



کتاب یورنشیا / THE URANTIA BOOK
FARSI / ENGLISH: UF-FAS-001-2018-1.6 / UF-ENG-001-1955-20.1

The Farsi text of this translation of **THE URANTIA BOOK** is

:Copyrighted © and Published by



www.urantia.org

This pdf-formatted document (fas01e) was designed, created, and
freely provided as a service by the Urantia Society of Greater New York (USGNY)
www.urantia.nyc

کتاب یورنشا

پیشگفتار

پیشگفتار

001

کتاب یورنشیا

پیشگفتار

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- الوهیت و ربانیت
- 2- خداوند
- 3- اولین منبع و مرکز
- 4- واقعیت جهان
- 5- واقعیت‌های شخصی
- 6- انرژی و الگو
- 7- ایزد متعال
- 8- خدای هفتگانه
- 9- خدای غائی
- 10- خدای مطلق
- 11- سه مطلق
- 12- تثلیثها

FOREWORD

SECTIONS

Introduction

- I. Deity and Divinity
- II. God
- III. The First Source and Center
- IV. Universe Reality
- V. Personality Realities
- VI. Energy and Pattern
- VII. The Supreme Being
- VIII. God the Sevenfold
- IX. God the Ultimate
- X. God the Absolute
- XI. The Three Absolutes
- XII. The Trinities

مقدمه مقاله

در اذهان انسانهای یورنشیا — که نام کره شماس — سردرگمی زیادی پیرامون معنی عباراتی نظیر خدا، ربانیت، و الوهیت وجود دارد. موجودات بشری پیرامون روابط شخصیت‌های الهی که با این القاب بیشمار مشخص می‌شوند، باز بیشتر سردرگم و مردد هستند. به دلیل این فقر ادراکی که با سردرگمی فکری بسیار زیاد توأم است، به من رهنمود داده شده که این گفتار مقدماتی را تدوین کنم. این بیانیه در توضیح مفاهیمی که باید به سمبل‌های لغوی مشخص وصل شوند و طی سطور بعد در آن مقالاتی که هیئت آشکارکنندگان حقیقت اروانتان اجازه ترجمه آن را به زبان انگلیسی یورنشیا یافته‌اند، مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

هنگامی که ما در تلاشمان برای بسط آگاهی کیهانی و افزایش بینش معنوی به استفاده از یک زبان محدود عالم وجود محدود می‌شویم، عرضه مفاهیم بزرگ و حقیقت پیشرفته، به طور فزاینده مشکل می‌شود. اما حکم ما به ما توصیه می‌کند که با استفاده از سمبل‌های لغوی

INTRODUCTION

^{001(1.1)} IN THE MINDS of the mortals of Urantia — that being the name of your world — there exists great confusion respecting the meaning of such terms as God, divinity, and deity. Human beings are still more confused and uncertain about the relationships of the divine personalities designated by these numerous appellations. Because of this conceptual poverty associated with so much ideational confusion, I have been directed to formulate this introductory statement in explanation of the meanings which should be attached to certain word symbols as they may be hereinafter used in those papers which the Orvonton corps of truth revealers have been authorized to translate into the English language of Urantia.

^{002(1.2)} It is exceedingly difficult to present enlarged concepts and advanced truth, in our endeavor to expand cosmic consciousness and enhance spiritual perception, when we are restricted to the use of a circumscribed language of the realm. But our mandate admonishes us to make every effort to

زبان انگلیسی برای رساندن معانی خود هر تلاشی را به کار بندیم. به ما راهنمایی شده فقط زمانی عبارات جدید را به کار گیریم که برای توصیف مفهوم مورد وصف در زبان انگلیسی واژه‌ای که بتوان آن را برای رساندن چنین مفهوم جدید بخشاً یا حتی با کم و بیش تغییر معنی به کار گرفت یافت نشود.

با امید به تسهیل فهم و پیشگیری از سردرگمی هر انسانی که ممکن است این مقالات را مطالعه کند، ما عاقلانه می‌پنداریم که در این بیانیه اولیه فهرستی از معانی را ارائه داریم که در الحاق نامگذاری الوهیت و مفاهیم مشخص مربوط به چیزها، معانی، و ارزشهای واقعیت جهانی به واژه‌های بیشمار انگلیسی به کار گرفته خواهند شد.

اما برای تدوین این پیشگفتار تعاریف و محدودیتهای واژه‌ای، لازم است استفاده از این عبارات در مطالب متعاقب پیش‌بینی شود. از این رو، این پیشگفتار یک بیانیه تکمیل شده در محدوده خود نیست. این فقط یک راهنمای تعریفی است که برای یاری‌رسانی آنهایی که مقالات ضمیمه مربوط به الوهیت و جهان‌ها را خواهند خواند، طراحی شده است و توسط یک کمیسیون اروانتان که به این منظور به یورنیشیا فرستاده شده تدوین شده است.

کره شما، یورنیشیا، یکی از سیارات مسکونی مشابه بسیار است که جهان محلی نیاکان را در بر می‌گیرد. این جهان به همراه آفرینشهای مشابه ابرجهان اروانتان را تشکیل می‌دهد که از پایتخت آن، یوورسا، کمیسیون ما می‌آید. اروانتان یکی از هفت ابرجهانهای تکاملی زمان و فضا است که به دور آفرینش بدون آغاز و بی‌پایان کمال الهی — جهان مرکزی هاونا — در گردش است. در قلب این جهان جاودانه و مرکزی جزیره ساکن بهشت، مرکز جغرافیایی ابدیت و مکان اقامت خدای جاودانه، قرار دارد.

ما به هفت ابرجهان در حال تکامل، به همراه جهان مرکزی و الهی معمولاً — به عنوان جهان بزرگ اشاره می‌کنیم. اینها آفرینشهای هم‌اکنون سازمان یافته و مسکونی هستند. آنها همگی بخشی از جهان بنیادین هستند، که همچنین جهانهای غیرمسکونی ولی در حال حرکت فضای بیرون را در بر می‌گیرد.

1- الوهیت و ربانیت

جهان‌ها پدیده‌های فعالیت‌های الوهیت را در سطوح متنوع واقعیت‌های کیهانی، معانی ذهنی، و ارزشهای روحی عرضه می‌دارد، اما تمامی این کارکردها — شخصی یا غیر از آن — به گونه‌ای الهی هماهنگی می‌شوند.

الوهیت به صورت خدا قابل شخصیت یافتن است، و به طریقی که تماماً توسط انسان قابل فهم نیست، پیش شخصی و فوق شخصی است. الوهیت در کلیه سطوح فوق مادی واقعیت با کیفیت یگانگی — واقعی یا بالقوه — تعیین ویژگی می‌شود، و این کیفیت یگانگی‌ساز توسط مخلوقات به بهترین نحو به صورت ربانیت فهم می‌شود.

convey our meanings by using the word symbols of the English tongue. We have been instructed to introduce new terms only when the concept to be portrayed finds no terminology in English which can be employed to convey such a new concept partially or even with more or less distortion of meaning.

003 (1.3) In the hope of facilitating comprehension and of preventing confusion on the part of every mortal who may peruse these papers, we deem it wise to present in this initial statement an outline of the meanings to be attached to numerous English words which are to be employed in designation of Deity and certain associated concepts of the things, meanings, and values of universal reality.

004 (1.4) But in order to formulate this Foreword of definitions and limitations of terminology, it is necessary to anticipate the usage of these terms in the subsequent presentations. This Foreword is not, therefore, a finished statement within itself; it is only a definitive guide designed to assist those who shall read the accompanying papers dealing with Deity and the universe of universes which have been formulated by an Orvonton commission sent to Urantia for this purpose.

005 (1.5) Your world, Urantia, is one of many similar inhabited planets which comprise the local universe of *Nebadon*. This universe, together with similar creations, makes up the superuniverse of *Orvonton*, from whose capital, *Uversa*, our commission hails. *Orvonton* is one of the seven evolutionary superuniverses of time and space which circle the never-beginning, never-ending creation of divine perfection — the central universe of *Havona*. At the heart of this eternal and central universe is the stationary Isle of Paradise, the geographic center of infinity and the dwelling place of the eternal God.

006 (1.6) The seven evolving superuniverses in association with the central and divine universe, we commonly refer to as the *grand universe*; these are the now organized and inhabited creations. They are all a part of the *master universe*, which also embraces the uninhabited but mobilizing universes of outer space.

I. DEITY AND DIVINITY

01.1 (21) The universe of universes presents phenomena of deity activities on diverse levels of cosmic realities, mind meanings, and spirit values, but all of these ministrations — personal or otherwise — are divinely co-ordinated.

01.2 (22) DEITY is personalizable as God, is prepersonal and superpersonal in ways not altogether comprehensible by man. Deity is characterized by the quality of unity — actual or potential — on all supermaterial levels of reality; and this unifying quality is best comprehended by

الوهیت در سطوح شخصی، پیش شخصی، و فوق شخصی عمل می‌کند. کل الوهیت در هفت سطح زیرین کارکرد دارد:

- 1- ساکن — الوهیت خود شامل و خود موجود.
- 2- بالقوه — الوهیت خود ارادی و خود هدفمند.
- 3- همیارانه — الوهیت خود شخصیت یافته و الهی - برادرانه.
- 4- آفریننده — الوهیت خود توزیع یابنده و به طور الهی آشکار شده.
- 5- تکاملی — الوهیت خود انبساط پذیر و با مخلوق تعیین هویت شده.
- 6- متعالی — الوهیت خود تجربی و یگانه کننده مخلوق- خالق. الوهیتی که در اولین سطح تعیین هویت کننده مخلوق به عنوان فوق کنترل کننده زمان - مکان جهان بزرگ عمل می‌کند، و گاهی اوقات تعالیت الوهیت خوانده می‌شود.

7- غائی — الوهیت خود ابراز شده و فراتر از زمان و مکان. الوهیتی که قادر مطلق، عالم مطلق، و همه جا حاضر است. الوهیتی که در دومین سطح تجلی یگانه‌ساز ربانیت به عنوان فوق کنترل کننده مؤثر و نگاهدارنده اَبسُونایت جهان بنیادین عمل می‌نماید. در مقایسه با خدمت روحانی الوهیتها به جهان بزرگ، این کارکرد اَبسُونایت در جهان بنیادین به منزله فوق کنترل جهانی و فوق نگاهداری، که گاهی اوقات غائیت الوهیت نامیده می‌شود، می‌باشد.

سطح متناهی واقعیت با زندگی مخلوق و محدودیتهای زمان و فضا تعیین ویژگی می‌شود. واقعیت‌های متناهی ممکن است پایانی نداشته باشند ولی همیشه از آغاز برخوردارند — آنها آفریده می‌شوند. سطح الوهیت تعالیت می‌تواند به صورت کارکردی در رابطه با وجودهای متناهی پنداشته شود.

سطح اَبسُونایت واقعیت توسط چیزها و موجودات بدون آغاز یا پایان و توسط فائق آمدن بر زمان و فضا تعیین ویژگی می‌شود. اَبسُونایتها آفریده نشده‌اند، آنها منتج شده‌اند — آنان به عبارت ساده، وجود دارند. سطح الوهیت غائیت به کارکردی در رابطه با واقعیت‌های اَبسُونایت دلالت دارد. هر گاه که بر زمان و فضا تفوق حاصل شود، چنین پدیده اَبسُونایت صرف نظر از این که در کدام بخش از جهان بنیادین باشد، یک عمل غائیت الوهیت می‌باشد.

سطح مطلق بدون آغاز، بدون پایان، بدون زمان، و بدون مکان می‌باشد. به عنوان مثال: در بهشت، زمان و مکان وجود ندارد. وضعیت زمانی - مکانی بهشت مطلق است. این سطح، توسط الوهیت‌های بهشت به صورت وجودگرایانه از طریق تثلیث به دست می‌آید. اما این سومین سطح تجلی یگانه‌ساز الوهیت به صورت تجربی کاملاً یگانه نمی‌شود. هر گاه، هر جا، و هر قدر سطح مطلق الوهیت عمل کند، ارزشها و معانی مطلق بهشت جلومگر می‌شوند.

creatures as divinity.

^{01.3 (23)} Deity functions on personal, prepersonal, and superpersonal levels. Total Deity is functional on the following seven levels:

^{01.4 (24)} 1. *Static* — self-contained and self-existent Deity.

^{01.5 (25)} 2. *Potential* — self-willed and self-purposive Deity.

^{01.6 (26)} 3. *Associative* — self-personalized and divinely fraternal Deity.

^{01.7 (27)} 4. *Creative* — self-distributive and divinely revealed Deity.

^{01.8 (28)} 5. *Evolutional* — self-expansive and creature-identified Deity.

^{01.9 (29)} 6. *Supreme* — self-experiential and creature-Creator-unifying Deity. Deity functioning on the first creature-identificational level as time-space overcontrollers of the grand universe, sometimes designated the Supremacy of Deity.

^{01.10 (210)} 7. *Ultimate* — self-projected and time-space-transcending Deity. Deity omnipotent, omniscient, and omnipresent. Deity functioning on the second level of unifying divinity expression as effective overcontrollers and absonite upholders of the master universe. As compared with the ministry of the Deities to the grand universe, this absonite function in the master universe is tantamount to universal overcontrol and supersustenance, sometimes called the Ultimacy of Deity.

^{01.11 (211)} *The finite level of reality is characterized by creature life and time-space limitations. Finite realities may not have endings, but they always have beginnings — they are created. The Deity level of Supremacy may be conceived as a function in relation to finite existences.*

^{01.12 (212)} *The absonite level of reality is characterized by things and beings without beginnings or endings and by the transcendence of time and space. Absonites are not created; they are eventuated — they simply are. The Deity level of Ultimacy connotes a function in relation to absonite realities. No matter in what part of the master universe, whenever time and space are transcended, such an absonite phenomenon is an act of the Ultimacy of Deity.*

^{01.13 (213)} *The absolute level is beginningless, endless, timeless, and spaceless. For example: On Paradise, time and space are nonexistent; the time-space status of Paradise is absolute. This level is Trinity attained, existentially, by the Paradise Deities, but this third level of unifying Deity expression is not fully unified experientially. Whenever, wherever, and however the absolute level of Deity functions, Paradise-absolute values and meanings are manifest.*

الوهیت ممکن است وجودگرایانه، همچون در پسر جاودان؛ تجربی، همچون در ایزد متعال؛ همیارانه، همچون در خدای هفتگانه؛ و تقسیم نشده، همچون در تثلیث بهشت باشد.

الوهیت منبع تمامی آنچه که الهی است می‌باشد. الوهیت مشخصاً و به طور تغییرناپذیر الهی است، ولی تمامی آنچه که الهی است لزوماً الوهیت نیست، گرچه با الوهیت هماهنگ خواهد شد و به سمت مرحله‌ای از وحدت با الوهیت — معنوی، ذهنی، یا شخصی — متمایل خواهد بود.

ربانیت ویژگی، کیفیت یگانه‌ساز، و هماهنگ کننده الوهیت است.

ربانیت به صورت حقیقت، زیبایی، و نیکی برای مخلوق قابل درک است؛ به صورت محبت، بخشندگی، و خدمت روحانی در شخصیت به هم مرتبط است؛ و به صورت عدالت، قدرت، و حاکمیت در سطوح غیرشخصی آشکار می‌شود.

ربانیت ممکن است همچون در سطوح وجودگرایانه و آفریننده کمال بهشتی کامل — تکمیل — باشد؛ ممکن است همچون در سطوح تجربی و آفریده شده تکامل زمانی - مکانی ناکامل باشد؛ یا ممکن است همچون در برخی از سطوح هاؤنای روابط وجودگرایانه - تجربی نسبی باشد، نه کامل و نه ناکامل.

هنگامی که ما تلاش می‌کنیم کمال را در کلیه مراحل و اشکال نسبیت درک کنیم، با هفت نمونه قابل تصور مواجه می‌شویم:

- 1- کمال مطلق در تمامی جنبه‌ها.
- 2- کمال مطلق در برخی جنبه‌ها و کمال نسبی در کلیه صورتهای دیگر.
- 3- جنبه‌های مطلق، نسبی، و ناقص در رابطه‌های متنوع.
- 4- کمال مطلق در برخی جوانب، نقصان در تمامی سایرین.
- 5- کمال مطلق در هیچ جهتی، کمال نسبی در کلیه نمودها.
- 6- کمال مطلق در هیچ حالتی، نسبی در برخی، نقصان در بقیه.
- 7- کمال مطلق در هیچ خصیصه‌ای، نقصان در همه.

2- خداوند

مخلوقات فانی در حال تکامل اشتیاق غیر قابل مقاومتی برای نمادپردازی مفاهیم متناهی خویش از خداوند را تجربه می‌کنند. آگاهی انسان از وظیفه اخلاقی و آرمان‌گرایی معنوی وی نمایانگر سطحی از ارزش — یک واقعیت تجربی — است که نمادپردازی آن مشکل است.

آگاهی کیهانی مستلزم شناخت یک علت اولیه، یگانه و واقعی بدون علت است. خداوند، پدر جهانی، در سه سطح الوهیت - شخصیت حاوی ارزش زیر بنه‌ای و

01.14 (31) Deity may be existential, as in the Eternal Son; experiential, as in the Supreme Being; associative, as in God the Sevenfold; undivided, as in the Paradise Trinity.

01.15 (32) Deity is the source of all that which is divine. Deity is characteristically and invariably divine, but all that which is divine is not necessarily Deity, though it will be co-ordinated with Deity and will tend towards some phase of unity with Deity — spiritual, mindal, or personal.

01.16 (33) DIVINITY is the characteristic, unifying, and co-ordinating quality of Deity.

01.17 (34) Divinity is creature comprehensible as truth, beauty, and goodness; correlated in personality as love, mercy, and ministry; disclosed on impersonal levels as justice, power, and sovereignty.

01.18 (35) Divinity may be perfect — complete — as on existential and creator levels of Paradise perfection; it may be imperfect, as on experiential and creature levels of time-space evolution; or it may be relative, neither perfect nor imperfect, as on certain Havona levels of existential-experiential relationships.

01.19 (36) When we attempt to conceive of perfection in all phases and forms of relativity, we encounter seven conceivable types:

- 01.20 (37) 1. Absolute perfection in all aspects.
- 01.21 (38) 2. Absolute perfection in some phases and relative perfection in all other aspects.
- 01.22 (39) 3. Absolute, relative, and imperfect aspects in varied association.
- 01.23 (310) 4. Absolute perfection in some respects, imperfection in all others.
- 01.24 (311) 5. Absolute perfection in no direction, relative perfection in all manifestations.
- 01.25 (312) 6. Absolute perfection in no phase, relative in some, imperfect in others.
- 01.26 (313) 7. Absolute perfection in no attribute, imperfection in all.

II. GOD

021 (314) Evolving mortal creatures experience an irresistible urge to symbolize their finite concepts of God. Man's consciousness of moral duty and his spiritual idealism represent a value level — an experiential reality — which is difficult of symbolization.

022 (315) Cosmic consciousness implies the recognition of a First Cause, the one and only uncaused reality. God, the Universal Father,

تجلی نسبی ربانیت عمل می‌نماید:

1- پیش شخصی — همچون در خدمت روحانی
اجزای پدر، نظیر تنظیم کنندگان فکر.

2- شخصی — همچون در تجربه تکاملی
موجودات آفریده شده و زاده شده.

3- فوق شخصی — همچون در وجودهای منتج
شده برخی موجودات آبسونايت و مربوطه.

خداوند یک سمبل لغوی است که به تمامی
شخصیت‌یابیهای الوهیت تخصیص داده می‌شود. این
عبارت در هر سطح شخصی از کارکرد الوهیت نیاز به
تعریف متفاوتی دارد و در هر یک از این سطوح باید باز
هم دوباره تعریف شود، چرا که این کلمه ممکن است
برای تخصیص شخصیت‌یابیهای متنوع هم‌تراز و تابع
الوهیت به کار گرفته شود. برای مثال: پسران بهشتی
آفریننده — پدران جهان محلی.

کلمه خداوند، آنطور که ما آن را به کار می‌بریم،
ممکن است به اشکال زیرین فهم شود:

از طریق نامگذاری — مثل خدای پدر.

از طریق فحوا — مثل وقتی که در بحث پیرامون
یک سطح یا رابطه الوهیت به کار رود. هنگامی که در
رابطه با تفسیر دقیق کلمه خداوند تردید وجود دارد،
توصیه می‌شود به عنوان شخص پدر جهانی مورد اشاره
قرار گیرد.

واژه خداوند همیشه بر شخصیت دلالت دارد.
الوهیت ممکن است به شخصیت‌های ربانی اشاره داشته یا
نداشته باشد.

کلمه خداوند با معانی زیرین در این مقالات به کار
برده می‌شود:

1- خدای پدر — آفریدگار، کنترل کننده، و
نگاهدارنده. پدر جهانی، اولین شخص الوهیت.

2- خدای پسر — آفریننده هم‌تراز، کنترل کننده
روحی، و سرپرست روحانی. پسر جاودان، دومین
شخص الوهیت.

3- خدای روح — عامل مشترک، یکپارچه کننده
جهانی، و اعطا کننده ذهن. روح بیکران، سومین شخص
الوهیت.

4- خدای متعال — خدای در حال تحقق یا در حال
تکامل زمان و فضا. الوهیت شخصی که به طور
همیارانه به نیل تجربی هویت مخلوق - خالق دست
می‌یابد. ایزد متعال نیل به یگانگی ربانی را به عنوان
خدای در حال تکامل و تجربی مخلوقات تکاملی زمان و
فضا شخصاً تجربه می‌کند.

5- خدای هفت‌گانه — شخصیت ربانی که در زمان
و فضا عملاً در هر جا عمل می‌کند. الوهیت‌های شخصی
بهشت و همیاران خلاق آنها که در داخل و ماوراء
مرزهای جهان مرکزی عمل می‌کنند و در اولین سطح
مخلوق آشکارسازی یگانه‌ساز الوهیت در زمان و فضا
به عنوان ایزد متعال به طور قدرتمند شخصیت می‌یابند.

functions on three Deity-personality levels of
subinfinite value and relative divinity expression:

023(316) 1. *Prepersonal* — as in the ministry of the
Father fragments, such as the Thought Adjusters.

024 (317) 2. *Personal* — as in the evolutionary
experience of created and procreated beings.

025 (318) 3. *Superpersonal* — as in the eventuated
existences of certain absonite and associated
beings.

026 (319) GOD is a word symbol designating all
personalizations of Deity. The term requires a
different definition on each personal level of Deity
function and must be still further redefined within
each of these levels, as this term may be used to
designate the diverse co-ordinate and subordinate
personalizations of Deity; for example: the Paradise
Creator Sons — the local universe fathers.

027(41) The term God, as we make use of it, may be
understood:

028(42) *By designation* — as God the Father.

029 (43) *By context* — as when used in the
discussion of some one deity level or association.
When in doubt as to the exact interpretation of the
word God, it would be advisable to refer it to the
person of the Universal Father.

0210(44) The term God always denotes *personality*.
Deity may, or may not, refer to divinity personalities.

0211 (45) The word GOD is used, in these papers,
with the following meanings:

0212 (46) 1. *God the Father* — Creator, Controller,
and Upholder. The Universal Father, the First
Person of Deity.

0213 (47) 2. *God the Son* — Co-ordinate Creator,
Spirit Controller, and Spiritual Administrator. The
Eternal Son, the Second Person of Deity.

0214 (48) 3. *God the Spirit* — Conjoint Actor,
Universal Integrator, and Mind Bestower. The Infinite
Spirit, the Third Person of Deity.

0215 (49) 4. *God the Supreme* — the actualizing or
evolving God of time and space. Personal Deity
associatively realizing the time-space experiential
achievement of creature-Creator identity. The
Supreme Being is personally experiencing the
achievement of Deity unity as the evolving and
experiential God of the evolutionary creatures of
time and space.

0216(410) 5. *God the Sevenfold* — Deity personality
anywhere actually functioning in time and space.
The personal Paradise Deities and their creative
associates functioning in and beyond the borders of
the central universe and power-personalizing as the
Supreme Being on the first creature level of unifying

این سطح، جهان بزرگ، گستره فرودبایی زمانی - مکانی شخصیت‌های بهشت در ارتباط متقابل با صعود زمانی - مکانی مخلوقات تکاملی است.

6- خدای غائی — خدای در حال منتج شدن فوق زمان و فضای فراسو. دومین سطح تجربی یگانه‌ساز الوهیت. خدای غائی بر نیل تحقق یافته ارزشهای ترکیبی افسونایی - فوق شخصی، فراسوی زمان و فضا رفته، و منتج یافته تجربی، که در سطوح نهایی خلاق و واقعیت الوهیت هماهنگ شده است دلالت دارد.

7- خدای مطلق — خدای در حال کسب تجربه ارزشهای فراسوی فوق شخصی و معانی ربانیت، که اکنون به صورت مطلق الوهیت وجود دارد. این سومین سطح تجلی و بسط یگانه‌ساز الوهیت می‌باشد. در این سطح فوق خلاق، الوهیت تهی شدن پتانسیل شخصی شدن را تجربه می‌کند، با تکمیل ربانیت مواجه می‌شود، و دستخوش تخلیه ظرفیت برای خود آشکار سازی به سطوح متوالی و تدریجی شخصیت‌یابیهای دیگر می‌شود. الوهیت اکنون با مطلق کامل مواجه می‌شود، با آن تماس می‌یابد، و با آن تعیین هویت را تجربه می‌کند.

3- اولین منبع و مرکز

مجموع واقعیت بیکران در هفت فاز و به صورت هفت مطلق همرا وجود دارد:

- 1- اولین منبع و مرکز.
- 2- دومین منبع و مرکز.
- 3- سومین منبع و مرکز.
- 4- جزیره بهشت.
- 5- مطلق الوهیت.
- 6- مطلق جهانی.
- 7- مطلق کامل.

خداوند، به عنوان اولین منبع و مرکز، در رابطه با مجموع واقعیت به طور کامل آغازین است. اولین منبع و مرکز بیکران و نیز جاودانه است و از این رو فقط به واسطه اراده محدود است یا مشروط می‌شود.

خداوند — پدر جهانی — شخصیت اولین منبع و مرکز است و روابط شخصی حاوی کنترل بینهایت را روی تمامی منابع و مراکز همرا و تحت فرمان بدین گونه حفظ می‌کند. این کنترل به طور بالقوه شخصی و بینهایت است، اگر چه ممکن است به سبب کمال کارکرد چنین منابع و مراکز و شخصیت‌های همرا و تحت فرمان در واقع هرگز عمل نکند.

از این رو اولین منبع و مرکز در تمامی این قلمروها آغازین است: الوهیت یافته یا الوهیت نیافته،

Deity revelation in time and space. This level, the grand universe, is the sphere of the time-space descension of Paradise personalities in reciprocal association with the time-space ascension of evolutionary creatures.

0217(411) 6. *God the Ultimate* — the eventuating God of supertime and transcended space. The second experiential level of unifying Deity manifestation. God the Ultimate implies the attained realization of the synthesized absonite-superpersonal, time-space-transcended, and eventuated-experiential values, co-ordinated on final creative levels of Deity reality.

0218(412) 7. *God the Absolute* — the experientializing God of transcended superpersonal values and divinity meanings, now existential as the *Deity Absolute*. This is the third level of unifying Deity expression and expansion. On this supercreative level, Deity experiences exhaustion of personalizable potential, encounters completion of divinity, and undergoes depletion of capacity for self-revelation to successive and progressive levels of other-personalization. Deity now encounters, impinges upon, and experiences identity with, the *Unqualified Absolute*.

III. THE FIRST SOURCE AND CENTER

031 (413) Total, infinite reality is existential in seven phases and as seven co-ordinate Absolutes:

- 032(51) 1. The First Source and Center.
- 033(52) 2. The Second Source and Center.
- 034(53) 3. The Third Source and Center.
- 035(54) 4. The Isle of Paradise.
- 036(55) 5. The Deity Absolute.
- 037(56) 6. The Universal Absolute.
- 038(57) 7. The Unqualified Absolute.

039 (58) God, as the First Source and Center, is primal in relation to total reality — unqualifiedly. The First Source and Center is infinite as well as eternal and is therefore limited or conditioned only by volition.

0310 (59) God — the Universal Father — is the personality of the First Source and Center and as such maintains personal relations of infinite control over all co-ordinate and subordinate sources and centers. Such control is personal and infinite in *potential*, even though it may never actually function owing to the perfection of the function of such co-ordinate and subordinate sources and centers and personalities.

0311 (510) The First Source and Center is, therefore, primal in all domains: deified or undeified, personal

شخصی یا غیر شخصی، واقعی یا بالقوه، متناهی یا نامتناهی. هیچ چیز یا موجودی، هیچ نسبیت یا نهایی به جز در رابطه مستقیم یا غیر مستقیم با، و در وابستگی به، آغازین بودن اولین منبع و مرکز وجود ندارد.

اولین منبع و مرکز به صورتهای زیرین به جهان مربوط است:

1- نیروهای جاذبه جهانیهای مادی در مرکز جاذبه بهشت تحتانی با هم تلاقی می‌کنند. درست به این دلیل است که مکان جغرافیایی شخص او در رابطه مطلق با مرکز نیرو - انرژی سطح تحتانی یا مادی بهشت برای ابد ثابت است. اما شخصیت مطلق الوهیت در سطح فوقانی یا روحی بهشت وجود دارد.

2- نیروهای ذهنی در روح بیکران، ذهن کیهانی ناهمسان و اگر در هفت روح استاد، ذهن واقعیت یابنده متعال به عنوان یک تجربه زمانی - فضایی در مجستان، با هم تلاقی می‌کنند.

3- نیروهای روحی جهان در پسر جاودان با هم تلاقی می‌کنند.

4- ظرفیت نامحدود برای عمل الوهیت در مطلق الوهیت سکونت دارد.

5- ظرفیت نامحدود برای واکنش بی‌پایان در مطلق کامل وجود دارد.

6- دو مطلق — مشروط و کامل — در مطلق جهانی و توسط او هماهنگ و یگانه می‌شوند.

7- شخصیت بالقوه یک موجود فانی تکاملی یا هر موجود فانی دیگر در شخصیت پدر جهانی متمرکز است.

واقعیت، آنطور که توسط موجودات متناهی فهم می‌شود، جزئی، نسبی، و سایه‌وار است. حداکثر واقعیت الوهیت که به طور کامل توسط مخلوقات تکاملی متناهی قابل درک باشد در ایزد متعال فرا گرفته شده است. با این وجود واقعتهایی مقدم و ابدی، واقعتهای فوق متناهی، وجود دارند که نیای این الوهیت متعالی مخلوقات تکاملی زمان - فضا هستند. در تلاش برای وصف منشأ و طبیعت واقعیت جهانی، ما ناچاریم تکنیک استدلال زمان - فضا را به کار گیریم، تا به سطح ذهن متناهی برسیم. از این رو بسیاری از رخدادهای همزمان ابدیت باید به صورت وقایع متوالی عرضه شوند.

آنطور که یک مخلوق زمان و فضا منشأ و ناهمسانی واقعیت را می‌نگرد، من هستم جاودانه و بیکران از طریق اعمال اراده آزاد ذاتی و جاودانه به راهی ربانی از قید و بندهای بیکرانی کامل دست یافت، و این جدایی از بیکرانی کامل اولین تنش مطلق الوهیت را ایجاد نمود. این تنش ناهمسانی بیکرانی از طریق مطلق جهانی که برای یگانه ساختن و هماهنگ نمودن بیکرانی دینامیک جمع الوهیت و بیکرانی ساکن مطلق کامل عمل می‌کند حل می‌شود.

or impersonal, actual or potential, finite or infinite. No thing or being, no relativity or finality, exists except in direct or indirect relation to, and dependence on, the primacy of the First Source and Center.

0312 (511) *The First Source and Center is related to the universe as:*

0313 (512) 1. The gravity forces of the material universes are convergent in the gravity center of nether Paradise. That is just why the geographic location of his person is eternally fixed in absolute relation to the force-energy center of the nether or material plane of Paradise. But the absolute personality of Deity exists on the upper or spiritual plane of Paradise.

0314 (513) 2. The mind forces are convergent in the Infinite Spirit; the differential and divergent cosmic mind in the Seven Master Spirits; the factualizing mind of the Supreme as a time-space experience in Majeston.

0315 (514) 3. The universe spirit forces are convergent in the Eternal Son.

0316 (515) 4. The unlimited capacity for deity action resides in the Deity Absolute.

0317 (516) 5. The unlimited capacity for infinity response exists in the Unqualified Absolute.

0318 (517) 6. The two Absolutes — Qualified and Unqualified — are co-ordinated and unified in and by the Universal Absolute.

0319 (518) 7. The potential personality of an evolutionary moral being or of any other moral being is centered in the personality of the Universal Father.

0320 (519) REALITY, as comprehended by finite beings, is partial, relative, and shadowy. The maximum Deity reality fully comprehensible by evolutionary finite creatures is embraced within the Supreme Being. Nevertheless there are antecedent and eternal realities, superfinite realities, which are ancestral to this Supreme Deity of evolutionary time-space creatures. In attempting to portray the origin and nature of universal reality, we are forced to employ the technique of time-space reasoning in order to reach the level of the finite mind. Therefore must many of the simultaneous events of eternity be presented as sequential transactions.

0321 (61) As a time-space creature would view the origin and differentiation of Reality, the eternal and infinite I AM achieved Deity liberation from the fetters of unqualified infinity through the exercise of inherent and eternal free will, and this divorcement from unqualified infinity produced the first *absolute divinity-tension*. This tension of infinity differential is resolved by the Universal Absolute, which functions to unify and co-ordinate the dynamic infinity of Total Deity and the static infinity of the Unqualified

در این کارکرد اولیه من هستم تثوریک از طریق کار همزمان پدر جاودانه پسر آغازین شدن و منبع جاودانه جزیره بهشت شدن به تحقق شخصیت دست یافت. همراه با تمایز پسر از پدر، و در شرایط بودن بهشت، شخص روح بیکران و جهان مرکزی هاونا پدیدار شدند. با پدیداری الوهیت شخصی هم - موجود، پسر جاودان و روح بیکران، پدر به عنوان یک شخصیت از پراکندگی اجتناب‌ناپذیر در سرتاسر پتانسیل جمع الوهیت گریخت. از آن پس پدر فقط در مشارکت سه‌گانه با دو الوهیت هم‌ترازش است که تمامی پتانسیل الوهیت را پر می‌کند، ضمن این که الوهیت تجربی در سطوح ربانیت تعالیت، غایتیت، و مطلق بودن به طور فزاینده در حال واقعیت یافتن است.

مفهوم من هستم یک اذعان فلسفی است که ما به ذهن محدود به زمان، در قید و بند فضا، و متاهی انسان، و به غیرممکن بودن درک مخلوق از وجودهای ابدیت — واقعیتها و روابط بدون آغاز و بی‌پایان — به عمل می‌آوریم. برای مخلوق زمان و فضا، تمامی چیزها باید از یک آغاز برخوردار باشند، فقط به استثنای بی‌علت یگانه — علت آغازین علتها. از این رو ما این سطح ارزشی فلسفی را به عنوان من هستم می‌پنداریم، و در همان حال به تمامی مخلوقات آموزش می‌دهیم که پسر جاودان و روح بیکران با من هستم همپاینده هستند. به عبارت دیگر، هرگز زمانی وجود نداشت که من هستم پدر پسر، و با او پدر روح نباشد.

بیکران به معنی آکندگی — علت نهایی — به کار می‌رود، و حاکی از آغازین بودن اولین منبع و مرکز است. من هستم تثوریک یک امتداد مخلوق - فلسفی "بیکرانی اراده" است، اما بیکران یک سطح ارزشی واقعی است که نشانگر قصد ابدی بیکرانی حقیقی اراده از اد مطلق و بی‌قید و بند پدر جهانی است. این مفهوم گاهی اوقات پدر - بیکران نامیده می‌شود.

بخش عمده سردرگمی تمامی رسته‌های موجودات، بالا و پایین، در تلاششان برای کشف پدر - بیکران، ذاتی محدودیت‌های درک آنان است. آغازین بودن مطلق پدر جهانی در سطوح زیرنامتناهی آشکار نیست. از این رو احتمال دارد که فقط پسر جاودان و روح بیکران واقعاً پدر را به عنوان یک بیکرانی بشناسند. برای تمامی شخصیت‌های دیگر چنین مفهومی نشانگر به کارگیری ایمان است.

4- واقعیت جهان

واقعیت در سطوح متنوع جهان به طور ناهمسان به فعل در می‌آید. واقعیت در اراده بیکران پدر جهانی و توسط آن منشأ می‌یابد و در سه فاز اولیه در چندین سطوح متفاوت واقعیت‌یابی جهان قابل تحقق است:

Absolute.

^{0322 (62)} In this original transaction the theoretical I AM achieved the realization of personality by becoming the Eternal Father of the Original Son simultaneously with becoming the Eternal Source of the Isle of Paradise. Coexistent with the differentiation of the Son from the Father, and in the presence of Paradise, there appeared the person of the Infinite Spirit and the central universe of Havona. With the appearance of coexistent personal Deity, the Eternal Son and the Infinite Spirit, the Father escaped, as a personality, from otherwise inevitable diffusion throughout the potential of Total Deity. Thenceforth it is only in Trinity association with his two Deity equals that the Father fills all Deity potential, while increasingly experiential Deity is being actualized on the divinity levels of Supremacy, Ultimacy, and Absoluteness.

^{0323 (63)} The concept of the I AM is a philosophic concession which we make to the time-bound, space-fettered, finite mind of man, to the impossibility of creature comprehension of eternity existences — nonbeginning, nonending realities and relationships. To the time-space creature, all things must have a beginning save only the ONE UNCAUSED — the primeval cause of causes. Therefore do we conceptualize this philosophic value-level as the I AM, at the same time instructing all creatures that the Eternal Son and the Infinite Spirit are coeternal with the I AM; in other words, that there never was a time when the I AM was not the Father of the Son and, with him, of the Spirit.

^{0324 (64)} The Infinite is used to denote the fullness — the finality — implied by the primacy of the First Source and Center. The *theoretical* I AM is a creature-philosophic extension of the "infinity of will," but the Infinite is an *actual* value-level representing the eternity-intension of the true infinity of the absolute and unfettered free will of the Universal Father. This concept is sometimes designated the Father-Infinite.

^{0325 (65)} Much of the confusion of all orders of beings, high and low, in their efforts to discover the Father-Infinite, is inherent in their limitations of comprehension. The absolute primacy of the Universal Father is not apparent on subinfinite levels; therefore is it probable that only the Eternal Son and the Infinite Spirit truly know the Father as an infinity; to all other personalities such a concept represents the exercise of faith.

IV. UNIVERSE REALITY

^{041 (66)} Reality differentially actualizes on diverse universe levels; reality originates in and by the infinite volition of the Universal Father and is realizable in three primal phases on many different levels of universe actualization:

1- واقعیت الوهیت نیافته از حوزه‌های انرژی غیرشخصی تا قلمروهای واقعیت ارزشهای غیرقابل شخصیت‌یابی وجود جهانی، حتی تا حضور مطلق کامل، دامنه دارد.

2- واقعیت الوهیت یافته شامل تمامی پتانسیلهای بیکران الوهیت می‌شود که تا کلیه عرصه‌های شخصیت، از پایین‌ترین متناهی تا بالاترین نامتناهی، به سوی بالا دامنه دارد، و لذا حوزه تمامی آنچه که قابل شخصیت‌یابی است و بیشتر — حتی تا حضور مطلق الوهیت — را در بر می‌گیرد.

3- واقعیت متقابلاً مربوط. واقعیت جهان ظاهراً الوهیت یافته یا الوهیت نیافته است، اما برای موجودات زیر الوهیت یافته حوزه پهنای از واقعیت مربوط به هم، بالقوه و در حال واقعیت یافتن، وجود دارد که تعیین هویت آن دشوار است. بخش عمده این واقعیت هماهنگ در حیطه قلمرو مطلق جهانی قرار دارد.

این مفهوم اولیه واقعیت آغازین است: پدر واقعیت را آغاز و حفظ می‌کند. ناهمسانیهای اولیه واقعیت، الوهیت یافته و الوهیت نیافته — مطلق الوهیت و مطلق کامل — هستند. رابطه اولیه میان آنها تنش است. این تنش ربانیت که توسط پدر آغاز شده، به وسیله و به صورت مطلق جهانی به طور کامل حل شده و جاودانه می‌شود.

از دیدگاه زمان و فضا، واقعیت باز هم بیشتر به شکل زیرین قابل تقسیم است:

1- واقعی و بالقوه. واقعیت‌هایی که در تمامیت جلومگری در مقایسه با آنها بی وجود دارند که ظرفیت آشکار نشده برای رشد را حمل می‌کنند. پسر جاودان یک واقعیت مطلق معنوی است. انسان فانی تا حد بسیار زیاد یک پتانسیل تحقق نیافته معنوی است.

2- مطلق و زیرمطلق. واقعیت‌های مطلق وجودهای ابدی هستند. واقعیت‌های زیرمطلق در دو سطح انعکاس می‌یابند: افسون‌آینت‌ها — واقعیت‌هایی که در رابطه با زمان و ابدیت، هر دو، نسبی هستند. متناهیها — واقعیت‌هایی که در مکان انعکاس می‌یابند و در زمان واقعیت پیدا می‌کنند.

3- وجودگرایانه و تجربی. الوهیت بهشت وجودگرایانه است، اما متعالی و غائی در حال پدیدار شدن تجربی هستند.

4- شخصی و غیرشخصی. بسط الوهیت، تجلی شخصیت، و تکامل جهان برای همیشه مشروط به عمل داوطلبانه پدر است، که معانی و ارزشهای ذهنی - روحی - شخصی واقعی و بالقوه را که در پسر جاودان تمرکز دارد از آن چیزهایی که در جزیره جاودان بهشت متمرکز است و ذاتی آن است برای ابد جدا نمود.

بهشت کلمه‌ای است که در بر گیرنده مطلق‌های شخصی و غیرشخصی کائونی تمامی فازهای واقعیت جهان است. بهشت، به بیان صحیح، ممکن است هر شکل و یا کلیه اشکال واقعیت، الوهیت، ربانیت، شخصیت، و انرژی — روحی، ذهنی، یا مادی — را در بر داشته باشد. همگی در بهشت، به عنوان مکان منشأ، کارکرد، و سرنوشت، تا جایی که به ارزشها،

042(67) 1. *Undeified reality* ranges from the energy domains of the nonpersonal to the reality realms of the nonpersonalizable values of universal existence, even to the presence of the Unqualified Absolute.

043(71) 2. *Deified reality* embraces all infinite Deity potentials ranging upward through all realms of personality from the lowest finite to the highest infinite, thus encompassing the domain of all that which is personalizable and more — even to the presence of the Deity Absolute.

044(72) 3. *Interassociated reality*. Universe reality is supposedly either deified or undeified, but to subdeified beings there exists a vast domain of interassociated reality, potential and actualizing, which is difficult of identification. Much of this co-ordinate reality is embraced within the realms of the Universal Absolute.

045(73) This is the primal concept of original reality: The Father initiates and maintains Reality. The primal *differentials* of reality are the deified and the undeified — the Deity Absolute and the Unqualified Absolute. The primal *relationship* is the tension between them. This Father-initiated divinity-tension is perfectly resolved by, and eternalizes as, the Universal Absolute.

046(74) From the viewpoint of time and space, reality is further divisible as:

047(75) 1. *Actual and Potential*. Realities existing in fullness of expression in contrast to those which carry undisclosed capacity for growth. The Eternal Son is an absolute spiritual actuality; mortal man is very largely an unrealized spiritual potentiality.

048(76) 2. *Absolute and Subabsolute*. Absolute realities are eternity existences. Subabsolute realities are projected on two levels: Absonites — realities which are relative with respect to both time and eternity. Finites — realities which are projected in space and are actualized in time.

049(77) 3. *Existential and Experiential*. Paradise Deity is existential, but the emerging Supreme and Ultimate are experiential.

0410(78) 4. *Personal and Impersonal*. Deity expansion, personality expression, and universe evolution are forever conditioned by the Father's freewill act which forever separated the mind-spirit-personal meanings and values of actuality and potentiality centering in the Eternal Son from those things which center and inhere in the eternal Isle of Paradise.

0411(79) PARADISE is a term inclusive of the personal and the nonpersonal focal Absolutes of all phases of universe reality. Paradise, properly qualified, may connote any and all forms of reality, Deity, divinity, personality, and energy — spiritual, mindal, or material. All share Paradise as the place of origin, function, and destiny, as regards values,

معانی، و وجود واقعی مربوط است، سهیم هستند.

جزیره بهشت — بهشت با توصیفی دیگر — کنترل مادی - جاذبه‌ای مطلق اولین منبع و مرکز است. بهشت بی‌حرکت است، و تنها چیز ساکن در جهان جهانها است. جزیره بهشت یک مکان جهانی دارد اما موقعیتی در فضا ندارد. این جزیره جاودان سرچشمه واقعی جهانهای فیزیکی — گذشته، حال، و آینده — است. جزیره هسته‌ای نور مشتق شده از الوهیت است، اما الوهیت نیست، و آفرینشهای مادی نیز بخشی از الوهیت نیستند. آنها برآیند آن هستند.

بهشت یک آفریننده نیست. آن یک کنترل کننده بی‌نظیر بسیاری فعالیت‌های جهان است، بسیار بیشتر یک کنترل کننده تا یک واکنشگر. در سرتاسر جهانهای مادی بهشت روی واکنشها و رفتار تمامی موجوداتی که به نیرو، انرژی، و توان مربوطند تأثیر می‌گذارد، اما بهشت خود بی‌نظیر، منحصر به فرد، و در جهانها منزوی است. بهشت نمایانگر هیچ چیز نیست و هیچ چیز بهشت را نمایندگی نمی‌کند. آن نه نیرو است و نه یک وجود. آن فقط بهشت است.

5- واقعیتهای شخصی

شخصیت یک سطح از واقعیت الوهیت یافته است و از سطح انسانی و بینابینی کنش بالاتر ذهنی در پرستش و خرد تا سطح مورانشیایی و روحی و تا نیل به مرحله‌ای نهایی وضعیت شخصیتی دامنه دارد. این صعود تکاملی شخصیت انسانی و خویشاوندی مخلوق است، اما رسته‌های بیشمار دیگری از شخصیت‌های جهان وجود دارند.

واقعیت تابع بسط جهانی است، شخصیت تابع تنوع بی‌نهایت، و هر دو قادر به هماهنگی تقریباً نامحدود با الوهیت و ثبات جاودانه هستند. در حالی که دامنه دگرپس کننده واقعیت غیرشخصی قطعاً محدود است، ما هیچ محدودیتی در تکامل تدریجی واقعیتهای شخصیتی نمی‌شناسیم.

در سطوح کسب شده تجربی تمامی رسته‌ها یا ارزشهای شخصیتی همپیوند و حتی هم‌آفرینشی هستند. حتی خداوند و انسان می‌توانند در یک شخصیت یگانه شده با هم زیست کنند، همانطور که در وضعیت کنونی میکائیل مسیح — پسر انسان و پسر خداوند — به طور بسیار بدیع آشکار گشته است.

تمامی رسته‌ها و فازهای زیرنامتهای شخصیت دست‌یافتنیهای مربوط به هم می‌باشند و به طور بالقوه هم‌آفرینشی هستند. پیش شخصی، شخصی، و فوق شخصی همگی از طریق پتانسیل متقابل دستیابی هماهنگ، پیشرفت تدریجی، و ظرفیت هم‌آفرینشی، به هم مرتبط هستند. اما غیرشخصی هرگز به طور مستقیم به شخصی جهش نمی‌کند. شخصیت هرگز خود انگیزه نیست. آن هدیه پدر بهشتی است. شخصیت روی انرژی قرار گرفته است. آن فقط به سیستمهای انرژی زنده وابسته است. هویت می‌تواند به الگوهای غیرزنده انرژی

meanings, and factual existence.

04.12 (7.10) *The Isle of Paradise* — Paradise not otherwise qualified — is the Absolute of the material-gravity control of the First Source and Center. Paradise is motionless, being the only stationary thing in the universe of universes. The Isle of Paradise has a universe location but no position in space. This eternal Isle is the actual source of the physical universes — past, present, and future. The nuclear Isle of Light is a Deity derivative, but it is hardly Deity; neither are the material creations a part of Deity; they are a consequence.

04.13 (7.11) Paradise is not a creator; it is a unique controller of many universe activities, far more of a controller than a reactor. Throughout the material universes Paradise influences the reactions and conduct of all beings having to do with force, energy, and power, but Paradise itself is unique, exclusive, and isolated in the universes. Paradise represents nothing and nothing represents Paradise. It is neither a force nor a presence; it is just *Paradise*.

V. PERSONALITY REALITIES

05.1 (8.1) Personality is a level of deified reality and ranges from the mortal and midway level of the higher mind activation of worship and wisdom up through the morontial and spiritual to the attainment of finality of personality status. That is the evolutionary ascent of mortal- and kindred-creature personality, but there are numerous other orders of universe personalities.

05.2 (8.2) Reality is subject to universal expansion, personality to infinite diversification, and both are capable of well-nigh unlimited Deity co-ordination and eternal stabilization. While the metamorphic range of nonpersonal reality is definitely limited, we know of no limitations to the progressive evolution of personality realities.

05.3 (8.3) On attained experiential levels all personality orders or values are associable and even cocreational. Even God and man can coexist in a unified personality, as is so exquisitely demonstrated in the present status of Christ Michael — Son of Man and Son of God.

05.4 (8.4) All subinfinite orders and phases of personality are associative attainables and are potentially cocreational. The prepersonal, the personal, and the superpersonal are all linked together by mutual potential of co-ordinate attainment, progressive achievement, and cocreational capacity. But never does the impersonal directly transmute to the personal. Personality is never spontaneous; it is the gift of the Paradise Father. Personality is superimposed upon

مربوط باشد.

پدر جهانی راز واقعیت شخصیت، اعطای شخصیت، و فرجام شخصیت است. پسر جاودان شخصیت مطلق، راز انرژی روحی، ارواح مورانشیا، و ارواح کامل شده است. عامل مشترک شخصیت روحی - ذهنی، سرچشمه هوشمندی، استدلال، و ذهن جهانی است. اما جزیره بهشت غیرشخصی و برون روحی است. آن جوهر تن جهانی، منبع و مرکز ماده فیزیکی، و الگوی مطلق بنیادین واقعیت جهانی ماده است.

این کیفیتهای واقعیت جهانی در تجربه یورنشایی بشری در سطوح زیرین آشکار گشته‌اند:

1- بدن. ارگانیسم مادی یا فیزیکی انسان. مکانیسم زنده برقی - شیمیایی بر خوردار از طبیعت و منشأ حیوانی.

2- ذهن. مکانیسم فکری، ادراکی، و احساسی ارگانیسم بشری. حاصل جمع تجربه خودآگاه و ناخودآگاه. آن هوشمندی که به حیات احساسی مربوط است و از طریق پرستش و خردمندی به سطح روحی ارتقا می‌یابد.

3- روح. روح الهی که در ذهن انسان سکنی می‌گزیند — تنظیم کننده فکر. این روح فناپذیر پیش شخصی است. آن یک شخصیت نیست، گرچه فرجامش این است که بخشی از شخصیت مخلوق انسانی در حال بقا شود.

4- روان. روان انسان یک نیل تجربی است. به تدریج که یک مخلوق انسانی "انجام خواست پدر آسمانی" را برمی‌گزیند، روح ساکن در او پدر یک واقعیت جدید در تجربه بشری می‌شود. ذهن انسانی و مادی مادر همین واقعیت در حال پیداری است. محتوای این واقعیت جدید نه مادی و نه روحی است. آن مورانشیایی است. این روان در حال پدیداری و فناپذیر است که فرجامش بقا یافتن از مرگ انسانی و آغاز صعود بهشتی است.

شخصیت. شخصیت انسان فانی نه بدن، نه ذهن، و نه روح است. آن روان هم نیست. شخصیت یک واقعیت تغییرناپذیر در یک تجربه غیر از آن پیوسته تغییر یابنده مخلوق است، و آن تمامی عوامل مربوطه دیگر فردیت را یگانه می‌سازد. شخصیت عطیه بی‌ظیری است که پدر جهانی به انرژیهای زنده و مربوطه ماده، ذهن، و روح عطا می‌دارد، و با بقای روان مورانشیایی بقا می‌یابد.

مورانشیا عبارتی است که به یک سطح گسترده که میان مادی و روحی قرار دارد اطلاق می‌شود. آن ممکن است واقعیت‌های شخصی یا غیرشخصی، انرژیهای زنده یا غیرزنده، را مشخص نماید. تار مورانشیا روحی است؛ بود آن فیزیکی است.

energy, and it is associated only with living energy systems; identity can be associated with nonliving energy patterns.

055 (85) The Universal Father is the secret of the reality of personality, the bestowal of personality, and the destiny of personality. The Eternal Son is the absolute personality, the secret of spiritual energy, morontia spirits, and perfected spirits. The Conjoint Actor is the spirit-mind personality, the source of intelligence, reason, and the universal mind. But the Isle of Paradise is nonpersonal and extraspirtual, being the essence of the universal body, the source and center of physical matter, and the absolute master pattern of universal material reality.

056 (86) These qualities of universal reality are manifest in Urantian human experience on the following levels:

057 (87) 1. *Body*. The material or physical organism of man. The living electrochemical mechanism of animal nature and origin.

058 (88) 2. *Mind*. The thinking, perceiving, and feeling mechanism of the human organism. The total conscious and unconscious experience. The intelligence associated with the emotional life reaching upward through worship and wisdom to the spirit level.

059 (89) 3. *Spirit*. The divine spirit that indwells the mind of man — the Thought Adjuster. This immortal spirit is prepersonal — not a personality, though destined to become a part of the personality of the surviving mortal creature.

0510 (910) 4. *Soul*. The soul of man is an experiential acquirement. As a mortal creature chooses to "do the will of the Father in heaven," so the indwelling spirit becomes the father of a *new reality* in human experience. The mortal and material mind is the mother of this same emerging reality. The substance of this new reality is neither material nor spiritual — it is *morontial*. This is the emerging and immortal soul which is destined to survive mortal death and begin the Paradise ascension.

0511 (911) *Personality*. The personality of mortal man is neither body, mind, nor spirit; neither is it the soul. Personality is the one changeless reality in an otherwise ever-changing creature experience; and it unifies all other associated factors of individuality. The personality is the unique bestowal which the Universal Father makes upon the living and associated energies of matter, mind, and spirit, and which survives with the survival of the morontial soul.

0512 (912) *Morontia* is a term designating a vast level intervening between the material and the spiritual. It may designate personal or impersonal realities, living or nonliving energies. The warp of morontia is spiritual; its woof is physical.

6- انرژی و الگو

ما هر يك و كليۀ چيزهايي را كه به مدار شخصيت پدر واكنش نشان مي‌دهند، شخصي مي‌ناميم. ما هر يك و كليۀ چيزهايي را كه به مدار رويحي پسر واكنش نشان مي‌دهند، روح مي‌ناميم. ما هر يك و تمامي آنچه را كه به مدار ذهني عامل مشترك واكنش نشان مي‌دهد، ذهن مي‌ناميم، ذهن به عنوان يك ويژگي روح بيكران — ذهن در تمامي فازهاي آن. ما هر يك و همگي آنچه را كه به مدار مادي - جاذبه‌اي كه مركزش در بهشت تحتاني است، واكنش نشان مي‌دهد ماده مي‌ناميم — انرژي - ماده در تمامي حالات دگرديس شونده آن.

ما انرژي را به عنوان يك كلمۀ تماماً در بر گيرنده كه به قلمروهاي رويحي، ذهني، و مادي اطلاق مي‌شود به كار مي‌گيريم. نيرو نيز بدین ترتيب به طور گسترده مورد استفاده قرار مي‌گيرد. توان معمولاً - محدود به نامگذاري سطح الكتروني مادي يا ماده واكنشگر به جاذبه خطي در جهان بزرگ است. توان همچنين براي نامگذاري حاكميت به كار مي‌رود. ما نمي‌توانيم تعاريف به طور كلي پذيرفته شده شما را از نيرو، انرژي، و توان دنياي نماييم. چنان كمبودي در زبان وجود دارد كه ما بايد معاني متعددي به اين كلمات تخصيص دهيم.

انرژي فزيكي عبارتي است كه نشانگر تمامي فازها و اشكال حركت پديده‌اي، عمل، و پتانسيل است.

در بحث پيرامون تجليهاي انرژي فزيكي، ما معمولاً از عبارت نيروي كيهاني، انرژي برآيند، و توان جهان استفاده مي‌كنيم. اينها اغلب به صورت زيرين به كار گرفته مي‌شوند:

1- نيروي كيهاني در بر گيرنده تمامي انرژيهاي است كه سرچشمه در مطلق كامل دارند اما هنوز به جاذبه بهشت واكنش نشان نمي‌دهند.

2- انرژي در حال پيداياري در بر گيرنده آن انرژيهاي است كه به جاذبه بهشت واكنش نشان مي‌دهند اما هنوز به جاذبه محلي يا خطي واكنش نشان نمي‌دهند. اين سطح پيش الكتروني انرژي - ماده است.

3- توان جهان شامل كليۀ اشكال انرژي است كه ضمن اين كه هنوز به جاذبه بهشت واكنش نشان مي‌دهند، به طور مستقيم به جاذبه خطي واكنشگر هستند. اين سطح الكتروني انرژي - ماده و تمامي تكاملهاي پس از آن است.

ذهن پديده‌اي است كه حاكي از حضور - فعاليت خنثيت زنده، علاوه بر سيستمهاي گوناگون انرژي است، و اين به تمامي سطوح هوشمندی صديق مي‌كند. در شخصيت، ذهن همواره ميان روح و ماده قرار دارد. از اين رو جهان توسط سه نوع نور روشن مي‌شود: نور مادي، بينش عقلائي، و درخشش رويحي.

نور — درخشش رويحي — يك سمبل لغوي، يك استعاره، است كه به معني ويژگي تجلي شخصيت رسته‌هاي گوناگون موجودات رويحي است. اين برون‌تابي درخشنده به هيچ وجه به بينش عقلائي يا به نمودهاي نور فزيكي مربوط نيست.

VI. ENERGY AND PATTERN

^{061 (9.3)} Any and all things responding to the personality circuit of the Father, we call personal. Any and all things responding to the spirit circuit of the Son, we call spirit. Any and all that responds to the mind circuit of the Conjoint Actor, we call mind, mind as an attribute of the Infinite Spirit — mind in all its phases. Any and all that responds to the material-gravity circuit centering in nether Paradise, we call matter — energy-matter in all its metamorphic states.

^{062 (9.4)} ENERGY we use as an all-inclusive term applied to spiritual, mindal, and material realms. Force is also thus broadly used. Power is ordinarily limited to the designation of the electronic level of material or linear-gravity-responsive matter in the grand universe. Power is also employed to designate sovereignty. We cannot follow your generally accepted definitions of force, energy, and power. There is such paucity of language that we must assign multiple meanings to these terms.

^{063 (9.5)} Physical energy is a term denoting all phases and forms of phenomenal motion, action, and potential.

^{064 (9.6)} In discussing physical-energy manifestations, we generally use the terms cosmic force, emergent energy, and universe power. These are often employed as follows:

^{065 (9.7)} 1. Cosmic force embraces all energies deriving from the Unqualified Absolute but which are as yet unresponsive to Paradise gravity.

^{066 (9.8)} 2. Emergent energy embraces those energies which are responsive to Paradise gravity but are as yet unresponsive to local or linear gravity. This is the pre-electronic level of energy-matter.

^{067 (9.9)} 3. Universe power includes all forms of energy which, while still responding to Paradise gravity, are directly responsive to linear gravity. This is the electronic level of energy-matter and all subsequent evolutions thereof.

^{068 (9.10)} Mind is a phenomenon connoting the presence-activity of living ministry in addition to varied energy systems; and this is true on all levels of intelligence. In personality, mind ever intervenes between spirit and matter; therefore is the universe illuminated by three kinds of light: material light, intellectual insight, and spirit luminosity.

^{069 (10.1)} Light — spirit luminosity — is a word symbol, a figure of speech, which connotes the personality manifestation characteristic of spirit beings of diverse orders. This luminous emanation is in no respect related either to intellectual insight or to physical-light manifestations.

الگو می‌تواند به صورت مادی، روحی، یا ذهنی یا هر ترکیبی از این انرژیها نشان داده شود. آن می‌تواند بر شخصیتها، هویتها، وجودها، یا ماده غیرزنده نفوذ یابد. اما الگو الگو است و الگو باقی خواهد ماند. فقط کپی‌ها تکثیر می‌شوند.

الگو ممکن است انرژی را به طرز خاصی آرایش دهد، اما آن را کنترل نمی‌کند. جاذبه یگانه کنترل انرژی - ماده است. نه فضا و نه الگو نسبت به جاذبه واکنشگر نیستند، اما هیچ رابطه‌ای میان فضا و الگو وجود ندارد. فضا نه الگو است و نه الگوی بالقوه. الگو آرایش خاصی از واقعیت است که از پیش تمامی بدهی جاذبه‌ای خود را پرداخت کرده است. واقعیت هر الگو شامل انرژیهای آن، ذهن، روح، یا اجزای مادی آن است.

در مقایسه با جنبه کل، الگو جنبه فردی انرژی و شخصیت را آشکار می‌سازد. اشکال شخصیت یا هویت الگوهای هستند که ناشی از انرژی (فیزیکی، روحی، یا ذهنی) می‌باشند اما ذاتی آن نیستند. آن کیفیت انرژی یا شخصیت که به واسطه آن الگو منجر به پدیداری می‌شود می‌تواند به خداوند - الوهیت - به اعطای نیروی بهشتی، به همزیستی شخصیت و توان، نسبت داده شود.

الگو یک طرح اصلی است که کپی‌ها از آن ساخته می‌شوند. بهشت جاودان مطلق الگوها است؛ پسر جاودان شخصیت الگویی است؛ پدر جهانی نیا - منبع مستقیم هر دو است. اما بهشت الگو اعطا نمی‌کند، و پسر نمی‌تواند شخصیت اعطا کند.

7- ایزد متعال

مکانیسم الوهیت جهان بنیادین تا جایی که به روابط ابدیت مربوط است دوگانه است. خدای پدر، خدای پسر، و خدای روح جاودانه هستند - موجودات وجودگرا هستند - در حالی که خدای متعال، خدای غائی، و خدای مطلق شخصیت‌های ربانی در حال تحقق متعلق به دوران پس - هاونا در زمان - فضا و کرات فراسوی زمان - فضای بسط تکاملی جهان بنیادین هستند. این شخصیت‌های ربانی در حال تحقق از طریق تکنیک واقعیت‌یابی تجربی حاوی پتانسیلهای همیارانه - خلاق الوهیت‌های جاودانه بهشت، از زمانی که، و همینطور که در جهانهای در حال رشد توانمندی - شخصیت می‌یابند، جاودانه‌های آینده هستند.

از این رو حضور الوهیت دوگانه است:

1- وجودگرایانه - موجودات برخوردار از وجود جاودانه، گذشته، حال، و آینده.

2- تجربی - موجودات در حال واقعیت‌یابی حاضر در دوران پس - هاونا، اما برخوردار از وجود بی‌پایان در سرتاسر تمامی ابدیت آینده.

پدر، پسر، و روح وجودگرا هستند - وجودگرا در واقعیت (گرچه تمامی پتانسیلها ظاهراً تجربی هستند). متعال و غائی کاملاً تجربی هستند. مطلق الوهیت

06.10 (10.2) PATTERN can be projected as material, spiritual, or mindal, or any combination of these energies. It can pervade personalities, identities, entities, or nonliving matter. But pattern is pattern and remains pattern; only copies are multiplied.

06.11 (10.3) Pattern may configure energy, but it does not control it. Gravity is the sole control of energy-matter. Neither space nor pattern are gravity responsive, but there is no relationship between space and pattern; space is neither pattern nor potential pattern. Pattern is a configuration of reality which has already paid all gravity debt; the reality of any pattern consists of its energies, its mind, spirit, or material components.

06.12 (10.4) In contrast to the aspect of the total, pattern discloses the individual aspect of energy and of personality. Personality or identity forms are patterns resultant from energy (physical, spiritual, or mindal) but are not inherent therein. That quality of energy or of personality by virtue of which pattern is caused to appear may be attributed to God — Deity — to Paradise force endowment, to the coexistence of personality and power.

06.13 (10.5) Pattern is a master design from which copies are made. Eternal Paradise is the absolute of patterns; the Eternal Son is the pattern personality; the Universal Father is the direct ancestor-source of both. But Paradise does not bestow pattern, and the Son cannot bestow personality.

VII. THE SUPREME BEING

07.1 (10.6) The Deity mechanism of the master universe is twofold as concerns eternity relationships. God the Father, God the Son, and God the Spirit are eternal — are existential beings — while God the Supreme, God the Ultimate, and God the Absolute are actualizing Deity personalities of the post-Havona epochs in the time-space and the time-space-transcended spheres of master universe evolutionary expansion. These actualizing Deity personalities are future eternal from the time when, and as, they power-personalize in the growing universes by the technique of the experiential actualization of the associative-creative potentials of the eternal Paradise Deities.

07.2 (10.7) Deity is, therefore, dual in presence:

07.3 (10.8) 1. *Existential* — beings of eternal existence, past, present, and future.

07.4 (10.9) 2. *Experiential* — beings actualizing in the post-Havona present but of unending existence throughout all future eternity.

07.5 (10.10) The Father, Son, and Spirit are existential — existential in actuality (though all potentials are supposedly experiential). The Supreme and the

در واقع تجربی است اما به طور بالقوه وجودگرا است. جوهر الوهیت جاودانگی است، اما فقط سه شخص آغازین الوهیت به طور کامل جاودانه هستند. کلیه شخصیت‌های دیگر الوهیت از یک منشأ برخوردارند، اما فرجامشان جاودانگی است.

پدر به دنبال دستیابی به ابراز وجودگرایانه الوهیت خود در پسر و روح اکنون در حال دستیابی به ابراز تجربی سطوح الوهیت تا این هنگام غیرشخصی و آشکار نشده به صورت خدای متعال، خدای غائی، و خدای مطلق می‌باشد. اما این الوهیت‌های تجربی اکنون به طور کامل وجود ندارند؛ آنها در حال واقعیت‌یابی هستند.

خدای متعال در هاونا انعکاس شخصی روحی الوهیت سه‌گانه بهشت است. این رابطه همیارانه الوهیت اکنون در خدای هفت‌گانه به طور خلاق به سوی بیرون در حال بسط است و در نیروی تجربی قادر متعال در جهان بزرگ در حال به وجود آمدن است. الوهیت بهشت، که به صورت سه شخص وجود دارد، بدین گونه در دو فاز تعالیت به صورت تجربی در حال تکوین است، در حالی که این دو فاز دوگانه به لحاظ توانمندی - شخصیتی به صورت یک خدا، ایزد متعال، در حال یگانه شدن هستند.

پدر جهانی از طریق تکنیک سه‌گانگی، شخصیت‌یابی سه‌گانه الوهیت، از قید و بند بیکرانی و موانع ابدیت به راهی داوطلبانه دست می‌یابد. ایزد متعال حتی اکنون به صورت یک یگانه‌سازی شخصیتی زیرجاودانه تجلی هفت‌گانه الوهیت در بخش‌های زمان - فضای جهان بزرگ در حال تکامل است.

ایزد متعال یک آفریننده مستقیم نیست، به جز این که پدر مجستان است، اما او یک هماهنگ کننده ترکیبی تمامی فعالیت‌های مخلوق - آفریننده جهان است. ایزد متعال، که اکنون در جهان‌های تکاملی در حال واقعیت یافتن است، مرتبط کننده و ترکیب کننده ربانیت زمان - فضا، الوهیت سه‌گانه بهشت در همکاری تجربی با آفرینندگان متعالی زمان و فضا می‌باشد. این الوهیت تکاملی، هنگامی که سرانجام واقعیت یافت، پیوند ابدی متناهی با نامتناهی، یگانگی جاودانه و پایدار توان تجربی و شخصیت روحی را شکل می‌دهد.

تمامی واقعیت متناهی زمان - فضا، تحت اشتقاق رهنمون کننده ایزد متعال که در حال تکامل است، درگیر یک بسیج پیوسته فرازیابنده و یگانه‌سازی کامل کننده (ترکیب توان - شخصیت) تمامی فازها و ارزش‌های واقعیت متناهی، در همیاری با فازهای متنوع واقعیت بهشت، با هدف و به منظور مبارزت کردن به تلاش متعاقب برای رسیدن به سطوح آسونايت کمال فوق مخلوق می‌باشد.

8- خدای هفت‌گانه

پدر جهانی برای جبران وضعیت متناهی بودن و برای تلافی محدودیت‌های برداشتی مخلوق، دستیابی هفت‌گانه مخلوق تکاملی را به الوهیت برقرار نموده

Ultimate are wholly experiential. The Deity Absolute is experiential in actualization but existential in potentiality. The essence of Deity is eternal, but only the three original persons of Deity are unqualifiedly eternal. All other Deity personalities have an origin, but they are eternal in destiny.

07.6 (10.11) Having achieved existential Deity expression of himself in the Son and the Spirit, the Father is now achieving experiential expression on hitherto impersonal and unrevealed deity levels as God the Supreme, God the Ultimate, and God the Absolute; but these experiential Deities are not now fully existent; they are in process of actualization.

07.7 (11.1) God the Supreme in Havona is the personal spirit reflection of the triune Paradise Deity. This associative Deity relationship is now creatively expanding outward in God the Sevenfold and is synthesizing in the experiential power of the Almighty Supreme in the grand universe. Paradise Deity, existential as three persons, is thus experientially evolving in two phases of Supremacy, while these dual phases are power-personality unifying as one Lord, the Supreme Being.

07.8 (11.2) The Universal Father achieves freewill liberation from the bonds of infinity and the fetters of eternity by the technique of trinitization, threefold Deity personalization. The Supreme Being is even now evolving as a subeternal personality unification of the sevenfold manifestation of Deity in the time-space segments of the grand universe.

07.9 (11.3) The Supreme Being is not a direct creator, except that he is the father of Majeston, but he is a synthetic co-ordinator of all creature-Creator universe activities. The Supreme Being, now actualizing in the evolutionary universes, is the Deity correlator and synthesizer of time-space divinity, of triune Paradise Deity in experiential association with the Supreme Creators of time and space. When finally actualized, this evolutionary Deity will constitute the eternal fusion of the finite and the infinite — the everlasting and indissoluble union of experiential power and spirit personality.

07.10 (11.4) All time-space finite reality, under the directive urge of the evolving Supreme Being, is engaged in an ever-ascending mobilization and perfecting unification (power-personality synthesis) of all phases and values of finite reality, in association with varied phases of Paradise reality, to the end and for the purpose of subsequently embarking upon the attempt to reach absonite levels of supercreature attainment.

VIII. GOD THE SEVENFOLD

08.1 (11.5) To atone for finity of status and to compensate for creature limitations of concept, the Universal Father has established the evolutionary

است:

- 1- پسران آفریننده بهشتی.
- 2- قدمای ایامها.
- 3- هفت روح استاد.
- 4- ایزد متعال.
- 5- خدای روح.
- 6- خدای پسر.
- 7- خدای پدر.

این شخصیت‌یابی هفت‌گانه الوهیت در زمان و فضا و به هفت ابرجهان انسان فانی را قادر می‌سازد به حضور خداوند، که روح است، دست یابد. این الوهیت هفت‌گانه، برای مخلوقات متناهی زمان - فضا که در آینده در ایزد متعال توانمندی - شخصیت خواهد یافت، الوهیت کارکردی مخلوقات فانی تکاملی متعلق به دوران صعود بهشت می‌باشد. این چنین دوران اکتشاف تجربی درک خداوند با شناخت ربانیت پسر آفریننده جهان محلی آغاز می‌شود و به وسیله قدمای ایامهای ابرجهان و از طریق شخص یکی از هفت روح استاد به نیل به اکتشاف و شناخت شخصیت الهی پدر جهانی در بهشت فراز می‌یابد.

جهان بزرگ حوزه سه‌گانه الوهیت تثلیث تعالیت، خدای هفت‌گانه، و ایزد متعال است. خدای متعال در تثلیث بهشت، که شخصیت و ویژگیهای روحی او از آن ناشی می‌شود، بالقوه است، اما او اکنون در پسران آفریننده، قدمای ایامها، و ارواح استاد، که قدرتش به عنوان قادر برای ابرجهانهای زمان و فضا از آنها ناشی می‌شود، در حال واقعیت یافتن است. این تجلی قدرت خدای بلافصل مخلوقات تکاملی در واقع همزمان با آنها در کادر زمان - فضا تکامل می‌یابد. قادر متعال، که در سطح ارزشی فعالیت‌های غیرشخصی تکامل می‌یابد، و شخص روحی خدای متعال یک واقعیت — ایزد متعال — هستند.

پسران آفریننده در همکاری ربانی خدای هفت‌گانه مکانیسمی را فراهم می‌کنند که از طریق آن فانی فناپذیر می‌شود و متناهی به آغوش نامتناهی دست می‌یابد. ایزد متعال تکنیکی را برای بسیج قدرت - شخصیت، ترکیب الهی تمامی این فعالیت‌های چندگانه، فراهم می‌کند، و بدین ترتیب متناهی را قادر می‌سازد به افسونایت دست یابد، و از طریق سایر واقعیت‌یابی‌های ممکن آینده، برای نیل به غائی تلاش کند. پسران آفریننده و خادمان الهی مربوط به آنها در این بسیج عالی شرکت می‌کنند، اما قدمای ایامها و هفت روح استاد احتمالاً به عنوان سرپرستان دائمی جهان بزرگ برای ابد ثابت هستند.

تاریخچه کارکرد خدای هفت‌گانه به سازماندهی هفت ابرجهان باز می‌گردد، و این احتمالاً در رابطه با تکامل

creature's sevenfold approach to Deity:

- 082(11.6) 1. The Paradise Creator Sons.
- 083(11.7) 2. The Ancients of Days.
- 084(11.8) 3. The Seven Master Spirits.
- 085(11.9) 4. The Supreme Being.
- 086(11.10) 5. God the Spirit.
- 087(11.11) 6. God the Son.
- 088(11.12) 7. God the Father.

089(11.13) This sevenfold Deity personalization in time and space and to the seven superuniverses enables mortal man to attain the presence of God, who is spirit. This sevenfold Deity, to finite time-space creatures sometime power-personalizing in the Supreme Being, is the functional Deity of the mortal evolutionary creatures of the Paradise-ascension career. Such an experiential discovery-career of the realization of God begins with the recognition of the divinity of the Creator Son of the local universe and ascends through the superuniverse Ancients of Days and by way of the person of one of the Seven Master Spirits to the attainment of the discovery and recognition of the divine personality of the Universal Father on Paradise.

0810(12.1) The grand universe is the threefold Deity domain of the Trinity of Supremacy, God the Sevenfold, and the Supreme Being. God the Supreme is potential in the Paradise Trinity, from whom he derives his personality and spirit attributes; but he is now actualizing in the Creator Sons, Ancients of Days, and the Master Spirits, from whom he derives his power as Almighty to the superuniverses of time and space. This power manifestation of the immediate God of evolutionary creatures actually time-space evolves concomitantly with them. The Almighty Supreme, evolving on the value-level of nonpersonal activities, and the spirit person of God the Supreme are *one reality* — the Supreme Being.

0811(12.2) The Creator Sons in the Deity association of God the Sevenfold provide the mechanism whereby the mortal becomes immortal and the finite attains the embrace of the infinite. The Supreme Being provides the technique for the power-personality mobilization, the divine synthesis, of all these manifold transactions, thus enabling the finite to attain the absonite and, through other possible future actualizations, to attempt the attainment of the Ultimate. The Creator Sons and their associated Divine Ministers are participants in this supreme mobilization, but the Ancients of Days and the Seven Master Spirits are probably eternally fixed as permanent administrators in the grand universe.

0812(12.3) The function of God the Sevenfold dates from the organization of the seven superuniverses,

آینده آفرینشهای فضای بیرونی گسترش خواهد یافت. سازماندهی این جهانهای آینده سطوح فضایی اول، دوم، سوم، و چهارم حاوی تکامل تدریجی بدون شک شاهد سرآغاز نزدیکی فرازگرایانه و اِیسونایت به الوهیت خواهد بود.

9- خدای غائی

درست همانطور که ایزد متعال از انرژی و شخصیت بالقوه محصور شده در جهان بزرگ که عطیه پیشین الوهیت است به طور تدریجی تکامل می‌یابد، خدای غائی نیز از پتانسیلهای ربانیت که در حوزه‌های فراسوی زمان - فضای جهان بنیادین وجود دارد منتج می‌شود. واقعیت‌یابی الوهیت غائی نشانگر یگانگی اِیسونایتی اولین تثلیث تجربی است و حاکی از بسط یگانه‌ساز الوهیت در دومین سطح خود شکوفایی خلاق است. این در بر گیرنده معادل شخصیتی - توانمندی واقعیت‌یابی الوهیت تجربی جهان متعلق به واقعیت‌های بهشتی اِیسونایت در سطوح منتج کننده ارزشهای فراسوی زمان - فضا است. کامل شدن این چنین پیشرفت تجربی برای این طراحی شده است که فرجام خدمتی غائی را برای تمامی مخلوقات زمان - فضا که از طریق واقعیت یافتن کامل ایزد متعال و از طریق خدمت خدای هفتگانه به سطوح اِیسونایت دست یافته‌اند موجب شود.

خدای غائی نشانگر الوهیت شخصی است که در سطوح ربانیت اِیسونایت و در کرات فوق زمان و فضای فراسو در جهان عمل می‌کند. غائی یک منتج فوق متعالی الوهیت است. متعال یگانگی تثلیث است که توسط موجودات متناهی درک می‌شود. غائی یگانگی تثلیث بهشت است که توسط موجودات اِیسونایت درک می‌شود.

پدر جهانی، از طریق مکانیسم الوهیت تکاملی در واقع درگیر عمل حیرت‌آور و شگفت‌انگیز تمرکز کانونی شخصیت و بسیج توانمندی، در سطوح مربوطه معانی جهانی ارزشهای واقعیت الهی متناهی، اِیسونایت، و حتی مطلق آنها می‌باشد.

سه الوهیت اول و جاودانه گذشته بهشت — پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران — در آینده ابدی با واقعیت‌یابی تجربی الوهیت‌های تکاملی همیار — خدای متعال، خدای غائی، و احتمالاً خدای مطلق — شخصاً تکمیل می‌شوند.

خدای متعال و خدای غائی، که اکنون در جهانهای تجربی در حال تکاملند، وجودگرا نیستند. آنها جاودانه‌های گذشته نیستند، فقط جاودانه‌های آینده، مشروط به زمان و مکان و جاودانه‌های فرازگرا هستند. آنها عطایای نوع الوهیت‌های متعال، غائی، و احتمالاً متعال - غائی هستند، اما سرآغازهای تاریخی جهان را تجربه

and it will probably expand in connection with the future evolution of the creations of outer space. The organization of these future universes of the primary, secondary, tertiary, and quartan space levels of progressive evolution will undoubtedly witness the inauguration of the transcendent and absonite approach to Deity.

IX. GOD THE ULTIMATE

091 (124) Just as the Supreme Being progressively evolves from the antecedent divinity endowment of the encompassed grand universe potential of energy and personality, so does God the Ultimate eventuate from the potentials of divinity residing in the transcended time-space domains of the master universe. The actualization of Ultimate Deity signalizes absonite unification of the first experiential Trinity and signifies unifying Deity expansion on the second level of creative self-realization. This constitutes the personality-power equivalent of the universe experiential-Deity actualization of Paradise absonite realities on the eventuating levels of transcended time-space values. The completion of such an experiential unfoldment is designed to afford ultimate service-destiny for all time-space creatures who have attained absonite levels through the completed realization of the Supreme Being and by the ministry of God the Sevenfold.

092 (125) *God the Ultimate* is designative of personal Deity functioning on the divinity levels of the absonite and on the universe spheres of supertime and transcended space. The Ultimate is a supersupreme eventuation of Deity. The Supreme is the Trinity unification comprehended by finite beings; the Ultimate is the unification of the Paradise Trinity comprehended by absonite beings.

093 (131) The Universal Father, through the mechanism of evolutionary Deity, is actually engaged in the stupendous and amazing act of personality focalization and power mobilization, on their respective universe meaning-levels, of the divine reality values of the finite, the absonite, and even of the absolute.

094 (132) The first three and past-eternal Deities of Paradise — the Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit — are, in the eternal future, to be personality-complemented by the experiential actualization of associate evolutionary Deities — God the Supreme, God the Ultimate, and possibly God the Absolute.

095 (133) God the Supreme and God the Ultimate, now evolving in the experiential universes, are not existential — not past eternals, only future eternals, time-space-conditioned and transcendental-conditioned eternals. They are Deities of supreme, ultimate, and possibly supreme-ultimate

کرده‌اند. آنها هرگز پایانی نخواهند داشت، اما از آغاز شخصیت برخوردارند. آنها در واقع واقعیت‌یابی‌های حاوی پتانسیل جاودانگی و نامتناهی الوهیت هستند، اما خود نه کاملاً جاودانه هستند و نه نامتناهی.

10- خدای مطلق

اشکال متعددی از واقعیت جاودانه مطلق الوهیت وجود دارد که نمی‌توان برای ذهن متناهی زمان و فضا به طور کامل توضیح داد، اما واقعیت‌یابی خدای مطلق پیامد یگانگی دومین تثلیث تجربی، تثلیث مطلق، می‌باشد. این در بر گیرنده تحقق تجربی ربانیت مطلق، یگانگی معانی مطلق در سطوح مطلق است؛ اما ما در رابطه با در بر گیری تمامی ارزشهای مطلق مطمئن نیستیم، زیرا هیچگاه اطلاع نیافته‌ایم که مطلق مشروط معادل بیکران است. فرجامهای فوق غائی درگیر معانی مطلق و معنویت بی‌پایان هستند، و بدون هر دوی این واقعیت‌های دست یافته نشده ما نمی‌توانیم ارزشهای مطلق را برقرار سازیم.

خدای مطلق هدف تحقق - نیل تمامی موجودات فوق ایسوناپت است، اما پتانسیل توانمندی و شخصیتی مطلق الوهیت از درک ما فراتر است، و ما تردید داریم پیرامون آن واقعیت‌هایی بحث کنیم که از واقعیت‌یابی تجربی بسیار دور هستند.

11- سه مطلق

هنگامی که اندیشه توأم پدر جهانی و پسر جاودان که از طریق خدای عمل کارکرد پیدا نمود، موجب آفرینش جهان الهی و مرکزی شد، پدر ابراز اندیشه خود را با کلمه پسر خود و عمل مدیر اجرایی مشترک آنها از طریق متمایز ساختن حضورش در هاونا از پتانسیلهای بیکرانی دنبال نمود. و این پتانسیلهای آشکار نشده بیکرانی در مطلق کامل پنهان شده در فضا باقی می‌مانند و در مطلق الوهیت به طور الهی احاطه می‌شوند، ضمن این که این دو در کارکرد مطلق جهانی، بیکرانی - یگانگی آشکار نشده پدر بهشتی، یکی می‌شوند.

همینطور که غنی شدن تمامی واقعیت از طریق رشد تجربی و به وسیله ارتباط متقابل تجربی با وجودگرا توسط مطلق جهانی صورت می‌یابد، توانمندی نیروی کیهانی و توانمندی نیروی روحی، هر دو، در حال آشکار شدن - واقعیت یافتن تدریجی هستند. اولین منبع و مرکز به واسطه حضور متوازن مطلق جهانی به بسط توانمندی تجربی دست می‌یابد، از تعیین هویت با مخلوقات تکاملی خود بهره‌مند می‌شود، و به گسترش الوهیت تجربی در سطوح تعالیت، غائیت، و مطلق بودن نائل می‌شود.

endowments, but they have experienced historic universe origins. They will never have an end, but they do have personality beginnings. They are indeed actualizations of eternal and infinite Deity potentials, but they themselves are neither unqualifiedly eternal nor infinite.

X. GOD THE ABSOLUTE

0101 (134) There are many features of the eternal reality of the *Deity Absolute* which cannot be fully explained to the time-space finite mind, but the actualization of *God the Absolute* would be in consequence of the unification of the second experiential Trinity, the Absolute Trinity. This would constitute the experiential realization of absolute divinity, the unification of absolute meanings on absolute levels; but we are not certain regarding the encompassment of all absolute values since we have at no time been informed that the Qualified Absolute is the equivalent of the Infinite. Superultimate destinies are involved in absolute meanings and infinite spirituality, and without both of these unachieved realities we cannot establish absolute values.

0102 (135) God the Absolute is the realization-attainment goal of all superabsonite beings, but the power and personality potential of the *Deity Absolute* transcends our concept, and we hesitate to discuss those realities which are so far removed from experiential actualization.

XI. THE THREE ABSOLUTES

0111 (136) When the combined thought of the Universal Father and the Eternal Son, functioning in the God of Action, constituted the creation of the divine and central universe, the Father followed the expression of his thought into the word of his Son and the act of their Conjoint Executive by differentiating his Havona presence from the potentials of infinity. And these undisclosed infinity potentials remain space concealed in the Unqualified Absolute and divinely enshrouded in the *Deity Absolute*, while these two become one in the functioning of the Universal Absolute, the unrevealed infinity-unity of the Paradise Father.

0112 (137) Both potency of cosmic force and potency of spirit force are in process of progressive revelation-realization as the enrichment of all reality is effected by experiential growth and through the correlation of the experiential with the existential by the Universal Absolute. By virtue of the equipoising presence of the Universal Absolute, the First Source and Center realizes extension of experiential power, enjoys identification with his evolutionary creatures, and achieves expansion of experiential Deity on the levels of Supremacy, Ultimacy, and Absoluteness.

هنگامی که تمایز کامل مطلق الوهیت از مطلق کامل ممکن نیست، کارکرد ظاهر آ ترکیبی یا حضور هماهنگ آنها عمل مطلق جهانی نامگذاری می‌شود.

1- به نظر می‌رسد که مطلق الوهیت فعال کننده‌ای تماماً قدرتمند است، در حالی که چنین می‌نماید که مطلق کامل مکانیزه کننده تماماً کارآمد جهان جهانی کاملاً متحد و به طور غائی هماهنگ، حتی جهانی متعددی که ساخته شده، در حال ساخته شدن هستند، و یا در آینده ساخته خواهند شد، می‌باشد.

مطلق الوهیت نمی‌تواند نسبت به هر وضعیت جهان به یک طریقه زیرمطلق واکنش نشان دهد، یا حداقل چنین نمی‌کند. به نظر می‌رسد هر پاسخ این مطلق به هر وضعیت مشخص در چهارچوب سعادت تمامی آفرینش چیزها و موجودات باشد، نه فقط در حالت کنونی وجودی آن، بلکه همچنین با ملاحظه احتمالات بی‌پایان تمامی ابدیت آینده.

مطلق الوهیت آن پتانسیلی است که از جمع جدا شد، واقعیتی نامتناهی از طریق انتخاب داوطلبانه پدر جهانی، که تمامی فعالیتهای ربانیت — وجودگرایانه و تجربی — در حیطه آن به وقوع می‌پیوندد. این مطلق مشروط با مطلق کامل متمایز است، اما مطلق جهانی در شمول تمامی پتانسیل مطلق، فوق اضافه بر هر دو است.

2- مطلق کامل غیرشخصی، برون الهی، و الوهیت نیافته است. از این رو مطلق کامل فاقد شخصیت، ربانیت، و تمامی امتیازات آفرینندگی است. واقعیت یا حقیقت، تجربه یا آشکار سازی، و فلسفه یا افسونیتی قادر نیستند بر طبیعت و سیرت این مطلق بدون محک گذاری جهانی رخنه کنند.

اجازه دهید روشن شود که مطلق کامل یک واقعیت مثبت است که بر جهان بزرگ سایه افکنده است، و ظاهراً با همان حضور فضایی یکسان در آن دورها در داخل فعالیتهای نیرویی و تکامل پیش مادی کرانه‌های سرسام‌آور مناطق فضایی ماوراء هفت ابرجهان وسعت یافته است. مطلق کامل یک منفی‌یافی صرف برداشت فلسفی مبتنی بر پنداشتهای مغالطات متافیزیکی پیرامون جهانی بودن، استیلا، و آغازین بودن غیرمشروط و مشروط نیست. مطلق کامل یک کنترل فراگیر مثبت جهانی در بیکرانی است. این کنترل فراگیر در حیطه فضایی - نیرویی نامحدود است اما قطعاً به واسطه حضور حیات، ذهن، روح، و شخصیت تعدیل می‌شود، و توسط واکنشهای ارادی و فرامین هدفمند تثلیث بهشت بیشتر تعدیل می‌شود.

ما اعتقاد راسخ داریم که مطلق کامل یک نفوذ ناهمسان و تماماً فراگیر قابل مقایسه با برداشتهای پانتئیستی متافیزیک یا با فرضیه پیشین اثر در علم نیست. مطلق کامل به لحاظ نیرویی نامحدود و مشروط به الوهیت است، اما ما رابطه این مطلق را با واقعیت‌های روحی جهانی‌ها به طور کامل درک نمی‌کنیم.

011.3 (141) When it is not possible fully to distinguish the Deity Absolute from the Unqualified Absolute, their supposedly combined function or co-ordinated presence is designated the action of the Universal Absolute.

011.4 (142) 1. *The Deity Absolute* seems to be the all-powerful activator, while the Unqualified Absolute appears to be the all-efficient mechanizer of the supremely unified and ultimately co-ordinated universe of universes, even universes upon universes, made, making, and yet to be made.

011.5 (143) The Deity Absolute cannot, or at least does not, react to any universe situation in a subabsolute manner. Every response of this Absolute to any given situation appears to be made in terms of the welfare of the whole creation of things and beings, not only in its present state of existence, but also in view of the infinite possibilities of all future eternity.

011.6 (144) The Deity Absolute is that potential which was segregated from total, infinite reality by the freewill choice of the Universal Father, and within which all divinity activities — existential and experiential — take place. This is the *Qualified* Absolute in contradistinction to the *Unqualified* Absolute; but the Universal Absolute is superadditive to both in the encompassment of all absolute potential.

011.7 (145) 2. *The Unqualified Absolute* is nonpersonal, extradivine, and undeified. The Unqualified Absolute is therefore devoid of personality, divinity, and all creator prerogatives. Neither fact nor truth, experience nor revelation, philosophy nor absonity are able to penetrate the nature and character of this Absolute without universe qualification.

011.8 (146) Let it be made clear that the Unqualified Absolute is a *positive reality* pervading the grand universe and, apparently, extending with equal space presence on out into the force activities and prematerial evolutions of the staggering stretches of the space regions beyond the seven superuniverses. The Unqualified Absolute is not a mere negativism of philosophic concept predicated on the assumptions of metaphysical sophistries concerning the universality, dominance, and primacy of the unconditioned and the unqualified. The Unqualified Absolute is a positive universe overcontrol in infinity; this overcontrol is space-force unlimited but is definitely conditioned by the presence of life, mind, spirit, and personality, and is further conditioned by the will-reactions and purposeful mandates of the Paradise Trinity.

011.9 (147) We are convinced that the Unqualified Absolute is not an undifferentiated and all-pervading influence comparable either to the pantheistic concepts of metaphysics or to the sometime ether hypothesis of science. The Unqualified Absolute is force unlimited and Deity

3- ما به طور منطقی چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که مطلق جهانی در عمل مطلقاً داوطلبانه پدر جهانی به دلیل واقعیت‌های ناهمسان جهان که به صورت ارزش‌های الوهیت یافته و الوهیت نیافته — قابل شخصیت‌یابی و غیرقابل شخصیت‌یابی — جلوگیری است اجتناب‌ناپذیر بود. مطلق جهانی پدیده‌ای ربانی و نشانگر رفع تنش است که توسط عمل داوطلبانه این واقعیت ناهمسان جهان آفریده شده است، و به عنوان هماهنگ کننده همیارانه این جمع کل پتانسیلهای موجود عمل می‌کند.

حضور تنشی مطلق جهانی نشانگر تنظیم تفاوت میان واقعیت الوهیت و واقعیت الوهیت نیافته که ذاتی جدایی پویایی ربانیت داوطلبانه از سکون بیکرانی کامل می‌باشد است.

همیشه به خاطر داشته باشید: بیکرانی بالقوه مطلق، و از ابدیت جدایی ناپذیر است. بیکرانی واقعی در زمان هرگز نمی‌تواند چیزی جز جزئی باشد و از این رو باید غیرمطلق باشد. بیکرانی شخصیت واقعی نیز جز در الوهیت کامل نمی‌تواند مطلق باشد. و تفاوت پتانسیل بیکرانی در مطلق کامل و مطلق الوهیت است که مطلق جهانی را جاودانه می‌سازد، و بدین گونه به لحاظ کیهانی این را ممکن می‌کند که در فضا از جهانهای مادی برخوردار بود و به لحاظ روحی این را ممکن می‌سازد که در زمان از شخصیت‌های متناهی برخوردار بود.

متناهی فقط به این علت می‌تواند با نامتناهی در کیهان همزیستی کند که حضور همیارانه مطلق جهانی تنشهای میان زمان و ابدیت، متناهی بودن و نامتناهی بودن، بالقوگی واقعیت و فعلیت واقعیت، بهشت و فضا، انسان و خداوند را چنان به طور کامل متعادل می‌سازد. مطلق جهانی به طور همیارانه در بر گیرنده تعیین هویت ناحیه واقعیت در حال پیشرفت تکاملی موجود در زمان - فضا، و در زمان - فضای فراسو، جهانهای حاوی تجلی زیربیکرانی الوهیت، می‌باشد.

مطلق جهانی پتانسیل الوهیت ایستا - دینامیکی است که به لحاظ کارکردی در سطوح زمان - ابدیت به صورت ارزشهای متناهی - مطلق قابل تحقق است و نزدیکی تجربی - وجودگرایانه به آن ممکن است. این جنبه غیرقابل درک الوهیت ممکن است ساکن، بالقوه، و همبسته باشد، اما تا جایی که به شخصیت‌های هوشمندی که اکنون در جهان بنیادین عمل می‌کنند مربوط است، به لحاظ تجربی خلاق یا تکاملی نیست.

مطلق. دو مطلق — کامل و مشروط — ضمن این که کارکردشان چنان ظاهراً متباین است، آنطور که توسط مخلوقات ذهنی ممکن است مشاهده شوند، در مطلق جهانی و توسط او به طور کامل و الهی یگانه هستند. در تحلیل نهایی و در درک پایانی هر سه آنها تماماً یک مطلق هستند. آنها در سطوح زیربیکرانی به لحاظ کارکردی متمایز هستند، اما در بیکرانی یکی هستند.

ما هرگز واژه مطلق را به معنی نفی چیزی یا انکار

conditioned, but we do not fully perceive the relation of this Absolute to the spirit realities of the universes.

011.10 (148) 3. *The Universal Absolute*, we logically deduce, was inevitable in the Universal Father's absolute freewill act of differentiating universe realities into deified and undeified — personalizable and nonpersonalizable — values. The Universal Absolute is the Deity phenomenon indicative of the resolution of the tension created by the freewill act of thus differentiating universe reality, and functions as the associative co-ordinator of these sum totals of existential potentialities.

011.11 (151) The tension-presence of the Universal Absolute signifies the adjustment of differential between deity reality and undeified reality inherent in the separation of the dynamics of freewill divinity from the statics of unqualified infinity.

011.12 (152) Always remember: Potential infinity is absolute and inseparable from eternity. Actual infinity in time can never be anything but partial and must therefore be nonabsolute; neither can infinity of actual personality be absolute except in unqualified Deity. And it is the differential of infinity potential in the Unqualified Absolute and the Deity Absolute that eternalizes the Universal Absolute, thereby making it cosmically possible to have material universes in space and spiritually possible to have finite personalities in time.

011.13 (153) The finite can coexist in the cosmos along with the Infinite only because the associative presence of the Universal Absolute so perfectly equalizes the tensions between time and eternity, finity and infinity, reality potential and reality actuality, Paradise and space, man and God. Associatively the Universal Absolute constitutes the identification of the zone of progressing evolutionary reality existent in the time-space, and in the transcended time-space, universes of subinfinite Deity manifestation.

011.14 (154) The Universal Absolute is the potential of the static-dynamic Deity functionally realizable on time-eternity levels as finite-absolute values and as possible of experiential-existential approach. This incomprehensible aspect of Deity may be static, potential, and associative but is not experientially creative or evolutionary as concerns the intelligent personalities now functioning in the master universe.

011.15 (155) *The Absolute*. The two Absolutes — qualified and unqualified — while so apparently divergent in function as they may be observed by mind creatures, are perfectly and divinely unified in and by the Universal Absolute. In the last analysis and in the final comprehension all three are one Absolute. On subinfinite levels they are functionally differentiated, but in infinity they are ONE.

011.16 (156) We never use the term the Absolute as a

چیزی به کار نمی‌بریم. مطلق جهانی را نیز به عنوان یک الوهیت خود تعیین کننده، یک نوع پانتئیستی و غیر شخصی، نمی‌گیریم. مطلق، در تمامی آنچه که به شخصیت جهانی مربوط است، منحصرأ محدود به تثلیث و تحت سلطه الوهیت است.

12- تثلیثها

تثلیث آغازین و جاودانه بهشت وجودگرا است و اجتناب‌ناپذیر بود. این تثلیث بدون آغاز ذاتی واقعیت ناهمسانی شخصی و غیر شخصی از طریق اراده نامحدود پدر بود و هنگامی که اراده شخصی او این واقعیت‌های دوگانه را از طریق ذهن هماهنگ نمود واقعیت یافت. تثلیث‌های پس - هاونا تجربی هستند. آنها ذاتی آفرینش دو سطح زیرمطلق و تکاملی تجلی توانمندی - شخصیتی در جهان بنیادین هستند.

تثلیث بهشت — پیوند ربانی جاودانه پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران در واقعیت وجودگرایانه است، اما تمامی پتانسیلها تجربی هستند. از این رو این تثلیث حاوی تنها واقعیت الوهیت است که در بر گیرنده بیکرانی است، و از این رو پدیده‌های جهانی واقعیتیابی خدای متعال، خدای غائی، و خدای مطلق به وقوع می‌پیوندد.

اولین و دومین تثلیث تجربی، تثلیث‌های پس - هاونا، نمی‌توانند نامتناهی باشند، زیرا در بر گیرنده الوهیت‌های مشتق شده هستند، الوهیت‌هایی که از طریق واقعیتیابی تجربی واقعیت‌های آفریده شده یا منتج شده توسط تثلیث وجودگرایانه بهشت تکامل یافته‌اند. بیکرانی ربانیت به واسطه متناهی بودن و ابدییتی تجربه مخلوق و خالق، اگر توسعه هم نیابد، به طور پیوسته غنی می‌شود.

تثلیث‌ها حقایق رابطه و واقعیت‌های تجلی هماهنگ الوهیت هستند. کارکردهای تثلیث حاوی واقعیت‌های الوهیت هستند، و واقعیت‌های الوهیت همیشه در پی تحقق و تجلی در شخصیتیابی هستند. از این رو خدای متعال، خدای غائی، و حتی خدای مطلق گریزنپذیرهای الهی هستند. این سه الوهیت تجربی در تثلیث وجودگرا، تثلیث بهشت، بالقوه بودند، اما پدیداری آنها در جهان به عنوان شخصیت‌های توانمند بخشا به کارکرد تجربی خود آنها در جهانهای توانمندی و شخصیت و بخشا به دستاوردهای تجربی آفرینندگان و تثلیث‌های پس - هاونا بستگی دارد.

دو تثلیث پس - هاونا، تثلیث‌های تجربی غائی و مطلق، اکنون به طور کامل تجلی نیافته‌اند. آنها در حال تحقق جهانی هستند. این پیوندهای الوهیت را می‌توان به صورت زیرین توصیف نمود:

1- تثلیث غائی، که اکنون در حال تکامل است، سرانجام شامل ایزد متعال، شخصیت‌های متعالی آفریننده، و آرشیتکتهای ابدیونیت جهان بنیادین، آن برنامه‌ریزان

negation of aught or as a denial of anything. Neither do we regard the Universal Absolute as self-determinative, a sort of pantheistic and impersonal Deity. The Absolute, in all that pertains to universe personality, is strictly Trinity limited and Deity dominated.

XII. THE TRINITIES

⁰¹²¹⁽¹⁵⁷⁾ The original and eternal Paradise Trinity is existential and was inevitable. This never-beginning Trinity was inherent in the fact of the differentiation of the personal and the nonpersonal by the Father's unfettered will and factualized when his personal will co-ordinated these dual realities by mind. The post-Havona Trinities are experiential — are inherent in the creation of two subabsolute and evolutionary levels of power-personality manifestation in the master universe.

⁰¹²²⁽¹⁵⁸⁾ *The Paradise Trinity* — the eternal Deity union of the Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit — is existential in actuality, but all potentials are experiential. Therefore does this Trinity constitute the only Deity reality embracing infinity, and therefore do there occur the universe phenomena of the actualization of God the Supreme, God the Ultimate, and God the Absolute.

⁰¹²³⁽¹⁵⁹⁾ The first and second experiential Trinities, the post-Havona Trinities, cannot be infinite because they embrace *derived Deities*, Deities evolved by the experiential actualization of realities created or eventuated by the existential Paradise Trinity. Infinity of divinity is being ever enriched, if not enlarged, by finity and absonity of creature and Creator experience.

⁰¹²⁴⁽¹⁶¹⁾ Trinities are truths of relationship and facts of co-ordinate Deity manifestation. Trinity functions encompass Deity realities, and Deity realities always seek realization and manifestation in personalization. God the Supreme, God the Ultimate, and even God the Absolute are therefore divine inevitabilities. These three experiential Deities were potential in the existential Trinity, the Paradise Trinity, but their universe emergence as personalities of power is dependent in part on their own experiential functioning in the universes of power and personality and in part on the experiential achievements of the post-Havona Creators and Trinities.

⁰¹²⁵⁽¹⁶²⁾ The two post-Havona Trinities, the Ultimate and the Absolute experiential Trinities, are not now fully manifest; they are in process of universe realization. These Deity associations may be described as follows:

⁰¹²⁶⁽¹⁶³⁾ 1. *The Ultimate Trinity*, now evolving, will eventually consist of the Supreme Being, the Supreme Creator Personalities, and the absonite Architects of the Master Universe, those unique

بی‌نظیر جهان که نه آفریننده هستند و نه آفریده، خواهد شد. خدای غائی به عنوان پیامد ربانی یگانگی این تثلیث غائی تجربی در عرصه گسترش یابنده جهان بنیادین تقریباً نامحدود سرانجام و به طور اجتناب‌ناپذیر از توانمندی و شخصیت برخوردار خواهد شد.

2- تثلیث مطلق — دومین تثلیث تجربی — که اکنون در حال واقعیت یافتن است، شامل خدای متعال، خدای غائی، و به اوج رساننده سرنوشت جهان که آشکار نشده، خواهد شد. این تثلیث در سطوح شخصی و فوق شخصی، هر دو، حتی تا مرزهای غیرشخصی عمل می‌کند، و یگانگی آن در کلیت، الوهیت مطلق را از تجربه برخوردار می‌سازد.

تکمیل یگانگی تثلیث غائی به طور تجربی در حال انجام شدن است، اما ما به احتمال چنین یگانگی کامل تثلیث مطلق به راستی تردید داریم. با این وجود برداشت ما از تثلیث جاودانه بهشت یک یادآور پیوسته موجود است که سه‌گانه شدن الوهیت ممکن است موجب چیزی شود که در غیر این صورت دست نیافتنی است. لذا ما پدیداری متعال - غائی و سه‌گانگی - واقعیتیابی محتمل خدای مطلق را در آینده بیهی می‌پنداریم.

فلاسفه جهانها یک تثلیث تثلیثها، یک تثلیث وجودگرایانه - تجربی بیکران، را مسلم فرض می‌کنند، اما آنها قادر نیستند شخصیتیابی آن را تجسم کنند. این احتمالاً برابر با شخص پدر جهانی در سطح مفهومی من هستم است. اما صرف نظر از تمامی اینها، تثلیث آغازین بهشت به طور بالقوه لایتنهای است زیرا در واقع پدر جهانی بیکران است.

اعلانیه

در تدوین مطالب متعاقب که به تصویر نمودن سیرت پدر جهانی و طبیعت همیاران بهشتی او مربوط می‌شود، به همراه تلاش برای توصیف جهان کامل مرکزی و هفت ابرجهان که به دور آن می‌چرخند، بنا بر این است که ما با این فرمان فرمانروایان ابرجهان هدایت شویم که رهنمود می‌دهد ما در تمامی تلاشمان برای آشکارسازی حقیقت و هماهنگی دانش ضروری، در رابطه با مطالبی که ارائه خواهد شد ارجحیت را به بالاترین مفاهیم موجود بشری دهیم. فقط هنگامی که مفهوم مورد بحث از هیچ ابراز مکفی پیشین توسط ذهن بشری برخوردار نباشد ما می‌توانیم به آشکارسازی صرف دست زنیم.

آشکارسازیهای متعاقب سیاره‌ای حاوی حقیقت الهی به طور یکنواخت در بر گیرنده بالاترین مفاهیم موجود ارزشهای معنوی به عنوان بخشی از هماهنگی جدید و افزایش یافته دانش سیاره‌ای می‌باشند. از این رو، در ارائه نمودن این مطالب پیرامون خداوند و همیاران جهانی او، ما به عنوان مبنای این مقالات بیش از یک هزار مفهوم بشری را که نمایانگر بالاترین و پیشرفته‌ترین دانش سیاره‌ای که حاوی ارزشهای معنوی و معانی جهانی است انتخاب نموده‌ایم. از آنجا که این مفاهیم بشری، که از انسانهای خداشناس گذشته و حال گردآوری شده، برای تصویر حقیقت، انطور که ما برای

universe planners who are neither creators nor creatures. God the Ultimate will eventually and inevitably powerize and personalize as the Deity consequence of the unification of this experiential Ultimate Trinity in the expanding arena of the well-nigh limitless master universe.

0127 (16.4) 2. The Absolute Trinity — the second experiential Trinity — now in process of actualization, will consist of God the Supreme, God the Ultimate, and the unrevealed Consummator of Universe Destiny. This Trinity functions on both personal and superpersonal levels, even to the borders of the nonpersonal, and its unification in universality would experientialize Absolute Deity.

0128 (16.5) The Ultimate Trinity is experientially unifying in completion, but we truly doubt the possibility of such full unification of the Absolute Trinity. Our concept, however, of the eternal Paradise Trinity is an ever-present reminder that Deity trinitization may accomplish what is otherwise nonattainable; hence do we postulate the sometime appearance of the Supreme-Ultimate and the possible trinitization-factualization of God the Absolute.

0129 (16.6) The philosophers of the universes postulate a Trinity of Trinities, an existential-experiential Trinity Infinite, but they are not able to envisage its personalization; possibly it would equvalate to the person of the Universal Father on the conceptual level of the I AM. But irrespective of all this, the original Paradise Trinity is potentially infinite since the Universal Father actually is infinite.

01210 (16.7) Acknowledgment

01211 (16.8) In formulating the succeeding presentations having to do with the portrayal of the character of the Universal Father and the nature of his Paradise associates, together with an attempted description of the perfect central universe and the encircling seven superuniverses, we are to be guided by the mandate of the superuniverse rulers which directs that we shall, in all our efforts to reveal truth and co-ordinate essential knowledge, give preference to the highest existing human concepts pertaining to the subjects to be presented. We may resort to pure revelation only when the concept of presentation has had no adequate previous expression by the human mind.

01212 (17.1) Successive planetary revelations of divine truth invariably embrace the highest existing concepts of spiritual values as a part of the new and enhanced co-ordination of planetary knowledge. Accordingly, in making these presentations about God and his universe associates, we have selected as the basis of these papers more than one thousand human concepts representing the highest and most advanced planetary knowledge of spiritual values and universe meanings. Wherein these human concepts, assembled from the God-knowing

آشکار سازی آن رهنمود یافته‌ایم، ناکافی هستند، ما بی‌درنگ بر آنها خواهیم افزود، و به این منظور از دانش برتر خود پیرامون واقعیت و ربانیت الوهیت‌های بهشت و جهان فرازنده مسکونی آنها بهره خواهیم گرفت.

ما کاملاً به دشواریهای مأموریت خود آگاهیم. ما به غیرممکن بودن ترجمه کامل زبان مفاهیم ربانیت و ابدیت به سمبل‌های زبان مفاهیم متناهی ذهن بشری اذعان داریم. اما می‌دانیم که قطعه‌ای از خداوند در ذهن بشری سکنی می‌گزیند، و روح حقیقت با روان بشر می‌ماند. علاوه بر آن ما می‌دانیم که این نیروهای روحی برای این که انسان مادی را قادر سازند واقعیت ارزشهای معنوی را دریابد و فلسفه معانی جهان را درک کند با یکدیگر همکاری می‌کنند. اما حتی ما با قطعیت بیشتر می‌دانیم که این ارواح برخوردار از حضور الهی قادرند انسان را در دستیاری معنوی به تمامی حقایقی که به افزایش واقعیت پیوسته پیش رونده تجربه شخصی مذهبی — خدا آگاهی — کمک می‌کند یاری کنند.

[نگاشته شده توسط یک مشاور الهی اروانتان، رئیس سپاه شخصیت‌های ابرجهان که برای تصویر حقیقت پیرامون الوهیت‌های بهشت و جهان جهانها در یورنشیا مأموریت یافته است.]

mortals of the past and the present, are inadequate to portray the truth as we are directed to reveal it, we will unhesitatingly supplement them, for this purpose drawing upon our own superior knowledge of the reality and divinity of the Paradise Deities and their transcendent residential universe.

01213(17.2) We are fully cognizant of the difficulties of our assignment; we recognize the impossibility of fully translating the language of the concepts of divinity and eternity into the symbols of the language of the finite concepts of the mortal mind. But we know that there dwells within the human mind a fragment of God, and that there sojourns with the human soul the Spirit of Truth; and we further know that these spirit forces conspire to enable material man to grasp the reality of spiritual values and to comprehend the philosophy of universe meanings. But even more certainly we know that these spirits of the Divine Presence are able to assist man in the spiritual appropriation of all truth contributory to the enhancement of the ever-progressing reality of personal religious experience — God-consciousness.

01214(17.3) [Indited by an Orvonton Divine Counselor, Chief of the Corps of Superuniverse Personalities assigned to portray on Urantia the truth concerning the Paradise Deities and the universe of universes.]

کتاب یورنشا

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 1. پدر جهانی

002 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 000

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 1

پدر جهانی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- نام پدر
- 2- واقعیت خداوند
- 3- خداوند یک روح جهانی است
- 4- راز خداوند
- 5- شخصیت پدر جهانی
- 6- شخصیت در جهان
- 7- ارزش معنوی مفهوم شخصیت

PAPER 1

THE UNIVERSAL FATHER

SECTIONS

Introduction

1. The Father's Name
2. The Reality of God
3. God is a Universal Spirit
4. The Mystery of God
5. Personality of the Universal Father
6. Personality in the Universe
7. Spiritual Value of the Personality Concept

مقدمه مقاله

پدر جهانی خدای تمامی آفرینش است، اولین منبع و مرکز تمامی چیزها و موجودات. اول به خدا به مثابه یک آفریننده فکر کنید، سپس به مثابه یک کنترل کننده، و نهایتاً به مثابه یک حامی بیکران. حقیقت در باره پدر جهانی شروع به پدیدار شدن به نوع بشر نموده بود وقتی که پیامبری گفت: "تو، خداوند، تنها هستی؛ هیچ کس غیر از تو وجود ندارد. تو فلک و فلک افلاک را با تمامی فرشتگان آسمانی آن آفریده‌ای؛ تو آنها را نگهداری و کنترل می‌کنی. جهانها توسط پسران خداوند ساخته شدند. آفریننده خود را چون جامه‌ای با نور می‌پوشاند و افلاک را همانند یک پرده می‌گسترده." فقط مفهوم پدر جهانی — یک خدا به جای چند خدا — انسان فانی را قادر ساخت که پدر را به مثابه آفریننده‌ای الهی و کنترل کننده‌ای بیکران بفهمد.

هزاران منظومه سیاره‌ای تماماً ساخته شدند تا نهایتاً توسط بسیاری از انواع گوناگون مخلوقات هوشمند مسکونی گردند، موجوداتی که بتوانند خداوند را بشناسند، مهر الهی را دریافت کنند، و متقابلاً به او عشق بورزند. جهان جهانها کار خداوند و مکان اقامت مخلوقات متنوع او است. "خداوند افلاک را آفرید و زمین را شکل داد. او جهان را بنا نهاد و این دنیا را

INTRODUCTION

^{1:01 (21.1)} THE Universal Father is the God of all creation, the First Source and Center of all things and beings. First think of God as a creator, then as a controller, and lastly as an infinite upholder. The truth about the Universal Father had begun to dawn upon mankind when the prophet said: "You, God, are alone; there is none beside you. You have created the heaven and the heaven of heavens, with all their hosts; you preserve and control them. By the Sons of God were the universes made. The Creator covers himself with light as with a garment and stretches out the heavens as a curtain." Only the concept of the Universal Father — one God in the place of many gods — enabled mortal man to comprehend the Father as divine creator and infinite controller.

^{1:02 (21.2)} The myriads of planetary systems were all made to be eventually inhabited by many different types of intelligent creatures, beings who could know God, receive the divine affection, and love him in return. The universe of universes is the work of God and the dwelling place of his diverse creatures. "God created the heavens and formed the earth; he established the universe and created this world not

بیهوده خلق نکرد. او آن را شکل داد تا از سکنه پر گردد.

کرات آگاه همگی پدر جهانی، سازنده جاودان و نگاهدارنده لایزال تمامی آفرینش را می‌شناسند و او را پرستش می‌کنند. مخلوقات صاحب اراده سراسر گیتی عازم سفر طولانی طولانی بهشتی شده‌اند، تقلا می‌جذب کننده ماجرای ابدی دستیابی به خداوند پدر. هدف برتر فرزندان زمان این است که خداوند جاودانه را پیدا کنند، طبیعت الهی را درک کنند، و پدر جهانی را بشناسند. مخلوقات خدانشناس فقط یک آرزوی محض، فقط یک اشتیاق شعلهور دارند، و آن این است که، همان طور که در قلمروهای خود هستند، همانند او شوند، همان گونه که او در شخصیت کامل بهشتی خویش و در قلمرو جهانی سلطه نیکویش می‌باشد. از پدر جهانی که در ابدیت سکنی می‌گزیند این فرمان عالی صادر شده است: "کامل باشید، همان گونه که من کامل هستم." پیامبران بهشت با مهر و بخشش این اندرز الهی را طی اعصار و در سرتاسر جهانها حمل کرده‌اند، حتی به چنین مخلوقات حیوان - منشأ دون پایه‌ای نظیر نژادهای انسانی یورنشا.

جامه عمل پوشانیدن به این فرمان باشکوه و جهانی، تلاش برای دستیابی به کمال خداگونه، اولین وظیفه تمامی مخلوقات در حال تقلا آفرینش خدای کمال است، و باید بالاترین آرزوی آنها باشد. این امکان دستیابی به کمال الهی، سرنوشت نهایی و قطعی تمامی پیشرفت معنوی ابدی انسان می‌باشد.

انسانهای یورنشا به سختی می‌توانند امید به کمال در مفهوم بیکران آن را داشته باشند، اما برای موجودات بشری به گونه‌ای که در این سیاره شروع می‌کنند، کاملاً میسر است که به هدف آسمانی و الهی که خدای بیکران برای انسان فانی مقرر نموده دست یابند؛ و هنگامی که آنان به این سرنوشت دست می‌یابند، در تمامی آنچه که به خود شکوفایی و نیل فکری مربوط می‌شود، همانقدر در قلمرو کمال الهی خود لبریز خواهند شد که خداوند خود در قلمرو بیکرانی و ابدیت خود می‌باشد. این چنین کمالی ممکن است از نظر مادی فراگیر، در دریافت روشنفکرانه نامحدود، یا در تجربه معنوی نهایی نباشد، اما در تمامی جنبه‌های متناهی ربانیت اراده، کمال انگیزه شخصیت، و خدانشناسی، نهایی و کامل است.

این معنی حقیقی آن فرمان الهی است، "کامل باشید، همان گونه که من کامل هستم" که همواره انسان فانی را در آن تقلا طولانی و شگرف برای دستیابی به سطوح بالاتر و بالاتر ارزشهای معنوی و معانی حقیقی جهان به پیش می‌برد و به درون سوق می‌دهد. این جستجوی والا- برای خدای جهانها برترین ماجرای ساکنان تمامی کرات زمان و فضا می‌باشد.

in vain; he formed it to be inhabited."

^{1:03 (21:3)} The enlightened worlds all recognize and worship the Universal Father, the eternal maker and infinite upholder of all creation. The will creatures of universe upon universe have embarked upon the long, long Paradise journey, the fascinating struggle of the eternal adventure of attaining God the Father. The transcendent goal of the children of time is to find the eternal God, to comprehend the divine nature, to recognize the Universal Father. God-knowing creatures have only one supreme ambition, just one consuming desire, and that is to become, as they are in their spheres, like him as he is in his Paradise perfection of personality and in his universal sphere of righteous supremacy. From the Universal Father who inhabits eternity there has gone forth the supreme mandate, "Be you perfect, even as I am perfect." In love and mercy the messengers of Paradise have carried this divine exhortation down through the ages and out through the universes, even to such lowly animal-origin creatures as the human races of Urantia.

^{1:04(22:1)} This magnificent and universal injunction to strive for the attainment of the perfection of divinity is the first duty, and should be the highest ambition, of all the struggling creature creation of the God of perfection. This possibility of the attainment of divine perfection is the final and certain destiny of all man's eternal spiritual progress.

^{1:05 (21:2)} Urantia mortals can hardly hope to be perfect in the infinite sense, but it is entirely possible for human beings, starting out as they do on this planet, to attain the supernal and divine goal which the infinite God has set for mortal man; and when they do achieve this destiny, they will, in all that pertains to self-realization and mind attainment, be just as replete in their sphere of divine perfection as God himself is in his sphere of infinity and eternity. Such perfection may not be universal in the material sense, unlimited in intellectual grasp, or final in spiritual experience, but it is final and complete in all finite aspects of divinity of will, perfection of personality motivation, and God-consciousness.

^{1:06 (22:3)} This is the true meaning of that divine command, "Be you perfect, even as I am perfect," which ever urges mortal man onward and beckons him inward in that long and fascinating struggle for the attainment of higher and higher levels of spiritual values and true universe meanings. This sublime search for the God of universes is the supreme adventure of the inhabitants of all the worlds of time and space.

1- نام پدر

از میان تمامی نامهایی که خداوند پدر در سراسر

1. THE FATHER'S NAME

^{1:11(22:4)} Of all the names by which God the Father is

جهانها به آنان شناخته می‌شود، عمدتاً به آنهایی که او را به عنوان اولین منبع و مرکز جهان مشخص می‌دارند برخورد می‌شود. اولین پدر در جهانهای مختلف و در نواحی متفاوت همان جهان، به نامهای گوناگون شناخته می‌شود. نامهایی که مخلوق به خالق تخصیص می‌دارد بسیار به برداشت مخلوق از خالق بستگی دارد. اولین منبع و مرکز جهان هرگز خود را با نام آشکار نساخته است، بلکه فقط با سرشت. اگر ما اعتقاد داریم که فرزندان این آفریدگار هستیم، بسیار طبیعی است که او را نهایتاً پدر بنامیم. اما این نام انتخابی خودمان است و برخاسته از تصدیق رابطه شخصیمان با اولین منبع و مرکز می‌باشد.

پدر جهانی هرگز هیچ شکلی از شناسایی مستبدانه، پرستش رسمی یا خدمت بردوار را بر مخلوقات هوشمند صاحب اراده جهانها تحمیل نمی‌دارد. ساکنان تکاملی کرات زمان و فضا باید توسط خود — در قلوب خودشان — او را به رسمیت شناخته، دوست بدارند، و داوطلبانه پرستش کنند. آفریدگار از ناگزیر ساختن یا وادار نمودن مخلوقات مادی خویش به تسلیم خواست از ادانه مغویشان امتناع می‌ورزد. وقف عاطفی میل انسان به انجام خواسته پدر عالی‌ترین هدیه به خداوند است. در واقع، یک چنین وقف میل مخلوق تنها هدیه ممکن و به راستی با ارزش را به پدر آسمانی تشکیل می‌دهد. انسان با خدا زندگی می‌کند، حرکت می‌کند، و از وجودیت خویش برخوردار است. انسان هیچ چیز به خداوند نمی‌تواند بدهد به جز این انتخاب که در خواست خداوند پایدار بماند، و چنین تصمیماتی که توسط مخلوقات صاحب اراده هوشمند جهانها به اجرا در می‌آید در بر گیرنده واقعیت آن پرستش حقیقی است که برای طبیعت آکنده از مهر پدر آفریننده بسیار خشنود کننده است.

هر گاه که شما روزی حقیقتاً خدا آگاه شوید، بعد از این که شما واقعاً آفریدگار بزرگ را کشف کنید و شروع کنید تحقق حضور سکنی‌گزین کنترل کننده الهی را تجربه نمایید، آنگاه مطابق آگاهی‌تان و بر طبق نحوه و روشی که پسران الهی خداوند را آشکار می‌سازند، نامی برای پدر جهانی خواهید یافت که به طریقی شایسته بیانگر برداشت شما از اولین منبع و مرکز بزرگ خواهد بود. و بدین ترتیب در کرات مختلف و در جهانهای گوناگون آفریدگار با القاب بیشمار شناخته می‌شود، که در مفهوم رابطه همگی به یک معنی هستند، اما در لغات و سبملها هر نام نمایانگر درجه و عمق ستایش او در قلوب مخلوقاتش در هر عالمی می‌باشد.

در نزدیکی مرکز جهان جهانها، پدر جهانی عموماً با نامهایی که به معنی اولین منبع تلقی می‌شود شناخته می‌شود. دورتر از آن در جهانهای فضا، عباراتی که برای نامگذاری پدر جهانی به کار برده می‌شود غالباً به معنی مرکز جهانی است. باز هم دورتر از آن در آفرینش پرستاره، نظیر کره ستاد مرکزی جهان محلی شما، او به عنوان اولین منبع آفریننده و مرکز الهی شناخته می‌شود. در یک کویکه نزدیک خداوند پدر جهانها خوانده می‌شود. در دیگری، نگاهدارنده بیکران،

known throughout the universes, those which designate him as the First Source and the Universe Center are most often encountered. The First Father is known by various names in different universes and in different sectors of the same universe. The names which the creature assigns to the Creator are much dependent on the creature's concept of the Creator. The First Source and Universe Center has never revealed himself by name, only by nature. If we believe that we are the children of this Creator, it is only natural that we should eventually call him Father. But this is the name of our own choosing, and it grows out of the recognition of our personal relationship with the First Source and Center.

1:12 (229) The Universal Father never imposes any form of arbitrary recognition, formal worship, or slavish service upon the intelligent will creatures of the universes. The evolutionary inhabitants of the worlds of time and space must of themselves — in their own hearts — recognize, love, and voluntarily worship him. The Creator refuses to coerce or compel the submission of the spiritual free wills of his material creatures. The affectionate dedication of the human will to the doing of the Father's will is man's choicest gift to God; in fact, such a consecration of creature will constitutes man's only possible gift of true value to the Paradise Father. In God, man lives, moves, and has his being; there is nothing which man can give to God except this choosing to abide by the Father's will, and such decisions, effected by the intelligent will creatures of the universes, constitute the reality of that true worship which is so satisfying to the love-dominated nature of the Creator Father.

1:13 (229) When you have once become truly God-conscious, after you really discover the majestic Creator and begin to experience the realization of the indwelling presence of the divine controller, then, in accordance with your enlightenment and in accordance with the manner and method by which the divine Sons reveal God, you will find a name for the Universal Father which will be adequately expressive of your concept of the First Great Source and Center. And so, on different worlds and in various universes, the Creator becomes known by numerous appellations, in spirit of relationship all meaning the same but, in words and symbols, each name standing for the degree, the depth, of his enthronement in the hearts of his creatures of any given realm.

1:14 (231) Near the center of the universe of universes, the Universal Father is generally known by names which may be regarded as meaning the First Source. Farther out in the universes of space, the terms employed to designate the Universal Father more often mean the Universal Center. Still farther out in the starry creation, he is known, as on the headquarters world of your local universe, as the First Creative Source and Divine Center. In one

و به سوی شرق، کنترل کننده الهی. او همچنین پدر نورها، هدیه زندگی، و قادر یگانه نامیده شده است.

در آن کراتی که یک پسر بهشتی، در حیاتی اعطایی زندگی کرده است، خداوند عموماً با نامهایی که نمایانگر رابطه شخصی، عاطفه مهرآمیز، و وقف پدرانه است شناخته می‌شود. در مقر مرکزی کوکبه شما خداوند به عنوان پدر جهانی مورد اشاره قرار می‌گیرد، و در سیارات مختلف در سیستم محلی کرات مسکونی شما او به صور گوناگون به عنوان پدر پدران، پدر بهشتی، پدر هاونا، و پدر روحی شناخته می‌شود. آنهایی که خداوند را از طریق آشکارسازیهایی اعطای پسران بهشتی می‌شناسند، نهایتاً تسلیم جذبه پرعطوفت رابطه احساس برانگیز ارتباط مخلوق - خالق شده و خداوند را به عنوان "پدر ما" مورد اشاره قرار می‌دهند.

در یک سیاره حاوی مخلوقات دارای جنسیت، در دنیایی که محرکهای احساس پدرانه و مادرانه ذاتی قلوب موجودات هوشمند آن است، عبارت پدر نامی بسیار گویا و درخور برای خداوند جاودانه می‌باشد. او در سیاره شما، یورشیا، با نام خدا به بهترین صورت شناخته شده، و با جامع‌ترین شکل مورد پذیرش قرار گرفته است. نامی که به او داده می‌شود، از اهمیت کمی برخوردار است. مهم این است که شما باید او را بشناسید و آرزو کنید مانند او باشید. پیامبران دیرین شما به درستی او را "خدای جاودانه" می‌نامیدند و او را به عنوان کسی که "در ابدیت سکونت دارد" مورد اشاره قرار می‌دانند.

2- واقعیت خداوند

خداوند در دنیای روح واقعیت آغازین است. خداوند در عرصه‌های ذهنی سرچشمه حقیقت است. خداوند در سراسر قلمروهای مادی بر همه چیز سایه می‌افکند. برای تمامی موجودات هوشمند آفریده شده خداوند یک شخصیت است، و برای جهان جهانی او اولین منبع و مرکز واقعیت ازی است. خداوند نه شبیه انسان است و نه شبیه ماشین. پدر نخستین روح جهانی، حقیقت ابدی، واقعیت بیکران، و شخصیت پدرانه است.

خداوند جاودانه به حد بی‌نهایت بیش از واقعیت به کمال مطلوب رسیده یا جهان شخصیت یافته است. خداوند صرفاً اشتیاق والای انسان، و تلاش عینیت یافته انسان فانی نیست. خداوند صرفاً یک مفهوم، توان بالقوه درستکاری هم نیست. پدر جهانی مترادف با طبیعت نیست، و قانون طبیعی شخصیت یافته هم نیست. خداوند یک واقعیت مافوق است، نه فقط مفهوم سنتی ارزشهای متعالی انسان. خداوند یک تمرکز روشناسانه معانی معنوی نیست، و "عالی‌ترین کار انسان" هم نیست. خداوند می‌تواند در اذهان انسانها هر یک یا تمامی این مفاهیم باشد، ولی او بیش از اینها است. او برای تمامی کسانی که در زمین از آرامش معنوی لذت می‌برند، و آرزو دارند بقای شخصیت را به دنبال مرگ تجربه کنند، یک شخص نجات دهنده و یک پدر با محبت است.

واقعیت وجود خداوند در تجربه انسان توسط سکونت حضور الهی نشان داده می‌شود، روح ناصحی

near-by constellation God is called the Father of Universes. In another, the Infinite Upholder, and to the east, the Divine Controller. He has also been designated the Father of Lights, the Gift of Life, and the All-powerful One.

^{1:15(232)} On those worlds where a Paradise Son has lived a bestowal life, God is generally known by some name indicative of personal relationship, tender affection, and fatherly devotion. On your constellation headquarters God is referred to as the Universal Father, and on different planets in your local system of inhabited worlds he is variously known as the Father of Fathers, the Paradise Father, the Havona Father, and the Spirit Father. Those who know God through the revelations of the bestowals of the Paradise Sons, eventually yield to the sentimental appeal of the touching relationship of the creature-Creator association and refer to God as "our Father."

^{1:16(233)} On a planet of sex creatures, in a world where the impulses of parental emotion are inherent in the hearts of its intelligent beings, the term Father becomes a very expressive and appropriate name for the eternal God. He is best known, most universally acknowledged, on your planet, Urantia, by the name God. The name he is given is of little importance; the significant thing is that you should know him and aspire to be like him. Your prophets of old truly called him "the everlasting God" and referred to him as the one who "inhabits eternity."

2. THE REALITY OF GOD

^{1:21(234)} God is primal reality in the spirit world; God is the source of truth in the mind spheres; God overshadows all throughout the material realms. To all created intelligences God is a personality, and to the universe of universes he is the First Source and Center of eternal reality. God is neither manlike nor machinelike. The First Father is universal spirit, eternal truth, infinite reality, and father personality.

^{1:22(235)} The eternal God is infinitely more than reality idealized or the universe personalized. God is not simply the supreme desire of man, the mortal quest objectified. Neither is God merely a concept, the power-potential of righteousness. The Universal Father is not a synonym for nature, neither is he natural law personified. God is a transcendent reality, not merely man's traditional concept of supreme values. God is not a psychological focalization of spiritual meanings, neither is he "the noblest work of man." God may be any or all of these concepts in the minds of men, but he is more. He is a saving person and a loving Father to all who enjoy spiritual peace on earth, and who crave to experience personality survival in death.

^{1:23(241)} The actuality of the existence of God is demonstrated in human experience by the

که از بهشت فرستاده شده تا در ذهن فانی انسان زندگی کند و در آنجا در تکامل روان فناپذیر برای بقای ابدی کمک نماید. حضور این تنظیم کننده الهی در ذهن انسان به وسیله سه پدیده تجربی آشکار می‌گردد:

1- ظرفیت عقلانی برای شناخت خداوند — خدا آگاهی.

2- میل شدید معنوی برای یافتن خداوند — خدا طلبی.

3- اشتیاق شخصیت برای همانند خداوند بودن — تمایل قلبی برای انجام خواست پدر.

وجود خداوند به وسیله آزمایش علمی یا با استدلال صرف استنتاج منطقی هرگز نمی‌تواند اثبات گردد. خداوند فقط در حیطه تجربه انسان می‌تواند شناخته شود. با این وجود، مفهوم حقیقی واقعیت خداوند برای منطق مستدل، برای فلسفه قابل پذیرش، برای مذهب اساسی، و برای هر امید به بقای شخصیت ضروری است.

آنهایی که خداوند را می‌شناسند واقعیت وجود او را تجربه کرده‌اند. چنین انسانهای خدانشناسی تنها گواه مثبت وجود خدای زنده را که یک انسان می‌تواند به دیگری عرضه دارد در تجربه شخصی خود دارا می‌باشند. وجود خداوند به کلی در ورای تمامی احتمالات اثبات نمودن است، به استثنای تماس بین خدا آگاهی ذهن انسان و خدا حضوری تنظیم کننده فکر که در عقل انسان فانی ساکن است و به عنوان هدیه رایگان پدر جهانی به انسان عطا می‌گردد.

شما در تئوری می‌توانید خداوند را به عنوان آفریننده پندارید، و او شخصاً آفریننده بهشت و جهان مرکزی کمال می‌باشد، ولی جهانهای زمان و فضا همگی توسط گروه بهشتی پسران آفریننده آفریده شده و سازمان یافته‌اند. پدر جهانی شخصاً آفریننده جهان محلی نبادان نیست. جهانی که شما در آن زندگی می‌کنید آفرینش پسر او میکائیل است. اگر چه پدر شخصاً جهانهای تکاملی را خلق نمی‌کند، او در بسیاری از روابط جهانیشان و در برخی از جلوه‌های انرژیهای فیزیکی، ذهنی، و معنوی آنها را کنترل می‌کند. خدای پدر آفریننده شخصی جهان بهشت، و به همراه پسر جاودان، آفریننده تمامی آفرینندگان شخصی دیگر جهان می‌باشد.

اولین منبع و مرکز، به عنوان یک کنترل کننده فیزیکی در جهان مادی جهانها، در الگوهای جزیره جاودان بهشت عمل می‌کند، و خدای ابدی از طریق این مرکز جاذبه مطلق، کنترل فراگیر کیهانی را بر سطح فیزیکی به طور برابر در جهان مرکزی و در سراسر جهان جهانها اعمال می‌کند. خداوند به عنوان ذهن در الوهیت روح بیکران عمل می‌کند. خداوند به عنوان روح، در شخص پسر جاودان و در اشخاص پسران الهی پسر جاودان آشکار می‌شود. این ارتباط متقابل اولین منبع و مرکز با اشخاص همتراز و مطلقهای بهشت به هیچ وجه مانع عمل شخصی مستقیم پدر جهانی در

indwelling of the divine presence, the spirit Monitor sent from Paradise to live in the mortal mind of man and there to assist in evolving the immortal soul of eternal survival. The presence of this divine Adjuster in the human mind is disclosed by three experiential phenomena:

1. The intellectual capacity for knowing God — God-consciousness.

2. The spiritual urge to find God — God-seeking.

3. The personality craving to be like God — the wholehearted desire to do the Father's will.

The existence of God can never be proved by scientific experiment or by the pure reason of logical deduction. God can be realized only in the realms of human experience; nevertheless, the true concept of the reality of God is reasonable to logic, plausible to philosophy, essential to religion, and indispensable to any hope of personality survival.

Those who know God have experienced the fact of his presence; such God-knowing mortals hold in their personal experience the only positive proof of the existence of the living God which one human being can offer to another. The existence of God is utterly beyond all possibility of demonstration except for the contact between the God-consciousness of the human mind and the God-presence of the Thought Adjuster that indwells the mortal intellect and is bestowed upon man as the free gift of the Universal Father.

In theory you may think of God as the Creator, and he is the personal creator of Paradise and the central universe of perfection, but the universes of time and space are all created and organized by the Paradise corps of the Creator Sons. The Universal Father is not the personal creator of the local universe of Nebadon; the universe in which you live is the creation of his Son Michael. Though the Father does not personally create the evolutionary universes, he does control them in many of their universal relationships and in certain of their manifestations of physical, mindal, and spiritual energies. God the Father is the personal creator of the Paradise universe and, in association with the Eternal Son, the creator of all other personal universe Creators.

As a physical controller in the material universe of universes, the First Source and Center functions in the patterns of the eternal Isle of Paradise, and through this absolute gravity center the eternal God exercises cosmic overcontrol of the physical level equally in the central universe and throughout the universe of universes. As mind, God functions in the Deity of the Infinite Spirit; as spirit, God is manifest in the person of the Eternal Son and in the persons of the divine children of the Eternal Son. This interrelation of the First Source and Center with the co-ordinate Persons and

سراسر تمامی آفرینش و در تمامی سطوح آن نمی‌شود. پدر آفریننده از طریق حضور روح به اجزاء تقسیم شده خود تماس بلافصل با فرزندان مخلوق و جهانهای خلق شده خود را برقرار می‌نماید.

3- خداوند یک روح جهانی است

“خداوند روح است.” او یک وجود روحانی جهانی است. پدر جهانی یک واقعیت بی‌کران روحانی است. او “با اقتدار، ابدی، فناپذیر، نادیدنی، و تنها خدای حقیقی است.” اگر چه شما “اولاد خداوند” هستید، به واسطه این که به شما گفته شده است “شبییه او” آفریده شده‌اید، و این که ناصح اسرار آمیز که از منزلگاه مرکزی حضور جاودانه او اعزام گشته در شما ساکن است، نباید فکر کنید که پدر در شکل و ساختار جسمانی شبیه خودتان می‌باشد. موجودات روحی به رغم این که برای چشمان انسان نامرئی هستند، و با وجود این که از جسم و خون برخوردار نیستند، واقعی می‌باشند.

پیامبر پیشین گفت: “بنگرید، او از کنار من عبور می‌کند و من او را نمی‌بینم، او همچنین می‌گذرد، ولی من متوجه او نمی‌شوم.” ما ممکن است دائماً کارهای خداوند را مشاهده کنیم، ممکن است از شواهد مادی سلوک عظیم او بسیار آگاه باشیم، ولی ممکن است به ندرت به جلوه نمایان ربانیت او نظر بیافزیم، و حتی حضور روح نایب او را که در انسان ساکن است نظاره نکنیم.

پدر جهانی به این دلیل نادیدنی نیست که از مخلوقات دون پایه‌ای که از نقصانهای مادی و عطیای مغنوی محدود برخوردارند خود را پنهان نموده است. بلکه وضعیت به این صورت است: “شما نمی‌توانید چهره مرا ببینید، زیرا هیچ انسان فانی نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.” هیچ انسان مادی نمی‌تواند خداوند روح را نظاره کند و موجودیت انسانی خود را حفظ نماید. نزدیکی به شکوه و درخشندگی روحانی حضور شخصیت الهی توسط گروه‌های پایین‌تر موجودات روحی یا هر رسته‌ای از شخصیت‌های مادی غیرممکن است. تابش روحانی حضور شخصی پدر “توری است که هیچ انسان فانی نمی‌تواند به آن نزدیک شود، که هیچ مخلوق مادی دیده یا قادر است ببیند.” اما برای تشخیص خداوند با بینش مؤمنانه ذهن معنویت یافته نیازی به دیدن خداوند با چشمان جسمانی نیست.

طبیعت روحی پدر جهانی به طور کامل با همزیست خود او، پسر جاودان بهشت قسمت می‌شود. پدر و پسر هر دو به طریقه مشابه روح جهانی و جاودان را به طور کامل و بی‌دریغ با شخصیت قرین و هم‌تراز خود، روح بی‌کران، قسمت می‌کنند. روح خداوند در خود او و به واسطه خود او مطلق است، در پسر کامل، در روح فراگیر، و در همه آنها و به واسطه همه آنها بی‌کران است.

خداوند یک روح جهانی است؛ خداوند شخص جهانی است. واقعیت متعالی شخصی آفرینش متناهی روح است. واقعیت غایی کیهان شخصی روح اَبسُونایت

Absolutes of Paradise does not in the least preclude the *direct* personal action of the Universal Father throughout all creation and on all levels thereof. Through the presence of his fragmented spirit the Creator Father maintains immediate contact with his creature children and his created universes.

3. GOD IS A UNIVERSAL SPIRIT

1:31 (25:1) “God is spirit.” He is a universal spiritual presence. The Universal Father is an infinite spiritual reality; he is “the sovereign, eternal, immortal, invisible, and only true God.” Even though you are “the offspring of God,” you ought not to think that the Father is like yourselves in form and physique because you are said to be created “in his image” — indwelt by Mystery Monitors dispatched from the central abode of his eternal presence. Spirit beings are real, notwithstanding they are invisible to human eyes; even though they have not flesh and blood.

1:32 (25:2) Said the seer of old: “Lo, he goes by me, and I see him not; he passes on also, but I perceive him not.” We may constantly observe the works of God, we may be highly conscious of the material evidences of his majestic conduct, but rarely may we gaze upon the visible manifestation of his divinity, not even to behold the presence of his delegated spirit of human indwelling.

1:33 (25:3) The Universal Father is not invisible because he is hiding himself away from the lowly creatures of materialistic handicaps and limited spiritual endowments. The situation rather is: “You cannot see my face, for no mortal can see me and live.” No material man could behold the spirit God and preserve his mortal existence. The glory and the spiritual brilliance of the divine personality presence is impossible of approach by the lower groups of spirit beings or by any order of material personalities. The spiritual luminosity of the Father’s personal presence is a “light which no mortal man can approach; which no material creature has seen or can see.” But it is not necessary to see God with the eyes of the flesh in order to discern him by the faith-vision of the spiritualized mind.

1:34 (25:4) The spirit nature of the Universal Father is shared fully with his coexistent self, the Eternal Son of Paradise. Both the Father and the Son in like manner share the universal and eternal spirit fully and unreservedly with their conjoint personality co-ordinate, the Infinite Spirit. God’s spirit is, in and of himself, absolute; in the Son it is unqualified, in the Spirit, universal, and in and by all of them, infinite.

1:35 (25:5) God is a universal spirit; God is the universal person. The supreme personal reality of the finite creation is spirit; the ultimate reality of the

است. تنها سطوح ابدیت مطلق هستند، و فقط در چنین سطوحی نهایت یگانگی میان ماده، ذهن، و روح وجود دارد.

در جهانها خداوند پدر به طور بالقوه کنترل کننده مافوق ماده، ذهن، و روح است. خداوند فقط توسط مدار شخصیتی گسترده خود مستقیماً با شخصیت‌های آفرینش پنهان مخلوقات ارادی خود رابطه برقرار می‌کند، ولی او (در خارج از بهشت) فقط در حضور وجودهای به اجزاء تقسیم شده خود، اراده خداوند در جهانهای خارج، قابل تماس است. این روح بهشتی که در اذهان انسانهای زمان ساکن است و در آنجا تکامل روان فناپذیر مخلوق بقا یافته را شکوفا می‌سازد، از سرشت و ربانیت پدر جهانی است. ولی اذهان چنین مخلوقات تکاملی در جهانهای محلی منشأ می‌یابد و باید از طریق کسب آن دگرگونیهای تجربی نیل معنوی که نتیجه اجتناب‌ناپذیر انتخاب مخلوق برای انجام خواست پدر آسمانی است به کمال خداگونه دست یابد.

در تجربه درونی انسان، ذهن به ماده پیوسته است. چنین اذهان به ماده اتصال یافته‌ای نمی‌توانند از مرگ انسانی نجات یابند. تکنیک بقا در آن تعدیلهای میل انسان و آن دگرگونیهای ذهن انسان نهفته است که از طریق آن چنین خرد خدا آگاه به تدریج از روح می‌آموزد و سرانجام از طریق روح هدایت می‌شود. این تکامل ذهن انسان از پیوستگی مادی به پیوند روحی، به تغییر ماهیت از مراحل بالقوه روحی ذهن انسان به واقعتهای مورانشیای روان فناپذیر منتج می‌گردد. ذهن انسانی که از ماده متابعت دارد به طور فزاینده مادی شدن را در تقدیر دارد و در پی آن سرانجام دچار فزاینده شخصیتی خواهد شد. ذهنی که به روح تسلیم می‌شود به طور فزاینده تقدیرش روحانی شدن و نهایتاً نیل به یگانگی با روح بقا دهنده و هدایت کننده است و بدین طریق به بقا و ابدیت وجود شخصیت دست می‌یابد.

من از نزد جاودانه می‌آیم، و بارها به پیشگاه پدر جهانی بازگشته‌ام. من از واقعیت و شخصیت اولین منبع و مرکز، پدر جاودانه و جهانی، آگاهی دارم. من می‌دانم، ضمن این که خدای بزرگ مطلق، ابدی، و بی‌کران است، همچنین نیک، الهی، و بخشنده است. من حقیقت این بیانات بزرگ را می‌دانم: "خداوند روح است" و "خداوند محبت است"، و این دو ویژگی به کامل‌ترین نحو در پسر جاودان به گیتی آشکار شده است.

4- راز خداوند

بیکرانی کمال خداوند به گونه‌ای است که او را برای ابد به صورت راز در می‌آورد. و بزرگترین اسرار غیرقابل درک خداوند پدیده سکونت الهی در ذهن انسانها می‌باشد. طریقه‌ای که به واسطه آن پدر جهانی نزد مخلوقات زمان موقتاً اقامت می‌کند عمیق‌ترین اسرار

personal cosmos is absonite spirit. Only the levels of infinity are absolute, and only on such levels is there finality of oneness between matter, mind, and spirit.

1:36 (256) In the universes God the Father is, in potential, the overcontroller of matter, mind, and spirit. Only by means of his far-flung personality circuit does God deal directly with the personalities of his vast creation of will creatures, but he is contactable (outside of Paradise) only in the presences of his fragmented entities, the will of God abroad in the universes. This Paradise spirit that indwells the minds of the mortals of time and there fosters the evolution of the immortal soul of the surviving creature is of the nature and divinity of the Universal Father. But the minds of such evolutionary creatures originate in the local universes and must gain divine perfection by achieving those experiential transformations of spiritual attainment which are the inevitable result of a creature's choosing to do the will of the Father in heaven.

1:37 (261) In the inner experience of man, mind is joined to matter. Such material-linked minds cannot survive mortal death. The technique of survival is embraced in those adjustments of the human will and those transformations in the mortal mind whereby such a God-conscious intellect gradually becomes spirit taught and eventually spirit led. This evolution of the human mind from matter association to spirit union results in the transmutation of the potentially spirit phases of the mortal mind into the morontia realities of the immortal soul. Mortal mind subservient to matter is destined to become increasingly material and consequently to suffer eventual personality extinction; mind yielded to spirit is destined to become increasingly spiritual and ultimately to achieve oneness with the surviving and guiding divine spirit and in this way to attain survival and eternity of personality existence.

1:38 (262) I come forth from the Eternal, and I have repeatedly returned to the presence of the Universal Father. I know of the actuality and personality of the First Source and Center, the Eternal and Universal Father. I know that, while the great God is absolute, eternal, and infinite, he is also good, divine, and gracious. I know the truth of the great declarations: "God is spirit" and "God is love," and these two attributes are most completely revealed to the universe in the Eternal Son.

4. THE MYSTERY OF GOD

1:41(263) The infinity of the perfection of God is such that it eternally constitutes him mystery. And the greatest of all the unfathomable mysteries of God is the phenomenon of the divine indwelling of mortal minds. The manner in which the Universal Father sojourns with the creatures of time is the most

گیتی است. حضور الهی در ذهن انسان راز رازها است.

بدنهای فیزیکی انسانها "معبد خداوند" هستند. به رغم این که پسران عالی رتبه آفریننده به مخلوقات کرات مسکونی خود نزدیک می‌شوند و "تمامی انسانها را به خود جلب می‌کنند"، گر چه آنها "در مقابل در آگاهی ایستاده" و در می‌زنند و از ورود به درون تمام آنها بهی که "درهای قلوب خود را می‌گشایند" مسرور می‌شوند، گر چه این مشارکت ربانی شخصی صمیمانه مین پسران آفریننده و مخلوقات انسانی آنان موجود است، با این وجود، انسانهای فانی چیزی از خود خداوند دارند که در واقع در درونشان ساکن است و از آنجا بدنهای آنها معبد می‌شوند.

وقتی که کار شما در اینجا به اتمام رسید، زمانی که مسیر شما در شکل موقت در زمین طی گردید، هنگامی که سفر آزمایشی شما در جسم به پایان رسید، وقتی که خاکی که خیمه‌گاه انسان را تشکیل می‌دهد "به زمین که از آنجا می‌آید باز گردد"، آنگاه آشکار می‌شود، "روح سکنی‌گزین به خدایی که آن را داده باز خواهد گشت." درون هر موجود فانی این سیاره ذره‌ای از خداوند، قسمت و جزئی از ربانیت اقامت دارد. آن به واسطه حق تعلق هنوز متعلق به شما نیست، ولی اگر از وجود فانی بقا یابید، طرحاً در نظر گرفته شده که با شما یکی گردد.

ما همواره با این راز خداوند مواجه هستیم. ما از آشکار شدن فزاینده دورنمای بی‌پایان حقیقت نیکی بی‌نهایت، رحمت بی‌پایان، خرد بی‌همتا، و شخصیت عالی او مبهور هستیم.

راز الهی در بر گیرنده تفاوت ذاتی است که میان ممتاهی و نامتاهی، گذرا و ابدی، مخلوق زمان - مکان و آفریننده جهانی، مادی و معنوی، نقص انسان و کمال پروردگار بهشت وجود دارد. خدای محبت جهانی به طور بی‌وقفه خود را به هر یک از مخلوقات خود تا حد کامل ظرفیت آن مخلوق برای درک معنوی کیفیتهای حقیقت، زیبایی، و نیکی الهی آشکار می‌سازد.

بر هر موجود روحی و بر هر مخلوق فانی در هر گستره و در هر کره جهان جهانی، پدر جهانی تمامی ذات بخشنده و الهی خود را که توسط چنین موجودات روحی و توسط چنین مخلوقات فانی بتواند تشخیص داده شده یا درک گردد، آشکار می‌سازد. خداوند برای اشخاص، چه روحی و چه مادی، امتیاز ویژه قائل نیست. حضور الهی که هر فرزند جهان در هر لحظه مشخص از آن بهره‌مند می‌شود فقط با ظرفیت چنین مخلوقی برای دریافت و درک واقعیت‌های روحی دنیای فوق مادی محدود می‌گردد.

خداوند به عنوان یک واقعیت در تجربه معنوی انسان یک راز نیست. اما وقتی که کوشش می‌شود واقعیت‌های دنیای روحی را به اذهان فیزیکی مرتبه مادی روشن ساخت، راز پدیدار می‌گردد: اسرارهایی چنان ظریف و چنان ژرف که فقط درک مبتنی بر ایمان انسان دانشناس می‌تواند به معجزه فلسفی شناخت نامتناهی

profound of all universe mysteries; the divine presence in the mind of man is the mystery of mysteries.

^{1:42 (26:4)} The physical bodies of mortals are "the temples of God." Notwithstanding that the Sovereign Creator Sons come near the creatures of their inhabited worlds and "draw all men to themselves"; though they "stand at the door" of consciousness "and knock" and delight to come in to all who will "open the doors of their hearts"; although there does exist this intimate personal communion between the Creator Sons and their mortal creatures, nevertheless, mortal men have something from God himself which actually dwells within them; their bodies are the temples thereof.

^{1:43 (26:5)} When you are through down here, when your course has been run in temporary form on earth, when your trial trip in the flesh is finished, when the dust that composes the mortal tabernacle "returns to the earth whence it came"; then, it is revealed, the indwelling "Spirit shall return to God who gave it." There sojourns within each mortal being of this planet a fragment of God, a part and parcel of divinity. It is not yet yours by right of possession, but it is designedly intended to be one with you if you survive the mortal existence.

^{1:44 (26:6)} We are constantly confronted with this mystery of God; we are nonplused by the increasing unfolding of the endless panorama of the truth of his infinite goodness, endless mercy, matchless wisdom, and superb character.

^{1:45 (26:7)} The divine mystery consists in the inherent difference which exists between the finite and the infinite, the temporal and the eternal, the time-space creature and the Universal Creator, the material and the spiritual, the imperfection of man and the perfection of Paradise Deity. The God of universal love unfailingly manifests himself to every one of his creatures up to the fullness of that creature's capacity to spiritually grasp the qualities of divine truth, beauty, and goodness.

^{1:46 (27:1)} To every spirit being and to every mortal creature in every sphere and on every world of the universe of universes, the Universal Father reveals all of his gracious and divine self that can be discerned or comprehended by such spirit beings and by such mortal creatures. God is no respecter of persons, either spiritual or material. The divine presence which any child of the universe enjoys at any given moment is limited only by the capacity of such a creature to receive and to discern the spirit actualities of the supermaterial world.

^{1:47 (27:2)} As a reality in human spiritual experience God is not a mystery. But when an attempt is made to make plain the realities of the spirit world to the physical minds of the material order, mystery appears: mysteries so subtle and so profound that only the faith-grasp of the God-knowing mortal can

توسط متناهی، درک خدای جاودان توسط انسانهای در حال تکامل کرات مادی زمان و فضا، دست یابد.

achieve the philosophic miracle of the recognition of the Infinite by the finite, the discernment of the eternal God by the evolving mortals of the material worlds of time and space.

5- شخصیت پدر جهانی

اجازه ندهید که عظمت خداوند، بیکرانی او، شخصیت او را از نظر پنهان داشته یا بپوشاند. "او که گوش را طراحی کرد، آیا نخواهد شنید؟ او که چشم را شکل داد، آیا نخواهد دید؟" پدر جهانی نقطه اوج شخصیت الهی است. او منشأ و مقصد شخصیت در سراسر آفرینش است. خداوند هم بیکران و هم شخصی است. او یک شخصیت بیکران است. پدر به راستی یک شخصیت است، به رغم این که بیکرانی شخص او برای همیشه او را در ماورای ادراک کامل موجودات مادی و متناهی قرار می‌دهد.

آن طور که شخصیت توسط ذهن انسان فهمیده می‌شود، خداوند بسیار بیش از یک شخصیت است. او حتی بسیار بیش از هر ایده ممکن از یک فوق شخصیت است. اما کاملاً بیهوده است که چنین مفاهیم غیرقابل درکی از شخصیت الهی را با اذهان مخلوقات مادی که حداکثر ایده آنان از واقعیت وجود عبارت از تصور و فرض خیالی از شخصیت است مطرح نمود. بالاترین ایده ممکن مخلوق مادی از آفریننده جهانی در میان آرماتهای معنوی پنداشت تجلیل شده از شخصیت الهی محصور می‌گردد. از این رو، اگر چه شما ممکن است بدانید که خداوند باید بسیار بیش از تصور انسان از شخصیت باشد، شما به همان اندازه به خوبی می‌دانید که امکان ندارد پدر جهانی چیزی کمتر از یک شخصیت جاودانه، بیکران، حقیقی، نیک، و زیبا باشد.

خداوند خود را از هیچیک از مخلوقاتش پنهان ننموده است. او به این علت به انواع بسیار زیادی از موجودات غیرقابل نزدیک شدن است که "در داخل نوری ساکن است که هیچ مخلوق مادی قادر به نزدیک شدن به آن نیست." عظمت و بزرگی شخصیت الهی در وراي درک ذهن ناکامل انسانهای در حال تکامل است. او "آنها را در گودی دست خود اندازه می‌گیرد، یک جهان را با کف دست خود اندازه می‌گیرد. این او است که در دایره زمین می‌نشیند، که آسمانها را چون برده‌ای می‌گستراند و آنها را به سان جهانی برای اقامت گزیدن پهن می‌نماید." "به بالا- نظر افکنید و بنگرید چه کسی همه این چیزها را آفریده است، که کراتش را با عدد ظاهر می‌سازد و همه آنها را با نامهایشان می‌خواند؟" و از این رو حقیقت دارد که "چیزهای نامرئی خداوند به وسیله چیزهایی که آفریده شده‌اند بخشاً درک می‌شوند." امروز و همان گونه که هستید، باید آفریننده نادیدنی را از طریق آفرینش متنوع و گوناگون او، و نیز از طریق آشکارسازی و خدمت روحانی پسرانش و تحت مسئولین بشمارشان تشخیص دهید.

با وجود این که انسانهای مادی نمی‌توانند شخص خداوند را ببینند، باید با خاطر جمعی از این که او یک

5. PERSONALITY OF THE UNIVERSAL

FATHER

1:51 (27:3) Do not permit the magnitude of God, his infinity, either to obscure or eclipse his personality. "He who planned the ear, shall he not hear? He who formed the eye, shall he not see?" The Universal Father is the acme of divine personality; he is the origin and destiny of personality throughout all creation. God is both infinite and personal; he is an infinite personality. The Father is truly a personality, notwithstanding that the infinity of his person places him forever beyond the full comprehension of material and finite beings.

1:52 (27:4) God is much more than a personality as personality is understood by the human mind; he is even far more than any possible concept of a superpersonality. But it is utterly futile to discuss such incomprehensible concepts of divine personality with the minds of material creatures whose maximum concept of the reality of being consists in the idea and ideal of personality. The material creature's highest possible concept of the Universal Creator is embraced within the spiritual ideals of the exalted idea of divine personality. Therefore, although you may know that God must be much more than the human conception of personality, you equally well know that the Universal Father cannot possibly be anything less than an eternal, infinite, true, good, and beautiful personality.

1:53 (27:5) God is not hiding from any of his creatures. He is unapproachable to so many orders of beings only because he "dwells in a light which no material creature can approach." The immensity and grandeur of the divine personality is beyond the grasp of the unperfected mind of evolutionary mortals. He "measures the waters in the hollow of his hand, measures a universe with the span of his hand. It is he who sits on the circle of the earth, who stretches out the heavens as a curtain and spreads them out as a universe to dwell in." "Lift up your eyes on high and behold who has created all these things, who brings out their worlds by number and calls them all by their names"; and so it is true that "the invisible things of God are partially understood by the things which are made." Today, and as you are, you must discern the invisible Maker through his manifold and diverse creation, as well as through the revelation and ministration of his Sons and their numerous subordinates.

1:54 (28:1) Even though material mortals cannot see the person of God, they should rejoice in the

شخص است شادمان باشند و به وسیله ایمان این حقیقت را که نمایانگر این است که پدر جهانی آن قدر دنیا را دوست داشت که برای پیشرفت معنوی ابدی ساکنان دین پایه آن وسیله فراهم سازد بپذیرند، و این که او "در فرزندانش شادمان می‌گردد." خداوند فاقد هیچیک از ویژگیهای فوق انسانی و الهی که یک شخصیت کامل، جاودانه، با محبت، و آفریننده بیکران را در بر می‌گیرد نیست.

در آفرینشهای محلی (به استثنای پرسنل ابرجهان) گذشته از پسران آفریننده بهشتی که پدران کرات مسکونی و حکمرانان جهانی محلی هستند خداوند هیچ جلومگری شخصی یا مسکونی ندارد. اگر ایمان مخلوق کامل می‌بود، مطمئناً می‌دانست زمانی که او یک پسر آفریننده را دیده است پدر جهانی را نیز دیده است. در جستجو برای پدر، او نه تقاضا کرده و نه انتظار دارد کسی جز پسر را ببیند. به عبارت ساده انسان فانی تا وقتی که به دگرگونی ماهوی تکمیل یافته روحی دست یابد و عملاً به بهشت رسد نمی‌تواند خداوند را ببیند.

سرشت پسران آفریننده بهشتی تمامی پتانسیلهای نامحدود مطلق بودن جهانی طبیعت بیکران اولین منبع و مرکز بزرگ را در بر نمی‌گیرد، اما پدر جهانی به تمام انحاء به طریق الهی در پسران آفریننده حضور دارد. پدر و پسران او یکی هستند. این پسران بهشتی رسته میکائیل شخصیتهای کاملی هستند، و حتی برای تمامی شخصیتهای جهان محلی از ستاره تابان و بامداد گرفته تا پایین‌ترین مخلوق انسانی متعلق به تکامل حیوانی پیش‌رونده، الگو می‌باشند.

بدون خداوند و سوا از شخص بزرگ و مرکزی او، هیچ شخصیتی در سرتاسر جهان جهانی پنهان وجود نمی‌داشت. خداوند شخصیت است.

با وجود این که خداوند یک نیروی ازلی، یک حضور با عظمت، یک ایده‌آل مافوق، و یک روح پر جلال است، گر چه او تمامی اینها و بی‌نهایت بیشتر است، با این حال، او به راستی و برای ابد یک شخصیت کامل آفریننده است، شخصی که می‌تواند "بشناسد و شناخته شود"، که می‌تواند "دوست بدارد و دوست داشته شود"، و کسی که می‌تواند دوست ما باشد. حال آن که شما نیز مثل سایر انسانها می‌توانید به عنوان دوست خداوند شناخته شوید. او یک روح واقعی و یک واقعیت روحانی است.

همینطور که ما پدر جهانی را در سراسر جهانش در حال آشکار شدن می‌بینیم؛ همینطور که او را در حال سکنی گزیدن در هزاران مخلوقش مشاهده می‌کنیم؛ همینطور که او را در شخص پسران عالی رتبه‌اش نظاره می‌کنیم؛ همینطور که در اینجا و آنجا، در دور و نزدیک، مستمراً حضور الهی او را احساس می‌کنیم، بگذارید به برتری شخصیت او شک ننموده یا آن را زیر علامت سؤال قرار ندهیم. با وجود تمام این پراکندگیهای گسترده، او یک شخص واقعی باقی می‌ماند و برای ابد با گروههای بیشمار مخلوقاتش که در سراسر جهان جهانی پراکنده‌اند ارتباط شخصی حفظ می‌نماید.

ایده شخصیت پدر جهانی یک مفهوم بسیط و حقیقی‌تر از خداوند است که عمده از طریق آشکارسازی

assurance that he is a person; by faith accept the truth which portrays that the Universal Father so loved the world as to provide for the eternal spiritual progression of its lowly inhabitants; that he "delights in his children." God is lacking in none of those superhuman and divine attributes which constitute a perfect, eternal, loving, and infinite Creator personality.

1:55 (28:2) In the local creations (excepting the personnel of the superuniverses) God has no personal or residential manifestation aside from the Paradise Creator Sons who are the fathers of the inhabited worlds and the sovereigns of the local universes. If the faith of the creature were perfect, he would assuredly know that when he had seen a Creator Son he had seen the Universal Father; in seeking for the Father, he would not ask nor expect to see other than the Son. Mortal man simply cannot see God until he achieves completed spirit transformation and actually attains Paradise.

1:56 (28:3) The natures of the Paradise Creator Sons do not encompass all the unqualified potentials of the universal absoluteness of the infinite nature of the First Great Source and Center, but the Universal Father is in every way *divinely* present in the Creator Sons. The Father and his Sons are one. These Paradise Sons of the order of Michael are perfect personalities, even the pattern for all local universe personality from that of the Bright and Morning Star down to the lowest human creature of progressing animal evolution.

1:57 (28:4) Without God and except for his great and central person, there would be no personality throughout all the vast universe of universes. *God is personality.*

1:58 (28:5) Notwithstanding that God is an eternal power, a majestic presence, a transcendent ideal, and a glorious spirit, though he is all these and infinitely more, nonetheless, he is truly and everlastingly a perfect Creator personality, a person who can "know and be known," who can "love and be loved," and one who can befriend us; while you can be known, as other humans have been known, as the friend of God. He is a real spirit and a spiritual reality.

1:59 (28:6) As we see the Universal Father revealed throughout his universe; as we discern him indwelling his myriads of creatures; as we behold him in the persons of his Sovereign Sons; as we continue to sense his divine presence here and there, near and afar, let us not doubt nor question his personality primacy. Notwithstanding all these far-flung distributions, he remains a true person and everlastingly maintains personal connection with the countless hosts of his creatures scattered throughout the universe of universes.

1:510 (28:7) The idea of the personality of the Universal Father is an enlarged and truer concept of God

به انسان رسیده است. استدلال، خرد، و تجربه مذهبی تماماً به شخصیت خداوند اشاره داشته و بر آن دلالت دارد، اما در مجموع آن را تصدیق نمی‌کند. حتی تنظیم کننده فکری ساکن، پیش شخصی است. حقیقت و بلوغ هر مذهب مستقیماً متناسب با تصور کلی آن از شخصیت بیکران خداوند و درک آن از وحدت مطلق الوهیت می‌باشد. ایده یک الوهیت شخصی بعد از این که مذهب ابتدا مفهوم بیگانگی خداوند را تدوین نمود، در آن هنگام، مقیاس بلوغ مذهبی می‌شود.

مذهب بدوی خدایان شخصی متعدد داشت، و آنها به شکل انسان ساخته شده بودند. آشکارسازی الهی، صحت مفهوم شخصیت خداوند را که صرفاً در نظریه علمی یک علت اولیه ممکن است و فقط در ایده فلسفی وحدت جهانی به طور موقت مطرح می‌گردد تأیید می‌کند. هر شخص فقط با شیوه شخصیت می‌تواند شروع به درک وحدانیت خداوند کند. انکار شخصیت اولین منبع و مرکز، تنها فرد را در انتخاب بین دو معضل فلسفی باقی می‌گذارد: ماتریالیسم یا پانتئیسم.

در تفکر پیرامون الوهیت، مفهوم شخصیت باید از ایده جسمیت جدا گردد. در انسان یا خداوند یک بدن مادی برای شخصیت ضروری نیست. خطای جسمیت در هر دو نقطه متقابل فلسفه انسانی نمودار است. در ماتریالیسم، چون انسان در هنگام مرگ بدن خود را از دست می‌دهد، به عنوان یک شخصیت از هستی باز می‌ایستد. در پانتئیسم، چون خداوند دارای بدن نیست، بنابراین یک شخصیت نیست. نوع فوق انسانی شخصیت پیشرو در اتحاد ذهن و روح عمل می‌کند.

شخصیت صرفاً یک ویژگی خداوند نیست، بلکه نمایانگر مجموعه طبیعت موزون بیکران و خواست یگانه الهی است که در ابدیت و کلیت تجلی کامل جلومگر می‌شود. شخصیت، در مفهوم متعالی، آشکار شدن خداوند به جهان جهانی است.

خداوند از آنجا که جاودانه، جهانی، مطلق، و بیکران است دانش او رشد نکرده و بر خرد او افزوده نمی‌شود. خداوند آن طور که انسان متاهی گمان برده یا درک می‌کند تجربه کسب نمی‌نماید، اما او در قلمرو شخصیت جاودانه خود، از آن گسترشهای مداوم استنباط نفس بهرمند است که به طرق مشخصی قابل قیاس با، و یا مشابه کسب تجربه جدید توسط مخلوقات متاهی کرات تکاملی می‌باشد.

اگر به خاطر این واقعیت نبود که پدر جهانی در تقلای شخصیت هر روان ناکامل در جهان پنهان که با کمک الهی در پی صعود به کرات به لحاظ معنوی کامل بالا است مستقیماً مشارکت دارد، کمال مطلق خدای بیکران موجب می‌شد که از محدودیتهای مهیب نهایت نامحدود کمال رنج برد. این تجربه پیش رونده هر موجود روحی و هر مخلوق انسانی در سراسر جهان جهانی بخشی از خدا آگاهی پیوسته در حال گسترش پدر از دایره بی‌پایان الهی استنباط نفس بی‌وقفه می‌باشد.

which has come to mankind chiefly through revelation. Reason, wisdom, and religious experience all infer and imply the personality of God, but they do not altogether validate it. Even the indwelling Thought Adjuster is prepersonal. The truth and maturity of any religion is directly proportional to its concept of the infinite personality of God and to its grasp of the absolute unity of Deity. The idea of a personal Deity becomes, then, the measure of religious maturity after religion has first formulated the concept of the unity of God.

1:511 (29.1) Primitive religion had many personal gods, and they were fashioned in the image of man. Revelation affirms the validity of the personality concept of God which is merely possible in the scientific postulate of a First Cause and is only provisionally suggested in the philosophic idea of Universal Unity. Only by personality approach can any person begin to comprehend the unity of God. To deny the personality of the First Source and Center leaves one only the choice of two philosophic dilemmas: materialism or pantheism.

1:512 (29.2) In the contemplation of Deity, the concept of personality must be divested of the idea of corporeality. A material body is not indispensable to personality in either man or God. The corporeality error is shown in both extremes of human philosophy. In materialism, since man loses his body at death, he ceases to exist as a personality; in pantheism, since God has no body, he is not, therefore, a person. The superhuman type of progressing personality functions in a union of mind and spirit.

1:513 (29.3) Personality is not simply an attribute of God; it rather stands for the totality of the co-ordinated infinite nature and the unified divine will which is exhibited in eternity and universality of perfect expression. Personality, in the supreme sense, is the revelation of God to the universe of universes.

1:514 (29.4) God, being eternal, universal, absolute, and infinite, does not grow in knowledge nor increase in wisdom. God does not acquire experience, as finite man might conjecture or comprehend, but he does, within the realms of his own eternal personality, enjoy those continuous expansions of self-realization which are in certain ways comparable to, and analogous with, the acquirement of new experience by the finite creatures of the evolutionary worlds.

1:515 (29.5) The absolute perfection of the infinite God would cause him to suffer the awful limitations of unqualified finality of perfectness were it not a fact that the Universal Father directly participates in the personality struggle of every imperfect soul in the wide universe who seeks, by divine aid, to ascend to the spiritually perfect worlds on high. This progressive experience of every spirit being and every mortal creature throughout the universe of

universes is a part of the Father's ever-expanding Deity-consciousness of the never-ending divine circle of ceaseless self-realization.

^{1:516(296)} It is literally true: "In all your afflictions he is afflicted." "In all your triumphs he triumphs in and with you." His prepersonal divine spirit is a real part of you. The Isle of Paradise responds to all the physical metamorphoses of the universe of universes; the Eternal Son includes all the spirit impulses of all creation; the Conjoint Actor encompasses all the mind expression of the expanding cosmos. The Universal Father realizes in the fullness of the divine consciousness all the individual experience of the progressive struggles of the expanding minds and the ascending spirits of every entity, being, and personality of the whole evolutionary creation of time and space. And all this is literally true, for "in Him we all live and move and have our being."

این در واقع حقیقت دارد: "او در تمامی محتتهای شما آزاده می‌شود." "او در تمامی پیروزیهای شما در شما و با شما پیروز می‌شود." روح الهی پیش شخصی او یک بخش واقعی از شما است. جزیره بهشت به تمامی دگرگونیهای فیزیکی جهان جهانها و اکث نشان می‌دهد. پسر جاودان تمامی محرکهای روحی تمامی آفرینش را در بر دارد. عامل پیوند، تمامی تجلی ذهنی کیهان در حال گسترش را دارا می‌باشد. پدر جهانی تمامی تجارب فردی تقلاهای پیاپی اذهان گسترش یابنده و ارواح صعود کننده هر وجود، مخلوق، و شخصیت کل آفرینش تکاملی زمان و فضا را در کل ضمیر آگاه الهی خود متبلور می‌سازد. و این تماماً به راستی حقیقت دارد، زیرا "ما همگی در او حیات داشته و حرکت کرده و وجودمان را دارا می‌باشیم."

6- شخصیت در جهان

شخصیت بشر سایه - تصویر زمان - مکان است که توسط شخصیت آفریننده الهی طرح شده است. و هیچ واقعیتی هرگز نمی‌تواند از طریق معاینه سایه خود به طور مکفی درک شود. سایه‌ها باید بر حسب جوهر حقیقی تفسیر شوند.

خداوند برای علم یک علت، برای فلسفه یک ایده، برای مذهب یک شخص، و حتی پدر آسمانی با محبت است. خداوند برای دانشمند یک نیروی اولیه، برای فیلسوف یک فرضیه وحدت، و برای یک مذهبی یک تجربه زنده روحانی است. تصور نارسای انسان از شخصیت پدر جهانی فقط به وسیله پیشرفت معنوی انسان در جهان می‌تواند بهبود یابد و فقط زمانی که رهبران زمان و فضا سرانجام به آغوش الهی خداوند زنده در بهشت دست یابند حقیقتاً کفایت خواهد یافت.

هرگز نقطه نظرات متضاد پیرامون شخصیت را آن طور که توسط خداوند و انسان استنباط می‌گردد از نظر دور ندارید. انسان با نگرشی از متناهی به نامتناهی به شخصیت نظر افکنده و آن را درک می‌کند. خداوند از نامتناهی به متناهی می‌نگرد. انسان پایین‌ترین نوع شخصیت را دارا می‌باشد، خداوند، بالاترین، حتی متعالی، غائی، و مطلق. از این رو مفاهیم بهتر از شخصیت الهی باید با شکایی در انتظار ظهور ایده‌های اصلاح شده از شخصیت انسان به سر می‌پرند، و به ویژه آشکارسازی فزون یافته شخصیت انسانی و الهی، هر دو، در زندگی اعطایی پسر آفریننده، میکائیل، در یورشیا.

روح پیش شخصی الهی که در ذهن انسان ساکن است در حضور عینی خود، حامل گواه معتبر وجود واقعی او می‌باشد، اما مفهوم شخصیت الهی تنها با بینش معنوی تجربه شخصی راستین مذهبی می‌تواند درک شود. هر شخصی، بشری یا الهی، می‌تواند کاملاً مجزا از واکنشهای بیرونی یا حضور مادی آن شخص شناخته شده و درک شود.

6. PERSONALITY IN THE UNIVERSE

^{1:61(297)} Human personality is the time-space image-shadow cast by the divine Creator personality. And no actuality can ever be adequately comprehended by an examination of its shadow. Shadows should be interpreted in terms of the true substance.

^{1:62(301)} God is to science a cause, to philosophy an idea, to religion a person, even the loving heavenly Father. God is to the scientist a primal force, to the philosopher a hypothesis of unity, to the religionist a living spiritual experience. Man's inadequate concept of the personality of the Universal Father can be improved only by man's spiritual progress in the universe and will become truly adequate only when the pilgrims of time and space finally attain the divine embrace of the living God on Paradise.

^{1:63(302)} Never lose sight of the antipodal viewpoints of personality as it is conceived by God and man. Man views and comprehends personality, looking from the finite to the infinite; God looks from the infinite to the finite. Man possesses the lowest type of personality; God, the highest, even supreme, ultimate, and absolute. Therefore did the better concepts of the divine personality have patiently to await the appearance of improved ideas of human personality, especially the enhanced revelation of both human and divine personality in the Urantian bestowal life of Michael, the Creator Son.

^{1:64(303)} The prepersonal divine spirit which indwells the mortal mind carries, in its very presence, the valid proof of its actual existence, but the concept of the divine personality can be grasped only by the spiritual insight of genuine personal religious experience. Any person, human or divine, may be known and comprehended quite apart from the external reactions or the material presence of that person.

برای دوستی میان دو شخص درجاتی از شباهت اخلاقی و سازگاری معنوی ضروری است. یک شخصیت با محبت به سختی می‌تواند خود را به یک شخص بی‌مهر آشکار سازد. حتی برای نزدیک شدن به شناخت یک شخصیت الهی، تمامی عطایای شخصیتی انسان باید کاملاً وقف این کوشش گردد. وقف مرددانه و نیمه کاره بی‌فایده خواهد بود.

انسان هر چه کاملتر خود را بشناسد و قدر ارزشهای شخصیتی هموعانش را بداند، بیشتر آرزوی شناخت شخصیت‌های را خواهد داشت و چنین انسان خدانشناسی با اشتیاق بیشتری خواهد کوشید همانند شخصیت‌های را بداند. شما می‌توانید پیرامون نظریات راجع به خداوند بحث کنید، اما تجربه با او و در او بر فراز و ماوراء کلیه مجادلات انسانی و منطق روشنفکرانه صرف می‌باشد. انسان خدانشناس تجارب معنوی خود را نه برای متقاعد ساختن بی‌ایمانان، بلکه برای تزکیه و رضایت متقابل ایمانداران توصیف می‌نماید.

این پنداشت که جهان قابل شناخت و قابل فهم است این تصور را ایجاد می‌کند که جهان توسط ذهن ساخته شده و توسط شخصیت اداره می‌شود. ذهن انسان تنها قادر است پدیده‌های فکری اذهان دیگر را درک کند، چه آنها انسان باشند و چه فوق انسان. اگر شخصیت انسان می‌تواند جهان را تجربه نماید، یک ذهن الهی و یک شخصیت واقعی جایی در آن جهان نهفته است.

خداوند روح است، شخصیت روحی. انسان نیز یک روح است، شخصیت بالقوه روحی. عیسی ناصری به تحقق کامل این پتانسیل شخصیت روحی در تجربه انسانی دست یافت، از این رو، زندگی او که دستیابی به خواست پدر بود واقعی‌ترین و ایده‌آل‌ترین آشکارسازی شخصیت خداوند می‌شود. اگر چه شخصیت پدر جهانی فقط در تجربه واقعی مذهبی می‌تواند درک شود، ما در زندگی زمینی عیسی از نمایش کامل چنین واقعیت یافتن و آشکار شدن شخصیت خداوند در یک تجربه راستین بشری الهام می‌یابیم.

7- ارزش معنوی مفهوم شخصیت

هنگامی که عیسی در باره "خدای زنده" صحبت می‌کرد، او به یک الوهیت شخصی — پدر آسمانی — اشاره داشت. مفهوم شخصیت پروردگار، همیاری روحانی را تسهیل می‌نماید، پرستش هوشمندانه را مورد توجه قرار می‌دهد، و اطمینانی طراوتبخش را ترویج می‌دهد. عملکردهای دوجانبه می‌توانند بین چیزهای غیرشخصی صورت پذیرند، ولی نه همیاری روحانی. رابطه همیارانه پدر و پسر، نظیر رابطه میان خداوند و انسان نمی‌تواند مورد بهرهوری قرار گیرد مگر این که هر دو شخص باشند. فقط شخصیتها می‌توانند با یکدیگر رابطه ربانی داشته باشند، اگر چه این مشارکت ربانی شخصی می‌تواند تنها با حضور چنین وجود کاملاً غیرشخصی مثل تنظیم کننده فکر بسیار تسهیل گردد.

^{1:65 (30:4)} Some degree of moral affinity and spiritual harmony is essential to friendship between two persons; a loving personality can hardly reveal himself to a loveless person. Even to approach the knowing of a divine personality, all of man's personality endowments must be wholly consecrated to the effort; halfhearted, partial devotion will be unavailing.

^{1:66 (30:5)} The more completely man understands himself and appreciates the personality values of his fellows, the more he will crave to know the Original Personality, and the more earnestly such a God-knowing human will strive to become like the Original Personality. You can argue over opinions about God, but experience with him and in him exists above and beyond all human controversy and mere intellectual logic. The God-knowing man describes his spiritual experiences, not to convince unbelievers, but for the edification and mutual satisfaction of believers.

^{1:67 (30:6)} To assume that the universe can be known, that it is intelligible, is to assume that the universe is mind made and personality managed. Man's mind can only perceive the mind phenomena of other minds, be they human or superhuman. If man's personality can experience the universe, there is a divine mind and an actual personality somewhere concealed in that universe.

^{1:68 (30:7)} God is spirit — spirit personality; man is also a spirit — potential spirit personality. Jesus of Nazareth attained the full realization of this potential of spirit personality in human experience; therefore his life of achieving the Father's will becomes man's most real and ideal revelation of the personality of God. Even though the personality of the Universal Father can be grasped only in actual religious experience, in Jesus' earth life we are inspired by the perfect demonstration of such a realization and revelation of the personality of God in a truly human experience.

7. SPIRITUAL VALUE OF THE PERSONALITY CONCEPT

^{1:71 (31:1)} When Jesus talked about "the living God," he referred to a personal Deity — the Father in heaven. The concept of the personality of Deity facilitates fellowship; it favors intelligent worship; it promotes refreshing trustfulness. Interactions can be had between nonpersonal things, but not fellowship. The fellowship relation of father and son, as between God and man, cannot be enjoyed unless both are persons. Only personalities can commune with each other, albeit this personal communion may be greatly facilitated by the presence of just such an impersonal entity as the Thought Adjuster.

انسان آن طور که یک قطره آب با اقیانوس پیوند می‌خورد با خداوند به یگانگی دست نمی‌یابد. انسان با همیاری تدریجی متقابل روحانی، با تداخل شخصیتی با خداوند شخصی، با کسب فزاینده طبیعت الهی از طریق انطباق قلبی و هوشمندانه با خواست الهی به یگانگی الهی دست می‌یابد. یک چنین رابطه‌ی والایی فقط می‌تواند میان شخصیتها وجود داشته باشد.

مفهوم حقیقت ممکن است جدا از شخصیت در خاطر پرورانده شود، مفهوم زیبایی می‌تواند بدون شخصیت وجود داشته باشد، اما مفهوم خوبی الهی فقط در رابطه با شخصیت قابل فهم است. فقط یک شخص می‌تواند دوست دارد و دوست داشته شود. حتی زیبایی و حقیقت اگر ویژگیهای یک خدای شخصی، یک پدر پر مهر، نبودند از امید به بقا جدا می‌بودند.

ما نمی‌توانیم به طور کامل بفهمیم که خداوند چطور می‌تواند آغازین، تغییرناپذیر، قادر یگانه، و کامل باشد، و در عین حال با جهانی دائماً متغیر و ظاهراً محدود در قانون، جهانی در حال تکامل و با نقصانهای نسبی، احاطه شده باشد. ولی ما می‌توانیم چنین حقیقتی را در تجربه شخصی خودمان بشناسیم، زیرا به رغم تغییر مداوم خود و محیطمان، هر دو، ما همگی دارای هویت شخصیتی و خواست واحد می‌باشیم.

واقعیت غائی جهان نمی‌تواند از طریق ریاضیات، منطق، یا فلسفه درک شود، بلکه فقط از طریق تجربه شخصی در انطباق پیش رونده با میل الهی یک خداوند شخصی. نه علم، فلسفه، یا الهیات نمی‌توانند شخصیت خداوند را تصدیق کنند. تنها تجربه شخصی فرزندان ایماندار پدر آسمانی می‌تواند بر درک معنوی عملی از شخصیت خداوند تأثیر بگذارد.

برداشت‌های بالاستر از شخصیت جهان حاکی از هویت، خود آگاهی، اراده نفس، و امکان خود - آشکارسازی می‌باشد. و این خصوصیات ویژه بیشتر بر همیاری روحانی با شخصیت‌های دیگر و همتراز، نظیر آن چه که در روابط شخصیتی الوهیت‌های بهشتی موجود است، اشاره دارد. و وحدت مطلق این ارتباطات آن قدر کامل است که ربانیت با غیرقابل تقسیم بودن، و با یگانگی شناخته می‌شود. "پرورنگار خداوند یکتا است." غیرقابل تقسیم بودن شخصیت در اعطای روح خداوند برای زندگی در قلوب انسانهای فانی ممانعت ایجاد نمی‌کند. غیرقابل تقسیم بودن شخصیت یک پدر انسانی مانع تولید مثل پسران و دختران انسان نمی‌شود.

این مفهوم غیرقابل تقسیم بودن در رابطه با مفهوم وحدت به تفوق غائیت الوهیت بر زمان و مکان، هر دو، دلالت دارد. از این رو نه مکان و نه زمان نمی‌توانند مطلق یا بی‌نهایت باشند. اولین منبع و مرکز آن بی‌نهایتی است که به طور نامحدود فراتر از کلیت ذهن، کلیت ماده، و کلیت روح می‌باشد.

واقعیت تثلیث بهشت به هیچ وجه حقیقت یگانگی الهی را نقض نمی‌کند. سه شخصیت الوهیت بهشت، در تمامی فعل و انفعالات واقعی جهان و در کلیه روابط مخلوقات به صورت واحد هستند. و وجود این سه

1:7.2 (31.2) Man does not achieve union with God as a drop of water might find unity with the ocean. Man attains divine union by progressive reciprocal spiritual communion, by personality intercourse with the personal God, by increasingly attaining the divine nature through wholehearted and intelligent conformity to the divine will. Such a sublime relationship can exist only between personalities.

1:7.3 (31.3) The concept of truth might possibly be entertained apart from personality, the concept of beauty may exist without personality, but the concept of divine goodness is understandable only in relation to personality. Only a *person* can love and be loved. Even beauty and truth would be divorced from survival hope if they were not attributes of a personal God, a loving Father.

1:7.4 (31.4) We cannot fully understand how God can be primal, changeless, all-powerful, and perfect, and at the same time be surrounded by an ever-changing and apparently law-limited universe, an evolving universe of relative imperfections. But we can know such a truth in our own personal experience since we all maintain identity of personality and unity of will in spite of the constant changing of both ourselves and our environment.

1:7.5 (31.5) Ultimate universe reality cannot be grasped by mathematics, logic, or philosophy, only by personal experience in progressive conformity to the divine will of a personal God. Neither science, philosophy, nor theology can validate the personality of God. Only the personal experience of the faithful sons of the heavenly Father can effect the actual spiritual realization of the personality of God.

1:7.6 (31.6) The higher concepts of universe personality imply: identity, self-consciousness, self-will, and possibility for self-revelation. And these characteristics further imply fellowship with other and equal personalities, such as exists in the personality associations of the Paradise Deities. And the absolute unity of these associations is so perfect that divinity becomes known by indivisibility, by oneness. "The Lord God is *one*." Indivisibility of personality does not interfere with God's bestowing his spirit to live in the hearts of mortal men. Indivisibility of a human father's personality does not prevent the reproduction of mortal sons and daughters.

1:7.7 (31.7) This concept of indivisibility in association with the concept of unity implies transcendence of both time and space by the Ultimacy of Deity; therefore neither space nor time can be absolute or infinite. The First Source and Center is that infinity who unqualifiedly transcends all mind, all matter, and all spirit.

1:7.8 (31.8) The fact of the Paradise Trinity in no manner violates the truth of the divine unity. The three personalities of Paradise Deity are, in all universe reality reactions and in all creature

شخص جاویدان حقیقت غیر قابل تقسیم بودن الوهیت را نقض نمی‌کند. من کاملاً آگاهم که هیچ زبان گویایی در اختیار ندارم تا برای ذهن انسان فانی روشن سازم این مسائل جهان برای ما چطور به نظر می‌رسند. ولی شما نباید مأیوس شوید، تمام این چیزها حتی برای شخصیت‌های بالایی که متعلق به موجودات بهشتی گروه من هستند نیز به طور کامل روشن نیستند. همیشه به خاطر داشته باشید که این حقایق ژرف مربوط به الوهیت با معنوی شدن تدریجی ذهن شما در طول ادوار پیاپی صعود طولانی انسان فانی به بهشت، به طور فزاینده روشن خواهند شد.

[ارائه شده توسط یک مشاور الهی، عضوی از یک گروه از شخصیت‌های آسمانی که توسط قدمای ایمها در یوورسا، ستاد مرکزی ابرجهان هفتم، مأموریت یافته تا بر آن قسمت از این آشکارسازیهایی که به دنبال می‌آید و مربوط به امور خارج از مرزهای جهان محلی نیبادان می‌باشد نظارت داشته باشم. من مسئول نگارش آن مقالاتی هستم که سرشت و ویژگیهای خداوند را ترسیم می‌نماید، زیرا که من نمایانگر بالاترین منبع اطلاعاتی موجود به این منظور در هر کره مسکونی می‌باشم. من در تمامی هفت ابرجهانها به عنوان یک مشاور الهی خدمت کرده‌ام و برای مدتی طولانی در مرکز بهشتی تمامی چیزها اقامت گزیده‌ام. من بارها از مسرت فوق‌العاده اقامت موقت در پیشگاه پدر جهانی بهرمنند شده‌ام. من واقعیت و حقیقت طبیعت و ویژگیهای خداوند را با اقتداری چالش‌ناپذیر تصویر می‌کنم. من می‌دانم درباره که سخن می‌گویم.]

relations, as one. Neither does the existence of these three eternal persons violate the truth of the indivisibility of Deity. I am fully aware that I have at my command no language adequate to make clear to the mortal mind how these universe problems appear to us. But you should not become discouraged; not all of these things are wholly clear to even the high personalities belonging to my group of Paradise beings. Ever bear in mind that these profound truths pertaining to Deity will increasingly clarify as your minds become progressively spiritualized during the successive epochs of the long mortal ascent to Paradise.

1:7.9 (321) [Presented by a Divine Counselor, a member of a group of celestial personalities assigned by the Ancients of Days on Uversa, the headquarters of the seventh superuniverse, to supervise those portions of this forthcoming revelation which have to do with affairs beyond the borders of the local universe of Nebadon. I am commissioned to sponsor those papers portraying the nature and attributes of God because I represent the highest source of information available for such a purpose on any inhabited world. I have served as a Divine Counselor in all seven of the superuniverses and have long resided at the Paradise center of all things. Many times have I enjoyed the supreme pleasure of a sojourn in the immediate personal presence of the Universal Father. I portray the reality and truth of the Father's nature and attributes with unchallengeable authority; I know whereof I speak.]

مقاله 2. طبیعت خداوند

003 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 001

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 2

طبیعت خداوند

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- بیکرانی خداوند
- 2- کمال جاودانه پدر
- 3- عدالت و درستکاری
- 4- ترحم الهی
- 5- محبت خداوند
- 6- خوبی خداوند
- 7- حقیقت و زیبایی الهی

PAPER 2

THE NATURE OF GOD

SECTIONS

Introduction

1. The Infinity of God
2. The Father's Eternal Perfection
3. Justice and Righteousness
4. The Divine Mercy
5. The Love of God
6. The Goodness of God
7. Divine Truth and Beauty

مقدمه مقاله

تا میزانی که بالاترین درک محتمل انسان از خداوند در حیطه تصور و کمال مطلوب بشر از یک شخصیت آغازین و بیکران می‌گنجد، مجاز است و ممکن است یاری دهنده باشد، که برخی از خصوصیات ویژه طبیعت الهی را که سرشت الوهیت را تشکیل می‌دهد مطالعه نماییم. طبیعت خداوند از طریق آشکارسازی پدر که میکائیل نبادان در آموزشهای گوناگون خود و در زندگی عالی انسانی خود در جسم نمایان ساخت به بهترین نحو می‌تواند تفهیم شود. طبیعت الهی همچنین در صورتی می‌تواند توسط انسان بهتر تفهیم شود که او خود را به عنوان یک فرزند خداوند تلقی نموده و به آفریننده بهشتی به عنوان یک پدر روحانی حقیقی بنگرد.

طبیعت خداوند می‌تواند در آشکار شدن اندیشه‌های متعالی مورد مطالعه قرار گیرد. سیرت الهی می‌تواند به عنوان تصویری از ایده‌الهای ملکوتی در نظر گرفته شود. اما روشن‌گرترین و از لحاظ معنوی تهذیب‌کننده‌ترین مکاشفه طبیعت الهی باید در درک زندگی مذهبی عیسی ناصری، هم پیش و هم پس از نیل او به آگاهی کامل از ربانیت یافت شود. اگر زندگی در جسم ظهور یافته میکائیل به عنوان زمینه‌ای برای آشکارسازی خداوند به انسان در نظر گرفته شود، ما می‌توانیم کوشش کنیم برخی از تصورات و ایده‌الها را پیرامون طبیعت الهی که احتمالاً می‌تواند سهمی در روشن‌سازی و یگانه‌سازی بیشتر ایده بشر از طبیعت و ویژگی شخصیت

INTRODUCTION

^{201 (331)} INASMUCH as man's highest possible concept of God is embraced within the human idea and ideal of a primal and infinite personality, it is permissible, and may prove helpful, to study certain characteristics of the divine nature which constitute the character of Deity. The nature of God can best be understood by the revelation of the Father which Michael of Nebadon unfolded in his manifold teachings and in his superb mortal life in the flesh. The divine nature can also be better understood by man if he regards himself as a child of God and looks up to the Paradise Creator as a true spiritual Father.

^{202 (332)} The nature of God can be studied in a revelation of supreme ideas, the divine character can be envisaged as a portrayal of supernal ideals, but the most enlightening and spiritually edifying of all revelations of the divine nature is to be found in the comprehension of the religious life of Jesus of Nazareth, both before and after his attainment of full consciousness of divinity. If the incarnated life of Michael is taken as the background of the revelation of God to man, we may attempt to put in human word symbols certain ideas and ideals concerning the divine nature which may possibly

پدر جهانی داشته باشد در غالب سمبلهای لغوی بشر بیان کنیم.

ما به دلیل ظرفیت محدود ذهن انسان در تمامی تلاشمان برای بسط دادن و معنوی ساختن ایده بشر از خداوند، به طرز فاحشی در محدودیت قرار داریم. ما همچنین به دلیل محدودیتهای زبان و به لحاظ فقر مطلب، که می‌تواند در تلاش ما برای توصیف ارزشهای الهی و برای عرضه معانی معنوی به ذهن متناهی و فانی انسان به منظور توضیح یا مقایسه به کار گرفته شود، در اجرای مأموریت خود به طور جدی در محدودیت قرار داریم. تمامی تلاشهای ما برای بسط ایده بشر از خداوند، اگر به خاطر این واقعیت که ذهن فانی توسط تنظیم کننده اعطایی پدر جهانی مورد سکنی واقع شده و توسط روح حقیقت پسر آفریننده رسوخ یافته است نبود، تقریباً بیهوده می‌بود. بنابراین، منوط به حضور این روحهای الهی در قلب انسان برای مساعدت در امر بسط مفهوم خداوند، من اجرای حکم خود را برای توصیف بیشتر طبیعت خداوند برای ذهن انسان با مسرت به عهده می‌گیرم.

1- بیکرانی خداوند

”بیکران را لمس نموده، ولی نمی‌توانیم او را دریابیم. رد پاهای الهی شناخته شده نیستند.“ ”درک او بی‌پایان و عظمت او کشف ناکردنی است.“ نور کور کننده حضور پدر آن چنان است که برای مخلوقات دون پایه او ظاهراً وی ”در تاریکی ضخیمی سکونت دارد.“ نه فقط اندیشه‌ها و طرحهای او کشف ناکردنی است، بلکه ”او کارهای بزرگ و شگرف بیشماری انجام می‌دهد.“ ”خداوند بزرگ است، ما او را درک نمی‌کنیم، و تعداد سالهای او را نیز نمی‌توان دریافت.“ ”ایا خداوند به راستی در زمین سکنی خواهد گزید؟ بنگرید، فلک (جهان) و فلک افلاک (جهان جهانی) نمی‌توانند او را در بر گیرند.“ ”چقدر قضاوت‌های او کشف ناکردنی و راههای او فراتر از دریافتن است!“

”تنها یک خدا وجود دارد، پدر بیکران، که یک آفریننده وفادار نیز هست.“ ”آفریدگار الهی همچنین تقدیرگر جهانی، سرچشمه و مقصد روانها است. او روان متعالی است، ذهن آغازین، و روح نامحدود تمامی آفرینش.“ ”کنترل کننده بزرگ مرتکب اشتباه نمی‌شود. او پرتلاشو از شکوه و جلال است.“ ”خداوند آفریننده کاملاً عاری از ترس و عداوت است. او فناناپذیر، جاودان، خود - موجود، الهی، و بخشنده است.“ ”جد آسمانی تمامی چیزها چقدر پاک و زیبا، چقدر ژرف و غیرقابل تعمق است!“ ”بیکران از این نظر که انسانها را از خود بهرمند می‌سازد عالی‌ترین است. او آغاز و پایان است، پدر هر مقصود نیک و کامل.“ ”با خداوند همه چیز امکان‌پذیر است. آفریدگار جاودان علت علتهای آنها است.“

به رغم بیکرانی آثار شگفت‌انگیز شخصیت جاودانه و جهانی پدر، او به طور کامل هم از بیکرانی و هم از ابدیت خویش خود آگاه است. او همچنین کاملاً به کمال و

contribute to a further illumination and unification of the human concept of the nature and the character of the personality of the Universal Father.

203(33) In all our efforts to enlarge and spiritualize the human concept of God, we are tremendously handicapped by the limited capacity of the mortal mind. We are also seriously handicapped in the execution of our assignment by the limitations of language and by the poverty of material which can be utilized for purposes of illustration or comparison in our efforts to portray divine values and to present spiritual meanings to the finite, mortal mind of man. All our efforts to enlarge the human concept of God would be well-nigh futile except for the fact that the mortal mind is indwelt by the bestowed Adjuster of the Universal Father and is pervaded by the Truth Spirit of the Creator Son. Depending, therefore, on the presence of these divine spirits within the heart of man for assistance in the enlargement of the concept of God, I cheerfully undertake the execution of my mandate to attempt the further portrayal of the nature of God to the mind of man.

1. THE INFINITY OF GOD

21.1 (334) "Touching the Infinite, we cannot find him out. The divine footsteps are not known." "His understanding is infinite and his greatness is unsearchable." The blinding light of the Father's presence is such that to his lowly creatures he apparently "dwells in the thick darkness." Not only are his thoughts and plans unsearchable, but "he does great and marvelous things without number." "God is great; we comprehend him not, neither can the number of his years be searched out." "Will God indeed dwell on the earth? Behold, the heaven (universe) and the heaven of heavens (universe of universes) cannot contain him." "How unsearchable are his judgments and his ways past finding out!"

21.2 (341) "There is but one God, the infinite Father, who is also a faithful Creator." "The divine Creator is also the Universal Disposer, the source and destiny of souls. He is the Supreme Soul, the Primal Mind, and the Unlimited Spirit of all creation." "The great Controller makes no mistakes. He is resplendent in majesty and glory." "The Creator God is wholly devoid of fear and enmity. He is immortal, eternal, self-existent, divine, and bountiful." "How pure and beautiful, how deep and unfathomable is the supernal Ancestor of all things!" "The Infinite is most excellent in that he imparts himself to men. He is the beginning and the end, the Father of every good and perfect purpose." "With God all things are possible; the eternal Creator is the cause of causes."

21.3 (342) Notwithstanding the infinity of the stupendous manifestations of the Father's eternal and universal personality, he is unqualifiedly self-conscious of both his infinity and eternity; likewise

قدرت خود واقف است. گذشته از همدیفان الهی او، وی تنها موجود در جهان است که یک ارزیابی تمام عیار، صحیح، و کاملی را از خود تجربه می‌نماید.

پدر دائماً و به طور بی‌وقفه نیاز متغیر درخواست برای خود را آن گونه که گاه به گاه در بخشهای مختلف جهان بنیادین او تغییر می‌یابد تأمین می‌کند. خدای بزرگ خود را می‌شناسد و درک می‌کند. او نسبت به تمامی ویژگیهای کمال بنیادین خویش بی‌نهایت خود آگاه است. خداوند یک حادثه کیهانی نیست. او یک آزمایشگر جهانی هم نیست. فرماتروایان جهان ممکن است به ماجراجویی مبادرت ورزند، پدران کوکبه ممکن است تجربه کنند، سران سیستم ممکن است تمرین کنند، اما پدر جهانی آنها را از آغاز می‌بیند، و طرح الهی و مقصود جاودانه او در واقع در بر گیرنده و شامل تمامی تجربیات و تمامی ماجراهای تمام موجودات تحت فرمان او در هر کره، سیستم، و کوکبه در هر جهان قلمروهای پهن‌آور او می‌باشد.

هیچ چیز برای خداوند تازگی ندارد، و هیچ رویداد کیهانی هرگز موجب شگفتی نیست. او در گستره ابدیت سکنی می‌گزیند. او بدون آغاز یا پایان روزها است. برای خداوند گذشته، حال، یا آینده وجود ندارد. همه وقت در هر لحظه مشخص زمان حال است. او من هستم بزرگ و یگانه است.

پدر جهانی به طور مطلق و نامحدود در تمام ویژگیهای خود نامتناهی است. و این واقعیت، در جوهر خود، به طور اتوماتیک او را از کلیه ارتباطات مستقیم شخصی با موجودات مادی متناهی و سایر مخلوقات هوشمند دون مرتبه منفصل می‌سازد.

و تمامی این کار چنین ترتیبی را برای تماس و ارتباط با مخلوقات گوناگون او ضروری می‌سازد، آن طور که اول، در شخصیت‌های پسران بهشتی خداوند مقرر شده است، که گر چه در ربانیت کامل هستند، اغلب نیز در طبیعت عینی جسم و خون نژادهای سیاره‌ای سهیم شده، و یکی از شما و با شما یکی می‌شوند و بدین ترتیب چنان که واقع شد، خداوند انسان می‌شود، آنطور که در اعطای میکائیل که متناوباً پسر خدا و پسر انسان خوانده می‌شد، رخ داد. و دوم، شخصیت‌های روح بیکران هستند، رسته‌های گوناگون گروه‌های فرشتگان سراف و سایر موجودات آسمانی هوشمند که به موجودات مادی دون منشأ نزدیک می‌شوند و به طرق بسیار به آنان کمک معنوی داده و خدمت می‌کنند. و سوم، ناصحان اسرارآمیز غیرشخصی، تنظیم کنندگان فکر هستند، هدیه واقعی خود خدای بزرگ که برای سکنی گزیدن در انسانهای همانند پورنشیا اعزام گشته و بدون اعلان و بدون توضیح فرستاده شده‌اند. آنها با سخاوتی بی‌پایان از عرش جلال فرود می‌آیند تا اذهان متواضع آن فانیانی را که از ظرفیت خداشناسی یا از پتانسیل آن برخوردارند مستفیض گردانیده و در آنها سکنی گزینند.

پدر بهشتی بدین شیوه‌ها و شیوه‌های بسیار دیگر، از راههایی که برای شما ناشناخته و به کلی در ورای ادراک متناهی هستند، به گونه‌ای مهرآمیز و مشتاقانه به پائین گام نهاده و یا بیکرانی خود را تعدیل ساخته، کاسته،

he knows fully his perfection and power. He is the only being in the universe, aside from his divine co-ordinates, who experiences a perfect, proper, and complete appraisal of himself.

21.4(34.3) The Father constantly and unfailingly meets the need of the differential of demand for himself as it changes from time to time in various sections of his master universe. The great God knows and understands himself; he is infinitely self-conscious of all his primal attributes of perfection. God is not a cosmic accident; neither is he a universe experimenter. The Universe Sovereigns may engage in adventure; the Constellation Fathers may experiment; the system heads may practice; but the Universal Father sees the end from the beginning, and his divine plan and eternal purpose actually embrace and comprehend all the experiments and all the adventures of all his subordinates in every world, system, and constellation in every universe of his vast domains.

21.5 (34.4) No thing is new to God, and no cosmic event ever comes as a surprise; he inhabits the circle of eternity. He is without beginning or end of days. To God there is no past, present, or future; all time is present at any given moment. He is the great and only I AM.

21.6 (34.5) The Universal Father is absolutely and without qualification infinite in all his attributes; and this fact, in and of itself, automatically shuts him off from all direct personal communication with finite material beings and other lowly created intelligences.

21.7 (34.6) And all this necessitates such arrangements for contact and communication with his manifold creatures as have been ordained, first, in the personalities of the Paradise Sons of God, who, although perfect in divinity, also often partake of the nature of the very flesh and blood of the planetary races, becoming one of you and one with you; thus, as it were, God becomes man, as occurred in the bestowal of Michael, who was called interchangeably the Son of God and the Son of Man. And second, there are the personalities of the Infinite Spirit, the various orders of the seraphic hosts and other celestial intelligences who draw near to the material beings of lowly origin and in so many ways minister to them and serve them. And third, there are the impersonal Mystery Monitors, Thought Adjusters, the actual gift of the great God himself sent to indwell such as the humans of Urantia, sent without announcement and without explanation. In endless profusion they descend from the heights of glory to grace and indwell the humble minds of those mortals who possess the capacity for God-consciousness or the potential therefor.

21.8(35.1) In these ways and in many others, in ways unknown to you and utterly beyond finite comprehension, does the Paradise Father lovingly and willingly downstep and otherwise modify, dilute,

و تقلیل می‌دهد تا بتواند به اذهان متناهی فرزندان مخلوق خود نزدیکتر شود. و بدین ترتیب پدر بیکران از طریق یک سری توزیعات شخصیتی که به صورت کاهنده‌ای مطلق هستند قادر است از تماس نزدیک با موجودات هوشمند گوناگون بسیاری از قلمروهای جهان پهناور خویش برخوردار گردد.

او تمامی این کار را بدون این که ندره‌ای از حقیقت و واقعیت بیکرانی، ابدیت، و آغازین بودن او کاسته شود، انجام داده است، اکنون انجام می‌دهد، و برای همیشه مستمراً انجام خواهد داد. و این چیزها به رغم دشواری درک آنها و رازی که آنها در آن نهفته‌اند، یا عدم امکان تفهیم کامل آنها توسط مخلوقات، نظیر آنهایی که در یورنثیا اقامت دارند، مطلقاً حقیقت دارند.

چون اولین پدر در طرحهای خود نامتناهی و در مقاصد خود ابدی است، ذاتاً برای هر موجود متناهی غیرممکن است که همواره این طرحها و مقاصد الهی را در تمامیتشان فهمیده یا درک کند. انسان فانی فقط گاه و بیگاه، اینجا و آنجا، می‌تواند به مقاصد پدر چنان که در رابطه با به انجام رسانیدن طرح صعود مخلوق در سطوح پی در پی پیشرفت جهانی آن آشکار می‌شود نظری اجمالی بیفکند. اگر چه انسان قادر نیست اهمیت نامتناهی بودن را دریابد، پدر بیکران به طور قطع کل متناهی بودن همه فرزندان را در تمامی جهانها کاملاً درک می‌کند و به گونه‌ای مهرآمیز پندیرا می‌شود.

پدر با تعداد کثیری از موجودات بالاتر بهشت در ربانیت و ابدیت سهیم است، ولی ما این که آیا بیکرانی و آغازین بودن جهانی متعاقب آن با کسی به استثنای همراهان همدیف تثلیث بهشتی او قسمت می‌شود را مورد سؤال قرار می‌دهیم. نامتناهی بودن شخصیتی باید ضرورتاً کل متناهی بودن شخصیتی را در بر گیرد، و از این رو این حقیقت — حقیقت عینی — از این آموزش که اعلام می‌دارد: “ما در او زیسته و حرکت کرده و وجود داریم.” آن ذره الوهیت خالص پدر جهانی که در انسان فانی ساکن است بخشی از بیکرانی اولین منبع و مرکز بزرگ، پدر پدرها، می‌باشد.

2- کمال جاودانه پدر

حتی پیامبران پیشین شما طبیعت جاودان، بدون آغاز، بی‌پایان، و مدور پدر جهانی را درک می‌کردند. خداوند عملاً و به طور ابدی در جهان جهانی خویش حضور دارد. او با تمام اقتدار مطلق و عظمت جاودانه خود در لحظه حال سکونت دارد. “پدر در خود حیات دارد، و این حیات، زندگی جاودانه است.” در سراسر اعصار جاودان، پدر بوده است که “به همه حیات می‌بخشد.” در راستی الهی، کمال بی‌نهایت موجود است. “من خداوند هستم، من تغییر نمی‌کنم.” دانش ما از جهان جهانها آشکار می‌سازد که نه تنها او پدر نورها است، بلکه در سلوک او در امور بین سیاره‌ای “هیچ تغییر یا نشانی از تغییر وجود ندارد.” او “پایان را از آغاز اعلام می‌دارد.” او می‌گوید: “نظر من پابرجا است. من تمامی آنچه را بر آن خرسندم مطابق مقصود جاودانه که در

and attenuate his infinity in order that he may be able to draw nearer the finite minds of his creature children. And so, through a series of personality distributions which are diminishingly absolute, the infinite Father is enabled to enjoy close contact with the diverse intelligences of the many realms of his far-flung universe.

21.9 (35.2) All this he has done and now does, and evermore will continue to do, without in the least detracting from the fact and reality of his infinity, eternity, and primacy. And these things are absolutely true, notwithstanding the difficulty of their comprehension, the mystery in which they are enshrouded, or the impossibility of their being fully understood by creatures such as dwell on Urantia.

21.10 (35.3) Because the First Father is infinite in his plans and eternal in his purposes, it is inherently impossible for any finite being ever to grasp or comprehend these divine plans and purposes in their fullness. Mortal man can glimpse the Father's purposes only now and then, here and there, as they are revealed in relation to the outworking of the plan of creature ascension on its successive levels of universe progression. Though man cannot encompass the significance of infinity, the infinite Father does most certainly fully comprehend and lovingly embrace all the finity of all his children in all universes.

21.11 (35.4) Divinity and eternity the Father shares with large numbers of the higher Paradise beings, but we question whether infinity and consequent universal primacy is fully shared with any save his co-ordinate associates of the Paradise Trinity. Infinity of personality must, perforce, embrace all finitude of personality; hence the truth — literal truth — of the teaching which declares that “In Him we live and move and have our being.” That fragment of the pure Deity of the Universal Father which indwells mortal man is a part of the infinity of the First Great Source and Center, the Father of Fathers.

2. THE FATHER'S ETERNAL PERFECTION

221 (35.5) Even your olden prophets understood the eternal, never-beginning, never-ending, circular nature of the Universal Father. God is literally and eternally present in his universe of universes. He inhabits the present moment with all his absolute majesty and eternal greatness. “The Father has life in himself, and this life is eternal life.” Throughout the eternal ages it has been the Father who “gives to all life.” There is infinite perfection in the divine integrity. “I am the Lord; I change not.” Our knowledge of the universe of universes discloses not only that he is the Father of lights, but also that in his conduct of interplanetary affairs there “is no variableness neither shadow of changing.” He “declares the end from the beginning.” He says: “My

پسرم منظور داشتم به انجام می‌رسانم.“ از این رو برنامه‌ها و مقاصد اولین منبع و مرکز مانند خود او هستند: جاودان، کامل، و تا ابد تغییرناپذیر.

در فرامین پدر نهایت تکمیل یافتگی و کمال سرشار وجود دارد. ”هر چه خداوند انجام دهد همیشگی است. هیچ چیز نمی‌تواند به آن اضافه شده و یا چیزی از آن کسر گردد.“ پدر جهانی از مقاصد اولیه خرد و کمال خویش پشیمان نمی‌گردد. برنامه‌های او پایدار و نظر او تغییرناپذیر است، ضمن این که اعمال او الهی و خطاناپذیر هستند. ”هزار سال در دیده او آنگاه که سپری گردد چون دیروز و به سان یک پاس در شب است.“ کمال ربانیت و عظمت ابدیت پیوسته در ورای درک کامل ذهن محدود انسان فانی است.

واکنشهای یک خدای تغییرناپذیر، در اجرای مقصود جاودانه او، ممکن است به نظر رسد مطابق طرز برخورد متغیر و اذهان دگرگون مخلوقات هوشمند او تغییر یابد، یعنی ممکن است در ظاهر و به طور سطحی تغییر کند، اما در زیر سطح و زیر تمامی مشهودات بیرونی، مقصود تغییرناپذیر، طرح پایدار خدای جاودان پیوسته موجود است.

در جهانهای خارج، کمال لزوماً باید یک عبارت نسبی باشد، اما در جهان مرکزی و به ویژه در بهشت، کمال سرشار است، و در برخی مراحل حتی مطلق است. تجلیهای تثلیث، نمایش کمال الهی را تغییر می‌دهند ولی آن را تقلیل نمی‌دهند.

کمال آغازین خداوند شامل یک نیکویی پنداشته شده نیست بلکه در کمال ذاتی خوبی طبیعت الهی او است. او نهایی، کامل، و غایت کمال است. هیچ فقدان در زیبایی و کمال سیرت نیکوی او وجود ندارد. و تمامی طرح وجودهای زنده در کرات فضا در هدف الهی ارتقاء تمامی مخلوقات صاحب اراده به مقصد بالای تجربه سپیم شدن در کمال بهشتی پدر متمرکز است. خداوند نه خود محور و نه خود شامل است. او هرگز از عطای خود بر تمام مخلوقات خود آگاه جهان پهناور جهانها باز نمی‌ایستد.

خداوند به طور ابدی و بی‌نهایت کامل است. او شخصاً نمی‌تواند عدم کمال را به عنوان تجربه خود از سر بگذراند، اما او در آگاهی از تمام تجارب عدم کمال کلیه مخلوقات در حال تقلاي جهانهای تکاملی تمامی پسران آفریننده بهشتی سپیم است. لمس شخصی و رهایی‌بخش خداوند کمال بر قلبها سایه می‌افکند و طبیعت تمامی آن مخلوقات فانی را که به سطح جهانی بصیرت اخلاقی فراز یافته‌اند در بر می‌گیرد. پدر جهانی از این راه و نیز از طریق تماسهای حضور الهی، عملاً در تجربه با عدم بلوغ و عدم کمال در دوره زندگانی در حال تکامل هر موجود درستکار کل جهان شرکت می‌کند.

counsel shall stand; I will do all my pleasures” “according to the eternal purpose which I purposed in my Son.” Thus are the plans and purposes of the First Source and Center like himself: eternal, perfect, and forever changeless.

222 (356) There is finality of completeness and perfection of repleteness in the mandates of the Father. “Whatsoever God does, it shall be forever; nothing can be added to it nor anything taken from it.” The Universal Father does not repent of his original purposes of wisdom and perfection. His plans are steadfast, his counsel immutable, while his acts are divine and infallible. “A thousand years in his sight are but as yesterday when it is past and as a watch in the night.” The perfection of divinity and the magnitude of eternity are forever beyond the full grasp of the circumscribed mind of mortal man.

223 (361) The reactions of a changeless God, in the execution of his eternal purpose, may seem to vary in accordance with the changing attitude and the shifting minds of his created intelligences; that is, they may apparently and superficially vary; but underneath the surface and beneath all outward manifestations, there is still present the changeless purpose, the everlasting plan, of the eternal God.

224 (362) Out in the universes, perfection must necessarily be a relative term, but in the central universe and especially on Paradise, perfection is undiluted; in certain phases it is even absolute. Trinity manifestations vary the exhibition of the divine perfection but do not attenuate it.

225 (363) God's primal perfection consists not in an assumed righteousness but rather in the inherent perfection of the goodness of his divine nature. He is final, complete, and perfect. There is no thing lacking in the beauty and perfection of his righteous character. And the whole scheme of living existences on the worlds of space is centered in the divine purpose of elevating all will creatures to the high destiny of the experience of sharing the Father's Paradise perfection. God is neither self-centered nor self-contained; he never ceases to bestow himself upon all self-conscious creatures of the vast universe of universes.

226 (364) God is eternally and infinitely perfect, he cannot personally know imperfection as his own experience, but he does share the consciousness of all the experience of imperfectness of all the struggling creatures of the evolutionary universes of all the Paradise Creator Sons. The personal and liberating touch of the God of perfection overshadows the hearts and encircuits the natures of all those mortal creatures who have ascended to the universe level of moral discernment. In this manner, as well as through the contacts of the divine presence, the Universal Father actually participates in the experience with immaturity and imperfection in the evolving career of every moral

محدودیت‌های بشری، شرارت بالقوه، بخشی از طبیعت الهی نیستند، اما تجربه انسان فانی با شرارت و تمامی روابط انسان با آن یقیناً بخشی از ادراک نفس در حال گسترش خداوند در فرزندان زمان — مخلوقات برخوردار از مسئولیت اخلاقی که توسط هر پسر آفریننده اعزام گشته از بهشت، آفریده شده یا تکامل یافته‌اند — می‌باشد.

3- عدالت و درستکاری

خداوند درستکار است، از این رو عادل است. "خداوند در کلیه راههای خود صالح است." "خداوند می‌گوید: من همه آنچه را که انجام داده‌ام بی‌دلیل انجام نداده‌ام." "قضایای خداوند تماماً حقیقی و نیکو است." عدالت پدر جهانی نمی‌تواند از اعمال و کارهای مخلوقات تأثیر پذیرد، "زیرا در پروردگار، خدای ما، هیچ بی‌عدالتی، هیچ جانبداری از اشخاص، و هیچ هدیه‌پذیری وجود ندارد."

چه بیهوده است که از چنین خدایی برای تغییر فرامین تغییر‌ناپذیر او درخواست‌های کودکانه به عمل آوریم تا بتوانیم از پیامدهای عادلانه عملکرد قوانین خردمندانه طبیعی و احکام معنوی نیکویش اجتناب ورزیم! "فریب نخورید، خداوند مورد استهزا قرار نمی‌گیرد، زیرا انسان هر چه بکارد، همان را درو خواهد کرد." درست است، حتی در عدالت درو کردن خرمن خطاکاری، عدل الهی او همیشه با شفقت تعدیل می‌گردد. داور ابدی خرد بی‌کرانی است که نسبت‌های عدالت و رحمت را که در هر موقعیت مشخص تخصیص داده خواهد شد تعیین می‌کند. بالاترین مجازات (در واقع پیامد اجتناب‌ناپذیر) برای خطاکاری و شورش تعمودی بر ضد دولت خداوند، از دست دادن وجود به عنوان تابع جداگانه آن دولت می‌باشد. نتیجه نهایی گناه با تمامی وجود نابودی است. در تحلیل نهایی، چنین افراد به گناه شناخته شده از طریق در بر گرفتن شرارت با کاملاً غیرواقعی شدن، خود را نابود ساخته‌اند. با این وجود، ناپدید شدن عملی چنین مخلوقی تا زمان اجابت کامل حکم صادره عدالت جاری در آن جهان همیشه به تعویق می‌افتد.

پایان دادن وجود معمولاً در قضایات اعطایی یا دوره‌ای ناحیه با نواحی صادر می‌شود. در کره‌ای نظیر یورنسیا در پایان اعطای سیاره‌ای می‌آید. پایان دادن وجود در چنین اوقاتی توسط عمل هماهنگ کلیه دادگاه‌های حوزه قضایی که از شورای سیاره‌ای تا دادگاه‌های پسر آفریننده و تا محکمت دادرسی قدمای ایامها امتداد می‌یابد می‌تواند صادر شود. حکم نابودی در دادگاه‌های بالاتر ابرجهان به دنبال تأیید ناگسستگی اعلام جرم که از کره محل اقامت خطاکار سرچشمه می‌گیرد منشأ می‌یابد. و آنگاه، وقتی که فتوای نابودی در بالا تأیید گشت، اجرای آن توسط عمل مستقیم آن قضاتی که در ستاد مرکزی ابرجهان اقامت گزیده و عمل می‌کنند صورت می‌پذیرد.

being of the entire universe.

²²⁷⁽³⁶⁵⁾ Human limitations, potential evil, are not a part of the divine nature, but mortal experience *with* evil and all man's relations thereto are most certainly a part of God's ever-expanding self-realization in the children of time — creatures of moral responsibility who have been created or evolved by every Creator Son going out from Paradise.

3. JUSTICE AND RIGHTEOUSNESS

²³¹⁽³⁶⁶⁾ God is righteous; therefore is he just. "The Lord is righteous in all his ways." "I have not done without cause all that I have done," says the Lord. "The judgments of the Lord are true and righteous altogether." The justice of the Universal Father cannot be influenced by the acts and performances of his creatures, "for there is no iniquity with the Lord our God, no respect of persons, no taking of gifts."

²³²⁽³⁶⁷⁾ How futile to make puerile appeals to such a God to modify his changeless decrees so that we can avoid the just consequences of the operation of his wise natural laws and righteous spiritual mandates! "Be not deceived; God is not mocked, for whatsoever a man sows that shall he also reap." True, even in the justice of reaping the harvest of wrongdoing, this divine justice is always tempered with mercy. Infinite wisdom is the eternal arbiter which determines the proportions of justice and mercy which shall be meted out in any given circumstance. The greatest punishment (in reality an inevitable consequence) for wrongdoing and deliberate rebellion against the government of God is loss of existence as an individual subject of that government. The final result of wholehearted sin is annihilation. In the last analysis, such sin-identified individuals have destroyed themselves by becoming wholly unreal through their embrace of iniquity. The factual disappearance of such a creature is, however, always delayed until the ordained order of justice current in that universe has been fully complied with.

²³³⁽³⁷¹⁾ Cessation of existence is usually decreed at the dispensational or epochal adjudication of the realm or realms. On a world such as Urantia it comes at the end of a planetary dispensation. Cessation of existence can be decreed at such times by co-ordinate action of all tribunals of jurisdiction, extending from the planetary council up through the courts of the Creator Son to the judgment tribunals of the Ancients of Days. The mandate of dissolution originates in the higher courts of the superuniverse following an unbroken confirmation of the indictment originating on the sphere of the wrongdoer's residence; and then, when sentence of extinction has been confirmed on high, the execution is by the direct act of those

هنگامی که این فتوی نهائماً تأیید شد، موجود به گناه شناخته شده بلادرنگ طوری می‌شود که گویا نبوده است. از چنین عاقبتی برخاستن از مرگ وجود ندارد. آن همیشگی و ابدی است. عوامل زنده انرژی هویت توسط دگرگونی زمان و تغییر شکل مکان به پتانسیلهای کیهانی که زمانی از آنجا پدیدار شده بودند تجزیه می‌شوند. اما در رابطه با شخصیت فرد شرور، به دلیل ناکامی مخلوق برای شکل دادن به آن انتخابها و تصمیمات نهایی که زندگی جاودان را حتمی می‌ساخت، او از یک وسیله حیات مداوم محروم می‌گردد. وقتی که در بر گرفتن مداوم گناه توسط ذهن مربوطه به خود شناسایی کامل با شرارت منجر می‌شود، آنگاه به دنبال خاتمه حیات، به دنبال نابودی کیهانی، چنین شخصیت منزوی جذب روح‌الارواح آفرینش می‌شود و بخشی از تجربه در حال تکامل ایزد متعال می‌گردد. او دیگر هیچگاه به عنوان یک شخصیت پدیدار نمی‌شود. هویت او طوری می‌شود که گویا هرگز نبوده است. در مورد یک شخصیتی که تنظیم کننده در او ساکن است، ارزشهای معنوی تجربی در واقعیت تنظیم کننده ادامه دهنده بقا می‌یابند.

در هر مجادله جهانی میان سطوح عینی واقعیت، نهائماً شخصیت سطح بالاتر بر شخصیت سطح پایین‌تر پیروز می‌شود. این نتیجه غیرقابل اجتناب جدل جهانی ذاتی این واقعیت است که الوهیت کیفیت برابر با درجه اصالت با واقعیت هر مخلوق صاحب اراده می‌باشد. شرارت تقلیل نیافته، خطای کامل، گناه مشتاقانه، و تبهکاری تخفیف نیافته ذاتاً و به طور اتوماتیک انتحاری هستند. چنین رفتارهای غیرواقعی کیهانی فقط به خاطر رحمت و بردباری گذرای موکول به عمل تعیین عدالت و مکانیسمهای دادجویانه محکومات قضاوت عادلانه جهان می‌توانند در گیتی بقا یابند.

قانون پسران آفریننده در جهانهای محلی شامل آفرینش و معنویت بخشیدن است. این پسران خود را وقف اجرای مؤثر طرح بهشتی صعود تدریجی انسان فانی، توانبخشی یاغیان و خطا اندیشان می‌نمایند، اما وقتی که کلیه چنین تلاشهای مهرآمیز نهائماً و برای همیشه به دور انداخته شدند، حکم نهایی نابودی توسط نیروهایی که تحت حوزه قضایی قدمای ایامها عمل می‌نمایند اجرا می‌گردد.

4- ترحم الهی

ترحم به سادگی عدالت تعدیل شده با آن خردی است که از کمال دانش و شناخت کامل ضعفهای طبیعی و محدودیتهای محیطی مخلوقات متناهی ناشی می‌شود. "خدای ما پر از شفقت، رئوف، بردبار، و مملو از ترحم است." از این رو "هر کس که خداوند را ندا دهد نجات خواهد یافت"، "زیرا او فراوان می‌بخشد." "بخشش خداوند از ازل تا ابد است." آری، "بخشش او تا ابد

judges residential on, and operating from, the headquarters of the superuniverse.

^{234(37.2)} When this sentence is finally confirmed, the sin-identified being instantly becomes as though he had not been. There is no resurrection from such a fate; it is everlasting and eternal. The living energy factors of identity are resolved by the transformations of time and the metamorphoses of space into the cosmic potentials whence they once emerged. As for the personality of the iniquitous one, it is deprived of a continuing life vehicle by the creature's failure to make those choices and final decisions which would have assured eternal life. When the continued embrace of sin by the associated mind culminates in complete self-identification with iniquity, then upon the cessation of life, upon cosmic dissolution, such an isolated personality is absorbed into the oversoul of creation, becoming a part of the evolving experience of the Supreme Being. Never again does it appear as a personality; its identity becomes as though it had never been. In the case of an Adjuster-indwelt personality, the experiential spirit values survive in the reality of the continuing Adjuster.

^{235 (37.3)} In any universe contest between actual levels of reality, the personality of the higher level will ultimately triumph over the personality of the lower level. This inevitable outcome of universe controversy is inherent in the fact that divinity of quality equals the degree of reality or actuality of any will creature. Undiluted evil, complete error, willful sin, and unmitigated iniquity are inherently and automatically suicidal. Such attitudes of cosmic unreality can survive in the universe only because of transient mercy-tolerance pending the action of the justice-determining and fairness-finding mechanisms of the universe tribunals of righteous adjudication.

^{236 (37.4)} The rule of the Creator Sons in the local universes is one of creation and spiritualization. These Sons devote themselves to the effective execution of the Paradise plan of progressive mortal ascension, to the rehabilitation of rebels and wrong thinkers, but when all such loving efforts are finally and forever rejected, the final decree of dissolution is executed by forces acting under the jurisdiction of the Ancients of Days.

4. THE DIVINE MERCY

^{241 (38.1)} Mercy is simply justice tempered by that wisdom which grows out of perfection of knowledge and the full recognition of the natural weaknesses and environmental handicaps of finite creatures. "Our God is full of compassion, gracious, long-suffering, and plenteous in mercy." Therefore "whosoever calls upon the Lord shall be saved," "for he will abundantly pardon." "The mercy of the Lord

پایدار است. "من خدایی هستم که محبتی مهرآمیز، قضاوت، و درستکاری را در زمین به اجرا می‌گذارد، زیرا در این چیزها من خشنود می‌شوم." "من از روی میل فرزندان انسان را دچار مصیبت ننموده و آنها را محزون نمی‌نمایم"، زیرا من "پدر بخششها و خدای تمام آسایشها" هستم.

خداوند ذاتاً مهربان، طبعاً دلسوز، و تا ابد بخشنده است. و هرگز لازم نیست که برای طلب مهر و محبت پدر بر او اعمال نفوذ شود. نیاز مخلوق برای حصول اطمینان از جاری شدن کامل رحمت‌های لطیف پدر و خوبی نجات دهنده او کاملاً کافی است. چون خداوند همه چیز را درباره فرزندان خود می‌داند، برای او بخشش آسان است. هر چه بهتر انسان همسایه خود را درک کند، آسانتر خواهد بود او را بخشیده، و حتی دوست بدارد.

فقط تشخیص خرد بی‌نهایت، یک خداوند درستکار را قادر می‌سازد که عدالت و بخشش را به طور همزمان و در هر موقعیت مفروض جهانی به کار بندد. پدر آسمانی هرگز با حالات متضاد نسبت به فرزندان جهانی خود دچار از هم گسستگی نمی‌شود. خداوند هرگز قربانی حالات انتاگونیستی نیست. علم همه جانبۀ خداوند به طور بی‌وقفه اراده آزاد او را در انتخاب آن سلوک جهانی که به طور کامل، همزمان، و برابر مطالبات تمامی ویژگی‌های الهی او و کیفیت‌های نامتناهی طبیعت جاودان او را برآورده می‌سازد هدایت می‌کند.

ترحم نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر خوبی و محبت است. طبیعت خوب یک پدر با محبت ممکن نیست به کار بستن خردمندانه بخشش را به هر عضو از هر گروه از فرزندان جهان خویش دریغ دارد. عدالت ابدی و بخشش الهی با هم تشکیل آن چیزی را می‌دهند که در تجربه انسانی انصاف نامیده می‌شود.

بخشش الهی نمایانگر تکنیک منصفانه‌ای از تعدیل بین سطوح جهانی کمال و نقصان می‌باشد. ترحم عدالت متعالی است که به شرایط انسان متناهی در حال تکامل انطباق یافته است، درستکاری ابدیت است که برای پاسخ به بالاترین منافع و سعادت جهانی فرزندان زمان تعدیل یافته است. ترحم نقض عدالت نیست بلکه تفسیر قابل درک مطالبات عدالت متعالی، آنطور که در مورد موجودات روحی تحت فرمان و مخلوقات مادی جهانی در حال تکامل به طور عادلانه به کار برده می‌شود، می‌باشد. ترحم عدالت تثلیث بهشتی است که به طور عادلانه و مهرآمیز شامل موجودات هوشمند گوناگون آفرینشهای زمان و فضا، آنطور که با خرد الهی فرموله شده و توسط ذهن عالم بر همه چیز و اراده آزاد و مستقل پدر جهانی و کلیه آفرینندگان مرتبط به او تعیین می‌شود، می‌گردد.

5- محبت خداوند

"خداوند محبت است"، از این رو تنها شیوه برخورد شخصی او نسبت به امور جهان همیشه بازتابی از مهر الهی است. خداوند آنقدر ما را دوست دارد که

is from everlasting to everlasting"; yes, "his mercy endures forever." "I am the Lord who executes loving-kindness, judgment, and righteousness in the earth, for in these things I delight." "I do not afflict willingly nor grieve the children of men," for I am "the Father of mercies and the God of all comfort."

^{242 (382)} God is inherently kind, naturally compassionate, and everlastingly merciful. And never is it necessary that any influence be brought to bear upon the Father to call forth his loving-kindness. The creature's need is wholly sufficient to insure the full flow of the Father's tender mercies and his saving grace. Since God knows all about his children, it is easy for him to forgive. The better man understands his neighbor, the easier it will be to forgive him, even to love him.

^{243 (383)} Only the discernment of infinite wisdom enables a righteous God to minister justice and mercy at the same time and in any given universe situation. The heavenly Father is never torn by conflicting attitudes towards his universe children; God is never a victim of attitudinal antagonisms. God's all-knowingness unfailingly directs his free will in the choosing of that universe conduct which perfectly, simultaneously, and equally satisfies the demands of all his divine attributes and the infinite qualities of his eternal nature.

^{244 (384)} Mercy is the natural and inevitable offspring of goodness and love. The good nature of a loving Father could not possibly withhold the wise ministry of mercy to each member of every group of his universe children. Eternal justice and divine mercy together constitute what in human experience would be called *fairness*.

^{245 (385)} Divine mercy represents a fairness technique of adjustment between the universe levels of perfection and imperfection. Mercy is the justice of Supremacy adapted to the situations of the evolving finite, the righteousness of eternity modified to meet the highest interests and universe welfare of the children of time. Mercy is not a contravention of justice but rather an understanding interpretation of the demands of supreme justice as it is fairly applied to the subordinate spiritual beings and to the material creatures of the evolving universes. Mercy is the justice of the Paradise Trinity wisely and lovingly visited upon the manifold intelligences of the creations of time and space as it is formulated by divine wisdom and determined by the all-knowing mind and the sovereign free will of the Universal Father and all his associated Creators.

5. THE LOVE OF GOD

^{251 (386)} "God is love"; therefore his only personal attitude towards the affairs of the universe is always a reaction of divine affection. The Father loves us

حیات خویش را به ما عطا می‌دارد. "او موجب طلوع خورشید برای شرور و برای خوب و فرستادن باران برای عادل و برای بی‌انصاف می‌شود."

این اشتباه است که فکر کنیم خداوند را می‌توان با چرب زبانی به خاطر قربانیهای پسرانش و یا وساطت مخلوقات تحت فرمانش به دوست داشتن فرزندانش وا داشت. "زیرا پدر خودش شما را دوست دارد." در پاسخ به این عطف پدران است که خداوند تنظیم کنندگان شگفت‌انگیز را برای سکونت در اذهان انسانها اعزام می‌دارد. محبت خداوند جهانی است. "هر کس بخواهد می‌تواند بیاید." او "مایل است تمام انسانها با دانستن حقیقت نجات یابند." او "مایل نیست که هیچ کس هلاک گردد."

آفرینندگان اولین کسانی هستند که سعی دارند انسان را از نتایج فاجعه‌بار تخطی ابلهانه خویش از قوانین الهی نجات دهند. محبت خداوند به طور طبیعی یک مهر پدرا نه است. از این رو او گاهی اوقات "برای منفعت خودمان ما را تنبیه می‌کند، تا بتوانیم در قدوسیت او سهیم شویم." حتی در طول آزمونهای آتشین خود به یاد داشته باشید که "در تمامی محنتهای ما، او با ما آمده می‌شود."

خداوند به طور الهی با گناهکاران مهربان است. هنگامی که باغیان به درستی باز می‌گردند، با ترحم پذیرفته می‌شوند، "زیرا خداوند ما به فراوانی می‌بخشد." "من آنم که خطاهای شما را به خاطر خودم محو می‌گردانم، و گناهان شما را به یاد نخواهم آورد." "بنگرید که چه نوع محبتی پدر به ما عطا کرده است که باید فرزندان خداوند خوانده شویم."

با این همه، بزرگترین گواه خوبی خداوند و دلیل ارجح برای دوست داشتن او، هدیه سکنی‌گزین پدر — تنظیم کننده است که بسیار صبورانه در انتظار ساعتی است که شما هر دو برای ابد یکی خواهید گشت. اگر چه شما نمی‌توانید خدا را از طریق جستجو بیابید، اگر به راهبری روح سکنی‌گزین تسلیم شوید، بی‌تردید گام به گام، حیات به حیات، جهان به جهان، و دوره به دوره هدایت خواهید شد، تا این که سرانجام در حضور شخصیت بهشتی پدر جهانی بایستید.

چقدر غیرمنطقی است که چون محدودیتهای طبیعت انسان و موانع آفرینش مادی شما این را برایتان غیرممکن می‌سازد که خداوند را ببینید، او را پرستش نکنید. بین شما و خداوند مسافت فاحشی وجود دارد (فضای فیزیکی) که باید پیموده شود. همچنین، فاصله عظیمی از تفاوت معنوی موجود است که باید طی گردد. اما به رغم تمامی آنچه که به طور فیزیکی و معنوی شما را از حضور شخصی بهشتی خداوند جدا می‌سازد، درنگ کنید و به این حقیقت جدی بیاندیشید که خداوند درون شما زندگی می‌کند. او از پیش به طریقه خودش این فاصله را طی کرده است. او از خویشتن، روح خود را فرستاده است تا در شما زندگی کند و همینطور که شما دوره زندگی جهانی خود را دنبال می‌کنید با شما در تلاش است.

من این را آسان و دلپذیر می‌یابم که کسی را پرستش کنم که بسیار بزرگ است و در عین حال با عطفی فراوان وقف خدمت روحانی ارتقاء مخلوقات دون پایه خود می‌باشد. من طبعاً کسی را دوست دارم که در آفرینش و کنترل آن بسیار قدرتمند است و در عین

sufficiently to bestow his life upon us. "He makes his sun to rise on the evil and on the good and sends rain on the just and on the unjust."

²⁵²⁽³⁹¹⁾ It is wrong to think of God as being coaxed into loving his children because of the sacrifices of his Sons or the intercession of his subordinate creatures, "for the Father himself loves you." It is in response to this paternal affection that God sends the marvelous Adjusters to indwell the minds of men. God's love is universal; "whosoever will may come." He would "have all men be saved by coming into the knowledge of the truth." He is "not willing that any should perish."

²⁵³⁽³⁹²⁾ The Creators are the very first to attempt to save man from the disastrous results of his foolish transgression of the divine laws. God's love is by nature a fatherly affection; therefore does he sometimes "chasten us for our own profit, that we may be partakers of his holiness." Even during your fiery trials remember that "in all our afflictions he is afflicted with us."

²⁵⁴⁽³⁹³⁾ God is divinely kind to sinners. When rebels return to righteousness, they are mercifully received, "for our God will abundantly pardon." "I am he who blots out your transgressions for my own sake, and I will not remember your sins." "Behold what manner of love the Father has bestowed upon us that we should be called the sons of God."

^{255 (394)} After all, the greatest evidence of the goodness of God and the supreme reason for loving him is the indwelling gift of the Father — the Adjuster who so patiently awaits the hour when you both shall be eternally made one. Though you cannot find God by searching, if you will submit to the leading of the indwelling spirit, you will be unerringly guided, step by step, life by life, through universe upon universe, and age by age, until you finally stand in the presence of the Paradise personality of the Universal Father.

^{256 (395)} How unreasonable that you should not worship God because the limitations of human nature and the handicaps of your material creation make it impossible for you to see him. Between you and God there is a tremendous distance (physical space) to be traversed. There likewise exists a great gulf of spiritual differential which must be bridged; but notwithstanding all that physically and spiritually separates you from the Paradise personal presence of God, stop and ponder the solemn fact that God lives within you; he has in his own way already bridged the gulf. He has sent of himself, his spirit, to live in you and to toil with you as you pursue your eternal universe career.

²⁵⁷⁽³⁹⁶⁾ I find it easy and pleasant to worship one who is so great and at the same time so affectionately devoted to the uplifting ministry of his lowly creatures. I naturally love one who is so powerful in creation and in the control thereof, and

حال در خوبی آنقدر کامل، و در مهر و محبت آنقدر باوفا است که پیوسته بر ما سایه می‌افکند. من تصور می‌کنم اگر خداوند آنقدر بزرگ و مقتدر نبود، مادامی که آنقدر خوب و بخشنده باشد، به همان اندازه او را دوست می‌داشتم. ما همگی پدر را بیشتر به خاطر طبیعتش دوست داریم تا به علت شناخت ویژگیهای حیرت‌انگیزش.

وقتی که من پسران آفریننده و مدیران تحت فرمانشان را در حال چنان مبارزه متهورانه‌ای با دشواریهای گوناگون زمان که ذاتی تکامل جهانی فضا است مشاهده می‌کنم، در می‌یابم که برای این فرمانروایان پایین‌تر جهانها، مهری بزرگ و عمیق دارم. با این همه، من فکر می‌کنم ما همگی، منجمله انسانهای قلمروهای وجود، پدر جهانی و کلیه موجودات دیگر، چه الهی و چه انسانی را دوست داریم، زیرا تشخیص می‌دهیم که این شخصیتها حقیقتاً ما را دوست دارند. تجربه دوست داشتن به قدر فراوان پاسخ مستقیمی به تجربه دوست داشته شدن است. با دانستن این که خداوند مرا دوست دارد، من باید به حد زیاد دوست داشتن او را ادامه دهم، گر چه حتی او عاری از کلیه ویژگیهای تعالیت، غایتیت، و مطلق بودن خود می‌بود.

محبت پدر ما را هم اکنون و در سراسر گستره بی‌پایان اعصار جاودان دنبال می‌کند. همینطور که شما به طبیعت با محبت خداوند می‌اندیشید، فقط یک واکنش معقول و طبیعی شخصیتی مربوط به آن وجود دارد: شما آفریننده خود را به طور فزاینده دوست خواهید داشت. شما نسبت به خداوند عطوفتی شبیه آن که یک فرزند به پدر زمینی خود دارد خواهید داشت. زیرا، همانطور که یک پدر، یک پدر واقعی، یک پدر حقیقی، فرزندان خود را دوست دارد، به همان صورت پدر جهانی پسران و دختران آفریده خود را دوست داشته و برای ابد درصدد سعادت آنان بر می‌آید.

اما محبت خداوند یک عطوفت هوشمند و دوراندیشانه پدرانه است. مهر الهی در ارتباط یگانه با خرد الهی و کلیه ویژگیهای بیکران دیگر طبیعت کامل پدر جهانی عمل می‌کند. خداوند محبت است، ولی محبت خداوند نیست. بزرگترین مظهر مهر الهی برای موجودات فانی در اعطای تنظیم کنندگان فکر مشاهده می‌شود، اما بزرگترین آشکارسازی مهر پدر برای شما در حیات اعطایی پسرش میکائیل، آنطور که در زمین حیاتی ایده‌آل و معنوی زیست نمود، دیده می‌شود. این تنظیم کننده ساکن است که مهر پدر را برای هر روان انسانی به صورت فردی متبلور می‌سازد.

گاهی اوقات برابم تقریباً دردآور است که مجبور هستم مهر الهی پدر آسمانی را برای فرزندان جهانی او با به کار بردن سمبل لغوی انسانی عشق توصیف نمایم. این عبارت گر چه بر بالاترین ایده انسان از روابط انسانی در باب احترام و دلبستگی دلالت دارد، به طور مکرر نشانگر بسیاری از روابط بشری است که کاملاً دون مایه و به کلی نامناسب است که به وسیله هر لغتی که همچنین برای نشان دادن مهر بی‌همتای خداوند زنده برای مخلوقات جهانش استفاده می‌شود شناخته شود. چقدر تأسف‌آور است که قادر نیستم از عبارتی آسمانی و منحصر به فرد که طبیعت حقیقی و زیبایی چشمگیر اهمیت مهر الهی پدر بهشتی را به ذهن انسان منتقل می‌نماید استفاده کنم.

yet who is so perfect in goodness and so faithful in the loving-kindness which constantly overshadows us. I think I would love God just as much if he were not so great and powerful, as long as he is so good and merciful. We all love the Father more because of his nature than in recognition of his amazing attributes.

258(397) When I observe the Creator Sons and their subordinate administrators struggling so valiantly with the manifold difficulties of time inherent in the evolution of the universes of space, I discover that I bear these lesser rulers of the universes a great and profound affection. After all, I think we all, including the mortals of the realms, love the Universal Father and all other beings, divine or human, because we discern that these personalities truly love us. The experience of loving is very much a direct response to the experience of being loved. Knowing that God loves me, I should continue to love him supremely, even though he were divested of all his attributes of supremacy, ultimacy, and absoluteness.

259 (401) The Father's love follows us now and throughout the endless circle of the eternal ages. As you ponder the loving nature of God, there is only one reasonable and natural personality reaction thereto: You will increasingly love your Maker; you will yield to God an affection analogous to that given by a child to an earthly parent; for, as a father, a real father, a true father, loves his children, so the Universal Father loves and forever seeks the welfare of his created sons and daughters.

2510 (402) But the love of God is an intelligent and farseeing parental affection. The divine love functions in unified association with divine wisdom and all other infinite characteristics of the perfect nature of the Universal Father. God is love, but love is not God. The greatest manifestation of the divine love for mortal beings is observed in the bestowal of the Thought Adjusters, but your greatest revelation of the Father's love is seen in the bestowal life of his Son Michael as he lived on earth the ideal spiritual life. It is the indwelling Adjuster who individualizes the love of God to each human soul.

2511 (403) At times I am almost pained to be compelled to portray the divine affection of the heavenly Father for his universe children by the employment of the human word symbol /love. This term, even though it does connote man's highest concept of the mortal relations of respect and devotion, is so frequently designative of so much of human relationship that is wholly ignoble and utterly unfit to be known by any word which is also used to indicate the matchless affection of the living God for his universe creatures! How unfortunate that I cannot make use of some supernal and exclusive term which would convey to the mind of man the true nature and exquisitely beautiful significance of

وقتی که انسان مهر یک خداوند شخصی را از نظر دور می‌دارد، پادشاهی خداوند صرفاً پادشاهی خوبی می‌شود. به رغم یگانگی بیکران طبیعت الهی، محبت ویژگی غالب تمامی برخوردهای شخصی خداوند با مخلوقاتش می‌باشد.

6- خوبی خداوند

ما ممکن است در جهان فیزیکی زیبایی الهی را ببینیم، ممکن است در دنیای عقلانی حقیقت جاودان را تشخیص دهیم، اما خوبی خداوند فقط در دنیای معنوی تجربه شخصی مذهبی یافت می‌شود. مذهب در جوهر حقیقی آن، یک ایمان و اعتماد به خوبی خداوند است. خداوند می‌تواند بزرگ و مطلق، و در فلسفه حتی به نحوی هوشمند و شخصی باشد، ولی خداوند در مذهب همچنین باید صالح باشد. او باید نیک باشد. انسان ممکن است از یک خدای بزرگ بهراسد، اما او تنها به یک خدای خوب اعتماد داشته و او را دوست دارد. این خوبی خداوند بخشی از شخصیت خداوند است، و ظهور کامل آن تنها در تجربه شخصی مذهبی فرزندان ایماندار خداوند پدیدار می‌شود.

مذهب بر این اشاره دارد که فوق دنیای طبیعت روحی از نیازهای اساسی دنیای بشر آگاه، و به آن پاسخگو است. مذهب تکاملی ممکن است اخلاقی گردد، اما فقط مذهب آشکار شده حقیقتاً و به طور معنوی اخلاقی می‌شود. این مفهوم دیرین که خداوند الوهیتی است که اخلاقیات شاهانه بر او حکمفرما است توسط عیسی به آن سطح عاطفی تأثر برانگیز از اخلاقیات صمیمانه خانوادگی رابطه پدر و مادر، و فرزندی، که هیچ چیز لطیف‌تر و زیباتر از آن در تجربه انسانی وجود ندارد، ارتقا یافت.

“غنی بودن خوبی خداوند، انسان خطاکار را به توبه رهنمون می‌سازد.” “هر هدیه خوب و هر هدیه کامل از پدر نورها نازل می‌شود.” “خداوند خوب است. او پناهگاه ابدی روانهای انسانها است.” “پروردگار خداوند بخشنده و مهربان است. او بردبار و مملو از خوبی و حقیقت است.” “بخشید و ببینید که پروردگار خوب است! متبارک است انسانی که به او اعتماد دارد.” “پروردگار مهربان و پر از شفقت است. او خدای رستگاری است.” “او دل شکستگان را شفا می‌بخشد و زخمهای روان را مرهم می‌گذارد. او باتی خیر تماماً قدرتمند انسان است.”

اگر چه مفهوم خداوند به عنوان یک پادشاه و قاضی، یک شاخص اخلاقی بالایی را ترویج نمود و موجب پیدایش مردمی احترامگذار به قانون به عنوان یک گروه گردید، فرد ایماندار را در رابطه با وضعیتش در زمان و در ابدیت در یک موقعیت غمناک ناامنی باقی گذارد. پیامبران آتی عبرانی اعلام کردند که خداوند پدر اسرائیل است. عیسی خداوند را به عنوان پدر هر موجود بشری آشکار نمود. تمامی ایده انسانی از خداوند، به گونه‌ای متعال با زندگی عیسی روشن می‌شود. عدم خودخواهی به طور ذاتی در مهر پدری وجود دارد. خداوند نه مثل یک پدر، بلکه به عنوان یک پدر مهر

the divine affection of the Paradise Father.

2512 (40.4) When man loses sight of the love of a personal God, the kingdom of God becomes merely the kingdom of good. Notwithstanding the infinite unity of the divine nature, love is the dominant characteristic of all God's personal dealings with his creatures.

6. THE GOODNESS OF GOD

261 (40.5) In the physical universe we may see the divine beauty, in the intellectual world we may discern eternal truth, but the goodness of God is found only in the spiritual world of personal religious experience. In its true essence, religion is a faith-trust in the goodness of God. God could be great and absolute, somehow even intelligent and personal, in philosophy, but in religion God must also be moral; he must be good. Man might fear a great God, but he trusts and loves only a good God. This goodness of God is a part of the personality of God, and its full revelation appears only in the personal religious experience of the believing sons of God.

262 (40.6) Religion implies that the superworld of spirit nature is cognizant of, and responsive to, the fundamental needs of the human world. Evolutionary religion may become ethical, but only revealed religion becomes truly and spiritually moral. The olden concept that God is a Deity dominated by kingly morality was upstepped by Jesus to that affectionately touching level of intimate family morality of the parent-child relationship, than which there is none more tender and beautiful in mortal experience.

263 (41.1) The “richness of the goodness of God leads erring man to repentance.” “Every good gift and every perfect gift comes down from the Father of lights.” “God is good; he is the eternal refuge of the souls of men.” “The Lord God is merciful and gracious. He is long-suffering and abundant in goodness and truth.” “Taste and see that the Lord is good! Blessed is the man who trusts him.” “The Lord is gracious and full of compassion. He is the God of salvation.” “He heals the brokenhearted and binds up the wounds of the soul. He is man's all-powerful benefactor.”

264 (41.2) The concept of God as a king-judge, although it fostered a high moral standard and created a law-respecting people as a group, left the individual believer in a sad position of insecurity respecting his status in time and in eternity. The later Hebrew prophets proclaimed God to be a Father to Israel; Jesus revealed God as the Father of each human being. The entire mortal concept of God is transcendently illuminated by the life of Jesus. Selflessness is inherent in parental love. God loves not *like* a father, but as a father. He is the

می‌ورزد. او پدر بهشتی هر شخصیت جهانی است.

درستکاری بر این دلالت دارد که خداوند سرچشمه قانون اخلاقی جهان است. حقیقت، خداوند را به عنوان یک آشکار کننده، به عنوان یک آموزگار جلومگر می‌سازد. اما عشق، عطوفت می‌بخشد و می‌طلبد، درصدد همیاری قابل فهم نظیر آنچه بین والد و فرزند وجود دارد برمی‌آید. ممکن است درستکاری اندیشه الهی باشد، اما مهر ورزیدن شیوه یک پدر است. این تصور نادرست که درستکاری خداوند با مهر عاری از خودخواهی پدر آسمانی آشتی‌ناپذیر بود، فقدان یگانگی در طبیعت الوهیت را پیش فرض داشت و مستقیماً به ارائه تفصیلی نظریه کفاره منجر شد، که یک تهاجم فلسفی به وحدانیت و اراده آزاد خداوند، هر دو، می‌باشد.

پدر پرعطوفت آسمانی که روحش در فرزندان او در زمین ساکن است، یک شخصیت تقسیم شده — یکی از عدالت و دیگری از ترحم — نیست و برای به دست آوردن لطف یا بخشش خداوند هم نیازی به میانجی نیست. بر درستکاری الهی، عدالت اکید کفر دهنده حکمفرما نیست. خداوند به عنوان یک پدر فراتر از خداوند به عنوان یک قاضی می‌باشد.

خداوند هرگز خشمگین، انتقامجو، یا عصبانی نیست. این حقیقت دارد که خرد اغلب مانع مهر او می‌شود، ضمن این که عدالت، ترحم پذیرا نشده او را مشروط می‌سازد. عشق او به نیکی چاره‌ای جز این که به عنوان نفرت برابر برای گناه به نمایش درآید ندارد. پدر یک شخصیت ناسازگار نیست. یگانگی الهی کامل است. در تثلیث بهشتی، به رغم هویت‌های ابدی همدیافان خداوند، یگانگی مطلق وجود دارد.

خداوند گناهکار را دوست دارد و از گناه متنفّر است: چنین بیانی از نظر فلسفی حقیقت دارد، اما خداوند یک شخصیت مافوق است، و فقط اشخاص می‌توانند اشخاص دیگر را دوست داشته یا به آنها نفرت ورزند. گناه یک شخص نیست. خداوند گناهکار را دوست دارد زیرا او یک واقعیت شخصیتی (بالقوه ابدی) است، حال آن که خداوند نسبت به گناه هیچ برخورد شخصی ندارد، زیرا گناه یک واقعیت معنوی نیست؛ آن شخصی نیست. از این رو فقط عدالت خداوند از وجود آن آگاه است. محبت خداوند گناهکار را نجات می‌دهد؛ قانون خداوند گناه را نابود می‌سازد. اگر گناهکار نهایتاً خود را کاملاً با گناه تعیین هویت نماید، ظاهراً این طرز برخورد طبیعت الهی تغییر می‌یابد، درست همانطور که همان ذهن انسان فانی ممکن است همچنین کاملاً خود را با روح تنظیم کننده ساکن تعیین هویت نماید. طبیعت چنین انسان فانی به گناه شناخته شده‌ای در آن هنگام کاملاً غیروحانی (و از این رو شخصاً غیرواقعی) گشته و نهایتاً نابودی وجود را تجربه خواهد نمود. عدم واقعیت، حتی کامل نبودن طبیعت مخلوق، نمی‌تواند برای همیشه در جهانی که به طور پیش رونده واقعی و به طور فزاینده معنوی است وجود داشته باشد.

در رویارویی با دنیای شخصیت، خداوند یک شخص با محبت شناخته می‌شود. در رویارویی با دنیای معنوی، او یک محبت شخصی است. در تجربه معنوی او هر دو است. خواست ارادی خداوند با محبت تعیین هویت می‌شود. خوبی خداوند در بن خواست آزاد الهی — تمایل جهانی به مهر ورزیدن، نشان دادن ترحم، جلومگر ساختن شکیبایی، و عطای بخشش — جای دارد.

Paradise Father of every universe personality.

^{265 (41.3)} Righteousness implies that God is the source of the moral law of the universe. Truth exhibits God as a revealer, as a teacher. But love gives and craves affection, seeks understanding fellowship such as exists between parent and child. Righteousness may be the divine thought, but love is a father's attitude. The erroneous supposition that the righteousness of God was irreconcilable with the selfless love of the heavenly Father, presupposed absence of unity in the nature of Deity and led directly to the elaboration of the atonement doctrine, which is a philosophic assault upon both the unity and the free-willness of God.

^{266 (41.4)} The affectionate heavenly Father, whose spirit indwells his children on earth, is not a divided personality — one of justice and one of mercy — neither does it require a mediator to secure the Father's favor or forgiveness. Divine righteousness is not dominated by strict retributive justice; God as a father transcends God as a judge.

^{267 (41.5)} God is never wrathful, vengeful, or angry. It is true that wisdom does often restrain his love, while justice conditions his rejected mercy. His love of righteousness cannot help being exhibited as equal hatred for sin. The Father is not an inconsistent personality; the divine unity is perfect. In the Paradise Trinity there is absolute unity despite the eternal identities of the co-ordinates of God.

^{268 (41.6)} God loves the sinner and *hates* the sin: such a statement is true philosophically, but God is a transcendent personality, and persons can only love and hate other persons. Sin is not a person. God loves the sinner because he is a personality reality (potentially eternal), while towards sin God strikes no personal attitude, for sin is not a spiritual reality; it is not personal; therefore does only the justice of God take cognizance of its existence. The love of God saves the sinner; the law of God destroys the sin. This attitude of the divine nature would apparently change if the sinner finally identified himself wholly with sin just as the same mortal mind may also fully identify itself with the indwelling spirit Adjuster. Such a sin-identified mortal would then become wholly unspiritual in nature (and therefore personally unreal) and would experience eventual extinction of being. Unreality, even incompleteness of creature nature, cannot exist forever in a progressively real and increasingly spiritual universe.

^{269 (42.1)} Facing the world of personality, God is discovered to be a loving person; facing the spiritual world, he is a personal love; in religious experience he is both. Love identifies the volitional will of God. The goodness of God rests at the bottom of the divine free-willness — the universal tendency to love, show mercy, manifest patience, and minister forgiveness.

7- حقیقت و زیبایی الهی

تمامی دانش متناهی و فهم مخلوق نسبی است. اطلاعات و آگاهی که حتی از منابع بالا-گردآوری شده‌اند، فقط به طور نسبی کامل، به صورت موضعی دقیق، و به گونه شخصی حقیقی هستند.

واقعتهای فیزیکی نسبتاً یکسان هستند، اما در فلسفه جهان حقیقت یک عامل زنده و منعطف است. شخصیت‌های در حال تکامل در ارتباطات خود فقط بخشاً خردمند و نسبتاً حقیقی هستند. آنان فقط تا جایی که تجربه شخصی‌شان امتداد می‌یابد می‌توانند مطمئن باشند. آنچه که ظاهراً در یک مکان ممکن است به طور کامل حقیقی باشد، در بخش دیگری از آفرینش تنها ممکن است نسبتاً حقیقی باشد.

حقیقت الهی، حقیقت نهایی، یکسان و جهانی است، اما وصف چیزهای معنوی، انطور که توسط افراد بیشماری که از کرات گوناگون می‌آیند گفته می‌شود، ممکن است گاهی اوقات به خاطر این نسبت در کامل بودن دانش و در سرشار بودن تجربه شخصی و همچنین در طول و امتداد آن تجربه تغییر کند. در حالی که قوانین و احکام، افکار و طرز رفتار اولین منبع و مرکز بزرگ، به طور ابدی، به صورت بی‌نهایت، و در سراسر جهان حقیقی هستند، در عین حال کاربرد و تعدیل آنان برای هر جهان، سیستم، کره، و مخلوق هوشمند، مطابق طرحها و تکنیک پسران آفریننده، انطور که در جهات‌های مربوطه خود عمل می‌کنند، و همچنین هماهنگی با برنامه‌ها و روشهای محلی روح بیکران و کلیه شخصیت‌های آسمانی مربوطه می‌باشد.

علم کاذب ماتریالیسم حکم طرد شدن انسان فانی را در جهان صادر می‌کند. چنین دانش قسمی به طور بالقوه اهریمنی است. این یک دانش مرکب از خوبی و شرارت، هر دو، است. حقیقت زیبا است زیرا هم سرشار و هم متقارن است. هنگامی که انسان در جستجوی حقیقت بر می‌آید، آنچه را که به گونه‌ای الهی واقعی است دنبال می‌کند.

فلاسفه هنگامی که در خطای خیالی‌فافی دچار گمراهی می‌شوند، مرتکب جدی‌ترین اشتباه خود می‌شوند، عمل تمرکز حواس روی یک جنبه واقعیت و سپس اعلام چنین جنبه منفردی به عنوان کل حقیقت. فیلسوف خردمند همیشه به دنبال طرح خلاق که در پشت تمامی پدیده‌های جهانی است، و نسبت به آنها پیش - موجود است، خواهد گشت. اندیشه آفریننده به طور تغییرناپذیر مقدم بر عمل خلاق می‌باشد.

خود آگاهی روشنفکرانه می‌تواند زیبایی حقیقت، کیفیت معنوی آن را، نه تنها به وسیله ثبات فلسفی مفاهیم آن، بلکه با قطعیت و اطمینان بیشتر توسط پاسخ خطا‌ناپذیر روح حقیقت همیشه حاضر کشف نماید. شادی از شناخت حقیقت حاصل می‌شود زیرا می‌توان به آن عمل نمود، می‌توان با آن زندگانی کرد. ناامیدی و اندوه به دنبال خطا می‌آیند زیرا، از آنجایی که خطا واقعی نیست، نمی‌تواند در تجربه واقعی گردد. حقیقت الهی به

7. DIVINE TRUTH AND BEAUTY

27.1 (42.2) All finite knowledge and creature understanding are *relative*. Information and intelligence, gleaned from even high sources, is only relatively complete, locally accurate, and personally true.

27.2 (42.3) Physical facts are fairly uniform, but truth is a living and flexible factor in the philosophy of the universe. Evolving personalities are only partially wise and relatively true in their communications. They can be certain only as far as their personal experience extends. That which apparently may be wholly true in one place may be only relatively true in another segment of creation.

27.3 (42.4) Divine truth, final truth, is uniform and universal, but the story of things spiritual, as it is told by numerous individuals hailing from various spheres, may sometimes vary in details owing to this relativity in the completeness of knowledge and in the repleteness of personal experience as well as in the length and extent of that experience. While the laws and decrees, the thoughts and attitudes, of the First Great Source and Center are eternally, infinitely, and universally true; at the same time, their application to, and adjustment for, every universe, system, world, and created intelligence, are in accordance with the plans and technique of the Creator Sons as they function in their respective universes, as well as in harmony with the local plans and procedures of the Infinite Spirit and of all other associated celestial personalities.

27.4 (42.5) The false science of materialism would sentence mortal man to become an outcast in the universe. Such partial knowledge is potentially evil; it is knowledge composed of both good and evil. Truth is beautiful because it is both replete and symmetrical. When man searches for truth, he pursues the divinely real.

27.5 (42.6) Philosophers commit their gravest error when they are misled into the fallacy of abstraction, the practice of focusing the attention upon one aspect of reality and then of pronouncing such an isolated aspect to be the whole truth. The wise philosopher will always look for the creative design which is behind, and pre-existent to, all universe phenomena. The creator thought invariably precedes creative action.

27.6 (42.7) Intellectual self-consciousness can discover the beauty of truth, its spiritual quality, not only by the philosophic consistency of its concepts, but more certainly and surely by the unerring response of the ever-present Spirit of Truth. Happiness ensues from the recognition of truth because it can be *acted out*; it can be lived. Disappointment and sorrow attend upon error because, not being a

بهترین صورت توسط طعم معنوی آن شناخته می‌شود.

جستجوی ابدی برای یگانگی، برای پیوند الهی است. جهان پهناور فیزیکی در جزیره بهشت به هم پیوند می‌خورد. جهان عقلانی در خدای ذهن، عامل مشترک، به هم وصل می‌شود. جهان روحی در شخصیت پسر جاودان به هم پیوسته است. ولی انسان منزوی زمان و فضا از طریق رابطه مستقیم میان تنظیم کننده فکری ساکن و پدر جهانی در خدای پدر پیوند می‌خورد. تنظیم کننده انسان ذره‌ای از خداوند است و برای همیشه به دنبال یگانگی الهی است. او با الوهیت بهشتی اولین منبع و مرکز، و در او، به هم پیوند می‌یابد.

درک زیبایی متعالی، کشف و ادغام واقعیت است: درک خوبی الهی در حقیقت ابدی، که زیبایی غائی است. حتی جاذبه هنر بشری مرکب از توازن یگانگی آن است.

اشتباه بزرگ مذهب عبرانی عدم موفقیت آن در مرتبط ساختن خوبی خداوند با حقایق واقعی علم و زیبایی گیرای هنر بود. به تدریج که تمدن پیشرفت نمود، و چون مذهب دنبال نمون همان مسیر نابخردانه تأکید بیش از حد خوبی خداوند تا حد جداسازی نسبی حقیقت و غفلت از زیبایی را ادامه داد، تمایل فزاینده‌ای برای برخی از انواع انسانها پدید آمد که از مفهوم انتزاعی و منفصل خوبی منفرد روی گردانند. اخلاقیات بیش از حد تأکید شده و مجرد مذهب مدرن، که قادر نیست دلبستگی و وفاداری بسیاری از انسانهای قرن بیستم را حفظ نماید، اگر علاوه بر فرامین اخلاقی، توجهی برابر به حقایق دانش، فلسفه، و تجربه معنوی، و نیز به زیباییهای آفرینش فیزیکی، جاذبه هنر روشنفکرانه، و عظمت نیل به خصلت اصیل بذل نماید، می‌تواند خود را بازسازی کند.

چالش مذهبی این عصر برای آن مردان و زنان دورنگر، پیشرو، و دارای بینش معنوی این است که جسورانه فلسفه‌های جدید و جذاب از زندگانی در کادر مفاهیم مدرن، بسط، و به نحو بدیع به هم پیوسته حقیقت کیهانی، زیبایی جهانی، و خوبی الهی بنا نهند. چنین نگرش جدید و نیکو به اخلاقیات، تمامی آنچه را که در ذهن انسان خوب است جذب خواهد کرد و آنچه را که در روان بشر بهترین است به چالش می‌طلبد. حقیقت، زیبایی، و خوبی واقعیت‌های الهی هستند، و به تدریج که انسان از نردبان زندگانی معنوی به بالا صعود می‌کند، این کیفیت‌های متعالی جاودان در خداوند که محبت است به صورت فزاینده هماهنگ شده و یگانه می‌شوند.

تمامی حقیقت — مادی، فلسفی، یا معنوی — هم زیبا و هم خوب است. تمامی زیبایی واقعی — هنر مادی یا تقارن معنوی — هم حقیقی، و هم خوب است. تمامی خوبی با اصالت — چه اخلاقیات شخصی، برابری اجتماعی، یا خدمت روحانی الهی — به طور مساوی حقیقی و زیبا است. سلامتی، بهداشت، و شادمانی،

reality, it cannot be realized in experience. Divine truth is best known by its *spiritual flavor*.

27.7 (428) The eternal quest is for unification, for divine coherence. The far-flung physical universe coheres in the Isle of Paradise; the intellectual universe coheres in the God of mind, the Conjoint Actor; the spiritual universe is coherent in the personality of the Eternal Son. But the isolated mortal of time and space coheres in God the Father through the direct relationship between the indwelling Thought Adjuster and the Universal Father. Man's Adjuster is a fragment of God and everlastingly seeks for divine unification; it coheres with, and in, the Paradise Deity of the First Source and Center.

27.8 (431) The discernment of supreme beauty is the discovery and integration of reality: The discernment of the divine goodness in the eternal truth, that is ultimate beauty. Even the charm of human art consists in the harmony of its unity.

27.9 (432) The great mistake of the Hebrew religion was its failure to associate the goodness of God with the factual truths of science and the appealing beauty of art. As civilization progressed, and since religion continued to pursue the same unwise course of overemphasizing the goodness of God to the relative exclusion of truth and neglect of beauty, there developed an increasing tendency for certain types of men to turn away from the abstract and dissociated concept of isolated goodness. The overstressed and isolated morality of modern religion, which fails to hold the devotion and loyalty of many twentieth-century men, would rehabilitate itself if, in addition to its moral mandates, it would give equal consideration to the truths of science, philosophy, and spiritual experience, and to the beauties of the physical creation, the charm of intellectual art, and the grandeur of genuine character achievement.

27.10 (433) The religious challenge of this age is to those farseeing and forward-looking men and women of spiritual insight who will dare to construct a new and appealing philosophy of living out of the enlarged and exquisitely integrated modern concepts of cosmic truth, universe beauty, and divine goodness. Such a new and righteous vision of morality will attract all that is good in the mind of man and challenge that which is best in the human soul. Truth, beauty, and goodness are divine realities, and as man ascends the scale of spiritual living, these supreme qualities of the Eternal become increasingly co-ordinated and unified in God, who is love.

27.11 (434) All truth — material, philosophic, or spiritual — is both beautiful and good. All real beauty — material art or spiritual symmetry — is both true and good. All genuine goodness — whether personal morality, social equity, or divine ministry — is equally true and beautiful. Health, sanity, and happiness

آنطور که در تجربه بشری در هم می آمیزند، ترکیبی از حقیقت، زیبایی، و خوبی هستند. چنین سطوحی از زندگانی مؤثر از طریق یگانه‌گی سیستمهای انرژی، سیستمهای عقیدتی، و سیستمهای روحی حاصل می‌شوند.

حقیقت پیوند دهنده، زیبایی جذاب، و نیکی ثبات دهنده است. و هنگامی که این ارزشهای متعلق به آنچه که واقعی است، در تجربه شخصیتی هماهنگ می‌شوند، نتیجه یک مرتبتی بالا- از عشق می‌گردد که با خرد مشروط گشته و با وفاداری بر آن محک گذاشته می‌شود. مقصود واقعی کلیه آموزشهای جهانی، تأثیرگذاری روی هماهنگی بهتر فرزند منزوی کرات با واقعیتهای بزرگتر تجربه در حال گسترش او است. واقعیت در سطح بشری متناهی، و در سطوح بالاتر و الهی، بیکران و ابدی است.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی که با اتوریتة قدمای ایامها در یوورسا عمل می‌نماید.]

are integrations of truth, beauty, and goodness as they are blended in human experience. Such levels of efficient living come about through the unification of energy systems, idea systems, and spirit systems.

27.12 (439) Truth is coherent, beauty attractive, goodness stabilizing. And when these values of that which is real are co-ordinated in personality experience, the result is a high order of love conditioned by wisdom and qualified by loyalty. The real purpose of all universe education is to effect the better co-ordination of the isolated child of the worlds with the larger realities of his expanding experience. Reality is finite on the human level, infinite and eternal on the higher and divine levels.

27.13 (439) [Presented by a Divine Counselor acting by authority of the Ancients of Days on Uversa.]

مقاله 3. ویژگیهای خداوند

004 ⇨

کتاب یورنشیا

002 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 3

ویژگیهای خداوند

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- همه جا بودن خداوند
- 2- قدرت بیکران خداوند
- 3- دانش جهانی خداوند
- 4- نامحدود بودن خداوند
- 5- سلطه کامل پدر
- 6- آغازین بودن پدر

مقدمه مقاله

خداوند در همه جا حضور دارد؛ پدر جهانی بر گستره ابدیت حکومت می‌کند. اما او در جهانهای محلی در شخص پسران آفرینشگر بهشتی‌اش حکومت می‌کند، حتی حین این که از طریق این پسران حیات عطا می‌دارد. "خداوند به ما زندگی جاودانه داده است، و این زندگی در پسرانش است." این پسران آفرینشگر خداوند تجلی شخصی وی در مناطق زمان و به فرزندان سیارات چرخان جهانهای در حال تکامل فضا هستند.

پسران بسیار شخصی شده خداوند به وضوح توسط رسته‌های پایین‌تر مخلوقات هوشمند قابل تشخیص هستند، و لذا آنان نادیده بودن پدر بیکران و در نتیجه کمتر قابل تشخیص را جبران می‌کنند. پسران آفرینشگر بهشتی پدر جهانی آشکارسازی یک موجود سوا از آن نادیدنی می‌باشند. نادیدنی، به خاطر مطلق بودن و لایتنهایی بودن که ذاتی دایره ابدیت و شخصیت‌های الوهیت‌های بهشت است.

آفرینندگی یک ویژگی خداوند نیست، بلکه مجموع طبیعت عمل‌کننده او است. و این کارکرد جهانی آفرینندگی همین‌طور که توسط تمامی ویژگیهای هماهنگ واقعیت بیکران و الهی اولین منبع و مرکز تعیین و کنترل می‌شود، به طور ابدی جلومگر می‌گردد. ما صادقانه تردید داریم که هر یک خصیصه طبیعت الهی را بتوان

PAPER 3

THE ATTRIBUTES OF GOD

SECTIONS

Introduction

1. God's Everywhere
2. God's Infinite Power
3. God's Universal Knowledge
4. God's Limitlessness
5. The Father's Supreme Rule
6. The Father's Primacy

INTRODUCTION

³⁰¹⁽⁴⁴¹⁾ GOD is everywhere present; the Universal Father rules the circle of eternity. But he rules in the local universes in the persons of his Paradise Creator Sons, even as he bestows life through these Sons. "God has given us eternal life, and this life is in his Sons." These Creator Sons of God are the personal expression of himself in the sectors of time and to the children of the whirling planets of the evolving universes of space.

³⁰²⁽⁴⁴²⁾ The highly personalized Sons of God are clearly discernible by the lower orders of created intelligences, and so do they compensate for the invisibility of the infinite and therefore less discernible Father. The Paradise Creator Sons of the Universal Father are a revelation of an otherwise invisible being, invisible because of the absoluteness and infinity inherent in the circle of eternity and in the personalities of the Paradise Deities.

³⁰³⁽⁴⁴³⁾ Creatorship is hardly an attribute of God; it is rather the aggregate of his acting nature. And this universal function of creatorship is eternally manifested as it is conditioned and controlled by all the co-ordinated attributes of the infinite and divine reality of the First Source and Center. We sincerely doubt whether any one characteristic of the divine

مقدم بر دیگر خصوصیات تلقی نمود. اما اگر چنین بود، در این صورت طبیعت آفرینندگی الوهیت بر کلیه طبیعتها، فعالیتها، و ویژگیهای دیگر پیشی می‌گرفت. و آفرینندگی الوهیت به حقیقت جهانی پدر بودن خداوند منجر می‌شود.

1- همه جا بودن خداوند

توانایی پدر جهانی برای حضور در همه جا و در آن واحد، همه جا حضوری او را تشکیل می‌دهد. تنها خداوند می‌تواند در دو مکان، در مکانهای بیشمار، و در آن واحد حضور داشته باشد. خداوند به طور همزمان "در آسمان در بالا و زمین در پایین" حاضر است. همان طور که نویسنده مزامیر ندا در داد: "از روح تو به کجا می‌توانم بروم؟ یا از حضور تو به کجا می‌توانم بگریزم؟"

"خداوند می‌فرماید من خدایی هستم که نزدیک و نیز دور هستم." "ایا من آسمان و زمین را فرا نگرفته‌ام؟" پدر جهانی در تمامی بخشها و تمامی قلوب آفرینش گسترده خود همیشه حضور دارد. او "آکنندگی همان است که همه چیز را در همه جا پر می‌سازد" و "به همه گونه در همه کار می‌کند" و علاوه بر آن، مفهوم شخصیت او طوری است که "فلک (جهان) و فلک افلاک (جهان جهانی) نمی‌توانند او را در بر گیرند." این عملاً حقیقت دارد که خداوند همه چیز است و در همه چیز حضور دارد. اما حتی این تمامی وجود خداوند نیست. بیکران نهایتاً فقط در بی‌نهایت می‌تواند آشکار شود. علت هرگز نمی‌تواند به وسیله تحلیل معلولها به طور کامل فهم شود. خدای زنده از جمع کل آفرینش که در نتیجه اعمال خلاق اراده آزاد او به وجود آمده است بی‌اندازه بزرگتر است. خداوند در سرتاسر کیهان آشکار شده است، اما کیهان هرگز نمی‌تواند تمامیت بیکرانی خداوند را در بر گیرد یا در خود بگنجاند.

وجود پدر به طور بی‌وقفه در جهان بنیادین گشت می‌زند. "عزیمت او از انتهای آسمان، و گستره او تا نقاط پایانی آن است، و هیچ چیز از نور او پنهان نیست."

مخلوق نه تنها در خداوند هستی دارد، بلکه خداوند نیز در مخلوق زندگی می‌کند. "ما می‌دانیم در او سکنی می‌گزینیم زیرا او در ما زندگی می‌کند. او روح خود را به ما عطا کرده است. این هدیه پدر بهشتی یار جدا نشدنی انسان است." "او خدای پیوسته حاضر و تماماً فراگیر است." "روح پدر جاودانه در ذهن هر فرزند انسانی پنهان است." "انسان برای یافتن یک دوست به جستجو می‌پردازد، در حالی که آن دوست درست در درون قلب خودش زندگانی می‌کند." "خدای راستین دور نیست. او بخشی از ماست. روح او از درون ما سخن می‌گوید." "پدر در فرزند زندگی می‌کند. خداوند همیشه با ماست. او روح هدایت کننده سرنوشت جاودانه است."

در رابطه با نژاد انسانی به درستی گفته شده: "شما از خدا هستید" زیرا "کسی که در محبت زندگی می‌کند در خداوند زندگی می‌کند، و خداوند در او." شما حتی در خطاکاری هدیه سکنی‌گزین خداوند را عذاب می‌دهید، زیرا تنظیم کننده فکر الزماً باید پیامدهای اندیشه شیرینانه آن ذهن بشری را که در آن محبوس است از سر

nature can be regarded as being antecedent to the others, but if such were the case, then the creatorship nature of Deity would take precedence over all other natures, activities, and attributes. And the creatorship of Deity culminates in the universal truth of the Fatherhood of God.

1. GOD'S EVERYWHERENESS

31.1 (44.4) The ability of the Universal Father to be everywhere present, and at the same time, constitutes his omnipresence. God alone can be in two places, in numberless places, at the same time. God is simultaneously present "in heaven above and on the earth beneath"; as the Psalmist exclaimed: "Whither shall I go from your spirit? or whither shall I flee from your presence?"

31.2 (44.5) "I am a God at hand as well as afar off," says the Lord. "Do not I fill heaven and earth?" The Universal Father is all the time present in all parts and in all hearts of his far-flung creation. He is "the fullness of him who fills all and in all," and "who works all in all," and further, the concept of his personality is such that "the heaven (universe) and heaven of heavens (universe of universes) cannot contain him." It is literally true that God is all and in all. But even that is not *all* of God. The Infinite can be finally revealed only in infinity; the cause can never be fully comprehended by an analysis of effects; the living God is immeasurably greater than the sum total of creation that has come into being as a result of the creative acts of his unfettered free will. God is revealed throughout the cosmos, but the cosmos can never contain or encompass the entirety of the infinity of God.

31.3 (45.1) The Father's presence unceasingly patrols the master universe. "His going forth is from the end of the heaven, and his circuit to the ends of it; and there is nothing hidden from the light thereof."

31.4 (45.1) The creature not only exists in God, but God also lives in the creature. "We know we dwell in him because he lives in us; he has given us his spirit. This gift from the Paradise Father is man's inseparable companion." "He is the ever-present and all-pervading God." "The spirit of the everlasting Father is concealed in the mind of every mortal child." "Man goes forth searching for a friend while that very friend lives within his own heart." "The true God is not afar off; he is a part of us; his spirit speaks from within us." "The Father lives in the child. God is always with us. He is the guiding spirit of eternal destiny."

31.5 (45.1) Truly of the human race has it been said, "You are of God" because "he who dwells in love dwells in God, and God in him." Even in wrongdoing you torment the indwelling gift of God, for the Thought Adjuster must needs go through the consequences of evil thinking with the human mind

بگذراند.

همه جا حضوری خداوند در واقع بخشی از طبیعت بیکران وی است. فضا در بر گیرنده هیچ مانعی برای الوهیت نیست. خداوند در کمال و بدون محدودیت است، و به طور آشکار فقط در بهشت و در جهان مرکزی حضور دارد. لذا او در آفرینشهایی که به دور هاونا در گردشند به طور قابل مشاهده حضور ندارد، چرا که خداوند حضور مستقیم و واقعی خود را با شناسایی استقلال و امتیازات الهی آفرینندگان همتراز و فرمانروایان جهانهای زمان و فضا محدود ساخته است. از این رو مفهوم حضور الهی باید یک رشته گسترده از شیوه و کاتال تجلی، هر دو، را که در بر گیرنده مدارهای حضوری پسر جاودان، روح بیکران، و جزیره بهشت است جایز شمارد. همچنین همیشه ممکن نیست که حضور پدر جهانی و اعمال همترازان جاودان و عوامل او را از هم تمیز داد. آنان تمامی ملزومات بیشمار مقصود تغییرناپذیر او را به طور کامل به انجام می‌رسانند. اما در رابطه با مدار شخصیت و تنظیم کنندگان چنین نیست. در اینجا خداوند به طور منحصر به فرد، مستقیم، و خاص عمل می‌کند.

کنترل کننده جهانی به طور بالقوه در مدارهای جاذبه جزیره بهشت در تمامی بخشهای جهان، مطابق اندازه و در پاسخ به مطالبات فیزیکی برای این حضور، و به دلیل طبیعت ذاتی تمامی آفرینش که موجب می‌شود تمامی چیزها به او وصل باشند و وجودشان به او بستگی داشته باشد، در تمامی لحظات و به میزان یکسان حاضر است. به همین ترتیب اولین منبع و مرکز به طور بالقوه در مطلق کامل، اندوختگاه جهانهای آفریده نشده آینده ابدی، حاضر است. از این رو خداوند به طور بالقوه در جهانهای فیزیکی گذشته، حال، و آینده سایه می‌افکند. او بنیان آغازین انسجام آفرینش به اصطلاح مادی است. این پتانسیل غیرواحی الوهیت از طریق دخالت غیرقابل توضیح یکی از عوامل ویژه او در صحنه عمل جهانی در اینجا و آنجا در سرتاسر سطح وجودهای فیزیکی واقعی می‌شود.

حضور ذهن خداوند با ذهن مطلق عامل مشترک، روح بیکران، همبسته است، اما در آفرینشهای متناهی در کارکردهای همه جایی ذهن کیهانی ارواح استاد بهشت بهتر تشخیص داده می‌شود. همانطور که اولین منبع و مرکز به طور بالقوه در مدارهای ذهنی عامل مشترک حاضر است، در کششهای مطلق جهانی نیز به طور بالقوه حضور دارد. اما ذهن نوع بشر عطیه دختران عامل مشترک، خادمان الهی جهانهای در حال تکامل، می‌باشد.

روح همه جا حاضر پدر جهانی با کارکرد حضور جهانی روحی پسر جاودان و پتانسیل پاینده الهی مطلق الوهیت هماهنگ است. اما به نظر نمی‌رسد فعالیت روحی پسر جاودان و پسران بهشتی او و عطیای ذهنی روح بیکران برای عمل مستقیم تنظیم کنندگان فکر، قطعه‌های سکنی‌گزین خداوند، در قلوب فرزندان مخلوقش مانعی ایجاد کنند.

of its incarceration.

31.6 (451) The omnipresence of God is in reality a part of his infinite nature; space constitutes no barrier to Deity. God is, in perfection and without limitation, discernibly present only on Paradise and in the central universe. He is not thus observably present in the creations encircling Havona, for God has limited his direct and actual presence in recognition of the sovereignty and the divine prerogatives of the co-ordinate creators and rulers of the universes of time and space. Hence must the concept of the divine presence allow for a wide range of both mode and channel of manifestation embracing the presence circuits of the Eternal Son, the Infinite Spirit, and the Isle of Paradise. Nor is it always possible to distinguish between the presence of the Universal Father and the actions of his eternal co-ordinates and agencies, so perfectly do they fulfill all the infinite requirements of his unchanging purpose. But not so with the personality circuit and the Adjusters; here God acts uniquely, directly, and exclusively.

31.7 (451) The Universal Controller is potentially present in the gravity circuits of the Isle of Paradise in all parts of the universe at all times and in the same degree, in accordance with the mass, in response to the physical demands for this presence, and because of the inherent nature of all creation which causes all things to adhere and consist in him. Likewise is the First Source and Center potentially present in the Unqualified Absolute, the repository of the uncreated universes of the eternal future. God thus potentially pervades the physical universes of the past, present, and future. He is the primordial foundation of the coherence of the so-called material creation. This nonspiritual Deity potential becomes actual here and there throughout the level of physical existences by the inexplicable intrusion of some one of his exclusive agencies upon the stage of universe action.

31.8 (451) The mind presence of God is correlated with the absolute mind of the Conjoint Actor, the Infinite Spirit, but in the finite creations it is better discerned in the everywhere functioning of the cosmic mind of the Paradise Master Spirits. Just as the First Source and Center is potentially present in the mind circuits of the Conjoint Actor, so is he potentially present in the tensions of the Universal Absolute. But mind of the human order is a bestowal of the Daughters of the Conjoint Actor, the Divine Ministers of the evolving universes.

31.9 (461) The everywhere-present spirit of the Universal Father is co-ordinated with the function of the universal spirit presence of the Eternal Son and the everlasting divine potential of the Deity Absolute. But neither the spiritual activity of the Eternal Son and his Paradise Sons nor the mind bestowals of the Infinite Spirit seem to exclude the

direct action of the Thought Adjusters, the indwelling fragments of God, in the hearts of his creature children.

31.10 (462) Concerning God's presence in a planet, system, constellation, or a universe, the degree of such presence in any creational unit is a measure of the degree of the evolving presence of the Supreme Being: It is determined by the en masse recognition of God and loyalty to him on the part of the vast universe organization, running down to the systems and planets themselves. Therefore it is sometimes with the hope of conserving and safeguarding these phases of God's precious presence that, when some planets (or even systems) have plunged far into spiritual darkness, they are in a certain sense quarantined, or partially isolated from intercourse with the larger units of creation. And all this, as it operates on Urantia, is a spiritually defensive reaction of the majority of the worlds to save themselves, as far as possible, from suffering the isolating consequences of the alienating acts of a headstrong, wicked, and rebellious minority.

31.11 (463) While the Father parentally encircuits all his sons — all personalities — his influence in them is limited by the remoteness of their origin from the Second and the Third Persons of Deity and augmented as their destiny attainment nears such levels. The fact of God's presence in creature minds is determined by whether or not they are indwelt by Father fragments, such as the Mystery Monitors, but his effective presence is determined by the degree of co-operation accorded these indwelling Adjusters by the minds of their sojourn.

31.12 (464) The fluctuations of the Father's presence are not due to the changeableness of God. The Father does not retire in seclusion because he has been slighted; his affections are not alienated because of the creature's wrongdoing. Rather, having been endowed with the power of choice (concerning Himself), his children, in the exercise of that choice, directly determine the degree and limitations of the Father's divine influence in their own hearts and souls. The Father has freely bestowed himself upon us without limit and without favor. He is no respecter of persons, planets, systems, or universes. In the sectors of time he confers differential honor only on the Paradise personalities of God the Sevenfold, the co-ordinate creators of the finite universes.

در رابطه با حضور خداوند در یک سیاره، سیستم، کوکبه، یا یک جهان، درجهٔ چنین حضوری در هر واحد آفرینشی، اندازمگیری درجهٔ حضور در حال تکامل ایزد متعال است. آن توسط پذیرش دسته جمعی خداوند و وفاداری به او از سوی سازمان پهنای جهان، تا خود سیستمها و سیارات تعیین می‌شود. از این رو گاهی اوقات با امید به حفظ و پاسداری از این فازهای حضور گراند قدر خداوند است که هنگامی که برخی از سیارات (یا حتی سیستمها) عمیقاً به تاریکی معنوی فرو رفته‌اند، آنها از جهتی از رابطه با واحدهای بزرگتر آفرینش قرنطینه یا بخشاً منزوی شده‌اند. و این تماماً آنطور که در یورنشیا عمل می‌کند، یک واکنش از نظر روحی تدافعی اکثر کرات است، که تا جایی که ممکن است، از ابتلا به پیامدهای منزوی کنندهٔ اعمال بیزار کنندهٔ یک اقلیت خودسر، شریر، و یاغی خود را حفظ کنند.

در حالی که پدر تمامی فرزندان — تمامی شخصیتها — را به طور پدرانه احاطه می‌کند، نفوذ او در آنها به واسطهٔ دوری منشأ آنها از دومین و سومین شخص الوهیت محدود است و به تدریج که نیل آنها به سرنوشتشان به چنین سطوحی نزدیک می‌شود، افزایش می‌یابد. واقعیت حضور خداوند در ذهن مخلوقات از طریق سکنی گزینی یا عدم سکونت اجزای پدر، نظیر ناصحان اسرارآمیز، در آنها تعیین می‌شود. اما حضور مؤثر او از طریق درجهٔ همکاری اذهانی که این تنظیم کنندگان سکنی‌گزین موقتاً در آنها اقامت دارند تعیین می‌شود.

نوسانات حضور پدر به سبب دگرگونی‌پذیری خداوند نیست. خداوند به دلیل ناچیز شمرده شدن کنج عزلت نمی‌گزیند. مهر او به دلیل خطاکاری مخلوق دریغ نمی‌شود. بلکه، چون (در رابطه با وی) به آنها نیروی انتخاب داده شده، فرزندان او، در اعمال آن انتخاب، به طور مستقیم درجه و حد و مرز نفوذ الهی پدر در قلوب و روانهای خودشان را تعیین می‌کنند. پدر بدون حد و بدون قائل شدن استثنا، آزادانه خود را به ما عطا کرده است. او برای اشخاص، سیارات، سیستمها، یا جهانها تبعیض قائل نمی‌شود. در مناطق زمان او فقط شخصیتهای بهشتی خدای هفتگانه، آفرینندگان هم‌تراز جهانهای متناهی، را به طور متمایز ارج می‌نهد.

2- قدرت بیکران خداوند

تمامی جهانها می‌دانند که "خداوند قادر مطلق حاکم است." امور این کره و کرات دیگر به طور الهی سرپرستی می‌شوند. "او مطابق خواستش در سپاه آسمان و در میان ساکنان زمین عمل می‌کند." این برای ابد حقیقت دارد، "هیچ نیرویی که از خدا نیست وجود

2. GOD'S INFINITE POWER

321 (465) All the universes know that "the Lord God omnipotent reigns." The affairs of this world and other worlds are divinely supervised. "He does according to his will in the army of heaven and among the inhabitants of the earth." It is eternally true, "there is no power but of God."

ندارد.

در محدوده آنچه که با طبیعت الهی سازگار است، این عملاً حقیقت دارد که "با خداوند همه چیز ممکن است." پروسه‌های طولانی تکاملی مردمان، سیارات، و جهانها تحت کنترل کامل آفرینندگان و سرپرستان جهان قرار دارند و مطابق مقصود جاودانه پدر جهانی، و با توازن و نظم، و با پیروی از طرح تماماً خردمندانه خداوند پیش می‌روند. فقط یک قانونگذار وجود دارد. او از کرات فضا نگهداری می‌کند و جهانها را به دور دایره بی‌پایان مدار جاودان می‌گرداند.

از میان تمامی ویژگیهای الهی، توانایی مطلق او، به خصوص آنطور که در جهان مادی مستولی است، بیش از همه قابل فهم است. خداوند، اگر به صورت یک پدیده غیرروحي نگریسته شود، انرژی است. این اعلام واقعیت فیزیکی مبتنی بر این حقیقت غیرقابل فهم است که اولین منبع و مرکز علت آغازین پدیده‌های فیزیکی جهانی تمامی فضا است. تمامی انرژی فیزیکی و سایر نموده‌های مادی از این فعالیت الهی ناشی می‌شوند. نور، یعنی نور بدون گرما، یکی دیگر از نموده‌های غیرروحي الوهیتها است. و باز شکل دیگری از انرژی غیرروحي وجود دارد که عملاً در یورنشیا ناشناخته است؛ آن هنوز نامشخص است.

خداوند تمامی نیروها را کنترل می‌کند. او "راهی برای ایجاد صاعقه" به وجود آورده. او مدارهای تمامی انرژیها را مقرر داشته است. او زمان و طریقه تجلی تمامی اشکال انرژی - ماده را مقدر داشته است. و تمامی این چیزها برای همیشه در دسترس جاودانه او — در کنترل جاذبه‌ای که مرکزش در بهشت تحتانی است — نگاه داشته شده‌اند. نور و انرژی خدای جاودانه بدین ترتیب به دور مدار باعظمت او در گردشند، حرکت بی‌پایان اما منظم گروههای ستارگان که جهان جهانها را تشکیل می‌دهند. تمامی آفرینش برای ابد به دور مرکز بهشتی - شخصیتی تمامی چیزها و موجودات می‌گردد.

توانایی مطلق پدر به استیلاي همه جانبی او بر سطح مطلق مربوط می‌شود، که در آن سه انرژی مادی، ذهنی، و روحی در فاصله نزدیک به او — منبع تمامی چیزها — غیرقابل تشخیص هستند. ذهن مخلوق، که نه مونوتای بهشتی است و نه روح بهشتی، به طور مستقیم نسبت به پدر جهانی واکنش نمی‌دهد، بلکه مطابق اصول ناکامل تنظیم می‌شود — با انسانهای یورنشیا از طریق تنظیم کنندگان فکر.

پدر جهانی یک نیروی گذرا، یک قدرت تغییرپذیر، یا یک انرژی در حال نوسان نیست. توان و خرد پدر برای فائق آمدن بر هر وضعیت اضطراری یا تمامی آنها به طور کامل کافی است. او از تمامی وضعیتهای اضطراری تجربه بشری، همیطور که پیش می‌آیند، از قبل اطلاع دارد، و لذا نسبت به امور جهان به یک طریقه گسسته واکنش نشان نمی‌دهد، بلکه مطابق اصول خرد جاودانه و هماهنگ با احکام دآوری بیکران. قدرت خداوند، صرف نظر از نموده‌های ظاهری، به صورت یک نیروی کور در جهان عمل نمی‌کند.

322 (46.6) Within the bounds of that which is consistent with the divine nature, it is literally true that "with God all things are possible." The long-drawn-out evolutionary processes of peoples, planets, and universes are under the perfect control of the universe creators and administrators and unfold in accordance with the eternal purpose of the Universal Father, proceeding in harmony and order and in keeping with the all-wise plan of God. There is only one lawgiver. He upholds the worlds in space and swings the universes around the endless circle of the eternal circuit.

323 (47.1) Of all the divine attributes, his omnipotence, especially as it prevails in the material universe, is the best understood. Viewed as an unspiritual phenomenon, God is energy. This declaration of physical fact is predicated on the incomprehensible truth that the First Source and Center is the primal cause of the universal physical phenomena of all space. From this divine activity all physical energy and other material manifestations are derived. Light, that is, light without heat, is another of the nonspiritual manifestations of the Deities. And there is still another form of nonspiritual energy which is virtually unknown on Urantia; it is as yet unrecognized.

324 (47.2) God controls all power; he has made "a way for the lightning"; he has ordained the circuits of all energy. He has decreed the time and manner of the manifestation of all forms of energy-matter. And all these things are held forever in his everlasting grasp — in the gravitational control centering on nether Paradise. The light and energy of the eternal God thus swing on forever around his majestic circuit, the endless but orderly procession of the starry hosts composing the universe of universes. All creation circles eternally around the Paradise-Personality center of all things and beings.

325 (47.3) The omnipotence of the Father pertains to the everywhere dominance of the absolute level, whereon the three energies, material, mindal, and spiritual, are indistinguishable in close proximity to him — the Source of all things. Creature mind, being neither Paradise monota nor Paradise spirit, is not directly responsive to the Universal Father. God *adjusts* with the mind of imperfection — with Urantia mortals through the Thought Adjusters.

326 (47.4) The Universal Father is not a transient force, a shifting power, or a fluctuating energy. The power and wisdom of the Father are wholly adequate to cope with any and all universe exigencies. As the emergencies of human experience arise, he has foreseen them all, and therefore he does not react to the affairs of the universe in a detached way but rather in accordance with the dictates of eternal wisdom and in consonance with the mandates of infinite judgment. Regardless of appearances, the power of

God is not functioning in the universe as a blind force.

^{327 (47.5)} Situations do arise in which it appears that emergency rulings have been made, that natural laws have been suspended, that misadaptations have been recognized, and that an effort is being made to rectify the situation; but such is not the case. Such concepts of God have their origin in the limited range of your viewpoint, in the finiteness of your comprehension, and in the circumscribed scope of your survey; such misunderstanding of God is due to the profound ignorance you enjoy regarding the existence of the higher laws of the realm, the magnitude of the Father's character, the infinity of his attributes, and the fact of his free-willness.

^{328 (47.6)} The planetary creatures of God's spirit indwelling, scattered hither and yon throughout the universes of space, are so nearly infinite in number and order, their intellects are so diverse, their minds are so limited and sometimes so gross, their vision is so curtailed and localized, that it is almost impossible to formulate generalizations of law adequately expressive of the Father's infinite attributes and at the same time to any degree comprehensible to these created intelligences. Therefore, to you the creature, many of the acts of the all-powerful Creator seem to be arbitrary, detached, and not infrequently heartless and cruel. But again I assure you that this is not true. God's doings are all purposeful, intelligent, wise, kind, and eternally considerate of the best good, not always of an individual being, an individual race, an individual planet, or even an individual universe; but they are for the welfare and best good of all concerned, from the lowest to the highest. In the epochs of time the welfare of the part may sometimes appear to differ from the welfare of the whole; in the circle of eternity such apparent differences are nonexistent.

^{329 (48.1)} We are all a part of the family of God, and we must therefore sometimes share in the family discipline. Many of the acts of God which so disturb and confuse us are the result of the decisions and final rulings of all-wisdom, empowering the Conjoint Actor to execute the choosing of the infallible will of the infinite mind, to enforce the decisions of the personality of perfection, whose survey, vision, and solicitude embrace the highest and eternal welfare of all his vast and far-flung creation.

^{3210 (48.2)} Thus it is that your detached, sectional, finite, gross, and highly materialistic viewpoint and the limitations inherent in the nature of your being constitute such a handicap that you are unable to see, comprehend, or know the wisdom and kindness of many of the divine acts which to you seem fraught with such crushing cruelty, and which seem to be characterized by such utter indifference to the comfort and welfare, to the planetary happiness and personal prosperity, of your fellow

وضعیت‌هایی پیش می‌آیند که به نظر می‌رسد در آنها احکام اضطراری به اجرا گذاشته شده‌اند، که قوانین طبیعی به حالت تعلیق در آمده‌اند، که عدم انطباقها مورد شناسایی واقع شده‌اند، و این که تلاشی به عمل می‌آید که وضعیت اصلاح شود، اما چنین نیست. منشأ چنین برداشتهایی از خداوند در دامنه محدود دیدگاههای شما، در متناهی بودن درک شما، و در گستره محدود نگرش شماست. چنین سوء فهمی از خداوند به سبب نادانی عمیقی است که شما در رابطه با وجود قوانین بالاتر عالم، عظمت شخصیت خداوند، بیکرانی ویژگیهای او، و واقعیت اراده آزاد او از آن برخوردارید.

تعداد و نوع مخلوقات سیاره‌ای که روح خداوند در آنها ساکن است و در اینجا و آنجا در سرتاسر جهانهای فضا پراکنده‌اند، چنان نزدیک به بی‌نهایت است، هوشمندی آنها چنان متنوع است، اذهان آنان چنان محدود و گاهی اوقات چنان پست است، بینش آنان چنان کوتاه و موضعی است، که تقریباً غیرممکن است استنباطهای کلی از قوانینی را که به طور مکفی بیانگر ویژگیهای بیکران پدر و در همان حال به هر درجه‌ای برای این موجودات آفریده شده هوشمند قابل فهم باشد فرموله نمود. از این رو برای شمای مخلوق، بسیاری از اعمال آفریننده تماماً قدرتمند استبدادی، گسسته، و اغلب سنگدلانه و ظالمانه به نظر می‌رسند. اما باز به شما اطمینان می‌دهم که این حقیقت ندارد. کارهای خداوند تماماً هدفمند، هوشمند، خردمندانه، مهربانانه، و برای ابد با مراعات بالاترین خیر نه همیشه یک موجود تنها، یک نژاد تنها، یک سیاره تنها، یا حتی یک جهان تنهاست، بلکه برای سعادت و بالاترین خیر تمامی طرفهای مربوطه، از پایین‌ترین تا بالاترین، می‌باشد، در اعصار زمان گاهی اوقات ممکن است به نظر رسد سعادت جزء متفاوت از سعادت کل باشد، در گستره ابدیت چنین تفاوت‌های ظاهری وجود ندارند.

ما همگی بخشی از خانواده خداوند هستیم، و از این رو باید گاهی اوقات در فرمانبرداری خانوادگی سهیم شویم. بسیاری از اعمال خداوند که ما را چنین مشوش و سردرگم می‌سازند نتیجه تصمیمات و فرامین نهایی خردمندی تمام است که عامل مشترک را قادر می‌سازد که انتخاب خواست خطاناپذیر ذهن نامتناهی را به اجرا گذارد، تصمیمات شخصیت کاملی را اعمال کند، که نگرش، دیدگاه، و علاقه‌اش بالاترین سعادت و بهروزی جاودانه آفرینش پهناور و گسترده او را در بر می‌گیرد.

لذا نقطه نظر گسسته، تکه تکه، متناهی، پست، و بسیار مادی شما و محدودیتهای ذاتی طبیعت وجودی شما که در بر گیرنده این محدودیت است موجب می‌شود شما از دیدن، فهم، یا شناخت خردمندی و مهربانی بسیاری از اعمال الهی ناتوان باشید، اعمالی که برای شما مملو از چنین قساوت خرد کننده‌ای به نظر می‌رسد، و به نظر می‌آید نسبت به آسایش و سعادت، نسبت به شادی سیاره‌ای و رفاه شخصی مخلوقات همونوع شما با چنین بی‌تفاوتی محض تعیین ویژگی می‌شود. به دلیل

محدودیت‌های بینش بشری است، به دلیل فهم محدود و درک متناهی شماست، که شما از انگیزه‌های خداوند سوء تعبیر دارید، و مقاصد او را تحریف می‌کنید. اما چیزهای بسیاری در کرات تکاملی رخ می‌دهند که کرده‌های شخصی پدر جهانی نیستند.

توانایی مطلق الهی با سایر ویژگی‌های شخصیت خداوند به طور کامل هماهنگ است. تجلی معنوی قدرت خداوند در جهان معمولاً فقط به واسطه سه شرط یا وضعیت محدود است:

1- به واسطه طبیعت خداوند، به ویژه به واسطه مهر بیکران او، از طریق حقیقت، زیبایی، و خوبی.

2- به واسطه خواست خداوند، از طریق خدمت بخشنده و رابطه پدرانه او با شخصیت‌های جهان.

3- به واسطه قانون خداوند، از طریق درستکاری و عدالت تثلیث جاودانه بهشت.

خداوند نامحدود در قدرت، الهی در طبیعت، نهایی در خواست، بیکران در ویژگی، جاودانه در خرد، و مطلق در واقعیت است. اما تمامی این خصوصیات پدر جهانی در الوهیت یگانه شده و در سطح جهانی در تثلیث بهشت و در پسران الهی تثلیث تجلی یافته است. جز این، خارج از بهشت و جهان مرکزی هاونا، همه چیزهای مربوط به خداوند به واسطه حضور تکاملی متعال محدود است، از طریق حضور منجر شونده غائی تعدیل می‌شود، و توسط سه مطلق وجود — الوهیت، جهانی، و کامل — هماهنگ می‌شود. و بدین ترتیب حضور خداوند محدود است زیرا خواست خداوند چنین است.

creatures. It is because of the limits of human vision, it is because of your circumscribed understanding and finite comprehension, that you misunderstand the motives, and pervert the purposes, of God. But many things occur on the evolutionary worlds which are not the personal doings of the Universal Father.

3211 (483) The divine omnipotence is perfectly co-ordinated with the other attributes of the personality of God. The power of God is, ordinarily, only limited in its universe spiritual manifestation by three conditions or situations:

3212 (484) 1. By the nature of God, especially by his infinite love, by truth, beauty, and goodness.

3213 (485) 2. By the will of God, by his mercy ministry and fatherly relationship with the personalities of the universe.

3214 (486) 3. By the law of God, by the righteousness and justice of the eternal Paradise Trinity.

3215 (486) God is unlimited in power, divine in nature, final in will, infinite in attributes, eternal in wisdom, and absolute in reality. But all these characteristics of the Universal Father are unified in Deity and universally expressed in the Paradise Trinity and in the divine Sons of the Trinity. Otherwise, outside of Paradise and the central universe of Havona, everything pertaining to God is limited by the evolutionary presence of the Supreme, conditioned by the eventuating presence of the Ultimate, and co-ordinated by the three existential Absolutes — Deity, Universal, and Unqualified. And God's presence is thus limited because such is the will of God.

3- دانش جهانی خداوند

“خداوند از همه چیز آگاه است.” ذهن خداوند از اندیشه تمامی آفرینش آگاه و با آن آشناست. دانش او از رخدادهای همه‌جانبه و کامل است. وجودهای الهی که از سوی او به خارج می‌روند بخشی از او هستند. آن کس که “ابرها را متوازن می‌سازد” همچنین “در دانش کامل” است. “چشمان خداوند در همه جا هستند.” آموزگار بزرگ شما در رابطه با گنجشک ناچیز گفت: “حتی یکی از آنها بدون اطلاع پدر من به زمین نخواهد افتاد”، و همچنین “حتی موهای سر شما شمرده شده است.” “او تعداد ستارگان را می‌داند. او همگی آنها را با نامشان صدا می‌زند.”

پدر جهانی تنها شخصیت در سرتاسر جهان است که در واقع تعداد ستارگان و سیارات فضا را می‌داند. تمامی کرات هر جهان به طور مداوم در حیطه آگاهی خداوند قرار دارند. او همچنین می‌گوید: “من یقیناً رنج و مصیبت مردم را دیده‌ام، من فریاد آنها را شنیده‌ام، و از محنت آنان آگاهی دارم.” چرا که “خداوند از آسمان نگاه می‌کند. او تمامی فرزندان انسانها را نظاره می‌کند. او از مکان سکونت خود به تمامی ساکنان زمین نظر

3. GOD'S UNIVERSAL KNOWLEDGE

331 (488) “God knows all things.” The divine mind is conscious of, and conversant with, the thought of all creation. His knowledge of events is universal and perfect. The divine entities going out from him are a part of him; he who “balances the clouds” is also “perfect in knowledge.” “The eyes of the Lord are in every place.” Said your great teacher of the insignificant sparrow, “One of them shall not fall to the ground without my Father's knowledge,” and also, “The very hairs of your head are numbered.” “He tells the number of the stars; he calls them all by their names.”

332 (489) The Universal Father is the only personality in all the universe who does actually know the number of the stars and planets of space. All the worlds of every universe are constantly within the consciousness of God. He also says: “I have surely seen the affliction of my people, I have heard their cry, and I know their sorrows.” For “the Lord looks from heaven; he beholds all the sons of men; from the place of his habitation he looks upon all the

می‌افکند. “هر فرزند مخلوق به راستی می‌تواند بگوید: “او راهی را که من برمی‌گزینم می‌داند، و هنگامی که مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون می‌آیم.” خداوند نشستن و برخاستن ما را می‌داند. او افکار ما را از دور می‌فهمد و با تمامی راههای ما آشناست.” همه چیز در برابر چشمان او برهنه و گشوده است، و به اوست که سرانجام باید حساب پس بدهیم.” و باید برای هر موجود بشری یک تسکین واقعی باشد که بفهمد “او از سرشت شما آگاه است. او یاد دارد که شما خاک هستید.” عیسی در رابطه با خدای زنده گفت: “پدر شما حتی پیش از این که از او تقاضا کنید می‌داند که نیاز شما چیست.”

خداوند برای دانستن همه چیز از نیروی نامحدود برخوردار است. آگاهی او تمام و کمال است. مدار شخصی او تمامی شخصیتها را احاطه می‌کند، و آگاهی او حتی از مخلوقات دون پایه به طور غیرمستقیم از طریق سری فرود آینده پسران الهی و به طور مستقیم از طریق تنظیم کنندگان ساکن فکری افزوده می‌شود. و علاوه بر این، روح بیکران در تمامی اوقات در همه جا حاضر است.

ما کاملاً مطمئن نیستیم که آیا خداوند چنین برمی‌گزیند که از رخدادهای گناه از پیش آگاهی داشته باشد یا نه. اما حتی اگر خداوند از اعمال داوطلبانه فرزندانش از پیش آگاه باشد، این پیش آگاهی به کمترین میزان آزادی آنان را از میان نمی‌برد. یک چیز مسلم است: خداوند هرگز غافلگیر نمی‌شود.

توانایی مطلق به معنی قدرتمندی برای انجام کار ناشدنی، عمل غیرخداگونه، نیست. همچنین دانش مطلق به معنی دانستن چیز غیرقابل شناخت نیست. اما چنین اظهاراتی به سختی می‌توانند برای ذهن متناهی قابل فهم باشند. مخلوق به سختی می‌تواند دامنه و محدودیت‌های خواست آفریننده را بفهمد.

4- نامحدود بودن خداوند

اعطاهای پی در پی او به جهانها آنطور که صورت می‌گیرند به هیچ وجه پتانسیل قدرت یا وفور خردمندی را همینطور که در شخصیت مرکزی الوهیت مداوماً حضور و وجود دارد کاهش نمی‌دهند. پدر در نتیجه اعطای بی‌دریغش به پسران بهشتی، به آفرینشهای تحت فرمانش، و به مخلوقات چندگانه آنها، در پتانسیل نیرو، خرد، و مهر هرگز آنچه را که در تعلق اوست کاهش نداده و یا از هر ویژگی شخصیت شکوهمندش تهی نشده است.

آفرینش هر جهان جدید مستلزم یک تنظیم جدید جانبیه است، اما حتی اگر آفرینش برای مدت نامحدود، برای ابد، حتی تا بی‌نهایت ادامه یابد، طوری که سرانجام آفرینش مادی بدون محدودیت وجود داشته باشد، باز نیروی کنترل و هماهنگی مستقر در جزیره بهشت برای سلطه، کنترل، و هماهنگی چنین جهان بیکرانی درخور و مکفی است. و به دنبال این اعطای نیرو و توان نامحدود به یک جهان لایتنه‌ای، بیکران هنوز مملو از همان درجه از نیرو و انرژی می‌بود. مطلق کامل هنوز تهی نشده می‌بود. خداوند هنوز از همان پتانسیل بیکران برخوردار می‌بود، گویا که برای اهدای جهانهای بیشمار

inhabitants of the earth.” Every creature child may truly say: “He knows the way I take, and when he has tried me, I shall come forth as gold.” “God knows our downittings and our uprisings; he understands our thoughts afar off and is acquainted with all our ways.” “All things are naked and open to the eyes of him with whom we have to do.” And it should be a real comfort to every human being to understand that “he knows your frame; he remembers that you are dust.” Jesus, speaking of the living God, said, “Your Father knows what you have need of even before you ask him.”

³³³⁽⁴²⁾ God is possessed of unlimited power to know all things; his consciousness is universal. His personal circuit encompasses all personalities, and his knowledge of even the lowly creatures is supplemented indirectly through the descending series of divine Sons and directly through the indwelling Thought Adjusters. And furthermore, the Infinite Spirit is all the time everywhere present.

³³⁴⁽⁴³⁾ We are not wholly certain as to whether or not God chooses to foreknow events of sin. But even if God should foreknow the freewill acts of his children, such foreknowledge does not in the least abrogate their freedom. One thing is certain: God is never subjected to surprise.

³³⁵⁽⁴⁴⁾ Omnipotence does not imply the power to do the nondoable, the ungodlike act. Neither does omniscience imply the knowing of the unknowable. But such statements can hardly be made comprehensible to the finite mind. The creature can hardly understand the range and limitations of the will of the Creator.

4. GOD'S LIMITLESSNESS

³⁴¹⁽⁴⁵⁾ The successive bestowal of himself upon the universes as they are brought into being in no wise lessens the potential of power or the store of wisdom as they continue to reside and repose in the central personality of Deity. In potential of force, wisdom, and love, the Father has never lessened aught of his possession nor become divested of any attribute of his glorious personality as the result of the unstinted bestowal of himself upon the Paradise Sons, upon his subordinate creations, and upon the manifold creatures thereof.

³⁴²⁽⁴⁶⁾ The creation of every new universe calls for a new adjustment of gravity; but even if creation should continue indefinitely, eternally, even to infinity, so that eventually the material creation would exist without limitations, still the power of control and co-ordination reposing in the Isle of Paradise would be found equal to, and adequate for, the mastery, control, and co-ordination of such an infinite universe. And subsequent to this bestowal of limitless force and power upon a boundless universe, the Infinite would still be

نیرو، انرژی، و توانی هرگز جاری نشده بود.

و لذا با خردمندی، صرف این واقعیت که ذهن چنان آزادانه برای اندیشه عالم توزیع می‌شود به هیچ وجه منبع مرکزی خردمندی الهی را تحلیل نمی‌برد. به تدریج که جهانها افزایش می‌یابند، و بر تعداد موجودات عالم تا سرحد فهم افزوده می‌شود، اگر ذهن مداوماً به طور پالین ناپذیر به این موجودات بالا و پایین مرتبه عطا گردد، باز شخصیت مرکزی خداوند به برخورداری از همان ذهن جاودان، بیکران، و تماماً خردمند ادامه خواهد داد.

صرف این واقعیت که او از جانب خود پیام‌آوران روحی می‌فرستد تا در مردان و زنان کره شما و کرات دیگر سکنی گزینند به هیچ وجه توانایی او را برای عمل کردن به عنوان یک شخصیت روحی الهی و تماماً قدرتمند کاهش نمی‌دهد، و مطلقاً هیچ حد و مرزی برای گستره یا تعداد این ناصحن روحی که او می‌تواند و ممکن است اعزام دارد وجود ندارد. این عطای او به مخلوقاتش یک امکان آینده نامحدود، و تقریباً غیرقابل تصور از وجودهای پیشرو و متوالی برای این انسانهای به طور الهی عطیه یافته ایجاد می‌کند. و این توزیع سرشار او به عنوان این وجودهای خادم روحی به هیچ وجه خرد و کمال حقیقت و دانش را که در شخص پدر تماماً خردمند، تماماً دانا، و تماماً قدرتمند وجود دارد کاهش نمی‌دهد.

برای انسانهای زمان آینده‌ای وجود دارد، اما خداوند در ابدیت سکنی می‌گزیند. اگر چه من از نزدیکی خود مکان اقامت الوهیت می‌ایم، نمی‌توانم چنین پندارم که پیرامون بیکرانی بسیاری از ویژگیهای الهی با فهم کامل صحبت می‌کنم. تنها بیکرانی ذهن می‌تواند بیکرانی وجود و جاودانگی عمل را به طور کامل بفهمد.

انسان فانی به هیچ وجه نمی‌تواند نامتناهی بودن پدر آسمانی را بشناسد. ذهن متناهی نمی‌تواند به عمق چنین حقیقت یا واقعیت مطلق بیانیشد. اما همین موجود متناهی بشری در واقع می‌تواند تأثیر کامل و کاهش نیافته این مهر بیکران پدر را احساس کند — عملاً تجربه کند. چنین مهری به راستی می‌تواند تجربه شود، با این همه در حالی که کیفیت تجربه نامحدود است، کمیت چنین تجربه‌ای به واسطه ظرفیت بشری برای دریافت معنوی و به واسطه ظرفیت مربوطه برای دوست داشتن متقابل پدر اکیداً محدود است.

قدردانی متناهی از کیفیتهای نامتناهی بسیار فراتر از ظرفیتهای منطقاً محدود مخلوق است، به دلیل این واقعیت که انسان فانی شبیه خداوند آفریده شده — ذره‌ای از بیکرانی در درون او زندگی می‌کند. از این رو نزدیکترین و عزیزترین برخورد انسان با خداوند از طریق و طی مهر ورزیدن است، زیرا خداوند محبت است. و تمامی چنین رابطه بی‌ظیری یک تجربه واقعی در جامعه‌شناسی کیهانی است، رابطه آفریننده - مخلوق — عاطفه پدری - فرزندی.

surcharged with the same degree of force and energy; the Unqualified Absolute would still be undiminished; God would still possess the same infinite potential, just as if force, energy, and power had never been poured forth for the endowment of universe upon universe.

343(50.1) And so with wisdom: The fact that mind is so freely distributed to the thinking of the realms in no wise impoverishes the central source of divine wisdom. As the universes multiply, and beings of the realms increase in number to the limits of comprehension, if mind continues without end to be bestowed upon these beings of high and low estate, still will God's central personality continue to embrace the same eternal, infinite, and all-wise mind.

344 (50.2) The fact that he sends forth spirit messengers from himself to indwell the men and women of your world and other worlds in no wise lessens his ability to function as a divine and all-powerful spirit personality; and there is absolutely no limit to the extent or number of such spirit Monitors which he can and may send out. This giving of himself to his creatures creates a boundless, almost inconceivable future possibility of progressive and successive existences for these divinely endowed mortals. And this prodigal distribution of himself as these ministering spirit entities in no manner diminishes the wisdom and perfection of truth and knowledge which repose in the person of the all-wise, all-knowing, and all-powerful Father.

345(50.3) To the mortals of time there is a future, but God inhabits eternity. Even though I hail from near the very abiding place of Deity, I cannot presume to speak with perfection of understanding concerning the infinity of many of the divine attributes. Infinity of mind alone can fully comprehend infinity of existence and eternity of action.

346 (50.4) Mortal man cannot possibly know the infinitude of the heavenly Father. Finite mind cannot think through such an absolute truth or fact. But this same finite human being can actually *feel* — literally experience — the full and undiminished impact of such an infinite Father's LOVE. Such a love can be truly experienced, albeit while quality of experience is unlimited, quantity of such an experience is strictly limited by the human capacity for spiritual receptivity and by the associated capacity to love the Father in return.

347 (50.5) Finite appreciation of infinite qualities far transcends the logically limited capacities of the creature because of the fact that mortal man is made in the image of God — there lives within him a fragment of infinity. Therefore man's nearest and dearest approach to God is by and through love, for God is love. And all of such a unique relationship is an actual experience in cosmic sociology, the Creator-creature relationship — the Father-child

affection.

5- سلطه کامل پدر

پدر جهانی در تماسش با آفرینشهای پس - هاونا قدرت بیکران و اقتدار نهایی خود را از طریق انتقال مستقیم اعمال نمی‌کند بلکه از طریق پسرانش و شخصیت‌های تحت فرمان آنها. و خداوند تمامی این کارها را به واسطه خواست آزاد خود انجام می‌دهد. اگر موقعیت ایجاب کند، اگر گزینش ذهن الهی چنین باشد، هر یک و تمامی قدرتهای تفویض شده می‌توانند به طور مستقیم به مورد اجرا درآیند، اما به عنوان یک قاعده، چنین عملی فقط در نتیجه ناتوانی شخصیت مورد تفویض واقع شده در انجام مسئولیت الهی صورت می‌پذیرد. در چنین اوقاتی و در شرایط چنین قصوری و در محدوده حفظ قدرت و پتانسیل الهی، پدر به طور مستقل و مطابق فرامین انتخابی خودش عمل می‌کند، و آن انتخاب همیشه منعکس کننده کمال پایدار و خرد بیکران می‌باشد.

پدر از طریق پسرانش حکومت می‌کند. در سلسله مراتب سازمان جهان زنجیره ناگسسته‌ای از حکمرانان وجود دارد که با پرنسهای سیاره‌ای پایان می‌یابد. آنها فرجام کرات تکاملی قلمروهای پهناور پدر را هدایت می‌کنند. این صرفاً یک بیان شاعرانه نیست که ندا در می‌دهد: "زمین و هر آنچه در آن است از آن خداوند می‌باشد." "او پادشاهان را عزل و نصب می‌کند." "و الامرته‌ها در پادشاهی انسانها حکومت می‌کنند."

در امور مربوط به قلوب انسانها ممکن است طریق پدر جهانی همیشه پیش نرود، اما در مدیریت و سرنوشت یک سیاره طرح الهی غالب است. مقصود جاودانه خرد و مهر پیروز است.

عیسی گفت: "پدر من، که آنها را به من داد، از همه بزرگتر است، و هیچ کس قادر نیست آنها را از دست پدر من بیرون آورد." همینطور که شما به کارکردهای چندگانه آفرینش تقریباً بیکران خداوند نظر می‌افکنید و عظمت مبهوت کننده آن را نظاره می‌کنید، ممکن است در درک آن از آغازین بودن او ناتوان شوید، اما نباید در پذیرفتن او به عنوان پدر نیکومنش تمامی موجودات هوشمند که محکم و استوار و برای ابد در مرکز بهشتی تمامی چیزها بر تخت پادشاهی نشسته ناتوان شوید. "خداوند و پدر همگان تنها یکی است، که بالاتر از همه و در میان همه است،" "و او پیش از همه چیز وجود داشته است، و وجود همه چیز مبتنی به اوست."

ناپایداری زندگی و تغییرپذیری وجود به هیچ وجه مفهوم حاکمیت جهانی خداوند را نقض نمی‌کند. حیات تکاملی مخلوق تماماً با چیزهای مشخص اجتناب‌ناپذیر احاطه شده است. مطالب زیرین را مورد ملاحظه قرار دهید:

1- آیا شهامت — توانایی شخصیت — مطلوب است؟ پس انسان باید در محیطی پرورش یابد که بیکار با سختیها و واکنش نسبت به ناامیدیها را ضروری می‌سازد.

5. THE FATHER'S SUPREME RULE

351 (50.6) In his contact with the post-Havona creations, the Universal Father does not exercise his infinite power and final authority by direct transmittal but rather through his Sons and their subordinate personalities. And God does all this of his own free will. Any and all powers delegated, if occasion should arise, if it should become the choice of the divine mind, could be exercised direct; but, as a rule, such action only takes place as a result of the failure of the delegated personality to fulfill the divine trust. At such times and in the face of such default and within the limits of the reservation of divine power and potential, the Father does act independently and in accordance with the mandates of his own choice; and that choice is always one of unfailing perfection and infinite wisdom.

352 (51.1) The Father rules through his Sons; on down through the universe organization there is an unbroken chain of rulers ending with the Planetary Princes, who direct the destinies of the evolutionary spheres of the Father's vast domains. It is no mere poetic expression that exclaims: "The earth is the Lord's and the fullness thereof." "He removes kings and sets up kings." "The Most Highs rule in the kingdoms of men."

353 (51.2) In the affairs of men's hearts the Universal Father may not always have his way; but in the conduct and destiny of a planet the divine plan prevails; the eternal purpose of wisdom and love triumphs.

354 (51.3) Said Jesus: "My Father, who gave them to me, is greater than all; and no one is able to pluck them out of my Father's hand." As you glimpse the manifold workings and view the staggering immensity of God's well-nigh limitless creation, you may falter in your concept of his primacy, but you should not fail to accept him as securely and everlastingly enthroned at the Paradise center of all things and as the beneficent Father of all intelligent beings. There is but "one God and Father of all, who is above all and in all," "and he is before all things, and in him all things consist."

355 (51.4) The uncertainties of life and the vicissitudes of existence do not in any manner contradict the concept of the universal sovereignty of God. All evolutionary creature life is beset by certain inevitabilities. Consider the following:

356 (51.5) 1. Is courage — strength of character — desirable? Then must man be reared in an environment which necessitates grappling with hardships and reacting to disappointments.

2- آیا نوع دوستی — خدمت به هم‌نوع — مطلوب است؟ پس تجربه زندگی باید وضعیتهای روبرویی با نابرابری اجتماعی را فراهم سازد.

3- آیا امید — شکوه اعتماد — مطلوب است؟ پس وجود بشری باید مداوماً با ناامنی‌ها و بلاتکلیفیهایی مکرر مواجه شود.

4- آیا ایمان — والاترین تصریح اندیشه بشری — مطلوب است؟ پس ذهن انسان باید خود را در آن تنگنای دشوار بیابد، که به موجب آن پیوسته کمتر از آنچه که بتواند باور کند بداند.

5- آیا عشق به حقیقت و تمایل به رفتن به هر جایی که آن رهنمون شود مطلوب است؟ پس انسان باید در دنیایی رشد کند که خطا حضور دارد و فریبکاری همیشه ممکن است.

6- آیا آرمان‌گرایی — مفهوم دستیابی الهی — مطلوب است؟ پس انسان باید در یک محیط خوبی و زیبایی نسبی، محیطی برانگیزاننده دسترسی بدون مانع برای چیزهای بهتر، تقلا کند.

7- آیا وفاداری — وقف بالاترین وظیفه بودن — مطلوب است؟ پس انسان باید در بحبوحه امکان خیانت و ترک خدمت پیش رود. رشادت وقف وظیفه بودن در بر گیرنده خطر ضمنی خطاست.

8- آیا عاری از خودخواهی بودن — روح خود فراموشی — مطلوب است؟ پس انسان فانی باید با تقاضاهای مصرانه یک خود گریزناپذیر برای به رسمیت شناخته شدن و سربلندی به طور رو در رو زندگی کند. اگر حیات خود پرستانه‌ای وجود نداشت که ترک شود، انسان نمی‌توانست به طور دینامیک حیات الهی را انتخاب کند. اگر شرارت بالقوه‌ای وجود نداشت که مورد ستایش قرار گیرد و نیکی از طریق مقایسه تمیز داده نمی‌شد، انسان هرگز نمی‌توانست درستکاری را به طور پایدار حفظ کند.

9- آیا لذت — رضایت از شادی — مطلوب است؟ پس انسان باید در دنیایی زندگی کند که گزینه درد و احتمال رنج امکانات پیوسته موجود تجربی هستند.

در سرتاسر جهان، هر جزء به صورت بخشی از کل محسوب می‌شود. بقای جزء به همکاری با طرح و هدف کل، میل قلبی و خواست کامل به انجام خواست الهی پدر، بستگی دارد. تنها کره تکاملی عاری از خطا (احتمال قضاوت نابخردانه) کره‌ای است که فاقد موجود هوشمند آزاد می‌باشد. در جهان هاونا یک میلیارد کرات کامل با ساکنان کاملشان وجود دارند، اما اگر بناست انسان در حال تکامل آزاد گذارده شود باید خط‌پذیر باشد. موجود هوشمند آزاد و بی‌تجربه هیچگاه نمی‌تواند در ابتدا به طور یکنواخت خردمند باشد. امکان قضاوت اشتباه (شرارت) تنها وقتی گناه می‌شود که اراده انسانی به طور آگاهانه و با شناخت دست به تأیید و پذیرش یک قضاوت عمدی غیراخلاقی زند.

قدردانی کامل از حقیقت، زیبایی، و نیکی، ذاتی

2. Is *altruism* — service of one's fellows — desirable? Then must life experience provide for encountering situations of social inequality.

3. Is *hope* — the grandeur of trust — desirable? Then human existence must constantly be confronted with insecurities and recurrent uncertainties.

4. Is *faith* — the supreme assertion of human thought — desirable? Then must the mind of man find itself in that troublesome predicament where it ever knows less than it can believe.

5. Is the *love of truth* and the willingness to go wherever it leads, desirable? Then must man grow up in a world where error is present and falsehood always possible.

6. Is *idealism* — the approaching concept of the divine — desirable? Then must man struggle in an environment of relative goodness and beauty, surroundings stimulative of the irrepressible reach for better things.

7. Is *loyalty* — devotion to highest duty — desirable? Then must man carry on amid the possibilities of betrayal and desertion. The valor of devotion to duty consists in the implied danger of default.

8. Is *unselfishness* — the spirit of self-forgetfulness — desirable? Then must mortal man live face to face with the incessant clamoring of an inescapable self for recognition and honor. Man could not dynamically choose the divine life if there were no self-life to forsake. Man could never lay saving hold on righteousness if there were no potential evil to exalt and differentiate the good by contrast.

9. Is *pleasure* — the satisfaction of happiness — desirable? Then must man live in a world where the alternative of pain and the likelihood of suffering are ever-present experiential possibilities.

Throughout the universe, every unit is regarded as a part of the whole. Survival of the part is dependent on co-operation with the plan and purpose of the whole, the wholehearted desire and perfect willingness to do the Father's divine will. The only evolutionary world without error (the possibility of unwise judgment) would be a world without *free* intelligence. In the Havona universe there are a billion perfect worlds with their perfect inhabitants, but evolving man must be fallible if he is to be free. Free and inexperienced intelligence cannot possibly at first be uniformly wise. The possibility of mistaken judgment (evil) becomes sin only when the human will consciously endorses and knowingly embraces a deliberate immoral judgment.

The full appreciation of truth, beauty, and

کمال جهان الهی است. ساکنان کرات هاونا نیازمند پتانسیل سطوح نسبی ارزشی به عنوان یک محرک انتخابی نیستند. این موجودات کامل قادرند در شرایط فقدان تمامی وضعیتهای متضاد اخلاقی و روی اندیشه تأثیرگذار نیکی را تشخیص داده و انتخاب کنند. اما تمامی چنین موجودات کاملی از نظر طبیعت اخلاقی و وضعیت معنوی به موجب واقعیت وجود آنچه هستند که هستند. آنها تنها در محدوده وضعیت ذاتی خود به طور تجربی به پیشرفت دست یافته‌اند. انسان فانی حتی مرتبت خود را به عنوان یک کاندیدای صعود از طریق ایمان و امید خود به دست می‌آورد. هر چیز الهی که ذهن بشری درک می‌کند و روح بشری به دست می‌آورد یک نیل تجربی است. آن یک واقعیت تجربه شخصی است و لذا در مقایسه با خوبی و درستکاری ذاتی شخصیت‌های خطاناپذیر هاونا یک دارایی بی‌نظیر است.

مخلوقات هاونا به طور طبیعی شجاع هستند، اما به مفهوم انسانی دلیر نیستند. آنها به طور ذاتی مهربان و باملاحظه هستند، اما به طریق انسانی به سختی نوع دوست هستند. آنها در انتظار یک آینده دلپذیر هستند، اما به طریقه بدیع انسان باطمینان کرات بی‌ثبات تکاملی امیدوار نیستند. آنها به ثبات جهان باور دارند، اما نسبت به آن ایمان نجاتبخش که به موجب آن انسان فانی از مرتبت یک حیوان به دروازه‌های بهشت صعود می‌کند به کلی بیگانه‌اند. آنها حقیقت را دوست دارند، اما از کیفیتهای روان - نجاتبخش آن هیچ چیز نمی‌دانند. آنها آرمانگرا هستند، اما به این شکل متولد شده‌اند. آنها نسبت به شور و شغف چنین شدن از طریق انتخاب وجدآور به طور کامل نادانند. آنها وفادارند، اما هرگز شوق و شغف وقف قلبی و هوشمندانه به انجام وظیفه را در شرایط وسوسه به خطاکاری هرگز تجربه نکرده‌اند. آنها عاری از خودخواهی‌اند، اما هرگز چنین سطوحی از تجربه را از طریق فتح شکوهمند یک خود ستیزمجو کسب نکرده‌اند. آنها از خوشی لذت می‌برند، اما شیرینی خوشی خاطر از پتانسیل درد را درک نمی‌کنند.

6- آغازین بودن پدر

پدر جهانی با از خود گذشتگی الهی، و سخاوت کامل از اقتدار چشمپوشی می‌کند، و قدرت را واگذار می‌کند، اما هنوز آغازین است. دست او روی اهرم قدرتمند اوضاع قلمروهای جهانی است. او تمامی تصمیمات نهایی را برای خود محفوظ داشته است و به گونه‌ای خطاناپذیر و توی تماماً قدرتمند سلطنتی مقصود جاودانه خود را با اقتداری غیرقابل هموردی روی سعادت و سرنوشت آفرینش گسترده، در حال گردش و همیشه چرخان اعمال می‌کند.

حاکمیت خداوند نامحدود است؛ آن واقعیت بنیادین تمامی آفرینش است. جهان اجتناب‌ناپذیر نبود. جهان یک تصادف نیست، و خود به خود موجود نیز نیست. جهان یک کار آفرینش است و از این رو به طور کامل تابع خواست آفریننده است. خواست خداوند حقیقت الهی، و مهر زنده است. از این رو آفرینش‌های در حال کمال جهانهای در حال تکامل با نیکی — نزدیکی به الوهیت

goodness is inherent in the perfection of the divine universe. The inhabitants of the Havona worlds do not require the potential of relative value levels as a choice stimulus; such perfect beings are able to identify and choose the good in the absence of all contrastive and thought-compelling moral situations. But all such perfect beings are, in moral nature and spiritual status, what they are by virtue of the fact of existence. They have experientially earned advancement only within their inherent status. Mortal man earns even his status as an ascension candidate by his own faith and hope. Everything divine which the human mind grasps and the human soul acquires is an experiential attainment; it is a reality of personal experience and is therefore a unique possession in contrast to the inherent goodness and righteousness of the inerrant personalities of Havona.

^{3517 (523)} The creatures of Havona are naturally brave, but they are not courageous in the human sense. They are innately kind and considerate, but hardly altruistic in the human way. They are expectant of a pleasant future, but not hopeful in the exquisite manner of the trusting mortal of the uncertain evolutionary spheres. They have faith in the stability of the universe, but they are utter strangers to that saving faith whereby mortal man climbs from the status of an animal up to the portals of Paradise. They love the truth, but they know nothing of its soul-saving qualities. They are idealists, but they were born that way; they are wholly ignorant of the ecstasy of becoming such by exhilarating choice. They are loyal, but they have never experienced the thrill of wholehearted and intelligent devotion to duty in the face of temptation to default. They are unselfish, but they never gained such levels of experience by the magnificent conquest of a belligerent self. They enjoy pleasure, but they do not comprehend the sweetness of the pleasure escape from the pain potential.

6. THE FATHER'S PRIMACY

^{361 (524)} With divine selflessness, consummate generosity, the Universal Father relinquishes authority and delegates power, but he is still primal; his hand is on the mighty lever of the circumstances of the universal realms; he has reserved all final decisions and unerringly wields the all-powerful veto scepter of his eternal purpose with unchallengeable authority over the welfare and destiny of the outstretched, whirling, and ever-circling creation.

³⁶²⁽⁵²⁵⁾ The sovereignty of God is unlimited; it is the fundamental fact of all creation. The universe was not inevitable. The universe is not an accident, neither is it self-existent. The universe is a work of creation and is therefore wholly subject to the will of the Creator. The will of God is divine truth, living love; therefore are the perfecting creations of the

— و با شرارت بالقوه — دوری از الوهیت — تعیین ویژگی می‌شوند.

تمامی فلسفه‌های مذهبی، دیر یا زود، به مفهوم حاکمیت یکپارچه جهانی یک خدا می‌رسند. علت‌های جهان نمی‌توانند پایین‌تر از معلول‌های جهان باشند. منبع جریان‌های حیات جهان و ذهن کیهانی باید بالاتر از سطوح تجلی آن باشند. ذهن بشری را نمی‌توان به طور متداوم به صورت برآمده از رسته‌های پایین‌تر وجود تبیین نمود. ذهن انسان تنها از طریق شناخت واقعیت رسته‌های بالاتر فکری و خواست هدفمند می‌تواند به راستی فهم شود. انسان به عنوان یک موجود اخلاقی غیرقابل توضیح است، مگر این که واقعیت پدر جهانی مورد اذعان واقع شود.

فیلسوف مکانیکی به نفی ایده یک خواست جهانی و مستقل اذعان دارد، همان خواست مستقلی که فعالیتش را در شرح مبسوط قوانین جهان عمیقاً مورد ستایش قرار می‌دهد. مکانیست چه تکریم ناخواسته‌ای به آفریننده قانون می‌کند، آنگاه که تصور می‌کند چنین قوانینی خودکار و بدیهی هستند.

این یک اشتباه بزرگ است که خداوند به شکل انسان تصور شود، به جز در مفهوم تنظیم کننده ساکن فکری، اما حتی این زیاد احمقانه نیست که ایده اولین منبع و مرکز بزرگ به طور کامل مکانیزه شود.

آیا پدر بهشتی رنج می‌برد؟ من نمی‌دانم. پسران آفریننده یقیناً می‌توانند و گاهی اوقات رنج می‌برند، حتی آنطور که انسان‌ها رنج می‌برند. پسر جاودان و روح بیکران به گونه‌ای تعدیل یافته رنج می‌برند. من فکر می‌کنم که پدر جهانی هم رنج می‌برد، اما نمی‌توانم بفهمم چگونه. شاید از طریق مدار شخصیت یا از طریق فردیت تنظیم کنندگان فکر و سایر عطایای طبیعت جاودانه‌اش. او در رابطه با نژادهای انسانی گفته است: “من در تمامی مصائب شما دچار ابتلا می‌شوم.” او بی‌تردید یک فهم پدرانه و دلسوزانه را تجربه می‌کند. او به راستی ممکن است رنج ببرد، اما من ماهیت آن را نمی‌فهمم.

فرمانروای بیکران و جاودان جهان جهان‌ها نیرو، شکل، انرژی، روند، الگو، اصل، وجود، و واقعیت ایده‌آل است. اما او بیشتر است؛ او شخصی است؛ او یک خواست مستقل را اعمال می‌کند، خود آگاهی الوهیت را تجربه می‌کند، فرامین یک ذهن خلاق را به اجرا در می‌آورد، رضایت تحقق یک مقصود جاودان را دنبال می‌کند، و مهر و عاطفه یک پدر را برای فرزندان جهان‌ش آشکار می‌سازد. و تمامی این ویژگی‌های شخصی‌تر پدر را از طریق مشاهده آنها، آنطور که در حیات اعطایی میکائیل، پسر آفریننده شما، آشکار شدند — هنگامی که در یورنشیا در جسم ظاهر گشت — می‌توان بهتر فهمید.

خداوند پدر انسان‌ها را دوست دارد؛ خداوند پسر به انسان‌ها خدمت می‌کند؛ خداوند روح فرزندان جهان را در جهت ماجرای همیشه فراز یابنده یافتن خداوند پدر از طریق راهیایی که توسط خداوند پسران با خدمت پرموهبت خداوند روح مقرر شده الهام می‌بخشد.

evolutionary universes characterized by goodness — nearness to divinity; by potential evil — remoteness from divinity.

^{363 (531)} All religious philosophy, sooner or later, arrives at the concept of unified universe rule, of one God. Universe causes cannot be lower than universe effects. The source of the streams of universe life and of the cosmic mind must be above the levels of their manifestation. The human mind cannot be consistently explained in terms of the lower orders of existence. Man's mind can be truly comprehended only by recognizing the reality of higher orders of thought and purposive will. Man as a moral being is inexplicable unless the reality of the Universal Father is acknowledged.

^{364 (532)} The mechanistic philosopher professes to reject the idea of a universal and sovereign will, the very sovereign will whose activity in the elaboration of universe laws he so deeply reverences. What unintended homage the mechanist pays the law-Creator when he conceives such laws to be self-acting and self-explanatory!

^{365 (533)} It is a great blunder to humanize God, except in the concept of the indwelling Thought Adjuster, but even that is not so stupid as completely to *mechanize* the idea of the First Great Source and Center.

^{366 (534)} Does the Paradise Father suffer? I do not know. The Creator Sons most certainly can and sometimes do, even as do mortals. The Eternal Son and the Infinite Spirit suffer in a modified sense. I think the Universal Father does, but I cannot understand *how*; perhaps through the personality circuit or through the individuality of the Thought Adjusters and other bestowals of his eternal nature. He has said of the mortal races, “In all your afflictions I am afflicted.” He unquestionably experiences a fatherly and sympathetic understanding; he may truly suffer, but I do not comprehend the nature thereof.

^{367 (535)} The infinite and eternal Ruler of the universe of universes is power, form, energy, process, pattern, principle, presence, and idealized reality. But he is more; he is personal; he exercises a sovereign will, experiences self-consciousness of divinity, executes the mandates of a creative mind, pursues the satisfaction of the realization of an eternal purpose, and manifests a Father's love and affection for his universe children. And all these more personal traits of the Father can be better understood by observing them as they were revealed in the bestowal life of Michael, your Creator Son, while he was incarnated on Urantia.

^{368 (536)} God the Father loves men; God the Son serves men; God the Spirit inspires the children of the universe to the ever-ascending adventure of finding God the Father by the ways ordained by God the Sons through the ministry of the grace of

God the Spirit.

[من آن مشاور الهی هستم که به ارائه آشکارسازی
پدر جهانی گمارده شده است، و من با این بیانیۀ
ویژگیهای الوهیت به مطلب ادامه داده‌ام.]

^{369 (537)} [Being the Divine Counselor assigned to
the presentation of the revelation of the Universal
Father, I have continued with this statement of the
attributes of Deity.]

مقاله 4. رابطه خداوند با جهان

005 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 003

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 4

رابطه خداوند با جهان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- رویکرد جهانی پدر
- 2- خداوند و طبیعت
- 3- سیرت تغییرناپذیر خداوند
- 4- فهم خداوند
- 5- ایده‌های اشتباه از خداوند

مقدمه مقاله

پدر جهانی در رابطه با پدیده‌های مادی، عقلانی، و معنوی جهان جهانها مقصود جاودانه‌ای دارد که در سراسر زمان در حال به اجرا گذاردن است. خداوند جهانها را مطابق اراده آزاد و مستقل خویش آفرید، و آنها را بر طبق مقصود کاملاً خردمندانه و جاودانه خود آفرید. تردید برانگیز است که کسی به غیر از الوهیت‌های بهشت و بالاترین همیاران آنان در واقع چیز زیادی در باره مقصود جاودانه خداوند بدانند. حتی شهروندان و الامرته بهشت نیز نظرات بسیار گوناگونی پیرامون طبیعت مقصود جاودانه الوهیتها دارند.

آسان است چنین استنباط شود که مقصود از آفرینش جهان کامل مرکزی هاونا صرفاً رضایت طبیعت الهی بوده است. هاونا ممکن است به صورت الگوی آفرینش برای تمام جهانهای دیگر و به عنوان مدرسه پایانی برای رهنوردان زمان در مسیرشان به سوی بهشت به کار گرفته شود. با این وجود، چنین آفرینش آسمانی باید بدو برای خشنودی و رضایت آفرینندگان کامل و بیکران وجود داشته باشد.

به نظر می‌رسد که در حال حاضر طرح شگفت‌انگیز کامل ساختن انسانهای تکاملی، و پس از نیل آنان به بهشت و سپاه نهایت، که آموزش بیشتری را برای

PAPER 4

GOD'S RELATION TO THE
UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. The Universe Attitude of the Father
2. God and Nature
3. God's Unchanging Character
4. The Realization of God
5. Erroneous Ideas of God

INTRODUCTION

^{401 (54.1)} THE Universal Father has an eternal purpose pertaining to the material, intellectual, and spiritual phenomena of the universe of universes, which he is executing throughout all time. God created the universes of his own free and sovereign will, and he created them in accordance with his all-wise and eternal purpose. It is doubtful whether anyone except the Paradise Deities and their highest associates really knows very much about the eternal purpose of God. Even the exalted citizens of Paradise hold very diverse opinions about the nature of the eternal purpose of the Deities.

^{402 (54.2)} It is easy to deduce that the purpose in creating the perfect central universe of Havona was purely the satisfaction of the divine nature. Havona may serve as the pattern creation for all other universes and as the finishing school for the pilgrims of time on their way to Paradise; however, such a supernal creation must exist primarily for the pleasure and satisfaction of the perfect and infinite Creators.

^{403 (54.3)} The amazing plan for perfecting evolutionary mortals and, after their attainment of Paradise and the Corps of the Finality, providing

برخی کارهای آشکار نشده آینده فراهم می‌سازد، یکی از امور عمده هفت ابرجهانها و تقسیمات فرعی بسیار آن باشد. اما این طرح صعود برای معنویت بخشیدن و آموزش انسانهای فانی زمان و فضا به هیچ وجه مشغله اختصاصی موجودات هوشمند جهان نمی‌باشد. در واقع، فعالیتهای مسحور کننده بسیار دیگری وجود دارند که اوقات گروههای بزرگ آسمانی را پر نموده و انرژیهای آنان را به خود اختصاص می‌دهند.

1- رویکرد جهانی پدر

ساکنان یورنتیا برای مدت‌ها خواست خداوند را سوء تعبیر کرده‌اند. در کره شما مشیتی با کارکرد الهی عمل می‌کند، اما این آن خدمت کودکانه، استبدادی، و مادی نیست که بسیاری از انسانها به آن باور داشته‌اند. خواست خداوند شامل فعالیتهای به هم پیوسته موجودات آسمانی و ارواح الهی است که مطابق قانون کیهانی، برای تجلیل از خداوند و برای پیشرفت معنوی فرزندان او در جهان به طور بی‌وقفه تلاش می‌کنند.

آیا نمی‌توانید در برداشتتان از نحوه برخورد خداوند با انسان به آن سطحی پیش روید که تشخیص دهید که شعار جهان پیشرفت است؟ نژاد انسان برای رسیدن به موقعیت کنونی خود برای اعصار طولانی تلاش کرده است. در سرتاسر این هزاره‌ها مشیت الهی در حال انجام طرح تکامل تدریجی بوده است. این دو اندیشه در عمل مخالف هم نیستند، بلکه فقط در برداشتهای غلط انسان چنین هستند. مشیت الهی هرگز در تعارض با پیشرفت راستین بشری، چه گذرا یا معنوی، نیست. مشیت همیشه با طبیعت تغییرناپذیر و کامل قانونگذار متعال سازگار است.

“خداوند وفادار است” و “تمامی فرامین او عادلانه است.” “وفاداری او حتی در آسمانها برقرار است.” “ای خداوند، کلام تو تا ابد در آسمانها پایدار است. وفاداری تو نسبت به تمامی نسلها است. تو زمین و مکانهای آن را تثبیت نموده‌ای.” “او یک آفریننده وفادار است.”

هیچ محدودیتی در استفاده از نیروها و شخصیهایی که پدر ممکن است برای حفظ مقصود و نگاهداری مخلوقاتش به کار گیرد وجود ندارد. “خداوند جاودانه پناهگاه ماست، و بازوان پابنده در زیر هستند.” “او که در مکان پنهان و الامرته سکنی می‌گزیند زیر سایه قادر مطلق پا برجا خواهد ماند.” “بنگر، آن کس که نگهدار ماست به خواب غفلت فرو نخواهد رفت و نخواهد خوابید.” “ما آگاهیم که تمامی چیزها برای خیر آنها که خدا را دوست دارند با هم کار می‌کنند.” “زیرا چشمان خداوند مراقب نیکوکاران است، و گوشه‌های او برای نیایشهای آنان باز است.”

خداوند “از همه چیزها با کلام نیرومند خود” نگاهداری می‌کند. و هنگامی که کرات جدید به وجود می‌آیند، او “پسران خود را می‌فرستد و آنها آفریده می‌شوند.” خداوند نه تنها می‌آفریند، بلکه “از تمامی آنها

further training for some undisclosed future work, does seem to be, at present, one of the chief concerns of the seven superuniverses and their many subdivisions; but this ascension scheme for spiritualizing and training the mortals of time and space is by no means the exclusive occupation of the universe intelligences. There are, indeed, many other fascinating pursuits which occupy the time and enlist the energies of the celestial hosts.

1. THE UNIVERSE ATTITUDE OF THE FATHER

^{4.1.1 (54.4)} For ages the inhabitants of Urantia have misunderstood the providence of God. There is a providence of divine outworking on your world, but it is not the childish, arbitrary, and material ministry many mortals have conceived it to be. The providence of God consists in the interlocking activities of the celestial beings and the divine spirits who, in accordance with cosmic law, unceasingly labor for the honor of God and for the spiritual advancement of his universe children.

^{4.1.2 (54.5)} Can you not advance in your concept of God's dealing with man to that level where you recognize that the watchword of the universe is progress? Through long ages the human race has struggled to reach its present position. Throughout all these millenniums Providence has been working out the plan of progressive evolution. The two thoughts are not opposed in practice, only in man's mistaken concepts. Divine providence is never arrayed in opposition to true human progress, either temporal or spiritual. Providence is always consistent with the unchanging and perfect nature of the supreme Lawmaker.

^{4.1.3 (55.1)} “God is faithful” and “all his commandments are just.” “His faithfulness is established in the very skies.” “Forever, O Lord, your word is settled in heaven. Your faithfulness is to all generations; you have established the earth and it abides.” “He is a faithful Creator.”

^{4.1.4 (55.2)} There is no limitation of the forces and personalities which the Father may use to uphold his purpose and sustain his creatures. “The eternal God is our refuge, and underneath are the everlasting arms.” “He who dwells in the secret place of the Most High shall abide under the shadow of the Almighty.” “Behold, he who keeps us shall neither slumber nor sleep.” “We know that all things work together for good to those who love God,” “for the eyes of the Lord are over the righteous, and his ears are open to their prayers.”

^{4.1.5 (55.3)} God upholds “all things by the word of his power.” And when new worlds are born, he “sends forth his Sons and they are created.” God not only creates, but he “preserves them all.” God constantly

محافظت می‌کند. “خداوند از تمامی چیزهای مادی و تمامی موجودات روحی مداوماً نگهداری می‌کند. جهانها به طور ابدی از ثبات برخوردارند. در میان بی‌ثباتی ظاهری ثبات وجود دارد. در میان تحولات انرژی و دگرگونیهای شدید فیزیکی قلمروهای پرستاره یک نظم و امنیت بنیادین وجود دارد.

پدر جهانی از مدیریت جهانها کنارمگیری نکرده است. او یک الوهیت غیرفعال نیست. اگر خداوند به عنوان نگهدارنده کثونی تمامی آفرینش کنار رود، بلافاصله یک فروپاشی جهانی به وقوع خواهد پیوست. به جز خداوند، هیچ چیز به صورت واقعیت وجود نخواهد داشت. در همین لحظه، همچون سراسر اعصار دوردست گذشته و در آینده ابدی، خداوند به نگهداری ادامه می‌دهد. دسترسی الهی تا گرداگرد دایره ابدیت امتداد می‌یابد. جهان مثل یک ساعت کوک نشده است که فقط تا مدتی کار کند و بعد از کار بیافتد. تمامی چیزها مداوماً تجدید حیات می‌شوند. پدر به طور بی‌وقفه انرژی، نور، و حیات جاری می‌سازد. کار خداوند عملی و نیز روحانی است. “او شمال را روی فضای خالی امتداد می‌دهد و زمین را روی هیچ چیز آویزان می‌کند.”

موجودی از نوع من قادر است در امور روزمره مدیریت جهان توازنی غائی کشف کند و هماهنگی گسترده و عمیق بیابد. عمده آنچه که برای ذهن انسانی نامربوط و اتفاقی به نظر می‌رسد، برای فهم من منظم و سازنده می‌نماید. اما چیزهای زیادی در جهانها رخ می‌دهند که من به طور کامل نمی‌فهمم. من متنها است که یک دانشجوی نیروها، انرژیها، اذهان، مورانشیاها، ارواح، و شخصیتهای شناخته شده جهانهای محلی و ابرجهانها بوده‌ام و کم و بیش با آنها آشنا هستم. من یک درک کلی از چگونگی عملکرد این نیروها و شخصیتهای دارم، و با کارکرد موجودات معتبر هوشمند روحی جهان بزرگ از نزدیک آشنا هستم. من به رغم دانش خود از پدیدههای جهانها، دائماً با کنش و اکتشهای کیهانی روبرو هستم که کاملاً قادر به فهم آنها نیستم. من به طور مداوم با نتایجهای ظاهراً اتفاقی همکاری متقابل نیروها، انرژیها، موجودات هوشمند، و ارواح مواجه می‌شوم که نمی‌توانم به گونه‌ای رضایتبخش توضیح دهم.

من کاملاً صلاحیت دارم که کارکرد تمامی پدیدههایی را که مستقیماً نتیجه عملکرد پدر جهانی، پسر جاودان، روح بیکران، و به میزان زیاد جزیره بهشت هستند ردیابی و تجزیه و تحلیل کنم. سردرگمی من به سبب مواجهه با چیزی است که به نظر می‌رسد عملکرد همترانهای اسرارآمیز آنها، سه مطلق بالقوه، باشد. این مطلقها به نظر می‌رسد مقدم بر ماده، فراتر از ذهن، و مرجع بر روح باشند. من به سبب ناتوانی خود در درک این کارکردهای پیچیده که به حضور و عملکرد مطلق کامل، مطلق الوهیت، و مطلق جهانی نسبت می‌دهم، دائماً سردرگم و اغلب مبہوت هستم.

upholds all things material and all beings spiritual. The universes are eternally stable. There is stability in the midst of apparent instability. There is an underlying order and security in the midst of the energy upheavals and the physical cataclysms of the starry realms.

4:1.6 (55:4) The Universal Father has not withdrawn from the management of the universes; he is not an inactive Deity. If God should retire as the present upholder of all creation, there would immediately occur a universal collapse. Except for God, there would be no such thing as *reality*. At this very moment, as during the remote ages of the past and in the eternal future, God continues to uphold. The divine reach extends around the circle of eternity. The universe is not wound up like a clock to run just so long and then cease to function; all things are constantly being renewed. The Father unceasingly pours forth energy, light, and life. The work of God is literal as well as spiritual. “He stretches out the north over the empty space and hangs the earth upon nothing.”

4:1.7 (55:9) A being of my order is able to discover ultimate harmony and to detect far-reaching and profound co-ordination in the routine affairs of universe administration. Much that seems disjointed and haphazard to the mortal mind appears orderly and constructive to my understanding. But there is very much going on in the universes that I do not fully comprehend. I have long been a student of, and am more or less conversant with, the recognized forces, energies, minds, morontias, spirits, and personalities of the local universes and the superuniverses. I have a general understanding of how these agencies and personalities operate, and I am intimately familiar with the workings of the accredited spirit intelligences of the grand universe. Notwithstanding my knowledge of the phenomena of the universes, I am constantly confronted with cosmic reactions which I cannot fully fathom. I am continually encountering apparently fortuitous conspiracies of the interassociation of forces, energies, intellects, and spirits, which I cannot satisfactorily explain.

4:1.8 (55:9) I am entirely competent to trace out and to analyze the working of all phenomena directly resulting from the functioning of the Universal Father, the Eternal Son, the Infinite Spirit, and, to a large extent, the Isle of Paradise. My perplexity is occasioned by encountering what appears to be the performance of their mysterious co-ordinates, the three Absolutes of potentiality. These Absolutes seem to supersede matter, to transcend mind, and to supervene spirit. I am constantly confused and often perplexed by my inability to comprehend these complex transactions which I attribute to the presences and performances of the Unqualified Absolute, the Deity Absolute, and the Universal Absolute.

این مطلقها باید وجودهای کاملاً آشکار نشده در گستره گیتی باشند که در پدیده‌های توانمندی فضا و در کارکرد سایر فوق غایی‌ها این را برای فیزیکدانها، فلاسفه، یا حتی مذهبگرایان غیرممکن می‌سازند که با قطعیت پیش‌بینی کنند که نیروها، مفاهیم، یا ارواح آغازین به مطالبات انجام شده در یک وضعیت واقعی پیچیده که در بر گیرنده تنظیمات عالی و ارزشهای غائی است دقیقاً چگونه پاسخ خواهند داد.

همچنین یک وحدت ارگانیکی در جهانهای زمان و فضا وجود دارد که به نظر می‌رسد مبنای تمامی تار و پود رویدادهای کیهانی است. این حضور زنده ایزد متعال در حال تکامل، این همه جا حضوری پیش‌بینی شده ناکامل توسط آنچه که به نظر می‌رسد یک هماهنگی شگفت‌انگیز تصادفی رخدادهای ظاهراً بی‌ربط جهان است به طور غیرقابل فهم همواره تجلی می‌یابد. این باید کارکرد مشیت — قلمرو ایزد متعال و عامل مشترک — باشد.

من به این باور تمایل دارم که این کنترل گسترده و کلاً غیرقابل شناخت هماهنگی و ارتباط متقابل تمامی فازها و اشکال فعالیت جهان است که موجب می‌شود چنین آمیزه متنوع و ظاهراً نامیدکننده آشفتگی از پدیده‌های فیزیکی، ذهنی، اخلاقی، و روحی چنان بدون خطا برای جلال خداوند و برای بهروزی انسانها و فرشتگان عمل کند.

اما در مفهوم فراگیرتر "اتفاقات" ظاهری کیهان بدون شک بخشی از درام متناهی ماجرای زمان - فضای بیکران در کنترل ابدی او روی مطلقها است.

2- خداوند و طبیعت

طبیعت از یک جهت محدود عادت فیزیکی خداوند است. رفتار یا عمل خداوند از طریق طرحهای آزمایشی و الگوهای تکاملی یک جهان محلی، یک کوکبه، یک سیستم، یا یک سیاره مشروط شده و به طور پیش‌نگرانه تعدیل می‌شود. خداوند مطابق یک قانون به خوبی تعریف شده، تغییرناپذیر، و غیرقابل دگرگونی در سرتاسر جهان در حال گسترش بنیادین عمل می‌کند، اما او الگوهای عمل خویش را تعدیل می‌کند، طوری که به رفتار هماهنگ و متوازن هر جهان، کوکبه، سیستم، سیاره، و شخصیت مطابق مقاصد، اهداف، و طرحهای محلی پروژه‌های متناهی حاوی پیشرفت تکاملی کمک نماید.

از این رو طبیعت، آنطور که انسان فانی آن را می‌فهمد، بنیان زیرین و زمینه بنیادین یک الوهیت تغییرناپذیر و قوانین دگرگونی‌ناپذیر او را ارائه می‌دارد، که از طریق کارکرد طرحهای محلی، مقاصد، الگوها، و شرایطی که توسط نیروها و شخصیت‌های جهان محلی، کوکبه، سیستم، و سیاره آغاز شده و به اجرا گذارده می‌شوند تعدیل می‌شود، به واسطه آنها نوسان می‌یابد، و از طریق آنها دگرگونی‌هایی را تجربه می‌کند. برای مثال: همانطور که قوانین خداوند در نیادان مقدر شده‌اند، از طریق طرحهایی که توسط پسر آفریننده و روح

4.1.9 (56.1) These Absolutes must be the not-fully-revealed presences abroad in the universe which, in the phenomena of space potency and in the function of other superultimates, render it impossible for physicists, philosophers, or even religionists to predict with certainty as to just how the primordials of force, concept, or spirit will respond to demands made in a complex reality situation involving supreme adjustments and ultimate values.

4.1.10 (56.2) There is also an organic unity in the universes of time and space which seems to underlie the whole fabric of cosmic events. This living presence of the evolving Supreme Being, this Immanence of the Projected Incomplete, is inexplicably manifested ever and anon by what appears to be an amazingly fortuitous co-ordination of apparently unrelated universe happenings. This must be the function of Providence — the realm of the Supreme Being and the Conjoint Actor.

4.1.11 (56.3) I am inclined to believe that it is this far-flung and generally unrecognizable control of the co-ordination and interassociation of all phases and forms of universe activity that causes such a variegated and apparently hopelessly confused medley of physical, mental, moral, and spiritual phenomena so unerringly to work out to the glory of God and for the good of men and angels.

4.1.12 (56.4) But in the larger sense the apparent "accidents" of the cosmos are undoubtedly a part of the finite drama of the time-space adventure of the Infinite in his eternal manipulation of the Absolutes.

2. GOD AND NATURE

4.2.1 (56.5) Nature is in a limited sense the physical habit of God. The conduct, or action, of God is qualified and provisionally modified by the experimental plans and the evolutionary patterns of a local universe, a constellation, a system, or a planet. God acts in accordance with a well-defined, unchanging, immutable law throughout the wide-spreading master universe; but he modifies the patterns of his action so as to contribute to the co-ordinate and balanced conduct of each universe, constellation, system, planet, and personality in accordance with the local objects, aims, and plans of the finite projects of evolutionary unfolding.

4.2.2 (56.6) Therefore, nature, as mortal man understands it, presents the underlying foundation and fundamental background of a changeless Deity and his immutable laws, modified by, fluctuating because of, and experiencing upheavals through, the working of the local plans, purposes, patterns, and conditions which have been inaugurated and are being carried out by the local universe, constellation, system, and planetary forces and personalities. For example: As God's laws have

آفرینشگر این جهان محلی برقرار شده‌اند تعدیل می‌یابند، و علاوه بر تمامی اینها عملکرد این قوانین از طریق خطاها، قصور، و شورشهای برخی موجودات مقیم سیاره شما و متعلق به سیستم بلافصل سیاره‌ای سرتانیا بیشتر تحت تأثیر واقع شده‌اند.

طبیعت یک برآیند زمانی - فضایی دو عامل کیهانی است: اول، تغییرناپذیری، کمال، و درستکاری الوهیت بهشت، و دوم، طرحهای آزمایشی، خطاهای اجرایی، اشتباهات شورش‌گرایانه، ناکاملی توسعه، و کاستی خردمندی مخلوقات خارج از بهشت، از بالاترین تا پایین‌ترین. از این رو طبیعت حامل یک رشته یکنواخت، تغییرناپذیر، باشکوه، و شگفت‌انگیز کمال از دایره ابدیت می‌باشد؛ اما در هر جهان، در هر سیاره، و در هر زندگی جداگانه، این طبیعت با اعمال، اشتباهات، و بدبینیهای مخلوقات سیستمها و جهانهای تکاملی تعدیل می‌شود، مشروط می‌شود، و بر حسب اتفاق خدشه‌دار می‌شود؛ و از این رو طبیعت همواره باید از یک خلق و خوی در حال تغییر، و علاوه بر آن غیرقابل پیش‌بینی، گرچه در زیر باثبات برخوردار باشد، و مطابق اسلوبهای عملی یک جهان محلی تغییر یابد.

طبیعت کمال بهشت است که بر کاستی، شرارت، و گناه جهانهای اتمام نیافته تقسیم شده است. لذا این خارج قسمت بیانگر هر دو، کامل و ناکامل، و هر دو، ابدی و گذرا است. تکامل متداوم طبیعت را از طریق افزایش محتوای کمال بهشت و از طریق کاهش محتوای شرارت، اشتباه، و ناهمگونی واقعیت نسبی تعدیل می‌کند.

خداوند شخصاً در طبیعت یا در هر یک از نیروهای طبیعت حضور ندارد، زیرا پدیده طبیعت روی هم قرارگیری نقصانهای تکامل تدریجی، و گاهی اوقات پیامدهای طغیان شورش‌گرایانه، روی بنیادهای بهشتی قانون جهانی خداوند است. همانطور که در کره‌ای نظیر یورنشیا به نظر می‌رسد، طبیعت هرگز نمی‌تواند جلوه کافی، نمایش حقیقی، و تصویر صادقانه یک خدای تماماً خردمند و نامتناهی باشد.

طبیعت، در کره شما، تعدیل قوانین کمال از طریق طرحهای تکاملی جهان محلی است. چه مضحک است که طبیعت به دلیل این که از یک نظر محدود و تعدیل شده توسط خداوند مورد رسوخ قرار گرفته، و به دلیل این که فازی از نیروی جهانی و لذا الهی است پرستش شود! همچنین طبیعت جلوه ناتمام، ناکامل، و کارکردهای ناقص توسعه، رشد، و پیشرفت یک آزمون جهان در تکامل کیهانی است.

نقایص ظاهری دنیای طبیعی نشانگر هیچ نقص مربوطه در سرشت خداوند نیستند. بلکه این نقایص مشاهده شده صرفاً لحظات اجتناب‌ناپذیر توقف در نمایش قرقره پیوسته در حال حرکت تصویربرداری ابدیت

been ordained in Nebadon, they are modified by the plans established by the Creator Son and Creative Spirit of this local universe; and in addition to all this the operation of these laws has been further influenced by the errors, defaults, and insurrections of certain beings resident upon your planet and belonging to your immediate planetary system of Satania.

^{423 (56.7)} Nature is a time-space resultant of two cosmic factors: first, the immutability, perfection, and rectitude of Paradise Deity, and second, the experimental plans, executive blunders, insurrectionary errors, incompleteness of development, and imperfection of wisdom of the extra-Paradise creatures, from the highest to the lowest. Nature therefore carries a uniform, unchanging, majestic, and marvelous thread of perfection from the circle of eternity; but in each universe, on each planet, and in each individual life, this nature is modified, qualified, and perchance marred by the acts, the mistakes, and the disloyalties of the creatures of the evolutionary systems and universes; and therefore must nature ever be of a changing mood, whimsical withal, though stable underneath, and varied in accordance with the operating procedures of a local universe.

^{424(57.1)} Nature is the perfection of Paradise divided by the incompleteness, evil, and sin of the unfinished universes. This quotient is thus expressive of both the perfect and the partial, of both the eternal and the temporal. Continuing evolution modifies nature by augmenting the content of Paradise perfection and by diminishing the content of the evil, error, and disharmony of relative reality.

^{425 (57.2)} God is not personally present in nature or in any of the forces of nature, for the phenomenon of nature is the superimposition of the imperfections of progressive evolution and, sometimes, the consequences of insurrectionary rebellion, upon the Paradise foundations of God's universal law. As it appears on such a world as Urantia, nature can never be the adequate expression, the true representation, the faithful portrayal, of an all-wise and infinite God.

^{426 (57.3)} Nature, on your world, is a qualification of the laws of perfection by the evolutionary plans of the local universe. What a travesty to worship nature because it is in a limited, qualified sense pervaded by God; because it is a phase of the universal and, therefore, divine power! Nature also is a manifestation of the unfinished, the incomplete, the imperfect outworkings of the development, growth, and progress of a universe experiment in cosmic evolution.

^{427 (57.4)} The apparent defects of the natural world are not indicative of any such corresponding defects in the character of God. Rather are such observed imperfections merely the inevitable stop-

هستند. درست همین وقفه‌های حاوی نقص در مسیر تداوم کمال هستند که این را برای ذهن متناهی انسان مادی ممکن می‌سازند که به تصویری اجمالی از واقعیت الهی در زمان و فضا دست یابد. جلوه‌های مادی الوهیت تنها به این علت برای ذهن تکاملی انسان معیوب به نظر می‌رسند که انسان فانی اصرار به نگرش پدیده‌های طبیعت با چشمان طبیعی دارد، بینایی بشری که با موتای مورانشیا یا با آشکارسازی الهی، جایگزین جبران کننده آن در کرات زمان، مورد کمک واقع نشده است.

و طبیعت خدشه‌دار شده است، رخسار زیبای او زخم برداشته است، سیمای او پژمرده شده است، با شورش، رفتار ناشایسته، اندیشه نادرست هزاران مخلوقی که بخشی از طبیعت هستند، اما به آسیب خوردن او در زمان کمک کرده‌اند. نه، طبیعت خدا نیست. طبیعت یک شیء پرستشی نیست.

3- سیرت تغییرناپذیر خداوند

انسان مدتهاست که خدا را به صورت کسی شبیه خود پنداشته است. خداوند نسبت به انسان یا هر موجود دیگر در سرتاسر کائنات حسود نیست، هرگز نبوده، و هرگز نخواهد بود. با دانستن این که پسر آفریننده در نظر داشت انسان شاهکار آفرینش سیاره‌ای باشد، فرمانروای تمامی زمین باشد، این که بینش او تحت سلطه احساسات پست‌تر خود او قرار داشت، این صحنه که در برابر بتهای چوبی، سنگی، طلائی، و جامطلبی خودخواهانه سر تعظیم فرو می‌آورد — این صحنه‌های رقت‌بار خداوند و پسرانش را برمی‌انگیخت که برای انسان حسود باشند، اما نسبت به او هرگز.

خدای جاودانه ناتوان از خشم و غضب به مفهوم این احساسات بشری و آنطور که انسان چنین واکنشهایی را می‌فهمد می‌باشد. این احساسات پست و بیزار کننده هستند. آنها به سختی ارزش انسانی نامیده شدن را دارند، تا چه رسد الهی، و چنین حالاتی نسبت به طبیعت کامل و سیرت زیبای پدر جهانی به کلی بیگانه‌اند.

دشواری زیاد، بسیار زیاد، که انسانهای یورنشیا در فهم خداوند دارند به سبب پیامدهای گسترده شورش لوسیفر و خیانت کلیگشیا است. در کراتی که به واسطه گناه جدا نشده‌اند، نژادهای تکاملی قادرند برداشتهای بسیار بهتری نسبت به پدر جهانی فرموله کنند. آنها کمتر از سردرگمی، کژ اندیشی، و تحریف مفهوم رنج می‌پرنند.

خداوند از هیچ کاری که تاکنون انجام داده، اکنون انجام می‌دهد، یا در آینده انجام خواهد داد توبه نمی‌کند. او تماماً خردمند و نیز تماماً قدرتمند است. خرد انسان ناشی از آزمون‌ها و اشتباهات تجربه بشری است. خرد خداوند مبتنی بر کمال تمام عیار بینش بیکران جهانی او است، و این پیش آگاهی الهی به طور مؤثر اراده آزاد خلاق را هدایت می‌کند.

پدر جهانی هرگز کاری نمی‌کند که موجب تأسف یا پشیمانی متعاقب شود، اما مخلوقات دارای اراده جهانی دور افتاده که توسط شخصیت‌های آفرینشگر او طراحی و آفریده شده‌اند، از طریق انتخاب تأسف‌آور خود، گاهی

moments in the exhibition of the ever-moving reel of infinity picturization. It is these very defect-interruptions of perfection-continuity which make it possible for the finite mind of material man to catch a fleeting glimpse of divine reality in time and space. The material manifestations of divinity appear defective to the evolutionary mind of man only because mortal man persists in viewing the phenomena of nature through natural eyes, human vision unaided by morontia mota or by revelation, its compensatory substitute on the worlds of time.

428 (57.5) And nature is marred, her beautiful face is scarred, her features are seared, by the rebellion, the misconduct, the misticoming of the myriads of creatures who are a part of nature, but who have contributed to her disfigurement in time. No, nature is not God. Nature is not an object of worship.

3. GOD'S UNCHANGING CHARACTER

431 (57.6) All too long has man thought of God as one like himself. God is not, never was, and never will be jealous of man or any other being in the universe of universes. Knowing that the Creator Son intended man to be the masterpiece of the planetary creation, to be the ruler of all the earth, the sight of his being dominated by his own baser passions, the spectacle of his bowing down before idols of wood, stone, gold, and selfish ambition — these sordid scenes stir God and his Sons to be jealous for man, but never of him.

432 (57.7) The eternal God is incapable of wrath and anger in the sense of these human emotions and as man understands such reactions. These sentiments are mean and despicable; they are hardly worthy of being called human, much less divine; and such attitudes are utterly foreign to the perfect nature and gracious character of the Universal Father.

433 (58.1) Much, very much, of the difficulty which Urantia mortals have in understanding God is due to the far-reaching consequences of the Lucifer rebellion and the Caligastia betrayal. On worlds not segregated by sin, the evolutionary races are able to formulate far better ideas of the Universal Father; they suffer less from confusion, distortion, and perversion of concept.

434 (58.2) God repents of nothing he has ever done, now does, or ever will do. He is all-wise as well as all-powerful. Man's wisdom grows out of the trials and errors of human experience; God's wisdom consists in the unqualified perfection of his infinite universe insight, and this divine foreknowledge effectively directs the creative free will.

435 (58.3) The Universal Father never does anything that causes subsequent sorrow or regret, but the will creatures of the planning and making of his Creator personalities in the outlying universes, by

اوقات موجب احساس تأسف الهی در شخصیت‌های والدین آفریننده خود می‌شوند. اما اگر چه پدر نه اشتباه می‌کند، نه پشیمان می‌شود، و نه تأسف را تجربه می‌کند، موجودی با یک عاطفه پدری است، و هنگامی که فرزندانش با کمکی که توسط طرح‌های نیل معنوی و سیاست‌های صعود انسانی جهانها چنان آزادانه فراهم شده، نمی‌توانند به آن سطوح معنوی که قادرند به آن دست یابند برسند، قلبش بدون شک محزون می‌شود.

خوبی بیکران پدر فراتر از درک ذهن متناهی زمان است. از این رو برای نمایش مؤثر تمامی فازهای خوبی نسبی همیشه باید مقایسه‌ای با شرارت نسبی (نه گناه) انجام پذیرد. کامل بودن خوبی الهی به این دلیل می‌تواند از طریق نقصان بینش انسانی تشخیص داده شود که فقط در رابطه مقایسه‌ای با نقصان نسبی در روابط زمان و ماده در حرکات فضا قرار دارد.

سیرت خداوند بی‌نهایت فوق بشری است. از این رو این طبیعت الوهیت، پیش از آن که حتی بتواند توسط ذهن متناهی انسان در کادر ایمان درک شود، باید همچون در پسران الهی جسمیت یابد.

4- فهم خداوند

خداوند یگانه موجود ساکن، خود شامل، و تغییرناپذیر در تمامی جهانها است، که نه بیرون دارد، نه ماوراء، نه گذشته، و نه آینده. خداوند انرژی هدفمند (روح خلاق) و اراده مطلق است، و اینها خود - موجود و جهانی هستند.

از آنجا که خداوند خود - موجود است، مطلقاً مستقل است. هویت خداوند خود مغایر با تغییر است. "من، خداوند، تغییر نمی‌کنم." خداوند دگرگونی ناپذیر است، اما تا هنگام نیل به مرتبت بهشتی نمی‌توانید حتی شروع به فهم این امر کنید که چگونه خداوند از سادگی به پیچیدگی، از هویت به تنوع، از سکون به حرکت، از بیکرانی به متناهی بودن، از الهی به بشری، و از وحدت به دوگانگی و سه‌گانگی گذر می‌کند. و لذا خداوند می‌تواند جلوه‌های مطلق بودن خود را تعدیل کند زیرا تغییرناپذیری الهی به معنی عدم تحرک نیست. خداوند دارای اراده است — او اراده است.

خداوند موجودی حاوی خودمختاری مطلق است. هیچ حد و مرزی در واکنش‌های جهانی او وجود ندارد، به جز آنهایی که توسط خود او برقرار شده است، و اعمال داوطلبانه او فقط با آن کیفیت‌های الهی و ویژگی‌های کامل که به طور ذاتی طبیعت جاودانه او را متمایز می‌کنند تعدیل می‌شوند. از این رو خداوند به عنوان موجودی دارای خوبی نهایی به علاوه یک اراده آزاد حاوی بیکرانی خلاق به جهان مربوط است.

پدر - مطلق آفریننده جهان مرکزی و کامل و پدر تمامی آفرینندگان دیگر است. خداوند شخصیت، خوبی، و ویژگی‌های بیشمار دیگر را با انسان و سایر موجودات

their unfortunate choosing, sometimes occasion emotions of divine sorrow in the personalities of their Creator parents. But though the Father neither makes mistakes, harbors regrets, nor experiences sorrows, he is a being with a father's affection, and his heart is undoubtedly grieved when his children fail to attain the spiritual levels they are capable of reaching with the assistance which has been so freely provided by the spiritual-attainment plans and the mortal-ascension policies of the universes.

436 (584) The infinite goodness of the Father is beyond the comprehension of the finite mind of time; hence must there always be afforded a contrast with comparative evil (not sin) for the effective exhibition of all phases of relative goodness. Perfection of divine goodness can be discerned by mortal imperfection of insight only because it stands in contrastive association with relative imperfection in the relationships of time and matter in the motions of space.

437 (585) The character of God is infinitely superhuman; therefore must such a nature of divinity be personalized, as in the divine Sons, before it can even be faith-grasped by the finite mind of man.

4. THE REALIZATION OF GOD

441 (586) God is the only stationary, self-contained, and changeless being in the whole universe of universes, having no outside, no beyond, no past, and no future. God is purposive energy (creative spirit) and absolute will, and these are self-existent and universal.

442 (587) Since God is self-existent, he is absolutely independent. The very identity of God is inimical to change. "I, the Lord, change not." God is immutable; but not until you achieve Paradise status can you even begin to understand how God can pass from simplicity to complexity, from identity to variation, from quiescence to motion, from infinity to finitude, from the divine to the human, and from unity to duality and triunity. And God can thus modify the manifestations of his absoluteness because divine immutability does not imply immobility; God has will — he is will.

443 (588) God is the being of absolute self-determination; there are no limits to his universe reactions save those which are self-imposed, and his freewill acts are conditioned only by those divine qualities and perfect attributes which inherently characterize his eternal nature. Therefore is God related to the universe as the being of final goodness plus a free will of creative infinity.

444 (589) The Father-Absolute is the creator of the central and perfect universe and the Father of all other Creators. Personality, goodness, and

قسمت می‌کند، اما بیکرانی اراده فقط متعلق به او است. خداوند به واسطه تمایلات طبیعت جاودانه‌اش و به واسطه اصول خرد بیکرانش در اعمال خلقتش محدود است. خداوند فقط آنچه را که بینهایت کامل است شخصاً انتخاب می‌کند، از این رو جهان مرکزی از کمال آسمانی برخوردار است. و در حالی که پسران آفریننده به طور کامل در الوهیت او، حتی فازهایی از مطلق بودن او، سهیم هستند، در مجموع به واسطه آن نهایت خردمندی که بیکرانی اراده پدر را رهنمون می‌شود محدود نیستند. لذا، در مرتبت فرزندی میکائیل، اراده خلاق حتی فعالتر می‌شود، کاملاً الهی و تقریباً غائی، اگر نه مطلق. پدر بیکران و جاودانه است، اما انکار امکان خود محدودسازی ارادی او منجر به انکار همین مفهوم مطلق بودن ارادی او می‌شود.

مطلق بودن خداوند بر تمامی هفت سطوح واقعیت جهان سایه افکنده است. و تمامی این طبیعت مطلق تابع رابطه آفریننده با خانواده جهانی مخلوق او است. ممکن است عدالت سه‌گانه در جهان جهانی با موشکافی تعیین ویژگی شود، اما خدای جهانی در تمامی رابطه عظیم خانوادگی با مخلوقات زمان تابع احساس الهی است. در ابتدا و در انتها — برای ابد — خدای بیکران یک پدر است. از میان تمامی عناوین ممکن که او می‌تواند به طور شایسته با آنها شناخته شود، به من رهنمود داده شده که خدای تمامی آفرینش را به عنوان پدر جهانی تصویر نمایم.

در خدای پدر اعمال مبتنی بر اراده آزاد در سیطره قدرت قرار ندارند، و توسط هوشمندی تنها نیز هدایت نمی‌شوند. شخصیت الهی به این صورت تعریف می‌گردد که در روح وجود دارد و خود را به صورت محبت به جهانها آشکار می‌سازد. از این رو، اولین منبع و مرکز در تمامی روابط شخصیش با شخصیتهای خلق شده جهانها همواره و به طور مداوم یک پدر بامهر و محبت می‌باشد. خداوند در بالاترین مفهوم کلام یک پدر است. او از طریق آرمان‌گرایی کامل مهر الهی برای ابد برانگیخته می‌شود، و آن طبیعت مهرآمیز قوی‌ترین بیان و بزرگترین رضایت خود را در دوست داشتن و دوست داشته شدن می‌یابد.

در علم، خداوند اولین علت است؛ در مذهب، پدر جهانی و بامحبت است؛ در فلسفه، موجود یگانه‌ای که به واسطه خود وجود دارد، و به هیچ موجود دیگری برای وجود وابسته نیست بلکه واقعیت وجود را به همه چیز و به تمامی موجودات دیگر با بخشندگی عطا می‌دارد. اما به آشکارسازی الهی نیاز است که نشان داده شود که خدای مذهب اولین علت علم و وحدت خود - موجود فلسفه است، سرشار از رحمت و نیکی و متعهد به این که موجب بقای ابدی فرزندان در زمین شود.

ما مشتاق مفهوم بیکران هستیم، اما ایده تجربی خداوند، ظرفیت ما در همه جا و در هر زمان برای درک عوامل شخصیت و ربانیت بالاترین برداشت ما از الوهیت، را پرستش می‌کنیم.

آگاهی از یک زندگی پیروزمند بشری در زمین ناشی از آن ایمان مخلوق است که در هنگام مواجه شدن با منظره وحشتناک محدودیتهای بشری جرأت می‌یابد هر

numerous other characteristics, God shares with man and other beings, but infinity of will is his alone. God is limited in his creative acts only by the sentiments of his eternal nature and by the dictates of his infinite wisdom. God personally chooses only that which is infinitely perfect, hence the supernal perfection of the central universe; and while the Creator Sons fully share his divinity, even phases of his absoluteness, they are not altogether limited by that finality of wisdom which directs the Father's infinity of will. Hence, in the Michael order of sonship, creative free will becomes even more active, wholly divine and well-nigh ultimate, if not absolute. The Father is infinite and eternal, but to deny the possibility of his volitional self-limitation amounts to a denial of this very concept of his volitional absoluteness.

445 (31) God's absoluteness pervades all seven levels of universe reality. And the whole of this absolute nature is subject to the relationship of the Creator to his universe creature family. Precision may characterize trinitarian justice in the universe of universes, but in all his vast family relationship with the creatures of time the God of universes is governed by *divine sentiment*. First and last — eternally — the infinite God is a *Father*. Of all the possible titles by which he might appropriately be known, I have been instructed to portray the God of all creation as the Universal Father.

446 (32) In God the Father freewill performances are not ruled by power, nor are they guided by intellect alone; the divine personality is defined as consisting in spirit and manifesting himself to the universes as love. Therefore, in all his personal relations with the creature personalities of the universes, the First Source and Center is always and consistently a loving Father. God is a Father in the highest sense of the term. He is eternally motivated by the perfect idealism of divine love, and that tender nature finds its strongest expression and greatest satisfaction in loving and being loved.

447 (33) In science, God is the First Cause; in religion, the universal and loving Father; in philosophy, the one being who exists by himself, not dependent on any other being for existence but beneficently conferring reality of existence on all things and upon all other beings. But it requires revelation to show that the First Cause of science and the self-existent Unity of philosophy are the God of religion, full of mercy and goodness and pledged to effect the eternal survival of his children on earth.

448 (34) We crave the concept of the Infinite, but we worship the experience-idea of God, our anywhere and any-time capacity to grasp the personality and divinity factors of our highest concept of Deity.

449 (35) The consciousness of a victorious human life on earth is born of that creature faith which dares to challenge each recurring episode of

قسمت تکراری از وجود را از طریق این اعلام راسخ به چالش بطلبید: حتی اگر نتوانم این کار را انجام دهم، در من کسی زندگی می‌کند که می‌تواند و آن را انجام خواهد داد، بخشی از پدر - مطلق جهان جهانیها. و این "آن" پیروزی، همان ایمان شما، است که بر دنیا غلبه می‌کند."

5- ایده‌های اشتباه از خداوند

سنت مذهبی سند به طور ناقص حفظ شده تجارب انسانهای خدانشناس روزگاران گذشته است، اما این اسناد به عنوان راهنمای زندگی مذهبی یا به عنوان منبع اطلاعات حقیقی پیرامون پدر جهانی قابل اعتماد نیستند. چنین اعتقادات باستانی به واسطه این واقعیت که انسان بدوی یک اسطورپرداز بود به طور یکنواخت تغییر داده شده‌اند.

یکی از بزرگترین منابع سردرگمی در یورنشیا پیرامون طبیعت خداوند ناشی از ناتوانی کتب مقدس شما در تمایز ساختن اشکار شخصیت‌های تثلیث بهشت از هم و الوهیت بهشت از آفرینندگان و سرپرستان جهان محلی است. در طول مدیریت‌های پیشین زمین که فهمی ناقص از آنها وجود دارد، کاهنان و پیامبران شما نتوانستند پرنسهای سیاره‌ای، حکمرانان سیستم، پدران کوبه، پسران آفریننده، فرمانروایان ابرجهان، ایزد متعل، و پدر جهانی را به وضوح از هم تمایز دهند. بسیاری از پیامهای شخصیت‌های تحت فرمان، نظیر حاملین حیات و رسته‌های گوناگون فرشتگان، در اسناد تاریخی شما، به صورت پیامهایی که از سوی خود خداوند آمده عرضه شده‌اند. اندیشه مذهبی مردم یورنشیا هنوز شخصیت‌های همیار الوهیت را با خود پدر جهانی اشتباه می‌گیرد، طوری که همگی تحت یک لقب به شمار می‌آیند.

مردم یورنشیا مداوماً دستخوش تأثیر برداشتهای بدوی از خداوند هستند. خدایانی که در طوفان می‌غرند، زمین را با خشم خود می‌لرزانند و انسانها را با غضب خود نابود می‌سازند، و عدم خشنودی خود را طی روزگاران قحطی و سیل با انجام مجازات نشان می‌دهند. اینها خدایان مذاهب بدوی هستند. آنها خدایانی نیستند که زندگی می‌کنند و بر جهانها حکومت می‌کنند. چنین مفاهیمی یادگار روزگارانی هستند که انسانها تصور می‌کردند جهان تحت هدایت و سلطه هوسهای چنین خدایان خیالی قرار دارد. اما انسان فانی شروع به درک این کرده است که تا جایی که به سیاستهای اداری و رفتار آفرینندگان عالی و کنترلگران عالی مربوط می‌شود وی در قلمرو قانون و نظم نسبی زندگی می‌کند.

ایده بربری دلجویی کردن از یک خدای خشمگین، استمالت از یک خدای آزرده شده، مورد لطف الوهیت واقع شدن از طریق قربانیها و کفاره، و حتی ریختن خون، نمایانگر مذهبی است که کاملاً نابخردانه و بدوی است، فلسفه‌ای که برآزنده یک عصر روشن‌بینی علمی و حقیقت نیست. چنین باورهایی برای موجودات آسمانی و فرمانروایان الهی که در جهانها خدمت و حکومت

existence when confronted with the awful spectacle of human limitations, by the unfailing declaration: Even if I cannot do this, there lives in me one who can and will do it, a part of the Father-Absolute of the universe of universes. And that is "the victory which overcomes the world, even your faith."

5. ERRONEOUS IDEAS OF GOD

^{451 (589)} Religious tradition is the imperfectly preserved record of the experiences of the God-knowing men of past ages, but such records are untrustworthy as guides for religious living or as the source of true information about the Universal Father. Such ancient beliefs have been invariably altered by the fact that primitive man was a mythmaker.

^{452 (601)} One of the greatest sources of confusion on Urantia concerning the nature of God grows out of the failure of your sacred books clearly to distinguish between the personalities of the Paradise Trinity and between Paradise Deity and the local universe creators and administrators. During the past dispensations of partial understanding, your priests and prophets failed clearly to differentiate between Planetary Princes, System Sovereigns, Constellation Fathers, Creator Sons, Superuniverse Rulers, the Supreme Being, and the Universal Father. Many of the messages of subordinate personalities, such as Life Carriers and various orders of angels, have been, in your records, presented as coming from God himself. Urantian religious thought still confuses the associate personalities of Deity with the Universal Father himself, so that all are included under one appellation.

^{453 (602)} The people of Urantia continue to suffer from the influence of primitive concepts of God. The gods who go on a rampage in the storm; who shake the earth in their wrath and strike down men in their anger; who inflict their judgments of displeasure in times of famine and flood — these are the gods of primitive religion; they are not the Gods who live and rule the universes. Such concepts are a relic of the times when men supposed that the universe was under the guidance and domination of the whims of such imaginary gods. But mortal man is beginning to realize that he lives in a realm of comparative law and order as far as concerns the administrative policies and conduct of the Supreme Creators and the Supreme Controllers.

⁴⁵⁴⁽⁶⁰³⁾ The barbarous idea of appeasing an angry God, of propitiating an offended Lord, of winning the favor of Deity through sacrifices and penance and even by the shedding of blood, represents a religion wholly puerile and primitive, a philosophy unworthy of an enlightened age of science and truth. Such beliefs are utterly repulsive to the celestial beings and the divine rulers who serve and

می‌کنند به کلی بیزار کننده هستند. باور داشتن، اعتقاد داشتن، و آموزش دادن این که برای کسب لطف خداوند و دفع خشم موهوم الهی باید خون بی‌گناه ریخته شود توهین به خداوند است.

عبرانیان باور داشتند که "بدون ریختن خون بخشش گناه نمی‌تواند وجود داشته باشد." آنها از این ایده قدیمی و بتپرستانه که خدایان بدون دین خون نمی‌توانند مورد دلجویی واقع شوند رهایی نیافته بودند. با این حال موسی به پیشرفتی آشکار دست یافت هنگامی که انجام قربانیهای انسانی را قدغن نمود و در اذهان بدوی پیروان ساده دل صحرانورد خود آئین قربانی حیوانات را جانشین آن کرد.

اعطای یک پسر بهشت در کره شما وجه تفکیکناپذیر وضعیت پایان دادن یک عصر سیاره‌ای بود؛ آن گریزناپذیر بود، و برای جلب نظر لطف خداوند ضروری نبود. این اعطا همچنین عمل نهایی شخصی یک پسر آفریننده در ماجرای طولانی کسب حاکمیت تجربی جهانش بود. چه تحریف آشکاری از سیرت بیکران خداوند! این آموزش که قلب پدرانه او با تمامی سردی و سختی شدیش طی بدبختیها و محنتهای مخلوقاتش آنقدر لمس ناکردنی بود که بخششهای مهرآمیز او تا پیش از دیدن خونریزی و مردن پسر بی‌گناهش روی صلیب در جلجتا تحقق نیافت!

اما ساکنان یورنشیا از این خطاهای باستانی و خرافات بتپرستانه پیرامون طبیعت پدر جهانی رهایی خواهند یافت. آشکارسازی حقیقت پیرامون خداوند در حال پدیدار شدن است، و فرجام تیره بشر این است که پدر جهانی را در تمامیت سیرت زیبا و ویژگیهای دوست داشتنی که توسط پسر آفریننده که به عنوان پسر انسان و پسر خداوند با اقامت موقت در یورنشیا چنان باشکوه به تصویر در آمد بشناسند.

[ارائه شده توسط یک مشاور الهی یوورسا.]

reign in the universes. It is an affront to God to believe, hold, or teach that innocent blood must be shed in order to win his favor or to divert the fictitious divine wrath.

^{455 (604)} The Hebrews believed that "without the shedding of blood there could be no remission of sin." They had not found deliverance from the old and pagan idea that the Gods could not be appeased except by the sight of blood, though Moses did make a distinct advance when he forbade human sacrifices and substituted therefor, in the primitive minds of his childlike Bedouin followers, the ceremonial sacrifice of animals.

^{456 (605)} The bestowal of a Paradise Son on your world was inherent in the situation of closing a planetary age; it was inescapable, and it was not made necessary for the purpose of winning the favor of God. This bestowal also happened to be the final personal act of a Creator Son in the long adventure of earning the experiential sovereignty of his universe. What a travesty upon the infinite character of God! this teaching that his fatherly heart in all its austere coldness and hardness was so untouched by the misfortunes and sorrows of his creatures that his tender mercies were not forthcoming until he saw his blameless Son bleeding and dying upon the cross of Calvary!

^{457 (606)} But the inhabitants of Urantia are to find deliverance from these ancient errors and pagan superstitions respecting the nature of the Universal Father. The revelation of the truth about God is appearing, and the human race is destined to know the Universal Father in all that beauty of character and loveliness of attributes so magnificently portrayed by the Creator Son who sojourned on Urantia as the Son of Man and the Son of God.

^{458 (61.1)} [Presented by a Divine Counselor of Uversa.]

مقاله 5. رابطه خداوند با فرد

006 ⇨

کتاب یورنشيا

004 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 5

رابطه خداوند با فرد

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- دستیابی به خداوند
- 2- حضور خداوند
- 3- پرستش راستین
- 4- خداوند در مذهب
- 5- خود آگاهی خداوند
- 6- خدای شخصیت

مقدمه مقاله

اگر ذهن متناهی انسان قادر نباشد درک کند که چگونه یک خدای بسیار بزرگ و بسیار با عظمت همچون پدر جهانی می‌تواند برای دوستی با هر مخلوق بشری از منزلگاه جاودانه خویش در نهایت کمال فرود آید، پس چنین خرد متناهی بنا بر حقیقت این واقعیت که یک جزء واقعی از خدای زنده در درون خرد برخوردار از ذهن نرمال و به لحاظ اخلاقی آگاه هر انسان یورنشيا ساکن است، باید از همدمی الهی اطمینان داشته باشد. تنظیم کنندگان ساکن فکری بخشی از الوهیت جاودانه پدر بهشتی می‌باشند. انسان برای یافتن خداوند و تلاش برای مشارکت ربّانی با او نباید دورتر از تجربه درونی تعمق روانش روی این حضور واقعی روحانی برود.

خداوند بیکرانی سرشت جاودانه خود را در سرتاسر واقعیهای موجود شش همتر از مطلق خود توزیع نموده است، اما او در هر زمان می‌تواند با هر بخش یا فاز یا نوع آفرینش از طریق کارکرد اجزای پیش شخصی خود تماس شخصی مستقیم برقرار نماید. و خدای جاودان همچنین امتیاز اهدای شخصیت به آفرینندگان الهی و مخلوقات زنده جهان جهانها را به خود اختصاص داده است، ضمن این که علاوه بر آن امتیاز حفظ تماس مستقیم و پدرانه را با تمامی این موجودات

PAPER 5

GOD'S RELATION TO THE INDIVIDUAL

SECTIONS

Introduction

1. The Approach to God
2. The Presence of God
3. True Worship
4. God in Religion
5. The Consciousness of God
6. The God of Personality

INTRODUCTION

^{501 (621)} IF THE finite mind of man is unable to comprehend how so great and so majestic a God as the Universal Father can descend from his eternal abode in infinite perfection to fraternize with the individual human creature, then must such a finite intellect rest assurance of divine fellowship upon the truth of the fact that an actual fragment of the living God resides within the intellect of every normal-minded and morally conscious Urantia mortal. The indwelling Thought Adjusters are a part of the eternal Deity of the Paradise Father. Man does not have to go farther than his own inner experience of the soul's contemplation of this spiritual-reality presence to find God and attempt communion with him.

^{502 (622)} God has distributed the infinity of his eternal nature throughout the existential realities of his six absolute co-ordinates, but he may, at any time, make direct personal contact with any part or phase or kind of creation through the agency of his prepersonal fragments. And the eternal God has also reserved to himself the prerogative of bestowing personality upon the divine Creators and the living creatures of the universe of universes, while he has further reserved the prerogative of

شخصی از طریق مدار شخصیت محفوظ نموده است.

maintaining direct and parental contact with all these personal beings through the personality circuit.

1- دستیابی به خداوند

ناتوانی مخلوق متناهی برای نزدیکی به پدر نامتناهی ذاتی، نه انزوای پدر، بلکه متناهی بودن و محدودیتهای مادی موجودات آفریده شده است. میزان تفاوت روحانی میان بالاترین شخصیت جهان هستی و گروههای پایینتر موجودات هوشمند خلق شده غیر قابل تصور است. اگر برای رستههای پایینتر موجودات هوشمند ممکن بود که بی‌درنگ به حضور خود پدر نقل مکان شوند نمی‌دانستند آنجا هستند. آنها در آنجا نسبت به حضور پدر جهانی همانقدر ناآگاه می‌بودند که در اکنون در اینجا هستند. پیش از این که انسان فانی به طور استوار و در حیطه قلمرو امکان بتواند درخواست انتقال امن به پیشگاه بهشتی پدر جهانی را بنماید در پیش روی او یک راه طولانی طولانی وجود دارد. انسان پیش از آن که به سطحی دست یابد که دید معنوی به بار آورد، که به موجب آن قادر شود حتی هر یک از هفت روح استاد را ببیند، باید بارها از نظر روحی تغییر و تبدیل شود.

پدر ما مخفی نیست؛ او در انزوای اختیاری قرار ندارد. او برای آشکار ساختن خود به فرزندان قلمروهای جهانی خویش منابع خرد الهی را در تلاشی بی‌پایان بسیج نموده است. شکوهی بیکران و سخاوتی غیرقابل وصف به عظمت محبت او مربوط است که موجب می‌شود او آرزوی همدمی با هر موجود خلق شده‌ای را که بتواند او را درک کند، دوست بدارد، یا به وی نزدیک شود داشته باشد؛ و از این رو محدودیتهای ذاتی شما، که از شخصیت متناهی و وجود مادی شما جدایی ناپذیر است، زمان و مکان و شرایطی را که به واسطه آن بتوانید به هدف سفر فراز انسانی و ایستادن در پیشگاه پدر در مرکز تمامی چیزها دست یابید تعیین می‌کند.

اگر چه شما برای نزدیکی به حضور بهشتی پدر باید تا نیل به بالاترین سطوح متناهی پیشرفت روحی منتظر بمانید، باید به خاطر شناخت احتمال پیوسته موجود همدمی فوری معنوی با روح اعطایی پدر که به طور صمیمانه با روان درونی شما و نفس معنویت یابنده شما معاشر است شادمان باشید.

انسانهای قلمروهای زمان و فضا ممکن است در تواناییهای ذاتی و عطیه عقلانی به اندازه زیاد متفاوت باشند، آنها ممکن است از محیطهایی که به طور استثنایی برای ترقی اجتماعی و پیشرفت اخلاقی مطلوب است بهره‌مند باشند، یا ممکن است متحمل فقدان تقریباً هر وسیله یاری دهنده بشری به فرهنگ و پیشرفت ظاهری در هنرهای تمدن شوند؛ اما امکانات برای پیشرفت معنوی در دوران فراز زندگی برای همه یکسان است؛ سطوح فزاینده بینش معنوی و معانی کیهانی کاملاً مستقل

1. THE APPROACH TO GOD

^{51.1 (62.3)} The inability of the finite creature to approach the infinite Father is inherent, not in the Father's aloofness, but in the finiteness and material limitations of created beings. The magnitude of the spiritual difference between the highest personality of universe existence and the lower groups of created intelligences is inconceivable. Were it possible for the lower orders of intelligence to be transported instantly into the presence of the Father himself, they would not know they were there. They would there be just as oblivious of the presence of the Universal Father as where they now are. There is a long, long road ahead of mortal man before he can consistently and within the realms of possibility ask for safe conduct into the Paradise presence of the Universal Father. Spiritually, man must be translated many times before he can attain a plane that will yield the spiritual vision which will enable him to see even any one of the Seven Master Spirits.

^{51.2 (62.4)} Our Father is not in hiding; he is not in arbitrary seclusion. He has mobilized the resources of divine wisdom in a never-ending effort to reveal himself to the children of his universal domains. There is an infinite grandeur and an inexpressible generosity connected with the majesty of his love which causes him to yearn for the association of every created being who can comprehend, love, or approach him; and it is, therefore, the limitations inherent in you, inseparable from your finite personality and material existence, that determine the time and place and circumstances in which you may achieve the goal of the journey of mortal ascension and stand in the presence of the Father at the center of all things.

^{51.3 (63.1)} Although the approach to the Paradise presence of the Father must await your attainment of the highest finite levels of spirit progression, you should rejoice in the recognition of the ever-present possibility of immediate communion with the bestowal spirit of the Father so intimately associated with your inner soul and your spiritualizing self.

^{51.4 (63.2)} The mortals of the realms of time and space may differ greatly in innate abilities and intellectual endowment, they may enjoy environments exceptionally favorable to social advancement and moral progress, or they may suffer from the lack of almost every human aid to culture and supposed advancement in the arts of civilization; but the possibilities for spiritual progress in the ascension career are equal to all; increasing levels of spiritual insight and cosmic meanings are

از کلیه چنین ناهمسانیهای اجتماعی- اخلاقی محیطهای متنوع مادی در کرات تکاملی به دست می‌آیند.

انسانهای یورنشیا هر قدر هم که در موقعیتهای عطایای عقلانی، اجتماعی، اقتصادی، و حتی اخلاقی خود تفاوت داشته باشند، فراموش نکنید که عطیه معنوی آنها یکسان و بی‌همتا است. آنها همگی از همان حضور الهی هدیه پدر بهره‌مند هستند، و همگی به طور یکسان از این امتیاز برخوردارند که در پی همدی صمیمانه شخصی با این روح سکنی‌گزین که منشا الهی دارد هستند، ضمن این که همگی می‌توانند پذیرش راهبری یکسان معنوی این ناصحان اسرارآمیز را برگزینند.

اگر انسان فانی به لحاظ معنوی با دل و جان برانگیخته شود، و به طور تمام و کمال وقف انجام خواست پدر گردد، از آنجا که تنظیم‌کننده سکنی‌گزین و الهی با قطع و یقین و به طور مؤثر به لحاظ معنوی به او اهدا گشته است، در تجربه آن فرد پدیداری بصیرت متعالی شناخت خداوند و اطمینان آسمانی بقا به مقصود یافتن خدا از طریق تجربه تدریجی بیشتر و بیشتر همانند او شدن، نمی‌تواند صورت نیابد.

انسان به لحاظ معنوی توسط یک تنظیم‌کننده فکری بقا یافته مورد سکنی واقع شده است. اگر چنین ذهن انسانی به طور صادقانه و معنوی برانگیخته شود، اگر چنین روان بشری اشتیاق شناخت خداوند و همانند او شدن را داشته باشد، و صادقانه بخواهد خواست پدر را انجام دهد، هیچ تأثیر منفی محرومیت بشری یا نیروی مثبت محتمل مداخله‌کننده‌ای وجود ندارد که بتواند مانع از فراز قطعی چنین روان به لحاظ الهی برانگیخته شده به دروازه‌های بهشت شود.

پدر خواستار این است که کلیه مخلوقاتش در مشارکت ربانی شخصی با او باشند. او در بهشت مکانی برای پذیرش تمامی آنهایی دارد که وضعیت بقا و طبیعت معنویشان چنین دستیابی را ممکن می‌سازد. از این رو اکنون و برای همیشه در فلسفه خود پایدار باشید: برای هر یک از شما و برای همگی ما، خداوند قابل دسترسی است. خداوند دست‌یافتنی است، راه باز است. نیروهای مهر الهی و راهها و شیوه‌های سرپرستی الهی در تلاش برای تسهیل پیشروی هر موجود ارزشمند هوشمند هر جهان به حضور بهشتی پدر جهانی همگی به هم قفل هستند.

این واقعیت که دستیابی به خداوند مستلزم زمان کلانی است، حضور و شخصیت بیکران را کمتر واقعی نمی‌سازد. صعود شما بخشی از مدار هفت ابرجهان است، و گر چه شما به دفعات بی‌شمار به دور آن چرخش می‌کنید، می‌توانید انتظار داشته باشید که در روح و مرتبت همواره به سوی درون چرخش کنید. شما می‌توانید از انتقال کره به کره اطمینان داشته باشید، از مدارهای بیرونی همواره نزدیک‌تر به مرکز درونی، و شک نداشته باشید که روزی در حضور الهی و مرکزی خواهید ایستاد و او را خواهید دید، به بیانی استعاری، رو در رو. مسئله دستیابی به سطوح واقعی و عملی معنوی است؛ و این سطوح معنوی فقط به وسیله هر موجودی قابل دستیابی هستند که توسط یک ناصح اسرارآمیز مورد سکنی واقع شده باشد، و متعاقباً برای

attained quite independently of all such sociomoral differentials of the diversified material environments on the evolutionary worlds.

51.5 (633) However Urantia mortals may differ in their intellectual, social, economic, and even moral opportunities and endowments, forget not that their spiritual endowment is uniform and unique. They all enjoy the same divine presence of the gift from the Father, and they are all equally privileged to seek intimate personal communion with this indwelling spirit of divine origin, while they may all equally choose to accept the uniform spiritual leading of these Mystery Monitors.

51.6 (634) If mortal man is wholeheartedly spiritually motivated, unreservedly consecrated to the doing of the Father's will, then, since he is so certainly and so effectively spiritually endowed by the indwelling and divine Adjuster, there cannot fail to materialize in that individual's experience the sublime consciousness of knowing God and the supernal assurance of surviving for the purpose of finding God by the progressive experience of becoming more and more like him.

51.7 (635) Man is spiritually indwelt by a surviving Thought Adjuster. If such a human mind is sincerely and spiritually motivated, if such a human soul desires to know God and become like him, honestly wants to do the Father's will, there exists no negative influence of mortal deprivation nor positive power of possible interference which can prevent such a divinely motivated soul from securely ascending to the portals of Paradise.

51.8 (636) The Father desires all his creatures to be in personal communion with him. He has on Paradise a place to receive all those whose survival status and spiritual nature make possible such attainment. Therefore settle in your philosophy now and forever: To each of you and to all of us, God is approachable, the Father is attainable, the way is open; the forces of divine love and the ways and means of divine administration are all interlocked in an effort to facilitate the advancement of every worthy intelligence of every universe to the Paradise presence of the Universal Father.

51.9 (637) The fact that vast time is involved in the attainment of God makes the presence and personality of the Infinite none the less real. Your ascension is a part of the circuit of the seven superuniverses, and though you swing around it countless times, you may expect, in spirit and in status, to be ever swinging inward. You can depend upon being translated from sphere to sphere, from the outer circuits ever nearer the inner center, and some day, doubt not, you shall stand in the divine and central presence and see him, figuratively speaking, face to face. It is a question of the attainment of actual and literal spiritual levels; and these spiritual levels are attainable by any being who has been indwelt by a Mystery Monitor, and

ابد با آن تنظیم کننده فکر پیوند یافته باشد.

پدر در اختفای معنوی نیست، اما تعداد بسیار زیادی از مخلوقات او خود را در میان تصمیمات عمدی خویش پنهان ساخته‌اند و در حال حاضر از طریق انتخاب راه‌های انحرافی خودشان و از طریق زیاده‌روی سمج‌وار اذهان متعصب و سرشتهای غیرروحانی‌شان خود را از همدمی معنوی با روح او و روح پسر او جدا ساخته‌اند.

انسان فانی تا زمانی که قدرت انتخاب برایش باقی است ممکن است به سوی خداوند کشیده شود و ممکن است مکرراً خواست الهی را ترک کند. فنانی نهایی انسان قطعی نمی‌شود تا این که او توان گزینش خواست پدر را از دست بدهد. قلب پدر هرگز برای نیاز و درخواست فرزندانش بسته نیست. فرزندان او فقط هنگامی که نهایتاً و برای همیشه میل به انجام خواست الهی او — شناخت او و همانند او بودن — را از دست می‌دهند، قلوب خود را به سوی نیروی گیرای پدر برای همیشه می‌بندند. به همین ترتیب هنگامی که پیوند با تنظیم کننده به جهان اعلام می‌دارد که چنین صعود کننده‌ای به این انتخاب نهایی و بازگشت ناپذیر دست زده است که مطابق خواست پدر زندگی کند، سرنوشت ابدی انسان تضمین می‌شود.

خداوند بزرگ با انسان فانی تماس مستقیم می‌گیرد و بخشی از خود بیکران و جاودان و غیرقابل فهمش را عطا می‌دارد که در درون او زندگی کند و سکنی گزیند. خداوند با انسان به یک ماجراجویی جاودانه مبادرت ورزیده است. اگر شما به راهبریهای نیروهای روحی درون و اطرافتان تن در دهید، نمی‌توانید در نیل به سرنوشت والایی که توسط یک خداوند با محبت به عنوان هدف جهانی مخلوقات فرازگرای او که متعلق به کرات تکاملی فضا هستند تعیین شده است ناتوان بمانید.

2- حضور خداوند

حضور فیزیکی بیکران و اقصیت جهان مادی است. حضور ذهنی الوهیت باید توسط عمق هر تجربه عقلانی و به وسیله سطح تکاملی شخصیت تعیین شود. حضور معنوی ربانیت باید به دلیل ضرورت در جهان متفاوت باشد. آن توسط ظرفیت معنوی پذیرش و توسط درجه وقف خواست مخلوق به انجام خواست الهی تعیین می‌شود.

خداوند در هر یک از فرزندان از روح تولد یافته خود زندگی می‌کند. پسران بهشتی همیشه به حضور خداوند، "دست راست پدر"، دسترسی دارند، و تمامی شخصیت‌های مخلوق او به "آغوش پدر" دسترسی دارند. این امر به مدار شخصیت، هر گاه، هر جا، و به هر طریق که مورد تماس واقع شود، اشاره دارد، و یا در غیر این صورت مستلزم تماس شخصی خود آگاه، و همدمی معنوی با پدر جهانی، چه در منزلگاه مرکزی یا در مکان مشخص دیگر، همچون در یکی از هفت کرات مقدس بهشت، می‌باشد.

who has subsequently eternally fused with that Thought Adjuster.

^{51.10 (64.1)} The Father is not in spiritual hiding, but so many of his creatures have hidden themselves away in the mists of their own wilful decisions and for the time being have separated themselves from the communion of his spirit and the spirit of his Son by the choosing of their own perverse ways and by the indulgence of the self-assertiveness of their intolerant minds and unspiritual natures.

^{51.11 (64.2)} Mortal man may draw near God and may repeatedly forsake the divine will so long as the power of choice remains. Man's final doom is not sealed until he has lost the power to choose the Father's will. There is never a closure of the Father's heart to the need and the petition of his children. Only do his offspring close their hearts forever to the Father's drawing power when they finally and forever lose the desire to do his divine will — to know him and to be like him. Likewise is man's eternal destiny assured when Adjuster fusion proclaims to the universe that such an ascender has made the final and irrevocable choice to live the Father's will.

^{51.12 (64.3)} The great God makes direct contact with mortal man and gives a part of his infinite and eternal and incomprehensible self to live and dwell within him. God has embarked upon the eternal adventure with man. If you yield to the leadings of the spiritual forces in you and around you, you cannot fail to attain the high destiny established by a loving God as the universe goal of his ascendant creatures from the evolutionary worlds of space.

2. THE PRESENCE OF GOD

^{52.1 (64.4)} The physical presence of the Infinite is the reality of the material universe. The mind presence of Deity must be determined by the depth of individual intellectual experience and by the evolutionary personality level. The spiritual presence of Divinity must of necessity be differential in the universe. It is determined by the spiritual capacity of receptivity and by the degree of the consecration of the creature's will to the doing of the divine will.

^{52.2 (64.5)} God lives in every one of his spirit-born sons. The Paradise Sons always have access to the presence of God, "the right hand of the Father," and all of his creature personalities have access to the "bosom of the Father." This refers to the personality circuit, whenever, wherever, and however contacted, or otherwise entails personal, self-conscious contact and communion with the Universal Father, whether at the central abode or at some other designated place, as on one of the seven sacred spheres of Paradise.

با این وجود حضور الهی نمی‌تواند، چنان به طور کامل و با قطعیت زیاد همچون در تلاش شما برای همدمی معنوی یا ناصح اسرارآمیز سکنی‌گزین، تنظیم کننده فکری بهشت، هیچ جا در طبیعت یا حتی در زندگی انسانهای خداشناس کشف شود. این چه خطایی است که خداوند را بسیار دور در آسمانها تصور کنید، وقتی که روح پدر جهانی در درون ذهن خودتان زندگی می‌کند!

به دلیل این ذره خداوند که در شما سکنی می‌گزیند است که می‌توانید امید داشته باشید، به تدریج که در هماهنگی با راهبریهای معنوی تنظیم کننده پیشرفت می‌کنید، بیشتر به طور کامل حضور و نیروی دگرگون کننده آن تأثیرات معنوی دیگری را که شما را احاطه می‌کنند و با شما تماس دارند اما به صورت جزئی از شما عمل نمی‌کنند، تشخیص دهید. این واقعیت که شما به لحاظ عقلانی نسبت به تماس نزدیک و صمیمانه با تنظیم کننده سکنی‌گزین آگاه نیستید عدم وجود این تجربه تعالی بخش را به هیچ وجه ثابت نمی‌کند. گواه دوستی با تنظیم کننده الهی به طور کامل شامل طبیعت و گستره میوه‌های روح است که در تجربه زندگی هر فرد ایماندار به بار می‌آیند. "آنها را از طریق میوه‌هایشان خواهید شناخت."

این برای ذهن مادی انسان فانی اندک معنویت یافته به طور فزاینده دشوار است که آگاهی چشمگیری از فعالیت‌های روحی وجودهایی الهی همچون تنظیم کنندگان بهشت را تجربه کند. به تدریج که روان آفرینش مشترک ذهن و تنظیم کننده به طور فزاینده موجودیت می‌یابد، فاز جدیدی از آگاهی روان که قادر است حضور، و راهبریهای روحی، و سایر فعالیت‌های فوق مادی ناصحان اسرارآمیز را تجربه کرده و بشناسد نیز تکامل می‌یابد.

تمامی تجربه همدمی معنوی با تنظیم کننده شامل منزلت اخلاقی، برانگیختن ذهنی، و تجربه معنوی است. درک فرد از چنین دستاوردی عمدتاً، گر چه نه به طور منحصراً به فرد، محدود به حیطه آگاهی روان می‌باشد، اما گواه آن در نمایان شدن میوه‌های روح در زندگی کلیه چنین تماس گیران درونی - روحی در دسترس و فراوان است.

3- پرستش راستین

اگر چه الوهیت‌های بهشت، از دیدگاه جهان، همچون یکی هستند، در روابط معنوی‌شان با موجوداتی نظیر آنهایی که در یورنشیا سکونت دارند، سه شخص متمایز و جداگانه‌اند. در رابطه با جدایی‌های شخصی، مشارکت ربانی، و سایر روابط نزدیک میان خدایان تفاوت وجود دارد. در بالاترین مفهوم، ما پدر جهانی، و فقط او را پرستش می‌کنیم. درست است که ما پدر را انطور که در پسران آفریننده‌اش تجلی یافته است می‌توانیم پرستش کنیم و چنین می‌کنیم، اما این پدر است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم مورد پرستش و ستایش واقع می‌شود.

تمامی انواع تقاضاها به قلمرو پسر جاودان و سازمان روحی پسر تعلق دارند. دعاها، تمامی ارتباطات رسمی، هر چیز به جز ستایش و پرستش پدر جهانی،

^{523 (646)} The divine presence cannot, however, be discovered anywhere in nature or even in the lives of God-knowing mortals so fully and so certainly as in your attempted communion with the indwelling Mystery Monitor, the Paradise Thought Adjuster. What a mistake to dream of God far off in the skies when the spirit of the Universal Father lives within your own mind!

^{524 (647)} It is because of this God fragment that indwells you that you can hope, as you progress in harmonizing with the Adjuster's spiritual leadings, more fully to discern the presence and transforming power of those other spiritual influences that surround you and impinge upon you but do not function as an integral part of you. The fact that you are not intellectually conscious of close and intimate contact with the indwelling Adjuster does not in the least disprove such an exalted experience. The proof of fraternity with the divine Adjuster consists wholly in the nature and extent of the fruits of the spirit which are yielded in the life experience of the individual believer. "By their fruits you shall know them."

^{525 (651)} It is exceedingly difficult for the meagerly spiritualized, material mind of mortal man to experience marked consciousness of the spirit activities of such divine entities as the Paradise Adjusters. As the soul of joint mind and Adjuster creation becomes increasingly existent, there also evolves a new phase of soul consciousness which is capable of experiencing the presence, and of recognizing the spirit leadings and other supermaterial activities, of the Mystery Monitors.

^{526 (652)} The entire experience of Adjuster communion is one involving moral status, mental motivation, and spiritual experience. The self-realization of such an achievement is mainly, though not exclusively, limited to the realms of soul consciousness, but the proofs are forthcoming and abundant in the manifestation of the fruits of the spirit in the lives of all such inner-spirit contactors.

3. TRUE WORSHIP

^{531 (653)} Though the Paradise Deities, from the universe standpoint, are as one, in their spiritual relations with such beings as inhabit Urantia they are also three distinct and separate persons. There is a difference between the Godheads in the matter of personal appeals, communion, and other intimate relations. In the highest sense, we worship the Universal Father and him only. True, we can and do worship the Father as he is manifested in his Creator Sons, but it is the Father, directly or indirectly, who is worshiped and adored.

^{532 (654)} Supplications of all kinds belong to the realm of the Eternal Son and the Son's spiritual organization. Prayers, all formal communications,

اموری هستند که به جهان محلی مربوطند. آنها معمولاً از حوزه اختیارات یک پسر آفریننده خارج نمی‌شوند. اما بدون شک پرستش از طریق کارکرد مدار شخصیت پدر در گستره شخص آفریننده قرار دارد و به آن فرستاده می‌شود. علاوه بر آن ما باور داریم که چنین ثبت ادای احترام مخلوقی که تنظیم کننده در او ساکن است از طریق حضور روحی پدر تسهیل می‌شود. شواهد عظیمی وجود دارد که چنین باوری را اثبات نماید، و من می‌دانم که کلیه رسته‌های اجزای پدر قادرند که نیایش با حسن نیت تابعین خود را به طور قابل قبول در حضور پدر جهانی ثبت نمایند. همچنین تنظیم کنندگان بدون شک کاتالهای پیش شخصی مستقیم ارتباط با پدر را به کار می‌گیرند، و به همین ترتیب قادرند مدارهای روحی - جاذبه‌ای پسر جاودان را به کار گیرند.

پرستش به منظور خودش است. دعا نمایانگر یک عنصر نفع خود یا مخلوق است. این تفاوت عمده میان پرستش و دعا است. در پرستش راستین مطلقاً هیچ عنصر تقاضا برای خویش یا منافع شخصی دیگر وجود ندارد. ما صرفاً خداوند را برای درک آنچه که می‌باشد پرستش می‌کنیم. پرستش کننده در پرستش تقاضای چیزی را نمی‌کند و انتظار چیزی را ندارد. ما پدر را به این دلیل که ممکن است چیزی برای چنین ستایشی عایدمان شود پرستش نمی‌کنیم. ما به عنوان یک واکنش طبیعی و خود انگیزه نسبت به شناخت شخصیت بی‌همتای پدر و به دلیل طبیعت دوست داشتنی و ویژگیهای پرستیدنی او به این نیایش دست می‌زنیم و درگیر چنین پرستشی می‌شویم.

در لحظه‌ای که عنصر نفع شخصی وارد پرستش شود، فوراً نیایش از پرستش به دعا تبدیل می‌شود و باید به طور مناسبتر به شخص پسر جاودان یا پسر آفریننده معطوف گردد. اما در تجربه عملی مذهبی دلیلی وجود ندارد که دعا به عنوان بخشی از پرستش حقیقی به خدای پدر خطاب نشود.

هنگامی که شما با امور عملی زندگی روزمره خود سر و کار دارید، در دستان شخصیت‌های روحی که منشأ در سومین منبع و مرکز دارند قرار دارید. شما با نیروهای عامل مشترک همکاری می‌کنید. و چنین است: شما خداوند را پرستش می‌کنید؛ به پسر دعا می‌کنید، و با او همدمی روحانی دارید؛ و جزئیات اقامت زمینی خود را در ارتباط با موجودات هوشمند روح بیکران که در کره شما و در سرتاسر جهان شما عمل می‌کنند حل و فصل می‌کنید.

پسران آفریننده یا حکمران که مسئولیت سرنوشت جهانهای محلی را به عهده دارند در جای پدر جهانی و پسر جاودان بهشت، هر دو، قرار دارند. این پسران جهان ستایش پرستش را به نام پدر دریافت می‌کنند، و به تقاضاهای افراد درخواست کننده خود در سرتاسر آفرینشهای مربوطه خویش گوش فرا می‌دهند. برای فرزندان یک جهان محلی یک پسر میکائیل از نظر کلیه مقصودها و منظوره‌های عملی، خدا است. او تجسم پدر جهانی و پسر جاودان در جهان محلی است. روح بیکران از طریق ارواح جهان، همیاران اداری و

everything except adoration and worship of the Universal Father, are matters that concern a local universe; they do not ordinarily proceed out of the realm of the jurisdiction of a Creator Son. But worship is undoubtedly encircled and dispatched to the person of the Creator by the function of the Father's personality circuit. We further believe that such registry of the homage of an Adjuster-indwelt creature is facilitated by the Father's spirit presence. There exists a tremendous amount of evidence to substantiate such a belief, and I know that all orders of Father fragments are empowered to register the bona fide adoration of their subjects acceptably in the presence of the Universal Father. The Adjusters undoubtedly also utilize direct prepersonal channels of communication with God, and they are likewise able to utilize the spirit-gravity circuits of the Eternal Son.

533 (659) Worship is for its own sake; prayer embodies a self- or creature-interest element; that is the great difference between worship and prayer. There is absolutely no self-request or other element of personal interest in true worship; we simply worship God for what we comprehend him to be. Worship asks nothing and expects nothing for the worshiper. We do not worship the Father because of anything we may derive from such veneration; we render such devotion and engage in such worship as a natural and spontaneous reaction to the recognition of the Father's matchless personality and because of his lovable nature and adorable attributes.

534 (660) The moment the element of self-interest intrudes upon worship, that instant devotion translates from worship to prayer and more appropriately should be directed to the person of the Eternal Son or the Creator Son. But in practical religious experience there exists no reason why prayer should not be addressed to God the Father as a part of true worship.

535 (661) When you deal with the practical affairs of your daily life, you are in the hands of the spirit personalities having origin in the Third Source and Center; you are co-operating with the agencies of the Conjoint Actor. And so it is: You worship God; pray to, and commune with, the Son; and work out the details of your earthly sojourn in connection with the intelligences of the Infinite Spirit operating on your world and throughout your universe.

536 (662) The Creator or Sovereign Sons who preside over the destinies of the local universes stand in the place of both the Universal Father and the Eternal Son of Paradise. These Universe Sons receive, in the name of the Father, the adoration of worship and give ear to the pleas of their petitioning subjects throughout their respective creations. To the children of a local universe a Michael Son is, to all practical intents and purposes, God. He is the local universe personification of the Universal

آفرینشگر پسران آفریننده بهشتی، با فرزندان این قلمروها تماس شخصی دارد.

پرستش صادقانه متضمن بسیج تمامی نیروهای شخصیت بشری تحت سلطه روان در حال تکامل و تحت هدایت الهی تنظیم کننده فکری مربوطه است. ذهن حاوی محدودیتهای مادی هرگز نمیتواند از اهمیت واقعی پرستش راستین به اندازه زیاد آگاه شود. درک انسان از واقعیت تجربه پرستش عمدتاً از طریق وضعیت رشد و نمو روان فناپذیر در حال تکاملش تعیین میشود. رشد معنوی روان به طور کامل مستقل از خود آگاهی عقلانی رخ میدهد.

تجربه پرستش شامل تلاش والای تنظیم کننده نامزد است که آرزوهای وصف ناپذیر و آرمانهای بیان ناپذیر روان بشری — آفرینش مشترک ذهن فانی در جستجوی خدا و تنظیم کننده فناپذیر آشکار کننده خداوند — را با پدر الهی در میان میگذارد. از این رو پرستش عمل موافقت ذهن مادی با تلاش نفس معنوی کننده خویش، تحت هدایت روح مربوطه است که به عنوان یک فرزند با ایمان پدر جهانی با خداوند ارتباط برقرار کند. ذهن انسان فانی رضایت میدهد پرستش کند؛ روان فناپذیر مشتاق پرستش است و آن را آغاز میکند؛ وجود تنظیم کننده الهی از جانب ذهن انسانی و روان فناپذیر در حال تکامل چنین پرستشی را هدایت میکند. در تحلیل نهایی پرستش حقیقی تجربه ای میشود که در چهار سطح کیهانی تحقق مییابد: عقلانی، مورانشیایی، روحی، و شخصی — خود آگاهی ذهن، روان، و روح، و یگانگی آنها در شخصیت.

Father and the Eternal Son. The Infinite Spirit maintains personal contact with the children of these realms through the Universe Spirits, the administrative and creative associates of the Paradise Creator Sons.

537 (663) Sincere worship connotes the mobilization of all the powers of the human personality under the dominance of the evolving soul and subject to the divine directionization of the associated Thought Adjuster. The mind of material limitations can never become highly conscious of the real significance of true worship. Man's realization of the reality of the worship experience is chiefly determined by the developmental status of his evolving immortal soul. The spiritual growth of the soul takes place wholly independently of the intellectual self-consciousness.

538 (664) The worship experience consists in the sublime attempt of the betrothed Adjuster to communicate to the divine Father the inexpressible longings and the unutterable aspirations of the human soul — the conjoint creation of the God-seeking mortal mind and the God-revealing immortal Adjuster. Worship is, therefore, the act of the material mind's assenting to the attempt of its spiritualizing self, under the guidance of the associated spirit, to communicate with God as a faith son of the Universal Father. The mortal mind consents to worship; the immortal soul craves and initiates worship; the divine Adjuster presence conducts such worship in behalf of the mortal mind and the evolving immortal soul. True worship, in the last analysis, becomes an experience realized on four cosmic levels: the intellectual, the morontial, the spiritual, and the personal — the consciousness of mind, soul, and spirit, and their unification in personality.

4- خداوند در مذهب

اصول اخلاقی مذاهب تکاملی از طریق نیروی انگیزاننده ترس انسانها را در جستجوی خدا به پیش می راند. مذاهب مکاشفه ای انسانها را مجذوب جستجوی خدای مهر و محبت میکنند، زیرا آنها مشتاق این هستند که همانند او شوند. اما مذهب صرفاً یک احساس منفعل "وابستگی مطلق" و "اطمینان به بقا" نیست. آن یک تجربه زنده و دینامیک نیل به ربانیت مبتنی بر خدمت به بشریت است.

خدمت بزرگ و بلافصل مذهب راستین برقراری یک یگانگی پایدار در تجربه بشری، یک آرامش ماندگار و یک اطمینان ژرف است. با انسان بدوی، حتی پلیتئیسم یک وحدت نسبی برداشت در حال تکامل الوهیت است. پلیتئیسم مونوتئیسم در حال به وجود آمدن است. دیر یا زود، سرانجام خداوند به صورت واقعیت ارزشها، جوهر معانی، و حقیقت زندگی فهم میشود.

خداوند نه تنها تعیین کننده سرنوشت است، بلکه مقصد جاودانه انسان میباشد. کلیه فعالیت های غیر مذهبی

4. GOD IN RELIGION

541 (665) The morality of the religions of evolution drives men forward in the God quest by the motive power of fear. The religions of revelation allure men to seek for a God of love because they crave to become like him. But religion is not merely a passive feeling of "absolute dependence" and "surety of survival"; it is a living and dynamic experience of divinity attainment predicated on humanity service.

542 (666) The great and immediate service of true religion is the establishment of an enduring unity in human experience, a lasting peace and a profound assurance. With primitive man, even polytheism is a relative unification of the evolving concept of Deity; polytheism is monotheism in the making. Sooner or later, God is destined to be comprehended as the reality of values, the substance of meanings, and the life of truth.

543 (67.1) God is not only the determiner of destiny; he is man's eternal destination. All nonreligious

بشری در پی تطبیق جهان با خدمت تحریف کننده به خود می‌باشند. فرد به راستی مذهبی به دنبال تعیین هویت خویش با جهان و سپس وقف فعالیت‌های این خویش‌یگانه شده به خدمت به خانواده جهانی موجودات هم‌نوع، بشر و فوق بشر، می‌باشد.

قلمروهای فلسفه و هنر میان فعالیت‌های غیرمذهبی و مذهبی خویش‌ن بشری قرار دارند. انسان برخوردار از ذهن مادی از طریق هنر و فلسفه به تفکر و تعمق پیرامون واقعیت‌های معنوی و ارزش‌های جهانی حاوی معانی جاودان فریفته می‌شود.

کلیه ادیان پرستش الوهیت و دکترینی از رستگاری بشر را آموزش می‌دهند. مذهب بودایی نجات از درد و رنج، و آرامش بی‌پایان را وعده می‌دهد. مذهب یهود نجات از دشواریها، رفاه مبتنی بر درستکاری را وعده می‌دهد. مذهب یونانی نجات از ناهماهنگی، زشتی، از طریق درک زیبایی را وعده داد. مسیحیت رستگاری از گناه، تقس، را وعده می‌دهد. اسلام رهایی از معیارهای سخت اخلاقی یهودیت و مسیحیت را فراهم می‌کند. مذهب عیسی رهایی از خود، نجات از شر انزوی مخلوق در زمان و در ابدیت است.

عبرانیان دین خود را مبتنی بر نیکی، و یونانیان بر زیبایی قرار دادند. هر دو مذهب به دنبال حقیقت بودند. عیسی یک خدای محبت را آشکار نمود، و محبت تماماً در بر گیرنده حقیقت، زیبایی، و نیکی است.

زرتشتیان مذهبی از اصول اخلاقی، هندوها یک مذهب متافیزیکی، و کنفوسیوسها یک مذهب حاوی اخلاقیات داشتند. عیسی مطابق مذهبی از خدمت زندگی کرد. تمامی این مذاهب ارزشمند هستند، به این لحاظ که شیوه‌ای معتبر برای رسیدن به مذهب عیسی هستند. سرانجام مذهب این است که واقعیت یگانگی معنوی تمامی آنچه که در تجربه بشری نیک، زیبا، و راستین است شود.

مذهب یونانی یک شعار داشت: "خود را بشناس". عبرانیان آموزش خود را روی "خدای خود را بشناس" متمرکز کرده بودند. مسیحیان بشارتی را موعظه می‌کنند که "شناخت خداوند عیسی مسیح" را هدف قرار داده است. عیسی خبر خوش "شناختن خداوند، و خوندن به عنوان یک فرزند خداوند" را اعلام نمود. این مفاهیم متفاوت از مقصود مذهب رویکرد فرد را در وضعیت‌های گوناگون زندگی تعیین می‌کند و نشانگر عمق پرستش و طبیعت عادات شخصی او در دعا است. وضعیت معنوی هر مذهب به واسطه طبیعت نیایش‌های آن می‌تواند تعیین شود.

مفهوم یک خدای نیمه بشر و حسود یک گذار اجتناب ناپذیر میان پلیتئسم و مونوتئسم متعالی است. یک آنتروپومورفیسم ستایش یافته بالاترین سطح دستیابی مذهب صرفاً تکاملی است. مسیحیت مفهوم آنتروپومورفیسم را از پندار بشری به مفهوم متعالی و الهی شخص مسیح جلال یافته ارتقا داده است. و این بالاترین آنتروپومورفیسم است که انسان همواره می‌تواند تصور کند.

human activities seek to bend the universe to the distorting service of self; the truly religious individual seeks to identify the self with the universe and then to dedicate the activities of this unified self to the service of the universe family of fellow beings, human and superhuman.

^{544 (67.2)} The domains of philosophy and art intervene between the nonreligious and the religious activities of the human self. Through art and philosophy the material-minded man is inveigled into the contemplation of the spiritual realities and universe values of eternal meanings.

^{545 (67.3)} All religions teach the worship of Deity and some doctrine of human salvation. The Buddhist religion promises salvation from suffering, unending peace; the Jewish religion promises salvation from difficulties, prosperity predicated on righteousness; the Greek religion promised salvation from disharmony, ugliness, by the realization of beauty; Christianity promises salvation from sin, sanctity; Mohammedanism provides deliverance from the rigorous moral standards of Judaism and Christianity. The religion of Jesus is salvation from self, deliverance from the evils of creature isolation in time and in eternity.

^{546 (67.4)} The Hebrews based their religion on goodness; the Greeks on beauty; both religions sought truth. Jesus revealed a God of love, and love is all-embracing of truth, beauty, and goodness.

^{547 (67.5)} The Zoroastrians had a religion of morals; the Hindus a religion of metaphysics; the Confucianists a religion of ethics. Jesus lived a religion of service. All these religions are of value in that they are valid approaches to the religion of Jesus. Religion is destined to become the reality of the spiritual unification of all that is good, beautiful, and true in human experience.

^{548 (67.6)} The Greek religion had a watchword "Know yourself"; the Hebrews centered their teaching on "Know your God"; the Christians preach a gospel aimed at a "knowledge of the Lord Jesus Christ"; Jesus proclaimed the good news of "knowing God, and yourself as a son of God." These differing concepts of the purpose of religion determine the individual's attitude in various life situations and foreshadow the depth of worship and the nature of his personal habits of prayer. The spiritual status of any religion may be determined by the nature of its prayers.

^{549 (67.7)} The concept of a semihuman and jealous God is an inevitable transition between polytheism and sublime monotheism. An exalted anthropomorphism is the highest attainment level of purely evolutionary religion. Christianity has elevated the concept of anthropomorphism from the ideal of the human to the transcendent and divine concept of the person of the glorified Christ. And

برداشت مسیحی از خداوند تلاشی برای ادغام سه آموزش جداگانه است:

1- برداشت عبرانی — خداوند به عنوان یک مدافع ارزشهای اخلاقی، یک خداوند درستکار.

2- برداشت یونانی — خداوند به عنوان یک یگانه کننده، یک خداوند خرد.

3- برداشت عیسی — خداوند به عنوان یک دوست زنده، یک پدر با محبت، وجود الهی.

از این رو باید آشکار باشد که الهیات مختلط مسیحی با مشکلات زیادی در رسیدن به انسجام مواجه است. این مشکل از طریق این واقعیت که آموزه‌های اولیه مسیحی به طور کلی مبتنی بر تجربه شخصی مذهبی سه شخص متفاوت بودند بیشتر تشدید می‌شود: فیلون اسکندرانی، عیسی نصری، و پولس طرسوس.

در مطالعه زندگی مذهبی عیسی، به او به گونه‌ای مثبت بنگرید. زیاد به بی‌گناهی او فکر نکنید، بلکه به درستکاری و خدمت مهرآمیز او. عیسی مهر منفعلی را که در برداشت عبرانی از پدر آسمانی آشکار گشت به عاطفه بالاتر فعال و به مخلوق مهر ورز خدایی که پدر هر فرد، حتی فرد خطاکار می‌باشد ارتقا داد.

5- خود آگاهی خداوند

منشأ اخلاقیات در علت خود آگاهی است؛ آن فوق حیوانی ولی کاملاً تکاملی است. تکامل بشر در هویدا شدنش تمامی عطایایی را که مقدم بر اعطای تنظیم کنندگان و جاری شدن روح حقیقت است در بر می‌گیرد. اما نیل به سطوح اخلاقیات انسان را از تقلای واقعی زندگی انسانی رها نمی‌سازد. محیط فیزیکی انسان مستلزم نبرد برای وجود است. محیط اجتماعی پیرامون تنظیمات اخلاقی را ضروری می‌سازد. وضعیتهای اخلاقی نیازمند تصمیم‌گیری در بالاترین قلمروهای استدلال هستند. تجربه معنوی خواستار این است که انسان خداوند را پیدا نموده و (پس از فهم او) به طور صادقانه تلاش کند مثل او باشد.

بنیاد مذهب در واقعیتهای علمی، وظایف جامعه، پنداشتهای فلسفه، با وظایف ضمنی اخلاقیات استوار نیست. مذهب یک قلمرو مستقل پاسخ‌بخشی به وضعیتهای زندگی است و بدون استتار در تمامی مراحل تکامل بشری که پس اخلاقی هستند به نمایش گذاشته شده است. مذهب ممکن است در تمامی چهار سطح فهم ارزشها و بهره‌وری از همیاری جهانی نفوذ کند: سطح فیزیکی یا مادی حفظ خود؛ سطح اجتماعی یا احساسی مشارکت؛ سطح اخلاقی یا وظیفه‌ای استدلال؛ سطح معنوی خود آگاهی مشارکت جهانی از طریق پرستش الهی.

this is the highest anthropomorphism that man can ever conceive.

^{54.10 (67.9)} The Christian concept of God is an attempt to combine three separate teachings:

^{54.11 (67.9)} 1. *The Hebrew concept* — God as a vindicator of moral values, a righteous God.

^{54.12 (67.10)} 2. *The Greek concept* — God as a unifier, a God of wisdom.

^{54.13 (68.1)} 3. *Jesus' concept* — God as a living friend, a loving Father, the divine presence.

^{54.14 (68.2)} It must therefore be evident that composite Christian theology encounters great difficulty in attaining consistency. This difficulty is further aggravated by the fact that the doctrines of early Christianity were generally based on the personal religious experience of three different persons: Philo of Alexandria, Jesus of Nazareth, and Paul of Tarsus.

^{54.15 (68.3)} In the study of the religious life of Jesus, view him positively. Think not so much of his sinlessness as of his righteousness, his loving service. Jesus upstepped the passive love disclosed in the Hebrew concept of the heavenly Father to the higher *active* and creature-loving affection of a God who is the Father of every individual, even of the wrongdoer.

5. THE CONSCIOUSNESS OF GOD

^{55.1 (68.4)} Morality has its origin in the reason of self-consciousness; it is superanimal but wholly evolutionary. Human evolution embraces in its unfolding all endowments antecedent to the bestowal of the Adjusters and to the pouring out of the Spirit of Truth. But the attainment of levels of morality does not deliver man from the real struggles of mortal living. Man's physical environment entails the battle for existence; the social surroundings necessitate ethical adjustments; the moral situations require the making of choices in the highest realms of reason; the spiritual experience (having realized God) demands that man find him and sincerely strive to be like him.

^{55.2 (68.5)} Religion is not grounded in the facts of science, the obligations of society, the assumptions of philosophy, or the implied duties of morality. Religion is an independent realm of human response to life situations and is unfailingly exhibited at all stages of human development which are postmoral. Religion may permeate all four levels of the realization of values and the enjoyment of universe fellowship: the physical or material level of self-preservation; the social or emotional level of fellowship; the moral or duty level of reason; the spiritual level of the consciousness of universe fellowship through divine worship.

دانشمند واقعیت‌جو خداوند را به عنوان اولین علت، یک خدای نیرو، تصور میکند. هنرمند احساسی خداوند را به عنوان زیبایی ایده‌آل می‌بیند، یک خدای زیباشناسی. فیلسوف استدلالگر گاهی اوقات به این متمایل است که یک خدای وحدت جهانی، حتی یک الوهیت پانتئیستی را مبنای استدلال قرار دهد. مذهب‌گرای ایماندار به خدایی باور دارد که بقا را ترویج می‌دهد، پدر بهشتی، خدای محبت.

رفتار اخلاقی همیشه یک پیشینه مذهب تکامل یافته و حتی بخشی از مذهب آشکار شده است، اما هرگز تمامی تجربه مذهبی نیست. خدمت اجتماعی نتیجه اندیشه اخلاقی و زندگی مذهبی است. اخلاقیات به طور بیولوژیک به سطوح بالاتر معنوی تجربه مذهبی راه نمی‌برد. ستایش زیبایی انتزاعی پرستش خداوند نیست؛ و تجلیل از طبیعت و احترام گذاشتن به یگانگی نیز پرستش خداوند نیست.

مذهب تکاملی مادر علم، هنر، و فلسفه است که انسان را به سطح پذیرش مذهب آشکار شده، از جمله اعطای تنظیم کنندگان و آمدن روح حقیقت ارتقا داد. تصویر تکاملی وجود بشری با مذهب آغاز شده و پایان می‌یابد، گرچه کیفیتهای بسیار متفاوتی از مذهب، یکی تکاملی و بیولوژیک، و دیگری آشکار شده و دورهای و بدین ترتیب، در حالی که مذهب برای انسان نرمال و طبیعی است، آن همچنین اختیاری است. انسان مجبور نیست بر علیه اراده خویش مذهب باشد.

تجربه مذهبی، که اساساً معنوی است، هرگز نمیتواند توسط ذهن مادی به طور کامل فهم شود، از این رو کارکرد الهیات، روان شناسی مذهب است. دکترین اساسی درک بشر از خداوند موجب ایجاد یک تناقض در درک متناهی می‌شود. این برای منطق بشری و قدرت استدلال متناهی تقریباً غیرممکن است که با مفهوم همه جا حضوری الهی سازگار شود، خدا در درون و بخشی از هر فرد، با ایده تفوق خداوند، سلطه الهی بر جهان جهانیها. این دو مفهوم اساسی الوهیت باید در درک مؤمنانه مفهوم متعال بودن یک خدای شخصی و در فهم حضور سکنی‌گزین یک قطعه‌ای از آن خدا یگانه شوند تا پرستش هوشمندانه را توجیه کنند و بر امید به بقای شخصیت صحنه‌گذارند. دشواریها و تناقضات مذهب ذاتی این واقعیت هستند که واقعتهای مذهب به کلی فراتر از ظرفیت انسان برای فهم عقلانی می‌باشند.

انسان فانی حتی در روزهای اقامت موقتش در زمین، از تجربه مذهبی سه خشنودی بزرگ به دست می‌آورد:

1- از نظر عقلانی خشنودیهای یک خود آگاهی بیشتر یگانه شده بشری را کسب می‌کند.

2- از نظر فلسفی از به ثبوت رسیدن ارزشهای اخلاقی ایده‌آلش لذت می‌برد.

3- از نظر معنوی در تجربه همدمی الهی، در

⁵⁵³⁽⁶⁶⁶⁾ The fact-seeking scientist conceives of God as the First Cause, a God of force. The emotional artist sees God as the ideal of beauty, a God of aesthetics. The reasoning philosopher is sometimes inclined to posit a God of universal unity, even a pantheistic Deity. The religionist of faith believes in a God who fosters survival, the Father in heaven, the God of love.

^{554 (667)} Moral conduct is always an antecedent of evolved religion and a part of even revealed religion, but never the whole of religious experience. Social service is the result of moral thinking and religious living. Morality does not biologically lead to the higher spiritual levels of religious experience. The adoration of the abstract beautiful is not the worship of God; neither is exaltation of nature nor the reverence of unity the worship of God.

^{555 (668)} Evolutionary religion is the mother of the science, art, and philosophy which elevated man to the level of receptivity to revealed religion, including the bestowal of Adjusters and the coming of the Spirit of Truth. The evolutionary picture of human existence begins and ends with religion, albeit very different qualities of religion, one evolutionary and biological, the other revelational and periodical. And so, while religion is normal and natural to man, it is also optional. Man does not have to be religious against his will.

^{556 (669)} Religious experience, being essentially spiritual, can never be fully understood by the material mind; hence the function of theology, the psychology of religion. The essential doctrine of the human realization of God creates a paradox in finite comprehension. It is well-nigh impossible for human logic and finite reason to harmonize the concept of divine immanence, God within and a part of every individual, with the idea of God's transcendence, the divine domination of the universe of universes. These two essential concepts of Deity must be unified in the faith-grasp of the concept of the transcendence of a personal God and in the realization of the indwelling presence of a fragment of that God in order to justify intelligent worship and validate the hope of personality survival. The difficulties and paradoxes of religion are inherent in the fact that the realities of religion are utterly beyond the mortal capacity for intellectual comprehension.

^{557 (672)} Mortal man secures three great satisfactions from religious experience, even in the days of his temporal sojourn on earth:

^{558 (673)} 1. *Intellectually* he acquires the satisfactions of a more unified human consciousness.

^{559 (674)} 2. *Philosophically* he enjoys the substantiation of his ideals of moral values.

⁵⁵¹⁰⁽⁶⁷⁵⁾ 3. *Spiritually* he thrives in the experience of divine companionship, in the spiritual satisfactions

خشنودیهای معنوی پرستش حقیقی رشد می‌کند.

خدا آگاهی، آنطور که به وسیلهٔ یک انسان در حال تکامل عالم تجربه می‌شود، باید در بر گیرندهٔ سه عامل متغیر، سه سطح ناهمسان از درک واقعیت باشد. اول آگاهی ذهنی است — درک ایدهٔ خداوند. سپس آگاهی روان به دنبال آن می‌آید — درک آرمان خداوند. سرانجام، آگاهی روحی پدیدار می‌شود — درک واقعیت روحی خداوند. شخصیت انسانی از طریق یگانه سازی این سه عامل درک الهی، صرف نظر از این که چقدر ناکامل باشد، در تمامی لحظات با درکی از شخصیت خداوند تمامی سطوح آگاهی را پوشش می‌دهد. در آن انسانهایی که به سپاه نهایت دست یافته‌اند این تماماً در زمان مشخص به درک متعالی بودن خداوند می‌انجامد و ممکن است متعاقباً به درک غایت خداوند، فازی از فوق آگاهی اِیسونایت پدر بهشتی، منجر شود.

تجربهٔ خدا آگاهی از نسل تا نسل یکسان باقی می‌ماند، اما با هر دورهٔ پیشرفت در دانش بشری مفهوم فلسفی و تعاریف فقهی از خداوند باید تغییر کنند. خدانشناسی، آگاهی مذهبی، یک واقعیت جهان است، اما صرف نظر از این که تجربهٔ مذهبی چقدر معتبر (واقعی) باشد، باید مایل باشد خود را تابع انتقاد هوشمندانه و تفسیر معقول فلسفی قرار دهد؛ نباید در کلیت تجربهٔ بشری در پی این باشد که چیزی جدا باشد.

بقای ابدی شخصیت کاملاً وابسته به انتخاب ذهن انسانی، که تصمیماتش پتانسیل بقای روان فناپذیر را تعیین می‌کند، می‌باشد. هنگامی که ذهن به خداوند ایمان می‌آورد و روان خدا را می‌شناسد، و هنگامی که با تنظیم کنندهٔ پرورش دهنده، آنان همگی مشتاق خداوند می‌شوند، آنگاه بقا تضمین می‌شود. محدودیتهای خرد، کاستی آموزش و پرورش، محرومیت فرهنگی، فقر منزلت اجتماعی، حتی پستی معیارهای اخلاقی بشری ناشی از فقدان تأسف‌آور مزینهای آموزشی، فرهنگی، و اجتماعی نمی‌توانند حضور روحی الهی را در چنین افراد بد اقبال و از نظر بشری دچار نارسایی اما با ایمان بی‌اعتبار سازند. سکونت ناصح اسرارآمیز به منزلهٔ آغاز احتمال پتانسیل رشد و بقای روان فناپذیر می‌باشد و آن را تضمین می‌کند.

توانایی والدین انسانی برای تولید مثل مبتنی بر منزلت تحصیلی، فرهنگی، اجتماعی، یا اقتصادی آنان نیست. پیوند عوامل پدران و مادران تحت شرایط طبیعی کاملاً کافی است که موجب به وجود آمدن فرزندان شود. یک ذهن بشری که درست و غلط را تشخیص دهد و از ظرفیت پرستش خداوند برخوردار باشد، در پیوند با یک تنظیم کنندهٔ الهی، تنها چیز مورد احتیاج در آن انسان است که ایجاد روان فناپذیرش را که از کیفیتهای بقا برخوردار باشد آغاز نموده و شکوفا سازد، به شرطی که آن فرد برخوردار از عطیهٔ روح در جستجوی خداوند برآید و به طور صادقانه مشتاق آن باشد که مثل او شود، و با درستی انجام خواست پدر آسمانی را

of true worship.

55.11 (69.6) God-consciousness, as it is experienced by an evolving mortal of the realms, must consist of three varying factors, three differential levels of reality realization. There is first the mind consciousness — the comprehension of the *idea* of God. Then follows the soul consciousness — the realization of the *ideal* of God. Last, dawns the spirit consciousness — the realization of the *spirit reality* of God. By the unification of these factors of the divine realization, no matter how incomplete, the mortal personality at all times overspreads all conscious levels with a realization of the *personality* of God. In those mortals who have attained the Corps of the Finality all this will in time lead to the realization of the *supremacy* of God and may subsequently eventuate in the realization of the *ultimacy* of God, some phase of the absonite superconsciousness of the Paradise Father.

55.12 (69.7) The experience of God-consciousness remains the same from generation to generation, but with each advancing epoch in human knowledge the philosophic concept and the theologic definitions of God *must* change. God-knowingness, religious consciousness, is a universe reality, but no matter how valid (real) religious experience is, it must be willing to subject itself to intelligent criticism and reasonable philosophic interpretation; it must not seek to be a thing apart in the totality of human experience.

55.13 (69.8) Eternal survival of personality is wholly dependent on the choosing of the mortal mind, whose decisions determine the survival potential of the immortal soul. When the mind believes God and the soul knows God, and when, with the fostering Adjuster, they all *desire* God, then is survival assured. Limitations of intellect, curtailment of education, deprivation of culture, impoverishment of social status, even inferiority of the human standards of morality resulting from the unfortunate lack of educational, cultural, and social advantages, cannot invalidate the presence of the divine spirit in such unfortunate and humanly handicapped but believing individuals. The indwelling of the Mystery Monitor constitutes the inception and insures the possibility of the potential of growth and survival of the immortal soul.

55.14 (70.1) The ability of mortal parents to procreate is not predicated on their educational, cultural, social, or economic status. The union of the parental factors under natural conditions is quite sufficient to initiate offspring. A human mind discerning right and wrong and possessing the capacity to worship God, in union with a divine Adjuster, is all that is required in that mortal to initiate and foster the production of his immortal soul of survival qualities if such a spirit-endowed individual seeks God and sincerely desires to become like him, honestly elects to do the will of the Father in heaven.

برگزیند.

6- خدای شخصیت

پدر جهانی خدای شخصیتها است. مرکز و محیط حوزه شخصیت جهان، از پایینترین مخلوق انسانی و مادی برخوردار از مرتبت شخصیت تا بالاترین اشخاص دارای شأن آفرینندگی و منزلت الهی، در پدر جهانی است. خدای پدر اعطا کننده و نگاهدارنده هر شخصیت است. و پدر بهشتی به همین سان فرجام تمامی آن شخصیتهای متناهی است که از صمیم قلب انجام خواست الهی را انتخاب می‌کنند، آنهایی که خدا را دوست دارند و آرزو دارند مثل او باشند.

شخصیت یکی از اسرار حل نشده جهانیها است. ما قادریم برداشتهای مکفی از عواملی را که به ساختار انواع و سطوح گوناگون شخصیت وارد می‌شوند شکل دهیم، اما طبیعت واقعی خود شخصیت را به طور کامل نمی‌فهمیم. ما عوامل بیشماری را که، وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، وسیله‌ای برای شخصیت بشری را تشکیل می‌دهند، به روشنی درک می‌کنیم، اما طبیعت و اهمیت چنین شخصیت متناهی را به طور کامل نمی‌فهمیم.

شخصیت در کلیه مخلوقات که از یک عطیه ذهنی برخوردارند بالقوه است، ذهنی که از حداقل خود آگاهی تا حداکثر خدا آگاهی گستره دارد. اما عطیه ذهنی به تنهایی شخصیت نیست، و روح یا انرژی فیزیکی نیز نیست. شخصیت آن کیفیت و ارزش در واقعیت کیهانی است که منحصرأ توسط خدای پدر به این سیستمهای زنده انرژیهای مربوطه و هماهنگ ماده، ذهن، و روح اعطا می‌شود. شخصیت یک دستاورد تدریجی نیز نیست. شخصیت ممکن است مادی یا روحی باشد، اما شخصیت یا وجود دارد و یا ندارد. غیر شخصی هرگز به سطح شخصی دست نمی‌یابد به جز از طریق عمل مستقیم پدر بهشتی.

اعطای شخصیت کارکرد منحصر به فرد پدر جهانی است، شخصیت بخشیدن به سیستمهای زنده انرژی که او با ویژگیهای آگاهی نسبی خلاق و کنترل از ادانه آن اعطا می‌کند. جدا از خدای پدر هیچ شخصیتی وجود ندارد، و هیچ شخصیتی وجود ندارد به جز به دلیل وجود خدای پدر. ویژگیهای بنیادین فردیت انسان، و نیز هسته مطلق تنظیم کننده شخصیت بشری، عطایای پدر جهانی هستند که در حوزه ویژه شخصی خدمت کیهانی او عمل می‌کنند.

تنظیم کنندگان حاوی مرتبت پیش شخصی در انواع بیشمار مخلوقات انسانی ساکنند، و بدین ترتیب این را تضمین می‌کنند که همین موجودات بتوانند از مرگ انسانی بقاء یابند تا به عنوان مخلوقات مورانشیا با پتانسیل نیل غائی روحی شخصیت یابند. زیرا هنگامی که چنین ذهن مخلوق برخوردار از عطیه شخصیت توسط قطعه‌ای از روح خدای جاودان، عطیه پیش شخصی پدر

6. THE GOD OF PERSONALITY

^{561 (702)} The Universal Father is the God of personalities. The domain of universe personality, from the lowest mortal and material creature of personality status to the highest persons of creator dignity and divine status, has its center and circumference in the Universal Father. God the Father is the bestower and the conservator of every personality. And the Paradise Father is likewise the destiny of all those finite personalities who wholeheartedly choose to do the divine will, those who love God and long to be like him.

^{562 (703)} Personality is one of the unsolved mysteries of the universes. We are able to form adequate concepts of the factors entering into the make-up of various orders and levels of personality, but we do not fully comprehend the real nature of the personality itself. We clearly perceive the numerous factors which, when put together, constitute the vehicle for human personality, but we do not fully comprehend the nature and significance of such a finite personality.

^{563 (704)} Personality is potential in all creatures who possess a mind endowment ranging from the minimum of self-consciousness to the maximum of God-consciousness. But mind endowment alone is not personality, neither is spirit nor physical energy. Personality is that quality and value in cosmic reality which is exclusively bestowed by God the Father upon these living systems of the associated and co-ordinated energies of matter, mind, and spirit. Neither is personality a progressive achievement. Personality may be material or spiritual, but there either is personality or there is no personality. The other-than-personal never attains the level of the personal except by the direct act of the Paradise Father.

^{564 (705)} The bestowal of personality is the exclusive function of the Universal Father, the personalization of the living energy systems which he endows with the attributes of relative creative consciousness and the freewill control thereof. There is no personality apart from God the Father, and no personality exists except for God the Father. The fundamental attributes of human selfhood, as well as the absolute Adjuster nucleus of the human personality, are the bestowals of the Universal Father, acting in his exclusively personal domain of cosmic ministry.

^{565 (706)} The Adjusters of prepersonal status indwell numerous types of mortal creatures, thus insuring that these same beings may survive mortal death to personalize as morontia creatures with the potential of ultimate spirit attainment. For, when such a creature mind of personality endowment is indwelt by a fragment of the spirit of the eternal God, the

شخصی، مورد سکنی واقع شود، آنگاه این شخصیت متناهی از پتانسیل الهی و جاودانه برخوردار است و آرزوی سرنوشتی شبیه غائی را دارد، و حتی تا تحقق مطلق دامنه می‌یابد.

ظرفیت ایجاد شخصیت الهی در تنظیم‌کننده پیش شخصی نهادین است. ظرفیت ایجاد شخصیت بشری در عطیه ذهن کیهانی موجود بشری بالقوه است. اما شخصیت تجربی انسان فانی به عنوان یک واقعیت فعال و کارا، تا بعد از این که وسیله مادی حیات مخلوق انسانی به وسیله ربانیت رهایی‌بخش پدر جهانی لمس شود، و بدین ترتیب به عنوان یک شخصیت خود آگاه و (نسبتاً) خود تعیین‌کننده و خود خلاق به دریاهای تجربه پرتاب شود، قابل مشاهده نیست. خود مادی به راستی و به طور کامل شخصی است.

خود مادی شخصیت و هویت دارد، هویت گذرا. تنظیم‌کننده پیش شخصی روح نیز هویت دارد، هویت جاودان. این شخصیت مادی و این پیش شخصیت روحی قادرند چنان ویژگیهای خلاق خود را یگانه سازند که هویت بقا یافته روان فناپذیر را به وجود آورند.

بدین ترتیب پدر به دنبال تدارک دیدن برای رشد روان فناپذیر و آزاد سازی خود درونی انسان از قید و بندهای وابستگی مطلق به علیت پیشین کنار می‌ایستد. اکنون، انسان به دنبال آزاد شدن از قید و بندهای واکنش علیت، حداقل آنطور که به سرنوشت ابدی مربوط می‌شود، و به دنبال فراهم شدن تدارکات برای رشد خود فناپذیر، روان، دیگر بستگی به خود انسان دارد که خواستار آفرینش یا منع آفرینش این خود بقا یابنده و جاودان شود که به شرط انتخاب متعلق به او است. هیچ موجود، نیرو، آفریننده، یا قدرت دیگر در تمامی جهان جهانی‌های پهن‌آور نمی‌تواند در استقلال مطلق اراده آزاد انسان، آنطور که در رابطه با سرنوشت جاودان شخصیت انسان انتخاب‌کننده در قلمرو انتخاب عمل می‌کند، به هر درجه اختلال ایجاد کند. تا جایی که به بقای جاودانه مربوط است، خداوند استقلال خواست مادی و انسانی را مقرر نموده است، و آن فرمان مطلق است.

اعطای شخصیت مخلوق موجب اهدای آزادی نسبی از واکنش برده‌وار نسبت به علیت پیشین می‌شود، و شخصیت تمامی چنین موجودات اخلاقی، تکاملی یا غیر از آن در شخصیت پدر جهانی متمرکز هستند. آنها به وسیله آن خویشاوندی موجود که دایره پهن‌آور و جهانی خانواده و مدار برادرانه خدای جاودانه را تشکیل می‌دهد به طور پیوسته به سوی حضور بهشتی او جلب می‌شوند. در تمامی شخصیتها یک خویشاوندی خود جوش الهی وجود دارد.

مدار شخصیت جهان جهانها در شخص پدر جهانی متمرکز است، و پدر بهشتی از تمامی شخصیتهای کلیه سطوح وجود خود آگاه شخصاً آگاه و با آنها در تماس شخصی است. و این آگاهی شخصیتی نسبت به تمامی آفرینش مستقل از مأموریت تنظیم‌کنندگان فکر وجود دارد.

prepersonal bestowal of the personal Father, then does this finite personality possess the potential of the divine and the eternal and aspire to a destiny akin to the Ultimate, even reaching out for a realization of the Absolute.

^{566(71.1)} Capacity for divine personality is inherent in the prepersonal Adjuster; capacity for human personality is potential in the cosmic-mind endowment of the human being. But the experiential personality of mortal man is not observable as an active and functional reality until after the material life vehicle of the mortal creature has been touched by the liberating divinity of the Universal Father, being thus launched upon the seas of experience as a self-conscious and a (relatively) self-determinative and self-creative personality. The material self is truly and *unqualifiedly personal*.

^{567 (71.2)} The material self has personality and identity, temporal identity; the prepersonal spirit Adjuster also has identity, eternal identity. This material personality and this spirit prepersonality are capable of so uniting their creative attributes as to bring into existence the surviving identity of the immortal soul.

^{568 (71.3)} Having thus provided for the growth of the immortal soul and having liberated man's inner self from the fetters of absolute dependence on antecedent causation, the Father stands aside. Now, man having thus been liberated from the fetters of causation response, at least as pertains to eternal destiny, and provision having been made for the growth of the immortal self, the soul, it remains for man himself to will the creation or to inhibit the creation of this surviving and eternal self which is his for the choosing. No other being, force, creator, or agency in all the wide universe of universes can interfere to any degree with the absolute sovereignty of the mortal free will, as it operates within the realms of choice, regarding the eternal destiny of the personality of the choosing mortal. As pertains to eternal survival, God has decreed the sovereignty of the material and mortal will, and that decree is absolute.

^{569 (71.4)} The bestowal of creature personality confers relative liberation from slavish response to antecedent causation, and the personalities of all such moral beings, evolutionary or otherwise, are centered in the personality of the Universal Father. They are ever drawn towards his Paradise presence by that kinship of being which constitutes the vast and universal family circle and fraternal circuit of the eternal God. There is a kinship of divine spontaneity in all personality.

^{5610 (71.5)} The personality circuit of the universe of universes is centered in the person of the Universal Father, and the Paradise Father is personally conscious of, and in personal touch with, all personalities of all levels of self-conscious existence. And this personality consciousness of all

همانطور که تمامی جاذبه‌ها در مدار جزیره بهشت قرار دارند، همانطور که تمامی اذهان در مدار عامل مشترک و تمامی روحها در مدار پسر جاودان قرار دارند، تمامی شخصیتها نیز در مدار حضور شخصی پدر جهانی قرار دارند، و این مدار به طور دقیق پرستش تمامی شخصیتها را به شخصیت آغازین و جاودانه منتقل می‌کند.

در رابطه با آن شخصیتهایی که تنظیم کننده در آنان سکونت ندارد، ویژگی انتخاب - آزادی نیز توسط پدر جهانی عطا می‌شود، و چنین اشخاصی به همین ترتیب در مدار بزرگ مهر الهی، مدار شخصیت پدر جهانی، پذیرفته می‌شوند. خداوند انتخاب مستقل تمامی شخصیتهای راستین را تأمین می‌کند. هیچ مخلوق شخصی را نمی‌توان به ورود به ماجرای ابدی مجبور نمود. دروازه ابدیت فقط در پاسخ به انتخاب آزادانه فرزندان برخوردار از اراده آزاد خدای اراده آزاد گشوده می‌شود.

و این نشان دهنده تلاشهای من برای ارائه ارتباط خدای زنده با فرزندان زمان است. و هنگامی که همه چیز گفته شد و انجام پذیرفت، من نمی‌توانم چیزی مفیدتر از این که خداوند پدر جهانی شماست، و این که شما همگی فرزندان سیاره‌ای او هستید تکرار کنم.

[این پنجمین و آخرین قسمت از سلسله مقالاتی است که روایت پدر جهانی را توسط یک مشاور الهی یوورسا ارائه می‌نماید.]

creation exists independently of the mission of the Thought Adjusters.

^{5611 (71.6)} As all gravity is circuited in the Isle of Paradise, as all mind is circuited in the Conjoint Actor and all spirit in the Eternal Son, so is all personality circuited in the personal presence of the Universal Father, and this circuit unerringly transmits the worship of all personalities to the Original and Eternal Personality.

^{5612 (71.7)} Concerning those personalities who are not Adjuster indwelt: The attribute of choice-liberty is also bestowed by the Universal Father, and such persons are likewise embraced in the great circuit of divine love, the personality circuit of the Universal Father. God provides for the sovereign choice of all true personalities. No personal creature can be coerced into the eternal adventure; the portal of eternity opens only in response to the freewill choice of the freewill sons of the God of free will.

^{5613 (72.1)} And this represents my efforts to present the relation of the living God to the children of time. And when all is said and done, I can do nothing more helpful than to reiterate that God is your universe Father, and that you are all his planetary children.

^{5614 (72.2)} [This is the fifth and last of the series presenting the narrative of the Universal Father by a Divine Counselor of Uversa.]

مقاله 6. پسر جاودان

007 ⇨

کتاب یورنشيا

005 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 6

پسر جاودان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- هویت پسر جاودان
- 2- طبیعت پسر جاودان
- 3- مهرورزی پدر
- 4- ویژگیهای پسر جاودان
- 5- محدودیتهای پسر جاودان
- 6- ذهن روح
- 7- شخصیت پسر جاودان
- 8- درک پسر جاودان

PAPER 6

THE ETERNAL SON

SECTIONS

Introduction

1. Identity of the Eternal Son
2. Nature of the Eternal Son
3. Ministry of the Father's Love
4. Attributes of the Eternal Son
5. Limitations of the Eternal Son
6. The Spirit Mind
7. Personality of the Eternal Son
8. Realization of the Eternal Son

مقدمه مقاله

پسر جاودان ابراز کامل و نهایی "نخستین" ایده شخصی و مطلق پدر جهانی است. از این رو، هر گاه و هر طور که پدر به طور شخصی و مطلق خود را ابراز دارد، آن را از طریق پسر جاودان خویش که همواره کلام زنده و الهی بوده، اکنون هست، و همیشه خواهد بود، انجام می‌دهد. و این پسر جاودان در پیوند با، و به طور بلافصل محاط بر، حضور شخصی پدر جاودانه و جهانی، در مرکز همه چیزها ساکن است.

ما به منظور دستیابی به کاتالهای فکری خرد انسان از "نخستین" اندیشه خداوند سخن می‌گوییم و در رابطه با پسر جاودان به یک منشأ زمانی غیرممکن اشاره داریم. چنین تحریفاتی از زبان نشان دهنده بهترین تلاشهای ما در تماس و سازش با اذهان محدود به زمان مخلوقات انسانی است. از نقطه نظر ترتیب وقایع پدر جهانی هرگز نمی‌توانست یک اندیشه نخستین داشته باشد، و پسر جاودان نیز هرگز نمی‌توانست از یک آغاز برخوردار باشد. اما به من اینطور رهنمود داده شده که واقعتهای ابدیت را از طریق چنین سمبلهای فکری برای اذهان محدود به زمان انسانها تصویر نمایم و روابط ابدیت را از طریق چنین مفاهیم تسلسل زمانی مشخص

INTRODUCTION

^{601 (731)} THE Eternal Son is the perfect and final expression of the "first" personal and absolute concept of the Universal Father. Accordingly, whenever and however the Father personally and absolutely expresses himself, he does so through his Eternal Son, who ever has been, now is, and ever will be, the living and divine Word. And this Eternal Son is residential at the center of all things, in association with, and immediately enshrouding the personal presence of, the Eternal and Universal Father.

^{602 (732)} We speak of God's "first" thought and allude to an impossible time origin of the Eternal Son for the purpose of gaining access to the thought channels of the human intellect. Such distortions of language represent our best efforts at contact-compromise with the time-bound minds of mortal creatures. In the sequential sense the Universal Father never could have had a first thought, nor could the Eternal Son ever have had a beginning. But I was instructed to portray the realities of eternity to the time-limited minds of mortals by such symbols of thought and to designate the relationships of eternity by such time

نمایم.

پسر جاودان تجسم روحی ایده جهانی و بیکران پدر بهشتی از واقعیت الهی، روح کامل، و شخصیت مطلق است. و پسر بدین طریق در بر گیرنده آشکارسازی الهی هویت آفرینشگر پدر جهانی است. شخصیت کامل پسر بر ملا می‌سازد که پدر در واقع منبع جاودان و جهانی تمامی معانی و ارزشهای معنوی، ارادی، هدفمند، و شخصی است.

در تلاش برای این که ذهن متناهی زمان را قادر سازیم مفهومی تسلسلی از روابط موجودات جاودان و نامتناهی تثلیث بهشت را شکل دهد، ما چنین آزادی عمل پنداری را برای اشاره به "نخستین ایده شخصی، جهانی، و بیکران پدر" به کار می‌گیریم. برای من غیرممکن است که به ذهن بشری هر ایده مکفی از روابط جاودانه الوهیتها را تفهیم کنم. از این رو من چنان عباراتی را به کار می‌برم که ایده‌ای از رابطه این موجودات جاودانه را در اعصار متعاقب زمان به ذهن متناهی خواهد داد. ما باور داریم که پسر از پدر سرچشمه یافت. به ما آموزش داده شده که هر دو به طور کامل جاودانه هستند. از این رو آشکار است که هیچ مخلوق زمان هرگز نمی‌تواند این راز یک پسر را که از پدر ناشی شده است، و با این حال به گونه‌ای همتراز با خود پدر جاودانه است، به طور کامل بفهمد.

1- هویت پسر جاودان

پسر جاودان نخستین و تنها پسر خداوند است. او خدای پسر، دومین شخص الوهیت و آفریننده همیار کلیه چیزهاست. همانطور که پدر اولین منبع و مرکز بزرگ است، پسر جاودان نیز دومین منبع و مرکز بزرگ است.

پسر جاودان مرکز روحانی و مدیر الهی دولت روحانی جهان جهانی است. پدر جهانی ابتدا یک آفریننده و سپس یک کنترل کننده است. پسر جاودان ابتدا یک آفریننده مشترک و سپس یک مدیر روحانی است. "خدا روح است"، و پسر یک آشکارسازی شخصی از آن روح است. اولین منبع و مرکز، اراده مطلق است؛ دومین منبع و مرکز، شخصیت مطلق است.

پدر جهانی شخصاً هرگز به عنوان یک آفریننده عمل نمی‌کند مگر در پیوند با پسر یا با عمل هماهنگ پسر. اگر نویسنده عهد جدید هنگام نوشتن این مطلب به پسر جاودان اشاره کرده بود، حقیقت را گفته بود: "در آغاز کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود. همه چیز توسط او آفریده شد، و بدون او چیزی که آفریده شده باشد به وجود نیامد."

هنگامی که یک پسر پسر جاودان در یورنشیا پدیدار گشت، آنهایی که با این موجود الهی در شکل انسانی

concepts of sequentiality.

603 (733) The Eternal Son is the spiritual personalization of the Paradise Father's universal and infinite concept of divine reality, unqualified spirit, and absolute personality. And thereby does the Son constitute the divine revelation of the creator identity of the Universal Father. The perfect personality of the Son discloses that the Father is actually the eternal and universal source of all the meanings and values of the spiritual, the volitional, the purposeful, and the personal.

604(734) In an effort to enable the finite mind of time to form some sequential concept of the relationships of the eternal and infinite beings of the Paradise Trinity, we utilize such license of conception as to refer to the "Father's first personal, universal, and infinite concept." It is impossible for me to convey to the human mind any adequate idea of the eternal relations of the Deities; therefore do I employ such terms as will afford the finite mind something of an idea of the relationship of these eternal beings in the subsequent eras of time. We believe the Son sprang from the Father; we are taught that both are unqualifiedly eternal. It is apparent, therefore, that no time creature can ever fully comprehend this mystery of a Son who is derived from the Father, and yet who is co-ordinately eternal with the Father himself.

1. IDENTITY OF THE ETERNAL SON

611 (739) The Eternal Son is the original and only-begotten Son of God. He is God the Son, the Second Person of Deity and the associate creator of all things. As the Father is the First Great Source and Center, so the Eternal Son is the Second Great Source and Center.

612 (741) The Eternal Son is the spiritual center and the divine administrator of the spiritual government of the universe of universes. The Universal Father is first a creator and then a controller; the Eternal Son is first a cocreator and then a *spiritual administrator*. "God is spirit," and the Son is a personal revelation of that spirit. The First Source and Center is the Volitional Absolute; the Second Source and Center is the Personality Absolute.

613 (742) The Universal Father never personally functions as a creator except in conjunction with the Son or with the co-ordinate action of the Son. Had the New Testament writer referred to the Eternal Son, he would have uttered the truth when he wrote: "In the beginning was the Word, and the Word was with God, and the Word was God. All things were made by him, and without him was not anything made that was made."

614 (743) When a Son of the Eternal Son appeared on Urantia, those who fraternized with this divine

همنشینی کردند به این شکل به او اشاره کردند: "او که از آغاز وجود داشت، کسی که او را شنیده‌ایم، آن که با چشمان خود دیده‌ایم، و نظاره کرده‌ایم، و دست‌انمان او را لمس کرده‌اند، حتی کلام حیات." و این پسر اعطایی از سوی پدر آمد، درست همانطور که پسر آغازین آمد، همانطور که یکی از دعا‌های زمینی او به آن اشاره دارد: "و اکنون، ای پدر من، با وجود خودت مرا جلال ده، با جلالی که پیش از پیدایش این دنیا نزد تو داشتم."

پسر جاودان در جهات‌های مختلف با نام‌های گوناگون شناخته می‌شود. او در جهان مرکزی به عنوان منبع هم‌تراز، آفریننده مشترک، و مطلق همیار شناخته می‌شود. در یوورسا، ستاد مرکزی ابرجهان، ما پسر را مرکز هم‌تراز روحی و مدیر جاودان روحی می‌نامیم. در سلوینگتون، ستاد مرکزی جهان محلی شما، از این پسر به عنوان دومین منبع و مرکز جاودان یاد شده است. ملک صادق‌ها به عنوان پسر پسران راجع به او سخن می‌گویند. در کره شما، اما نه در سیستم کرات مسکونی شما، این پسر آغازین با یک پسر هم‌تراز آفریننده، میکائیل نیادان، که خود را به نژادهای انسانی یورنسیا عطا نمود، اشتباه گرفته شده است.

اگر چه هر یک از پسران بهشت می‌توانند به طور شایسته پسران خداوند خوانده شوند، ما عادت داریم که عنوان "پسر جاودان" را برای این پسر آغازین، دومین منبع و مرکز، آفریننده مشترک با پدر جهانی جهان مرکزی توان و کمال، و آفریننده مشترک کلیه پسران الهی دیگر که از الوهیت‌های بیکران سرچشمه یافتند، محفوظ داریم.

2- طبیعت پسر جاودان

پسر جاودان به اندازه پدر جهانی تغییرناپذیر و بینهایت قابل اتکا است. او همچنین درست به اندازه پدر روحانی است، و به راستی درست به همان اندازه یک روح نامحدود است. برای شما که دارای منشأ دون پایه هستید پسر بیشتر شخصی به نظر می‌رسد زیرا او از نظر قابل دسترسی بودن نسبت به پدر جهانی یک گام به شما نزدیکتر است.

پسر جاودان کلام جاودانه خداوند است. او به طور کامل همانند پدر است. در واقع، پسر جاودان خدای پدر است که شخصاً به جهان جهانها آشکار گشته است. و بدین ترتیب در رابطه با پسر جاودان و کلیه پسران هم‌تراز آفریننده این برای همیشه حقیقت داشته، دارد، و خواهد داشت: "آن کس که پسر را دیده است پدر را دیده است."

طبیعت پسر به طور کامل همانند پدر روح است. هنگامی که ما پدر جهانی را پرستش می‌کنیم، در واقع در همان حال خدای پسر و خدای روح را می‌پرستیم. خدای پسر درست به اندازه خدای پدر به لحاظ الهی واقعی و دارای طبیعت جاودانه است.

پسر نه فقط تمامی درستکاری بیکران و مافوق پدر را دارا می‌باشد، بلکه همچنین پسر منعکس کننده تمامی سیرت مقدس پدر است. پسر در کمال پدر سهیم است و

being in human form alluded to him as "He who was from the beginning, whom we have heard, whom we have seen with our eyes, whom we have looked upon, and our hands have handled, even the Word of life." And this bestowal Son came forth from the Father just as truly as did the Original Son, as is suggested in one of his earthly prayers: "And now, O my Father, glorify me with your own self, with the glory which I had with you before this world was."

^{61.5 (74.4)} The Eternal Son is known by different names in various universes. In the central universe he is known as the Co-ordinate Source, the Cocreator, and the Associate Absolute. On Uversa, the headquarters of the superuniverse, we designate the Son as the Co-ordinate Spirit Center and as the Eternal Spirit Administrator. On Salvington, the headquarters of your local universe, this Son is of record as the Second Eternal Source and Center. The Melchizedeks speak of him as the Son of Sons. On your world, but not in your system of inhabited spheres, this Original Son has been confused with a co-ordinate Creator Son, Michael of Nebadon, who bestowed himself upon the mortal races of Urantia.

^{61.6 (74.5)} Although any of the Paradise Sons may fittingly be called Sons of God, we are in the habit of reserving the designation "the Eternal Son" for this Original Son, the Second Source and Center, cocreator with the Universal Father of the central universe of power and perfection and cocreator of all other divine Sons who spring from the infinite Deities.

2. NATURE OF THE ETERNAL SON

^{62.1 (74.6)} The Eternal Son is just as changeless and infinitely dependable as the Universal Father. He is also just as spiritual as the Father, just as truly an unlimited spirit. To you of lowly origin the Son would appear to be more personal since he is one step nearer you in approachability than is the Universal Father.

^{62.2 (74.7)} The Eternal Son is the eternal Word of God. He is wholly like the Father; in fact, the Eternal Son is God the Father personally manifest to the universe of universes. And thus it was and is and forever will be true of the Eternal Son and of all the co-ordinate Creator Sons: "He who has seen the Son has seen the Father."

^{62.3 (74.8)} In nature the Son is wholly like the spirit Father. When we worship the Universal Father, actually we at the same time worship God the Son and God the Spirit. God the Son is just as divinely real and eternal in nature as God the Father.

^{62.4 (75.1)} The Son not only possesses all the Father's infinite and transcendent righteousness, but the Son is also reflective of all the Father's

مشترکاً در مسئولیت یاری رساندن به تمامی مخلوقات ناکامی که برای رسیدن به کمال الهی در تلاش معنوی هستند سهیم است.

پسر جاودان تمامی سیرت الوهیت و ویژگیهای معنوی پدر را دارا می‌باشد. پسر تمامیت مطلق بودن شخصیت و روح خداوند است، و پسر این کیفیتها را در مدیریت شخصی خود در دولت روحی جهان جهانیها آشکار می‌سازد.

خداوند به راستی یک روح جهانی است؛ خداوند روح است؛ و این طبیعت روحی پدر در الوهیت پسر جاودان متمرکز شده و تجسم یافته است. تمامی ویژگیهای روحی ظاهراً در پسر از طریق تمایز با جهانی بودن اولین منبع و مرکز به اندازه زیاد افزایش یافته است. و همانطور که پدر طبیعت روحی خود را با پسر قسمت می‌کند، آنها با هم روح الهی را با عامل مشترک، روح بیکران، به طور کامل و بی‌دریغ قسمت می‌کنند.

پدر و پسر در رابطه با عشق به حقیقت و آفرینش زیبایی برابرند، به جز این که به نظر می‌رسد پسر بیشتر خود را وقف تحقق زیبایی منحصرأ معنوی ارزشهای جهانی می‌کند.

در رابطه با نیکی الهی من تفاوتی میان پدر و پسر تشخیص نمی‌دهم. پدر پسران جهانی خود را به عنوان یک پدر دوست دارد، پسر جاودان به تمامی مخلوقات هم به صورت پدر و هم به صورت برادر می‌نگرد.

3- مهرورزی پدر

پسر در عدالت و درستکاری تثلیث سهیم است اما از طریق شخصیت‌یابی بیکران مهر و بخشش پدر این ویژگیهای ربانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. پسر آشکار شدن مهر الهی به جهانیها است. همانطور که خداوند محبت است، پسر نیز بخشش است. پسر نمی‌تواند بیش از پدر دوست بدارد، اما می‌تواند به یک طریق اضافی به مخلوقات ترحم نشان دهد، زیرا او نه تنها همانند پدر یک آفریننده آغازین است، بلکه همچنین پسر جاودان همان پدر است، و بدین طریق در تجربه فرزندی تمامی پسران دیگر پدر جهانی سهیم است.

پسر جاودان برای تمامی آفرینش بخشنده‌ای بزرگ است. بخشندگی جوهر سرشت معنوی پسر است. فرامین پسر جاودان، آنطور که روی مدارهای روحی دومین منبع و مرکز صادر می‌شوند، با نغمه‌های بخشش کوک شده‌اند.

برای فهم مهر پسر جاودان، شما در ابتدا باید منبع الهی آن، پدر، را که محبت است درک کنید، و سپس آشکار شدن این عطوفت بیکران را در خدمت گسترده روح بیکران و گروه تقریباً نامحدود شخصیت‌های خادم او نظاره کنید.

holiness of character. The Son shares the Father's perfection and jointly shares the responsibility of aiding all creatures of imperfection in their spiritual efforts to attain divine perfection.

⁶²⁵⁽⁷⁵²⁾ The Eternal Son possesses all the Father's character of divinity and attributes of spirituality. The Son is the fullness of God's absoluteness in personality and spirit, and these qualities the Son reveals in his personal management of the spiritual government of the universe of universes.

⁶²⁶⁽⁷⁵³⁾ God is, indeed, a universal spirit; God is spirit; and this spirit nature of the Father is focalized and personalized in the Deity of the Eternal Son. In the Son all spiritual characteristics are apparently greatly enhanced by differentiation from the universality of the First Source and Center. And as the Father shares his spirit nature with the Son, so do they together just as fully and unreservedly share the divine spirit with the Conjoint Actor, the Infinite Spirit.

⁶²⁷⁽⁷⁵⁴⁾ In the love of truth and in the creation of beauty the Father and the Son are equal except that the Son appears to devote himself more to the realization of the exclusively spiritual beauty of universal values.

⁶²⁸⁽⁷⁵⁵⁾ In divine goodness I discern no difference between the Father and the Son. The Father loves his universe children as a father; the Eternal Son looks upon all creatures both as father and as brother.

3. MINISTRY OF THE FATHER'S LOVE

⁶³¹⁽⁷⁵⁶⁾ The Son shares the justice and righteousness of the Trinity but overshadows these divinity traits by the infinite personalization of the Father's love and mercy; the Son is the revelation of divine love to the universes. As God is love, so the Son is mercy. The Son cannot love more than the Father, but he can show mercy to creatures in one additional way, for he not only is a primal creator like the Father, but he is also the Eternal Son of that same Father, thereby sharing in the sonship experience of all other sons of the Universal Father.

⁶³²⁽⁷⁵⁷⁾ The Eternal Son is the great mercy minister to all creation. Mercy is the essence of the Son's spiritual character. The mandates of the Eternal Son, as they go forth over the spirit circuits of the Second Source and Center, are keyed in tones of mercy.

⁶³³⁽⁷⁵⁸⁾ To comprehend the love of the Eternal Son, you must first perceive its divine source, the Father, who is love, and then behold the unfolding of this infinite affection in the far-flung ministry of the Infinite Spirit and his almost limitless host of ministering personalities.

خدمت روحانی پسر جاودان وقف آشکار سازی
خداى محبت به جهان جهانها است. این پسر الهی درگیر
کار شرم آور تلاش برای متقاعد ساختن پدر بزرگوارش
که مخلوقات دون پایه خود را دوست بدارد و به
خطاکاران زمان ترحم نشان دهد نیست. چقدر اشتباه است
که تصور شود پسر جاودان از پدر جهانی درخواست
می کند به مخلوقات دون پایه اش در کرات مادی فضا
ترحم نشان دهد! چنین برداشتهایی از خداوند ابتدایی و
مضحک هستند. شما به جای آن باید دریابید که تمامی
خدمتهای بخشنده پسران خداوند یک آشکار سازی مستقیم
مهر جهانی و دلسوزی بیکران قلبی پدر هستند. مهر پدر
منبع واقعی و جاودانه بخشش پسر است.

خدا محبت است، پسر بخشش است، بخشش محبت
به کار برده شده است، محبت پدر در عمل، در شخص
پسر جاودان او. مهر این پسر جهانی به همین ترتیب
جهانی است. همانطور که در یک سیاره حاوی جنسیت
محبت فهم می شود، مهر خداوند بیشتر با مهر یک پدر
قابل مقایسه است، در حالی که مهر پسر جاودان بیشتر
شبیه عاطفه یک مادر است. این توصیفات به راستی
ابتدایی هستند، اما من به این امید آنها را به کار می گیرم
که به ذهن بشری این اندیشه را منتقل کنم که میان مهر
پدر و مهر پسر یک تفاوت وجود دارد، نه در محتوای
الهی بلکه در کیفیت و تکنیک ابراز.

4- ویژگیهای پسر جاودان

پسر جاودان سطح روحی واقعیت کیهانی را
برمی انگیزد. قدرت روحی پسر در رابطه با تمامی
واقعتهای جهان مطلق است. او از طریق دسترسی
مطلقش به جاذبه روحی روی ارتباط متقابل تمامی
انرژیهای ناهمسان روحی و روی تمامی واقعیت فعلیت
یافته روحی کنترل کامل اعمال می کند. تمامی ارواح
خالص یکپارچه و تمامی موجودات و ارزشهای روحی
به نیروی کشش بیکران پسر آغازین بهشت واکش نشان
می دهند. و اگر آینده جاودان شاهد پدیداری یک جهان
نامحدود باشد، جاذبه روحی و توان روحی پسر آغازین
برای کنترل روحی و اداره مؤثر چنین آفرینش
نامحدودی کاملاً کافی یافت خواهد شد.

پسر فقط در حیطه روحی قادر مطلق است. در
کارکرد جاودانه مدیریت جهان تکرار کارهای
اسرافکارانه و غیرضروری هرگز مورد روبرویی قرار
نمی گیرد. الوهیتها به نسخبرداری بی فایده خدمت جهانی
دست نمی زنند.

همه جا حضوری پسر آغازین در بر گیرنده وحدت
معنوی جهان جهانها است. انسجام معنوی تمامی آفرینش
به سبب حضور سراسری فعال روح الهی پسر جاودان
است. هنگامی که ما به حضور روحی پدر می اندیشیم،
این را مشکل می یابیم که در فکر خود آن را از حضور
روحی پسر جاودان تمیز دهیم. روح پدر برای ابد در
روح پسر ساکن است.

⁶³⁴⁽⁷⁵⁹⁾ The ministry of the Eternal Son is devoted to the revelation of the God of love to the universe of universes. This divine Son is not engaged in the ignoble task of trying to persuade his gracious Father to love his lowly creatures and to show mercy to the wrongdoers of time. How wrong to envisage the Eternal Son as appealing to the Universal Father to show mercy to his lowly creatures on the material worlds of space! Such concepts of God are crude and grotesque. Rather should you realize that all the merciful ministrations of the Sons of God are a direct revelation of the Father's heart of universal love and infinite compassion. The Father's love is the real and eternal source of the Son's mercy.

⁶³⁵⁽⁷⁵¹⁰⁾ God is love, the Son is mercy. Mercy is applied love, the Father's love in action in the person of his Eternal Son. The love of this universal Son is likewise universal. As love is comprehended on a sex planet, the love of God is more comparable to the love of a father, while the love of the Eternal Son is more like the affection of a mother. Crude, indeed, are such illustrations, but I employ them in the hope of conveying to the human mind the thought that there is a difference, not in divine content but in quality and technique of expression, between the love of the Father and the love of the Son.

4. ATTRIBUTES OF THE ETERNAL SON

⁶⁴¹⁽⁷⁶¹⁾ The Eternal Son motivates the spirit level of cosmic reality; the spiritual power of the Son is absolute in relation to all universe actualities. He exercises perfect control over the interassociation of all undifferentiated spirit energy and over all actualized spirit reality through his absolute grasp of spirit gravity. All pure unfragmented spirit and all spiritual beings and values are responsive to the infinite drawing power of the primal Son of Paradise. And if the eternal future should witness the appearance of an unlimited universe, the spirit gravity and the spirit power of the Original Son will be found wholly adequate for the spiritual control and effective administration of such a boundless creation.

⁶⁴²⁽⁷⁶²⁾ The Son is omnipotent only in the spiritual realm. In the eternal economy of universe administration, wasteful and needless repetition of function is never encountered; the Deities are not given to useless duplication of universe ministry.

⁶⁴³⁽⁷⁶³⁾ The omnipresence of the Original Son constitutes the spiritual unity of the universe of universes. The spiritual cohesion of all creation rests upon the everywhere active presence of the divine spirit of the Eternal Son. When we conceive of the Father's spiritual presence, we find it difficult to differentiate it in our thinking from the spiritual

پدر باید به لحاظ روحی در همه جا حاضر باشد، اما این همه جا حضوری به نظر می‌رسد از فعالیت‌های سراسری روحی پسر جاودان جدایی ناپذیر باشد. با این وجود ما باور داریم که در تمامی وضعیتهای حضور پدر - پسر که دارای طبیعتی دوگانه است روح پسر با روح پدر هماهنگ است.

پدر در تماس خود با شخصیت در مدار شخصیت عمل می‌کند. او در تماس شخصی و قابل تشخیص خود با آفرینش روحی، در اجزای تمامیت الوهیت خود ظاهر می‌شود، و این اجزای پدر، هر جا و هر گاه که در جهانها ظاهر شوند، یک کارکرد یگانه، بی‌همتا، و منحصر به فرد دارند. در تمامی چنین وضعیتهایی روح پسر با کارکرد روحی حضور به اجزا تقسیم شده پدر جهانی هماهنگ است.

پسر جاودان به طور روحی در همه جا حضور دارد. روح پسر جاودان به طور قطع با شما و در اطراف شما است، اما نه همانند ناصح اسرار آمیز در درون شما و بخشی از شما. جزء سکنی گزین پدر ذهن بشری را به سوی رویکردهای تدریجاً الهی تنظیم می‌کند، و در نتیجه آن چنین ذهن فرازگرا به نیروی گیرای معنوی مدار تماماً قدرتمند جاذبه روحی دومین منبع و مرکز به طور فزاینده واکنش نشان می‌دهد.

پسر آغازین به طور جهانی و روحی خود آگاه است. پسر در خرد با پدر برابری کامل دارد. در عرصه دانش، همه چیز دانی، ما نمی‌توانیم میان اولین و دومین منبع فرق بگذاریم. پسر، مثل پدر، همه چیز را می‌داند. او به واسطه هیچ رخداد جهانی هرگز شگفت زده نمی‌شود؛ او پایان را از ابتدا می‌فهمد.

پدر و پسر به راستی تعداد و مکان تمامی روحها و موجودات روحی شده را در جهان جهانها می‌دانند. نه تنها پسر به واسطه روح همه جا حاضر خود همه چیز را می‌داند، بلکه پسر، به طور برابر با پدر و عامل مشترک، از هوشمندی عظیم بازتابگر ایزد متعال، که با هوشمندی خود از تمامی چیزهایی که در تمامی کرات هفت ابرجهان رخ می‌دهد در تمامی لحظات مطلع است، کاملاً آگاه است. و طرق دیگری وجود دارند که به واسطه آنها پسر بهشت عالم مطلق است.

پسر جاودان، به عنوان یک شخصیت روحی بامحبت، بخشنده، و خادم به طور کامل و بی‌نهایت با پدر جهانی برابر است. پسر جاودان ضمن این که در تمامی آن تماسهای بخشنده و عاطفی شخصی با موجودات فرازگرای قلمروهای پایین‌تر به همان اندازه مهربان و باملاحظه است، همچون پسران بهشتیش در جهانی محلی که مکرراً خود را به کرات تکاملی زمان اعطا می‌کنند، به همان اندازه صبور و بسیار شکیبا است.

شرح و تفصیل بیشتر پیرامون ویژگیهای پسر جاودان غیرضروری است. با استثنای ذکر شده، تنها ضروری است که ویژگیهای معنوی خدای پدر مطالعه

presence of the Eternal Son. The spirit of the Father is eternally resident in the spirit of the Son.

^{644(76.4)} The Father must be spiritually omnipresent, but such omnipresence appears to be inseparable from the everywhere spirit activities of the Eternal Son. We do, however, believe that in all situations of Father-Son presence of a dual spiritual nature the spirit of the Son is co-ordinate with the spirit of the Father.

^{645 (76.5)} In his contact with personality, the Father acts in the personality circuit. In his personal and detectable contact with spiritual creation, he appears in the fragments of the totality of his Deity, and these Father fragments have a solitary, unique, and exclusive function wherever and whenever they appear in the universes. In all such situations the spirit of the Son is co-ordinate with the spiritual function of the fragmented presence of the Universal Father.

^{646 (76.6)} Spiritually the Eternal Son is omnipresent. The spirit of the Eternal Son is most certainly with you and around you, but not within you and a part of you like the Mystery Monitor. The indwelling Father fragment adjusts the human mind to progressively divine attitudes, whereupon such an ascending mind becomes increasingly responsive to the spiritual drawing power of the all-powerful spirit-gravity circuit of the Second Source and Center.

^{647 (76.7)} The Original Son is universally and spiritually self-conscious. In wisdom the Son is the full equal of the Father. In the realms of knowledge, omniscience, we cannot distinguish between the First and Second Sources; like the Father, the Son knows all; he is never surprised by any universe event; he comprehends the end from the beginning.

^{648 (77.1)} The Father and the Son really know the number and whereabouts of all the spirits and spiritualized beings in the universe of universes. Not only does the Son know all things by virtue of his own omnipresent spirit, but the Son, equally with the Father and the Conjoint Actor, is fully cognizant of the vast reflectivity intelligence of the Supreme Being, which intelligence is at all times aware of all things that transpire on all the worlds of the seven superuniverses. And there are other ways in which the Paradise Son is omniscient.

^{649(77.2)} The Eternal Son, as a loving, merciful, and ministering spiritual personality, is wholly and infinitely equal with the Universal Father, while in all those merciful and affectionate personal contacts with the ascendant beings of the lower realms the Eternal Son is just as kind and considerate, just as patient and long-suffering, as are his Paradise Sons in the local universes who so frequently bestow themselves upon the evolutionary worlds of time.

^{64.10 (77.3)} It is needless further to expatiate on the attributes of the Eternal Son. With the exceptions noted, it is only necessary to study the spiritual

شود تا ویژگیهای خدای پسر فهم و به طور صحیح ارزیابی شود.

attributes of God the Father to understand and correctly evaluate the attributes of God the Son.

5- محدودیتهای پسر جاودان

پسر جاودان شخصاً در قلمروهای فیزیکی عمل نمی‌کند، و در سطوح خدمت ذهنی به موجودات مخلوق نیز به جز از طریق عامل مشترک عمل نمی‌کند. اما این کیفیتها غیر از آن به هیچ وجه پسر جاودان را در کاربرد کامل و آزادانه تملکی ویژگیهای الهی علم به همه چیز، حضور در همه جا، و قدرت مطلق روحی محدود نمی‌سازد.

پسر جاودان شخصاً بر پتانسیلهای روحی که ذاتی بیکرانی مطلق الوهیت است رخنه نمی‌کند، اما همینطور که این پتانسیلها واقعی می‌شوند، در حیطه دسترسی تماماً قدرتمند مدار جانبیه روحی پسر قرار می‌گیرند.

شخصیت هدیه منحصر به فرد پدر جهانی است. پسر جاودان شخصیت را از پدر می‌گیرد، اما او بدون پدر شخصیت اعطا نمی‌کند. پسر منشأ یک گروه عظیم روحی است، اما این مشتقات شخصیت نیستند. هنگامی که پسر شخصیت می‌آفریند، این کار را در ارتباط با پدر یا آفریدگار مشترک، که ممکن است در چنین روابطی به جای پدر عمل کند، انجام می‌دهد. بدین ترتیب پسر جاودان یک آفریننده مشترک شخصیتها است، اما او به هیچ موجودی شخصیت اعطا نمی‌کند، و خود به تنهایی هرگز موجودات شخصی خلق نمی‌کند. با این وجود، این محدودیت عمل پسر را از توان آفریدن هر نوع یا انواع واقعیتهای غیر شخصی محروم نمی‌سازد.

پسر جاودان در انتقال امتیازهای آفرینندگی محدود است. پدر، در جاودانه ساختن پسر آغازین، قدرت و امتیاز پیوستن متعاقب به پدر، در عمل الهی به وجود آوردن پسران اضافه که دارای ویژگیهای آفرینندگی باشند، را به او عطا نمود، و آنها این کار را انجام داده و اکنون انجام می‌دهند. اما هنگامی که این پسران همتر از به وجود آمدند، ظاهراً امتیاز آفرینندگی فراتر از آن انتقال نمی‌یابد. پسر جاودان توانمندیهای آفرینندگی را فقط به شخصیت‌یابیهای نخستین یا مستقیم انتقال می‌دهد. از این رو هنگامی که پدر و پسر متحد می‌شوند تا یک پسر آفریننده را شخصیت بخشند، به مقصود خود دست می‌یابند؛ اما پسر آفریننده که بدین نحو به وجود می‌آید هرگز قادر نیست امتیازات آفرینندگی را به رسته‌های گوناگون پسران که ممکن است متعاقباً خلق کند انتقال داده یا تفویض کند. با این وجود، به نظر می‌رسد در بالاترین پسران جهان محلی یک بازتاب بسیار محدود از ویژگیهای آفرینندگی یک پسر آفریننده وجود دارد.

پسر جاودان، به عنوان یک موجود بیکران و منحصرأ شخصی نمی‌تواند سرشت خود را به اجزای ریز تقسیم کند، و قادر نیست قسمتهای جداگانه خود را به وجودها یا اشخاص دیگر، آطور که پدر جهانی و روح بیکران چنین می‌کنند، تقسیم نموده و اعطا کند. اما پسر

5. LIMITATIONS OF THE ETERNAL SON

^{651 (77.4)} The Eternal Son does not personally function in the physical domains, nor does he function, except through the Conjoint Actor, in the levels of mind ministry to creature beings. But these qualifications do not in any manner otherwise limit the Eternal Son in the full and free exercise of all the divine attributes of *spiritual* omniscience, omnipresence, and omnipotence.

^{652 (77.5)} The Eternal Son does not personally pervade the potentials of spirit inherent in the infinity of the Deity Absolute, but as these potentials become actual, they come within the all-powerful grasp of the spirit-gravity circuit of the Son.

^{653 (77.6)} Personality is the exclusive gift of the Universal Father. The Eternal Son derives personality from the Father, but he does not, without the Father, bestow personality. The Son gives origin to a vast spirit host, but such derivations are not personalities. When the Son creates personality, he does so in conjunction with the Father or with the Conjoint Creator, who may act for the Father in such relationships. The Eternal Son is thus a cocreator of personalities, but he bestows personality upon no being and of himself, alone, never creates personal beings. This limitation of action does not, however, deprive the Son of the ability to create any or all types of other-than-personal reality.

^{654 (77.7)} The Eternal Son is limited in transmittal of creator prerogatives. The Father, in eternalizing the Original Son, bestowed upon him the power and privilege of subsequently joining with the Father in the divine act of producing additional Sons possessing creative attributes, and this they have done and now do. But when these co-ordinate Sons have been produced, the prerogatives of creatorship are apparently not further transmissible. The Eternal Son transmits creatorship powers only to the first or direct personalization. Therefore, when the Father and the Son unite to personalize a Creator Son, they achieve their purpose; but the Creator Son thus brought into existence is never able to transmit or delegate the prerogatives of creatorship to the various orders of Sons which he may subsequently create, notwithstanding that, in the highest local universe Sons, there does appear a very limited reflection of the creative attributes of a Creator Son.

^{655 (78.1)} The Eternal Son, as an infinite and exclusively personal being, cannot fragmentize his nature, cannot distribute and bestow individualized portions of his selfhood upon other entities or persons as do the Universal Father and the Infinite

می‌تواند خود را به عنوان یک روح نامحدود اعطا کند و چنین می‌کند، تا تمامی آفرینش را فرا گیرد و به طور بی‌وقفه تمامی شخصیت‌های روحی و واقعیت‌های روحانی را به خود جذب کند.

همواره به یاد داشته باشید که پسر جاودان تصویر شخصی پدر روحی به تمامی آفرینش است. پسر شخصی است و از نظر الوهیت چیزی جز شخصی نیست، چنین شخصیت الهی و مطلق نمی‌تواند تکه تکه شده یا به اجزای ریز تقسیم شود. خدای پدر و خدای روح به راستی شخصی هستند، اما آنها اضافه بر این که چنین شخصیت‌های الهی هستند، همه چیز دیگر نیز هستند.

اگر چه پسر جاودان شخصاً نمی‌تواند در اعطای تنظیم کنندگان فکر شرکت کند، آنگاه که پدر در پیش‌بینی اعطای تنظیم کنندگان فکر به پسر پیشنهاد نمود "بگذار انسان فانی را شبیه خود بیافرینیم"، او با پدر جهانی در گذشته جاودان در شور نشست، این طرح را تصویب کرد و پیمان همکاری بی‌پایان بست. و همانطور که قطعه روحی پدر در درون شما سکنی می‌گزیند، حضور روحی پسر نیز شما را فرا می‌گیرد، ضمن این که این دو برای پیشرفت روحی شما برای همیشه به صورت یگانه کار می‌کنند.

6- ذهن روح

پسر جاودان روح است و ذهن دارد، اما نه ذهن و روحی که ذهن انسان بتواند بفهمد. انسان فانی ذهن را در سطوح متناهی، کیهانی، مادی، و شخصی مشاهده می‌کند. انسان همچنین پدیده‌های ذهنی را در ارگانیسم‌های زنده مشاهده می‌کند که در سطح زیر شخصی (حیوانی) عمل می‌کنند، اما برای او مشکل است که طبیعت ذهن را، هنگامی که به موجودات فوق مادی مربوط است و بخشی از شخصیت‌های منحصر به فرد روحی است، درک کند. با این وجود ذهن، هنگامی که به سطح روحی وجود اشاره دارد، و وقتی که به معنی کارکردهای هوشمندانه روحی به کار برده می‌شود، باید به گونه‌ای متفاوت تعریف شود. آن نوع ذهن که به طور مستقیم با روح پیوند یافته است نه با ذهنی که روح و ذهن را هماهنگ می‌سازد قابل مقایسه است و نه با آن ذهنی که فقط با ماده پیوند یافته است.

روح همواره آگاه، دارای ذهن، و برخوردار از فازهای گوناگون هویت است. بدون ذهنی که در یک فاز مشخص قرار دارد هیچ آگاهی معنوی در برادری موجودات روحی وجود ندارد. معادل با ذهن، توان شناختن و شناخته شدن، ذاتی الوهیت است. الوهیت ممکن است شخصی، پیش شخصی، فوق شخصی، یا غیرشخصی باشد، اما الوهیت هرگز فاقد ذهن نیست، یعنی، هرگز فاقد توانمندی حداقل برای ارتباط با وجودها، موجودات، یا شخصیت‌های مشابه.

ذهن پسر جاودان همانند ذهن پدر، اما متفاوت از هر ذهن دیگر در جهان است، و به همراه ذهن پدر، نیای اذهان متنوع و گسترده آفریدگار مشترک است. ذهن پدر و پسر، آن خردی که نیای ذهن مطلق سومین منبع و مرکز است، شاید به بهترین نحو در پیش ذهن یک تنظیم کننده فکر تصویر شود، زیرا، اگر چه این اجزای پدر

Spirit. But the Son can and does bestow himself as an unlimited spirit to bathe all creation and unceasingly draw all spirit personalities and spiritual realities to himself.

^{656 (782)} Ever remember, the Eternal Son is the personal portrayal of the spirit Father to all creation. The Son is personal and nothing but personal in the Deity sense; such a divine and absolute personality cannot be disintegrated or fragmentized. God the Father and God the Spirit are truly personal, but they are also everything else in addition to being such Deity personalities.

^{657 (783)} Though the Eternal Son cannot personally participate in the bestowal of the Thought Adjusters, he did sit in council with the Universal Father in the eternal past, approving the plan and pledging endless co-operation, when the Father, in projecting the bestowal of the Thought Adjusters, proposed to the Son, "Let us make mortal man in our own image." And as the spirit fragment of the Father dwells within you, so does the spirit presence of the Son envelop you, while these two forever work as one for your spiritual advancement.

6. THE SPIRIT MIND

^{661 (784)} The Eternal Son is spirit and has mind, but not a mind or a spirit which mortal mind can comprehend. Mortal man perceives mind on the finite, cosmic, material, and personal levels. Man also observes mind phenomena in living organisms functioning on the subpersonal (animal) level, but it is difficult for him to grasp the nature of mind when associated with supermaterial beings and as a part of exclusive spirit personalities. Mind must, however, be differently defined when it refers to the spirit level of existence, and when it is used to denote spirit functions of intelligence. That kind of mind which is directly allied with spirit is comparable neither to that mind which co-ordinates spirit and matter nor to that mind which is allied only with matter.

^{662 (785)} Spirit is ever conscious, minded, and possessed of varied phases of identity. Without mind in some phase there would be no spiritual consciousness in the fraternity of spirit beings. The equivalent of mind, the ability to know and be known, is indigenous to Deity. Deity may be personal, prepersonal, superpersonal, or impersonal, but Deity is never mindless, that is, never without the ability at least to communicate with similar entities, beings, or personalities.

^{663 (786)} The mind of the Eternal Son is like that of the Father but unlike any other mind in the universe, and with the mind of the Father it is ancestor to the diverse and far-flung minds of the Conjoint Creator. The mind of the Father and the Son, that intellect which is ancestral to the absolute

کاملاً خارج از مدارهای ذهنی عامل مشترک هستند، آنها شکلی از پیش ذهن دارند؛ آنها همانطور که شناخته می‌شوند می‌شناسند؛ آنها از معادل اندیشه بشر برخوردار هستند.

پسر جاودان کاملاً روحی است؛ انسان تقریباً کاملاً مادی است؛ از این رو چیزهای زیادی در رابطه با شخصیت روحی پسر جاودان، هفت کرات روحی او که به دور بهشت می‌گردند، و طبیعت آفرینشهای غیرشخصی پسر بهشت باید تا نیل شما به وضعیت روحی، به دنبال این که فراز مورانشیای جهان محلی نبادان را تکمیل کنید، منتظر بمانند. و سپس، حین عبور شما از میان ابرجهان و هاونا، بسیاری از این رازهای پنهان روحی با آغاز اعطای "ذهن روحی" — بینش روحی — به شما روشن خواهد شد.

7- شخصیت پسر جاودان

پسر جاودان آن شخصیت بیکران است که پدر جهانی از طریق تکنیک سه‌گانه شدن از قید و بندهای شخصیت کاملش گریخت، و به واسطه آن از آن هنگام مداوماً خود را با وفور بی‌پایان به جهان پیوسته در حال گسترش آفرینندگان و مخلوقاتش عطا نموده است. پسر شخصیت مطلق است؛ خداوند شخصیت پدرانه — منبع شخصیت، اعطا کننده شخصیت، و علت شخصیت — است. هر موجود شخصی شخصیت را از پدر جهانی می‌گیرد، درست همانطور که پسر آغازین شخصیت خود را برای ابد از پدر بهشتی می‌گیرد.

شخصیت پسر جاودان مطلق و کاملاً معنوی است، و این شخصیت مطلق همچنین الگوی الهی و جاودان، اول، اعطای شخصیت پدر به عامل مشترک، و سپس، اعطای شخصیت او به مخلوقات گوناگونش در سرتاسر جهان پنهان است.

پسر جاودان به راستی یک خادم بخشنده، یک روح الهی، یک نیروی روحانی، و یک شخصیت واقعی است. پسر طبیعت معنوی و شخصی خداوند است که به جهانها آشکار گشته است — مجموعه و جوهر اولین منبع و مرکز، که از تمامی آنچه که غیرشخصی، برون الهی، غیرمعنوی، و صرفاً بالقوه است تهی می‌باشد. اما غیرممکن است که به ذهن بشری یک کلام تصویری از زیبایی و شکوه شخصیت آسمانی پسر جاودان انتقال داده شود. هر چیز که به غیرقابل درک کردن پدر جهانی تمایل داشته باشد با تأثیر تقریباً برابر در جلوگیری از شناخت نظری پسر جاودان عمل می‌کند. شما باید در انتظار رسیدن به بهشت باشید، و سپس خواهید فهمید چرا من قادر نبودم سیرت این شخصیت مطلق را برای فهم ذهن متناهی تصویر کنم.

mind of the Third Source and Center, is perhaps best illustrated in the premind of a Thought Adjuster, for, though these Father fragments are entirely outside of the mind circuits of the Conjoint Actor, they have some form of premind; they know as they are known; they enjoy the equivalent of human thinking.

664(787) The Eternal Son is wholly spiritual; man is very nearly entirely material; therefore much pertaining to the spirit personality of the Eternal Son, to his seven spiritual spheres encircling Paradise and to the nature of the impersonal creations of the Paradise Son, will have to await your attainment of spirit status following your completion of the morontia ascension of the local universe of Nebadon. And then, as you pass through the superuniverse and on to Havona, many of these spirit-concealed mysteries will clarify as you begin to be endowed with the "mind of the spirit" — spiritual insight.

7. PERSONALITY OF THE ETERNAL SON

67.1(791) The Eternal Son is that infinite personality from whose unqualified personality fetters the Universal Father escaped by the technique of trinitization, and by virtue of which he has ever since continued to bestow himself in endless profusion upon his ever-expanding universe of Creators and creatures. The Son is *absolute personality*; God is *father personality* — the source of personality, the bestower of personality, the cause of personality. Every personal being derives personality from the Universal Father just as the Original Son eternally derives his personality from the Paradise Father.

67.2 (792) The personality of the Paradise Son is absolute and purely spiritual, and this absolute personality is also the divine and eternal pattern, first, of the Father's bestowal of personality upon the Conjoint Actor and, subsequently, of his bestowal of personality upon the myriads of his creatures throughout a far-flung universe.

67.3(793) The Eternal Son is truly a merciful minister, a divine spirit, a spiritual power, and a real personality. The Son is the spiritual and personal nature of God made manifest to the universes — the sum and substance of the First Source and Center, divested of all that which is nonpersonal, extradivine, nonspiritual, and pure potential. But it is impossible to convey to the human mind a word picture of the beauty and grandeur of the supernal personality of the Eternal Son. Everything that tends to obscure the Universal Father operates with almost equal influence to prevent the conceptual recognition of the Eternal Son. You must await your attainment of Paradise, and then you will understand why I was unable to portray the character of this absolute personality to the understanding of the finite mind.

8- درک پسر جاودان

در رابطه با هویت، طبیعت، و سایر ویژگیهای شخصیت، پسر جاودان هم‌تراز کامل، مکمل تمام عیار، و همتای جاودان پدر جهانی است. به همان ترتیب که خداوند پدر جهانی است، پسر مادر جهانی است. و تمامی ما، بالا- و پایین، خانواده جهانی آنها را تشکیل می‌دهیم.

برای قدردانی از سرشت پسر، شما باید آشکارسازی سرشت الهی پدر را مطالعه نمایید. آنها برای همیشه و به طور جدایی ناپذیر یکی هستند. آنها به عنوان شخصیت‌های الهی عملاً توسط رسته‌های پایین‌تر موجودات هوشمند غیر قابل تشخیص هستند. شناخت جداگانه آنان توسط آنهایی که منشأشان در اعمال خلاق خود الوهیتها است زیاد مشکل نیست. موجوداتی که در جهان مرکزی و در بهشت تولد یافته‌اند نه تنها پدر و پسر را به عنوان یک وحدت شخصی کنترل جهانی تشخیص می‌دهند بلکه همچنین به عنوان دو شخصیت جداگانه‌ای که در قلمروهای معین مدیریت جهان عمل می‌کنند.

شما ممکن است پدر جهانی و پسر جاودان را شخصاً به صورت افراد جداگانه در نظر بگیرید، چرا که به راستی چنین هستند، اما در مدیریت جهانی آنها آنقدر همتاب و به هم مرتبط هستند که همیشه ممکن نیست آنها را از هم تمیز داد. هنگامی که در امور جهانی، پدر و پسر در ارتباط گنج‌کننده متقابل مورد روبرویی قرار می‌گیرند، همیشه سودمند نیست که به جدایی کارکردهای آنها مبادرت شود. تنها به خاطر داشته باشید که خداوند اندیشه آغازگر و پسر کلام ابراز کننده است. در هر جهان محلی این جدایی ناپذیری در ربانیت پسر آفریننده که برای مخلوقات ده میلیون کره مسکونی جای پدر و پسر، هر دو، را می‌گیرد تجسم می‌یابد.

پسر جاودان بیکران است، اما از طریق اشخاص پسران بهشتیش و از طریق خدمت صبورانه روح بیکران قابل دسترسی است. بدون سرویس اعطایی پسران بهشت و خدمت مهرآمیز مخلوقات روح بیکران، موجوداتی که دارای منشأ مادی هستند به سختی می‌توانند به دستیابی به پسر جاودان امید داشته باشند. و به همین اندازه حقیقت دارد: با کمک و هدایت این نیروهای آسمانی انسان خدا آگاه قطعاً به بهشت دست خواهد یافت و روزی در حضور شخصی این پسر باعظم پسران خواهد ایستاد.

اگر چه پسر جاودان برای انسان الگوی نیل به شخصیت است، شما این را آسانتر خواهید یافت که واقعیت پدر و روح، هر دو، را درک کنید، زیرا پدر عطا کننده واقعی شخصیت انسانی شما است و روح بیکران منبع مطلق ذهن انسانی شما است. اما همینطور که شما در مسیر بهشتی پیشرفت معنوی صعود می‌کنید، شخصیت پسر جاودان به طور فزاینده برای شما واقعی خواهد گشت، و واقعیت ذهن بی‌نهایت معنوی او برای ذهن تدریجاً معنویت یابنده شما قابل تشخیص خواهد شد.

8. REALIZATION OF THE ETERNAL SON

^{681 (794)} Concerning identity, nature, and other attributes of personality, the Eternal Son is the full equal, the perfect complement, and the eternal counterpart of the Universal Father. In the same sense that God is the Universal Father, the Son is the Universal Mother. And all of us, high and low, constitute their universal family.

⁶⁸²⁽⁷⁹⁵⁾ To appreciate the character of the Son, you should study the revelation of the divine character of the Father; they are forever and inseparably one. As divine personalities they are virtually indistinguishable by the lower orders of intelligence. They are not so difficult of separate recognition by those whose origin is in the creative acts of the Deities themselves. Beings of nativity in the central universe and on Paradise discern the Father and the Son not only as one personal unity of universal control but also as two separate personalities functioning in definite domains of universe administration.

^{683 (796)} As persons you may conceive of the Universal Father and the Eternal Son as separate individuals, for they indeed are; but in the administration of the universes they are so intertwined and interrelated that it is not always possible to distinguish between them. When, in the affairs of the universes, the Father and the Son are encountered in confusing interassociations, it is not always profitable to attempt to segregate their operations; merely recall that God is the initiating thought and the Son is the expressionful word. In each local universe this inseparability is personalized in the divinity of the Creator Son, who stands for both Father and Son to the creatures of ten million inhabited worlds.

^{684 (801)} The Eternal Son is infinite, but he is approachable through the persons of his Paradise Sons and through the patient ministry of the Infinite Spirit. Without the bestowal service of the Paradise Sons and the loving ministry of the creatures of the Infinite Spirit, beings of material origin could hardly hope to attain the Eternal Son. And it is equally true: With the help and guidance of these celestial agencies the God-conscious mortal will certainly attain Paradise and sometime stand in the personal presence of this majestic Son of Sons.

⁶⁸⁵⁽⁸⁰²⁾ Even though the Eternal Son is the pattern of mortal personality attainment, you find it easier to grasp the reality of both the Father and the Spirit because the Father is the actual bestower of your human personality and the Infinite Spirit is the absolute source of your mortal mind. But as you ascend in the Paradise path of spiritual progression, the personality of the Eternal Son will become increasingly real to you, and the reality of

هرگز مفهوم پسر جاودان در ذهن مادی یا متعاقباً مورانشیایی شما نمی‌تواند به طور تابان بدرخشد. تا وقتی که روحی شوید و صعود خود را آغاز کنید درک شخصیت پسر جاودان با روشنی برداشت شما از شخصیت پسر آفریننده که منشأ بهشتی دارد، و روزگاری شخصاً و به عنوان یک شخص در یورنشیای در جسم پدیدار گشت و به عنوان یک انسان در میان انسانها زندگی نمود، برابر نخواهد شد.

در طول تجربه شما در جهان محلی پسر آفریننده، که شخصیتش توسط انسان قابل درک است، باید ناتوانی شما را برای درک اهمیت کامل پسر جاودان بهشت که به طور منحصر به فرد معنوی‌تر، ولی با این وجود شخصی است، جبران نماید. همینطور که از میان اروانتان و هاونا پیش می‌روید، همینطور که تصویر آشکار و خاطرات ژرف خود را از پسر آفریننده جهان محلی‌تان پشت سر می‌گذارید، گذشت این تجربه مادی و مورانشیایی با مفاهیم پیوسته گسترش یابنده و درک شدت یابنده پسر جاودان بهشت، که با پیشرفت شما به سوی بهشت و اقصیت و نزدیکی او به طور پیوسته افزایش خواهد یافت، جبران خواهد گشت.

پسر جاودان یک شخصیت عظیم و شکوهمند است. اگر چه درک واقعیت شخصیت چنین موجود بیکرانی فراتر از توانمندیهای ذهن انسانی و مادی است، شک نداشته باشید که او یک شخص است. من می‌دانم درباره که سخن می‌گویم. من به دفعات تقریباً بیشمار در حضور الهی این پسر جاودان ایستاده‌ام و سپس برای اجرای خواست زبینه او عازم جهان شده‌ام.

[نگاشته شده توسط یک مشاور الهی که برای تدوین این بیانیه که پسر جاودان بهشت را تصویر می‌نماید مأموریت یافته است.]

his infinitely spiritual mind will become more discernible to your progressively spiritualizing mind.

686(803) Never can the concept of the Eternal Son shine brightly in your material or subsequent morontial mind; not until you spiritize and commence your spirit ascension will the comprehension of the personality of the Eternal Son begin to equal the vividness of your concept of the personality of the Creator Son of Paradise origin who, in person and as a person, onetime incarnated and lived on Urantia as a man among men.

687(804) Throughout your local universe experience the Creator Son, whose personality is comprehensible by man, must compensate for your inability to grasp the full significance of the more exclusively spiritual, but none the less personal, Eternal Son of Paradise. As you progress through Orvonton and Havona, as you leave behind you the vivid picture and deep memories of the Creator Son of your local universe, the passing of this material and morontia experience will be compensated by ever-enlarging concepts and intensifying comprehension of the Eternal Son of Paradise, whose reality and nearness will ever augment as you progress Paradiseward.

688(805) The Eternal Son is a grand and glorious personality. Although it is beyond the powers of the mortal and material mind to grasp the actuality of the personality of such an infinite being, doubt not, he is a person. I know whereof I speak. Times almost without number I have stood in the divine presence of this Eternal Son and then journeyed forth in the universe to execute his gracious bidding.

689(806) [Indited by a Divine Counselor assigned to formulate this statement depicting the Eternal Son of Paradise.]

مقاله 7. رابطه پسر جاودان با جهان

008 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 006

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 7

رابطه پسر جاودان با جهان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مدار جاذبه روحی
- 2- دولت پسر جاودان
- 3- رابطه پسر جاودان با فرد
- 4- طرحهای کامل سازی الهی
- 5- روح عطا
- 6- پسران بهشتی خداوند
- 7- آشکارسازی عالی پدر

PAPER 7

RELATION OF THE ETERNAL SON
TO THE UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. The Spirit-Gravity Circuit
2. The Administration of the Eternal Son
3. Relation of the Eternal Son to the Individual
4. The Divine Perfection Plans
5. The Spirit of Bestowal
6. The Paradise Sons of God
7. The Supreme Revelation of the Father

مقدمه مقاله

پسر آغازین همواره درگیر اجرای جنبه‌های معنوی مقصود جاودانه پدر، انطور که تدریجاً در پدیده‌های جهانهای در حال تکامل با گروههای متعدد موجودات زنده آنها آشکار می‌شود، می‌باشد. ما این طرح جاودان را به طور کامل نمی‌فهمیم، اما پسر بهشت بدون شک می‌فهمد.

پسر همانند پدر است، بدین لحاظ که به دنبال این است که هر چیز ممکن از خود را به پسران همترازش و به پسران تحت فرمان آنها اعطا نماید. و پسر طبیعت خود توزیع کننده پدر را در اعطای بی‌حد و حصر خود به روح بیکران، همدیگر اجرایی آنها، قسمت می‌کند.

دومین منبع و مرکز به عنوان حامی واقعیت‌های روحی، آن نیروی متعادل کننده جاودان جزیره بهشت است که از تمامی چیزهای مادی به گونه‌ای شکوهمند نگاهداری می‌کند. از این رو اولین منبع و مرکز در زیبایی مادی الگوهای بدیع جزیره مرکزی و در ارزشهای معنوی شخصیت آسمانی پسر جاودان برای ابد آشکار می‌شود.

INTRODUCTION

^{7.01 (81.1)} THE Original Son is ever concerned with the execution of the spiritual aspects of the Father's eternal purpose as it progressively unfolds in the phenomena of the evolving universes with their manifold groups of living beings. We do not fully comprehend this eternal plan, but the Paradise Son undoubtedly does.

^{7.02 (81.2)} The Son is like the Father in that he seeks to bestow everything possible of himself upon his co-ordinate Sons and upon their subordinate Sons. And the Son shares the Father's self-distributive nature in the unstinted bestowal of himself upon the Infinite Spirit, their conjoint executive.

^{7.03 (81.3)} As the upholder of spirit realities, the Second Source and Center is the eternal counterpoise of the Isle of Paradise, which so magnificently upholds all things material. Thus is the First Source and Center forever revealed in the material beauty of the exquisite patterns of the central Isle and in the spiritual values of the supernal personality of the Eternal Son.

پسر جاودان حامی واقعی آفرینش پهناور واقعیات روحی و موجودات روحانی است. دنیای روحی خوی و سلوک شخصی پسر است، و واقعیتهای غیرشخصی که از طبیعت روحی برخوردارند همیشه نسبت به خواست و مقصود شخصیت کامل پسر مطلق واکنش می‌دهند.

با این وجود، پسر شخصاً مسئول رفتار تمامی شخصیت‌های روحی نیست. خواست مخلوق شخصی نسبتاً آزاد است و لذا اعمال چنین موجودات صاحب اراده را تعیین می‌کند. از این رو دنیای روحی که از اراده آزاد برخوردار است حقیقتاً همیشه معرف سیرت پسر جاودان نیست، حتی آنطور که طبیعت در یورنشیا به راستی آشکار کننده کمال و تغییرناپذیری بهشت و الوهیت نیست. اما صرف نظر از این که چه چیز عمل داوطلبانه انسان یا فرشته را تعیین ویژگی سازد، تسلط جاودانه پسر روی کنترل جهانی جاذبه تمامی واقعیتهای روحی به صورت مطلق ادامه می‌یابد.

1- مدار جاذبه روحی

هر چیز که در رابطه با همه جا حضوری خداوند، حضور سراسری، قدرت مطلق، و دانش مطلق او آموزش داده شد، در قلمروهای روحی به همان اندازه در رابطه با پسر صادق است. جاذبه خالص و جهانی روحی تمامی آفرینش، این مدار انحصاری روحی، مستقیماً به شخص دومین منبع و مرکز در بهشت راه می‌برد. او سرپرستی کنترل و کارکرد آن تسلط پیوسته موجود و خطناپذیر روحانی روی تمامی ارزشهای راستین روحی را به عهده دارد. بدین ترتیب پسر جاودان حاکمیت مطلق روحی را اعمال می‌کند. او عملاً تمامی واقعیتهای روحی و تمامی ارزشهای معنویت یافته را، آنطور که هستند، در گودی دست خود نگاه می‌دارد. کنترل جاذبه جهانی روحی حاکمیت جهانی روحی می‌باشد.

این کنترل جاذبه چیزهای روحی مستقل از زمان و فضا عمل می‌کند؛ از این رو انرژی روحی طی انتقال کاهش نمی‌یابد. جاذبه روحی هرگز متحمل تاخیرات زمانی نمی‌شود، و دستخوش کاهش فضایی نیز نمی‌گردد. آن مطابق مجذور فاصله انتقالش تقلیل نمی‌یابد. مدارهای توان خالص روحی به وسیله جرم آفرینش مادی کند نمی‌شوند. و این چیرگی بر زمان و فضا از طریق انرژیهای خالص روحی ذاتی مطلق بودن پسر است. آن به سبب مداخله نیروهای ضد جاذبه سومین منبع و مرکز نیست.

واقعیهای روحی مطابق ارزش کیفیشان، درجه واقعی طبیعت روحیشان، به قدرت کششی مرکز جاذبه روحی واکنش نشان می‌دهند. ماده روحی (کیفیت) به همان اندازه به جاذبه روحی واکنش نشان می‌دهد که انرژی سازمان یافته ماده فیزیکی (کمیت) به جاذبه فیزیکی واکنش می‌دهد. ارزشهای معنوی و نیروهای روحی واقعی هستند. از نظر شخصیت، روح روان آفرینش است؛ ماده بدن فیزیکی سایه‌وار است.

70.4 (81.4) The Eternal Son is the actual upholder of the vast creation of spirit realities and spiritual beings. The spirit world is the habit, the personal conduct, of the Son, and the impersonal realities of spirit nature are always responsive to the will and purpose of the perfect personality of the Absolute Son.

70.5 (81.5) The Son is not, however, personally responsible for the conduct of all spirit personalities. The will of the personal creature is relatively free and hence determines the actions of such volitional beings. Therefore the freewill spirit world is not always truly representative of the character of the Eternal Son, even as nature on Urantia is not truly revelatory of the perfection and immutability of Paradise and Deity. But no matter what may characterize the freewill action of man or angel, the Son's eternal grasp of the universal gravity control of all spirit realities continues as absolute.

1. THE SPIRIT-GRAVITY CIRCUIT

71.1 (81.6) Everything taught concerning the immanence of God, his omnipresence, omnipotence, and omniscience, is equally true of the Son in the spiritual domains. The pure and universal spirit gravity of all creation, this exclusively spiritual circuit, leads directly back to the person of the Second Source and Center on Paradise. He presides over the control and operation of that ever-present and unerring spiritual grasp of all true spirit values. Thus does the Eternal Son exercise absolute spiritual sovereignty. He literally holds all spirit realities and all spiritualized values, as it were, in the hollow of his hand. The control of universal spiritual gravity is universal spiritual sovereignty.

71.2 (82.1) This gravity control of spiritual things operates independently of time and space; therefore is spirit energy undiminished in transmission. Spirit gravity never suffers time delays, nor does it undergo space diminution. It does not decrease in accordance with the square of the distance of its transmission; the circuits of pure spirit power are not retarded by the mass of the material creation. And this transcendence of time and space by pure spirit energies is inherent in the absoluteness of the Son; it is not due to the interposition of the antigravity forces of the Third Source and Center.

71.3 (82.2) Spirit realities respond to the drawing power of the center of spiritual gravity in accordance with their qualitative value, their actual degree of spirit nature. Spirit substance (quality) is just as responsive to spirit gravity as the organized energy of physical matter (quantity) is responsive to physical gravity. Spiritual values and spirit forces are *real*. From the viewpoint of personality, spirit is the soul of creation; matter is the shadowy physical

body.

7.1.4 (823) The reactions and fluctuations of spirit gravity are ever true to the content of spiritual values, the qualitative spiritual status of an individual or a world. This drawing power is instantly responsive to the inter- and intraspirit values of any universe situation or planetary condition. Every time a spiritual reality actualizes in the universes, this change necessitates the immediate and instantaneous readjustment of spirit gravity. Such a new spirit is actually a part of the Second Source and Center; and just as certainly as mortal man becomes a spiritized being, he will attain the spiritual Son, the center and source of spirit gravity.

7.1.5 (824) The Son's spiritual drawing power is inherent to a lesser degree in many Paradise orders of sonship. For there do exist within the absolute spirit-gravity circuit those local systems of spiritual attraction that function in the lesser units of creation. Such subabsolute focalizations of spirit gravity are a part of the divinity of the Creator personalities of time and space and are correlated with the emerging experiential overcontrol of the Supreme Being.

7.1.6 (825) Spirit-gravity pull and response thereto operate not only on the universe as a whole but also even between individuals and groups of individuals. There is a spiritual cohesiveness among the spiritual and spiritized personalities of any world, race, nation, or believing group of individuals. There is a direct attractiveness of a spirit nature between spiritually minded persons of like tastes and longings. The term *kindred spirits* is not wholly a figure of speech.

7.1.7 (826) Like the material gravity of Paradise, the spiritual gravity of the Eternal Son is absolute. Sin and rebellion may interfere with the operation of local universe circuits, but nothing can suspend the spirit gravity of the Eternal Son. The Lucifer rebellion produced many changes in your system of inhabited worlds and on Urantia, but we do not observe that the resultant spiritual quarantine of your planet in the least affected the presence and function of either the omnipresent spirit of the Eternal Son or the associated spirit-gravity circuit.

7.1.8 (827) All reactions of the spirit-gravity circuit of the grand universe are predictable. We recognize all actions and reactions of the omnipresent spirit of the Eternal Son and find them to be dependable. In accordance with well-known laws, we can and do measure spiritual gravity just as man attempts to compute the workings of finite physical gravity. There is an unvarying response of the Son's spirit to all spirit things, beings, and persons, and this response is always in accordance with the degree of actuality (the qualitative degree of reality) of all such spiritual values.

7.1.9 (831) But alongside this very dependable and

واکنشها و نوسانات جاذبه روحی همواره به محتوای ارزشهای معنوی، وضعیت کیفی روحی یک فرد یا یک کره، وفادار هستند. این قدرت کششی به طور بی‌درنگ به ارزشهای بین روحی و درون روحی هر وضعیت جهان یا شرایط سیاره‌ای واکنش‌مند است. هر بار که یک واقعیت روحی در جهانها تحقق می‌یابد، این تغییر تنظیم مجدد فوری و آنی جاذبه روحی را ضروری می‌سازد. چنین روح جدیدی در واقع بخشی از دومین منبع و مرکز است؛ و درست با همان قطعیت که انسان فانی یک موجود روحی می‌شود، به پسر روحانی، مرکز و منبع جاذبه روحی، دست می‌یابد.

قدرت گیرایی معنوی پسر تا درجه‌ای کمتر ذاتی بسیاری از رسته‌های فرزندی بهشت است. زیرا در حیطه مدار مطلق جاذبه روحی، آن سیستمهای محلی حاوی جاذبه روحی که در واحدهای کوچکتر آفرینش عمل می‌کنند وجود دارند. چنین تمرکزهای کانونی زیرمطلق جاذبه روحی بخشی از ربانیت شخصیت‌های آفریننده زمان و فضا هستند و با کنترل فراگیر تجربی در حال ظهور ایزد متعال مرتبط می‌باشند.

کشش جاذبه روحی و واکنش نسبت به آن نه تنها به صورت یک کل در جهان عمل می‌کنند، بلکه حتی میان افراد و گروه‌های فردی. میان شخصیت‌های روحی و روحی شده هر کره، نژاد، ملت، یا گروه باورمند از افراد یک انسجام روحی وجود دارد. میان اشخاص برخوردار از ذهن معنوی که سلیقه‌ها و آرزوهای مشابه دارند یک گیرایی مستقیم حاوی طبیعت روحی وجود دارد. عبارت ارواح خویشاوند کاملاً یک استعاره نیست.

جاذبه روحانی پسر جاودان همانند جاذبه مادی بهشت مطلق است. گناه و شورش ممکن است در عملکرد مدارهای جهان محلی اختلال ایجاد کنند، اما هیچ چیز نمی‌تواند جاذبه روحی پسر جاودان را به حالت تعلیق درآورد. شورش لوسیفر تغییرات زیادی در سیستم کرات مسکونی شما و در یورش‌ها به وجود آورد، اما ما مشاهده نمی‌کنیم که قرنطینه معنوی حاصله سیاره شما روی حضور و کارکرد روح همه جا حاضر پسر جاودان یا مدار جاذبه روحی مربوطه به کمترین میزان تأثیر گذاشته باشد.

کلیه واکنشهای مدار جاذبه روحی جهان بزرگ قابل پیش‌بینی هستند. ما کلیه کنشها و واکنشهای روح همه جا حاضر پسر جاودان را می‌شناسیم و آنها را قابل اتکا می‌یابیم. همانطور که انسان تلاش می‌کند کارکردهای جاذبه متناهی فیزیکی را محاسبه کند، ما مطابق قوانین کاملاً شناخته شده می‌توانیم جاذبه روحی را اندازه‌گیری کنیم و چنین می‌کنیم. روح پسر نسبت به تمامی چیزهای روحی، موجودات، و اشخاص یک واکنش تغییرناپذیر دارد، و این واکنش همیشه مطابق درجه واقعیت (درجه کیفی واقعیت) کلیه چنین ارزشهای معنوی می‌باشد.

اما در کنار این کارکرد بسیار قابل اطمینان و قابل

پیش‌بینی حضور روحی پسر جاودان، پدیده‌هایی مورد روبرویی قرار می‌گیرند که در واکنش‌های خود زیاد قابل پیش‌بینی نیستند. چنین پدیده‌هایی احتمالاً عمل هماهنگ مطلق الوهیت در قلمروهای پتانسیل‌های در حال ظهور روحی را نشان می‌دهند. ما می‌دانیم که حضور روحی پسر جاودان تأثیر یک شخصیت با عظمت و بیکران است، اما ما واکنش‌هایی را که به عملکردهای مورد گمان مطلق الوهیت مربوط است به سختی شخصی تلقی می‌کنیم.

پسر جاودان و مطلق الوهیت اگر از نقطه نظر شخصیتی و توسط اشخاص نگریسته شوند، به نظر می‌رسد به طریق زیرین به هم مربوط باشند: پسر جاودان بر قلمرو ارزش‌های واقعی روحی سلطه دارد، در حالی که به نظر می‌رسد مطلق الوهیت بر حوزه پهن‌آور ارزش‌های بالقوه روحی حاکم است. تمامی ارزش‌های واقعی که حاوی سرشت روحی هستند در دسترس جاذبه‌ای پسر جاودان قرار دارند، اما در صورت بالقوه بودن ظاهراً در حضور مطلق الوهیت هستند.

به نظر می‌رسد روح از پتانسیل‌های مطلق الوهیت پدیدار می‌گردد؛ روح در حال تکامل در استیلای تجربی و ناکامل متعال و غائی ارتباط می‌یابد؛ روح سرانجام سرنوشت نهایی خود را در تسلط مطلق جاذبه روحی پسر جاودان می‌یابد. این به نظر می‌رسد چرخه روح تجربی باشد، اما روح وجودگرا ذاتی بیکرانی دومین منبع و مرکز است.

2- دولت پسر جاودان

در بهشت حضور و فعالیت شخصی پسر آغازین ژرف، و از نظر روحی مطلق است. همین‌طور که ما از بهشت به سوی بیرون از میان هاونا و به داخل قلمروهای هفت ابرجهان عبور می‌کنیم، میزان کمتر و کمتری از فعالیت شخصی پسر جاودان را کشف می‌کنیم. در جهان‌های پس - هاونا حضور پسر جاودان در فرزندان بهشت شخصیت یافته است، از طریق واقعیات تجربی متعال و غائی تعدیل شده است، و با پتانسیل نامحدود روحی مطلق الوهیت هماهنگ شده است.

در جهان مرکزی فعالیت شخصی پسر آغازین در توازن بدیع روحی آفرینش جاودان قابل تشخیص است. هاونا آنقدر به طور شگفت‌انگیز کامل است که وضعیت معنوی و حالات انرژی این جهان الگو در تعادل کامل و دائمی است.

پسر شخصاً در ابرجهانها حاضر یا ساکن نیست. او فقط یک نمایندگی فوق شخصی در این آفرینشها دارد. این جلوه‌های روحی پسر شخصی نیستند؛ آنها در مدار شخصیت پدر جهانی قرار ندارند. ما برای نامیدن آنها واژه‌ای بهتر از فوق شخصیت سراغ نداریم که به کار ببریم؛ و آنها موجوداتی متناهی هستند؛ آنها نه افسونایت و

predictable function of the spiritual presence of the Eternal Son, there are encountered phenomena which are not so predictable in their reactions. Such phenomena probably indicate the co-ordinate action of the Deity Absolute in the realms of emerging spiritual potentials. We know that the spirit presence of the Eternal Son is the influence of a majestic and infinite personality, but we hardly regard the reactions associated with the conjectured performances of the Deity Absolute as personal.

7:1.10 (83:2) Viewed from the personality standpoint and by persons, the Eternal Son and the Deity Absolute appear to be related in the following way: The Eternal Son dominates the realm of actual spiritual values, whereas the Deity Absolute seems to pervade the vast domain of potential spirit values. All actual value of spirit nature finds lodgment in the gravity grasp of the Eternal Son but, if potential, then apparently in the presence of the Deity Absolute.

7:1.11 (83:3) Spirit seems to emerge from the potentials of the Deity Absolute; evolving spirit finds correlation in the experiential and incomplete grasps of the Supreme and the Ultimate; spirit eventually finds final destiny in the absolute grasp of the spiritual gravity of the Eternal Son. This appears to be the cycle of experiential spirit, but existential spirit is inherent in the infinity of the Second Source and Center.

2. THE ADMINISTRATION OF THE ETERNAL SON

7:21 (83:4) On Paradise the presence and personal activity of the Original Son is profound, absolute in the spiritual sense. As we pass outward from Paradise through Havona and into the realms of the seven superuniverses, we detect less and less of the personal activity of the Eternal Son. In the post-Havona universes the presence of the Eternal Son is personalized in the Paradise Sons, conditioned by the experiential realities of the Supreme and the Ultimate, and co-ordinated with the unlimited spirit potential of the Deity Absolute.

7:22 (83:5) In the central universe the personal activity of the Original Son is discernible in the exquisite spiritual harmony of the eternal creation. Havona is so marvelously perfect that the spiritual status and the energy states of this pattern universe are in perfect and perpetual balance.

7:23 (83:6) In the superuniverses the Son is not personally present or resident; in these creations he maintains only a superpersonal representation. These spirit manifestations of the Son are not personal; they are not in the personality circuit of the Universal Father. We know of no better term to

نه مطلق هستند.

از آنجا که دولت پسر جاودان در ابرجهانها منحصرأ روحی و فوق شخصی است، توسط شخصیت‌های آفریده شده قابل تشخیص نیست. با این وجود، تمایل تماماً فراگیر معنوی نفوذ شخصی پسر در هر مرحله از فعالیت‌های تمامی مناطق حوزه‌های قدمای ایامها مورد مواجهه واقع می‌شود. با این وجود در جهانهای محلی، ما مشاهده می‌کنیم که پسر جاودان شخصاً در اشخاص پسران بهشت حاضر است. پسر بیکران در اینجا به طور روحی و خلاق در اشخاص سپاه شکوهمند پسران همتر از آفریننده عمل می‌کند.

3- رابطه پسر جاودان با فرد

انسانهای زمان طی صعود در جهان محلی به پسر آفریننده به عنوان نماینده شخصی پسر جاودان می‌نگرند. اما هنگامی که رهنوردان زمان صعود نظام آموزشی ابرجهان را آغاز می‌کنند، حضور آسمانی روح الهام برانگیز پسر جاودان را به طور فزاینده حس می‌کنند، و قادرند از طریق کاربرد این کارکرد کسب انرژی روحی سود ببرند. فرازگران در هاونا از پذیرش مهرآمیز روح تماماً فراگیر پسر آغازین باز آگاتر می‌شوند. روح پسر جاودان در هیچ مرحله از سراسر صعود انسانی در ذهن یا روان رهنورد زمان سکنی نمی‌گزیند، اما این رحمت همواره نزدیک است و همیشه درگیر رفاه و امنیت معنوی فرزندان در حال پیشرفت زمان می‌باشد.

کشش جاذبه روحی پسر جاودان در بر گیرنده راز ذاتی صعود بهشتی روانهای بقا یابنده بشری است. تمامی ارزشهای راستین روحی و تمامی افراد معنویت یافته با حسن نیت در حیطه تسلط پایدار جاذبه روحی پسر جاودان قرار دارند. به عنوان مثال، ذهن انسان دوران زندگی خود را به صورت یک مکانیسم مادی آغاز می‌کند و سرانجام به عنوان یک وجود تقریباً کامل شده روحی به داخل سپاه نهایت فرا خوانده می‌شود، و در طول تمامی این تجربه به طور تدریجی کمتر تابع جاذبه مادی شده و به طور سازگار به تمایل کشش جاذبه روحی به سوی درون بیشتر واکنش‌مند می‌شود. مدار جاذبه روحی عملاً روان انسان را به سوی بهشت می‌کشد.

مدار جاذبه روحی کانال اصلی برای انتقال دعا‌های واقعی قلب انسان ایماندار از سطح آگاهی بشری به آگاهی واقعی از الهویت می‌باشد. آنچه که در درخواستهای شما نمایانگر ارزش راستین معنوی است از طریق مدار جهانی جاذبه روحی ضبط و فوراً و به طور همزمان به تمامی شخصیت‌های الهی مربوطه منتقل خواهد شد. هر یک خود را با آنچه که به قلمرو شخصیش تعلق دارد مشغول خواهد کرد. از این رو، در تجربه عملی مذهبی شما، اهمیت ندارد که در مخاطب

use than to designate them *superpersonalities*; and they are finite beings; they are neither absonite nor absolute.

^{7:24(837)} The administration of the Eternal Son in the superuniverses, being exclusively spiritual and superpersonal, is not discernible by creature personalities. Nonetheless, the all-pervading spiritual urge of the Son's personal influence is encountered in every phase of the activities of all sectors of the domains of the Ancients of Days. In the local universes, however, we observe the Eternal Son personally present in the persons of the Paradise Sons. Here the infinite Son spiritually and creatively functions in the persons of the majestic corps of the co-ordinate Creator Sons.

3. RELATION OF THE ETERNAL SON TO THE INDIVIDUAL

^{7:31(841)} In the local universe ascent the mortals of time look to the Creator Son as the personal representative of the Eternal Son. But when they begin the ascent of the superuniverse training regime, the pilgrims of time increasingly detect the supernal presence of the inspiring spirit of the Eternal Son, and they are able to profit by the intake of this ministry of spiritual energization. In Havona the ascenders become still more conscious of the loving embrace of the all-pervading spirit of the Original Son. At no stage of the entire mortal ascension does the spirit of the Eternal Son indwell the mind or soul of the pilgrim of time, but his beneficence is ever near and always concerned with the welfare and spiritual security of the advancing children of time.

^{7:32(842)} The spiritual-gravity pull of the Eternal Son constitutes the inherent secret of the Paradise ascension of surviving human souls. All genuine spirit values and all bona fide spiritualized individuals are held within the unfailing grasp of the spiritual gravity of the Eternal Son. The mortal mind, for example, initiates its career as a material mechanism and is eventually mustered into the Corps of the Finality as a well-nigh perfected spirit existence, becoming progressively less subject to material gravity and correspondingly more responsive to the inward pulling urge of spirit gravity during this entire experience. The spirit-gravity circuit literally pulls the soul of man Paradiseward.

^{7:33(843)} The spirit-gravity circuit is the basic channel for transmitting the genuine prayers of the believing human heart from the level of human consciousness to the actual consciousness of Deity. That which represents true spiritual value in your petitions will be seized by the universal circuit of spirit gravity and will pass immediately and simultaneously to all divine personalities concerned. Each will occupy himself with that which belongs to

قرار دادن تقاضاهایتان، آیا پسر آفریننده جهان محلی را در ذهن تجسم می‌کنید یا پسر جاودان را که در مرکز همه چیزهاست.

کارکرد تمایز دهنده مدار جانبیه روحی را احتمالاً می‌توان با کارکردهای مدارهای عصبی در بدن مادی انسان مقایسه نمود: حسها روی مسیرهای عصبی به سوی درون حرکت می‌کنند؛ برخی از طریق مراکز اتوماتیک پایی ستون فقرات نگاه داشته شده و مورد واکنش واقع می‌شوند؛ بقیه به مراکز کمتر اتوماتیک ولی آموزش یافته عادت‌ی پائین مغز عبور می‌کنند، در حالی که مهمترین و حیاتی‌ترین پیامهای دریافتی کنار این مراکز تابع می‌درخشند و در بالاترین سطوح خود آگاهی بشری فوراً ثبت می‌شوند.

اما تکنیک عالی دنیای روحی چقدر کاملتر است! اگر چیزی در خود آگاهی شما که آکنده از بالاترین ارزش روحی است منشأ باید، آنگاه که به یکباره آن را ابراز می‌دارید، هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند مانع رسیدن مستقیم آن به شخصیت مطلق روحی تمامی آفرینش شود.

برعکس، اگر تقاضاهای شما صرفاً مادی و کاملاً خود محورانه باشند، هیچ طرحی وجود ندارد که به واسطه آن چنین دعا‌های بی‌ارزشی در مدار روحی پسر جاودان جایی بیابند. محتوای هر درخواستی که "برخاسته از روح" نباشد نمی‌تواند جایی در مدار روحی جهانی بیابد؛ چنین درخواستهای صرفاً خودخواهانه و مادی می‌میرند؛ آنها در مدارهای ارزشهای راستین روحی صعود نمی‌کنند. چنین عباراتی مثل "صدای برنج و طنین سنج" می‌باشند.

اندیشه انگیزاننده، محتوای معنوی است که تقاضای انسانی را اعتبار می‌بخشد. واژه‌ها بی‌ارزش هستند.

4- طرحهای کامل سازی الهی

پسر جاودان در رابطه با پیگیری موفقیت‌آمیز طرح الهی پیشرفت — طرح جهانی برای آفرینش، تکامل، فراز، و کمال مخلوقات دارای اراده — در ارتباط ابدی با پدر قرار دارد. و پسر با وفاداری الهی هم‌تراز جاودان پدر است.

پدر و پسر او در تدوین و پیگیری این طرح عظیم دستیابی برای پیشبرد موجودات مادی زمان به سوی کمال ابدیت همچون یکی هستند. این پروژه ارتقاء معنوی روانهای فرازگرای فضا یک آفرینش مشترک پدر و پسر می‌باشد، و آنها با همکاری روح بیکران درگیر اجرای همیارانه مقصود الهی خود هستند.

این طرح الهی دستیابی به کمال در برگیرنده سه کار بی‌نظیر، گرچه به طور شگفت‌انگیز مرتبط، از ماجراجویی جهانی می‌باشد:

his personal province. Therefore, in your practical religious experience, it is immaterial whether, in addressing your supplications, you visualize the Creator Son of your local universe or the Eternal Son at the center of all things.

7.34 (84.4) The discriminative operation of the spirit-gravity circuit might possibly be compared to the functions of the neural circuits in the material human body: Sensations travel inward over the neural paths; some are detained and responded to by the lower automatic spinal centers; others pass on to the less automatic but habit-trained centers of the lower brain, while the most important and vital incoming messages flash by these subordinate centers and are immediately registered in the highest levels of human consciousness.

7.35 (84.5) But how much more perfect is the superb technique of the spiritual world! If anything originates in your consciousness that is fraught with supreme spiritual value, when once you give it expression, no power in the universe can prevent its flashing directly to the Absolute Spirit Personality of all creation.

7.36 (84.6) Conversely, if your supplications are purely material and wholly self-centered, there exists no plan whereby such unworthy prayers can find lodgment in the spirit circuit of the Eternal Son. The content of any petition which is not "spirit indited" can find no place in the universal spiritual circuit; such purely selfish and material requests fall dead; they do not ascend in the circuits of true spirit values. Such words are as "sounding brass and a tinkling cymbal."

7.37 (85.1) It is the motivating thought, the spiritual content, that validates the mortal supplication. Words are valueless.

4. THE DIVINE PERFECTION PLANS

7.41 (85.2) The Eternal Son is in everlasting liaison with the Father in the successful prosecution of the *divine plan of progress*: the universal plan for the creation, evolution, ascension, and perfection of will creatures. And, in divine faithfulness, the Son is the eternal equal of the Father.

7.42 (85.3) The Father and his Son are as one in the formulation and prosecution of this gigantic attainment plan for advancing the material beings of time to the perfection of eternity. This project for the spiritual elevation of the ascendant souls of space is a joint creation of the Father and the Son, and they are, with the co-operation of the Infinite Spirit, engaged in associative execution of their divine purpose.

7.43 (85.4) This divine plan of perfection attainment embraces three unique, though marvelously correlated, enterprises of universal adventure:

1- طرح کمال تدریجی. این طرح پدر جهانی برای صعود تکاملی است، برنامه‌ای که توسط پسر جاودان با بی‌پروایی پذیرفته شد. او با پیشنهاد پدر که گفته بود "بگذار مخلوقات انسانی را شبیه خود بیافرینیم" موافقت نمود. این تدارک برای ارتقاء مخلوقات زمان شامل اعطای تنظیم‌کنندگان فکر از سوی پدر و ارزانی داشتن امتیاز شخصیت به مخلوقات مادی می‌باشد.

2- طرح اعطا. طرح جهانی بعدی کار بزرگ آشکارسازی پسر جاودان و پسران هم‌تراز او از سوی پدر است. این پیشنهاد پسر جاودان است و شامل ارزانی داشتن پسران خداوند از سوی او به آفرینشهای تکاملی می‌باشد، که به صورت شخصیت تجسم و واقعیت یابند، در جسم ظاهر شوند، و مهر پدر و بخشش پسر را به مخلوقات تمامی جهانها واقعی سازند. پسران بهشتی، در کادر طرح اعطایی، و به صورت یک جنبه آیندمنگرا نه این تجلی محبت، به عنوان ترمیم‌کنندگان آنچه که اراده مخلوق گمراه به مخاطره معنوی انداخته است عمل می‌کنند. هر گاه و هر جا که در کارکرد طرح کمال تأخیری رخ دهد، اگر بر حسب اتفاق شورش به این طرح آسیب رساند و آن را پیچیده سازد، آنگاه مواد اضطراری طرح اعطایی فوراً فعال می‌شوند. پسران بهشت متعهد و آماده‌اند که به عنوان اصلاح‌کننده دست به عمل زنند، به خود قلمرو شورش برونند و در آنجا وضعیت معنوی کرات را ترمیم کنند. و یک پسر هم‌تراز آفریننده در رابطه با دوران اعطای تجربی دستیابی به حاکمیت در یورنشیا این خدمت قهرمانانه را به انجام رسانند.

3- طرح عطای رحمت. آنگاه که طرح کمال و طرح اعطا تدوین و اعلام شد، روح بیکران به تنهایی و به واسطه خود طرح عظیم و جهانی عطای رحمت را طرح‌ریزی نموده و به اجرا گذارد. این خدمتی است که برای کارکرد عملی و مؤثر پروژه‌های کمال و اعطا، هر دو، بسیار ضروری است، و شخصیت‌های روحی سومین منبع و مرکز همگی در روح عطای رحمت که به اندازه زیاد بخشی از طبیعت سومین شخص الوهیت می‌باشد سهیم هستند. روح بیکران نه تنها در آفرینش بلکه در مدیریت به عنوان همدیاف اجرایی پدر و پسر به راستی و به طور واقعی عمل می‌کند.

پسر جاودان امانتدار شخصی، نگاهبان الهی طرح صعود مخلوق پدر جهانی می‌باشد. پدر پس از اعلام فرمان جهانی "کامل باشید، همانطور که من کاملم"، اجرای این کار عظیم را به پسر جاودان سپرد؛ و پسر جاودان در ترویج این کار آسمانی با هم‌تراز الهی خود، روح بیکران، سهیم است. بدین ترتیب الوهیتها در کار آفرینش، کنترل، تکامل، آشکارسازی، و یاری — و در صورت لزوم، در ترمیم و توانبخشی — به طور مؤثر همکاری می‌کنند.

7.44 (855) 1. *The Plan of Progressive Attainment.* This is the Universal Father's plan of evolutionary ascension, a program unreservedly accepted by the Eternal Son when he concurred in the Father's proposal, "Let us make mortal creatures in our own image." This provision for upstepping the creatures of time involves the Father's bestowal of the Thought Adjusters and the endowing of material creatures with the prerogatives of personality.

7.45 (856) 2. *The Bestowal Plan.* The next universal plan is the great Father-revelation enterprise of the Eternal Son and his co-ordinate Sons. This is the proposal of the Eternal Son and consists of his bestowal of the Sons of God upon the evolutionary creations, there to personalize and factualize, to incarnate and make real, the love of the Father and the mercy of the Son to the creatures of all universes. Inherent in the bestowal plan, and as a provisional feature of this ministration of love, the Paradise Sons act as rehabilitators of that which misguided creature will has placed in spiritual jeopardy. Whenever and wherever there occurs a delay in the functioning of the attainment plan, if rebellion, perchance, should mar or complicate this enterprise, then do the emergency provisions of the bestowal plan become active forthwith. The Paradise Sons stand pledged and ready to function as retrievers, to go into the very realms of rebellion and there restore the spiritual status of the spheres. And such a heroic service a co-ordinate Creator Son did perform on Urantia in connection with his experiential bestowal career of sovereignty acquirement.

7.46 (857) 3. *The Plan of Mercy Ministry.* When the attainment plan and the bestowal plan had been formulated and proclaimed, alone and of himself, the Infinite Spirit projected and put in operation the tremendous and universal enterprise of mercy ministry. This is the service so essential to the practical and effective operation of both the attainment and the bestowal undertakings, and the spiritual personalities of the Third Source and Center all partake of the spirit of mercy ministry which is so much a part of the nature of the Third Person of Deity. Not only in creation but also in administration, the Infinite Spirit functions truly and literally as the conjoint executive of the Father and the Son.

7.47 (861) The Eternal Son is the personal trustee, the divine custodian, of the Father's universal plan of creature ascension. Having promulgated the universal mandate, "Be you perfect, even as I am perfect," the Father intrusted the execution of this tremendous undertaking to the Eternal Son; and the Eternal Son shares the fostering of this supernal enterprise with his divine co-ordinate, the Infinite Spirit. Thus do the Deities effectively co-operate in the work of creation, control, evolution, revelation, and ministration — and if required, in restoration and rehabilitation.

5- روح عطا

پسر جاودان در اعلام آن فرمان عظیم به تمامی آفرینش "کامل باشید، همانطور که پدر شما در هاونا کامل است"، بدون قید و شرط به پدر جهانی پیوست، و از آن هنگام آن دعوت و فرمان موجب ترغیب تمامی طرحهای بقا و پروژههای اعطایی پسر جاودان و خانواده گسترده پسران همتراز و معاشر او شده است. و پسران خداوند در همین عطایا برای تمامی مخلوقات تکاملی "راه، راستی، و حیات" گشته‌اند.

پسر جاودان نمی‌تواند آنطور که پدر از طریق هدیه پیش شخصی تنظیم کنندگان فکر به طور مستقیم با موجودات بشری تماس برقرار می‌کند چنین کند، اما پسر جاودان از طریق پیمودن یک رشته از گامهای تدریجی فرزندی الهی به سوی پایین به شخصیت‌های آفریده شده نزدیک می‌شود، تا این که قادر می‌شود در حضور انسان، و گاهی اوقات به صورت خود انسان، بایستد.

طبیعت صرفاً شخصی پسر جاودان قادر به تکه تکه شدن نیست. پسر جاودان به صورت یک تأثیر روحی یا به صورت یک شخص خدمت می‌کند، نه غیر از این. پسر این را غیرممکن می‌یابد که بخشی از تجربه مخلوق گردد، آنطور که پدر - تنظیم کننده در آن شرکت می‌کند، اما پسر جاودان این محدودیت را از طریق تکنیک اعطا جبران می‌کند. آنچه که تجربه وجودهای تکه تکه شده برای پدر جهانی معنی می‌دهد، تجارب ظاهر شدن در جسم توسط پسران بهشت برای پسر جاودان معنی می‌دهد.

پسر جاودان به صورت اراده الهی، تنظیم کننده فکر که در ذهن انسان سکنی می‌گزیند، نزد انسان فانی نمی‌آید، بلکه پسر جاودان هنگامی که شخصیت الهی پسرش، میکائیل نیادان، در سرشت انسانی عیسی ناصری در جسم ظاهر گشت به سوی انسان فانی به یورشیا آمد. پسران بهشتی خداوند برای سهیم شدن در تجربه شخصیت‌های خلق شده باید عیناً سرشت چنین مخلوقاتی را به خود گیرند و شخصیت‌های الهی خود را به صورت خود مخلوقات واقعی عینیت دهند. ظاهر شدن در جسم، راز سونارینگتون، تکنیک گریز پسر از قید و بندهای سوا از آن تماماً فراگیر مطلق بودن شخصیت می‌باشد.

پسر جاودان منتهای بسیار طولانی پیش برای ارشاد و پیشرفت تمامی ساکنان و رهنوردان هاونا، و نیز رهنوردان فرازگرای زمان خود را به هر یک از مدارهای آفرینش مرکزی اعطا نمود. او در هیچیک از این هفت اعطا به صورت یک فرازگرا یا یک هاوانایی عمل نکرد. او به صورت خود وجود داشت. تجربه او بی‌نظیر بود. آن با یک انسان یا به عنوان یک انسان یا رهنورد دیگر نبود بلکه به طریقی به طور فوق شخصی به آن مربوط بود.

او استراحتی که میان مدار داخلی هاونا و سواحل بهشت انجام می‌شود را نیز تجربه نکرد. برای او به

5. THE SPIRIT OF BESTOWAL

7.51 (86.2) The Eternal Son without reservation joined with the Universal Father in broadcasting that tremendous injunction to all creation: "Be you perfect, even as your Father in Havona is perfect." And ever since, that invitation-command has motivated all the survival plans and the bestowal projects of the Eternal Son and his vast family of co-ordinate and associated Sons. And in these very bestowals the Sons of God have become to all evolutionary creatures "the way, the truth, and the life."

7.52 (86.3) The Eternal Son cannot contact directly with human beings as does the Father through the gift of the prepersonal Thought Adjusters, but the Eternal Son does draw near to created personalities by a series of downstepping gradations of divine sonship until he is enabled to stand in man's presence and, at times, as man himself.

7.53 (86.4) The purely personal nature of the Eternal Son is incapable of fragmentation. The Eternal Son ministers as a spiritual influence or as a person, never otherwise. The Son finds it impossible to become a part of creature experience in the sense that the Father-Adjuster participates therein, but the Eternal Son compensates this limitation by the technique of bestowal. What the experience of fragmented entities means to the Universal Father, the incarnation experiences of the Paradise Sons mean to the Eternal Son.

7.54 (86.5) The Eternal Son comes not to mortal man as the divine will, the Thought Adjuster indwelling the human mind, but the Eternal Son did come to mortal man on Urantia when the divine *personality* of his Son, Michael of Nebadon, incarnated in the human nature of Jesus of Nazareth. To share the experience of created personalities, the Paradise Sons of God must assume the very natures of such creatures and incarnate their divine personalities as the actual creatures themselves. Incarnation, the secret of Sonarington, is the technique of the Son's escape from the otherwise all-encompassing fetters of personality absolutism.

7.55 (86.6) Long, long ago the Eternal Son bestowed himself upon each of the circuits of the central creation for the enlightenment and advancement of all the inhabitants and pilgrims of Havona, including the ascending pilgrims of time. On none of these seven bestowals did he function as either an ascender or a Havoner. He existed as himself. His experience was unique; it was not *with* or *as* a human or other pilgrim but in some way associative in the superpersonal sense.

7.56 (86.7) Neither did he pass through the rest that intervenes between the inner Havona circuit and the shores of Paradise. It is not possible for him, an

عنوان یک موجود مطلق میسر نیست که خود آگاهی شخصیتی را به تعلیق در آورد، زیرا تمامی خطوط جانبی روحی در او متمرکز هستند. و در طول ایام این اعطاها درخشش روحی منزلگاه مرکزی بهشت تابناک بود، و تسلط پسر روی جانبی جهانی روحی تداوم داشت.

اعطاها پسر جاودان در هاونا در محدوده تخیل بشری نیستند. آنها متعالی بودند. او در آن هنگام و متعاقباً به تجربه تمامی هاونا افزود، اما ما نمی‌دانیم که آیا او به ظرفیت فرضی تجربی طبیعت وجود گرایانه خود نیز افزود یا نه. آن در حیطه راز اعطایی پسران بهشت قرار دارد. با این وجود ما باور داریم که هر چه را که پسر جاودان در این مأموریت‌های اعطایی به دست آورد از آن هنگام حفظ نموده است؛ ولی ما نمی‌دانیم که آن چه است.

در فهم اعطاها دومین شخص الوهیت مشکل ما هر چه که باشد، ما اعطای هاونایی یک پسر پسر جاودان را که عملاً از میان مدارهای جهان مرکزی عبور نمود و در واقع در آن تجاربی که آمادگی یک فرازگرا را برای نیل به الوهیت تشکیل می‌دهد سهیم شد می‌فهمیم. این میکائیل اولیه بود، اولین پسر آفرینشگر زاده شده، و او از میان تجارب زندگی رهنوردان فرازگرا مدار به مدار عبور نمود، و در ایام گردن‌افزایی، اولین انسانی که به هاونا رسید، شخصاً یک مرحله از هر دایره را با آنان طی نمود.

گذشته از هر چیز دیگری که این میکائیل اولیه آشکار نمود، اعطای متعالی مادر - پسر اولیه را به مخلوقات هاونا واقعی ساخت. آنقدر واقعی، که هر رهنورد زمان که در ماجرای پیمودن مدارهای هاونا تلاش می‌کند تا ابد به وجد می‌آید و با دانستن قطعی این امر که پسر جاودان خداوند هفت بار از قدرت و شکوه بهشت صرف نظر نمود تا در تجارب رهنوردان زمان و فضا در هفت مدار نیل تدریجی هاونا شرکت کند قوت می‌یابد.

پسر جاودان برای تمامی پسران خداوند در خدمات اعطایی‌شان در سرتاسر جهانیان زمان و فضا نمونه‌ای الهام‌بخش است. پسران هم‌تراز آفریننده و پسران همکار مجیسترال، به همراه رسته‌های آشکار ناشده دیگر فرزندی، همگی در این میل شگفت‌انگیز برای اعطای خود به رسته‌های گوناگون حیات مخلوق و به عنوان خود مخلوقات سهیم هستند. از این رو در روح و به دلیل نزدیکی در سرشت و نیز واقعیت منشأ، این حقیقت می‌یابد که پسر جاودان در اعطای هر پسر خداوند به کرات فضا، در این اعطاها، از طریق آنها، و به واسطه آنها خود را به مخلوقات صاحب اراده و هوشمند جهانیان اعطا نموده است.

هر پسر بهشت، در روح و طبیعت، اگر نه در کلیه ویژگیها، یک تصویر کامل الهی پسر اولیه است. این به راستی حقیقت دارد، هر کس که یک پسر بهشتی را دیده

absolute being, to suspend consciousness of personality, for in him center all lines of spiritual gravity. And during the times of these bestowals the central Paradise lodgment of spiritual luminosity was undimmed, and the Son's grasp of universal spirit gravity was undiminished.

7:57 (87:1) The bestowals of the Eternal Son in Havona are not within the scope of human imagination; they were transcendental. He added to the experience of all Havona then and subsequently, but we do not know whether he added to the supposed experiential capacity of his existential nature. That would fall within the bestowal mystery of the Paradise Sons. We do, however, believe that whatever the Eternal Son acquired on these bestowal missions, he has ever since retained; but we do not know what it is.

7:58 (87:2) Whatever our difficulty in comprehending the bestowals of the Second Person of Deity, we do comprehend the Havona bestowal of a Son of the Eternal Son, who literally passed through the circuits of the central universe and actually shared those experiences which constitute an ascender's preparation for Deity attainment. This was the original Michael, the first-born Creator Son, and he passed through the life experiences of the ascending pilgrims from circuit to circuit, personally journeying a stage of each circle with them in the days of Grandfanda, the first of all mortals to attain Havona.

7:59 (87:3) Whatever else this original Michael revealed, he made the transcendent bestowal of the Original Mother Son real to the creatures of Havona. So real, that forevermore each pilgrim of time who labors in the adventure of making the Havona circuits is cheered and strengthened by the certain knowledge that the Eternal Son of God seven times abdicated the power and glory of Paradise to participate in the experiences of the time-space pilgrims on the seven circuits of progressive Havona attainment.

7:510 (87:4) The Eternal Son is the exemplary inspiration for all the Sons of God in their ministrations of bestowal throughout the universes of time and space. The co-ordinate Creator Sons and the associate Magisterial Sons, together with other unrevealed orders of sonship, all partake of this wonderful willingness to bestow themselves upon the varied orders of creature life and as the creatures themselves. Therefore, in spirit and because of kinship of nature as well as fact of origin, it becomes true that in the bestowal of each Son of God upon the worlds of space, in and through and by these bestowals, the Eternal Son has bestowed himself upon the intelligent will creatures of the universes.

7:511 (87:5) In spirit and nature, if not in all attributes, each Paradise Son is a divinely perfect portraiture of the Original Son. It is literally true, whosoever has

است پسر جاودان خداوند را دیده است.

seen a Paradise Son has seen the Eternal Son of God.

6- پسران بهشتی خداوند

6. THE PARADISE SONS OF GOD

فقدان شناخت پسران متعدد خداوند منشأ سردرگمی زیادی در یورنشیا است. و این نادانی با وجود چنین بیاناتی آنطور که سند یک گردهمایی این شخصیت‌های الهی نشان می‌دهد همچنان ادامه دارد: "هنگامی که پسران خداوند غریب شادی سر دادند، و تمامی ستارگان صبح با هم آواز خواندند." در هر هزارهٔ زمان استاندارد ناحیه انواع گوناگون پسران الهی برای گردهمایی‌های دوره‌ای خود تشکیل جلسه می‌دهند.

^{761 (87.6)} The lack of a knowledge of the multiple Sons of God is a source of great confusion on Urantia. And this ignorance persists in the face of such statements as the record of a conclave of these divine personalities: "When the Sons of God proclaimed joy, and all of the Morning Stars sang together." Every millennium of sector standard time the various orders of the divine Sons forgather for their periodic conclaves.

پسر جاودان منبع شخصی ویژگی‌های شایان ستایش و حاوی بخشش و خدمت است که تمامی رسته‌های پسران نزول کنندهٔ خداوند، آنطور که در سرتاسر آفرینش عمل می‌کنند، را به طور سرشار تعیین ویژگی می‌کند. پسر جاودان تمامی طبیعت الهی، اگر نه تمامی بیکرانی ویژگی‌ها، را به طور بی‌دریغ به پسران بهشت که از جزیرهٔ جاودان عازم می‌شوند تا سیرت الهی او را به جهان جهانها آشکار سازند انتقال می‌دهد.

^{762 (87.7)} The Eternal Son is the personal source of the adorable attributes of mercy and service which so abundantly characterize all orders of the descending Sons of God as they function throughout creation. All the divine nature, if not all the infinity of attributes, the Eternal Son unfailingly transmits to the Paradise Sons who go out from the eternal Isle to reveal his divine character to the universe of universes.

پسر آغازین و جاودان شخص - پسر "اولین" اندیشهٔ کامل و بیکران پدر جهانی است. هر بار که پدر جهانی و پسر جاودان یک اندیشهٔ شخصی جدید، آغازین، یکسان، بی‌نظیر، و مطلق را به طور مشترک ابراز می‌کنند، دقیقاً در همان لحظه این ایدهٔ خلاق به طور کامل و نهایی در وجود و شخصیت یک پسر آفرینشگر جدید و آغازین شخصیت می‌یابد. این پسران آفریننده در طبیعت روحی، خرد الهی، و نیروی هم‌تراز آفرینندگی به طور بالقوه با خدای پدر و خدای پسر برابرند.

^{763 (88.1)} The Original and Eternal Son is the offspring-person of the "first" completed and infinite thought of the Universal Father. Every time the Universal Father and the Eternal Son jointly project a new, original, identical, unique, and absolute personal thought, that very instant this creative idea is perfectly and finally personalized in the being and personality of a new and original *Creator Son*. In spirit nature, divine wisdom, and co-ordinate creative power, these Creator Sons are potentially equal with God the Father and God the Son.

پسران آفریننده از بهشت عازم جهانهای زمان می‌شوند، و با همکاری نیروهای کنترل کننده و خلاق سومین منبع و مرکز سازمان جهانهای محلی حاوی تکامل تدریجی را تکمیل می‌کنند. این پسران به کنترل‌های مرکزی و جهانی ماده، ذهن، و روح وصل نیستند، و درگیر آنها نیز نیستند. لذا در اعمال خلاقشان به واسطهٔ پیش وجودی، تفوق، و آغازین بودن اولین منبع و مرکز و مطلق‌های هم‌تراز محدود هستند. این پسران قادرند فقط آنچه را که به وجود می‌آورند سرپرستی کنند. سرپرستی مطلق ذاتی تفوق وجود است و از بیکرانی وجود جدایی ناپذیر است. پدر در جهانها آغازین باقی می‌ماند.

^{764 (88.2)} The Creator Sons go out from Paradise into the universes of time and, with the co-operation of the controlling and creative agencies of the Third Source and Center, complete the organization of the local universes of progressive evolution. These Sons are not attached to, nor are they concerned with, the central and universal controls of matter, mind, and spirit. Hence are they limited in their creative acts by the pre-existence, priority, and primacy of the First Source and Center and his co-ordinate Absolutes. These Sons are able to administer only that which they bring into existence. Absolute administration is inherent in priority of existence and is inseparable from eternity of presence. The Father remains primal in the universes.

عمدتاً همانطور که پسران آفریننده توسط پدر و پسر شخصیت می‌یابند، پسران مجبسترئیل نیز توسط پسر و روح شخصیت می‌یابند. اینها پسرانی هستند که در تجارب ظهور مخلوق در جسم، حق دارند در آفرینشهای زمان و فضا به عنوان داوران بقا خدمت کنند.

^{765 (88.3)} Much as the Creator Sons are personalized by the Father and the Son, so are the *Magisterial Sons* personalized by the Son and the Spirit. These are the Sons who, in the experiences of creature incarnation, earn the right to serve as the judges of survival in the creations of time and space.

پدر، پسر، و روح همچنین متحد می‌شوند تا پسران

^{766 (88.4)} The Father, Son, and Spirit also unite to personalize the versatile *Trinity Teacher Sons*, who

همه فن حریف آموزگار تثلیث را که به عنوان آموزگاران آسمانی تمامی شخصیتها، بشری یا الهی، در جهان بزرگ تردد می‌کنند شخصیت دهند. و رسته‌های بشمار دیگری از فرزندى بهشت وجود دارند که مورد توجه انسانهای یورنثیا قرار داده نشده‌اند.

میان مادر - پسر آغازین و این گروههای پسران بهشتی که در سرتاسر آفرینش پراکنده‌اند یک کانال مستقیم و انحصاری ارتباطی وجود دارد، کانالی که کارکرد آن ذاتی کیفیت خویشاوندی روحی که آنان را در پیوندهای حاوی ارتباط روحی نزدیک به مطلق متحد می‌سازد می‌باشد. این مدار بین فرزندى کاملاً متفاوت از مدار جهانی جاذبه روحی، که همچنین در شخص دومین منبع و مرکز متمرکز است، می‌باشد. کلیه پسران خداوند که منشأ در اشخاص الوهیت‌های بهشت دارند در ارتباط مستقیم و دائم با مادر - پسر جاودان می‌باشند. و این ارتباط آنی است. آن مستقل از زمان است، گر چه گاهی اوقات توسط فضا تعدیل می‌شود.

پسر جاودان نه تنها در تمامی لحظات پیرامون وضعیت، افکار، و فعالیت‌های متعدد تمامی رسته‌های فرزندى بهشت اطلاع کامل دارد، بلکه همچنین در تمامی لحظات پیرامون هر چیز حاوی ارزش معنوی که در قلب کلیه مخلوقات در آفرینش آغازین مرکزی ابدیت و در آفرینش‌های ثانویه زمانی پسران هم‌تراز آفریننده وجود دارد آگاهی کامل دارد.

7- آشکارسازی عالی پدر

پسر جاودان یک آشکارسازی کامل، منحصر به فرد، جهانی، و نهایی روح و شخصیت پدر جهانی می‌باشد. تمامی دانش، و آگاهی پیرامون پدر باید از سوی پسر جاودان و پسران بهشتی او بیاید. پسر جاودان از ابدیت است و به طور کامل و بدون قید و شرط معنوی با پدر یکی است. آنها در شخصیت الهی هم‌تراز هستند؛ در طبیعت معنوی برابرند؛ و در الوهیت یکسانند.

سیرت خداوند به هیچ وجه نمی‌توانست ذاتاً در شخص پسر بهبود بیابد، زیرا پدر الهی بی‌نهایت کامل است، اما آن سیرت و شخصیت برای آشکار شدن به موجودات خلق شده، از طریق تهی شدن غیرشخصی و غیرواحی تقویت می‌شود. اولین منبع و مرکز بسیار بیش از یک شخصیت است، اما تمامی کیفیت‌های روحی شخصیت پدرانه اولین منبع و مرکز به طور معنوی در شخصیت مطلق پسر جاودان حضور دارند.

پسر آغازین و پسران او مشغول یک آشکارسازی جهانی طبیعت معنوی و شخصی پدر به تمامی آفرینش هستند. در جهان مرکزی، ابرجهانها، جهانهای محلی، یا در سیارات مسکونی، یک پسر بهشت است که پدر جهانی را به انسانها و فرشتگان آشکار می‌سازد. پسر

range the grand universe as the supernal teachers of all personalities, human and divine. And there are numerous other orders of Paradise sonship that have not been brought to the attention of Urantia mortals.

7.67 (885) Between the Original Mother Son and these hosts of Paradise Sons scattered throughout all creation, there is a direct and exclusive channel of communication, a channel whose function is inherent in the quality of spiritual kinship which unites them in bonds of near-absolute spiritual association. This intership circuit is entirely different from the universal circuit of spirit gravity, which also centers in the person of the Second Source and Center. All Sons of God who take origin in the persons of the Paradise Deities are in direct and constant communication with the Eternal Mother Son. And such communication is instantaneous; it is independent of time though sometimes conditioned by space.

7.68 (886) The Eternal Son not only has at all times perfect knowledge concerning the status, thoughts, and manifold activities of all orders of Paradise sonship, but he also has perfection of knowledge at all times regarding everything of spiritual value which exists in the hearts of all creatures in the primary central creation of eternity and in the secondary time creations of the co-ordinate Creator Sons.

7. THE SUPREME REVELATION OF THE FATHER

7.71 (887) The Eternal Son is a complete, exclusive, universal, and final revelation of the spirit and the personality of the Universal Father. All knowledge of, and information concerning, the Father must come from the Eternal Son and his Paradise Sons. The Eternal Son is from eternity and is wholly and without spiritual qualification one with the Father. In divine personality they are co-ordinate; in spiritual nature they are equal; in divinity they are identical.

7.72 (881) The character of God could not possibly be intrinsically improved upon in the person of the Son, for the divine Father is infinitely perfect, but that character and personality are amplified, by divestment of the nonpersonal and nonspiritual, for revelation to creature beings. The First Source and Center is much more than a personality, but all of the spirit qualities of the father personality of the First Source and Center are spiritually present in the absolute personality of the Eternal Son.

7.73 (882) The primal Son and his Sons are engaged in making a universal revelation of the spiritual and personal nature of the Father to all creation. In the central universe, the superuniverses, the local universes, or on the inhabited planets, it is a

جاودان و پسران او مسیر نزدیک شدن مخلوق را به پدر جهانی آشکار می‌سازند. و حتی ما که از منشأ بالا هستیم پدر را از طریق مطالعه آشکارسازی سیرت و شخصیتش در پسر جاودان و در پسران پسر جاودان بسیار کاملتر می‌فهمیم.

پدر فقط از طریق پسران الهی پسر جاودان به صورت یک شخصیت نزد شما می‌آید. و شما از طریق همین راه زنده به پدر دست می‌یابید؛ شما از طریق هدایت این گروه از پسران الهی به سوی پدر صعود می‌کنید. و این امر حقیقت دارد به رغم این که شخصیت شما خود یک هدیه مستقیم پدر جهانی است.

در کلیه این فعالیتهای گسترده دولت پهناور روحی پسر جاودان، فراموش نکنید که پسر یک شخص است، درست همانطور که پدر به راستی و در واقع یک شخص است. در واقع برای موجوداتی که روزگاری از مرتبت بشری بودند نزدیکی به پسر جاودان نسبت به پدر جهانی آسانتر خواهد بود. در پیشرفت رهنوردان زمان از طریق مدارهای هاونا، شما مدتها پیش از آمادگی برای تشخیص پدر شایسته نیل به پسر خواهید بود.

شما با ژرف اندیشی روی آشکارسازی این صفات الهی که از طریق پسر آفریننده خودتان با خدمتی مهرآمیز انجام گرفت، کسی که روزگاری در زمین پسر انسان بود و اکنون فرمانروای والای جهان محلی شما است — پسر انسان و پسر خداوند — قدر بیشتری از سیرت و طبیعت بخشنده پسر جاودان بخشش را درک خواهید کرد.

[نگاشته شده توسط یک مشاور الهی که برای تدوین این بیانیه که پسر جاودان بهشت را تصویر می‌نماید مأموریت یافته است.]

Paradise Son who reveals the Universal Father to men and angels. The Eternal Son and his Sons reveal the avenue of creature approach to the Universal Father. And even we of high origin understand the Father much more fully as we study the revelation of his character and personality in the Eternal Son and in the Sons of the Eternal Son.

7.7.4 (89.3) The Father comes down to you as a personality only through the divine Sons of the Eternal Son. And you attain the Father by this same living way; you ascend to the Father by the guidance of this group of divine Sons. And this remains true notwithstanding that your very personality is a direct bestowal of the Universal Father.

7.7.5 (89.4) In all these widespread activities of the far-flung spiritual administration of the Eternal Son, do not forget that the Son is a person just as truly and actually as the Father is a person. Indeed, to beings of the onetime human order the Eternal Son will be more easy to approach than the Universal Father. In the progress of the pilgrims of time through the circuits of Havona, you will be competent to attain the Son long before you are prepared to discern the Father.

7.7.6 (89.5) More of the character and merciful nature of the Eternal Son of mercy you should comprehend as you meditate on the revelation of these divine attributes which was made in loving service by your own Creator Son, onetime Son of Man on earth, now the exalted sovereign of your local universe — the Son of Man and the Son of God.

7.7.7 (89.6) [Indited by a Divine Counselor assigned to formulate this statement depicting the Eternal Son of Paradise.]

مقاله 8. روح بیکران

009 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 007

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 8

روح بیکران

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- خدای عمل
- 2- طبیعت روح بیکران
- 3- رابطه روح با پدر و پسر
- 4- روح خدمت الهی
- 5- حضور خداوند
- 6- شخصیت روح بیکران

PAPER 8

THE INFINITE SPIRIT

SECTIONS

Introduction

1. The God of Action
2. Nature of the Infinite Spirit
3. Relation of the Spirit to the Father and the Son
4. The Spirit of Divine Ministry
5. The Presence of God
6. Personality of the Infinite Spirit

مقدمه مقاله

در ابدیت دوردست، آنگاه که "نخستین" اندیشه بیکران و مطلق پدر جهانی در پسر جاودان چنین کلامی کامل و مکفی برای ابراز الهیش می‌یابد، اشتقاق وافر خدای اندیشه و خدای کلام هر دو برای یک عامل جهانی و بیکران برخوردار از ابراز متقابل و عمل توأم به دنبال می‌آید.

در سپیده دم ابدیت پدر و پسر هر دو از اتکای متقابلشان، یگانگی جاودان و مطلقشان، بی‌نهایت آگاه می‌شوند؛ و بدین ترتیب به یک پیمان بی‌پایان و ابدی مشارکت الهی وارد می‌شوند. این میثاق پایان ناپذیر به منظور اجرای برداشتهای متحدشان در سرتاسر تمامی دایره ابدیت انجام یافته است؛ و از هنگام این رخداد مربوط به ابدیت پدر و پسر به این اتحاد الهی ادامه می‌دهند.

ما اکنون با منشأ جاودانه روح بیکران، سومین شخص الوهیت، مواجه هستیم. درست در لحظه‌ای که خدای پدر و خدای پسر به طور مشترک به یک عمل یکسان و بیکران — اجرای یک طرح فکری مطلق — می‌اندیشند، درست در همان آن، روح بیکران به طور تمام و کمال پا به عرصه وجود می‌گذارد.

منظور من از بازگویی ترتیب منشأ الوهیتها بدین

INTRODUCTION

^{801 (90.1)} BACK in eternity, when the Universal Father's "first" infinite and absolute thought finds in the Eternal Son such a perfect and adequate word for its divine expression, there ensues the supreme desire of both the Thought-God and the Word-God for a universal and infinite agent of mutual expression and combined action.

^{802(90.2)} In the dawn of eternity both the Father and the Son become infinitely cognizant of their mutual interdependence, their eternal and absolute oneness; and therefore do they enter into an infinite and everlasting covenant of divine partnership. This never-ending compact is made for the execution of their united concepts throughout all of the circle of eternity; and ever since this eternity event the Father and the Son continue in this divine union.

^{803 (90.3)} We are now face to face with the eternity origin of the Infinite Spirit, the Third Person of Deity. The very instant that God the Father and God the Son conjointly conceive an identical and infinite action — the execution of an absolute thought-plan — that very moment, the Infinite Spirit springs full-fledged into existence.

^{804(90.4)} In thus reciting the order of the origin of the

نحو صرفاً این است که شما را قادر سازم به رابطه آنها بیندیشید. در واقع تمامی سه نفر آنها از ابدیت وجود داشته‌اند؛ آنها وجودگرا هستند. آنها فاقد آغاز یا پایان روزها هستند؛ آنها هم‌تراز، متعالی، غائی، مطلق، و بیکران هستند. آنها هستند و همیشه بوده‌اند و همواره خواهند بود. و آنان سه شخص دارای فردیت بارز اما برای ابد مرتبط، خدای پدر، خدای پسر، و خدای روح هستند.

1- خدای عمل

در ابدیت گذشته، به دنبال شخصیت یافتن روح بیکران، چرخه شخصیت الهی کامل و تکمیل می‌شود. خدای عمل موجودیت می‌یابد، و صحنه پهناور فضا برای نمایش شگفت‌انگیز آفرینش — ماجرای جهانی — چشم‌انداز الهی اعصار جاودان، فراهم می‌شود.

اولین عمل روح بیکران بازبینی و به رسمیت شناختن والدین الهی، پدر - پدر، و مادر - پسر است. او، روح، هر دو آنها را به طور کامل تشخیص می‌دهد. او از شخصیت‌های جداگانه و ویژگی‌های بیکران آنها و نیز طبیعت توأم و کارکرد متحد آنها به طور کامل آگاه است. سپس سومین شخص الوهیت، به رغم برابری خود با اولین و دومین شخص، به طور داوطلبانه، با میل متعالی و خود انگیزگی الهام‌بخش، به وفاداری جاودان به خدای پدر عهد می‌کند، و وابستگی ابدی به خدای پسر را اعلان می‌دارد.

چرخه ابدیت، که ذاتی طبیعت این رابطه و در شناخت متقابل شخصیتی هر یک و اتحاد اجرائی هر سه است، برقرار می‌شود. تثلیث بهشت موجودیت می‌یابد. صحنه فضای جهانی برای چشم‌انداز تمام و کمال و پایان ناپذیر پدیداری خلاق مقصود پدر جهانی از طریق شخصیت پسر جاودان و به وسیله اجرای خدای عمل، عامل اجرائی برای کارکردهای واقعی شراکت خلاق پدر و پسر، فراهم می‌شود.

خدای عمل دست به عمل می‌زند و انبارهای مرده فضا به تحرک در می‌آیند. یک میلیارد کره کامل گام به عرصه وجود می‌نهند. پیش از این لحظه ابدیت فرضی انرژی‌های فضا که ذاتی بهشت هستند وجود دارند و به طور بالقوه به کار افتاده‌اند، اما از وجود واقعی برخوردار نیستند. جاذبه فیزیکی را نیز نمی‌توان اندازه‌گیری نمود، به جز توسط واکنش واقعیات مادی نسبت به کشش بی‌وقفه آن. در این لحظه (فرضی) جاودانه دور دست هیچ جهان مادی وجود ندارد، اما درست در لحظه‌ای که یک میلیارد کره واقعیت می‌یابند، نشانه‌های جاذبه مکفی و بسنده که آنان را در قبضه ابدی بهشت نگاه دارد آشکار می‌شود.

اکنون دومین شکل انرژی در سراسر آفرینش خدایان می‌درخشد، و این روح جاری به طور آبی در

Deities, I do so merely to enable you to think of their relationship. In reality they are all three existent from eternity; they are existential. They are without beginning or ending of days; they are co-ordinate, supreme, ultimate, absolute, and infinite. They are and always have been and ever shall be. And they are three distinctly individualized but eternally associated persons, God the Father, God the Son, and God the Spirit.

1. THE GOD OF ACTION

^{81.1 (90.9)} In the eternity of the past, upon the personalization of the Infinite Spirit the divine personality cycle becomes perfect and complete. The God of Action is existent, and the vast stage of space is set for the stupendous drama of creation — the universal adventure — the divine panorama of the eternal ages.

^{81.2 (90.6)} The first act of the Infinite Spirit is the inspection and recognition of his divine parents, the Father-Father and the Mother-Son. He, the Spirit, unqualifiedly identifies both of them. He is fully cognizant of their separate personalities and infinite attributes as well as of their combined nature and united function. Next, voluntarily, with transcendent willingness and inspiring spontaneity, the Third Person of Deity, notwithstanding his equality with the First and Second Persons, pledges eternal loyalty to God the Father and acknowledges everlasting dependence upon God the Son.

^{81.3 (90.7)} Inherent in the nature of this transaction and in mutual recognition of the personality independence of each and the executive union of all three, the cycle of eternity is established. The Paradise Trinity is existent. The stage of universal space is set for the manifold and never-ending panorama of the creative unfolding of the purpose of the Universal Father through the personality of the Eternal Son and by the execution of the God of Action, the executive agency for the reality performances of the Father-Son creator partnership.

^{81.4 (91.1)} The God of Action functions and the dead vaults of space are astir. One billion perfect spheres flash into existence. Prior to this hypothetical eternity moment the space-energies inherent in Paradise are existent and potentially operative, but they have no actuality of being; neither can physical gravity be measured except by the reaction of material realities to its incessant pull. There is no material universe at this (assumed) eternally distant moment, but the very instant that one billion worlds materialize, there is in evidence gravity sufficient and adequate to hold them in the everlasting grasp of Paradise.

^{81.5 (91.2)} There now flashes through the creation of the Gods the second form of energy, and this

قیضه جاذبه روحانی پسر جاودان قرار می‌گیرد. بدین ترتیب جهان دوگانه که توسط جاذبه فرا گرفته شده با انرژی بی‌نهایت لمس شده و در روح ربانیت غوطه‌ور می‌شود. خاک حیات برای خود آگاهی ذهن که در مدارهای هوشمندی مربوط به روح بیکران تجلی می‌یابد بدین طریق آماده می‌شود.

بر روی این دانه‌های وجود بالقوه، که در سرتاسر آفرینش مرکزی خدایان پراکنده‌اند، پدر عمل می‌کند، و شخصیت مخلوق پدیدار می‌گردد. سپس حضور الوهیت‌های بهشت تمامی فضای سازمان یافته را پر می‌سازد و به طور مؤثر شروع به جذب تمامی چیزها و موجودات به سوی بهشت می‌کند.

روح بیکران همزمان با تولد کرات هاونا جاودانه می‌شود. این جهان مرکزی توسط او، و با او، و در او، در اطاعت از جمع ایده‌ها و خواسته‌های یکپارچه پدر و پسر آفریده شده است. سومین شخص درست توسط همین عمل توأم آفرینشی به الوهیت دست می‌یابد، و بدین ترتیب برای همیشه آفریدگار مشترک می‌شود.

اینها روزگاران بزرگ و اعجاب‌آور بسط خلاق پدر و پسر، توسط، و در عمل همیار مشترک و مدیر منحصر به فردشان، سومین منبع و مرکز، هستند. هیچ تاریخچه‌ای از این روزگاران شورانگیز وجود ندارد. ما برای اثبات این کارکردهای عظیم فقط از آشکارسازیهایی اندک روح بیکران برخورداریم، و او صرفاً این حقیقت را تأیید می‌کند که جهان مرکزی و تمامی آنچه که به آن مربوط است همزمان با نیل او به شخصیت و وجود خود آگاه جاودانه شد.

به طور خلاصه، روح بیکران گواهی می‌دهد که چون او جاودانه است، جهان مرکزی نیز جاودانه است. و این نقطه سنتی شروع تاریخ جهان جهانی است. در رابطه با هر رویداد یا کارکرد پیش از این فوران شگفت‌انگیز انرژی خلاق و خرد اداری که موجب پیدایش جهان پهناور گشت — جهانی که در مرکز همه چیزها وجود دارد، و به طرزی باشکوه کار می‌کند — مطلقاً هیچ اطلاعی وجود ندارد و هیچ سندی موجود نیست. فراتر از این رخداد کارکردهای غیرقابل جستجوی ابدیت و اعمق بی‌نهایت — راز مطلق — قرار دارند.

و بدین ترتیب ما منشأ ترتیبی سومین منبع و مرکز را به عنوان یک ابراز لطف قابل تفسیر به ذهن محدود به زمان و مشروط به مکان مخلوقات انسانی تصویر می‌نماییم. ذهن انسان برای تجسم تاریخ جهان باید یک نقطه شروع داشته باشد، و به من رهنمود داده شده که این تکنیک دستیابی به مفهوم تاریخی ابدیت را فراهم سازم. در ذهن مادی، انسجام یک علت نخست را مطالبه می‌کند. از این رو ما پدر جهانی را به عنوان اولین منبع و مرکز مطلق تمامی آفرینش می‌پنداریم، و در همان حال به تمامی اذهان آفریده شده آموزش می‌دهیم که پسر و روح در تمامی فازهای تاریخ جهان و در تمامی قلمروهای فعالیت خلاق با پدر به طور برابر جاودانه‌اند. و ما این کار را بدون هر گونه ناپیده انگاشتن واقعیت و جاودانگی جزیره بهشت و مطلقهای کامل، جهانی، و الوهیت انجام می‌دهیم.

outflowing spirit is instantly grasped by the spiritual gravity of the Eternal Son. Thus the twofold gravity-embraced universe is touched with the energy of infinity and immersed in the spirit of divinity. In this way is the soil of life prepared for the consciousness of mind made manifest in the associated intelligence circuits of the Infinite Spirit.

81.6 (91.3) Upon these seeds of potential existence, diffused throughout the central creation of the Gods, the Father acts, and creature personality appears. Then does the presence of the Paradise Deities fill all organized space and begin effectively to draw all things and beings Paradiseward.

81.7 (91.4) The Infinite Spirit eternalizes concurrently with the birth of the Havona worlds, this central universe being created by him and with him and in him in obedience to the combined concepts and united wills of the Father and the Son. The Third Person deities by this very act of conjoint creation, and he thus forever becomes the Conjoint Creator.

81.8 (91.5) These are the grand and awful times of the creative expansion of the Father and the Son by, and in, the action of their conjoint associate and exclusive executive, the Third Source and Center. There exists no record of these stirring times. We have only the meager disclosures of the Infinite Spirit to substantiate these mighty transactions, and he merely verifies the fact that the central universe and all that pertains thereto eternalized simultaneously with his attainment of personality and conscious existence.

81.9 (91.6) In brief, the Infinite Spirit testifies that, since he is eternal, so also is the central universe eternal. And this is the traditional starting point of the history of the universe of universes. Absolutely nothing is known, and no records are in existence, regarding any event or transaction prior to this stupendous eruption of creative energy and administrative wisdom that crystallized the vast universe which exists, and so exquisitely functions, at the center of all things. Beyond this event lie the unsearchable transactions of eternity and the depths of infinity — absolute mystery.

81.10 (91.7) And we thus portray the sequential origin of the Third Source and Center as an interpretative condescension to the time-bound and space-conditioned mind of mortal creatures. The mind of man must have a starting point for the visualization of universe history, and I have been directed to provide this technique of approach to the historic concept of eternity. In the material mind, consistency demands a First Cause; therefore do we postulate the Universal Father as the First Source and the Absolute Center of all creation, at the same time instructing all creature minds that the Son and the Spirit are coeternal with the Father in all phases of universe history and in all realms of creative activity. And we do this without in any sense being disregarding of the reality and eternity of the

گستره ذهن مادی فرزندان زمان برای تصور پدر در ابدیت به حد مکفی امتداد یافته است. ما می‌دانیم که هر فرزندی می‌تواند ابتدا از طریق تسلط بر روابط وضعیت فرزند - والد و سپس از طریق بسط این مفهوم، طوری که خانواده را به عنوان یک کل در بر گیرد، خود را به بهترین نحو به واقعیت مربوط سازد. متعاقباً ذهن در حال رشد فرزند قادر خواهد بود خود را با مفهوم روابط خانوادگی، روابط اجتماعی، نژاد، و کره، و سپس با جهان، ابرجهان، حتی جهان جهانی وفق دهد.

2- طبیعت روح بیکران

آفریدگار مشترک از ابدیت است و کاملاً و بدون قید و شرط با پدر جهانی و پسر جاودان یگانه است. روح بیکران نه تنها طبیعت پدر بهشتی بلکه همچنین طبیعت پسر آغازین را به طور کامل منعکس می‌سازد.

سومین منبع و مرکز با القاب بیشمار شناخته می‌شود: روح جهانی، راهنمای متعال، آفریدگار مشترک، مدیر الهی، ذهن بیکران، روح روحها، روح بهشتی مادر، عامل مشترک، هماهنگ کننده نهایی، روح همه جا حاضر، هوشمندی مطلق، عمل الهی؛ و در یورنشیا گاهی اوقات او با ذهن کیهانی اشتباه گرفته می‌شود.

در مجموع شایسته است که سومین شخص الوهیت روح بیکران نامیده شود، زیرا خداوند روح است. اما مخلوقات مادی که به سمت خطای پنداشتن ماده به عنوان واقعیت بنیادین، و ذهن و روح به صورت ملزوماتی که ریشه در ماده دارند، تمایل دارند، اگر سومین منبع و مرکز واقعیت بیکران، سازمان دهنده جهانی، یا هماهنگ کننده شخصیت نامیده می‌شد، بهتر او را درک می‌کردند.

روح بیکران، به عنوان یک آشکارسازی ربانیت در جهان، غیرقابل جستجو است و به کلی فراتر از درک بشری است. شما برای حس کردن مطلق بودن روح، فقط نیاز دارید به بیکرانی پدر جهانی بیاندیشید و به هیبت ابدیت پسر آغازین فکر کنید.

شخص روح بیکران به راستی اسرارآمیز است اما پدر و پسر زیاد اینطور نیستند. از میان کلیه جنبه‌های طبیعت پدر، آفریدگار مشترک به بارزترین وجه بیکرانی خود را آشکار می‌سازد. حتی اگر جهان بنیادین سرانجام تا بی‌نهایت بسط یابد، حضور روحی، کنترل انرژی، و پتانسیل ذهنی عامل مشترک برای پاسخگویی به مطالبات چنین آفرینش بی‌حد و مرز کافی یافت خواهد شد.

روح بیکران گرچه از هر جهت در کمال، درستکاری، و محبت پدر جهانی سهیم است، به سوی ویژگیهای بخشاینده پسر جاودان تمایل دارد، و بدین

Isle of Paradise and of the Unqualified, Universal, and Deity Absolutes.

^{81.11 (92.1)} It is enough of a reach of the material mind of the children of time to conceive of the Father in eternity. We know that any child can best relate himself to reality by first mastering the relationships of the child-parent situation and then by enlarging this concept to embrace the family as a whole. Subsequently the growing mind of the child will be able to adjust to the concept of family relations, to relationships of the community, the race, and the world, and then to those of the universe, the superuniverse, even the universe of universes.

2. NATURE OF THE INFINITE SPIRIT

^{82.1 (92.2)} The Conjoint Creator is from eternity and is wholly and without qualification one with the Universal Father and the Eternal Son. The Infinite Spirit reflects in perfection not only the nature of the Paradise Father but also the nature of the Original Son.

^{82.2 (92.3)} The Third Source and Center is known by numerous titles: the Universal Spirit, the Supreme Guide, the Conjoint Creator, the Divine Executive, the Infinite Mind, the Spirit of Spirits, the Paradise Mother Spirit, the Conjoint Actor, the Final Co-ordinator, the Omnipresent Spirit, the Absolute Intelligence, the Divine Action; and on Urantia he is sometimes confused with the cosmic mind.

^{82.3 (92.4)} It is altogether proper to denominate the Third Person of Deity the Infinite Spirit, for God is spirit. But material creatures who tend towards the error of viewing matter as basic reality and mind, together with spirit, as postulates rooted in matter, would better comprehend the Third Source and Center if he were called the Infinite Reality, the Universal Organizer, or the Personality Co-ordinator.

^{82.4 (92.5)} The Infinite Spirit, as a universe revelation of divinity, is unsearchable and utterly beyond human comprehension. To sense the absoluteness of the Spirit, you need only contemplate the infinity of the Universal Father and stand in awe of the eternity of the Original Son.

^{82.5 (92.6)} There is mystery indeed in the person of the Infinite Spirit but not so much as in the Father and the Son. Of all aspects of the Father's nature, the Conjoint Creator most strikingly discloses his infinity. Even if the master universe eventually expands to infinity, the spirit presence, energy control, and mind potential of the Conjoint Actor will be found adequate to meet the demands of such a limitless creation.

^{82.6 (92.7)} Though in every way sharing the perfection, the righteousness, and the love of the Universal Father, the Infinite Spirit inclines towards

ترتیب خادم دلسوز الوهیت‌های بهشت برای جهان بزرگ است. روح همواره و همیشه — در سرتاسر جهان و برای ابد — یک خادم دلسوز است، زیرا همانطور که پسران الهی محبت خداوند را آشکار می‌سازند، روح الهی نشانگر بخشش خداوند است.

ممکن نیست که روح از خوبی بیشتری نسبت به پدر برخوردار باشد زیرا منشأ تمامی خوبیها در پدر است، اما ما می‌توانیم در اعمال روح چنین خوبی را بهتر درک کنیم. وفاداری پدر و وفای پسر از طریق خدمت مهرآمیز و سرویس بی‌وقفه شخصیت‌های روح بیکران برای موجودات روحی و مخلوقات مادی کرات بسیار واقعی است.

آفریدگار مشترک تمامی زیبایی اندیشه و سرشت راستین پدر را به ارث برده است. و این ویژگی‌های والای ربانیت در پیروی از خرد بیکران و جاودانه ذهن مطلق و نامحدود سومین منبع و مرکز در سطوح نزدیک به متعالی ذهن کیهانی هماهنگی می‌شوند.

3- رابطه روح با پدر و پسر

همانطور که پسر جاودان ابراز کلامی "نخستین" اندیشه مطلق و بیکران پدر جهانی است، عامل مشترک نیز اجرای کامل "نخستین" مفهوم تکمیل یافته خلاق یا طرح برای عمل توأم توسط شراکت شخصیتی پدر و پسر، و حاوی پیوند مطلق اندیشه و کلام است. سومین منبع و مرکز همزمان با آفرینش مرکزی یا امری جاودانه می‌شود، و فقط وجود این آفرینش مرکزی در میان جهانها جاودانه است.

از هنگام شخصیت‌یابی سومین منبع، اولین منبع دیگر شخصاً در آفرینش جهان شرکت نمی‌کند. پدر جهانی هر چیز ممکن را به پسر جاودان خود می‌سپارد؛ و به همین ترتیب پسر جاودان تمامی اتوریته و قدرت ممکن را به آفریدگار مشترک اعطا می‌دارد.

پسر جاودان و آفریدگار مشترک به عنوان شریک و از طریق شخصیت‌های هم‌ترازشان، هر جهان پس‌هاونا را که به وجود آورده شده، طراحی نموده و شکل داده‌اند. روح در کلیه آفرینش‌های متعاقب همان رابطه شخصی را با پسر حفظ می‌کند که پسر در آفرینش نخستین و مرکزی با پدر حفظ می‌کند.

شما و جهانتان را یک پسر آفریننده پسر جاودان و یک روح آفرینشگر روح بیکران آفرید؛ و ضمن این که پدر از آنچه که آنها سازمان داده‌اند با وفاداری نگاهداری می‌کند، این مسئولیت به عهده این پسر جهان و این روح جهان سپرده شده که کار خود را شکوفا و حفظ نمایند و نیز به مخلوقاتی که خود به وجود آورده‌اند خدمت

the mercy attributes of the Eternal Son, thus becoming the mercy minister of the Paradise Deities to the grand universe. Ever and always — universally and eternally — the Spirit is a mercy minister, for, as the divine Sons reveal the love of God, so the divine Spirit depicts the mercy of God.

^{827 (931)} It is not possible that the Spirit could have more of goodness than the Father since all goodness takes origin in the Father, but in the acts of the Spirit we can the better comprehend such goodness. The Father's faithfulness and the Son's constancy are made very real to the spirit beings and the material creatures of the spheres by the loving ministry and ceaseless service of the personalities of the Infinite Spirit.

^{828 (932)} The Conjoint Creator inherits all the Father's beauty of thought and character of truth. And these sublime traits of divinity are co-ordinated in the near-supreme levels of the cosmic mind in subordination to the infinite and eternal wisdom of the unconditioned and limitless mind of the Third Source and Center.

3. RELATION OF THE SPIRIT TO THE FATHER AND THE SON

^{831 (933)} As the Eternal Son is the word expression of the "first" absolute and infinite thought of the Universal Father, so the Conjoint Actor is the perfect execution of the "first" completed creative concept or plan for combined action by the Father-Son personality partnership of absolute thought-word union. The Third Source and Center eternalizes concurrently with the central or fiat creation, and only this central creation is eternal in existence among universes.

^{832 (934)} Since the personalization of the Third Source, the First Source no more personally participates in universe creation. The Universal Father delegates everything possible to his Eternal Son; likewise does the Eternal Son bestow all possible authority and power upon the Conjoint Creator.

^{833 (935)} The Eternal Son and the Conjoint Creator have, as partners and through their co-ordinate personalities, planned and fashioned every post-Havona universe which has been brought into existence. The Spirit sustains the same personal relation to the Son in all subsequent creation that the Son sustains to the Father in the first and central creation.

^{834 (936)} A Creator Son of the Eternal Son and a Creative Spirit of the Infinite Spirit created you and your universe; and while the Father in faithfulness upholds that which they have organized, it devolves upon this Universe Son and this Universe Spirit to foster and sustain their work as well as to minister to

روحانی کنند.

روح بیکران عامل مؤثر پدر تماماً با محبت و پسر تماماً بخشنده برای اجرای پروژه مشترک جذب تمامی روانهای عاشق حقیقت در تمامی کرات زمان و فضا به خودشان است. دقیقاً در لحظه‌ای که پسر جاودان طرح پدر خود را برای دستیابی مخلوقات جهانها به کمال پذیرفت، در لحظه‌ای که پروژه فراز به یک طرح پدر و پسر تبدیل شد، در همان آن روح بیکران مدیر مشترک پدر و پسر برای اجرای مقصود متحد و جاودانه آنها گشت. و روح بیکران در انجام این کار تمامی منابع حضور الهی و شخصیت‌های روحی خود را وقف پدر و پسر نمود. او همه چیز را به طرح شگفت‌انگیز فرازیابی مخلوقات در حال بقای دارای اراده به بلندیهایی الهی کمال بهشتی اختصاص داده است.

روح بیکران یک آشکارسازی کامل، منحصر به فرد، و جهانی پدر و پسر جاودانش می‌باشد. تمامی فهم شراکت پدر و پسر باید از طریق روح بیکران، نماینده مشترک پیوند الهی اندیشه و کلمه، به دست آید.

پسر جاودان تنها راه نزدیکی به پدر جهانی است، و روح بیکران تنها وسیله دستیابی به پسر جاودان می‌باشد. موجودات فرازگرای زمان تنها با خدمت صبورانه روح قادرند پسر را کشف کنند.

در مرکز تمامی چیزها روح بیکران اولین الوهیت از میان الوهیت‌های بهشت است که توسط رهنوردان فرازگرا مورد دستیابی واقع شود. سومین شخص، دومین و اولین شخص را احاطه کرده است و از این رو در ابتدا باید توسط تمامی آنهایی که کاندیدای ارائه شدن به پسر و پدرش هستند همیشه به رسمیت شناخته شود.

و روح به طرق بسیار دیگر پدر و پسر را به طور برابر نمایندگی نموده و به طور مشابه به آنها خدمت می‌کند.

4- روح خدمت الهی

جهان روحی، که در آن کلام پسر اندیشه خداوند را تفسیر می‌کند، و هنگامی که "به جسم تبدیل می‌شود" بخشش مهرآمیز مجموع طبیعت آفرینندگان مربوطه را نشان می‌دهد، با جهان فیزیکی که در آن جاذبه بهشت تمامی چیزها را به هم پیوسته نگاه می‌دارد، موازی است. اما در تمامی این آفرینش مادی و روحی و از طریق آنها صحنه پهنآوری وجود دارد که در آن روح بیکران و فرزندان روحی او جمع بخشش، شکیبایی، و عاطفه ابدی والدین الهی را نسبت به فرزندان هوشمندی که ناشی از ابداع و ساخت همیارانه‌شان است نشان می‌دهند. جوهر سیرت الهی روح خدمت ابدی به ذهن است. و همه فرزندان روحی عامل مشترک در این میل به کار خدمتی، این اشتیاق الهی به خدمت، سهیم هستند.

the creatures of their own making.

^{835 (937)} The Infinite Spirit is the effective agent of the all-loving Father and the all-merciful Son for the execution of their conjoint project of drawing to themselves all truth-loving souls on all the worlds of time and space. The very instant the Eternal Son accepted his Father's plan of perfection attainment for the creatures of the universes, the moment the ascension project became a Father-Son plan, that instant the Infinite Spirit became the conjoint administrator of the Father and the Son for the execution of their united and eternal purpose. And in so doing the Infinite Spirit pledged all his resources of divine presence and of spirit personalities to the Father and the Son; he has dedicated *all* to the stupendous plan of exalting surviving will creatures to the divine heights of Paradise perfection.

^{836 (939)} The Infinite Spirit is a complete, exclusive, and universal revelation of the Universal Father and his Eternal Son. All knowledge of the Father-Son partnership must be had through the Infinite Spirit, the conjoint representative of the divine thought-world union.

^{837 (939)} The Eternal Son is the only avenue of approach to the Universal Father, and the Infinite Spirit is the only means of attaining the Eternal Son. Only by the patient ministry of the Spirit are the ascendant beings of time able to discover the Son.

^{838 (941)} At the center of all things the Infinite Spirit is the first of the Paradise Deities to be attained by the ascending pilgrims. The Third Person enshrouds the Second and the First Persons and therefore must always be first recognized by all who are candidates for presentation to the Son and his Father.

^{839 (942)} And in many other ways does the Spirit equally represent and similarly serve the Father and the Son.

4. THE SPIRIT OF DIVINE MINISTRY

^{841 (943)} Paralleling the physical universe wherein Paradise gravity holds all things together is the spiritual universe wherein the word of the Son interprets the thought of God and, when "made flesh," demonstrates the loving mercy of the combined nature of the associated Creators. But in and through all this material and spiritual creation there is a vast stage whereon the Infinite Spirit and his spirit offspring show forth the combined mercy, patience, and everlasting affection of the divine parents towards the intelligent children of their co-operative devising and making. Everlasting ministry to mind is the essence of the Spirit's divine character. And all the spirit offspring of the Conjoint Actor partake of this desire to minister, this divine

urge to service.

^{842 (94.4)} God is love, the Son is mercy, the Spirit is ministry — the ministry of divine love and endless mercy to all intelligent creation. The Spirit is the personification of the Father's love and the Son's mercy; in him are they eternally united for universal service. The Spirit is *love applied* to the creature creation, the combined love of the Father and the Son.

^{843 (94.5)} On Urantia the Infinite Spirit is known as an omnipresent influence, a universal presence, but in Havona you shall know him as a personal presence of actual ministry. Here the ministry of the Paradise Spirit is the exemplary and inspiring pattern for each of his co-ordinate Spirits and subordinate personalities ministering to the created beings on the worlds of time and space. In this divine universe the Infinite Spirit fully participated in the seven transcendental appearances of the Eternal Son; likewise did he participate with the original Michael Son in the seven bestowals upon the circuits of Havona, thereby becoming the sympathetic and understanding spirit minister to every pilgrim of time traversing these perfect circles on high.

^{844 (94.6)} When a Creator Son of God accepts the creatorship charge of responsibility for a projected local universe, the personalities of the Infinite Spirit pledge themselves as the tireless ministers of this Michael Son when he goes forth on his mission of creative adventure. Especially in the persons of the Creative Daughters, the local universe Mother Spirits, do we find the Infinite Spirit devoted to the task of fostering the ascension of the material creatures to higher and higher levels of spiritual attainment. And all this work of creature ministry is done in perfect harmony with the purposes, and in close association with the personalities, of the Creator Sons of these local universes.

^{845 (94.7)} As the Sons of God are engaged in the gigantic task of revealing the Father's personality of love to a universe, so is the Infinite Spirit dedicated to the unending ministry of revealing the combined love of the Father and the Son to the individual minds of all the children of each universe. In these local creations the Spirit does not come down to the material races in the likeness of mortal flesh as do certain of the Sons of God, but the Infinite Spirit and his co-ordinate Spirits do downstep themselves, do joyfully undergo an amazing series of divinity attenuations, until they appear as angels to stand by your side and guide you through the lowly paths of earthly existence.

^{846 (95.1)} By this very diminishing series the Infinite Spirit does actually, and as a person, draw very near to every being of the animal-origin spheres. And all this the Spirit does without in the least invalidating his existence as the Third Person of Deity at the center of all things.

خداوند محبت، پسر بخشش، و روح خدمت است — خدمت مهر الهی و بخشش بی‌پایان به تمامی آفرینش هوشمند. روح مظهر مهر پدر و بخشش پسر است. آنها به منظور خدمت جهانی برای ابد در او متحد شده‌اند. روح مهر اعمال شده به آفرینش مخلوق، مجموع مهر پدر و پسر، است.

در یورنشیا روح بیکران به صورت یک تأثیر همه جا حاضر، یک حضور جهانی، شناخته شده است، اما در هاونا شما او را به عنوان یک حضور شخصی خدمت واقعی خواهید شناخت. در اینجا خدمت روح بهشتی الگوی نمونه و الهام بخش برای هر یک از روحهای همتراز او و شخصیت‌های تحت فرمانی که در کرات زمان و فضا به موجودات آفریده شده خدمت روحانی می‌کنند می‌باشد. در این جهان الهی روح بیکران در هفت ظهور متعالی پسر جاودان به طور کامل شرکت کرد. او به همین ترتیب با پسر میکائیل اولیه در هفت اعطا به مدارهای هاونا شرکت نمود، و از این طریق برای هر رهنورد زمان که این دوایر کامل والا را می‌پیماید روح خادم دلسوز و با درایت گشت.

هنگامی که یک پسر آفریننده خداوند مسئولیت آفرینندگی یک جهان محلی مورد پیش بینی را می‌پذیرد، شخصیت‌های روح بیکران، هنگامی که او به مأموریت ماجراجویانه خلاق خویش عازم می‌شود، خود را به عنوان خادمان خستگی ناپذیر این پسر میکائیل متعهد می‌سازند. ما به ویژه در اشخاص دختران آفرینشگر، ارواح مادر جهان محلی، روح بیکران را وقف کار شکوفایی صعود مخلوقات مادی به سطوح بالاتر و بالاتر دستیابی معنوی می‌یابیم. و تمامی این کار خدمت به مخلوق در هماهنگی کامل با اهداف، و در ارتباط نزدیک با شخصیت‌های پسران آفریننده این جهانهای محلی انجام می‌شود.

همانطور که پسران خداوند درگیر کار عظیم آشکارسازی شخصیت مهرآمیز پدر به یک جهان هستند، روح بیکران نیز وقف کار پایان ناپذیر آشکارسازی محبت توأم پدر و پسر به تک تک اذهان تمامی فرزندان هر جهان می‌باشد. در این آفرینشهای محلی روح همانند برخی از پسران خداوند در شکل جسم انسانی به سوی نژادهای مادی پایین نمی‌آید، اما روح بیکران و ارواح همتراز او به پایین گام می‌نهند، و با مسرت تحت یک رشته شگفت‌انگیز از کاهشهای ربانی قرار می‌گیرند، تا این که به صورت فرشتگانی پدیدار می‌شوند که در کنار شما بایستند و شما را طی مسیرهای حقیرانه وجود زمینی هدایت کنند.

روح بیکران درست با همین زنجیره کاهش یابنده، به عنوان یک شخص، به طور واقعی به هر موجود کرات حیوان منشأ بسیار نزدیک می‌شود. و روح تمامی این کار را بدون این که به کمترین حد تجربه خود را به عنوان سومین شخص الوهیت در مرکز تمامی چیزها بی‌اعتبار سازد انجام می‌دهد.

آفریدگار مشترک به راستی و برای همیشه شخصیت بزرگ خدمت کننده، اعطا کننده جهانی بخشش است. برای درک خدمت روحانی روح، به این حقیقت بیاندیشید که او تصویر توأم مهر پایان ناپذیر پدر و بخشش جاودانه پسر است. با این وجود، خدمت روحانی روح صرفاً منحصر به نمایندگی پسر جاودان و پدر جهانی نیست. روح بیکران همچنین از قدرت خدمت به مخلوقات عالم به نام خود و بنا بر حق خود برخوردار است. سومین شخص از حرمت الهی برخوردار است و کار جهانی بخشش را از جانب خود نیز عطا می‌دارد.

به تدریج که انسان قدر بیشتری از خدمت مهر آمیز و خستگی ناپذیر رسته‌های پایین‌تر خانواده آفریده شده این روح بیکران اطلاع می‌یابد، طبیعت متعال و سیرت بی‌مانند این عمل توأم پدر جهانی و پسر جاودان را بیشتر تحسین و ستایش می‌کند. این روح به راستی "چشمان خداوند است که همواره مراقب افراد درستکار می‌باشد" و "گوشه‌های الهی است که پیوسته به روی نیایشهای آنان باز است."

5- حضور خداوند

ویژگی برجسته روح بیکران همه جا حضوری است. این روح تماماً فراگیر که بسیار شبیه حضور یک ذهن جهانی و الهی است در سرتاسر تمامی جهان‌ها در همه جا حاضر است. دومین شخص و سومین شخص الوهیت، هر دو، توسط ارواح پیوسته حاضر خود در تمامی کرات نمایندگی می‌شوند.

پدر بیکران است و از این رو فقط به واسطه اراده محدود است. پدر در اعطای تنظیم کنندگان و عطای شخصیت به تنهایی عمل می‌کند، اما در تماس نیروهای روحی با موجودات هوشمند، از روحها و شخصیت‌های پسر جاودان و روح بیکران استفاده می‌کند. او بنا به خواستش به اندازه پسر یا عامل مشترک به لحاظ روحی حاضر است. او با پسر و در روح حاضر است. پدر قطعاً همه جا حاضر است، و ما حضور او را به وسیله و از طریق هر یک و تمامی این نیروها، تأثیرات، و وجودهای گوناگون اما مرتبط تشخیص می‌دهیم.

در نوشته‌های مقدس شما واژه روح خداوند به نظر می‌رسد به صورت مترادف روح بیکران در بهشت و روح آفرینشگر جهان محلی شما هر دو به کار رفته است. روح القدس مدار روحی این دختر آفرینشگر روح بیکران بهشت است. روح القدس یک مدار بومی هر جهان محلی است و محدود به قلمرو روحی آن آفرینش می‌باشد؛ اما روح بیکران همه جا حاضر است.

تأثیرات روحی بسیاری وجود دارند، و همگی یگانه هستند. حتی کار تنظیم کنندگان فکر، گرچه از تمامی تأثیرات دیگر مستقل است، با کار روحی تأثیرات توأم روح بیکران و یک روح مادر جهان محلی به گونه‌ای

^{847 (952)} The Conjoint Creator is truly and forever the great ministering personality, the universal mercy minister. To comprehend the ministry of the Spirit, ponder the truth that he is the combined portrayal of the Father's unending love and of the Son's eternal mercy. The Spirit's ministry is not, however, restricted solely to the representation of the Eternal Son and the Universal Father. The Infinite Spirit also possesses the power to minister to the creatures of the realm in his own name and right; the Third Person is of divine dignity and also bestows the universal ministry of mercy in his own behalf.

^{848 (953)} As man learns more of the loving and tireless ministry of the lower orders of the creature family of this Infinite Spirit, he will all the more admire and adore the transcendent nature and matchless character of this combined Action of the Universal Father and the Eternal Son. Indeed is this Spirit "the eyes of the Lord which are ever over the righteous" and "the divine ears which are ever open to their prayers."

5. THE PRESENCE OF GOD

^{851 (954)} The outstanding attribute of the Infinite Spirit is omnipresence. Throughout all the universe of universes there is everywhere present this all-pervading spirit, which is so akin to the presence of a universal and divine mind. Both the Second Person and the Third Person of Deity are represented on all worlds by their ever-present spirits.

^{852 (955)} The Father is *infinite* and is therefore limited only by volition. In the bestowal of Adjusters and in the encirclement of personality, the Father acts alone, but in the contact of spirit forces with intelligent beings, he utilizes the spirits and personalities of the Eternal Son and the Infinite Spirit. He is at will spiritually present equally with the Son or with the Conjoint Actor; he is present *with* the Son and *in* the Spirit. The Father is most certainly everywhere present, and we discern his presence by and through any and all of these diverse but associated forces, influences, and presences.

^{853 (956)} In your sacred writings the term *Spirit of God* seems to be used interchangeably to designate both the Infinite Spirit on Paradise and the Creative Spirit of your local universe. The Holy Spirit is the spiritual circuit of this Creative Daughter of the Paradise Infinite Spirit. The Holy Spirit is a circuit indigenous to each local universe and is confined to the spiritual realm of that creation; but the Infinite Spirit is omnipresent.

^{854 (957)} There are many spiritual influences, and they are all as *one*. Even the work of the Thought Adjusters, though independent of all other influences, unvaryingly coincides with the spirit

تغییر ناپذیر به طور همزمان صورت می‌گیرد. همینطور که این وجودهای روحی در زندگی مردم یورشیا عمل می‌کنند، نمی‌توانند از هم تفکیک شوند. آنها به رغم منشأ گوناگون خود، در اذهان و روانهای شما به صورت یک روح عمل می‌کنند. و همینطور که این خدمت روحی متحد تجربه می‌شود، برای شما آن تأثیر متعال می‌شود، "که همواره قادر است شما را از لغزش محفوظ دارد و در پیشگاه پدر متعالان منزله از گناه عرضه کند."

همواره به یاد داشته باشید که روح بیکران عامل مشترک است؛ پدر و پسر هر دو در او و از طریق او عمل می‌کنند؛ او نه تنها به عنوان خود، بلکه همچنین به عنوان پدر و به عنوان پسر و به عنوان پدر و پسر حاضر است. در به رسمیت شناختن این دلیل و بسیاری دلایل بیشتر، حضور روحی روح بیکران اغلب به عنوان "روح خداوند" مورد اشاره قرار می‌گیرد.

همچنین سازگار خواهد بود که پیوند تمامی خدمات روحی به عنوان روح خداوند مورد اشاره قرار گیرد، زیرا چنین ارتباطی به راستی اتحاد ارواح خدای پدر، خدای پسر، خدای روح، و خدای هفتگانه — حتی روح ایزد متعال — می‌باشد.

6- شخصیت روح بیکران

اجازه ندهید که اعطای گسترده و توزیع پراکنده سومین منبع و مرکز شخصیت او را پنهان ساخته یا در غیر این صورت از واقعیت آن بکاهد. روح بیکران یک وجود جهانی، یک عمل جاودان، یک قدرت کیهانی، یک تأثیر مقدس، و یک ذهن جهانی است؛ او تمامی اینها و بینهایت بیشتر است، اما او همچنین یک شخصیت حقیقی و الهی است.

روح بیکران یک شخصیت تمام عیار و کامل، همتا و همتراز الهی پدر جهانی و پسر جاودان است. آفریدگار مشترک برای موجودات هوشمند بالاتر جهانها درست به اندازه پدر و پسر واقعی و مرئی است؛ در واقع او بیشتر از اینها است، زیرا تمامی فرازگرایان پیش از آن که بتوانند از طریق پسر به پدر نزدیک شوند باید به روح دست یابند.

روح بیکران، سومین شخص الوهیت، از تمامی ویژگیهایی که شما به شخصیت ربط می‌دهید برخوردار است. روح از ذهن مطلق بهرمنند است: "روح همه چیزها، حتی چیزهای عمیق مربوط به خداوند را جستجو می‌کند." روح نه تنها از ذهن، بلکه از اراده بهرمنند است. در اعطای موهبت‌های او نگاشته شده است: "اما تمامی این عطایا را آن یک و همان روح به هر انسان چندین بار و آنطور که مایل است عطا می‌کند."

"مهر روح" واقعی است، همانطور که غمهای او واقعی هستند؛ از این رو "روح خداوند را محزون نکنید." روح بیکران را چه به عنوان الوهیت بهشت و چه به عنوان یک روح آفرینشگر جهان محلی تلقی کنیم، در می‌یابیم که آفریدگار مشترک نه تنها سومین منبع و

ministry of the combined influences of the Infinite Spirit and a local universe Mother Spirit. As these spiritual presences operate in the lives of Urantians, they cannot be segregated. In your minds and upon your souls they function as one spirit, notwithstanding their diverse origins. And as this united spiritual ministration is experienced, it becomes to you the influence of the Supreme, "who is ever able to keep you from failing and to present you blameless before your Father on high."

⁸⁵⁵⁽⁹⁶¹⁾ Ever remember that the Infinite Spirit is the *Conjoint Actor*; both the Father and the Son are functioning in and through him; he is present not only as himself but also as the Father and as the Son and as the Father-Son. In recognition of this and for many additional reasons the spirit presence of the Infinite Spirit is often referred to as "the spirit of God."

⁸⁵⁶⁽⁹⁶²⁾ It would also be consistent to refer to the liaison of all spiritual ministry as the spirit of God, for such a liaison is truly the union of the spirits of God the Father, God the Son, God the Spirit, and God the Sevenfold — even the spirit of God the Supreme.

6. PERSONALITY OF THE INFINITE SPIRIT

⁸⁶¹⁽⁹⁶³⁾ Do not allow the widespread bestowal and the far-flung distribution of the Third Source and Center to obscure or otherwise detract from the fact of his personality. The Infinite Spirit is a universe presence, an eternal action, a cosmic power, a holy influence, and a universal mind; he is all of these and infinitely more, but he is also a true and divine personality.

⁸⁶²⁽⁹⁶⁴⁾ The Infinite Spirit is a complete and perfect personality, the divine equal and co-ordinate of the Universal Father and the Eternal Son. The Conjoint Creator is just as real and visible to the higher intelligences of the universes as are the Father and the Son; indeed more so, for it is the Spirit whom all ascenders must attain before they may approach the Father through the Son.

⁸⁶³⁽⁹⁶⁵⁾ The Infinite Spirit, the Third Person of Deity, is possessed of all the attributes which you associate with personality. The Spirit is endowed with absolute mind: "The Spirit searches all things, even the deep things of God." The Spirit is endowed not only with mind but also with will. In the bestowal of his gifts it is recorded: "But all these works that one and the selfsame Spirit, dividing to every man severally and as he wills."

⁸⁶⁴⁽⁹⁶⁶⁾ "The love of the Spirit" is real, as also are his sorrows; therefore "Grieve not the Spirit of God." Whether we observe the Infinite Spirit as Paradise Deity or as a local universe Creative Spirit, we find that the Conjoint Creator is not only the Third Source and Center but also a divine person. This

مرکز بلکه یک شخص الهی است. این شخصیت الهی همچنین به عنوان یک شخص نسبت به جهان واکنش نشان می‌دهد. روح با شما صحبت می‌کند، "آن که گوش دارد بگذار بشنود روح چه می‌گوید." "روح خودش برای شما وساطت می‌کند." روح یک تأثیر مستقیم و شخصی روی موجودات آفریده شده اعمال می‌کند. "زیرا آنهایی که توسط روح خداوند هدایت می‌شوند فرزندان خداوند هستند."

گر چه ما پدیده کارکرد روح بیکران را به کرات در دست جهان جهانها نظاره می‌کنیم، گر چه ما همین الوهیت همتراز را در حال عمل کردن در و از طریق گروه بیشماری از موجودات متعدد که منشأ در سومین منبع و مرکز دارند در نظر می‌گیریم، گر چه ما همه جا حضوری روح را تشخیص می‌دهیم، با این حال، هنوز ادعا می‌کنیم که همین سومین منبع و مرکز یک شخص، آفریدگار مشترک تمامی چیزها و همه موجودات و تمامی جهانها است.

پدر، پسر، و روح در اداره جهانها به طور کامل و برای ابد به هم وابستگی متقابل دارند. گر چه هر یک درگیر یک خدمت شخصی به تمامی آفرینش است، هر سه در سرویس و کنترل آفرینش که آنان را برای همیشه یگانه می‌سازد به طور الهی و مطلق در هم قفل شده‌اند.

پدر و پسر در شخص روح بیکران به طور متقابل، همیشه و در کمال مطلق حضور دارند، زیرا روح شبیه پدر و شبیه پسر است، و نیز شبیه پدر و پسر است، چرا که آن دو برای ابد یکی هستند.

[ارائه شده در یورنشیا توسط یک مشاور الهی یوورسا که توسط قدمای ایامها مأموریت یافته که طبیعت و کار روح بیکران را تصویر نماید.]

divine personality also reacts to the universe as a person. The Spirit speaks to you, "He who has an ear, let him hear what the Spirit says." "The Spirit himself makes intercession for you." The Spirit exerts a direct and personal influence upon created beings, "For as many as are led by the Spirit of God, they are the sons of God."

^{865(96.7)} Even though we behold the phenomenon of the ministry of the Infinite Spirit to the remote worlds of the universe of universes, even though we envisage this same co-ordinating Deity acting in and through the untold legions of the manifold beings who take origin in the Third Source and Center, even though we recognize the omnipresence of the Spirit, nonetheless, we still affirm that this same Third Source and Center is a person, the Conjoint Creator of all things and all beings and all universes.

^{866 (96.8)} In the administration of universes the Father, Son, and Spirit are perfectly and eternally interassociated. Though each is engaged in a personal ministry to all creation, all three are divinely and absolutely interlocked in a service of creation and control which forever makes them *one*.

^{867(97.1)} In the person of the Infinite Spirit the Father and the Son are mutually present, always and in unqualified perfection, for the Spirit is like the Father and like the Son, and also like the Father and the Son as they two are forever one.

^{868 (97.2)} [Presented on Urantia by a Divine Counselor of Uversa commissioned by the Ancients of Days to portray the nature and work of the Infinite Spirit.]

مقاله 9. رابطه روح بیکران با جهان

010 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 008

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 9

رابطه روح بیکران با جهان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ویژگیهای سومین منبع و مرکز
- 2- روح همه جا حاضر
- 3- مهار کننده جهانی
- 4- ذهن مطلق
- 5- کارکرد ذهن
- 6- مدار جاذبه ذهنی
- 7- بازتاب جهان
- 8- شخصیتهای روح بیکران

مقدمه مقاله

هنگامی که در بودن بهشت، پدر جهانی و پسر جاودان متحد شدند که خود را تجسم دهند چیز عجیبی رخ داد. هیچ چیز در این وضعیت ابدیت نشانگر این نیست که عامل مشترک به عنوان یک معنویت نامحدود که از ذهن مطلق برخوردار گشته و از امتیازات بی نظیر مهار انرژی بهرمند شده است تجسم می یابد. به وجود آمدن او رهایی پدر را از قید و بندهای کمال متمرکز و از محدودیتهای مطلق بودن شخصیت تکمیل می کند. و این رهایی در قدرت شگفت انگیز آفریدگار مشترک در آفرینش موجوداتی که برای خدمت به عنوان ارواح خادم حتی به مخلوقات مادی جهانهای در حال تکامل آینده به خوبی انطباق یافته اند آشکار است.

پدر در محبت و اراده، در اندیشه و مقصود معنوی، نامتناهی است؛ او نگاهدارنده جهانی است. پسر در خرد و حقیقت، در بیان و تفسیر معنوی، بیکران است؛ او آشکار کننده جهانی است. بهشت در پتانسیل اعطای نیرو و در ظرفیت استیلا - بر انرژی بیکران است؛ آن ثبات دهنده جهانی است. عامل مشترک از

PAPER 9

RELATION OF THE INFINITE SPIRIT
TO THE UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. Attributes of the Third Source and Center
2. The Omnipresent Spirit
3. The Universal Manipulator
4. The Absolute Mind
5. The Ministry of Mind
6. The Mind-Gravity Circuit
7. Universe Reflectivity
8. Personalities of the Infinite Spirit

INTRODUCTION

^{901 (981)} A STRANGE thing occurred when, in the presence of Paradise, the Universal Father and the Eternal Son unite to personalize themselves. Nothing in this eternity situation foreshadows that the Conjoint Actor would personalize as an unlimited spirituality co-ordinated with absolute mind and endowed with unique prerogatives of energy manipulation. His coming into being completes the Father's liberation from the bonds of centralized perfection and from the fetters of personality absolutism. And this liberation is disclosed in the amazing power of the Conjoint Creator to create beings well adapted to serve as ministering spirits even to the material creatures of the subsequently evolving universes.

^{902 (982)} The Father is infinite in love and volition, in spiritual thought and purpose; he is the universal upholder. The Son is infinite in wisdom and truth, in spiritual expression and interpretation; he is the universal revealer. Paradise is infinite in potential for force endowment and in capacity for energy

امتیازات بی‌نظیر سنتز، ظرفیت بی‌نهایت برای هماهنگی تمامی انرژیهای موجود جهان، تمامی ارواح واقعی جهان، و تمامی نیروهای واقعی عقلانی جهان برخوردار است؛ سومین منبع و مرکز یگانه‌کننده جهانی انرژیهای چندگانه و آفرینشهای متنوعی است که در نتیجه طرح الهی و مقصود جاودانه پدر جهانی پدیدار گشته‌اند.

روح بیکران، آفریدگار مشترک، یک خادم جهانی و الهی است. روح بخشش‌پسر و محبت‌پدر را حتی در هماهنگی با عدالت‌پایدار، تغییرناپذیر، و نیکوی تثلیث بهشت به طور وقفه‌ناپذیر عطا می‌کند. تأثیر و شخصیت‌های او همواره نزدیک شما هستند؛ آنها شما را به راستی می‌شناسند و حقیقتاً درک می‌کنند.

نیروهای عامل مشترک نیروها و انرژیهای تمامی فضا را در سرتاسر جهانها به طور بی‌وقفه تحت کنترل در می‌آورند. مثل اولین و دومین منبع و مرکز، سومین منبع نسبت به چیزهای روحی و مادی، هر دو، واکتشمند است. عامل مشترک آشکارسازی یگانگی خداوند است، که همه چیزها — چیزها، معانی، و ارزشها؛ انرژیها، ذهنها، و روحها — منوط به او هستند.

روح بیکران بر تمامی فضا سایه افکنده است؛ او در گستره ابدیت سکونت دارد؛ و روح، مثل پدر و پسر، کامل و تغییرناپذیر — مطلق — است.

1- ویژگیهای سومین منبع و مرکز

سومین منبع و مرکز با نامهای بسیار، که همگی نشانگر رابطه و در به رسمیت شناختن کارکرد می‌باشند، شناخته شده است: به عنوان خدای روح، او شخصیت هم‌تراز و هم‌رتبه الهی خدای پسر و خدای پدر است. به عنوان روح بیکران، او یک تأثیر همه‌جا حاضر روحی است. به عنوان مهارکننده جهانی، او نیای مخلوقات کنترل نیرو و فعال‌کننده نیروهای کیهانی فضا است. به عنوان عامل مشترک، او نماینده مشترک و مدیر اجرایی شراکت پدر و پسر است. به عنوان ذهن مطلق، او منبع اعطای خرد در سرتاسر جهانها است. به عنوان خدای عمل، او نیای آشکار حرکت، تغییر، و رابطه است.

برخی از ویژگیهای سومین منبع و مرکز از پدر، و برخی از پسر مشتق شده‌اند، در حالی که باز سایر ویژگیها دیده نمی‌شوند که به طول فعال و شخصی در پدر یا پسر موجود باشند، ویژگیهایی که به سختی می‌توانند توضیح داده شوند، به جز با این فرض که شراکت پدر و پسر که سومین منبع و مرکز را جاودانه می‌سازد به طور منسجم در هماهنگی با، و در به رسمیت شناختن واقعیت جاودانه مطلق بودن بهشت عمل می‌کند. آفریدگار مشترک مظهر تمامیت مفاهیم توأم و نامتناهی اولین و دومین شخص الوهیت است.

dominance; it is the universal stabilizer. The Conjoint Actor possesses unique prerogatives of synthesis, infinite capacity to co-ordinate all existing universe energies, all actual universe spirits, and all real universe intellects; the Third Source and Center is the universal unifier of the manifold energies and diverse creations which have appeared in consequence of the divine plan and the eternal purpose of the Universal Father.

90.3(98.3) The Infinite Spirit, the Conjoint Creator, is a universal and divine minister. The Spirit unceasingly ministers the Son's mercy and the Father's love, even in harmony with the stable, unvarying, and righteous justice of the Paradise Trinity. His influence and personalities are ever near you; they really know and truly understand you.

90.4(98.4) Throughout the universes the agencies of the Conjoint Actor ceaselessly manipulate the forces and energies of all space. Like the First Source and Center, the Third is responsive to both the spiritual and the material. The Conjoint Actor is the revelation of the unity of God, in whom all things consist — things, meanings, and values; energies, minds, and spirits.

90.5(98.5) The Infinite Spirit pervades all space; he indwells the circle of eternity; and the Spirit, like the Father and the Son, is perfect and changeless — absolute.

1. ATTRIBUTES OF THE THIRD SOURCE AND CENTER

91.1(98.6) The Third Source and Center is known by many names, all designative of relationship and in recognition of function: As God the Spirit, he is the personality co-ordinate and divine equal of God the Son and God the Father. As the Infinite Spirit, he is an omnipresent spiritual influence. As the Universal Manipulator, he is the ancestor of the power-control creatures and the activator of the cosmic forces of space. As the Conjoint Actor, he is the joint representative and partnership executive of the Father-Son. As the Absolute Mind, he is the source of the endowment of intellect throughout the universes. As the God of Action, he is the apparent ancestor of motion, change, and relationship.

91.2(98.19) Some of the attributes of the Third Source and Center are derived from the Father, some from the Son, while still others are not observed to be actively and personally present in either the Father or the Son — attributes that can hardly be explained except by assuming that the Father-Son partnership which eternalizes the Third Source and Center consistently functions in consonance with, and in recognition of, the eternal fact of the absoluteness of Paradise. The Conjoint Creator embodies the fullness of the combined and infinite

در حالی که شما پدر را به عنوان یک آفریننده آغازین و پسر را به عنوان یک مدیر روحانی تجسم می‌کنید، باید سومین منبع و مرکز را به عنوان یک هماهنگ کننده جهانی، خادمی با همکاری نامحدود در نظر بگیرید. عامل مشترک ارتباط دهنده تمامی واقعیت موجود است؛ او اندوخته ربانی اندیشه پدر و کلام پسر است، و در عمل برای ابد مطلق بودن مادی جزیره مرکزی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. تثلیث بهشت ترتیب جهانی پیشرفت را مقدر داشته است، و مشیت خداوند قلمرو آفریدگار مشترک و ایزد متعال در حال تکامل است. هیچ واقعیت موجود یا در حال موجودیت یافتن نمی‌تواند از رابطه نهایی با سومین منبع و مرکز بگریزد.

پدر جهانی سرپرستی قلمروهای پیش انرژی، پیش روحی، و شخصیت را به عهده دارد؛ پسر جاودان بر گستره فعالیت‌های روحی تسلط دارد؛ وجود جزیره بهشت حوزه انرژی فیزیکی و نیروی در حال مادیت یافتن را متحد می‌سازد؛ عامل مشترک نه فقط به عنوان یک روح بیکران که پسر را نمایندگی می‌کند بلکه همچنین به عنوان یک مهار کننده جهانی نیروها و انرژی‌های بهشت عمل می‌کند، و بدین ترتیب ذهن جهانی و مطلق را به وجود می‌آورد. عامل مشترک در سرتاسر جهان بزرگ، به ویژه در کرات بالاتر حاوی ارزشهای معنوی، روابط انرژی فیزیکی، و معانی حقیقی ذهنی، به عنوان یک شخصیت مثبت و بارز عمل می‌کند. او به طور مشخص هر جا و هر گاه که انرژی و روح ارتباط می‌یابند و روی هم تأثیر متقابل می‌گذارند عمل می‌کند؛ او از طریق ذهن بر تمامی واکنشها تسلط دارد، در دنیای روحی قدرت عظیمی را به کار می‌برد، و تأثیری نیرومند روی انرژی و ماده اعمال می‌کند. سومین منبع در تمامی لحظات جلومگر طبیعت اولین منبع و مرکز است.

سومین منبع و مرکز به طور کامل و بدون قید و شرط در همه جا حضوری اولین منبع و مرکز سهیم است، و گاهی اوقات روح همه جا حاضر نامیده می‌شود. خدای ذهن به طریقه‌ای ویژه و بسیار شخصی در دانش همه جانبیه پدر جهانی و پسر جاودان او سهیم است؛ دانش روح ژرف و کامل است. آفریدگار مشترک برخی از جنبه‌های قدرت مطلق پدر جهانی را از خود نشان می‌دهد اما در واقع فقط در حوزه ذهن قادر مطلق است. سومین شخص الوهیت مرکز عقلانی و مدیر جهانی قلمروهای ذهنی است؛ او در اینجا مطلق است — اقتدار او بی حد و حصر است.

به نظر می‌رسد عامل مشترک با شراکت پدر و پسر انگیزه می‌یابد، اما به نظر می‌رسد تمامی اعمالش رابطه پدر و بهشت را به رسمیت می‌شناسند. او گاهی اوقات و در کارکردهای مشخص به نظر می‌رسد ناکامل بودن توسعه الوهیت‌های تجربی — خدای متعال و خدای غائی — را جبران می‌کند.

و در اینجا یک راز بیکران وجود دارد: این که

concepts of the First and Second Persons of Deity.

91.3 (988) While you envisage the Father as an original creator and the Son as a spiritual administrator, you should think of the Third Source and Center as a universal co-ordinator, a minister of unlimited co-operation. The Conjoint Actor is the correlator of all actual reality; he is the Deity repository of the Father's thought and the Son's word and in action is eternally regardful of the material absoluteness of the central Isle. The Paradise Trinity has ordained the universal order of progress, and the providence of God is the domain of the Conjoint Creator and the evolving Supreme Being. No actual or actualizing reality can escape eventual relationship with the Third Source and Center.

91.4 (989) The Universal Father presides over the realms of pre-energy, prespirit, and personality; the Eternal Son dominates the spheres of spiritual activities; the presence of the Isle of Paradise unifies the domain of physical energy and materializing power; the Conjoint Actor operates not only as an infinite spirit representing the Son but also as a universal manipulator of the forces and energies of Paradise, thus bringing into existence the universal and absolute mind. The Conjoint Actor functions throughout the grand universe as a positive and distinct personality, especially in the higher spheres of spiritual values, physical-energy relationships, and true mind meanings. He functions specifically wherever and whenever energy and spirit associate and interact; he dominates all reactions with mind, wields great power in the spiritual world, and exerts a mighty influence over energy and matter. At all times the Third Source is expressive of the nature of the First Source and Center.

91.5 (9810) The Third Source and Center perfectly and without qualification shares the omnipresence of the First Source and Center, sometimes being called the Omnipresent Spirit. In a peculiar and very personal manner the God of mind shares the omniscience of the Universal Father and his Eternal Son; the knowledge of the Spirit is profound and complete. The Conjoint Creator manifests certain phases of the omnipotence of the Universal Father but is actually omnipotent only in the domain of mind. The Third Person of Deity is the intellectual center and the universal administrator of the mind realms; herein is he absolute — his sovereignty is unqualified.

91.6 (9811) The Conjoint Actor seems to be motivated by the Father-Son partnership, but all his actions appear to recognize the Father-Paradise relationship. At times and in certain functions he seems to compensate for the incompleteness of the development of the experiential Deities — God the Supreme and God the Ultimate.

91.7 (1001) And herein is an infinite mystery: That the

بیکران به طور همزمان بیکرانی خود را در پسر و به شکل بهشت آشکار نمود، و سپس موجودی در ربانیت برابر با خداوند، بازتاب طبیعت روحانی پسر، و قادر به فعال کردن الگوی بهشت، پا به عرصه وجود می‌گذارد، موجودی که در حاکمیت موقتاً تابع است اما از بسیاری جهات ظاهراً در عمل همه فن حریف است. و چنین برتری آشکار در عمل در یک ویژگی سومین منبع و مرکز آشکار می‌شود، که حتی از جاذبه فیزیکی — تجلی جهانی جزیره بهشت — هم برتر است.

روح بیکران علاوه بر این فوق کنترل انرژی و چیزهای فیزیکی از آن ویژگیهای شکیبایی، بخشش، و محبت که به طور بسیار بدیع در خدمت روحانی او آشکار است به طور عالی برخوردار است. روح برای عطای مهر و اجرای عدالت توأم با بخشش به طور فوق‌العاده شایسته است. خدای روح تمامی مهربانی آسمانی و عاطفه بخشنده پسر آغازین و جاودان را دارا می‌باشد. جهان منشأ شما از میان سندان عدالت و چکش درد و رنج شکل می‌گیرد؛ اما آنهایی که چکش را به کار می‌برند فرزندان بخشش، فرزندان روحی روح بیکران هستند.

2- روح همه جا حاضر

خداوند از یک جهت سه‌گانه روح است: او خودش روح است؛ او در پسرش بدون هر گونه محدودیت به صورت روح، و در عامل مشترک به صورت روح هم پیمان با ذهن، ظاهر می‌شود. و علاوه بر این واقعیت‌های روحی، ما فکر می‌کنیم که سطوح پدیده‌های تجربی روحی — ارواح ایزد متعال، الوهیت غائی، و مطلق الوهیت — را تشخیص می‌دهیم.

روح بیکران درست همانقدر یک مکمل پسر جاودان است که پسر یک مکمل پدر جهانی است. پسر جاودان یک تجسم معنویت یافته پدر است. روح بیکران یک معنویت شخصی پسر جاودان و پدر جهانی است.

خطوط نامحدود نیروی روحی و منابع قدرت فوق مادی بسیاری وجود دارند که مردم یورنشیا را مستقیماً به الوهیت‌های بهشت وصل می‌کنند. آنها شامل ارتباط مستقیم تنظیم کنندگان فکر با پدر جهانی، نفوذ گسترده تمایل جاذبه روحی پسر جاودان، و حضور روحی آفریدگار مشترک می‌باشند. میان روح پسر و روح روح یک تفاوت کارکرد وجود دارد. شخص سوم در خدمت روحانی خود ممکن است به صورت ذهن به علاوه روح یا به صورت روح تنها کار کند.

علاوه بر این وجودهای بهشتی، مردم یورنشیا از نفوذهای روحی و فعالیت‌های جهان محلی و ابرجهان، با صف آرایی تقریباً بی‌پایانی از شخصیت‌های با محبت آنها که همواره فرد با حسن نیت و با صداقت را به سوی بالا و به سوی درون در جهت ایده‌آل‌های ربانیت و هدف کمال متعال هدایت می‌کنند سود می‌برند.

Infinite simultaneously revealed his infinity in the Son and as Paradise, and then there springs into existence a being equal to God in divinity, reflective of the Son's spiritual nature, and capable of activating the Paradise pattern, a being provisionally subordinate in sovereignty but in many ways apparently the most versatile in *action*. And such apparent superiority in action is disclosed in an attribute of the Third Source and Center which is superior even to physical gravity — the universal manifestation of the Isle of Paradise.

^{918 (1002)} In addition to this supercontrol of energy and things physical, the Infinite Spirit is superbly endowed with those attributes of patience, mercy, and love which are so exquisitely revealed in his spiritual ministry. The Spirit is supremely competent to minister love and to overshadow justice with mercy. God the Spirit possesses all the supernal kindness and merciful affection of the Original and Eternal Son. The universe of your origin is being forged out between the anvil of justice and the hammer of suffering; but those who wield the hammer are the children of mercy, the spirit offspring of the Infinite Spirit.

2. THE OMNIPRESENT SPIRIT

^{921 (1003)} God is spirit in a threefold sense: He himself is spirit; in his Son he appears as spirit without qualification; in the Conjoint Actor, as spirit allied with mind. And in addition to these spiritual realities, we think we discern levels of experiential spirit phenomena — the spirits of the Supreme Being, Ultimate Deity, and Deity Absolute.

^{922 (1004)} The Infinite Spirit is just as much a complement of the Eternal Son as the Son is a complement of the Universal Father. The Eternal Son is a spiritualized personalization of the Father; the Infinite Spirit is a personalized spiritualization of the Eternal Son and the Universal Father.

^{923 (1005)} There are many untrammelled lines of spiritual force and sources of supermaterial power linking the people of Urantia directly with the Deities of Paradise. There exist the connection of the Thought Adjusters direct with the Universal Father, the widespread influence of the spiritual-gravity urge of the Eternal Son, and the spiritual presence of the Conjoint Creator. There is a difference in function between the spirit of the Son and the spirit of the Spirit. The Third Person in his spiritual ministry may function as mind plus spirit or as spirit alone.

^{924 (1006)} In addition to these Paradise presences, Urantians benefit by the spiritual influences and activities of the local and the superuniverse, with their almost endless array of loving personalities who ever lead the true of purpose and the honest of heart upward and inward towards the ideals of

divinity and the goal of supreme perfection.

925(100.7) The presence of the universal spirit of the Eternal Son we know — we can unmistakably recognize it. The presence of the Infinite Spirit, the Third Person of Deity, even mortal man may know, for material creatures can actually experience the beneficence of this divine influence which functions as the Holy Spirit of local universe bestowal upon the races of mankind. Human beings can also in some degree become conscious of the Adjuster, the impersonal presence of the Universal Father. These divine spirits which work for man's uplifting and spiritualization all act in unison and in perfect co-operation. They are as one in the spiritual operation of the plans of mortal ascension and perfection attainment.

3- مه‌ار كننده جهانی

جزیره بهشت منبع و ماده جاذبه فیزیکی است؛ و این برای اطلاع شما باید کافی باشد که جاذبه یکی از واقعی‌ترین و به لحاظ ابدی قابل اطمینان‌ترین چیزها در تمامی جهان فیزیکی جهانها است. جاذبه نمی‌تواند تغییر یابد یا خنثی شود مگر توسط نیروها و انرژی‌هایی که به طور مشترک توسط پدر و پسر ایجاد شده‌اند، به شخص سومین منبع و مرکز سپرده شده‌اند، و به طور کارکردی به او مربوطند.

روح بیکران از یک قدرت بی‌نظیر و شگفت‌انگیز، ضدجاذبه، برخوردار است. این قدرت به صورت کارکردی (قابل مشاهده) در پدر یا پسر وجود ندارد. این توانایی مقاومت در برابر کشش جاذبه مادی، که ذاتی سومین منبع است، در واکنشهای شخصی عامل مشترک نسبت به فازهای معین روابط جهانی آشکار می‌شود. و این ویژگی بی‌نظیر به برخی شخصیت‌های بالاتر روح بیکران قابل انتقال است.

ضدجاذبه در محدوده یک چهارچوب محلی می‌تواند جاذبه را خنثی سازد؛ و این کار را از طریق اعمال حضور برابر نیرویی انجام می‌دهد. آن فقط در رابطه با جاذبه مادی عمل می‌کند، و آن عمل ذهن نیست. پدیده مقاومت یک ژيروسکوپ در برابر جاذبه یک تصویر نسبتاً خوب از تأثیر ضدجاذبه است اما برای نشان دادن علت ضدجاذبه ارزشی ندارد.

عامل مشترک باز توانایی‌های بیشتری به نمایش می‌گذارد که می‌تواند بر نیرو پیشی گیرد و انرژی را خنثی سازد. چنین توانایی‌هایی از طریق کاهش سرعت انرژی تا نقطه مادیت‌یابی و از طریق تکنیک‌های دیگری که برای شما ناشناخته است عمل می‌کنند.

عامل مشترک انرژی یا منبع انرژی یا مقصد انرژی نیست؛ او مهار کننده انرژی است. آفریدگار مشترک عمل — حرکت، تغییر، تبدیل، هماهنگی، ثبات، و توازن — است. انرژی‌هایی که منوط به کنترل مستقیم یا غیرمستقیم بهشت هستند طبعاً نسبت به اعمال سومین منبع و مرکز و نیروهای متعدد او واکنش‌مند هستند.

3. THE UNIVERSAL MANIPULATOR

931 (101.1) The Isle of Paradise is the source and substance of physical gravity; and that should be sufficient to inform you that gravity is one of the most *real* and eternally dependable things in the whole physical universe of universes. Gravity cannot be modified or annulled except by the forces and energies conjointly sponsored by the Father and the Son, which have been intrusted to, and are functionally associated with, the person of the Third Source and Center.

932(101.2) The Infinite Spirit possesses a unique and amazing power — *antigravity*. This power is not functionally (observably) present in either the Father or the Son. This ability to withstand the pull of material gravity, inherent in the Third Source, is revealed in the personal reactions of the Conjoint Actor to certain phases of universe relationships. And this unique attribute is transmissible to certain of the higher personalities of the Infinite Spirit.

933(101.3) Antigravity can annul gravity within a local frame; it does so by the exercise of equal force presence. It operates only with reference to material gravity, and it is not the action of mind. The gravity-resistant phenomenon of a gyroscope is a fair illustration of the *effect* of antigravity but of no value to illustrate the *cause* of antigravity.

934(101.4) Still further does the Conjoint Actor display powers which can transcend force and neutralize energy. Such powers operate by slowing down energy to the point of materialization and by other techniques unknown to you.

935(101.5) The Conjoint Creator is not energy nor the source of energy nor the destiny of energy; he is the *manipulator* of energy. The Conjoint Creator is action — motion, change, modification, co-ordination, stabilization, and equilibrium. The energies subject to the direct or indirect control of Paradise are by nature responsive to the acts of the

جهان جهانها توسط مخلوقات کنترل نیروی سومین منبع و مرکز، کنترلگران فیزیکی، مدیران نیرو، مراکز نیرو، و سایر نمایندگان خدای عمل که درگیر تنظیم و تثبیت انرژیهای فیزیکی می‌باشند، مورد نفوذ واقع شده است. این مخلوقات بی‌نظیر کار فیزیکی همگی از ویژگیهای متنوع کنترل نیرو، نظیر ضدجاذبه، که در تلاششان برای برقراری تعادل فیزیکی ماده و انرژیهای جهان بزرگ آن را به کار می‌گیرند برخوردارند.

تمامی این فعالیت‌های مادی خدای عمل به نظر می‌رسد که کارکرد او را به جزیره بهشت مربوط می‌سازند، و در واقع نمایندگیهای نیرو همگی مطلق بودن جزیره بهشت را در نظر دارند و حتی به آن وابسته‌اند. اما عامل مشترک برای بهشت یا در واکنش به آن عمل نمی‌کند. او شخصاً برای پدر و پسر عمل می‌کند. بهشت یک شخص نیست. عملکردهای ناشخصی، غیرشخصی، و در غیر اینصورت فاقد جنبه شخصی سومین منبع و مرکز تماماً اعمال اختیاری خود عامل مشترک هستند؛ آنها بازتابها، اشتقاقها، یا اثرات هر چیز یا هر کس نیستند.

بهشت الگوی بی‌نهایت است؛ خدای عمل فعال کننده آن الگو است. بهشت نقطه اتکاء مادی بی‌نهایت است؛ نیروهای سومین منبع و مرکز اهرمهای هوشمندی هستند که سطح مادی را انگیزه می‌دهند و خود انگیزگی را به مکانیسم آفرینش فیزیکی تزریق می‌کنند.

4- ذهن مطلق

سومین منبع و مرکز از یک طبیعت عقلانی برخوردار است که از ویژگیهای فیزیکی و روحی او متمایز است. چنین طبیعتی به سختی قابل تماس است، اما قابل معاشرت است — گر چه به لحاظ عقلانی، نه شخصاً. آن از ویژگیهای فیزیکی و کاراکتر روحی سومین شخص در سطوح کارکرد ذهنی قابل تمیز دادن است، اما این طبیعت برای تشخیص شخصیتها هرگز مستقل از جلوه‌های فیزیکی یا روحی عمل نمی‌کند.

ذهن سومین شخص ذهن مطلق است؛ آن از شخصیت خدای روح جدایی ناپذیر است. ذهن، در موجودات عمل کننده، از انرژی یا روح، یا هر دو، جدا نیست. ذهن ذاتی انرژی نیست؛ انرژی نسبت به ذهن پذیرشگر و واکنش‌مند است؛ ذهن می‌تواند روی انرژی سوار شود، اما خود آگاهی ذاتی سطح صرفاً مادی نیست. ذهن لزومی ندارد که به روح خالص اضافه شود، زیرا روح به طور غریزی آگاه و تعیین هویت کننده است. روح همیشه هوشمند است، و به طریقی از خرد برخوردار است. ممکن است این ذهن یا آن ذهن باشد، ممکن است پیش ذهن یا فوق ذهن، حتی ذهن روح باشد، اما آن معادل فکر کردن و شناختن را انجام می‌دهد. بینش روح از خود آگاهی ذهن فراتر می‌رود.

Third Source and Center and his manifold agencies.

^{936(101.6)} The universe of universes is permeated by the power-control creatures of the Third Source and Center: physical controllers, power directors, power centers, and other representatives of the God of Action who have to do with the regulation and stabilization of physical energies. These unique creatures of physical function all possess varying attributes of power control, such as antigravity, which they utilize in their efforts to establish the physical equilibrium of the matter and energies of the grand universe.

^{937(101.7)} All these material activities of the God of Action appear to relate his function to the Isle of Paradise, and indeed the agencies of power are all regardful of, even dependent on, the absoluteness of the eternal Isle. But the Conjoint Actor does not act for, or in response to, Paradise. He acts, personally, for the Father and the Son. Paradise is not a person. The nonpersonal, impersonal, and otherwise not personal doings of the Third Source and Center are all volitional acts of the Conjoint Actor himself; they are not reflections, derivations, or repercussions of anything or anybody.

^{938(101.8)} Paradise is the pattern of infinity; the God of Action is the activator of that pattern. Paradise is the material fulcrum of infinity; the agencies of the Third Source and Center are the levers of intelligence which motivate the material level and inject spontaneity into the mechanism of the physical creation.

4. THE ABSOLUTE MIND

^{941(102.1)} There is an intellectual nature of the Third Source and Center that is distinct from his physical and spiritual attributes. Such a nature is hardly contactable, but it is associable — intellectually though not personally. It is distinguishable from the physical attributes and the spiritual character of the Third Person on mind levels of function, but to the discernment of personalities this nature never functions independently of physical or spiritual manifestations.

^{942(102.2)} The absolute mind is the mind of the Third Person; it is inseparable from the personality of God the Spirit. Mind, in functioning beings, is not separated from energy or spirit, or both. Mind is not inherent in energy; energy is receptive and responsive to mind; mind can be superimposed upon energy, but consciousness is not inherent in the purely material level. Mind does not have to be added to pure spirit, for spirit is innately conscious and identifying. Spirit is always intelligent, *minded* in some way. It may be this mind or that mind, it may be premind or supermind, even spirit mind, but it does the equivalent of thinking and knowing. The

جانشین آن می‌شود، و به لحاظ تنویریک مقدم بر آن است.

آفریدگار مشترک فقط در حوزه ذهن، در قلمرو هوشمندی جهان، مطلق است. ذهن سومین منبع و مرکز بیکران است؛ آن به کلی فراتر از مدارهای فعال و کارای ذهنی جهان جهانها است. عطیة ذهنی هفت ابرجهان از هفت روح استاد، شخصیت‌های اصلی آفریدگار مشترک، سرچشمه یافته است. این روح‌های استاد ذهن را به صورت ذهن کیهانی به جهان بزرگ توزیع می‌کنند، و جهان محلی شما توسط گونه نبادانی نوع اروانتائی ذهن کیهانی مورد رخنه واقع شده است.

ذهن بیکران زمان را نادیده می‌انگارد، ذهن غائی فراتر از زمان می‌رود، ذهن کیهانی توسط زمان تعدیل می‌شود. و از این رو با فضا: ذهن بیکران مستقل از فضا است، اما همینطور که از سطح ذهن بیکران به سطوح یاور ذهن پایین می‌آییم، باید هوشمندی به طور فزاینده و واقعیت و محدودیتهای فضا را به حساب آورد.

نیروی کیهانی به ذهن واکنش نشان می‌دهد، حتی آنطور که ذهن کیهانی به روح واکنش نشان می‌دهد. روح مقصود الهی است، و ذهن روحی مقصود الهی در عمل است. انرژی چیز است، ذهن معنی است، و روح ارزش است. حتی در زمان و فضا، ذهن آن روابط نسبی را میان انرژی و روح برقرار می‌کند که نشان دهنده خویشتاوندی متقابل در ابدیت هستند.

ذهن ارزشهای روحی را به معانی عقلانی دگرپس می‌کند؛ اراده قادر است معانی ذهنی را در حوزه‌های مادی و روحی، هر دو، به ثمر نشانند. صعود بهشتی شامل یک رشد نسبی و ناهمسان در روح، ذهن، و انرژی است. شخصیت متحد کننده این اجزای فردیت تجربی می‌باشد.

5- کارکرد ذهن

ذهن سومین منبع و مرکز بیکران است. اگر جهان تا بی‌نهایت رشد کند، هنوز پتانسیل ذهنی او برای اعطای تعداد نامحدودی از مخلوقات دارای ذهن مناسب و سایر پیش شرطهای عقلانی مکفی است.

در حوزه ذهن آفریده شده، سومین شخص، به همراه دستیاران همتر از و تابع او، در حد عالی حکومت می‌کند. قلمروهای ذهن مخلوق به طور منحصر به فرد منشأ در سومین منبع و مرکز دارند؛ او عطا کننده ذهن است. حتی اجزای پدر این را غیرممکن می‌یابند که در اذهان انسانها سکنی گزینند تا این که راه توسط عمل ذهنی و کارکرد روحی روح بیکران به طور صحیح برایشان آماده شده باشد.

ویژگی بی‌نظیر ذهن این است که می‌تواند به چنین رشته گسترده‌ای از حیات اعطا شود. سومین منبع و مرکز از طریق دستیاران آفرینشگر و مخلوق خود به تمامی ذهنها در تمامی کرات خدمت روحانی می‌کند. او از طریق یاوران جهانهای محلی، و از طریق نیروی

insight of spirit transcends, supervenes, and theoretically antedates the consciousness of mind.

943 (1023) The Conjoint Creator is absolute only in the domain of mind, in the realms of universal intelligence. The mind of the Third Source and Center is infinite; it utterly transcends the active and functioning mind circuits of the universe of universes. The mind endowment of the seven superuniverses is derived from the Seven Master Spirits, the primary personalities of the Conjoint Creator. These Master Spirits distribute mind to the grand universe as the cosmic mind, and your local universe is pervaded by the Nebadon variant of the Orvonton type of cosmic mind.

944 (1024) Infinite mind ignores time, ultimate mind transcends time, cosmic mind is conditioned by time. And so with space: The Infinite Mind is independent of space, but as descent is made from the infinite to the adjutant levels of mind, intellect must increasingly reckon with the fact and limitations of space.

945 (1025) Cosmic force responds to mind even as cosmic mind responds to spirit. Spirit is divine purpose, and spirit mind is divine purpose in action. Energy is thing, mind is meaning, spirit is value. Even in time and space, mind establishes those relative relationships between energy and spirit which are suggestive of mutual kinship in eternity.

946 (1026) Mind transmutes the values of spirit into the meanings of intellect; volition has power to bring the meanings of mind to fruit in both the material and spiritual domains. The Paradise ascent involves a relative and differential growth in spirit, mind, and energy. The personality is the unifier of these components of experiential individuality.

5. THE MINISTRY OF MIND

951 (1027) The Third Source and Center is infinite in mind. If the universe should grow to infinity, still his mind potential would be adequate to endow limitless numbers of creatures with suitable minds and other prerequisites of intellect.

952 (1028) In the domain of *created mind* the Third Person, with his co-ordinate and subordinate associates, rules supreme. The realms of creature mind are of exclusive origin in the Third Source and Center; he is the bestower of mind. Even the Father fragments find it impossible to indwell the minds of men until the way has been properly prepared for them by the mind action and spiritual function of the Infinite Spirit.

953 (1031) The unique feature of mind is that it can be bestowed upon such a wide range of life. Through his creative and creature associates the Third Source and Center ministers to all minds on all spheres. He ministers to human and subhuman

کنترلگران فیزیکی، حتی به پایین‌ترین وجودهای غیرتجربی متعلق به بدوی‌ترین انواع چیزهای زنده خدمت می‌کند. و جهت ذهن همیشه یک خدمت روحانی شخصیت‌های ذهنی - روحی یا ذهنی - انرژی است.

از آنجا که سومین شخص الوهیت منبع ذهن است، کاملاً طبیعی است که مخلوقات تکاملی دارای اراده این را آسانتر می‌یابند که برداشتهایی قابل درک‌تر از روح بیکران نسبت به پسر جوادان یا پدر جهانی شکل دهند. واقعیت آفریدگار مشترک عیناً در وجود ذهن بشری به صورت ناکامل آشکار است. آفریدگار مشترک نیای ذهن کیهانی است، و ذهن انسان یک مدار فردی است، یک بخش غیرشخصی از آن ذهن کیهانی، آنطور که توسط یک دختر آفرینشگر سومین منبع و مرکز در یک جهان محلی اعطا می‌شود.

از آنجا که سومین شخص منبع ذهن است، چنین نپندارید که تمامی پدیده‌های ذهنی الهی هستند. هوشمندی بشری در منشأ مادی نژادهای حیوانی ریشه دارد. هوشمندی جهان بیش از طبیعت فیزیکی که یک آشکارسازی حقیقی زیبایی و توازن بهشت است، یک آشکارسازی حقیقی خداوند که ذهن است نمی‌باشد. در طبیعت کمال وجود دارد، اما طبیعت کامل نیست. آفریدگار مشترک منبع ذهن است، اما آفریدگار مشترک ذهن نیست.

ذهن، در یورنشا، سازشی میان جوهر کمال اندیشه و ذهنیت در حال تکامل طبیعت نابالغ بشری شما است. طرح تکامل عقلانی شما در واقع یک طرح کمال متعالی است، اما شما در حالی که در خیمه جسم عمل می‌کنید بسیار از آن هدف الهی فاصله دارید. منشأ ذهن به راستی الهی است، و یک سرنوشت الهی دارد، اما اذهان بشری شما هنوز از حرمت الهی برخوردار نیستند.

بسیاری اوقات، اغلب، شما با عدم صداقت به ذهن خود آسیب می‌رسانید و آن را با عدم درستکاری پزمرده می‌کنید؛ شما آن را در معرض ترس حیوانی قرار می‌دهید و با اضطراب بی‌فایده به آن صدمه می‌زنید. از این رو، اگر چه منبع ذهن الهی است، ذهن آنطور که شما در کره صعود خود آن را می‌شناسید به سختی می‌تواند مورد تحسین زیاد قرار گیرد، تا چه رسد به ستایش یا پرستش. تفکر و تعمق خرد نابالغ و غیرفعال بشری باید تنها به واکنشهای فروتنانه راه برد.

6- مدار جاذبه ذهنی

سومین منبع و مرکز، هوشمندی جهان، از هر ذهن، هر خرد، در تمامی آفرینش شخصاً آگاه است، و با تمامی این مخلوقات فیزیکی، مورانشیایی، و روحی که در جهانهای پراکنده از عطیه ذهنی برخوردارند تماسی شخصی و کامل دارد. تمامی این فعالیت‌های ذهنی در دسترس مدار مطلق جاذبه ذهنی، که در سومین منبع و مرکز متمرکز است و بخشی از خود آگاهی شخصی

intellect through the adjutants of the local universes and, through the agency of the physical controllers, ministers even to the lowest nonexperiencing entities of the most primitive types of living things. And always is the direction of mind a ministry of mind-spirit or mind-energy personalities.

954 (103.2) Since the Third Person of Deity is the source of mind, it is quite natural that the evolutionary will creatures find it easier to form comprehensible concepts of the Infinite Spirit than they do of either the Eternal Son or the Universal Father. The reality of the Conjoint Creator is disclosed imperfectly in the very existence of human mind. The Conjoint Creator is the ancestor of the cosmic mind, and the mind of man is an individualized circuit, an impersonal portion, of that cosmic mind as it is bestowed in a local universe by a Creative Daughter of the Third Source and Center.

955 (103.3) Because the Third Person is the source of mind, do not presume to reckon that all phenomena of mind are divine. Human intellect is rooted in the material origin of the animal races. Universe intelligence is no more a true revelation of God who is mind than is physical nature a true revelation of the beauty and harmony of Paradise. Perfection is in nature, but nature is not perfect. The Conjoint Creator is the source of mind, but mind is not the Conjoint Creator.

956 (103.4) Mind, on Urantia, is a compromise between the essence of thought perfection and the evolving mentality of your immature human nature. The plan for your intellectual evolution is, indeed, one of sublime perfection, but you are far short of that divine goal as you function in the tabernacles of the flesh. Mind is truly of divine origin, and it does have a divine destiny, but your mortal minds are not yet of divine dignity.

957 (103.5) Too often, all too often, you mar your minds by insincerity and sear them with unrighteousness; you subject them to animal fear and distort them by useless anxiety. Therefore, though the source of mind is divine, mind as you know it on your world of ascension can hardly become the object of great admiration, much less of adoration or worship. The contemplation of the immature and inactive human intellect should lead only to reactions of humility.

6. THE MIND-GRAVITY CIRCUIT

961 (103.6) The Third Source and Center, the universal intelligence, is personally conscious of every mind, every intellect, in all creation, and he maintains a personal and perfect contact with all these physical, morontial, and spiritual creatures of mind endowment in the far-flung universes. All these activities of mind are grasped in the absolute mind-

روح بیکران است، قرار دارند.

به همان اندازه که پدر تمامی شخصیتها را به خودش جلب می‌کند، و همانطور که پسر تمامی واقعیت روحی را جذب می‌کند، عامل مشترک نیز یک نیروی کششی روی تمامی اذهان اعمال می‌کند؛ او به طور کامل بر مدار جهانی ذهنی مسلط است و آن را کنترل می‌کند. تمامی ارزشهای راستین و اصیل عقلانی، تمامی اندیشه‌های الهی و ایده‌های کامل به گونه‌ای خطاپذیر به سوی این مدار مطلق ذهنی کشیده می‌شوند.

جاذبه ذهنی می‌تواند مستقل از جاذبه مادی و روحی عمل کند، اما هر جا و هر گاه که دو تای آخر با یکدیگر تماس می‌یابند، جاذبه ذهنی همیشه عمل می‌کند. هنگامی که هر سه پیوند می‌یابند، جاذبه شخصیت ممکن است مخلوق مادی — فیزیکی یا مورانشیایی، متناهی یا ایسونايت — را در بر گیرد. اما صرف نظر از این، عطیه ذهن حتی در موجودات غیرشخصی آنها را شایسته فکر کردن می‌کند و آنها را به رغم فقدان کامل شخصیت از عطیه خود آگاهی بهرمند می‌سازد.

با این وجود خود بود حرمت شخصیت، بشری یا الهی، جاودانه یا بالقوه جاودانه، منشأ در روح، ذهن، یا ماده ندارد؛ آن عطیه پدر جهانی است. کنش و واکنش جاذبه روحی، ذهنی، و مادی نیز پیش شرطی برای ظهور جاذبه شخصیت نیست. مدار پدر ممکن است یک موجود ذهنی - مادی را که نسبت به جاذبه روحی واکنشمند نیست در بر گیرد، یا ممکن است یک موجود ذهنی - روحی را که نسبت به جاذبه مادی واکنشمند نیست شامل شود. عملکرد جاذبه شخصیت همیشه یک عمل ارادی پدر جهانی است.

در حالی که ذهن انرژی است که به موجودات صرفاً مادی مربوط است و روح به شخصیتها صرفاً روحی مربوط است، انواع بیشماری از شخصیتها، از جمله بشری، از ذهنی برخوردارند که به انرژی و روح، هر دو، مربوطند. جنبه‌های روحی ذهن مخلوق بدون استثنا به کشش جاذبه روحی پسر جاودان واکنش نشان می‌دهند؛ اشکال مادی به کشش جاذبه جهان مادی واکنش نشان می‌دهند.

ذهن کیهانی، هنگامی که به انرژی یا روح مربوط نیست، تابع مطالبات جاذبه‌ای مدارهای مادی یا روحی نیست. ذهن خالص فقط تابع کنترل جاذبه جهانی عامل مشترک است. ذهن خالص به ذهن بیکران بسیار نزدیک است، و ذهن نامتناهی (همتراز تنوریک مطلقهای روحی و انرژی) ظاهراً به واسطه خود یک قانون است.

هر چه واگرایی روح و انرژی بیشتر باشد، کارکرد قابل مشاهده ذهن بیشتر است؛ هر چه تنوع انرژی و روح کمتر باشد، کارکرد قابل مشاهده ذهن کمتر است. ظاهراً حداکثر کارکرد ذهن کیهانی در جهانهای زمان فضا می‌باشد. در اینجا ذهن به نظر می‌رسد در یک ناحیه میانی بین انرژی و روح عمل می‌کند، اما این امر در مورد سطوح بالاتر ذهنی صدق نمی‌کند؛ در بهشت، انرژی و روح اساساً یکی هستند.

gravity circuit which focalizes in the Third Source and Center and is a part of the personal consciousness of the Infinite Spirit.

⁹⁶²⁽¹⁰³⁷⁾ Much as the Father draws all personality to himself, and as the Son attracts all spiritual reality, so does the Conjoint Actor exercise a drawing power on all minds; he unqualifiedly dominates and controls the universal mind circuit. All true and genuine intellectual values, all divine thoughts and perfect ideas, are unerringly drawn into this absolute circuit of mind.

⁹⁶³⁽¹⁰⁴¹⁾ Mind gravity can operate independently of material and spiritual gravity, but wherever and whenever the latter two impinge, mind gravity always functions. When all three are associated, personality gravity may embrace the material creature — physical or morontial, finite or absonite. But irrespective of this, the endowment of mind even in impersonal beings qualifies them to think and endows them with consciousness despite the total absence of personality.

⁹⁶⁴⁽¹⁰⁴²⁾ Selfhood of personality dignity, human or divine, immortal or potentially immortal, does not however originate in either spirit, mind, or matter; it is the bestowal of the Universal Father. Neither is the interaction of spirit, mind, and material gravity a prerequisite to the appearance of personality gravity. The Father's circuit may embrace a mind-material being who is unresponsive to spirit gravity, or it may include a mind-spirit being who is unresponsive to material gravity. The operation of personality gravity is always a volitional act of the Universal Father.

⁹⁶⁵⁽¹⁰⁴³⁾ While mind is energy associated in purely material beings and spirit associated in purely spiritual personalities, innumerable orders of personality, including the human, possess minds that are associated with both energy and spirit. The spiritual aspects of creature mind unfailingly respond to the spirit-gravity pull of the Eternal Son; the material features respond to the gravity urge of the material universe.

⁹⁶⁶⁽¹⁰⁴⁴⁾ Cosmic mind, when not associated with either energy or spirit, is subject to the gravity demands of neither material nor spiritual circuits. Pure mind is subject only to the universal gravity grasp of the Conjoint Actor. Pure mind is close of kin to infinite mind, and infinite mind (the theoretical co-ordinate of the absolutes of spirit and energy) is apparently a law in itself.

⁹⁶⁷⁽¹⁰⁴⁵⁾ The greater the spirit-energy divergence, the greater the observable function of mind; the lesser the diversity of energy and spirit, the lesser the observable function of mind. Apparently, the maximum function of the cosmic mind is in the time universes of space. Here mind seems to function in a mid-zone between energy and spirit, but this is not true of the higher levels of mind; on Paradise,

مدار جاذبه ذهنی قابل اطمینان است؛ آن از سومین شخص الوهیت در بهشت سرچشمه می‌گیرد، اما تمامی کارکرد قابل مشاهده ذهن قابل پیش‌بینی نیست. در سرتاسر تمامی آفرینش شناخته شده یک وجود اندک فهم شده‌ای که کارکرد آن قابل پیش‌بینی نیست وجود دارد که مشابه این مدار ذهنی است. ما بر این باوریم که این غیرقابل پیش‌بینی بودن بخشاً به سبب کارکرد مطلق جهانی است. ما نمی‌دانیم که این کارکرد چیست. ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که چه آن را به حرکت در می‌آورد. در مورد رابطه‌اش با مخلوقات، ما فقط می‌توانیم گمان پردازی کنیم.

فازهای مشخص غیرقابل پیش‌بینی بودن ذهن متناهی ممکن است به سبب ناکامل بودن ایزد متعال باشد، و یک ناحیه پهنای از فعالیت وجود دارد که احتمالاً ممکن است عامل مشترک و مطلق جهانی در آن مماس باشند. چیزهای زیادی پیرامون ذهن وجود دارد که ناشناخته است، اما ما از این مطمئن هستیم: روح بیکران ابراز کامل ذهن آفریننده به تمامی مخلوقات است. ایزد متعال ابراز در حال تکامل اذهان تمامی مخلوقات به آفریدگارشان می‌باشد.

7- بازتاب جهان

عامل مشترک قادر است تمامی سطوح واقعیت جهان را هماهنگ کند که شناخت همزمان چیزهای ذهنی، مادی، و روحی را ممکن سازد. این پدیده بازتاب جهان است، آن نیروی بی‌نظیر و غیرقابل توضیح برای دین، شنیدن، حس کردن، و دانستن تمامی چیزها، آنطور که در سرتاسر یک ابرجهان رخ می‌دهند، و از طریق بازتاب، متمرکز ساختن تمامی این اطلاعات و دانش در هر نقطه دلخواه. عمل بازتاب در هر یک از کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان به طور کامل نشان داده شده است. آن همچنین در سرتاسر تمامی بخشهای ابرجهانها و در درون مرزهای جهانهای محلی عمل می‌کند. بازتاب نهایتاً در بهشت متمرکز می‌یابد.

پدیده بازتاب، آنطور که در کرات ستاد مرکزی ابرجهان، در کارکردهای شگفت‌انگیز شخصیتهای بازتابگر مستقر در آنجا آشکار می‌شود، نشانگر پیچیده‌ترین رابطه متقابل تمامی فازهای وجود است که در تمامی آفرینش یافت می‌شود. خطوط روحی را می‌توان به پسر، انرژی فیزیکی را به بهشت، و ذهن را به سومین منبع ردیابی نمود؛ اما در پدیده خارق‌العاده بازتاب جهان یک اتحاد بی‌نظیر و استثنایی از هر سه وجود دارد، چنان به هم پیوسته که فرمانروایان جهان را قادر می‌سازد به طور انی و همزمان پیرامون شرایط دوردست و وقوع آنها بدانند.

ما بخش عمده تکنیک بازتاب را می‌فهمیم، اما فازهای بسیاری وجود دارند که به راستی ما را حیرت زده می‌سازند. ما می‌دانیم که عامل مشترک مرکز جهانی مدار ذهنی است، که او نیای ذهن کیهانی است، و این که

energy and spirit are essentially one.

^{968 (1046)} The mind-gravity circuit is dependable; it emanates from the Third Person of Deity on Paradise, but not all the observable function of mind is predictable. Throughout all known creation there parallels this circuit of mind some little-understood presence whose function is not predictable. We believe that this unpredictability is partly attributable to the function of the Universal Absolute. What this function is, we do not know; what actuates it, we can only conjecture; concerning its relation to creatures, we can only speculate.

^{969 (1047)} Certain phases of the unpredictability of finite mind may be due to the incompleteness of the Supreme Being, and there is a vast zone of activities wherein the Conjoint Actor and the Universal Absolute may possibly be tangent. There is much about mind that is unknown, but of this we are sure: The Infinite Spirit is the perfect expression of the mind of the Creator to all creatures; the Supreme Being is the evolving expression of the minds of all creatures to their Creator.

7. UNIVERSE REFLECTIVITY

^{97.1 (1051)} The Conjoint Actor is able to co-ordinate all levels of universe actuality in such manner as to make possible the simultaneous recognition of the mental, the material, and the spiritual. This is the phenomenon of *universe reflectivity*, that unique and inexplicable power to see, hear, sense, and know all things as they transpire throughout a superuniverse, and to focalize, by reflectivity, all this information and knowledge at any desired point. The action of reflectivity is shown in perfection on each of the headquarters worlds of the seven superuniverses. It is also operative throughout all sectors of the superuniverses and within the boundaries of the local universes. Reflectivity finally focalizes on Paradise.

^{97.2 (1052)} The phenomenon of reflectivity, as it is disclosed on the superuniverse headquarters worlds in the amazing performances of the reflective personalities there stationed, represents the most complex interassociation of all phases of existence to be found in all creation. Lines of spirit can be traced back to the Son, physical energy to Paradise, and mind to the Third Source; but in the extraordinary phenomenon of universe reflectivity there is a unique and exceptional unification of all three, so associated as to enable the universe rulers to know about remote conditions instantaneously, simultaneously with their occurrence.

^{97.3 (1053)} Much of the technique of reflectivity we comprehend, but there are many phases which truly baffle us. We know that the Conjoint Actor is the universe center of the mind circuit, that he is the

ذهن کیهانی تحت سلطه جاذبه مطلق ذهنی سومین منبع و مرکز عمل می‌کند. علاوه بر آن ما می‌دانیم که مدارهای ذهن کیهانی روی سطوح عقلانی تمامی وجود شناخته شده تأثیر می‌گذارند؛ آنها شامل گزارشات جهانی فضایی هستند، و درست با همان قطعیت در هفت روح استاد متمرکزند و در سومین منبع و مرکز تلاقی می‌یابند.

رابطه میان ذهن متناهی کیهانی و ذهن مطلق الهی به نظر می‌رسد در ذهن تجربی متعال در حال تکامل یافتن باشد. به ما آموزش داده شده که در سحرگاه زمان، این ذهن تجربی از طریق روح بیکران به متعال اعطا گردید، و ما حدس می‌زنیم که برخی از جنبه‌های پدیده بازتاب تنها از طریق فرض فعالیت ذهن متعال می‌تواند به حساب آورده شود. اگر متعال درگیر بازتاب نیست، ما در توضیح کارکردهای پیچیده و عملکردهای خطاناپذیر این آگاهی کیهان سرگشته هستیم.

بازتاب به نظر می‌رسد علم همه جانبه در محدوده متناهی تجربی باشد و ممکن است پدیداری حضور - خود آگاهی ایزد متعال را نمایندگی کند. اگر این فرض درست باشد، پس به کارگیری بازتاب در هر یک از فازهای آن معادل تماس جزئی با خود آگاهی متعال است.

8- شخصیت‌های روح بیکران

روح بیکران برای انتقال بسیاری از توانمندیها و امتیازاتش به شخصیت‌های هم‌تراز و تحت فرمان و عواملش از قدرت کامل برخوردار است.

اولین عمل الوهیت ساز روح بیکران که جدا از تثلیث اما در ارتباط آشکار ناشده‌ای با پدر و پسر عمل نمود، در وجود هفت روح استاد بهشت، توزیع کنندگان روح بیکران به جهانها، تجلی یافت.

در ستاد مرکزی یک ابرجهان هیچ نماینده مستقیمی از سومین منبع و مرکز وجود ندارد. هر یک از این هفت آفرینش به یکی از ارواح استاد بهشت، که از طریق هفت روح بازتابگر مستقر در پایتخت هفت ابرجهان عمل می‌کند، وابسته‌اند.

عمل خلاق بعدی و مداوم روح بیکران، گاه به گاه، در تولید ارواح آفرینشگر آشکار می‌شود. هر بار که پدر جهانی و پسر جاودان والدین یک پسر آفریننده می‌شوند، روح بیکران نیای یک روح آفرینشگر جهان محلی می‌شود که همکار نزدیک آن پسر آفریننده در تمامی تجربه متعاقب جهان می‌شود.

درست همانطور که لازم است میان پسر جاودان و پسران آفریننده فرق گذاشته شود، ضروری است که روح بیکران و ارواح آفرینشگر، هم‌ترازان پسران

ancestor of the cosmic mind, and that cosmic mind operates under the dominance of the absolute mind gravity of the Third Source and Center. We know further that the circuits of the cosmic mind influence the intellectual levels of all known existence; they contain the universal space reports, and just as certainly they focus in the Seven Master Spirits and converge in the Third Source and Center.

97.4 (105.4) The relationship between the finite cosmic mind and the divine absolute mind appears to be evolving in the experiential mind of the Supreme. We are taught that, in the dawn of time, this experiential mind was bestowed upon the Supreme by the Infinite Spirit, and we conjecture that certain features of the phenomenon of reflectivity can be accounted for only by postulating the activity of the Supreme Mind. If the Supreme is not concerned in reflectivity, we are at a loss to explain the intricate transactions and unerring operations of this consciousness of the cosmos.

97.5 (105.5) Reflectivity appears to be omniscience within the limits of the experiential finite and may represent the emergence of the presence-consciousness of the Supreme Being. If this assumption is true, then the utilization of reflectivity in any of its phases is equivalent to partial contact with the consciousness of the Supreme.

8. PERSONALITIES OF THE INFINITE SPIRIT

98.1 (105.6) The Infinite Spirit possesses full power to transmit many of his powers and prerogatives to his co-ordinate and subordinate personalities and agencies.

98.2 (105.7) The first Deity-creating act of the Infinite Spirit, functioning apart from the Trinity but in some unrevealed association with the Father and the Son, personalized in the existence of the Seven Master Spirits of Paradise, the distributors of the Infinite Spirit to the universes.

98.3 (105.1) There is no direct representative of the Third Source and Center on the headquarters of a superuniverse. Each of these seven creations is dependent on one of the Master Spirits of Paradise, who acts through the seven Reflective Spirits situated at the capital of the superuniverse.

98.4 (105.2) The next and continuing creative act of the Infinite Spirit is disclosed, from time to time, in the production of the Creative Spirits. Every time the Universal Father and the Eternal Son become parent to a Creator Son, the Infinite Spirit becomes ancestor to a local universe Creative Spirit who becomes the close associate of that Creator Son in all subsequent universe experience.

98.5 (105.3) Just as it is necessary to distinguish between the Eternal Son and the Creator Sons, so it is necessary to differentiate between the Infinite

آفریننده در جهان محلی، از هم متمایز شوند. آنچه که روح بیکران برای تمامی آفرینش می‌باشد، یک روح آفرینشگر برای یک جهان محلی است.

سومین منبع و مرکز توسط یک صف آرای عظیمی از ارواح خادم، پیام‌آوران، آموزگاران، داوران، مددکاران، و مشاوران، به همراه سرپرستان قلمروهای مشخصی که طبیعت فیزیکی، مورانشیایی، و روحی دارند، در جهان بزرگ نمایندگی می‌شود. تمامی این موجودات به معنی دقیق کلمه شخصیت نیستند. شخصیت مخلوقات متنوع متاهی به طرق زیرین تعیین ویژگی می‌شود:

1- خود آگاهی ذهنی.

2- واکنش عینی نسبت به گستره شخصیت پدر.

شخصیتهای آفریننده و شخصیتهای مخلوق وجود دارند، و علاوه بر این دو نوع بنیادین، شخصیتهای سومین منبع و مرکز وجود دارند، موجوداتی که برای روح بیکران شخصی هستند، اما برای موجودات آفریده شده به طور کامل شخصی نیستند. این شخصیتهای منبع سوم بخشی از گستره شخصیت پدر نیستند. شخصیتهای منبع اول و شخصیتهای منبع سوم متقابلاً قابل تماس هستند؛ تمامی شخصیتهای قابل تماس هستند.

پدر از طریق اراده شخصی آزاد خود شخصیت اعطا می‌کند. ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که چرا او این کار را می‌کند؛ ما نمی‌دانیم او چگونه این کار را انجام می‌دهد. همچنین ما نمی‌دانیم که چرا سومین منبع شخصیت غیرپدرانه اعطا می‌نماید، اما روح بیکران این کار را از جانب خود، در تلفیق خلاق با پسر جوادان و به طرق بیشماری که برای شما ناشناخته است، انجام می‌دهد. روح بیکران همچنین می‌تواند در اعطای شخصیت اولین منبع به جای پدر عمل نماید.

انواع بیشماری از شخصیتهای منبع سوم وجود دارند. روح بیکران به گروههای بیشماری که در گستره شخصیت پدر قرار ندارند، نظیر برخی از هدایت کنندگان نیرو، شخصیت منبع سوم اعطا می‌نماید. به همین ترتیب روح بیکران گروههای بیشماری از موجودات، نظیر ارواح آفرینشگر را که در روابطشان با مخلوقات قرار گرفته در گستره پدر خود یک طبقه هستند، به صورت شخصیت تلقی می‌کند.

شخصیتهای منبع اول و منبع سوم هر دو از عطیه تمامی آنچه که انسان به مفهوم شخصیت ربط می‌دهد، و بیشتر از آن، بهره‌مند هستند. آنها از اذهانی برخوردارند که در بر گیرنده حافظه، قدرت استدلال، قضاوت، تخیل خلاق، ارتباط دادن ایده، تصمیم، انتخاب، و توانمندیهای بیشمار دیگر خردمندی که کاملاً برای انسانها ناشناخته است می‌باشد. رسته‌هایی که برای شما آشکار گشتند با استثناهای اندک دارای شکل و فردیت متمایز هستند؛ آنها موجوداتی واقعی هستند. اکثریت آنان برای تمامی رسته‌های وجود روحی قابل رویت هستند.

شما به محض این که از دید محدود چشمان مادی کنونی خود رهایی یابید و از عطیه یک شکل مورانشیایی

Spirit and the Creative Spirits, the local universe co-ordinates of the Creator Sons. What the Infinite Spirit is to the total creation, a Creative Spirit is to a local universe.

986 (1064) The Third Source and Center is represented in the grand universe by a vast array of ministering spirits, messengers, teachers, adjudicators, helpers, and advisers, together with supervisors of certain circuits of physical, morontial, and spiritual nature. Not all of these beings are personalities in the strict meaning of the term. Personality of the finite-creature variety is characterized by:

987(1065) 1. Subjective self-consciousness.

988 (1066) 2. Objective response to the Father's personality circuit.

989 (1067) There are creator personalities and creature personalities, and in addition to these two fundamental types there are *personalities of the Third Source and Center*, beings who are personal to the Infinite Spirit, but who are not unqualifiedly personal to creature beings. These Third Source personalities are not a part of the Father's personality circuit. First Source personality and Third Source personality are mutually contactable; all personality is contactable.

9810 (1068) The Father bestows personality by his personal free will. Why he does so we can only conjecture; how he does so we do not know. Neither do we know why the Third Source bestows non-Father personality, but this the Infinite Spirit does in his own behalf, in creative conjunction with the Eternal Son and in numerous ways unknown to you. The Infinite Spirit can also act for the Father in the bestowal of First Source personality.

9811 (1069) There are numerous types of Third Source personalities. The Infinite Spirit bestows Third Source personality upon numerous groups who are not included in the Father's personality circuit, such as certain of the power directors. Likewise does the Infinite Spirit treat as personalities numerous groups of beings, such as the Creative Spirits, who are in a class by themselves in their relations to encircuited creatures of the Father.

9812 (10610) Both First Source and Third Source personalities are endowed with all and more than man associates with the concept of personality; they have minds embracing memory, reason, judgment, creative imagination, idea association, decision, choice, and numerous additional powers of intellect wholly unknown to mortals. With few exceptions the orders revealed to you possess form and distinct individuality; they are real beings. A majority of them are visible to all orders of spirit existence.

9813(1071) Even you will be able to see your spiritual associates of the lower orders as soon as you are

با حساسیت گسترده‌اش به واقعیت چیزهای روحی برخوردار شوید، حتی قادر خواهید بود یاران روحی خود را که متعلق به رسته‌های پایین‌ترند مشاهده نمایید.

خانواده کاری سومین منبع و مرکز، آنطور که در این روایات آشکار شده است، در سه گروه بزرگ قرار می‌گیرد:

a. ارواح متعالی. گروهی با منشأ مرکب، که در میان سایر چیزها، رسته‌های زیرین را شامل می‌شود:

1- هفت روح استاد بهشت.

2- ارواح بازتابگر ابرجهانها.

3- ارواح آفرینشگر جهانهای محلی.

b. مدیران نیرو. یک گروه از مخلوقات و نیروهای کنترل که در سراسر تمامی فضای سازمان یافته عمل می‌کنند.

c. شخصیت‌های روح بیکران. این نام لزوماً به این معنی نیست که این موجودات شخصیت‌های منبع سوم هستند، گرچه برخی از آنها همانند مخلوقات دارای اراده بی‌ظنیر هستند. آنها معمولاً در سه طبقه‌بندی عمده گروه‌بندی می‌شوند:

1- شخصیت‌های بالاتر روح بیکران.

2- سپاهیان پیام‌آور فضا.

3- ارواح خادم زمان.

این گروه‌ها در بهشت، در جهان مرکزی یا مسکونی، و در ابرجهانها خدمت می‌کنند، و در بر گیرنده رسته‌هایی هستند که در جهانهای محلی، حتی کواکب، سیستمها، و سیارات کارکرد دارند.

شخصیت‌های روحی خانواده عظیم روح الهی و بیکران تا ابد وقف خدمت اعطای مهر خداوند و بخشش پسر به تمامی مخلوقات هوشمند کرات تکاملی زمان و فضا می‌باشند. این موجودات روحی تشکیل دهنده نردبان زنده‌ای هستند که انسان فانی از طریق آن از هرج و مرج به شکوه فراز می‌یابد.

[آشکار شده در یورنشیا توسط یک مشاور الهی بوورسا که توسط قدمای ایامها مأموریت یافته که طبیعت و کار روح بیکران را تصویر نماید].

delivered from the limited vision of your present material eyes and have been endowed with a morontia form with its enlarged sensitivity to the reality of spiritual things.

98.14 (107.2) *The functional family of the Third Source and Center, as it is revealed in these narratives, falls into three great groups:*

98.15 (107.3) *I. The Supreme Spirits. A group of composite origin that embraces, among others, the following orders:*

98.16 (107.4) *1. The Seven Master Spirits of Paradise.*

98.17 (107.5) *2. The Reflective Spirits of the Superuniverses.*

98.18 (107.6) *3. The Creative Spirits of the Local Universes.*

98.19 (107.7) *II. The Power Directors. A group of control creatures and agencies that function throughout all organized space.*

98.20 (107.8) *III. The Personalities of the Infinite Spirit. This designation does not necessarily imply that these beings are Third Source personalities though some of them are unique as will creatures. They are usually grouped in three major classifications:*

98.21 (107.9) *1. The Higher Personalities of the Infinite Spirit.*

98.22 (107.10) *2. The Messenger Hosts of Space.*

98.23 (107.11) *3. The Ministering Spirits of Time.*

98.24 (107.12) *These groups serve on Paradise, in the central or residential universe, in the superuniverses, and they embrace orders that function in the local universes, even to the constellations, systems, and planets.*

98.25 (107.13) *The spirit personalities of the vast family of the Divine and Infinite Spirit are forever dedicated to the service of the ministry of the love of God and the mercy of the Son to all the intelligent creatures of the evolutionary worlds of time and space. These spirit beings constitute the living ladder whereby mortal man climbs from chaos to glory.*

98.26 (107.14) *[Revealed on Urantia by a Divine Counselor of Uversa commissioned by the Ancients of Days to portray the nature and work of the Infinite Spirit.]*

مقاله 10. تثلیث بهشت

011 ⇨

کتاب یورنشیا

009 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 10

تثلیث بهشت

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- خود توزیع اولین منبع و مرکز
- 2- شخصیت یابی الوهیت
- 3- سه شخص الوهیت
- 4- وحدت الوهیت در تثلیث
- 5- کارکردهای تثلیث
- 6- پسران ثابت تثلیث
- 7- کنترل فراگیر تعالیت
- 8- تثلیث فراتر از متناهی

مقدمه مقاله

تثلیث بهشت الوهیت های جاودان گریز پدر را از مطلق بودن شخصیت تسهیل می نماید. تثلیث ابراز نامحدود خواست نامتناهی شخصی خداوند را به مطلق بودن الوهیت به طور کامل ربط می دهد. پسر جاودان و پسران گوناگونی که منشأ الهی دارند، به همراه عامل مشترک و فرزندان جهانی او، رهایی پدر را از محدودیتهایی که سوا از آن ذاتی تعالیت، کمال، تغییرناپذیری، جاودانگی، جهانی بودن، مطلق بودن، و نامتناهی بودن پدر است، به طور مؤثر تأمین می سازند.

تثلیث بهشت ابراز کامل و آشکارسازی تمام عیار طبیعت جاودانه الوهیت را به طور مؤثر تأمین می کند. پسران ثابت تثلیث به همین ترتیب یک آشکارسازی کامل و تمام عیار از عدالت الهی را انجام می دهند. تثلیث وحدت الوهیت است، و این وحدت برای ابد روی بنیادهای مطلق یگانگی الهی سه شخصیت آغازین و همتراز و هم موجود، خدای پدر، خدای پسر، و خدای روح بنا شده است.

اگر از وضعیت کنونی در گستره ابدیت به گذشته بپایان به عقب بنگریم، فقط می توانیم یک اجتناب

PAPER 10

THE PARADISE TRINITY

SECTIONS

Introduction

1. Self-Distribution of the First Source and Center
2. Deity Personalization
3. The Three Persons of Deity
4. The Trinity Union of Deity
5. Functions of the Trinity
6. The Stationary Sons of the Trinity
7. The Overcontrol of Supremacy
8. The Trinity Beyond the Finite

INTRODUCTION

^{100.1 (108.1)} THE Paradise Trinity of eternal Deities facilitates the Father's escape from personality absolutism. The Trinity perfectly associates the limitless expression of God's infinite personal will with the absoluteness of Deity. The Eternal Son and the various Sons of divine origin, together with the Conjoint Actor and his universe children, effectively provide for the Father's liberation from the limitations otherwise inherent in primacy, perfection, changelessness, eternity, universality, absoluteness, and infinity.

^{100.2 (108.2)} The Paradise Trinity effectively provides for the full expression and perfect revelation of the eternal nature of Deity. The Stationary Sons of the Trinity likewise afford a full and perfect revelation of divine justice. The Trinity is Deity unity, and this unity rests eternally upon the absolute foundations of the divine oneness of the three original and co-ordinate and coexistent personalities, God the Father, God the Son, and God the Spirit.

^{100.3 (108.3)} From the present situation on the circle of eternity, looking backward into the endless past, we

ناپذیری گریز ناپذیر در امور جهان کشف کنیم، و آن تثلیث بهشت است. من وجود تثلیث را اجتناب ناپذیر می‌پندارم. همینطور که من به گذشته، حال، و آینده زمان نگاه می‌کنم، هیچ چیز دیگر را در تمامی جهان جهانها اجتناب ناپذیر نمی‌پندارم. جهان بنیادین کنونی، با نگرشی به گذشته یا آینده، بدون تثلیث غیرقابل تصور است. با مفروض پنداشتن تثلیث بهشت، می‌توانیم راههای دیگر یا حتی متعدد انجام همه کارها را بنیهای پنداریم، اما بدون تثلیث پدر، پسر، و روح قادر نیستیم تصور کنیم که چگونه بیکران می‌توانست با وجود یگانگی مطلق الوهیت به شخصیت‌یابی سه‌گانه و هم‌تراز دست یابد. هیچ مفهوم دیگری از آفرینش به پای استانداردهای تثلیث کمال مطلق بودن که ذاتی یگانگی الوهیت است و نیز آکنده‌گی رهایی ارادی که ذاتی شخصیت‌یابی سه‌گانه الوهیت است نمی‌رسد.

1- خود توزیع اولین منبع و مرکز

به نظر می‌رسد که پدر، در ابدیت گذشته، یک سیاست خود توزیع کننده عمیق را آغاز نمود. چیزی ذاتی طبیعت فداکارانه، با محبت، و دوست داشتنی پدر جهانی می‌باشد که موجب می‌شود او فقط به کارگیری آن تواناییها و آن مرجعیتی که تفویض یا اعطای آن را ظاهراً غیرممکن می‌یابد برای خود محفوظ دارد.

پدر جهانی خود را از هر بخشی از خود که به هر آفریننده یا مخلوق دیگر قابل اعطا بود همواره تهی ساخته است. او هر توانایی و تمامی اتوریته‌ای را که می‌توانست محول شود به پسران الهی خود و موجودات هوشمند همیار آنها محول نموده است. او در واقع هر امتیاز اتوریته اداری را که قابل انتقال بود به پسران خود مختارش، در جهانهای مربوطه‌شان، انتقال داده است. در امور یک جهان محلی، او هر پسر خود مختار آفریننده را درست مثل پسر جاودان در جهان آغازین و مرکزی، کامل، شایسته، و توانا ساخته است. او تمامی وجود خود و تمامی ویژگیهای خود، هر چیزی را که در حد امکان می‌توانست خودش را از آن تهی سازد، به هر طریق، در هر عصر، در هر جا، و به هر شخص، و در هر جهان به جز سکونتگاه مرکزیش، با حرمت و تقدس برخورداری از شخصیت، ارزانی داشته، و در واقع عطا نموده است.

شخصیت الهی خود محور نیست؛ توزیع خود و سهیم نمودن در شخصیت، خود بود اراده آزاد الهی را تعیین و بزرگی می‌کند. مخلوقات مشتاق معاشرت با مخلوقات شخصی دیگر هستند؛ آفرینندگان از سهیم کردن فرزندان جهانی خود در ربانیت به وجد می‌آیند؛ شخصیت بیکران به صورت پدر جهانی، که واقعیت وجود و برابری خود را با دو شخصیت هم‌تراز، پسر جاودان و عامل مشترک قسمت می‌کند، آشکار شده است.

can discover only one inescapable inevitability in universe affairs, and that is the Paradise Trinity. I deem the Trinity to have been inevitable. As I view the past, present, and future of time, I consider nothing else in all the universe of universes to have been inevitable. The present master universe, viewed in retrospect or in prospect, is unthinkable without the Trinity. Given the Paradise Trinity, we can postulate alternate or even multiple ways of doing all things, but without the Trinity of Father, Son, and Spirit we are unable to conceive how the Infinite could achieve threefold and co-ordinate personalization in the face of the absolute oneness of Deity. No other concept of creation measures up to the Trinity standards of the completeness of the absoluteness inherent in Deity unity coupled with the repleteness of volitional liberation inherent in the threefold personalization of Deity.

1. SELF-DISTRIBUTION OF THE FIRST SOURCE AND CENTER

^{101.1 (108.4)} It would seem that the Father, back in eternity, inaugurated a policy of profound self-distribution. There is inherent in the selfless, loving, and lovable nature of the Universal Father something which causes him to reserve to himself the exercise of only those powers and that authority which he apparently finds it impossible to delegate or to bestow.

^{101.2 (108.5)} The Universal Father all along has divested himself of every part of himself that was bestowable on any other Creator or creature. He has delegated to his divine Sons and their associated intelligences every power and all authority that could be delegated. He has actually transferred to his Sovereign Sons, in their respective universes, every prerogative of administrative authority that was transferable. In the affairs of a local universe, he has made each Sovereign Creator Son just as perfect, competent, and authoritative as is the Eternal Son in the original and central universe. He has given away, actually bestowed, with the dignity and sanctity of personality possession, all of himself and all of his attributes, everything he possibly could divest himself of, in every way, in every age, in every place, and to every person, and in every universe except that of his central indwelling.

^{101.3 (109.1)} Divine personality is not self-centered; self-distribution and sharing of personality characterize divine freewill selfhood. Creatures crave association with other personal creatures; Creators are moved to share divinity with their universe children; the personality of the Infinite is disclosed as the Universal Father, who shares reality of being and equality of self with two co-ordinate personalities, the Eternal Son and the

Conjoint Actor.

برای شناخت شخصیت و ویژگیهای الهی پدر ما همیشه به آشکارسازیهایی پسر جاودان متکی خواهیم بود، زیرا هنگامی که عمل مشترک آفرینش انجام شد، هنگامی که سومین شخص الوهیت با به عرصه وجود شخصیت گذاشت و برداشتهای توأم والدین الهی خود را به اجرا در آورد، پدر دیگر به عنوان شخصیت کامل وجود نداشت. با به وجود آمدن عامل مشترک و مادیت یافتن هسته مرکزی آفرینش، تغییرات جاودانه شخصی به وقوع پیوست. خداوند خود را به عنوان یک شخصیت مطلق به پسر جاودانش اهدا نمود. خداوند بدین ترتیب "شخصیتی بیکران" را به تنها پسرش عطا می‌کند، در حالی که آنها هر دو "شخصیت مشترک" پیوند جاودانه‌شان را به روح بیکران عطا می‌کنند.

به این دلیل و دلایل دیگر که فراتر از تصور ذهن متناهی است، برای مخلوق بشری به طور فزاینده مشکل است که شخصیت بیکران پدرانه خداوند را آنطور که عموماً در پسر جاودان آشکار شده، و با پسر، عموماً در روح بیکران فعال است درک کند.

از آنجا که پسران بهشتی خداوند از کرات تکاملی دیدار می‌کنند و حتی گاهی اوقات به صورت جسم انسانی در آنها اقامت می‌گزینند، و از آنجا که این اعطای در واقع تا اندازه‌ای شناخت طبیعت و کاراکتر شخصیت الهی را برای انسان فانی میسر می‌سازند، از این رو مخلوقات گسترده‌های سیاره‌ای به منظور کسب اطلاعات معتبر و قابل اطمینان پیرامون پدر، پسر، و روح باید چشم انتظار اعطای این پسران بهشت باشند.

2- شخصیت‌یابی الوهیت

پدر از طریق تکنیک سه‌گانه سازی خود را از آن شخصیت کامل روحی که پسر است رها می‌سازد، اما او با انجام این کار خود را پدر همین پسر می‌سازد و از این رو خود را از ظرفیت نامحدود برای پدر الهی شدن تمامی مخلوقات هوشمند صاحب اراده متعاقباً آفریده شده، منتج شده، یا انواع شخصیت یافته دیگر برخوردار می‌سازد. پدر به عنوان شخصیت مطلق و کامل فقط می‌تواند به عنوان پسر و با پسر عمل نماید، اما به عنوان یک پدر شخصی مداوماً به گروه‌های متنوع سطوح متفاوت مخلوقات هوشمند صاحب اراده شخصیت اعطا می‌نماید، و برای همیشه با این خانواده عظیم فرزندان جهان روابط شخصی حاوی معاشرت مهرآمیز حفظ می‌کند.

بعد از این که پدر تمامیت خود را به شخصیت پسر خود اعطا نمود، و هنگامی که این عمل اعطای خود تکمیل و کامل گردید، از قدرت بیکران و طبیعتی که بدین شکل در پیوند پدر و پسر وجود دارند، والدین جاودان مشترکاً آن کیفیتها و ویژگیهایی را که در بر گیرنده باز موجودی دیگر همانند خودشان است اعطا می‌نمایند؛ و این شخصیت مشترک، روح بیکران، شخصیت‌یابی

^{101.4 (109.2)} For knowledge concerning the Father's personality and divine attributes we will always be dependent on the revelations of the Eternal Son, for when the conjoint act of creation was effected, when the Third Person of Deity sprang into personality existence and executed the combined concepts of his divine parents, the Father ceased to exist as the unqualified personality. With the coming into being of the Conjoint Actor and the materialization of the central core of creation, certain eternal changes took place. God gave himself as an absolute personality to his Eternal Son. Thus does the Father bestow the "personality of infinity" upon his only-begotten Son, while they both bestow the "conjoint personality" of their eternal union upon the Infinite Spirit.

^{101.5 (109.3)} For these and other reasons beyond the concept of the finite mind, it is exceedingly difficult for the human creature to comprehend God's infinite father-personality except as it is universally revealed in the Eternal Son and, with the Son, is universally active in the Infinite Spirit.

^{101.6 (109.4)} Since the Paradise Sons of God visit the evolutionary worlds and sometimes even there dwell in the likeness of mortal flesh, and since these bestowals make it possible for mortal man actually to know something of the nature and character of divine personality, therefore must the creatures of the planetary spheres look to the bestowals of these Paradise Sons for reliable and trustworthy information regarding the Father, the Son, and the Spirit.

2. DEITY PERSONALIZATION

^{102.1 (109.5)} By the technique of trinitization the Father divests himself of that unqualified spirit personality which is the Son, but in so doing he constitutes himself the Father of this very Son and thereby possesses himself of unlimited capacity to become the divine Father of all subsequently created, eventuated, or other personalized types of intelligent will creatures. As the *absolute and unqualified personality* the Father can function only as and with the Son, but as a *personal Father* he continues to bestow personality upon the diverse hosts of the differing levels of intelligent will creatures, and he forever maintains personal relations of loving association with this vast family of universe children.

^{102.2 (109.6)} After the Father has bestowed upon the personality of his Son the fullness of himself, and when this act of self-bestowal is complete and perfect, of the infinite power and nature which are thus existent in the Father-Son union, the eternal partners conjointly bestow those qualities and attributes which constitute still another being like

وجودگرایانه الوهیت را کامل می‌سازد.

پسر برای پدر بودن خداوند ضروری است. روح برای برادری دومین و سومین شخص ضروری است. سه شخص حداقل یک گروه اجتماعی است، اما این کمترین دلیل از میان دلایل بسیار برای باور داشتن به اجتناب ناپذیری عامل مشترک است.

اولین منبع و مرکز، شخصیت پدرانه بیکران، منبع نامحدود شخصیت است. پسر جاودان شخصیت مطلق کامل است، آن موجود الهی که در سراسر تمامی زمان و ابدیت به عنوان آشکارسازی کامل طبیعت شخصی خداوند پا بر جا است. روح بیکران شخصیت مشترک است، پیامد بی‌نظیر شخصی پیوند ابدی پدر و پسر.

شخصیت اولین منبع و مرکز شخصیت بی‌نهایت منهای شخصیت مطلق پسر جاودان است. شخصیت سومین منبع و مرکز پیامد فوق افزون پیوند شخصیت رها شده پدر و شخصیت مطلق پسر است.

پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران اشخاصی بی‌نظیر هستند؛ هیچیک همسان نیست؛ هر یک آغازین است؛ همه متحد هستند.

پسر جاودان تمامیت رابطه شخصیت الهی، آگاهی از فرزندی نسبت به پدر، و پدر بودن نسبت به روح هر دو و برابری الهی با پدر - نیا و روح - معاشر هر دو را به تنهایی تجربه می‌کند. پدر از تجربه داشتن یک پسر که با او برابر است شناخت دارد، اما پدر هیچ پیشینه نیایی ندارد. پسر جاودان از تجربه فرزندی، شناخت نیایی شخصیت برخوردار است، و در همان حال پسر از والده مشترک بودن نسبت به روح بیکران آگاه است. روح بیکران نسبت به نیای شخصیتی دوگانه آگاه است، اما والده یک شخصیت ربانی همتراز نیست. چرخه وجودگرایانه الوهیت با روح به کمال دست می‌یابد؛ شخصیت‌های اصلی سومین منبع و مرکز تجربی هستند و تعدادشان هفت عدد است.

منشأ من تثلیث بهشت است. من تثلیث را به عنوان الوهیت یگانه می‌شناسم. من همچنین می‌دانم که پدر، پسر، و روح در ظرفیتهای مشخص شخصی‌شان وجود دارند و عمل می‌کنند. من قطعاً می‌دانم که آنها نه تنها به طور شخصی و جمعی عمل می‌کنند، بلکه همچنین کارکردهای خود را در گروه‌بندی‌های گوناگون هماهنگی می‌کنند، طوری که در پایان در هفت ظرفیت متفاوت منفرد و جمعی عمل می‌کنند. و از آنجا که این هفت شکل‌بندی احتمالات چنین ترکیب ربانی را کاملاً به انتها می‌رسانند، پدیداری واقعیتهای جهان در هفت شکل متفاوت که در بر گیرنده معانی، ارزشها، و شخصیت هستند اجتناب ناپذیر است.

themselves; and this conjoint personality, the Infinite Spirit, completes the existential personalization of Deity.

1023 (110.1) The Son is indispensable to the fatherhood of God. The Spirit is indispensable to the fraternity of the Second and Third Persons. Three persons are a minimum social group, but this is least of all the many reasons for believing in the inevitability of the Conjoint Actor.

1024 (110.2) The First Source and Center is the infinite father-personality, the unlimited source personality. The Eternal Son is the unqualified personality-absolute, that divine being who stands throughout all time and eternity as the perfect revelation of the personal nature of God. The Infinite Spirit is the conjoint personality, the unique personal consequence of the everlasting Father-Son union.

1025 (110.3) The personality of the First Source and Center is the personality of infinity minus the absolute personality of the Eternal Son. The personality of the Third Source and Center is the superadditive consequence of the union of the liberated Father-personality and the absolute Son-personality.

1026 (110.4) The Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit are unique persons; none is a duplicate; each is original; all are united.

1027 (110.5) The Eternal Son alone experiences the fullness of divine personality relationship, consciousness of both sonship with the Father and paternity to the Spirit and of divine equality with both Father-ancestor and Spirit-associate. The Father knows the experience of having a Son who is his equal, but the Father knows no ancestral antecedents. The Eternal Son has the experience of sonship, recognition of personality ancestry, and at the same time the Son is conscious of being joint parent to the Infinite Spirit. The Infinite Spirit is conscious of twofold personality ancestry but is not parental to a co-ordinate Deity personality. With the Spirit the existential cycle of Deity personalization attains completion; the primary personalities of the Third Source and Center are experiential and are seven in number.

1028 (110.6) I am of origin in the Paradise Trinity. I know the Trinity as unified Deity; I also know that the Father, Son, and Spirit exist and act in their definite personal capacities. I positively know that they not only act personally and collectively, but that they also co-ordinate their performances in various groupings, so that in the end they function in seven different singular and plural capacities. And since these seven associations exhaust the possibilities for such divinity combination, it is inevitable that the realities of the universe shall appear in seven variations of values, meanings, and personality.

3- سه شخص الوهیت

به رغم این که فقط یک الوهیت وجود دارد، سه شخصیت‌یابی قطعی و الهی از الوهیت وجود دارد. در رابطه با اعطای تنظیم کنندگان الهی به انسان، پدر گفت: "بگذارید انسان فانی را شبیه خود بسازیم." در سراسر نوشتجات پورنشایی این اشاره به اعمال و کارکردهای الوهیت جمعی بارها به وقوع پیوسته است، که به طور آشکار به رسمیت شناختن وجود و کارکرد سه منبع و مرکز را نشان می‌دهد.

به ما آموزش داده شده که پسر و روح در ارتباط تثلیث با پدر روابطی یکسان و برابر دارند. آنها در ابدیت و به عنوان الوهیت بدون شک دارند، اما در زمان و به عنوان شخصیت آنها قطعاً روابطی با طبیعت بسیار متنوع آشکار می‌سازند. با نگرشی از بهشت به بیرون به سوی جهانها، این روابط به نظر می‌رسد بسیار شبیه باشند، اما هنگامی که از قلمروهای فضا نگریسته شوند، کاملاً متفاوت به نظر می‌رسند.

پسران الهی در واقع "کلام خداوند" هستند، اما فرزندان روح به راستی "عمل خداوند" می‌باشند. خداوند از طریق پسر، و با پسر، سخن می‌گوید، از طریق روح بیکران عمل می‌کند، در حالی که پسر و روح در کلیه فعالیت‌های جهان به گونه‌ای بدیع برادرانه هستند، و با تحسین و عشق برای یک پدر مشترک گرامی و به طور الهی مورد احترام به صورت دو برادر هم‌تراز کار می‌کنند.

پدر، پسر، و روح قطعاً طبیعتشان برابر است، و وجودشان هم‌تراز است، اما در کارکردهای جهانی‌شان تفاوت‌های محرز وجود دارد، و هنگامی که به تنهایی عمل می‌کنند، مطلق بودن هر شخص الوهیت ظاهراً محدود است.

پدر جهانی پیش از رها ساختن خود ارادیش از شخصیت، قدرتها، و ویژگی‌هایی که پسر و روح را تشکیل می‌دهد، به نظر می‌رسد (از نظر فلسفی) یک الوهیت کامل، مطلق، و بیکران بوده است. اما چنین منبع و مرکز نظری آغازینی بدون یک پسر نمی‌توانست به هیچ وجه پدر جهانی تلقی شود؛ پدر بودن بدون فرزندی واقعی نیست. علاوه بر آن، پدر برای این که از نظر کلی مطلق باشد، باید در یک لحظه دور ابدی به تنهایی وجود می‌داشته است. اما او هرگز چنین وجود منفردی نداشت؛ پسر و روح هر دو با پدر مشترکاً جاودانه هستند. اولین منبع و مرکز پدر جاودان پسر آغازین، و با پسر، نیای جاودانه روح بیکران همیشه بوده و برای ابد خواهد بود.

ما مشاهده می‌کنیم که پدر خود را از کلیه جلوه‌های مستقیم مطلق بودن، به جز پدر بودن مطلق و اراده مطلق، بی‌بهره ساخته است. ما نمی‌دانیم که آیا اراده یک ویژگی تفکیک ناپذیر پدر می‌باشد یا نه؛ ما فقط می‌توانیم مشاهده کنیم که او خود را از اراده تهی نساخت. این بیکرانی اراده باید برای ابد ذاتی اولین منبع و مرکز بوده باشد.

3. THE THREE PERSONS OF DEITY

^{1031 (110.7)} Notwithstanding there is only one Deity, there are three positive and divine personalizations of Deity. Regarding the endowment of man with the divine Adjusters, the Father said: "Let us make mortal man in our own image." Repeatedly throughout the Urantian writings there occurs this reference to the acts and doings of plural Deity, clearly showing recognition of the existence and working of the three Sources and Centers.

^{1032 (110.8)} We are taught that the Son and the Spirit sustain the same and equal relations to the Father in the Trinity association. In eternity and as Deities they undoubtedly do, but in time and as personalities they certainly disclose relationships of a very diverse nature. Looking from Paradise out on the universes, these relationships do seem to be very similar, but when viewed from the domains of space, they appear to be quite different.

^{1033 (111.1)} The divine Sons are indeed the "Word of God," but the children of the Spirit are truly the "Act of God." God speaks through the Son and, with the Son, acts through the Infinite Spirit, while in all universe activities the Son and the Spirit are exquisitely fraternal, working as two equal brothers with admiration and love for an honored and divinely respected common Father.

^{1034 (111.2)} The Father, Son, and Spirit are certainly equal in nature, co-ordinate in being, but there are unmistakable differences in their universe performances, and when acting alone, each person of Deity is apparently limited in absoluteness.

^{1035 (111.3)} The Universal Father, prior to his self-willed divestment of the personality, powers, and attributes which constitute the Son and the Spirit, seems to have been (philosophically considered) an unqualified, absolute, and infinite Deity. But such a theoretical First Source and Center without a Son could not in any sense of the word be considered the *Universal Father*; fatherhood is not real without sonship. Furthermore, the Father, to have been absolute in a total sense, must have existed at some eternally distant moment alone. But he never had such a solitary existence; the Son and the Spirit are both coeternal with the Father. The First Source and Center has always been, and will forever be, the eternal Father of the Original Son and, with the Son, the eternal progenitor of the Infinite Spirit.

^{1036 (111.4)} We observe that the Father has divested himself of all direct manifestations of absoluteness except absolute fatherhood and absolute volition. We do not know whether volition is an inalienable attribute of the Father; we can only observe that he did *not* divest himself of volition. Such infinity of will must have been eternally inherent in the First Source and Center.

پدر جهانی، در اعطای شخصیت مطلق به پسر جاودان، از قید و بندهای مطلق بودن شخصیت می‌گریزد، اما در انجام این کار گامی برمی‌دارد که برای ابد این را برای او غیرممکن می‌سازد که به صورت شخصیت مطلق به تنهایی عمل نماید. و با شخصیت‌یابی نهایی الوهیت هم موجود — عامل مشترک — وابستگی متقابل بحرانی سه‌گانه سه شخصیت الهی در رابطه با تمامیت کارکرد الوهیت به طور مطلق به دنبال می‌آید.

خداوند پدر مطلق تمامی شخصیت‌ها در جهان جهانی است. پدر در آزادی عمل شخصاً مطلق است، اما در جهانیان زمان و فضایی که به وجود آمده، در حال به وجود آمدن است، و در آینده به وجود خواهد آمد، پدر به عنوان تمامیت الوهیت، به جز در تثلیث بهشت، به طور قابل تشخیص مطلق نیست.

اولین منبع و مرکز خارج از هاونا در جهانیان مادی به صورت زیرین عمل می‌کند:

1- به عنوان آفریننده، از طریق پسران آفریننده، نوه‌های خود.

2- به عنوان کنترل کننده، از طریق مرکز جاذبه بهشت.

3- به عنوان روح، از طریق پسر جاودان.

4- به عنوان ذهن، از طریق آفریدگار مشترک.

5- به عنوان یک پدر، او از طریق مدار شخصیتش با کلیه مخلوقات ارتباط پدرا نه حفظ می‌کند.

6- به عنوان یک شخص، او توسط اجزای منحصر به فرد خود در سرتاسر آفرینش مستقیماً عمل می‌کند — در انسان فانی از طریق تنظیم کنندگان فکر.

7- به عنوان کل الوهیت، او فقط در تثلیث بهشت عمل می‌کند.

تمامی این واگذاری و سپردن قدرت توسط پدر جهانی کاملاً داوطلبانه و خود خواسته است. پدر تماماً قدرتمند از روی قصد به این محدودیتهای اتوریته جهانی دست می‌زند.

پسر جاودان به نظر می‌رسد در کلیه جهات معنوی، به جز در اعطای اجزای خداوند و در سایر فعالیت‌های پیش شخصی، با پدر به صورت یگانه عمل می‌کند. پسر نیز با فعالیت‌های عقلانی مخلوقات مادی یا با فعالیت‌های انرژی جهانیان مادی از نزدیک تعیین هویت نمی‌شود. به عنوان مطلق، پسر به صورت یک شخص و فقط در قلمرو جهان روحی عمل می‌کند.

روح بیکران در کلیه عملکردهایش به گونه‌ای شگفت‌انگیز جهانی و به طور باور نکرده همه فن حریف است. او در گستره‌های ذهن، ماده، و روح عمل می‌کند. عامل مشترک ارتباط پدر و پسر را نمایندگی می‌کند، اما او همچنین به عنوان خود عمل می‌کند. او به طور مستقیم درگیر جاذبه فیزیکی، جاذبه روحی، یا

1037 (111.5) In bestowing absoluteness of personality upon the Eternal Son, the Universal Father escapes from the fetters of personality absolutism, but in so doing he takes a step which makes it forever impossible for him to act alone as the personality-absolute. And with the final personalization of coexistent Deity — the Conjoint Actor — there ensues the critical trinitarian interdependence of the three divine personalities with regard to the totality of Deity function in absolute.

1038 (111.6) God is the Father-Absolute of all personalities in the universe of universes. The Father is personally absolute in liberty of action, but in the universes of time and space, made, in the making, and yet to be made, the Father is not discernibly absolute as total Deity except in the Paradise Trinity.

1039 (111.7) The First Source and Center functions outside of Havona in the phenomenal universes as follows:

10310 (111.8) 1. As creator, through the Creator Sons, his grandsons.

10311 (111.9) 2. As controller, through the gravity center of Paradise.

10312 (111.10) 3. As spirit, through the Eternal Son.

10313 (111.11) 4. As mind, through the Conjoint Creator.

10314 (111.12) 5. As a Father, he maintains parental contact with all creatures through his personality circuit.

10315 (111.13) 6. As a person, he acts *directly* throughout creation by his exclusive fragments — in mortal man by the Thought Adjusters.

10316 (111.14) 7. As total Deity, he functions only in the Paradise Trinity.

10317 (112.1) All these relinquishments and delegations of jurisdiction by the Universal Father are wholly voluntary and self-imposed. The all-powerful Father purposefully assumes these limitations of universe authority.

10318 (112.2) The Eternal Son seems to function as one with the Father in all spiritual respects except in the bestowals of the God fragments and in other prepersonal activities. Neither is the Son closely identified with the intellectual activities of material creatures nor with the energy activities of the material universes. As absolute the Son functions as a person and only in the domain of the spiritual universe.

10319 (112.3) The Infinite Spirit is amazingly universal and unbelievably versatile in all his operations. He performs in the spheres of mind, matter, and spirit. The Conjoint Actor represents the Father-Son association, but he also functions as himself. He is not directly concerned with physical gravity, with

گستره شخصیت نیست، اما کما بیش در کلیه فعالیت‌های دیگر جهان شرکت می‌کند. روح بیکران در حالی که ظاهراً به سه کنترل موجود و مطلق جاذبه متکی است، به نظر می‌رسد سه فوق کنترل را اعمال می‌کند. این عطیه سه‌گانه برای فرازوی و ظاهراً خنثی نمودن حتی تجلی نیروها و انرژیهای آغازین، درست تا مرزهای فوق غائی مطلق بودن به طرق بسیار به کار گرفته می‌شود. این فوق کنترلها در وضعینهای مشخص حتی از تجلیهای آغازین واقعیت کیهانی به طور مطلق فراتر می‌روند.

4- وحدت الوهیت در تثلیث

از میان کلیه ارتباطات مطلق، تثلیث بهشت (اولین وحدت سه‌گانه) به عنوان یک ارتباط منحصر به فرد الوهیت شخصی بی‌نظیر است. خداوند فقط در رابطه با خداوند و با آنهایی که می‌توانند خداوند را بشناسند به عنوان خداوند عمل می‌کند، اما در تثلیث بهشت و در رابطه با تمامیت جهان به عنوان الوهیت مطلق عمل می‌کند.

الوهیت جاودانه کاملاً یگانه است؛ با این حال سه شخص کاملاً جداگانه الوهیت وجود دارد. تثلیث بهشت ابراز همزمان تمامی تنوع ویژگیهای کاراکتر و نیروهای بیکران اولین منبع و مرکز و همترانان جاودان او و تمامی وحدت الهی کارکردهای جهانی الوهیت تقسیم نشده را می‌سازد.

تثلیث یک ارتباط اشخاص بیکران است که در یک ظرفیت غیرشخصی اما نه در مغایرت با شخصیت عمل می‌کنند. این تصویر خام است، اما یک پدر، پسر، و نوه می‌توانند یک موجودیت یکپارچه شکل دهند که غیرشخصی ولی با این وجود تابع خواست شخصی‌شان باشد.

تثلیث بهشت واقعی است. آن به صورت اتحاد ربانی پدر، پسر، و روح وجود دارد؛ و در عین حال پدر، پسر، یا روح، یا هر دو آنها، می‌توانند در رابطه با همین تثلیث بهشت عمل نمایند. پدر، پسر، و روح می‌توانند به یک شیوه غیرتثلیثی، اما نه به شکل سه الوهیت، تشریک مساعی کنند. آنها می‌توانند بنا بر انتخابشان به صورت اشخاص تشریک مساعی کنند، اما این تثلیث نیست.

همواره به یاد داشته باشید که آنچه روح بیکران انجام می‌دهد کارکرد عامل مشترک است. پدر و پسر هر دو در او، از طریق او، و به عنوان او عمل می‌کنند. اما تلاش برای توضیح دادن راز تثلیث بیهوده است. سه تا به صورت یکی و در یکی، و یکی به صورت دو تا و در حال عمل به جای دو تا.

تثلیث آنقدر به تمامیت امور جهان مربوط است که در تلاشمان برای توضیح کلیت هر رخداد منفرد کیهانی با رابطه شخصیت باید به حساب آورده شود. تثلیث در کلیه سطوح کیهان عمل می‌کند، و انسان فانی به سطح متناهی محدود است؛ از این رو انسان باید با یک برداشت متناهی از تثلیث به عنوان تثلیث قانع باشد.

spiritual gravity, or with the personality circuit, but he more or less participates in all other universe activities. While apparently dependent on three existential and absolute gravity controls, the Infinite Spirit appears to exercise three supercontrols. This threefold endowment is employed in many ways to transcend and seemingly to neutralize even the manifestations of primary forces and energies, right up to the superultimate borders of absoluteness. In certain situations these supercontrols absolutely transcend even the primal manifestations of cosmic reality.

4. THE TRINITY UNION OF DEITY

104.1 (112.4) Of all absolute associations, the Paradise Trinity (the first triunity) is unique as an exclusive association of personal Deity. God functions as God only in relation to God and to those who can know God, but as absolute Deity only in the Paradise Trinity and in relation to universe totality.

104.2 (112.5) Eternal Deity is perfectly unified; nevertheless there are three perfectly individualized persons of Deity. The Paradise Trinity makes possible the simultaneous expression of all the diversity of the character traits and infinite powers of the First Source and Center and his eternal co-ordinates and of all the divine unity of the universe functions of undivided Deity.

104.3 (112.6) The Trinity is an association of infinite persons functioning in a nonpersonal capacity but not in contravention of personality. The illustration is crude, but a father, son, and grandson could form a corporate entity which would be nonpersonal but nonetheless subject to their personal wills.

104.4 (112.7) The Paradise Trinity is *real*. It exists as the Deity union of Father, Son, and Spirit; yet the Father, the Son, or the Spirit, or any two of them, can function in relation to this selfsame Paradise Trinity. The Father, Son, and Spirit can collaborate in a non-Trinity manner, but not as three Deities. As persons they can collaborate as they choose, but that is not the Trinity.

104.5 (112.8) Ever remember that what the Infinite Spirit does is the function of the Conjoint Actor. Both the Father and the Son are functioning in and through and as him. But it would be futile to attempt to elucidate the Trinity mystery: three as one and in one, and one as two and acting for two.

104.6 (112.9) The Trinity is so related to total universe affairs that it must be reckoned with in our attempts to explain the totality of any isolated cosmic event or personality relationship. The Trinity functions on all levels of the cosmos, and mortal man is limited to the finite level; therefore must man be content with a finite concept of the Trinity as the Trinity.

شما به عنوان یک انسان در جسم باید مطابق روشن بینی فردیتان و در هماهنگی با واکنشهای ذهن و روانتان به تثلیث بنگرید. شما قدر بسیار اندکی از مطلق بودن تثلیث را می‌توانید بدانید، اما به تدریج که به سوی بهشت صعود می‌کنید، با آشکارسازیهایی پی‌در پی و اکتشافات غیرمنتظره تعالیت و غایت تثلیث، اگر نه مطلق بودن آن، بارها شگفتی را تجربه خواهید کرد.

5- کارکردهای تثلیث

الوهیتهای شخصی ویژگیهایی دارند، اما به سختی سازگار است که از داشتن ویژگیهای تثلیث سخن گفته شود. این ارتباط موجودات الهی را می‌توان به طور صحیح‌تر داشتن کارکردها تلقی نمود، مثل اجرای عدالت، رویکردهای کلی، عمل هماهنگ، و کنترل فراگیر کیهانی. این کارکردها تا جایی که به تمامی واقعیهایی زنده ارزش شخصیت مربوط است، به طور فعال متعالی، غائی، و (در محدوده الوهیت) مطلق هستند.

کارکردهای تثلیث بهشت صرفاً مجموع عطیه ظاهری ربانیت پدر به علاوه آن صفات ویژه که در وجود شخصی پسر و روح بی‌ظیر هستند نمی‌باشند. ارتباط سه‌گانه سه الوهیت بهشت به تکامل، رخداد، و الوهیت‌یابی معانی، ارزشها، قدرتها، و ظرفیتهای جدید برای آشکارسازی جهانی، عمل، و مدیریت منجر می‌شود. رابطه‌های زنده، خانواده‌های بشری، گروههای اجتماعی، یا تثلیث بهشت با جمع صرف عددی تقویت نمی‌شوند. پتانسیل گروهی همیشه بسیار بیش از جمع ساده ویژگیهای اجزای جداگانه است.

تثلیث رویکردی بی‌ظیر، به عنوان تثلیث نسبت به تمامی جهان گذشته، حال، و آینده، دارد. و کارکردهای تثلیث به بهترین نحو می‌توانند در رابطه با رویکردهای تثلیث نسبت به جهان مورد ملاحظه قرار گیرند. این گونه رویکردها همزمان هستند و در رابطه با هر وضعیت یا رخداد جداگانه ممکن است متعدد باشند:

1- رویکرد نسبت به متاهی. حداکثر خود - محدودیت تثلیث رویکرد آن نسبت به متاهی است. تثلیث یک شخص نیست، و ایزد متعال نیز یک شخصیتیابی خاص تثلیث نیست، اما متعال نزدیکترین رویکرد نسبت به تمرکز کانونی قدرت شخصیت تثلیث است که می‌تواند توسط مخلوقات متاهی درک شود. از این رو پیرامون رابطه تثلیث با متاهی گاهی اوقات به صورت تثلیث تعالیت سخن گفته می‌شود.

2- رویکرد نسبت به ايسونایت. تثلیث بهشت آن سطوح از وجود را که بیشتر از متاهی اما کمتر از مطلق هستند مورد توجه قرار می‌دهد، و این رابطه گاهی اوقات تثلیث غایت نامیده می‌شود. نه غائی و نه متعال به طور کامل نماینده تثلیث بهشت نیستند، اما از یک نظر مشخص و در رابطه با سطوح مربوطه‌شان به نظر می‌رسد که هر یک در طول اعصار پیش شخصی

1047 (1131) As a mortal in the flesh you should view the Trinity in accordance with your individual enlightenment and in harmony with the reactions of your mind and soul. You can know very little of the absoluteness of the Trinity, but as you ascend Paradiseward, you will many times experience astonishment at successive revelations and unexpected discoveries of Trinity supremacy and ultimacy, if not of absoluteness.

5. FUNCTIONS OF THE TRINITY

1051 (1132) The personal Deities have attributes, but it is hardly consistent to speak of the Trinity as having attributes. This association of divine beings may more properly be regarded as having *functions*, such as justice administration, totality attitudes, co-ordinate action, and cosmic overcontrol. These functions are actively supreme, ultimate, and (within the limits of Deity) absolute as far as all living realities of personality value are concerned.

1052 (1133) The functions of the Paradise Trinity are not simply the sum of the Father's apparent endowment of divinity plus those specialized attributes that are unique in the personal existence of the Son and the Spirit. The Trinity association of the three Paradise Deities results in the evolution, eventuation, and deitization of new meanings, values, powers, and capacities for universal revelation, action, and administration. Living associations, human families, social groups, or the Paradise Trinity are not augmented by mere arithmetical summation. The group potential is always far in excess of the simple sum of the attributes of the component individuals.

1053 (1134) The Trinity maintains a unique attitude as the Trinity towards the entire universe of the past, present, and future. And the functions of the Trinity can best be considered in relation to the universe attitudes of the Trinity. Such attitudes are simultaneous and may be multiple concerning any isolated situation or event:

1054 (1135) 1. *Attitude toward the Finite.* The maximum self-limitation of the Trinity is its attitude toward the finite. The Trinity is not a person, nor is the Supreme Being an exclusive personalization of the Trinity, but the Supreme is the nearest approach to a power-personality focalization of the Trinity which can be comprehended by finite creatures. Hence the Trinity in relation to the finite is sometimes spoken of as the Trinity of Supremacy.

1055 (1136) 2. *Attitude toward the Absonite.* The Paradise Trinity has regard for those levels of existence which are more than finite but less than absolute, and this relationship is sometimes denominated the Trinity of Ultimacy. Neither the Ultimate nor the Supreme are wholly representative of the Paradise Trinity, but in a qualified sense and

توسعه تجربی قدرت تثلیث را نمایندگی می‌کنند.

3- رویکرد مطلق تثلیث بهشت در رابطه با وجودهای مطلق است و به عمل الوهیت کل منجر می‌شود.

تثلیث بیکران در برگیرنده عمل هماهنگ تمامی روابط وحدت سه‌گانه اولین منبع و مرکز — الوهیت نیافته و نیز الوهیت یافته — است، و از این رو برای شخصیتها درک آن بسیار مشکل است. در ژرف اندیشی پیرامون تثلیث به عنوان بیکران، هفت وحدت سه‌گانه را نادیده نگیرید؛ بدین گونه از برخی مشکلات فهمیدن ممکن است اجتناب شود، و برخی پارادوکسها ممکن است بخشاً حل و فصل شوند.

اما من زبانی در اختیار ندارم که مرا قادر سازد به ذهن محدود بشری حقیقت کامل و اهمیت جاودان تثلیث بهشت و طبیعت ارتباط پلین ناپذیر متقابل سه موجود بی‌نهایت کامل را برساند.

6- پسران ثابت تثلیث

اولین منبع و مرکز منشأ تمامی قوانین است؛ او قانون است. نظارت بر قانون معنوی ذاتی دومین منبع و مرکز است. آشکارسازی قانون، ترویج و تفسیر قوانین الهی، کارکرد سومین منبع و مرکز است. کاربرد قانون، عدالت، در حیطه تثلیث بهشت قرار دارد و توسط برخی پسران تثلیث به اجرا در می‌آید.

عدالت ذاتی حاکمیت جهانی تثلیث بهشت است، اما نیکی، بخشش، و حقیقت کارکرد جهانی شخصیتهای الهی، که پیوند ربانی‌شان تشکیل دهنده تثلیث است، می‌باشد. عدالت رویکرد پدر، پسر، یا روح نیست. عدالت رویکرد این شخصیتها با محبت، بخشنده، و خادم در کادر تثلیث است. هیچیک از الوهیتها بهشت اجرای عدالت را بر نمی‌انگیزد. عدالت هرگز یک رویکرد شخصی نیست؛ آن همیشه یک کارکرد جمعی است.

شواهد، اساس انصاف (عدالت در هماهنگی با بخشش)، توسط شخصیتهای سومین منبع و مرکز، نماینده مشترک پدر و پسر برای تمامی قلمروها و برای اذهان موجودات هوشمند تمامی آفرینش، تأمین می‌شود.

داوری، کاربرد نهایی عدالت مطابق شواهدی که توسط شخصیتهای روح بیکران ارائه شده، کار پسران ثابت تثلیث است، موجوداتی که طبیعت تثلیث پدر، پسر، و روح متحد را دارا می‌باشند.

این گروه از پسران تثلیث شخصیتهای زیرین را در بر می‌گیرند:

to their respective levels, each seems to represent the Trinity during the prepersonal eras of experiential-power development.

^{1056 (113.7)} 3. *The Absolute Attitude* of the Paradise Trinity is in relation to absolute existences and culminates in the action of total Deity.

^{1057 (113.8)} The Trinity Infinite involves the co-ordinate action of all triunity relationships of the First Source and Center — undeified as well as deified — and hence is very difficult for personalities to grasp. In the contemplation of the Trinity as infinite, do not ignore the seven triunities; thereby certain difficulties of understanding may be avoided, and certain paradoxes may be partially resolved.

^{1058 (114.1)} But I do not command language which would enable me to convey to the limited human mind the full truth and the eternal significance of the Paradise Trinity and the nature of the never-ending interassociation of the three beings of infinite perfection.

6. THE STATIONARY SONS OF THE TRINITY

^{1061 (114.2)} All law takes origin in the First Source and Center; *he is law*. The administration of spiritual law inheres in the Second Source and Center. The revelation of law, the promulgation and interpretation of the divine statutes, is the function of the Third Source and Center. The application of law, justice, falls within the province of the Paradise Trinity and is carried out by certain Sons of the Trinity.

^{1062 (114.3)} *Justice* is inherent in the universal sovereignty of the Paradise Trinity, but goodness, mercy, and truth are the universe ministry of the divine personalities, whose Deity union constitutes the Trinity. Justice is not the attitude of the Father, the Son, or the Spirit. Justice is the Trinity attitude of these personalities of love, mercy, and ministry. No one of the Paradise Deities fosters the administration of justice. Justice is never a personal attitude; it is always a plural function.

^{1063 (114.4)} *Evidence*, the basis of fairness (justice in harmony with mercy), is supplied by the personalities of the Third Source and Center, the conjoint representative of the Father and the Son to all realms and to the minds of the intelligent beings of all creation.

^{1064 (114.5)} *Judgment*, the final application of justice in accordance with the evidence submitted by the personalities of the Infinite Spirit, is the work of the Stationary Sons of the Trinity, beings partaking of the Trinity nature of the united Father, Son, and Spirit.

^{1065 (114.6)} This group of Trinity Sons embraces the following personalities:

1- اسرار سه‌گانه تعالیت.

2- جاودانه‌های ایامها.

3- قدمای ایامها.

4- کمالهای ایامها.

5- جنیدهای ایامها.

6- اتحادهای ایامها.

7- مؤمنان ایامها.

8- کامل‌کنندگان خرد.

9- مشاوران الهی.

10- بازرسان جهانی.

ما فرزندان سه الوهیت بهشت هستیم که به صورت تثلیث عمل می‌کنند، و من بر حسب اتفاق به دهمین رسته این گروه، بازرسان جهانی، تعلق دارم. از یک نقطه نظر جهانی این رسته‌ها نماینده نگرش تثلیث نیستند؛ آنها این نگرش جمعی الوهیت را فقط در قلمروهای قضاوت اجرایی — عدالت — نمایندگی می‌کنند. آنها به منظور کار دقیقی که به آنان اختصاص داده شده به طور مشخص توسط تثلیث طراحی شدند، و فقط در آن کارکردهایی که برای انجام آن شخصیت یافتند تثلیث را نمایندگی می‌کنند.

قدمای ایامها و همکاران تثلیث منشأ آنان قضاوت عادلانه‌ای با نهایت انصاف را به هفت ابرجهان عطا می‌دارند. این کارکردها در جهان مرکزی فقط در تئوری وجود دارند. در آنجا کمال انصاف آشکار است، و کمال هاونا مانع از هر گونه احتمال عدم توازن می‌شود.

عدالت اندیشه جمعی نیکوکارانه است. بخشش ابراز شخصی آن است. بخشش رویکرد مهرآمیز است. عملکرد قانون با موشکافی تعیین ویژگی می‌شود. قضاوت الهی روح انصاف، انطباق‌پذیری پیوسته با عدالت تثلیث، پیوسته به انجام رسانیدن مهر الهی خداوند است. عدالت به حق تثلیث و مهر بخشنده پدر جهانی، هنگامی که به طور کامل درک می‌شوند و به طور تمام و کمال فهم می‌شوند، همسان هستند. اما انسان هیچ فهم کاملی از عدالت الهی ندارد. از این رو در تثلیث، انطور که انسان به آن می‌نگرد، شخصیت‌های پدر، پسر، و روح تعدیل می‌شوند تا کاربرد مهر و قانون را در جهانهای تجربی زمان هماهنگ سازند.

7- کنترل فراگیر تعالیت

اولین، دومین، و سومین شخص الوهیت با یکدیگر برابرند، و یکی هستند. "خداوند، خدای ما یک خدا است." در تثلیث الهی الوهیت‌های جاودان کمال مقصود و یگانگی اجرا وجود دارد. پدر، پسر، و عامل مشترک حقیقتاً و به لحاظ الهی یکی هستند. در رابطه با یک حقیقت نوشته شده: "من اولین و آخرین هستم، و جز من خدایی وجود ندارد."

1066(114.7) 1. Trinitized Secrets of Supremacy.

1067(114.8) 2. Eternals of Days.

1068(114.9) 3. Ancients of Days.

1069(114.10) 4. Perfections of Days.

106.10(114.11) 5. Recents of Days.

106.11(114.12) 6. Unions of Days.

106.12(114.13) 7. Faithfuls of Days.

106.13(114.14) 8. Perfectioners of Wisdom.

106.14(114.15) 9. Divine Counselors.

106.15(114.16) 10. Universal Censors.

106.16(114.17) We are the children of the three Paradise Deities functioning as the Trinity, for I chance to belong to the tenth order of this group, the Universal Censors. These orders are not representative of the attitude of the Trinity in a universal sense; they represent this collective attitude of Deity only in the domains of executive judgment — justice. They were specifically designed by the Trinity for the precise work to which they are assigned, and they represent the Trinity only in those functions for which they were personalized.

106.17(115.1) The Ancients of Days and their Trinity-origin associates mete out the just judgment of supreme fairness to the seven superuniverses. In the central universe such functions exist in theory only; there fairness is self-evident in perfection, and Havona perfection precludes all possibility of disharmony.

106.18(115.2) Justice is the collective thought of righteousness; mercy is its personal expression. Mercy is the attitude of love; precision characterizes the operation of law; divine judgment is the soul of fairness, ever conforming to the justice of the Trinity, ever fulfilling the divine love of God. When fully perceived and completely understood, the righteous justice of the Trinity and the merciful love of the Universal Father are coincident. But man has no such full understanding of divine justice. Thus in the Trinity, as man would view it, the personalities of Father, Son, and Spirit are adjusted to co-ordinate ministry of love and law in the experiential universes of time.

7. THE OVERCONTROL OF SUPREMACY

107.1(115.3) The First, Second, and Third Persons of Deity are equal to each other, and they are one. "The Lord our God is one God." There is perfection of purpose and oneness of execution in the divine Trinity of eternal Deities. The Father, the Son, and the Conjoint Actor are truly and divinely one. Of a truth it is written: "I am the first, and I am the last, and beside me there is no God."

آنطور که در سطح متناهی چیزها برای انسان به نظر می‌رسند، تثلیث بهشت، مثل ایزد متعال، فقط درگیر جمع — تمامی سیاره، تمامی جهان، تمامی ابرجهان، تمامی جهان بزرگ — می‌باشد. این رویکرد جمعی به این دلیل وجود دارد که تثلیث جمع الوهیت است، و بسیاری دلایل دیگر وجود دارند.

ایزد متعال چیزی کمتر و چیزی غیر از تثلیث است که در جهانهای متناهی عمل می‌کند؛ اما در حدود مشخص و در طول عصر کنونی شخصیت‌یابی - قدرت ناکامل، به نظر می‌رسد این الوهیت تکاملی رویکرد تثلیث تعالیت را منعکس می‌سازد. پدر، پسر، و روح شخصاً با ایزد متعال عمل نمی‌کنند، اما در طول عصر کنونی جهان آنها به صورت تثلیث با او تشریک مساعی می‌کنند. ما می‌فهمیم که آنها یک رابطه مشابه با غائی دارند. ما اغلب حدس می‌زنیم که رابطه شخصی میان الوهیت‌های بهشت و خدای متعال، هنگامی که سرانجام به تکامل رسید، چه خواهد بود، اما ما در واقع نمی‌دانیم.

ما کنترل فراگیر تعالیت را به طور کامل قابل پیش‌بینی نمی‌یابیم. علاوه بر این، این غیرقابل پیش‌بینی بودن به نظر می‌رسد با یک ناکامل بودن مشخص تکاملی تعیین ویژگی می‌شود، بدون شک یک مشخصه ناکامل بودن متعال و ناکامل بودن واکش متناهی نسبت به تثلیث بهشت.

ذهن انسانی می‌تواند فوراً به هزار و یک چیز بیانديشد — رخدادهاي فاجعه‌بار فیزیکی، حوادث وحشتناک، فجایع ناگوار، بیماری‌های دردناک، و مصائب جهانی — و بپرسد آیا چنین بلایای آسمانی به مانورهای ناشناخته این کارکرد محتمل ایزد متعال مربوط است. رک بگویم، ما نمی‌دانیم؛ ما به راستی مطمئن نیستیم. اما ما مشاهده می‌کنیم که با گذشت زمان تمامی این وضعیتهای مشکل و کم و بیش اسرارآمیز همیشه برای سعادت و پیشرفت جهانها پیش می‌آیند. ممکن است شرایط وجود و فراز و نشیبهای غیرقابل توضیح زندگی همگی از طریق کارکرد متعال و کنترل فراگیر تثلیث به صورت یک الگوی هدفمند که ارزشی بالا- دارد درآمخته باشند.

شما می‌توانید به عنوان یک فرزند خداوند رویکرد شخصی مهرآمیز را در کلیه اعمال خدای پدر تشخیص دهید. اما همیشه قادر نخواهید بود بفهمید چه تعداد از اعمال تثلیث بهشت در جهان بر سعادت هر فرد انسانی در کرات تکاملی فضا می‌افزاید. در پیشرفت ابدیت اعمال تثلیث مجموعاً پرمعنی و باملاحظه به نظر خواهند رسید، اما برای مخلوقات زمان همیشه چنین به نظر نمی‌رسند.

8- تثلیث فراتر از متناهی

^{107.2 (115.4)} As things appear to the mortal on the finite level, the Paradise Trinity, like the Supreme Being, is concerned only with the total — total planet, total universe, total superuniverse, total grand universe. This totality attitude exists because the Trinity is the total of Deity and for many other reasons.

^{107.3 (115.5)} The Supreme Being is something less and something other than the Trinity functioning in the finite universes; but within certain limits and during the present era of incomplete power-personalization, this evolutionary Deity does appear to reflect the attitude of the Trinity of Supremacy. The Father, Son, and Spirit do not personally function with the Supreme Being, but during the present universe age they collaborate with him as the Trinity. We understand that they sustain a similar relationship to the Ultimate. We often conjecture as to what will be the personal relationship between the Paradise Deities and God the Supreme when he has finally evolved, but we do not really know.

^{107.4 (115.6)} We do not find the overcontrol of Supremacy to be wholly predictable. Furthermore, this unpredictability appears to be characterized by a certain developmental incompleteness, undoubtedly an earmark of the incompleteness of the Supreme and of the incompleteness of finite reaction to the Paradise Trinity.

^{107.5 (115.7)} The mortal mind can immediately think of a thousand and one things — catastrophic physical events, appalling accidents, horrific disasters, painful illnesses, and world-wide scourges — and ask whether such visitations are correlated in the unknown maneuvering of this probable functioning of the Supreme Being. Frankly, we do not know; we are not really sure. But we do observe that, as time passes, all these difficult and more or less mysterious situations *always* work out for the welfare and progress of the universes. It may be that the circumstances of existence and the inexplicable vicissitudes of living are all interwoven into a meaningful pattern of high value by the function of the Supreme and the overcontrol of the Trinity.

^{107.6 (116.1)} As a son of God you can discern the personal attitude of love in all the acts of God the Father. But you will not always be able to understand how many of the universe acts of the Paradise Trinity redound to the good of the individual mortal on the evolutionary worlds of space. In the progress of eternity the acts of the Trinity will be revealed as altogether meaningful and considerate, but they do not always so appear to the creatures of time.

8. THE TRINITY BEYOND THE FINITE

بسیاری از حقایق و واقعیهایی مربوط به تثلیث بهشت از طریق شناخت کارکردی که فراتر از متناهی است فقط می‌توانند حتی بخشاً مورد فهم واقع شوند.

توصیه نمی‌شود که کارکردهای تثلیث غائی مورد بحث واقع شود، اما می‌توان این را فاش نمود که خدای غائی تجلی تثلیث است که توسط فرازگرایان فهم می‌شود. ما به این اعتقاد تمایل داریم که وحدت جهان بنیادین عمل نهایی غائی است، و احتمالاً بازتاب برخی، اما نه تمامی، فازهای کنترل فراگیر اِیسونایت تثلیث بهشت است. غائی فقط از این جهت یک تجلی مشروط تثلیث در رابطه با اِیسونایت است، که متعال تثلیث را در رابطه با متناهی بخشاً بدین گونه نمایندگی می‌کند.

پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران، از یک نظر مشخص، شخصیت‌های تشکیل دهنده جمع الوهیت هستند. پیوند آنها در تثلیث بهشت و کارکرد مطلق تثلیث معادل کارکرد جمع الوهیت است. و این تکمیل الوهیت از متناهی و اِیسونایت، هر دو، فراتر است.

در حالی که از میان الوهیت‌های بهشت در واقع هیچ شخص تنها تمامی پتانسیل الوهیت را پر نمی‌کند، در مجموع هر سه چنین می‌کنند. به نظر می‌رسد که حداقل تعداد موجوداتی که برای فعال ساختن پتانسیل پیش شخصی و موجود جمع الوهیت — مطلق الوهیت — مورد نیاز است، سه شخص نامتناهی است.

ما پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران را به صورت اشخاص می‌شناسیم، اما من شخصاً مطلق الوهیت را چنین نمی‌شناسم. من خدای پدر را دوست دارم و او را پرستش می‌کنم؛ من به مطلق الوهیت احترام می‌گذارم و او را گرامی می‌دارم.

من یکبار چند صبحی در یک جهان اقامت کردم. در آنجا گروه مشخصی از موجودات آموزش می‌دادند که پایان دهندگان، در ابدیت، سرانجام فرزندان مطلق الوهیت می‌شوند. اما من مایل نیستم که این راه حل را پیرامون رازی که آینده پایان دهندگان را احاطه کرده بپذیرم.

سپاه نهایت، آن انسانهای زمان و فضا را، در زمره سایرین، در بر می‌گیرد که در رابطه با تمامی آنچه که به خواست خداوند مربوط است به کمال دست یافته‌اند. آنها به عنوان مخلوقات و در محدوده ظرفیت مخلوق به طور کامل و به راستی خداوند را می‌شناسند. بدین ترتیب این پایان دهندگان پس از این که خداوند را به عنوان پدر تمامی مخلوقات پیدا کردند، باید روزی جستجو برای یافتن پدر فوق متناهی را آغاز کنند. اما این جستجو در بر گیرنده درک طبیعت اِیسونایت و بیژگیها و سیرت غائی پدر بهشتی است. ابدیت آشکار خواهد کرد که آیا چنین نیلی امکان پذیر است یا نه. اما ما معتقدیم که حتی اگر پایان دهندگان این نهایت ربانیت را درک کنند، احتمالاً قادر نخواهند بود به سطوح فوق غائی الوهیت مطلق دست یابند.

این امکان وجود دارد که پایان دهندگان بخشاً به مطلق الوهیت دست یابند، اما حتی اگر چنین شود، باز

1081 (1162) Many truths and facts pertaining to the Paradise Trinity can only be even partially comprehended by recognizing a function that transcends the finite.

1082 (1163) It would be inadvisable to discuss the functions of the Trinity of Ultimacy, but it may be disclosed that God the Ultimate is the Trinity manifestation comprehended by the Transcendentals. We are inclined to the belief that the unification of the master universe is the eventuating act of the Ultimate and is probably reflective of certain, but not all, phases of the absonite overcontrol of the Paradise Trinity. The Ultimate is a qualified manifestation of the Trinity in relation to the absonite only in the sense that the Supreme thus partially represents the Trinity in relation to the finite.

1083 (1164) The Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit are, in a certain sense, the constituent personalities of total Deity. Their union in the Paradise Trinity and the absolute function of the Trinity equvalate to the function of total Deity. And such completion of Deity transcends both the finite and the absonite.

1084 (1165) While no single person of the Paradise Deities actually fills all Deity potential, collectively all three do. Three infinite persons seem to be the minimum number of beings required to activate the prepersonal and existential potential of total Deity — the Deity Absolute.

1085 (1166) We know the Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit as *persons*, but I do not personally know the Deity Absolute. I love and worship God the Father; I respect and honor the Deity Absolute.

1086 (1167) I once sojourned in a universe where a certain group of beings taught that the finaliters, in eternity, were eventually to become the children of the Deity Absolute. But I am unwilling to accept this solution of the mystery which enshrouds the future of the finaliters.

1087 (1168) The Corps of the Finality embrace, among others, those mortals of time and space who have attained perfection in all that pertains to the will of God. As creatures and within the limits of creature capacity they fully and truly know God. Having thus found God as the Father of all creatures, these finaliters must sometime begin the quest for the superfinite Father. But this quest involves a grasp of the absonite nature of the ultimate attributes and character of the Paradise Father. Eternity will disclose whether such an attainment is possible, but we are convinced, even if the finaliters do grasp this ultimate of divinity, they will probably be unable to attain the superultimate levels of absolute Deity.

1088 (1169) It may be possible that the finaliters will partially attain the Deity Absolute, but even if they

در ابدیت ابدیتها مشکل مطلق جهانی مداوماً پایان دهندگان فرازگرا و پیشرو را هاج و واج خواهد ساخت، مبهوت خواهد نمود، گیج خواهد کرد، و به چالش خواهد طلبید، زیرا ما اینطور می بینیم که غیرقابل درک بودن روابط کیهانی مطلق جهانی با گسترش مداوم جهانهای مادی و مدیریت روحی آنها به همان نسبت به رشد و نمو متمایل خواهد بود.

فقط بیکرانی می تواند پدر بیکران را آشکار سازد.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک بازرس جهانی است که با اتوریتۀ قدمای ایامهای مقیم یوورسا عمل می نماید.]

should, still in the eternity of eternities the problem of the Universal Absolute will continue to intrigue, mystify, baffle, and challenge the ascending and progressing finaliters, for we perceive that the unfathomability of the cosmic relationships of the Universal Absolute will tend to grow in proportions as the material universes and their spiritual administration continue to expand.

^{1089 (117.1)} Only infinity can disclose the Father-Infinite.

^{10810 (117.2)} [Sponsored by a Universal Censor acting by authority from the Ancients of Days resident on Uversa.]

مقاله 11. جزیره جاودان بهشت

012 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 010

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 11

جزیره جاودان بهشت

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- منزلگاه الهی
- 2- طبیعت جزیره جاودان
- 3- بهشت فوقانی
- 4- بهشت پیرامون
- 5- بهشت تحتانی
- 6- تنفس فضا
- 7- کارکردهای فضایی بهشت
- 8- جاذبه بهشت
- 9- بی‌همتایی بهشت

مقدمه مقاله

بهشت مرکز جاودان جهان جهانها و مکان اقامت پدر جهانی، پسر جاودان، روح بیکران، و همترازها و دستیاران الهی آنها است. این جزیره مرکزی عظیم‌ترین توده سازمان یافته واقعیت کیهانی در تمامی جهان بنیادین می‌باشد. بهشت یک کره مادی و نیز یک اقامتگاه روحی است. تمامی آفرینش هوشمند پدر جهانی در اقامتگاههای مادی سکونت دارد. از این رو مرکز مطلق کنترل کننده نیز باید به راستی مادی باشد. و مجدداً باید تکرار شود که چیزهای روحی و موجودات روحی واقعی هستند.

زیبایی مادی بهشت شامل شکوه کمال فیزیکی آن می‌باشد. شکوه جزیره خداوند در دستاوردهای عالی عقلانی و توسعه ذهنی ساکنان آن به نمایش گذارده شده است. جلال جزیره مرکزی در عطیه نامتناهی شخصیت روحی الهی — نور حیات — آشکار گردیده است. اما اعماق زیبایی معنوی و شگفتیهای این مجموعه شکوهمند به کلی فراتر از فهم ذهن متناهی مخلوقات مادی است. جلال و شوکت معنوی اقامتگاه الهی برای درک انسانی غیرممکن است. و بهشت از ابدیت است؛ هیچ تاریخچه و روایتی پیرامون منشأ این جزیره هسته‌ای نور و حیات

PAPER 11

THE ETERNAL ISLE OF PARADISE

SECTIONS

Introduction

1. The Divine Residence
2. Nature of the Eternal Isle
3. Upper Paradise
4. Peripheral Paradise
5. Nether Paradise
6. Space Respiration
7. Space Functions of Paradise
8. Paradise Gravity
9. The Uniqueness of Paradise

INTRODUCTION

11:01 (118:1) PARADISE is the eternal center of the universe of universes and the abiding place of the Universal Father, the Eternal Son, the Infinite Spirit, and their divine co-ordinates and associates. This central Isle is the most gigantic organized body of cosmic reality in all the master universe. Paradise is a material sphere as well as a spiritual abode. All of the intelligent creation of the Universal Father is domiciled on material abodes; hence must the absolute controlling center also be material, literal. And again it should be reiterated that spirit things and spiritual beings are *real*.

11:02 (118:2) The material beauty of Paradise consists in the magnificence of its physical perfection; the grandeur of the Isle of God is exhibited in the superb intellectual accomplishments and mind development of its inhabitants; the glory of the central Isle is shown forth in the infinite endowment of divine spirit personality — the light of life. But the depths of the spiritual beauty and the wonders of this magnificent ensemble are utterly beyond the comprehension of the finite mind of material creatures. The glory and spiritual splendor of the

وجود ندارد.

divine abode are impossible of mortal comprehension. And Paradise is from eternity; there are neither records nor traditions respecting the origin of this nuclear Isle of Light and Life.

1- منزلگاه الهی

بهشت در اداره قلمروهای جهانی به منظورهای بسیاری به کار گرفته می‌شود، اما برای موجودات آفریده شده بدو به صورت مکان سکونت الوهیت وجود دارد. حضور شخصی پدر جهانی دقیقاً در مرکز سطح بالایی این منزلگاه تقریباً دایره‌ای شکل، اما نه کروی، الوهیتها می‌باشد. این حضور بهشتی پدر جهانی یکسره با حضور شخصی پسر جاودان احاطه شده است، ضمن این که هر دو آنها توسط شکوه وصفناپذیر روح بیکران محصور شده‌اند.

خداوند در همین منزلگاه مرکزی و جاودانه اقامت دارد، اقامت داشته است، و برای ابد اقامت خواهد داشت. ما همیشه او را در آنجا یافته‌ایم و همیشه خواهیم یافت. پدر جهانی به لحاظ کیهانی متمرکز است، به لحاظ روحی از شخصیت برخوردار است، و از نظر جغرافیایی در این مرکز جهانی ساکن است.

ما همگی مسیر مستقیم برای دنبال نمودن و یافتن پدر جهانی را می‌شناسیم. شما قادر نیستید چیز زیادی درباره اقامتگاه الهی به دلیل دوری آن از شما و پهنای فضای بینابین بفهمید، اما آنهایی که قادرند معنی این مسافتهای عظیم را بفهمند، مکان و اقامتگاه خداوند را با همان قطعیت و واقعیت می‌شناسند که شما مکان نیویورک، لندن، رم، یا سنگاپور، شهرهایی که به طور مشخص و از نظر جغرافیایی در یورنسیا واقع شده‌اند، را می‌شناسید. اگر شما یک رهیب باهوش و مجهز به کشتی، نقشه، و قطب‌نما بودید، فوراً می‌توانستید این شهرها را پیدا کنید. به همین ترتیب، اگر شما وقت و امکان عبور داشتید، از نظر روحی واجد شرایط بودید، و هدایت لازم را داشتید، می‌توانستید جهان به جهان و مدار به مدار راهنمایی شوید، به طور پیوسته از میان قلمروهای پرستاره به سوی داخل سفر کنید، تا این که سرانجام در پیشگاه درخشش مرکزی شکوه روحانی پدر جهانی بایستید. پس از فراهم شدن تمامی ملزومات سفر، یافتن حضور شخصی خداوند در مرکز تمامی چیزها همانقدر ممکن است که پیدا نمودن شهرهای دور در خود سیاره شما. این که شما از این مکانها دیدار نکرده‌اید به هیچ وجه عدم واقعیت یا عدم وجود واقعی آنها را اثبات نمی‌کند. این که تعداد بسیار اندکی از مخلوقات جهان خداوند را در بهشت پیدا کرده‌اند به هیچ وجه عدم واقعیت وجود او یا عدم واقعیت شخص روحی او را در مرکز تمامی چیزها اثبات نمی‌کند.

پدر همیشه در این مکان مرکزی یافت می‌شود. اگر او حرکت کند، اغتشاش جهانی رخ می‌دهد، زیرا در این مرکز اقامتی خطوط جهانی جانبیه از کرانه‌های پایانی آفرینش در او تلاقی می‌کنند. خواه مدار شخصیت را در جهانها ردیابی کنیم یا شخصیتهای فراز یابنده را همینطور

1. THE DIVINE RESIDENCE

11:1.1 (118:3) Paradise serves many purposes in the administration of the universal realms, but to creature beings it exists primarily as the dwelling place of Deity. The personal presence of the Universal Father is resident at the very center of the upper surface of this well-nigh circular, but not spherical, abode of the Deities. This Paradise presence of the Universal Father is immediately surrounded by the personal presence of the Eternal Son, while they are both invested by the unspeakable glory of the Infinite Spirit.

11:1.2 (118:4) God dwells, has dwelt, and everlastingly will dwell in this same central and eternal abode. We have always found him there and always will. The Universal Father is cosmically focalized, spiritually personalized, and geographically resident at this center of the universe of universes.

11:1.3 (118:5) We all know the direct course to pursue to find the Universal Father. You are not able to comprehend much about the divine residence because of its remoteness from you and the immensity of the intervening space, but those who are able to comprehend the meaning of these enormous distances know God's location and residence just as certainly and literally as you know the location of New York, London, Rome, or Singapore, cities definitely and geographically located on Urantia. If you were an intelligent navigator, equipped with ship, maps, and compass, you could readily find these cities. Likewise, if you had the time and means of passage, were spiritually qualified, and had the necessary guidance, you could be piloted through universe upon universe and from circuit to circuit, ever journeying inward through the starry realms, until at last you would stand before the central shining of the spiritual glory of the Universal Father. Provided with all the necessities for the journey, it is just as possible to find the personal presence of God at the center of all things as to find distant cities on your own planet. That you have not visited these places in no way disproves their reality or actual existence. That so few of the universe creatures have found God on Paradise in no way disproves either the reality of his existence or the actuality of his spiritual person at the center of all things.

11:1.4 (119:1) The Father is always to be found at this central location. Did he move, universal pandemonium would be precipitated, for there converge in him at this residential center the universal lines of gravity from the ends of creation.

که به داخل به سوی پدر سفر می‌کنند دنبال کنیم، خواه خطوط جاذبه مادی را به سوی بهشت تحتانی ردیابی کنیم یا چرخه‌های خروشان نیروی کیهانی را دنبال کنیم، خواه خطوط جاذبه روحی را به سوی پسر جاودان ردیابی کنیم یا حرکت دستجمعی پسران بهشتی خداوند را به سوی داخل دنبال کنیم، خواه مدارهای ذهنی را ردیابی کنیم یا تریلیون تریلیون موجودات آسمانی را که از روح بیکران سرچشمه یافته‌اند دنبال کنیم — با هر یک از این مشاهدات یا با کلیه آنها، ما مستقیماً به حضور پدر، به منزلگاه مرکزی او راه می‌پریم. خداوند شخصاً، عملاً و به طور واقعی در اینجا حضور دارد. و از وجود بیکران او انوار سیل‌آسای حیات، انرژی، و شخصیت به تمامی جهانها جاری می‌شود.

2- طبیعت جزیره جاودان

چون شما در حال شروع نگاه اجمالی به عظمت جهان مادی که حتی از مکان نجومی‌تان، موقعیت فضایی‌تان در سیستمهای پرستاره، قابل شناخت است هستید، باید برای شما مشخص شود که چنین جهان عظیم مادی باید از یک پایتخت مناسب و ارزشمند برخوردار باشد، یک مقر مرکزی که با والامنشی و بیکرانی فرمانروای جهانی تمامی این آفرینش پهناور و گسترده قلمروهای مادی و موجودات زنده متناسب باشد.

شکل بهشت متفاوت از اجرام فضایی مسکونی است. آن کره‌ای نیست. آن قطعاً بیضوی است، و قطر شمالی - جنوبی آن یک ششم درازتر از قطر شرقی - غربی آن است. جزیره مرکزی اساساً مسطح است، و فاصله سطح بالایی تا سطح تحتانی یک دهم قطر شرقی - غربی است.

ملاحظه این تفاوت در ابعاد در ارتباط با وضعیت ساکن آن و فشار بیشتر بیرونی نیرو - انرژی در انتهای شمالی جزیره این را میسر می‌سازد که جهت مطلق در جهان بنیادین تعیین شود.

جزیره مرکزی از نظر جغرافیایی به سه حوزه فعالیت تقسیم شده است:

1- بهشت فوقانی.

2- بهشت پیرامونی.

3- بهشت تحتانی.

ما از آن سطح بهشت که با فعالیتهای شخصیتها اشغال شده است به عنوان سمت فوقانی، و از سطح مقابل به عنوان سمت تحتانی نام می‌بریم. پیرامون بهشت برای فعالیتهای امکان فراهم می‌کند که صرفاً شخصی یا غیرشخصی نیستند. به نظر می‌رسد تثلیث بر سطح شخصی یا فوقانی، و مطلق کامل بر سطح تحتانی یا غیرشخصی حاکم است. ما مطلق کامل را به عنوان یک شخص ملاحظه نمی‌کنیم، اما حضور عملی فضایی این مطلق را در بهشت تحتانی تمرکز یافته می‌پنداریم.

Whether we trace the personality circuit back through the universes or follow the ascending personalities as they journey inward to the Father; whether we trace the lines of material gravity to nether Paradise or follow the insurging cycles of cosmic force; whether we trace the lines of spiritual gravity to the Eternal Son or follow the inward processional of the Paradise Sons of God; whether we trace out the mind circuits or follow the trillions upon trillions of celestial beings who spring from the Infinite Spirit — by any of these observations or by all of them we are led directly back to the Father's presence, to his central abode. Here is God personally, literally, and actually present. And from his infinite being there flow the flood-streams of life, energy, and personality to all universes.

2. NATURE OF THE ETERNAL ISLE

11:21 (119:2) Since you are beginning to glimpse the enormousness of the material universe discernible even from your astronomical location, your space position in the starry systems, it should become evident to you that such a tremendous material universe must have an adequate and worthy capital, a headquarters commensurate with the dignity and infinitude of the universal Ruler of all this vast and far-flung creation of material realms and living beings.

11:22 (119:3) In form Paradise differs from the inhabited space bodies: it is not spherical. It is definitely ellipsoid, being one-sixth longer in the north-south diameter than in the east-west diameter. The central Isle is essentially flat, and the distance from the upper surface to the nether surface is one tenth that of the east-west diameter.

11:23 (119:4) These differences in dimensions, taken in connection with its stationary status and the greater out-pressure of force-energy at the north end of the Isle, make it possible to establish absolute direction in the master universe.

11:24 (119:5) The central Isle is geographically divided into three domains of activity:

11:25 (119:6) 1. Upper Paradise.

11:26 (119:7) 2. Peripheral Paradise.

11:27 (119:8) 3. Nether Paradise.

11:28 (119:9) We speak of that surface of Paradise which is occupied with personality activities as the upper side, and the opposite surface as the nether side. The periphery of Paradise provides for activities that are not strictly personal or nonpersonal. The Trinity seems to dominate the personal or upper plane, the Unqualified Absolute the nether or impersonal plane. We hardly conceive of the Unqualified Absolute as a person, but we do think of the functional space presence of this

جزیره جاودان متشکل از یک شکل یگانه از مادیت‌یابی — سیستمهای ساکن واقعیت — است. این ماده واقعی بهشت یک سازماندهی همگن از توانمندی فضایی است که در هیچ جای دیگر در تمامی جهان گسترده جهانها یافت نمی‌شود. آن نامهای بسیاری در جهانهای مختلف دریافت کرده است، و ملک صادقهای نبادان مدتها پیش آن را ابسولوت نامگذاری کرده‌اند. این ماده منبع بهشتی نه مرده است نه زنده. آن ابراز اولیهٔ غروروحی اولین منبع و مرکز است. آن بهشت است، و بهشت هم‌تا ندارد.

برای ما به نظر می‌رسد که اولین منبع و مرکز تمامی پتانسیل مطلق برای واقعیت کیهانی را به عنوان قسمتی از تکنیک رهاسازی خود از محدودیت‌های بیکرانی، به عنوان وسیله‌ای برای ممکن ساختن آفرینش زیر نامتناهی، حتی زمانی - مکانی، در بهشت متمرکز ساخته است. اما نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد که بهشت به زمان و مکان محدود است چون فقط جهان جهانها چنین کیفیتهایی را آشکار می‌سازد. بهشت بدون زمان وجود دارد و هیچ مکانی در فضا ندارد.

به طور تقریبی، فضا ظاهراً درست از زیر بهشت تحتانی، و زمان درست از بالای بهشت فوقانی آغاز می‌شود. زمان، آنطور که شما آن را می‌فهمید، یک جنبهٔ وجود بهشت نیست، گرچه شهروندان جزیره مرکزی از توالی غیر زمانی وقایع به طور کامل آگاه هستند. حرکت ذاتی بهشت نیست. آن ارادی است. اما مفهوم مسافت، حتی مسافت مطلق، آنطور که ممکن است به مکانهای نسبی در بهشت اطلاق شود، بسیار زیاد معنی دارد. بهشت فاقد مکان است. از این رو ناحیه‌های آن مطلق هستند و لذا از بسیاری جهات که فراتر از درک ذهن انسانی است قابل استفاده هستند.

3- بهشت فوقانی

در بهشت فوقانی سه گستره عمدهٔ فعالیت وجود دارد. حضور الوهیت، مقدس‌ترین گستره و منطقهٔ مقدس. ناحیهٔ عظیمی که به طور بلافصل حضور الوهیتها را احاطه می‌کند به عنوان مقدس‌ترین گستره تعیین شده و مختص کارکردهای پرستشی، تثلیث، و فضیلت والای معنوی است. در این ناحیه هیچ ساختمان مادی یا آفرینش صرفاً عقلانی وجود ندارد. آنها نمی‌توانند در آنجا وجود داشته باشند. برای من بی‌فایده است که برای ذهن بشری وصف طبیعت الهی و عظمت زیبای مقدس‌ترین گسترهٔ بهشت را به عهده گیرم. این قلمرو کاملاً روحی است، و شما تقریباً به طور کامل مادی هستید. یک واقعیت صرفاً روحی برای یک موجود صرفاً مادی ظاهراً ناموجود است.

در حالی که هیچ مادیت فیزیکی در منطقهٔ مقدس‌ترین وجود ندارد، ارمغانهای فراوانی از روزگاران مادی شما در مناطق سرزمین مقدس و باز بیشتر در مناطق خاطره‌انگیز تاریخی بهشت پیرامون وجود دارند.

Absolute as focalized on nether Paradise.

11:29 (120:1) The eternal Isle is composed of a single form of materialization — stationary systems of reality. This literal substance of Paradise is a homogeneous organization of space potency not to be found elsewhere in all the wide universe of universes. It has received many names in different universes, and the Melchizedeks of Nebadon long since named it *absolutum*. This Paradise source material is neither dead nor alive; it is the original nonspiritual expression of the First Source and Center; it is *Paradise*, and Paradise is without duplicate.

11:2:10 (120:2) It appears to us that the First Source and Center has concentrated all absolute potential for cosmic reality in Paradise as a part of his technique of self-liberation from infinity limitations, as a means of making possible subinfinite, even time-space, creation. But it does not follow that Paradise is time-space limited just because the universe of universes discloses these qualities. Paradise exists without time and has no location in space.

11:2:11 (120:3) Roughly: space seemingly originates just below nether Paradise; time just above upper Paradise. Time, as you understand it, is not a feature of Paradise existence, though the citizens of the central Isle are fully conscious of nontime sequence of events. Motion is not inherent on Paradise; it is volitional. But the concept of distance, even absolute distance, has very much meaning as it may be applied to relative locations on Paradise. Paradise is nonspatial; hence its areas are absolute and therefore serviceable in many ways beyond the concept of mortal mind.

3. UPPER PARADISE

11:31 (120:4) On upper Paradise there are three grand spheres of activity, the *Deity presence*, the *Most Holy Sphere*, and the *Holy Area*. The vast region immediately surrounding the presence of the Deities is set aside as the Most Holy Sphere and is reserved for the functions of worship, trinitization, and high spiritual attainment. There are no material structures nor purely intellectual creations in this zone; they could not exist there. It is useless for me to undertake to portray to the human mind the divine nature and the beautiful grandeur of the Most Holy Sphere of Paradise. This realm is wholly spiritual, and you are almost wholly material. A purely spiritual reality is, to a purely material being, apparently nonexistent.

11:32 (120:5) While there are no physical materializations in the area of the Most Holy, there are abundant souvenirs of your material days in the Holy Land sectors and still more in the reminiscent historic areas of peripheral Paradise.

منطقه مقدس، ناحیه دور افتاده یا مسکونی، به هفت ناحیه هم مرکز تقسیم شده است. بهشت گاهی اوقات "منزل خداوند" نامیده می‌شود زیرا منزلگاه جاودان او است، و این هفت ناحیه اغلب "قصرهای بهشتی پدر" نامیده شده‌اند. ناحیه داخلی یا اول توسط شهروندان بهشت و بومیهای هاونا که ممکن است مجال اقامت در بهشت را داشته باشند اشغال شده است. ناحیه بعدی دوم منطقه مسکونی بومیهای هفت ابرجهان زمان و فضا می‌باشد. این ناحیه دوم بخشاً به هفت قسمت عظیم تقسیم مجدد شده است، خانه بهشتی موجودات روحی و مخلوقات فرازگرایی که از جهانهای پیشرفت تکاملی می‌آیند. هر یک از این مناطق به طور ویژه به رفاه و پیشرفت شخصیت‌های یک ابرجهان تنها اختصاص یافته است، اما این تسهیلات تقریباً به طور بی‌پایان فراتر از ملزومات هفت ابرجهان کنونی می‌باشند.

هر یک از هفت مناطق بهشت به واحدهای مسکونی که برای مقر مرکزی سکونت یک میلیارد گروه جداگانه کاری جلال یافته مناسب است به قطعات کوچکتر تقسیم شده است. یک هزار عدد از این واحدها در هر گیرنده یک بخش هستند. یکصد هزار بخش برابر با یک اجتماع است. ده میلیون اجتماع در هر گیرنده یک گردهمایی است. یک میلیارد گردهمایی یک واحد بزرگ را تشکیل می‌دهد. و این سری فرازگرا طی دومین واحد بزرگ، سومین، و غیره تا هفتمین واحد بزرگ ادامه می‌یابد. و هفت عدد از واحدهای بزرگ واحدهای اصلی را به وجود می‌آورند، و هفت عدد از واحدهای اصلی یک واحد برتر را تشکیل می‌دهند، و بدین ترتیب سربهای فرازگرای هفت‌تایی از برتر، فوق برتر، آسمانی، فوق آسمانی، و تا واحدهای عالی گسترش می‌یابند. اما حتی این هم تمامی فضای موجود را مورد استفاده قرار نمی‌دهد. این تعداد حیرت‌آور از نامگذاریهای مسکونی در بهشت، عددی فراتر از فهم شما، به طور قابل ملاحظه کمتر از یک درصد از منطقه تخصیص یافته سرزمین مقدس را اشغال می‌کند. هنوز جای فراوانی برای آنهایی که در حال حرکت به سوی داخل هستند، حتی برای آنهایی که صعود بهشتی را تا روزگاران آینده جاودان آغاز نخواهند کرد، وجود دارد.

4- بهشت پیرامون

جزیره مرکزی به طور ناگهانی در کرانه پیرامون پایان می‌یابد، اما اندازه آن چنان عظیم است که این زاویه انتهایی در حیطه هر منطقه محدود نسبتاً غیرقابل تشخیص است. سطح پیرامونی بهشت بخشاً توسط میادین فرود و اعزام برای گروههای گوناگون شخصیت‌های روحی اشغال شده است. از آنجا که ناحیه‌های پرنشده فضایی تقریباً با پیرامون تماس دارند، تمامی ترابریهای شخصیت‌ها که مقصدشان بهشت است در این ناحیه‌ها فرود می‌آیند. نه بهشت فوقانی و نه تحتانی توسط سوپرنافیم انتقال یا تمامی انواع فضاییان قابل دسترس نیست.

جایگاههای قدرت و اتوریتة شخصی هفت روح

11:33 (120.9) The Holy Area, the outlying or residential region, is divided into seven concentric zones. Paradise is sometimes called "the Father's House" since it is his eternal residence, and these seven zones are often designated "the Father's Paradise mansions." The inner or first zone is occupied by Paradise Citizens and the natives of Havona who may chance to be dwelling on Paradise. The next or second zone is the residential area of the natives of the seven superuniverses of time and space. This second zone is in part subdivided into seven immense divisions, the Paradise home of the spirit beings and ascendant creatures who hail from the universes of evolutionary progression. Each of these sectors is exclusively dedicated to the welfare and advancement of the personalities of a single superuniverse, but these facilities are almost infinitely beyond the requirements of the present seven superuniverses.

11:34 (121.1) Each of the seven sectors of Paradise is subdivided into residential units suitable for the lodgment headquarters of one billion glorified individual working groups. One thousand of these units constitute a division. One hundred thousand divisions equal one congregation. Ten million congregations constitute an assembly. One billion assemblies make one grand unit. And this ascending series continues through the second grand unit, the third, and so on to the seventh grand unit. And seven of the grand units make up the master units, and seven of the master units constitute a superior unit; and thus by sevens the ascending series expands through the superior, supersuperior, celestial, supercelestial, to the supreme units. But even this does not utilize all the space available. This staggering number of residential designations on Paradise, a number beyond your concept, occupies considerably less than one per cent of the assigned area of the Holy Land. There is still plenty of room for those who are on their way inward, even for those who shall not start the Paradise climb until the times of the eternal future.

4. PERIPHERAL PARADISE

11:41 (121.2) The central Isle ends abruptly at the periphery, but its size is so enormous that this terminal angle is relatively indiscernible within any circumscribed area. The peripheral surface of Paradise is occupied, in part, by the landing and dispatching fields for various groups of spirit personalities. Since the nonpervaded-space zones nearly impinge upon the periphery, all personality transports destined to Paradise land in these regions. Neither upper nor nether Paradise is approachable by transport supernaphim or other types of space traversers.

11:42 (121.3) The Seven Master Spirits have their

استاد در هفت کرات روح که در فضای بین کرات درخشان پسر و مدار داخلی کرات هاونا به دور بهشت می‌چرخند واقع شده‌اند، اما ستاد نیرویی - کانونی آنها در بهشت پیرامون است. در اینجا وجودهای به آرامی در حال گردش هفت مدیر متعالی نیرو به مکان هفت ایستگاه درخشش برای انرژیهای مشخص بهشت که به سوی هفت ابرجهان پیش می‌رود اشاره دارد.

مناطق نمایشگاهی عظیم تاریخی و پیشگویانه اینجا در بهشت پیرامون قرار دارد که به پسران آفریننده که به جهانهای محلی زمان و مکان اختصاص داده شده‌اند تخصیص یافته است. اکنون درست هفت تریلیون از این مناطق تاریخی حفاظت شده ایجاد شده یا به این منظور ذخیره شده است، اما این ترتیبات در مجموع فقط در حدود چهار در صد از آن قسمت از منطقه پیرامون را که به این منظور تعیین شده اشغال می‌کنند. ما چنین استنتاج می‌کنیم که این ذخایر پهنای به آفرینشهایی تعلق دارند که در آینده در ماوراء مرزهای هفت ابرجهان شناخته شده و مسکونی کنونی مستقر خواهند شد.

آن بخش از بهشت که برای استفاده جهانهای موجود تعیین شده است فقط از یک تا چهار درصد اشغال شده است، در حالی که منطقه‌ای که به این فعالیتها اختصاص یافته حداقل یک میلیون برابر آنی است که در واقع برای چنین مقاصدی مورد نیاز است. بهشت آنقدر بزرگ است که فعالیتهای یک آفرینش تقریباً لایتنایی را جای می‌دهد.

اما تلاش بیشتر برای مجسم نمودن شکوه بهشت برای شما بیهوده است. شما باید صبر کنید، و ضمن انتظار فراز یابید، زیرا به راستی "چیزهایی را که پدر جهانی برای آنهایی که از حیات در جسم در کرات زمان و فضا بقا می‌یابند آماده کرده است چشمی ندیده است، گوشی نشنیده است، و به ذهن انسان فانی خطور نکرده است."

5- بهشت تحتانی

در رابطه با بهشت تحتانی، ما فقط آنچه را که آشکار گشته است می‌دانیم. شخصیتها در آنجا اقامت نمی‌کنند. آنجا مطلقاً هیچ ربطی به امور موجودات هوشمند روحی ندارد، و مطلق الوهیت نیز در آنجا کارکردی ندارد. ما آگاهی یافته‌ایم که منشأ تمامی انرژی فیزیکی و مدارهای نیروی کیهانی در بهشت تحتانی است، و آن در بر گیرنده موارد زیرین است:

1- ناحیه ناشناخته و آشکار ناشده بیکرانی مستقیماً زیر مکان تثلیث، در قسمت مرکزی بهشت تحتانی قرار دارد.

2- این ناحیه به طور بلافاصل توسط یک منطقه بی‌نام احاطه شده است.

3- حاشیه‌های بیرونی سطح زیرین در اشغال منطقه‌ای است که عمدتاً به توانمندی فضایی و نیرو - انرژی مربوط است. فعالیتهای این مرکز نیرویی عظیم

personal seats of power and authority on the seven spheres of the Spirit, which circle about Paradise in the space between the shining orbs of the Son and the inner circuit of the Havona worlds, but they maintain force-focal headquarters on the Paradise periphery. Here the slowly circulating presences of the Seven Supreme Power Directors indicate the location of the seven flash stations for certain Paradise energies going forth to the seven superuniverses.

11:43 (121.4) Here on peripheral Paradise are the enormous historic and prophetic exhibit areas assigned to the Creator Sons, dedicated to the local universes of time and space. There are just seven trillion of these historic reservations now set up or in reserve, but these arrangements all together occupy only about four per cent of that portion of the peripheral area thus assigned. We infer that these vast reserves belong to creations sometime to be situated beyond the borders of the present known and inhabited seven superuniverses.

11:44 (121.5) That portion of Paradise which has been designated for the use of the existing universes is occupied only from one to four per cent, while the area assigned to these activities is at least one million times that actually required for such purposes. Paradise is large enough to accommodate the activities of an almost infinite creation.

11:45 (121.6) But a further attempt to visualize to you the glories of Paradise would be futile. You must wait, and ascend while you wait, for truly, "Eye has not seen, nor ear heard, neither has it entered into the mind of mortal man, the things which the Universal Father has prepared for those who survive the life in the flesh on the worlds of time and space."

5. NETHER PARADISE

11:51 (122.1) Concerning nether Paradise, we know only that which is revealed; personalities do not sojourn there. It has nothing whatever to do with the affairs of spirit intelligences, nor does the Deity Absolute there function. We are informed that all physical-energy and cosmic-force circuits have their origin on nether Paradise, and that it is constituted as follows:

11:52 (122.2) 1. Directly underneath the location of the Trinity, in the central portion of nether Paradise, is the unknown and unrevealed Zone of Infinity.

11:53 (122.3) 2. This Zone is immediately surrounded by an unnamed area.

11:54 (122.4) 3. Occupying the outer margins of the under surface is a region having mainly to do with space potency and force-energy. The activities of this vast elliptical force center are not identifiable

بیضی شکل با کارکردهای شناخته شده هر سه شخصیت تعیین هویت نمی‌شوند، اما به نظر می‌رسد که شارژ - نیروی آغازین فضا در این منطقه متمرکز است. این مرکز شامل سه ناحیه بیضی شکل هم مرکز است: داخلی‌ترین ناحیه نقطه کانونی فعالیت‌های نیرو - انرژی خود بهشت است. بیرونی‌ترین ناحیه ممکن است با کارکردهای مطلق کامل شناسایی شود، اما ما در مورد کارکردهای فضایی ناحیه میانی مطمئن نیستیم.

ناحیه داخلی این مرکز نیرو به نظر می‌رسد به صورت یک قلب غول‌آسایی عمل می‌کند که تپش‌های آن جریانات را به سمت بیرونی‌ترین مرزهای فضایی فیزیکی هدایت می‌کنند. آن نیرو - انرژیها را هدایت و تعدیل می‌کند اما به سختی آنها را می‌راند. فشار - حضور و واقعیت این نیروی آغازین قطعاً در انتهای شمالی مرکز بهشت نسبت به مناطق جنوبی بیشتر است. این یک تفاوت ثبت شده یکنواخت است. به نظر می‌رسد که نیروی مادر فضا از طریق عملکرد یک سیستم گردشی ناشناخته که درگیر پخش این شکل بنیادین نیرو - انرژی می‌باشد در جنوب وارد شده و در شمال خارج می‌شود. همچنین گاه به گاه تفاوت‌های چشمگیری در فشارهای شرقی - غربی وجود دارند. نیروهایی که از این ناحیه سرچشمه می‌یابند به جاذبه قابل مشاهده فیزیکی و اکثراً نشان نمی‌دهند اما همیشه مطیع جاذبه بهشت هستند.

ناحیه میانی مرکز نیرو به طور بلافاصله این منطقه را احاطه می‌کند. به نظر می‌رسد که این ناحیه میانی ساکن است، به جز این که طی سه چرخه فعالیت انبساط می‌یابد و منقبض می‌شود. کمترین این تپش‌ها در یک جهت شرقی - غربی قرار دارد، بعدی در یک جهت شمالی - جنوبی، در حالی که بزرگترین نوسان در هر جهت است، یک انبساط و انقباض کلی. کارکرد این منطقه میانی به درستی هرگز مشخص نشده است، اما باید در ارتباط با تنظیم متقابل بین ناحیه‌های داخلی و بیرونی مرکز نیرو باشد. بسیاری باور دارند ناحیه میانی مکانیسم کنترل فضای میانی یا ناحیه‌های ساکنی است که سطوح متوالی فضایی جهان بنیادین را جدا می‌سازد، اما هیچ مدرک یا مکاشفه‌ای این را تأیید نمی‌کند. این برداشت از این آگاهی ناشی می‌شود که این منطقه میانی به طریقی به کارکرد مکانیسم فضای پر نشده جهان بنیادین مربوط است.

ناحیه بیرونی بزرگترین و فعالترین سه کمربند هم مرکز و بیضی شکل پتانسیل ناشناخته فضا است. این منطقه مکان فعالیت‌های غیرقابل تصور است، نقطه مدار مرکزی برون تاییهایی که در هر جهت به سوی بیرونی‌ترین مرزهای هفت ابرجهان و فراتر از آن به سمت فضا پیش می‌روند تا قلمروهای عظیم و غیرقابل فهم تمامی فضای بیرونی را درنوردند. این حضور فضایی با وجود این که به طریقه فاش نشده‌ای به نظر می‌رسد به طور غیر مستقیم به خواست و فرامین الوهیت‌های بیکران، هنگامی که به صورت تثلیث عمل می‌کنند، پاسخگو است، به طور کامل غیرشخصی است. باور بر این است که این تمرکز کانونی مرکزی، مرکز بهشت، حضور فضایی مطلق کامل می‌باشد.

with the known functions of any triunity, but the primordial force-charge of space appears to be focalized in this area. This center consists of three concentric elliptical zones: The innermost is the focal point of the force-energy activities of Paradise itself; the outermost may possibly be identified with the functions of the Unqualified Absolute, but we are not certain concerning the space functions of the mid-zone.

11:55 (122:5) *The inner zone* of this force center seems to act as a gigantic heart whose pulsations direct currents to the outermost borders of physical space. It directs and modifies force-energies but hardly drives them. The reality pressure-presence of this primal force is definitely greater at the north end of the Paradise center than in the southern regions; this is a uniformly registered difference. The mother force of space seems to flow in at the south and out at the north through the operation of some unknown circulatory system which is concerned with the diffusion of this basic form of force-energy. From time to time there are also noted differences in the east-west pressures. The forces emanating from this zone are not responsive to observable physical gravity but are always obedient to Paradise gravity.

11:56 (122:6) *The mid-zone* of the force center immediately surrounds this area. This mid-zone appears to be static except that it expands and contracts through three cycles of activity. The least of these pulsations is in an east-west direction, the next in a north-south direction, while the greatest fluctuation is in every direction, a generalized expansion and contraction. The function of this mid-area has never been really identified, but it must have something to do with reciprocal adjustment between the inner and the outer zones of the force center. It is believed by many that the mid-zone is the control mechanism of the midspace or quiet zones which separate the successive space levels of the master universe, but no evidence or revelation confirms this. This inference is derived from the knowledge that this mid-area is in some manner related to the functioning of the nonpervaded-space mechanism of the master universe.

11:57 (122:7) *The outer zone* is the largest and most active of the three concentric and elliptical belts of unidentified space potential. This area is the site of unimagined activities, the central circuit point of emanations which proceed spaceward in every direction to the outermost borders of the seven superuniverses and on beyond to overspread the enormous and incomprehensible domains of all outer space. This space presence is entirely impersonal notwithstanding that in some undisclosed manner it seems to be indirectly responsive to the will and mandates of the infinite Deities when acting as the Trinity. This is believed to be the central focalization, the Paradise center, of

به نظر می‌رسد که تمامی اشکال نیرو و تمامی فازهای انرژی دارای مدار هستند. آنها در سرتاسر جهانها در گردشند و از طریق مسیرهای مشخص باز می‌گردند. اما در رابطه با برون تابیهای ناحیه فعال شده مطلق کامل، به نظر می‌رسد یا به سمت بیرون و یا به سوی داخل جریان دارند — هرگز هر دو همزمان نیستند. این ناحیه بیرونی طی اعصار طولانی با اندازه‌های غول‌آسا می‌نهد. برای اندکی بیشتر از یک میلیارد سال یورنشیا نیروی فضایی این مرکز به سوی بیرون جاری است. سپس برای یک مدت مشابه آن به سوی داخل روان خواهد شد. و جلوه‌های نیروی فضایی این مرکز جهانی هستند. آنها در سرتاسر تمامی فضای قابل پر شدن گسترش می‌یابند.

نیرو، انرژی، و ماده فیزیکی تماماً یکی هستند. تمامی نیرو - انرژی در ابتدا از بهشت تحتانی پیش رفتند و به دنبال تکمیل مدار فضایی خود سرانجام به آنجا باز می‌گردند. اما انرژیها و سازمانهای مادی جهان جهانها در مراحل پدیده‌ای کنونی‌شان همگی از بهشت تحتانی نیامدند. فضا از ادگاه چندین شکل از ماده و پیش ماده است. اگر چه ناحیه بیرونی مرکز نیرویی بهشت سرچشمه انرژیهای فضایی است، فضا از آنجا منشأ نمی‌یابد. فضا نیرو، انرژی، یا ماده نیست. تپشهای این ناحیه نیز دلیل تنفس فضا نمی‌باشند، اما فازهای داخل شونده و خارج شونده این ناحیه با دو میلیارد سال ادوار انبساط - انقباض فضا هماهنگ است.

6- تنفس فضا

ما مکانیسم واقعی تنفس فضا را نمی‌دانیم. ما صرفاً مشاهده می‌کنیم که تمامی فضا به طور متناوب انبساط و انقباض می‌یابد. این تنفس هم بر امتداد افقی فضای پر شده و هم بر امتدادهای عمودی فضای پر نشده که در مخازن پهناور فضایی بر فراز و زیر بهشت وجود دارند تأثیر دارد. در تلاش برای تصور مرزهای بیرونی حجم این مخازن فضایی، شما می‌توانید یک ساعت شنی را در نظر بگیرید.

به تدریج که جهانهای امتداد افقی فضای پر شده انبساط می‌یابند، مخازن امتداد عمودی فضای پر نشده انقباض می‌یابند و بالعکس. یک تلاقی فضای پر شده و پر نشده درست در زیر بهشت تحتانی وجود دارد. هر دو نوع فضا از میان کانالهای دگرپس کننده تنظیم کننده جاری می‌شوند. در آنجا در دوره‌های انقباض و انبساط کیهان تغییراتی به وجود می‌آید که فضای قابل رخنه به غیر قابل رخنه تبدیل می‌شود و بالعکس.

“فضای پر نشده” به این معنی است: پر نشده توسط آن نیروها، انرژیها، توانمندیها، و وجودهایی که وجودشان در فضای پر شده شناخته شده است. ما نمی‌دانیم که آیا فضای عمودی (مخزن) همیشه برای کارکرد به عنوان وزنه تعادل فضای افقی (جهان) اختصاص یافته است؛ ما نمی‌دانیم که آیا مقصودی خلاق

the space presence of the Unqualified Absolute.

11:58 (1231) All forms of force and all phases of energy seem to be encircuited; they circulate throughout the universes and return by definite routes. But with the emanations of the activated zone of the Unqualified Absolute there appears to be either an outgoing or an incoming — never both simultaneously. This outer zone pulsates in a long cycles of gigantic proportions. For a little more than one billion Urantia years the space-force of this center is outgoing; then for a similar length of time it will be incoming. And the space-force manifestations of this center are universal; they extend throughout all pervadable space.

11:59 (1232) All physical force, energy, and matter are one. All force-energy originally proceeded from nether Paradise and will eventually return thereto following the completion of its space circuit. But the energies and material organizations of the universe of universes did not all come from nether Paradise in their present phenomenal states; space is the womb of several forms of matter and prematter. Though the outer zone of the Paradise force center is the source of space-energies, space does not originate there. Space is not force, energy, or power. Nor do the pulsations of this zone account for the respiration of space, but the incoming and outgoing phases of this zone are synchronized with the two-billion-year expansion-contraction cycles of space.

6. SPACE RESPIRATION

11:61 (1233) We do not know the actual mechanism of space respiration; we merely observe that all space alternately contracts and expands. This respiration affects both the horizontal extension of pervaded space and the vertical extensions of unpervaded space which exist in the vast space reservoirs above and below Paradise. In attempting to imagine the volume outlines of these space reservoirs, you might think of an hourglass.

11:62 (1234) As the universes of the horizontal extension of pervaded space expand, the reservoirs of the vertical extension of unpervaded space contract and vice versa. There is a confluence of pervaded and unpervaded space just underneath nether Paradise. Both types of space there flow through the transmuted regulation channels, where changes are wrought making pervadable space nonpervadable and vice versa in the contraction and expansion cycles of the cosmos.

11:63 (1235) “Unpervaded” space means: unpervaded by those forces, energies, powers, and presences known to exist in pervaded space. We do not know whether vertical (reservoir) space is destined always to function as the equipoise of horizontal (universe) space; we do not know whether there is a

در رابطه با فضای پر نشده وجود دارد؛ ما به راستی در مورد مخازن فضایی بسیار کم می‌دانیم، صرفاً این که وجود دارند، و این که به نظر می‌رسد دوره‌های انبساط - انقباض فضای جهان جهانها را متعادل می‌کنند.

دوره‌های تنفس فضا در هر فاز برای اندکی بیش از یک میلیارد سال یورنثیا به درازا می‌کشند. در طول یک فاز جهانها انبساط می‌یابند. در طول فاز بعد انقباض می‌یابند. فضای پر شده اکنون به نقطه میانی فاز در حال انبساط نزدیک می‌شود، در حالی که فضای پر نشده به نقطه میانی فاز در حال انقباض نزدیک می‌شود، و ما اطلاع یافته‌ایم که بیرونی‌ترین سرحدات هر دو گستره فضایی به لحاظ تنوریک اکنون تقریباً با بهشت هم فاصله هستند. مخازن فضای پر نشده اکنون به طور عمودی بر فراز بهشت فوقانی و زیر بهشت تحتانی امتداد می‌یابند، درست تا حدی که فضای پر شده جهان از بهشت پیرامون تا چهارمین سطح فضای بیرونی و حتی فراتر از آن به طور افقی به سوی بیرون امتداد می‌یابد.

مخازن فضایی برای مدت یک میلیارد سال به وقت یورنثیا منقبض می‌شوند، در حالی که جهان بنیادین و فعالیت‌های نیرویی تمامی فضای افقی انبساط می‌یابند. بدین ترتیب به اندکی بیش از دو میلیارد سال به وقت یورنثیا زمان لازم است که یک دوره انبساط - انقباض کامل گردد.

7- کارکردهای فضایی بهشت

فضا در هیچیک از سطوح بهشت وجود ندارد. اگر کسی از سطح فوقانی بهشت به طور مستقیم به بالا بنگرد، هیچ چیز را جز فضای پر نشده که به خارج می‌رود یا به داخل می‌آید نمی‌بیند، درست آنطور که اکنون به داخل می‌آید. فضا با بهشت تماس ندارد، فقط ناحیه‌های ساکن فضای میانی با جزیره مرکزی تماس دارند.

بهشت در واقع هسته بی‌حرکت ناحیه‌های نسبتاً ساکنی است که بین فضای پر شده و پر نشده وجود دارد. به نظر می‌رسد که این ناحیه‌ها از نظر جغرافیایی یک امتداد نسبی بهشت باشند، اما احتمالاً در آنها قدری حرکت وجود دارد. ما خیلی کم در مورد آنها می‌دانیم، اما مشاهده می‌کنیم که این ناحیه‌های برخورد از حرکت کاهش یافته فضایی پر شده و پر نشده را جدا می‌سازند. سابقاً ناحیه‌های مشابهی میان سطوح فضای پر شده وجود داشتند، اما اینها اکنون کمتر ساکن هستند.

برش عرضی عمودی تمامی فضا اندکی شبیه صلیب مالتی است، که تیرکهای افقی آن نمایانگر فضای (جهان) پر شده و تیرکهای عمودی نمایانگر فضای (مخزن) پر نشده است. مناطق بین چهار تیرک آنها را از هم جدا می‌سازند، تا اندازه‌ای همانطور که ناحیه‌های فضایی میانی فضای پر شده و پر نشده را جدا می‌سازند. این ناحیه‌های ساکن فضای میانی در فواصل زیادت و زیادت از بهشت اندازمشان بزرگتر و بزرگتر می‌شود، و سرانجام مرزهای تمامی فضا را احاطه می‌کنند و مخازن فضایی و تمامی امتداد فضای پر شده، هر دو، را به طور کامل فرا می‌گیرند.

creative intent concerning unpervaded space; we really know very little about the space reservoirs, merely that they exist, and that they seem to counterbalance the space-expansion-contraction cycles of the universe of universes.

11:64 (123:9) The cycles of space respiration extend in each phase for a little more than one billion Urantia years. During one phase the universes expand; during the next they contract. Pervaded space is now approaching the mid-point of the expanding phase, while unpervaded space nears the mid-point of the contracting phase, and we are informed that the outermost limits of both space extensions are, theoretically, now approximately equidistant from Paradise. The unpervaded-space reservoirs now extend vertically above upper Paradise and below nether Paradise just as far as the pervaded space of the universe extends horizontally outward from peripheral Paradise to and even beyond the fourth outer space level.

11:65 (124:1) For a billion years of Urantia time the space reservoirs contract while the master universe and the force activities of all horizontal space expand. It thus requires a little over two billion Urantia years to complete the entire expansion-contraction cycle.

7. SPACE FUNCTIONS OF PARADISE

11:71 (124:2) Space does not exist on any of the surfaces of Paradise. If one "looked" directly up from the upper surface of Paradise, one would "see" nothing but unpervaded space going out or coming in, just now coming in. Space does not touch Paradise; only the quiescent *mid-space zones* come in contact with the central Isle.

11:72 (124:3) Paradise is the actually motionless nucleus of the relatively quiescent zones existing between pervaded and unpervaded space. Geographically these zones appear to be a relative extension of Paradise, but there probably is some motion in them. We know very little about them, but we observe that these zones of lessened space motion separate pervaded and unpervaded space. Similar zones once existed between the levels of pervaded space, but these are now less quiescent.

11:73 (124:4) The vertical cross section of total space would slightly resemble a Maltese cross, with the horizontal arms representing pervaded (universe) space and the vertical arms representing unpervaded (reservoir) space. The areas between the four arms would separate them somewhat as the mid-space zones separate pervaded and unpervaded space. These quiescent mid-space zones grow larger and larger at greater and greater distances from Paradise and eventually encompass the borders of all space and completely incapsulate both the space reservoirs and the entire horizontal

فضا نه وضع مادون مطلق در درون است، و نه حضور مطلق کامل، و یک کارکرد غایی نیز نیست. آن اعطای بهشت است، و باور بر این است که فضای جهان بزرگ و فضای تمامی مناطق بیرونی در واقع توسط توانمندی فضایی نیایی مطلق کامل مورد رسوخ واقع شده است. از فاصله نزدیک تا بهشت پیرامون، این فضای پر شده تا سطح چهارم فضا و ماوراء پیرامون جهان بنیادین به طور افقی به سمت بیرون امتداد می‌یابد، اما چقدر فراتر از آن، ما نمی‌دانیم.

اگر شما یک سطح محدود، اما بی‌اندازه بزرگ به شکل V را تصور کنید، که در زوایای قائمه نسبت به هر دو سطح فوقانی و تحتانی بهشت قرار گرفته، و رأس آن تقریباً مماس با بهشت پیرامون باشد، و سپس مجسم کنید که این سطح در گردش بیضی شکل حول بهشت باشد، گردش آن کمابیش مرزهای بیرونی حجم فضای پر شده را ترسیم می‌کند.

یک حد بالایی و پایینی نسبت به فضای افقی در رابطه با هر مکان مفروض در جهات وجود دارد. اگر کسی بتواند نسبت به سطح اروانتان در زوایای قائمه به حد مکفی دور شود، چه بالا-یا پایین، سرانجام با حد بالایی یا پایینی فضای پر شده روبرو خواهد شد. در حیطه ابعاد شناخته شده جهان بنیادین این سرحدات در فواصل زیادتر و زیادتر از بهشت بیشتر و بیشتر از هم دور می‌شوند. فضا ضخیم می‌شود، و نسبت به سطح آفرینش، جهات، تا اندازه‌ای سریع‌تر ضخیم می‌شود.

ناحیه‌های نسبتاً آرام بین سطوح فضا، مثل آنی که هفت ابرجهان را از اولین سطح بیرونی فضا جدا می‌سازد، مناطق بیضی شکل عظیمی از فعالیت‌های ساکن فضایی هستند. این ناحیه‌ها کهکشانهای عظیمی را که با حرکت جمعی منظم به دور بهشت به سرعت حرکت می‌کنند جدا می‌سازند. شما می‌توانید اولین سطح بیرونی فضا، یعنی جایی که جهانهای بیشمار اکنون در حال شکل‌یابی هستند، را به صورت یک حرکت عظیمی از کهکشانها تجسم کنید که به دور بهشت در حال چرخشند. آنها در بالا- و پایین توسط ناحیه‌های فضای میانی ساکن محدود شده‌اند، و در حاشیه‌های درونی و بیرونی توسط ناحیه‌های نسبتاً آرام فضا محدود شده‌اند.

بدین ترتیب یک سطح فضا به صورت یک ناحیه حرکت بیضی شکل که در همه سمت‌ها توسط بی‌حرکتی نسبی محاصره شده عمل می‌کند. چنین روابطی از حرکت و سکون در برگیرنده یک مسیر قوسی فضایی از مقاومت کاهش یافته نسبت به حرکت می‌باشد که در سرتاسر جهان توسط نیروی کیهانی و انرژی در حال پدیداری، آنطور که برای ابد به گرد جزیره بهشت می‌چرخند، دنبال می‌شود.

این ناحیه‌بندی متناوب جهان بنیادین، به همراه گردش متناوب کهکشانها در جهت عقربه‌های ساعت و خلاف جهت عقربه‌های ساعت، عاملی در ثبات جاذبه فیزیکی است که برای جلوگیری از تشدید فشار جاذبه تا نقطه فعالیت‌های متلاشی‌کننده و پراکنده‌ساز طراحی شده است. چنین ترتیبی تأثیر ضد جاذبه‌ای دارد و روی

extension of pervaded space.

11:7.4 (124.5) Space is neither a subabsolute condition within, nor the presence of, the Unqualified Absolute, neither is it a function of the Ultimate. It is a bestowal of Paradise, and the space of the grand universe and that of all outer regions is believed to be actually pervaded by the ancestral space potency of the Unqualified Absolute. From near approach to peripheral Paradise, this pervaded space extends horizontally outward through the fourth space level and beyond the periphery of the master universe, but how far beyond we do not know.

11:7.5 (124.6) If you imagine a finite, but inconceivably large, V-shaped plane situated at right angles to both the upper and lower surfaces of Paradise, with its point nearly tangent to peripheral Paradise, and then visualize this plane in elliptical revolution about Paradise, its revolution would roughly outline the volume of pervaded space.

11:7.6 (124.7) There is an upper and a lower limit to horizontal space with reference to any given location in the universes. If one could move far enough at right angles to the plane of Orvonton, either up or down, eventually the upper or lower limit of pervaded space would be encountered. Within the known dimensions of the master universe these limits draw farther and farther apart at greater and greater distances from Paradise; space thickens, and it thickens somewhat faster than does the plane of creation, the universes.

11:7.7 (125.1) The relatively quiet zones between the space levels, such as the one separating the seven superuniverses from the first outer space level, are enormous elliptical regions of quiescent space activities. These zones separate the vast galaxies which race around Paradise in orderly procession. You may visualize the first outer space level, where untold universes are now in process of formation, as a vast procession of galaxies swinging around Paradise, bounded above and below by the midspace zones of quiescence and bounded on the inner and outer margins by relatively quiet space zones.

11:7.8 (125.2) A space level thus functions as an elliptical region of motion surrounded on all sides by relative motionlessness. Such relationships of motion and quiescence constitute a curved space path of lessened resistance to motion which is universally followed by cosmic force and emergent energy as they circle forever around the Isle of Paradise.

11:7.9 (125.3) This alternate zoning of the master universe, in association with the alternate clockwise and counterclockwise flow of the galaxies, is a factor in the stabilization of physical gravity designed to prevent the accentuation of gravity pressure to the point of disruptive and dispersive activities. Such an

سرعت‌های از جهات دیگر خطرناک به صورت ترمز عمل می‌کند.

arrangement exerts antigravity influence and acts as a brake upon otherwise dangerous velocities.

8- جاذبه بهشت

کشش غیرقابل گریز جاذبه به طور مؤثر تمامی کرات تمامی جهانهای فضا را محکم در چنگال نگاه می‌دارد. جاذبه گیرایی تماماً قدرتمند حضور فیزیکی بهشت است. جاذبه ریسمن تماماً قدرتمندی است که ستارگان تابان، خورشیدهای سوزان، و کرات در حال چرخشی که زیورهای فیزیکی جهانی خدای جاودانه را تشکیل می‌دهند به آن آویخته‌اند، خدایی که کلیه چیزها است، تمامی چیزها را پر می‌کند، و در او تمامی چیزها موجودیت دارند.

جزیره بهشت نقطه مرکزی و قانونی جاذبه مطلق مادی است، که با اجرام جاذبه‌دار تاریک که به دور هاون می‌چرخند و توسط مخازن فوقانی و تحتانی فضا متعادل گشته‌اند کامل شده است. تمامی برون تابیهای شناخته شده بهشت تحتانی به گونه‌ای تغییرناپذیر و بی‌خطا به کشش جاذبه مرکزی که روی مدارهای بی‌پایان سطوح بیضی شکل فضایی جهان بنیادین عمل می‌کنند واکنش نشان می‌دهند. هر شکل شناخته شده واقعیت کیهانی از انحای اعصار، مسیر گرد، و چرخش بیضی شکل بزرگ برخوردار است.

فضا نسبت به جاذبه واکنش نشان نمی‌دهد، اما روی جاذبه به صورت یک متعادل کننده عمل می‌کند. بدون بالش فضایی، عمل انفجاری اجرام فضایی پیرامون را تکان می‌دهد. فضای پر شده همچنین یک تأثیر ضد جاذبه‌ای روی جاذبه فیزیکی با خطی اعمال می‌کند. فضا در واقع می‌تواند این عمل جاذبه را خنثی نماید، گر چه نمی‌تواند آن را به تأخیر اندازد. جاذبه مطلق جاذبه بهشت است. جاذبه محلی یا خطی به مرحله الکتریکی انرژی یا ماده مربوط است. آن در درون جهان مرکزی، ابرجهانها، یا جهانهای بیرونی عمل می‌کند، هر جا که مادیت‌یابی مناسب رخ داده باشد.

اشکال بیشمار نیروی کیهانی، انرژی فیزیکی، توان جهانی، و مادیت یابیهای گوناگون سه مرحله کلی، گر چه نه کاملاً مشخص از واکنش به جاذبه بهشت را آشکار می‌سازند:

1- مراحل پیش جاذبه (نیرو). این اولین مرحله در مجزا کردن توانمندی فضایی به اشکال پیش انرژی نیروی کیهانی است. این حالت با مفهوم نیرو - شارژ آغازین فضا که گاهی اوقات انرژی خالص یا سگرگاتا نامیده می‌شود قابل مقایسه است.

2- مراحل جاذبه (انرژی). این تغییر نیرو - شارژ فضا توسط عمل سازمان دهندگان نیروی بهشت ایجاد می‌شود. آن از پدیداری سیستمهای انرژی که به کشش جاذبه بهشت واکنش نشان می‌دهند خبر می‌دهد. این انرژی پدیدار شده بدواً خنثی است اما به دنبال دگرپدیی بیشتر کیفیتهای به اصطلاح منفی و مثبت به نمایش می‌گذارد. ما این مراحل را آلتیماتا می‌نامیم.

8. PARADISE GRAVITY

11:81 (125:4) The inescapable pull of gravity effectively grips all the worlds of all the universes of all space. Gravity is the all-powerful grasp of the physical presence of Paradise. Gravity is the omnipotent strand on which are strung the gleaming stars, blazing suns, and whirling spheres which constitute the universal physical adornment of the eternal God, who is all things, fills all things, and in whom all things consist.

11:82 (125:5) The center and focal point of absolute material gravity is the Isle of Paradise, complemented by the dark gravity bodies encircling Havona and equilibrated by the upper and nether space reservoirs. All known emanations of nether Paradise invariably and unerringly respond to the central gravity pull operating upon the endless circuits of the elliptical space levels of the master universe. Every known form of cosmic reality has the bend of the ages, the trend of the circle, the swing of the great ellipse.

11:83 (125:6) Space is nonresponsive to gravity, but it acts as an equilibrant on gravity. Without the space cushion, explosive action would jerk surrounding space bodies. Pervaded space also exerts an antigravity influence upon physical or linear gravity; space can actually neutralize such gravity action even though it cannot delay it. Absolute gravity is Paradise gravity. Local or linear gravity pertains to the electrical stage of energy or matter; it operates within the central, super-, and outer universes, wherever suitable materialization has taken place.

11:84 (125:7) The numerous forms of cosmic force, physical energy, universe power, and various materializations disclose three general, though not perfectly clear-cut, stages of response to Paradise gravity:

11:85 (126:1) 1. *Pregravity Stages (Force)*. This is the first step in the individuation of space potency into the pre-energy forms of cosmic force. This state is analogous to the concept of the primordial force-charge of space, sometimes called *pure energy* or *segregata*.

11:86 (126:2) 2. *Gravity Stages (Energy)*. This modification of the force-charge of space is produced by the action of the Paradise force organizers. It signalizes the appearance of energy systems responsive to the pull of Paradise gravity. This emergent energy is originally neutral but consequent upon further metamorphosis will exhibit the so-called negative and positive qualities. We designate these stages *ultimata*.

3- مراحل پس جاذبه‌ای (توان جهان). در این مرحله، انرژی - ماده به کنترل جاذبه خطی واکنش نشان می‌دهد. در جهان مرکزی این سیستم‌های فیزیکی سازمان‌های سه‌گانه‌ای هستند که به نام تریاتا شناخته شده‌اند. آنها سیستم‌های مادر فوق‌العاده قدرتمند آفرینش زمان و مکان هستند. سیستم‌های فیزیکی ابرجهانها توسط مدیران نیروی جهان و همکاران آنها سازماندهی شده‌اند. این سازمان‌های مادی از ساختار دوگانه برخوردارند و به نام گراوینا شناخته شده‌اند. اجرام تاریک جاذبه‌دار که به دور هاونا می‌چرخند نه تریاتا هستند و نه گراوینا، و نیروی کششی آنها هر دو شکل جاذبه فیزیکی، خطی و مطلق، را آشکار می‌سازد.

توانمندی فضایی در معرض فعل و انفعالات هیچ شکلی از نیروی جاذبه قرار ندارد. این عطیه آغازین بهشت یک سطح موجود واقعیت نیست، اما نیای تمامی واقعیت‌های نسبی کششی غیروچی، تمامی جلوه‌های نیرو - انرژی و سازمان نیرو و ماده، است. توانمندی فضایی عبارتی است که تعریفش مشکل است. آن به معنی آنچه که نیای فضا است نیست. معنی آن باید ایده توانمندیها و پتانسیلهایی که در درون فضا وجود دارند را برساند. آن می‌تواند کمابیش به این صورت تصور شود که در بر گیرنده تمامی آن تأثیرات مطلق و پتانسیلهایی که از بهشت سرچشمه یافته‌اند و حضور فضایی مطلق کامل را تشکیل می‌دهند می‌باشد.

بهشت سرچشمه مطلق و نقطه کانونی جاودانه تمامی انرژی - ماده در جهان جهانها است. مطلق کامل آشکار کننده، تنظیم کننده، و مخزن آن چیزی است که بهشت را به عنوان سرچشمه و منشأ خود دارد. حضور جهانی مطلق کامل به نظر می‌رسد برابر با مفهوم یک بیکرانگی بالقوه بسط جاذبه، یک کشش انعطاف‌پذیر وجود بهشت باشد. این مفهوم در فهم این واقعیت که همه چیز به سمت داخل به سوی بهشت کشیده می‌شود به ما کمک می‌کند. این تصویر ابتدایی اما با این وجود کمک کننده است. آن همچنین روشن می‌سازد که چرا جاذبه همیشه ترجیحاً در صفحه عمود بر جرم عمل می‌کند، پدیده‌ای که نشان دهنده ابعاد متفاوت بهشت و آفرینشهای پیرامون آن است.

9- بی‌همتایی بهشت

بهشت بی‌همتا است، از این نظر که قلمرو منشأ آغازین و هدف نهایی فرجام تمامی شخصیت‌های روحی است. اگر چه حقیقت دارد که سرنوشت تمامی موجودات پایین‌تر روحی جهانهای محلی به طور بلافاصله در بهشت نیست، بهشت هنوز هدف آرزومند برای تمامی شخصیت‌های فوق مادی است.

بهشت مرکز جغرافیایی بی‌نهایت است. آن بخشی از آفرینش جهانی، نه حتی یک بخش واقعی جهان جاودان هاونا، می‌باشد. ما معمولاً به جزیره مرکزی به این صورت که به جهان الهی تعلق دارد اشاره می‌کنیم، اما در واقع چنین نیست. بهشت یک وجود جاودان و

11:87 (126:3) 3. *Postgravity Stages (Universe Power)*. In this stage, energy-matter discloses response to the control of linear gravity. In the central universe these physical systems are threefold organizations known as *triata*. They are the superpower mother systems of the creations of time and space. The physical systems of the superuniverses are mobilized by the Universe Power Directors and their associates. These material organizations are dual in constitution and are known as *gravita*. The dark gravity bodies encircling Havona are neither *triata* nor *gravita*, and their drawing power discloses both forms of physical gravity, linear and absolute.

11:88 (126:4) Space potency is not subject to the interactions of any form of gravitation. This primal endowment of Paradise is not an actual level of reality, but it is ancestral to all relative functional nonspirit realities — all manifestations of force-energy and the organization of power and matter. Space potency is a term difficult to define. It does not mean that which is ancestral to space; its meaning should convey the idea of the potencies and potentials existent within space. It may be roughly conceived to include all those absolute influences and potentials which emanate from Paradise and constitute the space presence of the Unqualified Absolute.

11:89 (126:5) Paradise is the absolute source and the eternal focal point of all energy-matter in the universe of universes. The Unqualified Absolute is the revealer, regulator, and repository of that which has Paradise as its source and origin. The universal presence of the Unqualified Absolute seems to be equivalent to the concept of a potential infinity of gravity extension, an elastic tension of Paradise presence. This concept aids us in grasping the fact that everything is drawn inward towards Paradise. The illustration is crude but nonetheless helpful. It also explains why gravity always acts preferentially in the plane perpendicular to the mass, a phenomenon indicative of the differential dimensions of Paradise and the surrounding creations.

9. THE UNIQUENESS OF PARADISE

11:91 (126:6) Paradise is unique in that it is the realm of primal origin and the final goal of destiny for all spirit personalities. Although it is true that not all of the lower spirit beings of the local universes are immediately destined to Paradise, Paradise still remains the goal of desire for all supermaterial personalities.

11:92 (126:7) Paradise is the geographic center of infinity; it is not a part of universal creation, not even a real part of the eternal Havona universe. We commonly refer to the central Isle as belonging to the divine universe, but it really does not. Paradise

ویژه است.

در ابدیت گذشته، هنگامی که پدر جهانی جلوه شخصیت بیکران روح خود را در وجود پسر جاودان اهدا نمود، به طور همزمان پتانسیل بیکرانی وجود غیرشخصی خود را به صورت بهشت آشکار ساخت. بهشت غیرشخصی و غیرروحي به نظر می‌رسد بازتاب اجتناب ناپذیر خواست و عمل پدر بوده است که پسر اولیه را جاودانه نمود. بدین ترتیب پدر واقعیت را در دو مرحله واقعی پیش راند: شخصی و غیرشخصی، روحی و غیرروحي. تنش بین آنها، در شرایط وجود میل به عمل توسط پدر و پسر به عامل مشترک و جهان مرکزی کرات مادی و موجودات روحی موجودیت داد.

هنگامی که واقعیت به شکل شخصی و غیرشخصی (پسر جاودان و بهشت) متمایز می‌شود، "الوهیت" نامیدن آنچه که غیرشخصی است به سختی صحیح است، مگر این که به طریقی شایسته باشد. بازتابهای انرژی و مادی اعمال الوهیت به سختی می‌توانند الوهیت نامیده شوند. الوهیت ممکن است موجب چیز زیادی شود که الوهیت نیست، و بهشت الوهیت نیست، و آنطور که انسان فانی اصلاً بتواند احتمالاً چنین عبارتی را بفهمد، هشیار هم نیست.

بهشت نیای هیچ موجود یا موجودیت زنده‌ای نیست. آن یک آفریننده نیست. روابط شخصیتی و ذهنی - روحی انتقال‌پذیر هستند، اما الگو چنین نیست. الگوها هرگز بازتاب نیستند. آنها کپی یا تولید مجدد هستند. بهشت مطلق الگوها است. هاونا نمایش این پتانسیلها در واقعیت است.

منزل خداوند، مرکزی و جاودانه، شکوهمند و ایده‌آل است. خانه او الگویی زیبا برای تمامی کرات ستاد مرکزی جهان است، و جهان مرکزی اقامتگاه بلافصل او الگویی برای تمامی جهانها در ایده‌آلها، سازمان، و سرنوشت غایی آنها است.

بهشت ستاد مرکزی جهانی تمامی فعالیتهای شخصیتی و منبع - مرکز تمامی تجلی‌های نیرویی - فضایی و انرژی است. هر چیزی که بوده است، اکنون هست، یا سرانجام خواهد بود، از این مکان ابدی مرکزی خدایان جاودانه آمده است، اکنون می‌آید، یا خواهد آمد. بهشت مرکز تمامی آفرینش، سرچشمه تمامی انرژیها، و مکان منشأ آغازین تمامی شخصیتها است.

با این همه، برای انسانها مهمترین چیز در باره بهشت جاودان این واقعیت است که این منزلگاه کامل پدر جهانی سرنوشت واقعی و بسیار دور روانهای فناپذیر فرزندان انسانی و مادی خداوند، مخلوقات در حال فراز کرات تکاملی زمان و فضا است. هر انسان خداشناس که دوران زندگانی انجام خواست خداوند را با میل پندیرا شده است از پیش به رنگبری مسیر طولانی طولانی بهشتی جستجوی الوهیت و نیل به کمال مبادرت ورزیده است. و هنگامی که چنین موجود حیوان منشأ در پیشگاه خدایان در بهشت می‌ایستد، چنان که تعدادی بیشمار اکنون چنین می‌کنند، از آنجا که از کرات دون پایه فضا فراز یافته است، چنین دستاوردی نمایانگر واقعیت یک دگرگونی

is an eternal and exclusive existence.

11:93 (127:1) In the eternity of the past, when the Universal Father gave infinite personality expression of his spirit self in the being of the Eternal Son, simultaneously he revealed the infinity potential of his nonpersonal self as Paradise. Nonpersonal and nonspiritual Paradise appears to have been the inevitable repercussion to the Father's will and act which eternalized the Original Son. Thus did the Father project reality in two actual phases — the personal and the nonpersonal, the spiritual and the nonspiritual. The tension between them, in the face of will to action by the Father and the Son, gave existence to the Conjoint Actor and the central universe of material worlds and spiritual beings.

11:94 (127:2) When reality is differentiated into the personal and the nonpersonal (Eternal Son and Paradise), it is hardly proper to call that which is nonpersonal "Deity" unless somehow qualified. The energy and material repercussions of the acts of Deity could hardly be called Deity. Deity may cause much that is not Deity, and Paradise is not Deity; neither is it conscious as mortal man could ever possibly understand such a term.

11:95 (127:3) Paradise is not ancestral to any being or living entity; it is not a creator. Personality and mind-spirit relationships are *transmissible*, but pattern is not. Patterns are never reflections; they are duplications — reproductions. Paradise is the absolute of patterns; Havona is an exhibit of these potentials in actuality.

11:96 (127:4) God's residence is central and eternal, glorious and ideal. His home is the beautiful pattern for all universe headquarters worlds; and the central universe of his immediate indwelling is the pattern for all universes in their ideals, organization, and ultimate destiny.

11:97 (127:5) Paradise is the universal headquarters of all personality activities and the source-center of all force-space and energy manifestations. Everything which has been, now is, or is yet to be, has come, now comes, or will come forth from this central abiding place of the eternal Gods. Paradise is the center of all creation, the source of all energies, and the place of primal origin of all personalities.

11:98 (127:6) After all, to mortals the most important thing about eternal Paradise is the fact that this perfect abode of the Universal Father is the real and far-distant destiny of the immortal souls of the mortal and material sons of God, the ascending creatures of the evolutionary worlds of time and space. Every God-knowing mortal who has espoused the career of doing the Father's will has already embarked upon the long, long Paradise trail of divinity pursuit and perfection attainment. And when such an animal-origin being does stand, as countless numbers now do, before the Gods on

معنوی است که هم مرز سرحدات تعالی‌گری است.

Paradise, having ascended from the lowly spheres of space, such an achievement represents the reality of a spiritual transformation bordering on the limits of supremacy.

[ارائه شده توسط یک کامل‌کننده خرد که توسط قدمای ایامها در یوورسا بدین گونه مأموریت یافته است.]

^{11:99 (127.7)} [Presented by a Perfector of Wisdom commissioned thus to function by the Ancients of Days on Uversa.]

مقاله 12. جهان جهانها

013 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 011

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 12

جهان جهانها

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سطوح فضایی جهان بنیادین
- 2- قلمروهای مطلق کامل
- 3- جاذبه جهانی
- 4- فضا و حرکت
- 5- زمان و فضا
- 6- کنترل فراگیر جهانی
- 7- جزء و کل
- 8- ماده، ذهن، و روح
- 9- واقعیتهای شخصی

مقدمه مقاله

پهنای آفرینش گسترده پدر جهانی کاملاً فراتر از توان تخیل متناهی است. عظمت جهان بنیادین حتی موجودی در رده من را در حیرت فرو می‌برد. اما چیزهای زیادی پیرامون طرح و آرایش جهانها می‌توان به ذهن انسانی آموخت. شما می‌توانید تا اندازه‌ای از سازماندهی فیزیکی و مدیریت شگفت‌انگیز آنها آگاه شوید. شما ممکن است چیز زیادی پیرامون گروههای گوناگون موجودات هوشمندی که در هفت ابرجهان زمان و جهان مرکزی ابدیت سکونت دارند بیاموزید.

در اصل، یعنی در پتانسیل جاودانه، ما آفرینش مادی را نامتناهی می‌انگاریم. زیرا پدر جهانی در واقع نامتناهی است، اما همینطور که تمام آفرینش مادی را مطالعه و مشاهده می‌کنیم، می‌دانیم که آن در هر لحظه مفروض از زمان محدود است، گرچه برای اذهان متناهی شما آن نسبتاً نامحدود و در واقع لایتناهی است.

ما بر مبنای مطالعه قانون فیزیک و مشاهده قلمروهای پرستاره باور داریم که آفریننده بیکران هنوز در نهایت جلودگری کیهانی هویدا نشده است، و این که بخش عمده پتانسیل کیهانی بیکران هنوز خود شامل و

PAPER 12

THE UNIVERSE OF UNIVERSES

SECTIONS

Introduction

1. Space Levels of the Master Universe
2. The Domains of the Unqualified Absolute
3. Universal Gravity
4. Space and Motion
5. Space and Time
6. Universal Overcontrol
7. The Part and the Whole
8. Matter, Mind, and Spirit
9. Personal Realities

INTRODUCTION

^{1201 (128.1)} THE immensity of the far-flung creation of the Universal Father is utterly beyond the grasp of finite imagination; the enormousness of the master universe staggers the concept of even my order of being. But the mortal mind can be taught much about the plan and arrangement of the universes; you can know something of their physical organization and marvelous administration; you may learn much about the various groups of intelligent beings who inhabit the seven superuniverses of time and the central universe of eternity.

^{1202 (128.2)} In principle, that is, in eternal potential, we conceive of material creation as being infinite because the Universal Father is actually infinite, but as we study and observe the total material creation, we know that at any given moment in time it is limited, although to your finite minds it is comparatively limitless, virtually boundless.

^{1203 (128.3)} We are convinced, from the study of physical law and from the observation of the starry realms, that the infinite Creator is not yet manifest in finality of cosmic expression, that much of the

آشکار ناشده است. برای موجودات آفریده شده ممکن است جهان بنیادین تقریباً لایتنهای به نظر رسد، اما از تکمیل شدگی بسیار دور است. آفرینش مادی هنوز دارای سرحدات فیزیکی است، و آشکارسازی تجربی مقصود جاودانه هنوز در جریان است.

1- سطوح فضایی جهان بنیادین

جهان جهانها یک سطح نامتناهی، یک مکعب بی انتها یا یک دایره نامحدود نیست، آن قطعاً دارای ابعاد است. قوانین سازمان و اداره فیزیکی به طور یقین اثبات می کنند که تمامی تجمع پهناور نیرو - انرژی و ماده - توان نهایتاً به صورت یک واحد فضایی، به صورت یک مجموعه سازمان یافته و هماهنگ شده عمل می کند. رفتار قابل مشاهده آفرینش مادی در بر گیرنده اثبات یک جهان فیزیکی است که از سرحدات مشخص برخوردار است. گواه نهایی یک جهان دایره ای شکل و برخوردار از حد و مرز معین، هر دو، از طریق این واقعیت به خوبی شناخته شده به ما داده می شود که تمامی اشکال انرژی بنیادین همواره به دور مسیر منحنی سطوح فضایی جهان بنیادین در اطاعت از کشش بی وقفه و مطلق جاذبه بهشت می چرخند.

سطوح متوالی فضایی جهان بنیادین در بر گیرنده بخشهای اصلی فضای پر شده - تمامی آفرینش، سازمان یافته و بخشاً مسکونی یا در آینده سازمان یافته و مسکونی - هستند. اگر جهان بنیادین یک سری از سطوح فضایی برخوردار از سطوح بیضی شکل فضایی با مقاومت کاهش یافته نسبت به حرکت، و با ناحیه های متناوب سکون نسبی نبود، ما تصور می کنیم قدری از انرژیهای کیهانی مشاهده می شدند که تا دامنه بی نهایت در یک مسیر نامعلوم خط مستقیم به فضای بی راهه پرتاب می شدند. اما ما هرگز نیرو، انرژی، یا ماده را در حال چنین عملکردی نمی یابیم. آنها همواره چرخش می کنند، و همیشه در خط سیر مدارهای بزرگ فضایی قوسوار پیش می روند.

اگر از بهشت با گذار از امتداد افقی فضای پر شده به سمت بیرون پیشروی شود، وجود جهان بنیادین در شش بیضی هم مرکز، سطوح فضایی که به دور جزیره مرکزی می چرخند، مشاهده می شود:

1- جهان مرکزی — هاونا.

2- هفت ابرجهان.

3- اولین سطح فضای بیرونی.

4- دومین سطح فضای بیرونی.

5- سومین سطح فضای بیرونی.

6- چهارمین و بیرونی ترین سطح فضا.

هاونا، جهان مرکزی، یک آفرینش زمان نیست. آن یک وجود جاودان است. این جهان بدون آغاز و بی پایان متشکل از یک میلیارد کره کمال متعالی است و توسط اجرام غول آسای تاریک جانبدار محصور شده است. در مرکز هاونا جزیره ساکن و مطلقاً باثبات بهشت قرار

cosmic potential of the Infinite is still self-contained and unrevealed. To created beings the master universe might appear to be almost infinite, but it is far from finished; there are still physical limits to the material creation, and the experiential revelation of the eternal purpose is still in progress.

1. SPACE LEVELS OF THE MASTER UNIVERSE

^{121.1 (128.4)} The universe of universes is not an infinite plane, a boundless cube, nor a limitless circle; it certainly has dimensions. The laws of physical organization and administration prove conclusively that the whole vast aggregation of force-energy and matter-power functions ultimately as a space unit, as an organized and co-ordinated whole. The observable behavior of the material creation constitutes evidence of a physical universe of definite limits. The final proof of both a circular and delimited universe is afforded by the, to us, well-known fact that all forms of basic energy ever swing around the curved path of the space levels of the master universe in obedience to the incessant and absolute pull of Paradise gravity.

^{121.2 (128.5)} The successive space levels of the master universe constitute the major divisions of pervaded space — total creation, organized and partially inhabited or yet to be organized and inhabited. If the master universe were not a series of elliptical space levels of lessened resistance to motion, alternating with zones of relative quiescence, we conceive that some of the cosmic energies would be observed to shoot off on an infinite range, off on a straight-line path into trackless space; but we never find force, energy, or matter thus behaving; ever they whirl, always swinging onward in the tracks of the great space circuits.

^{121.3 (129.1)} Proceeding outward from Paradise through the horizontal extension of pervaded space, the master universe is existent in six concentric ellipses, the space levels encircling the central Isle:

^{121.4 (129.2)} 1. The Central Universe — Havona.

^{121.5 (129.3)} 2. The Seven Superuniverses.

^{121.6 (129.4)} 3. The First Outer Space Level.

^{121.7 (129.5)} 4. The Second Outer Space Level.

^{121.8 (129.6)} 5. The Third Outer Space Level.

^{121.9 (129.7)} 6. The Fourth and Outermost Space Level.

^{121.10 (129.8)} *Havona*, the central universe, is not a time creation; it is an eternal existence. This never-beginning, never-ending universe consists of one billion spheres of sublime perfection and is surrounded by the enormous dark gravity bodies. At

دارد، که توسط بیست و یک قمر آن احاطه شده است. به سبب وجود اجرام غول‌آسای تاریک جاذبه‌دار که حول حاشیه جهان مرکزی می‌چرخند، محتوای جرمی این آفرینش مرکزی بسیار زیاده‌تر از تمامی جرم شناخته شده تمامی هفت ناحیه جهان بزرگ می‌باشد.

سیستم بهشت - هاونا، جهان جاودانه‌ای که به دور جزیره جاودانه می‌چرخد، در برگیرنده هسته کامل و ابدی جهان بنیادین می‌باشد. تمامی هفت ابرجهان و تمامی مناطق فضای بیرونی در مدارهای تثبیت شده به دور مجموعه عظیم مرکزی اقمار بهشت و کرات هاونا می‌چرخند.

هفت ابرجهان سازمانهای اولیه فیزیکی نیستند. مرزهای بیرونی آنها در هیچ نقطه یک خانواده سبحانه را تقسیم نمی‌کنند، و از یک جهان محلی، یک واحد اولیه خلاق، نیز نمی‌گذرند. هر ابرجهان صرفاً یک انبوه فضایی جغرافیایی از تقریباً یک هفتم آفرینش پس هاونای سازمان یافته و بخشاً مسکونی است، و تعداد جهانهای محلی در بر گرفته شده و در فضا محصور شده هر یک تقریباً برابر است. نبادان، جهان محلی شما، یکی از آفرینشهای جدیدتر در اروانتون، ابرجهان هفتم، می‌باشد.

جهان بزرگ آفرینش سازمان یافته کنونی و مسکونی است. آن شامل هفت ابرجهان، با یک پتانسیل تراکم تکاملی حدوداً هفت تریلیون سیاره مسکونی، به علاوه کرات جاودان آفرینش مرکزی می‌باشد. اما این تخمین احتمالی کرات معماری شده اداری را به حساب نمی‌آورد، و گروههای دور افتاده جهانهای سازمان یافته را نیز شامل نمی‌شود. لبه ناصاف کنونی جهان بزرگ، کرانه ناهموار و پایان نیافته آن، به همراه شرایط فوق‌العاده تثبیت نشده تمامی طرح نجومی، به دانشجویان ستارشناس ما خبر می‌دهد که حتی هفت ابرجهان نیز تا این زمان تکمیل نشده هستند. همینطور که ما از درون، از مرکز الهی در هر جهتی به سمت بیرون حرکت می‌کنیم، سرانجام به سرحدات بیرونی آفرینش سازمان یافته و مسکونی می‌رسیم. ما به سرحدات بیرونی جهان بزرگ می‌رسیم. و در نزدیکی این مرز بیرونی، در گوشه دور افتاده چنین آفرینش شکوهمندی است که جهان محلی شما از وجود پر حادثه خود برخوردار است.

سطوح بیرونی فضا. در آن دورها در فضا، در یک فاصله عظیم از هفت ابرجهان مسکونی، مدارهای عظیم و به حد غیرقابل باور حیرت انگیز نیرو و انرژیهای در حال مادیت یابی در حال گرد آمدن هستند. بین مدارهای انرژی هفت ابرجهان و این کمربند عظیم بیرونی فعالیت نیرویی یک ناحیه نسبتاً ساکت وجود دارد، که پهنای آن متغیر است اما حد متوسط آن در حدود چهار صد هزار سال نوری است. این ناحیه‌های فضایی عاری از گرد و غبار ستاره‌ای — مه کیهانی — هستند. دانشجویان ما در زمینه این پدیده‌ها نسبت به وضعیت دقیق نیروهای

the center of Havona is the stationary and absolutely stabilized Isle of Paradise, surrounded by its twenty-one satellites. Owing to the enormous encircling masses of the dark gravity bodies about the fringe of the central universe, the mass content of this central creation is far in excess of the total known mass of all seven sectors of the grand universe.

12.1.11 (129.9) *The Paradise-Havona System*, the eternal universe encircling the eternal Isle, constitutes the perfect and eternal nucleus of the master universe; all seven of the superuniverses and all regions of outer space revolve in established orbits around the gigantic central aggregation of the Paradise satellites and the Havona spheres.

12.1.12 (129.10) *The Seven Superuniverses* are not primary physical organizations; nowhere do their boundaries divide a nebular family, neither do they cross a local universe, a prime creative unit. Each superuniverse is simply a geographic space clustering of approximately one seventh of the organized and partially inhabited post-Havona creation, and each is about equal in the number of local universes embraced and in the space encompassed. *Nebadon*, your local universe, is one of the newer creations in *Orvonton*, the seventh superuniverse.

12.1.13 (129.11) *The Grand Universe* is the present organized and inhabited creation. It consists of the seven superuniverses, with an aggregate evolutionary potential of around seven trillion inhabited planets, not to mention the eternal spheres of the central creation. But this tentative estimate takes no account of architectural administrative spheres, neither does it include the outlying groups of unorganized universes. The present ragged edge of the grand universe, its uneven and unfinished periphery, together with the tremendously unsettled condition of the whole astronomical plot, suggests to our star students that even the seven superuniverses are, as yet, uncompleted. As we move from within, from the divine center outward in any one direction, we do, eventually, come to the outer limits of the organized and inhabited creation; we come to the outer limits of the grand universe. And it is near this outer border, in a far-off corner of such a magnificent creation, that your local universe has its eventful existence.

12.1.14 (129.12) *The Outer Space Levels*. Far out in space, at an enormous distance from the seven inhabited superuniverses, there are assembling vast and unbelievably stupendous circuits of force and materializing energies. Between the energy circuits of the seven superuniverses and this gigantic outer belt of force activity, there is a space zone of comparative quiet, which varies in width but averages about four hundred thousand light-years. These space zones are free from star dust — cosmic fog. Our students of these phenomena are

فضایی موجود در این ناحیه نسبتاً ساکت که به دور هفت ابرجهان در گردشند تردید دارند. اما در حدود نیم میلیون سال نوری در آن سوی پیرامون جهان بزرگ کنونی ما آغازهای یک ناحیه برخورد از یک کنش باور نکردنی انرژی را که در حجم و شدت برای بیش از بیست و پنج میلیون سال نوری افزایش می‌یابد مشاهده می‌کنیم. این چرخهای عظیم نیروهای انرژی دهنده در اولین سطح فضایی بیرونی، یک کمربند مداوم فعالیت کیهانی که به دور تمامی آفرینش شناخته شده، سازمان یافته، و مسکونی در گردش است واقع شده‌اند.

باز فعالیتهای زیادتری در آن سوی این ناحیه‌ها در حال رخ دادن است، چرا که فیزیکدانان یوورسا نشانه اولیه تجلی نیرو را بیش از پنجاه میلیون سال نوری در ماوراء بیرونی‌ترین دامنه‌های پدیده‌ها در اولین سطح بیرونی فضایی کشف کرده‌اند. این فعالیتهای بدون شک نشانه سازماندهی آفرینشهای مادی دومین سطح بیرونی فضایی جهان بنیادین است.

جهان مرکزی آفرینش ابدیت است. هفت ابرجهان آفرینشهای زمان هستند. فرجام چهار سطح بیرونی فضایی بدون شک این است که به نهایت آفرینش منتهی شوند و آن را تکامل بخشند. و کسانی هستند که معتقدند بیکران هرگز نمیتواند به تجلی کامل کمتر از بیکرانی دست یابد، و لذا آنها آفرینشی اضافه و آشکار نشده را در آن سوی چهارمین و بیرونی‌ترین سطح فضایی بدیهی می‌پندارند، یک جهان بیکران پیوسته بسط یابنده و پایان ناپذیر محتمل. ما در تنوری نمی‌دانیم چگونه بیکرانی آفریننده با بیکرانی بالقوه آفرینش را محدود کنیم. اما ما جهان بنیادین را، آنطور که وجود دارد و اداره می‌شود، دارای محدودیت تلقی می‌کنیم، چنان که به طور قطع دارای حد و مرز است و در کرانه‌های بیرونش توسط فضای باز محدود شده است.

2- قلمروهای مطلق کامل

هنگامی که ستاره‌شناسان یورنشیا از طریق تلسکوپهای به طور فزاینده قدرتمند خود به گستره اسرارآمیز فضای بیرونی چشم می‌دوزند و تکامل شگفت‌انگیز جهانهای تقریباً بیشمار فیزیکی را نظاره می‌کنند، باید درک کنند که نظارمگر کارکردهای نیرومند طرحهای غیرقابل کاوش آرشیتکتهای جهان بنیادین هستند. حقیقت دارد، ما شواهدی داریم که نشانگر حضور تأثیرات مشخص شخصیتی بهشت در اینجا و آنجا در سرتاسر تجلیهای عظیم انرژی که اکنون از ویژگیهای این نواحی بیرونی است می‌باشد، اما از نقطه نظر فراگیرتر مناطق فضایی که تا ماوراء مرزهای بیرونی هفت ابرجهان امتداد می‌یابند به طور کلی به این صورت شناخته شده‌اند که در بر گیرنده قلمروهای مطلق کامل می‌باشند.

اگر چه چشم غیر مسلح بشری فقط می‌تواند دو یا

in doubt as to the exact status of the space-forces existing in this zone of relative quiet which encircles the seven superuniverses. But about one-half million light-years beyond the periphery of the present grand universe we observe the beginnings of a zone of an unbelievable energy action which increases in volume and intensity for over twenty-five million light-years. These tremendous wheels of energizing forces are situated in the first outer space level, a continuous belt of cosmic activity encircling the whole of the known, organized, and inhabited creation.

^{121.15 (130.1)} Still greater activities are taking place beyond these regions, for the Uversa physicists have detected early evidence of force manifestations more than fifty million light-years beyond the outermost ranges of the phenomena in the first outer space level. These activities undoubtedly presage the organization of the material creations of the second outer space level of the master universe.

^{121.16 (130.2)} The central universe is the creation of eternity; the seven superuniverses are the creations of time; the four outer space levels are undoubtedly destined to eventuate-evolve the ultimacy of creation. And there are those who maintain that the Infinite can never attain full expression short of infinity; and therefore do they postulate an additional and unrevealed creation beyond the fourth and outermost space level, a possible ever-expanding, never-ending universe of infinity. In theory we do not know how to limit either the infinity of the Creator or the potential infinity of creation, but as it exists and is administered, we regard the master universe as having limitations, as being definitely delimited and bounded on its outer margins by open space.

2. THE DOMAINS OF THE UNQUALIFIED ABSOLUTE

^{122.1 (130.3)} When Urantia astronomers peer through their increasingly powerful telescopes into the mysterious stretches of outer space and there behold the amazing evolution of almost countless physical universes, they should realize that they are gazing upon the mighty outworking of the unsearchable plans of the Architects of the Master Universe. True, we do possess evidences which are suggestive of the presence of certain Paradise personality influences here and there throughout the vast energy manifestations now characteristic of these outer regions, but from the larger viewpoint the space regions extending beyond the outer borders of the seven superuniverses are generally recognized as constituting the domains of the Unqualified Absolute.

^{122.2 (130.4)} Although the unaided human eye can see

سه سحابی را خارج از مرزهای ابرجهان اروانتان ببیند، تلسکوپهای شما عملاً می‌توانند میلیونها میلیون عدد از این جهانهای فیزیکی را که در حال شکل‌یابی هستند آشکار سازند. بیشتر قلمروهای پرستاره که از نظر دیداری در معرض کاوش تلسکوپهای امروزی شما هستند در اروانتان می‌باشند، اما با تکنیک عکاسی تلسکوپهای بزرگتر بسیار فراتر از مرزهای جهان بزرگ به داخل قلمروهای فضای بیرونی که در آنها جهانهای بی‌شمار در حال سازمان‌یابی هستند رخنه می‌کنند. و باز میلیونها جهان دیگر وجود دارند که در ماوراء برد دستگاههای کنونی شما هستند.

در آینده‌ای نه چندان دور، تلسکوپهای جدید برای نگاه حیرت زده ستاره‌شناسان یورنشیا چیزی را که کمتر از 375 میلیون کهکشان جدید در گستره دور دست فضای بیرونی نیست آشکار خواهند ساخت. در عین حال این تلسکوپهای قدرتمندتر آشکار خواهند ساخت که بسیاری از جهانهای مجزا که سابقاً باور می‌رفت در فضای بیرونی باشند در واقع بخشی از سیستم کهکشانی اروانتان هستند. هفت ابرجهان هنوز در حال رشد هستند. محیط هر یک به تدریج انبساط می‌یابد. سحابیهای جدید به طور پیوسته در حال تثبیت شدن و سازمان یافتگی هستند، و برخی از سحابیهایی که ستاره‌شناسان یورنشیا بیرون از کهکشان تلقی می‌کنند در واقع در حاشیه اروانتان هستند و به همراه ما در حال حرکت می‌باشند.

دانشجویان ستاره‌شناس یوورسا مشاهده می‌کنند که جهان بزرگ توسط نیاکان یک سری از خوشه‌های ستاره‌ای و سیاره‌ای که آفرینش کنونی مسکونی را به صورت حلقه‌های هم مرکز جهانهای متعدد بیرونی به طور کامل محصور کرده‌اند احاطه شده است. فیزیکدانان یوورسا محاسبه می‌کنند که انرژی و ماده این مناطق بیرونی و نقش‌بندی نشده تاکنون مساوی چندین برابر تمامی جرم مادی و شارژ انرژی در بر گرفته شده در تمامی هفت ابرجهان است. ما اطلاع یافته‌ایم که دگرپرسی نیروی کیهانی در این سطوح بیرونی فضایی کارکرد سازمان دهنندگان نیروی بهشت می‌باشد. ما همچنین می‌دانیم که این نیروها نیای آن انرژیهای فیزیکی هستند که در حال حاضر جهان بزرگ را به کار می‌اندازند. با این وجود، مدیران نیروی اروانتان با این قلمروهای بسیار دوردست ارتباطی ندارند، و حرکتهای انرژی نیز در آنجا به طور آشکار با مدارهای نیروی آفرینشهای سازمان یافته و مسکونی مربوط نیستند.

ما از اهمیت این پدیده‌های فوق‌العاده فضای بیرونی بسیار کم می‌دانیم. یک آفرینش بزرگتر متعلق به آینده در حال شکل‌یابی است. ما می‌توانیم عظمت آن را مشاهده کنیم، ما می‌توانیم گستره آن را تشخیص دهیم، و ابعاد باعظمت آن را حس کنیم، اما سوا از این، نسبت به ستاره‌شناسان یورنشیا پیرامون این قلمروها اندکی بیشتر می‌دانیم. تا جایی که ما می‌دانیم، هیچ موجود مادی از نوع انسانها، هیچ فرشته یا مخلوق روحی دیگر در این حلقه بیرونی سحابیها، خورشیدها، و سیارات وجود ندارد. این قلمرو دوردست در ماوراء حوزه اختیارات و مدیریت دولتهای ابرجهان قرار دارد.

در سرتاسر اروانتان باور بر این است که یک نوع جدید از آفرینش در حال شکل‌یابی است، نوعی از

only two or three nebulae outside the borders of the superuniverse of Orvonton, your telescopes literally reveal millions upon millions of these physical universes in process of formation. Most of the starry realms visually exposed to the search of your present-day telescopes are in Orvonton, but with photographic technique the larger telescopes penetrate far beyond the borders of the grand universe into the domains of outer space, where untold universes are in process of organization. And there are yet other millions of universes beyond the range of your present instruments.

^{1223 (130.5)} In the not-distant future, new telescopes will reveal to the wondering gaze of Urantian astronomers no less than 375 million new galaxies in the remote stretches of outer space. At the same time these more powerful telescopes will disclose that many island universes formerly believed to be in outer space are really a part of the galactic system of Orvonton. The seven superuniverses are still growing; the periphery of each is gradually expanding; new nebulae are constantly being stabilized and organized; and some of the nebulae which Urantian astronomers regard as extragalactic are actually on the fringe of Orvonton and are traveling along with us.

^{1224 (131.1)} The Uversa star students observe that the grand universe is surrounded by the ancestors of a series of starry and planetary clusters which completely encircle the present inhabited creation as concentric rings of outer universes upon universes. The physicists of Uversa calculate that the energy and matter of these outer and uncharted regions already equal many times the total material mass and energy charge embraced in all seven superuniverses. We are informed that the metamorphosis of cosmic force in these outer space levels is a function of the Paradise force organizers. We also know that these forces are ancestral to those physical energies which at present activate the grand universe. The Orvonton power directors, however, have nothing to do with these far-distant realms, neither are the energy movements therein discernibly connected with the power circuits of the organized and inhabited creations.

^{1225 (131.2)} We know very little of the significance of these tremendous phenomena of outer space. A greater creation of the future is in process of formation. We can observe its immensity, we can discern its extent and sense its majestic dimensions, but otherwise we know little more about these realms than do the astronomers of Urantia. As far as we know, no material beings on the order of humans, no angels or other spirit creatures, exist in this outer ring of nebulae, suns, and planets. This distant domain is beyond the jurisdiction and administration of the superuniverse governments.

^{1226 (131.3)} Throughout Orvonton it is believed that a new type of creation is in process, an order of universes destined to become the scene of the

جهانها که تقدیرشان است که صحنه فعالیت‌های آینده سپاه در حال گرد آمدن نهایت شوند، و اگر حدس ما درست باشد، ممکن است آینده پایان ناپذیر برای تمامی شما در بر گیرنده همان چشم‌انداز مسحور کننده‌ای باشد که گذشته بی‌پایان برای کهنسالان و پیشینیان شما در بر داشته است.

3- جاذبه جهانی

تمامی اشکال نیرو - انرژی - مادی، ذهنی، یا روحی - به طور یکسان تابع آن کششها، آن وجودهای جهانی که ما جاذبه می‌نامیم هستند. شخصیت نیز نسبت به جاذبه - نسبت به مدار منحصر به فرد پدر - واکنش نشان می‌دهد. اما اگر چه این مدار در انحصار پدر است، او از مدارهای دیگر محروم نیست. پدر جهانی بیکران است و روی تمامی چهار مدار جاذبه مطلق در جهان بنیادین عمل می‌کند:

1- جاذبه شخصیتی پدر جهانی.

2- جاذبه روحی پسر جاودان.

3- جاذبه ذهنی عامل مشترک.

4- جاذبه کیهانی جزیره بهشت.

این چهار مدار به مرکز نیروی بهشت تحتانی مربوط نیستند. آنها نه نیرو، انرژی، و نه مدار توان هستند. آنها مدارهای مطلق وجود هستند و همانند خداوند مستقل از زمان و فضا می‌باشند.

در این رابطه جالب است که برخی از مشاهداتی که در طول هزاره‌های اخیر توسط سپاه پژوهشگران جاذبه در یوورسا به عمل آمده ثبت شود. این گروه متخصص کارکنان در رابطه با سیستم‌های گوناگون جاذبه جهان بنیادین به نتایج زیرین دست یافته است:

1- جاذبه فیزیکی. آنها به دنبال فرمولبندی تخمینی از جمع تمامی ظرفیت جاذبه فیزیکی جهان بزرگ مقایسه‌ای از این اکتشاف را با جمع تخمینی حضور مطلق جاذبه که اکنون عمل می‌کند با سخت کوشی به عمل آورده‌اند. این محاسبات نشان می‌دهند که مجموع عمل جاذبه روی جهان بزرگ بخش بسیار کوچکی از کشش تخمینی جاذبه بهشت می‌باشد که بر مبنای واکنش جاذبه‌ای واحدهای بنیادین فیزیکی ماده جهانی محاسبه شده است. این پژوهشگران به این نتیجه شگفت‌انگیز دست یافته‌اند که جهان مرکزی و هفت ابرجهان پیرامون در حال حاضر تنها از حدود پنج درصد از کارکرد فعال کشش جاذبه مطلق را بهشت استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر: در لحظه کنونی در حدود نود و پنج درصد از عمل فعال جاذبه کیهانی جزیره بهشت که در این تئوری جمع کل محاسبه شده، درگیر کنترل سیستم‌های مادی آن سوی مرزهای جهانهای سازمان یافته کنونی می‌باشد. این محاسبات تماماً به جاذبه مطلق اشاره دارند. جاذبه خطی یک پدیده همکنشی است که فقط با شناخت جاذبه واقعی بهشت می‌تواند محاسبه شود.

future activities of the assembling Corps of the Finality; and if our conjectures are correct, then the endless future may hold for all of you the same enthralling spectacles that the endless past has held for your seniors and predecessors.

3. UNIVERSAL GRAVITY

^{1231 (131.4)} All forms of force-energy — material, mindal, or spiritual — are alike subject to those grasps, those universal presences, which we call gravity. Personality also is responsive to gravity — to the Father's exclusive circuit; but though this circuit is exclusive to the Father, he is not excluded from the other circuits; the Universal Father is infinite and acts over *all* four absolute-gravity circuits in the master universe:

^{1232 (131.5)} 1. The Personality Gravity of the Universal Father.

^{1233 (131.6)} 2. The Spirit Gravity of the Eternal Son.

^{1234 (131.7)} 3. The Mind Gravity of the Conjoint Actor.

^{1235 (131.8)} 4. The Cosmic Gravity of the Isle of Paradise.

^{1236 (131.9)} These four circuits are not related to the nether Paradise force center; they are neither force, energy, nor power circuits. They are absolute *presence* circuits and like God are independent of time and space.

^{1237 (132.1)} In this connection it is interesting to record certain observations made on Uversa during recent millenniums by the corps of gravity researchers. This expert group of workers has arrived at the following conclusions regarding the different gravity systems of the master universe:

^{1238 (132.2)} 1. *Physical Gravity.* Having formulated an estimate of the summation of the entire physical-gravity capacity of the grand universe, they have laboriously effected a comparison of this finding with the estimated total of absolute gravity presence now operative. These calculations indicate that the total gravity action on the grand universe is a very small part of the estimated gravity pull of Paradise, computed on the basis of the gravity response of basic physical units of universe matter. These investigators reach the amazing conclusion that the central universe and the surrounding seven superuniverses are at the present time making use of only about five per cent of the active functioning of the Paradise absolute-gravity grasp. In other words: At the present moment about ninety-five per cent of the active cosmic-gravity action of the Isle of Paradise, computed on this totality theory, is engaged in controlling material systems beyond the borders of the present organized universes. These calculations all refer to absolute gravity; linear

gravity is an interactive phenomenon which can be computed only by knowing the actual Paradise gravity.

^{1239 (1323)} 2. *Spiritual Gravity*. By the same technique of comparative estimation and calculation these researchers have explored the present reaction capacity of spirit gravity and, with the co-operation of Solitary Messengers and other spirit personalities, have arrived at the summation of the active spirit gravity of the Second Source and Center. And it is most instructive to note that they find about the same value for the actual and functional presence of spirit gravity in the grand universe that they postulate for the present total of active spirit gravity. In other words: At the present time practically the entire spirit gravity of the Eternal Son, computed on this theory of totality, is observable as functioning in the grand universe. If these findings are dependable, we may conclude that the universes now evolving in outer space are at the present time wholly nonspiritual. And if this is true, it would satisfactorily explain why spirit-endowed beings are in possession of little or no information about these vast energy manifestations aside from knowing the fact of their physical existence.

^{12310 (1324)} 3. *Mind Gravity*. By these same principles of comparative computation these experts have attacked the problem of mind-gravity presence and response. The mind unit of estimation was arrived at by averaging three material and three spiritual types of mentality, although the type of mind found in the power directors and their associates proved to be a disturbing factor in the effort to arrive at a basic unit for mind-gravity estimation. There was little to impede the estimation of the present capacity of the Third Source and Center for mind-gravity function in accordance with this theory of totality. Although the findings in this instance are not so conclusive as in the estimates of physical and spirit gravity, they are, comparatively considered, very instructive, even intriguing. These investigators deduce that about eighty-five per cent of the mind-gravity response to the intellectual drawing of the Conjoint Actor takes origin in the existing grand universe. This would suggest the possibility that mind activities are involved in connection with the observable physical activities now in progress throughout the realms of outer space. While this estimate is probably far from accurate, it accords, in principle, with our belief that intelligent force organizers are at present directing universe evolution in the space levels beyond the present outer limits of the grand universe. Whatever the nature of this postulated intelligence, it is apparently not spirit-gravity responsive.

^{12311 (1331)} But all these computations are at best estimates based on assumed laws. We think they are fairly reliable. Even if a few spirit beings were located in outer space, their collective presence

2- جاذبه روحی. این پژوهشگران از طریق همین تکنیک تخمین و محاسبه قیاسی ظرفیت کنونی واکنشی جاذبه روحی را کشف کرده‌اند، و با همکاری پیام‌آوران منفرد و سایر شخصیت‌های روحی به جمع‌بندی جاذبه فعال روحی دومین منبع و مرکز دست یافته‌اند. و بسیاری آموزنده است یادآوری شود که آنها برای حضور واقعی و کارکردی جاذبه روحی در جهان بزرگ حدوداً همان مقداری را پیدا می‌کنند که برای حاصل جمع کنونی جاذبه فعال روحی بدیهی می‌پندارند. به عبارت دیگر چنین مشاهده می‌شود که در زمان حاضر عملاً تمامی جاذبه روحی پسر جاودان، که بر مبنای این تئوری جمع کل محاسبه شده، در جهان بزرگ عمل می‌کند. اگر این اکتشافات قابل اطمینان باشند، ما می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که جهانیهایی که اکنون در فضای بیرونی تکامل می‌یابند در زمان حاضر به طور کامل غیرروحی هستند. و اگر این حقیقت داشته باشد، به گونه‌ای رضایت بخش روشن می‌سازد که چرا موجودات به‌رمنند از روح پیرامون این تجلیهای عظیم انرژی، صرف نظر از دانستن واقعیت وجود فیزیکی آنها، اطلاع اندکی دارند و یا هیچ اطلاعی ندارند.

3- جاذبه ذهنی. این کارشناسان از طریق همین اصول محاسبه قیاسی به مشکل حضور و واکنش جاذبه ذهنی پورش برده‌اند. واحد ذهنی تخمین از طریق تعیین میانگین سه نوع ذهنیت مادی و سه نوع روحی به دست آمد، گر چه ثابت شد که نوع ذهنی که در مدیران نیرو و همکاران آنها یافت گردید، در تلاش برای دستیابی به واحد بنیادین تخمین ذهنی - جاذبه‌ای، عاملی مختل کننده بود. برای تخمین ظرفیت کنونی سومین منبع و مرکز برای کارکرد ذهنی - جاذبه‌ای مطابق این تئوری جمع کل مانع اندکی وجود داشت. اگر چه یافته‌ها در این نمونه همانند تخمینات جاذبه فیزیکی و روحی چنان قطعی نیستند، ولی در مقایسه بسیار آموزنده و حتی ابهام‌آور می‌باشند. این پژوهشگران استنتاج می‌کنند که در حدود هشتاد و پنج درصد از واکنش ذهنی - جاذبه‌ای نسبت به گیرایی عقلانی عامل مشترک در جهان بزرگ موجود منشأ می‌یابد. این امر از این احتمال خبر می‌دهد که در رابطه با فعالیت‌های قابل مشاهده فیزیکی که اکنون در سرتاسر قلمروهای فضایی بیرونی در جریان است فعالیت‌های ذهنی درگیر هستند. در حالی که این تخمین احتمالاً از دقیق بودن بسیار دور است، در اصل با این اعتقاد ما که سازمان دهندگان هوشمند نیرو در حال حاضر تکامل جهان را در سطوح فضای آن سوی سرحدات کنونی بیرونی جهان بزرگ هدایت می‌کنند سازگاری دارد. طبیعت این هوشمندی فرضی هر چه باشد، ظاهراً نسبت به روح - جاذبه واکنشگر نیست.

اما تمامی این محاسبات در بهترین حالت تخمینیهایی هستند که مبتنی بر قوانین فرضی می‌باشند. ما فکر می‌کنیم که آنها نسبتاً قابل اطمینان می‌باشند. حتی اگر تعداد اندکی از موجودات روحی در فضای بیرونی واقع

شده باشند، حضور جمعی آنها روی محاسباتی که در بر گیرنده چنین اندازمگیریهای کلان باشد تأثیر قابل ملاحظه‌ای ندارد.

جاذبه شخصیت غیرقابل محاسبه است. ما مدار را می‌شناسیم، اما نمی‌توانیم واقعیت‌های کمی یا کیفی را که به آنها واکنشگر هستند اندازه بگیریم.

would not markedly influence calculations involving such enormous measurements.

^{123.12 (133.2)} *Personality Gravity* is noncomputable. We recognize the circuit, but we cannot measure either qualitative or quantitative realities responsive thereto.

4- فضا و حرکت

تمامی واحدهای انرژی کیهانی در گردش اصلی هستند، و درگیر اجرای مأموریت خویش می‌باشند، ضمن این که به دور مدار جهانی در حال گردشند. جهانهای فضا و سیستمها و کرات تشکیل دهنده آن همگی کرات در حال چرخشند، و در امتداد مدارهای بی‌پایان سطوح فضایی جهان بنیادین در حال حرکتند. هیچ چیز در تمامی جهان بنیادین مطلقاً ساکن نیست، به جز خود مرکز هاونا، جزیره جاودان بهشت، مرکز جاذبه.

مطلق کامل از نظر کارکردی به فضا محدود است، اما ما درباره رابطه این مطلق با حرکت زیاد مطمئن نیستیم. آیا حرکت ذاتی آن است؟ ما نمی‌دانیم. ما می‌دانیم که حرکت زاده فضا نیست؛ حتی حرکت‌های فضایی درون‌زاد نیستند. اما ما درباره رابطه مطلق با حرکت مطمئن نیستیم. به راستی چه کسی یا چه چیزی مسئول فعالیت‌های عظیم دگرپیشیه‌های نیرو - انرژی که اکنون در ماوراء مرزهای هفت ابرجهان کنونی جریان دارند می‌باشد؟ ما در رابطه با منشأ حرکت از دیدگاه‌های زیرین برخورداریم:

1- ما تصور می‌کنیم که عامل مشترک حرکت را در فضا آغاز می‌کند.

2- اگر عامل مشترک حرکت‌های فضایی را ایجاد می‌کند، ما نمی‌توانیم آن را اثبات کنیم.

3- مطلق جهانی منشأ حرکت اولیه نیست اما تمامی تشنه‌هایی را که از طریق حرکت منشأ می‌یابند یکدست می‌سازد و کنترل می‌کند.

در فضای بیرونی سازمان دهندگان نیرو ظاهراً مسئول به وجود آوردن چرخهای عظیم جهانی هستند که اکنون در حال تکامل ستاره‌ای می‌باشند، اما توانایی آنها برای کارکرد به این صورت باید از طریق تعدیل حضور فضایی مطلق کامل امکان‌پذیر شده باشد.

فضا از دیدگاه بشری هیچ چیز نیست، منفی است. آن فقط به شکلی که به چیزی مثبت و غیرفضایی مربوط است وجود دارد. با این وجود فضا واقعی است. آن حرکت را در خود جای می‌دهد و تعدیل می‌سازد. آن حتی حرکت می‌کند. حرکت‌های فضایی را می‌توان کمابیش به صورت زیر طبقه‌بندی نمود:

1- حرکت اولیه — تنفس فضایی، حرکت خود فضا.

2- حرکت ثانویه — نوسانات متناوب جهت‌دار

4. SPACE AND MOTION

^{124.1 (133.3)} All units of cosmic energy are in primary revolution, are engaged in the execution of their mission, while swinging around the universal orbit. The universes of space and their component systems and worlds are all revolving spheres, moving along the endless circuits of the master universe space levels. Absolutely nothing is stationary in all the master universe except the very center of Havona, the eternal Isle of Paradise, the center of gravity.

^{124.2 (133.4)} The Unqualified Absolute is functionally limited to space, but we are not so sure about the relation of this Absolute to motion. Is motion inherent therein? We do not know. We know that motion is not inherent in space; even the motions of space are not innate. But we are not so sure about the relation of the Unqualified to motion. Who, or what, is really responsible for the gigantic activities of force-energy transmutations now in progress out beyond the borders of the present seven superuniverses? Concerning the origin of motion we have the following opinions:

^{124.3 (133.5)} 1. We think the Conjoint Actor initiates motion *in* space.

^{124.4 (133.6)} 2. If the Conjoint Actor produces the motions of space, we cannot prove it.

^{124.5 (133.7)} 3. The Universal Absolute does not originate initial motion but does equalize and control all of the tensions originated by motion.

^{124.6 (133.8)} In outer space the force organizers are apparently responsible for the production of the gigantic universe wheels which are now in process of stellar evolution, but their ability so to function must have been made possible by some modification of the space presence of the Unqualified Absolute.

^{124.7 (133.9)} Space is, from the human viewpoint, nothing — negative; it exists only as related to something positive and nonspatial. Space is, however, real. It contains and conditions motion. It even moves. Space motions may be roughly classified as follows:

^{124.8 (133.10)} 1. Primary motion — space respiration, the motion of space itself.

^{124.9 (133.11)} 2. Secondary motion — the alternate

سطوح متوالی فضایی.

3- حرکت‌های نسبی — نسبی از این نظر که به صورت یک نقطهٔ مبنایی با بهشت ارزیابی نمی‌شوند. حرکت‌های اولیه و ثانویه مطلق هستند، حرکت در رابطه با بهشت بی‌حرکت.

4- حرکت جبران کننده یا لازم و ملزوم که برای هماهنگی تمامی حرکت‌های دیگر طراحی شده است.

رابطهٔ کنونی خورشید شما و سیارات مربوط به آن، ضمن این که بسیاری حرکت‌های نسبی و مطلق را در فضا آشکار می‌سازد، تمایل دارد این برداشت را به نظارمگران ستارشناس برساند که شما نسبتاً در فضا ساکن هستید، و این که همین‌طور که محاسبات شما به سوی بیرون در فضا نظر می‌افکنند، خوشه‌های پرستاره و جریان‌های پیرامون با سرعت‌های پیوسته فزاینده درگیر پرواز به سوی بیرون می‌باشند. اما چنین نیست. شما بسط به سوی بیرون و یکنواخت کنونی آفرینش‌های فیزیکی تمامی فضای پر شده را نمی‌توانید تشخیص دهید. خود آفرینش محلی شما (نبادان) در این حرکت جهانی بسط به سوی بیرون شرکت دارد. تمامی هفت ابرجهان در دوار دو میلیارد سالهٔ تنفس فضایی به همراه مناطق بیرونی جهان بنیادین شرکت دارند.

هنگامی که جهانها انبساط و انقباض می‌یابند، اجرام مادی در فضای پر شده به طور متناوب بر علیه و به همراه کشش جاذبهٔ بهشت حرکت می‌کنند. کاری که در حرکت دادن تودهٔ مادی انرژی آفرینش انجام شده کار فضایی است اما کار انرژی نیرویی نیست.

اگر چه تخمینات اسپکتروسکوپی شما از سرعت‌های نجومی هنگامی که به قلمروهای پرستاره‌ای که به ابرجهان شما و ابرجهانهای وابسته به آن تعلق دارند اطلاق می‌شوند نسبتاً قابل اطمینانند، چنین محاسباتی در رابطه با قلمروهای فضای بیرونی کاملاً غیرقابل اطمینان می‌باشند. خطوط طیفی با یک ستاره در حال نزدیک شدن از نرمال به سمت بنفش جا به جا می‌شوند. به همین ترتیب این خطوط با یک ستاره در حال دور شدن به سمت قرمز جا به جا می‌شوند. بسیاری از تأثیرات مداخله می‌کنند تا چنین به نظر رسانند که سرعت دور شدن جهانهای بیرونی برای هر میلیون سال نوری افزایش در مسافت به میزان بیش از یکصد مایل در ثانیه افزوده می‌شود. از طریق این روش محاسبه، به دنبال تکامل تلسکوپهای قدرتمندتر، به نظر خواهد رسید که این سیستمهای دوردست با میزان غیرقابل باور بیش از سی هزار مایل در ثانیه از این بخش از جهان در پروازند. اما این سرعت ظاهری دور شدن واقعی نیست. آن نتیجهٔ عوامل بیشمار خطاآمیز که در بر گیرندهٔ زوایای مشاهده و سایر کژدیسی‌های زمان - فضا می‌باشند است.

اما بزرگترین تمامی این کژدیسی‌ها ناشی از این است که جهانهای پهناور فضای بیرونی، در قلمروهایی که در مجاورت قلمروهای هفت ابرجهان هستند، به نظر می‌رسد در جهتی مخالف جهت جهان بزرگ در چرخشند. بدین معنی که این هزاران سحابی و خورشیدها و کرات همراه آنان در زمان حاضر در جهت عقربه

directional swings of the successive space levels.

124.10 (133.12) 3. Relative motions — relative in the sense that they are not evaluated with Paradise as a base point. Primary and secondary motions are absolute, motion in relation to unmoving Paradise.

124.11 (133.13) 4. Compensatory or correlating movement designed to co-ordinate all other motions.

124.12 (134.1) The present relationship of your sun and its associated planets, while disclosing many relative and absolute motions in space, tends to convey the impression to astronomic observers that you are comparatively stationary in space, and that the surrounding starry clusters and streams are engaged in outward flight at ever-increasing velocities as your calculations proceed outward in space. But such is not the case. You fail to recognize the present outward and uniform expansion of the physical creations of all pervaded space. Your own local creation (Nebadon) participates in this movement of universal outward expansion. The entire seven superuniverses participate in the two-billion-year cycles of space respiration along with the outer regions of the master universe.

124.13 (134.2) When the universes expand and contract, the material masses in pervaded space alternately move against and with the pull of Paradise gravity. The work that is done in moving the material energy mass of creation is space work but not power-energy work.

124.14 (134.3) Although your spectroscopic estimations of astronomic velocities are fairly reliable when applied to the starry realms belonging to your superuniverse and its associate superuniverses, such reckonings with reference to the realms of outer space are wholly unreliable. Spectral lines are displaced from the normal towards the violet by an approaching star; likewise these lines are displaced towards the red by a receding star. Many influences interpose to make it appear that the recessional velocity of the external universes increases at the rate of more than one hundred miles a second for every million light-years increase in distance. By this method of reckoning, subsequent to the perfection of more powerful telescopes, it will appear that these far-distant systems are in flight from this part of the universe at the unbelievable rate of more than thirty thousand miles a second. But this apparent speed of recession is not real; it results from numerous factors of error embracing angles of observation and other time-space distortions.

124.15 (134.4) But the greatest of all such distortions arises because the vast universes of outer space, in the realms next to the domains of the seven superuniverses, seem to be revolving in a direction opposite to that of the grand universe. That is, these myriads of nebulae and their accompanying

ساعت به دور آفرینش مرکزی در حال گردشند. هفت ابرجهان در خلاف جهت عقربه ساعت به دور بهشت می‌چرخند. به نظر می‌رسد که دومین جهان بیرونی کهکشانها، همانند هفت ابرجهان، خلاف جهت عقربه ساعت به دور بهشت می‌چرخد. و نظارمگران نجومی یوورسا تصور می‌کنند که نشانه حرکت‌های تکاملی در یک کمربند بیرونی سوم از فضای دور دست را که شروع کرده است تمایلات جهت‌دار با طبیعتی در جهت عقربه ساعت را به نمایش بگذارد شناسایی کرده‌اند.

احتمال دارد که این جهت‌های متضاد از حرکت‌های جمعی متوالی فضایی جهانها به تکنیک جاذبه‌ای مطلق کامل در درون جهان بنیادین مربوط باشد که در بر گیرنده یک هماهنگی نیروها و یک برابر سازی کششهای فضایی است. حرکت همانند فضا یک مکمل یا برابر ساز جاذبه است.

5- زمان و فضا

همانند فضا، زمان یک عطیه بهشت است، اما نه به همان معنی، فقط به طور غیرمستقیم. زمان در اثر حرکت روی می‌دهد، و چون ذهن به طور ذاتی از تسلسل آگاه است. از نقطه نظر عملی، حرکت برای زمان ضروری است، اما هیچ واحد جهانی زمانی بر مبنای حرکت وجود ندارد، به جز این که روز استاندارد بهشت - هاونا به طور اختیاری چنین مورد شناسایی واقع شده است. تمامیت تنفس فضا ارزش محلی خود را به عنوان یک منبع زمانی از بین می‌برد.

فضا نامتناهی نیست، گر چه منشأ در بهشت دارد، نه مطلق، چرا که توسط مطلق کامل مورد رخنه واقع شده است. ما مرزهای مطلق فضا را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که مطلق زمان ابدیت است.

زمان و فضا فقط در آفرینشهای زمان - فضا، هفت ابرجهان، جذابی‌ناپذیر هستند. فضای ناگذرا (فضای بدون زمان) از نظر تئوریک وجود دارد، اما تنها مکان به راستی ناگذرا ناحیه بهشت است. زمان بی‌فضا (زمان بدون فضا) در ذهن سطح کارکرد بهشتی وجود دارد.

مناطق نسبتاً بی‌حرکت میان فضایی که با بهشت تماس دارند و فضای پر شده را از فضای پر نشده جدا می‌سازند مناطق گذار از زمان به ابدیت هستند، از این رو بی‌هوش شدن رهنوردان بهشت در طول این عبور برای منجر شدن به شهروندی بهشت ضروری است. دیدارگران آگاه از زمان می‌توانند بدون این خواب رفتن به بهشت روند، اما آنها مخلوقات زمان باقی می‌مانند.

روابط زمانی بدون حرکت در فضا وجود ندارند، اما آگاهی از زمان وجود دارد. حتی در فقدان حرکت تسلسل می‌تواند نسبت به زمان آگاهی به وجود آورد. ذهن انسان به دلیل طبیعت ذاتی کمتر وابسته به زمان است تا وابسته به فضا. حتی در طول روزگاران حیات

suns and spheres are at the present time revolving clockwise about the central creation. The seven superuniverses revolve about Paradise in a counterclockwise direction. It appears that the second outer universe of galaxies, like the seven superuniverses, revolves counterclockwise about Paradise. And the astronomic observers of Uversa think they detect evidence of revolutionary movements in a third outer belt of far-distant space which are beginning to exhibit directional tendencies of a clockwise nature.

^{124.16 (134.5)} It is probable that these alternate directions of successive space processions of the universes have something to do with the intramaster universe gravity technique of the Universal Absolute, which consists of a co-ordination of forces and an equalization of space tensions. Motion as well as space is a complement or equilibrant of gravity.

5. SPACE AND TIME

^{125.1 (134.6)} Like space, time is a bestowal of Paradise, but not in the same sense, only indirectly. Time comes by virtue of motion and because mind is inherently aware of sequentiality. From a practical viewpoint, motion is essential to time, but there is no universal time unit based on motion except in so far as the Paradise-Havona standard day is arbitrarily so recognized. The totality of space respiration destroys its local value as a time source.

^{125.2 (135.1)} Space is not infinite, even though it takes origin from Paradise; not absolute, for it is pervaded by the Unqualified Absolute. We do not know the absolute limits of space, but we do know that the absolute of time is eternity.

^{125.3 (135.2)} Time and space are inseparable only in the time-space creations, the seven superuniverses. Nontemporal space (space without time) theoretically exists, but the only truly nontemporal place is Paradise area. Nonspatial time (time without space) exists in mind of the Paradise level of function.

^{125.4 (135.3)} The relatively motionless midspace zones impinging on Paradise and separating pervaded from unpervaded space are the transition zones from time to eternity, hence the necessity of Paradise pilgrims becoming unconscious during this transit when it is to culminate in Paradise citizenship. Time-conscious visitors can go to Paradise without thus sleeping, but they remain creatures of time.

^{125.5 (135.4)} Relationships to time do not exist without motion in space, but consciousness of time does. Sequentiality can consciosize time even in the absence of motion. Man's mind is less time-bound than space-bound because of the inherent nature

زمینی در جسم، گر چه ذهن انسان به گونه‌ای استوار به فضا وابسته است، قوه خلاقه بشری نسبتاً فارغ از زمان است. اما خود زمان از نظر ژنتیک یک کیفیت ذهنی نیست.

سه سطح متفاوت از آگاهی زمانی وجود دارد:

1- زمان ادراک ذهنی — آگاهی از توالی، حرکت، و یک حس طول زمان.

2- زمان ادراک روحی — درون بینی نسبت به حرکت به سوی خدا و آگاهی از حرکت صعودگر ایات به سطوح الوهیت فزاینده.

3- شخصیت از طریق درون بینی نسبت به واقعیت یک حس ویژه نسبت به زمان به اضافه یک آگاهی از حضور و یک آگاهی از طول زمان ایجاد می‌کند.

حیوانات غیرروحانی فقط گذشته را می‌دانند و در زمان حال زندگی می‌کنند. انسانی که روح در او سکنی گزیده از نیروی پیش‌بینی (درون‌بینی) برخوردار است. او می‌تواند آینده را در ذهن مجسم کند. فقط رویکردهای پیش‌نگر و مترقی شخصاً واقعی هستند. اخلاقیات ساکن و نیک کرداری سنتی فقط اندکی فوق حیوانی هستند. رواق‌گرایی نیز یک مرتبت والای خودشکوفایی نیست. اخلاقیات و نیک کرداری هنگامی که دینامیک و مترقی هستند به راستی انسانی، زنده با واقعیت جهان، می‌شوند.

شخصیت انسان صرفاً یک ملازم رویدادهای زمانی و فضایی نیست. شخصیت بشری همچنین می‌تواند به عنوان علت کیهانی چنین رخدادهایی عمل کند.

6- کنترل فراگیر جهانی

جهان نایبنا است. ثبات نتیجه اینرسی نیست بلکه محصول انرژیهای توازن یافته، اذهان همیار، مورانشیهای هماهنگ، کنترل فراگیر روحی، و یگانگی شخصیت است. ثبات به طور کامل و همیشه با الوهیت متناسب است.

در کنترل فیزیکی جهان بنیادین پدر جهانی اولویت و تقدم را از طریق جزیره بهشت اعمال می‌کند. خداوند در اداره روحی کیهان در شخص پسر جاودان مطلق است. در مورد قلمروهای ذهنی، پدر و پسر از طریق عامل مشترک به طور هماهنگ عمل می‌کنند.

سومین منبع و مرکز در حفظ تعادل و هماهنگی مجموع انرژیها و سازمانهای فیزیکی و روحی از طریق مطلق بودن کنترل کاملش روی ذهن کیهانی و از طریق به کارگیری مکملهای فیزیکی و روحی - جاذبه‌ای ذاتی و جهانش یاری می‌رساند. هر گاه و هر جا که ارتباطی بین ماده و روح صورت می‌پذیرد، چنین پدیده ذهنی یک عمل روح بیکران می‌باشد. تنها ذهن می‌تواند نیروها و انرژیهای فیزیکی سطح مادی را با قدرتها و موجودات روحی سطح روحی ارتباط متقابل دهد.

of mind. Even during the days of the earth life in the flesh, though man's mind is rigidly space-bound, the creative human imagination is comparatively time free. But time itself is not genetically a quality of mind.

1256 (135.9) There are three different levels of time cognizance:

1257 (135.9) 1. Mind-perceived time — consciousness of sequence, motion, and a sense of duration.

1258 (135.7) 2. Spirit-perceived time — insight into motion Godward and the awareness of the motion of ascent to levels of increasing divinity.

1259 (135.9) 3. Personality creates a unique time sense out of insight into Reality plus a consciousness of presence and an awareness of duration.

12510 (135.9) Unspiritual animals know only the past and live in the present. Spirit-indwelt man has powers of prevision (insight); he may visualize the future. Only forward-looking and progressive attitudes are personally real. Static ethics and traditional morality are just slightly superanimal. Nor is stoicism a high order of self-realization. Ethics and morals become truly human when they are dynamic and progressive, alive with universe reality.

12511 (135.10) The human personality is not merely a concomitant of time-and-space events; the human personality can also act as the cosmic cause of such events.

6. UNIVERSAL OVERCONTROL

1261 (135.11) The universe is nonstatic. Stability is not the result of inertia but rather the product of balanced energies, co-operative minds, co-ordinated morontias, spirit overcontrol, and personality unification. Stability is wholly and always proportional to divinity.

1262 (135.12) In the physical control of the master universe the Universal Father exercises priority and primacy through the Isle of Paradise; God is absolute in the spiritual administration of the cosmos in the person of the Eternal Son. Concerning the domains of mind, the Father and the Son function co-ordinately in the Conjoint Actor.

1263 (135.1) The Third Source and Center assists in the maintenance of the equilibrium and co-ordination of the combined physical and spiritual energies and organizations by the absoluteness of his grasp of the cosmic mind and by the exercise of his inherent and universal physical- and spiritual-gravity complements. Whenever and wherever there occurs a liaison between the material and the spiritual, such a mind phenomenon is an act of the Infinite Spirit. Mind alone can interassociate the physical forces and energies of the material level with the spiritual powers and beings of the spirit

level.

در تمامی تعمق شما پیرامون پدیده‌های جهانی مطمئن شوید که روابط متقابل میان انرژی‌های فیزیکی، عقلانی، و روحی را در نظر می‌گیرید، و این که نقش پدیده‌های غیرمنتظره‌ای که ملازم پیوند آنها توسط شخصیت است و پدیده‌های غیرقابل پیش‌بینی که حاصل عملکردها و واکنشهای الوهیت تجربی و مطلقها است در نظر گرفته می‌شوند.

جهان فقط از نظر کمی با انداز مگیری جاذبه بسیار قابل پیش‌بینی است. حتی نیروهای آغازین فیزیکی نسبت به جاذبه خطی واکنش‌مند نیستند، و معانی والاتر ذهنی و ارزشهای راستین روحی واقعیت‌های غائی جهان نیز چنین نیستند. تا جایی که به ارتباطات جدید نیروها، چه فیزیکی، ذهنی، یا روحی مربوط است، از نظر کیفی جهان بسیار قابل پیش‌بینی نیست، گرچه بسیاری از این ترکیبات انرژی‌ها یا نیروها هنگامی که در معرض مشاهده جدی واقع می‌شوند بخشاً قابل پیش‌بینی می‌شوند. هنگامی که ماده، ذهن، و روح از طریق شخصیت مخلوق یگانه می‌شوند، ما قادر نیستیم به طور کامل تصمیمات چنین موجود برخوردار از اراده آزاد را پیش‌بینی کنیم.

تمامی فازهای نیروی آغازین، روح در حال تولد، و سایر نهایی‌های غیرشخصی به نظر می‌رسد مطابق قوانین مشخص نسبتاً باثبات ولی ناشناخته واکنش نشان می‌دهند و با یک گستره عمل و یک انعطاف پذیری واکنش که اغلب هنگام روبرویی با پدیده‌های برخوردار از یک وضعیت محدود و منزوی نقش بر آب می‌شوند تعیین ویژگی می‌شوند. توضیح این آزادی غیرقابل پیش‌بینی واکنش که با این واقعیت‌های در حال بروز جهانی آشکار می‌شوند چیست؟ این چیزهای ناشناخته، و غیرقابل درک غیرقابل پیش‌بینی — چه به رفتار یک واحد آغازین نیرویی، واکنش یک سطح ناشناخته ذهنی مربوط باشد، یا به پدیده یک پیش جهان پهناور در حال ساخته شدن در قلمروهای فضای بیرونی — احتمالاً فعالیت‌های غائی و کارکردهای حضوری مطلقها را، که مقدم بر کارکرد تمامی آفریننده‌های جهان می‌باشد، آشکار می‌سازد.

ما به راستی نمی‌دانیم، اما حدس می‌زنیم چنین مهارت شگفت‌انگیز و چنین هماهنگی ژرف نشانه حضور و عملکرد مطلقها است، و این که چنین تنوع پاسخ در شرایط وجود علیت ظاهراً یکنواخت واکنش مطلقها را آشکار می‌سازد، نه فقط نسبت به علیت بلافصل و موقعیتی، بلکه همچنین نسبت به تمامی علیت‌های مربوط دیگر در سرتاسر تمامی جهان بنیادین.

اشخاص از فرشتگان نگاهبان سرنوشت خود برخوردارند. سیارات، سیستمها، کواکب، جهانها، و ابرجهانها هر یک فرمانروایان مربوطه خود را دارند که برای سعادت قلمروهای خود تلاش می‌کنند. هاونا و حتی جهان بزرگ توسط آنهایی که این مسئولیت‌های بزرگ به آنان سپرده شده مورد مراقبت واقع می‌شوند. اما چه کسی نیازهای اساسی جهان بزرگ را به صورت یک مجموعه کامل، از بهشت تا چهارمین و بیرونی‌ترین سطح فضا شکوفا می‌سازد و مورد توجه قرار می‌دهد؟

^{1264 (135.14)} In all your contemplation of universal phenomena, make certain that you take into consideration the interrelation of physical, intellectual, and spiritual energies, and that due allowance is made for the unexpected phenomena attendant upon their unification by personality and for the unpredictable phenomena resulting from the actions and reactions of experiential Deity and the Absolutes.

^{1265 (135.15)} The universe is highly predictable only in the quantitative or gravity-measurement sense; even the primal physical forces are not responsive to linear gravity, nor are the higher mind meanings and true spirit values of ultimate universe realities. Qualitatively, the universe is not highly predictable as regards new associations of forces, either physical, mindal, or spiritual, although many such combinations of energies or forces become partially predictable when subjected to critical observation. When matter, mind, and spirit are unified by creature personality, we are unable fully to predict the decisions of such a freewill being.

^{1266 (135.16)} All phases of primordial force, nascent spirit, and other nonpersonal ultimates appear to react in accordance with certain relatively stable but unknown laws and are characterized by a latitude of performance and an elasticity of response which are often disconcerting when encountered in the phenomena of a circumscribed and isolated situation. What is the explanation of this unpredictable freedom of reaction disclosed by these emerging universe actualities? These unknown, unfathomable unpredictables — whether pertaining to the behavior of a primordial unit of force, the reaction of an unidentified level of mind, or the phenomenon of a vast preuniverse in the making in the domains of outer space — probably disclose the activities of the Ultimate and the presence-performances of the Absolutes, which antedate the function of all universe Creators.

^{1267 (135.17)} We do not really know, but we surmise that such amazing versatility and such profound co-ordination signify the presence and performance of the Absolutes, and that such diversity of response in the face of apparently uniform causation discloses the reaction of the Absolutes, not only to the immediate and situational causation, but also to all other related causations throughout the entire master universe.

^{1268 (135.18)} Individuals have their guardians of destiny; planets, systems, constellations, universes, and superuniverses each have their respective rulers who labor for the good of their domains. Havona and even the grand universe are watched over by those intrusted with such high responsibilities. But who fosters and cares for the fundamental needs of the master universe as a whole, from Paradise to the fourth and outermost

از نظر وجودگراییانه چنین مراقبت مافوق احتمالاً به تثلیث بهشت قابل نسبت است، اما از یک دیدگاه تجربی پدیداری جهانهای پس هاونا به موارد زیرین بستگی دارد:

1- مطلقها در پتانسیل.

2- غائی در جهت.

3- متعال در هماهنگی تکاملی.

4- آرشیتهکتهای جهان بنیادین در موضع سرپرستی پیش از ظهور فرمانروایان مشخص.

مطلق کامل بر تمامی فضا سایه افکنده است. وضعیت دقیق مطلق الوهیت و مطلق جهانی در مجموع برای ما روشن نیست، اما هر جا که مطلق الوهیت و مطلق کامل عمل می‌کنند ما از کارکردهای نفر واپسین اطلاع داریم. مطلق الوهیت ممکن است در سرتاسر جهان حضور داشته باشد اما به سختی در فضا حضور دارد. غائی تا حاشیه‌های بیرونی چهارمین سطح فضا در فضا حضور دارد یا روزی خواهد داشت. ما شک داریم که غائی هرگز از یک حضور فضایی در ماوراء پیرامون جهان بنیادین برخوردار شود، اما در درون این محدوده غائی به طور تدریجی در حال ادغام کردن سازمان خلاق پتانسیلهای سه مطلق می‌باشد.

space level? Existentially such overcare is probably attributable to the Paradise Trinity, but from an experiential viewpoint the appearance of the post-Havona universes is dependent on:

126.9 (136.19) 1. The Absolutes in potential.

126.10 (135.20) 2. The Ultimate in direction.

126.11 (137.1) 3. The Supreme in evolutionary co-ordination.

126.12 (137.2) 4. The Architects of the Master Universe in administration prior to the appearance of specific rulers.

126.13 (137.3) The Unqualified Absolute pervades all space. We are not altogether clear as to the exact status of the Deity and Universal Absolutes, but we know the latter functions wherever the Deity and Unqualified Absolutes function. The Deity Absolute may be universally present but hardly space present. The Ultimate is, or sometime will be, space present to the outer margins of the fourth space level. We doubt that the Ultimate will ever have a space presence beyond the periphery of the master universe, but within this limit the Ultimate is progressively integrating the creative organization of the potentials of the three Absolutes.

7- جزء و کل

یک قانون تغییرناپذیر و غیر شخصی که برابر با کارکرد یک مشیت کیهانی است در سرتاسر زمان و فضا و در رابطه با تمامی واقعیت برخوردار از هر ماهیتی مشغول به کار است. بخشندگی طرز برخورد مهرآمیز خداوند را با فرد تعیین ویژگی می‌کند. بی‌طرفی طرز برخورد خداوند را نسبت به کل ترغیب می‌کند. خواست خداوند لزوماً بر جزء — قلب هر شخصیتی — غالب نیست، اما خواست او در واقع بر کل — جهان جهانها — حاکم است.

این امر صحت دارد که قوانین خداوند در تمامی برخوردهای او با تمامی موجوداتش ذاتاً مستبدانه نیستند. برای شما، با بینش محدود و دیدگاه متناهی‌تان، اعمال خداوند باید اغلب دیکتاتورمنشانه و استبدادی به نظر رسند. قوانین خداوند صرفاً عاداتهای خداوند و شیوه او برای انجام مکرر چیزها است، و او پیوسته همه چیزها را به خوبی انجام می‌دهد. شما مشاهده می‌کنید که خداوند همان کار را به همان نحو مکرراً انجام می‌دهد، صرفاً به این دلیل که آن بهترین راه انجام آن کار مشخص در یک شرایط مشخص است، و بهترین راه راهی درست است، و لذا خرد بیکران همیشه فرمان انجام آن کار را به آن طریقه دقیق و کامل می‌دهد. شما همچنین باید به خاطر داشته باشید که طبیعت عمل ویژه الوهیت نیست. در آن پدیده‌هایی که انسان طبیعت می‌نامد تأثیرات دیگری وجود دارند.

برای طبیعت الهی مشمئز کننده است که هر گونه اضمحلال را متحمل شود، یا هرگز اجرای هر عمل کاملاً شخصی را به یک طریقه حقیرانه اجازه دهد. با

7. THE PART AND THE WHOLE

127.1 (137.4) There is operative throughout all time and space and with regard to all reality of whatever nature an inexorable and impersonal law which is equivalent to the function of a cosmic providence. Mercy characterizes God's attitude of love for the individual; impartiality motivates God's attitude toward the total. The will of God does not necessarily prevail in the part — the heart of any one personality — but his will does actually rule the whole, the universe of universes.

127.2 (137.5) In all his dealings with all his beings it is true that the laws of God are not inherently arbitrary. To you, with your limited vision and finite viewpoint, the acts of God must often appear to be dictatorial and arbitrary. The laws of God are merely the habits of God, his way of repeatedly doing things; and he ever does all things well. You observe that God does the same thing in the same way, repeatedly, simply because that is the best way to do that particular thing in a given circumstance; and the best way is the right way, and therefore does infinite wisdom always order it done in that precise and perfect manner. You should also remember that nature is not the exclusive act of Deity; other influences are present in those phenomena which man calls nature.

127.3 (137.6) It is repugnant to the divine nature to suffer any sort of deterioration or ever to permit the execution of any purely personal act in an inferior

این وجود باید روشن شود که اگر در الهی بودن هر وضعیت، در اوج هر شرایط، در هر حالتی که روند خرد متعالی مطالبه رفتار متفاوتی را نشان دهد — اگر الزامات کامل بودن به هر دلیل روش دیگر واکنش را دیکته کند، رفتاری بهتر، در آن صورت و در آنجا خداوند تماماً خردمند به آن طریقه بهتر و مناسبتر عمل می‌کند. آن جلومگر یک قانون بالاتر است، نه برگشت یک قانون پایین‌تر.

خداوند یک برده در قید و بند عادت نسبت به وقوع تکرار اعمال داوطلبانه خود نیست. هیچ تضادی میان قوانین بیکران وجود ندارد. آنها همگی نهایت کمال طبیعت خطناپذیر هستند. آنها همگی اعمال بی‌چون و چرا که بیانگر تصمیمات بی‌نقص می‌باشند هستند. قانون واکنش تغییرناپذیر یک ذهن بیکران، کامل و توحیدی است. اعمال خداوند به رغم این یکنواختی ظاهری همگی مطابق خواست او هستند. در خداوند «هیچ نگرسانی یا سایه تغییر وجود ندارد.» اما تمامی این چیزهایی را که به راستی می‌توان در باره پدر جهانی گفت، نمی‌توان با همان قطعیت پیرامون تمامی موجودات هوشمند تحت فرمان او یا در باره مخلوقات تکاملی او گفت.

چون خداوند تغییرناپذیر است، از این رو شما می‌توانید، در تمامی شرایط معمول، به این که او همان کار را به همان طریقه همسان و معمول انجام دهد، دلگرم باشید. خداوند پشتگرمی ثابت برای تمامی چیزها و موجودات خلق شده است. او خداوند است، لذا تغییر نمی‌کند.

و تمامی این رفتار تغییرناپذیر و عمل یکنواخت، شخصی، آگاهانه، و بسیار ارادی است، زیرا خدای بزرگ یک برده درمانده کمال و بیکرانی خود نیست. خداوند یک نیروی اتوماتیک خودکار نیست. او یک نیروی بندموار محدود به قانون نیست. خداوند یک معادله ریاضی یا یک فرمول شیمیایی نیز نیست. او یک شخصیت دارای اراده آزاد و آغازین است. او پدر جهانی است، موجودی مملو از شخصیت و سرچشمه جهانی شخصیت تمام مخلوقات است.

خواست خداوند به طور یکنواخت در قلب انسان مادی خداشناس حاکم نمی‌شود، اما اگر چهارچوب زمان فراتر از لحظه بزرگ شود تا تمامی زندگی اول را در بر گیرد، آنگاه خواست خداوند در ثمرات روحی زندگی فرزندان با روح هدایت شده خداوند به طور فزاینده قابل تشخیص می‌شود. و در آنصورت اگر زندگی بشری بیشتر بزرگ شود تا تجربه مورانشیا را شامل شود، مشاهده می‌شود که خواست خداوند به طور تابناکتر در اعمال معنوی‌ساز آن مخلوقات زمان که شروع به چشیدن شادکامی الهی تجربه نمودن رابطه شخصیت انسان با شخصیت پدر جهانی کرده‌اند می‌درخشد.

پدر بودن خداوند و برادری انسان پارادوکس جزء و کل را در سطح شخصیت عرضه می‌کند. خداوند هر فرد را به عنوان یک فرزند یکتا در خانواده آسمانی دوست دارد. با این حال خداوند هر فرد را این گونه دوست دارد؛ او از اشخاص جانب‌داری نمی‌کند، و عمومیت مهر او یک رابطه کامل، برادری جهانی، را به وجود می‌آورد.

way. It should be made clear, however, that, *if*, in the divinity of any situation, in the extremity of any circumstance, in any case where the course of supreme wisdom might indicate the demand for different conduct — if the demands of perfection might for any reason dictate another method of reaction, a better one, then and there would the all-wise God function in that better and more suitable way. That would be the expression of a higher law, not the reversal of a lower law.

127.4 (137.7) God is not a habit-bound slave to the chronicity of the repetition of his own voluntary acts. There is no conflict among the laws of the Infinite; they are all perfections of the infallible nature; they are all the unquestioned acts expressive of faultless decisions. Law is the unchanging reaction of an infinite, perfect, and divine mind. The acts of God are all volitional notwithstanding this apparent sameness. In God there "is no variableness neither shadow of changing." But all this which can be truly said of the Universal Father cannot be said with equal certainty of all his subordinate intelligences or of his evolutionary creatures.

127.5 (137.8) Because God is changeless, therefore can you depend, in all ordinary circumstances, on his doing the same thing in the same identical and ordinary way. God is the assurance of stability for all created things and beings. He is God; therefore he changes not.

127.6 (138.1) And all this steadfastness of conduct and uniformity of action is personal, conscious, and highly volitional, for the great God is not a helpless slave to his own perfection and infinity. God is not a self-acting automatic force; he is not a slavish law-bound power. God is neither a mathematical equation nor a chemical formula. He is a freewill and primal personality. He is the Universal Father, a being surcharged with personality and the universal fount of all creature personality.

127.7 (138.2) The will of God does not uniformly prevail in the heart of the God-seeking material mortal, but if the time frame is enlarged beyond the moment to embrace the whole of the first life, then does God's will become increasingly discernible in the spirit fruits which are borne in the lives of the spirit-led children of God. And then, if human life is further enlarged to include the morontia experience, the divine will is observed to shine brighter and brighter in the spiritualizing acts of those creatures of time who have begun to taste the divine delights of experiencing the relationship of the personality of man with the personality of the Universal Father.

127.8 (138.3) The Fatherhood of God and the brotherhood of man present the paradox of the part and the whole on the level of personality. God loves each individual as an individual child in the heavenly family. Yet God thus loves every individual; he is no respecter of persons, and the universality of his love brings into being a relationship of the

مهر پدر به طور مطلق هر شخصیت را به عنوان یک فرزند بی‌مانند پدر جهانی، فرزندی بی‌همتا در بیکرانی، یک مخلوق صاحب اختیار غیر قابل جانشین در تمامی ابدیت، یگانه می‌سازد. مهر پدر هر فرزند خداوند را قرین افتخار می‌سازد، هر عضو خانواده آسمانی را منور می‌کند، و بر طبیعت بی‌نظیر هر موجود شخصی در برابر سطوح غیر شخصی که خارج از مدار برادرانه پدر همه قرار دارد به طور آشکار سایه می‌افکند. مهر خداوند ارزش مافوق هر مخلوق صاحب اراده را به گونه‌ای چشمگیر به نمایش در می‌آورد، و ارزش بالایی را که پدر جهانی برای تک تک فرزندان از بالاترین شخصیت آفریننده برخوردار از وضعیت بهشتی تا پایین‌ترین شخصیت برخوردار از حرمت اراده در میان قبایل انسانی بدوی در سرآغاز نوع بشر در یک کره تکاملی زمان و فضا قائل است به طور خطانپذیر آشکار می‌سازد.

همین مهر خداوند نسبت به فرد، خانواده الهی تمامی افراد، و برادری جهانی فرزندان صاحب اراده پدر بهشتی را به وجود می‌آورد. و این برادری، که جهانی است، یک رابطه کل است. برادری، هنگامی که جهانی باشد، نه هر رابطه، بلکه تمامی روابط را آشکار می‌سازد. برادری یک واقعیت جمع است و لذا کیفیتهای کل را در تمایز با کیفیتهای جزء آشکار می‌سازد.

برادری در بر گیرنده یک واقعیت رابطه میان هر شخصیت موجود در جهان می‌باشد. هیچ شخصی نمی‌تواند از فواید یا کیفرهایی که ممکن است در نتیجه رابطه با اشخاص دیگر روی دهد بگریزد. جزء متناسب با کل سود می‌برد یا زیان می‌بیند. تلاش نیکوی هر انسان موجب منفعت تمامی انسانها می‌شود. خطا یا شرارت هر انسان بر رنج تمامی انسانها می‌افزاید. همانطور که جزء حرکت می‌کند، کل نیز حرکت می‌کند. پیشرفت کل موجب پیشرفت جزء می‌شود. سرعتهای نسبی جزء و کل مشخص می‌کنند که آیا جزء با رخوت کل کند می‌شود یا با نیروی فزاینده برادری کیهانی به پیش رانده می‌شود.

این یک راز است که خداوند یک موجود بسیار خودآگاه شخصی با اقامتگاهی مرکزی است، و در همان حال در چنین جهان پهناوری شخصاً حضور دارد و با تعداد تقریباً بی‌شماری از موجودات شخصاً در ارتباط است. این که چنین پدیده‌ای یک راز فراتر از درک بشری است نباید به کمتری حدی ایمان شما را کم کند. اجازه ندهید میزان بیکرانی، عظمت ابدی، و شکوه و جلال سرشت بی‌همتای خداوند شما را مرعوب کند، گیج کند، یا مأیوس سازد. زیرا پدر از هیچیک از شما خیلی دور نیست. او در درون شما سکنی می‌گزیند و در او ما همگی عملاً حرکت می‌کنیم، در واقع زندگی می‌کنیم، و به راستی از موجودیت خود برخورداریم.

اگر چه پدر بهشتی از طریق آفرینندگان الهی خود و فرزندان مخلوقش عمل می‌کند، او همچنین از صمیمانه‌ترین تماس درونی با شما برخوردار است، چنان

whole, the universal brotherhood.

^{127.9 (138.4)} The love of the Father absolutely individualizes each personality as a unique child of the Universal Father, a child without duplicate in infinity, a will creature irreplaceable in all eternity. The Father's love glorifies each child of God, illuminating each member of the celestial family, sharply silhouetting the unique nature of each personal being against the impersonal levels that lie outside the fraternal circuit of the Father of all. The love of God strikingly portrays the transcendent value of each will creature, unmistakably reveals the high value which the Universal Father has placed upon each and every one of his children from the highest creator personality of Paradise status to the lowest personality of will dignity among the savage tribes of men in the dawn of the human species on some evolutionary world of time and space.

^{127.10 (138.5)} This very love of God for the individual brings into being the divine family of all individuals, the universal brotherhood of the freewill children of the Paradise Father. And this brotherhood, being universal, is a relationship of the whole. Brotherhood, when universal, discloses not the *each* relationship, but the *all* relationship. Brotherhood is a reality of the total and therefore discloses qualities of the whole in contradistinction to qualities of the part.

^{127.11 (138.6)} Brotherhood constitutes a fact of relationship between every personality in universal existence. No person can escape the benefits or the penalties that may come as a result of relationship to other persons. The part profits or suffers in measure with the whole. The good effort of each man benefits all men; the error or evil of each man augments the tribulation of all men. As moves the part, so moves the whole. As the progress of the whole, so the progress of the part. The relative velocities of part and whole determine whether the part is retarded by the inertia of the whole or is carried forward by the momentum of the cosmic brotherhood.

^{127.12 (139.1)} It is a mystery that God is a highly personal self-conscious being with residential headquarters, and at the same time personally present in such a vast universe and personally in contact with such a well-nigh infinite number of beings. That such a phenomenon is a mystery beyond human comprehension should not in the least lessen your faith. Do not allow the magnitude of the infinity, the immensity of the eternity, and the grandeur and glory of the matchless character of God to overawe, stagger, or discourage you; for the Father is not very far from any one of you; he dwells within you, and in him do we all literally move, actually live, and veritably have our being.

^{127.13 (139.2)} Even though the Paradise Father functions through his divine creators and his creature children, he also enjoys the most intimate

والا، چنان بسیار شخصی، که حتی فراتر از درک من است — آن همدمی معنوی اسرارآمیز قطعه‌ای از پدر با روان بشری و با ذهن انسانی که در آن در واقع سکنی می‌گزیند. با دانستن این که شما با این هدایای خداوند چه می‌کنید، می‌دانید که پدر در ارتباط صمیمانه، نه تنها با یاران الهی خود، بلکه همچنین با فرزندان تکاملی انسانی زمان متعلق به خود می‌باشد. پدر به راستی در بهشت اقامت دارد، اما وجود الهی او همچنین در اذهان انسانها اقامت دارد.

حتی اگر روح یک پسر بر تمامی انسانها ریخته شود، گر چه روزگاری یک پسر در شکل جسم انسانی با شما زندگی می‌کرد، گر چه فرشته سراف شخصاً شما را محافظت و هدایت می‌کند، چطور هر یک از این موجودات الهی متعلق به دومین و سومین مرکز هرگز می‌توانند امید داشته باشند همانند پدر، که قسمتی از خود را اهدا نموده تا در شما باشد، تا خود واقعی و الهی، حتی جاودان شما باشد، به طور آکنده به شما نزدیک شوند یا شما را بفهمند.

8- ماده، ذهن، و روح

“خداوند روح است”، اما بهشت چنین نیست. جهان مادی عرصه‌ای است که تمامی فعالیت‌های روحی در آن به وقوع می‌پیوندد. موجودات روحی و فرازگرایان روحی در کرات فیزیکی متعلق به واقعیت مادی زندگی و کار می‌کنند.

اعطای نیروی کیهانی، قلمرو جاذبه کیهانی، کارکرد جزیره بهشت است. تمامی نیرو - انرژی اولیه از بهشت پیش می‌رود، و ماده ساختن جهانهای ناگفته اکنون به شکل یک وجود فوق جاذبه که نیرو - شارژ فضای پر شده را در بر می‌گیرد در سرتاسر جهان بنیادین در حال گردش است.

دگرگونیهای نیرو در جهانهای پیرامون هر چه باشد، به دنبال خروج از بهشت، تحت کشش بی‌پایان، پیوسته موجود، و بی‌وقفه جزیره جاودان به حرکت ادامه می‌دهد، و به طور فرماتریدار و ذاتی برای همیشه به دور مسیرهای جاودانه فضایی جهانها می‌چرخد. انرژی فیزیکی واقعی است که در اطاعتش نسبت به قانون جهانی حقیقی و ثابت قدم است. فقط در قلمرو اراده مخلوق از مسیرهای الهی و طرحهای اولیه انحراف وجود داشته است. نیرو و انرژی شواهد جهانی ثابت، تداوم، و جاودانگی جزیره مرکزی بهشت هستند.

اعطای روح و معنوی ساختن شخصیتها، حوزه جاذبه روحی، قلمرو پسر جاودان است. و این جاذبه روحی پسر، که پیوسته تمامی واقعیت‌های روحی را به خود جذب می‌کند، به همان اندازه واقعی و مطلق است که گیرایی تماماً قدرتمند مادی جزیره بهشت می‌باشد. اما انسان مادی - ذهن طبعاً با جلوه‌های مادی برخوردار از یک طبیعت فیزیکی بیشتر آشنا است تا با کارکردهای به همان اندازه واقعی و نیرومند برخوردار از یک طبیعت روحی که فقط با بصیرت‌های روحی روان تمیز داده

inner contact with you, so sublime, so highly personal, that it is even beyond my comprehension — that mysterious communion of the Father fragment with the human soul and with the mortal mind of its actual indwelling. Knowing what you do of these gifts of God, you therefore know that the Father is in intimate touch, not only with his divine associates, but also with his evolutionary mortal children of time. The Father indeed abides on Paradise, but his divine presence also dwells in the minds of men.

^{127.14 (139.3)} Even though the spirit of a Son be poured out upon all flesh, even though a Son once dwelt with you in the likeness of mortal flesh, even though the seraphim personally guard and guide you, how can any of these divine beings of the Second and Third Centers ever hope to come as near to you or to understand you as fully as the Father, who has given a part of himself to be in you, to be your real and divine, even your eternal, self?

8. MATTER, MIND, AND SPIRIT

^{1281 (139.4)} “God is spirit,” but Paradise is not. The material universe is always the arena wherein take place all spiritual activities; spirit beings and spirit ascenders live and work on physical spheres of material reality.

^{1282 (139.5)} The bestowal of cosmic force, the domain of cosmic gravity, is the function of the Isle of Paradise. All original force-energy proceeds from Paradise, and the matter for the making of untold universes now circulates throughout the master universe in the form of a supergravity presence which constitutes the force-charge of pervaded space.

^{1283 (139.6)} Whatever the transformations of force in the outlying universes, having gone out from Paradise, it journeys on subject to the never-ending, ever-present, unfailing pull of the eternal Isle, obediently and inherently swinging on forever around the eternal space paths of the universes. Physical energy is the one reality which is true and steadfast in its obedience to universal law. Only in the realms of creature volition has there been deviation from the divine paths and the original plans. Power and energy are the universal evidences of the stability, constancy, and eternity of the central Isle of Paradise.

^{1284 (139.7)} The bestowal of spirit and the spiritualization of personalities, the domain of spiritual gravity, is the realm of the Eternal Son. And this spirit gravity of the Son, ever drawing all spiritual realities to himself, is just as real and absolute as is the all-powerful material grasp of the Isle of Paradise. But material-minded man is naturally more familiar with the material manifestations of a physical nature than with the

می‌شوند.

همینطور که ذهن هر شخصیت در جهان بیشتر روحانی — خداگونه — می‌شود، کمتر به جاذبه مادی واکنش‌مند می‌شود. واقعیت، چنان که با واکنش جاذبه فیزیکی انداز‌گیری می‌شود، آنتی‌تث واقعیت، چنان که با کیفیت محتوای روحی تعیین می‌شود، می‌باشد. عمل جاذبه فیزیکی یک تعیین‌کننده کمی انرژی غیرروحی است. عمل جاذبه روحی انداز‌گیری کیفی انرژی زنده الوهیت است.

آنچه که بهشت برای آفرینش فیزیکی است، و آنچه که پسر جاودان برای جهان روحی است، عامل مشترک برای قلمروهای ذهنی — جهان هوشمند مادی، مورانشیایی، و موجودات و شخصیت‌های روحی — است.

عامل مشترک نسبت به واقعیت‌های مادی و روحی، هر دو، واکنش نشان می‌دهد و لذا نسبت به تمامی موجودات هوشمند به طور ذاتی خادم جهانی می‌شود، موجوداتی که ممکن است نمایانگر پیوندی از فازهای مادی و روحی آفرینش، هر دو، شوند. اعطای هوشمندی، خدمت به موجود مادی و روحی در پدیده ذهن، قلمرو ویژه عامل مشترک است که بدین ترتیب شریک ذهن معنوی، جوهر ذهن مورانشیا، و ماده ذهن مادی مخلوقات تکاملی زمان می‌شود.

ذهن تکنیکی است که از طریق آن واقعیت‌های روحی برای شخصیت‌های آفریده شده تجربی می‌شوند. و در تحلیل نهایی امکانات یگانه‌کننده حتی ذهن بشری، توان هماهنگ کردن چیزها، ایده‌ها، و ارزشها، فوق مادی است.

اگر چه برای ذهن انسانی به سختی ممکن است که هفت سطح واقعیت نسبی کیهانی را بفهمد، خرد بشری باید قادر باشد که عمده معنی سه سطح کاربرد واقعیت متناهی را درک کند:

1- ماده. انرژی سازمان یافته که تابع جاذبه خطی است به جز هنگامی که به وسیله حرکت تغییر یافته و توسط ذهن تعدیل می‌شود.

2- ذهن. هشیاری سازمان یافته که به طور کامل تابع جاذبه مادی نیست، و هنگامی که توسط روح تغییر باید به راستی رهایی می‌یابد.

3- روح. بالاترین واقعیت شخصی. روح حقیقی تابع جاذبه فیزیکی نیست اما سرانجام تأثیر انگیزاننده تمامی سیستم‌های انرژی در حال تکامل برخوردار از حرمت شخصیت می‌شود.

هفده وجود تمامی شخصیت‌ها روح است. تجلی‌های مادی نسبی هستند، و ذهن کیهانی میان این اضداد جهانی قرار دارد. اعطای ذهن و معاضدت روح کار اشخاص همکار الوهیت، روح بیکران و پسر جاودان است. تمام واقعیت الهی ذهن نیست بلکه روح - ذهن است — ذهن - روح که توسط شخصیت یگانه شده است. با این وجود مطلق‌های هر دو، روح و وجود در شخص پدر جهانی

equally real and mighty operations of a spiritual nature which are discerned only by the spiritual insight of the soul.

1285 (140.1) As the mind of any personality in the universe becomes more spiritual — Godlike — it becomes less responsive to material gravity. Reality, measured by physical-gravity response, is the antithesis of reality as determined by quality of spirit content. Physical-gravity action is a quantitative determiner of nonspirit energy; spiritual-gravity action is the qualitative measure of the living energy of divinity.

1286 (140.2) What Paradise is to the physical creation, and what the Eternal Son is to the spiritual universe, the Conjoint Actor is to the realms of mind — the intelligent universe of material, morontial, and spiritual beings and personalities.

1287 (140.3) The Conjoint Actor reacts to both material and spiritual realities and therefore inherently becomes the universal minister to all intelligent beings, beings who may represent a union of both the material and spiritual phases of creation. The endowment of intelligence, the ministry to the material and the spiritual in the phenomenon of mind, is the exclusive domain of the Conjoint Actor, who thus becomes the partner of the spiritual mind, the essence of the morontia mind, and the substance of the material mind of the evolutionary creatures of time.

1288 (140.4) Mind is the technique whereby spirit realities become experiential to creature personalities. And in the last analysis the unifying possibilities of even human mind, the ability to co-ordinate things, ideas, and values, is supermaterial.

1289 (140.5) Though it is hardly possible for the mortal mind to comprehend the seven levels of relative cosmic reality, the human intellect should be able to grasp much of the meaning of three functioning levels of finite reality:

12810 (140.6) 1. *Matter*. Organized energy which is subject to linear gravity except as it is modified by motion and conditioned by mind.

12811 (140.7) 2. *Mind*. Organized consciousness which is not wholly subject to material gravity, and which becomes truly liberated when modified by spirit.

12812 (140.8) 3. *Spirit*. The highest personal reality. True spirit is not subject to physical gravity but eventually becomes the motivating influence of all evolving energy systems of personality dignity.

12813 (140.9) The goal of existence of all personalities is spirit; material manifestations are relative, and the cosmic mind intervenes between these universal opposites. The bestowal of mind and the ministration of spirit are the work of the associate persons of Deity, the Infinite Spirit and the Eternal Son. Total Deity reality is not mind but spirit-mind —

تلاقی می‌یابند.

در بهشت سه انرژی، فیزیکی، ذهنی، و روحی هماهنگ هستند. در کیهان تکاملی انرژی - ماده استیلا دارد به جز در شخصیت، که روح از طریق میانجی‌گری ذهن در تلاش برای تفوق است. روح واقعیت بنیادین تجربه شخصیت تمامی مخلوقات است زیرا خداوند روح است. روح تغییرناپذیر است، و از این رو در تمامی روابط شخصیتی فراتر از هم ذهن و هم ماده، که متغیرهای تجربی پیشرفت تدریجی هستند می‌باشد.

در تکامل کیهانی ماده یک سایه فلسفی می‌شود که در حضور درخشش روحی روشن‌بینی الهی توسط ذهن افکنده می‌شود، اما این امر واقعیت انرژی - ماده را بی‌اعتبار نمی‌سازد. ذهن، ماده، و روح به طور مساوی واقعی هستند، اما در دستیابی به الوهیت برای شخصیت از ارزش یکسان برخوردار نیستند. آگاهی نسبت به الوهیت یک تجربه تدریجی معنوی است.

هر چه درخشش شخصیت معنوی شده (پدر در جهان، قطعه شخصیت بالقوه روحی در فرد مخلوق) تابناکتر باشد، سایه‌ای که توسط ذهن قرار گرفته روی پوشش مادیش افکنده می‌شود بزرگتر است. در زمان، بدن انسان به همان اندازه واقعی است که ذهن یا روح می‌باشد، اما در مرگ، ذهن (هویت) و روح هر دو بقا می‌یابند، در حالی که بدن بقا نمی‌یابد. یک واقعیت کیهانی می‌تواند در تجربه شخصیتی وجود نداشته باشد. و از این رو این اصطلاح یونانی شما از یک اهمیت فلسفی برخوردار است: ماده سایه ماده واقعی‌تر روحی است.

9- واقعیت‌های شخصی

روح واقعیت بنیادین شخصی در جهانها است، و شخصیت اساس تمام تجارب تدریجی با واقعیت روحی است. هر فاز تجربه شخصیت در هر سطح متوالی پیشرفت جهان مملو از نشانه‌های کشف واقعیت‌های مجذوب‌کننده شخصی است. سرنوشت حقیقی انسان شامل پیدایش اهداف جدید و روحی است و سپس واکنش نسبت به جنبه‌های کیهانی چنین اهداف متعالی برخوردار از ارزش غیرمادی است.

محبت راز معاشرت سودمند میان شخصیت‌ها است. شما به راحتی نمی‌توانید یک شخص را در نتیجه یک برخورد تنها بشناسید. شما نمی‌توانید ارزش موسیقی را از طریق استنتاج ریاضی دریابید، گرچه موسیقی یک شکل از ریتم ریاضی است. شماره‌ای که به یک مشترک تلفن داده شده به هیچ وجه هویت شخصیت آن مشترک را تعیین نمی‌کند یا چیزی را پیرامون سیرت او نشان نمی‌دهد.

ریاضیات، علم مواد، برای بحث هوشمندان پیرامون جنبه‌های مادی جهان ضروری است، اما چنین

mind-spirit unified by personality. Nevertheless the absolutes of both the spirit and the thing converge in the person of the Universal Father.

^{12814 (140.10)} On Paradise the three energies, physical, mindal, and spiritual, are co-ordinate. In the evolutionary cosmos energy-matter is dominant except in personality, where spirit, through the mediation of mind, is striving for the mastery. Spirit is the fundamental reality of the personality experience of all creatures because God is spirit. Spirit is unchanging, and therefore, in all personality relations, it transcends both mind and matter, which are experiential variables of progressive attainment.

^{12815 (140.11)} In cosmic evolution matter becomes a philosophic shadow cast by mind in the presence of spirit luminosity of divine enlightenment, but this does not invalidate the reality of matter-energy. Mind, matter, and spirit are equally real, but they are not of equal value to personality in the attainment of divinity. Consciousness of divinity is a progressive spiritual experience.

^{12816 (141.1)} The brighter the shining of the spiritualized personality (the Father in the universe, the fragment of potential spirit personality in the individual creature), the greater the shadow cast by the intervening mind upon its material investment. In time, man's body is just as real as mind or spirit, but in death, both mind (identity) and spirit survive while the body does not. A cosmic reality can be nonexistent in personality experience. And so your Greek figure of speech — the material as the shadow of the more real spirit substance — does have a philosophic significance.

9. PERSONAL REALITIES

^{1291 (141.2)} Spirit is the basic personal reality in the universes, and personality is basic to all progressing experience with spiritual reality. Every phase of personality experience on every successive level of universe progression swarms with clues to the discovery of alluring personal realities. Man's true destiny consists in the creation of new and spirit goals and then in responding to the cosmic allurements of such supernal goals of nonmaterial value.

^{1292(141.3)} Love is the secret of beneficial association between personalities. You cannot really know a person as the result of a single contact. You cannot appreciatingly know music through mathematical deduction, even though music is a form of mathematical rhythm. The number assigned to a telephone subscriber does not in any manner identify the personality of that subscriber or signify anything concerning his character.

^{1293 (141.4)} Mathematics, material science, is indispensable to the intelligent discussion of the material aspects of the universe, but such

دانشی لزوماً بخشی از درک بالاتر حقیقت یا قدردانی شخصی از واقعیهایی روحی نیست. نه تنها در قلمروهای حیات بلکه حتی در دنیای انرژی فیزیکی، جمع دو چیز یا چیزهای بیشتر بسیاری اوقات چیزی بیش از، یا چیزی متفاوت از، پیامدهای افزایشی قابل پیشبینی چنین آمیختگی می‌شود. تمامی علم ریاضیات، تمامی حوزه فلسفه، بالاترین فیزیک یا شیمی نمی‌تواند پیشبینی کند یا بداند که ادغام دو اتم گاز هیدروژن با یک اتم گاز اکسیژن به یک ماده جدید و از نظر کیفی فوق افزایشی — آب مایع — منجر می‌شود. دانش فهم این یک پدیده فیزیکی - شیمیایی می‌بایست از توسعه فلسفه ماتریالیستی و کیهان‌شناسی مکانیستی جلوگیری می‌کرد.

تجزیه و تحلیل تکنیکی آشکار نمی‌سازد که یک شخص یا یک چیز چه می‌تواند انجام دهد. برای مثال: از آب برای خاموش کردن آتش به طور مؤثر استفاده می‌شود. این که آب آتش را خاموش خواهد کرد یک واقعیت تجربی روزمره است، اما هیچ تجزیه و تحلیلی از آب نمی‌تواند هرگز انجام شود که چنین خاصیتی را آشکار سازد. تجزیه و تحلیل مشخص می‌کند که آب از هیدروژن و اکسیژن تشکیل شده است. مطالعه بیشتر این عناصر آشکار می‌سازد که اکسیژن حامی واقعی احتراق است و هیدروژن خود آزادانه خواهد سوخت.

مذهب شما دارد واقعی می‌شود زیرا از بردگی ترس و بندگی خرافات دارد رها می‌شود. فلسفه شما برای آزادی از قید و بند خشک اندیشی و سنت تقلا می‌کند. علم شما درگیر ستیز طولانی میان حقیقت و خطا است، در حالی که برای رهایی از بندگی تجربی، بردگی ریاضیات، و کوری نسبی ماتریالیسم مکانیستی پیکار می‌کند.

انسان فانی از یک هسته روحی برخوردار است. ذهن یک سیستم انرژی شخصی است که حول یک هسته روحی الهی وجود دارد و در یک محیط مادی عمل می‌کند. چنین رابطه زنده ذهن و روح شخصی پتانسیل جهانی شخصیت جاودانه را تشکیل می‌دهد. گرفتاری واقعی، ناامیدی ماندگار، شکست جدی، یا مرگ غیرقابل گریز فقط می‌تواند بعد از این که خویشتن‌بینی به طور کامل در صدد جابجایی نیروی حاکم هسته مرکزی روح برآید، و لذا طرح کیهانی هویت شخصیت را مختل سازد، رخ دهد.

[ارائه شده توسط یک کامل کننده خرد که با اتوریتة قدمای ایامها عمل می‌کند.]

knowledge is not necessarily a part of the higher realization of truth or of the personal appreciation of spiritual realities. Not only in the realms of life but even in the world of physical energy, the sum of two or more things is very often something *more* than, or something *different* from, the predictable additive consequences of such unions. The entire science of mathematics, the whole domain of philosophy, the highest physics or chemistry, could not predict or know that the union of two gaseous hydrogen atoms with one gaseous oxygen atom would result in a new and qualitatively superadditive substance — liquid water. The understanding knowledge of this one physiochemical phenomenon should have prevented the development of materialistic philosophy and mechanistic cosmology.

^{1294 (141.9)} Technical analysis does not reveal what a person or a thing can do. For example: Water is used effectively to extinguish fire. That water will put out fire is a fact of everyday experience, but no analysis of water could ever be made to disclose such a property. Analysis determines that water is composed of hydrogen and oxygen; a further study of these elements discloses that oxygen is the real supporter of combustion and that hydrogen will itself freely burn.

^{1295 (141.9)} Your religion is becoming real because it is emerging from the slavery of fear and the bondage of superstition. Your philosophy struggles for emancipation from dogma and tradition. Your science is engaged in the agelong contest between truth and error while it fights for deliverance from the bondage of abstraction, the slavery of mathematics, and the relative blindness of mechanistic materialism.

^{1296 (142.1)} Mortal man has a spirit nucleus. The mind is a personal-energy system existing around a divine spirit nucleus and functioning in a material environment. Such a living relationship of personal mind and spirit constitutes the universe potential of eternal personality. Real trouble, lasting disappointment, serious defeat, or inescapable death can come only after self-concepts presume fully to displace the governing power of the central spirit nucleus, thereby disrupting the cosmic scheme of personality identity.

^{1297 (142.2)} [Presented by a Perfector of Wisdom acting by authority of the Ancients of Days.]

مقاله 13. کرات مقدس بهشت

014 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 012

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 13

کرات مقدس بهشت

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- هفت کرات مقدس پدر
- 2- روابط کرات پدر
- 3- کرات مقدس پسر جاودان
- 4- کرات روح بیکران

مقدمه مقاله

میان جزیره مرکزی بهشت و داخلی‌ترین مدارهای سیاره‌ای هاونا کراتی ویژه در سه مدار کوچکتر در فضا قرار گرفته‌اند. داخلی‌ترین مدار شامل هفت کرات اسرارآمیز پدر جهانی می‌باشد. گروه دوم در بر گیرنده هفت کرات تابناک پسر جاودان است. هفت کرات عظیم روح بیکران، ستاد اجرایی کرات هفت روح استاد، در بیرونی‌ترین مدار قرار دارند.

این سه مدار کرات هفتگانه پدر، پسر، و روح، در بر گیرنده کراتی با عظمت بی‌مانند و شکوهی غیرقابل تصورند. حتی ساختار مادی یا فیزیکی آنها از نوعی است که برای شما آشکار نشده است. ماده هر مدار متنوع است، و هر کره هر مدار متفاوت است، به جز هفت کرات پسر که ساختار فیزیکی یکسان دارند. تمامی بیست و یک کره عظیم هستند، و هر گروه هفتگانه به گونه‌ای متفاوت جاودان شده است. تا جایی که ما می‌دانیم آنها همیشه چنین بوده‌اند. آنها همانند بهشت جاودان هستند. هیچ تاریخچه یا روایتی پیرامون منشأ آنها وجود ندارد.

هفت کرات اسرارآمیز پدر جهانی که در فاصله نزدیک جزیره جاودان به دور بهشت می‌چرخند، به قدر زیاد منعکس کننده درخشش روحانی تابندگی مرکزی الوهیت‌های جاودان می‌باشند، و این نور شکوه الهی را در سرتاسر بهشت و حتی در هفت مدار هاونا ساطع

PAPER 13

THE SACRED SPHERES OF PARADISE

SECTIONS

Introduction

1. The Seven Sacred Worlds of the Father
2. Father-World Relationships
3. The Sacred Worlds of the Eternal Son
4. The Worlds of the Infinite Spirit

INTRODUCTION

^{130.1 (143.1)} BETWEEN the central Isle of Paradise and the innermost of the Havona planetary circuits there are situated in space three lesser circuits of special spheres. The innermost circuit consists of the seven secret spheres of the Universal Father; the second group is composed of the seven luminous worlds of the Eternal Son; in the outermost are the seven immense spheres of the Infinite Spirit, the executive-headquarters worlds of the Seven Master Spirits.

^{130.2 (143.2)} These three seven-world circuits of the Father, the Son, and the Spirit are spheres of unexcelled grandeur and unimagined glory. Even their material or physical construction is of an order unrevealed to you. Each circuit is diverse in material, and each world of each circuit is different excepting the seven worlds of the Son, which are alike in physical constitution. All twenty-one are enormous spheres, and each group of seven is differently eternalized. As far as we know they have always been; like Paradise they are eternal. There exists neither record nor tradition of their origin.

^{130.3 (143.3)} The seven secret spheres of the Universal Father, circulating about Paradise in close proximity to the eternal Isle, are highly reflective of the spiritual luminosity of the central shining of the eternal Deities, shedding this light of divine glory

می‌کنند.

به نظر می‌رسد انرژیهای غیرشخصی که از درخشش روحی برخوردارند در هفت کرات مقدس پسر جاودان منشأ می‌یابند. هیچ موجود شخصی نمی‌تواند در هیچیک از این هفت قلمرو درخشان اقامت گزیند. آنها با شکوهی روحانی تمامی بهشت و هاونا را نورانی می‌سازند، و درخشش خالص روحی را به هفت ابرجهان هدایت می‌کنند. این کرات تابناک مدار دوم به همین ترتیب نور خود (نور بدون گرما) را به بهشت و به یک میلیارد کرات جهان مرکزی هفت مداره ساطع می‌کنند.

هفت کرات روح بیکران توسط هفت روح استاد که مسئول سرنوشت هفت ابرجهان هستند، و تابندگی روحانی سومین شخص الوهیت را به این آفرینشهای زمان و فضا می‌فرستند، اشغال شده‌اند. و تمامی هاونا، اما نه جزیره بهشت، غرق این تأثیرات روحانی شده است.

اگر چه کرات پدر کرات منزلت غائی برای تمامی شخصیت‌های پدر - اهدا شده هستند، این کارکرد ویژه آنها نیست. بسیاری موجودات و وجودهای غیرشخصی در این کرات اقامت دارند. هر کره مدار پدر و مدار روح از یک نوع متمایز شهروندی دائمی برخوردار است، اما ما تصور می‌کنیم که کرات پسر توسط انواع مشابه موجودات غیرشخصی مسکونی گشته‌اند. اجزای پدر در زمره بومیهای دیوپینگتون می‌باشند. سایر رسته‌های شهروندی دائمی برای شما آشکار نشده‌اند.

بیست و یک قمر بهشت به مقاصد بسیار هم در جهان مرکزی و هم در ابرجهانها که در این نوشته‌ها آشکار نشده به کار گرفته می‌شوند. شما چنان میزان اندکی از حیات را در این کرات می‌توانید بفهمید که نمی‌توانید امید داشته باشید چه در رابطه با طبیعت و یا کارکرد آنها تصویری منسجم به دست آورید. هزاران فعالیت در آنها جریان دارد که برای شما آشکار نشده است. این بیست و یک کره در برگیرنده پتانسیلهای کارکرد جهان بنیادین می‌باشند. این مقالات فقط نگاهی اجمالی به فعالیتهای مشخص محدودی را که به عصر کنونی جهان در جهان بزرگ — یا مشخصاً یکی از هفت ناحیه جهان بزرگ — مربوط می‌باشد ارائه می‌دارند.

1- هفت کرات مقدس پدر

مدار کرات حیات مقدس پدر در برگیرنده یگانه رازهای ذاتی شخصیتی در جهان جهانها می‌باشد. این اقمار بهشت، داخلی‌ترین سه مدار، تنها قلمروهای ممنوعه در جهان مرکزی می‌باشند که درگیر شخصیت هستند. بهشت تحتانی و کرات پسر به همین منوال به روی شخصیتها بسته‌اند، اما هیچیک از آن قلمروها به هیچ طریقی به طور مستقیم درگیر شخصیت نیستند.

throughout Paradise and even upon the seven circuits of Havona.

^{1304 (1434)} On the seven sacred worlds of the Eternal Son there appear to take origin the impersonal energies of spirit luminosity. No personal being may sojourn on any of these seven shining realms. With spiritual glory they illuminate all Paradise and Havona, and they directionize pure spirit luminosity to the seven superuniverses. These brilliant spheres of the second circuit likewise emit their light (light without heat) to Paradise and to the billion worlds of the seven-circuited central universe.

^{1305 (1435)} The seven worlds of the Infinite Spirit are occupied by the Seven Master Spirits, who preside over the destinies of the seven superuniverses, sending forth the spiritual illumination of the Third Person of Deity to these creations of time and space. And all Havona, but not the Isle of Paradise, is bathed in these spiritualizing influences.

^{1306 (1436)} Although the worlds of the Father are ultimate status spheres for all Father-endowed personalities, this is not their exclusive function. Many beings and entities other than personal sojourn on these worlds. Each world in the circuit of the Father and the circuit of the Spirit has a distinct type of permanent citizenship, but we think the Son's worlds are inhabited by uniform types of other-than-personal beings. Father fragments are among the natives of Divinington; the other orders of permanent citizenship are unrevealed to you.

^{1307 (1437)} The twenty-one Paradise satellites serve many purposes in both central and superuniverses not disclosed in these narratives. You are able to understand so little of the life of these spheres that you cannot hope to gain anything like a consistent view of them, either as to nature or function; thousands of activities are there going on which are unrevealed to you. These twenty-one spheres embrace the *potentials* of the function of the master universe. These papers afford only a fleeting glimpse of certain circumscribed activities pertaining to the present universe age of the grand universe — rather, one of the seven sectors of the grand universe.

1. THE SEVEN SACRED WORLDS OF THE FATHER

^{1311 (1441)} The Father's circuit of sacred life spheres contains the only inherent personality secrets in the universe of universes. These satellites of Paradise, the innermost of the three circuits, are the only forbidden domains concerned with personality in the central universe. Nether Paradise and the worlds of the Son are likewise closed to personalities, but neither of those realms is in any way directly concerned with personality.

کرات بهشتی پدر توسط بالاترین رسته پسران ثابت تثلیث، اسرار سه‌گانه تعالیت، سرپرستی می‌شوند. من می‌توانم قدر اندکی پیرامون این کرات بگویم. من پیرامون فعالیت‌های چندگانه آنها کمتر می‌توانم بگویم. چنین اطلاعاتی فقط به آن موجوداتی ربط دارد که در آنجا کار می‌کنند و از آنجا عزیمت می‌کنند. و گر چه من تا اندازه‌ای با شش عدد از این کرات ویژه آشنا هستم، هرگز در دیوینینگتون فرود نیامده‌ام. آن کره به طور کلی برای من ممنوع است.

یکی از دلایل اسرارآمیز بودن این کرات این است که هر یک از این کرات مقدس از یک نمایندگی ویژه یا تجلی الوهیت‌ها بهره‌مند است که در بر گیرنده تثلیث بهشت، نه یک شخصیت، بلکه یک حضور بی‌نظیر الوهیت که فقط توسط آن گروه‌های خاص موجودات هوشمند که در آن کره خاص ساکنند یا به آن پذیرفته می‌شوند می‌تواند مورد قدردانی واقع شود یا فهم شود. اسرار سه‌گانه تعالیت عوامل شخصی این حضورهای ویژه و غیرشخصی الوهیت می‌باشند. و اسرار تعالیت موجوداتی بسیار شخصی هستند که از استعدادی عالی برخوردارند و به گونه‌ای اعجاب‌آور با کار والا و دقیقشان انطباق یافته‌اند.

1- دیوینینگتون. این کره از یک نظر خاص، "آغوش پدر"، کره همدمی شخصی پدر جهانی است، و در آن یک تجلی ویژه الوهیت او وجود دارد. دیوینینگتون میعادگاه بهشتی تنظیم کنندگان فکر است، اما آن همچنین منزلگاه موجودات بیشتر دیگر، شخصیت‌ها، و سایر موجوداتی که منشأ در پدر جهانی دارند می‌باشد. علاوه بر پسر جاودان بسیاری از شخصیت‌ها از طریق اعمال منحصر به فرد پدر جهانی مستقیماً منشأ یافته‌اند. فقط قطعات پدر و آن شخصیت‌ها و موجودات دیگری که منشأ مستقیم و ویژه در پدر جهانی دارند در این منزلگاه معاشرت و عمل می‌کنند.

اسرار دیوینینگتون شامل راز اعطا و مأموریت تنظیم کنندگان فکر می‌باشد. سرشت، منشأ، و تکنیک تماس آنها با مخلوقات دون پایه کرات تکاملی یک راز این کره بهشتی است. این کارکردهای شگفت‌انگیز شخصاً به بقیه ما مربوط نیستند، و از این رو الوهیت‌ها صحیح می‌پندارند که برخی از جنبه‌های این خدمت بزرگ و الهی را از فهم کامل ما محفوظ نگاه دارند. ما تا حدی که با این فاز از فعالیت الهی تماس داریم، به شناخت کامل این کارکردها مجاز هستیم، اما در رابطه با جزئیات دقیق این هدیه بزرگ اطلاع کاملی نداریم.

این کره همچنین حافظ اسرار سرشت، مقصود، و فعالیت‌های تمامی اشکال دیگر قطعات پدر، پیام‌آوران جاذبه، و گروه‌های موجودات دیگری که برای شما آشکار نشده‌اند می‌باشد. این بسیار احتمال دارد که آن حقایق مربوط به دیوینینگتون که از من پنهان نگاه داشته شده، اگر آشکار شوند، صرفاً مرا در کار کنونی‌ام سردرگم و دچار نارسایی سازند، و باز دوباره، شاید آنها فراتر از ظرفیت فهمی موجودی از نوع من باشند.

131.2 (144.2) The Paradise worlds of the Father are directed by the highest order of the Stationary Sons of the Trinity, the Trinitized Secrets of Supremacy. Of these worlds I can tell little; of their manifold activities I may tell less. Such information concerns only those beings who function thereon and go forth therefrom. And though I am somewhat familiar with six of these special worlds, never have I landed on Divinington; that world is wholly forbidden to me.

131.3 (144.3) One of the reasons for the secrecy of these worlds is because each of these sacred spheres enjoys a specialized representation, or manifestation, of the Deities composing the Paradise Trinity; not a personality, but a unique presence of Divinity which can only be appreciated and comprehended by those particular groups of intelligences resident on, or admissible to, that particular sphere. The Trinitized Secrets of Supremacy are the personal agents of these specialized and impersonal presences of Divinity. And the Secrets of Supremacy are highly personal beings, superbly endowed and marvelously adapted to their exalted and exacting work.

131.4 (144.4) 1. DIVININGTON. This world is, in a unique sense, the "bosom of the Father," the personal-communion sphere of the Universal Father, and thereon is a special manifestation of his divinity. Divinington is the Paradise rendezvous of the Thought Adjusters, but it is also the home of numerous other entities, personalities, and other beings taking origin in the Universal Father. Many personalities besides the Eternal Son are of direct origin by the solitary acts of the Universal Father. Only the Father fragments and those personalities and other beings of direct and exclusive origin in the Universal Father fraternize and function on this abode.

131.5 (144.5) The secrets of Divinington include the secret of the bestowal and mission of Thought Adjusters. Their nature, origin, and the technique of their contact with the lowly creatures of the evolutionary worlds is a secret of this Paradise sphere. These amazing transactions do not personally concern the rest of us, and therefore do the Deities deem it proper to withhold certain features of this great and divine ministry from our full understanding. In so far as we come in contact with this phase of divine activity, we are permitted full knowledge of these transactions, but concerning the intimate details of this great bestowal we are not fully informed.

131.6 (145.1) This sphere also holds the secrets of the nature, purpose, and activities of all other forms of Father fragments, of the Gravity Messengers, and of hosts of other beings unrevealed to you. It is highly probable that those truths pertaining to Divinington which are withheld from me, if revealed, would merely confuse and handicap me in my present work, and still again, perhaps they are

beyond the conceptual capacity of my order of being.

2- سونارینگتون. این کره "آغوش پسر"، کره پذیرش شخصی پسر جاودان است. آن مقر مرکزی بهشتی پسران فرود یابنده و فراز یابنده خداوند هنگامی که، و پس از این که به طور کامل اعتبار یافته و سرانجام مورد تأیید قرار می گیرند، می باشد. این کره خانه بهشتی برای تمامی پسران پسر جاودان و پسران همتراز و دستیار او است. رسته های بیشمار فرزندی الهی به این منزلگاه آسمانی وصل هستند که برای انسانها آشکار نشده اند زیرا آنها درگیر برنامه های طرح فراز پیشرفت معنوی بشری طی عبور از جهانها و نیل به بهشت نیستند.

اسرار سونارینگتون شامل راز ظهور پسران الهی در جسم می باشد. هنگامی که یک پسر خداوند یک پسر انسان می شود، عملاً از یک زن متولد می شود، چنان که هزار و نهصد سال پیش در کره شما رخ داد. این یک راز جهانی است. این کار در یک راستا در سرتاسر جهانها رخ می دهد، و یک راز سونارینگتونی فرزندی الهی است. تنظیم کنندگان یک راز خدای پدر می باشند. ظهور پسران الهی در جسم یک راز خدای پسر است. این یک رازی است که در ناحیه هفتم سونارینگتون قفل شده است، قلمرویی که توسط هیچکس جز آنهایی که شخصاً این تجربه بی نظیر را پشت سر گذارده اند مورد رخنه واقع نشده است. فقط آن مراحل ظهور در جسم که به دوران زندگانی فراز شما مربوط است در معرض توجه شما قرار داده شده است. بسیاری مراحل اسرارآمیز دیگر ظهور انواع آشکار ناشده پسران بهشتی در جسم که در مأموریت های خادمانه در جهان هستند وجود دارند که برای شما آشکار نشده اند. و باز رازهای سونارینگتونی دیگری وجود دارند.

3- اسپیریتینگتون. این کره "آغوش روح"، خانه بهشتی موجودات والایی است که روح بیکران را به طور منحصر به فرد نمایندگی می کنند. در اینجا هفت روح استاد و برخی از اولاد آنها از تمامی جهانها گرد هم می آیند. در این منزلگاه آسمانی رسته های بیشمار آشکار ناشده شخصیت های روحی نیز ممکن است یافت شوند، موجوداتی که به فعالیت های چندگانه جهان که به طرح های ارتقاء مخلوقات انسانی زمان به سطوح بهشتی ابدیت مربوط نیستند تخصیص یافته اند.

اسرار اسپیریتینگتون در بر گیرنده رازهای رخنه پذیر بازتاب است. ما به شما پیرامون پدیده عظیم و جهانی بازتاب می گوئیم، خصوصاً آنطور که در کرات سند مرکزی هفت ابرجهان عمل می کند، اما ما هرگز این پدیده را به طور کامل شرح نمی دهیم، زیرا آن را به طور کامل نمی فهمیم. ما بخش زیاد، خیلی زیاد از آن را می فهمیم، اما بسیاری از جزئیات بنیادین آن هنوز برای ما اسرارآمیز است. بازتاب یک راز خدای روح است. به شما پیرامون کارکردهای بازتاب در رابطه با طرح فراز بقای انسانی آموزش داده شده، و آن چنین عمل می کند، اما بازتاب همچنین یک جنبه ضروری کارکرد نرمال فازهای بیشمار دیگر کار جهانی است. این ودیعه روح بیکران همچنین در کاتالاهی غیر از جمع آوری اخبار و پخش اطلاعات به کار گرفته می شود. و رازهای اسپیریتینگتونی دیگری وجود دارند.

131.7 (145.2) 2. SONARINGTON. This sphere is the "bosom of the Son," the personal receiving world of the Eternal Son. It is the Paradise headquarters of the descending and ascending Sons of God when, and after, they are fully accredited and finally approved. This world is the Paradise home for all Sons of the Eternal Son and of his co-ordinate and associate Sons. There are numerous orders of divine sonship attached to this supernal abode which have not been revealed to mortals since they are not concerned with the plans of the ascension scheme of human spiritual progression through the universes and on to Paradise.

131.8 (145.3) *The secrets of Sonarington* include the secret of the incarnation of the divine Sons. When a Son of God becomes a Son of Man, is literally born of woman, as occurred on your world nineteen hundred years ago, it is a universal mystery. It is occurring right along throughout the universes, and it is a Sonarington secret of divine sonship. The Adjusters are a mystery of God the Father. The incarnation of the divine Sons is a mystery of God the Son; it is a secret locked up in the seventh sector of Sonarington, a realm penetrated by none save those who have personally passed through this unique experience. Only those phases of incarnation having to do with your ascension career have been brought to your notice. There are many other phases of the mystery of the incarnation of the Paradise Sons of unrevealed types on missions of universe service which are undisclosed to you. And there are still other Sonarington mysteries.

131.9 (145.4) 3. SPIRITINGTON. This world is the "bosom of the Spirit," the Paradise home of the high beings that exclusively represent the Infinite Spirit. Here forgather the Seven Master Spirits and certain of their offspring from all universes. At this celestial abode may also be found numerous unrevealed orders of spirit personalities, beings assigned to the manifold activities of the universe not associated with the plans of upstepping the mortal creatures of time to the Paradise levels of eternity.

131.10 (145.5) *The secrets of Spiritington* involve the impenetrable mysteries of reflectivity. We tell you of the vast and universal phenomenon of reflectivity, more particularly as it is operative on the headquarters worlds of the seven superuniverses, but we never fully explain this phenomenon, for we do not fully understand it. Much, very much, we do comprehend, but many basic details are still mysterious to us. Reflectivity is a secret of God the Spirit. You have been instructed concerning reflectivity functions in relation to the ascension scheme of mortal survival, and it does so operate, but reflectivity is also an indispensable feature of the normal working of numerous other phases of universe occupation. This endowment of the Infinite Spirit is also utilized in channels other than those of

intelligence gathering and information dissemination. And there are other secrets of Spiritington.

131.11 (146.6) 4. VICEGERINGTON. This planet is the "bosom of the Father and the Son" and is the secret sphere of certain unrevealed beings who take origin by the acts of the Father and the Son. This is also the Paradise home of many glorified beings of complex ancestry, those whose origin is complicated because of the many diverse techniques operative in the seven superuniverses. Many groups of beings forgather on this world whose identity has not been revealed to Urantia mortals.

131.12 (146.1) *The secrets of Vicegerington* include the secrets of trinitization, and trinitization constitutes the secret of authority to represent the Trinity, to act as vicegerents of the Gods. Authority to represent the Trinity attaches only to those beings, revealed and unrevealed, who are trinitized, created, eventuated, or eternalized by any two or all three of the Paradise Trinity. Personalities brought into being by the trinitizing acts of certain types of glorified creatures represent no more than the conceptual potential mobilized in that trinitization, albeit such creatures may ascend the path of Deity embrace open to all of their kind.

131.13 (146.2) Nontrinitized beings do not fully understand the technique of trinitization by either two or three Creators or by certain creatures. You will never fully understand such a phenomenon unless, in the far-distant future of your glorified career, you should essay and succeed in such an adventure, because otherwise these secrets of Vicegerington will always be forbidden you. But to me, a high Trinity-origin being, all sectors of Vicegerington are open. I fully understand, and just as fully and sacredly protect, the secret of my origin and destiny.

131.14 (146.3) There are still other forms and phases of trinitization which have not been brought to the notice of the Urantia peoples, and these experiences, in their personal aspects, are duly protected in the secret sector of Vicegerington.

131.15 (146.4) 5. SOLITARINGTON. This world is the "bosom of the Father and the Spirit" and is the rendezvous of a magnificent host of unrevealed beings of origin in the conjoint acts of the Universal Father and the Infinite Spirit, beings who partake of the traits of the Father in addition to their Spirit inheritance.

131.16 (146.5) This is also the home of the Solitary Messengers and of other personalities of the superangelic orders. You know of very few of these beings; there are vast numbers of orders unrevealed on Urantia. Because they are domiciled on the fifth world, it does not necessarily follow that the Father had aught to do with the creation of Solitary Messengers or their superangelic

4- وایسجرینگتون. این سیاره "آغوش پدر و پسر" و کره اسرارآمیز برخی از موجودات آشکار نشده است که با اعمال پدر و پسر منشأ می‌یابند. این همچنین خانه بهشتی بسیاری از موجودات جلال یافته است که از نیایی پیچیده برخوردارند، آنهایی که منشأشان به دلیل بسیاری تکنیکهای متنوع که در هفت ابرجهان کارکرد دارند پیچیده است. بسیاری از گروههای موجوداتی که هویتشان برای انسانهای یورنشیا آشکار نشده در این کره گرد هم می‌آیند.

اسرار وایسجرینگتون شامل اسرار سهگانگی است، و سهگانگی در برگیرنده راز برخورداری از اتوریتیه نمایندگی تثلیث، در عمل کردن به عنوان قائم مقامان خدایان است. اتوریتیه نمایندگی تثلیث فقط به آن موجودات، آشکار شده و آشکار نشده، تعلق دارد که به وسیله هر دو یا تمامی سه تثلیث بهشت سهگانه شده، آفریده شده، منتج شده، یا جاودانه شده‌اند. شخصیتهایی که به وسیله اعمال سهگانه کننده انواع مشخص مخلوقات جلال یافته به وجود آمده‌اند نمایانگر چیزی بیش از پتانسیل مفهومی که در آن سهگانه شدن به حرکت در آمده‌اند نیستند، هر چند که چنین مخلوقاتی ممکن است در مسیر احاطه الهی که به روی تمامی ممنوعان آنان گشوده است صعود کنند.

موجودات سهگانه نشده تکنیک سهگانه شدن را به وسیله دو یا سه آفریننده یا توسط مخلوقات مشخص به طور کامل نمی‌فهمند. شما هرگز چنین پدیده‌ای را به طور کامل نخواهید فهمید، مگر این که در آینده بسیار دور از دوران زندگانی جلال یافته‌تان به این ماجرا مبادرت کرده و در آن موفق شوید، زیرا در غیر این صورت این اسرار وایسجرینگتون همیشه برای شما قذغ خواهد بود. اما برای من که یک موجود تثلیث منشأ و الامرته هستم، تمامی مناطق وایسجرینگتون گشوده است. من راز منشأ و سرنوشت خود را به طور کامل می‌فهمم و به همان اندازه به طور کامل و مقدسانه از آن محافظت می‌کنم.

باز اشکال و فازهای دیگر سهگانه شدن وجود دارند که در معرض توجه مردمان یورنشیا قرار داده نشده‌اند، و این تجارب، در جنبه‌های شخصی‌شان، به طریقه مقتضی در ناحیه اسرارآمیز وایسجرینگتون مورد محافظت واقع می‌شوند.

5- سولیتارینگتون. این کره "آغوش پدر و روح" و میعادگاه یک گروه بلندپایه از موجودات آشکار نشده‌ای است که منشأشان در اعمال مشترک پدر جهانی و روح بیکران است، موجوداتی که در ویژگیهای پدر علاوه بر ارثیه روحی‌شان مشترکند.

این همچنین خانه پیام‌آوران منفرد و شخصیتهای دیگر از رسته‌های ابر فرشتگان است. شما پیرامون تعداد بسیار اندکی از این موجودات می‌دانید. تعداد عظیمی از رسته‌هایی که در یورنشیا آشکار نشده‌اند وجود دارند. اقامت پیام‌آوران منفرد یا همکاران ابر فرشته آنان در کره پنجم لزوماً به این معنی نیست که پدر در آفرینش آنها دست داشته است، اما در این عصر جهان او در کارکرد آنان دست دارد. در طول عصر کنونی جهان این

همچنین کره وضعیت مدیران نیروی جهان است.

رسته‌های اضافه‌ی بیشماری از شخصیت‌های روحی وجود دارند، موجوداتی ناشناخته برای انسان فانی، که به سولیتارینگتون به عنوان کره خانه بهشتی خود می‌نگرند. باید به خاطر داشت که برای تمامی بخش‌ها و سطوح فعالیت‌های جهان به همان اندازه ارواح خادم به طور کامل فراهم می‌شود که در عالمی که درگیر کمک به انسان فانی در صعود به سرنوشت الهی بهشتیست هست چنین است.

اسرار سولیتارینگتون. علاوه بر اسرار مشخص سه‌گانه شدن، این کره حافظ اسرار رابطه شخصی روح بیکران با برخی از اولاد و الاثر سومین منبع و مرکز می‌باشد. در سولیتارینگتون رازهای همدمی صمیمانه رسته‌های بیشمار آشکار نشده با روح‌های پدر، پسر، و روح، با روح سه‌گانه تثلیث، و با روح‌های متعالی، غائی، و متعالی - غائی نگاه داشته می‌شوند.

6- سرافینگتون. این کره "آغوش پسر و روح" و کره خانگی گروه‌های عظیمی از موجودات آشکار نشده که توسط پسر و روح آفریده شده‌اند می‌باشد. این همچنین کره سرنوشت تمامی رسته‌های خادم گروه‌های فرشتگان، شامل سوپرنافیم، سکنافیم، و سرافیم می‌باشد. همچنین در جهان‌های مرکزی و پیرامون بسیاری رسته‌های روح‌های تراز اولی خدمت می‌کنند که "برای آنهایی که وارثین نجات خواهند بود ارواح خادم" نیستند. تمامی این کارکنان روحی در تمامی سطوح و قلمروهای فعالیت‌های جهان به سرافینگتون به عنوان خانه بهشتی خود می‌نگرند.

اسرار سرافینگتون در بر گیرنده یک راز سه‌گانه است، که تنها یکی از آنها را من می‌توانم ذکر کنم — راز انتقال سرافی. توان رسته‌های متنوع سرافیم و موجودات روحی همپیمان در احاطه انواع شخصیت‌های غیرمادی در درون اشکال روحی‌شان و انتقال آنها در سفرهای طولانی بین سیاره‌ای، رازی است که در مناطق مقدس سرافینگتون قفل شده است. فرشتگان انتقال سراف این راز را می‌فهمند، اما آن را با بقیه ما در میان نمی‌گذارند، یا شاید نمی‌توانند. اسرار دیگر سرافینگتون به تجارب شخصی انواع خادمان روحی که هنوز برای انسانها آشکار نشده است مربوط می‌شود. و ما از بحث پیرامون اسرار این موجودات بسیار نزدیک خودداری می‌کنیم زیرا شما تقریباً می‌توانید چنین رسته‌های نزدیک وجود را بفهمید، و عرضه حتی شناخت جزئی ما از چنین پدیده‌ای مثل خیانت به اعتماد است.

7- اسندینگتون. این کره بی‌نظیر "آغوش پدر، پسر، و روح" می‌عادگاه مخلوقات فرازگرای فضا، کره پذیرش رهنوردان زمان است که در مسیرشان به بهشت از میان جهان هاونا عبور می‌کنند. اسندینگتون خانه واقعی بهشتی روان‌های فرازگرای زمان و فضا، تا وقت نیل به وضعیت بهشتی، می‌باشد. شما انسانها عمده "تعطیلات" هاونای خود را در اسندینگتون خواهید گذراند. در طول حیات

associates, but in this universe age he does have to do with their function. During the present universe age this is also the status sphere of the Universe Power Directors.

131.17 (146.6) There are numerous additional orders of spirit personalities, beings unknown to mortal man, who look upon Solitarington as their Paradise home sphere. It should be remembered that all divisions and levels of universe activities are just as fully provided with spirit ministers as is the realm concerned with helping mortal man ascend to his divine Paradise destiny.

131.18 (146.7) *The secrets of Solitarington.* Besides certain secrets of trinitization, this world holds the secrets of the personal relation of the Infinite Spirit with certain of the higher offspring of the Third Source and Center. On Solitarington are held the mysteries of the intimate association of numerous unrevealed orders with the spirits of the Father, of the Son, and of the Spirit, with the threefold spirit of the Trinity, and with the spirits of the Supreme, the Ultimate, and the Supreme-Ultimate.

131.19 (146.8) 6. SERAPHINGTON. This sphere is the "bosom of the Son and the Spirit" and is the home world of the vast hosts of unrevealed beings created by the Son and the Spirit. This is also the destiny sphere of all ministering orders of the angelic hosts, including supernaphim, seconaphim, and seraphim. There also serve in the central and outlying universes many orders of superb spirits who are not "ministering spirits to those who shall be heirs of salvation." All these spirit workers in all levels and realms of universe activities look upon Seraphington as their Paradise home.

131.20 (147.1) *The secrets of Seraphington* involve a threefold mystery, only one of which I may mention — the mystery of seraphic transport. The ability of various orders of seraphim and allied spirit beings to envelop within their spirit forms all orders of nonmaterial personalities and to carry them away on lengthy interplanetary journeys, is a secret locked up in the sacred sectors of Seraphington. The transport seraphim comprehend this mystery, but they do not communicate it to the rest of us, or perhaps they cannot. The other mysteries of Seraphington pertain to the personal experiences of types of spirit servers as yet not revealed to mortals. And we refrain from discussing the secrets of such closely related beings because you can almost comprehend such near orders of existence, and it would be akin to betrayal of trust to present even our partial knowledge of such phenomena.

131.21 (147.2) 7. ASCENDINGTON. This unique world is the "bosom of the Father, Son, and Spirit," the rendezvous of the ascendant creatures of space, the receiving sphere of the pilgrims of time who are passing through the Havona universe on their way to Paradise. Ascendington is the actual Paradise home of the ascendant souls of time and space until

هاونای شما اسندینگتون برای شما آن چیزی خواهد بود که مدیران بازگشت در طول فراز جهان محلی و ابرجهان بودند. در اینجا شما درگیر هزاران فعالیتی می‌شوید که فراتر از قدرت تحلیل بشری است. و همانند هر پیشرفت پیشین در فراز به سوی خداوند، نفس بشری شما در اینجا وارد روابط جدیدی با نفس الهی شما می‌شود.

اسرار اسندینگتون شامل راز ساختن تدریجی و قطعی یک همتای روحی و بالقوه جاودان از سرشت و هویت در ذهن مادی و انسانی است. این پدیده در بر گیرنده یکی از مهیوت کنندترین رازهای جهانها — تکامل یک روح جاودانه در درون ذهن یک مخلوق انسانی و مادی — است.

شما هرگز این کارکرد اسرارآمیز را تا وقت رسیدن به اسندینگتون به طور کامل نخواهید فهمید. و درست به این دلیل است که تمامی اسندینگتون به روی نگاه خیره شگفت زده شما گشوده خواهد بود. یک هفتم اسندینگتون برای من ممنوع است — آن ناحیه‌ای که مربوط به همین رازی که تجربه منحصر به فرد و دارایی موجود نوع شما هست (یا خواهد بود). این تجربه به نوع بشری وجود شما تعلق دارد. شخصیت نوع من به طور مستقیم درگیر این کارکردها نیست. لذا این برای من ممنوع است و سرانجام برای شما آشکار می‌شود. اما حتی بعد از آن که برای شما آشکار شد، به دلیلی برای ابد راز شما باقی می‌ماند. شما آن را برای ما یا برای هر رسته دیگر از موجودات آشکار نمی‌کنید. ما راجع به پیوند ابدی یک تنظیم کننده الهی و یک روح فناپذیر متعلق به منشأ بشری می‌دانیم، اما پایان دهندگان فراز یابنده این تجربه را عیناً یک واقعیت مطلق می‌دانند.

2- روابط کرات پدر

این کرات خانگی رسته‌های متنوع موجودات روحی کراتی فوق‌العاده و شگفت‌انگیز هستند، و در زیبایی بی‌مانند و شکوه پر عظمتشان با بهشت برابرند. آنها کرات میعادگاه، و کرات بازیدار هستند، و به عنوان آدرسهای دائم کیهانی به کار می‌روند. شما به عنوان پایان دهنده در بهشت اقامت خواهید داشت، اما آدرس خانگی شما در تمامی اوقات اسندینگتون خواهد بود، حتی هنگامی که در فضای بیرونی وارد خدمت می‌شوید. در سرتاسر تمامی ابدیت شما اسندینگتون را به عنوان خانه خاطرات عاطفی و یادآوریهای خاطره‌انگیز خود ملاحظه خواهید نمود. هنگامی که شما موجودات روحی مرحله هفتم می‌شوید، احتمالاً وضعیت اقامتی خود در بهشت را رها خواهید کرد.

اگر جهانهای بیرونی در حال به وجود آمدن هستند، اگر آنها قرار است توسط مخلوقات زمان برخوردار از پتانسیل صعود مورد سکونت واقع شوند، پس ما نتیجه می‌گیریم که فرجام این فرزندان آینده نیز چنین خواهد بود که به اسندینگتون به عنوان کره خانه بهشتی خود بنگرند.

they attain Paradise status. You mortals will spend most of your Havona "vacations" on Ascendington. During your Havona life Ascendington will be to you what the reversion directors were during the local and superuniverse ascension. Here you will engage in thousands of activities which are beyond the grasp of mortal imagination. And as on every previous advance in the Godward ascent, your human self will here enter into new relationships with your divine self.

131.22 (147.3) *The secrets of Ascendington include the mystery of the gradual and certain building up in the material and mortal mind of a spiritual and potentially immortal counterpart of character and identity. This phenomenon constitutes one of the most perplexing mysteries of the universes — the evolution of an immortal soul within the mind of a mortal and material creature.*

131.23 (147.4) You will never fully understand this mysterious transaction until you reach Ascendington. And that is just why all Ascendington will be open to your wondering gaze. One seventh of Ascendington is forbidden to me — that sector concerned with this very secret which is (or will be) the exclusive experience and possession of your type of being. This experience belongs to your human order of existence. My order of personality is not directly concerned with such transactions. It is therefore forbidden to me and eventually revealed to you. But even after it is revealed to you, for some reason it forever remains your secret. You do not reveal it to us nor to any other order of beings. We know about the eternal fusion of a divine Adjuster and an immortal soul of human origin, but the ascendant finaliters know this very experience as an absolute reality.

2. FATHER-WORLD RELATIONSHIPS

132.1 (147.5) These home worlds of the diverse orders of spiritual beings are tremendous and stupendous spheres, and they are equal to Paradise in their matchless beauty and superb glory. They are rendezvous worlds, reunion spheres, serving as permanent cosmic addresses. As finaliters you will be domiciled on Paradise, but Ascendington will be your home address at all times, even when you enter service in outer space. Through all eternity you will regard Ascendington as your home of sentimental memories and reminiscent recollections. When you become seventh-stage spirit beings, possibly you will give up your residential status on Paradise.

132.2 (148.1) If outer universes are in the making, if they are to be inhabited by time creatures of ascension potential, then we infer that these children of the future will also be destined to look upon Ascendington as their Paradise home world.

اسندینگتون تنها کره مقدسی است که همیشه به عنوان یک وارد شونده بهشتی برای بازبینی شما گشوده خواهد بود. و ایسجرینگتون تنها کره مقدسی است که برای بررسی من به طور کامل و پیوسته گشوده است. اگر چه اسرار آن به منشأ من ربط دارد، در این عصر جهان من و ایسجرینگتون را به عنوان خانه خود تلقی نمی‌کنم. موجودات تثلیث - منشأ و موجودات سمگانه شده مثل هم نیستند.

موجودات تثلیث - منشأ در کرات پدر به طور کامل سهیم نیستند. منازل انحصاری آنها در جزیره بهشت در جوار نزدیک به مقدس‌ترین گستره است. آنها اغلب در اسندینگتون، "آغوش پدر - پسر - روح" ظاهر می‌شوند، جایی که با برادران خود که از کرات دون پایه فضا آمده‌اند معاشرت می‌کنند.

شما می‌توانید تصور کنید که پسران آفریننده، که از منشأ پدر - پسر هستند، و ایسجرینگتون را به عنوان خانه خود تلقی می‌کنند، اما در این عصر جهان کارکرد خدای هفتگانه چنین نیست. و مشکلات مشابه بسیاری وجود دارند که شما را مبہوت خواهند کرد، زیرا شما برای فهم این چیزهایی که بسیار نزدیک به بهشت هستند قطعاً با دشواریهای بسیاری روبرو خواهید شد. شما همچنین برای رفع این ابهامات نمی‌توانید به طور موفقیت‌آمیز دست به استدلال زنید. شما مقدار بسیار اندکی می‌دانید. و اگر پیرامون کرات پدر بیشتر می‌دانستید، صرفاً با دشواریهای بیشتری مواجه می‌شدید، تا این که همه چیز را درباره آنها می‌دانستید. مرتبت در هر یک از این کرات از طریق خدمت و نیز نوع منشأ به دست می‌آید، و ممکن است برخی از این گروه‌بندیهای شخصیتی طی اعصار متوالی جهان از نو طبقه‌بندی شوند و چنین می‌شود.

کرات مدار داخلی بیش از این که کرات منزلگاه واقعی باشند به راستی کرات برادرانه یا منزلت هستند. انسانها در هر یک از کرات پدر به استثنای یکی به گونه‌ای مرتبت دست می‌یابند. برای مثال: هنگامی که شما انسانها به هاونا می‌رسید، به شما اجازه ورود به اسندینگتون داده می‌شود، جایی که بسیار مورد خوشامدگویی واقع می‌شوید، اما اجازه ندارید که از شش کرات مقدس دیگر دیدار کنید. به دنبال عبور شما از نظام بهشت و بعد از پذیرش شما به سپاه نهایت، به شما اجازه عزیمت به سونارینگتون داده می‌شود زیرا شما فرزند خداوند و نیز فرازگرا هستید — و حتی بیشتر هستید. اما همیشه یک هفتم سونارینگتون، ناحیه اسرار ظهور پسران الهی در جسم، باقی خواهد ماند که برای بررسی موشکافانه شما گشوده نخواهد بود. آن اسرار هرگز برای فرزندان فرازگرای خداوند آشکار نخواهند شد.

شما سرانجام به اسندینگتون دسترسی کامل و به کرات دیگر پدر به جز دیوینینگتون دسترسی نسبی خواهید داشت. اما حتی هنگامی که اجازه خواهید یافت در پنج کره اسرارآمیز اضافی فرود آید، بعد از این که یک پایان دهنده شدید، اجازه نخواهید یافت از تمامی مناطق چنین کراتی دیدار کنید. همچنین اجازه نخواهید یافت در کرانه‌های دیوینینگتون، "آغوش پدر" فرود آید، گرچه در "دست راست پدر" به یقین مکرراً خواهید ایستاد. در سرتاسر ابدیت هرگز هیچ ضرورتی برای حضور شما در کره تنظیم‌کنندگان فکر به وجود نخواهد آمد.

1323 (1482) Ascendington is the only sacred sphere that will be unreservedly open to your inspection as a Paradise arrival. Vicegerington is the only sacred sphere that is wholly and unreservedly open to my scrutiny. Though its secrets are concerned in my origin, in this universe age I do not regard Vicegerington as my home. Trinity-origin beings and trinitized beings are not the same.

1324 (1483) The Trinity-origin beings do not fully share the Father's worlds; they have their sole homes on the Isle of Paradise in close proximity to the Most Holy Sphere. They often appear on Ascendington, the "bosom of the Father-Son-Spirit," where they fraternize with their brethren who have come up from the lowly worlds of space.

1325 (1484) You might assume that Creator Sons, being of Father-Son origin, would regard Vicegerington as their home, but such is not the case in this universe age of the function of God the Sevenfold. And there are many similar problems that will perplex you, for you are sure to encounter many difficulties as you attempt to understand these things which are so near Paradise. Nor can you successfully reason out these questions; you know so little. And if you knew more about the Father's worlds, you would simply encounter more difficulties until you knew all about them. Status on any of these secret worlds is acquired by service as well as by nature of origin, and the successive universe ages may and do redistribute certain of these personality groupings.

1326 (1485) The worlds of the inner circuit are really fraternal or status worlds more than actual residential spheres. Mortals will attain some status on each of the Father's worlds save one. For example: When you mortals attain Havona, you are granted clearance for Ascendington, where you are most welcome, but you are not permitted to visit the other six sacred worlds. Subsequent to your passage through the Paradise regime and after your admission to the Corps of the Finality, you are granted clearance for Sonarington since you are sons of God as well as ascenders — and you are even more. But there will always remain one seventh of Sonarington, the sector of the incarnation secrets of the divine Sons, which will not be open to your scrutiny. Never will those secrets be revealed to the ascendant sons of God.

1327 (1486) Eventually you will have full access to Ascendington and relative access to the other spheres of the Father except Divinington. But even when you are granted permission to land on five additional secret spheres, after you have become a finaliter, you will not be allowed to visit all sectors of such worlds. Nor will you be permitted to land on the shores of Divinington, the "bosom of the Father," though you shall surely stand repeatedly at the "right hand of the Father." Never throughout all eternity will there arise any necessity for your

این کرات میعادگاه حیات روحی زمین ممنوع هستند، تا جایی که از ما خواسته شده برای ورود به آن فازهای این کرات که به طور کامل خارج از قلمرو تجربه هستند مذاکره نکنیم. شما ممکن است مخلوق کامل شوید، حتی همانطور که پدر جهانی کمال الوهیت است، اما ممکن نیست تمامی اسرار تجربی تمامی رشته‌های دیگر شخصیت‌های جهان را بدانید. هنگامی که آفریننده یک راز تجربی شخصیت مخلوقش را داراست، آفریننده آن راز را با رازداری جاودانه حفظ می‌کند.

تمامی این اسرار از قرار معلوم برای جمع هیئت اسرار سه‌گانه تعالیت شناخته شده‌اند. این موجودات فقط از طریق گروه‌های ویژه کره‌شان به طور کامل شناخته شده‌اند. آنها به مقدار اندکی توسط رشته‌های دیگر مورد فهم واقع شده‌اند. بعد از این که شما به بهشت رسیدید، ده راز تعالیت را که اسندینگتون را هدایت می‌کنند خواهید دانست و به گونه‌ای آتشین دوست خواهید داشت. به جز دیوینینگتون، شما همچنین به یک فهم جزئی از اسرار تعالیت در کرات دیگر پدر دست خواهید یافت، گر چه نه به طور کامل همچون اسندینگتون.

اسرار سه‌گانه تعالیت، همانطور که نامشان به آن اشاره دارد، به متعال مربوطند. آنها به همین ترتیب به غائی و به متعال - غائی آینده مربوطند. این اسرار تعالیت اسرار متعال و همچنین اسرار غائی، حتی اسرار متعال - غائی هستند.

3- کرات مقدس پسر جاودان

هفت کرات تابناک پسر جاودان کرات هفت مرحله وجود خالص روحی هستند. این کرات درخشنده منبع نور سه‌گانه بهشت و هاونا هستند، و تأثیر آنها عمده‌تر است، نه به طور کامل، به جهان مرکزی محدود است.

در این اقمار بهشت شخصیتی وجود ندارد. از این رو چیز اندکی پیرامون این منزلگاه‌های خالص روحی وجود دارد که بتوان به شخصیت انسانی و مادی عرضه نمود. به ما آموزش داده شده که این کرات مملو از حیات غیرشخصی موجودات پسر جاودان است. ما استنتاج می‌کنیم که این وجودها برای خدمت در جهانهای جدید آینده فضای بیرونی در حال گرد آمدن هستند. فیلسوفان بهشت بر این عقیده‌اند که هر چرخه بهشت، در حدود دو میلیارد سال به وقت یورنیشیا، شاهد آفرینش ذخیره‌های اضافه این رشته‌ها در کرات اسرارآمیز پسر جاودان هستند.

تا جایی که من اطلاع دارم، هرگز هیچ شخصیتی در هیچیک از این کرات پسر جاودان نبوده است. من در تمامی تجربه طولانیم در ورود و خروج از بهشت هرگز مأموریت نیافته‌ام که از یکی از این کرات پسر جاودان

presence on the world of the Thought Adjusters.

^{1328 (149.1)} These rendezvous worlds of spirit life are forbidden ground to the extent that we are asked not to negotiate entrance to those phases of these spheres which are wholly outside our realms of experience. You may become creature perfect even as the Universal Father is deity perfect, but you may not know all the experiential secrets of all other orders of universe personalities. When the Creator has an experiential personality secret with his creature, the Creator preserves that secret in eternal confidence.

^{1329 (149.2)} All these secrets are supposedly known to the collective body of the Trinitized Secrets of Supremacy. These beings are fully known only by their special world groups; they are little comprehended by other orders. After you attain Paradise, you will know and ardently love the ten Secrets of Supremacy who direct Ascendington. Excepting Divinington, you will also achieve a partial understanding of the Secrets of Supremacy on the other worlds of the Father, though not so perfectly as on Ascendington.

^{13210 (149.3)} The Trinitized Secrets of Supremacy, as their name might suggest, are related to the Supreme; they are likewise related to the Ultimate and to the future Supreme-Ultimate. These Secrets of Supremacy are the secrets of the Supreme and also the secrets of the Ultimate, even the secrets of the Supreme-Ultimate.

3. THE SACRED WORLDS OF THE ETERNAL SON

^{1331 (149.4)} The seven luminous spheres of the Eternal Son are the worlds of the seven phases of pure-spirit existence. These shining orbs are the source of the threefold light of Paradise and Havona, their influence being largely, but not wholly, confined to the central universe.

^{1332 (149.5)} Personality is not present on these Paradise satellites; therefore is there little concerning these pure-spirit abodes which can be presented to the mortal and material personality. We are taught that these worlds teem with the otherwise-than-personal life of the beings of the Eternal Son. We infer that these entities are being assembled for ministry in the projected new universes of outer space. The Paradise philosophers maintain that each Paradise cycle, about two billion years of Urantia time, witnesses the creation of additional reserves of these orders on the secret worlds of the Eternal Son.

^{1333 (149.6)} As far as I am informed, no personality has ever been on any one of these spheres of the Eternal Son. I have never been assigned to visit one of these worlds in all my long experience in and

دیدار کنم. حتی شخصیت‌هایی که مشترکاً توسط پسر جاودان آفریده شده‌اند به این کرات نمی‌روند. استنباط ما این است که انواع ارواح غیرشخصی — صرف نظر از درصد — به این منزلگاه‌های روحی پذیرفته می‌شوند. با وجود این که من یک شخص هستم و از یک شکل روحی برخوردارم، بدون شک چنین کرده‌ای، حتی اگر اجازه یابم از آن دیدار کنم، برای من تهی و خالی از سکنه به نظر خواهد رسید. شخصیت‌های والای روحی به ارضای کنج‌کاری بی‌مقصد، ماجرای صرفاً بی‌فایده، تسلیم نخواهند شد. در تمامی لحظات مجموعاً آنقدر ماجرای بسیار جالب و هدفمند وجود دارد که اجازه به وجود آمدن هر گونه علاقه زیاد به آن پروژه‌هایی را که بیهوده یا غیرواقعی هستند نمی‌دهد.

4- کرات روح بیکران

میان مدار داخلی هاونا و کرات درخشان پسر جاودان هفت کرات روح بیکران در گردشند، کراتی که توسط اولاد روح بیکران، توسط پسران سه‌گانه شده شخصیت‌های جلال یافته آفریده شده، و توسط سایر انواع موجودات آشکار نشده‌ای که درگیر اداره مؤثر بسیاری کارهای قلمروهای گوناگون فعالیت‌های جهان هستند مسکونی شده‌اند.

هفت روح استاد نمایندگان عالی و غائی روح بیکران هستند. آنها مقرهای شخصیشان، کانونهای نیرویشان، را در پیرامون بهشت نگاه می‌دارند، اما تمامی کارکردهایی که به مدیریت آنها و هدایت جهان بزرگ مربوط است در آن هفت کره اجرایی ویژه روح بیکران و از آنجا اجرا می‌شود. هفت روح استاد در واقع چرخ توازن ذهنی - روحی جهان جهانها، یک نیروی تماماً در بر گیرنده، تماماً احاطه کننده، و تماماً هماهنگ کننده هستند که از مکانی مرکزی برخوردارند.

ارواح استاد از این هفت کرات ویژه برای یکدست کردن و تثبیت مدارهای ذهنی - کیهانی جهان بزرگ عمل می‌کنند. آنها همچنین درگیر برخورد ناهمسان روحی و حضور الوهیتها در سرتاسر جهان بزرگ هستند. واکنشهای فیزیکی یکنواخت، تغییرناپذیر، و همیشه فوری و اتوماتیک هستند. اما حضور تجربی روحی مطابق شرایط بنیادین یا حالات پذیرش روحی که ذاتی ذهن جداگانه قلمروها است می‌باشد.

اتوریته فیزیکی، حضور، و کارکرد در تمامی جهانها، کوچک یا بزرگ، تغییرناپذیر است. عامل دگرسان کننده در حضور روحی، یا واکنش، ناهمسانی در حال نوسان در شناخت و پذیرش آن توسط مخلوقات دارای اراده است. نظر به این که حضور روحی الوهیت مطلق و وجودگرایانه به هیچ وجه توسط برخوردهای وفادارانه یا غیروفا‌دارانه از سوی موجودات خلق شده تحت تأثیر واقع نمی‌شود، در همان حال حقیقت دارد که حضور کنشی الوهیت کمتر از مطلق و تجربی قطعاً و به طور مستقیم توسط تصمیمات، انتخابها، و برخوردهای ارادی چنین موجودات آفریده شده متناهی — توسط وفاداری و فداکاری هر موجود، سیاره، سیستم، کویکه،

out of Paradise. Even the personalities cocreated by the Eternal Son do not go to these worlds. We infer that all types of impersonal spirits — regardless of parentage — are admitted to these spirit homes. As I am a person and have a spirit form, no doubt such a world would seem empty and deserted even if I were permitted to pay it a visit. High spirit personalities are not given to the gratification of purposeless curiosity, purely useless adventure. There is at all times altogether too much intriguing and purposeful adventure to permit the development of any great interest in those projects which are either futile or unreal.

4. THE WORLDS OF THE INFINITE SPIRIT

^{134.1 (149.7)} Between the inner circuit of Havona and the shining spheres of the Eternal Son there circle the seven orbs of the Infinite Spirit, worlds inhabited by the offspring of the Infinite Spirit, by the trinitized sons of glorified created personalities, and by other types of unrevealed beings concerned with the effective administration of the many enterprises of the various realms of universe activities.

^{134.2 (150.1)} The Seven Master Spirits are the supreme and ultimate representatives of the Infinite Spirit. They maintain their personal stations, their power focuses, on the periphery of Paradise, but all operations concerned with their management and direction of the grand universe are conducted on and from these seven special executive spheres of the Infinite Spirit. The Seven Master Spirits are, in reality, the mind-spirit balance wheel of the universe of universes, an all-embracing, all-encompassing, and all-co-ordinating power of central location.

^{134.3 (150.2)} From these seven special spheres the Master Spirits operate to equalize and stabilize the cosmic-mind circuits of the grand universe. They also have to do with the differential spiritual attitude and presence of the Deities throughout the grand universe. Physical reactions are uniform, unvarying, and always instantaneous and automatic. But experiential spiritual presence is in accordance with the underlying conditions or states of spiritual receptivity inherent in the individual minds of the realms.

^{134.4 (150.3)} Physical authority, presence, and function are unvarying in all the universes, small or great. The differing factor in spiritual presence, or reaction, is the fluctuating differential in its recognition and reception by will creatures. Whereas the spiritual presence of absolute and existential Deity is in no manner whatever influenced by attitudes of loyalty or disloyalty on the part of created beings, at the same time it is true that the functioning presence of subabsolute and experiential Deity is definitely and directly influenced by the decisions, choices, and will-attitudes of such finite creature beings — by the loyalty and devotion

یا جهان — تحت تأثیر واقع می‌شود. اما این حضور روحانی الوهیت بلهوسانه یا خودسرانه نیست. ناهمسانی تجربی آن ذاتی عطیه اراده آزاد مخلوقات شخصی است.

عامل تعیین کننده در تفاوت حضور روحی در قلوب و اذهان خود شما است و مبتنی بر طریقه انتخابی خوتان، بر تصمیمات اذهان شما، و در مصمم بودن عزم خود شما است. این تفاوت، ذاتی واکنشهای اراده آزاد موجودات هوشمند شخصی است، موجوداتی که پدر جهانی مقرر داشته که این آزادی در انتخاب را اعمال کنند. و الوهیتها همواره نسبت به کاهش و جاری ساختن ارواح خود در برآورده نمودن و ارضای شرایط و مطالبات این تفاوت در انتخاب مخلوق ثابت قندند. آنها در پاسخ به یک میل صادقانه حضور خود را بیشتر عطا می‌کنند و باز هنگامی که مخلوقاتشان در اعمال نمودن آزادی انتخاب عطا شده الهی در جهت مغایر تصمیم می‌گیرند، خود را از صحنه عقب می‌کشند. و بدین ترتیب روح الوهیت به طور فروتنانه مطیع انتخاب مخلوقات عالم می‌شود.

منزلگاههای اجرایی هفت روح استاد در واقع مقر مرکزی بهشتی هفت ابرجهان و بخشهای مربوطه آنها در فضای بیرونی است. هر روح استاد سرپرستی یک ابرجهان را به عهده دارد، و هر یک از این هفت کرات به طور منحصر به فرد به یکی از ارواح استاد تخصیص یافته است. عملاً هیچ فازی از مدیریت زیر - بهشتی هفت ابرجهان وجود ندارد که در این کرات مدیریت برایش تدارک دیده نشده باشد. آنها به صورت کرات انحصاری پدر یا پسر نیستند، و گر چه وضعیت اقامتی به موجودات بومی و به آنهایی که در آنجا کار می‌کنند محدود می‌شود، این هفت سیاره اداری همیشه به روی تمامی موجوداتی که مایل به دیدار از آنها هستند و ابزار ضروری عبور را در اختیار دارند گشوده‌اند.

برای من، این کرات مدیریت جالبترین و مسحور کنندمترین نقاط خارج از بهشت هستند. در هیچ مکان دیگری در جهان پهناور کسی نمی‌تواند چنین فعالیتهای متنوعی را مشاهده کند که بسیاری از رسته‌های گوناگون موجودات زنده را که در بسیاری سطوح متنوع به کارکردها مربوطند شامل شود، حرفه‌هایی که به یک باره مادی، عقلانی، و روحی هستند. هنگامی که من برای مدتی در مرخصی هستم، اگر بر حسب اتفاق در بهشت یا هاونا باشم، معمولاً به یکی از این کرات پرتکاپوی هفت روح استاد می‌روم تا در آنجا با چنین صحنه‌های تماشایی از کار، جانفشانی، وفاداری، خرد، و ثمربخشی ذهن خود را الهام بخشم. من در هیچ جای دیگر نمی‌توانم چنین ارتباط متقابل شگرف از کارکردهای شخصیتها را در کلیه هفت سطوح واقعیت جهان مشاهده کنم. و من همیشه به واسطه فعالیتهای آنهایی که به خوبی می‌دانند چگونه کارهای خود را انجام دهند، و بسیار جانانه از انجام آن لذت برند برانگیخته می‌شوم.

[ارائه شده توسط یک کامل کننده خرد که توسط

of the individual being, planet, system, constellation, or universe. But this spiritual presence of divinity is not whimsical nor arbitrary; its experiential variance is inherent in the freewill endowment of personal creatures.

134.5 (150.4) The determiner of the differential of spiritual presence exists in your own hearts and minds and consists in the manner of your own choosing, in the decisions of your minds, and in the determination of your own wills. This differential is inherent in the freewill reactions of intelligent personal beings, beings whom the Universal Father has ordained shall exercise this liberty of choosing. And the Deities are ever true to the ebb and flow of their spirits in meeting and satisfying the conditions and demands of this differential of creature choice, now bestowing more of their presence in response to a sincere desire for the same and again withdrawing themselves from the scene as their creatures decide adversely in the exercise of their divinely bestowed freedom of choice. And thus does the spirit of divinity become humbly obedient to the choosing of the creatures of the realms.

134.6 (150.5) The executive abodes of the Seven Master Spirits are, in reality, the Paradise headquarters of the seven superuniverses and their correlated segments in outer space. Each Master Spirit presides over one superuniverse, and each of these seven worlds is exclusively assigned to one of the Master Spirits. There is literally no phase of the sub-Paradise administration of the seven superuniverses which is not provided for on these executive worlds. They are not so exclusive as the spheres of the Father or those of the Son, and though residential status is limited to native beings and those who work thereon, these seven administrative planets are always open to all beings who desire to visit them, and who can command the necessary means of transit.

134.7 (151.1) To me, these executive worlds are the most interesting and intriguing spots outside of Paradise. In no other place in the wide universe can one observe such varied activities, involving so many different orders of living beings, having to do with operations on so many diverse levels, occupations at once material, intellectual, and spiritual. When I am accorded a period of release from assignment, if I chance to be on Paradise or in Havona, I usually proceed to one of these busy worlds of the Seven Master Spirits, there to inspire my mind with such spectacles of enterprise, devotion, loyalty, wisdom, and effectiveness. Nowhere else can I observe such an amazing interassociation of personality performances on all seven levels of universe reality. And I am always stimulated by the activities of those who well know how to do their work, and who so thoroughly enjoy doing it.

134.8 (151.2) [Presented by a Perfector of Wisdom

قدمای ایامها در یوورسا مأموریت یافته بدین گونه عمل کند.]	commissioned thus to function by the Ancients of Days on Uversa.]
---	--

مقاله 14. جهان مرکزی و الهی

015 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 013

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 14

جهان مرکزی و الهی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سیستم بهشت - هاونا
- 2- قانون اساسی هاونا
- 3- کرات هاونا
- 4- مخلوقات جهان مرکزی
- 5- زندگی در هاونا
- 6- مقصود از جهان مرکزی

مقدمه مقاله

جهان کامل و الهی مرکز تمامی آفرینش را اشغال می‌کند. آن هسته‌ای جاودانه است که آفرینشهای پهناور زمان و فضا به دور آن می‌چرخند. بهشت جزیره هسته‌ای غول‌آسای ثبات مطلق است که دقیقاً در قلب جهان شکوهمند جاودان به طور بی‌حرکت قرار گرفته است. این خانواده مرکزی سیاره‌ای هاونا نام دارد و از جهان محلی نبادان فاصله بسیار دارد. آن از ابعاد غول‌آسا و جرم تقریباً غیرقابل باوری برخوردار است و شامل یک میلیارد کراتی که دارای زیبایی غیرقابل تصور و شکوه عالی هستند می‌باشد، اما عظمت واقعی این آفرینش پهناور به راستی فراتر از درک ذهن بشری است.

این یگانه و تنها مجموعه کرات سازمان یافته، کامل، و تثبیت شده است. این یک جهان تماماً آفریده شده و کامل است. آن یک پیدایش تکاملی نیست. این هسته جاودانه کمال است که مجموعه بی‌پایان جهانها که تجربه شگرف تکاملی را تشکیل می‌دهند به دور آن می‌چرخد، تجربه بی‌پروای پسران آفریننده خداوند که کپیبرداری از جهان الگو که کمال ایده‌آل الهی، نهایت متعالی، واقعیت غائی، و کمال جاودانه می‌باشد را در زمان و تولید مجدد آن را در فضا آرزو می‌کنند.

PAPER 14

THE CENTRAL AND DIVINE
UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. The Paradise-Havona System
2. Constitution of Havona
3. The Havona Worlds
4. Creatures of the Central Universe
5. Life in Havona
6. The Purpose of the Central Universe

INTRODUCTION

^{1401 (1521)} THE perfect and divine universe occupies the center of all creation; it is the eternal core around which the vast creations of time and space revolve. Paradise is the gigantic nuclear Isle of absolute stability which rests motionless at the very heart of the magnificent eternal universe. This central planetary family is called Havona and is far-distant from the local universe of Nebadon. It is of enormous dimensions and almost unbelievable mass and consists of one billion spheres of unimagined beauty and superb grandeur, but the true magnitude of this vast creation is really beyond the understanding grasp of the human mind.

^{1402 (1522)} This is the one and only settled, perfect, and established aggregation of worlds. This is a wholly created and perfect universe; it is not an evolutionary development. This is the eternal core of perfection, about which swirls that endless procession of universes which constitute the tremendous evolutionary experiment, the audacious adventure of the Creator Sons of God, who aspire to duplicate in time and to reproduce in space the pattern universe, the ideal of divine completeness, supreme finality, ultimate reality, and eternal perfection.

1- سیستم بهشت - هاونا

از کرانه‌های بیرونی بهشت تا مرزهای درونی هفت ابرجهان هفت حالت و حرکت فضایی زیرین وجود دارد:

1- ناحیه‌های ساکت میان فضایی که با بهشت تماس دارند.

2- پیشروی سه مدار بهشت و هفت مدار هاونا در جهت عقربه ساعت.

3- ناحیه نیمه ساکت فضایی که مدارهای هاونا را از اجرام تاریک جاذب‌دار جهان مرکزی جدا می‌سازد.

4- کمربند درونی اجرام تاریک جاذب‌دار که در خلاف جهت عقربه ساعت حرکت می‌کنند.

5- دومین ناحیه ویژه فضایی که دو مسیر فضایی اجرام تاریک جاذب‌دار را تقسیم می‌سازد.

6- کمربند بیرونی اجرام تاریک جاذب‌دار، که در جهت عقربه ساعت به دور بهشت می‌گردند.

7- یک ناحیه سوم فضایی — یک ناحیه نیمه ساکت — که کمربند بیرونی اجرام تاریک جاذب‌دار را از درونی‌ترین مدارهای هفت ابرجهان جدا می‌سازد.

یک میلیارد کرات هاونا در هفت مدار هم مرکز قرار گرفته‌اند و به طور بلافاصله سه مدار اقمار بهشت را احاطه کرده‌اند. بیش از سی و پنج میلیون کره در درونی‌ترین مدار هاونا و بیش از دویست و چهل و پنج میلیون در بیرونی‌ترین، و تعدادی متناسب میان آنها وجود دارد. هر مدار متفاوت است، اما همگی به طور کامل متوازن و به طور بدیع سازمان یافته‌اند، و هر یک توسط یک نمایندگی ویژه روح بیکران، یکی از هفت ارواح مدارها مورد استیلا- واقع شده است. این روح غیر شخصی علاوه بر کارکردهای دیگر اداره امور آسمانی را در سرتاسر هر مدار هماهنگی می‌کند.

مدارهای سیاره‌ای هاونا روی هم قرار نگرفته‌اند. کرات آنها به صورت یک حرکت خطی منظم یکدیگر را دنبال می‌کنند. جهان مرکزی در یک سطح صاف پهناور که در بر گیرنده ده واحد هم مرکز باثبات می‌باشد — سه مدار کرات بهشت و هفت مدار کرات هاونا — به دور جزیره ساکن بهشت می‌گردد. از نظر فیزیکی مدارهای هاونا و بهشت همگی یکی و یک سیستم هستند. جدایی آنها به دلیل به رسمیت شناختن جدایی کارکردی و اداری است.

در بهشت زمان به حساب نمی‌آید. توالی رخدادهای پی در پی ذاتی برداشتهای آنهایی است که بومی جزیره مرکزی هستند. اما زمان مربوط به مدارهای هاونا و موجودات بیشمار است که هم منشأ آسمانی و هم زمینی دارند و در آنجا اقامت می‌کنند. هر کره هاونا زمان محلی خود را دارد که توسط مدارش تعیین شده

1. THE PARADISE-HAVONA SYSTEM

14.1.1 (152.3) From the periphery of Paradise to the inner borders of the seven superuniverses there are the following seven space conditions and motions:

14.1.2 (152.4) 1. The quiescent midspace zones impinging on Paradise.

14.1.3 (152.5) 2. The clockwise processional of the three Paradise and the seven Havona circuits.

14.1.4 (152.6) 3. The semiquiet space zone separating the Havona circuits from the dark gravity bodies of the central universe.

14.1.5 (152.7) 4. The inner, counterclockwise-moving belt of the dark gravity bodies.

14.1.6 (152.8) 5. The second unique space zone dividing the two space paths of the dark gravity bodies.

14.1.7 (152.9) 6. The outer belt of dark gravity bodies, revolving clockwise around Paradise.

14.1.8 (152.10) 7. A third space zone — a semiquiet zone — separating the outer belt of dark gravity bodies from the innermost circuits of the seven superuniverses.

14.1.9 (152.11) The billion worlds of Havona are arranged in seven concentric circuits immediately surrounding the three circuits of Paradise satellites. There are upwards of thirty-five million worlds in the innermost Havona circuit and over two hundred and forty-five million in the outermost, with proportionate numbers intervening. Each circuit differs, but all are perfectly balanced and exquisitely organized, and each is pervaded by a specialized representation of the Infinite Spirit, one of the Seven Spirits of the Circuits. In addition to other functions this impersonal Spirit co-ordinates the conduct of celestial affairs throughout each circuit.

14.1.10 (153.1) The Havona planetary circuits are not superimposed; their worlds follow each other in an orderly linear procession. The central universe whirls around the stationary Isle of Paradise in one vast plane, consisting of ten concentric stabilized units — the three circuits of Paradise spheres and the seven circuits of Havona worlds. Physically regarded, the Havona and the Paradise circuits are all one and the same system; their separation is in recognition of functional and administrative segregation.

14.1.11 (153.2) Time is not reckoned on Paradise; the sequence of successive events is inherent in the concept of those who are indigenous to the central Isle. But time is germane to the Havona circuits and to numerous beings of both celestial and terrestrial origin sojourning thereon. Each Havona world has

است. تمامی کرات یک مدار مشخص همان طول سال را دارند زیرا به طور یکنواخت به دور بهشت می‌گردند، و طول این سالهای سیاره‌ای از بیرونی‌ترین تا درونی‌ترین مدار کاهش می‌یابد.

علاوه بر زمان مدار هاونا، روز استاندارد بهشت - هاونا و سایر نامگذاریهای مربوط به زمان وجود دارند که در هفت اقمار بهشتی روح بیکران تعیین می‌شوند و از آنجا ارسال می‌شوند. روز استاندارد بهشت - هاونا بر مبنای طول زمانی است که منزلگاههای سیاره‌ای مدار اول یا درونی هاونا نیاز دارند تا یک دور کامل را گرداگرد جزیره بهشت کامل کنند. و گر چه سرعت آنها خارق‌العاده است، به سبب وضعیت آنها میان اجرام تاریک جاذبه‌دار و بهشت بسیار عظیم، تقریباً هزار سال لازم است که این کرات مدار خود را کامل کنند. شما به طور ناخواسته حقیقت را خواندید هنگامی که چشمانتان به این گفته برخورد کرد: "هزار سال در نظر خداوند همچون یک روز، و چون پاسی از شب است." یک روز بهشت - هاونا فقط هفت دقیقه، و سه و یک هشتم ثانیه کمتر از یک هزار سال کیبسه به تقویم کنونی یورنثیا است.

این روز بهشت - هاونا زمان استاندارد اندازمگیری وقت برای هفت ابرجهان است، گر چه هر یک استانداردهای زمانی درونی خود را حفظ می‌کند.

در کرانه‌های بیرونی این جهان پهناور مرکزی، در آن دورها در ماوراء هفتمین کمربند کرات هاونا، یک تعداد باور نکردنی از اجرام غول‌آسای تاریک جاذبه‌دار در گردشند. این اجرام تاریک بیشمار در بسیاری ویژگیها کاملاً متفاوت از اجرام فضایی دیگر هستند. آنها حتی در شکل بسیار متفاوتند. این اجرام تاریک جاذبه‌دار نه نور را منعکس می‌کنند و نه جذب می‌کنند. آنها نسبت به انرژی فیزیکی نوری و اکشن‌پذیر هستند، و چنان به طور کامل هاونا را احاطه کرده و می‌پوشانند که آن را حتی از دید جهانهای نزدیک زمان و فضا نیز مخفی نگاه می‌دارند.

کمربند بزرگ اجرام تاریک جاذبه‌دار از طریق یک تداخل ویژه فضایی به دو مدار برابر بیضی شکل تقسیم شده است. کمربند درونی در خلاف جهت حرکت عقربه ساعت می‌چرخد. کمربند بیرونی در جهت حرکت عقربه ساعت می‌چرخد. این جهت‌های متضاد حرکت، به علاوه جرم خارق‌العاده اجرام تاریک، چنان به طور مؤثر خطوط جاذبه هاونا را برابر می‌سازند که جهان مرکزی را یک آفرینش به لحاظ فیزیکی متوازن و کاملاً باثبات می‌کنند.

ترتیب حرکت جمعی درونی اجرام تاریک جاذبه‌دار لوله‌ای است، و شامل سه گروه دایره‌ای شکل می‌شود. یک برش عرضی این مدار سه دایره هم مرکز با غلظت تقریباً برابر را به نمایش می‌گذارد. آرایش مدار بیرونی اجرام تاریک جاذبه‌دار عمودی است، و ده هزار بار بالاتر از مدار درونی است. قطر بالایی - پایینی مدار بیرونی پنجاه هزار برابر قطر عرضی است.

فضای بینابین که میان این دو مدار اجرام جاذبه‌دار

its own local time, determined by its circuit. All worlds in a given circuit have the same length of year since they uniformly swing around Paradise, and the length of these planetary years decreases from the outermost to the innermost circuit.

14.1.12 (153.3) Besides Havona-circuit time, there is the Paradise-Havona standard day and other time designations which are determined on, and are sent out from, the seven Paradise satellites of the Infinite Spirit. The Paradise-Havona standard day is based on the length of time required for the planetary abodes of the first or inner Havona circuit to complete one revolution around the Isle of Paradise; and though their velocity is enormous, owing to their situation between the dark gravity bodies and gigantic Paradise, it requires almost one thousand years for these spheres to complete their circuit. You have unwittingly read the truth when your eyes rested on the statement "A day is as a thousand years with God, as but a watch in the night." One Paradise-Havona day is just seven minutes, three and one-eighth seconds less than one thousand years of the present Urantia leap-year calendar.

14.1.13 (153.4) This Paradise-Havona day is the standard time measurement for the seven superuniverses, although each maintains its own internal time standards.

14.1.14 (153.5) On the outskirts of this vast central universe, far out beyond the seventh belt of Havona worlds, there swirl an unbelievable number of enormous dark gravity bodies. These multitudinous dark masses are quite unlike other space bodies in many particulars; even in form they are very different. These dark gravity bodies neither reflect nor absorb light; they are nonreactive to physical-energy light, and they so completely encircle and enshroud Havona as to hide it from the view of even near-by inhabited universes of time and space.

14.1.15 (153.6) The great belt of dark gravity bodies is divided into two equal elliptical circuits by a unique space intrusion. The inner belt revolves counterclockwise; the outer revolves clockwise. These alternate directions of motion, coupled with the extraordinary mass of the dark bodies, so effectively equalize the lines of Havona gravity as to render the central universe a physically balanced and perfectly stabilized creation.

14.1.16 (153.7) The inner procession of dark gravity bodies is tubular in arrangement, consisting of three circular groupings. A cross section of this circuit would exhibit three concentric circles of about equal density. The outer circuit of dark gravity bodies is arranged perpendicularly, being ten thousand times higher than the inner circuit. The up-and-down diameter of the outer circuit is fifty thousand times that of the transverse diameter.

14.1.17 (154.1) The intervening space which exists

وجود دارد از این نظر ویژه است که هیچ چیز مثل آن در جای دیگر در تمامی جهان پنهان پیدا نمی‌شود. این ناحیه به واسطه حرکتهای عظیم موجی شکل بالا و پایین رونده تعیین ویژگی می‌شود و توسط فعالیتهای عظیم انرژی از یک نوع ناشناخته فرا گرفته شده است.

به عقیده ما، هیچ چیز مثل اجرام تاریک جاذبه‌دار جهان مرکزی تکامل‌یافته سطوح فضایی بیرونی را تعیین ویژگی نمی‌کند. ما این حرکتهای جمعی متعادل اجرام حیرت‌انگیز جاذبه - متوازن کننده را در جهان بنیادین بی‌نظیر تلقی می‌کنیم.

2- قانون اساسی هاونا

موجودات روحی در فضای مه‌آلود زندگی نمی‌کنند. آنها در کرات ملکوتی اقامت ندارند. آنها در کرات واقعی که حاوی یک طبیعت مادی هستند سکونت دارند، کراتی که درست به اندازه آنهایی که انسانها رویشان زندگی می‌کنند واقعی هستند. کرات هاونا واقعی و راستین هستند، گرچه ماده واقعی آنها از سازمان مادی سیارات هفت ابرجهان متفاوت است.

واقعیهای فیزیکی هاونا نمایانگر یک نوع از سازماندهی انرژی است که از هر صورت غالب در جهانهای تکاملی فضا به طور بنیادین متفاوت است. انرژیهای هاونا سه‌گانه‌اند. واحدهای ابرجهانی انرژی - ماده در برگیرنده یک شارژ انرژی دوگانه‌اند، گرچه یک شکل از انرژی در فازهای منفی و مثبت وجود دارد. آفرینش جهان مرکزی سه‌گانه است (تثلیث). آفرینش یک جهان محلی (به طور مستقیم) دوگانه است، توسط یک پسر آفریننده و یک روح آفرینشگر.

ماده هاونا شامل سازماندهی دقیقاً یک هزار عنصر ساده شیمیایی و کارکرد توازن یافته هفت شکل از انرژی هاونا است. هر یک از این انرژیهای ساده هفت فاز انگیزش را متجلی می‌سازند، طوری که بومیهای هاونا به چهل و نه محرک حسی متفاوت واکنش نشان می‌دهند. به عبارت دیگر، اگر از یک نقطه نظر صرفاً فیزیکی نگریسته شود، بومیهای جهان مرکزی دارای چهل و نه شکل ویژه حسی هستند. حسهای مورانشیا هفتاد عدد هستند، و عکس‌العمل واکنشی رده‌های بالاتر روحی در انواع موجودات مختلف از هفتاد تا دویست و ده عدد متفاوت است.

هیچیک از موجودات فیزیکی جهان مرکزی برای مردم یورنشیا قابل رویت نیستند. و هیچیک از محرکهای فیزیکی آن کرات بسیار دور دست در جمع ارگانهای حسی شما واکنشی به وجود نمی‌آورند. اگر یک انسان یورنشیا را بتوان به هاونا انتقال داد، در آنجا ناشنوا، نابینا، و به کلی فاقد تمامی واکنشهای حسی دیگر می‌باشد. او فقط می‌تواند به صورت یک موجود محدود خودآگاه عمل کند که از تمامی محرکهای محیطی و تمامی واکنشهای نسبت به آنها محروم است.

پدیده‌های فیزیکی و واکنشهای روحی بیشماری در آفرینش مرکزی رخ می‌دهند که در کراتی نظیر یورنشیا

between these two circuits of gravity bodies is *unique* in that nothing like it is to be found elsewhere in all the wide universe. This zone is characterized by enormous wave movements of an up-and-down nature and is permeated by tremendous energy activities of an unknown order.

^{141.18 (154.2)} In our opinion, nothing like the dark gravity bodies of the central universe will characterize the future evolution of the outer space levels; we regard these alternate processions of stupendous gravity-balancing bodies as unique in the master universe.

2. CONSTITUTION OF HAVONA

^{142.1 (154.3)} Spirit beings do not dwell in nebulous space; they do not inhabit ethereal worlds; they are domiciled on actual spheres of a material nature, worlds just as real as those on which mortals live. The Havona worlds are actual and literal, albeit their literal substance differs from the material organization of the planets of the seven superuniverses.

^{142.2 (154.4)} The physical realities of Havona represent an order of energy organization radically different from any prevailing in the evolutionary universes of space. Havona energies are threefold; superuniverse units of energy-matter contain a twofold energy charge, although one form of energy exists in negative and positive phases. The creation of the central universe is threefold (Trinity); the creation of a local universe (directly) is twofold, by a Creator Son and a Creative Spirit.

^{142.3 (154.5)} The material of Havona consists of the organization of exactly one thousand basic chemical elements and the balanced function of the seven forms of Havona energy. Each of these basic energies manifests seven phases of excitation, so that the Havona natives respond to forty-nine differing sensation stimuli. In other words, viewed from a purely physical standpoint, the natives of the central universe possess forty-nine specialized forms of sensation. The morontia senses are seventy, and the higher spiritual orders of reaction response vary in different types of beings from seventy to two hundred and ten.

^{142.4 (154.6)} None of the physical beings of the central universe would be visible to Urantians. Neither would any of the physical stimuli of those faraway worlds excite a reaction in your gross sense organs. If a Urantia mortal could be transported to Havona, he would there be deaf, blind, and utterly lacking in all other sense reactions; he could only function as a limited self-conscious being deprived of all environmental stimuli and all reactions thereto.

^{142.5 (154.7)} There are numerous physical phenomena and spiritual reactions transpiring in the central

ناشناخته‌اند. سازمان بنیادین یک آفرینش سه‌گانه به طور کامل متفاوت از ساختار دوگانه جهانهای آفرینش یافته زمان و فضا است.

قانون طبیعی تماماً بر مبنایی کاملاً متفاوت از سیستمهای دوگانه انرژی آفرینشهای در حال تکامل هماهنگی می‌شود. تمامی جهان مرکزی مطابق سیستم سه‌گانه کنترل کامل و متقارن سازماندهی شده است. در سرتاسر تمامی سیستم بهشت - هاونا یک توازن کامل میان تمامی واقعتهای کیهانی و تمامی نیروهای روحی حفظ شده است. بهشت با یک کنترل مطلق آفرینش مادی، انرژیهای فیزیکی این جهان مرکزی را به طور کامل تنظیم و حفظ می‌کند. پسر جاودان به عنوان بخشی از استیلا روحی تماماً احاطه کننده‌اش، به کاملترین صورت وضعیت روحی تمامی کسانی را که در هاونا اقامت دارند حفظ می‌کند. در بهشت هیچ چیز آزمایشی نیست، و سیستم بهشت - هاونا بخشی از کمال خلایق است.

جاذبه جهانی روحی پسر جاودان به گونه‌ای شگفت‌انگیز در سرتاسر جهان مرکزی فعال است. تمامی ارزشهای روحی و شخصیت‌های روحانی به طور بی‌وقفه به سمت داخل به سوی منزلگاه خدایان کشیده می‌شوند. این میل به سوی خداوند شدید و گریزناپذیر است. تمایل شدید به نیل به خداوند در جهان مرکزی شدیدتر است، نه به این علت که جاذبه روحی نسبت به جهانهای پیرامون قوی‌تر است، بلکه به این علت که آن موجوداتی که به هاونا دست یافته‌اند به طول کاملتر روحانی شده و لذا نسبت به عمل پیوسته موجود کشش جاذبه روحی جهانی پسر جاودان و اکثمنند.

به همین ترتیب روح بیکران تمامی ارزشهای عقلانی را به سوی بهشت جلب می‌کند. در سرتاسر جهان مرکزی جاذبه ذهنی روح بیکران در ارتباط با جاذبه روحی پسر جاودان عمل می‌کند، و اینها به همراه هم اشتیاق جمعی ارواح فراز یابنده را برای یافتن خداوند، برای دستیابی به الوهیت، برای رسیدن به بهشت، و برای شناختن پدر تشکیل می‌دهند.

هاونا یک جهان به لحاظ روحانی کامل و از نظر فیزیکی باثبات است. کنترل و ثبات متوازن جهان مرکزی به نظر کامل می‌رسد. هر چیز فیزیکی یا روحی کاملاً قابل پیش‌بینی است، اما پدیده ذهن و اراده شخصیت چنین نیستند. استنباط ما چنین است که رخ دادن گناه غیرممکن به نظر می‌رسد، اما ما بر این اساس چنین برداشت می‌کنیم که مخلوقات بومی برخوردار از اراده آزاد هاونا هرگز نسبت به تخلف از خواست الوهیت گناهکار نبوده‌اند. در سرتاسر تمامی ابدیت این موجودات آسمانی به طور مداوم به جاودانه‌های ایمان و فادار بوده‌اند. گناه نیز در هیچ مخلوقی که به عنوان یک رهنورد در هاونا وارد شده پدیدار نگشته است. هرگز هیچ موردی از رفتار ناشایسته توسط هیچ مخلوقی از هر گروه از شخصیت‌هایی که تاکنون در جهان مرکزی هاونا آفریده شده، یا به آن پذیرفته شده‌اند وجود نداشته است. روشها و شیوه‌های انتخاب در جهانهای زمان چنان کامل و الهی هستند که مطابق اسناد هاونا هرگز خطایی رخ نداده است. هیچ اشتباهی تاکنون به وقوع نپیوسته است.

creation which are unknown on worlds such as Urantia. The basic organization of a threefold creation is wholly unlike that of the twofold constitution of the created universes of time and space.

^{1426 (1548)} All natural law is co-ordinated on a basis entirely different than in the dual-energy systems of the evolving creations. The entire central universe is organized in accordance with the threefold system of perfect and symmetrical control. Throughout the whole Paradise-Havona system there is maintained a perfect balance between all cosmic realities and all spiritual forces. Paradise, with an absolute grasp of material creation, perfectly regulates and maintains the physical energies of this central universe; the Eternal Son, as a part of his all-embracing spirit grasp, most perfectly sustains the spiritual status of all who indwell Havona. On Paradise nothing is experimental, and the Paradise-Havona system is a unit of creative perfection.

^{1427 (1551)} The universal spiritual gravity of the Eternal Son is amazingly active throughout the central universe. All spirit values and spiritual personalities are unceasingly drawn inward towards the abode of the Gods. This Godward urge is intense and inescapable. The ambition to attain God is stronger in the central universe, not because spirit gravity is stronger than in the outlying universes, but because those beings who have attained Havona are more fully spiritualized and hence more responsive to the ever-present action of the universal spirit-gravity pull of the Eternal Son.

^{1428 (1552)} Likewise does the Infinite Spirit draw all intellectual values Paradiseward. Throughout the central universe the mind gravity of the Infinite Spirit functions in liaison with the spirit gravity of the Eternal Son, and these together constitute the combined urge of the ascendant souls to find God, to attain Deity, to achieve Paradise, and to know the Father.

^{1429 (1553)} Havona is a spiritually perfect and physically stable universe. The control and balanced stability of the central universe appear to be perfect. Everything physical or spiritual is perfectly predictable, but mind phenomena and personality volition are not. We do infer that sin can be reckoned as impossible of occurrence, but we do this on the ground that the native freewill creatures of Havona have never been guilty of transgressing the will of Deity. Through all eternity these supernal beings have been consistently loyal to the Eternals of Days. Neither has sin appeared in any creature who has entered Havona as a pilgrim. There has never been an instance of misconduct by any creature of any group of personalities ever created in, or admitted to, the central Havona universe. So perfect and so divine are the methods and means of selection in the universes of time that never in the records of Havona has an error occurred; no

هیچ روان فرازگرایی تاکنون به طور زود هنگام به جهان مرکزی پذیرفته نشده است.

mistakes have ever been made; no ascendant soul has ever been prematurely admitted to the central universe.

3- کرات هاونا

در رابطه با دولت جهان مرکزی، هیچ دولتی وجود ندارد. هاونا چنان به طور بدیع کامل است که به هیچ سیستم عقلانی دولتی نیازی نیست. دانشگاهایی که به طور مرتب تشکیل شوند وجود ندارند، و مجامع قضایی نیز وجود ندارند. هاونا فقط به سرپرستی اداری نیاز دارد. در اینجا اوج ایده‌آلهای حکومت بر خود راستین را می‌توان مشاهده نمود.

در میان چنین موجودات هوشمند کامل و نزدیک به کامل نیازی به دولت نیست. آنها احتیاجی به نظارت ندارند، چرا که آنها موجودات کامل بومی هستند که در میان مخلوقات تکاملی که منتهای منید از عبورشان از داوریهای موشکافانه‌ی عالی ابرجهانها می‌گذرد پراکنده شده‌اند.

سرپرستی اداری هاونا اتوماتیک نیست، اما به طور شگفت‌انگیز کامل و به طور الهی مؤثر است. آن عمدتاً سیاره‌ای است و به عهده‌ی جاودانه‌ی ایامهای مقیم آنجا سپرده شده است. هر کره‌ی هاونا توسط یکی از این شخصیت‌های تثلیث - منشأ سرپرستی می‌شود. جاودانه‌های ایامها آفریننده نیستند، اما مدیران کاملی هستند. آنها با مهارت عالی آموزش می‌دهند و فرزندان سیاره‌ای خود را با یک کمال خردمندانه که تا حد مطلق بودن است هدایت می‌کنند.

یک میلیارد کرات جهان مرکزی کرات آموزشی شخصیت‌های عالی رتبه‌ای را تشکیل می‌دهند که بومی بهشت و هاونا می‌باشند و علاوه بر آن برای مخلوقات فرازگرایی کرات تکاملی زمان به عنوان عرصه‌ی سنجش به کار گرفته می‌شوند. در اجرای طرح بزرگ پدر جهانی برای صعود مخلوق، رهنوردان زمان در کرات پذیرش مدار بیرونی یا هفتم فرود آورده می‌شوند، و به دنبال آموزش افزایش یافته و تجربه‌ی گسترده، سیاره به سیاره، و دایره به دایره به طور تدریجی به سوی داخل پیش برده می‌شوند، تا این که سرانجام به الوهیتها دست می‌یابند و به اقامت در بهشت نائل می‌شوند.

در حال حاضر گر چه کرات هفت مدار در تمامیت شبکه آسمانی‌شان حفظ می‌شوند، فقط در حدود یک در صد از تمامی ظرفیت سیاره‌ای در کار پیشبرد طرح جهانی پدر برای صعود انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد. در حدود یک دهم یک در صد از مساحت این کرات غول‌آسا به زندگی و فعالیت‌های سپاه نهایت تخصیص یافته است، موجوداتی که برای ابد در نور و حیات استقرار یافته و اغلب در کرات هاونا اقامت گزیده و خدمت می‌کنند. این موجودات والا-منزلگاههای شخصی خود را در بهشت دارند.

ساختار سیاره‌ای کرات هاونا تماماً متفاوت از ساختار کرات تکاملی و سیستمهای فضا است. در هیچ جای دیگر در تمامی جهان بزرگ به کارگیری چنین کرات غول‌آسایی به عنوان کرات مسکونی مناسب

3. THE HAVONA WORLDS

^{1431 (155.4)} Concerning the government of the central universe, there is none. Havona is so exquisitely perfect that no intellectual system of government is required. There are no regularly constituted courts, neither are there legislative assemblies; Havona requires only administrative direction. Here may be observed the height of the ideals of true self-government.

^{1432 (155.5)} There is no need of government among such perfect and near-perfect intelligences. They stand in no need of regulation, for they are beings of native perfection interspersed with evolutionary creatures who have long since passed the scrutiny of the supreme tribunals of the superuniverses.

^{1433 (155.6)} The administration of Havona is not automatic, but it is marvelously perfect and divinely efficient. It is chiefly planetary and is vested in the resident Eternal of Days, each Havona sphere being directed by one of these Trinity-origin personalities. Eternals of Days are not creators, but they are perfect administrators. They teach with supreme skill and direct their planetary children with a perfection of wisdom bordering on absoluteness.

^{1434 (155.1)} The billion spheres of the central universe constitute the training worlds of the high personalities native to Paradise and Havona and further serve as the final proving grounds for ascending creatures from the evolutionary worlds of time. In the execution of the Universal Father's great plan of creature ascension the pilgrims of time are landed on the receiving worlds of the outer or seventh circuit, and subsequent to increased training and enlarged experience, they are progressively advanced inward, planet by planet and circle by circle, until they finally attain the Deities and achieve residence on Paradise.

^{1435 (155.2)} At present, although the spheres of the seven circuits are maintained in all their supernal glory, only about one per cent of all planetary capacity is utilized in the work of furthering the Father's universal plan of mortal ascension. About one tenth of one per cent of the area of these enormous worlds is dedicated to the life and activities of the Corps of the Finality, beings eternally settled in light and life who often sojourn and minister on the Havona worlds. These exalted beings have their personal residences on Paradise.

^{1436 (155.3)} The planetary construction of the Havona spheres is entirely unlike that of the evolutionary worlds and systems of space. Nowhere else in all the grand universe is it convenient to utilize such

نیست. ساختار فیزیکی سهگانه، علاوه بر تأثیر متوازن کننده اجرام عظیم تاریک جاذبه‌دار، این را میسر می‌سازد که نیروهای فیزیکی را کاملاً برابر نمود و چنان به طور بدیع کششهای متنوع این آفرینش عظیم را متوازن ساخت. ضد جاذبه نیز در سازمان کارکردهای مادی و فعالیت‌های روحی این کرات عظیم به کار گرفته می‌شود.

معماری، روشنایی، و گرما، و نیز تزئینات بیولوژیک و هنرمندانه کرات هاونا کاملاً فراتر از بیشترین حد ممکن تخیل بشری است. به شما نمی‌توان چیز زیادی پیرامون هاونا گفت. برای فهم زیبایی و شکوه آن شما باید آن را ببینید. اما رودخانه‌ها و دریاچه‌های واقعی در این کرات کامل وجود دارند.

این کرات از نظر روحی به طور ایده‌آل مزین شده‌اند. آنها به منظور منزل دادن رسته‌های بیشماری از موجودات مختلف که در جهان مرکزی کار می‌کنند به گونه‌ای مناسب سازگار شده‌اند. در این کرات زیبا فعالیت‌های چندگانه‌ای به وقوع می‌پیوندد که بسیار فراتر از درک بشری است.

4- مخلوقات جهان مرکزی

هفت شکل بنیادین از چیزها و موجودات زنده در کرات هاونا وجود دارند، و هر یک از این اشکال بنیادین در سه فاز بارز موجود هستند. هر یک از این سه فاز به هفتاد بخش اصلی تقسیم شده است، و هر بخش اصلی در برگیرنده یک هزار بخش فرعی است، و باز بخش‌های کوچکتر دیگر، و غیره هستند. این گروه‌های بنیادین حیات را می‌توان به صورت زیرین طبقه‌بندی نمود:

- 1- ماتریال.
- 2- مورانشیایی.
- 3- روحی.
- 4- ابسونایتی.
- 5- غائی.
- 6- هم مطلق.
- 7- مطلق.

فرسایش و مرگ بخشی از چرخه حیات در کرات هاونا نیست. در جهان مرکزی چیزهای بدوی‌تر زنده تحت دگرپرسی مادیت‌یابی قرار می‌گیرند. آنها شکل و نمود عوض می‌کنند، اما از طریق روند فرسایشی و مرگ سلولی تجزیه نمی‌شوند.

بومیهای هاونا همگی فرزندان تثلیث بهشت هستند. آنها فاقد والدین مخلوق هستند، و موجودات غیرتولید مثل کننده هستند. ما نمی‌توانیم آفرینش این شهروندان جهان مرکزی را تصویر کنیم، موجوداتی که هرگز آفریده نشده‌اند. تمامی داستان آفرینش هاونا تلاشی برای عرضه واقعیت ابدیت به زمان - فضا است که هیچ رابطه‌ای با زمان یا فضا، آنطور که انسان فانی آنها را می‌فهمد،

enormous spheres as inhabited worlds. Triata physical constitution, coupled with the balancing effect of the immense dark gravity bodies, makes it possible so perfectly to equalize the physical forces and so exquisitely to balance the various attractions of this tremendous creation. Antigravity is also employed in the organization of the material functions and the spiritual activities of these enormous worlds.

14:37 (156:4) The architecture, lighting, and heating, as well as the biologic and artistic embellishment, of the Havona spheres, are quite beyond the greatest possible stretch of human imagination. You cannot be told much about Havona; to understand its beauty and grandeur you must see it. But there are real rivers and lakes on these perfect worlds.

14:38 (156:5) Spiritually these worlds are ideally appointed; they are fittingly adapted to their purpose of harboring the numerous orders of differing beings who function in the central universe. Manifold activities take place on these beautiful worlds which are far beyond human comprehension.

4. CREATURES OF THE CENTRAL UNIVERSE

14:41 (156:6) There are seven basic forms of living things and beings on the Havona worlds, and each of these basic forms exists in three distinct phases. Each of these three phases is divided into seventy major divisions, and each major division is composed of one thousand minor divisions, with yet other subdivisions, and so on. These basic life groups might be classified as:

- 14:42 (156:7) 1. Material.
- 14:43 (156:8) 2. Morontial.
- 14:44 (156:9) 3. Spiritual.
- 14:45 (156:10) 4. Absonite.
- 14:46 (156:11) 5. Ultimate.
- 14:47 (156:12) 6. Coabsolute.
- 14:48 (156:13) 7. Absolute.

14:49 (157:1) Decay and death are not a part of the cycle of life on the Havona worlds. In the central universe the lower living things undergo the transmutation of materialization. They do change form and manifestation, but they do not resolve by process of decay and cellular death.

14:410 (157:2) The Havona natives are all the offspring of the Paradise Trinity. They are without creature parents, and they are nonreproducing beings. We cannot portray the creation of these citizens of the central universe, beings who never were created. The entire story of the creation of Havona is an attempt to time-space an eternity fact which has no relation to time or space as mortal man

ندارد. اما باید به فلسفه بشری یک نقطه آغاز بدهیم. حتی شخصیهایی که بسیار بالاتر از سطح بشری هستند به درکی از "آغازها" نیاز دارند. با این وجود، سیستم بهشت-هاونا جاودانه است.

بومیهای هاونا، به همان صورت که سایر رسته‌های شهروندی دائم در کرات مربوطه زادگاه خود اقامت می‌گزینند، در یک میلیارد کرات جهان مرکزی زندگی می‌کنند. همانطور که رسته مادی فرزندی در کارکرد مادی، عقلانی، و معنوی یک میلیارد سیستم محلی در یک ابرجهان ادامه حیات می‌دهد، تا اندازه زیادی، بومیهای هاونا در یک میلیارد کرات جهان مرکزی زندگی و عمل می‌کنند. شما ممکن است بتوانید این ساکنان هاونا را به عنوان مخلوقات مادی، به این مفهوم که کلمه "مادی" بتواند برای توصیف واقعتهای فیزیکی جهان الهی بسط داده شود، در نظر بگیرید.

حیاتی وجود دارد که بومی هاونا است و به واسطه خود و به خودی خود از اهمیت برخوردار است. ساکنان هاونا به طرق بسیار به فرونگرایان بهشت و فرازگرایان ابرجهان خدمت می‌کنند، اما آنها همچنین طوری زندگی می‌کنند که در جهان مرکزی بی‌نظیر است و کاملاً جدای از بهشت یا ابرجهان دارای مفهوم نسبی است.

همانطور که پرستش فرزندان با ایمان کرات تکاملی رضایت مهرآمیز پدر جهانی را برآورده می‌سازد، پرستش والای مخلوقات هاونا ایده‌آلهای کامل زیبایی و حقیقت الهی را ارضا می‌کند. همانطور که انسان فانی برای انجام خواست خداوند تلاش می‌کند، این موجودات جهان مرکزی برای برآوردن اهداف عالی تثلیث بهشت زندگی می‌کنند. آنها در سرشت باطنی خود خواست خداوند هستند. انسان به خاطر خوبی خداوند شادمانی می‌کند، هاونایی‌ها به دلیل زیبایی الهی به وجد می‌آیند، حال آن که هر دوی شما از کار آزادی حقیقت زنده لذت می‌برید.

هاونایی‌ها هم از حال انتخابی و هم از سرنوشت‌های متعلق به آینده آشکار نشده برخوردارند. و برای مخلوقات بومی پیشرفتی وجود دارد که ویژه جهان مرکزی است، پیشرفتی که نه در برگیرنده صعود به بهشت است و نه رخنه ابرجهانها. این پیشرفت به مرتبت بالاتر هاونا را می‌توان به صورت زیرین توصیف نمود:

1- پیشرفت تجربی به سوی بیرون از مدار اول به هفتم.

2- پیشرفت به سوی درون از مدار هفتم به اول.

3- پیشرفت درون مداری — پیشرفت در حیطه کرات یک مدار مشخص.

علاوه بر بومیهای هاونا، ساکنان جهان مرکزی در برگیرنده طبقات بیشمار موجودات نمونه برای گروه‌های متنوع جهان هستند — مشاوران، مدیران، و آموزگاران نوع خود و برای نوع خود در سرتاسر آفرینش. تمامی موجودات در تمامی جهانها در ردیف نوعی از مخلوقی نمونه که در برخی از یک میلیارد کرات هاونا زندگی می‌کند شکل یافته‌اند. حتی انسانهای زمان از هدف و ایده‌آلهای خود برای وجود آفرینشی‌شان در مدارهای بیرونی این کرات نمونه والا برخوردارند.

comprehends them. But we must concede human philosophy a point of origin; even personalities far above the human level require a concept of "beginnings." Nevertheless, the Paradise-Havona system is eternal.

14.4.11 (157.3) The natives of Havona live on the billion spheres of the central universe in the same sense that other orders of permanent citizenship dwell on their respective spheres of nativity. As the material order of sonship carries on the material, intellectual, and spiritual economy of a billion local systems in a superuniverse, so, in a larger sense, do the Havona natives live and function on the billion worlds of the central universe. You might possibly regard these Havoners as material creatures in the sense that the word "material" could be expanded to describe the physical realities of the divine universe.

14.4.12 (157.4) There is a life that is native to Havona and possesses significance in and of itself. Havoners minister in many ways to Paradise descenders and to superuniverse ascenders, but they also live lives that are unique in the central universe and have relative meaning quite apart from either Paradise or the superuniverses.

14.4.13 (157.5) As the worship of the faith sons of the evolutionary worlds ministers to the satisfaction of the Universal Father's love, so the exalted adoration of the Havona creatures satiates the perfect ideals of divine beauty and truth. As mortal man strives to do the will of God, these beings of the central universe live to gratify the ideals of the Paradise Trinity. In their very nature they are the will of God. Man rejoices in the goodness of God, Havoners exult in the divine beauty, while you both enjoy the ministry of the liberty of living truth.

14.4.14 (157.6) Havoners have both optional present and future unrevealed destinies. And there is a progression of native creatures that is peculiar to the central universe, a progression that involves neither ascent to Paradise nor penetration of the superuniverses. This progression to higher Havona status may be suggested as follows:

14.4.15 (157.7) 1. Experiential progress outward from the first to the seventh circuit.

14.4.16 (157.8) 2. Progress inward from the seventh to the first circuit.

14.4.17 (157.9) 3. Intracircuit progress — progression within the worlds of a given circuit.

14.4.18 (157.10) In addition to the Havona natives, the inhabitants of the central universe embrace numerous classes of pattern beings for various universe groups — advisers, directors, and teachers of their kind and to their kind throughout creation. All beings in all universes are fashioned along the lines of some one order of pattern creature living on some one of the billion worlds of Havona. Even the mortals of time have their goal

سپس آن موجوداتی هستند که به پدر جهانی دست یافته‌اند، و اجازه دارند بروند و بیایند، و به اینجا و آنجا در جهانها در مأموریت‌های حاوی خدمت ویژه گمارده شده‌اند. و در هر کره هاونای کاندیداهای کمال یافت می‌شوند، آنهایی که به لحاظ فیزیکی به جهان مرکزی دست یافته‌اند، اما هنوز به آن پیشرفت روحانی که آنان را قادر سازد دعوی اقامت بهشت را داشته باشند دست نیافته‌اند.

روح بیکران از طریق گروهی از شخصیتها در کرات هاونای نمایندگی می‌شود، موجوداتی متین و سرفراز، که جزئیات امور بغرنج عقلانی و روحانی جهان مرکزی را سرپرستی می‌کنند. در این کرات کمال الهی آنها کارهایی را که مربوط به کارکرد معمول این آفرینش پهناور می‌باشد به انجام می‌رسانند. علاوه بر آن، کارهای چندگانه تدریس، آموزش، و خدمت به تعداد عظیمی از مخلوقات فرازگرایی را که از کرات تاریک فضا به شکوه فراز یافته‌اند پیش می‌برند.

گروههای بیشماری از موجودات که بومی سیستم بهشت - هاونای هستند وجود دارند که به هیچ وجه مستقیماً به طرح فراز نیل مخلوق به کمال مربوط نیستند. از این رو آنها از طبقه‌بندی شخصیتها که به نژادهای انسانی عرضه شد حذف شده‌اند. فقط گروههای اصلی موجودات فوق بشری و آن رسته‌هایی که مستقیماً به تجربه بقای شما مربوطند در اینجا ارائه شده‌اند.

هاونا مملو از حیات تمامی فازهای موجودات هوشمند است که در تلاشهایشان برای دستیابی به سطوح بالاتر فهم الوهیت و قدردانی وسیع از معانی متعالی، ارزشهای غائی، و واقعیت مطلق، در آنجا در صد پیشروی از مدارهای پایین‌تر به بالاتر هستند.

5- زندگی در هاونا

شما در طول حیات اولیه وجود مادیتان در یورنشیا از میان یک آزمون کوتاه و شدید عبور می‌کنید. شما در کرات قصر و طی عبور از سیستم، کوکبه، و جهان محلی، فازهای مورانشیایی صعود را در می‌نورید. شما در کرات آموزشی ابرجهان از میان مراحل حقیقی روحی پیشرفت عبور می‌کنید و برای گذار متعاقب به هاونا آماده می‌شوید. در هفت مدار هاونا پیشرفت شما عقلانی، معنوی، و تجربی است. و در هر یک از کرات این مدارها کار مشخصی است که باید انجام شود.

زندگی در کرات الهی جهان مرکزی چنان غنی و سرشار، و چنان کامل و آکنده است، که کاملاً فراتر از درک بشر از هر چیزی که یک موجود آفرینش یافته بتواند احتمالاً تجربه کند می‌باشد. فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی این آفرینش جاودانه کاملاً متفاوت از اشتغالات

and ideals of creature existence on the outer circuits of these pattern spheres on high.

^{144.19 (157.11)} Then there are those beings who have attained the Universal Father, and who are entitled to go and come, who are assigned here and there in the universes on missions of special service. And on every Havona world will be found the attainment candidates, those who have physically attained the central universe, but who have not yet achieved that spiritual development which will enable them to claim Paradise residence.

^{144.20 (158.1)} The Infinite Spirit is represented on the Havona worlds by a host of personalities, beings of grace and glory, who administer the details of the intricate intellectual and spiritual affairs of the central universe. On these worlds of divine perfection they perform the work indigenous to the normal conduct of this vast creation and, in addition, carry on the manifold tasks of teaching, training, and ministering to the enormous numbers of ascendant creatures who have climbed to glory from the dark worlds of space.

^{144.21 (158.2)} There are numerous groups of beings native to the Paradise-Havona system that are in no way directly associated with the ascension scheme of creature perfection attainment; therefore are they omitted from the personality classifications presented to the mortal races. Only the major groups of superhuman beings and those orders directly connected with your survival experience are herein presented.

^{144.22 (158.3)} Havona teems with the life of all phases of intelligent beings, who there seek to advance from lower to higher circuits in their efforts to attain higher levels of divinity realization and enlarged appreciation of supreme meanings, ultimate values, and absolute reality.

5. LIFE IN HAVONA

^{145.1 (158.4)} On Urantia you pass through a short and intense test during your initial life of material existence. On the mansion worlds and up through your system, constellation, and local universe, you traverse the morontia phases of ascension. On the training worlds of the superuniverse you pass through the true spirit stages of progression and are prepared for eventual transit to Havona. On the seven circuits of Havona your attainment is intellectual, spiritual, and experiential. And there is a definite task to be achieved on each of the worlds of each of these circuits.

^{145.2 (158.5)} Life on the divine worlds of the central universe is so rich and full, so complete and replete, that it wholly transcends the human concept of anything a created being could possibly experience. The social and economic activities of this eternal creation are entirely dissimilar to the occupations of

مخلوقات مادی که در کرات تکاملی نظیر یورنشیا زندگی می‌کنند است. حتی تکنیک اندیشه‌هاونا از روند فکر کردن در یورنشیا متفاوت است.

مقررات جهان مرکزی درخور و ذاتاً طبیعی هستند. قواعد عملکرد مستبدانه نیستند. در هر الزام هاونا علت درستی و سيطرة عدالت آشکار است. و ترکیب این دو عامل برابر با چیزی است که در یورنشیا انصاف نامیده می‌شود. هنگامی که شما در هاونا وارد می‌شوید، از انجام چیزها آنطور که باید انجام شوند به طور طبیعی لذت می‌برید.

هنگامی که موجودات هوشمند در ابتدا به جهان مرکزی دست می‌یابند، در کره پیشگام مدار هفتم هاونا پذیرفته شده و اقامت می‌ورزند. به تدریج که تازه ورودها از نظر معنوی پیشرفت می‌کنند، به درک هویت روح استاد ابرجهان خود دست می‌یابند، و به دایره ششم منتقل می‌شوند. (از این ترتیبات در جهان مرکزی است که دایره‌های پیشرفت در ذهن بشری مشخص شده‌اند.) بعد از این که فراز گرایان به درک متعال دست یافتند و بدین ترتیب برای ماجرای الوهیت آماده شدند، به مدار پنجم برده می‌شوند، و بعد از دستیابی به روح بیکران به مدار چهارم منتقل می‌شوند. به دنبال دستیابی به پسر جاودان آنها به مدار سوم انتقال می‌یابند. و هنگامی که پدر جهانی را شناختند برای اقامت به دومین مدار کرات می‌روند، جایی که با گروه‌های بهشتی بیشتر آشنا می‌شوند. ورود به اولین مدار هاونا نشانگر پذیرش کاندیداهای زمان به خدمت بهشت می‌باشد. آنها به طور نامحدود مطابق طول و سرشت صعود مخلوق در مدار درونی نیل تدریجی معنوی اقامت می‌کنند. رهنوردان در حال فراز از این مدار درونی به سوی درون به منزلگاه بهشت و پذیرش به سپاه نهایت عبور می‌کنند.

شما به عنوان یک رهنورد صعود، در طول اقامتتان در هاونا اجازه خواهید یافت به طور آزادانه از کرات مدار مأموریت خود دیدار کنید. شما همچنین اجازه خواهید یافت به سیارات آن مدارهایی که سابقاً پیموده‌اید باز گردید. و این برای آنهایی که بدون ضرورت احاطه سوپرنافیمی در دایره‌های هاونا اقامت می‌کنند تماماً میسر است. رهنوردان زمان قادرند خود را مجهز سازند تا فضای "دستیابی شده" را ببینند، اما برای عبور به فضای "دستیابی نشده" باید به تکنیک مقرر شده متکی باشند. یک رهنورد نمی‌تواند بدون مساعدت یک سوپرنافیم انتقال هاونا را ترک کند یا فراتر از این مدار تخصیص یافته پیش رود.

این آفرینش پهن‌اور مرکزی از اصالتی طراوت بخش برخوردار است. جدا از سازمان فیزیکی ماده و ساختار بنیادین رسته‌های اساسی موجودات هوشمند و سایر چیزهای زنده، هیچ چیز بین این کرات هاونا مشترک نیست. هر یک از این سیارات یک آفرینش اصیل، بی‌نظیر، و منحصر به فرد است. هر سیاره یک فراورده بی‌مانند، عالی، و کامل است. و این تنوع فردیت به تمامی جنبه‌های فیزیکی، عقلانی، و روحی وجود سیاره‌ای تعمیم می‌یابد. هر یک از این یک میلیارد کرات

material creatures living on evolutionary worlds like Urantia. Even the technique of Havona thought is unlike the process of thinking on Urantia.

^{1453 (158.6)} The regulations of the central universe are fittingly and inherently natural; the rules of conduct are not arbitrary. In every requirement of Havona there is disclosed the reason of righteousness and the rule of justice. And these two factors, combined, equal what on Urantia would be denominated *fairness*. When you arrive in Havona, you will naturally enjoy doing things the way they should be done.

^{1454 (158.7)} When intelligent beings first attain the central universe, they are received and domiciled on the pilot world of the seventh Havona circuit. As the new arrivals progress spiritually, attain identity comprehension of their superuniverse Master Spirit, they are transferred to the sixth circle. (It is from these arrangements in the central universe that the circles of progress in the human mind have been designated.) After ascenders have attained a realization of Supremacy and are thereby prepared for the Deity adventure, they are taken to the fifth circuit; and after attaining the Infinite Spirit, they are transferred to the fourth. Following the attainment of the Eternal Son, they are removed to the third; and when they have recognized the Universal Father, they go to sojourn on the second circuit of worlds, where they become more familiar with the Paradise hosts. Arrival on the first circuit of Havona signifies the acceptance of the candidates of time into the service of Paradise. Indefinitely, according to the length and nature of the creature ascension, they will tarry on the inner circuit of progressive spiritual attainment. From this inner circuit the ascending pilgrims pass inward to Paradise residence and admission to the Corps of the Finality.

^{1455 (159.1)} During your sojourn in Havona as a pilgrim of ascent, you will be allowed to visit freely among the worlds of the circuit of your assignment. You will also be permitted to go back to the planets of those circuits you have previously traversed. And all this is possible to those who sojourn on the circles of Havona without the necessity of being ensupernaphimed. The pilgrims of time are able to equip themselves to traverse "achieved" space but must depend on the ordained technique to negotiate "unachieved" space; a pilgrim cannot leave Havona nor go forward beyond his assigned circuit without the aid of a transport supernaphim.

^{1456 (159.2)} There is a refreshing originality about this vast central creation. Aside from the physical organization of matter and the fundamental constitution of the basic orders of intelligent beings and other living things, there is nothing in common between the worlds of Havona. Every one of these planets is an original, unique, and exclusive creation; each planet is a matchless, superb, and perfect production. And this diversity of individuality

کمال مطابق طرحهای جاودانه ایامهای مقیم توسعه یافته و آراسته شده است. و به این دلیل است که هیچیک از دوتای آنها مثل هم نیستند.

تا وقتی که شما آخرین مدارهای هاونا را نیموده و از آخرین کرات هاونا دیدار نکرده‌اید مفرح ماجراجویی و انگیزه کنجکاو از دوران زندگانی‌تان ناپدید نخواهد شد. و سپس اشتیاق، میل آیندمگرای ابدیت، جایگزین نیلی آن، جذبه ماجراجویی زمان خواهد شد.

یکنواختی نشانگر عدم بلوغ تصور خلاق و عدم فعالیت هماهنگی عقلانی با عطیه معنوی است. از وقتی که یک انسان فرازگرا کاوش این کرات آسمانی را آغاز می‌کند، از پیش به بلوغ احساسی، عقلانی، اجتماعی، اگر نه روحی دست یافته است.

به تدریج که شما مدار به مدار در هاونا پیش می‌روید نه فقط تغییرات غیرقابل تصور را پیش رو خواهید یافت، بلکه به تدریج که سیاره به سیاره در درون هر مدار پیشروی می‌کنید شگفتی شما غیرقابل توصیف خواهد بود. هر یک از این یک میلیارد کرات مطالعه یک دانشگاه راستین شگفتیها است. شگفت‌زدگی مداوم، اعجاب بی‌پایان، تجربه‌آنهاهی است که این مدارها را می‌پیمایند و از این کرات غول‌آسا دیدار می‌کنند. یکنواختی بخشی از دوران زندگانی هاونا نیست.

عشق به ماجراجویی، کنجکاو و هراس از یکنواختی — این ویژگیهایی که ذاتی طبیعت در حال تکامل بشری است — در آنجا قرار داده نشدند تا شما را در طول اقامت کوتاه‌تان در زمین فقط آزرده خاطر و ناراحت کنند، بلکه به شما نشان دهند که مرگ فقط آغاز یک دوران زندگانی بی‌پایان ماجراجویانه، یک حیات ابدی آیندمگرانه، و یک سفر جاودان اکتشافی است.

کنجکاو — روح تحقیق، اشتیاق به اکتشاف، انگیزه پژوهش — بخشی از عطیه درون‌زاد و الهی مخلوقات تکاملی فضا است. این امیال طبیعی به شما داده نشدند تا شما را صرفاً مستأصل و واپس رانده کنند. درست است، این اشتیاقهای بلند پروازانه باید در طول زندگی کوتاه شما در زمین مکرراً مهار شوند، ناامیدی باید اغلب تجربه شود، اما در طول اعصار آینده باید به طور کامل تحقق یابند و به گونه‌ای شکوهمند برآورده شوند.

6- مقصود از جهان مرکزی

دامنه فعالیت‌های هاونای هفت مداره عظیم است. به طور کلی، آنها می‌توانند به صورت زیرین توصیف شوند:

1- هاونایی.

2- بهشتی.

extends to all features of the physical, intellectual, and spiritual aspects of planetary existence. Each of these billion perfection spheres has been developed and embellished in accordance with the plans of the resident Eternal of Days. And this is just why no two of them are alike.

^{1457 (159.3)} Not until you traverse the last of the Havona circuits and visit the last of the Havona worlds, will the tonic of adventure and the stimulus of curiosity disappear from your career. And then will the urge, the forward impulse of eternity, replace its forerunner, the adventure lure of time.

^{1458 (159.4)} Monotony is indicative of immaturity of the creative imagination and inactivity of intellectual co-ordination with the spiritual endowment. By the time an ascendant mortal begins the exploration of these heavenly worlds, he has already attained emotional, intellectual, and social, if not spiritual, maturity.

^{1459 (159.5)} Not only will you find undreamed-of changes confronting you as you advance from circuit to circuit in Havona, but your astonishment will be inexpressible as you progress from planet to planet within each circuit. Each of these billion study worlds is a veritable university of surprises. Continuing astonishment, unending wonder, is the experience of those who traverse these circuits and tour these gigantic spheres. Monotony is not a part of the Havona career.

^{14510 (159.6)} Love of adventure, curiosity, and dread of monotony — these traits inherent in evolving human nature — were not put there just to aggravate and annoy you during your short sojourn on earth, but rather to suggest to you that death is only the beginning of an endless career of adventure, an everlasting life of anticipation, an eternal voyage of discovery.

^{14511 (160.1)} Curiosity — the spirit of investigation, the urge of discovery, the drive of exploration — is a part of the inborn and divine endowment of evolutionary space creatures. These natural impulses were not given you merely to be frustrated and repressed. True, these ambitious urges must frequently be restrained during your short life on earth, disappointment must be often experienced, but they are to be fully realized and gloriously gratified during the long ages to come.

6. THE PURPOSE OF THE CENTRAL UNIVERSE

^{1461 (160.2)} The range of the activities of seven-circuited Havona is enormous. In general, they may be described as:

^{1462 (160.3)} 1. Havonal.

^{1463 (160.4)} 2. Paradisiacal.

3- فرازگرا - متاهی — متعالی - غائی تکاملی.

فعالیت‌های فوق متاهی بسیاری در هاوانای عصر کنونی جهان رخ می‌دهند که در بر گیرنده تنوعات بیشمار ايسونایتی و سایر فازهای ذهنی و کارکردهای روحی هستند. ممکن است که جهان مرکزی به مقاصد بسیاری به کار گرفته شود که برای من آشکار نشده است، چنان که آن به طریق بیشمار که فراتر از درک ذهن آفرینش یافته است عمل می‌کند. با این وجود، من تلاش می‌کنم نشان دهم که چگونه این آفرینش کامل در خدمت نیازهای هفت رسته از موجودات هوشمند جهان در می‌آید و به خشنودی آنها یاری می‌رساند.

1- پدر جهانی — اولین منبع و مرکز. خداوند پدر از کامل بودن آفرینش مرکزی امتنان پدانه فوق‌العاده‌ای حس می‌کند. او از تجربه اغای مهر در سطوح نزدیک به برابر لذت می‌برد. آفریننده کامل از پرستش مخلوق کامل به گونه‌ای الهی خشنود است.

هاونا به سبب دستاوردهای عالی به پدر احساس امتنان می‌دهد. تحقق کمال در هاونا تأخیر زمانی - مکانی اشتیاق ابدی نسبت به بسط بی‌نهایت را جبران می‌سازد.

پدر از زیبایی الهی متقابل هاونا لذت می‌برد. دادن یک الگوی کامل از توازن بدیع برای تمامی جهانهای در حال تکامل ذهن الهی را خشنود می‌سازد.

پدر ما جهان مرکزی را با لذت کامل نظاره می‌کند زیرا آن یک آشکارسازی ارزشمند از واقعیت روحی برای تمامی شخصیت‌های جهان جهانها است.

خدای جهانها برای هاونا و بهشت به عنوان هسته جاودانه نیرو برای تمامی بسط متعاقب جهانی در زمان و فضا احترام قائل است.

پدر جاودانه آفرینش هاونا را به عنوان هدف ارزشمند و مجذوب کننده برای کاندیدهای فرازگرای زمان با رضایت بی‌پایان نظاره می‌کند، و این که نوه‌های انسانی فضایی او به منزل ابدی پدر آفریننده خود دست می‌یابند. و خداوند از جهان بهشت - هاونا به عنوان منزل جاودانه الوهیت و خانواده الهی لذت می‌برد.

2- پسر جاودان — دومین منبع و مرکز. برای پسر جاودان آفرینش عالی مرکزی گواه ابدی تأثیر شراکت خانواده الهی — پدر، پسر، و روح — می‌باشد. آن بنیان روحی و مادی برای اعتماد مطلق به پدر جهانی است.

هاونا به پسر جاودان یک بنیاد تقریباً نامحدود برای تحقق پیوسته بسط یابنده نیروی روحی می‌دهد. جهان مرکزی برای پسر جاودان عرصه‌ای را فراهم نمود که او بتواند با ایمنی و اطمینان روح و تکنیک خدمت اعطایی برای آموزش پسران همیار بهشتش را در آن به

1464 (1609) 3. Ascendant-finite — Supreme-Ultimate evolutionary.

1465 (1609) Many superfinite activities take place in the Havona of the present universe age, involving untold diversities of absonite and other phases of mind and spirit functions. It is possible that the central universe serves many purposes which are not revealed to me, as it functions in numerous ways beyond the comprehension of the created mind. Nevertheless, I will endeavor to depict how this perfect creation ministers to the needs and contributes to the satisfactions of seven orders of universe intelligence.

1466 (1607) 1. *The Universal Father* — the First Source and Center. God the Father derives supreme parental satisfaction from the perfection of the central creation. He enjoys the experience of love satiety on near-equality levels. The perfect Creator is divinely pleased with the adoration of the perfect creature.

1467 (1609) Havona affords the Father supreme achievement gratification. The perfection realization in Havona compensates for the time-space delay of the eternal urge of infinite expansion.

1468 (1609) The Father enjoys the Havona reciprocation of the divine beauty. It satisfies the divine mind to afford a perfect pattern of exquisite harmony for all evolving universes.

1469 (16010) Our Father beholds the central universe with perfect pleasure because it is a worthy revelation of spirit reality to all personalities of the universe of universes.

14610 (16011) The God of universes has favorable regard for Havona and Paradise as the eternal power nucleus for all subsequent universe expansion in time and space.

14611 (16012) The eternal Father views with never-ending satisfaction the Havona creation as the worthy and alluring goal for the ascension candidates of time, his mortal grandchildren of space achieving their Creator-Father's eternal home. And God takes pleasure in the Paradise-Havona universe as the eternal home of Deity and the divine family.

14612 (16013) 2. *The Eternal Son* — the Second Source and Center. To the Eternal Son the superb central creation affords eternal proof of the partnership effectiveness of the divine family — Father, Son, and Spirit. It is the spiritual and material basis for absolute confidence in the Universal Father.

14613 (16014) Havona affords the Eternal Son an almost unlimited base for the ever-expanding realization of spirit power. The central universe afforded the Eternal Son the arena wherein he could safely and securely demonstrate the spirit and technique of the bestowal ministry for the

نمایش گذارد.

هاونا بنیان واقعیت برای کنترل روحی - جاذبه پسر جاودان روی جهان جهانها است. این جهان نسبت به اشتیاق به پدر و مادر بودن، تولید مثل روحی، به پسر خشنودی می‌دهد.

کرات هاونا و ساکنان کامل آنها این نمایش نخست و برای ابد نهایی هستند که پسر کلام پدر است. خود آگاهی پسر به عنوان یک مکمل نامتناهی پدر بدین گونه به طور کامل برآورده می‌شود.

و این جهان فرصت را برای تحقق کنش متقابل برادری همانند میان پدر جهانی و پسر جاودان فراهم می‌سازد، و این تشکیل دهنده گواه جاودانه شخصیت بیکران هر یک می‌باشد.

3- روح بیکران — سومین منبع و مرکز. جهان هاونا به روح بیکران دلیل عامل مشترک بودن، نماینده بیکران پدر - پسر یگانه شده را می‌دهد. در هاونا روح بیکران رضایت توأم کارکرد به عنوان یک فعالیت خلاق را موجب می‌شود، ضمن این که از رضایت همزیستی مطلق با این دستاورد الهی بهره‌مند است.

روح بیکران در هاونا عرصه‌ای پیدا نمود که توانست توانمندی و خواست خدمت به عنوان یک خادم بالقوه بخشایش را در آن به نمایش گذارد. در این آفرینش کامل روح برای ماجرای خدمت در جهانهای تکاملی تمرین نمود.

این آفرینش کامل به روح بیکران فرصت شرکت در مدیریت جهان با هر دو والدین الهی را داد — مدیریت یک جهان به عنوان اولاد همکار - آفریننده، و از طریق آن آمادگی برای مدیریت مشترک جهانهای محلی به عنوان همکاران روح آفرینشگر پسران آفریننده.

کرات هاونا آزمایشگاه ذهنی آفرینندگان ذهن کیهانی و خادمان ذهن هر مخلوقی که وجود دارد می‌باشند. ذهن در هر کره هاونا متفاوت است و برای تمامی مخلوقات هوشمند روحی و مادی به عنوان الگو به کار گرفته می‌شود.

این کرات کامل برای تمامی موجوداتی که سرنوشتشان جامعه بهشتی است مدارس فارغ التحصیلی ذهنی هستند. آنها به روح فرصت فراوان برای آزمایش تکنیک خدمت ذهنی روی شخصیت‌های امن و مشورتی دادند.

هاونا برای روح بیکران جبرانی به خاطر کار گسترده و فداکارانه او در جهانهای فضا است. هاونا خانه کامل و خلوتگاهی برای خادم خستگی‌ناپذیر زمان و فضا است.

4- ایزد متعال — یگانگی تکاملی الوهیت تجربی. آفرینش هاونا دلیل جاودانه و کامل واقعیت روحی ایزد متعال است. این آفرینش کامل یک آشکارسازی طبیعت

instruction of his associate Paradise Sons.

^{146.14 (161.1)} Havona is the reality foundation for the Eternal Son's spirit-gravity control of the universe of universes. This universe affords the Son the gratification of parental craving, spiritual reproduction.

^{146.15 (161.2)} The Havona worlds and their perfect inhabitants are the first and the eternally final demonstration that the Son is the Word of the Father. Thereby is the consciousness of the Son as an infinite complement of the Father perfectly gratified.

^{146.16 (161.3)} And this universe affords the opportunity for the realization of reciprocation of equality fraternity between the Universal Father and the Eternal Son, and this constitutes the everlasting proof of the infinite personality of each.

^{146.17 (161.4)} 3. *The Infinite Spirit* — the Third Source and Center. The Havona universe affords the Infinite Spirit proof of being the Conjoint Actor, the infinite representative of the unified Father-Son. In Havona the Infinite Spirit derives the combined satisfaction of functioning as a creative activity while enjoying the satisfaction of absolute coexistence with this divine achievement.

^{146.18 (161.5)} In Havona the Infinite Spirit found an arena wherein he could demonstrate the ability and willingness to serve as a potential mercy minister. In this perfect creation the Spirit rehearsed for the adventure of ministry in the evolutionary universes.

^{146.19 (161.6)} This perfect creation afforded the Infinite Spirit opportunity to participate in universe administration with both divine parents — to administer a universe as associate-Creator offspring, thereby preparing for the joint administration of the local universes as the Creative Spirit associates of the Creator Sons.

^{146.20 (161.7)} The Havona worlds are the mind laboratory of the creators of the cosmic mind and the ministers to every creature mind in existence. Mind is different on each Havona world and serves as the pattern for all spiritual and material creature intellects.

^{146.21 (161.8)} These perfect worlds are the mind graduate schools for all beings destined for Paradise society. They afforded the Spirit abundant opportunity to test out the technique of mind ministry on safe and advisory personalities.

^{146.22 (161.9)} Havona is a compensation to the Infinite Spirit for his widespread and unselfish work in the universes of space. Havona is the perfect home and retreat for the untiring Mind Minister of time and space.

^{146.23 (161.10)} 4. *The Supreme Being* — the evolutionary unification of experiential Deity. The Havona creation is the eternal and perfect proof of

کامل و متقارن روحی خداوند متعال پیش از آغازهای ترکیب نیرویی - شخصیتی بازتابهای متناهی الوهیت‌های بهشت در جهانهای تجربی زمان و فضا است.

در هاونا پتانسیلهای نیرویی قادر مطلق با طبیعت روحی متعال یگانه شده‌اند. این آفرینش مرکزی یک نمونه یگانگی آینده - جاودانه متعال است.

هاونا یک الگوی کامل پتانسیل جهانشمول متعال است. این جهان یک تصویر پایان یافته کمال آینده متعال است و حاکی از پتانسیل غائی است.

هاونا نهایت ارزشهای روحی را که به صورت مخلوقات ارادی زنده برخوردار از کنترل خود متعالی و کامل وجود دارند به نمایش می‌گذارد، ذهنی که نهایتاً به صورت برابر با روح وجود دارد، واقعیت و یگانگی هوشمندی با یک پتانسیل نامحدود.

5- پسران همتر از آفریننده. هاونا زمین تعلیم و تربیت آموزشی است، جایی که میکائیل‌های بهشت برای ماجراهای متعاقب خود در آفرینش جهان آماده می‌شوند. این آفرینش الهی و کامل الگویی برای هر پسر آفریننده است. او تلاش می‌کند تا جهان خودش سرانجام به این سطوح کمال بهشت - هاونا دست یابد.

یک پسر آفریننده از مخلوقات هاونا به عنوان احتمالات شخصیتی - الگویی برای فرزندان انسانی و موجودات روحی خودش استفاده می‌کند. پسران نوع میکائیل و سایر پسران بهشت به بهشت و هاونا به صورت فرجام الهی فرزندان زمان می‌نگرند.

پسران آفریننده می‌دانند که آفرینش مرکزی منبع واقعی آن کنترل فراگیر ضروری جهان است که جهانهای محلی‌شان را تثبیت نموده و یگانه می‌سازد. آنها می‌دانند که حضور شخصی تأثیر پیوسته حاضر متعال و غائی در هاونا است.

هاونا و بهشت منبع نیروی خلاق یک پسر نوع میکائیل هستند. در اینجا موجوداتی سکنی می‌گزینند که در آفرینش جهان با او همکاری می‌کنند. ارواح مادر جهان، آفرینندگان مشترک جهانهای محلی، از بهشت می‌آیند.

پسران بهشت به آفرینش مرکزی به عنوان منزل والدین الهی خود - منزل خود - نگاه می‌کنند. آن مکانی که از بازگشت گاه به گاه به آن لذت می‌برند.

6- دختران خادم همتر از. ارواح مادر جهان، آفرینندگان مشترک جهانهای محلی، آموزش پیش شخصی‌شان در کرات هاونا را در ارتباط نزدیک با ارواح مدارها محفوظ می‌دارند. در جهان مرکزی دختران روحی جهانهای محلی ضمن فرمانبرداری از خواست پدر، در روشهای همکاری با پسران بهشت به طور شایسته آموزش داده شدند.

the spiritual reality of the Supreme Being. This perfect creation is a revelation of the perfect and symmetrical spirit nature of God the Supreme before the beginnings of the power-personality synthesis of the finite reflections of the Paradise Deities in the experiential universes of time and space.

^{146.24 (161.11)} In Havona the power potentials of the Almighty are unified with the spiritual nature of the Supreme. This central creation is an exemplification of the future-eternal unity of the Supreme.

^{146.25 (161.12)} Havona is a perfect pattern of the universality potential of the Supreme. This universe is a finished portrayal of the future perfection of the Supreme and is suggestive of the potential of the Ultimate.

^{146.26 (162.1)} Havona exhibits finality of spirit values existing as living will creatures of supreme and perfect self-control; mind existing as ultimately equivalent to spirit; reality and unity of intelligence with an unlimited potential.

^{146.27 (162.2)} 5. *The Co-ordinate Creator Sons.* Havona is the educational training ground where the Paradise Michaels are prepared for their subsequent adventures in universe creation. This divine and perfect creation is a pattern for every Creator Son. He strives to make his own universe eventually attain to these Paradise-Havona levels of perfection.

^{146.28 (162.3)} A Creator Son uses the creatures of Havona as personality-pattern possibilities for his own mortal children and spirit beings. The Michael and other Paradise Sons view Paradise and Havona as the divine destiny of the children of time.

^{146.29 (162.4)} The Creator Sons know that the central creation is the real source of that indispensable universe overcontrol which stabilizes and unifies their local universes. They know that the personal presence of the ever-present influence of the Supreme and of the Ultimate is in Havona.

^{146.30 (162.5)} Havona and Paradise are the source of a Michael Son's creative power. Here dwell the beings who co-operate with him in universe creation. From Paradise come the Universe Mother Spirits, the cocreators of local universes.

^{146.31 (162.6)} The Paradise Sons regard the central creation as the home of their divine parents — their home. It is the place they enjoy returning to ever and anon.

^{146.32 (162.7)} 6. *The Co-ordinate Ministering Daughters.* The Universe Mother Spirits, cocreators of the local universes, secure their prepersonal training on the worlds of Havona in close association with the Spirits of the Circuits. In the central universe the Spirit Daughters of the local universes were duly trained in the methods of co-operation with the Sons of Paradise, all the while

subject to the will of the Father.

^{146.33 (162.8)} On the worlds of Havona the Spirit and the Daughters of the Spirit find the mind patterns for all their groups of spiritual and material intelligences, and this central universe is the sometime destiny of those creatures which a Universe Mother Spirit jointly sponsors with an associated Creator Son.

^{146.34 (162.9)} The Universe Mother Creator remembers Paradise and Havona as the place of her origin and the home of the Infinite Mother Spirit, the abode of the personality presence of the Infinite Mind.

^{146.35 (162.10)} From this central universe also came the bestowal of the personal prerogatives of creatorship which a Universe Divine Minister employs as complementary to a Creator Son in the work of creating living will creatures.

^{146.36 (162.11)} And lastly, since these Daughter Spirits of the Infinite Mother Spirit will not likely ever return to their Paradise home, they derive great satisfaction from the universal reflectivity phenomenon associated with the Supreme Being in Havona and personalized in Majeston on Paradise.

^{146.37 (162.12)} 7. *The Evolutionary Mortals of the Ascending Career.* Havona is the home of the pattern personality of every mortal type and the home of all superhuman personalities of mortal association who are not native to the creations of time.

^{146.38 (162.13)} These worlds provide the stimulus of all human impulses towards the attainment of true spirit values on the highest conceivable reality levels. Havona is the pre-Paradise training goal of every ascending mortal. Here mortals attain pre-Paradise Deity — the Supreme Being. Havona stands before every will creature as the portal to Paradise and God attainment.

^{146.39 (163.1)} Paradise is the home, and Havona the workshop and playground, of the finaliters. And every God-knowing mortal craves to be a finaliter.

^{146.40 (163.1)} The central universe is not only man's established destiny, but it is also the starting place of the eternal career of the finaliters as they shall sometime be started out on the undisclosed and universal adventure in the experience of exploring the infinity of the Universal Father.

^{146.41 (163.1)} Havona will unquestionably continue to function with absonite significance even in future universe ages which may witness space pilgrims attempting to find God on superfinite levels. Havona has capacity to serve as a training universe for absonite beings. It will probably be the finishing school when the seven superuniverses are functioning as the intermediate school for the graduates of the primary schools of outer space. And we incline to the opinion that the potentials of eternal Havona are really unlimited, that the central

در کرات هاونا روح و دختران روح برای تمامی گروههای موجودات هوشمند روحی و مادیشان الگوهای ذهنی می‌یابند، و این جهان مرکزی در آینده سرنوشت آن مخلوقاتی است که یک روح مادر جهانی با یک پسر همکار آفریننده به طور مشترک بانی آن است.

مادر آفریننده جهانی بهشت و هاونا را به صورت مکان منشأ خود و خانه روح مادر بیکران، منزلگاه حضور شخصیتی ذهن بیکران، به یاد می‌آورد.

از این جهان مرکزی همچنین اعطای امتیازات شخصی آفرینندگی که یک خادم جهانی الهی به صورت مکمل یک پسر آفریننده در کار آفرینش مخلوقات ارادی زنده به کار می‌برد آمد.

و سرانجام، چون این ارواح دختر روح مادر بیکران احتمالاً هرگز به منزل بهشتی خود باز نمی‌گردند، از پدیده بازتاب جهانی که به ایزد متعال در هاونا مربوط است و در مجستان در بهشت شخصیت یافته است بسیار خشنود می‌شوند.

7- انسانهای تکاملی پوینده دوران فراز. هاونا منزل شخصیت الگویی هر نوع انسان و منزل تمامی شخصیت‌های فوق بشری همیار انسان که بومی آفرینشهای زمان نیستند می‌باشد.

این کرات انگیزه تمامی محرک‌های بشری را به سوی دستیابی به ارزشهای حقیقی روحی در بالاترین سطوح قابل تصور واقعیت فراهم می‌کنند. هاونا هدف آموزشی پیش بهشتی هر انسان فرازگرا می‌باشد. در اینجا انسانها به الوهیت پیش بهشتی — ایزد متعال — دست می‌یابند. هاونا در برابر هر مخلوق ارادی به عنوان دروازه بهشت و نیل به خداوند قرار دارد.

بهشت منزل است، و هاونا آموزشگاه و زمین بازی پایان دهندگان است. و هر انسان خداشناس آرزو دارد یک پایان دهنده شود.

جهان مرکزی نه تنها سرنوشت تثبیت شده انسان است، بلکه همچنین مکان شروع دوران زندگی جاودانه پایان دهندگان است، چنان که آنها در آینده در ماجرای آشکار نشده و جهانی در تجربه اکتشاف بیکرانی پدر جهانی به آن خواهند پرداخت.

هاونا بدون چون چرا با اهمیت افسونایت به کارکرد ادامه خواهد داد، حتی در اعصار آینده جهان که ممکن است شاهد تلاش رهوردان فضا برای یافتن خداوند در سطوح فوق متناهی باشد. هاونا از ظرفیت خدمت به عنوان جهان آموزشی برای موجودات افسونایت برخوردار می‌باشد. هنگامی که هفت ابرجهان برای فارغ‌التحصیلان مدارس ابتدایی فضای بیرونی به عنوان یک مدرسه متوسطه عمل می‌کنند هاونا احتمالاً مدرسه پایانی خواهد بود. و ما بر این عقیده‌ایم که پتانسیلهای هاونای جاودانه به راستی نامحدودند، و این که جهان

مرکزی برای خدمت به عنوان یک جهان آموزشی
تجربی برای تمامی انواع موجودات آفریده شده گذشته،
حال، یا آینده از ظرفیت جاودانه برخوردار است.

[ارائه شده توسط یک کامل کننده خرد که توسط
قدمای ایامها در یوورسا مأموریت یافته تا بدین گونه عمل
کند.]

universe has eternal capacity to serve as an
experiential training universe for all past, present, or
future types of created beings.

^{14642 (1631)} [Presented by a Perfector of Wisdom
commissioned thus to function by the Ancients of
Days on Uversa.]

مقاله 15. هفت ابرجهان

016 ⇨

کتاب یورنشدیا

⇨ 014

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 15

هفت ابرجهان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سطح ابرجهانی فضا
- 2- سازمان هفت ابرجهان
- 3- ابرجهان اروانتان
- 4- سحابیها — نیاکان جهانها
- 5- منشأ اجسام فضایی
- 6- کرات فضا
- 7- کرات معماری شده
- 8- کنترل و تنظیم انرژی
- 9- مدارهای ابرجهانها
- 10- حکمرانان ابرجهانها
- 11- مجمع مشورتی
- 12- دادگاههای عالی
- 13- دولتهای ناحیه‌ای
- 14- مقاصد هفت ابرجهان

مقدمه مقاله

تا جایی که به پدر جهانی — به عنوان یک پدر — مربوط می‌شود، جهانها عملاً وجود ندارند؛ او با شخصیتها سر و کار دارد؛ او پدر شخصیتها است. تا جایی که به پسر جاودان و روح بیکران — به عنوان همکاران آفریننده — مربوط است، جهانها به مناطق محلی و جداگانه تقسیم شده و تحت حاکمیت مشترک پسران آفریننده و ارواح آفرینشگر قرار دارند. تا جایی که به تثلیث بهشت مربوط می‌شود، خارج از هاونا فقط هفت جهان مسکونی وجود دارد، هفت ابرجهان، که دایره اولین سطح فضایی پس هاونا در قلمرو اختیارات آنها است. هفت روح استاد نفوذ خود را از جزیره مرکزی به سوی بیرون امتداد می‌دهند، و بدین ترتیب آفرینش پهناور را همچون یک چرخ عظیم که کانون آن جزیره جاودان بهشت، هفت پره آن تابشهای هفت روح استاد، و لبه آن نواحی بیرونی جهان بزرگ می‌باشد را تشکیل می‌دهند.

PAPER 15

THE SEVEN SUPERUNIVERSES

SECTIONS

Introduction

1. The Superuniverse Space Level
2. Organization of the Superuniverses
3. The Superuniverse of Orvonton
4. Nebulae — The Ancestors of Universes
5. The Origin of Space Bodies
6. The Spheres of Space
7. The Architectural Spheres
8. Energy Control and Regulation
9. Circuits of the Superuniverses
10. Rulers of the Superuniverses
11. The Deliberative Assembly
12. The Supreme Tribunals
13. The Sector Governments
14. Purposes of the Seven Superuniverses

INTRODUCTION

^{150:1 (164:1)} AS FAR as the Universal Father is concerned — as a Father — the universes are virtually nonexistent; he deals with personalities; he is the Father of personalities. As far as the Eternal Son and the Infinite Spirit are concerned — as creator partners — the universes are localized and individual under the joint rule of the Creator Sons and the Creative Spirits. As far as the Paradise Trinity is concerned, outside Havona there are just seven inhabited universes, the seven superuniverses which hold jurisdiction over the circle of the first post-Havona space level. The Seven Master Spirits radiate their influence out from the central Isle, thus constituting the vast creation one gigantic wheel, the hub being the eternal Isle of Paradise, the seven spokes the radiations of the Seven Master Spirits, the rim the outer regions of

در آغاز مادیت‌یابی آفرینش جهانی طرح هفتگانه سازمان و دولت ابرجهان تدوین گردید. اولین آفرینش پس هاونا به هفت بخش شگفت‌انگیز تقسیم گشت، و کرات ستاد مرکزی این دولت‌های ابرجهان طراحی و ساخته شدند. طرح کنونی مدیریت از نزدیک به ابدیت وجود داشته است، و فرمانروایان این هفت ابرجهان به درستی قدامی ایامها نام گرفته‌اند.

از مجموعه عظیم اطلاعات مربوط به ابرجهانها، من می‌توانم امید داشته باشم قدر اندکی به شما بگویم، اما یک تکنیک کنترل هوشمند برای نیروهای فیزیکی و روحی، هر دو، وجود دارد که در سراسر این قلمروها عمل می‌کند، و وجودهای جهانی جاذبه با توانمندی با عظمت و هماهنگی کامل در آنجا عمل می‌کنند. مهم است که در ابتدا یک ایده مکفی از ساختار فیزیکی و سازمان مادی حوزه‌های ابرجهان به دست آید، زیرا در آن صورت شما بهتر آماده خواهید بود که اهمیت سازمان اعجاب‌آوری را که برای دولت روحی آنها و برای پیشرفت عقلانی مخلوقات صاحب اراده ساکن هزاران سیاره مسکونی پراکنده در سراسر این هفت ابرجهان فراهم شده است درک کنید.

1- سطح ابرجهانی فضا

در حیطه دامنه محدود اسناد، مشاهدات، و خاطرات نسل‌های یک میلیون یا یک میلیارد از سالهای کوتاه شما، از نظر تمامی مقاصد و منظورهای عملی، یورنشیا و جهانی که به آن تعلق دارد در حال تجربه نمودن ماجرای یک فرو روی طولانی و ناشناخته به داخل فضایی جدید می‌باشند؛ اما مطابق اسناد یوورسا، بر طبق مشاهدات قدیمی‌تر، در هماهنگی با تجربه و محاسبات گسترده‌تر رسته‌ما، و به دنبال نتیجه‌گیری‌هایی که بر این یافته‌ها و یافته‌های دیگر مبتنی می‌باشند، ما می‌دانیم که جهانها درگیر یک حرکت جمعی منظم، به خوبی تفهیم شده، و کاملاً کنترل شده هستند، و با عظمتی باشکوه به دور اولین منبع و مرکز بزرگ و جهان مسکونی او در گردشند.

ما از مدت‌ها پیش کشف کرده‌ایم که هفت ابرجهان یک مسیر بیضی شکل بزرگ، یک دایره غول‌آسا و کشیده، را می‌پیمایند. منظومه شمسی شما و سایر کرات زمان بدون نقشه و قطبنما بی‌اختیار به داخل فضای ناشناخته فرو نمی‌روند. جهان محلی که منظومه شما به آن تعلق دارد یک مسیر مشخص و بسیار تفهیم شده در خلاف جهت عقربه ساعت را به دور مسیر عظیمی که گرداگرد جهان مرکزی قرار دارد دنبال می‌کند. این مسیر کیهانی به خوبی نقشه برداری شده است و درست به همان اندازه برای ستاره‌نظرماگران ابرجهان کاملاً شناخته شده است که مدارهای سیاراتی که منظومه شمسی شما را تشکیل می‌دهند برای ستاره‌شناسان یورنشیا شناخته شده‌اند.

یورنشیا در یک جهان محلی و یک ابرجهان که به

the grand universe.

^{150.2(164.2)} Early in the materialization of the universal creation the sevenfold scheme of the superuniverse organization and government was formulated. The first post-Havona creation was divided into seven stupendous segments, and the headquarters worlds of these superuniverse governments were designed and constructed. The present scheme of administration has existed from near eternity, and the rulers of these seven superuniverses are rightly called Ancients of Days.

^{150.3(164.3)} Of the vast body of knowledge concerning the superuniverses, I can hope to tell you little, but there is operative throughout these realms a technique of intelligent control for both physical and spiritual forces, and the universal gravity presences there function in majestic power and perfect harmony. It is important first to gain an adequate idea of the physical constitution and material organization of the superuniverse domains, for then you will be the better prepared to grasp the significance of the marvelous organization provided for their spiritual government and for the intellectual advancement of the will creatures who dwell on the myriads of inhabited planets scattered hither and yon throughout these seven superuniverses.

1. THE SUPERUNIVERSE SPACE LEVEL

^{151.1 (164.4)} Within the limited range of the records, observations, and memories of the generations of a million or a billion of your short years, to all practical intents and purposes, Urantia and the universe to which it belongs are experiencing the adventure of one long and uncharted plunge into new space; but according to the records of Uversa, in accordance with older observations, in harmony with the more extensive experience and calculations of our order, and as a result of conclusions based on these and other findings, we know that the universes are engaged in an orderly, well-understood, and perfectly controlled processional, swinging in majestic grandeur around the First Great Source and Center and his residential universe.

^{151.2 (165.1)} We have long since discovered that the seven superuniverses traverse a great ellipse, a gigantic and elongated circle. Your solar system and other worlds of time are not plunging headlong, without chart and compass, into unmapped space. The local universe to which your system belongs is pursuing a definite and well-understood counterclockwise course around the vast swing that encircles the central universe. This cosmic path is well charted and is just as thoroughly known to the superuniverse star observers as the orbits of the planets constituting your solar system are known to Urantia astronomers.

^{151.3 (165.2)} Urantia is situated in a local universe and

طور کامل سازمان نیافته است واقع شده است، و جهان محلی شما در مجاورت بلافاصله آفرینشهای بیشمار فیزیکی بخشاً تکمیل شده قرار دارد. شما به یکی از جهانهای نسبتاً جدید تعلق دارید. اما امروز شما به طور لگام گسیخته به داخل فضای نامعلوم فرو نمی‌روید، و به داخل مناطق ناشناخته نیز به طور کورکورانه نوسان نمی‌کنید. شما مسیر منظم و از پیش تعیین شده سطح فضایی ابرجهان را دنبال می‌کنید. شما اکنون دقیقاً از میان همان فضایی عبور می‌کنید که منظومه سیاره‌ای شما، یا پیشینیان آن در اعصار پیش پیمودند؛ و روزی در آینده دور منظومه شما، یا جانشینان آن مجدداً همان فضایی را که شما اکنون با سرعت در آن غوطه‌ور می‌شوید خواهند پیمود.

در این عصر و آنطور که جهت در یورنشیا مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، ابرجهان شماره یک تقریباً به سوی شمال، در یک جهت شرقی، تقریباً مقابل منزلگاه بهشتی منابع و مراکز بزرگ و جهان مرکزی هاون، نوسان می‌کند. این موقعیت، به همراه قرینه آن در غرب، نمایانگر نزدیکترین تقرب فیزیکی کرات زمان به جزیره مرکزی هستند. ابرجهان شماره دو در شمال است، که برای نوسان به سوی غرب آماده می‌شود، در حالی که شماره سه اکنون شمالی‌ترین قطعه مسیر بزرگ فضایی را دارد، که از پیش به انحایی که به فرو روی جنوبی راه می‌برد گردش کرده است. شماره چهار در مسیر پرواز نسبتاً مستقیم جنوبی قرار دارد، و مناطق جلو اکنون به نقطه مقابل مراکز بزرگ نزدیک می‌شوند. شماره پنج موقعیت خود را در نقطه مقابل مرکز مرکزها تقریباً ترک کرده است، در حالی که درست پیش از نوسان به سوی شرق به مسیر مستقیم جنوبی ادامه می‌دهد؛ شماره شش بخش عمده منحنی جنوبی، قطعه‌ای که ابرجهان شما تقریباً از آن عبور نموده است، را اشغال می‌کند.

جهان محلی نبادان شما به اروانتان، ابرجهان هفتم، تعلق دارد، که میان ابرجهان یک و شش نوسان می‌کند، و از مدتی نه چندان زیاد پیش (آنطور که ما زمان را محاسبه می‌کنیم) در مسیر انحنا جنوب شرقی سطح فضایی ابرجهان گردش کرده است. امروزه چند میلیارد سال است که از گردش منظومه شمسی که یورنشیا به آن تعلق دارد به دور انحنا جنوبی می‌گذرد، طوری که هم اکنون شما در فراسوی انحنا جنوب شرقی پیش می‌روید و از میان مسیر طویل و نسبتاً مستقیم شمالی به سرعت حرکت می‌کنید. برای اعصار طولانی اروانتان این مسیر تقریباً مستقیم شمالی را دنبال خواهد نمود.

یورنشیا به سیستمی تعلق دارد که کاملاً در ناحیه مرزی بیرونی جهان محلی شما قرار دارد؛ و جهان محلی شما در حال حاضر کرانه‌های بیرونی اروانتان را می‌پیماید. در فراسوی شما باز سایرین قرار دارند، اما شما از آن سیستمهای فیزیکی که در مسیر دایره بزرگ با فاصله نسبتاً نزدیک به دور منبع و مرکز بزرگ در فضا نوسان می‌کنند بسیار دور هستید.

a superuniverse not fully organized, and your local universe is in immediate proximity to numerous partially completed physical creations. You belong to one of the relatively recent universes. But you are not, today, plunging on wildly into uncharted space nor swinging out blindly into unknown regions. You are following the orderly and predetermined path of the superuniverse space level. You are now passing through the very same space that your planetary system, or its predecessors, traversed ages ago; and some day in the remote future your system, or its successors, will again traverse the identical space through which you are now so swiftly plunging.

15:1.4 (165:3) In this age and as direction is regarded on Urantia, superuniverse number one swings almost due north, approximately opposite, in an easterly direction, to the Paradise residence of the Great Sources and Centers and the central universe of Havona. This position, with the corresponding one to the west, represents the nearest physical approach of the spheres of time to the eternal Isle. Superuniverse number two is in the north, preparing for the westward swing, while number three now holds the northernmost segment of the great space path, having already turned into the bend leading to the southerly plunge. Number four is on the comparatively straightaway southerly flight, the advance regions now approaching opposition to the Great Centers. Number five has about left its position opposite the Center of Centers while continuing on the direct southerly course just preceding the eastward swing; number six occupies most of the southern curve, the segment from which your superuniverse has nearly passed.

15:1.5 (165:4) Your local universe of Nebadon belongs to Orvonton, the seventh superuniverse, which swings on between superuniverses one and six, having not long since (as we reckon time) turned the southeastern bend of the superuniverse space level. Today, the solar system to which Urantia belongs is a few billion years past the swing around the southern curvature so that you are just now advancing beyond the southeastern bend and are moving swiftly through the long and comparatively straightaway northern path. For untold ages Orvonton will pursue this almost direct northerly course.

15:1.6 (165:5) Urantia belongs to a system which is well out towards the borderland of your local universe; and your local universe is at present traversing the periphery of Orvonton. Beyond you there are still others, but you are far removed in space from those physical systems which swing around the great circle in comparative proximity to the Great Source and Center.

SUPERUNIVERSES

فقط پدر جهانی مکان و تعداد واقعی کرات مسکونی را در فضا می‌داند؛ او تمامی آنها را با نام و شماره صدا می‌زند. من فقط تعداد تقریبی سیارات مسکونی یا قابل سکونت را می‌توانم بدهم، چرا که برخی از جهانهای محلی از کرات مناسب بیشتری برای حیات هوشمند نسبت به سایرین برخوردار هستند. همچنین تمامی جهانهای محلی طرح ریزی شده سازمان نیافته‌اند. از این رو تخمیناتی که من ارائه می‌دهم صرفاً به منظور دادن ایده‌ای از پهناوری آفرینش مادی است.

در جهان بزرگ هفت ابرجهان وجود دارد، و آنها تقریباً به صورت زیرین تشکیل شده‌اند:

1- سیستم. واحد بنیادین ابردولت شامل حدود یکهزار کره مسکونی یا قابل سکونت است. خورشیدهای سوزان، کرات سرد، سیاراتی که به خورشیدهای داغ بسیار نزدیک هستند، و سایر کراتی که برای سکونت مخلوق مناسب نیستند در این گروه گنجانده نشده‌اند. این یکهزار کره که برای حفظ حیات انطباق یافته‌اند یک سیستم نامیده می‌شوند، اما در سیستمهای جوانتر فقط یک تعداد نسبتاً کمی از این کرات ممکن است مسکونی شوند. سرپرستی هر سیاره مسکونی به عهده یک پرنس سیاره‌ای است، و هر سیستم محلی از یک کره معماری شده به عنوان ستاد مرکزی آن برخوردار است و یک حکمران سیستم بر آن حکومت می‌کند.

2- کوکبه. یکصد سیستم (در حدود 100,000 سیاره قابل سکونت) یک کوکبه را تشکیل می‌دهند. هر کوکبه از یک کره ستاد مرکزی معماری شده برخوردار است و سه پسر وُراندادک، والامرتبه‌ها، سرپرستی آن را به عهده دارند. همچنین هر کوکبه یک مؤمن ایامها، یک سفیر تثلیث بهشت، به عنوان ناظر دارد.

3- جهان محلی. یکصد کوکبه (در حدود 10,000,000 سیاره قابل سکونت) یک جهان محلی را تشکیل می‌دهند. هر جهان محلی یک کره ستاد مرکزی معماری شده شکوهمند دارد و توسط یکی از پسران همتراز آفرینشگر خداوند از رسته میکائیل حکومت می‌شود. هر جهان با حضور یک اتحاد ایامها، یک نماینده تثلیث بهشت، برکت یافته است.

4- ناحیه فرعی. یکصد جهان محلی (در حدود 1,000,000,000 سیاره قابل سکونت) یک ناحیه فرعی دولت ابرجهان را تشکیل می‌دهد؛ آن یک کره ستاد مرکزی شگفت‌انگیز دارد، و از آنجا حکمرانان آن، جندیه‌ای ایامها، امور ناحیه فرعی را سرپرستی می‌کنند. در هر ستاد مرکزی ناحیه فرعی سه جدید ایام، شخصیت‌های متعال تثلیث، وجود دارند.

5- ناحیه اصلی. یکصد ناحیه فرعی (در حدود 100,000,000,000 کره قابل سکونت) یک ناحیه اصلی را می‌سازند. برای هر ناحیه اصلی یک ستاد مرکزی پر عظمت فراهم شده است و سرپرستی آن را سه کمال ایامها، شخصیت‌های متعال تثلیث، به عهده دارند.

^{1521 (1660)} Only the Universal Father knows the location and actual number of inhabited worlds in space; he calls them all by name and number. I can give only the approximate number of inhabited or inhabitable planets, for some local universes have more worlds suitable for intelligent life than others. Nor have all projected local universes been organized. Therefore the estimates which I offer are solely for the purpose of affording some idea of the immensity of the material creation.

^{1522 (1661)} There are seven superuniverses in the grand universe, and they are constituted approximately as follows:

^{1523 (1662)} 1. *The System.* The basic unit of the supergovernment consists of about one thousand inhabited or inhabitable worlds. Blazing suns, cold worlds, planets too near the hot suns, and other spheres not suitable for creature habitation are not included in this group. These one thousand worlds adapted to support life are called a system, but in the younger systems only a comparatively small number of these worlds may be inhabited. Each inhabited planet is presided over by a Planetary Prince, and each local system has an architectural sphere as its headquarters and is ruled by a System Sovereign.

^{1524 (1663)} 2. *The Constellation.* One hundred systems (about 100,000 inhabitable planets) make up a constellation. Each constellation has an architectural headquarters sphere and is presided over by three Vorondadek Sons, the Most Highs. Each constellation also has a Faithful of Days in observation, an ambassador of the Paradise Trinity.

^{1525 (1664)} 3. *The Local Universe.* One hundred constellations (about 10,000,000 inhabitable planets) constitute a local universe. Each local universe has a magnificent architectural headquarters world and is ruled by one of the co-ordinate Creator Sons of God of the order of Michael. Each universe is blessed by the presence of a Union of Days, a representative of the Paradise Trinity.

^{1526 (1665)} 4. *The Minor Sector.* One hundred local universes (about 1,000,000,000 inhabitable planets) constitute a minor sector of the superuniverse government; it has a wonderful headquarters world, wherefrom its rulers, the Recents of Days, administer the affairs of the minor sector. There are three Recents of Days, Supreme Trinity Personalities, on each minor sector headquarters.

^{1527 (1666)} 5. *The Major Sector.* One hundred minor sectors (about 100,000,000,000 inhabitable worlds) make one major sector. Each major sector is provided with a superb headquarters and is presided over by three Perfections of Days,

6- ابرجهان. ده ناحیه اصلی (در حدود 1,000,000,000,000 سیاره قابل سکونت) یک ابرجهان را تشکیل می‌دهند. برای هر ابرجهان یک کره ستاد مرکزی غول‌آسا و پر جلال فراهم شده است و توسط سه قدیم‌الایام حکمرانی می‌شود.

7- جهان بزرگ. هفت ابرجهان، جهان بزرگ سازمان یافته کنونی را تشکیل می‌دهد، و شامل تقریباً هفت تریلیون کره قابل سکونت به علاوه کرات معماری شده و یک میلیارد کرات مسکونی هاونا می‌باشد. هفت ابرجهان به طور غیرمستقیم و از طریق بازتاب توسط هفت روح استاد از بهشت سرپرستی می‌شوند. یک میلیارد کرات هاونا مستقیماً توسط جاودانه‌های ایامها، یکی از این شخصیت‌های متعال تثلیث برای هر یک از این کرات کامل، سرپرستی می‌شوند.

به استثنای کرات بهشت - هاونا، طرح سازماندهی جهان برای واحدهای زیرین تدارک می‌بیند:

ابرجهانها.....	7
ناحیه‌های اصلی.....	70
ناحیه‌های فرعی.....	7,000
جهانهای محلی.....	700,000
کواکب.....	70,000,000
سیستمهای محلی.....	7,000,000,000
سیارات قابل سسکون.....	7,000,000,000,000
هر یک از هفت ابرجهان به طور تقریبی متشکل از اجزای زیرین است:	
یک سیستم به طور تقریبی در بر گیرنده.....	1,000 کره می‌باشد.
یک کوکبه (100 سیسستم) در بر گیرنده.....	100,000 کره می‌باشد.
یک جهان (100 کوکبه) در بر گیرنده.....	10,000,000 کره می‌باشد.
یک ناحیه فرعی (100 جهان) در بر گیرنده.....	1,000,000,000 کره می‌باشد.
یک ناحیه اصلی (100 ناحیه فرعی) در بر گیرنده.....	100,000,000,000 کره می‌باشد.
یک ابرجهان (ده ناحیه اصلی) در بر گیرنده.....	1,000,000,000,000 کره می‌باشد.

تمامی این تخمینات در بهترین حالت ممکن تقریبی هستند، چرا که پیوسته سیستمهای جدیدی در حال پیدایش هستند، در حالی که سازمانهای دیگر موقتاً از عرصه وجود مادی محو می‌شوند.

Supreme Trinity Personalities.

1528 (166.7) 6. *The Superuniverse*. Ten major sectors (about 1,000,000,000,000 inhabitable planets) constitute a superuniverse. Each superuniverse is provided with an enormous and glorious headquarters world and is ruled by three Ancients of Days.

1529 (166.8) 7. *The Grand Universe*. Seven superuniverses make up the present organized grand universe, consisting of approximately seven trillion inhabitable worlds plus the architectural spheres and the one billion inhabited spheres of Havona. The superuniverses are ruled and administered indirectly and reflectively from Paradise by the Seven Master Spirits. The billion worlds of Havona are directly administered by the Eternals of Days, one such Supreme Trinity Personality presiding over each of these perfect spheres.

15210 (167.1) Excluding the Paradise-Havona spheres, the plan of universe organization provides for the following units:

Superuniverses.....	7
Major sectors.....	70
Minor sectors.....	7,000
Local universes.....	700,000
Constellations.....	70,000,000
Local systems.....	7,000,000,000
Inhabitable planets..	7,000,000,000,000

15218 (167.9) Each of the seven superuniverses is constituted, approximately, as follows:

15219 (167.10) One system embraces, approximately..... 1,000 worlds

15220 (167.11) One constellation (100 systems)..... 100,000 worlds

15221 (167.12) One universe (100 constellations)..... 10,000,000 worlds

15222 (167.13) One minor sector (100 universes)..... 1,000,000,000 worlds

15223 (167.14) One major sector (100 minor sectors).... 100,000,000,000 worlds

15224 (167.15) One superuniverse (10 major sectors)... 1,000,000,000,000 worlds

15225 (167.16) All such estimates are approximations at best, for new systems are constantly evolving while other organizations are temporarily passing out of material existence.

3. THE SUPERUNIVERSE OF ORVONTON

عملاً تمامی قلمروهای پرستاره که برای چشم غیر مسلح در یورنشیا مرئی هستند به هفتمین بخش جهان بزرگ، ابرجهان اروانتن، تعلق دارند. سیستم پهناور پرستاره راه شیری هسته مرکزی اروانتن را نمایندگی می‌کند، و عمدتاً در فراسوی مرزهای جهان محلی شما قرار دارد. این انبوه بزرگ خورشیدها، جزیره‌های تاریک فضا، ستاره‌های دوتایی، خوشه‌های کروی، ابرهای ستاره‌ای، سحابیهای مارپیچی و سایر سحابیها، به همراه هزاران سیاره جداگانه، یک گرومبندی ساعت مانند دایره‌ای شکل کشیده که حاوی یک هفتم جهانهای مسکونی تکاملی است را شکل می‌دهند.

از موقعیت نجومی یورنشیا، همینطور که شما از میان برش عرضی سیستمهای نزدیک به راه شیری بزرگ می‌نگرید، مشاهده می‌کنید که کرات اروانتن در یک سطح پهناور کشیده حرکت می‌کنند که عرض آن بسیار بزرگتر از ضخامت و درازای آن بسیار بزرگتر از عرض آن است.

هنگامی که از یک جهت به آسمان نگریسته شود، مشاهده به اصطلاح راه شیری افزایش نسبی را در غلظت ستاره‌ای اروانتن آشکار می‌سازد، در حالی که در هر طرف غلظت کاهش می‌یابد. با دور شدن از سطح اصلی ابرجهان مادی ما تعداد ستارگان و سایر کرات کاهش می‌یابد. هنگامی که زاویه مشاهده مناسب باشد، با نگرش به میان توده اصلی این ناحیه حاوی غلظت حداکثر، شما به سوی جهان منزلگاه و مرکز تمامی چیزها می‌نگرید.

از میان ده بخش اصلی اروانتن، کما بیش هشت عدد آن توسط ستاره شناسان یورنشیا مشخص گردیده است. شناسایی جداگانه دوتای دیگر دشوار است، زیرا شما مجبورید به این پدیده‌ها از داخل نگاه کنید. اگر می‌توانستید از یک موقعیت بسیار دور دست در فضا به ابرجهان اروانتن بنگرید، فوراً ده ناحیه اصلی کهکشان هفتم را می‌شناختید.

مرکز چرخشی ناحیه فرعی شما در آن دورها در ابر ستاره‌ای غول‌آسا و متراکم صورت فلکی کماندار، که جهان محلی شما و آفرینشهای مربوط به آن همگی به دور آن می‌چرخند واقع شده است، و شما از دو طرف متقابل سیستم پهناور زیرکهکشان کماندار می‌توانید دو جریان بزرگ ابرهای ستاره‌ای را که در حلقه‌های شگفت‌انگیز ستاره‌ای پدیدار می‌شوند مشاهده کنید.

هسته سیستم فیزیکی که خورشید شما و سیارات مربوطه‌اش به آن تعلق دارند مرکز سحابی پیشین آندرونور می‌باشد. این سحابی مارپیچی سابق توسط اختلالات جاذبه‌ای که مربوط به رخدادهای مربوط به تولد منظومه شمسی شما و برخورد نزدیک یک سحابی بزرگ همسایه بود اندکی کج و معوج گردید. این تصادم نزدیک به وقوع آندرونور را به یک توده تا اندازه کروی تغییر داد اما حرکت دو طرفه خورشیدها و گروههای فیزیکی مربوط به آنها را به طور کامل نابود ساخت. منظومه شمسی شما اکنون یک موقعیت نسبتاً مرکزی را در یکی از بازوان این مارپیچ تغییر شکل

^{15.31 (167.17)} Practically all of the starry realms visible to the naked eye on Urantia belong to the seventh section of the grand universe, the superuniverse of Orvonton. The vast Milky Way starry system represents the central nucleus of Orvonton, being largely beyond the borders of your local universe. This great aggregation of suns, dark islands of space, double stars, globular clusters, star clouds, spiral and other nebulae, together with myriads of individual planets, forms a watchlike, elongated-circular grouping of about one seventh of the inhabited evolutionary universes.

^{15.32 (167.18)} From the astronomical position of Urantia, as you look through the cross section of near-by systems to the great Milky Way, you observe that the spheres of Orvonton are traveling in a vast elongated plane, the breadth being far greater than the thickness and the length far greater than the breadth.

^{15.33 (167.19)} Observation of the so-called Milky Way discloses the comparative increase in Orvonton stellar density when the heavens are viewed in one direction, while on either side the density diminishes; the number of stars and other spheres decreases away from the chief plane of our material superuniverse. When the angle of observation is propitious, gazing through the main body of this realm of maximum density, you are looking toward the residential universe and the center of all things.

^{15.34 (167.20)} Of the ten major divisions of Orvonton, eight have been roughly identified by Urantian astronomers. The other two are difficult of separate recognition because you are obliged to view these phenomena from the inside. If you could look upon the superuniverse of Orvonton from a position far-distant in space, you would immediately recognize the ten major sectors of the seventh galaxy.

^{15.35 (168.1)} The rotational center of your minor sector is situated far away in the enormous and dense star cloud of Sagittarius, around which your local universe and its associated creations all move, and from opposite sides of the vast Sagittarius subgalactic system you may observe two great streams of star clouds emerging in stupendous stellar coils.

^{15.36 (168.2)} The nucleus of the physical system to which your sun and its associated planets belong is the center of the onetime Andronover nebula. This former spiral nebula was slightly distorted by the gravity disruptions associated with the events which were attendant upon the birth of your solar system, and which were occasioned by the near approach of a large neighboring nebula. This near collision changed Andronover into a somewhat globular aggregation but did not wholly destroy the two-way procession of the suns and their associated

یافته که در نیمه راه بین مرکز تا لبه بیرونی جریان ستاره‌ای واقع شده است اشغال می‌کند.

منطقه صورت فلکی کماندار و تمامی مناطق و بخش‌های دیگر اروانتان به دور یوورسا در گردش هستند، و مقداری از سردرگمی مشاهدگران ستاره‌ای یورنشیا ناشی از خطای باصره و کج و معوج شدن نسبی است که توسط حرکت‌های چرخشی چندگانه زیرین ایجاد شده است:

1- گردش یورنشیا به دور خورشیدش.

2- مدار منظومه شمسی شما حول هسته سحابی پیشین آندرونور.

3- چرخش خانواده ستاره‌ای آندرونور و خوشه‌های مربوطه آن حول مرکز مرکب چرخش - جاذبه ابر ستاره‌ای نبادان.

4- نوسان ابر محلی ستاره‌ای نبادان و آفرینش‌های مربوط به آن به دور مرکز صورت فلکی کماندار مربوط به ناحیه فرعی آنان.

5- چرخش یکصد ناحیه فرعی، از جمله صورت فلکی کماندار حول ناحیه اصلی آنها.

6- چرخش ده ناحیه اصلی، آنچه که رانش ستاره‌ای نامیده می‌شود، حول ستاد مرکزی یوورسای متعلق به اروانتان.

7- حرکت اروانتان و شش ابرجهان مربوطه به دور بهشت و هاونا، حرکت جمعی سطح فضایی ابرجهان در خلاف جهت عقربه ساعت.

این حرکت‌های چندگانه از چندین نوع هستند: مسیرهای فضایی سیاره شما و منظومه شمسی شما ژنتیک هستند، منشأ آنها ذاتی است. حرکت مطلق اروانتان در خلاف جهت عقربه ساعت نیز ژنتیک است. آن ذاتی طرح‌های معماری جهان بنیادین است. اما حرکت‌های بینابین منشأ مرکب دارند، و بخشاً ناشی از قطعه قطعه شدن ساختاری انرژی - ماده در ابرجهانها هستند و بخشاً به وسیله عمل هوشمند و هدفمند سازمان دهندگان بهشتی نیرو ایجاد می‌شوند.

جهانهای محلی همینطور که به هاونا نزدیک می‌شوند در مجاورت نزدیکتر قرار دارند؛ تعداد مدارها بیشتر است، و لایه به لایه، روی هم قرارگیری فزاینده‌ای وجود دارد. اما در فواصل بیشتر از مرکز جاودان، سیستمها، لایه‌ها، مدارها، و جهانهای کمتر و کمتری وجود دارند.

4- سحابیها — نیاکان جهانها

در حالی که آفرینش و سازماندهی جهان برای

physical groups. Your solar system now occupies a fairly central position in one of the arms of this distorted spiral, situated about halfway from the center out towards the edge of the star stream.

^{1537 (1683)} The Sagittarius sector and all other sectors and divisions of Orvonton are in rotation around Uversa, and some of the confusion of Urantian star observers arises out of the illusions and relative distortions produced by the following multiple revolutionary movements:

^{1538 (1684)} 1. The revolution of Urantia around its sun.

^{1539 (1685)} 2. The circuit of your solar system about the nucleus of the former Andronover nebula.

^{15310 (1686)} 3. The rotation of the Andronover stellar family and the associated clusters about the composite rotation-gravity center of the star cloud of Nebadon.

^{15311 (1687)} 4. The swing of the local star cloud of Nebadon and its associated creations around the Sagittarius center of their minor sector.

^{15312 (1688)} 5. The rotation of the one hundred minor sectors, including Sagittarius, about their major sector.

^{15313 (1689)} 6. The whirl of the ten major sectors, the so-called star drifts, about the Uversa headquarters of Orvonton.

^{15314 (1690)} 7. The movement of Orvonton and six associated superuniverses around Paradise and Havona, the counterclockwise processional of the superuniverse space level.

^{15315 (1691)} These multiple motions are of several orders: The space paths of your planet and your solar system are genetic, inherent in origin. The absolute counterclockwise motion of Orvonton is also genetic, inherent in the architectural plans of the master universe. But the intervening motions are of composite origin, being derived in part from the constitutive segmentation of matter-energy into the superuniverses and in part produced by the intelligent and purposeful action of the Paradise force organizers.

^{15316 (1692)} The local universes are in closer proximity as they approach Havona; the circuits are greater in number, and there is increased superimposition, layer upon layer. But farther out from the eternal center there are fewer and fewer systems, layers, circuits, and universes.

4. NEBULAE — THE ANCESTORS OF UNIVERSES

^{1541 (1691)} While creation and universe organization remain forever under the control of the infinite

همیشه تحت کنترل آفریدگاران بیکران و دستیاران آنها باقی می‌ماند، تمامی پدیده مطابق یک تکنیک مقرر شده و در انطباق با قوانین جاذبه نیرو، انرژی، و ماده پیش می‌رود. اما چیز اسرارآمیزی وجود دارد که به شارژ - نیروی جهانی فضا مربوط است. ما سازماندهی آفرینشهای مادی از مرحله آلتیماتانی به جلو را کاملاً می‌فهمیم، اما نیای کیهانی آلتیماتنها را به طور کامل نمی‌فهمیم. ما مطمئنیم که این نیروهای نیایی از یک منشأ بهشتی برخوردارند زیرا آنها برای ابد از میان فضایی پر شده دقیقاً در کرانه‌های غول‌آسای بهشت نوسان می‌کنند. اگر چه این نیرو - شارژ فضا که نیای تمامی مادیت یابیها است نسبت به جاذبه بهشت ناواکنشمند است، همیشه نسبت به حضور بهشت تحتانی واکنش نشان می‌دهد، و ظاهراً در آغاز و پایان مدار مرکز بهشت تحتانی قرار دارد.

سازمان دهندگان بهشتی نیرو توانمندی فضا را به نیروی آغازین دگرپس می‌کنند و این پتانسیل پیش ماده را به جلوه‌های اولیه و ثانویه انرژی و واقعیت فیزیکی تکامل می‌دهند. هنگامی که این انرژی نسبت به جاذبه به سطوح واکنشمند می‌رسد، مدیران نیرو و همکاران آنها در نظام ابرجهان در صحنه ظاهر می‌شوند و دستکاریهای پایان ناپذیر خود را که برای استقرار مدارهای چنگانه نیرو و کاتالهای انرژی جهانیان زمان و فضا طراحی شده است آغاز می‌کنند. بدین ترتیب ماده فیزیکی در فضا پدیدار می‌شود، و صحنه برای افتتاح سازماندهی جهان بدین طریق مهیا می‌شود.

این به اجزا تقسیم شدن انرژی پدیده‌ای است که هرگز توسط فیزیکدانان نیادان حل نشده است. دشواری اصلی آنان در عدم دسترسی نسبی به سازمان دهندگان بهشتی نیرو نهفته است، زیرا گر چه مدیران زنده نیرو برای پرداختن به انرژی فضا شایسته هستند، کمترین درکی از منشأ انرژی‌هایی که به طور بسیار ماهرانه و هوشمندانه تحت کنترل درمی‌آورند ندارند.

سازمان دهندگان بهشتی نیرو آغاز کنندگان سحابیها هستند. آنها قادرند آن گردبادهای عظیم نیرو را حول حضور فضایی‌شان به وجود بیاورند که هنگامی که به راه افتادند هرگز نمی‌توانند متوقف یا محدود شوند، تا این که نیروهای تماماً نافذ برای پدیداری نهایی واحدهای آلتیماتانی ماده جهان تجهیز شوند. سحابیهای مارپیچ و سایر سحابیها، چرخهای مادر خورشیدهای مستقیم منشأ و سیستمهای متنوع آنها بدین گونه به وجود می‌آیند. ده شکل متفاوت از سحابیها، فازهای تکامل اولیه جهان، را می‌توان در فضایی خارج دید، و این چرخهای پهناور انرژی، همانند آنهایی که در هفت ابرجهان بودند، از منشأ یکسانی برخوردارند.

اندازه، تعداد حاصله، و جمع کل نوادگان ستاره‌ای و سیاره‌ای سحابیها به مقدار زیاد متفاوت است. یک سحابی شکل دهنده خورشید درست در شمال مرزهای اروانتان، اما در محدوده سطح ابرجهانی فضا، از پیش موجب پیدایش تقریباً چهل هزار خورشید شده است، و چرخ مادر هنوز در حال پرتاب خورشیدها است، که اکثر آنها چندی برابر اندازه خورشید شما هستند. برخی

Creators and their associates, the whole phenomenon proceeds in accordance with an ordained technique and in conformity to the gravity laws of force, energy, and matter. But there is something of mystery associated with the universal force-charge of space; we quite understand the organization of the material creations from the ultimatonic stage forward, but we do not fully comprehend the cosmic ancestry of the ultimatons. We are confident that these ancestral forces have a Paradise origin because they forever swing through pervaded space in the exact gigantic outlines of Paradise. Though nonresponsive to Paradise gravity, this force-charge of space, the ancestor of all materialization, does always respond to the presence of nether Paradise, being apparently circuited in and out of the nether Paradise center.

154.2 (169.2) The Paradise force organizers transmute space potency into primordial force and evolve this prematerial potential into the primary and secondary energy manifestations of physical reality. When this energy attains gravity-responding levels, the power directors and their associates of the superuniverse regime appear upon the scene and begin their never-ending manipulations designed to establish the manifold power circuits and energy channels of the universes of time and space. Thus does physical matter appear in space, and so is the stage set for the inauguration of universe organization.

154.3 (169.3) This segmentation of energy is a phenomenon which has never been solved by the physicists of Nebadon. Their chief difficulty lies in the relative inaccessibility of the Paradise force organizers, for the living power directors, though they are competent to deal with space-energy, do not have the least conception of the origin of the energies they so skillfully and intelligently manipulate.

154.4 (169.4) Paradise force organizers are nebulae originators; they are able to initiate about their space presence the tremendous cyclones of force which, when once started, can never be stopped or limited until the all-pervading forces are mobilized for the eventual appearance of the ultimatonic units of universe matter. Thus are brought into being the spiral and other nebulae, the mother wheels of the direct-origin suns and their varied systems. In outer space there may be seen ten different forms of nebulae, phases of primary universe evolution, and these vast energy wheels had the same origin as did those in the seven superuniverses.

154.5 (169.5) Nebulae vary greatly in size and in the resulting number and aggregate mass of their stellar and planetary offspring. A sun-forming nebula just north of the borders of Orvonton, but within the superuniverse space level, has already given origin to approximately forty thousand suns, and the mother wheel is still throwing off suns, the majority of which are many times the size of yours.

از سحابهای بزرگتر فضای بیرونی موجب پیدایش تا یکصد میلیون خورشید شده‌اند.

سحابیها به هیچیک از واحدهای اداری، نظیر ناحیه‌های فرعی یا جهانهای محلی، به طور مستقیم مربوط نیستند، گرچه برخی از جهانهای محلی از ثمرات یک سحابی تنها سازمان یافته‌اند. هر جهان محلی شامل دقیقاً یک یکصد هزارم جمع شارژ انرژی یک ابرجهان، صرف نظر از رابطه سحابی، می‌باشد، چرا که انرژی به واسطه سحابی سازماندهی نمی‌شود — آن در سراسر جهان تقسیم شده است.

تمامی سحابیهای مارپیچی درگیر ساختن خورشید نیستند. برخی کنترل بسیاری از نواذگان جدا شده ستاره‌ای خود را حفظ کرده‌اند، و ظاهر مارپیچی آنها به این دلیل به وجود آمده است که خورشیدهای آنها در آرایش نزدیک به هم از بازوی سحابی خارج می‌شوند اما از طریق مسیرهای گوناگون باز می‌گردند، لذا مشاهده آنها در یک نقطه آسان است اما هنگامی که در مسیرهای مختلف بازگشتشان بسیار دور و خارج از بازوی سحابی به طور گسترده پراکنده‌اند دیدن آنها دشوارتر است. در حال حاضر تعداد زیادی از سحابیهای فعال خورشید ساز در اروانتان وجود ندارد، گرچه آندرومدا، که خارج از ابرجهان مسکونی است، بسیار فعال است. این سحابی بسیار دور برای چشم غیرمسلح مرئی است، و هنگامی که شما آن را مشاهده می‌کنید، درنگ کنید تا این را در نظر بگیرید که نوری را که نظاره می‌کنید تقریباً یک میلیون سال پیش آن خورشیدها را ترک نمود.

کهکشان راه شیری در بر گیرنده تعداد عظیمی از سحابیهای مارپیچ و دیگر سحابیهای پیشین می‌باشد، و بسیاری از آنها هنوز آرایش اولیه خویش را حفظ کرده‌اند. اما در نتیجه دگرگونیهای شدید درونی و جاذبه بیرونی، بسیاری دچار چنان کژدیسی و نواریابی شده‌اند که موجب گشته‌اند این انبوهشهای غول‌آسا همچون توده‌های غول پیکر تابناک خورشیدهای مشتعل به نظر رسند، مثل ابر ماژلانی. نوع کروی خوشه‌های ستاره‌ای در نزدیکی کرانه‌های بیرونی اروانتان به وفور یافت می‌شود.

ابرهای عظیم ستاره‌ای اروانتان باید به صورت انبوهشهای منفرد ماده ملاحظه شوند که با سحابیهای جداگانه قابل مشاهده در مناطق فضایی خارج از کهکشان راه شیری قابل مقایسه است. با این وجود بسیاری از ابرهای موسوم به ستاره‌ای فضا فقط شامل ماده گازی هستند. پتانسیل انرژی این ابرهای ستاره‌ای گازی به حدی غیرقابل باور عظیم است، و قدری از آن توسط خورشیدهای مجاور گرفته می‌شود و به صورت برون‌تابیهای خورشیدی مجدداً راهی فضا می‌شود.

5- منشأ اجسام فضایی

بخش عمده جرمی که در خورشیدها و سیارات یک ابرجهان محصور است منشأ در چرخهای سحابیها دارد؛ قدر بسیار اندکی از جرم ابرجهان توسط عمل مستقیم مدیران نیرو سازماندهی شده است (همچون در ساختن کرات معماری شده)، گرچه یک کمیت دائماً متغیر ماده

Some of the larger nebulae of outer space are giving origin to as many as one hundred million suns.

^{1546 (169.6)} Nebulae are not directly related to any of the administrative units, such as minor sectors or local universes, although some local universes have been organized from the products of a single nebula. Each local universe embraces exactly one one-hundred-thousandth part of the total energy charge of a superuniverse irrespective of nebular relationship, for energy is not organized by nebulae — it is universally distributed.

^{1547 (170.1)} Not all spiral nebulae are engaged in sun making. Some have retained control of many of their segregated stellar offspring, and their spiral appearance is occasioned by the fact that their suns pass out of the nebular arm in close formation but return by diverse routes, thus making it easy to observe them at one point but more difficult to see them when widely scattered on their different returning routes farther out and away from the arm of the nebula. There are not many sun-forming nebulae active in Orvonton at the present time, though Andromeda, which is outside the inhabited superuniverse, is very active. This far-distant nebula is visible to the naked eye, and when you view it, pause to consider that the light you behold left those distant suns almost one million years ago.

^{1548 (170.2)} The Milky Way galaxy is composed of vast numbers of former spiral and other nebulae, and many still retain their original configuration. But as the result of internal catastrophes and external attraction, many have suffered such distortion and rearrangement as to cause these enormous aggregations to appear as gigantic luminous masses of blazing suns, like the Magellanic Cloud. The globular type of star clusters predominates near the outer margins of Orvonton.

^{1549 (170.3)} The vast star clouds of Orvonton should be regarded as individual aggregations of matter comparable to the separate nebulae observable in the space regions external to the Milky Way galaxy. Many of the so-called star clouds of space, however, consist of gaseous material only. The energy potential of these stellar gas clouds is unbelievably enormous, and some of it is taken up by near-by suns and redispached in space as solar emanations.

5. THE ORIGIN OF SPACE BODIES

^{1551 (170.4)} The bulk of the mass contained in the suns and planets of a superuniverse originates in the nebular wheels; very little of superuniverse mass is organized by the direct action of the power directors (as in the construction of architectural spheres), although a constantly varying quantity of

منشأ در فضای باز دارد.

در رابطه با منشأ، اکثر خورشیدها، سیارات، و سایر کرات می‌توانند به صورت یکی از ده گروه زیرین طبقه‌بندی شوند:

1- حلقات هم مرکز انقباض. تمامی سحابیها مارپیچ نیستند. بسیاری از سحابیهای عظیم به جای این که به یک سیستم ستاره‌ای دوتایی تقسیم شوند یا به صورت یک مارپیچ تکامل یابند، به صورت ساختارهای حلقوی چندگانه در معرض تراکم قرار می‌گیرند. برای مدتهای طولانی این سحابیها به صورت یک خورشید غول‌آسای مرکزی به نظر می‌رسند که توسط شکل بندیهایی ابرهای بیشمار عظیم ماده که در حال گردشند و ظاهری حلقوی دارند پدیدار می‌شوند.

2- ستارگان چرخشی در بر گیرنده آن خورشیدهایی هستند که از چرخهای بزرگ مادر گازهای بسیار حرارت یافته به بیرون پرتاب می‌شوند. آنها به صورت حلقه به بیرون پرتاب نمی‌شوند بلکه در حرکتی دست راستی و چپی. ستارگان چرخشی همچنین منشأ در سحابیهای غیر از مارپیچی دارند.

3- سیارات جاذبه - انفجاری. هنگامی که یک خورشید از یک سحابی مارپیچی یا راه راه به دنیا می‌آید، معمولاً مسافت قابل ملاحظه‌ای به بیرون پرتاب می‌شود. چنین خورشیدی بسیار گازی است، و متعاقباً بعد از این که تا اندازه‌ای سرد و متراکم شد، ممکن است بر حسب اتفاق به نزدیکی یک توده عظیم ماده، یک خورشید غول‌آسا یا یک جزیره تاریک فضا نوسن کند. چنین نزدیک شدن می‌تواند آنقدر مکفی نباشد که به تصادم منجر شود اما باز آنقدر نزدیک باشد که اجازه دهد کشش جاذبه جسم بزرگتر دگرگونیهای شدید جزر و مدی در جسم کوچکتر را آغاز کند، و لذا یک رشته از آشوبهای جزر و مدی را که در دو سمت متقابل خورشید دگرگون شده رخ می‌دهد آغاز کند. این فورانهای انفجاری در اوج خود یک رشته از انبوهشهای ماده با اندازه‌های گوناگون را ایجاد می‌کنند که ممکن است فراتر از ناحیه بازپس‌گیری جاذبه‌ای خورشید در حال فوران پرتاب شوند، و لذا در مدارهای خود به دور یکی از دو جسم درگیر در این رویداد ثبات یابند. بعدها توده‌های بزرگتر ماده به هم می‌پیوندند و به تدریج اجسام کوچکتر را به خود جذب می‌کنند. بسیاری از سیارات جامد سیستمهای کوچکتر بدین طریق به وجود می‌آیند. منظومه شمسی خود شما درست از چنین منشایی برخوردار بود.

4- دخترازان گریزان از مرکز سحابیهای خورشیدهای غول‌آسا، هنگامی که در مراحل مشخصی از توسعه هستند، و اگر میزان چرخش آنها به اندازه زیاد شتاب یابد، شروع به بیرون افکندن مقادیر زیادی از ماده می‌کنند که ممکن است متعاقباً گرد هم آیند تا کرات کوچکی را که مداوماً به گرد خورشید مادر می‌چرخد شکل دهند.

5- کرات دچار کمبود جاذبه. برای اندازه ستارگان منفرد یک حد بحرانی وجود دارد. هنگامی که یک خورشید به این حد می‌رسد، اگر از میزان چرخش آن کاسته نشود، محکوم به شقه شدن است. در این هنگام شکاف خورشیدی رخ می‌دهد، و یک ستاره دوتایی جدید از این نوع متولد می‌شود. ممکن است در نتیجه این از هم پارگی عظیم متعاقباً سیارات بیشمار کوچکی شکل یابند.

matter originates in open space.

^{1552 (170.5)} As to origin, the majority of the suns, planets, and other spheres can be classified in one of the following ten groups:

^{1553 (170.6)} 1. *Concentric Contraction Rings*. Not all nebulae are spiral. Many an immense nebula, instead of splitting into a double star system or evolving as a spiral, undergoes condensation by multiple-ring formation. For long periods such a nebula appears as an enormous central sun surrounded by numerous gigantic clouds of encircling, ring-appearing formations of matter.

^{1554 (170.7)} 2. *The Whirled Stars* embrace those suns which are thrown off the great mother wheels of highly heated gases. They are not thrown off as rings but in right- and left-handed processions. Whirled stars are also of origin in other-than-spiral nebulae.

^{1555 (170.8)} 3. *Gravity-explosion Planets*. When a sun is born of a spiral or of a barred nebula, not infrequently it is thrown out a considerable distance. Such a sun is highly gaseous, and subsequently, after it has somewhat cooled and condensed, it may chance to swing near some enormous mass of matter, a gigantic sun or a dark island of space. Such an approach may not be near enough to result in collision but still near enough to allow the gravity pull of the greater body to start tidal convulsions in the lesser, thus initiating a series of tidal upheavals which occur simultaneously on opposite sides of the convulsed sun. At their height these explosive eruptions produce a series of varying-sized aggregations of matter which may be projected beyond the gravity-reclamation zone of the erupting sun, thus becoming stabilized in orbits of their own around one of the two bodies concerned in this episode. Later on the larger collections of matter unite and gradually draw the smaller bodies to themselves. In this way many of the solid planets of the lesser systems are brought into existence. Your own solar system had just such an origin.

^{1556 (171.1)} 4. *Centrifugal Planetary Daughters*. Enormous suns, when in certain stages of development, and if their revolutionary rate greatly accelerates, begin to throw off large quantities of matter which may subsequently be assembled to form small worlds that continue to encircle the parent sun.

^{1557 (171.2)} 5. *Gravity-deficiency Spheres*. There is a critical limit to the size of individual stars. When a sun reaches this limit, unless it slows down in revolutionary rate, it is doomed to split; sun fission occurs, and a new double star of this variety is born. Numerous small planets may be subsequently formed as a by-product of this gigantic disruption.

6- ستارگان انقباضی. در سیستمهای کوچکتر بزرگترین سیاره بیرونی گاهی اوقات کرات همسایه‌اش را به خود جذب می‌کند، در حالی که آن سیارات نزدیک به خورشید غوطه‌وری نهایی خود را آغاز می‌کنند. در رابطه با منظومه شمسی شما، چنین پایدانی به این معنی است که چهار سیاره داخلی توسط خورشید طلب می‌شوند، در حالی که سیاره اصلی، مشتری، از طریق تسخیر کرات باقی مانده به اندازه زیاد بزرگ می‌شود. چنین پایدانی برای یک منظومه شمسی به ایجاد دو خورشید مجاور اما نابرابر، یک نوع شکل‌بندی ستاره دوتایی، منجر می‌شود. چنین دگرگونیهای شدیدی نامکرر هستند به جز در حاشیه بیرونی انبوهشهای ستارگان ابرجهان.

7- کرات تراکمی. از مقدار عظیم ماده جاری در فضا، ممکن است سیارات کوچک به کندی انباشته شوند. آنها با شتاب خیره کننده و از طریق تصادمات جزئی رشد می‌کنند. در برخی مناطق فضا، شرایط برای چنین اشکال تولد سیاره‌ای مساعد است. بسیاری از سیارات مسکونی از چنین منشأیی برخوردار بوده‌اند.

برخی از جزایر متراکم تاریک نتیجه مستقیم انباشتگیهای انرژی دگرپس شده در فضا هستند. گروه دیگری از این جزایر تاریک از طریق انباشت مقادیر عظیم ماده سرد، قطعات و شهابهای صرف که در فضا جاری هستند، به وجود آمده‌اند. این انبوهشهای ماده هرگز داغ نبوده‌اند، و ساختار آنها، به جز غلظتشان، بسیار شبیه یورنسیا است.

8- خورشیدهای سوخته. برخی از جزایر تاریک فضا خورشیدهای منزوی هستند که سوختشان به اتمام رسیده، و تمامی انرژی فضایی موجودشان ساطع شده است. واحدهای سازمان یافته ماده به تراکم کامل، یکپارچگی عملی کامل، نزدیک می‌شوند؛ و به اعصار طولانی نیاز است که این توده‌های غول‌آسای بسیار تراکم یافته ماده به دنبال یک تصادم یا یک رخداد تجدید حیات کننده یکسان کیهانی در مدارهای فضا از نو شارژ شوند و بدین ترتیب برای سیکلهای جدید کارکرد در جهان آماده شوند.

9- کرات تصادمی. در آن نواحی خوشه‌ای ضخیمتر تصادمات نادر نیستند. چنین بازتنظیم نجومی با تغییرات عظیم انرژی و دگرگونیهای ماده همراه است. تصادماتی که خورشیدهای مرده را در بر می‌گیرند در به وجود آوردن نوسانات گسترده انرژی به طور ویژه مؤثرند. ذرات ناشی از تصادمات اغلب هسته‌های مادی شکل‌بندی متعاقب اجسام سیاره‌ای را که به منظور سکونت انسانی انطباق یافته‌اند تشکیل می‌دهد.

10- کرات معماری شده. اینها کراتی هستند که مطابق طرحها و مشخصات برای برخی مقاصد ویژه ساخته شده‌اند، مثل سلوینگتون، ستاد مرکزی جهان محلی شما، و یورسا، مقر دولت ابرجهان ما.

تکنیکهای بیشمار دیگر برای تکامل خورشیدها و جدا ساختن سیارات وجود دارد، اما اسلوبهای یاد شده نشانگر روشهایی هستند که اکثریت عظیم سیستمهای ستاره‌ای و خانواده‌های سیاره‌ای به وسیله آنها به وجود

1558 (171.3) 6. *Contractural Stars*. In the smaller systems the largest outer planet sometimes draws to itself its neighboring worlds, while those planets near the sun begin their terminal plunge. With your solar system, such an end would mean that the four inner planets would be claimed by the sun, while the major planet, Jupiter, would be greatly enlarged by capturing the remaining worlds. Such an end of a solar system would result in the production of two adjacent but unequal suns, one type of double star formation. Such catastrophes are infrequent except out on the fringe of the superuniverse starry aggregations.

1559 (171.4) 7. *Cumulative Spheres*. From the vast quantity of matter circulating in space, small planets may slowly accumulate. They grow by meteoric accretion and by minor collisions. In certain sectors of space, conditions favor such forms of planetary birth. Many an inhabited world has had such an origin.

15510 (171.5) Some of the dense dark islands are the direct result of the accretions of transmuting energy in space. Another group of these dark islands have come into being by the accumulation of enormous quantities of cold matter, mere fragments and meteors, circulating through space. Such aggregations of matter have never been hot and, except for density, are in composition very similar to Urantia.

15511 (171.6) 8. *Burned-out Suns*. Some of the dark islands of space are burned-out isolated suns, all available space-energy having been emitted. The organized units of matter approximate full condensation, virtual complete consolidation; and it requires ages upon ages for such enormous masses of highly condensed matter to be recharged in the circuits of space and thus to be prepared for new cycles of universe function following a collision or some equally revivifying cosmic happening.

15512 (171.7) 9. *Collisional Spheres*. In those regions of thicker clustering, collisions are not uncommon. Such an astronomic readjustment is accompanied by tremendous energy changes and matter transmutations. Collisions involving dead suns are peculiarly influential in creating widespread energy fluctuations. Collisional debris often constitutes the material nucleuses for the subsequent formation of planetary bodies adapted to mortal habitation.

15513 (172.1) 10. *Architectural Worlds*. These are the worlds which are built according to plans and specifications for some special purpose, such as Salvington, the headquarters of your local universe, and Uversa, the seat of government of our superuniverse.

15514 (172.2) There are numerous other techniques for evolving suns and segregating planets, but the foregoing procedures suggest the methods whereby the vast majority of stellar systems and

آورده می‌شوند. شرح کلیه تکنیکهای گوناگونی که در دگرگونی ستاره‌ای و تکامل سیاره‌ای به کار گرفته می‌شود نیازمند توصیف تقریباً یکصد روش مختلف خورشید سازی و منشأ سیاره‌ای است. همینطور که دانشجویان ستاره‌شناسی شما افلاک را مورد بررسی دقیق قرار می‌دهند، پدیده‌هایی را مشاهده خواهند کرد که نشانگر تمامی این اسلوبهای تکامل ستاره‌ای می‌باشد، اما آنها شواهد شکلیابی آن مجموعه کوچک و غیردرخشانده ماده را که به عنوان سیارات مسکونی به کار می‌روند، و در میان آفرینشهای پهن‌آور مادی از همه مهم‌ترند به ندرت کشف خواهند کرد.

6- کرات فضا

کرات گوناگون فضا، صرف نظر از منشأ، به بخشهای اصلی زیرین قابل طبقه‌بندی هستند:

- 1- خورشیدها — ستارگان فضا.
- 2- جزایر تاریک فضا.
- 3- اجسام فرعی فضایی — ستارگان دنباله‌دار، شهابها، و خرده سیارات.
- 4- سیارات، از جمله کرات مسکونی.
- 5- کرات معماری شده — کراتی که مطابق طرح معماری ساخته شده‌اند.

به استثنای کرات معماری شده، تمامی اجسام فضایی یک منشأ تکاملی داشته‌اند، تکاملی از این نظر که به فرمان الوهیت به وجود آورده نشده‌اند، تکاملی از این نظر که اعمال خلاق خداوند به وسیله یک تکنیک فضا - زمان از طریق کارکرد بسیاری از موجودات هوشمند آفریده شده و منجر شده الوهیت آشکار شده است.

خورشیدها. اینها ستارگان فضا هستند که در کلیه مراحل گوناگون وجودشان قرار دارند. برخی از آنها سیستمهای فضایی منفرد در حال تکامل هستند؛ دیگران ستارگان دوتایی، سیستمهای سیاره‌ای در حال انقباض یا در حال ناپدید شدن هستند. ستارگان فضا در بیش از یک هزار حالت و مرحله وجود دارند. شما با خورشیدهایی که نور به همراه گرما ساطع می‌کنند آشنا هستید؛ اما همچنین خورشیدهایی وجود دارند که بدون گرما می‌درخشند.

تریلیونها تریلیون سالی که یک خورشید معمولی مداوماً گرما و نور ساطع خواهد کرد به خوبی نشانگر انبار عظیم انرژی است که هر واحد ماده دارا می‌باشد. انرژی واقعی که در این ذرات نامرئی ماده فیزیکی ذخیره شده است تقریباً غیرقابل تصور است. و این انرژی هنگامی که در معرض فشار عظیم گرما و فعالیتهای مربوطه انرژی که در داخل خورشیدهایی سوزان وجود دارد قرار می‌گیرد تقریباً به طور کامل به صورت نور موجودیت می‌یابد. باز شرایط دیگر این خورشیدها را قادر می‌سازد که بخش عمده انرژی فضایی را که در مدارهای تثبیت شده فضایی به سوی آنها می‌آید دگرگون سازند و بیرون افکنند. بسیاری از

planetary families are brought into existence. To undertake to describe all the various techniques involved in stellar metamorphosis and planetary evolution would require the narration of almost one hundred different modes of sun formation and planetary origin. As your star students scan the heavens, they will observe phenomena indicative of all these modes of stellar evolution, but they will seldom detect evidence of the formation of those small, nonluminous collections of matter which serve as inhabited planets, the most important of the vast material creations.

6. THE SPHERES OF SPACE

^{1561 (172.3)} Irrespective of origin, the various spheres of space are classifiable into the following major divisions:

- ^{1562 (172.4)} 1. The suns — the stars of space.
- ^{1563 (173.1)} 2. The dark islands of space.
- ^{1564 (173.2)} 3. Minor space bodies — comets, meteors, and planetesimals.
- ^{1565 (173.3)} 4. The planets, including the inhabited worlds.
- ^{1566 (173.4)} 5. Architectural spheres — worlds made to order.

^{1567 (173.5)} With the exception of the architectural spheres, all space bodies have had an evolutionary origin, evolutionary in the sense that they have not been brought into being by fiat of Deity, evolutionary in the sense that the creative acts of God have unfolded by a time-space technique through the operation of many of the created and eventuated intelligences of Deity.

^{1568 (173.6)} *The Suns.* These are the stars of space in all their various stages of existence. Some are solitary evolving space systems; others are double stars, contracting or disappearing planetary systems. The stars of space exist in no less than a thousand different states and stages. You are familiar with suns that emit light accompanied by heat; but there are also suns which shine without heat.

^{1569 (173.7)} The trillions upon trillions of years that an ordinary sun will continue to give out heat and light well illustrates the vast store of energy which each unit of matter contains. The actual energy stored in these invisible particles of physical matter is well-nigh unimaginable. And this energy becomes almost wholly available as light when subjected to the tremendous heat pressure and the associated energy activities which prevail in the interior of the blazing suns. Still other conditions enable these suns to transform and send forth much of the energy of space which comes their way in the

فازهای انرژی فیزیکی و کلیه اشکال ماده به دینامهای خورشیدی جذب می‌شوند و متعاقباً توسط آنها تقسیم می‌شوند. خورشیدها بدین طریق به صورت شتاب دهندگان محلی گردش انرژی به کار گرفته می‌شوند، و به عنوان ایستگاههای اتوماتیک کنترل نیرو عمل می‌کنند.

ابرجهان اروانتان با بیش از ده تریلیون خورشید مشتعل نورانی و گرم می‌شود. این خورشیدها ستارگان سیستم قابل مشاهده نجومی شما هستند. بیش از دو تریلیون از آنها دورتر و کوچکتر از آن هستند که بتوانند از یورنشیا دیده شوند. اما در جهان بنیادین به همان اندازه خورشید وجود دارد که در اقیانوسهای کره شما لیوانهای آب وجود دارد.

جزایر تاریک فضا. اینها خورشیدهای مرده و سایر انبوهشهای بزرگ ماده هستند که فاقد نور و گرما می‌باشند. جزایر تاریک گاهی اوقات از اندازه عظیم برخوردارند و تأثیر قدرتمندی در توازن جهان و سیطره بر انرژی اعمال می‌کنند. غلظت برخی از این توده‌های بزرگ تقریباً غیرقابل باور است. و این تمرکز بزرگ جرم این جزایر تاریک را قادر می‌سازد به صورت چرخهای قدرتمند تعادل عمل نمایند، و سیستمهای بزرگ همسایه را به طور مؤثر مهار کنند. آنها توازن جاذبه نیرو را در بسیاری کواکب حفظ می‌کنند؛ بسیاری سیستمهای فیزیکی که در غیر این صورت در خورشیدهای مجاور به سرعت به سوی نابودی سرازیر خواهند شد در چنگال جاذبه این جزایر نگهبان تاریک به گونه‌ای استوار نگاه داشته شده‌اند. به دلیل این کارکرد است که ما می‌توانیم مکان آنها را به طور دقیق مشخص کنیم. ما کشش جاذبه اجسام درخشان را اندازه‌گیری کرده‌ایم، و از این رو می‌توانیم اندازه و مکان دقیق جزایر تاریک فضا را که با کارکردی بسیار مؤثر برای حفظ ثبات یک سیستم مشخص در مسیرش عمل می‌کنند محاسبه کنیم.

اجسام فرعی فضایی. شهابها و سایر ذرات کوچک ماده که در فضا جاری و در حال تکاملند در بر گیرنده یک انبوهش عظیم انرژی و ماده مادی هستند.

بسیاری از ستارگان دنباله‌دار از نوادگان تثبیت نشده سرکش چرخهای خورشیدی مادر هستند که به تدریج تحت کنترل خورشید مرکزی حاکم آورده می‌شوند. ستارگان دنباله‌دار همچنین از منشاهای بیشمار دیگری برخوردارند. دنباله یک ستاره دنباله‌دار به علت واکنش الکتریکی گازهای بسیار بسط یافته آن و به علت فشار واقعی نور و سایر انرژیهای که از خورشید ساطع می‌شوند خلاف جهت جسم یا خورشید جذب کننده را نشانه می‌گیرد. این پدیده در بر گیرنده یکی از شواهد مثبت واقعیت نور و انرژیهای مربوط به آن می‌باشد؛ آن نشان می‌دهد که نور از وزن برخوردار است. نور یک ماده واقعی است، نه صرفاً امواج فرضی اتر.

سیارات. اینها انبوهشهای بزرگتر ماده هستند که به دور یک خورشید یا یک جسم فضایی دیگر یک مدار را دنبال می‌کنند؛ دامنه اندازه آنها از خرده سیارات تا کرات غول پیکر گازی، مایع، یا جامد است. کرات سردی که از طریق مونتاژ مواد فضایی شناور ساخته شده‌اند، هنگامی که بر حسب اتفاق در یک رابطه صحیح با یک خورشید نزدیک قرار گیرند، ایده‌آلترین سیارات برای

established space circuits. Many phases of physical energy and all forms of matter are attracted to, and subsequently distributed by, the solar dynamos. In this way the suns serve as local accelerators of energy circulation, acting as automatic power-control stations.

^{156.10 (173.8)} The superuniverse of Orvonton is illuminated and warmed by more than ten trillion blazing suns. These suns are the stars of your observable astronomic system. More than two trillion are too distant and too small ever to be seen from Urantia. But in the master universe there are as many suns as there are glasses of water in the oceans of your world.

^{156.11 (173.9)} *The Dark Islands of Space.* These are the dead suns and other large aggregations of matter devoid of light and heat. The dark islands are sometimes enormous in mass and exert a powerful influence in universe equilibrium and energy manipulation. The density of some of these large masses is well-nigh unbelievable. And this great concentration of mass enables these dark islands to function as powerful balance wheels, holding large neighboring systems in effective leash. They hold the gravity balance of power in many constellations; many physical systems which would otherwise speedily dive to destruction in near-by suns are held securely in the gravity grasp of these guardian dark islands. It is because of this function that we can locate them accurately. We have measured the gravity pull of the luminous bodies, and we can therefore calculate the exact size and location of the dark islands of space which so effectively function to hold a given system steady in its course.

^{156.12 (173.10)} *Minor Space Bodies.* The meteors and other small particles of matter circulating and evolving in space constitute an enormous aggregate of energy and material substance.

^{156.13 (173.11)} Many comets are unestablished wild offspring of the solar mother wheels, which are being gradually brought under control of the central governing sun. Comets also have numerous other origins. A comet's tail points away from the attracting body or sun because of the electrical reaction of its highly expanded gases and because of the actual pressure of light and other energies emanating from the sun. This phenomenon constitutes one of the positive proofs of the reality of light and its associated energies; it demonstrates that light has weight. Light is a real substance, not simply waves of hypothetical ether.

^{156.14 (173.12)} *The Planets.* These are the larger aggregations of matter which follow an orbit around a sun or some other space body; they range in size from planetesimals to enormous gaseous, liquid, or solid spheres. The cold worlds which have been built up by the assemblage of floating space material, when they happen to be in proper relation

جای دادن سکنه هوشمند می‌باشند. به عنوان یک قاعده خورشیدهای مرده برای حیات مناسب نیستند؛ آنها معمولاً از یک خورشید زنده و مشتعل بسیار دور هستند، و علاوه بر این، آنها مجموعاً بسیار حجیم هستند؛ جاذبه آنها در سطح فوق‌العاده است.

در ابرجهان شما از هر چهل سیاره سرد حتی یکی هم با موجودات نوع شما قابل سکونت نیست. و البته خورشیدهای فوق حرارت یافته و کرات منجمد دور افتاده برای جای دادن حیات بالاتر نامناسبند. در منظومه شمسی شما فقط سه سیاره برای جای دادن حیات در حال حاضر مناسب است. یورنسیا از نظر اندازه، غلظت، و مکان از بسیاری جهات برای سکونت بشری ایده‌آل است.

قوانین کنش انرژی فیزیکی اساساً جهانی هستند، اما تأثیرات محلی روی شرایط فیزیکی که در تک تک سیارات و در سیستمهای محلی حاکمند تأثیر زیادی دارند. یک تنوع تقریباً بی‌پایانی از حیات مخلوق و سایر جلوه‌های زنده کرات بی‌شمار فضا را تعیین ویژگی می‌نماید. با این وجود نقاط مشخص تشابه در یک گروه از کراتی که در یک سیستم مفروض به هم مربوطند وجود دارد، در حالی که یک الگوی جهانی حیات هوشمند نیز وجود دارد. در میان آن سیستمهای سیاره‌ای که به مدار فیزیکی یکسان تعلق دارند، و یکدیگر را در گردش بی‌پایان به دور دایره جهانها از نزدیک دنبال می‌کنند روابطی فیزیکی وجود دارد.

7- کرات معماری شده

در حالی که هر دولت ابرجهان در نزدیکی مرکز جهانهای تکاملی قطعه فضایی خود بر مسند حکومت نشسته است، کره‌ای را اشغال می‌کند که مطابق طرح و نقشه ساخته شده و توسط شخصیت‌های معتبر از سکنه پر شده است. این کرات ستاد مرکزی، کرات معماری شده هستند، اجسامی فضایی که به طور اختصاصی برای مقصود ویژه خود ساخته شده‌اند. این کرات در حالی که در نور خورشیدهای مجاور سهیم هستند، به طور مستقل نور و گرما دریافت می‌کنند. هر یک از آنها دارای خورشیدی است که مثل اقمار بهشت نور بدون گرما ساطع می‌کند، در حالی که هر یک با گردش جریانات مشخص انرژی در نزدیکی سطح کره گرمایش تأمین می‌شود. این کرات ستاد مرکز به یکی از سیستمهای بزرگتری که در مرکز نجومی ابرجهانهای مربوطه خود واقع شده است تعلق دارند.

زمان در ستادهای مرکزی ابرجهانها استاندارد شده است. روز استاندارد ابرجهان اروانتان برابر با تقریباً سی روز به وقت یورنسیا است، و سال اروانتان برابر با یکصد روز استاندارد می‌باشد. این سال یوورسا در ابرجهان هفتم استاندارد می‌باشد، و بیست و دو دقیقه کوتاهتر از سه هزار روز به وقت یورنسیا می‌باشد، در حدود هشت و یک پنجم سالهای شما.

کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان در طبیعت و شبکه بهشت، که الگوی مرکزی کامل آنها است، سهیم هستند. در واقع، تمامی کرات ستاد مرکزی بهشت گونه

to a near-by sun, are the more ideal planets to harbor intelligent inhabitants. The dead suns are not, as a rule, suited to life; they are usually too far away from a living, blazing sun, and further, they are altogether too massive; gravity is tremendous at the surface.

^{156.15 (173.13)} In your superuniverse not one cool planet in forty is habitable by beings of your order. And, of course, the superheated suns and the frigid outlying worlds are unfit to harbor higher life. In your solar system only three planets are at present suited to harbor life. Urantia, in size, density, and location, is in many respects ideal for human habitation.

^{156.16 (173.14)} The laws of physical-energy behavior are basically universal, but local influences have much to do with the physical conditions which prevail on individual planets and in local systems. An almost endless variety of creature life and other living manifestations characterizes the countless worlds of space. There are, however, certain points of similarity in a group of worlds associated in a given system, while there also is a universe pattern of intelligent life. There are physical relationships among those planetary systems which belong to the same physical circuit, and which closely follow each other in the endless swing around the circle of universes.

7. THE ARCHITECTURAL SPHERES

^{157.1 (174.1)} While each superuniverse government presides near the center of the evolutionary universes of its space segment, it occupies a world made to order and is peopled by accredited personalities. These headquarters worlds are architectural spheres, space bodies specifically constructed for their special purpose. While sharing the light of near-by suns, these spheres are independently lighted and heated. Each has a sun which gives forth light without heat, like the satellites of Paradise, while each is supplied with heat by the circulation of certain energy currents near the surface of the sphere. These headquarters worlds belong to one of the greater systems situated near the astronomical center of their respective superuniverses.

^{157.2 (174.2)} Time is standardized on the headquarters of the superuniverses. The standard day of the superuniverse of Orvonton is equal to almost thirty days of Urantia time, and the Orvonton year equals one hundred standard days. This Uversa year is standard in the seventh superuniverse, and it is twenty-two minutes short of three thousand days of Urantia time, about eight and one fifth of your years.

^{157.3 (174.3)} The headquarters worlds of the seven superuniverses partake of the nature and grandeur of Paradise, their central pattern of perfection. In

هستند. آنها به راستی منزلگاههای بهشتی می‌باشند، و اندازه مادی، زیبایی مورانشیایی، و شکوه روحی آنان از جروسم تا جزیره مرکزی افزایش می‌یابد. و تمامی اقمار این کرات ستاد مرکز نیز کرات معماری شده هستند.

هر فلز از آفرینش مادی و روحی برای کرات گوناگون ستاد مرکزی فراهم شده است. در این کرات میعادگاه جهانها انواع موجودات مادی، مورانشیایی، و روحی منزل یافته‌اند. همیظور که مخلوقات انسانی در جهان صعود می‌کنند، و از قلمروهای مادی به روحی عبور می‌کنند، هرگز قدردانی و لذت خود را از سطوح پیشین وجودشان از دست نمی‌دهند.

جروسم، ستاد مرکزی سیستم محلی سیرتانیایی شما، از هفت کره فرهنگ انتقالی خود برخوردار است. به دور هر یک از آنها هفت قمر گردش می‌کند، و در میان آنها هفت کرات نگاهداری قصر مورانشیا، اولین منزلگاه انسان پس از مرگ، واقع شده است. عبارت بهشت، آنطور که در یورنشیا مورد استفاده قرار گرفته، گاهی اوقات به معنی این هفت کرات قصر بوده است، که اولین کره قصر به صورت اولین بهشت، و به همین ترتیب تا هفتمین کره نامگذاری شده‌اند.

ایندنشا، ستاد مرکزی کوکبه نرلاشیادک شما، هفتاد قمر فرهنگ معاشرتی و آموزشی خود را دارد، و فرازگرایان به دنبال تکمیل تجهیز، یگانگی، و تحقق شخصیت در نظام جروسم در آن موقتاً اقامت می‌کنند.

سلوینگتون، پایتخت نبادان، جهان محلی شما، توسط ده خوشه دانشگاهی که هر یک دارای چهل و نه کره می‌باشد احاطه شده است. انسان به دنبال معاشرتی شدنش در کوکبه از این پس به معنویت دست می‌یابد.

یوماینر سوم، انسا، ستاد مرکزی ناحیه فرعی شما، با هفت کره مطالعات بالاتر فیزیکی حیات فرازگرایانه احاطه شده است.

یومیجر پنجم، اسپلاندون، ستاد مرکزی ناحیه اصلی شما، توسط هفتاد کره آموزش پیشرفته عقلانی ابرجهان احاطه شده است.

یوورسا، ستاد مرکزی اروانتل، ابرجهان شما، توسط هفت دانشگاه بالاتر آموزش پیشرفته معنوی برای مخلوقات صاحب اراده فرازگرا به طور بلافصل احاطه شده است. هر یک از این هفت خوشه از کرات شگفت‌انگیز شامل هفتاد کره ویژه است که هزاران هزار مؤسسه و سازمان سرشار را در بر می‌گیرد که به آموزش جهانی و فرهنگ روحی تخصیص یافته‌اند، و رهنوردان زمان به منظور آمادگی برای پرواز طولانی‌شان به هاونا در آنها آموزش مجدد یافته و مورد بازبینی قرار می‌گیرند. رهنوردان تازه وارد زمان همیشه در این کرات مربوطه مورد پذیرش قرار می‌گیرند، اما فارغ‌التحصیلان در حال عزیمت همیشه مستقیماً از سواحل یوورسا به هاونا اعزام می‌شوند.

reality, all headquarters worlds are paradisiacal. They are indeed heavenly abodes, and they increase in material size, morontia beauty, and spirit glory from Jerusem to the central Isle. And all the satellites of these headquarters worlds are also architectural spheres.

157.4 (174.4) The various headquarters worlds are provided with every phase of material and spiritual creation. All kinds of material, morontial, and spiritual beings are at home on these rendezvous worlds of the universes. As mortal creatures ascend the universe, passing from the material to the spiritual realms, they never lose their appreciation for, and enjoyment of, their former levels of existence.

157.5 (174.5) *Jerusem*, the headquarters of your local system of Satania, has its seven worlds of transition culture, each of which is encircled by seven satellites, among which are the seven mansion worlds of morontia detention, man's first postmortal residence. As the term heaven has been used on Urantia, it has sometimes meant these seven mansion worlds, the first mansion world being denominated the first heaven, and so on to the seventh.

157.6 (174.6) *Edentia*, the headquarters of your constellation of Norlatiadek, has its seventy satellites of socializing culture and training, on which ascenders sojourn upon the completion of the Jerusem regime of personality mobilization, unification, and realization.

157.7 (174.7) *Salvington*, the capital of Nebadon, your local universe, is surrounded by ten university clusters of forty-nine spheres each. Hereon is man spiritualized following his constellation socialization.

157.8 (174.8) *Uminor the third*, the headquarters of your minor sector, Ensa, is surrounded by the seven spheres of the higher physical studies of the ascendant life.

157.9 (174.9) *Umajor the fifth*, the headquarters of your major sector, Splandon, is surrounded by the seventy spheres of the advancing intellectual training of the superuniverse.

157.10 (175.1) *Uversa*, the headquarters of Orvonton, your superuniverse, is immediately surrounded by the seven higher universities of advanced spiritual training for ascending will creatures. Each of these seven clusters of wonder spheres consists of seventy specialized worlds containing thousands upon thousands of replete institutions and organizations devoted to universe training and spirit culture wherein the pilgrims of time are re-educated and re-examined preparatory to their long flight to Havona. The arriving pilgrims of time are always received on these associated worlds, but the departing graduates are always dispatched for Havona direct from the shores of Uversa.

یوورسا برای تقریباً یک تریلیون کره مسکونی یا قابل سکونت، ستاد مرکزی روحی و اداری می‌باشد. شکوه، عظمت، و کمال پایتخت اروانتان فراتر از هر یک از شگفتیهای آفرینشهای زمان و فضا می‌باشد.

اگر تمامی جهانهای محلی طرح‌ریزی شده و اجزای تشکیل دهنده آنها تثبیت شوند، اندکی کمتر از پانصد میلیارد کره معماری شده در هفت ابرجهان وجود خواهد داشت.

8- کنترل و تنظیم انرژی

کرات ستاد مرکزی ابرجهانها طوری ساخته شده‌اند که بتوانند برای مناطق گوناگون خود به صورت تنظیم کنندگان مؤثر نیرو و انرژی عمل کنند، و برای جهت دادن انرژی به جهانهای محلی تشکیل دهنده خود به عنوان نقاط کانونی عمل کنند. آنها روی توازن و کنترل انرژیهای فیزیکی که در فضای سازمان یافته جاری است تأثیر قدرتمندی اعمال می‌کنند.

کارکردهای تنظیمی بیشتری توسط مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی ابرجهان، موجودات زنده و نیمه زنده هوشمندی که برای این مقصود مشخص به وجود آمده‌اند، انجام می‌گیرد. فهم این مراکز نیرو و کنترلگران دشوار است؛ رسته‌های پایین‌تر ارادی نیستند، آنها از اراده برخوردار نیستند، آنها انتخاب نمی‌کنند، کارکردهای آنها بسیار هوشمندانه ولی ظاهراً اتوماتیک و ذاتی سازمان بسیار تخصصی آنها است. مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی ابرجهانها سرپرستی و کنترل جزئی سی سیستم انرژی را که حوزه گراوینا را در بر می‌گیرند به عهده دارند. مدارهای انرژی فیزیکی که توسط مراکز نیروی یوورسا مورد نظارت واقع می‌شوند به اندکی بیش از 968 میلیون سال نیاز دارند تا گردش به دور ابرجهان را تکمیل سازند.

انرژی در حال تکامل از ماده برخوردار است؛ آن وزن دارد، گرچه وزن همیشه نسبی است، و به سرعت چرخش، جرم، و ضد جاذبه وابسته است. جرم در ماده به کند ساختن سرعت در انرژی متمایل است؛ و سرعت همه جا حاضر انرژی اینها را نمایندگی می‌کند: عطیه آغازین سرعت، منهای کند شدن توسط جرمی که در حین انتقال مورد مواجهه واقع شده است، به علاوه کارکرد تنظیم کننده کنترلگران زنده انرژی ابرجهان و نفوذ فیزیکی اجسام بسیار حرارت یافته یا شدیداً شارژ شده مجاور.

طرح جهانی برای حفظ توازن میان ماده و انرژی، ساختن و نابودی ابدی واحدهای کوچکتر ماده را ضروری می‌سازد. مدیران نیروی جهان از توان تغلیظ و حفظ، یا منبسط و رها ساختن کمیت‌های متغیر انرژی برخوردارند.

اگر به خاطر این دو عامل نبود، در یک مدت مکفی از تأثیر کند کننده، جاذبه سرانجام تمامی انرژیها را به ماده تبدیل می‌ساخت: اول، به دلیل تأثیرات ضد جاذبه کنترلگران انرژی، و دوم، به این دلیل که ماده سازمان

^{157.11 (175.2)} Uversa is the spiritual and administrative headquarters for approximately one trillion inhabited or inhabitable worlds. The glory, grandeur, and perfection of the Orvonton capital surpass any of the wonders of the time-space creations.

^{157.12 (175.3)} If all the projected local universes and their component parts were established, there would be slightly less than five hundred billion architectural worlds in the seven superuniverses.

8. ENERGY CONTROL AND REGULATION

^{158.1 (175.4)} The headquarters spheres of the superuniverses are so constructed that they are able to function as efficient power-energy regulators for their various sectors, serving as focal points for the directionization of energy to their component local universes. They exert a powerful influence over the balance and control of the physical energies circulating through organized space.

^{158.2 (175.5)} Further regulative functions are performed by the superuniverse power centers and physical controllers, living and semiliving intelligent entities constituted for this express purpose. These power centers and controllers are difficult of understanding; the lower orders are not volitional, they do not possess will, they do not choose, their functions are very intelligent but apparently automatic and inherent in their highly specialized organization. The power centers and physical controllers of the superuniverses assume direction and partial control of the thirty energy systems which comprise the gravita domain. The physical-energy circuits administered by the power centers of Uversa require a little over 968 million years to complete the encirclement of the superuniverse.

^{158.3 (175.6)} Evolving energy has substance; it has weight, although weight is always relative, depending on revolutionary velocity, mass, and antigravity. Mass in matter tends to retard velocity in energy; and the anywhere-present velocity of energy represents: the initial endowment of velocity, minus retardation by mass encountered in transit, plus the regulatory function of the living energy controllers of the superuniverse and the physical influence of near-by highly heated or heavily charged bodies.

^{158.4 (175.7)} The universal plan for the maintenance of equilibrium between matter and energy necessitates the everlasting making and unmaking of the lesser material units. The Universe Power Directors have the ability to condense and detain, or to expand and liberate, varying quantities of energy.

^{158.5 (175.8)} Given a sufficient duration of retarding influence, gravity would eventually convert all energy into matter were it not for two factors: First, because of the antigravity influences of the energy

یافته تحت شرایط مشخصی که در ستارگان بسیار داغ یافت می‌شود و تحت شرایط ویژه فضا در نزدیکی اجسام بسیار انرژی یافته سرد ماده متراکم، به متلاشی شدن تمایل دارد.

هنگامی که جرم بیش از حد انبوه می‌شود و انرژی را به عدم توازن تهدید می‌کند، کنترلگران فیزیکی برای تخلیه مدارهای فیزیکی نیرو دخالت می‌کنند، مگر این که تمایل بیشتر خود جاذبه برای مادی ساختن بیش از حد انرژی توسط به وقوع پیوستن یک تصادم بین غولهای مرده فضا خنثی شود، و لذا در یک لحظه انباشته‌گیهای فزاینده جاذبه را به طور کامل از میان ببرد. در این رخدادهای تصادمی مقادیر عظیم ماده به طور ناگهانی به نادرترین شکل انرژی تبدیل می‌شوند، و تقلا برای توازن جهانی از نو آغاز می‌شود. نهایتاً سیستمهای فیزیکی بزرگتر ثبات می‌یابند، از نظر فیزیکی تثبیت می‌شوند، و به داخل مدارهای توازن یافته و تثبیت شده ابرجهانها نوسان می‌کنند. به دنبال این رخداد در چنین سیستمهای تثبیت شده تصادمات بیشتر یا دگرگونیهای ویران کننده دیگری رخ نمی‌دهد.

در مواقع انرژی زیاد اختلالات نیرویی و نوسانات گرمایی وجود دارد که با تجلیهای الکتریکی همراه است. در مواقع انرژی کم تمایلات افزایش یافته‌ای برای ماده وجود دارد که انبوهش یابد، تغلیظ شود، و در مدارهایی که به طور حساس متوازن هستند از کنترل خارج شود، با تعدیلات جذر و مدی یا تصادمی حاصله، که توازن میان انرژی در حال گردش و ماده عملاً ثبات یافته‌تر را به سرعت به حالت نخست باز می‌گردانند. یکی از وظایف مشاهدگران ستارگان آسمان، پیش‌بینی و یا فهم چنین رفتار محتمل خورشیدهای مشتعل و جزایر تاریک فضا است.

ما قادریم بخش عمده قوانینی را که بر توازن جهان حاکم است بشناسیم و عمده آن چیزی را که به ثبات جهان مربوط است پیش‌بینی کنیم. پیش‌بینیهای ما عملاً قابل اتکا هستند، اما ما همیشه با نیروهای مشخصی مواجه می‌شویم که با قوانین کنترل انرژی و کنش ماده که برای ما شناخته شده باشد به طور کامل قابل بررسی نیستند. همینطور که ما از بهشت به سوی بیرون در جهانها حرکت می‌کنیم قابل پیش‌بینی بودن تمامی پدیده‌های فیزیکی به طور فزاینده دشوار می‌شود. همینطور که ما به فراسوی مرزهای سرپرستی شخصی حکمرانان بهشت گذر می‌کنیم، در انطباق با استانداردهای تثبیت شده و تجربه کسب شده در ارتباط با مشاهداتی که منحصرأ به پدیده‌های فیزیکی سیستمهای نجومی مجاور مربوط است، با ناتوانی فزاینده محاسباتی رو به رو می‌شویم. حتی در قلمرو هفت ابرجهان ما در میان کارکردهای نیرویی و واکنشهای انرژی زندگی می‌کنیم که بر تمامی حوزه‌های ما سایه افکنده است و با توازن یگانه در تمامی نواحی فضای بیرونی امتداد می‌یابد.

ما هر چه بیشتر به خارج می‌رویم، با قطعیت بیشتر با آن پدیده‌های متغیر و غیرقابل پیش‌بینی مواجه می‌شویم که به گونه‌ای خطانپذیر ویژگی کارکردهای غیرقابل فهم

controllers, and second, because organized matter tends to disintegrate under certain conditions found in very hot stars and under certain peculiar conditions in space near highly energized cold bodies of condensed matter.

^{1586 (176.1)} When mass becomes overaggregated and threatens to unbalance energy, to deplete the physical power circuits, the physical controllers intervene unless gravity's own further tendency to overmaterialize energy is defeated by the occurrence of a collision among the dead giants of space, thus in an instant completely dissipating the cumulative collections of gravity. In these collisional episodes enormous masses of matter are suddenly converted into the rarest form of energy, and the struggle for universal equilibrium is begun anew. Eventually the larger physical systems become stabilized, become physically settled, and are swung into the balanced and established circuits of the superuniverses. Subsequent to this event no more collisions or other devastating catastrophes will occur in such established systems.

^{1587 (176.2)} During the times of plus energy there are power disturbances and heat fluctuations accompanied by electrical manifestations. During times of minus energy there are increased tendencies for matter to aggregate, condense, and to get out of control in the more delicately balanced circuits, with resultant tidal or collisional adjustments which quickly restore the balance between circulating energy and more literally stabilized matter. To forecast and otherwise to understand such likely behavior of the blazing suns and the dark islands of space is one of the tasks of the celestial star observers.

^{1588 (176.3)} We are able to recognize most of the laws governing universe equilibrium and to predict much pertaining to universe stability. Practically, our forecasts are reliable, but we are always confronted by certain forces which are not wholly amenable to the laws of energy control and matter behavior known to us. The predictability of all physical phenomena becomes increasingly difficult as we proceed outward in the universes from Paradise. As we pass beyond the borders of the personal administration of the Paradise Rulers, we are confronted with increasing inability to reckon in accordance with the standards established and the experience acquired in connection with observations having exclusively to do with the physical phenomena of the near-by astronomic systems. Even in the realms of the seven superuniverses we are living in the midst of force actions and energy reactions which pervade all our domains and extend in unified equilibrium on through all regions of outer space.

^{1589 (176.4)} The farther out we go, the more certainly we encounter those variational and unpredictable phenomena which are so unerringly characteristic of the unfathomable presence-performances of the

حضور مطلقها و الوهیت‌های تجربی است. و این پدیده‌ها باید نشانگر یک کنترل فراگیر جهانی روی تمامی چیزها باشد.

ابرجهان اروانتان ظاهراً اکنون دارد از حرکت باز می‌ایستد؛ جهانهای بیرونی به نظر می‌رسد برای فعالیت‌های بی‌نظیر آینده در حال تکاپو هستند؛ جهان مرکزی هاونا برای ابد ثبات یافته است. جاذبه و فقدان گرما (سرما) ماده را سازمان داده و به هم پیوسته نگاه می‌دارند؛ گرما و ضدجاذبه ماده را مختل ساخته و انرژی را پراکنده می‌سازند. مدیران زنده نیرو و سازمان دهندگان نیرو راز کنترل ویژه و هدایت هوشمندانه دگرگونی بی‌پایان ساخت، نابودی، و بازسازی جهان هستند. ممکن است صاحبها پراکنده شوند، خورشیدها بسوزند، سیستمها ناپدید گردند، سیارات نابود شوند، اما جهانها از حرکت باز نمی‌ایستند.

9- مدارهای ابرجهانها

در واقع مدارهای جهانی بهشت قلمروهای هفت ابرجهان را فرا گرفته‌اند. این حضور مداری از این قرار است: جاذبه شخصیت پدر جهانی، جاذبه روحی پسر جاودان، جاذبه ذهنی عامل مشترک، و جاذبه مادی جزیره جاودان.

علاوه بر مدارهای جهانی بهشت و علاوه بر کارکردهای حضوری مطلقها و الوهیت‌های تجربی، در درون سطح فضایی ابرجهان، فقط دو بخش مدار انرژی با تفکیک نیرویی عمل می‌کند: مدارهای ابرجهان و مدارهای جهان محلی.

مدارهای ابرجهان:

1- مدار یگانه‌ساز اطلاعاتی یکی از هفت ارواح استاد بهشت. این مدار ذهن کیهانی به یک ابرجهان تنها محدود می‌باشد.

2- مدار بازتاب - خدمتی هفت روح بازتاب در هر ابرجهان.

3- مدارهای سرّی ناصحان اسرارآمیز، که از طریق دیوبینیگتون به گونه‌ای به پدر جهانی در بهشت مرتبط هستند و به او راه می‌پروند.

4- مدار ارتباط متقابل پسر جاودان با پسران بهشتی او.

5- حضور برق آسای روح بیکران.

6- پخش برنامه‌های بهشت، گزارشات فضایی هاونا.

7- مدارهای انرژی مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی.

مدارهای جهان محلی:

1- روح اعطایی پسران بهشت، تسلی دهنده کرات

Absolutes and the experiential Deities. And these phenomena must be indicative of some universal overcontrol of all things.

^{158.10 (176.5)} The superuniverse of Orvonton is apparently now running down; the outer universes seem to be winding up for unparalleled future activities; the central Havona universe is eternally stabilized. Gravity and absence of heat (cold) organize and hold matter together; heat and antigravity disrupt matter and dissipate energy. The living power directors and force organizers are the secret of the special control and intelligent direction of the endless metamorphoses of universe making, unmaking, and remaking. Nebulae may disperse, suns burn out, systems vanish, and planets perish, but the universes do not run down.

9. CIRCUITS OF THE SUPERUNIVERSES

^{159.1 (176.6)} The universal circuits of Paradise do actually pervade the realms of the seven superuniverses. These presence circuits are: the personality gravity of the Universal Father, the spiritual gravity of the Eternal Son, the mind gravity of the Conjoint Actor, and the material gravity of the eternal Isle.

^{159.2 (177.1)} In addition to the universal Paradise circuits and in addition to the presence-performances of the Absolutes and the experiential Deities, there function within the superuniverse space level only two energy-circuit divisions or power segregations: the superuniverse circuits and the local universe circuits.

^{159.3 (177.2)} The Superuniverse Circuits:

^{159.4 (177.3)} 1. The unifying intelligence circuit of one of the Seven Master Spirits of Paradise. Such a cosmic-mind circuit is limited to a single superuniverse.

^{159.5 (177.4)} 2. The reflective-service circuit of the seven Reflective Spirits in each superuniverse.

^{159.6 (177.5)} 3. The secret circuits of the Mystery Monitors, in some manner interassociated and routed by Divinington to the Universal Father on Paradise.

^{159.7 (177.6)} 4. The circuit of the intercommunion of the Eternal Son with his Paradise Sons.

^{159.8 (177.7)} 5. The flash presence of the Infinite Spirit.

^{159.9 (177.8)} 6. The broadcasts of Paradise, the space reports of Havona.

^{159.10 (177.9)} 7. The energy circuits of the power centers and the physical controllers.

^{159.11 (177.10)} The Local Universe Circuits:

^{159.12 (177.11)} 1. The bestowal spirit of the Paradise

اعطایی. روح حقیقت، روح میکائیل در یورنشیا.

2- مدار خادمان الهی، ارواح مادر جهان محلی، روح القدس کره شما.

3- مدار اطلاعاتی - خدماتی یک جهان محلی، شامل حضور کارکرد متنوع ارواح یاور ذهن.

هنگامی که چنین توازن روحی در یک جهان محلی پدید می‌آید، طوری که مدارهای انفرادی و جمعی آن از مدارهای ابرجهان غیرقابل تمیز می‌شوند، هنگامی که چنین هویت کارکرد و یگانگی خدماتی در واقع مستولی می‌شود، آنگاه جهان محلی فوراً به مدارهای تثبیت شده نور و حیات نوسان می‌کند، و به یکباره برای پذیرش به داخل کنفدراسیون روحی اتحاد کمال یافته ابرآفرینش واجد شرایط می‌شود. شرایط پذیرش به شوراهای قلمای ایامها، عضویت در کنفدراسیون ابرجهان از این قرار است:

1- ثبات فیزیکی. ستارگان و سیارات یک جهان محلی باید در توازن باشند؛ ادوار دگرگونی بلافصل ستاره‌ای باید به سر رسیده باشد. جهان باید در یک مسیر مشخص پیش رود؛ مدار آن باید به طور ایمن و سرانجام تثبیت شده باشد.

2- وفاداری معنوی. باید یک وضعیت به رسمیت شناختن جهانی و وفاداری نسبت به پسر عالی مقام خداوند که سرپرستی امور چنین جهان محلی را به عهده دارد وجود داشته باشد. باید یک وضعیت همکاری موزون میان تک تک سیارات، سیستمها، و کواکب تمامی جهان محلی به وجود آمده باشد.

جهان محلی شما حتی به عنوان رسته فیزیکی تثبیت شده متعلق به ابرجهان محسوب نمی‌شود، تا چه رسد به عنوان عضو ثابت در خانواده به رسمیت شناخته شده معنوی ابردولت. اگر چه نبادان هنوز در یورسا نمایندگی ندارد، ما که در دولت ابرجهان هستیم گهگاه طی مأموریت‌های ویژه به کرات آن اعزام می‌شویم، حتی آنطور که من مستقیماً از یورسا به یورنشیا آمده‌ام. ما هر یاری ممکن را به مدیران و حکمرانان شما در حل مشکلات دشوارشان می‌رسانیم؛ ما مایلیم ببینیم که جهان شما برای پذیرش کامل به آفرینشهای مربوطه خانواده ابرجهان واجد شرایط شود.

10- حکمرانان ابرجهانها

ستاد مرکزی ابرجهانها جایگاههای دولت والای روحی قلمروهای زمان و فضا هستند. شاخه اجرایی ابردولت که منشأ در شوراهای تثلیث دارد به طور بلافصل توسط یکی از هفت روح استاد که سرپرستی عالی دارند هدایت می‌شود. آنها موجوداتی هستند که از طریق هفت مدیر کل که در هفت کرات ویژه روح بیکران، بیرونی‌ترین اقمار بهشت، مستقرند بر مسند

Sons, the Comforter of the bestowal worlds. The Spirit of Truth, the spirit of Michael on Urantia.

159.13 (177.12) 2. The circuit of the Divine Ministers, the local universe Mother Spirits, the Holy Spirit of your world.

159.14 (177.13) 3. The intelligence-ministry circuit of a local universe, including the diversely functioning presence of the adjutant mind-spirits.

159.15 (177.14) When there develops such a spiritual harmony in a local universe that its individual and combined circuits become indistinguishable from those of the superuniverse, when such identity of function and oneness of ministry actually prevail, then does the local universe immediately swing into the settled circuits of light and life, becoming at once eligible for admission into the spiritual confederation of the perfected union of the supercreation. The requisites for admission to the councils of the Ancients of Days, membership in the superuniverse confederation, are:

159.16 (177.15) 1. *Physical Stability.* The stars and planets of a local universe must be in equilibrium; the periods of immediate stellar metamorphosis must be over. The universe must be proceeding on a clear track; its orbit must be safely and finally settled.

159.17 (177.16) 2. *Spiritual Loyalty.* There must exist a state of universal recognition of, and loyalty to, the Sovereign Son of God who presides over the affairs of such a local universe. There must have come into being a state of harmonious co-operation between the individual planets, systems, and constellations of the entire local universe.

159.18 (177.17) Your local universe is not even reckoned as belonging to the settled physical order of the superuniverse, much less as holding membership in the recognized spiritual family of the supergovernment. Although Nebadon does not yet have representation on Uversa, we of the superuniverse government are dispatched to its worlds on special missions from time to time, even as I have come to Urantia directly from Uversa. We lend every possible assistance to your directors and rulers in the solution of their difficult problems; we are desirous of seeing your universe qualified for full admission into the associated creations of the superuniverse family.

10. RULERS OF THE SUPERUNIVERSES

1510.1 (178.1) The headquarters of the superuniverses are the seats of the high spiritual government of the time-space domains. The executive branch of the supergovernment, taking origin in the Councils of the Trinity, is immediately directed by one of the Seven Master Spirits of supreme supervision, beings who sit upon seats of Paradise authority and

اتوریتة بهشت می‌نشینند و ابرجهانها را سرپرستی می‌کنند.

ستاد مرکزی ابرجهانها مکان اقامت ارواح بازتاب و یاوران تصویر بازتاب هستند. این موجودات شگفت‌انگیز از این موقعیت میانی کارکردهای عظیم بازتابگرانه خود را هدایت می‌کنند، و بدین ترتیب به جهان مرکزی در بالا- و جهانهای محلی در پایین یاری می‌رسانند.

سرپرستی هر ابرجهان را سه قدیم‌الایام، رئیسان مشترک اجرایی ابردولت، به عهده دارد. شاخه اجرایی کادر دولت ابرجهان شامل هفت گروه متفاوت می‌باشد:

- 1- قدمای ایامها.
- 2- کامل‌کنندگان خرد.
- 3- مشاوران الهی.
- 4- بازرسان جهانی.
- 5- پیام‌آوران توانمند.
- 6- آنهایی که در اتوریتة بالا هستند.
- 7- آنهایی که بدون نام و شماره هستند.

سه قدیم‌الایام توسط سپاهی از یک میلیارد کامل‌کننده خرد، که سه میلیارد مشاور الهی به آنان مرتبطند، به طور بلافصل یاری می‌شوند. یک میلیارد بازرس جهانی به هر دولت ابرجهان متصل است. این سه گروه شخصیت‌های هم‌تراز تثلیث هستند، که به طور مستقیم و الهی در تثلیث بهشت منشأ دارند.

سه رسته باقیمانده، پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریتة بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند، انسانهای جلال یافته فرازگرا هستند. اولین گروه این رسته‌ها از درون نظام فرازگرا بالا- آمد و در ایام گردن‌فاندا از هاونا عبور نمود. آنها به دنبال دستیابی به بهشت در سپاه نهایت گرد آمدند، توسط تثلیث بهشت پذیرفته شدند، و متعاقباً به خدمت آسمانی قدمای ایامها تخصیص داده شدند. این سه رسته، به عنوان یک طبقه، به عنوان پسران تثلیث یافته پیشرفت شهرت دارند. آنها از منشأ دوگانه اما اکنون حاوی خدمت تثلیث هستند. شاخه اجرایی دولت ابرجهان بدین گونه گسترش یافت تا فرزندان جلال یافته و کامل شده کرات تکاملی را شامل شود.

شورای هماهنگی ابرجهان شامل هفت گروه اجرایی که در سطوح پیشین از آنها نام برده شد و حکمرانان ناحیه‌ای زیرین و سرپرستان منطقه‌ای دیگر می‌شود:

- 1- کمالهای ایامها — حکمرانان ناحیه‌های اصلی ابرجهان.
- 2- جدیدهای ایامها — مدیران ناحیه‌های فرعی ابرجهان.

administer the superuniverses through the Seven Supreme Executives stationed on the seven special worlds of the Infinite Spirit, the outermost satellites of Paradise.

^{15:10.2 (178:2)} The superuniverse headquarters are the abiding places of the Reflective Spirits and the Reflective Image Aids. From this midway position these marvelous beings conduct their tremendous reflectivity operations, thus ministering to the central universe above and to the local universes below.

^{15:10.3 (178:3)} Each superuniverse is presided over by three Ancients of Days, the joint chief executives of the supergovernment. In its executive branch the personnel of the superuniverse government consists of seven different groups:

- ^{15:10.4 (178:4)} 1. Ancients of Days.
- ^{15:10.5 (178:5)} 2. Perfectors of Wisdom.
- ^{15:10.6 (178:6)} 3. Divine Counselors.
- ^{15:10.7 (178:7)} 4. Universal Censors.
- ^{15:10.8 (178:8)} 5. Mighty Messengers.
- ^{15:10.9 (178:9)} 6. Those High in Authority.
- ^{15:10.10 (178:10)} 7. Those without Name and Number.

^{15:10.11 (178:11)} The three Ancients of Days are immediately assisted by a corps of one billion Perfectors of Wisdom, with whom are associated three billion Divine Counselors. One billion Universal Censors are attached to each superuniverse administration. These three groups are Co-ordinate Trinity Personalities, taking origin directly and divinely in the Paradise Trinity.

^{15:10.12 (178:12)} The remaining three orders, Mighty Messengers, Those High in Authority, and Those without Name and Number, are glorified ascendant mortals. The first of these orders came up through the ascendant regime and passed through Havona in the days of Grandfanda. Having attained Paradise, they were mustered into the Corps of the Finality, embraced by the Paradise Trinity, and subsequently assigned to the supernal service of the Ancients of Days. As a class, these three orders are known as Trinitized Sons of Attainment, being of dual origin but now of Trinity service. Thus was the executive branch of the superuniverse government enlarged to include the glorified and perfected children of the evolutionary worlds.

^{15:10.13 (178:13)} The co-ordinate council of the superuniverse is composed of the seven executive groups previously named and the following sector rulers and other regional overseers:

- ^{15:10.14 (179:1)} 1. Perfections of Days — the rulers of the superuniverse major sectors.
- ^{15:10.15 (179:2)} 2. Recents of Days — the directors of the superuniverse minor sectors.

3- اتحادهای ایامها — مشاوران بهشت برای حکمرانان جهانهای محلی.

4- مؤمنان ایامها — مشاوران بهشت برای حکمرانان والامرتبه دولتهای کوچک.

5- پسران آموزگار تثلیث که ممکن است بر حسب تصانف در ستاد مرکزی ابرجهانها در مأموریت باشند.

6- جاودانه‌های ایامها که ممکن است بر حسب اتفاق در ستاد مرکزی ابرجهانها حاضر باشند.

7- هفت یاور بازتاب تصویر — سخنگویان هفت روح بازتاب و از طریق آنها نمایندگان هفت روح استاد بهشت.

یاوران بازتاب تصویر همچنین به عنوان نمایندگان گروههای بیشمار از موجوداتی که در دولتهای ابرجهان مؤثر هستند، ولی در حال حاضر به دلایل گوناگون در ظرفیتهای انفرادیشان به طور کامل فعال نیستند عمل می‌کنند. تجلی شخصیت در حال تکامل ایزد متعال در ابرجهان، سرپرستان شایسته متعال، نایبان مشروط غائی، بازتابگران بی‌نام مرتبط مجستان، و نمایندگان فوق شخصی روحی پسر جاودان جزو این گروه هستند.

تقریباً در تمامی لحظات این امکان وجود دارد که نمایندگان کلیه گروههای موجودات آفریده شده در کرات ستاد مرکزی ابرجهانها یافت شوند. کار خدماتی روزانه ابرجهانها توسط سکنافیم توانمند و توسط اعضای دیگر خانواده بسیار بزرگ روح بیکران اجرا می‌شود. در کار این مراکز شگفت‌انگیز اداره، کنترل، خدمت، و قضاوت اجرایی ابرجهان، موجودات هوشمند هر گستره حیات جهانی با سرویس مؤثر، اداره خردمندانه، خدمت مهرآمیز، و قضاوت عادلانه در آمیخته‌اند.

ابرجهانها هیچ گونه نمایندگی در حد سفیر ندارند؛ آنها کاملاً نسبت به هم منزوی هستند. آنها تنها از طریق اداره اطلاعات بهشت که توسط هفت روح استاد نگاهداری می‌شود از امور متقابل یکدیگر مطلع می‌شوند. حکمرانان آنها صرف نظر از آنچه که در مناطق دیگر آفرینش جهانی ممکن روی دهد در شوراهاى خردمندی الهی برای سعادت ابرجهانهای خویش کار می‌کنند. این انزوای ابرجهانها تا زمانی که هماهنگی آنها از طریق واقعیت‌یابی کاملتر شخصیت و حاکمیت ایزد متعال تجربی در حال تکامل تحقق یابد ادامه خواهد یافت.

11- مجمع مشورتی

در کراتی همچون پورسا است که موجوداتی که نمایندگی استبداد کمال و دیکراسی تکامل را دارا

15:10.16 (179:3) 3. Unions of Days — the Paradise advisers to the rulers of the local universes.

15:10.17 (179:4) 4. Faithfuls of Days — the Paradise counselors to the Most High rulers of the constellation governments.

15:10.18 (179:5) 5. Trinity Teacher Sons who may chance to be on duty at superuniverse headquarters.

15:10.19 (179:6) 6. Eternals of Days who may happen to be present at superuniverse headquarters.

15:10.20 (179:7) 7. The seven Reflective Image Aids — the spokesmen of the seven Reflective Spirits and through them representatives of the Seven Master Spirits of Paradise.

15:10.21 (179:8) The Reflective Image Aids also function as the representatives of numerous groups of beings who are influential in the superuniverse governments, but who are not, at present, for various reasons, fully active in their individual capacities. Embraced within this group are: the evolving superuniverse personality manifestation of the Supreme Being, the Unqualified Supervisors of the Supreme, the Qualified Vicegerents of the Ultimate, the unnamed liaison reflectivators of Majeston, and the superpersonal spirit representatives of the Eternal Son.

15:10.22 (179:9) At almost all times it is possible to find representatives of all groups of created beings on the headquarters worlds of the superuniverses. The routine ministering work of the superuniverses is performed by the mighty seconaphim and by other members of the vast family of the Infinite Spirit. In the work of these marvelous centers of superuniverse administration, control, ministry, and executive judgment, the intelligences of every sphere of universal life are mingled in effective service, wise administration, loving ministry, and just judgment.

15:10.23 (179:10) The superuniverses do not maintain any sort of ambassadorial representation; they are completely isolated from each other. They know of mutual affairs only through the Paradise clearinghouse maintained by the Seven Master Spirits. Their rulers work in the councils of divine wisdom for the welfare of their own superuniverses regardless of what may be transpiring in other sections of the universal creation. This isolation of the superuniverses will persist until such time as their co-ordination is achieved by the more complete factualization of the personality-sovereignty of the evolving experiential Supreme Being.

11. THE DELIBERATIVE ASSEMBLY

15:11.1 (179:11) It is on such worlds as Uversa that the beings representative of the autocracy of perfection

می‌باشند به طور رو در رو دیدار می‌کنند. شاخه اجرایی ابردولت در قلمروهای کمال منشأ می‌یابد؛ شاخه قضایی از شکوفایی جهانهای تکاملی سرچشمه می‌گیرد.

مجمع مشورتی ابرجهان به کرة ستاد مرکزی محدود می‌باشد. این شورای قانونگذاری یا مشورتی شامل هفت مجلس است، و هر جهان محلی که به شوراهاى ابرجهان پذیرفته می‌شود برای هر یک از آنها یک نماینده بومی انتخاب می‌کند. این نمایندگان از میان فارغ‌التحصیلان رهنورد فرازگرای اروانتان که در یوورسا اقامت موقت دارند و برای انتقال به هاونا اعتبار یافته‌اند توسط شوراهاى بالای چنین جهانهای محلی انتخاب می‌شوند. دوره متوسط برای خدمت در حدود یکصد سال زمان استاندارد ابرجهان می‌باشد.

من هرگز از یک عدم توافق میان هیئت رئیسه اروانتان و مجمع یوورسا اطلاع نیافته‌ام. در تاریخ ابرجهان ما مجمع مشورتی هرگز تاکنون توصیه‌ای نکرده که بخش اجرایی ابردولت در اجرای آن حتی مکث کند. همیشه کاملترین توازن و توافق کاری حاکم بوده است، و این تماماً گواه این واقعیت است که موجودات تکاملی به راستی می‌توانند به اوج خردمندی کامل شده‌ای دست یابند که آنان را برای همراهی با شخصیت‌های برخوردار از منشأ کامل و طبیعت الهی واجد شرایط می‌سازد. وجود مجامع مشورتی در ستاد مرکزی ابرجهان نشانگر خرد است، و حاکی از پیروزی غائی تمامی ایده عظیم تکاملی پدر جهانی و پسر جاودان او می‌باشد.

and the democracy of evolution meet face to face. The executive branch of the supergovernment originates in the realms of perfection; the legislative branch springs from the flowering of the evolutionary universes.

15.11.2 (179.12) The deliberative assembly of the superuniverse is confined to the headquarters world. This legislative or advisory council consists of seven houses, to each of which every local universe admitted to the superuniverse councils elects a native representative. These representatives are chosen by the high councils of such local universes from among the ascending-pilgrim graduates of Orvonton who are tarrying on Uversa, accredited for transport to Havona. The average term of service is about one hundred years of superuniverse standard time.

15.11.3 (180.1) Never have I known of a disagreement between the Orvonton executives and the Uversa assembly. Never yet, in the history of our superuniverse, has the deliberative body ever passed a recommendation that the executive division of the supergovernment has even hesitated to carry out. There always has prevailed the most perfect harmony and working agreement, all of which testifies to the fact that evolutionary beings can really attain the heights of perfected wisdom which qualifies them to consort with the personalities of perfect origin and divine nature. The presence of the deliberative assemblies on the superuniverse headquarters reveals the wisdom, and foreshadows the ultimate triumph, of the whole vast evolutionary concept of the Universal Father and his Eternal Son.

12- دانگاههای عالی

هنگامی که ما از شاخه‌های اجرایی و مشورتی دولت یوورسا صحبت می‌کنیم، شما می‌توانید از مقایسه برخی از اشکال دولت مدنی یورنشیا استدلال کنید که ما باید یک شاخه سوم یا قضایی داشته باشیم، و همینطور است؛ اما آن از یک کادر جداگانه برخوردار نیست. دانگاههای ما بدین صورت تشکیل شده‌اند: مطابق سرشت و سنگینی پرونده، یک قدیم‌الایامها، یک کامل‌کننده خرد، یا یک مشاور الهی ریاست آن را به عهده دارد. شواهد به نفع یا بر علیه یک فرد، یک سیاره، سیستم، کوبه، یا جهان توسط بازرسان عرضه و تفسیر می‌شود. دفاعیه فرزندان زمان و سیارات تکاملی توسط پیام‌آوران توانمند، ناظران رسمی دولت ابرجهان برای جهانهای محلی و سیستمها ارائه می‌شود. شیوه برخورد دولت بالاتر به وسیله انهایی که در اتوریتة بالا هستند به نمایش درمی‌آید. و معمولاً رأی دانگاه توسط کمیسیونی که اندازه متغیر دارد تدوین می‌شود و شامل تعداد برابری از آنهایی که بدون نام و شماره هستند و یک گروه از شخصیت‌های بادرایت که از مجمع مشورتی انتخاب شده‌اند می‌شود.

12. THE SUPREME TRIBUNALS

15.12.1 (180.2) When we speak of executive and deliberative branches of the Uversa government, you may, from the analogy of certain forms of Urantian civil government, reason that we must have a third or judicial branch, and we do; but it does not have a separate personnel. Our courts are constituted as follows: There presides, in accordance with the nature and gravity of the case, an Ancient of Days, a Perfector of Wisdom, or a Divine Counselor. The evidence for or against an individual, a planet, system, constellation, or universe is presented and interpreted by the Censors. The defense of the children of time and the evolutionary planets is offered by the Mighty Messengers, the official observers of the superuniverse government to the local universes and systems. The attitude of the higher government is portrayed by Those High in Authority. And ordinarily the verdict is formulated by a varying-sized commission consisting equally of Those without Name and Number and a group of understanding personalities chosen from the

deliberative assembly.

^{15122 (180.3)} The courts of the Ancients of Days are the high review tribunals for the spiritual adjudication of all component universes. The Sovereign Sons of the local universes are supreme in their own domains; they are subject to the supergovernment only in so far as they voluntarily submit matters for counsel or adjudication by the Ancients of Days except in matters involving the extinction of will creatures. Mandates of judgment originate in the local universes, but sentences involving the extinction of will creatures are always formulated on, and executed from, the headquarters of the superuniverse. The Sons of the local universes can decree the survival of mortal man, but only the Ancients of Days may sit in executive judgment on the issues of eternal life and death.

^{15123 (180.4)} In all matters not requiring trial, the submission of evidence, the Ancients of Days or their associates render decisions, and these rulings are always unanimous. We are here dealing with the councils of perfection. There are no disagreements nor minority opinions in the decrees of these supreme and superlative tribunals.

^{15124 (180.5)} With certain few exceptions the supergovernments exercise jurisdiction over all things and all beings in their respective domains. There is no appeal from the rulings and decisions of the superuniverse authorities since they represent the concurred opinions of the Ancients of Days and that Master Spirit who, from Paradise, presides over the destiny of the superuniverse concerned.

13. THE SECTOR GOVERNMENTS

^{15131 (181.1)} A major sector comprises about one tenth of a superuniverse and consists of one hundred minor sectors, ten thousand local universes, about one hundred billion inhabitable worlds. These major sectors are administered by three Perfections of Days, Supreme Trinity Personalities.

^{15132 (181.2)} The courts of the Perfections of Days are constituted much as are those of the Ancients of Days except that they do not sit in spiritual judgment upon the realms. The work of these major sector governments has chiefly to do with the intellectual status of a far-flung creation. The major sectors detain, adjudicate, dispense, and tabulate, for reporting to the courts of the Ancients of Days, all matters of superuniverse importance of a routine and administrative nature which are not immediately concerned with the spiritual administration of the realms or with the outworking of the mortal-ascension plans of the Paradise Rulers. The personnel of a major sector government is no different from that of the superuniverse.

دادگاههای قدمای ایامها دیوانهای بالای تجدید نظر برای صدور رأی روحی تمامی جهانهای تشکیل دهنده می‌باشند. پسران خود مختار جهانهای محلی در قلمروهای خود از قدرت کامل برخوردارند؛ آنها فقط تا جایی که به طور داوطلبانه برای مشاوره یا صدور رأی قدمای ایامها امور را احاله می‌کنند تحت فرمان ابردولت هستند، به جز در مواردی که به نابودی مخلوقات صاحب اراده مربوط می‌شود. منشأ فرامین قضاوت در جهانهای محلی است، اما احکامی که به نابودی مخلوقات صاحب اراده مربوط می‌شود همیشه در ستاد مرکزی ابرجهان تدوین و از آنجا اجرا می‌شود. پسران جهانهای محلی می‌توانند نجات انسان فانی را مقرر دارند، اما فقط قدمای ایامها می‌توانند در امور مربوط به حیات جاودان و مرگ بر مسند قضاوت اجرایی بنشینند.

در کلیه اموری که به دادرسی و ارائه شواهد نیاز ندارد، قدمای ایامها یا همکاران آنها تصمیم می‌گیرند، و صدور این احکام همیشه به اتفاق آرا است. ما در اینجا با شوراها کامل سر و کار داریم. در صدور رأی این محکمت متعالی و فرازند هیچ عدم توافق یا دیدگاه اقلیت وجود ندارد.

ابردولتها با برخی استثنای اندک روی همه چیز و همه موجوداتی که در قلمرو مربوط به آنها قرار دارد دادرسی اعمال می‌کنند. از صدور احکام و تصمیمات مراجع ابرجهان هیچ استینافی وجود ندارد، زیرا آنها نظرات مورد توافق قدمای ایامها و آن روح استادی که مسئولیت سرنوشت ابرجهان مربوطه را از بهشت به عهده دارد نمایندگی می‌کنند.

13- دولتهای ناحیه‌ای

یک ناحیه اصلی شامل حدوداً یک دهم یک ابرجهان می‌شود و در بر گیرنده یکصد ناحیه فرعی، ده هزار جهان محلی، و در حدود یکصد میلیارد کره قابل سکونت می‌باشد. این ناحیه‌های اصلی توسط سه کمالهای ایامها، شخصیت‌های متعال تثلیث، سرپرستی می‌شوند.

دادگاههای کمالهای ایامها بسیار مثل دادگاههای قدمای ایامها هستند به جز این که آنها بر مسند روحی قلمروها نمی‌نشینند. کار این دولتهای ناحیه اصلی عمدتاً به وضعیت عقلانی یک آفرینش گسترده مربوط است. ناحیه‌های اصلی کلیه اموری را که در ابرجهان از اهمیت برخوردارند، سرشت عادی و اداری دارند، و به طور بلافصل به سرپرستی روحی قلمروها یا کارکرد طرحهای صعود انسانی فرمانروایان بهشت مربوط نیستند نگاهداری می‌کنند، مورد داوری قرار می‌دهند، توزیع می‌کنند، و برای گزارش به دادگاههای قدمای ایامها جدول‌بندی می‌کنند. کادر دولت یک ناحیه اصلی از کادر ابرجهان متفاوت نیست.

همانطور که اقمار شکوهمند یوورسا درگیر آمادگی نهایی روحی شما برای هاونا هستند، هفتاد قمر یومیجر پنجم وقف آموزش و تکامل عقلانی شما در ابرجهان می‌باشند. موجودات خردمندی که برای آماده سازی انسانهای زمان برای پیشرفت بیشترشان به سوی دوران زندگی ابدی به طور خستگی ناپذیر تلاش می‌کنند از سراسر اروانتان در اینجا گرد آمده‌اند. بخش عمده این آموزش انسانهای فرازگرا در هفتاد کره مطالعه صورت می‌گیرد.

ریاست دولتهای ناحیه فرعی به عهده سه جدیدهای ایامها می‌باشد. دولت آنها عمدتاً درگیر کنترل فیزیکی، یگانه سازی، ثبات، و هماهنگی روزمره اداره جهانهای محلی تشکیل دهنده می‌باشد. هر ناحیه فرعی در بر گیرنده تا یکصد جهان محلی، ده هزار کوکبه، یک میلیون سیستم، یا در حدود یک میلیارد کره قابل سکونت می‌باشد.

کرات ستاد مرکزی ناحیه فرعی میعادگاه بزرگ کنترلگران استاد فیزیکی می‌باشد. این کرات ستاد مرکزی توسط هفت کره آموزشی که مدارس ورودی ابرجهان را تشکیل می‌دهند و مراکز آموزشی برای دانش فیزیکی و اداری پیرامون جهان جهانها هستند احاطه شده‌اند.

سرپرستان دولتهای ناحیه فرعی تحت حوزه اختیار بلافصل حکمرانان ناحیه اصلی قرار دارند. جدیدهای ایامها گزارش کلیه مشاهدات را دریافت می‌کنند و کلیه توصیه‌هایی را که از اتحادهای ایامها که به عنوان ناظران و مشاوران تثلیث در کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی مستقرند و از مؤمنان ایامها که به طور مشابه به شوراهای و الامرته‌ها در ستاد مرکزی کواکب وصل هستند به ابرجهان می‌رسد هماهنگی می‌کنند. کلیه این گزارشات به کمالهای ایامها در ناحیه‌های اصلی فرستاده می‌شوند، و متعاقباً به دادگاههای قدامی ایامها منتقل می‌شوند. نظام تثلیث بدین طریق از کواکب جهانهای محلی تا ستاد مرکزی ابرجهان امتداد می‌یابد. ستاد مرکزی سیستمهای محلی نماینده تثلیث ندارند.

14- مقاصد هفت ابرجهان

هفت مقصود اصلی وجود دارد که در تکامل هفت ابرجهان در حال آشکار شدن است. هر مقصود اصلی در تکامل ابرجهان فقط در یکی از هفت ابرجهان کاملترین تجلی را می‌یابد، و از این رو هر ابرجهان یک کارکرد ویژه و یک سرشت بی‌نظیر دارد.

اروانتان، ابرجهان هفتم، که جهان محلی شما به آن

^{15133(181.3)} As the magnificent satellites of Uversa are concerned with your final spiritual preparation for Havona, so are the seventy satellites of Umajor the fifth devoted to your superuniverse intellectual training and development. From all Orvonton, here are gathered together the wise beings who labor untiringly to prepare the mortals of time for their further progress towards the career of eternity. Most of this training of ascending mortals is conducted on the seventy study worlds.

^{15134 (181.4)} The minor sector governments are presided over by three Recents of Days. Their administration is concerned mainly with the physical control, unification, stabilization, and routine co-ordination of the administration of the component local universes. Each minor sector embraces as many as one hundred local universes, ten thousand constellations, one million systems, or about one billion inhabitable worlds.

^{15135(181.5)} Minor sector headquarters worlds are the grand rendezvous of the Master Physical Controllers. These headquarters worlds are surrounded by the seven instruction spheres which constitute the entrance schools of the superuniverse and are the centers of training for physical and administrative knowledge concerning the universe of universes.

^{15136 (181.6)} The administrators of the minor sector governments are under the immediate jurisdiction of the major sector rulers. The Recents of Days receive all reports of observations and co-ordinate all recommendations which come up to a superuniverse from the Unions of Days who are stationed as Trinity observers and advisers on the headquarters spheres of the local universes and from the Faithfuls of Days who are similarly attached to the councils of the Most Highs at the headquarters of the constellations. All such reports are transmitted to the Perfections of Days on the major sectors, subsequently to be passed on to the courts of the Ancients of Days. Thus the Trinity regime extends from the constellations of the local universes up to the headquarters of the superuniverse. The local system headquarters do not have Trinity representatives.

14. PURPOSES OF THE SEVEN SUPERUNIVERSES

^{15141 (181.7)} There are seven major purposes which are being unfolded in the evolution of the seven superuniverses. Each major purpose in superuniverse evolution will find fullest expression in only one of the seven superuniverses, and therefore does each superuniverse have a special function and a unique nature.

^{15142(182.1)} Orvonton, the seventh superuniverse, the

تعلق دارد، عمدتاً به خاطر اعطای عظیم و سخاوتمندانه خدمت بخشنده آن به انسانهای عالم شناخته شده است. آن به دلیل طریقه استیلائی عدالت تعدیل شده با بخشندگی و سلطه قدرت مشروط شده با شکیبایی شهرت یافته است، در حالی که قربانیهای زمان از ادانه انجام می‌شوند تا ثبات ابدیت را تضمین نمایند. اروانتان جلومگری جهانی مهر و بخشندگی است.

با این وجود بسیار دشوار است که برداشتمان را از طبیعت حقیقی مقصد تکاملی که در اروانتان در حال آشکار شدن است توصیف کنیم، اما می‌توان از طریق بیان چنین نظر داد که در این ابرآفرینش ما احساس می‌کنیم که شش مقصود بی‌نظیر تکامل کیهانی، انطور که در شش ابرآفرینش مربوطه تجلی یافته است، در اینجا به هم مربوط می‌شوند تا یک حدس زده‌ایم که شخصیت‌یابی دلیل است که گاهی ما حدس زده‌ایم که شخصیت‌یابی تکامل یافته و به اتمام رسیده خدای متعال در تمامی شکوه تجربی قدرت عظیم و مطلق در آن هنگام دست یافته او در آینده دور و از یوورسا بر هفت ابرجهان کمال یافته استیلا خواهد یافت.

همانطور که طبیعت اروانتان بی‌نظیر و سرنوشت آن منحصر به فرد است، هر یک از شش ابرجهان مربوط به آن نیز چنین هستند. با این وجود چیزهای زیادی که اکنون در اروانتان به وقوع می‌پیوندد برای شما آشکار نشده است، و از این جنبه‌های آشکار نشده حیات در اروانتان بسیاری در ابرجهان دیگری کاملترین جلوه را می‌یابند. هفت مقصود تکامل ابرجهان در سراسر تمامی هفت ابرجهان در حال عمل است، اما هر ابرآفرینش فقط به یکی از این مقاصد کاملترین جلوه را ارائه خواهد کرد. برای فهم بیشتر این مقاصد ابرجهان، بخش عمده آن چیزی را که شما نمی‌فهمید باید آشکار شود، و حتی در آن هنگام فقط شما اندکی از آن را می‌فهمید. تمامی این روایت فقط نگاهی اجمالی به آفرینش پهناوری را عرضه می‌دارد که کره و سیستم محلی شما بخشی از آن هستند.

کره شما یورنشیا نامیده می‌شود، و شماره 606 در گروه سیاره‌ای یا سیستم ستانیا است. این سیستم در حال حاضر 619 کره مسکونی دارد، و بیش از دویست سیاره دیگر به گونه‌ای مطلوب در حال تکاملند تا در یک زمان آینده کرات مسکونی شوند.

ستانیا یک کره ستاد مرکزی دارد که جروسم نامیده می‌شود، و سیستم شماره بیست و چهار در کوکبه نرلاشیادک می‌باشد. کوکبه شما، نرلاشیادک، شامل یکصد سیستم محلی می‌باشد و یک کره ستاد مرکزی دارد که ایندیشیا نام دارد. نرلاشیادک شماره هفتاد در جهان نبادان می‌باشد. جهان محلی نبادان شامل یکصد کوکبه است و یک پایتخت دارد که به نام سلوینگتون شناخته شده است. جهان نبادان شماره هشتاد و چهار در ناحیه فرعی انسا می‌باشد.

ناحیه فرعی انسا شامل یکصد جهان محلی است و یک پایتخت دارد که یوماینر سوم نامیده می‌شود. این ناحیه فرعی، شماره سه در ناحیه اصلی اسپلاندون

one to which your local universe belongs, is known chiefly because of its tremendous and lavish bestowal of merciful ministry to the mortals of the realms. It is renowned for the manner in which justice prevails as tempered by mercy and power rules as conditioned by patience, while the sacrifices of time are freely made to secure the stabilization of eternity. Orvonton is a universe demonstration of love and mercy.

15143 (1822) It is, however, very difficult to describe our conception of the true nature of the evolutionary purpose which is unfolding in Orvonton, but it may be suggested by saying that in this supercreation we feel that the six unique purposes of cosmic evolution as manifested in the six associated supercreations are here being interassociated into a meaning-of-the-whole; and it is for this reason that we have sometimes conjectured that the evolved and finished personalization of God the Supreme will in the remote future and from Uversa rule the perfected seven superuniverses in all the experiential majesty of his then attained almighty sovereign power.

15144 (1823) As Orvonton is unique in nature and individual in destiny, so also is each of its six associated superuniverses. A great deal that is going on in Orvonton is not, however, revealed to you, and of these unrevealed features of Orvonton life, many are to find most complete expression in some other superuniverse. The seven purposes of superuniverse evolution are operative throughout all seven superuniverses, but each supercreation will give fullest expression to only one of these purposes. To understand more about these superuniverse purposes, much that you do not understand would have to be revealed, and even then you would comprehend but little. This entire narrative presents only a fleeting glimpse of the immense creation of which your world and local system are a part.

15145 (1824) Your world is called Urantia, and it is number 606 in the planetary group, or system, of Satania. This system has at present 619 inhabited worlds, and more than two hundred additional planets are evolving favorably toward becoming inhabited worlds at some future time.

15146 (1825) Satania has a headquarters world called Jerusem, and it is system number twenty-four in the constellation of Norlatiadek. Your constellation, Norlatiadek, consists of one hundred local systems and has a headquarters world called Edentia. Norlatiadek is number seventy in the universe of Nebadon. The local universe of Nebadon consists of one hundred constellations and has a capital known as Salvington. The universe of Nebadon is number eighty-four in the minor sector of Ensa.

15147 (1826) The minor sector of Ensa consists of one hundred local universes and has a capital called Uminor the third. This minor sector is number three

می‌باشد. اسپلاندون شامل یکصد ناحیه فرعی می‌باشد و یک کره ستاد مرکزی دارد که یومیجر پنجم نامیده می‌شود. آن پنجمین ناحیه اصلی ابرجهان اروانتان، هفتمین بخش جهان بزرگ، می‌باشد. بدین ترتیب شما می‌توانید مکان سیاره خود را در طرح سازماندهی و اداره جهان جهانها تعیین کنید.

شماره کره شما، یورنشیا، در جهان بزرگ 5,342,482,337,666 می‌باشد. این شماره ثبت در یوورسا و در بهشت، شماره شما در کاتالوگ کرات مسکونی، می‌باشد. من شماره ثبت کره فیزیکی را می‌دانم اما شماره آن آنقدر عظیم است که برای ذهن انسانی اهمیت عملی اندکی دارد.

سیاره شما عضوی از یک کیهان غول‌آسا است؛ شما به یک خانواده تقریباً بیکران از کرات تعلق دارید، اما کره شما چنان به طور دقیق مورد سرپرستی واقع می‌شود و چنان به طور مهرآمیز تحت پرورش است که گویا تنها کره مسکونی در تمامی وجود است.

[ارائه شده توسط یک بازرس جهانی که از یوورسا آمده است.]

in the major sector of Splandon. Splandon consists of one hundred minor sectors and has a headquarters world called Umajor the fifth. It is the fifth major sector of the superuniverse of Orvonton, the seventh segment of the grand universe. Thus you can locate your planet in the scheme of the organization and administration of the universe of universes.

^{15148 (1827)} The grand universe number of your world, Urantia, is 5,342,482,337,666. That is the registry number on Uversa and on Paradise, your number in the catalogue of the inhabited worlds. I know the physical-sphere registry number, but it is of such an extraordinary size that it is of little practical significance to the mortal mind.

^{15149 (1831)} Your planet is a member of an enormous cosmos; you belong to a well-nigh infinite family of worlds, but your sphere is just as precisely administered and just as lovingly fostered as if it were the only inhabited world in all existence.

^{151410 (1832)} [Presented by a Universal Censor hailing from Uversa.]

مقاله 16. هفت روح استاد

017 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 015

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 16

هفت روح استاد

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- رابطه با الوهیت سه‌گانه
- 2- رابطه با روح بیکران
- 3- هویت و ناهمسانی ارواح استاد
- 4- ویژگیها و کارکردهای ارواح استاد
- 5- رابطه با مخلوقات
- 6- ذهن کیهانی
- 7- اخلاقیات، تقوا، و شخصیت
- 8- شخصیت یورنشایی
- 9- واقعیت خودآگاهی بشری

مقدمه مقاله

هفت روح استاد بهشت شخصیت‌های اصلی روح بیکران هستند. روح بیکران در این عمل خلاق هفت‌گانه خود - تکثیر کننده احتمالات مرتبطی را که به لحاظ محاسباتی ذاتی وجود واقعی سه شخص الوهیت بود کاملاً به اتمام رسانید. اگر به وجود آوردن تعداد بیشتری از ارواح استاد امکان پذیر بود، آنها آفریده می‌شدند، اما فقط هفت احتمال ارتباطی وجود دارد، و تنها هفت عدد ذاتی سه الوهیت هستند. و این امر روشن می‌سازد که چرا جهان به هفت بخش بزرگ کاری تقسیم شده است، و چرا اساساً عدد هفت در سازماندهی و اداره آن بنیادین است.

از این رو هفت روح استاد منشأ در هفت شباهت زیرین دارند، و ویژگیهای جداگانه آنها از اینها ناشی می‌شود:

- 1- پدر جهانی.
- 2- پسر جاودان.

PAPER 16

THE SEVEN MASTER SPIRITS

SECTIONS

Introduction

1. Relation to Triune Deity
2. Relation to the Infinite Spirit
3. Identity and Diversity of the Master Spirits
4. Attributes and Functions of the Master Spirits
5. Relation to Creatures
6. The Cosmic Mind
7. Morals, Virtue, and Personality
8. Urantia Personality
9. Reality of Human Consciousness

INTRODUCTION

^{1601 (184.1)} THE Seven Master Spirits of Paradise are the primary personalities of the Infinite Spirit. In this sevenfold creative act of self-duplication the Infinite Spirit exhausted the associative possibilities mathematically inherent in the factual existence of the three persons of Deity. Had it been possible to produce a larger number of Master Spirits, they would have been created, but there are just seven associative possibilities, and only seven, inherent in three Deities. And this explains why the universe is operated in seven grand divisions, and why the number seven is basically fundamental in its organization and administration.

^{1602 (184.2)} The Seven Master Spirits thus have their origin in, and derive their individual characteristics from, the following seven likenesses:

- ^{1603 (184.3)} 1. The Universal Father.
- ^{1604 (184.4)} 2. The Eternal Son.

3- روح بیکران.

4- پدر و پسر.

5- پدر و روح.

6- پسر و روح.

7- پدر، پسر، و روح.

ما پیرامون عمل پدر و پسر در آفرینش ارواح استاد قدر بسیار اندکی می‌دانیم. ظاهراً آنها توسط عملکردهای شخصی روح بیکران به وجود آورده شدند، اما قطعاً به ما آموزش داده شده که پدر و پسر هر دو در به وجود آوردن آنها شرکت کردند.

این هفت روح بهشت در کاراکتر روحی و طبیعت همچون یکی هستند، اما در کلیه جنبه‌های دیگر هویت بسیار متفاوتند، و نتایج کارکرد آنها در ابرجهانها طوری است که تفاوت‌های فردی هر یک به گونه‌ای خطانابذیر قابل تشخیص است. تمامی طرحهای متعاقب هفت قطعه جهان بزرگ — و حتی قطعات مربوطه فضای بیرونی — توسط چیزهایی غیر از تنوع روحی این هفت روح استاد که از مدیریت عالی و غائی برخوردارند جرح و تعدیل شده‌اند.

ارواح استاد کارکردهای بسیاری دارند، اما در حال حاضر قلمرو ویژه آنها سرپرستی مرکزی هفت ابرجهان است. هر روح استاد دارای یک ستاد مرکزی نیروبی - کانونی غول‌آسا است که به آرامی دور تا دور حاشیه بهشت در گردش است، و همیشه موقعیتی در نقطه متقابل ابرجهان مورد سرپرستی بلافصل و در نقطه کانونی بهشتی کنترل ویژه نیروبی و تقسیم ناحیه‌ای انرژی‌اش را حفظ می‌کند. خطوط شعاعی مرزی هر یک از ابرجهانها در واقع در ستاد مرکزی بهشتی روح استاد سرپرستی کننده تلاقی می‌کنند.

1- رابطه با الوهیت سه‌گانه

آفریننده مشترک، روح بیکران، برای تکمیل شخصیت‌یابی سه‌گانه الوهیت تقسیم ناشده ضروری است. این شخصیت‌یابی سه‌گانه الوهیت در امکان تجلی فردی و ارتباطی ذاتاً هفتگانه است؛ از این رو طرح متعاقب برای آفرینش جهانهایی که توسط موجودات هوشمند و بالقوه معنوی مسکونی گردد، و به طور شایسته جلومگر پدر، پسر، و روح باشد، شخصیت‌یابی هفت روح استاد را گریزناپذیر ساخت. ما از شخصیت‌یابی سه‌گانه الوهیت به صورت اجتناب ناپذیری مطلق سخن می‌گوییم، در حالی که به پدیداری هفت روح استاد به صورت اجتناب ناپذیری زیرمطلق می‌نگریم.

در حالی که هفت روح استاد به سختی نشانگر الوهیت سه‌گانه هستند، آنها تصویر جاودانه الوهیت هفتگانه، کارکردهای فعال و مرتبط سه شخص همواره

160.5 (184.5) 3. The Infinite Spirit.

160.6 (184.6) 4. The Father and the Son.

160.7 (184.7) 5. The Father and the Spirit.

160.8 (184.8) 6. The Son and the Spirit.

160.9 (184.9) 7. The Father, Son, and Spirit.

160.10 (184.10) We know very little about the action of the Father and the Son in the creation of the Master Spirits. Apparently they were brought into existence by the personal acts of the Infinite Spirit, but we have been definitely instructed that both the Father and the Son participated in their origin.

160.11 (184.11) In spirit character and nature these Seven Spirits of Paradise are as one, but in all other aspects of identity they are very unlike, and the results of their functioning in the superuniverses are such that the individual differences of each are unmistakably discernible. All the afterplans of the seven segments of the grand universe — and even the correlative segments of outer space — have been conditioned by the other-than-spiritual diversity of these Seven Master Spirits of supreme and ultimate supervision.

160.12 (184.12) The Master Spirits have many functions, but at the present time their particular domain is the central supervision of the seven superuniverses. Each Master Spirit maintains an enormous force-focal headquarters, which slowly circulates around the periphery of Paradise, always maintaining a position opposite the superuniverse of immediate supervision and at the Paradise focal point of its specialized power control and segmental energy distribution. The radial boundary lines of any one of the superuniverses do actually converge at the Paradise headquarters of the supervising Master Spirit.

1. RELATION TO TRIUNE DEITY

161.1 (185.1) The Conjoint Creator, the Infinite Spirit, is necessary to the completion of the triune personalization of undivided Deity. This threefold Deity personalization is inherently sevenfold in possibility of individual and associative expression; hence the subsequent plan to create universes inhabited by intelligent and potentially spiritual beings, duly expressive of the Father, Son, and Spirit, made the personalization of the Seven Master Spirits inescapable. We have come to speak of the threefold personalization of Deity as the *absolute inevitability*, while we have come to look upon the appearance of the Seven Master Spirits as the *subabsolute inevitability*.

161.2 (185.2) While the Seven Master Spirits are hardly expressive of *threefold* Deity, they are the eternal portrayal of *sevenfold* Deity, the active and

موجود الوهیت می‌باشند. پدر جهانی، پسر جاودان، یا روح بیکران، یا هر ارتباط دوگانه قادر است توسط این هفت روح و در آنها و از طریق آنها بدین صورت عمل نماید. هنگامی که پدر، پسر، و روح با هم عمل می‌کنند، می‌توانند از طریق روح استاد شماره هفت عمل کنند و چنین می‌کنند، اما نه به عنوان تثلیث. ارواح استاد به صورت تنها و به طور جمعی هر یک و تمامی کارکردهای ممکن الوهیت، تنها و چندین، اما نه جمعی، نه تثلیث، را نمایندگی می‌کنند. روح استاد شماره هفت شخصاً در رابطه با تثلیث بهشت کارکردی ندارد، و درست به این دلیل است که شخصاً می‌تواند برای ایزد متعال عمل نماید.

اما آنگاه که هفت روح استاد مسند فردی قدرت شخصی و اتوریته ابرجهان خویش را ترک می‌کنند و در حضور سه‌گانه الوهیت بهشت پیرامون عامل مشترک گرد می‌آیند، در آن هنگام و در آنجا نمایندگانی جمعی قدرت کارکردی، خرد، و اتوریته الوهیت تقسیم ناشده — تثلیث — برای جهانهای در حال تکامل و در آنها می‌باشند. چنین یگانگی بهشتی نمایش آغازین هفتگانه الوهیت در واقع عملاً تمامی هر ویژگی و طرز برخورد سه الوهیت جاودانه را در تعالیت و در غائیت در بر می‌گیرد. از نظر تمامی مقاصد و منظورهای عملی هفت روح استاد، آنگاه و در آنجا، قلمرو کارکردی متعالی - غائی را برای جهان بنیادین و در آنجا در بر می‌گیرند.

تا جایی که ما می‌توانیم تشخیص دهیم، این هفت روح به فعالیتهای الهی سه شخص جاودانه الوهیت مربوط هستند؛ ما هیچ مدرکی از ارتباط مستقیم با حضور کارکردی سه فاز جاودانه مطلق را نمی‌یابیم. ارواح استاد، هنگامی که به هم مرتبطند، الوهیتهای بهشت را در آنچه که کمابیش ممکن است قلمرو متناهی عمل تلقی شود نمایندگی می‌کنند. آن ممکن است عمده آنچه را که غائی است اما مطلق نیست در بر گیرد.

2- رابطه با روح بیکران

درست همانطور که پسر جاودان و اولیه از طریق اشخاص تعداد دائماً فزاینده پسران الهی آشکار می‌شود، روح بیکران و الهی نیز از طریق کانالهای هفت روح استاد و گروههای روحی مربوط به آنها آشکار می‌شود. روح بیکران در مرکز مرکزها قابل دسترسی است، اما تمامی کسانی که به بهشت دست می‌یابند فوراً قادر نیستند شخصیت و حضور متمایز او را تشخیص دهند؛ اما کلیه کسانی که به جهان مرکزی دست می‌یابند می‌توانند با یکی از هفت روح استاد، آن که مسئولیت ابرجهانی را که رهنورد تازه وارد فضا از آن می‌آید به عهده دارد، فوراً رابطه نزدیک داشته باشند و این کار را انجام می‌دهند.

پدر بهشتی فقط از طریق پسرانش با جهان جهانها سخن می‌گوید، در حالی که او و پسر مشترکاً فقط از طریق روح بیکران عمل می‌کنند. خارج از بهشت و

associative functions of the three ever-existent persons of Deity. By and in and through these Seven Spirits, the Universal Father, the Eternal Son, or the Infinite Spirit, or any dual association, is able to function as such. When the Father, the Son, and the Spirit act together, they can and do function through Master Spirit Number Seven, but not as the Trinity. The Master Spirits singly and collectively represent any and all possible Deity functions, single and several, but not collective, not the Trinity. Master Spirit Number Seven is personally nonfunctional with regard to the Paradise Trinity, and that is just why he can function *personally* for the Supreme Being.

161.3 (165.3) But when the Seven Master Spirits vacate their individual seats of personal power and superuniverse authority and assemble about the Conjoint Actor in the triune presence of Paradise Deity, then and there are they collectively representative of the functional power, wisdom, and authority of undivided Deity — the Trinity — to and in the evolving universes. Such a Paradise union of the primal sevenfold expression of Deity does actually embrace, literally encompass, all of every attribute and attitude of the three eternal Deities in Supremacy and in Ultimacy. To all practical intents and purposes the Seven Master Spirits do, then and there, encompass the functional domain of the Supreme-Ultimate to and in the master universe.

161.4 (165.4) As far as we can discern, these Seven Spirits are associated with the divine activities of the three eternal persons of Deity; we detect no evidence of direct association with the functioning presences of the three eternal phases of the Absolute. When associated, the Master Spirits represent the Paradise Deities in what may be roughly conceived as the finite domain of action. It might embrace much that is ultimate but *not* absolute.

2. RELATION TO THE INFINITE SPIRIT

162.1 (165.9) Just as the Eternal and Original Son is revealed through the persons of the constantly increasing number of divine Sons, so is the Infinite and Divine Spirit revealed through the channels of the Seven Master Spirits and their associated spirit groups. At the center of centers the Infinite Spirit is approachable, but not all who attain Paradise are immediately able to discern his personality and differentiated presence; but all who attain the central universe can and do immediately commune with one of the Seven Master Spirits, the one presiding over the superuniverse from which the newly arrived space pilgrim hails.

162.2 (166.1) To the universe of universes the Paradise Father speaks only through his Son, while he and the Son conjointly act only through the Infinite Spirit. Outside of Paradise and Havona the Infinite Spirit

هاونا روح بیکران فقط از طریق صداهاى هفت روح استاد سخن می‌گوید.

روح بیکران در محدوده سیستم بهشت - هاونا برای حضور شخصی اعمال نفوذ می‌کند؛ در جاهای دیگر حضور شخصی روح او از طریق و به واسطه یکی از هفت روح استاد اعمال می‌شود. از این رو حضور روحی ابرجهانی سومین منبع و مرکز در هر کره یا در هر فرد از طریق طبیعت بی‌ظنیر سرپرستانه روح استاد آن بخش از آفرینش جرح و تعدیل می‌شود. به عکس، مجموع خطوط نیرو و هوشمندی روحی از طریق هفت روح استاد به سوی درون به سمت سومین شخص الوهیت منتقل می‌شود.

هفت روح استاد به طور جمعی از عطیه ویزگیهای متعالی - غائی سومین منبع و مرکز برخوردارند. در حالی که هر یک به طور فردی از این عطیه بهره می‌برد، آنها فقط به صورت جمعی ویزگیهای قدرت مطلق، دانش همه جانبه، و همه جا حضوری را نشان می‌دهند. هیچیک از آنها نمی‌تواند در سراسر جهان بدین گونه عمل نماید؛ هر یک به صورت فردی و در کاربرد این قدرتهای تعالیت و غائیت شخصاً به ابرجهان مورد سرپرستی بلافصل خویش محدود است.

تمامی آنچه را که پیرامون ربانیت و شخصیت عامل مشترک به شما گفته شده به همان اندازه و به طور کامل به هفت روح استاد صدق می‌کند. آنها روح بیکران را مطابق عطیه الهی‌شان و به طریق سرشتهای متفاوت و بی‌ظنیر فردیشان به هفت بخش جهان بزرگ به گونه‌ای بسیار مؤثر توزیع می‌کنند. از این رو صحیح می‌باشد که هر نام یا کلیه نامهای روح بیکران به گروه جمعی هفت نفر اطلاق شود. آنها به طور جمعی در کلیه سطوح زیرمطلق با آفریننده مشترک یگانه هستند.

3- هویت و ناهمسانی ارواح استاد

هفت روح استاد موجودات غیرقابل توصیفی هستند، اما به گونه‌ای بارز و روشن شخصی هستند. آنها نام دارند، اما انتخاب ما این است که آنها را با شماره معرفی کنیم. آنها به عنوان شخصیت‌یابیهای اصلی روح بیکران شبیه هم هستند، اما به عنوان جلوه‌های اصلی هفت ارتباط ممکن الوهیت سه‌گانه، اساساً طبیعتشان ناهمسان است، و این ناهمسانی طبیعت تفاوت رفتارشان را در ابرجهان تعیین می‌کند. این هفت روح استاد را می‌توان به صورت زیرین توصیف نمود:

روح استاد شماره یک. این روح به طریقه‌ای خاص نماینده مستقیم پدر بهشتی است. او یک تجلی ویژه و مؤثر قدرت، مهر، و خرد پدر جهانی است. او همیار نزدیک و مشاور آسمانی رئیس ناصحان اسرارآمیز، آن موجودی که مسئولیت کالج تنظیم کنندگان شخصیت یافته را در دیونینگون به عهده دارد، می‌باشد. در کلیه

speaks only by the voices of the Seven Master Spirits.

^{1623 (186.2)} The Infinite Spirit exerts an influence of *personal presence* within the confines of the Paradise-Havona system; elsewhere his personal spirit presence is exerted by and through one of the Seven Master Spirits. Therefore is the superuniverse spirit presence of the Third Source and Center on any world or in any individual conditioned by the unique nature of the supervisory Master Spirit of that segment of creation. Conversely, the combined lines of spirit force and intelligence pass inward to the Third Person of Deity by way of the Seven Master Spirits.

^{1624 (186.3)} The Seven Master Spirits are collectively endowed with the supreme-ultimate attributes of the Third Source and Center. While each one individually partakes of this endowment, only collectively do they disclose the attributes of omnipotence, omniscience, and omnipresence. No one of them can so function universally; as individuals and in the exercise of these powers of supremacy and ultimacy each is personally limited to the superuniverse of immediate supervision.

^{1625 (186.4)} All of everything which has been told you concerning the divinity and personality of the Conjoint Actor applies equally and fully to the Seven Master Spirits, who so effectively distribute the Infinite Spirit to the seven segments of the grand universe in accordance with their divine endowment and in the manner of their differing and individually unique natures. It would therefore be proper to apply to the collective group of seven any or all of the names of the Infinite Spirit. Collectively they are one with the Conjoint Creator on all subabsolute levels.

3. IDENTITY AND DIVERSITY OF THE MASTER SPIRITS

^{1631 (186.5)} The Seven Master Spirits are indescribable beings, but they are distinctly and definitely personal. They have names, but we elect to introduce them by number. As primary personalizations of the Infinite Spirit, they are akin, but as primary expressions of the seven possible associations of triune Deity, they are essentially diverse in nature, and this diversity of nature determines their differential of superuniverse conduct. These Seven Master Spirits may be described as follows:

^{1632 (186.6)} *Master Spirit Number One.* In a special manner this Spirit is the direct representation of the Paradise Father. He is a peculiar and efficient manifestation of the power, love, and wisdom of the Universal Father. He is the close associate and supernal adviser of the chief of Mystery Monitors,

ارتباطات هفت روح استاد، همیشه روح استاد شماره یک است که از جانب پدر جهانی سخن می‌گوید.

این روح مسئول اولین ابرجهان است و ضمن این که طبیعت الهی یک تجسم اصلی روح بیکران را به طور پایدار به نمایش می‌گذارد، به نظر می‌رسد به گونه‌ای مخصوص‌تر به کاراکتر پدر جهانی شباهت دارد. او همیشه در ستاد مرکزی اولین ابرجهان با هفت روح بازتاب در ارتباط شخصی می‌باشد.

روح استاد شماره دو. این روح، طبیعت بی‌همتا و کاراکتر جذاب پسر جاودان، اولین تولد یافته از میان تمامی آفرینش، را به گونه‌ای مکفی به نمایش می‌گذارد. او با تمامی رشته‌های پسران خداوند، هر گاه که به صورت فردی یا در گردهمایی مسرت بخش، بر حسب اتفاق در جهان محل سکونت باشند همیشه در ارتباط نزدیک می‌باشد. در تمامی گردهمایی‌های هفت روح استاد او همیشه از سوی پسر جاودان و به نمایندگی از او سخن می‌گوید.

این روح سرنوشت ابرجهان شماره دو را هدایت می‌کند و عمدتاً همچون پسر جاودان بر این قلمرو پهناور حکمروایی می‌کند. او با هفت روح بازتاب که در پایتخت ابرجهان دوم واقع شده‌اند همیشه در ارتباط است.

روح استاد شماره سه. این شخصیت روحی به طور ویژه به روح بیکران شباهت دارد، و حرکتها و کار بسیاری از شخصیت‌های والای روح بیکران را هدایت می‌کند. او ریاست گردهمایی‌های آنها را به عهده دارد و با تمامی شخصیت‌هایی که منشأ منحصر به فردشان سومین منبع و مرکز است از نزدیک در ارتباط است. هنگامی که هفت روح استاد تشکیل جلسه می‌دهند، این روح استاد شماره سه است که همیشه از سوی روح بیکران سخن می‌گوید.

این روح مسئول ابرجهان شماره سه است، و امور این بخش را عمدتاً همچون روح بیکران اداره می‌کند. او همیشه در ستاد مرکزی ابرجهان سوم با ارواح بازتاب در ارتباط است.

روح استاد شماره چهار. این روح استاد با بهرگیری از ترکیب طبیعت پدر و پسر، در رابطه با سیاستها و طرز عمل پدر و پسر در شوراهای هفت روح استاد تأثیر تعیین کننده دارد. این روح مدیر اصلی و مشاور آن موجودات فرازمینی است که به روح بیکران دست یافته‌اند و بدین ترتیب برای دین پسر و پدر کاندیدا شده‌اند. او آن گروه عظیم از شخصیت‌هایی را که منشأ در پدر و پسر دارند پرورش می‌دهد. هنگامی که ضرورت می‌یابد پدر و پسر در انجمن هفت روح استاد نمایندگی شوند، همیشه روح استاد شماره چهار است که سخن می‌گوید.

این روح چهارمین بخش از جهان بزرگ را مطابق با مرتبط ساختن ویژه خصوصیات پدر جهانی و پسر جاودان شکوفا می‌سازد. او با ارواح بازتاب ستاد

that being who presides over the College of Personalized Adjusters on Divinington. In all associations of the Seven Master Spirits, it is always Master Spirit Number One who speaks for the Universal Father.

1633 (1867) This Spirit presides over the first superuniverse and, while unfailingly exhibiting the divine nature of a primary personalization of the Infinite Spirit, seems more especially to resemble the Universal Father in character. He is always in personal liaison with the seven Reflective Spirits at the headquarters of the first superuniverse.

1634 (1871) *Master Spirit Number Two.* This Spirit adequately portrays the matchless nature and charming character of the Eternal Son, the first-born of all creation. He is always in close association with all orders of the Sons of God whenever they may happen to be in the residential universe as individuals or in joyous conclave. In all the assemblies of the Seven Master Spirits he always speaks for, and in behalf of, the Eternal Son.

1635 (1872) This Spirit directs the destinies of superuniverse number two and rules this vast domain much as would the Eternal Son. He is always in liaison with the seven Reflective Spirits situated at the capital of the second superuniverse.

1636 (1873) *Master Spirit Number Three.* This Spirit personality especially resembles the Infinite Spirit, and he directs the movements and work of many of the high personalities of the Infinite Spirit. He presides over their assemblies and is closely associated with all personalities who take exclusive origin in the Third Source and Center. When the Seven Master Spirits are in council, it is Master Spirit Number Three who always speaks for the Infinite Spirit.

1637 (1874) This Spirit is in charge of superuniverse number three, and he administers the affairs of this segment much as would the Infinite Spirit. He is always in liaison with the Reflective Spirits at the headquarters of the third superuniverse.

1638 (1875) *Master Spirit Number Four.* Partaking of the combined natures of the Father and the Son, this Master Spirit is the determining influence regarding Father-Son policies and procedures in the councils of the Seven Master Spirits. This Spirit is the chief director and adviser of those ascendant beings who have attained the Infinite Spirit and thus have become candidates for seeing the Son and the Father. He fosters that enormous group of personalities taking origin in the Father and the Son. When it becomes necessary to represent the Father and the Son in the association of the Seven Master Spirits, it is always Master Spirit Number Four who speaks.

1639 (1876) This Spirit fosters the fourth segment of the grand universe in accordance with his peculiar association of the attributes of the Universal Father

مرکزی ابرجهان چهارم همیشه در ارتباط شخصی قرار دارد.

روح استاد شماره پنج. این شخصیت الهی که کاراکتر پدر جهانی و روح بیکران را به گونه‌ای بدیع درمی‌آمیزد، مشاور آن گروه عظیم از موجوداتی است که به عنوان مدیران نیرو، مراکز نیرو، و کنترل‌گران فیزیکی شناخته شده‌اند. این روح همچنین تمامی شخصیت‌هایی را که منشأ در پدر و عامل مشترک دارند شکوفا می‌سازد. در شوراهای هفت روح استاد، هنگامی که شیوه برخورد پدرگونه - روح‌گونه مورد سؤال قرار می‌گیرد، همیشه روح استاد شماره پنج است که سخن می‌گوید.

این روح بهروزی ابرجهان پنجم را به طریقه‌ای که ترکیب عمل پدر جهانی و روح بیکران را نشان می‌دهد هدایت می‌کند. او همیشه در ستاد مرکزی ابرجهان پنجم با ارواح بازتاب در ارتباط است.

روح استاد شماره شش. این موجود الهی به نظر می‌رسد که کاراکتر ترکیبی پسر جاودان و روح بیکران را به نمایش می‌گذارد. هرگاه مخلوقاتی که مشترکاً توسط پسر و روح آفریده شده‌اند در جهان مرکزی گرد آیند، این روح استاد است که مشاور آنان است؛ و هرگاه در شوراهای هفت روح استاد ضرورت یابد که از جانب پسر جاودان و روح بیکران به طور مشترک سخن گفته شود، این روح استاد شماره شش است که پاسخ می‌دهد.

این روح امور ابرجهان ششم را عمده‌تاً همچون پسر جاودان و روح بیکران هدایت می‌کند. او در ستاد مرکزی ابرجهان ششم همیشه با ارواح بازتاب در ارتباط است.

روح استاد شماره هفت. روح سرپرست ابرجهان هفتم به گونه‌ای بی‌نظیر نمایش یکسان پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران است. روح هفتم مشاور شکوفا کننده تمامی موجودات سه‌گانه - منشأ، همچنین مشاور و مدیر تمامی رهنوردان فرازگرای هاونا می‌باشد، آن موجودات دون مرتبه‌ای که از طریق مجموعه خدمات پدر، پسر، و روح به آستان شکوه دست یافته‌اند.

هفتمین روح استاد اساساً نماینده تثلیث بهشت نیست؛ اما این یک واقعیت شناخته شده است که طبیعت شخصی و روحی او تصویر عامل مشترک به تناسب برابر با سه شخص بیکران است که پیوند الوهیتشان تثلیث بهشت می‌باشد، و کارکردشان بدین نحو منبع طبیعت شخصی و روحی خدای متعال می‌باشد. از این رو هفتمین روح استاد یک رابطه شخصی و ارگانیک را با شخص روحی متعال در حال تکامل آشکار می‌سازد. بدین ترتیب در شوراهای ارواح استاد در بالا، هنگامی که ضرورت می‌یابد برای مجموع رویکرد شخصی پدر، پسر، و روح رای داده شود یا رویکرد روحانی ایزد متعال به نمایش گذاشته شود، روح استاد شماره هفت است که عمل می‌نماید. از این رو او ذاتاً سرپرست مسئول شورای بهشتی هفت روح استاد می‌شود.

and the Eternal Son. He is always in personal liaison with the Reflective Spirits of the headquarters of the fourth superuniverse.

^{16310 (187.7)} *Master Spirit Number Five.* This divine personality who exquisitely blends the character of the Universal Father and the Infinite Spirit is the adviser of that enormous group of beings known as the power directors, power centers, and physical controllers. This Spirit also fosters all personalities taking origin in the Father and the Conjoint Actor. In the councils of the Seven Master Spirits, when the Father-Spirit attitude is in question, it is always Master Spirit Number Five who speaks.

^{16311 (187.8)} This Spirit directs the welfare of the fifth superuniverse in such a way as to suggest the combined action of the Universal Father and the Infinite Spirit. He is always in liaison with the Reflective Spirits at the headquarters of the fifth superuniverse.

^{16312 (187.9)} *Master Spirit Number Six.* This divine being seems to portray the combined character of the Eternal Son and the Infinite Spirit. Whenever the creatures jointly created by the Son and the Spirit forgather in the central universe, it is this Master Spirit who is their adviser; and whenever, in the councils of the Seven Master Spirits, it becomes necessary to speak conjointly for the Eternal Son and the Infinite Spirit, it is Master Spirit Number Six who responds.

^{16313 (188.1)} This Spirit directs the affairs of the sixth superuniverse much as would the Eternal Son and the Infinite Spirit. He is always in liaison with the Reflective Spirits at the headquarters of the sixth superuniverse.

^{16314 (188.2)} *Master Spirit Number Seven.* The presiding Spirit of the seventh superuniverse is a uniquely equal portrayal of the Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit. The Seventh Spirit, the fostering adviser of all triune-origin beings, is also the adviser and director of all the ascending pilgrims of Havona, those lowly beings who have attained the courts of glory through the combined ministry of the Father, the Son, and the Spirit.

^{16315 (188.3)} The Seventh Master Spirit is not organically representative of the Paradise Trinity; but it is a known fact that his personal and spiritual nature is the Conjoint Actor's portraiture in equal proportions of the three infinite persons whose Deity union is the Paradise Trinity, and whose function as such is the source of the personal and spiritual nature of God the Supreme. Hence the Seventh Master Spirit discloses a personal and organic relationship to the spirit person of the evolving Supreme. Therefore in the Master Spirit councils on high, when it becomes necessary to cast the ballot for the combined personal attitude of the Father, Son, and Spirit or to depict the spiritual

هیچیک از هفت روح به طور ارگانیک نماینده تثلیث بهشت نیست، اما هنگامی که آنها به عنوان الوهیت هفتگانه متحد می‌شوند، این پیوند از نظر الوهیت — نه از نظر شخصی — با یک سطح کارکردی مربوط به کارکردهای تثلیث برابر می‌باشد. از این نظر "روح هفتگانه" به طور کارکردی با تثلیث بهشت مربوط است. همچنین از این جهت است که روح استاد شماره هفت گاهی اوقات در تأیید رویکردهای تثلیث سخن می‌گوید، و یا به عنوان سخنگوی رویکرد اتحاد هفتگانه روحی در رابطه با رویکرد اتحاد الوهیت سه‌گانه، رویکرد تثلیث بهشت، عمل می‌کند.

بدین ترتیب کارکردهای چندگانه هفتمین روح استاد از یک تصویر ترکیبی طبیعت‌های شخصی پدر، پسر، و روح تا یک نمایندگی رویکرد شخصی خدای متعال، و تا یک آشکارسازی رویکرد الوهیت تثلیث بهشت دامنه دارد. و این روح سرپرست از جهات مشخص به طور مشابه نشانگر رویکردهای غائی و متعال - غائی می‌باشد.

این روح استاد شماره هفت است که در ظرفیتهای چندگانه خویش شخصاً ضامن پیشرفت کاندیدهای صعود کرات زمان در تلاششان برای رسیدن به درک الوهیت تقسیم نشده تعالیت می‌شود. چنین درکی در بر گیرنده فهم حاکمیت موجود تثلیث غانیت است که طوری با یک درک از حاکمیت تجربی در حال رشد وجودگرایانه ایزد متعال هماهنگ می‌شود که موجب فهم مخلوق از یگانگی تعالیت شود. درک مخلوق از این سه عامل با درک هاونایی از واقعیت تثلیث برابر است و به رهنوردان زمان سرانجام توان فهم تثلیث، کشف سه شخص بیکران الوهیت، را عطا می‌کند.

ناتوانی رهنوردان هاونا در یافتن کامل خدای متعال توسط هفتمین روح استاد، که طبیعت سه‌گانه‌اش به چنین طریقه خاصی آشکار کننده شخص روحی متعال است، جبران می‌شود. در طول عصر کنونی جهان که شخص متعال غیرقابل تماس است، روح استاد شماره هفت به جای خدای مخلوقات فرازگرا در زمینه روابط شخصی عمل می‌کند. او یگانه موجود والا روحی است که تمامی فرازگرایان هنگامی که به مراکز شکوه می‌رسند قطعاً خواهند شناخت و تا اندازه‌ای درک خواهند کرد.

این روح استاد با ارواح بازتاب یوورسا، ستاد مرکزی ابرجهان هفتم، بخش آفرینش خود ما، همیشه در ارتباط است. مدیریت او بر اروانتان تقارن شگفت‌انگیزی از آمیزش هماهنگ طبیعت الهی پدر، پسر، و روح را آشکار می‌سازد.

attitude of the Supreme Being, it is Master Spirit Number Seven who functions. He thus inherently becomes the presiding head of the Paradise council of the Seven Master Spirits.

^{16316 (1884)} No one of the Seven Spirits is organically representative of the Paradise Trinity, but when they unite as sevenfold Deity, this union in a deity sense — not in a personal sense — equivalates to a functional level associable with Trinity functions. In this sense the "Sevenfold Spirit" is functionally associable with the Paradise Trinity. It is also in this sense that Master Spirit Number Seven sometimes speaks in confirmation of Trinity attitudes or, rather, acts as spokesman for the attitude of the Sevenfold-Spirit-union regarding the attitude of the Threefold-Deity-union, the attitude of the Paradise Trinity.

^{16317 (1885)} The multiple functions of the Seventh Master Spirit thus range from a combined portraiture of the *personal natures* of the Father, Son, and Spirit, through a representation of the *personal attitude* of God the Supreme, to a disclosure of the *deity attitude* of the Paradise Trinity. And in certain respects this presiding Spirit is similarly expressive of the *attitudes* of the Ultimate and of the Supreme-Ultimate.

^{16318 (1886)} It is Master Spirit Number Seven who, in his multiple capacities, personally sponsors the progress of the ascension candidates from the worlds of time in their attempts to achieve comprehension of the undivided Deity of Supremacy. Such comprehension involves a grasp of the existential sovereignty of the Trinity of Supremacy so co-ordinated with a concept of the growing experiential sovereignty of the Supreme Being as to constitute the creature grasp of the unity of Supremacy. Creature realization of these three factors equals Havona comprehension of Trinity reality and endows the pilgrims of time with the ability eventually to penetrate the Trinity, to discover the three infinite persons of Deity.

^{16319 (1887)} The inability of the Havona pilgrims fully to find God the Supreme is compensated by the Seventh Master Spirit, whose triune nature in such a peculiar manner is revelatory of the spirit person of the Supreme. During the present universe age of the noncontactability of the person of the Supreme, Master Spirit Number Seven functions in the place of the God of ascendant creatures in the matter of personal relationships. He is the one high spirit being that all ascenders are certain to recognize and somewhat comprehend when they reach the centers of glory.

^{16320 (1887)} This Master Spirit is always in liaison with the Reflective Spirits of Uversa, the headquarters of the seventh superuniverse, our own segment of creation. His administration of Orvonton discloses the marvelous symmetry of the co-ordinate blending of the divine natures of Father, Son, and Spirit.

4- ویژگیها و کارکردهای ارواح استاد

هفت روح استاد نماینده کامل روح بیکران برای جهانهای تکاملی هستند. آنها سومین منبع و مرکز را در روابط انرژی، ذهن، و روح نمایندگی می‌کنند. آنها در حالی که به عنوان سرپرستان هماهنگ کننده کنترل جهانی اداری عامل مشترک عمل می‌کنند، فراموش نمی‌کنند که منشأشان در اعمال خلاق الوهیت‌های بهشت می‌باشد. این عملاً حقیقت دارد که این هفت روح، نیروی فیزیکی شخصیت یافته، ذهن کیهانی، و حضور روحی الوهیت سه‌گانه، "هفت روح خداوند که به تمامی جهان فرستاده شده‌اند"، می‌باشند.

ارواح استاد از این جهت بی‌نظیر هستند که در تمامی سطوح واقعیت جهان به جز مطلق عمل می‌کنند. از این رو آنها سرپرستان مؤثر و کامل تمامی فازهای امور اداری در کلیه سطوح فعالیت‌های ابرجهان هستند. برای ذهن انسانی دشوار است که چیز خیلی زیادی درباره ارواح استاد بفهمد زیرا کار آنها به اندازه بسیار زیاد تخصصی ولی با این وجود تماماً فراگیر است، به طور بسیار استثنایی مادی و در همان حال به طور بسیار بدیع روحی می‌باشد. این آفریدگاران چند هنره ذهن کیهانی نیاکل مدیران نیروی جهان هستند، و خود مدیران عالی آفرینش پهناور و گسترده مخلوقات روحی می‌باشند.

هفت روح استاد آفرینندگان مدیران نیروی جهان و دستیاران آنان هستند، موجوداتی که برای سازماندهی، کنترل، و تنظیم انرژیهای فیزیکی جهان بزرگ ضروری هستند. و همین ارواح استاد پسران آفریننده را در کار شکل دادن و سازمان دادن جهانهای محلی عیناً به طور مادی یاری می‌کنند.

ما قادر نیستیم میان کار ارواح استاد پیرامون انرژی کیهانی و کارکردهای نیرویی مطلق کامل هیچ ارتباط شخصی بیابیم. تجلیهای انرژی که در حوزه اختیارات ارواح استاد هستند همگی از پیرامون بهشت هدایت می‌شوند؛ به نظر نمی‌رسد آنها به هیچ طریقه مستقیمی به پدیده‌های نیرویی که در رابطه با سطح تحتانی بهشت مشخص گردیده مربوط باشند.

هنگامی که ما با فعالیت‌های کارکردی سرپرستان گوناگون نیرویی مورانشیا مواجه می‌شویم، بدون شک با برخی فعالیت‌های آشکار ناشده ارواح استاد رو در رو هستیم. جدا از این نیاکل کنترلگران فیزیکی و خادمان روحی، هر دو، چه کسی می‌توانست چنان برای ترکیب و مرتبط ساختن انرژیهای مادی و روحی طرح ریزی کند که یک فاز تا آن هنگام ناموجود واقعیت جهان — ماده مورانشیا و ذهن مورانشیا — را تولید نماید؟

4. ATTRIBUTES AND FUNCTIONS OF THE MASTER SPIRITS

^{164.1 (189.2)} The Seven Master Spirits are the full representation of the Infinite Spirit to the evolutionary universes. They represent the Third Source and Center in the relationships of energy, mind, and spirit. While they function as the co-ordinating heads of the universal administrative control of the Conjoint Actor, do not forget that they have their origin in the creative acts of the Paradise Deities. It is literally true that these Seven Spirits are the personalized physical power, cosmic mind, and spiritual presence of the triune Deity, "the Seven Spirits of God sent forth to all the universe."

^{164.2 (189.3)} The Master Spirits are unique in that they function on all universe levels of reality excepting the absolute. They are, therefore, efficient and perfect supervisors of all phases of administrative affairs on all levels of superuniverse activities. It is difficult for the mortal mind to understand very much about the Master Spirits because their work is so highly specialized yet all-embracing, so exceptionally material and at the same time so exquisitely spiritual. These versatile creators of the cosmic mind are the ancestors of the Universe Power Directors and are, themselves, supreme directors of the vast and far-flung spirit-creature creation.

^{164.3 (189.4)} The Seven Master Spirits are the creators of the Universe Power Directors and their associates, entities who are indispensable to the organization, control, and regulation of the physical energies of the grand universe. And these same Master Spirits very materially assist the Creator Sons in the work of shaping and organizing the local universes.

^{164.4 (189.5)} We are unable to trace any personal connection between the cosmic-energy work of the Master Spirits and the force functions of the Unqualified Absolute. The energy manifestations under the jurisdiction of the Master Spirits are all directed from the periphery of Paradise; they do not appear to be in any direct manner associated with the force phenomena identified with the nether surface of Paradise.

^{164.5 (189.6)} Unquestionably, when we encounter the functional activities of the various Morontia Power Supervisors, we are face to face with certain of the unrevealed activities of the Master Spirits. Who, aside from these ancestors of both physical controllers and spirit ministers, could have contrived so to combine and associate material and spiritual energies as to produce a hitherto nonexistent phase of universe reality — morontia substance and morontia mind?

عمده واقعیت کرات روحی از نوع مورانشیایی، یک فاز از واقعیت جهان که به طور کامل در یورنشیا ناشناخته است می‌باشد. هدف از وجود شخصیت معنوی است، اما آفرینشهای مورانشیا همیشه مداخله می‌کنند، و فاصله میان قلمروهای مادی را که منشأ انسانی دارند و کرات ابرجهان را که از وضعیت پیشرو روحی برخوردار هستند پر می‌سازند. در این قلمرو است که ارواح استاد مساعدت عظیم خود را به طرح صعود بهشتی انسان صورت می‌دهند.

هفت روح استاد نمایندگان شخصی دارند که در سرتاسر جهان بزرگ عمل می‌نمایند؛ اما از آنجا که یک اکثریت عظیمی از این موجودات تحت فرمان مستقیماً درگیر طرح فرازگرایانه پیشروی انسان در مسیر کمال بهشتی نیستند، قدر بسیار اندکی پیرامون آنها آشکار شده است. بیشتر، بخش بسیار زیاد فعالیت هفت روح استاد از فهم بشری مخفی باقی می‌ماند زیرا آن به هیچ وجه مستقیماً به مسئله صعود بهشتی شما مربوط نیست.

اگر چه ما نمی‌توانیم دلیل قطعی عرضه کنیم، احتمال بسیار دارد که روح استاد اروانتان یک تأثیر مشخص در گستره‌های زیرین فعالیت اعمال می‌دارد:

1- شیوه‌های ایجاد حیات توسط حاملین حیات جهان محلی.

2- فعال سازی حیات توسط ارواح یاور ذهن که به وسیله یک روح آفرینشگر جهان محلی به کرات اعطا می‌شوند.

3- نوسانات در نمایان شدن انرژی که به وسیله واحدهای واکنش‌مند نسبت به جاذبه خطی ماده سازمان یافته به نمایش در می‌آید.

4- کنش انرژی برآیند هنگامی که از گیر مطلق کامل به طور کامل آزاد می‌شود، و لذا نسبت به تأثیر مستقیم جاذبه خطی و دستکاریهای مدیران نیروی جهان و دستیاران آنها واکنش‌مند می‌شود.

5- اعطای روح خادم یک روح آفرینشگر جهان محلی که در یورنشیا به عنوان روح القدس شناخته شده است.

6- اعطای متعاقب روح پسران اعطایی که در یورنشیا تسلی دهنده یا روح حقیقت نامیده می‌شوند.

7- مکانیسم بازتاب جهانهای محلی و ابرجهان. بسیاری از ویژگیهایی که به این پدیده خارق‌العاده مربوطند به سختی می‌توانند بدون بدیهی پنداشتن فعالیت ارواح استاد در ارتباط با عامل مشترک و ایزد متعال به طور استدلالی توضیح داده شوند یا به طور منطقی فهم شوند.

به رغم ناتوانی ما در درک مکفی کارکردهای چندگانه هفت روح استاد، ما اطمینان داریم که در دامنه پهناور فعالیت‌های جهان دو قلمرو وجود دارد که آنها به

16:4.6 (189:7) Much of the reality of the spiritual worlds is of the morontia order, a phase of universe reality wholly unknown on Urantia. The goal of personality existence is spiritual, but the morontia creations always intervene, bridging the gulf between the material realms of mortal origin and the superuniverse spheres of advancing spiritual status. It is in this realm that the Master Spirits make their great contribution to the plan of man's Paradise ascension.

16:4.7 (190:1) The Seven Master Spirits have personal representatives who function throughout the grand universe; but since a large majority of these subordinate beings are not directly concerned with the ascendant scheme of mortal progression in the path of Paradise perfection, little or nothing has been revealed about them. Much, very much, of the activity of the Seven Master Spirits remains hidden from human understanding because in no way does it directly pertain to your problem of Paradise ascent.

16:4.8 (190:2) It is highly probable, though we cannot offer definite proof, that the Master Spirit of Orvonton exerts a decided influence in the following spheres of activity:

16:4.9 (190:3) 1. The life-initiation procedures of the local universe Life Carriers.

16:4.10 (190:4) 2. The life activations of the adjutant mind-spirits bestowed upon the worlds by a local universe Creative Spirit.

16:4.11 (190:5) 3. The fluctuations in energy manifestations exhibited by the linear-gravity-responding units of organized matter.

16:4.12 (190:6) 4. The behavior of emergent energy when fully liberated from the grasp of the Unqualified Absolute, thus becoming responsive to the direct influence of linear gravity and to the manipulations of the Universe Power Directors and their associates.

16:4.13 (190:7) 5. The bestowal of the ministry spirit of a local universe Creative Spirit, known on Urantia as the Holy Spirit.

16:4.14 (190:8) 6. The subsequent bestowal of the spirit of the bestowal Sons, on Urantia called the Comforter or the Spirit of Truth.

16:4.15 (190:9) 7. The reflectivity mechanism of the local universes and the superuniverse. Many features connected with this extraordinary phenomenon can hardly be reasonably explained or rationally understood without postulating the activity of the Master Spirits in association with the Conjoint Actor and the Supreme Being.

16:4.16 (190:10) Notwithstanding our failure adequately to comprehend the manifold workings of the Seven Master Spirits, we are confident there are two realms in the vast range of universe activities with

هیچ وجه کاری با آن ندارند: اعطا و خدمت تنظیم کنندگان فکر و کارکردهای غیر قابل درک مطلق کامل.

which they have nothing whatever to do: the bestowal and ministry of the Thought Adjusters and the inscrutable functions of the Unqualified Absolute.

5- رابطه با مخلوقات

هر بخش از جهان بزرگ، هر جهان و کره جداگانه، از فواید رهنمود و خرد متحد کلیه هفت روح استاد بهره‌مند است اما کارکرد و اثر شخصی تنها یکی را دریافت می‌دارد. و طبیعت شخصی هر روح استاد کاملاً بر ابرجهانش سایه افکنده و به طور منحصر به فرد آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

هر مخلوق از هر رسته از موجودات هوشمند، خارج از بهشت و هاونا، از طریق این تأثیر شخصی هفت روح استاد باید حاوی نشان ویژه فردیتی را که نشانگر طبیعت نیایی یکی از این هفت روح بهشت است باشد. تا جایی که به هفت ابرجهان مربوط می‌شود، هر مخلوق بومی، انسان یا فرشته، برای همیشه این نشان هویت زادگاهش را با خود حمل خواهد کرد.

هفت روح استاد به طور مستقیم به اذهان مادی تک تک مخلوقات در کرات تکاملی فضا رخنه نمی‌کنند. انسانهای یورنشیا حضور شخصی نفوذ ذهنی - روحی روح استاد اروانتان را تجربه نمی‌کنند. اگر این روح استاد در طول اعصار پیشین تکاملی یک کره مسکونی به هر گونه تماس با ذهن فرد انسانی دست یابد، این امر باید از طریق خدمت روح آفرینشگر جهان محلی، شریک و یار پسر آفرینشگر خداوند که مسئول سرنوشت هر آفرینش محلی است، صورت گیرد. اما طبیعت و کاراکتر همین روح آفرینشگر مادر درست همانند روح استاد اروانتان می‌باشد.

نشان فیزیکی یک روح استاد بخشی از منشأ مادی انسان می‌باشد. تمامی دوران زندگانی مورانشیا تحت نفوذ مداوم همین روح استاد زیست می‌شود. عجیب نیست که دوران متعاقب روحی چنین انسان فرازگرایی نشان ویژه همین روح سرپرست را هرگز به طور کامل محو نمی‌نماید. نقش یک روح استاد برای وجود عینی هر مرحله پیش هاوانای فراز انسانی اساسی است.

گرایشهای بارز شخصیتی به نمایش در آمده در تجربه زندگی انسانهای تکاملی، که ویژگی هر ابرجهان می‌باشند، و به طور مستقیم بیانگر طبیعت روح استاد غالب هستند، هرگز به طور کامل محو نمی‌گردند، نه حتی بعد از این که چنین فرازگرایانی در معرض آموزش طولانی و انضباط یگانه‌سازی قرار گیرند که در یک میلیارد کرات آموزشی هاونا با آن مواجه می‌شوند. حتی فرهنگ ژرف متعاقب بهشت برای ریشه‌کن کردن نشانهای منشأ ابرجهان کفایت نمی‌کند. یک انسان فرازگرا در سراسر تاملی ابدیت ویژگیهایی را که نشانگر روح مسئول ابرجهان زادگاه او است به نمایش در خواهد آورد. حتی در سپاه نهایت، هنگامی که میل به

5. RELATION TO CREATURES

^{1651 (190.1)} Each segment of the grand universe, each individual universe and world, enjoys the benefits of the united counsel and wisdom of all Seven Master Spirits but receives the personal touch and tinge of only one. And the personal nature of each Master Spirit entirely pervades and uniquely conditions his superuniverse.

^{1652 (190.1)} Through this personal influence of the Seven Master Spirits every creature of every order of intelligent beings, outside of Paradise and Havona, must bear the characteristic stamp of individuality indicative of the ancestral nature of some one of these Seven Paradise Spirits. As concerns the seven superuniverses, each native creature, man or angel, will forever bear this badge of natal identification.

^{1653 (191.1)} The Seven Master Spirits do not directly invade the material minds of the individual creatures on the evolutionary worlds of space. The mortals of Urantia do not experience the personal presence of the mind-spirit influence of the Master Spirit of Orvonton. If this Master Spirit does attain any sort of contact with the individual mortal mind during the earlier evolutionary ages of an inhabited world, it must occur through the ministry of the local universe Creative Spirit, the consort and associate of the Creator Son of God who presides over the destinies of each local creation. But this very Creative Mother Spirit is, in nature and character, quite like the Master Spirit of Orvonton.

^{1654 (191.2)} The physical stamp of a Master Spirit is a part of man's material origin. The entire morontia career is lived under the continuing influence of this same Master Spirit. It is hardly strange that the subsequent spirit career of such an ascending mortal never fully eradicates the characteristic stamp of this same supervising Spirit. The impress of a Master Spirit is basic to the very existence of every pre-Havona stage of mortal ascension.

^{1655 (191.3)} The distinctive personality trends exhibited in the life experience of evolutionary mortals, which are characteristic in each superuniverse, and which are directly expressive of the nature of the dominating Master Spirit, are never fully effaced, not even after such ascenders are subjected to the long training and unifying discipline encountered on the one billion educational spheres of Havona. Even the subsequent intense Paradise culture does not suffice to eradicate the earmarks of superuniverse origin. Throughout all eternity an ascendant mortal will exhibit traits indicative of the presiding Spirit of

رسیدن یا توصیف یک رابطه کامل تثلیث با آفرینش تکاملی وجود دارد، همیشه یک گروه از هفت پلین دهنده، یکی از هر ابرجهان، گرد هم می‌آیند.

6- ذهن کیهانی

ارواح استاد منبع هفتگانه ذهن کیهانی، پتانسیل عقلانی جهان بزرگ، هستند. این ذهن کیهانی یک تجلی زیرمطلق ذهن سومین منبع و مرکز، و به طرق مشخص، به طور کارکردی به ذهن ایزد متعال در حال تکامل مربوط است.

در کره‌ای مثل یورنسیا ما با تأثیر مستقیم هفت روح استاد در امور نژادهای بشری مواجه نمی‌شویم. شما تحت تأثیر بلافصل روح آفرینشگر نبادان زندگی می‌کنید. با این حال همین ارواح استاد بر واکنشهای بنیادین ذهن تمامی مخلوقات مسلط هستند، زیرا آنها منابع واقعی پتانسیلهای عقلانی و روحی هستند که در زندگی آن افرادی که ساکن کرات تکاملی زمان و فضا هستند در جهانهای محلی برای کارکرد ویژگی یافته‌اند.

واقعیت ذهن کیهانی خویشاوندی انواع گوناگون اذهان بشری و فوق بشری را روشن می‌سازد. نه تنها ارواح خویشاوند به یکدیگر جذب می‌شوند، بلکه همچنین اذهان خویشاوند بسیار برادرانه هستند و به سمت همکاری با یکدیگر تمایل دارند. گاهی اوقات مشاهده می‌شود که اذهان بشری در کتالهای شباهت حیرت‌انگیز و توافق غیرقابل توضیح حرکت می‌کنند.

در تمامی ارتباطات شخصیتی ذهن کیهانی کیفیتی وجود دارد که می‌توان آن را "واکنش نسبت به واقعیت" نام نهاد. این عطیه سراسری کیهانی مخلوقات صاحب اراده است که آنان را از تبدیل شدن به قربانیهای درمانده پیش پندارهای ضمنی علم، فلسفه، و مذهب نجات می‌دهد. این حساسیت واقعی ذهن کیهانی نسبت به برخی از فازهای واقعیت واکنش نشان می‌دهد، درست همانطور که انرژی - ماده نسبت به جاذبه واکنش نشان می‌دهد. باز صحیح‌تر خواهد بود که گفته شود این واقعیات فوق مادی نسبت به ذهن کیهان چنین واکنش نشان می‌دهند.

ذهن کیهانی به گونه‌ای پایدار در سه سطح از واقعیت جهان واکنش نشان می‌دهد (واکنش را می‌شناسد). این واکنشها برای اذهان کاملاً استدلالگر و ژرف اندیش به خودی خود آشکار هستند:

1- علیت — قلمرو واقعیت حسهای فیزیکی، قلمروهای علمی حاوی هم شکلی منطقی، تمایز چیز واقعی و غیرواقعی، نتایج انعکاسی بر مبنای واکنش کیهانی. این شکل محاسباتی شناخت کیهانی است.

his superuniverse of nativity. Even in the Corps of the Finality, when it is desired to arrive at or to portray a *complete* Trinity relationship to the evolutionary creation, always a group of seven finalizers is assembled, one from each superuniverse.

6. THE COSMIC MIND

^{1661 (191.4)} The Master Spirits are the sevenfold source of the cosmic mind, the intellectual potential of the grand universe. This cosmic mind is a subabsolute manifestation of the mind of the Third Source and Center and, in certain ways, is functionally related to the mind of the evolving Supreme Being.

^{1662 (191.5)} On a world like Urantia we do not encounter the direct influence of the Seven Master Spirits in the affairs of the human races. You live under the immediate influence of the Creative Spirit of Nebadon. Nevertheless these same Master Spirits dominate the basic reactions of all creature mind because they are the actual sources of the intellectual and spiritual potentials which have been specialized in the local universes for function in the lives of those individuals who inhabit the evolutionary worlds of time and space.

^{1663 (191.6)} The fact of the cosmic mind explains the kinship of various types of human and superhuman minds. Not only are kindred spirits attracted to each other, but kindred minds are also very fraternal and inclined towards co-operation the one with the other. Human minds are sometimes observed to be running in channels of astonishing similarity and inexplicable agreement.

^{1664 (191.7)} There exists in all personality associations of the cosmic mind a quality which might be denominated the "reality response." It is this universal cosmic endowment of will creatures which saves them from becoming helpless victims of the implied a priori assumptions of science, philosophy, and religion. This reality sensitivity of the cosmic mind responds to certain phases of reality just as energy-material responds to gravity. It would be still more correct to say that these supermaterial realities so respond to the mind of the cosmos.

^{1665 (192.1)} The cosmic mind unfailingly responds (recognizes response) on three levels of universe reality. These responses are self-evident to clear-reasoning and deep-thinking minds. These levels of reality are:

^{1666 (192.2)} 1. *Causation* — the reality domain of the physical senses, the scientific realms of logical uniformity, the differentiation of the factual and the nonfactual, reflective conclusions based on cosmic response. This is the mathematical form of the cosmic discrimination.

2- وظیفه — قلمرو واقعیت انسانها در عالم فلسفی، عرصه استدلال، شناخت صحیح و غلط نسبی. این شکل قضایی شناخت کیهانی است.

3- پرستش — قلمرو معنوی واقعیت تجربه مذهبی، درک شخصی همدی الهی، شناخت ارزشهای روحی، تضمین بقای جاودانه، صعود از موقعیت خادمان خداوند به شادی و رهایی فرزندان خداوند. این بالاترین بصیرت ذهن کیهانی، شکل حرمتی و پرستشی شناخت کیهانی است.

این بینشهای علمی، اخلاقی، و معنوی، این واکنشهای کیهانی، ذاتی ذهن کیهانی هستند، که تمامی مخلوقات ارادی را بهرمنند می‌سازد. تجربه زندگی کردن هرگز در توسعه این سه درون بینی کیهانی ناتوان نیست؛ آنها در خود آگاهی نسبت به ژرف اندیشی اساسی هستند. اما غم‌انگیز است که نگاشته شود اشخاص بسیار اندکی در یورشیا از بارور ساختن این کیفیتهای فکر کردن شجاعانه و مستقل کیهانی شادمان می‌شوند.

در عطیای ذهنی جهان محلی، این سه بینش ذهن کیهانی در بر گیرنده پیش پندارهایی است که این را برای انسان میسر می‌سازد که در قلمروهای علم، فلسفه، و مذهب به صورت یک شخصیت منطقی و خودآگاه عمل نماید. به بیان دیگر، شناخت واقعیت این سه تجلی بیکران از طریق یک تکنیک کیهانی خود آشکارسازی صورت می‌گیرد. ماده - انرژی از طریق منطق محاسباتی حسها شناخته می‌شود؛ ذهن - استدلال به گونه‌ای درون نگر وظیفه اخلاقی خود را می‌داند؛ روح - ایمان (پرستش) مذهب واقعیت تجربه معنوی است. این سه عامل اساسی در ژرف اندیشی ممکن است در توسعه شخصیت یگانه و هماهنگ باشند، یا ممکن است در کارکردهای مربوطه خویش نامتناسب و عملاً نامربوط شوند. اما هنگامی که یگانه می‌شوند، یک کاراکتر قوی ایجاد می‌کنند که شامل همبستگی یک علم واقعی، یک فلسفه اخلاقی، و یک تجربه راستین مذهبی می‌شود. و این سه بصیرت کیهانی است که به تجربه انسان در و با چیزها، معانی، و ارزشها اعتبار عینی، واقعیت، می‌دهد.

مقصود از تحصیلات توسعه و تیز کردن این عطیای ذاتی ذهن بشری؛ مقصود از تمدن ابراز آنها؛ مقصود از تجربه زندگی تحقق آنان؛ مقصود از مذهب متعالی ساختن آنها؛ و مقصود از شخصیت یگانگی آنها است.

7- اخلاقیات، تقوا، و شخصیت

هوشمندی به تنهایی نمی‌تواند طبیعت اخلاقی را توضیح دهد. اخلاقیات، تقوا، ذاتی شخصیت بشری است. بصیرت اخلاقی، درک وظیفه، بخشی از عطیه ذهن بشری است و به چیزهای دیگری که بخش لاینفک طبیعت بشری هستند — کنجکاو علمی و بینش معنوی — مربوط است. ذهنیت انسان بسیار فراتر از ذهنیت

^{166.7 (192.3)} 2. *Duty* — the reality domain of morals in the philosophic realm, the arena of reason, the recognition of relative right and wrong. This is the judicial form of the cosmic discrimination.

^{166.8 (192.4)} 3. *Worship* — the spiritual domain of the reality of religious experience, the personal realization of divine fellowship, the recognition of spirit values, the assurance of eternal survival, the ascent from the status of servants of God to the joy and liberty of the sons of God. This is the highest insight of the cosmic mind, the reverential and worshipful form of the cosmic discrimination.

^{166.9 (192.5)} These scientific, moral, and spiritual insights, these cosmic responses, are innate in the cosmic mind, which endows all will creatures. The experience of living never fails to develop these three cosmic intuitions; they are constitutive in the self-consciousness of reflective thinking. But it is sad to record that so few persons on Urantia take delight in cultivating these qualities of courageous and independent cosmic thinking.

^{166.10 (192.6)} In the local universe mind bestowals, these three insights of the cosmic mind constitute the a priori assumptions which make it possible for man to function as a rational and self-conscious personality in the realms of science, philosophy, and religion. Stated otherwise, the recognition of the reality of these three manifestations of the Infinite is by a cosmic technique of self-revelation. Matter-energy is recognized by the mathematical logic of the senses; mind-reason intuitively knows its moral duty; spirit-faith (worship) is the religion of the reality of spiritual experience. These three basic factors in reflective thinking may be unified and coordinated in personality development, or they may become disproportionate and virtually unrelated in their respective functions. But when they become unified, they produce a strong character consisting in the correlation of a factual science, a moral philosophy, and a genuine religious experience. And it is these three cosmic intuitions that give objective validity, reality, to man's experience in and with things, meanings, and values.

^{166.11 (192.7)} It is the purpose of education to develop and sharpen these innate endowments of the human mind; of civilization to express them; of life experience to realize them; of religion to ennoble them; and of personality to unify them.

7. MORALS, VIRTUE, AND PERSONALITY

^{167.1 (192.8)} Intelligence alone cannot explain the moral nature. Morality, virtue, is indigenous to human personality. Moral intuition, the realization of duty, is a component of human mind endowment and is associated with the other inalienables of human nature: scientific curiosity and spiritual insight. Man's mentality far transcends that of his animal

عموزاده‌های حیوانی او است، اما این طبیعت اخلاقی و مذهبی او است که او را از دنیای حیوانی به طور ویژه متمایز می‌سازد.

واکنش انتخابی یک حیوان به سطح حرکت‌انگیز رفتار محدود است. بینش ظاهری حیوانات بالاتر در یک سطح حرکت‌انگیز است و معمولاً تنها بعد از تجربه حرکت‌انگیز آزمایش و خطا پدیدار می‌شود. انسان قادر است پیش از تمامی اکتشافات یا آزمایش‌ها بینش علمی، اخلاقی، و معنوی را به کار ببرد.

فقط یک شخصیت پیش از انجام یک کار می‌تواند بداند چه می‌کند؛ فقط شخصیت‌ها پیش از کسب تجربه از بینش برخوردارند. یک شخصیت پیش از خیز برداشتن می‌تواند بنگرد و از این رو می‌تواند از نگرستن و نیز خیز برداشتن یاد بگیرد. یک حیوان غیرشخصی معمولاً فقط از طریق خیز برداشتن یاد می‌گیرد.

یک حیوان در نتیجه تجربه قادر می‌شود راه‌های گوناگون دستیابی به یک هدف را بررسی کند و بر مبنای تجربه انباشته شده یک شیوه برخورد را انتخاب نماید. اما یک شخصیت همچنین می‌تواند خود هدف را بررسی نماید و پیرامون سودمند بودن آن، ارزش آن، داوری کند. هوشمندی به تنهایی می‌تواند بهترین وسیله دستیابی به پایان بلااستثنای آن را تمیز دهد، اما یک موجود اخلاقی از بینشی برخوردار است که او را قادر می‌سازد پیامدها و نیز شیوه‌های دستیابی به آنها را از هم تمیز دهد. و به هر حال یک موجود اخلاقی در انتخاب تقوا هوشمند است. او می‌داند چه می‌کند، چرا آن را انجام می‌دهد، کجا می‌رود، و چگونه به آنجا خواهد رسید.

هنگامی که انسان در تمیز دادن فرجام‌های تلاش انسانی خویش شکست می‌خورد، خود را در سطح حیوانی وجود مشغول به کار می‌یابد. او در بهرموری از فواید برتر آن فراست مادی، تمیز اخلاقی، و بینش معنوی که به عنوان یک موجود شخصی بخش جدایی‌ناپذیر عطیه ذهن کیهانی او است شکست خورده است.

تقوا درستکاری — انطباق با کیهان — است. نام بردن از کارهای باتقوا تعریف آنها نیست، اما شناختن آنها زندگی کردن مطابق آنها است. تقوا صرفاً دانش یا حتی خرد نیست بلکه واقعیت تجربه تدریجی در دستیابی به سطوح فراز یابنده نیل کیهانی است. در زندگی روزمره انسان فانی، تقوا از طریق انتخاب متداوم نیکی به جای شرارت تحقق می‌یابد، و چنین توان انتخابی گواه برخورداری از یک طبیعت اخلاقی است.

انتخاب انسان بین نیکی و شرارت نه فقط تحت تأثیر اشتیاق طبیعت اخلاقی او قرار دارد، بلکه همچنین به وسیله تأثیراتی همچون نادانی، عدم بلوغ، و توهم. یک حس تناسب نیز به کاربرد تقوا ارتباط پیدا می‌کند، زیرا هنگامی که در نتیجه تحریف و فریب یک چیز کوچکتر به جای بزرگتر انتخاب می‌شود ممکن است فرد مرتکب شرارت شود. هنر تخمین نسبی یا اندازمگیری قیاسی به انجام کارهای پارسا منشانه قلمرو اخلاقی وارد می‌شود.

cousins, but it is his moral and religious natures that especially distinguish him from the animal world.

167.2 (193.1) The selective response of an animal is limited to the motor level of behavior. The supposed insight of the higher animals is on a motor level and usually appears only after the experience of motor trial and error. Man is able to exercise scientific, moral, and spiritual insight prior to all exploration or experimentation.

167.3 (193.2) Only a personality can know what it is doing before it does it; only personalities possess insight in advance of experience. A personality can look before it leaps and can therefore learn from looking as well as from leaping. A nonpersonal animal ordinarily learns only by leaping.

167.4 (193.3) As a result of experience an animal becomes able to examine the different ways of attaining a goal and to select an approach based on accumulated experience. But a personality can also examine the goal itself and pass judgment on its worth-whileness, its value. Intelligence alone can discriminate as to the best means of attaining indiscriminate ends, but a moral being possesses an insight which enables him to discriminate between ends as well as between means. And a moral being in choosing virtue is nonetheless intelligent. He knows what he is doing, why he is doing it, where he is going, and how he will get there.

167.5 (193.4) When man fails to discriminate the ends of his mortal striving, he finds himself functioning on the animal level of existence. He has failed to avail himself of the superior advantages of that material acumen, moral discrimination, and spiritual insight which are an integral part of his cosmic-mind endowment as a personal being.

167.6 (193.5) Virtue is righteousness — conformity with the cosmos. To name virtues is not to define them, but to live them is to know them. Virtue is not mere knowledge nor yet wisdom but rather the reality of progressive experience in the attainment of ascending levels of cosmic achievement. In the day-by-day life of mortal man, virtue is realized by the consistent choosing of good rather than evil, and such choosing ability is evidence of the possession of a moral nature.

167.7 (193.6) Man's choosing between good and evil is influenced, not only by the keenness of his moral nature, but also by such influences as ignorance, immaturity, and delusion. A sense of proportion is also concerned in the exercise of virtue because evil may be perpetrated when the lesser is chosen in the place of the greater as a result of distortion or deception. The art of relative estimation or comparative measurement enters into the practice of the virtues of the moral realm.

طبیعت اخلاقی انسان بدون هنر سنجش، تشخیصی که برای موشکافی معانی در توان او نهفته است، ناتوان است. به همین ترتیب انتخاب اخلاقی بدون آن بینش کیهانی که موجب آگاهی از ارزشهای معنوی می‌شود بیپوده است. از نقطه نظر هوشمندی، انسان به سطح یک موجود اخلاقی فراز می‌یابد زیرا از عطیه شخصیت برخوردار است.

اخلاقیات هرگز نمی‌تواند از طریق قانون یا به وسیله زور پیش رود. این یک امر شخصی و داوطلبانه است و باید از طریق ایجاد تماس اشخاص اخلاقاً معطر با آنهایی که از نظر اخلاقی کمتر واکنش‌مند هستند، اما همچنین تا اندازه‌ای مایل به انجام خواست پدر هستند اشاعه یابد.

اعمال اخلاقی آن عملکردهای بشری هستند که با بالاترین هوشمندی تعیین ویژگی می‌شوند، و با تشخیص انتخابی در گزینش فرجامهای برتر و نیز در انتخاب شیوه‌های اخلاقی برای دستیابی به این فرجامها هدایت می‌شوند. چنین رفتاری پارسا منشانه است. از این رو تقوای متعالی انتخاب قلبی انجام خواست پدر آسمانی است.

8- شخصیت یورنشایی

پدر جهانی به رسته‌های بیشمار موجودات، همینطور که در سطوح متنوع واقعیت جهان عمل می‌کند، شخصیت اعطا می‌کند. به موجودات بشری یورنشیا شخصیت نوع متناهی انسانی که در سطح فرزندان فراز یابنده خداوند عمل می‌کند اعطا شده است.

اگر چه ما به سختی می‌توانیم تعریف شخصیت را به عهده گیریم، می‌توانیم تلاش کنیم فهم خود را از عوامل شناخته شده‌ای که مجموع انرژیهای مادی، ذهنی، و روحی را تشکیل می‌دهند توصیف کنیم، انرژیهایی که ارتباط متقابلشان در بر گیرنده مکانیسمی است که پدر جهانی موجب می‌شود شخصیت عطا شده‌اش در آن، روی آن، و با آن کار کند.

شخصیت یک عطیه بی‌ظنیر حاوی طبیعت آغازین است که وجود آن مستقل از و مقدم بر اعطای تنظیم کننده فکر است. با این حال حضور تنظیم کننده تجلی کیفی شخصیت را افزایش می‌دهد. تنظیم کنندگان فکر، هنگامی که از سوی پدر می‌آیند، دارای طبیعت یکسان هستند، اما شخصیت، متنوع، آغازین، و منحصر به فرد است؛ و تجلی شخصیت از طریق طبیعت و کیفیتهای انرژیهای مربوطه‌ای که حاوی یک طبیعت مادی، ذهنی، و روحی هستند که وسیله ارگانیسمی برای تجلی شخصیت را تشکیل می‌دهند، به طور بیشتر تعدیل می‌شود و به آن مشروط می‌شود.

شخصیتهای ممکن است مشابه هم باشند، اما هرگز یکسان نیستند. اشخاص متعلق به یک سری، نوع، رسته یا الگوی مشخص ممکن است شبیه یکدیگر باشند و هستند، اما هرگز یکسان نیستند. شخصیت آن جنبه یک فرد است که ما با آن آشنا هستیم، و ما را قادر می‌سازد

167.8 (1937) Man's moral nature would be impotent without the art of measurement, the discrimination embodied in his ability to scrutinize meanings. Likewise would moral choosing be futile without that cosmic insight which yields the consciousness of spiritual values. From the standpoint of intelligence, man ascends to the level of a moral being because he is endowed with personality.

167.9 (1938) Morality can never be advanced by law or by force. It is a personal and freewill matter and must be disseminated by the contagion of the contact of morally fragrant persons with those who are less morally responsive, but who are also in some measure desirous of doing the Father's will.

167.10 (1939) Moral acts are those human performances which are characterized by the highest intelligence, directed by selective discrimination in the choice of superior ends as well as in the selection of moral means to attain these ends. Such conduct is virtuous. Supreme virtue, then, is wholeheartedly to choose to do the will of the Father in heaven.

8. URANTIA PERSONALITY

168.1 (1941) The Universal Father bestows personality upon numerous orders of beings as they function on diverse levels of universe actuality. Urantia human beings are endowed with personality of the finite-mortal type, functioning on the level of the ascending sons of God.

168.2 (1942) Though we can hardly undertake to define personality, we may attempt to narrate our understanding of the known factors which go to make up the ensemble of material, mental, and spiritual energies whose interassociation constitutes the mechanism wherein and whereon and wherewith the Universal Father causes his bestowed personality to function.

168.3 (1943) Personality is a unique endowment of original nature whose existence is independent of, and antecedent to, the bestowal of the Thought Adjuster. Nevertheless, the presence of the Adjuster does augment the qualitative manifestation of personality. Thought Adjusters, when they come forth from the Father, are identical in nature, but personality is diverse, original, and exclusive; and the manifestation of personality is further conditioned and qualified by the nature and qualities of the associated energies of a material, mindal, and spiritual nature which constitute the organismal vehicle for personality manifestation.

168.4 (1944) Personalities may be similar, but they are never the same. Persons of a given series, type, order, or pattern may and do resemble one another, but they are never identical. Personality is that feature of an individual which we know, and which

چنین موجودی را در یک زمان آینده صرف نظر از طبیعت و گستره تغییرات در شکل، ذهن، یا وضعیت روحی تعیین هویت کنیم. شخصیت آن بخش از هر فرد است که ما را قادر می‌سازد آن شخص را به عنوان فردی که از پیش شناخته‌ایم، صرف نظر از این که به دلیل تغییر وسیله ابراز و تجلی شخصیتش چقدر ممکن است تغییر کرده باشد، بشناسیم و به طور قطعی تعیین هویت کنیم.

شخصیت مخلوق با دو پدیده خود جلومگر و ویژه حاوی رفتار واکنشی انسانی تمیز داده می‌شود: خودآگاهی و اراده آزاد نسبی مربوطه.

خودآگاهی شامل آگاهی عقلانی از واقعیت شخصیت است؛ آن در بر گیرنده توانایی شناخت واقعیت شخصیت‌های دیگر است. آن نشانگر ظرفیت برای تجربه فردی در واقعیت‌های کیهانی و با آنها است که برابر با دستیابی به وضعیت هویت در روابط شخصیتی جهان می‌باشد. خودآگاهی به معنی شناخت واقعیت خدمت ذهنی و درک استقلال نسبی اراده آزاد خلاق و تعیین کننده است.

اراده آزاد نسبی که خودآگاهی شخصیت بشری را تعیین ویژگی می‌نماید درگیر اینها می‌باشد:

- 1- تصمیم اخلاقی، بالاترین خرد.
- 2- گزینش معنوی، تشخیص حقیقت.
- 3- مهر عاری از خودخواهی، خدمت برادرانه.
- 4- همکاری هدفمند، وفاداری گروهی.
- 5- بینش کیهانی، درک معانی جهان.
- 6- جانفشانی شخصیت، وقف با جان و دل به انجام خواست پدر.
- 7- پرستش، پیگیری صادقانه ارزشهای الهی و مهر با جان و دل به ارزش دهنده الهی.

به نوع یورنشایی شخصیت بشری می‌توان به این صورت نگرینست که در یک مکانیسم فیزیکی عمل می‌کند که شامل تعدیل سیاره‌ای نوع نبادانی ارگانیزم است که به نوع الکترو - شیمیایی فعال سازی حیات تعلق دارد و از عطیه نوع نبادانی سری اروانتانی ذهن کیهانی الگوی تولید مثل والدین برخوردار است. اعطای هدیه الهی شخصیت به چنین مکانیسم ذهن عطیه یافته انسانی موجب اعطای حرمت شهروندی کیهانی می‌شود و چنین مخلوق انسانی را قادر می‌سازد که نسبت به شناخت بنیادین سه واقعیت اساسی ذهنی کیهان فوراً واکنشمند شود:

- 1- شناخت محاسباتی یا منطقی همسانی علیت فیزیکی.
- 2- شناخت مستدل وظیفه رفتار اخلاقی.

enables us to identify such a being at some future time regardless of the nature and extent of changes in form, mind, or spirit status. Personality is that part of any individual which enables us to recognize and positively identify that person as the one we have previously known, no matter how much he may have changed because of the modification of the vehicle of expression and manifestation of his personality.

^{1685 (194.5)} Creature personality is distinguished by two self-manifesting and characteristic phenomena of mortal reactive behavior: self-consciousness and associated relative free will.

^{1686 (194.6)} Self-consciousness consists in intellectual awareness of personality actuality; it includes the ability to recognize the reality of other personalities. It indicates capacity for individualized experience in and with cosmic realities, equating to the attainment of identity status in the personality relationships of the universe. Self-consciousness connotes recognition of the actuality of mind ministration and the realization of relative independence of creative and determinative free will.

^{1687 (194.7)} The relative free will which characterizes the self-consciousness of human personality is involved in:

- ^{1688 (194.8)} 1. Moral decision, highest wisdom.
- ^{1689 (194.9)} 2. Spiritual choice, truth discernment.
- ^{16810 (194.10)} 3. Unselfish love, brotherhood service.
- ^{16811 (194.11)} 4. Purposeful co-operation, group loyalty.
- ^{16812 (194.12)} 5. Cosmic insight, the grasp of universe meanings.
- ^{16813 (194.13)} 6. Personality dedication, wholehearted devotion to doing the Father's will.
- ^{16814 (195.1)} 7. Worship, the sincere pursuit of divine values and the wholehearted love of the divine Value-Giver.

^{16815 (195.2)} The Urantia type of human personality may be viewed as functioning in a physical mechanism consisting of the planetary modification of the Nebadon type of organism belonging to the electrochemical order of life activation and endowed with the Nebadon order of the Orvonton series of the cosmic mind of parental reproductive pattern. The bestowal of the divine gift of personality upon such a mind-endowed mortal mechanism confers the dignity of cosmic citizenship and enables such a mortal creature forthwith to become reactive to the constitutive recognition of the three basic mind realities of the cosmos:

- ^{16816 (195.3)} 1. The mathematical or logical recognition of the uniformity of physical causation.
- ^{16817 (195.4)} 2. The reasoned recognition of the obligation of moral conduct.

3- درک مؤمنانه پرستش همدانۀ الوهیت، که با خدمت مهرآمیز به بشریت همراه است.

کارکرد کامل چنین عطیۀ شخصیت آغاز درک خویشاوندی الوهیت است. چنین خویشتنی، که با یک قطعه پیش شخصی خدای پدر مورد سکنی واقع شده است، در حقیقت و در واقع یک فرزند معنوی خداوند است. چنین مخلوقی نه تنها نشانگر ظرفیت دریافت هدیه حضور الهی است بلکه همچنین پاسخ واکتشمند نسبت به مدار شخصیت - جاذبه پدر بهشتی تمامی شخصیتها را به نمایش می‌گذارد.

9- واقعیت خودآگاهی بشری

مخلوق شخصی برخوردار از عطیۀ ذهن کیهانی و مورد سکنی واقع شده توسط تنظیم کننده، از شناخت و درک ذاتی واقعیت انرژی، واقعیت ذهن، و واقعیت روح برخوردار است. از این رو مخلوق صاحب اراده با قدرت تشخیص واقعیت، قانون، و مهر خداوند مجهز است. صرف نظر از این سه بخش انتقال ناپذیر خودآگاهی بشری، تمامی تجربه بشری به راستی ذهنی است به جز این که درک درون بینانه معتبر به پیوند از این سه واکتش واقعیت جهان که حاوی شناخت کیهانی است متصل است.

انسان خدانشناس قادر است ارزش پیوند این سه کیفیت کیهانی را در تکامل روان در حال بقا حس کند، کار عظیم انسان در خیمه‌گاه فیزیکی که در آن ذهن اخلاقی برای دوگانه ساختن روان فناپذیر با روح الهی ساکن تشریک مساعی می‌کند. روان از بدو وجودش واقعی است؛ آن از کیفیتهای بقای کیهانی برخوردار است.

اگر انسان فانی نتواند از مرگ طبیعی بقا یابد، ارزشهای واقعی معنوی تجربه انسانیش به عنوان بخشی از تجربه مداوم تنظیم کننده فکر بقا می‌یابد. ارزشهای شخصیتی چنین فرد بقا نیافته‌ای به عنوان عاملی در شخصیت ایزد متعال در حال واقعیت یافتن بقا می‌یابد. چنین کیفیتهای بقا یابنده شخصیتی از هویت محروم هستند اما نه از ارزشهای تجربی که در طول حیات انسانی در جسم انباشته شده‌اند. بقای هویت به بقای روان فناپذیر برخوردار از وضعیت مورانشیایی و ارزش فزاینده الهی بستگی دارد. هویت شخصیت در بقای روان و از طریق آن بقا می‌یابد.

خودآگاهی بشری به معنی شناخت واقعیت خویشتن غیر از خویشتن آگاه می‌باشد و علاوه بر آن به معنی این است که این آگاهی متقابل است، و این که خویشتن آنطور که می‌شناسد شناخته می‌شود. این به یک طریقه کاملاً بشری در حیات اجتماعی انسان نشان داده می‌شود. اما شما نمی‌توانید آنطور که از واقعیت وجود خداوند که در درون شما زندگی می‌کند از واقعیت یک موجود ممنوع چنان به طور مطلق مطمئن باشید. آگاهی اجتماعی همچون خدا آگاهی انتقال ناپذیر نیست؛ آن یک توسعه فرهنگی است و به دانش، سمبلها، و کمکهای عطیای بنیادین انسان — علم، اخلاقیات، و مذهب — وابسته است. و این هدایای اجتماعی شده کیهانی تمدن را تشکیل

168.18 (195.5) 3. The faith-grasp of the fellowship worship of Deity, associated with the loving service of humanity.

168.19 (195.6) The full function of such a personality endowment is the beginning realization of Deity kinship. Such a selfhood, indwelt by a prepersonal fragment of God the Father, is in truth and in fact a spiritual son of God. Such a creature not only discloses capacity for the reception of the gift of the divine presence but also exhibits reactive response to the personality-gravity circuit of the Paradise Father of all personalities.

9. REALITY OF HUMAN CONSCIOUSNESS

169.1 (195.7) The cosmic-mind-endowed, Adjuster-indwelt, personal creature possesses innate recognition-realization of energy reality, mind reality, and spirit reality. The will creature is thus equipped to discern the fact, the law, and the love of God. Aside from these three inalienables of human consciousness, all human experience is really subjective except that intuitive realization of validity attaches to the unification of these three universe reality responses of cosmic recognition.

169.2 (195.8) The God-discerning mortal is able to sense the unification value of these three cosmic qualities in the evolution of the surviving soul, man's supreme undertaking in the physical tabernacle where the moral mind collaborates with the indwelling divine spirit to dualize the immortal soul. From its earliest inception the soul is *real*; it has cosmic survival qualities.

169.3 (195.9) If mortal man fails to survive natural death, the real spiritual values of his human experience survive as a part of the continuing experience of the Thought Adjuster. The personality values of such a nonsurvivor persist as a factor in the personality of the actualizing Supreme Being. Such persisting qualities of personality are deprived of identity but not of experiential values accumulated during the mortal life in the flesh. The survival of identity is dependent on the survival of the immortal soul of morontia status and increasingly divine value. Personality identity survives in and by the survival of the soul.

169.4 (195.10) Human self-consciousness implies the recognition of the reality of selves other than the conscious self and further implies that such awareness is mutual; that the self is known as it knows. This is shown in a purely human manner in man's social life. But you cannot become so absolutely certain of a fellow being's reality as you can of the reality of the presence of God that lives within you. The social consciousness is not inalienable like the God-consciousness; it is a cultural development and is dependent on knowledge, symbols, and the contributions of the

می‌دهند.

تمدن‌ها به این علت بی‌ثبات هستند که کیهانی نیستند؛ آنها ذاتی افراد نژادها نیستند. آنها باید از طریق مجموع کمک‌های عوامل بنیادین انسانی — علم، اخلاقیات، و مذهب — پرورش یابند. تمدن‌ها می‌آیند و می‌روند، اما علم، اخلاقیات، و مذهب همیشه از سقوط جان به در می‌برند.

عیسی نه تنها خداوند را به انسان آشکار ساخت، بلکه همچنین یک آشکارسازی جدیدی از انسان را به خود و به سایر انسانها نمایان نمود. شما در زندگی عیسی انسان را در بهترین صورت خود می‌بینید. از این رو انسان به گونه‌ای بسیار زیبا واقعی می‌شود زیرا عیسی مقدار بسیار زیادی از خداوند را در زندگی خویش داشت، و درک (شناخت) خداوند در تمامی انسانها انتقال ناپذیر و بنیادین است.

عدم خودخواهی، جدا از غریزه پدر و مادری، مجموعاً طبیعی نیست. سایر اشخاص به طور طبیعی مورد مهر واقع نمی‌شوند یا به گونه‌ای اجتماعی مورد خدمت واقع نمی‌شوند. به روشنگری استدلال، اخلاقیات، و تمایل شدید به مذهب، خدا شناسی، نیاز است تا یک نظم اجتماعی عاری از خودخواهی و نوع دوستانه ایجاد شود. آگاهی خود انسان از شخصیت، خود آگاهی، نیز به همین واقعیت آگاهی ذاتی دیگر، این توانایی ذاتی برای شناخت و درک واقعیت شخصیت دیگر، که از بشری تا الهی دامنه دارد، مستقیماً وابسته است.

آگاهی اجتماعی عاری از خودخواهی در بن باید یک آگاهی مذهبی باشد؛ یعنی اگر واقع بینانه باشد؛ در غیر این صورت آن یک انتزاع صرفاً ذهنی فلسفی است و از این رو عاری از مهر است. فقط یک فرد خداشناس می‌تواند آنطور که خود را دوست دارد شخص دیگری را دوست بدارد.

خود آگاهی اساساً یک آگاهی اشتراکی است: خدا و انسان، پدر و پسر، خالق و مخلوق. در خود آگاهی بشری چهار درک واقعیت جهان نهفته و نهاده است:

1- جستجو برای دانش، منطق علم.

2- جستجو برای ارزشهای اخلاقی، حس وظیفه.

3- جستجو برای ارزشهای معنوی، تجربه مذهبی.

4- جستجو برای ارزشهای شخصیتی، توانایی شناخت واقعیت خداوند به عنوان یک شخصیت و درک همزمان رابطه برادرانه ما با شخصیت‌های هموع.

شما به این علت نسبت به انسان به عنوان برادر آفریده شده‌تان آگاه می‌شوید که از پیش نسبت به خداوند به عنوان پدر آفریننده خویش آگاه هستید. پدر بودن رابطه‌ای است که ما شناخت برادر بودن را از طریق آن استدلال می‌کنیم. و پدر بودن برای تمامی مخلوقات اخلاقی یک واقعیت جهان می‌شود، یا ممکن است بشود،

constitutive endowments of man — science, morality, and religion. And these cosmic gifts, socialized, constitute civilization.

169.5 (196.1) Civilizations are unstable because they are not cosmic; they are not innate in the individuals of the races. They must be nurtured by the combined contributions of the constitutive factors of man — science, morality, and religion. Civilizations come and go, but science, morality, and religion always survive the crash.

169.6 (196.2) Jesus not only revealed God to man, but he also made a new revelation of man to himself and to other men. In the life of Jesus you see man at his best. Man thus becomes so beautifully real because Jesus had so much of God in his life, and the realization (recognition) of God is inalienable and constitutive in all men.

169.7 (196.3) Unselfishness, aside from parental instinct, is not altogether natural; other persons are not naturally loved or socially served. It requires the enlightenment of reason, morality, and the urge of religion, God-knowingness, to generate an unselfish and altruistic social order. Man's own personality awareness, self-consciousness, is also directly dependent on this very fact of innate other-awareness, this innate ability to recognize and grasp the reality of other personality, ranging from the human to the divine.

169.8 (196.4) Unselfish social consciousness must be, at bottom, a religious consciousness; that is, if it is objective; otherwise it is a purely subjective philosophic abstraction and therefore devoid of love. Only a God-knowing individual can love another person as he loves himself.

169.9 (196.5) Self-consciousness is in essence a communal consciousness: God and man, Father and son, Creator and creature. In human self-consciousness four universe-reality realizations are latent and inherent:

169.10 (196.6) 1. The quest for knowledge, the logic of science.

169.11 (196.7) 2. The quest for moral values, the sense of duty.

169.12 (196.8) 3. The quest for spiritual values, the religious experience.

169.13 (196.9) 4. The quest for personality values, the ability to recognize the reality of God as a personality and the concurrent realization of our fraternal relationship with fellow personalities.

169.14 (196.10) You become conscious of man as your creature brother because you are already conscious of God as your Creator Father. Fatherhood is the relationship out of which we reason ourselves into the recognition of brotherhood. And Fatherhood becomes, or may

زیرا پدر خودش به تمامی چنین موجوداتی شخصیت عطا کرده است و آنان را در حیطه دسترسی مدار جهانی شخصیت احاطه کرده است. ما خداوند را پرستش می‌کنیم، نخست به این دلیل که او بوده و هست، سپس به این دلیل که در ما هست، و آخر به این دلیل که ما در او هستیم.

آیا عجیب است که ذهن کیهانی باید به طور خود آگاه از منبع خودش، ذهن بیکران روح بیکران، آگاه باشد، و در همان حال از واقعیت فیزیکی جهانهای گسترده، واقعیت روحی پسر جاودان، و واقعیت شخصیت پدر جهانی، آگاه باشد؟

[مسئولیت این مقاله به عهده یک بازرس جهانی از یوورسا می‌باشد.]

become, a universe reality to all moral creatures because the Father has himself bestowed personality upon all such beings and has encircuited them within the grasp of the universal personality circuit. We worship God, first, because *he is*, then, because *he is in us*, and last, because *we are in him*.

^{169.15 (196.11)} Is it strange that the cosmic mind should be self-consciously aware of its own source, the infinite mind of the Infinite Spirit, and at the same time conscious of the physical reality of the far-flung universes, the spiritual reality of the Eternal Son, and the personality reality of the Universal Father?

^{169.16 (196.12)} [Sponsored by a Universal Censor from Uversa.]

مقاله 17. هفت گروه روحی متعال

018 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 016

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 17

هفت گروه روحی متعال

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- هفت مدیر عالی اجرایی
- 2- مجستان — رئیس بازتاب
- 3- ارواح بازتابگر
- 4- یاوران بازتاب تصویر
- 5- هفت روح مدارها
- 6- ارواح آفرینشگر جهان محلی
- 7- ارواح یاور ذهن
- 8- کارکردهای ارواح متعال

PAPER 17

THE SEVEN SUPREME SPIRIT GROUPS

SECTIONS

Introduction

1. The Seven Supreme Executives
2. Majeston — Chief of Reflectivity
3. The Reflective Spirits
4. The Reflective Image Aids
5. The Seven Spirits of the Circuits
6. The Local Universe Creative Spirits
7. The Adjutant Mind-Spirits
8. Functions of the Supreme Spirits

مقدمه مقاله

هفت گروه روحی متعال مدیران هماهنگ کننده جهانی دولت هفت قطعه جهان بزرگ هستند. اگر چه سه گروه زیرین همگی در زمره خانواده کارکردی روح بیکران ردبندی شده‌اند، معمولاً به عنوان فرزندان تثلیث بهشت طبقه‌بندی می‌شوند:

- 1- هفت روح استاد.
- 2- هفت مدیر عالی اجرایی.
- 3- ارواح بازتابگر.
- چهار گروه باقیمانده توسط اعمال خلاق روح بیکران یا توسط همیاران آنها که از وضعیت خلاق برخوردارند به وجود آورده می‌شوند:
- 4- یاوران بازتاب تصویر.
- 5- هفت روح مدارها.
- 6- ارواح آفرینشگر جهان محلی.
- 7- ارواح یاور ذهن.
- این هفت رسته در یورسا به عنوان هفت گروه

INTRODUCTION

17:01 (197:1) THE seven Supreme Spirit groups are the universal co-ordinating directors of the seven-segmented administration of the grand universe. Although all are classed among the functional family of the Infinite Spirit, the following three groups are usually classified as children of the Paradise Trinity:

17:02 (197:2) 1. The Seven Master Spirits.

17:03 (197:3) 2. The Seven Supreme Executives.

17:04 (197:4) 3. The Reflective Spirits.

17:05 (197:5) The remaining four groups are brought into being by the creative acts of the Infinite Spirit or by his associates of creative status:

17:06 (197:6) 4. The Reflective Image Aids.

17:07 (197:7) 5. The Seven Spirits of the Circuits.

17:08 (197:8) 6. The Local Universe Creative Spirits.

17:09 (197:9) 7. The Adjutant Mind-Spirits.

17:10 (197:10) These seven orders are known on

روحی متعال شناخته شده‌اند. حوزه کارکردی آنها از حضور شخصی هفت روح استاد در پیرامون جزیره جاودان، تا هفت قمر بهشتی روح، مدارهای هاونا، دولتهای ابرجهانها، و دولت و مدیریت جهانهای محلی، حتی تا خدمت دون مرتبه یاوران که به قلمروهای ذهن تکاملی در کرات زمان و فضا اعطا شده امتداد می‌یابد.

هفت روح استاد مدیران هماهنگ کننده این قلمرو پهناور اداری می‌باشند. آنها در برخی امور مربوط به تنظیم اداری نیروی سازمان یافته فیزیکی، انرژی ذهنی، و خدمت غیرشخصی روحی شخصاً و به طور مستقیم عمل می‌کنند، و در سایر امور از طریق دستیاران گوناگونشان عمل می‌کنند. در کلیه اموری که از طبیعت اجرایی برخوردار باشد — صدور احکام، مقررات، تنظیمات، و تصمیمات اداری — ارواح استاد از طریق اشخاص هفت مدیر عالی اجرایی عمل می‌کنند. در جهان مرکزی ارواح استاد ممکن است از طریق هفت روح مدارهای هاونا عمل کنند. آنها در ستادهای مرکزی هفت ابرجهان خود را از طریق کانال ارواح بازتاب آشکار می‌سازند و از طریق اشخاص قدمای ایامها، که از طریق یاوران بازتاب تصویر با آنها در ارتباط شخصی هستند، عمل می‌کنند.

هفت روح استاد با دولت جهان زیر دادگاههای قدمای ایامها به طور مستقیم و شخصاً تماس نمی‌گیرند. جهان محلی شما به عنوان بخشی از ابرجهان ما توسط روح استاد اروانتان مورد سرپرستی واقع می‌شود، اما کارکرد او در رابطه با موجودات بومی نبادان توسط روح آفرینشگر مادر ساکن سلوینگتون، ستاد مرکزی جهان محلی شما، فوراً به انجام می‌رسد و شخصاً سرپرستی می‌شود.

1- هفت مدیر عالی اجرایی

ستاد مرکزی اجرایی ارواح استاد هفت قمر بهشتی روح بیکران را که بین کرات درخشانده پسر جاودان و داخلی‌ترین مدار هاونا به دور جزیره مرکزی می‌چرخند اشغال می‌کند. این کرات اجرایی تحت سرپرستی مدیران عالی اجرایی قرار دارند. آنها یک گروه هفت‌تایی هستند که توسط پدر، پسر، و روح مطابق مشخصات تعیین شده توسط هفت روح استاد برای نوع موجوداتی که بتوانند به عنوان نمایندگان جهانی آنها عمل کنند سه‌گانه شده‌اند.

ارواح استاد از طریق این مدیران عالی اجرایی با بخشهای گوناگون دولتهای ابرجهان ارتباط حفظ می‌کنند. آنها هستند که به اندازه بسیار زیاد روندهای بنیادین ساختاری هفت ابرجهان را تعیین می‌کنند. آنها به گونه‌ای بکثافت و الهی کامل هستند، اما همچنین از تنوع شخصیت برخوردارند. آنها سرپرست مسئول ندارند، و هر بار که با یکدیگر دیدار می‌کنند یکی از افراد خود را

Uversa as the seven Supreme Spirit groups. Their functional domain extends from the personal presence of the Seven Master Spirits on the periphery of the eternal Isle, through the seven Paradise satellites of the Spirit, the Havona circuits, the governments of the superuniverses, and the administration and supervision of the local universes, even to the lowly service of the adjutants bestowed upon the realms of evolutionary mind on the worlds of time and space.

170.11 (197.11) The Seven Master Spirits are the co-ordinating directors of this far-flung administrative realm. In some matters pertaining to the administrative regulation of organized physical power, mind energy, and impersonal spirit ministry, they act personally and directly, and in others they function through their multifarious associates. In all matters of an executive nature — rulings, regulations, adjustments, and administrative decisions — the Master Spirits act in the persons of the Seven Supreme Executives. In the central universe the Master Spirits may function through the Seven Spirits of the Havona Circuits; on the headquarters of the seven superuniverses they reveal themselves through the channel of the Reflective Spirits and act through the persons of the Ancients of Days, with whom they are in personal communication through the Reflective Image Aids.

170.12 (197.12) The Seven Master Spirits do not directly and personally contact universe administration below the courts of the Ancients of Days. Your local universe is administered as a part of our superuniverse by the Master Spirit of Orvonton, but his function in relation to the native beings of Nebadon is immediately discharged and personally directed by the Creative Mother Spirit resident on Salvington, the headquarters of your local universe.

1. THE SEVEN SUPREME EXECUTIVES

171.1 (198.1) The executive headquarters of the Master Spirits occupy the seven Paradise satellites of the Infinite Spirit, which swing around the central Isle between the shining spheres of the Eternal Son and the innermost Havona circuit. These executive spheres are under the direction of the Supreme Executives, a group of seven who were trinitized by the Father, Son, and Spirit in accordance with the specifications of the Seven Master Spirits for beings of a type that could function as their universal representatives.

171.2 (198.2) The Master Spirits maintain contact with the various divisions of the superuniverse governments through these Supreme Executives. It is they who very largely determine the basic constitutive trends of the seven superuniverses. They are uniformly and divinely perfect, but they also possess diversity of personality. They have no presiding head; each time they meet together, they

انتخاب می‌کنند تا ریاست آن شورای مشترک را به عهده گیرد. آنها مرتباً به بهشت سفر می‌کنند تا با هفت روح استاد تشکیل جلسه دهند.

هفت مدیر عالی اجرایی به صورت هماهنگ کنندگان اداری جهان بزرگ عمل می‌کنند؛ می‌توان آنها را به عنوان هیئت مدیره سرپرستی کننده آفرینش پس هاونا نامید. آنها درگیر امور داخلی بهشت نیستند، و گستره محدود فعالیت هاونایی خود را از طریق هفت روح مدارها هدایت می‌کنند. سوا از آن، محدودیتهای اندکی در گستره سرپرستی آنها وجود دارد. آنها درگیر هدایت چیزهای فیزیکی، عقلانی، و روحی هستند؛ آنها همه چیز را می‌بینند، همه چیز را می‌شنوند، همه چیز را حس می‌کنند، حتی از تمامی آنچه که در هفت ابرجهان و در هاونا رخ می‌دهد اطلاع دارند.

این مدیران عالی اجرایی سیاستها را به وجود نمی‌آورند، و کارکردهای جهان را نیز تعدیل نمی‌کنند. آنها درگیر اجرای برنامه‌های ربانیت هستند که توسط هفت روح استاد رسماً اعلام می‌شود. آنها در حکومت قدمای ایامها در ابرجهانها یا در حاکمیت پسران آفریننده در جهانهای محلی نیز دخالت نمی‌کنند. آنها مدیران اجرایی هماهنگ کننده‌ای هستند که کارکردشان اجرای مجموع سیاستهای تمامی فرمانروایان در جهان بزرگ که به روال معمول منصوب شده‌اند می‌باشد.

هر یک از مدیران اجرایی و تسهیلات قلمرو آنها به اداره مؤثر یک ابرجهان تنها تخصیص یافته است. مدیر عالی اجرایی شماره یک، که در کره اجرایی شماره یک عمل می‌کند کاملاً به امور ابرجهان شماره یک مشغول است، و به همین ترتیب تا مدیر عالی اجرایی شماره هفت که از هفتمین قمر بهشتی روح کار می‌کند و انرژیهای خود را به سرپرستی هفتمین ابرجهان تخصیص می‌دهد. نام این هفتمین گستره اروانتان است، چرا که اقمار بهشتی روح از نامهای یکسان همچون ابرجهانهای مربوطه خود برخوردارند؛ در واقع ابرجهانها به سان آنها نامیده شدند.

در کره اجرایی ابرجهان هفتم پرسنلی که درگیر نظم و ترتیب دادن به امور اروانتان هستند به اعدادی برخورد می‌کنند که فراتر از درک بشری است و عملاً شامل هر رسته از موجودات هوشمند آسمانی می‌شود. کلیه سرویسهای اعزام شخصیت در ابرجهان (به استثنای ارواح الهام یافته تثلیث و تنظیم کنندگان فکر) در سفرهای جهانی خود به بهشت و از بهشت از میان یکی از این هفت کرات اجرایی عبور می‌کنند، و دفاتر مرکزی ثبت برای کلیه شخصیتهای آفریده شده توسط سومین منبع و مرکز که در ابرجهانها عمل می‌کنند در اینجا نگاهداری می‌شوند. سیستم ثبت مادی، مورانشیایی، و روحی در یکی از این کرات اجرایی روح حتی موجودی از رتبه من را به شگفت می‌آورد.

زیردستان بلافصل مدیران عالی اجرایی عمدتاً شامل پسران سه‌گانه شده شخصیتهای بهشت - هاونا و فرزندان سه‌گانه شده فارغ‌التحصیلان جلال یافته انسانی

choose one of their number to preside over that joint council. Periodically they journey to Paradise to sit in council with the Seven Master Spirits.

17:1.3 (198:3) The Seven Supreme Executives function as the administrative co-ordinators of the grand universe; they might be termed the board of managing directors of the post-Havona creation. They are not concerned with the internal affairs of Paradise, and they direct their limited spheres of Havona activity through the Seven Spirits of the Circuits. Otherwise there are few limits to the scope of their supervision; they engage in the direction of things physical, intellectual, and spiritual; they see all, hear all, feel all, even know all, that transpires in the seven superuniverses and in Havona.

17:1.4 (198:4) These Supreme Executives do not originate policies, nor do they modify universe procedures; they are concerned with the execution of the plans of divinity promulgated by the Seven Master Spirits. Neither do they interfere with the rule of the Ancients of Days in the superuniverses nor with the sovereignty of the Creator Sons in the local universes. They are the co-ordinating executives whose function it is to carry out the combined policies of all duly constituted rulers in the grand universe.

17:1.5 (198:5) Each of the executives and the facilities of his sphere are devoted to the efficient administration of a single superuniverse. Supreme Executive Number One, functioning on executive sphere number one, is wholly occupied with the affairs of superuniverse number one, and so on to Supreme Executive Number Seven, working from the seventh Paradise satellite of the Spirit and devoting his energies to the management of the seventh superuniverse. The name of this seventh sphere is Orvonton, for the Paradise satellites of the Spirit have the same names as their related superuniverses; in fact, the superuniverses were named after them.

17:1.6 (198:6) On the executive sphere of the seventh superuniverse the staff engaged in keeping straight the affairs of Orvonton runs into numbers beyond human comprehension and embraces practically every order of celestial intelligence. All superuniverse services of personality dispatch (except Inspired Trinity Spirits and Thought Adjusters) pass through one of these seven executive worlds on their universe journeys to and from Paradise, and here are maintained the central registries for all personalities created by the Third Source and Center who function in the superuniverses. The system of material, morontial, and spiritual records on one of these executive worlds of the Spirit amazes even a being of my order.

17:1.7 (198:7) The immediate subordinates of the Supreme Executives consist for the greater part of the trinitized sons of Paradise-Havona personalities

از آموزش طولانی مدت طرح فرازگرایانه زمان و فضا می‌پاشند. این پسران سه‌گانه شده توسط رئیس شورای عالی سپاه بهشتی نهایت برای خدمت با مدیران عالی اجرایی طراحی شده‌اند.

هر رئیس عالی اجرایی دو کابینه مشورتی دارد: فرزندان روح بیکران در ستاد مرکزی هر ابرجهان نمایندگانی از میان رسته‌های خود را برای خدمت در کابینه اصلی مشورتی مدیران عالی اجرایی‌شان برای یک هزار سال انتخاب می‌کنند. در تمامی اموری که روی انسانهای در حال فراز زمان تأثیر می‌گذارد، یک کابینه ثانوی وجود دارد که شامل انسانهای به بهشت دست یافته و پسران سه‌گانه شده انسانهای جلال یافته می‌شود. این مجمع توسط موجودات در حال کمال و در حال فرازی که به طور موقت در ستاد مرکزی هفت ابرجهان زندگی می‌کنند انتخاب می‌شود. کلیه رئیسان دیگر امور توسط مدیران عالی اجرایی منصوب می‌شوند.

گاه به گاه گردهماییهای بزرگی در این اقمار بهشتی روح انجام می‌شود. پسران سه‌گانه شده‌ای که به این کرات منصوب شده‌اند به همراه فرازگرایانی که به بهشت دست یافته‌اند با شخصیت‌های روحی سومین منبع و مرکز در تجدید دیدارهای تفلاها و پیروزیهای دوران زندگانی فرازگرایانه گرد هم می‌آیند. مدیران عالی اجرایی همیشه ریاست چنین گردهماییهای برادرانه را به عهده دارند.

هفت مدیر عالی اجرایی در هر هزاره بهشت یکبار مسندهای اتورینه خویش را ترک می‌کنند و به بهشت می‌روند، جایی که برای تهنیت گویی و آرزوی خیر کردن برای گروه‌های هوشمند آفرینش نشست هزاره‌ای خویش را برگزار می‌کنند. این رویداد مهم در حضور بلافصل مجستان، رئیس تمامی گروه‌های روحی بازتابگر به وقوع می‌پیوندد. و آنها بدین نحو قادر می‌شوند از طریق کارکرد بی‌نظیر بازتاب جهانی به طور همزمان با تمامی همکاران خود در جهان بزرگ ارتباط برقرار کنند.

2- مجستان — رئیس بازتاب

ارواح بازتابگر منشأ در تثلیث الهی دارند. پنجاه عدد از این موجودات بی‌نظیر و تا اندازه‌ای اسرارآمیز وجود دارد. هر بار هفت عدد از این شخصیت‌های خارق‌العاده آفریده شدند، و هر یک از این رخدادهای خلاق توسط ارتباطی از تثلیث بهشت و یکی از هفت روح استاد به وجود آمد.

این کار بسیار مهم که در سحرگاه زمان به وقوع پیوست، نمایانگر تلاش آغازین شخصیت‌های متعالی آفریننده است که توسط ارواح استاد نمایندگی می‌شدند تا به همراه تثلیث بهشت به عنوان آفرینندگان مشترک عمل کنند. این اتحاد نیروی خلاق آفرینندگان متعال با پتانسیلهای خلاق تثلیث درست همان منبع واقعیت ایزد متعال است. از این رو، هنگامی که چرخه آفرینش بازتابگر مسیر خود را طی نمود، هنگامی که هر یک از هفت روح استاد با تثلیث بهشت همگامی کامل خلاق پیدا

and of the trinitized offspring of the glorified mortal graduates from the agelong training of the ascendant scheme of time and space. These trinitized sons are designated for service with the Supreme Executives by the chief of the Supreme Council of the Paradise Corps of the Finality.

17:1.8 (199:2) Each Supreme Executive has two advisory cabinets: The children of the Infinite Spirit on the headquarters of each superuniverse choose representatives from their ranks to serve for one millennium in the primary advisory cabinet of their Supreme Executive. In all matters affecting the ascending mortals of time, there is a secondary cabinet, consisting of mortals of Paradise attainment and of the trinitized sons of glorified mortals; this body is chosen by the perfecting and ascending beings who transiently dwell on the seven superuniverse headquarters. All other chiefs of affairs are appointed by the Supreme Executives.

17:1.9 (199:3) From time to time, great conclaves take place on these Paradise satellites of the Spirit. Trinitized sons assigned to these worlds, together with the ascenders who have attained Paradise, assemble with the spirit personalities of the Third Source and Center in the reunions of the struggles and triumphs of the ascendant career. The Supreme Executives always preside over such fraternal gatherings.

17:1.10 (199:4) Once in each Paradise millennium the Seven Supreme Executives vacate their seats of authority and go to Paradise, where they hold their millennial conclave of universal greeting and well-wishing to the intelligent hosts of creation. This eventful occasion takes place in the immediate presence of Majeston, the chief of all reflective spirit groups. And they are thus able to communicate simultaneously with all their associates in the grand universe through the unique functioning of universal reflectivity.

2. MAJESTON — CHIEF OF REFLECTIVITY

17:2.1 (199:5) The Reflective Spirits are of divine Trinity origin. There are fifty of these unique and somewhat mysterious beings. Seven of these extraordinary personalities were created at a time, and each such creative episode was effected by a liaison of the Paradise Trinity and one of the Seven Master Spirits.

17:2.2 (199:6) This momentous transaction, occurring in the dawn of time, represents the initial effort of the Supreme Creator Personalities, represented by the Master Spirits, to function as cocreators with the Paradise Trinity. This union of the creative power of the Supreme Creators with the creative potentials of the Trinity is the very source of the actuality of the Supreme Being. Therefore, when the cycle of reflective creation had run its course, when each of

کردند، هنگامی که چهل و نهمین روح بازتابگر شخصیت یافت، آنگاه یک واکنش جدید و ژرف در مطلق الوهیت رخ داد که امتیازات جدید شخصیتی به ایزد متعال می‌داد و به شخصیت‌یابی مجستان، رئیس بازتاب و مرکز بهشتی تمامی کار چهل و نه روح بازتابگر و همکاران آنها در سراسر جهان جهانیانها منجر گشت.

مجستان یک شخص واقعی است، مرکز شخصی و خط‌انپذیر پدیده بازتاب در تمامی هفت ابرجهانی‌های زمان و فضا. ستاد مرکزی دائم او در بهشت نزدیک به مرکز تمامی چیزها در میعادگاه هفت روح استاد می‌باشد. او صرفاً درگیر هماهنگی و نگاهداری سرویس بازتاب در آفرینش پهناور است؛ جز این او درگیر مدیریت امور جهان نیست.

مجستان در کاتالوگ ما از شخصیت‌های بهشت درج نشده است، زیرا او تنها شخصیت موجود ربانیت است که توسط ایزد متعال در ارتباط کارکردی با مطلق الوهیت آفریده شده است. او یک شخص است، اما به طور منحصر به فرد و ظاهراً اتوماتیک درگیر این یک فاز از امور جهان می‌باشد؛ او اکنون در هیچ ظرفیت شخصی در ارتباط با رشته‌های (غیر بازتابگر) دیگر شخصیت‌های جهان عمل نمی‌کند.

آفرینش مجستان نشانگر اولین عمل متعالی خلاق ایزد متعال بود. این تمایل به عمل در ایزد متعال ارادی بود، اما واکنش حیرت‌انگیز مطلق الوهیت از پیش شناخته شده نبود. تا هنگام پدیداری هاونا در ابدیت جهان شاهد چنین واقعیت‌یابی شگرف چنین توازن عظیم و گسترده نیرویی و هماهنگی فعالیت‌های کنشی روحی نبوده است. واکنش الوهیت به خواسته‌های خلاق ایزد متعال و دستیاران او وسیعاً فراتر از مقصود هدفمند آنان بود و به اندازه زیاد بیش از پیش‌بینی‌های نظری آنان بود.

ما از این احتمال در شگفتی هستیم که اعصار آینده که طی آن ممکن است متعال و غائی به سطوح جدید ربانیت دست یابند و به حوزه‌های جدید کارکرد شخصیت فراز یابند، در قلمروهای الوهیت‌یابی باز موجودات غیرمنتظره و غیرقابل تصویری که از قدرتهای غیرقابل تصور هماهنگی افزایش یافته جهانی برخوردار خواهند بود، ممکن است شاهد چه باشند. به نظر می‌رسد که در پتانسیل واکنش مطلق الوهیت نسبت به چنین یگانگی روابط میان الوهیت تجربی و تثلیث وجودگرای بهشت حدی وجود نداشته باشد.

3- ارواح بازتابگر

منشأ چهل و نه روح بازتابگر در تثلیث است، اما هر یک از هفت رخداد خلاق ملازم با پدیداری آنها به وجود آورنده نوعی موجود بود که طبیعتش شبیه

the Seven Master Spirits had found perfect creative synchrony with the Paradise Trinity, when the forty-ninth Reflective Spirit had personalized, then a new and far-reaching reaction occurred in the Deity Absolute which imparted new personality prerogatives to the Supreme Being and culminated in the personalization of Majeston, the reflectivity chief and Paradise center of all the work of the forty-nine Reflective Spirits and their associates throughout the universe of universes.

17:23 (200:1) Majeston is a true person, the personal and infallible center of reflectivity phenomena in all seven superuniverses of time and space. He maintains permanent Paradise headquarters near the center of all things at the rendezvous of the Seven Master Spirits. He is concerned solely with the co-ordination and maintenance of the reflectivity service in the far-flung creation; he is not otherwise involved in the administration of universe affairs.

17:24 (200:2) Majeston is not included in our catalogue of Paradise personalities because he is the only existing personality of divinity created by the Supreme Being in functional liaison with the Deity Absolute. He is a person, but he is exclusively and apparently automatically concerned with this one phase of universe economy; he does not now function in any personal capacity with relation to other (nonreflective) orders of universe personalities.

17:25 (200:3) The creation of Majeston signaled the first supreme creative act of the Supreme Being. This will to action was volitional in the Supreme Being, but the stupendous reaction of the Deity Absolute was not foreknown. Not since the eternity-appearance of Havona had the universe witnessed such a tremendous factualization of such a gigantic and far-flung alignment of power and co-ordination of functional spirit activities. The Deity response to the creative wills of the Supreme Being and his associates was vastly beyond their purposeful intent and greatly in excess of their conceptual forecasts.

17:26 (200:4) We stand in awe of the possibility of what the future ages, wherein the Supreme and the Ultimate may attain new levels of divinity and ascend to new domains of personality function, may witness in the realms of the deitization of still other unexpected and undreamed of beings who will possess unimagined powers of enhanced universe co-ordination. There would seem to be no limit to the Deity Absolute's potential of response to such unification of relationships between experiential Deity and the existential Paradise Trinity.

3. THE REFLECTIVE SPIRITS

17:31 (200:5) The forty-nine Reflective Spirits are of Trinity origin, but each of the seven creative episodes attendant upon their appearance was

ویژگیهای روح استاد هم تبار بود. از این رو آنها طبیعتاً و کاراکترهای هفت ترکیب محتمل از ارتباط ویژگیهای ربانیت پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران را به طور متفاوت منعکس می‌سازند. به این دلیل لازم است که هفت تا از این ارواح بازتابگر را در ستاد مرکزی هر ابرجهان دارا باشیم. به منظور دستیابی به انعکاس کامل تمامی فازهای هر تجلی ممکن از سه الوهیت بهشت، آنطور که ممکن است چنین پدیده‌هایی در هر بخش از هفت ابرجهان به وقوع پیوندند، به یکی از هر یک از هفت نوع نیاز است. از این رو یکی از هر نوع به خدمت در هر ابرجهان تخصیص یافت. ستاد مرکزی این گروههای هفت روح نامشابه بازتابگر در پایتختهای ابرجهانها در کانون بازتاب هر قلمرو قرار دارد، و این با نقطه قطبی روحی یکسان نیست.

ارواح بازتابگر دارای نام هستند، اما این نامها در کرات فضا آشکار نشده‌اند. آنها به طبیعت و کاراکتر این موجودات مربوط هستند و بخشی از یکی از هفت راز جهانی کرات اسرارآمیز بهشت می‌باشند.

ویژگی بازتاب، پدیده سطوح ذهنی عامل مشترک، ایزد متعال، و ارواح استاد، به تمامی موجوداتی که درگیر کار این طرح عظیم هوشمندی جهانی هستند قابل انتقال است. و در اینجا یک راز بزرگ نهفته است: نه ارواح استاد و نه الوهیت‌های بهشت، به تنهایی یا به طور جمعی، این نیروهای بازتاب هم‌ارایی جهانی را درست آنطور که در این چهل و نه شخصیت رابط مجستان تجلی یافته‌اند فاش نمی‌سازند، و با این حال آنها آفرینندگان تمامی این موجودات توانای شگفت‌انگیز می‌باشند. گاهی اوقات وراثت الهی ویژگیهای مشخصی را در مخلوق آشکار می‌سازد که در آفریننده قابل تشخیص نیستند.

پرسنل سرویس بازتاب، به استثنای مجستان و ارواح بازتابگر، همگی مخلوقات روح بیکران و دستیاران بلافصل و افراد تحت فرمان او هستند. ارواح بازتابگر هر ابرجهان آفرینندگان یاوران بازتاب تصویر، صداهای شخصی آنها برای دادگاههای قدمای ایامها می‌باشند.

ارواح بازتاب صرفاً عوامل ارسال کننده نیستند؛ آنها شخصیت‌های نگاهدارنده نیز می‌باشند. فرزندان آنها، سکنافیماها، نیز شخصیت‌های نگاهدارنده یا ثبت کننده هستند. نسخه ثانویه هر چیزی که از ارزش حقیقی معنوی برخوردار باشد ثبت می‌شود، و یک اثر آن در دستگاه شخصی عضوی از یکی از رشته‌های بیشمار شخصیت‌های سکورافی که به پرسنل عظیم ارواح بازتاب تعلق دارند حفظ می‌شود.

اسناد رسمی جهانها به واسطه و از طریق فرشتگان ثبت کننده منتقل می‌شوند، اما اسناد حقیقی روحی از

productive of a type of being in nature resembling the characteristics of the coancestral Master Spirit. Thus they variously reflect the natures and characters of the seven possible combinations of the association of the divinity characteristics of the Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit. For this reason it is necessary to have seven of these Reflective Spirits on the headquarters of each superuniverse. One of each of the seven types is required in order to achieve the perfect reflection of all phases of every possible manifestation of the three Paradise Deities as such phenomena might occur in any part of the seven superuniverses. One of each type was accordingly assigned to service in each of the superuniverses. These groups of seven dissimilar Reflective Spirits maintain headquarters on the capitals of the superuniverses at the reflective focus of each realm, and this is not identical with the point of spiritual polarity.

17:32 (200:6) The Reflective Spirits have names, but these designations are not revealed on the worlds of space. They pertain to the nature and character of these beings and are a part of one of the seven universal mysteries of the secret spheres of Paradise.

17:33 (201:1) The attribute of reflectivity, the phenomenon of the mind levels of the Conjoint Actor, the Supreme Being, and the Master Spirits, is transmissible to all beings concerned in the working of this vast scheme of universal intelligence. And herein is a great mystery: Neither the Master Spirits nor the Paradise Deities, singly or collectively, disclose these powers of co-ordinate universal reflectivity just as they are manifested in these forty-nine liaison personalities of Majeston, and yet they are the creators of all these marvelously endowed beings. Divine heredity does sometimes disclose in the creature certain attributes which are not discernible in the Creator.

17:34 (201:2) The personnel of the reflectivity service, with the exception of Majeston and the Reflective Spirits, are all the creatures of the Infinite Spirit and his immediate associates and subordinates. The Reflective Spirits of each superuniverse are the creators of their Reflective Image Aids, their personal voices to the courts of the Ancients of Days.

17:35 (201:3) The Reflective Spirits are not merely transmitting agents; they are retentive personalities as well. Their offspring, the seconaphim, are also retentive or record personalities. Everything of true spiritual value is registered in duplicate, and one impression is preserved in the personal equipment of some member of one of the numerous orders of seconaphic personalities belonging to the vast staff of the Reflective Spirits.

17:36 (201:4) The formal records of the universes are passed up by and through the angelic recorders,

طریق بازتاب جمع‌آوری می‌شوند و در اذهان شخصیت‌های مناسب و شایسته‌ای که به خانواده روح بیکران تعلق دارند حفظ می‌شوند. اینها در مقایسه با اسناد رسمی و مرده جهان اسناد زنده هستند، و در اذهان زنده شخصیت‌های ثبت کننده روح بیکران به طور کامل حفظ می‌شوند.

سازمان بازتاب همچنین مکانیسم جمع‌آوری اخبار و انتشار فرامین تمامی آفرینش می‌باشد. آن در مقایسه با کارکرد متناوب خدماتی متنوع پختی در کار مداوم است.

هر چیز مهم که در ستاد مرکزی یک جهان محلی رخ می‌دهد اساساً به پایتخت ابرجهان آن منعکس می‌شود. و بالعکس، هر چیزی که در جهان محلی از اهمیت برخوردار باشد از ستاد مرکزی ابرجهان آنها به سوی بیرون به پایتخت‌های جهان محلی منعکس می‌شود. سرویس بازتاب از جهات‌های زمان تا ابرجهانها ظاهراً اتماتیک یا خودکار است، اما چنین نیست. آن تماماً بسیار شخصی و هوشمند است. دقت آن ناشی از کمال همکاری شخصیت است و از این رو به سختی می‌تواند به کارکردهای حضور غیرشخصی مطلقاً نسبت داده شود.

در حالی که تنظیم کنندگان فکر در کار سیستم بازتاب جهانی شرکت نمی‌کنند، ما از هر دلیلی برخوردار هستیم که باور کنیم تمامی اجزای پدر از این کارکردها به طور کامل آگاه هستند و قادرند از محتوای آنها سود برند.

در طول عصر کنونی جهان به نظر می‌رسد دامنه فضایی سرویس بازتاب خارج از بهشت به پیرامون هفت ابرجهان محدود باشد. در غیر این صورت، به نظر می‌رسد کارکرد این سرویس از زمان و فضا مستقل باشد. به نظر می‌رسد که آن از کلیه مدارهای شناخته شده زیر مطلق جهان مستقل باشد.

در ستاد مرکزی هر ابرجهان سازمان بازتاب به عنوان یک واحد جداگانه عمل می‌کند؛ اما در برخی مواقع ویژه، تحت سرپرستی مجستان، ممکن است تمامی هفت عدد در سراسر جهان به صورت هماهنگ عمل کنند و چنین می‌کنند، مثل هنگام برگزاری جشن به مناسبت استقرار تمامی یک جهان محلی در نور و حیات، و در زمان خوشامدگوییهای هزاره‌ای هفت مدیر عالی اجرایی.

4- یاوران بازتاب تصویر

چهل و نه یاور بازتاب تصویر توسط ارواح بازتابگر آفریده شدند، و در ستاد مرکزی هر ابرجهان تنها هفت یاور وجود دارد. نخستین عمل خلاق هفت روح بازتابگر یورسا به وجود آوردن هفت یاور تصویرشان بود. هر روح آفرینشگر یاور خود را آفرید. یاوران تصویر، در برخی ویژگیها و مشخصات، باز تولید کامل ارواح بازتابگر مادر خود هستند. آنها نسخه

but the true spiritual records are assembled by reflectivity and are preserved in the minds of suitable and appropriate personalities belonging to the family of the Infinite Spirit. These are the *live* records in contrast with the formal and *dead* records of the universe, and they are perfectly preserved in the living minds of the recording personalities of the Infinite Spirit.

17:37 (201.5) The reflectivity organization is also the news-gathering and the decree-disseminating mechanism of all creation. It is in constant operation in contrast with the periodic functioning of the various broadcast services.

17:38 (201.6) Everything of import transpiring on a local universe headquarters is inherently reflected to the capital of its superuniverse. And conversely, everything of local universe significance is reflected outward to the local universe capitals from the headquarters of their superuniverse. The reflectivity service from the universes of time up to the superuniverses is apparently automatic or self-operating, but it is not. It is all very personal and intelligent; its precision results from perfection of personality co-operation and therefore can hardly be attributed to the impersonal presence-performances of the Absolutes.

17:39 (201.7) While Thought Adjusters do not participate in the operation of the universal reflectivity system, we have every reason to believe that all Father fragments are fully cognizant of these transactions and are able to avail themselves of their content.

17:310 (201.8) During the present universe age the space range of the extra-Paradise reflectivity service seems to be limited by the periphery of the seven superuniverses. Otherwise, the function of this service seems to be independent of time and space. It appears to be independent of all known subabsolute universe circuits.

17:311 (201.9) On the headquarters of each superuniverse the reflective organization acts as a segregated unit; but on certain special occasions, under the direction of Majeston, all seven may and do act in universal unison, as in the event of the jubilee occasioned by the settling of an entire local universe in light and life and at the times of the millennial greetings of the Seven Supreme Executives.

4. THE REFLECTIVE IMAGE AIDS

17:41 (202.1) The forty-nine Reflective Image Aids were created by the Reflective Spirits, and there are just seven Aids on the headquarters of each superuniverse. The first creative act of the seven Reflective Spirits of Uversa was the production of their seven Image Aids, each Reflective Spirit creating his own Aid. The Image Aids are, in certain

واقعی دوم منهای خصیصه بازتابگری هستند. آنها تصاویر حقیقی هستند و دائماً به صورت کانال ارتباطی میان ارواح بازتابگر و مسئولین ابرجهان عمل می‌کنند. یاوران تصویر صرفاً دستیار نیستند؛ آنها نمونه‌های واقعی نیاکان مربوطه روحی خویش می‌باشند. آنها تصویر هستند، و مصداق واقعی نام خویش می‌باشند.

ارواح بازتابگر خود شخصیت‌های حقیقی هستند اما از چنان مرتبتی هستند که برای موجودات مادی غیرقابل فهم می‌باشند. حتی در کره ستاد مرکزی یک ابرجهان آنها در تمامی روابط شخصی با قدمای ایامها و دستیارانشان به کمک یاوران تصویر خویش نیاز دارند. در تماسهای بین یاوران تصویر و قدمای ایامها، گاهی اوقات یک یاور به گونه‌ای قابل قبول عمل می‌کند، در حالی که در مواقع دیگر برای ارائه کامل و صحیح ارتباطی که انتقالش به آنان سپرده شده به دو، سه، چهار، یا حتی کلیه هفت نفر نیاز است. به همین ترتیب، آنطور که محتوای ارتباطات ممکن است لازم بدارد، پیامهای یاوران تصویر به طور متنوع توسط یک، دو، یا تمامی سه قدمای ایامها دریافت می‌شود.

یاوران تصویر برای ابد در کنار ارواح نیایی خود خدمت می‌کنند، و آنها گروه غیرقابل باوری از سیکنافیهای یاور را در اختیار دارند. یاوران تصویر در ارتباط با کرات آموزشی انسانهای فرازگرا مستقیماً کار نمی‌کنند. آنها با خدمت هوشمندانه طرح جهانی پیشرفت انسانی از نزدیک در ارتباط هستند، اما هنگامی که شما در مدارس یوورسا موقتاً اقامت دارید شخصاً با آنها در ارتباط قرار نخواهید گرفت، زیرا این موجودات ظاهراً شخصی فاقد اراده هستند؛ آنها قدرت انتخاب را به کار نمی‌گیرند. آنها تصاویر حقیقی هستند، کاملاً منعکس کننده شخصیت و ذهن نیای فرد روحی. انسانهای فرازگرا به عنوان یک طبقه از نزدیک با بازتاب تماس نمی‌گیرند. همیشه موجودی برخوردار از طبیعت بازتابگرانه میان شما و عمل واقعی این سرویس قرار خواهد داشت.

5- هفت روح مدارها

هفت روح مدارهای هاونا تجسم مشترک غیرشخصی روح بیکران و هفت روح استاد برای هفت مدار جهان مرکزی هستند. آنها خادمان ارواح استاد می‌باشند و اولاد جمعی آنها هستند. ارواح استاد یک فردیت بارز و متنوع اداری در هفت ابرجهان فراهم می‌سازند. آنها از طریق این ارواح متشابه مدارهای هاونا قادرند یک سرپرستی متحد، یکدست، و هماهنگ روحی برای جهان مرکزی فراهم سازند.

هفت روح مدارها هر یک به نفوذ در یک مدار

attributes and characteristics, perfect reproductions of their Reflective Mother Spirits; they are virtual duplications minus the attribute of reflectivity. They are true images and constantly function as the channel of communication between the Reflective Spirits and the superuniverse authorities. The Image Aids are not merely assistants; they are actual representations of their respective Spirit ancestors; they are *images*, and they are true to their name.

17:4.2 (202:2) The Reflective Spirits themselves are true personalities but of such an order as to be incomprehensible to material beings. Even on a superuniverse headquarters sphere they require the assistance of their Image Aids in all personal intercourse with the Ancients of Days and their associates. In contacts between the Image Aids and the Ancients of Days, sometimes one Aid functions acceptably, while on other occasions two, three, four, or even all seven are required for the full and proper presentation of the communication intrusted to their transmission. Likewise, the messages of the Image Aids are variously received by one, two, or all three Ancients of Days, as the content of the communication may require.

17:4.3 (202:3) The Image Aids serve forever by the sides of their ancestral Spirits, and they have at their disposal an unbelievable host of helper seconaphim. The Image Aids do not directly function in connection with the training worlds of ascending mortals. They are closely associated with the intelligence service of the universal scheme of mortal progression, but you will not personally come in contact with them when you sojourn in the Uversa schools because these seemingly personal beings are devoid of will; they do not exercise the power of choice. They are true images, wholly reflective of the personality and mind of the individual Spirit ancestor. As a class, ascending mortals do not intimately contact with reflectivity. Always some being of the reflective nature will be interposed between you and the actual operation of the service.

5. THE SEVEN SPIRITS OF THE CIRCUITS

17:5.1 (202:4) The Seven Spirits of the Havona Circuits are the joint impersonal representation of the Infinite Spirit and the Seven Master Spirits to the seven circuits of the central universe. They are the servants of the Master Spirits, whose collective offspring they are. The Master Spirits provide a distinct and diversified administrative individuality in the seven superuniverses. Through these uniform Spirits of the Havona Circuits they are enabled to provide a unified, uniform, and co-ordinated spiritual supervision for the central universe.

17:5.2 (202:5) The Seven Spirits of the Circuits are each limited to the permeation of a single Havona circuit.

واحد هاونا محدود هستند. آنها به طور مستقیم به نظامهای جاودانه‌های ایامها، حکمرانان کرات جداگانه‌هاونا مربوط نیستند. اما آنها با هفت مدیر عالی اجرایی در ارتباط هستند، و با حضور ایزد متعال در جهان مرکزی هماهنگ می‌باشند. کار آنها به طور کامل به هاونا محدود است.

این ارواح مدارها با آنهایی که از طریق اولاد شخصی خود، سوپرنافیمای سوم، در هاونا موقتاً اقامت می‌کنند تماس برقرار می‌سازند. در حالی که ارواح مدارها با هفت روح استاد مشترکاً موجود هستند، تا هنگامی که اولین رهنوردان زمان در روزگاران گردن‌فاندا به مدار بیرونی هاونا رسیدند، کارکرد آنها در آفرینش سوپرنافیم سوم به اهمیت عمده‌ای دست نیافت.

همینطور که شما مدار به مدار در هاونا پیشروی می‌کنید، پیرامون ارواح مدارها آگاهی خواهید یافت، اما قادر نخواهید بود که با آنان ارتباط شخصی برقرار کنید، اگر چه ممکن است از حضور غیرشخصی نفوذ روحی آنها شخصاً لذت ببرید و آن را بشناسید.

ارواح مدارها همانقدر با ساکنان بومی هاونا همبسته هستند که تنظیم‌کنندگان فکر با مخلوقات انسانی ساکن کرات جهانهای تکاملی رابطه دارند. ارواح مدارها مثل تنظیم‌کنندگان فکر غیرشخصی هستند و با اذهان کامل موجودات هاونا معاشرند، همانقدر که ارواح غیرشخصی پدر جهانی در اذهان متناهی انسانهای فانی سکنی می‌گزینند. اما ارواح مدارها هرگز بخشی دائمی از شخصیت‌های هاونا نمی‌شوند.

6- ارواح آفرینشگر جهان محلی

عمده آنچه که به طبیعت و کارکرد ارواح آفرینشگر جهان محلی مربوط می‌شود به طور صحیح به داستان ارتباط آنها با پسران آفریننده در سازمان و مدیریت آفرینشهای محلی تعلق دارد؛ اما جنبه‌های بسیاری از تجارب پیش جهان محلی این موجودات شگفت‌انگیز وجود دارند که می‌شود به عنوان بخشی از این بحث مربوط به هفت گروه روحی متعال توصیف شوند.

ما با شش فاز از دوران زندگانی یک روح مادر جهان محلی آشنا هستیم، و در رابطه با احتمال یک مرحله هفتم فعالیت زیاد گمان پردازی می‌کنیم. این مراحل گوناگون وجود عبارتند از:

1- دگرپرسی آغازین بهشت. هنگامی که یک پسر آفریننده توسط عمل مشترک پدر جهانی و پسر جاودان به صورت شخص پدیدار می‌شود، آنچه که به عنوان "واکنش عالی مکمل" شناخته شده است به طور همزمان در شخص روح بیکران به وقوع می‌پیوندد. ما طبیعت این واکنش را نمی‌فهمیم، اما درک می‌کنیم که آن نشاتگر یک تغییر و تبدیل ذاتی آن امکانات قابل شخصیت‌یابی است که در محدوده پتانسیل خلاق آفرینگار مشترک در

They are not directly concerned with the regimes of the Eternals of Days, the rulers of the individual Havona worlds. But they are in liaison with the Seven Supreme Executives, and they synchronize with the central universe presence of the Supreme Being. Their work is wholly confined to Havona.

17:53 (203:1) These Spirits of the Circuits make contact with those who sojourn in Havona through their personal offspring, the tertiary supernaphim. While the Circuit Spirits are coexistent with the Seven Master Spirits, their function in the creation of tertiary supernaphim did not attain major importance until the first pilgrims of time arrived on the outer circuit of Havona in the days of Grandfanda.

17:54 (203:2) As you advance from circuit to circuit in Havona, you will learn of the Spirits of the Circuits, but you will not be able to hold personal communion with them, even though you may personally enjoy, and recognize the impersonal presence of, their spiritual influence.

17:55 (203:3) The Circuit Spirits are related to the native inhabitants of Havona much as the Thought Adjusters are related to the mortal creatures inhabiting the worlds of the evolutionary universes. Like the Thought Adjusters, the Circuit Spirits are impersonal, and they consort with the perfect minds of Havona beings much as the impersonal spirits of the Universal Father indwell the finite minds of mortal men. But the Spirits of the Circuits never become a permanent part of Havona personalities.

6. THE LOCAL UNIVERSE CREATIVE SPIRITS

17:61 (203:4) Much that pertains to the nature and function of the local universe Creative Spirits properly belongs to the narrative of their association with the Creator Sons in the organization and management of the local creations; but there are many features of the prelocal universe experiences of these marvelous beings which may be narrated as a part of this discussion of the seven Supreme Spirit groups.

17:62 (203:5) We are conversant with six phases of the career of a local universe Mother Spirit, and we speculate much concerning the probability of a seventh stage of activity. These different stages of existence are:

17:63 (203:6) 1. *Initial Paradise Differentiation.* When a Creator Son is personalized by the joint action of the Universal Father and the Eternal Son, simultaneously there occurs in the person of the Infinite Spirit what is known as the "supreme reaction of complement." We do not comprehend the nature of this reaction, but we understand that it designates an inherent modification of those

بر گرفته شده است. تولد یک پسر همتر از آفریننده نشانگر تولد پتانسیل شریک آینده جهان محلی این پسر بهشت در حیطه شخص روح بیکران می‌باشد. ما از این تعیین هویت جدید پیش شخصی وجود آگاه نیستیم، اما می‌دانیم که این واقعیت در اسناد بهشتی دوران زندگی این چنین پسر آفریننده‌ای جا می‌یابد.

2- آموزش مقدماتی آفرینندگی. در طول دوره طولانی آموزش مقدماتی یک پسر میکائیل در سازماندهی و اداره جهانها، شریک آینده او تحت توسعه بیشتر وجودی قرار می‌گیرد و به طور گروهی از سرنوشت آگاه می‌شود. ما نمی‌دانیم، ولی حدس می‌زنیم که چنین وجود آگاه از جمع نسبت به فضا آگاه می‌شود و آن آموزش مقدماتی را که لازمه کسب مهارت روحی در کار تشریک مساعی آینده او با میکائیل مکمل در آفرینش و اداره جهان می‌باشد آغاز می‌کند.

3- مرحله آفرینش فیزیکی. در هنگامی که مسئولیت آفرینندگی توسط پسر جاودان به یک پسر میکائیل سپرده می‌شود، روح استادی که مدیریت ابرجهانی را که این پسر جدید آفریننده برای آن مقدر شده به عهده دارد در حضور روح بیکران "دعای تعیین هویت" را گویا می‌سازد؛ و برای نخستین بار، وجود روح آفرینشگر متعاقب که متمایز از شخص روح بیکران می‌باشد پدیدار می‌گردد. و این موجود که مستقیماً به سوی شخص روح استاد درخواست کننده پیش می‌رود فوراً از شناخت ما محو می‌گردد، و ظاهراً بخشی از شخص این روح استاد می‌شود. روح آفرینشگر به تازگی تعیین هویت شده تا لحظه عزیمت پسر آفریننده به قصد ماجرای فضا با روح استاد باقی می‌ماند. در آن هنگام که روح استاد شریک روحی جدید را به پسر آفریننده می‌سپارد، مسئولیت پایبندی ابدی و وفاداری بی‌پایان را به شریک روحی می‌سپارد. و آنگاه یکی از رویدادهای عمیقاً متأثر کننده‌ای که در بهشت به وقوع می‌پیوندد رخ می‌دهد. پدر جهانی در تصدیق پیوند جاودانه پسر آفریننده و روح آفریننده و در تأیید اعطای قدرتهای مشخص مشترک مدیریت توسط روح استادی که ابرجهان مربوطه در حوزه اختیارات او است سخن می‌گوید.

سپس پسر آفریننده و روح آفرینشگر که توسط پدر بگانه شده‌اند عازم ماجرای آفرینش جهان خویش می‌شوند. و آنها طی دوره طولانی و طاقت فرسای سازماندهی مادی جهانشان در این شکل از پیوند با هم کار می‌کنند.

4- عصر آفرینش حیات. به دنبال اعلام قصد آفرینش حیات توسط پسر آفریننده، "مراسم شخصیت‌یابی" در بهشت که هفت روح استاد در آن شرکت می‌کنند و توسط روح استاد سرپرست شخصاً تجربه می‌شود به دنبال می‌آید. این یک معاضدت الوهیت

personalizable possibilities which are embraced within the creative potential of the Conjoint Creator. The birth of a co-ordinate Creator Son signalizes the birth within the person of the Infinite Spirit of the potential of the future local universe consort of this Paradise Son. We are not cognizant of this new prepersonal identification of entity, but we know that this fact finds place on the Paradise records of the career of such a Creator Son.

1764 (2037) 2. Preliminary Creatorship Training.

During the long period of the preliminary training of a Michael Son in the organization and administration of universes, his future consort undergoes further development of entity and becomes group conscious of destiny. We do not know, but we suspect that such a group-conscious entity becomes space cognizant and begins that preliminary training requisite to the acquirement of spirit skill in her future work of collaboration with the complemental Michael in universe creation and administration.

1765 (2041) 3. The Stage of Physical Creation. At the

time the creatorship charge is administered to a Michael Son by the Eternal Son, the Master Spirit who directs the superuniverse to which this new Creator Son is destined gives expression to the "prayer of identification" in the presence of the Infinite Spirit; and for the first time, the entity of the subsequent Creative Spirit appears as differentiated from the person of the Infinite Spirit. And proceeding directly to the person of the petitioning Master Spirit, this entity is immediately lost to our recognition, becoming apparently a part of the person of this Master Spirit. The newly identified Creative Spirit remains with the Master Spirit until the moment of the departure of the Creator Son for the adventure of space; whereupon the Master Spirit commits the new Spirit consort to the keeping of the Creator Son, at the same time administering to the Spirit consort the charge of eternal fidelity and unending loyalty. And then occurs one of the most profoundly touching episodes which ever take place on Paradise. The Universal Father speaks in acknowledgment of the eternal union of the Creator Son and the Creative Spirit and in confirmation of the bestowal of certain joint powers of administration by the Master Spirit of superuniverse jurisdiction.

1766 (2042) The Father-united Creator Son and

Creative Spirit then go forth on their adventure of universe creation. And they work together in this form of association throughout the long and arduous period of the material organization of their universe.

1767 (2043) 4. The Life-Creation Era. Upon the

declaration of intention to create life by the Creator Son, there ensue on Paradise the "personalization ceremonies," participated in by the Seven Master Spirits and personally experienced by the supervising Master Spirit. This is a Paradise Deity

بهشت به فردیت شریک روحی پسر آفریننده است و در پدیده "فوران آغازین" در شخص روح بیکران برای جهان آشکار می‌شود. همزمان با این پدیده در بهشت، شریک روحی تا این هنگام غیرشخصی پسر آفریننده، از نظر تمامی مقاصد و منظورهای عملی یک شخص واقعی می‌شود. از این پس و برای ابد، همین روح مادر جهان محلی به عنوان یک شخص تلقی خواهد شد و با تمامی گروههای شخصیتی آفرینش متعاقب حیات روابط شخصی خواهد داشت.

5- اعصار پس اعطایی. هنگامی که پسر آفریننده بعد از تکمیل هفتمین اعطای خود و به دنبال کسب حاکمیت کامل جهانش به ستاد مرکزی جهان باز می‌گردد تغییر دیگر و بزرگی در دوران زندگانی پایان ناپذیر یک روح آفرینشگر به وقوع می‌پیوندد. در آن هنگام، در پیشگاه مدیران گردآوری شده جهان، پسر پیروزمند آفریننده روح مادر جهان را به حاکمیت همتراز ارتقا می‌دهد و شریک روحی را به عنوان همتراز خود تصدیق می‌کند.

6- اعصار نور و حیات. به دنبال برقراری عصر نور و حیات حکمران همتراز جهان محلی به فاز ششم دوران زندگانی یک روح آفرینشگر وارد می‌شود. اما ما نمی‌توانیم طبیعت این تجربه بزرگ را تصویر نماییم. این چیزها به یک مرحله آینده تکامل در نبادان مربوط هستند.

7- دوران زندگانی آشکار نشده. ما از این شش فاز دوران زندگانی یک روح مادر جهان محلی اطلاع داریم. این اجتناب ناپذیر است که ما سنوآل کنیم: آیا یک دوران هفتمی وجود دارد؟ ما مد نظر داریم که هنگامی که پایانمندان به آنچه که به نظر می‌رسد فرجام نهایی فراز انسانی آنها باشد دست می‌یابند، چنین ثبت می‌شود که آنها به دوران زندگانی ارواح مرحله ششم وارد شده‌اند. ما حدس می‌زنیم که باز دوران زندگانی دیگر و آشکار ناشدهای در زمینه مأموریت جهانی در انتظار پایانمندان باشد. لکن قابل انتظار است که ما به همین منوال چنین تصور کنیم که دوران زندگانی آشکار ناشدهای در پیش روی ارواح مادر جهان قرار گرفته است، دورانی که در برگیرنده فاز هفتم تجربه شخصی آنها در زمینه خدمت جهانی و همکاری وفادارانه با رسته میکائیلیهای آفریننده می‌باشد.

7- ارواح یاور ذهن

این ارواح یاور عطیه هفت‌گانه ذهنی یک روح مادر جهان محلی به مخلوقات زنده آفرینش مشترک یک پسر آفریننده و چنین روح آفرینشگری می‌باشند. در هنگام ارتقا روح به مرتبت امتیازات شخصیتی این عطیه میسر می‌شود. توصیف طبیعت و کارکرد هفت روح یاور ذهن به طور مناسبتر به داستان جهان محلی نبادان شما تعلق دارد.

contribution to the individuality of the Spirit consort of the Creator Son and becomes manifest to the universe in the phenomenon of "the primary eruption" in the person of the Infinite Spirit. Simultaneously with this phenomenon on Paradise, the heretofore impersonal Spirit consort of the Creator Son becomes, to all practical intents and purposes, a bona fide person. Henceforth and forevermore, this same local universe Mother Spirit will be regarded as a person and will maintain personal relations with all the personality hosts of the ensuing life creation.

176.8 (204.4) 5. *The Postbestowal Ages.* Another and great change occurs in the never-ending career of a Creative Spirit when the Creator Son returns to universe headquarters after the completion of his seventh bestowal and subsequent to his acquirement of full universe sovereignty. On that occasion, before the assembled administrators of the universe, the triumphant Creator Son elevates the Universe Mother Spirit to cosovereignty and acknowledges the Spirit consort as his equal.

176.9 (204.5) 6. *The Ages of Light and Life.* Upon the establishment of the era of light and life the local universe cosovereign enters upon the sixth phase of a Creative Spirit's career. But we may not portray the nature of this great experience. Such things pertain to a future stage of evolution in Nebadon.

176.10 (204.6) 7. *The Unrevealed Career.* We know of these six phases of the career of a local universe Mother Spirit. It is inevitable that we should ask: Is there a seventh career? We are mindful that, when finalizers attain what appears to be their final destiny of mortal ascension, they are of record as entering upon the career of sixth-stage spirits. We conjecture that there awaits the finalizers still another and unrevealed career in universe assignment. It is only to be expected that we would likewise regard the Universe Mother Spirits as having ahead of them some undisclosed career which will constitute their seventh phase of personal experience in universe service and loyal co-operation with the order of the Creator Michaels.

7. THE ADJUTANT MIND-SPIRITS

177.1 (206.1) These adjutant spirits are the sevenfold mind bestowal of a local universe Mother Spirit upon the living creatures of the conjoint creation of a Creator Son and such a Creative Spirit. This bestowal becomes possible at the time of the Spirit's elevation to the status of personality prerogatives. The narration of the nature and functioning of the seven adjutant mind-spirits belongs more appropriately to the story of your local universe of Nebadon.

8- کارکردهای ارواح متعال

هفت گروه ارواح متعال هسته خانواده کارای سومین منبع و مرکز، به صورت روح بیکران و به صورت عامل مشترک هر دو را تشکیل می‌دهند. قلمرو ارواح متعال از حضور تثلیث در بهشت تا کارکرد ذهن رسته انسان تکاملی در سیارات فضا وسعت می‌یابد. آنها بدین گونه سطوح فرود گرایانه اداری را متحد می‌سازند و کارکردهای چندگانه پرسنل آن را هماهنگ می‌کنند. فعالیت ارواح متعال، چه در رابطه با یک گروه بازتابگر روحی مرتبط با قدمای ایامها باشد، چه یک روح آفرینشگر که در هماهنگی با یک پسر میکائیل عمل می‌کند، یا هفت روح استاد که دور تا دور تثلیث بهشت قرار گرفته‌اند، همه جا در جهان مرکزی، ابرجهانها، و جهانهای محلی مورد مواجهه واقع می‌شود. آنها در رابطه با شخصیت‌های تثلیث متعلق به رسته "ایامها" و در رابطه با شخصیت‌های بهشت از رسته "پسران" به طور یکسان عمل می‌کنند.

گروه‌های روحی متعال به همراه روح مادر بیکران خویش آفرینندگان بلافصل خانواده پهنار مخلوقات سومین منبع و مرکز می‌باشند. تمامی رسته‌های ارواح خادم از این ارتباط پدیدار می‌شوند. منشأ سوپرنافیم اولیه در روح بیکران است. موجودات ثانویه این رسته توسط ارواح استاد، و سوپرنافیم سوم توسط هفت روح مدارها آفریده شده‌اند. ارواح بازتابگر به طور جمعی مادران سازنده یک رسته شگفت‌انگیز از گروه‌های فرشتگان، سکنافیم قدرتمند خدمات ابرجهان، می‌باشند. یک روح آفرینشگر مادر رسته‌های فرشتگان یک آفرینش محلی می‌باشد. چنین خادمان سرافی در هر جهان محلی آغازین می‌باشند، گرچه از روی الگوهای جهان مرکزی ساخته شده‌اند. تمامی این آفرینندگان ارواح خادم فقط توسط منزلگاه مرکزی روح بیکران، مادر آغازین و جاودانه تمامی فرشتگان خادم، به طور غیرمستقیم یاری می‌شوند.

هفت گروه روحی متعال هماهنگ کنندگان آفرینش مسکونی می‌باشند. به نظر می‌رسد که ارتباط مسئولان سرپرست آنها، هفت روح استاد، فعالیت‌های گسترده خدای هفتگانه را هماهنگی می‌کنند:

1- ارواح استاد به طور جمعی با سطح الوهیت تثلیث الوهیت‌های بهشت تقریباً برابری می‌کنند.

2- آنها به طور فردی احتمالات اصلی قابل ارتباط الوهیت سمگانه را تماماً به انتها می‌رسانند.

3- آنها به عنوان نمایندگان گوناگون عامل مشترک منابع آن حاکمیت روحی - ذهنی - نیرویی ایزد متعال هستند که وی هنوز شخصاً به کار نمی‌برد.

4- آنها از طریق ارواح بازتابگر دولتهای ابرجهان قدمای ایامها را با مجستان، مرکز بهشتی بازتاب جهانی، هماهنگ می‌کنند.

8. FUNCTIONS OF THE SUPREME SPIRITS

17:81 (206:2) The seven groups of Supreme Spirits constitute the nucleus of the functional family of the Third Source and Center both as the Infinite Spirit and as the Conjoint Actor. The domain of the Supreme Spirits extends from the presence of the Trinity on Paradise to the functioning of mind of the evolutionary-mortal order on the planets of space. Thus do they unify the descending administrative levels and co-ordinate the manifold functions of the personnel thereof. Whether it is a Reflective Spirit group in liaison with the Ancients of Days, a Creative Spirit acting in concert with a Michael Son, or the Seven Master Spirits encircuited around the Paradise Trinity, the activity of the Supreme Spirits is encountered everywhere in the central, super-, and local universes. They function alike with the Trinity personalities of the order of "Days" and with the Paradise personalities of the order of "Sons."

17:82 (206:3) Together with their Infinite Mother Spirit, the Supreme Spirit groups are the immediate creators of the vast creature family of the Third Source and Center. All orders of the ministering spirits spring from this association. Primary supernaphim originate in the Infinite Spirit; secondary beings of this order are created by the Master Spirits; tertiary supernaphim by the Seven Spirits of the Circuits. The Reflective Spirits, collectively, are the mother-makers of a marvelous order of the angelic hosts, the mighty seconaphim of the superuniverse services. A Creative Spirit is the mother of the angelic orders of a local creation; such seraphic ministers are original in each local universe, though they are fashioned after the patterns of the central universe. All these creators of ministering spirits are only indirectly assisted by the central lodgment of the Infinite Spirit, the original and eternal mother of all the angelic ministers.

17:83 (206:4) The seven Supreme Spirit groups are the co-ordinators of the inhabited creation. The association of their directing heads, the Seven Master Spirits, appears to co-ordinate the far-flung activities of God the Sevenfold:

17:84 (206:5) 1. Collectively the Master Spirits near-equivalate to the divinity level of the Trinity of Paradise Deities.

17:85 (206:6) 2. Individually they exhaust the primary associable possibilities of triune Deity.

17:86 (206:1) 3. As diversified representatives of the Conjoint Actor they are the repositories of that spirit-mind-power sovereignty of the Supreme Being which he does not yet personally exercise.

17:87 (206:2) 4. Through the Reflective Spirits they synchronize the superuniverse governments of the Ancients of Days with Majeston, the Paradise center of universal reflectivity.

5- ارواح استاد با شرکتشان در فردیت بخشیدن به خادمان الهی جهان محلی به آخرین سطح خدای هفتگانه، پیوندِ پسر آفریننده - روح آفرینشگر جهانهای محلی، کمک می‌کنند.

یگانگی عملی که ذاتی عامل مشترک می‌باشد، در هفت روح استاد، شخصیت‌های اصلی او، به جهانهای در حال تکامل آشکار می‌شود. اما در ابرجهانهای کامل شده آینده این یگانگی بدون شک از حاکمیت تجربی متعال جدایی ناپذیر خواهد بود.

[ارائه شده توسط یک مشاور الهی یوورسا.]

17:88 (206:3) 5. In their participation in the individualization of the local universe Divine Ministers, the Master Spirits contribute to the last level of God the Sevenfold, the Creator Son-Creative Spirit union of the local universes.

17:89 (206:4) Functional unity, inherent in the Conjoint Actor, is disclosed to the evolving universes in the Seven Master Spirits, his primary personalities. But in the perfected superuniverses of the future this unity will undoubtedly be inseparable from the experiential sovereignty of the Supreme.

17:8.10 (206:5) [Presented by a Divine Counselor of Uversa.]

مقاله 18. شخصیت‌های متعالی تثلیث

019 ⇨

کتاب یورن‌شیا

⇨ 017

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 18
شخصیت‌های متعالی تثلیث
بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- اسرار تثلیث یافته تعالیت
- 2- جاودانه‌های ایامها
- 3- قدمای ایامها
- 4- کمالهای ایامها
- 5- جدیدهای ایامها
- 6- اتحادهای ایامها
- 7- مؤمنان ایامها

مقدمه مقاله

شخصیت‌های متعالی تثلیث همگی برای خدمت مشخصی آفریده شده‌اند. آنها به منظور اجرای برخی وظایف مشخص توسط تثلیث الهی طراحی شده‌اند، و آنان با تکنیک کامل و نهایت فداکاری از صلاحیت خدمت برخوردارند. هفت رسته از شخصیت‌های متعالی تثلیث وجود دارند:

- 1- اسرار تثلیث یافته تعالیت.
- 2- جاودانه‌های ایامها.
- 3- قدمای ایامها.
- 4- کمالهای ایامها.
- 5- جدیدهای ایامها.
- 6- اتحادهای ایامها.
- 7- مؤمنان ایامها.

تعداد این موجوداتی که از کمال اداری برخوردارند قطعی و نهایی است. آفرینش آنها یک رخداد متعلق به گذشته است؛ هیچ تعداد دیگری از آنها به صورت شخص پدیدار نمی‌شود.

PAPER 18
THE SUPREME TRINITY
PERSONALITIES

SECTIONS

Introduction

1. The Trinitized Secrets of Supremacy
2. The Eternals of Days
3. The Ancients of Days
4. The Perfections of Days
5. The Recents of Days
6. The Unions of Days
7. The Faithfuls of Days

INTRODUCTION

^{180.1 (207.1)} SUPREME Trinity Personalities are all created for specific service. They are designed by the divine Trinity for the fulfillment of certain specific duties, and they are qualified to serve with perfection of technique and finality of devotion. There are seven orders of the Supreme Trinity Personalities:

- ^{180.2 (207.2)} 1. Trinitized Secrets of Supremacy.
- ^{180.3 (207.3)} 2. Eternals of Days.
- ^{180.4 (207.4)} 3. Ancients of Days.
- ^{180.5 (207.5)} 4. Perfections of Days.
- ^{180.6 (207.6)} 5. Recents of Days.
- ^{180.7 (207.7)} 6. Unions of Days.
- ^{180.8 (207.8)} 7. Faithfuls of Days.

^{180.9 (207.9)} These beings of administrative perfection are of definite and final numbers. Their creation is a past event; no more are being personalized.

این شخصیت‌های متعالی تثلیث در سراسر جهان بزرگ نمایانگر سیاست‌های حکومتی تثلیث بهشت هستند. آنها نمایانگر عدالت و قضاوت اجرایی تثلیث بهشت هستند. آنها یک خط به هم پیوسته از کمال اداری را شکل می‌دهند که از کرات بهشتی پدر تا کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی و تا پایتخت‌های اجزای تشکیل دهنده کواکب آنها امتداد می‌یابد.

کلیده موجودات تثلیث منشأ در تمامی ویژگیهای الهیشان در کمال بهشتی آفریده شده‌اند. تنها در قلمروهای تجربه گذشت زمان به توانایی آنها برای خدمت کیهانی افزوده است. هرگز هیچ خطری از خطا یا ریسک شورش در رابطه با موجودات تثلیث منشأ وجود ندارد. ذات آنها ربانی است، و هرگز دانسته نشده است که آنها از مسیر الهی و کامل رویکرد شخصیتی خارج شوند.

1- اسرار تثلیث یافته تعالیت

در داخلی‌ترین مدار اقمار بهشت هفت کره وجود دارد، و سرپرستی هر یک از این کرات جلال یافته را گروهی متشکل از ده سر تثلیث یافته تعالیت به عهده دارد. آنها آفریننده نیستند، اما مدیرانی عالی و غائی می‌باشند. اجرای امور این هفت کرات برادر کاملاً به عهده این گروه هفتاد نفره از مدیران عالی سپرده شده است. اگر چه این هفت کرات مقدس را که از همه به بهشت نزدیک‌ترند اولاد تثلیث سرپرستی می‌کنند، این گروه از کرات در سراسر گیتی به عنوان مدار شخصی پدر جهانی شناخته شده است.

اسرار تثلیث یافته تعالیت به عنوان مدیران همتر از و مشترک کرات مربوطه خویش در گروههای ده نفره عمل می‌کنند، اما آنها همچنین در زمینه‌های ویژه مسئولیت به صورت فردی عمل می‌کنند. کار هر یک از این کرات ویژه به هفت دپارتمان اصلی تقسیم شده است، و یکی از این حکمرانان همتر از سرپرستی هر بخش از این فعالیت‌های خاص را به عهده دارد. سه تایی باقیمانده به عنوان نمایندگان شخصی الوهیت سه‌گانه در رابطه با هفت نفر دیگر عمل می‌کنند؛ یکی پدر، یکی پسر، و یکی روح را نمایندگی می‌کند.

اگر چه یک شباهت معین گروهی وجود دارد که ویژگی اسرار تثلیث یافته تعالیت می‌باشد، آنها همچنین هفت ویژگی بارز گروهی را آشکار می‌سازند. ده مدیر عالی امور دیوینیتون منعکس کننده سرشت شخصی و طبیعت پدر می‌باشند؛ و در رابطه با هر یک از این هفت کره نیز چنین می‌باشد: هر گروه ده نفره با آن الوهیت یا ارتباط ربانی شباهت دارد که ویژگی قلمرو آنها می‌باشد. ده مدیری که بر آسندینگتون حکمرانی می‌کنند منعکس کننده ترکیب طبیعت پدر، پسر، و روح هستند.

180.10 (207.10) Throughout the grand universe these Supreme Trinity Personalities represent the administrative policies of the Paradise Trinity; they represent the justice and are the executive judgment of the Paradise Trinity. They form an interrelated line of administrative perfection extending from the Paradise spheres of the Father to the headquarters worlds of the local universes and to the capitals of their component constellations.

180.11 (207.11) All Trinity-origin beings are created in Paradise perfection in all their divine attributes. Only in the realms of experience has the passing of time added to their equipment for cosmic service. There is never any danger of default or risk of rebellion with Trinity-origin beings. They are of divinity essence, and they have never been known to depart from the divine and perfect path of personality conduct.

1. THE TRINITIZED SECRETS OF SUPREMACY

181.1 (207.9) There are seven worlds in the innermost circuit of the Paradise satellites, and each of these exalted worlds is presided over by a corps of ten Trinitized Secrets of Supremacy. They are not creators, but they are supreme and ultimate administrators. The conduct of the affairs of these seven fraternal spheres is wholly committed to this corps of seventy supreme directors. Though the offspring of the Trinity supervise these seven sacred spheres nearest Paradise, this group of worlds is universally known as the personal circuit of the Universal Father.

181.2 (208.1) The Trinitized Secrets of Supremacy function in groups of ten as co-ordinate and joint directors of their respective spheres, but they also function individually in particular fields of responsibility. The work of each of these special worlds is divided into seven major departments, and one of these co-ordinate rulers presides over each such division of specialized activities. The remaining three act as the personal representatives of triune Deity in relation to the other seven, one representing the Father, one the Son, and one the Spirit.

181.3 (208.2) Although there is a definite class resemblance which typifies the Trinitized Secrets of Supremacy, they also disclose seven distinct group characteristics. The ten supreme directors of Divinington affairs are reflective of the personal character and nature of the Universal Father; and so it is with each of these seven spheres: Each group of ten resembles that Deity or Deity association which is characteristic of their domain. The ten directors who rule Ascendington are reflective of the combined nature of the Father,

Son, and Spirit.

من می‌توانم قدر بسیار اندکی از کار این شخصیت‌های والا را در هفت کرات مقدس پدر آشکار سازم، زیرا آنها به راستی اسرار تعالیت هستند. هیچ راز اختیاری در رابطه با نزدیکی به پدر جهانی، پسر جاودان، یا روح بیکران وجود ندارد. الوهیتها برای کلیه کسانی که به کمال الهی دست می‌یابند یک کتاب گشوده هستند، اما تمامی اسرار تعالیت هرگز به طور کامل مورد دستیابی قرار نخواهند گرفت. ما همیشه در رخنه کامل به قلمروهایی که در بر گیرنده اسرار شخصیتی ارتباط ربانی با گرویندیه‌های هفت‌گانه موجودات آفریده شده هستند ناتوان خواهیم بود.

از آنجا که کار این مدیران عالی به تماس صمیمانه و شخصی الوهیتها با این هفت گرویندیه‌های بنیادین از موجودات جهان مربوط است هنگامی که در این هفت کرات ویژه اقامت دارند یا ضمن این که در سراسر جهان بزرگ عمل می‌کنند، شایسته است که این روابط بسیار شخصی و خارق‌العاده به گونه‌ای مقدس مخفی نگاه داشته شوند. آفرینندگان بهشتی حتی در مخلوقات دوزیایه خویش به محرمانگی و حرمت شخصیت احترام می‌گذارند. و این امر در مورد افراد و رسته‌های گوناگون جداگانه شخصیتها هر دو صدق می‌کند.

حتی برای موجوداتی که به سطوح بالای جهان دست یافته‌اند این کرات اسرارآمیز همواره یک آزمایش وفاداری باقی می‌مانند. این امر به ما محول شده است که خدایان جاودان را به طور کامل و شخصاً بشناسیم، کاراکترهای ربانی و کامل آنها را آزادانه بشناسیم، اما به ما اجازه داده نشده که به تمامی روابط شخصی فرمانروایان بهشت با کلیه موجودات آفریده شده‌شان به طور کامل رخنه کنیم.

2- جاودانه‌های ایامها

هر یک از یک میلیارد کرات هاونا توسط یک شخصیت عالی تثلیث رهبری می‌شود. این حکمرانان به عنوان جاودانه‌های ایامها شناخته شده‌اند، و تعداد آنان دقیقاً یک میلیارد است، یکی برای هر یک از کرات هاونا. آنها فرزندان تثلیث بهشت هستند، اما مثل اسرار تعالیت هیچ تاریخچه‌ای از سرآغاز آنان وجود ندارد. این دو گروه از پدران تماماً خردمند بر کرات زیبای خود که متعلق به سیستم بهشت - هاونا می‌باشند برای ابد حکومت کرده‌اند، و آنها بدون نوبت یا تجدید مأموریت عمل می‌کنند.

جاودانه‌های ایامها برای تمامی مخلوقات برخوردار از اراده که در قلمروهای آنان زندگی می‌کنند مرنی هستند. آنها ریاست گردهماییهای معمول سیاره‌ای را به عهده دارند. آنها مرتباً و به طور نوبتی از کرات سناد مرکزی هفت ابرجهان دیدار می‌کنند. آنها همکاران نزدیک و برابرهای الهی تمامی ایامها هستند که مسئولیت سرنوشت هفت ابردولت را به عهده دارند. هنگامی که یک جاودانه ایامها از کره خویش غایب است، کره او توسط یک پسر آموزگار تثلیث مورد سرپرستی قرار می‌گیرد.

به استثنای رسته‌های تثبیت شده حیات، نظیر بومیهای هاونا و سایر مخلوقات زنده جهان مرکزی،

^{181.4 (208.3)} I can reveal very little about the work of these high personalities on the seven sacred worlds of the Father, for they are truly the *Secrets of Supremacy*. There are no arbitrary secrets associated with the approach to the Universal Father, the Eternal Son, or the Infinite Spirit. The Deities are an open book to all who attain divine perfection, but all the *Secrets of Supremacy* can never be fully attained. Always will we be unable fully to penetrate the realms containing the personality secrets of Deity association with the sevenfold grouping of created beings.

^{181.5 (208.4)} Since the work of these supreme directors has to do with the intimate and personal contact of the Deities with these seven basic groupings of universe beings when domiciled on these seven special worlds or while functioning throughout the grand universe, it is fitting that these very personal relations and extraordinary contacts should be held sacredly secret. The Paradise Creators respect the privacy and sanctity of personality even in their lowly creatures. And this is true both of individuals and of the various separate orders of personalities.

^{181.6 (208.5)} To beings of even high universe attainment these secret worlds ever remain a test of loyalty. It is given us fully and personally to know the eternal Gods, freely to know their characters of divinity and perfection, but it is not granted us fully to penetrate all of the personal relations of the Paradise Rulers with all of their creature beings.

2. THE ETERNALS OF DAYS

^{182.1 (208.6)} Each of the billion worlds of Havona is directed by a Supreme Trinity Personality. These rulers are known as the *Eternals of Days*, and they number exactly one billion, one for each of the Havona spheres. They are the offspring of the Paradise Trinity, but like the *Secrets of Supremacy* there are no records of their origin. Forever have these two groups of all-wise fathers ruled their exquisite worlds of the Paradise-Havona system, and they function without rotation or reassignment.

^{182.2 (208.7)} The *Eternals of Days* are visible to all will creatures dwelling in their domains. They preside over the regular planetary conclaves. Periodically, and by rotation, they visit the headquarters spheres of the seven superuniverses. They are close of kin to, and are the divine equals of, the *Ancients of Days*, who preside over the destinies of the seven supergovernments. When an *Eternal of Days* is absent from his sphere, his world is directed by a Trinity Teacher Son.

^{182.3 (208.1)} Except for the established orders of life, such as the Havona natives and other living

جاودانه‌های ایامهای مقیم، کرات مربوطه خویش را کاملاً مطابق ایده‌ها و آرمانهای شخصی خودشان توسعه داده‌اند. آنها از سیارات یکدیگر دیدار می‌کنند، اما کپی برداری یا تقلید نمی‌کنند؛ آنها همیشه و به طور کامل آغازین هستند.

معماری، تزیین طبیعی، ساختمانهای مورانشیا، و مخلوقات روحی در هر کره منحصر به فرد و بی‌نظیر هستند. هر کره مکانی از زیبایی پایدار است و با هر کره دیگر در جهان مرکزی کاملاً متفاوت می‌باشد. و شما هر یک در مسیرتان به سوی درون طی عبور از هاونا تا بهشت زمانی طولانی‌تر یا کوتاه‌تر را در هر یک از این کرات بی‌نظیر و شگفت برانگیز خواهید گذراند. طبیعی است که شما در کره خود در رابطه با بهشت به صورت حرکت به سمت بالا سخن گوید، اما صحیح‌تر است که به هدف الهی صعود به صورت حرکت به سوی درون اشاره شود.

3- قدمای ایامها

هنگامی که انسانهای زمان از کرات آموزشی که ستاد مرکزی یک جهان محلی را احاطه کرده‌اند فارغ‌التحصیل می‌شوند و به کرات آموزشی ابرجهان خود پیشروی می‌کنند، در تکامل معنوی به آن نقطه پیش رفته‌اند که قادرند فرمانروایان و مدیران والای روحی این قلمروهای پیشرفته، از جمله قدمای ایامها را بشناسند و با آنها ارتباط برقرار کنند.

قدمای ایامها اساساً همگی یکسان هستند؛ آنها ترکیب سیرت و طبیعت متحد تثلیث را آشکار می‌سازند. آنها از فردیت برخوردارند و شخصیتشان متنوع است، اما همچون هفت روح استاد از یکدیگر متفاوت نیستند. آنها مدیریت یکنواخت سوا از آن متفاوت هفت ابرجهان را که هر یک از آنها یک آفرینش بارز، جداگانه، و بی‌نظیر است فراهم می‌سازند. طبیعت و ویژگیهای هفت روح استاد نامشابه است، اما قدمای ایامها، فرمانروایان شخصی ابرجهانها، همگی اولاد مشابه و فوق کامل تثلیث بهشت هستند.

هفت روح استاد در بالا طبیعت ابرجهانهای مربوطه خویش را تعیین می‌سازند، اما قدمای ایامها سرپرستی اداری همین ابرجهانها را دیکته می‌کنند. آنها همسانی اداری را روی تنوع خلاق سوار می‌کنند و توازن کل را در شرایط تفاوت‌های بنیادین آفرینشی هفت گروهبندی قطعه‌ای جهان بزرگ تضمین می‌نمایند.

قدمای ایامها همگی در یک زمان تثلیث یافتند. آنها نمایانگر آغاز اسناد شخصیتی جهان جهانها هستند، و از این رو نامشان قدمای ایامها است. هنگامی که شما به بهشت می‌رسید و اسناد نوشته شده آغاز چیزها را بررسی می‌کنید، درخواست یافت که اولین مطلبی که در بخش شخصیت پدیدار می‌شود شرح تثلیث یافتن این بیست و یک قدیم‌الایام می‌باشد.

creatures of the central universe, the resident Eternals of Days have developed their respective spheres entirely in accordance with their own personal ideas and ideals. They visit each other's planets, but they do not copy or imitate; they are always and wholly original.

1824 (2082) The architecture, natural embellishment, morontia structures, and spirit creations are exclusive and unique on each sphere. Every world is a place of everlasting beauty and is wholly unlike any other world in the central universe. And you will each spend a longer or shorter time on each of these unique and thrilling spheres on your way inward through Havona to Paradise. It is natural, on your world, to speak of Paradise as *upward*, but it would be more correct to refer to the divine goal of ascension as *inward*.

3. THE ANCIENTS OF DAYS

1831 (2083) When mortals of time graduate from the training worlds surrounding the headquarters of a local universe and are advanced to the educational spheres of their superuniverse, they have progressed in spiritual development to that point where they are able to recognize and communicate with the high spiritual rulers and directors of these advanced realms, including the Ancients of Days.

1832 (2084) The Ancients of Days are all basically identical; they disclose the combined character and unified nature of the Trinity. They possess individuality and are in personality diverse, but they do not differ from each other as do the Seven Master Spirits. They provide the uniform directorship of the otherwise differing seven superuniverses, each of which is a distinct, segregated, and unique creation. The Seven Master Spirits are unlike in nature and attributes, but the Ancients of Days, the personal rulers of the superuniverses, are all uniform and superperfect offspring of the Paradise Trinity.

1833 (2085) The Seven Master Spirits on high determine the *nature* of their respective superuniverses, but the Ancients of Days dictate the *administration* of these same superuniverses. They superimpose administrative uniformity on creative diversity and insure the harmony of the whole in the face of the underlying creational differences of the seven segmental groupings of the grand universe.

1834 (2086) The Ancients of Days were all trinitized at the same time. They represent the beginning of the personality records of the universe of universes, hence their name — *Ancients of Days*. When you reach Paradise and search the written records of the beginning of things, you will find that the first entry appearing in the personality section is the recital of the trinitization of these twenty-one Ancients of Days.

این موجودات والا- همیشه در گروه‌های سه نفره حکومت می‌کنند. فازهای بسیاری از فعالیت وجود دارند که آنها به صورت فردی در آن کار می‌کنند، و باز فازهای دیگری هستند که هر دو نفر می‌توانند در آن عمل کنند، اما آنها در عرصه‌های بالاتر دولتشان باید به صورت مشترک عمل کنند. آنها هرگز شخصاً کرات اقامتگاه خود را ترک نمی‌کنند، اما بدین ترتیب نیازی به این کار ندارند، زیرا این کرات نقاط کانونی سیستم گسترده بازتاب در ابرجهان می‌باشند.

منزلگاههای شخصی هر سه قدیم‌الایام در نقطه قطبیت روحی در کره ستاد مرکزیشان واقع شده‌اند. چنین کره‌ای به هفتاد ناحیه اداری تقسیم شده است و هفتاد پایتخت منطقه‌ای دارد که کپگاه قدمای ایامها در آنها اقامت دارند.

قدمای ایامها در قدرت، محدوده مرجعیت، و وسعت حوزه اختیارات از میان هر یک از فرمانروایان مستقیم آفرینشهای زمان و فضا از همه قدرتمندتر و توانمندتر هستند. در تمامی جهان پهناور جهانها آنها به تنهایی از قدرت بالای دآوری نهایی اجرایی پیرامون نابودی ابدی مخلوقات دارای اراده برخوردارند. و تمامی سه قدیم‌الایام باید در فرامین نهایی دیوان عالی دادرسی یک ابرجهان شرکت نمایند.

قدمای ایامها، گذشته از الوهیتها و همکاران بهشتیشان، کاملترین، همه فن حریفترین، و به لحاظ الهی توانمندترین حکمرانان در تمامی وجود زمان و فضا هستند. ظاهراً آنها حکمرانان متعالی ابرجهانها هستند؛ اما آنها به طور تجربی این حق حکومت کردن را کسب نکرده‌اند و از این رو سرنوشتشان این است که روزگاری توسط ایزد متعال، یک حکمران تجربی، که بدون شک آنها قائم مقامانشان خواهند شد، مورد جانشینی واقع شوند.

ایزد متعال از طریق خدمت تجربی در حال به دست آوردن حاکمیت هفت ابرجهان است، درست همانطور که یک پسر خالق حاکمیت جهان محلی خود را به صورت تجربی کسب می‌کند. اما در طول عصر کنونی تکامل ناتمام متعال، قدمای ایامها کنترل فراگیر هماهنگ شده و کامل اداری جهانهای در حال تکامل زمان و فضا را تأمین می‌کنند. و خردمندی اصالت و پیشگامی فردیت تمامی فرامین و نظرات قدمای ایامها را تعیین ویژگی می‌کند.

4- کمالهای ایامها

فقط دویست و ده کمال ایامها وجود دارد، و آنها سرپرستی دولتهای ده ناحیه اصلی هر ابرجهان را به عهده دارند. آنها به منظور کار ویژه یاری رسانیدن به مدیران ابرجهان تثلیث یافتند، و به عنوان قائم مقامان بلافاصله و شخصی قدمای ایامها حکومت می‌کنند.

سه کمال ایامها به پایتخت هر ناحیه اصلی تخصیص یافته است، اما برخلاف قدمای ایامها ضروری

1835 (200.7) These high beings always govern in groups of three. There are many phases of activity in which they work as individuals, still others in which any two can function, but in the higher spheres of their administration they must act jointly. They never personally leave their residential worlds, but then they do not have to, for these worlds are the superuniverse focal points of the far-flung reflectivity system.

1836 (200.8) The personal abodes of each trio of the Ancients of Days are located at the point of spiritual polarity on their headquarters sphere. Such a sphere is divided into seventy administrative sectors and has seventy divisional capitals in which the Ancients of Days reside from time to time.

1837 (210.1) In power, scope of authority, and extent of jurisdiction the Ancients of Days are the most powerful and mighty of any of the direct rulers of the time-space creations. In all the vast universe of universes they alone are invested with the high powers of final executive judgment concerning the eternal extinction of will creatures. And all three Ancients of Days must participate in the final decrees of the supreme tribunal of a superuniverse.

1838 (210.2) Aside from the Deities and their Paradise associates, the Ancients of Days are the most perfect, most versatile, and the most divinely endowed rulers in all time-space existence. Apparently they are the supreme rulers of the superuniverses; but they have not experientially earned this right to rule and are therefore destined sometime to be superseded by the Supreme Being, an experiential sovereign, whose vicegerents they will undoubtedly become.

1839 (210.3) The Supreme Being is achieving the sovereignty of the seven superuniverses by experiential service just as a Creator Son experientially earns the sovereignty of his local universe. But during the present age of the unfinished evolution of the Supreme, the Ancients of Days provide the co-ordinated and perfect administrative overcontrol of the evolving universes of time and space. And the wisdom of originality and the initiative of individuality characterize all the decrees and rulings of the Ancients of Days.

4. THE PERFECTIONS OF DAYS

1841 (210.4) There are just two hundred and ten Perfections of Days, and they preside over the governments of the ten major sectors of each superuniverse. They were trinitized for the special work of assisting the superuniverse directors, and they rule as the immediate and personal vicegerents of the Ancients of Days.

1842 (210.5) Three Perfections of Days are assigned to each major sector capital, but unlike the Ancients of

نیست که هر سه در تمامی اوقات حاضر باشند. گاه به گاه ممکن است یکی از این سه نفر غایب باشد تا پیرامون بهروزی قلمرو خود شخصاً با قدمای ایامها مشورت نماید.

این حکمرانان سه‌گانه ناحیه‌های اصلی به طور ویژه در چیره دستی در جزئیات اداری کامل هستند، لذا نامشان کمالهای ایامها است. در ثبت کردن نام این موجودات کرات روحی ما با مشکل ترجمه کردن به زبان شما رو به رو هستیم، و اغلب به قدر فزاینده دشوار است که یک ترجمه رضایتبخش ارائه داده شود. ما دوست نداریم از نامهای اختیاری که برای شما بی‌معنی می‌باشد استفاده کنیم؛ از این رو این را اغلب دشوار می‌یابیم که یک نام مناسب انتخاب نماییم، نامی که برای شما روشن باشد و در همان حال تا اندازه‌ای نمایانگر نام اولیه باشد.

کمالهای ایامها از گروهی با تعداد متعادل از مشاوران الهی، کامل‌کنندگان خرد، و بازرسان جهانی برخوردارند که به دولتهای آنها وصل می‌باشند. آنها باز از تعداد بیشتری از پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریته بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند برخوردارند. اما بیشتر کار معمول امور ناحیه اصلی توسط نگاهبانان آسمانی و یاوران والای پسر به اجرا می‌آید. این دو گروه از میان فرزندان تثلیث یافته شخصیت‌های بهشت - هاونا یا پایان دهندگان جلال یافته انسانی انتخاب می‌شوند. برخی از این دو رسته از موجودات مخلوق - تثلیث یافته توسط الوهیت‌های بهشت مجدداً تثلیث یافته و سپس اعزام می‌شوند تا در حکومت دولتهای ابرجهان یاری رسانند.

بیشتر نگاهبانان آسمانی و یاوران والای پسر به خدمت ناحیه‌های اصلی و فرعی تخصیص داده شده‌اند، اما سرپرستان تثلیث یافته (سرافیمها و بینابینهای احاطه شده با تثلیث) افسران دادگاههای هر سه بخش هستند که در دیوانهای دادرسی قدمای ایامها، کمالهای ایامها، و جدیدهای ایامها عمل می‌کنند. سفیران تثلیث یافته (انسانهای فراز یافته با تثلیث احاطه شده‌ای که دارای طبیعت یگانگی با پسر یا روح هستند) ممکن است در هر نقطه در یک ابرجهان مورد مواجهه واقع شوند، اما اکثریت آنان در خدمت ناحیه‌های فرعی می‌باشند.

پیش از ایام آشکار شدن کامل طرح دولتی هفت ابرجهان، عملاً تمامی سرپرستان بخشهای گوناگون این دولتها، به جز قدمای ایامها، تحت سرپرستی جاودانه‌های ایامها در کرات گوناگون جهان کامل هاونا برای منتهای متفاوت شاگردی کردند. به همین ترتیب موجودات تثلیث یافته بعد پیش از آن که به خدمت قدمای ایامها، کمالهای ایامها، و جدیدهای ایامها وصل شوند دورانی از آموزش را تحت سرپرستی جاودانه‌های ایامها از سر گذرانند. آنان همگی سرپرستانی کار آزموده، آزمایش شده، و با تجربه هستند.

هنگامی که شما به ستاد مرکزی اسپلاندون پیش رفتید، بعد از این که در کرات ناحیه فرعی‌تان اقامت

Days, it is not necessary that all three be present at all times. From time to time one of this trio may absent himself to confer in person with the Ancients of Days concerning the welfare of his realm.

184.3 (210.6) These triune rulers of the major sectors are peculiarly perfect in the mastery of administrative details, hence their name — *Perfections of Days*. In recording the names of these beings of the spiritual world, we are confronted with the problem of translating into your tongue, and very often it is exceedingly difficult to render a satisfactory translation. We dislike to use arbitrary designations which would be meaningless to you; hence we often find it difficult to choose a suitable name, one which will be clear to you and at the same time be somewhat representative of the original.

184.4 (210.7) The *Perfections of Days* have a moderate-sized corps of Divine Counselors, *Perfectors of Wisdom*, and Universal Censors attached to their governments. They have still larger numbers of *Mighty Messengers*, *Those High in Authority*, and *Those without Name and Number*. But much of the routine work of major sector affairs is carried on by the *Celestial Guardians* and the *High Son Assistants*. These two groups are drawn from among the trinitized offspring of either *Paradise-Havona* personalities or glorified mortal finaliters. Certain of these two orders of creature-trinitized beings are retrinitized by the *Paradise Deities* and then are dispatched to assist in the administration of the superuniverse governments.

184.5 (211.1) Most of the *Celestial Guardians* and the *High Son Assistants* are assigned to the service of the major and the minor sectors, but the *Trinitized Custodians* (*Trinity-embraced seraphim and midwayers*) are the officers of the courts of all three divisions, functioning in the tribunals of the *Ancients of Days*, the *Perfections of Days*, and the *Recents of Days*. The *Trinitized Ambassadors* (*Trinity-embraced ascendant mortals of Son- or Spirit-fused nature*) may be encountered anywhere in a superuniverse, but the majority are in the service of the minor sectors.

184.6 (211.2) Before the times of the full unfolding of the governmental scheme of the seven superuniverses, practically all administrators of the various divisions of these governments, excepting the *Ancients of Days*, served apprenticeships of varying duration under the *Eternals of Days* on the various worlds of the perfect *Havona* universe. The later trinitized beings likewise passed through a season of training under the *Eternals of Days* before they were attached to the service of the *Ancients of Days*, the *Perfections of Days*, and the *Recents of Days*. They are all seasoned, tried, and experienced administrators.

184.7 (211.3) You will early see the *Perfections of Days* when you advance to the headquarters of *Splandon*

کردید، در همان آغاز کمالهای ایامها را خواهید دید، چرا که این حکمرانان ستوده به هفتاد کرات ناحیه اصلی آموزش بالاتر برای مخلوقات فراز یابنده زمان به طور تنگاتنگ مربوط هستند. کمالهای ایامها شخصاً تعهدات گروهی به فارغ التحصیلان فراز یابنده مدارس ناحیه اصلی را سرپرستی می کنند.

کار رهنوردان زمان در کراتی که ستاد مرکزی یک ناحیه اصلی را احاطه کرده اند در مقایسه با سرشت فیزیکی تر و مادی تر آموزش در هفت کرات آموزشی یک ناحیه فرعی و با تعهدات روحی در چهار صد و نود کرات دانشگاه ستاد مرکزی یک ابرجهان عمدتاً یک طبیعت عقلانی دارد.

اگر چه شما را فقط در سیستم ثبت ناحیه اصلی اسپلاندون، که در بر گیرنده جهان محلی منشأ شما می باشد وارد می کنند، شما باید از میان هر یک از ده بخش اصلی ابرجهان ما عبور کنید. شما کلیه سی کمال ایامهای اروانتان را پیش از رسیدن به یوورسا خواهید دید.

5- جدیدهای ایامها

جدیدهای ایامها جوانترین مدیران عالی ابرجهانها هستند. آنها سرپرستی امور ناحیه های فرعی را در گروه های سه نفره به عهده دارند. آنها ذاتاً با کمالهای ایامها همتراز هستند، اما در مرجعیت اداری تحت فرمان آنها هستند. تنها بیست و یک هزار تن از این شخصیت های تثلیث شخصاً فرهمند و به طور الهی مؤثر وجود دارد. آنها به طور همزمان آفریده شدند، و تحت سرپرستی جاودانه های ایامها به همراه هم از میان آموزش هاوانای خود عبور کردند.

جدیدهای ایامها گروهی از همکاران و دستیاران دارند که مشابه همکاران و دستیاران کمالهای ایامها است. علاوه بر آن تعداد عظیمی از رسته های متنوع موجودات آسمانی تحت فرمان به آنان تخصیص یافته است. در سازمان اداری ناحیه های فرعی، آنها تعداد زیادی از انسانهای فراز یابنده مقیم، پرسنل کلنی های گوناگون همیارانه، و گروه های گوناگونی را که منشأ در روح بیکران دارند به کار می گیرند.

دولتهای ناحیه های فرعی به اندازه بسیار زیاد، گر چه نه به طور انحصاری، درگیر مشکلات بزرگ فیزیکی ابرجهانها هستند. کرات ناحیه فرعی، ستاد مرکزی کنترلگران استاد فیزیکی هستند. در این کرات انسانهای فراز یابنده به مطالعات و آزمایشاتی که به یک بررسی فعالیتهای سومین رسته مراکز عالی نیرو و کلیه هفت رسته کنترلگران استاد فیزیکی مربوط است می پردازند.

از آنجا که رژیم یک ناحیه فرعی به طور بسیار گسترده درگیر مشکلات فیزیکی است، سه جدیدهای

after your sojourn on the worlds of your minor sector, for these exalted rulers are closely associated with the seventy major sector worlds of higher training for the ascendant creatures of time. The Perfections of Days, in person, administer the group pledges to the ascending graduates of the major sector schools.

^{18:48 (211.4)} The work of the pilgrims of time on the worlds surrounding a major sector headquarters is chiefly of an intellectual nature in contrast with the more physical and material character of the training on the seven educational spheres of a minor sector and with the spiritual undertakings on the four hundred ninety university worlds of a superuniverse headquarters.

^{18:49 (211.5)} Although you are entered only upon the registry of the major sector of Splandon, which embraces the local universe of your origin, you will have to pass through every one of the ten major divisions of our superuniverse. You will see all thirty of the Orvonton Perfections of Days before you reach Uversa.

5. THE RECENTS OF DAYS

^{18:51 (211.6)} The Recents of Days are the youngest of the supreme directors of the superuniverses; in groups of three they preside over the affairs of the minor sectors. In nature they are co-ordinate with the Perfections of Days, but in administrative authority they are subordinate. There are just twenty-one thousand of these personally glorious and divinely efficient Trinity personalities. They were created simultaneously, and together they passed through their Havona training under the Eternals of Days.

^{18:52 (211.7)} The Recents of Days have a corps of associates and assistants similar to that of the Perfections of Days. In addition they have assigned to them enormous numbers of the various subordinate orders of celestial beings. In the administration of the minor sectors they utilize large numbers of the resident ascending mortals, the personnel of the various courtesy colonies, and the various groups originating in the Infinite Spirit.

^{18:53 (211.8)} The governments of the minor sectors are very largely, though not exclusively, concerned with the great physical problems of the superuniverses. The minor sector spheres are the headquarters of the Master Physical Controllers. On these worlds ascending mortals carry on studies and experiments having to do with an examination of the activities of the third order of the Supreme Power Centers and of all seven orders of the Master Physical Controllers.

^{18:54 (212.1)} Since the regime of a minor sector is so extensively concerned with physical problems, its three Recents of Days are seldom together on the

ایامهای آن به ندرت با هم در پایتخت کره هستند. بیشتر اوقات یکی با کمالهای ایامهایی که سرپرستی ناحیه اصلی را به عهده دارد جای دیگری در کنفرانس به سر میبرد، و یا ضمن این که قدمای ایامها را در گردهماییهای موجودات والای تثلیث منشأ در بهشت نمایندگی می‌کند غایب است. آنها در نمایندگی قدمای ایامها در شوراهاى عالی در بهشت با کمالهای ایامها به نوبت جا عوض می‌کنند. در عین حال، جدید ایامهای دیگر ممکن است در تور دیدار از کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی که به قلمرو او تعلق دارد در جای دیگری باشد. اما حداقل یکی از این حکمرانان همیشه در ستاد مرکزی یک ناحیه فرعی سر کار باقی می‌ماند.

روزی شما همگی سه جدید ایامهایی را که مسئول انسا، ناحیه فرعی شما، هستند خواهید شناخت، زیرا شما باید در مسیرتان به سوی کرات آموزشی ناحیه‌های اصلی از میان دستان آنها عبور کنید. شما در صعود به یوورسا فقط از میان یک گروه از کرات آموزشی ناحیه فرعی عبور خواهید کرد.

6- اتحادهای ایامها

شخصیتهای تثلیث از رسته "ایامها" در یک ظرفیت اداری زیر سطح دولتهای ابرجهان عمل نمی‌کنند. در جهانهای محلی در حال تکامل آنها فقط به عنوان مشاور و ناصح عمل می‌کنند. اتحادهای ایامها گروهی از شخصیتهای رابط هستند که توسط تثلیث بهشت به فرمانروایان دوگانه جهانهای محلی تخصیص داده شده‌اند. به هر جهان محلی سازمان یافته و مسکونی یکی از این مشاوران بهشتی که برای آفرینش محلی به عنوان نماینده تثلیث، و از برخی جهات پدر جهانی عمل می‌کند تخصیص یافته است.

هفت صد هزار تن از این موجودات موجود است، گر چه آنها همگی به مأموریت گمارده نشده‌اند. سپاه ذخیره اتحادهای ایامها به عنوان شورای عالی تنظیمات جهان در بهشت عمل می‌کند.

این ناظران تثلیث فعالیت‌های اداری کلیه شاخه‌های دولت جهانی را به طریقه‌ای خاص هماهنگ می‌کنند، از آنهایی که به جهانهای محلی تعلق دارند تا دولتهای ناحیه و تا آنهایی که به ابرجهان متعلق هستند؛ از این رو نامشان اتحاد ایامها می‌باشد. آنها یک گزارش سه‌گانه به مافوقان خود ارائه می‌دهند: آنها اطلاعات مربوطی را که طبیعتی فیزیکی و نیمه عقلانی دارد به جدیدهای ایامهای ناحیه فرعی خود گزارش می‌دهند. آنها رخدادهای عقلانی و نیمه روحی را به کمالهای ایامهای ناحیه اصلی خود گزارش می‌دهند. آنها امور روحی و نیمه بهشتی را به قدمای ایامها در پایتخت ابرجهان خود گزارش می‌دهند.

از آنجا که آنها موجودات تثلیث منشأ هستند، تمامی مدارهای بهشت به منظور ارتباط متقابل برای آنان فراهم است، و بدین ترتیب آنها با یکدیگر و با تمامی شخصیتهای مورد نیاز دیگر تا شوراهاى عالی بهشت

capital sphere. Most of the time one is away in conference with the Perfections of Days of the supervising major sector or absent while representing the Ancients of Days at the Paradise conclaves of the high Trinity-origin beings. They alternate with the Perfections of Days in representing the Ancients of Days at the supreme councils on Paradise. Meanwhile, another Recent of Days may be away on a tour of inspection of the headquarters worlds of the local universes belonging to his jurisdiction. But at least one of these rulers always remains on duty at the headquarters of a minor sector.

^{1855 (212.2)} You will all sometime know the three Recents of Days in charge of Ensa, your minor sector, since you must pass through their hands on your way inward to the training worlds of the major sectors. In ascending to Uversa, you will pass through only one group of minor sector training spheres.

6. THE UNIONS OF DAYS

^{1861 (212.3)} The Trinity personalities of the order of "Days" do not function in an administrative capacity below the level of the superuniverse governments. In the evolving local universes they act only as counselors and advisers. The Unions of Days are a group of liaison personalities accredited by the Paradise Trinity to the dual rulers of the local universes. Each organized and inhabited local universe has assigned to it one of these Paradise counselors, who acts as the representative of the Trinity, and in some respects, of the Universal Father, to the local creation.

^{1862 (212.4)} There are seven hundred thousand of these beings in existence, though they have not all been commissioned. The reserve corps of the Unions of Days functions on Paradise as the Supreme Council of Universe Adjustments.

^{1863 (212.5)} In a special manner these Trinity observers co-ordinate the administrative activities of all branches of the universal government, from those of the local universes up through the sector governments to those of the superuniverse, hence their name — *Unions of Days*. They make a threefold report to their superiors: They report pertinent data of a physical and semi-intellectual nature to the Recents of Days of their minor sector; they report intellectual and quasi-spiritual happenings to the Perfections of Days of their major sector; they report spiritual and semiparadisiacal matters to the Ancients of Days at the capital of their superuniverse.

^{1864 (212.6)} Since they are Trinity-origin beings, all of the Paradise circuits are available to them for intercommunication, and thus are they always in touch with each other and with all other required

همیشه در تماس هستند.

یک اتحاد ایامها به دولت جهان محلی مأموریتش به طور ارگانیک وصل نیست. او جدا از وظایفش به عنوان یک ناظر، فقط با تقاضای مسئولین محلی عمل می‌کند. او به واسطه داشتن سمت رسمی، یک عضو کلیه شوراهای اصلی و تمامی گردهماییهای مهم آفرینش محلی می‌باشد، اما در بررسی دقیق تکنیکی مشکلات اداری شرکت نمی‌کند.

هنگامی که یک جهان محلی در نور و حیات استقرار می‌یابد، موجودات جلال یافته آن با اتحاد ایامها، که در آن هنگام در یک ظرفیت بسط یافته در چنین قلمرو حاوی کمال تکاملی عمل می‌کند، آزادانه معاشرت می‌کنند. اما او اساساً هنوز یک سفیر تثلیث و مشاور بهشتی است.

یک جهان محلی توسط یک پسر الهی که از منشأ دوگانه ربانی برخوردار است مستقیماً مورد حکومت واقع می‌شود، اما او دائماً یک برادر بهشتی، یک شخصیت تثلیث منشأ را در کنارش دارد. در صورت غیبت موقت یک پسر خالق از ستاد مرکزی جهان محلیش، حکمرانان موقت عمده توسط رهنمود اتحاد ایامهای خود در تصمیمات اصلیشان راهنمایی می‌شوند.

7- مؤمنان ایامها

این شخصیت‌های والای تثلیث منشأ مشاوران بهشت برای حکمرانان یکصد کوکبه در هر جهان محلی می‌باشند. هفتاد میلیون مؤمن ایامها وجود دارد، و مثل اتحادهای ایامها، همگی مشغول به خدمت نیستند. سپاه ذخیره بهشتی آنان کمیسیون مشورتی اخلاقیات و حکومت بر خود بین جهانی می‌باشد. مؤمنان ایامها مطابق فرامین شورای عالی سپاه ذخیره‌شان در کار خدماتی به نوبت جا عوض می‌کنند.

تمامی آنچه که یک اتحاد ایامها برای یک پسر خالق یک جهان محلی می‌باشد، مؤمنان ایامها برای پسران و رانداک که بر کواکب آن آفرینش محلی حکومت می‌کنند می‌باشند. آنها به حد عالی وقف بهروزی کواکب مأموریتشان هستند و به طور الهی به آن وفادارند، لذا نامشان مؤمنان ایامها است. آنها فقط به عنوان مشاور عمل می‌کنند، و هرگز در فعالیت‌های اداری شرکت نمی‌جویند مگر با دعوت مسئولین کوکبه. آنها در خدمت آموزشی به رهنوردان فراز یابنده در کرات معماری شده آموزشی که ستاد مرکزی یک کوکبه را احاطه کرده‌اند نیز به طور مستقیم درگیر نیستند. تمامی چنین کارهایی تحت سرپرستی پسران و رانداک می‌باشد.

کلیه مؤمنان ایامهایی که در کواکب یک جهان

personalities up to the supreme councils of Paradise.

^{186.5 (212.7)} A Union of Days is not organically connected with the government of the local universe of his assignment. Aside from his duties as an observer, he acts only at the request of the local authorities. He is an ex officio member of all primary councils and all important conclaves of the local creation, but he does not participate in the technical consideration of administrative problems.

^{186.6 (213.1)} When a local universe is settled in light and life, its glorified beings associate freely with the Union of Days, who then functions in an enlarged capacity in such a realm of evolutionary perfection. But he is still primarily a Trinity ambassador and Paradise counselor.

^{186.7 (213.2)} A local universe is directly ruled by a divine Son of dual Deity origin, but he has constantly by his side a Paradise brother, a Trinity-origin personality. In the event of the temporary absence of a Creator Son from the headquarters of his local universe, the acting rulers are largely guided in their major decisions by the counsel of their Union of Days.

7. THE FAITHFULS OF DAYS

^{187.1 (213.3)} These high Trinity-origin personalities are the Paradise advisers to the rulers of the one hundred constellations in each local universe. There are seventy million Faithfuls of Days, and like the Unions of Days, not all are in service. Their Paradise reserve corps is the Advisory Commission of Interuniverse Ethics and Self-government. Faithfuls of Days rotate in service in accordance with the rulings of the supreme council of their reserve corps.

^{187.2 (213.4)} All that a Union of Days is to a Creator Son of a local universe, the Faithfuls of Days are to the Vorondadek Sons who rule the constellations of that local creation. They are supremely devoted and divinely faithful to the welfare of their constellations of assignment, hence the name — Faithfuls of Days. They act only as counselors; never do they participate in administrative activities except upon the invitation of the constellation authorities. Neither are they directly concerned in the educational ministry to the pilgrims of ascension on the architectural training spheres surrounding a constellation headquarters. All such undertakings are under the supervision of the Vorondadek Sons. Neither are they directly concerned in the educational ministry to the pilgrims of ascension on the architectural training spheres surrounding a constellation headquarters. All such undertakings are under the supervision of the Vorondadek Sons.

^{187.3 (213.5)} All Faithfuls of Days functioning in the

محلی عمل می‌کنند تحت حوزه اختیارات اتحاد ایامها هستند و مستقیماً به او گزارش می‌دهند. آنها از یک سیستم گسترده ارتباط متقابل برخوردار نیستند، و معمولاً بنا به خواست خودشان در محدوده سرحدات یک جهان محلی به ارتباط متقابل محدود هستند. هر مؤمن ایامهایی که در نبادان مشغول به کار است می‌تواند با کلیه نفرات دیگر رسته خود که در این جهان محلی مشغول به کار هستند ارتباط برقرار کند و چنین می‌کند.

مؤمنان ایامها مثل اتحاد ایامها در ستاد مرکزی یک جهان منزلگاه شخصی خود را در پایتخت کواکب، جدا از آنهایی که به مدیران اداری چنین قلمروهایی تعلق دارند، حفظ می‌کنند. منزلگاههای آنان به راستی در مقایسه با منازل حکمرانان و رانداک کواکب ساده و بی‌پیرایه هستند.

مؤمنان ایامها آخرین حلقه در زنجیره طولانی اداری - مشورتی هستند که از کرات مقدس پدر جهانی، که در نزدیکی مرکز تمامی چیزها می‌باشند، تا بخشهای اصلی جهانهای محلی امتداد می‌یابد. نظام بتلیث منشأ در کواکب متوقف می‌شود؛ هیچ مشاور بهشتی از این نوع در اجزای تشکیل دهنده سیستمهای آنها در کرات مسکونی به طور دائم استقرار نیافته است. این واحدهای اداری یاد شده کاملاً تحت حوزه اختیارات موجوداتی هستند که بومی جهانهای محلی می‌باشند.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی یوورسا.]

constellations of a local universe are under the jurisdiction of, and report directly to, the Union of Days. They do not have a far-flung system of intercommunication, being ordinarily self-limited to an interassociation within the limits of a local universe. Any Faithful of Days on duty in Nebadon can and does communicate with all others of his order on duty in this local universe.

187.4 (2136) Like the Union of Days on a universe headquarters, the Faithfuls of Days maintain their personal residences on the constellation capitals separate from those of the administrative directors of such realms. Their abodes are indeed modest in comparison with the homes of the Vorondadek rulers of the constellations.

187.5 (2137) The Faithfuls of Days are the last link in the long administrative-advisory chain which reaches from the sacred spheres of the Universal Father near the center of all things to the primary divisions of the local universes. The Trinity-origin regime stops with the constellations; no such Paradise advisers are permanently situated on their component systems or on the inhabited worlds. These latter administrative units are wholly under the jurisdiction of beings native to the local universes.

187.6 (2138) [Presented by a Divine Counselor of Uversa.]

مقاله 19. موجودات همتراز تثلیث منشأ

020 ⇨

کتاب یورنیشیا

018 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 19

موجودات همتراز تثلیث منشأ

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پسران آموزگار تثلیث
- 2- کامل کنندگان خرد
- 3- مشاوران الهی
- 4- بازرسان جهانی
- 5- ارواح الهام یافته تثلیث
- 6- بومیان هاونا
- 7- شهروندان بهشت

مقدمه مقاله

این گروه بهشتی که موجودات همتراز تثلیث منشأ نام یافته است، شامل پسران آموزگار تثلیث، که همچنین در زمره پسران بهشتی خداوند طبقه‌بندی شده‌اند، سه گروه از مدیران والای ابرجهان، و تا اندازه‌ای رده غیرشخصی ارواح الهام یافته تثلیث می‌باشند. حتی بومیان هاونا به همراه گروه‌های بیشماری از موجودات که در بهشت ساکنند را می‌توان به طور صحیح در این طبقه‌بندی از شخصیت‌های تثلیث گنجانید. آن موجودات تثلیث منشأ که در این بحث مورد ملاحظه قرار می‌گیرند عبارتند از:

- 1- پسران آموزگار تثلیث.
- 2- کامل کنندگان خرد.
- 3- مشاوران الهی.
- 4- بازرسان جهانی.
- 5- ارواح الهام یافته تثلیث.
- 6- بومیان هاونا.
- 7- شهروندان بهشت.

تعداد این گروه‌ها، به جز پسران آموزگار تثلیث و

PAPER 19

THE CO-ORDINATE TRINITY-
ORIGIN BEINGS

SECTIONS

Introduction

1. The Trinity Teacher Sons
2. The Perfectors of Wisdom
3. The Divine Counselors
4. The Universal Censors
5. Inspired Trinity Spirits
6. Havona Natives
7. Paradise Citizens

INTRODUCTION

^{19.01 (214.1)} THIS Paradise group, designated the Co-ordinate Trinity-origin Beings, embraces the Trinity Teacher Sons, also classed among the Paradise Sons of God, three groups of high superuniverse administrators, and the somewhat impersonal category of the Inspired Trinity Spirits. Even the Havona natives may properly be included in this classification of Trinity personalities along with numerous groups of beings resident on Paradise. Those Trinity-origin beings to be considered in this discussion are:

- ^{19.02 (214.2)} 1. Trinity Teacher Sons.
- ^{19.03 (214.3)} 2. Perfectors of Wisdom.
- ^{19.04 (214.4)} 3. Divine Counselors.
- ^{19.05 (214.5)} 4. Universal Censors.
- ^{19.06 (214.6)} 5. Inspired Trinity Spirits.
- ^{19.07 (214.7)} 6. Havona Natives.
- ^{19.08 (214.8)} 7. Paradise Citizens.

^{19.09 (214.9)} Excepting the Trinity Teacher Sons and

احتمالاً ارواح الهام یافته تثلیث، نهایی است؛ آفرینش آنها یک رخداد پایان یافته و متعلق به گذشته است.

possibly the Inspired Trinity Spirits, these groups are of definite numbers; their creation is a finished and past event.

1- پسران آموزگار تثلیث

از میان کلیه رسته‌های والای شخصیت‌های آسمانی که برای شما آشکار گشته است، تنها پسران آموزگار تثلیث در یک ظرفیت دوگانه عمل می‌کنند. آنها به واسطه منشأ طبیعت تثلیث تقریباً به طور کامل وقف خدمات فرزند الهی هستند. آنها موجودات رابطی هستند که فاصله جهانی میان شخصیت‌های تثلیث منشأ و دوگانه منشأ را پر می‌کنند.

در حالی که تعداد پسران ثابت تثلیث کامل است، پسران آموزگار دائماً افزایش می‌یابند. من نمی‌دانم که تعداد نهایی پسران آموزگار چه خواهد بود. با این وجود می‌توانم بگویم که در آخرین گزارش دوره‌ای به یوورسا اسناد بهشت 21,001,624,821 تن از این پسران را در خدمت نشان دادند.

این موجودات تنها گروه آشکار شده از پسران خداوند برای شما هستند که منشأ در تثلیث بهشت دارند. آنها در جهان مرکزی و ابرجهانها تردد می‌کنند، و یک سپاه عظیم از آنان به هر جهان محلی تخصیص یافته است. آنها همچنین مثل سایر پسران بهشتی خداوند به تک تک سیارات خدمت می‌کنند. از آنجا که طرح جهان بزرگ به طور کامل توسعه نیافته است، تعداد زیادی از پسران آموزگار به صورت ذخیره در بهشت نگاه داشته شده‌اند، و آنها برای کار اضطراری و خدمت غیرمعمول در کلیه بخشهای جهان بزرگ، در کرات منزوی فضا، در جهانهای محلی و ابرجهانها، و در کرات هاونا داوطلب می‌شوند. آنها همچنین در بهشت عمل می‌کنند، اما بیشتر یاری کننده خواهد بود که بررسی دقیق آنها را به تعویق بیندازیم تا این که به بحث پیرامون پسران بهشتی خداوند برسیم.

با این وجود در این رابطه می‌توان خاطر نشان کرد که پسران آموزگار شخصیت‌های متعالی هماهنگ کننده‌ای هستند که از منشأ تثلیث برخوردارند. در چنین جهان جهانهای پهناور همیشه خطر بزرگ تسلیم شدن به خطای دیدگاه مرزبندی شده، به شرارت ذاتی در یک بینش محدود از واقعیت و ربانیت، وجود دارد.

به عنوان مثال: ذهن بشری معمولاً با حرکت از ساده و متناهی به پیچیده و نامتناهی، از منشأ بشری به سرنوشت الهی، مشتاق نزدیکی به فلسفه کیهانی که در این آشکارسازها توصیف شده است می‌باشد. اما آن مسیر به خرد معنوی راه نمی‌برد. چنین شیوه‌ای آسانترین مسیر به یک شکل مشخص از دانش ژنتیک می‌باشد، اما آن در بهترین حالت تنها می‌تواند منشأ انسان را آشکار سازد؛ آن هیچ چیز را پیرامون سرنوشت الهی او آشکار نمی‌سازد، یا این که چیز اندکی را آشکار می‌سازد.

حتی در مطالعه تکامل بیولوژیک انسان در یورنشیا، نسبت به برخورد منحصر به فرد تاریخی به وضعیت کنونی او و مشکلات جاری او مخالفت‌هایی جدی

1. THE TRINITY TEACHER SONS

191.1 (214.10) Of all the high orders of celestial personalities revealed to you, the Trinity Teacher Sons alone act in a dual capacity. By origin of Trinity nature, in function they are almost wholly devoted to the services of divine sonship. They are the liaison beings who bridge the universe gulf between Trinity- and dual-origin personalities.

191.2 (214.11) While the Stationary Sons of the Trinity are of completed numbers, the Teacher Sons are constantly increasing. What the final number of Teacher Sons will be I do not know. I can, however, state that, at the last periodic report to Uversa, the Paradise records indicated 21,001,624,821 of these Sons in service.

191.3 (214.12) These beings are the only group of the Sons of God revealed to you whose origin is in the Paradise Trinity. They range the central and superuniverses, and an enormous corps is assigned to each local universe. They also serve the individual planets as do the other Paradise Sons of God. Since the scheme of the grand universe is not fully developed, large numbers of Teacher Sons are held in the reserves on Paradise, and they volunteer for emergency duty and unusual service in all divisions of the grand universe, on the lone worlds of space, in the local and superuniverses, and on the worlds of Havona. They also function on Paradise, but it will be more helpful to postpone their detailed consideration until we come to the discussion of the Paradise Sons of God.

191.4 (215.1) In this connection, however, it may be noted that Teacher Sons are the supreme co-ordinating personalities of Trinity origin. In such a far-flung universe of universes there is always great danger of succumbing to the error of the circumscribed viewpoint, to the evil inherent in a segmentalized conception of reality and divinity.

191.5 (215.2) For example: The human mind would ordinarily crave to approach the cosmic philosophy portrayed in these revelations by proceeding from the simple and the finite to the complex and the infinite, from human origins to divine destinies. But that path does not lead to *spiritual wisdom*. Such a procedure is the easiest path to a certain form of *genetic knowledge*, but at best it can only reveal man's origin; it reveals little or nothing about his divine destiny.

191.6 (215.3) Even in the study of man's biologic evolution on Urantia, there are grave objections to the exclusive historic approach to his present-day

وجود دارد. چشم‌انداز حقیقی هر مشکل واقعی — بشری یا الهی، زمینی یا کیهانی — تنها با مطالعه و ارتباط کامل و غیرمتعصبانه سه فاز از واقعیت جهان می‌تواند به دست آید: منشأ، تاریخ، و سرنوشت. فهم صحیح این سه واقعیت تجربی مبنای یک ارزیابی خردمندانه از وضعیت کنونی را فراهم می‌سازد.

هنگامی که ذهن بشری تعقیب تکنیک فلسفی شروع از نقطه پایین‌تر برای نزدیکی به نقطه بالاتر را به عهده می‌گیرد، چه در بیولوژی یا الهیات، همیشه در خطر ارتکاب چهار خطای استدلال می‌باشد:

1- ممکن است به کلی نتواند هدف نهایی و تکمیل شده تکاملی نیل شخصی یا سرنوشت کیهانی را مشاهده نماید.

2- ممکن است از طریق ساده سازی بیش از اندازه واقعیت تکاملی (تجربی) کیهانی مرتکب اشتباه عظیم فلسفی شود، و بدین ترتیب به تحریف واقعیتها، به قلب حقیقت، و به درک نادرست سرنوشتها راه برد.

3- مطالعه علیت، مرور دقیق تاریخ است. اما آگاهی از این که یک موجود چطور می‌شود، لزوماً یک فهم هوشمندانه از وضعیت کنونی و کاراکتر حقیقی چنین موجودی را فراهم نمی‌سازد.

4- تاریخ به تنهایی به قدر مکفی نمی‌تواند رخدادهای آینده — سرنوشت — را آشکار نماید. سرآغازهای متناهی یاری کننده هستند، اما فقط علت‌های الهی معلول‌های نهایی را آشکار می‌سازند. پایت‌های جاودان در سرآغازهای زمان نشان داده نمی‌شوند. تنها با در نظر گرفتن گذشته و آینده مربوط به هم می‌توان حال را به درستی تفسیر نمود.

از این رو، به این دلیل و باز به دلایل دیگر، ما از طریق مبادرت به سفر زمانی - فضایی از منبع و مرکز بهشتی نامتناهی، جاودان، و الهی تمامی واقعیت شخصیت و تمامی وجود کیهانی، تکنیک نزدیکی به انسان و مشکلات سیاره‌ای او را به کار می‌گیریم.

2- کامل کنندگان خرد

کامل کنندگان خرد یک آفرینش ویژه تثلیث بهشت هستند که برای تجسم بخشیدن به خرد ربانیت در ابرجهانها طراحی شده‌اند. دقیقاً هفت میلیارد تن از این موجودات وجود دارد، و به هر هفت ابرجهان یک میلیارد تن تخصیص یافته است.

کامل کنندگان خرد در اشتراک با همترانسان، مشاوران الهی و بازرسان جهانی، از میان خرد بهشت، خرد هاونا، و به جز دیوینینگتون، خرد کرات بهشتی پدر عبور کردند. کامل کنندگان خرد بعد از این تجارب به طور دائم به خدمت قدمای ایامها تخصیص داده شدند. آنها نه در بهشت خدمت می‌کنند و نه در کرات مدارهای بهشت - هاونا؛ آنها به طور کامل به مدیریت دولتهای

status and his current problems. The true perspective of any reality problem — human or divine, terrestrial or cosmic — can be had only by the full and unprejudiced study and correlation of three phases of universe reality: origin, history, and destiny. The proper understanding of these three experiential realities affords the basis for a wise estimate of the current status.

191.7 (215.4) When the human mind undertakes to follow the philosophic technique of starting from the lower to approach the higher, whether in biology or theology, it is always in danger of committing four errors of reasoning:

191.8 (215.5) 1. It may utterly fail to perceive the final and completed evolutionary goal of either personal attainment or cosmic destiny.

191.9 (215.6) 2. It may commit the supreme philosophical blunder by oversimplifying cosmic evolutionary (experiential) reality, thus leading to the distortion of facts, to the perversion of truth, and to the misconception of destinies.

191.10 (215.7) 3. The study of causation is the perusal of history. But the knowledge of how a being becomes does not necessarily provide an intelligent understanding of the present status and true character of such a being.

191.11 (215.8) 4. History alone fails adequately to reveal future development — destiny. Finite origins are helpful, but only divine causes reveal final effects. Eternal ends are not shown in time beginnings. The present can be truly interpreted only in the light of the correlated past and future.

191.12 (215.9) Therefore, because of these and for still other reasons, do we employ the technique of approaching man and his planetary problems by embarkation on the time-space journey from the infinite, eternal, and divine Paradise Source and Center of all personality reality and all cosmic existence.

2. THE PERFECTORS OF WISDOM

192.1 (215.10) The Perfectors of Wisdom are a specialized creation of the Paradise Trinity designed to personify the wisdom of divinity in the superuniverses. There are exactly seven billion of these beings in existence, and one billion are assigned to each of the seven superuniverses.

192.2 (215.11) In common with their co-ordinates, the Divine Counselors and the Universal Censors, the Perfectors of Wisdom passed through the wisdom of Paradise, of Havona, and except for Divinington, of the Father's Paradise spheres. After these experiences the Perfectors of Wisdom were permanently assigned to the service of the Ancients

ابرجهان مشغول هستند.

هر جا و هر گاه یک کامل کننده خرد عمل کند، آنجا و آنگاه خرد الهی عمل می‌کند. در دانش و خردی که در کارهای این شخصیت‌های توانمند و فرهمند جلومگر است هیبت واقعی و جلوه کمال وجود دارد. آنها خرد تثلیث بهشت را منعکس نمی‌کنند؛ آنها آن خرد هستند. آنها در به کار بستن دانش جهان برای کلیه آموزگاران منبع خرد هستند. آنها سرچشمه بصیرت و منبع شناخت برای نهادهای یادگیری و درایت در تمامی جهانها هستند.

منشأ خرد دوگانه است، و ناشی از آن کمال بینش الهی است که ذاتی موجودات کامل است و برآمده از آن تجربه شخصی است که توسط مخلوقات تکاملی به دست آمده است. کامل کنندگان خرد، خرد الهی کمال بهشتی هستند که حاوی بینشی ربانی است. دستیاران اداری آنها در یوورسا، پیام‌آوران توانمند، آنهایی که بدون نام و شماره هستند، و آنهایی که از اتوریتة بالا برخوردارند، هنگامی که با هم عمل می‌کنند، خرد جهانی حاوی تجربه هستند. یک موجود الهی می‌تواند از دانش الهی کامل برخوردار باشد. یک انسان تکاملی می‌تواند روزی به دانش فراز گرایانه کامل دست یابد، اما هیچیک از این موجودات به تنهایی پتانسیلهای تمامی خرد ممکن را به انتها نمی‌رسانند. از این رو هر گاه در اداره ابرجهان تمایل به این وجود داشته باشد که حداکثر خرد اداری مورد دستیابی واقع شود، این کامل کنندگان خرد حاوی بینش الهی همیشه با آن شخصیت‌های فراز یابنده که از طریق محتتهای تجربی پیشرفت تکاملی به مسئولیت‌های بالای مرجعیت در ابرجهان رسیده‌اند در ارتباط قرار می‌گیرند.

کامل کنندگان خرد برای تکمیل دانایی اداری خود همیشه به این جزء مکمل خرد تجربی نیاز خواهند داشت. اما چنین پنداشته شده است که ممکن است یک سطح بالا- و تا آن هنگام دست یافته نشده خرد توسط پایاتمدان بهشت بعد از این که آنها روزی به مرحله هفتم وجود روحی فرا خوانده شدند مورد دستیابی واقع شود. اگر این استنباط درست باشد، آنگاه چنین موجودات کامل شده‌ای که پیشینه فراز تکاملی دارند بدون شک مؤثرترین مدیران جهان که تا آن هنگام در تمامی آفرینش شناخته شده است می‌شوند. من باور دارم که سرنوشت والای پایاتمدان چنین است.

استعداد فراگیر کامل کنندگان خرد آنان را قادر می‌سازد که عملاً در تمامی خدمات آسمانی مخلوقات فراز یابنده شرکت کنند. کامل کنندگان خرد و رسته شخصیت من، مشاوران الهی، به همراه بازرسان جهانی، در بر گیرنده بالاترین رسته‌های موجودات هستند که ممکن است در کار آشکار ساختن حقیقت به تک تک سیارات و سیستمها، چه در ادوار آغازینشان، یا هنگامی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند، درگیر شوند، و آنها چنین می‌کنند. گهگاه ما همگی با سرویس انسانهای در

of Days. They serve neither on Paradise nor on the worlds of the Paradise-Havona circuits; they are wholly occupied with the administration of the superuniverse governments.

1923 (216.1) Wherever and whenever a Perfector of Wisdom functions, there and then divine wisdom functions. There is actuality of presence and perfection of manifestation in the knowledge and wisdom represented in the doings of these mighty and majestic personalities. They do not *reflect* the wisdom of the Paradise Trinity; they *are* that wisdom. They are the sources of wisdom for all teachers in the application of universe knowledge; they are the fountains of discretion and the wellsprings of discrimination to the institutions of learning and discernment in all universes.

1924 (216.2) Wisdom is twofold in origin, being derived from the perfection of divine insight inherent in perfect beings and from the personal experience acquired by evolutionary creatures. The Perfectioners of Wisdom are the divine wisdom of the Paradise perfection of Deity insight. Their administrative associates on Uversa, the Mighty Messengers, Those without Name and Number, and Those High in Authority, when acting together, are the universe wisdom of experience. A divine being can have perfection of divine knowledge. An evolutionary mortal can sometime attain perfection of ascendant knowledge, but neither of these beings alone exhausts the potentials of all possible wisdom. Accordingly, whenever in the conduct of the superuniverse it is desired to achieve the maximum of administrative wisdom, these perfectioners of the wisdom of divine insight are always associated with those ascendant personalities who have come up to the high responsibilities of superuniverse authority through the experiential tribulations of evolutionary progression.

1925 (216.3) The Perfectioners of Wisdom will always require this complement of experiential wisdom for the completion of their administrative sagacity. But it has been postulated that a high and hitherto unattained level of wisdom may possibly be achieved by the Paradise finaliters *after* they are sometime inducted into the seventh stage of spirit existence. If this inference is correct, then would such perfected beings of evolutionary ascent undoubtedly become the most effective universe administrators ever to be known in all creation. I believe that such is the high destiny of finaliters.

1926 (216.4) The versatility of the Perfectioners of Wisdom enables them to participate in practically all of the celestial services of the ascendant creatures. The Perfectioners of Wisdom and my order of personality, the Divine Counselors, together with the Universal Censors, constitute the highest orders of beings who may and do engage in the work of revealing truth to the individual planets and systems, whether in their earlier epochs or when settled in light and life. From time to time we all make contact with the

حال فراز، از یک سیاره حاوی حیات آغازین گرفته تا یک جهان محلی و ابرجهان، به ویژه دومی تماس برقرار می‌کنیم.

3- مشاوران الهی

این موجودات تثلیث منشأ رهنمود الوهیت برای قلمروهای هفت ابرجهان هستند. آنها منعکس کننده رهنمود الهی تثلیث نیستند؛ آنها همان رهنمود هستند. بیست و یک میلیارد مشاور در خدمت هستند، و به هر ابرجهان سه میلیارد تخصیص یافته است.

مشاوران الهی یاران و همتاهای بازرسان جهانی و کامل کننده‌گان خرد هستند، و به هر یک از این شخصیت‌های آخر از یک تا هفت مشاور در ارتباط قرار داده شده است. کلیه سه رسته در دولت قدامی ایامها، و نیز ناحیه‌های اصلی و فرعی، در جهانهای محلی و کواکب، و در شوراهای فرمانروایان سیستمهای محلی شرکت می‌کنند.

در نگارش این بیانیه ما به صورت فردی عمل می‌کنیم، همانطور که من می‌کنم، اما هر گاه که ضرورت ایجاب کند ما همچنین به صورت سه‌گانه عمل می‌کنیم. هنگامی که ما در یک ظرفیت اجرایی عمل می‌کنیم، همیشه یک کامل کننده خرد، یک بازرس جهانی، و از یک تا هفت مشاور الهی با هم در ارتباط قرار می‌گیرند.

یک کامل کننده خرد، هفت مشاور الهی، و یک بازرس جهانی در بر گیرنده یک دیوان دادرسی تثلیث ربانی، بالاترین گروه متحرک مشورتی در جهانهای زمان و فضا هستند. چنین گروه نه نفره به عنوان یک دیوان دادرسی واقعیت یاب یا آشکار کننده حقیقت شناخته شده است، و هنگامی که برای یک مشکل بر مسند قضاوت می‌نشیند و تصمیمی اتخاذ می‌کند، درست مثل این است که یک قدیم‌الایام پیرامون موضوع داوری کرده است، زیرا مطابق تمامی رویداد نگاریهای ابرجهانها چنین حکمی هرگز توسط قدامی ایامها لغو نشده است.

هنگامی که سه قدیم‌الایام عمل می‌کنند، تثلیث بهشت عمل می‌کند. هنگامی که دیوان دادرسی نه نفره به دنبال بحث و تبادل نظر متحد خود به تصمیمی می‌رسد، از نظر تمامی مقاصد و منظورها قدامی ایامها سخن گفته‌اند. و بدین طریق است که فرمانروایان بهشت در امور اداری و نظارت دولتی با تک تک کرات، سیستمها، و جهانها تماس شخصی برقرار می‌سازند.

مشاوران الهی حد کمال اندرز الهی تثلیث بهشت هستند. ما کمال اندرز را نمایندگی می‌کنیم، و در واقع کمال اندرز هستیم. هنگامی که ما از مکمل رهنمود تجربی همیارانمان، موجودات کامل شده و با تثلیث احاطه شده متعلق به فراز تکاملی، برخوردار می‌شویم، مجموع برداشت‌های ما نه تنها کامل بلکه سرشار می‌شود. هنگامی که تدابیر متحد ما توسط یک بازرس جهانی به هم مربوط می‌شوند، مورد داوری واقع می‌شوند، تأیید می‌شوند، و رسماً اعلام می‌شوند، بسیار محتمل است که به استانه کلیت جهانی نزدیک می‌شوند. چنین احکامی

service of the ascending mortals, from an initial-life planet on up through a local universe and the superuniverse, particularly the latter.

3. THE DIVINE COUNSELORS

^{1931 (216.5)} These Trinity-origin beings are the counsel of Deity to the realms of the seven superuniverses. They are not *reflective* of the divine counsel of the Trinity; they *are* that counsel. There are twenty-one billion Counselors in service, and three billion are assigned to each superuniverse.

^{1932 (217.1)} Divine Counselors are the associates and equals of the Universal Censors and the Perfectors of Wisdom, from one to seven Counselors being associated with each of these latter personalities. All three orders participate in the government of the Ancients of Days, including major and minor sectors, in the local universes and constellations, and in the councils of the local system sovereigns.

^{1933 (217.2)} We act as individuals, as I do in inditing this statement, but we also function as a trio whenever the occasion requires. When we act in an executive capacity, always there are associated together a Perfector of Wisdom, a Universal Censor, and from one to seven Divine Counselors.

^{1934 (217.3)} One Perfector of Wisdom, seven Divine Counselors, and one Universal Censor constitute a tribunal of Trinity divinity, the highest mobile advisory body in the universes of time and space. Such a group of nine is known either as a fact-finding or as a truth-revealing tribunal, and when it sits in judgment upon a problem and renders a decision, it is just as if an Ancient of Days had adjudicated the matter, for in all the annals of the superuniverses such a verdict has never been reversed by the Ancients of Days.

^{1935 (217.4)} When the three Ancients of Days function, the Paradise Trinity functions. When the tribunal of nine arrives at a decision following its united deliberations, to all intents and purposes the Ancients of Days have spoken. And it is in this manner that the Paradise Rulers make personal contact, in administrative matters and governmental regulation, with the individual worlds, systems, and universes.

^{1936 (217.5)} Divine Counselors are the perfection of the divine counsel of the Paradise Trinity. We represent, in fact *are*, the counsel of perfection. When we are supplemented by the experiential counsel of our associates, the perfected and Trinity-embraced beings of evolutionary ascent, our combined conclusions are not only complete but replete. When our united counsel has been associated, adjudicated, confirmed, and promulgated by a Universal Censor, it is very

نمایانگر نزدیکترین برخورد ممکن به رویکرد مطلق الوهیت در محدوده سرحدات زمان و فضا پیرامون وضعیت مورد درگیری و مشکل مربوطه می‌باشند.

هفت مشاور الهی در ارتباط با یک گروه سه نفره تثلیث یافته تکاملی — یک پیام‌آور توانمند، یکی در اورتیه بالا، و یکی بدون نام و شماره — نزدیکترین برخورد ابرجهانی را به تلفیق دیدگاه بشری و رویکرد الهی در سطوح نزدیک به بهشتی معانی معنوی و ارزشهای واقعی نمایندگی می‌کند. چنین تشابه نزدیک رویکردهای متحد کیهانی مخلوق و خالق فقط توسط پسران اعطایی بهشت، که در هر فاز از تجربه شخصیت، خداوند و انسان هستند، پیشی گرفته می‌شود.

4- بازرسان جهانی

دقیقاً هشت میلیارد بازرس جهانی وجود دارد. این موجودات بی‌نظیر، قضاوت الوهیت هستند. آنها صرفاً منعکس کننده تصمیمات کامل نیستند؛ آنها قضاوت تثلیث بهشت هستند. حتی قدمای ایامها بر مسند قضاوت نمی‌نشینند مگر در ارتباط با بازرسان جهانی.

به هر یک از یک میلیارد کرات جهان مرکزی بازرس گمارده شده است؛ و آنها به حکومت سیاره‌ای جاودانه‌های ایامهای مقیم وصل هستند. نه کامل کنندگان خرد و نه مشاوران الهی بدین نحو به طور دائم به حکومت‌های هاونا وصل نشده‌اند، و ما در مجموع نمی‌فهمیم که چرا بازرسان جهانی در جهان مرکزی مستقر هستند. فعالیت‌های کنونی آنها به سختی توجیه کننده مأموریت آنها در هاونا می‌باشد، و از این رو ما گمان می‌بریم که آنها در پیش بینی نیازهای یک عصر آینده جهان که طی آن جمعیت هاونا ممکن است بخشاً تغییر کند در آنجا هستند.

یک میلیارد بازرس به هر یک از هفت ابرجهان گمارده شده است. آنها در یک ظرفیت فردی و در ارتباط با کامل کنندگان خرد، هر دو، در سرتاسر تمامی بخشهای هفت ابرجهان عمل می‌کنند. بدین ترتیب بازرسان در کلیه سطوح جهان بزرگ عمل می‌کنند، از کرات کامل هاونا تا شوراهای حکمرانان سیستم، و آنها یک بخش ارگانیک تمامی دادرسیهای دوره‌ای کرات تکاملی می‌باشند.

هر گاه و هر جا که یک بازرس جهانی حاضر باشد، آنگاه و آنجا داوری الوهیت صورت می‌یابد. و چون بازرسان همیشه احکام خود را در ارتباط با کامل کنندگان خرد و مشاوران الهی انجام می‌دهند، چنین تصمیماتی در بر گیرنده خرد، تدبیر، و داوری متحد تثلیث بهشت می‌باشد. در این گروه سه نفره قضایی کامل کننده خرد "من بودم"، و مشاور الهی "من خواهم بود" می‌باشد، اما بازرس جهانی همیشه "من هستم" است.

probable that it approaches the threshold of universal totality. Such verdicts represent the nearest possible approach to the absolute attitude of Deity within the time-space limits of the situation involved and the problem concerned.

19.37 (217.6) Seven Divine Counselors in liaison with a trinitized evolutionary trio — a Mighty Messenger, One High in Authority, and One without Name and Number — represent the nearest superuniverse approach to the union of the human viewpoint and the divine attitude on near-paradisiacal levels of spiritual meanings and reality values. Such close approximation of the united cosmic attitudes of the creature and the Creator is only surpassed in the Paradise bestowal Sons, who are, in every phase of personality experience, God and man.

4. THE UNIVERSAL CENSORS

19.41 (217.7) There are exactly eight billion Universal Censors in existence. These unique beings are the judgment of Deity. They are not merely reflective of the decisions of perfection; they are the judgment of the Paradise Trinity. Even the Ancients of Days do not sit in judgment except in association with the Universal Censors.

19.42 (217.8) One Censor is commissioned on each of the billion worlds of the central universe, being attached to the planetary administration of the resident Eternal of Days. Neither Perfector of Wisdom nor Divine Counselors are thus permanently attached to the Havona administrations, nor do we altogether understand why Universal Censors are stationed in the central universe. Their present activities hardly account for their assignment in Havona, and we therefore suspect that they are there in anticipation of the needs of some future universe age in which the Havona population may partially change.

19.43 (218.1) One billion Censors are assigned to each of the seven superuniverses. Both in an individual capacity and in association with Perfector of Wisdom and Divine Counselors, they operate throughout all divisions of the seven superuniverses. Thus the Censors act on all levels of the grand universe, from the perfect worlds of Havona to the councils of the System Sovereigns, and they are an organic part of all dispensational adjudications of the evolutionary worlds.

19.44 (218.2) Whenever and wherever a Universal Censor is present, then and there is the judgment of Deity. And since the Censors always render their verdicts in liaison with Perfector of Wisdom and Divine Counselors, such decisions embrace the united wisdom, counsel, and judgment of the Paradise Trinity. In this juridical trio the Perfector of Wisdom would be the "I was," the Divine Counselor the "I will be," but the Universal Censor is always "I

am.”

19:45 (218:3) The Censors are universe totaling personalities. When a thousand witnesses have given testimony — or a million — when the voice of wisdom has spoken and the counsel of divinity has recorded, when the testimony of ascendant perfection has been added, then the Censor functions, and there is immediately revealed an unerring and divine totaling of all that has transpired; and such a disclosure represents the divine conclusion, the sum and substance of a final and perfect decision. Therefore, when a Censor has spoken, no one else may speak, for the Censor has depicted the true and unmistakable total of all that has gone before. When he speaks, there is no appeal.

19:46 (218:4) Most fully do I understand the operation of the mind of a Perfector of Wisdom, but I certainly do not fully comprehend the working of the adjudicating mind of a Universal Censor. It appears to me that the Censors formulate new meanings and originate new values from the association of the facts, truths, and findings presented to them in the course of an investigation of universe affairs. It seems probable that the Universal Censors are able to bring forth original interpretations of the combination of perfect Creator insight and the perfected creature experience. This association of Paradise perfection and universe experience undoubtedly eventuates a new value in ultimates.

19:47 (218:5) But this is not the end of our difficulties regarding the working of the minds of the Universal Censors. Having made due allowances for all that we know or conjecture about the functioning of a Censor in any given universe situation, we find that we are still unable to predict decisions or to forecast verdicts. We very accurately determine the probable result of the association of Creator attitude and creature experience, but such conclusions are not always accurate forecasts of Censor disclosures. It seems likely that the Censors are in some manner in liaison with the Deity Absolute; we are otherwise unable to explain many of their decisions and rulings.

19:48 (218:6) Perfectors of Wisdom, Divine Counselors, and Universal Censors, together with the seven orders of Supreme Trinity Personalities, constitute those ten groups which have been sometimes designated *Stationary Sons of the Trinity*. Together they comprise the grand corps of Trinity administrators, rulers, executives, advisers, counselors, and judges. Their numbers slightly exceed thirty-seven billion. Two billion and seventy are stationed in the central universe and just over five billion in each superuniverse.

19:49 (219:1) It is very difficult to portray the functional limits of the Stationary Sons of the Trinity. It would be incorrect to state that their acts are finite limited, for there are transactions of superuniverse record

بازرسان شخصیت‌های تمام و کمال جهان هستند. هنگامی که هزار شاهد — یا یک میلیون — شهادت دادند، هنگامی که صدای خرد سخن گفت و تدبیر ربانیت ثبت گردید، هنگامی که شهادت کمال فراز گرایانه اضافه گشت، آنگاه بازرس عمل می‌کند، و بلافاصله یک مجموعه بی‌خطا و الهی از تمامی آنچه که رخ داده است آشکار می‌شود؛ و این بر ملاسازی نمایانگر نتیجه‌گیری الهی، جمع و جوهر یک تصمیم نهایی و کامل می‌باشد. از این رو هنگامی که یک بازرس سخن گفته است، دیگر هیچ کس نمی‌تواند سخن بگوید، زیرا بازرس حاصل جمع حقیقی و خطاناپذیر تمامی آنچه را که از پیش رخ داده به نمایش گذارده است. هنگامی که او سخن می‌گوید، استینافی وجود ندارد.

من کارکرد ذهن یک کامل کننده خرد را به کاملترین نحو می‌فهمم، اما کتش ذهن داوری کننده یک بازرس جهانی را قطعاً به طور کامل درک نمی‌کنم. برای من به نظر می‌رسد که بازرسان معانی جدیدی را تدوین می‌کنند و سرمنشأ ارزشهای نوینی هستند که از طریق مرتبط ساختن وقایع، حقایق، و یافته‌ها در مسیر تحقیق پیرامون امور جهان به آنها ارائه می‌شود. محتمل به نظر می‌رسد که بازرسان جهانی قادرند تفاسیر آغازین حاوی ترکیب بینش آفریننده کامل و تجربه مخلوق کامل شده را موجب شوند. این ارتباط کامل بهشت و تجربه جهان بدون شک به ارزش نوینی در غایتها منجر می‌شود.

اما در رابطه با کارکرد ذهنی بازرسان جهانی این پایان دشواریهای ما نیست. ما با این که برای تمامی آنچه که درباره کارکرد یک بازرس در هر وضعیت مشخص جهان می‌دانیم یا حدس می‌زنیم، احتمال درخور را منظور داشته‌ایم، درمی‌یابیم که هنوز قادر نیستیم تصمیمات را پیش بینی کنیم یا احکام قضاوت را پیش نگری نماییم. ما نتیجه احتمالی ارتباط رویکرد خالق و تجربه مخلوق را به طور بسیار دقیق برآورد می‌کنیم، اما چنین نتیجه گیریهایی همیشه پیش‌نگریهای دقیق بر ملاسازیهای بازرسان نیستند. محتمل به نظر می‌رسد که بازرسان به طریقی با مطلق الوهیت در ارتباط باشند؛ در غیر اینصورت ما قادر نیستیم بسیاری از تصمیمات و نظرآتشان را توضیح دهیم.

کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، و بازرسان جهانی، به همراه هفت رسته از شخصیت‌های متعالی تثلیث، آن ده گروهی را تشکیل می‌دهند که گاهی اوقات پسران ثابت تثلیث نامیده می‌شوند. آنها با هم سپاه بزرگ سرپرستان تثلیث، حکمرانان، مدیران اجرایی، مشاوران، ناصحان، و قضات را تشکیل می‌دهند. تعداد آنها اندکی بیش از سی و هفت میلیارد تن می‌باشد. دو میلیارد و هفتاد تن در جهان مرکزی و درست بیش از پنج میلیارد تن در هر ابرجهان ساکن هستند.

توصیف سرحدات کنش‌گرانه پسران ثابت تثلیث بسیار دشوار است. نادرست است که بگوییم اعمال آنها به حد متناهی محدود است، چرا که اسناد کارکردهای ابرجهان خلاف این را نشان می‌دهند. آنها در هر سطح

از مدیریت یا داوری جهان که ممکن است به واسطه شرایط زمانی - مکانی مورد نیاز باشند و به تکامل گذشته، حال، و آینده جهان بنیادین مربوط باشد عمل می‌کنند.

5- ارواح الهام یافته تثلیث

من قادر خواهم بود که قدر اندکی پیرامون ارواح الهام یافته تثلیث به شما بگویم، زیرا آنها یکی از رسته‌های اندک کاملاً اسرارآمیز هستند که وجود دارند. بدون شک آنها اسرارآمیز هستند، زیرا برای آنها غیرممکن است که خود را حتی برای آنهایی از ما که در منشأ به منبع آفرینش آنها بسیار نزدیک هستند به طور کامل آشکار سازند. آنها با عمل تثلیث بهشت به وجود می‌آیند و ممکن است توسط هر یک یا دو تن از الوهیتها و نیز توسط هر سه مورد استفاده واقع شوند. ما نمی‌دانیم که آیا تعداد این ارواح کامل است یا این که دائماً افزایش می‌یابد، اما ما به این باور تمایل داریم که تعداد آنها ثابت نیست.

ما طبیعت یا رویکرد ارواح الهام یافته را به طور کامل نمی‌فهمیم. آنها احتمالاً می‌توانند به رده ارواح فوق شخصی تعلق داشته باشند. به نظر می‌رسد که آنها در سرتاسر گستره‌های شناخته شده عمل می‌کنند و چنین می‌نماید که تقریباً مستقل از زمان و فضا عمل می‌کنند. اما ما قدر اندکی درباره آنها می‌دانیم به جز این که کاراکتر آنها را از طبیعت فعالیت‌هایشان استنتاج می‌کنیم. ما قطعاً نتایج این فعالیتها را در اینجا و آنجا در جهانها مشاهده می‌نماییم.

این ارواح الهام یافته تحت شرایط مشخص می‌توانند برای شناخت توسط موجوداتی که منشأ در تثلیث دارند به طور مکی خود را فردیت بخشند. من آنها را دیده‌ام؛ اما برای رسته‌های پایین‌تر موجودات آسمانی هرگز میسر نیست که یکی از آنها را بشناسند. همچنین در اداره جهانهای در حال تکامل گهگاه شرایط مشخصی پیش می‌آید که طی آن هر موجود برخوردار از منشأ تثلیث می‌تواند در پیشبرد مأموریت‌های خویش این ارواح را به طور مستقیم به کار گیرد. از این رو ما می‌دانیم که آنها وجود دارند، و این که تحت شرایط مشخص ممکن است که ما فرمان به یاری آنها دهیم و آن را دریافت داریم، و گاهی اوقات حضور آنها را تشخیص دهیم. اما آنها بخشی از سازمان هویدا و قطعاً آشکار شده‌ای نیستند که هدایت جهانهای زمان و فضا، پیش از این که چنین آفرینشهای مادی در نور و حیات استقرار یابند، به آن سپرده شده باشد. آنها هیچ مکان به وضوح قابل تشخیصی در نظام یا مدیریت کنونی هفت ابرجهان در حال تکامل ندارند. آنها یک راز تثلیث بهشت هستند.

ملک صادق‌های نبادان آموزش می‌دهند که سرنوشت ارواح الهام یافته تثلیث این است که روزگاری در آینده جاودان به جای پیام‌آوران منفرد، که به واسطه مأموریتشان به عنوان دستیاران انواع مشخص پسران تثلیث یافته صفوفشان به آهستگی اما یقیناً خالی می‌شود، عمل نمایند.

ارواح الهام یافته ارواح تنهای جهان جهانها هستند. به عنوان ارواح، آنها بسیار شبیه پیام‌آوران منفرد می‌باشند، به جز این که دومیهها شخصیت‌های بارزی

which indicate otherwise. They act on any level of universe administration or adjudication that may be required by time-space conditions and that pertains to the past, present, and future evolution of the master universe.

5. INSPIRED TRINITY SPIRITS

^{1951 (219.2)} I will be able to tell you very little concerning the Inspired Trinity Spirits, for they are one of the few wholly secret orders of beings in existence, secret, no doubt, because it is impossible for them fully to reveal themselves even to those of us whose origin is so near the source of their creation. They come into being by the act of the Paradise Trinity and may be utilized by any one or two of the Deities as well as by all three. We do not know whether these Spirits are of completed numbers or are constantly increasing, but we incline to the belief that their number is not fixed.

^{1952 (219.3)} We fully understand neither the nature nor the conduct of the Inspired Spirits. They may possibly belong to the category of superpersonal spirits. They seem to operate over all known circuits and appear to act well-nigh independently of time and space. But we know little about them except as we deduce their character from the nature of their activities, the results of which we certainly observe here and there in the universes.

^{1953 (219.4)} Under certain conditions these Inspired Spirits can individualize themselves sufficiently for recognition by beings of Trinity origin. I have seen them; but it would never be possible for the lower orders of celestial beings to recognize one of them. Certain circumstances also arise from time to time in the conduct of the evolving universes in which any being of Trinity origin may directly employ these Spirits in the furtherance of his assignments. We therefore know that they exist, and that under certain conditions we may command and receive their assistance, sometimes recognize their presence. But they are not a part of the manifest and definitely revealed organization intrusted with the conduct of the time-space universes before such material creations are settled in light and life. They have no clearly discernible place in the present economy or administration of the evolving seven superuniverses. They are a secret of the Paradise Trinity.

^{1954 (219.5)} The Melchizedeks of Nebadon teach that Inspired Trinity Spirits are destined, sometime in the eternal future, to function in the places of the Solitary Messengers, whose ranks are slowly but certainly being depleted by their assignment as associates of certain types of trinitized sons.

^{1955 (219.6)} The Inspired Spirits are the solitary Spirits of the universe of universes. As Spirits they are very much like the Solitary Messengers except that the

هستند. ما بخش عمده اطلاعات خود را در رابطه با ارواح الهام یافته از پیام‌آوران منفرد به دست می‌آوریم. آنها از طریق یک حساسیت ذاتی نسبت به حضور ارواح الهام یافته نزدیکی آنها را کشف می‌کنند؛ و این حساسیت درست با همان قطعیتی که یک سوزن قطب نما قطب مغناطیسی را نشان می‌دهد عمل می‌کند. هنگامی که یک پیام‌آور منفرد در نزدیکی یک روح الهام یافته تثلیث قرار دارد، او از یک نشان کیفی نسبت به چنین حضور الهی آگاه است، و همچنین نسبت به یک ثبت بسیار قطعی کمی که در واقع او را قادر می‌سازد که طبقه‌بندی یا تعداد وجود یا وجودهای روحی را بداند آگاهی دارد.

من می‌توانم یک واقعیت جالب دیگری را نقل کنم: هنگامی که یک پیام‌آور منفرد در سیاره‌ای است که تنظیم کنندگان فکر در ساکنان آن سکنی گزیده‌اند، مثل یورنشا، او در شناسایی و حساسیت خود نسبت به وجود روحی از یک انگیزش کیفی آگاه است. در چنین مواردی هیچ انگیزش کمی وجود ندارد، فقط یک تحریر کیفی. هنگامی که در سیاره‌ای هستند که تنظیم کنندگان به آن نمی‌آیند تماس با بومیان چنین واکنشی را ایجاد نمی‌کند. این امر نشان می‌دهد که تنظیم کنندگان فکر به طریقی ارواح الهام یافته تثلیث بهشت را درک می‌کنند، یا با آنها در ارتباطند. آنها به طریقی احتمالاً ممکن است در برخی از فازهای کارهایشان با هم در ارتباط باشند؛ اما ما به راستی نمی‌دانیم. آنها هر دو منشأ در نزدیکی مرکز و منبع کلیه چیزها دارند، اما آنها رسته وجود یکسانی نیستند. تنظیم کنندگان فکر فقط از پدر سرچشمه یافتند؛ ارواح الهام یافته اولاد تثلیث بهشت هستند.

ارواح الهام یافته ظاهراً به طرح تکاملی تک تک سیارات یا جهانها تعلق ندارند، و با این وجود به نظر می‌رسد تقریباً همه جا باشند. حتی در حین این که من درگیر تدوین این بیانیه هستم، حساسیت شخصی پیام‌آور منفرد معاصر من نسبت به حضور این رسته روحی نشان می‌دهد که دقیقاً در این لحظه یک روح از رسته الهام یافته و از سومین حجم وجود نیرویی با ماست که بیش از بیست و پنج فوت با ما فاصله ندارد. سومین حجم وجود نیرویی این احتمال را به ما نشان می‌دهد که سه روح الهام یافته در ارتباط با هم عمل می‌کنند.

از میان بیش از دوازده رسته از موجوداتی که در این هنگام با من همراه هستند، پیام‌آور منفرد تنها کسی است که از حضور این موجودات اسرارآمیز تثلیث آگاه است. و علاوه بر آن، در حالی که ما از این طریق نسبت به نزدیکی این ارواح الهی آگاه هستیم، همگی به طور یکسان از مأموریت آنان ناآگاهیم. ما به راستی نمی‌دانیم که آیا آنها نسبت به کارهای ما صرفاً ناظران علاقمند هستند، یا این که به طریقی که برای ما ناشناخته است در واقع به موفقیت کار ما کمک می‌نمایند.

ما می‌دانیم که پسران آموزگار تثلیث وقف روشنگری آگاهانه مخلوقات جهان می‌باشند. من به این نتیجه تثبیت شده دست یافته‌ام که ارواح الهام یافته تثلیث از طریق تکنیکهای فوق آگاه همچنین به صورت آموزگاران قلمروها عمل می‌کنند. من متقاعد شده‌ام که یک مجموعه عظیمی از دانش ضروری روحی وجود

latter are distinct personalities. We obtain much of our knowledge of the Inspired Spirits from the Solitary Messengers, who detect their nearness by virtue of an inherent sensitivity to the presence of the Inspired Spirits which functions just as unfailingly as a magnetic needle points to a magnetic pole. When a Solitary Messenger is near an Inspired Trinity Spirit, he is conscious of a qualitative indication of such a divine presence and also of a very definite quantitative registration which enables him actually to know the classification or number of the Spirit presence or presences.

1956 (220:1) I may relate a further interesting fact: When a Solitary Messenger is on a planet whose inhabitants are indwelt by Thought Adjusters, as on Urantia, he is aware of a qualitative excitation in his detection-sensitivity to spirit presence. In such instances there is no quantitative excitation, only a qualitative agitation. When on a planet to which Adjusters do not come, contact with the natives does not produce any such reaction. This suggests that Thought Adjusters are in some manner related to, or are connected with, the Inspired Spirits of the Paradise Trinity. In some way they may possibly be associated in certain phases of their work; but we do not really know. They both originate near the center and source of all things, but they are not the same order of being. Thought Adjusters spring from the Father alone; Inspired Spirits are the offspring of the Paradise Trinity.

1957 (220:2) The Inspired Spirits do not apparently belong to the evolutionary scheme of the individual planets or universes, and yet they seem to be almost everywhere. Even as I am engaged in the formulation of this statement, my associated Solitary Messenger's personal sensitivity to the presence of this order of Spirit indicates that there is with us at this very moment, not over twenty-five feet away, a Spirit of the Inspired order and of the third volume of power presence. The third volume of power presence suggests to us the probability that three Inspired Spirits are functioning in liaison.

1958 (220:3) Of more than twelve orders of beings associated with me at this time, the Solitary Messenger is the only one aware of the presence of these mysterious entities of the Trinity. And further, while we are thus apprised of the nearness of these divine Spirits, we are all equally ignorant of their mission. We really do not know whether they are merely interested observers of our doings, or whether they are, in some manner unknown to us, actually contributing to the success of our undertaking.

1959 (220:4) We know that the Trinity Teacher Sons are devoted to the *conscious* enlightenment of universe creatures. I have arrived at the settled conclusion that the Inspired Trinity Spirits, by *superconscious* techniques, are also functioning as teachers of the realms. I am persuaded that there is a vast body of essential spiritual knowledge, truth

دارد، حقایقی که برای نیل والای معنوی ضروری هستند، که نمی‌توانند به طور آگاهانه دریافت شوند؛ خود آگاهی به گونه‌ای مؤثر قطعیت دریافت را مورد مخاطره قرار می‌دهد. اگر برداشت ما از این امر صحیح باشد، و تمامی رسته موجودات من با ما هم عقیده است، ممکن است مأموریت این ارواح الهام یافته این باشد که بر این مشکل فائق آیند، بدین معنی که این فاصله طرح جهانی روشنگری اخلاقی و پیشرفت معنوی را پر کنند. ما فکر می‌کنیم که این دو نوع آموزگار تثلیث منشأ نوعی از ارتباط را در فعالیتهای خود به وجود می‌آورند، اما ما به راستی نمی‌دانیم.

من در کرات آموزشی ابرجهان و در گستره‌های جاودانه هاونای با انسانهای در حال کمال — روانهای معنویت یافته و فراز یابنده قلمروهای تکاملی — به طور دوستانه معاشرت کرده‌ام، اما آنها هرگز از حضور ارواح الهام یافته، که گاه به گاه نیروهای اکتشافی موجود در پیام‌آوران منفرد نزدیکی زیاد آنها را به ما نشان می‌دهد، آگاه نبوده‌اند. من با کلیه رسته‌های پسران خداوند، بالا و پایین، آزادانه گفتگو کرده‌ام، و آنها نیز به همین ترتیب از اندرزهای ارواح الهام یافته تثلیث ناآگاه بوده‌اند. آنها می‌توانند در تجارب خویش به گذشته رجوع کنند و اگر عمل چنین ارواحی به حساب آورده نشود، رخدادهایی را که تفسیر آنها دشوار است بازگو نمایند؛ و آنها چنین می‌کنند. اما به جز پیام‌آوران منفرد، و گاهی اوقات موجودات تثلیث منشأ، هیچ خانواده آسمانی هرگز نسبت به نزدیکی ارواح الهام یافته آگاه نبوده است.

من باور ندارم که ارواح الهام یافته تثلیث با من قایم موشک بازی می‌کنند. آنها احتمالاً درست با همان شدت که من سعی می‌کنم با آنها ارتباط برقرار سازم تلاش می‌کنند خود را به من آشکار سازند. دشواریها و محدودیتهای ما باید متقابل و ذاتی باشد. من قانع شده‌ام که هیچ راز اختیاری در جهان وجود ندارد؛ از این رو من در تلاشهایم برای حل راز انزوای این ارواحی که به رسته آفرینشی من تعلق دارند هرگز باز نخواهم ایستاد.

و شما انسانها از تمامی این امور اکنون فقط اولین گام خود را در سفر جاودانه دارید بر می‌دارید. شما به خوبی می‌توانید ببینید که پیش از آن که با تضمین “نگرش” و “مادی” پیشروی کنید باید مسیری طولانی را طی نمایید. شما برای مدتها از ایمان استفاده خواهید کرد و به آشکار سازی الهی متکی خواهید بود، اگر امید دارید که به سرعت و با ایمنی پیشرفت کنید.

6- بومیان هاونا

بومیان هاونا آفرینش مستقیم تثلیث بهشت هستند، و تعداد آنها فراتر از برداشت اذهان محدود شماست. همچنین برای مردم یورنیشیا میسر نیست که عطایای ذاتی مخلوقات الهی کامل همچون این نژادهای تثلیث منشأ جهان جاودان را تصور کنند. شما به راستی هرگز نمی‌توانید از این مخلوقات پر جلال تصویری داشته باشید؛ شما باید منتظر ورود خود به هاونا باشید تا بتوانید به عنوان رفقای روحی به آنان خوشامد بگویید.

شما در طول اقامت طولانی‌تان در یک میلیارد

indispensable to high spiritual attainment, which cannot be consciously received; self-consciousness would effectively jeopardize the certainty of reception. If we are right in this concept, and my entire order of being shares it, it may be the mission of these Inspired Spirits to overcome this difficulty, to bridge this gap in the universal scheme of moral enlightenment and spiritual advancement. We think that these two types of Trinity-origin teachers effect some kind of liaison in their activities, but we do not really know.

19:5.10 (220:5) On the superuniverse training worlds and on the eternal circuits of Havona, I have fraternized with the perfecting mortals — spiritualized and ascendant souls from the evolutionary realms — but never have they been aware of the Inspired Spirits, which ever and anon the powers of detection resident in the Solitary Messengers would indicate were very near us. I have freely conversed with all orders of the Sons of God, high and low, and they likewise are unconscious of the admonitions of the Inspired Trinity Spirits. They can and do look back in their experiences and recount happenings which are difficult to explain if the action of such Spirits is not taken into account. But excepting Solitary Messengers, and sometimes Trinity-origin beings, none of the celestial family have ever been conscious of the nearness of the Inspired Spirits.

19:5.11 (221:1) I do not believe the Inspired Trinity Spirits are playing hide and seek with me. They are probably trying just as hard to disclose themselves to me as I am to communicate with them; our difficulties and limitations must be mutual and inherent. I am satisfied that there are no arbitrary secrets in the universe; therefore will I never cease in my efforts to solve the mystery of the isolation of these Spirits belonging to my order of creation.

19:5.12 (221:2) And from all this, you mortals, just now taking your first step on the eternal journey, can well see that you must advance a long way before you will progress by “sight” and “material” assurance. You will long use faith and be dependent on revelation if you hope to progress quickly and safely.

6. HAVONA NATIVES

19:6.1 (221:3) The Havona natives are the direct creation of the Paradise Trinity, and their number is beyond the concept of your circumscribed minds. Neither is it possible for Urantians to conceive of the inherent endowments of such divinely perfect creatures as these Trinity-origin races of the eternal universe. You can never truly envisage these glorious creatures; you must await your arrival in Havona, when you can greet them as spirit comrades.

19:6.2 (221:4) During your long sojourn on the billion

کرات فرهنگی هاونا دوستی جاودانه‌ای برای این موجودات و الامنش به وجود خواهید آورد. و چقدر آن دوستی که میان پایین‌ترین مخلوقات شخصی از کرات فضا و این موجودات شخصی و الای بومی کرات کامل جهان مرکزی رشد می‌کند عمیق است! انسانهای فراز یابنده، در معاشرت طولانی و مهرآمیز خود با بومیهای هاونا، کار زیادی انجام می‌دهند تا فقر معنوی مراحل پیشین پیشروی انسانی را جبران کنند. هاوناییها در همان حال، از طریق تماسهایشان با رهنوردان فراز یابنده تجربه‌ای کسب می‌کنند که به هیچ میزان اندکی بر محدودیت تجربی زندگی مداوم در چهار چوب یک حیات کامل الهی فائق نمی‌آید. فایده کسب شده هم برای انسان فراز یابنده و هم بومی هاونا زیاد و متقابل است.

بومیان هاونا، مثل تمامی شخصیت‌های تثلیث منشأ دیگر در کمال الهی طراحی شده‌اند، و مثل سایر شخصیت‌های تثلیث منشأ، گذشت زمان به اندوخته عطایای تجربی آنها می‌افزاید. اما برخلاف پسران ثابت تثلیث، هاوناییها ممکن است در منزلت تکامل یابند، و ممکن است از یک سرنوشت آشکار ناشده ابدی آینده برخوردار شوند. این امر از طریق آن هاوناییهایی نشان داده می‌شود که ظرفیت خدمت برای پیوند با یک قطعه غیرتتظیم کننده از پدر را واقعیت می‌بخشند و بدین ترتیب برای عضویت در سپاه انسانی نهایت واجد شرایط می‌شوند. و سپاهیان دیگری از پایانمندان وجود دارند که به روی این بومیان جهان مرکزی گشوده هستند.

وضعیت تکاملی بومیان هاونا موجب حس و گمان زیادی در یوورسا شده است. از آنجا که آنها دائماً به چندین سپاه نهایت بهشت ملحق می‌شوند، و چون تعداد بیشتری آفریده نمی‌شوند، واضح است که تعداد بومیان باقیمانده در هاونا دائماً در حال کاهش است. پیامدهای غائی این کارکردها هرگز برای ما آشکار نگشته است، اما ما باور نداریم که هیچگاه هاونا از بومیانش به طول کامل تخلیه خواهد شد. ما این تئوری را در سر پرورنده‌ایم که هاوناییها روزگاری در طول اعصار آفرینشهای پیپی سطوح فضایی بیرونی احتمالاً از ورود به سپاه نهایت باز خواهند ایستاد. ما همچنین این اندیشه را در سر پرورنده‌ایم که ممکن است در این اعصار متعاقب جهان، جهان مرکزی با یک گروه مخلوط از موجودات مقیم، یک شهروندی که فقط بخشاً شامل بومیان اولیه هاونا می‌باشد از سکنه پر شود. ما نمی‌دانیم چه رسته یا نوع از مخلوقات ممکن است بدین نحو سرنوشتشان وضعیت مسکونی در هاونای آینده باشد، اما ما به این موارد فکر کرده‌ایم:

1- یونیونیشیایها، که در حال حاضر شهروندان دائمی کواکب جهان محلی هستند.

2- انواع آینده انسانها که ممکن است در کرات مسکونی ابرجهانها در شکوفایی اعصار نور و حیات به دنیا بیایند.

3- آریستوکراسی روحی آینده جهانهای متوالی بیرونی.

ما می‌دانیم که هاونای عصر پیشین جهان تا اندازه‌ای از هاونای عصر کنونی متفاوت بود. ما این را بیش از

worlds of Havona culture you will develop an eternal friendship for these superb beings. And how deep is that friendship which grows up between the lowest personal creature from the worlds of space and these high personal beings native to the perfect spheres of the central universe! Ascending mortals, in their long and loving association with the Havona natives, do much to compensate for the spiritual impoverishment of the earlier stages of mortal progression. At the same time, through their contacts with ascending pilgrims, the Havoners gain an experience which to no small extent overcomes the experiential handicap of having always lived a life of divine perfection. The good to both ascending mortal and Havona native is great and mutual.

^{1963 (221.5)} Havona natives, like all other Trinity-origin personalities, are projected in divine perfection, and as with other Trinity-origin personalities, the passing of time may add to their stores of experiential endowments. But unlike the Stationary Sons of the Trinity, Havoners may evolve in status, may have an unrevealed future eternity-destiny. This is illustrated by those Havoners who service-factualize capacity for fusion with a non-Adjuster Father fragment and so qualify for membership in the Mortal Corps of the Finality. And there are other finaliter corps open to these natives of the central universe.

^{1964 (221.6)} The status evolution of Havona natives has occasioned much speculation on Uversa. Since they are constantly filtering into the several Paradise Corps of the Finality, and since no more are being created, it is apparent that the number of natives remaining in Havona is constantly diminishing. The ultimate consequences of these transactions have never been revealed to us, but we do not believe that Havona will ever be entirely depleted of its natives. We have entertained the theory that Havoners will possibly cease entering the finaliter corps sometime during the ages of the successive creations of the outer space levels. We have also entertained the thought that in these subsequent universe ages the central universe may be peopled by a mixed group of resident beings, a citizenship consisting only in part of the original Havona natives. We do not know what order or type of creature may be thus destined to residential status in the future Havona, but we have thought of:

^{1965 (221.1)} 1. The univiatia, who are at present the permanent citizens of the local universe constellations.

^{1966 (222.2)} 2. Future types of mortals who may be born on the inhabited spheres of the superuniverses in the flowering of the ages of light and life.

^{1967 (222.3)} 3. The incoming spiritual aristocracy of the successive outer universes.

^{1968 (222.4)} We know that the Havona of the previous universe age was somewhat different from the

آن منطقی نمی‌پنداریم که تصور کنیم که اکنون شاهد آن تغییرات آهسته در جهان مرکزی هستیم که پیش‌بینانه اعمار آینده هستند. یک چیز قطعی است: جهان ناپیستا است؛ فقط خداوند تغییرناپذیر است.

Havona of the present age. We deem it no more than reasonable to assume that we are now witnessing those slow changes in the central universe that are anticipatory of the ages to come. One thing is certain: The universe is nonstatic; only God is changeless.

7- شهروندان بهشت

گروه‌های بیشماری از موجودات خارق‌العاده، شهروندان بهشت، ساکن بهشت هستند. آنها مستقیماً درگیر طرح کامل ساختن مخلوقات فراز یابنده صاحب اراده نیستند، و از این رو برای انسانهای یورنشیا به طور کامل آشکار نمی‌شوند. بیش از سیصد هزار رسته از این موجودات آسمانی هوشمند وجود دارند، و همزمان با فرمان تثلیث که طرح خلاق هفت ابرجهان زمان و فضا را رسماً اعلام نمود آخرین گروه آنها شخصیت یافتند.

شهروندان بهشت و بومیان هاونا گاهی اوقات جمعاً به عنوان شخصیت‌های بهشت - هاونا نامیده می‌شوند.

این نقل داستان آن موجوداتی را که توسط تثلیث بهشت به وجود آمدند تکمیل می‌کند. هیچیک از آنان تاکنون هرگز گمراه نشده است. و با این وجود، آنها به بالاترین معنی، همگی از عطیه اراده برخوردارند.

موجودات تثلیث منشأ از امتیاز حمل و نقل برخوردارند، و این امر آنها را از شخصیت‌های انتقال نظیر سرافیمها مستقل می‌سازد. ما همگی از نیروی جا به جایی آزادانه و سریع در جهان جهانها برخورداریم. به جز ارواح الهام یافته تثلیث، ما نمی‌توانیم به سرعت تقریباً غیرقابل باور پیام‌آوران منفرد دست یابیم، اما ما قادریم طوری جمع کل تسهیلات انتقال را در فضا به کار گیریم، که می‌توانیم به هر نقطه در یک ابرجهان، از ستاد مرکزی آن، در کمتر از یک سال به وقت یورنشیا برسیم. برای من 109 روز به وقت شما زمان لازم بود که از یوورسا به یورنشیا سفر کنم.

ما به وسیله همین شیوه‌ها قادریم به طور همزمان به ارتباط متقابل دست زنیم. تمامی رسته آفرینشی ما خود را با هر فرد که در زمره هر بخش از فرزندان تثلیث بهشت می‌باشد، فقط به جز ارواح الهام یافته، در تماس می‌یابد.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی یوورسا.]

7. PARADISE CITIZENS

197.1 (222.9) There are resident on Paradise numerous groups of superb beings, the Paradise Citizens. They are not directly concerned with the scheme of perfecting ascending will creatures and are not, therefore, fully revealed to Urantia mortals. There are more than three thousand orders of these supernal intelligences, the last group having been personalized simultaneously with the mandate of the Trinity which promulgated the creative plan of the seven superuniverses of time and space.

197.2 (222.9) Paradise Citizens and Havona natives are sometimes designated collectively as *Paradise-Havona personalities*.

197.3 (222.7) This completes the story of those beings who are brought into existence by the Paradise Trinity. None of them have ever gone astray. And yet, in the highest sense, they are all freewill endowed.

197.4 (222.8) Trinity-origin beings possess prerogatives of transit which make them independent of transport personalities, such as seraphim. We all possess the power of moving about freely and quickly in the universe of universes. Excepting the Inspired Trinity Spirits, we cannot attain the almost unbelievable velocity of the Solitary Messengers, but we are able so to utilize the sum total of the transport facilities in space that we can reach any point in a superuniverse, from its headquarters, in less than one year of Urantia time. It required 109 days of your time for me to journey from Uversa to Urantia.

197.5 (222.9) Through these same avenues we are enabled to intercommunicate instantaneously. Our entire order of creation finds itself in touch with every individual embraced within every division of the children of the Paradise Trinity save only the Inspired Spirits.

197.6 (222.10) [Presented by a Divine Counselor of Uversa.]

مقاله 20. پسران بهشتی خداوند

021 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 019

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 20

پسران بهشتی خداوند

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پسران فرود یابنده خداوند
- 2- پسران مجیسترال
- 3- اعمال قضایی
- 4- مأموریت‌های مجیسترال
- 5- اعطای پسران بهشتی خداوند
- 6- دوران زندگانی اعطایی انسانی
- 7- پسران آموزگار تثلیث
- 8- خدمت دینالها در جهان محلی
- 9- خدمت سیاره‌ای دینالها
- 10- کارکرد متحد پسران بهشت

مقدمه مقاله

پسران خداوند آنطور که در ابرجهان اروانتان عمل می‌کنند تحت سه عنوان کلی طبق‌بندی شده‌اند:

- 1- پسران فرود یابنده خداوند.
- 2- پسران فراز یابنده خداوند.
- 3- پسران تثلیث یافته خداوند.

رسته‌های فرود یابنده فرزندی شامل شخصیت‌هایی هستند که از آفرینش مستقیم و الهی برخوردارند. پسران فراز یابنده، نظیر مخلوقات انسانی، از طریق شرکت تجربی در تکنیک خلاق که به عنوان تکامل شناخته شده است به این مرتبت دست می‌یابند. پسران تثلیث یافته یک گروه برخوردار از منشأ مرکب هستند که شامل کلیه موجوداتی می‌شود که توسط تثلیث بهشت احاطه شده‌اند، گر چه از منشأ مستقیم تثلیث برخوردار نیستند.

1- پسران فرود یابنده خداوند

کلیه پسران فرود یابنده خداوند از منشأ بالا و الهی

PAPER 20

THE PARADISE SONS OF GOD

SECTIONS

Introduction

1. The Descending Sons of God
2. The Magisterial Sons
3. Judicial Actions
4. Magisterial Missions
5. Bestowal of the Paradise Sons of God
6. The Mortal-Bestowal Careers
7. The Trinity Teacher Sons
8. Local Universe Ministry of the Daynals
9. Planetary Service of the Daynals
10. United Ministry of the Paradise Sons

INTRODUCTION

^{2001 (223.1)} AS THEY function in the superuniverse of Orvonton, the Sons of God are classified under three general heads:

- ^{2002 (223.2)} 1. The Descending Sons of God.
- ^{2003 (223.3)} 2. The Ascending Sons of God.
- ^{2004 (223.4)} 3. The Trinitized Sons of God.

^{2005 (223.5)} Descending orders of sonship include personalities who are of direct and divine creation. Ascending sons, such as mortal creatures, achieve this status by experiential participation in the creative technique known as evolution. Trinitized Sons are a group of composite origin which includes all beings embraced by the Paradise Trinity even though not of direct Trinity origin.

1. THE DESCENDING SONS OF GOD

^{201.1 (223.3)} All descending Sons of God have high and

برخوردارند. آنها وقف کارکرد فرود یابنده خدماتی در کرات و سیستمهای زمان و فضا هستند، و در آنجا پیشرفت در صعود بهشتی مخلوقات دون مرتبه حاوی منشأ تکاملی — پسران فراز یابنده خداوند — را تسهیل می نمایند. از میان رسته های بیشمار پسران فرود یابنده، هفت عدد در این نوشته ها شرح داده می شوند. آن پسرانی که از سوی الوهیتها در جزیره مرکزی نور و حیات می آیند پسران بهشتی خداوند نامیده می شوند و در بر گیرنده سه رسته زیرین هستند:

1- پسران آفریننده — میکائیلها.

2- پسران مجبسترال — اُونالها.

3- پسران آموزگار تثلیث — دینالها.

چهار رسته باقیمانده فرود یابنده فرزندی به عنوان پسران جهان محلی خداوند شناخته شده اند و عبارتند از:

4- پسران ملک صادق.

5- پسران ورناداک.

6- پسران لانوناندک.

7- حاملین حیات.

ملک صادقها اولاد مشترک یک پسر آفریننده جهان محلی، روح آفرینشگر، و پدر ملک صادق می باشند. اما ورناداکها و لانوناندکها توسط یک پسر آفریننده و همیار آفرینشگر روحی او به وجود آورده می شوند. ورناداکها به بهترین وجه به عنوان والامرتبه ها، پدران کوبه؛ و لانوناندکها به عنوان حکمرانان سیستم و به عنوان پرنسهای سیاره ای شناخته شده اند. رسته سه گانه حاملین حیات توسط یک پسر آفریننده و روح آفرینشگری که به یکی از سه قدیم الایامهای حوزه ابر جهان مربوطه مرتبط هستند به وجود می آید. اما سرشت و فعالیت های این پسران جهان محلی خداوند در آن مقالاتی که به امور آفرینشهای محلی می پردازند به طور مناسبتر توصیف می شوند.

پسران بهشتی خداوند دارای منشأ سه گانه هستند: پسران اولیه یا آفریننده توسط پدر جهانی و پسر جاودان به وجود می آیند؛ پسران ثانویه یا مجبسترال فرزندان پسر جاودان و روح بیکران هستند؛ پسران آموزگار تثلیث اولاد پدر، پسر، و روح هستند. از نقطه نظر سرویس، پرستش، و تقاضا در دعا، پسران بهشتی همچون یکی هستند؛ روح آنها یکی است، و کیفیت و کمال کار آنان یکسان است.

همانطور که رسته های بهشتی ایامها اثبات نمودند مدیرانی الهی هستند، رسته های پسران بهشتی نیز خود را به صورت خادمانی الهی — آفرینندگان، خدمت کنندگان، اعطا کنندگان، داوران، آموزگاران، و آشکار کنندگان حقیقت — هویدا نموده اند. آنها جهان جهانها را از سواحل جزیره جاودان تا کرات مسکونی زمان و فضا در می نوربند، و خدمات چندگانه ای را که در این نگارشات فاش نمی شود در جهان مرکزی و ابرجهانها اجرا می کنند. آنها بسته به طبیعت و مکان خدمتشان به

divine origins. They are dedicated to the descending ministry of service on the worlds and systems of time and space, there to facilitate the progress in the Paradise climb of the lowly creatures of evolutionary origin — the ascending sons of God. Of the numerous orders of descending Sons, seven will be depicted in these narratives. Those Sons who come forth from the Deities on the central Isle of Light and Life are called the *Paradise Sons of God* and embrace the following three orders:

201.2 (223.4) 1. Creator Sons — the Michaels.

201.3 (223.5) 2. Magisterial Sons — the Avonals.

201.4 (223.6) 3. Trinity Teacher Sons — the Daynals.

201.5 (223.7) The remaining four orders of descending sonship are known as the *Local Universe Sons of God*:

201.6 (223.8) 4. Melchizedek Sons.

201.7 (223.9) 5. Vorondadek Sons.

201.8 (223.10) 6. Lanonandek Sons.

201.9 (223.11) 7. The Life Carriers.

201.10 (223.12) Melchizedeks are the joint offspring of a local universe Creator Son, Creative Spirit, and Father Melchizedek. Both Vorondadeks and Lanonandeks are brought into being by a Creator Son and his Creative Spirit associate. Vorondadeks are best known as the Most Highs, the Constellation Fathers; Lanonandeks as System Sovereigns and as Planetary Princes. The threefold order of Life Carriers is brought into being by a Creator Son and Creative Spirit associated with one of the three Ancients of Days of the superuniverse of jurisdiction. But the natures and activities of these Local Universe Sons of God are more properly portrayed in those papers dealing with the affairs of the local creations.

201.11 (224.1) The Paradise Sons of God are of threefold origin: The primary or Creator Sons are brought into being by the Universal Father and the Eternal Son; the secondary or Magisterial Sons are children of the Eternal Son and the Infinite Spirit; the Trinity Teacher Sons are the offspring of the Father, Son, and Spirit. From the standpoint of service, worship, and supplication the Paradise Sons are as one; their spirit is one, and their work is identical in quality and completeness.

201.12 (224.2) As the Paradise orders of Days proved to be divine administrators, so have the orders of Paradise Sons revealed themselves as divine ministers — creators, servers, bestowers, judges, teachers, and truth revealers. They range the universe of universes from the shores of the eternal Isle to the inhabited worlds of time and space, performing manifold services in the central and superuniverses not disclosed in these narratives.

طور گوناگون سازمان یافته‌اند، اما در یک جهان محلی پسران مجیستریال و آموزگار هر دو تحت سرپرستی پسر آفریننده‌ای که مسئولیت آن حوزه را به عهده دارد خدمت می‌کنند.

پسران آفریننده به نظر می‌رسد از یک عطیه معنوی برخوردار باشند که حول شخصشان متمرکز است. آنها آن را کنترل می‌کنند و می‌توانند اعطا کنند، همانطور که خود پسر آفریننده شما آنگاه که روحش را روی تمامی انسانها در یورنشیا افشاند چنین کرد. هر پسر آفریننده در قلمرو خودش از این عطیه نیروی جلب معنوی برخوردار است؛ او از هر عمل و احساس هر پسر فرود یابنده خداوند که در قلمرو او خدمت می‌کند شخصاً آگاه است. در اینجا یک انعکاس الهی، یک نسخه برداری جهان محلی آن نیروی جلب مطلق روحی پسر جاودان وجود دارد که او را قادر می‌سازد با کلیه پسران بهشتی خود، صرف نظر از این که در کجای سراسر جهان جهانها باشند، تماس برقرار کند و این تماس را حفظ نماید.

پسران بهشتی آفریننده نه تنها در کارکردهای خدمتی و اعطایی فرود یابنده خویش به عنوان پسر خدمت می‌کنند، بلکه هنگامی که دوران اعطایی خویش را تکمیل نمودند، هر یک به عنوان یک پدر جهان در آفرینش خودش عمل می‌کنند، در حالی که پسران دیگر خداوند به خدمت اعطایی و ارتقاء معنوی ادامه می‌دهند. این خدمت به این منظور طراحی شده است که سیارات را یک به یک به قدردانی داوطلبانه از حکمرانی مهرآمیز پدر جهانی که به وقف مخلوق به خواست پدر آسمانی و به وفاداری سیاره‌ای نسبت به حاکمیت جهانی پسر آفریننده‌اش می‌انجامد جلب نماید.

در یک پسر آفریننده هفتگانه، خالق و مخلوق در ارتباطی فیهیانه، دلسوزانه، و بخشنده، برای همیشه در هم آمیخته‌اند. تمامی رسته میکائیلیا، پسران آفریننده، آنقدر بی‌نظیر هستند که بررسی سرشت و فعالیت‌های آنان به مقاله بعدی در این سری اختصاص خواهد یافت، در حالی که این نوشته عمدتاً به دو رسته باقیمانده فرزندی بهشت، پسران مجیستریال و پسران آموزگار تثلیث، خواهد پرداخت.

2- پسران مجیستریال

هر گاه یک برداشت آغازین و مطلق از موجود که توسط پسر جاودان تدوین شده با یک آرمان جدید و الهی حاوی خدمت مهرآمیز که توسط روح بیکران پندار گشته یگانه شود، یک پسر جدید و آغازین خداوند، یک پسر مجیستریال بهشت، به وجود می‌آید. این پسران در مقایسه با رسته میکائیلیا، پسران آفریننده، رسته اوناها را تشکیل می‌دهند. آنها گر چه از نظر شخصی آفریننده نیستند، از نزدیک با میکائیلیا در تمامی کارهایشان مرتبطند. اوناها خادمان سیاره‌ای و قضات، اجرا کنندگان قانون قلمروهای زمان و فضا برای تمامی نژادها، تمامی کرات، و تمامی جهانها هستند.

ما دلایلی داریم باور کنیم که تعداد کل پسران مجیستریال در جهان بزرگ در حدود یک میلیارد است.

They are variously organized, dependent on the nature and whereabouts of their service, but in a local universe both Magisterial and Teacher Sons serve under the direction of the Creator Son who presides over that domain.

^{201.13 (224.3)} The Creator Sons seem to possess a spiritual endowment centering in their persons, which they control and which they can bestow, as did your own Creator Son when he poured out his spirit upon all mortal flesh on Urantia. Each Creator Son is endowed with this spiritual drawing power in his own realm; he is personally conscious of every act and emotion of every descending Son of God serving in his domain. Here is a divine reflection, a local universe duplication, of that absolute spiritual drawing power of the Eternal Son which enables him to reach out to make and maintain contact with all his Paradise Sons, no matter where they may be in all the universe of universes.

^{201.14 (224.4)} The Paradise Creator Sons serve not only as Sons in their descending ministrations of service and bestowal, but when they have completed their bestowal careers, each functions as a universe Father in his own creation, while the other Sons of God continue the service of bestowal and spiritual uplifting designed to win the planets, one by one, to the willing recognition of the loving rule of the Universal Father, culminating in creature consecration to the will of the Paradise Father and in planetary loyalty to the universe sovereignty of his Creator Son.

^{201.15 (224.5)} In a sevenfold Creator Son, Creator and creature are forever blended in understanding, sympathetic, and merciful association. The entire order of Michael, the Creator Sons, is so unique that the consideration of their natures and activities will be reserved to the next paper in this series, while this narrative will be chiefly concerned with the two remaining orders of Paradise sonship: the Magisterial Sons and the Trinity Teacher Sons.

2. THE MAGISTERIAL SONS

^{202.1 (224.6)} Every time an original and absolute concept of being formulated by the Eternal Son unites with a new and divine ideal of loving service conceived by the Infinite Spirit, a new and original Son of God, a Paradise Magisterial Son, is produced. These Sons constitute the order of Avonals in contradistinction to the order of Michael, the Creator Sons. Though not creators in the personal sense, they are closely associated with the Michaels in all their work. The Avonals are planetary ministers and judges, the magistrates of the time-space realms — of all races, to all worlds, and in all universes.

^{202.2 (225.1)} We have reasons for believing that the total number of Magisterial Sons in the grand

آنها از یک رشته حاکم بر خود هستند، و توسط شورای عالی‌شان در بهشت هدایت می‌شوند. این شورا از آونالهای باتجربه‌ای تشکیل شده است که از خدمات کلیه جهانها جمع‌آوری شده‌اند. اما هنگامی که آنها به یک جهان محلی تخصیص یافته و در آن به کار گمارده می‌شوند، تحت سرپرستی پسر آفریننده آن حوزه خدمت می‌کنند.

آونالها پسران بهشت برای سرویس و اعطا به تک تک سیارات جهانهای محلی هستند. و چون هر پسر آونال از یک شخصیت منحصر به فرد برخوردار است، از آنجا که هیچیک از دو تای آنها همانند نیستند، کار آنها در قلمرو اقامت موقتشان به طور انفرادی بی‌نظیر است، جایی که آنها در آن اغلب به شکل انسان در جسم ظاهر می‌شوند و گاهی اوقات در کرات تکاملی از مادران زمینی متولد می‌شوند.

آونالها علاوه بر خدمتشان در سطوح اداری بالاتر، در کرات مسکونی از یک کارکرد سه‌گانه برخوردارند:

1- عملکردهای قضایی. آنها در پایان ادوار سیاره‌ای عمل می‌کنند. در موعد مقرر ممکن است چندین — صدها عدد — از این مأموریتها در هر کره جداگانه اجرا شود، و آنها ممکن است که به عنوان خاتمه دهندگان اعطایی، رها کنندگان بقا یافتگان خفته، به همان کرات یا کرات دیگر به دفعات بیشمار عزیمت کنند.

2- مأموریتهای مجیسترال. یک دیدار سیاره‌ای از این نوع معمولاً پیش از ورود یک پسر اعطایی رخ می‌دهد. در چنین مأموریتی یک آونال از طریق یک تکنیک ظهور در جسم که شامل تولد انسانی نیست به صورت یک بزرگسال آن سرزمین پدیدار می‌شود. آونالها به دنبال این دیدار نخست و معمول مجیسترال ممکن است در همان سیاره هم پیش و هم پس از ظهور پسر اعطایی در یک ظرفیت مجیسترال مکرراً خدمت کنند. یک آونال در این مأموریتها اضافه مجیسترال ممکن است در شکل مادی و مرئی ظاهر شود و ممکن است چنین نکند، اما در هیچیک از آنها او به صورت یک نوزاد ناتوان به دنیا نخواهد آمد.

3- مأموریتهای اعطایی. پسران آونال همگی حداقل یک بار خود را به نژادی انسانی در کره‌ای تکاملی اعطا می‌کنند. دیدارهای قضایی بیشمار هستند، مأموریتهای مجیسترال ممکن است چندگانه باشند، اما در هر سیاره فقط یک پسر اعطایی ظاهر می‌شود. آونالهای اعطایی از زن متولد می‌شوند، هم‌طور که میکائیل نبادان در یورنشیا ظهور یافت.

هیچ حدی برای تعداد دفعاتی که ممکن است پسران آونال در مأموریتهای مجیسترال و اعطایی خدمت کنند وجود ندارد، اما معمولاً هنگامی که این تجربه هفت بار صورت یافت، به نفع آنهایی که قدر کمتری از چنین خدمتی برخوردار بودند تعلیق انجام می‌شود. این پسرانی که از چندین تجربه اعطایی برخوردارند سپس به شورای عالی شخصی یک پسر آفریننده گمارده می‌شوند، و بدین ترتیب در اداره امور جهان شرکت می‌کنند.

پسران مجیسترال در کلیه کارهایشان برای کرات مسکونی و در آنها توسط دو رشته از مخلوقات جهان محلی، ملک صادقها و فرشتگان اعظم، یاری می‌شوند،

universe is about one billion. They are a self-governing order, being directed by their supreme council on Paradise, which is made up of experienced Avonals drawn from the services of all universes. But when assigned to, and commissioned in, a local universe, they serve under the direction of the Creator Son of that domain.

2023 (225:2) Avonals are the Paradise Sons of service and bestowal to the individual planets of the local universes. And since each Avonal Son has an exclusive personality, since no two are alike, their work is individually unique in the realms of their sojourn, where they are often incarnated in the likeness of mortal flesh and sometimes are born of earthly mothers on the evolutionary worlds.

2024 (225:3) In addition to their services on the higher administrative levels, the Avonals have a threefold function on the inhabited worlds:

2025 (225:4) 1. *Judicial Actions.* They act at the close of the planetary dispensations. In time, scores — hundreds — of such missions may be executed on each individual world, and they may go to the same or to other worlds times without number as dispensation terminators, liberators of the sleeping survivors.

2026 (225:5) 2. *Magisterial Missions.* A planetary visitation of this type usually occurs prior to the arrival of a bestowal Son. On such a mission an Avonal appears as an adult of the realm by a technique of incarnation not involving mortal birth. Subsequent to this first and usual magisterial visit, Avonals may repeatedly serve in a magisterial capacity on the same planet both before and after the appearance of the bestowal Son. On these additional magisterial missions an Avonal may or may not appear in material and visible form, but on none of them will he be born into the world as a helpless babe.

2027 (225:6) 3. *Bestowal Missions.* The Avonal Sons do all, at least once, bestow themselves upon some mortal race on some evolutionary world. Judicial visits are numerous, magisterial missions may be plural, but on each planet there appears but one bestowal Son. Bestowal Avonals are born of woman as Michael of Nebadon was incarnated on Urantia.

2028 (225:7) There is no limit to the number of times the Avonal Sons may serve on magisterial and on bestowal missions, but usually, when the experience has been seven times traversed, there is suspension in favor of those who have had less of such service. These Sons of multiple bestowal experience are then assigned to the high personal council of a Creator Son, thus becoming participants in the administration of universe affairs.

2029 (225:8) In all their work for and on the inhabited worlds, the Magisterial Sons are assisted by two orders of local universe creatures, the Melchizedeks and the archangels, while on bestowal missions

در حالی که در مأموریت‌های اعطایی همچنین توسط ستارگان تابناک عصر، که همانند آنها منشأ در آفرینش‌های محلی دارند، همراهی می‌شوند. پسران ثانویه بهشت، آونالها، در هر تلاش سیاره‌ای توسط توانمندی و اتوریته کامل یک پسر اولیه بهشت، پسر آفریننده جهان محلی مورد خدمتشان، مورد حمایت واقع می‌شوند. از نظر تمامی مقاصد و منظورهای کار آنها در کرات مسکونی درست همتا قدر مؤثر و قابل قبول است که سرویس یک پسر آفریننده در چنین کرات حاوی سکونت انسانی می‌توانست باشد.

3- اعمال قضایی

آونالها به عنوان پسران مجیسترال شهرت دارند زیرا قضایات والای عالم، داوران ادوار الهی پی در پی کرات زمان هستند. آنها سرپرستی بیدار کردن بقا یافتگان خفته را به عهده دارند، در قلمروها به قضاوت می‌نشینند، یک دوره قضاوت تعلیق یافته الهی را به پایان می‌رسانند، فرامین یک عصر بخشش آزمایشی را به اجرا در می‌آورند، مخلوقات فضا را که به خدمت سیاره‌ای تعلق دارند به کارهای دوره جدید الهی مجدداً بر می‌گمارند، و به دنبال پایان مأموریتشان به ستاد مرکزی جهان محلی خویش باز می‌گردند.

هنگامی که آونالها پیرامون سرنوشت یک عصر بر مسند قضاوت می‌نشینند، سرنوشت نژادهای تکاملی را مقدر می‌دارند، اما اگر چه ممکن است در رابطه با نابودی هویت مخلوقات شخصی دست به قضاوت زنند، چنین احکامی را به اجرا در نمی‌آورند. احکامی از این نوع توسط کسی جز مسئولین یک ابرجهان به اجرا در نمی‌آیند.

ورود یک آونال بهشت در یک کره تکاملی به منظور خاتمه دادن یک دوره الهی و گشایش یک عصر جدید از پیشرفت سیاره‌ای لزوماً یک مأموریت مجیسترال یا یک مأموریت اعطایی نیست. مأموریت‌های مجیسترال گاهی اوقات و مأموریت‌های اعطایی همیشه به صورت ظهور در جسم انجام می‌شوند؛ بدین معنی که در چنین مأموریت‌هایی آونالها عملاً در شکل مادی در یک سیاره خدمت می‌کنند. دیدارهای دیگر آنها "تکنیکی" هستند، و یک آونال در این ظرفیت برای خدمت سیاره‌ای در جسم ظهور نمی‌یابد. اگر یک پسر مجیسترال صرفاً به عنوان یک قاضی دوره الهی بیاید، به صورت یک موجود روحی که برای مخلوقات مادی آن قلمرو نامرئی است در یک سیاره وارد می‌شود. این دیدارهای تکنیکی در تاریخ طولانی یک کره مسکونی مکرراً به وقوع می‌پیوندد.

پسران آونال ممکن است پیش از تجارب مجیسترال و اعطایی، هر دو، به صورت قضایات سیاره‌ای عمل کنند. با این وجود در هر یک از این مأموریت‌ها، پسر در جسم ظهور یافته عصر در حال گذار سیاره‌ای را مورد قضاوت قرار خواهد داد. یک پسر آفریننده نیز هنگامی که در یک مأموریت اعطایی در شکل جسم انسانی ظاهر می‌شود به همین ترتیب عمل می‌کند. هنگامی که یک پسر بهشت از یک کره تکاملی دیدار می‌کند و مثل یکی از مردم آن می‌شود، حضور او یک دوره الهی را خاتمه داده و برای آن قلمرو در بر گیرنده قضاوت می‌باشد.

they are also accompanied by the Brilliant Evening Stars, likewise of origin in the local creations. In every planetary effort the secondary Paradise Sons, the Avonals, are supported by the full power and authority of a primary Paradise Son, the Creator Son of their local universe of service. To all intents and purposes their work on the inhabited spheres is just as effective and acceptable as would have been the service of a Creator Son upon such worlds of mortal habitation.

3. JUDICIAL ACTIONS

^{2031 (226.1)} The Avonals are known as Magisterial Sons because they are the high magistrates of the realms, the adjudicators of the successive dispensations of the worlds of time. They preside over the awakening of the sleeping survivors, sit in judgment on the realm, bring to an end a dispensation of suspended justice, execute the mandates of an age of probationary mercy, reassign the space creatures of planetary ministry to the tasks of the new dispensation, and return to the headquarters of their local universe upon the completion of their mission.

^{2032 (226.2)} When they sit in judgment on the destinies of an age, the Avonals decree the fate of the evolutionary races, but though they may render judgments extinguishing the identity of personal creatures, they do not execute such sentences. Verdicts of this nature are executed by none but the authorities of a superuniverse.

^{2033 (226.3)} The arrival of a Paradise Avonal on an evolutionary world for the purpose of terminating a dispensation and of inaugurating a new era of planetary progression is not necessarily either a magisterial mission or a bestowal mission. Magisterial missions sometimes, and bestowal missions always, are incarnations; that is, on such assignments the Avonals serve on a planet in material form — literally. Their other visits are "technical," and in this capacity an Avonal is not incarnated for planetary service. If a Magisterial Son comes solely as a dispensational adjudicator, he arrives on a planet as a spiritual being, invisible to the material creatures of the realm. Such technical visits occur repeatedly in the long history of an inhabited world.

^{2034 (226.4)} Avonal Sons may act as planetary judges prior to both the magisterial and bestowal experiences. On either of these missions, however, the incarnated Son will judge the passing planetary age; likewise does a Creator Son when incarnated on a mission of bestowal in the likeness of mortal flesh. When a Paradise Son visits an evolutionary world and becomes like one of its people, his presence terminates a dispensation and constitutes a judgment of the realm.

4- مأموریت‌های مجیسترال

پیش از ظهور سیاره‌ای یک پسر اعطایی، یک کره مسکونی معمولاً - توسط یک اوناال بهشت در یک مأموریت مجیسترال مورد دیدار واقع می‌شود. اگر این یک دیدار آغازین مجیسترال باشد، اوناال همیشه به صورت یک موجود مادی ظهور می‌یابد. او به صورت یک مرد کاملاً بالغ نژادهای انسانی در سیاره مأموریت ظاهر می‌شود، موجودی که برای مخلوقات انسانی روزگار و نسل خود کاملاً مرئی، و با آنان در تماس فیزیکی است. در سرتاسر یک ظهور مجیسترال ارتباط پسر اوناال با نیروهای محلی و جهانی روحی کامل و ناگسستگی است.

یک سیاره ممکن است هم پیش و هم پس از ظهور یک پسر اعطایی دیدارهای متعدد مجیسترال را تجربه نماید. آن ممکن است توسط همان اوناالها یا اوناالهای دیگر که به عنوان قضات دوره الهی عمل می‌کنند بارها مورد دیدار واقع شود، اما چنین مأموریت‌های تکنیکی قضاوتی نه اعطایی هستند و نه مجیسترال، و اوناالها در چنین ایامی هرگز در جسم ظهور نمی‌یابند. حتی هنگامی که یک سیاره با مأموریت‌های مکرر مجیسترال برکت می‌یابد، اوناالها همیشه به ظهور انسانی تن در نمی‌دهند؛ و هنگامی که در شکل جسم انسانی خدمت می‌کنند، همیشه به عنوان موجودات بالغ آن سرزمین ظاهر می‌شوند؛ آنها از زن متولد نمی‌شوند.

پسران بهشت هنگامی که در مأموریت‌های اعطایی یا مجیسترال ظهور یافته‌اند، تنظیم کنندگان را تجربه کرده‌اند، و این تنظیم کنندگان برای هر ظهور متفاوتند. تنظیم کنندگانی که اذهان پسران ظهور یافته خداوند را اشغال می‌کنند هرگز نمی‌توانند از طریق یگانگی با موجودات بشری - الهی مورد سکونتشان امید به نیل به شخصیت داشته باشند، اما آنها اغلب از طریق فرمان پدر جهانی شخصیت می‌یابند. چنین تنظیم کنندگانی شورای عالی رهنمود دیوینگون را برای سرپرستی، تعیین هویت، و اعزام ناصحان اسرارآمیز به قلمروهای مسکونی شکل می‌دهند. آنها همچنین به دنبال نابودی منزلگاههای موقت زمینی انسانها در بازگشت تنظیم کنندگان به "اغوش پدر" از آنها استقبال می‌کنند و آنها را معتبر می‌شناسند. بدین ترتیب تنظیم کنندگان وفادار قضات دنیا، رئیسان ستوده نوحشان می‌شوند.

یورنشیا هرگز میزبان یک پسر اوناال در یک مأموریت مجیسترال نبوده است. اگر یورنشیا طرح کلی کرات مسکونی را دنبال می‌نمود، با یک مأموریت مجیسترال مدتی بین روزگاران آدم و اعطای میکائیل مسیح برکت می‌یافت. اما به دلیل ظهور پسر آفریننده شما در اعطای نهایی‌اش، هزار و نهصد سال پیش، ترتیب منظم پسران بهشت در سیاره شما به طور کامل از روال معمول خارج گردید.

یورنشیا ممکن است توسط یک اوناال که مأموریت می‌یابد در یک مأموریت مجیسترال در جسم ظاهر شود باز مورد دیدار واقع شود، اما در رابطه با ظهور آینده پسران بهشت، حتی "فرشتگان آسمان نیز زمان یا شیوه

4. MAGISTERIAL MISSIONS

204:1 (226:5) Prior to the planetary appearance of a bestowal Son, an inhabited world is usually visited by a Paradise Avonal on a magisterial mission. If it is an initial magisterial visitation, the Avonal is always incarnated as a material being. He appears on the planet of assignment as a full-fledged male of the mortal races, a being fully visible to, and in physical contact with, the mortal creatures of his day and generation. Throughout a magisterial incarnation the connection of the Avonal Son with the local and the universal spiritual forces is complete and unbroken.

204:2 (226:6) A planet may experience many magisterial visitations both before and after the appearance of a bestowal Son. It may be visited many times by the same or other Avonals, acting as dispensational adjudicators, but such technical missions of judgment are neither bestowal nor magisterial, and the Avonals are never incarnated at such times. Even when a planet is blessed with repeated magisterial missions, the Avonals do not always submit to mortal incarnation; and when they do serve in the likeness of mortal flesh, they always appear as adult beings of the realm; they are not born of woman.

204:3 (227:1) When incarnated on either bestowal or magisterial missions, the Paradise Sons have experienced Adjusters, and these Adjusters are different for each incarnation. The Adjusters that occupy the minds of the incarnated Sons of God can never hope for personality through fusion with the human-divine beings of their indwelling, but they are often personalized by fiat of the Universal Father. Such Adjusters form the supreme Divinington council of direction for the administration, identification, and dispatch of Mystery Monitors to the inhabited realms. They also receive and accredit Adjusters on their return to the "bosom of the Father" upon the mortal dissolution of their earthly tabernacles. In this way the faithful Adjusters of the world judges become the exalted chiefs of their kind.

204:4 (227:2) Urantia has never been host to an Avonal Son on a magisterial mission. Had Urantia followed the general plan of inhabited worlds, it would have been blessed with a magisterial mission sometime between the days of Adam and the bestowal of Christ Michael. But the regular sequence of Paradise Sons on your planet was wholly deranged by the appearance of your Creator Son on his terminal bestowal nineteen hundred years ago.

204:5 (227:3) Urantia may yet be visited by an Avonal commissioned to incarnate on a magisterial mission, but regarding the future appearance of Paradise Sons, not even "the angels in heaven know the time or manner of such visitations," for a Michael-

چنین دیدارهایی را نمی‌دانند، زیرا یک کره اعطایی رسته میکائیل تحت سرپرستی فردی و شخصی یک پسر استاد قرار می‌گیرد و بدین نحو، کاملاً تابع طرحها و نظرات خود او است. و در رابطه با کره شما، به واسطه وعده بازگشت میکائیل این امر پیچیده‌تر شده است. صرف نظر از سوء تعبیر پیرامون سفر میکائیل نبادان به یورنشیا، یک چیز قطعاً موثق است: وعده او برای بازگشت به کره شما. نظر به این چشم‌انداز، فقط زمان می‌تواند ترتیب آینده دیدارهای پسران بهشتی خداوند را از یورنشیا آشکار سازد.

5- اعطای پسران بهشتی خداوند

پسر جاودان کلام جاودان خداوند است. پسر جاودان ابراز کامل "اولین" اندیشه مطلق و بی‌کران پدر جاودان او است. هنگامی که یک کیپبرداری شخصی یا بسط الهی از این پسر آغازین در یک مأموریت اعطایی ظهور در جسم انسانی آغاز می‌شود، این امر عملاً حقیقت می‌یابد که "کلام" الهی "تبدیل به جسم می‌شود" و این که بدین ترتیب کلام در میان موجودات دون رتبه حاوی منشأ حیوانی سکنی می‌گزیند.

در یورنشیا یک اعتقاد رایج وجود دارد که منظور از اعطای یک پسر این است که رویکرد پدر جهانی به گونه‌ای تحت تأثیر قرار گیرد، اما روشن بینی شما باید نشان دهد که این امر حقیقت ندارد. اعطاهای اوناها و پسران رسته میکائیل بخشی ضروری از روند تجربی است و به این منظور طراحی شده که این پسران را برای مردمان و سیارات زمان و فضا داوران و فرمانروایانی ایمن و دلسوز گردانند. دوران اعطای هفتگانه هدف متعالی کلیه پسران بهشتی آفرینشگر است. و کلیه پسران مجیسترال با همان روح خادمانه انگیزه می‌یابند که پسران اولیه آفریننده و پسر جاودان بهشت را به گونه‌ای بسیار سرشار تعیین ویژگی می‌نماید.

نوعی پسر بهشتی باید به هر کره مسکونی انسانی اعطا شود تا برای تنظیم کنندگان فکر این را میسر سازد که در اذهان تمامی موجودات بشری نرمال در آن کره سکنی گزینند، زیرا تنظیم کنندگان نزد کلیه موجودات بشری با حسن نیت نمی‌آیند تا این که روی تمامی انسانها روح حقیقت ریخته شده باشد؛ و اعزام روح حقیقت منوط به این است که یک پسر بهشت که یک مأموریت اعطای انسانی را در یک کره در حال تکامل به طور موفقیت‌آمیز به اجرا گذاشته است به ستاد مرکزی جهان خود بازگردد.

طی روند تاریخ طولانی یک سیاره مسکونی، داوریه‌های دوره‌ای بسیاری به وقوع خواهد پیوست، و ممکن است بیش از یک مأموریت مجیسترال رخ دهد، اما بر حسب معمول یک پسر اعطایی تنها یک بار در کره خدمت خواهد کرد. تنها لازم است که در هر کره مسکونی یک پسر اعطایی بیاید و در شکل حیات کامل انسانی از تولد تا مرگ زندگی کند. دیر یا زود، صرف نظر از وضعیت معنوی، هر کره مسکونی انسانی سرنوشتش این است که میزبان یک پسر مجیسترال در یک مأموریت اعطایی شود، به جز آن سیاره‌ای در هر

bestowal world becomes the individual and personal ward of a Master Son and, as such, is wholly subject to his own plans and rulings. And with your world, this is further complicated by Michael's promise to return. Regardless of the misunderstandings about the Urantian sojourn of Michael of Nebadon, one thing is certainly authentic — his promise to come back to your world. In view of this prospect, only time can reveal the future order of the visitations of the Paradise Sons of God on Urantia.

5. BESTOWAL OF THE PARADISE SONS OF GOD

^{2051 (227.4)} The Eternal Son is the eternal Word of God. The Eternal Son is the perfect expression of the "first" absolute and infinite thought of his eternal Father. When a personal duplication or divine extension of this Original Son starts on a bestowal mission of mortal incarnation, it becomes literally true that the divine "Word is made flesh," and that the Word thus dwells among the lowly beings of animal origin.

^{2052 (227.5)} On Urantia there is a widespread belief that the purpose of a Son's bestowal is, in some manner, to influence the attitude of the Universal Father. But your enlightenment should indicate that this is not true. The bestowals of the Avonal and the Michael Sons are a necessary part of the experiential process designed to make these Sons safe and sympathetic magistrates and rulers of the peoples and planets of time and space. The career of sevenfold bestowal is the supreme goal of all Paradise Creator Sons. And all Magisterial Sons are motivated by this same spirit of service which so abundantly characterizes the primary Creator Sons and the Eternal Son of Paradise.

^{2053 (227.6)} Some order of Paradise Son must be bestowed upon each mortal-inhabited world in order to make it possible for Thought Adjusters to indwell the minds of all normal human beings on that sphere, for the Adjusters do not come to all bona fide human beings until the Spirit of Truth has been poured out upon all flesh; and the sending of the Spirit of Truth is dependent upon the return to universe headquarters of a Paradise Son who has successfully executed a mission of mortal bestowal upon an evolving world.

^{2054 (228.1)} During the course of the long history of an inhabited planet, many dispensational adjudications will take place, and more than one magisterial mission may occur, but ordinarily only once will a bestowal Son serve on the sphere. It is only required that each inhabited world have one bestowal Son come to live the full mortal life from birth to death. Sooner or later, regardless of spiritual status, every mortal-inhabited world is destined to become host to a Magisterial Son on a

جهان محلی که یک پسر آفریننده برمیگزیند اعطای انسانی خود را در آن صورت دهد.

شما با فهم بیشتر پسران اعطایی تشخیص می‌دهید که چرا در تاریخ نبادان چنین علاقه زیادی نسبت به یورنشیا وجود دارد. سیاره کوچک و بی‌اهمیت شما صرفاً به این دلیل مورد علاقه جهان محلی است که کره منزلگاه انسانی عیسی ناصری است. آن صحنه اعطای نهایی و پیروزمند پسر آفریننده شما بود، عرصه‌ای که میکائیل حاکمیت عالی شخصی جهان نبادان را در آن به دست آورد.

یک پسر آفریننده در ستاد مرکزی جهان محلش، به ویژه بعد از تکمیل اعطای انسانی خودش، عمده وقتش را در مشاوری و آموزش کالج پسران دستیار، پسران مجیسترزبال و دیگران، صرف می‌کند. این پسران مجیسترزبال با عشق و محبت، با بخشش مهرآمیز و ملاحظه پر عطف و خود را به کرات فضا اعطا می‌دارند. و این خدمات سیاره‌ای به هیچ وجه پایین‌تر از اعطاهای انسانی میکائیلها نیستند. درست است که پسر آفریننده شما برای قلمرو ماجرای نهایی خود در تجربه مخلوق قلمرویی را انتخاب نمود که بدقابلیهای غیرمعمول داشت. اما هیچ سیاره‌ای هرگز نمی‌توانست در چنان شرایطی باشد که برای ترمیم معنوی آن نیاز به اعطای یک پسر آفریننده داشته باشد. هر پسر از گروه اعطایی به همان اندازه کفایت می‌نمود، زیرا پسران مجیسترزبال در کلیه کارهایشان در کرات یک جهان محلی درست همانقدر به طور الهی مؤثر و تماماً خردمند هستند که برادر بهشتی‌شان، پسر آفریننده، می‌بود.

اگر چه در طول ظهور اعطایی این پسران بهشت در جسم همیشه احتمال فاجعه وجود دارد، من هنوز نشانی از شکست یا خطای یک پسر مجیسترزبال یا آفریننده در یک مأموریت اعطایی را ندیده‌ام. هر دو از چنان منشأ نزدیکی به کمال مطلق برخوردارند که شکست ناپذیر هستند. آنها واقعاً ریسک می‌کنند، به راستی همانند مخلوقات انسانی حاوی جسم و خون می‌شوند و بدین طریق تجربه بی‌نظیر مخلوق را به دست می‌آورند، اما در محدوده گسترده مشاهده من، آنها همیشه موفق می‌شوند. آنها هرگز در دستیابی به هدف مأموریت اعطایی شکست نمی‌خورند. داستان اعطا و خدمت سیاره‌ای آنان در سراسر نبادان در برگیرنده شکوهمندترین و مسحور کننده‌ترین فصل در تاریخ جهان محلی شما می‌باشد.

6- دوران زندگانی اعطایی انسانی

روشی که به وسیله آن یک پسر بهشت به عنوان یک پسر اعطایی برای ظهور در جسم انسانی آماده می‌شود، و در سیاره اعطایی نقش مادر را بازی می‌کند، یک راز جهانی است؛ و هر تلاشی برای کشف کارکرد این تکنیک سونارینگتون با شکست قطعی مواجه خواهد شد. بگذارید آگاهی عظیم از حیات انسانی عیسی ناصری در روان شما تعمیق یابد، اما با پندارگرایی بی‌فایده در این که این ظهور اسرارآمیز میکائیل نبادان در جسم

bestowal mission except the one planet in each local universe whereon a Creator Son elects to make his mortal bestowal.

2055 (2282) Understanding more about the bestowal Sons, you discern why so much interest attaches to Urantia in the history of Nebadon. Your small and insignificant planet is of local universe concern simply because it is the mortal home world of Jesus of Nazareth. It was the scene of the final and triumphant bestowal of your Creator Son, the arena in which Michael won the supreme personal sovereignty of the universe of Nebadon.

2056 (2283) At the headquarters of his local universe a Creator Son, especially after the completion of his own mortal bestowal, spends much of his time in counseling and instructing the college of associate Sons, the Magisterial Sons and others. In love and devotion, with tender mercy and affectionate consideration, these Magisterial Sons bestow themselves upon the worlds of space. And in no way are these planetary services inferior to the mortal bestowals of the Michaels. It is true that your Creator Son selected for the realm of his final adventure in creature experience one which had had unusual misfortunes. But no planet could ever be in such a condition that it would require the bestowal of a Creator Son to effect its spiritual rehabilitation. Any Son of the bestowal group would have equally sufficed, for in all their work on the worlds of a local universe the Magisterial Sons are just as divinely effective and all wise as would have been their Paradise brother, the Creator Son.

2057 (2284) Though the possibility of disaster always attends these Paradise Sons during their bestowal incarnations, I have yet to see the record of the failure or default of either a Magisterial or a Creator Son on a mission of bestowal. Both are of origin too close to absolute perfection to fail. They indeed assume the risk, really become like the mortal creatures of flesh and blood and thereby gain the unique creature experience, but within the range of my observation they always succeed. They never fail to achieve the goal of the bestowal mission. The story of their bestowal and planetary service throughout Nebadon constitutes the most noble and fascinating chapter in the history of your local universe.

6. THE MORTAL-BESTOWAL CAREERS

2061 (2285) The method whereby a Paradise Son becomes ready for mortal incarnation as a bestowal Son, becomes enmothered on the bestowal planet, is a universal mystery; and any effort to detect the working of this Sonarington technique is doomed to meet with certain failure. Let the sublime knowledge of the mortal life of Jesus of Nazareth sink into your souls, but waste no thought in useless speculation as to how this mysterious incarnation of Michael of

چگونه به انجام رسید فکر خود را به هدر ندهید. بگذارید همگی ما در آگاهی و اطمینان از این که چنین دستاوردهایی برای طبیعت الهی میسر هستند شادمانی کنیم و با حدسیات بیهوده پیرامون تکنیکی که برای انجام چنین پدیده‌هایی توسط خرد الهی به کار گرفته می‌شود وقت هدر ندهیم.

یک پسر بهشت در یک مأموریت اعطایی انسانی همیشه از زن متولد می‌شود و به صورت یک پسر بچه آن سرزمین بزرگ می‌شود، همانطور که عیسی در یورشیا چنین کرد. این پسران که حاوی خدمات عالی هستند درست همانند یک موجود بشری همگی از نوزادی آغاز می‌کنند و با عبور از جوانی به مردانگی می‌رسند. آنها از هر جهت مثل انسانهای نژادی می‌شوند که در آن متولد می‌گردند. آنها مثل فرزندان قلمروهایی که در آن خدمت می‌کنند از پدر درخواست اجابت خواسته‌هایشان را می‌کنند. از یک دیدگاه مادی، این پسران بشری - الهی به جز تنها یک مورد استثنا حیاتی معمول را زندگی می‌کنند: آنها در کرات اقامت موقتشان دارای فرزند نمی‌شوند؛ این یک محدودیت عمومی است که به تمامی رسته‌های پسران اعطایی بهشت اعمال می‌شود.

همانطور که عیسی در کره شما به عنوان پسر نجار کار کرد، پسران بهشتی دیگر نیز در ظرفیتهای گوناگون در سیارات اعطایی‌شان کار می‌کنند. شما به سختی می‌توانید به حرفه‌ای بیندیشید که توسط یک پسر بهشت در روند اعطایش به یکی از سیارات تکاملی زمان دنبال نشده باشد.

هنگامی که یک پسر اعطایی در تجربه زیستن حیات انسانی خبره شد، هنگامی که به کمال توازن با تنظیم کننده ساکن در خود دست یافت، آن بخش از مأموریت سیاره‌ای خویش را که برای روشنگری اذهان و الهام دادن روانهای برادرانش در جسم طراحی شده بی‌درنگ آغاز می‌کند. این پسران به عنوان آموزگار منحصراً وقف ارشاد معنوی نژادهای انسانی در کرات مکان اقامت موقتشان هستند.

دوران زندگانی اعطایی انسانی میکائیلها و آونالها، ضمن این که از بیشتر جهات شبیه هم هستند، مجموعاً یکسان نیستند: یک پسر مجیسترال هرگز اعلام نمی‌کند: "هر کس که پسر را دیده است، پدر را دیده است"، همانطور که پسر آفریننده شما هنگامی که در یورشیا و در جسم بود چنین نمود. اما یک آونال اعطا شده اعلام می‌کند: "هر کس که من را دیده است، پسر جاودان خداوند را دیده است." پسران مجیسترال از تبار بلافصل پدر جهانی نیستند، و بنا به خواست پدر هم در جسم ظاهر نمی‌شوند؛ آنها همیشه بنا به خواست پسر جاودان بهشت خود را به عنوان پسران بهشت اعطا می‌دارند.

هنگامی که پسران اعطایی، آفریننده یا مجیسترال، به دروازه‌های مرگ وارد می‌شوند، در روز سوم مجدداً ظاهر می‌شوند. اما شما نباید این ایده را در سر پیروانید که آنها همیشه همچون پسر آفریننده که هزار و نهصد سال پیش در کره شما اقامت داشت با پایان سوگباری مواجه می‌شوند. تجربه خارق‌العاده و غیرمعمول ظالمات‌های که عیسی نصری از آن عبور نمود موجب شده است که یورشیا به طور محلی به عنوان "کره صلیب" شناخته شود. ضرورت ندارد که چنین رفتاری

Nebadon was effected. Let us all rejoice in the knowledge and assurance that such achievements are possible to the divine nature and waste no time on futile conjectures about the technique employed by divine wisdom to effect such phenomena.

^{2062 (229.1)} On a mortal-bestowal mission a Paradise Son is always born of woman and grows up as a male child of the realm, as Jesus did on Urantia. These Sons of supreme service all pass from infancy through youth to manhood just as does a human being. In every respect they become like the mortals of the race into which they are born. They make petitions to the Father as do the children of the realms in which they serve. From a material viewpoint, these human-divine Sons live ordinary lives with just one exception: They do not beget offspring on the worlds of their sojourn; that is a universal restriction imposed on all orders of the Paradise bestowal Sons.

^{2063 (229.2)} As Jesus worked on your world as the carpenter's son, so do other Paradise Sons labor in various capacities on their bestowal planets. You could hardly think of a vocation that has not been followed by some Paradise Son in the course of his bestowal on some one of the evolutionary planets of time.

^{2064 (229.3)} When a bestowal Son has mastered the experience of living the mortal life, when he has achieved perfection of attunement with his indwelling Adjuster, thereupon he begins that part of his planetary mission designed to illuminate the minds and to inspire the souls of his brethren in the flesh. As teachers, these Sons are exclusively devoted to the spiritual enlightenment of the mortal races on the worlds of their sojourn.

^{2065 (229.4)} The mortal-bestowal careers of the Michaels and the Avonals, while comparable in most respects, are not identical in all: Never does a Magisterial Son proclaim, "Whosoever has seen the Son has seen the Father," as did your Creator Son when on Urantia and in the flesh. But a bestowed Avonal does declare, "Whosoever has seen me has seen the Eternal Son of God." The Magisterial Sons are not of immediate descent from the Universal Father, nor do they incarnate subject to the Father's will; always do they bestow themselves as Paradise Sons subject to the will of the Eternal Son of Paradise.

^{2066 (229.5)} When the bestowal Sons, Creator or Magisterial, enter the portals of death, they reappear on the third day. But you should not entertain the idea that they always meet with the tragic end encountered by the Creator Son who sojourned on your world nineteen hundred years ago. The extraordinary and unusually cruel experience through which Jesus of Nazareth passed has caused Urantia to become locally known as "the

غیر انسانی با یک پسر خداوند صورت گیرد، و اکثریت عظیم سیارات استقبالی با ملاحظه‌تر از آنها داشته‌اند، و به آنها اجازه داده‌اند که دوران زندگانی انسانی خویش را به اتمام رسانند، عصر را خاتمه دهند، بقا یافتگان خفته را مورد داوری قرار دهند، و یک دوران الهی نوینی را بدون تحمیل یک مرگ خشونت‌آمیز افتتاح نمایند. یک پسر اعطایی باید با مرگ مواجه شود، باید از تمامی تجربه واقعی انسانهای عالم عبور کند، اما این جزو ملزومات طرح الهی نیست که این مرگ خشونت‌آمیز یا غیر عادی باشد.

هنگامی که پسران اعطایی از طریق عمل خشونت‌آمیز کشته نمی‌شوند، آنها به طور داوطلبانه زندگی خود را رها می‌سازند و از دروازه‌های مرگ عبور می‌کنند، نه برای ارضای مطالبات "عدالت سخت‌گیر" یا "خشم الهی"، بلکه به این علت که دوران اعطایی را تکمیل سازند، یعنی از "فجآن" دوران زندگانی ظهور در جسم و تجربه شخصی در تمامی آنچه که حیات یک مخلوق را — آنطور که در سیارات وجود انسانی زیست می‌شود — تشکیل می‌دهد "بنوشند." اعطا یک ضرورت سیاره‌ای و جهانی است، و مرگ فیزیکی چیزی بیش از یک بخش ضروری از یک مأموریت اعطایی نیست.

هنگامی که ظهور در جسم انسانی به پایان رسید، اوناال مشغول به خدمت عازم بهشت می‌شود، توسط پدر جهانی مورد پذیرش قرار می‌گیرد، به جهان محلی مأموریتش باز می‌گردد، و توسط پسر آفریننده مورد تجلیل واقع می‌شود. پسر اوناال و پسر آفریننده به دنبال اعطای روح حقیقت مشترکشان را برای کار در قلوب نژادهای انسانی که در کره اعطایی ساکنند اعزام می‌دارند. در اعصار پیش از حاکمیت یک جهان محلی، این روح مشترک هر دو پسر است که توسط روح آفرینشگر به کار بسته می‌شود. آن تا اندازه‌ای متفاوت از روح حقیقتی است که به دنبال هفتمین اعطای یک میکائیل اعصار جهان محلی را تعیین ویژگی می‌کند.

به دنبال تکمیل اعطای نهایی یک پسر آفریننده، طبیعت روح حقیقتی که سابقاً به کلیه کرات اعطایی اوناال آن جهان محلی فرستاده شده بود تغییر می‌یابد، و بیشتر عملاً روح میکائیل خود مختار می‌شود. این پدیده همزمان با رهایی روح حقیقت برای خدمت در سیاره اعطای انسانی میکائیل به وقوع می‌پیوندد. از این رو، هر کره‌ای که توسط یک اعطای مجبسترال ارج یافته است همان تسلی دهنده روحی را از پسر آفریننده هفتگانه در ارتباط با آن پسر مجبسترال دریافت خواهد کرد که در صورت ظهور شخصی فرمانروای جهان محلی به عنوان پسر اعطایی آن دریافت می‌کرد.

7- پسران آموزگار تثلیث

این پسران بسیار شخصی و بسیار معنوی بهشت توسط تثلیث بهشت به وجود می‌آیند. آنها در هاونا به عنوان رسته دینالها شناخته شده‌اند. آنها در اروانتان به عنوان پسران آموزگار تثلیث ثبت شده‌اند، و به دلیل اصل و نسبشان چنین نامیده شده‌اند. در سلوینگتون آنها گاهی

world of the cross." It is not necessary that such inhuman treatment be accorded a Son of God, and the vast majority of planets have afforded them a more considerate reception, allowing them to finish their mortal careers, terminate the age, adjudicate the sleeping survivors, and inaugurate a new dispensation, without imposing a violent death. A bestowal Son must encounter death, must pass through the whole of the actual experience of mortals of the realms, but it is not a requirement of the divine plan that this death be either violent or unusual.

2067 (229.9) When bestowal Sons are not put to death by violence, they voluntarily relinquish their lives and pass through the portals of death, not to satisfy the demands of "stern justice" or "divine wrath," but rather to complete the bestowal, "to drink the cup" of the career of incarnation and personal experience in all that constitutes a creature's life as it is lived on the planets of mortal existence. Bestowal is a planetary and a universe necessity, and physical death is nothing more than a necessary part of a bestowal mission.

2068 (230.1) When the mortal incarnation is finished, the Avonal of service proceeds to Paradise, is accepted by the Universal Father, returns to the local universe of assignment, and is acknowledged by the Creator Son. Thereupon the bestowal Avonal and the Creator Son send their conjoint Spirit of Truth to function in the hearts of the mortal races dwelling on the bestowal world. In the presovereignty ages of a local universe, this is the joint spirit of both Sons, implemented by the Creative Spirit. It differs somewhat from the Spirit of Truth which characterizes the local universe ages following a Michael's seventh bestowal.

2069 (230.2) Upon the completion of a Creator Son's final bestowal the Spirit of Truth previously sent into all Avonal-bestowal worlds of that local universe changes in nature, becoming more literally the spirit of the sovereign Michael. This phenomenon takes place concurrently with the liberation of the Spirit of Truth for service on the Michael-mortal-bestowal planet. Thereafter, each world honored by a Magisterial bestowal will receive the same spirit Comforter from the sevenfold Creator Son, in association with that Magisterial Son, which it would have received had the local universe Sovereign personally incarnated as its bestowal Son.

7. THE TRINITY TEACHER SONS

207.1 (230.3) These highly personal and highly spiritual Paradise Sons are brought into being by the Paradise Trinity. They are known in Havona as the order of Daynals. In Orvonton they are of record as Trinity Teacher Sons, so named because of their parentage. On Salvington they are sometimes

اوقات پسران معنوی بهشت نامیده می‌شوند.

تعداد پسران آموزگار دائماً در حال افزایش است. آخرین پخش جهانی سرشماری تعداد این پسران آموزگار را که در جهان مرکزی و ابرجهانها عمل می‌کنند اندکی بیش از بیست و یک میلیارد تن اعلام نمود، و این در بر گیرنده ذخیره‌های بهشتی که شامل بیش از یک سوم تمامی پسران آموزگار تثلیث موجود می‌شود نمی‌باشد.

رسته دینال فرزندی یک بخش ارگانیک از دولتهای محلی یا ابرجهان نیست. اعضای آن نه آفریننده هستند، نه بازیاب، نه قاضی، و نه حکمران. آنها آنقدر به مدیریت جهان علاقمند نیستند که به روشننگری اخلاقی و رشد معنوی می‌باشند. آنها آموزگاران جهانی هستند، و وقف بیداری معنوی و هدایت اخلاقی تمامی قلمروها می‌باشند. کارکرد آنان اساساً به کارکرد شخصیت‌های روح بیکران مربوط است و از نزدیک با صعود بهشتی موجودات آفریده شده ارتباط دارد.

این پسران تثلیث از طبیعت ترکیبی سه الوهیت بهشت بهره می‌برند، اما در هاونا به نظر می‌رسد که بیشتر طبیعت پدر جهانی را منعکس می‌سازند. آنها به نظر می‌رسد در ابرجهانها طبیعت پسر جاودان را به نمایش می‌گذارند، در حالی که در آفرینشهای محلی به نظر می‌رسد آنها سرشت روح بیکران را نشان می‌دهند. آنها در کلیه جهانها تجسم خدمت و صلاحیت خرد هستند.

پسران آموزگار تثلیث برخلاف برادران بهشتی‌شان، میگانیلها و اوانالها، هیچ آموزش مقدماتی در جهان مرکزی دریافت نمی‌کنند. آنها مستقیماً به ستاد مرکزی ابرجهانها اعزام می‌شوند و از آنجا برای خدمت در یک جهان محلی به مأموریت گمارده می‌شوند. آنها در خدمتشان به این قلمروهای تکاملی نفوذ ترکیبی معنوی یک پسر آفریننده و پسران مجیسترال مربوطه را به کار می‌گیرند، زیرا دینالها در خودشان و به واسطه خودشان از یک نیروی جذب روحی برخوردار نیستند.

8- خدمت دینالها در جهان محلی

پسران معنوی بهشت موجودات بی‌ظنیر تثلیث منشأ هستند و تنها مخلوقات تثلیث هستند که چنان به طور کامل با اداره جهانهای دوگانه - منشأ مرتبطند. آنها به گونه‌ای عطوفت‌آمیز وقف خدمت آموزشی مخلوقات انسانی و رسته‌های پایین‌تر موجودات روحی هستند. آنها تلاشهای خود را در سیستمهای محلی آغاز می‌کنند، و مطابق تجربه و دستاورد، از طریق خدمت در کوبه به بالاترین کار آفرینش محلی به سوی داخل پیش می‌روند. آنها به دینال تصدیق ممکن است سفرای روحی که جهانهای محلی خدمتشان را نمایندگی می‌کنند شوند.

denominated the Paradise Spiritual Sons.

^{207.2 (230.4)} In numbers the Teacher Sons are constantly increasing. The last universal census broadcast gave the number of these Trinity Sons functioning in the central and superuniverses as a little more than twenty-one billion, and this is exclusive of the Paradise reserves, which include more than one third of all Trinity Teacher Sons in existence.

^{207.3 (230.5)} The Daynal order of sonship is not an organic part of the local or superuniverse administrations. Its members are neither creators nor retrievers, neither judges nor rulers. They are not so much concerned with universe administration as with moral enlightenment and spiritual development. They are the universal educators, being dedicated to the spiritual awakening and moral guidance of all realms. Their ministry is intimately interrelated with that of the personalities of the Infinite Spirit and is closely associated with the Paradise ascension of creature beings.

^{207.4 (230.6)} These Sons of the Trinity partake of the combined natures of the three Paradise Deities, but in Havona they seem more to reflect the nature of the Universal Father. In the superuniverses they seem to portray the nature of the Eternal Son, while in the local creations they appear to show forth the character of the Infinite Spirit. In all universes they are the embodiment of service and the discretion of wisdom.

^{207.5 (230.7)} Unlike their Paradise brethren, Michaels and Avonals, Trinity Teacher Sons receive no preliminary training in the central universe. They are dispatched directly to the headquarters of the superuniverses and from there are commissioned for service in some local universe. In their ministry to these evolutionary realms they utilize the combined spiritual influence of a Creator Son and the associated Magisterial Sons, for the Daynals do not possess a spiritual drawing power in and of themselves.

8. LOCAL UNIVERSE MINISTRY OF THE DAYNALS

^{208.1 (231.1)} The Paradise Spiritual Sons are unique Trinity-origin beings and the only Trinity creatures to be so completely associated with the conduct of the dual-origin universes. They are affectionately devoted to the educational ministry to mortal creatures and the lower orders of spiritual beings. They begin their labors in the local systems and, in accordance with experience and achievement, are advanced inward through the constellation service to the highest work of the local creation. Upon certification they may become spiritual ambassadors representing the local universes of

their service.

^{2082 (231.2)} The exact number of Teacher Sons in Nebadon I do not know; there are many thousands of them. Many of the heads of departments in the Melchizedek schools belong to this order, while the combined staff of the regularly constituted University of Salvington embraces over one hundred thousand including these Sons. Large numbers are stationed on the various morontia-training worlds, but they are not wholly occupied with the spiritual and intellectual advancement of mortal creatures; they are equally concerned with the instruction of seraphic beings and other natives of the local creations. Many of their assistants are drawn from the ranks of the creature-trinitized beings.

^{2083 (231.3)} The Teacher Sons compose the faculties who administer all examinations and conduct all tests for the qualification and certification of all subordinate phases of universe service, from the duties of outpost sentinels to those of star students. They conduct an agelong course of training, ranging from the planetary courses up to the high College of Wisdom located on Salvington. Recognition indicative of effort and attainment is granted to all, ascending mortal or ambitious cherubim, who complete these adventures in wisdom and truth.

^{2084 (231.4)} In all universes all the Sons of God are beholden to these ever-faithful and universally efficient Trinity Teacher Sons. They are the exalted teachers of all spirit personalities, even the tried and true teachers of the Sons of God themselves. But of the endless details of the duties and functions of the Teacher Sons I can hardly instruct you. The vast domain of Daynal-sonship activities will be better understood on Urantia when you are more advanced in intelligence, and after the spiritual isolation of your planet has been terminated.

من تعداد دقیق پسران آموزگار در نیبادن را نمی‌دانم؛ چندین هزار تن از آنان وجود دارند. بسیاری از سرپرستان دیارتمانها در مدارس ملک صادق به این رشته تعلق دارند، در حالی که جمع پرسنل دانشگاه سلوینگتون که به طور منظم تشکیل می‌شود شامل بیش از یکصد هزار تن از جمله این پسران می‌باشد. تعداد کثیری در کرات گوناگون آموزشی مورانتیا استقرار یافته‌اند، اما آنها با کار پیشرفت معنوی و عقلانی مخلوقات انسانی به طور کامل مشغول نیستند؛ آنها به آموزش موجودات سراف و سایر بومیان آفرینشهای محلی به طور یکسان علاقمند هستند. بسیاری از دستیاران آنان از رشته‌های موجودات مخلوق - تثلیث یافته بیرون کشیده شده‌اند.

پسران آموزگار تشکیل دهنده استادانی هستند که تمامی بررسیها و اداره تمامی آزمونها را برای تعیین شایستگی و تصدیق کلیه مراحل فرعی خدمت جهان سرپرستی می‌کنند، از وظایف نگهبانان دیدبان تا آنهايي که دانشجویان ستاره شناسی هستند. آنها یک دوره آموزشی مادام‌العمر را به انجام می‌رسانند، که از درسهای سیاره‌ای تا کالج بالای خرد که در سلوینگتون واقع شده است دامنه می‌یابد. همگی، انسانهای فراز یابنده یا فرشتگان بلند پرواز کروب که این ماجراها را در خرد و حقیقت تکمیل می‌سازند، مورد قدردانی واقع می‌شوند، که نشان دهنده تلاش و پیشرفت است.

در تمامی جهانها کلیه پسران خداوند مرهون این پسران پیوسته وفادار و یکسره مؤثر آموزگار تثلیث می‌باشند. آنها آموزگاران والای کلیه شخصیت‌های روحی، حتی آموزگاران مورد آزمون واقع شده و راستین خود پسران خداوند می‌باشند. اما من به سختی می‌توانم از جزئیات پایان ناپذیر وظایف و کارکردهای پسران آموزگار به شما آگاهی دهم. قلمرو عظیم فعالیت‌های فرزندی دینال، هنگامی که شما از میزان هوش بالاتری برخوردار شوید، و پس از پایان انزوای معنوی سیاره شما، بهتر در یورنشا فهم خواهد شد.

9- خدمت سیاره‌ای دینالها

هنگامی که پیشرفت رخدادها در یک کره تکاملی نشان می‌دهد که زمان برای آغاز یک عصر معنوی مساعد است، پسران آموزگار تثلیث همیشه برای این خدمت داوطلب می‌شوند. شما با این رشته از فرزندی آشنا نیستید زیرا یورنشا یک عصر معنوی، یک هزاره ارشاد کیهانی، را هرگز تجربه نکرده است. اما پسران آموزگار به منظور تدوین طرح‌هایی پیرامون اقامت پیش بینی شده موقتشان در کره شما حتی اکنون از کره شما دیدن می‌کنند. آنها پس از این که ساکنان یورنشا به رهایی نسبی از قل و زنجیرهای ددمنشی و از قید و بندهای مادی گرایی دست یافتند در موعد مناسب در آن ظاهر خواهند شد.

پسران آموزگار تثلیث با خاتمه بخشیدن به ادوار الهی سیاره‌ای کاری ندارند. آنها نه مردگان را مورد

9. PLANETARY SERVICE OF THE DAYNALS

^{2091 (231.5)} When the progress of events on an evolutionary world indicates that the time is ripe to initiate a spiritual age, the Trinity Teacher Sons always volunteer for this service. You are not familiar with this order of sonship because Urantia has never experienced a spiritual age, a millennium of cosmic enlightenment. But the Teacher Sons even now visit your world for the purpose of formulating plans concerning their projected sojourn on your sphere. They will be due to appear on Urantia after its inhabitants have gained comparative deliverance from the shackles of animalism and from the fetters of materialism.

^{2092 (231.6)} Trinity Teacher Sons have nothing to do with terminating planetary dispensations. They

داوری قرار می‌دهند و نه زندگان را به دنیای دیگر انتقال می‌دهند، اما آنها در هر مأموریت سیاره‌ای با یک پسر مجیسترال که این خدمات را انجام می‌دهد همراهی می‌شوند. پسران آموزگار به طور کامل درگیر آغاز نمودن یک عصر معنوی با پیداری عصر واقعیت‌های معنوی در یک سیاره تکاملی هستند. آنها قرینه‌های روحی دانش مادی و خرد گذرا را واقعیت می‌بخشند.

پسران آموزگار معمولاً برای یک هزار سال از زمان سیاره‌ای در سیارات مورد دیدارشان باقی می‌مانند. یک پسر آموزگار مسئولیت حکومت هزاره‌ای سیاره‌ای را به عهده دارد و توسط هفتاد دستیار از رسته‌اش یاری می‌شود. دینالها در جسم ظاهر نمی‌شوند و یا از جهات دیگر طوری که برای موجودات بشری قابل رویت باشند خود را مادیت نمی‌بخشند؛ از این رو از طریق فعالیت‌های ستارگان تابناک عصر، شخصیت‌های جهان محلی که به پسران آموزگار تثلیث مربوط هستند، تماس با کره مورد دیدار حفظ می‌شود.

دینالها ممکن است بارها به یک کره مسکونی بازگردند، و به دینال مأموریت نهایی‌شان سیاره به وضعیت تثبیت شده یک کره نور و حیات، هدف تکاملی کلیه کرات مسکونی انسانی عصر کنونی جهان، رهنمون خواهد شد. سپاه انسانی نهایت با کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند بسیار درگیرند، و فعالیت‌های سیاره‌ای آنان به فعالیت‌های پسران آموزگار مرتبط است. به راستی تمامی رسته فرزندی دینال با تمامی فازهای فعالیت‌های پایان دهنندگان در آفرینش‌های تکاملی زمان و فضا از نزدیک مربوط است.

به نظر می‌رسد که طی مراحل پیشین فراز تکاملی پسران آموزگار تثلیث چنان با نظام پیشرفت انسانی به طور کامل تعیین هویت شدند که ما در رابطه با ارتباط محتمل آنها با پایان دهنندگان در دوران آشکار ناشده جهانهای آینده اغلب گمان پردازی می‌کنیم. ما مشاهده می‌کنیم که سرپرستان ابرجهانها بخشاً شخصیت‌های تثلیث منشأ و بخشاً مخلوقات فراز یابنده تکاملی هستند که توسط تثلیث احاطه شده‌اند. ما قاطعانه باور داریم که پسران آموزگار و پایان دهنندگان اکنون درگیر نیل به تجربه مرتبط به زمان هستند که ممکن است آموزشی مقدماتی برای آماده سازی آنها برای ارتباط نزدیکشان در یک سرنوشت آشکار ناشده آینده باشد. در یوورسا اعتقاد ما بر این است که هنگامی که ابرجهانها سرانجام در نور و حیات استقرار یافتند، این پسران بهشتی آموزگار که به طور کامل با مشکلات کرات تکاملی آشنا شده‌اند و برای مدت‌های طولانی با دوران زندگانی انسانهای تکاملی در ارتباط قرار گرفته‌اند، احتمالاً به ارتباط ابدی با سپاه بهشتی نهایت انتقال خواهند یافت.

10- کارکرد متحد پسران بهشت

منشأ و طبیعت کلیه پسران بهشتی خداوند الهی

neither judge the dead nor translate the living, but on each planetary mission they are accompanied by a Magisterial Son who performs these services. Teacher Sons are wholly concerned with the initiation of a spiritual age, with the dawn of the era of spiritual realities on an evolutionary planet. They make real the spiritual counterparts of material knowledge and temporal wisdom.

^{209.3 (232.1)} The Teacher Sons usually remain on their visitation planets for one thousand years of planetary time. One Teacher Son presides over the planetary millennial reign and is assisted by seventy associates of his order. The Daynals do not incarnate or otherwise so materialize themselves as to be visible to mortal beings; therefore is contact with the world of visitation maintained through the activities of the Brilliant Evening Stars, local universe personalities who are associated with the Trinity Teacher Sons.

^{209.4 (232.2)} The Daynals may return many times to an inhabited world, and following their final mission the planet will be ushered into the settled status of a sphere of light and life, the evolutionary goal of all the mortal-inhabited worlds of the present universe age. The Mortal Corps of the Finality has much to do with the spheres settled in light and life, and their planetary activities touch upon those of the Teacher Sons. Indeed, the whole order of Daynal sonship is intimately connected with all phases of finaliter activities in the evolutionary creations of time and space.

^{209.5 (232.3)} The Trinity Teacher Sons seem to be so completely identified with the regime of mortal progression through the earlier stages of evolutionary ascension that we are often led to speculate regarding their possible association with the finaliters in the undisclosed career of the future universes. We observe that the administrators of the superuniverses are part Trinity-origin personalities and part Trinity-embraced ascendant evolutionary creatures. We firmly believe that the Teacher Sons and the finaliters are now engaged in acquiring the experience of time-association which may be the preliminary training to prepare them for close association in some unrevealed future destiny. On Uversa it is our belief that, when the superuniverses are finally settled in light and life, these Paradise Teacher Sons, who have become so thoroughly familiar with the problems of evolutionary worlds and have been so long associated with the career of evolutionary mortals, will probably be transferred to eternal association with the Paradise Corps of the Finality.

10. UNITED MINISTRY OF THE PARADISE SONS

^{20.10.1 (232.4)} All the Paradise Sons of God are divine in

است. کار هر پسر بهشت برای هر کره درست مثل این است که پسر مورد خدمت، اولین و تنها پسر خداوند است.

پسران بهشت جلوه الهی طبیعت کنشگر سه شخص الوهیت برای قلمروهای زمان و فضا هستند. پسران آفریننده، مجیسترال، و آموزگار هدایای الوهیت‌های جاودان به فرزندان انسانها و به تمامی سایر مخلوقات جهان هستند که از پتانسیل صعود برخوردار باشند. این پسران خداوند آن خادمان الهی هستند که به طور بی‌وقفه به کار مساعدت به مخلوقات زمان وقف شده‌اند تا به هدف والای معنوی ابدیت دست یابند.

در پسران آفریننده، مهر پدر جهانی با بخشش پسر جاودان در می‌آمیزد و در نیروی خلاق، خدمت مهرآمیز، و حاکمیت فهمانه می‌کائیلها به جهانهای محلی آشکار می‌شود. در پسران مجیسترال، بخشش پسر جاودان در پیوند با خدمت روح بیکران در دوران زندگی این اوناالهای قضاوت، خدمت، و اعطا به قلمروهای تکاملی آشکار می‌شود. در پسران آموزگار تثلیث، مهر، بخشش، و خدمت سه الوهیت بهشت در بالاترین سطوح ارزشی زمان و فضا هماهنگ می‌شود، و به صورت حقیقت زنده، نیکی الهی، و زیبایی راستین معنوی به جهانها عرضه می‌شود.

این رسته‌های فرزندی در جهانهای محلی تشریک مساعی می‌کنند تا آشکارسازی الوهیت‌های بهشت را برای مخلوقات فضا صورت دهند: یک پسر آفریننده به عنوان پدر یک جهان محلی سرشت بیکران پدر جهانی را به نمایش می‌گذارد. اوناالها به عنوان پسران اعطایی بخشش طبیعت بی‌مانند پسر جاودان دارای ترحم بیکران را آشکار می‌سازند. پسران تثلیث دینال به عنوان آموزگاران راستین شخصیت‌های فراز یابنده شخصیت آموزگار روح بیکران را آشکار می‌سازند. می‌کائیلها، اوناالها، و دینالها در همیاری الهی کاملشان به تحقق یابی و آشکارسازی شخصیت و حاکمیت خداوند متعال در جهانهای زمان و فضا و به آنها کمک می‌کنند. این پسران بهشتی خداوند در توازن فعالیت‌های سه‌گانه‌شان، همینطور که بسط پایان ناپذیر ربانیت اولین منبع و مرکز بزرگ را از جزیره جاودان بهشت به داخل اعماق ناشناخته فضا دنبال می‌کنند، پیوسته در پیشگامی شخصیت‌های الوهیت عمل می‌کنند.

[عرضه شده توسط یک کامل کننده خرد از یوورسا.]

origin and in nature. The work of each Paradise Son in behalf of each world is just as if the Son of service were the first and only Son of God.

20102 (2325) The Paradise Sons are the divine presentation of the acting natures of the three persons of Deity to the domains of time and space. The Creator, Magisterial, and Teacher Sons are the gifts of the eternal Deities to the children of men and to all other universe creatures of ascension potential. These Sons of God are the divine ministers who are unceasingly devoted to the work of helping the creatures of time attain the high spiritual goal of eternity.

20103 (2326) In the Creator Sons the love of the Universal Father is blended with the mercy of the Eternal Son and is disclosed to the local universes in the creative power, loving ministry, and understanding sovereignty of the Michaels. In the Magisterial Sons the mercy of the Eternal Son, united with the ministry of the Infinite Spirit, is revealed to the evolutionary domains in the careers of these Avonals of judgment, service, and bestowal. In the Trinity Teacher Sons the love, mercy, and ministry of the three Paradise Deities are co-ordinated on the highest time-space value-levels and are presented to the universes as living truth, divine goodness, and true spiritual beauty.

20104 (2331) In the local universes these orders of sonship collaborate to effect the revelation of the Deities of Paradise to the creatures of space: As the Father of a local universe, a Creator Son portrays the infinite character of the Universal Father. As the bestowal Sons of mercy, the Avonals reveal the matchless nature of the Eternal Son of infinite compassion. As the true teachers of ascending personalities, the Trinity Daynal Sons disclose the teacher personality of the Infinite Spirit. In their divinely perfect co-operation, Michaels, Avonals, and Daynals are contributing to the actualization and revelation of the personality and sovereignty of God the Supreme in and to the time-space universes. In the harmony of their triune activities these Paradise Sons of God ever function in the vanguard of the personalities of Deity as they follow the never-ending expansion of the divinity of the First Great Source and Center from the everlasting Isle of Paradise into the unknown depths of space.

20105 (2332) [Presented by a Perfector of Wisdom from Uversa.]

مقاله 21. پسران بهشتی آفریننده

022 ⇨

کتاب یورنشيا

⇨ 020

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 21

پسران بهشتی آفریننده

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- منشأ و طبیعت پسران آفریننده
- 2- آفرینندگان جهانهای محلی
- 3- حاکمیت جهان محلی
- 4- اعطاهای میکائیلها
- 5- رابطه پسران استاد با جهان
- 6- سرنوشت میکائیلهای استاد

مقدمه مقاله

پسران آفریننده سازندگان و فرمانروایان جهانهای محلی زمان و فضا هستند. این آفرینندگان و فرمانروایان جهان از منشأ دوگانه برخوردارند، و نمایانگر سرشت خدای پدر و خدای پسر می‌باشند. اما هر پسر آفریننده از هر پسر دیگر متفاوت است؛ هر یک در طبیعت و نیز شخصیت بی‌نظیر است؛ هر یک "یگانه پسر به وجود آمده" است که کمال مطلوب الوهیت منشأ خویش را دارا می‌باشد.

این پسران والا-در کار عظیم سازمان دادن، تکامل بخشیدن، و کامل ساختن یک جهان محلی همیشه از تأیید مداوم پدر جهانی برخوردارند. رابطه پسران آفریننده با پدر بهشتی‌شان متأثر کننده و عالی است. شک نیست که عطوفت عمیق والدین ربانی برای اولاد الهی‌شان سرچشمه آن مهر زیبا و تقریباً الهی است که حتی والدین انسانی برای فرزندان خود دارند.

این پسران اولیه بهشت به صورت میکائیلها شخصیت یافته‌اند. آنها همینطور که از بهشت اعزام می‌شوند تا جهانهای خویش را بنیان نهند، به صورت میکائیلهای آفریننده شناخته می‌شوند. آنها هنگامی که در اتوریته عالی استقرار می‌یابند، میکائیلهای استاد نامیده می‌شوند. ما گاهی اوقات به فرمانروای جهان نبادان شما به عنوان میکائیل مسیح اشاره می‌کنیم. آنها همیشه و برای ابد به سبک "رتبه میکائیل" حکومت می‌کند. این نام

PAPER 21

THE PARADISE CREATOR SONS

SECTIONS

Introduction

1. Origin and Nature of Creator Sons
2. The Creators of Local Universes
3. Local Universe Sovereignty
4. The Michael Bestowals
5. Relation of Master Sons to the Universe
6. Destiny of the Master Michaels

INTRODUCTION

21:01 (234:1) THE Creator Sons are the makers and rulers of the local universes of time and space. These universe creators and sovereigns are of dual origin, embodying the characteristics of God the Father and God the Son. But each Creator Son is different from every other; each is unique in nature as well as in personality; each is the "only-begotten Son" of the perfect deity ideal of his origin.

21:02 (234:2) In the vast work of organizing, evolving, and perfecting a local universe, these high Sons always enjoy the sustaining approval of the Universal Father. The relationship of the Creator Sons with their Paradise Father is touching and superlative. No doubt the profound affection of the Deity parents for their divine progeny is the wellspring of that beautiful and well-nigh divine love which even mortal parents bear their children.

21:03 (234:3) These primary Paradise Sons are personalized as Michaels. As they go forth from Paradise to found their universes, they are known as Creator Michaels. When settled in supreme authority, they are called Master Michaels. Sometimes we refer to the sovereign of your universe of Nebadon as Christ Michael. Always and forever do they reign after the "order of Michael,"

اولین پسر از رسته و سرشت آنان است.

میکائیل آغازین یا اولین زاده هرگز ظهور در جسم را به عنوان یک موجود مادی تجربه نکرده است، اما او هفت بار از تجربه صعود روحی مخلوق در هفت مدار هاونا عبور کرد، و از کرات بیرونی به درونی‌ترین مدار آفرینش مرکزی پیشروی نمود. رسته میکائیل از یک انتها تا انتهای دیگر جهان بزرگ را می‌شناسد. هیچ تجربه اساسی پیرامون هیچیک از فرزندان زمان و فضا وجود ندارد که میکائیلها شخصاً در آن شرکت نکرده باشند. آنها در واقع نه تنها در طبیعت الهی بلکه همچنین در طبیعت شما سهیمند، یعنی تمامی سرشتها، از بالاترین تا پایین‌ترین.

هنگامی که پسران اولیه بهشت در مرکز تمامی چیزها برای گفتگو گرد هم می‌آیند میکائیل آغازین سرپرست مسئول آنها است. مدتی نه چندان پیش ما یک پخش جهانی پیرامون یک گردهمایی خارق‌العاده یکصد و پنجاه هزار پسر آفریننده را که برای بحث و تبادل نظر در رابطه با پیشرفت یگانگی و ثبات جهان جهانی در حضور والدین در جزیره جاودان گرد آمده بودند در یوورسا ثبت کردیم. این یک گروه برگزیده از میکائیلها خود مختار، پسران هفتگانه اعطایی، بود.

1- منشأ و طبیعت پسران آفریننده

هنگامی که تمامیت اندیشه پردازی مطلق معنوی در پسر جاودان با تمامیت مفهوم مطلق شخصیت در پدر جهانی مواجه می‌شود، هنگامی که چنین یگانگی خلاق سرانجام و به طور کامل مورد دستیابی واقع می‌شود، هنگامی که چنین تعیین هویت مطلق روحی و چنین یگانگی بیکران مفهوم شخصیت به وقوع می‌پیوندد، آنگاه، دقیقاً در آن هنگام و در آنجا، بدون این که هر یک از الوهیت‌های بیکران چیزی از شخصیت یا امتیازات خود را از دست دهند، یک پسر آفریننده جدید و آغازین به طور تمام و کمال پا به عرصه وجود می‌گذارد، یگانه پسری که حاوی پندار کامل و ایده قدرتمند است و یگانگی او این شخصیت جدید قدرتمند و کامل آفریننده را به وجود می‌آورد.

هر پسر آفریننده یگانه فرزند داشته شده و تنها اولاد قابل داشتن یگانگی کامل مفاهیم آغازین دو ذهن بیکران و جاودان و کامل آفرینندگان پیوسته موجود جهان جهانی است. هرگز چنین پسر دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا هر پسر آفریننده ابراز و تجسم کامل، پایان یافته، و نهایی تمامی هر فاز از هر جنبه هر احتمال از هر واقعیت الهی پیوسته یافته شده، ابراز شده، با تکامل یافته از آن پتانسیل‌های الهی خلاق است که متحد شدند تا این پسر میکائیل را به وجود آورند. هر پسر آفریننده مطلق مفاهیم متحد الوهیت است که منشأ الهی او را تشکیل می‌دهند.

سرشت الهی این پسران آفریننده اصولاً به طور

that being the designation of the first Son of their order and nature.

21:04 (234:4) The original or first-born Michael has never experienced incarnation as a material being, but seven times he passed through the experience of spiritual creature ascent on the seven circuits of Havona, advancing from the outer spheres to the innermost circuit of the central creation. The order of Michael knows the grand universe from one end to the other; there is no essential experience of any of the children of time and space in which the Michaels have not personally participated; they are in fact partakers not only of the divine nature but also of your nature, meaning all natures, from the highest to the lowest.

21:05 (234:5) The original Michael is the presiding head of the primary Paradise Sons when they assemble for conference at the center of all things. Not long since on Uversa we recorded a universal broadcast of a conclave extraordinary on the eternal Isle of one hundred fifty thousand Creator Sons assembled in the parental presence and engaged in deliberations having to do with the progress of the unification and stabilization of the universe of universes. This was a selected group of Sovereign Michaels, sevenfold bestowal Sons.

1. ORIGIN AND NATURE OF CREATOR SONS

21:11 (234:6) When the fullness of absolute spiritual ideation in the Eternal Son encounters the fullness of absolute personality concept in the Universal Father, when such a creative union is finally and fully attained, when such absolute identity of spirit and such infinite oneness of personality concept occur, then, right then and there, without the loss of anything of personality or prerogative by either of the infinite Deities, there flashes into full-fledged being a new and original Creator Son, the only-begotten Son of the perfect ideal and the powerful idea whose union produces this new creator personality of power and perfection.

21:12 (235:1) Each Creator Son is the only-begotten and only-begettable offspring of the perfect union of the original concepts of the two infinite and eternal and perfect minds of the ever-existent Creators of the universe of universes. There never can be another such Son because each Creator Son is the unqualified, finished, and final expression and embodiment of all of every phase of every feature of every possibility of every divine reality that could, throughout all eternity, ever be found in, expressed by, or evolved from, those divine creative potentials which united to bring this Michael Son into existence. Each Creator Son is the absolute of the united deity concepts which constitute his divine origin.

21:13 (235:2) The divine natures of these Creator Sons

یکسان ناشی از ویژگیهای دو والدین بهشتی است. همگی تمامیت طبیعت الهی پدر جهانی و امتیازات خلاق پسر جاودان را دارا می‌باشند، اما همینطور که ما برآیند عملی کارکردهای میکائیل را در جهانها مشاهده می‌کنیم، تفاوت‌های آشکار را تمیز می‌دهیم. به نظر می‌رسد برخی پسران آفریننده بیشتر شبیه خدای پدر، و دیگران بیشتر شبیه خدای پسر هستند. به عنوان مثال: روند مدیریت در جهان نبادان نشان می‌دهد که آفریننده و پسر حکمران آن کسی است که طبیعت و کاراکتر آن بیشتر به طبیعت پسر جاودان مادر شباهت دارد. علاوه بر آن باید ذکر شود که برخی از جهانها توسط میکائیل‌های بهشت که به نظر می‌رسد به طور یکسان با خدای پدر و خدای پسر شباهت دارند سرپرستی می‌شوند. و این مشاهدات به هیچ وجه به معنی ضمنی انتقاد نیستند؛ آنها صرفاً ثبت واقعیت هستند.

من تعداد دقیق پسران آفریننده موجود را نمی‌دانم، اما دلایل خوبی دارم که باور کنم بیش از هفتصد هزار تن وجود دارند. اکنون ما می‌دانیم که دقیقاً هفتصد هزار اتحاد ایامها وجود دارد و هیچ تعداد دیگری آفریده نمی‌شود. ما همچنین مشاهده می‌کنیم که طرح‌های مقرر شده عصر کنونی جهان به نظر می‌رسد نشان دهد که یک اتحاد ایامها به عنوان سفیر مشاور تثلیث در هر جهان محلی ساکن می‌شود. علاوه بر آن ما ملاحظه می‌کنیم که هم اکنون تعداد دائماً فزاینده پسران آفریننده از تعداد ثابت اتحاد‌های ایامها بیشتر است. اما در رابطه با سرنوشت میکائیل‌ها فراتر از هفتصد هزار، ما هرگز آگاهی نیافته‌ایم.

2- آفرینندگان جهانی محلی

پسران بهشتی متعلق به رسته اولیه، طراحان، آفرینندگان، سازندگان، و سرپرستان قلمروهای مربوطه‌شان، جهانی محلی زمان و فضا، واحدهای بنیادین خلاق هفت ابرجهان تکاملی هستند. یک پسر آفریننده اجازه دارد مکان فضایی فعالیت آینده کیهانی خود را انتخاب نماید، اما پیش از این که بتواند حتی سازماندهی فیزیکی جهانش را آغاز نماید باید یک مدت زمان طولانی از مشاهده را که به مطالعه تلاشهای برادران بزرگترش در آفرینشهای گوناگون واقع شده در ابرجهان مورد پیش بینی عملش تخصیص یافته بگذراند. و پیش از تمامی اینها، پسر میکائیل تجربه طولانی و بی‌نظیرش را که حاوی مشاهده بهشت و آموزش هاونا است تکمیل کرده است.

هنگامی که یک پسر آفریننده از بهشت عزیمت می‌کند تا به ماجرای جهانسازی مبادرت ورزد، و سرپرست — عملاً خدای — جهان محلی سازمان داده شده خودش شود، آنگاه برای اولین بار خود را در تماس نزدیک و از بسیاری جهات وابسته به سومین منبع و مرکز می‌یابد. اگر چه روح بیکران در مرکز تمامی چیزها با پدر و پسر اقامت دارد، سرنوشتش عمل کردن به عنوان یاری کننده واقعی و مؤثر هر پسر آفریننده است. از این رو هر پسر آفریننده با یک دختر آفرینشگر

are, in principle, derived equally from the attributes of both Paradise parents. All partake of the fullness of the divine nature of the Universal Father and of the creative prerogatives of the Eternal Son, but as we observe the practical outworking of the Michael functions in the universes, we discern apparent differences. Some Creator Sons appear to be more like God the Father; others more like God the Son. For example: The trend of administration in the universe of Nebadon suggests that its Creator and ruling Son is one whose nature and character more resemble that of the Eternal Mother Son. It should be further stated that some universes are presided over by Paradise Michaels who appear equally to resemble God the Father and God the Son. And these observations are in no sense implied criticisms; they are simply a recording of fact.

21:14 (235:3) I do not know the exact number of Creator Sons in existence, but I have good reasons for believing that there are more than seven hundred thousand. Now, we know that there are exactly seven hundred thousand Unions of Days and no more are being created. We also observe that the ordained plans of the present universe age seem to indicate that one Union of Days is to be stationed in each local universe as the counseling ambassador of the Trinity. We note further that the constantly increasing number of Creator Sons already exceeds the stationary number of the Unions of Days. But concerning the destiny of the Michaels beyond seven hundred thousand, we have never been informed.

2. THE CREATORS OF LOCAL UNIVERSES

21:21 (235:4) The Paradise Sons of the primary order are the designers, creators, builders, and administrators of their respective domains, the local universes of time and space, the basic creative units of the seven evolutionary superuniverses. A Creator Son is permitted to choose the space site of his future cosmic activity, but before he may begin even the physical organization of his universe, he must spend a long period of observation devoted to the study of the efforts of his older brothers in various creations located in the superuniverse of his projected action. And prior to all this, the Michael Son will have completed his long and unique experience of Paradise observation and Havona training.

21:22 (235:5) When a Creator Son departs from Paradise to embark upon the adventure of universe making, to become the head — virtually the God — of the local universe of his own organization, then, for the first time, he finds himself in intimate contact with, and in many respects dependent upon, the Third Source and Center. The Infinite Spirit, though abiding with the Father and the Son at the center of all things, is destined to function as the actual and

روح بیکران همراهی می‌شود، همان موجودی که تقدیرش این است که خادم الهی و روح مادر جهان محلی جدید شود.

عزیمت یک پسر میکائیل در این موقعیت امتیازات آفرینندگی او را از منابع و مراکز بهشت برای ابد آزاد می‌سازد، و آن را تنها تابع محدودیتهای مشخص ذاتی در پیش - وجود این منابع و مراکز و برخی نیروها و وجودهای پیشین دیگر می‌سازد. در زمره این محدودیتها برای کلیه امتیازات سوا از آن تماماً قدرتمند آفرینندگی یک پدر جهان محلی اینها هستند:

1- انرژی - ماده تحت استیلای روح بیکران قرار دارد. پیش از آن که هر شکل جدیدی از چیزها، بزرگ یا کوچک، آفریده شود، پیش از آن که به هر دگرگون سازی جدیدی از انرژی - ماده مبادرت شود، یک پسر آفریننده باید رضایت و همکاری مؤثر روح بیکران را به دست آورد.

2- طرحها و انواع مخلوقات توسط پسر جاودان کنترل می‌شوند. پیش از آن که یک پسر آفریننده بتواند درگیر آفرینش هر نوع جدیدی از موجود، هر طرح جدیدی از مخلوق شود، باید رضایت پسر جاودان و آغازین مادر را به دست آورد.

3- شخصیت توسط پدر جهانی طراحی و اعطا می‌شود.

انواع و الگوهای ذهنی توسط عوامل پیش موجود مخلوق تعیین می‌شوند. پس از این که اینها به هم مربوط شدند تا یک مخلوق (شخصی یا غیره) را تشکیل دهند، سومین منبع و مرکز، منبع جهانی کارکرد ذهنی برای کلیه موجودات زیر سطح آفرینندگان بهشت، ذهن را اعطا می‌دارد.

کنترل طرحها و انواع روح به سطح تجلی آنها بستگی دارد. در تحلیل نهایی، طراحی روحی توسط تثلیث یا توسط عطایای پیش تثلیث روحی شخصیتهای تثلیث — پدر، پسر، و روح — کنترل می‌شود.

هنگامی که چنین پسر کامل و الهی مکان فضایی جهان انتخابی خود را در اختیار گرفت؛ هنگامی که دشواریهای اولیه مادیت دادن جهان و توازن دهی کلی حل گردید؛ هنگامی که او یک پیوند مؤثر و همیارانه کارآمد با دختر مکمل روح بیکران را شکل داد، آنگاه این پسر جهان و این روح جهان آن رابطه‌ای را آغاز می‌کنند که برای به وجود آوردن گروههای بیشمار فرزندان جهان محلی آنها طراحی شده است. در ارتباط با این رخداد، طبیعت تمرکز کانونی روح آفرینشگر روح بیکران بهشت تغییر می‌یابد، و کیفیتهای شخصی روح مادر یک جهان محلی را پیدا می‌کند.

به رغم این که کلیه پسران آفریننده به گونه‌ای الهی همانند والدین بهشتی‌شان هستند، هیچیک دقیقاً شبیه دیگری نیست؛ هر یک بی‌نظیر، متنوع، منحصر به فرد، و در سرشت و نیز شخصیت آغازین است. و چون آنها

effective helper of each Creator Son. Therefore is each Creator Son accompanied by a Creative Daughter of the Infinite Spirit, that being who is destined to become the Divine Minister, the Mother Spirit of the new local universe.

21:23 (236:1) The departure of a Michael Son on this occasion forever liberates his creator prerogatives from the Paradise Sources and Centers, subject only to certain limitations inherent in the pre-existence of these Sources and Centers and to certain other antecedent powers and presences. Among these limitations to the otherwise all-powerful creator prerogatives of a local universe Father are the following:

21:24 (236:2) 1. *Energy-matter* is dominated by the Infinite Spirit. Before any new forms of things, great or small, may be created, before any new transformations of energy-matter may be attempted, a Creator Son must secure the consent and working co-operation of the Infinite Spirit.

21:25 (236:3) 2. *Creature designs and types* are controlled by the Eternal Son. Before a Creator Son may engage in the creation of any new type of being, any new design of creature, he must secure the consent of the Eternal and Original Mother Son.

21:26 (236:4) 3. *Personality* is designed and bestowed by the Universal Father.

21:27 (236:5) The types and patterns of *mind* are determined by the precreature factors of being. After these have been associated to constitute a creature (personal or otherwise), mind is the endowment of the Third Source and Center, the universal source of mind ministry to all beings below the level of Paradise Creators.

21:28 (236:6) The control of *spirit* designs and types depends on the level of their manifestation. In the last analysis, spiritual design is controlled by the Trinity or by the pre-Trinity spirit endowments of the Trinity personalities — Father, Son, and Spirit.

21:29 (236:7) When such a perfect and divine Son has taken possession of the space site of his chosen universe; when the initial problems of universe materialization and of gross equilibrium have been resolved; when he has formed an effective and co-operative working union with the complementary Daughter of the Infinite Spirit — then do this Universe Son and this Universe Spirit initiate that liaison which is designed to give origin to the innumerable hosts of their local universe children. In connection with this event the Creative Spirit focalization of the Paradise Infinite Spirit becomes changed in nature, taking on the personal qualities of the Mother Spirit of a local universe.

21:210 (236:8) Notwithstanding that all Creator Sons are divinely like their Paradise parents, none exactly resembles another; each is unique, diverse, exclusive, and original in *nature* as well as in

آرشیتهکتها و سازندگان طرحهای حیات قلمروهای مربوطه خود هستند، همین تنوع تضمین می‌کند که قلمروهای آنان در هر شکل و فاز از وجود زنده برآمده از میکائیل که ممکن است در آنها آفریده شوند یا متعاقباً تکامل یابند نیز متنوع خواهد بود. از این رو انواع مخلوقاتی که بومی جهانهای محلی هستند کاملاً متنوع می‌باشند. هیچیک از دو تایی آنها توسط موجودات بومی دارای منشأ دوگانه که از کلیه جهات یکسان باشند مورد سرپرستی واقع نمی‌شود یا مسکونی نمی‌گردند. در محدوده هر ابرجهان، نیمی از ویژگیهای ذاتی آنان کاملاً مشابه است، و از ارواح آفرینشگر بکنواخت سرچشمه یافته است؛ نیمه دیگر از پسران متنوع آفریننده ناشی شده است. اما چنین تنوعی آن مخلوقاتی را که منشأ یگانه در روح آفرینشگر دارند یا آن موجودات و اراداتی را که بومی جهان مرکزی یا ابرجهانها هستند تعیین ویژگی نمی‌کند.

هنگامی که یک پسر میکائیل از جهانش غایب است، دولت آن توسط اولین موجود زاده شده بومی، ستاره تابان و بامداد، رئیس اجرایی جهان محلی، سرپرستی می‌شود. پند و اندرز اتحاد ایامها در چنین ایامی گرانها است. در طول این غیبتها یک پسر آفریننده قادر است اعمال کنترل روی حضور روحی خود در کرات مسکونی و در قلوب فرزندان انسانی خود را به روح مادر مربوطه اعطا دارد. و روح مادر یک جهان محلی همیشه در ستاد مرکزیش باقی می‌ماند، و مراقبت پرورش دهنده و خدمت روحی خویش را به اقصی نقاط چنین قلمرو تکاملی تعمیم می‌دهد.

برای اداره آرام یک آفرینش تثبیت شده مادی حضور شخصی یک پسر آفریننده در جهان محلش ضروری نیست. چنین پسرانی ممکن است به بهشت سفر کنند، و باز جهانهای آنها در میان فضا به پیش نوسان می‌کنند. آنها ممکن است خطوط قدرت خود را زمین بگذارند تا به عنوان فرزندان زمان ظهور یابند؛ باز قلمروهای آنان حول مراکز مربوطه خود می‌چرخند. هیچ سازمان مادی از چنگال مطلق جاذبه بهشت یا از کنترل فراگیر کیهانی که ذاتی حضور فضایی مطلق کامل است مستقل نیست.

3- حاکمیت جهان محلی

با رضایت تثلیث بهشت و با تأیید روح استاد سرپرست ابرجهان مربوطه گستره‌ای از یک جهان به یک پسر آفریننده داده می‌شود. چنین عملی در بر گیرنده عنوان دارایی فیزیکی، یک مالکیت کیهانی، می‌باشد. اما ارتقاء یک پسر میکائیل از این مرحله آغازین و خود محدود کننده فرمانروایی به تعالیت تجربی حاکمیت خود کسب شده در نتیجه تجارب شخصی خودش در کار آفرینش جهان و اعطای ظهور حاصل می‌شود. او تا هنگام نیل به حاکمیت کسب شده ناشی از اعطا به عنوان قائم مقام پدر جهانی حکومت می‌کند.

یک پسر آفریننده در هر لحظه می‌تواند روی

personality. And since they are the architects and makers of the life plans of their respective realms, this very diversity insures that their domains will also be diverse in every form and phase of Michael-derived living existence which may be created or subsequently evolved therein. Hence the orders of creatures native to the local universes are quite varied. No two are administered or inhabited by dual-origin native beings who are in all respects identical. Within any superuniverse, one half of their inherent attributes are quite alike, being derived from the uniform Creative Spirits; the other half vary, being derived from the diversified Creator Sons. But such diversity does not characterize those creatures of sole origin in the Creative Spirit nor those imported beings who are native to the central or superuniverses.

21:211 (237:1) When a Michael Son is absent from his universe, its government is directed by the first-born native being, the Bright and Morning Star, the local universe chief executive. The advice and counsel of the Union of Days is invaluable at such times. During these absences a Creator Son is able to invest the associated Mother Spirit with the overcontrol of his spiritual presence on the inhabited worlds and in the hearts of his mortal children. And the Mother Spirit of a local universe remains always at its headquarters, extending her fostering care and spiritual ministry to the uttermost parts of such an evolutionary domain.

21:212 (237:2) The personal presence of a Creator Son in his local universe is not necessary to the smooth running of an established material creation. Such Sons may journey to Paradise, and still their universes swing on through space. They may lay down their lines of power to incarnate as the children of time; still their realms whirl on about their respective centers. No material organization is independent of the absolute-gravity grasp of Paradise or of the cosmic overcontrol inherent in the space presence of the Unqualified Absolute.

3. LOCAL UNIVERSE SOVEREIGNTY

21:31 (237:3) A Creator Son is given the range of a universe by the consent of the Paradise Trinity and with the confirmation of the supervising Master Spirit of the superuniverse concerned. Such action constitutes title of physical possession, a cosmic leasehold. But the elevation of a Michael Son from this initial and self-limited stage of rulership to the experiential supremacy of self-earned sovereignty comes as a result of his own personal experiences in the work of universe creation and incarnated bestowal. Until the achievement of bestowal-earned sovereignty, he rules as vicegerent of the Universal Father.

21:32 (237:4) A Creator Son could assert full sovereignty over his personal creation at any time,

آفرینش شخصی خود حاکمیت کامل اعمال کند، اما او به گونه‌ای خردمندانه برمی‌گزیند که این کار را نکند. اگر او پیش از عبور از میان اعطا به صورت مخلوق حاکمیت عالی کسب نشده را به عهده گیرد، شخصیت‌های بهشتی ساکن جهان محلی او از آنجا خارج می‌شوند. اما این امر در سراسر تمامی آفرینش‌های زمان و فضا هرگز اتفاق نیفتاده است.

واقعیت آفرینندگی به معنی کمال حاکمیت است، اما میکائیل‌ها چنین برمی‌گزینند که آن را به طور تجربی به دست آورند، و بدین طریق همکاری کامل کلیه شخصیت‌های بهشت را که به حکومت جهان محلی وصل هستند حفظ کنند. ما هیچ میکائیلی را نمی‌شناسیم که تاکنون خلاف آن عمل کرده باشد؛ اما آنها همگی می‌توانند چنین کنند، آنها به راستی پسران دارای اراده آزاد هستند.

حاکمیت یک پسر آفریننده در یک جهان محلی از میان شش و شاید هفت مرحله از تجلی تجربی عبور می‌کند. اینها به ترتیب زیرین پدیدار می‌شوند:

1- حاکمیت آغازین قائم مقامی — اتوریتۀ منفرد موقت که پیش از کسب کیفیت‌های شخصی به وسیله روح آفرینشگر مربوطه توسط یک پسر آفریننده اعمال می‌شود.

2- حاکمیت مشترک قائم مقامی — حکومت مشترک زوج بهشتی به دنبال نیل روح مادر جهان به شخصیت.

3- حاکمیت فزاینده قائم مقامی — اتوریتۀ پیش رونده یک پسر آفریننده در طول دوره هفت اعطای او به شکل مخلوق.

4- حاکمیت عالی — اتوریتۀ تثبیت شده به دنبال تکمیل اعطای هفتم. تاریخ حاکمیت عالی در نیادان به تکمیل اعطای میکائیل در یورنشیا باز می‌گردد. آن درست اندکی بیش از هزار و نهصد سال به وقت سیاره‌ای شما وجود داشته است.

5- حاکمیت فزاینده متعالی — رابطه پیشرفته که از تثبیت اکثریت قلمروهای مخلوق در نور و حیات ناشی می‌شود. این مرحله به آینده کسب نشده جهان محلی شما مربوط است.

6- حاکمیت سه‌گانه — که به دنبال تثبیت تمامی جهان محلی در نور و حیات اعمال می‌شود.

7- حاکمیت آشکار نشده — روابط ناشناخته یک عصر آینده جهان.

در پذیرش حاکمیت آغازین قائم مقامی یک جهان پیش بینی شده محلی، یک میکائیل آفریننده در پیشگاه تثلیث سوگند می‌خورد که تا تکمیل هفت اعطا به شکل مخلوق و تصدیق آن توسط فرمانروایان ابرجهان حاکمیت عالی را به عهده نگیرد. اما اگر یک پسر میکائیل نتواند بنا به خواستش چنین حاکمیت کسب نشده را اعمال کند، دیگر معنی ندارد سوگند بخورد که چنین کاری را انجام نخواهد داد.

حتی در اعصار پیش از اعطا یک پسر آفریننده

but he wisely chooses not to. If, prior to passing through the creature bestowals, he assumed an unearned supreme sovereignty, the Paradise personalities resident in his local universe would withdraw. But this has never happened throughout all the creations of time and space.

21:33 (237.5) The fact of creatorship implies the fullness of sovereignty, but the Michaels choose to experientially *earn* it, thereby retaining the full co-operation of all Paradise personalities attached to the local universe administration. We know of no Michael who ever did otherwise; but they all could, they are truly freewill Sons.

21:34 (237.6) The sovereignty of a Creator Son in a local universe passes through six, perhaps seven, stages of experiential manifestation. These appear in the following order:

21:35 (237.7) 1. Initial vicegerent sovereignty — the solitary provisional authority exercised by a Creator Son before the acquirement of personal qualities by the associated Creative Spirit.

21:36 (237.8) 2. Conjoint vicegerent sovereignty — the joint rule of the Paradise pair subsequent to the personality achievement of the Universe Mother Spirit.

21:37 (238.1) 3. Augmenting vicegerent sovereignty — the advancing authority of a Creator Son during the period of his seven creature bestowals.

21:38 (238.2) 4. Supreme sovereignty — the settled authority following the completion of the seventh bestowal. In Nebadon, supreme sovereignty dates from the completion of Michael's bestowal on Urantia. It has existed just slightly over nineteen hundred years of your planetary time.

21:39 (238.3) 5. Augmenting supreme sovereignty — the advanced relationship growing out of the settling of a majority of the creature domains in light and life. This stage pertains to the unachieved future of your local universe.

21:40 (238.4) 6. Trinitarian sovereignty — exercised subsequent to the settling of the entire local universe in light and life.

21:41 (238.5) 7. Unrevealed sovereignty — the unknown relationships of a future universe age.

21:42 (238.6) In accepting the initial vicegerent sovereignty of a projected local universe, a Creator Michael takes an oath to the Trinity not to assume supreme sovereignty until the seven creature bestowals have been completed and certified by the superuniverse rulers. But if a Michael Son could not, at will, assert such unearned sovereignty, there would be no meaning in taking an oath not to do so.

21:43 (238.7) Even in the prebestowal ages a Creator

تقریباً به طور کامل بر قلمرو خود، هنگامی که در هیچیک از اجزای آن مخالفتی وجود ندارد، حکومت می‌کند. اگر حاکمیت هرگز مورد چالش واقع نشود حکومت محدود به سختی می‌تواند تجلی یابد. حاکمیتی که توسط یک پسر آفریننده پیش اعطا در یک جهان بدون شورش اعمال می‌شود از یک جهان با شورش بزرگتر نیست؛ اما در مورد اول محدودیت‌های حاکمیت آشکار نیستند؛ در مورد دوم هستند.

اگر هر گاه مرجعیت یا حکومت یک پسر آفریننده مورد چالش واقع شود، مورد تهاجم واقع شود، یا مورد مخاطره قرار گیرد، او برای ابد پیمان بسته است که از آفرینش شخصی خود پاسداری نماید، محافظت کند، دفاع کند، و اگر ضروری باشد آن را باز پس گیرد. چنین پسرانی تنها می‌توانند توسط مخلوقات آفریده خود یا توسط موجودات بالاتر انتخابی خود دچار گرفتاری شوند یا مورد اذیت و آزار واقع شوند. می‌شود استنتاج نمود که غیرمحتمل است "موجودات بالاتر"، آنهایی که در سطوحی بالاتر از یک جهان محلی منشأ دارند، یک پسر آفریننده را دچار گرفتاری نمایند، و این امر صحت دارد. اما اگر بخواهند می‌توانند این کار را انجام دهند. درستی در رابطه با شخصیت ارادی است؛ در مخلوقات برخوردار از اراده درستکاری اتوماتیک نیست.

یک پسر آفریننده پیش از تکمیل دوران اعطایی با محدودیت‌های مشخص خود ایجاد شده در حاکمیتش حکومت می‌کند، اما به دنبال خدمت اعطایی پایان یافته‌اش، او به واسطه تجربه واقعی خود در شکل و شباهت مخلوقات گوناگونش حکومت می‌کند. هنگامی که یک آفریننده هفت بار در میان مخلوقاتش اقامت نمود، هنگامی که دوران اعطایی به پایان رسید، آنگاه او در اتوریت جهان به طور کامل تثبیت می‌شود؛ او یک پسر استاد، یک فرمانروای خود مختار و عالی شده است.

تکنیک کسب حاکمیت عالی در یک جهان محلی شامل هفت مرحله تجربی زیرین می‌باشد:

1- رخنه تجربی به هفت سطح وجود از مخلوق از طریق تکنیک اعطایی ظهور در جسم دقیقاً به شکل مخلوقات سطح مربوطه.

2- وقف تجربی به هر فاز از خواست هفتگانه تثلیث بهشت، آنطور که در هفت روح استاد تجلی یافته است.

3- پیمایش هر یک از هفت تجربه در سطوح مخلوق همزمان با اجرای یکی از هفت وقف به خواست الوهیت بهشت.

4- نمایش تجربی اوج حیات مخلوق برای الوهیت بهشت و به تمامی موجودات هوشمند جهان در هر سطح مخلوق.

5- آشکارسازی تجربی یک فاز از خواست هفتگانه الوهیت به سطح اعطایی و به تمامی جهان در هر سطح مخلوق.

6- یگانه سازی تجربی تجربه هفتگانه مخلوق با تجربه هفتگانه وقف به آشکارسازی طبیعت و خواست الوهیت.

Son rules his domain well-nigh supremely when there is no dissent in any of its parts. Limited rulership would hardly be manifest if sovereignty were never challenged. The sovereignty exercised by a prebestowal Creator Son in a universe without rebellion is no greater than in a universe with rebellion; but in the first instance sovereignty limitations are not apparent; in the second, they are.

21:314 (238:8) If ever the authority or administration of a Creator Son is challenged, attacked, or jeopardized, he is eternally pledged to uphold, protect, defend, and if necessary retrieve his personal creation. Such Sons can be troubled or harassed only by the creatures of their own making or by higher beings of their own choosing. It might be inferred that "higher beings," those of origin on levels above a local universe, would be unlikely to trouble a Creator Son, and this is true. But they could if they chose to. Virtue is volitional with personality; righteousness is not automatic in freewill creatures.

21:315 (238:9) Before the completion of the bestowal career a Creator Son rules with certain self-imposed limitations of sovereignty, but subsequent to his finished bestowal service he rules by virtue of his actual experience in the form and likeness of his manifold creatures. When a Creator has seven times sojourned among his creatures, when the bestowal career is finished, then is he supremely settled in universe authority; he has become a Master Son, a sovereign and supreme ruler.

21:316 (238:10) The technique of obtaining supreme sovereignty over a local universe involves the following seven experiential steps:

21:317 (238:11) 1. Experientially to penetrate seven creature levels of being through the technique of incarnated bestowal in the very likeness of the creatures on the level concerned.

21:318 (238:12) 2. To make an experiential consecration to each phase of the sevenfold will of Paradise Deity as it is personified in the Seven Master Spirits.

21:319 (239:1) 3. To traverse each of the seven experiences on the creature levels simultaneously with the execution of one of the seven consecrations to the will of Paradise Deity.

21:320 (239:2) 4. On each creature level, experientially to portray the acme of creature life to Paradise Deity and to all universe intelligences.

21:321 (239:3) 5. On each creature level, experientially to reveal one phase of the sevenfold will of Deity to the bestowal level and to all the universe.

21:322 (239:4) 6. Experientially to unify the sevenfold creature experience with the sevenfold experience of consecration to the revelation of the nature and

7- نیل به رابطه جدید و بالاتر با ایزد متعال. پیام جمع کل این تجربه آفریننده - مخلوق واقعیت خدای متعال را در ابرجهان و حاکمیت قادر متعال را در زمان و فضا ارتقا می‌دهد و حاکمیت عالی یک میکائیل بهشت را در جهان محلی تحقق می‌بخشد.

در پاسخ به پرسش حاکمیت در یک جهان محلی، پسر آفریننده نه تنها شایستگی خودش را برای حکومت کردن نشان می‌دهد بلکه همچنین طبیعت الوهیت‌های بهشت را آشکار می‌سازد و رویکرد هفتگانه آنها را به نمایش می‌گذارد. فهم متناهی و قدردانی مخلوق از تفوق پدر، هنگامی به ماجراجویی یک پسر آفریننده مرتبط می‌شود که او به پایین فرود می‌آید تا شکل و تجارب مخلوقاتش را به دست آورد. این پسران اولیه بهشت آشکار کنندگان واقعی طبیعت مهرآمیز و اتوریت نیکومنش پدر هستند، همان پدری که با همیاری پسر و روح، سرپرست جهانی تمامی نیروها، شخصیتها، و دولتها در سراسر تمامی قلمروهای جهانی است.

4- اعطای میکائیلها

هفت گروه از پسران اعطایی آفریننده وجود دارد، و آنها مطابق تعداد دفعاتی که خود را به مخلوقات قلمروهای خود اعطا کرده‌اند چنین طبقه‌بندی شده‌اند. آنها از تجربه آغازین تا پنج گستره اضافه حاوی اعطای تدریجی دامنه می‌یابند، تا این که به هفتمین و آخرین رویداد تجربه آفریده - آفریننده دست یابند.

اعطای آونالها همیشه به شکل جسم انسانی است، اما هفت اعطای یک پسر آفریننده در بر گیرنده ظهور او در هفت سطح وجود مخلوق است و به آشکارسازی هفت ابراز اولیه خواست و طبیعت الوهیت مربوط است. کلیه پسران آفریننده، پیش از آن که سرپرستی تثبیت شده و عالی را روی جهانهای مورد آفرینش خودشان به عهده گیرند، بدون استثنا از میان این هفت بار اعطای خود به فرزندان آفریده شده‌شان عبور می‌کنند.

اگر چه این هفت اعطا در ناحیه‌ها و جهانهای مختلف متفاوت است، همیشه در بر گیرنده ماجرای اعطای انسانی است. یک پسر آفریننده در اعطای نهایی به صورت عضوی از یکی از نژادهای بالاتر انسانی در یک کره مسکونی ظاهر می‌شود، معمولاً به صورت عضوی از آن گروه نژادی که شامل بزرگترین میراث نیایی تیره نوع آدم است که از پیش وارد شده است تا وضعیت فیزیکی مردمان حیوان منشأ را ارتقا دهد. یک میکائیل بهشت در دوران هفتگانه زندگانی خود به عنوان یک پسر اعطایی تنها یک بار از زن متولد می‌شود، همانطور که شما تاریخچه نوزاد بیت لحم را دارید. او تنها یک بار به صورت عضوی از پایین‌ترین رسته مخلوقات تکاملی دارای اراده زندگی می‌کند و می‌میرد.

will of Deity.

21:323 (239.5) 7. To achieve new and higher relationship with the Supreme Being. The repercussion of the totality of this Creator-creature experience augments the superuniverse reality of God the Supreme and the time-space sovereignty of the Almighty Supreme and factualizes the supreme local universe sovereignty of a Paradise Michael.

21:324 (239.6) In settling the question of sovereignty in a local universe, the Creator Son is not only demonstrating his own fitness to rule but is also revealing the nature and portraying the sevenfold attitude of the Paradise Deities. The finite understanding and creature appreciation of the Father's primacy is concerned in the adventure of a Creator Son when he condescends to take upon himself the form and experiences of his creatures. These primary Paradise Sons are the real revealers of the Father's loving nature and beneficent authority, the same Father who, in association with the Son and the Spirit, is the universal head of all power, personality, and government throughout all the universal realms.

4. THE MICHAEL BESTOWALS

21:41 (239.7) There are seven groups of bestowal Creator Sons, and they are so classified in accordance with the number of times they have bestowed themselves upon the creatures of their realms. They range from the initial experience up through five additional spheres of progressive bestowal until they attain the seventh and final episode of creature-Creator experience.

21:42 (239.8) Avonal bestowals are always in the likeness of mortal flesh, but the seven bestowals of a Creator Son involve his appearing on seven creature levels of being and pertain to the revelation of the seven primary expressions of the will and nature of Deity. Without exception, all Creator Sons pass through this seven times giving of themselves to their created children before they assume settled and supreme jurisdiction over the universes of their own creation.

21:43 (239.9) Though these seven bestowals vary in the different sectors and universes, they always embrace the mortal-bestowal adventure. In the final bestowal a Creator Son appears as a member of one of the higher mortal races on some inhabited world, usually as a member of that racial group which contains the largest hereditary legacy of the Adamic stock which has previously been imported to upstep the physical status of the animal-origin peoples. Only once in his sevenfold career as a bestowal Son is a Paradise Michael born of woman as you have the record of the babe of Bethlehem. Only once does he live and die as a member of the lowest order of evolutionary will creatures.

یک پسر آفریننده بعد از هر یک از اعطاهای خود به سوی "دست راست پدر" پیش می‌رود، و در آنجا تصدیق پدر را از اعطایش به دست می‌آورد و در آمادگی برای رخداد بعدی خدمت در جهان رهنمود دریافت می‌کند. یک پسر آفریننده به دنبال اعطای هفتم و نهایی اتوریتة عالی و اختیار حکومت بر جهانش را از پدر جهانی دریافت می‌دارد.

چنین نگاشته شده است که آن پسر الهی که آخرین ظهور را در سیاره شما داشت یک پسر بهشتی آفریننده بود که شش فاز از دوران زندگانی اعطایی خویش را تکمیل کرده بود. از این رو هنگامی که او حفظ آگاهانه حیات ظهور یافته خویش را در یورنشیا رها ساخت، به راستی می‌توانست بگوید و گفت: "تمام شد." آن کار عملاً تمام شده بود. مرگ او در یورنشیا دوران زندگانی اعطایی او را تکمیل نمود؛ این آخرین گام در انجام سوگند مقدس یک پسر بهشتی آفریننده بود. و هنگامی که این تجربه به دست آمد، چنین پسرانی فرمانروایان عالی جهان می‌شوند. آنها دیگر به عنوان قائم مقامان پدر حکومت نمی‌کنند بلکه بنا به حق و نام خودشان به عنوان "شاه شاهان و خدای خدایان". این پسران هفتگانه اعطایی با برخی استثناهای ذکر شده در جهانهایی مورد اقامتشان به گونه‌ای کامل متعال هستند. در رابطه با جهان محلی او: "تمامی اختیارات در آسمان و زمین" به این پسر استاد پیروزمند و والامقام سپرده شدند.

پسران آفریننده به دنبال تکمیل دوران زندگانی اعطایی خود به عنوان یک رسته جداگانه، پسران استاد هفتگانه، محسوب می‌شوند. پسران استاد شخصاً با پسران آفریننده یکسان هستند، اما تحت چنان تجربه اعطایی بی‌نظیری قرار گرفته‌اند که معمولاً به عنوان یک رسته متفاوت محسوب می‌شوند. هنگامی که یک آفریننده برای انجام یک اعطا دست به طراحی می‌زند، یک تغییر واقعی و دائمی قطعاً رخ خواهد داد. درست است، پسر اعطایی هنوز و به هر حال یک آفریننده است، اما او تجربه یک مخلوق را به طبیعت خود افزوده است، که برای ابد او را از سطح الهی یک پسر آفریننده جدا می‌سازد و او را به سطح تجربی یک پسر استاد ارتقا می‌دهد، پسری که حق حکومت کردن بر یک جهان و اداره کرات آن را به طور کامل کسب نموده است. چنین موجوداتی مظهر تمامی آنچه هستند که می‌تواند از تبار الهی به دست آید و حاوی هر چیزی هستند که ناشی از تجربه مخلوق کامل شده است. چرا انسان باید به خاطر منشأ دون پایه و دوران زندگانی تحمیل شده تکاملی خویش افسوس بخورد وقتی که خود خدایان پیش از آن که به لحاظ تجربی لایق و شایسته محسوب شوند باید برای حکومت نهایی و کامل بر قلمروهای جهانشان از میان یک تجربه یکسان عبور کنند!

5- رابطه پسران استاد با جهان

قدرت یک میکائیل استاد نامحدود است، زیرا از معاشرت تجربی با تثلیث بهشت ناشی می‌شود؛ بی‌چون و چرا است، زیرا از تجربه واقعی همانند خود مخلوقات

21:44 (239:10) After each of his bestowals a Creator Son proceeds to the "right hand of the Father," there to gain the Father's acceptance of the bestowal and to receive instruction preparatory to the next episode of universe service. Following the seventh and final bestowal a Creator Son receives from the Universal Father supreme authority and jurisdiction over his universe.

21:45 (240:1) It is of record that the divine Son of last appearance on your planet was a Paradise Creator Son who had completed six phases of his bestowal career; consequently, when he gave up the conscious grasp of the incarnated life on Urantia, he could, and did, truly say, "It is finished" — it was literally finished. His death on Urantia completed his bestowal career; it was the last step in fulfilling the sacred oath of a Paradise Creator Son. And when this experience has been acquired, such Sons are supreme universe sovereigns; no longer do they rule as vicegerents of the Father but in their own right and name as "King of Kings and Lord of Lords." With certain stated exceptions these sevenfold bestowal Sons are unqualifiedly supreme in the universes of their abode. Concerning his local universe, "all power in heaven and on earth" was relegated to this triumphant and enthroned Master Son.

21:46 (240:2) Creator Sons, subsequent to the completion of their bestowal careers, are reckoned as a separate order, sevenfold Master Sons. In person the Master Sons are identical with the Creator Sons, but they have undergone such a unique bestowal experience that they are commonly regarded as a different order. When a Creator deigns to effect a bestowal, a real and permanent change is destined to take place. True, the bestowal Son is still and none the less a Creator, but he has added to his nature the experience of a creature, which forever removes him from the divine level of a Creator Son and elevates him to the experiential plane of a Master Son, one who has fully earned the right to rule a universe and administer its worlds. Such beings embody all that can be secured from divine parentage and embrace everything to be derived from perfected-creature experience. Why should man bemoan his lowly origin and enforced evolutionary career when the very Gods must pass through an equivalent experience before they are accounted experientially worthy and competent finally and fully to rule over their universe domains!

5. RELATION OF MASTER SONS TO THE UNIVERSE

21:51 (240:3) The power of a Master Michael is unlimited because derived from experienced association with the Paradise Trinity, is unquestioned because

که تحت چنین اتوریت‌های قرار دارند ناشی شده است. طبیعت حاکمیت یک پسر هفتگانه آفریننده متعالی است، زیرا:

1- در بر گیرنده دیدگاه هفتگانه الوهیت بهشت می‌باشد.

2- در بر گیرنده یک رویکرد هفتگانه زمان - فضای مخلوقات است.

3- رویکرد بهشت و دیدگاه مخلوق را به طور کامل در هم ادغام می‌کند.

بدین ترتیب این حاکمیت تجربی تماماً در بر گیرنده ربانیت خدای هفتگانه است که در ایزد متعال به اوج می‌رسد. و حاکمیت شخصی یک پسر هفتگانه همانند حاکمیت آینده ایزد متعال است که روزی در آینده تکمیل خواهد شد، و کاملترین محتوای ممکن قدرت و اتوریت قابل تجلی تثلیث بهشت در محدوده سرحدات زمان و فضای مربوطه را آنطور که هست در بر می‌گیرد.

یک پسر میکائیل با کسب حاکمیت عالی جهان محلی، از قدرت و فرصت آفرینش انواع کاملاً جدیدی از موجودات آفریده شده در طول عصر کنونی جهان برخوردار می‌شود. اما از دست رفتن قدرت یک پسر استاد برای به وجود آوردن رسته‌های کاملاً جدیدی از موجودات آفریده شده در کار ساختن حیاتی که از پیش برقرار شده است و در پروسه آشکار شدن است به هیچ وجه اختلال ایجاد نمی‌کند. این برنامه عظیم تکامل جهان بدون وقفه یا ایجاد محدودیت پیش می‌رود. نیل به حاکمیت عالی توسط یک پسر استاد به معنی مسئولیت وقف شخصی به شکوفایی و اداره آن چیزی است که از پیش طراحی و آفریده شده است، و به معنی آن چیزی است که توسط آنهایی که بدین گونه طراحی و آفریده شده‌اند متعاقباً ایجاد خواهد شد. با گذشت زمان ممکن است یک تکامل تقریباً بی‌پایانی از موجودات متنوع به وجود آید، اما از این پس هیچ الگوی کاملاً جدید یا هیچ نوع از مخلوق هوشمند مستقیماً از یک پسر استاد منشأ نمی‌یابد. این اولین گام است، آغاز یک حکومت تثبیت شده در هر جهان محلی.

ارتقاء یک پسر هفتگانه اعطایی به حاکمیت بی‌چون و چرای جهانش به معنی آغاز پایان یک عصر طولانی از عدم اطمینان و سردرگمی نسبی است. به دنبال این رخداد، آنچه که نمی‌تواند روزی به معنویت دست یابد سرانجام دچار عدم سازمان یافتگی خواهد شد. آنچه که نمی‌تواند روزی با واقعیت کیهانی هماهنگ شود سرانجام نابود خواهد شد. هنگامی که در تلاش برای جلب وفاداری و دبستگی مخلوقات دارای اراده قلمروها آماده سازی برای بخشش بی‌پایان و شکیبایی وصف ناکردنی به اتمام رسید، عدالت و درستکاری فائق خواهد گشت. آنچه را که بخشش نمی‌تواند ترمیم کند سرانجام عدالت نابود خواهد کرد.

میکائیل‌های استاد پس از این که به عنوان فرمانروایان خود مختار استقرار یافتند در جهانهای محلی

derived from actual experience as the very creatures subject to such authority. The nature of the sovereignty of a sevenfold Creator Son is supreme because it:

21:52 (240.4) 1. Embraces the sevenfold viewpoint of Paradise Deity.

21:53 (240.5) 2. Embodies a sevenfold attitude of time-space creatures.

21:54 (240.6) 3. Perfectly synthesizes Paradise attitude and creature viewpoint.

21:55 (240.7) This experiential sovereignty is thus all-inclusive of the divinity of God the Sevenfold culminating in the Supreme Being. And the personal sovereignty of a sevenfold Son is like the future sovereignty of the sometime-to-be-completed Supreme Being, embracing as it does the fullest possible content of the power and authority of the Paradise Trinity manifestable within the time-space limits concerned.

21:56 (240.8) With the achievement of supreme local universe sovereignty, there passes from a Michael Son the power and opportunity to create entirely new types of creature beings during the present universe age. But a Master Son's loss of power to originate entirely new orders of beings in no way interferes with the work of life elaboration already established and in process of unfoldment; this vast program of universe evolution goes on without interruption or curtailment. The acquirement of supreme sovereignty by a Master Son implies the responsibility of personal devotion to the fostering and the administering of that which has already been designed and created, and of that which will subsequently be produced by those who have been thus designed and created. In time there may develop an almost endless evolution of diverse beings, but no entirely new pattern or type of intelligent creature will henceforth take direct origin from a Master Son. This is the first step, the beginning, of a settled administration in any local universe.

21:57 (241.1) The elevation of a sevenfold bestowal Son to the unquestioned sovereignty of his universe means the beginning of the end of a long uncertainty and relative confusion. Subsequent to this event, that which cannot be sometime spiritualized will eventually be disorganized; that which cannot be sometime co-ordinated with cosmic reality will eventually be destroyed. When the provisions of endless mercy and nameless patience have been exhausted in an effort to win the loyalty and devotion of the will creatures of the realms, justice and righteousness will prevail. That which mercy cannot rehabilitate justice will eventually annihilate.

21:58 (241.2) The Master Michaels are supreme in their own local universes when once they have been installed as sovereign rulers. The few limitations

خودشان متعالی هستند. محدودیتهای اندکی که در حکومت آنها وجود دارد آنهایی هستند که ذاتی برخی نیروها و شخصیتهای از پیش موجود کیهانی میباشند. سوا از آن این پسران استاد در اتوریت، مسئولیت، و نیروی اداری در جهانهای مربوطه خویش متعال هستند. آنها به عنوان آفرینندگان و خدایان عملاً در کلیه چیزها متعال هستند. خرد آنها در رابطه با کارکرد یک جهان مشخص رخنه ناپذیر است.

یک میکائیل بهشت بعد از ارتقاء او به حاکمیت تثبیت شده در یک جهان محلی در کنترل کامل کلیه پسران دیگر خداوند که در قلمرو او عمل می‌کنند قرار می‌گیرد، و او می‌تواند مطابق برداشت خود از نیازهای قلمرو خویش آزادانه حکومت کند. یک پسر استاد می‌تواند بنا به خواستش ترتیب دآوری روحی و تنظیم تکاملی سیارات مسکونی را تغییر دهد. و این پسران طرحهای انتخابی خود را در کلیه امور مربوط به نیازهای خاص سیاره‌ای، به ویژه در رابطه با کرات مورد اقامت مخلوقاتشان و باز بیشتر در رابطه با قلمرو اعطای نهایی‌شان، سیاره پدیداری در جسم به شکل جسم انسانی، به وجود آورده و به اجرا در می‌آورند.

به نظر می‌رسد پسران استاد با کرات اعطایی خویش در ارتباط کامل باشند، نه تنها کرات اقامت موقت شخصی‌شان بلکه تمامی کراتی که یک پسر مجیسترئیل در آنها خود را اعطا نموده است. این ارتباط از طریق حضور روحی خودشان، روح حقیقت، که قادرند آن را "روی تمامی انسانها بیافشانند" حفظ می‌شود. این پسران استاد همچنین یک ارتباط ناگسستنی با پسر جاودان مادر در مرکز تمامی چیزها حفظ می‌کنند. آنها از یک دسترسی دلسوزانه برخوردارند که از پدر جهانی در بالا تا نژادهای دون پایه حیات سیاره‌ای در قلمروهای زمان امتداد می‌یابد.

6- سرنوشت میکائیل‌های استاد

هیچ کس ممکن نیست به خود اجازه دهد پیرامون طبیعت یا سرنوشت حکمرانان هفتگانه استاد جهانی محلی با اتوریت نهایی سخن گوید. با این وجود، ما همگی پیرامون این امور زیاد گمان پردازی می‌کنیم. به ما آموزش داده شده، و باور داریم که هر میکائیل بهشت، مطلق برداشت‌های دوگانه الوهیت منشأ خویش است؛ از این رو او مظهر فازهای واقعی بیکرانی پدر جهانی و پسر جاودان است. میکائیلها باید بخشی از کل بیکرانی باشند، اما آنها در رابطه با آن بخش از بیکرانی که به منشأ آنان ربط دارد احتمالاً مطلق هستند. اما همینطور که ما کار آنها را در عصر کنونی جهان مشاهده می‌کنیم، هیچ عملی که بیش از متناهی باشد کشف نمی‌کنیم. هر ظرفیت فوق متناهی مورد گمان باید خود شامل و با این وجود آشکار نشده باشد.

تکمیل دوران زندگانی اعطایی به شکل مخلوق و ارتقا به حاکمیت عالی جهان باید نشانگر راهی تکمیل شده ظرفیتهای عمل متناهی یک میکائیل باشد که با پدیداری ظرفیت برای خدمت بیش از متناهی همراه است. چرا که در این رابطه ما ملاحظه می‌کنیم که چنین

upon their rule are those inherent in the cosmic pre-existence of certain forces and personalities. Otherwise these Master Sons are supreme in authority, responsibility, and administrative power in their respective universes; they are as Creators and Gods, supreme in virtually all things. There is no penetration beyond their wisdom regarding the functioning of a given universe.

21:59 (241.3) After his elevation to settled sovereignty in a local universe a Paradise Michael is in full control of all other Sons of God functioning in his domain, and he may freely rule in accordance with his concept of the needs of his realms. A Master Son may at will vary the order of the spiritual adjudication and evolutionary adjustment of the inhabited planets. And such Sons do make and carry out the plans of their own choosing in all matters of special planetary needs, in particular regarding the worlds of their creature sojourn and still more concerning the realm of terminal bestowal, the planet of incarnation in the likeness of mortal flesh.

21:510 (241.4) The Master Sons seem to be in perfect communication with their bestowal worlds, not only the worlds of their personal sojourn but all worlds whereon a Magisterial Son has bestowed himself. This contact is maintained by their own spiritual presence, the Spirit of Truth, which they are able to "pour out upon all flesh." These Master Sons also maintain an unbroken connection with the Eternal Mother Son at the center of all things. They possess a sympathetic reach which extends from the Universal Father on high to the lowly races of planetary life in the realms of time.

6. DESTINY OF THE MASTER MICHAELS

21:61 (241.5) No one may with finality of authority presume to discuss either the natures or the destinies of the sevenfold Master Sovereigns of the local universes; nevertheless, we all speculate much regarding these matters. We are taught, and we believe, that each Paradise Michael is the absolute of the dual deity concepts of his origin; thus he embodies actual phases of the infinity of the Universal Father and the Eternal Son. The Michaels must be partial in relation to total infinity, but they are probably absolute in relation to that part of infinity concerned in their origin. But as we observe their work in the present universe age, we detect no action that is more than finite; any conjectured superfinite capacities must be self-contained and as yet unrevealed.

21:62 (242.1) The completion of the creature-bestowal careers and the elevation to supreme universe sovereignty must signify the completed liberation of a Michael's finite-action capacities accompanied by the appearance of capacity for more-than-finite service. For in this connection we note that such

پسران استادی در آن هنگام در تولید انواع جدید موجودات آفریده شده در محدودیت قرار دارند، محدودیتی که بدون شک از طریق رهایی پتانسیلهای فوق متناهی‌شان ضروری می‌شود.

بسیار محتمل است که این نیروهای آشکار ناشده آفرینندگی در سراسر عصر کنونی جهان خود شامل باقی بمانند. اما ما باور داریم که روزی در آینده بسیار دور، در جهانهای اکنون در حال حرکت فضای بیرونی، ارتباط میان یک پسر هفتگانه استاد و یک روح آفرینشگر مرحله هفتم ممکن است به سطوح آبسونایت خدمت که با پدیداری چیزها، معانی، و ارزشهای جدید در سطوح فرازگرایانه حاوی اهمیت غائی در جهان همراه است دست یابد.

درست همانطور که الوهیت متعال از طریق خدمت تجربی در حال تحقق است، پسران آفریننده نیز در حال دستیابی به تحقق شخصی پتانسیلهای ربانیت بهشت که در سرشت غیرقابل تصورشان محصور شده است می‌باشند. میکائیل مسیح هنگامی که در یورنشیا بود یک بار گفت: "من راه، راستی، و حیات هستم." و ما باور داریم که میکائیلها در ابدیت عملاً سرنوشتشان این است که "راه، راستی، و حیات" باشند، و همواره مسیر را برای کلیه شخصیت‌های جهان، همینطور که از ربانیت عالی با عبور از ابسونیتی غائی به نهایت جاودان الوهیت می‌انجامد، نور افشانی می‌کنند.

[عرضه شده توسط یک کامل کننده خرد از یوورسا.]

Master Sons are then restricted in the production of new types of creature beings, a restriction undoubtedly made necessary by the liberation of their superfinite potentialities.

21:63 (242:2) It is highly probable that these undisclosed creator powers will remain self-contained throughout the present universe age. But sometime in the far-distant future, in the now mobilizing universes of outer space, we believe that the liaison between a sevenfold Master Son and a seventh-stage Creative Spirit may attain to absonite levels of service attended by the appearance of new things, meanings, and values on transcendental levels of ultimate universe significance.

21:64 (242:3) Just as the Deity of the Supreme is actualizing by virtue of experiential service, so are the Creator Sons achieving the personal realization of the Paradise-divinity potentials bound up in their unfathomable natures. When on Urantia, Christ Michael once said, "I am the way, the truth, and the life." And we believe that in eternity the Michaels are literally destined to be "the way, the truth, and the life," ever blazing the path for all universe personalities as it leads from supreme divinity through ultimate absonity to eternal deity finality.

21:65 (242:4) [Presented by a Perfector of Wisdom from Uversa.]

مقاله 22. پسران تثلیث یافته خداوند

023 ⇨

کتاب یورنشیا

021 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 22

پسران تثلیث یافته خداوند

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پسران با تثلیث احاطه شده
- 2- پیام‌آوران توانمند
- 3- آنهایی که در اتوریته بالا هستند
- 4- آنهایی که بدون نام و شماره هستند
- 5- سرپرستان تثلیث یافته
- 6- سفیران تثلیث یافته
- 7- تکنیک تثلیث یابی
- 8- پسران مخلوق - تثلیث یافته
- 9- نگاهبانان آسمانی
- 10- یاوران والای پسر

مقدمه مقاله

سه گروه از موجوداتی که پسران خداوند نامیده می‌شوند وجود دارد. علاوه بر رسته‌های فرود یابنده و فراز یابنده فرزندی، گروه سوم وجود دارد که به پسران تثلیث یافته خداوند شهرت دارند. رسته تثلیث یافته فرزندی مطابق منشأ انواع بسیار شخصیت‌های آن، آشکار شده و آشکار نشده، به سه بخش اصلی مجدداً تقسیم شده است. این بخش‌های اصلی عبارتند از:

- 1- پسران الوهیت - تثلیث یافته.
- 2- پسران احاطه شده با تثلیث.
- 3- پسران مخلوق - تثلیث یافته.

کلیه پسران تثلیث یافته خداوند صرف نظر از منشأ، به صورت بخشی از منشأ خویش و یا به صورت یک تجربه احاطه تثلیث که متعاقباً به دست آمده است، در تجربه تثلیث یافتگی اشتراک دارند. پسران الوهیت - تثلیث یافته در این نوشته‌ها آشکار نشده‌اند؛ از این رو این ارائه مطلب به توصیف دو گروه باقیمانده، به ویژه پسران با تثلیث احاطه شده خداوند، محدود خواهد شد.

PAPER 22

THE TRINITIZED SONS OF GOD

SECTIONS

Introduction

1. The Trinity-Embraced Sons
2. The Mighty Messengers
3. Those High in Authority
4. Those Without Name and Number
5. The Trinitized Custodians
6. The Trinitized Ambassadors
7. Technique of Trinitization
8. The Creature-Trinitized Sons
9. The Celestial Guardians
10. High Son Assistants

INTRODUCTION

^{2201 (243.1)} THERE are three groups of beings who are called Sons of God. In addition to descending and ascending orders of sonship there is a third group known as the Trinitized Sons of God. The trinitized order of sonship is subdivided into three primary divisions in accordance with the origins of its many types of personalities, revealed and unrevealed. These primary divisions are:

- ^{2202 (243.2)} 1. Deity-trinitized Sons.
- ^{2203 (243.3)} 2. Trinity-embraced Sons.
- ^{2204 (243.4)} 3. Creature-trinitized Sons.

^{2205 (243.5)} Irrespective of origin all Trinitized Sons of God have in common the experience of trinitization, either as a part of their origin or as an experience of Trinity embrace subsequently attained. The Deity-trinitized Sons are unrevealed in these narratives; therefore will this presentation be confined to a portrayal of the remaining two groups, more particularly the Trinity-embraced sons of God.

1- پسران با تثلیث احاطه شده

کلیه پسران با تثلیث احاطه شده بدو منشأ دوگانه یا واحد دارند، اما به دنبال احاطه با تثلیث برای همیشه به خدمت و کار تثلیث تخصیص می‌یابند. این گروه، انطور که آشکار شده‌اند و برای خدمت در ابرجهان سازمان یافته‌اند، شامل هفت رسته از شخصیتها می‌شوند:

1- پیام‌آوران توانمند.

2- آنهایی که در اتوریتة بالا هستند.

3- آنهایی که بدون نام و شماره هستند.

4- سرپرستان تثلیث یافته.

5- سفیران تثلیث یافته.

6- نگاهبانان آسمانی.

7- یاوران والای پسر.

این هفت گروه از شخصیتها مطابق منشأ، طبیعت، و کارکرد باز هم بیشتر به سه بخش عمده تقسیم می‌شوند: پسران تثلیث یافته دستیابی، پسران تثلیث یافته انتخابی، و پسران تثلیث یافته کمال.

پسران تثلیث یافته دستیابی — پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریتة بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند — همگی انسانهای فراز یابنده با تنظیم کننده پیوند یافته‌ای هستند که به بهشت و سپاه نهایت دست یافته‌اند. اما آنها پایانمند نیستند. هنگامی که آنها با تثلیث احاطه می‌شوند، نامشان از لیست فراخوانی پایانمندان خارج می‌شود. پسران جدید این رسته درسهای آموزشی مشخصی را تحت سرپرستی جاودانه‌های ایامها در سیارات مدار ستاد مرکزی مدارهای هاونا برای دوره‌های نسبتاً کوتاه می‌گذرانند. از آن پس آنها به خدمات قدمای ایامها در هفت ابرجهان گمارده می‌شوند.

پسران تثلیث یافته انتخابی در برگیرنده سرپرستان تثلیث یافته و سفیران تثلیث یافته می‌باشند. آنها از میان برخی از سرافیمهای تکاملی و مخلوقات بینابینی انتقال یافته به دنیای بعد که هاونا را در نور دیده و به بهشت دست یافته‌اند، و نیز از میان برخی از انسانهای با روح پیوند یافته و با پسر پیوند یافته که به همین ترتیب به جزیره مرکزی نور و حیات صعود کرده‌اند عضوگیری شده‌اند. پسران تثلیث یافته انتخابی به دنبال احاطه شدنشان توسط تثلیث بهشت و پس از یک آموزش مختصر در هاونا، به دادگاههای قدمای ایامها گمارده می‌شوند.

پسران تثلیث یافته کمال. نگاهبانان آسمانی و همردیفان آنها، یاوران والای پسر، گروه بی‌نظیری از شخصیتهای دو بار تثلیث یافته را تشکیل می‌دهند. آنها پسران مخلوق - تثلیث یافته شخصیتهای بهشت - هاونا یا انسانهای کامل شده فراز یابنده‌ای هستند که برای مدت‌ها برتری خود را در سپاه نهایت نشان داده‌اند. برخی از این پسران مخلوق - تثلیث یافته، بعد از خدمت با مدیران

1. THE TRINITY-EMBRACED SONS

^{22.1.1 (243.9)} All Trinity-embraced sons are originally of dual or single origin, but subsequent to the Trinity embrace they are forever devoted to Trinity service and assignment. This corps, as revealed and as organized for superuniverse service, embraces seven orders of personalities:

^{22.1.2 (243.7)} 1. Mighty Messengers.

^{22.1.3 (243.8)} 2. Those High in Authority.

^{22.1.4 (243.9)} 3. Those without Name and Number.

^{22.1.5 (243.10)} 4. Trinitized Custodians.

^{22.1.6 (243.11)} 5. Trinitized Ambassadors.

^{22.1.7 (243.12)} 6. Celestial Guardians.

^{22.1.8 (243.13)} 7. High Son Assistants.

^{22.1.9 (243.14)} These seven groups of personalities are further classified, according to origin, nature, and function, into three major divisions: the Trinitized Sons of Attainment, the Trinitized Sons of Selection, and the Trinitized Sons of Perfection.

^{22.1.10 (244.1)} *The Trinitized Sons of Attainment* — the Mighty Messengers, Those High in Authority, and Those without Name and Number — are all Adjuster-fused ascendant mortals who have attained Paradise and the Corps of the Finality. But they are not finaliters; when they have been Trinity embraced, their names are removed from the finaliter roll call. The new sons of this order pass through specific courses of training, for comparatively short periods, on the circuit headquarters planets of the Havona circuits under the direction of the Eternals of Days. Thereafter they are assigned to the services of the Ancients of Days in the seven superuniverses.

^{22.1.11 (244.2)} *The Trinitized Sons of Selection* embrace the Trinitized Custodians and the Trinitized Ambassadors. They are recruited from certain of the evolutionary seraphim and translated midway creatures who have traversed Havona and have attained Paradise, as well as from certain of the Spirit-fused and the Son-fused mortals who have likewise ascended to the central Isle of Light and Life. Subsequent to their embrace by the Paradise Trinity and after a brief training in Havona, the Trinitized Sons of Selection are assigned to the courts of the Ancients of Days.

^{22.1.12 (244.3)} *The Trinitized Sons of Perfection.* The Celestial Guardians and their co-ordinates, the High Son Assistants, comprise a unique group of twice-trinitized personalities. They are the creature-trinitized sons of Paradise-Havona personalities or of perfected ascendant mortals who have long distinguished themselves in the Corps of the Finality. Some of these creature-trinitized sons, after

عالی اجرایی هفت روح استاد و پس از خدمت تحت سرپرستی پسران آموزگار تثلیث توسط تثلیث بهشت مجدداً تثلیث می‌یابند (احاطه می‌شوند) و سپس به عنوان نگاهبانان آسمانی و به عنوان یاوران والای پسر به دادگاههای قدمای ایامها گمارده می‌شوند. پسران تثلیث یافته کمال بدون آموزش بیشتر مستقیماً به خدمت ابرجهان گمارده می‌شوند.

تعداد دستیاران تثلیث منشأ ما — کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، و بازرسان جهانی — ثابت است، اما تعداد پسران با تثلیث احاطه شده دائماً در حال افزایش است. تمامی هفت رسته از پسران با تثلیث احاطه شده به عنوان اعضای یکی از دولتهای هفت ابرجهان به کار گمارده شده‌اند، و تعداد آنها در خدمت هر ابرجهان دقیقاً یکسان است؛ حتی یک تن از آنها نیز هرگز از دست نرفته است. موجودات با تثلیث احاطه شده هرگز گمراه نگشته‌اند. آنها ممکن است موقتاً دچار لغزش شوند، اما حتی یک تن نیز هیچگاه به بی‌حرمتی نسبت به دولتهای ابرجهان شناخته نشده است. پسران دستیابی و پسران انتخابی هرگز در خدمت به اروانتان دچار تزلزل نشده‌اند، اما پسران تثلیث یافته کمال گهگاه در قضاوت اشتباه کرده‌اند و بدین طریق موجب سردرگمی موقت شده‌اند.

تحت سرپرستی قدمای ایامها کلیه هفت رسته عمدتاً به صورت گروههای خود مختار عمل می‌کنند. این گستره از خدمت گسترده است. پسران تثلیث یافته کمال ابرجهان مأموریت خویش را ترک نمی‌کنند، اما همکاران تثلیث یافته آنان در جهان بزرگ تردد می‌کنند، و از کرات تکاملی زمان و فضا به جزیره جاودان بهشت سفر می‌کنند. آنها ممکن است در هر یک از ابرجهانها عمل کنند، اما همیشه به عنوان اعضای ابردولتی که نخست به آن تخصیص داده شدند چنین می‌کنند.

ظاهراً پسران با تثلیث احاطه شده به طور دائم به خدمت هفت ابرجهان گمارده شده‌اند. قطعاً این گمارش برای طول مدت عصر کنونی جهان است، اما ما هرگز اطلاع نیافته‌ایم که این بناست ابدی باشد.

2- پیام‌آوران توانمند

پیام‌آوران توانمند به گروه فراز یابنده پسران تثلیث یافته تعلق دارند. آنها یک طبقه از انسانهای کامل شده هستند که با شورش مورد آزمون واقع شده‌اند یا سوا از آن در رابطه با وفاداری شخصی‌شان به همان اندازه در بوتۀ آزمایش قرار داده شده‌اند؛ آنها همگی از میان آزمون مشخصی از وفاداری جهانی عبور کرده‌اند. آنها روزی در صعود بهشتی‌شان در عین شرایط عدم وفاداری مافوقانشان با عزمی راسخ و وفادار ایستادند، و برخی در مکانهای این رهبران پیمان شکن به گونه‌ای فعال و وفادار عمل کردند.

این انسانهای فراز یابنده با چنین پیشینه‌ای شخصی از وفاداری و فداکاری، به همراه کاروان رهوردان زمان از میان هاونا عبور می‌کنند، به بهشت دست می‌یابند، از آنجا فارغ‌التحصیل می‌شوند، و به سپاه نهایت

service with the Supreme Executives of the Seven Master Spirits and after serving under the Trinity Teacher Sons, are retrained (embraced) by the Paradise Trinity and then commissioned to the courts of the Ancients of Days as Celestial Guardians and as High Son Assistants. Trinitized Sons of Perfection are assigned directly to the superuniverse service without further training.

221.13 (244.4) Our Trinity-origin associates — Perfectors of Wisdom, Divine Counselors, and Universal Censors — are of stationary numbers, but the Trinity-embraced sons are constantly increasing. All seven orders of Trinity-embraced sons are commissioned as members of one of the seven superuniverse governments, and the number in the service of each superuniverse is exactly the same; not one has ever been lost. Trinity-embraced beings have never gone astray; they may stumble temporarily, but not one has ever been adjudged in contempt of the superuniverse governments. The Sons of Attainment and the Sons of Selection have never faltered in the service of Orvonton, but the Trinitized Sons of Perfection have sometimes erred in judgment and thereby caused transient confusion.

221.14 (244.5) Under the direction of the Ancients of Days all seven orders function very much as self-governing groups. Their scope of service is far-flung; Trinitized Sons of Perfection do not leave the superuniverse of assignment, but their trinitized associates range the grand universe, journeying from the evolutionary worlds of time and space to the eternal Isle of Paradise. They may function in any of the superuniverses, but they do so always as members of the supergovernment of original designation.

221.15 (244.6) Apparently the Trinity-embraced sons have been permanently assigned to the service of the seven superuniverses; certainly this assignment is for the duration of the present universe age, but we have never been informed that it is to be eternal.

2. THE MIGHTY MESSENGERS

2221 (245.1) Mighty Messengers belong to the ascendant group of the Trinitized Sons. They are a class of perfected mortals who have been rebellion tested or otherwise equally proved as to their personal loyalty; all have passed through some definite test of universe allegiance. At some time in their Paradise ascent they stood firm and loyal in the face of the disloyalty of their superiors, and some did actively and loyally function in the places of such unfaithful leaders.

2222 (245.2) With such personal records of fidelity and devotion, these ascending mortals pass on through Havona with the stream of the pilgrims of time, attain Paradise, graduate therefrom, and are mustered

فرا خوانده می‌شوند. به دنبال آن آنها در احاطه اسرارآمیز تثلیث بهشت تثلیث می‌یابند و متعاقباً مأموریت می‌یابند در سرپرستی دولتهای هفت ابرجهان با قدمای ایامها در ارتباط قرار گیرند.

سرنوشت هر انسان فراز یابنده حاوی تجربه شورشگری که در عین شرایط شورش به گونه‌ای وفادارانه عمل می‌کند سرانجام این است که یک پیام‌آور توانمند خدمت ابرجهان شود. سرنوشت هر مخلوق فراز یابنده نیز که به گونه‌ای مؤثر مانع این آشوبهای خطاکارانه، شریرانه، یا گناهکارانه می‌شود همین است؛ زیرا عملی که برای ممانعت از شورش و یا ایجاد انواع بالاتر وفاداری در یک بحران جهانی طراحی شده، حتی ارزشمندتر از وفاداری در شرایط شورش واقعی محسوب می‌شود.

پیام‌آوران توانمند ارشد از میان آن انسانهای فراز یابنده زمان و فضا که در زمره بهشت رسیده‌های آغازین بودند انتخاب شدند، و بسیاری از آنها در ایام گردن‌فاندا هاونا را در نور دیده‌اند. اما نخستین تثلیث یافتگی پیام‌آوران توانمند به اجرا در نیامد تا این که گروه کاندیدا نمایندگانی از هر هفت ابرجهان را شامل گردید. و آخرین گروه از این رسته که در بهشت واجد صلاحیت گردید ره‌نوردان فراز یابنده‌ای از جهان محلی نبادان را در بر گرفت.

پیام‌آوران توانمند در کلاسهای هفتصد هزار نفره، یکصد هزار تن برای مأموریت در هر ابرجهان، توسط تثلیث بهشت پذیرفته می‌شوند. تقریباً یک تریلیون پیام‌آور توانمند در یوورسا به کار گمارده شده‌اند، و هر دلیلی وجود دارد که باور کنیم تعداد آنهایی که در هر هفت ابرجهان خدمت می‌کنند دقیقاً همان است.

من یک پیام‌آور توانمند هستم، و ممکن است برای مردم یورنشیا جالب باشد بدانند که یار و دستیار تجربه انسانی من نیز در آزمون بزرگ پیروزمند بود، و این که گر چه ما در صعود طولانی مدت درون گرا به سوی هاونا بارها و برای دوره‌های طولانی از هم جدا بودیم، در همان گروه هفتصد هزار نفره پذیرفته شدیم، و این که وقتمان را حین عبور از وایسجرینگتون در ارتباطی نزدیک و مهرآمیز گذرانیدیم. ما سرانجام به مأموریت گمارده شدیم و با هم به یوورسای اروانتان تخصیص یافتیم، و برای اجرای مأموریت‌هایی که به خدمات دو پیام‌آور نیاز دارد اغلب با هم اعزام می‌شویم.

پیام‌آوران توانمند، در اشتراک با کلیه پسران با تثلیث احاطه شده، به کلیه فازهای فعالیت‌های ابرجهان تخصیص می‌یابند. آنها از طریق سرویس بازتاب ابرجهان با ستاد مرکزی خود ارتباط دائم دارند. پیام‌آوران توانمند در تمامی ناحیه‌های یک ابرجهان خدمت می‌کنند و مأموریت‌هایی را در جهانهای محلی و حتی در تک تک کرات مکرراً اجرا می‌کنند، همانطور که من در این فرصت چنین می‌کنم.

در دادگاههای ابرجهان، هنگامی که وقت داوری می‌رسد، پیام‌آوران توانمند به صورت مدافعان افراد و

into the Corps of the Finality. Thereupon they are trinitized in the secret embrace of the Paradise Trinity and subsequently are commissioned to become associated with the Ancients of Days in the administration of the governments of the seven superuniverses.

2223 (245:3) Every ascendant mortal of insurrectionary experience who functions loyally in the face of rebellion is eventually destined to become a Mighty Messenger of the superuniverse service. Likewise is any ascendant creature who effectively prevents such upheavals of error, evil, or sin; for action designed to prevent rebellion or to effect higher types of loyalty in a universe crisis is regarded as of even greater value than loyalty in the face of actual rebellion.

2224 (245:4) The senior Mighty Messengers were chosen from those ascendant mortals of time and space who were among the earlier Paradise arrivals, many having traversed Havona in the times of Grandfanda. But the first trinitizing of Mighty Messengers was not effected until the candidate corps contained representatives from each of the seven superuniverses. And the last group of this order to qualify on Paradise embraced ascendant pilgrims from the local universe of Nebadon.

2225 (245:5) Mighty Messengers are embraced by the Paradise Trinity in classes of seven hundred thousand, one hundred thousand for assignment to each superuniverse. Almost one trillion Mighty Messengers are commissioned on Uversa, and there is every reason to believe that the number serving in each of the seven superuniverses is exactly the same.

2226 (245:6) I am a Mighty Messenger, and it may interest Urantians to know that the companion and associate of my mortal experience was also triumphant in the great test, and that, though we were many times and for long periods separated in the agelong inward ascent to Havona, we were embraced in the same seven-hundred-thousand group, and that we spent our time passing through Vicegerington in close and loving association. We were finally commissioned and together assigned to Uversa of Orvonton, and we are often dispatched in company for the execution of assignments requiring the services of two Messengers.

2227 (245:7) Mighty Messengers, in common with all Trinity-embraced sons, are assigned to all phases of superuniverse activities. They maintain constant connection with their headquarters through the superuniverse reflectivity service. Mighty Messengers serve in all sectors of a superuniverse and frequently execute missions to the local universes and even to the individual worlds, as I do on this occasion.

2228 (245:8) In the superuniverse courts, Mighty Messengers act as defenders of both individuals

سیارات هر دو عمل می‌کنند. آنها همچنین کمالهای ایامها را در هدایت امور ناحیه‌های اصلی یاری می‌کنند. کار اصلی آنها به صورت یک گروه، کار ناظران ابرجهان است. آنها در کرات گوناگون ستاد مرکزی و در تک تک سیارات مهم به عنوان ناظران رسمی قدمای ایامها استقرار یافته‌اند. آنها هنگامی که بدین صورت به کار گمارده می‌شوند همچنین به عنوان مشاوران مسئولینی که امور کرات مکان اقامت موقت خود را سرپرستی می‌کنند خدمت می‌کنند. پیام‌آوران در کلیه فازهای طرح فرازگرایانه پیشرفت انسانی شرکت فعال دارند. آنها با همیاران خود که منشأ انسانی دارند ابردولتها را نسبت به وضعیت و پیشرفت طرحهای پسران فرود یابنده خداوند در ارتباط نزدیک و شخصی نگاه می‌دارند.

پیام‌آوران توانمند از تمامی دوران زندگانی فرازگرایانه خود به طور کامل آگاهند، و به این دلیل است که چنین خادمی مفید و دلسوز هستند، پیام‌آورانی با درایت برای خدمت در هر کره فضا و برای هر مخلوق زمان. به محض این که شما از جسم رهایی یابید، به طور آزادانه و فهمیده با ما ارتباط برقرار خواهید کرد، زیرا ما از کلیه نژادها در کلیه کرات تکاملی فضا می‌آییم، یعنی از آن نژادهای انسانی که توسط تنظیم کنندگان فکر مورد سکنی واقع شده‌اند، و متعاقباً با آنها پیوند می‌یابند.

3- آنهایی که در اتوریتة بالا هستند

آنهایی که در اتوریتة بالا هستند، گروه دوم پسران تثلیث یافته دستیابی، همگی موجودات با تنظیم کننده پیوند یافته‌ای هستند که دارای منشأ انسانی می‌باشند. اینها انسانهای کامل شده‌ای هستند که توان اداری برتری به نمایش گذارده‌اند و در سراسر دوران طولانی زندگانی فرازگرایانه خویش نبوغ خارق‌العاده‌ای در مدیریت نشان داده‌اند. آنها گل سرسبد توانمندی در حکمرانی هستند که از انسانهای بقا یافته فضا سرچشمه گرفته است.

در هر ارتباط تثلیث هفتاد هزار تن از آنهایی که در اتوریتة بالا هستند تثلیث می‌یابند. اگر چه جهان محلی نبدان یک آفرینش نسبتاً جوان است، در میان یک طبقه به تازگی تثلیث یافته از این رسته نمایندگانی دارد. اکنون در اروانتان بیش از ده میلیارد تن از این اداره کنندگان ماهر به کار گمارده شده‌اند. آنها مثل تمامی رسته‌های جداگانه از موجودات آسمانی ستاد مرکزی خودشان را در یوورسا دارا می‌باشند، و ذخایر آنها در یوورسا همانند سایر پسران با تثلیث احاطه شده به عنوان هیئت مرکزی سرپرستی کننده رسته آنها در اروانتان عمل می‌کند.

آنهایی که در اتوریتة بالا هستند سرپرستان بدون محدودیت هستند. آنها مدیران اجرایی همه جا حاضر و پیوسته مؤثر قدمای ایامها می‌باشند. آنها در هر گستره، در هر کره مسکونی، و در هر فاز از فعالیت در هر یک از هفت ابرجهان خدمت می‌کنند.

این موجودات باهوش و با استعداد که از خرد عالی اداری و مهارت غیرمعمول اجرایی برخوردارند،

and planets when they come up for adjudication; they also assist the Perfections of Days in the direction of the affairs of the major sectors. As a group, their chief assignment is that of superuniverse observers. They are stationed on the various headquarters worlds and on individual planets of importance as the official observers of the Ancients of Days. When so assigned, they also serve as advisers to the authorities directing the affairs of the spheres of their sojourn. The Messengers take active part in all phases of the ascendant scheme of mortal progression. With their associates of mortal origin they keep the supergovernments in close and personal touch with the status and progression of the plans of the descending Sons of God.

2229 (246.1) Mighty Messengers are fully conscious of their entire ascendant careers, and that is why they are such useful and sympathetic ministers, understanding messengers, for service on any world of space and to any creature of time. As soon as you are delivered from the flesh, you will communicate freely and understandingly with us since we spring from all the races on all the evolutionary worlds of space, that is, from those mortal races that are indwelt by, and subsequently fused with, Thought Adjusters.

3. THOSE HIGH IN AUTHORITY

2231 (246.2) Those High in Authority, the second group of the Trinitized Sons of Attainment, are all Adjuster-fused beings of mortal origin. These are the perfected mortals who have exhibited superior administrative ability and have shown extraordinary executive genius throughout their long ascending careers. They are the cream of governing ability derived from the surviving mortals of space.

2232 (246.3) Seventy thousand of Those High in Authority are trinitized at each Trinity liaison. Though the local universe of Nebadon is a comparatively young creation, it has representatives among a recently trinitized class of this order. There are now commissioned in Orvonton more than ten billion of these skillful administrators. Like all separate orders of celestial beings, they maintain their own headquarters on Uversa, and like the other Trinity-embraced sons, their reserves on Uversa act as the central directing body of their order in Orvonton.

2233 (246.4) Those High in Authority are administrators without limitation. They are the everywhere-present and always-efficient executives of the Ancients of Days. They serve on any sphere, on any inhabited world, and in any phase of activity in any of the seven superuniverses.

2234 (246.5) Having superb administrative wisdom and unusual executive skill, these brilliant beings

عرضه آرمان عدالت را از سوی دادگاههای ابرجهان به عهده می‌گیرند. آنها اجرای عدالت و اصلاح عدم سازگاریها را در جهانهای تکاملی شکوفا می‌سازند. از این رو ضمن این که شما از کرات و گسترده‌های پیشرفت مقرر شده کیهانی خود صعود می‌کنید، هر گاه برای خطاهای قضاوت احضار شوید، به سختی محتمل است که متحمل بی‌عدالتی گردید زیرا دادیاران شما مخلوقات فراز یابنده گذشته هستند که با هر مرحله از دوران زندگانی که شما پیموده و می‌پیماید شخصاً آشنا هستند.

4- آنهایی که بدون نام و شماره هستند

آنهایی که بدون نام و شماره هستند سومین و آخرین گروه از پسران تثلیث یافته دستیابی را تشکیل می‌دهند. آنها روانهای فراز یابندهای هستند که توان پرستش را در ورای مهارت تمامی پسران و دختران نژادهای تکاملی کرات زمان و فضا به وجود آورده‌اند. آنها به برداشتی معنوی از مقصود جاودانه پدر جهانی که نسبتاً فراتر از درک مخلوقات تکاملی حاوی نام و شماره است دست یافته‌اند؛ از این رو آنهایی که بدون نام و شماره هستند نام یافته‌اند. با ترجمای دقیق‌تر نام آنها "آنهایی که بالاتر از نام و شماره هستند" می‌باشد.

این رسته از پسران در گروههای هفت هزار نفره توسط تثلیث بهشت پذیرفته شده است. بنا به اسناد یوورسا بیش از یکصد میلیون از این پسران در اروانتان به کار گمارده شده‌اند.

نظر به این که آنهایی که بدون نام و شماره هستند اذهان برتر معنوی نژادهای بقا یافته هستند، هنگامی که یک دیدگاه معنوی مطلوب است، و هنگامی که برای درک مکفی سوالات مربوط به مشکل مورد داوری تجربه دوران زندگانی فراز گرایانه ضروری است، آنها به گونه‌ای ویژه شایسته‌اند که بر مسند قضاوت بنشینند و دیدگاه‌هایشان را ارائه دهند. آنها اعضای هیئت ژوری عالی اروانتان هستند. یک سیستم ژوری بد اداره شده ممکن است در بعضی کرات کمابیش یک مضحکه عدالت باشد، اما در یوورسا و دادگاههای ضمیمه آن ما بالاترین نوع ذهنیت تکامل یافته معنوی را به عنوان اعضای ژوری و قضات به کار می‌گیریم. داوری بالاترین کارکرد هر دولت است، و آنهایی که دادن حکم قضاوت به عهده‌شان گذاشته شده باید از میان بالاترین و بالاترین انواع باتجربترین و با درایتترین افراد برگزیده شوند.

انتخاب کاندیداها برای طبقات تثلیث یافتگی پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتوریته بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند، ذاتی و اتوماتیک است. تکنیکهای انتخابی بهشت به هیچ وجه اختیاری نیستند. پرسنل پسران تثلیث یافته دستیابی را تجربه شخصی و ارزشهای معنوی تعیین می‌کنند. چنین موجوداتی در اتوریته برابر و در رتبه مدیریت یکسان هستند، اما آنها همگی از فردیت و کاراکترهای متنوع برخوردارند؛ آنها موجودات شاخص نیستند. آنها بسته به

assume to present the cause of justice in behalf of the superuniverse tribunals; they foster the execution of justice and the rectification of misadaptations in the evolutionary universes. Therefore, if you should ever be cited for errors of judgment while you are ascending the worlds and spheres of your ordained cosmic progression, it is hardly likely that you would suffer injustice since your prosecutors would be onetime ascendant creatures who are personally familiar with every step of the career you have traversed and are traversing.

4. THOSE WITHOUT NAME AND NUMBER

224:1 (246:6) Those without Name and Number constitute the third and last group of the Trinitized Sons of Attainment; they are the ascendant souls who have developed the ability to worship beyond the skill of all the sons and daughters of the evolutionary races from the worlds of time and space. They have acquired a spiritual concept of the eternal purpose of the Universal Father which comparatively transcends the comprehension of the evolutionary creatures of name or number; therefore are they denominated Those without Name and Number. More strictly translated, their name would be "Those above Name and Number."

224:2 (247:1) This order of sons is embraced by the Paradise Trinity in groups of seven thousand. There are of record on Uversa over one hundred million of these sons commissioned in Orvonton.

224:3 (247:2) Since Those without Name and Number are the superior spiritual minds of the survival races, they are especially qualified to sit in judgment and to render opinions when a spiritual viewpoint is desirable, and when experience in the ascendant career is essential to an adequate comprehension of the questions involved in the problem to be adjudicated. They are the supreme jurors of Orvonton. A maladministered jury system may be more or less of a travesty of justice on some worlds, but on Uversa and its extension tribunals we employ the highest type of evolved spiritual mentality as juror-judges. Adjudication is the highest function of any government, and those who are intrusted with verdict rendering should be chosen from the highest and most noble types of the most experienced and understanding individuals.

224:4 (247:3) The selection of candidates for the trinitization classes of Mighty Messengers, Those High in Authority, and Those without Name and Number is inherent and automatic. The selective techniques of Paradise are not in any sense arbitrary. Personal experience and spiritual values determine the personnel of the Trinitized Sons of Attainment. Such beings are equal in authority and uniform in administrative status, but they all possess individuality and diverse characters; they are not

تفاوت‌های دوران زندگی فرازگرایانه خویش از ویژگی‌های متفاوت برخوردارند.

پسران تثلیث یافته دستیابی علاوه بر این شایستگی‌های تجربی در احاطه الهی الوهیت‌های بهشت تثلیث یافته‌اند. آنها متعاقباً به عنوان دستیاران هم‌تراز پسران ثابت تثلیث عمل می‌کنند، زیرا به نظر می‌رسد احاطه تثلیث بسیاری از پتانسیل‌های تحقق نیافته موجودات آفریده شده را از کوران زمان آینده تسریع می‌کند. اما این امر فقط در رابطه با آنچه که به عصر کنونی جهان مربوط است صحت دارد.

این گروه از پسران عمدتاً، ولی نه کاملاً، درگیر خدمات دوران زندگی فرازگرایانه انسان‌های زمان و فضا هستند. هرگاه دیدگاه یک مخلوق انسانی مورد تردید واقع شود، موضوع مورد بحث از طریق استیفاف در برابر یک کمیسیون فراز یابنده که شامل یک پیام‌آور توانمند، یکی در اتوریتة بالا، و یکی بدون نام و شماره می‌باشد حل و فصل می‌شود.

شما انسان‌ها که این پیام را می‌خوانید ممکن است خودتان به بهشت صعود کنید، به آغوش تثلیث دست یابید، و در اعصار دور آینده در یکی از هفت ابرجهان به خدمت قدمای ایام‌ها وصل شوید، و حتی آنطور که من اکنون در یورنشیا عمل می‌کنم، روزی مأموریت یابید که آشکارسازی حقیقت را به یک سیاره مسکونی در حال تکامل بسط دهید.

5- سرپرستان تثلیث یافته

سرپرستان تثلیث یافته پسران تثلیث یافته انتخابی هستند. نه تنها نژادهای شما و سایر انسان‌هایی که از ارزش بقا برخوردارند هاونا را در می‌نورند، به بهشت دست می‌یابند، و روزی به همراه پسران ثابت تثلیث سرنوشت خود را در خدمت به ابرجهان می‌یابند، بلکه نگاهبانان سرافای وفادار شما و همیاران بینابینی به همان اندازه وفادار شما نیز ممکن است توسط تثلیث و سرنوشت فوق‌العاده شخصیت برای همان شناسایی کاندیدا شوند.

سرپرستان تثلیث یافته سرافیم‌های فراز یابنده و مخلوقات بینابینی انتقال یافته‌ای هستند که از هاونا عبور کرده و به بهشت و سپاه نهایت دست یافته‌اند. آنها متعاقباً توسط تثلیث بهشت پذیرفته شده و به خدمت قدمای ایام‌ها گمارده شدند.

کاندیداهای پذیرش تثلیث که در زمره سرافیم‌های فراز یابنده هستند به دلیل همکاری مصممانه‌شان با انسانی فراز یابنده که به سپاه نهایت دست یافته و متعاقباً تثلیث یافته است از این قدردانی برخوردار می‌شوند. نگاهبان سرافای دوران زندگی انسانی خود من این مسیر را با من طی نمود، بعدها تثلیث یافت، و اکنون به عنوان یک سرپرست تثلیث یافته به دولت یوورسا ملحق شده است.

standardized beings. All are characteristically different, depending on the differentials of their ascendant careers.

2245 (247.4) In addition to these experiential qualifications, the Trinitized Sons of Attainment have been trinitized in the divine embrace of the Paradise Deities. Consequently they function as the co-ordinate associates of the Stationary Sons of the Trinity, for the Trinity embrace does seem to precipitate out of the stream of future time many of the unrealized potentials of creature beings. But this is true concerning only that which pertains to the present universe age.

2246 (247.5) This group of sons is chiefly, but not wholly, concerned with the services of the ascendant career of the time-space mortals. If the viewpoint of a mortal creature is ever in doubt, the question is settled by appeal to an ascendant commission consisting of a Mighty Messenger, One High in Authority, and One without Name and Number.

2247 (247.6) You mortals who read this message may yourselves ascend to Paradise, attain the Trinity embrace, and in remote future ages be attached to the service of the Ancients of Days in one of the seven superuniverses, and sometime be assigned to enlarge the revelation of truth to some evolving inhabited planet, even as I am now functioning on Urantia.

5. THE TRINITIZED CUSTODIANS

2251 (247.7) The Trinitized Custodians are Trinitized Sons of Selection. Not only do your races and other mortals of survival value traverse Havona, attain Paradise, and sometimes find themselves destined to superuniverse service with the Stationary Sons of the Trinity, but your faithful seraphic guardians and your equally faithful midway associates may also become candidates for the same Trinity recognition and superb personality destiny.

2252 (248.1) Trinitized Custodians are ascendant seraphim and translated midway creatures who have passed through Havona and have attained Paradise and the Corps of the Finality. Subsequently they were embraced by the Paradise Trinity and were assigned to the service of the Ancients of Days.

2253 (248.2) The candidates for the Trinity embrace from among the ascendant seraphim are accorded this recognition because of their valiant co-operation with some ascendant mortal who attained the Corps of the Finality and was subsequently trinitized. My own seraphic guardian of the mortal career went through with me, was later trinitized, and now is attached to the Uversa government as a Trinitized Custodian.

و در رابطه با مخلوقات بینابینی؛ بسیاری به دنیای آن سو انتقال یافته و به بهشت دست می‌یابند، و به همراه سرافیمها و به همان دلایل توسط تثلیث پذیرفته می‌شوند و در ابرجهانها به عنوان سرپرست به کار گمارده می‌شوند.

سرپرستان تثلیث یافته در گروههای هفتاد هزار نفره توسط تثلیث بهشت پذیرفته می‌شوند، و یک هفتم از هر گروه به یک ابرجهان اختصاص یافته است. اکنون اندکی بیش از ده میلیون تن از این سرپرستان مورد اعتماد و والا- در خدمت اروانتان هستند. آنها در یوورسا و در کرات ستاد مرکزی اصلی و فرعی خدمت می‌کنند. آنها در تلاشهایشان توسط سپاهی متشکل از چندین میلیارد سکنافیم و سایر شخصیتهای توانای ابرجهان یاری می‌شوند.

سرپرستان تثلیث یافته دوران زندگانی خویش را به عنوان سرپرست آغاز می‌کنند، و در امور ابردولتها به این شکل ادامه می‌دهند. آنها از یک نظر افسران دولتهای ابرجهان خویش می‌باشند، اما آنها همچون نگاهبانان آسمانی با افراد سر و کار ندارند. سرپرستان تثلیث یافته امور گروهی را اداره می‌کنند و پروژههای جمعی را شکوفا می‌سازند. آنها سرپرستان اسناد، طرحها، و نهادها هستند؛ آنها به عنوان مسئولین کارها، گروههای شخصیتی، پروژههای فرازگرایانه، برنامههای مورانشیا، برآوردهای جهان، و اقدامات بیشمار دیگر عمل می‌کنند.

6- سفیران تثلیث یافته

سفیران تثلیث یافته دومین رسته از پسران تثلیث یافته انتخابی هستند و همانند همکارانشان، سرپرستان، از میان دو نوع از مخلوقات فراز یابنده عضوگیری می‌شوند. تمامی انسانهای فراز یابنده با تنظیم کننده یا پدر پیوند نیافته‌اند؛ برخی با روح پیوند یافته، و برخی با پسر پیوند یافته‌اند. برخی از این انسانهای با روح و با پسر پیوند یافته به هاونا می‌رسند و به بهشت دست می‌یابند. کاندیداها از میان این فراز یابندگان بهشت برای پذیرش تثلیث انتخاب می‌شوند، و گهگاه در دسته‌های هفت هزار نفره تثلیث می‌یابند. آنها سپس به عنوان سفیران تثلیث یافته قدمای ایامها در ابرجهانها به کار گمارده می‌شوند. تقریباً یک میلیارد تن از آنان در یوورسا ثبت نام شده‌اند.

سفیران تثلیث یافته به دنبال توصیه‌های آموزگاران خود در هاونا برای پذیرش تثلیث انتخاب می‌شوند. آنها نمایانگر اذهان برتر گروههای مربوطه خویش هستند و از این رو به بهترین نحو شایسته هستند که در فهم و رسیدگی به منافع آن کراتی که انسانهای با روح پیوند یافته از آنها می‌آیند به حکمرانان ابرجهان یاری رسانند. در برخوردهای ما با مشکلاتی که نوع با پسر پیوند یافته شخصیت را شامل می‌شود سفیران با پسر پیوند یافته کمک بزرگی هستند.

سفیران تثلیث یافته فرستادگان قدمای ایامها برای هر منظور و مقصود، و برای هر کره یا جهان در ابرجهان مأموریتشان می‌باشند. آنها خدمات ویژه و مهم را در

2254 (248.3) And so with the midway creatures; many are translated and achieve Paradise and, along with the seraphim and for the same reasons, are Trinity embraced and commissioned as Custodians in the superuniverses.

2255 (248.4) The Trinitized Custodians are embraced by the Paradise Trinity in groups of seventy thousand, and one seventh of each group is assigned to a superuniverse. There are now in the service of Orvonton slightly over ten million of these trusted and high Custodians. They serve on Uversa and on the major and minor headquarters spheres. In their labors they are assisted by a corps of several billion seconaphim and other able superuniverse personalities.

2256 (248.5) The Trinitized Custodians start out their careers as custodians, and they continue as such in the affairs of the supergovernments. In a way, they are officers of their superuniverse governments, but they do not deal with individuals, as do the Celestial Guardians. The Trinitized Custodians administer group affairs and foster collective projects. They are the custodians of records, plans, and institutions; they act as the trustees of undertakings, personality groups, ascendant projects, morontia plans, universe projections, and innumerable other enterprises.

6. THE TRINITIZED AMBASSADORS

2261 (248.6) Trinitized Ambassadors are the second order of the Trinitized Sons of Selection and like their associates, the Custodians, are recruited from two types of ascendant creatures. Not all ascending mortals are Adjuster or Father fused; some are Spirit fused, some are Son fused. Certain of these Spirit- and Son-fused mortals reach Havona and attain Paradise. From among these Paradise ascenders, candidates are selected for the Trinity embrace, and from time to time they are trinitized in classes of seven thousand. They are then commissioned in the superuniverses as Trinitized Ambassadors of the Ancients of Days. Almost one-half billion are registered on Uversa.

2262 (248.7) Trinitized Ambassadors are selected for the Trinity embrace upon the advices of their Havona teachers. They represent the superior minds of their respective groups and are, therefore, best qualified to assist the superuniverse rulers in understanding and in administering the interests of those worlds from which the Spirit-fused mortals hail. The Son-fused Ambassadors are of great assistance in our dealings with problems involving the Son-fused order of personality.

2263 (248.8) Trinitized Ambassadors are the emissaries of the Ancients of Days for any and all purposes, to any and all worlds or universes within the superuniverse of their assignment. They render

ستاد مرکزی ناحیه‌های فرعی ارائه می‌دهند، و مأموریت‌های بیشمار متفرقه یک ابرجهان را انجام می‌دهند. آنها سپاه اضطراری یا ذخیرهٔ پسران تثلیث یافتهٔ ابردولتها می‌باشند، و از این رو برای گسترهٔ بزرگی از وظایف در دسترس هستند. آنها درگیر هزاران هزار کار در امور ابرجهان می‌شوند، طوری که غیرممکن است آنها را برای اذهان بشری توصیف نمود، زیرا چیزی در یورنشیا رخ نمی‌دهد که به طریقی با این فعالیتها قابل مقایسه باشد.

7- تکنیک تثلیث یابی

من نمی‌توانم تجربهٔ کارکرد عالی خلاق موجودات کامل و کامل شدهٔ روحی — عمل تثلیث یابی — را برای ذهن مادی به طور کامل آشکار سازم. تکنیکهای تثلیث یابی در زمرهٔ اسرار و ایسجرینگتون و سولیتارینگتون هستند و توسط هیچکس جز آنهایی که از میان این تجارب بی‌نظیر عبور کرده‌اند قابل آشکارسازی و قابل درک نیستند. از این رو برای هر موجودی این فراتر از احتمال است که طبیعت و مقصود از این کارکرد خارق‌العاده را برای ذهن بشری به طور موفقیت‌آمیز توصیف نماید.

صرف نظر از الوهیتها، فقط شخصیت‌های بهشت - هاونا و برخی از اعضای هر یک از سپاه پایانمندان در تثلیث یابی درگیر هستند. تحت شرایط ویژهٔ کمال بهشت، این موجودات خارق‌العاده ممکن است به ماجرایی بی‌نظیر تعیین هویت - مفهوم مبادرت ورزند، و آنها در به وجود آوردن یک موجود جدید، یک پسر مخلوق - تثلیث یافته، بارها موفق می‌شوند.

مخلوقات جلال یافته‌ای که در چنین ماجراهای تثلیث یابی درگیر می‌شوند ممکن است فقط در یکی از چنین تجاربی شرکت کنند، در حالی که در رابطه با الوهیت‌های بهشت به نظر می‌رسد هیچ حدی در اجرای مداوم رخدادهای تثلیث یابی وجود نداشته باشد. به نظر می‌رسد الوهیت فقط از یک نظر محدود باشد: فقط یک روح آغازین و بیکران، و تنها یک مدیر اجرایی بیکران از خواست متحد پدر - پسر می‌تواند وجود داشته باشد.

پایانمندان فراز یابندهٔ انسانی با تنظیم کنندهٔ پیوند یافته‌ای که به سطوح مشخص فرهنگ بهشت و توسعهٔ معنوی دست یافته‌اند در زمرهٔ آنهایی هستند که می‌توانند به تثلیث بخشیدن یک موجود آفریده شده مبادرت ورزند. هنگامی که گروه‌های پایانمند انسانی در بهشت مستقر می‌شوند، در هر هزاره به وقت هاونا فراغت می‌یابند. هفت راه مختلف وجود دارد که چنین پایانمندی بتواند گذراندن این دورهٔ فراغت را انتخاب نمایند، و یکی از اینها، در ارتباط با یک پایانمند هم‌نوع یا یک شخصیت بهشت - هاونا، این است که به اجرای تثلیث بخشیدن مخلوق اقدام کنند.

اگر دو پایانمند انسانی هنگام رفتن نزد آرشیتهکنهای جهان بنیادین نشان دهند که یک مفهوم یکسان را برای تثلیث یابی به طور مستقل برگزیده‌اند، آرشیتهکنها اختیار دارند بنا به صلاحدید خویش فرامینی صادر کنند که به

particular and important services on the headquarters of the minor sectors, and they perform the numberless miscellaneous assignments of a superuniverse. They are the emergency or reserve corps of the Trinitized Sons of the supergovernments, and they are therefore available for a great range of duties. They engage in thousands upon thousands of undertakings in superuniverse affairs which it is impossible to portray to human minds since there is nothing transpiring on Urantia that is in any way analogous to these activities.

7. TECHNIQUE OF TRINITIZATION

227.1 (249.1) I cannot fully unfold to the material mind the experience of the supreme creative performance of perfect and perfected spiritual beings — the act of trinitization. The techniques of trinitization are among the secrets of Vicegerington and Solitarington and are revealable to, and understandable by, none save those who have passed through these unique experiences. Therefore is it beyond the possibility of any being successfully to portray to the human mind the nature and purport of this extraordinary transaction.

227.2 (249.2) Aside from the Deities, only Paradise-Havona personalities and certain members of each of the finaliter corps engage in trinitization. Under specialized conditions of Paradise perfection, these superb beings may embark upon the unique adventure of concept-identity, and they are many times successful in the production of a new being, a creature-trinitized son.

227.3 (249.3) The glorified creatures who engage in such adventures of trinitization may participate in only one such experience, whereas with the Paradise Deities there seems to be no limit to the continued enactment of trinitization episodes. Deity seems to be limited in just one respect: There can be only one Original and Infinite Spirit, only one infinite executive of the united will of the Father-Son.

227.4 (249.4) The ascendant Adjuster-fused mortal finaliters who have attained certain levels of Paradise culture and spiritual development are among those who can essay to trinitize a creature being. Mortal-finaliter companies, when stationed on Paradise, are granted a recess every millennium of Havona time. There are seven different ways such finaliters may elect to spend this duty-free period, and one of these is, in association with some fellow finaliter or some Paradise-Havona personality, to attempt the enactment of creature trinitization.

227.5 (249.5) If two mortal finaliters, on going before the Architects of the Master Universe, demonstrate that they have independently chosen an identical concept for trinitization, the Architects are

این فراز یابندگان جلال یافته انسانی اجازه می‌دهد دوران فراغتشان را تمدید کنند و برای مدتی خود را به ناحیه تثلیث دهندگی شهروندان بهشت انتقال دهند. در پایان این دوره فراغت مشخص، اگر آنها گزارش دهند که به تنهایی و مشترکاً برگزیده‌اند به تلاش بهشتی برای معنویت بخشی، آرمان دهی، و واقعیت دادن یک مفهوم برگزیده و آغازین که تا آن هنگام تثلیث یافته نشده است دست زنند، آنگاه روح استاد شماره هفت دستوراتی صادر می‌کند که چنین کار خارق‌العاده‌ای مجاز داشته شود.

گاهی اوقات مدت زمانهای طولانی غیرقابل باوری صرف این ماجراها می‌شود؛ پیش از آن که این انسانهای وفادار و مصمم سابق — و گاهی اوقات شخصیت‌های بهشت - هاونا — سرانجام به هدف خویش دست یابند، و در تحقق بخشیدن به برداشت انتخابی‌شان از حقیقت جهانی به راستی موفق شوند، به نظر می‌رسد یک عصر سپری می‌شود. و این زوجهای فداکار همیشه به موفقیت دست نمی‌یابند؛ آنها بارها شکست می‌خورند، در حالی که هیچ خطای قابل کشفی از جانب آنها صورت نمی‌گیرد. کاندیداهای تثلیث یابی که بدین ترتیب شکست می‌خورند به یک گروه ویژه از پایانمندان پذیرفته می‌شوند که به عنوان موجوداتی که حداکثر تلاش را به عمل آورده‌اند و متحمل ناامیدی فوق‌العاده شده‌اند تخصیص می‌یابند. هنگامی که الوهینهای بهشت متحد می‌شوند تا تثلیث یابند، همیشه موفق می‌شوند، اما این امر در مورد یک زوج همگن از مخلوقات، پیوند مورد تلاش واقع شده دو عضو از همان رسته از موجودات، صدق نمی‌کند.

هنگامی که یک موجود جدید و آغازین توسط خدایان تثلیث می‌یابد، پتانسیل ربانی والدین الهی تغییر نمی‌یابد؛ اما هنگامی که موجودات تعالی یافته آفریده شده چنین رخداد خلاق را صورت می‌دهند، یکی از افراد پیمان بسته و شرکت کننده تحت یک تغییر بی‌نظیر شخصیتی قرار می‌گیرد. دو نیای یک پسر مخلوق - تثلیث یافته از یک جهت مشخص از نظر معنوی یگانه می‌شوند. ما باور داریم که این وضعیت یگانگی مضاعف فازهای مشخص معنوی شخصیتی احتمالاً حاکم خواهد گشت تا این که زمانی فرا رسد که ایزد متعال به تجلی کامل و کامل شده شخصیت در جهان بزرگ دست یابد.

همزمان با پدیداری یک پسر جدید مخلوق - تثلیث یافته، این پیوند کنشگرانه معنوی دو نیا به وقوع می‌پیوندد؛ دو والدۀ تثلیث کننده در سطح غائی کنشگرانه یگانه می‌شوند. هیچ موجود آفریده شده در جهان نمی‌تواند این پدیده شگفت‌انگیز را به طور کامل توضیح دهد؛ این یک تجربه تقریباً الهی است. هنگامی که پدر و پسر متحد شدند که روح بیکران را جاودانه سازند، به دنبال تحقق مقصود آنها، آنان فوراً همچون یکی شدند و از آن هنگام یکی بوده‌اند. و در حالی که پیوند تثلیث دو مخلوق از نوع گستره بیکران پیوند کامل ربانی پدر جهانی و پسر جاودان است، سرشت پیامدهای تثلیث یافتن مخلوق جاودانه نیست؛ آن به دنبال واقعیت یابی تکمیل شده الوهینهای تجربی پایان می‌یابد.

empowered, on their own discretion, to promulgate mandates permitting these glorified mortal ascenders to extend their recess and to remove themselves for a time to the trinitizing sector of the Paradise Citizens. At the end of this assigned retreat, if they report that they have singly and jointly elected to make the paradisiacal effort to spiritualize, idealize, and actualize a selected and original concept which has not theretofore been trinitized, then does Master Spirit Number Seven issue orders authorizing such an extraordinary undertaking.

227.6 (249.6) Unbelievably long periods of time are sometimes consumed in these adventures; an age seems to pass before these faithful and determined onetime mortals — and sometimes Paradise-Havona personalities — finally achieve their goal, really succeed in bringing their chosen concept of universal truth into actual being. And not always do these devoted couples meet with success; many times they fail, and that through no discoverable error on their part. Candidates for trinitization who thus fail are admitted to a special group of finaliters who are designated as beings who have made the supreme effort and sustained the supreme disappointment. When the Paradise Deities unite to trinitize, they always succeed, but not so with a homogeneous pair of creatures, the attempted union of two members of the same order of being.

227.7 (250.1) When a new and original being is trinitized by the Gods, the divine parents are in deity potential unchanged; but when exalted creature beings enact such a creative episode, one of the contracting and participating individuals undergoes a unique personality modification. The two ancestors of a creature-trinitized son become in a certain sense spiritually as one. We believe that this status of bi-unification of certain spiritual phases of personality will probably prevail until such time as the Supreme Being shall have attained full and completed manifestation of personality in the grand universe.

227.8 (250.2) Simultaneously with the appearance of a new creature-trinitized son, there occurs this functional spiritual union of the two ancestors; the two trinitizing parents become one on the ultimate functional level. No created being in the universe can fully explain this amazing phenomenon; it is a near-divine experience. When the Father and the Son united to eternalize the Infinite Spirit, upon the accomplishment of their purpose they immediately became as one and ever since have been one. And while the trinitization union of two creatures is on the order of the infinite scope of the perfect Deity union of the Universal Father and the Eternal Son, the repercussions of creature trinitization are not eternal in nature; they will terminate upon the completed factualization of the experiential Deities.

در حالی که این والدین پسران مخلوق - تثلیث یافته در مأموریت‌های جهانی خویش همچون یکی می‌شوند، در ساختار و فراخوانی‌های سپاه نهایت و آرشینکتهای جهان بنیادین پیوسته به صورت دو شخصیت محسوب می‌شوند. در طول عصر کنونی جهان، تمامی والدین تثلیث - یگانه شده در مأموریت و کارکرد جدایی ناپذیر هستند؛ جایی که یکی برود دیگری می‌رود، آنچه که یکی انجام می‌دهد دیگری انجام می‌دهد. اگر یگانگی مضاعف پدرانه و مادرانه شامل یک پایانمند انسانی (یا دیگری) و یک شخصیت بهشت - هاونا شود، موجودات پدرانه و مادرانه متحد نه با بهشتی‌ها کار می‌کنند و نه با هاونایی‌ها، یا پایانمندان. چنین پیوندهای مختلفی در یک گروه ویژه متشکل از موجودات مشابه گرد هم می‌آیند. و در تمامی پیوندهای تثلیثی، در هم آمیخته یا غیره، موجودات والده نسبت به یکدیگر آگاه هستند و می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، و می‌توانند وظایفی را به انجام رسانند که هیچیک سابقاً نمی‌توانست به انجام رساند.

هفت روح استاد اختیار دارند که پیوند تثلیث یابنده پایانمندان و شخصیت‌های بهشت - هاونا را تأیید کنند، و چنین ارتباطات در هم آمیخته‌ای همیشه موفق هستند. پسران والای مخلوق - تثلیث یافته حاصله نمایانگر مفاهیمی هستند که برای درک مخلوقات جاودانه بهشت یا مخلوقات متعلق به زمان فضا نامناسبند؛ از این رو آنها نگاهبان آرشینکتهای جهان بنیادین می‌شوند. این پسران تثلیث یافته سرنوشت مظهر اندیشه‌ها، ارمانها، و تجاری هستند که ظاهراً به یک عصر آینده جهان مربوط می‌شود و از این رو برای حکومت‌های ابرجهان یا جهان مرکزی از هیچ ارزش عملی فوری برخوردار نیست. این پسران بی‌نظیر فرزندان زمان و شهروندان ابدیت همگی به صورت ذخیره در وایسجرینگتون نگاه داشته شده‌اند. آنها در آنجا در یک ناحیه ویژه کره‌ای که توسط کالجهای اسرارآمیز سپاه پسران آفریننده اشغال گردیده درگیر مطالعه مفاهیم زمان و واقعیت‌های ابدیت می‌باشند.

ایزد متعال یگانگی سه فاز از واقعیت الوهیت است: خدای متعال، یگانگی معنوی برخی از جنبه‌های متناهی تثلیث بهشت؛ قادر متعال، یگانگی توانمندی آفرینندگان جهان بزرگ؛ و ذهن متعال، معاضدت فردی سومین منبع و مرکز و همترانش به واقعیت ایزد متعال. مخلوقات عالی جهان مرکزی و بهشت در ماجراهای تثلیث یافتنشان درگیر یک پژوهش سه‌گانه پیرامون الوهیت متعال می‌شوند که به تولید سه رسته از پسران مخلوق - تثلیث یافته منجر می‌شود:

1- پسران فراز یابنده - تثلیث یافته. پایانمندان در تلاش‌های خلاقشان کوشش می‌کنند برخی از واقعیت‌های مفهومی قادر متعال را که در صعودشان از میان زمان و فضا به بهشت به گونه‌ای تجربی به دست آورده‌اند تثلیث دهند.

2- پسران تثلیث یافته بهشت - هاونا. تلاش‌های خلاق شهروندان بهشت و هاونایی‌ها به تثلیث یافتن برخی از

227.9 (250.3) While these parents of creature-trinitized sons become as one in their universe assignments, they continue to be reckoned as two personalities in the make-up and roll calls of the Corps of the Finality and of the Architects of the Master Universe. During the current universe age, all trinitization-united parents are inseparable in assignment and function; where one goes the other goes, what one does the other does. If parental bi-unification involves a mortal (or other) finaliter and a Paradise-Havona personality, the united parental beings function neither with the Paradisers, Havoners, nor finaliters. Such mixed unions forgather in a special corps made up of similar beings. And in all trinitization unions, mixed or otherwise, the parental beings are conscious of, and can communicate with, each other, and they can perform duties that neither could have previously discharged.

227.10 (250.4) The Seven Master Spirits have authority to sanction the trinitizing union of finaliters and Paradise-Havona personalities, and such mixed liaisons are always successful. The resultant magnificent creature-trinitized sons are representative of concepts unsuited to the comprehension of either the eternal creatures of Paradise or the time creatures of space; hence they become the wards of the Architects of the Master Universe. These trinitized sons of destiny embody ideas, ideals, and experience which apparently pertain to a future universe age and are therefore of no immediate practical value to either the super- or central universe administrations. These unique sons of the children of time and the citizens of eternity are all held in reserve on Vicegerington, where they are engaged in the study of the concepts of time and the realities of eternity in a special sector of the sphere occupied by the secret colleges of the corps of the Creator Sons.

227.11 (251.1) The Supreme Being is the unification of three phases of Deity reality: God the Supreme, the spiritual unification of certain finite aspects of the Paradise Trinity; the Almighty Supreme, the power unification of the grand universe Creators; and the Supreme Mind, the individual contribution of the Third Source and Center and his co-ordinates to the reality of the Supreme Being. In their trinitization adventures the superb creatures of the central universe and Paradise are engaged in a threefold exploration of the Deity of the Supreme which results in the production of three orders of creature-trinitized sons:

227.12 (251.2) 1. *Ascender-trinitized Sons*. In their creative efforts the finaliters are attempting to trinitize certain conceptual realities of the Almighty Supreme which they have experientially acquired in their ascension through time and space to Paradise.

227.13 (251.3) 2. *Paradise-Havona-trinitized Sons*. The creative efforts of the Paradise Citizens and the

جنبه‌های والای معنوی ایزد متعال منجر می‌شود که آنان در یک زمینه فوق متعالی که در مرز غائی و جاودانگی است به گونه‌ای تجربی به دست آورده‌اند.

3- پسران تثلیث یافته سرنوشت. اما هنگامی که یک پایانمند و یک بهشتی - هاوانایی با هم یک مخلوق جدید را تثلیث می‌دهند، این تلاش مشترک به فازهای مشخصی از ذهن متعالی - غایی منجر می‌شود. پسران مخلوق - تثلیث یافته حاصله ابرآفرینشی هستند؛ آنها نمایانگر واقعیت‌های الوهیت متعال - غائی می‌باشند که سوا از آن به گونه‌ای تجربی مورد دستیابی واقع نشده است، و از این رو به طور اتوماتیک در حیطه آرشیتکتهای جهان بنیادین، سرپرستان آن چیزهایی که فراتر از سرحدات آفرینشی عصر کنونی جهان هستند، قرار می‌گیرد. پسران تثلیث یافته سرنوشت مظهر برخی از جنبه‌های کارکرد آشکار ناشده متعال - غائی در جهان بنیادین می‌باشند. ما چیز زیادی در مورد این فرزندان مشترک زمان و ابدیت نمی‌دانیم، اما بسیار بیش از آنچه که اجازه داریم آشکار کنیم می‌دانیم.

8- پسران مخلوق - تثلیث یافته

علاوه بر پسران مخلوق - تثلیث یافته که در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرند، رسته‌های بیشمار آشکار ناشده از موجودات مخلوق - تثلیث یافته - نوادگان متنوع روابط چندگانه هفت گروه پایانمند و شخصیت‌های بهشت - هاونا - وجود دارند. اما کلیه این موجودات مخلوق - تثلیث یافته، آشکار شده و آشکار نشده، توسط پدر جهانی از عطیه شخصیت برخوردار می‌شوند.

هنگامی که پسران فراز یابنده تثلیث یافته و بهشت - هاونا تثلیث یافته جدید جوان و آموزش نیافته هستند، معمولاً برای مدت‌های طولانی خدمت در هفت کرات بهشتی روح بیکران اعزام می‌شوند، جایی که تحت سرپرستی هفت مدیر عالی اجرایی خدمت می‌کنند. آنها ممکن است متعاقباً برای آموزش بیشتر در جهانهای محلی توسط پسران آموزگار تثلیث پذیرفته شوند.

این پسران پذیرفته شده که از منشأ والا - و جلال یافته می‌باشند، شاگردان، یاوران دانشجوی پسران آموزگار هستند، و در رابطه با طبقه‌بندی آنها اغلب به طور موقت در زمره این پسران محسوب می‌شوند. آنها می‌توانند بسیاری از مأموریت‌های مهم را از سوی قلمرو انتخابی خدمت خود با فداکاری اجرا کنند و قطعاً چنین می‌کنند.

پسران آموزگار در جهانهای محلی می‌توانند سرپرستان مخلوق - تثلیث یافته خود را برای پذیرش توسط تثلیث بهشت نامزد کنند. آنها با پشت سر گذاشتن این پذیرش به عنوان پسران تثلیث یافته کمال به خدمت قدمای ایامها در هفت ابرجهان، که سرنوشت شناخته شده کنونی این گروه بی‌ظیر از موجودات دو بار تثلیث یافته است، وارد می‌شوند.

Havoners result in the trinitization of certain high spiritual aspects of the Supreme Being which they have experientially acquired on a supersupreme background bordering on the Ultimate and the Eternal.

227.14 (251.4) 3. *Trinitized Sons of Destiny.* But when a finaliter and a Paradise-Havoner together trinitize a new creature, this conjoint effort repercusses in certain phases of the Supreme-Ultimate Mind. The resulting creature-trinitized sons are supercreational; they represent actualities of Supreme-Ultimate Deity which have not been otherwise experientially attained, and which, therefore, automatically fall within the province of the Architects of the Master Universe, custodians of those things which transcend the creational limits of the present universe age. The trinitized sons of destiny embody certain aspects of the unrevealed master universe function of the Supreme-Ultimate. We do not know a great deal about these conjoint children of time and eternity, but we know much more than we are permitted to reveal.

8. THE CREATURE-TRINITIZED SONS

2281 (251.5) In addition to the creature-trinitized sons considered in this narrative, there are numerous unrevealed orders of creature-trinitized beings — the diverse progeny of the multiple liaisons of seven finaliter corps and Paradise-Havona personalities. But all these creature-trinitized beings, revealed and unrevealed, are endowed with personality by the Universal Father.

2282 (251.6) When new ascender-trinitized and Paradise-Havona-trinitized sons are young and untrained, they are usually dispatched for long periods of service on the seven Paradise spheres of the Infinite Spirit, where they serve under the tutelage of the Seven Supreme Executives. Subsequently they may be adopted for further training in the local universes by the Trinity Teacher Sons.

2283 (251.7) These adopted sons of high and glorified creature origin are the apprentices, student helpers, of the Teacher Sons, and as regards classification they are often temporarily numbered with these Sons. They may and do execute many noble assignments in self-denial in behalf of their chosen realms of service.

2284 (251.8) The Teacher Sons in the local universes may nominate their creature-trinitized wards for embrace by the Paradise Trinity. Emerging from this embrace as Trinitized Sons of Perfection, they enter the service of the Ancients of Days in the seven superuniverses, that being the present known destiny of this unique group of twice-trinitized beings.

کلیه پسران مخلوق - تثلیث یافته با تثلیث احاطه نمی‌شوند؛ بسیاری از آنها دستیاران و سفیران هفت روح استاد بهشت، ارواح بازتابگر ابرجهانها، و ارواح مادر آفرینشهای محلی می‌شوند. دیگران ممکن است مأموریتهای ویژه‌ای را در جزیره جاودان پذیرا شوند. باز ممکن است دیگران در کرات اسرارآمیز پدر و در کرات بهشتی روح به خدمات ویژه‌ای وارد شوند. سرانجام بسیاری به گروه مشترک پسران تثلیث یافته در مدار داخلی هاونا راه خویش را می‌یابند.

به جز پسران تثلیث یافته کمال و آنهایی که در وایسجرینگتون گرد هم می‌آیند، به نظر می‌رسد سرنوشت متعالی کلیه پسران مخلوق - تثلیث یافته ورود به داخل سپاه پایانمندان تثلیث یافته، یکی از هفت سپاه بهشتی نهایت، باشد.

9- نگاهبانان آسمانی

پسران مخلوق - تثلیث یافته در کلاسهای هفت هزار نفره توسط تثلیث بهشت پذیرفته می‌شوند. این فرزندان تثلیث یافته انسانهای کامل شده و شخصیتهای بهشت - هاونا همگی به طور یکسان توسط الوهیتها پذیرفته می‌شوند، اما آنها مطابق توصیه آموزگاران سابقشان، پسران آموزگار تثلیث، به ابرجهانها گمارده می‌شوند. آنهایی که خدمت قابل قبولتری داشته‌اند یاوران به کار گمارده شده‌ و الای پسر هستند؛ آنهایی که کارکرد ممتاز کمتری داشته‌اند به عنوان نگاهبانان آسمانی تخصیص می‌یابند.

هنگامی که این موجودات بی‌نظیر با تثلیث احاطه می‌شوند، برای دولتهای ابرجهان دستیاران ارزشمندی می‌شوند. آنها در امور دوران زندگانی فراز گرایانه مهارت دارند، نه به واسطه فراز یابندگی شخصی، بلکه در نتیجه خدمتشان با پسران آموزگار تثلیث در کرات فضا.

تقریباً یک میلیارد نگاهبان آسمانی در اروانتان به کار گمارده شده‌اند. آنها عمدتاً به دولتهای کمالهای ایامها در ستاد مرکزی ناحیه‌های اصلی تخصیص یافته‌اند و توسط یک گروه از انسانهای فراز یابنده با پسر پیوند یافته به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند.

نگاهبانان آسمانی افسران دادگاههای قدمای ایامها می‌باشند که به عنوان قاصدان دادگاه و به عنوان حاملین احضاریه‌ها و تصمیمات دادگاههای گوناگون دولتهای ابرجهان عمل می‌کنند. آنها عوامل توقیف کننده قدمای ایامها هستند؛ آنها از یوورسا اعزام می‌شوند تا موجوداتی را که حضورشان در پیشگاه قضات ابرجهان لازم است باز گردانند؛ آنها فرامین بازداشت هر شخصیتی را در ابرجهان اجرا می‌کنند. آنها همچنین انسانهای با روح پیوند یافته جهانهای محلی را که به هر دلیلی حضورشان در یوورسا لازم است همراهی می‌کنند.

2285 (262.1) Not all creature-trinitized sons are Trinity embraced; many become the associates and ambassadors of the Seven Master Spirits of Paradise, of the Reflective Spirits of the superuniverses, and of the Mother Spirits of the local creations. Others may accept special assignments on the eternal Isle. Still others may enter the special services on the secret worlds of the Father and on the Paradise spheres of the Spirit. Eventually many find their way into the conjoint corps of the Trinitized Sons on the inner circuit of Havona.

2286 (262.2) Excepting the Trinitized Sons of Perfection and those who are forgathering on Vicegerington, the supreme destiny of all creature-trinitized sons appears to be entrance into the Corps of Trinitized Finaliters, one of the seven Paradise Corps of the Finality.

9. THE CELESTIAL GUARDIANS

2291 (262.3) Creature-trinitized sons are embraced by the Paradise Trinity in classes of seven thousand. These trinitized offspring of perfected humans and of Paradise-Havona personalities are all equally embraced by the Deities, but they are assigned to the superuniverses in accordance with the advice of their former instructors, the Trinity Teacher Sons. Those of more acceptable service are commissioned High Son Assistants; those of less distinguished performance are designated Celestial Guardians.

2292 (262.4) When these unique beings have been Trinity embraced, they become valuable adjuncts to the superuniverse governments. They are versed in the affairs of the ascendant career, not by personal ascension, but as a result of their service with the Trinity Teacher Sons on the worlds of space.

2293 (262.5) Almost one billion Celestial Guardians have been commissioned in Orvonton. They are chiefly assigned to the administrations of the Perfections of Days on the headquarters of the major sectors and are ably assisted by a corps of ascendant Son-fused mortals.

2294 (262.6) The Celestial Guardians are the officers of the courts of the Ancients of Days, functioning as court messengers and as bearers of the summonses and decisions of the various tribunals of the superuniverse governments. They are the apprehending agents of the Ancients of Days; they go forth from Uversa to bring back beings whose presence is required before the superuniverse judges; they execute the mandates for the detention of any personality in the superuniverse. They also accompany Spirit-fused mortals of the local universes when, for any reason, their presence is required on Uversa.

نگاهبانان آسمانی و دستیارانشان، یاوران والای پسر، هیچگاه توسط تنظیم کنندگان مورد سکنی واقع نشده‌اند. آنها با روح یا پسر نیز پیوند نیافته‌اند. با این وجود، احاطهٔ تثلیث بهشت وضعیت پیوند نیافتهٔ پسران تثلیث یافتهٔ کمال را جبران می‌کند. ممکن است احاطهٔ تثلیث صرفاً روی ایده‌ای که در یک پسر مخلوق - تثلیث یافتهٔ تجسم یافته است عمل کند، و پسر احاطه شده را غیر از آن تغییر نیافته باقی گذارد، اما چنین محدودیتی فقط هنگامی که چنین برنامه‌ریزی شده است به وقوع می‌پیوندد.

این پسران دو بار تثلیث یافته موجودات شگفت‌انگیزی هستند، اما آنها به اندازهٔ دستیاران فراز یابندهٔ خویش چند هنره و قابل اتکا نیستند؛ آنها فاقد آن تجربهٔ فوق‌العاده و ژرف شخصی هستند که باقیماندهٔ پسران متعلق به این گروه از طریق صعود واقعی از قلمروهای تاریک فضا به جلال کسب کرده‌اند. ما که به دوران زندگی فرازگرایانه تعلق داریم آنها را دوست داریم و هر کاری را که در توان داریم انجام می‌دهیم تا نقصانهایی آنها را جبران نماییم، اما آنها همواره ما را به واسطهٔ منشأ دون پایه و ظرفیت‌مان برای کسب تجربهٔ سیاس‌گزار می‌کنند. میل آنها برای شناخت و تأیید نقصانهایشان در واقعیت‌های قابل تجربهٔ صعود جهان بی‌اندازه زیبا و گاهی اوقات به گونه‌ای بسیار متأثر کننده رفت‌انگیز است.

پسران تثلیث یافتهٔ کمال در مقایسه با سایر پسران با تثلیث احاطه شده محدود هستند زیرا ظرفیت تجربی‌شان به زمان و فضا محدود است. آنها به رغم آموزش طولانی توسط مدیران عالی اجرایی و پسران آموزگار از نظر تجربی کمبود دارند، و اگر به سبب این امر نبود، اشباع تجربی مانع وجود آنها در زمرهٔ ذخیره‌ها برای کسب تجربه در یک عصر آیندهٔ جهان می‌شد. به عبارت ساده هیچ چیز در تمامی وجود جهانی نمی‌تواند جای تجربهٔ واقعی شخصی را بگیرد، و این پسران مخلوق - تثلیث یافته برای کارکرد تجربی در یک عصر آیندهٔ جهان به صورت ذخیره حفظ شده‌اند.

من در کرات قصر اغلب دیده‌ام که این افسران والامنش دادگاه‌های بالای ابرجهان حتی به تازه واردهای کرات تکاملی فضا چنان با اشتیاق و آرزو می‌نگرند که کسی نمی‌تواند به این درک نرسد که این دارندگان تثلیث غیرتجربی به راستی نسبت به برادران به ظاهر کمتر خوش اقبال خود که از طریق گام‌های با حسن نیت تجربی و زندگی واقعی در مسیر جهانی بالا- می‌روند حسادت می‌ورزند. آنها به رغم محظورات و محدودیت‌هایشان هنگامی که زمان اجرای برنامه‌های پیچیدهٔ اداری دولتهای ابرجهان فرا می‌رسد یک گروه بسیار مفید و پیوسته راغب از کارکنان هستند.

10- یاوران والای پسر

یاوران والای پسر گروه برتر پسران دوباره تثلیث یافتهٔ تثلیث یافته از موجودات فراز یابندهٔ جلال یافتهٔ سپاه انسانی نهایت و دستیاران ابدی آنها، شخصیت‌های بهشت - هاونا، هستند. آنها به خدمت ابرجهان گمارده شده‌اند و

2295 (2527) The Celestial Guardians and their associates, the High Son Assistants, have never been indwelt by Adjusters. Neither are they Spirit nor Son fused. The embrace of the Paradise Trinity does, however, compensate for the nonfused status of the Trinitized Sons of Perfection. The Trinity embrace may act solely upon the idea which is personified in a creature-trinitized son, leaving the embraced son otherwise unchanged, but such a limitation occurs only when so planned.

2296 (2528) These twice-trinitized sons are marvelous beings, but they are neither as versatile nor dependable as their ascendant associates; they lack that tremendous and profound personal experience which the rest of the sons belonging to this group have acquired by actually climbing up to glory from the dark domains of space. We of the ascendant career love them and do all in our power to compensate their deficiencies, but they make us ever grateful for our lowly origin and our capacity for experience. Their willingness to recognize and acknowledge their deficiencies in the experiential realities of universe ascension is transcendently beautiful and sometimes most touchingly pathetic.

2297 (2531) Trinitized Sons of Perfection are limited in contrast to other Trinity-embraced sons because their experiential capacity is time-space inhibited. They are experience-deficient, despite long training with the Supreme Executives and the Teacher Sons, and if this were not the case, experiential saturation would preclude their being left in reserve for acquiring experience in a future universe age. There is simply nothing in all universal existence which can take the place of actual personal experience, and these creature-trinitized sons are held in reserve for experiential function in some future universe epoch.

2298 (2532) On the mansion worlds I have often seen these dignified officers of the high courts of the superuniverse look so longingly and appealingly at even the recent arrivals from the evolutionary worlds of space that one could not help realizing that these possessors of nonexperiential trinitization really envied their supposedly less fortunate brethren who ascend the universal path by steps of bona fide experience and actual living. Notwithstanding their handicaps and limitations they are a wonderfully useful and ever-willing corps of workers when it comes to the execution of the complex administrative plans of the superuniverse governments.

10. HIGH SON ASSISTANTS

22101 (2533) The High Son Assistants are the superior group of the retrinitized trinitized sons of glorified ascendant beings of the Mortal Corps of the Finality and of their eternal associates, the Paradise-

برای پسران والای دولتهای قدمای ایامها به عنوان مددکاران شخصی عمل می‌کنند. آنها را می‌شود به طور مناسب منشی‌های خصوصی نامید. آنها گهگاه برای مأموریت‌های ویژه و سایر ارتباطات گروهی پسران والا به عنوان منشی عمل می‌کنند. آنها به کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، بازرسان جهانی، پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در انوریتة بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند خدمت می‌کنند.

اگر در بحث پیرامون نگاهبانان آسمانی به نظر می‌رسد من به محدودیتها و محظورات این پسران دو بار تثلیث یافته جلب توجه نموده‌ام، اکنون بگذارید با انصاف تمام به یک نقطه قوت بزرگ آنها جلب توجه بنمایم، خصیصه‌ای که آنها را برای ما تقریباً گرانها می‌سازد. این موجودات حتی وجود خود را مرهون این واقعیت می‌باشند که آنها تجسم یک مفهوم واحد و متعالی هستند. آنها تجلی شخصیتی یک ایده الهی هستند، یک آرمان جهانی که پیش از آن هرگز تصور نشده، بیان نشده، یا تثلیث نیافته است. و آنها متعاقباً با تثلیث احاطه یافته‌اند؛ از این رو آنها دقیقاً خرد تثلیث الهی را که به وجود ایده و ایده‌آل وجود شخصیت آنها مربوط است نشان می‌دهند و تجسم آن هستند. تا جایی که آن مفهوم ویژه برای جهانها قابل آشکارسازی باشد، این شخصیتها تجسم تمامی هر آنچه که هر مخلوق یا آفریننده هوشمند بتواند احتمالاً تصور کند، بیان کند، یا نمایانگر آن باشد می‌باشند. آنها همان ایده‌ای هستند که تجسم یافته است.

آیا نمی‌توانید ببینید که چنین تمرکز زنده‌ای از یک مفهوم واحد متعالی از واقعیت جهان برای آنهایی که اداره ابرجهانها به عهده‌شان گذارده شده حاوی خدمات بسیاری است؟

مدتی نه چندان پیش من مسئولیت یافتن که سرپرستی یک کمسیون شش نفره — یکی از هر یک از پسران والا — را که به مطالعه سه مشکل مربوط به یک گروه از جهانهای جدید در بخشهای جنوبی اروانتان گمارده شده بودند به عهده گیرم. هنگامی که من از رئیس یاوران والای پسر در یوورسا برای گمارش موقت این منشی‌ها به کمسیونم درخواست به عمل آوردم به طور جدی از ارزش این رسته آگاهی یافتم. اولین ایده ما توسط یک یاور والای پسر در یوورسا که فوراً به گروه ما ملحق گشت عرضه گردید. مشکل دوم ما در یک یاور والای پسر که به ابرجهان شماره سه گمارده شده بود تجسم یافته بود. ما از طریق اداره اطلاعات جهان مرکزی برای همکاری و انتشار دانش ضروری از این منبع کمک زیادی به دست آوردیم، اما هیچ چیز با کمک ارائه شده توسط حضور واقعی یک شخصیت که یک مفهوم مخلوق - تثلیث یافته در تعالیت و الوهیت تثلیث یافته در نهایت است قابل مقایسه نیست. در رابطه با مشکل سوم ما، اسناد بهشت فاش ساختند که چنین ایده‌ای هرگز توسط مخلوق تثلیث نیافته بود.

یاوران والای پسر شخصیت یابیهایی بی‌نظیر و آغازین هستند که از مفاهیم عظیم و آرمانهای حیرت

Havona personalities. They are assigned to the superuniverse service and function as personal aids to the high sons of the governments of the Ancients of Days. They might fittingly be denominated private secretaries. They act, from time to time, as clerks for special commissions and other group associations of the high sons. They serve Perfectors of Wisdom, Divine Counselors, Universal Censors, Mighty Messengers, Those High in Authority, and Those without Name and Number.

22:102 (253:4) If, in discussing the Celestial Guardians, I have seemed to call attention to the limitations and handicaps of these twice-trinitized sons, let me now, in all fairness, call attention to their one point of great strength, the attribute which makes them almost invaluable to us. These beings owe their very existence to the fact that they are the personification of a single and supreme concept. They are the personality embodiment of some divine idea, some universal ideal, as it has never before been conceived, expressed, or trinitized. And they have subsequently been Trinity embraced; thus they show forth and actually embody the very wisdom of the divine Trinity as concerns the idea-ideal of their personality existence. As far as that particular concept is revealable to the universes, these personalities embody all of everything that any creature or Creator intelligence could possibly conceive, express, or exemplify. *They are that idea personified.*

22:103 (253:5) Can you not see that such living concentrations of a single supreme concept of universe reality would be of untold service to those who are intrusted with the administration of the superuniverses?

22:104 (254:1) Not long since I was directed to head a commission of six — one of each of the high sons — assigned to the study of three problems pertaining to a group of new universes in the south parts of Orvonton. I was made acutely aware of the value of the High Son Assistants when I made requisition on the chief of their order on Uversa for temporary assignment of such secretaries to my commission. The first of our ideas was represented by a High Son Assistant on Uversa, who was forthwith attached to our group. Our second problem was embodied in a High Son Assistant assigned to superuniverse number three. We secured much help from this source through the central universe clearinghouse for the co-ordination and dissemination of essential knowledge, but nothing comparable to the assistance afforded by the actual presence of a personality who is a concept creature-trinitized in supremacy and Deity-trinitized in finality. Concerning our third problem, the records of Paradise disclosed that such an idea had never been creature trinitized.

22:105 (254:2) High Son Assistants are unique and original personalizations of tremendous concepts and stupendous ideals. And as such they are able

انگیز برخوردارند. و آنها بدین گونه قادرند گهگاه روشنگری وصف ناپذیری به بحث و بررسیهای ما بدهند. هنگامی که من در یک مکان دور دست در جهانهای فضا در مأموریت عمل میکنم، فکر کنید این چه معنی میدهد، از طریق یاری، اگر من آنقدر خوش اقبال باشم که یک پسر والای یاور به مأموریت من وصل باشد که تمامیت برداشت الهی در رابطه با خود مشکلی باشد که من برای تهاجم به آن و حل آن اعزام شده‌ام؛ و من مکرراً عین این تجربه را داشته‌ام. تنها دشواری در رابطه با این طرح این است که هیچ ابرجهانی نمیتواند یک سری کامل از این ایده‌های تثلیث یافته را داشته باشد؛ ما فقط یک هفتم از این موجودات را به دست می‌آوریم؛ لذا این فقط در حدود یک بار در هفت دفعه است که ما از معاشرت شخصی با این موجودات لذت می‌بریم، حتی هنگامی که مدارک نشان می‌دهند که ایده تثلیث یافته شده است.

ما می‌توانیم از تعداد بسیار بیشتری از این موجودات در یوورسا با فایده زیاد استفاده کنیم. به دلیل ارزش آنها برای حکومت‌های ابرجهان، ما به هر طریق ممکن رهنوردان فضا و همچنین ساکنان بهشت را تشویق می‌کنیم که بعد از این که آن واقعیات تجربی را که برای اجرای چنین ماجراهای خلاق ضروری هستند به یکدیگر ارزانی داشتند برای تثلیث یابی تلاش کنند.

ما اکنون در حدود یک و یک چهارم میلیون یاور والای پسر در ابرجهان خود داریم، و آنها حتی همینطور که در یوورسا عمل می‌کنند، در ناحیه‌های اصلی و فرعی هر دو خدمت می‌کنند. آنها اغلب در مأموریت‌های ما در جهانهای دور ما را همراهی می‌کنند. یاوران والای پسر به هر پسر یا به هر کمیسیون به طور دائم گمارده نشده‌اند. آنها در گردش دائم و مشغول به خدمت هستند، تا ایده یا آرمانی که آنها تبلور آن هستند بتواند به بهترین نحو موجب پیشبرد مقاصد جاودانه تثلیث بهشت که آنان پسران آن شده‌اند بشود.

آنها به گونه‌ای متأثر کننده باعطفه، به طرز عالی وفادار، به گونه‌ای بدیع باهوش، در رابطه با یک ایده واحد فوق‌العاده خردمند، و بی‌نهایت فروتن هستند. در حالی که آنها می‌توانند دانش جهان را در رابطه با یک ایده یا آرمانشان به شما ارزانی دارند، این تقریباً رقت‌انگیز است که آنها را در حال جستجوی دانش و اطلاعات پیرامون موضوعات متعدد دیگر حتی از انسانهای فراز یابنده مشاهده کنید.

و این روایت منشأ، طبیعت، و کارکرد برخی از آنهایی که پسران تثلیث یافته خداوند نامیده شده‌اند می‌باشد، به خصوص آنهایی که از میان پذیرش الهی تثلیث بهشت عبور کرده‌اند، و به خدمات ابرجهانها گمارده شده‌اند، تا در آنجا به همراه مدیران قدماي ايامها در تلاشهای خستگی ناپذیرشان برای تسهیل پیشرفت رو به داخل انسانهای فراز یابنده زمان به سمت مقصد بلافصل آنها در هاونا و هدف نهایی بهشتیشان همکاری خردمندانه و فہیمانه بدهند.

[نگاشته شده توسط یک پیام‌آور توانمند از سپاه آشکار کننده اروانتان.]

to impart inexpressible illumination to our deliberations from time to time. When I am acting on some remote assignment out in the universes of space, think what it means, by way of assistance, if I am so fortunate as to have attached to my mission a High Son Assistant who is the fullness of divine concept regarding the very problem I have been sent to attack and solve; and I have repeatedly had this very experience. The only difficulty with this plan is that no superuniverse can have a complete edition of these trinitized ideas; we only get one seventh of these beings; so it is only about one time in seven that we enjoy the personal association of these beings even when the records indicate that the idea has been trinitized.

22:106 (254:3) We could use to great advantage much larger numbers of these beings on Uversa. Because of their value to the superuniverse administrations, we, in every way possible, encourage the pilgrims of space and also the residents of Paradise to attempt trinitization after they have contributed to one another those experiential realities which are essential to the enactment of such creative adventures.

22:107 (254:4) We now have in our superuniverse about one and a quarter million High Son Assistants, and they serve on both the major and minor sectors, even as they function on Uversa. They very often accompany us on our assignments to the remote universes. High Son Assistants are not permanently assigned to any Son or to any commission. They are in constant circulation, serving where the idea or ideal which they are can best further the eternal purposes of the Paradise Trinity, whose sons they have become.

22:108 (254:5) They are touchingly affectionate, superbly loyal, exquisitely intelligent, supremely wise — regarding a single idea — and transcendently humble. While they can impart to you the lore of the universe concerning their one idea or ideal, it is well-nigh pathetic to observe them seeking knowledge and information on hosts of other subjects, even from the ascending mortals.

22:109 (254:6) And this is the narrative of the origin, nature, and functioning of certain of those who are called the Trinitized Sons of God, more particularly of those who have passed through the divine embrace of the Paradise Trinity, and who have then been assigned to the services of the superuniverses, there to give wise and understanding co-operation with the administrators of the Ancients of Days in their untiring efforts to facilitate the inward progress of the ascending mortals of time toward their immediate Havona destination and their eventual Paradise goal.

22:10.10 (255:1) [Narrated by a Mighty Messenger of the revelatory corps of Orvonton.]

مقاله 23. پیام‌آوران منفرد

024 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 022

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 23

پیام‌آوران منفرد

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- طبیعت و منشأ پیام‌آوران منفرد
- 2- مأموریت‌های پیام‌آوران منفرد
- 3- خدمات پیام‌آوران منفرد در زمان و فضا
- 4- کارکرد ویژه پیام‌آوران منفرد

مقدمه مقاله

پیام‌آوران منفرد گروه شخصی و جهانی آفریدگار مشترک هستند؛ آنها رسته اول و ارشد شخصیت‌های بالاتر روح بیکران می‌باشند. آنها نمایانگر عمل آغازین خلاق روح بیکران در کارکرد منفرد به منظور به وجود آوردن شخصیت‌های منفرد روحی می‌باشند. نه پدر و نه پسر در این پدیداری حیرت‌آور روحی به طور مستقیم شرکت نکردند.

این پیام‌آوران روحی در یک رخداد منفرد خلاق شخصیت یافتند، و تعداد آنها ثابت است. اگر چه من یکی از این موجودات خارق‌العاده را در این مأموریت کنونی با خود همراه دارم، نمی‌دانم چه تعداد از این شخصیت‌ها در جهان جهانها وجود دارند. من فقط گهگاه اطلاع می‌یابم که چه تعداد از آنهايي که تاریخچه‌شان ثبت شده است برای زمان حاضر در محدوده حوزه اختیار ابرجهان ما عمل می‌کنند. از آخرین گزارش یورسا من مشاهده می‌کنم که تقریباً 7690 تریلیون پیام‌آور منفرد که در آن هنگام در محدوده مرزهای اروانتان عمل می‌کردند وجود داشتند؛ و من حدس می‌زنم که این بسیار کمتر از یک هفتم تعداد کل آنان است.

1- طبیعت و منشأ پیام‌آوران منفرد

PAPER 23

THE SOLITARY MESSENGERS

SECTIONS

Introduction

1. Nature and Origin of Solitary Messengers
2. Assignments of Solitary Messengers
3. Time and Space Services of Solitary Messengers
4. Special Ministry of Solitary Messengers

INTRODUCTION

^{2301 (2561)} SOLITARY Messengers are the personal and universal corps of the Conjoint Creator; they are the first and senior order of the Higher Personalities of the Infinite Spirit. They represent the initial creative action of the Infinite Spirit in solitary function for the purpose of bringing into existence solitary personality spirits. Neither the Father nor the Son directly participated in this stupendous spiritualization.

^{2302 (2562)} These spirit messengers were personalized in a single creative episode, and their number is stationary. Although I have one of these extraordinary beings associated with me on this present mission, I do not know how many such personalities exist in the universe of universes. I only know, from time to time, how many are of registry-record as functioning for the time being within the jurisdiction of our superuniverse. From the last Uversa report I observe that there were almost 7,690 trillion Solitary Messengers then operating within the boundaries of Orvonton; and I conjecture that this is considerably less than one seventh of their total number.

1. NATURE AND ORIGIN OF SOLITARY

MESSENGERS

بلافاصله به دنبال آفرینش هفت روح مدارهای هاونا روح بیکران گروه عظیم پیام‌آوران منفرد را به وجود آورد. به جز بهشت و مدارهای هاونا هیچ بخش از آفرینش جهانی پیش از پیام‌آوران منفرد وجود نداشته است؛ آنها در سرتاسر جهان بزرگ از نزدیک به ابدیت عمل کرده‌اند. آنها برای تکنیک الهی روح بیکران برای خود آشکارسازی به و تماس شخصی با آفرینشهای پهنای زمان و فضا اساسی هستند.

به رغم این که این پیام‌آوران از نزدیک به ابدیت وجود داشته‌اند، همگی نسبت به آغاز خویش آگاهند. آنها نسبت به زمان آگاه هستند، و در زمره اولین آفرینشهای روح بیکران هستند که از چنین آگاهی نسبت به زمان برخوردار می‌باشند. آنها اولین مخلوقات به دنیا آمده روح بیکران هستند که در زمان شخصیت یافته و در فضا روحی شده‌اند.

این ارواح منفرد به صورت موجودات روحی تمام و کمال و کاملاً توانمند در سحرگاه زمان پدیدار گشتند. آنها همگی برابر هستند، و هیچ طبقه یا بخشی فرعی از آنها وجود ندارد که مبتنی بر تنوع شخصی باشد. طبقه‌بندیهای آنها کاملاً بر مبنای نوع کاری است که گهگاه به آن تخصیص می‌یابند.

انسانها به عنوان موجودات تقریباً مادی در کرات فضا شروع می‌کنند و به سوی مراکز بزرگ به سمت درون صعود می‌کنند؛ این ارواح منفرد در مرکز تمامی چیزها آغاز می‌کنند و در آفرینشهای دوردست، حتی تک تک کرات بیرونی‌ترین جهانهای محلی و حتی فراتر از آنها مشتاق مأموریت هستند.

آنها گرچه پیام‌آوران منفرد نام یافته‌اند، ارواح یکه و تنها نیستند، چرا که به راستی دوست دارند به تنهایی کار کنند. در سرتاسر آفرینش آنها تنها موجوداتی هستند که می‌توانند از یک وجود تنها لذت ببرند و می‌برند، با این همه آنها از مصاحبت با تعداد بسیار اندکی از رسته‌های هوشمند جهان که می‌توانند با آنها روابط برادرانه داشته باشند به طور یکسان لذت می‌برند.

پیام‌آوران منفرد در سرویس خویش منزوی نیستند؛ آنها با گنجینه هوشمندی تمامی آفرینش، آنطور که قادرند به تمامی بخشهای خبری قلمروهای اقامت موقتشان "گوش فرا دهند"، دائماً در تماس هستند. آنها همچنین می‌توانند با اعضای گروه بلافاصله خودشان، آن موجوداتی که همان نوع کار را در همان ابرجهان انجام می‌دهند، ارتباط متقابل برقرار کنند. آنها می‌توانند با هموعان دیگر خود ارتباط برقرار سازند، اما توسط شورای هفت روح استاد رهنمود یافته‌اند که چنین نکنند، و آنها یک گروه وفادار هستند؛ آنها سرپیچی یا خطا نمی‌کنند. هیچ سندی وجود ندارد که یک پیام‌آور منفرد تاکنون به ورطه تاریکی در غلطیده باشد.

پیام‌آوران منفرد، همانند مدیران نیروی جهان، در

231.1 (266.3) Immediately following the creation of the Seven Spirits of the Havona Circuits the Infinite Spirit brought into being the vast corps of Solitary Messengers. There is no part of the universal creation which is pre-existent to the Solitary Messengers except Paradise and the Havona circuits; they have functioned throughout the grand universe from near eternity. They are fundamental to the divine technique of the Infinite Spirit for self-revelation to, and personal contact with, the far-flung creations of time and space.

231.2 (266.4) Notwithstanding that these messengers are existent from the near times of eternity, they are all aware of a beginning of selfhood. They are conscious of time, being the first of the creation of the Infinite Spirit to possess such a time consciousness. They are the first-born creatures of the Infinite Spirit to be personalized in time and spiritualized in space.

231.3 (266.5) These solitary spirits came forth in the dawn of time as full-fledged and perfectly endowed spirit beings. They are all equal, and there are no classes or subdivisions founded on personal variation. Their classifications are based wholly on the type of work to which they are assigned from time to time.

231.4 (266.6) Mortals start out as well-nigh material beings on the worlds of space and ascend inward towards the Great Centers; these solitary spirits start out at the center of all things and crave assignment to the remote creations, even to the individual worlds of the outermost local universes and even on beyond.

231.5 (266.7) Though denominated Solitary Messengers, they are not lonesome spirits, for they truly like to work alone. They are the only beings in all creation who can and do enjoy a solitary existence, albeit they equally enjoy association with the very few orders of universe intelligence with whom they can fraternize.

231.6 (267.1) Solitary Messengers are not isolated in their service; they are constantly in touch with the wealth of the intellect of all creation as they are capable of "listening in" on all the broadcasts of the realms of their sojourn. They can also intercommunicate with members of their own immediate corps, those beings doing the same kind of work in the same superuniverse. They could communicate with others of their number, but they have been directed by the council of the Seven Master Spirits not to do so, and they are a loyal group; they do not disobey or default. There is no record that a Solitary Messenger ever stumbled into darkness.

231.7 (267.2) The Solitary Messengers, like the Universe Power Directors, are among the very few

زمره انواع بسیار اندکی از موجودات هستند که در سراسر قلمروهایی عمل می‌کنند که از توقیف یا حبس توسط دادگاههای زمان و فضا معاف می‌باشند. آنها نمی‌توانند برای حضور یافتن در برابر کسی جز هفت روح استاد احضار شوند، اما در تمامی تاریخچه جهان بنیادین این شورای بهشت برای داوری پیرامون پرونده یک پیام‌آور منفرد هرگز فراخوانده نشده است.

این پیام‌آوران که به تنهایی به مأموریت می‌روند یک گروه قابل اطمینان، متکی به خود، همه فن حریف، کاملاً معنوی، و وسیعاً دلسوز از موجودات آفریده شده هستند که از سومین منبع و مرکز سرچشمه یافته‌اند. آنها با اتوریته روح بیکران ساکن جزیره مرکزی بهشت و آنطور که در کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی شخصیت می‌یابند عمل می‌کنند. آنها سهم برندگان دائم از مدار مستقیمی هستند که از روح بیکران سرچشمه یافته است، حتی هنگامی که تحت نفوذ بلافصل ارواح مادر جهان محلی در آفرینشهای محلی عمل می‌کنند.

برای این که این پیام‌آوران منفرد باید به تنهایی سفر و کار کنند یک دلیل تکنیکی وجود دارد. آنها برای دوره‌های کوتاه و هنگامی که ساکن هستند، می‌توانند در یک گروه تشریک مساعی کنند، اما هنگامی که بدین گونه گرد هم می‌آیند، همگی از نگهداری و هدایت مدار بهشتی خود قطع می‌شوند؛ آنها کاملاً در انزوا قرار می‌گیرند. هنگامی که آنها در گذار هستند، یا هنگامی که در مدارهای فضا و جریانات زمان عمل می‌کنند، اگر دو تن یا تعداد بیشتری از این رسته نزدیک هم باشند، هر دو با همگی از ارتباط با نیروهای بالاتر در گردش بیرون افکنده می‌شوند. آنچنان که شما ممکن است با سمبلهای روشنگر توصیف کنید "آنها مدارشان اتصالی پیدا می‌کند". لذا آنها به طور نهادین در درون خود یک نیروی آژیر اتوماتیک، یک علامت هشدار دهنده دارند، که به گونه‌ای خط‌انذار عمل می‌کند تا آنها را از تضادهای در حال نزدیکی آگاه سازد و چنان آنها را به طور مکفی به گونه‌ای استوار جدا نگاه می‌دارد که در کارکرد صحیح و موثر آنها اختلال ایجاد نشود. آنها همچنین از نیروهای ذاتی و اتوماتیکی برخوردارند که نزدیکی ارواح الهام یافته تثلیث و تنظیم کنندگان فکری الهی، هر دو را، کشف می‌کند و نشان می‌دهد.

این پیام‌آوران از هیچ قدرت بسط شخصیت یا تولید مثل برخوردار نیستند، اما عملاً هیچ کاری در جهانها وجود ندارد که آنها نتوانند در آن درگیر شوند، و نتوانند چیزی ضروری و سودمند به آن ارزانی دارند. آنها به ویژه برای آنهایی که درگیر اداره امور جهان هستند در وقت بسیار صرفه جویی می‌کنند؛ آنها به همگی ما، از بالاترین تا پایین‌ترین، یاری می‌رسانند.

2- مأموریت‌های پیام‌آوران منفرد

پیام‌آوران منفرد به هیچ شخصیت تنها یا گروه از شخصیت‌های آسمانی به طور دائم وصل نیستند. آنها همیشه به واسطه مأموریت به کار گمارده می‌شوند، و در طول این خدمت تحت سرپرستی بلافصل آنهایی که قلمروهای اتصال آنها را سرپرستی می‌کنند کار می‌کنند.

types of beings operating throughout the realms who are exempt from apprehension or detention by the tribunals of time and space. They could be cited to appear before no one except the Seven Master Spirits, but not in all the annals of the master universe has this Paradise council ever been called upon to adjudicate the case of a Solitary Messenger.

^{231.8 (257.3)} These messengers of solitary assignment are a dependable, self-reliant, versatile, thoroughly spiritual, and broadly sympathetic group of created beings derived from the Third Source and Center; they operate by the authority of the Infinite Spirit resident on the central Isle of Paradise and as personalized on the headquarters spheres of the local universes. They are constant partakers of the direct circuit emanating from the Infinite Spirit, even when they function in the local creations under the immediate influence of the local universe Mother Spirits.

^{231.9 (257.4)} There is a technical reason why these Solitary Messengers must travel and work alone. For short periods and when stationary, they can collaborate in a group, but when thus ensembled, they are altogether cut off from the sustenance and direction of their Paradise circuit; they are wholly isolated. When in transit, or when operating in the circuits of space and the currents of time, if two or more of this order are in close proximity, both or all are thrown out of liaison with the higher circulating forces. They are "short circuited" as you might describe it in illustrative symbols. Therefore they have inherent within them a power of automatic alarm, a warning signal, which unerringly operates to apprise them of approaching conflicts and unflinchingly keeps them sufficiently separated as not to interfere with their proper and effective functioning. They also possess inherent and automatic powers which detect and indicate the proximity of both the Inspired Trinity Spirits and the divine Thought Adjusters.

^{231.10 (257.5)} These messengers possess no power of personality extension or reproduction, but there is practically no work of the universes in which they cannot engage, and to which they cannot contribute something essential and helpful. Especially are they the great timesavers for those who are concerned in the administration of universe affairs; and they assist us all, from the highest to the lowest.

2. ASSIGNMENTS OF SOLITARY MESSENGERS

^{232.1 (257.6)} Solitary Messengers are not permanently attached to any individual or group of celestial personalities. They are on duty, always by assignment, and during such service they work under the immediate supervision of those who direct

آنها در میان خود هیچ نوع سازمان یا دولتی ندارند؛ آنها پیام‌آوران منفرد هستند.

پیام‌آوران منفرد توسط روح بیکران به هفت بخش زیرین خدمت گمارده می‌شوند:

- 1- پیام‌آوران تثلیث بهشت.
- 2- پیام‌آوران مدارهای هاونا.
- 3- پیام‌آوران ابرجهانها.
- 4- پیام‌آوران جهانهای محلی.
- 5- کاوشگران حاوی مأموریت هدایت نشده.
- 6- سفیران و فرستادگان حاوی مأموریت ویژه.
- 7- آشکار کنندگان حقیقت.

این پیام‌آوران روحی از یک نوع خدمت به نوع دیگر از هر جهت قابل تعویض هستند؛ چنین جا به جاییهایی دائماً به وقوع می‌پیوندند. هیچ رشته جداگانه از پیام‌آوران منفرد وجود ندارد؛ آنها از نظر معنوی شبیه هم هستند و از هر جهت برابرند. در حالی که آنها به طور کلی با شماره مشخص می‌شوند، برای روح بیکران با نامهای شخصی شناخته می‌شوند. آنها برای باقی ما با نام یا شماره که مشخص کننده مأموریت جاری آنها است شناخته می‌شوند.

1- پیام‌آوران تثلیث بهشت. من اجازه ندارم چیز زیادی را از کار آن گروه از پیام‌آوران که به تثلیث تخصیص یافته‌اند آشکار سازم. آنها خادمان مورد اعتماد و سری الوهیتها هستند، و هنگامی که پیامهای ویژه‌ای که در بر گیرنده سیاستهای آشکار ناشده و رویکرد آینده خدایان می‌باشد به آنان سپرده می‌شود، هرگز دانسته نشده است که آنها رازی را فاش کنند یا نسبت به اعتمادی که به رسته آنان شده خیانت ورزند. و تمامی این امر در این رابطه نقل نمی‌شود که نسبت به کمال آنها خودستایی شود، بلکه به این اشاره شود که الوهیتها می‌توانند موجوداتی کامل بیافرینند و چنین می‌کنند.

سردرگمی و آشفتگی یورنشیا نشانگر این نیست که حکمرانان بهشت فاقد علاقه یا توانایی برای مدیریت متفاوت امور هستند. آفرینندگان برای این که یورنشیا را یک بهشت راستین سازند از قدرت کامل برخوردارند، اما چنین عدنی به پیدایش آن کاراکترهای قوی، و الامنش، و با تجربه‌ای که خدایان با اطمینان بسیار از میان سندانهای ضرورت و چکشهای اندوه در کره شما شکل می‌دهند کمک نمی‌کند. اضطرابها و محتلهای شما، مصائب و ناامیدیهای شما، درست همانقدر بخشی از طرح الهی در کره شما هستند که کمال بدیع و انطباق بیکران تمامی چیزها با مقصود عالی‌شان در کرات جهان مرکزی و کامل می‌باشند.

2- پیام‌آوران مدارهای هاونا. شما در سراسر دوران فراز یابنده به گونه‌ای مبهم ولی به طور فزاینده قادر خواهید بود که به حضور پیام‌آوران منفرد پی ببرید،

the realms of their attachment. Among themselves they have neither organization nor government of any kind; they are *Solitary Messengers*.

2322 (288.1) Solitary Messengers are assigned by the Infinite Spirit to the following seven divisions of service:

- 2323 (288.2) 1. Messengers of the Paradise Trinity.
- 2324 (288.3) 2. Messengers of the Havona Circuits.
- 2325 (288.4) 3. Messengers of the Superuniverses.
- 2326 (288.5) 4. Messengers of the Local Universes.
- 2327 (288.6) 5. Explorers of Undirected Assignment.
- 2328 (288.7) 6. Ambassadors and Emissaries of Special Assignment.
- 2329 (288.8) 7. Revelators of Truth.

23210 (288.9) These spirit messengers are in every sense interchangeable from one type of service to another; such transfers are constantly taking place. There are no separate orders of Solitary Messengers; they are spiritually alike and in every sense equal. While they are generally designated by number, they are known to the Infinite Spirit by personal names. They are known to the rest of us by the name or number designative of their current assignment.

23211 (288.10) 1. *Messengers of the Paradise Trinity.* I am not permitted to reveal much of the work of the group of messengers assigned to the Trinity. They are the trusted and secret servants of the Deities, and when intrusted with special messages which involve the unrevealed policies and future conduct of the Gods, they have never been known to divulge a secret or betray the confidence reposed in their order. And all this is related in this connection, not to appear boastful of their perfection, but rather to point out that the Deities can and do create *perfect beings*.

23212 (288.11) The confusion and turmoil of Urantia do not signify that the Paradise Rulers lack either interest or ability to manage affairs differently. The Creators are possessed of full power to make Urantia a veritable paradise, but such an Eden would not contribute to the development of those strong, noble, and experienced characters which the Gods are so surely forging out on your world between the anvils of necessity and the hammers of anguish. Your anxieties and sorrows, your trials and disappointments, are just as much a part of the divine plan on your sphere as are the exquisite perfection and infinite adaptation of all things to their supreme purpose on the worlds of the central and perfect universe.

23213 (288.12) 2. *Messengers of the Havona Circuits.* Throughout the ascendant career you will be vaguely, but increasingly, able to detect the presence of the Solitary Messengers, but not until

اما تا وقتی که به هاونا نرسید، آنها را به گونه‌ای خطانپذیر نخواهید شناخت. اولین پیام‌آورانی که شما به طور رو در رو خواهید دید پیام‌آوران مدارهای هاونا خواهند بود.

پیام‌آوران منفرد از روابط ویژه‌ای با بومیان کرات هاونا برخوردار هستند. این پیام‌آوران، که در هنگام ارتباط با یکدیگر از نظر کارکردی بسیار در محدودیت قرار دارند، می‌توانند رابطه‌ای بسیار نزدیک و شخصی با بومیان هاونا برقرار کنند و چنین می‌کنند. اما کاملاً غیرممکن است که خرسندیهای عالی را که به دنبال تماس اذهان این موجودات الهی کامل با ارواح چنین شخصیت‌های نزدیک به متعال حاصل می‌شود به اذهان بشری انتقال داد.

3- پیام‌آوران ابرجهانها. قدمای ایامها، آن شخصیت‌هایی که از منشأ تثلیث برخوردارند و مسئولیت سرنوشت هفت ابرجهان را به عهده دارند، آن سه موجود برخوردار از قدرت الهی و خرد اداری، به وفور از پیام‌آوران منفرد برخوردار شده‌اند. فقط از طریق این رسته از پیام‌آوران است که حکمرانان سه‌گانه یک ابرجهان می‌توانند به طور مستقیم و شخصاً با حکمرانان ابرجهان دیگر ارتباط برقرار کنند. احتمالاً به جز ارواح الهام یافته تثلیث، پیام‌آوران منفرد تنها نوع آماده موجودات روحی هوشمند هستند که می‌توانند از ستاد مرکزی یک ابرجهان به ستاد مرکزی ابرجهان دیگر مستقیماً اعزام گردند. کلیه شخصیت‌های دیگر باید از طریق هاونا و کرات اجرایی ارواح استاد به چنین سفرهایی دست زنند.

برخی از انواع اطلاعات وجود دارند که نمی‌شود از طریق پیام‌آوران جاذبه، بازتاب، یا پخش خبری به دست آیند. و هنگامی که قدمای ایامها با قطعیت این چیزها را بدانند باید یک پیام‌آور منفرد به منبع خبر اعزام دارند. منتها پیش از وجود حیات در یورشیا پیام‌آوری که اکنون با من مرتبط است از یوورسا به مأموریتی در جهان مرکزی گمارده شد. او برای تقریباً یک میلیون سال از فراخوانیهای اروانتان غایب بود اما در موعد مناسب با اطلاعات درخواست شده بازگشت.

هیچ محدودیتی برای خدمت پیام‌آوران منفرد در ابرجهانها وجود ندارد؛ آنها می‌توانند به عنوان مجریان دادگاههای بالا-پا به عنوان گردآوری کنندگان اطلاعات برای سعادت عالم عمل کنند. از میان کلیه ابر آفرینشها، آنها از همه بیشتر از خدمت در اروانتان شادمان هستند زیرا در اینجا نیاز از همه بیشتر است و فرصتها برای تلاش قهرمانانه به اندازه زیاد افزایش یافته است. در قلمروهای نیازمندتر ما همگی از خشنودی نسبت یک کارکرد سرشارتر لذت می‌بریم.

4- پیام‌آوران جهانهای محلی. در خدمات یک جهان محلی هیچ حدی در کارکرد پیام‌آوران منفرد وجود ندارد. آنها آشکار کنندگان وفادار انگیزه‌ها و هدف روح مادر جهان محلی هستند، گر چه کاملاً تحت حوزه اختیار پسر حکمران استاد قرار دارند. و این امر در مورد کلیه پیام‌آورانی که در یک جهان محلی عمل می‌کنند صدق می‌کند، چه آنها مستقیماً از ستاد مرکزی جهان سفر کنند، یا موقتاً در ارتباط با پدران کوبکه، حکمرانان سیستم، یا پرنسهای سیاره‌ای عمل کنند. پیش از تمرکز کامل قدرت

you reach Havona will you recognize them unmistakably. The first of the messengers you will see face to face will be those of the Havona circuits.

23214 (258.13) Solitary Messengers enjoy special relations with the natives of the Havona worlds. These messengers, who are so functionally handicapped when associating with one another, can and do have a very close and personal communion with the Havona natives. But it is quite impossible to convey to human minds the supreme satisfactions consequent upon the contact of the minds of these divinely perfect beings with the spirits of such near-transcendent personalities.

23215 (258.1) 3. *Messengers of the Superuniverses.* The Ancients of Days, those personalities of Trinity origin who preside over the destinies of the seven superuniverses, those trios of divine power and administrative wisdom, are bountifully supplied with Solitary Messengers. It is only through this order of messengers that the triune rulers of one superuniverse can directly and personally communicate with the rulers of another. Solitary Messengers are the only available type of spirit intelligence — aside, possibly, from the Inspired Trinity Spirits — that can be dispatched from the headquarters of one superuniverse directly to the headquarters of another. All other personalities must make such excursions by way of Havona and the executive worlds of the Master Spirits.

23216 (258.2) There are some kinds of information which cannot be obtained either by Gravity Messengers, reflectivity, or broadcast. And when the Ancients of Days would certainly know these things, they must dispatch a Solitary Messenger to the source of knowledge. Long before the presence of life on Urantia the messenger now associated with me was assigned on a mission out of Uversa to the central universe — was absent from the roll calls of Orvonton for almost a million years but returned in due time with the desired information.

23217 (258.3) There is no limitation upon the service of Solitary Messengers in the superuniverses; they may function as executioners of the high tribunals or as intelligence gatherers for the good of the realm. Of all the supercreations they most delight to serve in Orvonton because here the need is greatest and the opportunities for heroic effort are greatly multiplied. In the more needy realms we all enjoy the satisfaction of a more replete function.

23218 (258.4) 4. *Messengers of the Local Universes.* In the services of a local universe there is no limit upon the functioning of the Solitary Messengers. They are the faithful revealers of the motives and intent of the local universe Mother Spirit, although they are under the full jurisdiction of the reigning Master Son. And this is true of all messengers operating in a local universe, whether they are traveling out directly from universe headquarters, or

در دستان یک پسر آفریننده در هنگام ارتقاء او به عنوان حکمران مطلق جهانش، این پیام‌آوران جهانی محلی تحت سرپرستی کلی قدمای ایامها عمل می‌کنند و در برابر نماینده مقیمشان، اتحاد ایامها، به طور بلافصل مسئول هستند.

5- کاوشگران حاوی مأموریت هدایت نشده. هنگامی که سپاه ذخیره پیام‌آوران منفرد بیش از حد عضوگیری می‌شود، از یکی از هفت مدیر عالی نیرو برای داوطلبان کاوشگری یک فراخوانی صادر می‌شود؛ و هیچگاه کمبود داوطلب وجود ندارد، زیرا آنها از اعزام شدن به صورت کاوشگران آزاد و بدون محدودیت شادمان می‌شوند، تا شور و شعف یافتن هسته‌های سازمان دهنده کرات و جهانی‌های جدید را تجربه کنند.

آنها اعزام می‌شوند تا نشانه‌هایی را که توسط اندیشمندان فضایی قلمروها فراهم شده بررسی کنند. بدون شک الوهیت‌های بهشت از وجود این سیستم‌های کشف ناشده انرژی فضا مطلع هستند، اما هرگز چنین اطلاعاتی را فاش نمی‌سازند. اگر پیام‌آوران منفرد این مراکز جدید سازمان دهنده انرژی را کشف و نقشه برداری نمی‌کردند، چنین پدیده‌هایی حتی از دید موجودات هوشمند قلمروهای مجاور مدتها مخفی باقی می‌ماند. پیام‌آوران منفرد به عنوان یک طبقه نسبت به جاذبه بسیار حساس هستند؛ از این رو آنها گاهی اوقات می‌توانند وجود محتمل سیارات بسیار کوچک تاریک را کشف کنند، همان کراتی که برای آزمایشات حیات به بهترین نحو انطباق یافته‌اند.

این کاوشگران پیام‌آور حاوی مأموریت هدایت نشده در جهان بنیادین گشت می‌زنند. آنها در گروه‌های کاوشگر اعزامی دائماً به مناطق نقشه برداری نشده تمامی فضای بیرونی می‌روند. بخش عمده اطلاعاتی را که ما پیرامون رخدادهای قلمروهای فضای بیرونی داریم مدیون اکتشافات پیام‌آوران منفرد هستیم که اغلب با ستاره شناسان آسمانی کار و مطالعه می‌کنند.

6- سفیران و فرستادگان حاوی مأموریت ویژه. جهانی‌های محلی که در محدوده یک ابرجهان واقع شده‌اند معمولاً سفیرانی را که از رسته‌های بومی فرزندی‌شان انتخاب شده‌اند مبادله می‌کنند. اما برای اجتناب از تأخیر، مکرراً از پیام‌آوران منفرد تقاضا می‌شود که به عنوان سفیر از یک آفرینش محلی به دیگری بروند تا یک قلمرو را برای دیگری نمایندگی و تفسیر کنند. برای مثال: هنگامی که یک قلمرو به تازگی مسکونی شده کشف می‌شود، ممکن است معلوم شود آنقدر در فضای دور دستی قرار دارد که پیش از آن که یک سفیر در پوشش سرافیمی قرار گرفته بتواند به این جهان بسیار دور برسد مدت زمانی طولانی سپری خواهد شد. یک موجود در پوشش سرافیمی قرار گرفته ممکن نیست بتواند از سرعت 558,840 مایل یورنشیا در یک ثانیه به وقت شما فراتر رود. ستارگان حجیم، جریانات مخالف، و کج راهها، و نیز جاذبه‌های مجاور همگی متمایل به کند کردن چنین سرعتی هستند، طوری که در یک سفر طولانی حد متوسط سرعت به حدود 550,000 مایل در ثانیه خواهد رسید.

whether they are acting temporarily in liaison with Constellation Fathers, System Sovereigns, or Planetary Princes. Before the concentration of all power in the hands of a Creator Son at the time of his elevation as sovereign ruler of his universe, these messengers of the local universes function under the general direction of the Ancients of Days and are immediately responsible to their resident representative, the Union of Days.

23219 (232.9) 5. Explorers of Undirected Assignment.

When the reserve corps of the Solitary Messengers is overrecruited, there issues from one of the Seven Supreme Power Directors a call for exploration volunteers; and there is never a lack of volunteers, for they delight to be dispatched as free and untrammelled explorers, to experience the thrill of finding the organizing nucleuses of new worlds and universes.

23220 (232.6) They go forth to investigate the clues furnished by the space contemplators of the realms. Undoubtedly the Paradise Deities know of the existence of these undiscovered energy systems of space, but they never divulge such information. If the Solitary Messengers did not explore and chart these newly organizing energy centers, such phenomena would long remain unnoticed even by the intelligences of adjacent realms. Solitary Messengers, as a class, are highly sensitive to gravity; accordingly they can sometimes detect the probable presence of very small dark planets, the very worlds which are best adapted to life experiments.

23221 (260.1) These messenger-explorers of undirected assignment patrol the master universe. They are constantly out on exploring expeditions to the uncharted regions of all outer space. Very much of the information which we possess of transactions in the realms of outer space, we owe to the explorations of the Solitary Messengers as they often work and study with the celestial astronomers.

23222 (260.2) 6. Ambassadors and Emissaries of Special Assignment. Local universes situated within the same superuniverse customarily exchange ambassadors selected from their native orders of sonship. But to avoid delay, Solitary Messengers are frequently asked to go as ambassadors from one local creation to another, to represent and interpret one realm to another. For example: When a newly inhabited realm is discovered, it may prove to be so remote in space that a long time will pass before an enseraphimed ambassador can reach this far-distant universe. An enseraphimed being cannot possibly exceed the velocity of 558,840 Urantia miles in one second of your time. Massive stars, crosscurrents, and detours, as well as attraction tangents, will all tend to retard such speed so that on a long journey the velocity will average about 550,000 miles per second.

هنگامی که مشخص می‌شود که یک سفیر بومی برای رسیدن به یک جهان محلی بسیار دور به صدها سال نیاز خواهد داشت، اغلب از یک پیام‌آور منفرد تقاضا می‌شود که بلافاصله رهسپار آنجا شود تا به عنوان سفیر موقت عمل نماید. پیام‌آوران منفرد می‌توانند در وقتی بسیار کوتاه بروند، نه مستقل از زمان و فضا همچون پیام‌آوران جاذبه، بلکه نزدیک به آن. آنها همچنین به عنوان فرستادگان حاوی مأموریت ویژه در شرایط دیگر خدمت می‌کنند.

7- آشکار کنندگان حقیقت. پیام‌آوران منفرد به مأموریت آشکار سازی حقیقت به عنوان بالاترین امانت رسته خود می‌نگرند. و آنها از ابرجهانها تا تک تک سیارات فضا گهگاه در این ظرفیت عمل می‌کنند. آنها مکرراً به کمیسیونهایی وصل می‌شوند که برای بسط آشکار سازی حقیقت برای کرات و سیستمها فرستاده می‌شوند.

3- خدمات پیام‌آوران منفرد در زمان و فضا

هنگامی که استفاده از سرویس پخش یا مکانیسم بازتاب صلاح نیست، پیام‌آوران منفرد بالاترین نوع شخصیت کامل و مطمئن هستند که برای انتقال سریع پیامهای مهم و اضطراری در تمامی قلمروها موجود است. آنها در تنوع بی‌پایانی از مأموریتها برای کمک به موجودات روحی و مادی قلمروها خدمت می‌کنند، به ویژه در جایی که عنصر زمان مطرح است. از میان کلیه رسته‌هایی که به خدمات حوزه‌های ابرجهان گمارده شده‌اند، آنها بالاترین و همه فن حریفترین موجودات شخصیت یافته هستند که می‌توانند به مقابله جویی با زمان و فضا بسیار نزدیک شوند.

برای جهان روحهایی به طور کامل تأمین شده است که از جاذبه برای مقاصد انتقال استفاده می‌کنند؛ آنها می‌توانند هر زمان به هر جا بروند — بی‌درنگ — اما آنها شخص نیستند. برخی دیگر از رهنوردان جاذبه‌ای موجودات شخصی هستند، مثل پیام‌آوران جاذبه و ثبت کنندگان فرازنده، اما آنها برای سرپرستان ابرجهان و جهان محلی فراهم نیستند. کرات مملو از فرشتگان و انسانها و سایر موجودات بسیار شخصی هستند، اما آنها به واسطه زمان و فضا در محدودیت قرار دارند: حد سرعت برای بیشتر موجودات در پوشش سرافیمی قرار نگرفته 186,280 مایل در ثانیه به وقت شما در کره شما است. مخلوقات بینابینی و برخی دیگران می‌توانند به دو برابر این سرعت — 372,560 مایل در ثانیه — دست یابند، و اغلب چنین می‌کنند، در حالی که سرافیمها و دیگران می‌توانند فضا را در سه برابر این سرعت، در حدود 558,840 مایل در ثانیه ببیمایند. با این وجود هیچ شخصیت انتقالی یا پیام‌آوری وجود ندارد که میان سرعتهای آنی پیمایشگران جاذبه و سرعتهای نسبتاً آهسته سرافیمها عمل نماید، به جز پیام‌آوران منفرد.

از این رو پیام‌آوران منفرد به طور کلی برای اعزام و سرویس در آن وضعیتهایی به کار گرفته می‌شوند که برای موفقیت در مأموریت شخصیت ضروری است، و

23223 (260.3) When it develops that it will require hundreds of years for a native ambassador to reach a far-distant local universe, a Solitary Messenger is often asked to proceed there immediately to act as ambassador ad interim. Solitary Messengers can go in very short order, not independently of time and space as do the Gravity Messengers, but nearly so. They also serve in other circumstances as emissaries of special assignment.

23224 (260.4) 7. *Revelators of Truth.* The Solitary Messengers regard the assignment to reveal truth as the highest trust of their order. And they function ever and anon in this capacity, from the superuniverses to the individual planets of space. They are frequently attached to commissions which are sent to enlarge the revelation of truth to the worlds and systems.

3. TIME AND SPACE SERVICES OF SOLITARY MESSENGERS

23231 (260.5) The Solitary Messengers are the highest type of perfect and confidential personality available in all realms for the quick transmission of important and urgent messages when it is inexpedient to utilize either the broadcast service or the reflectivity mechanism. They serve in an endless variety of assignments, helping out the spiritual and material beings of the realms, particularly where the element of time is involved. Of all orders assigned to the services of the superuniverse domains, they are the highest and most versatile personalized beings who can come so near to defying time and space.

23232 (260.6) The universe is well supplied with spirits who utilize gravity for purposes of transit; they can go anywhere any time — instanter — but they are not persons. Certain other gravity traversers are personal beings, such as Gravity Messengers and Transcendental Recorders, but they are not available to the super- and the local universe administrators. The worlds teem with angels and men and other highly personal beings, but they are handicapped by time and space: The limit of velocity for most nonenseraphimed beings is 186,280 miles of your world per second of your time; the midway creatures and certain others can, often do, attain double velocity — 372,560 miles per second — while the seraphim and others can traverse space at triple velocity, about 558,840 miles per second. There are, however, no transit or messenger personalities who function between the instantaneous velocities of the gravity traversers and the comparatively slow speeds of the seraphim, except the Solitary Messengers.

23233 (261.1) Solitary Messengers are, therefore, generally used for dispatch and service in those situations where personality is essential to the achievement of the assignment, and where it is

اجتناب از اتلاف وقت، که موجب فرستادن هر نوع فوراً آماده دیگر پیام‌آور شخصی می‌شود، مطلوب است. آنها تنها موجودات قطعاً شخصی شده‌ای هستند که می‌توانند با جریانات ترکیبی جهانی جهان بزرگ هماهنگ شوند. سرعت آنها در پیمایش فضا بسته به تنوع زیادی از تأثیرات مختل‌کننده متغیر است، اما سابقه کار نشان می‌دهد که پیام‌آور همکار من در سفر برای انجام این مأموریت با سرعت 841,621,642,000 مایل شما در ثانیه به وقت شما پیش رفت.

این کاملاً فراتر از توان من است که برای نوع مادی ذهن توضیح دهم که چگونه یک روح می‌تواند یک شخص واقعی باشد و در همان حال فضا را با چنین سرعت‌های خارق‌العاده‌ای ببیماید. اما همین پیام‌آور منفرّد در واقع با این سرعت‌های غیرقابل فهم به یورشیا رفت و آمد می‌کنند. به راستی اگر به واسطه این واقعیت نبود تمامی نظام مدیریت جهانی از عنصر شخصی خود به اندازه زیاد محروم می‌گشت.

پیام‌آوران منفرّد قادرند در سراسر مناطق دور دست فضا به عنوان خطوط اضطراری ارتباطی، قلمروهایی که در محدوده مدارهای تثبیت شده جهان بزرگ نیستند، عمل نمایند. آنطور که ستاره شناسان یورشیا مسافتهای نجومی را تخمین می‌زنند، چنین می‌شود که یک پیام‌آور، هنگامی که اینطور عمل می‌نماید، می‌تواند یک پیام را به یک پیام‌آور همتا که در حدود یکصد سال نوری با وی فاصله دارد انتقال دهد یا یک ارتعاش را از میان فضا به او بفرستد.

از میان هزاران موجود که در اداره امور ابرجهان با ما همکاری می‌کنند، هیچیک در زمینه کمک عملی و باری در صرفه جویی وقت مهمتر نیستند. در جهانهای فضا ما باید محدودیتهای زمان را به حساب آوریم؛ از این رو سرویس پیام‌آوران منفرّد که به وسیله امتیازات شخصی ارتباطیشان تا اندازه‌ای مستقل از فضا هستند، و به واسطه سرعت‌های خارق‌العاده انتقالی خود تقریباً مستقل از زمان هستند، بسیار ارزشمند است.

من قادر نیستم برای انسانهای یورشیا توضیح دهم که چگونه پیام‌آوران منفرّد می‌توانند بدون شکل باشند و با این وجود از شخصیت‌های واقعی و مشخص برخوردار باشند. اگر چه آنها بدون آن شکلی هستند که به طور طبیعی با شخصیت مرتبط است، از یک حضور روحی برخوردارند که برای تمامی انواع بالاتر موجودات روحی قابل تشخیص است. پیام‌آوران منفرّد تنها طبقه از موجودات هستند که به نظر می‌رسد تقریباً از کلیه مزیت‌های یک روح بدون شکل که با کلیه امتیازات یک شخصیت تمام عیار همراه است برخوردار باشند. آنها اشخاص حقیقی هستند، و با این وجود تقریباً از کلیه ویژگیهای تجلی غیرشخصی روحی برخوردار هستند.

در هفت ابرجهان معمولاً — اما نه همیشه — هر چیز که به افزودن رهایی هر مخلوق از محدودیتهای زمان و فضا تمایل دارد به همان نسبت امتیازات شخصیتی را کاهش می‌دهد. پیام‌آوران منفرّد نسبت به این قانون کلی یک استثنا هستند. آنها در فعالیتهای خود در

desired to avoid the loss of time which would be occasioned by the sending of any other readily available type of personal messenger. They are the only definitely personalized beings who can synchronize with the combined universal currents of the grand universe. Their velocity in traversing space is variable, depending on a great variety of interfering influences, but the record shows that on the journey to fulfill this mission my associate messenger proceeded at the rate of 841,621,642,000 of your miles per second of your time.

23:34 (261:2) It is wholly beyond my ability to explain to the material type of mind how a spirit can be a real person and at the same time traverse space at such tremendous velocities. But these very Solitary Messengers actually come to, and go from, Urantia at these incomprehensible speeds; indeed, the whole economy of universal administration would be largely deprived of its personal element were this not a fact.

23:35 (261:3) The Solitary Messengers are able to function as emergency lines of communication throughout remote space regions, realms not embraced within the established circuits of the grand universe. It develops that one messenger, when so functioning, can transmit a message or send an impulse through space to a fellow messenger about one hundred light-years away as Urantia astronomers estimate stellar distances.

23:36 (261:4) Of the myriads of beings who co-operate with us in the conduct of the affairs of the superuniverse, none are more important in practical helpfulness and timesaving assistance. In the universes of space we must reckon with the handicaps of time; hence the great service of the Solitary Messengers, who, by means of their personal prerogatives of communication, are somewhat independent of space and, by virtue of their tremendous transit velocities, are so nearly independent of time.

23:37 (261:5) I am at a loss to explain to Urantia mortals how the Solitary Messengers can be without form and yet possess real and definite personalities. Although they are without that form which would naturally be associated with personality, they do possess a spirit presence which is discernible by all higher types of spirit beings. The Solitary Messengers are the only class of beings who seem to be possessed of well-nigh all the advantages of a formless spirit coupled with all the prerogatives of a full-fledged personality. They are true persons, yet endowed with nearly all of the attributes of impersonal spirit manifestation.

23:38 (261:6) In the seven superuniverses, ordinarily — but not always — everything which tends to increase any creature's liberation from the handicaps of time and space proportionately diminishes personality prerogatives. Solitary

کاربرد هر یک و کلیه راههای نامحدود تجلی روحی، سرویس الهی، کارکرد شخصی، و ارتباط کیهانی تقریباً محدودیتی ندارند. اگر شما می‌توانستید این موجودات خارق‌العاده را با دیدگاه تجربی من در اداره جهان نظاره کنید، درک می‌کردید که اگر به خاطر همکاری متنوع آنها نبود چقدر هماهنگی امور ابرجهان دشوار می‌بود.

صرف نظر از این که چقدر جهان بسط یابد، احتمالاً هیچ پیام‌آور منفرد دیگری هیچگاه آفریده نخواهد شد. به تدریج که جهانها رشد می‌کنند، باید کار بسط یافته مدیریت توسط انواع دیگر خادمان روحی و به وسیله آن موجوداتی که منشأ در این آفرینشهای جدید دارند، مثل مخلوقات پسران خود مختار و ارواح مادر جهان محلی، به طور فزاینده به عهده گرفته شود.

4- کارکرد ویژه پیام‌آوران منفرد

به نظر می‌رسد پیام‌آوران منفرد برای تمامی انواع موجودات روحی هماهنگ کنندگان شخصیتها باشند. کارکرد آنها کمک می‌کند که کلیه شخصیتهای دنیای پنهان روحی همگن شوند. آنها به توسعه یک خود آگاهی برخوردار از هویت گروهی در کلیه موجودات روحی به قدر زیادی کمک می‌کنند. هر نوع موجود روحی توسط گروههای ویژه پیام‌آوران منفرد که برای فهم و ایجاد رابطه برادری با کلیه سایر انواع و رسته‌های به هر حال نامشابه توان چنین موجوداتی را شکوفا می‌کنند مورد خدمت واقع می‌شود.

پیام‌آوران منفرد چنان توانایی شگفت‌انگیزی برای هماهنگی کلیه انواع و اقسام شخصیتهای متناهی — حتی برقراری تماس با نظام ایسوناویت فوق کنترل کنندگان جهان بنیادین — نشان می‌دهند که برخی از ما چنین می‌پنداریم که آفرینش این پیام‌آوران توسط روح بیکران با اعطای ذهن متعال - غائی توسط عامل مشترک به طریقی مربوط است.

هنگامی که یک پایانمند و یک شهروند بهشت در تثلیث دادن یک "فرزند زمان و ابدیت" با یکدیگر همکاری می‌کنند — کارکردی که شامل پتانسیلهای آشکار ناشده ذهنی متعال - غائی می‌باشد — و هنگامی که چنین شخصیت طبقه بندی نشده به وایسجرینگتون اعزام می‌شود، یک پیام‌آور منفرد (یک پیامد شخصیتی مورد گمان نسبت به اعطای چنین ذهن ربانی) همیشه به عنوان نگاهبان - یار به چنین پسر مخلوق - تثلیث یافته گمارده می‌شود. این پیام‌آور پسر جدید سرنوشت را به کره مأموریتش همراهی می‌کند و دیگر هیچگاه وایسجرینگتون را ترک نمی‌کند. هنگامی که یک پیام‌آور منفرد بدین نحو به سرنوشت یک فرزند زمان و ابدیت وصل می‌شود، برای ابد به سرپرستی یگانه آرشیکتهای جهان بنیادین انتقال می‌یابد. ما نمی‌دانیم که آینده چنین ارتباط خارق‌العاده چه می‌تواند باشد. این شراکتهای شخصیتهای بی‌نظیر برای اعصار به گرد آمدن در وایسجرینگتون ادامه داده‌اند، اما حتی یک زوج تنها نیز از آنجا تاکنون بیرون نرفته است.

Messengers are an exception to this general law. They are in their activities all but unrestricted in the utilization of any and all of the limitless avenues of spiritual expression, divine service, personal ministry, and cosmic communication. If you could view these extraordinary beings in the light of my experience in universe administration, you would comprehend how difficult it would be to co-ordinate superuniverse affairs were it not for their versatile co-operation.

23:39 (262:1) No matter how much the universe may enlarge, no more Solitary Messengers will probably ever be created. As the universes grow, the expanded work of administration must be increasingly borne by other types of spirit ministers and by those beings who take origin in these new creations, such as the creatures of the Sovereign Sons and the local universe Mother Spirits.

4. SPECIAL MINISTRY OF SOLITARY MESSENGERS

23:41 (262:2) The Solitary Messengers seem to be personality co-ordinators for all types of spirit beings. Their ministry helps to make all the personalities of the far-flung spiritual world akin. They contribute much to the development, in all spirit beings, of a consciousness of group identity. Every type of spirit being is served by special groups of Solitary Messengers who foster the ability of such beings to understand and fraternize with all other types and orders, however dissimilar.

23:42 (262:3) The Solitary Messengers demonstrate such an amazing ability to co-ordinate all types and orders of finite personality — even to make contact with the absonite regime of the master universe overcontrollers — that some of us postulate that the creation of these messengers by the Infinite Spirit is in some manner related to the Conjoint Actor's bestowal of Supreme-Ultimate Mind.

23:43 (262:4) When a finaliter and a Paradise Citizen co-operate in the trinitization of a "child of time and eternity" — a transaction involving the unrevealed mind potentials of the Supreme-Ultimate — and when such an unclassified personality is dispatched to Vicegerington, a Solitary Messenger (a conjectured personality repercussion of the bestowal of such deity mind) is always assigned as guardian-companion to such a creature-trinitized son. This messenger accompanies the new son of destiny to the world of his assignment and nevermore leaves Vicegerington. When thus attached to the destinies of a child of time and eternity, a Solitary Messenger is forever transferred to the sole supervision of the Architects of the Master Universe. What the future of such an extraordinary association may be, we do not know. For ages these partnerships of unique personalities

تعداد پیام‌آوران منفرد ثابت است، اما تثلیث یافتگی پسران سرنوشت ظاهراً یک تکنیک نامحدود است. از آنجا که یک پیام‌آور منفرد به هر پسر تثلیث یافته سرنوشت وصل است، برای ما به نظر می‌رسد که زمانی در آینده دور اندوخته پیام‌آوران به پایان خواهد رسید. چه کسی کار آنها را در جهان بزرگ به عهده خواهد گرفت؟ آیا سرویس آنها به واسطه یک رخداد جدید در میان ارواح الهام یافته تثلیث به عهده گرفته خواهد شد؟ آیا جهان بزرگ در یک دوره دور بیشتر تقریباً توسط موجودات تثلیث منشأ اداره خواهد شد، حال آن که مخلوقات تک منشأ و دوگانه منشأ به قلمروهای فضای بیرونی تغییر مکان خواهند داد؟ اگر پیام‌آوران به سرویس سابق خود باز گردند، آیا این پسران سرنوشت آنها را همراهی خواهند کرد؟ آیا هنگامی که اندوخته پیام‌آوران منفرد به صورت نگاهبانان - یاران این فرزندان سرنوشت جذب شد، تثلیث بابیه میان پایامندان و بهشتی - هاوانیها متوقف خواهد شد؟ آیا کلیه پیام‌آوران منفرد مؤثر ما در وایسجرینگتون متمرکز خواهند شد؟ آیا این شخصیت‌های خارق‌العاده روحی با این پسران تثلیث یافته سرنوشت آشکار نشده برای ابد مرتبط خواهند بود؟ ما به این واقعیت که این زوجیهایی که در وایسجرینگتون جمع می‌شوند تحت سرپرستی منحصر به فرد آن موجودات توانمند اسرارآمیز، ارشیتکتهای جهان بنیادین، قرار دارند چه اهمیتی باید بدهیم؟ ما این سؤالات و بسیاری سؤالات مشابه را از خود و از رسته‌های بیشمار دیگر از موجودات آسمانی می‌پرسیم، اما پاسخها را نمی‌دانیم.

این کارکرد، به همراه بسیاری رخدادهای مشابه در مدیریت جهان به گونه‌ای خطاناپذیر نشان می‌دهد که پرسنل جهان بزرگ، حتی پرسنل هاونا و بهشت، در هماهنگی با و در رابطه با تکامل عظیم انرژیها که اکنون در سرتاسر قلمروهای فضای بیرونی دارد صورت می‌گیرد دستخوش یک تجدید سازمان قطعی و مشخص هستند.

ما به این اعتقاد تمایل داریم که آینده جاودان شاهد پدیده‌های تکامل جهان خواهد بود که بسیار فراتر از تمامی آن چیزی خواهد بود که گذشته جاودان تجربه کرده است. و ما چنین ماجراهای خارق‌العاده‌ای را با اشتیاق بسیار و انتظار پیوسته فزاینده، حتی همچون شما، پیش بینی می‌کنیم.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی از یوورسا.]

have continued to forgather on Vicegerington, but not even a single pair has ever gone forth therefrom.

2344 (2625) Solitary Messengers are of stationary numbers, but the trinitization of the sons of destiny is apparently an unlimited technique. Since each trinitized son of destiny has assigned to him a Solitary Messenger, it appears to us that at some time in the remote future the supply of messengers will become exhausted. Who will take up their work in the grand universe? Will their service be assumed by some new development among the Inspired Trinity Spirits? Is the grand universe at some remote period going to be more nearly administered by Trinity-origin beings while the single- and dual-origin creatures move on into the realms of outer space? If the messengers return to their former service, will these sons of destiny accompany them? Will the trinitizations between finalizers and Paradise-Havoners cease when the supply of Solitary Messengers has been absorbed as guardian-companions of these sons of destiny? Are all our efficient Solitary Messengers going to be concentrated on Vicegerington? Are these extraordinary spirit personalities going to be eternally associated with these trinitized sons of unrevealed destiny? What significance should we attach to the fact that these couples forgathering on Vicegerington are under the exclusive direction of those mighty mystery beings, the Architects of the Master Universe? These and many similar questions we ask ourselves, and ask numerous other orders of celestial beings, but we do not know the answers.

2345 (2631) This transaction, together with many similar occurrences in universe administration, unmistakably indicates that the personnel of the grand universe, even that of Havona and Paradise, is undergoing a definite and certain reorganization in co-ordination with, and with reference to, the vast energy evolutions now taking place throughout the realms of outer space.

2346 (2632) We incline to the belief that the eternal future will witness phenomena of universe evolution which will far transcend all that the eternal past has experienced. And we anticipate such tremendous adventures, even as you should, with keen relish and ever-heightening expectation.

2347 (2633) [Presented by a Divine Counselor from Uversa.]

مقاله 24. شخصیت‌های بالاتر روح بیکران

025 ⇨

کتاب یورنشیا

023 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 24

شخصیت‌های بالاتر روح بیکران

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- سرپرستان مدار جهان
- 2- مدیران سرشماری
- 3- مددکاران شخصی روح بیکران
- 4- بازرسان دستیار
- 5- نگاهبانان مباشر
- 6- راهنمایان فارغ‌التحصیلی
- 7- منشأ راهنمایان فارغ‌التحصیلی

مقدمه مقاله

در یورسا ما کلیه شخصیت‌ها و موجودات آفریدگار مشترک را به سه بخش بزرگ تقسیم می‌کنیم: شخصیت‌های بالاتر روح بیکران، سپاهیان پیام‌آور فضا، و ارواح خادم زمان، آن موجودات روحی که درگیر آموزش و خدمت به مخلوقات دارای اراده طرح فرازگرایانه پیشرفت انسانی می‌باشند.

آن شخصیت‌های بالاتر روح بیکران که در این روایات ذکر می‌شوند در هفت بخش در سرتاسر جهان بزرگ عمل می‌کنند:

- 1- پیام‌آوران منفرد.
- 2- سرپرستان مدار جهان.
- 3- مدیران سرشماری.
- 4- مددکاران شخصی روح بیکران.
- 5- بازرسان دستیار.
- 6- نگاهبانان مباشر.
- 7- راهنمایان فارغ‌التحصیلی.

PAPER 24

HIGHER PERSONALITIES OF THE INFINITE SPIRIT

SECTIONS

Introduction

1. The Universe Circuit Supervisors
2. The Census Directors
3. Personal Aids of the Infinite Spirit
4. The Associate Inspectors
5. The Assigned Sentinels
6. The Graduate Guides
7. Origin of the Graduate Guides

INTRODUCTION

^{24:01 (264:1)} ON UVERSA we divide all personalities and entities of the Conjoint Creator into three grand divisions: the Higher Personalities of the Infinite Spirit, the Messenger Hosts of Space, and the Ministering Spirits of Time, those spirit beings who are concerned with teaching and ministering to the will creatures of the ascendant scheme of mortal progression.

^{24:02 (264:2)} Those Higher Personalities of the Infinite Spirit that find mention in these narratives function throughout the grand universe in seven divisions:

- ^{24:03 (264:3)} 1. Solitary Messengers.
- ^{24:04 (264:4)} 2. Universe Circuit Supervisors.
- ^{24:05 (264:5)} 3. Census Directors.
- ^{24:06 (264:6)} 4. Personal Aids of the Infinite Spirit.
- ^{24:07 (264:7)} 5. Associate Inspectors.
- ^{24:08 (264:8)} 6. Assigned Sentinels.
- ^{24:09 (264:9)} 7. Graduate Guides.

پیام‌آوران منفرد، سرپرستان مدار، مدیران سرشماری، و مددکاران شخصی با داشتن عطیای خارق‌العاده ضدجاذبه تعیین ویژگی می‌شوند. پیام‌آوران منفرد فاقد ستاد شناخته شده عمومی هستند؛ آنها در جهان جهانها گشت می‌زنند. ستاد مرکزی سرپرستان مدار جهان و مدیران سرشماری در پایتختهای ابرجهانها قرار دارد. مددکاران شخصی روح بیکران در جزیره مرکزی نور مستقر هستند. بازرسان دستیار و نگاهبانان مباشر به ترتیب در پایتختهای جهانهای محلی و در کلیه سیستمهای متشکل خود واقع شده‌اند. راهنمایان فارغ‌التحصیلی ساکن جهان هاونا هستند و در کلیه یک میلیارد کرات آن عمل می‌کنند. بیشتر این شخصیتها بالاتر در جهانهای محلی فراگاههایی دارند، اما آنها به حکومتهای قلمروهای تکاملی به طور ارگاتیک وصل نیستند.

از میان هفت طبقه‌ای که این گروه را تشکیل می‌دهند، فقط پیام‌آوران منفرد و شاید مددکاران شخصی جهان جهانها را درمی‌نورند. پیام‌آوران منفرد از بهشت به بیرون مورد مواجهه واقع می‌شوند: از میان قلمروهای هاونا تا پایتختهای ابرجهانها و از آنجا از میان ناحیه‌ها و جهانهای محلی، با بخشهای فرعی‌شان، و حتی تا کرات مسکونی. اگر چه پیام‌آوران منفرد به شخصیتهای بالاتر روح بیکران تعلق دارند، منشأ، طبیعت، و سرویس آنها در مقاله پیشین مورد بحث واقع شده است.

1- سرپرستان مدار جهان

ممکن است چنین به نظر رسد که جریانات عظیم نیرویی فضا و حوزه‌های انرژی روحی به طور اتوماتیک عمل می‌کنند؛ ممکن است به نظر رسد که آنها بدون مانع یا بازدارندگی عمل می‌کنند، اما اینطور نیست. کلیه این سیستمهای شگفت‌انگیز انرژی تحت کنترل هستند؛ آنها تحت سرپرستی هوشمند قرار دارند. سرپرستان مدار جهان با قلمروهای صرفاً فیزیکی با مادی انرژی — گستره مدیران نیروی جهان — کاری ندارند، بلکه با حوزه‌های انرژی نسبی روحی و با آن مدارهای تغییر و تبدیل یافته‌ای که برای حفظ موجودات بسیار توسعه یافته روحی و نوع مورانشیایی یا انتقالی مخلوقات هوشمند، هر دو، ضروری هستند. سرپرستان موجب به وجود آمدن حوزه‌های انرژی و فوق جوهر ربانیت نمی‌شوند، بلکه به طور کلی با کلیه قلمروهای بالاتر روحی زمان و ابدیت و با کلیه قلمروهای نسبی روحی که به حکومت اجزای تشکیل دهنده جهان بزرگ مربوط هستند سر و کار دارند. آنها تمامی چنین قلمروهای انرژی روحی را خارج از جزیره بهشت سرپرستی نموده و تحت کنترل در می‌آورند.

سرپرستان مدار جهان آفرینش منحصر به فرد روح بیکران هستند، و صرفاً به عنوان کارگزاران عامل مشترک عمل می‌کنند. آنها در چهار رشته زیرین برای خدمت شخصیت یافته‌اند:

240.10 (264.10) Solitary Messengers, Circuit Supervisors, Census Directors, and the Personal Aids are characterized by the possession of tremendous endowments of antigravity. The Solitary Messengers are without known general headquarters; they roam the universe of universes. The Universe Circuit Supervisors and the Census Directors maintain headquarters on the capitals of the superuniverses. The Personal Aids of the Infinite Spirit are stationed on the central Isle of Light. The Associate Inspectors and the Assigned Sentinels are respectively stationed on the capitals of the local universes and on the capitals of their component systems. The Graduate Guides are resident in the Havona universe and function on all its billion worlds. Most of these higher personalities have stations in the local universes, but they are not organically attached to the administrations of the evolutionary realms.

240.11 (264.11) Of the seven classes composing this group, only the Solitary Messengers and perhaps the Personal Aids range the universe of universes. Solitary Messengers are encountered from Paradise outward: through the Havona circuits to the superuniverse capitals and thence out through the sectors and local universes, with their subdivisions, and even to the inhabited worlds. Although Solitary Messengers belong to the Higher Personalities of the Infinite Spirit, their origin, nature, and service have been discussed in the preceding paper.

1. THE UNIVERSE CIRCUIT SUPERVISORS

241.1 (265.1) The vast power currents of space and the circuits of spirit energy may seem to operate automatically; they may appear to function without let or hindrance, but such is not the case. All these stupendous systems of energy are under control; they are subject to intelligent supervision. Universe Circuit Supervisors are concerned, not with the realms of purely physical or material energy — the domain of the Universe Power Directors — but with the circuits of relative spiritual energy and with those modified circuits which are essential to the maintenance of both the highly developed spiritual beings and the morontia or transition type of intelligent creatures. The supervisors do not give origin to circuits of energy and superessence of divinity, but in general they have to do with all higher spirit circuits of time and eternity and with all relative spirit circuits concerned in the administration of the component parts of the grand universe. They direct and manipulate all such spirit-energy circuits outside the Isle of Paradise.

241.2 (265.2) Universe Circuit Supervisors are the exclusive creation of the Infinite Spirit, and they function solely as the agents of the Conjoint Actor. They are personalized for service in the following

- 1- سرپرستان عالی مدار.
- 2- سرپرستان دستیار مدار.
- 3- سرپرستان دوم مدار.
- 4- سرپرستان سوم مدار.

تعداد سرپرستان عالی هاونا و سرپرستان دستیار هفت ابرجهان کامل است؛ هیچ تعداد بیشتری از این رسته‌ها آفریده نمی‌شوند. تعداد سرپرستان عالی هفت تن است و در کرات پیشگام هفت مدار هاونا استقرار یافته‌اند. مدارهای هفت ابرجهان تحت سرپرستی یک گروه شگفت‌انگیز از هفت سرپرست دستیار هستند که ستاد مرکزیشان در هفت کرات بهشتی روح بیکران، کرات هفت مدیر عالی اجرایی، قرار دارد. آنها از اینجا مدارهای ابرجهانهای فضا را سرپرستی و هدایت می‌کنند.

در این کرات بهشتی روح، هفت سرپرست دستیار مدار و اولین رسته از مراکز عالی نیرو ارتباطی را صورت می‌دهند که تحت سرپرستی مدیران عالی اجرایی به هماهنگی زیر بهشتی کلیه مدارهای مادی و روحی که به هفت ابرجهان راه می‌برند می‌انجامد.

سرپرستان دوم برای جهانهای محلی زمان و فضا در کرات ستاد مرکزی هر ابرجهان استقرار یافته‌اند. ناحیه‌های اصلی و فرعی بخشهای اداری ابردولتها هستند اما در این امور سرپرستی انرژی روحی درگیر نیستند. من نمی‌دانم چه تعداد سرپرست دوم مدار در جهان بزرگ وجود دارد، اما در یوورسا 84,691 تن از این موجودات وجود دارند. سرپرستان دوم هم اکنون در حال آفریده شدن هستند؛ آنها گهگاه در گروههای هفتاد نفره در کرات مدیران عالی اجرایی ظاهر می‌شوند. همینطور که ما ترتیب برقراری مدارهای جداگانه انرژی روحی و ارتباط نیرویی را برای جهانهای به تازگی در حال تکامل حوزه اختیارمان می‌دهیم آنها را با درخواست به دست می‌آوریم.

یک سرپرست سوم مدار در کره ستاد مرکزی هر جهان محلی عمل می‌کند. آفرینش این رسته، مثل سرپرستان دوم، مداوم است. آنها در گروههای هفتصد نفره آفریده می‌شوند. آنها توسط قدامی ایامها به جهانهای محلی گمارده می‌شوند.

سرپرستان مدار برای تکالیف مشخصشان آفریده می‌شوند، و در گروههای مأموریت اولیه خویش برای ابد خدمت می‌کنند. آنها به طور تناوبی برای خدمت تعویض نمی‌شوند و از این رو پیرامون مشکلاتی که در قلمروهای مأموریت آغازینشان یافت می‌شوند به یک مطالعه طولانی مدت دست می‌زنند. برای مثال: سرپرست سوم شماره 572,842 مدار از هنگام پیدایش آغازین جهان محلی شما در سلوینگتون عمل کرده است، و او عضوی از پرسنل شخصی میکائیل نبادان می‌باشد.

four orders:

24.1.3 (265.3) 1. Supreme Circuit Supervisors.

24.1.4 (265.4) 2. Associate Circuit Supervisors.

24.1.5 (265.5) 3. Secondary Circuit Supervisors.

24.1.6 (265.6) 4. Tertiary Circuit Supervisors.

24.1.7 (265.7) The supreme supervisors of Havona and the associate supervisors of the seven superuniverses are of completed numbers; no more of these orders are being created. The supreme supervisors are seven in number and are stationed on the pilot worlds of the seven Havona circuits. The circuits of the seven superuniverses are in the charge of a marvelous group of seven associate supervisors, who maintain headquarters on the seven Paradise spheres of the Infinite Spirit, the worlds of the Seven Supreme Executives. From here they supervise and direct the circuits of the superuniverses of space.

24.1.8 (265.8) On these Paradise spheres of the Spirit the seven associate circuit supervisors and the first order of the Supreme Power Centers effect a liaison which, under the direction of the Supreme Executives, results in the sub-Paradise co-ordination of all material and spiritual circuits passing out to the seven superuniverses.

24.1.9 (265.9) On the headquarters worlds of each superuniverse are stationed the secondary supervisors for the local universes of time and space. The major and minor sectors are administrative divisions of the supergovernments but are not concerned in these matters of spirit-energy supervision. I do not know how many secondary circuit supervisors there are in the grand universe, but on Uversa there are 84,691 of these beings. Secondary supervisors are being created right along; from time to time they appear in groups of seventy on the worlds of the Supreme Executives. We obtain them on requisition as we arrange for the establishment of separate circuits of spirit energy and liaison power to the newly evolving universes of our jurisdiction.

24.1.10 (265.10) A tertiary circuit supervisor functions on the headquarters world of every local universe. This order, like the secondary supervisors, is of continuous creation, being created in groups of seven hundred. They are assigned to the local universes by the Ancients of Days.

24.1.11 (265.11) Circuit supervisors are created for their specific tasks, and they eternally serve in the groups of their original assignment. They are not rotated in service and hence make an agelong study of the problems found in the realms of their original assignment. For example: Tertiary circuit supervisor number 572,842 has functioned on Salvington since the early concept of your local universe, and he is a member of the personal staff

سرپرستان مدار چه در جهانهای محلی عمل کنند و یا در جهانهای بالاتر، کلیه افراد مربوطه را در رابطه با کاربرد مدارهای مناسب برای رساندن کلیه پیامهای روحی و برای انتقال کلیه شخصیتها راهنمایی میکنند. این موجودات کارآمد در کارشان در زمینه سرپرستی مدار، تمامی عوامل، نیروها، و شخصیتها را در جهان جهانها به کار میگیرند. آنها "شخصیتهای بالای روحی" آشکار نشده "کنترل مدار" را به کار میگیرند و توسط کارکنان بیشماری که در بر گیرنده شخصیتهای روح بیکران هستند به گونه‌ای توانمند یاری میشوند. اگر پرنس سیاره‌ای یک کره تکاملی بر علیه پدر جهانی و پسر قائم مقام او شورش کند، آنها هستند که آن کره را منزوی میکنند. آنها قادرند هر کره‌ای را از نوع بالاتر روحی مدارهای مشخص جهان خارج سازند، اما نمیتوانند جریانات مادی مدیران نیرو را خنثی سازند.

سرپرستان مدار جهان تا اندازه‌ای همان رابطه را با مدارهای روحی دارند که مدیران نیروی جهان با مدارهای مادی دارا میباشند. این دو رسته مکمل هم هستند، و با هم سرپرستی کلیه مدارهای روحی و مادی را که توسط مخلوقات قابل کنترل و قابل دستکاری باشد به عهده دارند.

سرپرستان مدار نظارت مشخصی را پیرامون آن مدارهای ذهنی اعمال میکنند که به روح مربوطند، عمدتاً همانطور که مدیران نیرو اختیارات مشخصی را روی آن فازهای ذهنی که با انرژی فیزیکی — ذهن مکانیکی — مرتبط هستند دارا میباشند. به طور کلی کارکردهای هر رسته از طریق ارتباط با دیگری بسط مییابند، اما مدارهای ذهن خالص منوط به سرپرستی هیچیک نیستند. دو رسته همچنین همتراز نیز نیستند؛ سرپرستان مدار جهان در کلیه تلاشهای چندگانه‌شان تابع هفت مدیر عالی نیرو و تابعین آنها هستند.

در حالی که سرپرستان مدار در محدوده رسته‌های مربوطه‌شان به طور کامل شبیه هم هستند، همگی افرادی بارز هستند. آنها به راستی موجوداتی شخصی هستند، اما یک نوع شخصیت غیر از پدر اعطا شده دارند که در تمامی وجود جهانی در هیچ نوع دیگر از مخلوقات مورد مواجهه واقع نمیشود.

اگر چه همینطور که شما به سوی درون به سمت بهشت سفر میکنید آنها را خواهید شناخت و با آنها آشنا خواهید شد، هیچ روابط شخصی با آنها نخواهید داشت. آنها سرپرستان مدار هستند، و اکیداً و به گونه‌ای مؤثر به کار خود میپردازند. آنها صرفاً با آن شخصیتها و موجوداتی سر و کار دارند که سرپرستی آن فعالیتها را که به مدارهای تحت سرپرستی آنها مربوطند به عهده دارند.

2- مدیران سرشماری

به رغم این که ذهن کیهانی هوشمندی جهانی از حضور و مکان کلیه مخلوقات اندیشمند مطلع است، در جهان جهانها یک روش مستقل شمارش کلیه مخلوقات

of Michael of Nebadon.

^{24.1.12 (266.2)} Whether acting in the local or higher universes, circuit supervisors direct all concerned as to the proper circuits to employ for the transmission of all spirit messages and for the transit of all personalities. In their work of circuit supervision these efficient beings utilize all agencies, forces, and personalities in the universe of universes. They employ the unrevealed "high spirit personalities of circuit control" and are ably assisted by numerous staffs composed of personalities of the Infinite Spirit. It is they who would isolate an evolutionary world if its Planetary Prince should rebel against the Universal Father and his vicegerent Son. They are able to throw any world out of certain universe circuits of the higher spiritual order, but they cannot annul the material currents of the power directors.

^{24.1.13 (266.3)} The Universe Circuit Supervisors have something of the same relationship to spirit circuits that the Universe Power Directors have to material circuits. The two orders are complementary, together having the oversight of all spirit and all material circuits that are controllable and manipulatable by creatures.

^{24.1.14 (266.4)} The circuit supervisors exercise certain oversight of those mind circuits which are spirit associated much as the power directors have certain jurisdiction over those phases of mind which are physical-energy associated — mechanical mind. In general the functions of each order are expanded by liaison with the other, but the circuits of pure mind are subject to the supervision of neither. Neither are the two orders co-ordinate; in all their manifold labors the Universe Circuit Supervisors are subject to the Seven Supreme Power Directors and their subordinates.

^{24.1.15 (266.5)} While the circuit supervisors are entirely alike within their respective orders, they are all distinct individuals. They are truly personal beings, but they possess a type of other-than-Father-endowed personality not encountered in any other type of creature in all universal existence.

^{24.1.16 (266.6)} Although you will recognize and know them as you journey inward towards Paradise, you will have no personal relations with them. They are circuit supervisors, and they attend strictly and efficiently to their business. They deal solely with those personalities and entities having the oversight of those activities which are concerned with the circuits subject to their supervision.

2. THE CENSUS DIRECTORS

^{24.2.1 (266.7)} Notwithstanding that the cosmic mind of the Universal Intelligence is cognizant of the presence and whereabouts of all *thinking* creatures,

دارای اراده مشغول به کار است.

مدیران سرشماری یک آفرینش ویژه و کامل روح بیکران هستند، و در تعدادی وجود دارند که برای ما ناشناخته است. آنها طوری آفریده شده‌اند که بتوانند با تکنیک بازتاب ابرجهانها هماهنگی کامل داشته باشند، در حالی که در همان حال آنها نسبت به اراده هوشمند شخصاً حساس و واکنش‌مند هستند. این مدیران، توسط تکنیکی که کاملاً فهم نمی‌شود از تولد اراده در هر بخش از جهان بزرگ فوراً آگاه می‌شوند. از این رو آنها همیشه شایسته‌اند که تعداد، سرشت، و جای کلیه مخلوقات دارای اراده را در هر بخش از آفرینش مرکزی و هفت ابرجهان به ما بدهند. اما آنها در بهشت عمل نمی‌کنند؛ در آنجا نیازی به آنها وجود ندارد. در بهشت دانش ذاتی است؛ الوهیتها همه چیز را می‌دانند.

هفت مدیر سرشماری در هاونا عمل می‌کنند، و هر یک در کره پیشگام هر مدار هاونا استقرار یافته است. به جز این هفت تن و ذخیره‌های این رسته در کرات بهشتی روح، کلیه مدیران سرشماری تحت حوزه اختیار قدامی ایامها عمل می‌کنند.

یک مدیر سرشماری سرپرستی ستاد مرکزی هر ابرجهان را به عهده دارد، در حالی که هزاران هزار نفر تحت فرمان چنین مدیر رئیسی، یکی در پایتخت هر جهان محلی، می‌باشند. کلیه شخصیت‌های این رسته برابری، به جز آنهایی که در کرات پیشگام هاونا هستند و رئیس‌ان هفت ابرجهان.

در ابرجهان هفتم یکصد هزار مدیر سرشماری وجود دارد. و این عدد تماماً شامل آنهایی می‌شود که به جهانهای محلی قابل گماردن هستند؛ این شامل پرسنل شخصی یوسیشیا، رئیس تمامی مدیران اروانتان در ابرجهان، نمی‌شود. یوسیشیا مثل سایر رئیس‌ان ابرجهان مستقیماً درگیر ثبت نام اراده هوشمند نیست. او صرفاً با تابعین خود که در جهانهای اروانتان ساکنند سر و کار دارد؛ از این رو او در ازای گزارشات آنها که از پایتختهای آفرینشهای محلی می‌آیند به عنوان یک شخصیت بلند پایه تام‌الاختیار عمل می‌کند.

گهگاه ثبت‌گران رسمی از یوورسا وضعیت ابرجهان را، آنطور که به واسطه ثبت وقایع در شخصیت یوسیشیا و روی آن نشان داده می‌شود، در اسنادشان ثبت می‌کنند. چنین اطلاعات سرشماری جزو یافته‌های بومی ابرجهانها است؛ این گزارشات نه به هاونا منتقل می‌شوند و نه به بهشت.

مدیران سرشماری با موجودات بشری — همچون سایر مخلوقات دارای اراده — فقط تا حد ثبت واقعیت کارکرد اراده سر و کار دارند. آنها با تاریخچه زندگی شما و کرده‌های آن سر و کار ندارند؛ آنها به هیچ وجه شخصیت‌های ثبت کننده نیستند. مدیر سرشماری نبادان، شماره 81,412 از اروانتان که اکنون در سلوینگتون ساکن است، در همین لحظه شخصاً از وجود زنده شما

there is operative in the universe of universes an independent method of keeping count of all will creatures.

2422 (266.8) The Census Directors are a special and completed creation of the Infinite Spirit, and they exist in numbers unknown to us. They are so created as to be able to maintain perfect synchrony with the reflectivity technique of the superuniverses, while at the same time they are personally sensitive and responsive to intelligent will. These directors, by a not-fully-understood technique, are made immediately aware of the birth of will in any part of the grand universe. They are, therefore, always competent to give us the number, nature, and whereabouts of all will creatures in any part of the central creation and the seven superuniverses. But they do not function on Paradise; there is no need for them there. On Paradise knowledge is inherent; the Deities know all things.

2423 (267.1) Seven Census Directors operate in Havona, one being stationed on the pilot world of each Havona circuit. Excepting these seven and the reserves of the order on the Paradise worlds of the Spirit, all Census Directors function under the jurisdiction of the Ancients of Days.

2424 (267.2) One Census Director presides at the headquarters of each superuniverse, while subject to such a chief director are thousands upon thousands, one on the capital of every local universe. All personalities of this order are equal excepting those on the Havona pilot worlds and the seven superuniverse chiefs.

2425 (267.3) In the seventh superuniverse there are one hundred thousand Census Directors. And this number consists entirely of those assignable to local universes; it does not include the personal staff of Usatia, the superuniverse chief of all Orvonton directors. Usatia, like the other superuniverse chiefs, is not directly attuned to the registration of intelligent will. He is solely attuned to his subordinates stationed in the Orvonton universes; thus he acts as a magnificent totaling personality for their reports coming in from the capitals of the local creations.

2426 (267.4) From time to time the official recorders of Uversa place on their records the status of the superuniverse as it is indicated by the registrations in and upon the personality of Usatia. Such census data is indigenous to the superuniverses; these reports are transmitted neither to Havona nor to Paradise.

2427 (267.5) The Census Directors are concerned with human beings — as with other will creatures — only to the extent of recording the fact of will function. They are not concerned with the records of your life and its doings; they are not in any sense recording personalities. The Census Director of Nebadon, number 81,412 of Orvonton, now stationed on

اینجا در یورنثیا آگاه و باخیر است؛ و در لحظه‌ای که کارکرد شما به عنوان یک مخلوق دارای اراده متوقف شود اسناد تأیید مرگ شما را نشان می‌دهد.

هنگامی که اولین عمل اراده به انجام می‌رسد مدیران سرشماری وجود یک مخلوق جدید دارای اراده را ثبت می‌کنند؛ هنگامی که آخرین عمل ارادی صورت می‌یابد آنها مرگ یک مخلوق دارای اراده را نشان می‌دهند. پدیداری جزئی اراده که در واکنشهای برخی از حیوانات بالاتر مشاهده می‌شود به حوزه مدیران سرشماری تعلق ندارد. آنها شمارش هیچ چیز به جز مخلوقات با اراده با حسن نیت را نگاه نمی‌دارند، و نسبت به هیچ چیز جز کارکرد اراده واکنش نشان نمی‌دهند. ما نمی‌دانیم که آنها دقیقاً چگونه کارکرد اراده را ثبت می‌کنند.

این موجودات همیشه مدیران سرشماری بوده‌اند و همیشه خواهند بود. آنها در هر بخش دیگر از کار جهان نسبتاً بی‌فایده می‌باشند. اما آنها در کارکرد خط‌نابینر هستند؛ آنها هرگز خطا نمی‌کنند، و دروغ‌پردازی نیز نمی‌کنند. و به رغم قدرتهای اعجاب‌آور و امتیازات باور نکردنی‌شان، آنها شخص هستند؛ آنها از حضور روحی و شکل قابل شناخت برخوردارند.

3- مددکاران شخصی روح بیکران

ما هیچ شناخت معتبری از زمان یا شیوه آفرینش مددکاران شخصی نداریم. تعداد آنها باید بشمار باشد، اما در یورسا ثبت نشده است. از استنتاجات محافظه‌کارانه مبتنی بر شناخت ما از کار آنها، من به جرأت می‌توانم تخمین بزنم که تعداد آنها به بالای تریلیونها تن بالغ می‌شود. ما بر این عقیده هستیم که روح بیکران از نظر عددی محدودیتی در آفرینش این مددکاران شخصی ندارد.

مددکاران شخصی روح بیکران برای یاری منحصر به فرد حضور بهشتی سومین شخص الوهیت وجود دارند. اگر چه آنها مستقیماً به روح بیکران وصل هستند و در بهشت واقع شده‌اند، به اقصی نقاط آفرینش پس و پیش می‌روند. هر جا که مدارهای آفریدگار مشترک امتداد یابد، این مددکاران شخصی به منظور اجرای فرمان روح بیکران ممکن است ظاهر شوند. آنها کمابیش مثل پیام‌آوران منفرد فضا را درمی‌نورند اما همچون پیام‌آوران شخص نیستند.

مددکاران شخصی همگی برابر و یکسان هستند؛ آنها هیچ تمایز فردی از خود نشان نمی‌دهند. اگر چه عامل مشترک به صورت شخصیت‌های راستین به آنها می‌نگرد، برای دیگران دشوار است که آنها را به عنوان اشخاص واقعی ملاحظه کنند. آنها برای سایر موجودات روحی یک حضور روحی را متجلی نمی‌سازند. موجودات تثلیث منشأ همیشه از نزدیکی این مددکاران آگاه هستند؛ اما ما یک حضور شخصیتی را تشخیص نمی‌دهیم. فقدان چنین حضور - شکلی بدون شک آنها را برای سومین شخص الوهیت قابل استفاده‌تر می‌سازد.

Salvington, is at this very moment personally conscious and aware of your living presence here on Urantia; and he will afford the records confirmation of your death the moment you cease to function as a will creature.

24:28 (267:6) Census Directors register the existence of a new will creature when the first act of will is performed; they indicate the death of a will creature when the last act of will takes place. The partial emergence of will observed in the reactions of certain of the higher animals does not belong to the domain of the Census Directors. They keep count of nothing but bona fide will creatures, and they are responsive to nothing but *will function*. Exactly how they register the function of will, we do not know.

24:29 (267:7) These beings always have been, and always will be, Census Directors. They would be comparatively useless in any other division of universe labor. But they are infallible in function; they never default, neither do they falsify. And notwithstanding their marvelous powers and unbelievable prerogatives, they are persons; they have recognizable spirit presence and form.

3. PERSONAL AIDS OF THE INFINITE SPIRIT

24:31 (268:1) We have no authentic knowledge as to the time or manner of the creation of the Personal Aids. Their number must be legion, but it is not of record on Uversa. From conservative deductions based on our knowledge of their work, I venture to estimate that their number extends high into the trillions. We hold the opinion that the Infinite Spirit is not limited as to numbers in the creation of these Personal Aids.

24:32 (268:2) The Personal Aids of the Infinite Spirit exist for the exclusive assistance of the Paradise presence of the Third Person of Deity. Although attached directly to the Infinite Spirit and located on Paradise, they flash to and fro to the uttermost parts of creation. Wherever the circuits of the Conjoint Creator extend, there these Personal Aids may appear for the purpose of executing the bidding of the Infinite Spirit. They traverse space much as do the Solitary Messengers but are not persons in the sense that the messengers are.

24:33 (268:3) The Personal Aids are all equal and identical; they disclose no differentiation of individuality. Though the Conjoint Actor looks upon them as true personalities, it is difficult for others to regard them as real persons; they do not manifest a spirit presence to other spirit beings. Paradise-origin beings are always aware of the proximity of these Aids; but we do not recognize a personality presence. The lack of such a presence-form undoubtedly renders them all the more serviceable to the Third Person of Deity.

از میان کلیه رسته‌های آشکار ناشده موجودات روحی که منشأ در روح بیکران دارند، مددکاران شخصی تقریباً تنها کسانی هستند که شما در صعود درونی خود به بهشت با آنها مواجه خواهید شد.

4- بازرسان دستیار

هفت مدیر عالی اجرایی، در هفت کرات بهشتی روح بیکران، به عنوان هیئت سرپرستی ابرمدیران برای هفت ابرجهان به صورت جمعی عمل می‌نمایند. بازرسان دستیار تجسم شخصی اتوریته مدیران عالی اجرایی برای جهانهای محلی زمان و فضا هستند. این ناظران والای امور آفرینشهای محلی اولاد مشترک روح بیکران و هفت روح استاد بهشت هستند. در ایام نزدیک ابدیت هفتصد هزار تن از آنها شخصیت یافتند، و سپاه ذخیره آنها در بهشت اقامت دارد.

بازرسان دستیار تحت سرپرستی مستقیم هفت مدیر عالی اجرایی کار می‌کنند، و نمایندگان شخصی و قدرتمند آنها برای جهانهای محلی زمان و فضا هستند. در کره ستاد مرکزی هر آفرینش محلی یک بازرس ساکن است و یک دستیار نزدیک اتحاد ایامهای ساکن آنها می‌باشد.

بازرسان دستیار فقط از تابعین خویش، نگاهبانان مباشر، که در پایتختهای سیستمهای محلی کرات مسکونی ساکنند گزارش و پیشنهاد دریافت می‌کنند، در حالی که فقط به مافوق بلافصل خویش، مدیر عالی اجرایی ابرجهان مربوطه، گزارش می‌دهند.

5- نگاهبانان مباشر

نگاهبانان مباشر شخصیتهای هماهنگ کننده و نمایندگان رابط هفت مدیر عالی اجرایی هستند. آنها توسط روح بیکران در بهشت شخصیت یافتند و برای مقاصد مشخص مأموریت خود آفریده شدند. تعداد آنها ثابت است، و دقیقاً هفت میلیارد تن از آنها وجود دارند.

کمابیش همانطور که یک بازرس دستیار هفت مدیر عالی اجرایی را برای تمامی یک جهان محلی نمایندگی می‌کند، در هر یک از ده هزار سیستم آن آفرینش محلی نیز یک نگاهبان مباشر وجود دارد، که به عنوان نماینده مستقیم هیئت دور دست و عالی فوق کنترل برای امور کلیه هفت ابرجهان عمل می‌کند. نگاهبانانی که در دولت‌های سیستمهای محلی اروانتان مشغول به کارند تحت اتوریته مستقیم مدیر عالی اجرایی شماره هفت، هماهنگ کننده ابرجهان هفتم، عمل می‌کنند. اما کلیه نگاهبانانی که در یک جهان محلی در مأموریت هستند در سازمان اداری خود تحت فرمان بازرس دستیار ساکن ستاد مرکزی جهان می‌باشند.

24:34 (268:4) Of all the revealed orders of spirit beings taking origin in the Infinite Spirit, the Personal Aids are about the only ones you will not encounter on your inward ascent to Paradise.

4. THE ASSOCIATE INSPECTORS

24:41 (268:5) The Seven Supreme Executives, on the seven Paradise spheres of the Infinite Spirit, collectively function as the administrative board of supermanagers for the seven superuniverses. The Associate Inspectors are the personal embodiment of the authority of the Supreme Executives to the local universes of time and space. These high observers of the affairs of the local creations are the joint offspring of the Infinite Spirit and the Seven Master Spirits of Paradise. In the near times of eternity seven hundred thousand were personalized, and their reserve corps abides on Paradise.

24:42 (268:6) Associate Inspectors work under the direct supervision of the Seven Supreme Executives, being their personal and powerful representatives to the local universes of time and space. An inspector is stationed on the headquarters sphere of each local creation and is a close associate of the resident Union of Days.

24:43 (268:7) The Associate Inspectors receive reports and recommendations only from their subordinates, the Assigned Sentinels, stationed on the capitals of the local systems of inhabited worlds, while they make reports only to their immediate superior, the Supreme Executive of the superuniverse concerned.

5. THE ASSIGNED SENTINELS

24:51 (268:8) The Assigned Sentinels are co-ordinating personalities and liaison representatives of the Seven Supreme Executives. They were personalized on Paradise by the Infinite Spirit and were created for the specific purposes of their assignment. They are of stationary numbers, and there are exactly seven billion in existence.

24:52 (268:1) Much as an Associate Inspector represents the Seven Supreme Executives to a whole local universe, so in each of the ten thousand systems of that local creation there is an Assigned Sentinel, who acts as the direct representative of the far-distant and supreme board of supercontrol for the affairs of all seven superuniverses. The sentinels on duty in the local system governments of Orvonton are acting under the direct authority of Supreme Executive Number Seven, the co-ordinator of the seventh superuniverse. But in their administrative organization all sentinels commissioned in a local universe are subordinate to

در محدوده یک آفرینش محلی نگاهبانان مباشر به صورت نوبتی خدمت می‌کنند، و از یک سیستم به سیستم دیگر انتقال می‌یابند. آنها معمولاً هر هزار سال به وقت جهان محلی تعویض می‌شوند. آنها در زمره والامرتبه‌ترین شخصیت‌های ساکن پایتخت یک سیستم می‌باشند، اما آنها در بحث و بررسی‌های مربوط به امور سیستم هرگز شرکت نمی‌کنند. در سیستم‌های محلی آنها به عنوان سرپرستان مسئول بیست و چهار مدیری که از کرات تکاملی می‌آیند خدمت می‌کنند، اما در غیر این صورت، انسان‌های فراز یابنده تماس اندکی با آنها دارند. نگاهبانان تقریباً به طور منحصر به فرد درگیر مطلع نگاه داشتن کامل بازرس دستیار جهانشان در کلیه امور که به رفاه و وضعیت سیستم‌های تحت مأموریتشان مربوط است می‌باشند.

نگاهبانان مباشر و بازرسان دستیار از طریق ستاد مرکزی یک ابرجهان به مدیران عالی اجرایی گزارش نمی‌دهند. آنها فقط در برابر مدیر عالی اجرایی ابرجهان مربوطه مسئول هستند؛ فعالیت‌های آنها از حکومت قدمای ایماها متمایز است.

مدیران عالی اجرایی، بازرسان دستیار، و نگاهبانان مباشر، به همراه امنیافیمها و یک گروه از شخصیت‌های آشکار ناشده یک سیستم مؤثر، مستقیم، متمرکز، اما پنهان‌ور از هماهنگی مشورتی و اداری تمامی جهان بزرگ چیزها و موجودات را تشکیل می‌دهند.

6- راهنمایان فارغ‌التحصیلی

راهنمایان فارغ‌التحصیلی، به عنوان یک گروه، دانشگاه بالای تعلیم تکنیکی و آموزش معنوی را که برای دستیابی انسانی به هدف اعصار بسیار ضروری است برپا و اداره می‌کنند. این هدف عبارت است از خداوند، آرامش، و سپس جاودانگی خدمت کامل شده. این موجودات بسیار شخصی نامشان را از طبیعت و هدف کارشان می‌گیرند. آنها به گونه‌ای منحصر به فرد به کارهای هدایت فارغ‌التحصیلان انسانی از ابرجهانهای زمان از طریق درس تعلیمی و آموزشی هاونا که برای آماده ساختن رهنوردان فراز یابنده برای پذیرش به بهشت و سپاه نهایت در نظر گرفته شده تخصیص یافته‌اند.

برای من قدغن نشده که پیرامون کار این راهنمایان فارغ‌التحصیلی به شما بگویم، اما این کار آنقدر فوق روحی است که من از این که بتوانم برداشتی از فعالیت‌های چندگانه آنها را برای ذهن مادی به قدر مکفی توصیف کنم نومید هستم. در کرات قصر، بعد از این که دامنه دید شما گسترش یافت و شما از قید و بندهای قابل مقایسه مادی رهایی یافتید، می‌توانید شروع به فهم معنی آن واقعیت‌هایی کنید که "چشم نمی‌تواند ببیند یا گوش نمی‌تواند بشنود، و هرگز به درک اذهان بشری خطور نکرده است." حتی آن چیزهایی که "خداوند برای آنها بی که چنین حقایق جاودانه را دوست دارند آماده ساخته است." دامنه دید و درک معنوی شما همیشه چنان محدود

the Associate Inspector stationed at universe headquarters.

24:53 (269:2) Within a local creation the Assigned Sentinels serve in rotation, being transferred from system to system. They are usually changed every millennium of local universe time. They are among the highest ranking personalities stationed on a system capital, but they never participate in deliberations concerned with system affairs. In the local systems they serve as the ex officio heads of the four and twenty administrators hailing from the evolutionary worlds, but otherwise, ascending mortals have little contact with them. The sentinels are almost exclusively concerned in keeping the Associate Inspector of their universe fully informed on all matters relating to the welfare and state of the systems of their assignment.

24:54 (269:3) Assigned Sentinels and Associate Inspectors do not report to the Supreme Executives through a superuniverse headquarters. They are responsible solely to the Supreme Executive of the superuniverse concerned; their activities are distinct from the administration of the Ancients of Days.

24:55 (269:4) The Supreme Executives, Associate Inspectors, and Assigned Sentinels, together with the omniaphim and a host of unrevealed personalities, constitute an efficient, direct, centralized, but far-flung system of advisory and administrative co-ordination of all the grand universe of things and beings.

6. THE GRADUATE GUIDES

24:61 (269:5) The Graduate Guides, as a group, sponsor and conduct the high university of technical instruction and spiritual training which is so essential to mortal attainment of the goal of the ages: God, rest, and then eternity of perfected service. These highly personal beings take their name from the nature and purpose of their work. They are exclusively devoted to the tasks of guiding the mortal graduates from the superuniverses of time through the Havona course of instruction and training which serves to prepare the ascending pilgrims for admission to Paradise and the Corps of the Finality.

24:62 (269:6) I am not forbidden to undertake to tell you of the work of these Graduate Guides, but it is so ultraspiritual that I despair of being able to adequately portray to the material mind a concept of their manifold activities. On the mansion worlds, after your vision range is extended and you are freed from the fetters of material comparisons, you can begin to comprehend the meaning of those realities which "eye cannot see nor ear hear, and which have never entered the concept of human minds," even those things which "God has prepared for those who love such eternal verities." You are

نخواهد بود.

راهنمایان فارغ‌التحصیلی درگیر هدایت رهنوردان زمان از میان هفت مدار کرات هاونا هستند. راهنمایی که به دنبال ورود شما به کره دریافتی مدار بیرونی هاونا به شما خوشامد می‌گوید طی تمامی دوران زندگانی شما در مدارهای بهشتی با شما باقی خواهد ماند. اگر چه شما در طول اقامت موقتتان در یک میلیارد کره با شخصیت‌های بیشمار دیگر معاشرت خواهید کرد، راهنمای فارغ‌التحصیلی شما تا پایان پیشرفتتان در هاونا شما را دنبال خواهد نمود و شاهد ورود شما به خواب نهایی زمان، خواب انتقالی ابدیت به هدف بهشت خواهد بود، جایی که به دنبال بیداری، یار بهشتی که به شما تخصیص داده شده به شما خوشامد خواهد گفت، و شاید تا وقتی که به عضویت سپاه انسانی نهایت درآید با شما باقی بماند.

تعداد راهنمایان فارغ‌التحصیلی فراتر از توان درک اذهان بشری است، و آنها به پدیداری ادامه می‌دهند. منشأ آنها تا اندازه‌ای اسرارآمیز است. آنها برای ابد وجود نداشته‌اند؛ آنها بنا بر احتیاج به گونه‌ای اسرارآمیز پدیدار می‌شوند. تا آن روزگار دور دست که اولین رهنورد انسانی تمامی دوران به نوار بیرونی آفرینش مرکزی راه پیدا نمود در تمامی قلمروهای جهان مرکزی هیچ تاریخچه‌ای پیرامون یک راهنمای فارغ‌التحصیلی وجود ندارد. در لحظه‌ای که او به کره پیشگام مدار بیرونی رسید، با خوشامدگویی‌های دوستانه ملورین، اولین راهنمای فارغ‌التحصیلی و اکنون رئیس شورای عالی آنها و مدیر سازمان عظیم آموزشی آنها، مواجه شد.

در اسناد بهشتی هاونا، در بخشی که "راهنمایان فارغ‌التحصیلی" نامیده شده است، این نوشته نخستین به چشم می‌خورد:

"و ملورین، اولین موجود از این رسته، به رهنورد کاشف هاونا خوشامد گفت و او را راهنمایی کرد، و از مدارهای بیرونی تجربه آغازین گام به گام و مدار به مدار با او همراهی نمود، تا این که او در حضور عینی منبع و فرجام تمامی شخصیت‌ها ایستاد، و متعاقباً از آستانه ابدیت به بهشت عبور نمود."

در آن زمان بسیار دور من به خدمت قدمای ایمانها در یوورسا وصل بودم، و ما همگی به واسطه این اطمینان خاطر شادمانی کردیم که سرانجام رهنوردان ابرجهان ما به هاونا می‌رسند. برای اعصار به ما آموزش داده شده بود که مخلوقات تکاملی فضا به بهشت دست می‌یابند، و هنگامی که اولین رهنورد عملاً از راه رسید شور و شعف تمامی دوران پهنه‌های آسمانی را فرا گرفت.

نام این رهنورد کاشف هاونا گرندفاندا است، و او از سیاره 341 از سیستم 84 در کوبه 62 از جهان محلی 1131 که در ابرجهان شماره یک واقع شده است آمد. ورود او نشانه‌ای برای برقراری سرویس پخش خبری جهان جهانها بود. تا آن هنگام فقط پخشهای خبری ابرجهانها و جهانهای محلی مشغول به کار بودند، اما اعلام ورود گرندفاندا به دروازه‌های هاونا از افتتاح

not always to be so limited in the range of your vision and spiritual comprehension.

2463 (270.1) The Graduate Guides are engaged in piloting the pilgrims of time through the seven circuits of Havona worlds. The guide who greets you upon your arrival on the receiving world of the outer Havona circuit will remain with you throughout your entire career on the heavenly circuits. Though you will associate with countless other personalities during your sojourn on a billion worlds, your Graduate Guide will follow you to the end of your Havona progression and will witness your entrance into the terminal slumber of time, the sleep of eternity transit to the Paradise goal, where, upon awakening, you will be greeted by the Paradise Companion assigned to welcome you and perhaps to remain with you until you are initiated as a member of the Mortal Corps of the Finality.

2464 (270.2) The number of Graduate Guides is beyond the power of human minds to grasp, and they continue to appear. Their origin is something of a mystery. They have not existed from eternity; they mysteriously appear as they are needed. There is no record of a Graduate Guide in all the realms of the central universe until that far-distant day when the first mortal pilgrim of all time made his way to the outer belt of the central creation. The instant he arrived on the pilot world of the outer circuit, he was met with friendly greetings by Malvorian, the first of the Graduate Guides and now the chief of their supreme council and the director of their vast educational organization.

2465 (270.3) On the Paradise records of Havona, in the section denominated "Graduate Guides," there appears this initial entry:

2466 (270.4) "And Malvorian, the first of this order, did greet and instruct the pilgrim discoverer of Havona and did conduct him from the outer circuits of initial experience, step by step and circuit by circuit, until he stood in the very presence of the Source and Destiny of all personality, subsequently crossing the threshold of eternity to Paradise."

2467 (270.5) At that far-distant time I was attached to the service of the Ancients of Days on Uversa, and we all rejoiced in the assurance that, eventually, pilgrims from our superuniverse would reach Havona. For ages we had been taught that the evolutionary creatures of space would attain Paradise, and the thrill of all time swept through the heavenly courts when the first pilgrim actually arrived.

2468 (270.6) The name of this pilgrim discoverer of Havona is *Grandfanda*, and he hailed from planet 341 of system 84 in constellation 62 of local universe 1,131 situated in superuniverse number one. His arrival was the signal for the establishment of the broadcast service of the universe of universes. Theretofore only the broadcasts of the

“گزارشهای فضایی جلال” خبر می‌داد، و به این علت چنین نامیده شده بود که اولین پخش خبری جهان ورود هاونایی اولین موجودات تکاملی را که به هدف وجود فرازگرایانه دست یافتند گزارش می‌داد.

راهنمایان فارغ‌التحصیلی هرگز کرات هاون را ترک نمی‌کنند؛ آنها وقف خدمت به رهنوردان فارغ‌التحصیلی زمان و فضا هستند. و اگر شما طرح قطعی و تماماً کامل شده‌ای را که برای انجام بقا و صعود شما طراحی شده رد نکنید روزی این موجودات والا را به طور رو در رو خواهید دید.

7- منشأ راهنمایان فارغ‌التحصیلی

اگر چه تکامل روش جهان مرکزی نیست، ما باور داریم که راهنمایان فارغ‌التحصیلی اعضای کامل شده یا با تجربه‌تر رسته دیگری از مخلوقات جهان مرکزی، سرویتالهای هاون، می‌باشند. راهنمایان فارغ‌التحصیلی چنان گستره‌ای از دلسوزی و چنان ظرفیتی برای فهم مخلوقات فراز یابنده نشان می‌دهند که ما معتقدیم آنها این فرهنگ را از طریق خدمت واقعی در قلمروهای ابرجهان به عنوان سرویتالهای هاونای وابسته به خدمت جهانی به دست آورده‌اند. اگر این دیدگاه درست نیست، پس چگونه ما می‌توانیم ناپیدی مداوم سرویتالهای ارشد یا با تجربه‌تر را توجیه نماییم؟

یک سرویتال برای مأموریت در ابرجهان مدتی طولانی از هاون غایب خواهد بود. او که پیش از آن در چنین مأموریت‌های بسیاری بوده است، به منزلگاه باز خواهد گشت، از امتیاز “تماس شخصی” با مرکز درخشش بهشت برخوردار خواهد شد، توسط اشخاص نورانی پذیرفته می‌شود، و از دید همتهای روحی خود محو خواهد گشت، و دیگر هرگز در میان هم‌نوعان خود از نو ظاهر نخواهد گشت.

یک سرویتال هاون به دنبال بازگشت از خدمت ابرجهان ممکن است از پذیرشهای بیشمار الهی بهرمنند گردد و از آنجا صرفاً یک سرویتال ستوده بیرون آید. تجربه نمودن پذیرش نورانی لزوماً نشانگر این نیست که سرویتال باید به یک راهنمای فارغ‌التحصیلی دیگرگون شود، اما تقریباً یک چهارم از آنهایی که به پذیرش الهی دست می‌یابند هرگز به سرویس قلمروها باز نمی‌گردند.

در اسناد ملکوت تسلسلی همچون این مندرجات پدیدار است:

”و سرویتال شماره 842,842,682,846,782 از هاون به نام سودنا از خدمت ابرجهان از راه رسید، در بهشت مورد استقبال واقع شد، پدر را شناخت، احاطه الهی قرار گرفت، و ناپدید گشت.“

هنگامی که چنین نگاشته‌ای در اسناد ظاهر می‌شود، دوران کاری چنین سرویتالی بسته می‌شود. اما درست در سه لحظه (اندکی کمتر از سه روز به وقت شما) یک

superuniverses and the local universes had been in operation, but the announcement of the arrival of Grandfanda at the portals of Havona signalized the inauguration of the “space reports of glory,” so named because the initial universe broadcast reported the Havona arrival of the first of the evolutionary beings to attain entrance upon the goal of ascendant existence.

2469 (270.7) Graduate Guides never leave the Havona worlds; they are dedicated to the service of the graduate pilgrims of time and space. And you will sometime meet these noble beings face to face if you do not reject the certain and all-perfected plan designed to effect your survival and ascension.

7. ORIGIN OF THE GRADUATE GUIDES

2471 (270.8) Though evolution is not the order of the central universe, we believe that the Graduate Guides are the perfected or more experienced members of another order of central universe creatures, the Havona Servitals. Graduate Guides show such a breadth of sympathy and such a capacity for understanding the ascendant creatures that we are convinced they have gained this culture by actual service in the superuniverse realms as the Havona Servitals of universal ministry. If this view is not correct, how then can we account for the continuous disappearance of the senior or more experienced servitals?

2472 (271.1) A servital will be long absent from Havona on superuniverse assignment, having been on many such missions previously, will return home, be granted the privilege of “personal contact” with the Paradise Central Shining, will be embraced by the Luminous Persons, and disappear from the recognition of his spirit fellows, never more to reappear among those of his kind.

2473 (271.2) On returning from superuniverse service, a Havona Servital may enjoy numerous divine embraces and emerge therefrom merely an exalted servital. Experiencing the luminous embrace does not necessarily signify that the servital must translate into a Graduate Guide, but almost one quarter of those who achieve the divine embrace never return to the service of the realms.

2474 (271.3) There appears on the high records a succession of such entries as this:

2475 (271.4) “And servital number 842,842,682,846,782 of Havona, named Sudna, came over from the superuniverse service, was received on Paradise, knew the Father, entered the divine embrace, and is not.”

2476 (271.5) When such an entry appears on the records, the career of such a servital is closed. But in just three moments (a little less than three days of your time) a newborn Graduate Guide

راهنمای فارغ‌التحصیلی تازه متولد شده "به طور خود به خودی" در مدار بیرونی جهان هاونا ظاهر می‌شود. و تعداد راهنمایان فارغ‌التحصیلی، با احتساب اندکی تفاوت، اگر چه بدون شک کسانی هستند که در حال گذار هستند، دقیقاً برابر با تعداد سرویتالهای ناپدید شده است.

دلیل اضافه‌ای برای این پندار وجود دارد که راهنمایان فارغ‌التحصیلی سرویتالهای تکامل یافته‌ی هاونا هستند، و این تمایل راسخ این راهنمایان و سرویتالهای مربوط به آنها است که چنین ضمیمه‌های خارق‌العاده‌ای را شکل می‌دهد. شیوه‌ای که به واسطه‌ی آن این رسته به ظاهر جداگانه از موجودات یکدیگر را درک می‌کنند و برای یکدیگر دلسوزی می‌کنند کاملاً غیرقابل توضیح است. نظاره کردن دلبستگی متقابل آنها طراوت بخش و الهام برانگیز است.

هفت روح استاد و هفت مدیر عالی مربوطه نیرو به ترتیب اندوختگاه شخصی پتانسیل ذهنی و پتانسیل نیرویی ایزد متعال هستند که او هنوز شخصاً به کار نمی‌اندازد. و هنگامی که این دستیاران بهشتی برای آفرینش سرویتالهای هاونا تشریک مساعی می‌کنند، دومیها به طور ذاتی درگیر برخی از فازهای تعالیت می‌شوند. از این رو سرویتالهای هاونا در واقع یک بازتاب برخی شخصیت‌های تکاملی قلمروهای زمان و فضا در جهان کامل مرکزی هستند که در هنگام دگرگونی و آفرینش مجدد یک سرویتال تماماً آشکار می‌شود. ما باور داریم که این دگرگونی در پاسخ به خواست روح بیکران به وقوع می‌پیوندد، و بدون شک به نمایندگی از متعال عمل می‌کند. راهنمایان فارغ‌التحصیلی توسط ایزد متعال آفریده نمی‌شوند، اما ما همگی حدس می‌زنیم که الوهیت تجربی با آن کارکردهایی که این موجودات را به وجود می‌آورد به طریقی مربوط است.

هاونایی که اکنون توسط انسانهای فراز یابنده درنوریده می‌شود از بسیاری جهات از جهان مرکزی که پیش از ایام گرندفاندا بود متفاوت است. ورود فراز یابندگان انسانی در مدارهای هاونا سرآغاز تغییراتی همه جانبه در سازمان آفرینش مرکزی و الهی بود، تغییراتی که بدون شک توسط ایزد متعال — خدای مخلوقات تکاملی — در پاسخ به ورود اولین فرزند از فرزندان تجربی او که از هفت ابرجهان هستند آغاز شد. پیداری راهنمایان فارغ‌التحصیلی، به همراه آفرینش سوپرنافیمهای رده سوم، نشانگر این کارکردهای خدای متعال است.

[عرضه شده توسط یک مشاور الهی از یوورسا.]

"spontaneously" appears on the outer circuit of the Havona universe. And the number of Graduate Guides, allowing for a slight difference, due no doubt to those in transition, exactly equals the number of vanished servitals.

247.7 (271.6) There is an additional reason for supposing the Graduate Guides to be evolved Havona Servitals, and that is the unailing tendency of these guides and their associated servitals to form such extraordinary attachments. The manner in which these supposedly separate orders of beings understand and sympathize with one another is wholly inexplicable. It is refreshing and inspiring to witness their mutual devotion.

247.8 (271.7) The Seven Master Spirits and the associated Seven Supreme Power Directors, respectively, are the personal repositories of the mind potential and of the power potential of the Supreme Being which he does not, as yet, operate personally. And when these Paradise associates collaborate to create the Havona Servitals, the latter are inherently involved in certain phases of Supremacy. Havona Servitals are thus, in actuality, a reflection in the perfect central universe of certain evolutionary potentialities of the time-space domains, all of which is disclosed when a servital undergoes transformation and re-creation. We believe that this transformation takes place in response to the will of the Infinite Spirit, undoubtedly acting in behalf of the Supreme. Graduate Guides are not created by the Supreme Being, but we all conjecture that experiential Deity is in some way concerned in those transactions which bring these beings into existence.

247.9 (271.8) The Havona now traversed by ascending mortals differs in many respects from the central universe as it was before the times of Grandfanda. The arrival of mortal ascenders on the Havona circuits inaugurated sweeping modifications in the organization of the central and divine creation, modifications undoubtedly initiated by the Supreme Being — the God of evolutionary creatures — in response to the arrival of the first of his experiential children from the seven superuniverses. The appearance of the Graduate Guides, together with the creation of the tertiary supernaphim, is indicative of these performances of God the Supreme.

247.10 (271.1) [Presented by a Divine Counselor of Uversa.]

مقاله 25. سپاهیان پیام‌آور فضا

026 ⇨

کتاب یورنشیا

024 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 25

سپاهیان پیام‌آور فضا

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- سرویتالهای هاونا
- 2- آشتی دهندگان جهانی
- 3- خدمت ژرف آشتی دهندگان
- 4- مشاوران تکنیکی
- 5- نگاهداریندگان نگارشات در بهشت
- 6- نگارشگران آسمانی
- 7- یاران مورانشیا
- 8- یاران بهشت

PAPER 25

THE MESSENGER HOSTS OF SPACE

SECTIONS

Introduction

1. The Havona Servitals
2. The Universal Conciliators
3. The Far-Reaching Service of Conciliators
4. Technical Advisers
5. The Custodians of Records on Paradise
6. The Celestial Recorders
7. The Morontia Companions
8. The Paradise Companions

مقدمه مقاله

در خانواده روح بیکران، سپاهیان پیام‌آور فضا در رده‌ی میانی رتبه‌بندی شده‌اند. این موجودات چند هنره میان شخصیت‌های بالاتر و ارواح خادم به صورت حلقات وصل کننده عمل می‌کنند. سپاهیان پیام‌آور شامل رسته‌های زیرین موجودات آسمانی هستند:

- 1- سرویتالهای هاونا.
- 2- آشتی دهندگان جهانی.
- 3- مشاوران تکنیکی.
- 4- نگاهداریندگان نگارشات در بهشت.
- 5- نگارشگران آسمانی.
- 6- یاران مورانشیا.
- 7- یاران بهشت.

از میان هفت گروهی که شمارش شدند، تنها سه تا — سرویتالها، آشتی دهندگان، و یاران مورانشیا — به این صورت آفریده شده‌اند. چهارتای باقیمانده سطوح کمال رسته‌های فرشتگان را نمایندگی می‌کنند. مطابق طبیعت ذاتی و مرتبت دست یافته شده، سپاهیان پیام‌آور به طرق گوناگون در جهان جهانها خدمت می‌کنند، اما

INTRODUCTION

^{2501 (273.1)} RANKING intermediately in the family of the Infinite Spirit are the Messenger Hosts of Space. These versatile beings function as the connecting links between the higher personalities and the ministering spirits. The messenger hosts include the following orders of celestial beings:

- ^{2502 (273.2)} 1. Havona Servitals.
- ^{2503 (273.3)} 2. Universal Conciliators.
- ^{2504 (273.4)} 3. Technical Advisers.
- ^{2505 (273.5)} 4. Custodians of Records on Paradise.
- ^{2506 (273.6)} 5. Celestial Recorders.
- ^{2507 (273.7)} 6. Morontia Companions.
- ^{2508 (273.8)} 7. Paradise Companions.

^{2509 (273.9)} Of the seven groups enumerated, only three — servitals, conciliators, and Morontia Companions — are created as such; the remaining four represent attainment levels of the angelic orders. In accordance with inherent nature and attained status, the messenger hosts variously

همیشه تحت سرپرستی آنهایی که در قلمروهای مأموریشان حکومت می‌کنند.

serve in the universe of universes but always subject to the direction of those who rule the realms of their assignment.

1- سرویتالهای هاونا

این "مخلوقات بینابینی" جهان مرکزی گر چه سرویتالها نام یافته‌اند، به مفهوم دون گونه کلام به هیچ وجه خدمتگزار نیستند. در دنیای روحی چیزی به عنوان کار دون پایه وجود ندارد؛ کلیه خدمات مقدس و وجدآور هستند؛ و رسته‌های بالاتر موجودات نیز به رسته‌های پایین‌تر وجود به دیده تحقیر نمی‌نگرند.

سرویتالهای هاونا کار مشترک خلاق هفت روح استاد و همکارانشان، هفت مدیر عالی نیرو، می‌باشند. این تشریک مساعی خلاق برای لیست طولانی بازتولیدهای حاوی ردیابی دوگانه در جهانهای تکاملی به الگو شدن بسیار نزدیک می‌شود، و از آفرینش یک ستاره تابان و بامداد به وسیله یک ارتباط میان پسر آفریننده و روح آفرینشگر تا تولید مثل‌های جنسی در کراتی نظیر یورنشیا امتداد می‌یابد.

تعداد سرویتالها اعجاب‌آور است، و پیوسته تعداد بیشتری در حال آفریده شدن هستند. آنها به دنبال گردهمایی ارواح استاد و مدیران عالی نیرو در منطقه مشترکشان در ناحیه دور شمالی بهشت در گروههای یکهزار نفره در لحظه سوم ظاهر می‌شوند. نوع هر چهارمین سرویتال نسبت به دیگران بیشتر فیزیکی است؛ بدین معنی که از میان هر هزار تن، ظاهراً هفتصد و پنجاه تن به نوع روحی شباهت دارند، اما طبیعت دوست و پنجاه تن نیمه فیزیکی است. این مخلوقات چهارم تا اندازه‌ای در زمره موجودات مادی هستند (مادی از نقطه نظر هاونا)، و بیش از ارواح استاد به مدیران فیزیکی نیرو شباهت دارند.

موجود روحی در روابط شخصیتی بر موجود مادی چیره است، با این که اکنون در یورنشیا چنین به نظر نمی‌رسد؛ و در تولید سرویتالهای هاونا قانون استیلا روحی غالب است؛ نسبت تثبیت شده سه موجود روحی به ازای یک موجود نیمه فیزیکی است.

سرویتالهای به تازگی آفریده شده، به همراه راهنمایان فارغ‌التحصیلی به تازگی پدیدار شده، همگی از میان آن کلاسهای آموزشی عبور می‌کنند که راهنمایان ارشد در هر یک از هفت مدار هاونا مداوماً برگزار می‌کنند. سرویتالها سپس به فعالیتهایی گمارده می‌شوند که به بهترین نحو برای آنها انطباق یافته‌اند، و چون آنها از دو نوع هستند — روحی و نیمه فیزیکی — برای دامنه کارهایی که این موجودات چند هنره می‌توانند انجام دهند محدودیتهای اندکی وجود دارد. گروههای بالاتر یا روحی به خدمات پدر، پسر، و روح، و به کار هفت روح استاد به طور انتخابی گمارده شده‌اند. آنها گاه به گاه در تعداد زیاد اعزام می‌شوند تا در کرات مطالباتی که به دور کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان می‌گردند خدمت کنند، کراتی که به آموزش نهایی و پرورش معنوی روانهای فراز یابنده زمان که برای پیشروی به مدارهای هاونا در حال کسب آمادگی هستند تخصیص یافته‌اند. در

1. THE HAVONA SERVITALS

25.1.1 (273.10) Though denominated servitals, these "midway creatures" of the central universe are not servants in any menial sense of the word. In the spiritual world there is no such thing as menial work; all service is sacred and exhilarating; neither do the higher orders of beings look down upon the lower orders of existence.

25.1.2 (273.11) The Havona Servitals are the joint creative work of the Seven Master Spirits and their associates, the Seven Supreme Power Directors. This creative collaboration comes the nearest to being the pattern for the long list of reproductions of the dual order in the evolutionary universes, extending from the creation of a Bright and Morning Star by a Creator Son-Creative Spirit liaison down to sex procreation on worlds like Urantia.

25.1.3 (273.12) The number of servitals is prodigious, and more are being created all the time. They appear in groups of one thousand on the third moment following the assembly of the Master Spirits and the Supreme Power Directors at their joint area in the far northerly sector of Paradise. Every fourth servital is more physical in type than the others; that is, out of each thousand, seven hundred and fifty are apparently true to spirit type, but two hundred and fifty are semiphysical in nature. These *fourth creatures* are somewhat on the order of material beings (material in the Havona sense), resembling the physical power directors more than the Master Spirits.

25.1.4 (274.1) In personality relationships the spiritual is dominant over the material, even though it does not now so appear on Urantia; and in the production of Havona Servitals the law of spirit dominance prevails; the established ratio yields three spiritual beings to one semiphysical.

25.1.5 (274.2) The newly created servitals, together with newly appearing Graduate Guides, all pass through the courses of training which the senior guides continuously conduct on each of the seven Havona circuits. Servitals are then assigned to the activities for which they are best adapted, and since they are of two types — spiritual and semiphysical — there are few limits to the range of work these versatile beings can do. The higher or spirit groups are assigned selectively to the services of the Father, the Son, and the Spirit, and to the work of the Seven Master Spirits. In large numbers they are dispatched, from time to time, to serve on the study worlds encircling the headquarters spheres of the seven superuniverses, the worlds devoted to the final training and spiritual culture of the ascending

یاری رساندن و آموزش رسته‌های گوناگون مخلوقات فراز یابنده‌ای که به هاونا دست یافته‌اند و در پی رسیدن به بهشت می‌باشند سرویتالهای روحی و همیاران بیشتر فیزیکی آنها هر دو همچنین به عنوان دستیاران و همکاران راهنمایان فارغ‌التحصیلی تعیین شده‌اند.

سرویتالهای هاونا و راهنمایان فارغ‌التحصیلی یک وقف متعالی به کارشان و یک عاطفه متأثر کننده برای یکدیگر را نشان می‌دهند، عاطفه‌ای که گرچه معنوی است، شما فقط از طریق مقایسه با پدیده مهر بشری می‌توانید آن را بفهمید. در جدایی سرویتالها از راهنمایان تأثر الهی وجود دارد، طوری که هنگام اعزام سرویتالها به مأموریت‌هایی در فراسوی مرزهای جهان مرکزی اغلب رخ می‌دهد؛ اما آنها با شادی می‌روند و نه با اندوه. شادی رضایتبخش وظیفه والا احساس چیره موجودات روحی می‌باشد. در شرایط آگاهی نسبت به وظیفه الهی که صادقانه اجرا می‌شود اندوه نمی‌تواند وجود داشته باشد. و آنگاه که روان فراز یابنده انسان در پیشگاه قاضی متعال می‌ایستد، تصمیم حار اهمیت جاودانه از طریق موفقیتهای مادی یا دستاوردهای کمی تعیین نخواهد شد. حکمی که در دادگاههای والا-طنین خواهد افکند چنین اعلام می‌دارد: "خوب انجام دادی، ای خادم نیک و صديق؛ تو در زمینه تعدادی کارهای ضروری صادق بوده‌ای؛ تو فرمانروای واقعیات جهان خواهی گشت."

در سرویس ابرجهان، سرویتالهای هاونا همیشه به آن حوزه‌ای گمارده می‌شوند که تحت سرپرستی روح استادی که به طور کلی و در زمینه امتیازات ویژه روحی از همه بیشتر شبیه او هستند قرار دارد. آنها فقط در کرات آموزشی که پایتختهای هفت ابرجهان را احاطه کرده‌اند خدمت می‌کنند، و آخرین گزارش یوورسا نشان می‌دهد که تقریباً 138 میلیارد سرویتال در 490 قمر آن در حال خدمت بوده‌اند. آنها در رابطه با کار این کرات آموزشی که ابر دانشگاههای ابرجهان اروانتان را در خود جای می‌دهند درگیر تنوع بی‌پایانی از فعالیتها هستند. آنها در اینجا یاران شما هستند؛ آنها از دوره بعدی زندگانی شما به پایین آمده‌اند تا شما را مطالعه کنند و شما را با واقعیت و قطعیت فارغ‌التحصیلی نهایی شما از جهانهای زمان و حرکت شما را به سوی قلمروهای ابدیت الهام بخشند. و سرویتالها در این تماسها آن تجربه مقدماتی خدمت به مخلوقات در حال فراز زمان را که برای کار متعاقبشان در مدارهای هاونا به عنوان دستیاران راهنمایان فارغ‌التحصیلی یا — به عنوان سرویتالهای به دنیای بعد منتقل شده — به عنوان خود راهنمایان فارغ‌التحصیلی، بسیار سودمند است به دست می‌آورند.

2- آشتی دهندگان جهانی

برای هر سرویتال هاونا که آفریده می‌شود، هفت آشتی دهنده جهانی به وجود آورده می‌شود، یکی در هر ابرجهان. این کارکرد خلاق در برگیرنده یک تکنیک مشخص پاسخ واکنشمند ابرجهان به کارهایی است که در بهشت صورت می‌گیرند.

souls of time who are preparing for advancement to the circuits of Havona. Both spirit servitals and their more physical fellows are also designated assistants and associates of the Graduate Guides in helping and instructing the various orders of ascending creatures who have attained Havona, and who seek to attain Paradise.

25:16 (274:3) The Havona Servitals and the Graduate Guides manifest a transcendent devotion to their work and a touching affection for one another, an affection which, while spiritual, you could only understand by comparison with the phenomenon of human love. There is divine pathos in the separation of the servitals from the guides, as so often occurs when the servitals are dispatched on missions beyond the limits of the central universe; but they go with joy and not with sorrow. The satisfying joy of high duty is the eclipsing emotion of spiritual beings. Sorrow cannot exist in the face of the consciousness of divine duty faithfully performed. And when man's ascending soul stands before the Supreme Judge, the decision of eternal import will not be determined by material successes or quantitative achievements; the verdict reverberating through the high courts declares: "Well done, good and faithful servant; you have been faithful over a few essentials; you shall be made ruler over universe realities."

25:17 (274:4) On superuniverse service the Havona Servitals are always assigned to that domain presided over by the Master Spirit whom they most resemble in general and special spirit prerogatives. They serve only on the educational worlds surrounding the capitals of the seven superuniverses, and the last report of Uversa indicates that almost 138 billion servitals were ministering on its 490 satellites. They engage in an endless variety of activities in connection with the work of these educational worlds comprising the superuniversities of the superuniverse of Orvonton. Here they are your companions; they have come down from your next career to study you and to inspire you with the reality and certainty of your eventual graduation from the universes of time to the realms of eternity. And in these contacts the servitals gain that preliminary experience of ministering to the ascending creatures of time which is so helpful in their subsequent work on the Havona circuits as associates of the Graduate Guides or — as translated servitals — as Graduate Guides themselves.

2. THE UNIVERSAL CONCILIATORS

25:21 (275:1) For every Havona Servital created, seven Universal Conciliators are brought into being, one in each superuniverse. This creative enactment involves a definite superuniverse technique of reflective response to transactions taking place on

Paradise.

هفت بازتاب هفت روح استاد در کرات ستاد مرکزی هفت ابرجهان عمل می‌کنند. توصیف طبیعت این ارواح بازتابگر برای اذهان مادی دشوار است. آنها شخصیت‌های واقعی هستند؛ با این وجود هر عضو از یک گروه ابرجهان کاملاً منعکس کننده تنها یکی از هفت روح استاد می‌باشد. و هر بار که ارواح استاد به منظور آفریدن یک گروه از سرویتال‌های هاونا خود را به مدیران نیرو مربوط می‌سازند، به طور همزمان یک تمرکز کانونی روی یکی از ارواح بازتابگر در هر یک از گروه‌های ابرجهان رخ می‌دهد، و یک تعداد برابر از آشتی دهندگان جهانی در کرات ستاد مرکزی ابر آفرینشها فوراً و به طور تمام و کمال ظاهر می‌شوند. اگر در آفرینش سرویتال‌ها، روح استاد شماره هفت پیشقدم شود، تنها ارواح بازتابگر رسته هفتم با آشتی دهندگان باردار می‌شود؛ و همزمان با آفرینش یک هزار تن از سرویتال‌های اروانتان گونه، یک هزار تن از رسته هفتم آشتی دهندگان در پایتخت هر ابرجهان پدیدار می‌شوند. از میان این رخدادها، که منعکس کننده طبیعت هفتگانه ارواح استاد هستند، هفت رسته آفریده شده از آشتی دهندگانی که در هر ابرجهان خدمت می‌کنند به وجود می‌آیند.

آشتی دهندگانی که از مرتبت پیش بهشتی برخوردارند به طور تعویضی میان ابرجهانها خدمت نمی‌کنند؛ آنها به بخشهای بومی آفرینشی خویش محدود هستند. هر سپاه ابرجهان در بر گیرنده یک هفتم هر رسته آفریده شده می‌باشد، لذا مدت زمانی بسیار طولانی را تحت نفوذ یکی از ارواح استاد و با عدم شمول دیگران صرف می‌کند، زیرا با آن که تمامی هفت تا در پایتختهای جهان بازتاب یافته‌اند، فقط یکی در هر ابرآفرینش استیلا دارد.

در واقع هر یک از هفت ابرآفرینش توسط آن روح استادی که مسئولیت سرنوشت آن را به عهده دارد مورد استیلا واقع شده است. از این رو هر ابرجهان همانند یک آینه عظیمی می‌شود که طبیعت و کاراکتر روح استاد سرپرست آن را منعکس می‌سازد، و این امر تماماً توسط حضور و کارکرد ارواح آفرینشگر مادر در هر جهان محلی فرعی هر چه بیشتر تداوم می‌یابد. تأثیر چنین محیطی روی رشد تکاملی آنقدر عمیق است که آشتی دهندگان در دوران آینده زندگی ابرجهانی‌شان چهل و نه دیدگاه تجربی یا بینشی را به طور جمعی آشکار می‌سازند، که هر یک زاویه دار — لذا ناکامل — است، اما همگی به طور متقابل جبران کننده و با هم به در بر گرفتن دایره تعالیت تمایل دارند.

آشتی دهندگان جهانی در هر ابرجهان به طوری عجیب و ذاتی خود را به صورت گروه‌های چهارتایی تفکیک شده می‌یابند، انجمنهایی که آنان در آن به خدمت ادامه می‌دهند. در هر گروه سه عدد شخصیت‌های روحی هستند، و یکی، مثل چهارمین مخلوقات سرویتال‌ها، یک موجود نیمه مادی است. این گروه چهار نفره در بر گیرنده یک کمیسیون آشتی دهنده است و به صورت زیرین تشکیل شده است:

2522 (275.2) On the headquarters worlds of the seven superuniverses there function the seven reflections of the Seven Master Spirits. It is difficult to undertake to portray the natures of these Reflective Spirits to material minds. They are true personalities; still each member of a superuniverse group is perfectly reflective of just one of the Seven Master Spirits. And every time the Master Spirits associate themselves with the power directors for the purpose of creating a group of Havona Servitals, there is a simultaneous focalization upon one of the Reflective Spirits in each of the superuniverse groups, and forthwith and full-fledgedly an equal number of Universal Conciliators appear on the headquarters worlds of the supercreations. If, in the creation of servitals, Master Spirit Number Seven should take the initiative, none but the Reflective Spirits of the seventh order would become pregnant with conciliators; and concurrently with the creation of one thousand Orvontonlike servitals, one thousand of the seventh-order conciliators would appear on each superuniverse capital. Out of these episodes, reflecting the sevenfold nature of the Master Spirits, arise the seven created orders of conciliators serving in each superuniverse.

2523 (275.3) Conciliators of pre-Paradise status do not serve interchangeably between superuniverses, being restricted to their native segments of creation. Every superuniverse corps, embracing one seventh of each created order, therefore spends a very long time under the influence of one of the Master Spirits to the exclusion of the others, for, while all seven are reflected on the superuniverse capitals, only one is dominant in each supercreation.

2524 (275.4) Each of the seven supercreations is actually pervaded by that one of the Master Spirits who presides over its destinies. Each superuniverse thus becomes like a gigantic mirror reflecting the nature and character of the supervising Master Spirit, and all of this is further continued in every subsidiary local universe by the presence and function of the Creative Mother Spirits. The effect of such an environment upon evolutionary growth is so profound that in their postsuperuniverse careers the conciliators collectively manifest forty-nine experiential viewpoints, or insights, each angular — hence incomplete — but all mutually compensatory and together tending to encompass the circle of Supremacy.

2525 (275.5) In each superuniverse the Universal Conciliators find themselves strangely and innately segregated into groups of four, associations in which they continue to serve. In each group, three are spirit personalities, and one, like the fourth creatures of the servitals, is a semimaterial being. This quartet constitutes a conciliating commission and is made up as follows:

1- قاضی - میانجی. کسی که توسط سه تای دیگر به اتفاق آرا به عنوان شایسته‌ترین و با صلاحیت‌ترین فرد تعیین شده است تا به عنوان رئیس قضایی گروه عمل نماید.

2- مدافع روحی. کسی که توسط قاضی - میانجی منصوب شده است تا شواهد را ارائه کند و از حقوق کلیه شخصیت‌های درگیر در هر امری که به داورى کمسیون آشتی دهنده تخصیص داده شده پاسداری نماید.

3- مجری الهی. آشتی دهنده‌ای که به واسطه طبیعت ذاتی واجد صلاحیت می‌باشد که با موجودات مادی قلمروها تماس برقرار کند و تصمیمات کمسیون را اجرا کند. مجریان الهی، که مخلوقات چهارم هستند — موجودات نیمه مادی — تقریباً، اما نه به طور کامل، برای دامنه کوتاه دید نژادهای انسانی مرئی هستند.

4- نگارشگر. عضو باقیمانده کمسیون به طور اتوماتیک نگارشگر، دبیر دیوان، می‌شود. او اطمینان حاصل می‌کند که کلیه نگارشات برای آرشیوهای ابرجهان و برای اسناد جهان محلی به طور صحیح آماده شده‌اند. اگر کمسیون در یک کره تکاملی در حال خدمت باشد، یک گزارش سوم، با یاری مجری، برای اسناد فیزیکی دولت سیستم قلمرو مربوطه آماده می‌شود.

هنگامی که یک کمسیون تشکیل جلسه می‌دهد به عنوان یک گروه سه نفره عمل می‌کند، زیرا مدافع در طول داورى جدا می‌شود و فقط در پایان دادرسی در تدوین حکم شرکت می‌کند. از این رو این کمسیونها گاهی اوقات داوران سه‌گانه نامیده می‌شوند.

آشتی دهندگان در اداره کردن آرام جهان جهانها از ارزش بسیاری برخوردارند. آنها با پیمایش فضا به میزان سرافی سه برابر سرعت به عنوان دادگاههای سیار کرات خدمت می‌کنند. آنها کمسیونهایی هستند که به داورى سریع پیرامون دشواریهای جزئی تخصیص یافته‌اند. اگر به خاطر این کمسیونهای سیار و کاملاً عادلانه نبود، دادگاههای کرات در حل سوءتفاهمات جزئی قلمروها به گونه‌ای نومیدانه پرانگه می‌گشتند.

این داوران سه‌گانه از اموری که از اهمیت جاودانه برخوردارند چشمپوشی نمی‌کنند. روان، چشم‌اندازهای جاودان یک مخلوق زمان، هرگز به واسطه اعمال آنها مورد مخاطره قرار نمی‌گیرد. آشتی دهندگان با مسائلی که فراتر از وجود گذرا و بهروزی کیهانی مخلوقات زمان امتداد می‌یابند سر و کار ندارند. اما هنگامی که یک کمسیون به یکباره دادرسی پیرامون یک مشکل را پذیرفت، احکام آن نهایی هستند و همیشه به اتفاق آرا می‌باشند؛ از تصمیم قاضی - میانجی هیچ استینافی وجود ندارد.

3- خدمت ژرف آشتی دهندگان

2526 (275.6) 1. *The Judge-Arbiter.* The one unanimously designated by the other three as the most competent and best qualified to act as judicial head of the group.

2527 (275.7) 2. *The Spirit-Advocate.* The one appointed by the judge-arbiter to present evidence and to safeguard the rights of all personalities involved in any matter assigned to the adjudication of the conciliating commission.

2528 (276.1) 3. *The Divine Executioner.* The conciliator qualified by inherent nature to make contact with the material beings of the realms and to execute the decisions of the commission. Divine executioners, being fourth creatures — quasi-material beings — are almost, but not quite, visible to the short-range vision of the mortal races.

2529 (276.2) 4. *The Recorder.* The remaining member of the commission automatically becomes the recorder, the clerk of the tribunal. He makes certain that all records are properly prepared for the archives of the superuniverse and for the records of the local universe. If the commission is serving on an evolutionary world, a third report, with the assistance of the executioner, is prepared for the physical records of the system government of jurisdiction.

25210 (276.3) When in session a commission functions as a group of three since the advocate is detached during adjudication and participates in the formulation of the verdict only at the conclusion of the hearing. Hence these commissions are sometimes called referee trios.

25211 (276.4) The conciliators are of great value in keeping the universe of universes running smoothly. Traversing space at the seraphic rate of triple velocity, they serve as the traveling courts of the worlds, commissions devoted to the quick adjudication of minor difficulties. Were it not for these mobile and eminently fair commissions, the tribunals of the spheres would be hopelessly overspread with the minor misunderstandings of the realms.

25212 (276.5) These referee trios do not pass upon matters of eternal import; the soul, the eternal prospects of a creature of time, is never placed in jeopardy by their acts. Conciliators do not deal with questions extending beyond the temporal existence and the cosmic welfare of the creatures of time. But when a commission has once accepted jurisdiction of a problem, its rulings are final and always unanimous; there is no appeal from the decision of the judge-arbiter.

3. THE FAR-REACHING SERVICE OF CONCILIATORS

ستاد گروهی آشتی دهندگان در پایتخت ابرجهانشان قرار دارد، جایی که سپاه ذخیره اصلی آنها در آن نگاه داشته شده است. ذخایر ثانویه آنها در پایتختهای جهانهای محلی واقع شده‌اند. اعضای جوانتر و کم تجربه‌تر کمسیون خدمت خویش را در کرات پایین‌تر، کراتی نظیر یورنشیا، آغاز می‌کنند، و بعد از دستیابی به تجربه کم‌تر به دادرسی مشکلات بزرگتر پیشروی می‌کنند.

رسته آشتی دهندگان کاملاً قابل اتکا می‌باشد؛ حتی یک تن هم تاکنون گمراه نگشته است. آنها گرچه در خرد و قضاوت خطاناپذیر نیستند، به گونه‌ای بی‌چون و چرا قابل اتکا و به طرز خطا ناپذیر وفادار می‌باشند. منشأ آنها در ستاد مرکزی یک ابرجهان است و آنها سرانجام به آنجا باز می‌گردند. آنها از میان سطوح زیرین خدمت جهانی پیشروی می‌کنند:

1- آشتی دهندگان برای کرات. هرگاه که شخصیت‌های سرپرست تک تک کرات به اندازه زیاد سردرگم می‌شوند یا تحت شرایط موجود در رابطه با روند صحیح در واقع به بن‌بست می‌رسند، و اگر قضیه برای آورده شدن نزد دادگاههای مرتباً برگزار شده قلمرو مربوطه از اهمیت مکفی برخوردار نباشد، در آن صورت به دنبال دریافت یک دادخواست از دو شخصیت، یکی از هر طرف مورد نزاع، یک کمسیون آشتی دهنده فوراً شروع به کار خواهد کرد.

هنگامی که این دشواریهای اداری و قضایی برای مطالعه و داوری به دستان آشتی دهندگان سپرده شدند، آنها از اتوریته مطلق برخوردار می‌شوند. اما آنها تصمیمی را تدوین نخواهند کرد تا این که کلیه شواهد شنیده شده باشند، و در فراخوانی شواهد از هر جا و هر مکان مطلقاً هیچ حدی برای اتوریته آنان وجود ندارد. و در حالی که تصمیمات آنها نمی‌توانند استیناف شوند، گاهی اوقات امور چنان پیش می‌روند که کمسیون در یک نقطه مشخص اسنادش را می‌بندد، از دیدگاههای نتیجه‌گیری می‌کند، و تمامی موضوع مورد بحث را به دادگاههای بالاتر عالم انتقال می‌دهد.

تصمیمات اعضای کمسیون در نگارشات سیاره‌ای قرار داده می‌شوند و اگر لازم باشد توسط مجری الهی به مورد اجرا گذارده می‌شوند. قدرت او بسیار زیاد است، و دامنه فعالیت‌های او در هر کره مسکونی بسیار گسترده است. مجریان الهی کنترل کنندگان ماهر آن چیزهایی هستند که به نفع آنچه است که باید باشد. کار آنها گاهی اوقات برای سعادت آشکار عالم انجام می‌پذیرد، و گاهی اوقات توضیح اعمال آنها در کرات زمان و فضا دشوار است. اگر چه آنها هیچ فرمانی را برخلاف قانون طبیعی یا شیوه‌های مقرر شده عالم اجرا نمی‌کنند، اغلب مطابق قوانین بالاتر حکومت سیستم کارهای عجیبشان را صورت می‌دهند و فرامین آشتی دهندگان را به اجرا در می‌آورند.

2- آشتی دهندگان برای ستاد مرکزی سیستم. این کمسیونهای چهار نفره از خدمت در کرات تکاملی به انجام وظیفه در ستاد مرکزی یک سیستم پیش می‌روند. آنها در اینجا کار زیادی دارند که انجام دهند، و آنها اثبات

2531 (276:6) Conciliators maintain group headquarters on the capital of their superuniverse, where their primary reserve corps is held. Their secondary reserves are stationed on the capitals of the local universes. The younger and less experienced commissioners begin their service on the lower worlds, worlds like Urantia, and are advanced to the adjudication of greater problems after they have acquired riper experience.

2532 (276:7) The order of conciliators is wholly dependable; not one has ever gone astray. Though not infallible in wisdom and judgment, they are of unquestioned reliability and unerring in faithfulness. They take origin on the headquarters of a superuniverse and eventually return thereto, advancing through the following levels of universe service:

2533 (276:8) 1. *Conciliators to the Worlds.* Whenever the supervising personalities of the individual worlds become greatly perplexed or actually deadlocked concerning the proper procedure under existing circumstances, and if the matter is not of sufficient importance to be brought before the regularly constituted tribunals of the realm, then, upon the receipt of a petition of two personalities, one from each contention, a conciliating commission will begin to function forthwith.

2534 (277:1) When these administrative and jurisdictional difficulties have been placed in the hands of the conciliators for study and adjudication, they are supreme in authority. But they will not formulate a decision until all the evidence has been heard, and there is absolutely no limit to their authority to call witnesses from anywhere and everywhere. And while their decisions may not be appealed, sometimes matters so develop that the commission closes its records at a given point, concludes its opinions, and transfers the whole question to the higher tribunals of the realm.

2535 (277:2) The commissioners' decisions are placed on the planetary records and, if necessary, are put into effect by the divine executioner. His power is very great, and the range of his activities on an inhabited world is very wide. Divine executioners are masterful manipulators of that which is in the interests of that which ought to be. Their work is sometimes carried out for the apparent welfare of the realm, and sometimes their acts on the worlds of time and space are difficult of explanation. Though executing decrees in defiance of neither natural law nor the ordained usages of the realm, they do oftentimes effect their strange doings and enforce the mandates of the conciliators in accordance with the higher laws of the system administration.

2536 (277:3) 2. *Conciliators to the System Headquarters.* From service on the evolutionary worlds these commissions of four are advanced to duty on a system headquarters. Here they have much work to do, and they prove to be the

می‌کنند که دوستان با درایت انسانها، فرشتگان، و سایر موجودات روحی هستند. داوران سه‌گانه آنقدر که درگیر ستیزهای گروهی و سوءتفاهماتی که میان رسته‌های گوناگون مخلوقات به وجود می‌آید هستند به اندازه خیلی زیاد درگیر اختلافات شخصی نیستند؛ و در ستاد مرکزی یک سیستم هم موجودات روحی و هم مادی، و نیز انواع ترکیبی نظیر پسران ماتریال زندگی می‌کنند.

درست در لحظه‌ای که آفرینندگان افرادی در حال تکامل با قدرت انتخاب را به وجود می‌آورند، در آن لحظه از کارکرد موزون کمال الهی یک عدول صورت می‌گیرد؛ به وجود آمدن سوءتفاهمات حتمی هستند، و برای تعدیل عادلانه این اختلاف نظرهای صادقانه باید آماده سازی انجام شود. ما همگی باید به یاد داشته باشیم که آفرینندگان تماماً خردمند و تماماً قدرتمند می‌توانستند جهانهای محلی را درست همانند هاونا کامل خلق کنند. به هیچ کمسیون اشتهی دهنده‌ای برای کار در جهان مرکزی نیاز نیست. اما آفرینندگان با تمامی خردمندی کاملشان انجام این کار را انتخاب نکردند. و در حالی که آنها جهانهایی را به وجود آورده‌اند که مملو از تفاوتها است و به وفور در دشواریها غوطه‌ور است، به همین منوال مکانیسمها و ابزاری را برای حل و فصل تمامی این تفاوتها و برای توازن بخشیدن به تمامی این سردرگمیهای ظاهری فراهم کرده‌اند.

3- آشتی دهندگان کواکب. آشتی دهندگان از خدمت در سیستمها به دآوری مشکلات یک کوبکه ارتقا می‌یابند، و حل مشکلات جزئی را که میان یکصد سیستم از کرات مسکونی آن پیش می‌آید به عهده می‌گیرند. بسیاری از مشکلاتی که در ستاد مرکزی کوبکه رخ می‌دهد تحت قلمرو مسئولیت آنها قرار نمی‌گیرد، اما آنها با رفتن از سیستم به سیستم و گردآوری شواهد و آماده سازی بیانیه‌های مقدماتی مشغول نگاه داشته می‌شوند. اگر موضوع مورد بحث صادقانه باشد، اگر مشکلات ناشی از تفاوتهای صمیمانه در دیدگاهها و تنوع صادقانه نقطه نظرات باشد، صرف نظر از این که چه تعداد اندکی از اشخاص ممکن است درگیر باشند، صرف نظر از این که سوءتفاهمات ظاهراً چه اندازه ناچیز باشند، یک کمسیون آشتی دهنده همیشه می‌تواند گمارده شود تا بسته به ارزش موضوع مورد مباحثه دآوری کند.

4- آشتی دهندگان برای جهانهای محلی. در این کار بزرگتر یک جهان اعضای کمسیونها برای ملک صادقها و پسران مجیستریال هر دو و برای حکمرانان کوبکه و گروههای عظیم شخصیهایی که درگیر هماهنگی و مدیریت یکصد کوبکه هستند بسیار یاری دهنده هستند. رسته‌های گوناگون سرافیمها و سایر ساکنان کرات ستاد مرکزی یک جهان محلی نیز خود را از یاری و تصمیمات داوران سه‌گانه بهره‌مند می‌سازند.

تقریباً غیرممکن است که طبیعت آن اختلافاتی را که ممکن است در امور جزئی یک سیستم، یک کوبکه، یا یک جهان پیش آید توضیح داد. مشکلات پیش می‌آیند، اما آنها با آزمونها و مشقات ناچیز وجود مادی که در کرات تکاملی تجربه می‌شود بسیار ناهمسان هستند.

5- آشتی دهندگان برای ناحیه‌های فرعی ابرجهان. اعضای کمسیون از مشکلات جهانهای محلی به مطالعه

understanding friends of men, angels, and other spirit beings. The referee trios are not so much concerned with personal differences as with group contentions and with misunderstandings arising between different orders of creatures; and on a system headquarters there live both spiritual and material beings, as well as the combined types, such as the Material Sons.

2537 (277.4) The moment the Creators bring into existence evolving individuals with the power of choice, that moment a departure is made from the smooth working of divine perfection; misunderstandings are certain to arise, and provision for the fair adjustment of these honest differences of viewpoint must be made. We should all remember that the all-wise and all-powerful Creators could have made the local universes just as perfect as Havona. No conciliating commissions need function in the central universe. But the Creators did not choose in their all-wisdom to do this. And while they have produced universes which abound in differences and teem with difficulties, they have likewise provided the mechanisms and the means for composing all these differences and for harmonizing all this seeming confusion.

2538 (277.5) 3. *The Constellation Conciliators.* From service in the systems the conciliators are promoted to the adjudication of the problems of a constellation, taking up the minor difficulties arising between its one hundred systems of inhabited worlds. Not many problems developing on the constellation headquarters fall under their jurisdiction, but they are kept busy going from system to system gathering evidence and preparing preliminary statements. If the contention is honest, if the difficulties arise out of sincere differences of opinion and honest diversity of viewpoints, no matter how few persons may be involved, no matter how apparently trivial the misunderstanding, a conciliating commission can always be had to pass upon the merits of the controversy.

2539 (277.6) 4. *Conciliators to the Local Universes.* In this larger work of a universe the commissioners are of great assistance to both the Melchizedeks and the Magisterial Sons and to the constellation rulers and the hosts of personalities concerned with the co-ordination and administration of the one hundred constellations. The different orders of seraphim and other residents of the headquarters spheres of a local universe also avail themselves of the help and decisions of the referee trios.

25310 (278.1) It is almost impossible to explain the nature of those differences which may arise in the detailed affairs of a system, a constellation, or a universe. Difficulties do develop, but they are very unlike the petty trials and travails of material existence as it is lived on the evolutionary worlds.

25311 (278.2) 5. *Conciliators to the Superuniverse Minor Sectors.* From the problems of local universes the

مسائلی که در ناحیه‌های فرعی ابرجهانشان پیش می‌آید پیش می‌روند. هر چه بیشتر آنها از تک تک سیارات به سوی داخل صعود می‌کنند، وظایف مادی مجری الهی کمتر می‌شود؛ او به تدریج یک نقش جدید مفسر بخشش و عدالت را به عهده می‌گیرد. در همان حال از آنجا که نیمه مادی است، کمیسیون را به عنوان یک مجموعه کامل در ارتباط دلسوزانه با جنبه‌های مادی تحقیقاتش نگاه می‌دارد.

6- آشتی دهندگان برای ناحیه‌های اصلی ابرجهان. سرشت کار اعضای کمیسیون با پیشروی آنها مداوماً تغییر می‌یابد. میزان کمتر و کمتری از سوءتفاهم برای داوری و قدر بیشتر و بیشتری از پدیده‌های اسرارآمیز برای توضیح دادن و تفسیر نمودن وجود دارد. آنها مرحله به مرحله از میانجیان اختلافات به توضیح دهندگان رازها تکامل می‌یابند — داورانی که به آموزگاران مفسر تکامل می‌یابند. آنها روزگاری میانجیان آنهایی بودند که از طریق نادانی اجازه می‌دهند دشواریها و سوءتفاهمات به وجود آیند؛ اما آنها اکنون دارند آموزشگران آنهایی می‌شوند که آنقدر باهوش و مدارا هستند که می‌توانند از برخورد اذهان و جنگ دیدگاهها اجتناب ورزند. هر چه آموزش یک مخلوق بالاتر باشد، وی برای دانش، تجربه، و دیدگاههای دیگران احترام بیشتری قائل است.

7- آشتی دهندگان برای ابرجهان. در اینجا آشتی دهندگان همتر از می‌شوند — چهار میانجی - آموزگار متقابل - فهیم و کاملاً مؤثر. مجری الهی از قدرت کیفری تهی می‌شود و صدای فیزیکی ارواح سه‌گانه می‌شود. تا این هنگام این مشاوران و آموزگاران با بیشتر مشکلات و دشواریهای واقعی که در اجرای امور ابرجهان مورد رو به رویی واقع می‌شوند به طور ماهرانه آشنا شده‌اند. بدین ترتیب آنها برای رهنوردان فراز یابنده‌ای که در کرات آموزشی پیرامون کرات ستاد مرکزی ابرجهانها اقامت دارند مشاورانی شگفت‌انگیز و آموزگارانی خردمند می‌شوند.

کلیه آشتی دهندگان تا زمان رسیدن به بهشت تحت سرپرستی کلی قدمای ایامها و تحت مدیریت بلافصل یاوران تصویر خدمت می‌کنند. در طول اقامت موقت در بهشت آنها به روح استادی گزارش می‌دهند که سرپرستی ابرجهان منشأ آنان را به عهده دارد.

دفتر ثبت ابرجهان آن آشتی دهندگانی را که به ماورای حوزه اختیارشان عبور کرده‌اند به حساب نمی‌آورند، و چنین کمیسیونهایی در سرتاسر جهان بزرگ به طور گسترده پراکنده‌اند. آخرین گزارش ثبت در یوورسا تعداد کمیسیونهایی را که در اروانتان عمل می‌کنند تقریباً هجده تریلیون برآورد می‌کند — بیش از هفتاد تریلیون فرد. اما اینها فقط یک بخش بسیار اندکی از تعداد کثیر آشتی دهندگانی هستند که در اروانتان آفریده شده‌اند. این رقم در مجموع از میزان بالاتری است و با احتساب آنهایی که به صورت راهنمایان فارغ‌التحصیلی تغییر شکل یافته‌اند، با تعداد کل سرویتالهای هاونا برابر است.

گهگاه، با افزایش تعداد آشتی دهندگان ابرجهان، آنها به شورای کمال در بهشت انتقال می‌یابند، و از آنجا

commissioners are advanced to the study of questions arising in the minor sectors of their superuniverse. The farther they ascend inward from the individual planets, the fewer are the material duties of the divine executioner; gradually he assumes a new role of mercy-justice interpreter, at the same time — being quasi-material — keeping the commission as a whole in sympathetic touch with the material aspects of its investigations.

25312 (278.3) 6. *Conciliators to the Superuniverse Major Sectors.* The character of the work of the commissioners continues to change as they advance. There is less and less of misunderstanding to adjudicate and more and more of mysterious phenomena to explain and interpret. From stage to stage they are evolving from arbiters of differences to *explainers of mysteries* — judges evolving into interpretative teachers. Arbiters of those who through ignorance permit difficulties and misunderstandings to arise, they once were; but they are now becoming instructors of those who are sufficiently intelligent and tolerant to avoid clashes of mind and wars of opinions. The higher a creature's education, the more respect he has for the knowledge, experience, and opinions of others.

25313 (278.4) 7. *Conciliators to the Superuniverse.* Here the conciliators become co-ordinate — four mutually understood and perfectly functioning arbiter-teachers. The divine executioner is divested of retributive power and becomes the physical voice of the spirit trio. By this time these counselors and teachers have become expertly familiar with most of the actual problems and difficulties encountered in the conduct of superuniverse affairs. Thus they become wonderful advisers and wise teachers of the ascending pilgrims who are in residence on the educational spheres surrounding the headquarters worlds of the superuniverses.

25314 (278.5) All conciliators serve under the general supervision of the Ancients of Days and under the immediate direction of the Image Aids until such time as they are advanced to Paradise. During the Paradise sojourn they report to the Master Spirit who presides over the superuniverse of their origin.

25315 (278.6) The superuniverse registries do not enumerate those conciliators who have passed beyond their jurisdiction, and such commissions are widely scattered through the grand universe. The last report of registry on Uversa gives the number operating in Orvonton as almost eighteen trillion commissions — over seventy trillion individuals. But these are only a very small fraction of the multitude of conciliators that have been created in Orvonton; that number is of an altogether higher magnitude and is the equivalent of the total number of Havona Servitals, with allowances for the transmutation into Graduate Guides.

25316 (278.7) From time to time, as the numbers of the superuniverse conciliators increase, they are

متعاقباً به عنوان سپاه هماهنگ کننده‌ای پدیدار می‌شوند که توسط روح بیکران برای جهان جهانها تکامل یافته است، یک گروه شگفت‌انگیز از موجوداتی که تعداد و کارایی‌شان دائماً در حال افزایش است. آنها از طریق فراز تجربی و آموزش بهشتی به یک درک بی‌نظیر از واقعیت در حال ظهور ایزد متعال دست یافته‌اند، و آنها برای انجام مأموریت‌های ویژه جهان جهانها را در می‌نورند.

اعضای یک کمیسیون آشتی دهنده هرگز از هم جدا نمی‌شوند. یک گروه چهار نفره برای همیشه با هم خدمت می‌کنند، درست همانطور که در ابتدا با هم در ارتباط بودند. آنها حتی در خدمت جلال یافته‌ی خویش به صورت گروه‌های چهارگانه‌ی حاوی تجربه‌ی انباشته‌ی شده‌ی کیهانی و خرد کامل شده‌ی تجربی به کار ادامه می‌دهند. آنها به عنوان تجسم عدالت عالی زمان و فضا برای ابد با یکدیگر در ارتباط قرار دارند.

4- مشاوران تکنیکی

این اذهان قانونی و تکنیکی دنیای روحی به این صورت آفریده نشدند. از سوپرنافیمها و آمینافیمهای پیشین، یک میلیون تن از نظم یافته‌ترین اذهان به عنوان هسته‌ی این گروه عظیم و پر مهارت توسط روح بیکران انتخاب شدند. و از هنگام آن زمان دوردست، تجربه‌ی واقعی در اطلاق قوانین کمال به طرحهای آفرینش تکاملی برای کلیه‌ی کسانی که آرزو دارند مشاوران تکنیکی شوند لازم بوده است.

مشاوران تکنیکی از میان رشته‌های زیرین رتبه‌های شخصیت عضوگیری می‌شوند:

- 1- سوپرنافیمها.
- 2- سکنافیمها.
- 3- ترشیافیمها.
- 4- آمینافیمها.
- 5- سرافیمها.
- 6- انواع مشخصی از انسانهای فراز یابنده.
- 7- انواع مشخصی از بینابینیهایی فراز یابنده.

در زمان حاضر، بدون احتساب انسانها و بینابینیهایی که به طور موقت وصل هستند، تعداد مشاوران تکنیکی که در یوورسا ثبت شده‌اند و در اروانتان عمل می‌کنند اندکی بیشتر از شصت و یک تریلیون است.

مشاوران تکنیکی مکرراً به صورت فردی عمل می‌کنند اما در گروه‌های هفت نفره برای خدمت سازمان یافته‌اند و ستاد مشترکشان در کرات مأموریت است. در هر گروه حداقل پنج نفر باید دارای وضعیت دائمی باشد، در حالی که دو تن می‌توانند از ارتباط موقت برخوردار باشند. انسانهای فراز یابنده و مخلوقات بینابینی فراز یابنده ضمن این که فراز بهشتی را دنبال می‌کنند در این

translated to the council of perfection on Paradise, from which they subsequently emerge as the co-ordinating corps evolved by the Infinite Spirit for the universe of universes, a marvelous group of beings which is constantly increasing in numbers and efficiency. By experiential ascent and Paradise training they have acquired a unique grasp of the emerging reality of the Supreme Being, and they roam the universe of universes on special assignment.

25:317 (279.1) The members of a conciliating commission are never separated. A group of four forever serve together just as they were originally associated. Even in their glorified service they continue to function as quartets of accumulated cosmic experience and perfected experiential wisdom. They are eternally associated as the embodiment of the supreme justice of time and space.

4. TECHNICAL ADVISERS

25:41 (279.2) These legal and technical minds of the spirit world were not created as such. From the early supernaphim and omniaphim, one million of the most orderly minds were chosen by the Infinite Spirit as the nucleus of this vast and versatile group. And ever since that far-distant time, actual experience in the application of the laws of perfection to the plans of evolutionary creation has been required of all who aspire to become Technical Advisers.

25:42 (279.3) The Technical Advisers are recruited from the ranks of the following personality orders:

- 25:43 (279.4) 1. The Supernaphim.
- 25:44 (279.5) 2. The Seconaphim.
- 25:45 (279.6) 3. The Tertiaphim.
- 25:46 (279.7) 4. The Omniaphim.
- 25:47 (279.8) 5. The Seraphim.
- 25:48 (279.9) 6. Certain Types of Ascending Mortals.
- 25:49 (279.10) 7. Certain Types of Ascending Midwayers.

25:10 (279.11) At the present time, not counting the mortals and midwayers who are all of transient attachment, the number of Technical Advisers registered on Uversa and operating in Orvonton is slightly in excess of sixty-one trillion.

25:411 (279.12) Technical Advisers frequently function as individuals but are organized for service and maintain common headquarters on the spheres of assignment in groups of seven. In each group at least five must be of permanent status, while two may be of temporary association. Ascending mortals and ascending midway creatures serve on these

کمیسوینهای مشورتی خدمت می‌کنند، اما آنها به کلاسهای معمول آموزشی برای مشاوران تکنیکی وارد نمی‌شوند، و هیچگاه اعضای دائم این رسته نیز نمی‌شوند.

آن انسانها و بینابینیهایی که به طور موقت با مشاوران خدمت می‌کنند به دلیل تخصصشان در مفهوم قانون جهانی و عدالت عالی برای چنین کاری انتخاب می‌شوند. همینطور که شما به سوی هدف بهشتی خود سفر می‌کنید، و دائماً دانش افزوده و مهارت افزایش یافته کسب می‌کنید، مداوماً این فرصت به شما داده می‌شود که خرد و تجربه‌ای را که از پیش اندوخته‌اید به دیگران بدهید. شما تماماً طی مسیر رفتن به هاونا به شکل یک شاگرد - آموزگار ایفای نقش می‌کنید. شما از طریق دادن دانش به تازگی یافت شده دوران زندگانی پیشرونده خود به آنهایی که درست در مرتبت پایین‌تری نسبت به شما قرار دارند از میان سطوح فرازگرایانه این دانشگاه عظیم تجربی ادامه مسیر می‌دهید. در نظام جهانی شما به صورت کسی که از دانش و حقیقت برخوردار است محسوب نمی‌شوید تا این که توان و تمایل خود را در دادن این دانش و حقیقت به دیگران نشان دهید.

هر یک از ارواح خدمت کننده که بالایی رتبه فرشتگان کروب هستند بعد از آموزش طولانی و تجربه واقعی اجازه دارند به عنوان مشاوران تکنیکی انتصاب دائمی دریافت کنند. تمامی کاندیداها به طور داوطلبانه به این نوع خدمت وارد می‌شوند؛ اما آنها بعد از این که چنین مسئولیتهایی را به عهده گرفتند نمی‌توانند آنها را ترک کنند. فقط قدمای ایامها می‌توانند این مشاوران را به فعالیت‌های دیگر منتقل کنند.

آموزش مشاوران تکنیکی که در کالجهای ملک صادق جهانهای محلی آغاز شد تا بارگاه قدمای ایامها ادامه می‌یابد. آنها از این آموزش ابرجهانی به "مدارس هفت دایره" که در کرات پیشگام مدارهای هاونا واقع شده‌اند پیش می‌روند. و از کرات پیشگام به داخل "کالج اخلاقیات قانون و تکنیک تعالیت"، مدرسه آموزشی بهشت برای کامل ساختن مشاوران تکنیکی، پذیرفته می‌شوند.

این مشاوران بیش از متخصصان قانون هستند؛ آنها دانشجویان و آموزگاران قانون کاربردی هستند، قوانین جهان که به زندگانی و سرنوشت کلیه کسانی که در قلمروهای گسترده آفرینش پهناور اقامت دارند اطلاق می‌شود. با گذشت زمان آنها کتابخانه‌های زنده قانون زمان و فضا می‌شوند، و از طریق آموزش دادن شخصیت‌های زمان در رابطه با اشکال و شیوه‌های عمل که برای حکمرانان ابدیت از همه قابل قبول‌تر است مانع مشکلات بی‌پایان و تأخیرات غیرضروری می‌شوند. آنها قادرند طوری کارکنان فضا را اندرز دهند که آنها را قادر سازد در توازن با الزامات بهشت عمل کنند. آنها آموزگاران کلیه مخلوقات در رابطه با تکنیک آفرینندگان هستند.

چنین کتابخانه زنده قانون کاربردی نمی‌توانست آفریده شود؛ چنین موجوداتی باید از طریق تجربه واقعی تکامل یابند. الوهیت‌های بیکران وجودگرا هستند، از این رو فقدان تجربه آنان بدین وسیله جبران می‌شود. آنها حتی پیش از آن که چیزی را تجربه کنند از پیش از آن

advisory commissions while pursuing the Paradise ascent, but they do not enter the regular courses of training for Technical Advisers, nor do they ever become permanent members of the order.

254.12 (279.13) Those mortals and midwayers who serve transiently with the advisers are chosen for such work because of their expertness in the concept of universal law and supreme justice. As you journey toward your Paradise goal, constantly acquiring added knowledge and enhanced skill, you are continuously afforded the opportunity to give out to others the wisdom and experience you have already accumulated; all the way in to Havona you enact the role of a pupil-teacher. You will work your way through the ascending levels of this vast experiential university by imparting to those just below you the new-found knowledge of your advancing career. In the universal regime you are not reckoned as having possessed yourself of knowledge and truth until you have demonstrated your ability and your willingness to impart this knowledge and truth to others.

254.13 (280.1) After long training and actual experience, any of the ministering spirits above the status of cherubim are permitted to receive permanent appointment as Technical Advisers. All candidates voluntarily enter this order of service; but having once assumed such responsibilities, they may not relinquish them. Only the Ancients of Days can transfer these advisers to other activities.

254.14 (280.2) The training of Technical Advisers, begun in the Melchizedek colleges of the local universes, continues to the courts of the Ancients of Days. From this superuniverse training they proceed to the "schools of the seven circles" located on the pilot worlds of the Havona circuits. And from the pilot worlds they are received into the "college of the ethics of law and the technique of Supremacy," the Paradise training school for the perfecting of Technical Advisers.

254.15 (280.3) These advisers are more than legal experts; they are students and teachers of *applied* law, the laws of the universe applied to the lives and destinies of all who inhabit the vast domains of the far-flung creation. As time passes, they become the living law libraries of time and space, preventing endless trouble and needless delays by instructing the personalities of time regarding the forms and modes of procedure most acceptable to the rulers of eternity. They are able so to counsel the workers of space as to enable them to function in harmony with the requirements of Paradise; they are the teachers of all creatures concerning the technique of the Creators.

254.16 (280.4) Such a living library of applied law could not be created; such beings must be evolved by actual experience. The infinite Deities are existential, hence are compensated for lack of experience; they know all even before they

مطلع هستند، اما آنها این آگاهی غیرتجربی را به مخلوقات تحت فرمان خود نمی‌دهند.

مشاوران تکنیکی وقف کار ممانعت از تأخیر هستند، پیشرفت را تسهیل می‌کنند، و با اندرزشان موجب موفقیت می‌شوند. همیشه یک راه از همه بهتر و درست برای انجام کارها وجود دارد. همیشه تکنیک کمال وجود دارد، یک روش الهی، و این مشاوران می‌دانند که همگی ما را در یافتن این راه بهتر چگونه راهنمایی کنند.

این موجودات بیش از اندازه خردمند و مفید همیشه به خدمت و کار بازرسان جهانی از نزدیک مرتبط هستند. برای ملک صادقها یک سپاه توانمند فراهم شده است. فرمانروایان سیستمها، کواکب، جهانها، و ناحیه‌های ابرجهان همگی به وفور از این اذهان تکنیکی یا قانونی مرجع دنیای روحی تأمین شده‌اند. یک گروه ویژه به عنوان مشاوران قانون برای حاملین حیات عمل می‌کند، و این پسران را در رابطه با حد مجاز عدول از نظم تثبیت شده تکثیر حیات راهنمایی می‌کند و سوا از آن در رابطه با امتیازات و آزادی عمل آنان به آنها رهنمود می‌دهد. آنها در رابطه با کاربردها و تکنیکهای صحیح کلیه کارهای دنیای روحی برای تمامی طبقات موجودات مشاور هستند. اما آنان به طور مستقیم و شخصاً با مخلوقات مادی قلمروها سر و کار ندارند.

مشاوران تکنیکی علاوه بر مشورت دادن پیرامون کاربردهای قانونی به طور یکسان وقف تفسیر مؤثر کلیه قوانین مربوط به موجودات آفریده شده — فیزیکی، ذهنی، و روحی — می‌باشند. آنها برای آشتی دهندگان جهانی و برای کلیه کسان دیگری که مایلند حقیقت قانون را بدانند آماده هستند؛ به عبارت دیگر، برای دانستن این که چگونه تعالیت الوهیت می‌تواند برای واکنش نشان دادن نسبت به یک شرایط مشخص که از عوامل یک نظم تثبیت شده فیزیکی، ذهنی، و روحی برخوردار است مورد اتکا واقع شود. آنها حتی کوشش می‌کنند تکنیک غایی را توضیح دهند.

مشاوران تکنیکی موجوداتی برگزیده و آزمایش شده هستند؛ من هرگز اطلاع نیافته‌ام که حتی یکی از آنها به گمراهی کشانیده شده باشد. ما هیچ مدرکی در یوورسا نداریم که آنها به سرپیچی از قوانین الهی که آنها را به گونه‌ای بسیار مؤثر تفسیر می‌کنند و به طور بسیار شیوا شرح می‌دهند مورد دآوری واقع شده باشند. هیچ حد شناخته شده‌ای برای قلمرو خدمت آنها وجود ندارد، و هیچ محدودیتی نیز بر پیشرفت آنها نهاده نشده است. آنها حتی تا دروازه‌های بهشت به صورت مشاور ادامه می‌دهند؛ تمامی جهان قانون و تجربه به روی آنان گشوده است.

5- نگاهدارندگان نگارشات در بهشت

از میان سوپرنافیمهای سوم در هاونا، برخی از نگارشگران اصلی ارشد به عنوان نگاهدارندگان نگارشات، به عنوان نگهدارندگان آرشیوهای رسمی جزیره نور، انتخاب می‌شوند، آن آرشیوهایی که در

experience all, but they do not impart this nonexperiential knowledge to their subordinate creatures.

25:4.17 (280.5) Technical Advisers are dedicated to the work of preventing delay, facilitating progress, and counseling achievement. There is always a *best* and *right* way to do things; there is always the technique of perfection, a divine method, and these advisers know how to direct us all in the finding of this better way.

25:4.18 (280.6) These exceedingly wise and practical beings are always closely associated with the service and work of the Universal Censors. The Melchizedeks are provided with an able corps. The rulers of the systems, constellations, universes, and superuniverse sectors are all bountifully supplied with these technical or legal reference minds of the spiritual world. A special group act as law counselors to the Life Carriers, advising these Sons concerning the extent of permissible departure from the established order of life propagation and otherwise instructing them respecting their prerogatives and latitudes of function. They are the advisers of all classes of beings regarding the proper usages and techniques of all spirit-world transactions. But they do not directly and personally deal with the material creatures of the realms.

25:4.19 (280.7) Besides counseling regarding legal usages, Technical Advisers are equally devoted to the efficient interpretation of all laws concerning creature beings — physical, mindal, and spiritual. They are available to the Universal Conciliators and to all others who desire to know the truth of law; in other words, to know how the Supremacy of Deity may be depended upon to react in a given situation having factors of an established physical, mindal, and spiritual order. They even essay to elucidate the technique of the Ultimate.

25:4.20 (281.1) Technical Advisers are selected and tested beings; I have never known one of them to go astray. We have no records on Uversa of their ever having been adjudged in contempt of the divine laws they so effectively interpret and so eloquently expound. There is no known limit to the domain of their service, neither has any been placed upon their progress. They continue as advisers even to the portals of Paradise; the whole universe of law and experience is open to them.

5. THE CUSTODIANS OF RECORDS ON PARADISE

25:5.1 (281.2) From among the tertiary supernaphim in Havona, certain of the senior chief recorders are chosen as Custodians of Records, as keepers of the formal archives of the Isle of Light, those

مقایسه با نگارشات زنده ثبت در اذهان نگاهدارندگان دانش، که گاهی اوقات "کتابخانه زنده بهشت" نامیده می‌شوند، خود را نشان می‌دهند.

فرشتگان نگارشگر سیارات مسکونی منبع کلیه نگارشات فردی هستند. در سرتاسر جهانها نگارندگان دیگر در رابطه با نگارشات رسمی و نگارشات زنده هر دو عمل می‌کنند. از یورنیشیا تا بهشت، هر دو نگارشات مورد مواجهه واقع می‌شوند: در یک جهان محلی، بیشتر نگارشات نوشته شده و کمتر زنده؛ در بهشت، بیشتر نگارشات زنده و کمتر رسمی؛ در یوورسا، هر دو به طور مساوی موجودند.

تاریخچه هر رخداد مهم در آفرینش سازمان یافته و مسکونی موجود است. در حالی که رخدادهایی که اهمیتشان فراتر از محلی نیست فقط در حد محلی ثبت می‌شوند، آنهایی که از اهمیت وسیع‌تر برخوردارند مطابق آن با آنها برخورد می‌شود. از سیارات، سیستمها، و کواکب نبادان، هر چیز حاوی اهمیت جهانی در سلوینگتون اعلام می‌شود؛ و از این پایتختهای جهان آن رخدادهایی به واقعه نگاری بالاتر پیش می‌روند که به امور ناحیه و ابردولتها مربوط می‌شوند. بهشت نیز خلاصه‌ای از اطلاعات مربوط به ابرجهان و هاونا را دارا می‌باشد؛ و این داستان تاریخی و مرکب جهان جهانها در اختیار این سوپرنافیمهای والای سوم قرار دارد.

در حالی که برخی از این موجودات به ابرجهانها اعزام شده‌اند تا به عنوان رئیسان تاریخچه نگاری خدمت کنند و فعالیتهای نگارشگران آسمانی را سرپرستی کنند، تاکنون حتی یک تن از آنان نیز از ثبت حضور و غیاب دائم رسته خودشان انتقال داده نشده است.

6- نگارشگران آسمانی

اینها نگارشگرانی هستند که رونوشت کلیه نگارشات را تهیه می‌کنند. آنها یک نگارش روحی آغازین و یک قرینه نیمه مادی — آنچه که می‌توان یک فتوکپی نامید — را می‌سازند. آنها به دلیل توانمندی ویژه‌شان در کنترل همزمان انرژی روحی و مادی هر دو می‌توانند این کار را انجام دهند. نگارشگران آسمانی به این صورت آفریده نشده‌اند؛ آنها سرافیمهای فراز یابنده از جهانهای محلی هستند. آنها توسط شوراها و رئیسان نگارشات در ستادهای مرکزی هفت ابرجهان در کرات کاری خود دریافت می‌شوند، طبقه‌بندی می‌شوند، و به آنها گمارده می‌شوند. همچنین مدارس آموزش نگارشگران آسمانی در آنجا واقع شده‌اند. مدرسه واقع شده در یوورسا توسط کامل کنندگان خرد و مشاوران الهی سرپرستی می‌شود.

به تدریج که نگارشگران در خدمت جهان پیش می‌روند، به سیستم ثبت دوگانه خویش ادامه می‌دهند، و بدین ترتیب اسناد خویش را برای تمامی طبقات موجودات همیشه فراهم می‌سازند، از آنهایی که در رسته مادی هستند تا ارواح والای نور. شما در تجربه گذار خود، همینطور که از این کره مادی فراز می‌یابید، همیشه قادر خواهید بود نگارشات را ملاحظه کنید و سوا

archives which stand in contrast to the living records of registry in the minds of the custodians of knowledge, sometimes designated the "living library of Paradise."

^{2552 (281.3)} The recording angels of the inhabited planets are the source of all individual records. Throughout the universes other recorders function regarding both formal records and living records. From Urantia to Paradise, both recordings are encountered: in a local universe, more of the written records and less of the living; on Paradise, more of the living and less of the formal; on Uversa, both are equally available.

^{2553 (281.4)} Every occurrence of significance in the organized and inhabited creation is a matter of record. While events of no more than local importance find only a local recording, those of wider significance are dealt with accordingly. From the planets, systems, and constellations of Nebadon, everything of universe import is posted on Salvington; and from such universe capitals those episodes are advanced to higher recording which pertain to the affairs of the sector and supergovernments. Paradise also has a relevant summary of superuniverse and Havona data; and this historic and cumulative story of the universe of universes is in the custody of these exalted tertiary supernaphim.

^{2554 (281.5)} While certain of these beings have been dispatched to the superuniverses to serve as Chiefs of Records directing the activities of the Celestial Recorders, not one has ever been transferred from the permanent roll call of their order.

6. THE CELESTIAL RECORDERS

^{2561 (281.6)} These are the recorders who execute all records in duplicate, making an original spirit recording and a semimaterial counterpart — what might be called a carbon copy. This they can do because of their peculiar ability simultaneously to manipulate both spiritual and material energy. Celestial Recorders are not created as such; they are ascendant seraphim from the local universes. They are received, classified, and assigned to their spheres of work by the councils of the Chiefs of Records on the headquarters of the seven superuniverses. There also are located the schools for training Celestial Recorders. The school on Uversa is conducted by the Perfectors of Wisdom and the Divine Counselors.

^{2562 (281.7)} As the recorders advance in universe service, they continue their system of dual recording, thus making their records always available to all classes of beings, from those of the material order to the high spirits of light. In your transition experience, as you ascend from this material world, you will always be able to consult the

از آن با تاریخ و روایات کره اقامت خویش آشنا شوید.

نگارشگران یک سپاه آزمایش شده و مورد آزمون واقع شده هستند. من هرگز از ترک خدمت یک نگارشگر آسمانی اطلاع نیافته‌ام، و در نگارشات آنها هرگز یک دروغ پردازی کشف نشده است. آنها تحت یک بازرسی دوگانه قرار می‌گیرند، نگارشات آنها توسط هموعان والای آنها از یوورسا و توسط پیام‌آوران توانمند، که صحت رونوشت‌های نیمه فیزیکی نگارشات اولیه روحی را تصدیق می‌کنند، تحت بررسی دقیق قرار می‌گیرد.

در حالی که تعداد نگارشگران پیشرو ساکن کرات تحت فرمان نگارش در جهانهای اروانتان به تریلیون تریلیون بالغ می‌شود، تعداد آنهایی که در یوورسا از وضعیت دست یافته برخوردارند کاملاً هشت میلیون نیست. این نگارشگران ارشد یا فارغ‌التحصیل شده سرپرستان و ارسال کنندگان ابرجهانی نگارشات مورد ضمانت واقع شده‌ی زمان و فضا هستند. ستاد دائمی آنها در منزلگاههای دایره‌ای شکل دور تا دور محوطه نگارشات در یوورسا می‌باشد. آنها هرگز حراست از این نگارشات را به دیگران واگذار نمی‌کنند؛ آنها به صورت فردی ممکن است غایب شوند ولی در تعداد زیاد هرگز.

مأموریت سپاه نگارشگران آسمانی، مثل آن سوپرنافیمهایی که نگهدارندگان نگارشات شده‌اند، دائمی است. هر گاه که سرافیمها و سوپرنافیمها به این خدمات فرا خوانده شدند، تا روز حکومت جدید و تغییر یافته شخصیت‌یابی کامل خدای متعال به ترتیب نگارشگران آسمانی و نگاهدارندگان نگارشات باقی خواهند ماند.

این نگارشگران ارشد آسمانی در یوورسا می‌توانند اسناد هر چیزی را که در تمامی اروانتان از ایام دوردست ورود قدمای ایامها از اهمیت کیهانی برخوردار باشد نشان دهند، در حالی که در جزیره جاودان نگهدارندگان اسناد از آرشیه‌های آن قلمرویی که پیرامون کارکردهای بهشت از ایام شخصیت‌یابی روح بیکران گواهی می‌دهند محافظت می‌کنند.

7- یاران مورانشیا

این فرزندان ارواح مادر جهان محلی دوستان و همیاران کلیه کسانی هستند که حیات فراز یابنده مورانشیا را زندگی می‌کنند. آنها برای کار واقعی یک فراز یابنده پیرامون پیشرفت مخلوق ضروری نیستند، و به هیچ وجه جایگزین کار فرشتگان نگاهبان سراف که اغلب یاران انسانی‌شان را در سفر بهشت همراهی می‌کنند نیز نمی‌شوند. یاران مورانشیا برای آنهایی که تازه دارند صعود طولانی به سوی درون را آغاز می‌کنند صرفاً میزبانانی مهربان هستند. آنها همچنین برپا کنندگان ماهر سرگرمی هستند و در این کار توسط مدیران بازگشت به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند.

اگر چه شما در کرات آموزشی مورانشیایی نبادان وظایف مهم و تدریجاً دشواری خواهید داشت که انجام دهید، برای شما همیشه ایام مرتب استراحت و بازگشت

records of, and to be otherwise conversant with, the history and traditions of your status sphere.

256.3 (282.1) The recorders are a tested and tried corps. Never have I known of the defection of a Celestial Recorder, and never has there been discovered a falsification in their records. They are subjected to a dual inspection, their records being scrutinized by their exalted fellows from Uversa and by the Mighty Messengers, who certify to the correctness of the quasi-physical duplicates of the original spirit records.

256.4 (282.2) While the advancing recorders stationed on the subordinate spheres of record in the Orvonton universes number trillions upon trillions, those of attained status on Uversa are not quite eight million in number. These senior or graduate recorders are the superuniverse custodians and forwarders of the sponsored records of time and space. Their permanent headquarters are in the circular abodes surrounding the area of records on Uversa. They never leave the custody of these records to others; as individuals they may be absent, but never in large numbers.

256.5 (282.3) Like those supernaphim who have become Custodians of Records, the corps of Celestial Recorders is of permanent assignment. Once seraphim and supernaphim are mustered into these services, they will respectively remain Celestial Recorders and Custodians of Records until the day of the new and modified administration of the full personalization of God the Supreme.

256.6 (282.4) On Uversa these senior Celestial Recorders can show the records of everything of cosmic import in all Orvonton since the far-distant times of the arrival of the Ancients of Days, while on the eternal Isle the Custodians of Records guard the archives of that realm which testify to the transactions of Paradise since the times of the personification of the Infinite Spirit.

7. THE MORONTIA COMPANIONS

257.1 (282.5) These children of the local universe Mother Spirits are the friends and associates of all who live the ascending morontia life. They are not indispensable to an ascender's real work of creature progression, neither do they in any sense displace the work of the seraphic guardians who often accompany their mortal associates on the Paradise journey. The Morontia Companions are simply gracious hosts to those who are just beginning the long inward ascent. They are also skillful play sponsors and are ably assisted in this work by the reversion directors.

257.2 (282.6) Though you will have earnest and progressively difficult tasks to perform on the morontia training worlds of Nebadon, you will always

فراهم خواهد شد. در سرتاسر سفر به بهشت همیشه وقت برای استراحت و بازی روحی وجود خواهد داشت؛ و در دوران زندگانی نور و حیات همیشه وقت برای پرستش و دستاورد جدید وجود دارد.

این یاران مورانشیا چنان همدان دوستانه‌ای هستند که هنگامی که شما سرانجام آخرین فاز تجربه مورانشیا را ترک می‌کنید، همین‌طور که برای مبادرت ورزیدن به ماجرای روحی ابرجهان آماده می‌شوید، به راستی متأسف خواهید شد که این مخلوقات خوش مشرب نمی‌توانند شما را همراهی کنند، زیرا آنها منحصرأ در جهانهای محلی خدمت می‌کنند. کلیه شخصیت‌های قابل تماس در هر مرحله دوران زندگانی فراز گریانه دوستانه و قابل معاشرت خواهند بود، اما شما تا هنگامی که از یاران بهشت دیدار کنید گروه دیگری را که چنان وقف دوستی و معاشرت باشد نخواهید یافت.

کار یاران مورانشیا در آن روایتی که به امور جهان محلی شما می‌پردازد به طور کاملتر توصیف شده است.

8- یاران بهشت

یاران بهشت یک گروه مرکب با گردآوری شده هستند که از صفوف سرافیمها، سکنافیمها، سوپرنافیمها، و آمینافیمها عضوگیری شده‌اند، اگر چه آنها برای آنچه که شما طول مدتی فوق‌العاده در نظر می‌گیرید خدمت می‌کنند، از وضعیت دائم برخوردار نیستند. هنگامی که این کارکرد به پایان رسید، به عنوان یک قاعده (اما نه تغییرناپذیر) آنها به آن وظایفی باز می‌گردند که هنگام فراخوانی به خدمت در بهشت انجام می‌دادند.

اعضای گروه‌های عظیم فرشتگان توسط ارواح مادر جهان محلی، توسط ارواح بازتابگر ابرجهان، و توسط مجستان بهشت برای این خدمت نامزد می‌شوند. آنها به جزیره مرکزی فرا خوانده می‌شوند و توسط یکی از هفت روح استاد به عنوان یاران بهشت گمارده می‌شوند. این سرویس موقت همدمی بهشت، گذشته از وضعیت دائم در بهشت، بالاترین افتخاری است که تاکنون به ارواح خادم اعطا شده است.

این فرشتگان برگزیده وقف خدمت همدمی هستند و به عنوان معاشران کلیه طبقات موجوداتی که ممکن است بر حسب تصادف در بهشت تنها باشند، عمدتاً به انسانهای فراز یابنده، اما همچنین به کلیه کسان دیگری که در جزیره مرکزی تنها هستند، گمارده شده‌اند. یاران بهشت از سوی آنهايي که با آنان معاشرت می‌کنند هیچ کار ویژه‌ای ندارند که انجام دهند؛ آنها صرفاً همدم هستند. تقریباً هر موجود دیگری که شما انسانها در طول اقامت موقت خود در بهشت با آن مواجه خواهید شد — صرف نظر از رهوردان همیارتان — چیزی قطعی با شما یا برای شما انجام خواهد داد؛ اما این یاران به عنوان معاشران شخصیتی فقط به بودن با شما و برای همدلی با شما تخصیص یافته‌اند. آنها در کار خود اغلب توسط شهروندان زبینه و سرزنده بهشت یاری می‌شوند.

be provided with regular seasons of rest and reversion. Throughout the journey to Paradise there will always be time for rest and spirit play; and in the career of light and life there is always time for worship and new achievement.

^{257.3 (282.7)} These Morontia Companions are such friendly associates that, when you finally leave the last phase of the morontia experience, as you prepare to embark upon the superuniverse spirit adventure, you will truly regret that these companionable creatures cannot accompany you, but they serve exclusively in the local universes. At every stage of the ascending career all contactable personalities will be friendly and companionable, but not until you meet the Paradise Companions will you find another group so devoted to friendship and companionship.

^{257.4 (283.1)} The work of the Morontia Companions is more fully depicted in those narratives dealing with the affairs of your local universe.

8. THE PARADISE COMPANIONS

^{258.1 (283.2)} The Paradise Companions are a composite or assembled group recruited from the ranks of the seraphim, seconaphim, supernaphim, and omniaphim. Though serving for what you would regard as an extraordinary length of time, they are not of permanent status. When this ministry has been completed, as a rule (but not invariably) they return to those duties they performed when summoned to Paradise service.

^{258.2 (283.3)} Members of the angelic hosts are nominated for this service by the local universe Mother Spirits, by the superuniverse Reflective Spirits, and by Majeston of Paradise. They are summoned to the central Isle and are commissioned as Paradise Companions by one of the Seven Master Spirits. Aside from permanent status on Paradise, this temporary service of Paradise companionship is the highest honor ever conferred upon the ministering spirits.

^{258.3 (283.4)} These selected angels are dedicated to the service of companionship and are assigned as associates to all classes of beings who may chance to be alone on Paradise, chiefly to the ascendant mortals but also to all others who are alone on the central Isle. Paradise Companions have nothing especial to accomplish in behalf of those with whom they fraternize; they are simply companions. Almost every other being you mortals will encounter during your Paradise sojourn — aside from your fellow pilgrims — will have something definite to do with you or for you; but these companions are assigned only to be with you and to commune with you as personality associates. They are often assisted in their ministry by the gracious and brilliant Paradise Citizens.

انسانها از نژادهایی می آیند که بسیار اجتماعی هستند. آفرینندگان به خوبی می دانند که "برای انسان خوب نیست که تنها باشد"، و از این رو حتی در بهشت برای همدی تدارک دیده شده است.

اگر شما به عنوان یک انسان فراز یابنده در همنشینی با یار یا معاشر نزدیک دوران زندگانی زمینی خود به بهشت برسید، یا اگر نگاهبان سرافای سرنوشت شما بر حسب تصادف با شما برسد یا منتظر شما باشد، در آن صورت هیچ یار دائم به شما تخصیص نمی یابد. اما اگر شما به تنهایی برسید، پس از این که شما در جزیره نور از خواب نهایی زمان بیدار شدید حتماً یک یار به شما خوشامد خواهد گفت. حتی اگر معلوم باشد که شما توسط یک معاشر فرازگرا همراهی خواهید شد، یاران موقت تعیین خواهند شد تا شما را به سواحل جاودان خوشامد گویند و به جایی که برای پذیرش شما و یارانتان رزرو شده اسکورت کنند. آنگاه که شما رستخیز را به داخل ابدیت در سواحل ابدی بهشت تجربه می کنید می توانید از این که به گرمی مورد خوشامد گویی قرار می گیرید مطمئن باشید.

در طول روزهای نهایی اقامت موقت فراز یابندگان در آخرین مدار هاونا یاران استقبال گمارده می شوند، و آنها اسناد منشأ انسانی و فراز پرمجرای آنها را از میان عبور از کرات فضا و دایره های هاونا به دقت بررسی می کنند. هنگامی که آنها به انسانهای زمان خوشامد می گویند، از دوران زندگانی این رهنوردان از راه رسیده از پیش به خوبی آشنا هستند و فوراً نشان می دهند که یاران دلسوز و کنجکاو می باشند.

در طول اقامت موقت پیش پایان دهنده شما در بهشت، اگر به هر دلیلی لازم باشد که شما از معاشر دوران زندگانی فراز یابنده خویش — انسانی یا سرافای — موقتاً جدا شوید یک یار بهشتی برای مشورت و همدی فوراً به شما تخصیص می یابد. هنگامی که به یکبار یار به یک انسان فراز یابنده دارای اقامتگاه منفرد در بهشت تخصیص یافت، با این شخص باقی می ماند تا این که او به معاشران فراز یابنده خود دوباره ملحق شود و یا به طور معمول به سپاه نهایت فرا خوانده شود.

یاران بهشت به ترتیب انتظار تخصیص می یابند، به جز این که یک فراز یابنده هرگز تحت مسئولیت یاری که طبیعتش با نوع ابرجهانی وی نامشابه است قرار نمی گیرد. اگر یک انسان پورنشیا امروز به بهشت می رسد، اولین یار منتظر که منشأ در اروانتان دارد یا در غیر این صورت از سرشت روح استاد هفتم برخوردار است به او تخصیص می یافت. از این رو آمیاقیمها با مخلوقات فراز یابنده ای که از هفت ابرجهان هستند خدمت نمی کنند.

بسیاری خدمات اضافه توسط یاران بهشت انجام می شوند: اگر یک انسان فراز یابنده به تنهایی به جهان مرکزی برسد، اگر ضمن پیمایش هاونا در فازی از ماجرای الوهیت شکست بخورد، در موعد مناسب به جهانهای زمان بازگردانده می شود، و با ذخایر یاران بهشت فوراً تماس گرفته می شود. یکی از این رسته مأموریت می یابد که رهنورد شکست خورده را دنبال

2584 (283.5) Mortals come from races that are very social. The Creators well know that it is "not good for man to be alone," and provision is accordingly made for companionship, even on Paradise.

2585 (283.6) If you, as an ascendant mortal, should reach Paradise in the company of the companion or close associate of your earthly career, or if your seraphic guardian of destiny should chance to arrive with you or were waiting for you, then no permanent companion would be assigned you. But if you arrive alone, a companion will certainly welcome you as you awaken on the Isle of Light from the terminal sleep of time. Even if it is known that you will be accompanied by someone of ascendant association, temporary companions will be designated to welcome you to the eternal shores and to escort you to the reservation made ready for the reception of you and your associates. You may be certain of being warmly welcomed when you experience the resurrection into eternity on the everlasting shores of Paradise.

2586 (283.7) Reception companions are assigned during the terminal days of the ascenders' sojourn on the last circuit of Havona, and they carefully examine the records of mortal origin and eventful ascent through the worlds of space and the circles of Havona. When they greet the mortals of time, they are already well versed in the careers of these arriving pilgrims and immediately prove to be sympathetic and intriguing companions.

2587 (283.8) During your prefinaliter sojourn on Paradise, if for any reason you should be temporarily separated from your associate of the ascending career — mortal or seraphic — a Paradise Companion would be forthwith assigned for counsel and companionship. When once assigned to an ascendant mortal of solitary residence on Paradise, the companion remains with this person until he either is rejoined by his ascendant associates or is duly mustered into the Corps of the Finality.

2588 (284.1) Paradise Companions are assigned in order of waiting except that an ascender is never placed in the charge of a companion whose nature is unlike his superuniverse type. If a Urantia mortal were arriving on Paradise today, there would be assigned to him the first waiting companion either of origin in Orvonton or otherwise of the nature of the Seventh Master Spirit. Hence the omniaphim serve not with the ascendant creatures from the seven superuniverses.

2589 (284.2) Many additional services are performed by the Paradise Companions: If an ascending mortal should reach the central universe alone and, while traversing Havona, should fail in some phase of the Deity adventure, in due course he would be remanded to the universes of time, and forthwith a call would be made to the reserves of the Paradise Companions. One of this order would be assigned

نماید، تا با او باشد و او را دلداری دهد و تشویق نماید، و با او باقی بماند تا این که او به جهان مرکزی بازگردد و صعود بهشت را از سر گیرد.

اگر یک رهنورد فراز یابنده ضمن پیمایش هاونا در همراهی با یک سرافیم فراز یابنده، فرشته نگاهبان دوران زندگانی انسانی، در ماجرای الوهیت با شکست مواجه شد، او همراهی با معاشر انسانی خویش را انتخاب خواهد نمود. این سرافیمها همیشه داوطلب می‌شوند و اجازه می‌یابند که همراهان طولانی مدت انسانی خود را در بازگشت به خدمت زمان و فضا همراهی کنند.

اما در رابطه با دو فراز یابنده تنگاتنگ مرتبط انسانی چنین نیست: اگر یکی به خداوند دست یابد در حالی که دیگری موقتاً شکست بخورد، فرد موفق به گونه‌ای تغییرناپذیر برمی‌گزیند که با شخصیت ناامید شده به آفرینشهای تکاملی بازگردد، اما این امر مجاز نیست. در عوض، ذخایر یاران بهشت فرا خوانده می‌شوند، و یکی از داوطلبان برای همراهی با رهنورد ناامید شده انتخاب می‌شود. سپس یک شهروند داوطلب بهشت در ارتباط با انسان موفقی قرار داده می‌شود که در جزیره مرکزی باقی مانده و در انتظار بازگشت رفیق شکست خورده به هاونا است و در این اثنا در برخی مدارس بهشت آموزش می‌دهد، و داستان ماجراجویانه فراز تکاملی را عرضه می‌دارد.

[عرضه شده توسط یکی از یوورسا که در اتوریتة بالا قرار دارد.]

to follow the defeated pilgrim, to be with him and to comfort and cheer him, and to remain with him until he returned to the central universe to resume the Paradise ascent.

^{258.10 (284.3)} If an ascending pilgrim met defeat in the Deity adventure while traversing Havona in the company of an ascending seraphim, the guardian angel of the mortal career, she would elect to accompany her mortal associate. These seraphim always volunteer and are permitted to accompany their long-time mortal comrades back to the service of time and space.

^{258.11 (284.4)} But not so with two closely associated mortal ascenders: If one attains God while the other temporarily fails, the successful individual invariably chooses to go back to the evolutionary creations with the disappointed personality, but this is not permitted. Instead, a call is made to the reserves of the Paradise Companions, and one of the volunteers is selected to accompany the disappointed pilgrim. A volunteer Paradise Citizen then becomes associated with the successful mortal, who tarries on the central Isle awaiting the Havona return of the defeated comrade and in the meantime teaches in certain Paradise schools, presenting the adventurous story of the evolutionary ascent.

^{258.12 (284.5)} [Sponsored by One High in Authority from Uversa.]

مقاله 26. ارواح خادم جهان مرکزی

027 ⇨

کتاب یورنیشیا

025 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 26

ارواح خادم جهان مرکزی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ارواح خادم
- 2- سوپرنافیمهای توانمند
- 3- سوپرنافیمهای سوم
- 4- سوپرنافیمهای دوم
- 5- یاوران رهنوردان
- 6- راهنمایان تعالیت
- 7- راهنمایان تثلیث
- 8- یابندگان پسر
- 9- راهنمایان پدر
- 10- مشاوران و ریزنان
- 11- خدمه استراحت

مقدمه مقاله

سوپرنافیمها ارواح خادم بهشت و جهان مرکزی هستند. آنها بالاترین رسته پایینترین گروه از فرزندان روح بیکران — گروههای عظیم فرشتگان — میباشند. این ارواح خادم از جزیره بهشت تا کرات زمان و فضا مورد مواجهه واقع میشوند. هیچ بخش عمده از آفرینش سازمان یافته و مسکونی بدون خدمات آنها نیست.

1- ارواح خادم

فرشتگان همیاران خادم روحی مخلوقات تکاملی و فراز یابنده صاحب اراده تمامی فضا هستند. آنها همچنین همکاران و دستیاران کاری گروههای بالاتر شخصیتهای الهی کرات هستند. فرشتگان کلیه رستهها شخصیتهای بارزی هستند و بسیار فردیت یافتهاند. آنها همگی از یک ظرفیت زیاد برای قدردانی از خدمات مدیران بازگشت برخوردارند. ارواح خادم به همراه سپاهیان پیامآور فضا

PAPER 26

MINISTERING SPIRITS OF THE
CENTRAL UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. The Ministering Spirits
2. The Mighty Supernaphim
3. The Tertiary Supernaphim
4. The Secondary Supernaphim
5. The Pilgrim Helpers
6. The Supremacy Guides
7. The Trinity Guides
8. The Son Finders
9. The Father Guides
10. The Counselors and Advisers
11. The Complements of Rest

INTRODUCTION

^{26:1 (265:1)} SUPERNAPHIM are the ministering spirits of Paradise and the central universe; they are the highest order of the lowest group of the children of the Infinite Spirit — the angelic hosts. Such ministering spirits are to be encountered from the Isle of Paradise to the worlds of time and space. No major part of the organized and inhabited creation is without their services.

1. THE MINISTERING SPIRITS

^{26:1.1 (265:2)} Angels are the ministering-spirit associates of the evolutionary and ascending will creatures of all space; they are also the colleagues and working associates of the higher hosts of the divine personalities of the spheres. The angels of all orders are distinct personalities and are highly individualized. They all have a large capacity for

از ایام استراحت و تغییر بهرمند می‌شوند. آنها دارای سرشت بسیار اجتماعی هستند و از یک ظرفیت معاشرتی که بارها فراتر از ظرفیت معاشرتی موجودات بشری است برخوردارند.

ارواح خادم جهان بزرگ به صورت زیرین طبقه‌بندی شده‌اند:

- 1- سوپرنافیمها.
- 2- سیکنافیمها.
- 3- ترشیافیمها.
- 4- اَمِنیافیمها.
- 5- سرافیمها.
- 6- فرشتگان کروپ و سَنوب.
- 7- مخلوقات بینابینی.

وضعیت شخصی تک تک اعضای رسته‌های فرشتگان در جهان مجموعاً ثابت نیست. فرشتگان برخی رسته‌ها ممکن است برای موسمی یاوران بهشتی شوند؛ برخی نگارشگران آسمانی می‌شوند؛ دیگران به رتبه مشاوران تکنیکی صعود می‌کنند. برخی از کروبیان ممکن است از روی مرتبت و سرنوشت سرافی را داشته باشند، در حالی که سرافیمهای تکاملی می‌توانند به سطوح روحی پسران فراز یابنده خداوند دست یابند.

هفت رسته ارواح خادم، آنطور که آشکار شده‌اند، برای عرضه کردن به مخلوقات فراز یابنده مطابق مهمترین کارکردهایشان بدین صورت گروه‌بندی شده‌اند:

1- ارواح خادم جهان مرکزی. سه رسته از سوپرنافیمها در سیستم بهشت - هاونا خدمت می‌کنند. سوپرنافیمهای اولیه یا بهشت توسط روح بیکران آفریده شده‌اند. رسته‌های دوم و سوم که در هاونا خدمت می‌کنند به ترتیب اولاد ارواح استاد و ارواح مدارها هستند.

2- ارواح خادم ابرجهانها — سیکنافیمها، ترشیافیمها، و اَمِنیافیمها. سیکنافیمها، فرزندان ارواح بازتابگر، به طرق گوناگون در هفت ابرجهان خدمت می‌کنند. ترشیافیمها، که در روح بیکران منشأ دارند، سرانجام به خدمت ارتباطی پسران آفریننده و قدمای ایامها تخصیص می‌یابند. اَمِنیافیمها به طور هماهنگ توسط روح بیکران و هفت مدیر عالی اجرایی آفریده شده‌اند، و آنها خادمان منحصر به فرد دومی‌ها هستند. بحث پیرامون این سه رسته موضوع یک نوشته بعدی را در این سری تشکیل می‌دهد.

3- ارواح خادم جهانهای محلی شامل سرافیمها و دستیاران آنها، کروبیان، می‌شوند. انسانهای فراز یابنده با این اولاد یک روح مادر جهان تماس اولیه دارند. مخلوقات بینابینی که زاده کرات مسکونی هستند، در واقع از خود رسته‌های فرشتگان نیستند، گرچه اغلب به لحاظ کارکردی با ارواح خادم گروه‌بندی می‌شوند. داستان آنها با توصیفی از سرافیمها و کروبیان در آن

appreciation of the ministrations of the reversion directors. Together with the Messenger Hosts of Space, the ministering spirits enjoy seasons of rest and change; they possess very social natures and have an associative capacity far transcending that of human beings.

26:1.2 (265:3) The ministering spirits of the grand universe are classified as follows:

- 26:1.3 (265:4) 1. Supernaphim.
- 26:1.4 (265:5) 2. Seconaphim.
- 26:1.5 (265:6) 3. Tertiaphim.
- 26:1.6 (265:7) 4. Omniaphim.
- 26:1.7 (265:8) 5. Seraphim.
- 26:1.8 (265:9) 6. Cherubim and Sanobim.
- 26:1.9 (265:10) 7. Midway Creatures.

26:1.10 (265:11) The individual members of the angelic orders are not altogether stationary as to personal status in the universe. Angels of certain orders may become Paradise Companions for a season; some become Celestial Recorders; others ascend to the ranks of the Technical Advisers. Certain of the cherubim may aspire to seraphic status and destiny, while evolutionary seraphim can achieve the spiritual levels of the ascending Sons of God.

26:1.11 (265:12) The seven orders of ministering spirits, as revealed, are grouped for presentation in accordance with their functions of greatest importance to ascending creatures:

26:1.12 (265:13) 1. *The Ministering Spirits of the Central Universe.* The three orders of *supernaphim* serve in the Paradise-Havona system. Primary or Paradise *supernaphim* are created by the Infinite Spirit. The secondary and tertiary orders, serving in Havona, are respectively the offspring of the Master Spirits and of the Spirits of the Circuits.

26:1.13 (265:1) 2. *The Ministering Spirits of the Superuniverses* — the *seconaphim*, the *tertiaphim*, and the *omniaphim*. *Seconaphim*, the children of the Reflective Spirits, variously serve in the seven superuniverses. *Tertiaphim*, of origin in the Infinite Spirit, are eventually dedicated to the liaison service of the Creator Sons and the Ancients of Days. *Omniaphim* are created concertedly by the Infinite Spirit and the Seven Supreme Executives, and they are the exclusive servants of the latter. The discussion of these three orders forms the subject of a succeeding narrative in this series.

26:1.14 (265:2) 3. *The Ministering Spirits of the Local Universes* embrace the *seraphim* and their assistants, the *cherubim*. With these offspring of a Universe Mother Spirit mortal ascenders have initial contact. The *midway creatures*, of nativity on the inhabited worlds, are not really of the angelic orders proper, though often functionally grouped with the

مقالاتی که به امور جهان محلی شما می‌پردازد ارائه می‌شود.

تمامی رسته‌های گروه‌های فرشتگان به خدمات گوناگون جهان تخصیص یافته‌اند، و به طرق مختلف به رسته‌های بالاتر موجودات آسمانی خدمت می‌کنند؛ اما این سوپرنافیمها، سکنافیمها، و سرافیمها هستند که در پیشبرد طرح فراز گرایانه کمال تدریجی برای فرزندان زمان در تعداد زیاد به کار گرفته می‌شوند. آنها با کار در جهان مرکزی، ابرجهانها، و جهانهای محلی آن زنجیر ناگسسته خادمان روحی را تشکیل می‌دهند که برای کمک و هدایت کلیه کسانی که از طریق پسر جاودان در صدد دستیابی به پدر جهانی هستند توسط روح بیکران فراهم شده است.

سوپرنافیمها در "قطبیت روحی" فقط در رابطه با یک فاز از عمل در محدودیت قرار دارند، و آن در رابطه با پدر جهانی است. آنها می‌توانند به تنهایی کار کنند به جز هنگامی که مدارهای منحصر به فرد پدر را مستقیماً به کار می‌گیرند. سوپرنافیمها هنگام انجام کار مستقیم پدر وقتی که در حالت دریافت نیرو هستند، باید به طور داوطلبانه به صورت دوتایی با هم در ارتباط قرار گیرند تا بتوانند کار کنند. سکنافیمها نیز به همین منوال محدود هستند و علاوه بر آن باید به صورت دوتایی کار کنند تا با مدارهای پسر جاودان هماهنگ شوند. سرافیمها می‌توانند به عنوان شخصیت‌های بارز و محلی به صورت تنها کار کنند، اما تنها هنگامی که به صورت جفت‌های مرتبط قطبیت می‌یابند قادرند در مدار قرار گیرند. هنگامی که چنین موجودات روحی به صورت دوتایی با هم در ارتباط قرار می‌گیرند، به یکی به عنوان مکمل دیگری گفته می‌شود. روابط مکمل ممکن است گذرا باشند ولی لزوماً از یک طبیعت دائم برخوردار نیستند.

این مخلوقات با استعداد و با درایت مستقیماً از طریق دریافت انرژی روحی مدارهای اولیه جهان تغذیه می‌شوند. انسانهای یورنشیا باید از طریق سیستم گیاهی انرژی نوری کسب کنند، اما گروه‌های عظیم فرشتگان در مدار قرار می‌گیرند؛ آنها "خوراکی دارند که شما نمی‌دانید." آنها همچنین از آموزش‌های جاری پسران شگفت‌آور آموزگار تثلیث بهره می‌گیرند؛ آنها از یک دریافت آگاهی و یک درون‌بری خرد برخوردارند که به تکنیک آنها در زمینه جذب انرژیهای حیات بسیار شباهت دارد.

2- سوپرنافیمهای توانمند

سوپرنافیمها برای تمامی انواع موجودات خادمان با مهارتی هستند که در بهشت و در جهان مرکزی موقتاً اقامت دارند. این فرشتگان والا در سه رسته عمده آفریده شده‌اند: اول، دوم، و سوم.

سوپرنافیمهای اول فرزندان منحصر به فرد آفریدگار مشترک هستند، آنها خدمت روحانی خود را میان گروه‌های مشخص شهروندان بهشت و گروه‌های پیوسته بسط‌یافته رهنوردان فراز یابنده تقریباً به طور مساوی تقسیم می‌کنند. این فرشتگان جزیره جاودان در پیشبرد آموزش بنیادین هر دو گروه از ساکنان بهشت

ministering spirits. Their story, with an account of the seraphim and cherubim, is presented in those papers dealing with the affairs of your local universe.

261.15 (266.3) All orders of the angelic hosts are devoted to the various universe services, and they minister in one way or another to the higher orders of celestial beings; but it is the supernaphim, seconaphim, and seraphim who, in large numbers, are employed in the furtherance of the ascending scheme of progressive perfection for the children of time. Functioning in the central, super-, and local universes, they form that unbroken chain of spirit ministers which has been provided by the Infinite Spirit for the help and guidance of all who seek to attain the Universal Father through the Eternal Son.

261.16 (266.4) Supernaphim are limited in "spirit polarity" regarding only one phase of action, that with the Universal Father. They can work singly except when directly employing the exclusive circuits of the Father. When they are in power reception on the Father's direct ministry, supernaphim must voluntarily associate in pairs to be able to function. Seconaphim are likewise limited and in addition must work in pairs in order to synchronize with the circuits of the Eternal Son. Seraphim can work singly as discrete and localized personalities, but they are able to encircuit only when polarized as liaison pairs. When such spirit beings are associated as pairs, the one is spoken of as complementary to the other. Complementary relationships may be transient; they are not necessarily of a permanent nature.

261.17 (266.5) These brilliant creatures of light are sustained directly by the intake of the spiritual energy of the primary circuits of the universe. Urantia mortals must obtain light-energy through the vegetative incarnation, but the angelic hosts are encircuited; they "have food that you know not." They also partake of the circulating teachings of the marvelous Trinity Teacher Sons; they have a reception of knowledge and an intake of wisdom much resembling their technique of assimilating the life energies.

2. THE MIGHTY SUPERNAPHIM

262.1 (267.6) The supernaphim are the skilled ministers to all types of beings who sojourn on Paradise and in the central universe. These high angels are created in three major orders: primary, secondary, and tertiary.

262.2 (267.1) Primary supernaphim are the exclusive offspring of the Conjoint Creator. They divide their ministry about equally between certain groups of the Paradise Citizens and the ever-enlarging corps of ascendant pilgrims. These angels of the eternal Isle are highly efficacious in furthering the essential

بسیار مؤثرند. آنها به آنچه که برای فهم متقابل این دو رسته بی‌نظیر از مخلوقات جهان سودمند است چیز زیادی ارزانی می‌دارند — یکی بالاترین نوع از مخلوقات صاحب اراده الهی و کامل، و دیگری، تکامل کامل شده پایین‌ترین نوع مخلوقات دارای اراده در تمامی جهان جهانها است.

کار سوپرنافیمهای اول آنقدر بی‌نظیر و متمایز است که در نوشته بعدی به طور جداگانه مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت.

سوپرنافیمهای دوم مدیران امور موجودات فراز یافته در هفت مدار هاونا هستند. آنها به همان اندازه درگیر رسیدگی به آموزش و تعلیم و تربیت رسته‌های بی‌شمار شهروندان بهشت که برای ادوار طولانی در مدارهای کرات آفرینش مرکزی موقتاً اقامت دارند می‌باشند، اما ما این فاز از سرویس آنها را نمی‌توانیم مورد بحث قرار دهیم.

هفت نوع از این فرشتگان بلند مرتبه وجود دارد، و هر یک در یکی از هفت روح استاد منشأ دارد و طبیعتش مطابق او الگوبرداری شده است. هفت روح استاد به طور جمعی بسیاری از گروههای متفاوت موجودات و وجودهای بی‌نظیر را خلق می‌کنند، و طبیعت تک تک اعضای هر رسته نسبتاً یکنواخت است. اما هنگامی که همین هفت روح به صورت فردی دست به آفرینش می‌زنند، رسته‌های حاصله همیشه طبیعت هفتگانه دارند. فرزندان هر روح استاد از طبیعت آفریننده خود بهره‌مند هستند و از این رو از دیگران متفاوتند. منشأ سوپرنافیمهای دوم نیز چنین است، و فرشتگان تمامی هفت نوع آفریده شده در کلیه کانیهای فعلیتی که به روی تمامی رسته آنها گشوده‌اند، عمدتاً در هفت مدار جهان مرکزی و الهی، عمل می‌کنند.

هر یک از هفت مدار سیاره‌ای هاونا تحت سرپرستی مستقیم یکی از هفت روح مدارها قرار دارد، و آنها خود آفرینش جمعی — و لذا یکنواخت — هفت روح استاد هستند. این هفت روح فرعی هاونا گرچه از طبیعت سومین منبع و مرکز سهم می‌برند، بخشی از الگوی اولیه جهان نبودند. آنها بعد از آفرینش آغازین (جاودانه) مشغول به کار بودند، اما مدت‌ها پیش از ایام گردن‌افاندا. آنها بدون شک به عنوان یک واکنش خلاق ارواح استاد نسبت به مقصود در حال پیداری ایزد متعال ظاهر شدند، و آنها به دنبال سازمان‌یابی جهان بزرگ مشغول به کار یافته شدند. به نظر می‌رسد که روح بیکران و تمامی همیاران آفرینشگر او، به عنوان هماهنگ کنندگان جهانی، از توانمندی انجام واکنشهای مناسب خلاق نسبت به رخدادهای همزمان در الوهیت‌های تجربی و در جهانهای در حال تکامل به قدر فراوان بهره‌مند هستند.

سوپرنافیمهای سوم منشأ در این هفت روح مدارها دارند. هر یک از آنها در دایره‌های جداگانه هاونا برای برآورده ساختن نیازهای جهان مرکزی توسط روح بیکران از قدرت آفرینش یک تعداد مکفی از خادمان سوپر سرافی والای رسته سوم برخوردار گشته است. در حالی که ارواح مدارها پیش از ورود رهنوردان زمان به هاونا تعداد نسبتاً اندکی از این خادمان فرشته را

training of both groups of Paradise dwellers. They contribute much that is helpful to the mutual understanding of these two unique orders of universe creatures — the one being the highest type of divine and perfect will creature, and the other, the perfected evolution of the lowest type of will creature in all the universe of universes.

26:23 (287:2) The work of the primary supernaphim is so unique and distinctive that it will be separately considered in the succeeding narrative.

26:24 (287:3) Secondary supernaphim are the directors of the affairs of ascending beings on the seven circuits of Havona. They are equally concerned in ministering to the educational training of numerous orders of Paradise Citizens who sojourn for long periods on the world circuits of the central creation, but we may not discuss this phase of their service.

26:25 (287:4) There are seven types of these high angels, each of origin in one of the Seven Master Spirits and in nature patterned accordingly. Collectively, the Seven Master Spirits create many different groups of unique beings and entities, and the individual members of each order are comparatively uniform in nature. But when these same Seven Spirits create individually, the resulting orders are always sevenfold in nature; the children of each Master Spirit partake of the nature of their creator and are accordingly diverse from the others. Such is the origin of the secondary supernaphim, and the angels of all seven created types function in all channels of activity open to their entire order, chiefly on the seven circuits of the central and divine universe.

26:26 (287:5) Each of the seven planetary circuits of Havona is under the direct supervision of one of the Seven Spirits of the Circuits, themselves the collective — hence uniform — creation of the Seven Master Spirits. Though partaking of the nature of the Third Source and Center, these seven subsidiary Spirits of Havona were not a part of the original pattern universe. They were in function after the original (eternal) creation but long before the times of Grandfanda. They undoubtedly appeared as a creative response of the Master Spirits to the emerging purpose of the Supreme Being, and they were discovered in function upon the organization of the grand universe. The Infinite Spirit and all his creative associates, as universal co-ordinators, seem abundantly endowed with the ability to make suitable creative responses to the simultaneous developments in the experiential Deities and in the evolving universes.

26:27 (287:6) Tertiary supernaphim take origin in these Seven Spirits of the Circuits. Each one of them, on the separate Havona circles, is empowered by the Infinite Spirit to create a sufficient number of high superaphic ministers of the tertiary order to meet the needs of the central universe. While the Circuit Spirits produced comparatively few of these angelic

به وجود آوردند، هفت روح استاد تا هنگام فرود گردن‌فاندا آفرینش سوپرنافیمهای دوم را حتی شروع هم ننمودند. از این رو سوپرنافیمهای سوم، به عنوان رسته کهنسال‌تر دو رسته، بدو در نظر گرفته خواهند شد.

3- سوپرنافیمهای سوم

این خادمان هفت روح استاد فرشتگان متخصص مدارهای گوناگون هاونا هستند، و کارکرد آنها به رهنوردان فراز یابنده زمان و رهنوردان فرود یابنده ابدیت هر دو تعمیم می‌یابد. در یک میلیارد کرات مطالعاتی آفرینش کامل مرکزی، کلیه رسته‌های همیاران سوپر سرافی شما برای شما کاملاً مرئی خواهند بود. شما در آنجا، به بالاترین مفهوم، موجوداتی برادرانه و با درایت و برخوردار از قابلیت تماس متقابل و دلسوزی خواهید بود. شما همچنین رهنوردان فرود یابنده را به طور کامل خواهید شناخت و به گونه‌ای بدیع با آنان روابط برادرانه خواهید داشت. آنها شهروندان بهشت هستند که این مدارها را از درون به سوی بیرون می‌پیمایند، و از طریق کره پیشگام اولین مدار به هاونا وارد می‌شوند و به سوی بیرون به کره هفتم پیش می‌روند.

رهنوردان فراز یابنده هفت ابرجهان در جهت مقابل از میان هاونا عبور می‌کنند. آنها از طریق مسیر کره پیشگام هفتمین مدار وارد می‌شوند و به سوی درون پیش می‌روند. برای پیشرفت مخلوقات فراز یابنده از کره به کره و از مدار به مدار هیچ محدودیت زمانی وجود ندارد، درست همانطور که برای اقامت در کرات مورانشیا هیچ مدت زمان ثابت به طور اختیاری تعیین نشده است. اما در حالی که افراد به قدر مکفی رشد یافته می‌توانند از اقامت موقت در یک یا تعداد بیشتری از کرات آموزشی جهان محلی معاف گردند، هیچ رهنوردی نمی‌تواند از عبور از میان کلیه هفت مدارهای هاونا که حاوی معنویت بخشی تدریجی هستند اجتناب ورزد.

آن گروه از سوپرنافیمهای سوم که عمدتاً به سرویس رهنوردان زمان تخصیص یافته‌اند به صورت زیرین طبقه‌بندی شده‌اند:

1- سرپرستان هماهنگی. باید آشکار باشد که برای حفظ سیستم و تضمین هماهنگی در تمامی کار آماده سازی رهنوردان زمان برای دستاوردهای متعاقبشان در بهشت حتی در هاونای کامل به نوعی تأثیر هماهنگ کننده نیاز است. مأموریت واقعی سرپرستان هماهنگی نیز همین است — که همه چیز به خوبی و فوری پیش برده شود. منشأ آنها در مدار اول است. آنها در سرتاسر هاونا خدمت می‌کنند، و حضور آنها در مدارها به این معنی است که امکان ندارد هیچ اشکالی پیش آید. یک توانمندی بزرگ برای هماهنگی تنوعی از فعالیتها که در برگیرنده شخصیت‌های رسته‌های مختلف است — حتی سطوح چندگانه — این سوپرنافیمها را قادر می‌سازد که هر جا و هر گاه که مورد نیاز باشند باری رسانند. آنها به فهم متقابل رهنوردان زمان و رهنوردان ابدیت به اندازه فوق‌العاده زیاد کمک می‌کنند.

ministers prior to the arrival in Havona of the pilgrims of time, the Seven Master Spirits did not even begin the creation of secondary supernaphim until the landing of Grandfanda. As the older of the two orders, the tertiary supernaphim will therefore receive first consideration.

3. THE TERTIARY SUPERNAPHIM

^{2631 (2881)} These servants of the Seven Master Spirits are the angelic specialists of the various circuits of Havona, and their ministry extends to both the ascending pilgrims of time and the descending pilgrims of eternity. On the billion study worlds of the perfect central creation, your superaphic associates of all orders will be fully visible to you. There you will all be, in the highest sense, fraternal and understanding beings of mutual contact and sympathy. You will also fully recognize and exquisitely fraternize with the descending pilgrims, the Paradise Citizens, who traverse these circuits from within outward, entering Havona through the pilot world of the first circuit and proceeding outward to the seventh.

^{2632 (2882)} The ascending pilgrims from the seven superuniverses pass through Havona in the opposite direction, entering by way of the pilot world of the seventh circuit and proceeding inward. There is no time limit set on the progress of the ascending creatures from world to world and from circuit to circuit, just as no fixed span of time is arbitrarily assigned to residence on the morontia worlds. But, whereas adequately developed individuals may be exempted from sojourn on one or more of the local universe training worlds, no pilgrim may avoid passing through all seven of the Havona circuits of progressive spiritualization.

^{2633 (2883)} That corps of tertiary supernaphim which is chiefly assigned to the service of the pilgrims of time is classified as follows:

^{2634 (2884)} 1. *The Harmony Supervisors.* It must be apparent that some sort of co-ordinating influence would be required, even in perfect Havona, to maintain system and to insure harmony in all the work of preparing the pilgrims of time for their subsequent Paradise achievements. Such is the real mission of the harmony supervisors — to keep everything moving along smoothly and expeditiously. Originating on the first circuit, they serve throughout Havona, and their presence on the circuits means that nothing can possibly go amiss. A great ability to co-ordinate a diversity of activities involving personalities of differing orders — even multiple levels — enables these supernaphim to give assistance wherever and whenever required. They contribute enormously to the mutual understanding of the pilgrims of time and the pilgrims of eternity.

2- نگارشگران ارشد. این فرشتگان در مدار دوم آفریده می‌شوند اما در همه جای جهان مرکزی عمل می‌کنند. آنها به صورت سه تایی ثبت می‌کنند، و اسناد را برای پرونده‌های عملی هاونا، برای پرونده‌های روحی رسته‌شان، و برای اسناد رسمی بهشت به اجرا در می‌آورند. علاوه بر آن آنها کارکردهایی را که از اهمیت آگاهی حقیقی برخوردار است به کتابخانه‌های زنده بهشت، نگاهدارندگان دانش رسته اولیه سوپرنافیمها به طور اتماتیک انتقال می‌دهند.

3- پخش کنندگان. فرزندان سومین روح مدار در سرتاسر هاونا کار می‌کنند، گر چه ایستگاه رسمی آنان در سیاره شماره هفتاد در بیرونی‌ترین دایره واقع شده است. این تکنیسینهای استاد دریافت دارندگان و فرستنده‌های پخش آفرینش مرکزی و مدیران گزارشات فضایی تمامی پدیده‌های ربانی در بهشت هستند. آنها می‌توانند کلیه مدارهای بنیادین فضا را راه اندازند.

4- پیام‌آوران منشأ در مدار شماره چهار دارند. آنها به عنوان حاملان کلیه پیامهایی که نیازمند انتقال شخصی است سیستم بهشت - هاونا را در می‌نورند. آنها به همیاران خود، شخصیت‌های آسمانی، رهنوردان بهشت، و حتی روانهای فراز یابنده زمن خدمت می‌کنند.

5- هماهنگ کنندگان اطلاعات. این سوپرنافیمهای سوم، فرزندان پنجمین روح مدار، همیشه ترویج کنندگان خردمند و دلسوز معاشرت برادرانه میان رهنوردان فراز یابنده و فرود یابنده هستند. آنها به کلیه ساکنان هاونا، به ویژه فراز یابندگان از طریق مطلع نگاه داشتن روزمره آنها پیرامون امور جهان جهات خدمت می‌کنند. این "روزنامه‌های زنده" هاونا به واسطه تماسهای شخصی با پخش کنندگان و بازتابگران از کلیه اطلاعاتی که از میان مدارهای عظیم خبری جهان مرکزی عبور می‌کند بی‌درنگ مطلع می‌شوند. آنها با شیوه نمودار هاونا اطلاعات کسب می‌کنند. این روش آنها را قادر می‌سازد که در یک ساعت به وقت یورنشیا آنقدر به طور اتماتیک اطلاعات گردآوری کنند که برای سریعترین تکنیک ثبت تلگرافی شما یک هزار سال وقت لازم است.

6- شخصیت‌های حمل و نقل. این موجودات که منشأ در مدار شماره شش دارند، معمولاً از سیاره شماره چهل در بیرونی‌ترین مدار عمل می‌کنند. آنها هستند که کاندیداهای ناکام گشته‌ای را که موقتاً در ماجرای الوهیت شکست می‌خورند خارج می‌سازند. آنها آماده‌اند که به کلیه کسانی که در خدمت هاونا باید بیایند و بروند، و آنهایی که رهنوردان فضا نیستند، خدمت کنند.

7- سپاه ذخیره. نوسانات در کار با موجودات فراز یابنده، رهنوردان بهشت، و سایر رسته‌های موجوداتی که موقتاً در هاونا اقامت دارند این را ضروری می‌سازد که این ذخایر سوپرنافیمها در کره پیشگام دایره هفتم، جایی که در آن منشأ دارند، حفظ شوند. آنها بدون طراحی ویژه آفریده شده‌اند و از این شایستگی برخوردارند که در فازهای کمتر طاقت فرسای هر یک از وظایف همکاران

2635 (288.5) 2. *The Chief Recorders.* These angels are created on the second circuit but operate everywhere in the central universe. They record in triplicate, executing records for the literal files of Havona, for the spiritual files of their order, and for the formal records of Paradise. In addition they automatically transmit the transactions of true-knowledge import to the living libraries of Paradise, the custodians of knowledge of the primary order of supernaphim.

2636 (288.6) 3. *The Broadcasters.* The children of the third Circuit Spirit function throughout Havona, although their official station is located on planet number seventy in the outermost circle. These master technicians are the broadcast receivers and senders of the central creation and the directors of the space reports of all Deity phenomena on Paradise. They can operate all of the basic circuits of space.

2637 (288.7) 4. *The Messengers* take origin on circuit number four. They range the Paradise-Havona system as bearers of all messages requiring personal transmission. They serve their fellows, the celestial personalities, the Paradise pilgrims, and even the ascendant souls of time.

2638 (288.1) 5. *The Intelligence Co-ordinators.* These tertiary supernaphim, the children of the fifth Circuit Spirit, are always the wise and sympathetic promoters of fraternal association between the ascending and the descending pilgrims. They minister to all the inhabitants of Havona, and especially to the ascenders, by keeping them currently informed regarding the affairs of the universe of universes. By virtue of personal contacts with the broadcasters and the reflectors, these "living newspapers" of Havona are instantly conversant with all information passing over the vast news circuits of the central universe. They secure intelligence by the Havona graph method, which enables them automatically to assimilate as much information in one hour of Urantia time as would require a thousand years for your most rapid telegraphic technique to record.

2639 (289.2) 6. *The Transport Personalities.* These beings, of origin on circuit number six, usually operate from planet number forty in the outermost circuit. It is they who take away the disappointed candidates who transiently fail in the Deity adventure. They stand ready to serve all who must come and go in the service of Havona, and who are not space traversers.

26310 (289.3) 7. *The Reserve Corps.* The fluctuations in the work with the ascendant beings, the Paradise pilgrims, and other orders of beings sojourning in Havona, make it necessary to maintain these reserves of supernaphim on the pilot world of the seventh circle, where they take origin. They are created without special design and are competent to take up service in the less exacting phases of

سویر سرافی رسته سومشان خدمت کنند.

any of the duties of their superaphic associates of the tertiary order.

4- سویرنافیمهای دوم

سویرنافیمهای دوم خادمان هفت مدار سیاره‌ای جهان مرکزی هستند. بخشی از آنان وقف خدمت رهنوردان زمان می‌باشند، و نیمی از تمامی رسته به آموزش رهنوردان بهشتی ابدیت تخصیص یافته است. این شهروندان بهشت در دیدارشان از میان مدارهای هاونا همچنین توسط داوطلبانی از سپاه انسانی نهایت همراهی می‌شوند. این ترتیبی است که از زمان تکمیل اولین گروه از پایان دهندگان حکمفرما بوده است.

سویرنافیمهای دوم بر طبق مأموریت دوره‌ای‌شان به خدمت رهنوردان فراز یابنده در هفت گروه زیرین کار می‌کنند:

- 1- یاوران رهنوردان.
- 2- راهنمایان تعالیت.
- 3- راهنمایان تثلیث.
- 4- یابندگان پسر.
- 5- راهنمایان پدر.
- 6- مشاوران و رایزنن.
- 7- خدمه استراحت.

هر یک از این گروه‌های کاری شامل فرشتگانی از کلیه هفت نوع آفریده شده می‌شود، و همیشه یک رهنورد فضا توسط سویرنافیمهای دومی آموزش داده می‌شود که منشأ در روح استادی دارد که مسئول ابرجهان بومی آن رهنورد است. هنگامی که شما انسانهای یورنیشیا به هاونا دست می‌یابید، قطعاً توسط سویرنافیمهایی راهنمایی خواهید شد که طبیعت آفریده شده‌شان — مثل طبیعت تکامل یافته خود شما — از روح استاد اروانتان سرچشمه یافته است. و چون آموزشگران شما از روح استاد ابرجهان خود شما سرچشمه یافته‌اند، به طور ویژه شایسته‌اند که شما را درک کنند، تسلی دهند، و در تمامی تلاشهایتان برای دستیابی به کمال بهشتی به شما یاری رسانند.

رهنوردان زمان توسط شخصیت‌های حمل و نقل از رسته اولیه سکنافییمهایی که از ستاد مرکزی هفت ابرجهان عمل می‌کنند به آن سوی اجرام تاریک جاذبه‌دار هاونا، به مدار بیرونی سیاره‌ای انتقال می‌یابند. اکثریت، اما نه کلیه سرافیمهای خدمت سیاره‌ای و جهان محلی که مسئول صعود بهشتی هستند، پیش از پرواز طولانی به هاونا از یاران انسانی خود جدا خواهند شد و یک آموزش طولانی و شدید را برای مأموریت آسمانی به یکباره آغاز خواهند کرد، و انتظار دارند که به عنوان سرافیم به کمال وجود و تعالیت خدمت دست یابند. و آنها این کار را انجام می‌دهند، با این امید که به رهنوردان زمان مجدداً وصل شوند، و در زمره انتهایی محسوب شوند که مسیر چنین انسانهایی را که به پدر جهانی دست یافته‌اند و برای خدمت آشکار ناشده سپاه نهایت مأموریت یافته‌اند برای همیشه دنبال کنند.

4. THE SECONDARY SUPERNAPHIM

^{26:41 (289:4)} The secondary supernaphim are ministers to the seven planetary circuits of the central universe. Part are devoted to the service of the pilgrims of time, and one half of the entire order is assigned to the training of the Paradise pilgrims of eternity. These Paradise Citizens, in their pilgrimage through the Havona circuits, are also attended by volunteers from the Mortal Finality Corps, an arrangement that has prevailed since the completion of the first finaliter group.

^{26:42 (289:5)} According to their periodic assignment to the ministry of the ascending pilgrims, secondary supernaphim work in the following seven groups:

- ^{26:43 (289:6)} 1. Pilgrim Helpers.
- ^{26:44 (289:7)} 2. Supremacy Guides.
- ^{26:45 (289:8)} 3. Trinity Guides.
- ^{26:46 (289:9)} 4. Son Finders.
- ^{26:47 (289:10)} 5. Father Guides.
- ^{26:48 (289:11)} 6. Counselors and Advisers.
- ^{26:49 (289:12)} 7. Complements of Rest.

^{26:410 (289:13)} Each of these working groups contains angels of all seven created types, and a pilgrim of space is always tutored by secondary supernaphim of origin in the Master Spirit who presides over that pilgrim's superuniverse of nativity. When you mortals of Urantia attain Havona, you will certainly be piloted by supernaphim whose created natures — like your own evolved natures — are derived from the Master Spirit of Orvonton. And since your tutors spring from the Master Spirit of your own superuniverse, they are especially qualified to understand, comfort, and assist you in all your efforts to attain Paradise perfection.

^{26:411 (290:1)} The pilgrims of time are transported past the dark gravity bodies of Havona to the outer planetary circuit by the transport personalities of the primary order of seconaphim, operating from the headquarters of the seven superuniverses. A majority, but not all, of the seraphim of planetary and local universe service who have been accredited for the Paradise ascent will part with their mortal associates before the long flight to Havona and will at once begin a long and intense training for supernal assignment, expecting to achieve, as seraphim, perfection of existence and supremacy of service. And this they do, hoping to rejoin the pilgrims of time, to be reckoned among those who forever follow the course of such mortals as have attained the Universal Father and have received

رهنوردان تنها با یک عطیۀ کمال، کمال در هدف، در سیارۀ پذیرش هاونا، کرۀ پیشگام مدار هفتم، فرود می‌آیند. پدر جهانی چنین مقرر داشته است: "کامل باشید، حتی آنطور که من کاملم." این اعلام مبهوت‌کننده دعوت و فرمان به فرزندان متناهی کرات فضا است. اعلام رسمی آن فرمان به همراه تلاش همیارانۀ موجودات آسمانی تمامی آفرینش را به جنب و جوش در آورده است تا به اجرا و تحقق بخشیدن آن فرمان عظیم اولین منبع و مرکز بزرگ یاری رسانند.

هنگامی که شما به واسطه و از طریق کارکرد کلیه گروه‌های یاری رساننده طرح بقای جهانی سرانجام در کرۀ پذیرش هاونا قرار داده می‌شوید، فقط با یک نوع کمال — کمال در هدف — وارد می‌شوید. هدف شما به طور کامل مورد سنجش قرار گرفته است؛ ایمان شما مورد آزمون قرار گرفته است. شما به عنوان فردی که در برابر ناامیدی مورد محک قرار گرفته است شناخته شده‌اید. حتی شکست در شناخت پدر جهانی نیز نمی‌تواند ایمان یک انسان فراز یابنده را که از میان تجربه‌ای که همگی به منظور دستیابی به کرات کامل هاونا باید طی کنند عبور نموده به طور جدی به ارزش درآورد یا اعتماد او را مختل سازد. تا وقتی که شما به هاونا می‌رسید، خلوص شما عالی شده است. کمال در هدف و ربانیت اشتیاق، به همراه ثابت‌قدمی در ایمان، ورود شما را به منزلگاه‌های تثبیت شده ابدیت حتمی ساخته است؛ رهایی شما از عدم قطعیت‌های زمان کامل و تکمیل یافته است؛ و اکنون شما باید برای رو در رویی با مشکلات هاونا و سترگیهای بهشت، که شما برای مدت‌های مدید در ادوار تجربی زمان در مدارس کرات فضا برای مواجهه با آنها در آموزش بوده‌اید رو به رو شوید.

برای رهنورد فراز یابنده ایمان موجب دستیابی به یک کمال در هدف شده است که موجب پذیرش فرزندان زمان به دروازه‌های ابدیت می‌شود. اکنون یاوران رهنوردان باید کار به وجود آوردن آن کمال در فهم و آن تکنیک درکی را که برای کامل سازی بهشتی شخصیت بسیار ضروری است آغاز کنند.

توانمندی در درک کردن پاسپورت انسانی برای ورود به بهشت است. میل به باور داشتن کلید ورود به هاونا است. پذیرش فرزندی، همکاری با تنظیم‌کننده سکنی‌گزین، بهای بقای تکاملی است.

5- یاوران رهنوردان

اولین گروه از هفت گروه سوپرنافیم‌های دوم که مورد مواجهه قرار می‌گیرند یاوران رهنوردان هستند، آن موجوداتی که از ادراک سریع و دلسوزی گسترده برخوردارند و فراز یابندگان بسیار سفر کرده فضا را به کرات دیرپا و نظام تثبیت شده جهان مرکزی خوشامد می‌گویند. این خادمان والا-کارشان را برای رهنوردان بهشتی ابدیت به طور همزمان آغاز می‌کنند. همزمان با

assignment to the undisclosed service of the Corps of the Finality.

^{264.12 (290.2)} The pilgrim lands on the receiving planet of Havona, the pilot world of the seventh circuit, with only one endowment of perfection, perfection of purpose. The Universal Father has decreed: "Be you perfect, even as I am perfect." That is the astounding invitation-command broadcast to the finite children of the worlds of space. The promulgation of that injunction has set all creation astir in the co-operative effort of the celestial beings to assist in bringing about the fulfillment and realization of that tremendous command of the First Great Source and Center.

^{264.13 (290.3)} When, through and by the ministry of all the helper hosts of the universal scheme of survival, you are finally deposited on the receiving world of Havona, you arrive with only one sort of perfection — *perfection of purpose*. Your purpose has been thoroughly proved; your faith has been tested. You are known to be disappointment proof. Not even the failure to discern the Universal Father can shake the faith or seriously disturb the trust of an ascendant mortal who has passed through the experience that all must traverse in order to attain the perfect spheres of Havona. By the time you reach Havona, your sincerity has become sublime. Perfection of purpose and divinity of desire, with steadfastness of faith, have secured your entrance to the settled abodes of eternity; your deliverance from the uncertainties of time is full and complete; and now must you come face to face with the problems of Havona and the immensities of Paradise, to meet which you have so long been in training in the experiential epochs of time on the world schools of space.

^{264.14 (290.4)} Faith has won for the ascendant pilgrim a perfection of purpose which admits the children of time to the portals of eternity. Now must the pilgrim helpers begin the work of developing that perfection of understanding and that technique of comprehension which are so indispensable to Paradise perfection of personality.

^{264.15 (290.5)} *Ability to comprehend is the mortal passport to Paradise.* Willingness to believe is the key to Havona. The acceptance of sonship, co-operation with the indwelling Adjuster, is the price of evolutionary survival.

5. THE PILGRIM HELPERS

^{264.1 (291.1)} The first of the seven groups of secondary supernaphim to be encountered are the pilgrim helpers, those beings of quick understanding and broad sympathy who welcome the much-traveled ascenders of space to the stabilized worlds and settled economy of the central universe. Simultaneously these high ministers begin their

فرود گرندفاندا در کره پیشگام مدار بیرونی، اولین رهنورد در کره پیشگام مدار درونی هاونا از راه رسید. در آن روزگاران بسیار دور گذشته رهنوردان از بهشت و رهنوردان زمان در کره پذیرش مدار شماره چهار برای اولین بار دیدار کردند.

این یاوران رهنوردان، که در هفتمین دایره کرات هاونا عمل می‌کنند، کارشان را برای انسانهای فراز یابنده در سه بخش اصلی انجام می‌دهند: اول، فهم عالی تثلیث بهشت؛ دوم، درک معنوی شراکت پدر و پسر؛ و سوم، شناخت عقلانی روح بیکران. هر یک از این فازهای آموزشی به هفت شاخه حاوی دوازده بخش فرعی دارای هفتاد گروه جانبی تقسیم می‌شود؛ و هر یک از این هفتاد گروه بندی جانبی آموزشی در یک هزار طبقه بندی عرضه می‌شود. رهنمودهای جزئی بیشتری در دایره های متعاقب فراهم می‌شود، اما فهرستی از هر لازمه بهشتی توسط یاوران رهنوردان آموزش داده می‌شود.

آن سپس درس اصلی یا اولیه است که در برابر رهنوردان با ایمان آزمایش شده و بسیار سفر کرده فضا قرار می‌گیرد. اما منتها پیش از رسیدن به هاونا، این فرزندان فراز یابنده زمان یاد گرفته اند که به خاطر عدم اطمینان جشن گیرند، به دلیل ناامیدی فربه شوند، به خاطر شکست ظاهری سر شوق بیابند، با وجود دشواریها نیرو یابند، در شرایط سترگ شهادت راسخ نشان دهند، و هنگامی که با چالش غیرقابل توصیف مواجه می‌شوند ایمان شکست ناپذیر به کار بندند. از منتها پیش شعار جنگی این رهنوردان این بوده است: ”در ارتباط با خداوند، هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز، غیرممکن نیست.“

در هر یک از دایره های هاونا برای رهنوردان زمان یک الزام مشخص وجود دارد؛ و در حالی که هر رهنورد تحت آموزش سوپرنافیمی قرار دارد که به واسطه طبیعتش در کمک کردن به آن نوع ویژه مخلوق فراز یابنده انطباق یافته است، درسی که باید فرا گرفته شود برای کلیه فراز یابندگانی که به جهان مرکزی می‌رسند نسبتاً یکنواخت است. این درس پیشرفت، کمی، کیفی، و تجربی — عقلانی، معنوی، و متعالی — است.

در دایره های هاونا زمان از اهمیت اندکی برخوردار است. آن در یک حد محدود به امکانات پیشرفت وارد می‌شود، اما آزمون نهایی و متعالی پیشرفت است. درست در لحظه ای که همیار سوپر سرافی شما چنین پندارد که شما برای عبور به سوی درون به دایره بعدی از شایستگی برخوردارید، شما نزد دوازده یاور هفتمین روح مدار برده خواهید شد. شما در اینجا ملزم خواهید بود که آزمونهای دایره ای را که توسط ابرجهان منشأ شما و توسط سیستم زانگاه شما تعیین شده است بگذرانید. نیل به ربانیت این دایره در کره پیشگام رخ می‌دهد و شامل شناخت معنوی و درک روح استاد ابرجهان رهنورد فراز یابنده است.

work for the Paradise pilgrims of eternity, the first of whom arrived on the pilot world of the inner Havona circuit concomitantly with the landing of Grandfanda on the pilot world of the outer circuit. Back in those far-distant days the pilgrims from Paradise and the pilgrims of time first met on the receiving world of circuit number four.

2652 (291.2) These pilgrim helpers, functioning on the seventh circle of Havona worlds, conduct their work for the ascending mortals in three major divisions: first, the supreme understanding of the Paradise Trinity; second, the spiritual comprehension of the Father-Son partnership; and third, the intellectual recognition of the Infinite Spirit. Each of these phases of instruction is divided into seven branches of twelve minor divisions of seventy subsidiary groups; and each of these seventy subsidiary groupings of instruction is presented in one thousand classifications. More detailed instruction is provided on subsequent circles, but an outline of every Paradise requirement is taught by the pilgrim helpers.

2653 (291.3) That, then, is the primary or elementary course which confronts the faith-tested and much-traveled pilgrims of space. But long before reaching Havona, these ascendant children of time have learned to feast upon uncertainty, to fatten upon disappointment, to enthuse over apparent defeat, to invigorate in the presence of difficulties, to exhibit indomitable courage in the face of immensity, and to exercise unconquerable faith when confronted with the challenge of the inexplicable. Long since, the battle cry of these pilgrims became: "In liaison with God, nothing — absolutely nothing — is impossible."

2654 (291.4) There is a definite requirement of the pilgrims of time on each of the Havona circles; and while every pilgrim continues under the tutelage of supernaphim by nature adapted to helping that particular type of ascendant creature, the course that must be mastered is fairly uniform for all ascenders who reach the central universe. This course of achievement is quantitative, qualitative, and experiential — intellectual, spiritual, and supreme.

2655 (291.5) Time is of little consequence on the Havona circles. In a limited manner it enters into the possibilities of advancement, but achievement is the final and supreme test. The very moment your superaphic associate deems you to be competent to pass inward to the next circle, you will be taken before the twelve adjutants of the seventh Circuit Spirit. Here you will be required to pass the tests of the circle determined by the superuniverse of your origin and by the system of your nativity. The divinity attainment of this circle takes place on the pilot world and consists in the spiritual recognition and realization of the Master Spirit of the ascending pilgrim's superuniverse.

هنگامی که کار دایره بیرونی هاونا به اتمام رسید و درس عرضه شده فرا گرفته شد، یاوران رهنوردان افراد تحت سرپرستی خود را به کره پیشگام دایره بعدی می‌برند و آنها را تحت مراقبت راهنمایان تعالیت قرار می‌دهند. یاوران رهنوردان همیشه برای مدتی باقی می‌مانند تا کمک کنند انتقال را هم لذت بخش و هم سودمند سازند.

6- راهنمایان تعالیت

فراز یابندگان فضا هنگامی که از دایره هفتم به دایره ششم انتقال می‌یابند "فارغ‌التحصیلان معنوی" نامیده می‌شوند و تحت سرپرستی بلافصل راهنمایان تعالیت قرار داده می‌شوند. این راهنمایان نباید با راهنمایان فارغ‌التحصیلی که به شخصیت‌های بالاتر روح بیکران تعلق دارند اشتباه گرفته شوند. راهنمایان فارغ‌التحصیلی با همیاران سرویتال خود در کلیه مدارهای هاونا به رهنوردان فراز یابنده و فرود یابنده هر دو خدمت می‌کنند. راهنمایان تعالیت فقط در دایره ششم جهان مرکزی عمل می‌کنند.

در این دایره است که فراز یابندگان به یک درک جدید از ربانیت متعال دست می‌یابند. رهنوردان زمان در طول دوران زندگانی طولانی خویش در جهانهای تکاملی یک آگاهی در حال رشد از واقعیت یک کنترل فراگیر قدرتمند حول آفرینشهای زمان و فضا را تجربه می‌کرده‌اند. آنها اینجا، در این مدار هاونا، به مواجهه با منبع جهان مرکزی وحدت زمان و مکان — واقعیت روحی خدای متعال — نزدیک می‌شوند.

من تا اندازه‌ای ناتوانم که توضیح دهم در این دایره چه رخ می‌دهد. هیچ حضور شخصیت یافته تعالیت برای فراز یابندگان قابل درک نیست. از برخی جهات، روابط جدید با هفتمین روح استاد این غیرقابل تماس بودن ایزد متعال را جبران می‌کند. اما صرف نظر از عدم توانایی ما برای درک تکنیک، به نظر می‌رسد هر مخلوق فراز یابنده دستخوش یک رشد دگرگون کننده، یک یکپارچگی جدید خودآگاهی، یک معنویت یابی مقصود، یک حساسیت جدید برای ربانیت شود، که بدون در نظر گرفتن فعالیت آشکار ناشده ایزد متعال به سختی می‌تواند به گونه‌ای رضایتبخش توضیح داده شود. برای آنهایی از ما که این کارکردهای اسرار آمیز را مشاهده کرده‌ایم، چنین به نظر می‌رسد که خدای متعال آن افزایش درک عقلانی، بینش معنوی، و معاضدت شخصیتی را به فرزندان تجربی خویش دقیقاً تا سرحد ظرفیتهای تجربی‌شان به گونه‌ای عاطفی عطا می‌نماید که در تمامی تلاشهایشان در رخنه یابی به سطح ربانیت تثلیث تعالیت برای دستیابی به الوهیت‌های جاودانه و وجودگرای بهشت چنان به آن نیاز خواهند داشت.

هنگامی که راهنمایان تعالیت چنین می‌پندارند که شاگردانشان برای پیشرفت مستعد هستند، آنها را نزد کمسیون هفتاد نفره می‌برند. آنها گروهی مختلط هستند که در کره پیشگام مدار شماره شش به عنوان بازرس خدمت می‌کنند. رهنوردان بعد از خشنود ساختن این

2656 (291.9) When the work of the outer Havona circle is finished and the course presented is mastered, the pilgrim helpers take their subjects to the pilot world of the next circle and commit them to the care of the supremacy guides. The pilgrim helpers always tarry for a season to assist in making the transfer both pleasant and profitable.

6. THE SUPREMACY GUIDES

2661 (292.1) Ascenders of space are designated "spiritual graduates" when translated from the seventh to the sixth circle and are placed under the immediate supervision of the supremacy guides. These guides should not be confused with the Graduate Guides — belonging to the Higher Personalities of the Infinite Spirit — who, with their servital associates, minister on all circuits of Havona to both ascending and descending pilgrims. The supremacy guides function only on the sixth circle of the central universe.

2662 (292.2) It is in this circle that the ascenders achieve a new realization of Supreme Divinity. Through their long careers in the evolutionary universes the pilgrims of time have been experiencing a growing awareness of the reality of an almighty overcontrol of the time-space creations. Here, on this Havona circuit, they come near to encountering the central universe source of time-space unity — the spiritual reality of God the Supreme.

2663 (292.3) I am somewhat at a loss to explain what takes place on this circle. No personalized presence of Supremacy is perceptible to the ascenders. In certain respects, new relationships with the Seventh Master Spirit compensate this noncontactability of the Supreme Being. But regardless of our inability to grasp the technique, each ascending creature seems to undergo a transforming growth, a new integration of consciousness, a new spiritualization of purpose, a new sensitivity for divinity, which can hardly be satisfactorily explained without assuming the unrevealed activity of the Supreme Being. To those of us who have observed these mysterious transactions, it appears as if God the Supreme were affectionately bestowing upon his experiential children, up to the very limits of their experiential capacities, those enhancements of intellectual grasp, of spiritual insight, and of personality outreach which they will so need, in all their efforts at penetrating the divinity level of the Trinity of Supremacy, to achieve the eternal and existential Deities of Paradise.

2664 (292.4) When the supremacy guides deem their pupils ripe for advancement, they bring them before the commission of seventy, a mixed group serving as examiners on the pilot world of circuit number six. After satisfying this commission as to their

کمپیسیون در رابطه با درکشان از ایزد متعال و تثلیث تعالیت، برای انتقال به مدار پنجم تأیید می‌شوند.

comprehension of the Supreme Being and of the Trinity of Supremacy, the pilgrims are certified for translation to the fifth circuit.

7- راهنمایان تثلیث

راهنمایان تثلیث خادمان خستگی ناپذیر پنجمین دایره آموزش هاونایی رهوردان در حال پیشرفت زمان و فضا هستند. فارغ‌التحصیلان معنوی در اینجا "کاندیداهای ماجرای الوهیت" نامیده می‌شوند زیرا در این دایره، تحت سرپرستی راهنمایان تثلیث است که رهوردان در رابطه با تثلیث الهی در آمادگی برای تلاش برای دستیابی به شناخت شخصیت روح بیکران آموزش پیشرفته دریافت می‌کنند. و در اینجا رهوردان فراز یابنده کشف می‌کنند که، به تدریج که آنها شروع به تشخیص طبیعت باز گرانبارتر و کار بسیار دشوارتر معنوی می‌کنند که برای برآورده ساختن مطالبات هدف والایی که برای پیشرفت آنها در کرات این مدار تعیین گردیده مورد لزوم خواهد بود، مطالعه حقیقی و تلاش ذهنی واقعی چه معنی می‌دهد.

راهنمایان تثلیث بسیار وفادار و مؤثرند؛ و هر رهورد توجه ویژه دریافت می‌کند، و از عطاوت کامل یک سوپرنافیم دوم متعلق به این رشته بهره‌مند می‌شود. اگر به خاطر کمک و یاری این راهنمایان و گروه عظیم موجودات روحی دیگری که درگیر آموزش فراز یابندگان در رابطه با طبیعت و تکنیک ماجرای قریب‌الوقوع الوهیت هستند نبود، یک رهورد زمان هرگز اولین شخص قابل دسترسی تثلیث بهشت را نمی‌یافت.

راهنمایان تثلیث بعد از تکمیل کلاس آموزشی در این مدار شاگردان خود را به کره پیشگام آن می‌پرنند و آنها را به یکی از بسیاری کمپیسیونهای سه‌گانه که به عنوان بازرسان و تصدیق‌کنندگان کاندیداهای ماجرای الوهیت عمل می‌کنند عرضه می‌دارند. این کمپیسیونها شامل یک نفر از میان پایان‌دهندگان، یکی از مدیران هدایت از رشته سوپرنافیمهای اولیه، و یک پیام‌آور منفرد فضا یا یک پسر تثلیث یافته بهشت می‌باشند.

هنگامی که یک روان فراز یابنده عملاً سفرش را به مقصد بهشت آغاز می‌کند، فقط توسط گروه سه نفره ترانزیت همراهی می‌شود: دستیار سوپر سرفای دایره، راهنمای فارغ‌التحصیلی، و دستیار پیوسته حاضر سرویتال نفر دوم. این سفرهای رفت و برگشت از دایره‌های هاونا به بهشت سفرهای آزمایشی هستند؛ فراز یابندگان هنوز از وضعیت بهشتی برخوردار نیستند. آنها به وضعیت اقامتی در بهشت دست نمی‌یابند تا این که به دنبال دستیابی به پدر جهانی و اجازه‌نهایی از مدارهای هاونا از استراحت پایانی زمان عبور کرده باشند. آنها بعد از استراحت الهی از "جوهر ربانیت" و "روح تعالیت" بهره می‌پرنند و از این رو در دایره ابدیت و در حضور تثلیث به راستی شروع به کنش می‌کنند.

همدمان فرد فراز یابنده متعلق به گروه سه‌گانه ترانزیت الزام ندارند وی را قادر سازند که مکان حضور

7. THE TRINITY GUIDES

267.1 (292.5) Trinity guides are the tireless ministers of the fifth circle of the Havona training of the advancing pilgrims of time and space. The spiritual graduates are here designated "candidates for the Deity adventure" since it is on this circle, under the direction of the Trinity guides, that the pilgrims receive advanced instruction concerning the divine Trinity in preparation for the attempt to achieve the personality recognition of the Infinite Spirit. And here the ascending pilgrims discover what true study and real mental effort mean as they begin to discern the nature of the still-more-taxing and far-more-arduous spiritual exertion that will be required to meet the demands of the high goal set for their achievement on the worlds of this circuit.

267.2 (292.6) Most faithful and efficient are the Trinity guides; and each pilgrim receives the undivided attention, and enjoys the whole affection, of a secondary supernaphim belonging to this order. Never would a pilgrim of time find the first approachable person of the Paradise Trinity were it not for the help and assistance of these guides and the host of other spiritual beings engaged in instructing the ascenders respecting the nature and technique of the forthcoming Deity adventure.

267.3 (293.1) After the completion of the course of training on this circuit the Trinity guides take their pupils to its pilot world and present them before one of the many triune commissions functioning as examiners and certifiers of candidates for the Deity adventure. These commissions consist of one fellow of the finaliters, one of the directors of conduct of the order of primary supernaphim, and either a Solitary Messenger of space or a Trinitized Son of Paradise.

267.4 (293.2) When an ascendant soul actually starts for Paradise, he is accompanied only by the transit trio: the superaphic circle associate, the Graduate Guide, and the ever-present servital associate of the latter. These excursions from the Havona circles to Paradise are trial trips; the ascenders are not yet of Paradise status. They do not achieve residential status on Paradise until they have passed through the terminal rest of time subsequent to the attainment of the Universal Father and the final clearance of the Havona circuits. Not until after the divine rest do they partake of the "essence of divinity" and the "spirit of supremacy" and thus really begin to function in the circle of eternity and in the presence of the Trinity.

267.5 (293.3) The ascender's companions of the transit trio are not required to enable him to locate the

جغرافیایی درخشش روحی تثلیث را تعیین کند، بلکه در کار دشوار یک رهنورد در زمینه شناخت، تمیز دادن، و درک روح بیکران چنان به قدر مکفی تمامی کمکیهای ممکن را به وی ارائه دهند که موجب شناخت شخصیت شود. هر رهنورد فراز یابنده در بهشت میتواند حضور جغرافیایی یا مکانی تثلیث را تشخیص دهد؛ اکثریت عظیم میتوانند با واقعیت عقلانی الوهیتها تماس برقرار کنند، به ویژه شخص سوم، اما همگی نمیتوانند واقعیت حضور روحی پدر و پسر را بشناسند یا حتی بخشاً درک کنند. با این حال حتی حداقل درک روحی پدر جهانی دشوارتر است.

جستجو برای روح بیکران به ندرت در انتها با شکست مواجه میشود، و هنگامی که افراد تحت سرپرستی آنها در این فاز از ماجرای الوهیت به موفقیت دست یابند، راهنمایان تثلیث آماده میشوند که آنها را به کار یابندگان پسر در چهارمین دایره هاونا انتقال دهند.

8- یابندگان پسر

چهارمین مدار هاونا گاهی اوقات "مدار پسرها" نامیده میشود. رهنوردان فراز یابنده از کرات این مدار به بهشت میروند تا به یک تماس فیهیانه با پسر جاودان دست یابند، در حالی که رهنوردان فرود یابنده در کرات این مدار به یک درک جدید از طبیعت و مأموریت پسران آفریننده زمان و فضا دست مییابند. در این مدار هفت کره وجود دارد که در آنها سپاه ذخیره میکائیلیهای بهشت مدارس خدمت ویژه حاوی خدمت متقابل را به رهنوردان فراز یابنده و فرود یابنده، هر دو، حفظ میکنند؛ و در این کرات پسران میکائیل است که رهنوردان زمان و رهنوردان ابدیت به اولین فهم به راستی متقابل خود از یکدیگر دست مییابند. تجارب این مدار از بسیاری جهات جالبترین تجربه تمامی اقامت موقت هاونا میباشد.

یابندگان پسر خادمان سوپر سرافی برای انسانهای فراز یابنده مدار چهارم هستند. این یابندگان پسر علاوه بر کار کلی آماده سازی کاندیداهایشان برای یک درک روابط تثلیث پسر جاودان باید چنان افراد تحت سرپرستی خود را به طور کامل آموزش دهند که آنها کاملاً موفق باشند: اول، در درک مکفی روحانی پسر؛ دوم، در شناخت رضایتمندانه شخصیت پسر؛ و سوم، در تمایز صحیح پسر از شخصیت روح بیکران.

بعد از نیل به روح بیکران آزمونهای دیگری صورت نمیگیرند. تستهای دایرههای درونی کارکردهای کاندیداهای رهنورد هستند، آنگاه که آنها در احاطه پوششی الوهیتها قرار میگیرند. پیشرفت صرفاً از طریق معنویت فرد تعیین میشود، و هیچ کس جز خدایان به خود اجازه نمیدهد که از این دارایی صرف نظر کند. در صورت شکست هرگز هیچ دلیلی ارائه نمیشود، و

geographic presence of the spiritual luminosity of the Trinity, rather to afford all possible assistance to a pilgrim in his difficult task of recognizing, discerning, and comprehending the Infinite Spirit sufficiently to constitute personality recognition. Any ascendant pilgrim on Paradise can discern the geographic or locational presence of the Trinity, the great majority are able to contact the intellectual reality of the Deities, especially the Third Person, but not all can recognize or even partially comprehend the reality of the spiritual presence of the Father and the Son. Still more difficult is even the minimum spiritual comprehension of the Universal Father.

267.6 (293.4) Seldom does the quest for the Infinite Spirit fail of consummation, and when their subjects have succeeded in this phase of the Deity adventure, the Trinity guides prepare to transfer them to the ministry of the Son finders on the fourth circle of Havona.

8. THE SON FINDERS

268.1 (293.5) The fourth Havona circuit is sometimes called the "circuit of the Sons." From the worlds of this circuit the ascending pilgrims go to Paradise to achieve an understanding contact with the Eternal Son, while on the worlds of this circuit the descending pilgrims achieve a new comprehension of the nature and mission of the Creator Sons of time and space. There are seven worlds in this circuit on which the reserve corps of the Paradise Michaels maintain special service schools of mutual ministry to both the ascending and descending pilgrims; and it is on these worlds of the Michael Sons that the pilgrims of time and the pilgrims of eternity arrive at their first truly mutual understanding of one another. In many respects the experiences of this circuit are the most intriguing of the entire Havona sojourn.

268.2 (294.1) The Son finders are the superaphic ministers to the ascending mortals of the fourth circuit. In addition to the general work of preparing their candidates for a realization of the Trinity relationships of the Eternal Son, these Son finders must so fully instruct their subjects that they will be wholly successful: first, in the adequate spiritual comprehension of the Son; second, in the satisfactory personality recognition of the Son; and third, in the proper differentiation of the Son from the personality of the Infinite Spirit.

268.3 (294.2) After the attainment of the Infinite Spirit, no more examinations are conducted. The tests of the inner circles are the performances of the pilgrim candidates when in the embrace of the enshrouding of the Deities. Advancement is determined purely by the spirituality of the individual, and no one but the Gods presumes to pass upon this possession. In the event of failure no

خود کاندیداها و نیز مربیان و راهنمایان گوناگون آنها نیز هیچگاه مورد نکوهش یا انتقاد قرار نمی‌گیرند. در بهشت عدم کامیابی هرگز شکست محسوب نمی‌شود؛ به تعویق انداختن هرگز به صورت ننگ مورد نگرش واقع نمی‌شود؛ شکستهای ظاهری زمان هرگز با تأخیرات با اهمیت ابدیت اشتباه گرفته نمی‌شوند.

رهنوردان زیادی تأخیر شکست ظاهری در ماجرای الوهیت را تجربه نمی‌کنند. تقریباً همگی به روح بیکران دست می‌یابند، گر چه گهگاه یک رهنورد از ابرجهان شماره یک در اولین تلاش موفق نمی‌شود. رهنوردانی که به روح دست می‌یابند به ندرت در یافتن پسر شکست می‌خورند. از میان آنهایی که در اولین ماجرا شکست می‌خورند، تقریباً همگی از ابرجهانهای سه و پنج می‌آیند. اکثریت عظیم آنهایی که بعد از یافتن روح و پسر هر دو در اولین ماجرا برای دستیابی به پدر شکست می‌خورند، از ابرجهان شماره شش می‌آیند، گر چه تعداد اندکی از شماره‌های دو و سه به همین منوال ناموفق هستند. و تمامی این امر به نظر می‌رسد به وضوح نشان دهد که برای این ناکامیهای ظاهری دلایل خوب و مکفی وجود دارد؛ در واقع تأخیرات صرفاً گریز ناپذیر.

کاندیداهای شکست خورده برای ماجرای الوهیت تحت حوزه مسئولیت رئیس‌ان مأموریت، گروهی از سوپرنافیمهای اولیه، قرار داده می‌شوند، و برای دوره‌ای که کمتر از یک هزار سال نیست به کار قلمروهای فضا بازگردانده می‌شوند. آنها هرگز به ابرجهان زادگاه خویش باز نمی‌گردند، بلکه همیشه به آن ابرآفرینشی که در آمادگی برای دومین ماجرای الوهیت برای آموزش مجدد آنها از همه مساعدتر است باز می‌گردند. به دنبال این سرویس، آنها بنا به خواست خودشان به دایره بیرونی هاونا باز می‌گردند، فوراً به دایره دوران زندگانی مختل شده خویش اسکورت می‌شوند، و به یکباره آماده سازیهای خود را برای ماجرای الوهیت از سر می‌گیرند. سوپرنافیمهای دوم در دومین تلاش برای هدایت موفقیت‌آمیز افراد تحت سرپرستی خود هرگز شکست نمی‌خورند، و همان خادمان سوپر سرافی و راهنمایان دیگر در طول این ماجرای دوم همیشه این کاندیداها را همراهی می‌کنند.

9- راهنمایان پدر

هنگامی که روان رهنورد به سومین دایره هاونا دست می‌یابد، تحت سرپرستی راهنمایان پدر، که کهنسالتر، بسیار با مهارت، و با تجربه‌ترین خادمان سوپر سرافی هستند قرار می‌گیرد. در کرات این مدار راهنمایان پدر مدارس خرد و کالجهای تکنیک را حفظ می‌کنند، و کلیه موجوداتی که در جهان مرکزی اقامت دارند به عنوان آموزگار در آن خدمت می‌کنند. در این ماجرای متعالی نیل به ابدیت هیچ چیز که برای یک مخلوق زمان مفید باشد نادیده انگاشته نمی‌شود.

نیل به پدر جهانی پاسپورت عبور به ابدیت است، گر چه مدارهای باقیمانده باید پیموده شوند. از این رو در کره پیشگام دایره شماره سه این یک رویداد بسیار مهم است آنگاه که گروه سه‌گانه ترانزیت اعلام می‌دارند که

reasons are ever assigned, neither are the candidates themselves nor their various tutors and guides ever chided or criticized. On Paradise, disappointment is never regarded as defeat; postponement is never looked upon as disgrace; the apparent failures of time are never confused with the significant delays of eternity.

^{2684(294.3)} Not many pilgrims experience the delay of seeming failure in the Deity adventure. Nearly all attain the Infinite Spirit, though occasionally a pilgrim from superuniverse number one does not succeed on the first attempt. The pilgrims who attain the Spirit seldom fail in finding the Son; of those who do fail on the first adventure, almost all hail from superuniverses three and five. The great majority of those who fail on the first adventure to attain the Father, after finding both the Spirit and the Son, hail from superuniverse number six, though a few from numbers two and three are likewise unsuccessful. And all this seems clearly to indicate that there is some good and sufficient reason for these apparent failures; in reality, simply unescapable delays.

^{2685(294.4)} The defeated candidates for the Deity adventure are placed under the jurisdiction of the chiefs of assignment, a group of primary supernaphim, and are remanded to the work of the realms of space for a period of not less than one millennium. They never return to the superuniverse of their nativity, always to that supercreation most propitious for their retraining in preparation for the second Deity adventure. Following this service, on their own motion, they return to the outer circle of Havona, are immediately escorted to the circle of their interrupted career, and at once resume their preparations for the Deity adventure. Never do the secondary supernaphim fail to pilot their subjects successfully on the second attempt, and the same superaphic ministers and other guides always attend these candidates during this second adventure.

9. THE FATHER GUIDES

^{2691(294.5)} When the pilgrim soul attains the third circle of Havona, he comes under the tutelage of the Father guides, the older, highly skilled, and most experienced of the superaphic ministers. On the worlds of this circuit the Father guides maintain schools of wisdom and colleges of technique wherein all the beings inhabiting the central universe serve as teachers. Nothing is neglected which would be of service to a creature of time in this transcendent adventure of eternity attainment.

^{2692(294.6)} The attainment of the Universal Father is the passport to eternity, notwithstanding the remaining circuits to be traversed. It is therefore a momentous occasion on the pilot world of circle number three when the transit trio announce that

آخرین کار مخاطره آمیز زمان در شرف وقوع است؛ که مخلوق دیگری از فضا از میان دروازه‌های ابدیت در صدد ورود به بهشت است.

آزمون زمان تقریباً به پایان رسیده است؛ مسابقه برای رسیدن به ابدیت تقریباً به سرانجام رسیده است. روزهای عدم اطمینان دارند به پایان می‌رسند؛ وسوسه تردید کردن در حال ناپدید شدن است؛ فرمان کامل باشید مورد اطاعت واقع شده است. مخلوق زمان و شخصیت مادی عیناً از پایین‌ترین بخش وجود هوشمند از کرات تکاملی فضا فراز یافته است، و بدین ترتیب ممکن بودن طرح فراز را اثبات نموده است، در حالی که عدالت و به حق بودن این فرمان پدر جهانی به مخلوقات دون پایه خویش را در کرات برای ابد نشان داده است: "کامل باشید، حتی آن گونه که من کاملم."

گام به گام، زندگی به زندگی، و کره به کره دوران زندگانی فراز گرایانه مورد استیلا واقع شده است، و هدف الوهیت به دست آمده است. نجات به طور تمام و کمال کامل است، و کمال در تعالیت ربانیت سرشار است. زمان در ابدیت گم گشته است؛ فضا در هویت پرستش گرانه و توازن با پدر جهانی در کام کشیده شده است. بخشهای خبری هاونا گزارشات شکوهمندانه فضایی را به درخشش درمی‌آورند، این خبر خوش که مخلوقات هوشمند حاوی طبیعت حیوانی و منشأ مادی به راستی از طریق فراز تکاملی به طور واقعی و برای ابد فرزندان کامل شده خداوند شده‌اند.

10- مشاوران و رایزنان

مشاوران و رایزنان سوپر سرافی دومین دایره آموزشگران فرزندان زمان پیرامون دوران زندگانی ابدیت هستند. دستیابی به بهشت مستلزم نوع جدید و بالاتری از مسئولیتها است، و اقامت موقت در دایره دوم برای دریافت مشاوره سودمند این سوپرنافیمهای وقف شده فرصت مکفی فراهم می‌سازد.

آنهایی که در اولین تلاش برای دستیابی به الوهیت ناموفق هستند پیش از این که به خدمت ابرجهان بازگردانده شوند از دایره عدم کامیابی مستقیماً به دومین دایره پیشروی می‌کنند. از این رو مشاوران و رایزنان همچنین به عنوان مشاوران و تسلی دهنندگان این رهوردان ناکام شده خدمت می‌کنند. آنها تازه با بزرگترین ناکامی خویش رو به رو شده‌اند، که به هیچ وجه از لیست طولانی چنین تجاربی که از آن صعود کردند متفاوت نیست؛ همچون از یک نردبان، از هرج و مرج به شکوه — به جز در عظمت آن. آنها هستند که فتنان تجربی را تا ته آن سر کشیده‌اند؛ و من مشاهده کرده‌ام که آنها به عنوان بالاترین نوع خادمان با محبت نسبت به فرزندان زمان و ناکامیهای گذرا به خدمات ابرجهانها موقتاً باز می‌گردند.

افراد ناکام بعد از یک اقامت موقت طولانی مدت در مدار شماره دو توسط شوراها کمال که در کره پیشگام این دایره ساکنند مورد بازبینی واقع می‌شوند و به عنوان کسانی که آزمون هاونا را گذرانده‌اند تصدیق می‌شوند؛ و این امر تا جایی که به وضعیت غیر روحی

the last venture of time is about to ensue; that another creature of space seeks entry to Paradise through the portals of eternity.

269.3 (265.1) The test of time is almost over; the race for eternity has been all but run. The days of uncertainty are ending; the temptation to doubt is vanishing; the injunction to be *perfect* has been obeyed. From the very bottom of intelligent existence the creature of time and material personality has ascended the evolutionary spheres of space, thus proving the feasibility of the ascension plan while forever demonstrating the justice and righteousness of the command of the Universal Father to his lowly creatures of the worlds: "Be you perfect, even as I am perfect."

269.4 (265.2) Step by step, life by life, world by world, the ascendant career has been mastered, and the goal of Deity has been attained. Survival is complete in perfection, and perfection is replete in the supremacy of divinity. Time is lost in eternity; space is swallowed up in worshipful identity and harmony with the Universal Father. The broadcasts of Havona flash forth the space reports of glory, the good news that in very truth the conscientious creatures of animal nature and material origin have, through evolutionary ascension, become in reality and eternally the perfected sons of God.

10. THE COUNSELORS AND ADVISERS

26.10.1 (265.3) The superaphic counselors and advisers of the second circle are the instructors of the children of time regarding the career of eternity. The attainment of Paradise entails responsibilities of a new and higher order, and the sojourn on the second circle affords ample opportunity to receive the helpful counsel of these devoted supernaphim.

26.10.2 (265.4) Those who are unsuccessful in the first effort at Deity attainment are advanced from the circle of failure directly to the second circle before they are returned to superuniverse service. Thus the counselors and advisers also serve as the counselors and comforters of these disappointed pilgrims. They have just encountered their greatest disappointment, in no way differing from the long list of such experiences whereon they climbed, as on a ladder, from chaos to glory — except in its magnitude. These are they who have drained the experiential cup to its dregs; and I have observed that they temporarily return to the services of the superuniverses as the highest type of loving ministrators to the children of time and temporal disappointments.

26.10.3 (265.5) After a long sojourn on circuit number two the subjects of disappointment are examined by the councils of perfection sitting on the pilot world of this circle and are certified as having passed the Havona test; and this, so far as nonspiritual status

مربوط می‌شود، همان مرتبت را در جهانهای زمان به آنها می‌دهد که گویا آنها در واقع در ماجرای الوهیت موفق شده‌اند. روح چنین کاندیداهایی کاملاً مورد قبول بود؛ شکست آنها ذاتی فازی از تکنیک برخورد یا بخشی از پیشینه تجربی آنان بود.

آنها سپس توسط مشاوران دایره نزد رئیسان مأموریت در بهشت برده می‌شوند و به خدمت زمان در کرات فضا بازگردانده می‌شوند؛ و آنها با شادی و خوشحالی به کارهای روزگاران و اعصار پیشین می‌روند. در روز دیگر آنها به دایره بزرگترین ناکملی خویش باز خواهند گشت و از نو به ماجرای الوهیت مبادرت خواهند ورزید.

برای رهنوردان موفق در مدار دوم محرک عدم اطمینان تکاملی پایان یافته است، اما ماجرای مأموریت ابداً هنوز آغاز نشده است؛ و در حالی که اقامت موقت در این دایره کاملاً لذت بخش و بسیار سودمند است، آن فاقد برخی از شور و شوقهای قابل پیش بینی دایره‌های پیشین می‌باشد. رهنوردان بسیاری هستند که در چنین زمانی با یک حسادت شادی بخش به تقلای طولانی طولانی به گذشته می‌نگرند، و به راستی آرزو می‌کنند که به طریقی می‌توانستند به کرات زمان بازگردند و آن را تماماً از نو شروع کنند، درست همانطور که شما انسانها در هنگام نزدیکی به کهنسالی گاهی اوقات تقلاهای جوانی و حیات آغازین را مرور می‌کنید و به راستی آرزو می‌کنید که می‌توانستید زندگی خویش را بار دیگر از سر بگیرید.

اما پیمایش درونی‌ترین دایره درست در پیش رو قرار دارد، و به زودی پس از آن آخرین خواب گذار پایان خواهد یافت، و ماجرای جدید دوران زندگانی جاودانه آغاز خواهد شد. مشاوران و راینان در دایره دوم آماده سازی افراد تحت سرپرستی خویش را برای این استراحت بزرگ و نهایی آغاز می‌کنند، خواب اجتناب ناپذیر که همواره میان مراحل دوره‌ای دوران زندگانی فراز یابنده واقع شده است.

هنگامی که آن رهنوردان فراز یابنده‌ای که به پدر جهانی دست یافته‌اند تجربه دومین دایره را کامل می‌کنند، راهنمایان فارغ‌التحصیلی پیوسته حاضر آنها فرمان پذیرش آنها را به دایره نهایی صادر می‌کنند. این راهنمایان افراد تحت سرپرستی خویش را به دایره درونی شخصاً هدایت می‌کنند و در آنجا آنها را تحت سرپرستی خدمه استراحت، آخرین رسته از آن سوپرنافیمهای دوم که به خدمت رهنوردان زمان در مدارهای کرات هاونا گمارده شده‌اند، قرار می‌دهند.

11- خدمه استراحت

بخش عمده وقت یک فراز یابنده در مدار آخر به تداوم مطالعه مشکلات در شرف وقوع اقامت در بهشت وقف می‌شود. یک گروه عظیم و متنوع از موجودات، که اکثریت آنها آشکار نشده‌اند ساکنان دائم و موقت این حلقه درونی کرات هاونا می‌باشند. و در هم آمیختن این انواع گوناگون برای خدمه سوپرسرافی استراحت یک محیط غنی کاری فراهم می‌سازد که آنان در پیشبرد آموزش رهنوردان فراز یابنده به طور مؤثر به کار

is concerned, grants them the same standing in the universes of time as if they had actually succeeded in the Deity adventure. The spirit of such candidates was wholly acceptable; their failure was inherent in some phase of the technique of approach or in some part of their experiential background.

26:10.4 (296:6) They are then taken by the counselors of the circle before the chiefs of assignment on Paradise and are remanded to the service of time on the worlds of space; and they go with joy and gladness to the tasks of former days and ages. In another day they will return to the circle of their greatest disappointment and attempt anew the Deity adventure.

26:10.5 (296:1) For the successful pilgrims on the second circuit the stimulus of evolutionary uncertainty is over, but the adventure of the eternal assignment has not yet begun; and while the sojourn on this circle is wholly pleasurable and highly profitable, it lacks some of the anticipative enthusiasm of the former circles. Many are the pilgrims who, at such a time, look back upon the long, long struggle with a joyous envy, really wishing they might somehow go back to the worlds of time and begin it all over again, just as you mortals, in approaching advanced age, sometimes look back over the struggles of youth and early life and truly wish you might live your lives over once again.

26:10.6 (296:2) But the traversal of the innermost circle lies just ahead, and soon thereafter the last transit sleep will terminate, and the new adventure of the eternal career will begin. The counselors and advisers on the second circle begin the preparation of their subjects for this great and final rest, the inevitable sleep which ever intervenes between the epochal stages of the ascendant career.

26:10.7 (296:3) When those ascendant pilgrims who have attained the Universal Father complete the second-circle experience, their ever-attendant Graduate Guides issue the order admitting them to the final circle. These guides personally pilot their subjects to the inner circle and there place them in the custody of the complements of rest, the last of those orders of secondary supernaphim assigned to the ministry of the pilgrims of time on the world circuits of Havona.

11. THE COMPLEMENTS OF REST

26:11.1 (296:4) Much of an ascender's time on the last circuit is devoted to a continuation of the study of the impending problems of Paradise residence. A vast and diverse host of beings, the majority unrevealed, are permanent and transient residents of this inner ring of Havona worlds. And the commingling of these manifold types provides the superaphic complements of rest with a rich

می‌گیرند، به ویژه در رابطه با مشکلات تنظیم نسبت به گروه‌های بسیاری از موجودات که به زودی در بهشت مورد مواجهه قرار خواهند گرفت.

پسران مخلوق - تثلیث یافته در زمره آنهایی هستند که در این مدار درونی اقامت دارند. سوپرنافیم‌های اولیه و دوم سرپرستان عمومی سپاه مشترک این پسران، از جمله فرزندان تثلیث یافته پایان دهندگان انسانی و نوادگان مشابه شهروندان بهشت می‌باشند. برخی از این پسران توسط تثلیث احاطه شده‌اند و به ابرودتها گمارده شده‌اند؛ دیگران به طرق گوناگون مأموریت یافته‌اند، اما اکثریت عظیم آنان در سپاه مشترک کرات کامل مدار درونی هاونا در حال گرد آمدن هستند. اینجا، تحت سرپرستی سوپرنافیم‌ها، آنها در حال آمادگی برای یک کار آینده توسط یک سپاه ویژه و بی‌نام از شهروندان والای بهشت می‌باشند که پیش از ایام گردنافتاندا، اولین دستیاران اجرایی برای جاودانه‌های ایامها بودند. دلایل بسیاری برای این حدس و گمان وجود دارد که این دو گروه بی‌نظیر از موجودات تثلیث یافته در آینده دور با هم کار خواهند کرد، که کمترین آنها سرنوشت مشترکشان در ذخیره‌های سپاه بهشتی پایان دهندگان تثلیث یافته نیست.

در این درونی‌ترین مدار، رهنوردان فراز یابنده و فرود یابنده، هر دو، با یکدیگر و با پسران مخلوق - تثلیث یافته روابط دوستانه برقرار می‌کنند. این پسران همانند والدین خویش از معاشرت متقابل سود بسیاری می‌برند، و مأموریت ویژه سوپرنافیم‌ها این است که برادری پسران تثلیث یافته پایان دهندگان انسانی و پسران تثلیث یافته شهروندان بهشت را تسهیل و تضمین نمایند. خدمه سوپر سرافی استراحت آنقدر که درگیر ترویج معاشرت فهیمانه خویش با گروه‌های متنوع هستند زیاد درگیر آموزش خود نیستند.

انسانها این فرمان بهشت را دریافت کرده‌اند: "کامل باشید، حتی آنطور که پدر بهشتی شما کامل است." سوپرنافیم سرپرست برای این پسران تثلیث یافته سپاه مشترک هرگز اعلان این امر را متوقف نمی‌کند: "برادران فراز یابنده خویش را درک کنید، حتی آنطور که پسران بهشتی آفریننده آنها را می‌شناسند و به آنها مهر می‌ورزند."

مخلوق انسانی باید خداوند را بیابد. پسر آفریننده هرگز متوقف نمی‌شود تا این که او انسان — پایین‌ترین مخلوق صاحب اراده — را بیابد. بدون شک، پسران آفریننده و فرزندان انسانی آنها برای یک خدمت آینده و ناشناخته جهانی در حال آمادگی می‌باشند. آنها هر دو گستره جهان تجربی را می‌پیمایند و بدین نحو برای مأموریت ابدی خویش پرورش و آموزش می‌یابند. در سرتاسر جهانها این آمیختگی بی‌نظیر موجود بشری و الهی، معاشرت مخلوق و خالق، در حال رخ دادن است. انسانهای بی‌فکر تجلی بخشش و ملاطفت الهی، به ویژه نسبت به فرد ضعیف و به جانبداری از فرد محتاج را نشانگر خدایی با ویژگیهای انسانی تلقی کرده‌اند. چه اشتباهی! این چنین جلوه‌های بخشش و گذشت در عوض باید توسط موجودات بشری به عنوان گواه این امر تلقی

situational environment which they effectively utilize in furthering the education of the ascending pilgrims, especially with regard to the problems of adjustment to the many groups of beings soon to be encountered on Paradise.

26:11.2 (296:5) Among those who dwell on this inner circuit are the creature-trinitized sons. The primary and the secondary supernaphim are the general custodians of the conjoint corps of these sons, including the trinitized offspring of the mortal finaliters and similar progeny of the Paradise Citizens. Certain of these sons are Trinity embraced and commissioned in the supergovernments, others are variously assigned, but the great majority are being gathered together in the conjoint corps on the perfect worlds of the inner Havona circuit. Here, under the supervision of the supernaphim, they are being prepared for some future work by a special and unnamed corps of high Paradise Citizens who were, prior to the times of Grandfanda, first executive assistants to the Eternals of Days. There are many reasons for conjecturing that these two unique groups of trinitized beings are going to work together in the remote future, not the least of which is their common destiny in the reserves of the Paradise Corps of Trinitized Finaliters.

26:11.3 (296:6) On this innermost circuit, both the ascending and the descending pilgrims fraternize with each other and with the creature-trinitized sons. Like their parents, these sons derive great benefits from interassociation, and it is the special mission of the supernaphim to facilitate and to insure the confraternity of the trinitized sons of the mortal finaliters and the trinitized sons of the Paradise Citizens. The superaphic complements of rest are not so much concerned with their training as with promoting their understanding association with diverse groups.

26:11.4 (297:1) Mortals have received the Paradise command: "Be you perfect, even as your Paradise Father is perfect." To these trinitized sons of the conjoint corps the supervising supernaphim never cease to proclaim: "Be you understanding of your ascendant brethren, even as the Paradise Creator Sons know and love them."

26:11.5 (297:2) The mortal creature must find God. The Creator Son never stops until he finds man — the lowest will creature. Beyond doubt, the Creator Sons and their mortal children are preparing for some future and unknown universe service. Both traverse the gamut of the experiential universe and so are educated and trained for their eternal mission. Throughout the universes there is occurring this unique blending of the human and the divine, the commingling of creature and Creator. Unthinking mortals have referred to the manifestation of divine mercy and tenderness, especially towards the weak and in behalf of the needy, as indicative of an anthropomorphic God.

شود که انسان فانی توسط روح خدای زنده مورد سکنی واقع شده است؛ و این که مخلوق، در نهایت، توسط ربانیت برانگیخته شده است.

نزدیک به پایان اقامت موقت در اولین دایره رهنوردان فراز یابنده در ابتدا برانگیزندگان استراحت از نوع اولیه سوپرنافیمها را ملاقات می‌کنند. اینها فرشتگان بهشت هستند که بیرون می‌آیند تا به آنهایی که در آستان ابدیت ایستاده‌اند خوشامد گویند و آمادگی آنها را برای خواب گذار آخرین رستخیز کامل سازند. شما به راستی یک فرزند بهشت نیستید تا این که دایره درونی را پیموده باشید و رستخیز ابدیت را از خواب نهایی زمان تجربه کرده باشید. رهنوردان کامل شده این استراحت را آغاز می‌کنند، در اولین دایره هاونا به خواب می‌روند، اما در سواحل بهشت بیدار می‌شوند. از میان کلیه کسانی که به جزیره جاودانه فراز می‌یابند، تنها آنهایی که بدین نحو وارد می‌شوند فرزندان ابدیت هستند؛ دیگران به عنوان دیدارگر، به عنوان میهمان بدون وضعیت اقامتی، می‌روند.

و اکنون، در اوج دوران زندگانی هاونا، همینطور که شما انسانها در کره پیشگام مدار درونی به خواب می‌روید، آنطور که در کرات منشأ خویش چشمانتان را در خواب طبیعی مرگ انسانی بستید و به خواب خویش فرو رفتید، و یا هنگامی که در آمادگی برای سفر به هاونا به خواب طولانی گذار فرو رفتید، به تنهایی به خواب مرگ فرو نمی‌روید. اکنون همینطور که شما برای خواب دستیابی آماده می‌شوید، همدم طولانی مدت شما از اولین دایره، خادم با عظمت استراحت، به کنار شما می‌آید. او آماده می‌شود تا در یگانگی با شما به خواب فرو رود، به عنوان پیمان هاونا که گذار شما تکمیل گردیده، و این که شما فقط در انتظار ریزه کاریهای نهایی کمال هستید.

اولین گذار شما در واقع مرگ بود، دومین گذار یک خواب ایده‌آل، و اکنون سومین دگرذیسی، استراحت حقیقی، آرامش اعصار است.

[عرضه شده توسط یک کامل کننده خرد از یوورسا.]

What a mistake! Rather should such manifestations of mercy and forbearance by human beings be taken as evidence that mortal man is indwelt by the spirit of the living God; that the creature is, after all, divinity motivated.

26.11.6 (297.3) Near the end of the first-circle sojourn the ascending pilgrims first meet the instigators of rest of the primary order of supernaphim. These are the angels of Paradise coming out to greet those who stand at the threshold of eternity and to complete their preparation for the transition slumber of the last resurrection. You are not really a child of Paradise until you have traversed the inner circle and have experienced the resurrection of eternity from the terminal sleep of time. The perfected pilgrims begin this rest, go to sleep, on the first circle of Havona, but they awaken on the shores of Paradise. Of all who ascend to the eternal Isle, only those who thus arrive are the children of eternity; the others go as visitors, as guests without residential status.

26.11.7 (297.4) And now, at the culmination of the Havona career, as you mortals go to sleep on the pilot world of the inner circuit, you go not alone to your rest as you did on the worlds of your origin when you closed your eyes in the natural sleep of mortal death, nor as you did when you entered the long transit trance preparatory for the journey to Havona. Now, as you prepare for the attainment rest, there moves over by your side your long-time associate of the first circle, the majestic complement of rest, who prepares to enter the rest as one with you, as the pledge of Havona that your transition is complete, and that you await only the final touches of perfection.

26.11.8 (297.5) Your first transition was indeed death, the second an ideal sleep, and now the third metamorphosis is the true rest, the relaxation of the ages.

26.11.9 (297.6) [Presented by a Perfector of Wisdom from Uversa.]

مقاله 27. خدمت روحانی سوپرنافیمهای اولیه

028 ⇨

کتاب یورنیشیا

026 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 27

خدمت روحانی سوپرنافیمهای اولیه

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- برانگیزندگان استراحت
- 2- رئیسان تکلیف
- 3- مفسران اخلاقیات
- 4- مدیران رفتار
- 5- نگاهدارندگان دانش
- 6- استادان فلسفه
- 7- رهبران پرستش

مقدمه مقاله

سوپرنافیمهای اولیه خادمان آسمانی الوهیتها در جزیره جاودان بهشت هستند. هرگز دانسته نشده که آنها از راههای نور و درستکاری منحرف شوند. ثبت حضور و غیابها تکمیل شده است؛ از ابدیت حتی یکی از این سپاهیان بلند مرتبه از دست نرفته است. این سوپرنافیمهای والا-موجوداتی کامل هستند، متعالی در کمال، اما آنها ابسونایت نیستند، و مطلق هم نیستند. این فرزندان روح بیکران که حاوی جوهر کمال هستند، در کلیه فازهای وظایف چندگانه خویش به جای یکدیگر و به طور داوطلبانه کار می کنند. آنها به طور گسترده خارج از بهشت کار نمی کنند، گرچه در گردهماییهای گوناگون هزاره ای و تجدید دیدارهای گروهی جهان مرکزی شرکت می کنند. آنها همچنین به عنوان پیام آوران ویژه الوهیتها، و در تعداد کثیر فراز می یابند تا مشاوران تکنیکی شوند.

در کراتی که به دلیل شورش در انزوا قرار دارند سوپرنافیمهای اولیه همچنین در فرماندهی گروههای عظیم سرافی قرار داده شده اند و در آنجا خدمت می کنند. هنگامی که یک پسر بهشت به چنین کره ای اعطا می شود، مأموریتش را کامل می سازد، نزد پدر جهانی صعود می کند، پذیرفته می شود، و به عنوان نجات دهنده

PAPER 27

MINISTRY OF THE PRIMARY
SUPERNAPHIM

SECTIONS

Introduction

1. Instigators of Rest
2. Chiefs of Assignment
3. Interpreters of Ethics
4. Directors of Conduct
5. The Custodians of Knowledge
6. Masters of Philosophy
7. Conductors of Worship

INTRODUCTION

^{27:01 (2881)} PRIMARY supernaphim are the supernal servants of the Deities on the eternal Isle of Paradise. Never have they been known to depart from the paths of light and righteousness. The roll calls are complete; from eternity not one of this magnificent host has been lost. These high supernaphim are perfect beings, supreme in perfection, but they are not absonite, neither are they absolute. Being of the essence of perfection, these children of the Infinite Spirit work interchangeably and at will in all phases of their manifold duties. They do not function extensively outside Paradise, though they do participate in the various millennial gatherings and group reunions of the central universe. They also go forth as special messengers of the Deities, and in large numbers they ascend to become Technical Advisers.

^{27:02 (2882)} Primary supernaphim are also placed in command of the seraphic hosts ministering on worlds isolated because of rebellion. When a Paradise Son is bestowed upon such a world, completes his mission, ascends to the Universal Father, is accepted, and returns as the accredited

اعتبار یافته این کره منزوی باز می‌گردد، یک سوپرنافیم اولیه برای به عهده گرفتن فرماندهی ارواح خادمی که در کره به تازگی اصلاح شده مشغول به کارند همیشه توسط رئیسان تکلیف گمارده می‌شود. در این سرویس ویژه سوپرنافیمها مرتباً جا به جا می‌شوند. در یورنثیا در حال حاضر "رئیس سرافیمها" دومین فرد از این رسته است که از دوران اعطای میکائیل مسیح مشغول به کار می‌باشد.

سوپرنافیمهای اولیه از ابدیت در جزیره نور خدمت کرده‌اند و در مأموریت‌های رهبری به کرات فضا اعزام گشته‌اند، اما در چهارچوب طبقه‌بندی کنونی فقط از هنگام ورود رهنوردان هاوانایی زمان به بهشت عمل کرده‌اند. این فرشتگان والا اکنون عمدتاً در هفت رسته زیرین خدمت کار می‌کنند:

- 1- رهبران پرستش.
- 2- استادان فلسفه.
- 3- نگاهدارندگان دانش.
- 4- مدیران رفتار.
- 5- مفسران اخلاقیات.
- 6- رئیسان تکلیف.
- 7- برانگیزندگان استراحت.

تا وقتی که رهنوردان فراز یابنده در واقع به اقامت در بهشت دست یابند تحت نفوذ مستقیم این سوپرنافیمها قرار نمی‌گیرند، و آنگاه آنها تحت سرپرستی این فرشتگان، به ترتیب معکوس ذکر نامشان، از میان یک تجربه آموزشی عبور می‌کنند. بدین معنی که شما تحت سرپرستی برانگیزندگان استراحت به دوران زندگانی خود در بهشت وارد می‌شوید، و بعد از طی دورانهایی پیاپی با رسته‌هایی که بین آنها می‌آیند دوره آموزشی را با رهبران پرستش به پایان می‌رسانید. به دنبال آن شما آماده‌اید که دوران زندگانی پایان ناپذیر یک پایان دهنده را آغاز کنید.

1- برانگیزندگان استراحت

برانگیزندگان استراحت بازرسان بهشت هستند که از جزیره مرکزی به مدار درونی هاونا اعزام می‌شوند، و در آنجا با همکارانشان، خدمه استراحت، که متعلق به رسته دوم سوپرنافیمها هستند، تشریک مساعی می‌کنند. یک چیز ضروری برای لذت بردن از بهشت استراحت است، استراحت الهی؛ و این برانگیزندگان استراحت آخرین آموزشگرانی هستند که رهنوردان زمان را برای ارائه نمودن به ابدیت آماده می‌سازند. آنها کارشان را در آخرین دایره کمال جهان مرکزی آغاز می‌کنند و هنگامی که رهنورد از آخرین خواب گذار بیدار می‌شود آن را ادامه می‌دهند. این خوابی است که یک مخلوق فضا را فارغ‌التحصیل می‌سازد و به داخل قلمرو جاودان عرضه می‌کند.

طبیعت استراحت هفتگانه است: در رسته‌های پایین‌تر حیات استراحت خوابیدن و سرگرمی وجود دارد، در موجودات بالاتر اکتشاف، و در بالاترین نوع شخصیت روحی پرستش وجود دارد. همچنین استراحت نرمال دریافت انرژی وجود دارد، از نو شارژ کردن

deliverer of this isolated world, a primary supernaphim is always designated by the chiefs of assignment to assume command of the ministering spirits on duty in the newly reclaimed sphere. Supernaphim in this special service are periodically rotated. On Urantia the present "chief of seraphim" is the second of this order to be on duty since the times of the bestowal of Christ Michael.

27:03 (298:3) From eternity the primary supernaphim have served on the Isle of Light and have gone forth on missions of leadership to the worlds of space, but they have functioned as now classified only since the arrival on Paradise of the Havona pilgrims of time. These high angels now minister chiefly in the following seven orders of service:

27:04 (298:4) 1. Conductors of Worship.

27:05 (298:5) 2. Masters of Philosophy.

27:06 (298:6) 3. Custodians of Knowledge.

27:07 (298:7) 4. Directors of Conduct.

27:08 (298:8) 5. Interpreters of Ethics.

27:09 (298:9) 6. Chiefs of Assignment.

27:10 (298:10) 7. Instigators of Rest.

27:11 (298:11) Not until the ascending pilgrims actually attain Paradise residence do they come under the direct influence of these supernaphim, and then they pass through a training experience under the direction of these angels in the reverse order of their naming. That is, you enter upon your Paradise career under the tutelage of the instigators of rest and, after successive seasons with the intervening orders, finish this training period with the conductors of worship. Thereupon are you ready to begin the endless career of a finaliter.

1. INSTIGATORS OF REST

27:11 (299:1) The instigators of rest are the inspectors of Paradise who go forth from the central Isle to the inner circuit of Havona, there to collaborate with their colleagues, the complements of rest of the secondary order of supernaphim. The one essential to the enjoyment of Paradise is rest, divine rest; and these instigators of rest are the final instructors who make ready the pilgrims of time for their introduction to eternity. They begin their work on the final attainment circle of the central universe and continue it when the pilgrim awakes from the last transition sleep, the slumber which graduates a creature of space into the realm of the eternal.

27:12 (299:2) Rest is of a sevenfold nature: There is the rest of sleep and of play in the lower life orders, discovery in the higher beings, and worship in the highest type of spirit personality. There is also the normal rest of energy intake, the recharging of

موجودات با انرژی فیزیکی یا روحی. و سپس خواب انتقال وجود دارد، خواب ناخودآگاه در هنگام احاطه شدن با پوشش سرافیمی در هنگام گذار از یک کره به کره دیگر. کاملاً متفاوت از تمامی اینها خواب عمیق دگرپرسی است، استراحت انتقال از یک حالت وجود به دیگری، از یک حیات به دیگری، از یک وضعیت وجود به دیگری، خوابی که پیوسته ملازم با انتقال از وضعیت واقعی جهانی در مقایسه با تکامل از طریق مراحل گوناگون هر یک از وضعیتها است.

اما آخرین خواب دگرگون کننده چیزی بیشتر از آن خوابهای انتقالی پیشین است که دستیابیهای پیاپی دوران زندگانی فرازگرایانه را نشان کرده‌اند؛ مخلوقات زمان و فضا بدین طریق درونی‌ترین حاشیه‌های وجود گذرا و کیهانی را در می‌نورند تا در منزلگاههای بدون زمان و بدون مکان بهشت به وضعیت اقامتی دست یابند. برانگیزندگان و خدمه استراحت درست همانقدر برای این دگرپرسی فرازگرایانه ضروری هستند که سرافیمها و موجودات مربوطه برای نجات مخلوق فانی از مرگ می‌باشند.

شما در آخرین مدار هاونا به خواب می‌روید و برای ابد در بهشت دوباره زنده می‌شوید. و همینطور که به طور روحی در آنجا تجدید شخصیت می‌یابید، فوراً آن برانگیزنده استراحت را خواهید شناخت که به عنوان خود سرافیم اولیه‌ای که در درونی‌ترین مدار هاونا خواب نهایی را ایجاد کرد ورود شما را به سواحل جاودان خوشامد می‌گوید؛ و همینطور که شما بار دیگر آماده شدید تا نگهداری از هویت خویش را به دستان پدر جهانی بسپارید آخرین گستره بزرگ ایمان را به یاد خواهید آورد.

آخرین استراحت زمان مورد بهرهوری واقع شده است؛ آخرین خواب گذار تجربه شده است؛ اکنون شما در سواحل منزلگاه جاودانه به سوی زندگی ابدی بیدار می‌شوید. "و دیگر هیچ خوابی وجود نخواهد داشت. حضور خداوند و پسر او در برابر شما قرار دارد، و شما برای ابد خادمان او هستید؛ شما چهره او را دیده‌اید، و نام او روح شماست. در آنجا دیگر شب وجود نخواهد داشت؛ و آنها به نور خورشید نیاز نخواهند داشت، زیرا منبع و مرکز بزرگ به آنها نور می‌دهد؛ آنها برای ابد و همیشه زندگی خواهند کرد. و خداوند تمامی اشکها را از چشمانشان پاک خواهد کرد؛ دیگر هیچ مرگی وجود نخواهد داشت، و یا اندوه یا گریه‌ای، و هیچ دردی وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای پیشین از میان رفته‌اند."

2- رئیسان تکلیف

این گروهی است که توسط رئیس سوپرنافیمها، "فرشته الگوی اولیه"، گهگاه تعیین شده است تا بر سازمان کلیه سه رسته از این فرشتگان — اول، دوم، و سوم — نظارت کند. سوپرنافیمها، به عنوان یک گروه، کاملاً خود مختار و خود تنظیم کننده هستند، به جز در کارکردهای رئیس مشترکشان، اولین فرشته بهشت، که همواره سرپرستی کلیه این شخصیت‌های روحی را به عهده دارد.

beings with physical or with spiritual energy. And then there is the transit sleep, the unconscious slumber when enseraphimed, when in passage from one sphere to another. Entirely different from all of these is the deep sleep of metamorphosis, the transition rest from one stage of being to another, from one life to another, from one state of existence to another, the sleep which ever attends transition from actual universe *status* in contrast to evolution through various *stages* of any one status.

27:1.3 (299:3) But the last metamorphic sleep is something more than those previous transition slumbers which have marked the successive status attainments of the ascendant career; thereby do the creatures of time and space traverse the innermost margins of the temporal and the spatial to attain residential status in the timeless and spaceless abodes of Paradise. The instigators and the complements of rest are just as essential to this transcending metamorphosis as are the seraphim and associated beings to the mortal creature's survival of death.

27:1.4 (299:4) You enter the rest on the final Havona circuit and are eternally resurrected on Paradise. And as you there spiritually repersonalize, you will immediately recognize the instigator of rest who welcomes you to the eternal shores as the very primary supernaphim who produced the final sleep on the innermost circuit of Havona; and you will recall the last grand stretch of faith as you once again made ready to commend the keeping of your identity into the hands of the Universal Father.

27:1.5 (299:5) The last rest of time has been enjoyed; the last transition sleep has been experienced; now you awake to life everlasting on the shores of the eternal abode. "And there shall be no more sleep. The presence of God and his Son are before you, and you are eternally his servants; you have seen his face, and his name is your spirit. There shall be no night there; and they need no light of the sun, for the Great Source and Center gives them light; they shall live forever and ever. And God shall wipe away all tears from their eyes; there shall be no more death, neither sorrow nor crying, neither shall there be any more pain, for the former things have passed away."

2. CHIEFS OF ASSIGNMENT

27:21 (300:1) This is the group designated from time to time by the chief supernaphim, "the original pattern angel," to preside over the organization of all three orders of these angels — primary, secondary, and tertiary. The supernaphim, as a body, are wholly self-governing and self-regulatory except for the functions of their mutual chief, the first angel of Paradise, who ever presides over all these spirit personalities.

پیش از آن که ساکنان انسانی جلال یافته بهشت به سپاه نهایت پذیرفته شوند فرشتگان تکلیف با آنها کار زیادی دارند. مطالعه و آموزش مشغله‌های منحصر به فرد تازه واردهای بهشت نیستند؛ سرویس همچنین نقش ضروری خود را در تجارب آموزشی پیش پایانی بهشت بازی می‌کند. و من مشاهده کرده‌ام که هنگامی که انسانهای فراز یابنده از دوره‌های استراحت برخوردار می‌شوند، یک تمایل ذاتی برای دوستی و معاشرت با سپاه ذخیره رئیس‌ان سوپر سرافی تکلیف نشان می‌دهند.

هنگامی که شما فراز یابندگان انسانی به بهشت دست می‌یابید، روابط اجتماعی شما قدر بسیار زیادی شامل پیش از تماس با یک گروه عظیم از موجودات جلال یافته و الهی و با یک توده آشنا از انسانهای جلال یافته متنوع می‌شود. شما همچنین باید با بیش از سه هزار رسته مختلف از شهروندان بهشت، با گروههای گوناگون تعالی جویان، و با انواع بیشمار دیگر ساکنان بهشت، دائمی و موقت، که در یورشیا آشکار نشده‌اند، دوستی و معاشرت کنید. بعد از تماس مداوم با این هوشمندان توانمند بهشت بسیار آرامبخش است که با انواع ذهنی فرشتگان دیدار کنید؛ آنها انسانهای زمان را به یاد سرافیمهایی می‌آورند که چنین تماس طولانی و چنین معاشرت طراوت بخشی را با آنان داشته‌اند.

3- مفسران اخلاقیات

شما هر چه در طبقه‌بندی حیات بالاتر روید، باید توجه بیشتری به اخلاقیات جهان مبذول شود. آگاهی اخلاقی صرفاً شناخت توسط هر فرد از حقوقی است که ذاتی وجود هر فرد و کلیه افراد دیگر است. اما اخلاقیات معنوی بسیار فراتر از مفهوم انسانی و حتی مورانشیایی مذاهب شخصی و گروهی است.

اخلاقیات به گونه‌ای شایسته آموزش داده شده است و توسط رهنوردان زمان در صعود طولانی‌شان به جلال و شکوه بهشت به قدر مکفی فرا گرفته شده است. به تدریج که این دوران زندگی به سوی درون - فراز یابنده از کرات زانگاه فضا هویدا شده است، فراز یابندگان، گروه بعد از گروه، به افزایش دایره پیوسته گسترش یابنده دستیاران جهانی خویش ادامه داده‌اند. هر گروه جدید از همکاران که مورد دیدار واقع می‌شود یک سطح دیگر از اخلاقیات را که باید شناخته شود و مورد اطاعت واقع شود اضافه می‌کند، تا این که تا هنگام بهشت رسیدن انسانهای فرازگرا، به راستی آنها به کسی نیاز دارند که در رابطه با تفاسیر اخلاقی برای آنها مشاوره سودمند و دوستانه فراهم سازد. آنها نیاز ندارند که به آنان اخلاقیات آموزش داده شود، اما به تدریج که آنها با کار توان فرسای برقراری تماس با چیزهای زیادی که تازه است رو به رو می‌شوند، نیاز دارند که آنچه را که با زحمت زیاد یاد گرفته‌اند به گونه‌ای صحیح برای آنها تفسیر شود.

در طول آن دوره پر رویداد که از نبل به وضعیت اقامتی تا فراخوانی رسمی به سپاه انسانی پایان دهندگان امتداد می‌یابد مفسران اخلاقیات در یاری رساندن به تازه واردهای بهشت در زمینه انطباق با گروههای بیشمار از موجودات با عظمت از کمک پر ارزشی برخوردارند.

27:22 (300:2) The angels of assignment have much to do with glorified mortal residents of Paradise before they are admitted to the Corps of the Finality. Study and instruction are not the exclusive occupations of Paradise arrivals; service also plays its essential part in the prefinaliter educational experiences of Paradise. And I have observed that, when the ascendant mortals have periods of leisure, they evince a predilection to fraternize with the reserve corps of the superaphic chiefs of assignment.

27:23 (300:3) When you mortal ascenders attain Paradise, your societal relationships involve a great deal more than contact with a host of exalted and divine beings and with a familiar multitude of glorified fellow mortals. You must also fraternize with upwards of three thousand different orders of Paradise Citizens, with the various groups of the Transcendentals, and with numerous other types of Paradise inhabitants, permanent and transient, who have not been revealed on Urantia. After sustained contact with these mighty intellects of Paradise, it is very restful to visit with the angelic types of mind; they remind the mortals of time of the seraphim with whom they have had such long contact and such refreshing association.

3. INTERPRETERS OF ETHICS

27:31 (300:4) The higher you ascend in the scale of life, the more attention must be paid to universe ethics. Ethical awareness is simply the recognition by any individual of the rights inherent in the existence of any and all other individuals. But spiritual ethics far transcends the mortal and even the morontia concept of personal and group relations.

27:32 (300:5) Ethics has been duly taught and adequately learned by the pilgrims of time in their long ascent to the glories of Paradise. As this inward-ascending career has unfolded from the nativity worlds of space, the ascenders have continued to add group after group to their ever-widening circle of universe associates. Every new group of colleagues met with adds one more level of ethics to be recognized and complied with until, by the time the mortals of ascent reach Paradise, they really need someone to provide helpful and friendly counsel regarding ethical interpretations. They do not need to be taught ethics, but they do need to have what they have so laboriously learned properly *interpreted* to them as they are brought face to face with the extraordinary task of contacting with so much that is new.

27:33 (300:6) The interpreters of ethics are of inestimable assistance to the Paradise arrivals in helping them to adjust to numerous groups of majestic beings during that eventful period extending from the attainment of residential status

رهنوردان فراز یابنده بسیاری از انواع بیشمار از شهروندان بهشت را در هفت مدار هاونا از پیش ملاقات کرده‌اند. انسانهای جلال یافته همچنین از تماس صمیمانه با پسران مخلوق — تثلیث یافته سپاه مشترک در مدار درونی هاونا، یعنی جایی که این موجودات بخش عمده آموزش خود را دریافت می‌کنند، برخوردار گشته‌اند. و رهنوردان فراز یابنده با ساکنان بیشمار آشکار ناشده سیستم بهشت - هاونا در مدارهای دیگر دیدار داشته‌اند که در آمادگی برای تکالیف آشکار ناشده آینده آموزش گروهی را در آنجا دنبال می‌کنند.

کلیه این همدمیهای آسمانی به گونه‌ای ثابت متقابل هستند. شما به عنوان انسانهای فراز یابنده نه تنها از این همدمان پیایی جهان و این رشته‌های بیشمار از معاشران به طور فزاینده الهی سود می‌برید، بلکه همچنین به هر یک از این موجودات برادرانه چیزی از شخصیت و تجربه خوتنان را می‌دهید که هر یک از آنها را به سبب معاشرت با یک انسان فراز یابنده از کرات تکاملی زمان و فضا برای همیشه متفاوت و بهتر می‌سازد.

4- مدیران رفتار

انسانهای فراز یابنده به دنبال آموزش‌یابی کامل در اخلاقیات روابط بهشت — نه تشریفات بی‌معنی یا فرامین کاستهای مصنوعی بلکه ویژگیهای ذاتی — این را سودمند می‌یابند که مشاوره مدیران سوپر سرافی رفتار را دریافت کنند. این مدیران اعضای جدید جامعه بهشت را در کاربردهای رفتار کامل موجودات والایی که در جزیره مرکزی نور و حیات موقتاً اقامت دارند آموزش می‌دهند.

هارمونی موضوع اصلی جهان مرکزی است، و در بهشت نظم قابل کشف مستولی است. رفتار صحیح از طریق دانش، به وسیله فلسفه، تا بلندبهای معنوی پرستش خود انگیزه برای پیشرفت ضروری است. در نزدیکی به الوهیت یک تکنیک الهی وجود دارد؛ و رهنوردان برای نیل به این تکنیک باید در انتظار ورود به بهشت باقی بمانند. روح آن در دایره‌های هاونا داده شده است، اما ریزه کاریهای نهایی آموزش رهنوردان زمان فقط بعد از این که آنها به راستی به جزیره نور دست یابند می‌تواند به کار برده شود.

تمامی رفتار بهشت کاملاً خود انگیزه، و از هر جهت طبیعی و آزاد است. اما در جزیره جاودان هنوز یک راه صحیح و کامل برای انجام کارها وجود دارد، و مدیران رفتار پیوسته در کنار "غریبه‌ها در درون دروازه‌ها" هستند تا آنها را آموزش دهند و چنان گامهای آنان را هدایت کنند که آنها را در راحتی کامل قرار دهند و در همان حال رهنوردان را قادر سازند که از آن سردرگمی و عدم اطمینان اجتناب کنند که در غیر این صورت اجتناب ناپذیر می‌باشد. فقط از طریق چنین ترتیبی می‌توان از سردرگمی بی‌پایان اجتناب ورزید؛ و سردرگمی هرگز در بهشت پدیدار نمی‌گردد.

to formal induction into the Corps of Mortal Finaliters. Many of the numerous types of Paradise Citizens the ascendant pilgrims have already met on the seven circuits of Havona. The glorified mortals have also enjoyed intimate contact with the creature-trinitized sons of the conjoint corps on the inner Havona circuit, where these beings are receiving much of their education. And on the other circuits the ascending pilgrims have met numerous unrevealed residents of the Paradise-Havona system who are there pursuing group training in preparation for the unrevealed assignments of the future.

27:34 (301.1) All these celestial companionships are invariably mutual. As ascending mortals you not only derive benefit from these successive universe companions and such numerous orders of increasingly divine associates, but you also impart to each of these fraternal beings something from your own personality and experience which forever makes every one of them different and better for having been associated with an ascending mortal from the evolutionary worlds of time and space.

4. DIRECTORS OF CONDUCT

27:41 (301.2) Having already been fully instructed in the ethics of Paradise relationships — neither meaningless formalities nor the dictations of artificial castes but rather the inherent proprieties — the ascendant mortals find it helpful to receive the counsel of the superaphic directors of conduct, who instruct the new members of Paradise society in the usages of the perfect conduct of the high beings who sojourn on the central Isle of Light and Life.

27:42 (301.3) Harmony is the keynote of the central universe, and detectable order prevails on Paradise. Proper conduct is essential to progress by way of knowledge, through philosophy, to the spiritual heights of spontaneous worship. There is a divine technique in the approach to Divinity; and the acquirement of this technique must await the pilgrims' arrival on Paradise. The spirit of it has been imparted on the circles of Havona, but the final touches of the training of the pilgrims of time can be applied only after they actually attain the Isle of Light.

27:43 (301.4) All Paradise conduct is wholly spontaneous, in every sense natural and free. But there still is a proper and perfect way of doing things on the eternal Isle, and the directors of conduct are ever by the side of the "strangers within the gates" to instruct them and so guide their steps as to put them at perfect ease and at the same time to enable the pilgrims to avoid that confusion and uncertainty which would otherwise be inevitable. Only by such an arrangement could endless confusion be avoided; and confusion never appears on Paradise.

این مدیران رفتار به راستی به عنوان آموزگاران و راهنمایان جلال یافته خدمت می‌کنند. آنها در رابطه با صف آرایی تقریباً بی‌پایانی از وضعیتهای جدید و کاربردهای ناآشنا عمدتاً درگیر آموزش ساکنان انسانی جدید می‌باشند. بهشت به رغم تمامی آماده سازی طولانی برای آن و سفر طولانی به آن، برای آنهايي که سرانجام به وضعیت اقامتی دست می‌یابند هنوز به گونه‌ای غیرقابل توصیف عجیب و به گونه‌ای غیرقابل انتظار جدید است.

5- نگاهدارندگان دانش

نگاهداریندگان سوپر سرافی دانش "رساله‌های زنده" بالاتری هستند که توسط کلیه کسانی که در بهشت اقامت دارند شناخته شده هستند و خوانده می‌شوند. آنها نگارشات الهی حقیقت هستند، کتابهای زنده دانش واقعی. شما درباره نگارشات در "کتاب حیات" شنیده‌اید. نگاهدارندگان دانش فقط چنین کتابهای زنده‌ای هستند، اسناد کمال که در لوحه‌های جاودان حیات الهی و اطمینان عالی نقش بسته‌اند. آنها در واقع کتابخانه‌های زنده و اتوماتیک هستند. واقعیات جهانها در این سوپرنافیمهای اولیه نهاده شده است، و در واقع در این فرشتگان ثبت شده است؛ و همچنین اساساً غیرممکن است که دروغ در اذهان این گنجینه‌های کامل و سرشار حقیقت ابدیت و هوشمندی زمان جای گیرد.

این نگاهدارندگان درسهای غیررسمی آموزشی را برای ساکنان جزیره جاودان اجرا می‌کنند، اما کارکرد اصلی آنها ارجاع دادن و تعیین درستی چیزها است. هر اقامت کننده وقت در بهشت ممکن است بنا به اراده‌اش گنجینه زنده واقعی یا حقیقت ویژه‌ای را که مایل به دانستن آن باشد در کنارش داشته باشد. در بالاترین حد شمالی جزیره یابندگان زنده دانش موجود هستند. آنها مدیر گروهی را که اطلاعات مورد درخواست را در دست دارد تعیین خواهند کرد، و موجودات برجسته‌ای که خود آن چیزی هستند که شما می‌خواهید بدانید فوراً ظاهر خواهند شد. شما دیگر نباید در پی دریافت آگاهی از صفحات نوشته شده باشید؛ شما اکنون با هوشمندی زنده به طور رو در رو رابطه نزدیک برقرار می‌کنید. بدین ترتیب شما بالاترین دانش را از موجودات زنده‌ای که نگاهدارندگان نهایی آن هستند به دست می‌آورید.

هنگامی که شما آن سوپرنافیمی را که دقیقاً چیزی است که شما مایل به تعیین درستی آن هستید پیدا می‌کنید، تمامی واقعیات شناخته شده تمامی جهانها را موجود خواهید یافت، زیرا این نگاهدارندگان دانش چکیده نهایی و زنده شبکه عظیم فرشتگان نگارشگری هستند که از سرافیمها و سکنافیمهای جهانهای محلی و ابرجهانها تا نگارشگران اصلی سوپرنافیمهای سوم در هاونا دامنه می‌یابند. و این انباشت زنده دانش از نگارشات رسمی بهشت، خلاصه فزاینده تاریخ جهانی، مجزا است.

منشأ خردمندی حقیقت در ربانیت جهان مرکزی است، اما شروع دانش، دانش تجربی، عمدتاً در قلمروهای زمان و فضا است. از این رو ضرورت برای حفظ سازمانهای پهن‌آور سرافیمها و سوپرنافیمهای

27:44 (301:5) These directors of conduct really serve as glorified teachers and guides. They are chiefly concerned with instructing the new mortal residents regarding the almost endless array of new situations and unfamiliar usages. Notwithstanding all the long preparation therefor and the long journey thereto, Paradise is still inexpressibly strange and unexpectedly new to those who finally attain residential status.

5. THE CUSTODIANS OF KNOWLEDGE

27:51 (301:6) The superaphic custodians of knowledge are the higher "living epistles" known and read by all who dwell on Paradise. They are the divine records of truth, the living books of real knowledge. You have heard about records in the "book of life." The custodians of knowledge are just such living books, records of perfection imprinted upon the eternal tablets of divine life and supreme surety. They are in reality living, automatic libraries. The facts of the universes are inherent in these primary supernaphim, actually recorded in these angels; and it is also inherently impossible for an untruth to gain lodgment in the minds of these perfect and replete repositories of the truth of eternity and the intelligence of time.

27:52 (302:1) These custodians conduct informal courses of instruction for the residents of the eternal Isle, but their chief function is that of reference and verification. Any sojourner on Paradise may at will have by his side the living repository of the particular fact or truth he may wish to know. At the northern extremity of the Isle there are available the living finders of knowledge, who will designate the director of the group holding the information sought, and forthwith will appear the brilliant beings who are the very thing you wish to know. No longer must you seek enlightenment from engrossed pages; you now commune with living intelligence face to face. Supreme knowledge you thus obtain from the living beings who are its final custodians.

27:53 (302:2) When you locate that supernaphim who is exactly what you desire to verify, you will find available all the known facts of all universes, for these custodians of knowledge are the final and living summaries of the vast network of the recording angels, ranging from the seraphim and seconaphim of the local and superuniverses to the chief recorders of the tertiary supernaphim in Havona. And this living accumulation of knowledge is distinct from the formal records of Paradise, the cumulative summary of universal history.

27:54 (302:3) The wisdom of truth takes origin in the divinity of the central universe, but knowledge, experiential knowledge, largely has its beginnings in the domains of time and space — therefore the

نگارشگر در ابرجهان که توسط نگارشگران آسمانی برپا شده‌اند روشن می‌شود.

این سوپرنافیم‌های اولیه که به طور ذاتی صاحب دانش جهان هستند همچنین مسئول سازماندهی و طبقه‌بندی آن می‌باشند. آنها در منصوب نمودن خود به عنوان کتابخانه زنده مرجع جهان جهانها دانش را در هفت رسته بزرگ طبقه‌بندی نموده‌اند که هر یک حدوداً یک میلیون بخش فرعی دارد. سهولتی که به واسطه آن ساکنان بهشت می‌توانند با این گنجینه عظیم دانش مشورت نمایند صرفاً به سبب تلاشهای داوطلبانه و خردمندانه نگاهدارندگان دانش می‌باشد. نگاهدارندگان همچنین آموزگاران والای جهان مرکزی هستند، و گنجینه‌های زنده خود را به کلیه موجودات در هر یک از مدارهای هاونا آزادانه اهدا می‌کنند، و آنها به طور گسترده، گر چه به طور غیرمستقیم، توسط دادگاههای قدیمی ایامها مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما این کتابخانه زنده، که برای جهان مرکزی و ابرجهانها موجود است، برای آفرینشهای محلی قابل دسترسی نیست. فواید دانش بهشت فقط به طور غیرمستقیم و انعکاسی در جهانهای محلی به دست می‌آید.

6- استادان فلسفه

بعد از رضایت کامل پرستش، وجد و شغف فلسفه قرار دارد. شما هرگز زیاد فراز نمی‌یابید یا زیاد پیش نمی‌روید تا این که یک هزار راز که به کار گرفتن فلسفه را در یک راه حل مبادرت شده مطالبه می‌کند باقی نمانده باشد.

فلاسفه استاد بهشت خشنود می‌شوند که اذهان ساکنان آن، بومی و فراز یابنده، هر دو، را در پیگیری دلشاد کننده تلاش برای حل مشکلات جهان هدایت کنند. این استادان سوپرسرافی فلسفه "حکیمان بهشت" هستند، موجوداتی خردمند که در تلاشهایشان برای استیلا بر ناشناخته‌ها از حقیقت دانش و واقعیات تجربه استفاده می‌کنند. با آنها دانش به حقیقت می‌رسد و تجربه به خرد فراز می‌یابد. در بهشت شخصیت‌های فراز یابنده فضا فرازهای وجود را تجربه می‌کنند: آنها دانش دارند؛ آنها حقیقت را می‌دانند؛ آنها ممکن است به فلسفه پردازی دست زنند — به حقیقت بیاندیشند؛ آنها ممکن است حتی در صدد فهم مفاهیم غایی و تلاش برای درک تکنیکهای مطلقها بر آیند.

در دورترین حد جنوبی قلمرو عظیم بهشت استادان فلسفه دروس مفصلی در هفتاد بخش عملی خرد را تدریس می‌کنند. آنها در اینجا برای کلیه کسانی که به خرد آنها دسترسی دارند پیرامون طرحها و اهداف ابدیت بحث می‌کنند و در صدد هماهنگی تجارب و نگارش دانش بر می‌آیند. آنها یک شیوه برخورد بسیار ویژه در رابطه با مشکلات گوناگون جهان به وجود آورده‌اند، اما نتیجه‌گیریهای نهایی آنها همیشه در توافقی یکنواخت است.

این فلاسفه بهشت از طریق هر روش محتمل

necessity for the maintenance of the far-flung superuniverse organizations of the recording seraphim and supernaphim sponsored by the Celestial Recorders.

27:55 (302:4) These primary supernaphim who are inherently in possession of universe knowledge are also responsible for its organization and classification. In constituting themselves the living reference library of the universe of universes, they have classified knowledge into seven grand orders, each having about one million subdivisions. The facility with which the residents of Paradise can consult this vast store of knowledge is solely due to the voluntary and wise efforts of the custodians of knowledge. The custodians are also the exalted teachers of the central universe, freely giving out their living treasures to all beings on any of the Havona circuits, and they are extensively, though indirectly, utilized by the courts of the Ancients of Days. But this living library, which is available to the central and superuniverses, is not accessible to the local creations. Only by indirection and reflectively are the benefits of Paradise knowledge secured in the local universes.

6. MASTERS OF PHILOSOPHY

27:61 (302:5) Next to the supreme satisfaction of worship is the exhilaration of philosophy. Never do you climb so high or advance so far that there do not remain a thousand mysteries which demand the employment of philosophy in an attempted solution.

27:62 (302:6) The master philosophers of Paradise delight to lead the minds of its inhabitants, both native and ascendant, in the exhilarating pursuit of attempting to solve universe problems. These superaphic masters of philosophy are the "wise men of heaven," the beings of wisdom who make use of the truth of knowledge and the facts of experience in their efforts to master the unknown. With them knowledge attains to truth and experience ascends to wisdom. On Paradise the ascendant personalities of space experience the heights of being: They have knowledge; they know the truth; they may philosophize — think the truth; they may even seek to encompass the concepts of the Ultimate and attempt to grasp the techniques of the Absolutes.

27:63 (303:1) At the southern extremity of the vast Paradise domain the masters of philosophy conduct elaborate courses in the seventy functional divisions of wisdom. Here they discourse upon the plans and purposes of Infinity and seek to co-ordinate the experiences, and to compose the knowledge, of all who have access to their wisdom. They have developed a highly specialized attitude toward various universe problems, but their final conclusions are always in uniform agreement.

27:64 (303:2) These Paradise philosophers teach by

آموزشی، از جمله تکنیک بالاتر نموداری هاونا و برخی روشهای بهشتی اطلاع-رسانی درس می‌دهند. کلیه این تکنیکهای بالاتر دادن دانش و رساندن ایده‌ها به کلی در ورای ظرفیت درک حتی توسعه یافته‌ترین ذهن بشری می‌باشد. یک ساعت آموزش در بهشت برابر با ده هزار سال از روشهای حفظی لغوی یورنشیا است. شما نمی‌توانید چنین تکنیکهای ارتباطی را درک کنید، و در تجربه انسانی صرفاً هیچ چیز که آنها با آن قابل مقایسه باشند، و چیزی که بتوان آنها را به آن تشبیه کرد وجود ندارد.

فلاسفه بهشت در ارائه نمودن تفسیرشان از جهان جهاتنا به آن موجوداتی که از کرات فضا صعود کرده‌اند لذتی وافر می‌برند. و در حالی که فلسفه هرگز نمی‌تواند همچون واقعیات دانش و حقایق تجربه در نتیجه‌گیریهای ثابت باشد، با این حال، آنگاه که شما به این بحثهای سوپرنافیمهای اولیه پیرامون مشکلات حل نشده ابدیت و کارکردهای مطلقها گوش داده‌اید، یک رضایت قطعی و پاینده پیرامون این مسائل مورد چیرگی واقع نشده احساس خواهید کرد.

این فعالیتهای عقلانی بهشت به خارج پخش نمی‌شوند؛ فلسفه کمال فقط برای آنهایی که شخصاً حاضرند فراهم است. آفرینشهای دور تا دور فقط از طریق آنهایی که از میان این تجربه عبور کرده‌اند، و متعاقباً این خرد را به جهاتهای فضا حمل کرده‌اند در رابطه با این آموزشها آگاهی می‌یابند.

7- رهبران پرستش

پرستش بالاترین امتیاز و اولین وظیفه کلیه موجودات هوشمند آفریده شده است. پرستش عمل آگاهانه و شادی بخش تشخیص و تصدیق حقیقت و واقعیت روابط صمیمانه و شخصی آفرینندگان با مخلوقاتشان است. کیفیت پرستش توسط عمق بینش مخلوق تعیین می‌شود؛ و به تدریج که آگاهی نسبت به کاراکتر بیکران خدایان پیش می‌رود، عمل پرستش به طور فزاینده تماًملاً فراگیر می‌شود، تا این که سرانجام به شکوه بالاترین شمع تجربی و بدیع‌ترین لذت شناخته شده برای موجودات آفریده شده می‌رسد.

در حالی که جزیره بهشت مکانهای مشخص پرستشی را در بر می‌گیرد، آن بیشتر تقریباً یک پرستشگاه عظیم خدمت الهی است. پرستش اشتیاق اول و غالب کلیه کسانی است که به سواحل شمع انگیز آن صعود می‌کنند — جوشش آنی موجوداتی که آنقدر در رابطه با خداوند آموخته‌اند که بتوانند به حضور او دست یابند. دایره به دایره، در طول سفر به درون از میان هاونا، پرستش یک اشتیاق وافر در حال رشد است، تا این که در بهشت ضروری می‌شود که بیان آن هدایت و سوا از آن کنترل شود.

every possible method of instruction, including the higher graph technique of Havona and certain Paradise methods of communicating information. All of these higher techniques of imparting knowledge and conveying ideas are utterly beyond the comprehension capacity of even the most highly developed human mind. One hour's instruction on Paradise would be the equivalent of ten thousand years of the word-memory methods of Urantia. You cannot grasp such communication techniques, and there is simply nothing in mortal experience with which they may be compared, nothing to which they can be likened.

27:65 (303:3) The masters of philosophy take supreme pleasure in imparting their interpretation of the universe of universes to those beings who have ascended from the worlds of space. And while philosophy can never be as settled in its conclusions as the facts of knowledge and the truths of experience, yet, when you have listened to these primary supernaphim discourse upon the unsolved problems of eternity and the performances of the Absolutes, you will feel a certain and lasting satisfaction concerning these unmastered questions.

27:66 (303:4) These intellectual pursuits of Paradise are not broadcast; the philosophy of perfection is available only to those who are personally present. The encircling creations know of these teachings only from those who have passed through this experience, and who have subsequently carried this wisdom out to the universes of space.

7. CONDUCTORS OF WORSHIP

27:71 (303:5) Worship is the highest privilege and the first duty of all created intelligences. Worship is the conscious and joyous act of recognizing and acknowledging the truth and fact of the intimate and personal relationships of the Creators with their creatures. The quality of worship is determined by the depth of creature perception; and as the knowledge of the infinite character of the Gods progresses, the act of worship becomes increasingly all-encompassing until it eventually attains the glory of the highest experiential delight and the most exquisite pleasure known to created beings.

27:72 (303:6) While the Isle of Paradise contains certain places of worship, it is more nearly one vast sanctuary of divine service. Worship is the first and dominant passion of all who climb to its blissful shores — the spontaneous ebullition of the beings who have learned enough of God to attain his presence. Circle by circle, during the inward journey through Havona, worship is a growing passion until on Paradise it becomes necessary to direct and otherwise control its expression.

فورانه‌های متناوب، خود انگیزه، و گروهی پرستشی، و سایر طغیانهای ویژه پرستشی کامل و نیایش معنوی که در بهشت از آنها لذت برده می‌شود تحت رهبری یک سپاه ویژه از سوپرنافیمهای اولیه اجرا می‌شوند. تحت سرپرستی این رهبران پرستش، این ادای احترام موجب دستیابی مخلوق به هدف لذت وافر و نیل به اوج کمال حاوی ابراز خود متعالی و لذت شخصی می‌شود. کلیه سوپرنافیمهای اولیه آرزو دارند که رهبران پرستش باشند؛ و اگر رئیسان تکلیف متناوباً این گردهماییها را متفرق نمی‌کردند کلیه موجودات فراز یابنده برای ابد با لذت در حالت پرستشی باقی می‌ماندند. اما هیچ موجود فراز یابنده هیچگاه الزام ندارد که به تکالیف خدمت جاودانه وارد شود تا این که به رضایت کامل در پرستش دست یافته باشد.

وظیفه رهبران پرستش این است که طوری نحوه پرستش را به مخلوقات فراز یابنده آموزش دهند که آنها بتوانند به این رضایت بیان فردی دست یابند و در همان حال قادر باشند به فعالیتهای ضروری نظام بهشت توجه داشته باشند. بدون بهبود در تکنیک پرستش برای انسان معمولی که به بهشت می‌رسد به صدها سال وقت نیاز می‌بود که احساسات حاوی قدردانی هوشمندانه و سپاس فرازگرایانه خود را به طور کامل و رضایتمندانه ابراز دارد. رهبران پرستش راههای جدید و تا آن هنگام ناشناخته‌ای از بیان را می‌کشایند، طوری که این فرزندان شگفت‌انگیز زادگاه فضا و زایشگاه زمان قادر شوند که در مدت زمان بسیار کوتاهتری به خرسندی کامل پرستشی دست یابند.

تمامی هنرهای همه موجودات سراسر جهان که قادرند تواناییهای بیان فردی و رسانش قدردانی را تشدید نموده و جلال بخشند، تا بالاترین حد ظرفیتشان در پرستش الوهیت‌های بهشت به کار گرفته می‌شوند. پرستش بالاترین شادی وجود بهشتی است؛ آن سرگرمی طراوت بخش بهشت است. آنچه که تفریح برای اذهان خسته شما در زمین انجام می‌دهد، پرستش برای روانهای کامل شده شما در بهشت انجام خواهد داد. شیوه پرستش در بهشت به کلی در ورای درک انسانی است، اما شما حتی اینجا در یورشیا می‌توانید از روح آن شروع به قدردانی کنید، زیرا ارواح خدایان حتی اکنون در شما اقامت می‌گزینند، بر فراز شما در گردشند، و شما را به پرستش حقیقی الهام می‌بخشند.

زمانها و مکانهای تعیین شده‌ای برای پرستش در بهشت وجود دارد، اما اینها برای مساعدت به روان ساختن وافر و پیوسته فزاینده احساسات معنوی هوشمندی در حال رشد و شناخت در حال بسط ربانیت توسط موجودات باهوش فراز تجربی به جزیره جاودان مکفی نیستند. از دوران گرندفاندا هرگز سوپرنافیمها قادر نبوده‌اند که به روح پرستش در بهشت به طور کامل مساعدت کنند. همیشه یک پرستش مازاد، آنطور که توسط تدارک برای آن اندازگیری می‌شود، وجود دارد. و علت آن این است که شخصیت‌های حاوی کمال ذاتی هرگز نمی‌توانند واکنشهای خارق‌العاده حاوی احساسات معنوی موجوداتی را که راه خود را از اعمالق تاریکی معنوی کرات پایین‌تر زمان و فضا به آرامی و با زحمت به سوی بالا- به سمت شکوه بهشت گشوده‌اند به طور

27:7.3 (304:1) The periodic, spontaneous, group, and other special outbursts of supreme adoration and spiritual praise enjoyed on Paradise are conducted under the leadership of a special corps of primary supernaphim. Under the direction of these conductors of worship, such homage achieves the creature goal of supreme pleasure and attains the heights of the perfection of sublime self-expression and personal enjoyment. All primary supernaphim crave to be conductors of worship; and all ascendant beings would enjoy forever remaining in the attitude of worship did not the chiefs of assignment periodically disperse these assemblages. But no ascendant being is ever required to enter upon the assignments of eternal service until he has attained full satisfaction in worship.

27:7.4 (304:2) It is the task of the conductors of worship so to teach the ascendant creatures how to worship that they may be enabled to gain this satisfaction of self-expression and at the same time be able to give attention to the essential activities of the Paradise regime. Without improvement in the technique of worship it would require hundreds of years for the average mortal who reaches Paradise to give full and satisfactory expression to his emotions of intelligent appreciation and ascendant gratitude. The conductors of worship open up new and hitherto unknown avenues of expression so that these wonderful children of the womb of space and the travail of time are enabled to gain the full satisfactions of worship in much less time.

27:7.5 (304:3) All the arts of all the beings of the entire universe which are capable of intensifying and exalting the abilities of self-expression and the conveyance of appreciation, are employed to their highest capacity in the worship of the Paradise Deities. *Worship is the highest joy of Paradise existence*; it is the refreshing play of Paradise. What play does for your jaded minds on earth, worship will do for your perfected souls on Paradise. The mode of worship on Paradise is utterly beyond mortal comprehension, but the spirit of it you can begin to appreciate even down here on Urantia, for the spirits of the Gods even now indwell you, hover over you, and inspire you to true worship.

27:7.6 (304:4) There are appointed times and places for worship on Paradise, but these are not adequate to accommodate the ever-increasing overflow of the spiritual emotions of the growing intelligence and expanding divinity recognition of the brilliant beings of experiential ascension to the eternal Isle. Never since the times of Grandfanda have the supernaphim been able fully to accommodate the spirit of worship on Paradise. Always is there an excess of worshipfulness as gauged by the preparation therefor. And this is because personalities of inherent perfection never can fully appreciate the tremendous reactions of the spiritual emotions of beings who have slowly and laboriously

کامل درک کنند. هنگامی که این فرشتگان و انسانهای زمان به حضور قدرتهای بهشت دست می‌یابند، ابراز احساسات انباشته شده اعصار به وقوع می‌پیوندد، منظره‌ای که برای فرشتگان بهشت مبهوت کننده است و ایجاد کننده شادی محض رضایت الهی در الوهیت‌های بهشت است.

گاهی اوقات سرتاسر بهشت را یک موج جبره ابراز معنوی و نیایشگرانه فرا می‌گیرد. رهبران پرستش اغلب نمی‌توانند این پدیده‌ها را کنترل کنند تا این که پدیداری نوسانات سه‌گانه نور منزلگاه الوهیت که نشانگر قلب الهی خدایان است به واسطه پرستش صادقانه ساکنان بهشت، شهروندان کامل شکوه و مخلوقات فراز یابنده زمان، به طور کامل و تمام و کمال خشنود شود. چه تکنیک پیروز مندی! طرح و مقصود جاودان خدایان چه پرنم است که مهر هوشمند فرزند مخلوق به مهر بیکران پدر آفریننده خشنودی کامل می‌دهد!

بعد از نیل به رضایت عالی در رابطه با پرستش کامل، شما برای پذیرش به سپاه نهایت از صلاحیت برخوردار می‌شوید. دوران زندگانی فراز یابنده تقریباً به پایان رسیده است، و هفتمین جشن برای برپایی آماده می‌شود. اولین جشن نشانگر موافقت انسان فانی با تنظیم کننده فکر بود، آنگاه که خواسته نجات مهر گردید؛ دومی بیداری در حیات مورانشیا بود؛ سومی پیوند با تنظیم کننده بود؛ چهارمی بیداری در هاونا بود؛ پنجمی برگزاری جشن یافتن پدر جهانی بود؛ و ششمین جشن رویداد بیداری در بهشت از خواب گذار نهایی از زمان بود. هفتمین جشن نشانگر ورود به سپاه انسانی پایان دهنده و آغاز خدمت در ابدیت است. دستیابی به هفتمین مرحله واقعیت‌یابی روحی توسط یک پایان دهنده احتمالاً برگزاری اولین جشنهای ابدیت را نشان خواهد کرد.

و بدین ترتیب داستان سوپرنافیمهای بهشت به پایان می‌رسد، بالاترین رسته از کلیه ارواح خادم، آن موجوداتی که به عنوان یک طبقه جهانی از کره منشأ شما پیوسته همراه شما هستند تا این که همینطور که شما سوگند تثلیث ابدیت را به جا می‌آورید و به داخل سپاه انسانی نهایت فرا خوانده می‌شوید سرانجام رهبران پرستش با شما وداع می‌کنند.

خدمت بی‌پایان تثلیث بهشت در آستانه آغاز شدن است؛ و اکنون پایان دهنده با چالش خدای غائی رو به رو می‌شود.

[عرضه شده توسط یک کامل کننده خرد از بیورسا.]

made their way upward to Paradise glory from the depths of the spiritual darkness of the lower worlds of time and space. When such angels and mortals of time attain the presence of the Powers of Paradise, there occurs the expression of the accumulated emotions of the ages, a spectacle astounding to the angels of Paradise and productive of the supreme joy of divine satisfaction in the Paradise Deities.

27:7.7 (304.5) Sometimes all Paradise becomes engulfed in a dominating tide of spiritual and worshipful expression. Often the conductors of worship cannot control such phenomena until the appearance of the threefold fluctuation of the light of the Deity abode, signifying that the divine heart of the Gods has been fully and completely satisfied by the sincere worship of the residents of Paradise, the perfect citizens of glory and the ascendant creatures of time. What a triumph of technique! What a fruition of the eternal plan and purpose of the Gods that the intelligent love of the creature child should give full satisfaction to the infinite love of the Creator Father!

27:7.8 (305.1) After the attainment of the supreme satisfaction of the fullness of worship, you are qualified for admission to the Corps of the Finality. The ascendant career is well-nigh finished, and the seventh jubilee prepares for celebration. The first jubilee marked the mortal agreement with the Thought Adjuster when the purpose to survive was sealed; the second was the awakening in the morontia life; the third was the fusion with the Thought Adjuster; the fourth was the awakening in Havona; the fifth celebrated the finding of the Universal Father; and the sixth jubilee was the occasion of the Paradise awakening from the final transit slumber of time. The seventh jubilee marks entrance into the mortal finaliter corps and the beginning of the eternity service. The attainment of the seventh stage of spirit realization by a finaliter will probably signalize the celebration of the first of the jubilees of eternity.

27:7.9 (305.2) And thus ends the story of the Paradise supernaphim, the highest order of all the ministering spirits, those beings who, as a universal class, ever attend you from the world of your origin until you are finally bidden farewell by the conductors of worship as you take the Trinity oath of eternity and are mustered into the Mortal Corps of the Finality.

27:7.10 (305.3) The endless service of the Paradise Trinity is about to begin; and now the finaliter is face to face with the challenge of God the Ultimate.

27:7.11 (305.4) [Presented by a Perfector of Wisdom from Uversa.]

مقاله 28. ارواح خادم ابرجهانها

029 ⇨

کتاب یورنشيا

027 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 28

ارواح خادم ابرجهانها

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ترشیافیمها
- 2- آمنیافیمها
- 3- سکنافیمها
- 4- سکنافیمهای رسته اول
- 5- سکنافیمهای رسته دوم
- 6- سکنافیمهای رده سوم
- 7- خدمت سکنافیمها

مقدمه مقاله

همانطور که سوپرنافیمها گروههای عظیم فرشتگان جهان مرکزی و سرافیمها فرشتگان جهانهای محلی هستند، سکنافیمها نیز ارواح خادم ابرجهانها میباشند. با این وجود، این فرزندان ارواح بازتابگر در درجه ربانیت و در پتانسیل تعالیت عمدتاً بیشتر شبیه سوپرنافیمها هستند تا سرافیمها. آنها به تنهایی در ابرآفرینشها خدمت نمیکنند، و کارکردهایی که توسط همکاران آشکار ناشده آنها صورت مییابند هم بی شمار و هم مبهوت کننده هستند.

همانطور که در این نوشتهها عرضه گردید، ارواح خادم ابرجهانها سه رسته زیرین را در بر میگیرند:

- 1- سکنافیمها.
- 2- ترشیافیمها.
- 3- آمنیافیمها.

از آنجا که دو رسته آخر چنان به طور مستقیم درگیر طرح فرازگرایانه پیشرفت انسانی نیستند، پیش از بررسی گستردهتر سکنافیمها به صورت مختصر مورد بحث قرار خواهند گرفت. از نظر تکنیکی، نه ترشیافیمها و نه آمنیافیمها ارواح خادم متعلق به ابرجهانها نیستند، گر

PAPER 28

MINISTERING SPIRITS OF THE SUPERUNIVERSES

SECTIONS

Introduction

1. The Tertiaphim
2. The Omniaphim
3. The Seconaphim
4. The Primary Seconaphim
5. The Secondary Seconaphim
6. The Tertiary Seconaphim
7. Ministry of the Seconaphim

INTRODUCTION

^{28:01 (306:1)} AS THE supernaphim are the angelic hosts of the central universe and the seraphim of the local universes, so are the seconaphim the ministering spirits of the superuniverses. In degree of divinity and in potential of supremacy, however, these children of the Reflective Spirits are much more like supernaphim than seraphim. They serve not alone in the supercreations, and both numerous and intriguing are the transactions sponsored by their unrevealed associates.

^{28:02 (306:2)} As presented in these narratives, the ministering spirits of the superuniverses embrace the following three orders:

- ^{28:03 (306:3)} 1. The Seconaphim.
- ^{28:04 (306:4)} 2. The Tertiaphim.
- ^{28:05 (306:5)} 3. The Omniaphim.

^{28:06 (306:6)} Since the latter two orders are not so directly concerned with the ascendant scheme of mortal progression, they will be briefly discussed prior to the more extended consideration of seconaphim. Technically, neither tertiaphim nor

چه هر دو به عنوان خادمان روحی در این قلمروها خدمت می‌کنند.

omniaphim are ministering spirits of the superuniverses, though both serve as spirit ministers in these domains.

1- ترشیافیمها

منزلگاه این فرشتگان والا در ستاد مرکزی ابرجهان است، و آنها به رغم خدمت در آفرینشهای محلی، با وجود آن که بومی جهانهای محلی نیستند، از نظر تکنیکی ساکنان این پایتختهای ابرجهانها می‌باشند. ترشیافیمها فرزندان روح بیکران هستند و در گروههای یکهزار نفره در بهشت شخصیت می‌یابند. این موجودات آسمانی که منشأ الهی و کاربرد چندگانه نزدیک به عالی دارند هدیه روح بیکران به پسران آفرینشگر خداوند هستند.

هنگامی که یک پسر میکائیل از نظام پدرانه و مادرانه بهشت جدا می‌شود و برای اعزام شدن به ماجرای جهانی فضا آماده می‌شود، روح بیکران یک گروه یک هزار نفره از این ارواح همدم را به وجود می‌آورد. و هنگامی که این پسر آفریننده به ماجرای سازماندهی جهان مبادرت می‌ورزد، این ترشیافیمهای با عظمت او را همراهی می‌کنند.

در سرتاسر دوران آغازین ساختن جهان، این یک هزار ترشیافیم تنها پرسنل شخصی یک پسر آفریننده هستند. آنها در طول این اعصار پرکنش شکل دادن جهان و سایر دستکاریهای نجومی به عنوان دستیاران پسر تجربه قدرتمندی به دست می‌آورند. آنها تا روز شخصیت‌یابی ستاره تابان و بامداد، اولین متولد یک جهان محلی، در کنار پسر آفریننده خدمت می‌کنند. به دنبال آن استعفای رسمی ترشیافیمها تقدیم شده و پذیرفته می‌شود. و با پیداری رسته‌های آغازین حیات بومی فرشتگان، آنها از خدمت فعال در جهان محلی کناره می‌گیرند و میان پسر آفریننده‌ای که سابقاً به او وصل بودند و قلمای ایامهای ابرجهان مربوطه خادمان رابط می‌شوند.

2- آمنیافیمها

آمنیافیمها در ارتباط با هفت مدیر عالی اجرایی توسط روح بیکران آفریده شده‌اند، و آنها خادمان و پیام‌آوران منحصر به فرد همین مدیران عالی اجرایی هستند. آمنیافیمها به جهان بزرگ تخصیص یافته‌اند، و سپاه آنها در اروانتان ستاد مرکزیشان را در قسمتهای شمالی یوورسا برقرار ساخته‌اند، جایی که به عنوان یک استقرارگاه توجه ویژه در آن اقامت دارند. آنها در یوورسا ثبت نشده‌اند، و به دولت ما نیز وصل نشده‌اند. همچنین آنها به طور مستقیم درگیر طرح فرازگراییانه پیشرفت انسانی نیستند.

آمنیافیمها به خاطر هماهنگی اداری از نقطه نظر هفت مدیر عالی اجرایی به طور کامل مشغول سرپرستی ابرجهانها هستند. کلنی آمنیافیمهای ما در یوورسا فقط از

1. THE TERTIAPHIM

281.1 (306.4) These high angels are of record on the superuniverse headquarters, and despite service in the local creations, technically they are residents of these superuniverse capitals inasmuch as they are not native to the local universes. Tertiaphim are children of the Infinite Spirit and are personalized on Paradise in groups of one thousand. These supernal beings of divine originality and near-supreme versatility are the gift of the Infinite Spirit to the Creator Sons of God.

281.2 (306.5) When a Michael Son is detached from the parental regime of Paradise and is made ready to go forth on the universe adventure of space, the Infinite Spirit is delivered of a group of one thousand of these companion spirits. And these majestic tertiaphim accompany this Creator Son when he embarks upon the adventure of universe organization.

281.3 (306.6) Throughout the early times of universe building, these one thousand tertiaphim are the only personal staff of a Creator Son. They acquire a mighty experience as Son assistants during these stirring ages of universe assembling and other astronomical manipulations. They serve by the side of the Creator Son until the day of the personalization of the Bright and Morning Star, the first-born of a local universe. Thereupon the formal resignations of the tertiaphim are tendered and accepted. And with the appearance of the initial orders of native angelic life, they retire from active service in the local universe and become the liaison ministers between the Creator Son of former attachment and the Ancients of Days of the superuniverse concerned.

2. THE OMNIAPHIM

282.1 (307.1) Omniaphim are created by the Infinite Spirit in liaison with the Seven Supreme Executives, and they are the exclusive servants and messengers of these same Supreme Executives. Omniaphim are of grand universe assignment, and in Orvonton their corps maintains headquarters in the northerly parts of Uversa, where they reside as a special courtesy colony. They are not of registry on Uversa, nor are they attached to our administration. Neither are they directly concerned with the ascendant scheme of mortal progression.

282.2 (307.2) The omniaphim are wholly occupied with the oversight of the superuniverses in the interests of administrative co-ordination from the viewpoint of

مدیر عالی اجرایی اروانتان که در کره مشترک اجرایی شماره هفت در حلقه بیرونی اقصای بهشت واقع شده رهنمود دریافت می‌دارد و فقط به او گزارش می‌دهد.

3- سکنافیهای

سپاهیان سکورافی توسط هفت روح بازتابگری که به ستاد مرکزی هر ابرجهان تخصیص یافته‌اند تولید می‌شوند. یک تکنیک قطعی و اکثراً بهشتی وجود دارد که به آفرینش این فرشتگان در گروه‌های هفت نفره مربوط است. در هر هفت عدد همیشه یکی سکنافیمرسته اول، سه تا رسته دوم، و سه تا رسته سوم هستند؛ آنها همیشه در این تناسب دقیق شخصیت می‌یابند. هنگامی که هفت عدد از این سکنافیهای آفریده شدند، یکی، رسته اول، به خدمت قدمای ایامها وصل می‌شود. سه فرشته رسته دوم به سه گروه از سرپرستان بهشت - منشأ در ابردولتها مربوط هستند: مشاوران الهی، کامل‌کنندگان خرد، و بازرسان جهانی. سه فرشته رسته سوم به دستیاران فراز یابنده تثلیث یافته حکمرانان ابرجهان وصل می‌باشند: پیام‌آوران توانمند، آنهایی که در اتورینه بالا هستند، و آنهایی که بدون نام و شماره هستند.

این سکنافیهای ابرجهانها فرزندان ارواح بازتابگر هستند، و از این رو بازتابگری ذاتی طبیعت آنهاست. آنها نسبت به تمامی هر فاز از هر مخلوقی که منشأ در سومین منبع و مرکز و پسران بهشتی آفریننده دارد به طور بازتابگرانه واکنش‌مند هستند، اما مستقیماً بازتابگر موجودات و وجودهای شخصی یا غیره که به طور انحصاری منشأ در اولین منبع و مرکز دارند نیستند. ما دارای شواهد بسیاری از واقعیت مدارهای جهانی هوشمند روح بیکران هستیم، اما حتی اگر هیچ دلیل و مدرک دیگری نداشتیم، کارکردهای بازتابگرانه سکنافیهای کاملاً کافی می‌بود که واقعیت حضور جهانی ذهن بیکران عامل مشترک را نشان دهد.

4- سکنافیهای رسته اول

سکنافیهای رسته اول، که به قدمای ایامها تخصیص یافته‌اند، آینه‌های زنده‌ای هستند که در خدمت این حکمرانان سه‌گانه می‌باشند. فکر کنید در نظام یک ابرجهان چه معنی می‌دهد که قادر باشید به یک آینه زنده، چنان که هست، رجوع کنید و پاسخهای مشخص موجودی دیگر را که یک هزار یا یکصد هزار سال نوری فاصله دارد در آن ببینید و با آن بشنوید، و تمامی این کارها را به طور آنی و بدون خطا انجام دهید. اسناد برای سرپرستی جهانها ضروری هستند، پخشها قابل استفاده هستند، کار پیام‌آوران منفرد و سایر پیام‌آوران بسیار سودمند است، اما قدمای ایامها از مکانشان در نیمه راه میان کرات مسکونی و بهشت — میان انسان و

the Seven Supreme Executives. Our colony of omniaphim on Uversa receives instructions from, and makes reports to, only the Supreme Executive of Orvonton, situated on conjoint executive sphere number seven in the outer ring of Paradise satellites.

3. THE SECONAPHIM

^{2831 (307.3)} The seconaphic hosts are produced by the seven Reflective Spirits assigned to the headquarters of each superuniverse. There is a definite Paradise-responsive technique associated with the creation of these angels in groups of seven. In each seven there are always one primary, three secondary, and three tertiary seconaphim; they always personalize in this exact proportion. When seven such seconaphim are created, one, the primary, becomes attached to the service of the Ancients of Days. The three secondary angels are associated with three groups of Paradise-origin administrators in the supergovernments: the Divine Counselors, the Perfectors of Wisdom, and the Universal Censors. The three tertiary angels are attached to the ascendant trinitized associates of the superuniverse rulers: the Mighty Messengers, Those High in Authority, and Those without Name and Number.

^{2832 (307.4)} These seconaphim of the superuniverses are the offspring of the Reflective Spirits, and therefore reflectivity is inherent in their nature. They are reflectively responsive to all of each phase of every creature of origin in the Third Source and Center and the Paradise Creator Sons, but they are not directly reflective of the beings and entities, personal or otherwise, of sole origin in the First Source and Center. We possess many evidences of the actuality of the universal intelligence circuits of the Infinite Spirit, but even if we had no other proof, the reflective performances of the seconaphim would be quite sufficient to demonstrate the reality of the universal presence of the infinite mind of the Conjoint Actor.

4. THE PRIMARY SECONAPHIM

^{2841 (307.5)} The primary seconaphim, of assignment to the Ancients of Days, are living mirrors in the service of these triune rulers. Think what it means in the economy of a superuniverse to be able to turn, as it were, to a living mirror and therein to see and therewith to hear the certain responses of another being a thousand or a hundred thousand light-years distant and to do all this instantly and unerringly. Records are essential to the conduct of the universes, broadcasts are serviceable, the work of the Solitary and other messengers is very helpful, but the Ancients of Days from their position midway

خداوند — می‌توانند به طور آنی به هر دو سو بنگرند، هر دو سو را بشنوند، و پیرامون هر دو سو آگاهی یابند.

این توانمندی — شنیدن و دیدن کلیه چیزها، آنطور که هستند — فقط توسط قدمای ایامها در ابرجهانها و فقط در کرات ستاد مرکزی مربوطه‌شان می‌تواند به طور کامل تحقق یابد. حتی در آنجا محدودیتهایی مورد مواجهه واقع می‌شود: از یوورسا، چنین ارتباطاتی به کرات و جهانهای اروانتان محدود می‌باشد، و در حالی که میان ابرجهانها عمل نمی‌کند، همین تکنیک بازتابگری هر یک از آنها را با جهان مرکزی و با بهشت در ارتباط نزدیک نگاه می‌دارد. اگر چه تک تک هفت ابردولت از هم جدا هستند، بدین نحو به طور کامل بازتاب اتوریتیه در بالا می‌باشند و با نیازهای پایین به طور کامل دلسوز و نیز کاملاً آشنا هستند.

سکنافیهای رسته اول به واسطه طبیعت ذاتی به سمت هفت نوع از خدمت متمایل می‌باشند، و سزاوار است که اولین سری از این رسته از چنان موهبتی برخوردار باشد که بتواند به طور ذاتی ذهن روح را برای قدمای ایامها تفسیر نماید:

1- صدای عامل مشترک. در هر ابرجهان اولین سکنافیم اولیه و هر هفتمین فرد از آن رسته که متعاقباً آفریده شده یک نوع بالای انطباق پذیری برای فهم و تفسیر ذهن روح بیکران را برای قدمای ایامها و همکارانشان در ابردولتها به نمایش می‌گذارد. در ستاد مرکزی ابرجهانها این امر از ارزش زیادی برخوردار است، زیرا بر خلاف آفرینشهای محلی با خادمان الهی‌شان، مسند یک ابردولت از یک شخصیتیابی ویژه روح بیکران برخوردار نیست. از این رو این صداها را سکورافی به این که نمایندگان شخصی سومین منبع و مرکز در چنین کره پایتخت باشند بسیار نزدیک می‌شوند. حقیقت دارد، هفت روح بازتابگر در آنجا هستند، اما این مادران سپاهیان سکورافی کمتر به طور واقعی و به طور اتوماتیک منعکس کننده عامل مشترک هستند تا هفت روح استاد.

2- صدای هفت روح استاد. دومین سکنافیم اولیه و هر هفتمین نفری که از آن پس آفریده شده است به این متمایل هستند که طبیعت و واکنشهای جمعی هفت روح استاد را به تصویر درآورند. اگر چه هر روح استاد از طریق یکی از هفت روح بازتابگر مسئول در پایتخت یک ابرجهان از پیش نمایندگی می‌شود، این نمایندگی فردی است، نه جمعی. آنها به طور جمعی فقط به گونه‌ای بازتابگرانه حاضر هستند؛ از این رو ارواح استاد از خدمات این فرشتگان بسیار شخصی استقبال می‌کنند. این فرشتگان دومین سری از سکنافیهای اولیه هستند که در نمایندگی کردن آنها در پیشگاه قدمای ایامها از صلاحیت بسیار برخوردارند.

3- صدای پسران آفریننده. روح بیکران در آفرینش یا آموزش پسران بهشت از رسته میکائیل باید دخیل بوده باشد، زیرا سومین سکنافیم اولیه و هر سری هفتم بعد از

between the inhabited worlds and Paradise — between man and God — can instantly look both ways, hear both ways, and know both ways.

28:42(308:1) This ability — to hear and see, as it were, all things — can be perfectly realized in the superuniverses only by the Ancients of Days and only on their respective headquarters worlds. Even there limits are encountered: From Uversa, such communication is limited to the worlds and universes of Orvonton, and while inoperative between the superuniverses, this same reflective technique keeps each one of them in close touch with the central universe and with Paradise. The seven supergovernments, though individually segregated, are thus perfectly reflective of the authority above and are wholly sympathetic, as well as perfectly conversant, with the needs below.

28:43 (308:2) The primary seconaphim are found to incline by inherent nature towards seven types of service, and it is befitting that the first serials of this order should be so endowed as inherently to interpret the mind of the Spirit to the Ancients of Days:

28:44(308:3) 1. *The Voice of the Conjoint Actor.* In each superuniverse the first primary seconaphim and every seventh one of that order subsequently created exhibit a high order of adaptability for understanding and interpreting the mind of the Infinite Spirit to the Ancients of Days and their associates in the supergovernments. This is of great value on the headquarters of the superuniverses, for, unlike the local creations with their Divine Ministers, the seat of a supergovernment does not have a specialized personalization of the Infinite Spirit. Hence these seconaphic voices come the nearest to being the personal representatives of the Third Source and Center on such a capital sphere. True, the seven Reflective Spirits are there, but these mothers of the seconaphic hosts are less truly and automatically reflective of the Conjoint Actor than of the Seven Master Spirits.

28:45 (308:4) 2. *The Voice of the Seven Master Spirits.* The second primary seconaphim and every seventh one thereafter created incline towards portraying the collective natures and reactions of the Seven Master Spirits. Though each Master Spirit is already represented on a superuniverse capital by some one of the seven Reflective Spirits of assignment, such representation is individual, not collective. Collectively, they are only reflectively present; therefore do the Master Spirits welcome the services of these highly personal angels, the second serials of the primary seconaphim, who are so competent to represent them before the Ancients of Days.

28:46 (308:5) 3. *The Voice of the Creator Sons.* The Infinite Spirit must have had something to do with the creation or training of the Paradise Sons of the

آن از عطیه خارق العاده بازتابگر بودن اذهان این پسران آفریننده برخوردار هستند. اگر قدمای ایامها مایل باشند رویکرد میکائیل نبادان را در رابطه با یک موضوع تحت بررسی بدانند — به راستی بدانند — لزومی ندارد که در خطوط فضا او را فرا بخوانند؛ فقط لازم است که رئیس صداهای نبادان را فرا بخوانند، که بنا به درخواست، سکنا فیم نگارش میکائیل را عرضه خواهد کرد؛ و درست در آن هنگام و در آنجا قدمای ایامها صدای پسر استاد نبادان را دریافت خواهند نمود.

هیچ رسته دیگر فرزندی بدین گونه "قابل بازتاب" نیست، و هیچ رسته دیگر از فرشتگان نمی تواند بدین گونه عمل نماید. ما به طور کامل نمی فهمیم که این امر درست چگونه صورت می گیرد، و من بسیار شک دارم که خود پسران آفریننده نیز به طور کامل آن را بفهمند. اما ما با قطعیت می دانیم که این کار می کند، و ما همچنین می دانیم که این به طور حتم به گونه ای قابل پذیرش کار می کند، زیرا در تمامی تاریخ یوورسا صداهای سکورافی در عرضه کارهای خود هرگز خطا نکرده اند.

شما در اینجا تازه دارید قدری از شیوه ای را که به واسطه آن ربانیت فضای زمان را احاطه می کند و بر زمان فضا استیلا می یابد می بینید. شما در اینجا یکی از نخستین نگاههای اجمالی خود را پیرامون تکنیک چرخه ابدیت به دست می آورید که برای این لحظه و اگر است، تا به فرزندان زمان در کارهایشان برای چیرگی بر محدودیتهای دشوار فضا یاری رساند. و این پدیده ها علاوه بر تکنیک تثبیت شده جهانی ارواح بازتابگر می باشند.

اگر چه قدمای ایامها از حضور شخصی ارواح استاد در بالا و پسران آفریننده در پایین ظاهراً محروم هستند، موجودات زنده ای را تحت فرمان خود دارند که با مکانیسمهای کیهانی حاوی کمال بازتابگرانه و دقت غائی هماهنگ می باشند، و آنها به واسطه آن می توانند از حضور بازتابگرانه کلیه آن موجودات والایی که از حضور شخصی شان محروم هستند برخوردار گردند. خداوند از طریق و به واسطه این ابزار و ابزار دیگری که برای شما ناشناخته است در سندهای مرکزی ابرجهاتها به طور بالقوه حضور دارد.

قدمای ایامها از طریق سنجش درخشش صدای روحی از بالا و درخششهای صدای میکائیل از پایین به طور کامل خواست پدر را استنتاج می کنند. آنها بدین طریق می توانند در محاسبه خواست پدر در رابطه با امور اداری جهانهای محلی به گونه ای خطا پذیر مطمئن باشند. اما برای استنتاج خواست یکی از خدایان با دانستن خواست دوتای دیگر، سه قدمای ایامها باید با هم عمل کنند؛ دو تا قادر نخواهند بود به حل مسئله دست یابند. و به این دلیل، حتی اگر دیگران نبودند، ابرجهاتها همیشه توسط سه قدیم الایام، و نه توسط یک یا حتی دو تن، مورد سرپرستی واقع می شوند.

4- صدای سپاهیان فرشتگان. چهارمین سکنا فیم اولیه و هر هفتمین سری عملاً فرشتگانی هستند که نسبت به احساسات کلیه رسته های فرشتگان، از جمله سوپرنافیمها در بالا و سرافیمها در پایین به طور ویژه

order of Michael, for the third primary seconaphim and every seventh serial thereafter possess the remarkable gift of being reflective of the minds of these Creator Sons. If the Ancients of Days would like to know — really know — the attitude of Michael of Nebadon regarding some matter under consideration, they do not have to call him on the lines of space; they need only call for the Chief of Nebadon Voices, who, upon request, will present the Michael seconaphim of record; and right then and there the Ancients of Days will perceive the voice of the Master Son of Nebadon.

28:47 (309:1) No other order of sonship is thus "reflectible," and no other order of angel can thus function. We do not fully understand just how this is accomplished, and I doubt very much that the Creator Sons themselves fully understand it. But of a certainty we know it works, and that it unfailingly works acceptably we also know, for in all the history of Uversa the seconaphic voices have never erred in their presentations.

28:48 (309:2) You are here beginning to see something of the manner in which divinity encompasses the space of time and masters the time of space. You are here obtaining one of your first fleeting glimpses of the technique of the eternity cycle, divergent for the moment to assist the children of time in their tasks of mastering the difficult handicaps of space. And these phenomena are additional to the established universe technique of the Reflective Spirits.

28:49 (309:3) Though apparently deprived of the personal presence of the Master Spirits above and of the Creator Sons below, the Ancients of Days have at their command living beings attuned to cosmic mechanisms of reflective perfection and ultimate precision whereby they may enjoy the reflective presence of all those exalted beings whose personal presence is denied them. By and through these means, and others unknown to you, God is potentially present on the headquarters of the superuniverses.

28:410 (309:4) The Ancients of Days perfectly deduce the Father's will by equating the Spirit voice-flash from above and the Michael voice-flashes from below. Thus may they be unerringly certain in calculating the Father's will concerning the administrative affairs of the local universes. But to deduce the will of one of the Gods from a knowledge of the other two, the three Ancients of Days must act together; two would not be able to achieve the answer. And for this reason, even were there no others, the superuniverses are always presided over by three Ancients of Days, and not by one or even two.

28:411 (309:5) 4. The Voice of the Angelic Hosts. The fourth primary seconaphim and every seventh serial prove to be angels peculiarly responsive to the sentiments of all orders of angels, including the

واکنشمنند هستند. از این رو شیوه برخورد هر فرشته فرمانده یا سرپرست در هر شورای قدمای ایامها فوراً برای بررسی فراهم است. در کره شما هرگز روزی نمی‌گذرد که رئیس سراقیمها در یورنشا از پدیده انتقال بازتابگرانه و به دلیلی فرا خوانده شدن از یوورسا، آگاه نگردد؛ اما تا وقتی که توسط یک پیام‌آور منفرد از پیش آگاهی نیابد، از آنچه که مورد درخواست قرار می‌گیرد و از نحوه به دست آمدن آن کاملاً بی‌خبر باقی می‌ماند. این ارواح خادم زمان دائماً این نوع از شهادت ناآگاهانه، و لذا قطعاً بدون پیش داوری را در رابطه با آرایش بی‌پایانی از امور مورد توجه و مشورت قدمای ایامها و همکارانشان فراهم می‌سازند.

5- دریافت دارندگان پخش خبری. یک طبقه ویژه از پیامهای پخش وجود دارند که فقط توسط این سکنافیمهای اولیه دریافت می‌شوند. در حالی که آنها پخش کنندگان معمول یوورسا نیستند، لیکن به منظور هماهنگ ساختن نگرش بازتابگرانه قدمای ایامها با پیامهای واقعی مشخصی که از طریق مدارهای تثبیت شده ارتباطات جهان می‌آیند، در ارتباط با فرشتگان صدهای بازتابگرانه کار می‌کنند. دریافت دارندگان پخش پنجمین سری هستند، پنجمین سکنافیم اولیه و هر هفتمین نفر که بعد از آن آفریده شده‌اند.

6- شخصیت‌های حمل و نقل. اینها سکنافیمهایی هستند که رهنوردان زمان را از کرات ستاد مرکزی ابرجهانها به دایره بیرونی هارونا حمل می‌کنند. آنها سپاه حمل و نقل ابرجهانها هستند، که به سوی درون به بهشت و به سوی بیرون به کرات نواحی مربوطه خود عمل می‌کنند. این سپاه شامل ششمین سکنافیم اولیه و هر هفتمین نفری هستند که متعاقباً آفریده شده است.

7- سپاهیان ذخیره. یک گروه بسیار بزرگ از سکنافیمها، هفتمین سری اولیه، به منظور وظایف طبقه‌بندی نشده و تکالیف اضطراری قلمروها ذخیره نگاه داشته شده‌اند. آنها با این که از تخصص بالا برخوردار نیستند، می‌توانند در هر یک از ظرفیتهای همکاران گوناگون خود نسبتاً خوب عمل کنند، اما این کار تخصصی فقط در وضعیتهای اضطراری به عهده گرفته می‌شود. کارهای معمول آنها انجام آن وظایف کلی یک ابرجهان است که در گستره فرشتگانی که مأموریت مشخصی دارند قرار نمی‌گیرد.

5- سکنافیمهای رسته دوم

سکنافیمهای رسته دوم نسبت به همیاران رسته اولشان کمتر بازتابگرانه نیستند. طبقه‌بندی شدن به صورت رسته اول، دوم، و سوم، نشانگر یک مرتبت یا کارکرد ناهمسان، همچون مورد سکنافیمها، نیست؛ این صرفاً حاکی از ترتیبات طرز عمل می‌باشد. در فعالیتهای تمامی سه گروهها کیفیتهای یکسان به نمایش گذاشته می‌شود.

هفت نوع بازتابگرانه رسته دوم سکنافیمها به

supernaphim above and the seraphim below. Thus the attitude of any commanding or supervising angel is immediately available for consideration at any council of the Ancients of Days. Never a day passes on your world that the chief of seraphim on Urantia is not made conscious of the phenomenon of reflective transference, of being drawn upon from Uversa for some purpose; but unless forewarned by a Solitary Messenger, she remains wholly ignorant of what is sought and of how it is secured. These ministering spirits of time are constantly furnishing this sort of unconscious and certainly, therefore, unprejudiced testimony concerning the endless array of matters engaging the attention and counsel of the Ancients of Days and their associates.

28:4.12 (309:6) 5. *Broadcast Receivers.* There is a special class of broadcast messages which are received only by these primary seconaphim. While they are not the regular broadcasters of Uversa, they work in liaison with the angels of the reflective voices for the purpose of synchronizing the reflective vision of the Ancients of Days with certain actual messages coming in over the established circuits of universe communication. Broadcast receivers are the fifth serials, the fifth primary seconaphim to be created and every seventh one thereafter.

28:4.13 (310:1) 6. *Transport Personalities.* These are the seconaphim who carry the pilgrims of time from the headquarters worlds of the superuniverses to the outer circle of Havona. They are the transport corps of the superuniverses, operating inward to Paradise and outward to the worlds of their respective sectors. This corps is composed of the sixth primary seconaphim and every seventh one subsequently created.

28:4.14 (310:2) 7. *The Reserve Corps.* A very large group of seconaphim, the seventh primary serials, are held in reserve for the unclassified duties and the emergency assignments of the realms. Not being highly specialized, they can function fairly well in any of the capacities of their diverse associates, but such specialized work is undertaken only in emergencies. Their usual tasks are the performance of those generalized duties of a superuniverse which do not fall within the scope of the angels of specific assignment.

5. THE SECONDARY SECONAPHIM

28:5.1 (310:3) Seconaphim of the secondary order are no less reflective than their primary fellows. Being classed as primary, secondary, and tertiary does not indicate a differential of status or function in the case of seconaphim; it merely denotes orders of procedure. Identical qualities are exhibited by all three groups in their activities.

28:5.2 (310:4) The seven reflective types of secondary

صورت زیرین به خدمات همکاران همتر از تثلیث منشأ قدامی ایامها گمارده شده‌اند:

به کامل کنندگان خرد — صداهای خرد، روانهای فلسفه، و اتحادهای روانها.

به مشاوران الهی — قلوب مشورت، شادیهای وجود، و خشنودیهای خدمت.

به بازرسان جهانی — تشخیص دهندگان ارواح.

این گروه مثل رسته اول به طور زنجیره‌ای آفریده شده است؛ بدین معنی که، اولین زاده یک صدای خرد بود، و هفتمین نفر بعد از آن شبیه او بود، و شش نوع دیگر این فرشتگان بازتابگر نیز بدین گونه هستند.

1- صدای خرد. برخی از این سکنافیمها با کتابخانه‌های زنده بهشت در ارتباط دائم هستند. این کتابخانه‌ها نگاه دارندگان دانش هستند که به رسته سوپرنافیمهای اولیه تعلق دارند. در خدمت ویژه بازتابگرانه، صداهای خرد تمرکز و کانون زنده، جاری، سرشار، و کاملاً قابل اطمینان خرد هماهنگی شده جهان جهانها می‌باشند. این موجودات پر عظمت برای حجم تقریباً بی‌نهایت اطلاعاتی که در مدارهای اصلی ابرجهانها در گردش است بسیار بازتابگر و انتخابگر هستند، چنان حساس، که بتوانند جوهر خرد را جدا نموده و دریافت دارند، و این گوهرهای فعالیت فکری را به مافوقان خویش، کامل کنندگان خرد، به گونه‌ای خطانابیز انتقال دهند. و آنها چنان عمل می‌کنند که کامل کنندگان خرد نه تنها جلوه‌های واقعی و آغازین این خرد را می‌شنوند بلکه همچنین به طور بازتابگرانه خود موجودات، بالا-یا دون منشأ، را که به آن صدا دادند می‌بینند.

نگاشته شده است: "اگر هر انسانی فاقد خرد است، بگذار بپرسد." در یوورسا، در وضعیتهای مبهوت کننده امور پیچیده دولت ابرجهان، هنگامی که ضروری می‌شود تصمیمات خردمندانه اتخاذ گردد، هنگامی که خرد کامل و عملی هر دو باید در دسترس باشد، در آن صورت کامل کنندگان خرد یک گروه از صداهای خرد را فرا می‌خوانند، و به وسیله مهارت کامل رسته‌شان، چنان این دریافت دارندگان زنده حاوی خرد اندیشمندانه و جاری جهان جهانها را هماهنگ می‌کنند و جهت می‌دهند که فوراً از این صداهای سکورافی یک جریان خرد ربانیت از جهان بالا و یک سیلاب عملی خرد از اذهان بالاتر جهانهای پایین حاصل می‌شود.

اگر در رابطه با هماهنگی این دو نمونه خرد سردرگمی به وجود آید، فوراً نزد مشاوران الهی فرجام خواهی می‌شود، و آنها در رابطه با ترکیب صحیح آیین دادرسی فوراً حکم صادر می‌کنند. اگر در رابطه با سندیت چیز برآمده از قلمروهایی که در آن شورش صورت گرفته شکی وجود داشته باشد، بازرسان مورد استیناف واقع می‌شوند، و آنها با تشخیص دهندگان ارواح

seconaphim are assigned to the services of the co-ordinate Trinity-origin associates of the Ancients of Days as follows:

2853 (310.5) To the Perfectors of Wisdom — the Voices of Wisdom, the Souls of Philosophy, and the Unions of Souls.

2854 (310.6) To the Divine Counselors — the Hearts of Counsel, the Joys of Existence, and the Satisfactions of Service.

2855 (310.7) To the Universal Censors — the Discerners of Spirits.

2856 (310.8) Like the primary order, this group is created serially; that is, the first-born was a Voice of Wisdom, and the seventh thereafter was similar, and so with the six other types of these reflective angels.

2857 (310.9) 1. *The Voice of Wisdom.* Certain of these seconaphim are in perpetual liaison with the living libraries of Paradise, the custodians of knowledge belonging to the primary supernaphim. In specialized reflective service the Voices of Wisdom are living, current, replete, and thoroughly reliable concentrations and focalizations of the co-ordinated wisdom of the universe of universes. To the well-nigh infinite volume of information circulating on the master circuits of the superuniverses, these superb beings are so reflective and selective, so sensitive, as to be able to segregate and receive the essence of wisdom and unerringly to transmit these jewels of mentation to their superiors, the Perfectors of Wisdom. And they so function that the Perfectors of Wisdom not only hear the actual and original expressions of this wisdom but also reflectively see the very beings, of high or lowly origin, who gave voice to it.

2858 (310.10) It is written, "If any man lack wisdom, let him ask." On Uversa, when it becomes necessary to arrive at the decisions of wisdom in the perplexing situations of the complex affairs of the superuniverse government, when both the wisdom of perfection and of practicability must be forthcoming, then do the Perfectors of Wisdom summon a battery of the Voices of Wisdom and, by the consummate skill of their order, so attune and directionize these living receivers of the enminded and circulating wisdom of the universe of universes that presently, from these seconaphic voices, there ensues a stream of the wisdom of divinity from the universe above and a flood of the wisdom of practicality from the higher minds of the universes below.

2859 (311.1) If confusion arises regarding the harmonization of these two versions of wisdom, immediate appeal is made to the Divine Counselors, who forthwith rule as to the proper combination of procedures. If there is any doubt as to the authenticity of something coming in from realms where rebellion has been rife, appeal is made to the

خود قادرند در رابطه با این که "چه شیوه روحی" موجب برانگیختن مشاور گشته فوراً حکم صادر کنند. بدین ترتیب خرد اعصار و هوشمندی آنی همواره در اختیار قدمای ایامها است، و مثل یک کتاب گشوده در برابر نگاه ممتد نیکومنش آنها قرار دارد.

شما فقط به قدر اندکی می‌توانید بفهمید که تمامی این مسائل برای آنهایی که مسئول اداره دولت ابرجهانها هستند به چه معنی می‌باشد. عظمت و گستردگی این کارکردها کاملاً در ورای درک متناهی می‌باشد. هنگامی که شما در تالارهای ویژه پذیرش معبد خرد در یوورسا می‌ایستید، همانطور که من بارها ایستاده‌ام، و تمامی این چیزها را در حین کارکرد واقعی می‌بینید، به واسطه کمال پیچیده و قطعیت کار آنها، در رابطه با ارتباطات بین سیاره‌ای جهانها، تا حد احترام و ستایش آنها متأثر خواهید گشت. شما به خرد الهی و نیکی خدایان، که با چنین تکنیک عالی طرح ریزی نموده و طرحها را به اجرا در می‌آورند، ادای احترام خواهید کرد. و در واقع تمامی این چیزها، درست همانطور که من آنها را توصیف نموده‌ام، به وقوع می‌پیوندد.

2- روان فلسفه. این آموزگاران شگفت‌انگیز نیز به کامل‌کنندگان خرد وصل هستند، و هنگامی که جدا از این تحت سرپرستی نیستند، در هماهنگی کانونی با استادان فلسفه در بهشت باقی می‌مانند. تصور کنید در برابر یک آینه زنده عظیم ایستاده‌اید. اما در آن حالت به جای این که تصویر متناهی و مادی خود را مشاهده کنید، انعکاسی از خرد ربانیت و فلسفه بهشت را مشاهده می‌کنید. و اگر مطلوب گردد که به این فلسفه کمال "واقعیت بخشید"، و طوری آن را رقیق سازید که کاربرد و جذب آن را توسط مردمان دون پایه کرات پایین‌تر عملی سازید، این آینه‌های زنده فقط باید صورتهای خود را به سمت پایین بچرخانند تا استانداردها و نیازهای کره یا جهن دیگر را منعکس سازند.

کامل‌کنندگان خرد از طریق همین تکنیکها تصمیمات و توصیه‌ها را مطابق نیازهای راستین و وضعیت واقعی مردمان و کرات تحت بررسی منطق می‌سازند، و همیشه در هماهنگی با مشاوران الهی و بازرسان جهانی عمل می‌کنند. اما آکنده‌گی متعالی این کارکردها حتی در ورای توان درک من است.

3- اتحاد روانها. این بازتابگران ایده‌آلها و وضعیت روابط اخلاقی، گروه سه‌گانه‌ای را تکمیل می‌کنند که به کامل‌کنندگان خرد وصل هستند. از میان کلیه مشکلات جهان که به کاربرد یک خرد تمام عیار در زمینه تجربه و انطباق پذیری نیاز دارد، هیچیک مهمتر از آنهایی نیستند که ناشی از روابط و ارتباطات موجودات هوشمند باشند. چه در روابط بشری در زمینه تجارت و بازرگانی، دوستی و ازدواج، یا در ارتباطات سپاهیان فرشتگان، ناسازگارهای کم اهمیت و سوءتفاهمات جزئی مداوماً رخ می‌دهند. اینها آنقدر ناچیز هستند که حتی توجه آشتی دهندگان را جلب نمی‌کند، اما آنقدر آزار دهنده و مختل کننده هستند که اگر اجازه داده شود افزوده شوند و ادامه یابند، به کارکرد موزون جهان آسیب

Censors, who, with their Discerners of Spirits, are able to rule immediately as to "what manner of spirit" actuated the adviser. So are the wisdom of the ages and the intellect of the moment ever present with the Ancients of Days, like an open book before their beneficent gaze.

285.10 (311.2) You can just faintly comprehend what all this means to those who are responsible for the conduct of the superuniverse governments. The immensity and the comprehensiveness of these transactions are quite beyond finite conception. When you stand, as I repeatedly have, in the special receiving chambers of the temple of wisdom on Uversa and see all this in actual operation, you will be moved to adoration by the perfection of the complexity, and by the surety of the working, of the interplanetary communications of the universes. You will pay homage to the divine wisdom and goodness of the Gods, who plan and execute with such superb technique. And these things actually happen just as I have portrayed them.

285.11 (311.3) 2. The Soul of Philosophy. These wonderful teachers are also attached to the Perfectors of Wisdom and, when not otherwise directionized, remain in focal synchrony with the masters of philosophy on Paradise. Think of stepping up to a huge living mirror, as it were, but instead of beholding the likeness of your finite and material self, of perceiving a reflection of the wisdom of divinity and the philosophy of Paradise. And if it becomes desirable to "incarnate" this philosophy of perfection, so to dilute it as to make it practical of application to, and assimilation by, the lowly peoples of the lower worlds, these living mirrors have only to turn their faces downward to reflect the standards and needs of another world or universe.

285.12 (311.4) By these very techniques do the Perfectors of Wisdom adapt decisions and recommendations to the real needs and actual status of the peoples and worlds under consideration, and always do they act in concert with the Divine Counselors and the Universal Censors. But the sublime repleteness of these transactions is beyond even my ability to comprehend.

285.13 (311.5) 3. The Union of Souls. Completing the triune staff of attachment to the Perfectors of Wisdom, are these reflectors of the ideals and status of ethical relationships. Of all the problems in the universe requiring an exercise of the consummate wisdom of experience and adaptability, none are more important than those arising out of the relationships and associations of intelligent beings. Whether in human associations of commerce and trade, friendship and marriage, or in the liaisons of the angelic hosts, there continue to arise petty frictions, minor misunderstandings too trivial even to engage the attention of conciliators but sufficiently irritating and disturbing to mar the

می‌رسانند. از این رو کامل کنندگان خرد تجربه خردمندان رسته خود را به عنوان "روغن آشتی" برای تمامی یک ابرجهان فراهم می‌سازند. این خردمندان ابرجهانها در تمامی این کار توسط همکاران بازتابگر خود، اتحاد روانها، که اطلاعات جاری را در رابطه با وضعیت جهان فراهم می‌سازند و ایده‌الهای بهشت را پیرامون بهترین تعدیل این مشکلات مبهوت کننده به طور همزمان به نمایش در می‌آورند، به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند. این سکناقیما هنگامی که به طور مشخص در جای دیگر سمت و سو نمی‌یابند در ارتباط بازتابگرانه با مفسران اخلاقیات در بهشت باقی می‌مانند.

اینها فرشتگانی هستند که کار تیمی تمامی اروانتان را شکوفا می‌سازند و ترویج می‌کنند. یکی از مهمترین درسهایی که طی دوران زندگی انسانی شما باید فرا گرفته شود کار تیمی است. کرات کمال توسط آنهاپی مورد اقامت واقع شده‌اند که در این هنر کار کردن با موجودات دیگر استاد شده‌اند. در جهان کارها برای کارکنان یکه و تنها اندک هستند. شما هر چه بالاتر فراز می‌یابید، هنگامی که موقتاً در ارتباط با همیاران خود نیستید تنهاتر می‌شود.

4- قلب مشورت. این اولین گروه از این موجودات هوشمند بازتابگر است که تحت سرپرستی مشاوران الهی قرار داده شده‌اند. این نوع از سکناقیما واقعیت‌های فضا را در اختیار دارند، و آنها برای چنین اطلاعاتی در مدارهای زمان انتخاب شده‌اند. آنها به طور ویژه منعکس کننده هماهنگ کنندگان سوپرسرافی اطلاعات هستند، اما آنها همچنین به طور انتخابی منعکس کننده اندرز کلیه موجودات، چه از مرتب بالا- یا پایین، می‌باشند. هر گاه که مشاوران الهی برای صلاحدید یا تصمیمات مهم فرا خوانده می‌شوند، فوراً خواستار گروهی از قلوب مشورت می‌شوند، و فوراً فرمانی صادر می‌شود که در واقع در بر گیرنده خرد و اندرز هماهنگ شده شایسته‌ترین اذهان تمام ابرجهان است، و تمامی اینها در پرتو اندرز اذهان بالای هاونا و حتی بهشت بررسی و بازبینی شده است.

5- شادی وجود. این موجودات به واسطه طبیعتشان به طور بازتابگرانه با سرپرستان سوپرسرافی هارمونی در بالا و با برخی از سراقیما در پایین هماهنگ هستند، اما مشکل است که توضیح داده شود که اعضای این گروه جالب به راستی چه می‌کنند. فعالیت‌های اصلی آنها به ترویج واکنشهای شادی برانگیز در میان رسته‌های گوناگون سپاهیان فرشتگان و مخلوقات پایین‌تر صاحب اراده معطوف شده است. مشاوران الهی، که آنها به آنان وصل شده‌اند، به ندرت از آنها برای شادی‌یابی مشخص استفاده می‌کنند. آنها به طریقه کلی‌تر و در تشریک مساعی با مدیران بازگشت به عنوان مراکز توزیع شادی عمل می‌کنند، و در صدد ارتقاء واکنشهای مسرت بخش قلمروها می‌باشند، ضمن این که کوشش می‌کنند که ذائقه مزاح را بهبود بخشند تا یک مزاح مافوق در میان انسانها و فرشتگان به وجود آورند. آنها تلاش می‌کنند نشان دهند که در وجود اراده آزاد شادی ذاتی وجود دارد، که از تمامی تأثیرات بیرونی مستقل است؛ و آنها حق دارند، گر چه آنها در محاسبه این حقیقت در اذهان انسانهای بدوی

smooth working of the universe if they were allowed to multiply and continue. Therefore do the Perfectors of Wisdom make available the wise experience of their order as the "oil of reconciliation" for an entire superuniverse. In all this work these wise men of the superuniverses are ably seconded by their reflective associates, the Unions of Souls, who make available current information regarding the status of the universe and concurrently portray the Paradise ideal of the best adjustment of these perplexing problems. When not specifically directionized elsewhere, these seconaphim remain in reflective liaison with the interpreters of ethics on Paradise.

28514 (3121) These are the angels who foster and promote the teamwork of all Orvonton. One of the most important lessons to be learned during your mortal career is *teamwork*. The spheres of perfection are manned by those who have mastered this art of working with other beings. Few are the duties in the universe for the lone servant. The higher you ascend, the more lonely you become when temporarily without the association of your fellows.

28515 (3122) 4. *The Heart of Counsel*. This is the first group of these reflective geniuses to be placed under the supervision of the Divine Counselors. Seconaphim of this type are in possession of the facts of space, being selective for such data in the circuits of time. Especially are they reflective of the superaphic intelligence co-ordinators, but they are also selectively reflective of the counsel of all beings, whether of high or low estate. Whenever the Divine Counselors are called upon for important advice or decisions, they immediately requisition an ensemble of the Hearts of Counsel, and presently there is handed down a ruling which actually incorporates the co-ordinated wisdom and advice of the most competent minds of the entire superuniverse, all of which has been censored and revised in the light of the counsel of the high minds of Havona and even of Paradise.

28516 (3123) 5. *The Joy of Existence*. By nature these beings are reflectively attuned to the superaphic harmony supervisors above and to certain of the seraphim below, but it is difficult to explain just what the members of this interesting group really do. Their principal activities are directed toward promoting reactions of joy among the various orders of the angelic hosts and the lower will creatures. The Divine Counselors, to whom they are attached, seldom use them for specific joy finding. In a more general manner and in collaboration with the reversion directors, they function as joy clearinghouses, seeking to upstep the pleasure reactions of the realms while trying to improve the humor taste, to develop a superhumor among mortals and angels. They endeavor to demonstrate that there is inherent joy in freewill existence, independent of all extraneous influences; and they

با دشواری زیادی مواجه می‌شوند. شخصیت‌های بالاتر روحی و فرشتگان نسبت به این تلاش‌های آموزشی سریع‌تر واکنش‌مند هستند.

6- خشنودی خدمت. این فرشتگان به اندازه زیاد بازتابگر رویکرد مدیران رفتار در بهشت هستند، و عمدتاً همانند شادیهایی وجود عمل می‌کنند. آنها تلاش می‌کنند که ارزش خدمت را افزایش دهند و بر خرسندی‌هایی که از آن ناشی می‌شود بیفزایند. آنها برای روشنگری پیرامون پاداش تعویق افتاده‌ای که ذاتی خدمت عاری از خودخواهی، خدمت برای گسترش دامنه حقیقت، می‌باشد کار زیادی انجام داده‌اند.

مشاوران الهی، که این رسته به آنان وصل هستند، آنها را به کار می‌گیرند تا فوایدی را که از خدمت روحی ناشی می‌شود از یک کره به کره دیگر منعکس سازند. و این سکنافیمها از طریق استفاده از کارکردهای بهترینها برای الهام بخشیدن و تشویق نمودن میان مایگان به کیفیت خدمت وقف شده در ابرجهانها بی‌نهایت کمک می‌کنند. از طریق به جریان انداختن اطلاعات به هر یک کره پیرامون آنچه که دیگران انجام می‌دهند، به ویژه بهترینها، از روح برادرانه رقابتی استفاده مؤثری می‌شود. یک رقابت طراوت بخش و کامل حتی در میان سپاهین فرشتگان ترویج می‌شود.

7- تشخیص دهنده ارواح. یک رابط ویژه میان رازینان و مشاوران دومین دایره هاونا و این فرشتگان بازتابگر وجود دارد. آنها تنها سکنافیمهایی هستند که به بازرسان جهان وصل هستند، اما احتمالاً از میان کلیه همیاران خود به بی‌نظیرترین شکل متخصص می‌باشند. بدون در نظر گرفتن منبع یا کانال اطلاعاتی، صرف نظر از این که شواهد در دست چقدر ناچیز باشند، هنگامی که آن در معرض بررسی بازتابگرانه آنان قرار می‌گیرد، این تشخیص دهندگان ما را نسبت به انگیزه حقیقی، منظور واقعی، و طبیعت راستین منشأ آن فوراً مطلع می‌سازند. من از کارکرد خارق‌العاده این فرشتگان، که به گونه‌ای خطاناپذیر اخلاقیات واقعی و کاراکتر معنوی هر فرد درگیر در یک توجه کانونی را منعکس می‌سازند، در شگفت هستم.

تشخیص دهندگان ارواح این خدمات بغرنج را به واسطه "بینش معنوی" ذاتی اجرا می‌کنند، اگر من بتوانم در تلاش برای رساندن این اندیشه به ذهن بشر که این فرشتگان بازتابگر به گونه‌ای درون بینانه، ذاتی، و خطاناپذیر بدین نحو عمل می‌کنند از چنین کلماتی استفاده کنم. هنگامی که بازرسان جهانی اراده این مطالب را نظاره می‌کنند، با روان بی‌شائبه فرد بازتاب یافته رو به رو می‌شوند؛ و همین قطعیت و کمال رخساره‌ها بخشاً روشن می‌سازد که چرا بازرسان می‌توانند همیشه به عنوان قضاتی درستکار چنان منصفانه عمل کنند. تشخیص دهندگان همیشه بازرسان را در هر مأموریتی به دور از یوورسا همراهی می‌کنند، و آنها همانقدر در جهانها مؤثر می‌باشند که در ستاد مرکزی خود در یوورسا هستند.

من به شما اطمینان می‌دهم که تمامی این کارکردهای دنیای روحی واقعی هستند، و این که آنها مطابق کاربردهای تثبیت شده و در هماهنگی با قوانین تغیر ناپذیر قلمروهای جهانی به وقوع می‌پیوندد.

are right, although they meet with great difficulty in inculcating this truth in the minds of primitive men. The higher spirit personalities and the angels are more quickly responsive to these educational efforts.

28517 (3124) 6. *The Satisfaction of Service.* These angels are highly reflective of the attitude of the directors of conduct on Paradise, and functioning much as do the Joys of Existence, they strive to enhance the value of service and to augment the satisfactions to be derived therefrom. They have done much to illuminate the deferred rewards inherent in unselfish service, service for the extension of the kingdom of truth.

28518 (3125) The Divine Counselors, to whom this order is attached, utilize them to reflect from one world to another the benefits to be derived from spiritual service. And by using the performances of the best to inspire and encourage the mediocre, these seconaphim contribute immensely to the quality of devoted service in the superuniverses. Effective use is made of the fraternal competitive spirit by circulating to any one world information about what the others, particularly the best, are doing. A refreshing and wholesome rivalry is promoted even among the seraphic hosts.

28519 (3131) 7. *The Discerner of Spirits.* A special liaison exists between the counselors and advisers of the second Havona circle and these reflective angels. They are the only seconaphim attached to the Universal Censors but are probably the most uniquely specialized of all their fellows. Regardless of the source or channel of information, no matter how meager the evidence at hand, when it is subjected to their reflective scrutiny, these discerners will forthwith inform us as to the true motive, the actual purpose, and the real nature of its origin. I marvel at the superb functioning of these angels, who so unerringly reflect the actual moral and spiritual character of any individual concerned in a focal exposure.

28520 (3132) The Discerners of Spirits carry on these intricate services by virtue of inherent "spiritual insight," if I may use such words in an endeavor to convey to the human mind the thought that these reflective angels thus function intuitively, inherently, and unerringly. When the Universal Censors behold these presentations, they are face to face with the naked soul of the reflected individual; and this very certainty and perfection of portraiture in part explains why the Censors can always function so justly as righteous judges. The discerners always accompany the Censors on any mission away from Uversa, and they are just as effective out in the universes as at their Uversa headquarters.

28521 (3133) I assure you that all these transactions of the spirit world are real, that they take place in accordance with established usages and in harmony with the immutable laws of the universal

موجودات هر رسته به تازگی آفریده شده، فوراً به دنبال دریافت نفس حیات به طور آنی در بالا منعکس می‌شوند؛ یک نمایش زنده طبیعت و پتانسیل مخلوق به ستاد مرکزی ابرجهان انعکاس می‌یابد. بدین ترتیب بازرسان از طریق تشخیص دهندگان، از این که دقیقاً "چه نوع روح" در کرات فضا به دنیا آمده است، به طور کامل آگاهی می‌یابند.

لذا در رابطه با انسان فانی چنین است: روح مادر سلوینگتون شما را به طور کامل می‌شناسد، زیرا روح القدس در کره شما "همه چیز را جستجو می‌کند"، و هر گاه که تشخیص دهندگان سکورافی در رابطه با آگاهی روح از شما به همراه روح چیزی را منعکس کنند، هر آنچه را که روح الهی در رابطه با شما می‌داند فوراً فراهم می‌شود. با این وجود باید ذکر شود که دانش و طرح‌های قطعات پدر قابل بازتاب نیستند. تشخیص دهندگان می‌توانند حضور تنظیم کنندگان را منعکس کنند و این کار را می‌کنند (و بازرسان آنها را الهی اعلام می‌دارند)، اما آنها نمی‌توانند محتوای ذهنیت ناصحان اسرارآمیز را بخوانند.

6- سکنافیهای رده سوم

این فرشتگان درست به طبقه همیارانشان به طور بیایی و در هفت نوع بازتابگرانه آفریده شده‌اند، اما این رسته‌ها به صورت انفرادی به خدمات جداگانه سرپرستان ابرجهان گمارده نمی‌شوند. کلیه سکنافیهای رده سوم به طور جمعی به پسران تثلیث یافته پیشرفت تخصیص یافته‌اند، و این پسران فراز یابنده به طور تبادل پذیرانه آنها را به کار می‌گیرند؛ بدین معنی که پیام‌آوران توانمند می‌توانند هر یک از انواع رده سوم را به کار گیرند، و آنها چنین می‌کنند، و همچنین هم رتبه‌های آنها، آنهایی که در اتوریتیه بالا هستند و آنهایی که بدون نام و شماره هستند را نیز به کار می‌گیرند. این هفت نوع از سکنافیهای رده سوم از این قرارند:

1- اهمیت منشأها. مسئولیت پرداختن به کلیه مسائلی که ناشی از منشأ هر فرد، نژاد، یا کره است به پسران تثلیث یافته فرازگرای دولت یک ابرجهان محول گردیده است، و اهمیت منشأ مهمترین موضوع در تمامی طرح‌های ما برای پیشرفت کیهانی مخلوقات زنده عالم می‌باشد. روابط و کاربرد اخلاقیات تماماً ناشی از واقعیات بنیادین منشأ می‌باشد. منشأ اساس واکتش رابطه‌ای خدایان است. همیشه عامل مشترک "به چگونگی طریقی که انسان به وجود آمده است توجه می‌کند."

در رابطه با موجودات بالاتر فرود یابنده، منشأ صرفاً واقعیاتی است که محرز است؛ اما در رابطه با موجودات فراز یابنده، از جمله رسته‌های پایین‌تر فرشتگان، طبیعت و شرایط منشأ همیشه چنان روشن نیست، گرچه تقریباً در هر مرحله از رویدادهای جهان به همان اندازه از اهمیت حیاتی برخوردار است — از این رو ارزش در اختیار داشتن یک سری از سکنافیهای بازتابگر که بتوانند هر چیز لازم را در رابطه با پیدایش هر موجود در جهان مرکزی یا در سرتاسر تمامی قلمرو یک ابرجهان به طور آنی توصیف

domains. The beings of every newly created order, immediately upon receiving the breath of life, are instantly reflected on high; a living portrayal of the creature nature and potential is flashed to the superuniverse headquarters. Thus, by means of the discerners, are the Censors made fully cognizant of exactly "what manner of spirit" has been born on the worlds of space.

28522(313.4) So it is with mortal man: The Mother Spirit of Salvington knows you fully, for the Holy Spirit on your world "searches all things," and whatsoever the divine Spirit knows of you is immediately available whenever the secoraphic discerners reflect with the Spirit concerning the Spirit's knowledge of you. It should, however, be mentioned that the knowledge and plans of the Father fragments are not reflectible. The discerners can and do reflect the presence of the Adjusters (and the Censors pronounce them divine), but they cannot decipher the content of the mindedness of the Mystery Monitors.

6. THE TERTIARY SECONAPHIM

2861(313.5) In the same manner as their fellows, these angels are created serially and in seven reflective types, but these types are not assigned individually to the separate services of the superuniverse administrators. All tertiary seconaphim are collectively assigned to the Trinitized Sons of Attainment, and these ascendant sons use them interchangeably; that is, the Mighty Messengers can and do utilize any of the tertiary types, and so do their co-ordinates, Those High in Authority and Those without Name and Number. These seven types of tertiary seconaphim are:

2862 (314.1) 1. *The Significance of Origins.* The ascendant Trinitized Sons of a superuniverse government are charged with the responsibility of dealing with all issues growing out of the origin of any individual, race, or world; and the significance of origin is the paramount question in all our plans for the cosmic advancement of the living creatures of the realm. All relationships and the application of ethics grow out of the fundamental facts of origin. Origin is the basis of the relational reaction of the Gods. Always does the Conjoint Actor "take note of the man, in what manner he was born."

2863(314.2) With the higher descendant beings, origin is simply a fact to be ascertained; but with the ascending beings, including the lower orders of angels, the nature and circumstances of origin are not always so clear, though of equally vital importance at almost every turn of universe affairs — hence the value of having at our disposal a series of reflective seconaphim who can instantly portray anything required respecting the genesis of any being in either the central universe or throughout the entire realm of a superuniverse.

کنند روشن می‌شود.

اهمیت‌های منشأها دودمان شناسان مرجع زنده آماده برای گروه‌های عظیم موجودات — انسانها، فرشتگان، و دیگران — هستند که در هفت ابرجهان ساکنند. آنها همیشه آماده‌اند یک تخمین به روز، سرشار، و قابل اطمینان از عوامل نیایی و وضعیت جاری واقعی هر فرد در هر کره ابرجهانهای مربوطه آنان را برای مافوقان خود فراهم سازند؛ و محاسبات آنان پیرامون واقعیت‌های در دست همیشه به طور لحظه‌ای دقیق است.

2- خطرۀ بخشش. اینها اسناد زنده واقعی، کامل، و سرشار بخشش هستند که به واسطه خدمات مهرآمیز عوامل روح بیکران در مأموریت انطباق بخشیدن عدالت درستکاری به وضعیت قلمروها، که از طریق توصیفات اهمیت منشأها فاش شده است، به افراد و نژادها تعمیم داده شده است. خطرۀ بخشش بدهی اخلاقی فرزندان بخشش — تعهدات معنوی آنها — را آشکار می‌سازد، تا در برابر دارییهای آنها که حاوی یک دور اندیشی نجات دهنده است و توسط پسران خداوند بنا نهاده شده به ودیعه گذارده شود. پسران خداوند در آشکار ساختن بخشش از پیش موجود پدر، اعتبار لازم را فراهم می‌سازند تا از بقای همه اطمینان حاصل کنند. و سپس مطابق یافته‌های اهمیت منشأها، برای بقای هر مخلوق خردمند یک اعتبار بخشش ایجاد می‌شود، اعتباری با تناسب سخاوتمندانه و موهبت مکفی تا از بقای هر روان که به راستی آرزوی شهروندی الهی را دارد اطمینان حاصل شود.

خطرۀ بخشش یک توازن زنده آزمایشی است، یک بیانیۀ جاری از حساب شما با نیروهای فوق طبیعی قلمروها. اینها اسناد زنده معاضدت بخشش هستند، که هنگامی که داوری برای حق هر فرد در رابطه با زندگی بی‌پایان فرا می‌رسد، و هنگامی که "تختها برقرار می‌شوند و قدمای ایامها بر مسند می‌نشینند، به عنوان شهادت در دادگاههای یوورسا خوانده می‌شوند. برنامه‌های خبری یوورسا پخش می‌شوند و از پیشگاه آنها پیش می‌روند؛ هزاران هزار تن به آنها خدمت روحانی می‌کنند، و ده هزار برابر ده هزار تن در برابر آنها می‌ایستند. داوری صورت می‌گیرد، و کتابها گشوده می‌شوند." و کتابهایی که در چنین رویداد بسیار مهمی گشوده می‌شوند اسناد زنده سیکنافیمهای رده سوم ابرجهانها هستند. اسناد رسمی در بایگانی هستند تا اگر لازم باشد شهادت خطرۀهای بخشش را تأیید کنند.

خطرۀ بخشش باید نشان دهد که اعتبار نجات بخش که توسط پسران خداوند برقرار شده به طور کامل و صحیح در خدمت مهرآمیز شخصیت‌های صبور سومین منبع و مرکز پرداخت شده است. اما هنگامی که بخشش به انتها می‌رسد، هنگامی که "خطرۀ" آن به تهی شدن آن گواهی می‌دهد، آنگاه عدالت استیلا می‌یابد و درستکاری مقرر می‌شود. چرا که بخشش نباید به آنهایی که از آن نفرت دارند تحمیل شود؛ بخشش هدیه‌ای نیست که توسط یاغیان دیرپای زمان زیر پا پامال شود. با این حال، گر چه بخشش بدین طریق گرانبهاست و به گونه‌ای مهرآمیز اعطا می‌شود، اگر هدف شما صادقانه باشد و پاک دل

2864 (314.3) The Significances of Origins are the living ready-reference genealogies of the vast hosts of beings — men, angels, and others — who inhabit the seven superuniverses. They are always ready to supply their superiors with an up-to-date, replete, and trustworthy estimate of the ancestral factors and the current actual status of any individual on any world of their respective superuniverses; and their computation of possessed facts is always up to the minute.

2865 (314.4) 2. *The Memory of Mercy.* These are the actual, full and replete, living records of the mercy which has been extended to individuals and races by the tender ministrations of the instrumentalities of the Infinite Spirit in the mission of adapting the justice of righteousness to the status of the realms, as disclosed by the portrayals of the Significance of Origins. The Memory of Mercy discloses the moral debt of the children of mercy — their spiritual liabilities — to be set down against their assets of the saving provision established by the Sons of God. In revealing the Father's pre-existent mercy, the Sons of God establish the necessary credit to insure the survival of all. And then, in accordance with the findings of the Significance of Origins, a mercy credit is established for the survival of each rational creature, a credit of lavish proportions and one of sufficient grace to insure the survival of every soul who really desires divine citizenship.

2866 (314.5) The Memory of Mercy is a living trial balance, a current statement of your account with the supernatural forces of the realms. These are the living records of mercy ministration which are read into the testimony of the courts of Uversa when each individual's right to unending life comes up for adjudication, when "thrones are cast up and the Ancients of Days are seated. The broadcasts of Uversa issue and come forth from before them; thousands upon thousands minister to them, and ten thousand times ten thousand stand before them. The judgment is set, and the books are opened." And the books which are opened on such a momentous occasion are the living records of the tertiary seconaphim of the superuniverses. The formal records are on file to corroborate the testimony of the Memories of Mercy if they are required.

2867 (314.6) The Memory of Mercy must show that the saving credit established by the Sons of God has been fully and faithfully paid out in the loving ministry of the patient personalities of the Third Source and Center. But when mercy is exhausted, when the "memory" thereof testifies to its depletion, then does justice prevail and righteousness decree. For mercy is not to be thrust upon those who despise it; mercy is not a gift to be trampled under foot by the persistent rebels of time. Nevertheless, though mercy is thus precious and dearly bestowed,

باشید، تک تک اعتبارهای برداشتی شما همیشه بسیار فراتر از توانایی شما برای به انتها رساندن ذخیره آن است.

بازتابگران بخشش، با همکاران رده سوم خود، درگیر خدمات بیشمار در ابرجهان می‌شوند، از جمله آموزش مخلوقات فراز یابنده. در زمره بسیاری چیزهای دیگر، اهمیتهای منشأها به این فراز یابندگان آموزش می‌دهند که چگونه اخلاقیات روحی را به کار بندند، و به دنبال این آموزش، خطرهای بخشش به آنها آموزش می‌دهند که چگونه به راستی بخشنده باشند. در حالی که تکنیکهای روحی کاربرد بخشش فراتر از درک شماست، حتی باید اکنون بفهمید که بخشش یک کیفیت رشد است. شما باید درک کنید که یک پاداش بزرگ حاوی خرسندی شخصی در این وجود دارد که اول عادل باشید، بعد منصف، سپس شکیبا، و آنگاه مهربان. و بعد، بر آن مینا، اگر شما انتخاب کنید، و در قلبتان باشد، می‌توانید گام بعد را بردارید و به راستی بخشش نشان دهید؛ اما شما نمی‌توانید صرفاً بخشش نشان دهید. این گامها باید پیموده شوند؛ در غیر این صورت نمی‌تواند بخشش راستین وجود داشته باشد. ممکن است ملاطفت به زیردستان، لطف نمودن، یا احسان — حتی ترحم — وجود داشته باشد، اما بخشش وجود ندارد. بخشش راستین فقط به عنوان اوج زیبا نسبت به این کمکیهای پیشین به فهم گروهی، قدردانی متقابل، مشارکت برادرانه، همدمی معنوی، و هماهنگی الهی می‌آید.

3- اهمیت زمان. زمان یگانه عطیه جهانی کلیه مخلوقات صاحب اراده است؛ آن "تنها استعدادی" است که به کلیه موجودات هوشمند سپرده شده است. شما همگی وقت دارید تا طی آن از بقای خود اطمینان حاصل کنید؛ و زمان تنها هنگامی که در غفلت بگذرد به گونه مرگ بار هدر داده می‌شود، هنگامی که شما نمی‌توانید آن را به کار گیرید تا از بقای روان خود اطمینان حاصل کنید. ناتوانی در بهبود بخشیدن وقت فرد تا کامل‌ترین حد ممکن، موجب مجازاتهای مرگ بار نمی‌شود؛ آن صرفاً رهنورد زمان را در سفر فرازگرایانه‌اش کند می‌کند. اگر بقا به دست آید، تمامی زیانهای دیگر می‌توانند جبران شوند.

در تعیین اعتماد، مشورت اهمیتهای زمان گرانبها است. در هر چیز در این سوی هاونا و بهشت، زمان یک عامل حیاتی است. در داوری نهایی در پیشگاه قدمای ایامها، زمان یک عنصر گواهی است. اهمیتهای زمان همیشه باید شهادت دهند تا نشان دهند که هر مدافع از زمان مکفی برای تصمیم گرفتن، دستیابی به انتخاب، برخوردار بوده است.

این ارزیابی کنندگان زمان همچنین راز پیشگویی هستند؛ آنها عنصر زمان را که در تکمیل نمودن هر تکلیفی لازم خواهد بود نشان می‌دهند، و آنها به عنوان نشان دهنده درست همانقدر قابل اتکا هستند که فراندالانکها و کروئولدنکهای متعلق به سایر رسته‌های زنده می‌باشند. خدایان پیش نگری دارند، از این رو از پیش می‌دانند؛ اما مسئولان فراز یابنده جهانهای زمان باید با اهمیتهای زمان مشورت کنند تا بتوانند رخدادهای آینده را پیش بینی کنند.

شما در ابتدا در کرات قصر با این موجودات رو به رو خواهید شد، و آنها در آنجا در کاربرد سودمند آنچه

your individual drawing credits are always far in excess of your ability to exhaust the reserve if you are sincere of purpose and honest of heart.

286.8 (315.1) The mercy reflectors, with their tertiary associates, engage in numerous superuniverse ministries, including the teaching of the ascending creatures. Among many other things the Significances of Origins teach these ascenders how to apply spirit ethics, and following such training, the Memories of Mercy teach them how to be truly merciful. While the spirit techniques of mercy ministry are beyond your concept, you should even now understand that mercy is a quality of growth. You should realize that there is a great reward of personal satisfaction in being first just, next fair, then patient, then kind. And then, on that foundation, if you choose and have it in your heart, you can take the next step and really show mercy; but you cannot exhibit mercy in and of itself. These steps must be traversed; otherwise there can be no genuine mercy. There may be patronage, condescension, or charity — even pity — but not mercy. True mercy comes only as the beautiful climax to these preceding adjuncts to group understanding, mutual appreciation, fraternal fellowship, spiritual communion, and divine harmony.

286.9 (315.2) 3. *The Import of Time.* Time is the one universal endowment of all will creatures; it is the "one talent" intrusted to all intelligent beings. You all have time in which to insure your survival; and time is fatally squandered only when it is buried in neglect, when you fail so to utilize it as to make certain the survival of your soul. Failure to improve one's time to the fullest extent possible does not impose fatal penalties; it merely retards the pilgrim of time in his journey of ascent. If survival is gained, all other losses can be retrieved.

286.10 (315.3) In the assignment of trusts the counsel of the Imports of Time is invaluable. Time is a vital factor in everything this side of Havona and Paradise. In the final judgment before the Ancients of Days, time is an element of evidence. The Imports of Time must always afford testimony to show that every defendant has had ample time for making decisions, achieving choice.

286.11 (315.4) These time evaluators are also the secret of prophecy; they portray the element of time which will be required in the completion of any undertaking, and they are just as dependable as indicators as are the frandalanks and chronoldeks of other living orders. The Gods foresee, hence foreknow, but the ascendant authorities of the universes of time must consult the Imports of Time to be able to forecast events of the future.

286.12 (315.5) You will first encounter these beings on the mansion worlds, and they will there instruct you in the advantageous use of that which you call

که شما "زمان" می‌نامید به شما آموزش خواهند داد، هم در کاربرد مثبت آن، کار، و هم در به کار گیری منفی آن، استراحت. هر دو کاربرد زمان مهم هستند.

4- خطیر بودن اعتماد. اعتماد آزمون حیاتی مخلوقات دارای اراده است. قابلیت اعتماد، اندازه‌گیری حقیقی مهارت فردی، کاراکتر، است. این سکنافیما یک هدف دوگانه را در نظام ابرجهانها به انجام می‌رسانند: آنها حس وظیفه، تقدس، و خطیر بودن اعتماد را به تمامی مخلوقات دارای اراده نشان می‌دهند. آنها در همان زمان قابلیت دقیق هر کاندیدا را برای راز داری یا اعتماد به گونه‌ای خطانپذیر به مسئولین حاکم منعکس می‌سازند.

در یورنشیا، شما به گونه‌ای عجیب و غریب سعی به فهمیدن کاراکتر و تخمین تواناییهای مشخص می‌کنید، اما در یوورسا ما در واقع این چیزها را در حد کمال انجام می‌دهیم. این سکنافیما قابلیت اعتماد را در ترازوهای زنده ارزشیابی خطانپذیر کاراکتر وزن می‌کنند، و هنگامی که آنها به شما نگاه کردند، تنها باید به آنها نگاه کنیم تا حد و مرز توان خود را برای انجام مسئولیت، اعتماد ورزی، و انجام تعهدات بدانیم. دارایی‌های شما در زمینه قابلیت اعتماد در کنار کاستیهای شما مبنی بر خطای ممکن یا خیانت به گونه‌ای واضح مشخص می‌شوند.

به محض این که کاراکتر شما آنقدر رشد و نمو نمود که این مسئولیتهای اضافه را با متانت به عهده گیرد، طرح مافوقن شما این می‌شود که از طریق اعتماد افزایش یافته شما را به جلو سوق دهند، اما گرانبار کردن فرد فقط موجب فاجعه می‌شود و ناامیدی را تضمین می‌کند. و از طریق به کار گرفتن خدمت این ارزیابی کنندگان خطانپذیر ظرفیت اعتماد افراد زمان و فضا، می‌توان از خطای قرار دادن زود هنگام مسئولیت روی شانه‌های انسانها یا فرشتگان اجتناب نمود. این سکنافیما آنها را که در اتوریتة بالا هستند به طور پیوسته همراهی می‌کنند، و این مدیران اجرایی هرگز به کسی کار محول نمی‌کنند تا این که کاندیداهای آنها در میزانهای سکورافی مورد سنجش قرار گرفته شوند و اعلام گردد که "دارای کاستی نیستند".

5- تقدس خدمت. امتیاز خدمت بلافاصله به دنبال کشف قابلیت اعتماد می‌آید. هیچ چیز نمی‌تواند میان شما و فرصت برای خدمت افزایش یافته قرار گیرد، مگر فقدان قابلیت اعتماد خود شما، فقدان ظرفیت شما برای قدرانی از خطیر بودن اعتماد.

خدمت — خدمت هدفمند، نه بردگی — محصول بالاترین خشنودی است و بیاترگر الهی‌ترین حرمت است. خدمت — خدمت بیشتر، خدمت افزایش یافته، خدمت دشوار، خدمت ماجراجویانه، و سرانجام خدمت الهی و کامل — هدف زمان و مقصد مکان است. اما سیکلهای سرگرمی زمان با سیکلهای خدمت پیشرفت به طور پیوسته در تناوبند. و بعد از خدمت زمان فوق خدمت ابدیت دنبال می‌شود. شما باید در طول سرگرمی زمان کار ابدیت را در نظر بگیرید، حتی همانطور که در طول خدمت ابدیت سرگرمی زمان را به خاطر می‌آورید.

نظام جهانی بر مبنای درونبری و برون دهی است؛ شما در سرتاسر دوران زندگانی جاودانه هرگز با

"time," both in its positive employment, work, and in its negative utilization, rest. Both uses of time are important.

286.13 (315.6) 4. *The Solemnity of Trust.* Trust is the crucial test of will creatures. Trustworthiness is the true measure of self-mastery, character. These seconaphim accomplish a double purpose in the economy of the superuniverses: They portray to all will creatures the sense of the obligation, sacredness, and solemnity of trust. At the same time they unerringly reflect to the governing authorities the exact trustworthiness of any candidate for confidence or trust.

286.14 (316.1) On Urantia, you grotesquely essay to read character and to estimate specific abilities, but on Uversa we actually do these things in perfection. These seconaphim weigh trustworthiness in the living scales of unerring character appraisal, and when they have looked at you, we have only to look at them to know the limitations of your ability to discharge responsibility, execute trust, and fulfill missions. Your assets of trustworthiness are clearly set forth alongside your liabilities of possible default or betrayal.

286.15 (316.2) It is the plan of your superiors to advance you by augmented trusts just as fast as your character is sufficiently developed to gracefully bear these added responsibilities, but to overload the individual only courts disaster and insures disappointment. And the mistake of placing responsibility prematurely upon either man or angel may be avoided by utilizing the ministry of these infallible estimators of the trust capacity of the individuals of time and space. These seconaphim ever accompany Those High in Authority, and never do these executives make assignments until their candidates have been weighed in the seconaphic balances and pronounced "not wanting."

286.16 (316.3) 5. *The Sanctity of Service.* The privilege of service immediately follows the discovery of trustworthiness. Nothing can stand between you and opportunity for increased service except your own untrustworthiness, your lack of capacity for appreciation of the solemnity of trust.

286.17 (316.4) Service — purposeful service, not slavery — is productive of the highest satisfaction and is expressive of the divinest dignity. Service — more service, increased service, difficult service, adventurous service, and at last divine and perfect service — is the goal of time and the destination of space. But ever will the play cycles of time alternate with the service cycles of progress. And after the service of time there follows the superservice of eternity. During the play of time you should envision the work of eternity, even as you will, during the service of eternity, reminisce the play of time.

286.18 (316.5) The universal economy is based on intake and output; throughout the eternal career

یکنواختی بی‌عملی یا ایستایی شخصیت مواجه نخواهید شد. پیشرفت از طریق حرکت ذاتی میسر است، ترقی ناشی از ظرفیت الهی برای کنش است، و موفقیت، فرزند ماجراجویی مبتکرانه است. اما مسئولیت اخلاقیات سرشت این ظرفیت برای پیشرفت است، ضرورت برای این شناخت که کره و جهان با انبوه انواع گوناگون موجودات پر شده است. تمامی این آفرینش شکوهمند، از جمله شما، فقط برای شما آفریده نشده است. این یک جهان خود محور نیست. خدایان مقرر داشته‌اند که "پربرکتتر است که داده شود تا دریافت شود"، و پسر استاد شما گفت: "آن کس که در میان شما از همه بزرگتر است بگذارید خادم همه باشد."

طبیعت واقعی هر خدمت، چه توسط انسان ارائه شود یا فرشته، در سیمای این نشانگران سکورافی خدمت، تقدسهای خدمت، به طور کامل آشکار می‌شود. تحلیل کامل انگیزه‌های راستین و پنهان به وضوح نشان داده می‌شود. این فرشتگان به راستی خوانندگان ذهن، جستجوگران دل، و آشکار کنندگان روان جهان هستند. انسانهای فانی ممکن است کلماتی را به کار برند که افکارشان را پنهان سازد، اما این سکنافیهای والا انگیزه‌های عمیق قلب بشر و ذهن فرشتگان را بر ملا می‌سازند.

6 و 7- راز بزرگی و روان نیک. پس از این که رهنوردان فراز یابنده نسبت به اهمیت زمان آگاهی یافتند، راه برای درک خطیر بودن اعتماد و برای قدردانی از تقدس خدمت آماده می‌شود. در حالی که اینها عناصر اخلاقی بزرگ منشی هستند، اسرار بزرگ منشی نیز وجود دارند. هنگامی که آزمونهای معنوی بزرگ منشی به کار برده می‌شوند، عناصر اخلاقی نادیده انگاشته نمی‌شوند، بلکه کیفیت عاری بودن از خودپسندی در کار فقدان نفع شخصی برای رفاه هموعان زمینی فرد آشکار می‌شود، به ویژه موجودات با ارزش نیازمند و درمانده. این معیار واقعی بزرگ منشی سیاره‌ای است. و تجلی بزرگ منشی در کره‌ای مثل یورنیشیا نمایش کنترل نفس است. انسان بزرگ کسی نیست که "یک شهر را تسخیر می‌کند" یا "یک ملت را سرنگون می‌سازد"، بلکه "کسی است که بر زبان خودش چیره می‌شود."

بزرگی مترادف با ربانیت است. خداوند بی‌نهایت بزرگ و نیک است. بزرگی و نیکی به سادگی نمی‌توانند از هم جدا شوند. آنها برای همیشه در خدا یگانه شده‌اند. این حقیقت عملاً و به گونه‌ای چشمگیر از طریق اتکای متقابل بازتابگرانه راز بزرگی و روان نیک روشن می‌شود، زیرا هیچیک نمی‌تواند بدون دیگری عمل کند. در انعکاس کیفیتهای دیگر ربانیت، سکنافیهای ابرجهان می‌توانند به تنهایی عمل کنند و چنین می‌کنند، اما برآوردهای بازتابگرانه بزرگی و نیکی به نظر می‌رسد جدا نشدنی باشند. از این رو در هر کره، در هر جهان، این بازتابگران بزرگی و نیکی باید با هم کار کنند، و همیشه یک گزارش دوگانه و متقابل وابسته به هم از هر موجودی که روی آن متمرکز می‌شوند نشان دهند. بزرگی نمی‌تواند بدون دانستن محتوای نیکی مورد ارزیابی واقع شود، در حالی که نیکی نمی‌تواند بدون نمایش بزرگی ذاتی و الهی آن توصیف شود.

you will never encounter monotony of inaction or stagnation of personality. Progress is made possible by inherent motion, advancement grows out of the divine capacity for action, and achievement is the child of imaginative adventure. But inherent in this capacity for achievement is the responsibility of ethics, the necessity for recognizing that the world and the universe are filled with a multitude of differing types of beings. All of this magnificent creation, *including yourself*, was not made just for you. This is not an egocentric universe. The Gods have decreed, "It is more blessed to give than to receive," and said your Master Son, "He who would be greatest among you let him be server of all."

28619 (316@) The real nature of any service, be it rendered by man or angel, is fully revealed in the faces of these seconaphic service indicators, the Sanctities of Service. The full analysis of the true and of the hidden motives is clearly shown. These angels are indeed the mind readers, heart searchers, and soul revealers of the universe. Mortals may employ words to conceal their thoughts, but these high seconaphim lay bare the deep motives of the human heart and of the angelic mind.

28620 (317.1) 6 and 7. *The Secret of Greatness and the Soul of Goodness*. The ascending pilgrims having awakened to the import of time, the way is prepared for the realization of the solemnity of trust and for the appreciation of the sanctity of service. While these are the moral elements of greatness, there are also secrets of greatness. When the spiritual tests of greatness are applied, the moral elements are not disregarded, but the quality of unselfishness revealed in disinterested labor for the welfare of one's earthly fellows, particularly worthy beings in need and in distress, that is the real *measure* of planetary greatness. And the *manifestation* of greatness on a world like Urantia is the exhibition of self-control. The great man is not he who "takes a city" or "overthrows a nation," but rather "he who subdues his own tongue."

28621 (317.2) Greatness is synonymous with divinity. God is supremely great and good. *Greatness and goodness simply cannot be divorced*. They are forever made one in God. This truth is literally and strikingly illustrated by the reflective interdependence of the Secret of Greatness and the Soul of Goodness, for neither can function without the other. In reflecting other qualities of divinity, the superuniverse seconaphim can and do act alone, but the reflective estimates of greatness and of goodness appear to be inseparable. Hence, on any world, in any universe, must these reflectors of greatness and of goodness work together, always showing a dual and mutually dependent report of every being upon whom they focalize. Greatness cannot be estimated without knowing the content of goodness, while goodness cannot be portrayed without exhibiting its inherent and divine greatness.

بر آورد بزرگی از کره تا کره فرق می‌کند. بزرگ بودن خداگونه بودن است. و چون کیفیت بزرگی کاملاً از طریق محتوای نیکی تعیین می‌شود، آن را دنبال می‌کند، حتی در وضعیت کنونی بشری شما، اگر شما بتوانید از طریق حسن نیت نیک شوید، شما بدین گونه بزرگ می‌شوید. شما هر چه با عزمی راسختر مفاهیم نیکی الهی را بنگرید، و با پایداری بیشتر در پی آن باشید، با قطعیت بیشتر در بزرگی و در عظمت حقیقی کاراکتر راستین بقا یابنده رشد خواهید کرد.

7- خدمت سکنافیمها

منشأ و ستاد مرکزی سکنافیمها در پایتخت ابرجهانها است، اما آنها با همیاران رابطشان از کرانه‌های بهشت تا کرات تکاملی فضا تردد می‌کنند. آنها به عنوان دستیاران ارزشمند به اعضای مجامع مشورتی ابردولتها خدمت می‌کنند و برای استقرارگاههای ویژه یوورسا کمک بزرگی هستند: دانشجویان ستاره شناسی، توریستهای هزاره‌ای، ناظران آسمانی، و شمار زیادی از دیگران، از جمله موجودات فراز یابنده که در انتظار انتقال به هاونا هستند. قدمای ایامها از به کار گماردن برخی از سکنافیمهای اولیه برای کمک به مخلوقات فراز یابنده‌ای که در چهار صد و نود کرات مطالعاتی گرداگرد یوورسا اقامت دارند شادمان می‌شوند، و همچنین در اینجا بسیاری از رسته‌های دوم و سوم به عنوان آموزگار خدمت می‌کنند. این اقمار یوورسا مدارس پایانی جهانهای زمان هستند که درسهای آمادگی برای هفت دانشگاه مداری هاونا را ارائه می‌کنند.

از میان سه رسته سکنافیمها، گروه سوم که به مسئولین فراز یابنده وصل هستند به گسترده‌ترین نحو به مخلوقات فراز یابنده زمان خدمت می‌کنند. شما به زودی پس از خروج خود از یورنشیا در موعد مناسب با آنها دیدار خواهید داشت، گر چه از آدانه از خدمات آنها استفاده نخواهید کرد تا این که به کرات اقامت موقت در اروانتان برسید. شما هنگامی که در طول اقامت موقت خود در کرات آموزشی یوورسا با آنها به طور کامل آشنا شدید از مصاحبت با آنها لذت خواهید برد.

این سکنافیمهای رده سوم، صرفه‌جویان زمان، محدود کنندگان فضا، کاشفان خطا، آموزگاران وفادار، و راهنمایان ابدی — علامات زنده اطمینان الهی — می‌باشند که در چهارراههای زمان با بخشش قرار داده شده‌اند، تا در آنجا گامهای رهنوردان مشتاق را در لحظات ابهام زیاد و عدم اطمینان معنوی هدایت کنند. شما منتها پیش از رسیدن به دروازه‌های کمال شروع خواهید نمود که به ابزار ربانیت دسترسی یابید و با تکنیکهای الوهیت تماس برقرار سازید. از هنگامی که شما در کره آغازین قصر وارد می‌شوید تا وقتی که چشمان خود را در آمادگی برای انتقال به بهشت در خواب هاونا می‌بندید، به طور فزاینده خود را از کمک اضطراری این موجودات شگفت‌انگیز بهره‌مند می‌سازید. آنها به طور کامل و آزادانه منعکس کننده دانش قطعی و خرد بی چون و چرای آن رهنوردان ایمن و قابل اتکالی هستند که در سفر طولانی به دروازه‌های کمال پیش از شما به

^{287.22 (317.3)} The estimate of greatness varies from sphere to sphere. To be great is to be Godlike. And since the quality of greatness is wholly determined by the content of goodness, it follows that, even in your present human estate, if you can through grace become good, you are thereby becoming great. The more steadfastly you behold, and the more persistently you pursue, the concepts of divine goodness, the more certainly will you grow in greatness, in true magnitude of genuine survival character.

7. MINISTRY OF THE SECONAPHIM

^{287.1 (317.4)} The seconaphim have their origin and headquarters on the capitals of the superuniverses, but with their liaison fellows they range from the shores of Paradise to the evolutionary worlds of space. They serve as valued assistants to the members of the deliberative assemblies of the supergovernments and are of great help to the courtesy colonies of Uversa: the star students, millennial tourists, celestial observers, and a host of others, including the ascendant beings in waiting for Havona transport. The Ancients of Days take pleasure in assigning certain of the primary seconaphim to assist the ascending creatures domiciled on the four hundred ninety study worlds surrounding Uversa, and here also do many of the secondary and tertiary orders serve as teachers. These Uversa satellites are the finishing schools of the universes of time, presenting the preparatory course for the seven-circuited university of Havona.

^{287.2 (317.5)} Of the three orders of seconaphim, the tertiary group, attached to the ascendant authorities, minister most extensively to the ascending creatures of time. You will on occasion meet them soon after your departure from Urantia, though you will not freely make use of their services until you reach the tarrying worlds of Orvonton. You will enjoy their companionship when you become fully acquainted with them during your sojourn on the Uversa school worlds.

^{287.3 (318.1)} These tertiary seconaphim are the timesavers, space abridgers, error detectors, faithful teachers, and everlasting guideposts — living signs of divine surety — in mercy placed at the crossroads of time, there to guide the feet of anxious pilgrims in moments of great perplexity and spiritual uncertainty. Long before attaining the portals of perfection, you will begin to gain access to the tools of divinity and to make contact with the techniques of Deity. Increasingly, from the time you arrive on the initial mansion world until you close your eyes in the Havona sleep preparatory to your Paradise transit, you will avail yourself of the emergency help of these marvelous beings, who are so fully and freely reflective of the sure knowledge and certain wisdom of those safe and

آنجا رسیده‌اند.

ما از امتیاز کامل بهروری از این رسته فرشتگان بازتابگر در یورنشیا محروم هستیم. آنها دیدارگران مکرر در کره شما هستند که شخصیت‌هایی را که در مأموریت هستند همراهی می‌کنند، اما آنها نمی‌توانند در اینجا به طور آزادانه عمل نمایند. این کره هنوز تحت قرنطینه جزئی روحی قرار دارد، و برخی از مدارهایی که برای خدمات آنها ضروری است در حال حاضر در اینجا وجود ندارند. هنگامی که کره شما بار دیگر به مدارهای بازتابگرانه مربوطه باز می‌گردد، بخش عمده کار ارتباطات بین سیاره‌ای و بین جهانی به اندازه زیاد ساده و تسریع خواهد شد. به دلیل این محدودیت کارکردی همکاران بازتابگر آنها، کارکنان آسمانی در یورنشیا با مشکلات متعددی مواجه هستند. اما ما به رغم محرومیت محلی خود از بسیاری از خدمات این موجودات شگفت‌انگیز، آینه‌های زنده فضا و فراتابهای وجود زمان با در دست داشتن این عوامل با شادمانی به انجام کارهای خود ادامه می‌دهیم.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک پیام‌آور توانمند یوورسا است.]

dependable pilgrims who have preceded you on the long journey to the portals of perfection.

287.4 (3182) We are denied the full privilege of using these angels of the reflective order on Urantia. They are frequent visitors on your world, accompanying assigned personalities, but here they cannot freely function. This sphere is still under partial spiritual quarantine, and some of the circuits essential to their services are not here at present. When your world is once more restored to the reflective circuits concerned, much of the work of interplanetary and interuniverse communication will be greatly simplified and expedited. Celestial workers on Urantia encounter many difficulties because of this functional curtailment of their reflective associates. But we go on joyfully conducting our affairs with the instrumentalities at hand, notwithstanding our local deprivation of many of the services of these marvelous beings, the living mirrors of space and the presence projectors of time.

287.5 (3183) [Sponsored by a Mighty Messenger of Uversa.]

مقاله 29. مدیران نیروی جهان

030 ⇨

کتاب یورنشیا

028 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 29

مدیران نیروی جهان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- هفت مدیر عالی نیرو
- 2- مراکز عالی نیرو
- 3- حوزه مراکز نیرو
- 4- کنترلگران استاد فیزیکی
- 5- سازمان دهندگان استاد نیرو

مقدمه مقاله

از میان کلیه شخصیت‌های جهان که درگیر تنظیم امور بین سیاره‌ای و بین جهانی می‌باشند، مدیران نیرو و دستیارانشان از همه کمتر در یورنشیا مورد فهم واقع شده‌اند. در حالی که نژادهای شما از وجود فرشتگان و رسته‌های مشابه موجودات آسمانی مدتها آگاهی داشته‌اند، اطلاعات اندکی در رابطه با کنترلگران و تنظیم کنندگان حوزه فیزیکی تاکنون داده شده است. حتی اکنون من اجازه دارم که فقط آخرین گروه از میان سه گروه از موجودات زنده زیرین را که به کنترل نیرو و تنظیم انرژی در جهان بنیادین مربوط هستند به طور کامل فاش سازم:

1- سازمان دهندگان اولیه منتج شده استاد نیرو.

2- سازمان دهندگان متعالی دستیار استاد نیرو.

3- مدیران نیروی جهان.

اگر چه من این را غیرممکن می‌پندارم که فردیت گروه‌های متنوع مدیران، مراکز، و کنترلگران نیروی جهان را توصیف کنم، امیدوارم بتوانم چیزی درباره دامنه فعالیت‌های آنان توضیح دهم. آنها یک گروه بی‌نظیر از موجودات زنده هستند که به تنظیم هوشمندانه انرژی در سرتاسر جهان بزرگ مربوط می‌باشند. علاوه بر مدیران عالی، آنها بخش‌های اصلی زیرین را در بر

PAPER 29

THE UNIVERSE POWER DIRECTORS

SECTIONS

Introduction

1. The Seven Supreme Power Directors
2. The Supreme Power Centers
3. The Domain of Power Centers
4. The Master Physical Controllers
5. The Master Force Organizers

INTRODUCTION

^{29.01 (319.1)} OF ALL the universe personalities concerned in the regulation of interplanetary and interuniverse affairs, the power directors and their associates have been the least understood on Urantia. While your races have long known of the existence of angels and similar orders of celestial beings, little information concerning the controllers and regulators of the physical domain has ever been imparted. Even now I am permitted fully to disclose only the last of the following three groups of living beings having to do with force control and energy regulation in the master universe:

^{29.02 (319.2)} 1. Primary Eventuated Master Force Organizers.

^{29.03(319.3)} 2. Associate Transcendental Master Force Organizers.

^{29.04(319.4)} 3. Universe Power Directors.

^{29.05(319.5)} Though I deem it impossible to portray the individuality of the various groups of directors, centers, and controllers of universe power, I hope to be able to explain something about the domain of their activities. They are a unique group of living beings having to do with the intelligent regulation of energy throughout the grand universe. Including the

می گیرند:

- 1- هفت مدیر عالی نیرو.
- 2- مراکز عالی نیرو.
- 3- کنترلگران استاد فیزیکی.
- 4- سرپرستان نیروی مورانشیا.

مدیران و مراکز عالی نیرو از نزدیک به ایام ابدیت وجود داشته اند، و تا جایی که ما می دانیم، هیچ موجود بیشتری از این رسته ها آفریده نشده است. هفت مدیر عالی توسط هفت روح استاد شخصیت یافتند، و سپس در به وجود آوردن بیش از ده میلیارد دستیار با والدین خود تشریک مساعی نمودند. پیش از روزگاران مدیران نیرو مدارهای انرژی فضا در خارج از جهان مرکزی تحت سرپرستی هوشمند سازمان دهندگان استاد نیروی بهشت بودند.

شما با آگاهی درباره مخلوقات مادی، حداقل از یک درک مقایسه ای از موجودات روحی برخوردار هستید؛ اما برای ذهن انسانی بسیار دشوار است که مدیران نیرو را در ذهن مجسم کند. در طرح پیشرفت فرازگرایانه به سطوح بالاتر وجود، شما به طور مستقیم هیچ کاری با مدیران عالی یا مراکز نیرو ندارید. در برخی مواقع نادر، شما با کنترلگران فیزیکی سر و کار خواهید داشت، و به دنبال رسیدن به کرات قصر با سرپرستان نیروی مورانشیا از ادانه کار خواهید کرد. این سرپرستان نیروی مورانشیا چنان به طور انحصاری در نظام مورانشیای آفرینشهای محلی عمل می کنند که بهتر است فعالیت های آنها در بخشی که به جهان محلی می پردازد نقل شود.

supreme directors, they embrace the following major divisions:

- 29:06 (319.6) 1. The Seven Supreme Power Directors.
- 29:07 (319.7) 2. The Supreme Power Centers.
- 29:08 (319.8) 3. The Master Physical Controllers.
- 29:09 (319.9) 4. The Morontia Power Supervisors.

29:10 (319.10) The Supreme Power Directors and Centers have existed from the near times of eternity, and as far as we know, no more beings of these orders have been created. The Seven Supreme Directors were personalized by the Seven Master Spirits, and then they collaborated with their parents in the production of more than ten billion associates. Before the days of the power directors the energy circuits of space outside of the central universe were under the intelligent supervision of the Master Force Organizers of Paradise.

29:11 (319.11) Having knowledge about material creatures, you have at least a contrastive conception of spiritual beings; but it is very difficult for the mortal mind to envisage the power directors. In the scheme of ascendant progression to higher levels of existence you have nothing directly to do with either the supreme directors or the power centers. On certain rare occasions you will have dealings with the physical controllers, and you will work freely with the supervisors of morontia power upon reaching the mansion worlds. These Morontia Power Supervisors function so exclusively in the morontia regime of the local creations that it is deemed best to narrate their activities in the section dealing with the local universe.

1- هفت مدیر عالی نیرو

هفت مدیر عالی نیرو تنظیم کنندگان انرژی فیزیکی جهان بزرگ هستند. آفرینش آنها توسط هفت روح استاد اولین نمونه ثبت شده از اشتقاق نواده های نیمه مادی از نیاکان راستین روحی است. هنگامی که هفت روح استاد به طور فردی دست به آفرینش می زنند، شخصیت های قویاً روحی از رسته فرشتگان را به وجود می آورند؛ هنگامی که آنها به صورت جمعی دست به آفرینش می زنند، گاهی اوقات این انواع و الای موجودات نیمه مادی را تولید می کنند. اما حتی این موجودات نیمه فیزیکی برای دامنه کوتاه دید انسانهای یورنشیا نادیدنی هستند.

تعداد مدیران عالی نیرو هفت تن است، و ظاهر و کارکرد آنها یکسان است. یک تن نمی تواند از دیگری تمیز داده شود، به جز توسط آن روح استادی که با هر یک در ارتباط بلافصل است، و نسبت به او در زیردستی کامل کنشگرانه است. از این رو هر یک از ارواح استاد در یگانگی ابدی با یک تن از نوادگان جمعی آنها است. همان مدیر همیشه با همان روح در ارتباط

1. THE SEVEN SUPREME POWER DIRECTORS

29:11 (320.1) The Seven Supreme Power Directors are the physical-energy regulators of the grand universe. Their creation by the Seven Master Spirits is the first recorded instance of the derivation of semimaterial progeny from true spirit ancestry. When the Seven Master Spirits create individually, they bring forth highly spiritual personalities on the angelic order; when they create collectively, they sometimes produce these high types of semimaterial beings. But even these quasi-physical beings would be invisible to the short-range vision of Urantia mortals.

29:12 (320.2) The Supreme Power Directors are seven in number, and they are identical in appearance and function. One cannot be distinguished from another except by that Master Spirit with whom each is in immediate association, and to whom each is in complete functional subservience. Each of the Master Spirits is thus in eternal union with one of

است، و شراکت کاربردی آنها به یک پیوند بی‌نظیر انرژی‌های فیزیکی و روحی، از طریق ارتباط یک موجود نیمه فیزیکی و یک شخصیت روحی، می‌انجامد.

هفت مدیران عالی نیرو در پیرامون بهشت ساکنند. حضور به آرامی گردنده آنها در آنجا نشانگر محل مرکز کانون نیرویی ارواح استاد می‌باشد. این مدیران نیرو در تنظیم نیرویی - انرژی ابرجهانها به گونه‌ای انفرادی، اما در مدیریت آفرینش مرکزی به صورت جمعی عمل می‌کنند. آنها از بهشت عمل می‌کنند اما خود را به عنوان مراکز مؤثر نیرویی در کلیه بخشهای جهان بزرگ حفظ می‌کنند.

این موجودات توانمند نیاکان فیزیکی گروه عظیم مراکز نیرو، و از طریق آنها، کنترلگران فیزیکی می‌باشند که در سرتاسر هفت ابرجهان پراکنده‌اند. این ارگانیسمهای تحت فرمان کنترل فیزیکی، به جز در رابطه با هماهنگی ساختن ناهمسان سپاه هر ابرجهان، اساساً همانند و یکسان هستند. آنها به منظور تغییر خدمت در ابرجهانها صرفاً می‌بایست به بهشت بازگردند تا از نو تقویت شوند. مدیریت آفرینش فیزیکی به طور بنیادین یکنواخت است.

2- مراکز عالی نیرو

هفت مدیر عالی نیرو قادر نیستند به طور انفرادی در میان خود دست به باز تولید زنند، اما به طور جمعی، و در ارتباط با هفت روح استاد، می‌توانند باز تولید کنند و چنین می‌کنند، یعنی موجودات دیگری نظیر خود را می‌آفرینند. منشأ مراکز عالی نیروی جهان بزرگ که در هفت گروه زیرین عمل می‌کنند چنین است:

- 1- سرپرستان عالی مرکز.
- 2- مراکز هاونا.
- 3- مراکز ابرجهان.
- 4- مراکز جهان محلی.
- 5- مراکز کوکبه.
- 6- مراکز سیستم.
- 7- مراکز طبقه‌بندی نشده.

این مراکز نیرو به همراه مدیران عالی نیرو موجوداتی هستند که از آزادی عمل و اراده بالا برخوردارند. آنها همگی از عطیه شخصیت سومین منبع برخوردار می‌باشند و یک نوع بالای ظرفیت ارادی بی‌چون و چرا را آشکار می‌سازند. این مراکز هدایت سیستم نیروی جهان دارای عطیه بدیع هوشمندی می‌باشند؛ آنها هوشمندی سیستم نیروی جهان بزرگ و راز تکنیک کنترل ذهنی شبکه عظیم کارکردهای گسترده کنترلگران استاد فیزیکی و سرپرستان نیروی مورانشیا هستند.

their collective offspring. The same director is always in association with the same Spirit, and their working partnership results in a unique association of physical and spiritual energies, of a semiphysical being and a spirit personality.

^{29:1.3 (320.3)} The Seven Supreme Power Directors are stationed on peripheral Paradise, where their slowly circulating presences indicate the whereabouts of the force-focal headquarters of the Master Spirits. These power directors function singly in the power-energy regulation of the superuniverses but collectively in the administration of the central creation. They operate from Paradise but maintain themselves as effective power centers in all divisions of the grand universe.

^{29:1.4 (320.4)} These mighty beings are the physical ancestors of the vast host of the power centers and, through them, of the physical controllers scattered throughout the seven superuniverses. Such subordinate physical-control organisms are basically uniform, identical except for the differential toning of each superuniverse corps. In order to change in superuniverse service, they would merely have to return to Paradise for retoning. The physical creation is fundamentally uniform in administration.

2. THE SUPREME POWER CENTERS

^{29:21 (320.5)} The Seven Supreme Power Directors are not able, individually, to reproduce themselves, but collectively, and in association with the Seven Master Spirits, they can and do reproduce — create — other beings like themselves. Such is the origin of the Supreme Power Centers of the grand universe, who function in the following seven groups:

- ^{29:22 (320.6)} 1. Supreme Center Supervisors.
- ^{29:23 (320.7)} 2. Havona Centers.
- ^{29:24 (320.8)} 3. Superuniverse Centers.
- ^{29:25 (320.9)} 4. Local Universe Centers.
- ^{29:26 (320.10)} 5. Constellation Centers.
- ^{29:27 (320.11)} 6. System Centers.
- ^{29:28 (320.12)} 7. Unclassified Centers.

^{29:29 (321.1)} These power centers together with the Supreme Power Directors are beings of high will freedom and action. They are all endowed with Third-Source personality and disclose unquestioned volitional capacity of a high order. These directing centers of the universe power system are the possessors of exquisite intelligence endowment; they are the intellect of the power system of the grand universe and the secret of the technique of the mind control of all the vast network

1- سرپرستان عالی مرکز. این هفت همتراز و همیار مدیران عالی نیرو تنظیم کنندگان مدارهای اصلی انرژی جهان بزرگ می‌باشند. ستاد مرکزی هر سرپرست مرکز یکی از کرات ویژه هفت مدیر عالی اجرایی می‌باشد، و آنها در ارتباط نزدیک با این هماهنگ کنندگان امور کلی جهان کار می‌کنند.

مدیران عالی نیرو و سرپرستان عالی مرکز هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی در رابطه با کلیه پدیده‌های کیهانی زیر سطوح "انرژی گرانشی" عمل می‌کنند. این چهارده موجود، هنگامی که در ارتباط با هم عمل می‌کنند، برای نیروی جهان آنچه هستند که هفت مدیر عالی اجرایی در رابطه با امور کلی جهان می‌باشند، و آنچه که هفت روح استاد در رابطه با ذهن کیهانی هستند.

2- مراکز هاونا. پیش از آفرینش جهانهای زمان و فضا، نیازی به مراکز نیرو در هاونا وجود نداشت، اما از هنگام این ایام دوردست، یک میلیون در آفرینش مرکزی کار کرده‌اند، و هر مرکز سرپرستی یک هزار کرات هاونا را به عهده دارد. اینجا در جهان الهی کنترل کامل انرژی وجود دارد، وضعیتی که در جاهای دیگر وجود ندارد. کامل ساختن تنظیم انرژی هدف غائی کلیه مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی فضا است.

3- مراکز ابرجهان. یک هزار مرکز نیروی رسته سوم یک منطقه عظیم را در کره پایتخت هر یک از هفت ابرجهان اشغال کرده‌اند. سه جریان انرژی اولیه، که هر یک ده بخش دارند، به این مراکز نیرو می‌آیند، اما هفت مدار ویژه و به خوبی هدایت شده نیرو، گرچه به طور ناکامل کنترل شده‌اند، از مسندهای عمل متحد خود به پیش می‌روند. این سازمان الکترونیکی نیروی جهان است.

تمامی انرژیها در مدار چرخه بهشت قرار دارند، اما مدیران نیروی جهان انرژیهای نیرویی بهشت تحتانی را که در کارکردهای فضایی جهان مرکزی و ابرجهانها تعدیل شده می‌بایند هدایت می‌کنند، و این انرژیها را تغییر و تبدیل نموده و به کاتالهای کاربرد سودمند و سازنده هدایت می‌کنند. میان انرژی هاونا و انرژیهای ابرجهانها تفاوت وجود دارد. شارژ نیرویی یک ابرجهان شامل سه فاز از انرژی است که هر یک حاوی ده بخش هستند. این شارژ انرژی سه‌گانه در سرتاسر فضای جهان بزرگ پراکنده است؛ آن همانند یک اقیانوس عظیم در حال حرکت انرژی است که تمامی هر یک از هفت ابرآفرینش را فرا گرفته و آنها را شستشو می‌دهد.

سازمان الکترونیکی نیروی جهان در هفت فاز عمل می‌کند و واکنشی متغیر نسبت به گرانش محلی یا خطی آشکار می‌سازد. این مدار هفتگانه از مراکز نیروی ابرجهان پیش می‌رود و هر ابرآفرینش را فرا می‌گیرد. این جریانات ویژه زمان و فضا حرکتهای مشخص و محلی انرژی هستند که برای مقاصد معین به حرکت افتاده و جهت می‌یابند، کمابیش همانطور که جریان خلیج

of the far-flung functions of the Master Physical Controllers and the Morontia Power Supervisors.

29210 (321.2) 1. *Supreme Center Supervisors.* These seven co-ordinates and associates of the Supreme Power Directors are the regulators of the master energy circuits of the grand universe. Each center supervisor is headquartered on one of the special worlds of the Seven Supreme Executives, and they work in close association with these co-ordinators of general universe affairs.

29211 (321.3) The Supreme Power Directors and the Supreme Center Supervisors function both as individuals and conjointly with regard to all cosmic phenomena below the levels of "gravity energy." When acting in liaison, these fourteen beings are to universe power what the Seven Supreme Executives are to general universe affairs, and what the Seven Master Spirits are to the cosmic mind.

29212 (321.4) 2. *Havona Centers.* Before the creation of the universes of time and space, power centers were not required in Havona, but ever since these far-distant times, one million have functioned in the central creation, each center having the supervision of a thousand Havona worlds. Here in the divine universe there is perfection of energy control, a condition not existing elsewhere. Perfection of energy regulation is the ultimate goal of all the power centers and the physical controllers of space.

29213 (321.5) 3. *Superuniverse Centers.* Occupying an enormous area on the capital sphere of each of the seven superuniverses are one thousand power centers of the third order. Three currents of primary energy of ten segregations each come in to these power centers, but seven specialized and well-directed, though imperfectly controlled, circuits of power go forth from their seat of united action. This is the electronic organization of universe power.

29214 (321.6) All energy is circuited in the Paradise cycle, but the Universe Power Directors *direct* the force-energies of nether Paradise as they find them modified in the space functions of the central and superuniverses, converting and directing these energies into channels of useful and constructive application. There is a difference between Havona energy and the energies of the superuniverses. The power charge of a superuniverse consists of three phases of energy of ten segregations each. This threefold energy charge spreads throughout the space of the grand universe; it is like a vast moving ocean of energy which engulfs and bathes the whole of each of the seven supercreations.

29215 (321.7) The electronic organization of universe power functions in seven phases and discloses varying response to local or linear gravity. This sevenfold circuit proceeds from the superuniverse power centers and pervades each supercreation. Such specialized currents of time and space are definite and localized energy movements initiated

به صورت یک پدیده محدود در میان اقیانوس اطلس عمل می‌کند.

4- مراکز جهان محلی. در ستاد مرکزی هر جهان محلی یکصد مرکز نیروی متعلق به رسته چهارم واقع شده است. کار آنها این است که هفت مدار نیرو را که از ستاد مرکزی ابرجهان سرچشمه می‌یابد کاهش و یا تغییر دهند، و بدین ترتیب آنها را برای خدمات کواکب و سیستمها قابل کاربرد سازند. دگرگونیهای محلی نجومی فضا موقتاً به این مراکز نیرو مربوط می‌شود؛ آنها درگیر ارسال منظم انرژی مؤثر به کواکب و سیستمهای فرعی هستند. آنها در طول ایام بعدی سازماندهی جهان و به حرکت در آوردن انرژی برای پسران آفریننده کمک بزرگی هستند. این مراکز قادرند خطوط شدت یافته انرژی را که برای ارتباطات بین سیاره‌ای میان نقاط مهم مسکونی سودمند هستند فراهم سازند. چنین خط یا مسیر انرژی، که گاهی اوقات یک خط سیر انرژی نامیده می‌شود، یک مدار مستقیم انرژی از یک مرکز نیرو به مرکز دیگر نیرو با از یک کنترلگر فیزیکی به کنترلگر دیگر می‌باشد. آن یک جریان جداگانه نیرو است و در تمایز با حرکتهای آزاد فضایی انرژی همسان قرار دارد.

5- مراکز کوبک. ده عدد از این مراکز زنده نیرو در هر کوبک واقع شده است، که به صورت فراتابهای انرژی برای یکصد سیستم فرعی محلی عمل می‌کنند. خطوط نیرو برای ارتباطات و حمل و نقل و برای انرژی دادن آن مخلوقات زنده که برای حفظ حیات به اشکال مشخص انرژی فیزیکی وابسته‌اند از این موجودات پیش می‌روند. اما نه مراکز نیرو و نه کنترلگران زیر دست فیزیکی درگیر حیات به عنوان یک سازمان کنشگر نیستند.

6- مراکز سیستم. یک مرکز عالی نیرو به طور دائم به هر سیستم محلی تخصیص یافته است. این مراکز سیستم مدارهای نیرو را به کرات مسکونی زمان و فضا ارسال می‌دارند. آنها فعالیتهای کنترلگران فیزیکی تحت فرمان را هماهنگی می‌کنند و جدا از آن طوری عمل می‌کند که تقسیم رضایتبخش نیرو را در سیستم محلی تضمین نمایند. تقویتگر مدار در میان سیارات به هماهنگی کامل انرژیهای مشخص مادی و به تنظیم مؤثر نیروی فیزیکی اتکا دارد.

7- مراکز طبقه‌بندی نشده. اینها مراکزی هستند که در وضعیتهای ویژه محلی عمل می‌نمایند، اما نه در سیارات مسکونی. تک تک کرات تحت سرپرستی کنترلگران استاد فیزیکی می‌باشند و خطوط در مدار قرار گرفته نیرو را که توسط مرکز نیروی سیستم آنها ارسال می‌شود دریافت می‌دارند. فقط آن کراتی که از خارق‌العاده‌ترین روابط انرژی برخوردارند مراکز نیرویی از رسته هفتم دارند که به صورت چرخهای توازن جهان یا مهار کنندگان انرژی عمل می‌کنند. این مراکز نیرو در هر فاز از فعالیت همترازهای کامل

and directed for specific purposes, much as the Gulf Stream functions as a circumscribed phenomenon in the midst of the Atlantic Ocean.

29:216 (321:8) 4. *Local Universe Centers.* On the headquarters of each local universe are stationed one hundred power centers of the fourth order. They function to downstep and otherwise to modify the seven power circuits emanating from superuniverse headquarters, thus making them applicable to the services of the constellations and systems. The local astronomical catastrophes of space are of passing concern to these power centers; they are engaged in the orderly dispatch of effective energy to the subsidiary constellations and systems. They are of great assistance to the Creator Sons during the later times of universe organization and energy mobilization. These centers are able to provide intensified lanes of energy useful for interplanetary communication between important inhabited points. Such a *lane* or *line* of energy, sometimes also called an energy path, is a direct circuit of energy from one power center to another power center or from one physical controller to another controller. It is an individualized stream of power and stands in contrast to the free space movements of undifferentiated energy.

29:217 (321:1) 5. *Constellation Centers.* Ten of these living power centers are stationed in each constellation, functioning as energy projectors to the one hundred tributary local systems. From these beings there go forth the power lines for communication and transport and for the energizing of those living creatures who are dependent upon certain forms of physical energy for the maintenance of life. But neither the power centers nor the subordinate physical controllers are otherwise concerned with life as a functional organization.

29:218 (322:2) 6. *System Centers.* One Supreme Power Center is permanently assigned to each local system. These system centers dispatch the power circuits to the inhabited worlds of time and space. They co-ordinate the activities of the subordinate physical controllers and otherwise function to insure the satisfactory distribution of power in the local system. The circuit relay between the planets depends upon the perfect co-ordination of certain material energies and upon the efficient regulation of physical power.

29:219 (322:3) 7. *Unclassified Centers.* These are the centers who function in special local situations but not on the inhabited planets. The individual worlds are in the charge of Master Physical Controllers and receive the encircled lines of power dispatched by the power center of their system. Only those spheres of the most extraordinary energy relationships have power centers of the seventh order acting as universe balance wheels or energy governors. In every phase of activity these power centers are the full equals of those who function on

آنهایی هستند که در واحدهای بالاتر کنترل عمل می‌نمایند، اما حتی یک جسم فضایی از هر یک میلیون هم از چنین سازمان زنده نیرو برخوردار نیست.

3- حوزه مراکز نیرو

تعداد مراکز عالی نیرو به همراه همکاران و زیردستانشان که در سرتاسر ابرجهانها تقسیم شده‌اند بیش از ده میلیارد می‌باشد. و آنها همگی با نیاکان بهشتی خود، هفت مدیر عالی نیرو، در هماهنگی کامل و ارتباط تمام عیار هستند. از این رو کنترل نیروی جهان بزرگ به نگاهداری و مدیریت هفت روح استاد، آفرینندگان هفت مدیر عالی نیرو، سپرده شده است.

مدیران عالی نیرو و کلیه همکاران، دستیاران، و زیردستان آنها برای همیشه از دآوری یا مداخله توسط کلیه دادگاههای تمامی فضا معاف هستند؛ همچنین آنها در معرض سرپرستی اداری دولت ابرجهان قدمای ایامها یا دولت جهان محلی پسران آفریننده قرار ندارند.

این مراکز و مدیران نیرو توسط فرزندان روح بیکران به وجود آورده شدند. آنها به دولت پسران خداوند وابسته نیستند، گرچه آنها در طول ادوار بعدی سازماندهی جهان مادی با پسران آفریننده همبسته هستند. اما مراکز نیرو با کنترل فراگیر کیهانی ایزد متعال به طریقی از نزدیک در ارتباط هستند.

مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی تحت هیچ آموزشی قرار نمی‌گیرند؛ آنها همگی کامل آفریده شده‌اند و ذاتاً عملشان کامل است. همچنین آنها از یک کارکرد به کارکرد دیگر عبور نمی‌کنند؛ آنها همیشه آنطور که از ابتدا به کار گمارده شده‌اند خدمت می‌کنند. در رشته‌های آنها هیچ تکاملی وجود ندارد، و این امر در مورد کلیه هفت بخش دو رشته صدق می‌کند.

از آنجا که مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی هیچ گذشته فرازگرایانه‌ای ندارند که خاطره آن را به یاد آورند، هرگز تفریحی ندارند. آنها در کلیه اعمال خود کاملاً با رعایت اصول کاری عمل می‌نمایند. آنها همیشه مشغول به کار هستند؛ در طرح جهانی هیچ طرح پیش‌بینی شده‌ای برای اختلال خطوط فیزیکی انرژی وجود ندارد؛ این موجودات حتی برای بخش کوچکی از یک ثانیه نیز نمی‌توانند سرپرستی مستقیم مدارهای انرژی زمان و فضا را ترک نمایند.

مدیران، مراکز، و کنترلگران نیرو هیچ کاری با تمامی آفرینش ندارند، مگر با نیرو و انرژی مادی یا نیمه فیزیکی؛ آنها سرمنشأ آن نیستند، اما قطعاً آن را تغییر می‌دهند، تحت کنترل درمی‌آورند، و جهت می‌دهند. همچنین آنها هیچ کاری با گرانش فیزیکی ندارند، مگر این که در برابر قدرت کشش آن مقاومت کنند. رابطه آنها با نیروی گرانش کاملاً منفی است.

مراکز نیرو مکانیسمها و هماهنگیهای عظیمی را که

the higher units of control, but not one space body in a million harbors such a living power organization.

3. THE DOMAIN OF POWER CENTERS

^{29.31 (322.4)} The Supreme Power Centers distributed throughout the superuniverses number, with their associates and subordinates, upward of ten billion. And they are all in perfect synchrony and complete liaison with their Paradise progenitors, the Seven Supreme Power Directors. The power control of the grand universe is thus intrusted to the keeping and direction of the Seven Master Spirits, the creators of the Seven Supreme Power Directors.

^{29.32 (322.5)} The Supreme Power Directors and all their associates, assistants, and subordinates are forever exempt from apprehension or interference by all the tribunals of all space; neither are they subject to the administrative direction either of the superuniverse government of the Ancients of Days or of the local universe administration of the Creator Sons.

^{29.33 (323.1)} These power centers and directors are brought into being by the children of the Infinite Spirit. They are not germane to the administration of the Sons of God, though they affiliate with the Creator Sons during the later epochs of universe material organization. But the power centers are in some way closely associated with the cosmic overcontrol of the Supreme Being.

^{29.34 (323.2)} Power centers and physical controllers undergo no training; they are all created in perfection and are inherently perfect in action. Never do they pass from one function to another; always do they serve as originally assigned. There is no evolution in their ranks, and this is true of all seven divisions of both orders.

^{29.35 (323.3)} Having no ascendant past to revert to in memory, power centers and physical controllers never play; they are thoroughly businesslike in all their actions. They are always on duty; there is no provision in the universal scheme for the interruption of the physical lines of energy; never for a fraction of a second can these beings relinquish their direct supervision of the energy circuits of time and space.

^{29.36 (323.4)} The directors, centers, and controllers of power have nothing to do with anything in all creation except power, material or semiphysical energy; they do not originate it, but they do modify, manipulate, and directionize it. Neither do they have anything whatever to do with physical gravity except to resist its drawing power. Their relation to gravity is wholly negative.

^{29.37 (323.5)} The power centers utilize vast mechanisms and co-ordinations of a material order

از یک نوع مادی هستند در ارتباط با مکانیسمهای زنده تمرکزهای مجزای گوناگون انرژی به کار می‌گیرند. هر مرکز جداگانه نیرو در برگیرنده دقیقاً یک میلیون واحد کنترل کاری است، و این واحدهای تغییر دهنده انرژی همچون ارگانه‌های حیاتی بدن فیزیکی انسان ساکن نیستند؛ این "ارگانه‌های حیاتی" تنظیم نیرو متحرک هستند و در احتمالات مرتبط به راستی متغیر می‌باشند.

به کلی فراتر از توان من است که طریقه‌ای را که این موجودات زنده به واسطه آن دستکاری و تنظیم مدارهای اصلی انرژی جهان را ترتیب می‌دهند توضیح دهم. تلاش برای آگاهی دادن بیشتر به شما در رابطه با اندازه و کارکرد این مراکز غول‌آسا و تقریباً کاملاً مؤثر نیرو فقط به سردرگمی و حیرت شما خواهد افزود. آنها هم زنده و هم "شخصی" هستند، اما آنها در ماورای درک شما می‌باشند.

خارج از هاونا، مراکز عالی نیرو فقط در کراتی که به گونه‌ای ویژه ساخته شده‌اند (کرات معماری شده) یا سوا از آن در اجرام فضایی که به گونه‌ای مناسب تشکیل شده‌اند عمل می‌کنند. کرات معماری شده طوری ساخته شده‌اند که مراکز زنده نیرو می‌توانند برای جهت دادن، تغییر دادن، و تمرکز ساختن انرژیهای فضا که روی این کرات ریخته می‌شوند به عنوان سویچهای انتخابی عمل نمایند. آنها نمی‌توانند در یک خورشید یا سیاره معمولی تکاملی بدین گونه عمل نمایند. برخی گروهها نیز در گرما دادن و سایر نیازهای مادی این کرات ویژه مرکزی درگیر هستند. و گرچه این امر در وای گستره دانش یورنشیا است، من می‌توانم بیان کنم که این رشته‌های شخصیت‌های زنده نیرو در رابطه با تقسیم نوری که بدون گرما می‌درخشد کار زیادی انجام می‌دهند. آنها نه تنها این پدیده را به وجود می‌آورند، بلکه درگیر انتشار و جهت دادن آن نیز می‌باشند.

مراکز نیرو و کنترلگران تابع آنها به کارکرد کلیه انرژیهای فیزیکی فضای سازمان یافته تخصیص یافته‌اند. آنها با سه نوع جریان بنیادین که هر یک حاوی 10 نوع انرژی هستند کار می‌کنند. این شارژ انرژی فضای سازمان یافته است؛ و فضای سازمان یافته قلمرو آنهاست. مدیران نیروی جهان اصلاً هیچ کاری با آن کنشهای عظیم نیرو که اکنون در خارج از سرحدات کنونی هفت ابرجهان رخ می‌دهد ندارند.

مراکز نیرو و کنترلگران فقط روی هفت عدد از ده شکل انرژی که در هر جریان بنیادین جهان محصور است کنترل کامل اعمال می‌کنند؛ آن اشکالی که بخشاً یا کاملاً از کنترل آنها خارج است باید قلمروهای غیرقابل پیش‌بینی تجلی انرژی را که تحت استیلائی مطلق کامل قرار دارد نمایندگی نمایند. اگر آنها نفوذی روی نیروهای اصلی این مطلق اعمال نمایند، ما از چنین کنشهایی آگاهی نداریم، گرچه شواهد اندکی وجود دارد که موجب این باور می‌شود که برخی از کنترلگران فیزیکی گاهی اوقات نسبت به برخی از حرکات واکنشی مطلق کامل به طور اتوماتیک واکنش می‌دهند.

این مکانیسمهای زنده نیرو با کنترل فراگیر انرژی

in liaison with the living mechanisms of the various segregated energy concentrations. Each individual power center is constituted in exactly one million units of functional control, and these energy-modifying units are not stationary as are the vital organs of man's physical body; these "vital organs" of power regulation are mobile and truly kaleidoscopic in associative possibilities.

29:38(323:6) It is utterly beyond my ability to explain the manner in which these living beings encompass the manipulation and regulation of the master circuits of universe energy. To undertake to inform you further concerning the size and function of these gigantic and almost perfectly efficient power centers, would only add to your confusion and consternation. They are both living and "personal," but they are beyond your comprehension.

29:39 (323:7) Outside of Havona the Supreme Power Centers function only on especially constructed (architectural) spheres or on otherwise suitably constituted space bodies. The architectural worlds are so constructed that the living power centers can act as selective switches to directionize, modify, and concentrate the energies of space as they pour over these spheres. They could not so function on an ordinary evolutionary sun or planet. Certain groups are also concerned in the heating and other material necessities of these special headquarters worlds. And though it is beyond the scope of Urantia knowledge, I may state that these orders of living power personalities have much to do with the distribution of the light that shines without heat. They do not produce this phenomenon, but they are concerned with its dissemination and directionization.

29:40(323:8) The power centers and their subordinate controllers are assigned to the working of all of the physical energies of organized space. They work with the three basic currents of ten energies each. That is the energy charge of organized space; and organized space is their domain. The Universe Power Directors have nothing whatever to do with those tremendous actions of force which are now taking place outside the present boundaries of the seven superuniverses.

29:41(324:1) The power centers and controllers exert perfect control over only seven of the ten forms of energy contained in each basic universe current; those forms which are partly or wholly exempt from their control must represent the unpredictable realms of energy manifestation dominated by the Unqualified Absolute. If they exert an influence upon the primordial forces of this Absolute, we are not cognizant of such functions, though there is some slight evidence which would warrant the opinion that certain of the physical controllers are sometimes automatically reactive to certain impulses of the Universal Absolute.

29:42(324:2) These living power mechanisms are not

جهان بنیادین که توسط مطلق کامل صورت می‌گیرد به طور هوشمندانه وابسته نیستند، اما ما حدس می‌زنیم که تمامی طرح تقریباً کامل آنها در زمینه جهت دادن نیرو به یک طریقه ناشناخته‌ای تحت استیلاسی این حضور ابرگانش قرار دارد. در هر وضعیت محلی انرژی، مراکز و کنترلگران تعالیت تقریبی را اعمال می‌کنند، اما آنها از حضور ابرانرژی و کارکرد غیرقابل شناخت مطلق کامل همیشه آگاه هستند.

consciously related to the master universe energy overcontrol of the Unqualified Absolute, but we surmise that their entire and almost perfect scheme of power direction is in some unknown manner subordinated to this supergravity presence. In any local energy situation the centers and controllers exert near-supremacy, but they are always conscious of the superenergy presence and the unrecognizable performance of the Unqualified Absolute.

4- کنترلگران استاد فیزیکی

این موجودات زیردستان متحرک مراکز عالی نیرو هستند. کنترلگران فیزیکی از قدرت دگرگون کننده فردیت با چنان طبیعتی برخوردارند که می‌توانند در انواع مختلف خارق‌العاده انتقال اتماتیک درگیر شوند. آنها قادرند با سرعتی که به سرعت پرواز پیام‌آوران منفرد نزدیک است فضای محلی را درنورند. اما آنها در هنگام خروج از یک کره مادی برای فائق آمدن بر عمل گرانش و مقاومت در برابر اینرسی همانند کلیه فضاییان دیگر به یاری همکاران خود و برخی از انواع دیگر موجودات هر دو نیاز دارند.

کنترلگران استاد فیزیکی در سرتاسر جهان بزرگ خدمت می‌کنند. آنها تا ستاد مرکزی ابرجهانها توسط هفت مدیران عالی نیرو مستقیماً از بهشت سرپرستی می‌شوند. آنها توسط شورای موازنه، سرپرستان بالای نیرو که توسط هفت روح استاد از پرسنل سازمان دهندگان دستیار استاد نیرو اعزام می‌شوند، از اینجا مدیریت و توزیع می‌شوند. این سرپرستان بالا قادرند که برداشتها و ثبتهای فراندالانکهای استاد، آن ابزار زنده‌ای که فشار نیرو و شارژ انرژی یک ابرجهان کامل را نشان می‌دهند، را تفسیر نمایند.

در حالی که حضور الوهیت‌های بهشت جهان بزرگ را محصور می‌کند و دایره ابدیت را فرا می‌گیرد، نفوذ هر یک از هفت روح استاد به یک ابرجهان تنها محدود است. میان هر یک از هفت ابرآفرینش یک فاصله مشخص از انرژی و یک جدایی میان مدارهای نیرو وجود دارد؛ از این رو روشهای جداگانه کنترل باید وجود داشته باشند و وجود دارند.

کنترلگران استاد فیزیکی نوادگان مستقیم مراکز عالی نیرو هستند، و نفرات آنها در بر گیرنده اینها است:

- 1- مدیران دستیار نیرو.
- 2- کنترلگران مکانیکی.
- 3- تبدیلگران انرژی.
- 4- فرستندگان انرژی.
- 5- پیوند دهندگان اولیه.

4. THE MASTER PHYSICAL CONTROLLERS

^{29:41 (324:3)} These beings are the mobile subordinates of the Supreme Power Centers. The physical controllers are endowed with capabilities of individuality metamorphosis of such a nature that they can engage in a remarkable variety of autotransport, being able to traverse local space at velocities approaching the flight of Solitary Messengers. But like all other space traversers they require the assistance of both their fellows and certain other types of beings in overcoming the action of gravity and the resistance of inertia in departing from a material sphere.

^{29:42 (324:4)} The Master Physical Controllers serve throughout the grand universe. They are directly governed from Paradise by the Seven Supreme Power Directors as far as the headquarters of the superuniverses; from here they are directed and distributed by the Council of Equilibrium, the high commissioners of power dispatched by the Seven Master Spirits from the personnel of the Associate Master Force Organizers. These high commissioners are empowered to interpret the readings and registrations of the master frandalanks, those living instruments which indicate the power pressure and the energy charge of an entire superuniverse.

^{29:43 (324:5)} While the presence of the Paradise Deities encircles the grand universe and sweeps around the circle of eternity, the influence of any one of the Seven Master Spirits is limited to a single superuniverse. There is a distinct segregation of energy and a separation of the circuits of power between each of the seven supercreations; hence individualized control methods must and do prevail.

^{29:44 (324:6)} The Master Physical Controllers are the direct offspring of the Supreme Power Centers, and their numbers include the following:

- ^{29:45 (324:7)} 1. Associate Power Directors.
- ^{29:46 (324:8)} 2. Mechanical Controllers.
- ^{29:47 (324:9)} 3. Energy Transformers.
- ^{29:48 (325:1)} 4. Energy Transmitters.
- ^{29:49 (325:2)} 5. Primary Associators.

6- تفکیک کنندگان ثانویه.

7- فراندالانکها و کروئولدکها.

تمامی این رسته‌ها به این مفهوم که از نیروهای فردی انتخاب برخوردار باشند، شخص نیستند. به ویژه به نظر می‌رسد که چهارتای آخر در پاسخ به امیال مافوقان خود و در واکنش به شرایط موجود انرژی کاملاً اتوماتیک و مکانیکی باشند. اما گرچه چنین پاسخی کاملاً مکانیستی به نظر می‌رسد، اینطور نیست؛ آنها ممکن است موجوداتی مکانیکی به نظر برسند، اما همگی آنها کارکرد متمایز هوشمندانه نشان می‌دهند.

شخصیت لزوماً یک ضمیمه ذهن نیست. ذهن حتی هنگامی که تماماً از توان انتخاب محروم شده باشد می‌تواند بیاندیشد، مثل انواع بیشمار پایین‌تر حیوانات و برخی از این کنترلگران فیزیکی تحت فرمان. بسیاری از این تنظیم کنندگان اتوماتیک‌تر نیروی فیزیکی به مفهوم واقعی کلمه شخص نیستند. آنها از اراده و استقلال تصمیم برخوردار نیستند، و کاملاً مطیع کمال مکانیکی طراحی برای کارهای محول شده‌شان هستند. با این وجود تمامی آنها موجوداتی بسیار باهوش می‌باشند.

کنترلگران فیزیکی عمدتاً مشغول تنظیم انرژیهای بنیادینی هستند که در یورنشیا کشف نشده است. این انرژیهای ناشناخته برای سیستم ترابری بین سیاره‌ای و برای برخی تکنیکهای ارتباطی بسیار ضروری هستند. هنگامی که ما خطوط انرژی را به منظور رساندن برابری صوتی یا بسط دید کار می‌گذاریم، این اشکال ناشناخته انرژی توسط کنترلگران زنده فیزیکی و همکاران آنها به کار گرفته می‌شوند. همین انرژیها همچنین، در مواقعی، توسط مخلوقات بیابینی در کار روزمره‌شان مورد استفاده قرار می‌گیرند.

1- مدیران دستیار نیرو. مطابق نیازهای پیوسته تغییر یابنده وضعیت دائماً در حال تغییر انرژی قلمروها، گمارش و اعزام کلیه رسته‌های کنترلگر استاد فیزیکی به این موجودات بسیار مؤثر محول شده است. ذخایر وسیع کنترلگران فیزیکی در کرات ستاد مرکزی ناحیه‌های فرعی نگاه داشته شده‌اند، و آنها از این نقاط تمرکز توسط مدیران دستیار نیرو به ستاد مرکزی جهانها، کواکب، و سیستمها، و به تک تک سیارات مرتباً اعزام می‌شوند. هنگامی که آنها بدین گونه به مأموریت می‌روند، کنترلگران فیزیکی موقتاً تحت فرمان اجرا کنندگان الهی کمیسوینهای اثنی دهنده قرار می‌گیرند، اما در غیر این صورت منحصرراً به مدیران دستیارشان و به مراکز عالی نیرو پاسخگو هستند.

سه میلیون مدیر دستیار نیرو به هر ناحیه فرعی اروانتان تخصیص یافته است، که سهم هر ابرجهان از این موجودات شگفت‌انگیز و چند هنره را در مجموع سه میلیارد می‌سازد. ذخایر خود آنها در همین کرات ناحیه فرعی نگاهداری می‌شوند، جایی که همچنین به عنوان آموزش دهندگان کلیه کسانی که دانشهای تکنیکهای کنترل و استحاله هوشمندانه انرژی را مطالعه می‌کنند.

29.4.10 (325.3) 6. Secondary Dissociators.

29.4.11 (325.4) 7. The Frandalanks and Chronoldeks.

29.4.12 (325.5) Not all of these orders are persons in the sense of possessing individual powers of choice. Especially do the last four seem to be wholly automatic and mechanical in response to the impulses of their superiors and in reaction to existing energy conditions. But though such response appears wholly mechanistic, it is not; they may seem to be automatons, but all of them disclose the differential function of intelligence.

29.4.13 (325.6) Personality is not necessarily a concomitant of mind. Mind can think even when deprived of all power of choice, as in numerous of the lower types of animals and in certain of these subordinate physical controllers. Many of these more automatic regulators of physical power are not persons in any sense of the term. They are not endowed with will and independence of decision, being wholly subservient to the mechanical perfection of design for the tasks of their allotment. Nonetheless all of them are highly intelligent beings.

29.4.14 (325.7) The physical controllers are chiefly occupied in the adjustment of basic energies undiscovered on Urantia. These unknown energies are very essential to the interplanetary system of transport and to certain techniques of communication. When we lay lines of energy for the purpose of conveying sound equivalents or of extending vision, these undiscovered forms of energy are utilized by the living physical controllers and their associates. These same energies are also, on occasion, used by the midway creatures in their routine work.

29.4.15 (325.8) 1. Associate Power Directors. These marvelously efficient beings are intrusted with the assignment and dispatch of all orders of the Master Physical Controllers in accordance with the ever-shifting needs of the constantly changing energy status of the realms. The vast reserves of the physical controllers are maintained on the headquarters worlds of the minor sectors, and from these concentration points they are periodically dispatched by the associate power directors to the headquarters of the universes, constellations, and systems, and to the individual planets. When thus assigned, the physical controllers are provisionally subject to the orders of the divine executioners of the conciliating commissions but are otherwise solely amenable to their associate directors and to the Supreme Power Centers.

29.4.16 (325.9) Three million associate power directors are assigned to each of the Orvonton minor sectors, making a total of three billion as the superuniverse quota of these amazingly versatile beings. Their own reserves are maintained on these same minor sector worlds, where they also serve as instructors of all who study the sciences of the

این مدیران به صورت یکی در میان دوران خدمت اجرایی در ناحیه‌های فرعی را با ادوار یکسان خدمت بازبینی از قلمروهای فضا انجام می‌دهند. حداقل یک بازرس موقت در هر سیستم محلی همیشه حاضر است، و ستاد مرکزی خود را در کره پایتخت آن حفظ می‌کند. آنها تمامی انبوه عظیم انرژی زنده را در همگامی موزون نگاه می‌دارند.

2- کنترلگران مکانیکی. اینها یاوران فوق‌العاده با مهارت و متحرک مدیران دستیار نیرو هستند. تریلیون‌ها تریلیون تن از آنها در انسا، ناحیه فرعی شما، به کار گمارده شده‌اند. این موجودات کنترلگران مکانیکی نامیده می‌شوند زیرا کاملاً تحت سلطه مافوقان خود قرار دارند، کاملاً زیر دست خواست مدیران دستیار نیرو. با این وجود آنها خود بسیار باهوش هستند، و کار آنها با این که طبیعت آن مکانیکی و امری واقعی است، ماهرانه به انجام می‌رسد.

از میان تمامی کنترلگران استاد فیزیکی که به کرات مسکونی تخصیص یافته‌اند، کنترلگران مکانیکی به مراتب از همه قدرتمندترند. هر کنترلگر با برخورداری از عطیه زنده ضد گرانشی، فراتر از کلیه موجودات دیگر از مقاومتی نسبت به گرانش برخوردار است که فقط توسط کرات غول‌آسایی که با سرعت خارق‌العاده می‌چرخند مورد برابری واقع می‌شود. ده تن از این کنترلگران اکنون در یورنیشیا مستقر می‌باشند، و یکی از مهمترین فعالیتهای سیاره‌ای آنها تسهیل کردن خروج حمل و نقل کنندگان سرافای می‌باشد. کلیه ده کنترلگر مکانیکی در این کارکرد به طور هماهنگ عمل می‌کنند، در حالی که یک گروه هزار نفره از فرستندگان انرژی حرکت اولیه را برای خروج فرستگان سرافای فراهم می‌سازد.

کنترلگران مکانیکی برای جهت دادن به جریان انرژی و تسهیل ساختن تمرکز آن در جریان‌ات یا مدارهای ویژه کارآمد هستند. این موجودات قدرتمند در جداسازی، جهت دادن، و شدت بخشیدن به انرژیهای فیزیکی و برابر ساختن فشارهای مدارهای سیاره‌ای نقش عمده‌ای دارند. آنها در دستکاری بیست و یک عدد از سی انرژی فیزیکی فضا که شارژ نیروی یک ابرجهان را تشکیل می‌دهند خبره هستند. آنها همچنین قادرند در جهت مدیریت و کنترل شش عدد از نه شکل نامتر اکتر انرژی فیزیکی کار زیادی انجام دهند. مدیران دستیار نیرو از طریق مستقر ساختن این کنترلگران در رابطه صحیح تکنیکی نسبت به یکدیگر و نسبت به برخی از مراکز نیرو قادرند موجب تغییراتی باور نکردنی در تنظیم نیرو و کنترل انرژی شوند.

کنترلگران استاد فیزیکی اغلب در گروه‌های صد نفره، هزار نفره، و حتی میلیون نفره کار می‌کنند، و از طریق تغییر دادن موقعیت و آرایش خود قادرند کنترل انرژی را در یک ظرفیت جمعی و نیز فردی به انجام رسانند. همینطور که شرایط تغییر می‌کند، آنها می‌توانند حجم انرژی و حرکت را ارتقا داده و شتاب بخشند، و یا جریان‌ات انرژی را محبوس نموده، تغلیظ ساخته، و کند

techniques of intelligent energy control and transmutation.

29:4.17 (325:10) These directors alternate periods of executive service in the minor sectors with equal periods of inspection service to the realms of space. At least one acting inspector is always present in each local system, maintaining headquarters on its capital sphere. They keep the whole vast living energy aggregation in harmonious synchrony.

29:4.18 (325:11) 2. *Mechanical Controllers*. These are the exceedingly versatile and mobile assistants of the associate power directors. Trillions upon trillions of them are commissioned in Ensa, your minor sector. These beings are called mechanical controllers because they are so completely dominated by their superiors, so fully subservient to the will of the associate power directors. Nevertheless they are, themselves, very intelligent, and their work, though mechanical and matter-of-fact in nature, is skillfully performed.

29:4.19 (326:1) Of all the Master Physical Controllers assigned to the inhabited worlds, the mechanical controllers are by far the most powerful. Possessing the living endowment of antigravity in excess of all other beings, each controller has a gravity resistance equaled only by enormous spheres revolving at tremendous velocity. Ten of these controllers are now stationed on Urantia, and one of their most important planetary activities is to facilitate the departure of seraphic transports. In so functioning, all ten of the mechanical controllers act in unison while a battery of one thousand energy transmitters provides the initial momentum for the seraphic departure.

29:4.20 (326:2) The mechanical controllers are competent to directionize the flow of energy and to facilitate its concentration into the specialized currents or circuits. These mighty beings have much to do with the segregation, directionization, and intensification of the physical energies and with the equalization of the pressures of the interplanetary circuits. They are expert in the manipulation of twenty-one of the thirty physical energies of space, constituting the power charge of a superuniverse. They are also able to accomplish much towards the management and control of six of the nine more subtle forms of physical energy. By placing these controllers in proper technical relationship to each other and to certain of the power centers, the associate power directors are enabled to effect unbelievable changes in power adjustment and energy control.

29:4.21 (326:3) The Master Physical Controllers often function in batteries of hundreds, thousands, and even millions and by varying their positions and formations are able to effect energy control in a collective as well as an individual capacity. As requirements vary, they can upstep and accelerate the energy volume and movement or detain,

نمایند. آنها نسبتاً همانطور که عاملهای موسوم به کاتالیتیک واکنشهای شیمیایی را افزایش می‌دهند، دگرسیسهای انرژی و نیرو را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنها به واسطه توانایی ذاتی و در همکاری با مراکز عالی نیرو عمل می‌کنند.

3- تبدیلگران انرژی. تعداد این موجودات در یک ابرجهان غیرقابل باور است. تقریباً یک میلیون تن از آنها فقط در ساتانیا وجود دارد، و سهم معمول برای هر کره مسکونی یکصد عدد می‌باشد.

تبدیلگران انرژی آفرینش مشترک هفت مدیر عالی نیرو و هفت سرپرستان مرکز می‌باشد. آنها در زمره رسته‌های شخصی‌تر کنترلگران فیزیکی می‌باشند، و به جز هنگامی که یک مدیر دستیار نیرو در یک کره مسکونی حاضر است، تبدیلگران زمام امور را در دست دارند. آنها بازرسان سیاره‌ای کلیه سرافیمهای انتقال در حال خروج هستند. کلیه طبقات حیات آسمانی می‌توانند رسته‌های کمتر شخصی کنترلگران فیزیکی را فقط در ارتباط با رسته‌های شخصی‌تر مدیران دستیار و تبدیلگران انرژی به کار گیرند.

این تبدیلگران سوچهای قدرتمند و مؤثر زنده هستند، و قادرند خود را برای یک آرایش مشخص نیرو یا جهت دادن آن و یا بر علیه آن تنظیم کنند. آنها همچنین در تلاشهایشان برای عایق ساختن سیارات در برابر جریانات قدرتمند انرژی که از میان همسایگان غول‌آسای سیاره‌ای و ستاره‌ای عبور می‌کنند ماهر هستند. ویژگیهای آنان در دگرسیسی انرژی آنها را در کار مهم حفظ توازن انرژی جهانی یا تعادل نیرو بسیار مفید می‌سازد. در زمانی که آنها انرژی را مصرف یا ذخیره می‌سازند؛ در اوقات دیگر به نظر می‌رسد آنها انرژی را ساطع یا آزاد می‌کنند. تبدیلگران قادرند که پتانسیل "ذخیره - باطری" انرژیهای زنده و مرده قلمروهای مربوطه خود را افزایش یا کاهش دهند. اما آنها فقط با انرژیهای فیزیکی و نیمه مادی سر و کار دارند. آنها به طور مستقیم در حوزه حیات کشف ندارند، و اشکال موجودات زنده را نیز تغییر نمی‌دهند.

تبدیلگران انرژی از برخی جهات خارق‌العاده‌ترین و اسرارآمیزترین مخلوقات نیمه مادی زنده هستند. آنها به یک طریقه ناشناخته به لحاظ فیزیکی از هم تمیز داده می‌شوند، و از طریق تغییر دادن پیوندهای ارتباطی‌شان قادرند یک تأثیر عمیق روی انرژی که از میان حضور مرتبط آنها عبور می‌کند اعمال کنند. به نظر می‌رسد که تحت دستکاری ماهرانه آنها وضعیت قلمروهای فیزیکی دستخوش یک دگرگونی می‌شود. آنها می‌توانند شکل فیزیکی انرژیهای فضا را تغییر دهند و چنین می‌کنند. آنها با کمک کنترلگران همیارشان در واقع قادرند شکل و پتانسیل بیست و هفت عدد از سی انرژی فیزیکی شارژ نیروی ابرجهان را تغییر دهند. این که سه عدد از این انرژیها در ورای کنترل آنها قرار دارد ثابت می‌کند که آنها عوامل مطلق کامل نیستند.

چهار گروه باقیمانده از کنترلگران استاد فیزیکی در

condense, and retard the energy currents. They influence energy and power transformations somewhat as so-called catalytic agents augment chemical reactions. They function by inherent ability and in co-operation with the Supreme Power Centers.

29.4.22 (326.4) 3. *Energy Transformers*. The number of these beings in a superuniverse is unbelievable. There are almost one million in Satania alone, and the usual quota is one hundred for each inhabited world.

29.4.23 (326.5) The energy transformers are the conjoint creation of the Seven Supreme Power Directors and the Seven Center Supervisors. They are among the more personal orders of physical controllers, and except when an associate power director is present on an inhabited world, the transformers are in command. They are the planetary inspectors of all departing seraphic transports. All classes of celestial life can utilize the less personal orders of the physical controllers only by liaison with the more personal orders of the associate directors and the energy transformers.

29.4.24 (326.6) These transformers are powerful and effective living switches, being able to dispose themselves for or against a given power disposition or directionization. They are also skillful in their efforts to insulate the planets against the powerful energy streams passing between gigantic planetary and starry neighbors. Their energy-transmutive attributes render them most serviceable in the important task of maintaining universal energy balance, or power equilibrium. At one time they seem to consume or store energy; at other times they appear to exude or liberate energy. The transformers are able to increase or to diminish the "storage-battery" potential of the living and dead energies of their respective realms. But they deal only with physical and semimaterial energies, they do not directly function in the domain of life, neither do they change the forms of living beings.

29.4.25 (327.1) In some respects the energy transformers are the most remarkable and mysterious of all semimaterial living creatures. They are in some unknown manner physically differentiated, and by varying their liaison relationships, they are able to exert a profound influence upon the energy which passes through their associated presences. The status of the physical realms seems to undergo a transformation under their skillful manipulation. *They can and do change the physical form of the energies of space.* With the aid of their fellow controllers they are actually able to change the form and potential of twenty-seven of the thirty physical energies of the superuniverse power charge. That three of these energies are beyond their control proves that they are not instrumentalities of the Unqualified Absolute.

29.4.26 (327.2) The remaining four groups of the Master

چارچوب هر تعريف قابل پذيرش از آن لغت به سختی شخص هستند. اين فرستندگان، پيوند دهندگان، تفكيك كنندگان، و فراندالانها در واكنشهاي خود كاملاً اتوماتيك هستند؛ با اين وجود آنها از هر نظر هوشمند میباشند. ما در دانش خود پيرامون اين موجودات شگفتانگيز به اندازه زياد محدود هستيم زيرا نمی‌توانيم با آنها ارتباط برقرار كنيم. به نظر می‌رسد كه آنها زبان عالم را می‌فهمند، اما نمی‌توانند با ما ارتباط برقرار كنند. به نظر می‌رسد كه آنها كاملاً قادرند ارتباطات ما را دریافت كنند اما در پاسخ دادن كاملاً ناتوان هستند.

4- فرستندگان انرژی. اين موجودات عمدتاً، اما نه به طور كامل، در يك ظرفيت درون سياره‌ای عمل می‌كنند. آنها ارسال كنندگان شگفتانگيز انرژی هستند كه در تك تك كرات تجلی می‌یابد.

هنگامي كه انرژی باید به يك مدار جديد منحرف گردد، فرستندگان خود را در يك خط در امتداد مسیر مطلوب انرژی مستقر می‌سازند، و آنها به واسطه ویژگیهای بی‌ظيرشان در زمینه جذب انرژی در واقع می‌توانند يك جریان افزایش یافته انرژی را در جهت مطلوب په وجود آورند. آنها این کار را درست همانطور كه عملاً برخی مدارهای فلزی جریان اشكال مشخص انرژی الكتريكي را جهت می‌دهند انجام می‌دهند؛ و آنها برای بیش از نیمی از سسی شكل از انرژی فیزیکی ابرهادیهای زنده می‌باشند.

فرستندگان رابطهای ماهری را شكل می‌دهند كه در توانبخشي جریانات در حال تضعیف انرژی ویژه كه در يك سیاره منفرد از سیاره به سیاره و از ایستگاه به ایستگاه عبور می‌كند مؤثرند. آنها می‌توانند جریاناتی را شناسایی كنند كه بسیار ضعیفتر از آنند كه بتوانند توسط هر نوع دیگر از موجود زنده شناخته شوند، و آنها می‌توانند این انرژیها را چنان تقویت كنند كه پیام همراه كاملاً قابل درك می‌شود. خدمات آنها برای دریافت دارندگان پخش گرانبه‌است.

فرستندگان انرژی می‌توانند در رابطه با کلیه اشكال درك انتقال پذیر عمل كنند؛ آنها می‌توانند يك منظره دور دست را "قابل رویت" و نیز يك صدای دور دست را "قابل شنود" كنند. آنها خطوط اضطراری ارتباطی را در سیستمهای محلی و در تك تك سیارات فراهم می‌سازند. به منظور برقراری ارتباط در خارج از مدارهای معمول تثبیت شده این خدمات باید عملاً توسط کلیه مخلوقات مورد استفاده قرار گیرند.

در آن كراتی كه يك اتمسفر ضعیف دارند این موجودات، به همراه تبدیلگران انرژی، برای حفظ وجود انسانی ضروری هستند، و آنها يك بخش جدایی ناپذیر از تكنیک حیات در سیارات تنفس ناكنندگان هستند.

5- پيوند دهندگان اولیه. اين موجودات جالب و گرانبها سرپرستان و نگاهدارندگان ماهر انرژی هستند. نسبتاً همان گونه كه يك گیاه نور خورشید را ذخیره می‌سازد، این ارگانیسمهای زنده نیز در طول ایام تجلیهای مثبت انرژی را ذخیره می‌سازند. آنها در يك مقیاس غول‌آسا كار می‌كنند، و انرژیهای فضا را به يك حالت فیزیکی كه در یورنشيا شناخته شده نیست تغییر می‌دهند. آنها همچنین می‌توانند این دگر دیسی‌ها را تا نقطه ایجاد

Physical Controllers are hardly persons within any acceptable definition of that word. These transmitters, associators, dissociators, and frandalanks are wholly automatic in their reactions; nevertheless they are in every sense intelligent. We are greatly limited in our knowledge of these wonderful entities because we cannot communicate with them. They appear to understand the language of the realm, but they cannot communicate with us. They seem fully able to receive our communications but quite powerless to make response.

29.4.27 (327.3) 4. *Energy Transmitters.* These beings function chiefly, but not wholly, in an intraplanetary capacity. They are marvelous dispatchers of energy as it is manifested on the individual worlds.

29.4.28 (327.4) When energy is to be diverted to a new circuit, the transmitters deploy themselves in a line along the desired energy path, and by virtue of their unique attributes of energy-attraction, they can actually induce an increased energy flow in the desired direction. This they do just as literally as certain metallic circuits directionize the flow of certain forms of electric energy; and they are living superconductors for more than half of the thirty forms of physical energy.

29.4.29 (327.5) Transmitters form skillful liaisons which are effective in rehabilitating the weakening currents of specialized energy passing from planet to planet and from station to station on an individual planet. They can detect currents which are much too feeble to be recognized by any other type of living being, and they can so augment these energies that the accompanying message becomes perfectly intelligible. Their services are invaluable to the broadcast receivers.

29.4.30 (327.6) Energy transmitters can function with regard to all forms of communicable perception; they can render a distant scene "visible" as well as a distant sound "audible." They provide the emergency lines of communication in the local systems and on the individual planets. These services must be used by practically all creatures for purposes of communication outside of the regularly established circuits.

29.4.31 (327.7) These beings, together with the energy transformers, are indispensable to the maintenance of mortal existence on those worlds having an impoverished atmosphere, and they are an integral part of the technique of life on the nonbreathing planets.

29.4.32 (328.1) 5. *Primary Associators.* These interesting and invaluable entities are masterly energy conservators and custodians. Somewhat as a plant stores solar light, so do these living organisms store energy during times of plus manifestations. They work on a gigantic scale, converting the energies of space into a physical state not known on Urantia. They are also able to carry forward these

برخی از واحدهای بدوی وجود مادی ادامه دهند. این موجودات صرفاً از طریق حضورشان عمل می‌کنند. آنها به هیچ وجه به واسطه این کارکرد از توان نمی‌افتند یا تحلیل نمی‌روند؛ آنها مثل عوامل زنده کاتالیتیک عمل می‌کنند.

در طول ایام تجلیهای منفی آنها قادرند که این انرژیهای انباشته شده را رها سازند. اما دانش شما پیرامون انرژی و ماده آنقدر پیشرفت نکرده که توضیح تکنیک این فاز از کارهای آنها را میسر سازد. آنها همیشه در پیروی از قانون جهانی تلاش می‌کنند، و اتمها، الکترونها، و الیتمنها را مهار می‌کنند و تحت کنترل درمی‌آورند، کمابیش همانطور که شما حروف تایی را جابجا می‌کنید تا همان سیمبلیهای الفبایی داستانهای بسیار متفاوتی را بازگو کنند.

پیوند دهندگان اولین گروه حیات هستند که در یک کره در حال سازمانیابی مادی ظاهر شوند، و آنها می‌توانند در چنان درجه حرارتهای فیزیکی کار کنند که شما با وجود موجودات زنده به کلی ناسازگار به شمار می‌آورید. آنها نمایشگر یک رسته از حیات هستند که به سادگی در ورای دامنه تخیل بشری است. آنها به همراه همکاران خود، تفکیک کنندگان، بردهوارترین نوع مخلوقات هوشمند هستند.

6- تفکیک کنندگان ثانویه. این موجودات که از عطیه خارق‌العاده ضد گرانش برخوردارند در مقایسه با پیوند دهندگان اولیه کارگران معکوس هستند. هرگز هیچ خطری وجود ندارد که اشکال ویژه یا تغییر یافته انرژی فیزیکی در کرات محلی یا در سیستمهای محلی تهی شوند، زیرا این سازمانهای زنده از عطیه نیروی منحصر به فرد ذخایر نامحدود تکوین یابنده انرژی برخوردارند. آنها عمدتاً درگیر شکل دادن به یک فرم از انرژی هستند که به سختی در یورنیشیا شناخته شده است، و از یک شکل از ماده که باز کمتر شناخته شده است. آنها به راستی کیمیاگران فضا و شگفتی آفرینان زمان هستند. اما با تمامی اعجابی که آنها می‌آفرینند، هرگز از فرامین تعالیت کیهانی تخطی نمی‌کنند.

7- فراندالانکها. این موجودات آفرینش مشترک تمامی سه رسته از موجودات کنترل انرژی هستند: سازمان دهندگان اولیه و ثانویه نیرو و مدیران نیرو. از میان کلیه کنترلگران استاد فیزیکی فراندالانکها بیشمارترین تعداد می‌باشند؛ تعدادی که صرفاً در ساتانیا عمل می‌کنند در ورای برداشت عددی شما قرار دارد. آنها در کلیه کرات مسکونی ساکنند و همیشه به رسته‌های بالاتر کنترلگران فیزیکی وصل هستند. آنها به گونه مبادله‌ای در جهان مرکزی و در ابرجهانها و در قلمروهای فضای بیرونی عمل می‌کنند.

فراندالانکها در سی بخش آفریده شده‌اند، یکی برای هر شکل از نیروی بنیادین جهان، و آنها به گونه‌ای منحصر به فرد به صورت موجودات زنده و اتماتیک فشار سنج و سرعت سنج عمل می‌کنند. این نمودارگران زنده صرفاً درگیر ثبت اتماتیک و خطانپذیر وضعیت کلیه اشکال نیرو – انرژی می‌باشند. آنها برای جهان فیزیکی چیزی هستند که مکانیسم پهناور بازتاب برای جهان حاوی ذهن می‌باشد. فراندالانکهایی که علاوه بر

transformations to the point of producing some of the primitive units of material existence. These beings simply act by their presence. They are in no way exhausted or depleted by this function; they act like living catalytic agents.

294.33 (328.2) During seasons of minus manifestations they are empowered to release these accumulated energies. But your knowledge of energy and matter is not sufficiently advanced to make it possible to explain the technique of this phase of their work. They always labor in compliance with universal law, handling and manipulating atoms, electrons, and ultimatons much as you maneuver adjustable type to make the same alphabetical symbols tell vastly different stories.

294.34 (328.3) The associators are the first group of life to appear on an organizing material sphere, and they can function at physical temperatures which you would regard as utterly incompatible with the existence of living beings. They represent an order of life which is simply beyond the range of human imagination. Together with their co-workers, the dissociators, they are the most slavish of all intelligent creatures.

294.35 (328.4) 6. *Secondary Dissociators*. Compared with the primary associators, these beings of enormous antigravity endowment are the reverse workers. There is never any danger that the special or modified forms of physical energy on the local worlds or in the local systems will be exhausted, for these living organizations are endowed with the unique power of evolving limitless supplies of energy. They are chiefly concerned with the evolution of a form of energy which is hardly known on Urantia from a form of matter which is recognized still less. They are truly the alchemists of space and the wonder-workers of time. But in all the wonders they work, they never transgress the mandates of Cosmic Supremacy.

294.36 (328.5) 7. *The Frandalanks*. These beings are the joint creation of all three orders of energy-control beings: the primary and secondary force organizers and the power directors. Frandalanks are the most numerous of all the Master Physical Controllers; the number functioning in Satania alone is beyond your numerical concept. They are stationed on all inhabited worlds and are always attached to the higher orders of physical controllers. They function interchangeably in the central and superuniverses and in the domains of outer space.

294.37 (328.6) The frandalanks are created in thirty divisions, one for each form of basic universe force, and they function exclusively as living and automatic presence, pressure, and velocity gauges. These living barometers are solely concerned with the automatic and unerring registration of the status of all forms of force-energy. They are to the physical universe what the vast reflectivity mechanism is to

ثبت وجود کمی و کیفی حضور انرژی، زمان را ثبت می‌کنند، کروئولک نام دارند.

من تصدیق می‌کنم که فراندالانکها هوشمند هستند، اما من نمی‌توانم آنها را به صورت چیزی جز ماشینهای زنده طبقه‌بندی کنم. تنها راهی که کمابیش من می‌توانم به شما کمک کنم این مکانیسمهای زنده را بفهمید این است که آنها را با دستگاههای مکانیکی خودتان که با دقت و درستی تقریباً هوشمندگونه عمل می‌کنند مقایسه کنم. لذا اگر شما بتوانید این موجودات را در ذهن مجسم کنید، از تخیل خود تا این حد بهره بگیرید که بتوانید تشخیص دهید که ما در جهان بزرگ در واقع مکانیسمها (موجودات) هوشمند و زنده‌ای داریم که می‌توانند کارهای پیچیده‌تری را که در بر گیرنده محاسبات بهت‌آورتر است با حتی ظرافت بیشتر دقت، و حتی غایت موشکافی به انجام رسانند.

the minded universe. The frandalanks that register time in addition to quantitative and qualitative energy presence are called *chronoldeks*.

29:4:38 (328:7) I recognize that the frandalanks are intelligent, but I cannot classify them as other than living machines. About the only way I can help you to understand these living mechanisms is to compare them to your own mechanical contrivances which perform with almost intelligentlike precision and accuracy. Then if you would conceive of these beings, draw upon your imagination to the extent of recognizing that in the grand universe we actually have intelligent and *living* mechanisms (entities) that can perform more intricate tasks involving more stupendous computations with even greater delicacy of accuracy, even with ultimacy of precision.

5- سازمان دهندگان استاد نیرو

سازمان دهندگان نیرو در بهشت ساکنند، اما آنها در سراسر جهان بنیادین عمل می‌کنند، به ویژه در قلمروهای فضای سازمان نیافته. این موجودات خارق‌العاده نه آفریننده هستند نه مخلوق، و شامل دو بخش بزرگ از خدمت می‌باشند:

1- سازمان دهندگان اولیه منتج شده استاد نیرو.

2- سازمان دهندگان دستیار متعالی استاد نیرو.

این دو رسته توانمند از کنترلگران نیروی آغازین منحصراً تحت سرپرستی ارشیتکتهای جهان بنیادین کار می‌کنند، و در زمان حاضر در محدوده مرزهای جهان بزرگ به طور گسترده عمل نمی‌کنند.

سازمان دهندگان اولیه استاد نیرو مهار کنندگان نیروهای آغازین یا بنیادین فضایی مطلق کامل هستند؛ آنها آفرینندگان سحابیها هستند. آنها تحریک کنندگان زنده گردبادهای انرژی فضا و سازمان دهندگان و جهت دهندگان آغازین این تجلیهای غول‌آسا می‌باشند. این سازمان دهندگان نیرو نیروی آغازین (پیش انرژی که نسبت به گرانش مستقیم بهشت و اکثشمند نیست) را به انرژی اولیه یا انرژی قدرتمند دگرپس می‌کنند. این آن انرژی است که از دسترس منحصر به فرد مطلق کامل به دسترس گرانشی جزیره بهشت دگرپس می‌شود. آنها با سازمان دهندگان دستیار نیرو، که روند دگرپسی انرژی را از مرحله اولیه به ثانویه یا مرحله انرژی گرانشی ادامه می‌دهند، بی‌درنگ جایگزین می‌شوند.

به دنبال تکمیل طرحهای آفرینش یک جهان محلی که با ورود یک پسر آفریننده نشان می‌شود، سازمان دهندگان دستیار استاد نیرو راه را برای رسته‌های مدیران نیرو که در قلمرو نجومی ابرجهان مربوطه عمل می‌کنند باز می‌کنند. اما در فقدان چنین طرحهایی سازمان دهندگان دستیار نیرو به سرپرستی این آفرینشهای مادی

5. THE MASTER FORCE ORGANIZERS

29:5:1 (329:1) The force organizers are resident on Paradise, but they function throughout the master universe, more particularly in the domains of unorganized space. These extraordinary beings are neither creators nor creatures, and they comprise two grand divisions of service:

29:5:2 (329:2) 1. Primary Eventuated Master Force Organizers.

29:5:3 (329:3) 2. Associate Transcendental Master Force Organizers.

29:5:4 (329:4) These two mighty orders of primordial-force manipulators work exclusively under the supervision of the Architects of the Master Universe, and at the present time they do not function extensively within the boundaries of the grand universe.

29:5:5 (329:5) Primary Master Force Organizers are the manipulators of the primordial or basic space-forces of the Unqualified Absolute; they are nebulae creators. They are the living instigators of the energy cyclones of space and the early organizers and directionizers of these gigantic manifestations. These force organizers transmute *primordial force* (pre-energy not responsive to direct Paradise gravity) into *primary* or *puissant energy*, energy transmuting from the exclusive grasp of the Unqualified Absolute to the gravity grasp of the Isle of Paradise. They are thereupon succeeded by the associate force organizers, who continue the process of energy transmutation from the primary through the secondary or *gravity-energy* stage.

29:5:6 (329:6) Upon the completion of the plans for the creation of a local universe, signaled by the arrival of a Creator Son, the Associate Master Force Organizers give way to the orders of power directors acting in the superuniverse of astronomic jurisdiction. But in the absence of such plans the

به طور نامحدود ادامه می‌دهند، حتی حین این که اکنون در فضای بیرونی عمل می‌کنند.

سازمان دهندگان استاد نیرو در برابر درجه حرارت‌هایی تاب می‌آورند و تحت شرایطی فیزیکی عمل می‌کنند که حتی برای مراکز همه فن حریف نیرو و کنترلگران فیزیکی اروانتان غیر قابل تحمل است. تنها نوع موجودات آشکار شده دیگری که قادرند در این قلمروهای فضای بیرونی عمل کنند پیام‌آوران منفرد و ارواح الهام یافته تثلیث هستند.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک بازرس جهانی می‌باشد که با اتوریته قدمای ایامها در یوورسا عمل می‌نماید.]

associate force organizers continue on indefinitely in charge of these material creations, even as they now operate in outer space.

^{2957 (3297)} The Master Force Organizers withstand temperatures and function under physical conditions which would be intolerable even to the versatile power centers and physical controllers of Orvonton. The only other types of revealed beings capable of functioning in these realms of outer space are the Solitary Messengers and the Inspired Trinity Spirits.

^{2958 (3298)} [Sponsored by a Universal Censor acting by authority of the Ancients of Days on Uversa.]

مقاله 30. شخصیت‌های جهان بزرگ

031 ⇨

کتاب یورنسیا

029 ⇨

I. بخش اول - جهان مرکزی و ابرجهانها

مقاله 30

شخصیت‌های جهان بزرگ

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- طبقه‌بندی بهشتی موجودات زنده
- 2- ثبت شخصیت در یوورسا
- 3- کلنی‌های توجه ویژه
- 4- انسانهای فراز یابنده

مقدمه مقاله

شخصیت‌ها و وجودهای غیرشخصی که اکنون در بهشت و در جهان بزرگ عمل می‌کنند در بر گیرنده یک تعداد تقریباً نامحدودی از موجودات زنده می‌باشند. حتی تعداد رسته‌ها و انواع اصلی آنها تخیل بشری را در شگفتی فرو می‌برد، تا چه رسد به انواع فرعی و تنوعات بیشمار. با این وجود مطلوب است که چیزی از دو طبقه‌بندی بنیادین از موجودات زنده عرضه شود — نشانی از طبقه‌بندی بهشتی و خلاصه‌ای از ثبت شخصیت در یوورسا.

فرموله نمودن طبقه‌بندیهای جامع و کاملاً منسجم از شخصیت‌های جهان بزرگ میسر نیست، زیرا کلیه گروه‌ها آشکار نشده‌اند. به مقالات بیشمار دیگری نیاز است که آشکارسازی مورد نیاز بیشتر برای طبقه‌بندی سیستماتیک کلیه گروه‌ها صورت گیرد. این بسط مفهومی به سختی مطلوب است، زیرا انسانهای اندیشمند هزار سال آینده را از آن محرک گمان پردازی خلاق که این مفاهیم بخشاً آشکار شده فراهم می‌سازد محروم خواهد ساخت. بهتر این است که انسان از آشکارسازی بیش از حد برخوردار نگردد، زیرا این کار قوه تخیل را خفه می‌کند.

PAPER 30

PERSONALITIES OF THE GRAND
UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. The Paradise Classification of Living Beings
2. The Uversa Personality Register
3. The Courtesy Colonies
4. The Ascending Mortals

INTRODUCTION

^{300.1} (300.1) THE personalities and other-than-personal entities now functioning on Paradise and in the grand universe constitute a well-nigh limitless number of living beings. Even the number of major orders and types would stagger the human imagination, let alone the countless subtypes and variations. It is, however, desirable to present something of two basic classifications of living beings — a suggestion of the Paradise classification and an abbreviation of the Uversa Personality Register.

^{300.2} (300.2) It is not possible to formulate comprehensive and entirely consistent classifications of the personalities of the grand universe because all of the groups are not revealed. It would require numerous additional papers to cover the further revelation required to systematically classify all groups. Such conceptual expansion would hardly be desirable as it would deprive the thinking mortals of the next thousand years of that stimulus to creative speculation which these partially revealed concepts supply. It is best that man not have an overrevelation; it stifles imagination.

1- طبقه‌بندی بهشتی موجودات زنده

موجودات زنده در بهشت مطابق رابطه ذاتی و کسب شده با الوهیت‌های بهشت طبقه‌بندی شده‌اند. در طول گردهمایی‌های بزرگ جهان مرکزی و ابرجهانها، آنهایی که حضور دارند اغلب مطابق منشأ خود بدین صورت گروه‌بندی می‌شوند: آنهایی که از منشأ سه‌گانه هستند، یا حاوی نیل به تثلیث می‌باشند؛ آنهایی که از منشأ دوگانه هستند؛ و آنهایی که از منشأ یگانه برخوردارند. مشکل است که طبقه‌بندی بهشتی موجودات زنده را برای ذهن انسان تفسیر نمود، اما ما اجازه داریم که طبقه‌بندی‌های زیرین را عرضه کنیم:

ا- موجودات سه‌گانه منشأ. موجوداتی که توسط کلیه سه الوهیت بهشت آفریده شده‌اند، یا به این شکل و یا به صورت تثلیث، به همراه سپاه تثلیث یافته‌ای که نامشان به کلیه گروه‌های موجودات تثلیث یافته، آشکار شده و آشکار نشده، اشاره دارد.

A- ارواح متعالی.

1- هفت روح استاد.

2- هفت مدیر عالی اجرایی.

3- هفت رسته ارواح بازتابگر.

B- پسران ثابت تثلیث.

1- اسرار سه‌گانه تعالیت.

2- جاودانه‌های ایامها.

3- قدمای ایامها.

4- کمالهای ایامها.

5- جنیده‌های ایامها.

6- اتحادهای ایامها.

7- مؤمنان ایامها.

8- کامل‌کنندگان خرد.

9- مشاوران الهی.

10- بازرسان جهانی.

C- موجودات تثلیث منشأ و تثلیث یافته.

1- پسران آموزگار تثلیث.

2- ارواح الهام یافته تثلیث.

3- بومیان هاونا.

4- شهروندان بهشت.

5- موجودات آشکار نشده تثلیث منشأ.

6- موجودات آشکار نشده با الوهیت تثلیث یافته.

7- پسران تثلیث یافته پیشرفت.

8- پسران تثلیث یافته انتخابی.

9- پسران تثلیث یافته کمال.

1. THE PARADISE CLASSIFICATION OF LIVING BEINGS

^{301.1(330.3)} Living beings are classified on Paradise in accordance with inherent and attained relationship to the Paradise Deities. During the grand gatherings of the central and superuniverses those present are often grouped in accordance with origin: those of triune origin, or of Trinity attainment; those of dual origin; and those of single origin. It is difficult to interpret the Paradise classification of living beings to the mortal mind, but we are authorized to present the following:

^{301.2 (330.4)} I. *TRIUNE-ORIGIN BEINGS*. Beings created by all three Paradise Deities, either as such or as the Trinity, together with the Trinitized Corps, which designation refers to all groups of trinitized beings, revealed and unrevealed.

^{301.3(330.5)} A. *The Supreme Spirits*.^{301.4(330.6)} 1. The Seven Master Spirits.^{301.5(330.7)} 2. The Seven Supreme Executives.^{301.6(330.8)} 3. The Seven Orders of Reflective Spirits.^{301.7(330.9)} B. *The Stationary Sons of the Trinity*.^{301.8(330.10)} 1. Trinitized Secrets of Supremacy.^{301.9(330.11)} 2. Eternals of Days.^{301.10(330.12)} 3. Ancients of Days.^{301.11(330.13)} 4. Perfections of Days.^{301.12(331.1)} 5. Recents of Days.^{301.13(331.2)} 6. Unions of Days.^{301.14(331.3)} 7. Faithfuls of Days.^{301.15(331.4)} 8. Perfectors of Wisdom.^{301.16(331.5)} 9. Divine Counselors.^{301.17(331.6)} 10. Universal Censors.^{301.18(331.7)} C. *Trinity-origin and Trinitized Beings*.^{301.19(331.8)} 1. Trinity Teacher Sons.^{301.20(331.9)} 2. Inspired Trinity Spirits.^{301.21(331.10)} 3. Havona Natives.^{301.22(331.11)} 4. Paradise Citizens.^{301.23(331.12)} 5. Unrevealed Trinity-origin Beings.^{301.24(331.13)} 6. Unrevealed Deity-trinitized Beings.^{301.25(331.14)} 7. Trinitized Sons of Attainment.^{301.26(331.15)} 8. Trinitized Sons of Selection.^{301.27(331.16)} 9. Trinitized Sons of Perfection.

10- پسران مخلوق — تثلیث یافته.

II- موجودات دوگانه منشأ. آنهایی که در هر یک از دو الوهیت بهشت منشأ دارند و یا در غیر اینصورت توسط هر یک از دو موجودی که از تبار مستقیم یا غیرمستقیم الوهیت‌های بهشت می‌باشند آفریده شده‌اند.

A- رسته‌های فرود یابنده.

- 1- پسران آفریننده.
- 2- پسران مجیسترئال.
- 3- ستارگان تابان و بامداد.
- 4- ملک صادق‌های پدر.
- 5- ملک صادق‌ها.
- 6- وُراندادکها.
- 7- لانوناندکها.
- 8- ستارگان تابناک عصر.
- 9- فرشتگان اعظم.
- 10- حاملین حیات.
- 11- مددکاران آشکار نشده جهان.
- 12- پسران آشکار نشده خداوند.

B- رسته‌های ثابت.

- 1- آینداترها.
- 2- سوسیشیاها.
- 3- یونیویتیشیاها.
- 4- اسپیرانگها.
- 5- موجودات آشکار نشده دوگانه منشأ.
- C- رسته‌های فراز یابنده.
- 1- انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته.
- 2- انسانهای با پسر پیوند یافته.
- 3- انسانهای با روح پیوند یافته.
- 4- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای بعد.
- 5- فراز یابندگان آشکار نشده.

III- موجودات یگانه منشأ. آنهایی که در هر یک از الوهیت‌های بهشت منشأ دارند و یا در غیر این صورت توسط هر موجودی آفریده شده‌اند که از تبار مستقیم یا غیرمستقیم از الوهیت‌های بهشت است.

A- ارواح متعالی.

- 1- پیام‌آوران گرانش.
- 2- هفت روح مدارهای هاونا.
- 3- یاوران دوازدهگانه مدارهای هاونا.
- 4- مددکاران بازتابگر تصویر.

301.28 (331.17) 10. Creature-trinitized Sons.

301.29 (331.18) II. *DUAL-ORIGIN BEINGS*. Those of origin in any two of the Paradise Deities or otherwise created by any two beings of direct or indirect descent from the Paradise Deities.

301.30 (331.19) A. *The Descending Orders*.

- 301.31 (331.20) 1. Creator Sons.
- 301.32 (331.21) 2. Magisterial Sons.
- 301.33 (331.22) 3. Bright and Morning Stars.
- 301.34 (331.23) 4. Father Melchizedeks.
- 301.35 (331.24) 5. The Melchizedeks.
- 301.36 (331.25) 6. The Vorondadeks.
- 301.37 (331.26) 7. The Lanonandeks.
- 301.38 (331.27) 8. Brilliant Evening Stars.
- 301.39 (331.28) 9. The Archangels.
- 301.40 (331.29) 10. Life Carriers.
- 301.41 (331.30) 11. Unrevealed Universe Aids.
- 301.42 (331.31) 12. Unrevealed Sons of God.

301.43 (331.32) B. *The Stationary Orders*.

- 301.44 (331.33) 1. Abandoners.
- 301.45 (331.34) 2. Susatia.
- 301.46 (331.35) 3. Univitatia.
- 301.47 (331.36) 4. Spironga.
- 301.48 (331.37) 5. Unrevealed Dual-origin Beings.
- 301.49 (331.38) C. *The Ascending Orders*.
- 301.50 (331.39) 1. Adjuster-fused Mortals.
- 301.51 (331.40) 2. Son-fused Mortals.
- 301.52 (331.41) 3. Spirit-fused Mortals.
- 301.53 (331.42) 4. Translated Midwayers.
- 301.54 (331.43) 5. Unrevealed Ascenders.

301.55 (332.1) III. *SINGLE-ORIGIN BEINGS*. Those of origin in any one of the Paradise Deities or otherwise created by any one being of direct or indirect descent from the Paradise Deities.

301.56 (332.2) A. *The Supreme Spirits*.

- 301.57 (332.3) 1. Gravity Messengers.
- 301.58 (332.4) 2. The Seven Spirits of the Havona Circuits.
- 301.59 (332.5) 3. The Twelfold Adjutants of the Havona Circuits.
- 301.60 (332.6) 4. The Reflective Image Aids.

- 5- ارواح مادر جهان.
- 6- ارواح هفتگانه یاور ذهن.
- 7- موجودات آشکار نشده ربانی منشأ.
- B- رسته‌های فراز یابنده.
- 1- تنظیم کنندگان شخصیت یافته.
- 2- پسران فراز یابنده ماتریال.
- 3- سرافیمهای تکاملی.
- 4- کروبیان تکاملی.
- 5- فراز یابندگان آشکار نشده.
- C- خانواده روح بیکران.
- 1- پیام‌آوران منفرد.
- 2- سرپرستان مدار جهان.
- 3- مدیران سرشماری.
- 4- مددکاران شخصی روح بیکران.
- 5- بازرسان دستیار.
- 6- نگاهبانان مباشر.
- 7- راهنمایان فارغ‌التحصیلی.
- 8- سرویتالهای هاونا.
- 9- آشتی دهندگان جهانی.
- 10- یاران مورانشیا.
- 11- سوپرنافیمها.
- 12- سکنافیمها.
- 13- ترشیافیمها.
- 14- آمنیافیمها.
- 15- سرافیمها.
- 16- کروبیان و ستوبیان.
- 17- موجودات آشکار نشده روح منشأ.
- 18- هفت مدیر عالی نیرو.
- 19- مراکز عالی نیرو.
- 20- کنترلگران استاد فیزیکی.
- 21- سرپرستان نیروی مورانشیا.

IV- موجودات منتج شده تعالی‌گرا. در بهشت یک سپاه عظیمی از موجودات تعالی‌گرا یافت می‌شوند که منشأشان معمولاً برای جهانهای زمان و فضا فاش نمی‌شود، تا این که آنها در نور و حیات استقرار یابند. این تعالی‌گرایان نه آفریننده هستند و نه مخلوق؛ آنها فرزندان منتج شده ربانیت، غایت، و ابدیت هستند. این "منتج شدگان" نه متناهی هستند و نه نامتناهی — آنها ابدونایت هستند؛ و ابدونیتی نه بیکرانی است و نه مطلق بودن.

- 30:1.61 (332:7) 5. Universe Mother Spirits.
- 30:1.62 (332:8) 6. The Sevenfold Adjutant Mind-Spirits.
- 30:1.63 (332:9) 7. Unrevealed Deity-origin Beings.
- 30:1.64 (332:10) B. *The Ascending Orders.*
- 30:1.65 (332:11) 1. Personalized Adjusters.
- 30:1.66 (332:12) 2. Ascending Material Sons.
- 30:1.67 (332:13) 3. Evolutionary Seraphim.
- 30:1.68 (332:14) 4. Evolutionary Cherubim.
- 30:1.69 (332:15) 5. Unrevealed Ascenders.
- 30:1.70 (332:16) C. *The Family of the Infinite Spirit.*
- 30:1.71 (332:17) 1. Solitary Messengers.
- 30:1.72 (332:18) 2. Universe Circuit Supervisors.
- 30:1.73 (332:19) 3. Census Directors.
- 30:1.74 (332:20) 4. Personal Aids of the Infinite Spirit.
- 30:1.75 (332:21) 5. Associate Inspectors.
- 30:1.76 (332:22) 6. Assigned Sentinels.
- 30:1.77 (332:23) 7. Graduate Guides.
- 30:1.78 (332:24) 8. Havona Servitals.
- 30:1.79 (332:25) 9. Universal Conciliators.
- 30:1.80 (332:26) 10. Morontia Companions.
- 30:1.81 (332:27) 11. Supernaphim.
- 30:1.82 (332:28) 12. Seconaphim.
- 30:1.83 (332:29) 13. Tertiaphim.
- 30:1.84 (332:30) 14. Omniaphim.
- 30:1.85 (332:31) 15. Seraphim.
- 30:1.86 (332:32) 16. Cherubim and Sanobim.
- 30:1.87 (332:33) 17. Unrevealed Spirit-origin Beings.
- 30:1.88 (332:34) 18. The Seven Supreme Power Directors.
- 30:1.89 (332:35) 19. The Supreme Power Centers.
- 30:1.90 (332:36) 20. The Master Physical Controllers.
- 30:1.91 (332:37) 21. The Morontia Power Supervisors.
- 30:1.92 (332:38) IV. *EVENTUATED TRANSCENDENTAL BEINGS.* There is to be found on Paradise a vast host of transcendental beings whose origin is not ordinarily disclosed to the universes of time and space until they are settled in light and life. These Transcendentals are neither creators nor creatures; they are the *eventuated* children of divinity, ultimacy, and eternity. These "eventuators" are neither finite nor infinite — they are *absonite*; and absonity is neither infinity nor absoluteness.

این آفریده نشده‌های غیر آفریننده همواره به تثلیث بهشت وفادار هستند و مطیع غائی می‌باشند. آنها در چهار سطح غائی فعالیت شخصیتی وجود دارند و در هفت سطح ابسونایت در دوازده بخش بزرگ که هر یک شامل هزار بخش از گروه‌های اصلی کاری که هر یک هفت طبقه هستند عمل می‌کنند. این موجودات منتج شده شامل رسته‌های زیرین می‌باشند:

- 1- آرشیتکتهای جهان بنیادین.
- 2- ثبت کنندگان تعالی‌گرا.
- 3- تعالی‌گرایان دیگر.
- 4- سازمان دهندگان اولیه منتج شده استاد نیرو.
- 5- سازمان دهندگان متعالی دستیار استاد نیرو.

خداوند، به عنوان یک ابرشخص، منتج می‌شود؛ خداوند به عنوان یک شخص می‌آفریند؛ خداوند به عنوان یک پیش‌شخص به اجزاء کوچکتر تقسیم می‌شود؛ و چنین جزء تنظیم کننده خودش روان روحی را مطابق انتخاب داوطلبانه شخصیتی و از طریق عمل پدرا نه خداوند که به عنوان یک پدر به چنین مخلوق انسانی عطا شده است در ذهن مادی و انسانی تکامل می‌بخشد.

V- وجودهای تقسیم شده الوهیت. این رسته از وجود زنده که منشأ در پدر جهانی دارد، به بهترین نحو توسط تنظیم کنندگان فکر نشان داده می‌شود، گرچه این وجودها به هیچ وجه تنها قطعات واقعیت پیش شخصی اولین منبع و مرکز نیستند. کارکردهای اجزای غیر از تنظیم کننده چندانگانه هستند و به قدر اندکی شناخته شده‌اند. پیوند با یک تنظیم کننده یا قطعه دیگری از این نوع، مخلوق را یک موجود با پدر پیوند یافته می‌سازد.

قطعات روح پیش ذهن سومین منبع و مرکز، گرچه به سختی با اجزای پدر قابل مقایسه هستند، باید در اینجا ثبت شوند. چنین وجودهایی به اندازه بسیار زیاد متفاوت از تنظیم کنندگان هستند. آنها بدین شکل در اسپیریتینگتون اقامت ندارند، و نیز بدین صورت مدارهای ذهنی - گرانشی را نمی‌پیمایند. آنها همچنین در طول زندگی در جسم در مخلوقات انسانی اقامت ندارند. آنها همچون تنظیم کنندگان، پیش شخصی نیستند، اما این قطعات پیش ذهنی روحی به برخی از انسانهای در حال بقا عطا می‌شوند، و علاوه بر آن در مقایسه با انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته، پیوند آنها را انسانهای با روح پیوند یافته می‌سازد.

باز، آنچه که توصیفش مشکل‌تر است، روح فردیت یافته یک پسر آفریننده است، که پیوند با آن مخلوق را یک انسان با پسر پیوند یافته می‌سازد. و باز قطعات دیگری از الوهیت وجود دارند.

VI- موجودات فوق شخصی. گروه عظیمی از موجودات غیرشخصی وجود دارند که از منشأ الهی برخوردارند و در جهان جهانی خدمت چندانگانه دارند. برخی از این موجودات در کرات بهشتی پسر ساکنند؛ دیگران، مثل نمایندگان فوق شخصی پسر جاودان، در

301.93 (333.1) These uncreated noncreators are ever loyal to the Paradise Trinity and obedient to the Ultimate. They are existent on four ultimate levels of personality activity and are functional on the seven levels of the absonite in twelve grand divisions consisting of one thousand major working groups of seven classes each. These eventuated beings include the following orders:

- 301.94 (333.2) 1. The Architects of the Master Universe.
- 301.95 (333.3) 2. Transcendental Recorders.
- 301.96 (333.4) 3. Other Transcendentals.
- 301.97 (333.5) 4. Primary Eventuated Master Force Organizers.
- 301.98 (333.6) 5. Associate Transcendental Master Force Organizers.

301.99 (333.7) God, as a superperson, eventuates; God, as a person, creates; God, as a preperson, fragments; and such an Adjuster fragment of himself evolves the spirit soul upon the material and mortal mind in accordance with the freewill choosing of the personality which has been bestowed upon such a mortal creature by the parental act of God as a Father.

301.100 (333.8) V. FRAGMENTED ENTITIES OF DEITY. This order of living existence, originating in the Universal Father, is best typified by the Thought Adjusters, though these entities are by no means the only fragmentations of the prepersonal reality of the First Source and Center. The functions of the other-than-Adjuster fragments are manifold and little known. Fusion with an Adjuster or other such fragment constitutes the creature a *Father-fused being*.

301.101 (333.9) The fragmentations of the premind spirit of the Third Source and Center, though hardly comparable to the Father fragments, should be here recorded. Such entities differ very greatly from Adjusters; they do not as such dwell on Spiritington, nor do they as such traverse the mind-gravity circuits; neither do they indwell mortal creatures during the life in the flesh. They are not prepersonal in the sense that the Adjusters are, but such fragments of premind spirit are bestowed upon certain of the surviving mortals, and fusion therewith constitutes them *Spirit-fused mortals* in contradistinction to Adjuster-fused mortals.

301.102 (333.10) Still more difficult of description is the individualized spirit of a Creator Son, union with which constitutes the creature a *Son-fused mortal*. And there are still other fragmentations of Deity.

301.103 (333.11) VI. SUPERPERSONAL BEINGS. There is a vast host of other-than-personal beings of divine origin and of manifold service in the universe of universes. Certain of these beings are resident on the Paradise worlds of the Son; others, like the superpersonal representatives of the Eternal Son,

جاهای دیگر مورد مواجهه واقع می‌شوند. بیشتر آنها در این روایات ذکر نشده‌اند، و کاملاً بیهوده است که برای مخلوقات شخصی به توصیف آنها مبادرت شود.

VII- رسته‌های طبقه‌بندی نشده و آشکار نشده. در طول عصر کنونی جهان ممکن نیست که تمامی موجودات، شخصی یا غیر آن، را در محدوده طبقه‌بندی‌هایی که به عصر کنونی جهان مربوط می‌شود قرار داد؛ و تمامی این گروهبندیها نیز در این روایات آشکار نشده‌اند. از این رو رسته‌های بیشماری از این لیستها حذف شده‌اند. موارد زیرین را مورد ملاحظه قرار دهید:

به اوج رسانندگان سرنوشت جهان.

قائم مقامان شایسته غائی.

سرپرستان کامل متعالی.

عوامل آشکار نشده خلاق قدمای ایمابا.

مجستان بهشت.

رابطهای بی‌نام بازتابگر مجستان.

رسته‌های میدسونایت جهانهای محلی.

لزومی ندارد که هیچ اهمیت ویژه‌ای به لیست گذاری این رسته‌ها جمعاً وصل شود، به جز این که هیچیک از آنها، آنطور که در اینجا آشکار شده‌اند، در طبقه‌بندی بهشت ظاهر نمی‌شوند. اینها تعداد اندک طبقه‌بندی نشده هستند؛ شما تازه باید راجع به تعداد زیاد آشکار نشده آگاهی یابید.

ارواح وجود دارند: وجودهای روحی، حضورهای روحی، ارواح شخصی، ارواح پیش شخصی، ارواح فوق شخصی، موجودات روحی، شخصیت‌های روحی — اما نه زبان انسانی و نه خرد انسانی مکفی نیستند. با این وجود ما می‌توانیم بیان کنیم که هیچ شخصیت حاوی "ذهن خالص" وجود ندارد؛ هیچ وجودی از شخصیت برخوردار نیست مگر این که از طریق خداوند که روح است از این عطیه برخوردار گشته باشد. هر وجود ذهنی که با انرژی روحی یا فیزیکی مربوط نباشد یک شخصیت نیست. اما به همان صورت که شخصیت‌های روحی حاوی ذهن وجود دارند، شخصیت‌های ذهنی وجود دارند که از روح برخوردار هستند. مجستان و همیاران او نمونه‌های نسبتاً خوبی از موجوداتی هستند که تحت استیلای ذهن قرار دارند، اما نمونه‌های بهتری از این نوع شخصیت وجود دارند که برای شما ناشناخته‌اند. حتی رسته‌های کامل آشکار نشده‌ای از این شخصیت‌های ذهنی وجود دارند، اما آنها همیشه با روح مربوط هستند. برخی مخلوقات آشکار نشده دیگری وجود دارند که می‌توانند شخصیت‌های انرژی ذهنی و فیزیکی نام گیرند. این نوع موجود نسبت به گرانش روحی و اکثمتند نیست، اما با این وجود یک شخصیت حقیقی است، و در قلمرو مدار پدر است.

این مقالات داستان مخلوقات زنده، آفرینندگان، منجر شدگان، و باز سوا از آن موجودات وجودگرا را که در انبوه جهانهای زمان و در جهان مرکزی ابدیت زندگی و

are encountered elsewhere. They are for the most part unmentioned in these narratives, and it would be quite futile to attempt their description to *personal* creatures.

301.104 (333.12) VII. UNCLASSIFIED AND UNREVEALED ORDERS. During the present universe age it would not be possible to place all beings, personal or otherwise, within classifications pertaining to the present universe age; nor have all such categories been revealed in these narratives; hence numerous orders have been omitted from these lists. Consider the following:

301.105 (333.13) The Consummator of Universe Destiny.

301.106 (333.14) The Qualified Vicegerents of the Ultimate.

301.107 (334.1) The Unqualified Supervisors of the Supreme.

301.108 (334.2) The Unrevealed Creative Agencies of the Ancients of Days.

301.109 (334.3) Majeston of Paradise.

301.110 (334.4) The Unnamed Reflectivator Liaisons of Majeston.

301.111 (334.5) The Midsonite Orders of the Local Universes.

301.112 (334.6) No especial significance need attach to the listing of these orders together except that none of them appear in the Paradise classification as revealed herein. These are the unclassified few; you have yet to learn of the unrevealed many.

301.113 (334.7) There are spirits: spirit entities, spirit presences, personal spirits, prepersonal spirits, superpersonal spirits, spirit existences, spirit personalities — but neither mortal language nor mortal intellect are adequate. We may however state that there are no personalities of "pure mind"; no entity has personality unless he is endowed with it by God who is spirit. Any mind entity that is not associated with either spiritual or physical energy is not a personality. But in the same sense that there are spirit personalities who have mind there are mind personalities who have spirit. Majeston and his associates are fairly good illustrations of mind-dominated beings, but there are better illustrations of this type of personality unknown to you. There are even whole unrevealed orders of such *mind personalities*, but they are always spirit associated. Certain other unrevealed creatures are what might be termed *mindal- and physical-energy personalities*. This type of being is nonresponsive to spirit gravity but is nonetheless a true personality — is within the Father's circuit.

301.114 (334.8) These papers do not — cannot — even begin to exhaust the story of the living creatures, creators, eventuator, and still-otherwise-existent

پرستش و خدمت می‌کنند تماماً توصیف نمی‌کند، و حتی نمی‌تواند شروع به تکمیل توصیف آنها کند. شما انسانها شخص هستید؛ از این رو ما می‌توانیم موجوداتی را که شخصیت یافته‌اند توصیف کنیم، اما یک موجود ابسونایتی شده چگونه می‌تواند به شما توضیح داده شود؟

beings who live and worship and serve in the swarming universes of time and in the central universe of eternity. You mortals are persons; hence we can describe beings who are *personalized*, but how could an *absonitized* being ever be explained to you?

2- ثبت شخصیت در یوورسا

خانواده الهی موجودات زنده در هفت بخش بزرگ در یوورسا ثبت شده است:

- 1- الوهیت‌های بهشت.
- 2- ارواح متعالی.
- 3- موجودات تثلیث منشأ.
- 4- پسران خداوند.
- 5- شخصیت‌های روح بیکران.
- 6- مدیران نیروی جهان.
- 7- سپاه شهروندان دائم.

این گروه از مخلوقات دارای اراده به طبقات بیشمار و بخش‌های فرعی تقسیم شده‌اند. با این وجود اراده این طبقه‌بندی از شخصیت‌های جهان بزرگ عمدتاً به آن رسته‌هایی از موجودات هوشمند می‌پردازد که در این نوشته‌ها آشکار شده‌اند، و بیشتر آنها در تجربه فرازگرایانه انسانهای زمان در صعود تدریجی‌شان به بهشت مورد مواجهه واقع خواهند شد. فهرست‌های زیر رسته‌های عظیم موجودات جهان را که سوا از طرح صعود انسانی کارشان را پیش می‌برند ذکر نمی‌کنند.

- I- الوهیت‌های بهشت.
- 1- پدر جهانی.
- 2- پسر جاودان.
- 3- روح بیکران.
- II- ارواح متعالی.
- 1- هفت روح استاد.
- 2- هفت مدیر عالی اجرایی.
- 3- هفت گروه ارواح بازتابگر.
- 4- مددکاران بازتابگر تصویر.
- 5- هفت روح مدارها.
- 6- ارواح آفرینشگر جهان محلی.
- 7- ارواح یاور ذهن.
- III- موجودات تثلیث منشأ.
- 1- اسرار سه‌گانه تعالیت.
- 2- جاودانه‌های ایامها.

2. THE UVERSA PERSONALITY REGISTER

^{3021 (394.9)} The divine family of living beings is registered on Uversa in seven grand divisions:

- ^{3022 (394.10)} 1. The Paradise Deities.
- ^{3023 (394.11)} 2. The Supreme Spirits.
- ^{3024 (394.12)} 3. The Trinity-origin Beings.
- ^{3025 (394.13)} 4. The Sons of God.
- ^{3026 (394.14)} 5. Personalities of the Infinite Spirit.
- ^{3027 (394.15)} 6. The Universe Power Directors.
- ^{3028 (394.16)} 7. The Corps of Permanent Citizenship.

^{3029 (394.17)} These groups of will creatures are divided into numerous classes and minor subdivisions. The presentation of this classification of the personalities of the grand universe is however chiefly concerned in setting forth those orders of intelligent beings who have been revealed in these narratives, most of whom will be encountered in the ascendant experience of the mortals of time on their progressive climb to Paradise. The following listings make no mention of vast orders of universe beings who carry forward their work apart from the mortal ascension scheme.

- ^{30210 (395.1)} I. *THE PARADISE DEITIES.*
- ^{30211 (395.2)} 1. The Universal Father.
- ^{30212 (395.3)} 2. The Eternal Son.
- ^{30213 (395.4)} 3. The Infinite Spirit.
- ^{30214 (395.5)} II. *THE SUPREME SPIRITS.*
- ^{30215 (395.6)} 1. The Seven Master Spirits.
- ^{30216 (395.7)} 2. The Seven Supreme Executives.
- ^{30217 (395.8)} 3. The Seven Groups of Reflective Spirits.
- ^{30218 (395.9)} 4. The Reflective Image Aids.
- ^{30219 (395.10)} 5. The Seven Spirits of the Circuits.
- ^{30220 (395.11)} 6. Local Universe Creative Spirits.
- ^{30221 (395.12)} 7. Adjutant Mind-Spirits.
- ^{30222 (395.13)} III. *THE TRINITY-ORIGIN BEINGS.*
- ^{30223 (395.14)} 1. Trinitized Secrets of Supremacy.
- ^{30224 (395.15)} 2. Eternals of Days.

- 3- قدمای ایامها. 30225(335.16) 3. Ancients of Days.
- 4- کمالهای ایامها. 30226(335.17) 4. Perfections of Days.
- 5- جدیدهای ایامها. 30227(335.18) 5. Recents of Days.
- 6- اتحادهای ایامها. 30228(335.19) 6. Unions of Days.
- 7- مؤمنان ایامها. 30229(335.20) 7. Faithfuls of Days.
- 8- پسران آموزگار تثلیث. 30230(335.21) 8. Trinity Teacher Sons.
- 9- کامل کنندگان خرد. 30231(335.22) 9. Perfectors of Wisdom.
- 10- مشاوران الهی. 30232(335.23) 10. Divine Counselors.
- 11- بازرسان جهانی. 30233(335.24) 11. Universal Censors.
- 12- ارواح الهام یافته تثلیث. 30234(335.25) 12. Inspired Trinity Spirits.
- 13- بومیان هاونا. 30235(335.26) 13. Havona Natives.
- 14- شهروندان هاونا. 30236(335.27) 14. Paradise Citizens.
- IV- پسران خداوند. 30237(335.28) IV. THE SONS OF GOD.
- A- پسران فرود یابنده. 30238(335.29) A. Descending Sons.
- 1- پسران آفریننده — میکائیلها. 30239(335.30) 1. Creator Sons — Michaels.
- 2- پسران مجیسترال — آونالها. 30240(335.31) 2. Magisterial Sons — Avonals.
- 3- پسران آموزگار تثلیث — دینالها. 30241(335.32) 3. Trinity Teacher Sons — Daynals.
- 4- پسران ملک صادق. 30242(335.33) 4. Melchizedek Sons.
- 5- پسران وُراندایک. 30243(335.34) 5. Vorondadek Sons.
- 6- پسران لانوناندک. 30244(335.35) 6. Lanonandek Sons.
- 7- پسران حامل حیات. 30245(335.36) 7. Life Carrier Sons.
- B- پسران فراز یابنده. 30246(335.37) B. Ascending Sons.
- 1- انسانهای با پدر پیوند یافته. 30247(335.38) 1. Father-fused Mortals.
- 2- انسانهای با پسر پیوند یافته. 30248(335.39) 2. Son-fused Mortals.
- 3- انسانهای با روح پیوند یافته. 30249(335.40) 3. Spirit-fused Mortals.
- 4- سرافیمهای تکاملی. 30250(335.41) 4. Evolutionary Seraphim.
- 5- پسران فراز یابنده متریال. 30251(335.42) 5. Ascending Material Sons.
- 6- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای دیگر. 30252(335.43) 6. Translated Midwayers.
- 7- تنظیم کنندگان شخصیت یافته. 30253(335.44) 7. Personalized Adjusters.
- C- پسران تثلیث یافته. 30254(336.1) C. Trinitized Sons.
- 1- پیام‌آوران توانمند. 30255(336.2) 1. Mighty Messengers.
- 2- آنهایی که در اتوریتة بالا هستند. 30256(336.3) 2. Those High in Authority.
- 3- آنهایی که بدون نام و شماره هستند. 30257(336.4) 3. Those without Name and Number.
- 4- سرپرستان تثلیث یافته. 30258(336.5) 4. Trinitized Custodians.
- 5- سفیران تثلیث یافته. 30259(336.6) 5. Trinitized Ambassadors.
- 6- نگاهبانان آسمانی. 30260(336.7) 6. Celestial Guardians.
- 7- یاوران والای پسر. 30261(336.8) 7. High Son Assistants.
- 8- پسران فراز یابنده تثلیث یافته. 30262(336.9) 8. Ascender-trinitized Sons.

9- پسران تثلیث یافته بهشت – هاونا.

10- پسران تثلیث یافته سرنوشت.

V- شخصیت‌های روح بیکران.

A- شخصیت‌های بالاتر روح بیکران.

1- پیام‌آوران منفرد.

2- سرپرستان مدار جهان.

3- مدیران سرشماری.

4- مددکاران شخصی روح بیکران.

5- بازرسان دستیار.

6- نگاهبانان مباشر.

7- راهنمایان فارغ‌التحصیلی.

B- سپاهیان پیام‌آور فضا.

1- سرویتال‌های هاونا.

2- آشتی دهنندگان جهانی.

3- مشاوران تکنیکی.

4- نگاهدارندگان نگارشات در بهشت.

5- نگارشگران آسمانی.

6- یاران مورانشیا.

7- یاران بهشت.

C- ارواح خادم.

1- سوپرنافیمها.

2- سکنافیمها.

3- ترشیافیمها.

4- آمنیافیمها.

5- سرافیمها.

6- کروبیان و سنوبیان.

7- بینابینیاها.

VI- مدیران نیروی جهان.

A- هفت مدیر عالی نیرو.

B- مراکز عالی نیرو.

1- سرپرستان عالی مرکز.

2- مراکز هاونا.

3- مراکز ابرجهان.

4- مراکز جهان محلی.

5- مراکز کوکبه.

6- مراکز سیستم.

30263 (336.10) 9. Paradise-Havona-trinitized Sons.

30264 (336.11) 10. Trinitized Sons of Destiny.

30265 (336.12) V. PERSONALITIES OF THE INFINITE SPIRIT.

30266 (336.13) A. Higher Personalities of the Infinite Spirit.

30267 (336.14) 1. Solitary Messengers.

30268 (336.15) 2. Universe Circuit Supervisors.

30269 (336.16) 3. Census Directors.

30270 (336.17) 4. Personal Aids of the Infinite Spirit.

30271 (336.18) 5. Associate Inspectors.

30272 (336.19) 6. Assigned Sentinels.

30273 (336.20) 7. Graduate Guides.

30274 (336.21) B. The Messenger Hosts of Space.

30275 (336.22) 1. Havona Servitals.

30276 (336.23) 2. Universal Conciliators.

30277 (336.24) 3. Technical Advisers.

30278 (336.25) 4. Custodians of Records on Paradise.

30279 (336.26) 5. Celestial Recorders.

30280 (336.27) 6. Morontia Companions.

30281 (336.28) 7. Paradise Companions.

30282 (336.29) C. The Ministering Spirits.

30283 (336.30) 1. Supernaphim.

30284 (336.31) 2. Seconaphim.

30285 (336.32) 3. Tertiaphim.

30286 (336.33) 4. Omniaphim.

30287 (336.34) 5. Seraphim.

30288 (336.35) 6. Cherubim and Sanobim.

30289 (336.36) 7. Midwayers.

30290 (336.37) VI. THE UNIVERSE POWER DIRECTORS.

30291 (336.38) A. The Seven Supreme Power Directors.

30292 (336.39) B. Supreme Power Centers.

30293 (336.40) 1. Supreme Center Supervisors.

30294 (336.41) 2. Havona Centers.

30295 (336.42) 3. Superuniverse Centers.

30296 (336.43) 4. Local Universe Centers.

30297 (336.44) 5. Constellation Centers.

30298 (336.45) 6. System Centers.

- 7- مراکز طبقه‌بندی نشده.
- C- کنترلگران استاد فیزیکی.
- 1- مدیران دستیار نیرو.
- 2- کنترلگران مکانیکی.
- 3- تبدیلگران انرژی.
- 4- فرستندگان انرژی.
- 5- پیوند دهندگان اولیه.
- 6- تفکیک کنندگان ثانویه.
- 7- فراندالانکها و کروئولدها.
- D- سرپرستان نیروی مورانشیا.
- 1- تنظیم کنندگان مدار.
- 2- هماهنگ کنندگان سیستم.
- 3- سرپرستان سیاره‌ای.
- 4- کنترلگران جمعی.
- 5- ثبات دهندگان رابط.
- 6- دسته‌بندی کنندگان انتخابی.
- 7- ثبت کنندگان دستیار.
- VII- سپاه شهروندی دائم.
- 1- بینابینیهای سیاره‌ای.
- 2- پسران رسته آدم در سیستمها.
- 3- یونیویتیشیاهای کوکبه.
- 4- سوسیسیاهای جهان محلی.
- 5- انسانهای با روح پیوند یافته جهانهای محلی.
- 6- آبدانترهای ابرجهان.
- 7- انسانهای با پسر پیوند یافته ابرجهانها.
- 8- بومیان هاونا.
- 9- بومیان کرات بهشتی روح.
- 10- بومیان کرات بهشتی پدر.
- 11- شهروندان آفریده شده بهشت.
- 12- شهروندان انسانی با تنظیم کننده پیوند یافته بهشت.
- این طبقه‌بندی کاری شخصیت‌های جهانها است که در کره ستاد مرکزی یوورسا ثبت شده‌اند.
- گروههای ترکیبی شخصیتها. در یوورسا اسناد گروههای بیشمار دیگری از موجودات هوشمند وجود دارد، موجوداتی که همچنین از نزدیک به سازمان و
- 302.99 (336.46) 7. Unclassified Centers.
- 302.100 (337.1) C. Master Physical Controllers.
- 302.101 (337.2) 1. Associate Power Directors.
- 302.102 (337.3) 2. Mechanical Controllers.
- 302.103 (337.4) 3. Energy Transformers.
- 302.104 (337.5) 4. Energy Transmitters.
- 302.105 (337.6) 5. Primary Associators.
- 302.106 (337.7) 6. Secondary Dissociators.
- 302.107 (337.8) 7. Frandalanks and Chronoldeks.
- 302.108 (337.9) D. Morontia Power Supervisors.
- 302.109 (337.10) 1. Circuit Regulators.
- 302.110 (337.11) 2. System Co-ordinators.
- 302.111 (337.12) 3. Planetary Custodians.
- 302.112 (337.13) 4. Combined Controllers.
- 302.113 (337.14) 5. Liaison Stabilizers.
- 302.114 (337.15) 6. Selective Assorters.
- 302.115 (337.16) 7. Associate Registrars.
- 302.116 (337.17) VII. THE CORPS OF PERMANENT CITIZENSHIP.
- 302.117 (337.18) 1. The Planetary Midwayers.
- 302.118 (337.19) 2. The Adamic Sons of the Systems.
- 302.119 (337.20) 3. The Constellation Univitatia.
- 302.120 (337.21) 4. The Local Universe Susatia.
- 302.121 (337.22) 5. Spirit-fused Mortals of the Local Universes.
- 302.122 (337.23) 6. The Superuniverse Abandoners.
- 302.123 (337.24) 7. Son-fused Mortals of the Superuniverses.
- 302.124 (337.25) 8. The Havona Natives.
- 302.125 (337.26) 9. Natives of the Paradise Spheres of the Spirit.
- 302.126 (337.27) 10. Natives of the Father's Paradise Spheres.
- 302.127 (337.28) 11. The Created Citizens of Paradise.
- 302.128 (337.29) 12. Adjuster-fused Mortal Citizens of Paradise.
- 302.129 (337.30) This is the working classification of the personalities of the universes as they are of record on the headquarters world of Uversa.
- 302.130 (337.31) COMPOSITE PERSONALITY GROUPS. There are on Uversa the records of numerous additional groups of intelligent beings, beings that

دولت جهان بزرگ مربوط هستند. در میان این رسته‌ها سه گروه از شخصیت‌های ترکیبی زیرین وجود دارند:

are also closely related to the organization and administration of the grand universe. Among such orders are the following three composite personality groups:

- A- سپاه بهشتی نهایت.**
1- سپاه پایان دهندگان انسانی.
2- سپاه پایان دهندگان بهشت.
3- سپاه پایان دهندگان تثلیث یافته.
4- سپاه پایان دهندگان مشترک تثلیث یافته.
5- سپاه پایان دهندگان هاونا.
6- سپاه پایان دهندگان متعالی.
7- سپاه پسران آشکار نشده سرنوشت.

- A. The Paradise Corps of the Finality.**
1. The Corps of Mortal Finaliters.
2. The Corps of Paradise Finaliters.
3. The Corps of Trinitized Finaliters.
4. The Corps of Conjoint Trinitized Finaliters.
5. The Corps of Havona Finaliters.
6. The Corps of Transcendental Finaliters.
7. The Corps of Unrevealed Sons of Destiny.

سپاه انسانی نهایت در مقاله بعد و آخر از این سری مورد اشاره قرار می‌گیرد.

The Mortal Corps of the Finality is dealt with in the next and final paper of this series.

- B- مددکاران جهان.**
1- ستارگان تابان و بامداد.
2- ستارگان تابناک عصر.
3- فرشتگان اعظم.
4- دستیاران والامرتبه.
5- مأموران عالی رتبه.
6- ناظران آسمانی.
7- آموزگاران کرات قصر.

- B. The Universe Aids.**
1. Bright and Morning Stars.
2. Brilliant Evening Stars.
3. Archangels.
4. Most High Assistants.
5. High Commissioners.
6. Celestial Overseers.
7. Mansion World Teachers.

در کلیه کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی و ابرجهانها هر دو، برای این موجودات که درگیر مأموریت‌های مشخص برای پسران آفریننده، فرمانروایان جهان محلی، هستند تدارک دیده شده است. ما به این مددکاران جهان در یوورسا خوشامد می‌گوییم، اما هیچ اتوریت‌ای روی آنها نداریم. این فرستادگان تحت اتوریت پسران آفریننده کارشان را به انجام می‌رسانند و مشاهدات خود را ادامه می‌دهند. فعالیت‌های آنان در نوشته مربوط به جهان محلی شما به طور کامل‌تر توصیف شده است.

On all headquarters worlds of both local and superuniverses, provision is made for these beings who are engaged in specific missions for the Creator Sons, the local universe rulers. We welcome these *Universe Aids* on Uversa, but we have no jurisdiction over them. Such emissaries prosecute their work and carry on their observations under authority of the Creator Sons. Their activities are more fully described in the narrative of your local universe.

- C- هفت استقرارگاه توجه ویژه.**
1- دانشجویان ستاره شناس.
2- هنروران سماوی.
3- مدیران بازگشت.
4- آموزشگران مدارس ضمیمه.
5- سپاه گوناگون ذخیره.
6- دیدارگران دانشجو.
7- رهنوردان فراز یابنده.

- C. The Seven Courtesy Colonies.**
1. Star Students.
2. Celestial Artisans.
3. Reversion Directors.
4. Extension-school Instructors.
5. The Various Reserve Corps.
6. Student Visitors.
7. Ascending Pilgrims.

این هفت گروه از موجودات که بدین گونه سازماندهی شده و مورد سرپرستی واقع شده‌اند در کلیه

These seven groups of beings will be found thus organized and governed on all

کرات ستاد مرکزی از سیستمهای محلی تا پایتختهای ابرجهانها یافت خواهند شد، به ویژه در دومی. پایتختهای هفت ابرجهان مکانهای دیدار برای تقریباً کلیه طبقات و رستههای موجودات هوشمند می‌باشند. به استثنای گروههای بیشمار بهشتی - هاوانایی، در اینجا مخلوقات دارای اراده هر فاز از وجود می‌توانند مشاهده شوند و مورد مطالعه قرار گیرند.

3- کلنی‌های توجه ویژه

ساکنان هفت کلنی توجه ویژه ضمن این که در پیشبرد مأموریت‌هایشان و در اجرای تکالیف ویژیشان درگیرند، برای یک زمان طولانی‌تر یا کوتاه‌تر در کرات معماری شده اقامت می‌کنند. کار آنها را می‌توان به صورت زیر توصیف نمود:

1- دانشجویان ستاره‌شناس، ستاره‌شناسان آسمانی، برمی‌گزینند که در کراتی نظیر یورسا کار کنند، زیرا چنین کرات ساخته شده ویژه معمولاً - برای مشاهدات و محاسباتشان مطلوب هستند. یورسا برای کار این کلنی به گونه‌ای مطلوب واقع شده است، نه فقط به دلیل مکان مرکزی آن، بلکه همچنین به این دلیل که هیچ خورشید غول‌آسای زنده یا مرده‌ای در نزدیکی آن واقع نشده که بتواند جریانات انرژی را مختل سازد. این دانشجویان به هیچ وجه با امور ابرجهان به طور ارگانیک مربوط نیستند؛ آنها صرفاً میهمان هستند.

کلنی نجومی یورسا شامل افرادی از بسیاری قلمروهای نزدیک، از جهان مرکزی، و حتی از نرلاشیادک می‌باشد. هر موجودی در هر کره در هر سیستم از هر جهان می‌تواند یک دانشجوی ستاره‌شناسی شود، و ممکن است آرزوی پیوستن به سپاهی از ستاره‌شناسان آسمانی را داشته باشد. تنها شرطها اینها هستند: زندگی مداوم و دانش مکفی از کرات فضا، به ویژه قوانین فیزیکی آنها پیرامون تکامل و کنترل. دانشجویان ستاره‌شناس الزام ندارند که برای ابد در این سپاه خدمت کنند، اما هیچکس که به این گروه پذیرفته شود نمی‌تواند کمتر از یک هزار سال به وقت یورسا کنارگیری کند.

تعداد نفرات کلنی ستاره بینان یورسا اکنون بیش از یک میلیون است. این ستاره شناسان می‌آیند و می‌روند، گر چه برخی برای ادوار نسبتاً طولانی باقی می‌مانند. آنها با کمک انبوهی از ابزار مکانیکی و دستگاههای فیزیکی کار خود را انجام می‌دهند؛ آنها همچنین توسط پیام‌آوران منفرد و سایر اکتشاف کنندگان روحی به اندازه زیاد یاری می‌شوند. این ستاره شناسان آسمانی در کارشان در زمینه مطالعه ستارگان و بررسی فضا از تبدیلاتگران و فرستندگان زنده انرژی و نیز شخصیتهای بازتابگر دائماً استفاده می‌کنند. آنها کلیه اشکال و فازهای ماده فضایی و تجلیهای انرژی را مطالعه می‌کنند، و آنها درست همانقدر به کارکرد نیرو علاقمند هستند که به پدیده‌های ستاره‌ای می‌باشند. هیچ چیز در تمامی فضا از نگاه موشکافانه آنها نمی‌گریزد.

کلنیهای مشابه ستاره شناسان در کرات ناحیه‌ای ستاد مرکزی ابرجهان و نیز در پایتختهای معماری شده جهانهای محلی و بخشهای فرعی اداری آنها یافت

headquarters worlds from the local systems up to the capitals of the superuniverses, particularly the latter. The capitals of the seven superuniverses are the meeting places for almost all classes and orders of intelligent beings. With the exception of numerous groups of Paradise-Havoners, here the will creatures of every phase of existence may be observed and studied.

3. THE COURTESY COLONIES

^{3031 (33819)} The seven courtesy colonies sojourn on the architectural spheres for a longer or shorter time while engaged in the furtherance of their missions and in the execution of their special assignments. Their work may be described as follows:

^{3032 (33820)} 1. *The Star Students*, the celestial astronomers, choose to work on spheres like Uversa because such specially constructed worlds are unusually favorable for their observations and calculations. Uversa is favorably situated for the work of this colony, not only because of its central location, but also because there are no gigantic living or dead suns near at hand to disturb the energy currents. These students are not in any manner organically connected with the affairs of the superuniverse; they are merely guests.

^{3033 (33821)} The astronomical colony of Uversa contains individuals from many near-by realms, from the central universe, and even from Norlatiadek. Any being on any world in any system of any universe may become a star student, may aspire to join some corps of celestial astronomers. The only requisites are: continuing life and sufficient knowledge of the worlds of space, especially their physical laws of evolution and control. Star students are not required to serve eternally in this corps, but no one admitted to this group may withdraw under one millennium of Uversa time.

^{3034 (3381)} The star-observer colony of Uversa now numbers over one million. These astronomers come and go, though some remain for comparatively long periods. They carry on their work with the aid of a multitude of mechanical instruments and physical appliances; they are also greatly assisted by the Solitary Messengers and other spirit explorers. These celestial astronomers make constant use of the living energy transformers and transmitters, as well as of the reflective personalities, in their work of star study and space survey. They study all forms and phases of space material and energy manifestations, and they are just as much interested in force function as in stellar phenomena; nothing in all space escapes their scrutiny.

^{3035 (3382)} Similar astronomer colonies are to be found on the sector headquarters worlds of the superuniverse as well as on the architectural

می‌شوند. به جز در بهشت، دانش ذاتی نیست؛ فهم جهان فیزیکی عمدتاً به مشاهده و پژوهش وابسته است.

2- هنروران سماوی در سرتاسر هفت ابرجهان خدمت می‌کنند. انسانهای فراز یابنده در دوران زندگانی مورانشیای جهان محلی تماس اولیه خود را با این گروه‌ها برقرار می‌کنند، و در ارتباط با اینها این هنروران به طور کامل‌تری مورد بحث قرار خواهند گرفت.

3- مدیران بازگشت ترویج کنندگان استراحت و مزاح هستند — بازگشت به خاطرات گذشته. آنها در کارکرد عملی طرح فرازگرایانه پیشرفت انسانی، به ویژه در طول فازهای پیشین‌تر دوران گذار مورانشیا و تجربه روحی حاوی خدمت بزرگی هستند. داستان آنها به روایت دوران زندگانی انسانی در جهان محلی تعلق دارد.

4- آموزشگران مدرسه ضمیمه. کره بالاتر مسکونی بعدی متعلق به دوران زندگانی فرازگرایانه همیشه سپاهی توانمند از آموزگاران را در کره‌ای که دقیقاً در زیر آن واقع شده حفظ می‌کند، نوعی مدرسه آماده سازی برای ساکنان در حال پیشرفت آن کره. این یک فاز از طرح فرازگرایانه برای پیش بردن رهوردان زمان است. این مدارس، روشهای آموزشی و آزمونهای آنها، به کلی متفاوت از هر چیزی است که شما در یورنشیا به انجام آن دست می‌زنید.

تمامی طرح فرازگرایانه پیشرفت انسانی از طریق عمل دادن حقیقت و تجربه جدید به موجودات دیگر درست به دنبال کسب آنها تعیین ویژگی می‌شود. شما از طریق خدمت کردن به عنوان آموزگار به آن شاگردانی که در مقیاس پیشرفت درست در پشت سر شما قرار دارند راه خود را با آموزش طولانی نیل به بهشت می‌کشایید.

5- سپاه گوناگون ذخیره. ذخایر گسترده از موجوداتی که تحت سرپرستی بلافصل ما قرار ندارند به عنوان کلنی سپاه ذخیره در یورسا بسیج می‌شوند. هفتاد بخش اصلی از این کلنی در یورسا وجود دارد، و این یک آموزش آزاد است که اجازه داده شود زمانی با این شخصیت‌های خارق‌العاده گذرانده شود. ذخایر مشابه کلی در سلوینگتون و سایر پایتخت‌های جهان حفظ می‌شوند. آنها به دنبال درخواست مدیران مربوطه گروه خود به خدمت فعال اعزام می‌شوند.

6- دیدارگران دانشجو. یک جریان دائم از دیدارگران آسمانی از تمامی جهان به کرات گوناگون ستاد مرکزی سرازیر می‌شود. این انواع گوناگون موجودات به صورت افراد و طبقات و به عنوان دیدارگران، شاگردان مبادله‌ای، و یاوران دانشجو دور ما از دحام می‌کنند. در یورسا، در حال حاضر بیش از یک میلیارد شخص در این کلنی توجه ویژه وجود دارد. برخی از این دیدارگران ممکن است برای یک روز اقامت کنند، دیگران ممکن است برای یک سال باقی بمانند، و این تماماً به طبیعت مأموریت آنها بستگی دارد. این کلنی تقریباً هر طبقه از موجودات جهان به جز شخصیت‌های آفریننده و انسانهای مورانشیا را شامل می‌شود.

capitals of the local universes and their administrative subdivisions. Except on Paradise, knowledge is not inherent; understanding of the physical universe is largely dependent on observation and research.

3036 (339.3) 2. *The Celestial Artisans* serve throughout the seven superuniverses. Ascending mortals have their initial contact with these groups in the morontia career of the local universe in connection with which these artisans will be more fully discussed.

3037 (339.4) 3. *The Reversion Directors* are the promoters of relaxation and humor — reversion to past memories. They are of great service in the practical operation of the ascending scheme of mortal progression, especially during the earlier phases of morontia transition and spirit experience. Their story belongs to the narrative of the mortal career in the local universe.

3038 (339.5) 4. *Extension-School Instructors*. The next higher residential world of the ascendant career always maintains a strong corps of teachers on the world just below, a sort of preparatory school for the progressing residents of that sphere; this is a phase of the ascendant scheme for advancing the pilgrims of time. These schools, their methods of instruction and examinations, are wholly unlike anything which you essay to conduct on Urantia.

3039 (339.6) The entire ascendant plan of mortal progression is characterized by the practice of giving out to other beings new truth and experience just as soon as acquired. You work your way through the long school of Paradise attainment by serving as teachers to those pupils just behind you in the scale of progression.

30310 (339.7) 5. *The Various Reserve Corps*. Vast reserves of beings not under our immediate supervision are mobilized on Uversa as the reserve-corps colony. There are seventy primary divisions of this colony on Uversa, and it is a liberal education to be permitted to spend a season with these extraordinary personalities. Similar general reserves are maintained on Salvington and other universe capitals; they are dispatched on active service on the requisition of their respective group directors.

30311 (339.8) 6. *The Student Visitors*. From all the universe a constant stream of celestial visitors pours through the various headquarters worlds. As individuals and as classes these various types of beings flock in upon us as observers, exchange pupils, and student helpers. On Uversa, at present, there are over one billion persons in this courtesy colony. Some of these visitors may tarry a day, others may remain a year, all dependent on the nature of their mission. This colony contains almost every class of universe beings except Creator personalities and morontia mortals.

انسانهای مورانتیا فقط در محدوده جهان محلی منشأشان دانشجویان دیدارگر هستند. آنها فقط بعد از این که به وضعیت روحی دست یافتند می‌توانند در یک ظرفیت ابرجهانی دیدار کنند. نیمه کاملی از دیدارهایی که از کلنی ما صورت می‌گیرد شامل "توقفهای بین راه" است که در مسیر رفتن به جاهای دیگر درنگ می‌شود تا از پایتخت اروانتان دیدار شود. این شخصیتها ممکن است در حال اجرای یک مأموریت جهانی باشند، یا ممکن است در حال لذت بردن از دوره‌ای از فراغت — رهایی از مأموریت — باشند. امتیاز سفر درون جهانی و مشاهده، بخشی از دوران زندگانی کلیه موجودات فراز یابنده است. در طول صعود طولانی و پررویداد به بهشت از میان جهانهای محلی، ابرجهانها، و جهان مرکزی، اشتیاق بشری برای سفر و مشاهده مردمان و کرات جدید به طور کامل ارضا خواهد شد.

7- رهنوردان فراز یابنده. به تدریج که رهنوردان فراز یابنده به خدمات گوناگون در رابطه با پیشرفت بهشتی‌شان گمارده می‌شوند، به صورت یک کلنی توجه ویژه در کرات گوناگون ستاد مرکزی سکنی داده می‌شوند. این گروهها در حالی که در اینجا و آنجا در سرتاسر یک ابرجهان عمل می‌کنند، عمدتاً خود — حاکم هستند. آنها یک کلنی پیوسته تغییر یابنده هستند که تمامی رسته‌های انسانهای تکاملی و همیاران فراز یابنده آنها را شامل می‌شوند.

4- انسانهای فراز یابنده

در حالی که بقا یافتگان انسانی زمان و فضا رهنوردان فراز یابنده نام یافته‌اند، هنگامی که برای فراز تدریجی به بهشت اعتبار می‌یابند، این مخلوقات تکاملی چنان مکان مهمی را در این روایات اشغال می‌کنند که ما در اینجا مایلم خلاصه‌ای از هفت مرحله زیرین از دوران زندگانی فرازگرایانه جهان را ارائه دهیم:

- 1- انسانهای سیاره‌ای.
- 2- بقا یافتگان خفته.
- 3- دانشجویان کرات قصر.
- 4- پیشگامان مورانتیا
- 5- سرپرستان ابرجهان.
- 6- رهنوردان هاونا.
- 7- تازه واردهای بهشت.

نوشته زیرین دوران زندگانی جهانی یک انسان با تنظیم کننده سکنی یافته را ارائه می‌دارد. انسانهای با یسر و روح پیوند بافته در بخشهایی از این دوران زندگانی سهیم هستند، اما ما برگزیده‌ایم که این داستان را آنطور که به انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته مربوط است بیان کنیم، زیرا چنین سرنوشتی توسط کلیه نژادهای بشری یورنثیا می‌تواند مورد انتظار باشد.

1- انسانهای سیاره‌ای. انسانها همگی موجودات تکاملی حیوان منشأ هستند که از پتانسیل فرازگرایانه برخوردارند. منشأ، طبیعت، و سرنوشت این گروهها و انواع گوناگون موجودات بشری کاملاً بی‌شباهت با مردمان یورنثیا نیست. نژادهای بشری هر کره همان

30:312 (340:1) Morontia mortals are student visitors only within the confines of the local universe of their origin. They may visit in a superuniverse capacity only after they have attained spirit status. Fully one half of our visitor colony consists of "stopovers," beings en route elsewhere who pause to visit the Orvonton capital. These personalities may be executing a universe assignment, or they may be enjoying a period of leisure — freedom from assignment. The privilege of intrauniverse travel and observation is a part of the career of all ascending beings. The human desire to travel and observe new peoples and worlds will be fully gratified during the long and eventful climb to Paradise through the local, super-, and central universes.

30:313 (340:2) 7. The Ascending Pilgrims. As the ascending pilgrims are assigned to various services in connection with their Paradise progression, they are domiciled as a courtesy colony on the various headquarters spheres. While functioning here and there throughout a superuniverse, such groups are largely self-governing. They are an ever-shifting colony embracing all orders of evolutionary mortals and their ascending associates.

4. THE ASCENDING MORTALS

30:41 (340:3) While the mortal survivors of time and space are denominated *ascending pilgrims* when accredited for the progressive ascent to Paradise, these evolutionary creatures occupy such an important place in these narratives that we here desire to present a synopsis of the following seven stages of the ascending universe career:

- 30:42 (340:4) 1. Planetary Mortals.
- 30:43 (340:5) 2. Sleeping Survivors.
- 30:44 (340:6) 3. Mansion World Students.
- 30:45 (340:7) 4. Morontia Progressors.
- 30:46 (340:8) 5. Superuniverse Wards.
- 30:47 (340:9) 6. Havona Pilgrims.
- 30:48 (340:10) 7. Paradise Arrivals.

30:49 (340:11) The following narrative presents the universe career of an Adjuster-indwelt mortal. The Son- and Spirit-fused mortals share portions of this career, but we have elected to tell this story as it pertains to the Adjuster-fused mortals, for such a destiny may be anticipated by all of the human races of Urantia.

30:410 (340:12) 1. Planetary Mortals. Mortals are all animal-origin evolutionary beings of ascendant potential. In origin, nature, and destiny these various groups and types of human beings are not wholly unlike the Urantia peoples. The human races

خدمت روحانی فرزندان خداوند را دریافت می‌دارند و از حضور ارواح خادم زمان بهره‌مند می‌شوند. تمامی انواع فراز یابندگان بعد از مرگ طبیعی به صورت خانواده واحد مورانشیایی در کرات قصر به معاشرت دوستانه با یکدیگر دست می‌زنند.

2- بقا یافتگان خفته. کلیه انسانهای برخوردار از وضعیت بقا، که تحت سرپرستی نگاهبانان شخصی سرنوشت هستند، از میان دروازه‌های مرگ طبیعی عبور می‌کنند، و در دوره سوم، در کرات قصر به صورت شخص ظاهر می‌شوند. آن موجودات اعتبار یافته‌ای که به هر دلیلی قادر نبوده‌اند به آن سطح از خبرگی در هوشمندی و عطیه معنویت دست یابند، که آنان را مشمول نگاهبانان شخصی می‌ساخت، نمی‌توانند بدین گونه فوراً و مستقیماً به کرات قصر بروند. این روانهای بقا یافته باید تا روز داوری در یک دوران جدید، یک قضاوت جدید الهی، امن یک پسر خداوند که فراخوانهای عصر را صورت می‌دهد و آن قلمرو را مورد داوری قرار می‌دهد، در خواب ناهشیارانه باقی بمانند، و این عملکرد کلی در سرتاسر تمامی نبادان است. در رابطه با میکائیل مسیح گفته شد که هنگامی که او در پایان کارش در زمین به عالم بالا- عروج یافت، "شمار زیادی از اسیران را رها ساخت." و این اسیران، بقا یافتگان خفته از روزگاران آدم تا روزگار از مرگ برخاستن استاد در یورشیا بودند.

گذشت زمان برای انسانهای خفته احساس نمی‌شود؛ آنها کاملاً ناهشیار هستند و نسبت به طول خواب خود بی‌خبر هستند. به محض از نو سوار شدن شخصیت در پایان یک عصر، آنهایی که پنج هزار سال در خواب بوده‌اند نسبت به آنهایی که پنج روز در خواب بوده‌اند هیچ واکنش متفاوتی نشان نمی‌دهند. سوا از این تأخیر زمانی این بقا یافتگان همانند آنهایی که از خواب مرگ طولانی‌تر یا کوتاه‌تر اجتناب می‌ورزند از میان نظام فرازگرایانه عبور می‌کنند.

این طبقات داوری الهی رهنوردان دنیا برای فعالیت‌های گروهی مورانشیا در کار جهانی محلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در بسیج این گروه‌های عظیم مزیت زیادی وجود دارد؛ آنها بدین نحو برای منت‌های طولانی از خدمت موثر در پیوند با هم نگاه داشته می‌شوند.

3- دانشجویان کرات قصر. کلیه انسانهای بقا یافته‌ای که در کرات قصر از نو بیدار می‌شوند به این طبقه تعلق دارند.

بدن فیزیکی جسم انسانی بخشی از مونتاژ مجدد بقا یافته خفته نیست؛ بدن فیزیکی به خاک باز می‌گردد. سرافیم مأمور ضامن فراهم ساختن بدن جدید، شکل مورانشیا، به عنوان وسیله جدید زندگی برای روان فناپذیر و برای سکنی گزینی تنظیم کننده بازگشته می‌شود. تنظیم کننده نگهدار نسخه روحی ذهن بقا یافته خفته است. سرافیم مأمور نگاه دارنده هویت در حال بقا — روان فناپذیر — تا جایی که تکامل یافته است می‌باشد. و هنگامی که این دو، تنظیم کننده و سرافیم، سپرده شخصیتی خود را از نو پیوند می‌دهند، فرد جدید در بر گیرنده رستخیز شخصیت قدیمی، بقای هویت در حال تکامل مورانشیایی روان، می‌باشد. چنین ارتباط مجدد روان و تنظیم کننده کاملاً به گونه‌ای صحیح یک رستخیز نامیده می‌شود، یک مونتاژ مجدد عوامل شخصیتی؛ اما حتی این امر پدیداری مجدد شخصیت در

of each world receive the same ministry of the Sons of God and enjoy the presence of the ministering spirits of time. After natural death all types of ascenders fraternize as one morontia family on the mansion worlds.

304.11 (341.1) 2. *Sleeping Survivors.* All mortals of survival status, in the custody of personal guardians of destiny, pass through the portals of natural death and, on the third period, personalize on the mansion worlds. Those accredited beings who have, for any reason, been unable to attain that level of intelligence mastery and endowment of spirituality which would entitle them to personal guardians, cannot thus immediately and directly go to the mansion worlds. Such surviving souls must rest in unconscious sleep until the judgment day of a new epoch, a new dispensation, the coming of a Son of God to call the rolls of the age and adjudicate the realm, and this is the general practice throughout all Nebadon. It was said of Christ Michael that, when he ascended on high at the conclusion of his work on earth, "He led a great multitude of captives." And these captives were the sleeping survivors from the days of Adam to the day of the Master's resurrection on Urantia.

304.12 (341.2) The passing of time is of no moment to sleeping mortals; they are wholly unconscious and oblivious to the length of their rest. On reassembly of personality at the end of an age, those who have slept five thousand years will react no differently than those who have rested five days. Aside from this time delay these survivors pass on through the ascension regime identically with those who avoid the longer or shorter sleep of death.

304.13 (341.3) These dispensational classes of world pilgrims are utilized for group morontia activities in the work of the local universes. There is a great advantage in the mobilization of such enormous groups; they are thus kept together for long periods of effective service.

304.14 (341.4) 3. *Mansion World Students.* All surviving mortals who reawaken on the mansion worlds belong to this class.

304.15 (341.5) The physical body of mortal flesh is not a part of the reassembly of the sleeping survivor; the physical body has returned to dust. The seraphim of assignment sponsors the new body, the morontia form, as the new life vehicle for the immortal soul and for the indwelling of the returned Adjuster. The Adjuster is the custodian of the spirit transcript of the mind of the sleeping survivor. The assigned seraphim is the keeper of the surviving identity — the immortal soul — as far as it has evolved. And when these two, the Adjuster and the seraphim, reunite their personality trusts, the new individual constitutes the resurrection of the old personality, the survival of the evolving morontia identity of the soul. Such a reassociation of soul and Adjuster is quite properly called a resurrection, a reassembly of

حال بقا را به طور کامل توضیح نمی‌دهد. اگر چه شما احتمالاً واقعیت چنین کارکرد غیرقابل توضیحی را هرگز نخواهید فهمید، و اگر طرح بقای انسانی را رد نکنید، حقیقت آن را روزگاری به گونه‌ای تجربی خواهید دانست.

طرح نگهداری اولیه انسانی در هفت کرات آموزش تدریجی در اروانتان تقریباً عمومی است. در هر سیستم محلی که تقریباً دارای هزار سیاره مسکونی است هفت کره قصر وجود دارد، که معمولاً اقمار یا ماههای فرعی پایتخت سیستم هستند. آنها برای اکثریت انسانهای فراز یابنده کرات پذیرش می‌باشند.

گاهی اوقات کلیه کرات آموزشی اقامتگاه انسانی "قصرهای" جهان نامیده می‌شوند، و در رابطه با چنین کراتی بود که عیسی تلویحاً گفت: "در منزل پدر من قصرهای بسیاری وجود دارد." از اینجا به بعد، در محدوده یک گروه مشخص از کرات همچون کرات قصر، تک تک فراز یابندگان از یک کره به کره بعد و از یک فاز از حیات به فاز دیگر پیش می‌روند، اما آنها از یک مرحله از مطالعه جهان به مرحله دیگر همیشه به صورت گروهی پیش می‌روند.

4- پیشگامان مورانشیا. انسانها از کرات قصر تا کرات سیستم، کوکبه، و جهان، به عنوان پیشگامان مورانشیا طبقه‌بندی می‌شوند؛ آنها در حال پیمودن کرات دوران گذار صعود انسانی هستند. به تدریج که انسانهای فراز یابنده از کرات پایین‌تر به کرات بالاتر مورانشیا صعود می‌کنند، در ارتباط با آموزگارانشان و در همراهی با برادران پیشرفته‌تر و ارشدشان در مأموریت‌های بیشمار خدمت می‌کنند.

پیشروی مورانشیا به پیشرفت مداوم عقلانی، روحی، و شکل شخصیتی مربوط می‌شود. بقا یافتگان هنوز موجودات سه سرشتی هستند. در سرتاسر تجربه مورانشیا آنها سرپرستان جهان محلی هستند. نظام ابرجهان کار نمی‌کند تا این که دوران زندگانی روحی آغاز شود.

انسانها درست پیش از آن که ستاد مرکزی جهان محلی را به مقصد کرات پذیرش ناحیه‌های فرعی ابرجهان ترک کنند هویت واقعی روحی کسب می‌کنند. عبور از مرحله نهایی مورانشیا به اولین یا پایین‌ترین وضعیت روحی صرفاً یک گذار اندک است. ذهن، شخصیت، و کاراکتر از طریق چنین پیشرفتی تغییر نمی‌یابد؛ فقط شکل تحت تغییر و تبدیل قرار می‌گیرد. اما شکل روحی درست به اندازه بدن مورانشیا واقعی است، و به همان اندازه قابل تشخیص است.

انسانهای زمان پیش از عزیمت از جهات‌های بومی محلی خویش به قصد رفتن به کرات پذیرش ابرجهان از پسر آفریننده و روح مادر جهان محلی تأیید روحی دریافت می‌کنند. از این نقطه به بعد، وضعیت انسان فراز یابنده برای همیشه تثبیت می‌شود. هرگز دانسته نشده که سرپرستان ابرجهانها دچار گمراهی شوند. سرافیمهای

personality factors; but even this does not entirely explain the reappearance of the surviving *personality*. Though you will probably never understand the fact of such an inexplicable transaction, you will sometime experientially know the truth of it if you do not reject the plan of mortal survival.

304.16 (341.6) The plan of initial mortal detention on seven worlds of progressive training is nearly universal in Orvonton. In each local system of approximately one thousand inhabited planets there are seven mansion worlds, usually satellites or subsatellites of the system capital. They are the receiving worlds for the majority of ascending mortals.

304.17 (341.7) Sometimes all training worlds of mortal residence are called universe "mansions," and it was to such spheres that Jesus alluded when he said: "In my Father's house are many mansions." From here on, within a given group of spheres like the mansion worlds, ascenders will progress individually from one sphere to another and from one phase of life to another, but they will always advance from one stage of universe study to another in class formation.

304.18 (342.1) 4. *Morontia Progressors*. From the mansion worlds on up through the spheres of the system, constellation, and the universe, mortals are classed as morontia progressors; they are traversing the transition spheres of mortal ascension. As the ascending mortals progress from the lower to the higher of the morontia worlds, they serve on countless assignments in association with their teachers and in company with their more advanced and senior brethren.

304.19 (342.2) Morontia progression pertains to continuing advancement of intellect, spirit, and personality form. Survivors are still three-natured beings. Throughout the entire morontia experience they are wards of the local universe. The regime of the superuniverse does not function until the spirit career begins.

304.20 (342.3) Mortals acquire real spirit identity just before they leave the local universe headquarters for the receiving worlds of the minor sectors of the superuniverse. Passing from the final morontia stage to the first or lowest spirit status is but a slight transition. The mind, personality, and character are unchanged by such an advance; only does the form undergo modification. But the spirit form is just as real as the morontia body, and it is equally discernible.

304.21 (342.4) Before departing from their native local universes for the superuniverse receiving worlds, the mortals of time are recipients of spirit confirmation from the Creator Son and the local universe Mother Spirit. From this point on, the status of the ascending mortal is forever settled.

فراز یابنده در هنگام عزیمتشان از جهانهای محلی همچنین در مرتبت فرشتگان پیش می‌روند.

5- سرپرستان ابرجهانها. کلیه فراز یابندگان که به کرات آموزشی ابرجهانها وارد می‌شوند سرپرستان قدماي ایامها می‌شوند؛ آنها حیات مورانشیایی جهان محلی را پیموده‌اند و اکنون ارواح اعتبار یافته هستند. آنها به عنوان ارواح جوان شروع به صعود از سیستم آموزشی و فرهنگی ابرجهان می‌کنند، که از کرات پذیرش ناحیه فرعی آنها امتداد می‌یابد، و با کرات مطالعاتی ده ناحیه اصلی و سپس کرات بالاتر فرهنگی ستاد مرکزی ابرجهان ادامه می‌یابد.

سه رسته از ارواح دانشجو مطابق اقامت موقتشان در ناحیه فرعی، ناحیه‌های اصلی، و کرات ستاد مرکزی ابرجهانها که حاوی پیشرفت روحی هستند وجود دارد. همانطور که فراز یابندگان مورانشیا در کرات جهان محلی مطالعه و کار کردند، فراز یابندگان روحی نیز به کسب مهارت در کرات جدید ادامه می‌دهند، ضمن این که آنها در اهدای آنچه را که در چشمه‌های تجربی خرد به دیگران دریافت کرده‌اند تمرین می‌کنند. اما رفتن به مدرسه به عنوان یک موجود روحی در دوران زندگی ابرجهانی بسیار متفاوت از هر چیزی است که به قلمروهای تخیلی ذهن مادی انسان پیوسته وارد شده است.

پیش از ترک ابرجهان به مقصد هاونا، این ارواح فراز یابنده همان درس کامل را در مدیریت ابرجهان دریافت می‌کنند که در طول تجربه مورانشیایی خود در سرپرستی جهان محلی دریافت کردند. پیش از آن که انسانهای روحی به هاونا برسند، مطالعه اصلی آنها، اما نه مشغله منحصر به فردشان، استادی در مدیریت جهان محلی و ابرجهان است. دلیل تمامی این تجارب اکنون به طور کامل مشخص نیست، اما شک نیست که نظر به سرنوشت محتمل آینده آنها به عنوان اعضای سپاه نهایت، چنین آموزشی خردمندانه و ضروری است.

نظام ابرجهان برای تمامی انسانهای فراز یابنده یکسان نیست. آنها همان آموزش کلی را دریافت می‌دارند، اما گروهها و طبقات ویژه درسهای ویژه آموزشی را فرا می‌گیرند و درسهای مشخص کارآموزی را تجربه می‌کنند.

6- رهنوردان هاونا. هنگامی که توسعه روحی کامل می‌شود، گر چه آکنده نیست، انسان در حال بقا برای سفر طولانی به هاونا، پناهگاه ارواح تکاملی، آماده می‌شود. شما در زمین یک مخلوق جسم و خون بودید؛ در جهان محلی شما یک موجود مورانشیایی بودید؛ در ابرجهان شما یک روح در حال تکامل بودید؛ با ورود شما به کرات پذیرش هاونا، آموزش معنوی شما به طور واقعی و به گونه‌ای جدی شروع می‌شود؛ پدیداری نهایی شما در بهشت به صورت یک روح کمال یافته خواهد بود.

سفر از ستاد مرکزی ابرجهان به کرات پذیرش هاونا همیشه در تنهایی صورت می‌گیرد. از حالا به بعد

Superuniverse wards have never been known to go astray. Ascending seraphim are also advanced in angelic standing at the time of their departure from the local universes.

304.22 (342.9) 5. *Superuniverse Wards*. All ascenders arriving on the training worlds of the superuniverses become the wards of the Ancients of Days; they have traversed the morontia life of the local universe and are now accredited spirits. As young spirits they begin the ascension of the superuniverse system of training and culture, extending from the receiving spheres of their minor sector in through the study worlds of the ten major sectors and on to the higher cultural spheres of the superuniverse headquarters.

304.23 (342.9) There are three orders of student spirits in accordance with their sojourn upon the minor sector, major sectors, and the superuniverse headquarters worlds of spirit progression. As morontia ascenders studied and worked on the worlds of the local universe, so spirit ascenders continue to master new worlds while they practice at giving out to others that which they have imbibed at the experiential founts of wisdom. But going to school as a spirit being in the superuniverse career is very unlike anything that has ever entered the imaginative realms of the material mind of man.

304.24 (342.7) Before leaving the superuniverse for Havona, these ascending spirits receive the same thorough course in superuniverse management that they received during their morontia experience in local universe supervision. Before spirit mortals reach Havona, their chief study, but not exclusive occupation, is the mastery of local and superuniverse administration. The reason for all of this experience is not now fully apparent, but no doubt such training is wise and necessary in view of their possible future destiny as members of the Corps of the Finality.

304.25 (342.9) The superuniverse regime is not the same for all ascending mortals. They receive the same general education, but special groups and classes are carried through special courses of instruction and are put through specific courses of training.

304.26 (343.1) 6. *Havona Pilgrims*. When spirit development is complete, even though not replete, then the surviving mortal prepares for the long flight to Havona, the haven of evolutionary spirits. On earth you were a creature of flesh and blood; through the local universe you were a morontia being; through the superuniverse you were an evolving spirit; with your arrival on the receiving worlds of Havona your spiritual education begins in reality and in earnest; your eventual appearance on Paradise will be as a perfected spirit.

304.27 (343.2) The journey from the superuniverse headquarters to the Havona receiving spheres is

هیچ آموزش طبقه‌ای یا گروهی انجام نخواهد شد. کار شما در رابطه با آموزش تکنیکی و اداری کرات تکاملی زمان و فضا به پایان رسیده است. اکنون آموزش شخصی شما، آموزش فردی معنوی شما، آغاز می‌شود. سرشت آموزش از اول تا آخر، در تمامی هاونا، بدین شکل شخصی و سه‌گانه است: عقلانی، معنوی، و تجربی.

اولین عمل دوران زندگانی هاونایی شما این خواهد بود که برای سفر طولانی و امن خود سکنافیم انتقالان را ارج نهاده و از او سپاسگزاری کنید. شما سپس به آن موجوداتی عرضه می‌شوید که ضامن فعالیت‌های اولیه شما در هاونا خواهند شد. بعد شما می‌روید و ورود خود را ثبت نمایید و پیام سپاسگزاری و تقدیر خود را برای اعزام به پسر آفریننده جهان محلی خود، پدر جهان که دوران فرزندیتان را میسر ساخت، آماده سازید. این کار تشریفات ورود به هاونا را خاتمه می‌دهد؛ در این هنگام به شما یک دوره طولانی از فراغت برای مشاهده آزادانه داده می‌شود، و این فرصتی برای جستجوی دوستان، همیاران، و همکاران تجربه طولانی فرازتان را فراهم می‌سازد. شما همچنین می‌توانید با ایستگاه‌های خبری مشورت نمایید تا اطمینان حاصل نمایید که از هنگامی که یوورسا را ترک کرده‌اید کدامیک از رهنوردان همیاران عازم هاونا شده‌اند.

واقعیت ورود شما به کرات پذیرش هاونا به روال معمول به ستاد مرکزی جهان محلی شما اطلاع داده خواهد شد و شخصاً به اطلاع فرشته سراف نگاهبان شما، هر جایی که آن سرافیم بر حسب تصادف ممکن است باشد، رسانده خواهد شد.

انسانهای فراز یابنده در امور کرات تکاملی فضا به طور کامل آموزش یافته‌اند؛ اکنون آنها تماس طولانی و سودمندشان را با کرات آفریده شده کمال آغاز می‌کنند. از طریق این تجربه ترکیبی، بی‌ظنیر، و خارق‌العاده برای یک کار آینده چه تدارکی فراهم می‌شود! اما من نمی‌توانم در رابطه با هاونا به شما بگویم؛ شما باید این کرات را ببینید تا از شکوه آنها قدردانی نمایید و یا عظمت آنها را بفهمید.

7- تازه واردهای بهشت. شما به دنبال رسیدن به بهشت با مرتبت اقامتی، درس تدریجی را در ربانیت و ایسونیتی آغاز می‌کنید. اقامت شما در بهشت نشانگر این است که خداوند را یافته‌اید، و برای ورود به داخل سپاه انسانی نهایت فرا خوانده خواهید شد. از میان کلیه مخلوقات جهان بزرگ، فقط آنهایی که با پدر به یگانگی دست یافته‌اند به داخل سپاه انسانی نهایت گرد می‌آیند. فقط این افراد سوگند پایان دهندگان را می‌خورند. موجودات دیگر کمال با نیل بهشتی ممکن است به طور موقت به این سپاه نهایت ملحق شوند، اما آنها به این مأموریت ناشناخته و آشکار ناشده این سپاه در حال تکثیر کار از موده‌های تکاملی و کمال یافته زمان و فضا برای ابد گمارده نشده‌اند.

به تازه واردهای بهشت یک دوره آزادی داده می‌شود، و بعد از آن آنها معاشرت خود را با هفت گروه از سوپرنافیم‌های اولیه آغاز می‌کنند. هنگامی که آنها

always made alone. From now on no more class or group instruction will be administered. You are through with the technical and administrative training of the evolutionary worlds of time and space. Now begins your *personal education*, your individual spiritual training. From first to last, throughout all Havona, the instruction is personal and threefold in nature: intellectual, spiritual, and experiential.

304.28 (343.3) The first act of your Havona career will be to recognize and thank your transport seconaphim for the long and safe journey. Then you are presented to those beings who will sponsor your early Havona activities. Next you go to register your arrival and prepare your message of thanksgiving and adoration for dispatch to the Creator Son of your local universe, the universe Father who made possible your sonship career. This concludes the formalities of the Havona arrival; whereupon you are accorded a long period of leisure for free observation, and this affords opportunity for looking up your friends, fellows, and associates of the long ascension experience. You may also consult the broadcasts to ascertain who of your fellow pilgrims have departed for Havona since the time of your leaving Uversa.

304.29 (343.4) The fact of your arrival on the receiving worlds of Havona will be duly transmitted to the headquarters of your local universe and personally conveyed to your seraphic guardian, wherever that seraphim may chance to be.

304.30 (343.5) The ascendant mortals have been thoroughly trained in the affairs of the evolutionary worlds of space; now they begin their long and profitable contact with the created spheres of perfection. What a preparation for some future work is afforded by this combined, unique, and extraordinary experience! But I cannot tell you about Havona; you must see these worlds to appreciate their glory or to understand their grandeur.

304.31 (343.6) 7. *Paradise Arrivals.* On reaching Paradise with residential status, you begin the progressive course in divinity and absonity. Your residence on Paradise signifies that you have found God, and that you are to be mustered into the Mortal Corps of the Finality. Of all the creatures of the grand universe, only those who are Father fused are mustered into the Mortal Corps of the Finality. Only such individuals take the finaliter oath. Other beings of Paradise perfection or attainment may be temporarily attached to this finality corps, but they are not of eternal assignment to the unknown and unrevealed mission of this accumulating host of the evolutionary and perfected veterans of time and space.

304.32 (343.7) Paradise arrivals are accorded a period of freedom, after which they begin their associations with the seven groups of the primary supernaphim.

درس خود را با رهبران پرستش به پایان می‌رسانند فارغ‌التحصیلان بهشت نام می‌یابند، و سپس به عنوان پایان دهندگان، به سرویس مشاهدگرانه و همیارانه به اقصی نقاط آفرینش پهناور گمارده می‌شوند. و با این وجود به نظر نمی‌رسد که هیچ کاربرد مشخص یا تثبیت شده‌ای برای سپاه انسانی پایان دهندگان وجود داشته باشد، گرچه ممکن است آنها در ظرفیتهای متعدد در کرات استقرار یافته در نور و حیات خدمت کنند.

اگر برای سپاه انسانی نهایت هیچ آینده یا سرنوشت آشکار ناشده‌ای نباشد، مأموریت کنونی این موجودات فراز یابنده در مجموع مکفی و شکوهمند خواهد بود. سرنوشت کنونی آنها طرح جهانی فراز تکاملی را به طور کامل توجیه می‌کند. اما اعصار آینده تکامل کرات فضایی بیرونی بدون شک خرد و محبت مهرآمیز خدایان را در اجرای طرح الهی‌شان در زمینه بقای بشری و فراز انسانی مشخص خواهد ساخت و با آکندگی بیشتر به گونه‌ای الهی روشن خواهد نمود.

این نوشته، به همراه آنچه که برای شما آشکار شده است و در رابطه با آنچه که شما در ارتباط با آموزش پیرامون کره خودتان ممکن است فرا گیرید، عرضه کننده خلاصه‌ای از دوران زندگانی یک انسان فراز یابنده می‌باشد. این ماجرا در ابرجهانهای گوناگون به طور قابل ملاحظه متفاوت است، اما این گزارش نگاهی اجمالی را در زمینه طرح معمول پیشرفت انسانی، انطور که در جهان محلی نبادان و در هفتمین بخش از جهان بزرگ، ابرجهان اروانتان، صورت می‌یابد ارائه می‌دهد.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک پیام‌آور توانمند از یوورسا می‌باشد.]

They are designated Paradise graduates when they have finished their course with the conductors of worship and then, as finaliters, are assigned on observational and co-operative service to the ends of the far-flung creation. As yet there seems to be no specific or settled employment for the Mortal Corps of Finaliters, though they serve in many capacities on worlds settled in light and life.

304.33 (344.1) If there should be no future or unrevealed destiny for the Mortal Corps of the Finality, the present assignment of these ascendant beings would be altogether adequate and glorious. Their present destiny wholly justifies the universal plan of evolutionary ascent. But the future ages of the evolution of the spheres of outer space will undoubtedly further elaborate, and with more repleteness divinely illuminate, the wisdom and loving-kindness of the Gods in the execution of their divine plan of human survival and mortal ascension.

304.34 (344.2) This narrative, together with what has been revealed to you and with what you may acquire in connection with instruction respecting your own world, presents an outline of the career of an ascending mortal. The story varies considerably in the different superuniverses, but this recital affords a glimpse of the average plan of mortal progression as it is operative in the local universe of Nebadon and in the seventh segment of the grand universe, the superuniverse of Orvonton.

304.35 (344.3) [Sponsored by a Mighty Messenger from Uversa.]

مقاله 31. سپاه نهایت

032 ⇨

کتاب یورنیشیا

030 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 31

سپاه نهایت

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- بومیان هاونا
- 2- پیام‌آوران گرانش
- 3- انسانهای جلال یافته
- 4- سرافیمهای پذیرش یافته
- 5- فرزندان جلال یافته ماتریال
- 6- مخلوقات جلال یافته بینابینی
- 7- مبشران نور
- 8- تعالی‌گرایان
- 9- آرشیتکتهای جهان بنیادین
- 10- ماجرای غانی

مقدمه مقاله

سپاه پایان دهندگان انسانی نمایانگر مقصد شناخته شده کنونی انسانهای فراز یابنده زمان است که با تنظیم کننده پیوند یافته‌اند. اما گروههای دیگری وجود دارند که همچنین به این سپاه گمارده شده‌اند. سپاه اولیه نهایت شامل اینهاست:

- 1- بومیان هاونا.
- 2- پیام‌آوران گرانش.
- 3- انسانهای جلال یافته.
- 4- سرافیمهای پذیرش یافته.
- 5- فرزندان جلال یافته ماتریال.
- 6- مخلوقات جلال یافته بینابینی.

این شش گروه از موجودات جلال یافته این گروه بی‌نظیر را که از سرنوشت ابدی برخوردارند تشکیل می‌دهند. ما تصور می‌کنیم که کار آینده آنها را می‌دانیم، اما مطمئن نیستیم. در حالی که سپاه نهایت انسانی در حال بسیج شدن در بهشت هست، و در حالی که آنها اکنون به گونه‌ای بسیار گسترده به جهانهای فضا خدمت

PAPER 31

THE CORPS OF THE FINALITY

SECTIONS

Introduction

1. The Havona Natives
2. Gravity Messengers
3. Glorified Mortals
4. Adopted Seraphim
5. Glorified Material Sons
6. Glorified Midway Creatures
7. The Evangels of Light
8. The Transcendentals
9. Architects of the Master Universe
10. The Ultimate Adventure

INTRODUCTION

31:01 (345:1) THE Corps of Mortal Finaliters represents the present known destination of the ascending Adjuster-fused mortals of time. But there are other groups who are also assigned to this corps. The primary finaliter corps is composed of the following:

- 31:02 (345:2) 1. Havona Natives.
- 31:03 (345:3) 2. Gravity Messengers.
- 31:04 (345:4) 3. Glorified Mortals.
- 31:05 (345:5) 4. Adopted Seraphim.
- 31:06 (345:6) 5. Glorified Material Sons.
- 31:07 (345:7) 6. Glorified Midway Creatures.

31:08 (345:8) These six groups of glorified beings compose this unique body of eternal destiny. We think we know their future work, but we are not certain. While the Corps of the Mortal Finality is mobilizing on Paradise, and while they now so extensively minister to the universes of space and administer the worlds settled in light and life, their

می‌کنند و کراتی را که در نور و حیات استقرار یافته‌اند سرپرستی می‌کنند، مقصد آینده آنها باید جهانهای اکنون در حال سازمانیابی فضای بیرونی باشد. حداقل این حدس بیورسا است.

این سپاه مطابق رابطه‌های کاری کرات فضا و بنا بر تجربه ارتباطی مورد نیاز در سرتاسر دوران طولانی و پررویداد فرازگرایانه زندگی سازماندهی شده است. کلیه مخلوقات فراز یابنده که به این سپاه پذیرفته می‌شوند به گونه‌ای برابر مورد پذیرش واقع می‌شوند، اما این برابری والا- به هیچ وجه فردیت را ملغی نمی‌سازد یا هویت شخصی را از بین نمی‌برد. ما طی ارتباط با یک پایان دهنده می‌توانیم فوراً تشخیص دهیم که آیا او یک انسان فراز یابنده، بومی هاونا، سرافیم پذیرش یافته، مخلوق بینابینی، یا فرزند ماتریال است.

در طول عصر کنونی جهان، پایان دهندگان به خدمت در جهانهای زمان بازمی‌گردند. آنها به طور پی در پی برای کار به ابرجهانهای گوناگون گمارده می‌شوند، و تا بعد از این که در کلیه شش ابرآفرینش دیگر خدمت کردند به ابرجهان بومی خویش تخصیص نمی‌یابند. آنها بدین نحو می‌توانند به برداشت هفتگانه از ایزد متعال دست یابند.

یک گروه یا گروه‌های بیشتری از پایان دهندگان انسانی دائماً در یورنشیا در خدمت هستند. هیچ حوزه خدمت در جهان وجود ندارد که آنها به آن گمارده نشوند؛ آنها به طور سراسری و با دوره‌های تناوبی و برابر از مأموریت محوله و خدمت آزادانه عمل می‌کنند.

ما در رابطه با طبیعت سازمان آینده این گروه خارق‌العاده هیچ اطلاعی نداریم، اما پایان دهندگان اکنون یک گروه کاملاً حاکم بر خود هستند. آنها رهبران و مدیران دائم، دوره‌ای، و مأموریت خود را انتخاب می‌کنند. هیچ نفوذ خارجی هیچگاه نمی‌تواند بر سیاستهای آنها اعمال گردد، و سوگند وفاداری آنها فقط نسبت به تثلیث بهشت است.

پایان دهندگان ستاد مرکزی خود را در بهشت، در ابرجهانها، در جهانهای محلی، و در کلیه پایتختهای منطقه‌ای دارا می‌باشند. آنها یک رسته جداگانه از آفرینش تکاملی هستند. ما آنها را به طور مستقیم سرپرستی یا کنترل نمی‌کنیم، و با این وجود آنها نسبت به کلیه طرحهای ما مطلقاً وفادار و همیشه همیارانه هستند. آنها به راستی روانهای گردآوری شده مورد آزمون واقع شده و حقیقی زمان و فضا — نمک تکاملی جهان — هستند، و آنها برای همیشه در برابر شرارت مقاوم و در مقابل گناه ایمن می‌باشند.

1- بومیان هاونا

بسیاری از بومیان هاونا که در مدارس رهنوردی - آموزشی جهان مرکزی به عنوان آموزگار خدمت می‌کنند به انسانهای فراز یابنده به اندازه زیاد دلبسته می‌شوند و پیوسته نسبت به کار آینده و سرنوشت سپاه پایان دهندگان انسانی هر چه بیشتر کنجکاو می‌شوند. در بهشت، در ستاد مرکزی اداری سپاه، برای داوطلبان هاونا یک مرکز ثبت وجود دارد که تحت سرپرستی دستیار

future destination must be the now-organizing universes of outer space. At least that is the conjecture of Uversa.

31:09 (345:9) The corps is organized in accordance with the working associations of the worlds of space and in keeping with the associative experience acquired throughout the long and eventful ascendant career. All the ascendant creatures admitted to this corps are received in equality, but this exalted equality in no way abrogates individuality or destroys personal identity. We can immediately discern, in communicating with a finaliter, whether he is an ascendant mortal, Havona native, adopted seraphim, midway creature, or Material Son.

31:10 (345:10) During the present universe age the finaliters return to serve in the universes of time. They are assigned to labor successively in the different superuniverses and never in their native superuniverses until after they have served in all the other six supercreations. Thus may they acquire the sevenfold concept of the Supreme Being.

31:11 (345:11) One or more companies of the mortal finaliters are constantly in service on Urantia. There is no domain of universe service to which they are not assigned; they function universally and with alternating and equal periods of assigned duty and free service.

31:12 (345:12) We have no idea as to the nature of the future organization of this extraordinary group, but the finaliters are now wholly a self-governing body. They choose their own permanent, periodic, and assignment leaders and directors. No outside influence can ever be brought to bear upon their policies, and their oath of allegiance is only to the Paradise Trinity.

31:13 (346:1) The finaliters maintain their own headquarters on Paradise, in the superuniverses, in the local universes, and on all the divisional capitals. They are a separate order of evolutionary creation. We do not directly manage them or control them, and yet they are absolutely loyal and always co-operative with all our plans. They are indeed the accumulating tried and true souls of time and space — the evolutionary salt of the universe — and they are forever proof against evil and secure against sin.

1. THE HAVONA NATIVES

31:11 (346:2) Many of the Havona natives who serve as teachers in the pilgrim-training schools of the central universe become greatly attached to the ascending mortals and still more intrigued with the future work and destiny of the Corps of Mortal Finaliters. On Paradise there is maintained, at the administrative headquarters of the corps, a registry

گرنفاندا می‌باشد. امروزه شما میلیون میلیون تن از بومیان هاونا را خواهید یافت که در این لیست انتظار قرار دارند. این موجودات کامل که منشأ مستقیم و الهی آفرینشی دارند برای سپاه انسانی نهایت کمک بزرگی هستند، و بدون شک آنها در آینده بسیار دور حاوی خدمت حتی بزرگتری خواهند بود. آنها دیدگاه کسانی را که در کمال و اکتسگی الهی به دنیا آمده‌اند فراهم می‌سازند. از این رو پلین دهندگان در بر گیرنده هر دو فاز وجود تجربی — کامل و کامل شده — می‌باشند.

بومیان هاونا باید در ارتباط با موجودات تکاملی به پیشرفتهای مشخص تجربی دست یابند که برای اعطای یک قطعه از روح پدر جهانی ظرفیت پذیرش را به وجود خواهد آورد. اعضای دائمی سپاه انسانی پلین دهندگان فقط آن موجوداتی هستند که با روح اولین منبع و مرکز پیوند یافته‌اند، و یا آنهایی که همچون پیام‌آوران گرانث به گونه‌ای ذاتی حاوی این روح خدای پدر هستند.

ساکنان جهان مرکزی مطابق نسبت یک در یک هزار به سپاه پذیرفته می‌شوند — یک گروه پلین دهنده. این سپاه برای خدمت موقت در گروههای یک هزار نفره سازمان یافته است. نسبت آنها به صورت 997 مخلوق فراز یابنده، یک بومی هاونا و یک پیام‌آور گرانث است. بدین ترتیب پلین دهندگان به صورت گروهی بسیج می‌شوند، لیکن سوگند پایانی به طور فردی انجام می‌شود. این یک سوگند حاوی پیامدهای فراگیر و اهمیت جاودانه است. بومی هاونا همان سوگند را می‌خورد و برای ابد به این سپاه وصل می‌شود.

اعضای جدید هاونا گروه کاری خود را دنبال می‌کنند؛ هر جا که گروه برود، آنها هم می‌روند. و شما باید شور و شوق آنها را در کار جدید پلین دهندگان ببینید. احتمال نیل به سپاه پایانی یکی از شوق و شغفهای شکوهمند هاونا است؛ احتمال یک پلین دهنده شدن یکی از ماجراهای متعالی این نژادهای کامل است.

بومیان هاونا نیز به همان نسبت به سپاه مشترک پلین دهندگان تثلیث یافته در وایسجرینگتون و به سپاه پلین دهندگان تعالی‌گرا در بهشت پذیرفته می‌شوند. شهروندان هاونا به این سه فرجام به صورت اهداف عالی دوران زندگانی متعالی‌شان و نیز پذیرش محتمل آنها به سپاه پلین دهندگان هاونا می‌نگرند.

2- پیام‌آوران گرانث

هر جا و هر گاه که پیام‌آوران گرانث مشغول به کار می‌شوند، پلین دهندگان فرماندهی را به عهده دارند. کلیه پیام‌آوران گرانث تحت قلمرو منحصر به فرد گرنفاندا می‌باشند، و فقط به سپاه اولیه نهایت گمارده می‌شوند. آنها حتی اکنون برای پلین دهندگان گرانثها هستند، و همگی در آینده جاودان قابل خدمت خواهند بود. هیچ گروه دیگری از مخلوقات هوشمند از چنین سپاه شخصیت یافته پیام‌آوری که قادر باشد از زمان و مکان

for Havona volunteers presided over by the associate of Grandfanda. Today, you will find millions upon millions of Havona natives upon this waiting list. These perfect beings of direct and divine creation are of great assistance to the Mortal Corps of Finality, and they will undoubtedly be of even greater service in the far-distant future. They provide the viewpoint of one born in perfection and divine repleteness. The finaliters thus embrace both phases of experiential existence — perfect and perfected.

31:12 (346:3) Havona natives must achieve certain experiential developments in liaison with evolutionary beings which will create reception capacity for the bestowal of a fragment of the spirit of the Universal Father. The Mortal Finaliter Corps has as permanent members only such beings as have been fused with the spirit of the First Source and Center, or who, like the Gravity Messengers, innately embody this spirit of God the Father.

31:13 (346:4) The inhabitants of the central universe are received into the corps in the ratio of one in a thousand — a finaliter company. The corps is organized for temporary service in companies of one thousand, the ascendant creatures numbering 997 to one Havona native and one Gravity Messenger. Finaliters are thus mobilized in companies, but the finality oath is administered individually. It is an oath of sweeping implications and eternal import. The Havona native takes the same oath and becomes forever attached to the corps.

31:14 (346:5) The Havona recruits follow the company of their assignment; wherever the group goes, they go. And you should see their enthusiasm in the new work of the finaliters. The possibility of attaining the Corps of the Finality is one of the superb thrills of Havona; the possibility of becoming a finaliter is one of the supreme adventures of these perfect races.

31:15 (346:6) The Havona natives are also received, in the same ratio, into the Corps of Conjoint Trinitized Finaliters on Vicegerington and into the Corps of Transcendental Finaliters on Paradise. The Havona citizens regard these three destinies as constituting the supreme goals of their supernal careers, together with their possible admission to the Corps of Havona Finaliters.

2. GRAVITY MESSENGERS

31:21 (346:7) Wherever and whenever Gravity Messengers are functioning, the finaliters are in command. All Gravity Messengers are under the exclusive jurisdiction of Grandfanda, and they are assigned only to the primary Corps of the Finality. They are invaluable to the finaliters even now, and they will be all-serviceable in the eternal future. No other group of intelligent creatures possesses such

فرا تر رود برخوردار نیست. انواع مشابه از پیام‌آوران - ثبت کنندگان که به سپاه دیگر پایان دهندگان وصل هستند شخصیت نیافته‌اند؛ آنها ابسونایتی شده‌اند.

پیام‌آوران گرانش از دیوینینگتون می‌آیند، و آنها تنظیم کنندگان تغییر و تبدیل یافته و شخصیت یافته هستند، اما هیچیک از اعضای گروه یوورسای ما توضیح طبیعت یکی از این پیام‌آوران را به عهده نخواهد گرفت. ما می‌دانیم که آنها موجوداتی بسیار شخصی، الهی، هوشمند، و به گونه‌ای متأثر کننده با ادراک هستند، اما ما تکنیک پیمایش فضایی بدون مدت آنها را نمی‌فهمیم. به نظر می‌رسد آنها از این شایستگی برخوردارند که کلیه انرژیها، مدارها، و حتی گرانش را به کار گیرند. پایان دهندگان سپاه انسانی نمی‌توانند زمان و فضا را به چالش بطلبند، اما آنها تقریباً با کلیه شخصیت‌های روحی که از این توانایی برخوردارند در ارتباطند و آنها را تحت فرمان خود دارند. ما به خود اجازه می‌دهیم که پیام‌آوران گرانش را شخصیت بنامیم، اما در واقع آنها موجودات فوق روحی، و شخصیت‌های نامحدود و بی‌حد و مرز هستند. آنها در مقایسه با پیام‌آوران منفرد یک رسته کاملاً متفاوت از شخصیت هستند.

پیام‌آوران گرانش ممکن است در ارقام نامحدود به یک گروه پایان دهنده وصل باشند، اما فقط یک پیام‌آور، رئیس همیارانش، به داخل سپاه انسانی نهایت فرا خوانده می‌شود. با این وجود یک پرسنل دائمی 999 نفره از پیام‌آوران همیار به این رئیس تخصیص یافته است، و در مواقعی ممکن است او بخواهد که ذخایر رسته در تعداد نامحدود برای کمک فرا خوانده شوند.

پیام‌آوران گرانش و پایان دهندگان جلال یافته انسانی یک عاطفه متأثر کننده و عمیق برای یکدیگر به دست می‌آورند؛ آنها وجوه مشترک زیادی با هم دارند؛ یکی یک شخصیت‌یابی مستقیم از یک قطعه پدر جهانی است، دیگری یک شخصیت آفریده شده است که در روان در حال بقای جاودان که با یک قطعه از همان پدر جهانی، تنظیم کننده فکری روحی، پیوند یافته وجود دارد.

3- انسانهای جلال یافته

انسانهای فراز یابنده با تنظیم کننده پیوند یافته بخش عمده سپاه اولیه نهایت را تشکیل می‌دهند. آنها معمولاً به همراه سرافیمهای پذیرش یافته و جلال یافته 990 تن از هر گروه پایان دهنده را تشکیل می‌دهند. نسبت انسانها و فرشتگان در هر یک گروه فرق می‌کند، گرچه تعداد انسانها از تعداد سرافیمها به مراتب بیشتر است. بومیان هاونا، پسران جلال یافته ماتریال، مخلوقات جلال یافته بینابینی، پیام‌آوران گرانش، و اعضای ناشناخته و ناپیدا فقط یک درصد از سپاه را تشکیل می‌دهند؛ هر گروه از یک هزار پایان دهنده برای درست ده تن از این شخصیت‌های غیرانسانی و غیرسرافی جا دارد.

ما که از یوورسا هستیم از "سرنوشت پایانی" انسانهای فراز یابنده زمان اطلاع نداریم. در حال حاضر آنها در بهشت اقامت دارند و موقتاً در سپاه نور و حیات خدمت می‌کنند، اما چنین مسیر خارق‌العاده آموزشی

a personalized messenger corps able to transcend time and space. Similar types of messenger-recorders attached to other finaliter corps are not personalized; they are absonitized.

31:22 (347.1) Gravity Messengers hail from Divinington, and they are modified and personalized Adjusters, but no one of our Uversa group will undertake to explain the nature of one of these messengers. We know they are highly personal beings, divine, intelligent, and touchingly understanding, but we do not comprehend their timeless technique of traversing space. They seem to be competent to utilize any and all energies, circuits, and even gravity. Finaliters of the mortal corps cannot defy time and space, but they have associated with them and subject to their command all but infinite spirit personalities who can. We presume to call Gravity Messengers personalities, but in reality they are superspirit beings, unlimited and boundless personalities. They are of an entirely different order of personality as compared with Solitary Messengers.

31:23 (347.2) Gravity Messengers may be attached to a finaliter company in unlimited numbers, but only one messenger, the chief of his fellows, is mustered into the Mortal Corps of the Finality. This chief however has assigned to him a permanent staff of 999 fellow messengers, and as occasion may require, he may call upon the reserves of the order for assistants in unlimited numbers.

31:24 (347.3) Gravity Messengers and glorified mortal finaliters achieve a touching and profound affection for one another; they have much in common: One is a direct personalization of a fragment of the Universal Father, the other a creature personality existent in the surviving immortal soul fused with a fragment of the same Universal Father, the spirit Thought Adjuster.

3. GLORIFIED MORTALS

31:31 (347.4) Ascendant Adjuster-fused mortals compose the bulk of the primary Corps of the Finality. Together with the adopted and glorified seraphim they usually constitute 990 in each finaliter company. The proportion of mortals and angels in any one group varies, though the mortals far outnumber the seraphim. The Havona natives, glorified Material Sons, glorified midway creatures, the Gravity Messengers, and the unknown and missing member make up only one per cent of the corps; each company of one thousand finaliters has places for just ten of these nonmortal and nonseraphic personalities.

31:32 (347.5) We of Uversa do not know the "finality destiny" of the ascendant mortals of time. At present they reside on Paradise and temporarily serve in the Corps of Light and Life, but such a tremendous

فراز یابندگان و چنین رشته آموزشی طولانی جهانی باید طرح شود تا آنها را برای حتی آزمونهای بزرگتر اعتماد و خدمات والایتر مسئولیت از شایستگی برخوردار سازد.

به رغم این که این انسانهای فراز یابنده به بهشت دست یافته‌اند، در سپاه نهایت گردآوری شده‌اند، و در تعداد زیاد بازگردانده شده‌اند تا در پیشبرد امور جهانی محلی شرکت نمایند و در مدیریت امور ابرجهان یاری رسانند — با وجود حتی این سرنوشت ظاهری، این واقعیت مهم باقی می‌ماند که آنها فقط به عنوان ارواح مرحله ششم ثبت شده‌اند. بدون شک یک گام بیشتر در دوران زندگی سپاه انسانی نهایت باقی می‌ماند. ما طبیعت آن گام را نمی‌دانیم، اما پیرامون سه واقعیت آگاهی یافته‌ایم، و در اینجا به آنها جلب توجه می‌نماییم:

1- ما مطابق اسناد می‌دانیم که انسانها در طول اقامت موقتشان در ناحیه‌های فرعی ارواح رسته اول هستند، و این که هنگامی که به ناحیه‌های اصلی انتقال می‌یابند به رسته دوم، و هنگامی که به کرات مرکزی آموزشی ابرجهان انتقال می‌یابند به رسته سوم پیش می‌روند. انسانها بعد از رسیدن به ششمین دایره هاونا ارواح رده چهارم یا فارغ التحصیل می‌شوند، و هنگامی که پدر جهانی را پیدا می‌کنند ارواح رسته پنجم می‌شوند. آنها پس از سوگند خوردن، که آنها را برای همیشه به ورود به مأموریت جاودانه سپاه انسانی نهایت فرا می‌خواند، متعاقباً به ششمین مرحله وجود روحی دست می‌یابند.

ما مشاهده می‌کنیم که طبقه‌بندی، یا نامگذاری روحی توسط پیشروی واقعی از یک قلمرو خدمت جهان به قلمرو دیگر خدمت جهان یا از یک جهان به جهان دیگر تعیین شده است؛ و ما حدس می‌زنیم که اعطای طبقه‌بندی روحی هفتم به سپاه انسانی نهایت همزمان با پیشرفت آنها به مأموریت جاودان برای خدمت به کرات تا این هنگام ثبت نشده و آشکار نشده و مقارن با دستیابی آنها به ایزد متعال خواهد بود. اما سوا از این حدسیات جسورانه، ما به راستی بیش از شما در رابطه با تمامی اینها نمی‌دانیم؛ آگاهی ما از دوران زندگی انسانی فراتر از فرجام کنونی بهشتی نمی‌رود.

2- پایان دهندگان انسانی به طور کامل از این فرمان اعصار اطاعت کرده‌اند: "کامل باشید"؛ آنها از مسیر جهانی پیشرفت انسانی صعود کرده‌اند؛ آنها خداوند را یافته‌اند، و به روال معمول به سپاه نهایت وارد شده‌اند. چنین موجوداتی به حد کنونی پیشرفت روحی دست یافته‌اند اما به نهایت مرتبت غائی روحی دست نیافته‌اند. آنها به حد کنونی کمال مخلوق رسیده‌اند اما به نهایت خدمت مخلوق نرسیده‌اند. آنها تمامیت پرستش الوهیت را تجربه نموده‌اند اما نهایت نیل تجربی الوهیت را تجربه نکرده‌اند.

3- انسانهای جلال یافته سپاه بهشتی نهایت موجودات فراز یابنده‌ای هستند که دارای دانش تجربی از هر مرحله از واقعیت و فلسفه کاملترین حیات ممکن از وجود هوشمند می‌باشند، در حالی که در طول اعصار

course of ascendant training and such lengthy universe discipline must be designed to qualify them for even greater tests of trust and more sublime services of responsibility.

31:33 (347:6) Notwithstanding that these ascendant mortals have attained Paradise, have been mustered into the Corps of the Finality, and have been sent back in large numbers to participate in the conduct of local universes and to assist in the administration of superuniverse affairs — in the face of even this *apparent* destiny, there remains the significant fact that they are of record as only sixth-stage spirits. There undoubtedly remains one more step in the career of the Mortal Corps of the Finality. We do not know the nature of that step, but we have taken cognizance of, and here call attention to, three facts:

31:34 (348:1) 1. We know from the records that mortals are spirits of the first order during their sojourn in the minor sectors, and that they advance to the second order when translated to the major sectors, and to the third when they go forward to the central training worlds of the superuniverse. Mortals become quartan or graduate spirits after reaching the sixth circle of Havona and become spirits of the fifth order when they find the Universal Father. They subsequently attain the sixth stage of spirit existence upon taking the oath that musters them forever into the eternity assignment of the Corps of the Mortal Finality.

31:35 (348:2) We observe that spirit classification, or designation, has been determined by actual advancement from one realm of universe service to another realm of universe service or from one universe to another universe; and we surmise that the bestowal of seventh-spirit classification upon the Mortal Corps of the Finality will be simultaneous with their advancement to eternal assignment for service on hitherto unrecorded and unrevealed spheres and concomitant with their attainment of God the Supreme. But aside from these bold conjectures, we really know no more about all this than you do; our knowledge of the mortal career does not go beyond present Paradise destiny.

31:36 (348:3) 2. The mortal finaliters have fully complied with the injunction of the ages, "Be you perfect"; they have ascended the universal path of mortal attainment; they have found God, and they have been duly inducted into the Corps of the Finality. Such beings have attained the present limit of spirit progression but not *finality of ultimate spirit status*. They have achieved the present limit of creature perfection but not *finality of creature service*. They have experienced the fullness of Deity worship but not *finality of experiential Deity attainment*.

31:37 (348:4) 3. The glorified mortals of the Paradise Corps of Finality are ascendant beings in possession of experiential knowledge of every step of the actuality and philosophy of the fullest

این صعود از پایین‌ترین کرات مادی تا قله‌های روحی بهشت، این مخلوقات در حال بقا تا محدوده‌های ظرفیتشان در رابطه با هر تفصیل از هر اصل الهی سرپرستی عادلانه و کارآمد، و نیز بخشنده و شکیبای سرتاسر آفرینش جهانی زمان و فضا آموزش یافته‌اند.

ما چنین می‌پنداریم که موجودات بشری از حق سهیم شدن در دیدگاههای ما برخوردارند، و این که شما از آید که راز سرنوشت غائی سپاه بهشتی نهایت را به همراه ما حدس بزنید. برای ما روشن است که مأموریت‌های کنونی مخلوقات کمال یافته تکاملی در بر گیرنده طبیعت دروس بعد از فارغ‌التحصیلی در فهم جهان و مدیریت ابرجهان می‌باشد؛ و ما همگی می‌پرسیم: “چرا باید خدایان آنقدر مشتاق آموزش کامل انسانهای در حال بقا در تکنیک مدیریت جهان باشند؟”

4- سراقیمهای پذیرش یافته

بسیاری از نگاهبانان وفادار سراقی انسانها اجازه دارند که به همراه انسانهای تحت سرپرستی خود از میان دوران زندگانی فرازگرایانه عبور کنند، و بسیاری از این فرشتگان نگاهبان بعد از پیوند یافتن با پدر، در انجام سوگند جاودانگی پایان دهندگان به افراد تحت سرپرستی خود می‌پیوندند، و برای ابد سرنوشت یاران انسانی خود را پذیرا می‌شوند. فرشتگانی که از میان تجربه فرازگرایانه موجودات بشری عبور می‌کنند می‌توانند در سرنوشت سرشت بشری سهیم شوند؛ آنها می‌توانند به همان اندازه و برای ابد به سپاه نهایت وارد شوند. تعداد زیادی از سراقیمهای پذیرفته شده و جلال یافته به سپاهیان گوناگون غیر انسانی نهایت وصل می‌شوند.

5- فرزندان جلال یافته ماتریال

در جهانهای زمان و فضا دوراندیشی‌هایی وجود دارد که به موجب آن هنگامی که دریافت تکالیف سیاره‌ای شهروندان نسل آدم از سیستمهای محلی برای مدتی طولانی به تأخیر می‌افتد، آنها می‌توانند درخواست کنند از وضعیت شهروندی دائم مرخص شوند. و اگر این درخواست آنها مورد پذیرش قرار گیرد، به رهنوردان فراز یافته در پایتخت جهانها ملحق می‌شوند و از آنجا به بهشت و سپاه نهایت پیش می‌روند.

هنگامی که یک کره پیشرفته تکاملی به ادوار بعدی عصر نور و حیات دست می‌یابد، فرزندان ماتریال، آدم و حوای سیاره‌ای، می‌توانند بشر شدن را برگزینند، تنظیم کننده دریافت کنند، و به پیمایش مسیر تکاملی صعود جهانی که به سپاه پایان دهندگان انسانی راه می‌برد مبادرت کنند. برخی از این فرزندان ماتریال در مأموریتشان به عنوان شتاب دهندگان بیولوژیک، بخشاً ناموفق بوده‌اند یا از نظر تکنیکی دچار خطا شده‌اند، همانطور که آدم در یورنشیا چنین شد؛ و سپس آنها ناچار می‌شوند که مسیر طبیعی مردمان عالم را طی کنند، تنظیم کننده دریافت کنند، از میان مرگ عبور کنند، و از طریق ایمان از میان نظام فرازگرایانه پیش روند، و متعاقباً به

possible life of intelligent existence, while during the ages of this ascent from the lowest material worlds to the spiritual heights of Paradise, these surviving creatures have been trained to the limits of their capacity respecting every detail of every divine principle of the just and efficient, as well as merciful and patient, administration of all the universal creation of time and space.

31:38 (3435) We deem that human beings are entitled to share our opinions, and that you are free to conjecture with us respecting the mystery of the ultimate destiny of the Paradise Corps of Finality. It seems evident to us that the present assignments of the perfected evolutionary creatures partake of the nature of postgraduate courses in universe understanding and superuniverse administration; and we all ask, “Why should the Gods be so concerned in so thoroughly training surviving mortals in the technique of universe management?”

4. ADOPTED SERAPHIM

31:41 (3436) Many of the faithful seraphic guardians of mortals are permitted to go through the ascendant career with their human wards, and many of these guardian angels, after becoming Father fused, join their subjects in taking the finaliter oath of eternity and forever accept the destiny of their mortal associates. Angels who pass through the ascending experience of mortal beings may share the destiny of human nature; they may equally and eternally be mustered into this Corps of the Finality. Large numbers of the adopted and glorified seraphim are attached to the various nonmortal finaliter corps.

5. GLORIFIED MATERIAL SONS

31:51 (3437) There is provision in the universes of time and space whereby the Adamic citizens of the local systems, when long delayed in receiving planetary assignment, may initiate a petition for release from permanent-citizenship status. And if granted, they join the ascending pilgrims on the universe capitals and thence proceed onward to Paradise and the Corps of the Finality.

31:52 (3438) When an advanced evolutionary world attains the later eras of the age of light and life, the Material Sons, the Planetary Adam and Eve, may elect to humanize, receive Adjusters, and embark upon the evolutionary course of universe ascent leading to the Corps of Mortal Finaliters. Certain of these Material Sons have partially failed or technically defaulted in their mission as biologic accelerators, as Adam did on Urantia; and then are they compelled to take the natural course of the peoples of the realm, receive Adjusters, pass through death, and progress by faith through the ascendant regime, subsequently attaining Paradise

بهشت و سپاه نهایت دست یابند.

این فرزندان ماتریال در شمار زیادی از گروه‌های پایان دهنده یافت نمی‌شوند. حضور آنها پتانسیل بزرگی به احتمالات خدمت والا- برای چنین گروهی به وجود می‌آورد، و آنها به گونه‌ای تغییرناپذیر به عنوان رهبران آن انتخاب می‌شوند. اگر هر دو زوج عدنی به همان گروه وصل شوند، آنها معمولاً اجازه می‌یابند به صورت یک شخصیت واحد، به طور مشترک عمل نمایند. چنین زوج فراز یابنده‌ای در مقایسه با انسانهای فراز یابنده در ماجرای تثلیث یابی بسیار موفق‌ترند.

6- مخلوقات جلال یافته بینابینی

در بسیاری از سیارات مخلوقات بینابینی در ارقام زیاد تولید می‌شوند، اما پس از آن که کره بومی آنها در نور و حیات استقرار یافت، به ندرت در آن می‌مانند. سپس در آن هنگام، یا اندکی پس از آن، از وضعیت شهروندی دائم مرخص می‌شوند و صعود به بهشت را آغاز می‌کنند. آنها همراه با انسانهای زمان و فضا از کرات مورانشیا، ابرجهان، و هاونا عبور می‌کنند.

منشأ و طبیعت مخلوقات بینابینی از جهانهای گوناگون بسیار متفاوت است، اما فرجام همگی آنها پیوستن به یک سپاه بهشتی نهایت یا دیگری می‌باشد. مخلوقات بینابینی ثانویه همگی سرانجام با تنظیم کنندگان پیوند می‌یابند و به سپاه انسانی وارد می‌شوند. بسیاری از گروه‌های پایان دهنده یکی از این موجودات جلال یافته را در گروه خویش دارا می‌یابند.

7- مبشران نور

در حال حاضر هر گروه پایان دهنده حاوی 999 شخصیت سوگند خورده، اعضای دائم، می‌باشد. مکان خالی توسط رئیس مبشران الحاق یافته نور اشغال می‌شود که به هر مأموریت تنها گمارده شده است. اما این موجودات فقط اعضای موقت سپاه هستند.

هر شخصیت آسمانی که به خدمت در هر سپاه پایان دهنده گمارده شده است یک مبشر نور نامیده می‌شود. این موجودات سوگند پایان دهنده را به جا نمی‌آورند، و گر چه تحت سرپرستی سازماندهی سپاه قرار دارند، به طور دائم به آن الحاق نیافته‌اند. این گروه ممکن است پیام‌آوران منفرد، سوپرنافیمها، سکنافیمها، شهروندان بهشت، یا فرزندان تثلیث یافته آنها — هر موجودی را که در اجرای مأموریت موقت یک پایان دهنده لازم باشد — در بر گیرد. ما از این که سپاه این موجودات را به مأموریت ابدی الحاق می‌دهد یا نه اطلاع نداریم. این مبشران نور در پایان الحاقیابی به وضعیت پیشین خود ادامه می‌دهند.

به تدریج که سپاه انسانی نهایت در حال حاضر تشکیل می‌شود، تنها شش طبقه از اعضای دائم وجود دارند. همانطور که ممکن است انتظار رود، پایان دهندگان در رابطه با هویت رفیقان آینده خود درگیر گمان پردازیهای زیادی می‌شوند، اما در میان آنها توافق اندکی

and the Corps of the Finality.

31:53 (349:3) These Material Sons are not to be found in many finaliter companies. Their presence lends great potential to the possibilities of high service for such a group, and they are invariably chosen as its leaders. If both of the Edenic pair are attached to the same group, they are usually permitted to function jointly, as one personality. Such ascendant pairs are far more successful in the adventure of trinitizing than are the ascendant mortals.

6. GLORIFIED MIDWAY CREATURES

31:61 (349:4) On many planets the midway creatures are produced in large numbers, but they seldom tarry on their native world subsequent to its being settled in light and life. Then, or soon thereafter, they are released from permanent-citizenship status and start on the ascension to Paradise, passing through the morontia worlds, the superuniverse, and Havona in company with the mortals of time and space.

31:62 (349:5) The midway creatures from various universes differ greatly in origin and nature, but they are all destined to one or another of the Paradise finality corps. The secondary midwayers are all eventually Adjuster fused and are mustered into the mortal corps. Many finaliter companies have one of these glorified beings in their group.

7. THE EVANGELS OF LIGHT

31:71 (349:6) At the present time every finaliter company numbers 999 personalities of oath status, permanent members. The vacant place is occupied by the chief of attached Evangels of Light assigned on any single mission. But these beings are only transient members of the corps.

31:72 (349:7) Any celestial personality assigned to the service of any finaliter corps is denominated an Evangel of Light. These beings do not take the finaliter oath, and though subject to the corps organization they are not of permanent attachment. This group may embrace Solitary Messengers, supernaphim, seconaphim, Paradise Citizens, or their trinitized offspring — any being required in the prosecution of a transient finaliter assignment. Whether or not the corps is to have these beings attached to the eternal mission, we do not know. At the conclusion of attachment these Evangels of Light resume their former status.

31:73 (350:1) As the Mortal Corps of the Finality is at present constituted, there are just six classes of permanent members. The finaliters, as might be expected, engage in much speculation as to the identity of their future comrades, but there is little

وجود دارد.

ما که از یوورسا هستیم، اغلب در رابطه با هویت هفتمین گروه از پایان دهندگان به حس و گمان می‌پردازیم. ما نظرات بسیاری را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم، که شامل مأموریت محتمل برخی از سپاهیان در حال گرد آمدن گروه‌های بیشمار تثلیث یافته در بهشت، وایسجرینگتون، و مدار درونی هاونا می‌باشد. حتی حدس زده می‌شود که ممکن است سپاه نهایت اجازه یابد بسیاری از دستیارانشان را در کار سرپرستی جهان تثلیث دهد، چرا که احتمال دارد آنها فرجامشان خدمت به جهانی‌ای باشد که اکنون در حال ساخته شدن هستند.

یکی از ما این نظر را دارد که این مکان خالی در سپاه توسط نوعی موجود که منشأ در جهان جدید خدمت آینده آنها دارد پر خواهد شد؛ دیگری به این باور تمایل دارد که این مکان توسط نوعی شخصیت بهشتی که هنوز آفریده نشده، منتج نشده، یا تثلیث نیافته است پر خواهد شد. اما پیش از آن که ما به راستی بدانیم، به احتمال زیاد منتظر ورود پایان دهندگان به هفتمین مرحله نیل روحی خواهیم ماند.

8- تعالی‌گرایان

بخشی از تجربه انسان کامل شده در بهشت به عنوان یک پایان دهنده شامل تلاش برای دستیابی به درک طبیعت و کارکرد بیش از یک‌هزار گروه از ابرشهروندان تعالی‌گرای بهشت می‌باشد. آنها موجودات منتج شده‌ای هستند که از ویژگی‌های ایسونا بیت برخوردارند. پایان دهندگان تعالی‌گرا، در معاشرتشان با این ابرشخصیت‌ها، کمک بزرگی از هدایت یاری کننده رسته‌های بیشمار خادمان تعالی‌گرایی که به کار معرفی پایان دهندگان تکامل یافته به برادران جدید بهشتی‌شان گمارده شده‌اند دریافت می‌کنند. تمامی رسته تعالی‌گرایان در غرب بهشت در یک منطقه عظیم که آن را به طور انحصاری اشغال می‌کنند زندگی می‌کنند.

در بحث پیرامون تعالی‌گرایان ما در تنگنا قرار داریم، نه فقط به واسطه محدودیتهای درک بشری، بلکه همچنین به دلیل شرایط فرمانی که بر این آشکارسازها پیرامون شخصیت‌های بهشت حاکم است. این موجودات به هیچ وجه به صعود انسان به هاونا مربوط نیستند. سپاه عظیم تعالی‌گرایان بهشت به هیچ وجه کاری به امور هاونا یا هفت ابرجهان ندارند. آنها فقط درگیر ابرمدیریت امور جهان بنیادین هستند.

از آنجا که شما یک مخلوق هستید، می‌توانید یک آفریدگار را بفهمید، اما به سختی می‌توانید درک کنید که یک انبوهشی عظیم و متنوع از موجودات هوشمند که نه آفریننده هستند و نه مخلوق وجود دارند. این تعالی‌گرایان هیچ موجودی را نمی‌آفرینند، و هیچگاه آفریده نیز نشده‌اند. در بحث پیرامون منشأ آنها، برای اجتناب نمودن از کاربرد یک واژه جدید — یک نام اختیاری و بی‌معنی — ما این را از همه بهتر می‌پنداریم که بگوییم تعالی‌گرایان صرفاً منتج می‌شوند. کاملاً ممکن است که

agreement among them.

^{31:74 (360:2)} We of Uversa often conjecture respecting the identity of the seventh group of finaliters. We entertain many ideas, embracing possible assignment of some of the accumulating corps of the numerous trinitized groups on Paradise, Vicegerington, and the inner Havona circuit. It is even conjectured that the Corps of the Finality may be permitted to trinitize many of their assistants in the work of universe administration in the event they are destined to the service of universes now in the making.

^{31:75 (360:3)} One of us holds the opinion that this vacant place in the corps will be filled by some type of being of origin in the new universe of their future service; the other inclines to the belief that this place will be occupied by some type of Paradise personality not yet created, eventuated, or trinitized. But we will most likely await the entrance of the finaliters upon their seventh stage of spirit attainment before we really know.

8. THE TRANSCENDENTALERS

^{31:81 (360:4)} Part of the perfected mortal's experience on Paradise as a finaliter consists in the effort to achieve comprehension of the nature and function of more than one thousand groups of the transcendental supercitizens of Paradise, eventuated beings of absonite attributes. In their association with these superpersonalities, the ascendant finaliters receive great assistance from the helpful guidance of numerous orders of transcendental ministers who are assigned to the task of introducing the evolved finaliters to their new Paradise brethren. The entire order of the Transcendentals live in the west of Paradise in a vast area which they exclusively occupy.

^{31:82 (360:5)} In the discussion of Transcendentals we are restricted, not only by the limitations of human comprehension, but also by the terms of the mandate governing these disclosures concerning the personalities of Paradise. These beings are in no way connected with the mortal ascent to Havona. The vast host of the Paradise Transcendentals have nothing whatever to do with the affairs of either Havona or the seven superuniverses, being concerned only with the superadministration of the affairs of the master universe.

^{31:83 (360:6)} You, being a creature, can conceive of a Creator, but you can hardly comprehend that there exists an enormous and diversified aggregation of intelligent beings who are neither Creators nor creatures. These Transcendentals create no beings, neither were they ever created. In speaking of their origin, in order to avoid using a new term — an arbitrary and meaningless designation — we deem it best to say that Transcendentals simply

مطلق الوهیت در منشأ آنها درگیر شده باشد و ممکن است در سرنوشت آنها دست داشته باشد، اما این موجودات بی‌نظیر اکنون تحت سلطه مطلق الوهیت نیستند. آنها تحت فرمان خدای غائی هستند، و اقامت موقت کنونی آنها در بهشت از هر نظر توسط تثلیث سرپرستی و هدایت می‌شود.

اگر چه تمامی انسانهایی که به بهشت دست می‌یابند مکرراً با تعالی‌گرایان روابطی دوستانه برقرار می‌کنند، همانطور که با شهروندان بهشت چنین می‌کنند، روال کار چنین است که اولین تماس جدی انسان با یک تعالی‌گرا در آن موقعیت پررویداد رخ می‌دهد، آنگاه که انسان فراز یابنده به عنوان عضوی از یک گروه جدید پایان دهنده، در دایره پذیرش پایان دهندگان می‌ایستد و تحت نظارت رئیس تعالی‌گرایان، سرپرست مسئول آرشیتهای جهان بنیادین، سوگند تثلیث ابدیت را به جا می‌آورد.

9- آرشیتهای جهان بنیادین

آرشیتهای جهان بنیادین سپاه حاکم تعالی‌گرایان بهشت هستند. تعداد این سپاه حاکم 28,011 شخصیت است که دارای اذهان استاد، ارواح متعالی، و افسونایتهای آسمانی است. افسر مسئول این گروه والامرتبه، آرشیتهک ارشد استاد، سرپرست هماهنگ کننده کلیه موجودات هوشمند بهشت است که زیر سطح الوهیت هستند.

شانزدهمین ممنوعیت حکمی که این نوشته‌ها را مجاز داشته است می‌گوید: "اگر عاقلانه پنداشته شود، می‌توان وجود آرشیتهای جهان بنیادین و همکاران آنها را فاش نمود، اما منشأ، طبیعت، و سرنوشت آنها را نمی‌توان به طور کامل آشکار ساخت." با این وجود ما می‌توانیم به شما اطلاع دهیم که این آرشیتهای استاد در هفت سطح افسونایت وجود دارند. این هفت گروه به صورت زیرین طبقه‌بندی شده‌اند:

1- سطح بهشت. فقط آرشیتهک ارشد با اولین آرشیتهک منتج شده در این بالاترین سطح افسونایت عمل می‌کند. این شخصیت غائی — که نه آفریننده و نه آفریده شده است — در پگاه ابدیت منتج گشت و اکنون به عنوان هماهنگ کننده بدیع بهشت و بیست و یک کرات فعالیت‌های مربوط به آن عمل می‌نماید.

2- سطح هاونا. دومین منتج شدن آرشیتهکها سه طراح استاد و سرپرستان افسونایت را به بار آورد، و آنها همیشه وقف هماهنگی یک میلیارد کرات کامل جهان مرکزی بوده‌اند. روایت بهشت تصریح می‌کند که این سه آرشیتهک، با رهنمود آرشیتهک پیش منتج شده ارشد، به طراحی هاونا کمک نمود، اما ما به راستی نمی‌دانیم.

3- سطح ابرجهان. سومین سطح افسونایت شامل هفت آرشیتهک استاد هفت ابرجهان می‌باشد، که اکنون به عنوان یک گروه، حدوداً زمان یکسانی را در همراهی با هفت روح استاد در بهشت و با هفت مدیر عالی اجرایی

eventuate. The Deity Absolute may well have been concerned in their origin and may be implicated in their destiny, but these unique beings are not now dominated by the Deity Absolute. They are subject to God the Ultimate, and their present Paradise sojourn is in every way Trinity supervised and directed.

31:84 (351.1) Although all mortals who attain Paradise frequently fraternize with the Transcendentals as they do with the Paradise Citizens, it develops that man's first serious contact with a Transcendentaler occurs on that eventful occasion when, as a member of a new finaliter group, the mortal ascender stands in the finaliter receiving circle as the Trinity oath of eternity is administered by the chief of Transcendentals, the presiding head of the Architects of the Master Universe.

9. ARCHITECTS OF THE MASTER UNIVERSE

31:91 (351.2) The Architects of the Master Universe are the governing corps of the Paradise Transcendentals. This governing corps numbers 28,011 personalities possessing master minds, superb spirits, and supernal absonites. The presiding officer of this magnificent group, the senior Master Architect, is the co-ordinating head of all Paradise intelligences below the level of Deity.

31:92 (351.3) The sixteenth proscription of the mandate authorizing these narratives says: "If deemed wise, the existence of the Architects of the Master Universe and their associates may be disclosed, but their origin, nature, and destiny may not be fully revealed." We may, however, inform you that these Master Architects exist in seven levels of the absonite. These seven groups are classified as follows:

31:93 (351.4) 1. *The Paradise Level.* Only the senior or first-eventuated Architect functions on this highest level of the absonite. This ultimate personality — neither Creator nor creature — eventuated in the dawn of eternity and now functions as the exquisite co-ordinator of Paradise and its twenty-one worlds of associated activities.

31:94 (351.5) 2. *The Havona Level.* The second Architect eventuation yielded three master planners and absonite administrators, and they have always been devoted to the co-ordination of the one billion perfect spheres of the central universe. Paradise tradition asserts that these three Architects, with the counsel of the pre-eventuated senior Architect, contributed to the planning of Havona, but we really do not know.

31:95 (351.6) 3. *The Superuniverse Level.* The third absonite level embraces the seven Master Architects of the seven superuniverses, who now, as a group, spend about equal time in the company

در هفت کرات ویژه روح بیکران سپری می‌کنند. آنها ابرهماهنگ کنندگان جهان بزرگ هستند.

4- اولین سطح فضایی. تعداد نفرات این گروه هفتاد آرشیستکت است، و ما حدس می‌زنیم که آنها درگیر طرحهای غائی برای اولین جهان فضای بیرونی هستند، که اکنون در ماورای مرزهای هفت ابرجهان کنونی در حال به حرکت درآمدن است.

5- دومین سطح فضایی. تعداد نفرات این پنجمین گروه از آرشیستکتهای 490 تن است، و باز ما حدس می‌زنیم که آنها باید درگیر دومین جهان فضای بیرونی باشند، یعنی جایی که فیزیکدانان ما به حرکت درآمدن قطعی انرژی را از پیش کشف کرده‌اند.

6- سومین سطح فضایی. تعداد نفرات این گروه ششم از آرشیستکتهای استاد 3430 تن است، و ما به همین منوال چنین استنباط می‌کنیم که آنها ممکن است با طرحهای عظیم سومین جهان فضای بیرونی مشغول باشند.

7- چهارمین سطح فضایی. این گروه که آخرین و بزرگترین گروه است، شامل 24,010 آرشیستکت استاد است، و اگر حدسیات پیشین ما درست باشد، باید به چهارمین و آخرین جهانهای پیوسته بزرگ شونده فضای بیرونی مربوط باشد.

جمع این هفت گروه از آرشیستکتهای استاد به 28,011 طراح جهان بالغ می‌شود. در بهشت روایتی وجود دارد که می‌گوید در گذشته‌های دور ابدیت، منتج شدن 28,012 آرشیستکت استاد مورد تلاش قرار گرفت، اما این نتوانست به ابسونایتی شدن انجامد، و به واسطه آن مطلق جهانی تصرف شخصیتی را تجربه نمود. امکان دارد که سربهای فراز یابنده آرشیستکتهای استاد با 28,011 آرشیستکت به سرحد ابسونیتی رسیدند، و این که 28,012 تلاش با سطح حساب شده حضور مطلق مواجه گشت. به عبارت دیگر، در 28,012 سطح منتج‌یابی، کیفیت ابسونیتی با سطح جهانی برابر گشت و به ارزش مطلق نائل گشت.

سه آرشیستکت سرپرست هاونا در سازمادهی کنشگرانه خود، برای آرشیستکت منفرد بهشت به عنوان دستیاران همکار عمل می‌کنند. هفت آرشیستکت ابرجهانها به عنوان همتران سه سرپرست هاونا عمل می‌کنند. هفتاد طراح جهانهای اولین سطح فضای بیرونی در حال حاضر برای هفت آرشیستکت هفت ابر جهان به عنوان دستیاران همکار خدمت می‌کنند.

آرشیستکتهای جهان بنیادین گروههای بیشماری از دستیاران و مددکاران را در اختیار دارند، از جمله دو رسته عظیم از سازمان دهندگان نیرو، تعالی‌گرایان منتج شده اولیه و دستیار. این سازمان دهندگان استاد نیرو نباید با مدیران نیرو که به جهان بزرگ مربوط هستند اشتباه شوند.

کلیه موجوداتی که توسط پیوند فرزندان زمان و ابدیت به وجود می‌آیند، همچون فرزندان تثلیث یافته پایان

of the Seven Master Spirits on Paradise and with the Seven Supreme Executives on the seven special worlds of the Infinite Spirit. They are the superco-ordinators of the grand universe.

31:96 (361:7) 4. *The Primary Space Level.* This group numbers seventy Architects, and we conjecture that they are concerned with the ultimate plans for the first universe of outer space, now mobilizing beyond the borders of the present seven superuniverses.

31:97 (361:8) 5. *The Secondary Space Level.* This fifth corps of Architects numbers 490, and again we conjecture that they must be concerned with the second universe of outer space, where already our physicists have detected definite energy mobilizations.

31:98 (362:1) 6. *The Tertiary Space Level.* This sixth group of Master Architects numbers 3,430, and we likewise infer that they may be occupied with the gigantic plans for the third universe of outer space.

31:99 (362:2) 7. *The Quartan Space Level.* This, the final and largest corps, consists of 24,010 Master Architects, and if our former conjectures are valid, it must be related to the fourth and last of the ever-increasing-sized universes of outer space.

31:910 (362:3) These seven groups of Master Architects total 28,011 universe planners. On Paradise there is a tradition that far back in eternity there was attempted the eventuation of the 28,012th Master Architect, but that this being failed to absonitize, experiencing personality seizure by the Universal Absolute. It is possible that the ascending series of the Master Architects attained the limit of absonity in the 28,011th Architect, and that the 28,012th attempt encountered the mathematical level of the presence of the Absolute. In other words, at the 28,012th eventuation level the quality of absonity equaled to the level of the Universal and attained the value of the Absolute.

31:911 (362:4) In their functional organization the three supervising Architects of Havona act as associate assistants to the solitary Paradise Architect. The seven Architects of the superuniverses act as co-ordinates of the three supervisors of Havona. The seventy planners of the universes of the primary outer space level are at present serving as associate assistants to the seven Architects of the seven superuniverses.

31:912 (362:5) The Architects of the Master Universe have at their disposal numerous groups of assistants and helpers, including two vast orders of force organizers, the primary eventuated and the associate transcendental. These Master Force Organizers are not to be confused with the power directors, who are germane to the grand universe.

31:913 (362:6) All beings produced by the union of the children of time and eternity, such as the trinitized

دهندگان و شهروندان بهشت، سرپرستان آرشیتکتهای استاد می‌شوند. اما از میان کلیه مخلوقات یا وجودهای دیگری که به صورت کنشگران جهانهای سازمان یافته کنونی آشکار گشته‌اند، فقط پیام‌آوران منفرد و ارواح الهام یافته تثلیث هر گونه ارتباط ارگانیک با تعالی‌گرایان و آرشیتکتهای جهان بنیادین را حفظ می‌کنند.

آرشیتکتهای استاد تأیید تکنیکی گماردن پسران آفریننده به مکانهای فضایی‌شان برای سازماندهی جهانهای محلی را صورت می‌دهند. میان آرشیتکتهای استاد و پسران آفریننده بهشت یک ارتباط بسیار نزدیکی وجود دارد، و در حالی که این رابطه آشکار نشده است، به شما در رابطه با ارتباط آرشیتکتهای و آفرینندگان متعالی جهان بزرگ در رابطه اولین تثلیث تجربی آگاهی داده شده است. این دو گروه، به همراه ایزد متعال در حال تکامل و تجربی، در برگیرنده تثلیث غائی حاوی ارزشهای متعال و معانی جهان بنیادین می‌باشند.

10- ماجرای غائی

آرشیتکت ارشد استاد سرپرستی هفت سپاه نهایت را به عهده دارد، و آنها از این قرارند:

- 1- سپاه پایان دهندگان انسانی.
- 2- سپاه پایان دهندگان بهشت.
- 3- سپاه پایان دهندگان تثلیث یافته.
- 4- سپاه پایان دهندگان مشترک تثلیث یافته.
- 5- سپاه پایان دهندگان هاونا.
- 6- سپاه پایان دهندگان تعالی‌گرا.
- 7- سپاه پسران آشکار ناشده سرنوشت.

هر یک از این سپاهیان سرنوشت دارای یک سرپرست مسئول می‌باشد، و این هفت رسته شورای عالی سرنوشت در بهشت را تشکیل می‌دهند؛ و در طول عصر کنونی جهان، گرندفاندا رئیس این گروه عالی مأموریت جهانی برای فرزندان سرنوشت غائی هستند.

گردهمایی این هفت سپاه پایان دهنده نشان دهنده واقعیت بسیج پتانسیلها، شخصیتها، اذهان، ارواح، ايسونايتها، و واقعيتهاي تجربی است که احتمالاً حتی از کارکردهای آینده ایزد متعال در جهان بنیادین نیز فراتر می‌رود. این هفت سپاه پایان دهنده احتمالاً نشانگر فعالیت کنونی تثلیث غائی هستند که در آمادگی برای رخدادهای غیرقابل تصور در جهانهای فضای بیرونی درگیر گرد آوردن نیروهای متناهی و ايسونايت می‌باشد. از هنگام ایام نزدیک به ابدیت، آنگاه که تثلیث بهشت شخصیتهای در آن هنگام موجود بهشت و هاونا را به گونه‌ای مشابه بسیج نمود و آنها را به عنوان سرپرستان و فرمانروایان هفت ابرجهانهای طرح‌ریزی شده زمان و فضا تعیین

offspring of the finaliters and the Paradise Citizens, become wards of the Master Architects. But of all other creatures or entities revealed as functioning in the present organized universes, only Solitary Messengers and Inspired Trinity Spirits maintain any organic association with the Transcendentals and the Architects of the Master Universe.

31:9.14 (352.7) The Master Architects contribute technical approval of the assignment of the Creator Sons to their space sites for the organization of the local universes. There is a very close association between the Master Architects and the Paradise Creator Sons, and while this relationship is unrevealed, you have been informed of the association of the Architects and the grand universe Supreme Creators in the relationship of the first experiential Trinity. These two groups, together with the evolving and experiential Supreme Being, constitute the Trinity Ultimate of transcendental values and master universe meanings.

10. THE ULTIMATE ADVENTURE

31:10.1 (352.8) The senior Master Architect has the oversight of the seven Corps of the Finality, and they are:

- 31:10.2 (352.9) 1. The Corps of Mortal Finaliters.
- 31:10.3 (352.10) 2. The Corps of Paradise Finaliters.
- 31:10.4 (352.11) 3. The Corps of Trinitized Finaliters.
- 31:10.5 (353.1) 4. The Corps of Conjoint Trinitized Finaliters.
- 31:10.6 (353.2) 5. The Corps of Havona Finaliters.
- 31:10.7 (353.3) 6. The Corps of Transcendental Finaliters.
- 31:10.8 (353.4) 7. The Corps of Unrevealed Sons of Destiny.

31:10.9 (353.5) Each of these destiny corps has a presiding head, and the seven constitute the Supreme Council of Destiny on Paradise; and during the present universe age Grandfanda is the chief of this supreme body of universe assignment for the children of ultimate destiny.

31:10.10 (353.6) The gathering together of these seven finaliter corps signifies reality mobilization of potentials, personalities, minds, spirits, absonites, and experiential actualities that probably transcend even the future master universe functions of the Supreme Being. These seven finaliter corps probably signify the present activity of the Ultimate Trinity engaged in mustering the forces of the finite and the absonite in preparation for inconceivable developments in the universes of outer space. Nothing like this mobilization has taken place since the near times of eternity when the Paradise Trinity similarly mobilized the then existing personalities of

نمود، هیچ چیز مثل این بسیج رخ نداده است. هفت سپاه پایل دهنده نمایانگر پاسخ ربانیت جهان بزرگ به نیازهای آینده پتانسیلهای پدیدار نشده در جهانهای بیرونی حاوی فعالیت‌های آینده جاودان است.

ما آینده و جهانهای بزرگتر بیرونی حاوی کرات مسکونی را به جرات پیش‌بینی می‌کنیم، کرات جدیدی که با رسته‌های جدید موجودات زیبا و بی‌نظیر از سکنه پر می‌شود، یک جهان مادی که غایتش اعجاب‌آور است، یک آفرینش عظیم که تنها فاقد یک چیز مهم می‌باشد: حضور تجربه متناهی واقعی در زندگی جهانی وجود فرازگرایانه. چنین جهانی تحت یک محدودیت عظیم تجربی به وجود خواهد آمد: محرومیت شرکت در تکامل قادر متعال. این جهانهای بیرونی همگی از خدمت بی‌مانند و کنترل فراگیر آسمانی ایزد متعال بهره‌مند خواهند گشت، اما خود همین واقعیت حضور فعال او مانع شرکت آنها در واقعیت‌یابی الوهیت متعال می‌شود.

در طول عصر کنونی جهان، به سبب واقعیت‌یابی ناتمام حاکمیت خدای متعال، شخصیت‌های در حال تکامل جهان بزرگ متحمل دشواریهای بسیاری می‌شوند، اما ما همگی در تجربه بی‌نظیر تکامل او سهیم هستیم. ما در او تکامل می‌یابیم و او در ما تکامل می‌یابد. روزگاری در آینده جاودان، تکامل الوهیت متعال یک واقعیت تکمیل شده تاریخ جهان خواهد شد، و فرصت شرکت در این تجربه شگفت‌انگیز از صحنه عمل کیهانی سپری خواهد شد.

اما آنهایی از ما که در طول دوران جوانی جهان این تجربه بی‌نظیر را به دست آورده‌ایم در سرتاسر تمامی ابدیت آینده آن را گرامی خواهیم داشت. و بسیاری از ما گمان پرداز می‌کنیم که ممکن است مأموریت ذخایر به تدریج در حال افزایش انسانهای فراز یابنده و کامل شده سپاه نهایت، در مشارکت با شش سپاه عضوگیری شده مشابه دیگر این باشد که در تلاش برای جبران کاستیهای تجربی‌شان در زمینه عدم شرکت در تکامل زمانی-فضایی ایزد متعال، این جهانهای بیرونی را سرپرستی کنند.

این نقصانها در کلیه سطوح وجود جهان اجتناب ناپذیر هستند. در طول عصر کنونی جهان ما که از سطوح بالاتر وجودهای روحی هستیم اکنون نزول می‌کنیم تا جهانهای تکاملی را سرپرستی کنیم و به انسانهای فراز یابنده خدمت کنیم، و بدین ترتیب تلاش می‌کنیم که کمبودهای آنها را در واقعیت‌های تجربه والا تر روحی جبران نماییم.

اما گر چه ما پیرامون طرحهای آرشیتکتهای جهان بنیادین در رابطه با این آفرینشهای بیرونی به راستی هیچ چیز نمی‌دانیم، با این وجود، در رابطه با سه چیز مطمئن هستیم:

1- در واقع یک سیستم عظیم و جدید از جهانها وجود دارد که در قلمروهای فضای بیرونی به تدریج در

Paradise and Havona and commissioned them as administrators and rulers of the projected seven superuniverses of time and space. The seven finaliter corps represent the divinity response of the grand universe to the future needs of the undeveloped potentials in the outer universes of future-eternal activities.

31:10.11 (353.7) We venture the forecast of future and greater outer universes of inhabited worlds, new spheres peopled with new orders of exquisite and unique beings, a material universe sublime in its ultimacy, a vast creation lacking in only one important detail — the presence of actual *finite experience* in the universal life of ascendant existence. Such a universe will come into being under a tremendous experiential handicap: the deprivation of participation in the evolution of the Almighty Supreme. These outer universes will all enjoy the matchless ministry and supernal overcontrol of the Supreme Being, but the very fact of his active presence precludes their participation in the actualization of the Supreme Deity.

31:10.12 (353.8) During the present universe age the evolving personalities of the grand universe suffer many difficulties due to the incomplete actualization of the sovereignty of God the Supreme, but we are all sharing the unique experience of his evolution. We evolve in him and he evolves in us. Sometime in the eternal future the evolution of Supreme Deity will become a completed fact of universe history, and the opportunity to participate in this wonderful experience will have passed from the stage of cosmic action.

31:10.13 (353.9) But those of us who have acquired this unique experience during the youth of the universe will treasure it throughout all future eternity. And many of us speculate that it may be the mission of the gradually accumulating reserves of the ascendant and perfected mortals of the Corps of the Finality, in association with the other six similarly recruiting corps, to administer these outer universes in an effort to compensate their experiential deficiencies in not having participated in the time-space evolution of the Supreme Being.

31:10.14 (353.10) These deficiencies are inevitable on all levels of universe existence. During the present universe age we of the higher levels of spiritual existences now come down to administer the evolutionary universes and minister to the ascending mortals, thus endeavoring to atone for their deficiencies in the realities of the higher spiritual experience.

31:10.15 (354.1) But though we really know nothing about the plans of the Architects of the Master Universe respecting these outer creations, nevertheless, of three things we are certain:

31:10.16 (354.2) 1. There actually is a vast and new system of universes gradually organizing in the

حال سازمانیابی است. رشته‌های جدیدی از آفرینشهای فیزیکی، دایره‌های عظیم و غول‌آسای فوج جهانی گوناگون که بسیار فراتر از سرحدات کنونی آفرینشهای با سکنه پر شده و سازمان یافته وجود دارند که در واقع از طریق تلسکوپهای شما قابل رویت هستند. در حال حاضر، این آفرینشهای بیرونی کاملاً فیزیکی هستند؛ آنها ظاهراً فاقد سکنه هستند و به نظر می‌رسد عاری از سرپرستی مخلوق می‌باشند.

2- بسیج نامشخص و کاملاً اسرارآمیز بهشتی موجودات کامل شده و فراز یابنده زمان و فضا، در ارتباط با شش سپاه دیگر پایان دهندگان برای اعصار گوناگون ادامه می‌یابد.

3- همزمان با این کارکردها شخص متعالی الوهیت به عنوان فرمانروای قادر ابرآفرینشها در حال قدرت یابی است.

همینطور که ما این رخداد سه‌گانه، مخلوقات در حال احاطه شدن، جهانها، و الوهیت را مشاهده می‌کنیم، آیا می‌توانیم برای پیش‌بینی این که چیزی جدید و آشکار ناشده در جهان بنیادین در حال نزدیکی به اوج کمال است مورد انتقاد قرار گیریم؟ آیا این طبیعی نیست که ما باید این بسیج طولانی مدت و سازماندهی جهانی فیزیکی را در این مقیاس تاکنون ناشناخته و پدیداری شخصیت ایزد متعال را با این طرح حیرت‌انگیز ارتقاء انسانهای زمان به کمال الهی و با بسیج متعاقب آنها در بهشت در سپاه نهایت — یک نامگذاری و سرنوشتی که در راز جهان احاطه شده — در ارتباط بدانیم؟ به طور فزاینده این اعتقاد تمامی یوورسا است که فرجام سپاه در حال گرد آمدن نهایت این است که در آینده در جهانهای فضای بیرونی به نوعی خدمت گمارده شوند، یعنی در جایی که ما از پیش توانسته‌ایم خوشه‌بندی حداقل هفتاد هزار انبوهش ماده، که هر یک از آنها از هر یک از ابرجهانهای کنونی بزرگتر است را تعیین نماییم.

انسانهای تکاملی در سیارات فضا به دنیا می‌آیند، از میان کرات مورانشیا عبور می‌کنند، از جهانهای روحی صعود می‌کنند، کرات هاونا را در می‌نورند، خداوند را پیدا می‌کنند، به بهشت دست می‌یابند، و در سپاه اولیه نهایت گردآوری می‌شوند، و در آنجا منتظر مأموریت بعدی در زمینه خدمت در جهان می‌شوند. شش سپاه نهایت در حال گرد آمدن دیگر وجود دارد، اما گردنفتاد، اولین انسان فراز یابنده، به عنوان رئیس بهشتی کلیه رشته‌های پایان دهندگان مقام ریاست را به عهده دارد. و همینطور که ما این چشم‌انداز اعجاب‌آور را نظاره می‌کنیم، همگی ندا در می‌دهیم: چه سرنوشت شکوهمندی برای فرزندان حیوان منشأ زمن، فرزندان مادی فضا!

[مسئولیت مشترک این مقاله به عهده یک مشاور الهی و یکی بدون نام و شماره می‌باشد که از سوی قدمای ایامها در یوورسا اجازه دارند بدین گونه عمل می‌نمایند.]

این سی و یک مقاله که طبیعت الوهیت، واقعیت بهشت، سازماندهی و کارکرد جهان مرکزی و ابرجهانها، شخصیت‌های جهان بزرگ، و سرنوشت والای انسانهای تکاملی را توصیف نمودند، توسط یک کمیسیون بالای بیست و چهار نفره از سرپرستان اروانتان ضمانت و فرمولبندی شده و به زبان انگلیسی در آورده شدند. این

domains of outer space. New orders of physical creations, enormous and gigantic circles of swarming universes upon universes far out beyond the present bounds of the peopled and organized creations, are actually visible through your telescopes. At present, these outer creations are wholly physical; they are apparently uninhabited and seem to be devoid of creature administration.

31:10.17 (354.3) 2. For ages upon ages there continues the unexplained and wholly mysterious Paradise mobilization of the perfected and ascendant beings of time and space, in association with the six other finaliter corps.

31:10.18 (354.4) 3. Concomitantly with these transactions the Supreme Person of Deity is powerizing as the almighty sovereign of the supercreations.

31:10.19 (354.5) As we view this triune development, embracing creatures, universes, and Deity, can we be criticized for anticipating that something new and unrevealed is approaching culmination in the master universe? Is it not natural that we should associate this agelong mobilization and organization of physical universes on such a hitherto unknown scale and the personality emergence of the Supreme Being with this stupendous scheme of upstepping the mortals of time to divine perfection and with their subsequent mobilization on Paradise in the Corps of the Finality — a designation and destiny enshrouded in universe mystery? It is increasingly the belief of all Uversa that the assembling Corps of the Finality are destined to some future service in the universes of outer space, where we already are able to identify the clustering of at least seventy thousand aggregations of matter, each of which is greater than any one of the present superuniverses.

31:10.20 (354.6) Evolutionary mortals are born on the planets of space, pass through the morontia worlds, ascend the spirit universes, traverse the Havona spheres, find God, attain Paradise, and are mustered into the primary Corps of the Finality, therein to await the next assignment of universe service. There are six other assembling finality corps, but Grandfanda, the first mortal ascender, presides as Paradise chief of all orders of finaliters. And as we view this sublime spectacle, we all exclaim: What a glorious destiny for the animal-origin children of time, the material sons of space!

31:10.21 (354.7) [Jointly sponsored by a Divine Counselor and One without Name and Number authorized so to function by the Ancients of Days on Uversa.]

31:10.22 (354.8) These thirty-one papers depicting the nature of Deity, the reality of Paradise, the organization and working of the central and superuniverses, the personalities of the grand universe, and the high destiny of evolutionary mortals, were sponsored, formulated, and put into

کمیسیون مطابق فرماتی که توسط قدمای ایامهای یوورسا صادر شده و چنین رهنمود می‌داد که ما باید در یورنشیا، سیاره 606 سیتانیا، در نرلاشیادک نبادان، در سال 1934 بعد از میلاد مسیح این کار را انجام دهیم بدین گونه عمل نمود.

English by a high commission consisting of twenty-four Orvonton administrators acting in accordance with a mandate issued by the Ancients of Days of Uversa directing that we should do this on Urantia, 606 of Satania, in Norlatiadek of Nebadon, in the year A.D. 1934.

کتاب یورنثیا

II. بخش دوم - جهان مدلی

مقاله 32. تکامل جهانهای محلی

033 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 031

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 32

تکامل جهانهای محلی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پدیداری فیزیکی جهانها
- 2- سازمان جهان
- 3- عقیده تکاملی
- 4- رابطه خداوند با یک جهان محلی
- 5- مقصود جاودانه و الهی

مقدمه مقاله

یک جهان محلی آفریده یک پسر آفریننده از نوع بهشتی میکائیل است. آن شامل یکصد کوکبه می شود، که هر یک در بر گیرنده یکصد سیستم از کرات مسکونی است. هر سیستم نهایتاً شامل تقریباً یک هزار کره مسکونی خواهد شد.

این جهانهای زمان و مکان همگی تکاملی هستند. طرح خلاق میکائیلهای بهشت همیشه در امتداد مسیر تکامل تدریجی و توسعه پیش رونده با طبیعتها و ظرفیتهای فیزیکی، عقلانی، و روحی مخلوقات متنوعی که در انواع گوناگون کرات تشکیل دهنده چنین جهان محلی ساکن هستند پیش می رود.

یورنشیا به یک جهان محلی تعلق دارد که فرمانروای آن خدا - انسان نبادان، عیسی ناصری و میکائیل سلوینگتون می باشد. و تمامی برنامه های میکائیل برای این جهان محلی پیش از آن که او به ماجرای عالی فضا مبادرت ورزد توسط تثلیث بهشت به طور کامل تصویب شدند.

پسران خداوند می توانند قلمرو فعالیتهای آفرینندگی خود را انتخاب نمایند، اما این آفرینشهای مادی در ابتدا توسط آرشینکتهای بهشتی جهان بنیادین برنامه ریزی و طراحی شدند.

PAPER 32

THE EVOLUTION OF LOCAL
UNIVERSES

SECTIONS

Introduction

1. Physical Emergence of Universes
2. Universe Organization
3. The Evolutionary Idea
4. God's Relation to a Local Universe
5. The Eternal and Divine Purpose

INTRODUCTION

^{3201 (357.1)} A LOCAL universe is the handiwork of a Creator Son of the Paradise order of Michael. It comprises one hundred constellations, each embracing one hundred systems of inhabited worlds. Each system will eventually contain approximately one thousand inhabited spheres.

^{3202 (357.2)} These universes of time and space are all evolutionary. The creative plan of the Paradise Michaels always proceeds along the path of gradual evolvement and progressive development of the physical, intellectual, and spiritual natures and capacities of the manifold creatures who inhabit the varied orders of spheres comprising such a local universe.

^{3203 (357.3)} Urantia belongs to a local universe whose sovereign is the God-man of Nebadon, Jesus of Nazareth and Michael of Salvington. And all of Michael's plans for this local universe were fully approved by the Paradise Trinity before he ever embarked upon the supreme adventure of space.

^{3204 (357.4)} The Sons of God may choose the realms of their creator activities, but these material creations were originally projected and planned by the Paradise Architects of the Master Universe.

1- پدیداری فیزیکی جهانها

کنترل پیش جهانی فضا - نیرو و انرژیهای نخستین کار سازمان دهندگان نیروی استاد بهشت می‌باشد، اما در قلمروهای ابرجهانی، هنگامی که انرژی به وجود آمده به جاذبه محلی یا خطی واکنش نشان می‌دهد، آنها به نفع مدیران نیروی ابرجهان مربوطه کناره می‌گیرند.

این مدیران نیرو در مراحل پیش مادی و پس نیروی آفرینش یک جهان محلی به تنهایی عمل می‌کنند. هیچ موقعیتی برای یک پسر آفریننده برای سازماندهی جهان وجود ندارد تا این که مدیران نیرو انرژیهای فضا را آنقدر به قدر کافی به حرکت در آورند که یک بنیاد مادی — خورشیدهای واقعی و کرات مادی — برای جهان در حال پدیداری فراهم شود.

جهانهای محلی تقریباً همگی از پتانسیل انرژی یکسانی برخوردار هستند، گر چه در ابعاد فیزیکی به اندازه زیاد متفاوتند و ممکن است در محتوای مادی مرئی گاه به گاه فرق داشته باشند. نیروی شارژ و عطیه بالقوه مادی یک جهان محلی به وسیله دستکاریهای مدیران نیرو و پیشینیان آنها و نیز فعالیتهای پسر آفریننده و توسط عطیه کنترل ذاتی فیزیکی که همکار آفرینشگر او دارا می‌باشد تعیین می‌شود.

شارژ انرژی یک جهان محلی تقریباً یک یکصد هزارم عطیه نیرویی ابرجهان آن می‌باشد. در مورد نبادان، جهان محلی شما، ماده شدن جرم اندکی کمتر می‌باشد. از نظر فیزیکی نبادان از تمامی عطایای فیزیکی انرژی و ماده که ممکن است در هر یک از آفرینشهای محلی ارواتان یافت شوند برخوردار است. تنها محدودیت فیزیکی در گسترش تکاملی جهان نبادان شامل شارژ کمی انرژی فضا است که توسط کنترل جاذبه نیروهای مربوطه و شخصیتهای مجموعه مکانیزم جهان محبوس شده است.

هنگامی که انرژی - ماده به یک مرحله مشخص در ماده شدن جرم رسید، یک پسر بهشتی آفریننده که توسط یک دختر آفرینشگر روح بیکران همراهی می‌شود، در صحنه ظاهر می‌شود. همزمان با ورود پسر آفریننده، کار در کره ساخته شده که کره ستاد مرکزی جهان محلی مورد پیش‌بینی خواهد شد آغاز می‌شود. برای اعصار طولانی این آفرینش محلی تکامل می‌یابد، خورشیدها ثابت می‌یابند، سیارات شکل می‌گیرند و مدارشان به چرخش در می‌آیند، در حالی که کار آفرینش کرات ساخته شده که به صورت ستاد مرکزی کوکبه و پایتختهای سیستم خدمت می‌کنند ادامه می‌یابد.

2- سازمان جهان

1. PHYSICAL EMERGENCE OF UNIVERSES

^{32.1.1 (357.5)} The preuniverse manipulations of space-force and the primordial energies are the work of the Paradise Master Force Organizers; but in the superuniverse domains, when emergent energy becomes responsive to local or linear gravity, they retire in favor of the power directors of the superuniverse concerned.

^{32.1.2 (357.6)} These power directors function alone in the prematerial and postforce phases of a local universe creation. There is no opportunity for a Creator Son to begin universe organization until the power directors have effected the mobilization of the space-energies sufficiently to provide a material foundation — literal suns and material spheres — for the emerging universe.

^{32.1.3 (357.7)} The local universes are all approximately of the same energy potential, though they differ greatly in physical dimensions and may vary in visible-matter content from time to time. The power charge and potential-matter endowment of a local universe are determined by the manipulations of the power directors and their predecessors as well as by the Creator Son's activities and by the endowment of the inherent physical control possessed by his creative associate.

^{32.1.4 (358.1)} The energy charge of a local universe is approximately one one-hundred-thousandth of the force endowment of its superuniverse. In the case of Nebadon, your local universe, the mass materialization is a trifle less. Physically speaking, Nebadon possesses all of the physical endowment of energy and matter that may be found in any of the Orvonton local creations. The only physical limitation upon the developmental expansion of the Nebadon universe consists in the quantitative charge of space-energy held captive by the gravity control of the associated powers and personalities of the combined universe mechanism.

^{32.1.5 (358.2)} When energy-matter has attained a certain stage in mass materialization, a Paradise Creator Son appears upon the scene, accompanied by a Creative Daughter of the Infinite Spirit. Simultaneously with the arrival of the Creator Son, work is begun upon the architectural sphere which is to become the headquarters world of the projected local universe. For long ages such a local creation evolves, suns become stabilized, planets form and swing into their orbits, while the work of creating the architectural worlds which are to serve as constellation headquarters and system capitals continues.

2. UNIVERSE ORGANIZATION

در سازمان جهان مدیران نیرو و سایر موجوداتی که منشأ در سومین منبع و مرکز دارند بر پسران آفریننده مقدم هستند. از انرژیهای فضا که بدینسان از پیش سازماندهی شده بودند، میکائیل، پسر آفریننده شما، نواحی مسکونی جهان نبادان را برقرار ساخت و از آن هنگام با کوشش بسیار خود را وقف اداره آنها کرده است. این پسران الهی از انرژی از پیش موجود ماده مرئی را مادیت میبخشند، مخلوقات زنده را طرحریزی میکنند، و با همکاری حضور جهانی روح بیکران، همراهان متنوعی از شخصیتهای روحی را خلق میکنند.

این مدیران نیرو و کنترلگران انرژی که در کار مقدماتی فیزیکی سازمان جهان مدتها پیش از پسر آفریننده آمدند، بعداً در ارتباطی شکوهمند با این پسر جهان خدمت میکنند، و برای همیشه در کنترل مشترک آن انرژیهایی که در ابتدا سازمان داده و در چرخش قرار دادند باقی میمانند. در سلوینگتون اکنون همان یکصد مرکز نیرویی که با پسر آفریننده شما در شکلگیری اولیه این جهان محلی همکاری کردند هنوز عمل میکنند.

اولین عملکرد تکمیل شده آفرینش فیزیکی در نبادان شامل سازماندهی کره ستاد مرکزی، کره ساخته شده سلوینگتون با اقمار آن میباشد. از لحظه اقدامات اولیه مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی تا ورود پرسنل زنده در کرات تکمیل شده سلوینگتون اندکی بیش از یک میلیارد سال به وقت کنونی سیاره‌ای شما گذشت. ساختن سلوینگتون فوراً با آفرینش یکصد کرات ستاد مرکزی کواکب طرحریزی شده و ده هزار کرات ستاد مرکزی سیستمهای محلی طرحریزی شده برای کنترل و اداره سیاره‌ای، به همراه اقمار ساخته شده آنها دنبال شد. چنین کرات ساخته شده برای منزل دادن شخصیتهای فیزیکی و روحی، هر دو، و نیز فاصله میانی مراحل مورانشیا یا گذار وجود طراحی شده‌اند.

سلوینگتون، ستاد مرکزی نبادان، دقیقاً در مرکز انرژی - جرم جهان محلی واقع شده است. اما جهان محلی شما یک سیستم واحد نجومی نیست، گرچه یک سیستم بزرگ در مرکز فیزیکی آن وجود دارد.

سلوینگتون ستاد مرکزی شخصی میکائیل نبادان میباشد، اما او همیشه در آنجا یافت نخواهد شد. در حالی که عملکرد آرام و بی‌دغدغه جهان محلی شما دیگر به حضور دائم پسر آفریننده در کره پایتخت نیاز ندارد، این امر در مورد دوره‌های پیشین سازماندهی فیزیکی صدق نمیکرد. یک پسر آفریننده نمیتواند کره ستاد مرکزی خود را ترک کند، تا این که از طریق پدیداری انرژی کافی که مدارها و سیستمهای گوناگون را قادر سازد یکدیگر را از طریق جانبیه متقابل مادی متوازن سازند، در آن ناحیه جانبیه به ثبات رسد.

به زودی طرح فیزیکی یک جهان تکمیل میشود، و

^{3221 (388.3)} The Creator Sons are preceded in universe organization by the power directors and other beings originating in the Third Source and Center. From the energies of space, thus previously organized, Michael, your Creator Son, established the inhabited realms of the universe of Nebadon and ever since has been painstakingly devoted to their administration. From pre-existent energy these divine Sons materialize visible matter, project living creatures, and with the co-operation of the universe presence of the Infinite Spirit, create a diverse retinue of spirit personalities.

^{3222 (388.4)} These power directors and energy controllers who long preceded the Creator Son in the preliminary physical work of universe organization later serve in magnificent liaison with this Universe Son, forever remaining in associated control of those energies which they originally organized and circuitized. On Salvington there now function the same one hundred power centers who co-operated with your Creator Son in the original formation of this local universe.

^{3223 (388.5)} The first completed act of physical creation in Nebadon consisted in the organization of the headquarters world, the architectural sphere of Salvington, with its satellites. From the time of the initial moves of the power centers and physical controllers to the arrival of the living staff on the completed spheres of Salvington, there intervened a little over one billion years of your present planetary time. The construction of Salvington was immediately followed by the creation of the one hundred headquarters worlds of the projected constellations and the ten thousand headquarters spheres of the projected local systems of planetary control and administration, together with their architectural satellites. Such architectural worlds are designed to accommodate both physical and spiritual personalities as well as the intervening morontia or transition stages of being.

^{3224 (389.1)} Salvington, the headquarters of Nebadon, is situated at the exact energy-mass center of the local universe. But your local universe is not a single astronomic system, though a large system does exist at its physical center.

^{3225 (389.2)} Salvington is the personal headquarters of Michael of Nebadon, but he will not always be found there. While the smooth functioning of your local universe no longer requires the fixed presence of the Creator Son at the capital sphere, this was not true of the earlier epochs of physical organization. A Creator Son is unable to leave his headquarters world until such a time as gravity stabilization of the realm has been effected through the materialization of sufficient energy to enable the various circuits and systems to counterbalance one another by mutual material attraction.

^{3226 (389.3)} Presently, the physical plan of a universe is completed, and the Creator Son, in association

پسر آفریننده، با همکاری روح آفرینشگر، طرح خود را برای آفرینش حیات به اجرا می‌گذارد. در نتیجه آن روح آفرینشگر، این تجلی روح بیکران، عملکرد جهانی خود را به عنوان یک شخصیت متمایز آفرینشگر آغاز می‌نماید. هنگامی که این اولین عمل خلاق فرموله شده و به اجرا گذارده می‌شود ستاره تابان و بامداد، تجسم این اولین مفهوم خلاق هویت و کمال مطلوب الوهیت، پا به عرصه وجود می‌گذارد. او رئیس اجرایی جهان است، همکار شخصی پسر آفریننده و کسی که در تمامی جنبه‌های صفات ممیزه شبیه او است، گر چه از نظر ویژگیهای الوهیت به طور محسوس محدود می‌باشد.

و اکنون که یاور دست راست و رئیس اجرایی پسر آفریننده فراهم شده است، آفرینش آرایش گسترده و شگفت‌انگیزی از مخلوقات متنوع به دنبال می‌آید. پسران و دختران جهان محلی می‌آیند و به زودی بعد از آن دولت چنین آفرینشی فراهم می‌گردد، که از شوراهای عالی جهان تا پدران کواکب و فرمانروایان سیستمهای محلی امتداد می‌یابد. اینها تجمع آن کراتی هستند که متعاقباً طراحی می‌شوند تا منازل نژادهای گوناگون انسانی مخلوقات صاحب اراده گردند، و سرپرستی هر یک از این کرات به عهده یک پرنس سیاره‌ای خواهد بود.

و سپس، هنگامی که چنین جهانی به طور کامل سازمان یافت و از سکنه پر شد، پسر آفریننده به عملی ساختن پیشنهاد پدر می‌پردازد، که انسان فانی را شبیه وجود الهی آنها خلق کند.

سازماندهی منزلگاههای سیاره‌ای هنوز در نبادان پیش می‌رود، چرا که این جهان در عالم پرستاره و سیاره‌ای اروانتان به راستی یک خوشه جوان است. در آخرین ثبت 3,840,101 سیاره مسکونی در نبادان وجود داشت، و ساتانیا، سیستم محلی کره شما، نسبتاً نظیر سیستمهای دیگر است.

ساتانیا یک سیستم فیزیکی یکسان، یک واحد نجومی یا سازمان منفرد نیست. 619 کرات مسکونی آن در بیش از پانصد سیستم فیزیکی متفاوت واقع شده‌اند. فقط پنج عدد بیش از دو کره مسکونی دارند، و از اینها فقط یکی چهار سیاره دارای سکنه دارد، در حالی که چهل و شش عدد دارای دو کره مسکونی می‌باشند.

کرات مسکونی سیستم ساتانیا از یوورسا و آن خوشه بزرگ خورشیدی که به صورت مرکز فیزیکی یا نجومی هفتمین ابرجهان عمل می‌کند بسیار فاصله دارند. از جروسم، ستاد مرکزی ساتانیا، دویست هزار سال نوری با مرکز فیزیکی ابرجهان اروانتان، دور دور واقع در قطر متراکم راه شیری، فاصله وجود دارد. ساتانیا در حاشیه جهان محلی قرار دارد، و نبادان اکنون کاملاً در خارج به سوی لبه اروانتان قرار دارد. از دورترین نقطه بیرونی سیستم کرات مسکونی تا مرکز ابرجهان اندکی کمتر از دویست و پنجاه هزار سال نوری فاصله است.

جهان نبادان اکنون در دور دستها به سوی جنوب و

with the Creative Spirit, projects his plan of life creation; whereupon does this representation of the Infinite Spirit begin her universe function as a distinct creative personality. When this first creative act is formulated and executed, there springs into being the Bright and Morning Star, the personification of this initial creative concept of identity and ideal of divinity. This is the chief executive of the universe, the personal associate of the Creator Son, one like him in all aspects of character, though markedly limited in the attributes of divinity.

3227 (369.4) And now that the right-hand helper and chief executive of the Creator Son has been provided, there ensues the bringing into existence of a vast and wonderful array of diverse creatures. The sons and daughters of the local universe are forthcoming, and soon thereafter the government of such a creation is provided, extending from the supreme councils of the universe to the fathers of the constellations and the sovereigns of the local systems — the aggregations of those worlds which are designed subsequently to become the homes of the varied mortal races of will creatures; and each of these worlds will be presided over by a Planetary Prince.

3228 (369.5) And then, when such a universe has been so completely organized and so repletely manned, does the Creator Son enter into the Father's proposal to create mortal man in their divine image.

3229 (369.6) The organization of planetary abodes is still progressing in Nebadon, for this universe is, indeed, a young cluster in the starry and planetary realms of Orvonton. At the last registry there were 3,840,101 inhabited planets in Nebadon, and Satania, the local system of your world, is fairly typical of other systems.

32210 (369.7) Satania is not a uniform physical system, a single astronomic unit or organization. Its 619 inhabited worlds are located in over five hundred different physical systems. Only five have more than two inhabited worlds, and of these only one has four peopled planets, while there are forty-six having two inhabited worlds.

32211 (369.8) The Satania system of inhabited worlds is far removed from Uversa and that great sun cluster which functions as the physical or astronomic center of the seventh superuniverse. From Jerusem, the headquarters of Satania, it is over two hundred thousand light-years to the physical center of the superuniverse of Orvonton, far, far away in the dense diameter of the Milky Way. Satania is on the periphery of the local universe, and Nebadon is now well out towards the edge of Orvonton. From the outermost system of inhabited worlds to the center of the superuniverse is a trifle less than two hundred and fifty thousand light-years.

32212 (369.1) The universe of Nebadon now swings far

شرق در مدار ابرجهان اروانتان در چرخش است. نزدیکترین جهانهای همسایه عبارتند از: آوالان، هنسلان، سنسیلان، پرتالان، ولورینگ، فانوینگ، و آلورینگ.

اما تکامل یک جهان محلی یک شرح طولانی است. مقالاتی که به ابرجهان می‌پردازند این موضوع را ارائه می‌دارند، مقالات این بخش که به آفرینشهای محلی مربوطند به آن ادامه می‌دهند، در حالی که مقالات متعاقب که به تاریخ و سرنوشت یورنیشیا می‌پردازند، داستان را تکمیل می‌کنند. اما شما فقط از طریق مطالعه روایات زندگی و آموزشهای پسر آفرینندگان، انطور که روزگاری در کره تکاملی خودتان در قالب جسم انسانی به شکل انسان زندگی کرد، می‌توانید به قدر مکفی سرنوشت انسانهای چنین آفرینش محلی را درک کنید.

3- عقیده تکاملی

تنها آفرینشی که به طور کامل تثبیت شده است هاونا می‌باشد، جهان مرکزی، که مستقیماً توسط اندیشه پدر جهانی و کلام پسر جاودان ساخته شد. هاونا یک جهان موجود، کامل، و سرشار است که منزل الویتهای جاودانه، مرکز تمامی چیزها، را احاطه می‌کند. آفرینشهای هفت ابرجهان، متناهی، تکاملی، و مداوماً پیشرو هستند.

منشأ سیستمهای فیزیکی زمان و فضا تماماً تکاملی است. آنها حتی به طور فیزیکی ثابت نمی‌یابند تا این که در مدارهای تثبیت شده ابرجهان خود در چرخش قرار گیرند. یک جهان محلی نیز در نور و حیات تثبیت نمی‌شود تا این که احتمالات فیزیکی گسترش و توسعه آن به انتها برسد، و این که وضعیت معنوی تمامی کرات مسکونی آن برای همیشه سامان یافته و تثبیت شود.

به جز در جهان مرکزی، کمال یک دستیابی تدریجی است. ما در آفرینش مرکزی یک الگوی کمال داریم، اما تمامی قلمروهای دیگر باید از طریق روشهایی که برای پیشرفت آن کرات یا جهانهای ویژه برقرار شده است به آن کمال دست یابند. و تقریباً یک تنوع نامحدود طرحهای پسران آفریننده را برای سازماندهی، تکامل، نظم‌دهی، و تثبیت جهانهای محلی مربوطه‌شان تعیین ویژگی می‌نماید.

به استثنای حضور الهی پدر، هر جهان محلی، از جهتی یک نسخه‌برداری از سازمان اداری آفرینش مرکزی یا الگو می‌باشد. اگر چه پدر جهانی شخصاً در جهان اقامتگاه حضور دارد، او در اذهان موجوداتی که منشأ در آن جهان دارند، انطور که عملاً با ارواح انسانهای زمان و مکان سکنی می‌گزیند، ساکن نیست. به نظر می‌رسد جبران تماماً خردمندانه‌ای در تعدیل و تنظیم معنوی امور آفرینش گسترده وجود دارد. در جهان مرکزی پدر شخصاً چنین حضور دارد اما در اذهان فرزندان آن آفرینش کامل غایب است. در جهانهای فضا پدر شخصاً غایب است، و توسط پسران عالی قدرت خود نمایندگی می‌شود، در حالی که او در اذهان فرزندان انسانی خود شخصاً حضور دارد. او به طور معنوی از

to the south and east in the superuniverse circuit of Orvonton. The nearest neighboring universes are: Avalon, Henselon, Sanselon, Portalon, Wolvering, Fanoving, and Alvoring.

^{32213 (360.2)} But the evolution of a local universe is a long narrative. Papers dealing with the superuniverse introduce this subject, those of this section, treating of the local creations, continue it, while those to follow, touching upon the history and destiny of Urantia, complete the story. But you can adequately comprehend the destiny of the mortals of such a local creation only by a perusal of the narratives of the life and teachings of your Creator Son as he once lived the life of man, in the likeness of mortal flesh, on your own evolutionary world.

3. THE EVOLUTIONARY IDEA

^{3231 (360.3)} The only creation that is perfectly settled is Havona, the central universe, which was made directly by the thought of the Universal Father and the word of the Eternal Son. Havona is an existential, perfect, and replete universe, surrounding the home of the eternal Deities, the center of all things. The creations of the seven superuniverses are finite, evolutionary, and consistently progressive.

^{3232 (360.4)} The physical systems of time and space are all evolutionary in origin. They are not even physically stabilized until they are swung into the settled circuits of their superuniverses. Neither is a local universe settled in light and life until its physical possibilities of expansion and development have been exhausted, and until the spiritual status of all its inhabited worlds has been forever settled and stabilized.

^{3233 (360.5)} Except in the central universe, perfection is a progressive attainment. In the central creation we have a pattern of perfection, but all other realms must attain that perfection by the methods established for the advancement of those particular worlds or universes. And an almost infinite variety characterizes the plans of the Creator Sons for organizing, evolving, disciplining, and settling their respective local universes.

^{3234 (360.6)} With the exception of the deity presence of the Father, every local universe is, in a certain sense, a duplication of the administrative organization of the central or pattern creation. Although the Universal Father is personally present in the residential universe, he does not indwell the minds of the beings originating in that universe as he does literally dwell with the souls of the mortals of time and space. There seems to be an all-wise compensation in the adjustment and regulation of the spiritual affairs of the far-flung creation. In the central universe the Father is personally present as such but absent in the minds of the children of that

طریق حضور پیش - شخصی ناصحان اسرارآمیز که در اذهان این مخلوقات صاحب اراده ساکنند نمایندگی می‌شود.

تمامی آن شخصیت‌های آفریننده و آفرینشگر که مرجعیت خود شامل و خود مختاری اداری را نمایندگی می‌کنند، به استثنای حضور شخصی پدر جهانی، در ستاد مرکزی یک جهان محلی اقامت دارند. در جهان محلی چیزی از هر کس و فردی از تقریباً هر طبقه از موجودات هوشمند که در جهان مرکزی وجود دارد، به جز پدر جهانی، یافت می‌شود. اگر چه پدر جهانی شخصاً در یک جهان محلی حضور ندارد، توسط پسر آفریننده آن، گاهی اوقات نایب خداوند و متعاقباً فرمانروای عالی و پر اقتدار، بنا به حق خودش، شخصاً نمایندگی می‌شود.

هر چه بیشتر در نردبان زندگی پایین می‌رویم، مشکلتر می‌شود با چشم ایمان مکان خدای نادیدنی را تعیین نمود. مخلوقات پایین‌تر — و گاهی اوقات حتی شخصیت‌های بالاتر — همیشه این را مشکل می‌یابند که پدر جهانی را در پسران آفریننده‌اش مجسم نمایند. و از این رو، آنها تا زمان رسیدن به تعالی معنوی، هنگامی که تکمیل شدن تکامل آنها را قادر سازد شخص خداوند را ببینند، تدریجاً خسته می‌شوند، دچار شک‌های معنوی می‌شوند، به سردرگمی در می‌غلطند، و لذا خود را از اهداف پیشرو معنوی زمان و جهان خود منزوی می‌سازند. بدین ترتیب آنها هنگام نظاره پسر آفریننده توانایی دیدن پدر را از دست می‌دهند. مطمئن‌ترین تضمین برای مخلوق در سراسر تفرای طولانی برای دستیابی به پدر، در طول این دوران هنگامی که شرایط نهادین چنین نیلی را غیرممکن می‌سازد، حفظ سرسختانه حقیقت - واقعیت حضور پدر در پسرانش می‌باشد. به راستی، به طور تمثیلی، از نظر روحانی و شخصی، پدر و پسرانش یکی هستند. این یک واقعیت است: آن کس که یک پسر آفریننده را دیده است پدر را دیده است.

شخصیت‌های یک جهان مشخص، در آغاز، فقط مطابق درجه نزدیکی‌شان به الوهیت تثبیت شده و قابل اطمینان هستند. هنگامی که منشأ مخلوق به قدر مکفی از منابع اولیه و الهی دور می‌شود، چه ما با پسران خداوند یا مخلوقات متعلق به سازمان روح بیکران سر و کار داشته باشیم، احتمال ناهماهنگی، اغتشاش، و گاهی اوقات طغیان — گناه — افزایش می‌یابد.

به استثنای موجودات کامل که منشأ از الوهیت دارند، تمامی مخلوقات دارای اراده در ابرجهان طبیعی تکاملی دارند. آنها در وضعیت پایین شروع می‌کنند و سپس به طور پیوسته به سوی بالا، در واقع به سوی درون، فراز می‌یابند. حتی شخصیت‌های بسیار روحانی از طریق تبدیلات پیشرو از زندگی به زندگی و از کره به کره به صعود از نردبان زندگی ادامه می‌دهند. و در مورد آن کسانی که ناصحان اسرارآمیز را خرسند نگاه می‌دارند، در صعود معنوی آنها به بلندیهای ممکن و

perfect creation; in the universes of space the Father is absent in person, being represented by his Sovereign Sons, while he is intimately present in the minds of his mortal children, being spiritually represented by the prepersonal presence of the Mystery Monitors that reside in the minds of these will creatures.

^{3235 (360.7)} On the headquarters of a local universe there reside all those creator and creative personalities who represent self-contained authority and administrative autonomy except the personal presence of the Universal Father. In the local universe there are to be found something of everyone and someone of almost every class of intelligent beings existing in the central universe except the Universal Father. Although the Universal Father is not personally present in a local universe, he is personally represented by its Creator Son, sometime vicegerent of God and subsequently supreme and sovereign ruler in his own right.

^{3236 (361.1)} The farther down the scale of life we go, the more difficult it becomes to locate, with the eye of faith, the invisible Father. The lower creatures — and sometimes even the higher personalities — find it difficult always to envisage the Universal Father in his Creator Sons. And so, pending the time of their spiritual exaltation, when perfection of development will enable them to see God in person, they grow weary in progression, entertain spiritual doubts, stumble into confusion, and thus isolate themselves from the progressive spiritual aims of their time and universe. In this way they lose the ability to see the Father when beholding the Creator Son. The surest safeguard for the creature throughout the long struggle to attain the Father, during this time when inherent conditions make such attainment impossible, is tenaciously to hold on to the truth-fact of the Father's presence in his Sons. Literally and figuratively, spiritually and personally, the Father and the Sons are one. It is a fact: He who has seen a Creator Son has seen the Father.

^{3237 (361.2)} The personalities of a given universe are settled and dependable, at the start, only in accordance with their degree of kinship to Deity. When creature origin departs sufficiently far from the original and divine Sources, whether we are dealing with the Sons of God or the creatures of ministry belonging to the Infinite Spirit, there is an increase in the possibility of disharmony, confusion, and sometimes rebellion — sin.

^{3238 (361.3)} Excepting perfect beings of Deity origin, all will creatures in the superuniverses are of evolutionary nature, beginning in lowly estate and climbing ever upward, in reality inward. Even highly spiritual personalities continue to ascend the scale of life by progressive translations from life to life and from sphere to sphere. And in the case of those who entertain the Mystery Monitors, there is indeed no limit to the possible heights of their spiritual ascent and universe attainment.

دستیابی به جهان هیچ حدی وجود ندارد.

به کمال رسیدن مخلوقات زمان، هنگامی که در نهایت به انجام رسد، به طور کامل یک امر اکتسابی، یک دارایی اصیل شخصیتی است. در حالی که عناصر فیض الهی به طور آزادانه در آن آمیخته شده، با این وجود، پیشرفتهای مخلوق محصول تلاشهای فردی و زندگی واقعی، واکنش شخصیت با محیط موجود، هستند.

واقعیت منشأ تکاملی حیوانی در نظر جهان موجب ابهام هیچ شخصیتی نمی‌شود، زیرا این روش انحصاری تولید یکی از دو نوع اساسی مخلوقات متناهی هوشمند صاحب اراده می‌باشد. هنگامی که بلندپایه‌های کمال و ابدیت به دست آیند، عزت و افتخار تماماً نصیب آنها می‌شود. شد که در پایین شروع کرده و با شادمانی پله به پله از نردبان زندگی بالا رفتند، و آنهایی که پس از رسیدن به بلندپایه‌های شکوه یک تجربه شخصی که در بر گیرنده یک دانش واقعی از هر مرحله زندگی از پایین به بالا می‌باشد را به دست آورده‌اند.

در تمامی اینها خرد آفرینندگان نشان داده می‌شود. برای پدر جهانی بسیار آسان می‌بود که تمامی انسانها را موجوداتی کامل خلق کند، و با کلام الهی آنها را از کمال بهره‌مند سازد. اما این کار آنها را از تجربه شگفت‌انگیز ماجراجویانه و آموزشی که با این صعود طولانی و تدریجی به سوی درون همراه است محروم می‌ساخت، تجربه‌ای که فقط توسط آنها می‌توانست به دست می‌آید که آنقدر خوشبختند که در پایین‌ترین نقطه وجود زندگی آغاز کنند.

در جهانهایی که به دور هاونا در چرخش هستند فقط یک تعداد کمی از مخلوقات کامل فراهم می‌شوند تا نیاز به راهنمایان آموزگار الگویی را برای آنها که از نردبان تکاملی حیات بالا می‌روند تأمین کنند. سرشت تجربی نوع تکاملی شخصیت، مکمل طبیعی کیهانی طبیعت پیوسته کامل مخلوقات بهشت - هاونا است. تا جایی که به تمامیت متناهی مربوط است، در واقع مخلوقات کامل و کامل شده، هر دو ناکامل هستند. اما در ارتباط تکمیلی مخلوقات موجوداً کامل سیستم بهشت - هاونا با پایان دهندگان تجرباً کامل شده‌ای که از جهانهای تکاملی صعود می‌کنند، هر دو نوع از محدودیتهای ذاتی رهایی می‌یابند و بدین ترتیب می‌توانند به طور مشترک در رسیدن به بلندپایه‌های رفیع غایت منزلت مخلوق تلاش کنند.

این کارکردهای مخلوق پیامدهای جهانی کششها و واکنشها در درون الوهیت هفتگانه هستند، جایی که الوهیت جاودانه تثلیث بهشت با الوهیت در حال تکامل آفرینندگان متعالی جهانهای زمان - مکان در الوهیت نیرو - واقعیت یابنده ایزد متعال و توسط او و از طریق او به هم می‌پیوندند.

مخلوق کامل الهی و مخلوق کامل شده تکاملی در درجه پتانسیل الهی با هم برابرند، اما در نوع با هم فرق می‌کنند. هر یک برای نیل به والاترین خدمت باید به دیگری متکی باشد. ابرجهانهای تکاملی برای فراهم کردن آموزش نهایی برای شهروندان در حال صعودشان

3239 (361.4) The perfection of the creatures of time, when finally achieved, is wholly an acquirement, a bona fide personality possession. While the elements of grace are freely admixed, nevertheless, the creature attainments are the result of individual effort and actual living, personality reaction to the existing environment.

32310 (361.5) The fact of animal evolutionary origin does not attach stigma to any personality in the sight of the universe as that is the exclusive method of producing one of the two basic types of finite intelligent will creatures. When the heights of perfection and eternity are attained, all the more honor to those who began at the bottom and joyfully climbed the ladder of life, round by round, and who, when they do reach the heights of glory, will have gained a personal experience which embodies an actual knowledge of every phase of life from the bottom to the top.

32311 (361.6) In all this is shown the wisdom of the Creators. It would be just as easy for the Universal Father to make all mortals perfect beings, to impart perfection by his divine word. But that would deprive them of the wonderful experience of the adventure and training associated with the long and gradual inward climb, an experience to be had only by those who are so fortunate as to begin at the very bottom of living existence.

32312 (362.1) In the universes encircling Havona there are provided only a sufficient number of perfect creatures to meet the need for pattern teacher guides for those who are ascending the evolutionary scale of life. The experiential nature of the evolutionary type of personality is the natural cosmic complement of the ever-perfect natures of the Paradise-Havona creatures. In reality, both perfect and perfected creatures are incomplete as regards finite totality. But in the complemental association of the existentially perfect creatures of the Paradise-Havona system with the experientially perfected finaliters ascending from the evolutionary universes, both types find release from inherent limitations and thus may conjointly attempt to reach the sublime heights of the ultimate of creature status.

32313 (362.2) These creature transactions are the universe repercussions of actions and reactions within the Sevenfold Deity, wherein the eternal divinity of the Paradise Trinity is conjoined with the evolving divinity of the Supreme Creators of the time-space universes in, by, and through the power-actualizing Deity of the Supreme Being.

32314 (362.3) The divinely perfect creature and the evolutionary perfected creature are equal in degree of divinity potential, but they differ in kind. Each must depend on the other to attain supremacy of service. The evolutionary superuniverses depend

به هاوانای کامل متکی هستند، اما جهان مرکزی کامل نیز برای تأمین توسعه کامل ساکنان پایین رونده خود به وجود ابرجهانیهای کامل کننده نیاز دارد.

دو تجلی اصلی واقعیت متناهی، کمال ذاتی و کمال ناشی از تکامل، چه شخصیتها باشند یا جهانها، هماهنگ، به هم وابسته، و یکپارچه هستند. هر یک برای تکمیل کارکرد، خدمت، و سرنوشت به دیگری نیاز دارد.

4- رابطه خداوند با یک جهان محلی

تصور نکنید که چون پدر جهانی قدر زیادی از خودش و قدرتش را به دیگران محول نموده، یک عضو خاموش یا غیرفعال از مشارکت الوهیت است. جدا از قلمروهای شخصیتی و اعطای تنظیم کننده، او ظاهراً در میان الوهیتهای بهشت از همه کمتر فعال است، بدین لحاظ که اجازه می‌دهد الوهیتهای همتراز او، پسرانش و موجودات هوشمند بیشمار آفریده شده در انجام مقصود جاودانه او کار زیادی به انجام برسانند. او فقط بدین لحاظ عضو خاموش گروه سه‌گانه خلاق است که هرگز آنچه را که هر یک از همیاران همتراز یا تحت فرمان او می‌توانند انجام دهند انجام نمی‌دهد.

خداوند از نیاز هر مخلوق هوشمند برای عملکرد و تجربه فهم کامل دارد، و از این رو در هر وضعیتی، چه به سرنوشت یک جهان یا به بهروزی دین پایترین مخلوقاتش مربوط باشد، خداوند به نفع کهکشان شخصیتهای آفریده شده و آفریننده که ذاتاً بین خودش و هر وضعیت مفروض جهانی یا رخداد خلاق مداخله می‌کنند از فعالیت کنار می‌کشد. اما به رغم این دست کشیدن، این نمایش هماهنگی بی‌نهایت، به سهم خداوند یک مشارکت واقعی، عملی و شخصی در این وقایع توسط و از طریق این عوامل و شخصیتهای مقرر شده وجود دارد. پدر در تمامی این کانالها و از طریق آنها برای سعادت تمامی آفرینش گسترده خود کار می‌کند.

در رابطه با سیاستها، مدیریت، و اداره یک جهان محلی، پدر جهانی از طریق شخص پسر آفریننده‌اش عمل می‌کند. در روابط بین پسران خداوند، در همکاریهای گروهی شخصیتهایی که منشأ در سومین منبع و مرکز دارند، یا در روابط بین هر یک از سایر مخلوقات، نظیر موجودات بشری، آنطور که به این روابط مربوط است، پدر جهانی هرگز مداخله نمی‌کند. قانون پسر آفریننده، حکم پدران کوچک، فرمانروایان سیستم، و پرنسهای سیاره‌ای — سیاستها و دستورالعملهای مقرر شده برای آن جهان — همیشه حکمفرماست. هیچ تقسیم‌بندی قدرت وجود ندارد. هیچگاه نیرو و مقصود الهی در دو جهت متقابل کار نمی‌کند. الوهیتها اتفاق آراء کامل و ابدی دارند.

پسر آفریننده در تمامی امور روابط اخلاقی، روابط

on perfect Havona to provide the final training for their ascending citizens, but so does the perfect central universe require the existence of the perfecting superuniverses to provide for the full development of its descending inhabitants.

^{324.1 (362.4)} The two prime manifestations of finite reality, innate perfection and evolved perfection, be they personalities or universes, are co-ordinate, dependent, and integrated. Each requires the other to achieve completion of function, service, and destiny.

4. GOD'S RELATION TO A LOCAL UNIVERSE

^{324.1 (362.5)} Do not entertain the idea that, since the Universal Father has delegated so much of himself and his power to others, he is a silent or inactive member of the Deity partnership. Aside from personality domains and Adjuster bestowal, he is apparently the least active of the Paradise Deities in that he allows his Deity co-ordinates, his Sons, and numerous created intelligences to perform so much in the carrying out of his eternal purpose. He is the silent member of the creative trio only in that he never does aught which any of his co-ordinate or subordinate associates can do.

^{324.2 (362.6)} God has full understanding of the need of every intelligent creature for function and experience, and therefore, in every situation, be it concerned with the destiny of a universe or the welfare of the humblest of his creatures, God retires from activity in favor of the galaxy of creature and Creator personalities who inherently intervene between himself and any given universe situation or creative event. But notwithstanding this retirement, this exhibition of infinite co-ordination, there is on God's part an actual, literal, and personal participation in these events by and through these ordained agencies and personalities. The Father is working in and through all these channels for the welfare of all his far-flung creation.

^{324.3 (363.1)} As regards the policies, conduct, and administration of a local universe, the Universal Father acts in the person of his Creator Son. In the interrelationships of the Sons of God, in the group associations of the personalities of origin in the Third Source and Center, or in the relationship between any other creatures, such as human beings — as concerns such associations the Universal Father never intervenes. The law of the Creator Son, the rule of the Constellation Fathers, the System Sovereigns, and the Planetary Princes — the ordained policies and procedures for that universe — always prevail. There is no division of authority; never is there a cross working of divine power and purpose. The Deities are in perfect and eternal unanimity.

^{324.4 (363.2)} The Creator Son rules supreme in all

هر طبقه‌ای از مخلوقات یا هر طبقه دیگری از مخلوقات یا رابطه دو فرد یا افراد بیشتر در هر گروه معین فرمان نهایی را صادر می‌کند. اما چنین طرحی به این معنی نیست که پدر جهانی به طریقه خود مداخله نمی‌نماید و آنچه را که در رابطه با هر مخلوق جداگانه در سراسر آفرینش — آنطور که به وضعیت کنونی فرد یا چشم‌اندازهای آینده مربوط است، و آنطور که به طرح جاودانه پدر و مقصود بیکران او بستگی دارد — ذهن الهی را خشنود می‌سازد انجام نمی‌دهد.

در مخلوقات انسانی صاحب اراده پدر در واقع در تنظیم‌کننده ساکن در فرد، پاره‌ای از روح پیش‌شخصی او، حضور دارد، و پدر همچنین منبع شخصیت چنین مخلوق انسانی صاحب اراده می‌باشد.

این تنظیم‌کنندگان فکر، عطایای پدر جهانی، نسبتاً منزوی هستند، آنها در اذهان انسان ساکن هستند اما هیچ ارتباط قابل تشخیصی با امور اخلاقی یک آفرینش محلی ندارند. آنها به طور مستقیم با خدمت فرشتگان سراف و نیز با دولت سیستمها، کواکب، یا یک جهان محلی هماهنگ نیستند، و حتی با حکومت یک پسر آفریننده، که خواستش قانون عالی جهان وی می‌باشد، نیز هماهنگی ندارند.

تنظیم‌کنندگان ساکن در فرد یکی از شیوه‌های جداگانه اما یکسان تماس خداوند با مخلوقات سراسر آفرینش بیکران وی می‌باشند. بدین ترتیب او که برای انسان فانی نادیدنی است حضور خود را آشکار می‌سازد، و اگر او می‌توانست چنین کند، خود را باز به طرق دیگر به ما نشان می‌داد. اما این آشکارسازی بیشتر به طور الهی ممکن نیست.

ما می‌توانیم مکانیسمی را که به وسیله آن پسران از دانش ژرف و کامل پیرامون جهانهای حوزه اختیار خود برخوردار هستند ببینیم و بفهمیم، اما نمی‌توانیم روشهایی را که به وسیله آن خداوند به طور کامل و شخصاً از جزئیات جهان جهانها آگاه است کاملاً درک کنیم، گر چه ما حداقل می‌توانیم مسیری را که به وسیله آن پدر جهانی می‌تواند راجع به موجودات آفرینش پهن‌آور خود اطلاعات کسب کند، و حضور خود را برای آنها آشکار سازد بشناسیم. پدر از طریق مدار شخصیت از تمامی اندیشه‌ها و اعمال همه موجودات در کلیه سیستمهای همه جهانهای تمامی آفرینش آگاه است — دانش شخصی دارد. اگر چه ما نمی‌توانیم به طور کامل این تکنیک ارتباط روحانی خداوند با فرزندانش را درک کنیم، می‌توانیم با این اطمینان که "خداوند فرزندان خود را می‌شناسد" نیرو یابیم، و این که در رابطه با هر یک از ما "او به این توجه دارد که ما کجا زاده شدیم."

پدر جهانی در جهان شما و در قلب شما حضور دارد، با یک گویش معنوی، از طریق یکی از هفت روح استاد منزلگاه مرکزی، و به طور مشخص، از طریق تنظیم‌کننده الهی که در اعماق ذهن انسان زندگی می‌کند و کار می‌کند و منتظر می‌ماند.

خداوند یک شخصیت خود محور نیست. پدر از ادانه خود را در میان آفرینش خود و در میان مخلوقاتش توزیع می‌کند. او نه تنها در الوهیتها زندگی

matters of ethical associations, the relations of any division of creatures to any other class of creatures or of two or more individuals within any given group; but such a plan does not mean that the Universal Father may not in his own way intervene and do aught that pleases the divine mind with any individual creature throughout all creation, as pertains to that individual's present status or future prospects and as concerns the Father's eternal plan and infinite purpose.

32:45 (363:3) In the mortal will creatures the Father is actually present in the indwelling Adjuster, a fragment of his prepersonal spirit; and the Father is also the source of the personality of such a mortal will creature.

32:46 (363:4) These Thought Adjusters, the bestowals of the Universal Father, are comparatively isolated; they indwell human minds but have no discernible connection with the ethical affairs of a local creation. They are not directly co-ordinated with the seraphic service nor with the administration of systems, constellations, or a local universe, not even with the rule of a Creator Son, whose will is the supreme law of his universe.

32:47 (363:5) The indwelling Adjusters are one of God's separate but unified modes of contact with the creatures of his all but infinite creation. Thus does he who is invisible to mortal man manifest his presence, and could he do so, he would show himself to us in still other ways, but such further revelation is not divinely possible.

32:48 (363:6) We can see and understand the mechanism whereby the Sons enjoy intimate and complete knowledge regarding the universes of their jurisdiction; but we cannot fully comprehend the methods whereby God is so fully and personally conversant with the details of the universe of universes, although we at least can recognize the avenue whereby the Universal Father can receive information regarding, and manifest his presence to, the beings of his immense creation. Through the personality circuit the Father is cognizant — has personal knowledge — of all the thoughts and acts of all the beings in all the systems of all the universes of all creation. Though we cannot fully grasp this technique of God's communion with his children, we can be strengthened in the assurance that the "Lord knows his children," and that of each one of us "he takes note where we were born."

32:49 (363:7) In your universe and in your heart the Universal Father is present, spiritually speaking, by one of the Seven Master Spirits of central abode and, specifically, by the divine Adjuster who lives and works and waits in the depths of the mortal mind.

32:410 (363:8) God is not a self-centered personality; the Father freely distributes himself to his creation and to his creatures. He lives and acts, not only in

می‌کند و عمل می‌کند، بلکه حتی در پسرانش. او انجام هر چیزی را که انجامش به طور الهی برای آنها ممکن باشد به آنان محول می‌کند. پدر جهانی به راستی خود را از هر کارکردی که انجامش برای موجودی دیگر ممکن باشد محروم کرده است. و این امر درست به اندازه پسر آفریننده که به جای خداوند در ستاد مرکزی یک جهان محلی حکومت می‌کند در رابطه با انسان فانی صادق است. بدین ترتیب ما حاصل محبت ایده‌آل و بیکران پدر جهانی را نظاره می‌کنیم.

ما از عظمت و بزرگواری سرشت الهی پدر در این اعطای جهانی او گواه فراوان داریم. اگر خداوند چیزی از خود را از آفرینش جهانی دریغ داشته است، پس از آن مابقی در سخاوت فراوان می‌باشد. او تنظیم کنندگان فکر، ناصحان اسرارآمیز زمان را، که با صبر فراوان در کاندیداهای انسانی برای زندگی جاوید ساکن هستند به انسانهای کرات اعطا نموده است.

پدر جهانی خود را افشانده است تا تمامی آفرینش را در دارایی شخصیت و نیل بالقوه معنوی غنی سازد. خداوند خود را به ما اهدا کرده است تا بتوانیم همانند او باشیم. او قدرت و جلالی را برای خود حفظ نموده است که برای نگهداری از آن چیزهایی که به دلیل عشق به آنها خود را بدین صورت از تمامی چیزهای دیگر تهی ساخته است ضروری است.

5- مقصود جاودانه و الهی

در پیشروی جهانها در میان فضا هدفی بزرگ و باشکوه وجود دارد. تمامی تقلاهای انسانی شما بیهوده نیست. ما همگی بخشی از یک طرح عظیم و یک کار بسیار بزرگ هستیم، و عظمت این کار این را غیرممکن می‌سازد که بتوان چیز زیادی از آن را در هر لحظه مشخص و در طی یک زندگی دید. ما همگی بخشی از یک پروژه ابدی هستیم که خدایان بر آن نظارت داشته و آن را به انجام می‌رسانند. کل مکانیسم اعجاب‌انگیز و جهانی به طرز شگوه‌مند با موسیقی موزون اندیشه بیکران و مقصود جاودانه اولین منبع و مرکز بزرگ در میان فضا در حال حرکت است.

مقصود جاودانه خدای جاودان یک آرمان والای معنوی است. رخدادهای زمان و تقلاهای وجود مادی چوبجستی گذرا هستند که به سوی دیگر، به سوی سرزمین موعود واقعیت معنوی و وجود آسمانی، پل می‌زنند. البته شما انسانها درک ایده یک مقصود جاودانه را مشکل می‌یابید. شما عملاً قادر نیستید پندار ابدیت، چیزی بدون آغاز و پایان ناپیر، را بفهمید. هر چیزی که برای شما آشناست پایانی دارد.

آنطور که به یک زندگی منفرد، مدت یک قلمرو، یا رخداندگاری هر سری به هم پیوسته وقایع بستگی دارد، به نظر می‌رسد که ما با یک دوره منفرد زمانی سر و کار داریم. هر چیز به نظر می‌رسد آغاز و پایانی دارد. و به نظر می‌رسد که یک سری از این تجارب، زندگیها، اعصار، یا دور آنها، هنگامی که به طور متوالی پیده

the Deities, but also in his Sons, whom he intrusts with the doing of everything that it is divinely possible for them to do. The Universal Father has truly divested himself of every function which it is possible for another being to perform. And this is just as true of mortal man as of the Creator Son who rules in God's stead at the headquarters of a local universe. Thus we behold the outworking of the ideal and infinite love of the Universal Father.

32:4.11 (364.1) In this universal bestowal of himself we have abundant proof of both the magnitude and the magnanimity of the Father's divine nature. If God has withheld aught of himself from the universal creation, then of that residue he is in lavish generosity bestowing the Thought Adjusters upon the mortals of the realms, the Mystery Monitors of time, who so patiently indwell the mortal candidates for life everlasting.

32:4.12 (364.2) The Universal Father has poured out himself, as it were, to make all creation rich in personality possession and potential spiritual attainment. God has given us himself that we may be like him, and he has reserved for himself of power and glory only that which is necessary for the maintenance of those things for the love of which he has thus divested himself of all things else.

5. THE ETERNAL AND DIVINE PURPOSE

32:5.1 (364.3) There is a great and glorious purpose in the march of the universes through space. All of your mortal struggling is not in vain. We are all part of an immense plan, a gigantic enterprise, and it is the vastness of the undertaking that renders it impossible to see very much of it at any one time and during any one life. We are all a part of an eternal project which the Gods are supervising and outworking. The whole marvelous and universal mechanism moves on majestically through space to the music of the meter of the infinite thought and the eternal purpose of the First Great Source and Center.

32:5.2 (364.4) The eternal purpose of the eternal God is a high spiritual ideal. The events of time and the struggles of material existence are but the transient scaffolding which bridges over to the other side, to the promised land of spiritual reality and supernal existence. Of course, you mortals find it difficult to grasp the idea of an eternal purpose; you are virtually unable to comprehend the thought of eternity, something never beginning and never ending. Everything familiar to you has an end.

32:5.3 (364.5) As regards an individual life, the duration of a realm, or the chronology of any connected series of events, it would seem that we are dealing with an isolated stretch of time; everything seems to have a beginning and an end. And it would appear that a series of such experiences, lives, ages, or

شوند، یک حرکت مستقیم، یک رخداد مجرد از زمان را که در یک لحظه در رخسار بیکران ابدیت می‌درخشد به وجود می‌آورند. اما هنگامی که ما به تمامی اینها از پشت صحنه می‌نگریم، یک نگرش جامع‌تر و یک فهم کامل‌تر چنین حکایت می‌کند که این تعبیر ناکافی، گسسته، و برای احتساب صحیح و یا مرتبط کردن کارکردهای زمان با مقاصد اساسی و واکنشهای اصلی ابدیت به طور کامل نامناسب است.

به منظور توضیح به ذهن انسانی، برای من مناسبتر به نظر می‌رسد که ابدیت به صورت یک چرخه و مقصد ابدی به صورت یک دایره بی‌پایان در نظر گرفته شود، یک دایره ابدیت که به طریقی با چرخه‌های گذرای مادی زمان هماهنگ شده است. درباره نواحی زمان که با چرخه ابدیت مرتبط هستند و بخشی از آن را تشکیل می‌دهند، ما ناچاریم تصدیق کنیم که همانطور که موجودات موقت زمان به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، و این اعصار موقت به وجود می‌آیند، زندگی می‌کنند، و می‌میرند. بیشتر موجودات بشری می‌میرند زیرا، پس از این که نتوانستند به سطح روحی پیوند با تنظیم کننده دست یابند، دگرگونی مرگ در بر گیرنده تنها پروسه ممکن است که توسط آن بتوانند از موانع زمانی و قید و بندهای آفرینش مادی بگریزند، و بدین ترتیب بتوانند به مرحله روحی پیشرفت تدریجی در دامن ابدیت برسند. به دنبال بقا پس از زندگی آزمونی وجود مادی و وابسته به زمان، برای شما ممکن می‌شود در تماس با ابدیت، حتی به عنوان قسمتی از آن ادامه حیات دهید، و برای همیشه با کرات فضا به دور دایره اعصار جاودان به طور موزون حرکت کنید.

ناحیه‌های زمان همانند درخششهای شخصیت در شکل موقت هستند. آنها برای دورانی پدیدار می‌شوند، و سپس از دید انسان محو می‌گردند، تا این که به صورت عوامل جدید و فاکتورهای مداوم در زندگی بالاتر چرخش بی‌پایان به دور دایره ابدی دوباره ظاهر شوند. مطابق اعتقاد ما در جهانی با حد و مرز مشخص که در یک دایره پهناور و کشیده شده به دور مکان مرکزی اقامت پدر جهانی حرکت می‌کند، ابدیت به سختی می‌تواند به شکل یک رانش مستقیم پندار شود.

صراحتاً، ابدیت برای ذهن متناهی و وابسته به زمان غیرقابل فهم است. به عبارت ساده شما نمی‌توانید آن را درک کنید. شما نمی‌توانید آن را بفهمید. من به طور کامل آن را تجسم نمی‌کنم، و حتی اگر می‌کردم، برای من غیرممکن می‌بود که برداشت خود را به ذهن بشری انتقال دهم. با این وجود، من حداکثر تلاش خود را به عمل آورده‌ام تا چیزی از نقطه نظر خودمان را به نمایش بگذارم، و تا اندازه‌ای از درکمان را از چیزهای ابدی به شما بگویم. من تلاش می‌کنم که به شما در شکل دادن افکارتان پیرامون این ارزشهایی که طبیعتی لایتنایی و اهمیتی ابدی دارند یاری رسانم.

در ذهن خداوند طرحی وجود دارد که هر یک از مخلوقات سراسر قلمرو پهناورش را در بر می‌گیرد، و این طرح، مقصودی ابدی از فرصت نامحدود، پیشرفت بی‌حد و حصر، و حیات بی‌پایان است. و گنجینه‌های بیکران چنین زندگی بی‌مانند متعلق به شماست، به شرطی که برای آن کوشا باشید!

هدف ابدیت پیش روست! ماجرای نیل به خداگونگی

epochs, when successively arranged, constitutes a straightaway drive, an isolated event of time flashing momentarily across the infinite face of eternity. But when we look at all this from behind the scenes, a more comprehensive view and a more complete understanding suggest that such an explanation is inadequate, disconnected, and wholly unsuited properly to account for, and otherwise to correlate, the transactions of time with the underlying purposes and basic reactions of eternity.

3254 (364) To me it seems more fitting, for purposes of explanation to the mortal mind, to conceive of eternity as a cycle and the eternal purpose as an endless circle, a cycle of eternity in some way synchronized with the transient material cycles of time. As regards the sectors of time connected with, and forming a part of, the cycle of eternity, we are forced to recognize that such temporary epochs are born, live, and die just as the temporary beings of time are born, live, and die. Most human beings die because, having failed to achieve the spirit level of Adjuster fusion, the metamorphosis of death constitutes the only possible procedure whereby they may escape the fetters of time and the bonds of material creation, thereby being enabled to strike spiritual step with the progressive procession of eternity. Having survived the trial life of time and material existence, it becomes possible for you to continue on in touch with, even as a part of, eternity, swinging on forever with the worlds of space around the circle of the eternal ages.

3255 (365.1) The sectors of time are like the flashes of personality in temporal form; they appear for a season, and then they are lost to human sight, only to reappear as new actors and continuing factors in the higher life of the endless swing around the eternal circle. Eternity can hardly be conceived as a straightaway drive, in view of our belief in a delimited universe moving over a vast, elongated circle around the central dwelling place of the Universal Father.

3256 (365.2) Frankly, eternity is incomprehensible to the finite mind of time. You simply cannot grasp it; you cannot comprehend it. I do not completely visualize it, and even if I did, it would be impossible for me to convey my concept to the human mind. Nevertheless, I have done my best to portray something of our viewpoint, to tell you somewhat of our understanding of things eternal. I am endeavoring to aid you in the crystallization of your thoughts about these values which are of infinite nature and eternal import.

3257 (365.3) There is in the mind of God a plan which embraces every creature of all his vast domains, and this plan is an eternal purpose of boundless opportunity, unlimited progress, and endless life. And the infinite treasures of such a matchless career are yours for the striving!

3258 (365.4) The goal of eternity is ahead! The

در برابر شما قرار دارد! مسابقه کمال در جریان است! هر کس که مایل است می‌تواند وارد شود، و در نتیجه تلاشهای هر موجود بشری که در مسیر مسابقه ایمان و اطمینان پیش رود پیروزی قطعی حاصل خواهد شد، و هر مرحله راه به راهبری تنظیم کننده ساکن در انسان و هدایت آن روح نیک پسر جهان که چنان آزادانه بر روی تمامی انسانها ریخته شده بستگی دارد.

[ارائه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به شورای عالی نبادان وصل شده و توسط جبرئیل سلوینگتون به این مأموریت گمارده شده است.]

adventure of divinity attainment lies before you! The race for perfection is on! whosoever will may enter, and certain victory will crown the efforts of every human being who will run the race of faith and trust, depending every step of the way on the leading of the indwelling Adjuster and on the guidance of that good spirit of the Universe Son, which so freely has been poured out upon all flesh.

^{3259 (3659)} [Presented by a Mighty Messenger temporarily attached to the Supreme Council of Nebadon and assigned to this mission by Gabriel of Salvington.]

مقاله 33. حکومت جهان محلی

034 ⇨

کتاب یورنشدیا

032 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 33

حکومت جهان محلی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- میکائیل نبادان
- 2- فرمانروای نبادان
- 3- پسر و روح جهان
- 4- جبرئیل — رئیس اجرایی
- 5- سفیران تثلیث
- 6- اداره کلی
- 7- دادگاههای نبادان
- 8- کارکردهای قانونگذارانه و اجرایی

مقدمه مقاله

در حالی که پدر جهانی به طور قطع بر آفرینش پنهان خود حکومت می‌کند، در سازمان اداری یک جهان محلی از طریق شخص پسر آفریننده عمل می‌کند. پدر در غیر این صورت شخصاً در امور اداری یک جهان محلی عمل نمی‌کند. این امور به پسر آفریننده و روح مادر جهان محلی و به فرزندان گوناگون آنها واگذار شده‌اند. برنامه‌ها، سیاستها، و کارکردهای اداری جهان محلی توسط این پسر شکل یافته و به اجرا در می‌آیند، و او در پیوند با روح همکار خود قدرت اجرایی را به جبرئیل و اختیارات حوزه‌ای را به پدران کوبه، فرمانروایان سیستم، و پرنسهای سیاره‌ای محول می‌کند.

1- میکائیل نبادان

پسر آفریننده ما تجسم شخصیتی ششصد و یازده هزار و صد و بیست و یکمین (611,121) برداشت اولیه از هویت بیکران و منشأ همزمان در پدر جهانی و پسر جاودان می‌باشد. میکائیل نبادان "تنها پسر به وجود

PAPER 33

ADMINISTRATION OF THE LOCAL
UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. Michael of Nebadon
2. The Sovereign of Nebadon
3. The Universe Son and Spirit
4. Gabriel — The Chief Executive
5. The Trinity Ambassadors
6. General Administration
7. The Courts of Nebadon
8. The Legislative and Executive Functions

INTRODUCTION

^{330.1 (366.1)} WHILE the Universal Father most certainly rules over his vast creation, he functions in a local universe administration through the person of the Creator Son. The Father does not otherwise personally function in the administrative affairs of a local universe. These matters are intrusted to the Creator Son and to the local universe Mother Spirit and to their manifold children. The plans, policies, and administrative acts of the local universe are formed and executed by this Son, who, in conjunction with his Spirit associate, delegates executive power to Gabriel and jurisdictional authority to the Constellation Fathers, System Sovereigns, and Planetary Princes.

1. MICHAEL OF NEBADON

^{331.1 (366.2)} Our Creator Son is the personification of the 611,121st original concept of infinite identity of simultaneous origin in the Universal Father and the Eternal Son. The Michael of Nebadon is the "only-

آمده“ می‌باشد که در این ششصد و یازده هزار و صد و بیست و یکمین مفهوم جهانی الوهیت و ابدیت تبلور یافته است. ستاد مرکزی او در قصر سه‌گانه نور در سلوینگتون می‌باشد. و این منزلگاه به این دلیل چنین ترتیب داده شده که میکائیل زندگی تمامی سه مرحله وجود هوشمند مخلوق، روحی، مورانشیایی، و مادی را تجربه کرده است. به دلیل نامی که به هفتمین و آخرین اعطای او در یورنشیا مربوط است، از او گاهی اوقات به عنوان میکائیل مسیح نام برده می‌شود.

پسر آفریننده ما پسر جاودان، همیار موجود بهشتی پدر جهانی و روح بیکران، نیست. میکائیل نبادان یک عضو تثلیث بهشت نیست. با این وجود پسر استاد ما در قلمرو خویش از تمامی ویژگیها و قدرتهای الهی که پسر جاودان در واقع خود در صورت حضور در سلوینگتون و عملکرد در نبادان می‌توانست از خود آشکار سازد برخوردار می‌باشد. میکائیل حتی از قدرت و اختیار بیشتر برخوردار است، زیرا او نه تنها تجسم پسر جاودان است بلکه همچنین حضور شخصی پدر جهانی را برای این جهان محلی و در آن به طور کامل نمایندگی می‌کند و در واقع مظهر آن می‌باشد. او حتی پدر - پسر را نمایندگی می‌کند. این روابط تشکیل دهنده پسر آفریننده‌ای است که از میان تمامی موجودات الهی که قادر به مدیریت مستقیم جهانهای تکاملی و تماس شخصی با موجودات ناکامل آفریده شده هستند، قدرتمندترین، فراگیرترین، و با نفوذترین می‌باشد.

پسر آفریننده ما همان نیروی گیرای معنوی، جاذبه روحی، را از ستاد مرکزی جهان محلی به کار می‌گیرد که پسر جاودان بهشت، اگر شخصاً در سلوینگتون بود، به کار می‌گرفت، و بیشتر. این پسر جهان همچنین تجسم پدر جهانی برای جهان نبادان می‌باشد. پسران آفریننده مراکز شخصیتی برای نیروهای روحی پدر - پسر بهشت می‌باشند. پسران آفریننده تمرکز نهایی کانونی نیرویی - شخصیتی ویژگیهای نیرومند زمانی - مکانی خدای هفتگانه هستند.

پسر آفریننده تجسم قائم مقام پدر جهانی، همتران الهی پسر جاودان، و همیار آفرینشگر روح بیکران است. برای جهان ما و تمامی کرات مسکونی آن پسر عالی مقام از نظر تمامی مقاصد و منظورهای عملی خدا است. او تجسم تمامی الوهیت‌های بهشت است که انسانهای در حال تکامل می‌توانند از روی بصیرت درک کنند. این پسر و روح همیار او والدین آفریننده شما هستند. برای شما، میکائیل، پسر آفریننده، شخصیت مافوق است. برای شما، پسر جاودان فوق عالی است — یک شخصیت بیکران الهی.

در شخص پسر آفریننده، ما یک فرمانروا و والدۀ الهی داریم که درست به اندازه پدر جهانی و پسر جاودان، اگر هر دو در سلوینگتون حضور داشتند و در مدیریت امور جهان نبادان درگیر بودند، بر قدرت، کارآمد، و بخشنده است.

begotten Son” personalizing this 611,121st universal concept of divinity and infinity. His headquarters is in the threefold mansion of light on Salvington. And this dwelling is so ordered because Michael has experienced the living of all three phases of intelligent creature existence: spiritual, morontial, and material. Because of the name associated with his seventh and final bestowal on Urantia, he is sometimes spoken of as Christ Michael.

331.2 (366.3) Our Creator Son is not the Eternal Son, the existential Paradise associate of the Universal Father and the Infinite Spirit. Michael of Nebadon is not a member of the Paradise Trinity. Nevertheless our Master Son possesses in his realm all of the divine attributes and powers that the Eternal Son himself would manifest were he actually to be present on Salvington and functioning in Nebadon. Michael possesses even additional power and authority, for he not only personifies the Eternal Son but also fully represents and actually embodies the personality presence of the Universal Father to and in this local universe. He even represents the Father-Son. These relationships constitute a Creator Son the most powerful, versatile, and influential of all divine beings who are capable of direct administration of evolutionary universes and of personality contact with immature creature beings.

331.3 (366.4) Our Creator Son exerts the same spiritual drawing power, spirit gravity, from the headquarters of the local universe that the Eternal Son of Paradise would exert if he were personally present on Salvington, and *more*; this Universe Son is also the personification of the Universal Father to the universe of Nebadon. Creator Sons are personality centers for the spiritual forces of the Paradise Father-Son. Creator Sons are the final power-personality focalizations of the mighty time-space attributes of God the Sevenfold.

331.4 (367.1) The Creator Son is the vicegerent personalization of the Universal Father, the divinity co-ordinate of the Eternal Son, and the creative associate of the Infinite Spirit. To our universe and all its inhabited worlds the Sovereign Son is, to all practical intents and purposes, God. He personifies all of the Paradise Deities which evolving mortals can discerningly comprehend. This Son and his Spirit associate *are* your creator parents. To you, Michael, the Creator Son, is the supreme personality; to you, the Eternal Son is supersupreme — an infinite Deity personality.

331.5 (367.2) In the person of the Creator Son we have a ruler and divine parent who is just as mighty, efficient, and beneficent as would be the Universal Father and the Eternal Son if both were present on Salvington and engaged in the administration of the affairs of the universe of Nebadon.

2- فرمانروای نبادان

مشاهده پسران آفریننده این امر را آشکار می‌سازد که برخی از آنان بیشتر شبیه پدر، برخی شبیه پسر، در حالی که سایرین ترکیبی از هر دو والدین بیکران خود هستند. پسر آفریننده ما به طور قطع ویژگیها و صفاتی را نمایان می‌سازد که بیشتر شبیه پسر جاودان است.

میکائیل چنین برگزید که این جهان محلی را سازمان دهد، و او در اینجا اکنون فرمانروای عالی است. قدرت شخصی او به واسطه مدارهای از پیش موجود جاذبه که مرکزش در بهشت است، و به واسطه حق محفوظ قدمای ایامهای دولت ابرجهان در قضاوت‌های نهایی اجرایی پیرامون نابودی شخصیت محدود است. شخصیت عطیه انحصاری پدر است، اما پسران آفریننده، با موافقت پسر جاودان، طرحهای جدید مخلوق را ابداع می‌کنند، و با همکاری عملی همیاران روحی آنها، ممکن است به دگرگونیهای جدید انرژی - ماده مبادرت ورزند.

میکائیل تجسم پدر - پسر بهشت برای جهان محلی نبادان و در آن می‌باشد. از این رو، هنگامی که روح آفرینشگر مادر، تجسم روح بیکران در جهان محلی، به دنبال بازگشت از اعطای نهایی میکائیل مسیح در یورشیا خود را تحت فرمان او قرار داد، پسر استاد بدین گونه حول "تمامی نیروهایی که در آسمان و زمین است" اختیار قانونی به دست آورد.

این فرمانبرداری خادمان الهی نسبت به پسران آفریننده جهانهای محلی، این پسران استاد را گنجینه‌های شخصی الوهیت به طور متناهی قابل آشکارسازی پدر، پسر، و روح می‌سازد. ضمن این که تجارب اعطای مخلوق میکائیلها آنها را شایسته می‌سازد که الوهیت تجربی ایزد متعال را به نمایش گذارند. هیچ موجود دیگری در جهانها شخصاً بدین گونه پتانسیلهای تجربه کنونی متناهی را تا به آخر مصرف نکرده است، و هیچ موجود دیگری در جهانها از چنین کیفیتهایی برای حاکمیت منفرد برخوردار نیست.

اگر چه ستاد مرکزی میکائیل به طور رسمی در سلوینگتون، پایتخت نبادان، واقع شده است، او بخش عمده‌ای از وقت خود را در دیدار از ستاد مرکزی کوکبه و سیستم و حتی تک تک سیارات می‌گذراند. او مرتباً به بهشت و اغلب به یوورسا سفر می‌کند تا در آنجا با قدمای ایامها مشورت نماید. هنگامی که او در سلوینگتون نیست، جای او را جبرئیل می‌گیرد، که در آن هنگام به عنوان نایب فرمانروای جهان نبادان عمل می‌کند.

3- پسر و روح جهان

روح بیکران ضمن نفوذ بر تمامی جهانهای زمان و فضا از ستاد مرکزی هر جهان محلی به عنوان یک نقطه تمرکز ویژه کانونی با کسب کیفیتهای کامل شخصیتی از طریق تکنیک همکاری خلاق با پسر آفریننده عمل می‌کند. تا جایی که به یک جهان محلی مربوط است،

2. THE SOVEREIGN OF NEBADON

^{3321 (367.3)} Observation of Creator Sons discloses that some resemble more the Father, some the Son, while others are a blend of both their infinite parents. Our Creator Son very definitely manifests traits and attributes which more resemble the Eternal Son.

^{3322 (367.4)} Michael elected to organize this local universe, and herein he now reigns supreme. His personal power is limited by the pre-existent gravity circuits centering at Paradise and by the reservation on the part of the Ancients of Days of the superuniverse government of all final executive judgments regarding the extinction of personality. Personality is the sole bestowal of the Father, but the Creator Sons, with the approval of the Eternal Son, do initiate new creature designs, and with the working co-operation of their Spirit associates they may attempt new transformations of energy-matter.

^{3323 (367.5)} Michael is the personification of the Paradise Father-Son to and in the local universe of Nebadon; therefore, when the Creative Mother Spirit, the local universe representation of the Infinite Spirit, subordinated herself to Christ Michael upon the return from his final bestowal on Urantia, the Master Son thereby acquired jurisdiction over "all power in heaven and on earth."

^{3324 (367.6)} This subordination of the Divine Ministers to the Creator Sons of the local universes constitutes these Master Sons the personal repositories of the finitely manifestable divinity of the Father, Son, and Spirit, while the creature-bestowal experiences of the Michaels qualify them to portray the experiential divinity of the Supreme Being. No other beings in the universes have thus personally exhausted the potentials of present finite experience, and no other beings in the universes possess such qualifications for solitary sovereignty.

^{3325 (367.7)} Although Michael's headquarters is officially located on Salvington, the capital of Nebadon, he spends much of his time visiting the constellation and system headquarters and even the individual planets. Periodically he journeys to Paradise and often to Uversa, where he counsels with the Ancients of Days. When he is away from Salvington, his place is assumed by Gabriel, who then functions as regent of the universe of Nebadon.

3. THE UNIVERSE SON AND SPIRIT

^{3331 (368.1)} While pervading all the universes of time and space, the Infinite Spirit functions from the headquarters of each local universe as a specialized focalization acquiring full personality qualities by the technique of creative co-operation with the Creator Son. As concerns a local universe,

اقتدار اجرایی یک پسر آفریننده نهایی است. روح بیکران، همانند خادم الهی، به طور کامل تشریک مساعی کننده، گر چه کاملاً هماهنگ است.

روح مادر جهانی سلوینگتون، همکار میکائیل در کنترل و اداره نبادان، از ششمین گروه ارواح متعالی و شماره 611,121 از آن نوع می باشد. او داوطلب شد که میکائیل را در هنگام رهایی اش از وظایف بهشتی همراهی نماید و از آن هنگام در آفرینش و حکمرانی بر جهان او با وی کار کرده است.

پسر استاد آفریننده فرمانروای شخصی جهان خویش می باشد، اما در کلیه جزئیات مدیریت آن، روح جهان با پسر مدیر مشترک می باشد. در حالی که روح همواره پسر را به عنوان قدرت عالی و فرمانروا به رسمیت می شناسد، پسر در تمامی امور عالم همیشه به روح یک مقام هماهنگ و اختیار برابر اعطا می دارد. پسر آفریننده در تمامی کار اعطای مهر و حیات خویش همیشه و همواره توسط روح تماماً خردمند و پیوسته وفادار جهان و توسط کلیه شخصیت های گوناگون فرشتگان همراه او به طور کامل حمایت و با توانمندی یاری می شود. چنین خادم الهی در واقع مادر ارواح و شخصیت های روحی، مشاور پیوسته حاضر و تماماً خردمند پسر آفریننده، یک جلوه وفادار و راستین روح بیکران بهشت می باشد.

پسر در جهان محلی خویش به صورت یک پدر عمل می کند. روح، انطور که مخلوقات فانی می فهمند، نقش یک مادر را بازی می کند. او همیشه پسر را یاری می کند و برای اداره جهان دائماً مورد نیاز است. در صورت وقوع شورش فقط پسر و پسران همکار او می توانند به عنوان نجات دهنده عمل کنند. هیچگاه روح نمی تواند به چالش طلبین شورش را به عهده گیرد یا از مرجعیت دفاع کند، اما روح در تمامی چیزهایی که پسر در تلاشش برای تثبیت دولت و حفظ مرجعیت در کرات آلوده به شرارت یا تحت سلطه گناه ممکن است نیاز به تجربه آن داشته باشد پیوسته از او حمایت می کند. فقط یک پسر می تواند کار آفرینش مشترک آنها را اصلاح کند. اما هیچ پسری نمی تواند بدون همکاری بی وقفه خادم الهی و مجموعه عظیم یاوران روحی او، دختران خداوند، که با ایمان و شجاعت بسیار برای سعادت انسانهای فانی و جلال والدین الهی خود تلاش می کنند به موفقیت نهایی امید داشته باشد.

به دنبال تکمیل اعطای هفتم و نهایی پسر آفریننده در پوش مخلوق، نامعلومیهای انزوای گاه به گاه برای خادم الهی پایان می یابد، و یاور جهانی پسر برای همیشه در اطمینان و کنترل تثبیت می شود، در هنگام بر تخت فرمانروایی نشستن پسر آفریننده به عنوان پسر استاد، در جشن جشنها است که روح جهان، در پیشگاه جمعی انبوه، برای اولین بار فرمانبرداری از پسر را به طور علنی و جهانی تصدیق می کند، و خود را به وفاداری و اطاعت از او ملزم می سازد. این واقعه در هنگام بازگشت میکائیل به سلوینگتون بعد از اعطای به یورشیا در نبادان رخ داد. روح جهان هیچگاه پیش از این رویداد مهم فرمانبرداری از پسر جهان را تصدیق نکرده بود، و تا بعد از این انصراف داوطلبانه قدرت و اختیار توسط روح نمی توان حقیقتاً راجع به پسر اعلان نمود که

the administrative authority of a Creator Son is supreme; the Infinite Spirit, as the Divine Minister, is wholly co-operative though perfectly co-ordinate.

3332 (3682) The Universe Mother Spirit of Salvington, the associate of Michael in the control and administration of Nebadon, is of the sixth group of Supreme Spirits, being the 611,121st of that order. She volunteered to accompany Michael on the occasion of his liberation from Paradise obligations and has ever since functioned with him in creating and governing his universe.

3333 (3683) The Master Creator Son is the personal sovereign of his universe, but in all the details of its management the Universe Spirit is codirector with the Son. While the Spirit ever acknowledges the Son as sovereign and ruler, the Son always accords the Spirit a co-ordinate position and equality of authority in all the affairs of the realm. In all his work of love and life bestowal the Creator Son is always and ever perfectly sustained and ably assisted by the all-wise and ever-faithful Universe Spirit and by all of her diversified retinue of angelic personalities. Such a Divine Minister is in reality the mother of spirits and spirit personalities, the ever-present and all-wise adviser of the Creator Son, a faithful and true manifestation of the Paradise Infinite Spirit.

3334 (3684) The Son functions as a father in his local universe. The Spirit, as mortal creatures would understand, enacts the role of a mother, always assisting the Son and being everlastingly indispensable to the administration of the universe. In the face of insurrection only the Son and his associated Sons can function as deliverers. Never can the Spirit undertake to contest rebellion or defend authority, but ever does the Spirit sustain the Son in all of everything he may be required to experience in his efforts to stabilize government and uphold authority on worlds tainted with evil or dominated by sin. Only a Son can retrieve the work of their joint creation, but no Son could hope for final success without the incessant co-operation of the Divine Minister and her vast assemblage of spirit helpers, the daughters of God, who so faithfully and valiantly struggle for the welfare of mortal men and the glory of their divine parents.

3335 (3685) Upon the completion of the Creator Son's seventh and final creature bestowal, the uncertainties of periodic isolation terminate for the Divine Minister, and the Son's universe helper becomes forever settled in surety and control. It is at the enthronement of the Creator Son as a Master Son, at the jubilee of jubilees, that the Universe Spirit, before the assembled hosts, first makes public and universal acknowledgment of subordination to the Son, pledging fidelity and obedience. This event occurred in Nebadon at the time of Michael's return to Salvington after the Urantian bestowal. Never before this momentous occasion did the Universe Spirit acknowledge

”تمامی قدرتهای آسمان و زمین به دست او سپرده شده است.“

بعد از این التزام فرمانبرداری توسط روح آفرینشگر مادر، میکائیل نبادان با والامنشی اتکای ابدی خود را به روح همدم خود تصدیق نمود، و روح را به عنوان فرمانروای مشترک قلمروهای جهان منصوب نمود و تمامی مخلوقاتشان را ملزم داشت که در وفاداری خود را به روح متعهد سازند، همانطور که نسبت به پسر چنین کردند؛ و ”اعلان برابری“ نهایی صادر شد و پیش رفت. اگر چه پسر فرمانروای این جهان محلی بود، او واقعیت برابری روح را با خود در تمامی عطایای شخصیتی و ویژگیهای کاراکتر الهی به جهانیان اعلام نمود. و این الگوی برتر برای سازمان خانواده و دولت حتی مخلوقات دون پایه کرات فضا می‌شود. این، به راستی و در حقیقت، آرمان والای خانواده و نهاد بشری از دواج داوطلبانه است.

پسر و روح اکنون عمدتاً همانطور که یک پدر و مادر مراقب خانواده پسران و دخترانشان هستند و از آنان سرپرستی می‌کنند، سرپرستی جهان را به عهده دارند. روی هم رفته بیجا نیست که به روح جهان به عنوان یار آفرینشگر پسر آفریننده اشاره شود و مخلوقات عالم به عنوان پسران و دختران آنها تلقی شوند — یک خانواده بزرگ و شکوهمند اما خانواده‌ای با مسئولیتهای بیشمار و مراقبت بی‌پایان.

پسر آفرینش فرزندان مشخص جهان را آغاز می‌کند، در حالی که روح منحصرأ مسئول به وجود آوردن انواع بیشمار شخصیت‌های روحی که درست تحت راهنمایی و هدایت همین روح مادر خدمت و کار می‌کنند می‌باشد. در آفرینش انواع دیگر شخصیت‌های جهان، پسر و روح هر دو با هم عمل می‌کنند، و در هیچ کار آفرینشی یکی بدون مشورت و تأیید دیگری کاری انجام نمی‌دهد.

4- جبرئیل — رئیس اجرایی

ستاره تابان و بامداد تجسم اولین مفهوم هویت و کمال مطلوب شخصیت است که توسط پسر آفریننده و تجلی روح بیکران در جهان محلی به وجود آمده است. اگر به گذشته نظر بیافکنیم، به روزگاران اولیه جهان محلی، پیش از پیوند پسر آفریننده و روح مادر در پیوند همکاری آفرینشی، در روزگاران گذشته پیش از آغاز آفرینش خانواده متنوع شامل پسران و دختران آنها، اولین عمل مشترک این همکاری اولیه و آزادانه این دو شخص الهی به آفرینش والاترین شخصیت روحی پسر و روح، ستاره تابان و بامداد منجر می‌شود.

در هر جهان محلی فقط یکی از این مخلوقات

subordination to the Universe Son, and not until after this voluntary relinquishment of power and authority by the Spirit could it be truthfully proclaimed of the Son that “all power in heaven and on earth has been committed to his hand.”

3336 (369.1) After this pledge of subordination by the Creative Mother Spirit, Michael of Nebadon nobly acknowledged his eternal dependence on his Spirit companion, constituting the Spirit coruler of his universe domains and requiring all their creatures to pledge themselves in loyalty to the Spirit as they had to the Son; and there issued and went forth the final “Proclamation of Equality.” Though he was the sovereign of this local universe, the Son published to the worlds the fact of the Spirit's equality with him in all endowments of personality and attributes of divine character. And this becomes the transcendent pattern for the family organization and government of even the lowly creatures of the worlds of space. This is, in deed and in truth, the high ideal of the family and the human institution of voluntary marriage.

3337 (369.2) The Son and the Spirit now preside over the universe much as a father and mother watch over, and minister to, their family of sons and daughters. It is not altogether out of place to refer to the Universe Spirit as the creative companion of the Creator Son and to regard the creatures of the realms as their sons and daughters — a grand and glorious family but one of untold responsibilities and endless watchcare.

3338 (369.3) The Son initiates the creation of certain of the universe children, while the Spirit is solely responsible for bringing into existence the numerous orders of spirit personalities who minister and serve under the direction and guidance of this selfsame Mother Spirit. In the creation of other types of universe personalities, both the Son and the Spirit function together, and in no creative act does the one do aught without the counsel and approval of the other.

4. GABRIEL — THE CHIEF EXECUTIVE

3341 (369.4) The Bright and Morning Star is the personalization of the first concept of identity and ideal of personality conceived by the Creator Son and the local universe manifestation of the Infinite Spirit. Going back to the early days of the local universe, before the union of the Creator Son and the Mother Spirit in the bonds of creative association, back to the times before the beginning of the creation of their versatile family of sons and daughters, the first conjoint act of this early and free association of these two divine persons results in the creation of the highest spirit personality of the Son and the Spirit, the Bright and Morning Star.

3342 (369.5) Only one such being of wisdom and

خردمند و با عظمت به وجود آورده می‌شود. پدر جهانی و پسر جاودان می‌توانند تعداد نامحدودی از پسران را که در الوهیت با خودشان برابرند خلق کنند و در واقع چنین می‌کنند. اما این پسران، در پیوند با دختران روح بیکران، فقط می‌توانند یک ستاره تابان و بامداد در هر جهان خلق کنند، موجودی همانند خودشان که از مجموعه طبیعت‌های آنها آزادانه بهره‌مند است، اما نه از امتیاز ویژه آفرینندگی آنها. جبرئیل سلوینگتون در طبیعت الهی همانند پسر جهان است، گرچه در صفات الهی به طور قابل ملاحظه‌ای محدود است.

اولین زاده والدین یک جهان جدید یک شخصیت بی‌همتا است که از بسیاری ویژگی‌های شگفت‌انگیز که در هر یک از نیاکان آنها به طور آشکار موجود نیست برخوردار است، موجودی با مهارت بی‌سابقه چندانکه و تیزهوشی غیرقابل تصور. این شخصیت آسمانی در بر گیرنده خواست الهی پسر است که با نوآوری خلق روح در آمیخته است. اندیشه‌ها و اعمال ستاره تابان و بامداد برای همیشه به طور کامل نماینده پسر آفریننده و روح آفرینشگر، هر دو، خواهد بود. چنین موجودی همچنین قادر به درک جامع و تماس دلسوزانه با گروه عظیم فرشتگان روحی سراف و مخلوقات صاحب اراده مادی تکاملی، هر دو، می‌باشد.

ستاره تابان و بامداد یک آفریننده نیست، اما او یک مدیر اعجاب‌آور است. او نماینده شخصی اداری پسر آفریننده می‌باشد. جدا از آفرینش و اعطای حیات، پسر و روح هرگز بدون حضور جبرئیل پیرامون اسلوب کارهای مهم جهان تبادل نظر نمی‌کنند.

جبرئیل سلوینگتون رئیس اجرایی جهان نبادان و قاضی تمامی استیفا‌های اجرایی پیرامون اداره آن می‌باشد. این مدیر اجرایی جهان برای کارش با عطیای کامل خلق گردید، اما او با رشد و تکامل آفرینش محلی ما تجربه کسب کرده است.

جبرئیل افسر اصلی برای اجرای فرامین ابرجهان پیرامون امور غیرشخصی در جهان محلی می‌باشد. بیشتر امور در رابطه با قضاوت برای جمع و رستخیزهای دوره‌ای که توسط قدمای ایامها مقرر می‌شوند نیز برای اجرا به جبرئیل و پرسنل او محول می‌شوند. جبرئیل از این رو رئیس اجرایی مرکب فرمانروایان ابرجهان و جهان محلی، هر دو، می‌باشد. او سپاهی توانمند از دستیاران اداری که تحت فرمان او هستند دارد که برای کار ویژه خود که برای انسانهای تکاملی ناآشنا است آفریده شده‌اند. علاوه بر این دستیاران، جبرئیل می‌تواند هر یک و یا کلیه انواع موجودات آسمانی را که در نبادان عمل می‌کنند به کار گیرد، و او همچنین فرمانده کل "لشکرهای آسمانی" — سپاهیان آسمانی — است.

جبرئیل و پرسنل او آموزگار نیستند. آنها اداره کننده هستند. هرگز دانسته نشده که آنها کار معمول خود را ترک کنند، به غیر از هنگامی که میکائیل در یک اعطای مخلوق جسمیت یافت. در طول این اعطای جبرئیل به طور پیوسته خواست پسر جسمیت یافته را برآورده می‌کرد، و او در طول اعطای بعد با همکاری اتحاد ایامها مدیر واقعی امور جهان گردید. جبرئیل از هنگام

majesty is brought forth in each local universe. The Universal Father and the Eternal Son can, in fact do, create an unlimited number of Sons in divinity equal to themselves; but such Sons, in union with the Daughters of the Infinite Spirit, can create only one Bright and Morning Star in each universe, a being like themselves and partaking freely of their combined natures but not of their creative prerogatives. Gabriel of Salvington is like the Universe Son in divinity of nature though considerably limited in the attributes of Deity.

334.3 (369.6) This first-born of the parents of a new universe is a unique personality possessing many wonderful traits not visibly present in either ancestor, a being of unprecedented versatility and unimagined brilliance. This supernal personality embraces the divine will of the Son combined with the creative imagination of the Spirit. The thoughts and acts of the Bright and Morning Star will ever be fully representative of both the Creator Son and the Creative Spirit. Such a being is also capable of a broad understanding of, and sympathetic contact with, both the spiritual seraphic hosts and the material evolutionary will creatures.

334.4 (370.1) The Bright and Morning Star is not a creator, but he is a marvelous administrator, being the personal administrative representative of the Creator Son. Aside from creation and life impartation the Son and the Spirit never confer upon important universe procedures without Gabriel's presence.

334.5 (370.2) Gabriel of Salvington is the chief executive of the universe of Nebadon and the arbiter of all executive appeals respecting its administration. This universe executive was created fully endowed for his work, but he has gained experience with the growth and evolution of our local creation.

334.6 (370.3) Gabriel is the chief officer of execution for superuniverse mandates relating to nonpersonal affairs in the local universe. Most matters pertaining to mass judgment and dispensational resurrections, adjudicated by the Ancients of Days, are also delegated to Gabriel and his staff for execution. Gabriel is thus the combined chief executive of both the super- and the local universe rulers. He has at his command an able corps of administrative assistants, created for their special work, who are unrevealed to evolutionary mortals. In addition to these assistants, Gabriel may employ any and all of the orders of celestial beings functioning in Nebadon, and he is also the commander in chief of "the armies of heaven" — the celestial hosts.

334.7 (370.4) Gabriel and his staff are not teachers; they are administrators. They were never known to depart from their regular work except when Michael was incarnated on a creature bestowal. During such bestowals Gabriel was ever attendant on the will of the incarnated Son, and with the collaboration of the Union of Days, he became the actual director of

اعطای انسانی میکائیل از نزدیک با تاریخ و توسعه یورنشیا تعیین هویت شده است.

جدا از دیدن جبرئیل در کرات اعطایی و در ایام فراخوانیهای عمومی و ویژه رستاخیزی، انسانهای طی صعودشان در جهان محلی به ندرت با او مواجه می‌شوند، تا این که به داخل کار اداری آفرینش محلی وارد شوند. شما به عنوان اداره کننده، از هر مرتبت و درجه، تحت مدیریت جبرئیل قرار می‌گیرید.

5- سفیران تثلیث

مدیریت شخصیتهای تثلیث منشأ با دولت ابرجهان پایان می‌یابد. جهانهای محلی با سرپرستی دوگانه، آغاز مفهوم پدر - مادر، تعیین ویژگی می‌شوند. پسر آفریننده پدر جهان می‌باشد. خادم الهی، مادر آفرینشگر جهان محلی، مادر جهان می‌باشد. با این وجود هر جهان محلی با حضور برخی شخصیتهای از جهان مرکزی و بهشت برکت یافته است. در رأس این گروه بهشتی در نبادان سفیر تثلیث بهشت، عمانوئیل سلوینگتون، اتحاد ایامها که به جهان محلی نبادان تخصیص یافته، قرار دارد. از جهت این پسر والای تثلیث همچنین نماینده شخصی پدر جهانی در بارگاه پسر آفریننده می‌باشد، و از این رو نامش عمانوئیل است.

عمانوئیل سلوینگتون، شماره 611,121 از ششمین مرتبت شخصیتهای عالی تثلیث، موجودی با مقام رفیع است و از چنان تواضع عالی برخوردار است که از پرستش و ستایش کلیه مخلوقات زنده سر باز می‌زند. او از این وجه تمایز برخوردار است که در تمامی نبادان تنها شخصیتی است که هرگز تحت فرمان برادرش میکائیل قرار نگرفته است. او برای پسر فرمانروا به عنوان مشاور عمل می‌کند، اما فقط با درخواست رهنمود می‌دهد. در غیاب پسر آفریننده ممکن است او ریاست هر شورای عالی جهان را به عهده گیرد، اما در غیر این صورت در امور اجرایی جهان شرکت نمی‌کند، مگر در پی تقاضا.

این سفیر بهشت برای نبادان تابع قلمرو قانونی دولت جهان محلی نیست. او در امور اجرایی یک جهان در حال تکامل محلی نیز اعمال قدرت نمی‌کند، به جز در نظارت برادران رابطش، مؤمنین ایامها، که در ستاد مرکزی کواکب خدمت می‌کنند.

مؤمنین ایامها، همانند اتحاد ایامها، هرگز به حکمرانان کواکب اندرز یا پیشنهاد کمک نمی‌دهند، مگر این که برای آن درخواست به عمل آمده باشد. این سفیران بهشت برای کواکب نمایانگر حضور نهایی شخصی پسران ثابت تثلیث هستند که در جهانهای محلی در نقش مشورتی عمل می‌کنند. کواکب عمدتاً بیشتر به

universe affairs during the later bestowals. Gabriel has been closely identified with the history and development of Urantia ever since the mortal bestowal of Michael.

3348 (370.9) Aside from meeting Gabriel on the bestowal worlds and at the times of general- and special-resurrection roll calls, mortals will seldom encounter him as they ascend through the local universe until they are inducted into the administrative work of the local creation. As administrators, of whatever order or degree, you will come under the direction of Gabriel.

5. THE TRINITY AMBASSADORS

3351 (370.9) The administration of Trinity-origin personalities ends with the government of the superuniverses. The local universes are characterized by dual supervision, the beginning of the father-mother concept. The universe father is the Creator Son; the universe mother is the Divine Minister, the local universe Creative Spirit. Every local universe is, however, blessed with the presence of certain personalities from the central universe and Paradise. At the head of this Paradise group in Nebadon is the ambassador of the Paradise Trinity — Immanuel of Salvington — the Union of Days assigned to the local universe of Nebadon. In a certain sense this high Trinity Son is also the personal representative of the Universal Father to the court of the Creator Son; hence his name, Immanuel.

3352 (370.7) Immanuel of Salvington, number 611,121 of the sixth order of Supreme Trinity Personalities, is a being of sublime dignity and of such superb condescension that he refuses the worship and adoration of all living creatures. He bears the distinction of being the only personality in all Nebadon who has never acknowledged subordination to his brother Michael. He functions as adviser to the Sovereign Son but gives counsel only on request. In the absence of the Creator Son he might preside over any high universe council but would not otherwise participate in the executive affairs of the universe except as requested.

3353 (371.1) This ambassador of Paradise to Nebadon is not subject to the jurisdiction of the local universe government. Neither does he exercise authoritative jurisdiction in the executive affairs of an evolving local universe except in the supervision of his liaison brethren, the Faithfuls of Days, serving on the headquarters of the constellations.

3354 (371.2) The Faithfuls of Days, like the Union of Days, never proffer advice or offer assistance to the constellation rulers unless it is asked for. These Paradise ambassadors to the constellations represent the final personal presence of the Stationary Sons of the Trinity functioning in advisory

سازمان اداری ابرجهان مرتبط هستند تا سیستمهای محلی، که منحصراً توسط شخصیت‌های بومی جهان محلی اداره می‌شوند.

roles in the local universes. Constellations are more closely related to the superuniverse administration than local systems, which are administered exclusively by personalities native to the local universe.

6- اداره کلی

جبرئیل رئیس اجرایی و اداره کننده واقعی نبادان می‌باشد. غیبت میکائیل از سلوینگتون به هیچ وجه در هدایت منظم امور جهان مانع ایجاد نمی‌کند. در طول غیبت میکائیل، مثل مورد اخیر مأموریت تجدید دیدار پسران استاد اروانتان در بهشت، جبرئیل نایب فرمانروای جهان است. در چنین مواقعی جبرئیل در رابطه با کلیه مشکلات عمده همیشه در صدد مشورت با عماتونیل سلوینگتون بر می‌آید.

پدر ملک صادق اولین دستیار جبرئیل است. هنگامی که ستاره تابان و بامداد از سلوینگتون غایب است، مسئولیت‌های او توسط این پسر ملک صادق آغازین به عهده گرفته می‌شود.

به دولتهای گوناگون فرعی جهان حوزه‌های مسئولیتی ویژه مشخصی تخصیص یافته است. در حالی که به طور کلی، یک دولت سیستم به دنبال بهروزی سیاراتش می‌باشد، بیشتر به طور خاص به وضعیت فیزیکی موجودات زنده و مشکلات بیولوژیک علاقمند است. در مقابل، حکمرانان کوکبه به شرایط اجتماعی و دولتی حاکم بر سیارات و سیستمهای گوناگون توجه ویژه دارند. یک دولت کوکبه به طور عمده درگیر یگانگی و ثبات می‌باشد. باز در سطح بالاتر، حکمرانان جهان بیشتر به وضعیت معنوی قلمروها اشتغال دارند.

سفیران از طریق حکم قضایی منصوب می‌شوند و جهانها را برای جهانهای دیگر نمایندگی می‌کنند. کنسولها نمایندگان کواکب برای یکدیگر و برای ستاد مرکزی جهان هستند. آنها از طریق حکم قوه مقننه منصوب می‌شوند و فقط در محدوده جهان محلی عمل می‌کنند. ناظران از طریق حکم اجرایی یک فرمانروای سیستم گمارده می‌شوند تا آن سیستم را برای سیستمهای دیگر و در پایتخت کوکبه نمایندگی کنند، و آنها نیز فقط در محدوده جهان محلی عمل می‌کنند.

از سلوینگتون، برنامه‌ها به طور همزمان برای ستاد مرکزی کوکبه، ستاد مرکزی سیستم، و تک تک سیارات پخش می‌شوند. تمامی رشته‌های بالاتر موجودات آسمانی قادرند برای ارتباط با هموعان خود که در سرتاسر جهان پراکنده‌اند از این سرویس استفاده کنند. پخش جهانی به تمامی کرات مسکونی صرف نظر از وضعیت معنوی آنها تعمیم داده می‌شود. ارتباطات سیاره‌ای فقط برای آن کراتی که تحت قرنطینه معنوی هستند منع می‌باشد.

برنامه‌های کوکبه به طور متناوب از ستاد مرکزی کوکبه از طریق رئیس پدران کوکبه پخش می‌شود.

6. GENERAL ADMINISTRATION

^{3361 (371.3)} Gabriel is the chief executive and actual administrator of Nebadon. Michael's absence from Salvington in no way interferes with the orderly conduct of universe affairs. During the absence of Michael, as recently on the mission of reunion of Orvonton Master Sons on Paradise, Gabriel is the regent of the universe. At such times Gabriel always seeks the counsel of Immanuel of Salvington regarding all major problems.

^{3362 (371.4)} The Father Melchizedek is Gabriel's first assistant. When the Bright and Morning Star is absent from Salvington, his responsibilities are assumed by this original Melchizedek Son.

^{3363 (371.5)} The various subadministrations of the universe have assigned to them certain special domains of responsibility. While, in general, a system government looks after the welfare of its planets, it is more particularly concerned with the physical status of living beings, with biologic problems. In turn, the constellation rulers pay especial attention to the social and governmental conditions prevailing on the different planets and systems. A constellation government is chiefly exercised over unification and stabilization. Still higher up, the universe rulers are more occupied with the spiritual status of the realms.

^{3364 (371.6)} Ambassadors are appointed by judicial decree and represent universes to other universes. Consuls are representatives of constellations to one another and to the universe headquarters; they are appointed by legislative decree and function only within the confines of the local universe. Observers are commissioned by executive decree of a System Sovereign to represent that system to other systems and at the constellation capital, and they, too, function only within the confines of the local universe.

^{3365 (371.7)} From Salvington, broadcasts are simultaneously directed to the constellation headquarters, the system headquarters, and to individual planets. All higher orders of celestial beings are able to utilize this service for communication with their fellows scattered throughout the universe. The universe broadcast is extended to all inhabited worlds regardless of their spiritual status. Planetary intercommunication is denied only those worlds under spiritual quarantine.

^{3366 (372.1)} Constellation broadcasts are periodically sent out from the headquarters of the constellation

رخداد نگاری از طریق یک گروه ویژه از موجودات در سلوینگتون برآورد، محاسبه، و تصحیح می‌شود. روز استاندارد نبادان برابر با هجده روز و شش ساعت و دو و نیم دقیقه زمان یورنشیا می‌باشد. سال نبادان شامل یک قسمت از زمان گردش جهان در رابطه با مدار یوورسا می‌باشد و برابر با یکصد روز زمان استاندارد جهان، در حدود پنج سال به وقت یورنشیا، می‌باشد.

زمان نبادان، بخش از سلوینگتون، برای تمامی کواکب و سیستمها در این جهان محلی استاندارد می‌باشد. هر کویکه امور خود را به زمان نبادان پیش می‌برد، اما سیستمها رخداد نگاری خود را دارند، همانطور که تک تک سیارات چنین می‌کنند.

روز در ساتانیا، آنطور که در جروسم برآورد می‌شود، اندکی کمتر از سه روز (یک ساعت، 4 دقیقه، و 15 ثانیه) به وقت یورنشیا می‌باشد. این زمانها به طور کلی به عنوان زمان سلوینگتون یا جهان، و زمان ساتانیا یا سیستم شناخته شده‌اند. زمان استاندارد زمان جهان است.

7- دادگاههای نبادان

پسر استاد، میکائیل، به طور فوق العاده درگیر سه چیز است: آفرینش، بقا، و خدمت روحانی. او شخصاً در کار قضایی جهان شرکت نمی‌کند. آفرینندگان هرگز پیرامون مخلوقاتشان بر کرسی قضاوت نمی‌نشینند. این کارکرد منحصر به فرد مخلوقاتی است که از آموزش بالا و تجربه واقعی پیرامون مخلوق برخوردارند.

تمامی مکانیسم قضایی نبادان تحت سرپرستی جبرئیل می‌باشد. دادگاههای عالی، که در سلوینگتون واقع شده‌اند، با مشکلاتی که اهمیت کلی جهانی دارند و با دعای استینافی که از محکمت سیستم می‌آیند مشغول هستند. این دادگاههای جهانی دارای هفتاد شعبه هستند، و در هفت بخش که هر کدام ده قسمت دارند کار می‌کنند. در کلیه امور داور کرسی ریاست به عهده یک مجری دوگانه قانون که شامل یک قاضی با پیشینه کمال و یک قاضی با تجربه فرازگرا می‌شود می‌باشد.

در رابطه با قلمرو قضایی، دادگاههای جهان محلی در امور زیرین محدود هستند:

1- دولت جهان محلی تلاش خود را صرف آفرینش، تکامل، نگهداری، و خدمت روحانی می‌کند. از این رو، محکمت جهان حق قضاوت در آن دعایای را که با موضوع زندگی ابدی و مرگ سر و کار دارند ندارند. این امر به مرگ طبیعی آنطور که در یورنشیا رخ می‌دهد اشاره‌ای ندارد، بلکه اگر موضوع حق وجود مداوم، زندگی ابدی، برای استماع و داور پیش آید، باید به محکمت اروانتان رجوع شود، و اگر بر ضد فرد تصمیم گرفته شود، کلیه احکام نابودی به دستور و از طریق عوامل فرمانروایان ابردولت به اجرا گذارده می‌شود.

by the chief of the Constellation Fathers.

^{336.7 (372.2)} Chronology is reckoned, computed, and rectified by a special group of beings on Salvington. The standard day of Nebadon is equal to eighteen days and six hours of Urantia time, plus two and one-half minutes. The Nebadon year consists of a segment of the time of universe swing in relation to the Uversa circuit and is equal to one hundred days of standard universe time, about five years of Urantia time.

^{336.8 (372.3)} Nebadon time, broadcast from Salvington, is the standard for all constellations and systems in this local universe. Each constellation conducts its affairs by Nebadon time, but the systems maintain their own chronology, as do the individual planets.

^{336.9 (372.4)} The day in Satania, as reckoned on Jerusem, is a little less (1 hour, 4 minutes, 15 seconds) than three days of Urantia time. These times are generally known as Salvington or universe time, and Satania or system time. Standard time is universe time.

7. THE COURTS OF NEBADON

^{337.1 (372.5)} The Master Son, Michael, is supremely concerned with but three things: creation, sustenance, and ministry. He does not personally participate in the judicial work of the universe. Creators never sit in judgment on their creatures; that is the exclusive function of creatures of high training and actual creature experience.

^{337.2 (372.6)} The entire judicial mechanism of Nebadon is under the supervision of Gabriel. The high courts, located on Salvington, are occupied with problems of general universe import and with the appellate cases coming up from the system tribunals. There are seventy branches of these universe courts, and they function in seven divisions of ten sections each. In all matters of adjudication there presides a dual magistracy consisting of one judge of perfection antecedents and one magistrate of ascendant experience.

^{337.3 (372.7)} As regards jurisdiction, the local universe courts are limited in the following matters:

^{337.4 (372.8)} 1. The administration of the local universe is concerned with creation, evolution, maintenance, and ministry. The universe tribunals are, therefore, denied the right to pass upon those cases involving the question of eternal life and death. This has no reference to natural death as it obtains on Urantia, but if the question of the right of continued existence, life eternal, comes up for adjudication, it must be referred to the tribunals of Orvonton, and if decided adversely to the individual, all sentences of extinction are carried out upon the orders, and through the agencies, of the rulers of the supergovernment.

2- خطا یا ارتداد هر یک از پسران خداوند در جهان محلی که مرتبت و اختیار آنها را به عنوان پسر به خطر اندازد هرگز در محکومات یک پسر مورد داوری قرار نمی‌گیرد. چنین ناسازگاری فوراً به دادگاههای ابرجهان ارجاع داده می‌شود.

3- موضوع پذیرش مجدد هر بخش تشکیل دهنده یک جهان محلی — نظیر یک سیستم محلی — به مرتبت مشارکت کامل روحانی در آفرینش محلی به دنبال انزوای معنوی باید توسط مجمع عالی ابرجهان مورد تأیید قرار گیرد.

در کلیه امور دیگر حکم دادگاههای سلوینگتون نهایی و قطعی است. از تصمیمات و فرامین آنها هیچ استیناف و گریزی وجود ندارد.

اگر چه گاهی اوقات ممکن است به نظر رسد مجادلات در یورنشیا به طور غیر عادلانه مورد داوری قرار می‌گیرند، عدالت و انصاف الهی در جهان حکمفرما است. شما در یک جهان بسیار منظم زندگی می‌کنید، و دیر یا زود می‌توانید به برخوردی عادلانه و حتی بخشنده نسبت به خود حساب کنید.

8- کارکردهای قانونگذارانه و اجرایی

در سلوینگتون، ستاد مرکزی نبادان، هیچ هیئت واقعی قانونگذار وجود ندارد. کرات ستاد مرکزی جهان عمدتاً به داوری اشتغال دارند. مجامع قانونگذار جهان محلی در ستاد مرکزی یکصد کوکبه قرار دارند. سیستمها عمدتاً به کار اجرایی و اداری آفرینشهای محلی اشتغال دارند. فرمانروایان سیستم و همکاران آنها فرامین قانونی حکمرانان کوکبه را اجرا می‌کنند و احکام قضایی دادگاههای عالی جهان را به انجام می‌رسانند.

در حالی که قانون حقیقی در ستاد مرکزی جهان وضع نمی‌شود، هیئتهای گوناگون مشورتی و تحقیقاتی که مطابق حیطه و مقصودشان به طرق مختلف تشکیل شده و اداره می‌شوند در سلوینگتون عمل می‌کنند. برخی دائمی هستند و سایرین به دنبال اجرای هدف خود منحل می‌شوند.

شورای عالی جهان محلی از سه عضو از هر سیستم و هفت نماینده از هر کوکبه تشکیل شده است. سیستمهایی که در انزوا به سر می‌پرند در این مجمع نمایندگی ندارند، اما اجازه دارند ناظرانی را که در تمامی بررسیهای آن شرکت نموده و آنها را مطالعه می‌کنند اعزام دارند.

یکصد شورای تأیید نهایی نیز در سلوینگتون واقع شده‌اند. رئیسان این شوراهای تشکیل دهنده کابینه بلا فصل کاری جبرئیل هستند.

337.5 (372.9) 2. The default or defection of any of the Local Universe Sons of God which jeopardizes their status and authority as Sons is never adjudicated in the tribunals of a Son; such a misunderstanding would be immediately carried to the superuniverse courts.

337.6 (372.10) 3. The question of the readmission of any constituent part of a local universe — such as a local system — to the fellowship of full spiritual status in the local creation subsequent to spiritual isolation must be concurred in by the high assembly of the superuniverse.

337.7 (373.1) In all other matters the courts of Salvington are final and supreme. There is no appeal and no escape from their decisions and decrees.

337.8 (373.2) However unfairly human contentions may sometimes appear to be adjudicated on Urantia, in the universe justice and divine equity do prevail. You are living in a well-ordered universe, and sooner or later you may depend upon being dealt with justly, even mercifully.

8. THE LEGISLATIVE AND EXECUTIVE FUNCTIONS

338.1 (373.3) On Salvington, the headquarters of Nebadon, there are no true legislative bodies. The universe headquarters worlds are concerned largely with adjudication. The legislative assemblies of the local universe are located on the headquarters of the one hundred constellations. The systems are chiefly concerned with the executive and administrative work of the local creations. The System Sovereigns and their associates enforce the legislative mandates of the constellation rulers and execute the judicial decrees of the high courts of the universe.

338.2 (373.4) While true legislation is not enacted at the universe headquarters, there do function on Salvington a variety of advisory and research assemblies, variously constituted and conducted in accordance with their scope and purpose. Some are permanent; others disband upon the accomplishment of their objective.

338.3 (373.5) The supreme council of the local universe is made up of three members from each system and seven representatives from each constellation. Systems in isolation do not have representation in this assembly, but they are permitted to send observers who attend and study all its deliberations.

338.4 (373.6) The one hundred councils of supreme sanction are also situated on Salvington. The presidents of these councils constitute the immediate working cabinet of Gabriel.

تمامی یافته‌های شوراهای عالی مشورتی جهان یا به هیئتهای قضایی سلوینگتون ارجاع داده می‌شوند و یا به مجامع قضایی کواکب. این شوراهای عالی برای اجرای پیشنهادات خود فاقد مرجعیت یا قدرت هستند. اگر توصیه‌های آنها مبتنی بر قوانین بنیادین جهان باشد، در آن صورت دادگاههای نبادان فرمان اجرای آنها را صادر می‌کنند، اما اگر پیشنهادات آنها به شرایط محلی یا اضطراری مربوط باشد، باید برای تصویب قانونی به مجامع قانونگذار کوکبه و سپس برای اجرا به مراجع سیستم رد شوند. این شوراهای عالی در واقع ابرهینتهای مقننه جهان هستند، اما بدون قدرت تصویب و بدون قدرت اجرایی کار می‌کنند.

در حالی که ما با عبارات "دادگاهها" و "مجامع" پیرامون دولت جهان سخن می‌گوییم، باید فهم شود که این کارکردهای معنوی از فعالیتهای بدوی‌تر و مادی یورنشیا که این نامهای مشابه را با خود حمل می‌کنند بسیار متفاوتند.

[ارائه شده توسط رئیس فرشتگان اعظم نبادان.]

^{3385 (373.7)} All findings of the high universe advisory councils are referred either to the Salvington judicial bodies or to the legislative assemblies of the constellations. These high councils are without authority or power to enforce their recommendations. If their advice is founded on the fundamental laws of the universe, then will the Nebadon courts issue rulings of execution; but if their recommendations have to do with local or emergency conditions, they must pass down to the legislative assemblies of the constellation for deliberative enactment and then to the system authorities for execution. These high councils are, in reality, the universe superlegislatures, but they function without the authority of enactment and without the power of execution.

^{3386 (373.8)} While we speak of universe administration in terms of "courts" and "assemblies," it should be understood that these spiritual transactions are very different from the more primitive and material activities of Urantia which bear corresponding names.

^{3387 (373.9)} [Presented by the Chief of the Archangels of Nebadon.]

مقاله 34. روح مادر جهان محلی

035 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 033

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 34

روح مادر جهان محلی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پدیداری روح آفرینشگر به صورت یک شخص
- 2- طبیعت خادم الهی
- 3- پسر و روح در زمان و مکان
- 4- مدارهای جهان محلی
- 5- خدمت روحانی روح
- 6- روح در انسان
- 7- روح و جسم

مقدمه مقاله

وقتی که یک پسر آفریننده توسط پدر جهانی و پسر جاودان به صورت یک شخص به وجود آمد، نگاه روح بیکران یک نماد جدید و بی نظیر را از خود برای همراهی با پسر آفریننده در قلمرو فضا به صورت یک فرد به وجود می آورد، تا در آنجا یار او باشد، در ابتدا در سازمادهای فیزیکی، و بعدها در آفرینش و خدمت به مخلوقات به تازگی طرح ریزی شده جهان.

یک روح آفرینشگر به واقعیت های فیزیکی و روحی، هر دو، واکنش نشان می دهد، و پسر آفریننده نیز همینطور. و بدین ترتیب آنها در اداره یک جهان محلی زمان و فضا هماهنگ و همیار هستند.

این ارواح دختر از سرشت روح بیکران می باشند، اما نمی توانند در کار آفرینش فیزیکی و خدمت روحانی به طور همزمان عمل کنند. پسر جهان الگوی آفرینش فیزیکی را فراهم می کند، در حالی که روح جهان پدیدار سازی مادی واقعیت های فیزیکی را آغاز می کند. پسر در طرح های نیرویی عمل می کند، اما روح این آفرینش های انرژی را به مواد فیزیکی تغییر شکل می دهد. اگر چه توصیف این حضور اولیه جهانی روح بیکران به صورت یک شخص تا اندازه ای مشکل است، با این وجود، روح همیار برای پسر آفریننده شخصی است و همیشه به صورت یک فرد مشخص عمل کرده است.

PAPER 34

THE LOCAL UNIVERSE MOTHER SPIRIT

SECTIONS

Introduction

1. Personalization of the Creative Spirit
2. Nature of the Divine Minister
3. The Son and Spirit in Time and Space
4. The Local Universe Circuits
5. The Ministry of the Spirit
6. The Spirit in Man
7. The Spirit and the Flesh

INTRODUCTION

^{340.1 (374.1)} WHEN a Creator Son is personalized by the Universal Father and the Eternal Son, then does the Infinite Spirit individualize a new and unique representation of himself to accompany this Creator Son to the realms of space, there to be his companion, first, in physical organization and, later, in creation and ministry to the creatures of the newly projected universe.

^{340.2 (374.2)} A Creative Spirit reacts to both physical and spiritual realities; so does a Creator Son; and thus are they co-ordinate and associate in the administration of a local universe of time and space.

^{340.3 (374.3)} These Daughter Spirits are of the essence of the Infinite Spirit, but they cannot function in the work of physical creation and spiritual ministry simultaneously. In physical creation the Universe Son provides the pattern while the Universe Spirit initiates the materialization of physical realities. The Son operates in the power designs, but the Spirit transforms these energy creations into physical substances. Although it is somewhat difficult to portray this early universe presence of the Infinite Spirit as a person, nevertheless, to the Creator Son

the Spirit associate is personal and has always functioned as a distinct individual.

1- پدیداری روح آفرینشگر به صورت یک شخص

بعد از تکمیل سازماندهی فیزیکی یک خوشه ستاره‌ای و سیاره‌ای و برقراری مدارهای انرژی توسط مراکز نیرویی ابرجهان، به دنبال این کار مقدماتی آفرینشی توسط عوامل روح بیکران که از طریق و تحت هدایت تمرکز کانونی خلاق او در جهان محلی عمل می‌کنند، اعلان میکائیل پسر انجام می‌شود که حیات متعاقباً در جهان به تازگی سازمان یافته طرح ریزی خواهد شد. به دنبال به رسمیت شناختن این اعلان قصد توسط بهشت، یک واکنش موافق در تثلیث بهشت رخ می‌دهد، و به دنبال آن الوهیت‌های روح استاد که در ابرجهان آنها این آفرینش جدید در حال سازمانیابی است در درخشش روحانی ناپدید می‌شوند. در این اثنا ارواح استاد دیگر به این منزلگاه مرکزی الوهیت‌های بهشت نزدیک می‌شوند، و به دنبال آن، هنگامی که روح استاد در برگیرنده الوهیت همیاران خود را به رسمیت می‌شناسد، آنچه که به عنوان یک "فوران آغازین" شناخته شده است به وقوع می‌پیوندد. این یک درخشش روحانی عظیم است، پدیده‌ای که تا اقصی نقاط ستاد مرکزی ابرجهان مربوطه به وضوح قابل تشخیص است، و به طور همزمان با این ظهور کم فهم شده تثلیث، یک تغییر چشمگیر در طبیعت حضور خلاق روحی و قدرت روح بیکران که در جهان محلی مربوطه مستقر است رخ می‌دهد. در پاسخ به این پدیده‌های بهشتی، عیناً در حضور پسر آفریننده، یک تجلی شخصی جدید روح بیکران فوراً به صورت یک شخص پدیدار می‌شود. این خادم روحی است. یاور منحصر به فرد آفرینشگر روحی پسر آفریننده، روح مادر جهان محلی، یار شخصی آفرینشگر او شده است.

از این تفکیک جدید شخصی آفریننده مشترک و از طریق او جریانات برقرار شده و مدارهای مقرر شده نیروی روحی و نفوذ روحانی پیش می‌روند تا در تمامی کرات و موجودات آن جهان محلی رخنه کنند. در واقع، این حضور جدید و شخصی یک دگرگونی از پیش موجود و همیار کمتر شخصی پسر در کار اولیه سازماندهی فیزیکی جهانی او می‌باشد.

این شرح یک درام شگفت‌انگیز در چند کلام اندک است، اما نمایانگر تقریباً تمامی آنچه که می‌توان پیرامون این کارکردهای خطیر گفت می‌باشد. این کارکردها لحظه‌ای، اسرارآمیز، و غیرقابل درک می‌باشند. راز تکنیک و طرز عمل در سینه تثلیث بهشت نهفته است. ما فقط از یک چیز مطمئن هستیم: حضور روح در جهان محلی در طول مدت آفرینش یا سازماندهی صرفاً فیزیکی از روح روح بیکران بهشت به صورت ناتمام متمایز گردید؛ در حالی که بعد از پدیداری مجدد روح

1. PERSONALIZATION OF THE CREATIVE SPIRIT

34:1.1 (374.4) After the completion of the physical organization of a starry and planetary cluster and the establishment of the energy circuits by the superuniverse power centers, subsequent to this preliminary work of creation by the agencies of the Infinite Spirit, operating through, and under the direction of, his local universe creative focalization, there goes forth the proclamation of the Michael Son that life is next to be projected in the newly organized universe. Upon the Paradise recognition of this declaration of intention, there occurs a reaction of approval in the Paradise Trinity, followed by the disappearance in the spiritual shining of the Deities of the Master Spirit in whose superuniverse this new creation is organizing. Meanwhile the other Master Spirits draw near this central lodgment of the Paradise Deities, and subsequently, when the Deity-embraced Master Spirit emerges to the recognition of his fellows, there occurs what is known as a "primary eruption." This is a tremendous spiritual flash, a phenomenon clearly discernible as far away as the headquarters of the superuniverse concerned; and simultaneously with this little-understood Trinity manifestation there occurs a marked change in the nature of the creative spirit presence and power of the Infinite Spirit resident in the local universe concerned. In response to these Paradise phenomena there immediately personalizes, in the very presence of the Creator Son, a new personal representation of the Infinite Spirit. This is the Divine Minister. The individualized Creative Spirit helper of the Creator Son has become his personal creative associate, the local universe Mother Spirit.

34:1.2 (375.1) From and through this new personal segregation of the Conjoint Creator there proceed the established currents and the ordained circuits of spirit power and spiritual influence destined to pervade all the worlds and beings of that local universe. In reality, this new and personal presence is but a transformation of the pre-existent and less personal associate of the Son in his earlier work of physical universe organization.

34:1.3 (375.2) This is the relation of a stupendous drama in few words, but it represents about all that can be told regarding these momentous transactions. They are instantaneous, inscrutable, and incomprehensible; the secret of the technique and procedure resides in the bosom of the Paradise Trinity. Of only one thing are we certain: The Spirit presence in the local universe during the time of purely physical creation or organization was

استاد سرپرست از آغوش نهان خدایان و به دنبال درخشش انرژی روحانی، تجلی روح بیکران در جهان محلی به طور ناگهانی و کامل به شباهت شخصی آن روح استاد که در ارتباط تبدیل کننده با روح بیکران بود تغییر می‌کند. روح مادر جهان محلی بدین ترتیب یک طبیعت شخصی به دست می‌آورد که با طبیعت روح استاد ابرجهان قلمرو نجومی مربوطه آغشته است.

این حضور شخصی شده روح بیکران، روح آفرینشگر مادر جهان محلی، در سیتانیا به عنوان خادم الهی مشهور است. از نظر تمامی مقاصد عملی و منظوره‌های روحانی این تبلور الوهیت، یک فرد الهی، یک شخص روحی است. و پسر آفریننده او را اینطور می‌شناسد و چنین به او می‌نگرد. از طریق این تمرکز محلی و پدیداری شخصی سومین منبع و مرکز در جهان محلی ما است که روح می‌تواند چنان متعاقباً به طور کامل تحت فرمان پسر آفریننده قرار گیرد. چنین است که در رابطه با این پسر به راستی گفته شد: "تمام اختیارات آسمان و زمین به او داده شده است."

2- طبیعت خادم الهی

خادم الهی پس از این که در لحظه آفرینش حیات تحت دگرگونی چشمگیر شخصیتی قرار گرفت، به عنوان یک شخص عمل می‌کند و با پسر آفریننده در برنامه‌ریزی و مدیریت امور گسترده آفرینش محلی‌شان به یک شیوه بسیار شخصی همکاری می‌کند. برای بسیاری از انواع موجودات جهان، ممکن است حتی این تجلی روح بیکران در طول اعصار پیش از اعطای نهایی میکائیل کاملاً شخصی به نظر نرسد، اما بعد از ارتقاء پسر آفریننده به سطح اتوریتیه مطلق یک پسر استاد، چنان کیفیتهای شخصی روح آفرینشگر مادر ارتقا می‌یابد که شخصاً توسط تمامی افرادی که تماس برقرار می‌کنند شناخته می‌شود.

روح جهان از آغازین‌ترین ارتباط با پسر آفریننده از تمامی ویژگیهای کنترل فیزیکی روح بیکران، همچنین عطیه کامل ضد جاذبه برخوردار است. روح جهان به محض نيل به وضعیت شخصی همان قدر کنترل کامل و تمام حول جاذبه ذهن را در جهان محلی اعمال می‌کند که روح بیکران در صورت حضور شخصی چنین می‌کرد.

در هر جهان محلی خادم الهی مطابق طبیعت و خصوصیات ذاتی روح بیکران آنطور که در یکی از هفت روح استاد بهشت مجسم است عمل می‌کند. در حالی که در تمامی ارواح جهان یک یگانگی بنیادین کاراکتر وجود دارد، یک تنوع عملکرد نیز موجود است، که از طریق منشأ آنها توسط یکی از هفت روح استاد تعیین می‌شود. این تفاوت منشأ، تکنیکهای متنوع در عملکرد ارواح مادر جهان محلی را در ابرجهانهای گوناگون روشن می‌سازد. اما این ارواح در تمامی

incompletely differentiated from the spirit of the Paradise Infinite Spirit; whereas, after the reappearance of the supervising Master Spirit from the secret embrace of the Gods and following the flash of spiritual energy, the local universe manifestation of the Infinite Spirit suddenly and completely changes to the personal likeness of that Master Spirit who was in transmuting liaison with the Infinite Spirit. The local universe Mother Spirit thus acquires a personal nature tinged by that of the Master Spirit of the superuniverse of astronomic jurisdiction.

341.4 (375.3) This personalized presence of the Infinite Spirit, the Creative Mother Spirit of the local universe, is known in Satania as the Divine Minister. To all practical intents and spiritual purposes this manifestation of Deity is a divine individual, a spirit person. And she is so recognized and regarded by the Creator Son. It is through this localization and personalization of the Third Source and Center in our local universe that the Spirit could subsequently become so fully subject to the Creator Son that of this Son it was truly said, "All power in heaven and on earth has been intrusted to him."

2. NATURE OF THE DIVINE MINISTER

342.1 (375.4) Having undergone marked personality metamorphosis at the time of life creation, the Divine Minister thereafter functions as a person and co-operates in a very personal manner with the Creator Son in the planning and management of the extensive affairs of their local creation. To many universe types of being, even this representation of the Infinite Spirit may not appear to be wholly personal during the ages preceding the final Michael bestowal; but subsequent to the elevation of the Creator Son to the sovereign authority of a Master Son, the Creative Mother Spirit becomes so augmented in personal qualities as to be personally recognized by all contacting individuals.

342.2 (375.5) From the earliest association with the Creator Son the Universe Spirit possesses all the physical-control attributes of the Infinite Spirit, including the full endowment of antigravity. Upon the attainment of personal status the Universe Spirit exerts just as full and complete control of mind gravity, in the local universe, as would the Infinite Spirit if personally present.

342.3 (375.6) In each local universe the Divine Minister functions in accordance with the nature and inherent characteristics of the Infinite Spirit as embodied in one of the Seven Master Spirits of Paradise. While there is a basic uniformity of character in all Universe Spirits, there is also a diversity of function, determined by their origin through one of the Seven Master Spirits. This differential of origin accounts for the diverse techniques in the function of the local universe

ویژگیهای اساسی معنوی یکسان هستند، به طور برابر معنوی و به طور کامل الهی، صرف نظر از تمایز ابرجهانی.

روح آفرینشگر در به وجود آوردن مخلوقات کرات با پسر آفریننده مسئولیت مشترک دارد و هرگز پسر را در تمامی تلاشها برای حمایت و حفظ این آفرینشها ناکام نمی‌گذارد. حیات از طریق عمل روح آفرینشگر مورد پشتیبانی واقع شده و حفظ می‌شود. "تو روح خود را می‌فرستی، و آنها آفریده می‌شوند. تو روی زمین را تازه می‌گردانی."

در آفرینش یک جهان حاوی مخلوقات هوشمند روح آفرینشگر مادر در ابتدا در قلمرو کمال جهانی عمل می‌کند. او در به وجود آوردن ستاره تابان و بامداد با پسر تشریک مساعی می‌کند. متعاقباً اولاد روح به طور فزاینده به مرتبت موجودات آفریده شده در سیارات نزدیک می‌شوند، حتی آنطور که فرزندان در درجه‌بندی به سوی پایین رو می‌کنند، از ملک صادقها گرفته تا فرزندان ملاتریال، که در واقع با انسانهای عالم ارتباط برقرار می‌کنند. در تکامل بعدی مخلوقات انسانی، پسران حامل حیات بدن فیزیکی را که از مواد سازمان یافته موجود عالم ساخته شده تهیه می‌کنند، در حالی که روح جهان به ایجاد "روح حیات" معضدت می‌کند.

در حالی که بخش هفتم جهان بزرگ، از بسیاری جهات، ممکن است در توسعه کند باشد، دانشجویان اندیشمند مشکلات ما در انتظار تکامل یک آفرینش فوق‌العاده متوازن در اعصار آینده هستند. ما این درجه بالای تقارن را در اروانتان پیش‌بینی می‌کنیم، زیرا روح سرپرست این جهان رئیس ارواح اسناد والا می‌باشد. او روحی هوشمند است که در بر گیرنده پیوند متوازن و هماهنگی کامل ویژگیها و کاراکتر تمامی سه الوهیت جاودانه می‌باشد. ما در مقایسه با ناحیه‌های دیگر کند و عقب هستیم، اما بدون شک یک توسعه برتر و یک پیشرفت بی‌سابقه روزگاری در اعصار ابدی آینده در انتظار ما است.

3- پسر و روح در زمان و مکان

نه پسر جاودان و نه روح بیکران تحت محدودیت زمان یا مکان قرار ندارند و به آن مشروط هم نیستند، اما بیشتر اولاد آنها چنین هستند.

روح بیکران بر کل مکان نفوذ دارد و در دایره ابدیت سکونت دارد. باز، شخصیتهای روح بیکران در تماس شخصی‌شان با فرزندان زمان اغلب باید عناصر گذرا را به حساب آورند، گرچه نه زیاد مکان را. بسیاری از خدمات روحانی ذهنی مکان را نادیده می‌انگارند اما در اجرای هماهنگی سطوح متنوع واقعیت جهان دچار تأخیر زمانی می‌شوند. یک پیام‌آور منفرد عملاً از مکان مستقل است، به جز این که سفر از یک مکان به مکان دیگر در واقع نیازمند زمان است؛ و چیزهای مشابهی وجود دارند که برای شما ناشناخته‌اند.

Mother Spirits in different superuniverses. But in all essential spiritual attributes these Spirits are identical, equally spiritual and wholly divine, irrespective of superuniverse differentiation.

3424 (3761) The Creative Spirit is coresponsible with the Creator Son in producing the creatures of the worlds and never fails the Son in all efforts to uphold and conserve these creations. Life is ministered and maintained through the agency of the Creative Spirit. "You send forth your Spirit, and they are created. You renew the face of the earth."

3425 (3762) In the creation of a universe of intelligent creatures the Creative Mother Spirit functions first in the sphere of universe perfection, collaborating with the Son in the production of the Bright and Morning Star. Subsequently the offspring of the Spirit increasingly approach the order of created beings on the planets, even as the Sons grade downward from the Melchizedeks to the Material Sons, who actually contact with the mortals of the realms. In the later evolution of mortal creatures the Life Carrier Sons provide the physical body, fabricated out of the existing organized material of the realm, while the Universe Spirit contributes the "breath of life."

3426 (3763) While the seventh segment of the grand universe may, in many respects, be tardy in development, thoughtful students of our problems look forward to the evolution of an extraordinarily well-balanced creation in the ages to come. We predict this high degree of symmetry in Orvonton because the presiding Spirit of this superuniverse is the chief of the Master Spirits on high, being a spirit intelligence embodying the balanced union and perfect co-ordination of the traits and character of all three of the eternal Deities. We are tardy and backward in comparison with other sectors, but there undoubtedly awaits us a transcendent development and an unprecedented achievement sometime in the eternal ages of the future.

3. THE SON AND SPIRIT IN TIME AND SPACE

3431 (3764) Neither the Eternal Son nor the Infinite Spirit is limited or conditioned by either time or space, but most of their offspring are.

3432 (3765) The Infinite Spirit pervades all space and indwells the circle of eternity. Still, in their personal contact with the children of time, the personalities of the Infinite Spirit must often reckon with temporal elements, though not so much with space. Many mind ministries ignore space but suffer a time lag in effecting co-ordination of diverse levels of universe reality. A Solitary Messenger is virtually independent of space except that time is actually required in traveling from one location to another; and there

یک روح آفرینشگر در امتیازات شخصی تماماً و به طور کامل از مکان مستقل است، ولی از زمان نیست. چنین روح جهانی هیچ حضور شخصی ویژه‌ای در کوبه یا ستاد مرکزی سیستم ندارد. او به طور برابر و پراکنده در سرتاسر جهان محلی خود حضور دارد، و از این رو به همان اندازه عملاً و شخصاً در یک کره حضور دارد که در هر کره دیگر.

فقط در رابطه با عنصر زمان یک روح آفرینشگر به طور پیوسته در معاضدتهای جهانی خود محدود است. یک پسر آفریننده به طور آنی در سرتاسر جهان خود عمل می‌کند، اما روح آفرینشگر باید در یاری رساندن به ذهن جهانی زمان را به حساب آورد، به جز هنگامی که آگاهانه و تعمداً از امتیازات شخصی پسر جهان سود می‌برد. روح آفرینشگر در عملکرد صرفاً روحی و همچنین در تشریک مساعی با عملکرد اسرارآمیز بازتاب جهان نیز مستقل از زمان عمل می‌کند.

اگر چه مدار جاذبه روحی پسر جاودان از زمان و مکان هر دو مستقل عمل می‌کند، کلیه عملکردهای پسران آفریننده از محدودیتهای مکانی مستثنی نیستند. اگر کارکردهای کرات تکاملی مستثنی شوند، این میکائیل پسران به نظر می‌رسد قادرند نسبتاً مستقل از زمان عمل کنند. یک پسر آفریننده در رابطه با زمان محدودیت ندارد، اما در محدودیت مکانی قرار دارد. او نمی‌تواند شخصاً در یک لحظه در دو مکان باشد. میکائیل نبادان در درون جهان خود بدون زمان عمل می‌کند و از طریق بازتاب عملاً در ابرجهان نیز همبطنور. او با پسر جاودان خارج از زمان مستقیماً ارتباط برقرار می‌کند.

خادم الهی یاور با درایت پسر آفریننده است و او را قادر می‌سازد بر محدودیتهای ذاتی خود در رابطه با مکان فائق آید و آنها را جبران کند، زیرا هنگامی که این دو در پیوندی اجرایی عمل می‌کنند، در محدوده آفرینش محلی خود عملاً مستقل از زمان و مکان هستند. از این رو، همانطور که عملاً در سرتاسر یک جهان محلی مشاهده می‌شود، پسر آفریننده و روح آفرینشگر معمولاً مستقل از زمان و مکان، هر دو، عمل می‌کنند زیرا همواره رهایی از زمان و مکان برای هر یک از آنها موجود است.

فقط موجودات مطلق به طور مطلق از زمان و مکان مستقل هستند. اکثریت اشخاص تحت فرمان پسر جاودان و روح بیکران هر دو تابع هم زمان و هم مکان هستند.

هنگامی که یک روح آفرینشگر "آگاه از مکان" می‌شود، آماده می‌شود یک "قلمرو مکانی" محدود را که متعلق به او است شناسایی کند، عالمی که در تمیز جداگانه از تمامی مکانهای دیگری که به واسطه آنها محدود است، از مکان آزاد است. هر کس آزاد است که فقط در محدوده آگاهی خود انتخاب و عمل نماید.

are similar entities unknown to you.

34:33 (376.6) In personal prerogatives a Creative Spirit is wholly and entirely independent of space, but not of time. There is no specialized personal presence of such a Universe Spirit on either the constellation or system headquarters. She is equally and diffusely present throughout her entire local universe and is, therefore, just as literally and personally present on one world as on any other.

34:34 (376.7) Only as regards the element of time is a Creative Spirit ever limited in her universe ministrations. A Creator Son acts instantaneously throughout his universe; but the Creative Spirit must reckon with time in the ministration of the universal mind except as she consciously and designedly avails herself of the personal prerogatives of the Universe Son. In pure-spirit function the Creative Spirit also acts independently of time as well as in her collaboration with the mysterious function of universe reflectivity.

34:35 (377.1) Though the spirit-gravity circuit of the Eternal Son operates independently of both time and space, all functions of the Creator Sons are not exempt from space limitations. If the transactions of the evolutionary worlds are excepted, these Michael Sons seem to be able to operate relatively independent of time. A Creator Son is not handicapped by time, but he is conditioned by space; he cannot personally be in two places at the same time. Michael of Nebadon acts timelessly within his own universe and by reflectivity practically so in the superuniverse. He communicates timelessly with the Eternal Son directly.

34:36 (377.2) The Divine Minister is the understanding helper of the Creator Son, enabling him to overcome and atone for his inherent limitations regarding space, for when these two function in administrative union, they are practically independent of time and space within the confines of their local creation. Therefore, as practically observed throughout a local universe, the Creator Son and the Creative Spirit usually function independently of both time and space since there is always available to each the time and the space liberation of the other.

34:37 (377.3) Only absolute beings are independent of time and space in the absolute sense. The majority of the subordinate persons of both the Eternal Son and the Infinite Spirit are subject to both time and space.

34:38 (377.4) When a Creative Spirit becomes "space conscious," she is preparing to recognize a circumscribed "space domain" as hers, a realm in which to be space free in contradistinction to all other space by which she would be conditioned. One is free to choose and act only within the realm of one's consciousness.

4- مدارهای جهان محلی

در جهان محلی نبادان سه مدار روحی بارز وجود دارد:

1- روح اعطایی پسر آفریننده، تسلی دهنده، روح حقیقت.

2- مدار روحی خادم الهی، روح القدس.

3- مدار خدمت به موجود هوشمند، شامل فعالیتهای کم و بیش یکپارچه اما عملکرد متنوع هفت روح یاور ذهن.

پسران آفریننده از عطیه یک روح جهان حضوری برخوردار هستند که از بسیاری جهات با حضور جهانی هفت روح استاد بهشت قابل مقایسه است. این روح حقیقت است که توسط یک پسر اعطایی پس از این که عنوان روحی برای چنین کره‌ای دریافت نمود روی یک دنیا ریخته می‌شود. این تسلی دهنده اعطا شده همان نیروی معنوی است که کلیه جویندگان حقیقت را به طور پیوسته به سوی او که تجسم حقیقت در جهان محلی است جذب می‌کند. این روح یک عطیه ذاتی پسر آفریننده است که درست همانطور که مدارهای اصلی جهان بزرگ از حضور شخصی الوهیه‌های بهشت سرچشمه می‌یابند از طبیعت الهی او برمی‌آید.

پسر آفریننده ممکن است بیاید و برود، حضور شخصی او ممکن است در جهان محلی یا جای دیگر باشد، لذا روح حقیقت به طور مختل نشده عمل می‌کند، زیرا این حضور الهی، در حالی که از شخصیت پسر آفریننده ناشی می‌شود، از نظر کارکرد در شخص خادم الهی متمرکز است.

با این وجود روح مادر جهانی هرگز کره ستاد مرکزی جهان محلی را ترک نمی‌کند. روح پسر آفریننده ممکن است گاهی مستقل از حضور شخصی پسر عمل کند و چنین می‌کند، اما روح شخصی روح مادر جهانی چنین عمل نمی‌کند. اگر حضور شخصی خادم الهی از سلوینگتون جدا شود روح مقدس او فاقد کارکرد می‌شود. حضور روحی او به نظر می‌رسد در کره ستاد مرکزی ثابت است، و همین واقعیت است که روح پسر آفریننده را قادر می‌سازد که مستقل از حضور پسر عمل کند. روح مادر جهانی به عنوان تمرکز کانونی جهانی و مرکز روح حقیقت و نیز مرکز نفوذ شخصی خود او، روح القدس، عمل می‌نماید.

پدر - پسر آفریننده و روح آفرینشگر مادر هر دو به طرق گوناگون به اعطای ذهنی فرزندان جهان محلی خود مساعدت می‌کنند. اما روح آفرینشگر اعطای ذهنی نمی‌کند تا این که از عطیه امتیازات شخصی برخوردار گردد.

رسته‌های فوق تکاملی شخصیت در یک جهان محلی از نوع جهان محلی الگوی ذهنی ابرجهان برخوردار هستند. رسته‌های انسانی و زیر انسانی حیات تکاملی از عطیه خدمت ذهنی انواع ارواح یاور

4. THE LOCAL UNIVERSE CIRCUITS

34:41 (377:5) There are three distinct spirit circuits in the local universe of Nebadon:

34:42 (377:6) 1. The bestowal spirit of the Creator Son, the Comforter, the Spirit of Truth.

34:43 (377:7) 2. The spirit circuit of the Divine Minister, the Holy Spirit.

34:44 (377:8) 3. The intelligence-ministry circuit, including the more or less unified activities but diverse functioning of the seven adjutant mind-spirits.

34:45 (377:9) The Creator Sons are endowed with a spirit of universe presence in many ways analogous to that of the Seven Master Spirits of Paradise. This is the Spirit of Truth which is poured out upon a world by a bestowal Son after he receives spiritual title to such a sphere. This bestowed Comforter is the spiritual force which ever draws all truth seekers towards Him who is the personification of truth in the local universe. This spirit is an inherent endowment of the Creator Son, emerging from his divine nature just as the master circuits of the grand universe are derived from the personality presences of the Paradise Deities.

34:46 (377:10) The Creator Son may come and go; his personal presence may be in the local universe or elsewhere; yet the Spirit of Truth functions undisturbed, for this divine presence, while derived from the personality of the Creator Son, is functionally centered in the person of the Divine Minister.

34:47 (378:1) The Universe Mother Spirit, however, never leaves the local universe headquarters world. The spirit of the Creator Son may and does function independently of the personal presence of the Son, but not so with her personal spirit. The Holy Spirit of the Divine Minister would become nonfunctional if her personal presence should be removed from Salvington. Her spirit presence seems to be fixed on the universe headquarters world, and it is this very fact that enables the spirit of the Creator Son to function independently of the whereabouts of the Son. The Universe Mother Spirit acts as the universe focus and center of the Spirit of Truth as well as of her own personal influence, the Holy Spirit.

34:48 (378:2) The Creator Father-Son and the Creative Mother Spirit both contribute variously to the mind endowment of their local universe children. But the Creative Spirit does not bestow mind until she is endowed with personal prerogatives.

34:49 (378:3) The superevolutionary orders of personality in a local universe are endowed with the local universe type of the superuniverse pattern of mind. The human and the subhuman orders of

برخوردار هستند.

هفت روح یاور ذهن آفریده خادم الهی یک جهان محلی هستند. این ارواح ذهنی دارای کاراکتر یکسان اما قدرت متنوع هستند، و همگی به طور یکسان از طبیعت روح جهان بهره می‌برند، گرچه جدا از مادر آفریننده‌شان به سختی شخصیت محسوب می‌شوند. هفت یاور این نامها را گرفته‌اند: روح خرد، روح پرستش، روح تدبیر، روح دانش، روح شجاعت، روح درایت، روح بصیرت — درک سریع.

اینها "هفت روح خدا" هستند، که "همچون چراغ در مقابل تخت شاهی روشنند." اینها همانهایی هستند که پیامبری به صورت علانم در رویا دید. اما او جایگاههای بیست و چهار نگهبان را گرداگرد این هفت روح یاور ذهن ننید. این نگارش بیانگر سردرگمی پیرامون دو ارائه مطلب می‌باشد، یکی در رابطه با ستاد مرکزی جهان و دیگری در رابطه با پایتخت سیستم. جایگاههای بیست و چهار رهبر روحانی در جروسم، ستاد مرکزی سیستم محلی کرات مسکونی شما هستند.

اما یوحنا پیرامون سلوینگتون چنین نوشت: "و از تخت پادشاهی برقها و رعدها و صداهایی برمی‌خاست." — پخش برنامه‌های جهانی برای سیستمهای محلی. او همچنین مخلوقات کنترل جهت جهان محلی، قطب‌نماهای زنده کره ستاد مرکزی، را در ذهن مجسم نمود. این کنترل جهت در نبادان توسط چهار مخلوق کنترل سلوینگتون که روی جریانات جهان عمل می‌کنند و توسط اولین روح عمل کننده ذهن، یاور بصیرت، روح "درک سریع" به طور توانمند یاری می‌شوند نگهداری می‌شود. اما توصیف این چهار مخلوق — که جانور عجیب نامیده شده‌اند — به گونه‌ای غم‌انگیز مورد خدشه وارد شده است. آنها از زیبایی بی‌همتا و شکل بدیع برخوردارند.

چهار نقطه قطب‌نما جهانی هستند و ذاتی حیات نبادان می‌باشند. کلیه مخلوقات زنده از واحدهای بدنی برخوردارند که نسبت به این جریانات جهت‌دار حساس و واکنش پذیر هستند. این آفرینشهای مخلوق از نقاط مختلف جهان گرفته تا تک تک سیارات نسخبرداری می‌شوند، و در ارتباط با نیروهای مغناطیسی کرات طوری انبوه اندامهای میکروسکوپی را در ارگانیزم حیوان به کار می‌اندازند که این سلولهای جهت به طور پیوسته شمال و جنوب را نشان می‌دهند. از این رو حس جهت‌یابی برای همیشه در موجودات زنده جهان ثابت است. این حس به طور کامل به عنوان یک دارایی آگاهانه در نوع بشر وجود ندارد. این اندامها در ابتدا حدوداً در هنگام این نگارش در یورنشیا مشاهده شدند.

5- خدمت روحانی روح

خادم الهی در فرمولبندی حیات و آفرینش انواع

evolutionary life are endowed with the adjutant spirit types of mind ministration.

^{34:4.10 (378:4)} The seven adjutant mind-spirits are the creation of the Divine Minister of a local universe. These mind-spirits are similar in character but diverse in power, and all partake alike of the nature of the Universe Spirit, although they are hardly regarded as personalities apart from their Mother Creator. The seven adjutants have been given the following names: the spirit of *wisdom*, the spirit of *worship*, the spirit of *counsel*, the spirit of *knowledge*, the spirit of *courage*, the spirit of *understanding*, the spirit of *intuition* — of quick perception.

^{34:4.11 (378:5)} These are the "seven spirits of God," "like lamps burning before the throne," which the prophet saw in the symbols of vision. But he did not see the seats of the four and twenty sentinels about these seven adjutant mind-spirits. This record represents the confusion of two presentations, one pertaining to the universe headquarters and the other to the system capital. The seats of the four and twenty elders are on Jerusalem, the headquarters of your local system of inhabited worlds.

^{34:4.12 (378:6)} But it was of Salvington that John wrote: "And out of the throne proceeded lightnings and thunderings and voices" — the universe broadcasts to the local systems. He also envisaged the directional control creatures of the local universe, the living compasses of the headquarters world. This directional control in Nebadon is maintained by the four control creatures of Salvington, who operate over the universe currents and are ably assisted by the first functioning mind-spirit, the adjutant of intuition, the spirit of "quick understanding." But the description of these four creatures — called beasts — has been sadly marred; they are of unparalleled beauty and exquisite form.

^{34:4.13 (378:7)} The four points of the compass are universal and inherent in the life of Nebadon. All living creatures possess bodily units which are sensitive and responsive to these directional currents. These creature creations are duplicated on down through the universe to the individual planets and, in conjunction with the magnetic forces of the worlds, so activate the hosts of microscopic bodies in the animal organism that these direction cells ever point north and south. Thus is the sense of orientation forever fixed in the living beings of the universe. This sense is not wholly wanting as a conscious possession by mankind. These bodies were first observed on Urantia about the time of this narration.

5. THE MINISTRY OF THE SPIRIT

^{34:5.1 (379:1)} The Divine Minister co-operates with the

جدید موجودات با پسر آفریننده تا هنگام اعطای هفتم او همکاری می‌کند، و به دنبال آن، بعد از ارتقاء او به مقام فرمانروایی کامل جهان با پسر و روح اعطایی پسر در کار بیشتر خدمت جهانی و پیشرفت سیاره‌ای به تشریک مساعی ادامه می‌دهد.

در کرات مسکونی روح کار پیشرفت تکاملی را آغاز می‌کند، که شروع آن با ماده بی‌جان عالم است. او در ابتدا حیات گیاهی را اعطا می‌دارد، سپس ارگانیسمهای حیوانی، بعد اقسام اولیه وجود بشری؛ و هر اعطای متعاقب به پیشرفت بیشتر پتانسیل تکاملی حیات سیاره‌ای از مراحل آغازین و بدوی تا ظهور موجودات صاحب اراده کمک می‌کند. این کار روح به طور عمده از طریق هفت یاور، ارواح پیمان، روح - ذهن متحد کننده و هماهنگ‌ساز سیارات در حال تکامل، که به طور پیوسته و متحد نژادهای انسانها را به سوی اندیشه‌های والاتر و آرمانهای معنوی رهنمون می‌دارند به انجام می‌رسد.

انسان فانی در ابتدا هنگامی که در ذهن کاملاً حیوانی مخلوقات تکاملی ظرفیت دریافت برای یاوران پرستش و خرد به وجود می‌آید خدمت روحانی روح را در رابطه با ذهن تجربه می‌کند. این خدمت روحانی ششمین و هفتمین یاور نشانگر تکامل ذهن است که از سرحد خدمت معنوی عبور کرده است. و این اذهان دارای کارکرد پرستش و خرد فوراً در مدارهای روحی خادم الهی گنجانده می‌شوند.

هنگامی که ذهن بدین گونه از موهبت خدمت روحانی روح القدس بهره‌مند می‌شود، از ظرفیت (آگاهانه یا ناآگاهانه) برای انتخاب حضور روحانی پدر جهانی — تنظیم کننده فکر — برخوردار می‌گردد. اما پس از راهسازی روح حقیقت توسط پسر اعطایی برای خدمت سیاره‌ای به تمامی انسانها، اذهان نرمال به طور اتوماتیک برای پذیرش تنظیم کنندگان فکر آماده می‌شوند. روح حقیقت با حضور روح خادم الهی به صورت یگانه کار می‌کند. این ارتباط دوگانه روحی روی کرات در چرخش است و در صدد آن است که حقیقت را آموزش دهد و به طور معنوی اذهان انسانها را ارشاد کند، روانهای مخلوقات نژادهای در حال صعود را الهام بخشد، و مردمانی را که ساکن سیارات تکاملی هستند به طور پیوسته به سوی هدف بهشتی سرنوشت الهی آنها هدایت کند.

اگر چه روح حقیقت روی تمامی انسانها ریخته می‌شود، این روح پسر به واسطه پذیرش شخصی انسان نسبت به آنچه که جمع و جوهر مأموریت پسر اعطایی را تشکیل می‌دهد تقریباً به طور کامل در کارکرد و قدرت محدود است. روح القدس بخشاً مستقل از رویکرد بشر است و بخشاً مشروط به تصمیمات و همکاری خواست انسان است. با این وجود، خدمت روحانی روح القدس در منزه‌سازی و معنویت بخشیدن زندگی درونی آن انسانهایی که از رهنمودهای الهی هر چه بیشتر به طور کامل اطاعت می‌کنند به طور فزاینده مؤثر می‌شود.

Creator Son in the formulation of life and the creation of new orders of beings up to the time of his seventh bestowal and, subsequently, after his elevation to the full sovereignty of the universe, continues to collaborate with the Son and the Son's bestowed spirit in the further work of world ministry and planetary progression.

3452 (379.2) On the inhabited worlds the Spirit begins the work of evolutionary progression, starting with the lifeless material of the realm, first endowing vegetable life, then the animal organisms, then the first orders of human existence; and each succeeding impartation contributes to the further unfolding of the evolutionary potential of planetary life from the initial and primitive stages to the appearance of will creatures. This labor of the Spirit is largely effected through the seven adjutants, the spirits of promise, the unifying and co-ordinating spirit-mind of the evolving planets, ever and unitedly leading the races of men towards higher ideas and spiritual ideals.

3453 (379.3) Mortal man first experiences the ministry of the Spirit in conjunction with mind when the purely animal mind of evolutionary creatures develops reception capacity for the adjutants of worship and of wisdom. This ministry of the sixth and seventh adjutants indicates mind evolution crossing the threshold of spiritual ministry. And immediately are such minds of worship- and wisdom-function included in the spiritual circuits of the Divine Minister.

3454 (379.4) When mind is thus endowed with the ministry of the Holy Spirit, it possesses the capacity for (consciously or unconsciously) choosing the spiritual presence of the Universal Father — the Thought Adjuster. But it is not until a bestowal Son has liberated the Spirit of Truth for planetary ministry to all mortals that all normal minds are automatically prepared for the reception of the Thought Adjusters. The Spirit of Truth works as one with the presence of the spirit of the Divine Minister. This dual spirit liaison hovers over the worlds, seeking to teach truth and to spiritually enlighten the minds of men, to inspire the souls of the creatures of the ascending races, and to lead the peoples dwelling on the evolutionary planets ever towards their Paradise goal of divine destiny.

3455 (379.5) Though the Spirit of Truth is poured out upon all flesh, this spirit of the Son is almost wholly limited in function and power by man's personal reception of that which constitutes the sum and substance of the mission of the bestowal Son. The Holy Spirit is partly independent of human attitude and partially conditioned by the decisions and co-operation of the will of man. Nevertheless, the ministry of the Holy Spirit becomes increasingly effective in the sanctification and spiritualization of the inner life of those mortals who the more fully obey the divine leadings.

شما به عنوان فرد شخصاً از یک بخش یا وجود جداگانه روح پدر - پسر آفریننده یا روح آفرینشگر مادر برخوردار نیستید. این خادمان روحانی همانند ناصحان اسرارآمیز با مراکز فکری ذهن فرد تماس نمی‌گیرند یا در آن ساکن نمی‌باشند. تنظیم کنندگان فکری وجود منفرد معین واقعیت پیش شخصی پدر جهانی می‌باشند، که در واقع در ذهن انسان به عنوان یک قسمت عینی آن ذهن سکنی می‌گزینند، و با مجموعه ارواح پسر آفریننده و روح آفرینشگر با هماهنگی کامل کار می‌کنند.

حضور روح القدس دختر جهانی روح بیکران، حضور روح حقیقت پسر جهانی پسر جاودان، و حضور تنظیم کننده - روح پدر بهشتی در یک انسان تکاملی یا با او، نشانگر تقارن اعطای معنوی و خدمت روحانی است و چنین انسانی را شایسته می‌دارد که به طور آگاهانه واقعیت اعتقادی فرزندی با خداوند را درک کند.

6- روح در انسان

با تکامل تدریجی یک سیاره مسکونی و معنویت‌یابی فراتر ساکنان آن ممکن است تأثیرات معنوی اضافی توسط چنین شخصیتهای با درایت دریافت شود. به تدریج که انسانها در کنترل ذهن و بینش روحی پیشرفت می‌کنند، این خدمات روحی چندگانه بیشتر و بیشتر در عملکرد هماهنگ می‌شوند. آنها به طور فزاینده با خدمت فراگیر تثلیث بهشت در می‌آمیزند.

اگر چه ممکن است جلوه الوهیت جمعی باشد، در تجربه بشری الوهیت مفرد، همیشه یگانه، است. خدمت معنوی نیز در تجربه بشری جمعی نیست. تمامی تأثیرات معنوی صرف نظر از جمعی بودن منشأ، در کارکرد یگانه هستند. آنها به راستی یکی هستند، و خدمت روحی خدای هفتگانه در مخلوقات جهان بزرگ و برای آنها هستند، و به تدریج که قدرانی و پذیرش مخلوقات برای این خدمت یگانه‌ساز افزایش می‌یابد، این در تجربه آنها خدمت خدای متعال می‌شود.

روح الهی از بلندیهای شکوه جاودان با یک سری طولانی از گامها فرود می‌آید تا شما را آنطور که هستید و در آنجا که هستید ملاقات کند و سپس، در مشارکت با ایمان، روح حاوی منشأ انسانی را با محبت در آغوش می‌کشد و با آن گامهای فروتنانه با اطمینان و قطعیت به بازگشت از همان راه مبارت می‌کند، و هرگز توقف نمی‌کند تا این که روح تکاملی با ایمنی به همان بلندیهای سعادت جاودان که روح الهی در ابتدا از آنجا راهی این مأموریت بخشش و خدمت روحانی شد بالا رود.

نیروهای روحی به گونه‌ای خطا ناپذیر سطوح اولیه خود را دنبال می‌کنند و به آن دست می‌یابند. آنها با عزیمت از جاودانگی مطمئناً به آن باز می‌گردند، و تمامی آن فرزندان زمان و مکان را که از راهبری و آموزش تنظیم کننده ساکن متابعت کرده‌اند با خود می‌برند، آنهایی را که به راستی "از روح تولد یافته‌اند"، فرزندان

3456 (3796) As individuals you do not personally possess a segregated portion or entity of the spirit of the Creator Father-Son or the Creative Mother Spirit; these ministries do not contact with, nor indwell, the thinking centers of the individual's mind as do the Mystery Monitors. Thought Adjusters are definite individualizations of the prepersonal reality of the Universal Father, actually indwelling the mortal mind as a very part of that mind, and they ever work in perfect harmony with the combined spirits of the Creator Son and Creative Spirit.

3457 (3801) The presence of the Holy Spirit of the Universe Daughter of the Infinite Spirit, of the Spirit of Truth of the Universe Son of the Eternal Son, and of the Adjuster-spirit of the Paradise Father in or with an evolutionary mortal, denotes symmetry of spiritual endowment and ministry and qualifies such a mortal consciously to realize the faith-fact of sonship with God.

6. THE SPIRIT IN MAN

3461 (3802) With the advancing evolution of an inhabited planet and the further spiritualization of its inhabitants, additional spiritual influences may be received by such mature personalities. As mortals progress in mind control and spirit perception, these multiple spirit ministries become more and more co-ordinate in function; they become increasingly blended with the overministry of the Paradise Trinity.

3462 (3803) Although Divinity may be plural in manifestation, in human experience Deity is singular, always one. Neither is spiritual ministry plural in human experience. Regardless of plurality of origin, all spirit influences are one in function. Indeed they are one, being the spirit ministry of God the Sevenfold in and to the creatures of the grand universe; and as creatures grow in appreciation of, and receptivity for, this unifying ministry of the spirit, it becomes in their experience the ministry of God the Supreme.

3463 (3804) From the heights of eternal glory the divine Spirit descends, by a long series of steps, to meet you as you are and where you are and then, in the partnership of faith, lovingly to embrace the soul of mortal origin and to embark on the sure and certain retracement of those steps of condensation, never stopping until the evolutionary soul is safely exalted to the very heights of bliss from which the divine Spirit originally sallied forth on this mission of mercy and ministry.

3464 (3805) Spiritual forces unerringly seek and attain their own original levels. Having gone out from the Eternal, they are certain to return thereto, bringing with them all those children of time and space who have espoused the leading and teaching of the indwelling Adjuster, those who have been truly "born

با ایمان خداوند.

روح الهی منبع خدمت مداوم و تشویق برای فرزندان انسانها است. قدرت و پیشرفت شما "مطابق رحمت او و از طریق نوسازی روح است." حیات معنوی، همانند انرژی فیزیکی مصرف می‌شود. تلاش معنوی به خستگی نسبی معنوی منجر می‌شود. تمامی تجربه صعود، واقعی و نیز معنوی است. از این رو به راستی نوشته شده است: "این روح است که جان می‌بخشد." "روح حیات می‌دهد."

تئوری مرده حتی والاترین دکتربینهای مذهبی برای دگرگون ساختن کاراکتر بشری یا کنترل رفتار انسانی ناتوان است. آنچه که دنیای امروز نیاز دارد حقیقتی است که آموزگار باستانی شما اعلام نمود: "نه فقط در کلام بلکه در نیرو و در روح القدس." هسته حقیقت تئوریک مرده است، بالاترین مفاهیم انسانی بدون تأثیرند، مگر این که روح الهی روی اشکال حقیقت بدمد و فرمولهای نیکوکاری را جان بخشد.

آنهایی که سکنی گزیدن خداوند را دریافت کرده و شناخته‌اند در روح تولد یافته‌اند. "شما پرستشگاه خداوند هستید، و روح خداوند در شما ساکن است." کافی نیست که این روح روی شما افشاند شده، روح الهی باید بر هر مرحله از تجربه بشری مسلط باشد و آن را کنترل کند.

حضور روح الهی، آب حیات، است که مانع عطش وافر ناخشنودی انسانی و آن گرسنگی توصیف ناپذیر ذهن معنویت نیافته بشری می‌شود. موجودات از روح برانگیخته شده "هرگز تشنه نمی‌شوند، زیرا این آب روحانی در آنها یک چشمه خشنودی خواهد گشت که به سوی حیات جاودانه فوران خواهد نمود." چنین روانهای آبیاری شده الهی تا جایی که به شادیهای زندگی و خرسندیهای وجود زمینی مربوط می‌شود همگی از محیط مادی مستقل هستند. آنها از نظر معنوی نورانی شده و طراوت یافته‌اند، و از نظر اخلاقی تقویت شده و بهرمند شده‌اند.

در هر انسانی یک طبیعت دوگانه وجود دارد: میراث تمایلات حیوانی و اشتیاق والای عطیه روحی. در طول زندگی کوتاه شما در یورنشیای، این دو تمایل شدید متنوع و متضاد به ندرت می‌توانند به طور کامل مصالحه کنند. آنها به سختی می‌توانند هماهنگ و متحد شوند. اما در طول عمرتان مجموعه روحی به طور پیوسته شما را یاری می‌کند که جسم را بیشتر و بیشتر تحت راهبری روح قرار دهید. اگر چه شما باید به زندگی مادی خود ادامه دهید، اگر چه شما نمی‌توانید از بدن و نیازهای آن بگریزید، با این وجود، در مقصود و ایده‌آلها به طور فزاینده قدرت یافته‌اید که طبیعت حیوانی را تحت سلطه روح قرار دهید. در درون شما به راستی یک تبانی نیروهای روحی، یک اتحادی از نیروهای الهی وجود دارد که مقصود انحصاری آنها این است که رهایی نهایی شما را از اسارت مادی و محدودیتهای متناهی عملی سازد.

منظور از تمامی این خدمات روحانی این است، "که شما از طریق روح او که در درون انسان است نیرو

of the Spirit," the faith sons of God.

^{3465(380.6)} The divine Spirit is the source of continual ministry and encouragement to the children of men. Your power and achievement is "according to his mercy, through the renewing of the Spirit." Spiritual life, like physical energy, is consumed. Spiritual effort results in relative spiritual exhaustion. The whole ascendant experience is real as well as spiritual; therefore, it is truly written, "It is the Spirit that quickens." "The Spirit gives life."

^{3466(380.7)} The dead theory of even the highest religious doctrines is powerless to transform human character or to control mortal behavior. What the world of today needs is the truth which your teacher of old declared: "Not in word only but also in power and in the Holy Spirit." The seed of theoretical truth is dead, the highest moral concepts without effect, unless and until the divine Spirit breathes upon the forms of truth and quickens the formulas of righteousness.

^{3467(381.1)} Those who have received and recognized the indwelling of God have been born of the Spirit. "You are the temple of God, and the spirit of God dwells in you." It is not enough that this spirit be poured out upon you; the divine Spirit must dominate and control every phase of human experience.

^{3468(381.2)} It is the presence of the divine Spirit, the water of life, that prevents the consuming thirst of mortal discontent and that indescribable hunger of the unspiritualized human mind. Spirit-motivated beings "never thirst, for this spiritual water shall be in them a well of satisfaction springing up into life everlasting." Such divinely watered souls are all but independent of material environment as regards the joys of living and the satisfactions of earthly existence. They are spiritually illuminated and refreshed, morally strengthened and endowed.

^{3469(381.3)} In every mortal there exists a dual nature: the inheritance of animal tendencies and the high urge of spirit endowment. During the short life you live on Urantia, these two diverse and opposing urges can seldom be fully reconciled; they can hardly be harmonized and unified; but throughout your lifetime the combined Spirit ever ministers to assist you in subjecting the flesh more and more to the leading of the Spirit. Even though you must live your material life through, even though you cannot escape the body and its necessities, nonetheless, in purpose and ideals you are empowered increasingly to subject the animal nature to the mastery of the Spirit. There truly exists within you a conspiracy of spiritual forces, a confederation of divine powers, whose exclusive purpose is to effect your final deliverance from material bondage and finite handicaps.

^{34610(381.4)} The purpose of all this ministration is, "That you may be strengthened with power through

یابید.“ و این تماماً نمایانگر مراحل اولیه برای نیل نهایی به کمال ایمان و خدمت است، آن تجربه‌ای که در اثباتی آن “با تمامی سرشاری خداوند پر خواهید شد.” زیرا تمامی آنهایی که با روح خداوند هدایت می‌شوند فرزندان خداوند هستند.

روح هرگز مجبور نمی‌کند، فقط هدایت می‌کند. اگر شما یک یاد گیرنده مشتاق هستید، اگر می‌خواهید به سطوح روحی دست یابید و به بلندیهای الهی برسید، اگر صادقانه آرزو دارید به هدف ابدی برسید، در این صورت روح الهی به آرامی و به طور مهرآمیز شما را در امتداد مسیر فرزندی و پیشرفت معنوی هدایت خواهد نمود. هر گامی که بر می‌دارید باید با رضایت، هوشمندانه و همکاری مسرت‌آمیز باشد. استیلاي روح هرگز با تحمیل رنگ نیافته و یا با اجبار مورد ملاحظه قرار نگرفته است.

و هنگامی که چنین حیات حاوی هدایت روحی به طور آزادانه و هوشمندانه پذیرفته شد، در درون ذهن بشری به تدریج یک آگاهی مثبت از تماس الهی و اطمینان از مشارکت روحی به وجود می‌آید. دیر یا زود “روح با روح شما (تنظیم کننده) گواهی می‌دهد که شما یک فرزند خداوند هستید.” تنظیم کننده فکری خود شما از پیش با شما پیرامون نزدیکی‌تان با خداوند سخن گفته است، طوری که نگارش تصدیق می‌کند که روح “با روح شما” گواهی می‌دهد نه به روح شما.

آگاهی از استیلاي روح بر یک حیات بشری به زودی با یک نمایش فراینده از ویژگیهای روح در واکنشهای حیات چنین انسان تحت راهبری روح همراه است، “زیرا ثمره‌های روح محبت، شادی، آرامش، بردباری، ملایمت، نیکی، ایمان، فروتنی، و اعتدال است.” چنین انسانهای با روح هدایت شده و به طور الهی نورانی شده، ضمن این که هنوز در مسیرهای حقیرانه رنج و زحمت گام بر می‌دارند و وظایف مربوط به تکالیف زمینی خود را با وفاداری انسانی انجام می‌دهند، از پیش شروع به تشخیص انوار حیات جاودانه‌ای که در سواحل بسیار دور دنیای دیگر سوسو می‌زند کرده‌اند. آنها از پیش شروع به درک واقعیت آن حقیقت الهام بخش کرده‌اند، که “پادشاهی خداوند گوشت و نوشیدنی نیست بلکه نیکوکاری، آرامش، و شادی در روح القدس است.” و در طول هر مشقت و در وجود هر سختی، روانهای از روح تولد یافته با آن امیدی که فراتر از همه ترسها است قوت قلب می‌یابند، زیرا مهر خداوند از طریق حضور روح الهی روی تمامی دلها ریخته می‌شود.

7- روح و جسم

جسمانیت، طبیعت ذاتی که از نژادهای حیوان منشأ سرچشمه می‌یابد، به طور طبیعی ثمر روح الهی به بار نمی‌آورد. هنگامی که طبیعت انسانی از طریق افزون طبیعت فرزندان ماتریال خداوند ارتقا یافت، به تدریج که نژادهای یورنشیا از طریق اعطای آدم تا اندازه‌ای پیشرفت نمودند، سپس راه برای همکاری روح حقیقت با تنظیم کننده ساکن در فرد بهتر آماده می‌شود، تا موجب درو کردن زیبایی میوه‌های سرشت روح شود. اگر شما

His spirit in the inner man.” And all this represents but the preliminary steps to the final attainment of the perfection of faith and service, that experience wherein you shall be “filled with all the fullness of God,” “for all those who are led by the spirit of God are the sons of God.”

^{346.11 (381.5)} The Spirit never *drives*, only leads. If you are a willing learner, if you want to attain spirit levels and reach divine heights, if you sincerely desire to reach the eternal goal, then the divine Spirit will gently and lovingly lead you along the pathway of sonship and spiritual progress. Every step you take must be one of willingness, intelligent and cheerful co-operation. The domination of the Spirit is never tainted with coercion nor compromised by compulsion.

^{346.12 (381.6)} And when such a life of spirit guidance is freely and intelligently accepted, there gradually develops within the human mind a positive consciousness of divine contact and assurance of spirit communion; sooner or later “the Spirit bears witness with your spirit (the Adjuster) that you are a child of God.” Already has your own Thought Adjuster told you of your kinship to God so that the record testifies that the Spirit bears witness “*with* your spirit,” not to your spirit.

^{346.13 (381.7)} The consciousness of the spirit domination of a human life is presently attended by an increasing exhibition of the characteristics of the Spirit in the life reactions of such a spirit-led mortal, “for the fruits of the spirit are love, joy, peace, long-suffering, gentleness, goodness, faith, meekness, and temperance.” Such spirit-guided and divinely illuminated mortals, while they yet tread the lowly paths of toil and in human faithfulness perform the duties of their earthly assignments, have already begun to discern the lights of eternal life as they glimmer on the faraway shores of another world; already have they begun to comprehend the reality of that inspiring and comforting truth, “The kingdom of God is not meat and drink but righteousness, peace, and joy in the Holy Spirit.” And throughout every trial and in the presence of every hardship, spirit-born souls are sustained by that hope which transcends all fear because the love of God is shed abroad in all hearts by the presence of the divine Spirit.

7. THE SPIRIT AND THE FLESH

^{347.1 (382.1)} The flesh, the inherent nature derived from the animal-origin races, does not naturally bear the fruits of the divine Spirit. When the mortal nature has been upstepped by the addition of the nature of the Material Sons of God, as the Urantia races were in a measure advanced by the bestowal of Adam, then is the way better prepared for the Spirit of Truth to co-operate with the indwelling Adjuster to bring forth the beautiful harvest of the

این روح را پس نزنید، ولو این که برای انجام این کار به ابدیت نیاز باشد، "او شما را به سوی حقیقت تمام هدایت خواهد کرد."

انسانهای تکاملی که در کرات نرمال دارای پیشرفت معنوی ساکنند تضادهای حادی را که میان روح و جسم وجود دارد و نژادهای کنونی یورنشیا را تعیین ویژگی میکند تجربه نمیکنند. اما حتی در ایده‌آل‌ترین سیارات، انسان پیش از ادم باید تلاشهای مثبتی به خرج دهد تا از سطح صرفاً حیوانی وجود به سطوح متوالی معانی به طور فزاینده عقلانی و ارزشهای بالاتر روحی صعود کند.

انسانهای یک کره نرمال بین طبیعتهای فیزیکی و معنوی خود ستیز مداوم را تجربه نمیکنند. آنها با ضرورت بالا رفتن از سطوح حیوانی وجود به سطوح بالاتر زندگانی معنوی مواجه هستند، اما این فرازروی در مقایسه با تضادهای شدید انسانهای یورنشیا در این عالم حاوی طبیعتهای ناهمگون مادی و معنوی بیشتر شبیه تحت آموزش و پرورش قرار گرفتن است.

مردمان یورنشیا برای دریافت کمک در این کار نیل تدریجی معنوی سیاره‌ای از پیامدهای یک محرومیت دوگانه رنج می‌برند. تحول کلیگشیا سردرگمی جهانی را تسریع نمود و تمامی نسلهای بعد را از یاری اخلاقی که یک جامعه منظم میتواند فراهم سازد بی‌بهره ساخت. اما حتی فاجعه‌آمیزتر از آن خطای نوع ادم بود، زیرا نژادها را از آن نوع برتر حاوی سرشت فیزیکی که با آرمانهای معنوی هماهنگتر بود محروم ساخت.

انسانهای یورنشیا مجبورند متحمل چنین تقلایهای چشمگیر بین روح و جسم شوند زیرا نیاکان بسیار دور آنها از طریق اعطای عدنی بیشتر به طور کامل همانند نوع ادم نشدند. طرح الهی این بود که نژادهای انسانی یورنشیا باید از طبیعتی فیزیکی برخوردار میگشتند که بیشتر به طور طبیعی از نظر روحی واکنش نشان میداد.

به رغم این مصیبت دوگانه برای طبیعت انسان و محیط او، اگر انسانهای امروزی به پادشاهی روح وارد شوند، یعنی جایی که فرزندان با ایمان خداوند در خدمت روشننگرانه و از ادیبخش وقف با جان و دل به انجام خواست پدر آسمانی به سر برده و از رهایی نسبی از اسارت و بردگی جسم بهرمنند می‌باشند، قدر کمتری از این ستیز آشکار میان جسم و روح را تجربه خواهند کرد. عیسی راه جدید زندگی انسانی را به نوع بشر نشان داد، راهی که به وسیله آن موجودات بشری میتوانند از پیامدهای مهلک شورش کلیگشیا به اندازه زیاد بگریزند و به مؤثرترین نحو محرومیت‌های ناشی از خطای نوع ادم را جبران کنند. "روح حیات عیسی مسیح ما را از قانون زندگی حیوانی و وسوسه‌های شرارت و گناه آزاد ساخته است." "این همان پیروزی است که بر جسم و حتی ایمان شما فائق می‌آید."

آن مردان و زنان خدانشناسی که از روح تولد

character fruits of the spirit. If you do not reject this spirit, even though eternity may be required to fulfill the commission, "he will guide you into all truth."

347.2 (382.2) Evolutionary mortals inhabiting normal worlds of spiritual progress do not experience the acute conflicts between the spirit and the flesh which characterize the present-day Urantia races. But even on the most ideal planets, pre-Adamic man must put forth positive efforts to ascend from the purely animalistic plane of existence up through successive levels of increasingly intellectual meanings and higher spiritual values.

347.3 (382.3) The mortals of a normal world do not experience constant warfare between their physical and spiritual natures. They are confronted with the necessity of climbing up from the animal levels of existence to the higher planes of spiritual living, but this ascent is more like undergoing an educational training when compared with the intense conflicts of Urantia mortals in this realm of the divergent material and spiritual natures.

347.4 (382.4) The Urantia peoples are suffering the consequences of a double deprivation of help in this task of progressive planetary spiritual attainment. The Caligastia upheaval precipitated world-wide confusion and robbed all subsequent generations of the moral assistance which a well-ordered society would have provided. But even more disastrous was the Adamic default in that it deprived the races of that superior type of physical nature which would have been more consonant with spiritual aspirations.

347.5 (382.5) Urantia mortals are compelled to undergo such marked struggling between the spirit and the flesh because their remote ancestors were not more fully Adamized by the Edenic bestowal. It was the divine plan that the mortal races of Urantia should have had physical natures more naturally spirit responsive.

347.6 (382.6) Notwithstanding this double disaster to man's nature and his environment, present-day mortals would experience less of this apparent warfare between the flesh and the spirit if they would enter the spirit kingdom, wherein the faithful sons of God enjoy comparative deliverance from the slave-bondage of the flesh in the enlightened and liberating service of wholehearted devotion to doing the will of the Father in heaven. Jesus showed mankind the new way of mortal living whereby human beings may very largely escape the dire consequences of the Caligastic rebellion and most effectively compensate for the deprivations resulting from the Adamic default. "The spirit of the life of Christ Jesus has made us free from the law of animal living and the temptations of evil and sin." "This is the victory that overcomes the flesh, even your faith."

347.7 (383.1) Those God-knowing men and women who

یافته‌اند به همان قدر با طبیعت انسانی خود تضاد را تجربه می‌کنند که ساکنان نرمال‌ترین کرات، سیاراتی که هرگز با گناه آغشته نشده و یا با شورش لمس نشده‌اند. فرزندان با ایمان بسیار فراتر از تضادهایی که به وسیله تمایلات لجام‌گسیخته یا غیرطبیعی ایجاد می‌شود در سطوح عقلانی کار می‌کنند و در سطوح معنوی زندگی می‌کنند. تمایلات نرمال موجودات حیوانی و امیال و انگیزش‌های طبیعی حاوی طبیعت فیزیکی حتی با بالاترین دستیابی‌های معنوی در تضاد نیستند به جز در اذهان اشخاص نادان، بد آموخته، یا متأسفانه بیش از حد موشکاف.

پس از این که حرکت در مسیر حیات جاودانه را آغاز نمودید، به دنبال این که تکلیف را پذیرفته و فرامین پیشروی خود را دریافت نمودید، از مخاطرات فراموشکاری بشری و ناهمسازی انسانی بیم نداشته باشید، با تردیدهای شکست یا با سردرگمی مبهوت کننده دچار نگرانی نشوید، تزلزل نشان ندهید، و موقعیت و مرتبت خود را زیر سؤال نبرید، زیرا در هر ساعت تاریک، در هر مرحله حساس در تقلا پیش رو، روح حقیقت همیشه چنین سخن خواهد گفت: "مسیر این است."

[ارائه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به مأموریت خدمت در یورنثیا گمارده شده است.]

have been born of the Spirit experience no more conflict with their mortal natures than do the inhabitants of the most normal of worlds, planets which have never been tainted with sin nor touched by rebellion. Faith sons work on intellectual levels and live on spiritual planes far above the conflicts produced by unrestrained or unnatural physical desires. The normal urges of animal beings and the natural appetites and impulses of the physical nature are not in conflict with even the highest spiritual attainment except in the minds of ignorant, mistaught, or unfortunately overconscientious persons.

347.8 (383.2) Having started out on the way of life everlasting, having accepted the assignment and received your orders to advance, do not fear the dangers of human forgetfulness and mortal inconstancy, do not be troubled with doubts of failure or by perplexing confusion, do not falter and question your status and standing, for in every dark hour, at every crossroad in the forward struggle, the Spirit of Truth will always speak, saying, "This is the way."

347.9 (383.3) [Presented by a Mighty Messenger temporarily assigned to service on Urantia.]

مقاله 35. پسران خداوند در جهان محلی

036 ⇨

کتاب یورنشیا

034 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 35

پسران خداوند در جهان محلی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پدر ملک صادق
- 2- پسران ملک صادق
- 3- کرات ملک صادق
- 4- کار ویژه ملک صادقها
- 5- پسران وُراندادک
- 6- پدران کوکبه
- 7- کرات وُراندادک
- 8- پسران لانوناندک
- 9- فرمانروایان لانوناندک
- 10- کرات لانوناندک

مقدمه مقاله

پسران خداوند که قبلاً معرفی شدند یک منشأ بهشتی داشته‌اند. آنها اولاد فرمانروایان الهی قلمروهای جهانی هستند. از اولین مرتبت فرزندی بهشت، پسران آفریننده، در نبادان فقط یکی وجود دارد، میکائیل، پدر و فرمانروای جهان. از دومین مرتبت فرزندی بهشت، پسران اُونال یا مجری قانون، نبادان سهم کامل خود را دارا می‌باشد — 1,062 تن. و این "مسیحهای کوچکتر" همانقدر در اعطاهای سیاره‌ای خویش مؤثر و تماماً قدرتمند هستند که آفریننده و پسر استاد در یورنشیا بود. سومین رسته، که منشأ در تثلیث دارند، در یک جهان محلی ثبت نام نمی‌شوند، اما من تخمین می‌زنم که در نبادان بین پانزده تا بیست هزار پسر آموزگار تثلیث وجود دارد که 9,642 یاور مخلوق - سه اقومه شده ثبت شده را شامل نمی‌شود. این دینالهای بهشت نه مجری قانون هستند و نه مدیر؛ آنها ابر آموزگار هستند.

انواع پسرانی که مورد ملاحظه قرار خواهند گرفت منشأ در جهان محلی دارند. آنها اولاد یک پسر بهشتی آفریننده در ارتباط متغیر با روح مکمل مادر جهان

PAPER 35

THE LOCAL UNIVERSE SONS OF GOD

SECTIONS

Introduction

1. The Father Melchizedek
2. The Melchizedek Sons
3. The Melchizedek Worlds
4. Special Work of the Melchizedeks
5. The Vorondadek Sons
6. The Constellation Fathers
7. The Vorondadek Worlds
8. The Lanonandek Sons
9. The Lanonandek Rulers
10. The Lanonandek Worlds

INTRODUCTION

^{3501 (394.1)} THE Sons of God previously introduced have had a Paradise origin. They are the offspring of the divine Rulers of the universal domains. Of the first Paradise order of sonship, the Creator Sons, there is in Nebadon only one, Michael, the universe father and sovereign. Of the second order of Paradise sonship, the Avonal or Magisterial Sons, Nebadon has its full quota — 1,062. And these "lesser Christs" are just as effective and all-powerful in their planetary bestowals as was the Creator and Master Son on Urantia. The third order, being of Trinity origin, do not register in a local universe, but I estimate there are in Nebadon between fifteen and twenty thousand Trinity Teacher Sons exclusive of 9,642 creature-trinitized assistants of record. These Paradise Daynals are neither magistrates nor administrators; they are superteachers.

^{3502 (394.2)} The types of Sons about to be considered are of local universe origin; they are the offspring of a Paradise Creator Son in varied association with

می‌باشند. انواع زیرین فرزندی جهان در این روایات ذکر می‌شوند:

- 1- پسران ملک صادق.
- 2- پسران وُراندایک.
- 3- پسران لانوناندیک.
- 4- پسران حامل حیات.

الوهیت سه‌گانه بهشت برای آفرینش سه رسته فرزندی عمل می‌کند: میکائیلها، اوانالها، دینالها. الوهیت دوگانه در جهان محلی، پسر و روح، نیز در آفرینش سه رسته والا- از پسران عمل می‌کند: ملک صادقها، وُراندایکها، و لانوناندیکها، و پس از دستیابی به این تجلی سه‌گانه با سطح بعدی خدای هفتگانه در ایجاد نوع چند هنره حاملین حیات تشریک مساعی می‌کند. این موجودات در گروه پسران فرود یابنده خداوند طبقه‌بندی می‌شوند، اما آنها یک شکل بی‌نظیر و اولیه از حیات جهانی می‌باشند. تمامی مقاله بعد به بررسی آنان اختصاص خواهد یافت.

the complemental Universe Mother Spirit. The following orders of local universe sonship find mention in these narratives:

- 3503(384.3) 1. Melchizedek Sons.
- 3504(384.4) 2. Vorondadek Sons.
- 3505(384.5) 3. Lanonandek Sons.
- 3506(384.6) 4. Life Carrier Sons.

3507 (384.7) Triune Paradise Deity functions for the creation of three orders of sonship: the Michaels, the Avonals, and the Daynals. Dual Deity in the local universe, the Son and the Spirit, also functions in the creation of three high orders of Sons: the Melchizedeks, the Vorondadeks, and the Lanonandeks; and having achieved this threefold expression, they collaborate with the next level of God the Sevenfold in the production of the versatile order of Life Carriers. These beings are classified with the descending Sons of God, but they are a unique and original form of universe life. Their consideration will occupy the whole of the next paper.

1- پدر ملک صادق

پس از به وجود آمدن موجودات پاری شخصی، همانند ستاره تابان و بامداد و سایر شخصیت‌های اداری، مطابق مقصود الهی و طرح‌های خلاق یک جهان مشخص، یک شکل جدید از پیوند خلاق میان پسر آفریننده و روح آفرینشگر، دختر روح بیکران در جهان محلی، رخ می‌دهد. شخصیت فرزندی برآمده از این مشارکت خلاق، ملک صادق نخستین — پدر ملک صادق — می‌باشد. او آن موجود بی‌نظیر است که متعاقباً برای به وجود آوردن تمامی گروه برخوردار از آن نام با پسر آفریننده و روح آفرینشگر تشریک مساعی می‌کند.

در جهان نبادان پدر ملک صادق به عنوان اولین همکار اجرایی ستاره تابان و بامداد عمل می‌کند. جبرئیل بیشتر با سیاست‌های جهان مشغول است، و ملک صادق با اسلوب عملی. جبرئیل ریاست دادگاه‌ها و شوراهای نبادان را که مرتباً تشکیل می‌شوند به عهده دارد، و ملک صادق ریاست کمیسیون‌های ویژه، فوق‌العاده، و اضطراری و هیئت‌های مشورتی را. جبرئیل و پدر ملک صادق هرگز به طور همزمان از سلوینگتون خارج نمی‌شوند، زیرا در غیاب جبرئیل پدر ملک صادق به عنوان رئیس اجرایی نبادان عمل می‌کند.

ملک صادق‌های جهان ما همگی ظرف یک دوره هزار ساله زمان استاندارد توسط پسر آفریننده و روح آفرینشگر در ارتباط با پدر ملک صادق آفریده شدند. ملک صادق‌ها چون از یک مرتبت فرزندی می‌باشند که در آن یکی از اعضای خودشان به عنوان آفریننده همتر از عمل کرد، در ساختار بخشاً خود منشأ هستند و

1. THE FATHER MELCHIZEDEK

351.1(384.4) After bringing into existence the beings of personal aid, such as the Bright and Morning Star and other administrative personalities, in accordance with the divine purpose and creative plans of a given universe, there occurs a new form of creative union between the Creator Son and the Creative Spirit, the local universe Daughter of the Infinite Spirit. The personality offspring resulting from this creative partnership is the original Melchizedek — the Father Melchizedek — that unique being who subsequently collaborates with the Creator Son and the Creative Spirit to bring into existence the entire group of that name.

351.2 (385.1) In the universe of Nebadon the Father Melchizedek acts as the first executive associate of the Bright and Morning Star. Gabriel is occupied more with universe policies, Melchizedek with practical procedures. Gabriel presides over the regularly constituted tribunals and councils of Nebadon, Melchizedek over the special, extraordinary, and emergency commissions and advisory bodies. Gabriel and the Father Melchizedek are never away from Salvington at the same time, for in Gabriel's absence the Father Melchizedek functions as the chief executive of Nebadon.

351.3(385.2) The Melchizedeks of our universe were all created within one millennial period of standard time by the Creator Son and the Creative Spirit in liaison with the Father Melchizedek. Being an order of sonship wherein one of their own number functioned as co-ordinate creator, Melchizedeks are

لذا کاندیدایی برای تحقق یک نوع آسمانی حکومت بر خود می‌باشند. آنها به طور دوره‌ای رئیس اداری خود را برای یک دوره هفت ساله زمان استاندارد انتخاب می‌کنند و غیر از آن به عنوان یک نوع خود سامان دهنده عمل می‌کنند، گر چه ملک صادق اولیه از امتیازات مشخص ذاتی مشترک پدرانه برخوردار است. گاه به گاه این پدر ملک صادق برخی افراد مشخص از رسته خود را به عنوان حاملین ویژه حیات برای کار در کرات میدسونایت تعیین می‌کند. آنها نوعی سیاره مسکونی هستند که تاکنون در یورنثیا آشکار نشده‌اند.

ملک صادقها به طور گسترده خارج از جهان محلی عمل نمی‌کنند، به جز هنگامی که به عنوان شاهد در اموری که در دادگاههای ابرجهان در حال رسیدگی است فرا خوانده می‌شوند، و زمانی که به عنوان سفیران ویژه، آنطور که گاهی هستند، تعیین می‌شوند و یک جهان را برای جهان دیگر در همان ابرجهان نمایندگی می‌کنند. ملک صادق اولیه با نخست زاده شده هر جهان همیشه آزاد است تا در مأموریت‌هایی که به منافع و وظایف نوع او مربوط است به جهانهای همسایه یا به بهشت سفر کند.

2- پسران ملک صادق

ملک صادقها اولین نوع پسران الهی هستند که آنقدر به طور کافی به حیات پایین‌تر مخلوق نزدیک می‌شوند که بتوانند به طور مستقیم در کار ارتقاء انسان عمل نمایند، و بدون نیاز به حلول در جسم به نژادهای تکاملی خدمت کنند. این پسران به طور طبیعی در نقطه میانی فرود بزرگ شخصیتی هستند. منشأ آنها تقریباً در نیمه راه میان بالاترین الوهیت و پایین‌ترین حیات مخلوق برخوردار از عطیه اراده می‌باشد. آنها بدین ترتیب رابط طبیعی میان سطوح بالاتر و الهی وجود زندگانی و اشکال پایین‌تر و حتی مادی حیات در کرات تکاملی می‌شوند. رسته‌های سراف، فرشتگان، از کار کردن با ملک صادقها شادمان می‌شوند. در واقع تمامی اشکال حیات هوشمند در این پسران دوستانی با درایت، آموزگارانی دلسوز و مشاورانی خردمند می‌یابند.

ملک صادقها یک مرتبت حاکم بر خود می‌باشند. با این گروه بی‌نظیر، ما با اولین تلاش برای خود مختاری از سوی موجودات جهان محلی روبرو هستیم و بالاترین نوع حکومت بر خود راستین را مشاهده می‌کنیم. این پسران تشکیلات خودشان را برای گروه و سازمان اداری سیاره خانگی‌شان، و نیز برای شش کره مربوطه و کرات فرعی آنها سازمان می‌دهند. و باید ثبت شود که آنها هرگز از امتیازات خود سوء استفاده نکرده‌اند. در سرتاسر جهان نبادان این پسران ملک صادق حتی یکبار هم به اعتماد بر خود خیانت نکرده‌اند. آنها امید هر گروه جهان هستند که آرزوی حکومت بر خود را دارد. آنها برای تمامی کرات نبادان الگو و آموزگاران حکومت بر خود هستند. تمامی رسته‌های موجودات هوشمند، مافوقها از بالا و تحت فرمانها از پایین، در ستایش خود از دولت ملک صادقها یکدل هستند.

in constitution partly of self-origin and therefore candidates for the realization of a supernal type of self-government. They periodically elect their own administrative chief for a term of seven years of standard time and otherwise function as a self-regulating order, though the original Melchizedek does exercise certain inherent coparental prerogatives. From time to time this Father Melchizedek designates certain individuals of his order to function as special Life Carriers to the midsonite worlds, a type of inhabited planet not heretofore revealed on Urantia.

361.4 (365.3) The Melchizedeks do not function extensively outside the local universe except when they are called as witnesses in matters pending before the tribunals of the superuniverse, and when designated special ambassadors, as they sometimes are, representing one universe to another in the same superuniverse. The original or first-born Melchizedek of each universe is always at liberty to journey to the neighboring universes or to Paradise on missions having to do with the interests and duties of his order.

2. THE MELCHIZEDEK SONS

362.1 (365.4) The Melchizedeks are the first order of divine Sons to approach sufficiently near the lower creature life to be able to function directly in the ministry of mortal uplift, to serve the evolutionary races without the necessity of incarnation. These Sons are naturally at the mid-point of the great personality descent, by origin being just about midway between the highest Divinity and the lowest creature life of will endowment. They thus become the natural intermediaries between the higher and divine levels of living existence and the lower, even the material, forms of life on the evolutionary worlds. The seraphic orders, the angels, delight to work with the Melchizedeks; in fact, all forms of intelligent life find in these Sons understanding friends, sympathetic teachers, and wise counselors.

362.2 (365.5) The Melchizedeks are a self-governing order. With this unique group we encounter the first attempt at self-determination on the part of local universe beings and observe the highest type of true self-government. These Sons organize their own machinery for their group and home-planet administration, as well as that for the six associated spheres and their tributary worlds. And it should be recorded that they have never abused their prerogatives; not once throughout all the superuniverse of Orvonton have these Melchizedek Sons ever betrayed their trust. They are the hope of every universe group which aspires to self-government; they are the pattern and the teachers of self-government to all the spheres of Nebadon. All orders of intelligent beings, superiors from above and subordinates from below, are wholehearted in

رتبه ملک صادق فرزندی منزلت پسر ارشد را در یک خانواده بزرگ دارد و مسئولیت وی را به عهده می‌گیرد. بیشتر کار آنها ثابت است و تا اندازه‌ای روال عادی دارد، اما بخش عمده آن داوطلبانه است و در مجموع توسط خودشان تقبل شده است. اکثریت مجامع ویژه که گاه به گاه در سلوینگتون تشکیل می‌شوند بنا به پیشنهاد ملک صادقها فرا خوانده می‌شوند. این پسران مطابق ابتکار خودشان از جهان محلی خود پاسداری می‌کنند. آنها یک سازمان خود مختار دارند که به خبرگیری از جهان تخصیص یافته است، و مستقل از تمامی اطلاعاتی که از طریق عوامل معمول درگیر اداره روزمره عالم به ستاد مرکزی جهان می‌رسد به طور مرتب به پسر آفریننده گزارش می‌دهد. آنها طبیعتاً نظارگرانی بی‌تعصب هستند، و از اعتماد کامل تمامی طبقات موجودات هوشمند برخوردارند.

ملک صادقها به عنوان دادگاههای تجدید نظر سیار و مشورتی ناحیه‌ها عمل می‌کنند. این پسران جهان در گروههای کوچک به کرات می‌روند تا به صورت کمیسیونهای مشورتی خدمت کنند، شهادت بگیرند، پیشنهاد دریافت کنند، و به عنوان مشاور عمل کنند، و بدین صورت به حل مشکلات عمده کمک نمایند و به اختلافات جدی که در امور قلمروهای تکاملی گاه به گاه پیش می‌آید رسیدگی نمایند.

این کهنسالترین پسران یک جهان دستیاران اصلی ستاره تابان و بامداد در اجرای فرامین پسر آفریننده می‌باشند. هنگامی که یک ملک صادق به نام جبرئیل به کره‌ای دور افتاده می‌رود، ممکن است برای انجام مقاصد آن مأموریت ویژه به نام فرستنده نمایندگی کند و در آن رویداد در سیاره مأموریت با اختیار کامل ستاره تابان و بامداد ظاهر خواهد گشت. این امر به ویژه در مورد آن کراتی که هنوز در آنها یک پسر بالاتر به شکل مخلوقات عالم پدیدار نگشته است صادق است.

هنگامی که یک پسر آفریننده به دوران زندگانی اعطایی در یک کره تکاملی وارد می‌شود، به تنهایی می‌رود، اما هنگامی که یکی از برادران بهشتی او، یک پسر اؤنال، به یک اعطا وارد می‌شود، توسط پشتیبانان ملک صادق که تعدادشان دوازده نفر می‌باشد همراهی می‌شود، پسرانی که به طور بسیار مؤثر به موفقیت مأموریت اعطایی کمک می‌کنند. آنها همچنین از اؤنالهای بهشتی در مأموریت‌های داورانه به کرات مسکونی پشتیبانی می‌کنند، و اگر پسر اؤنال نیز بدین نحو ظاهر شود، در این مأموریتها ملک صادقها برای چشمان انسانها مرئی هستند.

هیچ مرحله‌ای از نیاز معنوی سیاره‌ای وجود ندارد که آنها برای آن خدمت نکنند. آنها آموزگاران هستند که مکرراً تمام کرات برخوردار از حیات پیشرفته را به شناخت نهایی و کامل پسر آفریننده و پدر بهشتی او می‌رسانند.

ملک صادقها تقریباً در خردمندی کامل هستند، اما در قضاوت خطاپذیر نیستند. آنها هنگامی که در مأموریت‌های سیاره‌ای جدا افتاده و تنها هستند، گاهی اوقات در امور جزئی خطا کرده‌اند، بدین معنی که برگزیده‌اند کارهای مشخصی بکنند که مسئولین آنها

their praise of the government of the Melchizedeks.

^{3623 (3661)} The Melchizedek order of sonship occupies the position, and assumes the responsibility, of the eldest son in a large family. Most of their work is regular and somewhat routine, but much of it is voluntary and altogether self-imposed. A majority of the special assemblies which, from time to time, convene on Salvington are called on motion of the Melchizedeks. On their own initiative these Sons patrol their native universe. They maintain an autonomous organization devoted to universe intelligence, making periodical reports to the Creator Son independent of all information coming up to universe headquarters through the regular agencies concerned with the routine administration of the realm. They are by nature unprejudiced observers; they have the full confidence of all classes of intelligent beings.

^{3624 (3662)} The Melchizedeks function as mobile and advisory review courts of the realms; these universe Sons go in small groups to the worlds to serve as advisory commissions, to take depositions, to receive suggestions, and to act as counselors, thus helping to compose the major difficulties and settle the serious differences which arise from time to time in the affairs of the evolutionary domains.

^{3625 (3663)} These eldest Sons of a universe are the chief aids of the Bright and Morning Star in carrying out the mandates of the Creator Son. When a Melchizedek goes to a remote world in the name of Gabriel, he may, for the purposes of that particular mission, be deputized in the name of the sender and in that event will appear on the planet of assignment with the full authority of the Bright and Morning Star. Especially is this true on those spheres where a higher Son has not yet appeared in the likeness of the creatures of the realm.

^{3626 (3664)} When a Creator Son enters upon the bestowal career on an evolutionary world, he goes alone; but when one of his Paradise brothers, an Avonal Son, enters upon a bestowal, he is accompanied by the Melchizedek supporters, twelve in number, who so efficiently contribute to the success of the bestowal mission. They also support the Paradise Avonals on magisterial missions to the inhabited worlds, and in these assignments the Melchizedeks are visible to mortal eyes if the Avonal Son is also thus manifest.

^{3627 (3665)} There is no phase of planetary spiritual need to which they do not minister. They are the teachers who so often win whole worlds of advanced life to the final and full recognition of the Creator Son and his Paradise Father.

^{3628 (3666)} The Melchizedeks are well-nigh perfect in wisdom, but they are not infallible in judgment. When detached and alone on planetary missions, they have sometimes erred in minor matters, that is, they have elected to do certain things which their

متعاقباً تأیید نکرده‌اند. چنین خطای قضاوت یک ملک صادق را موقتاً سلب صلاحیت می‌کند، تا این که به سلوینگتون برود و در شنود با پسر آفریننده آن رهنمودی را دریافت کند که به طور مؤثر او را از عدم هماهنگی که موجب عدم توافق با یارانش گشت تهی سازد، و سپس در پی استراحت تصحیحی، در روز سوم تثبیت در خدمت به دنبال می‌آید. اما این عدم انطباقهای جزئی در کارکرد ملک صادق به ندرت در نبادان رخ داده است.

این پسران یک رسته در حال افزایش نیستند. تعداد آنها ثابت است، گرچه در هر جهان محلی متغیر است. تعداد ثبت شده ملک صادقها در ستاد مرکزیشان در نبادان فراتر از ده میلیون است.

3- کرات ملک صادق

ملک صادقها یک کره خودشان را در نزدیکی سلوینگتون، ستاد مرکزی جهان، اشغال می‌کنند. این کره که نامش ملک صادق است، کره پیشگام هفتاد کره اصلی است که در مدار سلوینگتون قرار دارند. شش کره فرعی که به فعالیتهای ویژه تخصیص یافته‌اند به دور هر یک از آنها در گردشند. از این کرات شگفت‌انگیز — هفتاد اصلی و 420 فرعی — اغلب به نام دانشگاه ملک صادق یاد می‌شود. انسانهای در حال فراز کلیه کواکب نبادان برای دستیابی به وضعیت اقامتی در سلوینگتون در تمامی 490 کرات آموزش می‌بینند. اما آموزش صعود کنندگان فقط یک مرحله از فعالیتهای چندگانه‌ای است که در خوشه کرات ساخته شده سلوینگتون صورت می‌یابد.

490 کرات مدار سلوینگتون به ده گروه تقسیم شده‌اند که هر یک شامل هفت کره اصلی و چهل و دو کره فرعی می‌باشند. هر یک از این گروهها تحت سرپرستی کلی نوعی از انواع حیات جهانی قرار دارند. اولین گروه که در بر گیرنده کره پیشگام و شش کرات اصلی بعدی در گروه گردنده سیاره‌ای می‌باشد تحت سرپرستی ملک صادقها قرار دارد. این کرات ملک صادق عبارتند از:

1- کره پیشگام — کره اقامتگاه پسران ملک صادق.

2- کره مدارس حیات فیزیکی و آزمایشگاههای انرژیهای زنده.

3- کره حیات مورانشیا.

4- کره حیات آغازین روحی.

5- کره حیات نیمه روحی.

6- کره حیات در حال پیشرفت روحی.

7- قلمرو تحقق هماهنگ و عالی تواناییهای فردی.

شش کرات فرعی هر یک از این کرات ملک صادق به فعالیتهای وابسته به کار کره اصلی مربوطه تخصیص یافته‌اند.

supervisors did not subsequently approve. Such an error of judgment temporarily disqualifies a Melchizedek until he goes to Salvington and, in audience with the Creator Son, receives that instruction which effectually purges him of the disharmony which caused disagreement with his fellows; and then, following the correctional rest, reinstatement to service ensues on the third day. But these minor misadaptations in Melchizedek function have rarely occurred in Nebadon.

36:29 (387.1) These Sons are not an increasing order; their number is stationary, although varying in each local universe. The number of Melchizedeks of record on their headquarters planet in Nebadon is upward of ten million.

3. THE MELCHIZEDEK WORLDS

36:31 (387.2) The Melchizedeks occupy a world of their own near Salvington, the universe headquarters. This sphere, by name Melchizedek, is the pilot world of the Salvington circuit of seventy primary spheres, each of which is encircled by six tributary spheres devoted to specialized activities. These marvelous spheres — seventy primaries and 420 tributaries — are often spoken of as the Melchizedek University. Ascending mortals from all the constellations of Nebadon pass through training on all 490 worlds in the acquirement of residential status on Salvington. But the education of ascenders is only one phase of the manifold activities taking place on the Salvington cluster of architectural spheres.

36:32 (387.3) The 490 spheres of the Salvington circuit are divided into ten groups, each containing seven primary and forty-two tributary spheres. Each of these groups is under the general supervision of some one of the major orders of universe life. The first group, embracing the pilot world and the next six primary spheres in the encircling planetary procession, is under the supervision of the Melchizedeks. These Melchizedek worlds are:

36:33 (387.4) 1. The pilot world — the home world of the Melchizedek Sons.

36:34 (387.5) 2. The world of the physical-life schools and the laboratories of living energies.

36:35 (387.6) 3. The world of morontia life.

36:36 (387.7) 4. The sphere of initial spirit life.

36:37 (387.8) 5. The world of mid-spirit life.

36:38 (387.9) 6. The sphere of advancing spirit life.

36:39 (387.10) 7. The domain of co-ordinate and supreme self-realization.

36:40 (387.11) The six tributary worlds of each of these Melchizedek spheres are devoted to activities germane to the work of the associated primary

sphere.

363.11 (367.12) The pilot world, the sphere *Melchizedek*, is the common meeting ground for all beings who are engaged in educating and spiritualizing the ascending mortals of time and space. To an ascender this world is probably the most interesting place in all Nebadon. All evolutionary mortals who graduate from their constellation training are destined to land on Melchizedek, where they are initiated into the regime of the disciplines and spirit progression of the Salvington educational system. And never will you forget your reactions to the first day of life on this unique world, not even after you have reached your Paradise destination.

363.12 (367.13) Ascending mortals maintain residence on the Melchizedek world while pursuing their training on the six encircling planets of specialized education. And this same method is adhered to throughout their sojourn on the seventy cultural worlds, the primary spheres of the Salvington circuit.

363.13 (367.14) Many diverse activities occupy the time of the numerous beings who reside on the six tributary worlds of the Melchizedek sphere, but as concerns the ascending mortals, these satellites are devoted to the following special phases of study:

363.14 (368.1) 1. Sphere number one is occupied with the review of the initial planetary life of the ascending mortals. This work is carried on in classes composed of those who hail from a given world of mortal origin. Those from Urantia pursue such an experiential review together.

363.15 (368.2) 2. The special work of sphere number two consists in a similar review of the experiences passed through on the mansion worlds encircling the premier satellite of the local system headquarters.

363.16 (368.3) 3. The reviews of this sphere pertain to the sojourn on the capital of the local system and embrace the activities of the remainder of the architectural worlds of the system headquarters cluster.

363.17 (368.4) 4. The fourth sphere is occupied with a review of the experiences of the seventy tributary worlds of the constellation and of their associated spheres.

363.18 (368.5) 5. On the fifth sphere there is conducted the review of the ascendant sojourn on the constellation headquarters world.

363.19 (368.6) 6. The time on sphere number six is devoted to an attempt to correlate these five epochs and thus achieve co-ordination of experience preparatory to entering the Melchizedek primary schools of universe training.

363.20 (368.7) The schools of universe administration and spiritual wisdom are located on the Melchizedek

کره پیشگام، کره ملک صادق، مکان معمول دیدار برای تمامی موجوداتی است که به کار آموزش و معنویت بخشی انسانهای در حال فراز زمان و فضا اشتغال دارند. برای یک صعود کننده شاید این کره جالبترین مکان در تمامی نبادان باشد. تمامی انسانهای تکاملی که از آموزش کوکبه خویش فارغ التحصیل میشوند در ملک صادق فرود خواهند آمد. آنها در آنجا به داخل نظام دستور العملها و پیشرفت معنوی سیستم آموزشی سلوینگتون وارد میشوند. و شما هرگز واکنشهای خود را به اولین روز زندگی در این کره بی نظیر فراموش نخواهید کرد، نه حتی بعد از این که به مقصد بهشتی خود رسیدید.

انسانهای در حال فراز ضمن این که در کره ملک صادق سکنی می‌گزینند، آموزش خود را در شش سیاره آموزش ویژه که به دور آن می‌چرخند دنبال می‌کنند. و در سراسر اقامت موقتشان در هفتاد کره فرهنگی، کرات اصلی مدار سلوینگتون، از همین روش استفاده می‌شود.

بسیاری فعالیت‌های متنوع وقت موجودات بیشماری را که در شش کرات فرعی کره ملک صادق اقامت دارند اشغال می‌کند، اما تا جایی که به انسانهای در حال فراز مربوط است، این اقامت به مراحل زیرین مطالعه ویژه تخصیص یافته‌اند:

1- کره شماره یک به بررسی حیات آغازین سیاره‌ای انسانهای در حال فراز اشتغال دارد. این کار در کلاسهایی انجام می‌شود که در بر گیرنده آنهایی که از یک کره مشخص حاوی منشأ انسانی می‌آیند می‌باشد. آنهایی که از یورنشیا هستند چنین بررسی تجربی را با هم دنبال می‌کنند.

2- کار ویژه کره شماره دو شامل یک بررسی مشابه تجارب است که طی عبور از کرات قصر که به دور قمر اصلی ستاد مرکزی سیستم محلی در گردشند حاصل شده است.

3- بررسیهای این کره به اقامت موقت در پایتخت سیستم محلی مربوط می‌شود و در بر گیرنده فعالیت‌های سایر کرات ساخته شده خوشه ستاد مرکزی سیستم می‌باشد.

4- چهارمین کره به بررسی تجارب هفتاد کره فرعی کوکبه و کرات مربوط به آنها اشتغال دارد.

5- در پنجمین کره بررسی اقامت موقت صعود کننده در کره ستاد مرکزی کوکبه انجام می‌شود.

6- وقت در کره شماره شش به تلاش برای مرتبط ساختن این پنج دوره و بدین ترتیب دستیابی به هماهنگی تجربه در تدارک برای ورود به مدارس اصلی ملک صادق متعلق به آموزش جهان تخصیص می‌یابد.

مدارس اداره جهان و خردمندی معنوی در کره منزلگاه ملک صادق واقع شده‌اند. در آنجا همچنین آن

مدارسی که به یک رشته واحد پژوهشی نظیر انرژی، ماده، سازماندهی، ارتباطات، اسناد، اخلاقیات، و وجود مقایسه‌ای مخلوق تخصیص یافته‌اند یافت می‌شوند.

در کالج ملک صادق عطیه معنوی تمامی رشته‌ها — حتی رشته‌های بهشتی — پسران خداوند با ملک صادق و آموزگاران سراف در آموزش گروهی که به عنوان بشارت دهندگان سرنوشت عازم می‌شوند و آزادی معنوی و فرزند الهی را حتی برای کرات دوردست جهان اعلام می‌دارند همکاری می‌کنند. این دانشکده ویژه دانشگاه ملک صادق یک مؤسسه منحصر به فرد جهان است. دانشجویان دیدار کننده از نواحی دیگر پذیرفته نمی‌شوند.

بالاترین درس آموزشی در اداره جهان توسط ملک صادقها در کره منزلگاه آنان داده می‌شود. ریاست این کالج اخلاقیات بالا-را پدر ملک صادق اولیه به عهده دارد. جهانهای گوناگون با این مدارس دانشجو رد و بدل می‌کنند. در حالی که جهان جوان نبادان در مقیاس جهانها در رابطه با نیل معنوی و توسعه والای اخلاقی در سطح پایین قرار دارد، با این حال، مشکلات اداری ما چنان تمام جهان را برای آفرینشهای نزدیک دیگر به یک درمانگاه پهناور تبدیل ساخته است که دانشجویان دیدار کننده و مشاهدگر از نواحی دیگر به کالجهای ملک صادق هجوم آورده‌اند. علاوه بر گروه عظیم ثبت نام کنندگان محلی همیشه بیش از یکصد هزار دانشجوی خارجی در مدارس ملک صادق شرکت دارند، چرا که مرتبت ملک صادقها در نبادان در سرتاسر اسپلاندون مشهور است.

4- کار ویژه ملک صادقها

یک شاخه بسیار تخصصی فعالیت‌های ملک صادق به سرپرستی دوران پیشرفته زندگانی مورانشیای انسانهای در حال فراز مربوط است. بخش عمده این آموزش توسط فرشتگان خادم صبور و خردمند سراف که توسط انسانهایی که به سطوح نسبتاً بالاتر نیل جهانی فراز یافته‌اند یاری می‌شوند اجرا می‌شود، اما تمامی این کار آموزشی تحت سرپرستی کلی ملک صادقها با همکاری پسران آموزگار تثلیث قرار دارد.

در حالی که رشته‌های ملک صادق عمدتاً به سیستم گسترده آموزشی و نظام تجربی آموزشی جهان محلی تخصیص یافته‌اند، آنها همچنین در مأموریت‌های بی‌نظیر و در شرایط غیرعادی عمل می‌کنند. در یک جهان در حال تکامل که نهایتاً تقریباً ده میلیون کره مسکونی را در بر می‌گیرد، بسیاری چیزهای غیرعادی اتفاق می‌افتد، و در چنین مواقع اضطراری است که ملک صادقها عمل می‌کنند. در ایندیشیا، ستاد مرکزی کوکبه شما، آنها به عنوان پسران اضطراری مشهورند. آنها همیشه آماده‌اند تا در تمامی مواقع ضروری — فیزیکی، عقلانی، یا معنوی — چه در یک سیاره، در یک سیستم، در یک کوکبه، و یا در جهان خدمت نمایند. هر گاه و هر جا به

home world, where also are to be found those schools devoted to a single line of research, such as energy, matter, organization, communication, records, ethics, and comparative creature existence.

^{35:321 (388:9)} In the Melchizedek College of Spiritual Endowment all orders — even the Paradise orders — of the Sons of God co-operate with the Melchizedek and the seraphic teachers in training the hosts who go forth as evangels of destiny, proclaiming spiritual liberty and divine sonship even to the remote worlds of the universe. This particular school of the Melchizedek University is an exclusive universe institution; student visitors are not received from other realms.

^{35:322 (388:9)} The highest course of training in universe administration is given by the Melchizedeks on their home world. This College of High Ethics is presided over by the original Father Melchizedek. It is to these schools that the various universes send exchange students. While the young universe of Nebadon stands low in the scale of universes as regards spiritual achievement and high ethical development, nevertheless, our administrative troubles have so turned the whole universe into a vast clinic for other near-by creations that the Melchizedek colleges are thronged with student visitors and observers from other realms. Besides the immense group of local registrants there are always upward of one hundred thousand foreign students in attendance upon the Melchizedek schools, for the order of Melchizedeks in Nebadon is renowned throughout all Splandon.

4. SPECIAL WORK OF THE MELCHIZEDEKS

^{35:41 (388:10)} A highly specialized branch of Melchizedek activities has to do with the supervision of the progressive morontia career of the ascending mortals. Much of this training is conducted by the patient and wise seraphic ministers, assisted by mortals who have ascended to relatively higher levels of universe attainment, but all of this educational work is under the general supervision of the Melchizedeks in association with the Trinity Teacher Sons.

^{35:42 (388:1)} While the Melchizedek orders are chiefly devoted to the vast educational system and experiential training regime of the local universe, they also function in unique assignments and in unusual circumstances. In an evolving universe eventually embracing approximately ten million inhabited worlds, many things out of the ordinary are destined to happen, and it is in such emergencies that the Melchizedeks act. On Edentia, your constellation headquarters, they are known as emergency Sons. They are always ready to serve in all exigencies — physical, intellectual, or spiritual — whether on a planet, in a system, in a constellation,

کمک ویژه نیاز باشد، در آنجا شما یک یا تعداد بیشتری از پسران ملک صادق را خواهید یافت.

هنگامی که جنبه‌ای از برنامه‌ی پسر آفریننده با خطر شکست مواجه می‌شود، بی‌درنگ یک ملک صادق برای ارائه‌ی کمک اعزام می‌شود. اما آنها اغلب در شرایط وجود شورش گناهکارانه، نظیر آنچه که در سیتانیا رخ داد برای عمل کردن فرا خوانده نمی‌شوند.

ملک صادقها اولینهایی هستند که در کلیه‌ی مواقع اضطراری از هر نوع در تمامی کراتی که مخلوقات صاحب اراده اقامت دارند عمل نمایند. آنها گاهی اوقات در سیارات نافرمان به عنوان سرپرستان موقت عمل می‌کنند، و به عنوان پذیرشگران یک دولت سیاره‌ای خطاکار خدمت می‌کنند. در یک بحران سیاره‌ای این پسران ملک صادق در بسیاری سیمتهای بی‌نظیر خدمت می‌کنند. برای چنین پسری به آسانی ممکن است که خود را برای موجودات انسانی مرئی نماید، و گاهی اوقات یکی از این رسته‌ها حتی در شکل جسم انسانی پدیدار گشته است. در نبادان هفت بار یک ملک صادق در یک کره‌ی تکاملی در شکل جسم انسانی خدمت کرده است، و در مواقع متعدد این پسران به شکل انواع دیگر مخلوقات جهان ظاهر گشته‌اند. آنها به راستی خادمان چند هنره و داوطلب اضطراری برای تمامی رسته‌های موجودات هوشمند جهان و برای تمامی کرات و سیستمهای کرات می‌باشند.

ملک صادقی که در طول روزگار ابراهیم در یورنشیا زندگی می‌کرد در آن ناحیه به عنوان شاهزاده‌ی سالیم مشهور بود، زیرا سرپرستی یک مهاجر نشین کوچک از جویندگان حقیقت را که در مکانی به نام سالیم اقامت داشتند به عهده داشت. او داوطلب شد به شکل انسان در جسم انسانی پدیدار گردد، و با تأیید پذیرشگران ملک صادق سیاره که بیم داشتند در طول آن دوره تاریکی فزاینده‌ی معنوی نور حیات خاموش گردد چنین کرد. و او در واقع حقیقت روزگار خود را شکوفا ساخت و با احتیاط آن را به ابراهیم و همکاران او منتقل نمود.

5- پسران وُراندایک

پسر آفریننده و روح آفرینشگر جهان محلی بعد از آفرینش دستیاران شخصی و اولین گروه ملک صادقهای چند هنره، برای دومین رسته بزرگ و متنوع فرزندی جهان، وُراندادکها، برنامه‌ریزی نموده و آنها را به وجود آوردند. آنها بیشتر عموماً به عنوان پدران کوچک مشهورند زیرا یک پسر از این مرتبت به طور یکنواخت در رأس هر دولت کوچک در هر جهان محلی یافت می‌شود.

تعداد وُراندادکها در هر جهان محلی فرق می‌کند. رقم ثبت شده آنان فقط در نبادان یک میلیون نفر است. این پسران، نظیر همیارانشان، ملک صادقها، از هیچ قدرت تولید مثل برخوردار نیستند. هیچ روش شناخته شده‌ای وجود ندارد که آنها بتوانند به وسیله آن بر تعداد خود بیفزایند.

از بسیاری جهات این پسران یک گروه خود گردان هستند. به عنوان فرد و به عنوان گروه، حتی به عنوان

or in the universe. Whenever and wherever special help is needed, there you will find one or more of the Melchizedek Sons.

364.3 (389.2) When failure of some feature of the Creator Son's plan is threatened, forthwith will go a Melchizedek to render assistance. But not often are they summoned to function in the presence of sinful rebellion, such as occurred in Satania.

364.4 (389.3) The Melchizedeks are the first to act in all emergencies of whatever nature on all worlds where will creatures dwell. They sometimes act as temporary custodians on wayward planets, serving as receivers of a defaulting planetary government. In a planetary crisis these Melchizedek Sons serve in many unique capacities. It is easily possible for such a Son to make himself visible to mortal beings, and sometimes one of this order has even incarnated in the likeness of mortal flesh. Seven times in Nebadon has a Melchizedek served on an evolutionary world in the similitude of mortal flesh, and on numerous occasions these Sons have appeared in the likeness of other orders of universe creatures. They are indeed the versatile and volunteer emergency ministers to all orders of universe intelligences and to all the worlds and systems of worlds.

364.5 (389.4) The Melchizedek who lived on Urantia during the time of Abraham was locally known as Prince of Salem because he presided over a small colony of truth seekers residing at a place called Salem. He volunteered to incarnate in the likeness of mortal flesh and did so with the approval of the Melchizedek receivers of the planet, who feared that the light of life would become extinguished during that period of increasing spiritual darkness. And he did foster the truth of his day and safely pass it on to Abraham and his associates.

5. THE VORONDADEK SONS

365.1 (389.5) After the creation of the personal aids and the first group of the versatile Melchizedeks, the Creator Son and the local universe Creative Spirit planned for, and brought into existence, the second great and diverse order of universe sonship, the Vorondadeks. They are more generally known as Constellation Fathers because a Son of this order is uniformly found at the head of each constellation government in every local universe.

365.2 (389.6) The number of Vorondadeks varies in each local universe, just one million being the recorded number in Nebadon. These Sons, like their co-ordinates, the Melchizedeks, possess no power of reproduction. There exists no known method whereby they can increase their numbers.

365.3 (389.7) In many respects these Sons are a self-governing body; as individuals and as groups, even

یک مجموعه، آنها عمدتاً خود مختار هستند، عمدتاً همانطور که ملک صادقها هستند، اما وُراندکها در چنین طیف گسترده‌ای از فعالیتها عمل نمی‌کنند. آنها با مهارت خیره کننده ملک صادقهای برادر خود برابری نمی‌کنند، اما به عنوان حکمرانان و اداره کنندگان دوراندیش حتی قابل اطمینان‌تر و مؤثرترند. همچنین آنها به طور کامل همتای اداری زیردستان خود، حکمرانان لانواندک سیستم، نیستند، اما آنها از تمامی رسته‌های فرزندی جهان در ثبات عزم و در قضاوت خداگونه برتری دارند.

اگر چه تصمیمات و فرامین این رسته پسران همیشه مطابق روح فرزندی الهی و هماهنگ با سیاستهای پسر آفریننده است، اشتباه آنها به پسر آفریننده ذکر شده است و در جزئیات تکنیک گاهی اوقات تصمیمات آنها پس از استیناف در دادگاههای عالی جهان لغو شده است. اما این پسران به ندرت مرتکب خطا می‌شوند، و آنها هرگز دست به شورش نزده‌اند. در تمامی تاریخ نبادان هرگز یک وُراندک از دولت جهان سرپیچی نکرده است.

خدمت وُراندکها در جهانهای محلی گسترده و متنوع است. آنها برای جهانهای دیگر به عنوان سفیر و به عنوان رایزنانی که کواکب را در محدوده جهان بومی خود نمایندگی می‌کنند خدمت می‌کنند. در میل تمامی رسته‌های فرزندی جهان محلی به آنها بیشترین میزان نمایندگی کامل قدرتهای عالیه واگذار شده است، که در وضعیتهای حساس جهان به کار گرفته می‌شود.

در آن کراتی که در تاریکی معنوی جدا شده‌اند، آن کراتی که به واسطه شورش و خطا متحمل انزوای سیاره‌ای شده‌اند، یک وُراندک ناظر معمولاً تا زمان بازگشت وضعیت عادی حاضر است. در برخی وضعیتهای فوق‌العاده این ناظر والا می‌تواند اختیار مطلق و دلخواه روی هر موجود آسمانی که به آن سیاره اختصاص داده شده اعمال نماید. در تاریخ سلوینگتون ثبت شده است که وُراندکها گاهی اوقات چنین اختیاری را به عنوان بالاترین نایب فرمانروای چنین سیاراتی اعمال کرده‌اند. و این همچنین حتی در مورد آن کرات مسکونی که به واسطه شورش دست نخورده مانده‌اند صادق بوده است.

اغلب یک گروه دوازده نفره یا بیشتر از پسران وُراندک پیرامون دعای ویژه که به وضعیت یک سیاره یا یک سیستم مربوط است به عنوان یک دادگاه عالی تجدید نظر و استیناف تشکیل جلسه می‌دهند. اما کارهای آنان عمدتاً به کارکردهای قضایی که بومی دولتهای کوکبه هستند مربوط است. در نتیجه تمامی این خدمات، پسران وُراندک تاریخدانان جهانهای محلی شده‌اند. آنها با تمامی تقلاهای سیاسی و تحولات اجتماعی کرات مسکونی شخصاً آشنا هستند.

as a whole, they are largely self-determinative, much as are the Melchizedeks, but Vorondadeks do not function through such a wide range of activities. They do not equal their Melchizedek brethren in brilliant versatility, but they are even more reliable and efficient as rulers and farseeing administrators. Neither are they quite the administrative peers of their subordinates, the Lanonandek System Sovereigns, but they excel all orders of universe sonship in stability of purpose and in divinity of judgment.

^{3654 (390.1)} Although the decisions and rulings of this order of Sons are always in accordance with the spirit of divine sonship and in harmony with the policies of the Creator Son, they have been cited for error to the Creator Son, and in details of technique their decisions have sometimes been reversed on appeal to the superior tribunals of the universe. But these Sons rarely fall into error, and they have never gone into rebellion; never in all the history of Nebadon has a Vorondadek been found in contempt of the universe government.

^{3655 (390.2)} The service of the Vorondadeks in the local universes is extensive and varied. They serve as ambassadors to other universes and as consuls representing constellations within their native universe. Of all orders of local universe sonship they are the most often intrusted with the full delegation of sovereign powers to be exercised in critical universe situations.

^{3656 (390.3)} On those worlds segregated in spiritual darkness, those spheres which have, through rebellion and default, suffered planetary isolation, an observer Vorondadek is usually present pending the restoration of normal status. In certain emergencies this Most High observer could exercise absolute and arbitrary authority over every celestial being assigned to that planet. It is of record on Salvington that the Vorondadeks have sometimes exercised such authority as Most High regents of such planets. And this has also been true even of inhabited worlds that were untouched by rebellion.

^{3657 (390.4)} Often a corps of twelve or more Vorondadek Sons sits en banc as a high court of review and appeal concerning special cases involving the status of a planet or a system. But their work more largely pertains to the legislative functions indigenous to the constellation governments. As a result of all these services, the Vorondadek Sons have become the historians of the local universes; they are personally familiar with all the political struggles and the social upheavals of the inhabited worlds.

6. THE CONSTELLATION FATHERS

^{3661 (390.5)} At least three Vorondadeks are assigned to the rulership of each of the one hundred

توسط پسر آفریننده انتخاب می‌شوند و توسط جبرئیل در طول 10,000 سال استاندارد، در حدود 50,000 سال به وقت یورنسیا به عنوان والامرتبه‌های کواکب برای خدمت به کار گمارده می‌شوند. والامرتبه‌ای که بر مسند حکومت است، پدر کوکبه، دو همکار دارد، یکی ارشد و یکی دون‌پایه، در هر تغییر دولت، همکار ارشد رئیس دولت می‌شود، و دون پایه وظایف ارشد را به عهده می‌گیرد، ضمن این که وُرانداده‌های گمارده نشده‌ی مقيم کرات سلوینگتون یکی از نفرات خود را به عنوان کاندیدا برای انتخاب نامزد می‌کنند تا مسئولیتهای همکار دون پایه را به عهده گیرد. بدین ترتیب هر یک از فرمانروایان والامرتبه بر طبق خط مشی کنونی یک دوره خدمت سی هزار ساله، در حدود 150,000 سال یورنسیا، در ستاد مرکزی یک کوکبه دارد.

یکصد پدران کوکبه، رئیسان واقعی دولتهای کوکبه، کابینه عالی مشورتی پسر آفریننده را تشکیل می‌دهند. این شورا در ستاد مرکزی جهان جلسه مکرر دارد و در قلمرو و دامنه مشاوره داندنهایش نامحدود است، اما عمدتاً درگیر بهروزی کواکب و اتحاد دولت تمامی جهان محلی می‌باشد.

هنگامی که یک پدر کوکبه در ستاد مرکزی جهان در حال انجام وظایف می‌باشد، چنان که مکرراً می‌باشد، همکار ارشد مدیر موقت امور کوکبه می‌شود. کارکرد معمول همکار ارشد مدیریت امور معنوی است، در حالی که همکار دون پایه شخصاً با کار آسایش فیزیکی کوکبه مشغول است. با این وجود، هیچ خط مشی عمده‌ای هرگز در یک کوکبه به اجرا در نمی‌آید مگر این که هر سه والامرتبه در تمامی جزئیات اجرای آن به توافق برسند.

تمامی مکاتیسیم کائنات‌های اطلاعاتی روحی و ارتباطی در اختیار والامرتبه‌های کوکبه قرار دارد. آنها در تماس کامل با مافوقهای خود در سلوینگتون و تحت مسئولین مستقیم آنها، فرمانروایان سیستمهای محلی، می‌باشند. آنها مکرراً با این فرمانروایان سیستم تشکیل جلسه می‌دهند تا در مورد وضعیت کوکبه مشاوره کنند.

والامرتبه‌ها خود را با یک گروه از مشاوران که تعداد و پرسنل آن مطابق حضور گروههای گوناگون در ستاد مرکزی کوکبه و همچنین بر حسب تغییر نیازهای محلی فرق می‌کند احاطه می‌کنند. در طول ایام فشار ممکن است آنها تقاضای پسران بیشتری از نوع وُرانداده برای کمک در کار اداری کنند و به سرعت آنها را دریافت می‌کنند. نرلاشیادک، کوکبه شما، در حال حاضر توسط دوازده پسر وُرانداده اداره می‌شود.

constellations of a local universe. These Sons are selected by the Creator Son and are commissioned by Gabriel as the *Most Highs* of the constellations for service during one dekamillennium — 10,000 standard years, about 50,000 years of Urantia time. The reigning Most High, the Constellation Father, has two associates, a senior and a junior. At each change of administration the senior associate becomes the head of the government, the junior assumes the duties of the senior, while the unassigned Vorondadeks resident on the Salvington worlds nominate one of their number as candidate for selection to assume the responsibilities of junior associate. Thus each of the Most High rulers, in accordance with present policy, has a period of service on the headquarters of a constellation of three dekamillenniums, about 150,000 Urantia years.

^{3562 (390.6)} The one hundred Constellation Fathers, the actual presiding heads of the constellation governments, constitute the supreme advisory cabinet of the Creator Son. This council is in frequent session at universe headquarters and is unlimited in the scope and range of its deliberations but is chiefly concerned with the welfare of the constellations and with the unification of the administration of the entire local universe.

^{3563 (391.1)} When a Constellation Father is in attendance upon duties at the universe headquarters, as he frequently is, the senior associate becomes acting director of constellation affairs. The normal function of the senior associate is the oversight of spiritual affairs, while the junior associate is personally occupied with the physical welfare of the constellation. No major policy, however, is ever carried out in a constellation unless all three of the Most Highs are agreed upon all the details of its execution.

^{3564 (391.2)} The entire mechanism of spirit intelligence and communication channels is at the disposal of the constellation Most Highs. They are in perfect touch with their superiors on Salvington and with their direct subordinates, the sovereigns of the local systems. They frequently convene in council with these System Sovereigns to deliberate upon the state of the constellation.

^{3565 (391.3)} The Most Highs surround themselves with a corps of counselors, which varies in number and personnel from time to time in accordance with the presence of the various groups at constellation headquarters and also as the local requirements vary. During times of stress they may ask for, and will quickly receive, additional Sons of the Vorondadek order to assist with the administrative work. Norlatiadek, your own constellation, is at present administered by twelve Vorondadek Sons.

گروه دوم از هفت کراتی که در مدار هفتاد کرات اصلی احاطه کننده سلوینگتون قرار دارند سیارات ورناندک را تشکیل می‌دهند. هر یک از این کرات، به همراه شش قمری که به دور آن می‌گردند، به یک مرحله ویژه از فعالیتهای ورناندک تخصیص یافته است. در این چهل و نه گستره انسانی در حال فراز نقطه اوج آموزش خود را در رابطه با قانونگذاری جهان کسب می‌کنند.

انسانی‌های در حال فراز مجامع قانونگذاری را آنطور که در کرات ستاد مرکزی کواکب عمل می‌کردند مشاهده کرده‌اند، اما اینجا در این کرات ورناندک آنها در تصویب قانونگذاری کلی واقعی جهان محلی تحت سرپرستی ورناندکهای ارشد شرکت می‌کنند. این تصویبها به این منظور طراحی شده‌اند که اعلانات متنوع مجامع خود مختار قانونگذاری یکصد کوکبه را هماهنگ نمایند. حتی در یوورسا هم آموزشی بهتر از آنچه که در مدارس ورناندک به دست می‌آید وجود ندارد. این آموزش تدریجی است، و از اولین کره آغاز می‌شود، سپس با کار مکمل در شش قمر آن ادامه یافته، و تا شش کرات اصلی باقیمانده و گروههای اقمار مربوط به آنان امتداد می‌یابد.

فرازگران مهاجر در این کرات مطالعه و کار عملی با فعالیتهای بیشمار جدید آشنا خواهند شد. برای ما قدغن نیست که این فعالیتهای جدید و غیرقابل تصور را آشکار سازیم، اما از این که بتوانیم این اقدامات را برای ذهن مادی موجودات فانی توصیف کنیم ناامید هستیم. ما برای رساندن معانی این فعالیتهای آسمانی فاقد کلام هستیم، و هیچ فعالیت قابل مقایسه بشری وجود ندارد که برای توصیف این کارهای جدید انسانی‌های در حال صعود آنطور که مطالعات خود را در این چهل و نه کره دنبال می‌کنند به کار بسته شود. و بسیاری فعالیتهای دیگر که بخشی از نظام فرازگرا نیستند در این کرات ورناندک مدار سلوینگتون تمرکز یافته‌اند.

8- پسران لانوناندک

بعد از آفرینش ورناندکها، پسر آفریننده و روح مادر جهان به منظور به وجود آوردن سومین مرتبت فرزندی جهان، لانوناندکها، متحد می‌شوند. آنها گرچه با فعالیتهای گوناگونی که به حکومتهای سیستم مربوط است مشغول هستند، به بهترین نحو به عنوان حکمرانان سیستم، فرمانروایان سیستمهای محلی، و به عنوان پرنسهای سیارهای، رئیسان اداری کرات مسکونی، شناخته شده‌اند.

این موجودات — تا جایی که به سطوح الوهیت مربوط می‌شود — از یک رتبه بعدی و پایین‌تر فرزندی آفرینش می‌باشند. آنها ملزم بودند به منظور آمادگی برای خدمت متعاقب برخی درسهای آموزشی را در کرات ملک صادق فرا گیرند. آنها در دانشگاه ملک صادق اولین دانشجویان بودند و مطابق توان، شخصیت، و فضیلت توسط آموزگاران و آزمونگران ملک صادق خود طبقه‌بندی شده و گواهی دریافت نمودند.

^{357.1 (391.4)} The second group of seven worlds in the circuit of seventy primary spheres surrounding Salvington comprise the Vorondadek planets. Each of these spheres, with its six encircling satellites, is devoted to a special phase of Vorondadek activities. On these forty-nine realms the ascending mortals secure the acme of their education respecting universe legislation.

^{357.2 (391.5)} The ascending mortals have observed the legislative assemblies as they functioned on the headquarters worlds of the constellations, but here on these Vorondadek worlds they participate in the enactment of the actual general legislation of the local universe under the tutelage of the senior Vorondadeks. Such enactments are designed to co-ordinate the varied pronouncements of the autonomous legislative assemblies of the one hundred constellations. The instruction to be had in the Vorondadek schools is unexcelled even on Uversa. This training is progressive, extending from the first sphere, with supplemental work on its six satellites, on up through the remaining six primary spheres and their associated satellite groups.

^{357.3 (391.6)} The ascending pilgrims will be introduced to numerous new activities on these worlds of study and practical work. We are not forbidden to undertake the revelation of these new and undreamed-of pursuits, but we despair of being able to portray these undertakings to the material mind of mortal beings. We are without words to convey the meanings of these supernal activities, and there are no analogous human engagements which might be utilized as illustrations of these new occupations of the ascending mortals as they pursue their studies on these forty-nine worlds. And many other activities, not a part of the ascendant regime, are centered on these Vorondadek worlds of the Salvington circuit.

8. THE LANONANDEK SONS

^{358.1 (392.1)} After the creation of the Vorondadeks, the Creator Son and the Universe Mother Spirit unite for the purpose of bringing into existence the third order of universe sonship, the Lanonandeks. Although occupied with varied tasks connected with the system administrations, they are best known as System Sovereigns, the rulers of the local systems, and as Planetary Princes, the administrative heads of the inhabited worlds.

^{358.2 (392.2)} Being a later and lower — as concerns divinity levels — order of sonship creation, these beings were required to pass through certain courses of training on the Melchizedek worlds in preparation for subsequent service. They were the first students in the Melchizedek University and were classified and certified by their Melchizedek teachers and examiners according to ability,

جهان نبادان وجود خود را با دقیقاً دوازده میلیون لانوناندک آغاز نمود، و پس از این که آنها از کره ملک صادق عبور نمودند در آزمونهای نهایی به سه طبقه تقسیم شدند:

1- لانوناندکهای اول. از بالاترین رده 709,841 نفر وجود داشتند. اینها پسرانی هستند که به عنوان حکمرانان سیستم و دستیاران شوراهاى عالی کواکب در کار بالاتر اداری جهان به عنوان مشاور تعیین شده‌اند.

2- لانوناندکهای دوم. از این رسته که از ملک صادق برآمدند 10,234,601 تن وجود داشتند. آنها به عنوان پرنسهای سیاره‌ای و به ذخیره‌های آن رسته تخصیص یافته‌اند.

3- لانوناندکهای سوم. این گروه 1,055,558 تن را در بر داشت. این پسران به عنوان دستیاران تحت فرمان، پیام‌آوران، سرپرستان، مأموران، و نظارمگران عمل می‌کنند، و وظایف گوناگون یک سیستم و کرات تشکیل دهنده آن را به اجرا در می‌آورند.

آنطور که برای موجودات تکاملی میسر است ممکن نیست که این پسران از یک گروه به گروه دیگر پیشرفت کنند. آنها پس از این که در معرض آموزش ملک صادق قرار گرفتند، و پس از این که تست و طبقه‌بندی شدند، به طور دائم در رتبه‌ای که به آن تخصیص یافتند خدمت می‌کنند. همچنین این پسران به تولید مثل دست نمی‌زنند. تعداد آنها در جهان ثابت است.

در اعداد سراسر رسته لانوناندک پسران در سلوینگتون به ترتیب زیرین طبقه‌بندی شده است:

همانگ کنندگان جهان و مشاوران کوکبه	100,000
حکمرانان سیستم و معاونان	600,000
پرنسهای سیاره‌ای و ذخیره‌ها	10,000,000
سپاه پیام‌آور	400,000
سرپرستان و ثبت کنندگان	100,000
سپاه ذخیره	800,000

از آنجا که لانوناندکها نسبت به ملک صادقها و ورناندکها یک رتبه نسبتاً پایین‌تر فرزندی هستند، آنها در واحدهای فرمانبردار جهان خدمت حتی بزرگتری می‌کنند، زیرا قادرند به مخلوقات پایین‌تر نژادهای هوشمند نزدیک‌تر شوند. آنها همچنین در گمراهی و

personality, and attainment.

^{3583 (392.3)} The universe of Nebadon began its existence with exactly twelve million Lanonandeks, and when they had passed through the Melchizedek sphere, they were divided in the final tests into three classes:

^{3584 (392.4)} 1. *Primary Lanonandeks*. Of the highest rank there were 709,841. These are the Sons designated as System Sovereigns and assistants to the supreme councils of the constellations and as counselors in the higher administrative work of the universe.

^{3585 (392.5)} 2. *Secondary Lanonandeks*. Of this order emerging from Melchizedek there were 10,234,601. They are assigned as Planetary Princes and to the reserves of that order.

^{3586 (392.6)} 3. *Tertiary Lanonandeks*. This group contained 1,055,558. These Sons function as subordinate assistants, messengers, custodians, commissioners, observers, and prosecute the miscellaneous duties of a system and its component worlds.

^{3587 (392.7)} It is not possible, as it is with evolutionary beings, for these Sons to progress from one group to another. When subjected to the Melchizedek training, when once tested and classified, they serve continuously in the rank assigned. Neither do these Sons engage in reproduction; their number in the universe is stationary.

^{3588 (392.8)} In round numbers the Lanonandek order of Sons is classified on Salvington as follows:

^{3589 (392.9)} Universe Co-ordinators and Constellation Counselors. 100,000

^{35810 (392.10)} System Sovereigns and Assistants..... 600,000

^{35811 (392.11)} Planetary Princes and Reserves..... 10,000,000

^{35812 (392.12)} Messenger Corps..... 400,000

^{35813 (392.13)} Custodians and Recorders..... 100,000

^{35814 (392.14)} Reserve Corps..... 800,000

^{35815 (392.15)} Since Lanonandeks are a somewhat lower order of sonship than the Melchizedeks and the Vorondadeks, they are of even greater service in the subordinate units of the universe, for they are capable of drawing nearer the lower creatures of

خروج از تکنیک قابل قبول دولت جهان در معرض خطر بیشتری قرار دارند. اما این لانواندکها، به ویژه نوع اول، در میان تمامی مدیران جهان محلی تواناترین و با مهارتترین هستند. در توانایی اجرایی فقط جبرئیل و همکاران آشکار ناشده او از آنها برترند.

9- فرمانروایان لانواندک

لانواندکها فرمانروایان مداوم سیارات و حکمرانان نوبتی سیستمها می‌باشند. چنین پسری اکنون در جروسم، ستاد مرکزی سیستم محلی کرات مسکونی شما، فرمانروایی می‌کند.

فرمانروایان سیستم در ستاد مرکزی هر سیستم از کرات مسکونی در هیئتهای دو یا سه نفره فرمانروایی می‌کنند. پدر کوکیه هر ده هزار سال یکی از این لانواندکها را به عنوان رئیس برمی‌گزیند. گاهی اوقات هیچ تغییری در ریاست این گروه سه نفره انجام نمی‌شود. این امر کاملاً برای فرمانروایان کواکب اختیاری است. پرسنل دولتهای سیستم به طور ناگهانی عوض نمی‌شوند مگر این که مصیبتی به وقوع پیوندد.

هنگامی که فرمانروایان سیستم با معاونان فرا خوانده می‌شوند، جای آنها از طریق انتخاب شورای عالی که در ستاد مرکزی کوکیه قرار دارد و از ذخیره‌های آن رسته تشکیل شده پر می‌شود. این گروه در ایدنشا بزرگتر از حد متوسطی است که به آن اشاره گردید.

شوراهای عالی لانواندک در ستاد مرکزی کواکب گوناگون قرار دارند. و الامرتبه همکار ارشد پدر کوکیه ریاست چنین هیئتی را به عهده دارد، در حالی که همکار دون پایه مدیریت ذخیره‌های مرتبت دوم را به عهده دارد.

فرمانروایان سیستم با نامهای خود انطباق دارند. آنها در امور محلی کرات مسکونی تقریباً صاحب اختیار کامل هستند. آنها در راهنمایی پرنسهای سیاره‌ای، پسران ماتریال، و ارواح خادم تقریباً پدران هستند. درک شخصی فرمانروا تماماً کامل است. نظاره‌گران تثلیث از جهان مرکزی بر این فرمانروایان مدیریت نمی‌کنند. آنها بخش اجرایی جهان محلی هستند، و به عنوان سرپرستان اجرای فرامین قانونی و به عنوان مدیران ارشد برای اعمال احکام قضایی جایی را در تمامی حکومت جهان ارائه می‌کنند که عدم وفاداری شخصی به خواست میکائیل پسر به آسانترین نحو و فوراً می‌تواند خود را به کرسی بنشانند و در صدد عملی ساختن آن برآید.

جهان محلی ما بد اقبال بوده است، بدین لحاظ که بیش از هفت صد تن از پسران رسته لانواندک بر علیه دولت جهان شورش کرده‌اند، و بدین ترتیب در چندین سیستم و در سیارات بیشمار ایجاد اغتشاش نموده‌اند. از تمامی این تعداد از نقصانها فقط سه تا از طرف فرمانروایان سیستم بود. عملاً تمامی این پسران به رتبه

the intelligent races. They also stand in greater danger of going astray, of departing from the acceptable technique of universe government. But these Lanonandeks, especially the primary order, are the most able and versatile of all local universe administrators. In executive ability they are excelled only by Gabriel and his unrevealed associates.

9. THE LANONANDEK RULERS

^{359.1 (333.1)} The Lanonandeks are the continuous rulers of the planets and the rotating sovereigns of the systems. Such a Son now rules on Jerusalem, the headquarters of your local system of inhabited worlds.

^{359.2 (333.2)} The System Sovereigns rule in commissions of two or three on the headquarters of each system of inhabited worlds. The Constellation Father names one of these Lanonandeks as chief every dekamillennium. Sometimes no change in the head of the trio is made, the matter being entirely optional with the constellation rulers. System governments do not suddenly change in personnel unless a tragedy of some sort occurs.

^{359.3 (333.3)} When System Sovereigns or assistants are recalled, their places are filled by selections made by the supreme council located on the constellation headquarters from the reserves of that order, a group which is larger on Edentia than the average indicated.

^{359.4 (333.4)} The supreme Lanonandek councils are stationed on the various constellation headquarters. Such a body is presided over by the senior Most High associate of the Constellation Father, while the junior associate supervises the reserves of the secondary order.

^{359.5 (333.5)} The System Sovereigns are true to their names; they are well-nigh sovereign in the local affairs of the inhabited worlds. They are almost paternal in their direction of the Planetary Princes, the Material Sons, and the ministering spirits. The personal grasp of the sovereign is all but complete. These rulers are not supervised by Trinity observers from the central universe. They are the executive division of the local universe, and as custodians of the enforcement of legislative mandates and as executives for the application of judicial verdicts, they present the one place in all universe administration where personal disloyalty to the will of the Michael Son could most easily and readily intrench itself and seek to assert itself.

^{359.6 (333.6)} Our local universe has been unfortunate in that over seven hundred Sons of the Lanonandek order have rebelled against the universe government, thus precipitating confusion in several systems and on numerous planets. Of this entire number of failures only three were

دوم و سوم، پرنسهای سیاره‌ای و لانوناندکهای سوم تعلق داشتند.

تعداد زیاد این پسران که از درستی لغزش کرده‌اند نشانگر هیچ خطایی در آفرینندگی نیست. آنها می‌توانستند به طور الهی کامل خلق شوند، اما به این سبب چنین آفریده شدند که مخلوقات تکاملی را که در کرات زمان و مکان سکونت دارند بهتر درک کنند و به آنها نزدیک شوند.

در میان کلیه جهانهای محلی در اروانتان، به استثنای هنسلان، جهان ما بیشترین تعداد این نوع از پسران را از دست داده است. در یوورسا نظر بر این است که به این دلیل ما آنقدر آشفتگی اداری در نبادان داشته‌ایم که پسران رتبه لانوناندک ما با چنین درجه بزرگی از آزادی شخصی در انتخاب و برنامه‌ریزی آفریده شده‌اند. من با نگرشی انتقادی به این امر نگاه نمی‌کنم. آفریننده جهان ما برای انجام این کار اختیار و توان کامل دارد. استدلال فرمانروایان بالای ما این است که در حالی که چنین پسران برخوردار از انتخاب آزاد مشکلات زیادی از حدی در اعصار اولیه جهان ایجاد می‌کنند، هنگامی که همه چیز به طور کامل غریب و نهایتاً تثبیت شد، دستاوردهای وفاداری بالاتر و خدمت کاملتر ارادی از طرف این پسران کاملاً آزمون شده سردرگمی و محتتهای روزگاران پیشتر از آن را بسیار بیشتر جبران خواهد نمود.

در صورت وقوع شورش در ستاد مرکزی یک سیستم معمولاً یک حکمران جدید ظرف مدت زمان نسبتاً کوتاهی به کار گمارده می‌شود، اما در تک تک سیارات چنین نیست. آنها واحدهای تشکیل دهنده آفرینش مادی هستند، و خواست آزادانه مخلوق عاملی در داوری نهایی تمامی این مشکلات است. پرنسهای سیاره‌ای جانشین برای کرات منزوی تخصیص داده می‌شوند، سیاراتی که پرنسهای صاحب اختیار آنها ممکن است گمراه شده باشند، اما آنها حکمرانی فعال چنین کراتی را به عهده نمی‌گیرند تا این که بر پیامدهای شورش توسط اقدامات چارمسازی که به وسیله ملک صادقها و شخصیتهای خادم دیگر مورد پذیرش قرار گرفته بخشاً استیلا حاصل شده و این پیامدها برطرف شده باشند. شورش توسط یک پرنس سیاره‌ای بی‌درنگ سیاره او را منزوی می‌سازد. مدارهای روحی محلی بلافاصله قطع می‌شوند. فقط یک پسر اعطایی می‌تواند خطوط ارتباطی بین سیاره‌ای را در چنین کره از نظر معنوی منزوی از نو برقرار سازد.

برای نجات این پسران نافرمان و نابخرد طرحی وجود دارد، و بسیاری از این تدارک بخشاینده سود برده‌اند، اما هرگز دیگر نمی‌توانند در آن جایگاههایی که در آنها خطا کردند عمل کنند. آنها بعد از اعاده اعتبار به وظایف حراستی و به دوایر اداره فیزیکی گمارده می‌شوند.

10- کرات لانوناندک

گروه سوم از هفت کره‌ای که در مدار هفتاد سیاره سلوینگتون با چهل و دو قمر مربوطه قرار دارند، خوشه

System Sovereigns; practically all of these Sons belonged to the second and third orders, Planetary Princes and tertiary Lanonandeks.

^{359.7 (393.7)} The large number of these Sons who have lapsed from integrity does not indicate any fault in creatorship. They could have been made divinely perfect, but they were so created that they might better understand, and draw near to, the evolutionary creatures dwelling on the worlds of time and space.

^{359.8 (393.8)} Of all the local universes in Orvonton, our universe has, with the exception of Henselon, lost the largest number of this order of Sons. On Uversa it is the consensus that we have had so much administrative trouble in Nebadon because our Sons of the Lanonandek order have been created with such a large degree of personal liberty in choosing and planning. I do not make this observation by way of criticism. The Creator of our universe has full authority and power to do this. It is the contention of our high rulers that, while such free-choosing Sons make excessive trouble in the earlier ages of the universe, when things are fully sifted and finally settled, the gains of higher loyalty and fuller volitional service on the part of these thoroughly tested Sons will far more than compensate for the confusion and tribulations of earlier times.

^{359.9 (394.1)} In the event of rebellion on a system headquarters, a new sovereign is usually installed within a comparatively short time, but not so on the individual planets. They are the component units of the material creation, and creature free will is a factor in the final adjudication of all such problems. Successor Planetary Princes are designated for isolated worlds, planets whose princes of authority may have gone astray, but they do not assume active rulership of such worlds until the results of insurrection are partially overcome and removed by the remedial measures adopted by the Melchizedeks and other ministering personalities. Rebellion by a Planetary Prince instantly isolates his planet; the local spiritual circuits are immediately severed. Only a bestowal Son can re-establish interplanetary lines of communication on such a spiritually isolated world.

^{359.10 (394.2)} There exists a plan for saving these wayward and unwise Sons, and many have availed themselves of this merciful provision; but never again may they function in those positions wherein they defaulted. After rehabilitation they are assigned to custodial duties and to departments of physical administration.

10. THE LANONANDEK WORLDS

^{359.10 (394.3)} The third group of seven worlds in the Salvington circuit of seventy planets, with their

کرات اداری لانوناندک را تشکیل می‌دهند. در این قلمروها لانوناندکهای باتجربه‌ای که به گروه فرمانروایان سابق سیستم تعلق دارند به عنوان آموزگاران اداری مهاجران در حال فراز و گروههای فرشتگان سراف انجام وظیفه می‌کنند. انسانهای تکاملی در پایتختهای سیستم مدیران سیستم را در حال کار مشاهده می‌کنند، اما آنها اینجا در هماهنگی عملی اعلانات اداری ده هزار سیستم محلی شرکت می‌کنند.

این مدارس اداری جهان محلی توسط یک گروه از پسران لانوناندک که به عنوان فرمانروایان سیستم و مشاوران کوچک تجربه‌ای طولانی دارند سرپرستی می‌شوند. فقط مدارس اداری انسا از این کالجهای اجرایی برترند.

کرات لانوناندک در حالی که برای انسانهای در حال فراز به عنوان کرات آموزشی خدمت می‌کنند، مراکز اقدامات گسترده‌ای هستند که به کارکردهای عادی و روزمره اداری جهان مربوط است. مهاجران در حال فراز مطالعات خود را در مدارس عملی دانش کاربردی — آموزش واقعی در انجام واقعی چیزهایی که آموزش داده می‌شود — در سرتاسر مسیر تا بهشت دنبال می‌کنند. سیستم آموزشی جهان که مسئولیت آن به عهده ملک صادقها است، عملی، پیشرو، پرمعنی، و تجربی است. آن در برگیرنده آموزش در چیزهای مادی، عقلانی، مورانشیایی، و معنوی است.

در ارتباط با این کرات اداری لانوناندک است که اکثر پسران نجات یافته آن رسته به عنوان مسئولان و مدیران امور سیاره‌ای خدمت می‌کنند. و این پرنسهای سیاره‌ای خطاکار و همکاران شورش‌ی آنها که برگزیدند اعاده اعتبار پیشنهادی را بپذیرند در این ظرفیتهای عادی، حداقل تا هنگامی که جهان نبادان در نور و حیات استقرار یافته، به خدمت ادامه خواهند داد.

با این وجود بسیاری از پسران لانوناندک در سیستمهای قدیمی‌تر پیشینه خدمت، مدیریت، و دستاوردهای معنوی شگفت‌انگیزی بنا نهاده‌اند. آنها به رغم تمایلشان به در غلتیدن در اشتباه از طریق استدلال غلط آزادی شخصی و توهمات خود مختاری، یک گروه اصیل، با ایمان، و وفادار هستند.

[مسئولیت این مقاله به عهده رئیس فرشتگان اعظم که با اجازه جبرئیل سلوینگتون عمل می‌کند می‌باشد].

respective forty-two satellites, constitute the Lanonandek cluster of administrative spheres. On these realms the experienced Lanonandeks belonging to the ex-System Sovereign corps officiate as administrative teachers of the ascending pilgrims and the seraphic hosts. The evolutionary mortals observe the system administrators at work on the system capitals, but here they participate in the actual co-ordination of the administrative pronouncements of the ten thousand local systems.

35:102 (394.4) These administrative schools of the local universe are supervised by a corps of Lanonandek Sons who have had long experience as System Sovereigns and as constellation counselors. These executive colleges are excelled only by the administrative schools of Ensa.

35:103 (394.5) While serving as training spheres for ascending mortals, the Lanonandek worlds are the centers for extensive undertakings having to do with the normal and routine administrative operations of the universe. All the way in to Paradise the ascending pilgrims pursue their studies in the practical schools of applied knowledge — actual training in really doing the things they are being taught. The universe educational system sponsored by the Melchizedeks is practical, progressive, meaningful, and experiential. It embraces training in things material, intellectual, morontial, and spiritual.

35:104 (394.6) It is in connection with these administrative spheres of the Lanonandeks that most of the salvaged Sons of that order serve as custodians and directors of planetary affairs. And these defaulting Planetary Princes and their associates in rebellion who choose to accept the proffered rehabilitation will continue to serve in these routine capacities, at least until the universe of Nebadon is settled in light and life.

35:105 (394.7) Many of the Lanonandek Sons in the older systems, however, have established wonderful records of service, administration, and spiritual achievement. They are a noble, faithful, and loyal group, notwithstanding their tendency to fall into error through fallacies of personal liberty and fictions of self-determination.

35:106 (394.8) [Sponsored by the Chief of Archangels acting by authority of Gabriel of Salvington.]

مقاله 36. حاملین حیات

037 ⇨

کتاب یورنشیا

035 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 36

حاملین حیات

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- منشأ و طبیعت حاملین حیات
- 2- کرات حاملین حیات
- 3- ایجاد حیات
- 4- حاملین ملک صادق حیات
- 5- هفت روح باور ذهن
- 6- نیروهای زنده

PAPER 36

THE LIFE CARRIERS

SECTIONS

Introduction

1. Origin and Nature of Life Carriers
2. The Life Carrier Worlds
3. Life Transplantation
4. Melchizedek Life Carriers
5. The Seven Adjutant Mind-Spirits
6. Living Forces

مقدمه مقاله

حیات به طور خود به خودی به وجود نمی آید. حیات مطابق طرحهایی که توسط آرشیتکتهای (آشکار ناشده) وجود تدوین شده ساخته می شود و با واردات مستقیم و یا در نتیجه کارکردهای حاملین حیات جهانی محلی در سیارات مسکونی پدیدار می گردد. این حاملین حیات در میان خانواده متنوع پسران جهان جالبترین و چند هنرمترین هستند. طراحی و حمل حیات مخلوق به کرات سیاره ای به آنان سپرده شده است. و بعد از ایجاد این حیات در این کرات جدید، آنها برای منتهای طولانی در آنجا باقی میمانند تا توسعه آن را شکوفا سازند.

INTRODUCTION

^{36:1.1 (396:1)} LIFE does not originate spontaneously. Life is constructed according to plans formulated by the (unrevealed) Architects of Being and appears on the inhabited planets either by direct importation or as a result of the operations of the Life Carriers of the local universes. These carriers of life are among the most interesting and versatile of the diverse family of universe Sons. They are intrusted with designing and carrying creature life to the planetary spheres. And after planting this life on such new worlds, they remain there for long periods to foster its development.

1- منشأ و طبیعت حاملین حیات

اگر چه حاملین حیات به خانواده فرزندی الهی تعلق دارند، آنها یک نوع ویژه و متمایز از پسران جهان هستند. آنها تنها گروه حیات هوشمند در یک جهان محلی هستند که فرمانروایان یک ابرجهان در آفرینش آن شرکت می کنند. حاملین حیات اولاد سه شخصیت از پیش موجود می باشند: پسر آفریننده، روح مادر جهان، و از طریق انتصاب، یکی از سه قدمای ایامهایی که مسئولیت سرنوشت ابرجهان مربوطه را به عهده دارد. این قدمای ایامها، که به تنهایی می توانند نابودی حیات هوشمند را مقرر دارند، در آفرینش حاملین حیات، که مسئولیت

1. ORIGIN AND NATURE OF LIFE CARRIERS

^{36:1.1 (396:2)} Though the Life Carriers belong to the family of divine sonship, they are a peculiar and distinct type of universe Sons, being the only group of intelligent life in a local universe in whose creation the rulers of a superuniverse participate. The Life Carriers are the offspring of three pre-existent personalities: the Creator Son, the Universe Mother Spirit, and, by designation, one of the three Ancients of Days presiding over the destinies of the superuniverse concerned. These Ancients of Days,

برقراری حیات فیزیکی در کرات در حال تکامل را به عهده دارند، شرکت می‌کنند.

در جهان نبادان آفرینش یکصد میلیون حامل حیات ثبت گردیده است. این گروه مؤثر اشاعه دهنده حیات یک گروه به راستی خود مختار نیست. آنها توسط گروه سه‌گانه تعیین کننده حیات، که شامل جبرئیل، پدر ملک صادق، و نامبیا، حامل حیات آغازین و اولین حامل حیات متولد نبادان می‌شود، هدایت می‌شوند. اما آنها در تمامی مراحل مدیریت تقسیمی‌شان خود مختار هستند.

حاملین حیات به سه بخش بزرگ طبقه‌بندی شده‌اند: اولین بخش حاملین حیات ارشد هستند، دومین بخش دستیاران، و سومین بخش سرپرستان هستند. بخش نخست به دوازده گروه متخصص در اشکال گوناگون تجلی حیات به اجزای کوچکتر تقسیم شده است. تفکیک این سه بخش توسط ملک صادقها که برای این مقصود در کره ستاد مرکزی حاملین حیات دست به آزمایش زدند به اجرا درآمد. ملک صادقها از آن هنگام از نزدیک با حاملین حیات همراه بوده‌اند و هنگامی که آنان برای برقراری حیات در یک سیاره جدید اعزام می‌شوند همیشه آنها را همراهی می‌کنند.

هنگامی که یک سیاره تکاملی سرانجام در نور و حیات تثبیت می‌شود، حاملین حیات در هیئتهای بالاتر چارمجو که سمت مشورتی دارند برای کمک به مدیریت و توسعه بیشتر کره و موجودات جلال یافته آن سازماندهی می‌شوند. در اعصار بعدی و تثبیت شده یک جهان در حال تکامل بسیاری وظایف جدید به عهده این حاملین حیات سپرده می‌شود.

2- کرات حاملین حیات

ملک صادقها سرپرستی کلی گروه چهارم هفت کرات اصلی در مدار سلوینگتون را دارا می‌باشند. این کرات حاملین حیات به صورت زیرین تعیین شده‌اند:

- 1- ستاد مرکزی حاملین حیات.
- 2- کره طراحی حیات.
- 3- کره حراست از حیات.
- 4- کره تکامل حیات.
- 5- کره حیات مربوط به ذهن.
- 6- کره ذهن و روح در موجودات زنده.

7- کره حیات آشکار نشده.

هر یک از این کرات اصلی با شش ماهواره که مراحل ویژه تمامی فعالیتهای حاملین حیات در جهان در آنها تمرکز یافته است احاطه شده‌اند.

کره شماره یک، کره ستاد مرکزی، به همراه شش

who alone can decree the extinction of intelligent life, participate in the creation of the Life Carriers, who are intrusted with establishing physical life on the evolving worlds.

^{361.2 (366.3)} In the universe of Nebadon we have on record the creation of one hundred million Life Carriers. This efficient corps of life disseminators is not a truly self-governing group. They are directed by the life-determining trio, consisting of Gabriel, the Father Melchizedek, and Nambia, the original and first-born Life Carrier of Nebadon. But in all phases of their divisional administration they are self-governing.

^{361.3 (366.4)} Life Carriers are graded into three grand divisions: The first division is the senior Life Carriers, the second, assistants, and the third, custodians. The primary division is subdivided into twelve groups of specialists in the various forms of life manifestation. The segregation of these three divisions was effected by the Melchizedeks, who conducted tests for such purposes on the Life Carriers' headquarters sphere. The Melchizedeks have ever since been closely associated with the Life Carriers and always accompany them when they go forth to establish life on a new planet.

^{361.4 (366.5)} When an evolutionary planet is finally settled in light and life, the Life Carriers are organized into the higher deliberative bodies of advisory capacity to assist in the further administration and development of the world and its glorified beings. In the later and settled ages of an evolving universe these Life Carriers are intrusted with many new duties.

2. THE LIFE CARRIER WORLDS

^{362.1 (397.1)} The Melchizedeks have the general oversight of the fourth group of seven primary spheres in the Salvington circuit. These worlds of the Life Carriers are designated as follows:

- ^{362.2 (397.2)} 1. The Life Carrier headquarters.
- ^{362.3 (397.3)} 2. The life-planning sphere.
- ^{362.4 (397.4)} 3. The life-conservation sphere.
- ^{362.5 (397.5)} 4. The sphere of life evolution.
- ^{362.6 (397.6)} 5. The sphere of life associated with mind.
- ^{362.7 (397.7)} 6. The sphere of mind and spirit in living beings.
- ^{362.8 (397.8)} 7. The sphere of unrevealed life.

^{362.9 (397.9)} Each of these primary spheres is surrounded by six satellites, on which the special phases of all the Life Carrier activities in the universe are centered.

^{362.10 (397.10)} *World Number One*, the headquarters

ماهواره فرعی آن، به مطالعه حیات جهانی، حیات در تمامی مراحل شناخته شده تجلی آن، تخصیص یافته است. کالج طرحریزی برای حیات در اینجا، جایی که آموزگاران و مشاوران از یوورسا و هاونو و حتی از بهشت در آن عمل می‌کنند، واقع شده است. و من اجازه دارم فاش کنم که هفت پایگاه مرکزی ارواح یاور ذهن در این کره حاملین حیات واقع شده‌اند.

شماره ده — سیستم دهگان — ذاتی جهان فیزیکی است اما ذاتی جهان روحی نیست. قلمرو حیات با سه، هفت، و دوازده، یا با ضریب و ترکیب این اعداد پایه تعیین ویژگی می‌شود. سه طرح آغازین و اساساً متفاوت حیات، بر طبق نظام سه منبع و مرکز بهشت وجود دارد، و در جهان نبادان این سه شکل اساسی حیات در سه نوع متفاوت از سیارات تفکیک شده‌اند. در ابتدا دوازده مفهوم بارز و الهی از حیات قابل انتقال وجود داشتند. این شماره دوازده، به همراه تقسیمات فرعی و ضریبهای آن در سرتاسر کلیه الگوهای اساسی حیات تمامی هفت ابرجهان جاری است. همچنین هفت نوع ساخته شده طرح حیات، ترتیبات بنیادین شکل‌بندیهای تولید مثل کننده ماده زنده، وجود دارد. الگوهای حیاتی اروانتان به صورت دوازده حامل ارثی شکل‌بندی شده‌اند. انواع متفاوت مخلوقات دارای اراده به صورت 12، 24، 48، 96، 192، 384، 768 شکل‌بندی شده‌اند. در یورنشیا چهل و هشت واحد کنترل الکویی — تعیین کننده‌های ویژگی — در سلولهای جنسی تولید مثل انسان وجود دارد.

کره دوم کره طراحی حیات است. در اینجا تمامی شیوه‌های جدید سازماندهی حیات تعیین می‌شوند. در حالی که طرحهای آغازین حیات توسط پسر آفریننده فراهم می‌شوند، اجرای واقعی این طرحها به عهده حاملین حیات و همکاران آنها گذارده شده است. هنگامی که طرحهای کلی حیات برای یک کره جدید فرمول‌بندی شدند، به کره ستاد مرکزی فرستاده می‌شوند، و در آنجا توسط شورای عالی حاملین ارشد حیات در تشریک مساعی با گروهی از مشاوران ملک صادق به طور دقیق مورد بررسی قرار می‌گیرند. اگر طرحها از فرمولهای از پیش پذیرفته شده عدول کرده‌اند، باید مورد قبول و تصویب پسر آفریننده قرار گیرند. رئیس ملک صادقها اغلب در این بررسیها پسر آفریننده را نمایندگی می‌کند.

از این رو، در حالی که حیات سیاره‌ای در برخی جنبه‌ها مشابه است، از بسیاری جهات در هر کره تکاملی متفاوت است. حتی در یک سری همسان حیاتی در یک خانواده واحد از کرات، حیات در هر دو سیاره عیناً یکسان نیست. همیشه یک نوع سیاره‌ای وجود دارد، زیرا حاملین حیات در تلاش برای بهبود دادن فرمولهای حیاتی که به عهده آنها سپرده شده دائماً در حال کار هستند.

بیش از یک میلیون فرمول بنیادین یا کیهانی شیمیایی وجود دارد که الگوهای اصلی و تنوعات اساسی عملی بیشمار جلوه‌های حیات را تشکیل می‌دهند. ماهواره شماره یک کره طراحی حیات قلمرو فیزیکدانان و شیمیدانان برقی جهان است که به عنوان دستیاران

sphere, together with its six tributary satellites, is devoted to the study of universal life, life in all of its known phases of manifestation. Here is located the college of life planning, wherein function teachers and advisers from Uversa and Havona, even from Paradise. And I am permitted to reveal that the seven central emplacements of the adjutant mind-spirits are situated on this world of the Life Carriers.

^{362.11 (397.11)} The number ten — the decimal system — is inherent in the physical universe but not in the spiritual. The domain of life is characterized by three, seven, and twelve or by multiples and combinations of these basic numbers. There are three primal and essentially different life plans, after the order of the three Paradise Sources and Centers, and in the universe of Nebadon these three basic forms of life are segregated on three different types of planets. There were, originally, twelve distinct and divine concepts of transmissible life. This number twelve, with its subdivisions and multiples, runs throughout all basic life patterns of all seven superuniverses. There are also seven architectural types of life design, fundamental arrangements of the reproducing configurations of living matter. The Orvonton life patterns are configured as twelve inheritance carriers. The differing orders of will creatures are configured as 12, 24, 48, 96, 192, 384, and 768. On Urantia there are forty-eight units of pattern control — trait determiners — in the sex cells of human reproduction.

^{362.12 (397.12)} *The Second World* is the life-designing sphere; here all new modes of life organization are worked out. While the original life designs are provided by the Creator Son, the actual outworking of these plans is intrusted to the Life Carriers and their associates. When the general life plans for a new world have been formulated, they are transmitted to the headquarters sphere, where they are minutely scrutinized by the supreme council of the senior Life Carriers in collaboration with a corps of consulting Melchizedeks. If the plans are a departure from previously accepted formulas, they must be passed upon, and endorsed by, the Creator Son. The chief of Melchizedeks often represents the Creator Son in these deliberations.

^{362.13 (397.13)} Planetary life, therefore, while similar in some respects, differs in many ways on each evolutionary world. Even in a uniform life series in a single family of worlds, life is not exactly the same on any two planets; there is always a planetary type, for the Life Carriers work constantly in an effort to improve the vital formulas committed to their keeping.

^{362.14 (398.1)} There are over one million fundamental or cosmic chemical formulas which constitute the parent patterns and the numerous basic functional variations of life manifestations. Satellite number one of the life-planning sphere is the realm of the

تکنیکی حاملین حیات در کار تسخیر، سازمادهی، و تحت تسلط در آوردن واحدهای اساسی انرژی که برای ساختن وسایل مادی انتقال حیات، موسوم به پلاسمای جرم، به کار گرفته می‌شوند خدمت می‌کنند.

آزمایشگاههای سیاره‌ای طراحی حیات در دومین ماهواره این کره شماره دو واقع شده‌اند. در این آزمایشگاهها حاملین حیات و تمامی همکارانشان در تلاش برای تعدیل و احتمالاً بهبود حیات که برای کاشتن در سیارات دهگانه نبدان طرح شده با ملک صادقها تشریک مساعی می‌کنند. حیاتی که اکنون در یورنثیا در حال تکامل است در همین کره طراحی شد و بخشاً به اجرا در آمد، چرا که یورنثیا یک سیاره دهگانه، یک کره حیات آزمایشی می‌باشد. در یک کره از هر ده کره تنوع بیشتری در طرحهای استاندارد حیات نسبت به کرات دیگر (غیر آزمایشی) مجاز است.

کره شماره سه به حراست از حیات تخصیص یافته است. در اینجا شیوه‌های گوناگون حفظ و حراست حیات به وسیله دستیاران و مسئولان سپاه حامل حیات مورد مطالعه قرار گرفته و توسعه می‌یابد. در طرحهای حیات برای هر کره جدید همیشه استقرار اولیه کمیسیون حفظ حیات، که در بر گیرنده متخصصان مسئول در تحت کنترل در آوردن ماهرانه الگوهای اساسی حیات می‌باشد، در نظر گرفته می‌شود. در یورنثیا بیست و چهار عضو هیئت سرپرست وجود داشتند، دو تا برای هر الگوی بنیادین یا اصلی سازمان ساختاری ماده حیات. در سیاراتی نظیر سیاره شما بالاترین شکل حیات توسط یک مجموعه ناقل حیات که در بر گیرنده بیست و چهار واحد الگویی می‌باشد تکثیر می‌شود. (و چون حیات عقلانی ناشی از حیات فیزیکی است و بر بنیاد آن استوار است، بیست و چهار نوع اساسی سازمان روانی به وجود می‌آید.)

کره شماره چهار و اقمار فرعی آن به مطالعه تکامل حیات مخلوق به طور کلی و دودمان تکاملی هر سطح حیات به طور خاص تخصیص یافته است. پلاسمای اولیه حیات یک کره تکاملی باید برای تمامی تنوعات رشدی آینده و برای تمامی تغییرات و اصلاحات متعاقب تکاملی از پتانسیل کامل برخوردار باشد. تأمین دین برای چنین پروژه‌های گسترده دگرگونی حیات ممکن است نیازمند پدیداری بسیاری اشکال ظاهراً بی‌فایده حیات حیوانی و گیاهی باشد. چنین فرآورده‌های جنبی تکامل سیاره‌ای، پیش بینی شده یا پیش بینی نشده، چند صباحی در صحنه عمل ظاهر شده و سپس ناپدید می‌شوند، اما در تمامی این پروسه طولانی و از طریق آن رشته فرمول‌بندیهای خردمندانه و هوشمندانه طراحی اولیه طرح حیات سیاره‌ای و طرح نوع بشر امتداد دارد. به رغم این که در تقلا به سوی بالای مخلوقات بالاتر برای تسلط بر اشکال پایین‌تر حیات که بسیاری از آنها گاهی اوقات برای آرامش و آسایش مخلوقات در حال تکامل برخوردار از اراده بسیار آشتی‌ناپذیر هستند ممکن است گاه به گاه ناهماهنگی بزرگ بیرونی مستولی شود، فرآورده‌های جنبی چندانگانه تکامل بیولوژیک برای کارکرد نهایی و کامل اشکال بالاتر هوشمند حیات تماماً ضروری هستند.

universe physicists and electrochemists who serve as technical assistants to the Life Carriers in the work of capturing, organizing, and manipulating the essential units of energy which are employed in building up the material vehicles of life transmission, the so-called germ plasm.

^{36215 (398.2)} The planetary life-planning laboratories are situated on the second satellite of this world number two. In these laboratories the Life Carriers and all their associates collaborate with the Melchizedeks in the effort to modify and possibly improve the life designed for implantation on the *decimal planets* of Nebadon. The life now evolving on Urantia was planned and partially worked out on this very world, for Urantia is a decimal planet, a life-experiment world. On one world in each ten a greater variance in the standard life designs is permitted than on the other (nonexperimental) worlds.

^{36216 (398.3)} *World Number Three* is devoted to the conservation of life. Here various modes of life protection and preservation are studied and developed by the assistants and custodians of the Life Carrier corps. The life plans for every new world always provide for the early establishment of the life-conservation commission, consisting of custodian specialists in the expert manipulation of the basic life patterns. On Urantia there were twenty-four such custodian commissioners, two for each fundamental or parent pattern of the architectural organization of the life material. On planets such as yours the highest form of life is reproduced by a life-carrying bundle which possesses twenty-four pattern units. (And since the intellectual life grows out of, and upon the foundation of, the physical, there come into existence the four and twenty basic orders of psychic organization.)

^{36217 (398.4)} *Sphere Number Four* and its tributary satellites are devoted to the study of the evolution of creature life in general and to the evolutionary antecedents of any one life level in particular. The original life plasm of an evolutionary world must contain the full potential for all future developmental variations and for all subsequent evolutionary changes and modifications. The provision for such far-reaching projects of life metamorphosis may require the appearance of many apparently useless forms of animal and vegetable life. Such by-products of planetary evolution, foreseen or unforeseen, appear upon the stage of action only to disappear, but in and through all this long process there runs the thread of the wise and intelligent formulations of the original designers of the planetary life plan and species scheme. The manifold by-products of biologic evolution are all essential to the final and full function of the higher intelligent forms of life, notwithstanding that great outward disharmony may prevail from time to time in the long upward struggle of the higher creatures to

کره شماره پنج تماماً به حیاتی که به ذهن ارتباط دارد مربوط است. هر یک از اقسام آن به مطالعه یک مرحله واحد از ذهن مخلوق که به حیات مخلوق مرتبط است تخصیص یافته است. ذهن آن گونه که انسان آن را می‌فهمد، عطیه هفت روح یاور ذهن می‌باشد که توسط عوامل روح بیکران روی سطوح غیرقابل آموزش یا مکانیکی ذهن سوار شده است. الگوهای حیات در برابر این یاوران و در برابر خادمان روحی متفاوتی که در جهانهای زمان و مکان عمل می‌کنند به طرق گوناگون واکنش نشان می‌دهند. ظرفیت مخلوقات مادی برای عملی ساختن واکنش روحی به طور کامل به عطیه‌های ذهنی مربوطه بستگی دارد، و آن به نوبه خود مسیر تکامل بیولوژیک همین مخلوقات انسانی را سمت و سو داده است.

کره شماره شش به ارتباط ذهن با روح، آنطور که به اشکال و ارگانیزمهای زنده مربوطند، تخصیص یافته است. این کره و شش ماهواره فرعی آن در بر گیرنده مدارس هماهنگی مخلوق هستند. در آنجا آموزگاران از جهان مرکزی و ابرجهان هر دو با استادان نبادان در ارائه بالاترین سطوح پیشرفت مخلوق در زمان و مکان تشریک مساعی می‌کنند.

کره شماره هفت حاملین حیات به قلمروهای آشکار ناشده حیات تکاملی مخلوق، آنطور که به فلسفه کیهانی بیداری در حال گسترش ایزد متعال مربوط است، تخصیص یافته است.

3- ایجاد حیات

حیات به طور خود به خودی در جهانها ظاهر نمی‌شود. حاملین حیات باید آن را در سیارات بایر به وجود آورند. آنها حاملین، پخش کنندگان، و نگاهبانان حیات، آنطور که در کرات تکاملی فضا پدیدار می‌شود، می‌باشند. تمامی رسته‌ها و اشکال شناخته شده حیات در یورنشیا با این پسران به وجود می‌آیند، گر چه کلیه اشکال حیات سیاره‌ای در یورنشیا موجود نیستند.

سپاه حاملین حیات که مسئولیت ایجاد حیات در یک کره جدید به عهده آنان سپرده شده معمولاً شامل یکصد حامل ارشد، یکصد دستیار، و یک هزار سرپرست می‌باشد. حاملین حیات اغلب پلاسمای واقعی حیات را به یک کره جدید حمل می‌کنند، اما نه همیشه. آنها گاهی اوقات بعد از ورود به سیاره مأموریت الگوهای حیات را مطابق فرمولهایی که از پیش برای یک ماجرای جدید در ایجاد حیات تصویب شده سازماندهی می‌کنند. منشأ حیات سیاره‌ای در یورنشیا چنین بود.

بعد از این که مطابق فرمولهای تأیید شده الگوهای فیزیکی فراهم شدند، حاملین حیات این ماده بیجان را کاتالیز می‌کنند. آنها از طریق شخص خود جرقه حیاتی روحی را اهدا می‌کنند، و بی‌درنگ الگوهای بیجان ماده

effect the mastery of the lower forms of life, many of which are sometimes so antagonistic to the peace and comfort of the evolving will creatures.

^{36218 (399.5)} *Number Five World* is concerned wholly with life associated with mind. Each of its satellites is devoted to the study of a single phase of creature mind correlated with creature life. Mind such as man comprehends is an endowment of the seven adjutant mind-spirits superimposed on the nonteachable or mechanical levels of mind by the agencies of the Infinite Spirit. The life patterns are variously responsive to these adjutants and to the different spirit ministries operating throughout the universes of time and space. The capacity of material creatures to effect spirit response is entirely dependent on the associated mind endowment, which, in turn, has directionized the course of the biologic evolution of these same mortal creatures.

^{36219 (399.1)} *World Number Six* is dedicated to the correlation of mind with spirit as they are associated with living forms and organisms. This world and its six tributaries embrace the schools of creature co-ordination, wherein teachers from both the central universe and the superuniverse collaborate with the Nebadon instructors in presenting the highest levels of creature attainment in time and space.

^{36220 (399.2)} *The Seventh Sphere* of the Life Carriers is dedicated to the unrevealed domains of evolutionary creature life as it is related to the cosmic philosophy of the expanding factualization of the Supreme Being.

3. LIFE TRANSPLANTATION

^{36317 (399.3)} Life does not spontaneously appear in the universes; the Life Carriers must initiate it on the barren planets. They are the carriers, disseminators, and guardians of life as it appears on the evolutionary worlds of space. All life of the order and forms known on Urantia arises with these Sons, though not all forms of planetary life are existent on Urantia.

^{3632 (399.4)} The corps of Life Carriers commissioned to plant life upon a new world usually consists of one hundred senior carriers, one hundred assistants, and one thousand custodians. The Life Carriers often carry actual life plasm to a new world, but not always. They sometimes organize the life patterns after arriving on the planet of assignment in accordance with formulas previously approved for a new adventure in life establishment. Such was the origin of the planetary life of Urantia.

^{3633 (399.5)} When, in accordance with approved formulas, the physical patterns have been provided, then do the Life Carriers catalyze this lifeless material, imparting through their persons the vital spirit spark; and forthwith do the inert patterns

زنده می‌شوند.

جرقه حیاتی — راز زندگی — از طریق حاملین حیات اعطا می‌شود، نه توسط آنها. آنها به راستی بر این کنشها نظارت می‌کنند. آنها خود پلاسمای حیات را فرمول‌بندی می‌کنند، اما این روح مادر جهان است که عامل ضروری پلاسمای زنده را فراهم می‌کند. از دختر آفرینشگر روح بیکران آن جرقه انرژی که به بدن جان می‌بخشد و پیشنمای ذهن است می‌آید.

در اعطای حیات حاملین حیات هیچ چیز از سرشت شخصی خود را انتقال نمی‌دهند، حتی در آن کراتی که رسته‌های جدید حیات ارائه می‌شود نیز چنین نیست. در چنین لحظاتی آنها صرفاً جرقه حیات را آغاز نموده و انتقال می‌دهند، و چرخشهای لازم ماده را مطابق مشخصات فیزیکی، شیمیایی، و الکتریکی طرحها و الگوهای مقرر شده آغاز می‌کنند. حاملین حیات وجودهای زنده کنشیار هستند که عناصر بیجان رسته‌های مادی وجود را تحریک نموده، سازمان داده، و حیات می‌بخشند.

به حاملین حیات متعلق به یک سپاه سیاره‌ای یک مدت زمان مشخص داده می‌شود که در یک کره جدید حیات برقرار کنند، تقریباً نیم میلیون سال از زمان آن سیاره. در پایان این دوره، که با دستیابیهای تکاملی مشخص حیات سیاره‌ای نشان می‌شود، آنها تلاشهای ایجاد حیات را متوقف می‌کنند، و نمی‌توانند متعاقباً چیزی جدید یا تکمیلی به حیات آن سیاره اضافه کنند.

در طول اعصار بین برقراری حیات و پدیداری مخلوقات بشری دارای مرتبت اخلاقی، حاملین حیات اجازه می‌یابند که محیط زندگی را تحت کنترل در آورند و از جهات دیگر به گونه‌ای مطلوب مسیر تکامل بیولوژیک را سمت و سو دهند. و آنها این کار را طی ادوار طولانی انجام می‌دهند.

هنگامی که حاملین حیاتی که در یک کره جدید عمل می‌کنند یکباره در ساختن موجودی با اراده با نیروی تصمیم اخلاقی و انتخاب معنوی موفق شدند، در آن وقت و در آنجا کار آنها خاتمه می‌یابد. آنها کارشان به انجام رسیده است. دیگر نیاز نیست آنها حیات در حال تکامل را بیشتر دستکاری کنند. از این نقطه به بعد تکامل چیزهای زنده باید مطابق عطیه طبیعت ذاتی و تمایلاتی که از پیش به فرمولها و الگوهای حیات سیاره‌ای داده شده و در آن استقرار یافته جلو رود. حاملین حیات اجازه ندارند اراده را آزمایش نموده یا در آن دخالت ورزند. آنها اجازه ندارند مخلوقات اخلاقی را تحت تسلط قرار داده یا به طور اختیاری تحت تأثیر قرار دهند.

به دنبال ورود یک پرنس سیاره‌ای آنها آماده رفتن می‌شوند، گر چه دو تن از حاملین ارشد و دوازده سرپرست می‌توانند با انجام سوگند موقت چشم پوشی به عنوان مشاور در امر توسعه و محافظت بیشتر پلاسمای حیات به طور نامحدود در سیاره باقی بمانند. دو تن از این پسران و دوازده همکارشان اکنون در یورنشیا خدمت می‌کنند.

become living matter.

^{3634(399.6)} The vital spark — the mystery of life — is bestowed through the Life Carriers, not by them. They do indeed supervise such transactions, they formulate the life plasm itself, but it is the Universe Mother Spirit who supplies the essential factor of the living plasm. From the Creative Daughter of the Infinite Spirit comes that energy spark which enlivens the body and presages the mind.

^{3635 (399.7)} In the bestowal of life the Life Carriers transmit nothing of their personal natures, not even on those spheres where new orders of life are projected. At such times they simply initiate and transmit the spark of life, start the required revolutions of matter in accordance with the physical, chemical, and electrical specifications of the ordained plans and patterns. Life Carriers are living catalytic presences which agitate, organize, and vitalize the otherwise inert elements of the material order of existence.

^{3636(400.1)} The Life Carriers of a planetary corps are given a certain period in which to establish life on a new world, approximately one-half million years of the time of that planet. At the termination of this period, indicated by certain developmental attainments of the planetary life, they cease implantation efforts, and they may not subsequently add anything new or supplemental to the life of that planet.

^{3637 (400.2)} During the ages intervening between life establishment and the emergence of human creatures of moral status, the Life Carriers are permitted to manipulate the life environment and otherwise favorably directionize the course of biologic evolution. And this they do for long periods of time.

^{3638(400.3)} When the Life Carriers operating on a new world have once succeeded in producing a being with will, with the power of moral decision and spiritual choice, then and there their work terminates — they are through; they may manipulate the evolving life no further. From this point forward the evolution of living things must proceed in accordance with the endowment of the inherent nature and tendencies which have already been imparted to, and established in, the planetary life formulas and patterns. The Life Carriers are not permitted to experiment or to interfere with will; they are not allowed to dominate or arbitrarily influence moral creatures.

^{3639(400.4)} Upon the arrival of a Planetary Prince they prepare to leave, though two of the senior carriers and twelve custodians may volunteer, by taking temporary renunciation vows, to remain indefinitely on the planet as advisers in the matter of the further development and conservation of the life plasm. Two such Sons and their twelve associates are now serving on Urantia.

4- حاملین ملک صادق حیات

در هر سیستم محلی از کرات مسکونی در سرتاسر نبادان یک کره واحد وجود دارد که ملک صادقها به عنوان حاملین حیات در آن عمل کرده‌اند. این منزلگاهها به عنوان کرات میدسونایت سیستم مشهورند، و در هر یک از آنها یک پسر ملک صادق که از نظر مادی تغییر یافته با یک دختر انتخابی رسته مادی فرزندی زناشویی کرده است. حواهای مادر چنین کرات میدسونایت، بعد از انتخاب توسط حامل ملک صادق حیات برگزیده، از میان داوطلبان بیشمار پاسخ دهنده به ندای فرمانروای سیستم که خطاب به دختران مادی کره او صورت می‌گیرد، از حوزه ستاد مرکزی سیستم اعزام می‌شوند.

اولاد یک حامل ملک صادق حیات و یک دختر ماتریال به عنوان میدسونایتها مشهورند. ملک صادق پدر چنین نژادی از مخلوقات آسمانی سرانجام سیاره کارکرد بی‌نظیر حیات خود را ترک می‌کند، و حوای مادر این مرتبت ویژه موجودات جهانی نیز به دنبال پدیداری هفتمین نسل از اولاد سیاره‌ای آنها را ترک می‌کند. آنگاه سرپرستی چنین کره‌ای به پسر ارشد او محول می‌شود.

مخلوقات میدسونایتی در کرات شکوهمند خود به صورت موجودات تولید مثل کننده زندگی و عمل می‌کنند، تا این که سنشان به یک هزار سال استاندارد برسد. بعد از آن آنها توسط فرشتگان سراف به دنیای دیگر انتقال می‌یابند. از آن هنگام به بعد میدسونایتها به موجوداتی غیرتولید مثل کننده تبدیل می‌شوند، زیرا تکنیک غیرمادی سازی که آنها در آماده شدن برای احاطه سرافیمی در معرض آن قرار می‌گیرند آنان را برای همیشه از امتیازات تولید مثل محروم می‌سازد.

وضعیت کنونی این موجودات به سختی می‌تواند فانی یا فناپذیر محسوب شود. همچنین آنها نمی‌توانند به طور قطعی انسانی یا الهی طبقه‌بندی شوند. در این مخلوقات تنظیم کننده سکونت ندارد، لذا به سختی می‌توانند فناپذیر تلقی شوند. اما به نظر نمی‌رسد آنها فانی هم باشند. هیچ میدسونایتی مرگ را تجربه نکرده است. کلیه میدسونایتیهایی که تاکنون در نبادان متولد شده‌اند امروزه زنده هستند، و در کرات بومی خویش، در برخی کراتی که در میان دو دنیا قرار گرفته‌اند، و یا در کره میدسونایت سلوینگتون در گروه کرات پایان دهندگان عمل می‌کنند.

کرات پایان دهندگان در سلوینگتون. حاملین ملک صادق حیات، و نیز حواهای مادر مربوطه، از کرات میدسونایت سیستم به کرات مدار سلوینگتون می‌روند. فرزندان آنها نیز تقدیرشان این است که در آنجا گرد آیند.

باید در این رابطه توضیح داده شود که پنجمین گروه هفت کرات اولیه در مدار سلوینگتون کرات نبادانی پایان دهندگان هستند. پسران حاملین ملک صادق حیات و دختران ماتریال در هفتمین کره پایان دهندگان، کره میدسونایت سلوینگتون اقامت دارند.

4. MELCHIZEDEK LIFE CARRIERS

^{36:41 (400:5)} In every local system of inhabited worlds throughout Nebadon there is a single sphere whereon the Melchizedeks have functioned as life carriers. These abodes are known as the system *midsonite* worlds, and on each of them a materially modified Melchizedek Son has mated with a selected Daughter of the material order of sonship. The Mother Eves of such midsonite worlds are dispatched from the system headquarters of jurisdiction, having been chosen by the designated Melchizedek life carrier from among the numerous volunteers who respond to the call of the System Sovereign addressed to the Material Daughters of his sphere.

^{36:42 (400:6)} The progeny of a Melchizedek life carrier and a Material Daughter are known as *midsoniters*. The Melchizedek father of such a race of supernal creatures eventually leaves the planet of his unique life function, and the Mother Eve of this special order of universe beings also departs upon the appearance of the seventh generation of planetary offspring. The direction of such a world then devolves upon her eldest son.

^{36:43 (400:7)} The midsonite creatures live and function as reproducing beings on their magnificent worlds until they are one thousand standard years of age; whereupon they are translated by seraphic transport. Midsoniters are nonreproducing beings thereafter because the technique of dematerialization which they pass through in preparation for enseraphiming forever deprives them of reproductive prerogatives.

^{36:44 (400:8)} The present status of these beings can hardly be reckoned as either mortal or immortal, neither can they be definitely classified as human or divine. These creatures are not Adjuster indwelt, hence hardly immortal. But neither do they seem to be mortal; no midsoniter has experienced death. All midsoniters ever born in Nebadon are alive today, functioning on their native worlds, on some intervening sphere, or on the Salvington midsonite sphere in the finaliters' group of worlds.

^{36:45 (401:1)} *The Salvington Worlds of the Finaliters.* The Melchizedek life carriers, as well as the associated Mother Eves, go from the system midsonite spheres to the finaliters' worlds of the Salvington circuit, where their offspring are also destined to forgather.

^{36:46 (401:2)} It should be explained in this connection that the fifth group of seven primary worlds in the Salvington circuit are the Nebadon worlds of the finaliters. The children of the Melchizedek life carriers and the Material Daughters are domiciled on the seventh world of the finaliters, the Salvington

اقمار هفت کرات اولیه پلین دهندگان میعادگاه شخصیت‌های ابرجهانها و جهان مرکزی می‌باشند که ممکن است در نبادان در حال انجام مأموریت باشند. در حالی که انسانهای در حال فراز در کلیه گسترده‌های فرهنگی و کرات آموزشی از 490 کراتی که دانشگاه ملک صادق را تشکیل می‌دهند آزادانه سیر و سیاحت می‌کنند، مدارس ویژه مشخص و مناطق بیشمار ممنوعه‌ای وجود دارند که آنان اجازه ورود به آنها را ندارند. این به ویژه در مورد چهل و نه کراتی که تحت اختیار پلین دهندگان قرار دارد صادق است.

مقصود از مخلوقات میدسونایت در حال حاضر شناخته شده نیست، اما به نظر می‌رسد که این شخصیت‌ها در آمادگی برای نوعی رویداد آینده در تکامل جهان در حال گرد آمدن در هفتمین کره پلین دهندگان هستند. پرس و جوهای ما پیرامون تیره‌های میدسونایت همیشه به پلین دهندگان ارجاع می‌شود و همیشه پلین دهندگان از بحث پیرامون سرنوشت نگاهبانان خود خودداری می‌ورزند. صرف نظر از عدم اطمینان ما نسبت به آینده میدسونایتها، ما می‌دانیم که هر جهان محلی در اروانتان چنین گروه در حال ازدیاد از این موجودات اسرارآمیز را در بر می‌گیرد. اعتقاد حاملین ملک صادق حیات بر این است که روزگاری روح متعالی و جاودانه ابسونیتی خدای غائی به فرزندان میدسونایت آنان عطا خواهد شد.

5- هفت روح یاور ذهن

حضور هفت روح یاور ذهن در کرات بدوی است که مسیر تکامل ارگانیک را هموار می‌سازد. این امر مشخص می‌سازد که چرا تکامل هدفمند است نه تصادفی. این یاوران آن عملکرد خدمت ذهنی روح بیکران را که از طریق کارکردهای یک روح مادر جهان محلی به رسته‌های پایین‌تر زندگی هوشمند تعمیم داده می‌شود نمایندگی می‌کنند. یاوران فرزندان روح مادر جهان هستند و تشکیل دهنده خدمت روحانی شخصی او به اذهان مادی ناحیه‌های جهان می‌باشند. هر جا و هر گاه چنین ذهنی تجلی یابد، این ارواح به طرق گوناگون در حال عمل کردن هستند.

هفت روح یاور ذهن با نامهایی که برابر با القاب زیرین هستند نامیده می‌شوند: بصیرت، درایت، شجاعت، دانش، تدبیر، پرستش، و خرد. این ارواح ذهن تأثیر خود را به کلیه کرات مسکونی به صورت یک اشتیاق متمایز اعزام می‌دارند، و هر یک در جستجوی ظرفیت دریافت برای تجلی، کاملاً جدا از درجه‌ای که مردمان آن بتوانند برای آن پذیرش و فرصت برای کارکرد بیابند، برمی‌آیند.

منزلگاههای مرکزی ارواح یاور در کره ستاد مرکزی حاملین حیات دامنه و کیفیت عملکرد ذهنی یاوران در هر کره و در هر ارگانیزم زنده برخوردار از وضعیت عقلانی را به سرپرستان حامل حیات نمایان می‌سازد. این کار گذاشتن‌های حیاتی - ذهنی نشانه‌های کاملی از کارکرد ذهن زنده برای پنج یاور اول می‌باشد.

midsonite sphere.

^{3647(401.3)} The satellites of the seven primary worlds of the finaliters are the rendezvous of the personalities of the super- and central universes who may be executing assignments in Nebadon. While the ascending mortals go about freely on all of the cultural worlds and training spheres of the 490 worlds comprising the Melchizedek University, there are certain special schools and numerous restricted zones which they are not permitted to enter. This is especially true of the forty-nine spheres under the jurisdiction of the finaliters.

^{3648(401.4)} The purpose of the midsonite creatures is not at present known, but it would appear that these personalities are forgathering on the seventh finaliter world in preparation for some future eventuality in universe evolution. Our inquiries concerning the midsonite races are always referred to the finaliters, and always do the finaliters decline to discuss the destiny of their wards. Regardless of our uncertainty as to the future of the midsoniters, we do know that every local universe in Orvonton harbors such an accumulating corps of these mysterious beings. It is the belief of the Melchizedek life carriers that their midsonite children will some day be endowed with the transcendental and eternal spirit of absonity by God the Ultimate.

5. THE SEVEN ADJUTANT MIND-SPIRITS

^{3651(401.5)} It is the presence of the seven adjutant mind-spirits on the primitive worlds that conditions the course of organic evolution; that explains why evolution is purposeful and not accidental. These adjutants represent that function of the mind ministry of the Infinite Spirit which is extended to the lower orders of intelligent life through the operations of a local universe Mother Spirit. The adjutants are the children of the Universe Mother Spirit and constitute her personal ministry to the material minds of the realms. Wherever and whenever such mind is manifest, these spirits are variously functioning.

^{3652(401.6)} The seven adjutant mind-spirits are called by names which are the equivalents of the following designations: intuition, understanding, courage, knowledge, counsel, worship, and wisdom. These mind-spirits send forth their influence into all the inhabited worlds as a differential urge, each seeking receptivity capacity for manifestation quite apart from the degree to which its fellows may find reception and opportunity for function.

^{3653(401.7)} The central lodgments of the adjutant spirits on the Life Carrier headquarters world indicate to the Life Carrier supervisors the extent and quality of the mind function of the adjutants on any world and in any given living organism of intellect status. These life-mind emplacements are

اما در رابطه با ششمین و هفتمین روح یاور — پرستش و خرد — این منزلگاههای مرکزی فقط یک کارکرد کیفی را ثبت می‌کنند. فعالیت کمی یاور پرستش و یاور خرد که یک تجربه شخصی روح مادر جهان می‌باشد، در حضور بلافصل خادم الهی در سلوینگتون ثبت می‌شود.

هفت روح یاور ذهن همیشه حاملین حیات را به یک سیاره جدید همراهی می‌کنند، اما آنها نباید به عنوان موجود تلقی شوند. آنها بیشتر شبیه مدار هستند. ارواح هفت یاور جهان جدا از حضور جهانی خادم الهی به صورت شخصیت عمل نمی‌کنند. آنها در واقع یک سطحی از آگاهی خادم الهی هستند و همیشه تابع عمل و حضور مادر آفرینشگر خود هستند.

ما در مشخص نمودن مکفی این هفت روح یاور ذهن از نظر کلامی در نارسایی به سر می‌بریم. آنها خادمان سطوح پایین‌تر ذهن تجربی هستند، و به ترتیب نیل تکاملی می‌توانند به صورت زیرین توصیف شوند:

1- روح بصیرت — ادراک سریع، غریزه بدوی فیزیکی و انگیزه ذاتی، عطایای هدایتی و سایر عطایای حفظ خود کلیه مخلوقات ذهنی؛ از میان یاوران تنها یآوری که چنان به طور گسترده در رسته‌های پایین‌تر حیات حیوانی عمل می‌کند و تنها یآوری که تماس گسترده عملی با سطوح غیرقابل آموزش ذهن مکانیکی برقرار می‌سازد.

2- روح درایت — انگیزه هماهنگی، پیوند خودجوش و ظاهراً اتوماتیک عقاید. این هدیه هماهنگی دانش کسب شده، پدیده استدلال سریع، قضاوت تند، و تصمیم فوری است.

3- روح شجاعت — عطیه پابندی — در موجودات شخصی، اساس کسب کاراکتر و ریشه عقلانی استقامت اخلاقی و دلیری معنوی. هنگامی که از طریق واقعیات روشن شود و به واسطه حقایق الهام یابد، این راز اشتیاق فرازیایی تکاملی توسط کانالهای هدایت خود هوشمند و آگاهانه می‌گردد.

4- روح دانش — مادر کنجکاو ماجراجویانه و اکتشاف، روح علمی. راهنما و همکار باوفای ارواح شجاعت و تدبیر. میل زیاد برای هدایت عطایای شجاعت به مسیرهای مفید و مترقی رشد.

5- روح تدبیر — اشتیاق اجتماعی، عطیه همکاری نوع بشر. توان مخلوقات صاحب اراده برای هم‌آوایی با هموعن خود. منشأ غریزه اجتماعی در میان مخلوقات پایین‌تر.

6- روح پرستش — انگیزه مذهبی، اولین اشتیاق

perfect indicators of living mind function for the first five adjutants. But with regard to the sixth and seventh adjutant spirits — worship and wisdom — these central lodgments record only a qualitative function. The quantitative activity of the adjutant of worship and the adjutant of wisdom is registered in the immediate presence of the Divine Minister on Salvington, being a personal experience of the Universe Mother Spirit.

3654 (402.1) The seven adjutant mind-spirits always accompany the Life Carriers to a new planet, but they should not be regarded as entities; they are more like circuits. The spirits of the seven universe adjutants do not function as personalities apart from the universe presence of the Divine Minister; they are in fact a level of consciousness of the Divine Minister and are always subordinate to the action and presence of their creative mother.

3655 (402.2) We are handicapped for words adequately to designate these seven adjutant mind-spirits. They are ministers of the lower levels of experiential mind, and they may be described, in the order of evolutionary attainment, as follows:

3656 (402.3) 1. *The spirit of intuition* — quick perception, the primitive physical and inherent reflex instincts, the directional and other self-preservative endowments of all mind creations; the only one of the adjutants to function so largely in the lower orders of animal life and the only one to make extensive functional contact with the nonteachable levels of mechanical mind.

3657 (402.4) 2. *The spirit of understanding* — the impulse of co-ordination, the spontaneous and apparently automatic association of ideas. This is the gift of the co-ordination of acquired knowledge, the phenomenon of quick reasoning, rapid judgment, and prompt decision.

3658 (402.5) 3. *The spirit of courage* — the fidelity endowment — in personal beings, the basis of character acquirement and the intellectual root of moral stamina and spiritual bravery. When enlightened by facts and inspired by truth, this becomes the secret of the urge of evolutionary ascension by the channels of intelligent and conscientious self-direction.

3659 (402.6) 4. *The spirit of knowledge* — the curiosity-mother of adventure and discovery, the scientific spirit; the guide and faithful associate of the spirits of courage and counsel; the urge to direct the endowments of courage into useful and progressive paths of growth.

36510 (402.7) 5. *The spirit of counsel* — the social urge, the endowment of species co-operation; the ability of will creatures to harmonize with their fellows; the origin of the gregarious instinct among the more lowly creatures.

36511 (402.8) 6. *The spirit of worship* — the religious

ناهمسان که مخلوقات ذهنی را به دو طبقه اساسی وجود انسانی تفکیک می‌کند. روح پرستش حیوان را به واسطه ارتباطش از مخلوقات بی‌روح که از عطیه ذهن برخوردارند برای همیشه تمیز می‌دهد. پرستش نشان کاندیداتوری برای فرازایی معنوی است.

7- روح خرد — تمایل ذاتی تمامی مخلوقات اخلاقی به سوی پیشرفت منظم و تدریجی تکاملی. در میان یاوران این بالاترین است، هماهنگ کننده روحی و ادا کننده کار همه یاوران دیگر. این روح راز آن اشتیاق غریزی مخلوقات برخوردار از ذهن است که برنامه عملی و مؤثر مقیاس فراز یابنده وجود را آغاز و آن را حفظ می‌کند، آن هدیه چیزهای زنده که توان غیرقابل توضیح آنها را برای بقا موجب می‌شود، و در بقا، هماهنگی مجموعه تجارب گذشته و فرصتهای کنونی آنها برای دستیابی به تمامی آنچه که تمامی شش خادم ذهنی دیگر می‌توانند در ذهن ارگانیسم مربوطه به حرکت آورند به کار گیرد. خرد اوج عملکرد عقلانی است. خرد هدف یک وجود صرفاً ذهنی و اخلاقی است.

ارواح یاور ذهن به طور تجربی رشد می‌کنند، اما هرگز شخصی نمی‌شوند. آنها در کارکرد تکامل می‌یابند، و کارکرد پنج تایی اول در انواع حیوانی تا اندازه‌ای برای کارکرد تمامی هفت تایی آنها به عنوان خرد بشری ضروری است. این رابطه حیوانی یاوران را به عنوان ذهن بشری عملاً مؤثرتر می‌سازد. از این رو حیوانات تا اندازه‌ای برای تکامل عقلانی و نیز فیزیکی انسان ضروری هستند.

این یاوران ذهنی یک روح مادر جهان محلی همانقدر که مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی به نیروهای غیرزنده جهان مربوط هستند به حیات مخلوق برخوردار از وضعیت هوشمندی مربوطند. آنها خدمت پر ارزشی در مدارهای ذهنی در کرات مسکونی انجام می‌دهند و تشریک مساعی کنندگان مؤثری با کنترلگران استاد فیزیکی که همچنین به عنوان کنترلگران و مدیران سطوح پیش یاور ذهنی، سطوح غیرقابل آموزشی یا مکانیکی ذهنی، خدمت می‌کنند می‌باشند.

ذهن زنده پیش از پدیداری ظرفیت یادگیری از تجربه، قلمرو خدمت کنترلگران استاد فیزیکی است. ذهن مخلوق، پیش از دستیابی به توان شناخت ربانیت و پرستش الوهیت، قلمرو ویژه ارواح یاور است. با ظهور واکنش معنوی نیروی عقلانی مخلوق، این اذهان آفریده شده به یکباره فوق ذهنی می‌شوند، و فوراً در مدار چرخه‌های روحی روح مادر جهان محلی قرار می‌گیرند.

ارواح یاور ذهن به هیچ وجه به طور مستقیم به عملکرد متنوع و بسیار معنوی روح حضور شخصی خادم الهی، روح القدس کرات مسکونی مربوط نیستند، اما آنها به طور کارکردی مقدم بر، و آمادهمساز برای ظهور همین روح در انسان تکاملی می‌باشند. یاوران به روح مادر جهان یک تماس متفاوت با، و کنترل روی، مخلوقات زنده مادی یک جهان محلی می‌دهند، اما

impulse, the first differential urge separating mind creatures into the two basic classes of mortal existence. The spirit of worship forever distinguishes the animal of its association from the soulless creatures of mind endowment. Worship is the badge of spiritual-ascension candidacy.

365.12 (402.9) 7. *The spirit of wisdom* — the inherent tendency of all moral creatures towards orderly and progressive evolutionary advancement. This is the highest of the adjutants, the spirit co-ordinator and articulator of the work of all the others. This spirit is the secret of that inborn urge of mind creatures which initiates and maintains the practical and effective program of the ascending scale of existence; that gift of living things which accounts for their inexplicable ability to survive and, in survival, to utilize the co-ordination of all their past experience and present opportunities for the acquisition of all of everything that all of the other six mental ministers can mobilize in the mind of the organism concerned. Wisdom is the acme of intellectual performance. Wisdom is the goal of a purely mental and moral existence.

365.13 (403.1) The adjutant mind-spirits experientially grow, but they never become personal. They evolve in function, and the function of the first five in the animal orders is to a certain extent essential to the function of all seven as human intellect. This animal relationship makes the adjutants more practically effective as human mind; hence animals are to a certain extent indispensable to man's intellectual as well as to his physical evolution.

365.14 (403.2) These mind-adjutants of a local universe Mother Spirit are related to creature life of intelligence status much as the power centers and physical controllers are related to the nonliving forces of the universe. They perform invaluable service in the mind circuits on the inhabited worlds and are effective collaborators with the Master Physical Controllers, who also serve as controllers and directors of the preadjutant mind levels, the levels of nonteachable or mechanical mind.

365.15 (403.3) Living mind, prior to the appearance of capacity to learn from experience, is the ministry domain of the Master Physical Controllers. Creature mind, before acquiring the ability to recognize divinity and worship Deity, is the exclusive domain of the adjutant spirits. With the appearance of the spiritual response of the creature intellect, such created minds at once become superminded, being instantly encircuited in the spirit cycles of the local universe Mother Spirit.

365.16 (403.4) The adjutant mind-spirits are in no manner directly related to the diverse and highly spiritual function of the spirit of the personal presence of the Divine Minister, the Holy Spirit of the inhabited worlds; but they are functionally antecedent to, and preparatory for, the appearance of this very spirit in evolutionary man. The adjutants

هنگامی که در سطوح پیش شخصیتی عمل می‌کنند در ایزد متعال اثری ندارند.

ذهن غیرمعنوی یا یک تجلی روحی - انرژی و یا یک پدیده فیزیکی - انرژی است. حتی ذهن بشر، ذهن شخصی، جدا از تعیین هویت روحی هیچ کیفیت بقا ندارد. ذهن یک عطیه ربانیت است، اما هنگامی که بدون بصیرت روحی عمل می‌کند، و هنگامی که فاقد توان پرستش است و طالب نجات نیست فناپذیر نیست.

6- نیروهای زنده

حیات هم مکانیستی و هم سرزنده — مادی و روحی — است. فیزیکدانان و شیمیدانان بورنشیا در فهم خود از اشکال پروتوپلاسمی حیات گیاهی و حیوانی همواره پیشرفت می‌کنند، اما هرگز قادر نخواهند بود ارگانیسمهای زنده تولید کنند. حیات چیزی متفاوت از کلیه جلوه‌های انرژی است. حتی حیات مادی مخلوقات فیزیکی ذاتی ماده نیست.

چیزهای مادی ممکن است از یک وجود مستقل برخوردار باشند، اما حیات فقط از حیات ناشی می‌شود. ذهن فقط می‌تواند از ذهن از پیش موجود سرچشمه گیرد. منشأ روح فقط در نیاکان روحی است. مخلوق ممکن است اشکال حیات را ایجاد کند، اما فقط یک شخصیت آفریننده یا یک نیروی آفرینشگر می‌تواند جرقه فعال کننده زندگانی را تأمین کند.

حاملین حیات می‌توانند اشکال مادی یا الگوهای فیزیکی موجودات زنده را سازمان دهند، اما روح جرقه اولیه حیات را فراهم می‌کند و عطیه ذهن را اعطا می‌دارد. حتی اشکال زنده حیات تجربی که حاملین حیات در کرات خود در سلوینگتون سازمان می‌دهند همیشه فاقد نیروهای تولید مثل کننده هستند. هنگامی که فرمولهای حیات و الگوهای حیاتی به طور صحیح گردآوری می‌شوند و به گونه‌ای مناسب سازماندهی می‌شوند، حضور یک حامل حیات برای آغاز کردن حیات کافی است، اما تمامی چنین ارگانیسمهای زنده فاقد دو ویژگی ضروری هستند — عطیه ذهن و نیروهای تولید مثل کننده. ذهن حیوانی و ذهن بشری هدایای روح مادر جهان محلی هستند، که از طریق هفت روح یاور ذهن عمل می‌کنند، در حالی که توان مخلوق برای تولید مثل اعطای ویژه و شخصی روح جهان به پلاسمای نیایی حیات است که توسط حاملین حیات برپا می‌شود.

هنگامی که حاملین حیات الگوهای حیات را طراحی کردند، بعد از این که آنها سیستمهای انرژی را سازماندهی کردند، یک پدیده دیگر باید به وقوع پیوندد، "روح حیات" باید به این اشکال بی‌جان عطا گردد. پسران خداوند می‌توانند اشکال حیات را بسازند، اما این روح خداوند است که به راستی جرقه حیاتی را اهدا می‌کند. و هنگامی که حیاتی که بدین گونه داده شد به پایان رسید، باز بدن به جا مانده مادی به ماده مرده تبدیل می‌شود. هنگامی که حیات اعطا شده تهی گردید، بدن به آغوش جهان مادی باز می‌گردد که از آن توسط حاملین

afford the Universe Mother Spirit a varied contact with, and control over, the material living creatures of a local universe, but they do not repercuss in the Supreme Being when acting on prepersonality levels.

^{365.17 (403.9)} Nonspiritual mind is either a spirit-energy manifestation or a physical-energy phenomenon. Even human mind, personal mind, has no survival qualities apart from spirit identification. Mind is a divinity bestowal, but it is not immortal when it functions without spirit insight, and when it is devoid of the ability to worship and crave survival.

6. LIVING FORCES

^{366.1 (403.6)} Life is both mechanistic and vitalistic — material and spiritual. Ever will Urantia physicists and chemists progress in their understanding of the protoplasmic forms of vegetable and animal life, but never will they be able to produce living organisms. Life is something different from all energy manifestations; even the material life of physical creatures is not inherent in matter.

^{366.2 (403.7)} Things material may enjoy an independent existence, but life springs only from life. Mind can be derived only from pre-existent mind. Spirit takes origin only from spirit ancestors. The creature may produce the forms of life, but only a creator personality or a creative force can supply the activating living spark.

^{366.3 (404.1)} Life Carriers can organize the material forms, or physical patterns, of living beings, but the Spirit provides the initial spark of life and bestows the endowment of mind. Even the living forms of experimental life which the Life Carriers organize on their Salvington worlds are always devoid of reproductive powers. When the life formulas and the vital patterns are correctly assembled and properly organized, the presence of a Life Carrier is sufficient to initiate life, but all such living organisms are lacking in two essential attributes — mind endowment and reproductive powers. Animal mind and human mind are gifts of the local universe Mother Spirit, functioning through the seven adjutant mind-spirits, while creature ability to reproduce is the specific and personal impartation of the Universe Spirit to the ancestral life plasm inaugurated by the Life Carriers.

^{366.4 (404.2)} When the Life Carriers have designed the patterns of life, after they have organized the energy systems, there must occur an additional phenomenon; the "breath of life" must be imparted to these lifeless forms. The Sons of God can construct the forms of life, but it is the Spirit of God who really contributes the vital spark. And when the life thus imparted is spent, then again the remaining material body becomes dead matter. When the bestowed life is exhausted, the body returns to the

حیات قرض گرفته شد تا به عنوان یک وسیله نقلیه گذرا برای آن عطیه حیاتی که آنها به چنین ارتباط مرئی انرژی - ماده انتقال دادند به کار گرفته شود.

حیاتی که توسط حاملین حیات به گیاهان و حیوانات اعطا می‌شود به دنبال مرگ گیاه یا حیوان به حاملین حیات باز نمی‌گردد. حیات پایان یافته چنین چیز زنده از هویت و با شخصیت برخوردار نیست. آن به طور انفرادی از مرگ نجات نمی‌یابد. آن در طول وجود و مدت اقامت موقتش در بدن ماده دچار تغییر شده است. آن در معرض تکامل انرژی قرار گرفته است و فقط به عنوان بخشی از نیروهای کیهانی جهان بقا می‌یابد. آن به عنوان حیات منفرد بقا نمی‌یابد. بقای مخلوقات انسانی به طور کامل مبتنی بر تکامل یک روح فناپذیر در درون ذهن انسانی است.

ما پیرامون حیات به عنوان "انرژی" و به عنوان "نیرو" سخن می‌گوییم، اما به راستی آن هیچکدام از آنها نیست. نیرو - انرژی به طرق گوناگون نسبت به جاذبه واکنشگر است، اما حیات چنین نیست. الگو نیز نسبت به جاذبه واکنشگر نیست. آن یک شکل‌بندی از انرژی‌هایی است که تمامی الزامات واکنش به جاذبه را به انجام رسانیده‌اند. حیات، بدین گونه، در بر گیرنده جان بخشی یک الگوی شکل‌بندی شده یا سیستم مجزای انرژی — مادی، ذهنی، یا معنوی — می‌باشد.

چیزهایی در ارتباط با به وجود آمدن حیات در سیارات تکاملی وجود دارند که در مجموع برای ما روشن نیستند. ما سازماندهی فیزیکی فرمولهای الکتروشیمیایی حاملین حیات را به طور کامل می‌فهمیم، اما طبیعت و سرچشمه جرقه فعال‌سازی حیات را به طور کامل نمی‌فهمیم. ما می‌دانیم که حیات از پدر از طریق پسر و توسط روح جریان می‌یابد. بسیار محتمل است که ارواح استاد کانال هفت‌گانه رودخانه حیات هستند که روی تمامی آفرینش ریخته می‌شود. اما ما تکنیکی را که توسط آن روح سرپرست استاد در مرحله آغازین اعطای حیات در یک سیاره جدید شرکت می‌کند نمی‌فهمیم. ما اطمینان داریم که قدمای ایامها نیز در این افتتاح حیات در یک کره جدید سهمی دارند، اما ما از طبیعت آن به طور کامل بی‌اطلاع هستیم. ما می‌دانیم که روح مادر جهان در واقع به الگوهای بی‌جان جان می‌بخشد و به چنین پلاسمای فعال شده امتیازات بازتولیدی ارگانیک را اهدا می‌کند. ما مشاهده می‌کنیم که این سه، سطوح خدای هفت‌گانه هستند که گاهی اوقات به عنوان آفرینندگان متعالی زمان و مکان تخصیص یافته‌اند، اما سوا از آن ما اندکی بیش از انسانهای یورنشیا می‌دانیم — به عبارت ساده مفهوم ذاتی در پدر، تجلی آن در پسر، و تحقق حیات در روح می‌باشد.

[نوشته شده توسط یک پسر وُراندایک که به عنوان یک ناظر در یورنشیا ساکن است و با درخواست رئیس ملک صادق گروه سرپرست آشکار کننده در این میمت عمل می‌کند.]

bosom of the material universe from which it was borrowed by the Life Carriers to serve as a transient vehicle for that life endowment which they conveyed to such a visible association of energy-matter.

3665 (404.3) The life bestowed upon plants and animals by the Life Carriers does not return to the Life Carriers upon the death of plant or animal. The departing life of such a living thing possesses neither identity nor personality; it does not individually survive death. During its existence and the time of its sojourn in the body of matter, it has undergone a change; it has undergone energy evolution and survives only as a part of the cosmic forces of the universe; it does not survive as individual life. The survival of mortal creatures is wholly predicated on the evolvement of an immortal soul within the mortal mind.

3666 (404.4) We speak of life as "energy" and as "force," but it is really neither. Force-energy is variously gravity responsive; life is not. Pattern is also nonresponsive to gravity, being a configuration of energies that have already fulfilled all gravity-responsive obligations. Life, as such, constitutes the animation of some pattern-configured or otherwise segregated system of energy — material, mindal, or spiritual.

3667 (404.5) There are some things connected with the elaboration of life on the evolutionary planets which are not altogether clear to us. We fully comprehend the physical organization of the electrochemical formulas of the Life Carriers, but we do not wholly understand the nature and source of the *life-activation spark*. We know that life flows from the Father through the Son and by the Spirit. It is more than possible that the Master Spirits are the sevenfold channel of the river of life which is poured out upon all creation. But we do not comprehend the technique whereby the supervising Master Spirit participates in the initial episode of life bestowal on a new planet. The Ancients of Days, we are confident, also have some part in this inauguration of life on a new world, but we are wholly ignorant of the nature thereof. We do know that the Universe Mother Spirit actually vitalizes the lifeless patterns and imparts to such activated plasm the prerogatives of organismal reproduction. We observe that these three are the levels of God the Sevenfold, sometimes designated as the Supreme Creators of time and space; but otherwise we know little more than Urantia mortals — simply that concept is inherent in the Father, expression in the Son, and life realization in the Spirit.

3668 (405.1) [Indited by a Vorondadek Son stationed on Urantia as an observer and acting in this capacity by request of the Melchizedek Chief of the Supervising Revelatory Corps.]

مقاله 37. شخصیت‌های جهان محلی

038 ⇨

کتاب یورن‌شیا

036 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 37

شخصیت‌های جهان محلی

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- مددکاران جهان
- 2- ستارگان تابناک عصر
- 3- فرشتگان اعظم
- 4- دستیاران والامرتبه
- 5- مأموران عالی رتبه
- 6- ناظران آسمانی
- 7- آموزگاران کرات قصر
- 8- رسته‌های بالاتر مأمور روحی
- 9- شهروندان دائمی جهان محلی
- 10- سایر گروه‌های جهان محلی

مقدمه مقاله

در رأس تمامی شخصیت‌ها در نبادان آفریننده و پسر استاد، میکائیل، پدر و فرمانروای جهان قرار دارد. روح مادر جهان محلی، خادم الهی سلوبنگتون، در الوهیت هم‌تراز و در ویژگی‌های آفرینندگی مکمل او است. و این آفرینندگان از یک جهت عینی پدر - پسر و روح - مادر تمامی مخلوقات بومی نبادان می‌باشند.

مقالات پیشین به رسته‌های آفریده شده فرزندی پرداخته‌اند. نوشته‌های بعدی ارواح خادم و رسته‌های فراز یابنده فرزندی را توصیف می‌نمایند. این مقاله عمدتاً به یک گروه بینابینی، مددکاران جهانی، می‌پردازد، اما همچنین برخی از ارواح بالاتر که در نبادان ساکنند و برخی رسته‌های شهروندی دائم در جهان محلی را به طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهد.

PAPER 37

PERSONALITIES OF THE LOCAL
UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. The Universe Aids
2. The Brilliant Evening Stars
3. The Archangels
4. Most High Assistants
5. High Commissioners
6. Celestial Overseers
7. Mansion World Teachers
8. Higher Spirit Orders of Assignment
9. Permanent Citizens of the Local Universe
10. Other Local Universe Groups

INTRODUCTION

^{37:0.1 (406.1)} AT THE head of all personality in Nebadon stands the Creator and Master Son, Michael, the universe father and sovereign. Co-ordinate in divinity and complemental in creative attributes is the local universe Mother Spirit, the Divine Minister of Salvington. And these creators are in a very literal sense the Father-Son and the Spirit-Mother of all the native creatures of Nebadon.

^{37:0.2 (406.2)} Preceding papers have dealt with the created orders of sonship; succeeding narratives will portray the ministering spirits and the ascending orders of sonship. This paper is chiefly concerned with an intervening group, the Universe Aids, but it will also give brief consideration to certain of the higher spirits stationed in Nebadon and to certain of the orders of permanent citizenship in the local universe.

1- مددکاران جهان

بسیاری از رسته‌های بی‌مانند که به طور کلی در این رده گرومبندی شده‌اند آشکار نمی‌شوند، اما مددکاران جهان، آنطور که در این مقالات ارائه شده‌اند، شامل هفت رسته زیرین می‌باشند:

1- ستارگان تابان و بامداد.

2- ستارگان تابناک عصر.

3- فرشتگان اعظم.

4- دستیاران و الامرته.

5- مأموران عالی رتبه.

6- ناظران آسمانی.

7- آموزگاران کرات قصر.

از اولین رسته مددکاران جهان، ستارگان تابان و بامداد، در هر جهان محلی فقط یکی وجود دارد، و او اولین زاده در میان تمامی مخلوقات بومی یک جهان محلی است. ستاره تابان و بامداد جهان ما به عنوان جبرئیل سلوینگتون مشهور است. او رئیس اجرایی تمامی نبادان است و به عنوان نماینده شخصی پسر فرمانروا و به عنوان سخنگوی یار خلاق او عمل می‌کند.

در طول روزگاران پیشین نبادان، جبرئیل با میکائیل و روح آفرینشگر کاملاً به تنهایی کار می‌کرد. به تدریج که جهان رشد نمود و مشکلات اداری افزایش یافت، یک کادر شخصی از دستیاران آشکار ناشده برای او فراهم گردید، و سرانجام این گروه با آفرینش سپاه نبادانی ستارگان عصر تقویت گردید.

2- ستارگان تابناک عصر

این مخلوقات باهوش توسط ملک صادقها طراحی شدند و سپس توسط پسر آفریننده و روح آفرینشگر به وجود آمدند. آنها در سیمتهای بسیار اما عمدتاً به عنوان افسران رابط جبرئیل، رئیس اجرایی جهان محلی، خدمت می‌کنند. یک یا تعداد بیشتری از این موجودات به عنوان نمایندگان او در پایتخت هر کوکبه و سیستم در نبادان عمل می‌کنند.

جبرئیل به عنوان رئیس اجرایی نبادان سمت ریاست یا نظارت بر بیشتر گردهماییهای نبادان را به عهده دارد، و اغلب تا بیش از یک هزار از این جلسات به طور همزمان تشکیل می‌شوند. ستارگان تابناک عصر جبرئیل را در این مواقع نمایندگی می‌کنند. او نمی‌تواند به طور همزمان در دو مکان حضور داشته باشد، و این امر فرشتگان این محدودیت را جبران می‌کنند. آنها یک خدمت مشابه برای سپاه پسران آموزگار تثلیث انجام می‌دهند.

جبرئیل گر چه شخصاً با وظایف اداری مشغول است، از طریق ستارگان تابناک عصر با تمامی سطوح دیگر حیات و امور جهانی ارتباطش را حفظ می‌کند. آنها

1. THE UNIVERSE AIDS

37:1.1 (406:3) Many of the unique orders generally grouped in this category are unrevealed, but as presented in these papers, the Universe Aids include the following seven orders:

37:1.2 (406:4) 1. Bright and Morning Stars.

37:1.3 (406:5) 2. Brilliant Evening Stars.

37:1.4 (406:6) 3. Archangels.

37:1.5 (406:7) 4. Most High Assistants.

37:1.6 (406:8) 5. High Commissioners.

37:1.7 (406:9) 6. Celestial Overseers.

37:1.8 (406:10) 7. Mansion World Teachers.

37:1.9 (406:11) Of the first order of Universe Aids, the Bright and Morning Stars, there is just one in each local universe, and he is the first-born of all creatures native to a local universe. The Bright and Morning Star of our universe is known as Gabriel of Salvington. He is the chief executive of all Nebadon, functioning as the personal representative of the Sovereign Son and as spokesman for his creative consort.

37:1.10 (406:12) During the earlier times of Nebadon, Gabriel worked quite alone with Michael and the Creative Spirit. As the universe grew and administrative problems multiplied, he was provided with a personal staff of unrevealed assistants, and eventually this group was augmented by the creation of the Nebadon corps of Evening Stars.

2. THE BRILLIANT EVENING STARS

37:2.1 (407:1) These brilliant creatures were planned by the Melchizedeks and were then brought into being by the Creator Son and the Creative Spirit. They serve in many capacities but chiefly as liaison officers of Gabriel, the local universe chief executive. One or more of these beings function as his representatives at the capital of every constellation and system in Nebadon.

37:2.2 (407:2) As chief executive of Nebadon, Gabriel is ex officio chairman of, or observer at, most of the Salvington conclaves, and as many as one thousand of these are often in session simultaneously. The Brilliant Evening Stars represent Gabriel on these occasions; he cannot be in two places at the same time, and these superangels compensate for this limitation. They perform an analogous service for the corps of the Trinity Teacher Sons.

37:2.3 (407:3) Though personally occupied with administrative duties, Gabriel maintains contact with all other phases of universe life and affairs through

همیشه او را در تورهای سیاره‌ای‌اش همراهی می‌کنند و مکرراً در مأموریت‌های ویژه به تک تک سیارات به عنوان نمایندگان شخصی او اعزام می‌شوند. آنها در چنین مأموریت‌هایی گاهی اوقات به عنوان "فرشته خداوند" شناخته شده‌اند. آنها مکرراً به یوورسا می‌روند تا ستاره تابان و بامداد را در دانشگاهها و مجامع قدمای ایامها نمایندگی کنند، اما به ندرت به فراتر از محدوده اروانتان سفر می‌کنند.

ستارگان تابناک عصر یک رسته بی‌نظیر دوگانه هستند که برخی در برگیرنده یک حرمت آفریده شده و برخی دیگر خدمت دست یافته شده می‌باشند. تعداد نفرات سپاه این ابر فرشتگان در نبادان اکنون 13,641 تن می‌باشد. 4,832 نفر از حرمت آفریده شده وجود دارند، در حالی که 8,809 تن ارواح فراز یابنده‌ای هستند که به این هدف خدمت والا-دست یافته‌اند. بسیاری از این ستارگان تابناک عصر دوران زندگی جهانی خود را به عنوان فرشتگان سراف آغاز کردند. سایرین از سطوح آشکار ناشده حیات مخلوق صعود کرده‌اند. تا زمانی که جهان در نور و حیات تثبیت نشده، این سپاه والا-به عنوان یک هدف دستیابی هرگز به روی کاندیداهای صعود بسته نیست.

هر نوع از ستارگان تابناک عصر به آسانی برای شخصیت‌های مورانشیا و برخی از انواع موجودات مادی فوق انسانی قابل رویت هستند. موجودات خلق شده این نوع جالب و چند هنره از یک نیروی روحی برخوردارند که می‌تواند مستقل از حضور شخصی آنها نمایان گردد.

رئیس این ابر فرشتگان گاولیا، اولین زاده این رسته در نبادان، می‌باشد. از هنگام بازگشت میکائیل مسیح از اعطای پیروزمند او در یورنشیا، گاولیا به خدمت فرازیابی انسانی گمارده شده است، و برای هزار و نصد سال گذشته به وقت یورنشیا همکار او گالانشیا مقر مرکزی خود را در جروسم حفظ نموده است، جایی که در حدود نیمی از وقت خود را در آنجا می‌گذراند. گالانشیا اولین ابر فرشته فراز یافته‌ای است که به این رتبه والا دست یافته است.

هیچ گروه‌بندی یا سازماندهی گروهی از ستارگان تابناک عصر به غیر از مشارکت دوتایی معمول آنها در بسیاری مأموریتها وجود ندارد. آنها به مأموریت‌هایی که به دوره فراز یابنده زندگی انسانها مربوط است به طور گسترده گمارده نشده‌اند، اما هنگامی که چنین به مأموریت گمارده می‌شوند، هرگز به تنهایی عمل نمی‌کنند. آنها همیشه به صورت دوتایی کار می‌کنند — یکی یک موجود آفریده شده، دیگری یک ستاره فراز یابنده عصر.

یکی از وظایف والا‌ی ستارگان عصر همراهی کردن پسران اعطایی اؤنال در مأموریت‌های سیاره‌ای آنان می‌باشد، حتی آنطور که جبرئیل میکائیل را در اعطای او به یورنشیا همراهی نمود. دو ابر فرشته همراه شخصیت‌های بلند پایه چنین مأموریت‌هایی هستند که به عنوان فرماندهان مشترک فرشتگان اعظم و تمامی کسان دیگری که به این مأموریتها گمارده شده‌اند خدمت می‌کنند. فرد ارشد این فرماندهان ابر فرشته است که در زمان و عصر مهم به پسر اؤنال اعطایی اعلام می‌دارد، "به کار برادر خود بپرداز"

the Brilliant Evening Stars. They always accompany him on his planetary tours and frequently go on special missions to the individual planets as his personal representatives. On such assignments they have sometimes been known as "the angel of the Lord." They frequently go to Uversa to represent the Bright and Morning Star before the courts and assemblies of the Ancients of Days, but they seldom journey beyond the confines of Orvonton.

37:24 (407:4) The Brilliant Evening Stars are a unique twofold order, embracing some of created dignity and others of attained service. The Nebadon corps of these superangels now numbers 13,641. There are 4,832 of created dignity, while 8,809 are ascendant spirits who have attained this goal of exalted service. Many of these ascendant Evening Stars started their universe careers as seraphim; others have ascended from unrevealed levels of creature life. As an attainment goal this high corps is never closed to ascension candidates so long as a universe is not settled in light and life.

37:25 (407:5) Both types of Brilliant Evening Stars are easily visible to morontia personalities and certain types of supermortal material beings. The created beings of this interesting and versatile order possess a spirit force which can be manifested independently of their personal presence.

37:26 (407:6) The head of these superangels is Gavalia, the first-born of this order in Nebadon. Since the return of Christ Michael from his triumphant bestowal on Urantia, Gavalia has been assigned to the ascendant mortal ministry, and for the last nineteen hundred Urantia years his associate, Galantia, has maintained headquarters on Jerusem, where he spends about half of his time. Galantia is the first of the ascendant superangels to attain this high estate.

37:27 (407:7) No grouping or company organization of the Brilliant Evening Stars exists other than their customary association in pairs on many assignments. They are not extensively assigned on missions pertaining to the ascendant career of mortals, but when thus commissioned, they never function alone. They always work in pairs — one a created being, the other an ascendant Evening Star.

37:28 (407:8) One of the high duties of the Evening Stars is to accompany the Avonal bestowal Sons on their planetary missions, even as Gabriel accompanied Michael on his Urantia bestowal. The two attending superangels are the ranking personalities of such missions, serving as cocommanders of the archangels and all others assigned to these undertakings. It is the senior of these superangel commanders who, at the significant time and age, bids the Avonal bestowal Son, "Be about your brother's business."

زوجهای مشابهی از این ابر فرشتگان به سپاه سیاره‌ای پسران آموزگار تثلیث که برای برقراری بعد از دوران اعطایی یا سرآغاز عصر معنوی یک کره مسکونی عمل می‌کنند گمارده شده‌اند. در چنین مأموریت‌هایی ستارگان عصر به عنوان رابط بین انسانهای عالم و سپاه نامرئی پسران آموزگار خدمت می‌کنند.

کرات ستارگان عصر. ششمین گروه هفت کرات سلوینگتون و چهل و دو قمر فرعی آن به سازمان اداری ستارگان تابناک عصر تخصیص یافته است. سرپرستی هفت کره اصلی را رسته‌های آفریده شده این ابر فرشتگان به عهده دارند، در حالی که اقمار فرعی توسط ستارگان فرازگرای عصر اداره می‌شوند.

اقمار سه کره اول مختص مدارس پسران آموزگار و ستارگان عصر که به شخصیت‌های روحی جهان محلی اختصاص یافته‌اند می‌باشند. سه گروه بعد توسط مدارس مشابه مشترک که به آموزش انسانهای در حال فراز تخصیص یافته‌اند اشغال شده‌اند. اقمار هفتمین کره مخصوص چاره‌جویی‌های سه‌گانه پسران آموزگار، ستارگان عصر، و پایان دهندگان می‌باشد. در طول روزگاران اخیر این ابر فرشتگان از نزدیک با کار سپاه نهایت در جهان محلی شناسایی شده‌اند، و آنها مدتها با پسران آموزگار در ارتباط بوده‌اند. ارتباطی با نیرو و معنی خارق‌العاده بین ستارگان عصر و پیام‌وران جاذبه که به گروه‌های کاری پایان دهندگان متصل هستند وجود دارد. هفتمین کره اصلی خود برای آن امور آشکار ناشده‌ای حفظ شده است که به رابطه آینده‌ای که میان پسران آموزگار، پایان دهندگان، و ستارگان عصر به دنبال پیداری تکمیل شده تجلی شخصیت خدای متعال در ابرجهان وجود خواهد داشت مربوط است.

3- فرشتگان اعظم

فرشتگان اعظم اولاد پسر آفریننده و روح مادر جهان می‌باشند. آنها بالاترین نوع وجود والای روحی می‌باشند که به تعداد زیاد در یک جهان محلی به وجود آورده می‌شوند، و در هنگام آخرین ثبت تقریباً هشتصد هزار تن از آنان در نبادان وجود داشتند.

فرشتگان اعظم یکی از گروه‌های اندک از شخصیت‌های جهان محلی می‌باشند که معمولاً تحت حوزه مسئولیت جبرئیل قرار ندارند. آنها به هیچ وجه درگیر مدیریت معمول جهان نیستند. آنها به کار بقای مخلوق و به پیشبرد مسیر زندگی در حال فراز انسانهای زمان و مکان تخصیص یافته‌اند. فرشتگان اعظم ضمن این که بر حسب معمول تحت سرپرستی ستاره تابان و بامداد قرار ندارند، گاهی اوقات با اجازه او عمل می‌کنند. آنها همچنین با سایر مددکاران جهان، نظیر ستارگان عصر، تشریک مساعی می‌کنند، چنان که با برخی فعالیت‌هایی که در روایت کاشت حیات در کره شما توصیف شد روشن گردید.

37:29 (408:1) Similar pairs of these superangels are assigned to the planetary corps of Trinity Teacher Sons that functions to establish the postbestowal or dawning spiritual age of an inhabited world. On such assignments the Evening Stars serve as liaisons between the mortals of the realm and the invisible corps of Teacher Sons.

37:210 (408:2) *The Worlds of the Evening Stars.* The sixth group of seven Salvington worlds and their forty-two tributary satellites are assigned to the administration of the Brilliant Evening Stars. The seven primary worlds are presided over by the created orders of these superangels, while the tributary satellites are administered by ascendant Evening Stars.

37:211 (408:3) The satellites of the first three worlds are devoted to the schools of the Teacher Sons and the Evening Stars dedicated to the spirit personalities of the local universe. The next three groups are occupied by similar joint schools devoted to the training of ascending mortals. The seventh-world satellites are reserved for the triune deliberations of the Teacher Sons, the Evening Stars, and the finaliters. During recent times these superangels have been closely identified with the local universe work of the Corps of the Finality, and they have long been associated with the Teacher Sons. There exists a liaison of tremendous power and import between the Evening Stars and the Gravity Messengers attached to the finaliter working groups. The seventh primary world itself is reserved for those unrevealed matters which pertain to the future relationship that will obtain between the Teacher Sons, the finaliters, and the Evening Stars consequent upon the completed emergence of the superuniverse manifestation of the personality of God the Supreme.

3. THE ARCHANGELS

37:31 (408:4) Archangels are the offspring of the Creator Son and the Universe Mother Spirit. They are the highest type of high spirit being produced in large numbers in a local universe, and at the time of the last registry there were almost eight hundred thousand in Nebadon.

37:32 (408:5) Archangels are one of the few groups of local universe personalities who are not normally under the jurisdiction of Gabriel. They are not in any manner concerned with the routine administration of the universe, being dedicated to the work of creature survival and to the furtherance of the ascending career of the mortals of time and space. While not ordinarily subject to the direction of the Bright and Morning Star, the archangels do sometimes function by his authority. They also collaborate with others of the Universe Aids, such as the Evening Stars, as is illustrated by certain

سپاه فرشتگان اعظم نیادان توسط اولین زاده شده این رشته سرپرستی می‌شود، و در ایام اخیرتر یک ستاد ناحیه‌ای فرشتگان اعظم در یورنشیا حفظ شده است. این واقعیت غیرمعمول است که توجه دیدارگران دانشجوی خارج از نیادان را به زودی جلب می‌کند. در میان مشاهدات اولیه آنان از کارکردهای درون جهان این کشف وجود دارد که بسیاری از فعالیتهای فراز یابنده ستارگان تابناک عصر از پایتخت یک سیستم محلی، ساتانیا، هدایت می‌شود. آنها با بررسی بیشتر کشف می‌کنند که برخی فعالیتهای فرشتگان اعظم از یک کره مسکونی کوچک و ظاهراً بی‌اهمیت به نام یورنشیا هدایت می‌شود. و سپس آشکارسازی اعطای میکائیل در یورنشیا و علاقه بلافاصله افزایش یافته آنها به شما و کره ناچیز شما به دنبال می‌آید.

آیا شما اهمیت این واقعیت را درک می‌کنید که سیاره ناچیز و سردرگم شما ستاد ناحیه‌ای برای اداره جهان و هدایت برخی فعالیتهای فرشتگان اعظم که به طرح فرازیابی بهشتی مربوط است تبدیل شده است؟ این بدون شک حاکی از تمرکز فعالیتهای فرازگرای دیگر در آینده در کره اعطایی میکائیل می‌باشد و به وعده شخصی استاد، "من دوباره خواهم آمد"، اهمیت فوق‌العاده و جدی می‌دهد.

به طور کلی، فرشتگان اعظم به کار و خدمت روحانی مرتبت اُنال فرزندی تخصیص یافته‌اند، اما نه تا وقتی که آموزش مقدماتی گسترده در تمامی مراحل کار ارواح متنوع خادم را بگذرانند. هر پسر بهشتی اعطایی به یک کره مسکونی را یک سپاه یکصد نفره که در طول چنین اعطایی موقتاً به او تخصیص یافته همراهی می‌کند. اگر پسر مجیسترئیل فرمانروای موقت سیاره گردد، این فرشتگان اعظم به عنوان سرپرستان هدایت کننده تمامی حیات آسمانی در آن کره عمل می‌کنند.

دو فرشته اعظم ارشد همیشه به عنوان یاران شخصی یک اُنال بهشتی در تمامی مأموریت‌های سیاره‌ای گمارده می‌شوند، چه درگیر کارکردهای قضایی، مأموریت‌های مجیسترئیل، یا پدیداری اعطایی در جسم باشند. هنگامی که این پسر بهشتی قضاوت پیرامون یک عالم را به پایان رسانید و مردگان فرا خوانده شدند (به اصطلاح قیام از مرگ)، این عملاً واقعیت دارد که نگاهبانان سراف شخصیت‌های خفته به "ندای فرشته اعظم" پاسخ می‌دهند. فراخوانی مربوط به خاتمه یک دوره اعطایی توسط یک فرشته حاضر در صحنه رسماً اعلام می‌شود. این فرشته اعظم رستاخیز است، که گاهی اوقات "فرشته اعظم میکائیل" نامیده می‌شود.

کرات فرشتگان اعظم. هفتمین گروه از کرات که به دور سلوینگتون می‌چرخند، به همراه افسار مربوط به آنها، به فرشتگان اعظم تخصیص یافته است. کره شماره یک و تمامی شش قمر فرعی آن توسط نگاهدارندگان ثبت شخصیت اشغال شده‌اند. این گروه عظیم ثبت کنندگان

transactions depicted in the narrative of life transplantation on your world.

37:33 (408:6) The archangel corps of Nebadon is directed by the first-born of this order, and in more recent times a divisional headquarters of the archangels has been maintained on Urantia. It is this unusual fact that soon arrests the attention of extra-Nebadon student visitors. Among their early observations of intrauniverse transactions is the discovery that many ascendant activities of the Brilliant Evening Stars are directed from the capital of a local system, Satania. On further examination they discover that certain archangel activities are directed from a small and apparently insignificant inhabited world called Urantia. And then ensues the revelation of Michael's bestowal on Urantia and their immediately quickened interest in you and your lowly sphere.

37:34 (408:1) Do you grasp the significance of the fact that your lowly and confused planet has become a divisional headquarters for the universe administration and direction of certain archangel activities having to do with the Paradise ascension scheme? This undoubtedly presages the future concentration of other ascendant activities on the bestowal world of Michael and lends a tremendous and solemn import to the Master's personal promise, "I will come again."

37:35 (408:2) In general, the archangels are assigned to the service and ministry of the Avonal order of sonship, but not until they have passed through extensive preliminary training in all phases of the work of the various ministering spirits. A corps of one hundred accompanies every Paradise bestowal Son to an inhabited world, being temporarily assigned to him for the duration of such a bestowal. If the Magisterial Son should become temporary ruler of the planet, these archangels would act as the directing heads of all celestial life on that sphere.

37:36 (408:3) Two senior archangels are always assigned as the personal aids of a Paradise Avonal on all planetary missions, whether involving judicial actions, magisterial missions, or bestowal incarnations. When this Paradise Son has finished the judgment of a realm and the dead are called to record (the so-called resurrection), it is literally true that the seraphic guardians of the slumbering personalities respond to "the voice of the archangel." The roll call of a dispensation termination is promulgated by an attendant archangel. This is the archangel of the resurrection, sometimes referred to as the "archangel of Michael."

37:37 (408:4) *The Worlds of the Archangels.* The seventh group of the encircling Salvington worlds, with their associated satellites, is assigned to the archangels. Sphere number one and all of its six tributary satellites are occupied by the personality

خود را با کار ثبت دقیق تاریخچه هر انسان فانی زمان از لحظه تولد، سپس طی دوران زندگانی جهانی، و تا هنگامی که چنین فردی یا سلوینگتون را به مقصد نظام ابرجهان ترک نماید و یا با فرمان قدمای ایامها "از صفحه وجود ثبت شده حذف شود" مشغول می‌دارند.

در این کرات است که اسناد شخصیت و قطعیهایی هویت در طول آن مدتی که میان مرگ انسانی و ساعت تجدید شخصیت، برخاستن از مرگ، واقع شده است طبقه‌بندی، بایگانی، و حفظ می‌شوند.

4- دستیاران والامرتبه

دستیاران والامرتبه گروهی از موجودات داوطلب هستند که منشأ در خارج از جهان محلی دارند، و موقتاً به عنوان نمایندگان جهان مرکزی و ابرجهانها به آفرینشهای محلی یا نظارگران آنها گمارده شده‌اند. تعداد آنها مداوماً در حال تغییر است اما همیشه فراتر از میلیونها است.

گاه به گاه ما بدین گونه از خدمت روحانی و یاری این موجودات بهشت - منشأ به عنوان کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، بازرسان جهانی، ارواح الهام یافته تثلیث، پسران تثلیث یافته، پیام‌آوران منفرد، سوپرنافیمها، سیکنافیمها، ترشیافیمها، و سایر خادمان مهربان که به منظور کمک به شخصیتهای بومی ما در تلاش برای آوردن تمامی نبادان به توازن کاملتر با نظرات اروانتان و آرمانهای بهشت با ما در اقامت موقت به سر می‌برند سود می‌پریم.

هر یک از این موجودات ممکن است به طور داوطلبانه در نبادان خدمت کنند و لذا از نظر تکنیکی خارج از حوزه اختیارات ما باشند، اما این شخصیتهای ابرجهانها و جهان مرکزی هنگامی که در کادر مأموریت عمل می‌کنند از مقررات جهان محلی اقامت موقت خود به طور کامل معاف نیستند، گر چه به عنوان نمایندگان جهانهای بالاتر به کار ادامه می‌دهند و مطابق رهنمودهایی که در بر گیرنده مأموریت آنها در گستره ما است کار می‌کنند. ستاد مرکزی عمومی آنها در ناحیه سلوینگتون، که متعلق به اتحاد ایامها است، واقع شده است، و آنها در نبادان تحت سرپرستی مافوق این سفیر تثلیث بهشت عمل می‌کنند. این شخصیتهای قلمروهای بالاتر هنگامی که در گروههای مستقل خدمت می‌کنند معمولاً خود - هدایت کننده هستند، اما هنگامی که از روی تقاضا خدمت می‌کنند اغلب به طور داوطلبانه خود را به طور کامل تحت حوزه اختیار مدیران سرپرست قلمروهای کارکرد تخصیص یافته قرار می‌دهند.

دستیاران والامرتبه در جهان محلی و در سیمتهای کویکهای خدمت می‌کنند، اما به طور مستقیم به دولتهای سیستم یا سیاره‌ای متصل نیستند. با این وجود ممکن است آنها در هر جای جهان محلی عمل کنند و به هر فاز فعالیت نبادان — اداری، اجرایی، آموزشی، و سایر فعالیتها — گمارده شوند.

record keepers. This enormous corps of recorders busy themselves with keeping straight the record of each mortal of time from the moment of birth up through the universe career until such an individual either leaves Salvington for the superuniverse regime or is "blotted out of recorded existence" by the mandate of the Ancients of Days.

^{37:38 (409:5)} It is on these worlds that personality records and identification sureties are classified, filed, and preserved during that time which intervenes between mortal death and the hour of repersonalization, the resurrection from death.

4. MOST HIGH ASSISTANTS

^{37:41 (409:6)} The Most High Assistants are a group of volunteering beings, of origin outside the local universe, who are temporarily assigned as central and superuniverse representatives to, or observers of, the local creations. Their number varies constantly but is always far up in the millions.

^{37:42 (409:7)} From time to time we thus benefit from the ministry and assistance of such Paradise-origin beings as Perfectors of Wisdom, Divine Counselors, Universal Censors, Inspired Trinity Spirits, Trinitized Sons, Solitary Messengers, supernaphim, seconaphim, tertiaphim, and other gracious ministers, who sojourn with us for the purpose of helping our native personalities in the effort to bring all Nebadon into fuller harmony with the ideas of Orvonton and the ideals of Paradise.

^{37:43 (410:1)} Any of these beings may be voluntarily serving in Nebadon and hence be technically outside our jurisdiction, but when functioning by assignment, such personalities of the super- and central universes are not wholly exempt from the regulations of the local universe of their sojourn, though they continue to function as representatives of the higher universes and to work in accordance with the instructions which constitute their mission in our realm. Their general headquarters is situated in the Salvington sector of the Union of Days, and they operate in Nebadon subject to the oversupervision of this ambassador of the Paradise Trinity. When serving in unattached groups, these personalities from the higher realms are usually self-directing, but when serving on request, they often voluntarily place themselves wholly under the jurisdiction of the supervising directors of the realms of assigned function.

^{37:44 (410:2)} Most High Assistants serve in local universe and in constellation capacities but are not directly attached to the system or planetary governments. They may, however, function anywhere in the local universe and may be assigned to any phase of Nebadon activity — administrative, executive, educational, and others.

بخش عمده این گروه در یاری رسانیدن به شخصیت‌های بهشتی نبادان — اتحاد ایامها، پسر آفریننده، مؤمنان ایامها، پسران مجبسترال، و پسران آموزگار تثلیث — ثبت نام شده است. هر چند گاه در کارکرد امور یک آفرینش محلی خردمندانه است که به طور موقت برخی جزئیات عملاً از آگاهی تمامی شخصیت‌های بومی آن جهان محلی دریغ داشته شود. برخی طرح‌های پیشرفته و فرامین پیچیده نیز توسط گروه خردمندتر و دوراندیش‌تر دستیاران والامرتبه بهتر درک شده و به طور کاملتر تفهیم می‌شود، و در چنین وضعیتی و بسیاری موقعیت‌های دیگر است که آنها برای فرمانروایان و مدیران جهان بسیار مفید می‌باشند.

5- مأموران عالی رتبه

مأموران عالی رتبه انسان‌های فراز یافته با روح پیوند خورده می‌باشند. آنها با تنظیم کننده پیوند نخورده‌اند. شما به خوبی دوران زندگی جهان - فرازیابی یک کاندیدای انسانی را برای پیوند با تنظیم کننده می‌فهمید. این دورنمای سرنوشتی والا- برای تمامی انسان‌های یورنشیا از هنگام اعطای میکائیل مسیح می‌باشد. اما این سرنوشت منحصر به فرد تمامی انسان‌ها در اعصار پیش از اعطا برای کراتی نظیر کره شما نیست، و نمونه کره دیگری وجود دارد که هرگز تنظیم کنندگان فکری در ساکنان آن به طور دائم سکنی نمی‌گزینند. چنین انسان‌هایی هرگز با یک ناصح اسرارآمیز اعطای بهشتی به طور دائم پیوند نمی‌خورند. با این وجود، تنظیم کنندگان به طور گزرا در آنها اقامت می‌گزینند، و برای مدت زندگی در جسم به عنوان راهنما و الگو خدمت می‌کنند. آنها در طول این اقامت موقت تکامل یک روح فناپذیر را شکوفا می‌سازند، همچون آن موجوداتی که امیدوارند با آنها پیوند بخورند. اما هنگامی که مسابقه انسانی طی شد، آنها برای همیشه مخلوقات را که با آنان هم‌نشینی موقت داشتند ترک می‌کنند.

روان‌های بقا یافته متعلق به این رسته از طریق پیوند جاودانه با یک قطعه منفرد از روح متعلق به روح مادر جهان محلی به جاودانگی دست می‌یابند. آنها یک گروه بیشمار نیستند. حداقل در نبادان چنین نیست. در کرات قصر شما با این انسان‌های با روح پیوند خورده هم‌بطن که در مسیر بهشت — تا سلوینگتون جایی که در آن متوقف می‌شوند — با شما بالا می‌روند دیدار نموده و با آنان روابط دوستانه برقرار می‌کنید. برخی از آنان ممکن است متعاقباً به سطوح بالاتر جهان فراز یابند، اما اکثریت برای همیشه در خدمت جهان محلی باقی می‌مانند. آنها به عنوان یک طبقه سرنوشتشان دستیابی به بهشت نیست.

آنها از آنجا که با تنظیم کننده پیوند نخورده‌اند هرگز پایان دهنده نمی‌شوند، اما سرانجام در سپاه کمال جهان محلی ثبت نام می‌شوند. آنها در روح از فرمان پدر اطاعت کرده‌اند: "کامل باشید."

فرازگران با روح پیوند خورده بعد از دستیابی به سپاه کمال نبادان ممکن است به عنوان مددکاران جهان مسئولیت بپذیرند. این یکی از راه‌های رشد مداوم تجربی

37:4.5 (410.3) Most of this corps is enlisted in assisting the Nebadon Paradise personalities — the Union of Days, the Creator Son, the Faithfuls of Days, the Magisterial Sons, and the Trinity Teacher Sons. Now and then in the transaction of the affairs of a local creation it becomes wise to withhold certain details, temporarily, from the knowledge of practically all of the native personalities of that local universe. Certain advanced plans and complex rulings are also better grasped and more fully understood by the more mature and farseeing corps of Most High Assistants, and it is in such situations, and many others, that they are so highly serviceable to the universe rulers and administrators.

5. HIGH COMMISSIONERS

37:5.1 (410.4) The High Commissioners are Spirit-fused ascendant mortals; they are not Adjuster fused. You quite well understand about the universe-ascension career of a mortal candidate for Adjuster fusion, that being the high destiny in prospect for all Urantia mortals since the bestowal of Christ Michael. But this is not the exclusive destiny of all mortals in the prebestowal ages of worlds like yours, and there is another type of world whose inhabitants are never permanently indwelt by Thought Adjusters. Such mortals are never permanently joined in union with a Mystery Monitor of Paradise bestowal; nevertheless, the Adjusters do transiently indwell them, serving as guides and patterns for the duration of the life in the flesh. During this temporary sojourn they foster the evolution of an immortal soul just as in those beings with whom they hope to fuse, but when the mortal race is run, they take eternal leave of the creatures of temporary association.

37:5.2 (410.5) Surviving souls of this order attain immortality by eternal fusion with an individualized fragment of the spirit of the local universe Mother Spirit. They are not a numerous group, at least not in Nebadon. On the mansion worlds you will meet and fraternize with these Spirit-fused mortals as they ascend the Paradise path with you as far as Salvington, where they stop. Some of them may subsequently ascend to higher universe levels, but the majority will forever remain in the service of the local universe; as a class they are not destined to attain Paradise.

37:5.3 (411.1) Not being Adjuster fused, they never become finaliters, but they do eventually become enrolled in the local universe Corps of Perfection. They have in spirit obeyed the Father's command, "Be you perfect."

37:5.4 (411.2) After attaining the Nebadon Corps of Perfection, Spirit-fused ascenders may accept assignment as Universe Aids, this being one of the

است که برای آنها باز است. آنها بدین گونه برای هیئتیهایی که در خدمت والای تفسیر نقطه نظرات مخلوقات در حال تکامل کرات مادی برای مسئولین آسمانی جهان محلی می‌باشند کاندید می‌شوند.

مأموران عالی رتبه خدمت خود را در سیارات به عنوان مأموران نژادی آغاز می‌کنند. آنها در این سیمت دیدگاههای نژادهای گوناگون بشری را تفسیر نموده و نیازهای آنان را شرح می‌دهند. آنها به اندازه فوق‌العاده زیاد وقف رفاه نژادهای بشری که آنان سخن‌گوین آنها می‌باشند هستند، و همواره در صدد کسب بخشش، عدالت، و رفتار عادلانه در تمامی روابط با مردمان دیگر برای آنها می‌باشند. مأموران نژادی در یک سری پایان‌ناپذیر از بحرانهای سیاره‌ای عمل می‌کنند و به عنوان بیان‌شیوای گروههای کامل انسانهای در حال تقلا خدمت می‌کنند.

این مأموران نژادی بعد از تجربه طولانی در حل مسائل در کرات مسکونی به سطوح بالاتر عملکرد پیش می‌روند، و سرانجام به موقعیت مأموران عالی رتبه جهان محلی و در آن دست می‌یابند. آخرین نام‌نویسی اندکی بیش از یک و نیم میلیارد از این مأموران عالی رتبه را در نبادان ثبت نمود. این موجودات پایان‌دهنده نیستند، بلکه موجودات فرازگرایی هستند که از تجربه طولانی برخوردارند و خدمت بزرگی به قلمرو بومی خود می‌کنند.

ما همواره این مأموران را در کلیه دادگاههای عدالت، از پایین‌ترین تا بالاترین، پیدا می‌کنیم. نه این که آنها در جریان عدالت شرکت می‌کنند، بلکه آنها به عنوان دوستان دادگاه عمل می‌کنند، و قضات دادگاهها را پیرامون سوابق، محیط، و طبیعت ذاتی آنهايي که درگیر داورى هستند مشاوره می‌دهند.

مأموران عالی رتبه به گروههای گوناگون پیام‌آور فضا و همیشه به ارواح خادم زمان متصل هستند. آنها در برنامه‌های مجامع گوناگون جهان مورد روبرویی قرار می‌گیرند، و همین مأموران خردمند انسانی همیشه به مأموریت‌های پسران خداوند برای کرات فضا متصل هستند.

هر گاه انصاف و عدالت نیازمند فهم این باشد که یک سیاست یا طرز عمل مورد نظر چگونه نژادهای تکاملی زمان را تحت تأثیر قرار خواهد داد، این مأموران در دسترس هستند تا توصیه‌های خود را ارائه دهند. آنها همیشه حاضرند تا به جای آنهايي که نمی‌توانند حاضر باشند که برای خود سخن بگویند صحبت کنند.

کرات انسانهای با روح پیوند خورده. هشتمین گروه از هفت کرات اصلی و اقمار فرعی در مدار سلوینگتون منحصرأ به انسانهای با روح پیوند خورده نبادان تعلق دارد. انسانهای فرازگرایی با تنظیم‌کننده پیوند خورده به این کرات ذی‌علاقه نیستند مگر این که به عنوان میهمانان ساکنان با روح پیوند خورده از بسیاری اقامتهای دلپذیر و سودمند بهره‌مند شوند.

این کرات به جز برای آن تعداد اندکی که به یوورسا و بهشت دست می‌یابند، اقامتگاه دائمی بقا یافتگان

avenues of continuing experiential growth which is open to them. Thus do they become candidates for commissions to the high service of interpreting the viewpoints of the evolving creatures of the material worlds to the celestial authorities of the local universe.

37:55 (411.3) The High Commissioners begin their service on the planets as race commissioners. In this capacity they interpret the viewpoints and portray the needs of the various human races. They are supremely devoted to the welfare of the mortal races whose spokesmen they are, ever seeking to obtain for them mercy, justice, and fair treatment in all relationships with other peoples. Race commissioners function in an endless series of planetary crises and serve as the articulate expression of whole groups of struggling mortals.

37:56 (411.4) After long experience in problem solving on the inhabited worlds, these race commissioners are advanced to the higher levels of function, eventually attaining the status of High Commissioners of and in the local universe. The last registration recorded slightly over one and one-half billion of these High Commissioners in Nebadon. These beings are not finaliters, but they are ascendant beings of long experience and of great service to their native realm.

37:57 (411.5) We invariably find these commissioners in all the tribunals of justice, from the lowest to the highest. Not that they participate in the proceedings of justice, but they do act as friends of the court, advising the presiding magistrates respecting the antecedents, environment, and inherent nature of those concerned in the adjudication.

37:58 (411.6) High Commissioners are attached to the various messenger hosts of space and always to the ministering spirits of time. They are encountered on the programs of various universe assemblies, and these same mortal-wise commissioners are always attached to the missions of the Sons of God to the worlds of space.

37:59 (411.7) Whenever fairness and justice require an understanding of how a contemplated policy or procedure would affect the evolutionary races of time, these commissioners are at hand to present their recommendations; they are always present to speak for those who cannot be present to speak for themselves.

37:510 (411.8) *The Worlds of the Spirit-fused Mortals.* The eighth group of seven primary worlds and tributary satellites in the Salvington circuit are the exclusive possession of the Spirit-fused mortals of Nebadon. Ascending Adjuster-fused mortals are not concerned with these worlds except to enjoy many pleasant and profitable sojourns as the invited guests of the Spirit-fused residents.

37:511 (411.9) Except for those few who attain Uversa and Paradise, these worlds are the permanent

با روح پیوند خورده می‌باشند. چنین محدودیت طراحی شده صعود انسانی از طریق تضمین حفظ یک جمعیت همیشگی تکامل یافته که تجربه تکمیلی او ادامه خواهد یافت تا ثبات آینده و تنوع مدیریت جهان محلی را بهبود بخشد، موجب بهروزی جهانهای محلی می‌شود. این موجودات ممکن است به بهشت دست نیابند، اما در تفوق بر مشکلات نبادان به یک خرد تجربی دست می‌یابند که از هر چه که فرازگران گذرا به آن رسیده‌اند به کلی فراتر است. و این روانهای در حال بقا به صورت ترکیب بی‌نظیری از انسانی و الهی ادامه می‌دهند، و به طور فزاینده قادر می‌شوند نقطه نظرات این دو سطح وسیعاً جدا را پیوند دهند و با خردی پیوسته فزاینده چنین نقطه نظر دوگانه را عرضه دارند.

6- ناظران آسمانی

سیستم آموزشی نبادان توسط پسران آموزگار تثلیث و سپاه آموزشی ملک صادق به طور مشترک اداره می‌شود، اما عمده کاری که برای تأثیرگذاری روی نگهداری و ارتقاء آن طراحی شده توسط ناظران آسمانی به انجام می‌رسد. این موجودات یک سپاه عضوگیری شده هستند که در برگیرنده کلیه انواع افرادی هستند که به طرح آموزش و پرورش انسانهای فرازگرا مربوطند. بیش از سه میلیون تن از آنان در نبادان وجود دارند، و آنها همگی داوطلبانی هستند که طی تجربه واجد شرایط شده‌اند تا به عنوان مشاوران آموزشی برای تمامی ناحیه خدمت کنند. این ناظران از ستاد مرکزی خود در کرات ملک صادق در سلوینگتون به عنوان بازرسان تکنیک مدرسه نبادان که برای تأثیرگذاری روی آموزش ذهنی و آموزش روحی مخلوقات فرازگرا طراحی شده در جهان محلی گشت می‌زنند.

این آموزش ذهن و پرورش روح از کرات منشأ انسانی تا کرات قصر در سیستم و سایر کرات پیشرفت که به جروسم مربوطند، در هفتاد ناحیه اجتماعی کننده که به اینشیا متصلند، و در چهارصد و نود کرات پیشرفت روحی که به دور سلوینگتون در گردشند ادامه می‌یابد. در خود ستاد مرکزی جهان مدارس ملک صادق بشمار، کالجهای پسران جهان، دانشگاههای فرشتگان سراف، و مدارس پسران آموزگار و اتحاد ایامها وجود دارند. هر تهیه و تدارک ممکن فراهم گشته تا شخصیتهای گوناگون جهان را برای خدمت پیشرفت دهنده و کارکرد بهبودساز واجد شرایط سازد. سرتاسر جهان یک مدرسه عظیم است.

روشهایی که در بسیاری از مدارس بالاتر به کار گرفته می‌شود فراتر از درک بشری از هنر آموزش حقیقت است، اما این موضوع اصلی تمامی سیستم آموزشی است: سیرتی که توسط تجربه روشن بینانه کسب شده است. آموزگاران روشنگری می‌کنند؛ ایستگاه جهان و وضعیت صعود کننده فرصتی برای کسب تجربه فراهم می‌کند؛ به کارگیری خرمندانۀ این دو موجب بهبود شخصیت می‌شود.

residence of the Spirit-fused survivors. Such designed limitation of mortal ascent reacts to the good of the local universes by insuring the retention of a permanent evolved population whose augmenting experience will continue to enhance the future stabilization and diversification of the local universe administration. These beings may not attain Paradise, but they achieve an experiential wisdom in the mastery of Nebadon problems that utterly surpasses anything attained by the transient ascenders. And these surviving souls continue as unique combinations of the human and the divine, being increasingly able to unite the viewpoints of these two widely separate levels and to present such a dual viewpoint with ever-heightening wisdom.

6. CELESTIAL OVERSEERS

^{376.1 (412.1)} The Nebadon educational system is jointly administered by the Trinity Teacher Sons and the Melchizedek teaching corps, but much of the work designed to effect its maintenance and upbuilding is carried on by the Celestial Overseers. These beings are a recruited corps embracing all types of individuals connected with the scheme of educating and training the ascending mortals. There are upward of three million of them in Nebadon, and they are all volunteers who have qualified by experience to serve as educational advisers to the entire realm. From their headquarters on the Salvington worlds of the Melchizedeks, these overseers range the local universe as inspectors of the Nebadon school technique designed to effect the mind training and the spirit education of the ascending creatures.

^{376.2 (412.2)} This training of mind and education of spirit is carried on from the worlds of human origin up through the system mansion worlds and the other spheres of progress associated with Jerusem, on the seventy socializing realms attached to Edentia, and on the four hundred and ninety spheres of spirit progress encircling Salvington. On the universe headquarters itself are numerous Melchizedek schools, the colleges of the Universe Sons, the seraphic universities, and the schools of the Teacher Sons and the Union of Days. Every possible provision is made to qualify the various personalities of the universe for advancing service and improving function. The entire universe is one vast school.

^{376.3 (412.3)} The methods employed in many of the higher schools are beyond the human concept of the art of teaching truth, but this is the keynote of the whole educational system: character acquired by enlightened experience. The teachers provide the enlightenment; the universe station and the ascender's status afford the opportunity for experience; the wise utilization of these two augments character.

اساساً سیستم آموزشی نبادان تکلیفی برای شما فراهم می‌سازد و سپس موقعیتی برای دریافت رهنمود پیرامون روش ایده‌آل و الهی بهترین نحوه انجام آن تکلیف فراهم می‌سازد. به شما تکلیفی محول می‌شود که انجام دهید، و در همان هنگام برای شما آموزگاران فراهم می‌شود که در بهترین شیوه انجام تکلیفان واجد شرایط هستند. طرح الهی آموزش برای ارتباط نزدیک کار و رهنمود تهیه و تدارک می‌بیند. ما به شما آموزش می‌دهیم چگونه به بهترین صورت چیزهایی را که به شما فرمان می‌دهیم انجام دهید اجرا کنید.

مقصود از تمامی این آموزش و تجربه آماده‌سازی شما برای پذیرش به کرات آموزشی بالاتر و معنوی‌تر ابرجهان می‌باشد. پیشرفت در درون یک ناحیه مفروض فردی است، اما گذار از یک مرحله به مرحله دیگر معمولاً از طریق کلاس است.

پیشرفت در ابدیت تنها شامل تکامل معنوی نیست. فراگیری عقلانی نیز بخشی از آموزش جهانی است. تجربه ذهن با بسط افق معنوی به طور مساوی گسترش می‌یابد. به ذهن و روح فرصتهای یکسان برای آموزش و پیشرفت داده می‌شود. اما شما در تمامی این آموزش شکوهمند ذهن و روح برای همیشه از محدودیتهای جسم انسانی آزاد می‌شوید. شما دیگر هرگز نباید میان رقابتهای متضاد طبیعتهای ناهمگون معنوی و مادی خود دائماً داورى نمایید. سرانجام شما واجد شرایط هستید که از میل یگانه شده یک ذهن جلال یافته که از مدتها پیش از گرایشهای بدوی حیوانی به سوی چیزهای مادی تهی گشته لذت برید.

پیش از ترک جهان نبادان به بیشتر انسانهای یورنثیا فرصت داده خواهد شد که برای مدتی طولانی‌تر یا کوتاه‌تر به عنوان اعضای سپاه نبادانی ناظران آسمانی خدمت کنند.

7- آموزگاران کرات قصر

آموزگاران کرات قصر فرشتگان عضوگیری شده و جلال یافته کروب هستند. آنها همانند بیشتر آموزگاران دیگر در نبادان توسط ملک صادقها به خدمت گمارده شده‌اند. آنها در بیشتر کارهای آموزشی حیات مورانشیا عمل می‌کنند، و تعداد آنها کاملاً فراتر از درک ذهن انسانی است.

آموزگاران کرات قصر به عنوان یک سطح پیشرفت به فرشتگان کروب و سنوب در مقاله بعد به طور بیشتر مورد بررسی قرار خواهند گرفت. آنها ضمن این که نقش مهمی به عنوان آموزگار در حیات مورانشیا ایفا می‌کنند، در مقاله‌ای تحت آن نام به طور مفصل‌تر مورد بحث قرار خواهند گرفت.

8- رسته‌های بالاتر مأمور روحی

37:64 (412:4) Fundamentally, the Nebadon educational system provides for your assignment to a task and then affords you opportunity to receive instruction as to the ideal and divine method of best performing that task. You are given a definite task to perform, and at the same time you are provided with teachers who are qualified to instruct you in the best method of executing your assignment. The divine plan of education provides for the intimate association of work and instruction. We teach you how best to execute the things we command you to do.

37:65 (412:5) The purpose of all this training and experience is to prepare you for admission to the higher and more spiritual training spheres of the superuniverse. Progress within a given realm is individual, but transition from one phase to another is usually by classes.

37:66 (412:6) The progression of eternity does not consist solely in spiritual development. Intellectual acquisition is also a part of universal education. The experience of the mind is broadened equally with the expansion of the spiritual horizon. Mind and spirit are afforded like opportunities for training and advancement. But in all this superb training of mind and spirit you are forever free from the handicaps of mortal flesh. No longer must you constantly referee the conflicting contentions of your divergent spiritual and material natures. At last you are qualified to enjoy the unified urge of a glorified mind long since divested of primitive animalistic trends towards things material.

37:67 (413:1) Before leaving the universe of Nebadon, most Urantia mortals will be afforded opportunity to serve for a longer or shorter time as members of the Nebadon corps of Celestial Overseers.

7. MANSION WORLD TEACHERS

37:71 (413:2) The Mansion World Teachers are recruited and glorified cherubim. Like most other instructors in Nebadon they are commissioned by the Melchizedeks. They function in most of the educational enterprises of the morontia life, and their number is quite beyond the comprehension of mortal mind.

37:72 (413:3) As an attainment level of cherubim and sanobim, the Mansion World Teachers will receive further consideration in the next paper, while as teachers playing an important part in the morontia life, they will be more extensively discussed in the paper of that name.

8. HIGHER SPIRIT ORDERS OF ASSIGNMENT

علاوه بر مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی، برخی از موجودات بالاتر روح منشأ متعلق به خانواده روح بیکران در جهان محلی مأموریت دائمی دارند. از رسته‌های بالاتر روحی متعلق به خانواده روح بیکران رسته‌های زیرین چنین تحت مسئولیت واقع شده‌اند:

پیام‌آوران منفرد، هنگامی که از نظر کارکردی به دولت جهان محلی وصل می‌شوند، در تلاش ما برای فائق آمدن بر محدودیتهای زمان و مکان خدمتی بسیار پرارزش به ما ارائه می‌دهند. هنگامی که آنها چنین تحت مسئولیت قرار نمی‌گیرند، ما که متعلق به جهتهای محلی هستیم مطلقاً هیچ مرجعیتی روی آنها نداریم، اما حتی در آن صورت این موجودات بی‌نظیر همیشه مایلند در حل مشکلات ما و در اجرای دستورآمان به ما کمک کنند.

آندوونشیا نام سومین سرپرست مدار جهان است که در جهان محلی ما مستقر است. او فقط درگیر مدارهای روحی و مورانشیا است، نه آنهایی که تحت حوزه مسئولیت مدیران نیرو قرار دارند. او بود که در هنگام خیانت کلیگشیا به سیاره در طول ایام از مون شورش لوسیفر، یورنشیا را منزوی نمود. او ضمن درود فرستادن به انسانهای یورنشیا در پیش‌بینی بازگشت شما به مدارهای جهان تحت سرپرستیش در آینده اظهار خشنودی می‌کند.

ستاد مرکزی مدیر سرشماری نبادان، سلسیشیا، در درون ناحیه متعلق به جبرئیل در سلوینگتون می‌باشد. او به طور اتوماتیک از تولد و مرگ اراده آگاه است و اکنون تعداد دقیق مخلوقات صاحب اراده را که در جهان محلی عمل می‌کنند ثبت می‌کند. او با ثبت کنندگان شخصیت که در کرات ثبت فرشتگان اعظم اقامت دارند در ارتباطی نزدیک کار می‌کند.

یک بازرس دستیار در سلوینگتون ساکن است. او نماینده شخصی رئیس عالی اجرایی اروانتان می‌باشد. همکاران او، نگاهبانان مباشر در سیستمهای محلی، نیز نمایندگان رئیس عالی اجرایی اروانتان می‌باشند.

میانجیان جهانی دادگاههای سیار جهتهای زمان و مکان می‌باشند که از کرات تکاملی تا هر بخش از جهان محلی و فراتر از آن عمل می‌کنند. این داوران در یورسا ثبت شده‌اند. تعداد دقیق آنها که در نبادان عمل می‌کنند ثبت نشده است، اما من تخمین می‌زنم که چیزی در حدود یکصد میلیون کمیسیون میانجی در جهان محلی ما وجود دارد.

از مشاوران تکنیکی، اذهان قانونی عالم، ما سهم خود را دارا می‌باشیم، در حدود نیم میلیارد. این موجودات کتابخانه‌های زنده و سیار قانونی تجربی تمامی فضا می‌باشند.

از نگارندگان آسمانی، فرشتگان سراف فرازگرا، ما هفتاد و پنج نفر در نبادان داریم. اینها نگارندگان ارشد یا سرپرست می‌باشند. تعداد دانشجویان در حال پیشرفت این رسته که تحت آموزش می‌باشند تقریباً چهار میلیارد

3781 (4134) Besides the power centers and the physical controllers, certain of the higher-origin spirit beings of the family of the Infinite Spirit are of permanent assignment to the local universe. Of the higher spirit orders of the family of the Infinite Spirit the following are so assigned:

3782 (4135) The *Solitary Messengers*, when functionally attached to the local universe administration, render invaluable service to us in our efforts to overcome the handicaps of time and space. When they are not thus assigned, we of the local universes have absolutely no authority over them, but even then these unique beings are always willing to help us with the solution of our problems and with the execution of our mandates.

3783 (4136) Andovontia is the name of the tertiary *Universe Circuit Supervisor* stationed in our local universe. He is concerned only with spirit and morontia circuits, not with those under the jurisdiction of the power directors. It was he who isolated Urantia at the time of the Caligastia betrayal of the planet during the testing seasons of the Lucifer rebellion. In sending greetings to the mortals of Urantia, he expresses pleasure in the anticipation of your sometime restoration to the universe circuits of his supervision.

3784 (4137) The *Nebadon Census Director*, Salsatia, maintains headquarters within the Gabriel sector of Salvington. He is automatically cognizant of the birth and death of will and currently registers the exact number of will creatures functioning in the local universe. He works in close association with the personality recorders domiciled on the record worlds of the archangels.

3785 (4138) An *Associate Inspector* is resident on Salvington. He is the personal representative of the Supreme Executive of Orvonton. His associates, the *Assigned Sentinels* in the local systems, are also representatives of the Supreme Executive of Orvonton.

3786 (4141) The *Universal Conciliators* are the traveling courts of the universes of time and space, functioning from the evolutionary worlds up through every section of the local universe and on beyond. These referees are registered on Uversa; the exact number operating in Nebadon is not of record, but I estimate that there are in the neighborhood of one hundred million conciliating commissions in our local universe.

3787 (4142) Of the *Technical Advisers*, the legal minds of the realm, we have our quota, about one-half billion. These beings are the living and circulating experiential law libraries of all space.

3788 (4143) Of the *Celestial Recorders*, the ascendant seraphim, we have in Nebadon seventy-five. These are the senior or supervising recorders. The advancing students of this order in training number almost four billion.

می‌باشد.

خدمت هفتاد میلیارد یاران مورانشیا در نبادان در آن روایاتی که به سیارات دوران انتقال رهنوردان زمان می‌پردازد شرح داده شده است.

هر جهان سپاه فرشتگان بومی خود را دارد. با این وجود، مواقعی وجود دارند که بسیار مفید است طی آن از یاری آن ارواح بالاتری که منشأ در خارج از آفرینش محلی دارند برخوردار بود. سوپرنافیمها خدمات مشخص نادر و بی‌نظیری را به انجام می‌رسانند. رئیس کنونی فرشتگان سراف یورنشیا یک سوپرنافیم اولیه بهشت است. هر جا که پرسنل ابرجهان عمل می‌کنند سیکنافیمهای اندیشمند مورد مواجهه قرار می‌گیرند، و تعداد زیادی از ترشیافیمها به عنوان دستیاران والامرتبه به طور موقت خدمت می‌کنند.

9- شهروندان دائمی جهان محلی

جهان محلی همانند ابرجهانها و جهان مرکزی رسته‌های شهروندی دائم خود را دارد. اینها شامل انواع خلق شده زیرین می‌باشند:

- 1- سوسیشیا.
- 2- یونیویتیشیا.
- 3- پسران ماتریال.
- 4- مخلوقات بینابینی.

این بومیان جهان محلی به همراه فرازگران با روح پیوند یافته و اسپیرانگا (که از جهات دیگر طبقه‌بندی شده‌اند) در بر گیرنده یک شهروندی نسبتاً دائم هستند. این رسته‌های موجودات روی هم رفته نه فرازگرا و نه فرونگرا هستند. آنها همگی مخلوقات تجربی هستند، اما تجربه بسط‌یابنده آنها در سطح منشأ آنها برای جهان مداوماً موجود است. در حالی که این امر به طور کامل پیرامون پسران نوع آدم و مخلوقات بینابینی صدق نمی‌کند، به طور نسبی در مورد این رسته‌ها صادق است.

سوسیشیا. این موجودات شگفت‌انگیز به عنوان شهروندان دائم در سلوینگتون، ستاد مرکزی این جهان محلی، اقامت دارند و در آن عمل می‌کنند. آنها اولاد باهوش پسر آفریننده و روح آفرینشگر می‌باشند و با شهروندان فرازگرای جهان محلی، انسانهای با روح پیوند یافته سپاه کمال نبادان، به طور نزدیک معاشرند.

یونیویتیشیا. هر یک از یکصد خوشه ستاد مرکزی کوکبه کرات ساخته شده از خدمت مداوم یک نوع از موجودات مقیم که به یونیویتیشیا مشهورند بهر مند است. این فرزندان پسر آفریننده و روح آفرینشگر جمعیت دائمی کرات ستاد مرکزی کوکبه را تشکیل می‌دهند. آنها موجودات غیرتولید مثل کننده هستند که در یک سطح از حیات حدوداً بین وضعیت نیمه مادی پسران ماتریال که در ستاد مرکزی سیستم ساکنند و سطح قطعاً معنوی‌تر

^{3789 (4144)} The ministry of the seventy billion *Morontia Companions* in Nebadon is described in those narratives dealing with the transition planets of the pilgrims of time.

^{37810 (4145)} Each universe has its own native angelic corps; nevertheless, there are occasions on which it is very helpful to have the assistance of those higher spirits of origin outside the local creation. Supernaphim perform certain rare and unique services; the present chief of Urantia seraphim is a primary supernaphim of Paradise. The reflective seconaphim are encountered wherever the superuniverse personnel is functioning, and a great many tertiaphim are of temporary service as Most High Assistants.

9. PERMANENT CITIZENS OF THE LOCAL UNIVERSE

^{3791 (4146)} As with the super- and central universes, the local universe has its orders of permanent citizenship. These include the following created types:

- ^{3792 (4147)} 1. Susatia.
- ^{3793 (4148)} 2. Univitatia.
- ^{3794 (4149)} 3. Material Sons.
- ^{3795 (41410)} 4. Midway Creatures.

^{3796 (41411)} These natives of the local creation, together with the Spirit-fused ascenders and the spironga (who are otherwise classified), constitute a relatively permanent citizenship. These orders of beings are by and large neither ascending nor descending. They are all experiential creatures, but their enlarging experience continues to be available to the universe on their level of origin. While this is not wholly true of the Adamic Sons and midway creatures, it is relatively true of these orders.

^{3797 (41412)} *The Susatia.* These marvelous beings reside and function as permanent citizens on Salvington, the headquarters of this local universe. They are the brilliant offspring of the Creator Son and Creative Spirit and are closely associated with the ascendant citizens of the local universe, the Spirit-fused mortals of the Nebadon Corps of Perfection.

^{3798 (41413)} *The Univitatia.* Each of the one hundred constellation headquarters clusters of architectural spheres enjoys the continuous ministry of a residential order of beings known as the univitatia. These children of the Creator Son and the Creative Spirit constitute the permanent population of the constellation headquarters worlds. They are nonreproducing beings existing on a plane of life

انسانهای با روح پیوند یافته و سوسیشیای سلوینگتون وجود دارند. اما یونیویتیشیا موجودات مورانشیا نیستند. آنها برای انسانهای فرازگرا در طول پیمایش کرات کوکبه آن کاری را انجام می‌دهند که بومیهای هاونا به ارواح رهنورد که از میان آفرینش مرکزی عبور می‌کنند ارزانی می‌دارند.

پسران ماتریال خداوند. هنگامی که یک ارتباط خلاق میان پسر آفریننده و نماینده جهانی روح بیکران، روح مادر جهانی، دوره خود را به پایان رسانید، هنگامی که هیچ اولاد دیگری از طبیعت ترکیبی حاصل نمی‌شود، در آن هنگام پسر آفریننده آخرین برداشت خود را از وجود به شکل دوگانه تجسم می‌بخشد، و بدین گونه سرانجام منشأ اولیه و دوگانه خود را تألیف می‌کند. او سپس پسران و دختران زیبا و عالی نوع ماتریال فرزندی جهان را در خود و توسط خود خلق می‌کند. این منشأ آدم و حوای اولیه هر سیستم محلی نبادان می‌باشد. آنها یک رسته تولید مثل کننده فرزندی می‌باشند که مرد و زن آفریده شده‌اند. نواده‌های آنان به عنوان شهروندان نسبتاً دائم پایتخت یک سیستم عمل می‌کنند، گر چه برخی به عنوان آدمهای سیاره‌ای گمارده شده‌اند.

پسران و دختران ماتریال در یک مأموریت سیاره‌ای مأموریت دارند نژاد نوع آدم آن کره را بنیاد نهند، نژادی که برای در آمیختن نهایی با ساکنان انسانی آن کره طراحی شده است. آدمهای سیاره‌ای فرزندان فرودگرا و فرازگرا، هر دو، می‌باشند، اما ما معمولاً آنها را به عنوان فرازگرا طبقه‌بندی می‌کنیم.

مخلوقات بینابینی. در روزگاران اولیه بیشتر کرات مسکونی برخی فوق انسانها اما موجودات مائیت یافته مأموریت می‌یابند، اما معمولاً به دنبال ورود آدمهای سیاره‌ای کناره می‌گیرند. کارکرد این موجودات و تلاشهای پسران ماتریال برای بهبود نژادهای تکاملی اغلب به ظهور تعداد محدودی از مخلوقات که طبقه‌بندی آنها مشکل است منتج می‌گردد. این موجودات بی‌نظیر اغلب بین پسران ماتریال و مخلوقات تکاملی می‌باشند و از این رو مخلوقات بینابینی نامیده می‌شوند. این بینابینها به طور قیاسی شهروندان دائمی کرات تکاملی می‌باشند. از روزگاران اولیه ورود یک پرنس سیاره‌ای تا روزگار بسیار دور تثبیت سیاره در نور و حیات، آنها تنها گروه موجودات هوشمند هستند که به طور مداوم در کره باقی می‌مانند. در یورنشیا خادمان بینابینی در واقع سرپرستان واقعی سیاره می‌باشند. آنها در حقیقت شهروندان یورنشیا می‌باشند. انسانها در واقع ساکنان فیزیکی و مادی یک کره تکاملی هستند. اما شما همگی عمر بسیار کوتاهی دارید. شما در سیاره زادگاه خود زمان کوتاهی اقامت دارید. شما متولد می‌شوید، زندگی می‌کنید، می‌میرید، و رهسپار سایر کرات پیشرفت تکاملی می‌شوید. حتی موجودات فوق بشری که به عنوان خادمان آسمانی در سیارات خدمت می‌کنند مأموریتی گذرا دارند. تعداد اندکی از آنان برای مدتی طولانی به یک کره مشخص وصل هستند. با این وجود مخلوقات بینابینی در شرایط خدمات پیوسته تغییر یابنده آسمانی و ساکنان مداوم در حال جابجایی انسانی تداوم سازمان اداری سیاره‌ای را فراهم می‌کنند. در سراسر تمامی این تغییر و جابجایی

about halfway between the semimaterial status of the Material Sons domiciled on the system headquarters and the more definitely spiritual plane of the Spirit-fused mortals and the susatia of Salvington; but the univitatia are not morontia beings. They accomplish for ascending mortals during the traversal of the constellation spheres what the Havona natives contribute to the pilgrim spirits passing through the central creation.

37:9.9 (415.1) *The Material Sons of God.* When a creative liaison between the Creator Son and the universe representative of the Infinite Spirit, the Universe Mother Spirit, has completed its cycle, when no more offspring of the combined nature are forthcoming, then does the Creator Son personalize in dual form his last concept of being, thus finally confirming his own and original dual origin. In and of himself he then creates the beautiful and superb Sons and Daughters of the material order of universe sonship. This is the origin of the original Adam and Eve of each local system of Nebadon. They are a reproducing order of sonship, being created male and female. Their progeny function as the relatively permanent citizens of a system capital, though some are commissioned as Planetary Adams.

37:9.10 (415.2) On a planetary mission the Material Son and Daughter are commissioned to found the Adamic race of that world, a race designed eventually to amalgamate with the mortal inhabitants of that sphere. Planetary Adams are both descending and ascending Sons, but we ordinarily class them as ascending.

37:9.11 (415.3) *The Midway Creatures.* In the early days of most inhabited worlds, certain superhuman but materialized beings are of assignment, but they usually retire upon the arrival of the Planetary Adams. The transactions of such beings and the efforts of the Material Sons to improve the evolutionary races often result in the appearance of a limited number of creatures who are difficult to classify. These unique beings are often midway between the Material Sons and the evolutionary creatures; hence their designation, midway creatures. In a comparative sense these midwayers are the permanent citizens of the evolutionary worlds. From the early days of the arrival of a Planetary Prince to the far-distant time of the settling of the planet in light and life, they are the only group of intelligent beings to remain continuously on the sphere. On Urantia the midway ministers are in reality the actual custodians of the planet; they are, practically speaking, the citizens of Urantia. Mortals are indeed the physical and material inhabitants of an evolutionary world, but you are all so short-lived; you tarry on your nativity planet such a short time. You are born, live, die, and pass on to other worlds of evolutionary progression. Even the superhuman beings who serve on the planets as celestial ministers are of

توقف ناپذیر، مخلوقات بینابینی در سیاره باقی می‌مانند و به طور بی‌وقفه به کار خود ادامه می‌دهند.

به همین روال، تمامی بخشهای سازمان اداری جهانهای محلی و ابرجهانها جمعیتهای کم و بیش دائمی خود، ساکنان متعلق به وضعیت شهروندی، را دارا می‌باشند. همینطور که یورنشیا بینابینهای خود را دارد، جروسم، پایتخت سیستم شما، پسران و دختران ماتریال را دارد. ایندیشیا، ستاد مرکزی کوبه شما، یونیوینیشیا را دارد، در حالی که شهروندان سلوینگتون دو گونه هستند، سوسیشیای خلق شده و انسانهای تکامل یافته با روح پیوند یافته. کرات اداری ناحیه‌های کوچک و بزرگ ابرجهانها شهروندان دائمی ندارند. اما کرات ستاد مرکزی یوورسا مداوماً توسط یک گروه شگفت‌انگیز از موجوداتی که به آبدانتر شهرت دارند شکوفا می‌شوند. آنها آفرینش عوامل آشکار ناشده قدما ایمها و هفت روح بازتابگر هستند که در پایتخت اروانتان ساکنند. این شهروندان مقیم یوورسا در حال حاضر امور روزمره کره خود را تحت سرپرستی بلافصل سپاه یوورسای انسانهای با پسر پیوند یافته اداره می‌کنند. حتی هاونا موجودات بومی خود را دارد، و جزیره مرکزی نور و حیات منزلگاه گروههای متنوع شهروندان بهشت می‌باشد.

10- سایر گروههای جهان محلی

علاوه بر انواع فرشتگان سراف و انسانها که در مقالات بعد مورد بررسی قرار خواهند گرفت، موجودات بیشمار بیشتری وجود دارند که درگیر نگاهداری و کمال بخشیدن به چنین سازمان عظیم همچون جهان نبادان که هم اکنون بیش از سه میلیون سیاره مسکونی دارد و ده میلیون هم در چشم‌انداز هستند، می‌باشند. انواع گوناگون حیات در نبادان بسیار بشمارتر از آن هستند که فهرست آنان در این مقاله گنجانده شود. اما دو نوع غیرمعمول وجود دارد که به طور گسترده در 647,591 کرات ساخته شده جهان محلی عمل می‌کنند و می‌توانند مورد ذکر قرار گیرند.

اسپیرانگا فرزندان روحی ستاره تابان و بامداد و پدر ملک صادق می‌باشند. آنها از اختتام شخصیت مستثنی هستند اما موجودات تکاملی یا فرازگرا نیستند. آنها همچنین از نظر کارکردی درگیر نظام تکاملی فرازگرا نیستند. آنها یاوران روحی جهان محلی هستند که تکالیف روحی روزمره نبادان را اجرا می‌کنند.

اسپُرناگیا. کرات ساخته شده ستاد مرکزی جهان محلی کرات واقعی — آفرینشهای فیزیکی — هستند. کار زیادی در رابطه با حفظ و نگهداری فیزیکی آنها

transient assignment; few of them are long attached to a given sphere. The midway creatures, however, provide continuity of planetary administration in the face of ever-changing celestial ministries and constantly shifting mortal inhabitants. Throughout all of this never-ceasing changing and shifting, the midway creatures remain on the planet uninterruptedly carrying on their work.

37:9.12 (415.4) In like manner, all divisions of the administrative organization of the local universes and superuniverses have their more or less permanent populations, inhabitants of citizenship status. As Urantia has its midwayers, Jerusalem, your system capital, has the Material Sons and Daughters; Edentia, your constellation headquarters, has the univitatia, while the citizens of Salvington are twofold, the created susatia and the evolved Spirit-fused mortals. The administrative worlds of the minor and major sectors of the superuniverses do not have permanent citizens. But the Uversa headquarters spheres are continuously fostered by an amazing group of beings known as the *abandoners*, the creation of the unrevealed agents of the Ancients of Days and the seven Reflective Spirits resident on the capital of Orvonton. These residential citizens on Uversa are at present administering the routine affairs of their world under the immediate supervision of the Uversa corps of the Son-fused mortals. Even Havona has its native beings, and the central Isle of Light and Life is the home of the various groups of Paradise Citizens.

10. OTHER LOCAL UNIVERSE GROUPS

37:10.1 (416.1) Besides the seraphic and mortal orders, who will be considered in later papers, there are numerous additional beings concerned in the maintenance and perfecting of such a gigantic organization as the universe of Nebadon, which even now has more than three million inhabited worlds, with ten million in prospect. The various Nebadon types of life are much too numerous to be catalogued in this paper, but there are two unusual orders that function extensively on the 647,591 architectural spheres of the local universe, that may be mentioned.

37:10.2 (416.2) The *Spironga* are the spirit offspring of the Bright and Morning Star and the Father Melchizedek. They are exempt from personality termination but are not evolutionary or ascending beings. Neither are they functionally concerned with the evolutionary ascension regime. They are the spirit helpers of the local universe, executing the routine spirit tasks of Nebadon.

37:10.3 (416.3) The *Spornagia*. The architectural headquarters worlds of the local universe are real worlds — physical creations. There is much work connected with their physical upkeep, and herein

انجام می‌شود، و در اینجا ما از کمک یک گروه از مخلوقات فیزیکی به نام اسپرنانگیا بهره‌مند هستیم. آنها به مراقبت و بهسازی مراحل مادی این کرات ستاد مرکزی، از جروسم تا سلوینگتون، اختصاص دارند. اسپرنانگیاها نه روح هستند نه شخص. آنها یک نوع حیوانی وجود می‌یابند؛ اما اگر شما بتوانید آنها را ببینید، موافقت می‌کنید که آنها به نظر می‌رسد حیوانات کاملی باشند.

مهاجرنشینهای افتخاری گوناگونی در سلوینگتون و جاهای دیگر مورد سکونت واقع می‌شوند. ما به ویژه از خدمت هنروران سماوی در کواکب بهره می‌بریم و از فعالیت‌های مدیران بازگشت که عمدتاً در پایتخت سیستم‌های محلی کار می‌کنند بهره‌مند می‌شویم.

همیشه یک سپاه از انسانهای فرازگرا که شامل مخلوقات بینابینی جلال یافته نیز می‌باشند به خدمت جهان متصل هستند. این فرازگران بعد از دستیابی به سلوینگتون در یک تنوع تقریباً بی‌پایانی از فعالیت‌ها در انجام امور جهان به کار گرفته می‌شوند. این انسانهای در حال پیشروی از هر مرحله از پیشرفت به عقب رو می‌کنند و به هموعان خود که آنها را در حرکت رو به بالا-دنیل می‌کنند دست یاری دراز می‌کنند. چنین انسانهایی که اقامتی موقت در سلوینگتون دارند بنا به درخواست عملاً در تمامی گروه‌های شخصیت‌های آسمانی به عنوان یاور، دانشجو، ناظر، و آموزگار گمارده می‌شوند.

انواع دیگری از حیات هوشمند که درگیر اداره یک جهان محلی هستند نیز وجود دارند، اما آشکارسازی بیشتر این رشته‌های آفرینش در طرح این نوشتار نیست. برای این که ذهن انسانی به درک واقعیت و عظمت بقای وجود برسد در اینجا به قدر مکفی حیات و اداره این جهان توصیف می‌شود. تجربه بیشتر در دوران زندگانی رو به پیشرفت شما این موجودات جالب و جذاب را به طور فزاینده برای شما آشکار خواهد نمود. این نوشتار نمی‌تواند چیزی بیشتر از یک فهرست مختصر از طبیعت و کار شخصیت‌های متعددی که در جهانهای فضا جمع شده‌اند باشد. آنها این آفرینش‌ها را که مدارس آموزشی عظیمی هستند اداره می‌کنند، مدرسی که رهنوردان زمان از حیات به حیات و از کره تا کره پیش می‌روند تا این که از مرزهای جهان منشأ خود به نظام بالاتر آموزشی ابرجهان و از آنجا به کرات روحی - آموزشی هاونا و سرانجام به بهشت و سرمنزل بالاتر پایان دهندگان — تکلیف جاودانه در مأموریت‌هایی که هنوز برای جهانهای زمان و مکان آشکار نشده است — به گونه‌ای مهرآمیز اعزام شوند.

[دیگته شده توسط یک ستاره تابناک عصر نبادان، شماره 1,146 از سپاه آفریده شده.]

we have the assistance of a group of physical creatures called spornagia. They are devoted to the care and culture of the material phases of these headquarters worlds, from Jerusalem to Salvington. Spornagia are neither spirits nor persons; they are an animal order of existence, but if you could see them, you would agree that they seem to be perfect animals.

37:104 (416:4) The various *courtesy colonies* are domiciled on Salvington and elsewhere. We especially profit from the ministry of the celestial artisans on the constellations and benefit from the activities of the reversion directors, who operate chiefly on the capitals of the local systems.

37:105 (416:5) Always there is attached to the universe service a corps of ascending mortals, including the glorified midway creatures. These ascenders, after attaining Salvington, are used in an almost endless variety of activities in the conduct of universe affairs. From each level of achievement these advancing mortals reach back and down to extend a helping hand to their fellows who follow them in the upward climb. Such mortals of temporary sojourn on Salvington are assigned on requisition to practically all corps of celestial personalities as helpers, students, observers, and teachers.

37:106 (416:6) There are still other types of intelligent life concerned with the administration of a local universe, but the plan of this narrative does not provide for the further revelation of these orders of creation. Enough of the life and administration of this universe is being herewith portrayed to afford the mortal mind a grasp of the reality and grandeur of the survival existence. Further experience in your advancing careers will increasingly reveal these interesting and charming beings. This narrative cannot be more than a brief outline of the nature and work of the manifold personalities who throng the universes of space administering these creations as enormous training schools, schools wherein the pilgrims of time advance from life to life and from world to world until they are lovingly dispatched from the borders of the universe of their origin to the higher educational regime of the superuniverse and thence on to the spirit-training worlds of Havona and eventually to Paradise and the high destiny of the finaliters — the eternal assignment on missions not yet revealed to the universes of time and space.

37:107 (417:1) [Dictated by a Brilliant Evening Star of Nebadon, Number 1,146 of the Created Corps.]

مقاله 38. ارواح خادم جهان محلی

039 ⇨

کتاب یورندیا

037 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 38

ارواح خادم جهان محلی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- منشأ سرافیمها
- 2- سرشت فرشتگان
- 3- فرشتگان آشکار نشده
- 4- کرات فرشتگان سراف
- 5- آموزش فرشتگان سراف
- 6- سازماندهی فرشتگان سراف
- 7- فرشتگان کروپ و سنوب
- 8- تکامل فرشتگان کروپ و سنوب
- 9- مخلوقات بینابینی

مقدمه مقاله

سه رسته بارز از شخصیت‌های روح بیکران وجود دارد. رسول عجول این مسئله را می‌فهمید هنگامی که درباره عیسی نوشت: "او به بهشت رفته است و در دست راست خداوند قرار دارد. فرشتگان و اولیای امور و قدرت‌ها تحت امر او قرار دارند." فرشتگان ارواح خادم زمان هستند؛ اولیای امور گروه‌های پیام‌آور فضا می‌باشند؛ و قدرت‌ها شخصیت‌های بالاتر روح بیکران هستند.

همانند سوپرنافیم در جهان مرکزی و سکنا فیم در ابرجهان، سرافیمها به همراه فرشتگان مربوطه کروپ و سنوب گروه فرشتگان یک جهان محلی را تشکیل می‌دهند.

سرافیمها از نظر طراحی نسبتاً یکسان هستند. آنها از جهان تا جهان، در سرتاسر تمامی هفت ابرجهان، کمترین تنوع را نشان می‌دهند. آنها در میان تمامی انواع روحی موجودات شخصی به استاندارد نزدیک‌ترین انواع گوناگون رسته‌های آنها سپاه خادمان ورزیده و معمول آفرینشهای محلی را تشکیل می‌دهند.

PAPER 38

MINISTERING SPIRITS OF THE
LOCAL UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. Origin of Seraphim
2. Angelic Natures
3. Unrevealed Angels
4. The Seraphic Worlds
5. Seraphic Training
6. Seraphic Organization
7. Cherubim and Sanobim
8. Evolution of Cherubim and Sanobim
9. The Midway Creatures

INTRODUCTION

^{3801 (4181)} THERE are three distinct orders of the personalities of the Infinite Spirit. The impetuous apostle understood this when he wrote respecting Jesus, "who has gone to heaven and is on the right hand of God, angels and authorities and powers being made subject to him." Angels are the ministering spirits of time; authorities, the messenger hosts of space; powers, the higher personalities of the Infinite Spirit.

^{3802 (4182)} As the supernaphim in the central universe and the seconaphim in a superuniverse, so the seraphim, with the associated cherubim and sanobim, constitute the angelic corps of a local universe.

^{3803 (4183)} The seraphim are all fairly uniform in design. From universe to universe, throughout all seven of the superuniverses, they show a minimum of variation; they are the most nearly standard of all spirit types of personal beings. Their various orders constitute the corps of the skilled and common ministers of the local creations.

1- منشأ سرافیمها

سرافیمها توسط روح مادر جهان خلق می‌شوند و از هنگام آفرینش "فرشتگان الگو" و برخی انواع فرشتگان اعظم در روزگاران آغازین نبادان هر بار در یکن 41,472 نفره به وجود آمده‌اند. پسر آفریننده و تجلی جهانی روح بیکران در آفرینش تعداد زیادی از پسران و شخصیت‌های دیگر جهانی تشریک مساعی می‌کنند. به دنبال تکمیل این تلاش یکپارچه، پسر درگیر آفرینش فرزندان ماتریال، اولین مخلوقات دارای جنسیت، می‌شود، در حالی که روح مادر جهان به طور همزمان درگیر تلاش اولیه منحصر به فرد خود در تولید روح می‌شود. بدین ترتیب آفرینش گروه‌های فرشتگان یک جهان محلی آغاز می‌شود.

این رسته‌های فرشتگان در هنگام برنامه‌ریزی برای تکامل مخلوقات انسانی دارای اراده طراحی می‌شوند. تاریخ آفرینش سرافیمها به زمان دستیابی شخصیت نسبی توسط روح مادر جهان باز می‌گردد، نه به عنوان هم‌رتبه آینده پسر استاد، بلکه به عنوان یاور اولیه آفرینشگر پسر آفریننده. پیش از این رویداد سرافیمهایی که در نبادان مشغول به کار بودند از یک جهان همسایه به طور موقت قرض گرفته می‌شدند.

سرافیمها هنوز گهگاه خلق می‌شوند. جهان نبادان هنوز در حال ساخته شدن است. روح مادر جهانی در یک جهان در حال رشد و کمال یابنده هرگز فعالیت آفرینشگرانه را متوقف نمی‌کند.

2- سرشت فرشتگان

فرشتگان از بدنهای مادی برخوردار نیستند، اما موجوداتی مشخص و مجزا هستند. آنها طبیعت و منشأ روحی دارند. آنها گرچه برای انسانها نامرئی هستند، شما را آنطور که در جسم هستید بدون کمک تغییر شکل دهندگان یا تبدیل کنندگان مشاهده می‌کنند. آنها به طور هوشمندانه روال حیات انسانی را می‌فهمند، و در تمامی احساسات و عواطف غیرحسی انسانی سهیم هستند. آنها از موسیقی، هنر، و مزاح واقعی قدردانی می‌کنند و به اندازه زیاد لذت می‌برند. آنها از تفاهای اخلاقی و دشواریهای معنوی شما به طور کامل آگاهند. آنها به موجودات بشری مهر می‌ورزند، و از تلاشهای شما برای درک و دوست داشتن آنان فقط چیزهای خوب می‌تواند حاصل شود.

اگرچه سرافیمها موجوداتی بسیار پرمحبت و دلسوز هستند، مخلوقاتی جنسی - احساسی نیستند. آنها عمدتاً آنطور هستند که شما در کرات قصر خواهید بود، جایی که "نه ازدواج می‌کنید و نه به همسری کسی در خواهید آمد، بلکه همانند فرشتگان آسمانی خواهید بود." زیرا تمامی "کسانی که لیاقت دستیابی به کرات قصر را داشته باشند نه ازدواج می‌کنند و نه به همسری کسی در خواهند آمد، و نه این که دیگر می‌میرند، زیرا آنان با فرشتگان برابرند." با این وجود، در ارتباط با مخلوقات دارای جنسیت رسم ما بر این است که پیرامون آن

1. ORIGIN OF SERAPHIM

^{381.1 (418.4)} Seraphim are created by the Universe Mother Spirit and have been projected in unit formation — 41,472 at a time — ever since the creation of the "pattern angels" and certain angelic archetypes in the early times of Nebadon. The Creator Son and the universe representation of the Infinite Spirit collaborate in the creation of a large number of Sons and other universe personalities. Following the completion of this united effort, the Son engages in the creation of the Material Sons, the first of the sex creatures, while the Universe Mother Spirit concurrently engages in her initial solitary effort at spirit reproduction. Thus begins the creation of the seraphic hosts of a local universe.

^{381.2 (418.5)} These angelic orders are projected at the time of planning for the evolution of mortal will creatures. The creation of seraphim dates from the attainment of relative personality by the Universe Mother Spirit, not as the later co-ordinate of the Master Son, but as the early creative helper of the Creator Son. Previous to this event the seraphim on duty in Nebadon were temporarily loaned by a neighboring universe.

^{381.3 (418.6)} Seraphim are still being periodically created; the universe of Nebadon is still in the making. The Universe Mother Spirit never ceases creative activity in a growing and perfecting universe.

2. ANGELIC NATURES

^{382.1 (419.1)} Angels do not have material bodies, but they are definite and discrete beings; they are of spirit nature and origin. Though invisible to mortals, they perceive you as you are in the flesh without the aid of transformers or translators; they intellectually understand the mode of mortal life, and they share all of man's nonsensuous emotions and sentiments. They appreciate and greatly enjoy your efforts in music, art, and real humor. They are fully cognizant of your moral struggles and spiritual difficulties. They love human beings, and only good can result from your efforts to understand and love them.

^{382.2 (419.2)} Though seraphim are very affectionate and sympathetic beings, they are not sex-emotion creatures. They are much as you will be on the mansion worlds, where you will "neither marry nor be given in marriage but will be as the angels of heaven." For all who "shall be accounted worthy to attain the mansion worlds neither marry nor are given in marriage; neither do they die any more, for they are equal to the angels." Nevertheless, in dealing with sex creatures it is our custom to speak

موجوداتی که بیشتر مستقیماً از تبار پدر و پسر هستند به عنوان پسران خداوند سخن گوئیم، در حالی که به فرزندان روح به عنوان دختران خداوند اشاره می‌کنیم. از این رو در سیارات حاوی جنسیت فرشتگان عموماً با ضمائر مؤنث مشخص می‌شوند.

سرافیمها طوری آفریده شده‌اند که در سطوح روحی و مادی، هر دو، عمل می‌کنند. فازهای اندکی از فعالیت‌های مورانشیا یا روحی وجود دارند که به خدمات آنان گشوده نیستند. ضمن این که فرشتگان از نقطه نظر شخصی زیاد از موجودات بشری جدا نیستند، در برخی از کارکردهای عملی سرافیمها بسیار از آنها برتری دارند. آنها از قدرتهای بسیاری برخوردارند که فراتر از درک بشری است. برای مثال، به شما گفته شده که "تعداد موهای سر شما نیز شمرده شده است"، و این امر صحت دارد، چنین است، اما یک فرشته سراف وقت خود را صرف شمردن آنها نمی‌کند و رقم آن را مطابق روز تصحیح نمی‌کند. فرشتگان از نیروهای ذاتی و اتوماتیک دانستن این چیزها (یعنی اتوماتیک تا جایی که شما می‌توانید مشاهده کنید) برخوردارند. شما به راحتی یک سرافیم را به عنوان یک اعجوبه ریاضیات محسوب خواهید کرد. از این رو وظایف بیشماری که برای انسانها کارهای عظیمی هستند توسط سرافیمها با سهولتی بی‌اندازه انجام می‌شوند.

فرشتگان از نظر مرتبت معنوی از شما برترند، اما آنها داور یا متهم‌کننده شما نیستند. صرف نظر از این که تقصیر شما چه باشد، "فرشتگان، گر چه در توان و قدرت برترند، بر علیه شما هیچ اتهامی وارد نمی‌کنند." فرشتگان روی نوع بشر به قضاوت نمی‌نشینند، و افراد انسان نیز نباید پیرامون مخلوقات هم‌نوع خود پیش داوری کنند.

شما کاری نیکو می‌کنید که آنان را دوست می‌دارید، اما نباید آنها را پرستش کنید. فرشتگان اشیاء پرستشی نیستند. سرافیم بزرگ لویالاشیا، هنگامی که پیامبر شما "در برابر پاهای فرشته سجده نمود تا او را پرستش کند"، گفت: "مراقب باش که این کار را نکنی. من یک خادم شما و مردم شما هستم. برای ما مقدر شده که خداوند را پرستش کنیم."

سرافیمها در طبیعت و عطیه شخصیتی در مقیاس وجود مخلوق فقط اندکی از نژادهای انسانی جلوترند. به راستی هنگامی که شما از جسم‌هایی می‌یابید، بسیار شبیه آنها می‌شوید. در کرات قصر شما شروع به قدردانی کردن از سرافیمها خواهید کرد. در کرات کوکیه از آنان لذت خواهید برد، در حالی که در سلوینگتون آنها مکانهای استراحت و پرستش خود را با شما قسمت خواهند کرد. در سرتاسر تمامی صعود مورانشیا و فرازیابی متعاقب، برادری شما با سرافیمها ایده‌آل خواهد بود و همنشینی شما عالی خواهد بود.

3- فرشتگان آشکار نشده

رسته‌های بیشماری از موجودات روحی در سرتاسر قلمروهای جهان محلی عمل می‌کنند که برای انسانها آشکار نشده هستند زیرا آنها به هیچ طریق به طرح تکاملی فرازیابی بهشتی مربوط نیستند. در این مقاله کلمه "فرشته" عمدتاً به نامگذاری آن فرشتگان

of those beings of more direct descent from the Father and the Son as the sons of God, while referring to the children of the Spirit as the daughters of God. Angels are, therefore, commonly designated by feminine pronouns on the sex planets.

^{3823 (419.3)} The seraphim are so created as to function on both spiritual and literal levels. There are few phases of morontia or spirit activity which are not open to their ministrations. While in personal status angels are not so far removed from human beings, in certain functional performances seraphim far transcend them. They possess many powers far beyond human comprehension. For example: You have been told that the "very hairs of your head are numbered," and it is true they are, but a seraphim does not spend her time counting them and keeping the number corrected up to date. Angels possess inherent and automatic (that is, automatic as far as you could perceive) powers of knowing such things; you would truly regard a seraphim as a mathematical prodigy. Therefore, numerous duties which would be tremendous tasks for mortals are performed with exceeding ease by seraphim.

^{3824 (419.4)} Angels are superior to you in spiritual status, but they are not your judges or accusers. No matter what your faults, "the angels, although greater in power and might, bring no accusation against you." Angels do not sit in judgment on mankind, neither should individual mortals prejudge their fellow creatures.

^{3825 (419.5)} You do well to love them, but you should not adore them; angels are not objects of worship. The great seraphim, Loyalatia, when your seer "fell down to worship before the feet of the angel," said: "See that you do it not; I am a fellow servant with you and with your races, who are all enjoined to worship God."

^{3826 (419.6)} In nature and personality endowment the seraphim are just a trifle ahead of mortal races in the scale of creature existence. Indeed, when you are delivered from the flesh, you become very much like them. On the mansion worlds you will begin to appreciate the seraphim, on the constellation spheres to enjoy them, while on Salvington they will share their places of rest and worship with you. Throughout the whole morontia and subsequent spirit ascent, your fraternity with the seraphim will be ideal; your companionship will be superb.

3. UNREVEALED ANGELS

^{3831 (420.1)} Numerous orders of spirit beings function throughout the domains of the local universe that are unrevealed to mortals because they are in no manner connected with the evolutionary plan of Paradise ascension. In this paper the word "angel"

سراف و فرزندان مربوط به روح مادر جهان محدود می‌شود که عمدتاً به کارکرد برنامه‌های بقای انسانی مربوطند. در جهان محلی شش رسته دیگر از موجودات مربوطه، فرشتگان آشکار نشده، خدمت می‌کنند که به هیچ طریق مشخص با آن فعالیت‌های جهانی مربوط به صعود بهشتی انسان‌های تکاملی ارتباط ندارند. این شش گروه از همکاران فرشته مانند هرگز سرافیم نامیده نمی‌شوند. از آنها به عنوان ارواح خادم نیز نام برده نمی‌شود. این شخصیت‌ها کاملاً با کارهای اداری و سایر امور نبادان مشغول هستند، کارکردهایی که به هیچ وجه به دوران پیشرونده فراژیایی معنوی و نیل به کمال انسان مربوط نیستند.

4- کرات فرشتگان سراف

نهمین گروه از هفت کرات اصلی در مدار سلوینگتون کرات سرافیمها هستند. هر یک از این کرات شش ماه فرعی دارد و مدارس ویژه‌ای که به تمامی مراحل آموزش فرشتگان سراف اختصاص یافته در آنجا واقع شده‌اند. سرافیمها ضمن این که به تمامی چهل و نه کرات تشکیل دهنده این گروه از کرات سلوینگتون دسترسی دارند، منحصراً فقط اولین خوشه هفتتایی را اشغال می‌کنند. شش خوشه باقیمانده توسط شش رسته از همکاران فرشتگانی که در یورنشیا آشکار نشده هستند اشغال شده‌اند. مقر مرکزی هر یک از این گروه‌ها در یکی از این شش کرات اصلی قرار دارد و آنان در شش ماه فرعی به فعالیت‌های ویژه می‌پردازند. هر رسته این فرشتگان به تمامی کرات این هفت گروه‌های متنوع آزادانه دسترسی دارد.

این کرات ستاد مرکزی در زمرة قلمروهای شکوهمند نبادان می‌باشند. سرزمینهای فرشتگان سراف با زیبایی و پهنایی هر دو تعیین ویژگی می‌شوند. در اینجا هر سرافیم یک منزل واقعی دارد، و "منزل" به معنی اقامتگاه دو سرافیم می‌باشد؛ آنها به صورت دوتایی زندگی می‌کنند.

اگر چه سرافیمها همانند فرزندان ماتریال و نژادهای انسانی مذکر و مؤنث نیستند، منفی و مثبت می‌باشند. در اکثر مأموریتها برای انجام کار به دو فرشته نیاز است. آنها هنگامی که در مدار نیستند می‌توانند به تنهایی کار کنند، و هنگامی که ساکن هستند نیز به وجود مکمل نیاز ندارند. آنها معمولاً وجودهای مکمل اولیه خود را حفظ می‌کنند، ولی لزوماً چنین نیست. این مشارکتها بدو به واسطه کارکرد مورد لزوم هستند. آنها به واسطه احساس جنسی تعیین ویژگی نمی‌شوند، گر چه به حد وافر شخصی و به راستی عاطفی هستند.

سرافیمها علاوه بر منازل مشخص همچنین از دسته، گروهان، گردان، و یکان ستاد مرکزی برخوردار هستند. آنها هر هزار سال برای دیدار مجدد گرد هم می‌آیند و مطابق زمان آفرینش خود همگی حضور دارند. اگر یک سرافیم مسئولیتهایی داشته باشد که غیبت از مأموریت را قذغن می‌سازد، با فرشته مکمل خود به

is purposely limited to the designation of those seraphic and associated offspring of the Universe Mother Spirit who are so largely concerned with the operation of the plans of mortal survival. There serve in the local universe six other orders of related beings, the unrevealed angels, who are not in any specific manner connected with those universe activities pertaining to the Paradise ascent of evolutionary mortals. These six groups of angelic associates are never called seraphim, neither are they referred to as ministering spirits. These personalities are wholly occupied with the administrative and other affairs of Nebadon, engagements which are in no way related to man's progressive career of spiritual ascent and perfection attainment.

4. THE SERAPHIC WORLDS

^{38:4.1 (420:2)} The ninth group of seven primary spheres in the Salvington circuit are the worlds of the seraphim. Each of these worlds has six tributary satellites, whereon are the special schools devoted to all phases of seraphic training. While the seraphim have access to all forty-nine worlds comprising this group of Salvington spheres, they exclusively occupy only the first cluster of seven. The remaining six clusters are occupied by the six orders of angelic associates unrevealed on Urantia; each such group maintains headquarters on one of these six primary worlds and carries on specialized activities on the six tributary satellites. Each angelic order has free access to all the worlds of these seven diverse groups.

^{38:4.2 (420:3)} These headquarters worlds are among the magnificent realms of Nebadon; the seraphic estates are characterized by both beauty and vastness. Here each seraphim has a real home, and "home" means the domicile of two seraphim; they live in pairs.

^{38:4.3 (420:4)} Though not male and female as are the Material Sons and the mortal races, seraphim are negative and positive. In the majority of assignments it requires two angels to accomplish the task. When they are not encircuited, they can work alone; neither do they require complements of being when stationary. Ordinarily they retain their original complements of being, but not necessarily. Such associations are primarily necessitated by function; they are not characterized by sex emotion, though they are exceedingly personal and truly affectionate.

^{38:4.4 (420:5)} Besides designated homes, seraphim also have group, company, battalion, and unit headquarters. They forgather for reunions every millennium and are all present in accordance with the time of their creation. If a seraphim bears responsibilities which forbid absence from duty, she alternates attendance with her complement, being

نوبت جا عوض می‌کند، و یک سرافیم که تاریخ تولد دیگری دارد جای او را می‌گیرد. بدین ترتیب هر یار سراف حداقل به طور یکی در میان در تجدید دیدار حاضر است.

5- آموزش فرشتگان سراف

سرافیمها اولین هزاره خود را به عنوان ناظران غیرمأمور در سلوینگتون و مدارس جهانی مربوط به آن می‌گذرانند. هزاره دوم در کرات فرشتگان که در مدار سلوینگتون قرار دارند گذرانده می‌شود. ریاست مدرسه آموزشی مرکزی آنان اکنون به عهده یکصد هزار فرشته اول نبادان می‌باشد، و در رأس آنان فرشته اولیه یا اولین زاده جهان محلی می‌باشد. اولین گروه آفریده شده سرافیمها توسط سپاهی متشکل از یک هزار سرافیم از آوالان آموزش یافتند. به دنبال آن فرشتگان ما توسط نفرات ارشد خودشان آموزش یافته‌اند. ملک صادقها نیز سهم بزرگی در آموزش و تعلیم تمامی فرشتگان جهان محلی — سراف، کروپ، و سنوب — داشته‌اند.

در خاتمه این دوره آموزشی در کرات سراف سلوینگتون، سرافیمها در گروهها و واحدهای متعارف سازماندهی فرشتگان بسیج می‌شوند، و به گروهی در کواکب گمارده می‌شوند. آنها هنوز به صورت ارواح خادم گمارده نشده‌اند، گر چه کاملاً در فازهای پیش مأموریتی آموزش فرشتگان وارد شده‌اند.

سرافیمها از طریق خدمت به عنوان ناظر در دونترین کرات تکاملی به صورت ارواح خادم آغاز به کار می‌کنند. آنها بعد از این تجربه به کرات مربوط به ستاد مرکزی کوکبه تعیین شده باز می‌گردند تا مطالعات پیشرفته خود را آغاز کنند و با حتمیت بیشتر برای خدمت در یک سیستم محلی ویژه آماده شوند. آنها به دنبال این آموزش کلی برای خدمت در یکی از سیستمهای محلی پیشروی می‌کنند. در کرات ساخته شده که به پایتخت یک سیستم نبادان مربوطند سرافیمهای ما آموزش خود را تکمیل می‌کنند و به عنوان ارواح خادم زمان عازم مأموریت می‌شوند.

هنگامی که سرافیمها به یکباره به کار گمارده شدند، ممکن است در تمامی نبادان، حتی اروانتان به مأموریت روند. کار آنها در جهان بدون حد و مرز و محدودیت است. آنها از نزدیک با مخلوقات مادی کرات در ارتباط هستند و پیوسته در خدمت رسته‌های پایین‌تر شخصیت‌های روحی می‌باشند، و میان این موجودات دنیای روحی و انسانهای قلمروهای مادی ارتباط برقرار می‌کنند.

6- سازماندهی فرشتگان سراف

بعد از هزاره دوم اقامت موقت در ستاد مرکزی فرشتگان سراف، سرافیمها تحت مسئولیت رئیسان در

relieved by a seraphim of another birth date. Each seraphic partner is thereby present at least every other reunion.

5. SERAPHIC TRAINING

^{3851 (420.6)} Seraphim spend their first millennium as noncommissioned observers on Salvington and its associated world schools. The second millennium is spent on the seraphic worlds of the Salvington circuit. Their central training school is now presided over by the first one hundred thousand Nebadon seraphim, and at their head is the original or first-born angel of this local universe. The first created group of Nebadon seraphim were trained by a corps of one thousand seraphim from Avalon; subsequently our angels have been taught by their own seniors. The Melchizedeks also have a large part in the education and training of all local universe angels — seraphim, cherubim, and sanobim.

^{3852 (421.1)} At the termination of this period of training on the seraphic worlds of Salvington, seraphim are mobilized in the conventional groups and units of the angelic organization and are assigned to some one of the constellations. They are not yet commissioned as ministering spirits, although they have well entered upon the precommissioned phases of angelic training.

^{3853 (421.2)} Seraphim are initiated as ministering spirits by serving as observers on the lowest of the evolutionary worlds. After this experience they return to the associate worlds of the headquarters of the assigned constellation to begin their advanced studies and more definitely to prepare for service in some particular local system. Following this general education they are advanced to the service of some one of the local systems. On the architectural worlds associated with the capital of some Nebadon system our seraphim complete their training and are commissioned as ministering spirits of time.

^{3854 (421.3)} When once seraphim are commissioned, they may range all Nebadon, even Orvonton, on assignment. Their work in the universe is without bounds and limitations; they are closely associated with the material creatures of the worlds and are ever in the service of the lower orders of spiritual personalities, making contact between these beings of the spirit world and the mortals of the material realms.

6. SERAPHIC ORGANIZATION

^{3861 (421.4)} After the second millennium of sojourn at seraphic headquarters the seraphim are organized

گروه‌های دوازده نفره (12 جفت، 24 سرافیم) سازماندهی می‌شوند، و دوازده عدد از این گروه‌ها یک گروهان (144 جفت، 288 سرافیم) را که توسط یک رهبر فرماندهی می‌شود تشکیل می‌دهند. دوازده گروهان تحت مسئولیت یک فرمانده، یک گردان (1,728 جفت، 3,456 سرافیم) را تشکیل می‌دهند، و دوازده گردان تحت مسئولیت یک مدیر، برابر با یک یکن سرافیم (20,736 جفت یا 41,472 فرد) می‌باشد، در حالی که دوازده یکن، تحت مسئولیت یک سرپرست در بر گیرنده یک لشکر که تعداد آن 248,832 جفت یا 497,664 فرد است می‌باشد. عیسی آن شب در باغ جتسمانی به این گروه از فرشتگان اشاره می‌کرد هنگامی که گفت: "من حتی اکنون می‌توانم از پدرم تقاضا کنم، و او فوراً به من بیش از دوازده لشکر از فرشتگان را خواهد داد."

دوازده لشکر از فرشتگان در بر گیرنده سپاهی است که تعداد آن 2,985,984 جفت یا 5,971,968 فرد می‌باشد، و دوازده عدد از این سپاهها (35,831,808 جفت یا 71,663,616 فرد) تشکیل دهنده بزرگترین سازمان کاری سرافیمها، یک ارتش فرشتگان را تشکیل می‌دهد. یک سپاه از فرشتگان توسط یک فرشته اعظم با توسط شخصیت دیگری که از مقام مشابه برخوردار است فرماندهی می‌شود، در حالی که ارتشهای فرشتگان توسط ستارگان تابناک عصر یا توسط سایر دستیاران بلافصل جبرئیل هدایت می‌شوند. و جبرئیل "فرمانده عالی ارتشهای آسمان" است، رئیس اجرایی فرمانروای نبادان، "خداوند خدای لشکریان."

سرافیمها و تمامی رسته‌های دیگر جهان محلی گر چه تحت سرپرستی مستقیم روح بیکران، آنطور که در سلونگتون پدیدار گشته‌اند، خدمت می‌کنند، از هنگام اعطای میکائیل در یورنشیا تحت حاکمیت پسر استاد قرار گرفته‌اند. حتی هنگامی که میکائیل در یورنشیا در جسم متولد گشت، پخش برنامه‌های ابرجهان که برای تمامی نبادان پخش گردید اعلام نمود: "و بگذارید تمامی فرشتگان او را پرستش کنند." تمامی سلسله مراتب فرشتگان تحت فرمان او قرار دارند. آنها بخشی از آن گروهی می‌باشند که "فرشتگان توانمند او" نام گرفته‌اند.

7- فرشتگان کروب و سنوب

فرشتگان کروب و سنوب در تمامی عطایای بنیادین شبیه سرافیمها می‌باشند. آنها منشأ یکسان دارند اما همیشه از سرنوشت یکسان برخوردار نیستند. آنها به طرزی شگفت‌انگیز باهوش، به گونه‌ای اعجاب‌آور مؤثر، به طرزی متأثر کننده باعطفه و تقریباً همانند انسان می‌باشند. آنها پایین‌ترین رسته فرشتگان هستند، لذا نزدیکترین همکاران انواع مترقی‌تر موجودات بشری در کرات تکاملی می‌باشند.

فرشتگان کروب و سنوب به طور ذاتی به هم مرتبط و به طور کارکردی متحد هستند. یکی یک شخصیت انرژی مثبت و دیگری انرژی منفی است. تغییر جهت دهنده دست راست، یا فرشته به طور مثبت شارژ شده، فرشته کروب، شخصیت ارشد یا کنترل کننده است. تغییر جهت دهنده دست چپ، یا فرشته به طور منفی شارژ شده، فرشته سنوب، موجود مکمل می‌باشد. هر نوع فرشته در کارکرد انفرادی بسیار محدود است

under chiefs into groups of twelve (12 pairs, 24 seraphim), and twelve such groups constitute a company (144 pairs, 288 seraphim), which is commanded by a leader. Twelve companies under a commander constitute a battalion (1,728 pairs or 3,456 seraphim), and twelve battalions under a director equal a seraphic unit (20,736 pairs or 41,472 individuals), while twelve units, subject to the command of a supervisor, constitute a legion numbering 248,832 pairs or 497,664 individuals. Jesus alluded to such a group of angels that night in the garden of Gethsemane when he said: "I can even now ask my Father, and he will presently give me more than twelve legions of angels."

^{386.2 (421.9)} Twelve legions of angels comprise a host numbering 2,985,984 pairs or 5,971,968 individuals, and twelve such hosts (35,831,808 pairs or 71,663,616 individuals) make up the largest operating organization of seraphim, an angelic army. A seraphic host is commanded by an archangel or by some other personality of co-ordinate status, while the angelic armies are directed by the Brilliant Evening Stars or by other immediate lieutenants of Gabriel. And Gabriel is the "supreme commander of the armies of heaven," the chief executive of the Sovereign of Nebadon, "the Lord God of hosts."

^{386.3 (421.9)} Though serving under the direct supervision of the Infinite Spirit as personalized on Salvington, since the bestowal of Michael on Urantia, seraphim and all other local universe orders have become subject to the sovereignty of the Master Son. Even when Michael was born of the flesh on Urantia, there issued the superuniverse broadcast to all Nebadon which proclaimed, "And let all the angels worship him." All ranks of angels are subject to his sovereignty; they are a part of that group which has been denominated "his mighty angels."

7. CHERUBIM AND SANOBIM

^{387.1 (422.1)} In all essential endowments cherubim and sanobim are similar to seraphim. They have the same origin but not always the same destiny. They are wonderfully intelligent, marvelously efficient, touchingly affectionate, and almost human. They are the lowest order of angels, hence all the nearer of kin to the more progressive types of human beings on the evolutionary worlds.

^{387.2 (422.2)} Cherubim and sanobim are inherently associated, functionally united. One is an energy positive personality; the other, energy negative. The right-hand deflector, or positively charged angel, is the cherubim — the senior or controlling personality. The left-hand deflector, or negatively charged angel, is the sanobim — the complement of being. Each type of angel is very limited in solitary

لذا آنها معمولاً به صورت دوتایی خدمت می‌کنند. آنها هنگامی که به صورت مستقل از فرشتگان سراف مدیر خود خدمت می‌کنند، بیش از همیشه به تماس متقابل وابسته‌اند و پیوسته با هم کار می‌کنند.

فرشتگان کروب و سنوب یاوران وفادار و مؤثر خادمان سراف می‌باشند، و این دستیاران تحت فرمان برای تمامی هفت رشته سرافیمها فراهم شده‌اند. فرشتگان کروب و سنوب برای اعصار در این سمتها خدمت می‌کنند، اما سرافیمها را در مأموریت‌های فراتر از محدوده‌های جهان محلی همراهی نمی‌کنند.

فرشتگان کروب و سنوب کارکنان روحی معمول در تک تک کرات سیستمها هستند. آنها ممکن است به جای یک زوج سراف در یک مأموریت غیر شخصی و در یک وضعیت اضطراری خدمت کنند، اما به عنوان فرشتگان مراقب موجودات بشری حتی به طور موقت هم هرگز عمل نمی‌کنند. این یک امتیاز ویژه فرشتگان سراف است.

فرشتگان کروب هنگامی که به یک سیاره گمارده می‌شوند به درسهای محلی آموزشی که شامل مطالعه سنتها و زبانهای سیاره‌ای می‌باشد وارد می‌شوند. ارواح خادم زمان همگی دو زبانه هستند، و به زبان جهان محلی منشأ خود و زبان ابرجهان بومی خود صحبت می‌کنند. آنها از طریق مطالعه در مدارس آن محدوده زبانهای بیشتری را فرا می‌گیرند. فرشتگان کروب و سنوب همانند سرافیمها و تمامی انواع موجودات روحی دیگر به طور مداوم درگیر تلاش برای بهبود خود می‌باشند. تنها موجوداتی نظیر موجودات تحت فرمان کنترل نیرو و هدایت انرژی فاقد توان پیشرفت می‌باشند. کلیه مخلوقاتی که دارای اختیار شخصی واقعی یا بالقوه می‌باشند در صدد کسب دستاوردهای جدید هستند.

فرشتگان کروب و سنوب ذاتاً به سطح مورانشیای وجود بسیار نزدیکند، و اثبات نموده‌اند که در کار میان قلمروهای فیزیکی، مورانشیایی و روحی از همه مؤثرتر می‌باشند. این فرزندان روح مادر جهان محلی با "چهارمین مخلوقات" تعیین ویژگی می‌شوند، عمدتاً همانطور که سرویتالهای هاونا و کمیسوینهای آشتی دهنده چنین هستند. هر چهارمین فرشته کروب و هر چهارمین فرشته سنوب نیمه مادی هستند، و بسیار به سطح مورانشیای وجود شباهت دارند.

این چهارمین مخلوقات فرشته مانند در مراحل عینی‌تر فعالیت‌های جهانی و سیاره‌ای خود برای سرافیمها کمک بزرگی هستند. این فرشتگان کروب مورانشیا همچنین وظایف ضروری بینابینی بسیاری را در کرات آموزشی مورانشیا به انجام می‌رسانند و به تعداد زیاد به خدمت یاران مورانشیا گمارده شده‌اند. آنها برای کرات مورانشیا تقریباً آن چیزی هستند که مخلوقات بینابینی برای سیارات تکاملی هستند. این فرشتگان کروب مورانشیا مکرراً در ارتباط با مخلوقات بینابینی در کرات مسکونی کار می‌کنند. فرشتگان کروب و مخلوقات بینابینی به طور بارز رشته‌های جداگانه‌ای از موجودات هستند. منشأ آنها نامشابه است، اما آنها در طبیعت و کارکرد شباهتهای زیادی نشان می‌دهند.

function; hence they usually serve in pairs. When serving independently of their seraphic directors, they are more than ever dependent on mutual contact and always function together.

387.3 (422:3) Cherubim and sanobim are the faithful and efficient aids of the seraphic ministers, and all seven orders of seraphim are provided with these subordinate assistants. Cherubim and sanobim serve for ages in these capacities, but they do not accompany seraphim on assignments beyond the confines of the local universe.

387.4 (422:4) The cherubim and sanobim are the routine spirit workers on the individual worlds of the systems. On a nonpersonal assignment and in an emergency, they may serve in the place of a seraphic pair, but they never function, even temporarily, as attending angels to human beings; that is an exclusive seraphic privilege.

387.5 (422:5) When assigned to a planet, cherubim enter the local courses of training, including a study of planetary usages and languages. The ministering spirits of time are all bilingual, speaking the language of the local universe of their origin and that of their native superuniverse. By study in the schools of the realms they acquire additional tongues. Cherubim and sanobim, like seraphim and all other orders of spirit beings, are continuously engaged in efforts at self-improvement. Only such as the subordinate beings of power control and energy direction are incapable of progression; all creatures having actual or potential personality volition seek new achievements.

387.6 (422:6) Cherubim and sanobim are by nature very near the morontia level of existence, and they prove to be most efficient in the borderland work of the physical, morontial, and spiritual domains. These children of the local universe Mother Spirit are characterized by "fourth creatures" much as are the Havona Servitals and the conciliating commissions. Every fourth cherubim and every fourth sanobim are quasi-material, very definitely resembling the morontia level of existence.

387.7 (422:7) These angelic fourth creatures are of great assistance to the seraphim in the more literal phases of their universe and planetary activities. Such morontia cherubim also perform many indispensable borderline tasks on the morontia training worlds and are assigned to the service of the Morontia Companions in large numbers. They are to the morontia spheres about what the midway creatures are to the evolutionary planets. On the inhabited worlds these morontia cherubim frequently work in liaison with the midway creatures. Cherubim and midway creatures are distinctly separate orders of beings; they have dissimilar origins, but they disclose great similarity in nature and function.

8- تکامل فرشتگان کروب و سنوب

مسیرهای پیشماری از خدمت پیشرونده در برابر فرشتگان کروب و سنوب گشوده است که به ارتقاء رتبه راه می‌برد و می‌تواند باز هم با پذیرش خادم الهی ارتقا داده شود. سه طبقه بزرگ از فرشتگان کروب و سنوب در رابطه با پتانسیل تکاملی وجود دارد:

1- کاندیداهای صعود. این موجودات ذاتاً برای مرتبت سرافی کاندیدا هستند. فرشتگان کروب و سنوب متعلق به این رسته بسیار باهوش هستند، گرچه در عطیه ذاتی با سرافیمها برابر نیستند؛ اما برای آنها ممکن است که طی عمل و تجربه به مرتبت کامل سراف دست یابند.

2- فرشتگان فاز میانی کروب. کلیه فرشتگان کروب و سنوب در پتانسیلهای صعود یکسان نیستند، و اینها موجودات ذاتاً محدود آفرینشهای نوع فرشتگان هستند. بیشتر آنها کروب و سنوب باقی می‌مانند، گرچه موجودات با استعدادتر ممکن است به خدمت محدود سرافی دست یابند.

3- فرشتگان مورانشیای کروب. این "مخلوقات چهارم" رسته‌های فرشتگان همیشه ویژگیهای نیمه مادی خود را حفظ می‌کنند. آنها به همراه اکثر برادران فاز میانی خود تا واقعیتیابی کامل ایزد متعال به صورت فرشتگان کروب و سنوب ادامه خواهند داد.

در حالی که پتانسیل رشد گروههای دوم و سوم تا اندازه‌ای محدود است، کاندیداهای صعود می‌توانند به فرازهای خدمت جهانی فرشتگان سراف دست یابند. بسیاری از این فرشتگان باتجرب‌تر کروب به نگاهبانان سراف سرنوشت وصل هستند و هنگامی که فرشتگان ارشد سراف آنها را ترک می‌کنند بدین گونه در خط مستقیم برای پیشرفت به سوی مرتبت آموزگاران کرات قصر قرار می‌گیرند. نگاهبانان سرنوشت هنگامی که انسانهای تحت سرپرستی آنها به حیات مورانشیا دست می‌یابند، از یاوران کروب و سنوب برخوردار نمی‌شوند. و هنگامی که انواع دیگر سرافیمهای تکاملی اجازه ورود به سرافینگتون و بهشت را دریافت می‌کنند، باید وقتی که از محدوده نبادان خارج می‌شوند تابعین سابق خود را ترک کنند. این فرشتگان رها شده کروب و سنوب معمولاً توسط روح مادر جهان پذیرفته می‌شوند، و بدین ترتیب در دستیابی به مرتبت سرافی به سطحی که برابر با سطح یک آموزگار کرات قصر می‌باشد دست می‌یابند.

هنگامی که فرشتگان کروب و سنوب به دنبال پذیرش به عنوان آموزگاران کرات قصر برای منتهی طولانی در کرات مورانشیا خدمت کردند، از پایین‌ترین تا بالاترین، و هنگامی که سپاه آنان در سلوینگتون بیش از اندازه عضوگیری شد، ستاره تابان و بامداد این خادمان وفادار مخلوقات زمان را در پیشگاه خود فرا می‌خواند. سوگند دگرگونی شخصیت به اجرا در می‌آید، و پس از آن این فرشتگان پیشرفته و ارشد کروب و سنوب در گروههای هفت هزار نفره توسط روح مادر جهان از نو پذیرفته می‌شوند. از این پذیرش دوم آنها به عنوان سرافیمهای تمام عیار پدیدار می‌شوند. از این پس

8. EVOLUTION OF CHERUBIM AND SANOBIM

^{3881 (423.1)} Numerous avenues of advancing service are open to cherubim and sanobim leading to an enhancement of status, which may be still further augmented by the embrace of the Divine Minister. There are three great classes of cherubim and sanobim with regard to evolutionary potential:

^{3882 (423.2)} 1. *Ascension Candidates*. These beings are by nature candidates for seraphic status. Cherubim and sanobim of this order are brilliant, though not by inherent endowment equal to the seraphim; but by application and experience it is possible for them to attain full seraphic standing.

^{3883 (423.3)} 2. *Mid-phase Cherubim*. All cherubim and sanobim are not equal in ascension potential, and these are the inherently limited beings of the angelic creations. Most of them will remain cherubim and sanobim, although the more gifted individuals may achieve limited seraphic service.

^{3884 (423.4)} 3. *Morontia Cherubim*. These "fourth creatures" of the angelic orders always retain their quasi-material characteristics. They will continue on as cherubim and sanobim, together with a majority of their mid-phase brethren, pending the completed factualization of the Supreme Being.

^{3885 (423.5)} While the second and third groups are somewhat limited in growth potential, the ascension candidates may attain the heights of universal seraphic service. Many of the more experienced of these cherubim are attached to the seraphic guardians of destiny and are thus placed in direct line for advancement to the status of Mansion World Teachers when deserted by their seraphic seniors. Guardians of destiny do not have cherubim and sanobim as helpers when their mortal wards attain the morontia life. And when other types of evolutionary seraphim are granted clearance for Seraphington and Paradise, they must forsake their former subordinates when they pass out of the confines of Nebadon. Such deserted cherubim and sanobim are usually embraced by the Universe Mother Spirit, thus achieving a level equivalent to that of a Mansion World Teacher in the attainment of seraphic status.

^{3886 (423.6)} When, as Mansion World Teachers, the once-embraced cherubim and sanobim have long served on the morontia spheres, from the lowest to the highest, and when their corps on Salvington is overrecruited, the Bright and Morning Star summons these faithful servants of the creatures of time to appear in his presence. The oath of personality transformation is administered; and thereupon, in groups of seven thousand, these advanced and senior cherubim and sanobim are re-embraced by the Universe Mother Spirit. From this

دوران زندگانی سرشار و کامل یک سرافیم، با تمامی امکانات بهشتی آن برای این فرشتگان از نو تولد یافته کروب و سنوب گشوده است. چنین فرشتگانی ممکن است به عنوان نگاهبانان سرنوشت به برخی موجودات انسانی تخصیص داده شوند، و اگر نگاهبان انسانی به بقا دست یابد، آنگاه آنان برای پیشروی به سوی سرافینگتون و هفت دایره پیشرفت سرافی، حتی به بهشت و سپاه نهایت واجد شرایط می‌شوند.

second embrace they emerge as full-fledged seraphim. Henceforth, the full and complete career of a seraphim, with all of its Paradise possibilities, is open to such reborn cherubim and sanobim. Such angels may be assigned as guardians of destiny to some mortal being, and if the mortal ward attains survival, then do they become eligible for advancement to Seraphington and the seven circles of seraphic attainment, even to Paradise and the Corps of the Finality.

9- مخلوقات بینابینی

مخلوقات بینابینی از یک طبقه‌بندی سه‌گانه برخوردارند: آنها به درستی با پسران فراز یابنده خداوند طبقه‌بندی شده‌اند. آنها در واقع با رسته‌های دائم شهروندی گروه‌بندی شده‌اند، در حالی که به دلیل همکاری نزدیک و مؤثر با گروه‌های فرشتگان در کار خدمت به انسان فانی در تک تک کرات فضا به طور کارکردی در شمار ارواح خادم زمان محسوب می‌شوند.

این مخلوقات منحصر به فرد در اکثر کرات مسکونی ظاهر می‌شوند و همیشه در سیارات دهگان یا حیات تجربی نظیر یورنشیا یافت می‌شوند. بینابینها از دو نوع هستند — اولیه و ثانویه — و از طریق تکنیکهای زیرین ظاهر می‌شوند:

1- بینابینهای اولیه که گروه روحی‌تری هستند تا اندازه‌ای رسته استاندارد شده موجوداتی هستند که به طور یکنواخت از پرسنلهای تغییر یافته فرازگرای انسانی پرنسهای سیاره‌ای برآمده‌اند. تعداد مخلوقات بینابینی اولیه همیشه پنجاه هزار تن می‌باشد، و هیچ سیاره‌ای که از خدمت آنان بهره‌مند است از گروه بزرگتری برخوردار نیست.

2- تعداد بینابینهای ثانویه که گروه مادی‌تر این مخلوقات هستند در کرات گوناگون به اندازه زیاد متفاوت است، گر چه میانگین آنان در حدود پنجاه هزار تن است. آنها به طور متنوع از ارتقا دهندگان بیولوژیک سیاره‌ای، آدمها و حواها، یا از نیای بلا فصل خود برآمده‌اند. تعداد تکنیکهای متفاوت به وجود آوردن این مخلوقات ثانویه بینابینی در کرات تکاملی فضا کمتر از بیست و چهار عدد نیست. شیوه پیدایش این گروه در یورنشیا غیر عادی و خارق‌العاده بود.

هیچیک از این گروه‌ها یک تصادف تکاملی نبودند. آنها هر دو شکل اصلی در طرحهای از پیش تعیین شده آرشیتکتهای جهان می‌باشند، و ظهور آنها در کرات در حال تکامل در زمان مناسب مطابق با طرحهای اولیه و برنامه‌های توسعه حاملین حیات ناظر می‌باشد.

بینابینهای اولیه از طریق تکنیک فرشتگان به طور عقلانی و معنوی انرژی می‌یابند، و در وضعیت عقلانی یکسان هستند. هفت روح یاور ذهن با آنها هیچ تماسی

9. THE MIDWAY CREATURES

^{389.1 (424.1)} The midway creatures have a threefold classification: They are properly classified with the ascending Sons of God; they are factually grouped with the orders of permanent citizenship, while they are functionally reckoned with the ministering spirits of time because of their intimate and effective association with the angelic hosts in the work of serving mortal man on the individual worlds of space.

^{389.2 (424.2)} These unique creatures appear on the majority of the inhabited worlds and are always found on the decimal or life-experiment planets, such as Urantia. Midwayers are of two types — primary and secondary — and they appear by the following techniques:

^{389.3 (424.3)} 1. *Primary Midwayers*, the more spiritual group, are a somewhat standardized order of beings who are uniformly derived from the modified ascendant-mortal staffs of the Planetary Princes. The number of primary midway creatures is always fifty thousand, and no planet enjoying their ministry has a larger group.

^{389.4 (424.4)} 2. *Secondary Midwayers*, the more material group of these creatures, vary greatly in numbers on the different worlds, though the average is around fifty thousand. They are variously derived from the planetary biologic uplifters, the Adams and Eves, or from their immediate progeny. There are no less than twenty-four diverse techniques involved in the production of these secondary midway creatures on the evolutionary worlds of space. The mode of origin for this group on Urantia was unusual and extraordinary.

^{389.5 (424.5)} Neither of these groups is an evolutionary accident; both are essential features in the predetermined plans of the universe architects, and their appearance on the evolving worlds at the opportune juncture is in accordance with the original designs and developmental plans of the supervising Life Carriers.

^{389.6 (424.6)} Primary midwayers are energized intellectually and spiritually by the angelic technique and are uniform in intellectual status. The seven

برقرار نمی‌کنند، و فقط ششمین و هفتمین یاور ذهن، روح پرستش و روح خرد، قادرند به گروه ثانویه خدمت روحانی کنند.

بینابینیه‌های ثانویه از طریق تکنیک آدم به طور فیزیکی انرژی می‌یابند. آنها به لحاظ معنوی از طریق فرشتگان در مدار قرار گرفته و از لحاظ عقلانی از عطیه نوع ذهن انتقالی مورانشیا برخوردارند. آنها به چهار نوع فیزیکی، هفت رسته معنوی، و دوازده سطح واکنش عقلانی به خدمت مشترک دو روح یاور آخر و ذهن مورانشیا تقسیم شده‌اند. این تنوعات فعالیت متفاوت و مأموریت سیاره‌ای آنها را تعیین می‌سازد.

بینابینیه‌های اولیه بیشتر به فرشتگان شباهت دارند تا انسانها. رسته‌های ثانویه بسیار بیشتر شبیه موجودات بشری هستند. هر یک در انجام وظایف چندگانه سیاره‌ای‌شان کمک پرارزشی به دیگری می‌کند. خادمان اولیه می‌توانند همکاری مرتبطی با کنترلگران مورانشیا و روحی - انرژی و احاطه کنندگان ذهنی، هر دو، به دست آورند. گروه ثانویه می‌تواند فقط با کنترلگران فیزیکی و کاربران مادی - مداری ارتباطات کاری برقرار سازد. اما چون هر نوع بینابینی می‌تواند هماهنگی کامل ارتباطی با دیگری برقرار سازد، هر گروه بدین ترتیب قادر است به استفاده عملی از تمامی گستره انرژی که از جمع کلی نیروی فیزیکی کرات مادی تا مراحل انتقالی انرژیهای جهان و تا نیروهای روحی - واقعی بالاتر قلمروهای آسمانی امتداد می‌یابد دست یابد.

فاصله میان کرات مادی و معنوی به طور کامل از طریق ارتباط زنجیروار انسان فانی، بینابینیه‌های ثانویه، بینابینیه‌های اولیه، فرشتگان کروب مورانشیا، فرشتگان فاز میانی کروب، و سرافیمها پر می‌شود. در تجربه شخصی یک فرد انسان این سطوح متنوع از طریق کارکردهای نامشهود و اسرارآمیز تنظیم کننده الهی فکری بدون شک و کم و بیش یکدست می‌شوند و شخصاً معنی می‌یابند.

در کرات نرمال بینابینیه‌های اولیه از جانب پرنس سیاره‌ای خدمت خود را به عنوان سپاه اطلاعاتی و سرگرم کنندگان آسمانی حفظ می‌کنند، در حالی که خادمان ثانویه به همکاری خود با نظام آدمی برای پیشبرد آرمان تمدن پیشرفته سیاره‌ای ادامه می‌دهند. در شرایط پشت کردن پرنس سیاره‌ای و شکست پسر ماتریال، آنطور که در یورنشیا رخ داد، مخلوقات بینابینی سرپرستان فرمانروای سیاره‌ای می‌شوند و تحت رهبری هدایت کننده سرپرست موقت سیاره خدمت می‌کنند. اما این موجودات فقط در سه کره دیگر در ستانیا به صورت یک گروه تحت رهبری متحد، همانند خادمان بینابینی متحد یورنشیا، عمل می‌کنند.

کار سیاره‌ای بینابینیه‌های اولیه و ثانویه هر دو در تک تک کرات بی‌شمار یک جهان متفاوت و متنوع است، اما در سیارات نرمال و عادی فعالیت‌های آنان بسیار

adjutant mind-spirits make no contact with them; and only the sixth and the seventh, the spirit of worship and the spirit of wisdom, are able to minister to the secondary group.

389.7 (424.7) Secondary midwayers are physically energized by the Adamic technique, spiritually encircled by the seraphic, and intellectually endowed with the morontia transition type of mind. They are divided into four physical types, seven orders spiritually, and twelve levels of intellectual response to the joint ministry of the last two adjutant spirits and the morontia mind. These diversities determine their differential of activity and of planetary assignment.

389.8 (424.8) Primary midwayers resemble angels more than mortals; the secondary orders are much more like human beings. Each renders invaluable assistance to the other in the execution of their manifold planetary assignments. The primary ministers can achieve liaison co-operation with both morontia- and spirit-energy controllers and mind circuiters. The secondary group can establish working connections only with the physical controllers and the material-circuit manipulators. But since each order of midwayer can establish perfect synchrony of contact with the other, either group is thereby able to achieve practical utilization of the entire energy gamut extending from the gross physical power of the material worlds up through the transition phases of universe energies to the higher spirit-reality forces of the celestial realms.

389.9 (425.1) The gap between the material and spiritual worlds is perfectly bridged by the serial association of mortal man, secondary midwayer, primary midwayer, morontia cherubim, mid-phase cherubim, and seraphim. In the personal experience of an individual mortal these diverse levels are undoubtedly more or less unified and made personally meaningful by the unobserved and mysterious operations of the divine Thought Adjuster.

389.10 (425.2) On normal worlds the primary midwayers maintain their service as the intelligence corps and as celestial entertainers in behalf of the Planetary Prince, while the secondary ministers continue their co-operation with the Adamic regime of furthering the cause of progressive planetary civilization. In case of the defection of the Planetary Prince and the failure of the Material Son, as occurred on Urantia, the midway creatures become the wards of the System Sovereign and serve under the directing guidance of the acting custodian of the planet. But on only three other worlds in Satania do these beings function as one group under unified leadership as do the united midway ministers of Urantia.

389.11 (425.3) The planetary work of both primary and secondary midwayers is varied and diverse on the numerous individual worlds of a universe, but on the

متفاوت از وظایفی است که وقت آنان را در کرات منزوی، نظیر یورنثیا، اشغال می‌کند.

بینابینیهای اولیه تاریخ نویسان سیاره‌ای هستند، که از زمان ورود پرنس سیاره‌ای تا عصر ثبات نور و حیات، نمایش شرح تاریخ سیاره‌ای را برای نمایشگاههای سیارات در کرات ستاد مرکزی سیستم تدوین و طراحی می‌کنند.

بینابینیها برای منتهای طولانی در یک کره مسکونی باقی می‌مانند، اما اگر به مسئولیت خود وفادار باقی بمانند، سرانجام و قطعاً برای خدمت بسیار طولانی خود در حفظ حاکمیت پسر آفریننده مورد قدردانی قرار می‌گیرند. آنها به گونه‌ای شایسته برای خدمت صبورانه خویش به انسانهای فانی ماتریال در کره زمان و مکانشان پاداش دریافت می‌کنند. دیر یا زود کلیه مخلوقات بینابینی اعتبار یافته به صفوف پسران فراز یابنده خداوند فرا خوانده می‌شوند و در همراهی با همان انسانهای دارای منشأ حیوانی، برادران زمینی‌شان، که آنان در طول اقامت طولانی موقت سیاره‌ای بسیار غیرتمندانه از آنها محافظت کرده و به طور بسیار مؤثر به آنها خدمت کردند، به گونه‌ای شایسته به ماجرای طولانی صعود بهشت وارد می‌شوند.

[ارائه شده توسط یک ملک صادق که با تقاضای رئیس سپاهیان فرشتگان سراف نبادان عمل می‌نماید.]

normal and average planets their activities are very different from the duties which occupy their time on isolated spheres, such as Urantia.

^{389.12 (425.4)} The primary midwayers are the planetary historians who, from the time of the arrival of the Planetary Prince to the age of settled light and life, formulate the pageants and design the portrayals of planetary history for the exhibits of the planets on the system headquarters worlds.

^{389.13 (425.5)} Midwayers remain for long periods on an inhabited world, but if faithful to their trust, they will eventually and most certainly be recognized for their agelong service in maintaining the sovereignty of the Creator Son; they will be duly rewarded for their patient ministry to the material mortals on their world of time and space. Sooner or later all accredited midway creatures will be mustered into the ranks of the ascending Sons of God and will be duly initiated into the long adventure of the Paradise ascent in company with those very mortals of animal origin, their earth brethren, whom they so jealously guarded and so effectively served during the long planetary sojourn.

^{389.14 (425.6)} [Presented by a Melchizedek acting by request of the Chief of the Seraphic Hosts of Nebadon.]

مقاله 39. گروههای فرشتگان سراف

⇨ 040

کتاب یورنشيا

⇨ 038

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 39

گروههای فرشتگان سراف

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سرافیم عالی
- 2- سرافیم برتر
- 3- سرافیم سرپرست
- 4- سرافیم مدیر
- 5- مددکاران سیاره‌ای
- 6- خادمان دوره گذار
- 7- سرافیم آینده
- 8- سرنوشت فرشتگان سراف
- 9- سپاه سراف تکمیل

مقدمه مقاله

تا جایی که ما آگاهی داریم، روح بیکران، آنطور که در ستاد مرکزی جهان محلی تجسم یافته است، قصد دارد سرافیمهای مشابه کامل تولید نماید، اما به دلایل ناشناخته این فرزندان سراف بسیار متنوع هستند. این تنوع ممکن است ناشی از مداخله ناشناخته الوهیت تجربی در حال تکامل باشد. اگر چنین باشد، ما نمیتوانیم آن را ثابت نماییم. اما ما مشاهده میکنیم که هنگامی که سرافیمها تحت آزمونهای تعلیمی و انضباط آموزشی قرار گرفتند، به طور پایدار و مشخص به هفت گروه زیرین طبقبندی میشوند:

- 1- سرافیم عالی.
- 2- سرافیم برتر.
- 3- سرافیم سرپرست.
- 4- سرافیم مدیر.
- 5- مددکاران سیاره‌ای.
- 6- خادمان دوره گذار.
- 7- سرافیم آینده.

PAPER 39

THE SERAPHIC HOSTS

SECTIONS

Introduction

1. Supreme Seraphim
2. Superior Seraphim
3. Supervisor Seraphim
4. Administrator Seraphim
5. Planetary Helpers
6. Transition Ministers
7. Seraphim of the Future
8. Seraphic Destiny
9. The Corps of Seraphic Completion

INTRODUCTION

^{39:01 (426:1)} AS FAR as we are cognizant, the Infinite Spirit, as personalized on the local universe headquarters, intends to produce uniformly perfect seraphim, but for some unknown reason these seraphic offspring are very diverse. This diversity may be a result of the unknown interposition of evolving experiential Deity; if so, we cannot prove it. But we do observe that, when seraphim have been subjected to educational tests and training discipline, they unfailingly and distinctly classify into the following seven groups:

- ^{39:02 (426:2)} 1. Supreme Seraphim.
- ^{39:03 (426:3)} 2. Superior Seraphim.
- ^{39:04 (426:4)} 3. Supervisor Seraphim.
- ^{39:05 (426:5)} 4. Administrator Seraphim.
- ^{39:06 (426:6)} 5. Planetary Helpers.
- ^{39:07 (426:7)} 6. Transition Ministers.
- ^{39:08 (426:8)} 7. Seraphim of the Future.

گفتن این که هر یک سرافیم پایین‌تر از فرشته‌ای از هر گروه دیگر است، به سختی حقیقت دارد. با این وجود هر فرشته در ابتدا به خدمت به طبقه‌بندی گروهی اولیه و ذاتی محدود است. منشیا، همکار سراف من در آماده سازی این بیاتیه، یک سرافیم عالی است و روزگاری فقط به عنوان یک سرافیم عالی عمل می‌کرد. او از طریق کاربرد و خدمت جانفشانه به تمامی هفت خدمت سرافی، یک یک، دست یافته است. او تقریباً در هر مسیر فعالیت که برای یک سرافیم گشوده است عمل کرده است، و اکنون درجه معاون رئیس سرافیمها را در یورنشیا به عهده دارد.

موجودات بشری گاهی اوقات فهم این مطلب را مشکل می‌یابند که یک ظرفیت آفریده شده برای خدمت در سطح بالاتر لزوماً به معنی توان کارکرد در سطوح خدمتی نسبتاً پایین‌تر نیست. انسان به عنوان یک نوزاد ناتوان زندگی را آغاز می‌کند؛ لذا هر پیشرفت انسانی باید در بر گیرنده تمامی پیش شرطهای تجربی باشد. سرافیمها از چنین زندگی پیش بزرگسالی برخوردار نیستند — دوران کودکی وجود ندارد. با این وجود آنها مخلوقاتی تجربی هستند، و از طریق تجربه و توسط آموزش اضافی می‌توانند توانایی استعداد الهی و ذاتی خود را از طریق فراگیری تجربی مهارت عملی در یک یا چند خدمت سرافی افزایش دهند.

سرافیمها پس از عهده‌دار شدن مأموریت به ذخیره‌های گروه ذاتی خود گمارده می‌شوند. آنهایی که رتبه سیاره‌ای و سرپرستی دارند اغلب انطور که در ابتدا طبقه‌بندی شدند برای منتهای طولانی خدمت می‌کنند، اما هر چه سطح ذاتی کارکرد بالاتر باشد، خادمان فرشته با سرسختی بیشتر خواستار رفتن به مأموریت در مراتب پایین‌تر خدمت جهانی می‌شوند. آنها به ویژه طالب مأموریت در صفوف ذخیره‌های یاوران سیاره‌ای هستند، و اگر موفق باشند در مدارس آسمانی که به ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای یک کره تکاملی وصل است ثبت نام می‌کنند. آنها در اینجا مطالعه زبانها، تاریخ، و عادات محلی نژادهای انسانی را آغاز می‌کنند. سرافیمها باید نظیر موجودات بشری دانش و تجربه کسب کنند. آنها در برخی از ویژگیهای شخصیتی زیاد از شما فاصله ندارند. و آنان همگی مشتاقند در پایین، در پایین‌ترین سطح ممکن خدمت، آغاز کنند. آنها بدین گونه امیدوارند به بالاترین سطح ممکن فرجام تجربی نائل آیند.

1- سرافیم عالی

این سرافیمها در میان هفت رده آشکار شده فرشتگان جهان محلی از همه بالاترند. آنها در هفت گروه کار می‌کنند، و هر یک از این گروهها با فرشتگان خادم سپاه تکمیل سرافی از نزدیک ارتباط دارند.

1- خادمان پسر - روح. اولین گروه از سرافیمهای عالی به خدمت پسران والا و موجودات روح - منشأ که در جهان محلی ساکنند و در آن کار می‌کنند گمارده شده‌اند. این گروه از فرشتگان خادم همچنین به پسر جهان

^{39:0.9 (426.9)} To say that any one seraphim is inferior to an angel of any other group would hardly be true. Nevertheless every angel is at first service-limited to the group of original and inherent classification. My seraphic associate in the preparation of this statement, Manotia, is a supreme seraphim and onetime functioned only as a supreme seraphim. By application and devoted service she has, one by one, achieved all seven of the seraphic services, having functioned in well-nigh every avenue of activity open to a seraphim, and now holds the commission of associate chief of seraphim on Urantia.

^{39:0.10 (426.10)} Human beings sometimes find it hard to understand that a created capacity for higher-level ministry does not necessarily imply ability to function on relatively lower service levels. Man begins life as a helpless infant; hence every mortal attainment must embrace all experiential prerequisites; seraphim have no such preadult life — no childhood. They are, however, experiential creatures, and by experience and through additional education they can augment their divine and inherent endowment of ability by the experiential acquirement of functional skill in one or more of the seraphic services.

^{39:0.11 (426.11)} After being commissioned, seraphim are assigned to the reserves of their inherent group. Those of planetary and administrator status often serve for long periods as originally classified, but the higher the inherent function level, the more persistently do the angelic ministers seek assignment to the lower orders of universe service. Especially do they desire assignment to the reserves of the planetary helpers, and if successful they enroll in the celestial schools attached to the headquarters of the Planetary Prince of some evolutionary world. Here they begin the study of the languages, history, and local habits of the races of mankind. Seraphim must acquire knowledge and gain experience much as do human beings. They are not far removed from you in certain personality attributes. And they all crave to start at the bottom, on the lowest possible level of ministry; thus may they hope to achieve the highest possible level of experiential destiny.

1. SUPREME SERAPHIM

^{39:1.1 (427.1)} These seraphim are the highest of the seven revealed orders of local universe angels. They function in seven groups, each of which is closely associated with the angelic ministers of the Seraphic Corps of Completion.

^{39:1.2 (427.2)} 1. *Son-Spirit Ministers.* The first group of the supreme seraphim are assigned to the service of the high Sons and Spirit-origin beings resident and functioning in the local universe. This group of

و روح جهان خدمت می‌کنند و با سپاه اطلاعاتی ستاره تابان و بامداد، رئیس اجرایی جهان متعلق به خواسته‌های یکپارچه‌ی پسر آفریننده و روح آفرینشگر در ارتباط نزدیک قرار دارند.

این سرافیمها که به پسران و ارواح والا-گمارده شده‌اند به طور طبیعی به خدمات گسترده‌ی آونالهای بهشت، فرزندان الهی پسر جاودان و روح بیکران، مربوطند. آونالهای بهشت همیشه در تمامی مأموریت‌های مجیسترال و اعطایی توسط این رده‌ی والا-و باتجربه از سرافیمها همراهی می‌شوند. سرافیمها در چنین اوقاتی وقف سازماندهی و اداره‌ی کارهای ویژه که به خاتمه‌ی یک نظام سیاره‌ای و گشایش یک عصر جدید مربوط است می‌باشند. اما آنان به کار داوری که ممکن است لازمه‌ی چنین تغییری در نظامها باشد درگیر نیستند.

همراهان اعطایی. آونالهای بهشت، اما نه پسران آفریننده، هنگامی که در یک مأموریت اعطایی هستند همیشه با یک گروه 144 نفره از همراهان اعطایی همراهی می‌شوند. این 144 فرشته رئیسان تمامی خادمان فرزند - روحی دیگر می‌باشند که ممکن است با یک مأموریت اعطایی مربوط باشند. لشکریایی از فرشتگان می‌توانند تحت فرماندهی یک پسر در جسم ظهور یافته‌ی خداوند در یک اعطای سیاره‌ای قرار گیرند، ولی تمامی این سرافیمها توسط 144 همراه اعطایی سازماندهی و هدایت می‌شوند. رده‌های بالاتر فرشتگان، سوپرنافیم و سکنافیم، نیز ممکن است قسمتی از گروه همراه را شکل دهند، و گر چه مأموریت‌های آنان متمایز از مأموریت‌های سرافیمها می‌باشد، کلیه‌ی این فعالیتها توسط همراهان اعطایی هماهنگ می‌شود.

این همراهان اعطایی سرافیمهای تکمیل هستند. آنان همگی دوایر سرافینگتون را پیموده‌اند و به سپاه سراف تکمیل دست یافته‌اند. و آنها به طور ویژه آموزش بیشتری یافته‌اند تا با مشکلات آشنا شوند و از عهده‌ی شرایط اضطراری که به اعطاهای پسران خداوند برای پیشرفت فرزندان زمان مربوط است برآیند. این سرافیمها همگی به بهشت و پذیرش شخصی دومین منبع و مرکز، پسر جاودان، دست یافته‌اند.

سرافیمها به طور یکسان مشتاق اعزام به مأموریت‌های پسران در جسم ظهور یافته و پیوست به عنوان نگهبانان سرنوشت برای انسانهای عالم می‌باشند. کار دوم مطمئن‌ترین پاسپورت سرافی به بهشت می‌باشد، در حالی که همراهان اعطایی به بالاترین خدمت تکمیلی جهان محلی نیل به بهشت دست یافته‌اند.

2- مشاوران دادگاه. اینها مشاوران و یاوران سرافی می‌باشند که به کلیه‌ی سلسله مراتب قضاوت وصل هستند، از آشتی دهندگان تا بالاترین دادگاههای عالم. مقصود از این دادگاهها تعیین احکام کیفری نیست بلکه داوری پیرامون تفاوت‌های صادقانه نظری و فتوا دادن به نجات ابدی انسانهای در حال فراز است. وظیفه‌ی مشاوران دادگاه در اینجا این است که ببینند تمامی اتهامات بر علیه مخلوقات انسانی مطابق عدالت مطرح گشته و به طور منصفانه مورد داوری واقع شود. آنها در این کار از

angelic ministers also serve the Universe Son and the Universe Spirit and are closely affiliated with the intelligence corps of the Bright and Morning Star, the universe chief executive of the united wills of the Creator Son and the Creative Spirit.

39:1.3 (427:3) Being of assignment to the high Sons and Spirits, these seraphim are naturally associated with the far-flung services of the Paradise Avonals, the divine offspring of the Eternal Son and the Infinite Spirit. The Paradise Avonals are always attended on all magisterial and bestowal missions by this high and experienced order of seraphim, who are at such times devoted to organizing and administering the special work connected with the termination of one planetary dispensation and the inauguration of a new age. But they are not concerned in the work of adjudication which might be incidental to such a change in dispensations.

39:1.4 (427:4) Bestowal Attendants. Paradise Avonals, but not Creator Sons, when on a bestowal mission are always accompanied by a corps of 144 bestowal attendants. These 144 angels are the chiefs of all other Son-Spirit ministers who may be associated with a bestowal mission. There might possibly be legions of angels subject to the command of an incarnated Son of God on a planetary bestowal, but all these seraphim would be organized and directed by the 144 bestowal attendants. Higher orders of angels, supernaphim and seconaphim, might also form a part of the attending host, and though their missions are distinct from those of the seraphim, all these activities would be co-ordinated by the bestowal attendants.

39:1.5 (427:5) These bestowal attendants are completion seraphim; they have all traversed the circles of Seraphington and have attained the Seraphic Corps of Completion. And they have been further especially trained to meet the difficulties and to cope with the emergencies associated with the bestowals of the Sons of God for the advancement of the children of time. Such seraphim have all achieved Paradise and the personal embrace of the Second Source and Center, the Eternal Son.

39:1.6 (427:6) Seraphim equally crave assignment to the missions of the incarnated Sons and attachment as destiny guardians to the mortals of the realms; the latter is the surest seraphic passport to Paradise, while the bestowal attendants have achieved the highest local universe service of the completion seraphim of Paradise attainment.

39:1.7 (428:1) 2. Court Advisers. These are the seraphic advisers and helpers attached to all orders of adjudication, from the conciliators up to the highest tribunals of the realm. It is not the purpose of such tribunals to determine punitive sentences but rather to adjudicate honest differences of opinion and to decree the everlasting survival of ascending mortals. Herein lies the duty of the court advisers: to see that all charges against mortal creatures are

نزدیک با مأموران عالی رتبه، انسانهای فراز یافته روح پیوند یافته، که در جهان محلی خدمت می‌کنند در ارتباطند.

مشاوران سراف دادگاه به طور گسترده به عنوان مدافعان انسانها خدمت می‌کنند. اینطور نیست که گرایشی به بی‌عدالتی برای مخلوقات دون پایه عالم وجود داشته باشد، اما ضمن این که در صعود به سوی کمال الهی دآوری پیرامون هر خطا لازمه عدالت است، ترحم لازم می‌دارد که هر گام نادرست مطابق طبیعت مخلوق و مقصود الهی به طور عادلانه مورد قضاوت قرار گیرد. این فرشتگان نمایندگان و نمونه عنصر ترحم که ذاتی عدالت الهی است می‌باشند، عدالتی که مبتنی بر آگاهی از وقایع نهفته در انگیزه‌های شخصی و گرایشات نژادی است.

این رسته فرشتگان از شوراهای پرنسهای سیاره‌ای تا بالاترین دادگاههای جهان محلی خدمت می‌کنند، در حالی که همکاران آنها در سپاه سراف تکمیل در قلمروهای بالاتر اروانتان، حتی تا دادگاههای قدمای ایامها در یوورسا عمل می‌کنند.

3- سازگار کنندگان جهان. اینها دوستان واقعی و مشاوران بعد از فارغ‌التحصیلی تمامی آن مخلوقات در حال فرازی هستند که در حالی که در آستانه ماجرای روحی قرار دارند که در ابرجهان پهنور اروانتان در برابر آنها گسترده است، برای آخرین بار در سلوینگتون، در جهان منشأ خود، توقف می‌کنند. و در چنین هنگامی بسیاری از فرازگرایان احساسی دارند که انسانها فقط با مقایسه با احساس بشری دلتنگی می‌توانند آن را بفهمند. پشت سر آنها حیطه دستاوردها قرار دارد، حیطه‌ای که از طریق خدمت طولانی و دستیابی به مورانشیا آشنایی با آن به دست آمده است. در پیش رو، راز به چالش در آورنده یک جهان بزرگتر و پهنورتر نهفته است.

کار سازگار کنندگان جهان این است که عبور رهنوردان در حال فراز را از سطح کسب شده خدمت جهانی به سطح کسب نشده تسهیل سازند، و در انجام آن تعدیلات متغیر کننده در فهم معانی و ارزشهایی که ذاتی درک یک موجود روحی مرحله اول می‌باشد، نه در پایان و اوج فراز مورانشیایی جهان محلی، بلکه در پایین‌ترین پله نردبان طولانی فراز معنوی به سوی پدر جهانی در بهشت، به این رهنوردان کمک کنند.

بسیاری از فارغ‌التحصیلان سرافینگتون، اعضای سپاه سراف تکمیل که با این سرافیمها در ارتباطند، در آموزشهای گسترده در برخی مدارس سلوینگتون که به آماده‌سازی مخلوقات نبادان برای روابط دوره بعدی جهان می‌پردازند، درگیر می‌باشند.

4- مشاوران آموزش. این فرشتگان دستیاران پرارزش سپاه معنوی آموزش جهان محلی می‌باشند. مشاوران آموزش منشی تمامی رسته‌های آموزگاران می‌باشند، از ملک صادقها و پسران آموزگار تثلیث تا انسانهای مورانشیا که به آن دسته از هموعان خود که

stated in justice and adjudicated in mercy. In this work they are closely associated with the High Commissioners, Spirit-fused ascendant mortals serving in the local universe.

39:1.8 (428:2) The seraphic court advisers serve extensively as defenders of mortals. Not that there ever exists any disposition to be unfair to the lowly creatures of the realms, but while justice demands the adjudication of every default in the climb towards divine perfection, mercy requires that every such misstep be fairly adjudged in accordance with the creature nature and the divine purpose. These angels are the exponents and exemplification of the element of mercy inherent in divine justice — of fairness based on the knowledge of the underlying facts of personal motives and racial tendencies.

39:1.9 (428:3) This order of angels serves from the councils of the Planetary Princes to the highest tribunals of the local universe, while their associates of the Seraphic Corps of Completion function in the higher realms of Orvonton, even to the courts of the Ancients of Days on Uversa.

39:1.10 (428:4) 3. *Universe Orientators.* These are the true friends and postgraduate counselors of all those ascending creatures who are pausing for the last time on Salvington, in their universe of origin, as they stand on the brink of the spirit adventure stretching out before them in the vast superuniverse of Orvonton. And at such a time many an ascender has a feeling which mortals could understand only by comparison with the human emotion of nostalgia. Behind lie the realms of achievement, realms grown familiar by long service and morontia attainment; ahead lies the challenging mystery of a greater and vaster universe.

39:1.11 (428:5) It is the task of the universe orientators to facilitate the passage of the ascending pilgrims from the attained to the unattained level of universe service, to help these pilgrims in making those kaleidoscopic adjustments in the comprehension of meanings and values inherent in the realization that a first-stage spirit being stands, not at the end and climax of the local universe morontia ascent, but rather at the very bottom of the long ladder of spiritual ascent to the Universal Father on Paradise.

39:1.12 (428:6) Many of the Seraphington graduates, members of the Seraphic Corps of Completion who are associated with these seraphim, engage in extensive teaching in certain Salvington schools concerned with the preparation of the creatures of Nebadon for the relationships of the next universe age.

39:1.13 (428:7) 4. *The Teaching Counselors.* These angels are the invaluable assistants of the spiritual teaching corps of the local universe. Teaching counselors are secretaries to all orders of teachers, from the Melchizedeks and the Trinity Teacher Sons

در مقیاس حیات فراز یابنده درست پشت سر آنها می‌باشند به عنوان یار تخصیص یافته‌اند. شما در ابتدا این سرافیم آموزشی را در کراهی از هفت کرات قصر که جروسم را احاطه کرده‌اند خواهید دید.

این سرافیمها دستیاران رئیسان منطقه‌ای انستیتوهای تحصیلی و آموزشی بیشمار جهانهای محلی می‌شوند، و به تعداد زیاد به استادان هفت کره آموزشی سیستمهای محلی و هفتاد کره آموزشی کواکب وصل شده‌اند. این خدمات تا تک تک کرات امتداد می‌یابد. حتی آموزگاران حقیقی و وقف شده زمان توسط این مشاوران سرافیم عالی مورد یاری و اغلب رسیدگی واقع می‌شوند.

چهارمین اعطای پسر آفریننده در پوش مخلوق به شکل یک مشاور آموزشی سرافیم عالی نبادان بود.

5- مدیران مأموریت. گاه به گاه هیئتی مرکب از 144 سرافیم عالی توسط فرشتگانی که در کرات تکاملی و ساخته شده سکونتگاه مخلوق خدمت می‌کنند انتخاب می‌شود. این بالاترین شورای فرشتگان در هر کره می‌باشد، و مراحل خود هدایت شده خدمت و مأموریت فرشتگان را هماهنگ می‌سازد. این فرشتگان ریاست کلیه مجامعی را که به خط کار یا فراخوان برای پرستش مربوطند به عهده دارند.

6- ثبت کنندگان. اینها ثبت کنندگان رسمی برای سرافیم عالی هستند. بسیاری از این فرشتگان و الا-با استعدادهای کاملاً پیشرفته خود به دنیا آمده‌اند. دیگران برای مناصب حاوی اعتماد و مسئولیت خود از طریق به کار بستن سخت کوشی در مطالعه و انجام صادقانه وظایف مشابه در حالی که به رده‌های پایین‌تر یا برخورداری از مسئولیت کمتر متصل بوده‌اند واجد شرایط گشته‌اند.

7- خادمان وصل نشده. تعداد زیادی از سرافیمهای وصل نشده رده عالی خادمان خود هدایت شده در کرات معماری شده و در سیارات مسکونی هستند. این خادمان به طور داوطلبانه پاسخگوی تفاضل مطالبات برای خدمت سرافیم عالی می‌باشند، و بدین ترتیب ذخیره عمومی این رده را تشکیل می‌دهند.

2- سرافیم برتر

سرافیم برتر نام خود را نه به این دلیل که به هر جهت کیفی برتر از سایر انواع فرشتگان هستند بلکه به این علت دریافت می‌کنند که مسئول فعالیتهای بالاتر یک جهان محلی می‌باشند. بسیاری از دو گروه اول این گروه سراف سرافیم اکتسابی هستند، فرشتگانی که در کلیه مراحل آموزشی خدمت کرده‌اند و به عنوان مدیران نوع خود در کرات فعالیتهای پیشین خود به یک مأموریت جلال یافته بازگشته‌اند. نبادان که یک جهان جوان است تعداد زیادی از این رده را ندارد.

down to the morontia mortals who are assigned as helpers to those of their kind who are just behind them in the scale of ascendant life. You will first see these associate teaching seraphim on some one of the seven mansion worlds surrounding Jerusalem.

39:1.14 (428:9) These seraphim become associates of the division chiefs of the numerous educational and training institutions of the local universes, and they are attached in large numbers to the faculties of the seven training worlds of the local systems and of the seventy educational spheres of the constellations. These ministrations extend on down to the individual worlds. Even the true and consecrated teachers of time are assisted, and often attended, by these counselors of the supreme seraphim.

39:1.15 (429:1) The fourth creature bestowal of the Creator Son was in the likeness of a teaching counselor of the supreme seraphim of Nebadon.

39:1.16 (429:2) 5. *Directors of Assignment.* A body of 144 supreme seraphim is elected from time to time by the angels serving on the evolutionary and on the architectural spheres of creature habitation. This is the highest angelic council on any sphere, and it co-ordinates the self-directed phases of seraphic service and assignment. These angels preside over all seraphic assemblies pertaining to the line of duty or the call to worship.

39:1.17 (429:3) 6. *The Recorders.* These are the official recorders for the supreme seraphim. Many of these high angels were born with their gifts fully developed; others have qualified for their positions of trust and responsibility by diligent application to study and faithful performance of similar duties while attached to lower or less responsible orders.

39:1.18 (429:4) 7. *Unattached Ministers.* Large numbers of unattached seraphim of the supreme order are self-directed servers on the architectural spheres and on the inhabited planets. Such ministers voluntarily meet the differential of demand for the service of the supreme seraphim, thus constituting the general reserve of this order.

2. SUPERIOR SERAPHIM

39:2.1 (429:5) Superior seraphim receive their name, not because they are in any sense qualitatively superior to other orders of angels, but because they are in charge of the higher activities of a local universe. Very many of the first two groups of this seraphic corps are attainment seraphim, angels who have served in all phases of training and have returned to a glorified assignment as directors of their kind in the spheres of their earlier activities. Being a young universe, Nebadon does not have many of this order.

سرافیم برتر در هفت گروه زیرین عمل می‌کنند:

1- گروه اطلاعات. این سرافیمها به پرسنل شخصی جبرئیل، ستاره تابان و بامداد، تعلق دارند. آنها در جهان محلی گشت می‌زنند تا اطلاعات عالم را برای رهنمود او در شوراها و نبادان جمع‌آوری کنند. آنها گروه اطلاعاتی گروه‌های نیرومندی می‌باشند که جبرئیل به عنوان قائم مقام پسر استاد ریاست آن را به عهده دارد. این سرافیمها مستقیماً به سیستمها یا کواکب وابسته نیستند، و اطلاعات آنان روی یک مدار مداوم، مستقیم، و مستقل به طور مستقیم به سلوینگتون سرازیر می‌شود.

گروه اطلاعات جهانهای گوناگون محلی می‌توانند با یکدیگر ارتباط متقابل برقرار کنند و این کار را انجام می‌دهند، اما فقط در درون یک ابرجهان مشخص. یک ناهمسانی انرژی وجود دارد که به طور مؤثر کار و عملکردهای ابردولتهای گوناگون را تفکیک می‌کند. یک ابرجهان به طور معمول فقط از طریق تدارکات و تسهیلات اداره اطلاعات بهشت می‌تواند با ابرجهان دیگر ارتباط برقرار سازد.

2- صدای بخشندگی. بخشندگی موضوع اصلی سرویس سرافی و خدمت روحانی فرشتگان است. از این رو سزاور است که سپاهی از فرشتگان وجود داشته باشد که به طریقه‌ای خاص بخشندگی را به نمایش در آورد. این سرافیمها خادمان واقعی بخشندگی جهانهای محلی هستند. آنها رهبران الهام یافته‌ای هستند که انگیزه‌های والا و احساسات مقدس‌تر انسانها و فرشتگان را شکوفا می‌سازند. مدیران این سپاهیان اکنون به طور پیوسته سرافیم تکمیل هستند که همچنین نگاهبانان دانش آموخته سرنوشت انسان می‌باشند. بدین معنی که هر زوج فرشته حداقل یک روح دارای منشأ حیوانی را در طول حیات در جسم راهبری نموده است و متعاقباً دایره‌های سرافینگتون را درنور دیده و به داخل سپاه تکمیل سرافی فرا خوانده شده است.

3- هماهنگ کنندگان روحی. مقر اصلی سومین گروه سرافیم برتر در سلوینگتون می‌باشد، اما در هر جای جهان محلی که بتواند خدمت ثمربخش داشته باشد عمل می‌کند. در حالی که کارهای آنها اساساً روحی و لذا فراتر از فهم واقعی اذهان بشری است، اگر توضیح داده شود که کار آماده سازی اقامتگران موقت فرازگرا در سلوینگتون برای آخرین گذار آنان در جهان محلی — از بالاترین سطح مورانشیا تا وضعیت موجودات روحی تازه تولد یافته — به عهده این فرشتگان گذاشته شده است، شاید شما قدری از خدمت روحانی آنان برای انسانها را درک خواهید کرد. همانطور که برنامه‌ریزان ذهن در کرات قصر به مخلوق بقا یافته کمک می‌کنند که با پتانسیلهای ذهنی مورانشیا تنظیم شود و از آن استفاده مؤثر برد، این سرافیمها نیز به فارغ‌التحصیلان مورانشیا پیرامون ظرفیتهای به تازگی کسب شده ذهن روحی آموزش می‌دهند. و آنها به انسانهای فرازگرا به طرق بسیار دیگر خدمت می‌کنند.

4- آموزگاران دستیار. آموزگاران دستیار مددکاران و همکاران سرافیمهای همتای خود، مشاوران آموزش دهنده، می‌باشند. آنها همچنین با مؤسسات گسترده

^{3922 (429.6)} The superior seraphim function in the following seven groups:

^{3923 (429.7)} 1. *The Intelligence Corps.* These seraphim belong to the personal staff of Gabriel, the Bright and Morning Star. They range the local universe gathering the information of the realms for his guidance in the councils of Nebadon. They are the intelligence corps of the mighty hosts over which Gabriel presides as vicegerent of the Master Son. These seraphim are not directly affiliated with either the systems or the constellations, and their information pours in direct to Salvington upon a continuous, direct, and independent circuit.

^{3924 (429.8)} The intelligence corps of the various local universes can and do intercommunicate but only within a given superuniverse. There is a differential of energy which effectively segregates the business and transactions of the various supergovernments. One superuniverse can ordinarily communicate with another superuniverse only through the provisions and facilities of the Paradise clearinghouse.

^{3925 (430.1)} 2. *The Voice of Mercy.* Mercy is the keynote of seraphic service and angelic ministry. It is therefore fitting that there should be a corps of angels who, in a special manner, portray mercy. These seraphim are the real mercy ministers of the local universes. They are the inspired leaders who foster the higher impulses and holier emotions of men and angels. The directors of these legions are now always completion seraphim who are also graduate guardians of mortal destiny; that is, each angelic pair has guided at least one soul of animal origin during the life in the flesh and has subsequently traversed the circles of Seraphington and has been mustered into the Seraphic Corps of Completion.

^{3926 (430.2)} 3. *Spirit Co-ordinators.* The third group of superior seraphim are based on Salvington but function in the local universe anywhere they can be of fruitful service. While their tasks are essentially spiritual and therefore beyond the real understanding of human minds, you will perhaps grasp something of their ministry to mortals if it is explained that these angels are intrusted with the task of preparing the ascendant sojourners on Salvington for their last transition in the local universe — from the highest morontia level to the status of newborn spirit beings. As the mind planners on the mansion worlds help the surviving creature to adjust to, and make effective use of, the potentials of morontia mind, so do these seraphim instruct the morontia graduates on Salvington regarding the newly attained capacities of the mind of the spirit. And they serve the ascendant mortals in many other ways.

^{3927 (430.3)} 4. *Assistant Teachers.* The assistant teachers are the helpers and associates of their fellow seraphim, the teaching counselors. They are also individually connected with the extensive

آموزشی جهان محلی، به ویژه با طرح هفتگانه آموزشی کاربردی در کرات قصر سیستمهای محلی، به طور فردی در ارتباطند. یک سپاه شگفت‌انگیز از این رده از سرافیمها به مقصود شکوفایی و پیشبرد آرمان حقیقت و درستکاری در یورنشیا عمل می‌کند.

5- حمل‌کنندگان. تمامی گروههای خادم روحی از سپاه حمل و نقل خود برخوردارند. آنان انواع فرشتگانی هستند که به خدمت حمل و نقل آن شخصیهایی که خود به تنهایی قادر نیستند از یک کره به کره دیگر سفر کنند تخصیص یافته‌اند. ستاد مرکزی پنجمین گروه سرافیم برتر در سلوینگتون می‌باشد. آنها به عنوان رهنوردان فضایی به ستاد مرکزی جهان محلی و نیز از آنجا خدمت می‌کنند. نظیر سایر بخشهای فرعی سرافیم برتر، برخی به این صورت آفریده شده‌اند، در حالی که دیگران از گروههای پایین‌تر و کم‌عطیتر برآمده‌اند.

“دامنه انرژی” سرافیم به طور کامل برای ملزومات جهان محلی و حتی برای ابرجهان کافی است، اما آنها هرگز نمی‌توانند مطالبات انرژی را که برای یک چنین سفر طولانی از یورسا تا هاونا لازم است تحمل کنند. چنین سفر خسته‌کننده‌ای نیازمند نیروهای ویژه یک سکنا فیم اولیه برخوردار از عطیای حمل و نقل می‌باشد. حمل و نقل کنندگان ضمن عبور برای پرواز انرژی به دست می‌آورند و در پایان سفر نیروی شخصی را باز می‌یابند.

حتی در سلوینگتون انسانهای در حال صعود از اشکال شخصی عبور برخوردار نیستند. صعود کنندگان تا بعد از آخرین خواب استراحت در دایره داخلی هاونا و بیداری جاودانه در بهشت باید در پیشروی از کره به کره به حمل و نقل سرافی متکی باشند. به دنبال آن شما برای تریابی از جهان به جهان به فرشتگان متکی نخواهید بود.

پروسه احاطه سرافیمی بی‌شباهت به تجربه مرگ یا خوابیدن نیست، به جز این که یک عنصر اتوماتیک زمانی در خواب طولانی عبور وجود دارد. شما در طول استراحت سرافی به طور آگاهانه بیهوش هستید. اما تنظیم‌کننده فکری تماماً و به طور کامل هشیار است، در واقع او از آنجا که شما قادر به مخالفت، مقاومت، یا از جهات دیگر ممانعت از کار خلاق و دگرگون‌کننده نیستید به طور استثنایی مؤثر است.

هنگامی که احاطه سرافیمی می‌شوید برای مدتی مشخص به خواب می‌روید، و در لحظه معین بیدار خواهید شد. در هنگام خواب موقت طول هر سفر بی‌اهمیت است. شما به طور مستقیم نسبت به گذشت زمان آگاه نیستید. همانند این است که شما در یک وسیله نقلیه در یک شهر به خواب می‌روید، و بعد از استراحت در یک خواب طولانی آسوده طی طول شب، در یک کلان شهر دور دیگر بیدار می‌شوید. شما در حالی که خواب بودید سفر کردید. و بدین ترتیب شما در حالی که استراحت می‌کنید — در خواب هستید — ضمن این که در پوشش سرافیمی می‌باشید، از میان فضا پرواز می‌کنید. خواب موقت از طریق ارتباط بین تنظیم کنندگان و حمل‌کنندگان سرافی ایجاد می‌شود.

فرشتگان نمی‌توانند بدنهای قابل احتراق — گوشت و خون — را آنطور که شما اکنون دارید، حمل و نقل

educational enterprises of the local universe, especially with the sevenfold scheme of training operative on the mansion worlds of the local systems. A marvelous corps of this order of seraphim functions on Urantia for the purpose of fostering and furthering the cause of truth and righteousness.

3928 (430.4) 5. *The Transporters.* All groups of ministering spirits have their transport corps, angelic orders dedicated to the ministry of transporting those personalities who are unable, of themselves, to journey from one sphere to another. The fifth group of the superior seraphim are headquartered on Salvington and serve as space traversers to and from the headquarters of the local universe. Like other subdivisions of the superior seraphim, some were created as such while others have risen from the lower or less endowed groups.

3929 (430.5) The “energy range” of seraphim is wholly adequate for local universe and even for superuniverse requirements, but they could never withstand the energy demands entailed by such a long journey as that from Uversa to Havona. Such an exhaustive journey requires the special powers of a primary seconaphim of transport endowments. Transporters take on energy for flight while in transit and recuperate personal power at the end of the journey.

39210 (430.6) Even on Salvington ascending mortals do not possess personal transit forms. Ascenders must depend upon seraphic transport in advancing from world to world until after the last rest of sleep on the inner circle of Havona and the eternal awakening on Paradise. Subsequently you will not be dependent on angels for transport from universe to universe.

39211 (430.7) The process of being enseraphimed is not unlike the experience of death or sleep except that there is an automatic time element in the transit slumber. You are consciously unconscious during seraphic rest. But the Thought Adjuster is wholly and fully conscious, in fact, exceptionally efficient since you are unable to oppose, resist, or otherwise hinder creative and transforming work.

39212 (431.1) When enseraphimed, you go to sleep for a specified time, and you will awake at the designated moment. The length of a journey when in transit sleep is immaterial. You are not directly aware of the passing of time. It is as if you went to sleep on a transport vehicle in one city and, after resting in peaceful slumber all night, awakened in another and distant metropolis. You journeyed while you slumbered. And so you take flight through space, enseraphimed, while you rest — sleep. The transit sleep is induced by the liaison between the Adjusters and the seraphic transporters.

39213 (431.2) The angels cannot transport combustion bodies — flesh and blood — such as you now have,

کنند، اما می‌توانند تمامی بدنهای دیگر، از پایین‌ترین اشکال مورانتیا تا بالاترین فرمهای روحی، را حمل و نقل نمایند. آنها در صورت وقوع مرگ طبیعی عمل نمی‌کنند. هنگامی که شما دوران زندگانی زمینی خود را به اتمام می‌رسانید، بدن شما در این سیاره باقی می‌ماند. تنظیم‌کننده فکری شما به آغوش پدر رهسپار می‌گردد، و این فرشتگان به طور مستقیم درگیر مونتاز مجدد متعاقب شخصیت شما در کره قصر تعیین هویت نیستند. در آنجا بدن جدید شما یک فرم مورانتیا است، یکی که بتواند در پوشش سرافیمی قرار گیرد. شما "یک بدن فناپذیر" در گور "می‌کارید"، و "یک فرم مورانتیا" در کرات قصر "درو می‌کنید".

6- ثبت کنندگان. این شخصیتها به طور ویژه درگیر دریافت، ثبت، و ارسال دوباره اسناد سلوینگتون و کرات مربوط به آن هستند. آنها همچنین به عنوان ثبت کنندگان ویژه برای گروههای مقیم ابرجهان و شخصیتهای بالاتر و به عنوان کارمندان دادگاههای سلوینگتون و منشیهایی حکمرانان آنها خدمت می‌کنند.

بخش کنندگان — دریافت کنندگان و ارسال کنندگان — یک بخش فرعی متخصص ثبت کنندگان سراف هستند که درگیر ارسال اسناد و اشاعه اطلاعات ضروری می‌باشند. کار آنها از یک مرتبت بالا است، و آنقدر چند مداره است که 144,000 پیام می‌توانند به طور همزمان خطوط انرژی یکسان را طی کنند. آنها تکنیکهای اندیشه نگارانه و الایتر ثبت کنندگان اصلی ابرسراف را تطبیق می‌دهند و با این سمبلهای معمول با هماهنگ کنندگان اطلاعاتی سوپرنافیم سوم و هماهنگ کنندگان جلال یافته اطلاعاتی سپاه سراف تکمیل ارتباط متقابل را حفظ می‌کنند.

ثبت کنندگان سراف متعلق به رده برتر بدین ترتیب یک ارتباط نزدیک با سپاه اطلاعاتی رده خودشان و با تمامی ثبت کنندگان تابع ایجاد می‌کنند، در حالی که بخش برنامه‌ها آنها را قادر می‌سازد ارتباطی مداوم با ثبت کنندگان بالاتر ابرجهان، و از طریق این کانال، با ثبت کنندگان هاونا و سرپرستان دانش در بهشت داشته باشند. بسیاری از رده‌های برتر ثبت کنندگان سرافیمهایی هستند که از مأموریتهای مشابه در بخشهای پایین‌تر جهان فراز یافته‌اند.

7- ذخیره‌ها. بخشهای عمده‌ای از ذخیره‌های انواع سرافیم برتر در سلوینگتون نگاه داشته شده‌اند که هر لحظه برای اعزام به دور دستترین کرات نبادان آماده هستند، چنان که توسط مدیران مأموریت یا به دنبال تقاضای مدیران جهان درخواست می‌شوند. ذخیره‌های سرافیم برتر همچنین به دنبال درخواست رئیس ستارگان تابناک عصر که مسئول حفظ و انجام تمامی ارتباطات شخصی است دستیاران پیام‌آور را فراهم می‌کنند. برای یک جهان محلی ابزار مکفی برای ارتباطات مقابل به طور کامل فراهم شده است، اما همیشه ته مانده پیامهایی وجود دارند که مستلزم ارسال توسط پیام‌آوران شخصی هستند.

ذخایر اصلی برای تمامی جهان محلی در کرات فرشتگان سراف سلوینگتون نگاه داشته می‌شوند. این سپاه شامل تمامی انواع کلیه گروههای فرشتگان می‌شود.

but they can transport all others, from the lowest morontia to the higher spirit forms. They do not function in the event of natural death. When you finish your earthly career, your body remains on this planet. Your Thought Adjuster proceeds to the bosom of the Father, and these angels are not directly concerned in your subsequent personality reassembly on the identification mansion world. There your new body is a morontia form, one that can enseraphim. You "sow a mortal body" in the grave; you "reap a morontia form" on the mansion worlds.

39214 (431.3) 6. *The Recorders*. These personalities are especially concerned with the reception, filing, and redispach of the records of Salvington and its associated worlds. They also serve as special recorders for resident groups of superuniverse and higher personalities and as clerks of the courts of Salvington and secretaries to the rulers thereof.

39215 (431.4) *Broadcasters* — receivers and dispatchers — are a specialized subdivision of the seraphic recorders, being concerned with the dispatch of records and with the dissemination of essential information. Their work is of a high order, being so multicircuited that 144,000 messages can simultaneously traverse the same lines of energy. They adapt the higher ideographic techniques of the superaphic chief recorders and with these common symbols maintain reciprocal contact with both the intelligence co-ordinators of the tertiary supernaphim and the glorified intelligence co-ordinators of the Seraphic Corps of Completion.

39216 (431.5) Seraphic recorders of the superior order thus effect a close liaison with the intelligence corps of their own order and with all subordinate recorders, while the broadcasts enable them to maintain constant communication with the higher recorders of the superuniverse and, through this channel, with the recorders of Havona and the custodians of knowledge on Paradise. Many of the superior order of recorders are seraphim ascended from similar duties in lower sections of the universe.

39217 (431.6) 7. *The Reserves*. Large reserves of all types of the superior seraphim are held on Salvington, instantly available for dispatch to the farthestmost worlds of Nebadon as they are requisitioned by the directors of assignment or upon the request of the universe administrators. The reserves of superior seraphim also furnish messenger aids upon requisition by the chief of the Brilliant Evening Stars, who is intrusted with the custody and dispatch of all personal communications. A local universe is fully provided with adequate means of intercommunication, but there is always a residue of messages which requires dispatch by personal messengers.

39218 (432.1) The basic reserves for the entire local universe are held on the seraphic worlds of Salvington. This corps includes all types of all

groups of angels.

3- سرافیم سرپرست

این رده همه فن حریف فرشتگان جهان به خدمت انحصاری کواکب گمارده شده است. این خادمان توانا ستاد مرکزی خود را در پایتختهای کوکبه قرار می‌دهند اما در سرتاسر تمامی نبادان به نفع قلمروهای تعیین شده‌شان عمل می‌کنند.

1- دستیاران سرپرست. اولین رده سرافیم سرپرست به کار جمعی پدران کوکبه تخصیص یافته است، و آنان یاران پیوسته مؤثر و الامرته‌ها هستند. این سرافیمها بدو با کار یکپارچگی و ثبات یک کوکبه کامل مشغولند.

2- پیش‌بینی‌کنندگان قانون. بنیان عقلانی عدالت قانون است، و در یک جهان محلی قانون در مجامع قضایی کواکب منشأ می‌یابد. این گروههای ژرف نگر قوانین اساسی نبادان را مدون ساخته و رسماً منتشر می‌سازند، قوانینی که برای فراهم ساختن بیشترین هماهنگی ممکن تمام یک کوکبه که با سیاست ثابت عدم تخطی به اراده آزاد اخلاقی مخلوقات شخصی سازگار است طراحی شده‌اند. وظیفه دومین رده سرافیم سرپرست این است که در برابر قانونگذاران کوکبه یک پیش‌نگری از این که هر لایحه پیشنهادی چگونه بر زندگی مخلوقات دارای اراده آزاد تأثیر خواهد گذاشت قرار دهند. آنها به واسطه تجربه طولانی در سیستمهای محلی و در کرات مسکونی برای انجام این خدمت به خوبی از صلاحیت برخوردارند. این سرافیمها هیچ لطف ویژه‌ای برای یک گروه یا گروه دیگر را طلب نمی‌کنند، اما در برابر قانونگذاران آسمانی ظاهر می‌شوند تا برای آنهایی که نمی‌توانند حضور داشته باشند تا برای خود سخن گویند صحبت کنند. حتی انسان فانی می‌تواند به تکامل قانون جهان کمک کند، چرا که همین سرافیمها صادقانه و به طور کامل، نه لزوماً امیال گذرا و آگاهانه انسان، بلکه آرزوهای حقیقی انسان درون، روان در حال تکامل مورانشیایی انسان مادی را در کرات فضا به نمایش در می‌آورند.

3- آرشیتکتهای اجتماعی. از تک تک سیارات تا کرات آموزشی مورانشیا، این سرافیمها تلاش می‌کنند تمامی تماسهای صادقانه اجتماعی را بهبود دهند و تکامل اجتماعی مخلوقات جهان را پیش برند. اینها فرشتگانی هستند که در صدد تهی ساختن ارتباطات موجودات هوشمند از کلیه چیزهای متظاهرانه می‌باشند ضمن این که برای تسهیل ارتباطات متقابل مخلوقات ارادی بر مبنای تفهیم واقعی خود و قدردانی حقیقی متقابل تلاش می‌کنند.

آرشیتکتهای اجتماعی هر کاری را که در قلمرو کاری و حیطه قدرتشان است انجام می‌دهند تا افراد متناسبی را که در بر گیرنده گروههای مؤثر و مطلوب در زمین هستند گرد آورند. و گاهی اوقات این گروهها برای ادامه خدمت مداوم ثمربخش در کرات قصر مجدداً به کار با یکدیگر دست زده‌اند. اما این سرافیمها همیشه

3. SUPERVISOR SERAPHIM

^{39.31 (432.2)} This versatile order of universe angels is assigned to the exclusive service of the constellations. These able ministers make their headquarters on the constellation capitals but function throughout all Nebadon in the interests of their assigned realms.

^{39.32 (432.3)} 1. *Supervising Assistants.* The first order of the supervising seraphim are assigned to the collective work of the Constellation Fathers, and they are the ever-efficient helpers of the Most Highs. These seraphim are primarily concerned with the unification and stabilization of a whole constellation.

^{39.33 (432.4)} 2. *Law Forecasters.* The intellectual foundation of justice is law, and in a local universe law originates in the legislative assemblies of the constellations. These deliberative bodies codify and formally promulgate the basic laws of Nebadon, laws designed to afford the greatest possible co-ordination of a whole constellation consistent with the fixed policy of noninfringement of the moral free will of personal creatures. It is the duty of the second order of supervisor seraphim to place before the constellation lawmakers a forecast of how any proposed enactment would affect the lives of freewill creatures. This service they are well qualified to perform by virtue of long experience in the local systems and on the inhabited worlds. These seraphim seek no special favors for one group or another, but they do appear before the celestial lawmakers to speak for those who cannot be present to speak for themselves. Even mortal man may contribute to the evolution of universe law, for these very seraphim do faithfully and fully portray, not necessarily man's transient and conscious desires, but rather the true longings of the inner man, the evolving morontia soul of the material mortal on the worlds of space.

^{39.34 (432.5)} 3. *Social Architects.* From the individual planets up through the morontia training worlds, these seraphim labor to enhance all sincere social contacts and to further the social evolution of universe creatures. These are the angels who seek to divest the associations of intelligent beings of all artificiality while endeavoring to facilitate the interassociation of will creatures on a basis of real self-understanding and genuine mutual appreciation.

^{39.35 (432.6)} Social architects do everything within their province and power to bring together suitable individuals that they may constitute efficient and agreeable working groups on earth; and sometimes such groups have found themselves reassociated on the mansion worlds for continued fruitful service.

به هدف خود دست نمی‌یابند. آنان همیشه قادر نیستند آنهایی را که در بر گیرنده ایده‌آل‌ترین گروه برای دستیابی به یک مقصود معین یا انجام یک کار مشخص هستند گرد هم آورند. آنها باید تحت این شرایط بهترین منابع موجود را به کار گیرند.

این فرشتگان در کرات قصر و در کرات بالاتر مورانشیا به خدمت خود ادامه می‌دهند. آنها به هر کاری که به پیشرفت در کرات مورانشیا مربوط است و به سه شخص یا اشخاص بیشتر مربوط باشد علاقمند هستند. به دو موجود به صورت دو فردی که بر اساس همدمی، مکمل بودن، یا همکاری عمل می‌کنند نگرسته می‌شود، اما هنگامی که سه نفر یا تعداد بیشتر برای خدمت گروه بندی می‌شوند، در بر گیرنده یک مشکل اجتماعی می‌باشند و از این رو در حوزه کاری آرشیوکنهای اجتماعی قرار می‌گیرند. این سرافیمهای مؤثر در هفتاد بخش در ایندیشیا سازماندهی شده‌اند، و این بخشها در هفتاد کره پیشرفت مورانشیا که به دور کره ستاد مرکزی در گردش خدمت می‌کنند.

4- حساس کنندگان اخلاقی. مأموریت این سرافیمها این است که رشد قدردانی مخلوق از اخلاقیات روابط بین اشخاص را شکوفا ساخته و ترویج دهند. زیرا این بذر و راز رشد مداوم و هدفمند جامعه و دولت، انسان یا ابرانسان، است. این ارتقا دهندگان قدردانی اخلاقی، به عنوان مشاوران داوطلب برای فرمانروایان سیاره‌ای و به عنوان آموزگاران مبادلاتی در کرات آموزشی سیستم، هر جا و همه جا که بتوانند خدمت کنند عمل می‌کنند. با این وجود شما تحت هدایت کامل آنان قرار نمی‌گیرید تا این که به مدارس برادری در ایندیشیا برسید. در آنجا آنها قدردانی شما را از همان حقایق برادری که شما حتی در آن هنگام از طریق تجربه عملی زندگی با یونیویتی‌شیا در آزمایشگاههای اجتماعی ایندیشیا، هفتاد قمر پایتخت نرلاشیادک، بسیار مشتاقانه کشف خواهید کرد برمی‌انگیزند.

5- حمل کنندگان. پنجمین گروه سرافیمهای سرپرست به عنوان حمل کنندگان شخصیتها عمل می‌کنند. آنها موجودات را به ستاد مرکزی کواکب و از آنجا حمل می‌کنند. این سرافیمهای انتقال، در حالی که از یک کره به کره دیگر در حال پرواز هستند، نسبت به سرعت، جهت و موقعیت نجومی خود به طور کامل آگاه هستند. آنها انطور که یک پرتابه بی‌جان فضا را می‌پیماید عمل نمی‌کنند. آنها ممکن است در طول پرواز فضایی بدون کمترین خطر تصادم از نزدیکی یکدیگر عبور کنند. آنها به طور کامل قادرند سرعت پیشرفت را تغییر دهند و جهت پرواز را عوض کنند، و اگر سرپرستان آنها در هر محل اتصال فضایی مدارهای هوشمندی جهان چنین به آنان فرمان دهند، حتی مقصدهای خود را تغییر دهند.

این شخصیتهای حمل و نقل چنان سازمان یافته هستند که می‌توانند به طور همزمان تمامی سه خط انرژی را که در جهان تقسیم شده به کار گیرند. هر یک از آنها دارای یک سرعت فضایی مشخص 186,280 مایل در ثانیه می‌باشد. این حمل کنندگان بدین ترتیب قادرند سرعت انرژی را روی سرعت نیرو منطبق کنند تا این که در سفرهای طولانی خود به سرعت متوسطی

But not always do these seraphim attain their ends; not always are they able to bring together those who would form the most ideal group to achieve a given purpose or to accomplish a certain task; under these conditions they must utilize the best of the material available.

39:36 (432:7) These angels continue their ministry on the mansion and higher morontia worlds. They are concerned with any undertaking having to do with progress on the morontia worlds and which concerns three or more persons. Two beings are regarded as operating on the mating, complemental, or partnership basis, but when three or more are grouped for service, they constitute a social problem and therefore fall within the jurisdiction of the social architects. These efficient seraphim are organized in seventy divisions on Edentia, and these divisions minister on the seventy morontia progress worlds encircling the headquarters sphere.

39:37 (433:1) 4. *Ethical Sensitizers.* It is the mission of these seraphim to foster and to promote the growth of creature appreciation of the morality of interpersonal relationships, for such is the seed and secret of the continued and purposeful growth of society and government, human or superhuman. These enhancers of ethical appreciation function anywhere and everywhere they may be of service, as volunteer counselors to the planetary rulers and as exchange teachers on the system training worlds. You will not, however, come under their full guidance until you reach the brotherhood schools on Edentia, where they will quicken your appreciation of those very truths of fraternity which you will even then be so earnestly exploring by the actual experience of living with the univiatia in the social laboratories of Edentia, the seventy satellites of the Norlatiadek capital.

39:38 (433:2) 5. *The Transporters.* The fifth group of supervisor seraphim operate as personality transporters, carrying beings to and from the headquarters of the constellations. Such transport seraphim, while in flight from one sphere to another, are fully conscious of their velocity, direction, and astronomic whereabouts. They are not traversing space as would an inanimate projectile. They may pass near one another during space flight without the least danger of collision. They are fully able to vary speed of progression and to alter direction of flight, even to change destinations if their directors should so instruct them at any space junction of the universe intelligence circuits.

39:39 (433:3) These transit personalities are so organized that they can simultaneously utilize all three of the universally distributed lines of energy, each having a clear space velocity of 186,280 miles per second. These transporters are thus able to superimpose velocity of energy upon velocity of power until they attain an average speed on their long journeys varying anywhere from 555,000 to

که از 555,000 تا 559,000 مایل شما در ثانیه زمان شما متغیر است دست یابند. سرعت تحت تأثیر جرم و نزدیکی ماده مجاور و قدرت و جهت مدارهای اصلی مجاور نیروی جهان قرار دارد. انواع بیشمار موجودات وجود دارند که مشابه سرافیمها می باشند، و قادرند فضا را بپیمایند و همچنین قادرند سایر موجوداتی را که به طور مناسب آماده شده اند حمل نمایند.

6- ثبت کنندگان. ششمین رده سرافیم سرپرست به عنوان ثبت کنندگان ویژه امور کوکبه عمل می کنند. یک گروه بزرگ و موثر در ایدنشیا، ستاد مرکزی کوکبه نر لاشیادک، که سیستم و سیاره شما به آن تعلق دارد عمل می کند.

7- ذخیره ها. ذخیره های کلی سرافیم سرپرست در ستاد مرکزی کواکب نگاه داشته می شوند. این فرشتگان ذخیره به هیچ صورتی غیرفعال نیستند. بسیاری از آنان به صورت یاوران پیام آور برای فرمانروایان کوکبه خدمت می کنند. دیگران به ذخایر سلوینگتون به ورنادادکهای تعیین مسئولیت نشده الحاق یافته اند. باز ممکن است دیگران در مأموریت های ویژه به پسران ورنادادک وصل شوند، نظیر مشاهدگران ورنادادک، و گاهی اوقات نایب حکمران و الامرته یورنشیا.

4- سرافیم مدیر

چهارمین رده سرافیمها به وظائف اداری سیستمهای محلی گمارده شده اند. آنها بومی پایتختهای سیستم هستند اما به تعداد زیاد در کرات قصر و مورانشیا و در کرات مسکونی مستقر هستند. چهارمین رده سرافیمها ذاتاً از توان اداری غیرمعمول بهره مند هستند. آنها دستیاران توانمند مدیران بخشهای پایین تر دولت جهان یک پسر آفریننده می باشند و عمدتاً با امور سیستمهای محلی و کرات تشکیل دهنده آن مشغولند. آنها برای خدمت به صورت زیرین سازماندهی شده اند:

1- دستیاران اداری. این سرافیمهای توانمند دستیاران بلافصل فرمانروای یک سیستم، یک پسر لانوناندک اولیه، هستند. آنها یاورانی گرانها در اجرای جزئیات بغرنج کار اجرایی ستاد مرکزی سیستم می باشند. آنها همچنین به عنوان نمایندگان شخصی فرمانروایان سیستم خدمت می کنند، و به کرات گوناگون انتقالی و به سیارات مسکونی به تعداد زیاد رفت و آمد می کنند و بسیاری از مأموریتها را برای رفاه سیستم و بهروزی فیزیکی و بیولوژیک کرات مسکونی آن به اجرا در می آورند.

همین مدیران سرافیم همچنین به دولتهای فرمانروایان کرات، پرنسهای سیاره ای، وصل هستند. اکثر سیارات در یک جهان مشخص در حوزه اختیارات یک پسر لانوناندک ثانویه هستند، اما در برخی از کرات، نظیر یورنشیا، طرح الهی با ناکامی مواجه شده است. در صورت سرپیچی و پشت کردن یک پرنس سیاره ای، این سرافیمها به پذیرشگران ملک صادق و

almost 559,000 of your miles per second of your time. The velocity is affected by the mass and proximity of neighboring matter and by the strength and direction of the near-by main circuits of universe power. There are numerous types of beings, similar to the seraphim, who are able to traverse space, and who also are able to transport other beings who have been properly prepared.

39:310 (433:4) 6. *The Recorders*. The sixth order of supervising seraphim act as the special recorders of constellation affairs. A large and efficient corps functions on Edentia, the headquarters of the constellation of Norlatiadek, to which your system and planet belong.

39:311 (433:5) 7. *The Reserves*. General reserves of the supervisor seraphim are held on the headquarters of the constellations. Such angelic reservists are in no sense inactive; many serve as messenger aids to the constellation rulers; others are attached to the Salvington reserves of unassigned Vorondadeks; still others may be attached to Vorondadek Sons on special assignment, such as the Vorondadek observer, and sometimes Most High regent, of Urantia.

4. ADMINISTRATOR SERAPHIM

39:41 (434:1) The fourth order of seraphim are assigned to the administrative duties of the local systems. They are indigenous to the system capitals but are stationed in large numbers on the mansion and morontia spheres and on the inhabited worlds. Fourth-order seraphim are by nature endowed with unusual administrative ability. They are the able assistants of the directors of the lower divisions of the universe government of a Creator Son and are mainly occupied with the affairs of the local systems and their component worlds. They are organized for service as follows:

39:42 (434:2) 1. *Administrative Assistants*. These able seraphim are the immediate assistants of a System Sovereign, a primary Lanonandek Son. They are invaluable aids in the execution of the intricate details of the executive work of the system headquarters. They also serve as the personal agents of the system rulers, journeying back and forth in large numbers to the various transition worlds and to the inhabited planets, executing many commissions for the welfare of the system and in the physical and biologic interests of its inhabited worlds.

39:43 (434:3) These same seraphic administrators are also attached to the governments of the world rulers, the Planetary Princes. The majority of planets in a given universe are under the jurisdiction of a secondary Lanonandek Son, but on certain worlds, such as Urantia, there has been a miscarriage of the divine plan. In the event of the

جانشینان آنان در مسئولیت سیاره‌ای متصل می‌شوند. نایب فرمانروای کنونی یورنشا توسط گروهی هزار نفره از این ردهٔ سرافیم همه فن حریف یاری می‌شود.

2- راهنمایان قضاوت. اینها فرشتگانی هستند که خلاصهٔ شهادت را پیرامون بهروزی جاودانهٔ انسانها و فرشتگان، هنگامی که چنین اموری برای داوری در دادگاههای یک سیستم یا یک سیاره مطرح می‌شود، عرضه می‌دارند. آنها بیانیها را برای تمام شئون مقدماتی که به بقای انسانی مربوط است آماده می‌سازند، بیانیهای که متعاقباً با اسناد چنین پرونده‌هایی به دادگاههای بالاتر جهان و ابرجهان منتقل می‌شوند. دفاعیهٔ تمامی پرونده‌هایی که از بقای تردیدآمیز برخوردار باشند توسط این سرافیمها تهیه می‌شود. آنها از کلیه جزئیات هر جنبهٔ هر مورد از اتهاماتی که توسط مدیران قضاوت جهان مطرح شده فهم کاملی دارند.

مأموریت این فرشتگان ناکامی یا تأخیر عدالت نیست بلکه این است که برای تمامی مخلوقات عدالتی بی‌خطا با بخشایشی سخاوتمندانه در دامنندی صورت پذیرد. این سرافیمها اغلب در کرات محلی عمل می‌کنند. آنها معمولاً در پیشگاه داوران سه نفرهٔ کمیسیونهای آشتی دهنده — دادگاههای سوء تفاهمات جزئی — ظاهر می‌شوند. بسیاری از آنها که زمانی به عنوان راهنمایان عدالت در حوزه‌های پایین‌تر خدمت می‌کردند بعدها به عنوان صداهای بخشندگی در کرات بالاستر و در سلوینگتون ظاهر می‌شوند.

در شورش لوسیفر در ساتانیا تعداد اندکی از راهنمایان قضاوت از دست رفتند، اما بیش از یک چهارم از سایر سرافیمهای مدیر و رده‌های پایین‌تر خادمان سراف با استدلالهای فریب‌آمیز مبتنی بر آزادی شخصی لجام گسیخته به گمراهی کشانیده شده و فریب خوردند.

3- مفسران شهروندی کیهانی. هنگامی که انسانهای فراز یابنده آموزش کرهٔ قصر، اولین نوآموزی دانش پژوهانه در دوران زندگانی جهانی، را تکمیل کردند، اجازه می‌یابند از خشنودیهای گذرای خردمندی نسبی — شهروندی در پایتخت سیستم — بهره‌مند شوند. در حالی که دستیابی به هر هدف فرازگرایانه یک پیشرفت عملی است، از جهت فراگیرتر این اهداف به سادگی نقاط عطفی در مسیر طولانی صعودی به سوی بهشت می‌باشند. اما این موفقیتها هر چند نسبی باشند، هیچ مخلوق تکاملی از خشنودی کامل اما گذرای دستیابی به هدف محروم نمی‌شود. هر چند گاه در صعود به بهشت یک درنگ وجود دارد، یک استراحت کوتاه تنفسی، که در طول آن افقهای جهانی از حرکت باز می‌ایستند، وضعیت مخلوق ایستا است، و شخصیت شیرینی دستیابی به هدف را می‌چشد.

اولین این دوره‌ها در دوران زندگانی یک فرازگرای انسانی در پایتخت یک سیستم محلی به وقوع می‌پیوندد. در طول این تأمل شما به عنوان یک شهروند جروسم تلاش خواهید کرد آن چیزهایی را که در طول هشت تجربهٔ زندگی پیشین — شامل یورنشا و هفت کرهٔ قصر — به دست آورده‌اید در حیات مخلوق نمایان سازید.

defection of a Planetary Prince, these seraphim become attached to the Melchizedek receivers and their successors in planetary authority. The present acting ruler of Urantia is assisted by a corps of one thousand of this versatile order of seraphim.

39:4.4 (434:4) 2. *Justice Guides.* These are the angels who present the summary of evidence concerning the eternal welfare of men and angels when such matters come up for adjudication in the tribunals of a system or a planet. They prepare the statements for all preliminary hearings involving mortal survival, statements which are subsequently carried with the records of such cases to the higher tribunals of the universe and the superuniverse. The defense of all cases of doubtful survival is prepared by these seraphim, who have a perfect understanding of all the details of every feature of every count in the indictments drawn by the administrators of universe justice.

39:4.5 (434:5) It is not the mission of these angels to defeat or to delay justice but rather to insure that unerring justice is dealt out with generous mercy in fairness to all creatures. These seraphim often function on the local worlds, commonly appearing before the referee trios of the conciliating commissions — the courts for minor misunderstandings. Many who at one time served as justice guides in the lower realms later appear as Voices of Mercy in the higher spheres and on Salvington.

39:4.6 (434:6) In the Lucifer rebellion in Satania very few of the justice guides were lost, but more than one quarter of the other administrator seraphim and of the lower orders of seraphic ministers were misled and deluded by the sophistries of unbridled personal liberty.

39:4.7 (434:7) 3. *Interpreters of Cosmic Citizenship.* When ascending mortals have completed the mansion world training, the first student apprenticeship in the universe career, they are permitted to enjoy the transient satisfactions of relative maturity — citizenship on the system capital. While the attainment of each ascendant goal is a factual achievement, in the larger sense such goals are simply milestones on the long ascending path to Paradise. But however relative such successes may be, no evolutionary creature is ever denied the full though transient satisfaction of goal attainment. Ever and anon there is a pause in the Paradise ascent, a short breathing spell, during which universe horizons stand still, creature status is stationary, and the personality tastes the sweetness of goal fulfillment.

39:4.8 (435:1) The first of such periods in the career of a mortal ascender occurs on the capital of a local system. During this pause you will, as a citizen of Jerusem, attempt to express in creature life those things which you have acquired during the eight preceding life experiences — embracing Urantia

مفسران سراف شهرودی کیهانی شهروندان جدید پایتخت سیستمها را هدایت می‌کنند و قدرانی آنها از مسئولیتهای دولت جهان را برمی‌انگیزند. این سرافیمها همچنین با پسران ماتریال در دولت سیستم از نزدیک همکاری دارند، ضمن این که مسئولیت و اخلاقیات شهروندی کیهانی را برای انسانهای مادی در کرات مسکونی به نمایش در می‌آورند.

4- برانگیزانندگان اخلاقیات. شما در کرات قصر برای نفع تمامی طرفهای مربوطه شروع به فراگیری حکومت بر خود می‌کنید. ذهن شما همکاری را یاد می‌گیرد، و فرا می‌گیرد چگونه با موجودات دیگر و خردمندتر برنامهریزی کند. در ستاد مرکزی سیستم آموزگاران سراف قدرانی شما از اخلاقیات کیهانی و قدرانی از تأثیر متقابل آزادی و وفاداری را بیشتر برمی‌انگیزند.

وفاداری چیست؟ میوه یک قدرانی هوشمند از برادری جهانی است. فرد نمی‌تواند زیاد به دست آورد و هیچ چیز ندهد. همینطور که شما در نردبان شخصیت صعود می‌کنید، ابتدا یاد می‌گیرید که وفادار باشید، سپس محبت ورزید، بعد رابطه پدری و فرزندی برقرار کنید، و بعد می‌توانید آزاد باشید، اما نه تا هنگامی که یک پایان دهنده شوید، و تا هنگامی که به کمال وفاداری دست نیابید نمی‌توانید نهایت آزادی را درک کنید.

این سرافیمها نتیجه بردباری را آموزش می‌دهند: این که سکون مرگ قطعی است، اما این که رشد زیاد از حد سریع به همان اندازه انتحاری است، و این که همانطور که یک قطره آبی که از یک سطح بالاتر به سطح پایین‌تر می‌افتد، با جاری شدن، از طریق سلسله‌ای از سقوطهای کوتاه پی در پی به طور پیوسته به پایین سرازیر می‌شود، به همین ترتیب در کرات مورانشیا و روحی حرکت پیوسته رو به بالا، و به همان اندازه کند و با همان مراحل تدریجی، پیشرفت است.

برای کرات مسکونی برانگیزانندگان اخلاقیات حیات انسانی را زنجیره‌ای مداوم از بسیاری حلقه‌ها تصویر می‌کنند. اقامت کوتاه شما در بورنشیا، در این سیاره طفولیت انسانی، فقط یک حلقه منفرد است، اولین حلقه در زنجیره‌ای طولانی که به آن سوی جهانها و طی اعصار جاودانه ادامه می‌یابد. این زیاد مهم نیست که در این حیات اول چه یاد می‌گیرید، بلکه تجربه زیستن این زندگی است که اهمیت دارد. حتی کار این دنیا، گرچه از همه مهمتر است، به اندازه طریقه‌ای که این کار را به انجام می‌رسانید، زیاد اهمیت ندارد. هیچ پاداش مادی برای زندگی نیکوکارانه وجود ندارد، اما رضایتی عمیق وجود دارد — آگاهی از کامیابی — و این فراتر از هر پاداش قابل تصور مادی است.

کلیدهای پادشاهی آسمان اینها هستند: صداقت، صداقت بیشتر، و باز صداقت بیشتر. تمامی انسانها این کلیدها را دارا می‌باشند. انسانها از طریق تصمیم، از طریق تصمیم بیشتر، و باز از طریق تصمیم بیشتر، از آنها استفاده می‌کنند — در مرتبت روحی پیشرفت می‌کنند. بالاترین انتخاب اخلاقی انتخاب بالاترین ارزش ممکن است، و همیشه — در هر کره‌ای، در تمامی آنها — این انتخاب انجام خواست خداوند است. اگر انسان بدین گونه انتخاب نماید، بزرگ است، گرچه حقیرترین

and the seven mansion worlds.

39:4.9 (435:2) The seraphic interpreters of cosmic citizenship guide the new citizens of the system capitals and quicken their appreciation of the responsibilities of universe government. These seraphim are also closely associated with the Material Sons in the system administration, while they portray the responsibility and morality of cosmic citizenship to the material mortals on the inhabited worlds.

39:4.10 (435:3) 4. *Quickeners of Morality.* On the mansion worlds you begin to learn self-government for the benefit of all concerned. Your mind learns co-operation, learns how to plan with other and wiser beings. On the system headquarters the seraphic teachers will further quicken your appreciation of cosmic morality — of the interactions of liberty and loyalty.

39:4.11 (435:4) What is loyalty? It is the fruit of an intelligent appreciation of universe brotherhood; one could not take so much and give nothing. As you ascend the personality scale, first you learn to be loyal, then to love, then to be filial, and then may you be free; but not until you are a finaliter, not until you have attained perfection of loyalty, can you self-realize finality of liberty.

39:4.12 (435:5) These seraphim teach the fruitfulness of patience: That stagnation is certain death, but that overrapid growth is equally suicidal; that as a drop of water from a higher level falls to a lower and, flowing onward, passes ever downward through a succession of short falls, so ever upward is progress in the morontia and spirit worlds — and just as slowly and by just such gradual stages.

39:4.13 (435:6) To the inhabited worlds the quickeners of morality portray mortal life as an unbroken chain of many links. Your short sojourn on Urantia, on this sphere of mortal infancy, is only a single link, the very first in the long chain that is to stretch across universes and through the eternal ages. It is not so much what you learn in this first life; it is the experience of living this life that is important. Even the *work* of this world, paramount though it is, is not nearly so important as the *way* in which you do this work. There is no material reward for righteous living, but there is profound satisfaction — consciousness of achievement — and this transcends any conceivable material reward.

39:4.14 (435:7) The keys of the kingdom of heaven are: sincerity, more sincerity, and more sincerity. All men have these keys. Men use them — advance in spirit status — by decisions, by more decisions, and by more decisions. The highest moral choice is the choice of the highest possible value, and always — in any sphere, in all of them — this is to choose to do the will of God. If man thus chooses, he is great, though he be the humblest citizen of Jerusem or

شهروند جروسم یا حتی ناچیزترین انسانها در یورنشیا باشد.

5- حمل کنندگان. اینها سرافیمهای انتقال هستند که در سیستمهای محلی عمل می‌کنند. در ستانیا، سیستم شما، آنها مسافران را از جروسم به پس و پیش حمل می‌کنند و جدا از این به عنوان حمل کنندگان بین‌سیاره‌ای خدمت می‌کنند. به ندرت روزی سپری می‌شود که یک سرافیم انتقال ستانیا یک دانشجوی دیدارگر یا برخی دیگر از مسافران برخوردار از طبیعت روحی یا نیمه روحی را در کرانه‌های یورنشیا پیاده نکند. همین رهنوردان فضایی روزی شما را به کرات گوناگون گروه ستاد مرکزی سیستم حمل خواهند کرد، و هنگامی که کار محوله جروسم را به پایان رسانید، شما را به ایننشیا پیش خواهند برد. اما تحت هیچ شرایطی شما را به سیاره منشأ انسانی به سوی عقب نخواهند برد. یک انسان در طول دوران وجود گذرای خود هرگز به سیاره بومی خود باز نخواهد گشت، و اگر در طول یک دوران متعاقب لازم باشد باز گردد، توسط یک سرافیم انتقال متعلق به گروه ستاد مرکزی جهان همراهی می‌شود.

6- ثبت کنندگان. این سرافیمها نگاهدارندگان اسناد سه‌گانه سیستمهای محلی می‌باشند. معبد اسناد در پایتخت یک سیستم یک ساختمان بی‌ظنیر است که یک سوم آن مادی، ساخته شده از فلزات و کریستالهای درخشان، یک سوم مورانشیایی، که از ارتباط انرژی روحی و مادی ساخته شده ولی فراتر از دامنه دید انسانی است، و یک سوم روحی است. ثبت کنندگان این رده مسئولیت سرپرستی و نگاهداری این سیستم سه‌گانه اسناد را به عهده دارند. انسانهای فرازگرا در ابتدا با آرشیه‌های مادی مشورت می‌کنند. پسران ماتریال و موجودات انتقالی بالاتر با تالارهای مورانشیا مشورت می‌کنند. در حالی که فرشتگان سراف و شخصیت‌های روحی بالاتر عالم اسناد بخش روحی را بررسی می‌کنند.

7- ذخیره‌ها. سپاه ذخیره سرافیمهای سرپرست در جروسم عمده وقت انتظار خود را هنگام دیدار به عنوان صاحبان روحی با انسانهای فرازگرای به‌تازگی از راه رسیده از کرات گوناگون سیستم — فارغ‌التحصیلان اعتبارنامه دریافت کرده از کرات قصر — می‌گذرانند. یکی از شادمانیهای اقامت شما در جروسم، در طول دوره‌های استراحت، صحبت و ملاقات با این سرافیمهای بسیار سفر کرده و بسیار مجرب متعلق به سپاه ذخیره در حال انتظار خواهد بود.

تنها چنین روابط دوستانه‌ای است که پایتخت یک سیستم را برای انسانهای فرازگرا بسیار محبوب می‌دارد. در جروسم شما اولین معاشرت با فرزندان ماتریال، فرشتگان، و رهنوردان فرازگرا را خواهید یافت. در اینجا موجوداتی روابط برادرانه با یکدیگر برقرار می‌کنند که به طور کامل روحی و نیمه روحی هستند، و افرادی که از وجود مادی برآمده‌اند. در آنجا اشکال انسانی آنقدر تغییر یافته‌اند، و دامنه واکنش انسانی نسبت به نور آنقدر وسعت یافته است، که همگی قادرند از شناخت متقابل و فهم دلسوزانه شخصیتی به‌رمند شوند.

even the least of mortals on Urantia.

39.4.15 (436.1) 5. *The Transporters*. These are the transport seraphim who function in the local systems. In Satania, your system, they carry passengers back and forth from Jerusem and otherwise serve as interplanetary transporters. Seldom does a day pass in which a transport seraphim of Satania does not deposit some student visitor or some other traveler of spirit or semispirit nature on the shores of Urantia. These very space traversers will sometime carry you to and from the various worlds of the system headquarters group, and when you have finished the Jerusem assignment, they will carry you forward to Edentia. But under no circumstances will they carry you backward to the world of human origin. A mortal never returns to his native planet during the dispensation of his temporal existence, and if he should return during a subsequent dispensation, he would be escorted by a transport seraphim of the universe headquarters group.

39.4.16 (436.2) 6. *The Recorders*. These seraphim are the keepers of the threefold records of the local systems. The temple of records on a system capital is a unique structure, one third material, constructed of luminous metals and crystals; one third morontial, fabricated of the liaison of spiritual and material energy but beyond the range of mortal vision; and one third spiritual. The recorders of this order preside over and maintain this threefold system of records. Ascending mortals will at first consult the material archives, Material Sons and the higher transition beings consult those of the morontia halls, while seraphim and the higher spirit personalities of the realm peruse the records of the spirit section.

39.4.17 (436.3) 7. *The Reserves*. The reserve corps of administrator seraphim on Jerusem spend much of their waiting time in visiting, as spirit companions, with the newly arrived ascending mortals from the various worlds of the system — the accredited graduates of the mansion worlds. One of the delights of your sojourn on Jerusem will be to talk and visit, during recess periods, with these much-traveled and many-experienced seraphim of the waiting reserve corps.

39.4.18 (436.4) It is just such friendly relationships as these that so endear a system capital to the ascending mortals. On Jerusem you will find the first intermingling of Material Sons, angels, and ascending pilgrims. Here fraternize beings who are wholly spiritual and semispiritual and individuals just emerging from material existence. Mortal forms are there so modified and human ranges of light reaction so extended that all are able to enjoy mutual recognition and sympathetic personality understanding.

5- مددکاران سیاره‌ای

ستاد مرکزی این سرافیمها در پایتخت سیستمها قرار دارد، و گر چه آنان به طور تنگاتنگ با شهروندان نوع آدم ساکن آنجا در ارتباط هستند، عمدتاً به خدمت آدمهای سیاره‌ای، ارتقا دهنندگان بیولوژیک یا فیزیکی نژادهای مادی در کرات تکاملی، گمارده شده‌اند. کار خدماتی فرشتگان همینطور که به کرات مسکونی نزدیک می‌شود، و همینطور که به مشکلات واقعی که مردان و زنان زمان که در آماده‌سازی خود برای تلاش به نیل به هدف ابدیت با آن روبرو هستند نزدیک می‌شود، از توجه فزاینده‌ای برخوردار می‌شود.

در یورنشیا اکثر مددکاران سیاره‌ای پس از واژگونی نظام آدم برداشته شدند، و سرپرستی سرافی کره شما تا حد زیاد به سرپرستان، خادمان موقت، و نگاهبانان سرنوشت سپرده شد. اما این مددکاران سرافی فرزندان ماتریال خطاکار شما هنوز در گروههای زیرین به یورنشیا خدمت می‌کنند:

1- صداهای باغ. هنگامی که روند سیاره‌ای تکامل بشری به بالاترین سطح بیولوژیک خود می‌رسد، همیشه پسران و دختران ماتریال، آدمها و حواها، ظاهر می‌شوند تا تکامل بیشتر نژادها را به وسیله یک کمک واقعی پلاسمای برتر حیاتشان ارتقا دهند. ستاد مرکزی سیاره‌ای یک چنین آدم و حوایی معمولاً باغ عدن نامیده می‌شود، و سرافیمهای شخصی آنها اغلب به عنوان "صداهای باغ" شناخته می‌شوند. این سرافیمها در تمامی پروژه‌های آنها برای ارتقاء فیزیکی و عقلانی نژادهای تکاملی خدمت گرانبهایی برای آدمهای سیاره‌ای هستند. بعد از خطای آدم در یورنشیا، برخی از این سرافیمها در سیاره باقی گذارده شدند و به مسئولان جانشین آدم گمارده شدند.

2- ارواح برادری. باید واضح باشد که هنگامی که یک آدم و حوا به یک کره تکاملی وارد می‌شوند، کار دستیابی به توازن نژادی و همکاری اجتماعی در میان نژادهای گوناگون آن کار قابل ملاحظه‌ای است. این نژادهای مختلف رنگین و برخوردار از سرشت متنوع برنامه برادری بشری را به ندرت با مهرآمیزی می‌پذیرند. این انسانهای بدوی خردمندی ارتباط مسالمت‌آمیز متقابل را تنها در نتیجه تجربه بلوغ یافته بشری و از طریق خدمت وفادارانه ارواح سراف برادری درک می‌کنند. بدون کار این سرافیمها تلاشهای فرزندان ماتریال برای توازن بخشیدن و جلو بردن نژادهای یک کره در حال تکامل به اندازه زیاد به تأخیر می‌افتد. و اگر آدم شما به برنامه اولیه برای پیشرفت یورنشیا وفادار مانده بود، تا این هنگام این ارواح برادری دگرگونیهای باور نکردنی در نژاد بشری به انجام می‌رساندند. نظر به خطای آدم، به راستی شگفت‌انگیز است که این رده‌های سراف توانسته‌اند حتی تا آن حد برادری را که شما اکنون در یورنشیا دارید رواج داده و به تحقق رسانند.

5. PLANETARY HELPERS

^{39:51 (436:5)} These seraphim maintain headquarters on the system capitals and, though closely associated with the resident Adamic citizens, are primarily assigned to the service of the Planetary Adams, the biologic or physical uplifters of the material races on the evolutionary worlds. The ministering work of angels becomes of increasing interest as it nears the inhabited worlds, as it nears the actual problems faced by the men and women of time who are preparing themselves for the attempt to attain the goal of eternity.

^{39:52 (437:1)} On Urantia the majority of the planetary helpers were removed upon the collapse of the Adamic regime, and the seraphic supervision of your world devolved to a greater extent upon the administrators, the transition ministers, and the guardians of destiny. But these seraphic aids of your defaulting Material Sons still serve Urantia in the following groups:

^{39:53 (437:2)} 1. *The Voices of the Garden.* When the planetary course of human evolution is attaining its highest biologic level, there always appear the Material Sons and Daughters, the Adams and Eves, to augment the further evolution of the races by an actual contribution of their superior life plasm. The planetary headquarters of such an Adam and Eve is usually denominated the Garden of Eden, and their personal seraphim are often known as the "voices of the Garden." These seraphim are of invaluable service to the Planetary Adams in all their projects for the physical and intellectual upstepping of the evolutionary races. After the Adamic default on Urantia, some of these seraphim were left on the planet and were assigned to Adam's successors in authority.

^{39:54 (437:3)} 2. *The Spirits of Brotherhood.* It should be apparent that, when an Adam and Eve arrive on an evolutionary world, the task of achieving racial harmony and social co-operation among its diverse races is one of considerable proportions. Seldom do these races of different colors and varied natures take kindly to the plan of human brotherhood. These primitive men only come to realize the wisdom of peaceful interassociation as a result of ripened human experience and through the faithful ministry of the seraphic spirits of brotherhood. Without the work of these seraphim the efforts of the Material Sons to harmonize and advance the races of an evolving world would be greatly delayed. And had your Adam adhered to the original plan for the advancement of Urantia, by this time these spirits of brotherhood would have worked unbelievable transformations in the human race. In view of the Adamic default, it is indeed remarkable that these seraphic orders have been able to foster and bring to realization even as much of brotherhood as you now have on Urantia.

3- ارواح صلح. هزاره‌های اولیه تفرقه‌های رو به بالای انسانهای تکاملی با تلاشهای فراوان نشان می‌شوند. صلح وضعیت طبیعی قلمروهای مادی نیست. کرات در ابتدا از طریق خدمت ارواح سراف صلح به "صلح در زمین و خواست نیک در میان انسانها" دست می‌یابند. اگر چه تلاشهای اولیه این فرشتگان در یورشها به اندازه زیاد بی‌نتیجه بود، وونا، رئیس ارواح صلح در روزگار آدم در یورشها باقی ماند و اکنون به پرسنل فرماندار کل مقیم وصل است. و همین وونا بود که هنگامی که میکائیل به دنیا آمد، به عنوان رهبر گروه فرشتگان به کرات اعلام نمود: "جلال بر خداوند در هاونا و صلح و خواست نیک در میان انسانها در زمین برقرار باد."

در ادوار پیشرفته‌تر تکامل سیاره‌ای این سرافیمها در جایگزین ساختن مفهوم هماهنگی الهی به جای ایده کفاره به عنوان فلسفه نجات انسان بسیار مؤثر هستند.

4- ارواح اعتماد. سوء ظن واکنش ذاتی انسانهای بدوی است. تفرقه‌های نجات روزگاران اولیه به طور طبیعی موجب اعتماد نمی‌شود. اعتماد یک دستاورد جدید بشری است که به وسیله خدمت این سرافیمهای سیاره‌ای نظام آدم تحقق می‌یابد. مأموریت آنها این است که در اذهان انسانهای در حال تکامل اعتماد را تلقین کنند. خدایان بسیار معتمدند. پدر جهانی خواهان این است که از طریق تنظیم کننده به طور آزادانه به معاشرت با انسان اعتماد کند.

کل این گروه از سرافیمها بعد از ناکامی آدم به رژیم جدید منتقل شد، و آنان از آن هنگام به کارهای خود در یورشها ادامه داده‌اند. و آنها به طور کامل ناموفق نبوده‌اند، زیرا اکنون تمدنی در حال پیدایش است که در بر گیرنده بیشتر ایده‌آلهای آنان مبنی بر اعتماد و اطمینان می‌باشد.

در روزگاران پیشرفته‌تر سیاره‌ای این سرافیمها قدردانی انسان را از این حقیقت افزایش می‌دهند که عدم اطمینان راز استمرار خرسندانه است. آنها به فیلسوفان انسانی کمک می‌کنند درک کنند که هنگامی که ناآگاهی برای موفقیت ضروری است، این یک اشتباه بزرگ است که مخلوق از آینده خبر داشته باشد. آنها ذائقه انسان را برای شیرینی عدم اطمینان، و برای گیرانی و جذابیت آینده مبهم و نامعلوم افزایش می‌دهند.

5- حمل کنندگان. حمل کنندگان سیاره‌ای به تک تک کرات خدمت می‌کنند. اکثر موجوداتی که با پوشش سرافیمی به این سیاره آورده می‌شوند در حال گذر می‌باشند. آنها در اینجا صرفاً توقف می‌کنند. آنها تحت حفاظت حمل کنندگان ویژه سرافی خود هستند، اما تعداد زیادی از این سرافیمها در یورشها ساکن هستند. اینها شخصیت‌های انتقال هستند که از سیارات محلی عمل می‌کنند، مثل از یورشها تا جروسم.

ایده معمول شما از فرشتگان ناشی از این است: درست در هنگام لحظات پیش از مرگ فیزیکی گاهی اوقات یک پدیده انعکاسی در ذهن بشر رخ می‌دهد، و این خود آگاهی مبهم به نظر می‌رسد چیزی از شکل

39:55 (437:4) 3. *The Souls of Peace.* The early millenniums of the upward strivings of evolutionary men are marked by many a struggle. Peace is not the natural state of the material realms. The worlds first realize "peace on earth and good will among men" through the ministry of the seraphic souls of peace. Although these angels were largely thwarted in their early efforts on Urantia, Vevona, chief of the souls of peace in Adam's day, was left on Urantia and is now attached to the staff of the resident governor general. And it was this same Vevona who, when Michael was born, heralded to the worlds, as the leader of the angelic host, "Glory to God in Havona and on earth peace and good will among men."

39:56 (437:5) In the more advanced epochs of planetary evolution these seraphim are instrumental in supplanting the atonement idea by the concept of divine attunement as a philosophy of mortal survival.

39:57 (437:6) 4. *The Spirits of Trust.* Suspicion is the inherent reaction of primitive men; the survival struggles of the early ages do not naturally breed trust. Trust is a new human acquisition brought about by the ministry of these planetary seraphim of the Adamic regime. It is their mission to inculcate trust into the minds of evolving men. The Gods are very trustful; the Universal Father is willing freely to trust himself — the Adjuster — to man's association.

39:58 (438:1) This entire group of seraphim was transferred to the new regime after the Adamic miscarriage, and they have ever since continued their labors on Urantia. And they have not been wholly unsuccessful since a civilization is now evolving which embodies much of their ideals of confidence and trust.

39:59 (438:2) In the more advanced planetary ages these seraphim enhance man's appreciation of the truth that uncertainty is the secret of contented continuity. They help the mortal philosophers to realize that, when ignorance is essential to success, it would be a colossal blunder for the creature to know the future. They heighten man's taste for the sweetness of uncertainty, for the romance and charm of the indefinite and unknown future.

39:510 (438:3) 5. *The Transporters.* The planetary transporters serve the individual worlds. The majority of enseraphimed beings brought to this planet are in transit; they merely stop over; they are in custody of their own special seraphic transporters; but there are a large number of such seraphim stationed on Urantia. These are the transport personalities operating from the local planets, as from Urantia to Jerusem.

39:511 (438:4) Your conventional idea of angels has been derived in the following way: During moments just prior to physical death a reflective phenomenon sometimes occurs in the human mind, and this

فرشته همراه را مجسم می‌کند، و این بلافاصله به ویژگی‌های برداشت دیرینه از فرشتگانی که در ذهن آن فرد حفظ شده‌اند تبدیل می‌شود.

این ایده اشتباه که فرشتگان دارای بال هستند کاملاً به دلیل این تصورات باستانی نیست که آنان برای پرواز از میان هوا باید بال داشته باشند. موجودات بشری گاهی اوقات اجازه یافته‌اند که سرافیم‌ها را که برای خدمت ترابری آماده می‌شدند مشاهده نمایند، و روایات این تجارب به اندازه زیاد برداشت یورنشایی از فرشتگان را تعیین نموده است. در مشاهده یک سرافیم انتقال که برای دریافت یک مسافر برای انتقال بین‌سیاره‌ای آماده می‌شده است، ممکن است چیزی که ظاهراً یک مجموعه دوتایی بال است و از سر تا پای فرشته امتداد می‌یابد دیده شود. در واقع این بال‌ها عایق‌های انرژی — سپرهای اصطکاک — هستند.

هنگامی که موجودات آسمانی برای انتقال از یک کره به کره دیگر تحت پوشش سرافیمی قرار می‌گیرند، به ستاد مرکزی کره آورده می‌شوند، و بعد از ثبت نام مقتضی، به خواب انتقال فرو برده می‌شوند. در این اثنا، سرافیم انتقال درست بر فراز قطب انرژی جهانی سیاره به یک حالت افقی قرار می‌گیرد. در حالی که سپرهای انرژی کاملاً باز هستند، شخصیت به خواب رفته توسط دستیاران افسر سرافی به طور ماهرانه مستقیماً روی فرشته حمل و نقل قرار داده می‌شود. سپس هر دو سپر فوقانی و تحتانی با دقت بسته و تنظیم می‌شوند.

و اکنون، تحت نفوذ تغییر دهندگان و فرستندگان، همینطور که سرافیم برای چرخش به داخل جریان‌ات انرژی مدارهای جهان آماده می‌شود، یک دگرگونی عجیب آغاز می‌شود. نمود خارجی آن چنین است که سرافیم در دو انتهای خود به صورت نوک نیز بزرگ می‌شود و چنان در یک نور عجیب کهربایی رنگ احاطه می‌شود که به زودی غیرممکن است شخصیت تحت پوشش سرافیمی قرار گرفته را شناخت. هنگامی که همه چیز برای عزیمت آماده است، رئیس ترابری کالسکه حیات را به طور کامل بازبینی می‌کند، و آزمایشات معمول را انجام می‌دهد تا اطمینان حاصل کند فرشته به طور صحیح در مدار قرار گرفته است یا نه، و سپس اعلام می‌دارد که مسافر به طور صحیح در پوشش سرافیمی قرار گرفته، انرژی‌ها تنظیم شده، فرشته عایق‌سازی شده، و این که همه چیز برای عزیمت برق‌آسا آماده است. سپس کنترل‌گران مکانیکی، دو تن از آنان، در جای خود قرار می‌گیرند. تا این هنگام نمای بیرونی سرافیم حمل و نقل تقریباً شفاف، لرزنده، و از در شکل با درخششی براق شده است. اکنون اعزام‌کننده حمل و نقل ناحیه گروه‌های کمکی فرستنده‌های انرژی زنده را که تعدادشان معمولاً هزار نفر است فرا می‌خواند، و همینطور که مقصد حمل و نقل را اعلام می‌دارد، دست دراز کرده و نقطه نزدیک کالسکه سرافی را لمس می‌کند، و کالسکه با سرعتی همانند آذرخش به جلو پرتاب می‌شود، و دنباله‌ای از درخشش آسمانی تا جایی که پوشش اتمسفری سیاره‌ای امتداد می‌یابد به جا می‌گذارد. در کمتر از ده دقیقه منظره عجیب‌آور حتی برای بینش تقویت شده سرافی ناپدید می‌شود.

dimming consciousness seems to visualize something of the form of the attending angel, and this is immediately translated into terms of the habitual concept of angels held in that individual's mind.

^{39:512 (438:9)} The erroneous idea that angels possess wings is not wholly due to olden notions that they must have wings to fly through the air. Human beings have sometimes been permitted to observe seraphim that were being prepared for transport service, and the traditions of these experiences have largely determined the Urantian concept of angels. In observing a transport seraphim being made ready to receive a passenger for interplanetary transit, there may be seen what are apparently double sets of wings extending from the head to the foot of the angel. In reality these wings are energy insulators — friction shields.

^{39:513 (438:6)} When celestial beings are to be enseraphimed for transfer from one world to another, they are brought to the headquarters of the sphere and, after due registry, are inducted into the transit sleep. Meantime, the transport seraphim moves into a horizontal position immediately above the universe energy pole of the planet. While the energy shields are wide open, the sleeping personality is skillfully deposited, by the officiating seraphic assistants, directly on top of the transport angel. Then both the upper and lower pairs of shields are carefully closed and adjusted.

^{39:514 (438:7)} And now, under the influence of the transformers and the transmitters, a strange metamorphosis begins as the seraphim is made ready to swing into the energy currents of the universe circuits. To outward appearance the seraphim grows pointed at both extremities and becomes so enshrouded in a queer light of amber hue that very soon it is impossible to distinguish the enseraphimed personality. When all is in readiness for departure, the chief of transport makes the proper inspection of the carriage of life, carries out the routine tests to ascertain whether or not the angel is properly encircuited, and then announces that the traveler is properly enseraphimed, that the energies are adjusted, that the angel is insulated, and that everything is in readiness for the departing flash. The mechanical controllers, two of them, next take their positions. By this time the transport seraphim has become an almost transparent, vibrating, torpedo-shaped outline of glistening luminosity. Now the transport dispatcher of the realm summons the auxiliary batteries of the living energy transmitters, usually one thousand in number; as he announces the destination of the transport, he reaches out and touches the near point of the seraphic carriage, which shoots forward with lightninglike speed, leaving a trail of celestial luminosity as far as the planetary atmospheric investment extends. In less than ten minutes the marvelous spectacle will be lost even to reinforced

seraphic vision.

^{39:515 (439:1)} While planetary space reports are received at noon at the meridian of the designated spiritual headquarters, the transporters are dispatched from this same place at midnight. That is the most favorable time for departure and is the standard hour when not otherwise specified.

^{39:516 (439:2)} 6. *The Recorders.* These are the custodians of the major affairs of the planet as it functions as a part of the system, and as it is related to, and concerned in, the universe government. They function in the recording of planetary affairs but are not concerned with matters of individual life and existence.

^{39:517 (439:3)} 7. *The Reserves.* The Satania reserve corps of the planetary seraphim is maintained on Jerusalem in close association with the reserves of the Material Sons. These abundant reserves repletely provide for every phase of the manifold activities of this seraphic order. These angels are also the personal message bearers of the local systems. They serve transition mortals, angels, and the Material Sons as well as others domiciled on the system headquarters. While Urantia is, at present, outside the spiritual circuits of Satania and Norlatiadek, you are otherwise in intimate touch with interplanetary affairs, for these messengers from Jerusalem frequently come to this world as to all the other spheres of the system.

6. TRANSITION MINISTERS

^{39:61 (439:4)} As their name might suggest, seraphim of transitional ministry serve wherever they can contribute to creature transition from the material to the spiritual estate. These angels serve from the inhabited worlds to the system capitals, but those in Satania at present direct their greatest efforts toward the education of the surviving mortals on the seven mansion worlds. This ministry is diversified in accordance with the following seven orders of assignment:

^{39:62 (439:5)} 1. Seraphic Evangels.

^{39:63 (439:6)} 2. Racial Interpreters.

^{39:64 (439:7)} 3. Mind Planners.

^{39:65 (439:8)} 4. Morontia Counselors.

^{39:66 (439:9)} 5. Technicians.

^{39:67 (439:10)} 6. Recorder-Teachers.

^{39:68 (439:11)} 7. Ministering Reserves.

^{39:69 (439:12)} More about these seraphic ministers to transitional ascenders you will learn in connection with the narratives dealing with the mansion worlds and the morontia life.

در حالی که گزارشات فضایی سیاره‌ای در نصف‌النهار ستاد مرکزی تخصیص یافته روحی در هنگام ظهر دریافت می‌شوند، حمل‌کنندگان از همین مکان در نیمه شب اعزام می‌شوند. این مناسبترین زمان برای عزیمت است و هنگامی که ساعت آن به گونه‌ای دیگر مشخص نشده باشد ساعت استاندارد است.

6- ثبت‌کنندگان. اینها مسئولان امور اصلی سیاره، آنطور که به صورت قسمتی از سیستم عمل می‌کند، و آنطور که به دولت جهان مرتبط و مربوط است، می‌باشند. آنها در ثبت امور سیاره‌ای عمل می‌کنند اما درگیر امور زندگی و وجود فردی نیستند.

7- ذخیره‌ها. سپاه ذخیره ستانیای سرافیمهای سیاره‌ای در ارتباط نزدیک با ذخیره‌های فرزندان ماتریال در جروسم نگاهداری می‌شود. این ذخایر وافر به طور کامل برای هر مرحله از فعالیتهای چندگانه این رده سراف تدارک می‌بیند. این فرشتگان همچنین پیام‌آوران شخصی سیستمهای محلی هستند. آنها به انسانهای در حال گذار، فرشتگان، و فرزندان ماتریال و نیز کسان دیگری که در ستاد مرکزی سیستم اقامت دارند خدمت می‌کنند. در حالی که یورنشیا در حال حاضر در خارج از مدارهای روحی ستانیا و نرلاشیادک قرار دارد، شما سوا از آن در تماس نزدیک با امور بین‌سیاره‌ای هستید، زیرا این پیام‌آوران جروسم مکرراً به این کره و تمامی کرات دیگر سیستم می‌آیند.

6- خادمان دوره گذار

سرافیم خدمت دوره گذار، همانطور که از نامشان ممکن است بر آید، در هر جا که بتوانند به گذار مخلوق از وضعیت مادی به روحی کمک کنند، خدمت می‌کنند. این فرشتگان از کرات مسکونی تا پایتخت سیستمها خدمت می‌کنند، اما در حال حاضر آنهایی که در ستانیا هستند بیشترین تلاشهای خود را برای آموزش انسانهای در حال بقا در هفت کره قصر معطوف می‌دارند. این کار خدمتی مطابق هفت نوع تکلیف زیرین تنوع یافته است:

1- بشارت دهندگان سراف.

2- مفسران نژادی.

3- برنامه‌ریزان ذهن.

4- مشاوران مورانشیا.

5- تکنیسینها.

6- آموزگاران ثبت‌کننده.

7- ذخایر خادم.

شما پیرامون این خادمان سراف تا فرازگرایان گذار در رابطه با روایاتی که به کرات قصر و حیات مورانشیا مربوط است بیشتر یاد خواهید گرفت.

7- سرافیم آینده

این فرشتگان به طور گسترده خدمت نمی‌کنند به جز در قلمروهای قدیمی‌تر و در سیارات پیشرفته نبادان. تعداد زیادی از آنان در کرات سرافی نزدیک سلوینگتون به صورت ذخیره نگاه داشته شده‌اند. آنها در آنجا درگیر فعالیت‌هایی هستند که به پیداری عصر نور و حیات در نبادان در آینده مربوط است. این فرشتگان در رابطه با دوران زندگی انسان فرازگرا عمل می‌کنند اما تقریباً به طور انحصاری به آن انسانهایی که از طریق یکی از انواع تغییر یافته صعود بقا می‌یابند خدمت می‌کنند.

نظر به این که این فرشتگان به طور مستقیم درگیر یورنشی یا مردم یورنشی نیستند، بهتر است از توصیف فعالیت‌های مجذوب کننده آنان خودداری شود.

8- سرنوشت فرشتگان سراف

منشأ سرافیمها در جهانهای محلی است، و در همین قلمروهای تولدشان برخی به سرنوشت خدمتگزاری دست می‌یابند. برخی از سرافیمها با کمک و مشورت فرشتگان اعظم ارشد می‌توانند به وظایف والای ستارگان تابناک عصر ارتقا یابند، در حالی که دیگران به منزلت و خدمت هم‌رتبه‌های آشکار ناشده ستارگان عصر نائل می‌شوند. باز ممکن است به ماجراهای دیگری در سرنوشت جهان محلی دست زده شود، اما هدف ابدی تمامی فرشتگان همواره سرافینگتون باقی می‌ماند. سرافینگتون آستان فرشتگان به بهشت و نیل به الوهیت، کره گذار از خدمت زمان تا خدمت والای ابدیت، می‌باشد.

سرافیمها می‌توانند به طرق فراوان — صدها راه — به بهشت دست یابند، اما مهمترین آنها چنان که در این روایات توصیف شده از قرار زیر می‌باشند:

1- دستیابی به پذیرش به منزلگاه سرافی در بهشت در یک ظرفیت شخصی از طریق دستیابی به کمال خدمت ویژه به عنوان یک استادکار آسمانی، یک مشاور تکنیکی، یا یک ثبت کننده آسمانی. یک بار بهشت شوند، و پس از این که به مرکز تمامی چیزها دست یافتند، شاید بعد برای انواع رسته‌های سرافی و دیگران یک خادم و مشاور ابدی شوند.

2- به سرافینگتون فرا خوانده شوند. تحت شرایط مشخص از بالا- به سرافیمها فرمان داده می‌شود. در شرایط دیگر گاهی اوقات فرشتگان در مدت زمان بسیار کمتری نسبت به انسانها به بهشت دست می‌یابند. اما صرف نظر از این که هر زوج سراف چقدر با هم جور باشند، نمی‌توانند عزیمت به مقصد سرافینگتون و یا جای دیگر را آغاز نمایند. هیچ کس جز فرشتگان موفق نگاهبان سرنوشت نمی‌تواند از پیشروی به سوی بهشت از طریق یک مسیر تدریجی صعود تکاملی مطمئن باشد. سایرین همگی باید صبورانه منتظر ورود پیام‌آوران بهشت از نوع سوپر-نافیم سوم که با فراخوانی برای

7. SERAPHIM OF THE FUTURE

^{397.1 (440.1)} These angels do not minister extensively except in older realms and on the more advanced planets of Nebadon. Large numbers of them are held in reserve on the seraphic worlds near Salvington, where they are engaged in pursuits relevant to the sometime dawning of the age of light and life in Nebadon. These seraphim do function in connection with the ascendant-mortal career but minister almost exclusively to those mortals who survive by some one of the modified orders of ascension.

^{397.2 (440.2)} Inasmuch as these angels are not now directly concerned with either Urantia or Urantians, it is deemed best to withhold the description of their fascinating activities.

8. SERAPHIC DESTINY

^{398.1 (440.3)} Seraphim are of origin in the local universes, and in these very realms of their nativity some achieve service destiny. With the help and counsel of the senior archangels some seraphim may be elevated to the exalted duties of Brilliant Evening Stars, while others attain the status and service of the unrevealed co-ordinates of the Evening Stars. Still other adventures in local universe destiny may be attempted, but Seraphington ever remains the eternal goal of all angels. Seraphington is the angelic threshold to Paradise and Deity attainment, the transition sphere from the ministry of time to the exalted service of eternity.

^{398.2 (440.4)} Seraphim may attain Paradise in scores — hundreds — of ways, but the most important as elaborated in these narratives are the following:

^{398.3 (440.5)} 1. To gain admission to the Paradise seraphic abode in a personal capacity by achieving perfection of specialized service as a celestial artisan, a Technical Adviser, or a Celestial Recorder. To become a Paradise Companion and, having thus attained the center of all things, perhaps then to become an eternal minister and adviser to the seraphic orders and others.

^{398.4 (440.6)} 2. To be summoned to Seraphington. Under certain conditions seraphim are commanded on high; in other circumstances angels sometimes achieve Paradise in a much shorter time than mortals. But no matter how fitted any seraphic pair may be, they cannot initiate departure for Seraphington or elsewhere. None but successful destiny guardians can be sure of proceeding to Paradise by a progressive path of evolutionary ascent. All others must patiently await the arrival of the Paradise messengers of the tertiary

پیداری آنان از بالا فرمان می‌دهد بمانند.

3- نیل به بهشت از طریق تکنیک انسان تکاملی. انتخاب عالی سرافیمها در دوران زندگانی زمان کار فرشته نگاهبان است، به این منظور که به دوران زندگانی نهایی دست یابند و برای مأموریت به کرات جاودانه خدمت سرافی واجد شرایط شوند. این راهنمایان شخصی فرزندان زمان نگاهبان سرنوشت نامیده می‌شوند. این حاکی از آن است که آنها از مخلوقات انسانی در مسیر سرنوشت الهی حراست می‌کنند، و این که در انجام این کار سرنوشت والای خود را تعیین می‌کنند.

نگاهبانان سرنوشت از رسته‌های باتجربتر شخصیت‌های فرشتگان متعلق به کلیه رده‌های سرافیمها که برای این خدمت کسب صلاحیت کرده‌اند انتخاب می‌شوند. کلیه انسانهای در حال بقای برخوردار از سرنوشت یگانگی با تنظیم کننده، نگاهبانان تخصیص یافته موقت دارند، و هنگامی که بقا یافتگان انسانی به تکامل بایسته عقلانی و معنوی دست می‌یابند این معاشران ممکن است به طور دائم به آنان وصل شوند. پیش از آن که فرازگرایان انسانی کرات قصر را ترک کنند، همگی از معاشران دائمی سراف برخوردار می‌شوند. پیرامون این گروه از ارواح خادم در ارتباط با روایات یورنشی‌با بحث خواهد شد.

برای فرشتگان میسر نیست که از سطح مبدأ انسانی به خداوند دست یابند، زیرا آنان "قدری بالاتر از شما خلق شده‌اند"، اما به طور خردمندانه چنین ترتیب داده شده که ضمن این که آنها به هیچ وجه نمی‌توانند از پایین‌ترین نقطه، سرزمینهای دون پایه معنوی وجود انسانی، شروع نمایند، می‌توانند نزد آنهایی که از پایین شروع می‌کنند به پایین روند و این مخلوقات را گام به گام و کره به کره به دروازه‌های هاونا هدایت کنند. هنگامی که فرازگرایان انسانی یوورسا را ترک می‌کنند تا دایره‌های هاونا را آغاز نمایند، آن نگاهبانان همراه به دنبال حیات در جسم، با یاران رهنوردشان موقتاً خداحافظی خواهند کرد، ضمن این که خود به سرافینگتون، مقصد فرشتگان در جهان بزرگ، سفر می‌کنند. در اینجا این نگاهبانان تلاش می‌کنند به هفت دایره نور سرافی دست یابند و بدون شک به آن می‌رسند.

بسیاری، ولی نه همه آن سرافیمها که در طول حیات مادی به عنوان نگاهبانان سرنوشت تعیین شده‌اند معاشران انسانی خود را در سرتاسر مسیر دایره‌های هاونا همراهی می‌کنند، و برخی از سرافیمهای دیگر از میان مدارهای جهان مرکزی، به طریقی که کاملاً متفاوت از صعود انسانی می‌باشد، عبور می‌کنند. اما صرف نظر از مسیر صعود، تمامی سرافیمهای تکاملی از سرافینگتون عبور می‌کنند، و اکثریت این مسیر را به جای مدارهای هاونا تجربه می‌کنند.

سرافینگتون کره سرنوشت برای فرشتگان می‌باشد، و دستیابی آنها به این کره کاملاً متفاوت از تجارب رهنوردان انسانی در آسندینگتون می‌باشد. فرشتگان تا رسیدن به سرافینگتون به طور مطلق از آینده ابدی خود مطمئن نیستند. هیچ فرشته‌ای که به سرافینگتون دست یافته تاکنون شناخته نشده که دچار گمراهی شود. گناه هرگز پاسخی در قلب یک سرافیم تکمیل نخواهد یافت.

supernaphim who come with the summons commanding them to appear on high.

3985 (441.7) 3. To attain Paradise by the evolutionary mortal technique. The supreme choice of seraphim in the career of time is the post of guardian angel in order that they may attain the career of finality and be qualified for assignment to the eternal spheres of seraphic service. Such personal guides of the children of time are called guardians of destiny, signifying that they guard mortal creatures in the path of divine destiny, and that in so doing they are determining their own high destiny.

3986 (441.8) Guardians of destiny are drawn from the ranks of the more experienced angelic personalities of all orders of seraphim who have qualified for this service. All surviving mortals of Adjuster-fusion destiny have temporary guardians assigned, and these associates may become permanently attached when mortal survivors attain the requisite intellectual and spiritual development. Before mortal ascenders leave the mansion worlds, they all have permanent seraphic associates. This group of ministering spirits is discussed in connection with the Urantia narratives.

3987 (441.1) It is not possible for angels to attain God from the human level of origin, for they are created a "little higher than you"; but it has been wisely arranged that, while they cannot possibly start up from the very bottom, the spiritual lowlands of mortal existence, they may go down to those who do start from the bottom and pilot such creatures, step by step, world by world, to the portals of Havona. When mortal ascenders leave Uversa to begin the circles of Havona, those guardians of attachment subsequent to the life in the flesh will bid their pilgrim associates a temporary farewell while they journey to Seraphington, the angelic destination of the grand universe. Here will these guardians attempt, and undoubtedly achieve, the seven circles of seraphic light.

3988 (441.2) Many, but not all, of those seraphim assigned as destiny guardians during the material life accompany their mortal associates through the Havona circles, and certain other seraphim pass through the circuits of the central universe in a way that is wholly different from the mortal ascent. But irrespective of the route of ascent, all evolutionary seraphim traverse Seraphington, and the majority pass through this experience instead of the Havona circuits.

3989 (441.3) Seraphington is the destiny sphere for angels, and their attainment of this world is quite different from the experiences of the mortal pilgrims on Ascendington. Angels are not absolutely sure of their eternal future until they have attained Seraphington. No angel attaining Seraphington has ever been known to go astray; sin will never find response in the heart of a seraphim of completion.

به فارغ التحصیلان سرافینگتون به طور گوناگون مأموریت داده می‌شود: نگاهبانان سرنوشت تجربه دایره هاونا معمولاً به سپاه پایان دهندگان انسانی وارد می‌شوند. نگاهبانان دیگر که آزمونهای جدایی‌شان از هاونا را گذرانده‌اند، مکرراً به یاران انسانی خود در بهشت از نو می‌پیوندند، و برخی معاشران همیشگی پایان دهندگان انسانی می‌شوند، در حالی که دیگران به گروههای گوناگون پایان دهندگان غیر انسانی وارد می‌شوند، و بسیاری به سپاه تکمیل سرافی فرا خوانده می‌شوند.

9- سپاه سراف تکمیل

فرشتگان بعد از دستیابی به پدر ارواح و پذیرش به خدمت سرافی تکمیل، گاهی اوقات به خدمت کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند گمارده می‌شوند. آنها به وصلت به موجودات والای تثلیث یافته جهانها و خدمات متعالی بهشت و هاونا نائل می‌شوند. این سرافیمهای جهانهای محلی به طور تجربی تفاوت در پتانسیل الوهیت را جبران نموده‌اند و آنها را از ارواح خادم جهانهای مرکزی و ابرجهانها از پیش جدا ساخته‌اند. فرشتگان سپاه سرافی تکمیل به عنوان همکاران سکنا فیمهای ابرجهان و به عنوان دستیاران رده‌های بالای بهشت - هاونا سوپرنافیمها خدمت می‌کنند. برای این فرشتگان دوران زندگی زمان به اتمام رسیده است، و از این پس و برای همیشه آنها خادمان خداوند، همراهان شخصیتهای الهی، و همتران پایان دهندگان بهشتی هستند.

تعداد زیادی از سرافیمهای تکمیل به جهانهای بومی خود باز می‌گردند، تا در آنجا خدمت عطیه الهی را از طریق خدمت کمال تجربی تکمیل سازند. نبادان به طور نسبی یکی از جهانهای جوانتر است و از این رو از تعداد زیادی از این فارغ التحصیلان بازگشته سرافینگتون که در قلمروهای قدیمی‌تر یافت می‌شوند برخوردار نیست. با این وجود جهان محلی ما از ذخیره مکفی از سرافیم تکمیل تأمین شده است، زیرا مهم است که قلمروهای تکاملی همانطور که به موقعیت نور و حیات نزدیک می‌شوند نیاز فزاینده خود را برای این خدمات آشکار سازند. سرافیمهای تکمیل اکنون به طور گسترده با رده‌های عالی سرافیمها خدمت می‌کنند، اما برخی با هر یک از رده‌های دیگر فرشتگان خدمت می‌کنند. حتی کره شما از خدمت گسترده دوازده گروه تخصصی سپاه سرافی تکمیل بهره‌مند است. این سرافیمهای استاد متعلق به سرپرستی سیاره‌ای هر پرنس سیاره‌ای به تازگی مأموریت یافته در کرات مسکونی را همراهی می‌کنند.

بسیاری از مسیرهای مجذوب کننده خدماتی برای سرافیمهای تکمیل باز هستند، اما به همان اندازه که آنان همگی مشتاق مأموریت به عنوان نگاهبان سرنوشت در روزگاران پیش از بهشت بودند، در تجربه پس از بهشت به عنوان همراهان اعطایی پسران ظهور یافته بهشت بسیار خواهان خدمت می‌باشند. آنها هنوز به حد وافر وقف آن برنامه جهانی شروع مخلوقات انسانی کرات تکاملی در سفری طولانی و فریبنده به سوی هدف بهشتی

^{398.10 (441.4)} The graduates of Seraphington are variously assigned: Destiny guardians of Havona-circle experience usually enter the Mortal Finaliter Corps. Other guardians, having passed their Havona separation tests, frequently rejoin their mortal associates on Paradise, and some become the everlasting associates of the mortal finaliters, while others enter the various nonmortal finaliter corps, and many are mustered into the Corps of Seraphic Completion.

9. THE CORPS OF SERAPHIC COMPLETION

^{399.1 (441.5)} After attainment of the Father of spirits and admission to the seraphic service of completion, angels are sometimes assigned to the ministry of worlds settled in light and life. They gain attachment to the high trinitized beings of the universes and to the exalted services of Paradise and Havona. These seraphim of the local universes have experientially compensated the differential in divinity potential formerly setting them apart from the ministering spirits of the central and superuniverses. Angels of the Seraphic Corps of Completion serve as associates of the superuniverse seconaphim and as assistants to the high Paradise-Havona orders of supernaphim. For such angels the career of time is finished; henceforth and forever they are the servants of God, the consorts of divine personalities, and the peers of the Paradise finaliters.

^{399.2 (441.6)} Large numbers of the completion seraphim return to their native universes, there to complement the ministry of divine endowment by the ministry of experiential perfection. Nebadon is, comparatively speaking, one of the younger universes and therefore does not have so many of these returned Seraphington graduates as would be found in an older realm; nonetheless our local universe is adequately supplied with the completion seraphim, for it is significant that the evolutionary realms disclose increasing need for their services as they near the status of light and life. Completion seraphim now serve more extensively with the supreme orders of seraphim, but some serve with each of the other angelic orders. Even your world enjoys the extensive ministry of twelve specialized groups of the Seraphic Corps of Completion; these master seraphim of planetary supervision accompany each newly commissioned Planetary Prince to the inhabited worlds.

^{399.3 (442.1)} Many fascinating avenues of ministry are open to the completion seraphim, but just as they all craved assignment as destiny guardians in the pre-Paradise days, so in the post-Paradise experience they most desire to serve as bestowal attendants of the incarnated Paradise Sons. They are still supremely devoted to that universal plan of starting the mortal creatures of the evolutionary worlds out

الوهیت و ابدیت هستند. در طول تمامی ماجرای انسانی یافتن خداوند و رسیدن به کمال الهی، این ارواح خادم فرشتگان سراف تکمیل، به همراه ارواح وفادار خادم زمن، همواره و برای همیشه دوستان واقعی و یاوران قابل اعتماد شما می‌باشند.

[ارائه شده توسط یک ملک صادق که با تقاضای رئیس گروه‌های سرافی نبادان عمل می‌نماید.]

upon the long and enticing journey towards the Paradise goal of divinity and eternity. Throughout the whole mortal adventure of finding God and of achieving divine perfection, these spirit ministers of seraphic completion, together with the faithful ministering spirits of time, are always and forever your true friends and unfailing helpers.

^{3894 (4422)} [Presented by a Melchizedek acting by request of the Chief of the Seraphic Hosts of Nebadon.]

مقاله 40. پسران فراز یابنده خداوند

041 ⇨

کتاب یورنشیا

039 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 40

پسران فراز یابنده خداوند

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سرافیمهای تکاملی
- 2- پسران فراز یابنده ماتریال
- 3- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای بعد
- 4- تنظیم کنندگان شخصی شده
- 5- انسانهای زمان و فضا
- 6- پسران ایماندار خداوند
- 7- انسانهای با پدر یگانه شده
- 8- انسانهای با پسر یگانه شده
- 9- انسانهای با روح یگانه شده
- 10- سرنوشت فرازگرایان

مقدمه مقاله

مانند بسیاری از گروههای اصلی موجودات جهان، هفت طبقه کلی از پسران فراز یابنده خداوند آشکار شده است:

- 1- انسانهای با پدر یگانه شده.
- 2- انسانهای با پسر یگانه شده.
- 3- انسانهای با روح یگانه شده.
- 4- سرافیمهای تکاملی.
- 5- پسران فراز یابنده ماتریال.
- 6- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای بعد.
- 7- تنظیم کنندگان شخصی شده.

داستان این موجودات، از انسانهای حیوان منشأ دون پایه کرات تکاملی تا تنظیم کنندگان شخصی شده پدر جهانی، نمایانگر شرح شکوهمند اعطای بی‌دریغ محبت الهی و فروتنی مهرآمیز در سرتاسر زمان در تمامی جهاتهای آفرینش گسترده الوهیت‌های بهشت می‌باشد.

PAPER 40

THE ASCENDING SONS OF GOD

SECTIONS

Introduction

1. Evolutionary Seraphim
2. Ascending Material Sons
3. Translated Midwayers
4. Personalized Adjusters
5. Mortals of Time and Space
6. The Faith Sons of God
7. Father-Fused Mortals
8. Son-Fused Mortals
9. Spirit-Fused Mortals
10. Ascendant Destinies

INTRODUCTION

40:1 (443:1) AS IN many of the major groups of universe beings, seven general classes of the Ascending Sons of God have been revealed:

- 40:2 (443:2) 1. Father-fused Mortals.
- 40:3 (443:3) 2. Son-fused Mortals.
- 40:4 (443:4) 3. Spirit-fused Mortals.
- 40:5 (443:5) 4. Evolutionary Seraphim.
- 40:6 (443:6) 5. Ascending Material Sons.
- 40:7 (443:7) 6. Translated Midwayers.
- 40:8 (443:8) 7. Personalized Adjusters.

40:9 (443:9) The story of these beings, from the lowly animal-origin mortals of the evolutionary worlds to the Personalized Adjusters of the Universal Father, presents a glorious recital of the unstinted bestowal of divine love and gracious condescension throughout all time and in all universes of the far-flung creation of the Paradise Deities.

ارائه این مطالب با توصیفی از الوهیتها آغاز شد، و داستان گروه به گروه، از نردبان دستهبندی جهانی موجودات زنده فرود آمد تا این که به پایینترین رده حیات که از عطیه پتانسیل جاودانگی برخوردار است رسید. و اکنون من که از یک منشأ انسانی در یک کره تکاملی فضا در گذشته برخوردارم، از سلوینگون اعزام گشتهام تا وصف مقصود جاودانه خدایان را پیرامون ردههای فراز یابنده فرزندی، و به طور ویژه در رابطه با مخلوقات انسانی زمان و مکان به طور مبسوط شرح و توصیف آن را ادامه دهم.

از آنجا که بخش عمده این روایت به بحث پیرامون سه نوع اصلی از انسانهای فرازگرا اختصاص خواهد یافت، در ابتدا ردههای غیرانسانی فراز یابنده فرزندی — سرافی، آدمی، بینابینی، و تنظیم کننده — مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

1- سرافیمهای تکاملی

مخلوقات انسانی متعلق به منشأ حیوانی تنها موجوداتی نیستند که از امتیاز فرزندی بهرمنندند. گروههای فرشتگان نیز در فرصت آسمانی برای رسیدن به بهشت سهیمند. فرشتگان نگاهبان سراف نیز، از طریق تجربه و خدمت به همراه انسانهای فرازگرای زمان، به رتبه فرازگرای فرزندی دست می‌یابند. این فرشتگان از طریق سرافینگون به بهشت دست می‌یابند، و بسیاری به سپاه نهایت انسانی فرا خوانده می‌شوند.

صعود به قلههای آسمانی پایانمندی فرزندی خداوند دستاوردی ماهرانه برای یک فرشته است، موفقیتی که بسیار فراتر از نیل شما به بقای جاودانه از طریق طرح پسر جاودان و کمک پیوسته موجود تنظیم کننده ساکن می‌باشد، اما سرافیم نگاهبان، و گاهی اوقات دیگران در واقع این فرازیابیها را به انجام می‌رسانند.

2- پسران فراز یابنده ماتریال

پسران ماتریال خداوند به همراه ملک صادقها و همکارانشان، که همگی به عنوان پسران فرود یابنده طبقه‌بندی شده‌اند، در جهان محلی آفریده می‌شوند. و به راستی، آدمهای سیاره‌ای — پسران و دختران ماتریال کرات تکاملی — پسران فرود یابنده هستند، که از کرات مبدأ خود، پایتختهای سیستمهای محلی، به کرات مسکونی پایین می‌آیند.

هنگامی که چنین آدم و حوایی در مأموریتهای سیاره‌ای مشترک خویش به عنوان ارتقا دهندگان بیولوژیک به طور کامل موفقند، در سرنوشت ساکنان کراتشان سهیم می‌شوند. هنگامی که چنین کره‌ای در مراحل پیشرفته نور و حیات استقرار می‌یابد، این پسر و دختر وفادار ماتریال اجازه می‌یابند از تمامی وظایف اداری سیاره‌ای کنارگیری کنند، و بعد از این که بدین گونه از ماجرای فرود آزاد شدند، اجازه می‌یابند خود را به عنوان پسران کامل شده ماتریال در اسناد جهان محلی ثبت نام کنند. به همین ترتیب، هنگامی که مأموریت

400.10 (443.10) These presentations began with a description of the Deities, and group by group, the narrative has descended the universal scale of living beings until it has reached the lowest order of life endowed with the potential of immortality; and now am I dispatched from Salvington — onetime a mortal of origin on an evolutionary world of space — to elaborate and continue the recital of the eternal purpose of the Gods respecting the ascending orders of sonship, more particularly with regard to the mortal creatures of time and space.

400.11 (443.11) Since the greater part of this narrative will be devoted to a discussion of the three basic orders of ascending mortals, consideration will first be given to the nonmortal ascending orders of sonship — seraphic, Adamic, midwayer, and Adjuster.

1. EVOLUTIONARY SERAPHIM

401.1 (443.9) Mortal creatures of animal origin are not the only beings privileged to enjoy sonship; the angelic hosts also share the supernal opportunity to attain Paradise. Guardian seraphim, through experience and service with the ascending mortals of time, also achieve the status of ascendant sonship. Such angels attain Paradise through Seraphington, and many are even mustered into the Corps of Mortal Finality.

401.2 (443.9) To climb to the supernal heights of finaliter sonship with God is a masterly achievement for an angel, an accomplishment far transcending your attainment of eternal survival through the plan of the Eternal Son and the ever-present help of the indwelling Adjuster; but the guardian seraphim, and occasionally others, do actually effect such ascensions.

2. ASCENDING MATERIAL SONS

402.1 (444.1) The Material Sons of God are created in the local universe along with the Melchizedeks and their associates, who are all classified as descending Sons. And indeed, the Planetary Adams — the Material Sons and Daughters of the evolutionary worlds — are descending Sons, coming down to the inhabited worlds from their spheres of origin, the capitals of the local systems.

402.2 (444.2) When such an Adam and Eve are wholly successful in their joint planetary mission as biologic uplifters, they share the destiny of the inhabitants of their world. When such a world is settled in the advanced stages of light and life, this faithful Material Son and Daughter are permitted to resign all planetary administrative duties, and after being thus liberated from the descending adventure, they are permitted to register themselves as perfected Material Sons on the records of the local universe.

سیاره‌ای برای مدتی طولانی به تأخیر می‌افتد، پسران ماتریال برخوردار از وضعیت ساکن — شهروندان سیستمهای محلی — می‌توانند از فعالیتهای کرات اقامتشان دست کشند و به طور مشابه به عنوان پسران کامل شده ماتریال ثبت نام کنند. بعد از این تشریفات چنین آدمها و حواهای رهایی یافته‌ای به عنوان پسران فراز یابنده خداوند اعتبار می‌یابند و می‌توانند فوراً سفر طولانی به هاونا و بهشت را آغاز نمایند، و در نقطه دقیق موقعیت و پیشرفت معنوی آن لحظه خود شروع کنند. و آنها این سفر را در همراهی با پسران فراز یابنده انسانی و سایرین به انجام می‌رسانند، و به آن ادامه می‌دهند تا این که خداوند را یافته و به سپاه نهایت انسانی در خدمت جاودانه الوهیتهای بهشت دست یابند.

3- بینابینیهای انتقال یافته به دنیای بعد

هر دو گروه مخلوقات بینابینی، گر چه از فواید فوری عطایای سیاره‌ای پسران فرود یابنده خداوند محروم هستند، گر چه صعود به بهشت برای مدتی طولانی به تعویق می‌افتد، با این وجود، بلافاصله بعد از این که یک سیاره تکاملی به ادوار میانی نور و حیات (اگر نه پیش از آن) دست یافت، از وظایف سیاره‌ای معاف می‌شوند. گاهی اوقات اکثر آنان به همراه پسرعموهای انسانی‌شان، در روز فرود آمدن معبد نور و ارتقاء پرنس سیاره‌ای به مقام حکمران سیاره‌ای، به دنیای بعد انتقال می‌یابند. هر دو رده، به دنبال معاف شدن از خدمت سیاره‌ای، در جهان محلی به عنوان پسران فراز یابنده خداوند ثبت نام می‌شوند و فوراً صعود طولانی به بهشت را از طریق همان مسیرهایی که برای پیشروی نژادهای انسانی کرات مادی مقرر گشته آغاز می‌کنند. سرنوشت گروه اولیه حضور در گروههای گوناگون پایانمند است، اما بینابینیهای ثانویه یا وابسته به آدم همگی مسیر ثبت نام در سپاه انسانی نهایت را طی می‌کنند.

4- تنظیم کنندگان شخصی شده

هنگامی که انسانهای زمان قادر به دستیابی به بقای جاودانه ارواح خود در همکاری سیاره‌ای با هدایای روحی پدر جهانی نمی‌شوند، چنین شکستی هیچگاه به سبب غفلت در کار، خدمت روحانی، سرویس، یا جانفشانی تنظیم کننده نیست. در هنگام مرگ انسانی این ناصحان ترک شده به دیوینینگتون باز می‌گردند، و متعاقباً، به دنبال صدور حکم فرد بقا نیافته ممکن است از نو به کرات زمان و فضا گمارده شوند. گاهی اوقات بعد از خدمات مکرر از این نوع یا به دنبال یک تجربه غیرعادی، مثل کارکرد به عنوان تنظیم کننده ساکن یک پسر اعطایی در جسم ظهور یافته، این تنظیم کنندگان مؤثر توسط پدر جهانی شخصی می‌شوند.

تنظیم کنندگان شخصی شده موجوداتی از یک مرتبت بی‌نظیر و غیرقابل تصورند. آنها که بدو از منزلت پیش شخصی وجود گرایانه برخوردارند، از

Likewise, when planetary assignment is long delayed, may the Material Sons of stationary status — the citizens of the local systems — withdraw from the activities of their status spheres and similarly register as perfected Material Sons. After these formalities such liberated Adams and Eves are accredited as ascending Sons of God and may immediately begin the long journey to Havona and Paradise, starting at the exact point of their then present status and spiritual attainment. And they make this journey in company with the mortal and other ascending Sons, continuing until they have found God and have achieved the Corps of Mortal Finality in the eternal service of the Paradise Deities.

3. TRANSLATED MIDWAYERS

^{40:31 (444:3)} Although deprived of the immediate benefits of the planetary bestowals of the descending Sons of God, though the Paradise ascent is long deferred, nevertheless, soon after an evolutionary planet has attained the intermediate epochs of light and life (if not before), both groups of midway creatures are released from planetary duty. Sometimes the majority of them are translated, along with their human cousins, on the day of the descent of the temple of light and the elevation of the Planetary Prince to the dignity of Planetary Sovereign. Upon being relieved of planetary service, both orders are registered in the local universe as ascending Sons of God and immediately begin the long Paradise ascent by the very routes ordained for the progression of the mortal races of the material worlds. The primary group are destined to various finaliter corps, but the secondary or Adamic midwayers are all routed for enrollment in the Mortal Corps of Finality.

4. PERSONALIZED ADJUSTERS

^{40:4.1 (444:4)} When the mortals of time fail to achieve the eternal survival of their souls in planetary association with the spirit gifts of the Universal Father, such failure is never in any way due to neglect of duty, ministry, service, or devotion on the part of the Adjuster. At mortal death, such deserted Monitors return to Divinington, and subsequently, following the adjudication of the nonsurvivor, they may be reassigned to the worlds of time and space. Sometimes, after repeated services of this sort or following some unusual experience, such as functioning as the indwelling Adjuster of an incarnated bestowal Son, these efficient Adjusters are personalized by the Universal Father.

^{40:4.2 (445:1)} Personalized Adjusters are beings of a unique and unfathomable order. Originally of existential prepersonal status, they have

طریق شرکت در حیات و دوران زندگی انسانهای دون پایه کرات مادی تجربه کسب کرده‌اند. و چون منشأ و سرچشمه شخصیتی که به این تنظیم کنندگان فکری با تجربه اعطا شده در خدمت روحانی شخصی و مداوم پدر جهانی، مبنی بر اطلاعاتی شخصیت تجربی به آفرینش مخلوقات او است، این تنظیم کنندگان شخصی شده به عنوان پسران فراز یابنده خداوند، بالاترین رده در میان تمامی چنین رسته‌های فرزندی، طبقه‌بندی شده‌اند.

5- انسانهای زمان و فضا

انسانها آخرین حلقه در زنجیره آن موجوداتی را که پسران خداوند نامیده می‌شوند نمایندگی می‌کنند. لمس شخصی پسر اولیه و جاودان از طریق سلسله‌ای از جسمیت یابی‌هایی که به طور کاهش یابنده الهی و به طور فزاینده بشری است به پایین منتقل می‌شود، تا این که موجودی از راه می‌رسد که بسیار شبیه شما است، کسی که می‌توانید ببینید، بشنوید، و لمس کنید. و سپس شما به طور روحانی از این حقیقت بزرگ که ایمان شما می‌تواند دریابد آگاه می‌شوید: فرزندی با خدای جاودانه!

به همین ترتیب روح اولیه و بیکران، از طریق یک رشته طولانی از مرتبه‌های به طور کاهش یابنده الهی و به طور فزاینده بشری، به مخلوقات در حال تقلاي عالم نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود، و به مرز تجلی در فرشتگان — که شما اندکی پایین‌تر از آنان آفریده شده‌اید — می‌رسد، فرشتگانی که شخصاً از شما نگاهبانی نموده و شما را در سفر حیات دوران زندگی انسانی زمان هدایت می‌کنند.

خداوند پدر بدین گونه برای چنین تماس نزدیک شخصی با تعداد تقریباً بیشمار مخلوقات فراز یابنده در سرتاسر جهان جهانها به پایین فرود نمی‌آید و نمی‌تواند چنین کند. اما پدر از تماس شخصی با مخلوقات دون پایه خود محروم نیست. شما بدون حضور الهی نیستید. اگر چه خداوند پدر از طریق تجلی مستقیم شخصیت نمی‌تواند با شما باشد، او در هویت تنظیم کنندگان فکری ساکن، در شما و از شما است. بدین گونه پدر که در شخصیت و در روح از شما از همه دورتر است، در گستره شخصیت و در لمس روحی همدلی درونی با همان ارواح پسران و دختران فانی خود به شما از همه نزدیکتر می‌شود.

تعیین هویت روحی در بر گیرنده راز بقای شخصی است و سرنوشت فراژیایی معنوی را تعیین می‌کند. و چون تنظیم کنندگان فکر تنها ارواح بالقوه پیوند هستند که در طول حیات در جسم با انسان تعیین هویت می‌شوند، انسانهای زمان و مکان بدو مطابق روابطشان با این هدایای الهی، ناصحان ساکن اسرارآمیز، طبقه‌بندی می‌شوند. این طبقه‌بندی به ترتیب زیر است:

1- انسانهای برخوردار از تنظیم کننده اقامت موقت یا تجربی.

2- انسانهای برخوردار از تنظیم کننده نوع غیر

experientialized by participation in the lives and careers of the lowly mortals of the material worlds. And since the personality bestowed upon these experienced Thought Adjusters takes origin, and has its wellspring, in the Universal Father's personal and continuing ministry of the bestowals of experiential personality upon his creature creation, these Personalized Adjusters are classified as ascending Sons of God, the highest of all such orders of sonship.

5. MORTALS OF TIME AND SPACE

405:1 (445:2) Mortals represent the last link in the chain of those beings who are called sons of God. The personal touch of the Original and Eternal Son passes on down through a series of decreasingly divine and increasingly human personalizations until there arrives a being much like yourselves, one you can see, hear, and touch. And then you are made spiritually aware of the great truth which your faith may grasp — sonship with the eternal God!

405:2 (445:3) Likewise does the Original and Infinite Spirit, by a long series of decreasingly divine and increasingly human orders, draw nearer and nearer to the struggling creatures of the realms, reaching the limit of expression in the angels — than whom you were created but a little lower — who personally guard and guide you in the life journey of the mortal career of time.

405:3 (445:4) God the Father does not, cannot, thus downstep himself to make such near personal contact with the almost limitless number of ascending creatures throughout the universe of universes. But the Father is not deprived of personal contact with his lowly creatures; you are not without the divine presence. Although God the Father cannot be with you by direct personality manifestation, he is in you and of you in the identity of the indwelling Thought Adjusters, the divine Monitors. Thus does the Father, who is the farthest from you in personality and in spirit, draw the nearest to you in the personality circuit and in the spirit touch of inner communion with the very souls of his mortal sons and daughters.

405:4 (445:5) Spirit identification constitutes the secret of personal survival and determines the destiny of spiritual ascension. And since the Thought Adjusters are the only spirits of fusion potential to be identified with man during the life in the flesh, the mortals of time and space are primarily classified in accordance with their relation to these divine gifts, the indwelling Mystery Monitors. This classification is as follows:

405:5 (445:6) 1. Mortals of the transient or experiential Adjuster sojourn.

405:6 (445:7) 2. Mortals of the non-Adjuster-fusion

پیوند یابنده.

3- انسانهای برخوردار از پتانسیل پیوند با تنظیم کننده.

سری اول — انسانهای برخوردار از تنظیم کننده اقامت موقت یا تجربی. نامگذاری این سری برای هر سیاره در حال تکامل موقتی است، و در طول مراحل اولیه تمامی کرات مسکونی مورد استفاده واقع می‌شود، به جز آنهایی که متعلق به سری دوم هستند.

انسانهای سری اول در طول ادوار اولیه بشری در کرات فضا سکونت دارند و در بر گیرنده بدوی‌ترین انواع اذهان بشری هستند. در بسیاری کرات نظیر یورشهای پیش از عهد آدم تعداد زیادی از انواع بالاتر و پیشرفته‌تر انسانهای بدوی ظرفیت بقا را کسب می‌کنند اما نمی‌توانند به پیوند با تنظیم کننده دست یابند. برای اعصار بی در پی، پیش از صعود انسان به سطح خواست بالاتر معنوی، تنظیم کنندگان اذهان این مخلوقات در حال تقلا را در طول زندگی کوتاه آنان در جسم اشغال می‌کنند، و لحظه‌ای که تنظیم کنندگان در اذهان این مخلوقات ارادی سکنی می‌گزینند، فرشتگان گروهی نگاهبان شروع به عمل می‌کنند. در حالی که این انسانهای متعلق به سری اول نگاهبانان شخصی ندارند، از نگاهبانان گروهی برخوردارند.

یک تنظیم کننده تجربی در سرتاسر زندگی یک موجود بشری بدوی در جسم با او باقی می‌ماند. تنظیم کنندگان بسیار به پیشرفت انسانهای بدوی کمک می‌کنند اما قادر نیستند با چنین انسانهایی پیوندهای ابدی شکل دهند. خدمت روحانی موقت تنظیم کنندگان دو چیز انجام می‌دهد: اول، آنها تجربه ارزشمند و واقعی در طبیعت و کارکرد خرد تکاملی را کسب می‌کنند، تجربه‌ای که در رابطه با تماسهای بعدی در کرات دیگر برخوردار از موجودات تکامل یافته‌تر گرانها خواهد بود. دوم، اقامت موقت تنظیم کنندگان به آماده‌سازی انسانهای تابع آنها برای پیوند محتمل متعاقب روحی بسیار کمک می‌کند. کلیه این نوع از روانهای جوینده خداوند از طریق پذیرش معنوی روح مادر جهان محلی به حیات جاودانه دست می‌یابند، و بدین گونه انسانهای فرازگرای نظام جهان محلی می‌شوند. بسیاری از اشخاص از یورشهای پیش از دوران آدم بدین گونه به کرات قصر ستانیا پیشروی کردند.

خدایانی که مقرر داشتند انسان از طریق اعصار طولانی مرارتهای و محنتهای تکاملی به سطوح بالاتر هوشمندی معنوی فراز یابد، وضعیت و نیازهای او را در هر مرحله صعود مورد ملاحظه قرار می‌دهند، و همیشه به گونه‌ای الهی منصف و عادل هستند، حتی در قضاوتهای نهایی پیرامون این انسانهای در حال تقلای روزگاران اولیه نژادهای در حال تکامل به طور مسحور کننده بخشنده‌اند.

سری دوم — انسانهای برخوردار از تنظیم کننده نوع غیر پیوند یابنده. اینها انواع موجودات بشری ویژه‌ای هستند که قادر نیستند پیوند ابدی با تنظیم کنندگان ساکن خود را به انجام رسانند. نوع طبقه‌بندی در میان نژادهای یک، دو، و سه مغزه عاملی در پیوند با تنظیم کننده نیست. تمامی این انسانها شبیه هم هستند، اما این انواع غیر پیوند یابنده با تنظیم کننده یک رده کاملاً متفاوت و به طور قابل ملاحظه تغییر یافته مخلوقات ارادی هستند.

types.

4057 (4458) 3. Mortals of Adjuster-fusion potential.

4058 (4459) *Series one — mortals of the transient or experiential Adjuster sojourn.* This series designation is temporary for any evolving planet, being used during the early stages of all inhabited worlds except those of the second series.

4059 (44510) Mortals of series one inhabit the worlds of space during the earlier epochs of the evolution of mankind and embrace the most primitive types of human minds. On many worlds like pre-Adamic Urantia great numbers of the higher and more advanced types of primitive men acquire survival capacity but fail to attain Adjuster fusion. For ages upon ages, before man's ascent to the level of higher spiritual volition, the Adjusters occupy the minds of these struggling creatures during their short lives in the flesh, and the moment such will creatures are indwelt by Adjusters, the group guardian angels begin to function. While these mortals of the first series do not have personal guardians, they do have group custodians.

40510 (4461) An experiential Adjuster remains with a primitive human being throughout his entire lifetime in the flesh. The Adjusters contribute much to the advancement of primitive men but are unable to form eternal unions with such mortals. This transient ministry of the Adjusters accomplishes two things: First, they gain valuable and actual experience in the nature and working of the evolutionary intellect, an experience which will be invaluable in connection with later contacts on other worlds with beings of higher development. Second, the transient sojourn of the Adjusters contributes much towards preparing their mortal subjects for possible subsequent Spirit fusion. All God-seeking souls of this type achieve eternal life through the spiritual embrace of the Mother Spirit of the local universe, thus becoming ascending mortals of the local universe regime. Many persons from pre-Adamic Urantia were thus advanced to the mansion worlds of Satania.

40511 (4461) The Gods who ordained that mortal man should climb to higher levels of spiritual intelligence through long ages of evolutionary trials and tribulations, take note of his status and needs at every stage of the ascent; and always are they divinely fair and just, even charmingly merciful, in the final judgments of these struggling mortals of the early days of the evolving races.

40512 (4462) *Series two — mortals of the non-Adjuster-fusion types.* These are specialized types of human beings who are not able to effect eternal union with their indwelling Adjusters. Type classification among the one-, two-, and three-brained races is not a factor in Adjuster fusion; all such mortals are akin, but these non-Adjuster-fusion types are a wholly different and markedly modified order of will

بسیاری از تنفس ناکندگن به این سری تعلق دارند، و گروه‌های بیشمار دیگری وجود دارند که بر حسب معمول با تنظیم کنندگان پیوند نمی‌یابند.

هر عضو این گروه در طول حیات در جسم، همانند سری شماره یک، از خدمت روحانی تنها یک تنظیم کننده برخوردار است. در طول حیات موقت این تنظیم کنندگان برای انسانهای تابع خود برخوردار از سکونت موقت هر کاری را که برای کرات دیگر، که در آنها انسانها از پتانسیل پیوند برخوردارند، انجام می‌شود انجام می‌دهند. انسانهای این سری دوم اغلب توسط تنظیم کنندگان باکره مورد سکونت واقع می‌شوند، اما انواع بالاتر بشری اغلب در ارتباط با ناصحان استاد و با تجربه هستند.

در طرح فراز برای ارتقاء مخلوقات حیوان منشأ، این موجودات از همان سرویس اختصاصی پسران خداوند بهره‌مند هستند که به نوع یورنشایی انسانها ارزانی داشته می‌شود. همکاری سرافای با تنظیم کنندگان در سیارات غیر پیوندی به همان اندازه کامل فراهم می‌شود که در کرات برخوردار از پتانسیل پیوند. نگاهبانان سرنوشت در چنین کراتی همانقدر خدمت می‌کنند که در یورنشا انجام می‌دهند، و به طور مشابه در هنگام بقای انسانی، که در آن موقع روح بقا یافته با روح پیوند می‌یابد، عمل می‌کنند.

هنگامی که شما با این انواع تغییر یافته انسانی در کرات قصر مواجه می‌شوید، هیچ مشکلی در برقراری ارتباط با آنان نخواهید داشت. در آنجا آنها با همان زبان سیستم صحبت می‌کنند، اما از طریق یک تکنیک تعدیل یافته. این موجودات با نوع حیات مخلوق شما در روح و تجلی شخصیت یکسان هستند، و فقط در برخی جنبه‌های فیزیکی و در این واقعیت که با تنظیم کنندگان فکری غیر قابل پیوند هستند فرق می‌کنند.

در رابطه با این که چرا این نوع مخلوق هرگز نمی‌تواند با تنظیم کنندگان پدر جهانی پیوند یابد، من نمی‌توانم چیزی بگویم. برخی از ما به این اعتقاد تمایل داریم که حاملین حیات، در تلاششان برای فرموله کردن موجوداتی که قادر به حفظ وجود در یک محیط غیرعادی سیاره‌ای باشند، با ضرورت ایجاد چنان تغییرات رادیکالی در طرح جهانی مخلوقات ارادی هوشمند مواجه هستند که اساساً به وجود آوردن پیوند دائم با تنظیم کنندگان غیرممکن می‌شود. ما اغلب این سؤال را مطرح کرده‌ایم: آیا این یک بخش در نظر گرفته شده یا در نظر گرفته نشده طرح صعود است؟ اما پاسخی دریافت نکرده‌ایم.

سری سوم — انسانهای برخوردار از پتانسیل پیوند با تنظیم کننده. کلیه انسانهای با پدر پیوند خورده از منشأ حیوانی هستند، درست مثل نژادهای یورنشا. آنها در بر گیرنده انواع انسانهای یک مغزه، دو مغزه، و سه مغزه برخوردار از پتانسیل پیوند با تنظیم کننده هستند. مردم یورنشا از نوع بینایی یا دو مغزه هستند، و از جوانب بسیار به لحاظ انسانی برتر از گروههای یک مغزه می‌باشند، اما در مقایسه با رده‌های سه مغزه قطعاً محدود می‌باشند. این سه نوع عطیه فیزیکی مغزی عاملی در اعطای تنظیم کننده، در سرویس سرافای، یا در هر مرحله دیگر خدمت روحی نیستند. تفاوت عقلانی و معنوی میان سه نوع مغز نمایانگر افرادی است که جدا از آن در عطیه ذهنی و پتانسیل معنوی کاملاً شبیه هم هستند. آنها در حیات موقت از همه عالترند و به تدریج که کرات

creatures. Many of the nonbreathers belong to this series, and there are numerous other groups who do not ordinarily fuse with Adjusters.

^{405.13 (446.3)} Like series number one, each member of this group enjoys the ministry of a single Adjuster during lifetime in the flesh. During temporal life these Adjusters do everything for their subjects of temporary indwelling that is done on other worlds where the mortals are of fusion potential. The mortals of this second series are often indwelt by virgin Adjusters, but the higher human types are often in liaison with masterful and experienced Monitors.

^{405.14 (446.4)} In the ascendant plan for upstepping the animal-origin creatures, these beings enjoy the same devoted service of the Sons of God as is extended to the Urantia type of mortals. Seraphic co-operation with Adjusters on the nonfusion planets is just as fully provided as on the worlds of fusion potential; the guardians of destiny minister on such spheres just as on Urantia and similarly function at the time of mortal survival, at which time the surviving soul becomes Spirit fused.

^{405.15 (446.5)} When you encounter these modified mortal types on the mansion worlds, you will find no difficulty in communicating with them. There they speak the same system language but by a modified technique. These beings are identical with your order of creature life in spirit and personality manifestations, differing only in certain physical features and in the fact that they are nonfusible with Thought Adjusters.

^{405.16 (447.1)} As to just why this type of creature is never able to fuse with the Adjusters of the Universal Father, I am unable to say. Some of us incline to the belief that the Life Carriers, in their efforts to formulate beings capable of maintaining existence in an unusual planetary environment, are confronted with the necessity of making such radical modifications in the universe plan of intelligent will creatures that it becomes inherently impossible to bring about permanent union with the Adjusters. Often have we asked: Is this an intended or an unintended part of the ascension plan? but we have not found the answer.

^{405.17 (447.2)} *Series three — mortals of Adjuster-fusion potential.* All Father-fused mortals are of animal origin, just like the Urantia races. They embrace mortals of the one-brained, two-brained, and three-brained types of Adjuster-fusion potential. Urantians are of the intermediate or two-brained type, being in many ways humanly superior to the one-brained groups but definitely limited in comparison with the three-brained orders. These three types of physical-brain endowment are not factors in Adjuster bestowal, in seraphic service, or in any other phase of spirit ministry. The intellectual and spiritual differential between the three brain types characterizes individuals who are otherwise quite

قصر یک به یک پیموده می‌شوند تمایل به کاهش دارند. از ستاد مرکزی سیستم به بعد، پیشرفت این سه نوع همانند است، و سرنوشت بهشتی نهایی آنها یکسان می‌باشد.

سری شماره گذاری نشده. این روایات به هیچ وجه نمی‌توانند در بر گیرنده تمامی تنوعات شگفت‌انگیز در کرات تکاملی باشند. شما می‌دانید که هر دهمین کره یک سیاره دهگان یا آزمایشی است، اما شما هیچ چیز از تنوعات دیگری را که حرکت منظم کرات تکاملی را نشان می‌دهد نمی‌دانید. تفاوت‌های بیشمار بسیاری برای گفتن وجود دارد، حتی میان رده‌های آشکار شده مخلوقات زنده، مثلاً بین سیارات یک گروه، اما این شرح تفاوت‌های اساسی در رابطه با دوران زندگانی صعود را مشخص می‌سازد. و دوران زندگانی صعود مهمترین عامل در هر بررسی دقیق انسانهای زمان و فضا می‌باشد.

در رابطه با احتمال بقای انسان، بگذارید برای همیشه روشن شود: کلیه ارواح هر مرحله ممکن از وجود انسانی بقا خواهند یافت، مشروط به این که به همکاری با تنظیم کنندگان ساکن خود اشتیاق نشان دهند و برای یافتن خداوند و دستیابی به کمال الهی ابراز تمایل کنند، حتی اگر این تمایلات اولین نشانه‌های خفیف درک بدوی آن "نور حقیقی باشد که هر انسانی را که به دنیا وارد می‌شود فروزان می‌سازد."

6- پسران ایماندار خداوند

نژادهای انسانی نمایندگان پایین‌ترین رده آفرینش هوشمند و شخصی هستند. شما انسانها به طور الهی مورد مهر واقع شده‌اید، و هر یک از شما می‌تواند پذیرش سرنوشت مشخص یک تجربه شکوهمند را انتخاب نماید، اما هنوز سرشت شما از مرتبت الهی نیست. شما کاملاً انسان هستید. شما در لحظه‌ای که یگانگی به وقوع پیوندد به عنوان پسران فراز یابنده محسوب خواهید شد، اما وضعیت انسانهای زمان و مکان، پیش از رویداد آمیختگی نهایی روح بقا یافته انسان با نوعی روح جاودانه و فناپذیر، وضعیت پسران ایماندار است.

این یک واقعیت پرشکوه و آسمانی است که چنین مخلوقات دون پایه و مادی همچون موجودات بشری بورنشیا پسران خداوند هستند، فرزندان با ایمان والاترین‌ها. "بنگرید، پدر چه محبتی به ما ارزانی داشته که ما پسران خداوند خوانده می‌شویم." "به تمام کسانی که به او ایمان آوردند این توانایی را داد که دریابند پسران خداوند هستند." در حالی که "هنوز آشکار نیست در آینده چگونه خواهید بود"، حتی اکنون "شما پسران با ایمان خداوند هستید"، "زیرا شما روح اسارت مجدد به ترس را دریافت نکرده‌اید، بلکه روح فرزندی را دریافت نموده‌اید، و به واسطه آن فریاد بر می‌آورید: ای پدر ما." پیامبر روزگاران قدیم به نام خدای جاودانه چنین سخن گفت: "حتی به آنها در خانه‌ام جایی و نامی بهتر از پسران خواهم داد، به آنان نامی ابدی خواهم داد، نامی که

alike in mind endowment and spiritual potential, being greatest in the temporal life and tending to diminish as the mansion worlds are traversed one by one. From the system headquarters on, the progression of these three types is the same, and their eventual Paradise destiny is identical.

^{405.18 (447.3)} *The unnumbered series.* These narratives cannot possibly embrace all of the fascinating variations in the evolutionary worlds. You know that every tenth world is a decimal or experimental planet, but you know nothing of the other variables that punctuate the processional of the evolutionary spheres. There are differences too numerous to narrate even between the revealed orders of living creatures as between planets of the same group, but this presentation makes clear the essential differences in relation to the ascension career. And the ascension career is the most important factor in any consideration of the mortals of time and space.

^{405.19 (447.4)} As to the chances of mortal survival, let it be made forever clear: All souls of every possible phase of mortal existence will survive provided they manifest willingness to co-operate with their indwelling Adjusters and exhibit a desire to find God and to attain divine perfection, even though these desires be but the first faint flickers of the primitive comprehension of that "true light which lights every man who comes into the world."

6. THE FAITH SONS OF GOD

^{406.1 (447.5)} The mortal races stand as the representatives of the lowest order of intelligent and personal creation. You mortals are divinely beloved, and every one of you may choose to accept the certain destiny of a glorious experience, but you are not yet by nature of the divine order; you are wholly mortal. You will be reckoned as ascending sons the instant fusion takes place, but the status of the mortals of time and space is that of faith sons prior to the event of the final amalgamation of the surviving mortal soul with some type of eternal and immortal spirit.

^{406.2 (448.1)} It is a solemn and supernal fact that such lowly and material creatures as Urantia human beings are the sons of God, faith children of the Highest. "Behold, what manner of love the Father has bestowed upon us that we should be called the sons of God." "As many as received him, to them gave he the power to recognize that they are the sons of God." While "it does not yet appear what you shall be," even now "you are the faith sons of God"; "for you have not received the spirit of bondage again to fear, but you have received the spirit of sonship, whereby you cry, 'our Father.'" Spoke the prophet of old in the name of the eternal God: "Even to them will I give in my house a place and a name better than sons; I will give them an

قطع نخواهد شد.“ و چون شما فرزندان هستید، خداوند روح پسر خود را به داخل قلوب شما روانه ساخته است.“

کلیه کرات تکاملی برخوردار از زیستگاه انسانی دارای این پسران ایماندار خداوند می‌باشند، پسران زبندگی و بخشندگی، موجودات انسانی که به خانواده الهی تعلق داشته و از این رو پسران خداوند نامیده می‌شوند. انسانهای یورنشیا حق دارند خود را پسران خداوند بدانند زیرا:

1- شما پسران وعده معنوی هستید، پسران با ایمان. شما مرتبت فرزندی را پذیرفته‌اید. شما به واقعیت فرزندی خویش ایمان دارید، و از این رو فرزندی شما با خداوند برای ابد واقعی می‌شود.

2- یک پسر آفریننده خداوند یکی از شما گشت. او در واقع برادر بزرگتر شما است. و اگر در روح به راستی برادران خویشاوند مسیح، میکائیل پیروزمند، شوید، پس در روح نیز باید پسران آن پدری که به طور مشترک دارید باشید — حتی پدر جهانی همه.

3- شما پسر هستید زیرا روح یک پسر روی شما ریخته شده، و به طور آزادانه و قطعی به تمامی نژادهای یورنشیا اهدا شده است. این روح همواره شما را به سوی پسر الهی که منبع آن است و به سوی پدر بهشتی که منبع آن پسر الهی است جلب خواهد کرد.

4- پدر جهانی از روی خواست آزاد الهی خود به شما شخصیت‌های مخلوق را اهدا کرده است. به شما قدری از آن خود انگیزگی الهی عمل خواست آزاد اعطا شده است که خداوند با تمامی آنهايي که بتوانند پسران او شوند قسمت می‌کند.

5- در درون شما جزئی از پدر جهانی سکنی می‌گزیند، و شما بدین گونه به طور مستقیم با پدر الهی تمامی پسران خداوند خویشاوند هستید.

7- انسانهای با پدر یگانه شده

فرستادن تنظیم کنندگان، سکنی گزینان آنان، به راستی یکی از اسرار غیرقابل درک خداوند پدر است. این اجزای طبیعت الهی پدر جهانی پتانسیل جاودانگی مخلوق را با خود حمل می‌کنند. تنظیم کنندگان ارواح فناپذیر هستند، و یگانگی با آنها حیات جاودانه را به روح انسان یگانه شده اعطا می‌دارد.

نژادهای انسانی بقا یافته خود شما به این پسران فراز یابنده خداوند تعلق دارند. شما اکنون پسران سیاره‌ای هستید، مخلوقاتی تکاملی که از کاشتهای حاملین حیات ناشی شده و از طریق آمیختگی با حیات نوع آدم تعدیل یافته‌اید. شما هنوز به سختی پسران فراز یابنده خداوند هستید، اما در واقع پسران برخوردار از پتانسیل فراز می‌باشید — حتی تا بالاترین قله‌های جلال و نیل به الوهیت — و شما می‌توانید از طریق ایمان و توسط همکاری داوطلبانه با فعالیت‌های معنوی کننده تنظیم کننده ساکن به این مرتبت معنوی فرزندی فراز یابنده دست یابید. هنگامی که شما و تنظیم کننده شما سرانجام و برای ابد پیوند یافتید، هنگامی که شما دو تا یگانه شدید، حتی آنطور که در میکائیل مسیح، پسر خداوند و پسر انسان

everlasting name, one that shall not be cut off.” “And because you are sons, God has sent forth the spirit of his Son into your hearts.”

406.3 (448.2) All evolutionary worlds of mortal habitation harbor these faith sons of God, sons of grace and mercy, mortal beings belonging to the divine family and accordingly called the sons of God. Urantia mortals are entitled to regard themselves as being the sons of God because:

406.4 (448.3) 1. You are sons of spiritual promise, faith sons; you have accepted the status of sonship. You believe in the reality of your sonship, and thus does your sonship with God become eternally real.

406.5 (448.4) 2. A Creator Son of God became one of you; he is your elder brother in fact; and if in spirit you become truly related brothers of Christ, the victorious Michael, then in spirit must you also be sons of that Father which you have in common — even the Universal Father of all.

406.6 (448.5) 3. You are sons because the spirit of a Son has been poured out upon you, has been freely and certainly bestowed upon all Urantia races. This spirit ever draws you toward the divine Son, who is its source, and toward the Paradise Father, who is the source of that divine Son.

406.7 (448.6) 4. Of his divine free-willness, the Universal Father has given you your creature personalities. You have been endowed with a measure of that divine spontaneity of freewill action which God shares with all who may become his sons.

406.8 (448.7) 5. There dwells within you a fragment of the Universal Father, and you are thus directly related to the divine Father of all the Sons of God.

7. FATHER-FUSED MORTALS

407.1 (448.8) The sending of Adjusters, their indwelling, is indeed one of the unfathomable mysteries of God the Father. These fragments of the divine nature of the Universal Father carry with them the potential of creature immortality. Adjusters are immortal spirits, and union with them confers eternal life upon the soul of the fused mortal.

407.2 (448.9) Your own races of surviving mortals belong to this group of the ascending Sons of God. You are now planetary sons, evolutionary creatures derived from the Life Carrier implantations and modified by the Adamic-life infusion, hardly yet ascending sons; but you are indeed sons of ascension potential — even to the highest heights of glory and divinity attainment — and this spiritual status of ascending sonship you may attain by faith and by freewill co-operation with the spiritualizing activities of the indwelling Adjuster. When you and your Adjusters are finally and forever fused, when you two are made one, even as in Christ Michael

یکی هستند، در واقع آنگاه پسران فراز یابنده خداوند شده‌اید.

شرح جزئیات دوران زندگانی تنظیم کننده طی خدمت اقامتی در درون فرد در یک سیاره آزمایشی و تکاملی بخشی از مأموریت من نیست. شرح مبسوط این حقیقت بزرگ تمام دوران زندگانی شما را در بر می‌گیرد. من اشاره به برخی کارکردهای تنظیم کنندگان را درج می‌کنم تا پیرامون انسانهای یگانه شده با تنظیم کننده یک بیان کامل به عمل آورم. این اجزای خداوند ساکن در فرد از روزگاران اولیه وجود فیزیکی تا تمام دوران فراز یابنده در نبدان و اروانتان و طی هاونا تا خود بهشت با نوع وجودی شما هستند. از این رو، در ماجرای جاودانه، همین تنظیم کننده با شما و از شما یگانه است.

اینها انسانهایی هستند که پدر جهانی به آنان فرمان داده است: "کامل باشید، همانطور که من کاملم." پدر خود را به شما هدیه داده، روح خود را در درون شما قرار داده، از این رو از شما کمال غانی را مطالبه می‌کند. روایت صعود بشری از کرات انسانی زمان تا قلمرو الهی ابدیت در بر گیرنده یک شرح خیره کننده است که در مأموریت من گنجانیده نشده است، اما این ماجرای آسمانی باید مطالعه عالی انسان فانی باشد.

یگانگی با جزئی از پدر جهانی برابر با تأیید الهی نیل نهایی به بهشت می‌باشد، و چنین انسانهای پیوند یافته با تنظیم کننده تنها طبقه موجودات بشری هستند که همگی مدارهای هاونا را پیموده و خداوند را در بهشت پیدا می‌کنند. برای انسان با تنظیم کننده پیوند یافته مسیر زندگی خدمت جهانی کاملاً باز است. چه سرنوشت شگوهمند و نیل پر جلالی در انتظار تک تک شما است! آیا از آنچه برای شما انجام شده به طور کامل قدر دانی می‌کنید؟ آیا عظمت قله‌های پیشرفت جاودانه را که در برابر شما گسترده شده درک می‌کنید؟ — حتی شما که اکنون در مسیر حقیرانه حیات موسوم به "دره گریه‌ها" کشان کشان راه می‌روید؟

8- انسانهای با پسر یگانه شده

در حالی که تمامی انسانهای بقا یافته عملاً در یکی از کرات قصر یا بلافاصله بعد از ورودشان به کرات بالاتر مورانشیا با تنظیم کنندگان خود پیوند می‌یابند، مواردی وجود دارد که پیوند به تأخیر می‌افتد. برخی این تضمین نهایی بقا را تا هنگام رسیدن به آخرین کرات آموزشی ستاد مرکزی جهان تجربه نمی‌کنند، و تعداد اندکی از این کاندیداهای انسانی برای حیات پایان ناپذیر کاملاً از دستیابی به پیوند هویت با تنظیم کنندگان باوفایشان ناکام می‌مانند.

چنین انسانهایی توسط مسئولین قضایی لایق بقا پنداشته شده‌اند، و حتی تنظیم کنندگان آنان با بازگشت از دیوبینگتون صعود آنان را به کرات قصر مورد تصدیق قرار داده‌اند. چنین موجوداتی از میان یک سیستم، یک کوبکه، و از میان کرات آموزشی مدار سلوینگتون

the Son of God and the Son of Man are one, then in fact have you become the ascending sons of God.

407.3 (449.1) The details of the Adjuster career of indwelling ministry on a probationary and evolutionary planet are not a part of my assignment; the elaboration of this great truth embraces your whole career. I include the mention of certain Adjuster functions in order to make a replete statement regarding Adjuster-fused mortals. These indwelling fragments of God are with your order of being from the early days of physical existence through all of the ascending career in Nebadon and Orvonton and on through Havona to Paradise itself. Thereafter, in the eternal adventure, this same Adjuster is one with you and of you.

407.4 (449.2) These are the mortals who have been commanded by the Universal Father, "Be you perfect, even as I am perfect." The Father has bestowed himself upon you, placed his own spirit within you; *therefore* does he demand ultimate perfection of you. The narrative of human ascent from the mortal spheres of time to the divine realms of eternity constitutes an intriguing recital not included in my assignment, but this supernal adventure should be the supreme study of mortal man.

407.5 (449.3) Fusion with a fragment of the Universal Father is equivalent to a divine validation of eventual Paradise attainment, and such Adjuster-fused mortals are the only class of human beings who all traverse the Havona circuits and find God on Paradise. To the Adjuster-fused mortal the career of universal service is wide open. What dignity of destiny and glory of attainment await every one of you! Do you fully appreciate what has been done for you? Do you comprehend the grandeur of the heights of eternal achievement which are spread out before you? — even you who now trudge on in the lowly path of life through your so-called "vale of tears"?

8. SON-FUSED MORTALS

408.1 (449.4) While practically all surviving mortals are fused with their Adjusters on one of the mansion worlds or immediately upon their arrival on the higher morontia spheres, there are certain cases of delayed fusion, some not experiencing this final surety of survival until they reach the last educational worlds of the universe headquarters; and a few of these mortal candidates for never-ending life utterly fail to attain identity fusion with their faithful Adjusters.

408.2 (449.5) Such mortals have been deemed worthy of survival by the adjudicational authorities, and even their Adjusters, by returning from Divinington, have concurred in their ascension to the mansion worlds. Such beings have ascended through a

صعود کرده‌اند. آنها از "هفتاد برابر هفت" فرصت برای پیوند بهر‌ممنند شده‌اند و هنوز قادر به نیل به یگانگی با تنظیم‌کنندگان خود نشده‌اند.

هنگامی که آشکار می‌شود یک مشکل هماهنگی مانع یگانگی با پدر است، داوران بقای متعلق به پسر آفریننده تشکیل جلسه می‌دهند. و هنگامی که این دادگاه تحقیق، که توسط یک نماینده شخصی قدمای ایامها مورد تأیید قرار گرفته، سرانجام حکم قطعی صادر می‌کند که انسان فرازگرا به هیچ دلیل آشکار مقصر به ناکامی در نیل به یگانگی نیست، در اسناد جهان محلی چنین گواهی می‌دهند و به روال معمول این یافته را به قدمای ایامها منتقل می‌کنند. بعد از آن تنظیم‌کننده ساکن برای تأیید توسط ناصحان شخصی شده فوراً به دیوبینگتون باز می‌گردد، و به دنبال این عزیمت انسان مورانشیا با یک هدیه فردیت یافته روح پسر آفریننده فوراً پیوند می‌یابد.

همانطور که کرات مورانشیای نبادان با انسانهای با روح پیوند یافته قسمت می‌شوند، این مخلوقات با پسر پیوند یافته نیز خدمت اروانتان را با برادران با تنظیم‌کننده پیوند یافته خود که در حال سفر به داخل به سوی جزیره دوردست بهشت هستند قسمت می‌کنند. آنها به راستی برادران شما هستند، و شما همینطور که از میان کرات آموزشی ابرجهان عبور می‌کنید به قدر زیاد از همنشینی با آنان لذت می‌برید.

انسانهای با پسر پیوند یافته یک گروه بشمار نیستند، و کمتر از یک میلیون از آنها در ابرجهان اروانتان وجود دارد. آنها صرف نظر از سرنوشت اقامتی در بهشت به هر لحاظ با معاشران با تنظیم‌کننده پیوند یافته خود برابرند. آنها به طور مکرر در مأموریهایی برای ابرجهان به بهشت سفر می‌کنند، اما به ندرت به طور دائم در آنجا اقامت می‌گزینند، و به عنوان یک طبقه، به ابرجهان زادگاه خود محدود هستند.

9- انسانهای با روح یگانه شده

انسانهای فرازگرایی با روح یگانه شده شخصیهایی منبع سوم نیستند. آنها در مدار شخصیت پدر گنجانده شده‌اند، اما آنان با اجزایی از روح پیش ذهن سومین منبع و مرکز پیوند یافته‌اند. چنین پیوندی با روح هرگز در طول دوران حیات طبیعی رخ نمی‌دهد. آن فقط در هنگام بیدار کردن مجدد انسان در وجود مورانشیا در کرات قصر به وقوع می‌پیوندد. در تجربه پیوند هیچ تداخلی وجود ندارد. مخلوق ارادی یا با روح، یا با پسر و یا با پدر پیوند می‌یابد. آنهایی که با تنظیم‌کننده یا پدر پیوند یافته‌اند هرگز با روح یا پسر پیوند نمی‌یابند.

این واقعیت که این انواع مخلوقات انسانی کاندیداهای پیوند با تنظیم‌کننده نیستند مانع اقامت گزین تنظیم‌کنندگان در آنها در طول حیات در جسم نمی‌گردد. تنظیم‌کنندگان در اذهان این موجودات در طول مدت حیات مادی کار می‌کنند اما هرگز با ارواح شاگرد خود به طور ابدی یکی نمی‌شوند. در طول این اقامت موقت

system, a constellation, and through the educational worlds of the Salvington circuit; they have enjoyed the "seventy times seven" opportunities for fusion and still have been unable to attain oneness with their Adjusters.

408.3 (449.6) When it becomes apparent that some synchronizing difficulty is inhibiting Father fusion, the survival referees of the Creator Son are convened. And when this court of inquiry, sanctioned by a personal representative of the Ancients of Days, finally determines that the ascending mortal is not guilty of any discoverable cause for failure to attain fusion, they so certify on the records of the local universe and duly transmit this finding to the Ancients of Days. Thereupon does the indwelling Adjuster return forthwith to Divinington for confirmation by the Personalized Monitors, and upon this leave-taking the morontia mortal is immediately fused with an individualized gift of the spirit of the Creator Son.

408.4 (450.1) Much as the morontia spheres of Nebadon are shared with the Spirit-fused mortals, so do these Son-fused creatures share the services of Orvonton with their Adjuster-fused brethren who are journeying inward towards the far-distant Isle of Paradise. They are truly your brethren, and you will greatly enjoy their association as you pass through the training worlds of the superuniverse.

408.5 (450.2) Son-fused mortals are not a numerous group, there being less than one million of them in the superuniverse of Orvonton. Aside from residential destiny on Paradise they are in every way the equals of their Adjuster-fused associates. They frequently journey to Paradise on superuniverse assignment but seldom permanently reside there, being, as a class, confined to the superuniverse of their nativity.

9. SPIRIT-FUSED MORTALS

409.1 (450.3) Ascending Spirit-fused mortals are not Third Source personalities; they are included in the Father's personality circuit, but they have fused with individualizations of the premind spirit of the Third Source and Center. Such Spirit fusion never occurs during the span of natural life; it takes place only at the time of mortal reawakening in the morontia existence on the mansion worlds. In the fusion experience there is no overlapping; the will creature is either Spirit fused, Son fused, or Father fused. Those who are Adjuster or Father fused are never Spirit or Son fused.

409.2 (450.4) The fact that these types of mortal creatures are not Adjuster-fusion candidates does not prevent the Adjusters from indwelling them during the life in the flesh. Adjusters do work in the minds of such beings during the span of material life but never become everlastingly one with their pupil

تنظیم کنندگان همان همتای روحی برخوردار از طبیعت انسانی — روح — را به طور مؤثر می‌سازند که برای کاندیداهای پیوند با تنظیم کننده به وجود می‌آورند. تا هنگام مرگ انسانی کار تنظیم کنندگان به طور کامل شبیه کارکرد آنان در نژادهای خود شما می‌باشد، اما به دنبال زوال انسانی تنظیم کنندگان به طور ابد این کاندیداهای پیوند با روح را ترک می‌کنند، و به طور مستقیم رهسپار دیوبینگتون، ستاد مرکزی تمامی ناصحان الهی، می‌شوند و در آنجا منتظر مأموریت‌های جدید رده خویش می‌شوند.

هنگامی که این بقا یافتگان خفته در کرات قصر جسمیت نو می‌یابند، جای تنظیم کننده عزیمت کرده با یک فردیت روح خادم الهی، نماینده روح بیکران در جهان محلی مربوطه، پر می‌شود. این تزریق روحی در بر گیرنده این مخلوقات بقا یافته انسانی‌ها با روح پیوند یافته می‌شود. چنین موجوداتی به هر لحاظ در ذهن و روح با شما برابرند، و آنان به راستی هم دوره‌های شما هستند، و کرات اشتراکی قصر و مورانشیا را با کاندیداهای پیوند رده شما و با آنهایی که با پسر پیوند خواهند یافت قسمت می‌کنند.

با این وجود چیز ویژه‌ای وجود دارد که انسانی‌ها با روح پیوند یافته نسبت به برادران فرازگرایشان در آن متفاوتند: حافظه انسانی تجربه بشری در کرات مادی منشأ از مرگ در جسم نجات می‌یابد زیرا تنظیم کننده ساکن یک همتای روحی، یا نسخه‌ای از آن وقایع حیات بشری را که از اهمیت معنوی برخوردار بوده‌اند به دست آورده است. اما در رابطه با انسانی‌ها با روح پیوند یافته، چنین مکانیسمی که از طریق آن حافظه انسانی بتواند بقا یابد وجود ندارد. نسخه‌های حافظه که تنظیم کننده دارد کامل و بی‌نقص هستند، اما این یافته‌ها دارایی‌های تجربی تنظیم کنندگان عزیمت کرده می‌باشند و برای مخلوقاتی که سابقاً در آنها اقامت داشتند موجود نیستند. آنها که بدین ترتیب در تالارهای تجدید حیات کرات مورانشیای نبادان بیدار می‌شوند، طوری هستند که گویا موجودات به تازگی خلق شده‌ای می‌باشند، مخلوقاتی بدون آگاهی از وجود پیشین.

چنین فرزندان جهان محلی قادر می‌شوند بیشتر حافظه تجربه بشری خویش را از طریق بازگویی فرشتگان سراف و کروب مربوطه و از طریق مراجعه به اسناد دوران زندگانی انسانی که توسط فرشتگان نگارش ثبت شده به دست آورند. آنها می‌توانند این کار را با اطمینان بی‌تردید انجام دهند زیرا روح بقا یافته متعلق به منشأ تجربی در حیات مادی و انسانی، ضمن این که از رخدادهای انسانی هیچ خاطره‌ای ندارد، ته مانده‌ای از یک واکنش شناخت تجربی نسبت به این رخدادهای به یاد آورده نشده تجربه گذشته را دارا می‌باشد.

هنگامی که به یک انسان با روح یگانه شده پیرامون رخدادهای به یاد آورده نشده تجربه گذشته گفته می‌شود، یک واکنش فوری از شناخت تجربی در درون روح (هویت) چنین فرد بقا یافته رخ می‌دهد که بی‌درنگ رخداد گفته شده را با رنگی احساسی از واقعیت و با کیفیتی عقلانی از حقیقت مزین می‌سازد، و این واکنش دوگانه در بر گیرنده بازسازی، شناخت، و تأیید یک جنبه به یاد آورده نشده تجربه انسانی است.

souls. During this temporary sojourn the Adjusters effectively build up the same spirit counterpart of mortal nature — the soul — that they do in the candidates for Adjuster fusion. Up to the time of mortal death the work of the Adjusters is wholly akin to their function in your own races, but upon mortal dissolution the Adjusters take eternal leave of these Spirit-fusion candidates and, proceeding directly to Divinington, the headquarters of all divine Monitors, there await the new assignments of their order.

409.3 (450.5) When such sleeping survivors are repersonalized on the mansion worlds, the place of the departed Adjuster is filled by an individualization of the spirit of the Divine Minister, the representative of the Infinite Spirit in the local universe concerned. This spirit infusion constitutes these surviving creatures Spirit-fused mortals. Such beings are in every way your equals in mind and spirit; and they are indeed your contemporaries, sharing the mansion and morontia spheres in common with your order of fusion candidates and with those who are to be Son fused.

409.4 (450.6) There is, however, one particular in which Spirit-fused mortals differ from their ascendant brethren: Mortal memory of human experience on the material worlds of origin survives death in the flesh because the indwelling Adjuster has acquired a spirit counterpart, or transcript, of those events of human life which were of spiritual significance. But with Spirit-fused mortals there exists no such mechanism whereby human memory may persist. The Adjuster transcripts of memory are full and intact, but these acquisitions are experiential possessions of the departed Adjusters and are not available to the creatures of their former indwelling, who therefore awaken in the resurrection halls of the morontia spheres of Nebadon as if they were newly created beings, creatures without consciousness of former existence.

409.5 (451.1) Such children of the local universe are enabled to repossess themselves of much of their former human memory experience through having it retold by the associated seraphim and cherubim and by consulting the records of the mortal career filed by the recording angels. This they can do with undoubted assurance because the surviving soul, of experiential origin in the material and mortal life, while having no memory of mortal events, does have a residual experiential-recognition-response to these unremembered events of past experience.

409.6 (451.2) When a Spirit-fused mortal is told about the events of the unremembered past experience, there is an immediate response of experiential recognition within the soul (identity) of such a survivor which instantly invests the narrated event with the emotional tinge of reality and with the intellectual quality of fact; and this dual response constitutes the reconstruction, recognition, and validation of an unremembered facet of mortal experience.

حتی در رابطه با کاندیداهای پیوند با تنظیم کننده، تنها آن تجارب بشری که دارای ارزش معنوی بودند داراییهای مشترک انسان بقا یافته و تنظیم کننده بازگشته می‌باشند، و از این رو به دنبال بقای انسانی بلافاصله به یاد آورده خواهند شد. در رابطه با آن وقایعی که از ارزش معنوی برخوردار نبودند، حتی این پیوند یابندگان با تنظیم کننده باید به ویژگی واکنش - شناخت در روح بقا یافته متکی باشند. و چون هر رخدادی ممکن است یک معنی معنوی برای یک انسان ولی نه برای دیگری داشته باشد، برای یک گروه از فرازگرایان هم دوره از همان سیاره ممکن می‌شود اندوخته وقایع تنظیم کننده - به یاد آورده شده خود را ادغام کنند و بدین ترتیب هر تجربه‌ای را که در آن اشتراک داشتند یا در زندگی هر یک از آنان از ارزش معنوی برخوردار بود بازسازی کنند.

در حالی که ما این تکنیکهای بازسازی حافظه را به خوبی می‌فهمیم، تکنیک شناخت شخصیت را نمی‌فهمیم. شخصیت‌هایی که روزی همنشین هم بودند کاملاً مستقل از کارکرد حافظه متقابلاً واکنش نشان می‌دهند، با این همه، خود حافظه و تکنیک بازسازی آن برای آراستن چنین واکنش شخصیتی متقابل با تمامیت شناخت ضروری می‌باشند.

یک بقا یافته با روح پیوند یافته همچنین قادر است از طریق دیدار مجدد از کره زادگاهش به دنبال برقراری تقدیر سیاره‌ای در مکان زندگی، پیرامون حیاتی که در جسم زندگی نمود آگاهی زیادی کسب کند. چنین فرزندان با روح یگانه شده‌ای چون به طور کلی به خدمت جهان محلی محدود می‌باشند قادر می‌شوند برای تحقق پیرامون دوران زندگی بشریشان از این موقعیتها بهره‌مند گردند. آنها در سرنوشت والا و متعالی شما در سیاه بهشتی نهایت سهیم نیستند. فقط انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته یا موجودات فرازگرای ویژه دیگر به داخل صفوف آنهايي که در انتظار ماجرای جاودانه الوهیت هستند فرا خوانده می‌شوند. انسانهای با روح پیوند یافته شهروندان دائمی جهانهای محلی می‌باشند. آنها ممکن است آرزوی سرنوشت بهشت را داشته باشند، اما نمی‌توانند از آن مطمئن باشند. در نبادان جهان خانگی آنها هشتمین گروه از کراتی است که به دور سلوینگتون در گردشند، یک مقصد بهشتی با طبیعت و مکانی بسیار شبیه آن که در روایات سیاره‌ای یورنیشیا در نظر گرفته شده است.

10- سرنوشت فرازگرایان

انسانهای با روح پیوند یافته، در یک سخن کلی، به یک جهان محلی محصورند. بقا یافتگان با پسر پیوند یافته به یک ابرجهان محصور می‌باشند. تقدیر انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته این است که در جهان جهانها رسوخ یابند. ارواح پیوند انسانی همیشه به سطح مبدأ صعود می‌کنند. این موجودات روحی همواره به کره زادگاه آغازین باز می‌گردند.

انسانهای با روح پیوند یافته از جهان محلی هستند. آنها معمولاً فراتر از محدوده قلمرو بومی خود، فراتر از

4097 (451.3) Even with Adjuster-fusion candidates, only those human experiences which were of spiritual value are common possessions of the surviving mortal and the returning Adjuster and hence are immediately remembered subsequent to mortal survival. Concerning those happenings which were not of spiritual significance, even these Adjuster-fusers must depend upon the attribute of recognition-response in the surviving soul. And since any one event may have a spiritual connotation to one mortal but not to another, it becomes possible for a group of contemporary ascenders from the same planet to pool their store of Adjuster-remembered events and thus to reconstruct any experience which they had in common, and which was of spiritual value in the life of any one of them.

4098 (451.4) While we understand such techniques of memory reconstruction fairly well, we do not grasp the technique of personality recognition. Personalities of onetime association mutually respond quite independently of the operation of memory, albeit, memory itself and the techniques of its reconstruction are necessary to invest such mutual personality response with the fullness of recognition.

4099 (451.5) A Spirit-fused survivor is also able to learn much about the life he lived in the flesh by revisiting his nativity world subsequent to the planetary dispensation in which he lived. Such children of Spirit fusion are enabled to enjoy these opportunities for investigating their human careers since they are in general confined to the service of the local universe. They do not share your high and exalted destiny in the Paradise Corps of the Finality; only Adjuster-fused mortals or other especially embraced ascendant beings are mustered into the ranks of those who await the eternal Deity adventure. Spirit-fused mortals are the permanent citizens of the local universes; they may aspire to Paradise destiny, but they cannot be sure of it. In Nebadon their universe home is the eighth group of worlds encircling Salvington, a destiny-heaven of nature and location much like the one envisioned by the planetary traditions of Urantia.

10. ASCENDANT DESTINIES

40101 (452.1) Spirit-fused mortals are, generally speaking, confined to a local universe; Son-fused survivors are restricted to a superuniverse; Adjuster-fused mortals are destined to penetrate the universe of universes. The spirits of mortal fusion always ascend to the level of origin; such spirit entities unfailingly return to the sphere of primal source.

40102 (452.2) Spirit-fused mortals are of the local universe; they do not, ordinarily, ascend beyond the

مرزهای دامنه فضایی روحی که بر آنان حاکم است، صعود نمی‌کنند. فرازگرایان با پسر پیوند یافته نیز به منبع عطیه روحی فراز می‌یابند، زیرا درست همانطور که روح حقیقت یک پسر آفریننده بر کانون خادم الهی مربوطه متمرکز می‌شود، "روح پیوند" او نیز در ارواح بازتابگر جهانهای بالاتر به کار گرفته می‌شود. توضیح چنین رابطه روحی میان سطوح جهان محلی و ابرجهانی خدای هفتگانه ممکن است مشکل باشد اما تمیز آن مشکل نیست و در آن فرزندان ارواح بازتابگر — صداهای سکورافیک پسران آفریننده — به طور محرز نمایان می‌شود. تنظیم کننده فکر، که از پدر در بهشت می‌آید، هرگز توقف نمی‌کند تا این که پسر فانی در پیشگاه خدای جاودان به طور رو در رو بایستد.

ممکن است به نظر رسد آن چیز اسرارآمیز متغیر در تکنیک مربوطه که به موجب آن یک موجود انسانی با تنظیم کننده فکری ساکن برای ابد یگانه نمی‌شود یا نمی‌تواند بشود نشان دهنده یک نقص در طرح صعود است. پیوند با پسر و روح ظاهراً نمایانگر جبران ناکامیهای غیرقابل توضیح در جزئیات طرح نیل به بهشت می‌باشند، اما تمامی چنین نتیجه‌گیریهای خطا هستند. به ما آموزش داده شده که تمامی این اتفاقات در پیروی از قوانین پا بر جای فرمانروایان عالی جهان شکل می‌گیرند.

ما این مشکل را تجزیه و تحلیل کرده‌ایم و به این نتیجه تردید ناپذیر رسیده‌ایم که سپردن تمامی انسانها به یک سرنوشت غائی بهشتی برای جهانهای زمان و مکان ناعادلانه است زیرا که دادگاههای پسران آفریننده و قدمای ایامها آنگاه به طور کامل به خدمات آنها که در گذار به قلمروهای بالاترند وابسته می‌شوند. و به نظر می‌رسد سزاوار باشد که برای هر یک از دولتهای جهانهای محلی و ابرجهان گروهی دائمی از شهروندان فرازگرا فراهم گردد، و این که کارکردهای این دولتها با تلاشهای گروههای مشخصی از انسانهای جلال یافته که رتبه دائمی دارند، مکملهای تکاملی آبناندانترها و سوسیشیاهای غنی گردد. اکنون کاملاً آشکار است که طرح صعود کنونی برای دولتهای زمان و مکان فقط چنین گروههایی از مخلوقات فرازگرا را به طور مؤثر فراهم می‌سازد. و ما بارها در حیرت بوده‌ایم: آیا تمامی اینها نمایانگر یک قسمت در نظر گرفته شده از طرحهای تماماً خردمندانه آرشیتکتهای جهان بنیادین است که برای ایجاد یک جمعیت دائمی فرازگرا برای پسران آفریننده و قدمای ایامها طراحی شده است؟ جمعیتی با ردههای تکامل یافته از شهروندی که به طور فزاینده شایسته پیشبرد امور این قلمروها در اعصار آینده جهان خواهند شد؟

این که سرنوشت انسانها بدین گونه متفاوت است به هیچ طریق ثابت نمی‌کند که لزوماً یکی بزرگتر یا کوچکتر از دیگری است، بلکه صرفاً این که فرق می‌کنند. فرازگرایان با تنظیم کننده پیوند یافته به عنوان پایانمندان به راستی یک دوران زندگانی والا و شگوهمند دارند که در آینده ابدی در برابر آنان گسترده است، اما

confines of their native realm, beyond the boundaries of the space range of the spirit that pervades them. Son-fused ascenders likewise rise to the source of spirit endowment, for much as the Truth Spirit of a Creator Son focalizes in the associated Divine Minister, so is his "fusion spirit" implemented in the Reflective Spirits of the higher universes. Such spirit relationship between the local and the superuniverse levels of God the Sevenfold may be difficult of explanation but not of discernment, being unmistakably revealed in those children of the Reflective Spirits — the secoraphic Voices of the Creator Sons. The Thought Adjuster, hailing from the Father on Paradise, never stops until the mortal son stands face to face with the eternal God.

40:10.3 (452:3) The mysterious variable in associative technique whereby a mortal being does not or cannot become eternally fused with the indwelling Thought Adjuster may seem to disclose a flaw in the ascension scheme; Son and Spirit fusion do, superficially, resemble compensations of unexplained failures in some detail of the Paradise-attainment plan; but all such conclusions stand in error; we are taught that all these happenings unfold in obedience to the established laws of the Supreme Universe Rulers.

40:10.4 (452:4) We have analyzed this problem and have reached the undoubted conclusion that the consignment of all mortals to an ultimate Paradise destiny would be unfair to the time-space universes inasmuch as the courts of the Creator Sons and of the Ancients of Days would then be wholly dependent on the services of those who were in transit to higher realms. And it does seem to be no more than fitting that the local and the superuniverse governments should each be provided with a permanent group of ascendant citizenship; that the functions of these administrations should be enriched by the efforts of certain groups of glorified mortals who are of permanent status, evolutionary complements of the abandoners and of the susatia. Now it is quite obvious that the present ascension scheme effectively provides the time-space administrations with just such groups of ascendant creatures; and we have many times wondered: Does all this represent an intended part of the all-wise plans of the Architects of the Master Universe designed to provide the Creator Sons and the Ancients of Days with a permanent ascendant population? with evolved orders of citizenship that will become increasingly competent to carry forward the affairs of these realms in the universe ages to come?

40:10.5 (452:5) That mortal destinies do thus vary in no wise proves that one is necessarily greater or lesser than another, merely that they differ. Adjuster-fused ascenders do indeed have a grand and glorious career as finaliters spread out before them in the eternal future, but this does not mean that they are

این بدین معنی نیست که آنها از برادران فرازگرای خود برتر شمرده می‌شوند. در کارکرد انتخابی طرح الهی بقای انسانی هیچ جانبداری وجود ندارد، و هیچ چیز بوالهوسانه نیست.

در حالی که پایامنندگان با تنظیم کننده یگانه شده به روشنی از گسترده‌ترین فرصت‌ها برای خدمت بهره‌مند هستند، دستیابی به این هدف به طور اتوماتیک آنان را از شانس شرکت کردن در تقلائی طولانی یک جهان یا ابرجهان محروم می‌سازد، از ادوار پیشین و کمتر تثبیت شده تا اعصار بعد و تثبیت شده نیل به کمال نسبی. پایامنندگان یک تجربهٔ اعجاب‌آور و گسترده از خدمت موقت در تمامی هفت بخش جهان بزرگ به دست می‌آورند، اما آنان بر حسب معمول آن دانش ژرف از هر جهانی را که حتی اکنون کهنه‌کاران با روح یگانه شده سپاه تکمیل ندادن را تعیین ویژگی می‌نماید به دست نمی‌آورند. این افراد از فرصت مشاهدهٔ حرکت فرازگرایانهٔ اعصار سیاره‌ای، آنطور که یک به یک در ده میلیون کرات مسکونی آشکار می‌شوند، بهره‌مند می‌شوند. و طی خدمت وفادارانهٔ چنین شهروندان جهان محلی بر تجارب آنان افزوده می‌شود تا این که تمامیت زمان آن کیفیت بالای خرد را که از تجربهٔ متمرکز — خرد اقتدارگرایانه — سرچشمه گرفته به بلوغ رساند، و این خود یک عامل حیاتی در برقراری ثبات در هر جهان محلی می‌باشد.

همانطور که در رابطه با پیوند یابندگان با روح صدق می‌کند، در رابطه با آن انسانهای با پسر یگانه شده که به مرتبت اقامتی در یوورسا دست یافته‌اند نیز چنین می‌باشد. منشأ برخی از این موجودات از آغازین ترین ادوار اروانتان است، و آنان نمایانگر یک تودهٔ به آرامی انباشته شدهٔ خرد ژرف نگر می‌باشند که خدمات کمی پیوسته فزاینده‌ای به سعادت و استقرار نهایی ابرجهان هفتم می‌نماید.

ما نمی‌دانیم که سرنوشت غائی این رده‌های ثابت محلی و ابرجهانی شهروندی چه خواهد بود، اما کاملاً محتمل است که هنگامی که پایامنندگان بهشت سرحدات گسترش یابندهٔ الوهیت را در سیستمهای سیاره‌ای اولین سطح بیرونی فضا راهگشایی می‌کنند، برادران با پسر و روح پیوند یافتهٔ تقلاهای تکاملی فرازگرای آنها به گونه‌ای قابل پذیرش به نگهداری توازن تجربی ابرجهانهای کمال یافته کمک خواهند کرد، ضمن این که برای خوشامد گویی کاروان در حال نزدیک شدن رهنوردان بهشت که ممکن است در آن روز دوردست از طریق اروانتان و آفرینشهای همتای آن به صورت یک سیلاب گستردهٔ پژوهشگر روحی از این کیهانهای نقش‌بندی نشده و غیرمسکونی کنونی فضای بیرونی به داخل سرازیر شوند، آماده هستند.

در حالی که اکثریت پیوند یافتگان با روح برای همیشه به عنوان شهروندان جهانهای محلی خدمت می‌کنند، همگی چنین نمی‌کنند. اگر مرحله‌ای از خدمت جهانی آنها به حضور شخصی آنان در ابرجهان نیاز داشته باشد، دگرگونی‌هایی در این شهروندان به وجود آورده خواهد شد که آنان را قادر می‌سازد به جهان بالاتر صعود کنند، و به دنبال ورود نگاهبانان آسمانی با دستوراتی برای معرفی این انسانهای با روح پیوند یافته در دادگاههای قدمای ایامها، آنان بدین گونه صعود

preferred above their ascendant brethren. There is no favoritism, nothing arbitrary, in the selective operation of the divine plan of mortal survival.

40:106 (453:1) While the Adjuster-fused finaliters obviously enjoy the widest service opportunity of all, the attainment of this goal automatically shuts them off from the chance to participate in the agelong struggle of some one universe or superuniverse, from the earlier and less settled epochs to the later and established eras of relative perfection attainment. Finaliters acquire a marvelous and far-flung experience of transient service in all seven segments of the grand universe, but they do not ordinarily acquire that intimate knowledge of any one universe which even now characterizes the Spirit-fused veterans of the Nebadon Corps of Completion. These individuals enjoy an opportunity to witness the ascending processional of the planetary ages as they unfold one by one on ten million inhabited worlds. And in the faithful service of such local universe citizens, experience superimposes upon experience until the fullness of time ripens that high quality of wisdom which is engendered by focalized experience — *authoritative* wisdom — and this in itself is a vital factor in the settling of any local universe.

40:107 (453:2) As it is with the Spirit fusers, so is it with those Son-fused mortals who have achieved residential status on Uversa. Some of these beings hail from the earliest epochs of Orvonton, and they represent a slowly accumulating body of insight-deepening wisdom which is making ever-augmenting service contributions to the welfare and eventual settlement of the seventh superuniverse.

40:108 (453:3) What the ultimate destiny of these stationary orders of local and of superuniverse citizenship will be we do not know, but it is quite possible that, when the Paradise finaliters are pioneering the expanding frontiers of divinity in the planetary systems of the first outer space level, their Son- and Spirit-fused brethren of the ascendant evolutionary struggle will be acceptably contributing to the maintenance of the experiential equilibrium of the perfected superuniverses while they stand ready to welcome the incoming stream of Paradise pilgrims who may, at that distant day, pour in through Orvonton and its sister creations as a vast spirit-questioning torrent from these now uncharted and uninhabited galaxies of outer space.

40:109 (453:4) While the majority of Spirit fusers serve permanently as citizens of the local universes, all do not. If some phase of their universe ministry should require their personal presence in the superuniverse, then would such transformations of being be wrought in these citizens as would enable them to ascend to the higher universe; and upon the arrival of the Celestial Guardians with orders to present such Spirit-fused mortals at the courts of

می‌کنند، و دیگر باز نمی‌گردند. آنها پاسداران ابرجهان می‌شوند، و به استثنای آن تعداد اندک که به نوبت به خدمت بهشت و هاونا فرا خوانده می‌شوند، به عنوان دستیاران نگاهبانان آسمانی و به طور دائم خدمت می‌کنند.

پیوند یابندگان با پسر، همانند برادران با روح پیوند یافته آنان، نه هاونا را در می‌نورند و نه به بهشت دست می‌یابند، تا این که تحت برخی دگرگونیهای تغییر دهنده قرار گیرند. به دلایل خوب و مکفی، این تغییرات در برخی بقا یافتگان با پسر پیوند یافته ایجاد شده است، و این موجودات هر چند گاه یکبار در هفت مدار جهان مرکزی مورد مواجهه واقع می‌شوند. از این رو چنین است که تعداد معینی از انسانهای با پسر و روح پیوند یافته، هر دو، در واقع به بهشت صعود می‌کنند، و به هدفی که از بسیاری جهات با هدف مورد انتظار انسانهای با پدر پیوند یافته برابر است دست می‌یابند.

انسانهای با پدر پیوند یافته پایانمندان بالقوه می‌باشند. مقصد آنان پدر جهانی است، و آنان به او دست می‌یابند، اما پایانمندان بدین صورت در گستره عصر کنونی جهان به سرنوشت دست نمی‌یابند. آنها مخلوقات ناتمام — ارواح مرحله ششم — باقی می‌مانند، و لذا در قلمروهای تکاملی مرتبت پیش از نور و حیات به صورت غیرفعال هستند.

هنگامی که یک پایانمند فانی در احاطه تثلیث در می‌آید — یک پسر تثلیث یافته می‌شود، همانند یک پیام‌آور توانمند — آن پایانمند، حداقل برای عصر کنونی جهان، به سرنوشت دست یافته است. پیام‌اوران توانمند و همیاران آنها ممکن است به معنی دقیق ارواح مرحله هفتم نباشند، اما علاوه بر چیزهای دیگر، هر چه را که یک پایانمند به عنوان یک روح مرحله هفتم زمانی به دست خواهد آورد، احاطه تثلیث به آنها ارزانی می‌دارد. بعد از این که انسانهای با روح پیوند یافته یا با پسر پیوند یافته سمگانه می‌شوند، با فرازگرایان با تنظیم کننده پیوند یافته، که در آن هنگام با آنان در کلیه امور مربوط به اداره ابرجهان همسان هستند، تجربه بهشت را در می‌نورند. این پسران سمگانه شده انتخابی یا اکتسابی، در مقایسه با پایانمندان که در حال حاضر ناتمام هستند، حداقل اکنون مخلوقات تکمیل شده هستند.

از این رو، در تحلیل نهایی، به سختی صحیح است که در مقایسه نمودن سرنوشت رده‌های فرازگرایی فرزندی از واژه‌های “بزرگتر” یا “کوچکتر” استفاده شود. هر کدام از این پسران خداوند در پدر بودن خداوند هم بهره‌مند، و خداوند هر یک از این پسران مخلوق خود را به طور یکسان دوست دارد. سرنوشت فرازگرایان به اندازه خود مخلوقات که به این سرنوشتها دست می‌یابند برای او گرامی است. پدر هر یک از پسران خود را دوست دارد، و این مهرورزی کمتر از مهری که به این پسر، و آن پسر به طور انفرادی، شخصی و منحصر به فرد اهدا می‌شود کمتر حقیقی، مقدس، الهی، نامحدود، جاودانه، و بی‌نظیر نیست. و چنین مهری کاملاً بر واقعیتهای دیگر سایه افکنده است. فرزندی رابطه‌ی عالی مخلوق با آفریننده است.

شما اکنون به عنوان انسانهای فانی می‌توانید جای خود را در خانواده فرزندی الهی بشناسید و شروع به درک الزام سودبری از امتیازاتی که در طرح بهشتی نجات انسانی و توسط آن آزادانه فراهم شده بنمایید،

the Ancients of Days, they would so ascend, never to return. They become wards of the superuniverse, serving as assistants to the Celestial Guardians and permanently, save for those few who are in turn summoned to the service of Paradise and Havona.

40:10.10 (453:9) Like their Spirit-fused brethren, the Son fusers neither traverse Havona nor attain Paradise unless they have undergone certain modifying transformations. For good and sufficient reasons, such changes have been wrought in certain Son-fused survivors, and these beings are to be encountered ever and anon on the seven circuits of the central universe. Thus it is that certain numbers of both the Son- and the Spirit-fused mortals do actually ascend to Paradise, do attain a goal in many ways equal to that which awaits the Father-fused mortals.

40:10.11 (453:9) Father-fused mortals are potential finaliters; their destination is the Universal Father, and him they do attain, but within the purview of the present universe age, finaliters, as such, are not destiny attainers. They remain unfinished creatures — sixth-stage spirits — and hence nonactive in the evolutionary domains of prelight-and-life status.

40:10.12 (454:1) When a mortal finaliter is Trinity embraced — becomes a Trinitized Son, such as a Mighty Messenger — then has that finaliter attained destiny, at least for the present universe age. Mighty Messengers and their fellows may not in the exact sense be seventh-stage spirits, but in addition to other things the Trinity embrace endows them with everything which a finaliter will sometime achieve as a seventh-stage spirit. After Spirit-fused or Son-fused mortals are trinitized, they pass through the Paradise experience with the Adjuster-fused ascenders, with whom they are then identical in all matters pertaining to superuniverse administration. These Trinitized Sons of Selection or of Attainment at least for now are finished creatures, in contrast to the finaliters, who are at present unfinished creatures.

40:10.13 (454:2) Thus, in the final analysis, it would be hardly proper to use the words “greater” or “lesser” in contrasting the destinies of the ascending orders of sonship. Every such son of God shares the fatherhood of God, and God loves each of his creature sons alike; he is no more a respecter of ascendant destinies than is he of the creatures who may attain such destinies. The Father loves *each* of his sons, and that affection is not less than true, holy, divine, unlimited, eternal, and unique — a love bestowed upon *this* son and upon *that* son, individually, personally, and exclusively. And such a love utterly eclipses all other facts. Sonship is the supreme relationship of the creature to the Creator.

40:10.14 (454:3) As mortals you can now recognize your place in the family of divine sonship and begin to sense the obligation to avail yourselves of the advantages so freely provided in and by the

طرحی که از طریق تجربه زندگی یک پسر اعطایی بسیار ارتقا یافته و فروزان گردیده است. هر وسیله و نیرویی برای تضمین دستیابی نهایی شما به هدف بهشتی کمال الهی فراهم شده است.

[ارائه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به پرسنل جبرئیل سلوینگتون ملحق شده است].

Paradise plan for mortal survival, which plan has been so enhanced and illuminated by the life experience of a bestowal Son. Every facility and all power have been provided for insuring your ultimate attainment of the Paradise goal of divine perfection.

^{40:10.15 (454.4)} [Presented by a Mighty Messenger temporarily attached to the staff of Gabriel of Salvington.]

مقاله 41. سیمای فیزیکی جهان محلی

042 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 040

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 41

سیمای فیزیکی جهان محلی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مراکز نیروی نبادان
- 2- کنترلگران فیزیکی ستانیا
- 3- همدمان پرستاره ما
- 4- غلظت خورشید
- 5- تشعشعات خورشیدی
- 6- کلسیم — سرگردان فضا
- 7- منابع انرژی خورشیدی
- 8- کنش و واکنشهای انرژی خورشیدی
- 9- ثبات خورشید
- 10- منشأ کرات مسکونی

مقدمه مقاله

آن ویژگی پدیده فضایی که هر آفرینش محلی را از تمامی آفرینشهای دیگر متمایز می‌سازد حضور روح آفرینشگر است. حضور فضایی خادم الهی سلوینگتون قطعاً بر تمامی نبادان سایه افکنده است، و چنین حضوری با همان قطعیت در مرزهای بیرونی جهان محلی ما خاتمه می‌یابد. آنچه که تحت نفوذ روح مادر جهان محلی ما قرار دارد نبادان می‌باشد. آنچه که فراسوی حضور فضایی او امتداد می‌یابد خارج از نبادان است، و مناطق فضایی بیرون نبادان در ابرجهان اروانتن، جهانهای محلی دیگر می‌باشند.

در حالی که سازمان اداری جهان بزرگ دولتهای جهان مرکزی، ابرجهانها و جهانهای محلی را به طور روشن تفکیک می‌سازد، و در حالی که این تقسیمات به لحاظ نجومی در جداسازی فضایی هاونا و هفت ابرجهان همانند هستند، هیچ مرزبندی خطی مشخص فیزیکی آفرینشهای محلی را تفکیک نمی‌سازد. حتی بخشهای اصلی و فرعی اروانتن (برای ما) به وضوح قابل تشخیص هستند، اما تعیین مرزهای فیزیکی جهانهای

PAPER 41

PHYSICAL ASPECTS OF THE LOCAL
UNIVERSE

SECTIONS

Introduction

1. The Nebadon Power Centers
2. The Satania Physical Controllers
3. Our Starry Associates
4. Sun Density
5. Solar Radiation
6. Calcium — The Wanderer of Space
7. Sources of Solar Energy
8. Solar-Energy Reactions
9. Sun Stability
10. Origin of Inhabited Worlds

INTRODUCTION

^{41:01 (455:1)} THE characteristic space phenomenon which sets off each local creation from all others is the presence of the Creative Spirit. All Nebadon is certainly pervaded by the space presence of the Divine Minister of Salvington, and such presence just as certainly terminates at the outer borders of our local universe. That which is pervaded by our local universe Mother Spirit is Nebadon; that which extends beyond her space presence is outside Nebadon, being the extra-Nebadon space regions of the superuniverse of Orvonton — other local universes.

^{41:02 (455:2)} While the administrative organization of the grand universe discloses a clear-cut division between the governments of the central, super-, and local universes, and while these divisions are astronomically paralleled in the space separation of Havona and the seven superuniverses, no such clear lines of physical demarcation set off the local creations. Even the major and minor sectors of

محلی زیاد آسان نیست. دلیل آن این است که این آفرینشهای محلی از لحاظ اداری مطابق اصول آفرینشی شخصی سازماندهی شده‌اند که بر تقسیم‌بندی تمامی شارژ انرژی یک ابرجهان حاکم است، در حالی که منشأ اجزای فیزیکی آنها، کرات فضا — خورشیدها، جزیره‌های تاریک، سیارات، و غیره — بدو در سحابیها است، و اینها مطابق طرحهای پیش آفرینشی (متعالی) مشخص آرشیتهای جهان بنیادین ظهور نجومی می‌یابند.

یک یا تعداد بیشتر — حتی بسیاری — از این سحابیها ممکن است در درون گستره یک جهان محلی تنها محصور باشند، حتی آنطور که نبادان از نواده‌های ستاره‌ای و سیاره‌ای آندرونوور و سحابیهای دیگر به طور فیزیکی گردآوری گردید. کرات نبادان از تبار سحابیهای گوناگونی می‌باشند، اما همگی از یک حداقل اشتراک مشخص حرکت فضایی برخوردار بودند که توسط تلاشهای هوشمندانه مدیران نیرو برای ایجاد توده کنونی اجرام فضایی ما که به صورت یک واحد چسبیده به هم در مدارهای ابرجهان همراه هم حرکت می‌کنند بدین گونه تنظیم گردید.

ساختار ابر ستاره‌ای محلی نبادان چنان است که امروزه در یک مدار به طور فزاینده باثبات حول مرکز صورت فلکی قوس متعلق به آن ناحیه فرعی اروانتان که آفرینش محلی ما به آن تعلق دارد در گردش است.

1- مراکز نیروی نبادان

سحابیهای مارپیچ و سایر سحابیها، چرخهای مادر کرات فضا، توسط سازمان دهندگان نیروی بهشت به حرکت در می‌آیند؛ و به دنبال تکامل سحابیهای واکنش جاذبه‌ای، جای آنها را در کارکرد ابرجهان، مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی که پس از آن مسئولیت کامل هدایت تکامل فیزیکی نسلهای بعدی نوانگان ستاره‌ای و سیاره‌ای را به عهده دارند، می‌گیرند. این سرپرستی فیزیکی پیش جهانی نبادان، به دنبال ورود پسر آفریننده ما فوراً با طرح او برای سازماندهی جهان هماهنگ گردید. در قلمرو این پسر بهشتی خداوند مراکز عالی نیرو و کنترلگران استاد فیزیکی با سرپرستان بعداً پدیدار شده نیروی مورانشیا و دیگران برای ایجاد آن مجتمع عظیم خطوط ارتباطی، مدارهای انرژی، و خطوط نیرو که اجرام چندگانه فضایی نبادان را به صورت یک واحد یکپارچه اداری به طور استوار پیوند می‌دهد تشریک مساعی نمودند.

یکصد مرکز عالی نیروی رده چهارم به طور دائم به جهان محلی ما تخصیص یافته است. این موجودات خطوط درآیند نیرو را از مراکز رده سوم یورسا دریافت می‌کنند و مدارهای نزول یافته و تعدیل یافته را

Orvonton are (to us) clearly distinguishable, but it is not so easy to identify the physical boundaries of the local universes. This is because these local creations are administratively organized in accordance with certain *creative* principles governing the segmentation of the total energy charge of a superuniverse, whereas their physical components, the spheres of space — suns, dark islands, planets, etc. — take origin primarily from nebulae, and these make their astronomical appearance in accordance with certain *precreative* (transcendental) plans of the Architects of the Master Universe.

41:03 (455:3) One or more — even many — such nebulae may be encompassed within the domain of a single local universe even as Nebadon was physically assembled out of the stellar and planetary progeny of Andronover and other nebulae. The spheres of Nebadon are of diverse nebular ancestry, but they all had a certain minimum commonness of space motion which was so adjusted by the intelligent efforts of the power directors as to produce our present aggregation of space bodies, which travel along together as a contiguous unit over the orbits of the superuniverse.

41:04 (455:4) Such is the constitution of the local star cloud of Nebadon, which today swings in an increasingly settled orbit about the Sagittarius center of that minor sector of Orvonton to which our local creation belongs.

1. THE NEBADON POWER CENTERS

41:11 (455:5) The spiral and other nebulae, the mother wheels of the spheres of space, are initiated by Paradise force organizers; and following nebular evolution of gravity response, they are superseded in superuniverse function by the power centers and physical controllers, who thereupon assume full responsibility for directing the physical evolution of the ensuing generations of stellar and planetary offspring. This physical supervision of the Nebadon preuniverse was, upon the arrival of our Creator Son, immediately co-ordinated with his plan for universe organization. Within the domain of this Paradise Son of God, the Supreme Power Centers and the Master Physical Controllers collaborated with the later appearing Morontia Power Supervisors and others to produce that vast complex of communication lines, energy circuits, and power lanes which firmly bind the manifold space bodies of Nebadon into one integrated administrative unit.

41:12 (455:1) One hundred Supreme Power Centers of the fourth order are permanently assigned to our local universe. These beings receive the incoming lines of power from the third-order centers of Uversa and relay the down-stepped and modified

به مراکز نیروی کواکب و سیستمهای ما رله می‌کنند. این مراکز نیرو، در مشارکت با هم عمل می‌کنند تا سیستم زنده کنترل و همتراز کننده را که برای حفظ توازن و تقسیم انرژیهای در غیر اینصورت در حال نوسان و متغیر کار می‌کند ایجاد کنند. با این وجود مراکز نیرو درگیر دگرگونیهای گذرا و محلی انرژی، نظیر لکه‌های خورشیدی و اختلالات الکتریکی سیستم نیستند. نور و الکتریسیته انرژیهای بنیادین فضا نیستند. آنها نمودهای ثانویه و فرعی هستند.

یکصد مرکز جهان محلی در سلوینگتون مستقر هستند. آنها در آنجا در مرکز دقیق انرژی آن کره عمل می‌کنند. کرات معماری شده، نظیر سلوینگتون، ایدنشا، و جروسم از طریق روشهایی که کاملاً آنها را از خورشیدهای فضا مستقل می‌سازد، نور دریافت می‌کنند، گرما می‌بینند، و انرژی می‌یابند. این کرات توسط مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی ساخته شدند — سامان یافتند — و طوری طراحی شدند که تأثیر قدرتمندی روی تقسیم انرژی اعمال کنند. مراکز نیرو که پایه فعالیت‌های خود را روی این نقاط کانونی کنترل انرژی قرار می‌دهند از طریق حضور زنده خود انرژیهای فیزیکی فضا را جهت داده و کانالیزه می‌کنند. و این مدارهای انرژی مبنای تمامی پدیده‌های فیزیکی - مادی و مورانشیایی - روحی هستند.

ده مرکز عالی نیروی رده سوم به هر یک از تقسیمات فرعی اولیه نبادان، یکصد کوکبه، تخصیص یافته‌اند. در نرلادیادک، کوکبه شما، آنان در کره ستاد مرکزی استقرار نیافته‌اند بلکه در مرکز آن سیستم عظیم ستاره‌ای که هسته فیزیکی کوکبه را تشکیل می‌دهد واقع شده‌اند. در ایدنشا ده کنترل کننده مکانیکی مربوطه و ده فراندالانک که در ارتباط کامل و مداوم با مراکز نیروی مجاور هستند وجود دارند.

یک مرکز نیروی عالی رده ششم دقیقاً در کانون جاذبه هر سیستم محلی استقرار یافته است. در سیستم ستانیا مرکز نیروی تخصیص یافته یک جزیره تاریک فضا را که در مرکز نجومی سیستم واقع شده اشغال می‌کند. بسیاری از این جزایر تاریک دینامهای عظیمی هستند که انرژیهای فضایی مشخص را به حرکت در آورده و جهت می‌دهند، و این شرایط طبیعی توسط مرکز نیروی ستانیا که جرم زنده آن با مراکز بالاتر به صورت یک رابط عمل می‌کند به طور مؤثر مورد استفاده قرار می‌گیرد. او جریانهای نیروی مادیت یافته بیشتری را به سوی کنترلگران استاد فیزیکی در سیارات تکاملی فضا هدایت می‌کند.

2- کنترلگران فیزیکی ستانیا

در حالی که کنترلگران استاد فیزیکی به همراه مراکز نیرو در سرتاسر جهان بزرگ خدمت می‌کنند، فهم کارکردهای آنها در یک سیستم محلی، نظیر ستانیا، آسانتر است. ستانیا یکی از یکصد سیستم محلی است که

circuits to the power centers of our constellations and systems. These power centers, in association, function to produce the living system of control and equalization which operates to maintain the balance and distribution of otherwise fluctuating and variable energies. Power centers are not, however, concerned with transient and local energy upheavals, such as sun spots and system electric disturbances; light and electricity are not the basic energies of space; they are secondary and subsidiary manifestations.

41:1.3 (456:2) The one hundred local universe centers are stationed on Salvington, where they function at the exact energy center of that sphere. Architectural spheres, such as Salvington, Edentia, and Jerusem, are lighted, heated, and energized by methods which make them quite independent of the suns of space. These spheres were constructed — made to order — by the power centers and physical controllers and were designed to exert a powerful influence over energy distribution. Basing their activities on such focal points of energy control, the power centers, by their living presences, directionize and channelize the physical energies of space. And these energy circuits are basic to all physical-material and morontia-spiritual phenomena.

41:1.4 (456:3) Ten Supreme Power Centers of the fifth order are assigned to each of Nebadon's primary subdivisions, the one hundred constellations. In Norlatiadek, your constellation, they are not stationed on the headquarters sphere but are situated at the center of the enormous stellar system which constitutes the physical core of the constellation. On Edentia there are ten associated mechanical controllers and ten frandalanks who are in perfect and constant liaison with the near-by power centers.

41:1.5 (456:4) One Supreme Power Center of the sixth order is stationed at the exact gravity focus of each local system. In the system of Satania the assigned power center occupies a dark island of space located at the astronomic center of the system. Many of these dark islands are vast dynamos which mobilize and directionize certain space-energies, and these natural circumstances are effectively utilized by the Satania Power Center, whose living mass functions as a liaison with the higher centers, directing the streams of more materialized power to the Master Physical Controllers on the evolutionary planets of space.

2. THE SATANIA PHYSICAL CONTROLLERS

41:2.1 (456:5) While the Master Physical Controllers serve with the power centers throughout the grand universe, their functions in a local system, such as Satania, are more easy of comprehension. Satania is one of one hundred local systems which make up

سازمان اداری کوکیه نرلاشیادک را تشکیل می‌دهند، و همسایگان بلا فصل آن سیستمهای سندهمیشیا، آسونشیا، پُرگیا، سُرثریا، رَنتولیا، و گِلانتونیا می‌باشند. سیستمهای نرلاشیادک از بسیاری جهات متفاوتند، اما همگی تکاملی و پیشرونده هستند، بسیار زیاد نظیر سِتانیا.

سِتانیا خود متشکل از بیش از هفت هزار گروه نجومی یا سیستم فیزیکی می‌باشد که تعداد اندکی از آنان سرآغازی شبیه سرآغاز منظومه شمسی شما داشتند. مرکز نجومی سِتانیا یک جزیره تاریک فضایی عظیم است که با کرات همراهش از ستاد مرکزی دولت سیستم دور نیست.

به استثنای حضور مرکز تخصیص یافته نیرو، سرپرستی تمامی سیستم فیزیکی - انرژی سِتانیا در جروسم تمرکز یافته است. یک کنترلگر استاد فیزیکی، که در این کره ستاد مرکزی مستقر است، در هماهنگی با مرکز نیروی سیستم کار می‌کند، و به عنوان رئیس رابط بازرسان نیرو که مقر مرکزیشان در جروسم است و در سرتاسر سیستم محلی عمل می‌کنند خدمت می‌کند.

در مدار قرار دادن و کانالیزه کردن انرژی توسط پانصد هزار مهار کننده زنده و هوشمند انرژی که در سرتاسر سِتانیا پراکنده‌اند سرپرستی می‌شود. از طریق عمل این کنترلگران فیزیکی مراکز سرپرست نیرو کنترل تمام عیار و کامل انرژیهای بنیادین فضا، که برون تابیهای کرات بسیار حرارت یافته و کرات تاریک شارژ شده از انرژی را شامل می‌شود در دست دارند. این گروه از موجودات زنده می‌توانند تقریباً تمامی انرژیهای فیزیکی فضای سازمان یافته شده را به حرکت در آورند، دگرگون سازند، تغییر ماهیت دهند، تحت کنترل در آورند، و انتقال دهند.

حیات برای به حرکت در آوردن و دگرپسویی انرژی جهانی ظرفیتی ذاتی دارد. شما با عملکرد حیات گیاهی در دگرگون ساختن انرژی مادی نور به تجلیهای گوناگون دنیای گیاهی آشنا هستید. شما همچنین تا اندازه‌ای از روشی که از طریق آن این انرژی گیاهی می‌تواند به پدیده فعالیت‌های حیوانی تبدیل شود آشنا هستید، اما عملاً از تکنیک مدیران نیرو و کنترلگران فیزیکی که از توان به حرکت در آوردن، دگرگون کردن، جهت دادن، و متمرکز ساختن انرژیهای چندگانه فضا برخوردارند هیچ چیز نمی‌دانید.

این موجودات قلمرو انرژی به طور مستقیم خود را درگیر انرژی به عنوان یک عامل تشکیل دهنده مخلوقات زنده نمی‌کنند، نه حتی با حوزه شیمی فیزیولوژیک. آنها گاهی اوقات مراحل فیزیکی اولیه حیات را مورد توجه قرار می‌دهند، با جزئیات آن سیستمهای انرژی که ممکن است به عنوان ابزار فیزیکی برای انرژیهای زنده ارگانیسمهای ابتدایی مادی به کار گرفته شوند. کنترلگران فیزیکی از یک لحاظ به نمودهای پیش زنده انرژی مادی مربوطند، همانطور که ارواح یاور ذهن در کارکردهای پیش روحی ذهن مادی دخل دارند.

the administrative organization of the constellation of Norlatiadek, having as immediate neighbors the systems of Sandmatia, Assuntia, Porogia, Sortoria, Rantulia, and Glantonian. The Norlatiadek systems differ in many respects, but all are evolutionary and progressive, very much like Satania.

41:22 (457.1) Satania itself is composed of over seven thousand astronomical groups, or physical systems, few of which had an origin similar to that of your solar system. The astronomic center of Satania is an enormous dark island of space which, with its attendant spheres, is situated not far from the headquarters of the system government.

41:23 (457.2) Except for the presence of the assigned power center, the supervision of the entire physical-energy system of Satania is centered on Jerusem. A Master Physical Controller, stationed on this headquarters sphere, works in co-ordination with the system power center, serving as liaison chief of the power inspectors headquartered on Jerusem and functioning throughout the local system.

41:24 (457.3) The circuitizing and channelizing of energy is supervised by the five hundred thousand living and intelligent energy manipulators scattered throughout Satania. Through the action of such physical controllers the supervising power centers are in complete and perfect control of a majority of the basic energies of space, including the emanations of highly heated orbs and the dark energy-charged spheres. This group of living entities can mobilize, transform, transmute, manipulate, and transmit nearly all of the physical energies of organized space.

41:25 (457.4) Life has inherent capacity for the mobilization and transmutation of universal energy. You are familiar with the action of vegetable life in transforming the material energy of light into the varied manifestations of the vegetable kingdom. You also know something of the method whereby this vegetative energy can be converted into the phenomena of animal activities, but you know practically nothing of the technique of the power directors and the physical controllers, who are endowed with ability to mobilize, transform, directionize, and concentrate the manifold energies of space.

41:26 (457.5) These beings of the energy realms do not directly concern themselves with energy as a component factor of living creatures, not even with the domain of physiological chemistry. They are sometimes concerned with the physical preliminaries of life, with the elaboration of those energy systems which may serve as the physical vehicles for the living energies of elementary material organisms. In a way the physical controllers are related to the preliving manifestations of material energy as the adjutant mind-spirits are concerned with the prespiritual functions of material mind.

این مخلوقات هوشمند کنترل نیرو و هدایت انرژی باید تکنیک خود را در هر کره مطابق ساختار فیزیکی و معماری آن سیاره تعدیل کنند. آنها به طور مداوم محاسبات و استنتاجات پرسنل مربوطه فیزیکدانان و مشاوران تکنیکی دیگر خود را پیرامون تأثیر محلی خورشیدهای بسیار حرارت یافته و انواع دیگر ستارگان فوق شارژ شده به کار می‌گیرند. حتی غولهای عظیم سرد و تاریک فضا و ابرهای انبوه گرد و غبار ستارگان باید مورد محاسبه واقع شوند. تمامی این چیزهای مادی در مشکلات عملی تحت تسلط در آوردن انرژی مورد توجه قرار می‌گیرند.

سرپرستی نیرو - انرژی کرات تکامل مسکونی تحت مسئولیت کنترلگران استاد فیزیکی است، اما این موجودات مسئول تمام سوء عملکرد انرژی در یورنشیا نیستند. دلایل متعددی برای این اختلالات انرژی وجود دارد که برخی از آنان فراسوی حوزه و کنترل سرپرستان فیزیکی است. یورنشیا در راستای انرژیهای فوق‌العاده‌ای قرار دارد، سیاره‌ای کوچک در مدار اجرام عظیم، و کنترلگران محلی گاهی اوقات تعداد عظیمی از رده‌های خود را در تلاش برای یکدست کردن این خطوط انرژی به کار می‌گیرند. آنها در رابطه با مدارهای فیزیکی ستانیا نسبتاً خوب عمل می‌کنند اما در عایق سازی در برابر جریانات نیرومند نرلاشیادک مشکل دارند.

3- همزمان پرستاره ما

بیش از دو هزار خورشید تابناک در ستانیا وجود دارد که نور و انرژی می‌افشانند، و خود خورشید شما یک کره متوسط شعله‌ور است. از سی خورشیدی که به شما نزدیکترند، تنها سه‌تای آنها درخشانتر هستند. مدیران نیروی جهان جریانات ویژه انرژی را که میان تک تک ستارگان و سیستمهای مربوطه آنان عمل می‌کنند راه می‌اندازند. این کوره‌های خورشیدی، به همراه غولهای تاریک فضا، به مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی به عنوان ایستگاههای راه برای تمرکز مؤثر و جهت دادن مدارهای انرژی آفرینشهای مادی خدمت می‌کنند.

خورشیدهای نیبادان بی‌شباهت به خورشیدهای جهانهای دیگر نیستند. ساختار مادی تمامی خورشیدها، جزیره‌های تاریک، سیارات، و اقمار، حتی شهابها، کاملاً یکسان است. این خورشیدها قطر متوسط حدوداً یک میلیون مایل دارند. قطر کره خورشیدی خود شما اندکی کمتر است. بزرگترین ستاره در جهان، ابر ستاره‌ای آنتارس چهار صد و پنجاه برابر قطر خورشید شما است و شصت میلیون برابر حجم آن است. اما فضای فراوانی برای جای دادن تمامی این ستارگان غول پیکر وجود دارد. آنها در مقایسه همانقدر جای خالی در فضا دارند که اگر یورنشیا یک کره توخالی بود و یک دوجین پرتقال در درون این سیاره در حال گردش بودند، می‌داشت.

هنگامی که خورشیدهای بسیار بزرگ از یک

41:27 (457.6) These intelligent creatures of power control and energy direction must adjust their technique on each sphere in accordance with the physical constitution and architecture of that planet. They unfailingly utilize the calculations and deductions of their respective staffs of physicists and other technical advisers regarding the local influence of highly heated suns and other types of supercharged stars. Even the enormous cold and dark giants of space and the swarming clouds of star dust must be reckoned with; all of these material things are concerned in the practical problems of energy manipulation.

41:28 (457.7) The power-energy supervision of the evolutionary inhabited worlds is the responsibility of the Master Physical Controllers, but these beings are not responsible for all energy misbehavior on Urantia. There are a number of reasons for such disturbances, some of which are beyond the domain and control of the physical custodians. Urantia is in the lines of tremendous energies, a small planet in the circuit of enormous masses, and the local controllers sometimes employ enormous numbers of their order in an effort to equalize these lines of energy. They do fairly well with regard to the physical circuits of Satania but have trouble insulating against the powerful Norlatiadek currents.

3. OUR STARRY ASSOCIATES

41:31 (458.1) There are upward of two thousand brilliant suns pouring forth light and energy in Satania, and your own sun is an average blazing orb. Of the thirty suns nearest yours, only three are brighter. The Universe Power Directors initiate the specialized currents of energy which play between the individual stars and their respective systems. These solar furnaces, together with the dark giants of space, serve the power centers and physical controllers as way stations for the effective concentrating and directionizing of the energy circuits of the material creations.

41:32 (458.2) The suns of Nebadon are not unlike those of other universes. The material composition of all suns, dark islands, planets, and satellites, even meteors, is quite identical. These suns have an average diameter of about one million miles, that of your own solar orb being slightly less. The largest star in the universe, the stellar cloud Antares, is four hundred and fifty times the diameter of your sun and is sixty million times its volume. But there is abundant space to accommodate all of these enormous suns. They have just as much comparative elbow room in space as one dozen oranges would have if they were circulating about throughout the interior of Urantia, and were the planet a hollow globe.

41:33 (458.3) When suns that are too large are thrown

چرخه سحابی مادر به بیرون پرتاب می‌شوند، به زودی متلاشی می‌شوند و یا ستارگان دوتایی را شکل می‌دهند. تمامی خورشیدها در ابتدا به راستی گازی هستند، گر چه بعدها ممکن است به صورت گذرا در یک حالت نیمه مایع وجود داشته باشند. هنگامی که خورشید شما به این حالت نیمه مایع فشار فوق‌گازی دست یافت، به قدر کافی بزرگ نبود که از ناحیه استوایی دو نیم شده و به یک نوع ساختار ستاره‌ای دوتایی تبدیل شود.

این کرات آتشین هنگامی که کمتر از یک دهم اندازه خورشید شما باشند، به سرعت منقبض، متراکم، و سرد می‌شوند. هنگامی که بیش از سی برابر اندازه آن باشند — به عبارت دیگر سی برابر گنجایش کل ماده واقعی — خورشیدها فوراً به دو جسم جداگانه شقه می‌شوند، و مراکز سیستم‌های جدید می‌شوند و یا این که در میدان جاذبه یکدیگر باقی می‌مانند و حول یک مرکز مشترک به صورت یک نوع ستاره دوتایی می‌چرخند.

جدیدترین فوران عمده کیهانی در اروانتان انفجار خارق‌العاده یک ستاره دوتایی بود که نور آن در سال 1,572 بعد از میلاد مسیح به یورنشیا رسید. این حریق بزرگ چنان شدید بود که انفجار در روز روشن به وضوح قابل مشاهده بود.

تمامی ستارگان جامد نیستند، اما بسیاری از قدیمی‌ترها هستند. برخی از ستارگان سرخ فام کم سو در مرکز اجرام عظیم خود از غلظتی برخوردار گشته‌اند که بدین شکل می‌توان آن را توصیف نمود که یک اینچ مکعب از چنین ستاره‌ای اگر در یورنشیا می‌بود شش هزار پوند وزن می‌داشت. فشار عظیم، به همراه از دست دادن حرارت و انرژی گردنده به نزدیک‌تر و نزدیک‌تر ساختن مدارهای واحدهای بنیادین ماده منجر گشته است، تا این که اکنون تقریباً به وضعیت تراکم الکترونی نزدیک می‌شود. این پروسه سردی و انقباض ممکن است تا نقطه محدود کننده و بحرانی انفجار تراکم آلتمتانی ادامه یابد.

بیشتر خورشیدهای غول پیکر نسبتاً جوان هستند، و بیشتر ستارگان کوچک کهنسال می‌باشند، ولی نه همگی. کوتوله‌های تصادمی ممکن است بسیار جوان باشند و ممکن است با یک نور سفید شدید بدرخشند. آنها ممکن است یک مرحله سرخ رنگ اولیه را طی درخشش دوران جوانی هرگز تجربه نکرده باشند. خورشیدهای بسیار جوان و بسیار کهنسال، هر دو، معمولاً با یک درخشش سرخ رنگ می‌درخشند. رنگ زرد نشان دهنده جوانی متوسط یا نزدیک شدن به دوران کهولت است، اما نور سفید درخشان حاکی از حیات بالغ نیرومند و طولانی است.

در حالی که تمامی خورشیدهای نوجوان از میان یک مرحله تپش عبور نمی‌کنند، حداقل نه به طور آشکار، شما در هنگام نظاره کردن فضا ممکن است بسیاری از این ستارگان جوانتر را که تنفس عظیم آنها به دو تا هفت روز برای تکمیل یک دور کامل نیاز دارد مشاهده نمایید. خود خورشید شما هنوز یک میراث کاهش یابنده تورم‌های نیرومند در روزهای جوانترش را حمل می‌کند، اما این دوره از سه و نیم روز پیشین تپش به دوره کنونی یازده و نیم ساله لکه خورشیدی افزایش یافته است.

ستارگان متغیر از سرآغازهای بی‌شمار برخوردارند.

off a nebular mother wheel, they soon break up or form double stars. All suns are originally truly gaseous, though they may later transiently exist in a semiliquid state. When your sun attained this quasi-liquid state of supergas pressure, it was not sufficiently large to split equatorially, this being one type of double star formation.

41:34 (458:4) When less than one tenth the size of your sun, these fiery spheres rapidly contract, condense, and cool. When upwards of thirty times its size — rather thirty times the gross content of actual material — suns readily split into two separate bodies, either becoming the centers of new systems or else remaining in each other's gravity grasp and revolving about a common center as one type of double star.

41:35 (458:5) The most recent of the major cosmic eruptions in Orvonton was the extraordinary double star explosion, the light of which reached Urantia in A.D. 1572. This conflagration was so intense that the explosion was clearly visible in broad daylight.

41:36 (458:6) Not all stars are solid, but many of the older ones are. Some of the reddish, faintly glimmering stars have acquired a density at the center of their enormous masses which would be expressed by saying that one cubic inch of such a star, if on Urantia, would weigh six thousand pounds. The enormous pressure, accompanied by loss of heat and circulating energy, has resulted in bringing the orbits of the basic material units closer and closer together until they now closely approach the status of electronic condensation. This process of cooling and contraction may continue to the limiting and critical explosion point of ultimatic condensation.

41:37 (458:7) Most of the giant suns are relatively young; most of the dwarf stars are old, but not all. The collisional dwarfs may be very young and may glow with an intense white light, never having known an initial red stage of youthful shining. Both very young and very old suns usually shine with a reddish glow. The yellow tinge indicates moderate youth or approaching old age, but the brilliant white light signifies robust and extended adult life.

41:38 (458:8) While all adolescent suns do not pass through a pulsating stage, at least not visibly, when looking out into space you may observe many of these younger stars whose gigantic respiratory heaves require from two to seven days to complete a cycle. Your own sun still carries a diminishing legacy of the mighty upswellings of its younger days, but the period has lengthened from the former three and one-half day pulsations to the present eleven and one-half year sunspot cycles.

41:39 (458:9) Stellar variables have numerous origins. In

در برخی از ستارگان دوتایی جز و مدهایی که توسط مسافتهای به سرعت در حال تغییر ایجاد شده‌اند، همینطور که دو جسم در مدارهایشان گردش می‌کنند، موجب نوسانات متناوب نوری می‌شوند. این تغییرات جانبی‌های زیانه‌های منظم و مکرر ایجاد می‌کنند، درست همانطور که تسخیر شهابها از طریق افزایش انرژی - ماده در سطح به درخشش نسبتاً ناگهانی نور که به سرعت به تابندگی نرمال برای آن خورشید فروکش می‌کند منجر می‌شود. گاهی اوقات یک خورشید فوجی از شهابها را در یک خط تقابل کاهش یافته جاذبه‌ای تسخیر می‌کند، و هر چند گاه یکبار تصادمات باعث ایجاد زیانه‌های ستاره‌ای می‌شود، اما اکثر این پدیده‌ها کاملاً به سبب نوسانات داخلی است.

در یک گروه از ستارگان متغیر دوره نوسان نوری به طور مستقیم به درخشندگی وابسته است، و آگاهی از این واقعیت ستاره شناسان را قادر می‌سازد از این خورشیدها به عنوان فانوسهای جهانی یا نقاط دقیق اندازه‌گیری برای کاوش بیشتر خوشه‌های ستاره‌ای دور استفاده کنند. از طریق این تکنیک اندازه‌گیری مسافتهای ستاره‌ای به دقیق‌ترین نحو تا بیش از یک میلیون سال نوری امکان‌پذیر است. روشهای بهتر اندازه‌گیری فضایی و تکنیکهای بهبود یافته تلسکوپی ده بخش بزرگ ابرجهان اروانتان را در آینده به طور کاملتر آشکار خواهد ساخت. شما حداقل هشت عدد از این بخشهای پهن‌اور را به صورت خوشه‌های ستاره‌ای عظیم و نسبتاً متقارن خواهید شناخت.

4- غلظت خورشید

جرم خورشید شما اندکی بیشتر از تخمین فیزیکدانان شما که آن را در حدود دو اکتیلیون تن (دو برابر ده به توان 27) محاسبه کرده‌اند می‌باشد. اکنون آن تقریباً در نیمه راه بین متراکمترین و کم تراکمترین ستارگان می‌باشد، و غلظت آن در حدود یک و نیم برابر آب است. اما خورشید شما نه مایع است و نه جامد — گازی است — و این به رغم دشواری توضیح این که ماده گازی چگونه می‌تواند به این غلظت و حتی غلظتهای بسیار بیشتر دست یابد، حقیقت دارد.

حالتهای گازی، مایع، و جامد موضوع روابط اتمی - مولکولی می‌باشند، اما غلظت یک رابطه فضا و جرم است. غلظت مستقیماً با کمیت جرم در فضا و به طور معکوس با مقدار فضای در جرم، فضای میان هسته‌های مرکزی ماده و ذراتی که به دور این مراکز می‌چرخند، و نیز فضای میان این ذرات ماده، تغییر می‌کند.

ستارگان در حال سرد شدن می‌توانند به طور فیزیکی گازی و در همان حال به طور فوق‌العاده زیاد متراکم باشند. شما با فوق‌گازهای خورشیدی آشنا نیستید، اما این شکل و سایر اشکال غیرعادی ماده روشن می‌سازند که چگونه حتی خورشیدهای غیرجامد می‌توانند به غلظتی برابر با آهن دست یابند — تقریباً همانند بورنیشیا — و هنوز در یک حالت بسیار حرارت یافته گازی باشند و مداوماً به صورت خورشید عمل کنند. در این فوق‌گازهای متراکم آنها فوق‌العاده کوچک هستند. آنها حاوی الکترونهاى اندکی هستند. چنین خورشیدهایی

some double stars the tides caused by rapidly changing distances as the two bodies swing around their orbits also occasion periodic fluctuations of light. These gravity variations produce regular and recurrent flares, just as the capture of meteors by the accretion of energy-material at the surface would result in a comparatively sudden flash of light which would speedily recede to normal brightness for that sun. Sometimes a sun will capture a stream of meteors in a line of lessened gravity opposition, and occasionally collisions cause stellar flare-ups, but the majority of such phenomena are wholly due to internal fluctuations.

41:310 (459.4) In one group of variable stars the period of light fluctuation is directly dependent on luminosity, and knowledge of this fact enables astronomers to utilize such suns as universe lighthouses or accurate measuring points for the further exploration of distant star clusters. By this technique it is possible to measure stellar distances most precisely up to more than one million light-years. Better methods of space measurement and improved telescopic technique will sometime more fully disclose the ten grand divisions of the superuniverse of Orvonton; you will at least recognize eight of these immense sectors as enormous and fairly symmetrical star clusters.

4. SUN DENSITY

41:41 (459.5) The mass of your sun is slightly greater than the estimate of your physicists, who have reckoned it as about two octillion (2 x 10²⁷) tons. It now exists about halfway between the most dense and the most diffuse stars, having about one and one-half times the density of water. But your sun is neither a liquid nor a solid — it is gaseous — and this is true notwithstanding the difficulty of explaining how gaseous matter can attain this and even much greater densities.

41:42 (459.6) Gaseous, liquid, and solid states are matters of atomic-molecular relationships, but density is a relationship of space and mass. Density varies directly with the quantity of mass in space and inversely with the amount of space in mass, the space between the central cores of matter and the particles which whirl around these centers as well as the space within such material particles.

41:43 (459.7) Cooling stars can be physically gaseous and tremendously dense at the same time. You are not familiar with the solar *supergases*, but these and other unusual forms of matter explain how even nonsolid suns can attain a density equal to iron — about the same as Urantia — and yet be in a highly heated gaseous state and continue to function as suns. The atoms in these dense supergases are exceptionally small; they contain few electrons. Such suns have also largely lost their free ultimatonic stores of energy.

همچنین به اندازه زیاد ذخایر آزاد آلتیمتانی انرژی خود را از دست داده‌اند.

یکی از خورشیدهای نزدیک شما که با جرمی تقریباً به اندازه خورشید شما حیاتش را آغاز نمود، اکنون تقریباً به اندازه یورنسیا منقبض شده است، و چهل هزار برابر خورشید شما غلظت یافته است. وزن این جامد - گازی داغ - سرد یک تن در هر اینچ مکعب است. و هنوز این خورشید با یک تابش ضعیف سرخ فام می‌درخشد، سوسوی فرتوت یک پادشاه نور در حال موت.

با این وجود بیشتر خورشیدها چنان متراکم نیستند. یکی از همسایگان نزدیکتر شما غلظتی دقیقاً برابر با غلظت اتمسفر شما در سطح دریا دارد. اگر شما در داخل این خورشید بودید، قادر نمی‌بودید هیچ چیز را تشخیص دهید. و اگر حرارت اجازه می‌داد، می‌توانستید به داخل اکثر خورشیدهایی که در آسمان شب چشمک می‌زنند رسوخ کنید و نسبت به آنچه که در هوای اتاقهای نشیمن زمینی خود مشاهده می‌کردید ماده بیشتری حس نمی‌کردید.

خورشید عظیم ولونسیا، که یکی از بزرگترینها در اروانتان می‌باشد، غلظتی برابر با فقط یک هزارم غلظت اتمسفر یورنسیا دارد. اگر ترکیب آن مشابه اتمسفر شما بود و حرارت فوق‌العاده نمی‌یافت، چنان مکنده بود که موجودات بشری در صورت بودن در داخل یا روی آن به سرعت خفه می‌شدند.

یکی دیگر از غولهای اروانتان اکنون از درجه حرارت اندکی زیر سه هزار درجه در سطح برخورداری است. قطر آن بیش از سیصد میلیون مایل می‌باشد — مکانی کافی برای گنجایش خورشید شما و مدار کنونی زمین. و باز برای تمامی این اندازه عظیم، بیش از چهل میلیون برابر خورشید شما، جرم آن فقط در حدود سی برابر بزرگتر است. این خورشیدهای عظیم کناره‌ای وسعت یابنده دارند که تقریباً از یکی به دیگری می‌رسد.

5- تشعشعات خورشیدی

این که خورشیدهای فضا خیلی متراکم نیستند از طریق جریانات مداوم انرژیهای در حال گریز نوری ثابت می‌شود. غلظت خیلی زیاد نور را از طریق ناشفافی حفظ می‌کند، تا این که فشار انرژی نوری به نقطه انفجار رسد. یک فشار خارق‌العاده نوری با گازی در درون یک خورشید وجود دارد که موجب افکندن چنین جریانی از انرژی می‌شود، طوری که میلیونها میلیون مایل در فضا رخنه نموده و سیارات دوردست را انرژی، نور، و گرما می‌دهد. پانزده فوت از تراکم یورنسیا در سطح به طور مؤثر مانع گریز انرژیهای اشعه ایکس و نور از یک خورشید می‌شود، تا این که فشار فزاینده داخلی انرژیهای در حال انباشته شدن که از تجزیه اتمی ناشی می‌شود با یک انفجار بیرونی فوق‌العاده بر جاذبه فائق آید.

نور در حضور گازهای رانشگر هنگامی که در حرارت‌های بالا به وسیله دیوارهای حایل ناشفات محصور می‌شود، بسیار انفجاری است. نور واقعی است. همینطور که شما برای انرژی و برق در کره‌تان ارزش

41:44 (460.1) One of your near-by suns, which started life with about the same mass as yours, has now contracted almost to the size of Urantia, having become forty thousand times as dense as your sun. The weight of this hot-cold gaseous-solid is about one ton per cubic inch. And still this sun shines with a faint reddish glow, the senile glimmer of a dying monarch of light.

41:45 (460.2) Most of the suns, however, are not so dense. One of your nearer neighbors has a density exactly equal to that of your atmosphere at sea level. If you were in the interior of this sun, you would be unable to discern anything. And temperature permitting, you could penetrate the majority of the suns which twinkle in the night sky and notice no more matter than you perceive in the air of your earthly living rooms.

41:46 (460.3) The massive sun of Veluntia, one of the largest in Orvonton, has a density only one one-thousandth that of Urantia's atmosphere. Were it in composition similar to your atmosphere and not superheated, it would be such a vacuum that human beings would speedily suffocate if they were in or on it.

41:47 (460.4) Another of the Orvonton giants now has a surface temperature a trifle under three thousand degrees. Its diameter is over three hundred million miles — ample room to accommodate your sun and the present orbit of the earth. And yet, for all this enormous size, over forty million times that of your sun, its mass is only about thirty times greater. These enormous suns have an extending fringe that reaches almost from one to the other.

5. SOLAR RADIATION

41:51 (460.5) That the suns of space are not very dense is proved by the steady streams of escaping light-energies. Too great a density would retain light by opacity until the light-energy pressure reached the explosion point. There is a tremendous light or gas pressure within a sun to cause it to shoot forth such a stream of energy as to penetrate space for millions upon millions of miles to energize, light, and heat the distant planets. Fifteen feet of surface of the density of Urantia would effectually prevent the escape of all X rays and light-energies from a sun until the rising internal pressure of accumulating energies resulting from atomic dismemberment overcame gravity with a tremendous outward explosion.

41:52 (460.6) Light, in the presence of the propulsive gases, is highly explosive when confined at high temperatures by opaque retaining walls. Light is real. As you value energy and power on your world,

قائل هستید، نور خورشید به قیمت پوندی یکی میلیون دلار مقرون به صرفه است.

داخل خورشید شما یک ژنراتور عظیم اشعه ایکس است. خورشیدها از طریق بمباران بی‌وقفه این برون تابیهایی قدرتمند از درون حفظ می‌شوند.

بیش از نیم میلیون سال زمان لازم است تا یک الکترون تحریک شده با اشعه ایکس از مرکز یک خورشید متوسط به سطح خورشیدی راه برد، جایی که از آنجا به ماجرای فضایی رهسپار می‌شود، تا احتمالاً یک سیاره مسکونی را گرما بخشد، توسط یک شهاب تسخیر شود، در تولد یک اتم شرکت کند، جذب یک جزیره تاریک بسیار شارژ شده فضا گردد، یا پرواز فضایی خود را که از طریق یک سقوط نهایی به سوی سطح یک خورشید، مشابه خورشید مبدأ خود، خاتمه یافته است بیابد.

اشعه‌های ایکس داخل یک خورشید الکترونها را بسیار حرارت یافته و تحریک شده را با انرژی مکی شارژ می‌کنند تا آنها را با عبور از میان فضا، با گذار از گروه‌های تأثیرات باز دارنده ماده بینابین، و به رغم کششهای ناهمگن جاذبه‌ای، به کرات دوردست سیستمهای دور حمل کنند. انرژی عظیم سرعت که برای گریز از چنگال جاذبه یک خورشید لازم است کافی است تا حرکت پرتو خورشید را با سرعتی کاهش نیافته تضمین نماید، تا این که به جرمهای قابل ملاحظه ماده مواجه شود، و در آن هنگام با رهایی انرژیهای دیگر سریعاً به حرارت تغییر شکل دهد.

انرژی، چه به صورت نور یا به اشکال دیگر، در پروازش از میان فضا به صورت مستقیم به جلو حرکت می‌کند. ذرات واقعی وجود مادی همانند یک گلوله باران فضا را در می‌نورند. آنها در یک خط با حرکت مستقیم و نشکسته راهی می‌شوند، به جز هنگامی که نیروهای برتر روی آنها عمل می‌کنند، و به جز زمانی که از کشش خطی جاذبه که ذاتی جرم ماده است و حضور دایره‌وار جاذبه جزیره بهشت به طور پیوسته فرمانبرداری می‌کنند.

انرژی خورشیدی ممکن است به نظر رسد به صورت امواج به جلو رانده می‌شود، اما آن به سبب عمل تأثیرات همزیست و متنوع می‌باشد. یک شکل مفروض انرژی سازمان یافته به صورت امواج پیش نمی‌رود بلکه در خطوط مستقیم. حضور یک شکل دوم یا سوم نیرو - انرژی ممکن است جریان مورد مشاهده را در هنگام حرکت به شکل موجدار به نظر رساند، درست همانطور که آب در یک طوفان کور کننده که با باد سنگین همراهی می‌شود، گاهی اوقات به نظر می‌رسد به صورت ورقه‌ای فرو می‌ریزد یا به صورت موجی فرو می‌آید. قطره‌های باران در یک خط مستقیمی از حرکت مداوم می‌بارند، اما عمل باد چنان است که نمای مشهود ورقه‌های آب و امواج قطره‌های باران را به نظر می‌رساند.

عمل برخی انرژیهای ثانویه و دیگر کشف ناشده موجود در مناطق فضایی جهان محلی شما چنان است که برون تابیهایی نور خورشیدی به نظر می‌رسد پدیده‌های موجدار مشخصی به وجود می‌آورند، و نیز به قسمتهای بسیار کوچک حاوی طول و وزن معین خرد می‌شوند. و با ملاحظه عملی، این دقیقاً چیزی است که رخ می‌دهد. شما نمی‌توانید امید به درک بهتری از کارکرد نور داشته

sunlight would be economical at a million dollars a pound.

41:53 (460.7) The interior of your sun is a vast X-ray generator. The suns are supported from within by the incessant bombardment of these mighty emanations.

41:54 (460.8) It requires more than one-half million years for an X-ray-stimulated electron to work its way from the very center of an average sun up to the solar surface, whence it starts out on its space adventure, maybe to warm an inhabited planet, to be captured by a meteor, to participate in the birth of an atom, to be attracted by a highly charged dark island of space, or to find its space flight terminated by a final plunge into the surface of a sun similar to the one of its origin.

41:55 (461.1) The X rays of a sun's interior charge the highly heated and agitated electrons with sufficient energy to carry them out through space, past the hosts of detaining influences of intervening matter and, in spite of divergent gravity attractions, on to the distant spheres of the remote systems. The great energy of velocity required to escape the gravity clutch of a sun is sufficient to insure that the sunbeam will travel on with unabated velocity until it encounters considerable masses of matter; whereupon it is quickly transformed into heat with the liberation of other energies.

41:56 (461.2) Energy, whether as light or in other forms, in its flight through space moves straight forward. The actual particles of material existence traverse space like a fusillade. They go in a straight and unbroken line or procession except as they are acted on by superior forces, and except as they ever obey the linear-gravity pull inherent in material mass and the circular-gravity presence of the Isle of Paradise.

41:57 (461.3) Solar energy may seem to be propelled in waves, but that is due to the action of coexistent and diverse influences. A given form of organized energy does not proceed in waves but in direct lines. The presence of a second or a third form of force-energy may cause the stream under observation to appear to travel in wavy formation, just as, in a blinding rainstorm accompanied by a heavy wind, the water sometimes appears to fall in sheets or to descend in waves. The raindrops are coming down in a direct line of unbroken procession, but the action of the wind is such as to give the visible appearance of sheets of water and waves of raindrops.

41:58 (461.4) The action of certain secondary and other undiscovered energies present in the space regions of your local universe is such that solar-light emanations appear to execute certain wavy phenomena as well as to be chopped up into infinitesimal portions of definite length and weight. And, practically considered, that is exactly what

باشید تا این که برداشت روشن‌تری از کنش و واکنش، و روابط متقابل نیروهای گوناگون فضایی و انرژی‌های خورشیدی که در مناطق فضایی نبادان عمل می‌کنند به دست آورید. سردرگمی کنونی شما همچنین به سبب درک ناکاملتان از این مشکل است، زیرا که آن در بر گیرنده فعالیت‌های مربوط به هم کنترل شخصی و غیرشخصی جهان بنیادین — حضورها، کارکردها، و هماهنگی عامل مشترک و مطلق کامل — می‌باشد.

6- کلسیم — سرگردان فضا

در کشف رمز پدیده طیفی، باید به خاطر داشت که فضا تهی نیست، و این که نور، در پیمایش فضا، گاهی اوقات توسط اشکال گوناگون انرژی و ماده که در تمامی فضای سازمان یافته در گردشند اندکی تغییر می‌یابد. برخی از خطوط نمایانگر ماده ناشناخته که در طیف‌های خورشید شما پدیدار می‌شوند به سبب تغییرات عناصر به خوبی شناخته شده‌اند که به شکل خرد شده در سرتاسر فضا معلق می‌باشند. آنها تلفات اتمی برخورد‌های شدید نبردهای عنصری خورشیدی می‌باشند. فضا با این مطرودهای سرگردان، به ویژه سدیم و کلسیم، فرا گرفته شده است.

کلسیم در واقع عنصر اصلی رسوخ مادی فضا در سرتاسر اروانتان می‌باشد. سنگ‌های ریز پودر شده در تمامی ابرجهان ما پاشیده شده‌اند. سنگ به راستی ماده بنیادین ساختمانی سیارات و کرات فضا است. ابر کیهانی، پتوی بزرگ فضایی، به طور عمده از اتم‌های تغییر یافته کلسیم تشکیل شده است. اتم سنگ یکی از رایج‌ترین و ماندگارترین عناصر است. آن نه تنها از یونیزه شدن خورشیدی — دو نیم شدن — دوام می‌آورد بلکه حتی بعد از این که توسط اشعه نابود کننده ایکس کوبیده شده و با حرارت‌های بالای خورشیدی از هم پاشیده شده است در یک هویت پیوندی پا بر جا می‌ماند. کلسیم از یک تجزیه ناپذیری و یک طول عمر برخوردار است که از تمامی اشکال معمول‌تر ماده سرآمدتر است.

همانطور که فیزیکدانان شما گمان برده‌اند، این بقایای آسیب دیده کلسیم خورشیدی برای مسافت‌های گوناگون در واقع سوار پرتوهای نور می‌شوند، و بدین ترتیب انتشار گسترده آنها در سرتاسر فضا به طور فوق‌العاده زیاد تسهیل می‌شود. اتم سدیم نیز، تحت تغییراتی مشخص، قادر به جابجایی نور و انرژی است. کار بزرگ کلسیم بسیار فوق‌العاده است زیرا این عنصر تقریباً دو برابر جرم سدیم را دارا می‌باشد. رسوخ محلی فضا توسط کلسیم به این علت است که آن، در شکل تغییر یافته، عملاً از طریق سوار شدن بر انوار برون رو خورشیدی از فوتوسفر خورشیدی می‌گریزد. از میان تمامی عناصر خورشیدی، کلسیم، به رغم حجم قابل مقایسه خود — که شامل بیست الکترون در حال گردش است — در گریز از درون خورشید و رفتن به قلمرو فضا از همه موفق‌تر است. این روشن می‌سازد که چرا یک لایه کلسیم، یک سطح گازی سنگی در خورشید، که شش هزار مایل ضخامت دارد، وجود دارد، و این به

happens. You can hardly hope to arrive at a better understanding of the behavior of light until such a time as you acquire a clearer concept of the interaction and interrelationship of the various space-forces and solar energies operating in the space regions of Nebadon. Your present confusion is also due to your incomplete grasp of this problem as it involves the interassociated activities of the personal and nonpersonal control of the master universe — the presences, the performances, and the co-ordination of the Conjoint Actor and the Unqualified Absolute.

6. CALCIUM — THE WANDERER OF SPACE

^{41:61 (461.5)} In deciphering spectral phenomena, it should be remembered that space is not empty; that light, in traversing space, is sometimes slightly modified by the various forms of energy and matter which circulate in all organized space. Some of the lines indicating unknown matter which appear in the spectra of your sun are due to modifications of well-known elements which are floating throughout space in shattered form, the atomic casualties of the fierce encounters of the solar elemental battles. Space is pervaded by these wandering derelicts, especially sodium and calcium.

^{41:62 (461.6)} Calcium is, in fact, the chief element of the matter-permeation of space throughout Orvonton. Our whole superuniverse is sprinkled with minutely pulverized stone. Stone is literally the basic building matter for the planets and spheres of space. The cosmic cloud, the great space blanket, consists for the most part of the modified atoms of calcium. The stone atom is one of the most prevalent and persistent of the elements. It not only endures solar ionization — splitting — but persists in an associative identity even after it has been battered by the destructive X rays and shattered by the high solar temperatures. Calcium possesses an individuality and a longevity excelling all of the more common forms of matter.

^{41:63 (462.1)} As your physicists have suspected, these mutilated remnants of solar calcium literally ride the light beams for varied distances, and thus their widespread dissemination throughout space is tremendously facilitated. The sodium atom, under certain modifications, is also capable of light and energy locomotion. The calcium feat is all the more remarkable since this element has almost twice the mass of sodium. Local space-permeation by calcium is due to the fact that it escapes from the solar photosphere, in modified form, by literally riding the outgoing sunbeams. Of all the solar elements, calcium, notwithstanding its comparative bulk — containing as it does twenty revolving electrons — is the most successful in escaping from the solar interior to the realms of space. This explains why there is a calcium layer, a gaseous stone surface,

رغم این واقعیت که نوزده عنصر سبکتر، و تعداد بیشماری از عناصر سنگینتر، در زیر وجود دارند.

کلسیم در حرارتهای خورشیدی یک عنصر فعال و متحرک است. سنگ اتم دو الکترون سریع‌الانتقال و به سستی به هم پیوسته در دو مدار الکترونی بیرونی دارد که بسیار به یکدیگر نزدیکند. آن در تقلاهای اتمی اولیه الکترون بیرونی خود را از دست می‌دهد، و در آن هنگام درگیر یک عمل ماهرانه رد و بدل کردن نوزده الکترون میان مدارهای نوزدهم و بیستم گردش الکترونی می‌شود. یک اتم آسیب دیده سنگ از طریق پرتاب این الکترون نوزدهم به پس و پیش میان مدار خودش و مدار یار از دست رفته‌اش بیش از بیست و پنج هزار بار در ثانیه، قادر است بخشاً با جاذبه رو در روی کند و بدین گونه به طور موفقیت‌آمیز سوار بر جریانات در حال پیداری نور و انرژی، پرتوهای خورشید، به سوی آزادی و ماجراجویی ره نورد. این اتم کلسیم از طریق حرکات متناوب تند رانشی به سوی جلو به سمت بیرون حرکت می‌کند، و در حدود بیست و پنج هزار بار در ثانیه پرتو خورشید را می‌گیرد و رها می‌سازد. و به این دلیل است که سنگ بخش اصلی کرات فضا است. کلسیم خبرترین فراری زندان خورشیدی است.

چابکی این الکترون آکروباتیک کلسیم از طریق این واقعیت نشان داده می‌شود که، هنگامی که توسط نیروهای خورشیدی حرارتی و اشعه ایکس به دایره مدار بالاتر پرتاب می‌شود، فقط حدوداً برای یک میلیونیم ثانیه در آن مدار باقی می‌ماند. اما پیش از این که نیروی الکتریکی - جاذبه هسته اتمی آن را به داخل مدار پیشین آن به عقب کشد، قادر می‌شود یک میلیون گردش را به دور مرکز اتمی به انجام رساند.

خورشید شما مقدار خارق‌العاده‌ای از کلسیم را از دست داده است. مقادیر عظیمی از این از دست رفتگی در طول روزگاران فورانهای متشنج آن در رابطه با شکل‌گیری منظومه شمسی رخ داده است. بخش عمده کلسیم خورشیدی اکنون در پوسته بیرونی خورشید است.

باید به یاد داشت که تجزیه و تحلیل طیفی فقط ترکیبات سطح خورشید را نشان می‌دهد. برای مثال: طیف خورشیدی خطوط آهن زیادی به نمایش می‌گذارد، اما آهن عنصر اصلی در خورشید نیست. این پدیده تقریباً به طور کامل به سبب درجه حرارت کنونی سطح خورشید، اندکی کمتر از 6,000 درجه، می‌باشد. این درجه حرارت برای ثبت طیف آهن بسیار مطلوب است.

7- منابع انرژی خورشیدی

حرارت درونی بسیاری از خورشیدها، حتی خورشید خود شما، بسیار بیشتر از آن است که عموماً مورد باور است. در داخل یک خورشید در واقع هیچ اتم کاملی وجود ندارد. آنها همگی کم و بیش توسط بمباران شدید اشعه ایکس که ذاتی چنین حرارتهای بالا است از هم پاشیده می‌شوند. صرف نظر از این که چه عناصر مادی ممکن است در لایه‌های بیرونی یک خورشید پدیدار گردند، آنهایی که در داخل هستند از طریق عمل جدا کننده اشعه مختل کننده ایکس بسیار شبیه هم

on the sun six thousand miles thick; and this despite the fact that nineteen lighter elements, and numerous heavier ones, are underneath.

41:64 (462:2) Calcium is an active and versatile element at solar temperatures. The stone atom has two agile and loosely attached electrons in the two outer electronic circuits, which are very close together. Early in the atomic struggle it loses its outer electron; whereupon it engages in a masterful act of juggling the nineteenth electron back and forth between the nineteenth and twentieth circuits of electronic revolution. By tossing this nineteenth electron back and forth between its own orbit and that of its lost companion more than twenty-five thousand times a second, a mutilated stone atom is able partially to defy gravity and thus successfully to ride the emerging streams of light and energy, the sunbeams, to liberty and adventure. This calcium atom moves outward by alternate jerks of forward propulsion, grasping and letting go the sunbeam about twenty-five thousand times each second. And this is why stone is the chief component of the worlds of space. Calcium is the most expert solar-prison escaper.

41:65 (462:3) The agility of this acrobatic calcium electron is indicated by the fact that, when tossed by the temperature-X-ray solar forces to the circle of the higher orbit, it only remains in that orbit for about one one-millionth of a second; but before the electric-gravity power of the atomic nucleus pulls it back into its old orbit, it is able to complete one million revolutions about the atomic center.

41:66 (462:4) Your sun has parted with an enormous quantity of its calcium, having lost tremendous amounts during the times of its convulsive eruptions in connection with the formation of the solar system. Much of the solar calcium is now in the outer crust of the sun.

41:67 (462:5) It should be remembered that spectral analyses show only sun-surface compositions. For example: Solar spectra exhibit many iron lines, but iron is not the chief element in the sun. This phenomenon is almost wholly due to the present temperature of the sun's surface, a little less than 6,000 degrees, this temperature being very favorable to the registry of the iron spectrum.

7. SOURCES OF SOLAR ENERGY

41:71 (463:1) The internal temperature of many of the suns, even your own, is much higher than is commonly believed. In the interior of a sun practically no whole atoms exist; they are all more or less shattered by the intensive X-ray bombardment which is indigenous to such high temperatures. Regardless of what material elements may appear in the outer layers of a sun, those in the interior are rendered very similar by the dissociative action of

می‌شوند. اشعه ایکس برابر ساز بزرگ وجود اتمی است.

حرارت سطح خورشید شما تقریباً 6,000 درجه است، اما همینطور که داخل آن مورد رسوخ واقع می‌شود، به سرعت افزایش می‌یابد تا این که به فراز باور نکر دنی 35,000,000 درجه در نواحی مرکزی می‌رسد. (تمامی این درجه حرارتها به مقیاس فارنهایت شما اشاره دارد.)

کلیده این پدیده‌ها نشانگر صرف عظیم انرژی می‌باشند، و منابع انرژی خورشیدی که به ترتیب اهمیتشان از آنها نام برده می‌شود از قرار زیر می‌باشند:

1- نابودی اتمها، و سرانجام الکترونها.

2- دگر دیسی عناصر، شامل گروه رادیو اکتیو انرژیایی که بدین گونه آزاد گشته‌اند.

3- انباشت و انتقال انرژیهای فضایی مشخص جهانی.

4- ماده فضایی و شهابها که به طور بی‌وقفه به داخل خورشیدهای مشتعل فرو می‌ریزند.

5- انقباض خورشیدی؛ سردی و انقباض متعاقب یک خورشید انرژی و گرما تولید می‌کند، گاهی اوقات بیش از آنی که توسط ماده فضایی فراهم می‌شود.

6- عمل جاذبه در درجه حرارتهای بالا- نیروی مشخص مدار یافته را به انرژیهای تابشی تغییر شکل می‌دهد.

7- نور و مواد باز پس گرفته شده دیگر که پس از ترک خورشید به داخل آن کشیده شده‌اند، به همراه انرژیهای دیگری که منشأ در خارج از خورشید دارند.

یک پوشش میزان کننده از گازهای داغ وجود دارد (گاهی اوقات با حرارت میلیونها درجه) که خورشیدها را احاطه می‌کند، و برای متعادل کردن از دست رفتگی گرما و از جهات دیگر جلوگیری از نوسانات مخاطره‌آمیز پراکندگی گرما عمل می‌کند. در طول حیات فعال یک خورشید حرارت داخلی 35,000,000 درجه صرف نظر از کاهش تدریجی حرارت بیرونی تقریباً همان مقدار باقی می‌ماند.

شما ممکن است سعی کنید 35,000,000 درجه از گرما را، در ارتباط با فشارهای جاذبه‌ای مشخص، به عنوان نقاط جوش الکترونی تجسم کنید. تحت چنین فشاری و در چنین حرارتی تمامی اتمها استحاله شده و به اجزای الکترونی و سایر بخشهای نیایی خود تکه تکه می‌شوند. حتی الکترونها و سایر همدان الیتمتاتها ممکن است خرد شوند، اما خورشیدها قادر نیستند الیتمتاتها را به ذرات سادفتر استحاله کنند.

این درجه حرارتهای خورشیدی عمل می‌کنند تا سرعت الیتمتاتها و الکترونها را به اندازه فوق‌العاده زیاد افزایش دهند، حداقل سرعت الکترونها را، آنطور که برای حفظ وجود خود تحت این شرایط ادامه می‌دهند. شما از طریق شتاب فعالیتها الیتمتانی و الکترونی، هنگامی که درنگ می‌کنید تا ملاحظه کنید یک قطره آب

the disruptive X rays. X ray is the great leveler of atomic existence.

41:7.2 (463:2) The surface temperature of your sun is almost 6,000 degrees, but it rapidly increases as the interior is penetrated until it attains the unbelievable height of about 35,000,000 degrees in the central regions. (All of these temperatures refer to your Fahrenheit scale.)

41:7.3 (463:3) All of these phenomena are indicative of enormous energy expenditure, and the sources of solar energy, named in the order of their importance, are:

41:7.4 (463:4) 1. Annihilation of atoms and, eventually, of electrons.

41:7.5 (463:5) 2. Transmutation of elements, including the radioactive group of energies thus liberated.

41:7.6 (463:6) 3. The accumulation and transmission of certain universal space-energies.

41:7.7 (463:7) 4. Space matter and meteors which are incessantly diving into the blazing suns.

41:7.8 (463:8) 5. Solar contraction; the cooling and consequent contraction of a sun yields energy and heat sometimes greater than that supplied by space matter.

41:7.9 (463:9) 6. Gravity action at high temperatures transforms certain circuitized power into radiative energies.

41:7.10 (463:10) 7. Recaptive light and other matter which are drawn back into the sun after having left it, together with other energies having extrasolar origin.

41:7.11 (463:11) There exists a regulating blanket of hot gases (sometimes millions of degrees in temperature) which envelops the suns, and which acts to stabilize heat loss and otherwise prevent hazardous fluctuations of heat dissipation. During the active life of a sun the internal temperature of 35,000,000 degrees remains about the same quite regardless of the progressive fall of the external temperature.

41:7.12 (463:12) You might try to visualize 35,000,000 degrees of heat, in association with certain gravity pressures, as the electronic boiling point. Under such pressure and at such temperature all atoms are degraded and broken up into their electronic and other ancestral components; even the electrons and other associations of ultimatons may be broken up, but the suns are not able to degrade the ultimatons.

41:7.13 (463:13) These solar temperatures operate to enormously speed up the ultimatons and the electrons, at least such of the latter as continue to maintain their existence under these conditions. You will realize what high temperature means by way of the acceleration of ultimatonic and electronic

معمولی در بر گیرنده بیش از یک میلیارد تریلیون اتم است، درک می‌کنید درجه حرارت بالا- به چه معنی است. این انرژی بیش از یکصد اسب بخار است که به مدت دو سال به طور مداوم به کار گرفته شود. مجموعه گرمایی که اکنون توسط خورشید منظومه شمسی در هر ثانیه ساطع می‌شود کافی است تا تمامی آبهای همه اقیانوسهای یورانتیا را تنها در زمان یک ثانیه بجوشاند.

فقط آن خورشیدهایی که در کانالهای مستقیم جریانهای اصلی انرژی جهان عمل می‌کنند می‌توانند برای همیشه بدرخشند. چنین کوره‌های خورشیدی برای ابد شعله‌ورند، و قادرند ماده از دست رفته خود را از طریق درونبری نیروی فضا و انرژی قابل مقایسه در حال گردش دوباره پر سازند. اما ستارگانی که از این کانالهای اصلی شارژ مجدد بسیار دور هستند تقدیرشان قرار گرفتن تحت تخلیه انرژی — سردی تدریجی و خاموشی نهایی — می‌باشد.

این خورشیدهای مرده یا در حال مردن می‌توانند از طریق برخورد تصادمی نیروی تازه یابند یا به وسیله جزایر مشخص انرژی غیردرخشان فضا یا از طریق سرقت جانندهای خورشیدها یا سیستمهای کوچکتر مجاور از نو شارژ شوند. اکثر خورشیدهای مرده از طریق این تکنیکها یا تکنیکهای تکاملی دیگر جانبخشی را تجربه خواهند نمود. آنهایی که بدین ترتیب نهایتاً از نو شارژ نمی‌شوند، هنگامی که تراکم جاننده به سطح بحرانی آلتیماتی تراکم فشار انرژی رسد، تقدیرشان این است که از طریق انفجاری عظیم تکه تکه شوند. چنین خورشیدهای در حال نابودی بدین ترتیب به نادرترین شکل انرژی تبدیل می‌شوند تا با انطباقی قابل تحسین خورشیدهای دیگری را که در موقعیت مطلوبتری قرار گرفته‌اند انرژی دهند.

8- کنش و واکنشهای انرژی خورشیدی

در آن خورشیدهایی که در مدار کانالهای انرژی فضایی قرار گرفته‌اند، انرژی خورشیدی از طریق زنجیره‌های فعل و انفعالات پیچیده گوناگون هسته‌ای آزاد می‌شود، که معمولترین آنها کنش و واکنش هیدروژن - کربن - هلیوم می‌باشد. در این دگر دیسی، کربن به صورت یک کاتالیزور انرژی عمل می‌کند زیرا در واقع به هیچ وجه از طریق این پروسه تبدیل هیدروژن به هلیوم تغییر نمی‌کند. تحت شرایط مشخص حرارت بالا هیدروژن به هسته کربن رسوخ می‌کند. از آنجا که کربن نمی‌تواند بیش از چهار عدد از این پروتونها را حفظ کند، هنگامی که این حالت اشباع به دست می‌آید، شروع به دفع پروتونها، با همان سرعتی که پروتونهای جدید از راه می‌رسند، می‌کند. در این واکنش ذرات وارد شونده هیدروژن به صورت یک اتم هلیوم پدیدار می‌شوند.

کاهش محتوای هیدروژن درخشندگی یک خورشید را افزایش می‌دهد. در خورشیدهایی که خاموشی را در تقدیر دارند، اوج درخشش در نقطه تخلیه هیدروژنی به دست می‌آید. به دنبال این نقطه از طریق پروسه حاصله انقباض جانندهای درخشندگی حفظ می‌شود. نهایتاً، چنین ستاره‌ای یک کوتوله موسوم به سفید، یک کره بسیار فشرده، خواهد شد.

در خورشیدهای بزرگ — سحابیهای کوچک گرد — هنگامی که هیدروژن تخلیه می‌شود و انقباض

activities when you pause to consider that one drop of ordinary water contains over one billion trillions of atoms. This is the energy of more than one hundred horsepower exerted continuously for two years. The total heat now given out by the solar system sun each second is sufficient to boil all the water in all the oceans on Urantia in just one second of time.

41:7.14 (464.1) Only those suns which function in the direct channels of the main streams of universe energy can shine on forever. Such solar furnaces blaze on indefinitely, being able to replenish their material losses by the intake of space-force and analogous circulating energy. But stars far removed from these chief channels of recharging are destined to undergo energy depletion — gradually cool off and eventually burn out.

41:7.15 (464.2) Such dead or dying suns can be rejuvenated by collisional impact or can be recharged by certain nonluminous energy islands of space or through gravity-robbery of near-by smaller suns or systems. The majority of dead suns will experience revivification by these or other evolutionary techniques. Those which are not thus eventually recharged are destined to undergo disruption by mass explosion when the gravity condensation attains the critical level of ultimatic condensation of energy pressure. Such disappearing suns thus become energy of the rarest form, admirably adapted to energize other more favorably situated suns.

8. SOLAR-ENERGY REACTIONS

41:8.1 (464.3) In those suns which are encircuited in the space-energy channels, solar energy is liberated by various complex nuclear-reaction chains, the most common of which is the hydrogen-carbon-helium reaction. In this metamorphosis, carbon acts as an energy catalyst since it is in no way actually changed by this process of converting hydrogen into helium. Under certain conditions of high temperature the hydrogen penetrates the carbon nuclei. Since the carbon cannot hold more than four such protons, when this saturation state is attained, it begins to emit protons as fast as new ones arrive. In this reaction the ingoing hydrogen particles come forth as a helium atom.

41:8.2 (464.4) Reduction of hydrogen content increases the luminosity of a sun. In the suns destined to burn out, the height of luminosity is attained at the point of hydrogen exhaustion. Subsequent to this point, brilliance is maintained by the resultant process of gravity contraction. Eventually, such a star will become a so-called white dwarf, a highly condensed sphere.

41:8.3 (464.5) In large suns — small circular nebulae — when hydrogen is exhausted and gravity contraction ensues, if such a body is not sufficiently opaque to

جاذبه‌ای به دنبال می‌آید، اگر چنین توده‌ای به طور کافی مات نباشد تا فشار داخلی کمکی را برای مناطق بیرونی گازی حفظ نماید، یک فروپاشی ناگهانی رخ می‌دهد. تغییرات جاذبه‌ای - الکتریکی موجب پیدایش مقادیر عظیم ذرات ریز که عاری از پتانسیل الکتریکی هستند می‌شود، و چنین ذراتی فوراً از اندرون خورشیدی می‌گریزند، و بدین ترتیب ظرف چند روز موجب فروپاشی یک خورشید غول‌آسا می‌شوند. چنین مهاجرتی از این "ذرات فراری" بود که سبب فروپاشی نوای عظیم سحابی آندرومدا در حدود پنجاه سال پیش گردید. این توده عظیم خورشیدی در عرض چهل دقیقه به وقت یورنشیا فرو پاشید.

به عنوان یک قاعده، برون افکنی عظیم ماده حول باقیمانده خورشید در حال سردی به صورت ابرهای گسترده گازهای سحابی مانند ادامه وجود می‌دهد. و این تماماً منشأ بسیاری از انواع سحابیهای نامنظم، نظیر سحابی خرچنگ که منشأ آن حدوداً نهمصد سال پیش می‌باشد را روشن می‌سازد. این سحابی هنوز کره مادر را به صورت یک ستاره تنها در نزدیکی مرکز این توده نامنظم سحابی به نمایش می‌گذارد.

9- ثبات خورشید

خورشیدهای بزرگتر چنان کنترل جاذبه‌ای روی الکترونهاى خود حفظ می‌کنند که نور فقط با کمک اشعه قدرتمند ایکس می‌گریزد. این پرتوهای یاری دهنده به تمامی فضا نفوذ می‌کنند و به حفظ ارتباطات اساسی آلتیمتانی انرژی دخل دارند. از دست دادن زیاد انرژی در روزگاران اولیه یک خورشید، به دنبال دستیابی آن به حداکثر حرارت — بالای 35,000,000 درجه — زیاد به سبب گریز نور به صورت تراوش آلتیمتانی نیست. این انرژیهای آلتیمتان به داخل فضا می‌گریزند تا در ماجراجویی ارتباط الکترونی و مادیتایی انرژی به صورت یک انفجار واقعی انرژی در طول روزگاران بلوغ خورشیدی درگیر شوند.

اتمها و الکترونها تابع جاذبه هستند. آلتیمتانا تابع جاذبه محلی، تأثیر متقابل جاذبه مادی، نیستند، اما آنها در راستای چرخش دایره جهانی و جاودانه جهان جهانی، به طور کامل مطیع جاذبه مطلق یا بهشت می‌باشند. انرژی آلتیمتانی مطیع کشش جاذبه خطی یا مستقیم اجرام مادی نزدیک یا دور نیست، اما همواره دقیقاً به سوی مدار بیضی بزرگ آفرینش گسترده چرخش می‌کند.

مرکز خورشیدی خود شما تقریباً یکصد میلیارد تن از ماده واقعی را هر ساله ساطع می‌کند، در حالی که خورشیدهای غول‌آسا در طول رشد آغازین خود، یک میلیارد سال اول، به میزانی اعجاب‌آور ماده از دست می‌دهند. حیات یک خورشید بعد از رسیدن به ماکزیمم حرارت داخلی باثبات می‌شود، و انرژیهای زیر اتمی شروع به رها شدن می‌کنند. و درست در این نقطه بحرانی است که خورشیدهای بزرگتر تحت تپشهای متشنج قرار می‌گیرند.

ثبات خورشید به طور کامل به توازن میان سنتیز جاذبه - حرارت — فشارهای خارق‌العاده که با

retain the internal pressure of support for the outer gas regions, then a sudden collapse occurs. The gravity-electric changes give origin to vast quantities of tiny particles devoid of electric potential, and such particles readily escape from the solar interior, thus bringing about the collapse of a gigantic sun within a few days. It was such an emigration of these "runaway particles" that occasioned the collapse of the giant nova of the Andromeda nebula about fifty years ago. This vast stellar body collapsed in forty minutes of Urantia time.

41:84 (464:6) As a rule, the vast extrusion of matter continues to exist about the residual cooling sun as extensive clouds of nebular gases. And all this explains the origin of many types of irregular nebulae, such as the Crab nebula, which had its origin about nine hundred years ago, and which still exhibits the mother sphere as a lone star near the center of this irregular nebular mass.

9. SUN STABILITY

41:91 (465:1) The larger suns maintain such a gravity control over their electrons that light escapes only with the aid of the powerful X rays. These helper rays penetrate all space and are concerned in the maintenance of the basic ultimatonic associations of energy. The great energy losses in the early days of a sun, subsequent to its attainment of maximum temperature — upwards of 35,000,000 degrees — are not so much due to light escape as to ultimatonic leakage. These ultimatonic energies escape out into space, to engage in the adventure of electronic association and energy materialization, as a veritable energy blast during adolescent solar times.

41:92 (465:2) Atoms and electrons are subject to gravity. The ultimatons are *not* subject to local gravity, the interplay of material attraction, but they are fully obedient to absolute or Paradise gravity, to the trend, the swing, of the universal and eternal circle of the universe of universes. Ultimatonic energy does not obey the linear or direct gravity attraction of near-by or remote material masses, but it does ever swing true to the circuit of the great ellipse of the far-flung creation.

41:93 (465:3) Your own solar center radiates almost one hundred billion tons of actual matter annually, while the giant suns lose matter at a prodigious rate during their earlier growth, the first billion years. A sun's life becomes stable after the maximum of internal temperature is reached, and the subatomic energies begin to be released. And it is just at this critical point that the larger suns are given to convulsive pulsations.

41:94 (465:4) Sun stability is wholly dependent on the equilibrium between gravity-heat contention —

حرارتهای غیرقابل تصور متعادل می‌شوند — وابسته است. کشش گازی داخل خورشیدها لایه‌های زیاد مواد گوناگون را حفظ می‌کند، و هنگامی که جاذبه و گرما در توازن هستند، وزن مواد بیرونی دقیقاً با فشار حرارت گازهای زیرین و درونی برابر می‌شود. در بسیاری از ستارگان جوانتر تراکم مداوم جاذبه حرارتهای پیوسته بالا رونده داخلی ایجاد می‌کند، و به تدریج که گرمای داخل افزایش می‌یابد، فشار داخلی اشعه ایکس بادهای فوق گاز چنان زیاد می‌شود که یک خورشید، در رابطه با حرکت گریز از مرکز، شروع به بیرون افکندن لایه‌های بیرونی خود به سوی فضا می‌کند، و بدین ترتیب عدم توازن میان جاذبه و گرما را جبران می‌کند.

خود خورشید شما مدتها است که به تعادل نسبی میان دوره‌های انقباض و انقباض خود، آن اختلالاتی که تپشهای عظیم بسیاری ستارگان جوانتر را ایجاد می‌کند، دست یافته است. خورشید شما اکنون ششمین میلیارد سال خود را پشت سر می‌گذارد. آن در حال حاضر در دوره بزرگترین کارکرد عمل می‌کند. آن برای بیش از بیست و پنج میلیارد سال با راندمان کنونی خواهد درخشید. آن احتمالاً یک دوره بخشاً کارآمد افول را به اندازه مجموع دوره‌های جوانی و کارکرد با ثباتش تجربه خواهد نمود.

10- منشأ کرات مسکونی

برخی از ستارگان متغیر، در وضعیت تپش ماکزیم یا نزدیک به آن، در حال ایجاد سیستمهای فرعی، که بسیاری از آنها سرانجام بسیار شبیه خورشید خود شما و سیارات در حال گردش آن خواهند بود، می‌باشند. خورشید شما درست در چنین وضعیتی تپش نیرومند قرار داشت که سیستم عظیم انگونا به نزدیکی آن چرخش کرد، و سطح بیرونی خورشید شروع به فوران جریانات واقعی، ورقه‌های مداوم ماده نمود. این حالت تا نزدیکترین فاصله روبرویی با شدت پیوسته فزاینده ادامه یافت، تا این که سرحدات همجسبیدگی خورشیدی به دست آمد و یک قله عظیم ماده، نیای منظومه شمسی، بیرون ریخته شد. در شرایط مشابه تنگاتنگترین نزدیکی جسم جذب کننده گاهی اوقات تمامی سیارات، حتی یک چهارم یا یک سوم یک خورشید را به سوی خود می‌کشد. این بیرون افکنیهای عمده انواع مشخص ویژه کرات پوشیده از ابر، کراتی بسیار شبیه مشتری و زحل، را شکل می‌دهند.

با این وجود، اکثر منظومه‌های خورشیدی منشأیی کاملاً متفاوت از منظومه شما داشتند، و این امر حتی در رابطه با آنهایی که از طریق تکنیک جاذبه جذر و مدی ایجاد شدند صدق می‌کند. اما صرف نظر از این که چه تکنیک کره سازی موجود باشد، جاذبه همیشه نوع منظومه خورشیدی آفرینش را به وجود می‌آورد، یعنی یک خورشید مرکزی یا جزیره تاریک با سیارات، اقمار، خرده اقمار، و شهابها.

سیمای فیزیکی تک تک کرات عمدتاً از طریق نحوه پیدایش، وضعیت نجومی، و محیط فیزیکی تعیین می‌شود. سن، اندازه، میزان چرخش، و سرعت در میان فضا نیز عوامل تعیین کننده هستند. کرات انقباض گازی

tremendous pressures counterbalanced by unimagined temperatures. The interior gas elasticity of the suns upholds the overlying layers of varied materials, and when gravity and heat are in equilibrium, the weight of the outer materials exactly equals the temperature pressure of the underlying and interior gases. In many of the younger stars continued gravity condensation produces ever-heightening internal temperatures, and as internal heat increases, the interior X-ray pressure of supergas winds becomes so great that, in connection with the centrifugal motion, a sun begins to throw its exterior layers off into space, thus redressing the imbalance between gravity and heat.

41:9.5 (465.9) Your own sun has long since attained relative equilibrium between its expansion and contraction cycles, those disturbances which produce the gigantic pulsations of many of the younger stars. Your sun is now passing out of its six billionth year. At the present time it is functioning through the period of greatest economy. It will shine on as of present efficiency for more than twenty-five billion years. It will probably experience a partially efficient period of decline as long as the combined periods of its youth and stabilized function.

10. ORIGIN OF INHABITED WORLDS

41:10.1 (465.6) Some of the variable stars, in or near the state of maximum pulsation, are in process of giving origin to subsidiary systems, many of which will eventually be much like your own sun and its revolving planets. Your sun was in just such a state of mighty pulsation when the massive Angona system swung into near approach, and the outer surface of the sun began to erupt veritable streams — continuous sheets — of matter. This kept up with ever-increasing violence until nearest apposition, when the limits of solar cohesion were reached and a vast pinnacle of matter, the ancestor of the solar system, was disgorged. In similar circumstances the closest approach of the attracting body sometimes draws off whole planets, even a quarter or third of a sun. These major extrusions form certain peculiar cloud-bound types of worlds, spheres much like Jupiter and Saturn.

41:10.2 (466.1) The majority of solar systems, however, had an origin entirely different from yours, and this is true even of those which were produced by gravity-tidal technique. But no matter what technique of world building obtains, gravity always produces the solar system type of creation; that is, a central sun or dark island with planets, satellites, subsatellites, and meteors.

41:10.3 (466.2) The physical aspects of the individual worlds are largely determined by mode of origin, astronomical situation, and physical environment. Age, size, rate of revolution, and velocity through space are also determining factors. Both the gas-

و انباشتگی مواد جامد، هر دو، به وسیله کوهها و، در طول حیات آغازین آنن، هنگامی که زیاد کوچک نباشند، توسط آب و هوا تعیین ویژگی می‌شوند. کرات نیمه مذاب و تصادمی گاهی اوقات بدون رشته کوههای گسترده می‌باشند.

در طول اعصار آغازین تمامی این کرات جدید، زمین لرزه‌ها مکرر هستند، و همگی از طریق اختلالات بزرگ فیزیکی تعیین ویژگی می‌شوند، این امر به خصوص در رابطه با کرات انقباض گازی صحت دارد، کراتی که از حلقه‌های عظیم سحابیها که در نتیجه تراکم اولیه و انقباض برخی خورشیدهای منحصر به فرد باقی مانده‌اند به وجود آمده‌اند. سیاراتی که مانند یورنشیا یک منشأ دوگانه دارند از میان یک دوران جوانی کم آشوبتر و کمتر طوفانی عبور می‌کنند. حتی با این وجود، کره شما یک مرحله اولیه از دگرگونیهای نیرومند را که با آتشفشانها، زمین لرزه‌ها، سیلها، و طوفانهای شدید تعیین ویژگی می‌شود تجربه نمود.

یورنشیا نسبتاً در کرانه‌های بیرونی ستانیا منزوی شده است. منظومه شمسی شما، با یک استثنا، از جروسم دورترین فاصله را دارد، در حالی که خود ستانیا در مجاورت بیرونی‌ترین سیستم نرلاشیادک قرار دارد، و این کوکبه اکنون لبه بیرونی نبادان را می‌پیماید. شما به راستی در زمره ناچیزترین آفرینشها بودید تا این که اعطای میکائیل سیاره شما را به موقعیت بلند آوازی و توجه عمده جهان ارتقا داد. گاهی اوقات آخرین اولین است، در حالی که به راستی ناچیزترین بزرگترین می‌شود.

[ارائه شده توسط یک فرشته اعظم در تشریک مساعی با رئیس مراکز نیروی نبادان.]

contraction and the solid-accretion worlds are characterized by mountains and, during their earlier life, when not too small, by water and air. The molten-split and collisional worlds are sometimes without extensive mountain ranges.

41:104 (466.3) During the earlier ages of all these new worlds, earthquakes are frequent, and they are all characterized by great physical disturbances; especially is this true of the gas-contraction spheres, the worlds born of the immense nebular rings which are left behind in the wake of the early condensation and contraction of certain individual suns. Planets having a dual origin like Urantia pass through a less violent and stormy youthful career. Even so, your world experienced an early phase of mighty upheavals, characterized by volcanoes, earthquakes, floods, and terrific storms.

41:105 (466.4) Urantia is comparatively isolated on the outskirts of Satania, your solar system, with one exception, being the farthest removed from Jerusem, while Satania itself is next to the outermost system of Norlatiadek, and this constellation is now traversing the outer fringe of Nebadon. You were truly among the least of all creation until Michael's bestowal elevated your planet to a position of honor and great universe interest. Sometimes the last is first, while truly the least becomes greatest.

41:106 (466.5) [Presented by an Archangel in collaboration with the Chief of Nebadon Power Centers.]

مقاله 42. انرژی — ذهن و ماده

043 ⇨

کتاب یورنشیا

041 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 42

انرژی — ذهن و ماده

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- نیروها و انرژیهای بهشت
- 2- سیستمهای انرژی غیرروحی جهانی (انرژیهای فیزیکی)
- 3- طبقه بندی ماده
- 4- دگر دیسیهای انرژی و ماده
- 5- جلوه های انرژی موجی
- 6- آلتیماتونها، الکترونها، و اتمها
- 7- ماده اتمی
- 8- انسجام اتمی
- 9- فلسفه طبیعی
- 10- سیستمهای انرژی غیرروحی جهانی (سیستمهای مادی ذهنی)
- 11- مکانیسمهای جهان
- 12- الگو و شکل — استیلای ذهن

مقدمه مقاله

بنیان جهان ماده است، بدین لحاظ که انرژی زیربنای تمامی وجود است، و انرژی خالص توسط پدر جهانی کنترل می شود. نیرو، انرژی، یگانه چیزی است که به عنوان یک بنای پایدار پابرجا می ماند و وجود و حضور مطلق جهانی را به نمایش گذارده و اثبات می کند. این جریان عظیم انرژی که از وجودهای بهشتی روانه می شود هرگز آفت نکرده است، و هرگز از میان نرفته است. هیچگاه وقفه ای در این حمایت بی پایان وجود نداشته است.

تسلط بر انرژی جهان پیوسته مطابق خواست شخصی و فرامین تماماً خردمندانه پدر جهانی است. این کنترل شخصی نیروی تجلی یافته و انرژی در گردش از طریق عملکردها و تصمیمات هماهنگ پسر جاودان، و نیز توسط مقاصد متحد پسر و پدر که به وسیله عامل مشترک به اجرا در می آید تعدیل می شود. این موجودات الهی به صورت شخصی و انفرادی عمل می کنند. آنها

PAPER 42

ENERGY — MIND AND MATTER

SECTIONS

Introduction

1. Paradise Forces and Energies
2. Universal Nonspiritual Energy Systems (Physical Energies)
3. Classification of Matter
4. Energy and Matter Transmutations
5. Wave-Energy Manifestations
6. Ultimatons, Electrons, and Atoms
7. Atomic Matter
8. Atomic Cohesion
9. Natural Philosophy
10. Universal Nonspiritual Energy Systems (Material Mind Systems)
11. Universe Mechanisms
12. Pattern and Form — Mind Dominance

INTRODUCTION

^{42:01 (467.1)} THE foundation of the universe is material in the sense that energy is the basis of all existence, and pure energy is controlled by the Universal Father. Force, energy, is the one thing which stands as an everlasting monument demonstrating and proving the existence and presence of the Universal Absolute. This vast stream of energy proceeding from the Paradise Presences has never lapsed, never failed; there has never been a break in the infinite upholding.

^{42:02 (467.2)} The manipulation of universe energy is ever in accordance with the personal will and the all-wise mandates of the Universal Father. This personal control of manifested power and circulating energy is modified by the co-ordinate acts and decisions of the Eternal Son, as well as by the united purposes of the Son and the Father

همچنین از طریق اشخاص و نیروهای تعداد تقریباً نامحدودی از موجودات تحت فرمان عمل می‌کنند، و هر یک به طور گوناگون جلوه مقصود جاودان و الهی در جهان جهانها می‌باشند. اما این تعدیلات یا دگرسیاهی کارکردی و آینده نگرانه نیروی الهی به هیچ وجه از حقیقت این بیان که نیرو - انرژی تماماً تحت کنترل غائی یک خدای شخصی است که در مرکز تمامی چیزها ساکن است نمی‌کاهد.

1- نیروها و انرژیهای بهشت

بنیان جهان ماده است، اما جوهر حیات روح است. پدر ارواح همچنین نیای جهانها است. پدر جاودان پسر اولیه همچنین منبع ابدی الگوی اولیه، جزیره بهشت، می‌باشد.

ماده — انرژی — چرا که هر دو تجلیهای متنوع واقعیت یکسان کیهانی می‌باشند، به عنوان یک پدیده جهانی جزء تفکیک ناپذیر پدر جهانی است. "در او تمامی هستی حفظ می‌شود." ماده ممکن است به نظر رسد انرژی ذاتی از خود بروز می‌دهد و نیروهای محصور شده در خود را به نمایش می‌گذارد، اما خطوط جاذبه که درگیر انرژیهای مربوط به تمامی این پدیده‌های فیزیکی هستند از بهشت سرچشمه می‌یابند و به آن وابسته‌اند. آلتیمتان، اولین شکل قابل اندازه‌گیری انرژی، بهشت را به صورت هسته خود دارد.

یک شکل از انرژی که در یورنشیا ناشناخته است به طور ذاتی در ماده و در فضای جهانی موجود است. هنگامی که این اکتشاف سرانجام صورت پذیرد، فیزیکدانان احساس خواهند کرد که راز ماده را، حداقل تقریباً، حل کرده‌اند. و بدین ترتیب یک گام به آفریننده نزدیکتر شده‌اند، و بر یک مرحله دیگر از تکنیک الهی تسلط یافته‌اند، اما به هیچ وجه خداوند را پیدا نکرده‌اند، و وجود ماده یا کارکرد قوانین طبیعی را نیز جدا از تکنیک کیهانی بهشت، و انگیزه و مقصود پدر جهانی به ثبوت نرسانده‌اند.

به دنبال پیشرفتهای حتی باز بزرگتر و اکتشافات بیشتر، بعد از این که یورنشیا در مقایسه با دانش کنونی به طور بی‌اندازه پیشرفت کرد، گر چه شما باید کنترل گردشهای انرژی واحدهای الکتریکی ماده را تا حد تغییر تجلیهای فیزیکی آنها به دست آورید، حتی بعد از تمامی چنین پیشرفتهای ممکن، دانشمندان برای آفرینش یک اتم ماده یا به وجود آوردن یک درخشش انرژی یا برای افزودن آنچه که ما حیات می‌نامیم به ماده، برای همیشه ناتوان خواهند بود.

آفرینش انرژی و اعطای حیات از امتیازات پدر جهانی و شخصیت‌های آفریننده همیار او است. رودخانه انرژی و حیات یک فوران مداوم از الوهیتها است، جریان جهانی و متحد نیروی بهشت که راهی تمامی فضا می‌شود. این انرژی الهی تمامی آفرینش را فرا گرفته است. سازمان دهندگان نیرو آن دگرگونیهای را آغاز می‌کنند و آن تغییرات نیروی فضایی را ایجاد می‌کنند که

executed by the Conjoint Actor. These divine beings act personally and as individuals; they also function in the persons and powers of an almost unlimited number of subordinates, each variously expressive of the eternal and divine purpose in the universe of universes. But these functional and provisional modifications or transmutations of divine power in no way lessen the truth of the statement that all force-energy is under the ultimate control of a personal God resident at the center of all things.

1. PARADISE FORCES AND ENERGIES

421.1 (467.3) The foundation of the universe is material, but the essence of life is spirit. The Father of spirits is also the ancestor of universes; the eternal Father of the Original Son is also the eternity-source of the original pattern, the Isle of Paradise.

421.2 (467.4) Matter — energy — for they are but diverse manifestations of the same cosmic reality, as a universe phenomenon is inherent in the Universal Father. "In him all things consist." Matter may appear to manifest inherent energy and to exhibit self-contained powers, but the lines of gravity involved in the energies concerned in all these physical phenomena are derived from, and are dependent on, Paradise. The ultimaton, the first measurable form of energy, has Paradise as its nucleus.

421.3 (467.5) There is innate in matter and present in universal space a form of energy not known on Urantia. When this discovery is finally made, then will physicists feel that they have solved, almost at least, the mystery of matter. And so will they have approached one step nearer the Creator; so will they have mastered one more phase of the divine technique; but in no sense will they have found God, neither will they have established the existence of matter or the operation of natural laws apart from the cosmic technique of Paradise and the motivating purpose of the Universal Father.

421.4 (468.1) Subsequent to even still greater progress and further discoveries, after Urantia has advanced immeasurably in comparison with present knowledge, though you should gain control of the energy revolutions of the electrical units of matter to the extent of modifying their physical manifestations — even after all such possible progress, forever will scientists be powerless to create one atom of matter or to originate one flash of energy or ever to add to matter that which we call life.

421.5 (468.2) The creation of energy and the bestowal of life are the prerogatives of the Universal Father and his associate Creator personalities. The river of energy and life is a continuous outpouring from the Deities, the universal and united stream of Paradise force going forth to all space. This divine energy pervades all creation. The force organizers initiate

به انرژی منجر می‌شود. مدیران نیرو انرژی را به ماده دگرپس می‌کنند، و بدین ترتیب کرات مادی تولد می‌یابند. حاملین حیات آن روندهایی را در ماده مرده آغاز می‌کنند که ما حیات می‌نامیم، حیات مادی. سرپرستان نیروی مورانشیا به همین منوال در سرتاسر قلمروهای گذار میان کرات مادی و روحی عمل می‌کنند. آفرینندگان بالاتر روحی روندهای مشابهی را در اشکال الهی انرژی آغاز می‌کنند، و به دنبال آن اشکال بالاتر روحی حیات هوشمند پدیدار می‌گردد.

انرژی که مطابق نظم الهی شکل یافته، از بهشت پیش می‌رود. انرژی — انرژی خالص — از سرشت سازمان الهی بهره می‌برد. آن بر طبق تشابه سه خدا که در بر گیرنده یکی می‌باشند، انطور که در مقر مرکزی جهان جهانها عمل می‌کنند، شکل یافته است. و نیرو تماماً در مدار بهشت قرار دارد، از وجودهای بهشتی می‌آید و به آنها باز می‌گردد، و اساساً تجلی علت بی‌علت — پدر جهانی — می‌باشد، و بدون پدر هیچ موجودیتی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

نیرویی که از الوهیت خود موجود ناشی شود ذاتاً همیشه موجود است. نیرو - انرژی تباہی ناپذیر و نابود نشدنی است. این جلوه‌های بیکران ممکن است تابع دگرپس نامحدود، دگرگونی بی‌پایان، و تغییر شکل ابدی باشند، اما به هیچ وجه یا درجه، حتی تا کمترین حد قابل تصور، نمی‌توانند و هرگز نخواهند توانست دچار نیستی شوند. اما انرژی، گرچه از بیکران سرچشمه می‌یابد، به طور نامحدود جلومگر نمی‌شود. برای جهان بزرگ که در حال حاضر قابل تصور است سرحدات بیرونی وجود دارد.

انرژی ابدی است اما نامحدود نیست. آن پیوسته به قبضه تمام شمول بیکرانی واکنش نشان می‌دهد. نیرو و انرژی برای ابد ادامه وجود می‌دهند. آنها چون از بهشت خارج شده‌اند، باید به آنجا باز گردند، حتی اگر برای تکمیل مدار مقرر شده به اعصار متمادی نیاز باشد. آنچه که از منشأ الوهیت بهشتی است فقط می‌تواند یک مقصد بهشتی یا یک فرجام الهی داشته باشد.

و این تماماً اعتقاد ما را به یک جهان جهانهای دایره‌ای شکل، تا اندازه‌ای محدود، اما منظم و پنهانور تأیید می‌کند. اگر این امر صحت نداشت، در آن صورت نشانه تهی شدن انرژی در یک نقطه دیر یا زود پدیدار می‌گشت. تمامی قوانین، سازمانها، دستگاه دولت، و شهادت جهان پژوهان، همه چیز به وجود یک خدای بیکران اشاره دارد، اما با این همه، یک جهان متناهی، یک گردی وجود بی‌پایان، تقریباً نامحدود، اما با این وجود در مقایسه با بیکرانی، متناهی.

2- سیستمهای انرژی غیرروحی جهانی

(انرژیهای فیزیکی)

به راستی یافتن کلمات مناسب در زبان انگلیسی که

those changes and institute those modifications of space-force which eventuate in energy; the power directors transmute energy into matter; thus the material worlds are born. The Life Carriers initiate those processes in dead matter which we call life, material life. The Morontia Power Supervisors likewise perform throughout the transition realms between the material and the spiritual worlds. The higher spirit Creators inaugurate similar processes in divine forms of energy, and there ensue the higher spirit forms of intelligent life.

421.6 (468.3) Energy proceeds from Paradise, fashioned after the divine order. Energy — pure energy — partakes of the nature of the divine organization; it is fashioned after the similitude of the three Gods embraced in one, as they function at the headquarters of the universe of universes. And all force is circuited in Paradise, comes from the Paradise Presences and returns thereto, and is in essence a manifestation of the uncaused Cause — the Universal Father; and without the Father would not anything exist that does exist.

421.7 (468.4) Force derived from self-existent Deity is in itself ever existent. Force-energy is imperishable, indestructible; these manifestations of the Infinite may be subject to unlimited transmutation, endless transformation, and eternal metamorphosis; but in no sense or degree, not even to the slightest imaginable extent, could they or ever shall they suffer extinction. But energy, though springing from the Infinite, is not infinitely manifest; there are outer limits to the presently conceived master universe.

421.8 (468.5) Energy is eternal but not infinite; it ever responds to the all-embracing grasp of Infinity. Forever force and energy go on; having gone out from Paradise, they must return thereto, even if age upon age be required for the completion of the ordained circuit. That which is of Paradise Deity origin can have only a Paradise destination or a Deity destiny.

421.9 (468.6) And all this confirms our belief in a circular, somewhat limited, but orderly and far-flung universe of universes. If this were not true, then evidence of energy depletion at some point would sooner or later appear. All laws, organizations, administration, and the testimony of universe explorers — everything points to the existence of an infinite God but, as yet, a finite universe, a circularity of endless existence, well-nigh limitless but, nevertheless, finite in contrast with infinity.

2. UNIVERSAL NONSPIRITUAL ENERGY

SYSTEMS

(PHYSICAL ENERGIES)

422.1 (469.1) It is indeed difficult to find suitable words in the English language whereby to designate and

از طریق آن بتوان سطوح گوناگون نیرو و انرژی — فیزیکی، ذهنی، یا روحی — را مشخص و توصیف نمود دشوار است. این نوشته‌ها در مجموع نمی‌توانند تعاریف پذیرفته شده شما را از نیرو، انرژی، و توان دنبال کنند. چنان کمبودی در زبان وجود دارد که ما باید این عبارات را در معانی چندگانه به کار گیریم. در این مقاله، به عنوان مثال، لغت انرژی برای نشان دادن تمامی مراحل و اشکال حرکت، عمل، و پتانسیل یک پدیده مورد استفاده قرار گرفته، در حالی که نیرو به مراحل پیش جاذبه‌ای و توان به مراحل پس جاذبه‌ای انرژی اطلاق می‌شود.

با این وجود من تلاش خواهم کرد تا سردرگمی ذهنی را از طریق پیشنهاد مقتضی پذیرش طبقه‌بندی‌های زیرین برای نیروی کیهانی، انرژی در حال پیداری، و توان جهان — انرژی فیزیکی — کاهش دهم:

1- توانمندی فضایی. این حضور فضایی پذیرفته شده آزاد مطلق کامل می‌باشد. بسط این مفهوم بر پتانسیل جهانی نیرویی - فضایی که ذاتی تمامیت کارکرد مطلق کامل می‌باشد دلالت دارد، در حالی که این مفهوم به معنی تمامیت واقعیت کیهانی — جهانها — که به لحاظ ابدی از جزیره بدون آغاز، پایان ناپذیر، بی‌حرکت، و تغییرناپذیر بهشت سرچشمه یافت می‌باشد.

پدیده‌هایی که بومی ضلع تحتانی بهشت هستند احتمالاً شامل سه منطقه حضور و کارکرد مطلق نیرویی می‌باشند: ناحیه کانونی مطلق کامل، ناحیه خود جزیره بهشت، و ناحیه بینابینی نیروها یا کارکردهای ناشناخته برابرساز و تعدیل کننده. این سه ناحیه هم مرکز کانون چرخه بهشتی واقعیت کیهانی می‌باشند.

توانمندی فضایی یک پیش واقعیت است. آن قلمرو مطلق کامل می‌باشد و فقط به قبضه شخصی پدر جهانی واکنش نشان می‌دهد. با این وجود آن ظاهراً فقط توسط حضور سازمان دهندگان اولیه استاد نیرو قابل تعدیل است.

در یورسا، از توانمندی فضایی به عنوان آبسُلتا سخن گفته می‌شود.

2- نیروی آغازین. این نمایانگر اولین تغییر بنیادین در توانمندی فضایی می‌باشد و می‌تواند یکی از کارکردهای مطلق کامل در بهشت تحتانی باشد. ما می‌دانیم که حضور فضایی که از بهشت تحتانی خارج می‌شود نسبت به آنی که داخل می‌شود به طریقه‌ای تغییر یافته است. اما صرف نظر از هر گونه از چنین روابط احتمالی، دگرپرسی شناخته شده علنی توانمندی فضایی به نیروی آغازین کارکرد اولیه متمایز کننده حضور تنش‌آمیز سازمان دهندگان زنده نیروی بهشت می‌باشد.

نیروی غیرفعال و بالقوه در واکنش به مقاومتی که توسط حضور فضایی سازمان دهندگان اولیه منتج شده استاد نیرو ایجاد شده فعال و ازلی می‌شود. نیرو اکنون

wherewith to describe the various levels of force and energy — physical, mindal, or spiritual. These narratives cannot altogether follow your accepted definitions of force, energy, and power. There is such paucity of language that we must use these terms in multiple meanings. In this paper, for example, the word *energy* is used to denote all phases and forms of phenomenal motion, action, and potential, while *force* is applied to the pregravity, and *power* to the postgravity, stages of energy.

4222 (469.2) I will, however, endeavor to lessen conceptual confusion by suggesting the advisability of adopting the following classification for cosmic force, emergent energy, and universe power — physical energy:

4223 (469.3) 1. *Space potency*. This is the unquestioned free space presence of the Unqualified Absolute. The extension of this concept connotes the universe force-space potential inherent in the functional totality of the Unqualified Absolute, while the intension of this concept implies the totality of cosmic reality — universes — which emanated eternally from the never-beginning, never-ending, never-moving, never-changing Isle of Paradise.

4224 (469.4) The phenomena indigenous to the nether side of Paradise probably embrace three zones of absolute force presence and performance: the fulcral zone of the Unqualified Absolute, the zone of the Isle of Paradise itself, and the intervening zone of certain unidentified equalizing and compensating agencies or functions. These triconcentric zones are the centrum of the Paradise cycle of cosmic reality.

4225 (469.5) Space potency is a pre-reality; it is the domain of the Unqualified Absolute and is responsive only to the personal grasp of the Universal Father, notwithstanding that it is seemingly modifiable by the presence of the Primary Master Force Organizers.

4226 (469.6) On Uversa, space potency is spoken of as ABSOLUTA.

4227 (469.7) 2. *Primordial force*. This represents the first basic change in space potency and may be one of the nether Paradise functions of the Unqualified Absolute. We know that the space presence going out from nether Paradise is modified in some manner from that which is incoming. But regardless of any such possible relationships, the openly recognized transmutation of space potency into primordial force is the primary differentiating function of the tension-presence of the living Paradise force organizers.

4228 (469.8) Passive and potential force becomes active and primordial in response to the resistance afforded by the space presence of the Primary Eventuated Master Force Organizers. Force is now

از قلمرو انحصاری مطلق کامل به گستره واکنش چندگانه — واکنش نسبت به حرکت‌های مشخص اولیه که توسط خدای عمل آغاز گردید و لذا به حرکت‌های مشخص تعدیل کننده که از مطلق جهانی سرچشمه می‌یابد — بیرون می‌آید. نیروی آغازین ظاهراً نسبت به علّیت متعالی در تناسب با مطلق بودن واکنش نشان می‌دهد.

از نیروی آغازین گاهی اوقات به عنوان انرژی خالص سخن گفته می‌شود. در یوورسا ما به عنوان سیگراتا به آن اشاره می‌کنیم.

3- انرژی‌های در حال پیداری. حضور غیرفعال سازمان دهندگان اولیه نیرو کافی است تا توانمندی فضایی به نیروی آغازین تغییر شکل داده شود، و در چنین ناحیه فضایی فعال شده‌ای است که همین سازمان دهندگان نیرو کارکردهای اولیه و فعال خود را آغاز می‌کنند. تقدیر نیروی آغازین این است که پیش از ظهور به صورت توان جهان از میان دو مرحله مشخص دگرپسندی در قلمرو تجلی انرژی عبور کند. این دو سطح انرژی در حال پیداری از این قرارند:

a. انرژی قدرتمند. این انرژی پرتوان - جهت‌دار، کلان - حرکتی، نیرومند - تنشی، به زور - واکنشگر — سیستم‌های عظیم انرژی که توسط فعالیت‌های سازمان دهندگان اولیه نیرو به حرکت در می‌آیند — می‌باشد. این انرژی اولیه یا قدرتمند در ابتدا به طور حتم نسبت به کشش بهشت - جاذبه واکنش‌مند نیست، گر چه احتمالاً نسبت به مجموعه مشترک تأثیرات مطلق که از ضلع تحتانی بهشت عمل می‌کنند یک واکنش کلان - انبوه یا فضایی - جهت‌دار نشان می‌دهد. هنگامی که انرژی تا سطح واکنش اولیه نسبت به قبضه دایره‌وار و جاذبه مطلق بهشت پدیدار می‌شود، سازمان دهندگان اولیه نیرو کار را به همکاران ثانویه خود می‌سپارند.

b. انرژی جاذبه. انرژی اکنون در حال پیداری و نسبت به جاذبه واکنشگر پتانسیل توان جهان را حمل می‌کند و نیای فعال تمامی ماده جهانی می‌شود. این انرژی ثانویه یا جاذبه محصول تولید انرژی است که از حضور فشاری و روندهای تنشی که توسط سازمان دهندگان همکار متعالی استاد نیرو ایجاد شده حاصل می‌شود. در واکنش به کار این مهار کنندگان نیرو، انرژی فضایی به سرعت از مرحله قدرتمند به مرحله جاذبه‌ای عبور می‌کند، و بدین ترتیب نسبت به قبضه دایره‌ای شکل جاذبه (مطلق) بهشت مستقیماً واکنش‌مند می‌شود، ضمن این که پتانسیل مشخصی در حساسیت نسبت به کشش خطی - جاذبه‌ای که ذاتی جرم مادی به زودی پدیدار شونده فازهای الکترونی و پس الکترونی انرژی و ماده است آشکار می‌سازد. به دنبال پیداری واکنش جاذبه‌ای، سازمان دهندگان همکار استاد نیرو می‌توانند از گردهای انرژی فضایی مرخص شوند، به این شرط که مدیران نیروی جهان قابلیت به کارگیری در آن میدان عمل را داشته باشند.

ما در رابطه با علل دقیق مراحل اولیه تکامل نیرو کاملاً نامطمئن هستیم، اما از عمل هوشمند غائی در دو سطح تجلی انرژی در حال پیداری شناخت داریم. در یوورسا از انرژی‌های قدرتمند و جاذبه، هنگامی که به

emerging from the exclusive domain of the Unqualified Absolute into the realms of multiple response — response to certain primal motions initiated by the God of Action and thereupon to certain compensating motions emanating from the Universal Absolute. Primordial force is seemingly reactive to transcendental causation in proportion to absoluteness.

4229 (469.9) Primordial force is sometimes spoken of as a pure energy; on Uversa we refer to it as SEGREGATA.

42210 (470.1) 3. Emergent energies. The passive presence of the primary force organizers is sufficient to transform space potency into primordial force, and it is upon such an activated space field that these same force organizers begin their initial and active operations. Primordial force is destined to pass through two distinct phases of transmutation in the realms of energy manifestation before appearing as universe power. These two levels of emerging energy are:

42211 (470.2) a. Puissant energy. This is the powerful-directional, mass-movemented, mighty-tensioned, and forcible-reacting energy — gigantic energy systems set in motion by the activities of the primary force organizers. This primary or puissant energy is not at first definitely responsive to the Paradise-gravity pull though probably yielding an aggregate-mass or space-directional response to the collective group of absolute influences operative from the nether side of Paradise. When energy emerges to the level of initial response to the circular and absolute-gravity grasp of Paradise, the primary force organizers give way to the functioning of their secondary associates.

42212 (470.3) b. Gravity energy. The now-appearing gravity-responding energy carries the potential of universe power and becomes the active ancestor of all universe matter. This secondary or gravity energy is the product of the energy elaboration resulting from the pressure-presence and the tension-trends set up by the Associate Transcendental Master Force Organizers. In response to the work of these force manipulators, space-energy rapidly passes from the puissant to the gravity stage, thus becoming directly responsive to the circular grasp of Paradise (absolute) gravity while disclosing a certain potential for sensitivity to the linear-gravity pull inherent in the soon appearing material mass of the electronic and the postelectronic stages of energy and matter. Upon the appearance of gravity response, the Associate Master Force Organizers may retire from the energy cyclones of space provided the Universe Power Directors are assignable to that field of action.

42213 (470.4) We are quite uncertain regarding the exact causes of the early stages of force evolution, but we recognize the intelligent action of the Ultimate in both levels of emergent-energy

صورت جمعی مورد ملاحظه واقع می‌شوند، به عنوان آلتیماتا سخن گفته می‌شود.

4- توان جهان. نیروی فضایی به شکل انرژی فضایی و از آنجا به شکل انرژی کنترل جاذبه تغییر یافته است. از این رو انرژی فیزیکی به آن نقطه‌ای بلوغ یافته است که می‌تواند به کانالهای نیرو هدایت شود و برای مقاصد چندگانه آفرینندگان جهان به کار گرفته شود. این کار توسط مدیران، مراکز، و کنترلگران چند هنره انرژی فیزیکی در جهان بزرگ — آفرینشهای سازمان یافته و مسکونی — به انجام می‌رسد. این مدیران نیروی جهان کنترل کم و بیش کامل بیست و یک عدد از سی فاز انرژی را که سیستم کنونی انرژی هفت ابرجهان را تشکیل می‌دهد به عهده دارند. این دامنه توان - انرژی - ماده قلمرو فعالیت‌های هوشمندانه هفت‌گانه، که تحت کنترل فرازمند زمانی - مکانی متعال عمل می‌کنند می‌باشد.

در یوورسا ما به قلمرو توان جهان به عنوان گراویتا اشاره می‌کنیم.

5- انرژی هاونا. همینطور که نیروی دگرپس کننده فضایی، سطح به سطح، تا سطح کارکردی انرژی - توان جهانهای زمان و فضا دنبال شده است، این نوشته از نظر مفهومی به سوی بهشت حرکت کرده است. در ادامه حرکت به سوی بهشت، یک فاز پیش موجود انرژی که از ویژگیهای جهان مرکزی است مورد رویارویی قرار می‌گیرد. در اینجا چرخه تکاملی به نظر می‌رسد به گذشته خود باز می‌گردد. انرژی - توان اکنون به نظر می‌رسد به سوی نیرو شروع به چرخش به عقب می‌کند، اما نیرویی با طبیعت بسیار متفاوت از سرشت توانمندی فضایی و نیروی آغازین. سیستمهای انرژی هاونا دوگانه نیستند؛ آنها سه‌گانه‌اند. این قلمرو موجود انرژی عامل مشترک می‌باشد، که از جانب تثلیث بهشت عمل می‌کند.

در یوورسا این انرژیهای هاونا به عنوان تریاتا شناخته شده‌اند.

6- انرژی متعالی. این سیستم انرژی روی سطح بالایی بهشت و از آنجا و فقط در ارتباط با مردمان ابسونایت عمل می‌کند. در یوورسا آن ترانوستا نامیده می‌شود.

7- مونوتا. انرژی هنگامی که انرژی بهشتی است نزدیک به تبار الوهیت است. ما به این باور تمایل داریم که مونوتا انرژی زنده غیرروحي بهشت است — یک همتای ابدی انرژی زنده روحی پسر اولیه — لذا سیستم انرژی غیرروحي پدر جهانی است.

ما نمی‌توانیم طبیعت روح بهشتی و مونوتای بهشت را از هم تمیز دهیم. آنها ظاهراً همانند هستند. آنها نامهای متفاوت دارند، اما به سختی می‌توان پیرامون یک واقعیت که جلوه‌های روحی و غیرروحي آن فقط از طریق نام قابل تمیز دادن هستند به شما چیز زیادی گفت.

ما می‌دانیم که مخلوقات متناهی از طریق خدمت روحانی خدای هفت‌گانه و تنظیم کنندگان فکر می‌توانند به تجربه پرستش پدر جهانی دست یابند، اما شک داریم که

manifestation. Puissant and gravity energies, when regarded collectively, are spoken of on Uversa as ULTIMATA.

42214 (470.5) 4. *Uiverse power.* Space-force has been changed into space-energy and thence into the energy of gravity control. Thus has physical energy been ripened to that point where it can be directed into channels of power and made to serve the manifold purposes of the universe Creators. This work is carried on by the versatile directors, centers, and controllers of physical energy in the grand universe — the organized and inhabited creations. These Universe Power Directors assume the more or less complete control of twenty-one of the thirty phases of energy constituting the present energy system of the seven superuniverses. This domain of power-energy-matter is the realm of the intelligent activities of the Sevenfold, functioning under the time-space overcontrol of the Supreme.

42215 (470.6) On Uversa we refer to the realm of universe power as GRAVITA.

42216 (470.7) 5. *Havona energy.* In concept this narrative has been moving Paradiseward as transmuting space-force has been followed, level by level, to the working level of the energy-power of the universes of time and space. Continuing Paradiseward, there is next encountered a pre-existent phase of energy which is characteristic of the central universe. Here the evolutionary cycle seems to turn back upon itself; energy-power now seems to begin to swing back towards force, but force of a nature very unlike that of space potency and primordial force. Havona energy systems are not dual; they are triune. This is the existential energy domain of the Conjoint Actor, functioning in behalf of the Paradise Trinity.

42217 (471.1) On Uversa these energies of Havona are known as TRIATA.

42218 (471.2) 6. *Transcendental energy.* This energy system operates on and from the upper level of Paradise and only in connection with the absonite peoples. On Uversa it is denominated TRANOSTA.

42219 (471.3) 7. *Monota.* Energy is close of kin to divinity when it is Paradise energy. We incline to the belief that monota is the living, nonspirit energy of Paradise — an eternity counterpart of the living, spirit energy of the Original Son — hence the nonspiritual energy system of the Universal Father.

42220 (471.4) We cannot differentiate the *nature* of Paradise spirit and Paradise monota; they are apparently alike. They have different names, but you can hardly be told very much about a reality whose spiritual and whose nonspiritual manifestations are distinguishable only by *name*.

42221 (471.5) We know that finite creatures can attain the worship experience of the Universal Father through the ministry of God the Sevenfold and the

هیچ شخصیت کمتر از مطلق، حتی مدیران نیرو، بتواند بیکرانی انرژی اولین منبع و مرکز بزرگ را درک کند. یک چیز قطعی است: اگر مدیران نیرو با تکنیک دگرپرسی فضا - نیرو آشنا باشند، این راز را برای بقیه ما برملا نمی‌سازند. به عقیده من آنها کارکرد سازمان دهندگان نیرو را به طور کامل نمی‌فهمند.

این مدیران نیرو خود کاتالیز کنندگان انرژی هستند، یعنی این که موجب می‌شوند با حضورشان انرژی در واحدهای شکل‌بندی شده تقسیم، سازماندهی، یا گردآوری شود. و این تماماً به این معنی است که باید چیزی فطری در انرژی وجود داشته باشد که سبب می‌شود در حضور این موجودات نیرو به این صورت عمل کند. ملک صادق‌های نیادان مدتها است که پدیده دگرپرسی نیروی کیهانی به توان جهانی را به صورت یکی از هفت "بیکرانیهای الوهیت" نامگذاری کرده‌اند. و شما در طول فرازیابی خود در جهان محلی پیرامون درک این نکته حداکثر تا این حد پیشرفت خواهید کرد.

ما به رغم عدم توانمان در درک کامل منشأ، طبیعت، و دگرپرسیهای نیروی کیهانی، با تمامی فازهایی کارکرد انرژی در حال پدیداری از روزگاران واکنش مستقیم و خطاپذیر آن به عمل جاذبه بهشت — در حدود زمان شروع عمل مدیران نیروی ابرجهان — به طور کامل آشنا هستیم.

3- طبقه‌بندی ماده

ماده در تمامی جهانها، به جز در جهان مرکزی، یکسان است. خصوصیات فیزیکی ماده به میزان چرخش اعضای تشکیل دهنده آن، تعداد و اندازه اعضای در حال گردش، فاصله آنها از بنده هسته‌ای یا محتوای فضایی ماده، و نیز حضور نیروهای مشخصی که هنوز در یورنثیا کشف نشده‌اند بستگی دارد.

در خورشیدها، سیارات، و اجرام فضایی گوناگون ده بخش بزرگ ماده وجود دارد:

1- ماده آلتمتانی — واحدهای اصلی فیزیکی وجود مادی، ذرات انرژی که می‌روند تا الکترونها را تشکیل دهند.

2- ماده زیر الکترونی — مرحله انفجاری و پس زننده آبرگازهای خورشیدی.

3- ماده الکترونی — مرحله الکتریکی تفکیک مادی — الکترونها، پروتونها، و واحدهای گوناگون دیگر که به داخل ترکیب متنوع گروههای الکترونی وارد می‌شوند.

4- ماده زیر اتمی — ماده‌ای که به طور گسترده در درون خورشیدهای داغ وجود دارد.

5- اتمهای متلاشی شده — یافت شده در خورشیدهای در حال سردی و در سرتاسر فضا.

Thought Adjusters, but we doubt that any subabsolute personality, even power directors, can comprehend the energy infinity of the First Great Source and Center. One thing is certain: If the power directors are conversant with the technique of the metamorphosis of space-force, they do not reveal the secret to the rest of us. It is my opinion that they do not fully comprehend the function of the force organizers.

42222 (471.6) These power directors themselves are energy catalyzers; that is, they cause energy to segment, organize, or assemble in unit formation by their presence. And all this implies that there must be something inherent in energy which causes it thus to function in the presence of these power entities. The Nebadon Melchizedeks long since denominated the phenomenon of the transmutation of cosmic force into universe power as one of the seven "infinities of divinity." And that is as far as you will advance on this point during your local universe ascension.

42223 (471.7) Notwithstanding our inability fully to comprehend the origin, nature, and transmutations of cosmic force, we are fully conversant with all phases of emergent-energy behavior from the times of its direct and unmistakable response to the action of Paradise gravity — about the time of the beginning of the function of the superuniverse power directors.

3. CLASSIFICATION OF MATTER

4231 (471.8) Matter in all universes, excepting in the central universe, is identical. Matter in its physical properties depends on the revolutionary rates of its component members, the number and size of the revolving members, their distance from the nuclear body or the space content of matter, as well as on the presence of certain forces as yet undiscovered on Urantia.

4232 (471.9) In the varied suns, planets, and space bodies there are ten grand divisions of matter:

4233 (472.1) 1. Ultimatic matter — the prime physical units of material existence, the energy particles which go to make up electrons.

4234 (472.2) 2. Subelectronic matter — the explosive and repellent stage of the solar supergases.

4235 (472.3) 3. Electronic matter — the electrical stage of material differentiation — electrons, protons, and various other units entering into the varied constitution of the electronic groups.

4236 (472.4) 4. Subatomic matter — matter existing extensively in the interior of the hot suns.

4237 (472.5) 5. Shattered atoms — found in the cooling suns and throughout space.

6- ماده یونیزه شده — اتمهای منفرد که از طریق فعالیت‌های الکتریکی، گرمایی، یا اشعه ایکس و توسط حلالها از الکترونها (به لحاظ شیمیایی فعال) بیرونی خود تخلیه شده‌اند.

7- ماده اتمی — مرحله شیمیایی سازمان عنصری، واحدهای تشکیل دهنده ماده مولکولی یا مرئی.

8- مرحله مولکولی ماده — ماده آنطور که در یک حالت نسبتاً باثبات مادی شدن تحت شرایط عادی در یورنشیا وجود دارد.

9- ماده رادیواکتیو — تمایل و فعالیت بی‌سازمان عناصر سنگین‌تر تحت شرایط گرمای ملایم و فشار جاذبه‌ای تقلیل یافته.

10- ماده فرو پاشیده — ماده نسبتاً ساکن که در درون خورشیدهای سرد یا مرده پیدا می‌شود. این شکل ماده در واقع ساکن نیست؛ هنوز قدری فعالیت آلتیماتی و حتی الکترونی وجود دارد، اما این واحدها در مجاورت بسیار نزدیک هستند، و میزان چرخش آنها به اندازه زیاد کاهش یافته است.

طبقه‌بندی ذکر شده ماده به سازمان آن مربوط است، نه به اشکال پدیداری آن برای موجودات خلق شده. آن مراحل پیش پدیدار انرژی یا مادیت یابیهی ابدی در بهشت و در جهان مرکزی را به حساب نمی‌آورد.

4- دگر دیسپهای انرژی و ماده

منشأ، طبیعت، و فرجام نور، گرما، الکتریسیته، مغناطیس، عمل شیمیایی، انرژی، و ماده، به همراه سایر واقعیات مادی که هنوز در یورنشیا کشف نشده باقی مانده، یکسان و چیزی همانند است.

ما تغییرات تقریباً بی‌پایانی را که انرژی فیزیکی ممکن است در معرض آن باشد به طور کامل نمی‌فهمیم. در یک جهان آن به صورت نور، در دیگری به صورت نور به علاوه گرما، در دیگری به صورت اشکال انرژی که در یورنشیا ناشناخته‌اند ظاهر می‌شود. در میلیونها سال ناگفته ممکن است آن به صورت شکلی از انرژی پراکنده الکتریکی یا نیروی مغناطیسی مجدداً ظاهر شود، و باز بعدها ممکن است آن در یک جهان متعاقب به صورت شکلی از ماده متغیر که یک سری از دگرگونیه‌ها را تجربه می‌کند و به دنبال آن در یک رویداد سهمگین عالم نمای بیرونی آن به طور فیزیکی ناپدید می‌شود، مجدداً ظاهر شود. و سپس، بعد از اعصار بیشمار و سرگردانی تقریباً بی‌پایان در میان جهتهای بیشمار، همین انرژی ممکن است از نو پدیدار گردد و بارها شکل و پتانسیل خود را تغییر دهد. و بدین ترتیب این دگرگونیه‌های اعصار متوالی و در سرتاسر قلمروهای بیشمار ادامه می‌یابند. ماده بدین گونه به حرکت ادامه می‌دهد، و دستخوش دگر دیسپهای زمان می‌شود، اما همواره به درستی به سوی دایره ابدیت چرخش می‌کند، حتی اگر مدتها از بازگشت به منبع آن

4238 (4726) 6. Ionized matter — individual atoms stripped of their outer (chemically active) electrons by electrical, thermal, or X-ray activities and by solvents.

4239 (4727) 7. Atomic matter — the chemical stage of elemental organization, the component units of molecular or visible matter.

42310 (4728) 8. The molecular stage of matter — matter as it exists on Urantia in a state of relatively stable materialization under ordinary conditions.

42311 (4729) 9. Radioactive matter — the disorganizing tendency and activity of the heavier elements under conditions of moderate heat and diminished gravity pressure.

42312 (4710) 10. Collapsed matter — the relatively stationary matter found in the interior of the cold or dead suns. This form of matter is not really stationary; there is still some ultimatic even electronic activity, but these units are in very close proximity, and their rates of revolution are greatly diminished.

42313 (47211) The foregoing classification of matter pertains to its organization rather than to the forms of its appearance to created beings. Neither does it take into account the pre-emergent stages of energy nor the eternal materializations on Paradise and in the central universe.

4. ENERGY AND MATTER TRANSMUTATIONS

4241 (47212) Light, heat, electricity, magnetism, chemism, energy, and matter are — in origin, nature, and destiny — one and the same thing, together with other material realities as yet undiscovered on Urantia.

4242 (47213) We do not fully comprehend the almost endless changes to which physical energy may be subject. In one universe it appears as light, in another as light plus heat, in another as forms of energy unknown on Urantia; in untold millions of years it may reappear as some form of restless, surging electrical energy or magnetic power; and still later on it may again appear in a subsequent universe as some form of variable matter going through a series of metamorphoses, to be followed by its outward physical disappearance in some great cataclysm of the realms. And then, after countless ages and almost endless wandering through numberless universes, again may this same energy re-emerge and many times change its form and potential; and so do these transformations continue through successive ages and throughout countless realms. Thus matter sweeps on, undergoing the transmutations of time but swinging ever true to the circle of eternity; even if long

ممانعت شده باشد، همواره به آن مکان واکنشگر است، و همواره در مسیر مقرر شده توسط شخصیت بیکرانی که آن را گسیل داشت پیش می‌رود.

مراکز نیرو و همکاران آنها بسیار در کار دگرپرسی الیتمت‌ها به داخل مدارها و چرخشهای الکترون دخل دارند. این موجودات بی‌همتای نیرو را از طریق دستکاری چیره‌دستانه‌شان در واحدهای بنیادین انرژی مادی شده، الیتمت‌ها، کنترل نموده و شدت می‌دهند. آنها استادان انرژی، آنطور که در این حالت بدوی در گردش است، می‌باشند. آنها در ارتباط با کنترل‌گران فیزیکی قادرند انرژی را حتی بعد از این که به سطح الکتریکی، مرحله به اصطلاح الکترونی، دگرپس شده است به طور مؤثر کنترل و هدایت کنند. اما هنگامی که انرژی به لحاظ الکترونی سازمان یافته به داخل گردانه سیستمهای اتمی چرخش می‌کند دامنه عمل آنها به اندازه خارق‌العاده زیاد محدود می‌شود. به دنبال این مادیت‌یابی، این انرژیها تحت سیطره کامل نیروی کششی جاذبه خطی قرار می‌گیرند.

جاذبه در خطوط نیرو و کانالهای انرژی مراکز نیرو و کنترل‌گران فیزیکی به طور مثبت عمل می‌کند، اما این موجودات فقط یک رابطه منفی با جاذبه دارند — به کارگیری تواناییهای ضد جاذبه آنها.

در سرتاسر تمامی فضا، سرما و تأثیرات دیگر مشغول به کارند تا به طور خلاق الیتمت‌ها را به صورت الکترونها سازماندهی کنند. گرما انداز مگیری فعالیت الکترونی است، در حالی که سرما صرفاً فقدان گرما — سکون نسبی انرژی — را نشان می‌دهد. وضعیت نیرو - شارژ جهانی فضا نه انرژی در حال پدیداری فراهم نمود و نه ماده سازمان یافته موجود بود و به جاذبه واکنش نشان می‌داد.

حضور و عمل جاذبه آن چیزی است که از پدیداری صفر مطلق تتوریک ممانعت می‌کند، چرا که فضای بین ستارگان درجه حرارت صفر مطلق ندارد. در سرتاسر تمامی فضای سازمان یافته جریانات انرژی واکنشگر به جاذبه، مدارهای نیرو، و فعالیت‌های الیتمت‌ها، و نیز انرژیهای در حال سازمانیابی الکترونی وجود دارد. از نقطه نظر عملی، فضا تهی نیست. حتی اتمسفر یورنشیا به طور فزاینده رقیق می‌شود، تا این که در ارتفاع حدوداً سه هزار مایلی با نزدیکی به ماده فضایی معمول در این ناحیه از جهان شروع به تغییر چهره می‌کند. بیشترین فضای شناخته شده تقریباً تهی در نبادان در حدود یکصد الیتمت — برابر با یک الکترون — در هر اینچ مکعب دارد. این قلت ماده عملاً فضای خالی محسوب می‌شود.

در قلمرو تکامل انرژی و ماده درجه حرارت — گرما و سرما — فقط بعد از جاذبه در رتبه ثانوی قرار دارد. الیتمت‌ها با فروتنی مطیع درجه حرارتهای شدید هستند. حرارتهای پایین برای اشکال مشخص ساختار الکترونی و مونتاژ اتمی مطلوب می‌باشند، در حالی که حرارتهای بالا - انواع و اقسام تلاشی اتمی و فروپاشی ماده را تسهیل می‌کنند.

بیشتر ارتباطات بدوی ماده هنگامی که در معرض گرما و فشار شرایط مشخص داخلی خورشیدی قرار

prevented from returning to its source, it is ever responsive thereto, and it ever proceeds in the path ordained by the Infinite Personality who sent it forth.

424.3 (473.1) The power centers and their associates are much concerned in the work of transmuting the ultimatons into the circuits and revolutions of the electron. These unique beings control and compound power by their skillful manipulation of the basic units of materialized energy, the ultimatons. They are masters of energy as it circulates in this primitive state. In liaison with the physical controllers they are able to effectively control and direct energy even after it has transmuted to the electrical level, the so-called electronic stage. But their range of action is enormously curtailed when electronically organized energy swings into the whirls of the atomic systems. Upon such materialization, these energies fall under the complete grasp of the drawing power of linear gravity.

424.4 (473.2) Gravity acts positively on the power lanes and energy channels of the power centers and the physical controllers, but these beings have only a negative relation to gravity — the exercise of their antigravity endowments.

424.5 (473.3) Throughout all space, cold and other influences are at work creatively organizing ultimatons into electrons. Heat is the measurement of electronic activity, while cold merely signifies absence of heat — comparative energy rest — the status of the universal force-charge of space provided neither emergent energy nor organized matter were present and responding to gravity.

424.6 (473.4) Gravity presence and action is what prevents the appearance of the theoretical absolute zero, for interstellar space does not have the temperature of absolute zero. Throughout all organized space there are gravity-responding energy currents, power circuits, and ultimatonic activities, as well as organizing electronic energies. Practically speaking, space is not empty. Even the atmosphere of Urantia thins out increasingly until at about three thousand miles it begins to shade off into the average space matter in this section of the universe. The most nearly empty space known in Nebadon would yield about one hundred ultimatons — the equivalent of one electron — in each cubic inch. Such scarcity of matter is regarded as practically empty space.

424.7 (473.5) Temperature — heat and cold — is secondary only to gravity in the realms of energy and matter evolution. Ultimatons are humbly obedient to temperature extremes. Low temperatures favor certain forms of electronic construction and atomic assembly, while high temperatures facilitate all sorts of atomic breakup and material disintegration.

424.8 (473.6) When subjected to the heat and pressure of certain internal solar states, all but the most

گیرند ممکن است متلاشی شوند. گرما بدین ترتیب می‌تواند به اندازه زیاد بر ثبات جاذبه فائق آید. اما هیچ گرما یا فشار شناخته شده خورشیدی نمی‌تواند آلتمنتانها را به انرژی قدرتمند باز گرداند.

خورشیدهای سوزان می‌توانند ماده را به اشکال گوناگون انرژی تبدیل سازند، اما کرات تاریک و تمامی فضای بیرون می‌توانند فعالیت الکترونی و آلتمنتانی را تا نقطه تبدیل این انرژیها به ماده عالم کند کنند. برخی ارتباطات الکترونی دارای ماهیت نزدیک به هم، و نیز بسیاری از ارتباطات بنیادین ماده هسته‌ای در درجه حرارت‌های بسیار پایین فضای باز شکل می‌یابند و بعدها از طریق ارتباط با انباشتگیهای بزرگتر انرژی در حال مادیت‌یابی فزونی می‌یابند.

ما در سرتاسر تمامی این دگر دیسی بی‌پایان انرژی و ماده باید تأثیر فشار جاذبه و رفتار ضد جاذبه انرژیهای آلتمنتانی تحت شرایط مشخص حرارت، سرعت، و چرخش را به حساب آوریم. حرارت، جریانات انرژی، مسافت، و حضور سازمان دهندگان زنده نیرو و مدیران نیرو نیز در تمامی پدیده‌های دگر دیسی انرژی و ماده تأثیر دارند.

افزایش جرم در ماده برابر با افزایش انرژی تقسیم بر مجذور سرعت نور است. از نقطه نظر دینامیک کاری که ماده ساکن می‌تواند انجام دهد برابر با انرژی مصرف شده در گردآوری اجزایش از بهشت منهای مقاومت نیروهایی که در حین انتقال مورد چیرگی واقع شده‌اند و جاذبه‌ای که اجزای ماده روی یکدیگر اعمال می‌کنند می‌باشد.

وجود اشکال پیش الکترونی ماده توسط دو وزن اتمی سرب نشان داده می‌شود. شکل اولیه سرب اندکی بیش از آنی وزن دارد که از طریق تلاشی اورانیم به وسیله برون تابیهای رانیم ایجاد می‌شود، و این تفاوت در وزن اتمی نمایانگر از دست دادن واقعی انرژی در تلاشی اتمی است.

یکپارچگی نسبی ماده از طریق این واقعیت تضمین می‌شود که انرژی فقط در آن مقادیر دقیق که دانشمندان یورنسیا کوانتومها نامگذاری کرده‌اند می‌تواند جذب یا رها شود. این تدارک خردمندانه در قلمرو مادی، آنطور که به شرایط ربط دارد، برای حفظ جهانها به کار می‌رود.

مقدار انرژی گرفته شده یا ساطع شده هنگامی که موقعیتهای الکترونی یا سایر موقعیتهای جابجا می‌شوند همیشه یک "کوانتوم" یا ضربی از آن می‌باشد، اما رفتار ارتعاشی یا موج مانند چنین واحدهایی از انرژی به طور کامل توسط ابعاد ساختارهای ماده مربوطه تعیین می‌شود. چنین ارتعاشات موج مانند انرژی 860 برابر قطر آلتمنتانها، الکترونها، اتمها، یا واحدهای دیگری که چنین عمل می‌کنند می‌باشند. سردرگمی بی‌پایانی که همراه مشاهده مکانیک موجی رفتار کوانتومی است به سبب روی هم قرار گیری امواج انرژی است: دو برآمدگی می‌توانند آمیخته شوند تا یک برآمدگی دو ارتفاعه بسازند، در حالی که یک برآمدگی و یک فرو رفتگی ممکن است تلفیق شوند تا بدین ترتیب یکدیگر را

primitive associations of matter may be broken up. Heat can thus largely overcome gravity stability. But no known solar heat or pressure can convert ultimatons back into puissant energy.

424.9 (473.7) The blazing suns can transform matter into various forms of energy, but the dark worlds and all outer space can slow down electronic and ultimatonic activity to the point of converting these energies into the matter of the realms. Certain electronic associations of a close nature, as well as many of the basic associations of nuclear matter, are formed in the exceedingly low temperatures of open space, being later augmented by association with larger accretions of materializing energy.

424.10 (473.8) Throughout all of this never-ending metamorphosis of energy and matter we must reckon with the influence of gravity pressure and with the antigravity behavior of the ultimatonic energies under certain conditions of temperature, velocity, and revolution. Temperature, energy currents, distance, and the presence of the living force organizers and the power directors also have a bearing on all transmutation phenomena of energy and matter.

424.11 (474.1) The increase of mass in matter is equal to the increase of energy divided by the square of the velocity of light. In a dynamic sense the work which resting matter can perform is equal to the energy expended in bringing its parts together from Paradise minus the resistance of the forces overcome in transit and the attraction exerted by the parts of matter on one another.

424.12 (474.2) The existence of pre-electronic forms of matter is indicated by the two atomic weights of lead. The lead of original formation weighs slightly more than that produced through uranium disintegration by way of radium emanations; and this difference in atomic weight represents the actual loss of energy in the atomic breakup.

424.13 (474.3) The relative integrity of matter is assured by the fact that energy can be absorbed or released only in those exact amounts which Urantia scientists have designated quanta. This wise provision in the material realms serves to maintain the universes as going concerns.

424.14 (474.4) The quantity of energy taken in or given out when electronic or other positions are shifted is always a "quantum" or some multiple thereof, but the vibratory or wavelike behavior of such units of energy is wholly determined by the dimensions of the material structures concerned. Such wavelike energy ripples are 860 times the diameters of the ultimatons, electrons, atoms, or other units thus performing. The never-ending confusion attending the observation of the wave mechanics of quantum behavior is due to the superimposition of energy waves: Two crests can combine to make a double-height crest, while a crest and a trough may

متقابلاً خنثی سازند.

combine, thus producing mutual cancellation.

5- جلوه‌های انرژی موجی

در ابرجهان اروانتان یکصد انرژی موجی هشت‌گانه وجود دارد. از این یکصد گروه از جلوه‌های انرژی، شصت و چهار عدد به طور کامل یا بخشاً در یورنشیا شناخته شده‌اند. پرتوهای خورشید در بر گیرنده چهار هشتگان در مقیاس ابرجهانی می‌باشند، انوار مرئی که در بر گیرنده یک هشتگان واحد می‌باشند، شماره چهار و شش در این سری. گروه ماوراء بنفش بعد از آن می‌آید، در حالی که ده هشتگان بعد اشعه‌های ایکس می‌باشند، و به دنبال آنها اشعه‌های گامای را نیم قرار دارند. سی و دو هشتگان بالاتر از نور مرئی خورشید انوار انرژی فضای بیرونی هستند که با ذرات ریز بسیار انرژی یافته ماده مربوطه خود مکرراً در آمیخته‌اند. بعدی اشعه مادون قرمز است که پایین‌تر از نور مرئی خورشید می‌باشد، و سی هشتگان زیر آن گروه پخش رادیویی هستند.

تجلیهای موج مانند انرژی — از نقطه نظر بینش علمی یورنشیا قرن بیستم — می‌توانند به ده گروه زیرین طبقه‌بندی شوند:

1- اشعه‌های مادون آلتیماتانی — چرخشهای مرزی آلتیماتانها، به تدریج که شروع به شکلیابی مشخص می‌کنند. این اولین مرحله انرژی در حال پدیداری است که پدیده‌های موج مانند می‌توانند در آن شناسایی و اندازه‌گیری شوند.

2- اشعه‌های آلتیماتانی. جمع شدن انرژی به داخل کرات ریز آلتیماتانها موجب ارتعاشاتی در درون فضا می‌شود که قابل تشخیص و اندازه‌گیری هستند. و مدتها پیش از آن که فیزیکدانان آلتیماتان را کشف کنند، بدون شک نموده‌های این اشعه‌ها را انطور که روی یورنشیا می‌پارند کشف خواهند کرد. این اشعه‌های کوتاه و قدرتمند نمایانگر فعالیت اولیه آلتیماتانها می‌باشند، انطور که تا آن نقطه کند می‌شوند که به سوی سازمان الکترونی ماده حرکت می‌کنند. به تدریج که آلتیماتانها به داخل الکترونها تجمع می‌کنند، تراکم با یک ذخیره‌سازی متعاقب انرژی به وقوع می‌پیوندد.

3- اشعه‌های کوتاه فضایی. اینها کوتاهترین ارتعاشات کاملاً الکترونی هستند و نمایانگر مرحله پیش اتمی این شکل ماده می‌باشند. این اشعه‌ها نیازمند حرارت‌های فوق‌العاده بالا یا پایین برای این فراوری می‌باشند. دو نوع از این اشعه‌های فضایی وجود دارند: یکی ملایم با تولد اتمها و دیگری نشان دهنده اختلال اتمی است. آنها در بیشترین کیفیتها از متر اکمترین صفحه ابرجهان، راه شیری، که همچنین متر اکمترین صفحه جهانهای بیرونی است، ساطع می‌شوند.

4- مرحله الکترونی. این مرحله انرژی بنیاد تمامی مادیت‌یابیها در هفت ابرجهان است. هنگامی که الکترونها از سطح بالاتر انرژی به سطوح پایین‌تر گردش مداری عبور می‌کنند، کوانتومها نیز ساطع می‌شوند. جابجایی

5. WAVE-ENERGY MANIFESTATIONS

^{4251 (474.5)} In the superuniverse of Orvonton there are one hundred octaves of wave energy. Of these one hundred groups of energy manifestations, sixty-four are wholly or partially recognized on Urantia. The sun's rays constitute four octaves in the superuniverse scale, the visible rays embracing a single octave, number forty-six in this series. The ultraviolet group comes next, while ten octaves up are the X rays, followed by the gamma rays of radium. Thirty-two octaves above the visible light of the sun are the outer-space energy rays so frequently commingled with their associated highly energized minute particles of matter. Next downward from visible sunlight appear the infrared rays, and thirty octaves below are the radio transmission group.

^{4252 (474.6)} Wavelike energy manifestations — from the standpoint of twentieth-century Urantia scientific enlightenment — may be classified into the following ten groups:

^{4253 (474.7)} 1. *Infraultramaton rays* — the borderland revolutions of ultimatons as they begin to assume definite form. This is the first stage of emergent energy in which wavelike phenomena can be detected and measured.

^{4254 (474.8)} 2. *Ultimatonic rays*. The assembly of energy into the minute spheres of the ultimatons occasions vibrations in the content of space which are discernible and measurable. And long before physicists ever discover the ultimatons, they will undoubtedly detect the phenomena of these rays as they shower in upon Urantia. These short and powerful rays represent the initial activity of the ultimatons as they are slowed down to that point where they veer towards the electronic organization of matter. As the ultimatons aggregate into electrons, condensation occurs with a consequent storage of energy.

^{4255 (475.1)} 3. *The short space rays*. These are the shortest of all purely electronic vibrations and represent the preatomic stage of this form of matter. These rays require extraordinarily high or low temperatures for their production. There are two sorts of these space rays: one attendant upon the birth of atoms and the other indicative of atomic disruption. They emanate in the largest quantities from the densest plane of the superuniverse, the Milky Way, which is also the densest plane of the outer universes.

^{4256 (475.2)} 4. *The electronic stage*. This stage of energy is the basis of all materialization in the seven superuniverses. When electrons pass from higher to lower energy levels of orbital revolution, quanta

مداری الکترونها به بیرون افکندن یا جذب ذرات بسیار مشخص و قابل اندازه‌گیری یکسان انرژی نوری منجر می‌شود، در حالی که الکترون تکی هنگامی که در معرض تصادم قرار گیرد همیشه یک ذره انرژی نوری رها می‌سازد. جلوه‌های انرژی موج مانند همچنین با کارکردهای اجرام مثبت و سایر اعضای مرحله الکترونی توأم می‌باشند.

5- اشعه‌های گاما. آن برون تابیهایی که جدایی خود انگیخته ماده اتمی را تعیین ویژگی می‌کنند. بهترین تصویر این شکل از فعالیت الکترونی در پدیده‌هایی که با تلاشی رادیم مربوط است نشان داده می‌شود.

6- گروه اشعه ایکس. مرحله بعد در آهسته ساختن الکترون اشکال متنوع اشعه‌های خورشیدی ایکس به همراه اشعه‌های مصنوعی تولید شده ایکس را ایجاد می‌کند. شارژ الکترونی یک میدان الکتریکی ایجاد می‌کند؛ حرکت موجب پدیدار شدن یک جریان الکتریکی می‌شود؛ جریان یک میدان مغناطیسی ایجاد می‌کند. هنگامی که یک الکترون به طور ناگهانی متوقف می‌شود، آشوب الکترومغناطیسی حاصله موجب ایجاد اشعه ایکس می‌شود. اشعه ایکس همان اختلال است. اشعه‌های خورشیدی ایکس با آنهایی که برای اکتشاف داخل بدن انسان به طور مکانیکی ایجاد می‌شوند یکسان هستند، به جز این که قدری درازترند.

7- اشعه‌های ماوراء بنفش یا شیمیایی نور خورشید و تولیدات مکانیکی گوناگون.

8- نور سفید — تمامی نور مرئی خورشیدها.

9- اشعه‌های مادون قرمز — آهسته شدن فعالیت الکترونی که هنوز به مرحله گرمای قابل ملاحظه نزدیکتر است.

10- امواج هرتز — آن انرژی‌هایی که برای پخش رادیویی در یورنشیا به کار گرفته می‌شوند.

از میان تمامی این ده مرحله فعالیت انرژی موج مانند، چشم انسان می‌تواند تنها با یک هشتگان، تمامی پرتو نور عادی خورشید، واکنش نشان دهد.

آنچه که اتر نامیده می‌شود صرفاً یک نام جمعی برای نامیدن یک گروه از فعالیت‌های نیرو و انرژی که در فضا به وقوع می‌پیوندند می‌باشد. آلتیماتنها، الکترونها، و سایر انباشتگیهای جرمی انرژی ذرات ثابت ماده هستند، و در عبورشان از میان فضا به راستی در خطوط مستقیم پیش می‌روند. نور و تمامی اشکال قابل شناخت دیگر نموده‌های انرژی شامل زنجیره‌ای از ذرات مشخص انرژی هستند که در خطوط مستقیم پیش می‌روند، به جز هنگامی که توسط جاذبه و نیروهای مداخله کننده دیگر تغییر می‌یابند. این که این پیشرویهای ذرات انرژی در هنگام قرار گرفتن تحت مشاهدات مشخص به صورت پدیده‌های موجی ظاهر می‌شوند به سبب مقاومت پوشش نیرویی یکسان تمامی فضا، اتر فرضی، و کشش بین جاذبه‌ای تجمعات مربوطه ماده است. فاصله‌بندی فواصل ذرات ماده به همراه سرعت اولیه پرتوهای انرژی ظهور موج‌سان بسیاری از اشکال انرژی - ماده را تعیین می‌کند.

are always given off. Orbital shifting of electrons results in the ejection or the absorption of very definite and uniform measurable particles of light-energy, while the individual electron always gives up a particle of light-energy when subjected to collision. Wavelike energy manifestations also attend upon the performances of the positive bodies and the other members of the electronic stage.

4257 (475.3) 5. *Gamma rays* — those emanations which characterize the spontaneous dissociation of atomic matter. The best illustration of this form of electronic activity is in the phenomena associated with radium disintegration.

4258 (475.4) 6. *The X-ray group.* The next step in the slowing down of the electron yields the various forms of solar X rays together with artificially generated X rays. The electronic charge creates an electric field; movement gives rise to an electric current; the current produces a magnetic field. When an electron is suddenly stopped, the resultant electromagnetic commotion produces the X ray; the X ray is that disturbance. The solar X rays are identical with those which are mechanically generated for exploring the interior of the human body except that they are a trifle longer.

4259 (475.5) 7. *The ultraviolet or chemical rays* of sunlight and the various mechanical productions.

42510 (475.6) 8. *The white light* — the whole visible light of the suns.

42511 (475.7) 9. *Infrared rays* — the slowing down of electronic activity still nearer the stage of appreciable heat.

42512 (475.8) 10. *Hertzian waves* — those energies utilized on Urantia for broadcasting.

42513 (475.9) Of all these ten phases of wavelike energy activity, the human eye can react to just one octave, the whole light of ordinary sunlight.

42514 (475.10) The so-called ether is merely a collective name to designate a group of force and energy activities occurring in space. Ultimatons, electrons, and other mass aggregations of energy are uniform particles of matter, and in their transit through space they really proceed in direct lines. Light and all other forms of recognizable energy manifestations consist of a succession of definite energy particles which proceed in direct lines except as modified by gravity and other intervening forces. That these processions of energy particles appear as wave phenomena when subjected to certain observations is due to the resistance of the undifferentiated force blanket of all space, the hypothetical ether, and to the intergravity tension of the associated aggregations of matter. The spacing of the particle-intervals of matter, together with the initial velocity of the energy beams, establishes the undulatory appearance of many forms of energy-

تحریک محتوای فضا یک واکنش موج مانند نسبت به عبور ذرات سریعاً در حال حرکت ماده ایجاد می‌کند، درست همانطور که عبور یک کشتی در میان آب امواجی با دامنه نوسان و فواصل متغیر ایجاد می‌کند.

رفتار نیروی آغازین موجب پدیداری پدیده‌هایی می‌شود که از بسیاری جهات با اثر فرضی شما قابل مقایسه است. فضا خالی نیست؛ کرات تمامی فضا می‌چرخند و به داخل اقیانوس عظیمی از نیرو - انرژی گسترده غوطه‌ور می‌شوند. محتوای فضایی یک اتم نیز خالی نیست. با این حال هیچ اتری وجود ندارد، و خود فقدان این اثر فرضی سیاره مسکونی را قادر می‌سازد از سقوط به داخل خورشید بگریزد، و الکترون در حال دور زدن در برابر افتادن به داخل هسته مقاومت کند.

6- آلتیماتنا، الکترونها، و اتمها

در حالی که شارژ فضایی نیروی جهانی همگن و همسان است، سازماندهی انرژی تکامل یافته به ماده مستلزم تمرکز انرژی به صورت اجرام جداگانه دارای ابعاد مشخص و وزن ثابت — واکنش دقیق جاذبه‌ای — می‌باشد.

جاذبه محلی یا خطی با پدیداری سازمان اتمی ماده به طور کامل کاری می‌شود. ماده پیش اتمی هنگامی که توسط اشعه ایکس و سایر انرژیهای مشابه فعال می‌شود اندکی نسبت به جاذبه واکنشگر می‌شود، اما هیچ کشش جاذبه‌ای قابل اندازه‌گیری خطی روی ذرات الکترونی - انرژی آزاد، غیرمتصل، و تغییر نیافته یا روی آلتیماتناهای ناپیوسته اعمال نمی‌شود.

آلتیماتنا به وسیله جاذبه متقابل عمل می‌کنند، و فقط به کشش جاذبه‌ای دایره‌وار بهشت واکنش نشان می‌دهند. بدین ترتیب آنها بدون واکنش خطی جاذبه‌ای در کثرت فضایی جهانی نگاه داشته می‌شوند. آلتیماتنا قادرند سرعت چرخشی را تا نقطه رفتار بخشاً ضد جاذبه‌ای شتاب دهند، اما نمی‌توانند مستقل از سازمان دهندگان نیرو یا مدیران نیرو به سرعت بحرانی گریز ضد جدا سازی دست یابند، و به مرحله انرژی قدرتمند بازگردند. در طبیعت، آلتیماتنا فقط هنگامی که در تلاشی نهایی یک خورشید سرد شده و در حال مردن شرکت می‌کنند از وضعیت وجود فیزیکی می‌گریزند.

آلتیماتنا، که در یورنشا ناشناخته‌اند، پیش از آن که به انرژی گردشی، پیش شرط سازماندهی الکترونی، برسند طی بسیاری از مراحل فعالیت فیزیکی کند می‌شوند. آلتیماتنا از سه نوع حرکت برخوردارند: مقاومت متقابل به نیروی کیهانی، گردشهای انفرادی دارای پتانسیل ضد جاذبه، و موقعیتهای درون الکترونی یکصد آلتیماتن متقابلاً وابسته به هم.

کشش متقابل یکصد آلتیماتن را در ساختار الکترون جسیده به هم نگاه می‌دارد. و در یک الکترون نمونه هرگز بیشتر یا کمتر از یکصد آلتیماتن وجود ندارد. از دست دادن یک یا تعداد بیشتری آلتیماتن هویت معمول

matter.

^{42515 (4761)} The excitation of the content of space produces a wavelike reaction to the passage of rapidly moving particles of matter, just as the passage of a ship through water initiates waves of varying amplitude and interval.

^{42516 (4762)} Primordial-force behavior does give rise to phenomena which are in many ways analogous to your postulated ether. Space is not empty; the spheres of all space whirl and plunge on through a vast ocean of outspread force-energy; neither is the space content of an atom empty. Nevertheless there is no ether, and the very absence of this hypothetical ether enables the inhabited planet to escape falling into the sun and the encircling electron to resist falling into the nucleus.

6. ULTIMATONS, ELECTRONS, AND ATOMS

^{4261 (4763)} While the space charge of universal force is homogeneous and undifferentiated, the organization of evolved energy into matter entails the concentration of energy into discrete masses of definite dimensions and established weight — precise gravity reaction.

^{4262 (4764)} Local or linear gravity becomes fully operative with the appearance of the atomic organization of matter. Preatomic matter becomes slightly gravity responsive when activated by X ray and other similar energies, but no measurable linear-gravity pull is exerted on free, unattached, and uncharged electronic-energy particles or on unassociated ultimatons.

^{4263 (4765)} Ultimatons function by mutual attraction, responding only to the circular Paradise-gravity pull. Without linear-gravity response they are thus held in the universal space drift. Ultimatons are capable of accelerating revolutionary velocity to the point of partial antigravity behavior, but they cannot, independent of force organizers or power directors, attain the critical escape velocity of deindividuation, return to the puissant-energy stage. In nature, ultimatons escape the status of physical existence only when participating in the terminal disruption of a cooled-off and dying sun.

^{4264 (4766)} The ultimatons, unknown on Urantia, slow down through many phases of physical activity before they attain the revolutionary-energy prerequisites to electronic organization. Ultimatons have three varieties of motion: mutual resistance to cosmic force, individual revolutions of antigravity potential, and the intraelectronic positions of the one hundred mutually interassociated ultimatons.

^{4265 (4767)} Mutual attraction holds one hundred ultimatons together in the constitution of the electron; and there are never more nor less than one hundred ultimatons in a typical electron. The

الکترونی را نابود می‌سازد، و بدین ترتیب یکی از ده اشکال تغییر یافته الکترون را پدیدار می‌سازد.

آلتمتانه‌ها در مدار حرکت نمی‌کنند یا در مدارهای درون الکترونها چرخش نمی‌کنند، اما مطابق سرعت‌های محوری چرخشی خود پخش یا به طور خوشه‌ای جمع می‌شوند، و بدین ترتیب ابعاد ناهمسان الکترونی را تعیین می‌کنند. همین سرعت آلتمتانی چرخش محوری همچنین واکنش‌های منفی یا مثبت چندین نوع از واحدهای الکترونی را تعیین می‌کند. تمامی جدا شدگی یا گردهم آیی گروهی ماده الکترونی به همراه تفکیک الکتریکی اجرام منفی یا مثبت انرژی - ماده ناشی از این کارکردهای متنوع ارتباط متقابل اجزای آلتمتانی می‌باشد.

قطر هر اتم اندکی بیش از یکصد میلیونیم یک اینچ می‌باشد، در حالی که یک الکترون کمی بیش از دو هزارم کوچکترین اتم، هیدروژن، وزن دارد. پروتون مثبت، ویژگی هسته اتمی، در حالی که ممکن است بزرگتر از یک الکترون منفی نباشد، تقریباً دو هزار برابر بیشتر وزن دارد.

اگر جرم ماده بزرگ شود تا این که جرم یک الکترون برابر با یک دهم اونس شود، سپس اندازه نیز به طور متناسب بزرگ شود، حجم چنین الکترونی به بزرگی حجم زمین می‌شود. اگر حجم یک پروتون — هزار و هشتصد برابر سنگین‌تر از یک الکترون — به اندازه سر یک سوزن بزرگ شود، آنگاه در مقایسه، سر سوزن به قطری برابر با مدار زمین به دور خورشید می‌رسد.

7- ماده اتمی

شکل‌یابی تمام ماده به ترتیب منظومه شمسی است. در مرکز هر جهان بسیار ریز انرژی یک قسمت هسته‌ای وجود مادی نسبتاً باثبات، و به طور نسبی ساکن وجود دارد. این واحد مرکزی از یک امکان سه‌گانه بروز به‌رهمند است. به دور این مرکز انرژی واحدهای انرژی، با فراوانی بی‌پایان اما در مدارهای در حال نوسان، می‌چرخند که به طور اندک با سیاراتی که به دور خورشید یک گروه ستاره‌ای نظیر خود منظومه شمسی شما می‌گردند قابل مقایسه هستند.

در درون اتم الکترونها با حدوداً همان فضای قابل مقایسه‌ای که سیارات در گردش به دور خورشید در فضای منظومه شمسی دارند حول پروتون مرکزی می‌چرخند. در مقایسه با اندازه واقعی، همان فاصله نسبی میان هسته اتمی و مدار داخلی الکترونی وجود دارد که بین سیاره داخلی، عطارد، و خورشید شما وجود دارد.

گردشهای محوری الکترونی و سرعت‌های مداری آنها حول هسته اتمی هر دو فراتر از قوه تخیل بشری هستند، تا چه رسد به سرعت‌های اجزای آلتمتانی آنها.

loss of one or more ultimatons destroys typical electronic identity, thus bringing into existence one of the ten modified forms of the electron.

^{4266 (476.8)} Ultimatons do not describe orbits or whirl about in circuits within the electrons, but they do spread or cluster in accordance with their axial revolutionary velocities, thus determining the differential electronic dimensions. This same ultimatonic velocity of axial revolution also determines the negative or positive reactions of the several types of electronic units. The entire segregation and grouping of electronic matter, together with the electric differentiation of negative and positive bodies of energy-matter, result from these various functions of the component ultimatonic interassociation.

^{4267 (477.1)} Each atom is a trifle over 1/100,000,000th of an inch in diameter, while an electron weighs a little more than 1/2,000th of the smallest atom, hydrogen. The positive proton, characteristic of the atomic nucleus, while it may be no larger than a negative electron, weighs almost two thousand times more.

^{4268 (477.2)} If the mass of matter should be magnified until that of an electron equaled one tenth of an ounce, then were size to be proportionately magnified, the volume of such an electron would become as large as that of the earth. If the volume of a proton — eighteen hundred times as heavy as an electron — should be magnified to the size of the head of a pin, then, in comparison, a pin's head would attain a diameter equal to that of the earth's orbit around the sun.

7. ATOMIC MATTER

^{4271 (477.3)} The formation of all matter is on the order of the solar system. There is at the center of every minute universe of energy a relatively stable, comparatively stationary, nuclear portion of material existence. This central unit is endowed with a threefold possibility of manifestation. Surrounding this energy center there whirl, in endless profusion but in fluctuating circuits, the energy units which are faintly comparable to the planets encircling the sun of some starry group like your own solar system.

^{4272 (477.4)} Within the atom the electrons revolve about the central proton with about the same comparative room the planets have as they revolve about the sun in the space of the solar system. There is the same relative distance, in comparison with actual size, between the atomic nucleus and the inner electronic circuit as exists between the inner planet, Mercury, and your sun.

^{4273 (477.5)} The electronic axial revolutions and their orbital velocities about the atomic nucleus are both beyond the human imagination, not to mention the velocities of their component ultimatons. The

ذرات مثبت رادیم با سرعت ده هزار مایل در ثانیه به داخل فضا پرتاب می‌کنند، در حالی که ذرات منفی به سرعتی تقریباً برابر با سرعت نور دست می‌یابند.

جهانهای محلی از ساختار دهگانه هستند. تنها یکصد مادیت‌یابی اتمی انرژی فضایی قابل تشخیص در یک جهان دوگانه وجود دارد. این ماکزیم سازمانیابی ممکن ماده در نبادان است. این یکصد شکل ماده شامل یک سری منظم است که در آن از یک تا یکصد الکترون به دور یک هسته مرکزی و نسبتاً فشرده می‌چرخند. این ارتباط منظم و قابل اطمینان انرژیهای گوناگون است که ماده را تشکیل می‌دهد.

هر کره‌ای یکصد عنصر قابل شناخت در سطح نشان نخواهد داد، اما آنها در جایی موجودند، موجود بوده‌اند، یا در پروسه تکامل هستند. شرایط حاکم بر منشأ و تکامل متعاقب یک سیاره تعیین می‌کند که چه تعداد از یکصد نوع اتمی قابل مشاهده خواهد بود. اتمهای سنگین‌تر در سطح بسیاری از کرات یافت نمی‌شوند. حتی در یورنیشیا عناصر شناخته شده سنگین‌تر تمایل به تلاشی نشان می‌دهند، همانطور که توسط رفتار رادیم نشان داده می‌شود.

ثبات اتم به تعداد نوترونهای از نظر الکتریکی غیرفعال در بنه مرکزی بستگی دارد. کنش شیمیایی به طور کامل به فعالیت الکترونیایی که آزادانه در حال گردشند بستگی دارد.

در اروانتان هرگز میسر نبوده است که بیش از یکصد الکترون در حال گردش را به طور طبیعی در یک سیستم اتمی سوار نمود. هنگامی که یکصد و یک عدد به طور مصنوعی به داخل میدان مداری ارائه شده‌اند، نتیجه همیشه تلاشی تقریباً آبی پروتون مرکزی به همراه پراکندگی مهار نکردنی الکترونها و انرژیهای آزاد شده دیگر بوده است.

در حالی که اتمها ممکن است شامل یک تا یکصد الکترون مداری باشند، فقط ده الکترون بیرونی اتمهای بزرگتر به صورت اجرام مشخص و مجزا حول هسته مرکزی می‌چرخند، و به طور سالم و مترکم در مدارهای دقیق و مشخص گردش می‌کنند. مشاهده یا کشف سی الکترون نزدیکتر به مرکز به صورت اجرام جداگانه و سازمان یافته مشکل است. همین نسبت قابل مقایسه کنش الکترونی در رابطه با نزدیکی هسته‌ای در تمامی اتمها صرف نظر از تعداد الکترونهای شامل وجود دارد. هر چه هسته نزدیکتر باشد، تقسیم ناپذیری الکترونی کمتر است. گسترش موج مانند انرژی یک الکترون ممکن است طوری صورت پذیرد که تمامی مدارهای کوچکتر اتمی را اشغال کند. این امر به ویژه در مورد الکترونهایی که به هسته اتمی از همه نزدیکترند صدق می‌کند.

درونی‌ترین سی الکترون مداری از فردیت برخوردارند، اما سیستمهای انرژی آنها به در هم آمیختن تمایل دارند، و از الکترون تا الکترون و تقریباً از مدار تا

positive particles of radium fly off into space at the rate of ten thousand miles a second, while the negative particles attain a velocity approximating that of light.

427.4 (477.6) The local universes are of decimal construction. There are just one hundred distinguishable atomic materializations of space-energy in a dual universe; that is the maximum possible organization of matter in Nebadon. These one hundred forms of matter consist of a regular series in which from one to one hundred electrons revolve around a central and relatively compact nucleus. It is this orderly and dependable association of various energies that constitutes matter.

427.5 (477.7) Not every world will show one hundred recognizable elements at the surface, but they are somewhere present, have been present, or are in process of evolution. Conditions surrounding the origin and subsequent evolution of a planet determine how many of the one hundred atomic types will be observable. The heavier atoms are not found on the surface of many worlds. Even on Urantia the known heavier elements manifest a tendency to fly to pieces, as is illustrated by radium behavior.

427.6 (477.8) Stability of the atom depends on the number of electrically inactive neutrons in the central body. Chemical behavior is wholly dependent on the activity of the freely revolving electrons.

427.7 (478.1) In Orvonton it has never been possible naturally to assemble over one hundred orbital electrons in one atomic system. When one hundred and one have been artificially introduced into the orbital field, the result has always been the instantaneous disruption of the central proton with the wild dispersion of the electrons and other liberated energies.

427.8 (478.2) While atoms may contain from one to one hundred orbital electrons, only the outer ten electrons of the larger atoms revolve about the central nucleus as distinct and discrete bodies, intactly and compactly swinging around on precise and definite orbits. The thirty electrons nearest the center are difficult of observation or detection as separate and organized bodies. This same comparative ratio of electronic behavior in relation to nuclear proximity obtains in all atoms regardless of the number of electrons embraced. The nearer the nucleus, the less there is of electronic individuality. The wavelike energy extension of an electron may so spread out as to occupy the whole of the lesser atomic orbits; especially is this true of the electrons nearest the atomic nucleus.

427.9 (478.3) The thirty innermost orbital electrons have individuality, but their energy systems tend to intermingle, extending from electron to electron and

مدار امتداد می‌یابند. سی الکترون بعدی در بر گیرنده خانواده دوم، یا منطقه انرژی می‌باشند، و از فردیت در حال پیشروی برخوردار می‌باشند، توده‌های ماده که یک کنترل کاملتر روی سیستمهای انرژی مربوطه خود اعمال می‌کنند. سی الکترون بعدی، سومین منطقه انرژی، باز بیشتر فردیت یافته هستند و در مدارهای مشخصتر و بارزتر گردش می‌کنند. ده الکترون آخر، که تنها در ده عنصر سنگینتر موجودند، از حرمت استقلال برخوردارند، و از این رو قادرند به طور کم و بیش آزادانه‌تر از کنترل هسته مادر بگریزند. اعضای این گروه چهارم و بیرونی‌تر الکترونها، همانطور که با تلاشی آبی اورانیوم و عناصر هم خانواده نشان داده می‌شود، با یک تغییر مینیمم در حرارت و فشار از چنگال هسته مرکزی خواهند گریخت.

بیست و هفت اتم اول، آنهایی که در بر گیرنده یک تا بیست و هفت الکترون مداری هستند، با سهولت بیشتری نسبت به بقیه قابل فهم می‌باشند. از بیست و هشت به بالا - ما بیشتر و بیشتر با غیرقابل پیش‌بینی بودن حضور ظاهری مطلق کامل مواجه هستیم. اما برخی از این غیرقابل پیش‌بینی بودن الکترونی به سبب سرعتهای ناهمسان گردش محوری الیتمانی و گرایش ناشناخته "گرد هم آمدن" الیتمانها است. تأثیرات دیگر - فیزیکی، الکتریکی، مغناطیسی، و جاذبه‌ای - نیز عمل می‌کنند تا کنش متغیر الکترونی را ایجاد کنند. از این رو آنها در رابطه با قابلیت پیش‌بینی مشابه اشخاص هستند. آمارشناسان ممکن است قوانینی را که حاکم بر تعداد زیادی از اتمها یا اشخاص هستند اعلام کنند اما نه برای یک اتم یا فرد تنها.

8- انسجام اتمی

در حالی که جاذبه یکی از چندین عامل مربوطه در به هم پیوسته نگاه داشتن یک سیستم انرژی اتمی بسیار کوچک می‌باشد، همچنین در این واحدهای بنیادین فیزیکی و در میان آنها یک انرژی قدرتمند و ناشناخته وجود دارد، راز ساختار بنیادین و کنش غائی آنها، نیرویی که کشف آن در یورنشیا باقی است. این تأثیر جهانی بر تمامی فضای در بر گرفته شده درون این سازمان بسیار کوچک انرژی نفوذ دارد.

فضای درون الکترونی یک اتم خالی نیست. سراسر یک اتم این فضای درون الکترونی از طریق تجلیهای موج مانند که با سرعت الکترونی و گردشهای الیتمانی به طور کامل هماهنگ شده‌اند فعال شده است. این نیرو به طور کامل تحت سیطره قوانین شناخته شده شما پیرامون جاذبه مثبت و منفی نیست. از این رو رفتار آن گاهی اوقات غیرقابل پیش‌بینی است. این تأثیر ذکر نشده به نظر می‌رسد یک واکنش فضایی - نیرویی مطلق کامل باشد.

پروتونهای شارژ شده و نوترونهای شارژ نشده هسته اتم به وسیله واکنش متقابل مزوترون، یک ذره ماده که 180 برابر سنگین‌تر از الکترون است به هم پیوسته

well-nigh from orbit to orbit. The next thirty electrons constitute the second family, or energy zone, and are of advancing individuality, bodies of matter exerting a more complete control over their attendant energy systems. The next thirty electrons, the third energy zone, are still more individualized and circulate in more distinct and definite orbits. The last ten electrons, present in only the ten heaviest elements, are possessed of the dignity of independence and are, therefore, able to escape more or less freely from the control of the mother nucleus. With a minimum variation in temperature and pressure, the members of this fourth and outermost group of electrons will escape from the grasp of the central nucleus, as is illustrated by the spontaneous disruption of uranium and kindred elements.

427.10 (478.4) The first twenty-seven atoms, those containing from one to twenty-seven orbital electrons, are more easy of comprehension than the rest. From twenty-eight upward we encounter more and more of the unpredictability of the supposed presence of the Unqualified Absolute. But some of this electronic unpredictability is due to differential ultimatonic axial revolutionary velocities and to the unexplained "huddling" proclivity of ultimatons. Other influences — physical, electrical, magnetic, and gravitational — also operate to produce variable electronic behavior. Atoms therefore are similar to persons as to predictability. Statisticians may announce laws governing a large number of either atoms or persons but not for a single individual atom or person.

8. ATOMIC COHESION

428.1 (478.5) While gravity is one of several factors concerned in holding together a tiny atomic energy system, there is also present in and among these basic physical units a powerful and unknown energy, the secret of their basic constitution and ultimate behavior, a force which remains to be discovered on Urantia. This universal influence permeates all the space embraced within this tiny energy organization.

428.2 (478.6) The interelectronic space of an atom is not empty. Throughout an atom this interelectronic space is activated by wavelike manifestations which are perfectly synchronized with electronic velocity and ultimatonic revolutions. This force is not wholly dominated by your recognized laws of positive and negative attraction; its behavior is therefore sometimes unpredictable. This unnamed influence seems to be a space-force reaction of the Unqualified Absolute.

428.3 (478.1) The charged protons and the uncharged neutrons of the nucleus of the atom are held together by the reciprocating function of the mesotron, a particle of matter 180 times as heavy

نگاه داشته می‌شوند. بدون این آرایش، شارژ الکترونی که توسط پروتون‌ها حمل می‌شود موجب اختلال هسته اتمی می‌شود.

به تدریج که اتم‌ها تشکیل می‌شوند، نیروهای الکتریکی و جاذبه‌ای هیچ‌یک نمی‌توانند هسته را به هم پیوسته نگاه دارند. یکپارچگی هسته به وسیله کارکرد متقابل همساز کننده مزوترون حفظ می‌شود، که قادر است ذرات شارژ شده و شارژ نشده را به دلیل توان نیرویی - جرمی برتر به وسیله کارکرد بیشتر پروتون‌ها و نوترون‌های محرک که مداوماً جای خود را با هم عوض می‌کنند به هم پیوسته نگاه دارد. مزوترون موجب می‌شود که شارژ الکتریکی ذرات هسته‌ای به طور بی‌وقفه میان پروتون‌ها و نوترون‌ها رد و بدل شود. در یک بخش بسیار اندک یک ثانیه یک ذره مفروض هسته‌ای یک پروتون شارژ شده است و بعدی یک نوترون شارژ نشده. و این تناوب‌های وضعیت انرژی آنقدر به طور باور نکردنی سریع هستند که شارژ الکتریکی از تمامی فرصت‌ها برای عملکرد به صورت یک تأثیر مختل کننده محروم است. از این رو مزوترون به صورت یک ذره "حامل انرژی" که به طور قدرتمند به ثبات هسته‌ای اتم کمک می‌کند عمل می‌کند.

حضور و کارکرد مزوترون همچنین یک معمای اتمی دیگر را روشن می‌سازد. هنگامی که اتم‌ها به طور رادیواکتیو عمل می‌کنند، بسیار فراتر از آنی که انتظار می‌رود انرژی ساطع می‌کنند. این مازاد تشعشع از تلاشی "حامل انرژی" مزوترونی ناشی می‌شود که بدین طریق یک الکترون محض می‌شود. تلاشی مزوترونی همچنین با ساطع شدن ذرات مشخص کوچک شارژ نشده همراه است.

مزوترون ویژگی‌های مشخص همساز هسته اتمی را روشن می‌سازد، اما همسازی پروتون به پروتون و چسبندگی نوترون به نوترون را توضیح نمی‌دهد. نیروی متناقض و قدرتمند تمامیت اتمی همساز یک شکل از انرژی است که تاکنون در یورانتیا کشف نشده است.

این مزوترون‌ها به طور فراوان در پرتوهای فضایی که چنان به طور بی‌وقفه به سیاره شما اصابت می‌کنند یافت می‌شوند.

9- فلسفه طبیعی

مذهب به تنهایی دگم نیست. فلسفه طبیعی نیز به همان اندازه تمایل به خشک اندیشی دارد. هنگامی که یک آموزگار مشهور مذهبی استدلال آورد که به دلیل وجود هفت حفره در سر انسان عدد هفت برای طبیعت اساسی است، اگر او از شیمی اطلاع بیشتری داشت، ممکن است از این اعتقاد بدین لحاظ که روی یک پدیده حقیقی دنیای فیزیکی بنیان نهاده شده بود جانب‌داری می‌کرد. به رغم تجلی جهانی ساختار دهگانه انرژی، در تمامی جهانهای فیزیکی زمان و مکان، یادآور پیوسته موجود واقعیت سازمان هفتگانه الکترونی پیش ماده وجود دارد.

as the electron. Without this arrangement the electric charge carried by the protons would be disruptive of the atomic nucleus.

^{4284 (479.2)} As atoms are constituted, neither electric nor gravitational forces could hold the nucleus together. The integrity of the nucleus is maintained by the reciprocal cohering function of the mesotron, which is able to hold charged and uncharged particles together because of superior force-mass power and by the further function of causing protons and neutrons constantly to change places. The mesotron causes the electric charge of the nuclear particles to be incessantly tossed back and forth between protons and neutrons. At one infinitesimal part of a second a given nuclear particle is a charged proton and the next an uncharged neutron. And these alternations of energy status are so unbelievably rapid that the electric charge is deprived of all opportunity to function as a disruptive influence. Thus does the mesotron function as an "energy-carrier" particle which mightily contributes to the nuclear stability of the atom.

^{4285 (479.3)} The presence and function of the mesotron also explains another atomic riddle. When atoms perform radioactively, they emit far more energy than would be expected. This excess of radiation is derived from the breaking up of the mesotron "energy carrier," which thereby becomes a mere electron. The mesotronic disintegration is also accompanied by the emission of certain small uncharged particles.

^{4286 (479.4)} The mesotron explains certain cohesive properties of the atomic nucleus, but it does not account for the cohesion of proton to proton nor for the adhesion of neutron to neutron. The paradoxical and powerful force of atomic cohesive integrity is a form of energy as yet undiscovered on Urantia.

^{4287 (479.5)} These mesotrons are found abundantly in the space rays which so incessantly impinge upon your planet.

9. NATURAL PHILOSOPHY

^{4291 (479.6)} Religion is not alone dogmatic; natural philosophy equally tends to dogmatize. When a renowned religious teacher reasoned that the number seven was fundamental to nature because there are seven openings in the human head, if he had known more of chemistry, he might have advocated such a belief founded on a true phenomenon of the physical world. There is in all the physical universes of time and space, notwithstanding the universal manifestation of the decimal constitution of energy, the ever-present reminder of the reality of the sevenfold electronic organization of prematter.

عدد هفت برای جهان مرکزی و سیستم روحی برخوردار از پخشهای ذاتی کاراکتر، اساسی است، اما عدد ده، سیستم دهگان، ذاتی انرژی، ماده، و آفرینش مادی است. با این وجود دنیای اتمی یک ویژگی متناوب مشخص به نمایش می‌گذارد که در گروههای هفتایی تکرار می‌شود — یک نشان تولد که به وسیله این کره مادی که نشانگر مبدأ دور روحی آن می‌باشد حمل می‌شود.

این استمرار هفت‌گانه که ساختاری خلاق دارد به صورت یک تکرار ویژگیهای فیزیکی و شیمیایی مشابه در ادوار جداگانه هفت‌تایی، هنگامی که عناصر بنیادین به ترتیب وزنه‌های اتمی خود آرایش یافته‌اند، در حوزه‌های شیمیایی به نمایش در می‌آید. هنگامی که عناصر شیمیایی یورنثیا بدین گونه در یک ردیف آرایش می‌یابند، هر کیفیت یا ویژگی مفروض تمایل دارد به شکل هفتایی دوباره پدیدار شود. این تغییر تناوبی به صورت هفتایی در سرتاسر جدول شیمیایی به طور کاهش یابنده و با تنوع تکرار می‌شود، و به بارزترین شکل در گروهبندیهای اتمی پیشین یا سبکتر قابل مشاهده است. چنین کیفیتی با شروع از هر یک عنصر، بعد از ملاحظه یک ویژگی، برای شش عنصر پی در پی تغییر خواهد کرد، اما با رسیدن به هشتمی، به سمت پدیداری مجدد تمایل دارد، یعنی هشتمین عنصر به لحاظ شیمیایی فعال به اولی شباهت دارد، نهمی به دومی، و غیره. چنین واقعیت دنیای فیزیکی به گونه‌ای خطانپذیر به ساختار هفت‌گانه انرژی نیایی اشاره دارد و نشان دهنده واقعیت بنیادین تنوع هفت‌گانه آفرینشهای زمان و فضا می‌باشد. انسان همچنین باید توجه کند که در طیف طبیعی هفت رنگ وجود دارد.

اما کلیه پنداشتهای فلسفه طبیعی معتبر نیستند. نمونه آن اثر فرضی است، که نمایانگر یک تلاش مبتکرانه انسان برای یگانه کردن نادانی او از پدیده‌های فضایی می‌باشد. فلسفه جهان نمی‌تواند مبتنی بر مشاهدات به اصطلاح علم باشد. اگر چنین دگرپرسی نتواند دیده شود، یک دانشمند به این تمایل نشان خواهد داد که امکان به وجود آمدن یک پروانه از یک کرم ابریشم را انکار کند.

ثبات فیزیکی در پیوند با انعطاف پذیری بیولوژیک فقط به دلیل برخورداری آرشیتکتهای استاد آفرینش از خردمندی تقریباً پایان ناپذیر در طبیعت موجود است. هیچ چیز کمتر از خردمندی متعالی هرگز نمی‌تواند واحدهای از ماده را طراحی کند که در آن واحد بسیار باثبات و به طور مؤثر بسیار انعطاف‌پذیر باشند.

10- سیستمهای انرژی غیرروحی جهانی

(سیستمهای مادی ذهنی)

گستره بی‌پایان واقعیت نسبی کیهانی از مطلق بودن مونوتای بهشت تا مطلق بودن توانمندی فضایی، حاکی از تکامل مشخص رابطه در واقعیتهای غیرروحی اولین

^{429.2 (479.7)} The number seven is basic to the central universe and the spiritual system of inherent transmissions of character, but the number ten, the decimal system, is inherent in energy, matter, and the material creation. Nevertheless the atomic world does display a certain periodic characterization which recurs in groups of seven — a birthmark carried by this material world indicative of its far-distant spiritual origin.

^{429.3 (480.1)} This sevenfold persistence of creative constitution is exhibited in the chemical domains as a recurrence of similar physical and chemical properties in segregated periods of seven when the basic elements are arranged in the order of their atomic weights. When the Urantia chemical elements are thus arranged in a row, any given quality or property tends to recur by sevens. This periodic change by sevens recurs diminishingly and with variations throughout the entire chemical table, being most markedly observable in the earlier or lighter atomic groupings. Starting from any one element, after noting some one property, such a quality will change for six consecutive elements, but on reaching the eighth, it tends to reappear, that is, the eighth chemically active element resembles the first, the ninth the second, and so on. Such a fact of the physical world unmistakably points to the sevenfold constitution of ancestral energy and is indicative of the fundamental reality of the sevenfold diversity of the creations of time and space. Man should also note that there are seven colors in the natural spectrum.

^{429.4 (480.2)} But not all the suppositions of natural philosophy are valid; for example, the hypothetical ether, which represents an ingenious attempt of man to unify his ignorance of space phenomena. The philosophy of the universe cannot be predicated on the observations of so-called science. If such a metamorphosis could not be seen, a scientist would be inclined to deny the possibility of developing a butterfly out of a caterpillar.

^{429.5 (480.3)} Physical stability associated with biologic elasticity is present in nature only because of the well-nigh infinite wisdom possessed by the Master Architects of creation. Nothing less than transcendental wisdom could ever design units of matter which are at the same time so stable and so efficiently flexible.

10. UNIVERSAL NONSPIRITUAL ENERGY SYSTEMS

(MATERIAL MIND SYSTEMS)

^{4210.1 (480.4)} The endless sweep of relative cosmic reality, from the absoluteness of Paradise monota to the absoluteness of space potency, is suggestive of

منبع و مرکز است — آن واقعیهایی که در توانمندی فضایی پنهان هستند، در مونوتا آشکار شده‌اند، و به طور آیندگرا نه در سطوح بینابینی کیهانی آشکار گشته‌اند. این چرخه ابدی انرژی، که در پدر جهانها دور می‌زند، مطلق است و به واسطه مطلق بودن، نه در واقعیت یا ارزش گسترش‌گرا نیست. با این وجود پدر آغازین حتی اکنون — به مانند همیشه — به میدان پیوسته فراخگرای زمان - مکان و معانی متعالی زمان - مکان، یک میدان روابط در حال تغییر که در آن انرژی - ماده از طریق تلاش تجربی ذهن زنده و شخصی به طور تدریجی در معرض کنترل فراگیر روح زنده و الهی قرار می‌گیرد، واقف است.

انرژیهای غیرواحی جهانی در سیستمهای زنده اذهان غیرآفریننده در سطوح گوناگون، که برخی از آنها ممکن است به صورت زیرین نشان داده شود، مجدداً پیوند می‌یابند:

1- اذهان پیش از روح یاور. این سطح از ذهن فاقد تجربه است و در کرات مسکونی توسط کنترلگران استاد فیزیکی مورد خدمت روحی واقع می‌شود. این ذهن مکانیکی است، نیروی عقلانی فاقد توان یادگیری بدوی‌ترین اشکال حیات مادی، اما ذهن فاقد توان یادگیری در بسیاری سطوح علاوه بر سطح حیات بدوی سیاره‌ای عمل می‌کند.

2- اذهان روح یاور. این خدمت روحانی یک روح مادر جهان محلی است که از طریق هفت روح یاور ذهنی خود در سطح قابل آموزش (غیرمکانیکی) ذهن مادی عمل می‌کند. ذهن مادی در این سطح اینها را تجربه می‌کند: به عنوان خرد پایین‌تر از بشری (حیوانی) در پنج یاور اول. به عنوان خرد بشری (اخلاقی) در هفت یاور. به عنوان خرد فوق بشری (بینابینی) در دو یاور آخر.

3- اذهان در حال تکامل مورانشیا — بصیرت در حال توسعه شخصیت‌های در حال تکامل در دوران فرازگرایانه جهان محلی. این اعطای روح مادر جهان محلی در ارتباط با پسر آفریننده است. این سطح ذهنی سازمادهای نوع مورانشیایی وسیله حیات، ترکیبی از مادی و روحی که توسط سرپرستان نیروی مورانشیای یک جهان محلی به اجرا در می‌آید، را در بر دارد. ذهن مورانشیا در واکنش به 570 سطح از حیات مورانشیا، که ظرفیت فزاینده همکاری با ذهن کیهانی در سطوح بالاتر پیشرفت را آشکار می‌سازد، به طور ناهمسان عمل می‌کند. این مسیر تکاملی مخلوقات انسانی است، اما ذهن متعلق به یک نوع غیرمورانشیایی نیز توسط یک پسر جهان و یک روح جهان به فرزندان غیرمورانشیایی آفرینشهای محلی اعطا می‌شود.

ذهن کیهانی. این ذهن هفت‌گانه متنوع زمان و مکان است که یک فاز آن توسط هر یک از هفت روح استاد برای یکی از هفت ابرجهانها مورد خدمت روحانی واقع می‌شود. ذهن کیهانی تمامی سطوح ذهن متناهی را در بر می‌گیرد و به طور تجربی با سطوح تکاملی - الهی ذهن متعالی و به گونه‌ای تعالی گرایانه با سطوح وجودگرایانه

certain evolutions of relationship in the nonspiritual realities of the First Source and Center — those realities which are concealed in space potency, revealed in monota, and provisionally disclosed on intervening cosmic levels. This eternal cycle of energy, being circuited in the Father of universes, is absolute and, being absolute, is expansile in neither fact nor value; nevertheless the Primal Father is even now — as always — self-realizing of an ever-expanding arena of time-space, and of time-space-transcended, meanings, an arena of changing relationships wherein energy-matter is being progressively subjected to the overcontrol of living and divine spirit through the experiential striving of living and personal mind.

42102 (480.5) The universal nonspiritual energies are reassociated in the living systems of non-Creator minds on various levels, certain of which may be depicted as follows:

42103 (480.6) 1. *Preadjutant-spirit minds*. This level of mind is nonexperiencing and on the inhabited worlds is ministered by the Master Physical Controllers. This is mechanical mind, the nonteachable intellect of the most primitive forms of material life, but the nonteachable mind functions on many levels beside that of primitive planetary life.

42104 (481.1) 2. *Adjutant-spirit minds*. This is the ministry of a local universe Mother Spirit functioning through her seven adjutant mind-spirits on the teachable (nonmechanical) level of material mind. On this level material mind is experiencing: as subhuman (animal) intellect in the first five adjutants; as human (moral) intellect in the seven adjutants; as superhuman (midwayer) intellect in the last two adjutants.

42105 (481.2) 3. *Evolving morontia minds* — the expanding consciousness of evolving personalities in the local universe ascending careers. This is the bestowal of the local universe Mother Spirit in liaison with the Creator Son. This mind level connotes the organization of the morontia type of life vehicle, a synthesis of the material and the spiritual which is effected by the Morontia Power Supervisors of a local universe. Morontia mind functions differentially in response to the 570 levels of morontia life, disclosing increasing associative capacity with the cosmic mind on the higher levels of attainment. This is the evolutionary course of mortal creatures, but mind of a nonmorontia order is also bestowed by a Universe Son and a Universe Spirit upon the nonmorontia children of the local creations.

42106 (481.3) *The cosmic mind*. This is the sevenfold diversified mind of time and space, one phase of which is ministered by each of the Seven Master Spirits to one of the seven superuniverses. The cosmic mind encompasses all finite-mind levels and co-ordinates experientially with the evolutionary-

ذهن مطلق — مدارهای مستقیم عامل مشترک — هماهنگی می‌کند.

در بهشت، ذهن مطلق؛ در هاونا ابسونایت؛ و در اروانتان متناهی است. ذهن همیشه حاکی از حضور - فعالیت خدمت زنده به اضافه سیستمهای متنوع انرژی است، و این در مورد تمامی سطوح و انواع ذهنها صدق می‌کند. اما در ورای ذهن کیهانی به طور فزاینده مشکل می‌شود که روابط ذهن با انرژی غیرروحي را تصویر نمود. ذهن هاونا پایین‌تر از مطلق اما فوق تکاملی است، و چون وجودگرایانه - تجربی است، از هر مفهوم دیگری که برای شما آشکار گشته به ابسونایت نزدیکتر است. ذهن بهشتی در ماوراء فهم بشری است. آن وجودگرایانه، غیرمکانی، و ناگذرا است. با این وجود، تمامی این سطوح ذهنی تحت‌الشعاع حضور جهانی عامل مشترک — از طریق قبضه ذهنی - جاذبه‌ای خدای ذهن در بهشت قرار دارد.

deity levels of the Supreme Mind and transcendently with the existential levels of absolute mind — the direct circuits of the Conjoint Actor.

^{42.10.7 (481.4)} On Paradise, mind is absolute; in Havona, absonite; in Orvonton, finite. Mind always connotes the presence-activity of living ministry plus varied energy systems, and this is true of all levels and of all kinds of mind. But beyond the cosmic mind it becomes increasingly difficult to portray the relationships of mind to nonspiritual energy. Havona mind is subabsolute but superevolutionary; being existential-experiential, it is nearer the absonite than any other concept revealed to you. Paradise mind is beyond human understanding; it is existential, nonspatial, and nontemporal. Nevertheless, all of these levels of mind are overshadowed by the universal presence of the Conjoint Actor — by the mind-gravity grasp of the God of mind on Paradise.

11- مکانیسمهای جهان

در ارزشیابی و شناخت ذهن باید به یاد داشت که جهان نه مکانیکی و نه جادویی است. آن یک آفرینش ذهن و یک مکانیسم قانون است. اما قوانین طبیعت ضمن کاربرد عملی در آنچه که به نظر می‌رسد قلمروهای دوگانه فیزیکی و روحی است عمل می‌کنند، در واقع آنها یکی هستند. اولین منبع و مرکز علت اولیه تمامی مادیت یابیها و در همان حال پدر اول و نهایی تمامی ارواح می‌باشد. پدر بهشتی در جهانهای بیرون از هاونا فقط به صورت انرژی خالص و روح خالص — به صورت تنظیم‌کنندگان فکر و سایر اجزای مشابه — به طور شخصی ظاهر می‌شود.

مکانیسمها به طور مطلق بر کل آفرینش حاکم نیستند. جهان جهانها در مجموع توسط ذهن طراحی شده، توسط ذهن ساخته شده، و توسط ذهن اداره می‌شود. اما مکانیسم الهی جهان جهانها یکسره کاملتر از آن است که روشهای علمی ذهن متناهی انسان حتی به یک نشانه سیطره ذهن بیکران پی ببرد. زیرا این ذهن آفریننده، کنترل‌کننده و نگهدارنده، نه ذهن مادی و نه ذهن مخلوق است. آن ذهن روحی است که در سطوح آفرینندگی واقعیت الهی و از آنجا عمل می‌کند.

توان شناخت و کشف ذهن در مکانیسمهای جهان تماماً به توان، فهم، و ظرفیت ذهن پژوهشگر که درگیر چنین کار مشاهده است بستگی دارد. اذهان زمان و مکان، که از درون انرژیهای زمان و مکان سازماندهی شده‌اند، تابع مکانیسمهای زمان و مکان هستند.

حرکت و جاذبه جهان جنبه‌های دوگانه مکانیسم غیرشخصی زمان و مکان جهان جهانها هستند. سطوح واکنش به جاذبه برای روح، ذهن، و ماده کاملاً مستقل از زمان هستند، اما فقط سطوح حقیقی روحی واقعیت مستقل از مکان (غیرمکانی) هستند. سطوح بالاتر ذهنی

11. UNIVERSE MECHANISMS

^{42.11.1 (481.5)} In the evaluation and recognition of mind it should be remembered that the universe is neither mechanical nor magical; it is a creation of mind and a mechanism of law. But while in practical application the laws of nature operate in what seems to be the dual realms of the physical and the spiritual, in reality they are one. The First Source and Center is the primal cause of all materialization and at the same time the first and final Father of all spirits. The Paradise Father appears personally in the extra-Havona universes only as pure energy and pure spirit — as the Thought Adjusters and other similar fragmentations.

^{42.11.2 (481.6)} Mechanisms do not absolutely dominate the total creation; the universe of universes *in toto* is mind planned, mind made, and mind administered. But the divine mechanism of the universe of universes is altogether too perfect for the scientific methods of the finite mind of man to discern even a trace of the dominance of the infinite mind. For this creating, controlling, and upholding mind is neither material mind nor creature mind; it is spirit-mind functioning on and from creator levels of divine reality.

^{42.11.3 (482.1)} The ability to discern and discover mind in universe mechanisms depends entirely on the ability, scope, and capacity of the investigating mind engaged in such a task of observation. Time-space minds, organized out of the energies of time and space, are subject to the mechanisms of time and space.

^{42.11.4 (482.2)} Motion and universe gravitation are twin facets of the impersonal time-space mechanism of the universe of universes. The levels of gravity response for spirit, mind, and matter are quite independent of time, but only true spirit levels of

جهان — سطوح روحی - ذهنی — نیز ممکن است غیرمکانی باشند، اما سطوح ذهن مادی، مثل ذهن بشری، به فعل و انفعالات جاذبه جهان واکنش نشان می‌دهند، و واکنش خود را فقط در تناسب با تعیین هویت روحی از دست می‌دهند. سطوح روحی واقعیت از طریق محتوای روحی خود شناخته می‌شوند، و وجود به صورت روح در زمان و مکان به طور معکوس با واکنش خطی - جاذبه‌ای اندازه‌گیری می‌شود.

واکنش خطی - جاذبه‌ای یک اندازه‌گیری کمی انرژی غیرروحی است. جرم — انرژی سازمان یافته — تماماً تابع این کشش است، به جز هنگامی که حرکت و ذهن روی آن عمل می‌کنند. جاذبه خطی نیروی همساز دامنه کوتاه کیهان ماکرو است، تا اندازه‌ای همانطور که نیروهای همساز درون اتمی نیروهای دامنه کوتاه کیهان میکرو می‌باشند. انرژی فیزیکی مادیت یافته، که به صورت به اصطلاح ماده سازمان یافته شده است، نمی‌تواند بدون تأثیرگذاری روی واکنش جاذبه خطی فضا را ببیماید. اگر چه چنین واکنش جاذبه‌ای به طور مستقیم با جرم متناسب است، چنان با فضای بینابین تغییر یافته است که نتیجه نهایی هنگامی که به صورت معکوس مطابق مجذور فاصله بیان می‌شود فقط می‌تواند به صورت تقریبی تخمین زده شود. فضا به دلیل حضور تأثیرات ضد جاذبه نیروهای بیشمار فوق مادی در آن که برای خنثی نمودن عمل جاذبه و کلیه واکنشهای نسبت به آن عمل می‌کنند سرانجام بر جاذبه خطی چیره می‌شود.

مکانیسمهای فوق العاده پیچیده و دارای ظاهر بسیار اتوماتیک کیهانی همیشه تمایل به پنهان سازی حضور ذهن سکریگزین آغازین یا خلاق از هر یک یا کلیه موجودات هوشمند بسیار پایین تر از سطوح جهانی طبیعت و ظرفیت خود مکانیسم دارند. از این رو این اجتناب ناپذیر است که مکانیسمهای بالاتر جهان برای رده‌های پایین تر مخلوقات فاقد ذهن به نظر رسند. تنها استثنای ممکن برای چنین نتیجه‌ای پیامد برخورداری از ذهن در پدیده شگفت‌انگیز یک جهان ظاهراً خود نگهدار می‌باشد — اما این موضوع فلسفه است تا یک تجربه واقعی.

از آنجا که ذهن جهان را هماهنگ می‌کند، پابرجایی مکانیسمها ناموجود است. پدیده تکامل تدریجی که با خود نگاهداری کیهانی مربوط است در سرتاسر جهان عمومیت دارد. ظرفیت تکاملی جهان در نامتناهی بودن خود انگیزگی تمام نشدنی است. پیشرفت به سوی یگانگی متوازن، یک ترکیب در حال رشد تجربی که به روی یک پیچیدگی پیوسته فزاینده روابط سوار است، فقط می‌تواند از طریق یک ذهن هدفمند و مسلط صورت پذیرد.

هر چه ذهن جهانی که با هر پدیده جهانی مربوط است بالاتر باشد، کشف آن برای انواع پایین تر ذهنی مشکلتر است. و چون ذهن مکانیسم جهان روح - ذهن خلاق است (حتی ذهنیت بیکران)، هرگز نمی‌تواند توسط اذهان سطح پایین تر جهان کشف شود یا تشخیص داده شود، تا چه رسد توسط پایین ترین ذهنها، ذهن بشر. ذهن در حال تکامل حیوانی، در حالی که به طور طبیعی در جستجوی خداوند است، به تنهایی و به واسطه خود ذاتاً

reality are independent of space (nonspatial). The higher mind levels of the universe — the spirit-mind levels — may also be nonspatial, but the levels of material mind, such as human mind, are responsive to the interactions of universe gravitation, losing this response only in proportion to spirit identification. Spirit-reality levels are recognized by their spirit content, and spirituality in time and space is measured inversely to the linear-gravity response.

42.11.5 (482.3) Linear-gravity response is a quantitative measure of nonspirit energy. All mass — organized energy — is subject to this grasp except as motion and mind act upon it. Linear gravity is the short-range cohesive force of the macrocosmos somewhat as the forces of intra-atomic cohesion are the short-range forces of the microcosmos. Physical materialized energy, organized as so-called matter, cannot traverse space without affecting linear-gravity response. Although such gravity response is directly proportional to mass, it is so modified by intervening space that the final result is no more than roughly approximated when expressed as inversely according to the square of the distance. Space eventually conquers linear gravitation because of the presence therein of the antigravity influences of numerous supermaterial forces which operate to neutralize gravity action and all responses thereto.

42.11.6 (482.4) Extremely complex and highly automatic-appearing cosmic mechanisms always tend to conceal the presence of the originative or creative indwelling mind from any and all intelligences very far below the universe levels of the nature and capacity of the mechanism itself. Therefore is it inevitable that the higher universe mechanisms must appear to be mindless to the lower orders of creatures. The only possible exception to such a conclusion would be the implication of mindedness in the amazing phenomenon of an *apparently self-maintaining universe* — but that is a matter of philosophy rather than one of actual experience.

42.11.7 (482.5) Since mind co-ordinates the universe, fixity of mechanisms is nonexistent. The phenomenon of progressive evolution associated with cosmic self-maintenance is universal. The evolutionary capacity of the universe is inexhaustible in the infinity of spontaneity. Progress towards harmonious unity, a growing experiential synthesis superimposed on an ever-increasing complexity of relationships, could be effected only by a purposive and dominant mind.

42.11.8 (482.6) The higher the universe mind associated with any universe phenomenon, the more difficult it is for the lower types of mind to discover it. And since the mind of the universe mechanism is creative spirit-mind (even the mindedness of the Infinite), it can never be discovered or discerned by the lower-level minds of the universe, much less by the lowest mind of all, the human. The evolving animal mind, while naturally God-seeking, is not

خداشناس نیست.

alone and of itself inherently God-knowing.

12- الگو و شکل — استیلاى ذهن

تکامل مکانیسمها حاکی و نشان دهنده حضور پنهان و استیلاى ذهن خلاق است. توان خرد انسانی برای مشاهده، طراحی، و آفرینش مکانیسمهای اتوماتیک نشانگر کیفیتهای برتر، خلاق، و هدفمند ذهن انسان به عنوان تأثیر غالب در سیاره است. ذهن همیشه در جهت رسیدن به اینها تلاش می‌کند:

1- آفرینش مکانیسمهای مادی.

2- کشف اسرار پنهان.

3- کاوش وضعیتهای دور.

4- تدوین سیستمهای ذهنی.

5- نیل به اهداف خردمندانه.

6- دستیابی به سطوح روحی.

7- حصول سرنوشت‌های الهی — متعالی، غائی، و مطلق.

ذهن همیشه خلاق است. عطیه ذهنی یک حیوان منفرد، انسان فانی، مورانشیایی، فرازگرای روحی، یا دست یابنده به نهایت همیشه برای ایجاد یک بدن مناسب و قابل استفاده برای هویت مخلوق زنده کفایت می‌کند. اما پدیده حضور یک شخصیت یا الگوی یک هویت، به این صورت، یک تجلی انرژی، چه فیزیکی، ذهنی، یا روحی نیست. شکل شخصیت سیمای الگویی یک موجود زنده است. آن حاکی از ترتیب انرژیها است، و این به علاوه حیات و حرکت، مکانیسم وجود مخلوق است.

حتی موجودات روحی دارای شکل هستند، و این اشکال روحی (الگوها) واقعی هستند. حتی بالاترین نوع شخصیت‌های روحی دارای شکل هستند — وجودهای شخصیتی که از هر جهت با بدنهای انسانهای یورنشیا قابل مقایسه‌اند. تقریباً تمامی موجوداتی که در هفت ابرجهان مورد مواجهه واقع می‌شوند از شکل برخوردارند. اما استثناهای اندکی در این قانون کلی وجود دارند: تنظیم کنندگان فکر به نظر می‌رسد تا بعد از پیوند با ارواح بقا یافته همدمهای انسانی خود فاقد شکل هستند. پیام‌آوران منفرد، ارواح الهام یافته تثلیث، پیام‌آوران شخصی روح بیکران، پیام‌آوران جاذبه، ثبت کنندگان متعالی، و برخی دیگران نیز فاقد شکل قابل اکتشاف می‌باشند. اما اینها نمونه استثناهای اندک هستند. اکثریت عمده اشکال اصیل شخصیتی دارند، اشکالی که به طور فردی مشخص هستند، و قابل شناخت و شخصاً قابل تمیز دادن می‌باشند.

ارتباط ذهن کیهانی و خدمت روحانی ارواح یاور ذهن یک منزلگاه مناسب فیزیکی برای موجود بشری در

12. PATTERN AND FORM — MIND DOMINANCE

^{42-121 (483-1)} The evolution of mechanisms implies and indicates the concealed presence and dominance of creative mind. The ability of the mortal intellect to conceive, design, and create automatic mechanisms demonstrates the superior, creative, and purposive qualities of man's mind as the dominant influence on the planet. Mind always reaches out towards:

^{42-122 (483-2)} 1. Creation of material mechanisms.

^{42-123 (483-3)} 2. Discovery of hidden mysteries.

^{42-124 (483-4)} 3. Exploration of remote situations.

^{42-125 (483-5)} 4. Formulation of mental systems.

^{42-126 (483-6)} 5. Attainment of wisdom goals.

^{42-127 (483-7)} 6. Achievement of spirit levels.

^{42-128 (483-8)} 7. The accomplishment of divine destinies — supreme, ultimate, and absolute.

^{42-129 (483-9)} Mind is always creative. The mind endowment of an individual animal, mortal, morontian, spirit ascender, or finality attainer is always competent to produce a suitable and serviceable body for the living creature identity. But the presence phenomenon of a personality or the pattern of an identity, as such, is not a manifestation of energy, either physical, mindal, or spiritual. The personality form is the *pattern* aspect of a living being; it connotes the *arrangement* of energies, and this, plus life and motion, is the *mechanism* of creature existence.

^{42-1210 (483-10)} Even spirit beings have form, and these spirit forms (patterns) are real. Even the highest type of spirit personalities have forms — personality presences in every sense analogous to Urantia mortal bodies. Nearly all beings encountered in the seven superuniverses are possessed of forms. But there are a few exceptions to this general rule: Thought Adjusters appear to be without form until after fusion with the surviving souls of their mortal associates. Solitary Messengers, Inspired Trinity Spirits, Personal Aids of the Infinite Spirit, Gravity Messengers, Transcendental Recorders, and certain others are also without discoverable form. But these are typical of the exceptional few; the great majority have bona fide personality forms, forms which are individually characteristic, and which are recognizable and personally distinguishable.

^{42-1211 (483-11)} The liaison of the cosmic mind and the ministry of the adjutant mind-spirits evolve a

حال تکامل شکل می‌دهد. به همین ترتیب ذهن مورانشیا برای تمامی بقا یافتگان انسانی به طور منحصر به فرد شکلی مورانشیایی به وجود می‌آورد. همانطور که بدن انسان برای هر موجود بشری شخصی و ویژه است، شکل مورانشیا نیز بسیار اختصاصی و به طور مکفی ویژه ذهن خلّاقی خواهد بود که بر آن مسلط است. دو شکل مورانشیایی همانقدر به هم شبیه هستند که هر دو بدن بشری می‌باشند. سرپرستان نیروی مورانشیا بانی ماده ناهمسان مورانشیایی که با آن حیات مورانشیا می‌تواند شروع به کار کند می‌شوند، و سرافیمهای مسئول آن را فراهم می‌کنند. و بعد از حیات مورانشیا کشف خواهد شد که اشکال روحی به همان اندازه متنوع، شخصی، و خاص سکنی گزینان مربوطه روحی - ذهنی آنها هستند.

شما در یک کره مادی به این صورت به بدن نگاه می‌کنید که دارای یک روح است، اما ما به روح چنین می‌نگریم که دارای یک بدن است. چشمان مادی به راستی پنجره‌های روان از روح تولد یافته هستند. روح معمار است، ذهن سازنده است، و بدن ماده ساختمانی است.

انرژیهای فیزیکی، روحی، و ذهنی، بدین شکل و در حالات خالص آن به صورت وجودهای بالفعل جهانهای مادی به طور کامل روی هم تأثیر متقابل نمی‌گذارند. در بهشت این سه انرژی همتراز هستند، در هاونا هماهنگ هستند، در حالی که در سطوح جهانی فعالیت‌های متناهی تمامی رده‌های سلطه مادی، ذهنی، و روحی باید مورد برخورد قرار گیرند. در وضعیتهای غیرشخصی زمان و مکان، به نظر می‌رسد انرژی فیزیکی غالب است، اما همچنین به نظر می‌رسد هر چه کارکرد روح - ذهن به الوهیت مقصود و تفوق عمل بیشتر نزدیک می‌شود، فاز روحی بیشتر چیره می‌شود، و این که در سطح غائی ممکن است روح - ذهن به کلی چیره شود. در سطح مطلق روح قطعاً غالب است. و از آنجا به بعد در سرتاسر قلمروهای زمان و مکان، هر جا که یک واقعیت الهی روحی موجود است، هر جا که یک روح - ذهن واقعی عمل می‌کند، همیشه یک همتای مادی یا فیزیکی آن واقعیت روحی به وجود می‌آید.

روح واقعیت خلّاق است. همتای فیزیکی، انعکاس زمانی - مکانی واقعیت روحی، بازتاب فیزیکی عمل خلّاق روح - ذهن است.

ذهن در سرتاسر جهان بر ماده سلطه دارد، حتی آنطور که به نوبه خود پاسخگوی کنترل فراگیر غائی روح است. و با انسان فانی، فقط آن ذهنی که به طور آزادانه خود را به هدایت روح تسلیم می‌کند می‌تواند از وجود انسانی زمانی - مکانی به عنوان یک فرزند فناپذیر دنیای جاودانه روحی متعال، غائی، و مطلق: بیکران، امید به بقا داشته باشد.

[ارائه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که در نبادان در مأموریت است، و با تقاضای جبرئیل.]

suitable physical tabernacle for the evolving human being. Likewise does the morontia mind individualize the morontia form for all mortal survivors. As the mortal body is personal and characteristic for every human being, so will the morontia form be highly individual and adequately characteristic of the creative mind which dominates it. No two morontia forms are any more alike than any two human bodies. The Morontia Power Supervisors sponsor, and the attending seraphim provide, the undifferentiated morontia material wherewith the morontia life can begin to work. And after the morontia life it will be found that spirit forms are equally diverse, personal, and characteristic of their respective spirit-mind indwellers.

42:12.12 (483.12) On a material world you think of a body as having a spirit, but we regard the spirit as having a body. The material eyes are truly the windows of the spirit-born soul. The spirit is the architect, the mind is the builder, the body is the material building.

42:12.13 (484.1) Physical, spiritual, and mindal energies, as such and in their pure states, do not fully interact as actuals of the phenomenal universes. On Paradise the three energies are co-ordinate, in Havona co-ordinated, while in the universe levels of finite activities there must be encountered all ranges of material, mindal, and spiritual dominance. In nonpersonal situations of time and space, physical energy seems to predominate, but it also appears that the more nearly spirit-mind function approaches divinity of purpose and supremacy of action, the more nearly does the spirit phase become dominant; that on the ultimate level spirit-mind may become all but completely dominant. On the absolute level spirit certainly is dominant. And from there on out through the realms of time and space, wherever a divine spirit reality is present, whenever a real spirit-mind is functioning, there always tends to be produced a material or physical counterpart of that spirit reality.

42:12.14 (484.2) The spirit is the creative reality; the physical counterpart is the time-space reflection of the spirit reality, the physical repercussion of the creative action of spirit-mind.

42:12.15 (484.3) Mind universally dominates matter, even as it is in turn responsive to the ultimate overcontrol of spirit. And with mortal man, only that mind which freely submits itself to the spirit direction can hope to survive the mortal time-space existence as an immortal child of the eternal spirit world of the Supreme, the Ultimate, and the Absolute: the Infinite.

42:12.16 (484.4) [Presented by a Mighty Messenger on duty in Nebadon and by the request of Gabriel.]

مقاله 43. کواکب

044 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 042

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 43

کواکب

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ستاد مرکزی کوبه
- 2- دولت کوبه
- 3- والامرتبه‌های نرلاشیادک
- 4- کوه گردهمایی — مؤمن ایامها
- 5- پدران ایدنشیا از زمان شورش لوسیفر
- 6- بوستانهای خداوند
- 7- یونیویتیشیا
- 8- کرات آموزشی ایدنشیا
- 9- شهروندی در ایدنشیا

مقدمه مقاله

یورنشیا عموماً به صورت ششصد و شش ستانیا در نرلاشیادک نبادان مورد اشاره قرار می‌گیرد، یعنی ششصد و ششمین کره مسکونی در سیستم محلی ستانیا، که در کوبه نرلاشیادک، یکی از یکصد کواکب جهان محلی نبادان، واقع شده است. کواکب جزو تقسیمات اولیه یک جهان محلی می‌باشند و حکمرانان آنان سیستمهای محلی کرات مسکونی را به حکومت مرکزی جهان محلی در سلوینگتون و از طریق بازتاب به ابرحکومت قدامی ایامها در یوورسا مرتبط می‌سازند.

دولت کوبه شما در خوشه‌ای از 771 کرات ساخته شده که مرکزی‌ترین و بزرگترین آنها ایدنشیا، مسند حکومت پدران کوبه، والامرتبه‌های نرلاشیادک، می‌باشد واقع شده است. ایدنشیا خود یکصد برابر بزرگتر از کره شما می‌باشد. هفتاد کرات اصلی که ایدنشیا را احاطه کرده‌اند تقریباً ده برابر اندازه یورنشیا می‌باشند، حال آن که ده اقماری که به دور هر یک از این هفتاد کرات می‌گردند حدوداً اندازه یورنشیا هستند. اندازه این 771 کرات ساخته شده نسبتاً نظیر آنهایی است که متعلق

PAPER 43

THE CONSTELLATIONS

SECTIONS

Introduction

1. The Constellation Headquarters
2. The Constellation Government
3. The Most Highs of Norlatiadek
4. Mount Assembly — The Faithful of Days
5. The Edentia Fathers since the Lucifer Rebellion
6. The Gardens of God
7. The Univitatia
8. The Edentia Training Worlds
9. Citizenship on Edentia

INTRODUCTION

^{4301 (4851)} URANTIA is commonly referred to as 606 of Satania in Norlatiadek of Nebadon, meaning the six hundred sixth inhabited world in the local system of Satania, situated in the constellation of Norlatiadek, one of the one hundred constellations of the local universe of Nebadon. Constellations being the primary divisions of a local universe, their rulers link the local systems of inhabited worlds to the central administration of the local universe on Salvington and by reflectivity to the superadministration of the Ancients of Days on Uversa.

^{4302 (4852)} The government of your constellation is situated in a cluster of 771 architectural spheres, the centermost and largest of which is Edentia, the seat of the administration of the Constellation Fathers, the Most Highs of Norlatiadek. Edentia itself is approximately one hundred times as large as your world. The seventy major spheres surrounding Edentia are about ten times the size of Urantia, while the ten satellites which revolve

به کواکب دیگر هستند.

نحوه محاسبه زمان و اندازمگیری مسافت در ایندیشیا همانند سلوینگتون است، و کرات ستاد مرکزی کوکبه، مثل کرات پایتخت جهان، کاملاً با انواع موجودات هوشمند آسمانی پر می‌باشند. به طور کلی این شخصیتها زیاد متفاوت از آنهایی که در رابطه با حکومت جهان توصیف شدند نیستند.

سرافیمهای سرپرست، سومین رده فرشتگان جهان محلی، به خدمت در کواکب گمارده شده‌اند. آنها ستاد مرکزی خویش را در کرات پایتخت مستقر می‌سازند و به کرات آموزشی در حال گردش مورانشیا به طور گسترده خدمت می‌کنند. در نرلاشیادک هفتاد کرات اصلی و نیز هفتصد کرات فرعی توسط یونیویتیشیا، شهروندان دائمی کوکبه، مسکونی گردیده‌اند. تمامی این کرات ساخته شده کاملاً توسط گروههای گوناگون زندگی بومی که قسمت عمده آن آشکار نمی‌شود و شامل اسپیرانگهای کارآمد و اسپورناگیهای زیبا می‌باشد اداره می‌شوند. همانطور که ممکن است گمان برید، زندگی مورانشیای کوکبه که در نقطه وسط نظام آموزشی مورانشیا قرار دارد، هم نمونه و هم ایده‌آل است.

1- ستاد مرکزی کوکبه

ایندیشیا مملو از کوهسارهای مسحور کننده است، ارتفاعات پهناور ماده فیزیکی که با حیات مورانشیا پوشیده شده و با شکوه معنوی گسترده شده است، اما سلسله کوههای ناهموار نظیر آنچه که در یورنشیا یافت می‌شود وجود ندارند. دهها هزار دریاچه‌های زلال و هزاران هزار جویبارهای به هم پیوسته وجود دارند، ولی از اقیانوسهای بزرگ یا رودخانه‌های متلاطم خبری نیست. فقط کوهسارها فاقد این نهرهای روی سطح زمین هستند.

آب ایندیشیا و کرات ساخته شده مشابه فرقی با آب سیارات تکاملی ندارد. سیستمهای آب چنین کراتی، هم روح سطح و هم زیر سطح زمین جاری هستند و رطوبت در گردش مداوم است. دور تا دور ایندیشیا را می‌توان از طریق این مسیرهای گوناگون آبی دور زد، گر چه کانال اصلی ترابری اتمسفر است. موجودات روحی طبعاً بر فراز سطح کره سفر می‌کنند، حال آن که موجودات مورانشیا و مادی برای عبور از مسیرهای جوی از وسایل مادی و نیمه مادی استفاده می‌کنند.

ایندیشیا و کرات مربوط به آن از یک اتمسفر واقعی، مخلوطی از سه گاز معمول که ویژگی چنین افرینشهای معماری شده می‌باشد برخوردار هستند. این اتمسفر شامل دو عنصر اتمسفر یورنشیا به اضافه آن گاز مورانشیا که برای تنفس مخلوقات مورانشیا مناسب است می‌باشد. اما در حالی که این اتمسفر هم مادی و هم مورانشیایی است، از طوفانها یا گردبادها اثری نیست و

around each of these seventy worlds are about the size of Urantia. These 771 architectural spheres are quite comparable in size to those of other constellations.

430.3 (465.3) Edentia time reckoning and distance measurement are those of Salvington, and like the spheres of the universe capital, the constellation headquarters worlds are fully supplied with all orders of celestial intelligences. In general, these personalities are not very different from those described in connection with the universe administration.

430.4 (465.4) The supervisor seraphim, the third order of local universe angels, are assigned to the service of the constellations. They make their headquarters on the capital spheres and minister extensively to the encircling morontia-training worlds. In Norlatiadek the seventy major spheres, together with the seven hundred minor satellites, are inhabited by the univitalia, the permanent citizens of the constellation. All these architectural worlds are fully administered by the various groups of native life, for the greater part unrevealed but including the efficient spironga and the beautiful spornagia. Being the mid-point in the morontia-training regime, as you might suspect, the morontia life of the constellations is both typical and ideal.

1. THE CONSTELLATION HEADQUARTERS

431.1 (465.5) Edentia abounds in fascinating highlands, extensive elevations of physical matter crowned with morontia life and overspread with spiritual glory, but there are no rugged mountain ranges such as appear on Urantia. There are tens of thousands of sparkling lakes and thousands upon thousands of interconnecting streams, but there are no great oceans nor torrential rivers. Only the highlands are devoid of these surface streams.

431.2 (466.1) The water of Edentia and similar architectural spheres is no different from the water of the evolutionary planets. The water systems of such spheres are both surface and subterranean, and the moisture is in constant circulation. Edentia can be circumnavigated via these various water routes, though the chief channel of transportation is the atmosphere. Spirit beings would naturally travel above the surface of the sphere, while the morontia and material beings make use of material and semimaterial means to negotiate atmospheric passage.

431.3 (466.2) Edentia and its associated worlds have a true atmosphere, the usual three-gas mixture which is characteristic of such architectural creations, and which embodies the two elements of Urantian atmosphere plus that morontia gas suitable for the respiration of morontia creatures. But while this atmosphere is both material and morontial, there

تابستان و زمستان هم وجود ندارد. این فقدان اختلالات اتمسفری و تغییرات فصلی، زیباسازی کامل محیط بیرون را در این کرات خلق شده ویژه میسر می‌سازد.

کوهسارهای ایندیشیا نماهای فیزیکی باشکوهی هستند و زیبایی آنان با وفور بی‌پایان حیات که سراسر طول و عرض آنها را پر می‌سازد فزونی یافته است. به استثنای تعداد معدودی از ساختمانهای مجزا، این کوهسارها هیچ کار دستی مخلوقات را در بر نمی‌گیرند. تزئینات مادی و مورانشیایی به مناطق مسکونی محدود می‌باشند. ارتفاعات کمتر مکانهای منازل مخصوص می‌باشند و با هنر بیولوژیک و مورانشیا به زیبایی تزئین شده‌اند.

در نوک قله هفتمین رشته کوهستانی، تالارهای تجدید حیات ایندیشیا، جایی که انسانهای در حال صعود متعلق به رتبه تغییر یافته دوم صعود بیدار می‌شوند، واقع شده‌اند. این تالارهای مونتاژ مجدد مخلوق تحت سرپرستی ملک صادقها می‌باشند. اولین کرات پذیرش ایندیشیا (نظیر سیاره ملک صادق در نزدیکی ایندیشیا) نیز تالارهای زنده سازی ویژه‌ای دارند که در آنجا انسانهای متعلق به مراتب تغییر یافته صعود از نو مونتاژ می‌شوند.

ملک صادقها همچنین دو کالج مخصوص در ایندیشیا دارند. یکی مدرسه اضطرابی، که به مطالعه مشکلاتی که از شورش سیتانیا پدیدار گشته اختصاص یافته است. دیگری مدرسه اعطایی، که وقف غلبه بر مشکلات جدیدی گشته است که از این واقعیت که میکائیل اعطای نهایی خود را در یکی از کرات نرلاشیادک انجام داد، برخاسته است. این کالج دوم تقریباً چهل هزار سال پیش، بلافاصله بعد از اعلام میکائیل که پورنشیا به عنوان کره اعطای نهایی او برگزیده شده بود تأسیس گشت.

دریای بلور، منطقه پذیرش ایندیشیا، نزدیک مرکز اداری قرار دارد و توسط آمفی تئاتر ستاد مرکزی احاطه گردیده است. دور تا دور این منطقه، مراکز فرمانروایی برای هفتاد بخش امور کوکبه قرار دارند. نصف ایندیشیا به هفتاد قسمت مثلثی شکل، که سرحدات آن در ساختمانهای ستاد مرکزی نواحی مربوطه‌شان تلافی می‌یابند، تقسیم شده است. باقیمانده این کره یک پارک طبیعی پهناور، بوستانهای خداوند، است.

در طول دیدارهای متناوب شما به ایندیشیا، گرچه تمام سیاره برای بازبینی شما گشوده است، بیشتر وقت شما در آن مثلث اداری که شماره آن مطابق شماره کره مسکونی جاری شماسست سپری خواهد شد. شما همیشه به عنوان یک ناظر در مجالس قانونگذاری مورد خوشامد قرار خواهید گرفت.

منطقه مورانشیا که به انسانهای صعود کننده ساکن ایندیشیا تخصیص یافته، در ناحیه وسط سی و پنجمین مثلث واقع شده و به محل استقرار پایان دهندگان که در سی و ششمین مثلث قرار گرفته وصل می‌شود. محل استقرار عمومی یونیونیشیایا، منطقه عظیمی را در

are no storms or hurricanes; neither is there summer nor winter. This absence of atmospheric disturbances and of seasonal variation makes it possible to embellish all outdoors on these especially created worlds.

43.1.4 (466.3) The Edentia highlands are magnificent physical features, and their beauty is enhanced by the endless profusion of life which abounds throughout their length and breadth. Excepting a few rather isolated structures, these highlands contain no work of creature hands. Material and morontial ornamentations are limited to the dwelling areas. The lesser elevations are the sites of special residences and are beautifully embellished with both biologic and morontia art.

43.1.5 (466.4) Situated on the summit of the seventh highland range are the resurrection halls of Edentia, wherein awaken the ascending mortals of the secondary modified order of ascension. These chambers of creature reassembly are under the supervision of the Melchizedeks. The first of the receiving spheres of Edentia (like the planet Melchizedek near Salvington) also has special resurrection halls, wherein the mortals of the modified orders of ascension are reassembled.

43.1.6 (466.5) The Melchizedeks also maintain two special colleges on Edentia. One, the emergency school, is devoted to the study of problems growing out of the Satania rebellion. The other, the bestowal school, is dedicated to the mastery of the new problems arising out of the fact that Michael made his final bestowal on one of the worlds of Norlatiadek. This latter college was established almost forty thousand years ago, immediately after the announcement by Michael that Urantia had been selected as the world for his final bestowal.

43.1.7 (466.6) The sea of glass, the receiving area of Edentia, is near the administrative center and is encircled by the headquarters amphitheater. Surrounding this area are the governing centers for the seventy divisions of constellation affairs. One half of Edentia is divided into seventy triangular sections, whose boundaries converge at the headquarters buildings of their respective sectors. The remainder of this sphere is one vast natural park, the gardens of God.

43.1.8 (466.7) During your periodic visits to Edentia, though the entire planet is open to your inspection, most of your time will be spent in that administrative triangle whose number corresponds to that of your current residential world. You will always be welcome as an observer in the legislative assemblies.

43.1.9 (466.8) The morontia area assigned to ascending mortals resident on Edentia is located in the mid-zone of the thirty-fifth triangle adjoining the headquarters of the finaliters, situated in the thirty-sixth triangle. The general headquarters of the

ناحیه میانی سی و چهارمین مثلث که به طور بلافصل در مجاورت مکان مسکونی شهروندان مورانشیا قرار گرفته اشغال می‌سازد. از این ترتیبات می‌توان مشاهده نمود که برای منزل دادن حداقل هفتاد بخش عمده حیات آسمانی تدارک دیده شده است و نیز این که هر یک از این هفتاد مناطق مثلثی شکل با یکی از هفتاد کرات اصلی آموزش مورانشیا مرتبط می‌باشد.

دریای بلور ایدنشیا یک کریستال عظیم دایره‌ای شکل است که محیط آن یکصد مایل و عمق آن سی مایل می‌باشد. این کریستال باشکوه به عنوان میدان دریافت برای تمامی سرافیمهای انتقال و موجودات دیگری که از نقاط خارج از کره وارد می‌شوند عمل می‌نماید. این دریای بلور فرود سرافیمهای انتقال را بسیار تسهیل می‌نماید.

یک میدان کریستال از این نوع تقریباً در تمامی کرات ساخته شده یافت می‌شود و گذشته از ارزش تزئینی آن به مقاصد بسیار به کار گرفته می‌شود. آن برای متبلور ساختن بازتاب ابرجهان برای گروههای گردآوری شده و به عنوان عاملی در تکنیک تغییر و تبدیل انرژی برای تعدیل جریانات فضا و برای انطباق دادن جریانات دیگر انرژی فیزیکی وارد شونده به کار گرفته می‌شود.

2- دولت کوکبه

کواکب واحدهای خود مختار یک جهان محلی می‌باشند و هر کوکبه مطابق مصوبات قانونگذاری خود اداره می‌شود. هنگامی که دادگاههای نبادان برای تصمیمگیری پیرامون امور جهان به داور می‌نشینند، تمام امور داخلی مطابق قوانینی که در کوکبه مربوطه جاری است مورد دادرسی واقع می‌شوند. این احکام قضایی سلوینگتون، به همراه مصوبات قانونگذاری کواکب توسط مدیران سیستمهای محلی به اجرا گذارده می‌شوند.

از این رو کواکب به عنوان واحدهای قضایی یا قانونگذار عمل می‌نمایند، در حالی که سیستمهای محلی به عنوان واحدهای اجرایی یا اعمال کننده به کار گرفته می‌شوند. دولت سلوینگتون اتوریتیه عالی قضایی و هماهنگ کننده می‌باشد.

در حالی که کارکرد عالی قضایی به عهده حکومت مرکزی یک جهان محلی می‌باشد، دو دادگاه تابعه، اما عمده در ستاد مرکزی هر کوکبه وجود دارد، شورای ملک صادقها و دادگاه والامرتبه.

کلیه مسائل قضایی ابتدا توسط شورای ملک صادقها مرور می‌شوند. دوازده نفر از این رسته که از تجربه مشخص لازم پیرامون سیارات تکاملی و کرات ستاد مرکزی سیستم برخوردارند، برای بررسی مدرک، فهم مدافعات و تنظیم رأی موقت دادگاه که به دادگاه والامرتبه، پدر حاکم کوکبه، رد می‌شود صاحب اختیار و قدرت هستند. بخش مربوط به انسان فانی در این دادگاه دوم شامل هفت قاضی که کلیه آنان انسانهای صعود کننده‌اند می‌باشد. شما هر چه بالاتر در جهان صعود کنید، با حتمیت بیشتر توسط هموعان خود مورد قضاوت قرار

univitatia occupies an enormous area in the mid-region of the thirty-fourth triangle immediately adjoining the residential reservation of the morontia citizens. From these arrangements it may be seen that provision is made for the accommodation of at least seventy major divisions of celestial life, and also that each of these seventy triangular areas is correlated with some one of the seventy major spheres of morontia training.

431.10 (487.9) The Edentia sea of glass is one enormous circular crystal about one hundred miles in circumference and about thirty miles in depth. This magnificent crystal serves as the receiving field for all transport seraphim and other beings arriving from points outside the sphere; such a sea of glass greatly facilitates the landing of transport seraphim.

431.11 (487.2) A crystal field on this order is found on almost all architectural worlds; and it serves many purposes aside from its decorative value, being utilized for portraying superuniverse reflectivity to assembled groups and as a factor in the energy-transformation technique for modifying the currents of space and for adapting other incoming physical-energy streams.

2. THE CONSTELLATION GOVERNMENT

432.1 (487.3) The constellations are the autonomous units of a local universe, each constellation being administered according to its own legislative enactments. When the courts of Nebadon sit in judgment on universe affairs, all internal matters are adjudicated in accordance with the laws prevailing in the constellation concerned. These judicial decrees of Salvington, together with the legislative enactments of the constellations, are executed by the administrators of the local systems.

432.2 (487.4) Constellations thus function as the legislative or lawmaking units, while the local systems serve as the executive or enforcement units. The Salvington government is the supreme judicial and co-ordinating authority.

432.3 (487.5) While the supreme judicial function rests with the central administration of a local universe, there are two subsidiary but major tribunals at the headquarters of each constellation, the Melchizedek council and the court of the Most High.

432.4 (487.6) All judicial problems are first reviewed by the council of the Melchizedeks. Twelve of this order who have had certain requisite experience on the evolutionary planets and on the system headquarters worlds are empowered to review evidence, digest pleas, and formulate provisional verdicts, which are passed on to the court of the Most High, the reigning Constellation Father. The mortal division of this latter tribunal consists of seven judges, all of whom are ascendant mortals.

خواهید گرفت.

هیئت قضایی کوکبه به سه گروه تقسیم می‌شود. برنامه قضایی یک کوکبه در مجلس پایین‌تر فراز یابندگان، گروهی که ریاست آن را یک پایان دهنده به عهده داشته و شامل یک هزار نفر از انسانهای نماینده می‌شود، منشأ می‌یابد. هر سیستم ده عضو را کاندیدای شرکت در این مجلس تصمیمگیری می‌نماید. در ایدنشیا در حال حاضر این هیئت کاملاً عضوگیری نشده است.

اتاق میانی قانونگذاران شامل گروههای فرشتگان سراف و همکاران آنها، فرزندان دیگر روح مادر جهان محلی، می‌باشد. تعداد افراد این گروه یکصد نفر است که توسط شخصیت‌های ناظر کاندید می‌شوند. آنها سرپرستی فعالیت‌های گوناگون چنین موجوداتی را که در داخل کوکبه کار می‌کنند بر عهده دارند.

هیئت مشورتی یا بالاترین هیئت قانونگذاران کوکبه شامل مجلس اعیان — مجلس پسران الهی — می‌شود. این گروه توسط پدران و الامرته انتخاب شده و تعداد نفرات آن ده نفر است. فقط پسرانی که از تجربه ویژه برخوردارند می‌توانند در این مجلس بالاتر خدمت کنند. این گروه واقعیت‌یاب و صرفه جو کننده وقت است که به هر دو بخش پایین‌تر مجلس قانونگذار به طور بسیار مؤثر خدمت می‌کند.

مجموع شوراهای قانونگذار شامل سه عضو از هر یک از این شعبات جداگانه مجلس تصمیمگیری کوکبه می‌شوند و ریاست آن را و الامرته دین پایه حاکم به عهده دارد. این گروه، فرم نهایی کلیه لوایح قانونی را تصویب نموده و اجازه اعلان آنها را توسط گویندگان صادر می‌کند. تصویب این کمیسیون عالی، لوایح قضایی را به صورت قانون آن ناحیه در می‌آورد. کارهای آنها نهایی هستند. اعلانات قضایی ایدنشیا قانون پایه‌ای تمام نرلاشیادک را تشکیل می‌دهد.

3- و الامرته‌های نرلاشیادک

حکمرانان کواکب از رسته ورناداک فرزندی جهان محلی می‌باشند. این پسران هنگامی که در جهان به عنوان حکمرانان کواکب یا غیره به خدمت فعال گمارده می‌شوند به عنوان و الامرته‌ها شناخته می‌شوند، زیرا آنها در بر گیرنده بالاترین خرد اداری، توأم با آیندن‌گرترین و هوشمندترین وفاداری از میان کلیه رسته‌های فرزندی جهان محلی خداوند می‌باشند. صداقت شخصی آنان و وفاداری آنان هرگز زیر سؤال قرار نگرفته است. هرگز هیچ عدم رضایتی از پسران ورناداک در نبادان رخ نداده است.

حداقل سه پسر ورناداک به عنوان و الامرته‌های هر یک از کواکب نبادان توسط جبرئیل به کار گمارده شده‌اند. عضو سرپرست از میان این سه نفر به عنوان پدر کوکبه و دو همکار وی به عنوان و الامرته ارشد و و الامرته دین پایه شناخته می‌شوند. یک پدر کوکبه برای ده هزار سال استاندارد (در حدود 50,000 سال

The higher you ascend in the universe, the more certain you are to be judged by those of your own kind.

^{4325 (487.7)} The constellation legislative body is divided into three groups. The legislative program of a constellation originates in the lower house of ascenders, a group presided over by a finaliter and consisting of one thousand representative mortals. Each system nominates ten members to sit in this deliberative assembly. On Edentia this body is not fully recruited at the present time.

^{4326 (487.8)} The mid-chamber of legislators is composed of the seraphic hosts and their associates, other children of the local universe Mother Spirit. This group numbers one hundred and is nominated by the supervising personalities who preside over the various activities of such beings as they function within the constellation.

^{4327 (488.1)} The advisory or highest body of constellation legislators consists of the house of peers — the house of the divine Sons. This corps is chosen by the Most High Fathers and numbers ten. Only Sons of special experience may serve in this upper house. This is the fact-finding and timesaving group which very effectively serves both of the lower divisions of the legislative assembly.

^{4328 (488.2)} The combined council of legislators consists of three members from each of these separate branches of the constellation deliberative assembly and is presided over by the reigning junior Most High. This group sanctions the final form of all enactments and authorizes their promulgation by the broadcasters. The approval of this supreme commission renders legislative enactments the law of the realm; their acts are final. The legislative pronouncements of Edentia constitute the fundamental law of all Norlatiadek.

3. THE MOST HIGHS OF NORLATIADEK

^{4331 (488.3)} The rulers of the constellations are of the Vorondadek order of local universe sonship. When commissioned to active duty in the universe as constellation rulers or otherwise, these Sons are known as the *Most Highs* since they embody the highest administrative wisdom, coupled with the most farseeing and intelligent loyalty, of all the orders of the Local Universe Sons of God. Their personal integrity and their group loyalty have never been questioned; no disaffection of the Vorondadek Sons has ever occurred in Nebadon.

^{4332 (488.4)} At least three Vorondadek Sons are commissioned by Gabriel as the Most Highs of each of the Nebadon constellations. The presiding member of this trio is known as the *Constellation Father* and his two associates as the *senior Most High* and the *junior Most High*. A Constellation

یورنیشیا) حکومت می‌کند و آن زمانی است که پیش از آن برای همان مدت به عنوان همکار دون پایه و به عنوان همکار ارشد خدمت کرده است.

نویسنده مزامیر می‌دانست که ایندیشیا تحت حکومت سه پدران کواکب قرار دارد و از این رو پیرامون منزلگاه آنان به صورت جمع سخن گفت: "رودی است که جویبار هایش، شهر خدا، مقدس‌ترین مکان خیمه‌گاههای و الامرته‌ها را شادمان می‌سازد."

طی اعصار متمادی، در رابطه با فرمانروایان گوناگون جهان سردرگمی بزرگی در یورنیشیا وجود داشته است. بسیاری از آموزگاران بعدی، الوهیت‌های مبهم و نامشخص قبیله‌ای خود را با پدران و الامرته اشتباه گرفتند. باز هم بعد از آن، عبرانیان تمامی این حکمرانان آسمانی را در یک الوهیت مرکب ادغام نمودند. یک آموزگار فهمید که و الامرته‌ها آن حکمرانان متعالی نبودند، زیرا گفت: "آن کس که در مکان مقدس و الامرته سکنی می‌گزیند، زیر سایه قادر مطلق اقامت خواهد داشت." در نگارشات یورنیشیا، گاهی فهم آن بسیار مشکل است که عبارت "و الامرته" دقیقاً به چه کسی اشاره دارد. اما دانیال این قضایا را کاملاً می‌فهمید. او گفت "و الامرته در ممالک انسانها حکومت می‌کند و آن را به هر که اراده کند می‌بخشد."

پدران کوکبه چندان با مسائل افراد یک سیاره مسکونی اشتغال ندارند، اما آنها با آن عملکردهای قضایی و تدوین کننده قانون کواکب که به هر نژاد انسان فانی و گروه ملی کرات مسکونی به اندازه زیاد مربوطند، از نزدیک در ارتباط هستند.

اگر چه رژیم کوکبه بین شما و حکومت جهان قرار دارد، شما معمولاً به عنوان فرد به دولت کوکبه توجه زیادی ندارید. علاقه عمده شما معمولاً روی سیستم محلی، سمیتانیا، متمرکز است. اما به دلیل برخی شرایط سیستم و سیاره‌ای ناشی از شورش لوسیفر، یورنیشیا به گونه‌ای تنگتنگ موقتاً به فرمانروایان کوکبه مربوط می‌شود.

در هنگام جدایی لوسیفر و الامرته‌های ایندیشیا برخی از جنبه‌های اختیارات سیاره‌ای را در کرات شورش در کنترل خود گرفتند. آنها به اعمال این قدرت ادامه می‌دهند و قدمای ایامها متنها قبل این به عهده گرفتن کنترل روی این کرات متمرکز را تصدیق نمودند. آنها بدون شک تا زمانی که لوسیفر زنده است به این اعمال قدرت قضایی به عهده گرفته شده ادامه خواهند داد. در یک سیستم وفادار معمولاً بخش زیادی از این قدرت به حاکم سیستم محول می‌شود.

ولی هنوز راه دیگری وجود دارد که از طریق آن یورنیشیا به طور ویژه به و الامرته‌ها ربط پیدا نمود. هنگامی که میکائیل، پسر آفریننده، در مأموریت نهایی اعطایی خویش بود، چون جانشین لوسیفر در سیستم محلی از اختیارات کامل برخوردار نبود کلیه امور یورنیشیا که به اعطای میکائیل مربوط می‌شد به طور بلافصل توسط و الامرته‌های نرلاشیادک سرپرستی می‌شد.

Father reigns for ten thousand standard years (about 50,000 Urantia years), having previously served as junior associate and as senior associate for equal periods.

4333 (488.5) The Psalmist knew that Edentia was ruled by three Constellation Fathers and accordingly spoke of their abode in the plural: "There is a river, the streams whereof shall make glad the city of God, the most holy place of the tabernacles of the Most Highs."

4334 (488.6) Down through the ages there has been great confusion on Urantia regarding the various universe rulers. Many later teachers confused their vague and indefinite tribal deities with the Most High Fathers. Still later, the Hebrews merged all of these celestial rulers into a composite Deity. One teacher understood that the Most Highs were not the Supreme Rulers, for he said, "He who dwells in the secret place of the Most High shall abide under the shadow of the Almighty." In the Urantia records it is very difficult at times to know exactly who is referred to by the term "Most High." But Daniel fully understood these matters. He said, "The Most High rules in the kingdom of men and gives it to whomsoever he will."

4335 (488.7) The Constellation Fathers are little occupied with the individuals of an inhabited planet, but they are closely associated with those legislative and lawmaking functions of the constellations which so greatly concern every mortal race and national group of the inhabited worlds.

4336 (488.1) Although the constellation regime stands between you and the universe administration, as individuals you would ordinarily be little concerned with the constellation government. Your great interest would normally center in the local system, Satania; but temporarily, Urantia is closely related to the constellation rulers because of certain system and planetary conditions growing out of the Lucifer rebellion.

4337 (488.2) The Edentia Most Highs seized certain phases of planetary authority on the rebellious worlds at the time of the Lucifer secession. They have continued to exercise this power, and the Ancients of Days long since confirmed this assumption of control over these wayward worlds. They will no doubt continue to exercise this assumed jurisdiction as long as Lucifer lives. Much of this authority would ordinarily, in a loyal system, be invested in the System Sovereign.

4338 (488.3) But there is still another way in which Urantia became peculiarly related to the Most Highs. When Michael, the Creator Son, was on his terminal bestowal mission, since the successor of Lucifer was not in full authority in the local system, all Urantia affairs which concerned the Michael bestowal were immediately supervised by the Most Highs of Norlatiadek.

4- کوه گردهمایی — مؤمن ایامها

مقدس‌ترین کوه گردهمایی، مکان اقامت مؤمن ایامها، نماینده تثلیث بهشت است که در ایندیشیا عمل می‌نماید.

این مؤمن ایامها، یک پسر تثلیث بهشت است، و از هنگام آفرینش ستاد مرکزی ایندیشیا به عنوان نماینده شخصی عمانوئیل در این کره حضور داشته است. مؤمن ایامها به عنوان دست راست پدران کوکبه همیشه در کنار آنها جای دارد تا به آنها اندرز دهد، ولی هیچگاه مشاوره‌ای عرضه نمی‌دارد مگر این که برای آن درخواست به عمل آید. پسران والای بهشت هرگز در هدایت امور یک جهان محلی شرکت نمی‌کنند، مگر بنا به درخواست فرمانروایان حاکم چنین قلمروهایی. اما تمام آن چه که یک اتحاد ایامها برای یک پسر آفریننده می‌باشد، یک مؤمن ایامها برای والامرتبه‌های یک کوکبه است.

اقامتگاه مؤمن ایامهای ایندیشیا، مرکز کوکبه سیستم بهشتی در زمینه ارتباطات و خبر رسانی در خارج از جهان می‌باشد. این پسران تثلیث، به همراه پرسنل خویش از شخصیت‌های هاونا و بهشت، و در رابطه با اتحاد ایامهای مسئول در سراسر تمامی جهانها در ارتباط مستقیم و مداوم با رسته خویش حتی تا هاونا و بهشت می‌باشند.

مقدس‌ترین کوه به طرز بدیعی زیبا است و به گونه‌ای شگفت‌انگیز آراسته است. اما منزلگاه واقعی پسر بهشت در مقایسه با اقامتگاه مرکزی والامرتبه‌ها و هفتاد بنای اطراف آن که واحد مسکونی پسران و رانداک را تشکیل می‌دهد از اعتدال برخوردار است. این مکانهای تزئینی صرفاً برای سکونت می‌باشند؛ آنها از ساختمانهای اداری پهناور ستاد مرکزی که در آنها امور کوکبه به انجام می‌رسند کاملاً جدا هستند.

منزل مؤمن ایامها در ایندیشیا، در شمال این منازل والامرتبه‌ها واقع شده است و به عنوان "کوه گردهمایی بهشت" شهرت دارد. در این کوهسار متبارک، انسانهای فراز یابنده، مکرراً اجتماع می‌نمایند تا به سخنان این پسر بهشت پیرامون سفر طولانی و مسحور کننده انسانهای در حال پیشرفت در یک میلیارد کرات کمال دهنده هاونا و سپس به سوی شور و شغفهای وصف ناپذیر بهشت گوش فرا دهند. و در این گردهمایی‌های ویژه در کوه گردهمایی است که انسانهای مورانشیا با گروههای متنوع شخصیت‌هایی که منشأ در جهان مرکزی دارند به طور کاملتر آشنا می‌شوند.

لوسیفر خائن که روزی حاکم سیتانیا بود، در اعلان خود مبنی بر افزایش قلمرو حاکمیت خویش، در صدد برآمد که تمامی رسته‌های مافوق فرزندی را در طرح حکومتی جهان محلی جابجا نماید. او در دل خود چنین

4. MOUNT ASSEMBLY — THE FAITHFUL OF DAYS

^{43:4.1 (489:4)} The most holy mount of assembly is the dwelling place of the Faithful of Days, the representative of the Paradise Trinity who functions on Edentia.

^{43:4.2 (489:5)} This Faithful of Days is a Trinity Son of Paradise and has been present on Edentia as the personal representative of Immanuel since the creation of the headquarters world. Ever the Faithful of Days stands at the right hand of the Constellation Fathers to counsel them, but never does he proffer advice unless it is asked for. The high Sons of Paradise never participate in the conduct of the affairs of a local universe except upon the petition of the acting rulers of such domains. But all that a Union of Days is to a Creator Son, a Faithful of Days is to the Most Highs of a constellation.

^{43:4.3 (489:6)} The residence of the Edentia Faithful of Days is the constellation center of the Paradise system of extrauniverse communication and intelligence. These Trinity Sons, with their staffs of Havona and Paradise personalities, in liaison with the supervising Union of Days, are in direct and constant communication with their order throughout all the universes, even to Havona and Paradise.

^{43:4.4 (489:7)} The most holy mount is exquisitely beautiful and marvelously appointed, but the actual residence of the Paradise Son is modest in comparison with the central abode of the Most Highs and the surrounding seventy structures comprising the residential unit of the Vorondadek Sons. These appointments are exclusively residential; they are entirely separate from the extensive administrative headquarters buildings wherein the affairs of the constellation are transacted.

^{43:4.5 (489:8)} The residence of the Faithful of Days on Edentia is located to the north of these residences of the Most Highs and is known as the "mount of Paradise assembly." On this consecrated highland the ascending mortals periodically assemble to hear this Son of Paradise tell of the long and intriguing journey of progressing mortals through the one billion perfection worlds of Havona and on to the indescribable delights of Paradise. And it is at these special gatherings on Mount Assembly that the morontia mortals become more fully acquainted with the various groups of personalities of origin in the central universe.

^{43:4.6 (490:1)} The traitorous Lucifer, onetime sovereign of Satania, in announcing his claims to increased jurisdiction, sought to displace all superior orders of sonship in the governmental plan of the local universe. He purposed in his heart, saying: "I will

قصدی را زمزمه نمود: "من پادشاهی خود را بالاتر از پسران خدا بر می‌افرازم. من برفراز کوه گردهمایی در شمال جلوس می‌یابم. من همانند والامرتبه خواهم بود."

یکصد حاکم سیستم متناوباً به اجتماعات ایدنشیا، که پیرامون رفاه کوکبه تبادل نظر می‌نمایند، می‌آیند. پس از شورش سیتانیا، شورشگران اصلی جروسم عادت داشتند به این شوراهای ایدنشیا بیایند، درست همان طور که در مواقع پیشین چنین می‌کردند. و تا بعد از اعطای میکائیل به یورنشیا و عهده‌داری حاکمیت نامحدود متعاقب وی در سراسر نبادان، راهی برای متوقف نمودن این گستاخی خود بینانه وجود نداشت. از آن هنگام، هرگز این تحریک کنندگان به گناه اجازه نیافته‌اند در شوراهای حکمرانان وفادار سیستم در ایدنشیا جلوس نمایند.

این که آموزگاران دوران پیشین از این مسائل مطلع بودند، در نگارشات نمایان است: "روزی بود که پسران خداوند آمدند تا خود را در پیشگاه والامرتبه‌ها عرضه نمایند، و شیطان نیز آمد و از میان آنان خود را عرضه نمود." و این صرف نظر از ربط آن با اصل قضیه، یک بیان واقعیت است.

از هنگام پیروزی میکائیل، تمامی نرلاشیادک در حال پاک سازی از گناه و یاغیان است. زمانی پیش از مرگ میکائیل در جسم، همکار ساقط شده لوسیفر، شیطان، در صدد بر آمد در چنین انجمن ایدنشیا حضور یابد، اما اتفاق نظر یکپارچه بر علیه شورشگران اصلی به نقطه‌ای رسیده بود که درهای سمپاتی تقریباً چنان به طور کامل بسته شدند که برای دشمنان سیتانیا جایگاهی یافت نمی‌شد. هنگامی که دری برای پذیرش شرارت وجود نداشته باشد، موقعیتی برای در خاطر پروراندن گناه موجود نیست. درهای قلوب سراسر ایدنشیا بر علیه شیطان بسته شد. او به اتفاق آرا توسط حکمرانان گرد آمده سیستم طرد گردید، و در این هنگام بود که پسر انسان "سقوط شیطان را از بهشت همچون آذرخش نظاره نمود."

از هنگام شورش لوسیفر، بنای جدیدی در نزدیکی اقامتگاه مؤمن ایامها فراهم گردیده است. این عمارت موقت ستاد مرکزی والامرتبه رابط است که در رابطه با سیاست و روش رسته ایامها پیرامون گناه و شورش در تماس نزدیک با پسر بهشت به عنوان مشاور دولت کوکبه در کلیه امور عمل می‌نماید.

5- پدران ایدنشیا از زمان شورش لوسیفر

در زمان شورش لوسیفر، جابجایی متناوب والامرتبه‌ها در ایدنشیا به حال تعلیق در آمد. ما اکنون همان حکمرانانی را داریم که در آن وقت در رأس کار بودند. ما چنین استنتاج می‌کنیم که تا زمانی که سرانجام تکلیف لوسیفر و یارانش روشن نگردیده، هیچ تغییری در تعویض این حکمرانان صورت نخواهد گرفت.

exalt my throne above the Sons of God; I will sit upon the mount of assembly in the north; I will be like the Most High."

^{43:47 (400:2)} The one hundred System Sovereigns come periodically to the Edentia conclaves which deliberate on the welfare of the constellation. After the Satania rebellion the archrebels of Jerusem were wont to come up to these Edentia councils just as they had on former occasions. And there was found no way to stop this arrogant effrontery until after the bestowal of Michael on Urantia and his subsequent assumption of unlimited sovereignty throughout all Nebadon. Never, since that day, have these instigators of sin been permitted to sit in the Edentia councils of the loyal System Sovereigns.

^{43:48 (400:3)} That the teachers of olden times knew of these things is shown by the record: "And there was a day when the Sons of God came to present themselves before the Most Highs, and Satan came also and presented himself among them." And this is a statement of fact regardless of the connection in which it chances to appear.

^{43:49 (400:4)} Since the triumph of Christ, all Norlatiadek is being cleansed of sin and rebels. Sometime before Michael's death in the flesh the fallen Lucifer's associate, Satan, sought to attend such an Edentia conclave, but the solidification of sentiment against the archrebels had reached the point where the doors of sympathy were so well-nigh universally closed that there could be found no standing ground for the Satania adversaries. When there exists no open door for the reception of evil, there exists no opportunity for the entertainment of sin. The doors of the hearts of all Edentia closed against Satan; he was unanimously rejected by the assembled System Sovereigns, and it was at this time that the Son of Man "beheld Satan fall as lightning from heaven."

^{43:4:10 (400:5)} Since the Lucifer rebellion a new structure has been provided near the residence of the Faithful of Days. This temporary edifice is the headquarters of the Most High liaison, who functions in close touch with the Paradise Son as adviser to the constellation government in all matters respecting the policy and attitude of the order of Days toward sin and rebellion.

5. THE EDENTIA FATHERS SINCE THE LUCIFER REBELLION

^{43:51 (400:6)} The rotation of the Most Highs on Edentia was suspended at the time of the Lucifer rebellion. We now have the same rulers who were on duty at that time. We infer that no change in these rulers will be made until Lucifer and his associates are finally disposed of.

با این وجود، دولت کنونی کوکبه بسط یافته و شامل این دوازده پسر رسته وُراندادک می‌شود. این دوازده تن از این قرارند:

1- پدر کوکبه. حکمران و الامرتبه کنونی نرلاشیادک شماره 617,318 از سری وُراندادک نبادان می‌باشد. او پیش از به عهده گرفتن مسئولیتهای خود در ایندیشیا، در کواکب بسیاری در سراسر جهان محلی ما خدمت نمود.

2- و الامرتبه ارشد وابسته.

3- و الامرتبه دون پایه وابسته.

4- و الامرتبه مشاور، نماینده شخصی میکائیل پس از دستیابی او به وضعیت یک پسر استاد.

5- و الامرتبه اجرایی، نماینده شخصی جبرئیل که پس از شورش لوسیفر در ایندیشیا مستقر گردید.

6- و الامرتبه رئیس نظام مگران سیاره‌ای، مدیر نظام مگران وُراندادک که در کرات منزوی سِتانیا مستقر است.

7- و الامرتبه داور، پسر وُراندادک که وظیفه تعدیل کلیه مشکلاتی را که به دنبال شورش در کوکبه پدید آمد به عهده دارد.

8- و الامرتبه سرپرست اضطراری، پسر وُراندادک که مسئولیت انطباق لوایح اضطراری قانونگذاری نرلاشیادک را برای کرات با شورش انزوا یافته سِتانیا عهده‌دار می‌باشد.

9- و الامرتبه میانجی، پسر وُراندادک که عهده‌دار مسئولیت هماهنگ نمودن تنظیمات ویژه اعطایی در یورنشیا با مدیریت جاری کوکبه می‌باشد. وجود برخی از فعالیت‌های فرشتگان اعظم و خدمات بیشمار غیرمعمول دیگر در یورنشیا، به همراه فعالیت‌های ویژه ستارگان تابناک عصر در جروسم، عملکرد این پسر را ضروری می‌سازد.

10- و الامرتبه قاضی حامی، رئیس دادگاه اضطراری که به حل و فصل مشکلات ویژه نرلاشیادک که ناشی از اغتشاش حاصل از شورش سِتانیا می‌باشد تخصیص یافته است.

11- و الامرتبه رابط، پسر وُراندادک که به حکمرانان ایندیشیا گمارده شده ولی در رابطه با پیگیری بهترین مسیر در مهار مشکلات مربوط به شورش و خیانت مخلوق، به عنوان یک مشاور ویژه به مؤمن ایامها گمارده شده است.

12- و الامرتبه مدیر، سرپرست شورای اضطراری ایندیشیا. کلیه شخصیت‌هایی که به خاطر تحول سِتانیا به نرلاشیادک گمارده شده‌اند شورای اضطراری را تشکیل می‌دهند، و افسر سرپرست آنها یک پسر وُراندادک که از تجربه‌ای خارق‌العاده برخوردار است می‌باشد.

4352 (490.7) The present government of the constellation, however, has been expanded to include twelve Sons of the Vorondadek order. These twelve are as follows:

4353 (490.8) 1. The Constellation Father. The present Most High ruler of Norlatiadek is number 617,318 of the Vorondadek series of Nebadon. He saw service in many constellations throughout our local universe before taking up his Edentia responsibilities.

4354 (490.9) 2. The senior Most High associate.

4355 (491.1) 3. The junior Most High associate.

4356 (491.2) 4. The Most High adviser, the personal representative of Michael since his attainment of the status of a Master Son.

4357 (491.3) 5. The Most High executive, the personal representative of Gabriel stationed on Edentia ever since the Lucifer rebellion.

4358 (491.4) 6. The Most High chief of planetary observers, the director of the Vorondadek observers stationed on the isolated worlds of Satania.

4359 (491.5) 7. The Most High referee, the Vorondadek Son intrusted with the duty of adjusting all difficulties consequential to rebellion within the constellation.

43510 (491.6) 8. The Most High emergency administrator, the Vorondadek Son charged with the task of adapting the emergency enactments of the Norlatiadek legislature to the rebellion-isolated worlds of Satania.

43511 (491.7) 9. The Most High mediator, the Vorondadek Son assigned to harmonize the special bestowal adjustments on Urantia with the routine administration of the constellation. The presence of certain archangel activities and numerous other irregular ministrations on Urantia, together with the special activities of the Brilliant Evening Stars on Jerusalem, necessitates the functioning of this Son.

43512 (491.8) 10. The Most High judge-advocate, the head of the emergency tribunal devoted to the adjustment of the special problems of Norlatiadek growing out of the confusion consequent upon the Satania rebellion.

43513 (491.9) 11. The Most High liaison, the Vorondadek Son attached to the Edentia rulers but commissioned as a special counselor with the Faithful of Days regarding the best course to pursue in the management of problems pertaining to rebellion and creature disloyalty.

43514 (491.10) 12. The Most High director, the president of the emergency council of Edentia. All personalities assigned to Norlatiadek because of the Satania upheaval constitute the emergency council, and their presiding officer is a Vorondadek Son of extraordinary experience.

و این توصیف، ورنادادکهای بیشمار، فرستادگان کواکب نبادان و دیگرانی را که نیز در ایندیشیا ساکن هستند محسوب نمی‌دارد.

از زمان شورش لوسیفر، پدران ایندیشیا توجه ویژه‌ای به یورنشیا و کرات منزوی دیگر ستانیا معطوف داشته‌اند. مدتها پیش پیامبری دست کنترلگر پدران کوکبه را در امور ملتها تشخیص داد. "هنگامی که والامرتبه میراث ملتها را میان آنها تقسیم نمود، وقتی که او پسران آدم را جدا نمود، او حد و مرز مردم را تعیین نمود."

هر کره قرنطینه شده یا منزوی دارای یک پسر ورنادادک است که به عنوان یک ناظر عمل می‌نماید. او در مدیریت سیاره‌ای شرکت نمی‌کند مگر این که توسط پدر کوکبه به او دستور داده شود در امور ملتها مداخله کند. در واقع این والامرتبه ناظر است که "در ممالک انسانها حکومت می‌نماید." یورنشیا یکی از کرات منزوی نرلاشیادک می‌باشد، و یک ورنادادک ناظر از هنگام خیانت کلیگشتیا در سیاره استقرار یافته است. وقتی که ماکی‌ونتتا ملک صادق در شکل نیمه مادی در یورنشیا خدمت می‌کرد، به والامرتبه ناظر که در آن هنگام در رأس کار بود، متواضعانه ادای احترام می‌نمود. چنان که نگاشته شده است، "و ملک صادق، پادشاه سالیم، کاهن والامرتبه بود." ملک صادق روابط این والامرتبه ناظر را به ابراهیم آشکار نمود، آنگاه که گفت: "و متبارک باد والامرتبه، که دشمنانت را به دست تسلیم نموده است."

6- بوستانهای خداوند

پایتختهای سیستمها به طور خاصی با بناهای مادی و معدنی زیباسازی شده‌اند، حال آن که ستاد مرکزی جهان بیشتر منعکس کننده شکوه روحی است. اما پایتختهای کواکب نقطه اوج فعالیت‌های مورانشیا و تزئینات زنده هستند. در کرات ستاد مرکزی کوکبه بیشتر معمولاً تزئین زنده به کار گرفته می‌شود، و این کثرت حیات — هنرمندی گیاهی — است که موجب می‌شود این کرات "بوستانهای خداوند" نامیده شوند.

در حدود نیمی از ایندیشیا به بوستانهای زیبای والامرتبه‌ها تخصیص یافته است و این بوستانها در زمرة مسحور کنندترین آفرینشهای مورانشیای جهان محلی می‌باشند. این امر روشن می‌سازد به چه دلیل مکانهای فوق‌العاده زیبا در کرات مسکونی نرلاشیادک غالباً "باغ عدن" نامیده می‌شوند.

پرستشگاه والامرتبه‌ها در نقطه مرکزی این باغ باشکوه واقع شده است. نویسنده مزامیر باید قدری از این موضوعات مطلع بوده است، زیرا که نوشت: "چه کسی می‌تواند از کوه والامرتبه‌ها بالا رود؟ چه کسی می‌تواند در این مکان مقدس بایستد؟ آن کس که دستان پاکیزه و قلب صاف دارد، که روان خود را به بطالت نداده است و قسم دروغ نخورد." در این معبد، والامرتبه‌ها در هر دهمین روز استراحت تمامی ایندیشیا را در تعمق پرستشی خدای متعال پیشوایی می‌کنند.

^{43515 (491.11)} And this takes no account of the numerous Vorondadeks, envoys of Nebadon constellations, and others who are also resident on Edentia.

^{43516 (491.12)} Ever since the Lucifer rebellion the Edentia Fathers have exercised a special care over Urantia and the other isolated worlds of Satania. Long ago the prophet recognized the controlling hand of the Constellation Fathers in the affairs of nations. "When the Most High divided to the nations their inheritance, when he separated the sons of Adam, he set the bounds of the people."

^{43517 (491.13)} Every quarantined or isolated world has a Vorondadek Son acting as an observer. He does not participate in planetary administration except when ordered by the Constellation Father to intervene in the affairs of the nations. Actually it is this Most High observer who "rules in the kingdoms of men." Urantia is one of the isolated worlds of Norlatiadek, and a Vorondadek observer has been stationed on the planet ever since the Caligastia betrayal. When Machiventa Melchizedek ministered in semimaterial form on Urantia, he paid respectful homage to the Most High observer then on duty, as it is written, "And Melchizedek, king of Salem, was the priest of the Most High." Melchizedek revealed the relations of this Most High observer to Abraham when he said, "And blessed be the Most High, who has delivered your enemies into your hand."

6. THE GARDENS OF GOD

^{4361 (492.1)} The system capitals are particularly beautified with material and mineral constructions, while the universe headquarters is more reflective of spiritual glory, but the capitals of the constellations are the acme of morontia activities and living embellishments. On the constellation headquarters worlds living embellishment is more generally utilized, and it is this preponderance of life — botanic artistry — that causes these worlds to be called "the gardens of God."

^{4362 (492.2)} About one half of Edentia is devoted to the exquisite gardens of the Most Highs, and these gardens are among the most entrancing morontia creations of the local universe. This explains why the extraordinarily beautiful places on the inhabited worlds of Norlatiadek are so often called "the garden of Eden."

^{4363 (492.3)} Centrally located in this magnificent garden is the worship shrine of the Most Highs. The Psalmist must have known something about these things, for he wrote: "Who shall ascend the hill of the Most Highs? Who shall stand in this holy place? He who has clean hands and a pure heart, who has not lifted up his soul to vanity nor sworn deceitfully." At this shrine the Most Highs, on every tenth day of relaxation, lead all Edentia in the worshipful

contemplation of God the Supreme.

436.4 (492.4) The architectural worlds enjoy ten forms of life of the material order. On Urantia there is plant and animal life, but on such a world as Edentia there are ten divisions of the material orders of life. Were you to view these ten divisions of Edentia life, you would quickly classify the first three as vegetable and the last three as animal, but you would be utterly unable to comprehend the nature of the intervening four groups of prolific and fascinating forms of life.

436.5 (492.5) Even the distinctively animal life is very different from that of the evolutionary worlds, so different that it is quite impossible to portray to mortal minds the unique character and affectionate nature of these nonspeaking creatures. There are thousands upon thousands of living creatures which your imagination could not possibly picture. The whole animal creation is of an entirely different order from the gross animal species of the evolutionary planets. But all this animal life is most intelligent and exquisitely serviceable, and all the various species are surprisingly gentle and touchingly companionable. There are no carnivorous creatures on such architectural worlds; there is nothing in all Edentia to make any living being afraid.

436.6 (492.6) The vegetable life is also very different from that of Urantia, consisting of both material and morontia varieties. The material growths have a characteristic green coloration, but the morontia equivalents of vegetative life have a violet or orchid tinge of varying hue and reflection. Such morontia vegetation is purely an energy growth; when eaten there is no residual portion.

436.7 (492.7) Being endowed with ten divisions of physical life, not to mention the morontia variations, these architectural worlds provide tremendous possibilities for the biologic beautification of the landscape and of the material and the morontia structures. The celestial artisans direct the native spornagia in this extensive work of botanic decoration and biologic embellishment. Whereas your artists must resort to inert paint and lifeless marble to portray their concepts, the celestial artisans and the univitalia more frequently utilize living materials to represent their ideas and to capture their ideals.

436.8 (493.1) If you enjoy the flowers, shrubs, and trees of Urantia, then will you feast your eyes upon the botanical beauty and the floral grandeur of the supernal gardens of Edentia. But it is beyond my powers of description to undertake to convey to the mortal mind an adequate concept of these beauties of the heavenly worlds. Truly, eye has not seen such glories as await your arrival on these worlds of the mortal-ascension adventure.

کرات ساخته شده از ده شکل حیات نوع مادی برخوردار هستند. در یورنشیا حیات گیاهی و حیوانی وجود دارد، ولی در کره‌ای نظیر ایدنشیا ده قسم از انواع مادی حیات موجود است. اگر شما این ده بخش از حیات ایدنشیا را نظاره می‌کردید، فوراً سه تایی اول را به صورت گیاه و سه تایی آخر را به صورت حیوان طبقه‌بندی می‌نمودید، اما از درک طبیعت چهار گروه میانی حاوی اشکال سرشار و مسحور کننده زندگی به کلی ناتوان می‌بودید.

حتی حیات متمایز حیوانی از آن که در کرات تکاملی است بسیار متفاوت است، آنقدر متفاوت که کاملاً غیرممکن است کاراکتر بی‌همتا و طبیعت پرعطوفت این مخلوقات نامتکلم را برای اذهان انسان فانی تصویر نمود. هزاران هزار مخلوقات زنده وجود دارند که ممکن نیست تخیل شما قادر به تصویر آنها باشد. کل آفرینش حیوانی نسبت به مجموع ردیبندهای حیوانی متعلق به سیارات تکاملی کاملاً از رسته متفاوتی می‌باشد. اما تمامی این حیات حیوانی بسیار هوشمند و به طور بدیعی خادم است، و کلیه اقسام گوناگون به طور شگفت‌آوری آرام و به طور محسوسی قابل همدمی هستند. هیچ مخلوق گوشه‌خواری در چنین کرات معماری شده وجود ندارد. در تمامی ایدنشیا هیچ چیز که موجب ترس موجود زنده شود وجود ندارد.

زندگی گیاهی نیز بسیار از آن که در یورنشیا است متفاوت است و شامل انواع مادی و مورانشیا هر دو است. رویشهای مادی یک ویژگی سبز رنگ دارند، اما حیات گیاهی مشابه در مورانشیا از حاله و بازتاب متغیر رنگ بنفش یا ارغوانی برخوردار است. چنین زندگی نباتی مورانشیا کاملاً انرژی‌زا است و هنگامی که خورده شود هیچ قسمت زائد به جا نمی‌گذارد.

این کرات معماری شده که صرف نظر از تنوعات مورانشیایی از عطیه ده بخش حیات فیزیکی برخوردارند، امکانات فوق‌العاده‌ای را برای زیباسازی بیولوژیک منظره زمین و بناهای مادی و مورانشیایی فراهم می‌سازند. هنروران سماوی در این کار گسترده زینت بخشی گیاهی و تزئین بیولوژیک اسپرنایهای بومی را هدایت می‌کنند. در حالی که هنرمندان شما برای تصویر نمودن مفاهیم خویش باید به رنگ راکد و مرمر بی‌جان متوسل شوند، هنروران سماوی و یونیویتیشیاها برای عرضه ایده‌های خویش و تسخیر ایده‌های خود به کزّار از مواد زنده استفاده می‌کنند.

اگر شما از گلها، نهالها و درختان یورنشیا لذت می‌برید، پس چشمانتان محو زیبایی گیاهی و ابهت گلزار بوستانهای سماوی ایدنشیا خواهند گشت. اما این فراتر از توان توصیف من است که ایده‌ای مکفی از این زیباییهای کرات آسمانی به ذهن انسان فانی انتقال دهم. به راستی چنین شکوههایی را که در انتظار ورود شما به این کرات صعود ماجراجویانه انسان فانی است چشمی ندیده است.

7- یونیویتیشیا

یونیویتیشیاها شهروندان دائمی ایدنشیا و کرات مربوط به آن می‌باشند. کلیه هفتصد و هفتاد کراتی که ستاد مرکزی کوکبه را احاطه نموده‌اند تحت سرپرستی آنان قرار دارند. این فرزندان پسر آفریننده و روح آفرینشگر در سطحی از وجود میان مادی و روحی واقع شده‌اند، اما آنها مخلوقات مورانشیا نیستند. بومیان هر یک از هفتاد کرات اصلی ایدنشیا از اشکال مرئی مختلف برخوردارند و انسانهای مورانشیا هر بار که ضمن عبور پیایی از کره شماره یک به کره شماره هفتاد، از یک کره ایدنشیا به دیگری تغییر منزل می‌دهند، اشکال مورانشیایی خود را در مطابقت با مقیاس بالا رونده یونیویتیشیا هماهنگ می‌سازند.

به لحاظ معنوی یونیویتیشیاها یکسان هستند؛ از نظر عقلانی، آنها همانند انسانهای فانی فرق می‌کنند؛ در شکل، آنها بسیار شبیه حالت وجود مورانشیا هستند، و طوری خلق شده‌اند که در هفتاد گونه متنوع شخصیتی عمل می‌کنند. هر یک از این انواع یونیویتیشیاها، نمایانگر ده شکل متنوع عمده فعالیت عقلانی می‌باشد، و هر یک از این اقسام عقلانی گوناگون، سرپرستی مدارس ویژه آموزشی و فرهنگی اجتماعی ساختن تدریجی حرفه‌ای یا عملی را در یکی از ده اقاماری که به دور هر یک از کرات اصلی ایدنشیا در گردش است به عهده دارد.

این هفتصد کرات فرعی، کرات تکنیکی آموزش عملی در کارکرد تمامی جهان محلی می‌باشند و به روی تمامی طبقات موجودات هوشمند گشوده‌اند. این مدارس آموزشی مهارت ویژه و دانش تکنیکی، منحصرأ برای انسانهای صعود کننده برگزار نمی‌شوند، گرچه دانشجویان مورانشیا به مراتب بزرگترین گروه کلیه کسانی را که در این دروس آموزشی شرکت دارند تشکیل می‌دهند. هنگامی که شما در هر یک از هفتاد کرات اصلی فرهنگ اجتماعی پذیرفته می‌شوید، بلافاصله برای هر یک از ده اقامار دور تا دور اجازه ورود می‌یابید.

انسانهای در حال فراز مورانشیا در میان مدیران بازگشت در گلهای گشوده به روی عموم حائز اکثریت می‌باشند، اما یونیویتیشیاها نمایانگر بزرگترین گروهی هستند که با گروه هنروران سماوی نبادان در ارتباطند. در تمامی اروانتان به استثنای آبتدانترهای یوورسا، هیچیک از موجودات خارج از هاونا در چیره دستی هنری، انطباق اجتماعی، و هوش هماهنگ کننده به پای یونیویتیشیاها نمی‌رسند.

این شهروندان کوکبه در واقع از اعضای گروه هنروران نمی‌باشند، اما آزادانه با تمامی گروهها کار می‌کنند و در تبدیل کرات کوکبه به کرات اصلی برای تحقق امکانات شکوهمند هنری فرهنگ انتقالی سهم بزرگی دارند. آنها در ورای محدوده‌های کرات ستاد مرکزی کوکبه عمل نمی‌نمایند.

7. THE UNIVITATIA

437.1 (433.2) Univitatia are the permanent citizens of Edentia and its associated worlds, all seven hundred seventy worlds surrounding the constellation headquarters being under their supervision. These children of the Creator Son and the Creative Spirit are projected on a plane of existence in between the material and the spiritual, but they are not morontia creatures. The natives of each of the seventy major spheres of Edentia possess different visible forms, and the morontia mortals have their morontia forms attuned to correspond with the ascending scale of the univitatia each time they change residence from one Edentia sphere to another as they pass successively from world number one to world number seventy.

437.2 (433.3) Spiritually, the univitatia are alike; intellectually, they vary as do mortals; in form, they much resemble the morontia state of existence, and they are created to function in seventy diverse orders of personality. Each of these orders of univitatia exhibits ten major variations of intellectual activity, and each of these varying intellectual types presides over the special training and cultural schools of progressive occupational or practical socialization on some one of the ten satellites which swing around each of the major Edentia worlds.

437.3 (433.4) These seven hundred minor worlds are technical spheres of practical education in the working of the entire local universe and are open to all classes of intelligent beings. These training schools of special skill and technical knowledge are not conducted exclusively for ascending mortals, although morontia students constitute by far the largest group of all those who attend these courses of training. When you are received on any one of the seventy major worlds of social culture, you are immediately given clearance for each of the ten surrounding satellites.

437.4 (433.5) In the various courtesy colonies, ascending morontia mortals predominate among the reversion directors, but the univitatia represent the largest group associated with the Nebadon corps of celestial artisans. In all Orvonton no extra-Havona beings excepting the Uversa abandoners can equal the univitatia in artistic skill, social adaptability, and co-ordinating cleverness.

437.5 (433.6) These citizens of the constellation are not actually members of the artisan corps, but they freely work with all groups and contribute much to making the constellation worlds the chief spheres for the realization of the magnificent artistic possibilities of transition culture. They do not function beyond the confines of the constellation headquarters worlds.

8- کرات آموزشی ایدنشیا

موهبت فیزیکی ایدنشیا و کرات دور تا دور آن تقریباً کامل است. آنها به سختی می‌توانند با عظمت روحی کرات سلوینگتون برابری نمایند، اما از شکوه کرات آموزشی جروسم به مراتب برترند. تمامی این کرات ایدنشیا مستقیماً توسط جریانات جهانی فضا انرژی دریافت می‌کنند، و سیستمهای نیرویی عظیم آنها، مادی و مورانشیایی، هر دو، توسط مراکز کوکبه که توسط گروهی کارآمد از کنترلگران استاد فیزیکی و سرپرستان نیرویی مورانشیا یاری می‌شوند، ماهرانه سرپرستی شده و تقسیم می‌شوند.

وقتی که در هفتاد کرات آموزشی فرهنگ گذرای مورانشیا صرف می‌گردد، به همراه عصر فراز انسانی در ایدنشیا، تا وقت رسیدن به وضعیت یک پایان دهنده، با ثبات‌ترین مرحله دوران زندگانی یک انسان فانی در حال فراز می‌باشد. این به راستی نمونه یک زندگی مورانشیا است. ضمن این که شما هر بار با گذار از یک کره عمده فرهنگی به دیگری از نو می‌شود، همان بدن مورانشیا را حفظ می‌نمایید و هیچ دورانی از ناخودآگاهی شخصیتی وجود ندارد.

اقامت موقت شما در ایدنشیا و کرات مربوط به آن عمدتاً با تسلط یافتن بر اخلاقیات گروهی، راز مناسبات دلپذیر و سودمند بین رده‌های گوناگون شخصیت‌های هوشمند جهان و ابرجهان اشغال خواهد شد.

در کرات قصر شما یگانه‌سازی شخصیت در حال تکامل انسانی را تکمیل نمودید؛ در پایتخت سیستم به شهروندی جروسم نائل شدید و به خواسته تسلیم نفس به انضباط فعالیت‌های گروهی و انجام کارهای هماهنگ دست یافتید؛ اما اکنون در کرات آموزشی کوکبه باید اجتماعی نمودن واقعی شخصیت در حال تکامل مورانشیایی خود را کسب نمایید. این دستیابی متعالی فرهنگی شامل این یادگیریها می‌شود:

1- چگونه با ده همتای گوناگون مورانشیایی، در حالی که ده عدد از این گروهها در اکیپهای صد تایی با هم ارتباط یافته و در تشکلهای یک هزار نفره متحد می‌شوند، با شادی زندگی کرده و به طور مؤثر کار کنید.

2- چگونه با یونیویتنشیاها، که گر چه به لحاظ عقلانی مشابه موجودات مورانشیا هستند، ولی از هر نظر دیگر متفاوتند، با مسرت زندگی کرده و از صمیم دل همکاری کنید. و سپس شما باید با این گروه ده نفره که با ده خانواده دیگر هماهنگی می‌کنند و به نوبه خود در یک تشکل هزار نفره یونیویتنشیا متحد شده‌اند، کار کنید.

3- چگونه به سازگاری همزمان با مورانشیاییهای همتا و این یونیویتنشیاها میزبان، هر دو، دست یابید، و در ارتباط کاری نزدیک با گروهی نسبتاً ناهمگون از مخلوقات هوشمند، توان همکاری داوطلبانه و مؤثر با موجودات نوع خود را به دست آورید.

4- در حالی که بدین ترتیب با موجوداتی شبیه و نامشابه با خود به صورت جمعی کار می‌کنید، چگونه به

8. THE EDENTIA TRAINING WORLDS

^{4381 (437)} The physical endowment of Edentia and its surrounding spheres is well-nigh perfect; they could hardly equal the spiritual grandeur of the spheres of Salvington, but they far surpass the glories of the training worlds of Jerusem. All these Edentia spheres are energized directly by the universal space currents, and their enormous power systems, both material and morontial, are expertly supervised and distributed by the constellation centers, assisted by a competent corps of Master Physical Controllers and Morontia Power Supervisors.

^{4382 (491)} The time spent on the seventy training worlds of transition morontia culture associated with the Edentia age of mortal ascension, is the most settled period in an ascending mortal's career up to the status of a finaliter; this is really the typical morontia life. While you are re-keyed each time you pass from one major cultural world to another, you retain the same morontia body, and there are no periods of personality unconsciousness.

^{4383 (492)} Your sojourn on Edentia and its associated spheres will be chiefly occupied with the mastery of group ethics, the secret of pleasant and profitable interrelationship between the various universe and superuniverse orders of intelligent personalities.

^{4384 (493)} On the mansion worlds you completed the unification of the evolving mortal personality; on the system capital you attained Jerusem citizenship and achieved the willingness to submit the self to the disciplines of group activities and co-ordinated undertakings; but now on the constellation training worlds you are to achieve the real socialization of your evolving morontia personality. This supernal cultural acquirement consists in learning how to:

^{4385 (494)} 1. Live happily and work effectively with ten diverse fellow morontians, while ten such groups are associated in companies of one hundred and then federated in corps of one thousand.

^{4386 (495)} 2. Abide joyfully and co-operate heartily with ten univitatia, who, though similar intellectually to morontia beings, are very different in every other way. And then must you function with this group of ten as it co-ordinates with ten other families, which are in turn confederated into a corps of one thousand univitatia.

^{4387 (496)} 3. Achieve simultaneous adjustment to both fellow morontians and these host univitatia. Acquire the ability voluntarily and effectively to co-operate with your own order of beings in close working association with a somewhat dissimilar group of intelligent creatures.

^{4388 (497)} 4. While thus socially functioning with beings like and unlike yourself, achieve intellectual

توازن عقلانی و انطباق پیشه‌ای با هر دو گروه همکار دست یابید.

5- در حالی که در سطوح عقلانی و پیشه‌ای به اجتماعی ساختن رضایتمندانه شخصیت دست می‌یابید، چگونه توان زندگی کردن در ارتباط صمیمانه با موجودات مشابه و قدری نامشابه را با تندخویی همواره کاهش یابنده و رنجش همواره تقلیل یابنده، هر چه بیشتر کسب نمایید. مدیران بازگشت از طریق فعالیت‌های بازی گروهی خویش به این دستیابی دوم بسیار کمک می‌نمایند.

6- چگونه تمامی این تکنیک‌های گوناگون اجتماعی نمودن را در پیشبرد هماهنگی تدریجی دوره صعود به بهشت تعدیل نمایید، و از طریق افزایش توان درک معانی آرمانی جاودانه که در درون این فعالیت‌های زمانی - مکانی ظاهراً بی‌اهمیت نهفته شده، بینش جهانی را تقویت کنید.

7- و سپس، چگونه با افزایش همزمان بینش معنوی، آنطور که به تقویت کلیه مراحل موهبت شخصی از طریق معاشرت گروهی معنوی و هماهنگی مورانشیا مربوط می‌شود، کلیه این شیوه‌های اجتماعی ساختن چند بعدی را به نقطه اوج برسانید. دو مخلوق اخلاقی به لحاظ عقلانی، اجتماعی، و معنوی پتانسیل‌های شخصی خود را در زمینه پیشرفت جهانی از طریق تکنیک مشارکت صرفاً دو برابر نمی‌کنند؛ آنها احتمالات کامیابی و دستاوردهای خویش را تقریباً چهار برابر می‌سازند.

ما اجتماعی ساختن را در ایندشیا به صورت معاشرت یک انسان مورانشیا با یک گروه خانوادگی یونیوینتیشیا که متشکل از ده فرد به لحاظ عقلانی نامشابه که ملازم با معاشرت مشابهی از ده مورانشیایی هم‌تا می‌باشد تصویر نموده‌ایم. اما در هفت کرات اصلی اول، فقط یک انسان در حال صعود با ده یونیوینتیشیا زندگی می‌کند. در دومین گروه هفت کرات اصلی، دو انسان فانی با هر گروه بومی ده نفره اقامت دارند، و غیره، تا این که در آخرین گروه هفت کرات اصلی، ده موجود مورانشیا با ده یونیوینتیشیا هم مسکن هستند. به تدریج که شما فرا می‌گیرید چطور با یونیوینتیشیا معاشرت کنید، چنین اخلاقیات بهبود یافته را در روابط خود با پیشروندگان هم‌تای مورانشیایی خویش به کار می‌بندید.

شما به عنوان انسان‌های در حال صعود از اقامت موقت خود در کرات ترقی ایندشیا لذت خواهید برد، اما آن شور و شغف شخصی رضایتمندانه که تماس اولیه شما را با امور جهان در ستاد مرکزی سیستم، یا وداع شما را با این واقعیات در کرات نهایی پایتخت جهان مشخص می‌سازد، تجربه نخواهید نمود.

9- شهروندی در ایدنشیا

انسان‌های در حال صعود، پس از فارغ‌التحصیلی از کره شماره هفتاد در ایدنشیا منزل می‌یابند. صعود کنندگان اکنون برای اولین بار، در "مجالس بهشت" شرکت نموده و داستان دوران زندگانی پراکنده خویش را آنطور که توسط مؤمن ایام‌ها تصویر می‌شود می‌شنوند. او اولین شخص از شخصیت‌های متعالی تثلیث منشأ است که انسان‌ها ملاقات کرده‌اند.

harmony with, and make vocational adjustment to, both groups of associates.

5. While attaining satisfactory socialization of the personality on intellectual and vocational levels, further perfect the ability to live in intimate contact with similar and slightly dissimilar beings with ever-lessening irritability and ever-diminishing resentment. The reversion directors contribute much to this latter attainment through their group-play activities.

6. Adjust all of these various socialization techniques to the furtherance of the progressive co-ordination of the Paradise-ascension career; augment universe insight by enhancing the ability to grasp the eternal goal-meanings concealed within these seemingly insignificant time-space activities.

7. And then, climax all of these procedures of multisocialization with the concurrent enhancement of spiritual insight as it pertains to the augmentation of all phases of personal endowment through group spiritual association and morontia co-ordination. Intellectually, socially, and spiritually two moral creatures do not merely double their personal potentials of universe achievement by partnership technique; they more nearly quadruple their attainment and accomplishment possibilities.

We have portrayed Edentia socialization as an association of a morontia mortal with a univitatia family group consisting of ten intellectually dissimilar individuals concomitant with a similar association with ten fellow morontians. But on the first seven major worlds only one ascending mortal lives with ten univitatia. On the second group of seven major worlds two mortals abide with each native group of ten, and so on up until, on the last group of seven major spheres, ten morontia beings are domiciled with ten univitatia. As you learn how better to socialize with the univitatia, you will practice such improved ethics in your relations with your fellow morontia progressors.

As ascending mortals you will enjoy your sojourn on the progress worlds of Edentia, but you will not experience that personal thrill of satisfaction which characterizes your initial contact with universe affairs on the system headquarters or your farewell touch with these realities on the final worlds of the universe capital.

9. CITIZENSHIP ON EDENTIA

After graduation from world number seventy, ascending mortals take up residence on Edentia. Ascenders now, for the first time, attend the "assemblies of Paradise" and hear the story of their far-flung career as it is depicted by the Faithful of Days, the first of the Supreme Trinity-origin Personalities they have met.

تمام این اقامت موقت در کرات آموزشی کوبکه، که به شهروندی ایدنشیا منجر می‌شود، برای پیشروندگان مورانشیا دورانی از شادی حقیقی و آسمانی است. شما در سراسر اقامت موقت خود در کرات سیستم از یک مخلوق نزدیک به حیوان به یک مخلوق مورانشیا در حال تکامل بودید. شما بیشتر مادی بودید تا روحی. شما در کرات سلوینگتون از یک موجود مورانشیا به وضعیت یک روح حقیقی تکامل خواهید یافت. شما بیشتر روحی خواهید بود تا مادی. اما در ایدنشیا، فراز گرایان در نیمه راه بین وضعیت پیشین و آینده خویش می‌باشند، در نیمه راه، در گذار خود از حیوان تکاملی به روح در حال فراز. شما در طی کل اقامت خود در ایدنشیا و کرات آن، "همانند فرشتگان" هستید. شما دائماً در حال پیشرفت هستید، اما به طور پیوسته یک وضعیت کلی و نامدین مورانشیا را حفظ می‌نمایید.

این اقامت موقت یک انسان در حال فراز در کوبکه، یکنواخت‌ترین و باثبات‌ترین دوره در تمام مسیر پیشرفت مورانشیا می‌باشد. این تجربه در برگیرنده آموزش معاشرتی پیش روحی فرازگرایان می‌باشد. این امر با تجربه پیش پایانی در هاونا و آموزش پیش ابسونایت در بهشت قابل مقایسه است.

انسانهای در حال فراز در ایدنشیا عمدتاً با تکالیف هفتاد کرات پیشرونده یونیوتیشیا مشغول هستند. آنها همچنین در ظرفیتهای متنوع، عمدتاً در ارتباط با برنامه کوبکه پیرامون رفاه گروهی، نژادی، ملی، و سیاره‌ای، در خود ایدنشیا خدمت می‌کنند. و الا مرتبه‌ها زیاد درگیر شکوفایی فردی در کرات مسکونی نمی‌باشند. آنها در ممالک انسانها حکومت می‌کنند، تا این که در قلوب افراد.

و در آن روز هنگامی که آماده‌اید ایدنشیا را به مقصد دوران زندگانی سلوینگتون ترک نمایید، درنگ نموده و پیرامون یکی از زیباترین و فرحبخش‌ترین دوران آموزشی خویش در این سوی بهشت به گذشته نظر خواهید افکند. اما به تدریج که به سوی داخل فراز می‌پایید و به ظرفیت افزایش یافته برای قدردانی زیاد معانی الهی و ارزشهای معنوی نائل می‌شوید، شکوه این امر تماماً افزوده می‌گردد.

[مسئولیت این مقاله به عهده مالواشیا ملک صانع می‌باشد.]

^{439.2 (486.4)} This entire sojourn on the constellation training worlds, culminating in Edentia citizenship, is a period of true and heavenly bliss for the morontia progressors. Throughout your sojourn on the system worlds you were evolving from a near-animal to a morontia creature; you were more material than spiritual. On the Salvington spheres you will be evolving from a morontia being to the status of a true spirit; you will be more spiritual than material. But on Edentia, ascenders are midway between their former and their future estates, midway in their passage from evolutionary animal to ascending spirit. During your whole stay on Edentia and its worlds you are "as the angels"; you are constantly progressing but all the while maintaining a general and a typical morontia status.

^{439.3 (486.5)} This constellation sojourn of an ascending mortal is the most uniform and stabilized epoch in the entire career of morontia progression. This experience constitutes the prespirit socialization training of the ascenders. It is analogous to the prefinaliter spiritual experience of Havona and to the preabsonite training on Paradise.

^{439.4 (486.6)} Ascending mortals on Edentia are chiefly occupied with the assignments on the seventy progressive univitatia worlds. They also serve in varied capacities on Edentia itself, mainly in conjunction with the constellation program concerned with group, racial, national, and planetary welfare. The Most Highs are not so much engaged in fostering individual advancement on the inhabited worlds; they rule in the kingdoms of men rather than in the hearts of individuals.

^{439.5 (486.7)} And on that day when you are prepared to leave Edentia for the Salvington career, you will pause and look back on one of the most beautiful and most refreshing of all your epochs of training this side of Paradise. But the glory of it all augments as you ascend inward and achieve increased capacity for enlarged appreciation of divine meanings and spiritual values.

^{439.6 (486.1)} [Sponsored by Malavatia Melchizedek.]

مقاله 44. هنروران سماوی

045 ⇨

کتاب یورنیشیا

043 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 44

هنروران سماوی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- نوازندگان سماوی
- 2- بازتولید کنندگان آسمانی
- 3- سازندگان الهی
- 4- ثبت کنندگان اندیشه
- 5- مهار کنندگان انرژی
- 6- طراحان و تزیین کنندگان
- 7- کارگران هارمونی
- 8- آرمانهای انسانی و دستاوردهای مورانشیا

مقدمه مقاله

در میان کلنیهای همیارانه کرات گوناگون ناحیه‌ای و جهانی ستاد مرکزی، رسته‌بی‌نظیری از شخصیت‌های مرکب را که هنروران سماوی نام گرفته‌اند می‌توان یافت. این موجودات هنرمندان ماهر و هنروران مورانشیا و قلمروهای پایین‌تر روحی هستند. آنها روحها و نیمه روحهایی هستند که در تزیین مورانشیا و در زیباسازی روحی درگیرند. چنین هنرورانی در سراسر جهان بزرگ — در کرات ستاد مرکزی ابرجهانها، جهانهای محلی، کواکب، و سیستمها و نیز در کلیه کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند — پراکنده‌اند، اما قلمرو اصلی فعالیت آنان در کواکب و به خصوص در هفتاد و هفتاد کراتی که هر کره ستاد مرکزی را احاطه کرده است می‌باشد.

اگر چه کار آنها تقریباً ممکن است برای ذهن مادی غیرقابل فهم باشد، باید تفهیم شود که کرات مورانشیا و روحی فاقد هنرهای والا- و فرهنگهای متعالی خویش نیستند.

هنروران سماوی بدین صورت خلق نشده‌اند. آنها یک گروه انتخابی و عضوگیری شده از موجودات هستند

PAPER 44

THE CELESTIAL ARTISANS

SECTIONS

Introduction

1. The Celestial Musicians
2. The Heavenly Reproducers
3. The Divine Builders
4. The Thought Recorders
5. The Energy Manipulators
6. The Designers and Embellishers
7. The Harmony Workers
8. Mortal Aspirations and Morontia Achievements

INTRODUCTION

^{44:01 (497:1)} AMONG the courtesy colonies of the various divisional and universe headquarters worlds may be found the unique order of composite personalities denominated the celestial artisans. These beings are the master artists and artisans of the morontia and lower spirit realms. They are the spirits and semispirits who are engaged in morontia embellishment and in spiritual beautification. Such artisans are distributed throughout the grand universe — on the headquarters worlds of the superuniverses, the local universes, the constellations, and systems, as well as on all spheres settled in light and life; but their chief realm of activity is in the constellations and especially on the seven hundred seventy worlds surrounding each headquarters sphere.

^{44:02 (497:2)} Though their work may be almost incomprehensible to the material mind, it should be understood that the morontia and spirit worlds are not without their high arts and supernal cultures.

^{44:03 (497:3)} The celestial artisans are not created as such; they are a selected and recruited corps of

که در بر گیرنده برخی شخصیت‌های آموزگار وابسته به جهان مرکزی می‌باشند و شاگردان داوطلب آنها از میان انسان‌های فرازگرا و سایر گروه‌های بیشمار آسمانی برگزیده شده‌اند. گروه اولیه آموزش دهنده این هنروران زمانی در تشریک مساعی با هفت روح استاد توسط روح بیکران به کار گمارده شدند و شامل هفت هزار آموزگار هاونا، هزار تن برای هر یک از هفت بخش هنروران، بودند. با چنین هسته‌ای برای شروع، در طی اعصار این گروه برجسته کارگران ماهر در امور روحی و مورانشیا به وجود آمده است.

هر شخصیت مورانشیا یا موجود روحی برای ورود به گروه هنروران سماوی، یعنی هر موجودی زیر رتبه فرزندی ذاتی الهی، واجد شرایط است. پسران فرازگرای خداوند از کرات تکاملی می‌توانند بعد از ورودشان به کرات مورانشیا برای پذیرش به گروه هنروران تقاضا نمایند، و اگر به قدر مکفی استعداد داشته باشند می‌توانند چنین مسیر حرفه‌ای را برای یک دوره طولانی‌تر یا کوتاه‌تر انتخاب نمایند. اما هیچکس نمی‌تواند برای کار با هنروران سماوی برای کمتر از یک هزاره، هزار سال به وقت ابرجهان، ثبت نام نماید.

تمامی هنروران سماوی در ستاد مرکزی ابرجهان ثبت نام شده‌اند اما توسط سرپرستان مورانشیا در پایتخت جهان‌های محلی سرپرستی می‌شوند. آنها در هفت بخش عمده فعالیت زیرین توسط گروه مرکزی سرپرستان مورانشیا که در کره ستاد مرکزی هر جهان محلی عمل می‌کنند به کار گمارده شده‌اند:

- 1- نوازندگان سماوی.
- 2- بازتولید کنندگان آسمانی.
- 3- سازندگان الهی.
- 4- ثبت کنندگان اندیشه.
- 5- مهار کنندگان انرژی.
- 6- طراحان و تزیین کنندگان.
- 7- کارگران هارمونی.

آموزگاران اولیه این هفت گروه همگی از کرات کامل هاونا آمدند، و هاونا شامل الگوها، مطالعات الگویی، برای تمامی فازها و اشکال هنروری روحی می‌باشد. با وجود آن که دست زدن به کار انتقال این هنرهای هاونا به کرات فضا کار عظیمی است، هنروران سماوی تکنیک و اجرای آن را عصر به عصر بهبود داده‌اند. مثل همه فازهای دیگر دوران کار فرازگرایانه، آنهایی که در هر خط تلاش از همه پیشرفت‌مندان مداوماً موظفند دانش و تخصص برتر خود را به هموعان کم بهره خویش انتقال دهند.

شما در ابتدا شروع خواهید کرد این هنرهای انتقال داده شده هاونا را در کرات قصر اجمالاً مشاهده کنید، و زمانی که در تالارهای روحی سلوینگتون می‌ایستید و شاهکارهای انگیزاننده هنرمندان آسمانی قلمروهای روحی را نظاره می‌کنید قدردانی شما از زیبایی آنها به اوج رسیده و اعتلا می‌یابد.

beings composed of certain teacher personalities native to the central universe and their volunteer pupils drawn from the ascending mortals and numerous other celestial groups. The original teaching corps of these artisans was sometime assigned by the Infinite Spirit in collaboration with the Seven Master Spirits and consisted of seven thousand Havona instructors, one thousand to each of the seven divisions of artisans. With such a nucleus to start with, there has developed through the ages this brilliant body of skillful workers in spirit and morontia affairs.

44:04 (497:4) Any morontia personality or spirit entity is eligible for admission to the corps of the celestial artisans; that is, any being below the rank of inherent divine sonship. Ascending sons of God from the evolutionary spheres may, after their arrival on the morontia worlds, apply for admission to the artisan corps and, if sufficiently gifted, may choose such a career for a longer or shorter period. But no one may enlist with the celestial artisans for less than one millennium, one thousand years of superuniverse time.

44:05 (497:5) All celestial artisans are registered on the superuniverse headquarters but are directed by morontia supervisors on the local universe capitals. They are commissioned in the following seven major divisions of activity by the central corps of morontia supervisors functioning on the headquarters world of each local universe:

- 44:06 (497:6) 1. Celestial Musicians.
- 44:07 (497:7) 2. Heavenly Reproducers.
- 44:08 (497:8) 3. Divine Builders.
- 44:09 (497:9) 4. Thought Recorders.
- 44:10 (498:1) 5. Energy Manipulators.
- 44:11 (498:2) 6. Designers and Embellishers.
- 44:12 (498:3) 7. Harmony Workers.

44:13 (498:4) The original teachers of these seven groups all hailed from the perfect worlds of Havona, and Havona contains the patterns, the pattern studies, for all phases and forms of spirit artistry. While it is a gigantic task to undertake to transfer these arts of Havona to the worlds of space, the celestial artisans have improved in technique and execution from age to age. As in all other phases of the ascending career those who are most advanced in any line of endeavor are required constantly to impart their superior knowledge and skill to their less favored fellows.

44:14 (498:5) You will first begin to glimpse these transplanted arts of Havona on the mansion worlds, and their beauty and your appreciation of their beauty will heighten and brighten until you stand in the spirit halls of Salvington and behold the inspiring masterpieces of the supernal artists of the

spirit realms.

440.15 (488.6) All these activities of the morontia and spirit worlds are real. To spirit beings the spirit world is a reality. To us the material world is the more unreal. The higher forms of spirits freely pass through ordinary matter. High spirits are reactive to nothing material excepting certain of the basic energies. To material beings the spirit world is more or less unreal; to spirit beings the material world is almost entirely unreal, being merely a shadow of the substance of spirit realities.

440.16 (488.7) I cannot, with exclusive spirit vision, perceive the building in which this narrative is being translated and recorded. A Divine Counselor from Uversa who chances to stand by my side perceives still less of these purely material creations. We discern how these material structures appear to you by viewing a spirit counterpart presented to our minds by one of our attending energy transformers. This material building is not exactly real to me, a spirit being, but it is, of course, very real and very serviceable to material mortals.

440.17 (488.8) There are certain types of beings who are capable of discerning the reality of the creatures of both the spirit and the material worlds. Belonging to this class are the so-called fourth creatures of the Havona Servitals and the fourth creatures of the conciliators. The angels of time and space are endowed with the ability to discern both spirit and material beings as also are the ascending mortals subsequent to deliverance from the life in the flesh. After attainment of the higher spirit levels the ascenders are able to recognize material, morontia, and spirit realities.

440.18 (488.9) There is also here with me a Mighty Messenger from Uversa, an ascendant Adjuster-fused, onetime mortal being, and he perceives you as you are, and at the same time he visualizes the Solitary Messenger, the supernaphim, and other celestial beings present. Never in your long ascendancy will you lose the power to recognize your associates of former existences. Always, as you ascend inward in the scale of life, will you retain the ability to recognize and fraternize with the fellow beings of your previous and lower levels of experience. Each new translation or resurrection will add one more group of spirit beings to your vision range without in the least depriving you of the ability to recognize your friends and fellows of former estates.

440.19 (488.10) All this is made possible in the experience of ascending mortals by the action of the indwelling Thought Adjusters. Through their retention of the duplicates of your entire life's experiences, you are assured of never losing any true attribute you once had; and these Adjusters are going through with you, as a part of you, in reality, as you.

کلیه این فعالیت‌های کرات مورانشیا و روحی واقعی هستند. برای موجودات روحی دنیای روح یک واقعیت است. برای ما دنیای مادی بیشتر غیرواقعی است. اشکال بالاتر ارواح آزادانه از میان ماده معمولی عبور می‌کنند. ارواح بالا به جز نسبت به برخی انرژی‌های بنیادین نسبت به هیچ چیز مادی واکنش‌مند نیستند. برای موجودات مادی دنیای روح کم و بیش غیرواقعی است. برای موجودات روحی دنیای مادی تقریباً به طور کامل غیرواقعی است، و صرفاً یک سایه مادی واقعیات روحی است.

من با دید ویژه روحی نمی‌توانم ساختمانی را که این روایت در آن در حال ترجمه و ضبط است مشاهده کنم. یک مشاور الهی از یوورسا که بر حسب تصادف در کنار من است، حتی قدر کمتری از این آفرینش‌های صرفاً مادی را مشاهده می‌کند. ما از طریق نظاره یک همتای روحی که به وسیله یکی از تبدیل‌کنندگان انرژی حاضر در صحنه به اذهان ما ارائه می‌شود، تشخیص می‌دهیم این ساختمان‌های مادی برای شما چگونه به نظر می‌رسند. این ساختمان مادی برای من که یک موجود روحی هستم دقیقاً واقعی نیست، اما البته برای انسان‌های مادی بسیار واقعی و بسیار قابل استفاده است.

انواع مشخصی از موجودات وجود دارند که قادرند واقعیات مخلوقات کرات روحی و مادی، هر دو، را تشخیص دهند. چهارمین مخلوقات موسوم به سروینال‌های هاونا و چهارمین مخلوقات آشتی‌دهنده به این طبقه تعلق دارند. فرشتگان زمان و مکان از توان تشخیص موجودات روحی و مادی، هر دو، برخوردارند. انسان‌های فرازگرا نیز به دنبال رهایی از زندگی در جسم از این توانایی برخوردار خواهند گشت. فرازگرایان بعد از دستیابی به سطوح بالاتر روحی قادرند واقعیات مادی، مورانشیایی، و روحی را بشناسند.

در اینجا همچنین یک پیام‌آور توانمند از یوورسا، یک موجود انسانی فرازگرای پیشین که با تنظیم‌کننده پیوند یافته، وجود دارد. او می‌تواند شما را همانطور که هستید مشاهده کند، و در همان حال پیام‌آور منفرد، سوپرنافیم، و سایر موجودات آسمانی حاضر را ببیند. شما هرگز در صعود طولانی خود توان شناخت همیارانتان از وجودهای سابق را از دست نخواهید داد. شما همینطور که در نردبان حیات به سوی داخل فراز می‌یابید، همیشه توانایی شناخت و معاشرت با موجودات همیارتان از سطوح پیشین و پایین‌تر تجربی را حفظ خواهید کرد. هر عبور جدید به دنیای بعد یا رستاخیز جدید، یک گروه جدید از موجودات روحی به دامنه دید شما خواهد افزود، بدون این که شما را از توان شناخت دوستان و هموعانتان از وضعیت‌های گذشته در کمترین حدی محروم سازد.

در تجربه انسان‌های فرازگرا این تماماً از طریق عمل تنظیم‌کنندگان ساکن فکر میسر می‌شود. شما از طریق نگاهداری نسخه‌های ثانی تمامی تجارب زندگی‌تان توسط آنان، اطمینان می‌یابید که هرگز هیچ ویژگی حقیقی را که روزی از آن برخوردار بودید از دست نمی‌دهید. و این تنظیم‌کنندگان با شما، به عنوان بخشی از شما، در واقع به عنوان شما، از میان تجارب عبور می‌کنند.

اما من تقریباً از این که بتوانم طبیعت کار هنروران سماوی را به ذهن مادی انتقال دهم نومید هستم. من در تلاش برای آشکار ساختن واقعیت این کارکردهای مورانشیا و پدیده‌های تقریباً روحی برای ذهن انسانی تحت ضرورت تحریف مداوم اندیشه و واپیچاندن زبان قرار دارم. درک شما ناتوان از دریافت است، و زبان شما برای انتقال معنی، ارزش، و رابطه این فعالیت‌های نیمه روحی ناکافی است. و من برای روشن نمودن ذهن بشری پیرامون این واقعیات به این تلاش دست می‌زنم، با فهم کامل امکان ناپذیری محض این که بتوانم در چنین اقدامی خیلی موفق باشم.

من کاری بیش از این نمی‌توانم انجام دهم که سعی کنم یک وجه تشابه ابتدایی بین فعالیت‌های مادی انسانی و کارکردهای چندگانه هنروران سماوی را ترسیم نمایم. اگر نژادهای یورانشیا در هنر و دستاوردهای دیگر فرهنگی پیشرفت‌تر بودند، در آن صورت می‌توانستم در تلاش برای معطوف ساختن ذهن بشری از چیزهای مادی به چیزهای مورانشیا به همان اندازه جلوتر روم. تقریباً آنچه می‌توانم امید به انجامش داشته باشم این است که به امر واقعیت این کارکردهای کرات مورانشیا و روح تأکید ورزم.

1- نوازندگان سماوی

شما با دامنه محدود شنوایی انسانی، به سختی می‌توانید از ملودیهای مورانشیا تصویری داشته باشید. حتی یک دامنه مادی صدای زیبا وجود دارد که توسط حس شنوایی بشری ناشناخته است. تازه از گستره غیرقابل تصور مورانشیا و هارمونی روحی یاد نکرده‌ایم. ملودیهای روحی امواج مادی صدا نیستند بلکه ارتعاشات روحی هستند که توسط ارواح شخصیت‌های سماوی دریافت می‌شوند. یک وسعت دامنه و یک روح نمایش وجود دارد، و نیز یک عظمت اجرا که به ملودی کرات مربوط است، که به کلی فراتر از درک بشری است. من میلیون‌ها موجود مسحور شده را دیده‌ام که در حالی که ملودی عالم روی انرژی روحی مدارهای سماوی به جریان در می‌آمد، در وجدی شورانگیز بودند. این ملودیهای شگفت‌انگیز می‌توانند در اقصی نقاط یک جهان پخش شوند.

نوازندگان سماوی به کار تولید آوای خوش آهنگ سماوی از طریق مهار نیروهای روحی زیر مشغولند:

1- صدای روحی — گسستگیهای روحی جریان.

2- نور روحی — کنترل و تشدید نور قلمروهای مورانشیا و روحی.

3- دستیازیهایی انرژی — ملودی تولید شده به وسیله مهار ماهرانه انرژیهای مورانشیا و روحی.

4- سمفونیهای رنگین — ملودی رنگین فام مورانشیا. این در زمره بالاترین دستاوردهای نوازندگان

44.0.20 (499.1) But I almost despair of being able to convey to the material mind the nature of the work of the celestial artisans. I am under the necessity of constantly perverting thought and distorting language in an effort to unfold to the mortal mind the reality of these morontia transactions and near-spirit phenomena. Your comprehension is incapable of grasping, and your language is inadequate for conveying, the meaning, value, and relationship of these semispirit activities. And I proceed with this effort to enlighten the human mind concerning these realities with the full understanding of the utter impossibility of my being very successful in such an undertaking.

44.0.21 (499.2) I can do no more than attempt to sketch a crude parallelism between mortal material activities and the manifold functions of the celestial artisans. If the Urantia races were more advanced in art and other cultural accomplishments, then could I go that much farther in an effort to project the human mind from the things of matter to those of morontia. About all I can hope to accomplish is to make emphatic the fact of the reality of these transactions of the morontia and the spirit worlds.

1. THE CELESTIAL MUSICIANS

44.1.1 (499.3) With the limited range of mortal hearing, you can hardly conceive of morontia melodies. There is even a material range of beautiful sound unrecognized by the human sense of hearing, not to mention the inconceivable scope of morontia and spirit harmony. Spirit melodies are not material sound waves but spirit pulsations received by the spirits of celestial personalities. There is a vastness of range and a soul of expression, as well as a grandeur of execution, associated with the melody of the spheres, that are wholly beyond human comprehension. I have seen millions of enraptured beings held in sublime ecstasy while the melody of the realm rolled in upon the spirit energy of the celestial circuits. These marvelous melodies can be broadcast to the uttermost parts of a universe.

44.1.2 (499.4) The celestial musicians are occupied with the production of celestial harmony by the manipulation of the following spirit forces:

44.1.3 (499.5) 1. *Spiritual sound* — spirit current interruptions.

44.1.4 (499.6) 2. *Spiritual light* — the control and intensification of the light of the morontia and spiritual realms.

44.1.5 (499.7) 3. *Energy impingements* — melody produced by the skillful management of the morontia and spirit energies.

44.1.6 (499.8) 4. *Color symphonies* — melody of morontia color tones; this ranks among the highest accomplishments of the celestial musicians.

سماوی است.

5- توازن ارواح مرتبط — ترتیب و ارتباط انواع مختلف موجودات مورانتیا و روحی، خود ملودیهای شکوهمندی ایجاد می‌کند.

6- ملودی اندیشه — فکر کردن به اندیشه‌های روحی می‌تواند آنقدر کامل شود که در ملودیهای هاونا شکوفا گردد.

7- موسیقی فضا — با میزان سازی صحیح، ملودیهای سایر کرات می‌توانند در مدارهای پخش جهانی دریافت شوند.

بیش از یکصد هزار نوع صدا، رنگ، و تغییر و تبدیل انرژی وجود دارد، تکنیکهایی که با کاربرد آلات موسیقی توسط بشر قابل مقایسه‌اند. رقصهای گروهی شما بدون شک نمایانگر یک تلاش بدوی و عجیب و غریب مخلوقات مادی برای دستیابی به توازن سماوی جایگزینی موجود و ترتیب شخصیت می‌باشد. پنج شکل دیگر ملودی مورانتیا به وسیله مکانیسم حسی بدنهای مادی شناخته نمی‌شوند.

هارمونی، موسیقی هفت سطح ارتباط آهنگین، یک قانون جهانی ارتباط روحی است. موسیقی، نظیر آنچه انسانهای یورنشتیا می‌فهمند، بالاترین تجلی خود را در مدارس جروسم، ستاد مرکزی سیستم، می‌یابد. در آنجا موجودات نیمه مادی آواهای دلنشین صدا را فرا می‌گیرند. انسانها نسبت به اشکال دیگر ملودی مورانتیا و آواهای دلنشین سماوی واکنش نشان نمی‌دهند.

قدردانی موسیقی در یورنشتیا هم فیزیکی و هم معنوی است؛ و نوازندگان بشری شما کار زیادی کرده‌اند تا دوست داشتن موسیقی را از تک نوازی بدوی نیاکان اولیه شما به سطوح بالاتر قدردانی از صدا ارتقا دهند. اکثریت انسانهای یورنشتیا نسبت به موسیقی به اندازه زیاد با عضله‌های مادی و به قدر کم با ذهن و روح واکنش نشان می‌دهند. اما بیش از سی و پنج هزار سال است که در قدردانی از موسیقی پیشرفتی مداوم وجود داشته است.

ضرب و مکث خوش آهنگ نمایانگر یک گذار از موسیقی تک نوازی انسان بدوی به توازن پرشور و حال و ملودیهای پر معنی نوازندگان دوران بعد شما است. این انواع پیشین ریتم، واکنش حس دوستدار موسیقی را بدون در پی داشتن اعمال نیروهای بالاتر عقلانی قدردانی از هارمونی تحریک می‌کند و لذا بیشتر به طور کلی برای افراد نازآمده یا از نظر معنوی سست جذابیت دارد.

بهترین موسیقی یورنشتیا فقط یک پژواک زودگذر از قطعات موسیقی پر عظمت است که توسط همکاران آسمانی موسیقیدانهای شما شنیده می‌شود. آنها فقط قطعاتی از این آواهای خوشایند نیروهای مورانتیا را به صورت ملودیهای موسیقی صدای هارمونیک روی رکورد باقی گذارده‌اند. موسیقی روحی مورانتیا کلیه هفت سبک بیان و پخش را به طور نامکرر به کار نمی‌برد، به طوری که ذهن بشری در هر تلاشی برای کاستن این ملودیهای

44.1.7 (499.9) 5. *Harmony of associated spirits* — the very arrangement and association of different orders of morontia and spirit beings produce majestic melodies.

44.1.8 (499.10) 6. *Melody of thought* — the thinking of spiritual thoughts can be so perfected as to burst forth in the melodies of Havona.

44.1.9 (499.11) 7. *The music of space* — by proper attunement the melodies of other spheres can be picked up on the universe broadcast circuits.

44.1.10 (500.1) There are over one hundred thousand different modes of sound, color, and energy manipulation, techniques analogous to the human employment of musical instruments. Your ensembles of dancing undoubtedly represent a crude and grotesque attempt of material creatures to approach the celestial harmony of being placement and personality arrangement. The other five forms of morontia melody are unrecognized by the sensory mechanism of material bodies.

44.1.11 (500.2) Harmony, the music of the seven levels of melodious association, is the one universal code of spirit communication. Music, such as Urantia mortals understand, attains its highest expression in the schools of Jerusem, the system headquarters, where semimaterial beings are taught the harmonies of sound. Mortals do not react to the other forms of morontia melody and celestial harmony.

44.1.12 (500.3) Appreciation of music on Urantia is both physical and spiritual; and your human musicians have done much to elevate musical taste from the barbarous monotony of your early ancestors to the higher levels of sound appreciation. The majority of Urantia mortals react to music so largely with the material muscles and so slightly with the mind and spirit; but there has been a steady improvement in musical appreciation for more than thirty-five thousand years.

44.1.13 (500.4) Tuneful syncopation represents a transition from the musical monotony of primitive man to the expressionful harmony and meaningful melodies of your later-day musicians. These earlier types of rhythm stimulate the reaction of the music-loving sense without entailing the exertion of the higher intellectual powers of harmony appreciation and thus more generally appeal to immature or spiritually indolent individuals.

44.1.14 (500.5) The best music of Urantia is just a fleeting echo of the magnificent strains heard by the celestial associates of your musicians, who left but snatches of these harmonies of morontia forces on record as the musical melodies of sound harmonics. Spirit-morontia music not infrequently employs all seven modes of expression and reproduction, so that the human mind is tremendously handicapped

کرات بالاتر به انتهای صرف صدای موسیقی به اندازه زیادی در محدودیت قرار می‌گیرد. چنین تلاشی همانند این است که سعی شود قطعات موسیقی یک ارکستر بزرگ به وسیله یک آلت موسیقی تنها نواخته شود.

در حالی که شما ملودیهای زیبایی را در یورنشیا گردآوری نموده‌اید، هنوز در زمینه موسیقی حتی تا حد بسیاری از سیارات همسایه خود در سِتانیا پیشرفت نکرده‌اید. اگر آدم و حوا فقط بقا یافته بودند، در آن صورت می‌توانستید موسیقی واقعی را داشته باشید. اما هدیه هارمونی که در طبیعت خود بسیار بزرگ است، چنان توسط تیره‌هایی از تمایلات غیرموسیقی رقیق شده است که در میان هر هزار حیات انسانی فقط یکی نسبت به هارمونی قدردانی زیادی به عمل می‌آورد. اما دلسرد نشوید؛ ممکن است روزی یک موسیقیدان واقعی در یورنشیا ظاهر شود، و مردمان زیادی مسحور قطعات پرشکوه ملودیهای او خواهند شد. یک چنین انسانی می‌تواند برای همیشه مسیر تمامی یک ملت و حتی تمامی دنیای متمن را تغییر دهد. این واقعاً صحت دارد، "ترانه از نیروی دگرگونی تمام یک دنیا برخوردار است." موسیقی برای همیشه زبان جهانی انسانها، فرشتگان، و ارواح باقی خواهد ماند. هارمونی سخن هاونا است.

in any attempt to reduce these melodies of the higher spheres to mere notes of musical sound. Such an effort would be something like endeavoring to reproduce the strains of a great orchestra by means of a single musical instrument.

44:1.15 (500.6) While you have assembled some beautiful melodies on Urantia, you have not progressed musically nearly so far as many of your neighboring planets in Satania. If Adam and Eve had only survived, then would you have had music in reality; but the gift of harmony, so large in their natures, has been so diluted by strains of unmusical tendencies that only once in a thousand mortal lives is there any great appreciation of harmonics. But be not discouraged; some day a real musician may appear on Urantia, and whole peoples will be enthralled by the magnificent strains of his melodies. One such human being could forever change the course of a whole nation, even the entire civilized world. It is literally true, "melody has power a whole world to transform." Forever, music will remain the universal language of men, angels, and spirits. Harmony is the speech of Havona.

2- بازتولید کنندگان آسمانی

انسان فانی به سختی می‌تواند به چیزی بیش از یک درک ناکافی و نادرست از عملکردهای بازتولید کنندگان آسمانی امید داشته باشد. من باید تلاش کنم از طریق سمبولیسم ناکامل و محدود زبان مادی شما آن را توضیح دهم. دنیای روح - مورانشیا از هزار و یک چیز بسیار ارزشمند برخوردار است، چیزهایی که دارای ارزش بازسازی هستند اما در یورنشیا ناشناخته‌اند، تجاربی که به رسته فعالیت‌هایی تعلق دارند که به سختی "به ذهن انسان خطور می‌کند"، آن واقعیهایی که خداوند برای آنهایی که از زندگی در جسم بقا یابند آماده نگاه داشته است.

هفت گروه بازتولید کنندگان آسمانی وجود دارد، و من سعی می‌کنم کار آنها را از طریق طبقه‌بندی زیر توصیف کنم:

1- خوانندگان — هارمونست‌هایی که هارمونیهایی مشخص گذشته را تکرار می‌کنند و ملودیهای زمان حال را اجرا می‌کنند. اما این تماماً در سطح مورانشیا به اجرا در می‌آید.

2- کارگران رنگ — آن هنرمندان نور و سایه که ممکن است آنان را نقشه نگار و نقاش بنامید، هنرمندانی که مناظر موقت و قسمتهای گذرا را برای لذت آینده مورانشیا حفظ می‌کنند.

3- به تصویر درآورندگان نور — سازندگان پدیده‌های واقعی نیمه روحی حفظ شده که در توصیف آنها تصاویر متحرک بسیار بدوی می‌باشند.

4- سازندگان مراسم باشکوه تاریخی — آنهایی که به طور دراماتیک رخدادهای بسیار مهم وقایع جهان و تاریخ را بازسازی می‌کنند.

5- هنرمندان پیشگو — آنهایی که معانی تاریخ را

2. THE HEAVENLY REPRODUCERS

44:21 (500.7) Mortal man can hardly hope for more than a meager and distorted concept of the functions of the heavenly reproducers, which I must attempt to illustrate through the gross and limited symbolism of your material language. The spirit-morontia world has a thousand and one things of supreme value, things worthy of reproduction but unknown on Urantia, experiences that belong in the category of the activities which have hardly "entered into the mind of man," those realities which God has in waiting for those who survive the life in the flesh.

44:22 (501.1) There are seven groups of the heavenly reproducers, and I will attempt to illustrate their work by the following classification:

44:23 (501.2) 1. *The singers* — harmonists who reiterate the specific harmonies of the past and interpret the melodies of the present. But all of this is effected on the morontia level.

44:24 (501.3) 2. *The color workers* — those artists of light and shade you might call sketchers and painters, artists who preserve passing scenes and transient episodes for future morontia enjoyment.

44:25 (501.4) 3. *The light picturizers* — the makers of the real semispirit-phenomena preservations of which motion pictures would be a very crude illustration.

44:26 (501.5) 4. *The historic pageanteers* — those who dramatically reproduce the crucial events of universe records and history.

44:27 (501.6) 5. *The prophetic artists* — those who

به سوی آینده منعکس می‌کنند.

6- نقل کنندگان داستان حیات — آنهایی که معنی و اهمیت تجربه زندگی را زنده نگاه می‌دارند. بازتاب تجارب شخصی کنونی به سوی دستیابی به ارزشها در آینده.

7- مجریان اداری — آنهایی که اهمیت فلسفه دولتی و تکنیک اداری را شرح می‌دهند، نمایش پردازان آسمانی حاکمیت.

بازتولید کنندگان آسمانی غالب اوقات و به طور مؤثر در تلفیق خلاصه‌سازی حافظه با برخی اشکال آسایش خاطر و دگرسویی شخصیت با مدیران بازگشت تشریک مساعی می‌نمایند. این بازتولید کنندگان در مقابل گردهمایی بزرگ مورانشیا و نشست ارواح گاهی اوقات در مراسمی باشکوه که نمایانگر هدف چنین گردهمایی‌هایی است تجمع می‌نمایند. من به تازگی شاهد چنین نمایشی پرشکوه که طی آن بیش از یک میلیون هنرپیشه تسلسلی از هزار صحنه را به اجرا درآوردند بودم.

آموزگاران والایتر خرد و خادمان دوران گذار از این گروه‌های متنوع بازتولید کنندگان در فعالیتهای آموزشی مورانشیایی خود آزادانه و به طور مؤثر استفاده می‌کنند. اما تمامی تلاشهای آنان به تصویرسازی موقت اختصاص ندارد. بخش عمده کار آنان از طبیعتی دائمی برخوردار است و برای همیشه برای تمامی زمان آینده به صورت یک میراث باقی خواهد ماند. این هنروران آنقدر از هنرهای مختلف بهرمندند که هنگامی که به طور دسته جمعی عمل می‌کنند قادرند یک زمانه را از نو به نمایش درآورند، و در تشریک مساعی با خادمان سرافی در واقع می‌توانند ارزشهای جاودانه دنیای روح را برای پیشگویان انسانی زمان به تصویر درآورند.

3- سازندگان الهی

شهرهایی وجود دارند که "معمار و سازنده آنها خداوند است." ما قرینه روحی تمامی چیزهایی را که شما انسانها با آن آشنا هستید و به گونه‌ای وصف‌ناپذیر بیشتر دارا می‌باشیم. ما از منزل، رفاه روحی، و ضروریات مورانشیا برخورداریم. برای هر خشنودی مادی که انسانها قادر به لذت بردن از آن هستند، ما دارای هزاران واقعیت معنوی که در خدمت اغنا و رشد وجود ما است هستیم. سازندگان الهی در هفت گروه عمل می‌کنند:

1- طراحان و سازندگان منزل — آنهایی که منزلگاههایی را که به افراد و گروههای کاری تخصیص می‌یابد می‌سازند و تغییر مدل می‌دهند. این مساکن مورانشیا و روحی واقعی هستند. آنها برای دامنه کوتاه دید شما نامرئی هستند، اما برای ما بسیار واقعی و زیبا می‌باشند. کلیه موجودات روحی تا حد مشخصی می‌توانند برخی جزئیات طراحی و ساختن خانه‌های مورانشیا یا روحی خود را با سازندگان در میان بگذارند. این منازل مطابق نیازهای مخلوقات مورانشیا یا روحی که در آنها سکنی خواهند گزید مجهز و تزیین می‌شوند. تنوع فراوان و فرصت کافی برای ابراز ذوق و سلیقه فردی در کلیه این ساختمانها وجود دارد.

project the meanings of history into the future.

4428 (501.7) 6. *The life-story tellers* — those who perpetuate the meaning and significance of life experience. The projection of present personal experiences into future attainment values.

4429 (501.8) 7. *The administrative enactors* — those who depict the significance of governmental philosophy and administrative technique, the celestial dramatists of sovereignty.

44210 (501.9) Very often and effectively the heavenly reproducers collaborate with the reversion directors in combining memory recapitulation with certain forms of mind rest and personality diversion. Before the morontia conclaves and spirit assemblies these reproducers sometimes associate themselves in tremendous dramatic spectacles representative of the purpose of such gatherings. I recently witnessed such a stupendous presentation in which more than one million actors produced a succession of one thousand scenes.

44211 (501.10) The higher intellectual teachers and the transition ministers freely and effectively utilize these various groups of reproducers in their morontia educational activities. But not all of their efforts are devoted to transient illustration; much, very much, of their work is of a permanent nature and will forever remain as a legacy to all future time. So versatile are these artisans that, when they function en masse, they are able to re-enact an age, and in collaboration with the seraphic ministers they can actually portray the eternal values of the spirit world to the mortal seers of time.

3. THE DIVINE BUILDERS

4431 (501.11) There are cities "whose builder and maker is God." In spirit counterpart we have all that you mortals are familiar with and inexpressibly more. We have homes, spirit comforts, and morontia necessities. For every material satisfaction which humans are capable of enjoying, we have thousands of spiritual realities that serve to enrich and enlarge our existence. The divine builders function in seven groups:

4432 (502.1) 1. *The home designers and builders* — those who construct and remodel the abodes assigned to individuals and working groups. These morontia and spirit domiciles are real. They would be invisible to your short-range vision, but they are very real and beautiful to us. To a certain extent, all spirit beings may share with the builders certain details of the planning and creation of their morontia or spirit abodes. These homes are fitted up and embellished in accordance with the needs of the morontia or of the spirit creatures who are to inhabit them. There is abundant variety and ample

2- سازندگان حرفه‌ای — آنهایی که در طراحی و سوار کردن منازل کارگران معمول و عادی قلمروهای روحی و مورانشیا عمل می‌کنند. این سازندگان با آنهایی که کارگاهها و سایر کارخانه‌های صنعتی یورانشیا را می‌سازند قابل مقایسه هستند. کرات انتقالی از یک کارکرد ضروری خدمت متقابل و تقسیم کار تخصصی برخوردارند. ما همگی همه کاری را انجام نمی‌دهیم. در میان موجودات مورانشیا و ارواح در حال تکامل تنوع کار وجود دارد، و این سازندگان حرفه‌ای نه تنها کارگاههای بهتری می‌سازند بلکه به پیشرفت حرفه‌ای کارگر کمک می‌کنند.

3- سازندگان نمایش. در طول ایام استراحت عمارات قول پیکری به کار گرفته می‌شوند، آنچه که انسانها تفریح و از جهتی بازی می‌نامند. امکانی به منظور ایجاد شرایط مناسب برای مدیران بازگشت، بذله گویان کرات مورانشیا، فراهم شده است. اینها همان کرات گذار هستند که آموزش موجودات فرازگرا که به تازگی از سیارات تکاملی برداشته شده‌اند در آنها انجام می‌شود. حتی ارواح بالاتر در طول دوره‌های شارژ شدن مجدد از انرژی روحی، در یک شکل مشخص از مزاح یاد آورنده درگیر می‌شوند.

4- سازندگان پرستش — آرشیتکتهای باتجربه معابد روحی و مورانشیا. تمامی کرات صعود انسانی از معابد پرستش برخوردارند و آنها زیباترین آفرینشهای قلمروهای مورانشیا و کرات روح هستند.

5- سازندگان آموزش — آنهایی که ستاد مرکزی آموزش مورانشیا و فراگیری پیشرفته روحی را می‌سازند. همیشه راه برای کسب دانش بیشتر، کسب اطلاعات بیشتر پیرامون کار کنونی و آینده فرد و نیز دانش فرهنگی جهانی باز است. این اطلاعاتی است که طوری طراحی شده که انسانهای فرازگرا را شهروندان باهوش‌تر و مؤثرتر کرات مورانشیا و روحی گرداند.

6- برنامه‌ریزان مورانشیا — آنهایی که برای ارتباط هماهنگ کلیه شخصیت‌های تمامی قلمروها، آنطور که در هر لحظه در هر کره حاضر هستند، می‌سازند. این برنامه‌ریزان با سرپرستان نیرویی مورانشیا تشریک مساعی می‌کنند تا هماهنگی حیات پیشرفته مورانشیا را غنی سازند.

7- سازندگان مکانهای عمومی — هنرورانی که مکانهای برگزیده تجمع غیر از مکانهای پرستشی را طراحی نموده و می‌سازند. مکانهای تجمع همگانی بزرگ و باشکوه هستند.

در حالی که این بناها و تزئینات آنها برای درک حسی انسانهای مادی دقیقاً واقعی نیستند، برای ما بسیار واقعی هستند. اگر شما قادر بودید جسماً آنجا باشید، نمی‌توانستید این معابد را ببینید. با این وجود کلیه این آفرینشهای فوق مادی عملاً آنجا هستند و ما به وضوح آنها را تشخیص می‌دهیم و به همان اندازه کاملاً از آنها

opportunity for individual expression in all these constructions.

44:33 (502:2) 2. *The vocation builders* — those who function in designing and assembling the abodes of the regular and routine workers of the spirit and morontia realms. These builders are comparable to those who construct the Urantia workshops and other industrial plants. The transition worlds have a necessary economy of mutual ministry and specialized division of labor. We do not all do everything; there is diversity of function among morontia beings and evolving spirits, and these vocation builders not only build better workshops but also contribute to the vocational enhancement of the worker.

44:34 (502:3) 3. *The play builders*. Enormous edifices are utilized during the seasons of rest, what mortals would call recreation and, in a certain sense, play. Provision is made for a suitable setting for the reversion directors, the humorists of the morontia worlds, those transition spheres whereon takes place the training of ascendant beings but recently removed from the evolutionary planets. Even the higher spirits engage in a certain form of reminiscent humor during their periods of spiritual recharging.

44:35 (502:4) 4. *The worship builders* — the experienced architects of the spirit and the morontia temples. All the worlds of mortal ascent have temples of worship, and they are the most exquisite creations of the morontia realms and the spirit spheres.

44:36 (502:5) 5. *The education builders* — those who build the headquarters of morontia training and advanced spirit learning. Always is the way open to acquire more knowledge, to gain additional information respecting one's present and future work as well as universal cultural knowledge, information designed to make ascending mortals more intelligent and effective citizens of the morontia and spirit worlds.

44:37 (502:6) 6. *Morontia planners* — those who build for the co-ordinate association of all the personalities of all realms as they are at any one time present on any one sphere. These planners collaborate with the Morontia Power Supervisors to enrich the co-ordination of the progressive morontia life.

44:38 (502:7) 7. *The public builders* — the artisans who plan and construct the designated places of assembly other than those of worship. Great and magnificent are the places of common assembly.

44:39 (502:8) While neither these structures nor their embellishment would be exactly real to the sensory comprehension of material mortals, they are very real to us. You would be unable to see these temples could you be there in the flesh; nevertheless, all of these supermaterial creations

لذت می‌بریم.

are actually there, and we clearly discern them and just as fully enjoy them.

4- ثبت کنندگان اندیشه

این هنروران وقف حفظ و بازتولید اندیشه برتر قلمروها هستند و در هفت گروه عمل می‌کنند:

1- حافظان اندیشه. اینها هنرورانی هستند که وقف اندیشه بالاتر قلمروها هستند. در کرات مورانشیا آنها به راستی گوهرهای فعالیت‌های فکری را گرامی می‌دارند. من پیش از دیدار نخست از یورنشیا اسنادی را دیدم و بخش‌های اندیشه پردازی برخی از افکار بزرگ این سیاره را شنیدم. ثبت کنندگان اندیشه چنین ایده‌های متعالی را به زبان یورسا حفظ می‌کنند.

هر ابرجهان زبان خود را دارا است، زبانی که توسط شخصیت‌های آن تکلم می‌شود و در سراسر نواحی آن متداول است. در ابرجهان ما این به عنوان زبان یورسا شناخته شده است. هر جهان محلی نیز زبان خود را دارد. کلیه رسته‌های بالاتر نبادان دو زبانه هستند و به زبان نبادان و زبان یورسا هر دو تکلم می‌کنند. هنگامی که دو فرد از جهانهای محلی متفاوت ملاقات می‌کنند، به زبان یورسا گفت و شنود می‌کنند. با این وجود، اگر یکی از آنها از ابرجهان دیگری بیاید، باید به یک مترجم متوسل شوند. در جهان مرکزی نیاز اندکی به زبان وجود دارد. در آنجا فهم کامل و تمام عیاری وجود دارد. در آنجا فقط خدایان به طور کامل فهم نمی‌شوند. به ما آموخته شده که یک دیدار تصادفی در بهشت بیش از آنچه که طی هزار سال توسط زبان انسانی گفت و شنود شود درک متقابل ایجاد می‌کند. حتی در سلوینگتون ما "انطور که شناخته شده‌ایم می‌دانیم."

توان ترجمه اندیشه به شکل زبان در کرات مورانشیا و روح فراتر از درک انسانی است. ما میزان تبدیل اندیشه به یک سند دائم را می‌توانیم آنقدر توسط ثبت کنندگان خبره سرعت دهیم که برابر بیش از نیم میلیون لغت یا سمبل فکری می‌تواند در یک دقیقه زمان یورنشیا ثبت گردد. این زبانهای جهان بارها سرشارتر از مکالمات کرات در حال تکامل هستند. سمبلهای مفهومی یورسا بیش از یک میلیارد حرف را در بر می‌گیرند، گر چه الفبای اصلی فقط شامل هفتاد سمبل است. زبان نبادان زیاد چنین مفصل نیست. تعداد سمبلهای اصلی یا حروف الفبا چهل و هشت عدد است.

2- ثبت کنندگان مفهوم. این گروه ثانویه ثبت کنندگان به حفظ تصویرهای مفهومی، الگوهای نظری، توجه دارند. این یک شکل از ثبت دائم است که در گستره یورنشیا ناشناخته است، و به وسیله این روش من در عرض یک ساعت به وقت شما می‌توانم دانش بیشتری نسبت به آنچه که شما در مدت یکصد سال از مطالعه دقیق زبان نوشتاری معمول کسب می‌کنید کسب کنم.

4. THE THOUGHT RECORDERS

44:41 (503:1) These artisans are devoted to the preservation and reproduction of the superior thought of the realms, and they function in seven groups:

44:42 (503:2) 1. *Thought preservers.* These are the artisans dedicated to the preservation of the higher thought of the realms. On the morontia worlds they truly treasure the gems of mentation. Before first coming to Urantia, I saw records and heard broadcasts of the ideation of some of the great minds of this planet. Thought recorders preserve such noble ideas in the tongue of Uversa.

44:43 (503:3) Each superuniverse has its own language, a tongue spoken by its personalities and prevailing throughout its sectors. This is known as the tongue of Uversa in our superuniverse. Each local universe also has its own language. All of the higher orders of Nebadon are bilingual, speaking both the language of Nebadon and the tongue of Uversa. When two individuals from different local universes meet, they communicate in the tongue of Uversa; if, however, one of them hails from another superuniverse, they must have recourse to a translator. In the central universe there is little need of a language; there exists perfect and well-nigh complete understanding; there, only the Gods are not fully comprehended. We are taught that a chance meeting on Paradise reveals more of mutual understanding than could be communicated by a mortal language in a thousand years. Even on Salvington we "know as we are known."

44:44 (503:4) The ability to translate thought into language in the morontia and spirit spheres is beyond mortal comprehension. Our rate of reducing thought to a permanent record can be so speeded up by the expert recorders that the equivalent of over half a million words, or thought symbols, can be registered in one minute of Urantia time. These universe languages are far more replete than the speech of the evolving worlds. The concept symbols of Uversa embrace more than a billion characters, although the basic alphabet contains only seventy symbols. The language of Nebadon is not quite so elaborate, the basic symbols, or alphabet, being forty-eight in number.

44:45 (503:5) 2. *Concept recorders.* This second group of recorders are concerned with the preservation of concept pictures, idea patterns. This is a form of permanent recording unknown on the material realms, and by this method I could gain more knowledge in one hour of your time than you could gain in one hundred years of perusing ordinary written language.

3- ثبت کنندگان اندیشه نگار. ما معادل کلمه نوشتاری و گفتاری شما را هر دو دارا هستیم، اما در حفظ اندیشه ما معمولاً تکنیکهای تصویر نگاری مفهوم و اندیشه نگاری را به کار می‌بینیم. آنهایی که اندیشه نگاری را حفظ می‌کنند قادرند هزار برابر کار ثبت کنندگان مفهوم را بهبود بخشند.

4- ترویج دهندگان سخنوری. این گروه از ثبت کنندگان از طریق فن بیان مشغول به کار حفظ اندیشه به منظور بازتولید هستند. اما در زبان نبادان ما در عرض نیم ساعت سخنرانی می‌توانیم تمامی محتوای صحبت سراسر زندگی یک انسان یورنشیا را عرضه کنیم. تنها امید شما برای درک این مسائل این است که مکث کنید و تکنیک زندگی نابسامان و بی‌معنی ایده‌آلتان را مورد ملاحظه قرار دهید — که چطور می‌توانید در عرض چند ثانیه سالها تجربه را در این خیال پردازیهای شبانه درنورید.

سخنوری دنیای روح یکی از فیضهای نادر است که در انتظار شماهایی است که فقط نطقهای بدوی و پرخطای یورنشیا را شنیده‌اید. در خطابه‌های سلوینگتون و ایندیشیا که فراتر از توصیف الهام برانگیزند، توازن موسیقی و بیان خوش الحان وجود دارد. این مفاهیم سوزان همانند گهرهای زیبا در تاجهای پرشکوه می‌باشند. اما من توان انجام آن را ندارم! من نمی‌توانم به ذهن بشر وسعت و عمق این واقعیات دنیای دیگر را تفهیم کنم!

5- مدیران پخش برنامه. پخش برنامه‌های بهشت، ابرجهان، و جهانهای محلی تحت سرپرستی کلی این گروه از حافظان اندیشه قرار دارد. آنها به عنوان بازرسان و ویرایشگران و نیز هماهنگ کنندگان مطلب پخش خدمت می‌کنند، و تمامی پخش برنامه‌های بهشت را برای ابرجهان تطبیق می‌دهند و پخشهای قدمای ایامها را به زبانهای خاص جهانهای محلی تطبیق داده و ترجمه می‌کنند.

پخش برنامه‌های جهان محلی همچنین باید توسط سیستمها و تک تک سیارات برای دریافت تغییر و تبدیل داده شود. فرستادن این گزارشات فضایی به دقت تحت نظارت است، و همیشه یک ثبت ثانویه موجود است تا نسبت به دریافت صحیح هر گزارش در هر کره در یک مدار مشخص اطمینان حاصل شود. این مدیران پخش از نظر تکنیکی در کاربرد جریانات فضا برای کلیه مقاصد ارتباطی اطلاعاتی تخصص دارند.

6- ثبت کنندگان ریتم. یورنشیا بی‌بدون شک این هنرمندان را شاعر می‌نامند، گر چه کار آنها بسیار متفاوت و تقریباً بی‌اندازه از سرایشهای شعری شما برتر است. ریتم برای موجودات مورانشیا و روحی کمتر فرساینده است، و لذا مکرراً تلاش می‌شود تا از طریق اجرای کارهای بیشتر در شکل ریتمدار راندمان افزایش یابد و نیز بر لذت افزوده شود. من فقط آرزو دارم که شما از امتیاز شنیدن برخی از پخشهای شاعرانه تجمعات ایندیشیا برخوردار شوید و از غنای رنگ و جلوه نوابغ کوکبه که استادان این شکل زیبای بیان فردی و توازن اجتماعی هستند بهره‌مند گردید.

44:6 (503:6) 3. *Ideograph recorders.* We have the equivalent of both your written and spoken word, but in preserving thought, we usually employ concept picturization and ideograph techniques. Those who preserve ideographs are able to improve one thousandfold upon the work of the concept recorders.

44:7 (503:7) 4. *Promoters of oratory.* This group of recorders are occupied with the task of preserving thought for reproduction by oratory. But in the language of Nebadon we could, in a half hour's address, cover the subject matter of the entire lifetime of a Urantia mortal. Your only hope of comprehending these transactions is to pause and consider the technique of your disordered and garbled dream life — how you can in a few seconds traverse years of experience in these fantasies of the night season.

44:8 (503:8) The oratory of the spirit world is one of the rare treats which await you who have heard only the crude and stumbling orations of Urantia. There is harmony of music and euphony of expression in the orations of Salvington and Edentia which are inspiring beyond description. These burning concepts are like gems of beauty in diadems of glory. But I cannot do it! I cannot convey to the human mind the breadth and depth of these realities of another world!

44:9 (504:1) 5. *The broadcast directors.* The broadcasts of Paradise, the superuniverses, and the local universes are under the general supervision of this group of thought conservers. They serve as censors and editors as well as co-ordinators of the broadcast material, making a superuniverse adaptation of all Paradise broadcasts and adapting and translating the broadcasts of the Ancients of Days into the individual tongues of the local universes.

44:10 (504:2) The local universe broadcasts must also be modified for reception by the systems and the individual planets. The transmittal of these space reports is carefully supervised, and there is always a back registry to insure the proper reception of every report on every world in a given circuit. These broadcast directors are technically expert in the utilization of the currents of space for all purposes of intelligence communication.

44:11 (504:3) 6. *The rhythm recorders.* Urantians would undoubtedly denominate these artisans poets, although their work is very different from, and almost infinitely transcends, your poetic productions. Rhythm is less exhausting to both morontia and spirit beings, and so an effort is frequently made to increase efficiency, as well as to augment pleasure, by executing numerous functions in rhythmic form. I only wish you might be privileged to hear some of the poetic broadcasts of the Edentia assemblies and to enjoy the richness of the color and tone of the constellation geniuses who

7- ثبت کنندگان مورانشیا. من نمی‌دانم چگونه برای ذهن انسانی کارکرد این گروه مهم ثبت کنندگان اندیشه را که به کار حفظ تصاویر گروهی گروه‌بندهای متنوع امور مورانشیا و کارکردهای روحی تخصیص یافته‌اند بیان کنم. در یک بیان بدوی، آنها عکاسان گروهی کرات انتقال هستند. آنها صحنه‌های مهم و روابط این اعصار پیشرونده را برای آینده حفظ می‌کنند، و آنها را در آرشیوهای تالارهای ثبت مورانشیا نگهداری می‌کنند.

5- مهار کنندگان انرژی

این هنروران جالب و کارآمد در هر نوع انرژی — فیزیکی، فکری، و روحی — درگیرند.

1- مهار کنندگان انرژی فیزیکی. مهار کنندگان انرژی فیزیکی برای ادوار طولانی با مدیران نیرو خدمت می‌کنند و در سیطره و کنترل فازهای بسیار انرژی فیزیکی خبره هستند. آنها با سه جریان اساسی و سی شعبه مجزای انرژی ابرجهانها آشنا هستند. این موجودات برای سرپرستان نیرویی مورانشیایی کرات انتقالی دستیارانی پرارزش هستند. آنها دانشجویان باپشتکار پرتوهای کیهانی بهشت هستند.

2- مهار کنندگان انرژی ذهنی. اینها متخصصان ارتباط بین موجودات مورانشیا و سایر انواع موجودات هوشمند هستند. این شکل از ارتباط میان انسانها عملاً در یورنشیا ناموجود است. اینها متخصصانی هستند که توان موجودات فرازگرای مورانشیا را برای ارتباط با یکدیگر افزایش می‌دهند، و کار آنها شامل ماجراهای بی‌همتای بیشمار در پیوند نیروی عقلانی است که بسیار فراتر از توان توصیف من برای ذهن مادی است. این هنروران دانشجویان تیزهوش مدارهای ذهنی روح بیکران هستند.

3- مهار کنندگان انرژی روحی. مهار کنندگان انرژی روحی یک گروه جالب توجه هستند. انرژی روحی مطابق قوانین پایدار عمل می‌کند، درست همانطور که انرژی فیزیکی چنین عمل می‌کند. بدین معنی که نیروی روحی، هنگامی که مورد مطالعه قرار گیرد، استنتاجات قابل اطمینانی به بار می‌آورد و می‌تواند به طور دقیق مورد برخورد قرار گیرد، درست همانطور که انرژیهای فیزیکی می‌توانند چنین کنند. در دنیای روح همانقدر قوانین قطعی و قابل اطمینان وجود دارند که در قلمروهای مادی یافت می‌شوند. در طول چند میلیون سال گذشته بسیاری تکنیکهای بهبود یافته که بر انرژی روحی حاکم است، و آنطور که به موجودات مورانشیا و سایر انواع موجودات آسمانی در سراسر جهانها اطلاق می‌شود، برای دریافت انرژی روحی توسط این دانشجویان قوانین بنیادین پسر جاودان به وجود آمده است.

are masters of this exquisite form of self-expression and social harmonization.

44:12 (504:4) 7. *The morontia recorders.* I am at a loss to know how to depict to the material mind the function of this important group of thought recorders assigned to the work of preserving the ensemble pictures of the various groupings of morontia affairs and spirit transactions; crudely illustrated, they are the group photographers of the transition worlds. They save for the future the vital scenes and associations of these progressive epochs, preserving them in the archives of the morontia halls of records.

5. THE ENERGY MANIPULATORS

44:51 (504:5) These interesting and effective artisans are concerned with every kind of energy: physical, mindal, and spiritual.

44:52 (504:6) 1. *Physical-energy manipulators.* The physical-energy manipulators serve for long periods with the power directors and are experts in the manipulation and control of many phases of physical energy. They are conversant with the three basic currents and the thirty subsidiary energy segregations of the superuniverses. These beings are of inestimable assistance to the Morontia Power Supervisors of the transition worlds. They are the persistent students of the cosmic projections of Paradise.

44:53 (504:7) 2. *Mind-energy manipulators.* These are the experts of intercommunication between morontia and other types of intelligent beings. This form of communication between mortals is practically nonexistent on Urantia. These are the specialists who promote the ability of the ascending morontia beings to communicate with one another, and their work embraces numerous unique adventures in intellect liaison which are far beyond my power to portray to the material mind. These artisans are the keen students of the mind circuits of the Infinite Spirit.

44:54 (505:1) 3. *Spiritual-energy manipulators.* The manipulators of spiritual energy are an intriguing group. Spiritual energy acts in accordance with established laws, just as does physical energy. That is, spirit force, when studied, yields dependable deductions and can be precisely dealt with, even as can the physical energies. There are just as certain and reliable laws in the spirit world as obtain in the material realms. During the last few millions of years many improved techniques for the intake of spiritual energy have been effected by these students of the fundamental laws of the Eternal Son governing spirit energy as applied to the morontia and other orders of celestial beings throughout the universes.

4- مهار کنندگان ترکیبات. این گروه ماجراجوی موجودات بسیار آموزش یافته است که به پیوند عملی سه فاز اولیه انرژی الهی که به صورت انرژیهای فیزیکی، فکری، و روحی در سراسر جهانها آشکار است اختصاص دارد. اینها شخصیتهای تیزهوشی هستند که در واقع در جستجوی اکتشاف حضور ایزد متعال در جهان می‌باشند، چرا که در این شخصیت الهی، یگانگی تجربی تمامی ربانیت بزرگ جهانی باید به وقوع بپیوندد. و تا حد معینی این هنروران در ایام اخیر تا اندازه‌ای موفقیت داشته‌اند.

5- مشاوران ترابری. این گروه از مشاوران تکنیکی در تشریک مساعی با دانشجویان ستاره‌ای در کار تعیین مسیرها و نیز کمک نمودن به رئیسان ترابری در کرات فضا برای سرافیمهای انتقال بسیار متبحرند. آنها سرپرستان ترافیک کرات هستند و در کلیه کرات مسکونی حضور دارند. یک گروه هفتاد نفره مشاوران ترابری به یورنشیا خدمت می‌کنند.

6- متخصصان ارتباطات. یک گروه دوازده نفره از تکنیسینهای ارتباطات بین سیاره‌ای و بین جهانی به همین ترتیب به یورنشیا خدمت می‌کنند. این موجودات بسیار باتجربه در دانش قوانین انتقال و تداخل، آنطور که به ارتباطات عالم مربوط می‌شود، متبحرند. این گروه در کلیه اشکال پیامهای فضایی به استثنای آنهایی که به جانبه و پیام آوران منفرد مربوط می‌شود درگیر هستند. در یورنشیا بیشتر کارهای آنان باید از طریق مدار فرشتگان اعظم انجام پذیرد.

7- آموزگاران استراحت. استراحت الهی به تکنیک دریافت انرژی روحی مربوط است. انرژی مورانشیا و روحی باید با همان قطعیت انرژی فیزیکی دوباره لبریز شود، اما نه به همان دلایل. من در تلاش خویش برای آگاه ساختن شما الزاماً مجبورم نمونه‌های بدوی را به کار بندم. با این حال، ما که به دنیای روح تعلق داریم باید گهگاه فعالیت‌های معمول خود را متوقف نموده و خود به مکانهای مناسب دیدار برویم و در آنجا به استراحت الهی وارد شویم و بدین گونه انرژیهای تحلیل رفته خود را باز یابیم.

شما هنگام ورود به کرات قصر و پس از این که موجودات مورانشیا شدید و شروع به تجربه نمودن تکنیک امور روحی کردید، اولین درس خود را پیرامون این امور دریافت خواهید کرد. شما در مورد درونی‌ترین دایره هاونای می‌دانید و این که بعد از این که رهوردان فضا دایره‌های پیشین را طی نمودند، باید به استراحت طولانی و جانبخش بهشت وارد شوند. این فقط یک الزام تکنیکی انتقال از دوران زندگی زمان به خدمت ابدیت نیست، بلکه همچنین یک ضرورت است، یک شکل از استراحت است که برای باز یافتن انرژیهای از دست رفته که لازمه مراحل نهایی تجربه صعود است و برای ذخیره ساختن نیروی روحی برای مرحله بعدی دوران زندگی بی‌پایان مورد نیاز است.

این مهار کنندگان انرژی همچنین به صدها طریق دیگر که بسیار بشمارتر از آن هستند که برشمرده شوند، عمل می‌کنند. برخی از آنها عبارتند از مشاوره دادن به

4455 (505.2) 4. *The compound manipulators.* This is the adventurous group of well-trained beings who are dedicated to the functional association of the three original phases of divine energy manifested throughout the universes as physical, mindal, and spiritual energies. These are the keen personalities who are in reality seeking to discover the universe presence of God the Supreme, for in this Deity personality there must occur the experiential unification of all grand universe divinity. And to a certain extent, these artisans have in recent times met with some success.

4456 (505.3) 5. *The transport advisers.* This corps of technical advisers to the transport seraphim are most proficient in collaborating with the star students in working out routings and in otherwise assisting the chiefs of transport on the worlds of space. They are the traffic supervisors of the spheres and are present on all inhabited planets. Urantia is served by a corps of seventy transport advisers.

4457 (505.4) 6. *The experts of communication.* Urantia, likewise, is served by twelve technicians of interplanetary and interuniverse communication. These long-experienced beings are expert in the knowledge of the laws of transmittal and interference as applied to the communications of the realms. This corps is concerned with all forms of space messages except those of Gravity and Solitary Messengers. On Urantia much of their work must be accomplished over the archangels' circuit.

4458 (505.5) 7. *The teachers of rest.* Divine rest is associated with the technique of spiritual-energy intake. Morontia and spirit energy must be replenished just as certainly as physical energy, but not for the same reasons. I am, perforce, compelled to employ crude illustrations in my attempts to enlighten you; nevertheless, we of the spirit world must stop our regular activities periodically and betake ourselves to suitable places of rendezvous where we enter the divine rest and thus recuperate our depleting energies.

4459 (505.6) You will receive your first lessons in these matters when you reach the mansion worlds after you have become morontia beings and have begun to experience the technique of spirit affairs. You know of the innermost circle of Havona and that, after the pilgrims of space have traversed the preceding circles, they must be inducted into the long and revivifying rest of Paradise. This is not only a technical requirement of transit from the career of time to the service of eternity, but it is also a necessity, a form of rest required to replenish the energy losses incident to the final steps of the ascendant experience and to store reserves of spirit power for the next stage of the endless career.

44510 (505.7) These energy manipulators also function in hundreds of other ways too numerous to catalogue, such as counseling with the seraphim,

فرشتگان سراف، کروب، و سنوب پیرامون مؤثرترین شیوه‌های دریافت انرژی و حفظ مفیدترین توازنهای نیروهای ناهمگن میان کرویهای فعال و سنوبیمهای غیرفعال. این متخصصان به طرق بسیار دیگر مخلوقات مورانشیا و روحی را در تلاششان برای فهم استراحت الهی که برای کاربرد مؤثر انرژیهای اساسی فضا بسیار ضروری است یاری می‌رسانند.

6- طراحان و تزیین کنندگان

چقدر آرزو داشتم می‌دانستم چطور کار زیبای این هنروران بی‌همتا را توصیف کنم! هر تلاشی از سوی من برای توضیح کار تزیین روحی فقط برای ذهن مادی یاد آورنده تلاشهای ناچیز ولی ارزشمند خدندان برای انجام این کارها در کره ذهنی و مادی شما است.

این گروه، ضمن این که بیش از هزار شعبه فعالیت را در بر می‌گیرد، تحت هفت گروه عمده زیرین گروهبندی می‌شود:

1- صنعتگران رنگ. اینان آنهایی هستند که ده هزار رنگ از تصویر روحی را که پیامهای بدیع زیبایی موزون آن طنین افکن است می‌سازند. سوا از فهم رنگ هیچ چیز در تجربه بشری وجود ندارد که بتوان این فعالیتها را با آنها مقایسه نمود.

2- طراحان صدا. امواج روحی که از ماهیت گوناگون و قدردانی از مورانشیا برخوردارند به وسیله این طراحان آنچه که شما صدا می‌نامید شناسا می‌گردند. این ارتعاشات در واقع بازتابهای پرشکوه روح - روانهای بی‌شائبه و پر جلال گروههای آسمانی می‌باشند.

3- طراحان احساس. این بهبود دهندگان و حافظان احساس آنهایی هستند که عواطف مورانشیا و احساسات ربانیت را برای مطالعه و تهذیب فرزندان زمان و برای الهام و زیباسازی پیشروندگان مورانشیا و ارواح در حال پیشروی حفظ می‌کنند.

4- هنرمندان رایحه. این مقایسه فعالیتهای آسمانی روح با شناخت فیزیکی بوهای شیمیایی در واقع تأسف‌آور است، اما انسانهای یورنشیا به سختی می‌توانند این کار خدماتی را با هر نام دیگر بشناسند. این هنروران سمفونیهای گوناگون خود را برای تزکیه و شادمانی فرزندان پیشرونده نور به وجود می‌آورند. شما هیچ چیز در کره زمین ندارید که بتوان این نوع از عظمت روحی را حتی اندکی با آن مقایسه نمود.

5- پیرایندگان وجود. این هنروران با هنرهای خود تزیینی یا تکنیک زیباسازی مخلوق مشغول نیستند. آنها وقف ایجاد واکنشهای فراوان و شادی بخش در فرد فرد مخلوقات مورانشیا و روحی از طریق به نمایش در آوردن اهمیت رابطه به وسیله ارزشهای مربوط به جایگاه که به مرتبتهای مختلف مورانشیا و روحی در گروههای مختلط این موجودات گوناگون تخصیص داده شده می‌باشند. این هنرمندان، همانطور که شما نتهای زنده

cherubim, and sanobim regarding the most efficient modes of energy intake and as to the maintenance of the most helpful balances of divergent forces between active cherubim and passive sanobim. In many other ways do these experts lend assistance to morontia and spirit creatures in their efforts to understand the divine rest, which is so essential to the effective utilization of the basic energies of space.

6. THE DESIGNERS AND EMBELLISHERS

^{4461 (5062)} How I wish I knew how to portray the exquisite work of these unique artisans! Every attempt on my part to explain the work of spirit embellishment would only recall to material minds your own pitiful but worthy efforts to do these things on your world of mind and matter.

^{4462 (5063)} This corps, while embracing over one thousand subdivisions of activity, is grouped under the following seven major heads:

^{4463 (5064)} 1. *The craftworkers of color.* These are they who make the ten thousand color tones of spirit reflection peal forth their exquisite messages of harmonious beauty. Aside from color perception there is nothing in human experience to which these activities may be compared.

^{4464 (5065)} 2. *The sound designers.* Spirit waves of diverse identity and morontia appreciation are depicted by these designers of what you would call sound. These impulses are in reality the superb reflections of the naked and glorious spirit-souls of the celestial hosts.

^{4465 (5066)} 3. *The emotion designers.* These enhancers and conservators of feeling are those who preserve the sentiments of morontia and the emotions of divinity for the study and edification of the children of time and for the inspiration and beautification of morontia progressors and advancing spirits.

^{4466 (5067)} 4. *The artists of odor.* This comparison of supernal spirit activities to the physical recognition of chemical odors is, indeed, unfortunate, but Urantia mortals could hardly recognize this ministry by any other name. These artisans create their varied symphonies for the edification and delight of the advancing children of light. You have nothing on earth to which this type of spiritual grandeur can be even remotely compared.

^{4467 (5068)} 5. *The presence embellishers.* These artisans are not occupied with the arts of self-adornment or the technique of creature beautification. They are devoted to the production of multitudinous and joyous reactions in individual morontia and spirit creatures by dramatizing the significance of relationship through the positional values assigned to different morontia and spirit

موسیقی، بوها، و مناظر را مرتب می‌کنید، موجودات فوق مادی را می‌آریند و سپس آنها را در سرودهای پرشکوه در می‌آمیزند.

6- طراحان طعم. و چگونه می‌توان پیرامون این هنرمندان با شما سخن گفت! من می‌توانم اندکی نظر دهم که آنها بهبود دهندگان طعم مورانشیا هستند، و آنها همچنین تلاش می‌کنند که قدردانی از زیبایی را از طریق نیز ساختن حواس در حال تکامل روحی افزایش دهند.

7- ترکیب کنندگان مورانشیا. اینها صنعتگران استادی هستند که وقتی سایرین تماماً کارهای مربوطه خود را به انجام رسانند، کارهای پایانی و تکمیلی را به مجموعه اثر مورانشیا اضافه می‌کنند، و بدین ترتیب به یک تصویر الهام برانگیز از آنچه به لحاظ الهی زیبا است دست می‌یابند، یک الهام پایدار برای موجودات روحی و یاران مورانشیایی آنان. اما شما پیش از آن که شروع به فهم شکوهای هنرمندانه و زیباییهای هنری کرات مورانشیا و روحی کنید باید در انتظار رهایی خود از بدن حیوانی بمانید.

7- کارگران هارمونی

این هنرمندان با موسیقی، نقاشی، یا هیچ چیز مشابه که ممکن است گمان برید کاری ندارند. آنها درگیر مهار و سازماندهی نیروها و انرژیهای ویژه‌ای که در دنیای روح حاضرند ولی توسط انسانها شناخته نمی‌شوند می‌باشند. اگر من کمترین مبنای محتمل را برای مقایسه داشتم، سعی می‌کردم این رشته منحصر به فرد دستاورد روحی را وصف کنم. اما من نومید هستم. هیچ امیدی برای بیان این گستره هنروری آسمانی به اذهان انسانی وجود ندارد. با این وجود، آنچه که نمی‌تواند توصیف گردد، هنوز می‌تواند به صورت تلویحی رسانده شود:

زیبایی، ریتم، و هارمونی به صورت هوشمندانه به هم مربوطند و به لحاظ معنوی مشابه‌اند. حقیقت، واقعیت، و رابطه از نظر هوشمندانه جدایی ناپذیرند و با مفاهیم فلسفی زیبایی مربوطند. نیکی، پارسایی، و عدالت از نظر فلسفی به هم مربوطند و از نظر معنوی به حقیقت زنده و زیبایی الهی وابسته‌اند.

مفاهیم کیهانی فلسفه راستین، شرح هنروری آسمانی، یا تلاش انسانی برای آشکار ساختن شناخت بشری از زیبایی الهی، اگر چنین پیشرفت مورد تلاش قرار گرفته مخلوق یگانه نباشد، هرگز نمی‌تواند به راستی رضایتبخش باشد. این نشانه‌های اشتیاق الهی در درون مخلوق در حال تکامل ممکن است از نظر عقلانی حقیقی، از نظر عاطفی زیبا، و به لحاظ معنوی نیکو باشد؛ اما روح واقعی بیان غایب است، مگر این که این واقعیات حقیقت، معانی زیبایی، و ارزشهای نیکو در تجربه زندگی هنرور، دانشمند، یا فیلسوف یگانه باشد.

این کیفیتهای الهی به طور کامل و مطلق در خداوند یگانه‌اند. و هر انسان یا فرشته خداشناس از پتانسیل

orders in the composite ensembles of these diversified beings. These artists arrange supermaterial beings as you would living musical notes, odors, sights, and then blend them into the anthems of glory.

44:68 (506:9) 6. *The taste designers.* And how can you be told of these artists! Faintly I might suggest that they are improvers of morontia taste, and they also endeavor to increase the appreciation of beauty through the sharpening of the evolving spirit senses.

44:69 (507:1) 7. *The morontia synthesizers.* These are the master craftsmen who, when all others have made their respective contributions, then add the culminating and finishing touches to the morontia ensemble, thus achieving an inspiring portrayal of the divinely beautiful, an enduring inspiration to spirit beings and their morontia associates. But you must await your deliverance from the animal body before you can begin to conceive of the artistic glories and aesthetic beauties of the morontia and spirit worlds.

7. THE HARMONY WORKERS

44:71 (507:2) These artists are not concerned with music, painting, or anything similar, as you might be led to surmise. They are occupied with the manipulation and organization of specialized forces and energies which are present in the spirit world, but which are not recognized by mortals. If I had the least possible basis for comparison, I would attempt to portray this unique field of spirit achievement, but I despair — there is no hope of conveying to mortal minds this sphere of celestial artistry. Nevertheless, that which cannot be described may still be implied:

44:72 (507:3) Beauty, rhythm, and harmony are intellectually associated and spiritually akin. Truth, fact, and relationship are intellectually inseparable and associated with the philosophic concepts of beauty. Goodness, righteousness, and justice are philosophically interrelated and spiritually bound up together with living truth and divine beauty.

44:73 (507:4) Cosmic concepts of true philosophy, the portrayal of celestial artistry, or the mortal attempt to depict the human recognition of divine beauty can never be truly satisfying if such attempted creature progression is ununified. These expressions of the divine urge within the evolving creature may be intellectually true, emotionally beautiful, and spiritually good; but the real soul of expression is absent unless these realities of truth, meanings of beauty, and values of goodness are unified in the life experience of the artisan, the scientist, or the philosopher.

44:74 (507:5) These divine qualities are perfectly and absolutely unified in God. And every God-knowing man or angel possesses the potential of unlimited

نامحدود ابراز خود در سطوح پیوسته پیش رونده خود شکوفایی یگانه شده از طریق تکنیک دستیابی پلان ناپذیر خداگونه — آمیختن تجربی در تجربه تکاملی حقیقت ابدی، زیبایی جهانی، و نیکی الهی — برخوردار است.

8- آرمانهای انسانی و دستاوردهای مورانشیا

اگر چه هنروران سماوی شخصاً در سیارات مادی همانند یورنشیا کار نمی‌کنند، گاه به گاه از ستاد مرکزی سیستم عازم می‌شوند تا افراد ذاتاً با استعداد نژادهای انسانی را یاری رسانند. این هنروران هنگامی که بدین گونه برگمارده می‌شوند، موقتاً تحت سرپرستی فرشتگان سیاره‌ای پیشرفت کار می‌کنند. گروههای فرشتگان سراف در تلاش برای کمک به آن هنرمندان انسانی که دارای استعدادهای ذاتی هستند و نیز از تنظیم کنندگان حاوی تجربه ویژه و پیشین برخوردارند با این هنروران همکاری می‌کنند.

سه منبع محتمل از توان ویژه بشری وجود دارد: استعداد طبیعی یا ذاتی همیشه در انتها قرار دارد. توان ویژه هرگز هدیه دلخواه خدایان نیست؛ همیشه یک پایه نیایی برای هر استعداد برجسته وجود دارد. علاوه بر این توان طبیعی، یا مکملهای دیگر آن، ممکن است رهنمودهای تنظیم کننده فکر در آن افرادی که تنظیم کنندگان ساکن در آنها تجارب واقعی و اصیل در امتداد چنین خطوطی در کرات دیگر و در مخلوقات انسانی دیگری داشته‌اند، دخیل باشد. در آن مواردی که ذهن بشری و تنظیم کننده ساکن در فرد هر دو به طور خارق‌العاده ماهرند، ممکن است هنروران روحی اختیار یابند به عنوان هماهنگ کنندگان این استعدادهای عمل کنند و یا این که این انسانها را یاری نموده و الهام بخشند تا در جستجوی پیوسته کامل ساز ایده‌آلها برآیند و به ایفای نقش بهبود یافته خویش برای تعالی فکری عالم دست زنند.

هیچ طبقه ممتازی در صفوف هنروران روحی وجود ندارد. صرف نظر از این که منشأ شما چقدر پایین باشد، اگر توان و استعداد ابراز را داشته باشید، همینطور که در میزان تجربه مورانشیا و دستیابی معنوی به سوی بالا-فراز می‌یابید، به استقبال مکفی دست خواهید یافت و قدردانی درخور دریافت خواهید نمود. هیچ محدودیت وراثت بشری یا محرومیت از محیط انسانی نمی‌تواند وجود داشته باشد که دوران زندگی مورانشیا به طور کامل آنها را جبران ننموده و کاملاً رفع نسازد. و کلیه چنین خشنودیهای دستاوردهای هنری و خود شکوفایی گویا از طریق تلاشهای شخصی خود شما طی پیشرفت تدریجی به وجود خواهد آمد. سرانجام آرمانهای میان مایگی تکاملی ممکن است تحقق یابند. در حالی که خدایان به طور دلخواه استعداد و توانایی به فرزندان زمان اعطا نمی‌کنند، دستیابی به ارضای کلیه آرزوهای والامنشانه آنها و خشنودی تمامی میل وافر بشری برای ابراز عالی احساساتشان را تأمین می‌سازند.

اما هر موجود بشری باید این را به یاد داشته باشد:

self-expression on ever-progressive levels of unified self-realization by the technique of the never-ending achievement of Godlikeness — the experiential blending in the evolutionary experience of eternal truth, universal beauty, and divine goodness.

8. MORTAL ASPIRATIONS AND MORONTIA ACHIEVEMENTS

^{4481 (507.6)} Although celestial artisans do not personally work on material planets, such as Urantia, they do come, from time to time, from the headquarters of the system to proffer help to the naturally gifted individuals of the mortal races. When thus assigned, these artisans temporarily work under the supervision of the planetary angels of progress. The seraphic hosts co-operate with these artisans in attempting to assist those mortal artists who possess inherent endowments, and who also possess Adjusters of special and previous experience.

^{4482 (507.7)} There are three possible sources of special human ability: At the bottom *a/ways* there exists the natural or inherent aptitude. Special ability is never an arbitrary gift of the Gods; there is always an ancestral foundation for every outstanding talent. In addition to this natural ability, or rather supplemental thereto, there may be contributed the leadings of the Thought Adjuster in those individuals whose indwelling Adjusters may have had actual and bona fide experiences along such lines on other worlds and in other mortal creatures. In those cases where both the human mind and the indwelling Adjuster are unusually skillful, the spirit artisans may be delegated to act as harmonizers of these talents and otherwise to assist and inspire these mortals to seek for ever-perfecting ideals and to attempt their enhanced portrayal for the edification of the realm.

^{4483 (508.1)} There is no caste in the ranks of spirit artisans. No matter how lowly your origin, if you have ability and the gift of expression, you will gain adequate recognition and receive due appreciation as you ascend upward in the scale of morontia experience and spiritual attainment. There can be no handicap of human heredity or deprivation of mortal environment which the morontia career will not fully compensate and wholly remove. And all such satisfactions of artistic achievement and expressionful self-realization will be effected by your own personal efforts in progressive advancement. At last the aspirations of evolutionary mediocrity may be realized. While the Gods do not arbitrarily bestow talents and ability upon the children of time, they do provide for the attainment of the satisfaction of all their noble longings and for the gratification of all human hunger for supernal self-expression.

^{4484(508.2)} But every human being should remember:

بسیاری بلند پروازیاها برای پیشی گرفتن که در انسانهای در جسم میل و وسوسه ایجاد می‌کند، با همین انسانها که دوران مورانشیا و روحی خود را طی می‌کنند، تداوم نخواهد یافت. مورانشیایهای فرازگرا یاد می‌گیرند امیال پیشین صرفاً خود خواهانه و جاه طلبیهای خودپرستانه خود را اجتماعی نمایند. با این وجود، آن چیزهایی را که شما با پشتکار زیاد آرزو داشتید در زمین انجام دهید ولی شرایط به طور مداوم شما را از انجام آنها محروم می‌ساخت، اگر بعد از دستیابی به بینش حقیقی موتا در دوران زندگانی مورانشیا، هنوز آرزوی انجام آنها را داشته باشید، آنگاه قطعاً هر فرصتی به طور کامل برای ارضای آرزوهای گرامی داشته شده طولانی‌تان به شما عطا خواهد شد.

پیش از این که انسانهای فرازگرا جهان محلی را به قصد ورود به دوران زندگانی روحی خویش ترک کنند در رابطه با هر آرزوی عقلانی، هنری، و اجتماعی یا هر بلند پروازی راستین که سطح وجود انسانی یا مورانشیایی آنان را تا آن هنگام تعیین ویژگی می‌کرد ارضا خواهند گشت. این دستاورد برابری خشنودی ابراز خود و شکوفایی خود است اما نه دستیابی وضعیت یکسان تجربی یا نابودی کامل فردیت مشخص در مهارت، تکنیک، و بیان. اما ناهمسانی جدید روحی نیل شخصی تجربی بدین گونه یکدست و برابر نمی‌شود تا این که شما آخرین دایره دوران زندگانی هاونا را به پایان رسانید. و در آن هنگام ساکنان بهشت با ضرورت انطباق با آن ناهمسانی ایسوناپت تجربه شخصی که فقط از طریق دستیابی گروهی غایت وضعیت مخلوق — سرنوشت روحی مرحله هفتم پایان دهندگان انسانی — می‌تواند یکدست گردد، مواجه خواهند گشت.

و این روایت هنروران سماوی است، آن گروه از کارگران خبره دنیا دیده که با به تصویر در آوردن هنرمندانه زیبایی الهی آفرینندگان بهشت، برای زیبا سازی کرات معماری شده کار زیادی انجام می‌دهند.

[نگاشته شده توسط یک فرشته اعظم نبادان.]

Many ambitions to excel which tantalize mortals in the flesh will not persist with these same mortals in the morontia and spirit careers. The ascending morontians learn to socialize their former purely selfish longings and egoistic ambitions. Nevertheless, those things which you so earnestly longed to do on earth and which circumstances so persistently denied you, if, after acquiring true mota insight in the morontia career, you still desire to do, then will you most certainly be granted every opportunity fully to satisfy your long-cherished desires.

^{4485 (508.3)} Before ascending mortals leave the local universe to embark upon their spirit careers, they will be satiated respecting every intellectual, artistic, and social longing or true ambition which ever characterized their mortal or morontia planes of existence. This is the achievement of equality of the satisfaction of self-expression and self-realization but not the attainment of identical experiential status nor the complete obliteration of characteristic individuality in skill, technique, and expression. But the new spirit differential of personal experiential attainment will not become thus leveled off and equalized until after you have finished the last circle of the Havona career. And then will the Paradise residents be confronted with the necessity of adjusting to that absonite differential of personal experience which can be leveled off only by the group attainment of the ultimate of creature status — the seventh-stage-spirit destiny of the mortal finaliters.

^{4486 (508.4)} And this is the story of the celestial artisans, that cosmopolitan body of exquisite workers who do so much to glorify the architectural spheres with the artistic portrayals of the divine beauty of the Paradise Creators.

^{4487 (508.5)} [Indited by an Archangel of Nebadon.]

مقاله 45. سازمان اداری سیستم محلی

046 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 044

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 45

سازمان اداری سیستم محلی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- کرات انتقالی فرهنگی
- 2- فرمانروای سیستم
- 3- دولت سیستم
- 4- بیست و چهار مشاور
- 5- پسران ماتریال
- 6- آموزش فرازگرایان توسط نوع آدم
- 7- مدارس ملک صادق

مقدمه مقاله

مرکز اداری ساتانیا شامل خوشه‌ای از کرات معماری شده، به تعداد پنجاه و هفت عدد می‌باشد: خود جروسم، هفت قمر اصلی، و چهل و نه قمر فرعی. جروسم، پایتخت سیستم، تقریباً یکصد برابر اندازه یورنشیا است، گرچه جاذبه آن اندکی کمتر است. اقمار اصلی جروسم، هفت کرات دوران انتقال هستند که هر یک حدوداً ده برابر از یورنشیا بزرگترند، در حالی که هفت قمر فرعی این کرات انتقالی تقریباً اندازه یورنشیا هستند.

هفت کرات قصر، هفت قمر فرعی کره انتقالی شماره یک می‌باشند.

تمامی این سیستم پنجاه و هفت کرات معماری شده به صورت مستقل نور دریافت نموده، گرما یافته، و آبیاری می‌شوند، و از طریق هماهنگی مرکز نیروی ساتانیا و کنترلگران استاد فیزیکی مطابق تکنیک ثابت سازمان فیزیکی و ترتیب این کرات به طور ویژه خلق شده انرژی می‌یابند. آنها همچنین توسط اسپورناگیاهای بومی به طور فیزیکی تحت مراقبت و نگاهداری قرار می‌گیرند.

PAPER 45

THE LOCAL SYSTEM
ADMINISTRATION

SECTIONS

Introduction

1. Transitional Culture Worlds
2. The System Sovereign
3. The System Government
4. The Four and Twenty Counselors
5. The Material Sons
6. Adamic Training of Ascenders
7. The Melchizedek Schools

INTRODUCTION

^{45.01 (509.1)} THE administrative center of Satania consists of a cluster of architectural spheres, fifty-seven in number — Jerusalem itself, the seven major satellites, and the forty-nine subsatellites. Jerusalem, the system capital, is almost one hundred times the size of Urantia, although its gravity is a trifle less. Jerusalem's major satellites are the seven transition worlds, each of which is about ten times as large as Urantia, while the seven subsatellites of these transition spheres are just about the size of Urantia.

^{45.02 (509.2)} The seven mansion worlds are the seven subsatellites of transition world number one.

^{45.03 (509.3)} This entire system of fifty-seven architectural worlds is independently lighted, heated, watered, and energized by the co-ordination of the Satania Power Center and the Master Physical Controllers in accordance with the established technique of the physical organization and arrangement of these specially created spheres. They are also physically cared for and otherwise maintained by the native spornagia.

1- کرات انتقالی فرهنگی

هفت کرات اصلی که به دور جروسم در گردشند عموماً به کرات انتقالی فرهنگی شهرت دارند. حکمرانان آنها گهگاه توسط شورای عالی اجرایی جروسم تعیین می‌شوند. این کرات به صورت زیرین شماربندی و نامگذاری شده‌اند:

شماره 1- کره پایان دهندگان. این ستاد مرکزی گروه پایان دهندگان سیستم محلی است و توسط کرات دریافتی، هفت کرات قصر که به طور کامل به طرح صعود انسان تخصیص یافته‌اند، احاطه شده است. کره پایان دهندگان برای ساکنان کلیه هفت کرات قصر قابل دسترسی است. سرافیمهای انتقال شخصیت‌های فراز یابنده را طی این سفرها که برای تعمیق ایمان آنان در سرنوشت غائی انسانهای انتقالی طراحی شده پس و پیش می‌پروند. اگر چه پایان دهندگان و ساختمانهای آنها به طور معمول برای بینایی مورانشیا محسوس نیستند، شما گاه به گاه بسیار سرشار از شور و شغف خواهید گشت، هنگامی که دگرگون کنندگان انرژی و سرپرستان نیروی مورانشیا شما را برای یک لحظه قادر می‌سازند این شخصیت‌های والای روحی را که در واقع صعود به بهشت را به پایان رسانده‌اند، و به همان کراتی بازگشته‌اند که شما در حال آغاز این سفر طولانی در آنها هستید، نظاره کنید. این کار به منظور اطمینان بخشی برای شما است که ممکن است و می‌توانید این کار شگرف را تکمیل کنید. تمامی اقامت کنندگان موقت در کرات قصر حداقل سالی یک بار برای این گردهمایی‌های دیدار پایان دهندگان به کره پایان دهندگان عزیمت می‌کنند.

شماره 2- کره مورانشیا. این سیاره ستاد مرکزی سرپرستان حیات مورانشیا است و توسط هفت کراتی که رئیس‌ان مورانشیا همکاران و بیاران خود، موجودات مورانشیا و انسانهای فراز یابنده، هر دو را، در آن آموزش می‌دهند، احاطه شده است.

شما طی گذار از هفت کرات قصر، همچنین از میان این کرات فرهنگی و اجتماعی که فراهم کننده ارتباط فزاینده مورانشیا می‌باشند عبور خواهید کرد. هنگامی که شما از اولین کره قصر به دومین کره پیشروی می‌کنید برای یک جواز دیدار از ستاد مرکزی گذار شماره دو، کره مورانشیا، و غیره واجد شرایط خواهید شد. و هنگامی که در هر یک از این شش کرات فرهنگی حضور می‌یابید، می‌توانید در هر یک از هفت کرات پیرامون که به کار فعالیت‌های مربوطه گروهی مشغولند، با دعوت، یک دیدارگر و ناظر شوید.

شماره 3- کره فرشتگان. این ستاد مرکزی تمامی گروه‌های فرشتگان سراف است که در فعالیت‌های سیستم درگیرند و توسط هفت کرات آموزش و رهنمود فرشتگان احاطه شده است. اینها کرات اجتماعی فرشتگان سراف هستند.

شماره 4- کره آبر فرشتگان. این کره منزلگاه ستارگان تابناک عصر و یک گروه عظیم از موجودات همتراز و نزدیک به همتراز در سینتیا است. هفت اقمار این کره به هفت گروه اصلی این موجودات آسمانی نام برده نشده تخصیص یافته‌اند.

1. TRANSITIONAL CULTURE WORLDS

45:1.1 (509.4) The seven major worlds swinging around Jerusem are generally known as the transitional culture spheres. Their rulers are designated from time to time by the Jerusem supreme executive council. These spheres are numbered and named as follows:

45:1.2 (509.5) *Number 1. The Finaliter World.* This is the headquarters of the finaliter corps of the local system and is surrounded by the receiving worlds, the seven mansion worlds, dedicated so fully to the scheme of mortal ascension. The finaliter world is accessible to the inhabitants of all seven mansion worlds. Transport seraphim carry ascending personalities back and forth on these pilgrimages, which are designed to cultivate their faith in the ultimate destiny of transition mortals. Although the finaliters and their structures are not ordinarily perceptible to morontia vision, you will be more than thrilled, from time to time, when the energy transformers and the Morontia Power Supervisors enable you momentarily to glimpse these high spirit personalities who have actually completed the Paradise ascension, and who have returned to the very worlds where you are beginning this long journey, as the pledge of assurance that you may and can complete the stupendous undertaking. All mansion world sojourners go to the finaliter sphere at least once a year for these assemblies of finaliter visualization.

45:1.3 (510.1) *Number 2. The Morontia World.* This planet is the headquarters of the supervisors of morontia life and is surrounded by the seven spheres whereon the morontia chiefs train their associates and helpers, both morontia beings and ascending mortals.

45:1.4 (510.2) In passing through the seven mansion worlds, you will also progress through these cultural and social spheres of increasing morontia contact. When you advance from the first to the second mansion world, you will become eligible for a visitor's permit to transitional headquarters number two, the morontia world, and so on. And when present on any one of these six cultural spheres, you may, on invitation, become a visitor and observer on any of the seven surrounding worlds of associated group activities.

45:1.5 (510.3) *Number 3. The Angelic World.* This is the headquarters of all the seraphic hosts engaged in system activities and is surrounded by the seven worlds of angelic training and instruction. These are the seraphic social spheres.

45:1.6 (510.4) *Number 4. The Superangel World.* This sphere is the Satania home of the Brilliant Evening Stars and a vast concourse of co-ordinate and near-co-ordinate beings. The seven satellites of this world are assigned to the seven major groups of

شماره 5- کره پسران. این سیاره مقر مرکزی کلیه رسته‌های پسران الهی، شامل پسران مخلوق - تثلیث یافته می‌باشد. هفت کرات پیرامون به گروه‌بندیهای مشخص جداگانه این پسران همبسته الهی تخصیص دارند.

شماره 6- کره روح. این کره به عنوان میعادگاه شخصیت‌های بالای روح بیکران در سیستم به کار می‌رود. هفت اقمار پیرامون آن به گروه‌های جداگانه این رسته‌های متنوع تخصیص یافته‌اند. اما در کره انتقالی شماره شش هیچ نمایندگی از روح وجود ندارد، و چنین حضوری در پایتخت سیستمها نیز مشاهده نمی‌شود. خادم الهی سلوینگتون همه جا در نبادان حضور دارد.

شماره 7- کره پدر. این کره خاموش سیستم است. هیچ گروه از موجودات در آن اقامت ندارند. معبد بزرگ نور یک مکان مرکزی را اشغال می‌کند، اما هیچ کس در درون آن قابل تشخیص نیست. کلیه موجودات کرات سیستم به عنوان پرستشگر پذیرفته می‌شوند.

هفت اقماری که کره پدر را احاطه کرده‌اند به طرق گوناگون در سیستمهای مختلف به کار گرفته می‌شوند. در سیتانیا آنها اکنون برای گروه‌های توقیف شده شورش لوسیفر به عنوان کرات زندان مورد استفاده قرار می‌گیرند. پایتخت کوبکه، اینیشیا، از کرات مشابه زندان برخوردار نیست. تعداد اندکی از سرافیمها و کروبیان که در شورش سیتانیا به شورشیان ملحق شدند، مدت‌ها است که در این کرات منزوی جروسم زندانی هستند.

شما به عنوان یک اقامت کننده موقت در هفتمین کره قصر به هفتمین کره انتقالی، کره پدر جهانی، دسترسی خواهید داشت، و همچنین اجازه دارید از کرات زندان سیتانیا که این سیاره را احاطه کرده‌اند دیدن نمایید. در این کره لوسیفر و اکثر شخصیت‌هایی که در شورش بر علیه میکائیل او را دنبال کردند زندانی هستند. و این صحنه غم‌انگیز در طول این اعصار اخیر قابل مشاهده بوده است و به عنوان یک هشدار جدی برای تمامی نبادان به کار گرفته خواهد شد، تا این که قدمای ایامها گناه لوسیفر و یاران گمراه او را که نجات ارزانی شده توسط میکائیل، پدر جهانی آنها، را نپذیرفتند، مورد داوری قرار دهند.

2- فرمانروای سیستم

رئیس اجرایی یک سیستم محلی از کرات مسکونی، یک پسر اولیه لانوناندک، فرمانروای سیستم است. در جهان محلی ما مسئولیت‌های بزرگ اجرایی، امتیازهای شخصی غیرمعمول، به این حکمرانان محول گردیده است. تمامی جهانها حتی اروانتان نیز چنان سازمان یافته نیستند که اجازه دهند فرمانروایان سیستم چنین اختیارات غیرمعمول وسیعی از آزادی عمل شخصی در هدایت امور سیستم را اعمال نمایند. اما در تمامی تاریخ نبادان این رئیس‌ان اجرایی فارغ از محدودیت فقط سه بار عدم وفاداری را به نمایش گذارده‌اند. شورش لوسیفر در سیستم سیتانیا، آخرین و

these unnamed celestial beings.

^{451.7 (510.5)} *Number 5. The World of the Sons.* This planet is the headquarters of the divine Sons of all orders, including the creature-trinitized sons. The surrounding seven worlds are devoted to certain individual groupings of these divinely related sons.

^{451.8 (510.6)} *Number 6. The World of the Spirit.* This sphere serves as the system rendezvous of the high personalities of the Infinite Spirit. Its seven surrounding satellites are assigned to individual groups of these diverse orders. But on transition world number six there is no representation of the Spirit, neither is such a presence to be observed on the system capitals; the Divine Minister of Salvaging is *everywhere* in Nebadon.

^{451.9 (510.7)} *Number 7. The World of the Father.* This is the silent sphere of the system. No group of beings is domiciled on it. The great temple of light occupies a central place, but no one can be discerned therein. All beings of all the system worlds are welcomed as worshipers.

^{451.10 (510.8)} The seven satellites surrounding the Father's world are variously utilized in the different systems. In Satania they are now used as the detention spheres for the interned groups of the Lucifer rebellion. The constellation capital, Edentia, has no analogous prison worlds; the few seraphim and cherubim who went over to the rebels in the Satania rebellion have been long since confined on these isolation worlds of Jerusem.

^{451.11 (510.9)} As a sojourner on the seventh mansion world, you have access to the seventh transition world, the sphere of the Universal Father, and are also permitted to visit the Satania prison worlds surrounding this planet, whereon are now confined Lucifer and the majority of those personalities who followed him in rebellion against Michael. And this sad spectacle has been observable during these recent ages and will continue to serve as a solemn warning to all Nebadon until the Ancients of Days shall adjudicate the sin of Lucifer and his fallen associates who rejected the salvation proffered by Michael, their universe Father.

2. THE SYSTEM SOVEREIGN

^{452.1 (511.1)} The chief executive of a local system of inhabited worlds is a primary Lanonandek Son, the System Sovereign. In our local universe these sovereigns are intrusted with large executive responsibilities, unusual personal prerogatives. Not all universes, even in Orvonton, are so organized as to permit the System Sovereigns to exercise such unusually wide powers of personal discretion in the direction of system affairs. But in all the history of Nebadon these untrammelled executives have exhibited disloyalty only three times. The Lucifer rebellion in the system of Satania was the

دامنه‌دارترین شورش بود.

در ستانیا، حتی بعد از این آشوب فاجعه بار، مطلقاً هیچ تغییری در تکنیک اداره سیستم ایجاد نشده است. فرمانروای کنونی سیستم از تمام اختیارات برخوردار است و از تمام اتوریته‌ای که به سلف ناشایسته پیشین وی داده شده بود، به استثنای برخی اموری که اکنون تحت سرپرستی پدران کوکبه قرار دارد، بهره‌مند است. قلمای ایامها هنوز امور فوق را به لانافورج، جانشین لوسیفر، به طور کامل اعاده نکرده‌اند.

سرپرست کنونی ستانیا یک فرمانروای زبینه و برجسته است، و او حکمرانی است که در برابر شورش امتحان پس داده است. لانافورج در یک آشوب پیشین در جهان نبادان، هنگامی که به عنوان یک معاون فرمانروای سیستم خدمت می‌کرد، به میکائیل وفادار بود. این فرمانروای توانمند و برجسته ستانیا، یک مدیر امتحان پس داده و مورد آزمایش قرار گرفته است. در زمان شورش دوم سیستم در نبادان، هنگامی که فرمانروای سیستم لغزش کرده و به تاریکی سقوط کرد، لانافورج، معاون اول رئیس خطاکار، زمام دولت را به دست گرفت و طوری امور سیستم را پیش برد که نسبتاً شخصیت‌های اندکی در کرات ستاد مرکزی یا در سیارات مسکونی آن سیستم بد اقبال دچار گمراهی گشتند. لانافورج از وجه تمایز بودن تنها پسر لانوناندک اولیه در تمامی نبادان برخوردار است که اینطور وفادارانه در خدمت میکائیل و عیناً در شرایط وجود خلافتکاری برادرش که از اتوریته برتر و رتبه مقدم برخوردار بود، عمل نمود. لانافورج احتمالاً تا هنگامی که بر کلیه نتایج نابخردی گذشته غلبه ایجاد نشده و پیامدهای شورش از ستانیا زنده نشده از جروسم برداشته نخواهد شد.

لانافورج در حالی که کلیه امور کرات منزوی ستانیا هنوز به حوزه اختیارش بازگردانده نشده است، علاقه وافری به بهروزی آن نشان می‌دهد، و مرتباً از یورنثیا دیدار به عمل می‌آورد. فرمانروا، همانند سیستم‌های دیگر و نرمال، سرپرستی شورای سیستم متشکل از حکمرانان کرات، پرنسهای سیاره‌ای و فرمانداران کل مقیم کرات منزوی را به عهده دارد. این شورای سیاره‌ای هر چند وقت یکبار در ستاد مرکزی سیستم تشکیل جلسه می‌دهد — “هنگامی که پسران خداوند گرد هم می‌آیند.”

یکبار در هفته، هر ده روز در جروسم، فرمانروا، گردهمایی بزرگی با یک گروه از رسته‌های گوناگون از شخصیت‌ها که در کره ستاد مرکزی اقامت دارند تشکیل می‌دهد. اینها ساعتهای غیررسمی و مسحور کننده جروسم هستند، و اوقاتی هستند که هرگز فراموش نمی‌شوند. در جروسم نهایت برادری میان تمامی رسته‌های گوناگون موجودات و میان هر یک از این گروه‌ها و فرمانروای سیستم وجود دارد.

این گردهمایی‌های بی‌نظیر در دریای بلور، میدان بزرگ پلیتخت سیستم، رخ می‌دهد. آنها اوقات صرفاً اجتماعی و معنوی هستند. هیچ چیز مربوط به اداره سیاره یا حتی طرح صعود هرگز مورد بحث قرار نمی‌گیرد. انسانهای فرازگرا در این لحظات گردهم

last and the most widespread of all.

^{4522 (511.2)} In Satania, even after this disastrous upheaval, absolutely no changes have been made in the technique of system administration. The present System Sovereign possesses all the power and exercises all the authority that were invested in his unworthy predecessor except for certain matters now under the supervision of the Constellation Fathers which the Ancients of Days have not yet fully restored to Lanaforge, the successor of Lucifer.

^{4523 (511.3)} The present head of Satania is a gracious and brilliant ruler, and he is a rebellion-tested sovereign. When serving as an assistant System Sovereign, Lanaforge was faithful to Michael in an earlier upheaval in the universe of Nebadon. This mighty and brilliant Lord of Satania is a tried and tested administrator. At the time of the second system rebellion in Nebadon, when the System Sovereign stumbled and fell into darkness, Lanaforge, the first assistant to the erring chief, seized the reins of government and so conducted the affairs of the system that comparatively few personalities were lost either on the headquarters worlds or on the inhabited planets of that unfortunate system. Lanaforge bears the distinction of being the only primary Lanonandek Son in all Nebadon who thus functioned loyally in the service of Michael and in the very presence of the default of his brother of superior authority and antecedent rank. Lanaforge will probably not be removed from Jerusem until all the results of the former folly have been overcome and the products of rebellion removed from Satania.

^{4524 (511.4)} While all the affairs of the isolated worlds of Satania have not been returned to his jurisdiction, Lanaforge discloses great interest in their welfare, and he is a frequent visitor on Urantia. As in other and normal systems, the Sovereign presides over the system council of world rulers, the Planetary Princes and the resident governors general of the isolated worlds. This planetary council assembles from time to time on the headquarters of the system — “When the Sons of God come together.”

^{4525 (511.5)} Once a week, every ten days on Jerusem, the Sovereign holds a conclave with some one group of the various orders of personalities domiciled on the headquarters world. These are the charmingly informal hours of Jerusem, and they are never-to-be-forgotten occasions. On Jerusem there exists the utmost fraternity between all the various orders of beings and between each of these groups and the System Sovereign.

^{4526 (511.6)} These unique assemblages occur on the sea of glass, the great gathering field of the system capital. They are purely social and spiritual occasions; nothing pertaining to the planetary administration or even to the ascendant plan is ever

می‌آیند تا صرفاً از اوقات خود لذت برند و همشهریهای جروسمی خود را ملاقات کنند. آن گروههایی که در این استراحتهای هفتگی مورد میزبانی فرمانروا واقع نمی‌شوند در ستاد مرکزی خود دیدار می‌کنند.

discussed. Ascending mortals come together at these times merely to enjoy themselves and to meet their fellow Jerusemites. Those groups which are not being entertained by the Sovereign at these weekly relaxations meet at their own headquarters.

3- دولت سیستم

رئیس اجرایی یک سیستم محلی، فرمانروای سیستم، همیشه به وسیله دو یا سه پسر لانواندک که به عنوان معاونان اول و دوم عمل می‌کنند، پشتیبانی می‌شود. اما در حال حاضر سیستم سیتانیا به وسیله یک کادر هفت نفره از لانواندکها اداره می‌شود:

1- فرمانروای سیستم — لانافورج، شماره 2,709 از رسته اولیه و جانشین لوسیفر مرتد.

2- معاون اول فرمانروا — منصورشیا، شماره 17,841 از رسته سوم لانواندکها. او به همراه لانافورج به سیتانیا اعزام شد.

3- معاون دوم فرمانروا — سَدیب، شماره 271,402 از رسته سوم. سَدیب نیز با لانافورج به سیتانیا آمد.

4- مسئول سیستم — هولنت، شماره 19 از گروه سوم، نگاهدارنده و کنترل کننده کلیه ارواح کارآموز بالایی رتبه وجود انسانی. هولنت نیز با لانافورج به سیتانیا آمد.

5- ثبت کننده سیستم — ویلتون، منشی بخش خدماتی لانواندک سیتانیا، شماره 374 از رده سوم. ویلتون یک عضو گروه اولیه لانافورج بود.

6- مدیر اعطایی — فورنت، شماره 319,847 از نیروی ذخیره لانواندکهای ثانویه و مدیر موقت کلیه فعالیت‌های جهان که از هنگام اعطای میکائیل به یورشیا، به جروسم انتقال یافت. فورنت به وقت یورشیا مدت هزار و نهصد سال است که به پرسنل لانافورج ملحق شده است.

7- مشاور عالی — هانوارد، شماره 67 از پسران لانواندک اولیه و یک عضو گروه عالی مشاوران و هماهنگ کنندگان جهان است. او به عنوان رئیس موقت شورای اجرایی سیتانیا عمل می‌نماید. هانوارد دوازدهمین فرد از این رسته است که از هنگام شورش لوسیفر در این منصب در جروسم خدمت می‌کند.

این گروه اجرایی که متشکل از هفت لانواندک می‌باشد در برگیرنده حکومت بسط یافته اضطراری است که به واسطه وضعیت فوق العاده شورش لوسیفر ضرورت یافته است. در جروسم فقط دادگاههای فرعی وجود دارند، زیرا سیستم واحد اداری است، نه قضای. اما سازمان اداری لانواندک توسط شورای اجرایی جروسم، گروه عالی مشورتی سیتانیا، حمایت می‌شود. این شورا شامل دوازده عضو است:

3. THE SYSTEM GOVERNMENT

^{45:31 (512:1)} The chief executive of a local system, the System Sovereign, is always supported by two or three Lanonandek Sons, who function as first and second assistants. But at the present time the system of Satania is administered by a staff of seven Lanonandeks:

^{45:32 (512:2)} 1. *The System Sovereign* — Lanaforge, number 2,709 of the primary order and successor to the apostate Lucifer.

^{45:33 (512:3)} 2. *The first assistant Sovereign* — Mansurotia, number 17,841 of the tertiary Lanonandeks. He was dispatched to Satania along with Lanaforge.

^{45:34 (512:4)} 3. *The second assistant Sovereign* — Sadib, number 271,402 of the tertiary order. Sadib also came to Satania with Lanaforge.

^{45:35 (512:5)} 4. *The custodian of the system* — Holdant, number 19 of the tertiary corps, the holder and controller of all interned spirits above the order of mortal existence. Holdant likewise came to Satania with Lanaforge.

^{45:36 (512:6)} 5. *The system recorder* — Vilton, secretary of the Lanonandek ministry of Satania, number 374 of the third order. Vilton was a member of the original Lanaforge group.

^{45:37 (512:7)} 6. *The bestowal director* — Fortant, number 319,847 of the reserves of the secondary Lanonandeks and temporary director of all universe activities transplanted to Jerusem since Michael's bestowal on Urantia. Fortant has been attached to the staff of Lanaforge for nineteen hundred years of Urantia time.

^{45:38 (512:8)} 7. *The high counselor* — Hanavard, number 67 of the primary Lanonandek Sons and a member of the high corps of universe counselors and co-ordinators. He functions as acting chairman of the executive council of Satania. Hanavard is the twelfth of this order so to serve on Jerusem since the Lucifer rebellion.

^{45:39 (512:9)} This executive group of seven Lanonandeks constitutes the expanded emergency administration made necessary by the exigencies of the Lucifer rebellion. There are only minor courts on Jerusem since the system is the unit of administration, not adjudication, but the Lanonandek administration is supported by the Jerusem executive council, the supreme advisory body of Satania. This council consists of twelve

- 1- هانوارد، رئیس لانوناندکها.
- 2- لانافورج، فرمانروای سیستم.
- 3- منصورُشیا، معاون اول فرمانروا.
- 4- رئیس ملک صادقهای ستانیا.
- 5- مدیر موقت حاملین حیات ستانیا.
- 6- رئیس پایان دهندگان ستانیا.
- 7- آدم اولیه ستانیا، سرپرست مسئول پسران ماتریال.
- 8- مدیر گروههای سرافی ستانیا.
- 9- رئیس کنترلگران فیزیکی ستانیا.
- 10- مدیر سرپرستان نیروی مورانشیای سیستم.
- 11- مدیر موقت مخلوقات بینابینی سیستم.
- 12- رئیس موقت گروه انسانهای فرازگرا.

این شورا هر چند وقت یکبار سه عضو را برای نمایندگی سیستم محلی در شورای عالی در ستاد مرکزی جهان انتخاب می‌نماید، اما این نمایندگی به واسطه شورش به حالت تعلیق در آمده است. ستانیا اکنون در ستاد مرکزی جهان محلی یک ناظر دارد، اما از هنگام اعطای میکائیل، سیستم انتخاب ده عضو را برای پارلمان ایندیشیا از سر گرفته است.

4- بیست و چهار مشاور

ستاد مرکزی شورای مشورتی یورنشیا، بیست و چهار مشاور، در مرکز هفت دایره مسکونی فرشتگان در جروسم واقع شده است. یوحنا مکاشف آنان را بیست و چهار رهبر روحانی نامیده است: "و گرداگرد تخت بیست و چهار تخت قرار داشت و من دیدم بیست و چهار رهبر روحانی بر آن تخته نشسته بودند که لباسی سفید بر تن داشتند." تخت وسط این گروه، تخت قضاوت فرشته اعظم است که ریاست را به عهده دارد، تخت فراخوانی رستاخیز رحمت و عدالت برای تمامی ستانیا. این مسند قضاوت همیشه در جروسم بوده است، اما بیست و چهار جایگاه گرداگرد آن هزار و نهصد سال پیش بلافاصله پس از این که میکائیل مسیح به فرمانروایی کامل نبادان ارتقا یافت استقرار داده شدند. این بیست و چهار مشاور نمایندگان شخصی وی در جروسم هستند، و اختیار دارند پسر استاد را در کلیه اموری که به فراخوانیهای ستانیا و بسیاری فازهای دیگر طرح فراز انسان در کرات منزوی سیستم مربوط می‌شود نمایندگی کنند. آنها نمایندگان برگزیده برای اجرای درخواستهای ویژه جبرئیل و فرامین فوق‌العاده میکائیل هستند.

members:

- 45:310 (512:10) 1. Hanavard, the Lanonandek chairman.
- 45:311 (512:11) 2. Lanaforge, the System Sovereign.
- 45:312 (512:12) 3. Mansurotia, the first assistant Sovereign.
- 45:313 (512:13) 4. The chief of Satania Melchizedeks.
- 45:314 (512:14) 5. The acting director of the Satania Life Carriers.
- 45:315 (512:15) 6. The chief of the Satania finaliters.
- 45:316 (512:16) 7. The original Adam of Satania, the supervising head of the Material Sons.
- 45:317 (512:17) 8. The director of the Satania seraphic hosts.
- 45:318 (512:18) 9. The chief of the Satania physical controllers.
- 45:319 (512:19) 10. The director of the system Morontia Power Supervisors.
- 45:320 (513:1) 11. The acting director of system midway creatures.
- 45:321 (513:2) 12. The acting head of the corps of ascending mortals.
- 45:322 (513:3) This council periodically chooses three members to represent the local system on the supreme council at universe headquarters, but this representation is suspended by rebellion. Satania now has an observer at the headquarters of the local universe, but since the bestowal of Michael the system has resumed the election of ten members to the Edentia legislature.

4. THE FOUR AND TWENTY COUNSELORS

45:4.1 (513:4) At the center of the seven angelic residential circles on Jerusem is located the headquarters of the Urantia advisory council, the four and twenty counselors. John the Revelator called them the four and twenty elders: "And round about the throne were four and twenty seats, and upon the seats I saw four and twenty elders sitting, clothed in white raiment." The throne in the center of this group is the judgment seat of the presiding archangel, the throne of the resurrection roll call of mercy and justice for all Satania. This judgment seat has always been on Jerusem, but the twenty-four surrounding seats were placed in position no more than nineteen hundred years ago, soon after Christ Michael was elevated to the full sovereignty of Nebadon. These four and twenty counselors are his personal agents on Jerusem, and they have authority to represent the Master Son in all matters concerning the roll calls of Satania and in many other phases of the scheme of mortal ascension on the isolated worlds of the system. They are the

این بیست و چهار مشاور از میان هشت نژاد یورنیشیا به خدمت گمارده شده‌اند، و آخرین نفرات این گروه در هنگام فراخوانی رستاخیزی میکائیل، هزار و نهصد سال پیش، گردآوری شدند. این شورای مشورتی یورنیشیا از اعضای زیر تشکیل شده است:

1- **آناگار**، ذهن استاد عصر پیش از پرنس سیاره‌ای که یاران خود را در پرستش "اعطا کننده جان" هدایت نمود.

2- **منسانت**، آموزگار بزرگ عصر بعد از پرنس سیاره‌ای در یورنیشیا، که مردم خود را به ستایش "نور بزرگ" رهنمون گردید.

3- **آنمونالانتون**، یک رهبر زمانهای بسیار دور انسان سرخ و کسی که نژاد خود را از پرستش خدایان بسیار به ستایش "روح بزرگ" راهبری نمود.

4- **ارلاندف**، یک شاهزاده انسانهای آبی و رهبر آنان در شناساندن الوهیت "رئیس متعال".

5- **پُرشونتا**، انسان خردمند نژاد منقرض نارنجی و رهبر این مردم در پرستش "آموزگار بزرگ".

6- **سینگلانگتون**، اولین فرد از انسانهای زرد که پرستش "حقیقت یکتا" به جای چند تا را به مردم خود آموزش داد و آنان را رهبری نمود. هزاران سال پیش انسان زرد خدای یگانه را می‌شناخت.

7- **فنتاد**، نجات دهنده انسانهای سبز از تاریکی و رهبر آنان در پرستش "منبع یگانه حیات".

8- **اروانن**، ارشاد کننده نژادهای نیلی و رهبر آنان در خدمت "خدای خدایان" در گذشته.

9- **آدم**، پدر سیاره‌ای بی‌اعتبار شده ولی اعاده حیثیت شده یورنیشیا، یک پسر ماتریال خداوند که به شکل جسم انسانی تنزل یافت، اما نجات یافت و متعاقباً به فرمان میکائیل به این مقام ارتقا یافت.

10- **حوا**، مادر نژاد بنفش یورنیشیا، که به همراه همسر خویش متحمل مجازات خطاکاری گردید و همچنین به همراه او اعاده حیثیت شد و مأموریت یافت با این گروه از بقا یافتگان انسانی خدمت نماید.

11- **خنوخ**، اولین انسان یورنیشیا که در طی حیات انسانی در جسم با تنظیم کننده فکر پیوند یافت.

12- **موسی**، نجات دهنده یک گروه بازمانده از نژاد از میان رفته بنفش و برانگیزاننده احیای پرستش پدر جهانی تحت نام "خدای اسرائیل".

13- **ایلیا**، روانی با دستاوردهای برجسته معنوی در طول عصر بعد از پسر ماتریال که بدون مرگ به

designated agents for executing the special requests of Gabriel and the unusual mandates of Michael.

45:4.2 (513:5) These twenty-four counselors have been recruited from the eight Urantia races, and the last of this group were assembled at the time of the resurrection roll call of Michael, nineteen hundred years ago. This Urantia advisory council is made up of the following members:

45:4.3 (513:6) 1. *Onagar*, the master mind of the pre-Planetary Prince age, who directed his fellows in the worship of "The Breath Giver."

45:4.4 (513:7) 2. *Masant*, the great teacher of the post-Planetary Prince age on Urantia, who pointed his fellows to the veneration of "The Great Light."

45:4.5 (513:8) 3. *Onamonalonton*, a far-distant leader of the red man and the one who directed this race from the worship of many gods to the veneration of "The Great Spirit."

45:4.6 (513:9) 4. *Orlandof*, a prince of the blue men and their leader in the recognition of the divinity of "The Supreme Chief."

45:4.7 (513:10) 5. *Porshunta*, the oracle of the extinct orange race and the leader of this people in the worship of "The Great Teacher."

45:4.8 (513:11) 6. *Singlangton*, the first of the yellow men to teach and lead his people in the worship of "One Truth" instead of many. Thousands of years ago the yellow man knew of the one God.

45:4.9 (513:12) 7. *Fantad*, the deliverer of the green men from darkness and their leader in the worship of "The One Source of Life."

45:4.10 (513:13) 8. *Orvonon*, the enlightener of the indigo races and their leader in the onetime service of "The God of Gods."

45:4.11 (514:1) 9. *Adam*, the discredited but rehabilitated planetary father of Urantia, a Material Son of God who was relegated to the likeness of mortal flesh, but who survived and was subsequently elevated to this position by the decree of Michael.

45:4.12 (514:2) 10. *Eve*, the mother of the violet race of Urantia, who suffered the penalty of default with her mate and was also rehabilitated with him and assigned to serve with this group of mortal survivors.

45:4.13 (514:3) 11. *Enoch*, the first of the mortals of Urantia to fuse with the Thought Adjuster during the mortal life in the flesh.

45:4.14 (514:4) 12. *Moses*, the emancipator of a remnant of the submerged violet race and the instigator of the revival of the worship of the Universal Father under the name of "The God of Israel."

45:4.15 (514:5) 13. *Elijah*, a translated soul of brilliant spiritual achievement during the post-Material Son

دنیای آن سو انتقال یافت.

14- ماکي و نتا ملك صادق، تنها پسر اين رسته كه خود را به نژادهای يورنشیا اعطا نمود. او در حالی كه هنوز به عنوان يك ملك صادق به شمار می‌رود "برای همیشه يك خادم والامرتبه‌ها" شده است. او كه در ایام ابراهیم در شكل جسم انسانی در سالیم در يورنشیا موقتاً اقامت داشت، برای ابد كار خدمت به عنوان يك صعود كننده انسانی را به عهده گرفته است. این ملك صادق اخیراً به عنوان قائم مقام پرنس سیاره‌ای يورنشیا اعلام گشته است. ستاد مرکزی او در جروسم است و اختیار دارد از سوی میکائیل كه در واقع پرنس سیاره‌ای دنیایی است كه اعطای نهایی خود را به شكل انسانی در آن تجربه نمود، عمل نماید. با این وجود، يورنشیا هنوز به وسیله فرمانداران كل مقيم، اعضای بیست و چهار مشاور كه به طور پی در پی آمدند، سرپرستی می‌شود.

15- یحیی تعمید دهنده، پیش قراول مأموریت میکائیل در يورنشیا و، در جسم، خویشاوند دور پسر انسان.

16- 1-2-3 اولین، رهبر مخلوقات بینابینی وفادار در خدمت جبرئیل در هنگام خیانت کلیگششیا كه بلافاصله بعد از ورود میکائیل به حاکمیت بی‌قید و شرط به وسیله او به این مقام ارتقا یافت.

این شخصیت‌های برگزیده بنا به درخواست جبرئیل در حال حاضر از شرکت در جریان صعود معاف هستند، و اصلاً نمی‌دانیم كه چه مدت در این مقام خدمت خواهند كرد.

جایگاه‌های شماره 17، 18، 19 و 20 به طور دائم اشغال نشده‌اند. آنها موقتاً با رضایت تمام شانزده عضو دائم پر می‌شوند، و برای مأموریت‌های بعدی انسان‌های فرازگرا از عصر کنونی بعد از اعطای پسر در يورنشیا باز نگاهداشته شده‌اند.

شماره‌های 21، 22، 23 و 24 نیز در حالی كه برای آموزگاران بزرگ اعصار دیگر و متعاقب كه بدون شك به دنبال عصر كنونی خواهند آمد حفظ شده‌اند، به همین ترتیب موقتاً پر شده‌اند. ادوار پسران مجیسترال و پسران آموزگار و اعصار نور و حیات صرف نظر از دیدارهای غیرمنتظره پسران الهی كه ممكن است رخ دهند یا ندهند، انتظار می‌رود در يورنشیا وقوع یابند.

5- پسران ماتریال

ستاد مرکزی تقسیم‌بندی‌های بزرگ حیات آسمانی و مناطق عظیم تخصیص یافته آن در جروسم است و شامل انواع گوناگون پسران الهی، ارواح والا، ابرفرشتگان، فرشتگان، و مخلوقات بینابینی می‌شود. اقامتگاه مرکزی این ناحیه شگفت‌انگیز معبد اصلی پسران ماتریال است.

قلمرو آدمها مركز جذب تمامی تازه ورودها به جروسم است. این يك منطقه عظیم است كه شامل هزار مركز است، گر چه هر خانواده پسران و دختران ماتریال تا زمان رهسپاری اعضای خود برای خدمت در كرات

age.

14. *Machiventa Melchizedek*, the only Son of this order to bestow himself upon the Urantia races. While still numbered as a Melchizedek, he has become "forever a minister of the Most Highs," eternally assuming the assignment of service as a mortal ascender, having sojourned on Urantia in the likeness of mortal flesh at Salem in the days of Abraham. This Melchizedek has latterly been proclaimed vicegerent Planetary Prince of Urantia with headquarters on Jerusem and authority to act in behalf of Michael, who is actually the Planetary Prince of the world whereon he experienced his terminal bestowal in human form. Notwithstanding this, Urantia is still supervised by successive resident governors general, members of the four and twenty counselors.

15. *John the Baptist*, the forerunner of Michael's mission on Urantia and, in the flesh, distant cousin of the Son of Man.

16. 1-2-3 *the First*, the leader of the loyal midway creatures in the service of Gabriel at the time of the Caligastia betrayal, elevated to this position by Michael soon after his entrance upon unconditioned sovereignty.

These selected personalities are exempt from the ascension regime for the time being, on Gabriel's request, and we have no idea how long they may serve in this capacity.

Seats numbers 17, 18, 19, and 20 are not permanently occupied. They are temporarily filled by the unanimous consent of the sixteen permanent members, being kept open for later assignment to ascending mortals from the present postbestowal Son age on Urantia.

Numbers 21, 22, 23, and 24 are likewise temporarily filled while being held in reserve for the great teachers of other and subsequent ages which undoubtedly will follow the present age. Eras of the Magisterial Sons and Teacher Sons and the ages of light and life are to be anticipated on Urantia, regardless of unexpected visitations of divine Sons which may or may not occur.

5. THE MATERIAL SONS

The great divisions of celestial life have their headquarters and immense preserves on Jerusem, including the various orders of divine Sons, high spirits, superangels, angels, and midway creatures. The central abode of this wonderful sector is the chief temple of the Material Sons.

The domain of the Adams is the center of attraction to all new arrivals on Jerusem. It is an enormous area consisting of one thousand centers, although each family of Material Sons and

تکاملی فضا یا تا هنگام آغاز دوران صعود به بهشت در زمین و منزل خود زندگی می‌کند.

این پسران ماتریال بالاترین نوع موجودات تولید مثل کننده دارای جنسیت هستند که در کرات آموزشی جهانهای در حال تکامل یافت می‌شوند. و آنها واقعاً مادی هستند؛ حتی آدمها و حواهای سیاره‌ای به طور آشکار برای نژادهای انسانی کرات مسکونی قابل رویت می‌باشند. این پسران ماتریال آخرین اتصال و حلقه فیزیکی در زنجیر شخصیت‌هایی هستند که از الوهیت و کمال در بالا تا انسانیت و وجود مادی در پایین امتداد می‌یابند. این پسران برای کرات مسکونی یک واسطه متقابل قابل تماس میان پرنس سیاره‌ای نامرئی و مخلوقات مادی عالم فراهم می‌سازند.

در آخرین ثبت هزاره‌ای سلوینگتون در نبادان 161,432,840 پسر و دختر ماتریال دارای وضعیت شهروندی در پایتخت سیستمهای محلی ثبت شده بودند. تعداد پسران ماتریال در سیستمهای مختلف متفاوت است، و بر تعداد آنها دائماً از طریق تولید مثل طبیعی افزوده می‌شود. آنها در کاربرد کارکردهای تولید مثلی خود تماماً از طریق میل شخصی شخصیت‌های تماس گیرنده هدایت نمی‌شوند، بلکه همچنین به وسیله گروههای مسئول بالاتر و شوراهای مشورتی.

این پسران و دختران ماتریال ساکنان دائمی جروسم و کرات مربوط به آن هستند. آنها مناطق وسیعی را در جروسم اشغال می‌کنند و آزادانه در مدیریت محلی کره پایتخت شرکت می‌کنند و عملاً کلیه امور روزمره را با کمک بینابینها و فرازگرایان سرپرستی می‌کنند.

در جروسم این پسران تولید مثل کننده اجازه دارند ایده‌آلهای حکومت بر خود را به شیوه ملک صادقها بیازمایند، و آنها دارند به یک نوع جامعه بسیار بالا دست می‌یابند. رسته‌های بالاتر فرزندی از کارکردهای تو در آن قلمرو برخوردارند، اما تقریباً از هر نظر آدمهای جروسم از طریق رأی عمومی و دولت نماینده بر خود حکومت می‌کنند. آنها امیدوارند زمانی عملاً خود مختاری کامل به آنان اعطا گردد.

ویژگی خدمت پسران ماتریال عمدتاً از طریق سنن آنان تعیین می‌شود. آنها در حالی که برای پذیرش در دانشگاه ملک صادق سلوینگتون واجد شرایط نیستند — از آنجا که مادی هستند و بر حسب معمول به سیارات مشخصی محدود هستند — با این وجود، ملک صادقها هیتی توانمند از استادان در ستاد مرکزی هر سیستم برای آموزش نسلهای جوانتر پسران ماتریال حفظ می‌کنند. سیستمهای تحصیلی و معنوی آموزشی که برای پرورش پسران و دختران ماتریال جوانتر فراهم می‌شود، اوج کمال در گستره، تکنیک، و قابلیت استفاده می‌باشند.

Daughters lives on an estate of its own up to the time of the departure of its members for service on the evolutionary worlds of space or until their embarkation upon the Paradise-ascension career.

^{45:53 (515:2)} These Material Sons are the highest type of sex-reproducing beings to be found on the training spheres of the evolving universes. And they are really material; even the Planetary Adams and Eves are plainly visible to the mortal races of the inhabited worlds. These Material Sons are the last and physical link in the chain of personalities extending from divinity and perfection above down to humanity and material existence below. These Sons provide the inhabited worlds with a mutually contactable intermediary between the invisible Planetary Prince and the material creatures of the realms.

^{45:54 (515:3)} At the last millennial registration on Salvington there were of record in Nebadon 161,432,840 Material Sons and Daughters of citizenship status on the local system capitals. The number of Material Sons varies in the different systems, and their number is being constantly increased by natural reproduction. In the exercise of their reproductive functions they are not guided wholly by the personal desires of the contacting personalities but also by the higher governing bodies and advisory councils.

^{45:55 (515:4)} These Material Sons and Daughters are the permanent inhabitants of Jerusem and its associated worlds. They occupy vast estates on Jerusem and participate liberally in the local management of the capital sphere, administering practically all routine affairs with the assistance of the midwayers and the ascenders.

^{45:56 (515:5)} On Jerusem these reproducing Sons are permitted to experiment with the ideals of self-government after the manner of the Melchizedeks, and they are achieving a very high type of society. The higher orders of sonship reserve the veto functions of the realm, but in nearly every respect the Jerusem Adamites govern themselves by universal suffrage and representative government. Sometime they hope to be granted virtually complete autonomy.

^{45:57 (515:6)} The character of the service of the Material Sons is largely determined by their ages. While they are not eligible for admission to the Melchizedek University of Salvington — being material and ordinarily limited to certain planets — nevertheless, the Melchizedeks maintain strong faculties of teachers on the headquarters of each system for the instruction of the younger generations of Material Sons. The educational and spiritual training systems provided for the development of the younger Material Sons and Daughters are the acme of perfection in scope, technique, and practicability.

6- آموزش فرازگرایان توسط نوع آدم

پسران و دختران ماتریال به همراه فرزندانشان صحنه‌ای تماشایی و جالب توجه عرضه می‌دارند که هرگز از تحریک کنجکاوی و جلب توجه کلیه انسانهای فرازگرا باز نمی‌ماند. آنها آنقدر شبیه نژادهای مادی جنسیت‌دار خود شما هستند که شما هر دو علایق فراوان مشترکی برای مبادله افکار خود و اشغال ایام تماس برادرانه‌تان می‌یابید.

بقا یافتگان انسانی برای مشاهده و مطالعه زیستگاههای حیات و رفتار این مخلوقات برتر نیمه فیزیکی دارای جنسیت بخش عمده وقت فراغت خویش را در پایتخت سیستم می‌گذرانند، زیرا این شهروندان جروسم از وقتی که در کره ستاد مرکزی به شهروندی دست می‌یابند تا هنگامی که به مقصد ایندیشیا رهسپار می‌شوند، ضامنان و آموزگاران بلافضل بقا یافتگان انسانی هستند.

در هفت کرات قصر به انسانهای فرازگرا فرصتهای مکفی برای جبران کلیه محرومیت‌های تجربی که در کرات منشأ خویش متحمل گردیدند داده خواهد شد؛ محرومیت‌هایی که به سبب توارث، محیط، یا خاتمه نابهنگام و نافرجام دوران زندگی در جسم پدید آمده است. این از هر نظر واقعیت دارد، به جز در زندگی جنسی انسانی و تنظیمات ملازم با آن. هزاران انسان بدون این که خصوصاً از انضباط ناشی از روابط نسبتاً عادی جنسی در کرات بومی خویش بهره‌مند گردند به کرات قصر می‌رسند. تجربه کرات قصر می‌تواند فرصت اندکی برای جبران این محرومیت‌های بسیار شخصی فراهم سازد. تجربه جنسی از نظر فیزیکی برای این فرازگرایان سپری شده است، اما این انسانهای از نظر جنسی کمبوددار، در ارتباط نزدیک با پسران و دختران ماتریال، هم به طور فردی و هم به عنوان اعضای خانواده‌های آنان، قادر می‌شوند جوانب اجتماعی، عقلانی، احساسی، و معنوی کمبود خود را جبران نمایند. بدین ترتیب به کلیه آن انسانهایی که شرایط یا قضاوت بد، آنان را از فواید ارتباط سودمند جنسی در کرات تکاملی محروم ساخت، اینجا در پایتخت سیستمها فرصت کامل داده می‌شود تا این تجارب ضروری انسانی را در ارتباط نزدیک و مهرآمیز با مخلوقات عالی دارای جنسیت از نوع آدم که در پایتخت سیستمها اقامت دائم دارند، به دست آورند.

هیچ انسان بقا یابنده، بینایی، یا سرافیم نمی‌تواند بدون گذار از آن تجربه متعالی دستیابی به رابطه پدر و مادری با یک کودک در حال تکامل کرات یا تجربه دیگری که با آن قابل قیاس و برابر باشد، به بهشت صعود کند، به پدر دست یابد، و به سپاه نهایت بپیوندد. رابطه فرزند و پدر - مادر برای برداشت ضروری از پدر جهانی و فرزندان جهانی او اساسی است. از این رو چنین تجربه‌ای برای آموزش تجربی کلیه فرازگرایان ضروری می‌شود.

6. ADAMIC TRAINING OF ASCENDERS

^{456.1 (515.7)} The Material Sons and Daughters, together with their children, present an engaging spectacle which never fails to arouse the curiosity and intrigue the attention of all ascending mortals. They are so similar to your own material sex races that you both find much of common interest to engage your thoughts and occupy your seasons of fraternal contact.

^{456.2 (515.8)} Mortal survivors spend much of their leisure on the system capital observing and studying the life habits and conduct of these superior semiphysical sex creatures, for these citizens of Jerusalem are the immediate sponsors and mentors of the mortal survivors from the time they attain citizenship on the headquarters world until they take leave for Edentia.

^{456.3 (516.1)} On the seven mansion worlds ascending mortals are afforded ample opportunities for compensating any and all experiential deprivations suffered on their worlds of origin, whether due to inheritance, environment, or unfortunate premature termination of the career in the flesh. This is in every sense true except in the mortal sex life and its attendant adjustments. Thousands of mortals reach the mansion worlds without having benefited particularly from the disciplines derived from fairly average sex relations on their native spheres. The mansion world experience can provide little opportunity for compensating these very personal deprivations. Sex experience in a physical sense is past for these ascenders, but in close association with the Material Sons and Daughters, both individually and as members of their families, these sex-deficient mortals are enabled to compensate the social, intellectual, emotional, and spiritual aspects of their deficiency. Thus are all those humans whom circumstances or bad judgment deprived of the benefits of advantageous sex association on the evolutionary worlds, here on the system capitals afforded full opportunity to acquire these essential mortal experiences in close and loving association with the supernal Adamic sex creatures of permanent residence on the system capitals.

^{456.4 (516.2)} No surviving mortal, midwayer, or seraphim may ascend to Paradise, attain the Father, and be mustered into the Corps of the Finality without having passed through that sublime experience of achieving parental relationship to an evolving child of the worlds or some other experience analogous and equivalent thereto. The relationship of child and parent is fundamental to the essential concept of the Universal Father and his universe children. Therefore does such an experience become indispensable to the experiential training of all ascenders.

مخلوقات فراز یابنده بینابینی و سرافیم تکاملی، در ارتباط با پسران و دختران ماتریال ستاد مرکزی سیستم، باید از میان این تجربه پدر و مادر شدن عبور نمایند. از این رو این فرازگرایان غیرتولید مثل کننده، تجربه پدر و مادر بودن را از طریق یاری رساندن به آنها و حواهای جروسم در پرورش و آموزش فرزندان آنان به دست می‌آورند.

کلیه بقا یافتگان انسانی که پدر و مادر شدن را در کرات تکاملی تجربه نکرده‌اند، ضمن این که به طور موقت در منازل پسران ماتریال جروسم اقامت دارند، به عنوان یاران پدر و مادری این پدران و مادران خارق‌العاده، باید همچنین این آموزش ضروری را به دست آورند. این امر به جز در مورد انسانی که توانسته‌اند کمبودهای خود را در مهد کودک سیستم جبران نمایند، صادق است. مهد کودک سیستم در اولین کره انتقالی - فرهنگی جروسم واقع شده است.

این مهد کودک مراقبت سیاتانیا توسط برخی شخصیت‌های مورانشیا در کره پایان دهندگان اداره می‌شود. نیمی از سیاره به این کار پرورش کودک اختصاص دارد. اینجا برخی کودکان انسانی بقا یافته مثل آن فرزندان که پیش از نیل به وضعیت روحی به عنوان شخص، در کرات تکاملی جان خود را از دست دادند، پذیرفته شده و دوباره مونتاژ می‌شوند. صعود هر کدام از والدین طبیعی این کودک انسانی کرات تضمین می‌کند که او در سیاره پایان دهندگان سیستم تجدید شخصیت خواهد شد و در آنجا اجازه خواهد یافت از طریق انتخاب آزادانه متعاقب نشان دهد که آیا دنبال نمودن مسیر پدرانه و مادرانه صعود انسانی را بر خواهد گزید یا نه. در اینجا کودکان مثل کره زادگاه خویش ظاهر خواهند گشت، به جز فقدان تمایز جنسی. بعد از تجربه زندگی در کرات مسکونی، هیچ تولید مثلی از نوع انسانی وجود ندارد.

دانشجویان کرات قصر که یک فرزند یا بیشتر در مهد کودک مراقبتی در کره پایان دهندگان دارند و در تجربه ضروری پدرانه و مادرانه دچار نقصان هستند، می‌توانند برای یک اجازه نامه ملک صادق تقاضا نمایند. این اجازه نامه موجب انتقال موقت آنان از مسئولیتهای فراز در کرات قصر به کره پایان دهندگان می‌شود. در آنجا به آنها این فرصت داده خواهد شد که به عنوان والدین دستیار برای فرزندان خود و فرزندان دیگر عمل نمایند. این معاضدت خدمت پدرانه و مادرانه می‌تواند بعداً در جروسم به عنوان انجام نیمی از آموزشی که این فرازگرایان در خانواده‌های پسران و دختران ماتریال موظف به پذیرش آن هستند معتبر شناخته شود.

خود مهد کودک مراقبتی توسط هزار زوج پسر و دختر ماتریال، داوطلبانی از اقامتگاه متعلق به رسته آنها در جروسم، تحت سرپرستی قرار می‌گیرد. آنها بلافاصله توسط حدوداً تعداد برابری از گروه‌های پدرانه و مادرانه داوطلب می‌دسونایت که در اینجا توقف می‌کنند تا در مسیر خود از کره می‌دسونایت سیاتانیا به مقصد نامکشوف در کرات ویژه قرارگاه خود در میان کرات پایان دهندگان سلوینگتون این خدمت را ارائه دهند یاری می‌شوند.

^{4565 (516.3)} The ascending midway creatures and the evolutionary seraphim must pass through this parenthood experience in association with the Material Sons and Daughters of the system headquarters. Thus do such nonreproducing ascenders obtain the experience of parenthood by assisting the Jerusem Adams and Eves in rearing and training their progeny.

^{4566 (516.4)} All mortal survivors who have not experienced parenthood on the evolutionary worlds must also obtain this necessary training while sojourning in the homes of the Jerusem Material Sons and as parental associates of these superb fathers and mothers. This is true except in so far as such mortals have been able to compensate their deficiencies on the system nursery located on the first transitional-culture world of Jerusem.

^{4567 (516.5)} This probation nursery of Satania is maintained by certain morontia personalities on the finaliters' world, one half of the planet being devoted to this work of child rearing. Here are received and reassembled certain children of surviving mortals, such as those offspring who perished on the evolutionary worlds before acquiring spiritual status as individuals. The ascension of either of its natural parents insures that such a mortal child of the realms will be accorded repersonalization on the system finaliter planet and there be permitted to demonstrate by subsequent freewill choice whether or not it elects to follow the parental path of mortal ascension. Children here appear as on the nativity world except for the absence of sex differentiation. There is no reproduction of mortal kind after the life experience on the inhabited worlds.

^{4568 (517.1)} Mansion world students who have one or more children in the probationary nursery on the finaliters' world, and who are deficient in essential parental experience, may apply for a Melchizedek permit which will effect their temporary transfer from ascension duties on the mansion worlds to the finaliter world, where they are granted opportunity to function as associate parents to their own and other children. This service of parental ministry may be later accredited on Jerusem as the fulfillment of one half of the training which such ascenders are required to undergo in the families of the Material Sons and Daughters.

^{4569 (517.2)} The probation nursery itself is supervised by one thousand couples of Material Sons and Daughters, volunteers from the Jerusem colony of their order. They are immediately assisted by about an equal number of volunteer midsonite parental groups who stop off here to render this service on their way from the midsonite world of Satania to the unrevealed destiny on their special worlds of reservation among the finaliter spheres of Salvington.

7- مدارس ملک صادق

ملک صادقها مدیران آن گروه بزرگ از آموزگاران — مخلوقات ارادی و سایرین که بخشاً معنویت یافته‌اند — می‌باشند که در جروسم و کرات مربوط به آن و خصوصاً در هفت کرات قصر به گونه‌ای بسیار قابل قبول عمل می‌کنند. اینها سیارات حراست هستند و آن انسانهایی که در طول زندگی در جسم نمی‌توانند با تنظیم کنندگان ساکن در خود پیوند یابند در شکل موقت در آنها توانبخشی می‌شوند تا کمک بیشتری دریافت کنند و از فرصت تمدید شده برای ادامه تلاشهای خود برای نیل معنوی بهره‌مند گردند؛ آن تلاشهایی که به طور زودرس به وسیله مرگ دچار وقفه شدند. یا اگر به هر دلیل دیگری از نقص ارثی، محیط نامساعد، یا شرایط ناگوار، این نیل به روح تکمیل نشد، به هر دلیل که باشد، تمامی آنهایی که مقصود نیک داشته باشند و در روح ارزشمند باشند، خود را به صورت خودشان در سیارات ادامه‌دار می‌یابند. در آنجا آنها باید یاد گیرند که در عوامل حیاتی دوران زندگانی جاودانه خبره شوند و از ویژگیهایی برخوردار گردند که در طول دوران حیات در جسم به دست نیاورند، یا نتوانستند به دست آورند.

ستارگان تابناک عصر (و همدیفا نام برده نشده آنان) در مراکز گوناگون آموزشی جهان و نیز مراکزی که ملک صادقها مسئولیت آن را به عهده می‌گیرند مکرراً به عنوان آموزگار خدمت می‌کنند. پسران آموزگار تثلیث نیز تشریک مساعی می‌کنند، و آثاری از کمال بهشت را برای این مدارس آموزشی پیشرو آشکار می‌سازند. اما کلیه این فعالیتها منحصرأ به پیشرفت انسانهای فرازگرا تخصیص ندارند. بسیاری به طور برابر به آموزش پیشرفته شخصیت‌های بومی روحی نبدان اشتغال دارند.

پسران ملک صادق مدیریت بیش از سی مرکز آموزشی مختلف را در جروسم به عهده دارند. این مدارس آموزشی با کالج ارزیابی خود آغاز شده و با مدارس شهروندی جروسم پایان می‌یابند، جایی که پسران و دختران ماتریال به ملک صادقها و سایرین می‌پیوندند تا در تلاش والای آنان بقا یافتگان انسانی را برای پذیرش مسئولیت‌های بالای دولت نماینده از صلاحیت برخوردار سازند. سراسر جهان روی طرح نمایندگی سازمان یافته است و اداره می‌شود. دولت نماینده، ایده‌آل الهی حکومت بر خود در میان موجودات ناکامل است.

هر یکصد سال به وقت زمان جهان، هر سیستم ده نماینده خود را انتخاب می‌کند تا در مجالس قانونگذاری کوکبه تشکیل جلسه دهند. آنها به وسیله شورای یکپهزار نفره جروسم برگزیده می‌شوند. این یک جمع انتخابی است که مسئولیت نمایندگی گروه‌های سیستم در کلیه این امور نمایندگی یا انتصاب را به عهده دارد. کلیه نمایندگان با سایر وکلا به وسیله شورای یکپهزار نفره انتخاب کنندگان برگزیده می‌شوند، و باید فارغ‌التحصیلان بالاترین مدرسه کالج مدیریت ملک صادق باشند، همانطور که کلیه آن کسانی که این گروه یکپهزار نفره انتخاب کننده را تشکیل می‌دهند، چنین هستند. این مدرسه توسط ملک صادقها که اخیراً به وسیله پایان دهندگان یاری می‌شوند، شکوفا می‌گردد.

7. THE MELCHIZEDEK SCHOOLS

^{457.1 (517.3)} The Melchizedeks are the directors of that large corps of instructors — partially spiritualized will creatures and others — who function so acceptably on Jerusem and its associated worlds but especially on the seven mansion worlds. These are the detention planets, where those mortals who fail to achieve fusion with their indwelling Adjusters during the life in the flesh are rehabilitated in transient form to receive further help and to enjoy extended opportunity for continuing their strivings for spiritual attainment, those very efforts which were prematurely interrupted by death. Or if, for any other reason of hereditary handicap, unfavorable environment, or conspiracy of circumstances, this soul attainment was not completed, no matter what the reason, all who are true of purpose and worthy in spirit find themselves, as themselves, present on the continuing planets, where they must learn to master the essentials of the eternal career, to possess themselves of traits which they could not, or did not, acquire during the lifetime in the flesh.

^{457.2 (517.4)} The Brilliant Evening Stars (and their unnamed co-ordinates) frequently serve as teachers in the various educational enterprises of the universe, including those sponsored by the Melchizedeks. Also do the Trinity Teacher Sons collaborate, and they impart the touches of Paradise perfection to these progressive training schools. But all these activities are not exclusively devoted to the advancement of ascending mortals; many are equally occupied with the progressive training of the native spirit personalities of Nebadon.

^{457.3 (517.5)} The Melchizedek Sons conduct upward of thirty different educational centers on Jerusem. These training schools begin with the college of self-evaluation and end with the schools of Jerusem citizenship, wherein the Material Sons and Daughters join with the Melchizedeks and others in their supreme effort to qualify the mortal survivors for the assumption of the high responsibilities of representative government. The entire universe is organized and administered on the *representative* plan. Representative government is the divine ideal of self-government among nonperfect beings.

^{457.4 (517.6)} Every one hundred years of universe time each system selects its ten representatives to sit in the constellation legislature. They are chosen by the Jerusem council of one thousand, an elective body charged with the duty of representing the system groups in all such delegated or appointive matters. All representatives or other delegates are selected by the council of one thousand electors, and they must be graduates of the highest school of the Melchizedek College of Administration, as also are all of those who constitute this group of one thousand electors. This school is fostered by the Melchizedeks, latterly assisted by the finaliters.

گروههای انتخابی زیادی در جروسم وجود دارند، و هرچند وقت یکبار به وسیله سه رسته شهروندی برای کسب مسئولیت به آنان رأی داده می‌شود: پسران و دختران ماتریال، سرافیمها و همکاران آنان، از جمله مخلوقات بینابینی، و انسانهای فرازگرا. یک کاندیدا برای دریافت افتخار نامزدی نمایندگی باید از مدارس مدیریت ملک صادق پذیرش لازم را دریافت کند.

حق رأی در میان این سه گروه شهروندی در جروسم عمومی است، اما رأی مطابق برخورداری شخصی موتا — خرد مورانشیا — که به رسمیت شناخته شده و به طور شایسته ثبت گردیده، به طور ناهمسان داده می‌شود. رأی ریخته شده در یک انتخابات جروسم توسط هر شخصیت ارزشی بالغ بر یک تا هزار رأی را دارا می‌باشد. شهروندان جروسم از این رو مطابق دستیابی آنان به موتا طبقه‌بندی می‌شوند.

هر چندگاه یکبار شهروندان جروسم خود را به آزمونگران ملک صادق معرفی می‌کنند، که نبل آنان را به خرد مورانشیا تصدیق کنند. آنها سپس نزد گروه سنجش ستارگان تابناک عصر یا برگزیدگان آنان می‌روند، که درجه بینش روحی آنان را تأیید کنند. در مرحله بعد آنها در حضور بیست و چهار مشاور و همکاران آنها ظاهر می‌شوند، که پیرامون وضعیت دستیابی تجربی آنان به اجتماعی شدن نظر دهند. سپس این سه عامل به سرپرستان ثبت شهروندی دولت نماینده انتقال می‌یابد و آنان به سرعت وضعیت موتا را محاسبه نموده و مطابق آن شایستگی برای رأی دادن را مقرر می‌دارند.

انسانهای فرازگرا، به ویژه آنان که در یگانه ساختن شخصیتشان در سطوح جدید مورانشیا کند هستند، تحت سرپرستی ملک صادقها توسط پسران ماتریال پذیرفته می‌شوند و تحت آموزشی فشرده که برای برطرف ساختن این کاستیها طراحی شده قرار می‌گیرند. هیچ انسان فرازگرا به قصد دوران زندگانی اجتماعی فراگیرتر و متنوع‌تر ستاد مرکزی سیستم را ترک نمی‌کند، تا این که پسران ماتریال دستیابی آنان را به شخصیت موتا تصدیق کنند؛ فردیتی که ترکیبی از وجود کمال یافته انسانی در ارتباط تجربی با دوران شکوفا شده زندگانی مورانشیا است، و هر دو اینها با کنترل فراگیر معنوی تنظیم کننده فکر به طور شایسته در هم آمیخته‌اند.

[ارائه شده توسط یک ملک صادق که موقتاً در یورنشیا در مأموریت است.]

457.5 (518.1) There are many elective bodies on Jerusalem, and they are voted into authority from time to time by three orders of citizenship — the Material Sons and Daughters, the seraphim and their associates, including midway creatures, and the ascending mortals. To receive nomination for representative honor a candidate must have gained requisite recognition from the Melchizedek schools of administration.

457.6 (518.2) Suffrage is universal on Jerusalem among these three groups of citizenship, but the vote is differentially cast in accordance with the recognized and duly registered personal possession of mota — morontia wisdom. The vote cast at a Jerusalem election by any one personality has a value ranging from one up to one thousand. Jerusalem citizens are thus classified in accordance with their mota achievement.

457.7 (518.3) From time to time Jerusalem citizens present themselves to the Melchizedek examiners, who certify to their attainment of morontia wisdom. Then they go before the examining corps of the Brilliant Evening Stars or their designates, who ascertain the degree of spirit insight. Next they appear in the presence of the four and twenty counselors and their associates, who pass upon their status of experiential attainment of socialization. These three factors are then carried to the citizenship registrars of representative government, who quickly compute the mota status and assign suffrage qualifications in accordance therewith.

457.8 (518.4) Under the supervision of the Melchizedeks the ascending mortals, especially those who are tardy in their personality unification on the new morontia levels, are taken in hand by the Material Sons and are given intensive training designed to rectify such deficiencies. No ascending mortal leaves the system headquarters for the more extensive and varied socialization career of the constellation until these Material Sons certify to the achievement of mota personality — an individuality combining the completed mortal existence in experiential association with the budding morontia career, both being duly blended by the spiritual overcontrol of the Thought Adjuster.

457.9 (518.5) [Presented by a Melchizedek of temporary assignment on Urantia.]

مقاله 46. ستاد مرکزی سیستم محلی

047 ⇨

کتاب یورنشیا

045 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 46

ستاد مرکزی سیستم محلی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سیمای فیزیکی جروسم
- 2- نمای فیزیکی جروسم
- 3- بخش برنامه‌های جروسم
- 4- مناطق مسکونی و اداری
- 5- دایره‌های جروسم
- 6- مربع‌های اجرایی - اداری
- 7- مستطیل‌ها — اسپرنانگیا
- 8- مثلث‌های جروسم

مقدمه مقاله

جروسم، ستاد مرکزی ساتانیا، یک پایتخت متوسط یک سیستم محلی است، و صرف نظر از بی‌قاعدگیهای بیشمار که سبب آن شورش لوسیفر و اعطای میکائیل در یورنشیا بود، نمونه‌ای از کرات مشابه است. سیستم محلی شما از میان تجاری طوفانی عبور نموده است، اما در حال حاضر به کارآمدترین صورت اداره می‌شود، و با گذشت اعصار، پیامدهای تفرقه به کندی اما با قطعیت ریشه‌کن می‌شوند. نظم و نیکخواهی در حال بازگشت است و شرایط در جروسم به وضعیت آسمانی روایات شما بیشتر و بیشتر نزدیک می‌شود، زیرا ستاد مرکزی سیستم به راستی بهشتی است که توسط اکثریت ایمانداران مذهبی قرن بیستم مجسم شده است.

1- سیمای فیزیکی جروسم

جروسم به یک هزار بخش عرضی و ده هزار منطقه طولی تقسیم شده است. کره دارای هفت پایتخت اصلی و هفتاد مرکز فرعی اداری است. هفت پایتخت منطقه‌ای درگیر فعالیتهای متنوعند، و فرمانروای سیستم حداقل

PAPER 46

THE LOCAL SYSTEM
HEADQUARTERS

SECTIONS

Introduction

1. Physical Aspects of Jerusem
2. Physical Features of Jerusem
3. The Jerusem Broadcasts
4. Residential and Administrative Areas
5. The Jerusem Circles
6. The Executive-Administrative Squares
7. The Rectangles — The Spornagia
8. The Jerusem Triangles

INTRODUCTION

^{460.1 (519.1)} JERUSEM, the headquarters of Satania, is an average capital of a local system, and aside from numerous irregularities occasioned by the Lucifer rebellion and the bestowal of Michael on Urantia, it is typical of similar spheres. Your local system has passed through some stormy experiences, but it is at present being administered most efficiently, and as the ages pass, the results of disharmony are being slowly but surely eradicated. Order and good will are being restored, and the conditions on Jerusem are more and more approaching the heavenly status of your traditions, for the system headquarters is truly the heaven visualized by the majority of twentieth-century religious believers.

1. PHYSICAL ASPECTS OF JERUSEM

^{461.1 (519.2)} Jerusem is divided into one thousand latitudinal sectors and ten thousand longitudinal zones. The sphere has seven major capitals and seventy minor administrative centers. The seven

سالی یکبار در هر یک حضور می‌یابد.

مایل استاندارد جروسم حدوداً برابر با هفت مایل یورنشیا است. وزن استاندارد، "گرینت"، روی سیستم اعشار از آلتیمتار کامل بنا شده است و نمایانگر تقریباً ده اونس وزن شما است. روز ستانیا برابر با سه روز منهای یک ساعت، چهار دقیقه، و پانزده ثانیه به وقت یورنشیا است. این زمان گردش محوری جروسم است. سال سیستم شامل یکصد روز جروسم است. زمان سیستم به وسیله کروئولیکهای استاد اعلام می‌شود.

انرژی جروسم به طول عالی کنترل می‌شود و در کانالهای منطقه‌ای که مستقیماً از شارژهای انرژی فضا تغذیه می‌شوند و به طور ماهرانه توسط کنترلگران استاد فیزیکی اداره می‌شوند، به دور کره در گردش است. مقاومت طبیعی در برابر عبور این انرژیها از میان کانالهای فیزیکی هدایت، گرمای مورد نیاز را برای تولید دمای معتدل جروسم به وجود می‌آورد. درجه حرارت طی مدت نور کامل در حدود 70 درجه فارنهایت نگاه داشته می‌شود، در حالی که در طول زمان کاهش نور به آنکی کمتر از 50 درجه تنزل می‌یابد.

فهم سیستم روشنایی جروسم نباید برای شما زیاد مشکل باشد. هیچ شب و روز، و هیچ فصل گرما و سرما وجود ندارد. تبدیل کنندگان نیرو یکصد هزار مرکز را تحت سرپرستی دارند. انرژیهای رقیق شده از این مراکز به سوی بالا- به میان اتمسفر سیاره افکنده می‌شوند و دستخوش تغییرات مشخصی می‌شوند، تا این که به سقف هوای الکتریکی کره می‌رسند، و سپس این انرژیها به صورت یک نور ملایم، از صافی عبور کرده، و یکنواخت، در حدود شدت نور خورشید یورنشیا، هنگامی که خورشید در ساعت ده صبح در آسمان در حال درخشش است به سوی پایین منعکس می‌شوند.

تحت چنین شرایط روشنایی دهی، پرتوهای نور به نظر نمی‌رسد از یک نقطه بیایند. آنها درست از آسمان تابیده می‌شوند و از جهات مختلف فضا به طور یکسان ساطع می‌شوند. این نور بسیار شبیه نور طبیعی آفتاب است به جز این که از گرمای بسیار کمتری برخوردار است. بدین ترتیب مشخص خواهد شد که این کرات ستاد مرکزی در فضا نورانی نیستند. اگر جروسم بسیار نزدیک به یورنشیا بود، مرئی نمی‌بود.

گازهایی که این انرژی - نور را از یونسفر فوقانی جروسم به زمین منعکس می‌کنند بسیار شبیه گازهای کمربند فوقانی هوای یورنشیا هستند که به پدیده شفق موسوم به نورهای شمالی شما مربوطند، گر چه اینها به واسطه علل متفاوتی ایجاد می‌شوند. در یورنشیا همین حفاظ گازی است که از فرار امواج پخش زمینی ممانعت می‌کند و هنگامی که در پرواز مستقیمشان به سوی بیرون به این کمربند گازی برخورد می‌کنند آنان را به سوی زمین منعکس می‌سازد. بدین ترتیب امواج منتشره، همینطور که در میان هوا در گرداگرد کره شما حرکت می‌کنند، در نزدیکی سطح نگاه داشته می‌شوند.

sectional capitals are concerned with diverse activities, and the System Sovereign is present in each at least once a year.

^{461.2 (519.3)} The standard mile of Jerusem is equivalent to about seven Urantia miles. The standard weight, the "gradant," is built up through the decimal system from the mature ultimaton and represents almost exactly ten ounces of your weight. The Satania day equals three days of Urantia time, less one hour, four minutes, and fifteen seconds, that being the time of the axial revolution of Jerusem. The system year consists of one hundred Jerusem days. The time of the system is broadcast by the master chronoldeks.

^{461.3 (519.4)} The energy of Jerusem is superbly controlled and circulates about the sphere in the zone channels, which are directly fed from the energy charges of space and expertly administered by the Master Physical Controllers. The natural resistance to the passage of these energies through the physical channels of conduction yields the heat required for the production of the equable temperature of Jerusem. The full-light temperature is maintained at about 70 degrees Fahrenheit, while during the period of light recession it falls to a little lower than 50 degrees.

^{461.4 (519.5)} The lighting system of Jerusem should not be so difficult for you to comprehend. There are no days and nights, no seasons of heat and cold. The power transformers maintain one hundred thousand centers from which rarefied energies are projected upward through the planetary atmosphere, undergoing certain changes, until they reach the electric air-ceiling of the sphere; and then these energies are reflected back and down as a gentle, sifting, and even light of about the intensity of Urantia sunlight when the sun is shining overhead at ten o'clock in the morning.

^{461.5 (520.1)} Under such conditions of lighting, the light rays do not seem to come from one place; they just sift out of the sky, emanating equally from all space directions. This light is very similar to natural sunlight except that it contains very much less heat. Thus it will be recognized that such headquarters worlds are not luminous in space; if Jerusem were very near Urantia, it would not be visible.

^{461.6 (520.2)} The gases which reflect this light-energy from the Jerusem upper ionosphere back to the ground are very similar to those in the Urantia upper air belts which are concerned with the auroral phenomena of your so-called northern lights, although these are produced by different causes. On Urantia it is this same gas shield which prevents the escape of the terrestrial broadcast waves, reflecting them earthward when they strike this gas belt in their direct outward flight. In this way broadcasts are held near the surface as they journey through the air around your world.

این روشنایی کره طی هفتاد و پنج در صد روز جروسم به طور یکنواخت حفظ می‌شود، و سپس به طور تدریجی از شدت نور کاسته می‌شود تا این که در لحظه حداقل روشنایی، نور در حد ماه کامل شما در یک شب صاف می‌شود. این وقت سکوت برای تمامی جروسم است. در طول این زمان استراحت و توانبخشی فقط ایستگاههای دریافت پخش مشغول به کار هستند.

جروسم از چندین خورشید نزدیک نور ضعیف دریافت می‌کند — یک نوع نور تابناک ستاره‌ای — اما به آنان وابسته نیست. کراتی نظیر جروسم در معرض بی‌ثباتی اختلالات خورشیدی قرار ندارند، و با مشکل یک خورشید در حال سردی یا مرگ نیز مواجه نیستند.

هفت کرات انتقالی مطالعه و چهل و نه امار آنان از طریق تکنیک جروسم گرما یافته، روشنایی دریافت نموده، انرژی گرفته، و آبیاری می‌شوند.

2- نمای فیزیکی جروسم

در جروسم شما دلتان برای رشته کوههای ناهموار یورنشیا و سایر کرات تکاملی تنگ خواهد شد، زیرا نه زمین لرزه‌ای وجود دارد و نه بارانی، اما شما از کوهسارهای زیبا و سایر تنوعات بی‌نظیر جغرافیایی و مناظر طبیعی لذت خواهید برد. مناطق عظیم جروسم در یک "حالت طبیعی" حفظ شده‌اند، و عظمت این نواحی کاملاً فراتر از توان تخیل بشری است.

هزاران هزار دریاچه کوچک وجود دارند، اما از رودخانه‌های متلاطم یا اقیانوسهای پهناور خبری نیست. بارش باران وجود ندارد و از طوفانها یا کولاکها در هیچیک از کرات معماری شده اثری نیست، اما در طول پایین‌ترین درجه حرارت که همزمان با کاهش نور صورت می‌گیرد، رطوبت به طور روزانه نشست می‌کند. (نقطه شبنم در یک کره سه گازه بیشتر از یک سیاره دو گازه مثل یورنشیا است.) حیات فیزیکی گیاهی و دنیای مورانشیای چیزهای زنده هر دو مستلزم آب هستند، اما این عمدتاً از طریق سیستم زیرخاکی گردش که در سرتاسر کره حتی تا نوک کوهسارها گسترش دارد تأمین می‌شود. این سیستم آبی تماماً در زیر سطح قرار ندارد، زیرا کانالهای بسیاری هستند که دریاچه‌های زلال جروسم را به هم متصل می‌سازند.

اتمافر جروسم یک مخلوط سه گازه است. این هوا بسیار شبیه هوای یورنشیا است، به اضافه گازی که برای تنفس نوع مورانشیایی حیات تطبیق داده شده است. این گاز سوم به هیچ وجه برای هوای تنفسی انواع مادی حیوانات یا گیاهان نامناسب نیست.

سیستم ترابری به جریانات در حال گردش حرکت انرژی متصل است. این جریانات اصلی انرژی در فواصل ده مایلی واقع شده‌اند. موجودات مادی سیاره از طریق تنظیم مکانیسمهای فیزیکی می‌توانند با سرعتی که از دو تا پانصد مایل در ساعت متغیر است حرکت کنند. پرندگان حمل و نقل در حدود یکصد مایل در ساعت

46:1.7 (520.3) This lighting of the sphere is uniformly maintained for seventy-five per cent of the Jerusalem day, and then there is a gradual recession until, at the time of minimum illumination, the light is about that of your full moon on a clear night. This is the quiet hour for all Jerusalem. Only the broadcast-receiving stations are in operation during this period of rest and rehabilitation.

46:1.8 (520.4) Jerusalem receives faint light from several near-by suns — a sort of brilliant starlight — but it is not dependent on them; worlds like Jerusalem are not subject to the vicissitudes of sun disturbances, neither are they confronted with the problem of a cooling or dying sun.

46:1.9 (520.5) The seven transitional study worlds and their forty-nine satellites are heated, lighted, energized, and watered by the Jerusalem technique.

2. PHYSICAL FEATURES OF JERUSEM

46:2.1 (520.6) On Jerusalem you will miss the rugged mountain ranges of Urantia and other evolved worlds since there are neither earthquakes nor rainfalls, but you will enjoy the beautiful highlands and other unique variations of topography and landscape. Enormous areas of Jerusalem are preserved in a "natural state," and the grandeur of such districts is quite beyond the powers of human imagination.

46:2.2 (520.7) There are thousands upon thousands of small lakes but no raging rivers nor expansive oceans. There is no rainfall, neither storms nor blizzards, on any of the architectural worlds, but there is the daily precipitation of the condensation of moisture during the time of lowest temperature attending the light recession. (The dew point is higher on a three-gas world than on a two-gas planet like Urantia.) The physical plant life and the morontia world of living things both require moisture, but this is largely supplied by the subsoil system of circulation which extends all over the sphere, even up to the very tops of the highlands. This water system is not entirely subsurface, for there are many canals interconnecting the sparkling lakes of Jerusalem.

46:2.3 (520.8) The atmosphere of Jerusalem is a three-gas mixture. This air is very similar to that of Urantia with the addition of a gas adapted to the respiration of the morontia order of life. This third gas in no way unfits the air for the respiration of animals or plants of the material orders.

46:2.4 (521.1) The transportation system is allied with the circulatory streams of energy movement, these main energy currents being located at ten-mile intervals. By adjustment of physical mechanisms the material beings of the planet can proceed at a pace varying from two to five hundred miles per hour. The

پرواز می‌کنند. مکانیسمهای هوایی پسران ماتریال در حدود پانصد مایل در ساعت حرکت می‌کنند. موجودات مادی و موجودات دوران اولیه مورانشیا باید این وسایل مکانیکی ترابری را به کار گیرند، اما شخصیت‌های روحی از طریق پیوند با نیروهای برتر و منابع روحی انرژی حرکت می‌کنند.

جروسم و کرات مربوط به آن از ده بخش استاندارد حیات فیزیکی که ویژگی کرات معماری شده نبدان می‌باشد برخوردارند. و چون هیچ تکامل ارگانیکی در جروسم وجود ندارد، هیچ شکل متضاد حیات، هیچ پیکاری برای وجود، هیچ بقای اصلح، وجود ندارد. به عبارت دیگر یک انطباق خلاق وجود دارد که حاکی از زیبایی، توازن، و کمال کرات جاودانه جهان مرکزی و الهی است. و در تمامی این کمال خلاق، شگفت‌انگیزترین اختلاط حیات فیزیکی و مورانشیا وجود دارد که توسط هنروران سماوی و همکاران آنان به گونه‌ای هنرمندانه جلومگر شده است.

جروسم در واقع یک پیش مزه شکوه و عظمت بهشت است. اما شما هرگز نمی‌توانید با هیچ توصیف به کار گرفته شده، نسبت به دستیابی به ایده‌ای مکفی از این کرات معماری شده پرشکوه امیدوار باشید. چیزهای بسیار اندکی با آنچه که در کره شما وجود دارد قابل مقایسه‌اند، و حتی در آن صورت چیزهای جروسم آنقدر از چیزهای یورنشیا برترند که مقایسه تقریباً پوچ و بی‌معنی است. تا هنگامی که شما عملاً به جروسم وارد شوید، به سختی می‌توانید چیزی شبیه به یک درک واقعی از کرات آسمانی به دست آورید، اما در زمانی نه چندان دور در آینده تجربه آمدن شما به پایتخت سیستم با ورودتان به کرات دوردست‌تر آموزشی جهان، ابرجهان، و هاونا که زمانی تحقق خواهد یافت، مقایسه خواهد شد.

منطقه تولید یا لابراتوار جروسم یک زمین پهناور است که مردم یورنشیا به سختی آن را خواهند شناخت، زیرا هیچ دودکشی ندارد. با این وجود، یک ساختار پیچیده مادی تولیدی به این کرات ویژه مربوط است، و یک کمال تکنیک مکانیکی و پیشرفت فیزیکی وجود دارد که مجربترین شیمیدانها و مخترعین شما را شگفت زده و حتی غرق در حیرت می‌سازد. درنگ کنید تا ملاحظه کنید که این اولین کره اقامت در مسیر سفر به بهشت بسیار مادی‌تر است تا روحی. در سراسر دوران سکونت شما در جروسم و کرات دوران گذار آن، شما بسیار به حیات زمینی چیزهای مادیتان نزدیک‌ترید تا حیات بعدی وجود پیشرونده روحی‌تان.

کوه سراف، مرتفع‌ترین بلندی در جروسم، تقریباً پانزده هزار فوت ارتفاع دارد، و نقطه خروج برای تمامی سرافیمهای حمل و نقل است. در فراهم ساختن انرژی اولیه برای گریز از جاذبه سیاره و چیره شدن بر مقاومت هوا وسایل مکانیکی بیشماری مورد استفاده قرار می‌گیرند. در هر سه ثانیه به وقت یورنشیا در سراسر زمان روشنایی و گاهی اوقات تا دیر وقت طی مدت کاهش نور یک فرشته حمل و نقل سراف عزیمت می‌کند. مسافران با سرعتی در حدود بیست و پنج مایل

transport birds fly at about one hundred miles an hour. The air mechanisms of the Material Sons travel around five hundred miles per hour. Material and early morontia beings must utilize these mechanical means of transport, but spirit personalities proceed by liaison with the superior forces and spirit sources of energy.

4625 (521.2) Jerusalem and its associated worlds are endowed with the ten standard divisions of physical life characteristic of the architectural spheres of Nebadon. And since there is no organic evolution on Jerusalem, there are no conflicting forms of life, no struggle for existence, no survival of the fittest. Rather is there a creative adaptation which foreshadows the beauty, the harmony, and the perfection of the eternal worlds of the central and divine universe. And in all this creative perfection there is the most amazing intermingling of physical and of morontia life, artistically contrasted by the celestial artisans and their fellows.

4626 (521.3) Jerusalem is indeed a foretaste of paradisiacal glory and grandeur. But you can never hope to gain an adequate idea of these glorious architectural worlds by any attempted description. There is so little that can be compared with aught on your world, and even then the things of Jerusalem so transcend the things of Urantia that the comparison is almost grotesque. Until you actually arrive on Jerusalem, you can hardly entertain anything like a true concept of the heavenly worlds, but that is not so long a time in the future when your coming experience on the system capital is compared with your sometime arrival on the more remote training spheres of the universe, the superuniverse, and of Havona.

4627 (521.4) The manufacturing or laboratory sector of Jerusalem is an extensive domain, one which Urantians would hardly recognize since it has no smoking chimneys; nevertheless, there is an intricate material economy associated with these special worlds, and there is a perfection of mechanical technique and physical achievement which would astonish and even awe your most experienced chemists and inventors. Pause to consider that this first world of detention in the Paradise journey is far more material than spiritual. Throughout your stay on Jerusalem and its transition worlds you are far nearer your earth life of material things than your later life of advancing spirit existence.

4628 (521.5) Mount Seraph is the highest elevation on Jerusalem, almost fifteen thousand feet, and is the point of departure for all transport seraphim. Numerous mechanical developments are used in providing initial energy for escaping the planetary gravity and overcoming the air resistance. A seraphic transport departs every three seconds of Urantia time throughout the light period and, sometimes, far into the recession. The transporters take off at about twenty-five standard miles per

استاندارد در هر ثانیه به وقت یورنشیا خیز برمی‌دارند، و به سرعت استاندارد نمی‌رسند تا این که بیش از دو هزار مایل از جروسم دور شده باشند.

مسافران به میدان کریستال، دریای موسوم به بلور، می‌رسند. در اطراف این منطقه ایستگاههای دریافت برای رسته‌های گوناگون موجوداتی که از طریق حمل و نقل سرافی فضا پیمایی می‌کنند قرار دارند. در نزدیکی ایستگاه دریافت کریستال قطبی برای دانشجویان دیدارگر، شما می‌توانید از رصدخانه مرواریدی بالا رفته و نقشه برجسته عظیم تمامی سیاره ستاد مرکزی را تماشا کنید.

3- پخش برنامه‌های جروسم

پخش برنامه‌های ابرجهان و بهشت - هائونا در ارتباط با سلوینگتون و از طریق تکنیکی که کریستال قطبی، دریای بلور، را به کار می‌گیرد، در جروسم دریافت می‌شوند. اضافه بر تدارکات برای دریافت این ارتباطات خارج از نبادان، سه گروه مشخص از ایستگاههای دریافت وجود دارند. این گروههای جداگانه اما سه دایره‌ای ایستگاهها بر طبق دریافت پخش برنامه‌ها از کرات محلی، از ستاد مرکزی کوبکه، و از پایتخت جهان محلی تنظیم می‌شوند. کلیه این برنامه‌های پخشی به طور اتوماتیک نمایان می‌شوند، طوری که بتوانند توسط انواع موجوداتی که در آمفی‌تئاتر مرکزی پخش حضور دارند قابل فهم باشند. در میان تمامی مشغولیت برای یک انسان فراز یابنده در جروسم هیچ چیز سرگرم کننده‌تر و گیراتر از گوش دادن به رشته بی‌پایان گزارشات فضایی جهان نیست.

این ایستگاه دریافت پخش برنامه‌های جروسم توسط یک آمفی‌تئاتر عظیم محصور شده است و گنجایش بیش از پنج میلیارد موجود — مادی و مورانشیایی — را دارد و علاوه بر آن شخصیت‌های بیشمار روحی را جای می‌دهد. این آمفی‌تئاتر از مواد درخشنده‌ای که عمدتاً در یورنشیا ناشناخته‌اند ساخته شده است. این سرگرمی مورد علاقه تمامی جروسم است که اوقات فراغت خود را در ایستگاه پخش بگذرانند و در آنجا از بهروزی و وضعیت جهان اطلاع یابند. و این تنها فعالیت سیاره‌ای است که در طول مدت کاهش نور کند نمی‌شود.

در این آمفی‌تئاتر دریافت پخش، پیامهای سلوینگتون به طور مداوم می‌رسند. در نزدیکی، کلام پدران والامرتبه کوبکه حداقل روزی یکبار از ایننشیا دریافت می‌شود. هر چند گاه یکبار پخشهای معمول و ویژه یوروسا از طریق سلوینگتون رله می‌شوند، و هنگامی که پیامهای بهشت دریافت می‌شوند، تمامی جمعیت دور تا دور دریای بلور گرد می‌آیند و دوستان یوروسا پدیده بازتاب را به تکنیک پخش بهشت اضافه می‌کنند، طوری که هر چه شنیده می‌شود قابل رویت می‌گردد. و بدین گونه است که پیش مرز مداوم زیبایی و شکوه پیش رونده به بقا یافتگان انسانی، همینطور که در ماجرای جاودانه به سوی داخل سیر می‌کنند، داده می‌شود.

ایستگاه ارسال پیام جروسم در قطب مقابل کره واقع

second of Urantia time and do not attain standard velocity until they are over two thousand miles away from Jerusalem.

^{46:29 (521:6)} Transports arrive on the crystal field, the so-called sea of glass. Around this area are the receiving stations for the various orders of beings who traverse space by seraphic transport. Near the polar crystal receiving station for student visitors you may ascend the pearly observatory and view the immense relief map of the entire headquarters planet.

3. THE JERUSEM BROADCASTS

^{46:31 (522:1)} The superuniverse and Paradise-Havona broadcasts are received on Jerusalem in liaison with Salvington and by a technique involving the polar crystal, the sea of glass. In addition to provisions for the reception of these extra-Nebadon communications, there are three distinct groups of receiving stations. These separate but tricircular groups of stations are adjusted to the reception of broadcasts from the local worlds, from the constellation headquarters, and from the capital of the local universe. All these broadcasts are automatically displayed so as to be discernible by all types of beings present in the central broadcast amphitheater; of all preoccupations for an ascendant mortal on Jerusalem, none is more engaging and engrossing than that of listening in on the never-ending stream of universe space reports.

^{46:32 (522:2)} This Jerusalem broadcast-receiving station is encircled by an enormous amphitheater, constructed of scintillating materials largely unknown on Urantia and seating over five billion beings — material and morontia — besides accommodating innumerable spirit personalities. It is the favorite diversion for all Jerusalem to spend their leisure at the broadcast station, there to learn of the welfare and state of the universe. And this is the only planetary activity which is not slowed down during the recession of light.

^{46:33 (522:3)} At this broadcast-receiving amphitheater the Salvington messages are coming in continuously. Near by, the Edentia word of the Most High Constellation Fathers is received at least once a day. Periodically the regular and special broadcasts of Uversa are relayed through Salvington, and when Paradise messages are in reception, the entire population is assembled around the sea of glass, and the Uversa friends add the reflectivity phenomena to the technique of the Paradise broadcast so that everything heard becomes visible. And it is in this manner that continual foretastes of advancing beauty and grandeur are afforded the mortal survivors as they journey inward on the eternal adventure.

^{46:34 (522:4)} The Jerusalem sending station is located at

شده است. تمامی پخش پیامها از پایتخت سیستمها به تک تک کرات رله می‌شوند، به جز پیامهای میکائیل که گاهی اوقات از روی مدار فرشته اعظم مستقیماً به مقصدهای خود ارسال می‌شوند.

4- مناطق مسکونی و اداری

قسمتهای قابل ملاحظه جروسم به عنوان مناطق مسکونی تعیین شده‌اند، در حالی که قسمتهای دیگر پایتخت سیستم به کارکردهای ضروری اداری که در بر گیرنده مدیریت امور 619 کره مسکونی، 56 کره انتقالی فرهنگی، و خود پایتخت سیستم است، تخصیص یافته‌اند. در جروسم و در نبادان این ترتیبات به صورت زیرین طراحی شده‌اند:

1- دایره‌ها — مناطق مسکونی غیربومی.

2- مربع‌ها — مناطق اجرایی - اداری سیستم.

3- مستطیل‌ها — میعادگاه حیات پایین‌تر بومی.

4- مثلث‌ها — مناطق محلی یا اداری جروسم.

این ترتیب فعالیت‌های سیستم به شکل دایره‌ها، مربع‌ها، مستطیل‌ها، و مثلث‌ها برای تمامی پایتخت سیستمهای نبادان مشترک است. ممکن است در یک جهان دیگر یک ترتیب کاملاً متفاوتی حاکم باشد. اینها اموری هستند که به وسیله طرحهای متنوع پسران آفریننده تعیین می‌شوند.

شرح ما پیرامون این مناطق مسکونی و اداری، هیچ توصیفی از سرزمینهای گسترده و زیبای پسران ماتریال خداوند، شهروندان دائمی جروسم، را در بر نمی‌گیرد. ما همچنین رشته‌های شگفت‌آور بیشمار دیگر از مخلوقات روحی و نزدیک به روحی را ذکر نمی‌کنیم. به عنوان مثال: جروسم از خدمات مؤثر اسپیرانگا در طراحی کارکرد سیستم بهره‌مند است. این موجودات از سوی ساکنان فوق مادی و دیدارگران، وقف خدمت روحانی هستند. آنها یک گروه شگرف از موجودات هوشمند و زیبا هستند که خادمان گذرای مخلوقات بالاتر مورانشیا و مددکاران مورانشیا که برای نگهداری و تزیین تمامی آفرینشهای مورانشیا کار می‌کنند می‌باشند. آنها در جروسم چیزی هستند که مخلوقات بینابینی در یورانشیا می‌باشند، مددکارانی بینابینی که بین قلمرو مادی و روحی مشغول به کار هستند.

پایتخت سیستمها از این نظر بی‌نظیر هستند که تنها کراتی می‌باشند که تمامی سه فاز از وجود جهانی — مادی، مورانشیایی، و روحی — را تقریباً به طور کامل به نمایش می‌گذارند. شما چه یک شخصیت مادی، مورانشیایی، یا روحی باشید، در جروسم احساس در خانه بودن را خواهید کرد. موجودات ترکیبی همانند مخلوقات بینابینی و پسران ماتریال نیز چنین احساس

the opposite pole of the sphere. All broadcasts to the individual worlds are relayed from the system capitals except the Michael messages, which sometimes go direct to their destinations over the archangels' circuit.

4. RESIDENTIAL AND ADMINISTRATIVE AREAS

^{46:41 (522:5)} Considerable portions of Jerusalem are assigned as residential areas, while other portions of the system capital are given over to the necessary administrative functions involving the supervision of the affairs of 619 inhabited spheres, 56 transitional-culture worlds, and the system capital itself. On Jerusalem and in Nebadon these arrangements are designed as follows:

^{46:42 (522:6)} 1. *The circles* — the nonnative residential areas.

^{46:43 (522:7)} 2. *The squares* — the system executive-administrative areas.

^{46:44 (522:8)} 3. *The rectangles* — the rendezvous of the lower native life.

^{46:45 (522:9)} 4. *The triangles* — the local or Jerusalem administrative areas.

^{46:46 (522:10)} This arrangement of the system activities into circles, squares, rectangles, and triangles is common to all the system capitals of Nebadon. In another universe an entirely different arrangement might prevail. These are matters determined by the diverse plans of the Creator Sons.

^{46:47 (523:1)} Our narrative of these residential and administrative areas takes no account of the vast and beautiful estates of the Material Sons of God, the permanent citizens of Jerusalem, neither do we mention numerous other fascinating orders of spirit and near-spirit creatures. For example: Jerusalem enjoys the efficient services of the spironga of design for system function. These beings are devoted to spiritual ministry in behalf of the supermaterial residents and visitors. They are a wonderful group of intelligent and beautiful beings who are the transition servants of the higher morontia creatures and of the morontia helpers who labor for the upkeep and embellishment of all morontia creations. They are on Jerusalem what the midway creatures are on Urantia, midway helpers functioning between the material and the spiritual.

^{46:48 (523:2)} The system capitals are unique in that they are the only worlds which exhibit well-nigh perfectly all three phases of universe existence: the material, the morontial, and the spiritual. Whether you are a material, morontia, or spirit personality, you will feel at home on Jerusalem; so also do the combined beings, such as the midway creatures and the Material Sons.

می‌کنند.

جروسم ساختمانهای بزرگی هم از نوع مادی و هم از نوع مورانشیایی دارد، در حالی که تزیینات مناطق صرفاً روحی از نظر زیبایی و آکندگی کمتر نیستند. ای کاش می‌توانستم از قرینه‌های مورانشیایی دستگاههای اعجاب‌آور فیزیکی جروسم برایتان سخن بگویم! ای کاش فقط می‌توانستم عظمت تحسین برانگیز و کمال بدیع اسباب روحی این کره ستاد مرکزی را تصویر نمایم! تخیلی‌ترین برداشت شما از کمال زیبایی و آکندگی اسباب و اثاثیه به سختی می‌تواند به این شکوه و عظمت نزدیک شود. و جروسم فقط اولین مرحله در مسیر رسیدن به کمال آسمانی زیبایی بهشت است.

46:49 (523:3) Jerusalem has great buildings of both material and morontia types, while the embellishment of the purely spiritual zones is no less exquisite and replete. If I only had words to tell you of the morontia counterparts of the marvelous physical equipment of Jerusalem! If I could only go on to portray the sublime grandeur and exquisite perfection of the spiritual appointments of this headquarters world! Your most imaginative concept of perfection of beauty and repleteness of appointment would hardly approach these grandeurs. And Jerusalem is but the first step on the way to the supernal perfection of Paradise beauty.

5- دایره‌های جروسم

مناطق مسکونی که به گروه‌های اصلی حیات جهان تخصیص یافته‌اند دایره‌های جروسم نام گرفته‌اند. آن گروه‌های دایره‌ای شکل که در این روایات ذکر می‌شوند از قرار زیر هستند:

1- دایره‌های پسران خداوند.

2- دایره‌های فرشتگان و ارواح بالاتر.

3- دایره‌های مددکاران جهان، شامل پسران مخلوق - تثلیث یافته‌ای که به پسران آموزگار تثلیث تخصیص نیافته‌اند.

4- دایره‌های کنترل‌گران استاد فیزیکی.

5- دایره‌های انسانهای فراز یابنده به مأموریت گمارده شده، شامل مخلوقات بینابینی.

6- دایره‌های گلنپهای همیارانه.

7- دایره‌های سپاه نهایت.

هر یک از این گروه‌بندیهای مسکونی شامل هفت دایره هم‌مرکز و به‌طور پی در پی ارتفاع یافته می‌باشد. آنها همگی در امتداد یک خط ساخته شده‌اند اما در اندازه‌های متفاوت هستند و از مواد مختلف ساخته شده‌اند. آنها تماماً توسط دیوارهای دوررس محصور شده‌اند. این دیوارهای مرتفع گردشگاههای پهناوری را که هر گروه از هفت دایره هم‌مرکز را به‌طور کامل احاطه می‌کنند شکل می‌دهند.

1- دایره‌های پسران خداوند. اگر چه پسران خداوند از یک سیاره اجتماعی خود — یکی از کرات انتقالی فرهنگی — برخوردارند، آنها همچنین این سرزمینهای پهناور را در جروسم اشغال می‌کنند. انسانهای فراز یابنده در کره انتقالی فرهنگی خود با کلیه رسته‌های فرزندی الهی از ادانه نشست و برخاست می‌کنند. در آنجا شما شخصاً این پسران را خواهید شناخت و دوست خواهید داشت، اما زندگی اجتماعی آنان عمدتاً به این کره ویژه و اقمار آن محدود است. با وجود این، در دایره‌های جروسم، این گروه‌های متنوع فرزندی ممکن است در حال کار مشاهده شوند. و چون بینایی مورانشیا دامنه عظیمی دارد، شما می‌توانید در گردشگاههای پسران

5. THE JERUSEM CIRCLES

46:51 (523:4) The residential reservations assigned to the major groups of universe life are designated the Jerusem circles. Those circle groups which find mention in these narratives are the following:

46:52 (523:5) 1. The circles of the Sons of God.

46:53 (523:6) 2. The circles of the angels and higher spirits.

46:54 (523:7) 3. The circles of the Universe Aids, including the creature-trinitized sons not assigned to the Trinity Teacher Sons.

46:55 (523:8) 4. The circles of the Master Physical Controllers.

46:56 (523:9) 5. The circles of the assigned ascending mortals, including the midway creatures.

46:57 (523:10) 6. The circles of the courtesy colonies.

46:58 (523:11) 7. The circles of the Corps of the Finality.

46:59 (523:12) Each of these residential groupings consists of seven concentric and successively elevated circles. They are all constructed along the same lines but are of different sizes and are fashioned of differing materials. They are all surrounded by far-reaching enclosures, which mount up to form extensive promenades entirely encompassing every group of seven concentric circles.

46:10 (524:1) 1. *Circles of the Sons of God.* Though the Sons of God possess a social planet of their own, one of the transitional-culture worlds, they also occupy these extensive domains on Jerusem. On their transitional-culture world the ascending mortals freely mingle with all orders of divine sonship. There you will personally know and love these Sons, but their social life is largely confined to this special world and its satellites. In the Jerusem circles, however, these various groups of sonship may be observed at work. And since morontia vision is of enormous range, you can walk about on the

گردش کنید و فعالیتهای کنجکاوای برانگیز رسته‌های
بیشمار آنان را از بالا بنگرید.

این هفت دایره پسران هم مرکزند و به طور پی در پی ارتفاع یافته‌اند، طوری که هر یک از دایره‌های بیرونی‌تر و بزرگتر بر دایره‌های درونی‌تر و کوچکتر مشرف و مسلط است و هر یک به وسیله یک دیوار گردشگاه عمومی احاطه شده است. این دیوارها از سنگهای کریستال که درخشندگی سوسو زننده دارند ساخته شده‌اند و طوری ارتفاع یافته‌اند که بر کلیه دواير مربوطه مسکونی خود مشرف و مسلطند. دروازه‌های بسیاری که — از پنجاه تا یکصد و پنجاه هزار — در هر یک از این دیوارها تعبیه شده‌اند، از کریستالهای یکپارچه مرواریدی تشکیل شده‌اند.

اولین دایره قلمرو پسران توسط پسران مجیسترپال و پرسنلهای شخصی آنها اشغال شده است. اینجا مرکز تمامی طرحها و فعالیتهای فوری خدمات اعطایی و قضاوتی این پسران قضایی می‌باشد. همچنین از طریق این مرکز است که اوناالهای سیستم ارتباطشان را با جهان حفظ می‌کنند.

دایره دوم توسط پسران آموزگار تثلیث اشغال شده است. در این قلمرو مقدس، دینالها و همکاران آنها آموزش پسران اولیه آموزگار تازه از راه رسیده را پیش می‌برند. و آنها در تمام این کار توسط یک بخش از هم‌رتبه‌های مشخص ستارگان تابناک عصر به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند. پسران مخلوق - تثلیث یافته یک ناحیه دایره دینالها را اشغال می‌کنند. پسران آموزگار تثلیث به این که نمایندگان شخصی پدر جهانی در یک سیستم محلی شوند بسیار نزدیک می‌شوند؛ آنها حداقل موجودات تثلیث منشأ هستند. این دایره دوم برای کلیه مردمان جروسم فوق‌العاده جالب توجه است.

دایره سوم به ملک صادقها اختصاص دارد. در اینجا رئیسان سیستم اقامت دارند و فعالیتهای تقریباً بی‌پایان این پسران همه فن حریف را سرپرستی می‌کنند. از هنگام بودن در اولین کره قصر تا طی تمامی دوران زندگانی انسانهای فراز یابنده در جروسم، ملک صادقها پدر خواندگان و مشاوران همیشه حاضر هستند. گفتن این اشتباه نیست که جدا از فعالیتهای پیوسته پسران و دختران ماتریال، آنها تأثیر بارز در جروسم می‌باشند.

دایره چهارم منزل ورناداکها و تمامی رسته‌های دیگر پسران دیدارگر و ناظری است که جدا از آن برایشان منزلی فراهم نشده است. پدران و الامرته کویکه در هنگام دیدار بازرسی سیستم محلی در این دایره سکنی می‌گزینند. کامل کنندگان خرد، مشاوران الهی، و بازرسان جهانی هنگامی که در سیستم در مأموریت هستند تماماً در این دایره اقامت دارند.

دایره پنجم منزلگاه لانوناندکها، رسته فرزندی فرمانروایان سیستم و پرنسهای سیاره‌ای است. سه گروه هنگامی که در این حوزه در منزلگاه هستند، به طور واحد نشست و برخاست می‌کنند. نیروهای ذخیره سیستم در این دایره نگهداری می‌شوند، در حالی که فرمانروای سیستم معبدی دارد که در مرکز گروه ساختمانهای حکمرانی در تپه مدیریت واقع شده است.

Sons' promenades and overlook the intriguing activities of their numerous orders.

46:5.11 (524.2) These seven circles of the Sons are concentric and successively elevated so that each of the outer and larger circles overlooks the inner and smaller ones, each being surrounded by a public promenade wall. These walls are constructed of crystal gems of gleaming brightness and are so elevated as to overlook all of their respective residential circles. The many gates — from fifty to one hundred and fifty thousand — which penetrate each of these walls consist of single pearly crystals.

46:5.12 (524.3) The first circle of the domain of the Sons is occupied by the Magisterial Sons and their personal staffs. Here center all of the plans and immediate activities of the bestowal and adjudicational services of these juridical Sons. It is also through this center that the Avonals of the system maintain contact with the universe.

46:5.13 (524.4) The second circle is occupied by the Trinity Teacher Sons. In this sacred domain the Daynals and their associates carry forward the training of the newly arrived primary Teacher Sons. And in all of this work they are ably assisted by a division of certain co-ordinates of the Brilliant Evening Stars. The creature-trinitized sons occupy a sector of the Daynal circle. The Trinity Teacher Sons come the nearest to being the personal representatives of the Universal Father in a local system; they are at least Trinity-origin beings. This second circle is a domain of extraordinary interest to all the peoples of Jerusalem.

46:5.14 (524.5) The third circle is devoted to the Melchizedeks. Here the system chiefs reside and supervise the almost endless activities of these versatile Sons. From the first of the mansion worlds on through all the Jerusalem career of ascending mortals, the Melchizedeks are foster fathers and ever-present advisers. It would not be amiss to say that they are the dominant influence on Jerusalem aside from the ever-present activities of the Material Sons and Daughters.

46:5.15 (524.6) The fourth circle is the home of the Vorondadeks and all other orders of the visiting and observer Sons who are not otherwise provided for. The Most High Constellation Fathers take up their abode in this circle when on visits of inspection to the local system. Perfectors of Wisdom, Divine Counselors, and Universal Censors all reside in this circle when on duty in the system.

46:5.16 (524.7) The fifth circle is the abode of the Lanonandeks, the sonship order of the System Sovereigns and the Planetary Princes. The three groups mingle as one when at home in this domain. The system reserves are held in this circle, while the System Sovereign has a temple situated at the center of the governing group of structures on

دایره ششم مکان اقامت موقت حاملین حیات سیستم است. کلیه رسته‌های این پسران در اینجا گرد آمده و از اینجا عازم کرات مأموریت خویش می‌شوند.

دایره هفتم میعادگاه پسران فراز یابنده است، آن انسانهایی که مأموریت دارند به همراه فرشتگان سراف همراه خود موقتاً در ستاد مرکزی سیستم کار کنند. کلیه انسانهای پیشین بالای وضعیت شهروندان جروسم و پایین‌تر از وضعیت پایان دهنندگان، متعلق به گروهی که ستاد مرکزی آن در این دایره است محسوب می‌شوند.

این قرارگاههای مدور پسران یک منطقه عظیم را در بر می‌گیرد و تا هزار و نهصد سال پیش در مرکز آن یک منطقه باز وسیع وجود داشت. در این ناحیه مرکزی اکنون مرکز یادبود میکائیل قرار دارد، که در حدود پانصد سال پیش تکمیل گردید. چهار صد و نود و پنج سال پیش، هنگامی که این معبد گشایش یافت، میکائیل شخصاً حضور داشت، و تمامی جروسم داستان متأثر کننده اعطای پسر استاد به یورنثیا، ناچیزترین کره ستانیا را شنید. مرکز یادبود میکائیل اکنون مرکز تمامی فعالیتهایی است که مدیریت تغییر یافته سیستم را در بر می‌گیرد و به واسطه اعطای میکائیل به وقوع پیوسته است، و نیز شامل بیشتر فعالیتهایی که اخیراً در سلونگتون شروع شده‌اند می‌باشد. پرسنل مرکز یادبود شامل بیش از یک میلیون شخصیت است.

2- دایره‌های فرشتگان. این دایره فرشتگان همانند منطقه مسکونی پسران شامل هفت دایره هم مرکز و به طور پی در پی ارتفاع یافته می‌باشد که هر یک به مناطق درونی مشرف و مسلط است.

اولین دایره فرشتگان توسط شخصیت‌های بالاتر روح بیکران — پیام آوران منفرد و همکاران آنان — که ممکن است در کره ستاد مرکزی مستقر باشند اشغال شده است. دومین دایره به گروه‌های بزرگ پیام‌آوران، مشاوران تکنیکی، همراهان، بازرسان، و ثبت کنندگان که ممکن است بر حسب اتفاق گاه به گاه در جروسم کار کنند تخصیص یافته است. سومین دایره در اختیار ارواح خادم رسته‌ها و گروهبندیهای بالاتر قرار دارد.

چهارمین دایره در اختیار سرافیمهای مدیر قرار دارد، و سرافیمهایی که در یک سیستم محلی مثل ستانیا خدمت می‌کنند، یک "لشکر بیشمار از فرشتگان" هستند. پنجمین دایره توسط سرافیمهای سیاره‌ای اشغال شده است، در حالی که ششمین دایره منزلگاه خادمان دوران گذار می‌باشد. هفتمین دایره کره اقامت موقت برخی رسته‌های آشکار نشده سرافیمها است. ثبت کنندگان تمامی این گروه‌های فرشتگان که در معبد اسناد جروسم ساکن هستند، با همکاران خود اقامت ندارند. سه نسخه از تمامی اسناد در این تالار سه‌گانه آرشیوها حفظ شده است. در یک ستاد مرکزی سیستم، همیشه اسناد به شکل مادی، مورانشیایی، و روحی نگاه داشته می‌شوند.

این هفت دایره به وسیله دورنمای نمایشی جروسم

administration hill.

465:17 (524:8) The sixth circle is the tarrying place of the system Life Carriers. All orders of these Sons are here assembled, and from here they go forth on their world assignments.

465:18 (524:9) The seventh circle is the rendezvous of the ascending sons, those assigned mortals who may be temporarily functioning on the system headquarters, together with their seraphic consorts. All ex-mortals above the status of Jerusalem citizens and below that of finaliters are reckoned as belonging to the group having its headquarters in this circle.

465:19 (525:1) These circular reservations of the Sons occupy an enormous area, and until nineteen hundred years ago there existed a great open space at its center. This central region is now occupied by the Michael memorial, completed some five hundred years ago. Four hundred and ninety-five years ago, when this temple was dedicated, Michael was present in person, and all Jerusalem heard the touching story of the Master Son's bestowal on Urantia, the least of Satania. The Michael memorial is now the center of all activities embraced in the modified management of the system occasioned by Michael's bestowal, including most of the more recently transplanted Salvington activities. The memorial staff consists of over one million personalities.

465:20 (525:2) 2. The circles of the angels. Like the residential area of the Sons, these circles of the angels consist of seven concentric and successively elevated circles, each overlooking the inner areas.

465:21 (525:3) The first circle of the angels is occupied by the Higher Personalities of the Infinite Spirit who may be stationed on the headquarters world — Solitary Messengers and their associates. The second circle is dedicated to the messenger hosts, Technical Advisers, companions, inspectors, and recorders as they may chance to function on Jerusalem from time to time. The third circle is held by the ministering spirits of the higher orders and groupings.

465:22 (525:4) The fourth circle is held by the administrator seraphim, and the seraphim serving in a local system like Satania are an "innumerable host of angels." The fifth circle is occupied by the planetary seraphim, while the sixth is the home of the transition ministers. The seventh circle is the tarrying sphere of certain unrevealed orders of seraphim. The recorders of all these groups of angels do not sojourn with their fellows, being domiciled in the Jerusalem temple of records. All records are preserved in triplicate in this threefold hall of archives. On a system headquarters, records are always preserved in material, in morontia, and in spirit form.

465:23 (525:5) These seven circles are surrounded by

که محیط آن پنج هزار مایل استاندارد می‌باشد احاطه شده‌اند. این دورنما به نمایش وضعیت در حال پیشرفت کرات مسکونی سیتانیا اختصاص یافته است و مداوماً تغییر می‌یابد تا به درستی جدیدترین شرایط روز را در تک تک سیارات نمایان سازد. من شک ندارم هنگامی که شما در دیدارهای اولیه خود مجاز به زمان فراغت طولانی‌تر شوید، این گردشگاه وسیع که مشرف و مسلط بر دایره‌های فرشتگان است اولین منظره جروسم خواهد بود که توجه شما را جلب خواهد کرد.

این نمایشگاهها مسئول حیات بومی جروسم می‌باشند، اما به وسیله فراز یابندگان کرات گوناگون سیتانیا که در مسیر رفتن به اینشیا در جروسم اقامت موقت دارند یاری می‌شوند. تصویر شرایط سیاره‌ای و پیشرفت کره به وسیله روشهای گوناگون که برخی برای شما شناخته شده هستند تأثیر می‌پذیرد، اما بیشتر این تکنیکها در یورنشیا ناشناخته‌اند. این نمایشگاهها لبه بیرونی این دیوار عظیم را اشغال می‌کنند. باقیمانده گردشگاه تقریباً به طور کامل باز است، و به طور عالی و باشکوه تزیین شده است.

3- دایره‌های مددکاران جهان، ستاد مرکزی ستارگان عصر را که در فضای عظیم مرکزی واقع شده‌اند دارا می‌باشند. در اینجا ستاد مرکزی گالاتشیا، همدیگر رئیس این گروه نیرومند ابرفرشتگان که اولین گماردگان از میان کلیه ستارگان فراز یابنده عصر می‌باشند، واقع شده است. این یکی از شکوهمندترین مناطق اداری جروسم است، گرچه در زمره بناهای جدیدتر می‌باشد. قطر این مرکز پنجاه مایل است. ستاد مرکزی گالاتشیا یک کریستال قالب گرفته شده یک قطعه است که کاملاً شفاف است. این کریستالهای مادی - مورانشیایی به اندازه زیادی به وسیله موجودات مورانشیا و ماتریال، هر دو، مورد قدردانی واقع می‌شوند. ستارگان آفریده شده عصر که از چنان خصائل فوق شخصیتی برخوردارند در تمامی جروسم اعمال نفوذ می‌کنند. از زمانی که بسیاری از فعالیتهای آنان از سلوینگتون به اینجا انتقال یافته، تمامی کره از نظر معنوی پررایحه شده است.

4- دایره‌های کنترلگران استاد فیزیکی. رسته‌های گوناگون کنترلگران استاد فیزیکی به طور هم مرکز حول معبد عظیم نیرو قرار گرفته‌اند. در آنجا رئیس نیروی سیستم در ارتباط با رئیس سرپرستان نیروی مورانشیا ریاست را به عهده دارد. این معبد نیرو یکی از دو منطقه جروسم است که انسانهای فراز یابنده و مخلوقات بینابینی اجازه ورود به آن را ندارند. دیگری ناحیه غیرمادی ساختن در منطقه پسران ماتریال است و شامل یک سری از لابراتوارها می‌باشد که در آنها سرافیمهای انتقال موجودات مادی را به حالتی بسیار شبیه حالت نوع وجود مورانشیا تغییر می‌دهند.

5- دایره‌های انسانهای فراز یابنده. منطقه مرکزی دایره‌های انسانهای فراز یابنده توسط گروهی از 619 یابود سیاره‌ای نمایانگر کرات مسکونی سیستم اشغال شده است، و این ساختمانها مرتباً تحت تغییرات گسترده‌ای قرار می‌گیرند. این امتیاز انسانهای هر کره است که گاه به گاه با برخی تغییرات و اضافه کردنها به یابوده‌های سیاره‌ای خود موافقت کنند. حتی هم اکنون

the exhibit panorama of Jerusem, five thousand standard miles in circumference, which is devoted to the presentation of the advancing status of the peopled worlds of Satania and is constantly revised so as to truly represent up-to-date conditions on the individual planets. I doubt not that this vast promenade overlooking the circles of the angels will be the first sight of Jerusem to claim your attention when you are permitted extended leisure on your earlier visits.

46:524 (525:6) These exhibits are in charge of the native life of Jerusem, but they are assisted by the ascenders from the various Satania worlds who are tarrying on Jerusem en route to Edentia. The portrayal of planetary conditions and world progress is effected by many methods, some known to you, but mostly by techniques unknown on Urantia. These exhibits occupy the outer edge of this vast wall. The remainder of the promenade is almost entirely open, being highly and magnificently embellished.

46:525 (525:7) 3. *The circles of the Universe Aids* have the headquarters of the Evening Stars situated in the enormous central space. Here is located the system headquarters of Galantia, the associate head of this powerful group of superangels, being the first commissioned of all the ascendant Evening Stars. This is one of the most magnificent of all the administrative sectors of Jerusem, even though it is among the more recent constructions. This center is fifty miles in diameter. The Galantia headquarters is a monolithic cast crystal, wholly transparent. These material-morontia crystals are greatly appreciated by both morontia and material beings. The created Evening Stars exert their influence all over Jerusem, being possessed of such extrapersonality attributes. The entire world has been rendered spiritually fragrant since so many of their activities were transferred here from Salvington.

46:526 (526:1) 4. *The circles of the Master Physical Controllers.* The various orders of the Master Physical Controllers are concentrically arranged around the vast temple of power, wherein presides the power chief of the system in association with the chief of the Morontia Power Supervisors. This temple of power is one of two sectors on Jerusem where ascending mortals and midway creatures are not permitted. The other one is the dematerializing sector in the area of the Material Sons, a series of laboratories wherein the transport seraphim transform material beings into a state quite like that of the morontia order of existence.

46:527 (526:2) 5. *The circles of the ascending mortals.* The central area of the circles of the ascending mortals is occupied by a group of 619 planetary memorials representative of the inhabited worlds of the system, and these structures periodically undergo extensive changes. It is the privilege of the mortals from each world to agree, from time to time, upon certain of the alterations or additions to their

تغییرات بسیاری در ساختمانهای یورنثیا در حال انجام است. مرکز این 619 معبد به وسیله یک مدل کاری ایندیشیا و کرات زیاد فرهنگ فراز یابنده آن اشغال شده است. قطر این مدل چهل مایل است و یک بازتولید واقعی سیستم ایندیشیا است و در کلیه جزئیات دقیقاً همانند اصل است.

فراز یابندگان از خدمات جروسمی خویش برخوردارند و از مشاهده تکنیکهای سایر گروهها لذت می‌برند. هر چه که در این دایره‌های گوناگون صورت می‌گیرد برای مشاهده کامل تمامی ساکنان جروسم آزاد است.

فعالیت‌های چنین کره‌ای شامل سه تنوع مشخص می‌باشد: کار، پیشرفت، و تفریح. به بیان دیگر آنها عبارتند از: خدمت، مطالعه، و استراحت. فعالیت‌های مرکب شامل مرادۀ اجتماعی، سرگرمی گروهی، و پرستش الهی می‌باشند. در آمیختن با گروه‌های متنوع شخصیت‌ها، رسته‌هایی که از هموعان یک فرد بسیار متفاوتند، ارزش آموزشی بسیاری دارد.

6- دایره‌های کُنیه‌های همیارانه. هفت دایره کُنیه‌های همیارانه از موهبت وجود سه ساختمان غول‌آسا برخوردارند: رصدخانه عظیم ستاره شناسی جروسم، گالری هنری بسیار بزرگ ستانیا، و تالار پهناور اجتماع مدیران بازگشت، پهنه فعالیت‌های مورانشیا که به استراحت و تفریح اختصاص دارد.

هنروران سماوی اسبُرناگیاها را راهبری می‌کنند و گروه تزئینات خلاق و مراکز یادبودی را که در هر مکان گردهمایی عمومی فراوان است فراهم می‌سازند. استودیوهای این هنروران در زمره بزرگترین و زیباترین ساختمان‌های بی‌مانند این کره شگفت‌انگیز هستند. کُنیه‌های همیارانه دیگر ستادهای گسترده و زیبایی دارند. بسیاری از این ساختمانها به طور کامل از سنگهای کریستال ساخته شده‌اند. کلیه کرات معماری شده مملو از کریستالها و به اصطلاح فلزات گرانبها می‌باشند.

7- دایره‌های پایان دهندگان یک ساختمان بی‌نظیر در مرکز دارند. و همین معبد خالی در هر کره ستاد مرکزی سیستم در سراسر نبدان یافت می‌شود. آرم میکائیل روی این ساختمان مجلل در جروسم حک شده است، و حاوی این نوشته حکاکی شده می‌باشد: "وقف ناشده به هفتمین مرحله روح — به مأموریت ابدی." جبرئیل نشان را روی این معبد اسرارآمیز نصب کرد، و هیچکس غیر از میکائیل نمی‌تواند یا ممکن نیست که مهر حاکمیت را که به وسیله ستاره تابناک و بامداد نصب شده باز کند. روزی شما به این معبد خاموش نظر خواهید افکند، گر چه ممکن است به اسرار آن پی نبرید.

دایره‌های دیگر جروسم: علاوه بر این دایره‌های مسکونی، در جروسم مسکن تخصیص یافته بیشمار بیشتری وجود دارند.

planetary memorials. Many changes are even now being made in the Urantia structures. The center of these 619 temples is occupied by a working model of Edentia and its many worlds of ascendant culture. This model is forty miles in diameter and is an actual reproduction of the Edentia system, true to the original in every detail.

46:5.28 (526:3) Ascenders enjoy their Jerusalem services and take pleasure in observing the techniques of other groups. Everything done in these various circles is open to the full observation of all Jerusalem.

46:5.29 (526:4) The activities of such a world are of three distinct varieties: work, progress, and play. Stated otherwise, they are: service, study, and relaxation. The composite activities consist of social intercourse, group entertainment, and divine worship. There is great educational value in mingling with diverse groups of personalities, orders very different from one's own fellows.

46:5.30 (526:5) 6. The circles of the courtesy colonies. The seven circles of the courtesy colonies are graced by three enormous structures: the vast astronomic observatory of Jerusalem, the gigantic art gallery of Satania, and the immense assembly hall of the reversion directors, the theater of morontia activities devoted to rest and recreation.

46:5.31 (526:6) The celestial artisans direct the spornagia and provide the host of creative decorations and monumental memorials which abound in every place of public assembly. The studios of these artisans are among the largest and most beautiful of all the matchless structures of this wonderful world. The other courtesy colonies maintain extensive and beautiful headquarters. Many of these buildings are constructed wholly of crystal gems. All the architectural worlds abound in crystals and the so-called precious metals.

46:5.32 (527:1) 7. The circles of the finaliters have a unique structure at the center. And this same vacant temple is found on every system headquarters world throughout Nebadon. This edifice on Jerusalem is sealed with the insignia of Michael, and it bears this inscription: "Undedicated to the seventh stage of spirit — to the eternal assignment." Gabriel placed the seal on this temple of mystery, and none but Michael can or may break the seal of sovereignty affixed by the Bright and Morning Star. Some day you shall look upon this silent temple, even though you may not penetrate its mystery.

46:5.33 (527:2) Other Jerusalem circles: In addition to these residential circles there are on Jerusalem numerous additional designated abodes.

بخشهای اجرایی - اداری سیستم در مربعهای دپارتمانی پهناور، به تعداد یک هزار، واقع شده‌اند. هر واحد اداری به یکصد بخش کوچکتر متشکل از ده گروه کوچکتر تقسیم شده است. این یکهزار مربع در ده بخش بزرگ خوشه‌بندی شده‌اند، و بدین ترتیب ده بخش اداری زیرین را در بر می‌گیرند:

1- نگاهداری فیزیکی و بهبود مادی، حوزه‌های نیروی فیزیکی و انرژی.

2- حکمیت، اخلاقیات، و داوری اداری.

3- امور سیاره‌ای و محلی.

4- امور کوکبه و جهان.

5- آموزش و سایر فعالیتهای ملک صادق.

6- پیشرفت فیزیکی سیاره‌ای و سیستم، قلمروهای علمی فعالیتهای ستانیا.

7- امور مورانشیا.

8- فعالیتهای صرفاً روحی و اخلاقیات.

9- خدمت به نوع فراز یابنده.

10- فلسفه جهان بزرگ.

این ساختمانها شفاف هستند. از این رو کلیه فعالیتهای سیستم حتی به وسیله دیدار کنندگان دانشجو نیز می‌توانند ملاحظه شوند.

7- مستطیل‌ها — اسپرناگیا

یکهزار مستطیل جروسم به وسیله حیات پایین‌تر بومی سیاره ستاد مرکزی اشغال شده‌اند، و در مرکز آنها ستاد مرکزی پهناور دایره‌ای شکل اسپرناگیاها واقع شده است.

شما در جروسم به خاطر دستاوردهای کشاورزی اسپرناگیاها شگفت‌انگیز متحیر خواهید گشت. در آنجا زمین عمدتاً به منظور جلوه‌های زیباشناسانه و تزیینی کشت می‌شود. اسپرناگیاها باغبانان مناظر طبیعی کرات ستاد مرکزی می‌باشند، و آنان در برخورد خویش با فضاهای باز جروسم هم نوآور و هم هنرمند می‌باشند. آنها در کار کشت زمین هم حیوانات و هم ماشین‌الات مکانیکی بیشمار را به کار می‌گیرند. آنها در به کارگیری عوامل نیروی قلمرو خویش و نیز در استفاده از انواع بیشمار برادران پایین‌تر خویش از آفرینشهای پایین‌تر حیوانی که بسیاری از آنان در این کرات ویژه برای آنان فراهم شده‌اند، به گونه‌ای خردمندانه ماهرند. این نوع از حیات حیوانی اکنون عمدتاً به وسیله مخلوقات فراز یابنده بینابینی از کرات تکاملی سرپرستی می‌شود.

در اسپرناگیاها تنظیم کننده ساکن نیست. آنها از روانهای بقا یابنده برخوردار نیستند، اما از عمرهای

^{46.6.1 (527.3)} The executive-administrative divisions of the system are located in the immense departmental squares, one thousand in number. Each administrative unit is divided into one hundred subdivisions of ten subgroups each. These one thousand squares are clustered in ten grand divisions, thus constituting the following ten administrative departments:

^{46.6.2 (527.4)} 1. Physical maintenance and material improvement, the domains of physical power and energy.

^{46.6.3 (527.5)} 2. Arbitration, ethics, and administrative adjudication.

^{46.6.4 (527.6)} 3. Planetary and local affairs.

^{46.6.5 (527.7)} 4. Constellation and universe affairs.

^{46.6.6 (527.8)} 5. Education and other Melchizedek activities.

^{46.6.7 (527.9)} 6. Planetary and system physical progress, the scientific domains of Satania activities.

^{46.6.8 (527.10)} 7. Morontia affairs.

^{46.6.9 (527.11)} 8. Pure spirit activities and ethics.

^{46.6.10 (527.12)} 9. Ascendant ministry.

^{46.6.11 (527.13)} 10. Grand universe philosophy.

^{46.6.12 (527.14)} These structures are transparent; hence all system activities can be viewed even by student visitors.

7. THE RECTANGLES — THE SPORNAGIA

^{46.7.1 (527.15)} The one thousand *rectangles* of Jerusem are occupied by the lower native life of the headquarters planet, and at their center is situated the vast circular headquarters of the spornagia.

^{46.7.2 (527.16)} On Jerusem you will be amazed by the agricultural achievements of the wonderful spornagia. There the land is cultivated largely for aesthetic and ornamental effects. The spornagia are the landscape gardeners of the headquarters worlds, and they are both original and artistic in their treatment of the open spaces of Jerusem. They utilize both animals and numerous mechanical contrivances in the culture of the soil. They are intelligently expert in the employment of the power agencies of their realms as well as in the utilization of numerous orders of their lesser brethren of the lower animal creations, many of which are provided them on these special worlds. This order of animal life is now largely directed by the ascending midway creatures from the evolutionary spheres.

^{46.7.3 (528.1)} Spornagia are not Adjuster indwelt. They do not possess survival souls, but they do enjoy

طولانی بهرمنند هستند، گاهی اوقات تا حد چهل تا پنجاه هزار سال استاندارد. تعداد آنان کثیر است، و آنها به کلیه رسته‌های شخصیت‌های جهان که به خدمت مادی نیازمندند خدمت فیزیکی ارائه می‌دهند.

اگر چه اسپرنانگیاها نه از روان‌های بقا یابنده برخوردارند و نه آنها را به وجود خواهند آورد، گر چه از شخصیت برخوردار نیستند، با این وجود، به فردیتی شکل می‌دهند که می‌تواند تناسخ را تجربه کند. هنگامی که با گذشت زمان، بدنهای فیزیکی این مخلوقات بی‌نظیر به خاطر استفاده و کهنوت فرسوده می‌شود، آفرینندگان آنان در تشریک مساعی با حاملین حیات، بدنهای جدیدی می‌سازند که اسپرنانگیا‌های قدیم در آنها از نو سکونت برقرار می‌کنند.

در تمامی جهان نبدان اسپرنانگیاها تنها مخلوقاتی هستند که به این صورت یا صورتهای دیگر تناسخ را تجربه می‌کنند. آنها فقط نسبت به پنج ارواح اول یاور ذهن واکنش نشان می‌دهند. آنها نسبت به ارواح پرستش و خرد واکنش نشان نمی‌دهند. اما پنج یاور ذهن برابر است با یک کلیت یا ششمین سطح واقعیت، و این عامل است که به عنوان یک هویت تجربی بقا می‌یابد.

من در کار توصیف این مخلوقات سומند و غیرعادی چیزی برای مقایسه ندارم، چرا که در کرات تکاملی هیچ حیوانی که با آنان قابل مقایسه باشد وجود ندارد. آنها که توسط حاملین حیات در شکل و وضعیت کنونی خود طرح‌ریزی شده‌اند موجودات تکاملی نیستند. آنها دو جنسی هستند و برای برآوردن احتیاجات یک جمعیت در حال رشد مطابق نیاز تولید مثل می‌کنند.

شاید به بهترین نحو بتوانم برای اذهان یورنثیا چیزی از طبیعت این مخلوقات زیبا و خادم بدین صورت القا کنم که آنها ترکیبی از خصوصیات یک اسب وفادار و یک سگ پرعاطفه را دارا می‌باشند و هوشی فراتر از بالاترین نوع شامپانزه را به نمایش می‌گذارند. و آنها با قضاوتی مبتنی بر استانداردهای فیزیکی یورنثیا، بسیار زیبا هستند. آنها از توجهی که توسط اقامت کنندگان کوتاه مدت مادی و نیمه مادی در کرات معماری شده به آنان نشان داده می‌شود بسیار قدردان هستند. آنها از دیدی برخوردارند که به آنان اجازه می‌دهد علاوه بر موجودات مادی، آفرینشهای مورانشیا، رسته‌های پایین‌تر فرشتگان، مخلوقات بینابینی، و برخی از رسته‌های پایین‌تر شخصیت‌های روحی را نیز بشناسند. آنها پرستش بیکران را نمی‌فهمند و مفهوم جاودان را نیز درک نمی‌کنند، اما از طریق مهر به سروران خود به نیایشهای نمایان روحانی قلمروهای خود می‌پیوندند.

برخی بر این باورند که در یک عصر آینده جهان، این اسپرنانگیا‌های وفادار از سطح حیوانی وجودشان خواهند گریخت و به یک سرنوشت ارزشمند تکاملی حاوی رشد تدریجی عقلانی و حتی نیل معنوی دست خواهند یافت.

8- مثلثهای جروسم

امور صرفاً محلی و روزانه جروسم از یکصد

long lives, sometimes to the extent of forty to fifty thousand standard years. Their number is legion, and they afford physical ministry to all orders of universe personalities requiring material service.

467.4 (528.2) Although spornagia neither possess nor evolve survival souls, though they do not have personality, nevertheless, they do evolve an individuality which can experience reincarnation. When, with the passing of time, the physical bodies of these unique creatures deteriorate from usage and age, their creators, in collaboration with the Life Carriers, fabricate new bodies in which the old spornagia re-establish their residences.

467.5 (528.3) Spornagia are the only creatures in all the universe of Nebadon who experience this or any other sort of reincarnation. They are only reactive to the first five of the adjutant mind-spirits; they are not responsive to the spirits of worship and wisdom. But the five-adjutant mind equivalates to a totality or sixth reality level, and it is this factor which persists as an experiential identity.

467.6 (528.4) I am quite without comparisons in undertaking to describe these useful and unusual creatures as there are no animals on the evolutionary worlds comparable to them. They are not evolutionary beings, having been projected by the Life Carriers in their present form and status. They are bisexual and procreate as they are required to meet the needs of a growing population.

467.7 (528.5) Perhaps I can best suggest to Urantia minds something of the nature of these beautiful and serviceable creatures by saying that they embrace the combined traits of a faithful horse and an affectionate dog and manifest an intelligence exceeding that of the highest type of chimpanzee. And they are very beautiful, as judged by the physical standards of Urantia. They are most appreciative of the attentions shown them by the material and semimaterial sojourners on these architectural worlds. They have a vision which permits them to recognize — in addition to material beings — the morontia creations, the lower angelic orders, midway creatures, and some of the lower orders of spirit personalities. They do not comprehend worship of the Infinite, nor do they grasp the import of the Eternal, but they do, through affection for their masters, join in the outward spiritual devotions of their realms.

467.8 (528.6) There are those who believe that, in a future universe age, these faithful spornagia will escape from their animal level of existence and attain a worthy evolutionary destiny of progressive intellectual growth and even spiritual achievement.

8. THE JERUSEM TRIANGLES

468.1 (528.7) The purely local and routine affairs of

مثلث هدایت می‌شود. این واحدها پیرامون ده ساختمان اعجاب‌آور که منزلگاه حکومت محلی جروسم است خوشه‌بندی شده‌اند. مثلثها به وسیله تصاویر دورنمای تاریخ ستاد مرکزی سیستم احاطه شده‌اند. در حال حاضر یک پاک شدگی بالغ بر بیش از دو مایل استاندارد در این بخش دایره‌ای شکل وجود دارد. این منطقه به دنبال پذیرش مجدد سیتانیا به خانواده کوکبه به حالت اولیه خود باز خواهد گشت. هر آماده سازی برای این رخداد با فرامین میکائیل به انجام رسیده است، اما دانشگاه قدمای ایامها دآوری پیرامون امور شورش لوسیفر را هنوز به پایان نرسانیده است. سیتانیا تا زمانی که پناهگاه شورشیان بزرگ، موجودات آفریده شده بالایی که از نور به داخل تاریکی سقوط کرده‌اند، است، ممکن است به مشارکت کامل نرلاشیادک باز نگردد.

هنگامی که سیتانیا بتواند به آغوش کوکبه باز گردد، آنگاه پذیرش مجدد کرات منزوی به خانواده سیستم سیارات مسکونی تحت بررسی قرار خواهد گرفت و این امر با بازگشت آنان به پیوند معنوی قلمروها همراه خواهد بود. اما اگر حتی یورنشیا به مدارهای سیستم بازگردد، شما هنوز از این واقعیت که تمامی سیستم شما تحت یک قرنطینه نرلاشیادک قرار دارد، و بخشاً از کلیه سیستمهای دیگر جدا است، شرمند خواهید بود.

اما در زمانی نه چندان دور، قضاوت پیرامون لوسیفر و همکاران او سیستم سیتانیا را به کوکبه نرلاشیادک باز خواهد گردانید، و متعاقباً یورنشیا و سایر کرات منزوی به مدارهای سیتانیا باز خواهند گشت، و مجدداً این کرات از امتیازات ارتباطات بین سیاره‌ای و پیوند بین سیستمی بهرمند خواهند گشت.

برای شورشیان و شورش پایانی فرا خواهد رسید. فرمانروایان متعال بخشنده و شکیباهستند، اما قانون شرارت تغذیه شده تعمیدی به طور جهانی و بدون خطا اجرا می‌شود. "جزای گناه مرگ است" — محو و نابودی ابدی.

[عرضه شده توسط یک فرشته اعظم نبادان.]

Jerusalem are directed from the one hundred triangles. These units are clustered around the ten marvelous structures domiciling the local administration of Jerusalem. The triangles are surrounded by the panoramic depiction of the system headquarters history. At present there is an erasure of over two standard miles in this circular story. This sector will be restored upon the readmission of Satania into the constellation family. Every provision for this event has been made by the decrees of Michael, but the tribunal of the Ancients of Days has not yet finished the adjudication of the affairs of the Lucifer rebellion. Satania may not come back into the full fellowship of Norlatiadek so long as it harbors archrebels, high created beings who have fallen from light into darkness.

468.2 (529.1) When Satania can return to the constellation fold, then will come up for consideration the readmission of the isolated worlds into the system family of inhabited planets, accompanied by their restoration to the spiritual communion of the realms. But even if Urantia were restored to the system circuits, you would still be embarrassed by the fact that your whole system rests under a Norlatiadek quarantine partially segregating it from all other systems.

468.3 (529.2) But ere long, the adjudication of Lucifer and his associates will restore the Satania system to the Norlatiadek constellation, and subsequently, Urantia and the other isolated spheres will be restored to the Satania circuits, and again will such worlds enjoy the privileges of interplanetary communication and intersystem communion.

468.4 (529.3) There will come an end for rebels and rebellion. The Supreme Rulers are merciful and patient, but the law of deliberately nourished evil is universally and unerringly executed. "The wages of sin is death" — eternal obliteration.

468.5 (529.4) [Presented by an Archangel of Nebadon.]

مقاله 47. هفت کرات قصر

048 ⇨

کتاب یورنشیا

046 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 47

هفت کرات قصر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- کره پایان دهندگان
- 2- مهد کودک آزمایشی
- 3- اولین کره قصر
- 4- دومین کره قصر
- 5- سومین کره قصر
- 6- چهارمین کره قصر
- 7- پنجمین کره قصر
- 8- ششمین کره قصر
- 9- هفتمین کره قصر
- 10- شهروندی جروسم

مقدمه مقاله

هنگامی که پسر آفریننده در یورنشیا بود، از "بسیاری قصرها در جهان پدر" سخن گفت. از یک نظر مشخص، کلیه پنجاه و شش کراتی که به دور جروسم در حال گردشند به کار تربیت فرهنگی گذرای انسانهای در حال فراز تخصیص یافته‌اند، اما هفت اقمار کره شماره یک به طور مشخصتر به عنوان کرات قصر شناخته شده‌اند.

کره گذار شماره یک که ستاد مرکزی گروه پایان دهندگان می‌باشد و به سیتانیا تخصیص یافته، خود کاملاً به طور انحصاری به فعالیتهای فراز یابندگان اختصاص یافته است. این کره اکنون به عنوان ستاد مرکزی برای بیش از یکصد هزار گروه از پایان دهندگان به کار گرفته می‌شود، و در هر یک از این گروهها یکپزار موجود جلال یافته وجود دارد.

هنگامی که یک سیستم در نور و حیات استقرار می‌یابد، و به تدریج که کرات قصر یک به یک دیگر به عنوان ایستگاههای آموزشی انسانی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، توسط جمعیت رو به افزایش پایان دهندگان که در این سیستمهای قدیمی‌تر و بسیار کمال یافته‌تر انباشته می‌شوند، تصاحب می‌شوند.

PAPER 47

THE SEVEN MANSION WORLDS

SECTIONS

Introduction

1. The Finaliters' World
2. The Probationary Nursery
3. The First Mansion World
4. The Second Mansion World
5. The Third Mansion World
6. The Fourth Mansion World
7. The Fifth Mansion World
8. The Sixth Mansion World
9. The Seventh Mansion World
10. Jerusem Citizenship

INTRODUCTION

47:01 (530.1) THE Creator Son, when on Urantia, spoke of the "many mansions in the Father's universe." In a certain sense, all fifty-six of the encircling worlds of Jerusem are devoted to the transitional culture of ascending mortals, but the seven satellites of world number one are more specifically known as the mansion worlds.

47:02 (530.2) Transition world number one itself is quite exclusively devoted to ascendant activities, being the headquarters of the finaliter corps assigned to Satania. This world now serves as the headquarters for more than one hundred thousand companies of finaliters, and there are one thousand glorified beings in each of these groups.

47:03 (530.3) When a system is settled in light and life, and as the mansion worlds one by one cease to serve as mortal-training stations, they are taken over by the increasing finaliter population which accumulates in these older and more highly perfected systems.

هفت کرات قصر تحت سرپرستی سرپرستان مورانتیا و ملک صادقها قرار دارند. یک فرماندار عامل در هر کره وجود دارد که مستقیماً در برابر فرمانروایان جروسم مسئول است. آشتی دهندگان یورسا در هر یک از کرات قصر دارای ستاد هستند، در حالی که در مجاورت آنان میعادگاه محلی مشاوران تکنیکی قرار دارد. مدیران بازگشت و هنروران سماوی در هر یک از این کرات ستاد گروهی دارند. اسپرانگها از کره قصر شماره دو به بعد عمل می‌کنند، در حالی که تمامی هفت کرات، در اشتراک با سایر سیارات انتقالی - فرهنگی و کره ستاد مرکزی، مملو از اسپرانگهای متعلق به آفرینش استاندارد می‌باشند.

1- کره پایان دهندگان

اگر چه فقط پایان دهندگان و برخی گروههای کودکان نجات یافته و سرپرستان آنان ساکن کره انتقالی شماره یک می‌باشند، برای سرگرمی کلیه طبقات موجودات روحی، انسانهای انتقالی، و دیدار کنندگان دانشجو تدارک دیده شده است. اسپرانگها که در کلیه این کرات عمل می‌کنند، برای تمامی موجوداتی که بتوانند بشناسند میزبانان مهمان‌نوازی هستند. آنها یک احساس مبهم در رابطه با پایان دهندگان دارند اما نمی‌توانند آنان را ببینند. آنها باید بیشتر همانطور که شما در حالت فیزیکی کنونی خود به فرشتگان نگاه می‌کنید، به پایان دهندگان بنگرند.

اگر چه کره پایان دهندگان کره‌ای با زیبایی بدیع فیزیکی و تزیین خارق‌العاده مورانتیا است، منزلگاه بزرگ روحی که در مرکز فعالیتها واقع شده، معبد پایان دهندگان، برای دید غیرمسلح مادی یا دید اولیه مورانتیا مرئی نیست. اما تغییر دهندگان انرژی قادرند بسیاری از این واقعیتها را برای انسانهای در حال فراز مرئی سازند، و گاه به گاه آنها بدین گونه عمل می‌کنند، مثل مواقع اجتماعات درسی دانشجویان کره قصر در این کره فرهنگی.

در سراسر تجربه کره قصر، شما از جهتی نسبت به حضور برادران جلال یافته خود که مسیر نیل به بهشت را می‌پیمایند از نظر روحی آگاهید، اما هر چند گاه یکبار، این بسیار طراوت بخش است که آنها را آنطور که در استقرارگاههای خود عمل می‌کنند عملاً مشاهده نمایید. شما به طور خود انگیزه پایان دهندگان را نخواهید دید، تا این که دید واقعی روحی کسب کنید.

در اولین کره قصر کلیه بقایافتگان باید الزامات کمپسیون پدر - مادری را از سیارات بومی خویش بگذرانند. کمپسیون کنونی یورنتیا شامل دوازده زوج پدر و مادر جدید الورود است که در پرورش سه فرزند یا بیشتر تا سن بلوغ تجربه انسانی داشته‌اند. خدمت در این کمپسیون نوبتی است و به عنوان یک قاعده فقط ده سال است. تمامی کسانی که نتوانند الزامات اعضای این کمپسیون را در تجربه پدرا نه و مادرانه خویش برآورده سازند باید علاوه بر آن از طریق خدمت در منازل پسران ماتریال در جروسم یا بخشاً در مهد کودک آزمایشی در کره پایان دهندگان کسب صلاحیت کنند.

47.0.4 (530.4) The seven mansion worlds are in charge of the morontia supervisors and the Melchizedeks. There is an acting governor on each world who is directly responsible to the Jerusem rulers. The Uversa conciliators maintain headquarters on each of the mansion worlds, while adjoining is the local rendezvous of the Technical Advisers. The reversion directors and celestial artisans maintain group headquarters on each of these worlds. The spironga function from mansion world number two onward, while all seven, in common with the other transitional-culture planets and the headquarters world, are abundantly provided with spornagia of standard creation.

1. THE FINALITERS' WORLD

47.1.1 (530.5) Although only finaliters and certain groups of salvaged children and their caretakers are resident on transitional world number one, provision is made for the entertainment of all classes of spirit beings, transition mortals, and student visitors. The spornagia, who function on all of these worlds, are hospitable hosts to all beings whom they can recognize. They have a vague feeling concerning the finaliters but cannot visualize them. They must regard them much as you do the angels in your present physical state.

47.1.2 (530.6) Though the finaliter world is a sphere of exquisite physical beauty and extraordinary morontia embellishment, the great spirit abode located at the center of activities, the temple of the finaliters, is not visible to the unaided material or early morontia vision. But the energy transformers are able to visualize many of these realities to ascending mortals, and from time to time they do thus function, as on the occasions of the class assemblies of the mansion world students on this cultural sphere.

47.1.3 (531.1) All through the mansion world experience you are in a way spiritually aware of the presence of your glorified brethren of Paradise attainment, but it is very refreshing, now and then, actually to perceive them as they function in their headquarters abodes. You will not spontaneously visualize finaliters until you acquire true spirit vision.

47.1.4 (531.2) On the first mansion world all survivors must pass the requirements of the parental commission from their native planets. The present Urantia commission consists of twelve parental couples, recently arrived, who have had mortal experience in rearing three or more children to the pubescent age. Service on this commission is rotational and is for only ten years as a rule. All who fail to satisfy these commissioners as to their parental experience must further qualify by service in the homes of the Material Sons on Jerusem or in part in the probationary nursery on the finaliters'

اما صرف نظر از تجربه پدرانه و مادرانه، به والدین کره قصر که در مهد کودک آزمایشی فرزندان در حال رشد دارند، هر فرصتی داده می‌شود که با سرپرستان مورانشیایی این فرزندان پیرامون تعلیم و آموزش آنان تشریک مساعی کنند. این پدران و مادران اجازه دارند تا سالی چهار بار برای دیدار به آنجا سفر کنند. و در میان تمامی دوران فراز، این یکی از زیباترین صحنه‌های متأثر کننده است که پدران و مادران کره قصر را در مواقع دیدارهای متناوب آنان از کره پایان دهندگان در حال در آغوش گرفتن فرزندان مادی خود مشاهده نمایید. در حالی که ممکن است یکی از والدین یا هر دو، یک کره قصر را جلوتر از فرزند ترک کنند، آنها غالب اوقات برای یک دوران هم دوره هستند.

هیچ انسان در حال فراز نمی‌تواند از تجربه پرورش فرزندان — متعلق به خود یا دیگران — چه در کرات مادی یا متعاقباً در کره پایان دهندگان و یا در جروسم بگریزد. پدران باید از میان این تجربه ضروری عبور کنند، درست همانطور که مادران قطعاً باید چنین کنند. این یک پندار تأسف‌آور و غلط مردمان امروزی یورنشيا است که پرورش کودک عمدتاً وظیفه مادران است. کودکان همانقدر به پدران نیازمندند که به مادران، و پدران همانقدر به این تجربه پدرانه و مادرانه نیازمندند که مادران.

2- مهد کودک آزمایشی

مدارس دریافت اطفال سیتانیا در کره پایان دهندگان، اولین کره از کرات انتقالی - فرهنگی جروسم، واقع شده‌اند. این مدارس پذیرش اطفال، مؤسساتی هستند که به پرورش و آموزش فرزندان زمان تخصیص یافته‌اند، و این شامل آنهایی است که پیش از کسب وضعیت فردی در اسناد جهان در کرات تکاملی فضا مرده‌اند. در صورت بقای یک یا هر دو والدین چنین کودکی، نگاهبان سرنوشت، فرشته کروب همکار خود را به عنوان سرپرست هویت بالقوه کودک برمی‌گزیند و مسئولیت تحویل این روان تکامل نیافته به دستان آموزگاران کره قصر در مهد کودکهای آزمایشی کرات مورانشیا را به عهده فرشته کروب محول می‌کند.

همین فرشتگان رها شده کروب هستند که به عنوان آموزگاران کرات قصر، تحت سرپرستی ملک صادقها، چنین تسهیلات گسترده آموزشی را برای آموزش صغیران تحت آزمایش پایان دهندگان حفظ می‌کنند. این صغیران پایان دهندگان، این اطفال انسانهای در حال فراز، همیشه به صورت همان وضعیت دقیق فیزیکی خود در لحظه مرگ، به جز بتانسیل تولید مثل، در جسم ظاهر می‌شوند. این بیدار کردن در لحظه دقیق ورود والدین به اولین کره قصر رخ می‌دهد. و سپس به این کودکان، به همان صورت که هستند، هر فرصتی داده می‌شود که راه آسمانی را انتخاب نمایند، درست همانطور که در کراتی که مرگ نابهنگام دوران زندگانی آنان را پایان داد، دست به چنین انتخابی می‌زدند.

world.

47:1.5 (531:3) But irrespective of parental experience, mansion world parents who have growing children in the probation nursery are given every opportunity to collaborate with the morontia custodians of such children regarding their instruction and training. These parents are permitted to journey there for visits as often as four times a year. And it is one of the most touchingly beautiful scenes of all the ascending career to observe the mansion world parents embrace their material offspring on the occasions of their periodic pilgrimages to the finaliter world. While one or both parents may leave a mansion world ahead of the child, they are quite often contemporary for a season.

47:1.6 (531:4) No ascending mortal can escape the experience of rearing children — their own or others — either on the material worlds or subsequently on the finaliter world or on Jerusem. Fathers must pass through this essential experience just as certainly as mothers. It is an unfortunate and mistaken notion of modern peoples on Urantia that child culture is largely the task of mothers. Children need fathers as well as mothers, and fathers need this parental experience as much as do mothers.

2. THE PROBATIONARY NURSERY

47:2.1 (531:5) The infant-receiving schools of Satania are situated on the finaliter world, the first of the Jerusem transition-culture spheres. These infant-receiving schools are enterprises devoted to the nurture and training of the children of time, including those who have died on the evolutionary worlds of space before the acquirement of individual status on the universe records. In the event of the survival of either or both of such a child's parents, the guardian of destiny deputizes her associated cherubim as the custodian of the child's potential identity, charging the cherubim with the responsibility of delivering this undeveloped soul into the hands of the Mansion World Teachers in the probationary nurseries of the morontia worlds.

47:2.2 (531:6) It is these same deserted cherubim who, as Mansion World Teachers, under the supervision of the Melchizedeks, maintain such extensive educational facilities for the training of the probationary wards of the finaliters. These wards of the finaliters, these infants of ascending mortals, are always personalized as of their exact physical status at the time of death except for reproductive potential. This awakening occurs at the exact time of the parental arrival on the first mansion world. And then are these children given every opportunity, as they are, to choose the heavenly way just as they would have made such a choice on the worlds where death so untimely terminated their careers.

در کره مهد کودک، مخلوقات تحت آزمایش بر طبق داشتن یا نداشتن تنظیم کننده گرومبندی می‌شوند، زیرا تنظیم کنندگان درست مثل هنگام بودن در کرات زمان می‌آیند تا در این کودکان مادی سکنی گزینند. کودکان اعصار پیش از تنظیم کننده در خانواده‌های پنج نفره تحت مراقبت قرار می‌گیرند، و سنینی بین یک سال تا زیر تقریباً پنج سال یا آن سنی که تنظیم کننده وارد می‌شود دارند.

در کرات در حال تکامل تمامی کودکانی که از تنظیم کننده برخوردارند اما پیش از مرگ پیرامون مسیر زندگی بهشت دست به یک انتخاب نزده‌اند نیز در کره پایان دهندگان سیستم از نو در جسم ظاهر می‌شوند. آنها در آنجا به همین ترتیب در خانواده‌های پسران ماتریال و یاران آنها بزرگ می‌شوند، همانطور که آن خردسالان از راه رسیده فاقد تنظیم کننده چنین می‌کنند، اما آنان بعد از رسیدن به سن لازم انتخاب اخلاقی متعاقباً ناصحان اسرارآمیز را دریافت خواهند نمود.

در کره پایان دهندگان، کودکان و جوانانی که تنظیم کننده در آنان ساکن است نیز در خانواده‌های پنج نفره بزرگ می‌شوند و سنینی بین شش تا چهارده سال دارند. این خانواده‌ها تقریباً شامل فرزندانانی هستند که سنین آنان شش، هشت، ده، دوازده، و چهارده سال است. در هر زمان بعد از شانزده سالگی، اگر انتخاب نهایی انجام گرفته باشد، آنها به اولین کره قصر انتقال می‌یابند و صعود بهشتی خود را آغاز می‌کنند. برخی پیش از این سن دست به انتخاب می‌زنند و به کرات صعود می‌روند، اما تعداد بسیار اندکی از فرزندان زیر شانزده سال، آنطور که با استانداردهای یورنتیا برآورد می‌شود، در کرات قصر یافت خواهند شد.

سرافیمهای نگاهبان همانطور که در سیارات تکاملی به لحاظ معنوی به انسانها خدمت روحانی می‌کنند، از این جوانان در مهد کودک آزمایشی در کره پایان دهندگان پرستاری می‌کنند. در عین حال اسیرانگایهای وفادار نیازهای فیزیکی انسانها را برطرف می‌نمایند. و بدین ترتیب این فرزندان در کره انتقالی بزرگ می‌شوند، تا این که زمانی انتخاب نهایی خود را به عمل آورند.

هنگامی که حیات مادی دوران خود را به سر آورد، اگر هیچ انتخابی برای حیات فرازگرایانه انجام نگرفته باشد، یا اگر این فرزندان زمان صریحاً بر علیه مسیر ماجراجویانه هاونا تصمیم بگیرند، مرگ به طور اتوماتیک دوران زندگانی آزمایشی آنان را خاتمه می‌دهد. هیچ قضاوتی در این موارد وجود ندارد. از چنین مرگ دومی هیچ برخاستن از مرگ وجود ندارد. آنان به سادگی طوری می‌شوند که گویا وجود نداشته‌اند.

اما اگر آنان مسیر کمال بهشتی را برگزینند، فوراً برای انتقال به اولین کره قصر آماده می‌شوند. در آنجا بسیاری از آنان به موقع می‌رسند تا به والدین خود در صعود به هاونا بپیوندند. این روانهای نجات یافته دارای منشأ انسانی پس از عبور از میان هاونا و دستیابی به خدایان، شهروندی فرازگرای دائم بهشت را تشکیل می‌دهند. این فرزندان که از تجربه ارزشمند و ضروری تکاملی در کرات زانگاه انسانی محروم بوده‌اند برای ورود به سپاه نهایت فرا خوانده نمی‌شوند.

47:23 (532:1) On the nursery world, probationary creatures are grouped according to whether or not they have Adjusters, for the Adjusters come to indwell these material children just as on the worlds of time. Children of pre-Adjuster ages are cared for in families of five, ranging in ages from one year and under up to approximately five years, or that age when the Adjuster arrives.

47:24 (532:2) All children on the evolving worlds who have Thought Adjusters, but who before death had not made a choice concerning the Paradise career, are also repersonalized on the finaliter world of the system, where they likewise grow up in the families of the Material Sons and their associates as do those little ones who arrived without Adjusters, but who will subsequently receive the Mystery Monitors after attaining the requisite age of moral choice.

47:25 (532:3) The Adjuster-indwelt children and youths on the finaliter world are also reared in families of five, ranging in ages from six to fourteen; approximately, these families consist of children whose ages are six, eight, ten, twelve, and fourteen. Any time after sixteen, if final choice has been made, they translate to the first mansion world and begin their Paradise ascent. Some make a choice before this age and go on to the ascension spheres, but very few children under sixteen years of age, as reckoned by Urantia standards, will be found on the mansion worlds.

47:26 (532:4) The guardian seraphim attend these youths in the probationary nursery on the finaliter world just as they spiritually minister to mortals on the evolutionary planets, while the faithful spornagia minister to their physical necessities. And so do these children grow up on the transition world until such time as they make their final choice.

47:27 (532:5) When material life has run its course, if no choice has been made for the ascendant life, or if these children of time definitely decide against the Havona adventure, death automatically terminates their probationary careers. There is no adjudication of such cases; there is no resurrection from such a second death. They simply become as though they had not been.

47:28 (532:6) But if they choose the Paradise path of perfection, they are immediately made ready for translation to the first mansion world, where many of them arrive in time to join their parents in the Havona ascent. After passing through Havona and attaining the Deities, these salvaged souls of mortal origin constitute the permanent ascendant citizenship of Paradise. These children who have been deprived of the valuable and essential evolutionary experience on the worlds of mortal nativity are not mustered into the Corps of the Finality.

3- اولین کره قصر

در کرات قصر بقا یافتگان انسانی از مرگ برخاسته زندگی خود را در همان نقطه‌ای که به واسطه مرگ قطع گردید از سر می‌گیرند. هنگامی که شما از یورنشیا به اولین کره قصر می‌روید، تغییر قابل ملاحظه‌ای مشاهده خواهید کرد، اما اگر از یک کره نرمالتر و پیشرفته‌تر زمان آمده باشید، به سختی تفاوتی می‌دیدید، به جز این واقعیت که از بدن متفاوتی برخوردار هستید. جسم حاوی گوشت و خون در کره زانگاه پشت سر گذاشته شده است.

درست در مرکز کلیه فعالیتها در اولین کره قصر، تالار تجدید حیات، معبد عظیم مونتاژ شخصیت قرار دارد. این ساختمان غول‌آسا شامل میعادگاه مرکزی فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت، تنظیم کنندگان فکر، و فرشتگان اعظم تجدید حیات می‌باشد. حاملین حیات نیز در زنده ساختن مردگان با این موجودات آسمانی کار می‌کنند.

نسخه‌های ذهن انسانی و الگوهای فعال ذهن مخلوق انطور که از سطوح ماتریال به معنوی تغییر شکل می‌دهند، دارایی منحصر به فرد تنظیم کنندگان جدا شده فکر می‌باشند. این عوامل روحی شده ذهن، حافظه، و شخصیت مخلوق، برای همیشه بخشی از این تنظیم کنندگان هستند. بافت ذهنی مخلوق و پتانسیلهای غیرفعال هویت، در روان مورانشیا که به فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت سپرده شده است، حاضر هستند. و این پیوند دادن دوباره روان مورانشیایی تحت سرپرستی فرشتگان سراف، و روح - ذهن تحت سرپرستی تنظیم کننده است که شخصیت مخلوق را از نو مونتاژ می‌سازد و برخاستن از مرگ را برای یک بقا یافته خفته موجب می‌شود.

بدین ترتیب اگر یک شخصیت انتقالی متعلق به منشأ انسانی هرگز از نو مونتاژ نشود، عناصر روحی مخلوق بقا نیافته انسانی برای ابد به عنوان جزئی از عطیه منحصر به فرد تجربی تنظیم کننده پیشین ساکن در فرد تداوم می‌یابد.

از معبد حیات نو هفت شاخه جانبی، تالارهای رستخیز نژادهای انسانی، امتداد می‌یابند. هر یک از این ساختمانها به مونتاژ یکی از هفت نژاد زمان تخصیص یافته است. یکصد هزار اتاق شخصی زنده سازی در هر یک از این هفت شاخه که به تالارهای دایره‌ای شکل تجمع منتهی می‌شود، وجود دارند. این تالارها به عنوان اتاقهای بیدار سازی تا یک میلیون فرد مورد استفاده واقع می‌شوند. این تالارها به وسیله اتاقهای تجمع شخصیتهای نژادهای مختلط کرات نرمال پس از نسل آیم احاطه شده‌اند. صرف نظر از تکنیکی که ممکن است در تک کرات زمان در ارتباط با رستخیزهای ویژه یا اعطایی مورد استفاده واقع شود، مونتاژ مجدد واقعی و آگاهانه شخصیت واقعی و کامل در تالارهای رستخیز منسویی شماره یک صورت می‌گیرد. در سراسر ابدیت، شما تأثیرات عمیق خاطره اولین مشاهدات خود را از این بامدادهای رستخیز به یاد خواهید آورد.

3. THE FIRST MANSION WORLD

47:31 (532:7) On the mansion worlds the resurrected mortal survivors resume their lives just where they left off when overtaken by death. When you go from Urantia to the first mansion world, you will notice considerable change, but if you had come from a more normal and progressive sphere of time, you would hardly notice the difference except for the fact that you were in possession of a different body; the tabernacle of flesh and blood has been left behind on the world of nativity.

47:32 (532:8) The very center of all activities on the first mansion world is the resurrection hall, the enormous temple of personality assembly. This gigantic structure consists of the central rendezvous of the seraphic destiny guardians, the Thought Adjusters, and the archangels of the resurrection. The Life Carriers also function with these celestial beings in the resurrection of the dead.

47:33 (533:1) The mortal-mind transcripts and the active creature-memory patterns as transformed from the material levels to the spiritual are the individual possession of the detached Thought Adjusters; these spiritized factors of mind, memory, and creature personality are forever a part of such Adjusters. The creature mind-matrix and the passive potentials of identity are present in the morontia soul intrusted to the keeping of the seraphic destiny guardians. And it is the reuniting of the morontia-soul trust of the seraphim and the spirit-mind trust of the Adjuster that reassembles creature personality and constitutes resurrection of a sleeping survivor.

47:34 (533:2) If a transitory personality of mortal origin should never be thus reassembled, the spirit elements of the nonsurviving mortal creature would forever continue as an integral part of the individual experiential endowment of the onetime indwelling Adjuster.

47:35 (533:3) From the Temple of New Life there extend seven radial wings, the resurrection halls of the mortal races. Each of these structures is devoted to the assembly of one of the seven races of time. There are one hundred thousand personal resurrection chambers in each of these seven wings terminating in the circular class assembly halls, which serve as the awakening chambers for as many as one million individuals. These halls are surrounded by the personality assembly chambers of the blended races of the normal post-Adamic worlds. Regardless of the technique which may be employed on the individual worlds of time in connection with special or dispensational resurrections, the real and conscious reassembly of actual and complete personality takes place in the resurrection halls of mansonia number one. Throughout all eternity you will recall the profound memory impressions of your first witnessing of these

resurrection mornings.

47:36 (533:4) From the resurrection halls you proceed to the Melchizedek sector, where you are assigned permanent residence. Then you enter upon ten days of personal liberty. You are free to explore the immediate vicinity of your new home and to familiarize yourself with the program which lies immediately ahead. You also have time to gratify your desire to consult the registry and call upon your loved ones and other earth friends who may have preceded you to these worlds. At the end of your ten-day period of leisure you begin the second step in the Paradise journey, for the mansion worlds are actual training spheres, not merely detention planets.

47:37 (533:5) On mansion world number one (or another in case of advanced status) you will resume your intellectual training and spiritual development at the exact level whereon they were interrupted by death. Between the time of planetary death or translation and resurrection on the mansion world, mortal man gains absolutely nothing aside from experiencing the fact of survival. You begin over there right where you leave off down here.

47:38 (533:6) Almost the entire experience of mansion world number one pertains to deficiency ministry. Survivors arriving on this first of the detention spheres present so many and such varied defects of creature character and deficiencies of mortal experience that the major activities of the realm are occupied with the correction and cure of these manifold legacies of the life in the flesh on the material evolutionary worlds of time and space.

47:39 (534:1) The sojourn on mansion world number one is designed to develop mortal survivors at least up to the status of the post-Adamic dispensation on the normal evolutionary worlds. Spiritually, of course, the mansion world students are far in advance of such a state of mere human development.

47:40 (534:2) If you are not to be detained on mansion world number one, at the end of ten days you will enter the translation sleep and proceed to world number two, and every ten days thereafter you will thus advance until you arrive on the world of your assignment.

47:41 (534:3) The center of the seven major circles of the first mansion world administration is occupied by the temple of the Morontia Companions, the personal guides assigned to ascending mortals. These companions are the offspring of the local universe Mother Spirit, and there are several million of them on the morontia worlds of Satania. Aside from those assigned as group companions, you will have much to do with the interpreters and translators, the building custodians, and the excursion supervisors. And all of these companions are most co-operative with those who have to do

شما از تالارهای رستاخیز به ناحیه ملک صادق رهسپار می‌شوید و در آنجا اقامت دائم می‌یابید. سپس وارد یک آزادی شخصی ده روزه می‌شوید. شما آزادی نزدیکترین همسایگی منزل جدید خود را سیاحت کنید و خود را با برنامه‌ای که فوراً در پیش است آشنا سازید. شما همچنین وقت دارید که میل خود را با رجوع به دفتر ثبت ارضاء نمایید و به دیدار یاران و بستگان خود و سایر دوستان زمینی که ممکن است پیش از شما به این کرات آمده باشند بروید. شما در پایان دوره ده روزه استراحت خود، دومین مرحله را در سفر بهشت آغاز می‌کنید، چرا که کرات قصر کرات واقعی آموزشی هستند، نه صرفاً سیارات نگاهداری.

در کره شماره یک قصر (یا کره دیگر، در حالت برخورداری از وضعیت پیشرفته) شما آموزش عقلانی و تکامل معنوی خویش را دقیقاً در سطحی که به واسطه مرگ قطع گردید از سر می‌گیرید. بین زمان مرگ در سیاره یا انتقال و تجدید حیات در کره قصر، انسان فانی صرف نظر از تجربه نمودن واقعیت بقا، مطلقاً هیچ چیز به دست نمی‌آورد. شما درست در جایی که در اینجا زندگی را ترک می‌کنید، در آنجا شروع می‌کنید.

تقریباً تمامی تجربه کره شماره یک قصر به رفع کمبودها مربوط می‌شود. بقا یافتگانی که به این اولین کره از کرات نگاهداری وارد می‌شوند، چنان نقایص بسیار و متنوعی از کاراکتر مخلوق و نقصانهای تجربه انسانی را نشان می‌دهند که فعالیتهای عمده دنیای آنها با تصحیح و درمان این میراثهای چندگانه زندگی در جسم در کرات تکاملی مادی زمان و مکان اشغال می‌شود.

اقامت موقت در کره شماره یک قصر طوری طراحی شده است که بقا یافتگان انسانی را حداقل تا وضعیت پس از اعطای آدم در کرات تکاملی نرمال رشد و نمو دهد. البته از نظر معنوی دانشجویان کره قصر بسیار پیشرفته‌تر از چنین وضعیتی صرف تکامل بشری هستند.

اگر شما در کره شماره یک قصر نگاه داشته نشوید، در پایان ده روز به خواب انتقال فرو رفته و رهسپار کره شماره دو خواهید شد و بعد از آن به همین ترتیب هر ده روز پیش می‌روید تا این که به کره‌ای که برایتان تعیین شده برسید.

مرکز هفت دایره اصلی مدیریت اولین کره قصر به وسیله معبد یاران مورانشیا، راهنمایان شخصی تخصیص یافته به انسانهای فراز یابنده، اشغال شده است. این یاران از فرزندان روح مادر جهان محلی می‌باشند، و در کرات مورانشیای سیتانیا چندین میلیون نفر از آنان وجود دارند. صرف نظر از آنهایی که به صورت یاران گروهی تعیین شده‌اند، شما با تفسیر کنندگان و مترجمان، مسئولین ساختمان، و سرپرستان گشت و گذار کار زیادی خواهید داشت. و تمامی این یاران با آنهایی که با تکوین عوامل شخصیتی ذهن و روح شما در درون بدن مورانشیا سر و کار دارند، همکاری زیادی دارند.

همینطور که شما در اولین کره قصر شروع می‌کنید، به هر گروه یک‌هزار نفره از انسانهای فراز یابنده یک یار مورانتیا اختصاص می‌یابد، اما به تدریج که از میان هفت کرات قصر پیش می‌روید، با تعداد بیشتری مواجه خواهید شد. این موجودات زیبا و چند هنره، یاران همدم و راهنمایان گیرایی هستند. آنها از آنند که افراد و گروههای برگزیده را به هر یک از کرات گذار فرهنگی و نیز کرات اقمار آنها همراهی نمایند. آنها راهنمایان سفر گردش و یاران اوقات فراغت تمامی انسانهای در حال فراز هستند. آنها اغلب گروههای بقا یافته را در دیدارهای متناوب به جروسم همراهی می‌کنند، و در هر روزی که آنجا هستید، می‌توانید به بخش ثبت نام پایتخت سیستم بروید و انسانهای در حال فراز از تمامی هفت کرات قصر را ملاقات نمایید، چرا که آنها بین منزلگاههای خود و ستاد مرکزی سیستم از ادانه رفت و آمد می‌کنند.

4- دومین کره قصر

در این کره است که شما به طور کاملتر به حیات منسونیا وارد می‌شوید. گروه‌بندیهای حیات مورانتیا شروع به شکل گرفتن می‌کنند؛ گروههای کاری و سازمانهای اجتماعی شروع به کار می‌کنند، اجتماعات ابعاد رسمی می‌یابند، و انستایهای پیشرو نظامی اجتماعی و ترتیبات دولتی نوینی را آغاز می‌کنند.

بقا یافتگان با روح پیوند خورده، کرات قصر را در اشتراک با انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته در حال فراز اشغال می‌کنند. در حالی که انواع گوناگون حیات آسمانی فرق می‌کنند، آنها تماماً دوستانه و برادرانه هستند. در کلیه کرات فراز، شما هیچ چیز قابل مقایسه با عدم تحمل بشری و تبعیضات بی‌ملاحظه سیستمهای طبقاتی را نخواهید یافت.

همینطور که شما کرات قصر را یک به یک رو به بالا- در می‌نورید، آنها با فعالیتهای مورانتیایی بقا یافتگان پیشرو شلوغتر می‌شوند. شما به تدریج که جلو می‌روید، اشکال بیشتر و بیشتری از جروسم را که به کرات قصر اضافه شده‌اند خواهید شناخت. دریای بلور در دومین منسونیا خود را پدیدار می‌سازد.

در هنگام هر پیشروی از یک کره قصر به دیگری، یک بدن به تازگی ساخته شده و به طرز مناسب تطبیق یافته مورانتیایی به دست می‌آید. شما با انتقال سرافی به خواب می‌روید، و در تالارهای رستخیز با بدن جنید اما تکامل نیافته بیدار می‌شوید، بیشتر مثل آن هنگامی که برای اولین بار در کره شماره یک قصر وارد شدید، به جز این که تنظیم کننده فکر در طی این خوابهای عبوری میان کرات قصر شما را ترک نمی‌کند. شما بعد از این که به یکباره از کرات تکاملی به اولین کره قصر عبور می‌کنید، شخصیتان دست نخورده باقی می‌ماند.

همینطور که شما به حیات مورانتیا فراز می‌یابید، حافظه تنظیم کننده شما به طور کامل دست نخورده باقی

with developing your personality factors of mind and spirit within the morontia body.

47:312 (534:4) As you start out on the first mansion world, one Morontia Companion is assigned to each company of one thousand ascending mortals, but you will encounter larger numbers as you progress through the seven mansion spheres. These beautiful and versatile beings are companionable associates and charming guides. They are free to accompany individuals or selected groups to any of the transition-culture spheres, including their satellite worlds. They are the excursion guides and leisure associates of all ascending mortals. They often accompany survivor groups on periodic visits to Jerusalem, and on any day you are there, you can go to the registry sector of the system capital and meet ascending mortals from all seven of the mansion worlds since they freely journey back and forth between their residential abodes and the system headquarters.

4. THE SECOND MANSION WORLD

47:41 (534:5) It is on this sphere that you are more fully inducted into the mansonia life. The groupings of the morontia life begin to take form; working groups and social organizations start to function, communities take on formal proportions, and the advancing mortals inaugurate new social orders and governmental arrangements.

47:42 (534:6) Spirit-fused survivors occupy the mansion worlds in common with the Adjuster-fused ascending mortals. While the various orders of celestial life differ, they are all friendly and fraternal. In all the worlds of ascension you will find nothing comparable to human intolerance and the discriminations of inconsiderate caste systems.

47:43 (534:7) As you ascend the mansion worlds one by one, they become more crowded with the morontia activities of advancing survivors. As you go forward, you will recognize more and more of the Jerusalem features added to the mansion worlds. The sea of glass makes its appearance on the second mansonia.

47:44 (534:8) A newly developed and suitably adjusted morontia body is acquired at the time of each advance from one mansion world to another. You go to sleep with the seraphic transport and awake with the new but undeveloped body in the resurrection halls, much as when you first arrived on mansion world number one except that the Thought Adjuster does not leave you during these transit sleeps between the mansion worlds. Your personality remains intact after you once pass from the evolutionary worlds to the initial mansion world.

47:45 (535:1) Your Adjuster memory remains fully intact as you ascend the morontia life. Those mental

می‌ماند. آن پیوندهای ذهنی که کاملاً حیوانی و تماماً مادی بودند، طبعاً با مغز فیزیکی از میان رفتند، اما هر چیز از حیات ذهنی شما که ارزنده بود، و ارزش بقا داشت، به وسیله تنظیم کننده کیپیبرداری شده و به عنوان بخشی از حافظه شخصی تماماً طی دوران فراز حفظ می‌شود. شما همینطور که از یک کره قصر به دیگری و از یک بخش از جهان به دیگری — حتی به بهشت — پیش می‌روید نسبت به کلیه تجارب ارزنده خویش آگاه خواهید بود.

اگر چه شما دارای بدنهای مورانشیا هستید، در تمامی این هفت کرات به خوردن، آشامیدن، و استراحت ادامه می‌دهید. شما نوع مورانشیایی غذا را می‌خورید، یک نوع انرژی زنده که در کرات ماتریال ناشناخته است. خوراک و آب هر دو به طور کامل در بدن مورانشیا مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ هیچ ماده زائد باقیمانده وجود ندارد. درنگ کنید تا این امر را مورد ملاحظه قرار دهید: منسویی شماره یک کره‌ای بسیار مادی است، و دوران اولیه نظام مورانشیا را عرضه می‌دارد. شما هنوز یک موجود نزدیک به بشر هستید و از دیدگاههای محدود حیات انسانی زیاد دور نیستید، اما هر کره پیشرفتی قطعی آشکار می‌سازد. از کره به کره شما کمتر مادی، بیشتر عقلانی، و اندکی بیشتر روحی می‌شوید. پیشرفت معنوی در ستهای آخر این هفت کرات پیشرفته از همه بیشتر است.

نقصانهای بیولوژیک عمدتاً در اولین کره قصر جبران شدند. در آنجا کاستیهای تجربیات سیاره‌ای مربوط به حیات جنسی، پیوند خانوادگی، و کارکرد پدرانه و مادرانه یا تصحیح شدند یا برای اصلاح در آینده در میان خانواده‌های پسران ماتریال در جروسم مورد برنامه‌ریزی قرار گرفتند.

منسویی شماره دو به طور مشخص‌تر برطرف ساختن کلیه حالات تضاد عقلانی و درمان کلیه تنوعات عدم هماهنگی ذهنی را تأمین می‌سازد. تلاش برای استاد شدن در مفهوم موتای مورانشیا که در اولین کره قصر آغاز گشت در اینجا با جدیت بیشتر ادامه می‌یابد. پیشرفت در منسویی شماره دو با وضعیت عقلانی فرهنگ عصر بعد از پسر مجیسترال در کرات تکاملی ایده‌آل قابل مقایسه است.

5- سومین کره قصر

منسویی سوم ستاد مرکزی آموزگاران کره قصر است. اگر چه آنان در کلیه هفت کرات قصر عمل می‌کنند، ستاد مرکزی گروهی آنها در مرکز دوایر مدرسه‌ای کره شماره سه قرار دارد. میلیونها تن از این آموزگاران در کرات قصر و کرات بالاتر مورانشیا وجود دارند. این فرشتگان پیشرفته و جلال یافته کروب، از کرات قصر تا آخرین کره آموزش فراز یابندگان جهان محلی، به عنوان آموزگاران مورانشیا خدمت می‌کنند. هنگامی که زمان خداحافظی نزدیک می‌شود، وقتی که با جهان مبدأ خود — حداقل برای چند دوره — خداحافظی می‌کنید، هنگامی که برای انتقال به کرات پذیرشی ناحیه فرعی ابرجهان در پوشش سرافیمی قرار می‌گیرید، آنها در میان آخرینهایی خواهند بود که به گونه‌ای عاطفی با شما وداع خواهند گفت.

associations that were purely animalistic and wholly material naturally perished with the physical brain, but everything in your mental life which was worth while, and which had survival value, was counterparted by the Adjuster and is retained as a part of personal memory all the way through the ascendant career. You will be conscious of all your worth-while experiences as you advance from one mansion world to another and from one section of the universe to another — even to Paradise.

47:46 (535:2) Though you have morontia bodies, you continue, through all seven of these worlds, to eat, drink, and rest. You partake of the morontia order of food, a kingdom of living energy unknown on the material worlds. Both food and water are fully utilized in the morontia body; there is no residual waste. Pause to consider: Mansonia number one is a very material sphere, presenting the early beginnings of the morontia regime. You are still a near human and not far removed from the limited viewpoints of mortal life, but each world discloses definite progress. From sphere to sphere you grow less material, more intellectual, and slightly more spiritual. The spiritual progress is greatest on the last three of these seven progressive worlds.

47:47 (535:3) Biological deficiencies were largely made up on the first mansion world. There defects in planetary experiences pertaining to sex life, family association, and parental function were either corrected or were projected for future rectification among the Material Son families on Jerusem.

47:48 (535:4) Mansonia number two more specifically provides for the removal of all phases of intellectual conflict and for the cure of all varieties of mental disharmony. The effort to master the significance of morontia mota, begun on the first mansion world, is here more earnestly continued. The development on mansonia number two compares with the intellectual status of the post-Magisterial Son culture of the ideal evolutionary worlds.

5. THE THIRD MANSION WORLD

47:51 (535:5) Mansonia the third is the headquarters of the Mansion World Teachers. Though they function on all seven of the mansion spheres, they maintain their group headquarters at the center of the school circles of world number three. There are millions of these instructors on the mansion and higher morontia worlds. These advanced and glorified cherubim serve as morontia teachers all the way up from the mansion worlds to the last sphere of local universe ascendant training. They will be among the last to bid you an affectionate adieu when the farewell time draws near, the time when you bid good-bye — at least for a few ages — to the universe of your origin, when you enseraphim for transit to the receiving worlds of the minor sector of

هنگام اقامت موقت در اولین کره قصر، شما اجازه دارید از اولین کرات انتقالی، ستاد مرکزی پایان دهندگان و مهد کودک آزمایشی سیستم برای پرورش کودکان رشد نیافته تکاملی، دیدار کنید. هنگامی که شما به منسونیای شماره دو وارد می‌شوید، اجازه می‌یابید که مرتباً از کره انتقالی شماره دو دیدار کنید. در آنجا ستاد مرکزی سرپرست مورانشیا برای تمامی سیتانیا و مدارس آموزشی برای انواع متنوع مورانشیا واقع شده‌اند. هنگامی که شما به کره شماره سه قصر می‌رسید، بلافاصله اجازه می‌یابید که از سومین کره انتقالی، ستاد مرکزی انواع فرشتگان و کانون مدارس متنوع آموزشی آنان در سیستم دیدن کنید. برای انسانهای پیشرو دیدار کردن از جروسم از این کره به طور فزاینده سودمند و بسیار جالب توجه است.

منسونیای سوم، برای تمامی آنهایی که پیش از رهایی از جسم در کرات بومی انسانی به معادل این دوایر فرهنگی دست نیافته‌اند، یک کره پیشرفت بزرگ شخصی و اجتماعی است. در این کره کار مثبت‌تر آموزشی آغاز شده است. طبیعت آموزش دو کره اول قصر بیشتر پیرامون کمبودها — چیزهای منفی — است. آن به افزودن تجربه حیات در جسم مربوط است. در این کره سوم قصر، بقا یافتگان به راستی فرهنگ پیشرفته مورانشیایی خود را شروع می‌کنند. مقصود اصلی این آموزش، افزایش فهم ارتباط موتای مورانشیا و منطق انسانی، هماهنگی موتای مورانشیا و فلسفه بشری است. انسانهای بقا یافته اکنون بینش عملی از متافیزیک حقیقی به دست می‌آورند. این مقدمه واقعی درک هوشمندانه معانی کیهانی و ارتباط متقابل جهانی است. فرهنگ سومین کره قصر طبیعتی شبیه به عصر پس عطایی پسر در یک سیاره مسکونی نرمال دارد.

6- چهارمین کره قصر

هنگامی که شما به چهارمین کره قصر وارد می‌شوید، به خوبی به مسیر زندگانی مورانشیا وارد شده‌اید. شما مسیری طولانی را از وجود اولیه مادی طی کرده‌اید. اکنون به شما اجازه داده می‌شود که از کره انتقالی شماره چهار دیدن کنید و در آنجا با ستاد مرکزی و مدارس آموزشی ابرفرشتگان، شامل ستارگان تابناک عصر، آشنا شوید. از طریق کارهای خوب این ابرفرشتگان چهارمین کره انتقالی، دیدار کنندگان مورانشیا قادر می‌شوند در طول دیدارهای مرتب از جروسم، به انواع گوناگون پسران خداوند بسیار نزدیک شوند، زیرا همینطور که انسانهای پیشرونده این دیدارهای مکرر را از کره ستاد مرکزی به عمل می‌آورند، بخشهای جدید پایتخت سیستم به تدریج به روی آنها گشوده می‌شود. شکوه و عظمت‌های جدیدی تدریجاً در برابر اذهان رو به توسعه این فراز یابندگان هویدا می‌شود.

the superuniverse.

47:52 (535:6) When sojourning on the first mansion world, you have permission to visit the first of the transition worlds, the headquarters of the finaliters and the system probationary nursery for the nurture of undeveloped evolutionary children. When you arrive on mansonia number two, you receive permission periodically to visit transition world number two, where are located the morontia supervisor headquarters for all Satania and the training schools for the various morontia orders. When you reach mansion world number three, you are immediately granted a permit to visit the third transition sphere, the headquarters of the angelic orders and the home of their various system training schools. Visits to Jerusem from this world are increasingly profitable and are of ever-heightening interest to the advancing mortals.

47:53 (536:1) Mansonia the third is a world of great personal and social achievement for all who have not made the equivalent of these circles of culture prior to release from the flesh on the mortal nativity worlds. On this sphere more positive educational work is begun. The training of the first two mansion worlds is mostly of a deficiency nature — negative — in that it has to do with supplementing the experience of the life in the flesh. On this third mansion world the survivors really begin their progressive morontia culture. The chief purpose of this training is to enhance the understanding of the correlation of morontia mota and mortal logic, the co-ordination of morontia mota and human philosophy. Surviving mortals now gain practical insight into true metaphysics. This is the real introduction to the intelligent comprehension of cosmic meanings and universe interrelationships. The culture of the third mansion world partakes of the nature of the postbestowal Son age of a normal inhabited planet.

6. THE FOURTH MANSION WORLD

47:61 (536:2) When you arrive on the fourth mansion world, you have well entered upon the morontia career; you have progressed a long way from the initial material existence. Now are you given permission to make visits to transition world number four, there to become familiar with the headquarters and training schools of the superangels, including the Brilliant Evening Stars. Through the good offices of these superangels of the fourth transition world the morontia visitors are enabled to draw very close to the various orders of the Sons of God during the periodic visits to Jerusem, for new sectors of the system capital are gradually opening up to the advancing mortals as they make these repeated visits to the headquarters world. New grandeurs are progressively unfolding to the expanding minds of these ascenders.

در منسونیای چهارم فرد فراز یابنده جای خود را در کار گروهی و کارکردهای طبقه‌بندی شده حیات مورانشیا به طور شایسته‌تر پیدا می‌کند. در اینجا قدردانی فرازنده‌ای از پخش برنامه‌ها و سایر فازهای فرهنگ و پیشرفت جهان محلی در فراز یابندگان به وجود می‌آید.

در طول دوره آموزشی در کره شماره چهار است که انسانهای در حال فراز به راستی به الزامات و شادیهای حیات حقیقی اجتماعی مخلوقات مورانشیا برای اولین بار آشنا می‌شوند. و برای مخلوقات تکاملی به راستی این یک تجربه جدید است که در فعالیتهای اجتماعی که نه مبتنی بر بزرگنمایی شخصی و نه شیفتگی خود طلبانه می‌باشد، شرکت کنند. یک نظم اجتماعی جدید عرضه می‌شود، نظامی که مبتنی بر همسازی فهیمانه قدردانی متقابل، محبت عاری از خود خواهی خدمت متقابل و انگیزه عالی فهم یک سرنوشت مشترک و متعالی — هدف بهشتی کمال پرستش‌آمیز و الهی — می‌باشد. فراز یابندگان همگی نسبت به خدا شناسی، خدا آشکار سازی، خدا جویی، و خدا یابی، خود آگاه می‌شوند.

فرهنگ عقلانی و اجتماعی این چهارمین کره قصر با حیات ذهنی و اجتماعی عصر پس از پسر آموزگار در سیارات دارای تکامل نرمال قابل مقایسه است. وضعیت معنوی بسیار پیشرفته‌تر از چنین اعطای انسانی است.

7- پنجمین کره قصر

انتقال به پنجمین کره قصر نمایانگر یک گام عظیم به جلو در حیات یک پیشگام مورانشیا است. تجربه در این کره یک پیش مرز واقعی حیات جروسم است. در اینجا شما شروع به درک سرنوشت والای کرات وفادار تکاملی می‌کنید، زیرا آنها ممکن است در طول تکامل طبیعی سیاره‌ای خود به طور عادی به این مرحله پیشرفت کنند. فرهنگ این کره قصر به طور کلی مشابه فرهنگ عصر اولیه نور و حیات در سیارات پیشرفت نرمال تکاملی است. و از این امر شما می‌توانید بفهمید چرا چنین است که انواع موجودات بسیار با فرهنگ و پیشرفته که گاهی اوقات در این کرات پیشرفته تکاملی ساکنند از عبور از یک کره قصر یا بیشتر یا حتی تمامی کرات قصر معاف هستند.

پس از این که در زبان جهان محلی استاد شدید، پیش از ترک چهارمین کره قصر، اکنون زمان بیشتری به فراگیری کامل زبان یوورسا تا آخرین حد اختصاص می‌دهید، تا پیش از ورود به جروسم با وضعیت اقامتی، در هر دو زبان متبحر شوید. کلیه انسانهای در حال فراز از ستاد مرکزی سیستم تا هاونا دو زبانه هستند. و سپس فقط لازم است واژه‌های ابرجهان بسط داده شود، و باز برای اقامت در بهشت بسط بیشتری لازم است.

به دنبال ورود به منسونیای شماره پنج، رهنورد

47.62 (536.3) On the fourth mansonia the individual ascender more fittingly finds his place in the group working and class functions of the morontia life. Ascenders here develop increased appreciation of the broadcasts and other phases of local universe culture and progress.

47.63 (536.4) It is during the period of training on world number four that the ascending mortals are really first introduced to the demands and delights of the true social life of morontia creatures. And it is indeed a new experience for evolutionary creatures to participate in social activities which are predicated neither on personal aggrandizement nor on self-seeking conquest. A new social order is being introduced, one based on the understanding sympathy of mutual appreciation, the unselfish love of mutual service, and the overmastering motivation of the realization of a common and supreme destiny — the Paradise goal of worshipful and divine perfection. Ascenders are all becoming self-conscious of God-knowing, God-revealing, God-seeking, and God-finding.

47.64 (536.5) The intellectual and social culture of this fourth mansion world is comparable to the mental and social life of the post-Teacher Son age on the planets of normal evolution. The spiritual status is much in advance of such a mortal dispensation.

7. THE FIFTH MANSION WORLD

47.7.1 (537.1) Transport to the fifth mansion world represents a tremendous forward step in the life of a morontia progressor. The experience on this world is a real foretaste of Jerusem life. Here you begin to realize the high destiny of the loyal evolutionary worlds since they may normally progress to this stage during their natural planetary development. The culture of this mansion world corresponds in general to that of the early era of light and life on the planets of normal evolutionary progress. And from this you can understand why it is so arranged that the highly cultured and progressive types of beings who sometimes inhabit these advanced evolutionary worlds are exempt from passing through one or more, or even all, of the mansion spheres.

47.7.2 (537.2) Having mastered the local universe language before leaving the fourth mansion world, you now devote more time to the perfection of the tongue of Uversa to the end that you may be proficient in both languages before arriving on Jerusem with residential status. All ascending mortals are bilingual from the system headquarters up to Havona. And then it is only necessary to enlarge the superuniverse vocabulary, still additional enlargement being required for residence on Paradise.

47.7.3 (537.3) Upon arrival on mansonia number five the

اجازه می‌یابد که به کره انتقالی شماره منطبق بر آن، ستاد مرکزی پسران، دیدار نماید. در اینجا انسان فراز یابنده شخصاً با گروه‌های گوناگون فرزندی الهی آشنا می‌شود. او راجع به این موجودات والا شنیده است و از پیش آنها را در جروسم ملاقات کرده است، اما اکنون به راستی آنها را می‌شناسد.

در منسونیای پنجم شما شروع به شناخت کرات مطالعاتی کوکبه می‌کنید. در اینجا شما با اولین آموزگارانی دیدار می‌کنید که شروع به آماده سازی شما برای اقامت موقت در کوکبه می‌کنند. قدر بیشتری از این آماده سازی در کرات شش و هفت ادامه می‌یابد، در حالی که مراحل نهایی در ناحیه انسانی‌های در حال فراز در جروسم انجام می‌پذیرد.

یک تولد واقعی آگاهی کیهانی در منسونیای شماره پنج صورت می‌گیرد. شما دارید ذهنیت جهانی می‌یابید. این به راستی یک زمان افقهای بسط یابنده است. اذهان بسط یابنده انسانی‌های در حال فراز به این پی می‌برند که سرنوشتی شگفت‌انگیز و باشکوه، آسمانی، و الهی در انتظار کلیه کسانی است که صعود تدریجی به بهشت را تکمیل می‌کنند. این سرنوشتی است که با کار طاقت فرسا ولی با شادمانی بسیار و فرخندگی آغاز شده است. در حدود این نقطه، انسان حد متوسط فراز یابنده شروع به بروز با حسن نیت شور و شوق تجربی برای صعود به بهشت می‌کند. مطالعه داوطلبانه، خدمت عاری از خود خواهی طبیعی، و پرستش خود انگیز می‌شود. یک خصیصه واقعی مورانشیا در حال شکوفایی است؛ یک مخلوق واقعی مورانشیا در حال به وجود آمدن است.

pilgrim is given permission to visit the transition world of corresponding number, the Sons' headquarters. Here the ascendant mortal becomes personally familiar with the various groups of divine sonship. He has heard of these superb beings and has already met them on Jerusalem, but now he comes really to know them.

47:7.4 (537.4) On the fifth mansonia you begin to learn of the constellation study worlds. Here you meet the first of the instructors who begin to prepare you for the subsequent constellation sojourn. More of this preparation continues on worlds six and seven, while the finishing touches are supplied in the sector of the ascending mortals on Jerusalem.

47:7.5 (537.5) A real birth of cosmic consciousness takes place on mansonia number five. You are becoming universe minded. This is indeed a time of expanding horizons. It is beginning to dawn upon the enlarging minds of the ascending mortals that some stupendous and magnificent, some supernal and divine, destiny awaits all who complete the progressive Paradise ascension, which has been so laboriously but so joyfully and auspiciously begun. At about this point the average mortal ascender begins to manifest bona fide experiential enthusiasm for the Havona ascent. Study is becoming voluntary, unselfish service natural, and worship spontaneous. A real morontia character is budding; a real morontia creature is evolving.

8- ششمین کره قصر

اقامتگران موقت در این کره اجازه دارند از کره انتقالی شماره شش دیدار کنند. در آنجا آنها پیرامون ارواح والا ای ابرجهان بیشتر می‌آموزند، گر چه قادر نیستند بسیاری از این موجودات آسمانی را ببینند. در اینجا آنها همچنین اولین دروس خود را در مسیر زندگی روحی آتی که بلافاصله به دنبال فارغ التحصیلی از آموزش مورانشیای جهان محلی می‌آید فرا می‌گیرند.

دستیار فرمانروای سیستم مکرراً از این کره دیدار می‌کند، و آموزش اولیه در تکنیک اداره جهان در اینجا شروع می‌شود. اولین دروسی که در بر گیرنده امور یک جهان کامل است اکنون داده می‌شوند.

این یک عصر تابناک برای انسانهای در حال فراز است و معمولاً شاهد پیوند کامل ذهن بشری و تنظیم کننده الهی است. به طور بالقوه، این پیوند ممکن است پیشتر انجام شده باشد، اما هویت واقعی ثمربخش بسیاری اوقات تا زمان اقامت موقت در پنجمین یا حتی ششمین کره قصر به دست نمی‌آید.

پیوند روان فناپذیر در حال تکامل با تنظیم کننده جاودان و الهی از طریق فراخوانی سرافی ابرفرشته سرپرست برای بقا یافتگان برخاسته از مرگ و ابرفرشته ثبت اسناد برای آنهایی که در روز سوم مورد قضاوت واقع می‌شوند اعلام می‌شود. و سپس، در

8. THE SIXTH MANSION WORLD

47:8.1 (537.6) Sojourners on this sphere are permitted to visit transition world number six, where they learn more about the high spirits of the superuniverse, although they are not able to visualize many of these celestial beings. Here they also receive their first lessons in the prospective spirit career which so immediately follows graduation from the morontia training of the local universe.

47:8.2 (537.7) The assistant System Sovereign makes frequent visits to this world, and the initial instruction is here begun in the technique of universe administration. The first lessons embracing the affairs of a whole universe are now imparted.

47:8.3 (538.1) This is a brilliant age for ascending mortals and usually witnesses the perfect fusion of the human mind and the divine Adjuster. In potential, this fusion may have occurred previously, but the actual working identity many times is not achieved until the time of the sojourn on the fifth mansion world or even the sixth.

47:8.4 (538.2) The union of the evolving immortal soul with the eternal and divine Adjuster is signaled by the seraphic summoning of the supervising superangel for resurrected survivors and of the archangel of record for those going to judgment on

حضور یاران مورانشیایی چنین بقا یافته‌ای، این پیام‌آوران تأیید چنین سخن می‌گویند: "این یک فرزند عزیزی است که من از او بسیار خوشنودم." این مراسم ساده نشاتگر ورود یک انسان در حال فراز به مسیر جاودان زندگانی خدمت بهشتی است.

بلافاصله بعد از تأیید پیوند با تنظیم کننده، موجود جدید مورانشیا برای اولین بار با اسم جدیدش به همقطارانش معرفی می‌شود و به او چهل روز برای کنارگیری معنوی از کلیه فعالیت‌های روزمره داده می‌شود تا طی آن با خود خلوت کند و یکی از مسیرهای اختیاری به هاونا را برگزیند و از میان تکنیکهای متفاوت دستیابی به بهشت یک راه را انتخاب نماید.

اما با این حال این موجودات خارق‌العاده کم و بیش مادی هستند. آنها از ارواح حقیقی بودن بسیار دور می‌باشند. آنها بیشتر مثل ابر انسان هستند، و از نظر معنوی اندکی کمتر از فرشتگان می‌باشند. اما آنها به راستی مخلوقات شگفت‌انگیزی می‌شوند.

در طول اقامت موقت در کره شماره شش، دانشجویان کره قصر به وضعیتی دست می‌یابند که با توسعه متعالی آن کرات تکاملی که معمولاً فراتر از مرحله اولیه نور و حیات پیش رفته‌اند قابل مقایسه است. سازمان جامعه در این منسونیا از یک مرتبت بالا است. به تدریج که این کرات یک به یک رو به بالا درنوریده می‌شوند سایه طبیعت انسانی کوچکتر و کوچکتر می‌شود. به تدریج که شما بقایای پست منشأ سیاره‌ای حیوانی را پشت سر می‌گذارید، بیشتر و بیشتر دوست داشتنی می‌شوید. "عبور از میان رنج و محنت زیاد" موجب ساختن انسانهای جلال یافته‌ای که بسیار مهربان و با درایت، بسیار دلسوز و بردبار هستند می‌شود.

9- هفتمین کره قصر

تجربه در این کره، متعالی‌ترین دستاورد دوران بلافصل پس از حیات انسانی است. در طول اقامت موقت شما در اینجا، آموزشهای بسیاری از آموزگاران را دریافت خواهید کرد، و تمامی آنان در کار آماده سازی شما برای اقامت در جروسم همکاری می‌کنند. تمامی تفاوت‌های قابل تشخیص بین آن انسانهایی که از کرات منزوی و عقب افتاده می‌آیند و آن بقا یافتگان کرات پیشرفته‌تر و روشن ضمیر، عملاً در طول اقامت موقت در هفتمین کره قصر از بین می‌رود. شما در اینجا از تمامی بقایای توارث بدافعالانه، محیط زیانبخش، و تمایلات غیرمعنوی سیاره‌ای تطهیر خواهید گشت. آخرین بقایای "نشان دمنشی" در اینجا ریشه‌کن می‌شود.

در حال اقامت موقت در منسونیای شماره هفت، اجازه برای دیدار از کره انتقالی شماره هفت، کره پدر جهانی، داده می‌شود. در اینجا شما یک پرستش جدید و روحانی‌تر را از پدر نادیننی شروع می‌کنید، عادتی که به طور فزاینده در سراسر دوران طولانی زندگانی فرازگرایانه خود دنبال خواهید کرد. شما معبد پدر را در این کره فرهنگ گذار خواهید یافت، اما پدر را نمی‌بینید.

the third day; and then, in the presence of such a survivor's morontia associates, these messengers of confirmation speak: "This is a beloved son in whom I am well pleased." This simple ceremony marks the entrance of an ascending mortal upon the eternal career of Paradise service.

47:85 (538:3) Immediately upon the confirmation of Adjuster fusion the new morontia being is introduced to his fellows for the first time by his new name and is granted the forty days of spiritual retirement from all routine activities wherein to commune with himself and to choose some one of the optional routes to Havona and to select from the differential techniques of Paradise attainment.

47:86 (538:4) But still are these brilliant beings more or less material; they are far from being true spirits; they are more like supermortals, spiritually speaking, still a little lower than the angels. But they are truly becoming marvelous creatures.

47:87 (538:5) During the sojourn on world number six the mansion world students achieve a status which is comparable with the exalted development characterizing those evolutionary worlds which have normally progressed beyond the initial stage of light and life. The organization of society on this mansonia is of a high order. The shadow of the mortal nature grows less and less as these worlds are ascended one by one. You are becoming more and more adorable as you leave behind the coarse vestiges of planetary animal origin. "Coming up through great tribulation" serves to make glorified mortals very kind and understanding, very sympathetic and tolerant.

9. THE SEVENTH MANSION WORLD

47:91 (538:6) The experience on this sphere is the crowning achievement of the immediate postmortal career. During your sojourn here you will receive the instruction of many teachers, all of whom will co-operate in the task of preparing you for residence on Jerusalem. Any discernible differences between those mortals hailing from the isolated and retarded worlds and those survivors from the more advanced and enlightened spheres are virtually obliterated during the sojourn on the seventh mansion world. Here you will be purged of all the remnants of unfortunate heredity, unwholesome environment, and unspiritual planetary tendencies. The last remnants of the "mark of the beast" are here eradicated.

47:92 (538:7) While sojourning on mansonia number seven, permission is granted to visit transition world number seven, the world of the Universal Father. Here you begin a new and more spiritual worship of the unseen Father, a habit you will increasingly pursue all the way up through your long ascending career. You find the Father's temple on this world of

اکنون تشکیل کلاسها از فارغ‌التحصیلی تا جروسم آغاز می‌شود. شما از کره به کره به عنوان فرد عزیمت کرده‌اید، اما اکنون آماده می‌شوید به صورت گروهی عازم جروسم شوید، گر چه در چهارچوب برخی محدودیتها یک فراز یابنده ممکن است برای این که یک عضو گُند متعلق به گروه کاری زمینی یا منسونیای خود را قادر سازد با وی هم سرعت شود، برگزیند که در هفتمین کره قصر موقتاً اقامت کند.

پرسنل هفتمین منسونیا در دریای بلور گرد می‌آیند تا شاهد خروج شما به قصد عزیمت به جروسم با وضعیت اقامتی باشند. شما ممکن است صدها یا هزاران بار از جروسم دیدار کرده باشید، اما همیشه به عنوان یک میهمان. شما پیش از این در همراهی با یک گروه از یارانتان که به عنوان انسانهای فراز یابنده به تمامی دوران زندگانی منسونیا یک وداع ابدی می‌گفتند، هرگز عازم پایتخت سیستم نشده‌اید. شما به زودی در ناحیه پذیرش کره ستاد مرکزی به عنوان شهروندان جروسم مورد خوشامد قرار خواهید گرفت.

شما از پیشرفت خود در هفت کرات غیرمادی ساختن به اندازه زیاد لذت خواهید برد. آنها به راستی کرات غیرفانی ساختن هستند. شما در اولین کره قصر بیشتر بشر هستید، فقط یک موجود انسانی منهای یک بدن مادی، یک ذهن بشری که در یک پیکر مورانشیا جای داده شده است — یک بدن مادی متعلق به دنیای مورانشیا، اما نه یک کالبد انسانی جسم و خون. شما در واقع در هنگام پیوند با تنظیم کننده، از حالت فانی به وضعیت فناپذیر گذار می‌کنید، و تا هنگام به پایان رسانیدن دوران زندگانی جروسم، مورانشیاییهای تمام عیار خواهید بود.

10- شهروندی جروسم

پذیرش یک طبقه جدید از فارغ‌التحصیلان کرات قصر، برای تمامی جروسم علامتی است که به عنوان یک کمیته خوشامد گویی گرد آیند. حتی اسپرناگیاها هم از ورود این فراز یابندگان پیروزمند متعلق به منشأ تکاملی لذت می‌برند، آنانی که مسابقه سیاره‌ای را طی کرده و پیشرفت کرات قصر را به پایان رسانیده‌اند. فقط کنترلگران فیزیکی و سرپرستان نیروی مورانشیا از این اوقات شادی‌آور غایب هستند.

یوحنا مکاشف ورود یک طبقه از انسانهای پیشرو از هفتمین کره قصر به اولین بهشتشان، شکوه‌های جروسم، را در روایا دید. او نوشت: "و من چیزی را که شبیه به یک دریای بلور آمیخته با آتش بود دیدم، و آنهایی که بر جانور خیثی که بدو در آنها بود و بر تصویری که در سراسر کرات قصر تداوم داشت و سرانجام بر آخرین نشان و اثر آن، پیروز شده بودند. آنها روی دریای بلور ایستاده بودند و جنگهای خداوند را در دست داشتند و سرود رهایی از ترس و مرگ انسانی را می‌خواندند." (ارتباطات کامل شده فضایی در کلیه این کرات وجود دارد و دریافت چنین ارتباطاتی توسط شما در هر جا به وسیله حمل "جنگ خداوند" میسر می‌شود. این یک دستگاه مورانشیایی است که عدم توانایی برای تنظیم مستقیم مکانیسم ناکامل حسی مورانشیایی را برای دریافت ارتباطات فضایی جبران می‌کند.)

transitional culture, but you do not see the Father.

47:9.3 (538:8) Now begins the formation of classes for graduation to Jerusem. You have gone from world to world as individuals, but now you prepare to depart for Jerusem in groups, although, within certain limits, an ascender may elect to tarry on the seventh mansion world for the purpose of enabling a tardy member of his earthly or mansonia working group to catch up with him.

47:9.4 (538:1) The personnel of the seventh mansonia assemble on the sea of glass to witness your departure for Jerusem with residential status. Hundreds or thousands of times you may have visited Jerusem, but always as a guest; never before have you proceeded toward the system capital in the company of a group of your fellows who were bidding an eternal farewell to the whole mansonia career as ascending mortals. You will soon be welcomed on the receiving field of the headquarters world as Jerusem citizens.

47:9.5 (538:2) You will greatly enjoy your progress through the seven dematerializing worlds; they are really demortalizing spheres. You are mostly human on the first mansion world, just a mortal being minus a material body, a human mind housed in a morontia form — a material body of the morontia world but not a mortal house of flesh and blood. You really pass from the mortal state to the immortal status at the time of Adjuster fusion, and by the time you have finished the Jerusem career, you will be full-fledged morontians.

10. JERUSEM CITIZENSHIP

47:10.1 (539:3) The reception of a new class of mansion world graduates is the signal for all Jerusem to assemble as a committee of welcome. Even the spornagia enjoy the arrival of these triumphant ascenders of evolutionary origin, those who have run the planetary race and finished the mansion world progression. Only the physical controllers and Morontia Power Supervisors are absent from these occasions of rejoicing.

47:10.2 (539:4) John the Revelator saw a vision of the arrival of a class of advancing mortals from the seventh mansion world to their first heaven, the glories of Jerusem. He recorded: "And I saw as it were a sea of glass mingled with fire; and those who had gained the victory over the beast that was originally in them and over the image that persisted through the mansion worlds and finally over the last mark and trace, standing on the sea of glass, having the harps of God, and singing the song of deliverance from mortal fear and death." (Perfect space communication is to be had on all these worlds; and your anywhere reception of such communications is made possible by carrying the "harp of God," a morontia contrivance

پولس نیز تصویری از یک سپاه شهروند فراز یابنده از انسانهای در حال کمال جروسم را مشاهده کرد، زیرا نوشت: "اما شما به کوه صهیون و به شهر خدای زنده، اورشلیم آسمانی، آمده‌اید، و به محفل گروه بیشمار از فرشتگان، به اجتماع عظیم میکائیل و به ارواح انسانهای پارسایی که به کمال می‌رسند."

پس از این که انسانها به سکونت در ستاد مرکزی سیستم دست یافتند، هیچ رستاخیز واقعی دیگری تجربه نخواهد شد. کالبد مورانشیا که در هنگام رهسپاری از دوران زندگانی کره قصر به شما داده شده است، تا پایان تجربه جهان محلی با شما باقی خواهد ماند. گاه به گاه تغییراتی صورت خواهد گرفت، اما همین کالبد را تا وقت خداحافظی با آن در هنگام پدیدار شدن به صورت ارواح مرحله اول، که برای انتقال به کرات فر هنگ بالا برنده و آموزش روحی ابرجهان آماده می‌شوند، حفظ خواهید کرد.

آن انسانهایی که از میان تمامی مسیر زندگانی منسونیا عبور می‌کنند، هفت بار خواب تعدیلی و بیداری رستاخیزی را تجربه می‌کنند. اما آخرین تالار رستاخیز، اتاق نهایی بیدار سازی، در هفتمین کره قصر پشت سر باقی می‌ماند. دیگر برای تغییر کالبد، ایجاد وقفه در به هوش بودن یا قطع تداوم حافظه شخصی ضروری نیست.

شخصیت انسانی که در کرات تکاملی آغاز گردید و در جسم مسکن یافت — و به وسیله ناصحان اسرار آمیز مورد سکونت واقع شد و به وسیله روح حقیقت در بر گرفته شد — به طور کامل آماده نمی‌شود، به تحقق نمی‌پیوندد، و یکپارچه نمی‌شود، تا روزی که چنین شهروند جروسم برای عزیمت به ایندشیا مجاز گردد و به صورت عضوی واقعی از سپاه مورانشیای نبادان — یک بقا یافته فناپذیر با همنشینی تنظیم کننده، یک فراز یابنده به بهشت، شخصیتی با وضعیت مورانشیا، و یک فرزند حقیقی و الامرتبه‌ها — اعلام شود.

مرگ انسانی یک تکنیک گریز از حیات مادی در جسم است، و تجربه منسونیای متعلق به حیات پیشرفته در سراسر هفت کرات آموزش تصحیح کننده و تعلیم فرهنگی، نشاتگر وارد ساختن بقا یافتگان انسانی به دوران زندگانی مورانشیا است، حیات گذاری که بین وجود تکاملی مادی و دستیابی بالاتر روحی فراز یابندگان زمان که سرنوشتشان رسیدن به دروازه‌های ابدیت است، قرار دارد.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک ستاره تابناک عصر می‌باشد.]

compensating for the inability to directly adjust the immature morontia sensory mechanism to the reception of space communications.)

47:103 (539:5) Paul also had a view of the ascendant-citizen corps of perfecting mortals on Jerusem, for he wrote: "But you have come to Mount Zion and to the city of the living God, the heavenly Jerusalem, and to an innumerable company of angels, to the grand assembly of Michael, and to the spirits of just men being made perfect."

47:104 (539:6) After mortals have attained residence on the system headquarters, no more literal resurrections will be experienced. The morontia form granted you on departure from the mansion world career is such as will see you through to the end of the local universe experience. Changes will be made from time to time, but you will retain this same form until you bid it farewell when you emerge as first-stage spirits preparatory for transit to the superuniverse worlds of ascending culture and spirit training.

47:105 (540:1) Seven times do those mortals who pass through the entire mansonia career experience the adjustment sleep and the resurrection awakening. But the last resurrection hall, the final awakening chamber, was left behind on the seventh mansion world. No more will a form-change necessitate the lapse of consciousness or a break in the continuity of personal memory.

47:106 (540:2) The mortal personality initiated on the evolutionary worlds and tabernacled in the flesh — indwelt by the Mystery Monitors and invested by the Spirit of Truth — is not fully mobilized, realized, and unified until that day when such a Jerusem citizen is given clearance for Edentia and proclaimed a true member of the morontia corps of Nebadon — an immortal survivor of Adjuster association, a Paradise ascender, a personality of morontia status, and a true child of the Most Highs.

47:107 (540:3) Mortal death is a technique of escape from the material life in the flesh; and the mansonia experience of progressive life through seven worlds of corrective training and cultural education represents the introduction of mortal survivors to the morontia career, the transition life which intervenes between the evolutionary material existence and the higher spirit attainment of the ascenders of time who are destined to achieve the portals of eternity.

47:108 (540:4) [Sponsored by a Brilliant Evening Star.]

مقاله 48. حیات مورانشیا

049 ⇨

کتاب یورنشیا

047 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 48

حیات مورانشیا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مواد مورانشیا
- 2- سرپرستان نیروی مورانشیا
- 3- یاران مورانشیا
- 4- مدیران بازگشت
- 5- آموزگاران کرات قصر
- 6- سرافیمهای کرات مورانشیا — خادمان دوران گذار
- 7- موتای مورانشیا
- 8- پیشروندگان مورانشیا

مقدمه مقاله

خدایان نمی‌توانند مخلوقی با طبیعت فاحش حیوانی را از طریق یک عمل اسرارآمیز خلاق جادویی به شکل یک روح کامل شده تبدیل کنند؛ حداقل آنها چنین نمی‌کنند. هنگامی که آفرینندگان خواهان به وجود آوردن موجودات کامل می‌شوند، این کار را از طریق آفرینش مستقیم و آغازین انجام می‌دهند، اما هرگز تبدیل مخلوقات حیوان منشأ و مادی را به موجودات کامل در یک مرحله تنها به انجام نمی‌رسانند.

حیات مورانشیا، آنطور که طی مراحل گوناگون دوران زندگانی جهان محلی ادامه می‌یابد، تنها شیوه ممکن است که از طریق آن انسانهای مادی می‌توانند به آستانه دنیای روحی دست یابند. مرگ، زوال طبیعی بدن مادی، از چه جادویی برخوردار است که چنین مرحله ساده‌ای بتواند فوراً ذهن انسانی و مادی را به یک روح فناپذیر و کامل شده تبدیل سازد؟ چنین اعتقاداتی، چیزی جز خرافات جاهلانه و افسانه‌های ارضا کننده نیستند.

این گذار مورانشیا همیشه بین وضعیت انسانی و موقعیت متعاقب روحی موجودات در حال بقای بشری واقع می‌شود. این مرحله بینابینی پیشرفت جهانی به گونه‌ی بارزی در آفرینشهای گوناگون محلی متفاوت است، اما

PAPER 48

THE MORONTIA LIFE

SECTIONS

Introduction

1. Morontia Materials
2. Morontia Power Supervisors
3. Morontia Companions
4. The Reversion Directors
5. The Mansion World Teachers
6. Morontia World Seraphim — Transition Ministers
7. Morontia Mota
8. The Morontia Progressors

INTRODUCTION

48:01 (541:1) THE Gods cannot — at least they do not — transform a creature of gross animal nature into a perfected spirit by some mysterious act of creative magic. When the Creators desire to produce perfect beings, they do so by direct and original creation, but they never undertake to convert animal-origin and material creatures into beings of perfection in a single step.

48:02 (541:2) The morontia life, extending as it does over the various stages of the local universe career, is the only possible approach whereby material mortals could attain the threshold of the spirit world. What magic could death, the natural dissolution of the material body, hold that such a simple step should instantly transform the mortal and material mind into an immortal and perfected spirit? Such beliefs are but ignorant superstitions and pleasing fables.

48:03 (541:3) Always this morontia transition intervenes between the mortal estate and the subsequent spirit status of surviving human beings. This intermediate state of universe progress differs markedly in the

انسان از نظر منظور و مقصود همگی کاملاً شبیه هم هستند. ترتیب کرات قصر و کرات بالاتر مورانشیا در نبادان نسبتاً نمونه‌ای از نظامهای گذار مورانشیا در این قسمت از اروانتان می‌باشد.

1- مواد مورانشیا

قلمروهای مورانشیا، کرات رابط جهان محلی بین سطوح مادی و روحی وجود مخلوق می‌باشند. این حیات مورانشیا از ایام اولیه پرنس سیاره‌ای در یورانشیا شناخته شده بوده است. این مرحله گذار در زمانهای مختلف به انسانها آموزش داده شده، و مفهوم آن به شکلی تحریف شده در مذاهب امروزی جا یافته است.

کرات مورانشیا، فازهای گذار صعود انسانی از میان کرات پیشرفت جهان محلی می‌باشند. فقط هفت کراتی که کره پایان دهندگان سیستمهای محلی را احاطه کرده‌اند، کرات قصر نام دارند، اما کلیه پنجاه و شش منزلگاههای گذار سیستم، در اشتراک با کرات بالاتر اطراف کواکب و ستاد مرکزی جهان، کرات مورانشیا نام دارند. این آفرینشها در زیبایی فیزیکی و عظمت مورانشیایی کرات ستاد مرکزی جهان محلی سهمیم هستند.

کلیه این کرات، کرات معماری شده هستند، و درست دو برابر تعداد کرات تکامل یافته عنصر دارند. این کرات از روی مدل ساخته شده که دارای یکصد عنصر فیزیکی می‌باشند، نه فقط مملو از فلزات سنگین و کریستالها هستند، بلکه علاوه بر آن از دقیقاً یکصد شکل از سازمان بی‌نظیر انرژی که ماده مورانشیا نام دارد برخوردار می‌باشند. کنترلگران استاد فیزیکی و سرپرستان نیروی مورانشیا قادرند طوری گردشهای واحدهای اولیه ماده را تغییر دهند و به طور همزمان طوری این ارتباطات انرژی را دگرگون سازند که بتوانند این ماده جدید را ایجاد کنند.

حیات اولیه مورانشیا در سیستمهای محلی بسیار شبیه حیات دنیای مادی امروزی شما می‌باشد، و در کرات مطالعاتی کوکبه کمتر فیزیکی و به راستی بیشتر مورانشیایی می‌شود. و به تدریج که به سوی کرات سلوینگتون پیش می‌روید، به طور فزاینده‌ای به سطوح روحی دست می‌یابید.

سرپرستان نیروی مورانشیا قادرند انرژیهای مادی و روحی را تلفیق نمایند، و بدین ترتیب یک شکل مورانشیایی مادی سازی را سازمان دهند که پذیرای سوار شدن یک روح کنترل کننده باشد. هنگامی که شما حیات مورانشیایی نبادان را در می‌نوریدید، همین سرپرستان صبور و چیره دست نیروی مورانشیا به طور پی در پی برای شما 570 بدن مورانشیایی تهیه خواهند نمود، طوری که هر بدن یک مرحله دگرگونی پیشرونده شما باشد. شما از هنگام ترک کرات مادی تا زمانی که یک روح مرحله اول به شمار روید، دستخوش درست 570 تغییر جداگانه و صعود کننده مورانشیا خواهید شد. هشت تا از اینها در سیستم، هفتاد و یکی در کوکبه، و

various local creations, but in intent and purpose they are all quite similar. The arrangement of the mansion and higher morontia worlds in Nebadon is fairly typical of the morontia transition regimes in this part of Orvonton.

1. MORONTIA MATERIALS

481.1 (541.4) The morontia realms are the local universe liaison spheres between the material and spiritual levels of creature existence. This morontia life has been known on Urantia since the early days of the Planetary Prince. From time to time this transition state has been taught to mortals, and the concept, in distorted form, has found a place in present-day religions.

481.2 (541.5) The morontia spheres are the transition phases of mortal ascension through the progression worlds of the local universe. Only the seven worlds surrounding the finaliters' sphere of the local systems are called mansion worlds, but all fifty-six of the system transition abodes, in common with the higher spheres around the constellations and the universe headquarters, are called morontia worlds. These creations partake of the physical beauty and the morontia grandeur of the local universe headquarters spheres.

481.3 (541.6) All of these worlds are architectural spheres, and they have just double the number of elements of the evolved planets. Such made-to-order worlds not only abound in the heavy metals and crystals, having one hundred physical elements, but likewise have exactly one hundred forms of a unique energy organization called *morontia material*. The Master Physical Controllers and the Morontia Power Supervisors are able so to modify the revolutions of the primary units of matter and at the same time so to transform these associations of energy as to create this new substance.

481.4 (542.1) The early morontia life in the local systems is very much like that of your present material world, becoming less physical and more truly morontial on the constellation study worlds. And as you advance to the Salvington spheres, you increasingly attain spiritual levels.

481.5 (542.2) The Morontia Power Supervisors are able to effect a union of material and of spiritual energies, thereby organizing a morontia form of materialization which is receptive to the superimposition of a controlling spirit. When you traverse the morontia life of Nebadon, these same patient and skillful Morontia Power Supervisors will successively provide you with 570 morontia bodies, each one a phase of your progressive transformation. From the time of leaving the material worlds until you are constituted a first-stage spirit on Salvington, you will undergo just 570

491 عدد آن در طول اقامت موقت در کرات سلوینگتون رخ می‌دهد.

در ایام زندگی در جسم انسانی، روح الهی تقریباً به صورت یک شخص جداگانه در شما اقامت می‌ورزد — در واقع یک یورش روح اعطایی پدر جهانی به انسان. اما در حیات مورانشیا، روح یک بخش واقعی از شخصیت شما خواهد گشت، و به تدریج که شما از میان 570 دگرگونی پیش رونده عبور می‌کنید، از وضعیت مادی به وضعیت روحی حیات مخلوق صعود می‌کنید.

پولس پیرامون وجود کرات مورانشیا و واقعیت مواد مورانشیا آموخت زیرا نوشت: "در بهشت ماده بهتر و پایدارتری وجود دارد." و این مواد مورانشیا واقعی و حقیقی هستند، حتی همانند "شهری که سازنده و بنا کننده آن خدا است." و هر یک از این کرات شگفت‌انگیز "کشوری بهتر است، یعنی آسمانی است."

2- سرپرستان نیروی مورانشیا

این موجودات بی‌نظیر منحصراً درگیر مدیریت آن فعالیت‌هایی هستند که نمایانگر یک ترکیب کاری انرژی‌های روحی و فیزیکی یا نیمه مادی است. آنها به طور خاص وقف خدمت پیشرفت مورانشیا هستند. نه این که در طول تجربه گذار به طور زیاد به انسانها خدمت می‌کنند، بلکه محیط گذار را برای مخلوقات در حال پیشرفت مورانشیا میسر می‌سازند. آنها کانالهای نیرویی مورانشیا هستند که مراحل مورانشیایی کرات انتقالی را حفظ نموده و انرژی می‌دهند.

سرپرستان نیروی مورانشیا، فرزندان روح مادر یک جهان محلی می‌باشند. آنها به طور نسبی طراحاً استاندارد هستند، گر چه در آفرینشهای متنوع محلی طبیعتشان اندکی متفاوت است. آنها برای کارکرد مشخص خود آفریده شده‌اند و پیش از ورود به مسئولیتهای خویش نیازی به آموزش ندارند.

آفرینش اولین سرپرستان نیروی مورانشیا، با ورود اولین بقا یافته انسانی به کرانه‌های کره‌ای از اولین کرات قصر در یک جهان محلی مقارن است. آنها در گروههای یک هزار نفره آفریده شده و به صورت زیرین طبقه‌بندی می‌شوند:

- 1- تنظیم کنندگان مدار 400
- 2- هماهنگ کنندگان سیستم 200
- 3- سرپرستان سیاره‌ای 100
- 4- کنترل کنندگان ترکیبی 100
- 5- تثبیت کنندگان رابط 100
- 6- طبقه‌بندی کنندگان انتخابی 50

separate and ascending morontia changes. Eight of these occur in the system, seventy-one in the constellation, and 491 during the sojourn on the spheres of Salvington.

48:1.6 (542:3) In the days of the mortal flesh the divine spirit indwells you, almost as a thing apart — in reality an invasion of man by the bestowed spirit of the Universal Father. But in the morontia life the spirit will become a real part of your personality, and as you successively pass through the 570 progressive transformations, you ascend from the material to the spiritual estate of creature life.

48:1.7 (542:4) Paul learned of the existence of the morontia worlds and of the reality of morontia materials, for he wrote, "They have in heaven a better and more enduring substance." And these morontia materials are real, literal, even as in "the city which has foundations, whose builder and maker is God." And each of these marvelous spheres is "a better country, that is, a heavenly one."

2. MORONTIA POWER SUPERVISORS

48:2.1 (542:5) These unique beings are exclusively concerned with the supervision of those activities which represent a working combination of spiritual and physical or semimaterial energies. They are exclusively devoted to the ministry of morontia progression. Not that they so much minister to mortals during the transition experience, but they rather make possible the transition environment for the progressing morontia creatures. They are the channels of morontia power which sustain and energize the morontia phases of the transition worlds.

48:2.2 (542:6) Morontia Power Supervisors are the offspring of a local universe Mother Spirit. They are fairly standard in design though differing slightly in nature in the various local creations. They are created for their specific function and require no training before entering upon their responsibilities.

48:2.3 (542:7) The creation of the first Morontia Power Supervisors is simultaneous with the arrival of the first mortal survivor on the shores of some one of the first mansion worlds in a local universe. They are created in groups of one thousand, classified as follows:

- 48:2.4 (542:8) 1. Circuit Regulators... 400
- 48:2.5 (542:9) 2. System Co-ordinators.. 200
- 48:2.6 (542:10) 3. Planetary Custodians.. 100
- 48:2.7 (543:1) 4. Combined Controllers.. 100
- 48:2.8 (543:2) 5. Liaison Stabilizers.... 100
- 48:2.9 (543:3) 6. Selective Assorters....50

7- ثبت کنندگان دستیار 50

سرپرستان نیرو همیشه در جهانهای بومی خویش خدمت می‌کنند. آنها به طور خاص توسط فعالیت مشترک روحی پسر جهان و روح جهان هدایت می‌شوند، اما جدا از آن یک گروه کاملاً خود مختار هستند. آنها در هر یک از اولین کرات قصر سیستمهای محلی دارای ستاد مرکزی هستند. در آنجا آنها در ارتباط نزدیک با کنترلگران فیزیکی و سرافیمها، هر دو، کار می‌کنند، اما در رابطه با تجلی انرژی و کاربرد روحی، در کره خودشان کارکرد دارند.

آنها همچنین به عنوان خادمی که به طور موقت در مأموریت هستند گاهی اوقات در ارتباط با پدیده‌های فوق مادی در کرات تکاملی کار می‌کنند، اما به ندرت در کرات مسکونی خدمت می‌کنند، و در کرات آموزشی ابرجهان نیز کار نمی‌کنند. آنها به طور عمده به نظام انتقالی پیشرفت مورانشیا در یک جهان محلی اختصاص دارند.

1- تنظیم کنندگان مدار. اینها موجودات بی‌نظیری هستند که انرژی فیزیکی و روحی را هماهنگ می‌سازند و جریان یافتن آن را در کانالهای مجزای کرات مورانشیا تنظیم می‌کنند. و این مدارها منحصرآسیاره‌ای هستند و به یک کره تنها محدود می‌باشند. مدارهای مورانشیا از مدارهای فیزیکی و روحی، هر دو، در کرات انتقالی متفاوت، و مکمل آنها هستند، و به میلیونها تن از این تنظیم کنندگان نیاز است که حتی یک سیستم از کرات قصر همانند سیستم قصر سیتانیا انرژی داده شود.

تنظیم کنندگان مدار، آن تغییراتی را در انرژیهای مادی آغاز می‌کنند که آنها را تحت کنترل و تنظیم همکاران آنها در می‌آورد. این موجودات، ژنراتورهای نیروی مورانشیا و نیز تنظیم کنندگان مدار هستند. درست همانطور که یک دینام ظاهرآ از درون اتمسفر برق تولید می‌کند، به همین ترتیب این دینامهای زنده مورانشیا به نظر می‌رسد انرژیهای فضا را در همه جا به آن موادی تبدیل می‌کنند که سرپرستان مورانشیا به درون بدنها و فعالیتهای حیاتی انسانهای فراز یابنده در می‌آمیزند.

2- هماهنگ کنندگان سیستم. از آنجا که هر کره مورانشیا یک نوع جداگانه از انرژی مورانشیا دارد، برای انسانها بسیار مشکل است که این کرات را مشاهده نمایند. اما در هر کره متوالی انتقالی، انسانها حیات گیاهی و هر چیز دیگر مربوط به وجود مورانشیا را خواهند یافت. این چیزها به طور تدریجی تغییر می‌یابند تا با روحی شدن فرد پیش رونده بقا یافته در حال صعود مطابقت داشته باشند. و چون سیستم انرژی هر کره بدین ترتیب منحصر به فرد است، این هماهنگ کنندگان مشغول به کار می‌شوند تا این سیستمهای متفاوت نیرو را برای کرات مربوطه هر گروه مشخص به شکل یک واحد کاری هماهنگ ساخته و یکدست کنند.

انسانهای در حال صعود با پیشروی از یک کره مورانشیا به کره دیگر به تدریج از حالت فیزیکی به روحی پیشرفت می‌کنند، از این رو ضروری است که برای میزان صعود کرات مورانشیا و میزان صعود اشکال مورانشیا تدارک دیده شود.

7. Associate Registrars...50

^{48211 (5435)} The power supervisors always serve in their native universe. They are directed exclusively by the joint spirit activity of the Universe Son and the Universe Spirit but are otherwise a wholly self-governing group. They maintain headquarters on each of the first mansion worlds of the local systems, where they work in close association with both the physical controllers and the seraphim but function in a world of their own as regards energy manifestation and spirit application.

^{48212 (5436)} They also sometimes work in connection with supermaterial phenomena on the evolutionary worlds as ministers of temporary assignment. But they rarely serve on the inhabited planets; neither do they work on the higher training worlds of the superuniverse, being chiefly devoted to the transition regime of morontia progression in a local universe.

^{48213 (5437)} 1. *Circuit Regulators.* These are the unique beings who co-ordinate physical and spiritual energy and regulate its flow into the segregated channels of the morontia spheres, and these circuits are exclusively planetary, limited to a single world. The morontia circuits are distinct from, and supplementary to, both physical and spiritual circuits on the transition worlds, and it requires millions of these regulators to energize even a system of mansion worlds like that of Satania.

^{48214 (5438)} Circuit regulators initiate those changes in material energies which render them subject to the control and regulation of their associates. These beings are morontia power generators as well as circuit regulators. Much as a dynamo apparently generates electricity out of the atmosphere, so do these living morontia dynamos seem to transform the everywhere energies of space into those materials which the morontia supervisors weave into the bodies and life activities of the ascending mortals.

^{48215 (5439)} 2. *System Co-ordinators.* Since each morontia world has a separate order of morontia energy, it is exceedingly difficult for humans to visualize these spheres. But on each successive transition sphere, mortals will find the plant life and everything else pertaining to the morontia existence progressively modified to correspond with the advancing spiritization of the ascending survivor. And since the energy system of each world is thus individualized, these co-ordinators operate to harmonize and blend such differing power systems into a working unit for the associated spheres of any particular group.

^{48216 (54310)} Ascending mortals gradually progress from the physical to the spiritual as they advance from one morontia world to another; hence the necessity for providing an ascending scale of morontia spheres and an ascending scale of

morontia forms.

48217 (543.11) When mansion world ascenders pass from one sphere to another, they are delivered by the transport seraphim to the receivers of the system co-ordinators on the advanced world. Here in those unique temples at the center of the seventy radiating wings wherein are the chambers of transition similar to the resurrection halls on the initial world of reception for earth-origin mortals, the necessary changes in creature form are skillfully effected by the system co-ordinators. These early morontia-form changes require about seven days of standard time for their accomplishment.

48218 (544.1) 3. *Planetary Custodians*. Each morontia world, from the mansion spheres up to the universe headquarters, is in the custody — as regards morontia affairs — of seventy guardians. They constitute the local planetary council of supreme morontia authority. This council grants material for morontia forms to all ascending creatures who land on the spheres and authorizes those changes in creature form which make it possible for an ascender to proceed to the succeeding sphere. After the mansion worlds have been traversed, you will translate from one phase of morontia life to another without having to surrender consciousness. Unconsciousness attends only the earlier metamorphoses and the later transitions from one universe to another and from Havona to Paradise.

48219 (544.2) 4. *Combined Controllers*. One of these highly mechanical beings is always stationed at the center of each administrative unit of a morontia world. A combined controller is sensitive to, and functional with, physical, spiritual, and morontial energies; and with this being there are always associated two system co-ordinators, four circuit regulators, one planetary custodian, one liaison stabilizer, and either an associate registrar or a selective assorter.

48220 (544.3) 5. *Liaison Stabilizers*. These are the regulators of the morontia energy in association with the physical and spirit forces of the realm. They make possible the conversion of morontia energy into morontia material. The whole morontia organization of existence is dependent on the stabilizers. They slow down the energy revolutions to that point where physicalization can occur. But I have no terms with which I can compare or illustrate the ministry of such beings. It is quite beyond human imagination.

48221 (544.4) 6. *Selective Assorters*. As you progress from one class or phase of a morontia world to another, you must be re-keyed or advance-tuned, and it is the task of the selective assorters to keep you in progressive synchrony with the morontia life.

48222 (544.5) While the basic morontia forms of life and matter are identical from the first mansion world to the last universe transition sphere, there is a

هنگامی که فراز یابندگان کرات قصر از یک کره به کره دیگر عبور می‌کنند، به وسیله سرافیم انتقال به پذیرشگران هماهنگ کننده سیستم در کره پیشروی شده تحویل داده می‌شوند. اینجا در آن معابد بی‌نظیر در مرکز هفتاد بخش تابنده، اتاقهای انتقال، مشابه تالارهای رستخیز پذیرش برای انسانهایی که منشأ در زمین دارند، تغییرات ضروری در پیکر مخلوق توسط هماهنگ کنندگان سیستم به طرز ماهرانه‌ای ایجاد می‌شود. این تغییرات اولیه اندام مورانشیا به وقت استاندارد به هفتاد روز نیاز دارند تا به انجام رسند.

3- سرپرستان سیاره‌ای. هر کره مورانشیا، از کرات قصر تا ستاد مرکزی جهان — تا جایی که به امور مورانشیا مربوط می‌شود — تحت حراست هفتاد سرپرست قرار دارد. آنها شورای محلی سیاره‌ای مرجع عالی مورانشیا را تشکیل می‌دهند. این شورا به تمامی مخلوقات در حال صعودی که در کرات فرود می‌آیند برای پیکرهای مورانشیا ماده اهدا می‌کند و آن تغییراتی را در اندام مخلوق مجاز می‌دارد که برای یک فراز یابنده پیشروی به کره بعد را میسر سازد. بعد از این که کرات قصر پیموده شدند، شما بدون واگذار نمودن هشیاری، از یک فاز حیات مورانشیا به فاز دیگر منتقل می‌شوید. بیهوشی فقط با تغییر شکل یابیهای اولیه و جا به جاییهای بعد از یک جهان به جهان دیگر و از هاونا به بهشت صورت می‌گیرد.

4- کنترلگران ترکیبی. یکی از این موجودات بسیار مکانیکی همیشه در مرکز هر واحد اداری یک کره مورانشیا استقرار دارد. یک کنترلگر ترکیبی نسبت به انرژیهای فیزیکی، روحی، و مورانشیایی حساس و با آنها در کنش است. و با این موجود همیشه دو هماهنگ کننده سیستم، چهار تنظیم کننده مدار، یک سرپرست سیاره‌ای، یک تثبیت کننده رابط، و یک ثبت کننده دستیاری یا یک طبقه‌بندی کننده انتخابی در ارتباط کاری قرار دارند.

5- تثبیت کنندگان رابط. اینها در همکاری با نیروهای فیزیکی و روحی عالم، تنظیم کنندگان انرژی مورانشیا هستند. آنها تبدیل انرژی مورانشیا را به ماده مورانشیا میسر می‌سازند. تمامی سازمان وجود مورانشیا به تثبیت کنندگان وابسته است. آنها گردشهای انرژی را کند می‌کنند، تا این که در نقطه‌ای مادی شدن بتواند رخ دهد. اما من هیچ کلامی برای مقایسه یا توصیف کار این موجودات ندارم. این کاملاً فراتر از قوه تخیل بشر است.

6- طبقه‌بندی کنندگان انتخابی. به تدریج که شما از یک طبقه یا فاز دنیای مورانشیا به دیگری پیش می‌روید، باید از نو میزان شده یا کوک پیشرفته شوید، و این وظیفه طبقه‌بندی کنندگان انتخابی است که شما را با حیات مورانشیا در هماهنگی پیشرفته نگاه دارند.

در حالی که اشکال اولیه مورانشیایی حیات و ماده از اولین کره قصر تا آخرین کره انتقالی جهان یکسان هستند، یک پیشرفت کاری وجود دارد که به تدریج از

مادی به روحی امتداد می‌یابد. انطباق شما با این آفرینش اساساً یکنواخت اما به طور پی در پی پیشرو و روحی کننده، از طریق این کوک کردن مجدد انتخابی ایجاد می‌شود. چنین تعدیلی در مکانیسم شخصیت، به رغم این که شما همان پیکر مورانشیا را حفظ می‌کنید، به منزله یک آفرینش جدید است.

شما ممکن است به طور مکرر خود را در معرض آزمایش این آزمونگران قرار دهید، و به محض این که پیشرفت مکفی روحی نشان دهید، آنها با خشنودی شما را برای وضعیت پیشرفته تصدیق خواهند نمود. این تغییرات پیشرفته منتج به واکنشهای تغییر یافته نسبت به محیط مورانشیا می‌شوند، مثل تغییرات در ملزومات غذایی و سایر کنشهای پیشمار شخصی.

طبقه‌بندی کنندگان انتخابی همچنین در گروهبندی شخصیتهای مورانشیا به مقاصد مطالعاتی، تدریس، و سایر پروژه‌ها کمک بزرگی هستند. آنها طبعاً آنها را نشان می‌دهند که به بهترین نحو با همکاری موقت کار می‌کنند.

7- ثبت کنندگان دستیار. دنیای مورانشیا از ثبت کنندگان خود برخوردار است. آنها در همکاری با ثبت کنندگان روحی در سرپرستی و نگاهداری از اسناد و سایر اطلاعاتی که مربوط به مخلوقات مورانشیا است خدمت می‌کنند. اسناد مورانشیا برای تمامی رده‌های شخصیتها موجود است.

تمامی قلمروهای انتقالی مورانشیا به طور همسان برای موجودات مادی و روحی قابل دسترسی هستند. شما به عنوان پیشروندگان مورانشیا در ارتباط کامل با دنیای مادی و شخصیتهای مادی باقی خواهید ماند، در حالی که به طور فزاینده موجودات روحی را تشخیص داده و با آنان روابط برادرانه خواهید داشت، و تا هنگام خروج از نظام مورانشیا، تمامی رده‌های ارواح به استثنای تعداد اندکی از انواع بالاتر نظیر پیام‌آوران منفرد را دیده‌اید.

3- یاران مورانشیا

این میزبانان کرات قصر و مورانشیا، فرزندان روح مادر یک جهان محلی هستند. آنها دوره به دوره در گروههای یکصد هزار نفره خلق می‌شوند، و در نبادان در حال حاضر بیش از هفتاد میلیارد تن از این موجودات بی‌نظیر وجود دارد.

یاران مورانشیا در یک سیاره مخصوص در نزدیکی سلوینگتون توسط ملک صادقها برای خدمت آموزش داده می‌شوند. آنها از میان مدارس مرکزی ملک صادقها عبور نمی‌کنند. دامنه کار خدماتی آنها از پایین‌ترین کرات قصر سیستمها تا بالاترین کرات مطالعاتی سلوینگتون را در بر می‌گیرد، اما آنها به ندرت در کرات مسکونی مورد مواجهه قرار می‌گیرند. آنها تحت سرپرستی کلی پسران خداوند و تحت هدایت بلافصل ملک صادقها خدمت می‌کنند.

یاران مورانشیا دارای ده هزار ستاد در یک جهان

functional progression which gradually extends from the material to the spiritual. Your adaptation to this basically uniform but successively advancing and spiritizing creation is effected by this selective re-keeping. Such an adjustment in the mechanism of personality is tantamount to a new creation, notwithstanding that you retain the same morontia form.

48:223 (544:6) You may repeatedly subject yourself to the test of these examiners, and as soon as you register adequate spiritual achievement, they will gladly certify you for advanced standing. These progressive changes result in altered reactions to the morontia environment, such as modifications in food requirements and numerous other personal practices.

48:224 (544:7) The selective assorters are also of great service in the grouping of morontia personalities for purposes of study, teaching, and other projects. They naturally indicate those who will best function in temporary association.

48:225 (544:8) 7. Associate Registrars. The morontia world has its own recorders, who serve in association with the spirit recorders in the supervision and custody of the records and other data indigenous to the morontia creations. The morontia records are available to all orders of personalities.

48:226 (545:1) All morontia transition realms are accessible alike to material and spirit beings. As morontia progressors you will remain in full contact with the material world and with material personalities, while you will increasingly discern and fraternize with spirit beings; and by the time of departure from the morontia regime, you will have seen all orders of spirits with the exception of a few of the higher types, such as Solitary Messengers.

3. MORONTIA COMPANIONS

48:31 (545:2) These hosts of the mansion and morontia worlds are the offspring of a local universe Mother Spirit. They are created from age to age in groups of one hundred thousand, and in Nebadon there are at present over seventy billion of these unique beings.

48:32 (545:3) Morontia Companions are trained for service by the Melchizedeks on a special planet near Salvington; they do not pass through the central Melchizedek schools. In service they range from the lowest mansion worlds of the systems to the highest study spheres of Salvington, but they are seldom encountered on the inhabited worlds. They serve under the general supervision of the Sons of God and under the immediate direction of the Melchizedeks.

48:33 (545:4) The Morontia Companions maintain ten

محلی هستند — در هر یک از اولین کرات قصر سیستمهای محلی. آنها تقریباً به طور کامل یک رسته خود مختار هستند، و به طور کلی، یک گروه از موجودات باهوش و وفادار هستند، اما هر چند گاه یکبار، در ارتباط با برخی آشوبهای بداقبالانه سماوی، اطلاع حاصل شده که به گمراهی کشانیده شده‌اند. هزاران تن از این مخلوقات سودمند در طول ایام شورش لوسیفر در سیاتانیا از دست رفتند. سیستم محلی شما اکنون سهمیه کامل خود را از این موجودات دارا می‌باشد. زین شورش لوسیفر فقط به تازگی جبران گشته است.

دو نوع مشخص از یاران مورانشیا وجود دارد. یک نوع فعال و دیگری خلوتجو. اما سوا از این، آنها از نظر رتبه برابرند. آنها مخلوقات دارای جنسیت نیستند، اما عاطفه متأثر کننده زیبایی برای یکدیگر نشان می‌دهند. و در حالی که از نظر مادی (بشری) به سختی مصاحبت و دوستی می‌کنند، در دلبندی وجود مخلوق بسیار به نژادهای بشری نزدیک هستند. مخلوقات بینابینی کرات نزدیکترین همیاران شما هستند، سپس فرشتگان کروب مورانشیا، و بعد از آنها یاران مورانشیا قرار دارند.

این یاران به طرز متأثر کننده‌ای پرمحبت و به گونه‌ای دلربا موجوداتی اجتماعی هستند. آنها از شخصیت‌های متمایزی برخوردارند، و بعد از این که شما آنان را در کرات قصر ملاقات کردید، پس از این که یاد گرفتید آنها را به عنوان یک طبقه بشناسید، به زودی فردیت آنها را تشخیص خواهید داد. انسانها همگی شبیه یکدیگر هستند. در عین حال هر یک از شما از یک شخصیت متمایز و قابل شناخت برخوردار است.

ممکن است در طبقه‌بندی زیرین از یاران مورانشیا ایده‌ای از طبیعت کار فعالیت‌های آنان در یک سیستم محلی استنتاج شود:

1- محافظان رهنوردان در ارتباطشان با پیشروندگان مورانشیا به مسئولیت‌های مشخصی گمارده نشده‌اند. این یاران برای تمامی دوران زندگانی مورانشیا مسئول هستند و از این رو هماهنگ کنندگان کار تمامی خادمان دیگر مورانشیا و انتقال هستند.

2- پذیرشگران رهنوردان و پیوند دهندگان آزاد. اینها یاران اجتماعی تازه واردان در کرات قصر هستند. هنگامی که شما از اولین خواب انتقالی زمان در اولین کره قصر بیدار می‌شوید، هنگامی که شما برخاستن از مرگ جسمانی و ورود به حیات مورانشیا را تجربه می‌کنید، یکی از آنان قطعاً در دسترس خواهد بود که به شما خوشامد بگوید. و بدین ترتیب از زمانی که شما به دنبال بیداری به طور رسمی مورد خوشامدگویی قرار می‌گیرید تا زمانی که جهان محلی را به عنوان یک روح مرحله اول ترک می‌کنید، این یاران مورانشیا پیوسته با شما هستند.

یاران به طور دائم به افراد تخصیص داده نمی‌شوند. یک انسان فراز یابنده در یکی از کرات قصر یا کرات بالاتر ممکن است در هر یک از چندین مواقع متوالی یک یار متفاوت داشته باشد و علاوه بر این ممکن است برای منتهای طولانی بدون یار ادامه راه دهد. این تماماً به الزامات و همچنین به ذخیره یاران موجود بستگی

thousand headquarters in a local universe — on each of the first mansion worlds of the local systems. They are almost wholly a self-governing order and are, in general, an intelligent and loyal group of beings; but every now and then, in connection with certain unfortunate celestial upheavals, they have been known to go astray. Thousands of these useful creatures were lost during the times of the Lucifer rebellion in Satania. Your local system now has its full quota of these beings, the loss of the Lucifer rebellion having only recently been made up.

48:34 (545:5) There are two distinct types of Morontia Companions; one type is aggressive, the other retiring, but otherwise they are equal in status. They are not sex creatures, but they manifest a touchingly beautiful affection for one another. And while they are hardly companionate in the material (human) sense, they are very close of kin to the human races in the order of creature existence. The midway creatures of the worlds are your nearest of kin; then come the morontia cherubim, and after them the Morontia Companions.

48:35 (545:6) These companions are touchingly affectionate and charmingly social beings. They possess distinct personalities, and when you meet them on the mansion worlds, after learning to recognize them as a class, you will soon discern their individuality. Mortals all resemble one another; at the same time each of you possesses a distinct and recognizable personality.

48:36 (545:7) Something of an idea of the nature of the work of these Morontia Companions may be derived from the following classification of their activities in a local system:

48:37 (545:8) 1. *Pilgrim Guardians* are not assigned to specific duties in their association with the morontia progressors. These companions are responsible for the whole of the morontia career and are therefore the co-ordinators of the work of all other morontia and transition ministers.

48:38 (545:1) 2. *Pilgrim Receivers and Free Associators*. These are the social companions of the new arrivals on the mansion worlds. One of them will certainly be on hand to welcome you when you awaken on the initial mansion world from the first transit sleep of time, when you experience the resurrection from the death of the flesh into the morontia life. And from the time you are thus formally welcomed on awakening to that day when you leave the local universe as a first-stage spirit, these Morontia Companions are ever with you.

48:39 (545:1) Companions are not assigned permanently to individuals. An ascending mortal on one of the mansion or higher worlds might have a different companion on each of several successive occasions and again might go for long periods without one. It would all depend on the requirements

and also on the supply of companions available.

48:310 (546:1)

3. *Hosts to Celestial Visitors.* These gracious creatures are dedicated to the entertainment of the superhuman groups of student visitors and other celestials who may chance to sojourn on the transition worlds. You will have ample opportunity to visit within any realm you have experientially attained. Student visitors are allowed on all inhabited planets, even those in isolation.

48:311 (546:1)

4. *Co-ordinators and Liaison Directors.* These companions are dedicated to the facilitation of morontia intercourse and to the prevention of confusion. They are the instructors of social conduct and morontia progress, sponsoring classes and other group activities among the ascending mortals. They maintain extensive areas wherein they assemble their pupils and from time to time make requisition on the celestial artisans and the reversion directors for the embellishment of their programs. As you progress, you will come in intimate contact with these companions, and you will grow exceedingly fond of both groups. It is a matter of chance as to whether you will be associated with an aggressive or a retiring type of companion.

48:312 (546:1)

5. *Interpreters and Translators.* During the early mansonia career you will have frequent recourse to the interpreters and the translators. They know and speak all the tongues of a local universe; they are the linguists of the realms.

48:313 (546:1)

You will not acquire new languages automatically; you will learn a language over there much as you do down here, and these brilliant beings will be your language teachers. The first study on the mansion worlds will be the tongue of Satania and then the language of Nebadon. And while you are mastering these new tongues, the Morontia Companions will be your efficient interpreters and patient translators. You will never encounter a visitor on any of these worlds but that some one of the Morontia Companions will be able to officiate as interpreter.

48:314 (546:1)

6. *Excursion and Reversion Supervisors.* These companions will accompany you on the longer trips to the headquarters sphere and to the surrounding worlds of transition culture. They plan, conduct, and supervise all such individual and group tours about the system worlds of training and culture.

48:315 (546:1)

7. *Area and Building Custodians.* Even the material and morontia structures increase in perfection and grandeur as you advance in the mansonia career. As individuals and as groups you are permitted to make certain changes in the abodes assigned as headquarters for your sojourn on the different mansion worlds. Many of the activities of these spheres take place in the open enclosures of the variously designated circles,

دارد.

3- میزبانان دیدارگران آسمانی. این مخلوقات مهربان به پذیرایی از گروههای فوق بشری دیدار کنندگان دانشجو و سایر موجودات آسمانی که ممکن است بر حسب تصادف در کرات انتقالی اقامت موقت کنند تخصیص یافته‌اند. شما از فرصت مفی برخوردار خواهید بود که در محدوده هر قلمرویی که به طور تجربی به آن دست یافته‌اید دیدار کنید. دیدار کنندگان دانشجو اجازه دارند به کلیه کرات مسکونی حتی آنهایی که در انزوا قرار دارند وارد شوند.

4- هماهنگ کنندگان و مدیران رابط. این یاران به کار تسهیل مرأوده مورانشیا و ممانعت از سردرگمی تخصیص یافته‌اند. آنها آموزگاران رفتار اجتماعی و پیشرفت مورانشیا هستند و کلاسها و سایر فعالیتهای گروهی را در میان انسانهای در حال فراز برگزار می‌کنند. آنها دارای مناطق گسترده‌ای هستند که در آنها شاگردان خود را گرد می‌آورند و گاه به گاه برای زییتر کردن برنامه‌های خود از هنروران سماوی و مدیران بازگشت دعوت می‌کنند. به تدریج که شما پیشرفت می‌کنید، با این یاران ارتباطی صمیمانه پیدا می‌کنید و بیش از اندازه شیفته هر دو گروه می‌شوید. این به شانس بستگی دارد که شما با یک نوع فعال یا خلوتجو در ارتباط قرار گیرید.

5- تفسیر کنندگان و مترجمان. در طول دوران آغازین زندگانی منسونیا شما مکرراً به تفسیر کنندگان و مترجمان مراجعه خواهید کرد. آنها تمامی زبانهای یک جهان محلی را دانسته و به آنها تکلم می‌کنند. آنها زبان شناسان عالم هستند.

شما به طور اتوماتیک زبانهای جدید را فرا نمی‌گیرید. شما در آنجا مثل اینجا زبان می‌آموزید، و این موجودات ماهر آموزگاران زبان شما خواهند بود. اولین یادگیری در کرات قصر، زبان ستانیا و سپس زبان نبادان خواهد بود. و در حالی که شما در این زبانهای جدید خبره می‌شوید، یاران مورانشیا مفسران کارآمد و مترجمان صبور شما خواهند بود. شما در هیچیک از این کرات هرگز با هیچ دیدارگری مواجه نخواهید شد، مگر این که یکی از یاران مورانشیا بتواند به عنوان مفسر انجام وظیفه کند.

6- سرپرستان گشت و گذار و بازگشت. این یاران شما را در سفرهای طولانی‌تر به کره ستاد مرکزی و به کرات پیرامون فرهنگ انتقالی همراهی خواهند کرد. آنها تمامی این تورهای فردی و گروهی را پیرامون کرات آموزشی و فرهنگی سیستم برنامه‌ریزی، هدایت، و سرپرستی می‌کنند.

7- مسئولان منطقه و ساختمان. حتی کمال و شکوه ساختمانهای مادی و مورانشیایی، به تدریج که در دوران زندگانی منسونیای خود پیش می‌روید، افزایش می‌یابد. شما به عنوان افراد و گروهها اجازه دارید که در کرات گوناگون قصر در مکانهای اقامت که برای اقامت موقت شما به عنوان مقر مرکزی تعیین شده تغییرات مشخصی ایجاد کنید. بسیاری از فعالیتهای این کرات در محوطه‌های باز دایره‌ها، مربع‌ها، و مثلثهای گوناگون اختصاص یافته صورت می‌پذیرد. اکثر ساختمانهای

کرات قصر بدون سقف هستند. آنها محوطه‌هایی با ساختمانهای باشکوه و تزیینات عالی هستند. شرایط جوی و سایر شرایط فیزیکی حاکم در کرات معماری شده سقفها را کاملاً غیرضروری می‌سازند.

این مسئولان فازهای انتقالی حیات فراز یابنده، در مدیریت امور مورانشیا عالی هستند. آنها برای این کار خلق شدند، و تا به منصه ظهور رسیدن ایزد متعال، همیشه یاران مورانشیا باقی خواهند ماند. آنها هرگز وظایف دیگری انجام نخواهند داد.

به تدریج که سیستمها و جهانها در نور و حیات استقرار می‌یابند، کارکرد کرات قصر به عنوان کرات انتقالی آموزشی مورانشیا به طور فزاینده باز می‌ایستد. پایان دهندگان بیشتر و بیشتر نظام آموزشی نوین خود را برقرار می‌سازند. به نظر می‌رسد این نظام چنین طراحی شده است که آگاهی کیهانی را از سطح کنونی جهان بزرگ به سطح جهانهای آینده بیرونی تبدیل می‌سازد. سرنوشت یاران مورانشیا این است که به طور فزاینده در ارتباط با پایان دهندگان و در قلمروهای بیشمار دیگر که در حال حاضر در یورنشیا آشکار نشده است کار کنند.

شما می‌توانید پیش بینی کنید که این موجودات احتمالاً به بهر موری شما از کرات قصر بسیار کمک خواهند کرد، خواه این که اقامت موقت شما طولانی یا کوتاه باشد. و شما همچنان تا رسیدن به سلوینگتون از وجود آنها لذت خواهید برد. وجود آنها از نظر فنی در هیچ قسمت از تجربه بقای شما ضروری نیست. شما بدون آنها هم می‌توانید به سلوینگتون برسید، اما فقدان وجود آنها را به اندازه زیاد احساس خواهید کرد. آنها نعمت شخصیتی دوران زندگانی فرازگرایانه شما در جهان محلی هستند.

4- مدیران بازگشت

خنده و شادی مسرت بخش و آنچه معادل لبخند است به اندازه موسیقی عالمگیر می‌باشد. چیزی همسان مورانشیایی و روحی شادی و خنده وجود دارد. حیات فراز یابنده تقریباً به طور مساوی بین کار و بازی — رهایی از کار محوله — تقسیم شده است.

استراحت آسمانی و مزاح فوق بشری از مشابهاات بشری آنها بسیار متفاوت هستند، اما ما همگی در واقع به شکلی از هر دو خود را برخوردار می‌سازیم، و اینها به راستی در وضعیت ما چیزی را برایمان انجام می‌دهند که کم و بیش مزاح ایده‌آل قادر است در یورنشیا برای شما انجام دهد. یاران مورانشیا، برپا کنندگان ماهر بازی هستند، و با توانایی بسیار توسط مدیران بازگشت مورد حمایت واقع می‌شوند.

اگر مدیران بازگشت با انواع بالاتر کم‌دینها در یورنشیا مقایسه می‌شدند، شما احتمالاً به بهترین نحو کار آنها را می‌فهمیدید، گر چه این طریقه‌ای بسیار ابتدایی و تا اندازه‌ای تأسف‌آور برای رسانیدن ایده‌ای از کارکرد این مدیران دگرگونی و استراحت، این خادمان مزاح سرشار مورانشیا و عوالم روحی، می‌باشد.

squares, and triangles. The majority of the mansion world structures are roofless, being enclosures of magnificent construction and exquisite embellishment. The climatic and other physical conditions prevailing on the architectural worlds make roofs wholly unnecessary.

^{48:316 (547.1)} These custodians of the transition phases of ascendant life are supreme in the management of morontia affairs. They were created for this work, and pending the factualization of the Supreme Being, always will they remain Morontia Companions; never do they perform other duties.

^{48:317 (547.2)} As systems and universes are settled in light and life, the mansion worlds increasingly cease to function as transition spheres of morontia training. More and more the finaliters institute their new training regime, which appears to be designed to translate the cosmic consciousness from the present level of the grand universe to that of the future outer universes. The Morontia Companions are destined to function increasingly in association with the finaliters and in numerous other realms not at present revealed on Urantia.

^{48:318 (547.3)} You can forecast that these beings are probably going to contribute much to your enjoyment of the mansion worlds, whether your sojourn is to be long or short. And you will continue to enjoy them all the way up to Salvington. They are not, technically, essential to any part of your survival experience. You could reach Salvington without them, but you would greatly miss them. They are the personality luxury of your ascending career in the local universe.

4. THE REVERSION DIRECTORS

^{48:41 (547.4)} Joyful mirth and the smile-equivalent are as universal as music. There is a morontial and a spiritual equivalent of mirth and laughter. The ascendant life is about equally divided between work and play — freedom from assignment.

^{48:42 (547.5)} Celestial relaxation and superhuman humor are quite different from their human analogues, but we all actually indulge in a form of both; and they really accomplish for us, in our state, just about what ideal humor is able to do for you on Urantia. The Morontia Companions are skillful play sponsors, and they are most ably supported by the reversion directors.

^{48:43 (547.6)} You would probably best understand the work of the reversion directors if they were likened to the higher types of humorists on Urantia, though that would be an exceedingly crude and somewhat unfortunate way in which to try to convey an idea of the function of these directors of change and relaxation, these ministers of the exalted humor of the morontia and spirit realms.

در بحث مزاح روحی، ابتدا اجازه دهید بگویم چه نیست. بذله روحی هرگز با برجسته ساختن بدایقالبی فرد ضعیف و خطاکار جلوه داده نمی‌شود. بذله روحی نسبت به درستکاری و جلال ربانیت نیز هرگز کفرآمیز نیست. مزاح ما سه سطح کلی قدردانی را در بر می‌گیرد:

1- بذله‌های یادآورانه. لطیفه‌هایی که از خاطرات رخدادهای گذشته در تجربه یک فرد از پیکار، تقلا، و گاهی اوقات ترس و اضطراب اغلب نابخردانه و کودکنه سرچشمه می‌گیرد. برای ما، این فاز مزاح ناشی از توان ژرف و پایدار برای بهره‌گیری از خاطرات گذشته است که می‌توان با آنها بارهای گران حال را به گونه‌ای دلپذیر طمع بخشیده و از جهت دیگر سبک نمود.

2- مزاح جاری. بی‌معنی بودن بسیاری از چیزها که اغلب اوقات موجب نگرانی جدی ما می‌شود، شادی ناشی از کشف بی‌اهمیت بودن بخش عمده اضطراب جدی شخصی ما. ما هنگامی که به بهترین نحو قادر می‌شویم اضطرابهای زمان حال را به نفع اطمینانهای آینده به حساب بیاوریم، نسبت به این فاز مزاح بسیار قدردان می‌شویم.

3- شادی پیشگوییانه. شاید تصور این فاز مزاح برای انسانها مشکل باشد، اما ما از اطمینان این که “تمامی چیزها به منظوری نیک با هم کار می‌کنند” رضایت ویژه‌ای به دست می‌آوریم — برای ارواح و مورانشیاییها و همینطور برای انسانها. این جنبه مزاح سماوی از ایمان ما به توجه بیش از حد و پرمحبت مافوقان ما و به ثبات الهی مدیران متعالی ما سرچشمه می‌یابد.

اما مدیران بازگشت عالم منحصرأ درگیر بیان مزاح والای رسته‌های گوناگون موجودات هوشمند نیستند؛ آنها همچنین مشغول رهبری سرگرمی، تفریح معنوی، و سرگرمی مورانشیایی هستند. و در این رابطه آنها از همکاری صمیمانه هنروران سماوی برخوردارند.

مدیران بازگشت خود یک گروه آفریده شده نیستند. آنها یک گروه به خدمت گرفته شده هستند که در بر گیرنده سلسله‌ای از موجودات، از بومیان هاونا تا میزبانان پیام‌آور فضا و ارواح خادم زمان و تا پیشروندگان مورانشیایی از کرات تکاملی، می‌باشند. آنها تماماً داوطلب هستند و خودشان را وقف کار کمک به دیگران در دستیابی به تغییر فکر و آرامش فکری کرده‌اند، زیرا این شیوه‌های عمل در باز یافتن انرژیهای تحلیل رفته بسیار مفید هستند.

هنگامی که به واسطه تلاشهای دست زدن به کاری بخشأ خسته می‌شوید، در حالی که منتظر دریافت شارژهای انرژی جدید هستید، اجرای تجربی مجدد روزها و دوره‌های دیگر موجب لذتی دلپذیر می‌شود، به یاد آوردن تجارب اولیه نژادی یا طبقاتی آرامبخش است. و دقیقاً به این دلیل است که این هنرمندان، مدیران بازگشت نامیده می‌شوند — آنها به باز گرداندن حافظه به یک حالت سابق تکاملی یا به یک وضعیت کم تجربه‌تر وجود یاری می‌رسانند.

کلیه موجودات از این نوع از بازگشت لذت

48:4.4 (547.7) In discussing spirit humor, first let me tell you what it is *not*. Spirit jest is never tinged with the accentuation of the misfortunes of the weak and erring. Neither is it ever blasphemous of the righteousness and glory of divinity. Our humor embraces three general levels of appreciation:

48:4.5 (547.8) 1. *Reminiscent jests*. Quips growing out of the memories of past episodes in one's experience of combat, struggle, and sometimes fearfulness, and oftentimes foolish and childish anxiety. To us, this phase of humor derives from the deep-seated and abiding ability to draw upon the past for memory material with which pleasantly to flavor and otherwise lighten the heavy loads of the present.

48:4.6 (548.1) 2. *Current humor*. The senselessness of much that so often causes us serious concern, the joy at discovering the unimportance of much of our serious personal anxiety. We are most appreciative of this phase of humor when we are best able to discount the anxieties of the present in favor of the certainties of the future.

48:4.7 (548.2) 3. *Prophetic joy*. It will perhaps be difficult for mortals to envisage this phase of humor, but we do get a peculiar satisfaction out of the assurance “that all things work together for good” — for spirits and morontians as well as for mortals. This aspect of celestial humor grows out of our faith in the loving overcare of our superiors and in the divine stability of our Supreme Directors.

48:4.8 (548.3) But the reversion directors of the realms are not concerned exclusively with depicting the high humor of the various orders of intelligent beings; they are also occupied with the leadership of diversion, spiritual recreation and morontia entertainment. And in this connection they have the hearty co-operation of the celestial artisans.

48:4.9 (548.4) The reversion directors themselves are not a created group; they are a recruited corps embracing beings ranging from the Havona natives down through the messenger hosts of space and the ministering spirits of time to the morontia progressors from the evolutionary worlds. All are volunteers, giving themselves to the work of assisting their fellows in the achievement of thought change and mind rest, for such attitudes are most helpful in recuperating depleted energies.

48:4.10 (548.5) When partially exhausted by the efforts of attainment, and while awaiting the reception of new energy charges, there is agreeable pleasure in living over again the enactments of other days and ages. *The early experiences of the race or the order are restful to reminisce*. And that is exactly why these artists are called reversion directors — they assist in reverting the memory to a former state of development or to a less experienced status of being.

48:4.11 (548.6) All beings enjoy this sort of reversion except those who are inherent Creators, hence

می‌پزند، به استثنای آنهایی که به طور ذاتی آفریننده هستند که به طور اتماتیک خود را طراوت و تازگی می‌بخشند، و نیز برخی از انواع بسیار خاص مخلوقات، نظیر مراکز نیرو و کنترل‌گران فیزیکی، که همیشه و تماماً به طور ابدی در کلیه واکنشهای خود از روی اصول کاری رفتار می‌کنند. این رهاییهای متناوب از فشار وظایف کاری، یک بخش مرتب از حیات در کلیه کرات در سرتاسر جهان جهانها می‌باشد، اما نه در جزیره بهشت. موجودات بومی منزلگاه مرکزی نمیتوانند تهی شوند، از این رو، در معرض دریافت مجدد انرژی قرار نمی‌گیرند. و با چنین موجوداتی از کمال ابدی بهشتی، چنین بازگشتی به تجارب تکاملی نمیتواند وجود داشته باشد.

بیشتر ما از میان مراحل پایین‌تر وجود یا از میان سطوح پیشرونده رسته‌های خود پیش رفته‌ایم، و این طراوت بخش و تا اندازه‌ای سرگرم کننده است که به برخی از وقایع تجربه اولیه خویش بازنگریم. در تفکر و تعمق نسبت به آنچه که برای رسته یک فرد کهنه است، و آنچه که به عنوان دارایی خطرناک‌انگیز ذهن ماندگار است، آرامبخشی وجود دارد. آینده نشانگر تلاش و پیشرفت است؛ آن نمایشگر کار، کوشش، و پیشرفت است؛ اما گذشته حاکی از چیزهایی است که پیش از این در آنها مهارت به وجود آمده و مورد دستیابی واقع شده است. تعمق در گذشته موجب آرامش و چنان مروری آسوده خاطر است که شادمانی روحی و یک حالت مورانشیایی ذهنی نزدیک به شادی را ایجاد می‌کند.

حتی مزاح انسانی هنگامی زیاد دلچسب می‌شود که نمایشگر رخدادهایی باشد که اندکی زیر وضعیت تکاملی کنونی آنهایی که تحت تأثیر قرار می‌دهد باشد، یا این که هنگامی که نمایشگر مافوقان کسی باشد که قربانی تجاری شده‌اند که معمولاً به افراد به اصطلاح پایین‌تر مربوط است. شما انسانهای یورنشیا اجازه داده‌اید چیزهای زیادی را که اصلاً بی‌ادبانه و نامهربانانه است با مزاح شما اشتباه گرفته شود. اما در مجموع، به خاطر یک حس مزاح نسبتاً خوب، باید به شما تبریک گفت. برخی از نژادهای شما یک سبک غنی از آن را دارند و بدانگونه در دوران زندگانی زمینی خود به اندازه زیاد به آنها کمک می‌شود. ظاهراً شما به لحاظ مزاحی قدر زیادی از میراث آدم دریافت کردید، بسیار بیشتر از آنچه که نسبت به موسیقی یا هنر به دست آمد.

تمامی سیلتانیا، در طول ایام بازی، آن ایامی که ساکنان آن با خرمی خاطره‌های یک مرحله پایین‌تر وجود را احیا می‌کنند، به وسیله مزاح مطبوع یک گروه از مدیران بازگشت از یورنشیا تزکیه می‌شود. ما همیشه حس مزاح سماوی را با خود داریم، حتی هنگامی که درگیر مشکل‌ترین مأموریتها هستیم. این امر کمک می‌کند که از ایجاد پندار فراتر از حد خود بزرگ بینی اجتناب شود. اما ما آنطور که شما ممکن است بگویید، "خوش باشید"، آزادانه تحت کنترل آن قرار نمی‌گیریم، به استثنای زمانی که در رابطه با مأموریتهای جدی رسته‌های مربوطه خویش در تعطیلی موقت به سر می‌پیریم.

هنگامی که ما وسوسه می‌شویم اهمیت خویش را بزرگ نماییم، اگر درنگ نموده و به بیکرانی عظمت و شکوه آفریدگاران خویش تعمق کنیم، خودستایی ما به گونه‌ای برجسته مضحک می‌شود، حتی در مرز فکاهی. یکی از کارکردهای مزاح این است که به تمامی ما کمک

automatic self-rejuvenators, and certain highly specialized types of creatures, such as the power centers and the physical controllers, who are always and eternally thoroughly businesslike in all their reactions. These periodic releases from the tension of functional duty are a regular part of life on all worlds throughout the universe of universes but not on the Isle of Paradise. Beings indigenous to the central abode are incapable of depletion and are not, therefore, subject to re-energizing. And with such beings of eternal Paradise perfection there can be no such reversion to evolutionary experiences.

48:4.12 (548:7) Most of us have come up through lower stages of existence or through progressive levels of our orders, and it is refreshing and in a measure amusing to look back upon certain episodes of our early experience. There is a restfulness in the contemplation of that which is old to one's order, and which lingers as a memory possession of the mind. The future signifies struggle and advancement; it bespeaks work, effort, and achievement; but the past savors of things already mastered and achieved; contemplation of the past permits of relaxation and such a carefree review as to provoke spirit mirth and a morontia state of mind verging on merriment.

48:4.13 (548:8) Even mortal humor becomes most hearty when it depicts episodes affecting those just a little beneath one's present developmental state, or when it portrays one's supposed superiors falling victim to the experiences which are commonly associated with supposed inferiors. You of Urantia have allowed much that is at once vulgar and unkind to become confused with your humor, but on the whole, you are to be congratulated on a comparatively keen sense of humor. Some of your races have a rich vein of it and are greatly helped in their earthly careers thereby. Apparently you received much in the way of humor from your Adamic inheritance, much more than was secured of either music or art.

48:4.14 (548:1) All Satania, during times of play, those times when its inhabitants refreshingly resurrect the memories of a lower stage of existence, is edified by the pleasant humor of a corps of reversion directors from Urantia. The sense of celestial humor we have with us always, even when engaged in the most difficult of assignments. It helps to avoid an overdevelopment of the notion of one's self-importance. But we do not give rein to it freely, as you might say, "have fun," except when we are in recess from the serious assignments of our respective orders.

48:4.15 (548:2) When we are tempted to magnify our self-importance, if we stop to contemplate the infinity of the greatness and grandeur of our Makers, our own self-glorification becomes sublimely ridiculous, even verging on the humorous. One of the functions of

کند خود را کمتر جدی بگیریم. مزاح پادزهر الهی برای افزودن خودپرستی است.

نیاز به استراحت و سرگرمی مزاح در آن نوع موجودات فراز یابنده که در تقلاهای رو به بالای خویش در معرض فشار روحی مداوم قرار دارند از همه بیشتر است. دو حد منتهی الیه حیات نیاز اندکی به سرگرمیهای شوخ‌انگیز دارند. انسانهای بدوی برای آن هیچ ظرفیتی ندارند، و موجودات کامل بهشتی هیچ نیازی به آن ندارند. گروههای هاونایا به طور طبیعی یک اجتماع شاد و مسرور از شخصیت‌های فوق‌العاده خوشحال هستند. در بهشت کیفیت پرستش ضرورت برای فعالیتهای بازگشتی را رفع می‌سازد. اما در میان آنهایی که دوران زندگانی فرازگرایانه خویش را بسیار پایین‌تر از هدف کمال بهشتی آغاز می‌کنند، گستره بزرگی برای خدمت مدیران بازگشت وجود دارد.

هر قدر موجودات بشری بالاتر باشند، فشار روحی بیشتر و ظرفیت و نیز نیاز برای مزاح بیشتر است. در دنیای روحی عکس این امر صحت دارد. ما هر چه بالاتر صعود کنیم، نیاز به سرگرمیهای تجارب بازگشت کمتر است. اما با پایین آمدن از نردبان حیات روحی از بهشت تا گروههای فرشتگان سراف، نیاز فزاینده‌ای برای کار خنده و شادی و خدمت دلشاد کننده وجود دارد. آن موجوداتی که به طراوت بخشی بازگشت گاه به گاه به وضعیت عقلانی تجارب پیشین نیاز دارند، انواع بالاتر موجودات بشری، مورانشیاییها، فرشتگان، و پسران ماتریال، به همراه تمامی انواع مشابه شخصیتها هستند.

مزاح باید به عنوان یک سوپاپ اتوماتیک ایمنی عمل نماید تا از انباشته شدن فشارهای بیش از حد به سبب خستگی ناشی از تعمق مداوم و جدی فرد در ارتباط با تقلاهای شدید برای پیشرفت تکاملی و دستاورد والا-ممانعت کند. کارکرد مزاح همچنین کاهش شوک تأثیر غیرمنتظره و اقعیت یا حقیقت، واقعیت انعطاف ناپذیر سخت و حقیقت انعطاف پذیر پیوسته زنده می‌باشد. شخصیت انسانی، در حالی که هرگز نسبت به این که بعد با چه مواجه خواهد شد اطمینان ندارد، از طریق مزاح، طبیعت غیرمنتظره وضعیت را چه واقعیت باشد یا حقیقت، به سرعت در می‌یابد — نکته را می‌بیند و به درون بینی دست می‌یابد.

در حالی که مزاح یورنشیا به طور فزاینده‌ای ابتدایی و بسیار غیرهنرمندانه است، هم به عنوان بیمه سلامتی و هم آزاد کننده فشار احساسی در خدمت هدف ارزشمندی قرار دارد، و از این رو از فشار عصبی زیان‌آور و تعمق در خود بیش از اندازه جدی پیشگیری می‌کند. مزاح و بازی — استراحت — هرگز واکنشهای کار سخت تدریجی نیستند. آنها همیشه بازتاب نظری اجمالی به گذشته، یک یادآور گذشته هستند. حتی در یورنشیا و همانطور که اکنون هستید، همیشه این را طراوت بخش می‌یابید که برای مدتی کوتاه می‌توانید به کارگیری تلاشهای جدیدتر و بالاتر عقلانی را متوقف نموده و به کارهای ساده پیشینیان خود رجعت نمایید.

اصول زندگی سرگرم کننده در یورنشیا از نظر فلسفی درست است و در طی حیات در حال فراز شما،

humor is to help all of us take ourselves less seriously. *Humor is the divine antidote for exaltation of ego.*

48:4.16 (549:3) The need for the relaxation and diversion of humor is greatest in those orders of ascendant beings who are subjected to sustained stress in their upward struggles. The two extremes of life have little need for humorous diversions. Primitive men have no capacity therefor, and beings of Paradise perfection have no need thereof. The hosts of Havona are naturally a joyous and exhilarating assemblage of supremely happy personalities. On Paradise the quality of worship obviates the necessity for reversion activities. But among those who start their careers far below the goal of Paradise perfection, there is a large place for the ministry of the reversion directors.

48:4.17 (549:4) The higher the mortal species, the greater the stress and the greater the capacity for humor as well as the necessity for it. In the spirit world the opposite is true: The higher we ascend, the less the need for the diversions of reversion experiences. But proceeding down the scale of spirit life from Paradise to the seraphic hosts, there is an increasing need for the mission of mirth and the ministry of merriment. Those beings who most need the refreshment of periodic reversion to the intellectual status of previous experiences are the higher types of the human species, the morontians, angels, and the Material Sons, together with all similar types of personality.

48:4.18 (549:5) Humor should function as an automatic safety valve to prevent the building up of excessive pressures due to the monotony of sustained and serious self-contemplation in association with the intense struggle for developmental progress and noble achievement. Humor also functions to lessen the shock of the unexpected impact of fact or of truth, rigid unyielding fact and flexible ever-living truth. The mortal personality, never sure as to which will next be encountered, through humor swiftly grasps — sees the point and achieves insight — the unexpected nature of the situation be it fact or be it truth.

48:4.19 (549:6) While the humor of Urantia is exceedingly crude and most inartistic, it does serve a valuable purpose both as a health insurance and as a liberator of emotional pressure, thus preventing injurious nervous tension and overserious self-contemplation. Humor and play — relaxation — are never reactions of progressive exertion; always are they the echoes of a backward glance, a reminiscence of the past. Even on Urantia and as you now are, you always find it rejuvenating when for a short time you can suspend the exertions of the newer and higher intellectual efforts and revert to the more simple engagements of your ancestors.

48:4.20 (550:1) The principles of Urantian play life are philosophically sound and continue to apply on up

در طی مدارهای هاونا و تا کرانه‌های جاودان بهشت صدق می‌کند. شما به عنوان موجودات فراز یابنده، مالک خاطرات شخصی کلیه وجودهای پیشین و پلین‌تر خویش هستید، و بدون چنین خاطرات هویتی گذشته هیچ اساسی برای مزاح زمان حال، چه خنده انسانی یا خنده و شادی مورانشیا وجود نخواهد داشت. این یادآوری تجارب گذشته است که اساسی برای سرگرمی و تفریح زمان حال فراهم می‌سازد. و از این رو شما از برابری آسمانی مزاح زمینی خود در طی دوران طولانی زندگانی مورانشیا و سپس دوران به طور فزاینده روحی خویش لذت خواهید برد. و آن قسمت از خداوند (تنظیم کننده) که بخشی جاودانه از شخصیت یک انسان فراز یابنده می‌شود، فحواى الوهیت را به شور و حال شادی بخش، حتی خنده معنوی مخلوقات در حال صعود زمان و فضا اهدا می‌کند.

5- آموزگاران کرات قصر

آموزگاران کرات قصر یک گروه از فرشتگان رها شده اما جلال یافته کروب و سنوب هستند. هنگامی که یک رهنورد زمان از یک کره آزمون فضا به کرات آموزشی قصر و کرات مورانشیای مربوط به آن پیشروی می‌کند، به وسیله سرافیم شخصی یا گروهی خود، فرشته نگاهبان سرنوشت، همراهی می‌شود. در کرات وجود انسانی، سرافیم توسط فرشته کروب و سنوب به گونه‌ای توانمند یاری می‌شود، اما هنگامی که انسان تحت سرپرستی وی از قید و بند جسمانی رها شده و شروع به پیمودن مسیر صعودی می‌کند، هنگامی که حیات بعد از مادی یا مورانشیایی آغاز می‌شود، سرافیم همراه نیاز بیشتری به خدمات دستیاران پیشین خود، فرشتگان کروب و سنوب، ندارد.

این دستیاران رها شده سرافیمهای خادم اغلب به ستاد مرکزی جهان فرا خوانده می‌شوند و در آنجا توسط روح مادر جهان صمیمانه پذیرفته می‌شوند و سپس به عنوان آموزگاران کرات قصر رهسپار کرات آموزشی سیستم می‌شوند. این آموزگاران اغلب از کرات مادی دین می‌کنند و در پایین‌ترین کرات قصر تا بالاترین کرات آموزشی که به ستاد مرکزی جهان مربوطند کار می‌کنند. آنها بنا به درخواست خود می‌توانند به کار دستیارى خود برای سرافیمهای خادم بازگردند.

در سیاتنیا میلیاردها میلیارد از این آموزگاران وجود دارند، و تعداد آنان پیوسته افزایش می‌یابد، زیرا در اکثر موارد، هنگامی که یک سرافیم به همراه یک انسان با تنظیم کننده پیوند یافته به سوی داخل پیش می‌رود، یک فرشته کروب و یک فرشته سنوب پشت سر باقی می‌مانند.

آموزگاران کرات قصر، مثل بیشتر آموزشیاران دیگر به وسیله ملک صادقها به کار گمارده می‌شوند. آنها به طور کلی تحت مدیریت یاران مورانشیا قرار دارند، اما به لحاظ فردی و به عنوان آموزگار، تحت سرپرستی مدیر عاملان مدارس یا کرات، در مکانهایی که ممکن

through your ascending life, through the circuits of Havona to the eternal shores of Paradise. As ascendant beings you are in possession of personal memories of all former and lower existences, and without such identity memories of the past there would be no basis for the humor of the present, either mortal laughter or morontia mirth. It is this recalling of past experiences that provides the basis for present diversion and amusement. And so you will enjoy the celestial equivalents of your earthly humor all the way up through your long morontia, and then increasingly spiritual, careers. And that part of God (the Adjuster) which becomes an eternal part of the personality of an ascendant mortal contributes the overtones of divinity to the joyous expressions, even spiritual laughter, of the ascending creatures of time and space.

5. THE MANSION WORLD TEACHERS

48:51 (500:2) The Mansion World Teachers are a corps of deserted but glorified cherubim and sanobim. When a pilgrim of time advances from a trial world of space to the mansion and associated worlds of morontia training, he is accompanied by his personal or group seraphim, the guardian of destiny. In the worlds of mortal existence the seraphim is ably assisted by cherubim and sanobim; but when her mortal ward is delivered from the bonds of the flesh and starts out on the ascendant career, when the postmaterial or morontia life begins, the attending seraphim has no further need of the ministrations of her former lieutenants, the cherubim and sanobim.

48:52 (500:3) These deserted assistants of the ministering seraphim are often summoned to universe headquarters, where they pass into the intimate embrace of the Universe Mother Spirit and then go forth to the system training spheres as Mansion World Teachers. These teachers often visit the material worlds and function from the lowest mansion worlds on up to the highest of the educational spheres connected with the universe headquarters. Upon their own motion they may return to their former associative work with the ministering seraphim.

48:53 (500:4) There are billions upon billions of these teachers in Satania, and their numbers constantly increase because, in the majority of instances, when a seraphim proceeds inward with an Adjuster-fused mortal, both a cherubim and a sanobim are left behind.

48:54 (500:5) Mansion World Teachers, like most of the other instructors, are commissioned by the Melchizedeks. They are generally supervised by the Morontia Companions, but as individuals and as teachers they are supervised by the acting heads of the schools or spheres wherein they may be

است به عنوان آموزشیار کار کنند، قرار دارند.

این فرشتگان پیشرفته کروب معمولاً به صورت دوتایی کار می‌کنند، همانطور که در هنگام بودن با سرافیمها چنین می‌کردند. آنها به نوع وجود مورانشیا طبعاً بسیار نزدیک هستند، و ذاتاً آموزشگران دلسوز انسانهای در حال فراز هستند و به مؤثرترین وجه برنامه کرات قصر و سیستم آموزشی مورانشیا را هدایت می‌کنند.

در مدارس حیات مورانشیا، این آموزشگران در تدریس فردی، گروهی، کلاسی، و توده‌ای درگیر هستند. در کرات قصر این مدارس در سه گروه کلی، هر یک متشکل از یکصد بخش، سازمان یافته‌اند: مدارس اندیشه، مدارس احساس، و مدارس عمل. هنگامی که شما به کوکبه می‌رسید، مدارس اخلاق، مدارس مدیریت، و مدارس تنظیم اجتماعی اضافه می‌شوند. در ستاد مرکزی جهان، شما به مدارس فلسفه، الهیات، و معنویت خالص وارد می‌شوید.

آن چیزهایی که ممکن بود در کره زمین فرا گیرید، اما نتوانستید بیاموزید، باید تحت سرپرستی این آموزشگران مؤمن و صبور فرا گرفته شود. هیچ راه شاهانه، میانبر، یا مسیر آسانی به بهشت وجود ندارد. صرف نظر از تنوعات خاص مسیر، شما پیش از رفتن به کره دیگر در دروس یک کره تجربه می‌یابید. حداقل این امر برای بعد از هنگامی که کره زادگاه خود را ترک کردید صحت دارد.

یکی از مقاصد دوران زندگانی مورانشیا ریشه‌کن کردن دائمی بقایای ویژگیهای حیوانی از بقا یافتگان انسانی، نظیر تعلل ورزیدن، مبهم گویی، عدم صداقت، اجتناب از مشکل، بی‌انصافی، و آسوده طلبی است. زندگی منسونیا در همان اوان به شاگردان جوان مورانشیا آموزش می‌دهد که به تعویق انداختن به هیچ وجه اجتناب نیست. بعد از زندگی در جسم، زمان دیگر به عنوان یک تکنیک احتراز از وضعیتهای یا گریز از الزامات ناخوشایند فراهم نیست.

آموزشگران کرات قصر، با شروع خدمت در پایین‌ترین کرات اقامت موقت، با کسب تجربه، از میان کرات آموزشی سیستم و کوکبه به کرات تعلیمی سلوینگتون پیش می‌روند. آنها پیش و پس از پذیرش توسط روح مادر جهان در معرض آموزش ویژه‌ای قرار نمی‌گیرند. آنها تا آن هنگام ضمن خدمت به عنوان دستیاران فرشتگان سراف در کرات زادگاه شاگردان خود که به کرات اقامت موقت قصر تعلق دارند، برای کار خود آموزش یافته‌اند. آنها با این انسانهای در حال پیشروی در کرات مسکونی تجربه عملی داشته‌اند. آنها آموزشگاران واقعی و دلسوز، آموزشیارانی خردمند و بادرایت، راهنمایانی توانمند و باکفایت هستند. آنها با طرحهای صعود کاملاً آشنا هستند و تماماً در فازهای اولیه مسیر پیشرفت تجربه دارند.

بسیاری از این آموزشگران کهنسالتر، آنهایی که برای مدتی طولانی در کرات مدار سلوینگتون خدمت کرده‌اند، توسط روح مادر جهان مجدداً پذیرفته می‌شوند،

functioning as instructors.

^{4855(500.9)} These advanced cherubim usually work in pairs as they did when attached to the seraphim. They are by nature very near the morontia type of existence, and they are inherently sympathetic teachers of the ascending mortals and most efficiently conduct the program of the mansion world and morontia educational system.

^{4856 (501.1)} In the schools of the morontia life these teachers engage in individual, group, class, and mass teaching. On the mansion worlds such schools are organized in three general groups of one hundred divisions each: the schools of thinking, the schools of feeling, and the schools of doing. When you reach the constellation, there are added the schools of ethics, the schools of administration, and the schools of social adjustment. On the universe headquarters worlds you will enter the schools of philosophy, divinity, and pure spirituality.

^{4857 (501.2)} Those things which you might have learned on earth, but which you failed to learn, must be acquired under the tutelage of these faithful and patient teachers. There are no royal roads, short cuts, or easy paths to Paradise. Irrespective of the individual variations of the route, you master the lessons of one sphere before you proceed to another; at least this is true after you once leave the world of your nativity.

^{4858 (501.3)} One of the purposes of the morontia career is to effect the permanent eradication from the mortal survivors of such animal vestigial traits as procrastination, equivocation, insincerity, problem avoidance, unfairness, and ease seeking. The mansonia life early teaches the young morontia pupils that postponement is in no sense avoidance. After the life in the flesh, time is no longer available as a technique of dodging situations or of circumventing disagreeable obligations.

^{4859 (501.4)} Beginning service on the lowest of the tarrying spheres, the Mansion World Teachers advance, with experience, through the educational spheres of the system and the constellation to the training worlds of Salvington. They are subjected to no special discipline either before or after their embrace by the Universe Mother Spirit. They have already been trained for their work while serving as seraphic associates on the worlds native to their pupils of mansion world sojourn. They have had actual experience with these advancing mortals on the inhabited worlds. They are practical and sympathetic teachers, wise and understanding instructors, able and efficient guides. They are entirely familiar with the ascendant plans and thoroughly experienced in the initial phases of the progression career.

^{48510 (501.5)} Many of the older of these teachers, those who have long served on the worlds of the Salvington circuit, are re-embraced by the Universe

و از این پذیرش دوم، این فرشتگان کروب و سنوب با رتبه سرافیم ظاهر می‌شوند.

Mother Spirit, and from this second embrace these cherubim and sanobim emerge with the status of seraphim.

6- سرافیمهای کرات مورانشیا — خادمان دوران گذار

6. MORONTIA WORLD SERAPHIM — TRANSITION MINISTERS

در حالی که تمامی رسته‌های فرشتگان، از مددکاران سیاره‌ای تا سرافیمهای عالی در کرات مورانشیا خدمت می‌کنند، خادمان دوران انتقال بیشتر به طور انحصاری به این فعالیتها تخصیص یافته‌اند. این فرشتگان از ششمین رسته خادمان سراف هستند و کار خدماتی آنها به تسهیل انتقال مخلوقات مادی و انسانی از حیات موقت در جسم به مراحل اولیه وجود مورانشیا در هفت کرات قصر تخصیص یافته است.

4861 (551.6) While all orders of angels, from the planetary helpers to the supreme seraphim, minister on the morontia worlds, the transition ministers are more exclusively assigned to these activities. These angels are of the sixth order of seraphic servers, and their ministry is devoted to facilitating the transit of material and mortal creatures from the temporal life in the flesh on into the early stages of morontia existence on the seven mansion worlds.

شما باید بفهمید که حیات مورانشیای یک انسان در حال صعود به راستی در لحظه شکل‌گیری روان، در آن هنگامی که تنظیم‌کننده روح در ذهن مخلوق متعلق به وضعیت انسانی ساکن می‌شود، در کرات مسکونی آغاز می‌گردد. و از آن لحظه به بعد، روان انسانی برای کارکرد فوق انسانی از ظرفیت بالقوه برخوردار می‌شود، حتی برای شناخت در سطوح بالاتر کرات مورانشیای جهان محلی.

4862 (551.7) You should understand that the morontia life of an ascending mortal is really initiated on the inhabited worlds at the conception of the soul, at that moment when the creature mind of moral status is indwelt by the spirit Adjuster. And from that moment on, the mortal soul has potential capacity for supermortal function, even for recognition on the higher levels of the morontia spheres of the local universe.

با این وجود شما تا پیش از رسیدن به کرات قصر از کار سرافیم انتقال آگاه نخواهید بود. در آنجا آنها برای پیشرفت شاگردان انسانی خود به گونه‌ای خستگی‌ناپذیر تلاش می‌کنند. آنها در هفت بخش زیرین برای خدمت به کار گمارده شده‌اند:

4863 (552.1) You will not, however, be conscious of the ministry of the transition seraphim until you attain the mansion worlds, where they labor untiringly for the advancement of their mortal pupils, being assigned for service in the following seven divisions:

1- مبشران سراف. در لحظه‌ای که شما در کرات قصر به هوش می‌آید، در اسناد ثبت سیستم به عنوان ارواح در حال تکامل طبقه‌بندی می‌شوید. درست است، شما در واقع هنوز روح نیستید، اما انسان یا موجودات مادی نیز دیگر نیستید. شما به دوران پیش از روح وارد شده‌اید و به طور معمول به حیات مورانشیا پذیرفته شده‌اید.

4864 (552.2) 1. *Seraphic Evangels*. The moment you consciosize on the mansion worlds, you are classified as evolving spirits in the records of the system. True, you are not yet spirits in reality, but you are no longer mortal or material beings; you have embarked upon the prespirit career and have been duly admitted to the morontia life.

در کرات قصر مبشران سراف به شما کمک خواهند کرد که از میان مسیرهای انتخابی به ایننشیا، سلوینگتون، یورسا، و هاونا عاقلانه انتخاب نمایید. اگر تعداد مسیرهای قابل توصیه یکسان باشد، این مسیرها در برابر شما قرار خواهند گرفت و شما اجازه خواهید یافت مسیری را انتخاب نمایید که از همه بیشتر برای شما گیرایی داشته باشد. این سرافیمها سپس پیرامون آن مسیری که برای هر روان در حال صعود از همه سودمندتر است به بیست و چهار مشاور در جروسم پیشنهاداتی ارائه می‌کنند.

4865 (552.3) On the mansion worlds the seraphic evangels will help you to choose wisely among the optional routes to Edentia, Salvington, Uversa, and Havona. If there are a number of equally advisable routes, these will be put before you, and you will be permitted to select the one that most appeals to you. These seraphim then make recommendations to the four and twenty advisers on Jerusem concerning that course which would be most advantageous for each ascending soul.

به شما پیرامون مسیر آیندمتان گزینش نامحدود داده نمی‌شود، اما می‌توانید در محدوده آنچه که خادمان دوران گذار و مافوقان آنها برای نیل روحی آینده شما با خردمندی به عنوان مناسبترین مسیر مشخص می‌کنند، انتخاب نمایید. دنیای روحی بر مبنای اصل احترام به انتخاب آزادانه شما اداره می‌شود، مشروط به این که مسیری را که انتخاب می‌نمایید برای شما زیان‌آور یا برای همتاهای شما آسیب‌زننده نباشد.

4866 (552.4) You are not given unrestricted choice as to your future course; but you may choose within the limits of that which the transition ministers and their superiors wisely determine to be most suitable for your future spirit attainment. The spirit world is governed on the principle of respecting your freewill choice provided the course you may choose is not detrimental to you or injurious to your fellows.

این مبشران سراف وقف کار اعلان آرمان پیشرفت

4867 (552.5) These seraphic evangels are dedicated to

ابدی، پیروزی در نیل به کمال هستند. آنها در کرات قصر قانون بزرگ حفظ و چیرگی خوبی را اعلام می‌کنند: هیچ عمل خوب هرگز به طول کامل از بین نمی‌رود؛ ممکن است برای مدتی طولانی از آن ممانعت شود، اما هرگز به طور کامل خنثی نمی‌شود، و برای همیشه در تناسب با الهی بودن انگیزه‌اش توانمند است.

حتی در یورنشا آنها به آموزگاران بشری حقیقت و پارسایی اندرز می‌دهند که به موعظه "خوبی خداوند، که به توبه راه می‌برد" وفادار بمانند و "محبت خداوند را که هر بیمی را به دور می‌افکند" اعلام دارند. حتی این حقایق در کره شما اعلام شده‌اند:

خدایان نگهدار من هستند. من گمراه نخواهم شد.

آنها در کنار من مرا در مسیرهای زیبا و طراوت شکوهمند حیات جاودان هدایت خواهند نمود.

در این حضور الهی، من خواستار خوراک یا تشنه آب نخواهم شد.

اگر چه در دره شک فرو روم یا به دنیاهای تردید صعود کنم،

اگر چه در تنهایی یا با هموعان خود حرکت کنم،

اگر چه در میان سراینندگان نور پیروزی یابم یا در مکانهای منزوی کرات لرزان لرزان حرکت کنم،

روح خوب تو مرا یاری خواهد کرد، و فرشته پر جلال تو مرا تسلی خواهد بخشید.

اگر چه به اعماق تاریکی و خود مرگ فرو روم،

به تو شک نخواهم ورزید و از تو نخواهم ترسید،

زیرا می‌دانم که در زمان مناسب و در شکوه نامت

مرا زنده خواهی کرد تا بر فراز برجها با تو بنشینم.

این داستانی است که در هنگام شب برای پسر چوپان زمزمه می‌شد. او نمی‌توانست لغت به لغت آن را حفظ نماید، اما در بهترین حد حافظه خویش، آن را کمابیش آنطور که امروزه ثبت شده است به خاطر سپرد.

این سرافیمها همچنین برای تمامی سیستم و نیز برای فرد فراز یابنده مبشران آرمان نیل به کمال هستند. حتی اکنون در سیستم جوان ساتانیا آموزشها و طرحهای آنها در بر گیرنده دوراندیشیهایی برای اعصار آینده، یعنی زمانی که کرات قصر دیگر به منظور وسیله پیشروی به کرات بالاتر برای انسانهای فراز یابنده مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، می‌باشد.

2- مفسران نژادی. تمامی نژادهای موجودات انسانی همانند هم نیستند. درست است، یک الگوی سیاره‌ای وجود دارد که در بر گیرنده طبیعتها و تمایلات فیزیکی، ذهنی، و معنوی نژادهای گوناگون یک کره مفروض می‌باشد، اما انواع مشخص نژادی نیز وجود دارند، و تمایلات بسیار معین اجتماعی، فرزندان این

the proclamation of the gospel of eternal progression, the triumph of perfection attainment. On the mansion worlds they proclaim the great law of the conservation and dominance of goodness: No act of good is ever wholly lost; it may be long thwarted but never wholly annulled, and it is eternally potent in proportion to the divinity of its motivation.

48:6.8 (552:6) Even on Urantia they counsel the human teachers of truth and righteousness to adhere to the preaching of "the goodness of God, which leads to repentance," to proclaim "the love of God, which casts out all fear." Even so have these truths been declared on your world:

48:6.9 (552:7) The Gods are my caretakers; I shall not stray;

48:6.10 (552:8) Side by side they lead me in the beautiful paths and glorious refreshing of life everlasting.

48:6.11 (552:9) I shall not, in this Divine Presence, want for food nor thirst for water.

48:6.12 (552:10) Though I go down into the valley of uncertainty or ascend up into the worlds of doubt,

48:6.13 (552:11) Though I move in loneliness or with the fellows of my kind,

48:6.14 (552:12) Though I triumph in the choirs of light or falter in the solitary places of the spheres,

48:6.15 (552:13) Your good spirit shall minister to me, and your glorious angel will comfort me.

48:6.16 (552:14) Though I descend into the depths of darkness and death itself,

48:6.17 (552:15) I shall not doubt you nor fear you,

48:6.18 (552:16) For I know that in the fullness of time and the glory of your name

48:6.19 (552:17) You will raise me up to sit with you on the battlements on high.

48:6.20 (553:1) That is the story whispered in the night season to the shepherd boy. He could not retain it word for word, but to the best of his memory he gave it much as it is recorded today.

48:6.21 (553:2) These seraphim are also the evangels of the gospel of perfection attainment for the whole system as well as for the individual ascender. Even now in the young system of Satania their teachings and plans encompass provisions for the future ages when the mansion worlds will no longer serve the mortal ascenders as steppingstones to the spheres on high.

48:6.22 (553:3) 2. *Racial Interpreters.* All races of mortal beings are not alike. True, there is a planetary pattern running through the physical, mental, and spiritual natures and tendencies of the various races of a given world; but there are also distinct racial types, and very definite social tendencies

انواع اساسی گوناگون موجودات بشری را تعیین ویزگی می‌نماید. در کرات زمان مفسران نژادی سراف تلاشهای کمپیونرهای نژادی را تعمیق می‌بخشند تا نقطه نظرات متنوع نژادی را هماهنگ سازند، و آنان به کار در کرات قصر، یعنی جایی که همین تفاوتها به درجائی به تداوم تمایل دارد، ادامه می‌دهند. در یک سیاره سر درگم مثل یورنشیا، این موجودات برجسته به سختی از یک فرصت مناسب برای کار برخوردار بوده‌اند، اما آنان جامعه شناسان ماهر و مشاوران خردمند قومی اولین بهشت می‌باشند.

شما باید این گفته را در باره "بهشت" و "بهشت بهشتها" مورد ملاحظه قرار دهید. بهشتی که توسط بیشتر پیامبران شما متصور بود، اولین کره از کرات قصر سیستم محلی بود. هنگامی که رسول پیرامون "رفتن به آسمان سوم" سخن گفت، منظورش آن تجربه‌ای بود که طی آن تنظیم کننده او در طول خواب از او جدا شده و در این حالت غیرمعمول به سومین کره از هفت کرات قصر برده شد. برخی از مردان حکیم شما منطری از بهشت بزرگتر، "بهشت بهشتها" را در رویا دیدند که تجربه هفتگانه کرات قصر اولین آن بود؛ دومین، جروسم؛ سومین، ایدنشیا و اقمار آن؛ چهارمین، سلوینگتون و کرات آموزشی گرداگرد آن؛ پنجمین، یوورسا؛ ششمین، هاونا؛ و هفتمین، بهشت می‌باشند.

3- برنامه‌ریزان ذهن. این سرافیمها به گروه‌بندی مؤثر موجودات مورانشیا و سازمان دادن کار تیمی آنان در کرات قصر تخصیص داده شده‌اند. آنها روانشناسان اولین بهشت هستند. اکثر این بخش ویژه خادمان سراف به عنوان فرشتگان نگاهبان فرزندان زمان تجربه قبلی داشته‌اند، اما سرپرستان آنها به دلیلی نتوانستند در کرات قصر پدیدار شوند، یا این که به وسیله تکنیک پیوند روحی بقا یافتند.

این وظیفه برنامه‌ریزان ذهن است که طبیعت، تجربه، و وضعیت روانهای تنظیم کننده را که در حال گذار از کرات قصر هستند مطالعه کنند و گروه‌بندی آنان را برای مأموریت و پیشرفت تسهیل نمایند. اما این برنامه‌ریزان ذهن به دانشجویان کرات قصر ترفند نمی‌زنند، آنان را تحت کنترل در نمی‌آورند، و یا این که از نادانی یا سایر محدودیتهای آنان سوء استفاده نمی‌کنند. آنها کاملاً با انصاف و به گونه‌ای چشمگیر عادل هستند. آنها به اراده تازه تولد یافته مورانشیایی شما احترام می‌گذارند. آنها به شما به عنوان موجودات مستقل صاحب اختیار نگاه می‌کنند، و در صدد تشویق شما برای توسعه و پیشرفت سریع بر می‌آیند. در اینجا شما با دوستان واقعی و مشاوران بادرایت رو در رو هستید، فرشتگانی که به راستی قادرند به شما کمک کنند "خود را طوری ببینید که دیگران شما را می‌بینند" و "خودتان را طوری بشناسید که فرشتگان شما را می‌شناسند."

حتی در یورنشیا، این سرافیمها این حقیقت جاودانه را آموزش می‌دهند: اگر ذهن خود شما به خوبی به شما خدمت نکند، می‌توانید آن را با ذهن عیسی ناصری که همیشه به خوبی به شما خدمت می‌کند، تعویض کنید.

4- مشاوران مورانشیا. این خادمان به این دلیل چنین نامیده می‌شوند که به کار آموزش، هدایت، و

characterize the offspring of these different basic types of human beings. On the worlds of time the seraphic racial interpreters further the efforts of the race commissioners to harmonize the varied viewpoints of the races, and they continue to function on the mansion worlds, where these same differences tend to persist in a measure. On a confused planet, such as Urantia, these brilliant beings have hardly had a fair opportunity to function, but they are the skillful sociologists and the wise ethnic advisers of the first heaven.

486.23 (553.4) You should consider the statement about "heaven" and the "heaven of heavens." The heaven conceived by most of your prophets was the first of the mansion worlds of the local system. When the apostle spoke of being "caught up to the third heaven," he referred to that experience in which his Adjuster was detached during sleep and in this unusual state made a projection to the third of the seven mansion worlds. Some of your wise men saw the vision of the greater heaven, "the heaven of heavens," of which the sevenfold mansion world experience was but the first; the second being Jerusalem; the third, Edentia and its satellites; the fourth, Salvington and the surrounding educational spheres; the fifth, Uversa; the sixth, Havona; and the seventh, Paradise.

486.24 (553.5) 3. *Mind Planners.* These seraphim are devoted to the effective grouping of morontia beings and to organizing their teamwork on the mansion worlds. They are the psychologists of the first heaven. The majority of this particular division of seraphic ministers have had previous experience as guardian angels to the children of time, but their wards, for some reason, failed to personalize on the mansion worlds or else survived by the technique of Spirit fusion.

486.25 (553.6) It is the task of the mind planners to study the nature, experience, and status of the Adjuster souls in transit through the mansion worlds and to facilitate their grouping for assignment and advancement. But these mind planners do not scheme, manipulate, or otherwise take advantage of the ignorance or other limitations of mansion world students. They are wholly fair and eminently just. They respect your newborn morontia will; they regard you as independent volitional beings, and they seek to encourage your speedy development and advancement. Here you are face to face with true friends and understanding counselors, angels who are really able to help you "to see yourself as others see you" and "to know yourself as angels know you."

486.26 (553.7) Even on Urantia, these seraphim teach the everlasting truth: If your own mind does not serve you well, you can exchange it for the mind of Jesus of Nazareth, who always serves you well.

486.27 (554.1) 4. *Morontia Counselors.* These ministers receive their name because they are assigned to

مشاوره انسانهای بقا یافته کرات دارای منشأ انسانی، روانهایی که در حال گذار به مدارس بالاتر ستاد مرکزی سیستم هستند، گمارده شده‌اند. آنها آموزگاران آنهایی هستند که به دنبال کسب بینش برای فهم وحدت تجربی سطوح ناهمگن حیات هستند، آنهایی که در تلاش برای تلفیق معانی و یکپارچه سازی ارزشها می‌باشند. این کارکرد فلسفه در حیات انسانی و موتا در کرات مورانشیا است.

موتا بیش از یک فلسفه برتر است. آن برای فلسفه همانند دو چشم برای فرد است. آن یک تأثیر برجسته نما روی معانی و ارزشها دارد. انسان مادی جهان را آنطور که بود می‌بیند، تنها با یک چشم — مسطح. دانشجویان کرات قصر از طریق منطبق کردن دریافتهای حیات مورانشیا روی دریافتهای حیات فیزیکی، به دید کیهانی — عمق — دست می‌یابند. و آنان قادرند این نقطه نظرات مادی و مورانشیایی را عمدتاً از طریق خدمت خستگی ناپذیر مشاوران سراف خویش که بسیار صبورانه به دانشجویان کرات قصر و پیشروندگان مورانشیا درس می‌دهند در کانون حقیقی توجه قرار دهند. بسیاری از مشاوران بلند مرتبه آموزگار سراف دوران حرفه‌ای خود را به عنوان مشاوران روانهای تازه رها شده انسانهای زمان آغاز نمودند.

5- تکنیسینها. اینها سرافیمهایی هستند که به فراز یابندگان جدید کمک می‌کنند خود را با محیط جدید و نسبتاً عجیب کرات مورانشیا تطبیق دهند. زندگی در کرات انتقالی مستلزم ارتباط واقعی با انرژیها و مواد سطوح فیزیکی و مورانشیایی، هر دو، و تا حدی مشخص با واقعیات روحی می‌باشد. فراز یابندگان باید با هر سطح جدید مورانشیا خو گیرند، و در تمامی این زمینه به قدر زیادی به وسیله تکنیسینهای سراف یاری می‌شوند. این سرافیمها با سرپرستان نیروی مورانشیا و کنترلگران استاد فیزیکی به عنوان رابط عمل می‌کنند، و در رابطه با طبیعت آن انرژیهایی که در کرات انتقالی به کار گرفته می‌شوند، به طور گسترده به عنوان آموزشیاران رهنوردان در حال صعود کار می‌کنند. آنها به عنوان پیمایشگران اضطراری فضا خدمت می‌کنند و وظایف بیشمار منظم و ویژه دیگر را انجام می‌دهند.

6- آموزگاران ثبت کننده. این سرافیمها ثبت کنندگان کارکردهای مرزی حیطه معنوی و فیزیکی، روابط انسانها و فرشتگان، کارکردهای مورانشیایی قلمروهای پایینتر جهان می‌باشند. آنها همچنین در رابطه با تکنیکهای پرراندمن و مؤثر ثبت واقعیت به عنوان آموزگار خدمت می‌کنند. در گردآوری هوشمند و هماهنگی اطلاعات مربوطه هنروری صورت می‌گیرد، و این هنر در تشریک مساعی با هنروران سماوی به اوج می‌رسد و حتی انسانهای در حال صعود بدین ترتیب با سرافیمهای ثبت کننده همبسته می‌شوند.

ثبت کنندگان تمامی رشته‌های سرافی قدر مشخصی وقت به تعلیم و آموزش پیشروندگان مورانشیا تخصیص می‌دهند. این فرشتگان مسئول واقعیتهای زمان، آموزگاران ایده‌آل تمامی دنبال کنندگان واقعیت هستند. شما پیش از ترک جروسم با تاریخ سرتانیا و 619 کرات

teach, direct, and counsel the surviving mortals from the worlds of human origin, souls in transit to the higher schools of the system headquarters. They are the teachers of those who seek insight into the experiential unity of divergent life levels, those who are attempting the integration of meanings and the unification of values. This is the function of philosophy in mortal life, of mota on the morontia spheres.

486.28 (554.2) Mota is more than a superior philosophy; it is to philosophy as two eyes are to one; it has a stereoscopic effect on meanings and values. Material man sees the universe, as it were, with but one eye — flat. Mansion world students achieve cosmic perspective — depth — by superimposing the perceptions of the morontia life upon the perceptions of the physical life. And they are enabled to bring these material and morontial viewpoints into true focus largely through the untiring ministry of their seraphic counselors, who so patiently teach the mansion world students and the morontia progressors. Many of the teaching counselors of the supreme order of seraphim began their careers as advisers of the newly liberated souls of the mortals of time.

486.29 (554.3) 5. *Technicians*. These are the seraphim who help new ascenders adjust themselves to the new and comparatively strange environment of the morontia spheres. Life on the transition worlds entails real contact with the energies and materials of both the physical and morontia levels and to a certain extent with spiritual realities. Ascenders must acclimatize to every new morontia level, and in all of this they are greatly helped by the seraphic technicians. These seraphim act as liaisons with the Morontia Power Supervisors and with the Master Physical Controllers and function extensively as instructors of the ascending pilgrims concerning the nature of those energies which are utilized on the transition spheres. They serve as emergency space traversers and perform numerous other regular and special duties.

486.30 (554.4) 6. *Recorder-Teachers*. These seraphim are the recorders of the borderland transactions of the spiritual and the physical, of the relationships of men and angels, of the morontia transactions of the lower universe realms. They also serve as instructors regarding the efficient and effective techniques of fact recording. There is an artistry in the intelligent assembly and co-ordination of related data, and this art is heightened in collaboration with the celestial artisans, and even the ascending mortals become thus affiliated with the recording seraphim.

486.31 (554.5) The recorders of all the seraphic orders devote a certain amount of time to the education and training of the morontia progressors. These angelic custodians of the facts of time are the ideal instructors of all fact seekers. Before leaving Jerusalem, you will become quite familiar with the

مسکونی آن کاملاً آشنا می‌شوید، و مقدار زیادی از این داستان به وسیله ثبت کنندگان سرافای گفته می‌شود.

این فرشتگان تماماً در زنجیره ثبت کنندگانی قرار دارند که از پایین‌ترین تا بالاترین نگاهدارندگان واقعیات زمان و حقایق ابدیت هستند. آنها روزی به شما یاد خواهند داد که در جستجوی حقیقت و نیز واقعیت برآیید، تا روان خویش و نیز ذهن خویش را توسعه دهید. حتی اکنون شما باید یاد بگیرید که بوستان قلب خویش را آبیاری کنید و در جستجوی شنزار خشک دانش برآیید. هنگامی که درسهایی فرا گرفته می‌شوند، اشکال بی‌ارزش هستند. هیچ جوجه‌ای بدون پوسته نمی‌تواند وجود داشته باشد، و هیچ پوسته‌ای بعد از سر از تخم درآوردن جوجه از ارزش برخوردار نیست. اما گاهی اوقات خطا آنقدر فاحش است که تصحیح آن از طریق آشکارسازی الهی برای آن حقایق به آرامی آشکار شده‌ای که برای مضمحل ساختن تجربی آن ضروری است، مهلک است. هنگامی که کودکان ایده‌آلهای خود را دارند، آنها را از ایده‌آلهایشان جدا نسازید، بگذارید رشد کنند. و هنگامی که دارید یاد می‌گیرید همانند انسانها فکر کنید، باید همچنین یاد بگیرید مثل کودکان دعا کنید.

قانون خود زندگی است و نه مقررات چگونگی آن. شرارت تخطی از قانون است، نه نقض مقررات سلوک مربوط به زندگی، که قانون است. کذب یک امر مربوط به تکنیک شرح دادن نیست، بلکه چیزی پیش اندیشی شده به صورت تحریف حقیقت است. خلق تصاویر جدید از میان واقعیات کهنه، تکرار حیات پدرانه و مادرانه در زندگی اولاد — اینها پیروزیهای هنرمندانه حقیقت می‌باشند. سایه گردش مو، که برای یک مقصود غیر حقیقی پیش اندیشی شده، کمترین کژ نمایی یا تحریف آنچه که اصل است — اینها تشکیل دهنده کذب است. اما جادوی حقیقت پایه گذاری شده روی واقعیت، حقیقت فسیل شده، نشان آهین حقیقت به اصطلاح غیرقابل تغییر، فرد را به طور کورکورانه در یک دایره بسته واقعیت سرد نگاه می‌دارد. فرد می‌تواند از نظر تکنیکی در رابطه با واقعیت صحیح باشد و برای همیشه در رابطه با حقیقت در اشتباه به سر برد.

7- ذخیره‌های خادم. سپاه بزرگی از تمامی رسته‌های سرافیمهای انتقال در اولین کره قصر حفظ شده است. در میان تمامی رسته‌های سرافیمها، این خادمان انتقال، بعد از فرشتگان نگاهبان سرنوشت از همه بیشتر به انسانها نزدیک‌ترند، و بسیاری از اوقات فراغت شما با آنها سپری خواهد شد. فرشتگان از خدمت شادمان هستند، و هنگامی که به مأموریت گمارده نشده‌اند، اغلب به عنوان داوطلب خدمت می‌کنند. روان بسیاری از انسانهای در حال صعود برای اولین بار به وسیله آتش الهی خدمت از روی میل، از طریق دوستی شخصی با خادمان داوطلب ذخیره‌های سرافای افروخته می‌شود.

شما از آنان یاد خواهید گرفت که اجازه دهید فشار باعث به وجود آوردن ثبات و قطعیت گردد، با ایمان و کوشا و علاوه بر آن، بشاش باشید، بدون شکوه و شکایت چالش‌ها را بپذیرید، و بدون ترس و بیم با مشکلات و تردیدها رو به رو شوید. آنها خواهند پرسید: اگر شکست خورید، آیا با استواری برخورد خواهید خواست تا دوباره امتحان کنید؟ اگر موفق شوید، آیا یک تعادل متوازن — یک رفتار باثبات و معنویت یافته — را از طریق هر تلاشی در پیکار طولانی برای شکستن موانع سستی مادی برای نیل به آزادی وجود روحی حفظ خواهید کرد؟

history of Satania and its 619 inhabited worlds, and much of this story will be imparted by the seraphic recorders.

486.32 (554.6) These angels are all in the chain of recorders extending from the lowest to the highest custodians of the facts of time and the truths of eternity. Some day they will teach you to seek truth as well as fact, to expand your soul as well as your mind. Even now you should learn to water the garden of your heart as well as to seek for the dry sands of knowledge. Forms are valueless when lessons are learned. No chick may be had without the shell, and no shell is of any worth after the chick is hatched. But sometimes error is so great that its rectification by revelation would be fatal to those slowly emerging truths which are essential to its experiential overthrow. When children have their ideals, do not dislodge them; let them grow. And while you are learning to think as men, you should also be learning to pray as children.

486.33 (555.1) Law is life itself and not the rules of its conduct. Evil is a transgression of law, not a violation of the rules of conduct pertaining to life, which is the law. Falsehood is not a matter of narration technique but something premeditated as a perversion of truth. The creation of new pictures out of old facts, the restatement of parental life in the lives of offspring — these are the artistic triumphs of truth. The shadow of a hair's turning, premeditated for an untrue purpose, the slightest twisting or perversion of that which is principle — these constitute falseness. But the fetish of factualized truth, fossilized truth, the iron band of so-called unchanging truth, holds one blindly in a closed circle of cold fact. One can be technically right as to fact and everlastingly wrong in the truth.

486.34 (555.2) 7. *Ministering Reserves.* A large corps of all orders of the transition seraphim is held on the first mansion world. Next to the destiny guardians, these transition ministers draw the nearest to humans of all orders of seraphim, and many of your leisure moments will be spent with them. Angels take delight in service and, when unassigned, often minister as volunteers. The soul of many an ascending mortal has for the first time been kindled by the divine fire of the will-to-service through personal friendship with the volunteer servers of the seraphic reserves.

486.35 (555.3) From them you will learn to let pressure develop stability and certainty; to be faithful and earnest and, withal, cheerful; to accept challenges without complaint and to face difficulties and uncertainties without fear. They will ask: If you fail, will you rise indomitably to try anew? If you succeed, will you maintain a well-balanced poise — a stabilized and spiritualized attitude — throughout every effort in the long struggle to break the fetters of material inertia, to attain the freedom of spirit

این فرشتگان حتی مثل انسانها ناامیدیهای بسیاری را متحمل گشته‌اند، و آنان به این امر اشاره خواهند کرد که گاهی اوقات ناامید کنندمترین ناامیدیهای شما بزرگترین برکات شما شده‌اند. گاهی اوقات کاشتن یک تخم نیازمند مرگ آن است، مرگ مشتاقانه‌ترین امیدهای شما، پیش از این که بتواند از نو زاده شود تا میوه‌های حیات جدید و موقعیت جدید را ثمر دهد. و شما از آنان خواهید آموخت از اندوه و ناامیدی کمتر رنج ببرید. ابتدا از طریق ریختن طرحهای شخصی کمتر پیرامون شخصیت‌های دیگر، و سپس از طریق پذیرش بخت و اقبال خود، هنگامی که صادقانه وظیفه خود را به انجام رسانیده‌اید.

شما یاد خواهید گرفت که از طریق جدی گرفتن زیاد خود، بار خود را افزایش و احتمال موفقیت را کاهش می‌دهید. هیچ چیز نمی‌تواند بر کار کره مرتبط شما — این کره یا کره بعد — مقدم واقع شود. کار آمادگی برای کره بالاتر بعد بسیار مهم است، اما هیچ چیز به اندازه کار کره‌ای که عملاً در آن زندگی می‌کنید اهمیت ندارد. اما اگر چه کار مهم است، خویشتن مهم نیست. هنگامی که شما احساس مهم بودن می‌کنید، انرژی را به بهای فرسودگی عزت نفس از دست می‌دهید، طوری که برای انجام کار انرژی اندکی باقی می‌ماند. اهمیت نفس، نه اهمیت کار، مخلوقات نابالغ را خسته می‌سازد. این عنصر خود است که موجب خستگی می‌گردد، نه تلاش برای اکتساب. شما می‌توانید کار مهمی به انجام رسانید، اگر خود را مهم تلقی نکنید. شما می‌توانید چند کار را به آسانی یک کار انجام دهید، اگر خود را خارج از آن قرار دهید. تنوع آرامش است. یکنواختی آن چیزی است که موجب فرسودگی و خستگی می‌شود. روزها همگی همانند یکدیگرند — فقط زندگانی یا گزینۀ مرگ.

7- موتای مورانشیا

سطوح پایین‌تر موتای مورانشیا مستقیماً به سطوح بالاتر فلسفه بشری می‌پیوندند. در اولین کره قصر، روال بر این است که از طریق تکنیک موازی به دانشجویان کمتر پیشرفته آموزش داده شود. بدین صورت که به یک ستون مفاهیم سادتر موتا عرضه می‌شود، و در ستون متقابل بیانات متشابه فلسفه انسانی نقل می‌گردد.

مدتی نه چندان پیش من ضمن انجام یک مأموریت در اولین کره قصر سیتانیا فرصت آن را داشتم که این روش آموزشی را مشاهده کنم؛ و گر چه میسر نیست که محتوای درسی موتا را عرضه کنم، اجازه دارم بیست و هشت گفته فلسفه بشری را که به منظور کمک به این اقامتگران جدید موقت کره قصر در تلاشهای اولیه‌شان برای فهم اهمیت و معنی موتا طراحی شده بود و این آموزشگر مورانشیا آنها را به عنوان مطلب توضیحی به کار می‌گرفت ثبت کنم. این توضیحات فلسفه بشری چنین بودند:

1- نمایش تخصص ویژه نشانگر داشتن ظرفیت معنوی نیست. باهوش بودن جانشین سیرت راستین نیست.

existence?

486.36 (555.4) Even as mortals, so have these angels been father to many disappointments, and they will point out that sometimes your most disappointing disappointments have become your greatest blessings. Sometimes the planting of a seed necessitates its death, the death of your fondest hopes, before it can be reborn to bear the fruits of new life and new opportunity. And from them you will learn to suffer less through sorrow and disappointment, first, by making fewer personal plans concerning other personalities, and then, by accepting your lot when you have faithfully performed your duty.

486.37 (555.5) You will learn that you increase your burdens and decrease the likelihood of success by taking yourself too seriously. Nothing can take precedence over the work of your status sphere — this world or the next. Very important is the work of preparation for the next higher sphere, but nothing equals the importance of the work of the world in which you are actually living. But though the work is important, the self is not. When you feel important, you lose energy to the wear and tear of ego dignity so that there is little energy left to do the work. Self-importance, not work-importance, exhausts immature creatures; it is the self element that exhausts, not the effort to achieve. You can do important work if you do not become self-important; you can do several things as easily as one if you leave yourself out. Variety is restful; monotony is what wears and exhausts. Day after day is alike — just life or the alternative of death.

7. MORONTIA MOTA

487.1 (556.1) The lower planes of morontia mota join directly with the higher levels of human philosophy. On the first mansion world it is the practice to teach the less advanced students by the parallel technique; that is, in one column are presented the more simple concepts of mota meanings, and in the opposite column citation is made of analogous statements of mortal philosophy.

487.2 (556.2) Not long since, while executing an assignment on the first mansion world of Satania, I had occasion to observe this method of teaching; and though I may not undertake to present the mota content of the lesson, I am permitted to record the twenty-eight statements of human philosophy which this morontia instructor was utilizing as illustrative material designed to assist these new mansion world sojourners in their early efforts to grasp the significance and meaning of mota. These illustrations of human philosophy were:

487.3 (556.3) 1. A display of specialized skill does not signify possession of spiritual capacity. Cleverness is not a substitute for true character.

2- اشخاص اندکی مطابق ایمانی که به راستی دارا می‌باشند زندگی می‌کنند. ترس نامعقول یک فریبکاری عقلانی بزرگ است که روی روان در حال تکامل انسانی به کار گرفته می‌شود.

3- از ظرفیتهای ذاتی نمی‌توان فراتر رفت. یک پاپیت هرگز ظرفیت یک کوارت را ندارد. مفهوم روحی نمی‌تواند به طور مکانیکی به قالب مادی حافظه تحمیل شود.

4- انسانهای کمی جرأت دارند چیزی مثل جمع پشتوانه‌های شخصیتی را که به وسیله مجموعه خدمات طبیعت و موهبت الهی به وجود آمده جذب کنند. اکثر روانهای فقیر به راستی غنی هستند، اما از باور آن امتناع می‌ورزند.

5- دشواریها ممکن است میان مایگی را به چالش طلبند و فرد ترسو را شکست دهند، اما آنها فقط فرزندان واقعی والامرتبه‌ها را برمی‌انگیزند.

6- برای بهرهوری از امتیاز بدون سوء استفاده، برای داشتن آزادی بدون مجوز، برای برخورداری از قدرت و با ثبات قدمی از استفاده از آن برای خودستایی امتناع ورزیدن — اینها نشانه‌های تمدن عالی هستند.

7- در کیهان حوادث کور و غیرقابل پیش‌بینی رخ نمی‌دهد. موجودات آسمانی نیز به موجود پایین‌تر که از عمل کردن بر مبنای نور حقیقت امتناع می‌ورزد یاری نمی‌رسانند.

8- تلاش همیشه شادی به بار نمی‌آورد، اما بدون تلاش هوشمندانه هیچ شادمانی وجود ندارد.

9- عمل به قدرت می‌انجامد. اعتدال به شیفتگی منجر می‌شود.

10- نیکوکاری تارهای خوش آهنگ حقیقت را می‌نوازد، و ملودی حتی تا شناخت بیکران در سرتاسر کیهان به ارتعاش در می‌آید.

11- فرد ضعیف به زیاده‌روی در قطعنامه سازی می‌پردازد، اما فرد قوی دست به عمل می‌زند. زندگانی فقط برابر کار یک روز است — آن را به خوبی انجام دهید. عمل به ما تعلق دارد؛ پیامدها از آن خداوند است.

12- بزرگترین مصیبت کیهان این است که هرگز دچار مصیبت نشده باشید. انسانها فقط از طریق تجربه نمودن رنج و محنت حکمت می‌آموزند.

13- ستارگان از انزوای تنهایی برخوردار از ژرفای تجربی به بهترین نحو قابل تشخیص هستند، نه از قله‌های نور و نشاط آور کوه.

14- اشتیهای معاشران خود را برای حقیقت تیز کنید. فقط زمانی اندرز دهید که برای آن درخواست شده باشد.

15- تظاهر، تلاش مضحک فرد نادان برای جلوه نمودن به شکل فرد خردمند است، کوشش روان تهی برای جلوه نمودن به شکل فرد غنی است.

16- شما نمی‌توانید حقیقت معنوی را مشاهده کنید، تا این که به طور حسی آن را تجربه نمایید، و بسیاری از حقایق به راستی احساس نمی‌شوند مگر در شرایط ناسازگار.

17- بلند پروازی خطرناک است مگر این که به

2. Few persons live up to the faith which they really have. Unreasoned fear is a master intellectual fraud practiced upon the evolving mortal soul.

3. Inherent capacities cannot be exceeded; a pint can never hold a quart. The spirit concept cannot be mechanically forced into the material memory mold.

4. Few mortals ever dare to draw anything like the sum of personality credits established by the combined ministries of nature and grace. The majority of impoverished souls are truly rich, but they refuse to believe it.

5. Difficulties may challenge mediocrity and defeat the fearful, but they only stimulate the true children of the Most Highs.

6. To enjoy privilege without abuse, to have liberty without license, to possess power and steadfastly refuse to use it for self-aggrandizement — these are the marks of high civilization.

7. Blind and unforeseen accidents do not occur in the cosmos. Neither do the celestial beings assist the lower being who refuses to act upon his light of truth.

8. Effort does not always produce joy, but there is no happiness without intelligent effort.

9. Action achieves strength; moderation eventuates in charm.

10. Righteousness strikes the harmony chords of truth, and the melody vibrates throughout the cosmos, even to the recognition of the Infinite.

11. The weak indulge in resolutions, but the strong act. Life is but a day's work — do it well. The act is ours; the consequences God's.

12. The greatest affliction of the cosmos is never to have been afflicted. Mortals only learn wisdom by experiencing tribulation.

13. Stars are best discerned from the lonely isolation of experiential depths, not from the illuminated and ecstatic mountain tops.

14. Whet the appetites of your associates for truth; give advice only when it is asked for.

15. Affectation is the ridiculous effort of the ignorant to appear wise, the attempt of the barren soul to appear rich.

16. You cannot perceive spiritual truth until you feelingly experience it, and many truths are not really felt except in adversity.

17. Ambition is dangerous until it is fully

طور کامل اجتماعی شود. شما به راستی به هیچ فضیلتی دست نیافته‌اید تا این که اعمال شما، شما را برای آن ارزشمند سازد.

18- بی‌صبری یک زهر روح است. عصبانیت یک سنگی است که به داخل یک لانه زنبور پرتاب شود.

19- اضطراب باید ترک شود. ناامیدی‌هایی که تحملشان از همه سخت‌تر است آنهایی هستند که هرگز نمی‌آیند.

20- فقط یک شاعر می‌تواند شعر را در نثر عادی زندگانی روزمره تشخیص دهد.

21- مأموریت والای هر هنری این است که به وسیله پندارهای خیالی خود از یک واقعیت بالاتر جهان از پیش خبر دهد و احساسات زمان را در جهت فکر به ابدیت متبلور سازد.

22- روان در حال تکامل به وسیله آنچه که می‌کند الهی نمی‌شود، بلکه به وسیله آنچه که تلاش می‌کند انجام دهد.

23- مرگ هیچ چیز به دارایی عقلانی یا عطیه معنوی اضافه نکرد، بلکه به وضعیت تجربی، آگاهی از نجات را اضافه نمود.

24- سرنوشت ابدیت لحظه به لحظه به وسیله دستاوردهای زندگانی روزانه تعیین می‌شود. اعمال امروز سرنوشت فردا هستند.

25- بزرگی، آنقدر در برخورداری از قدرت نهفته نیست، بلکه در استفاده خردمندانه و الهی از چنین قدرتی است.

26- دانش فقط در سهیم کردن دیگران در آن به دست می‌آید؛ آن به وسیله خرد مورد حراست قرار می‌گیرد و به وسیله مهر ورزیدن اجتماعی می‌شود.

27- پیشرفت، توسعه و یزگیهای فردی را می‌طلبد. میان مایگی در صدد است با استانداردیزه کردن تداوم یابد.

28- دفاع استدلالی از هر پیشنهادی به طور معکوس با حقیقتی که در بر دارد متناسب است.

کار آغازگران در اولین کره قصر چنین است، در حالی که شاگردان پیشرفته‌تر در کرات بعد در سطوح بالاتر بینش کیهانی و موتای مورانشیا مهارت می‌یابند.

8- پیشروندگان مورانشیا

انسانهای در حال صعود، از هنگام فارغ‌التحصیلی از کرات قصر تا نیل به وضعیت روحی در مسیر زندگانی ابرجهان، پیشروندگان مورانشیا نامیده می‌شوند. گذار شما از این حیات مرزی شگفت‌انگیز یک تجربه فراموش نشدنی، یک خاطره سحرانگیز خواهد بود. آن دروازه تکاملی به حیات روحی و نیل نهایی کمال مخلوق می‌باشد که فراز یابندگان از طریق آن به هدف زمان — یافتن خداوند در بهشت — دست می‌یابند.

socialized. You have not truly acquired any virtue until your acts make you worthy of it.

48.7.20 (557.4) 18. Impatience is a spirit poison; anger is like a stone hurled into a hornet's nest.

48.7.21 (557.5) 19. Anxiety must be abandoned. The disappointments hardest to bear are those which never come.

48.7.22 (557.6) 20. Only a poet can discern poetry in the commonplace prose of routine existence.

48.7.23 (557.7) 21. The high mission of any art is, by its illusions, to foreshadow a higher universe reality, to crystallize the emotions of time into the thought of eternity.

48.7.24 (557.8) 22. The evolving soul is not made divine by what it does, but by what it strives to do.

48.7.25 (557.9) 23. Death added nothing to the intellectual possession or to the spiritual endowment, but it did add to the experiential status the consciousness of *survival*.

48.7.26 (557.10) 24. The destiny of eternity is determined moment by moment by the achievements of the day by day living. The acts of today are the destiny of tomorrow.

48.7.27 (557.11) 25. Greatness lies not so much in possessing strength as in making a wise and divine use of such strength.

48.7.28 (557.12) 26. Knowledge is possessed only by sharing; it is safeguarded by wisdom and socialized by love.

48.7.29 (557.13) 27. Progress demands development of individuality; mediocrity seeks perpetuation in standardization.

48.7.30 (557.14) 28. The argumentative defense of any proposition is inversely proportional to the truth contained.

48.7.31 (557.15) Such is the work of the beginners on the first mansion world while the more advanced pupils on the later worlds are mastering the higher levels of cosmic insight and morontia mota.

8. THE MORONTIA PROGRESSORS

48.8.1 (557.16) From the time of graduation from the mansion worlds to the attainment of spirit status in the superuniverse career, ascending mortals are denominated morontia progressors. Your passage through this wonderful borderland life will be an unforgettable experience, a charming memory. It is the evolutionary portal to spirit life and the eventual attainment of creature perfection by which ascenders achieve the goal of time — the finding of

God on Paradise.

یک مقصود قطعی و الهی در تمامی این طرح مورانشیا و روحی متعاقب پیشرفت انسانی، این آموزشگاه مبسوط جهانی برای مخلوقات در حال صعود، وجود دارد. طرح آفریدگاران چنین است که به مخلوقات زمان یک فرصت تدریجی برای استادی در جزئیات کارکرد و اداره جهان بزرگ داده شود، و این درس طولانی آموزشی بدین صورت به بهترین نحو پیش می‌رود که اجازه داده شود انسان در حال بقا به طور تدریجی بالا رود و در هر مرحله صعود شرکت عملی داشته باشد.

برنامه بقای انسان یک منظور عملی و مفید دارد؛ شما دریافت کننده تمامی این کار الهی و آموزش پر تلاش نیستید که صرفاً بقا یابید تا از خوشی بی‌پایان و آسایش ابدی بهرمند شوید. یک هدف خدمت برین وجود دارد که فراتر از افق عصر کنونی جهان است. اگر طرح خدایان صرفاً چنین بود که شما را به یک گردش طولانی و ابدی شادی‌آور ببرند، قطعاً تمامی جهان را اینطور به طور گسترده به یک آموزشگاه عظیم و پیچیده عملی تبدیل نمی‌کردند، و یک بخش عمده آفرینش آسمانی را به صورت آموزگاران و آموزشیاران به کار نمی‌گرفتند، و سپس دوره به دوره را صرف هدایت یک به یک شما از میان این آموزشگاه بسیار عظیم تجربی جهانی بنمایند. به نظر می‌رسد پیشبرد طرح پیشرفت انسانی یکی از مقاصد اصلی جهان سازمان یافته کنونی باشد، و اکثریت سلسله مراتب بشمار موجودات هوشمند آفریده شده، به طور مستقیم یا غیرمستقیم در پیشبرد مراحل از این طرح تدریجی کمال بخش درگیر می‌باشند.

در پیمایش نردبان صعودی وجود زنده از مرحله انسان فانی تا قرار گرفتن در حضور الوهیت، شما در واقع عین حیات هر فاز ممکن و مرحله وجود کمال یافته مخلوق را در محدوده عصر کنونی جهان زندگی می‌کنید. از انسان فانی تا پایان دهنده بهشت، هر چیز که هم اکنون می‌تواند وجود داشته باشد — شامل هر چیز که در حال حاضر برای رسته‌های زنده هوشمند، موجودات کمال یافته متناهی ممکن است — در بر گرفته شده است. اگر سرنوشت آینده پایان دهندگان بهشت خدمت در جهانهای جدیدی است که اکنون در حال ساختن شدن هستند، این امر قطعی است که در این آفرینش جدید و آینده، هیچ رسته خلق شده‌ای از موجودات تجربی وجود نخواهد داشت که زندگانی آنها تماماً متفاوت از آنهایی باشد که پایان دهندگان انسانی آن به عنوان بخشی از آموزش فرازگرایانه خود به عنوان یکی از مراحل پیشرفت طولانی خود از حیوان به فرشته و از فرشته به روح و از روح تا خداوند، در کره‌ای زندگی کرده‌اند.

[عرضه شده توسط یک فرشته اعظم نبادان.]

^{488.2 (557.17)} There is a definite and divine purpose in all this morontia and subsequent spirit scheme of mortal progression, this elaborate universe training school for ascending creatures. It is the design of the Creators to afford the creatures of time a graduated opportunity to master the details of the operation and administration of the grand universe, and this long course of training is best carried forward by having the surviving mortal climb up gradually and by actual participation in every step of the ascent.

^{488.3 (558.1)} The mortal-survival plan has a practical and serviceable objective; you are not the recipients of all this divine labor and painstaking training only that you may survive just to enjoy endless bliss and eternal ease. There is a goal of transcendent service concealed beyond the horizon of the present universe age. If the Gods designed merely to take you on one long and eternal joy excursion, they certainly would not so largely turn the whole universe into one vast and intricate practical training school, requisition a substantial part of the celestial creation as teachers and instructors, and then spend ages upon ages piloting you, one by one, through this gigantic universe school of experiential training. The furtherance of the scheme of mortal progression seems to be one of the chief businesses of the present organized universe, and the majority of innumerable orders of created intelligences are either directly or indirectly engaged in advancing some phase of this progressive perfection plan.

^{488.4 (558.2)} In traversing the ascending scale of living existence from mortal man to the Deity embrace, you actually live the very life of every possible phase and stage of perfected creature existence within the limits of the present universe age. From mortal man to Paradise finaliter embraces all that now can be — encompasses everything presently possible to the living orders of intelligent, perfected finite creature beings. If the future destiny of the Paradise finaliters is service in new universes now in the making, it is assured that in this new and future creation there will be no created orders of experiential beings whose lives will be wholly different from those which mortal finaliters have lived on some world as a part of their ascending training, as one of the stages of their agelong progress from animal to angel and from angel to spirit and from spirit to God.

^{488.5 (558.3)} [Presented by an Archangel of Nebadon.]

مقاله 49. کرات مسکونی

050 ⇨

کتاب یورنشیا

048 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 49
کرات مسکونی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- حیات سیاره‌ای
- 2- انواع فیزیکی سیاره‌ای
- 3- کرات تنفس ناکندگان
- 4- مخلوقات تکاملی صاحب اراده
- 5- سری سیاره‌ای انسانها
- 6- گریز از زمین

مقدمه مقاله

منشأ و طبیعت کلیه کرات مسکونی انسانی، تکاملی است. این کرات زمین زایش و گهواره تکاملی نژادهای انسانی زمان و فضا هستند. هر واحد حیات فرازگرایانه، یک مدرسه راستین آموزشی برای مرحله بعدی وجود می‌باشد، و این امر در مورد هر مرحله صعود پیشرونده بهشتی انسان صدق می‌کند. به همان اندازه که این امر در تجربه اولیه انسانی در یک سیاره تکاملی صادق است، در مدرسه نهایی ملک صادقها در ستاد مرکزی جهان صدق می‌کند. این مدرسه‌ای است که انسانهای فراز یابنده تا پیش از انتقال به نظام ابرجهان و دستیابی به اولین مرحله وجود روحی در آن شرکت نمی‌کنند.

کلیه کرات مسکونی اساساً به منظور مدیریت آسمانی به سیستمهای محلی گرومندی شده‌اند، و هر یک از این سیستمهای محلی به حدود هزار کره تکاملی محدود است. این محدودیت با حکم قدمای ایامها صورت گرفته است، و مربوط به سیارات واقعی تکاملی که انسانهایی با وضعیت بقا روی آن زندگی می‌کنند می‌باشد. هیچکدام از کراتی که سرانجام در نور و حیات استقرار یافته‌اند و سیاراتی که در مرحله پیش بشری پیدایش حیات واقع شده‌اند جزو این گروه محسوب نمی‌شوند.

ساتانیا خود یک سیستم ناتمام است که شامل فقط

PAPER 49

THE INHABITED WORLDS

SECTIONS

Introduction

1. The Planetary Life
2. Planetary Physical Types
3. Worlds of the Nonbreathers
4. Evolutionary Will Creatures
5. The Planetary Series of Mortals
6. Terrestrial Escape

INTRODUCTION

^{49.01 (559.1)} ALL mortal-inhabited worlds are evolutionary in origin and nature. These spheres are the spawning ground, the evolutionary cradle, of the mortal races of time and space. Each unit of the ascendant life is a veritable training school for the stage of existence just ahead, and this is true of every stage of man's progressive Paradise ascent; just as true of the initial mortal experience on an evolutionary planet as of the final universe headquarters school of the Melchizedeks, a school which is not attended by ascending mortals until just before their translation to the regime of the superuniverse and the attainment of first-stage spirit existence.

^{49.02 (559.2)} All inhabited worlds are basically grouped for celestial administration into the local systems, and each of these local systems is limited to about one thousand evolutionary worlds. This limitation is by the decree of the Ancients of Days, and it pertains to actual evolutionary planets whereon mortals of survival status are living. Neither worlds finally settled in light and life nor planets in the prehuman stage of life development are reckoned in this group.

^{49.03 (559.3)} Satania itself is an unfinished system containing only 619 inhabited worlds. Such planets

619 کره مسکونی است. چنین سیاراتی مطابق ثبتشان به عنوان کرات مسکونی و به عنوان کراتی که مخلوقات صاحب اراده در آنها سکنی گزیده‌اند، به طور متوالی شماربندی شده‌اند. بدین ترتیب به یورنشیا شماره 606 ستانیا داده شد، یعنی ششصد و ششمین کره در این سیستم محلی که در آن پروسه طولانی تکاملی حیات منجر به ظهور موجودات بشری گردید. سی و شش سیاره غیرمسکونی وجود دارند که به مرحله اعطای حیات نزدیک می‌شوند و چندین سیاره وجود دارند که برای حاملین حیات اکنون در حال آماده شدن هستند. تقریباً دویست کره وجود دارند که در حال تکاملند، طوری که ظرف چند میلیون سال آینده برای کاشت حیات آماده خواهند شد.

کلیه سیارات برای استقرار حیات انسانی مناسب نیستند. سیارات کوچکی که از میزان بالایی از چرخش محوری برخوردارند برای اسکان دادن حیات به کلی نامناسبند. در چندین سیستم فیزیکی ستانیا، سیاراتی که به دور خورشید مرکزی می‌چرخند بیش از حد برای سکونت بزرگ هستند. جرم عظیم آنها موجب جانبداری طاقت فرسا است. بسیاری از این کرات غول‌آسا دارای اقماری هستند، گاهی اوقات شش عدد یا بیشتر. و اندازه این اقمار غالباً بسیار به اندازه یورنشیا نزدیک است، طوری که تقریباً برای سکونت ایده‌آلند.

قدیمی‌ترین کره مسکونی ستانیا، کره شماره یک، آنوا نام دارد، و یکی از چهل و چهار قمری است که به دور یک سیاره غول‌آسای تاریک می‌چرخد، اما در معرض نور ناهمسان سه خورشید همسایه قرار دارد. آنوا در یک مرحله پیشرفته تمدن پیشرو می‌باشد.

1- حیات سیاره‌ای

تکامل جهانهای زمان و فضا تدریجی است؛ پیشرفت حیات — زمینی یا آسمانی — اختیاری یا سحرآمیز نیست. تکامل کیهانی ممکن است همیشه قابل فهم (قابل پیش‌بینی) نباشد، اما مطلقاً غیرتصادفی است.

واحد بیولوژیک حیات مادی، سلول پروتوپلاسم، ارتباط جمعی انرژیهای شیمیایی، الکتریکی، و سایر انرژیهای اساسی است. فرمولهای شیمیایی در هر سیستم فرق می‌کنند، و تکنیک تولید مثل سلول زنده در هر جهان محلی اندکی متفاوت است، اما حاملین حیات همیشه کاتالیزورهای زنده‌ای هستند که واکنشهای اولیه حیات مادی را آغاز می‌کنند. آنها تحریک کنندگان مدارهای انرژی ماده زنده هستند.

کلیه کرات یک سیستم محلی یک خویشاوندی غیرقابل اشتباه فیزیکی را آشکار می‌سازند. با این وجود، هر سیاره مقیاس حیات خود را دارد. هیچ دو سیاره‌ای دقیقاً در عطیه گیاهی و حیوانی یکسان نیست. این تنوعات سیاره‌ای در اقسام حیات سیستم ناشی از تصمیمات حاملین حیات می‌باشد. اما این موجودات نه دمدی مزاجند و نه بوالهوس. جهات مطابق قانون و نظم هدایت می‌شوند. قوانین نبادان فرامین الهی سلوینگون هستند، و ترتیب تکاملی حیات در ستانیا با الگوی تکاملی نبادان هم‌آوا است.

are numbered serially in accordance with their registration as inhabited worlds, as worlds inhabited by will creatures. Thus was Urantia given the number 606 of *Satania*, meaning the 606th world in this local system on which the long evolutionary life process culminated in the appearance of human beings. There are thirty-six uninhabited planets nearing the life-endowment stage, and several are now being made ready for the Life Carriers. There are nearly two hundred spheres which are evolving so as to be ready for life implantation within the next few million years.

49.04 (558.4) Not all planets are suited to harbor mortal life. Small ones having a high rate of axial revolution are wholly unsuited for life habitats. In several of the physical systems of *Satania* the planets revolving around the central sun are too large for habitation, their great mass occasioning oppressive gravity. Many of these enormous spheres have satellites, sometimes a half dozen or more, and these moons are often in size very near that of *Urantia*, so that they are almost ideal for habitation.

49.05 (558.5) The oldest inhabited world of *Satania*, world number one, is *Anova*, one of the forty-four satellites revolving around an enormous dark planet but exposed to the differential light of three neighboring suns. *Anova* is in an advanced stage of progressive civilization.

1. THE PLANETARY LIFE

49.1.1 (558.6) The universes of time and space are gradual in development; the progression of life — terrestrial or celestial — is neither arbitrary nor magical. Cosmic evolution may not always be understandable (predictable), but it is strictly nonaccidental.

49.1.2 (560.1) The biologic unit of material life is the protoplasmic cell, the communal association of chemical, electrical, and other basic energies. The chemical formulas differ in each system, and the technique of living cell reproduction is slightly different in each local universe, but the Life Carriers are always the living catalyzers who initiate the primordial reactions of material life; they are the instigators of the energy circuits of living matter.

49.1.3 (560.2) All the worlds of a local system disclose unmistakable physical kinship; nevertheless, each planet has its own scale of life, no two worlds being exactly alike in plant and animal endowment. These planetary variations in the system life types result from the decisions of the Life Carriers. But these beings are neither capricious nor whimsical; the universes are conducted in accordance with law and order. The laws of *Nebadon* are the divine mandates of *Salvington*, and the evolutionary order of life in *Satania* is in consonance with the

تکامل قانون رشد بشری است، اما پروسه آن در کرات مختلف به اندازه زیاد فرق می‌کند. حیات گاهی اوقات در یک مرکز، و گاهی نیز در سه مرکز آغاز می‌شود، چنان‌که در یورنشیا شد. در کرات دارای اتمسفر معمولاً حیات دارای یک منشأ دریایی است، اما نه همیشه؛ این عمدتاً به وضعیت فیزیکی یک سیاره بستگی دارد. حاملین حیات در عملکرد خود برای آغاز نمودن حیات از اختیارات زیادی برخوردارند.

در ایجاد حیات سیاره‌ای، شکل گیاهی همیشه بر شکل حیوانی تقدم دارد و پیش از آن که الگوهای حیوانی متمایز شوند به طور کامل تکامل می‌یابد. کلیه اقسام حیوانی از الگوهای بنیادین نوع پیشین گیاهی چیزهای زنده تکامل می‌یابند. آنها به طور مجزا سازمان نمی‌یابند.

مراحل اولیه تکامل حیات در مجموع با دیدگاههای امروزه شما تطابق ندارند. انسان فانی یک تصادف تکاملی نیست. یک سیستم دقیق و یک قانون جهانی وجود دارد که آشکار شدن حیات سیاره‌ای را در کرات فضا تعیین می‌سازد. زمان و تولید تعداد عظیمی از یک نوع، تأثیرات کنترل کننده نیستند. موشها بسیار سریعتر از فیله‌ها تولید مثل می‌کنند، با این حال فیله‌ها سریعتر از موشها رشد می‌کنند.

پروسه تکامل سیاره‌ای منظم و کنترل شده است. تکامل ارگانیسمهای بالاتر از گروههای پایین‌تر حیات تصادفی نیست. برخی اوقات پیشرفت تکاملی به طور موقت از طریق تخریب برخی خطوط مطلوب پلاسمای حیات که در یک نوع انتخاب شده حمل می‌شود به تعویق می‌افتد. اغلب به اعصار پی در پی نیاز است تا آسیبی که از طریق از دست رفتن یک تیره منفرد برتر ارثی بشری ایجاد شده جبران شود. این تیره‌های انتخابی و برتر پروتوپلاسم زنده هنگامی که پدیدار می‌شوند باید به طور پاسدارانه و هوشمندانه مورد مراقبت واقع شوند. و در بیشتر کرات مسکونی این نیروهای برتر بالقوه حیات بسیار بیشتر از یورنشیا ارج نهاده می‌شوند.

2- انواع فیزیکی سیاره‌ای

در هر سیستم یک الگوی شاخص و بنیادین حیات گیاهی و حیوانی وجود دارد. اما حاملین حیات غالب اوقات با ضرورت تغییر این الگوهای بنیادین مواجه می‌شوند، تا آنها را با شرایط متغیر فیزیکی که در کرات بیشمار فضا با آنها مواجه هستند انطباق دهند. آنها یک نوع کلی مخلوقات انسانی متعلق به سیستم را پرورش می‌دهند، اما هفت نوع مشخص فیزیکی و نیز هزاران هزار نوع جزئی این هفت تنوع برجسته وجود دارند:

- 1- انواع اتمسفری.
- 2- انواع عنصری.
- 3- انواع جاذبه‌ای.

evolutionary pattern of Nebadon.

49:1.4 (500:3) Evolution is the rule of human development, but the process itself varies greatly on different worlds. Life is sometimes initiated in one center, sometimes in three, as it was on Urantia. On the atmospheric worlds it usually has a marine origin, but not always; much depends on the physical status of a planet. The Life Carriers have great latitude in their function of life initiation.

49:1.5 (500:4) In the development of planetary life the vegetable form always precedes the animal and is quite fully developed before the animal patterns differentiate. All animal types are developed from the basic patterns of the preceding vegetable kingdom of living things; they are not separately organized.

49:1.6 (500:5) The early stages of life evolution are not altogether in conformity with your present-day views. *Mortal man is not an evolutionary accident.* There is a precise system, a universal law, which determines the unfolding of the planetary life plan on the spheres of space. Time and the production of large numbers of a species are not the controlling influences. Mice reproduce much more rapidly than elephants, yet elephants evolve more rapidly than mice.

49:1.7 (500:6) The process of planetary evolution is orderly and controlled. The development of higher organisms from lower groupings of life is not accidental. Sometimes evolutionary progress is temporarily delayed by the destruction of certain favorable lines of life plasm carried in a selected species. It often requires ages upon ages to recoup the damage occasioned by the loss of a single superior strain of human heredity. These selected and superior strains of living protoplasm should be jealously and intelligently guarded when once they make their appearance. And on most of the inhabited worlds these superior potentials of life are valued much more highly than on Urantia.

2. PLANETARY PHYSICAL TYPES

49:2.1 (500:7) There is a standard and basic pattern of vegetable and animal life in each system. But the Life Carriers are oftentimes confronted with the necessity of modifying these basic patterns to conform to the varying physical conditions which confront them on numerous worlds of space. They foster a generalized system type of mortal creature, but there are seven distinct physical types as well as thousands upon thousands of minor variants of these seven outstanding differentiations:

- 49:2.2 (501:1) 1. Atmospheric types.
- 49:2.3 (501:2) 2. Elemental types.
- 49:2.4 (501:3) 3. Gravity types.

4- انواع حرارتی.

5- انواع الکتریکی.

6- انواع انرژی دهنده.

7- انواع بی‌نام.

سیستم ستانیا شامل کلیه این انواع و گروه‌های بیشمار بینابینی می‌باشد، گر چه برخی به گونه‌ای ناچیز نمایندگی می‌شوند.

1- انواع اتمسفری. تفاوت‌های فیزیکی کراتی که انسان در آنها ساکن است عمدتاً از طریق طبیعت اتمسفر تعیین می‌شود. سایر تأثیراتی که به تمایز سیاره‌ای حیات کمک می‌کند نسبتاً اندک است.

وضعیت کنونی اتمسفری یورنشیا تقریباً برای نگهداری نوع تنفس کننده انسان ایده‌آل است، اما نوع بشر می‌تواند چنان تغییر داده شود که بتواند در سیارات فوق اتمسفری و زیر اتمسفری هر دو زندگی کند. چنین تغییراتی همچنین به حیات حیوانی که در کرات گوناگون مسکونی به اندازه زیاد متفاوت است تعمیم می‌یابد. تغییر عمده‌ای از اقسام حیوانی در کرات زیر اتمسفری و فوق اتمسفری وجود دارد.

از انواع اتمسفری در ستانیا، حدود دو و نیم در صد زیر تنفسی، حدود پنج درصد فوق تنفسی و بیش از نود و یک در صد میان تنفسی هستند. این مجموعاً نود و هشت و نیم درصد را در کرات ستانیا محسوب می‌دارد.

موجوداتی نظیر نژادهای یورنشیا به عنوان موجودات میان تنفسی طبقه‌بندی می‌شوند. شما نمایانگر نوع متوسط یا عادی تنفس کننده وجود انسانی هستید. اگر در یک سیاره با اتمسفری شبیه اتمسفر همسایه نزدیک شما، زهره، مخلوقاتی هوشمند وجود داشته باشند، به گروه فوق تنفسی تعلق خواهند داشت، در حالی که آنهایی که در یک سیاره با اتمسفری به نازکی همسایه بیرونی شما، مریخ، سکونت داشته باشند، زیر تنفسی نامیده خواهند شد.

اگر انسانها در سیاره‌ای عاری از هوا، همانند کره ماه شما زندگی کنند، به رسته جداگانه تنفس ناکنده تعلق می‌یابند. این قسم نمایانگر یک تعدیل رادیکال یا مفرط نسبت به محیط سیاره‌ای است و به طور جداگانه بررسی خواهد شد. تنفس ناکندگان به صورت یک و نیم درصد باقیمانده کرات ستانیا محسوب می‌شوند.

2- انواع عنصری. این تفکیکها به رابطه انسانها با آب، هوا، و زمین مربوط می‌شود، و چهار نوع بارز از حیات هوشمند وجود دارد که به این مکانهای زیست مربوط است. مردمان یورنشیا از نوع زمینی هستند.

برای شما کاملاً مشکل است محیطی را که در طی اعصار اولیه برخی کرات غالب است تجسم کنید. این شرایط غیرعادی این را برای حیات در حال تکامل

4925 (561.4) 4. Temperature types.

4926 (561.5) 5. Electric types.

4927 (561.6) 6. Energizing types.

4928 (561.7) 7. Unnamed types.

4929 (561.8) The Satania system contains all of these types and numerous intermediate groups, although some are very sparingly represented.

49210 (561.9) 1. *The atmospheric types.* The physical differences of the worlds of mortal habitation are chiefly determined by the nature of the atmosphere; other influences which contribute to the planetary differentiation of life are relatively minor.

49211 (561.10) The present atmospheric status of Urantia is almost ideal for the support of the breathing type of man, but the human type can be so modified that it can live on both the superatmospheric and the subatmospheric planets. Such modifications also extend to the animal life, which differs greatly on the various inhabited spheres. There is a very great modification of animal orders on both the sub- and the superatmospheric worlds.

49212 (561.11) Of the atmospheric types in Satania, about two and one-half per cent are subbreathers, about five per cent superbreathers, and over ninety-one per cent are mid-breathers, altogether accounting for ninety-eight and one-half per cent of the Satania worlds.

49213 (561.12) Beings such as the Urantia races are classified as mid-breathers; you represent the average or typical breathing order of mortal existence. If intelligent creatures should exist on a planet with an atmosphere similar to that of your near neighbor, Venus, they would belong to the superbreather group, while those inhabiting a planet with an atmosphere as thin as that of your outer neighbor, Mars, would be denominated subbreathers.

49214 (561.13) If mortals should inhabit a planet devoid of air, like your moon, they would belong to the separate order of nonbreathers. This type represents a radical or extreme adjustment to the planetary environment and is separately considered. Nonbreathers account for the remaining one and one-half per cent of Satania worlds.

49215 (561.14) 2. *The elemental types.* These differentiations have to do with the relation of mortals to water, air, and land, and there are four distinct species of intelligent life as they are related to these habitats. The Urantia races are of the land order.

49216 (561.15) It is quite impossible for you to envisage the environment which prevails during the early ages of some worlds. These unusual conditions

حیوانی ضروری می‌سازد که در مقایسه با آن سیاراتی که در ابتدا یک محیط زمینی و اتمسفری مساعد فراهم می‌سازند، برای ادوار طولانی‌تر در پرورشگاه دریایی خود باقی بماند. به عکس، در برخی کرات فوق تنفس کنندگان، وقتی که سیاره زیاد از حد بزرگ نباشد، گاهی اوقات صلاح است برای یک نوع انسانی امکانی فراهم شود که بتواند فوراً از راه اتمسفر عبور کند. این هوانوردان گاهی اوقات میان گروه‌های آبی و زمینی جای می‌گیرند و همیشه در زیستگاهی در روی زمین زندگی می‌کنند، و سرانجام به صورت ساکنان زمین تکامل می‌یابند. اما در برخی کرات، آنها حتی پس از این که موجودات نوع زمینی شدند، برای مدت‌ها به پرواز ادامه می‌دهند.

این شگفت‌آور و نیز سرگرم کننده است که تمدن اولیه یک نژاد بدوی از موجودات بشری را که در حال شکل‌یابی است مشاهده نمایید. تمدنی که در یک حالت در هوا و نوک درختان و در مورد دیگر در میان آب‌های کم عمق حوزه‌های آبریز گرمسیری، و نیز در کف، پهلوه‌ها، و سواحل این بوستانهای دریایی نژادهای آغازین چنین کرات استثنایی پدیدار می‌شوند. حتی در یورنشیا طی یک عصر طولانی انسان بدوی همانند نیاکان پیشین درخت نشین خود عمدتاً از طریق زندگی بر فراز درختان خود را حفظ نموده و تمدن بدوی خویش را پیش برد. و در یورنشیا شما هنوز یک گروه پستاندار کوچک (خانواده خفاش) دارید که هوانورد است، و فکها و نهنگهای شما که در دریا زیست می‌کنند نیز از نوع پستاندار هستند.

در سیتانیا، از میان انواع عنصری، هفت درصد آبی، ده درصد هوایی، هفتاد درصد زمینی، و سیزده درصد از انواع ترکیبی زمین و هوا هستند. اما این تغییرات مخلوقات هوشمند اولیه نه ماهیان انسانی هستند و نه پرندگان انسانی. آنها از انواع بشری و پیش بشری هستند، نه آب‌ماهیان و نه پرندگان جلال یافته، بلکه مشخصاً انسان.

3- انواع جاذبه‌ای. از طریق تعدیل طراحی خلاق، موجودات هوشمند طوری ساخته می‌شوند که می‌توانند آزادانه در کرات کوچکتر و نیز بزرگتر از یورنشیا عمل نمایند، و از این رو به درجاتی با جاذبه آن سیاراتی که اندازه و غلظت آنها ایده‌آل نیست تطبیق یابند.

قد انواع متنوع سیاره‌ای انسانها متغیر است. حد متوسط قد در نبادان اندکی زیر هفت فوت است. برخی کرات بزرگتر با مردمانی که فقط در حدود دو و نیم فوت قد دارند از سکنه پر هستند. قامت انسانی از این حد تا حد متوسط در سیاراتی که اندازه متوسط دارند و تا حدود ده فوت در کرات مسکونی کوچکتر دامنه دارد. در سیتانیا فقط یک نژاد وجود دارد که زیر چهار فوت قد دارد. ساکنان بیست درصد از کرات مسکونی سیتانیا انسانهایی از انواع جاذبه‌ای تغییر یافته هستند که در سیارات بزرگتر و کوچکتر ساکنند.

4- انواع حرارتی. می‌توان موجودات زنده‌ای خلق نمود که بتوانند حرارتهایی بسیار بالاتر و نیز بسیار پایین‌تر از دامنه حیات نژادهای یورنشیا را تحمل نمایند. پنج نوع مشخص موجودات که در رابطه با مکانیسمهای

make it necessary for the evolving animal life to remain in its marine nursery habitat for longer periods than on those planets which very early provide a hospitable land-and-atmosphere environment. Conversely, on some worlds of the superbreathers, when the planet is not too large, it is sometimes expedient to provide for a mortal type which can readily negotiate atmospheric passage. These air navigators sometimes intervene between the water and land groups, and they always live in a measure upon the ground, eventually evolving into land dwellers. But on some worlds, for ages they continue to fly even after they have become land-type beings.

49217 (562.1) It is both amazing and amusing to observe the early civilization of a primitive race of human beings taking shape, in one case, in the air and treetops and, in another, midst the shallow waters of sheltered tropic basins, as well as on the bottom, sides, and shores of these marine gardens of the dawn races of such extraordinary spheres. Even on Urantia there was a long age during which primitive man preserved himself and advanced his primitive civilization by living for the most part in the treetops as did his earlier arboreal ancestors. And on Urantia you still have a group of diminutive mammals (the bat family) that are air navigators, and your seals and whales, of marine habitat, are also of the mammalian order.

49218 (562.2) In Satania, of the elemental types, seven per cent are water, ten per cent air, seventy per cent land, and thirteen per cent combined land-and-air types. But these modifications of early intelligent creatures are neither human fishes nor human birds. They are of the human and prehuman types, neither superfishes nor glorified birds but distinctly mortal.

49219 (562.3) 3. *The gravity types.* By modification of creative design, intelligent beings are so constructed that they can freely function on spheres both smaller and larger than Urantia, thus being, in measure, accommodated to the gravity of those planets which are not of ideal size and density.

49220 (562.4) The various planetary types of mortals vary in height, the average in Nebadon being a trifle under seven feet. Some of the larger worlds are peopled with beings who are only about two and one-half feet in height. Mortal stature ranges from here on up through the average heights on the average-sized planets to around ten feet on the smaller inhabited spheres. In Satania there is only one race under four feet in height. Twenty per cent of the Satania inhabited worlds are peopled with mortals of the modified gravity types occupying the larger and the smaller planets.

49221 (562.5) 4. *The temperature types.* It is possible to create living beings who can withstand temperatures both much higher and much lower than the life range of the Urantia races. There are

تنظیم حرارت طبقه‌بندی می‌شوند وجود دارند. در این مقیاس، نژادهای یورنشیا شماره سه هستند. نژادهای سی درصد از کرات ساتانیا از انواع تغییر یافته حرارتی هستند. در مقایسه با مردم یورنشیا که در گروه میانی حرارت عمل می‌کنند، دوازده درصد به رشته‌های بالاتر حرارت و هجده درصد به رشته‌های پایین‌تر تعلق دارند.

5- انواع الکتریکی. کارکرد الکتریکی، مغناطیسی، و الکترونیکی کرات به اندازه زیاد فرق می‌کند. ده طرح حیات انسانی وجود دارد که برای ایستادگی در برابر انرژی ناهمسان کرات به گونه‌ای متنوع شکل داده شده است. این ده شکل متنوع همچنین به طرق اندک متفاوت نسبت به انوار شیمیایی نور عادی خورشید واکنش نشان می‌دهند. اما این تغییرات اندک فیزیکی به هیچ وجه روی حیات هوشمندانه یا روحی تأثیر نمی‌گذارند.

از میان گروه‌های الکتریکی حیات انسانی، تقریباً بیست و سه درصد به طبقه شماره چهار، نوع وجود یورنشیا، تعلق دارند. این انواع در درصدهای صحیح به این شکل تقسیم بندی شده‌اند: شماره 1، یک درصد؛ شماره 2، دو درصد؛ شماره 3، پنج درصد؛ شماره 4، بیست و سه درصد؛ شماره 5، بیست و هفت درصد؛ شماره 6، بیست و چهار درصد؛ شماره 7، هشت درصد؛ شماره 8، پنج درصد؛ شماره 9، سه درصد؛ شماره 10، دو درصد.

6- انواع انرژی دهنده. کلیه کرات در شیوه کسب انرژی یکسان نیستند. کلیه کرات مسکونی از یک اقیانوس اتمسفری که برای مبادله استنشاقی گازها مناسب باشد، آنطور که در یورنشیا موجود است، برخوردار نیستند. در طول مراحل اولیه و بعدی بسیاری از سیارات، موجوداتی از نوع کنونی شما نمی‌توانند زندگی کنند، و هنگامی که عوامل تنفسی یک سیاره بسیار بالا یا بسیار پایین هستند، اما کلیه پیش شرط‌های دیگر حیات هوشمند کافی هستند، حاملین حیات اغلب در چنین کراتی یک شکل تغییر یافته وجود انسانی را ایجاد می‌کنند، موجوداتی که در تأثیرگذاری بر مبادلات پروسه حیات خویش مستقیماً از طریق انرژی نوری و استحاله دست اول نیرویی کنترل‌گران استاد فیزیکی از کارایی برخوردارند.

شش نوع متفاوت تغذیه حیوانی و انسانی وجود دارد: زیر تنفس کنندگان اولین نوع تغذیه را به کار می‌بندند، آبزیان دومین، و میان تنفس کنندگان سومین، آنطور که در یورنشیا چنین است. فوق تنفس کنندگان چهارمین نوع دریافت انرژی را به کار می‌بندند، در حالی که تنفس ناکندگان از پنجمین نوع تغذیه و انرژی استفاده می‌کنند. ششمین تکنیک دریافت انرژی محدود به مخلوقات بینابینی است.

7- انواع بی‌نام. تنوعات فیزیکی متعدد بیشتری در حیات سیاره‌ای وجود دارند، اما کلیه این تفاوتها کاملاً به تغییر شکل ساختاری، جداسازی فیزیولوژیک و تعدیل الکتریکی - شیمیایی بستگی دارند. چنین تمایزاتی به حیات هوشمندانه یا روحی مربوط نیستند.

five distinct orders of beings as they are classified with reference to heat-regulating mechanisms. In this scale the Urantia races are number three. Thirty per cent of Satania worlds are peopled with races of modified temperature types. Twelve per cent belong to the higher temperature ranges, eighteen per cent to the lower, as compared with Urantians, who function in the mid-temperature group.

49:222 (552:6) 5. *The electric types.* The electric, magnetic, and electronic behavior of the worlds varies greatly. There are ten designs of mortal life variously fashioned to withstand the differential energy of the spheres. These ten varieties also react in slightly different ways to the chemical rays of ordinary sunlight. But these slight physical variations in no way affect the intellectual or the spiritual life.

49:223 (552:7) Of the electric groupings of mortal life, almost twenty-three per cent belong to class number four, the Urantia type of existence. These types are distributed as follows: number 1, one per cent; number 2, two per cent; number 3, five per cent; number 4, twenty-three per cent; number 5, twenty-seven per cent; number 6, twenty-four per cent; number 7, eight per cent; number 8, five per cent; number 9, three per cent; number 10, two per cent — in whole percentages.

49:224 (553:1) 6. *The energizing types.* Not all worlds are alike in the manner of taking in energy. Not all inhabited worlds have an atmospheric ocean suited to respiratory exchange of gases, such as is present on Urantia. During the earlier and the later stages of many planets, beings of your present order could not exist; and when the respiratory factors of a planet are very high or very low, but when all other prerequisites to intelligent life are adequate, the Life Carriers often establish on such worlds a modified form of mortal existence, beings who are competent to effect their life-process exchanges directly by means of light-energy and the firsthand power transmutations of the Master Physical Controllers.

49:225 (553:2) There are six differing types of animal and mortal nutrition: The subbreathers employ the first type of nutrition, the marine dwellers the second, the mid-breathers the third, as on Urantia. The superbreathers employ the fourth type of energy intake, while the nonbreathers utilize the fifth order of nutrition and energy. The sixth technique of energizing is limited to the midway creatures.

49:226 (553:3) 7. *The unnamed types.* There are numerous additional physical variations in planetary life, but all of these differences are wholly matters of anatomical modification, physiologic differentiation, and electrochemical adjustment. Such distinctions do not concern the intellectual or the spiritual life.

3- کرات تنفس ناکندگان

ساکنان اکثر سیارات مسکونی از نوع موجودات هوشمند تنفس کننده هستند. اما همچنین انواعی از انسانها وجود دارند که قادرند در کراتی که از هوای کمی برخوردار بوده یا بدون هوا هستند زندگی کنند. از میان کرات مسکونی اروانتان این نوع به کمتر از هفت درصد بالغ می شود. در نبادان این نسبت کمتر از سه درصد است. در تمامی سیتانیا فقط نه عدد از این کرات وجود دارد.

در سیتانیا تعداد بسیار کمی از نوع غیرتنفسی کرات مسکونی وجود دارد، زیرا این بخش جدیداً سازمان یافته نرلاشایدک هنوز مملو از اجسام فضایی شهابی می باشد، و کراتی که فاقد یک اتمسفر استحقاقی اصطکاکای هستند به وسیله این اجسام سرگردان در معرض بمباران بی وقفه قرار دارند. حتی برخی از ستارگان دنباله دار در بر گیرنده انبوه شهابها هستند، اما به عنوان یک قاعده، آنها اجرام کوچکتر تکه تکه شده ماده می باشند.

میلیونها میلیون شهاب سنگ روزانه وارد اتمسفر یورنشیا می شوند، که با سرعت تقریباً دویست مایل در ثانیه داخل می شوند. در کرات غیرتنفسی، نژادهای پیشرفته باید کار زیادی انجام دهند تا بتوانند خود را در برابر آسیب شهابها محافظت نمایند. آنها این کار را از طریق نصب وسایل الکتریکی که شهابها را نابود ساخته یا منحرف می سازند انجام می دهند. آنها هنگامی که از این مناطق محفوظ خارج می شوند در معرض خطر زیادی قرار می گیرند. این کرات همچنین در معرض طوفانهای فاجعه آمیز الکتریکی با طبیعتی که در یورنشیا ناشناخته است قرار دارند. در طول چنین اوقاتی از نوسانات انرژی، ساکنان باید در ساختمانهای ویژه خود که دارای عایق استحقاقی هستند پناه بجویند.

زندگی در کرات تنفس ناکندگان به طور بنیادین از آنچه که در یورنشیا است متفاوت است. تنفس ناکندگان مثل نژادهای یورنشیا غذا نمی خورند یا آب نمی آشامند. واکنشهای سیستم عصبی، مکانیسمهای تنظیم حرارت و متابولیسم این مردمان ویژه نسبت به چنین کارکردهای انسانهای یورنشیا به طور بنیادین متفاوتند. تقریباً هر عمل زندگی، گذشته از تولید مثل، فرق می کند، و حتی روشهای تولید مثل تا اندازه ای متفاوتند.

در کرات غیرتنفسی، انواع حیوانی به طور بنیادین بی شباهت با انهایی هستند که در سیارات اتمسفری یافت می شوند. طرح غیرتنفسی حیات از تکنیک وجود در یک کره دارای اتمسفر فرق می کند. مردمان آن حتی در بقاء، وقتی که کاندیدای پیوند روحی می شوند، فرق می کنند، با این وجود این موجودات با همان دشواریها و شادنیهای نسبی که توسط انسانهایی که در کرات دارای اتمسفر زندگی می کنند تجربه می شود از زندگی لذت می برند و فعالیتهای محیط را به جلو می برند. تنفس ناکندگان در ذهن و کاراکتر با سایر انواع انسانها متفاوت نیستند.

شما نسبت به کارکرد سیاره ای این نوع انسان بسیار علاقمند خواهید بود، زیرا چنین نژادی از موجودات در کره ای در نزدیکی یورنشیا ساکن است.

3. WORLDS OF THE NONBREATHERS

49.31 (563.4) The majority of inhabited planets are peopled with the breathing type of intelligent beings. But there are also orders of mortals who are able to live on worlds with little or no air. Of the Orvonton inhabited worlds this type amounts to less than seven per cent. In Nebadon this percentage is less than three. In all Satania there are only nine such worlds.

49.32 (563.5) There are so very few of the nonbreather type of inhabited worlds in Satania because this more recently organized section of Norlatiadek still abounds in meteoric space bodies; and worlds without a protective friction atmosphere are subject to incessant bombardment by these wanderers. Even some of the comets consist of meteor swarms, but as a rule they are disrupted smaller bodies of matter.

49.33 (563.6) Millions upon millions of meteorites enter the atmosphere of Urantia daily, coming in at the rate of almost two hundred miles a second. On the nonbreathing worlds the advanced races must do much to protect themselves from meteor damage by making electrical installations which operate to consume or shunt the meteors. Great danger confronts them when they venture beyond these protected zones. These worlds are also subject to disastrous electrical storms of a nature unknown on Urantia. During such times of tremendous energy fluctuation the inhabitants must take refuge in their special structures of protective insulation.

49.34 (563.7) Life on the worlds of the nonbreathers is radically different from what it is on Urantia. The nonbreathers do not eat food or drink water as do the Urantia races. The reactions of the nervous system, the heat-regulating mechanism, and the metabolism of these specialized peoples are radically different from such functions of Urantia mortals. Almost every act of living, aside from reproduction, differs, and even the methods of procreation are somewhat different.

49.35 (564.1) On the nonbreathing worlds the animal species are radically unlike those found on the atmospheric planets. The nonbreathing plan of life varies from the technique of existence on an atmospheric world; even in survival their peoples differ, being candidates for Spirit fusion. Nevertheless, these beings enjoy life and carry forward the activities of the realm with the same relative trials and joys that are experienced by the mortals living on atmospheric worlds. In mind and character the nonbreathers do not differ from other mortal types.

49.36 (564.2) You would be more than interested in the planetary conduct of this type of mortal because such a race of beings inhabits a sphere in close proximity to Urantia.

4- مخلوقات تکاملی صاحب اراده

تفاوت‌های بسیاری میان انسانهای کرات مختلف وجود دارد، حتی در میان آنهایی که به همان انواع هوشمند و فیزیکی تعلق دارند. اما کلیه انسانهای دارای شأن اراده جانداران دو پایایی هستند که عمودی می‌ایستند.

شش نژاد تکاملی پایه‌ای وجود دارد: سه نوع اولیه: سرخ، زرد، و آبی؛ و سه نوع ثانویه: نارنجی، سبز، و نیلی. بیشتر کرات مسکونی دارای کلیه این نژادها هستند، اما بسیاری از سیارات سه مغزه فقط سه نوع اولیه را در خود جای داده‌اند. برخی سیستم‌های محلی نیز فقط دارای این سه نوع نژاد هستند.

حد متوسط عطیه ویژه حس فیزیکی موجودات بشری دوازده عدد است، گر چه حواس ویژه انسانهای سه مغزه اندکی فراتر از نوع انسانهای یک و دو مغزه می‌باشد. آنها نسبت به نژادهای یورنشیا می‌توانند به طور قابل ملاحظه بهتر ببینند و بشنوند.

نوزادان معمولاً تکی به دنیا می‌آیند و تولدهای چندتایی استثنای هستند. حیات خانوادگی نسبتاً در کلیه انواع سیارات یکنواخت است. در کلیه کرات پیشرفته، برابری جنسی حاکم است. مرد و زن در عطیه ذهنی و وضعیت معنوی برابرند. تا زمانی که یک جنس در صدد ستمگری بر جنس دیگر است، ما آن سیاره را خارج شده از بربریت تلقی نمی‌کنیم. این جنبه تجربه مخلوق همیشه بعد از ورود یک پسر و دختر ماتریال به اندازه زیاد بهبود می‌یابد.

در کلیه سیاراتی که از خورشید نور و گرما دریافت می‌کنند تغییرات فصلی و حرارتی رخ می‌دهد. در کلیه کرات دارای اتمسفر کشاورزی عمومیت دارد. کشت و کار کردن روی زمین کاری است که وجه اشتراک نژادهای در حال پیشرفت همه چنین سیاراتی است.

انسانها همگی در روزگاران اولیه خویش با دشمنان میکروسکوپی تقلاهای کلی یکسانی دارند، نظیر آنچه شما اکنون در یورنشیا تجربه می‌کنید، گر چه شاید نه چنان گسترده. طول عمر در سیارات مختلف از بیست و پنج سال در کرات بدوی تا نزدیک به پانصد سال در کرات پیشرفته‌تر و کهنسالتر فرق می‌کند.

موجودات بشری همگی اجتماعی هستند، هم قبیله‌ای و هم نژادگرا. این جداسازیهای گروهی ذاتی منشأ و ساختار آنها است. چنین تمایلاتی فقط از طریق پیشرفت تمدن و توسط معنویت یافتن تدریجی می‌توانند تغییر یابند. مشکلات اجتماعی، اقتصادی، و دولتی کرات مسکونی مطابق سن سیارات و درجه‌ای که به واسطه آن از طریق اقامتهای موقت پی در پی پسران الهی تأثیر پذیرفته‌اند فرق می‌کنند.

ذهن عطیه روح بیکران است و در محیطهای گوناگون درست یکسان عمل می‌کند. ذهن انسانها صرف

4. EVOLUTIONARY WILL CREATURES

49:4.1 (564:3) There are great differences between the mortals of the different worlds, even among those belonging to the same intellectual and physical types, but all mortals of will dignity are erect animals, bipeds.

49:4.2 (564:4) There are six basic evolutionary races: three primary — red, yellow, and blue; and three secondary — orange, green, and indigo. Most inhabited worlds have all of these races, but many of the three-brained planets harbor only the three primary types. Some local systems also have only these three races.

49:4.3 (564:5) The average special physical-sense endowment of human beings is twelve, though the special senses of the three-brained mortals are extended slightly beyond those of the one- and two-brained types; they can see and hear considerably more than the Urantia races.

49:4.4 (564:6) Young are usually born singly, multiple births being the exception, and the family life is fairly uniform on all types of planets. Sex equality prevails on all advanced worlds; male and female are equal in mind endowment and spiritual status. We do not regard a planet as having emerged from barbarism so long as one sex seeks to tyrannize over the other. This feature of creature experience is always greatly improved after the arrival of a Material Son and Daughter.

49:4.5 (564:7) Seasons and temperature variations occur on all sunlit and sun-heated planets. Agriculture is universal on all atmospheric worlds; tilling the soil is the one pursuit that is common to the advancing races of all such planets.

49:4.6 (564:8) Mortals all have the same general struggles with microscopic foes in their early days, such as you now experience on Urantia, though perhaps not so extensive. The length of life varies on the different planets from twenty-five years on the primitive worlds to near five hundred on the more advanced and older spheres.

49:4.7 (564:9) Human beings are all gregarious, both tribal and racial. These group segregations are inherent in their origin and constitution. Such tendencies can be modified only by advancing civilization and by gradual spiritualization. The social, economic, and governmental problems of the inhabited worlds vary in accordance with the age of the planets and the degree to which they have been influenced by the successive sojourns of the divine Sons.

49:4.8 (564:10) Mind is the bestowal of the Infinite Spirit and functions quite the same in diverse environments. The mind of mortals is akin,

نظر از برخی تفاوت‌های ساختاری و شیمیایی که طبیعت فیزیکی مخلوقات صاحب اراده سیستم‌های محلی را تعیین ویژگی می‌کند، مشابه است. صرف نظر از تفاوت‌های شخصی یا فیزیکی سیاره‌ای، حیات ذهنی کلیه این انواع گوناگون انسانها بسیار شبیه هم است، و مسیر فوری زندگانی آنها بعد از مرگ بسیار مشابه است.

اما ذهن فانی بدون روح فناپذیر نمی‌تواند بقا یابد. ذهن انسان فانی است. فقط روح اعطا شده فناپذیر است. بقا به معنویت یافتن از طریق خدمت روحانی تنظیم کننده — به تولد و تکامل روان جاودانه — بستگی دارد. حداقل، نسبت به مأموریت تنظیم کننده مبنی بر تأثیرگذاری روی دگرگونی معنوی ذهن مادی نباید ضدیت به وجود آمده باشد.

5- سری سیاره‌ای انسانها

تا اندازه‌ای مشکل خواهد بود تصویری مکفی از سری سیاره‌ای انسانها ارائه داد، زیرا شما مقدار بسیار کمی درباره آنها می‌دانید و چون انواع بسیاری از آنها وجود دارند. با این وجود می‌توان مخلوقات فانی را از دیدگاههای متعددی مورد مطالعه قرار داد. در بین آنها به دیدگاههای زیرین برخورد می‌کنیم:

- 1- تطبیق با محیط سیاره‌ای.
- 2- سری نوع مغز.
- 3- سری دریافت روح.
- 4- ادوار سیاره‌ای انسانی.
- 5- سری خویشاوندی مخلوق.
- 6- سری پیوند با تنظیم کننده.
- 7- تکنیکهای گریز از زمین.

کرات مسکونی هفت ابرجهان با مردمی پر هستند که به طور همزمان در یک یا چند رسته از هر یک از این هفت طبقات کلی حیات تکاملی مخلوق طبقه‌بندی می‌شوند. اما حتی این طبقه‌بندیهای کلی برای موجوداتی نظیر میدسونایتیها یا برخی از سایر اشکال حیات هوشمند جایی در نظر نمی‌گیرد. کرات مسکونی، آنطور که در این نوشته‌ها شناسانده شده‌اند، با مخلوقات تکاملی فانی پر هستند، اما اشکال حیات دیگری هم وجود دارند.

1- تطبیق با محیط سیاره‌ای. از دیدگاه تطبیق حیات مخلوق با محیط سیاره‌ای، سه گروه کلی از کرات مسکونی وجود دارند: گروه نرمال تطبیق، گروه رادیکال تطبیق، و گروه آزمایشی.

تطبیق نرمال با شرایط سیاره‌ای به دنبال الگوهای فیزیکی که در پیش مورد بررسی قرار گرفتند می‌آیند. کرات تنفس ناکندگان نمونه تطبیق رادیکال با مفراط می‌باشند، اما سایر نوعها نیز در این گروه شامل هستند.

regardless of certain structural and chemical differences which characterize the physical natures of the will creatures of the local systems. Regardless of personal or physical planetary differences, the mental life of all these various orders of mortals is very similar, and their immediate careers after death are very much alike.

49:49 (565:1) But mortal mind without immortal spirit cannot survive. The mind of man is mortal; only the bestowed spirit is immortal. Survival is dependent on spiritualization by the ministry of the Adjuster — on the birth and evolution of the immortal soul; at least, there must not have developed an antagonism towards the Adjuster's mission of effecting the spiritual transformation of the material mind.

5. THE PLANETARY SERIES OF MORTALS

49:51 (565:2) It will be somewhat difficult to make an adequate portrayal of the planetary series of mortals because you know so little about them, and because there are so many variations. Mortal creatures may, however, be studied from numerous viewpoints, among which are the following:

- 49:52 (565:3) 1. Adjustment to planetary environment.
- 49:53 (565:4) 2. Brain-type series.
- 49:54 (565:5) 3. Spirit-reception series.
- 49:55 (565:6) 4. Planetary-mortal epochs.
- 49:56 (565:7) 5. Creature-kinship serials.
- 49:57 (565:8) 6. Adjuster-fusion series.
- 49:58 (565:9) 7. Techniques of terrestrial escape.

49:59 (565:10) The inhabited spheres of the seven superuniverses are peopled with mortals who simultaneously classify in some one or more categories of each of these seven generalized classes of evolutionary creature life. But even these general classifications make no provision for such beings as midsoniters nor for certain other forms of intelligent life. The inhabited worlds, as they have been presented in these narratives, are peopled with evolutionary mortal creatures, but there are other life forms.

49:510 (565:11) 1. *Adjustment to planetary environment.* There are three general groups of inhabited worlds from the standpoint of the adjustment of creature life to the planetary environment: the normal adjustment group, the radical adjustment group, and the experimental group.

49:511 (565:12) Normal adjustments to planetary conditions follow the general physical patterns previously considered. The worlds of the nonbreathers typify the radical or extreme adjustment, but other types are also included in this

کرات تجربی معمولاً به گونه‌ای ایده‌آل با اشکال عادی حیات تطبیق می‌یابند، و در این سیارات دهگانی حاملین حیات سعی می‌کنند تغییراتی سودمند در طرح‌های استاندارد حیات ایجاد نمایند. چون کره شما یک سیاره آزمایشی است، با کرات همتای آن در ساتانیا به گونه‌ای چشمگیر فرق می‌کند. اشکال بسیاری از حیات در یورنشیا پدیدار گشته‌اند که در جاهای دیگر یافت نمی‌شوند. به همین ترتیب انواع معمول زیادی وجود دارند که در سیاره شما غایبند.

در جهان نبادان، کلیه کرات تغییر حیات به طور سری به یکدیگر مرتبطند و یک حوزه مخصوص از امور جهان را که مورد توجه مدیران برگزیده است تشکیل می‌دهند. و کلیه این کرات آزمایشی به طور مرتب به وسیله یک گروه از مدیران جهان که رئیس آنها پایان دهنده‌ای کارآزموده است و در ساتانیا به نام تابامنتشیا شهرت دارد بازرسی می‌شوند.

2- سری نوع مغز. یک همسانی فیزیکی انسانها مغز و سیستم عصبی است. با این وجود، سه سازمان بنیادین از مکانیسم مغز وجود دارد. نوع یک مغزه، دو مغزه، و سه مغزه. مردم یورنشیا از نوع دو مغزه هستند، تا اندازه‌ای خیال پردازتر، ماجراجوتر، و فلسفی‌تر از انسانهای یک مغزه، اما نسبت به انواع سه مغزه تا اندازه‌ای کمتر معنوی، اخلاقی، و پرستشگر. این تفاوت‌های مغزی حتی سرشت موجودات پیش بشری حیوانی را مشخص می‌سازد.

از نوع دو نیم کره‌ای قشر مغز مردم یورنشیا شما می‌توانید از طریق مقایسه، چیزی از نوع یک مغزه را دریابید. مغز سوم انواع سه مغزه را می‌توان به صورت تکامل شکل پایین‌تر یا ابتدایی مغز شما در نظر گرفت که تا آن نقطه تکامل می‌یابد که عمده‌تاً در کنترل فعالیت‌های فیزیکی عمل می‌کند و دو مغز برتر را برای کارهای بالاتر آزاد باقی می‌گذارد: یکی برای عملکردهای هوشمندانه و دیگری برای فعالیت‌های همیارانه - معنوی تنظیم کننده فکر.

در حالی که پیشرفته‌ای زمینی نژادهای یک مغزه در مقایسه با انواع دو مغزه اندکی محدود است، سیارات قدیمی‌تر گروه سه مغزه تمدنهایی به نمایش می‌گذارند که مردم یورنشیا را مبهور می‌سازد و در مقایسه قدری موجب خجلت شما می‌شود. در توسعه مکانیکی و تمدن مادی، حتی در پیشرفت عقلانی، کرات دو مغزه انسانی قادرند با کرات سه مغزه برابری کنند. اما در کنترل بالاتر ذهن و توسعه برابری عقلانی و معنوی، شما تا اندازه‌ای پایین‌تر هستید.

کلیه چنین تخمینات مقایسه‌ای در رابطه با پیشرفت عقلانی یا دستیابی معنوی هر کره یا گروهی از کرات باید با بی‌طرفی سن سیاره را در نظر گیرد. بخش زیاد، بسیار زیاد، به سن، مساعدت ارتقا دهندگان بیولوژیک، و مأموریت‌های متعاقب رسته‌های گوناگون پسران الهی بستگی دارد.

group. Experimental worlds are usually ideally adapted to the typical life forms, and on these decimal planets the Life Carriers attempt to produce beneficial variations in the standard life designs. Since your world is an experimental planet, it differs markedly from its sister spheres in Satania; many forms of life have appeared on Urantia that are not found elsewhere; likewise are many common species absent from your planet.

49:5.12 (566.13) In the universe of Nebadon, all the life-modification worlds are serially linked together and constitute a special domain of universe affairs which is given attention by designated administrators; and all of these experimental worlds are periodically inspected by a corps of universe directors whose chief is the veteran finaliter known in Satania as Tabamantia.

49:5.13 (566.1) 2. Brain-type series. The one physical uniformity of mortals is the brain and nervous system; nevertheless, there are three basic organizations of the brain mechanism: the one-, the two-, and the three-brained types. Urantians are of the two-brained type, somewhat more imaginative, adventurous, and philosophical than the one-brained mortals but somewhat less spiritual, ethical, and worshipful than the three-brained orders. These brain differences characterize even the prehuman animal existences.

49:5.14 (566.2) From the two-hemisphere type of the Urantian cerebral cortex you can, by analogy, grasp something of the one-brained type. The third brain of the three-brained orders is best conceived as an evolvement of your lower or rudimentary form of brain, which is developed to the point where it functions chiefly in control of physical activities, leaving the two superior brains free for higher engagements: one for intellectual functions and the other for the spiritual-counterparting activities of the Thought Adjuster.

49:5.15 (566.3) While the terrestrial attainments of the one-brained races are slightly limited in comparison with the two-brained orders, the older planets of the three-brained group exhibit civilizations that would astound Urantians, and which would somewhat shame yours by comparison. In mechanical development and material civilization, even in intellectual progress, the two-brained mortal worlds are able to equal the three-brained spheres. But in the higher control of mind and development of intellectual and spiritual reciprocity, you are somewhat inferior.

49:5.16 (566.4) All such comparative estimates concerning the intellectual progress or the spiritual attainments of any world or group of worlds should in fairness recognize planetary age; much, very much, depends on age, the help of the biologic uplifters, and the subsequent missions of the various orders of the divine Sons.

در حالی که مردمان سه مغزه نسبت به رسته‌های یک یا دو مغزه، قادر به اندکی تکامل بالاتر سیاره‌ای هستند، همگی از نوع یکسان پلاسمای حیات برخوردارند و همانند موجودات بشری در یورنشیا فعالیتهای سیاره‌ای را به طرق بسیار مشابه به انجام می‌رسانند. این سه نوع انسان در تمامی کرات سیستمهای محلی پراکنده‌اند. در اکثر موارد، شرایط سیاره‌ای تأثیرات بسیار کمی در تصمیمات حاملین حیات در طرح‌ریزی این رسته‌های متنوع از انسانها در کرات مختلف داشته است. لذا حاملین حیات اختیار دارند به طور دلخواه برنامه‌ریزی و عمل نمایند.

این سه نوع، در مسیر حرکت فرازگرایانه به سوی آینده در شرایط یکسانی قرار دارند. هر یک باید همان میزان از پیشرفت عقلانی را بیاماید، و هر یک باید در همان آزمونهای معنوی پیشرفت مهارت یابد. اداره سیستم و مدیریت کویکه مربوط به این کرات مختلف به طور یکسان عاری از تبعیض است. حتی نظامهای پرنسهای سیاره‌ای یکسانند.

3- سری دریافت روح. تا جایی که به ارتباط با امور روحی مربوط می‌شود، سه گروه طرح ذهن وجود دارد. این طبقه‌بندی به انواع یک، دو، و سه مغزه انسانها اشاره ندارد. آن در درجه اول به ساختار شیمیایی غده‌های بدن اشاره دارد، به ویژه به سازمان برخی غدد که با غده‌های هیپوفیز قابل مقایسه‌اند. مردم برخی کرات دارای یک غده، دیگران دو غده، مثل یورنشیا، در حالی که در کرات دیگر نژادها دارای سه عدد از این غدد ویژه هستند. تخیل ذاتی و دریافت معنوی قطعاً توسط این عطیه ناهمسان شیمیایی تأثیر می‌پذیرد.

از میان انواع دریافت روحی، شصت و پنج درصد از گروه دوم هستند، مثل نژادهای یورنشیا. دوازده درصد از نوع اول هستند، طبعاً کمتر پذیرا، در حالی که بیست و سه درصد در طول حیات زمینی بیشتر به معنویت تمایل دارند. اما چنین تمایزاتی از مرگ طبیعی جان به در نمی‌برند. کلیه این تفاوت‌های نژادی فقط به حیات در جسم مربوطند.

4- ادوار سیاره‌ای انسانی. این طبقه‌بندی، تسلسل اعطای موقت را، آنطور که روی وضعیت زمینی انسان و دریافت وی از خدمت روحانی آسمانی تأثیر می‌گذارند، به رسمیت می‌شناسد.

حیات توسط حاملین حیات در سیارات آغاز می‌گردد و آنها تا مدتی بعد از ظهور تکاملی انسان فانی از رشد و نمو آن مراقبت می‌کنند. پیش از این که حاملین حیات یک سیاره را ترک کنند، بر حسب معمول یک پرنس سیاره‌ای را به عنوان فرمانروای زمین منصوب می‌دارند. با این فرمانروا سهمیه کاملی از نیروهای کمکی تحت فرمان و مددکاران خادم وارد می‌شوند، و همزمان با ورود وی اولین دآوری برای زندگان و مردگان صورت می‌گیرد.

با پدیدار شدن گروه‌های بشری، این پرنس سیاره‌ای می‌آید تا شروع تمدن بشری را افتتاح نماید و کانون جامعه بشری را ایجاد کند. دنیای مغشوش شما برای ایام اولیه حکومت پرنسهای سیاره‌ای معیار نیست، زیرا نزدیک به آغاز چنین حکومتی در یورنشیا بود که پرنس سیاره‌ای شما، کلیکشیا، بخت خود را با شورش حاکم

49:517 (566:5) While the three-brained peoples are capable of a slightly higher planetary evolution than either the one- or two-brained orders, all have the same type of life plasm and carry on planetary activities in very similar ways, much as do human beings on Urantia. These three types of mortals are distributed throughout the worlds of the local systems. In the majority of cases planetary conditions had very little to do with the decisions of the Life Carriers to project these varied orders of mortals on the different worlds; it is a prerogative of the Life Carriers thus to plan and execute.

49:518 (566:6) These three orders stand on an equal footing in the ascension career. Each must traverse the same intellectual scale of development, and each must master the same spiritual tests of progression. The system administration and the constellation overcontrol of these different worlds are uniformly free from discrimination; even the regimes of the Planetary Princes are identical.

49:519 (566:7) 3. *Spirit-reception series.* There are three groups of mind design as related to contact with spirit affairs. This classification does not refer to the one-, two-, and three-brained orders of mortals; it refers primarily to gland chemistry, more particularly to the organization of certain glands comparable to the pituitary bodies. The races on some worlds have one gland, on others two, as do Urantians, while on still other spheres the races have three of these unique bodies. The inherent imagination and spiritual receptivity is definitely influenced by this differential chemical endowment.

49:520 (566:8) Of the spirit-reception types, sixty-five per cent are of the second group, like the Urantia races. Twelve per cent are of the first type, naturally less receptive, while twenty-three per cent are more spiritually inclined during terrestrial life. But such distinctions do not survive natural death; all of these racial differences pertain only to the life in the flesh.

49:521 (567:1) 4. *Planetary-mortal epochs.* This classification recognizes the succession of temporal dispensations as they affect man's terrestrial status and his reception of celestial ministry.

49:522 (567:2) Life is initiated on the planets by the Life Carriers, who watch over its development until sometime after the evolutionary appearance of mortal man. Before the Life Carriers leave a planet, they duly install a Planetary Prince as ruler of the realm. With this ruler there arrives a full quota of subordinate auxiliaries and ministering helpers, and the first adjudication of the living and the dead is simultaneous with his arrival.

49:523 (567:3) With the emergence of human groupings, this Planetary Prince arrives to inaugurate human civilization and to focalize human society. Your world of confusion is no criterion of the early days of the reign of the Planetary Princes, for it was near the beginning of such an administration on Urantia that

سیستم، لوسیفر، آزمایش نمود. سیاره شما از آن هنگام مسیری طوفانی را دنبال نموده است.

در یک کره تکاملی نرمال، در طول رژیم پرنس سیاره‌ای، و مدت کوتاهی بعد از این که حاکم سیستم یک پسر و دختر مائتریال را به آن سیاره اعزام داشت، پیشرفت نژادی به اوج طبیعی بیولوژیک خود می‌رسد. این موجودات وارداتی به عنوان ارتقا دهندگان بیولوژیک خدمت می‌کنند. خطای آنها در یورنشیا تاریخ سیاره‌ای شما را بیشتر پیچیده ساخت.

هنگامی که پیشرفت عقلانی و اخلاقی یک نژاد بشری به منتها درجه توسعه تکاملی رسید، یک پسر اَوْنال بهشت در یک مأموریت محیستریال می‌آید. و بعدها، بعد از این که وضعیت معنوی چنین کره‌ای به سرحد نیل طبیعی آن نزدیک می‌شود، سیاره توسط یک پسر اعطایی بهشت مورد دیدار واقع می‌شود. مأموریت اصلی یک پسر اعطایی برقراری وضعیت سیاره‌ای و رها ساختن روح حقیقت برای کارکرد سیاره‌ای و بدین ترتیب عملی ساختن آمدن تنظیم کنندگان فکر در سطح سراسری است.

اینجا، بار دیگر، یورنشیا از مسیر خارج می‌شود: هرگز یک مأموریت محیستریال در کره شما صورت نگرفته است، و پسر اعطایی شما نیز از رتبه اَوْنال نبود. سیاره شما از نشان افتخارآمیز منزلگاه سیاره‌ای انسانی شدن پسر عالی مقام، میکائیل نبادان، بهره‌مند شد.

در نتیجه خدمت روحانی کلیه رسته‌های پی در پی فرزندی الهی، کرات مسکونی و نژادهای در حال پیشرفت آن شروع به نزدیکی به اوج تکامل سیاره‌ای می‌کنند. چنین کراتی اکنون برای مأموریت کمال آفرین، ورود پسران آموزگار تثلیث، مستعد می‌شوند. این عصر پسران آموزگار، کانال ورود به عصر نهایی سیاره‌ای — اوتوپای تکاملی — عصر نور و حیات، می‌باشد.

این طبقه‌بندی موجودات بشری در یک مقاله بعدی توجه ویژه‌ای را به خود اختصاص خواهد داد.

5- سری خویشاوندی مخلوق. سیارات نه تنها به طور عمودی در داخل سیستمها، کواکب، و غیره سازماندهی شده‌اند، بلکه مدیریت جهان همچنین گرومندیهای افقی مطابق نوع، سری، و سایر روابط را در نظر گرفته است. این اداره عرضی جهان عمدتاً به هماهنگی فعالیت‌هایی با طبیعت خویشاوندی که مستقلاً در کرات مختلف شکوفا شده‌اند مربوط می‌شود. این طبقات خویشاوند مخلوقات جهان به طور مرتب توسط یک گروه مرکب از شخصیت‌های والایی که در رأس آنها پایان دهندگان مجرب دیرپا قرار دارند بازدید می‌شوند.

این عوامل خویشاوندی در کلیه سطوح آشکار هستند. زیرا سری خویشاوندی در میان شخصیت‌های غیربشری و نیز در میان مخلوقات انسانی — حتی بین انواع بشری و فوق بشری — وجود دارد. موجودات هوشمند به طور عمودی در دوازده گروه بزرگ که هر یک دارای هفت بخش عمده هستند به هم همبسته‌اند.

your Planetary Prince, Caligastia, cast his lot with the rebellion of the System Sovereign, Lucifer. Your planet has pursued a stormy course ever since.

49:5.24 (567.4) On a normal evolutionary world, racial progress attains its natural biologic peak during the regime of the Planetary Prince, and shortly thereafter the System Sovereign dispatches a Material Son and Daughter to that planet. These imported beings are of service as biologic uplifters; their default on Urantia further complicated your planetary history.

49:5.25 (567.5) When the intellectual and ethical progress of a human race has reached the limits of evolutionary development, there comes an Avonal Son of Paradise on a magisterial mission; and later on, when the spiritual status of such a world is nearing its limit of natural attainment, the planet is visited by a Paradise bestowal Son. The chief mission of a bestowal Son is to establish the planetary status, release the Spirit of Truth for planetary function, and thus effect the universal coming of the Thought Adjusters.

49:5.26 (567.6) Here, again, Urantia deviates: There has never been a magisterial mission on your world, neither was your bestowal Son of the Avonal order; your planet enjoyed the signal honor of becoming the mortal home planet of the Sovereign Son, Michael of Nebadon.

49:5.27 (567.7) As a result of the ministry of all the successive orders of divine sonship, the inhabited worlds and their advancing races begin to approach the apex of planetary evolution. Such worlds now become ripe for the culminating mission, the arrival of the Trinity Teacher Sons. This epoch of the Teacher Sons is the vestibule to the final planetary age — evolutionary utopia — the age of light and life.

49:5.28 (567.8) This classification of human beings will receive particular attention in a succeeding paper.

49:5.29 (567.9) 5. *Creature-kinship serials.* Planets are not only organized vertically into systems, constellations, and so on, but the universe administration also provides for horizontal groupings according to type, series, and other relationships. This lateral administration of the universe pertains more particularly to the co-ordination of activities of a kindred nature which have been independently fostered on different spheres. These related classes of universe creatures are periodically inspected by certain composite corps of high personalities presided over by long-experienced finalizers.

49:5.30 (568.1) These kinship factors are manifest on all levels, for kinship serials exist among nonhuman personalities as well as among mortal creatures — even between human and superhuman orders. Intelligent beings are vertically related in twelve great groups of seven major divisions each. The co-

هماهنگی این گروههای موجودات بشری که به طور ویژه مرتبطند احتمالاً از طریق یک تکنیک ایزد متعال که به طور کامل قابل درک نیست ایجاد می‌شود.

6- سری پیوند با تنظیم کننده طبقه‌بندی معنوی یا گروه‌بندی کلیه انسانها در طول تجربه پیش از یگانه شدن آنان از طریق رابطه وضعیت شخصیت با ناصح اسرارآمیز ساکن در فرد به طور کامل تعیین می‌شود. تقریباً نود درصد از کرات مسکونی نبادان با انسانهایی که با تنظیم کننده یگانه می‌شوند پر شده است. در مقایسه، در یک جهان نزدیک، کمی بیش از نیمی از کرات موجوداتی را در بر می‌گیرند که تنظیم کننده در آنها ساکن است و کاندیداهایی برای پیوند ابدی هستند.

7- تکنیکهای گریز از زمین. اساساً فقط یک راه برای آغاز نمودن حیات ویژه بشری در کرات مسکونی وجود دارد، و آن از طریق تولید مثل مخلوق و تولد طبیعی است، اما تکنیکهای بیشماری وجود دارند که انسان از طریق آنها می‌تواند از وضعیت زمینی خویش بگریزد و به جریان درونگرایی فراز یابندگان بهشت دست یابد.

6- گریز از زمین

کلیه انواع مختلف فیزیکی و سری سیاره‌ای انسانها به طور یکسان از خدمت روحانی تنظیم کنندگان فکر، فرشتگان نگاهبان، و انواع گوناگون گروههای بزرگ پیام‌آوران روح بیکران بهره‌مند هستند. همگی مثل هم از طریق رهایی یا مرگ طبیعی از اسارت جسم آزاد می‌شوند، و همگی همانند هم از آنجا به کرات تکامل معنوی و پیشرفت فکری مورانشیا می‌روند.

گهگاه با خواست مسئولین سیاره‌ای یا حاکمان سیستم، رستاخیزهای ویژه بقا یافتگان خفته به وقوع می‌پیوندد. چنین رستاخیزهایی حداقل هر هزار سال زمان سیاره‌ای رخ می‌دهند. در آن هنگام نه همگی بلکه "بسیاری از آنها که در خاک خفته‌اند بیدار می‌شوند." این رستاخیزهای ویژه به مناسبت بسیج گروههای مخصوص فراز یابندگان برای خدمت مشخص در طرح جهان محلی برای صعود انسان می‌باشد. دلایل عملی و برقراری پیوندهای عاطفی هر دو به این رستاخیزهای ویژه مربوطند.

در سراسر اعصار پیشین یک کره مسکونی، بسیاری در رستاخیزهای ویژه و هزاره‌ای به کرات قصر فرا خوانده می‌شوند، اما بیشتر بقا یافتگان در افتتاح یک اعطای جدید که با ظهور یک پسر الهی متعلق به خدمت سیاره‌ای مربوط است مجدداً شخصیت می‌یابند.

1- انسانهای نوع بقای اعطایی یا گروهی. با ورود اولین تنظیم کننده در یک سیاره مسکونی، سرافیمهای نگاهبان نیز ظاهر می‌شوند. آنها برای گریز از زمین ضروری هستند. در سراسر دوره توقف حیات بقا یافتگان خفته، ارزشهای معنوی و واقعیات ابدی روانهای به تازگی شکل گرفته و فناپذیر آنان توسط سرافیمهای

ordination of these uniquely related groups of living beings is probably effected by some not fully comprehended technique of the Supreme Being.

495.31 (588.2) 6. *Adjuster-fusion series.* The spiritual classification or grouping of all mortals during their prefusion experience is wholly determined by the relation of the personality status to the indwelling Mystery Monitor. Almost ninety per cent of the inhabited worlds of Nebadon are peopled with Adjuster-fusion mortals in contrast with a near-by universe where scarcely more than one half of the worlds harbor beings who are Adjuster-indwelt candidates for eternal fusion.

495.32 (588.3) 7. *Techniques of terrestrial escape.* There is fundamentally only one way in which individual human life can be initiated on the inhabited worlds, and that is through creature procreation and natural birth; but there are numerous techniques whereby man escapes his terrestrial status and gains access to the inward moving stream of Paradise ascenders.

6. TERRESTRIAL ESCAPE

496.1 (588.4) All of the differing physical types and planetary series of mortals alike enjoy the ministry of Thought Adjusters, guardian angels, and the various orders of the messenger hosts of the Infinite Spirit. All alike are liberated from the bonds of flesh by the emancipation of natural death, and all alike go thence to the morontia worlds of spiritual evolution and mind progress.

496.2 (588.5) From time to time, on motion of the planetary authorities or the system rulers, special resurrections of the sleeping survivors are conducted. Such resurrections occur at least every millennium of planetary time, when not all but "many of those who sleep in the dust awake." These special resurrections are the occasion for mobilizing special groups of ascenders for specific service in the local universe plan of mortal ascension. There are both practical reasons and sentimental associations connected with these special resurrections.

496.3 (588.6) Throughout the earlier ages of an inhabited world, many are called to the mansion spheres at the special and the millennial resurrections, but most survivors are repersonalized at the inauguration of a new dispensation associated with the advent of a divine Son of planetary service.

496.4 (588.7) 1. *Mortals of the dispensational or group order of survival.* With the arrival of the first Adjuster on an inhabited world the guardian seraphim also make their appearance; they are indispensable to terrestrial escape. Throughout the life-lapse period of the sleeping survivors the spiritual values and

شخصی یا گروهی نگاهبان به صورت یک امانت مقدس نگاهداری می‌شود.

نگاهبانان گروهی که به بقا یافتگان خفته تخصیص یافته‌اند همیشه با پسران داور در کرات ظهور خویش عمل می‌کنند. "او فرشتگان خود را خواهد فرستاد، و آنها برگزیدگان وی را از چهار سوی عالم گرد خواهند آورد." با هر سرافیم که برای تجدید شخصیت یک انسان خفته در مأموریت است، یک تنظیم کننده بازگشته عمل می‌کند. همان جزء فناپذیر پدر که در طی دوران بودن در جسم در او زندگی می‌کرد. و بدین ترتیب هویت به شکل اولیه خود باز می‌گردد و شخصیت دوباره زنده می‌شود. این تنظیم کنندگان در حال انتظار در طول خوابیدن تابعین خود در نیویننگتون خدمت می‌کنند. آنها هرگز در ذهن انسان دیگری در این اثنا اقامت نمی‌کنند.

در حالی که کرات قدیمی‌تر وجود انسانی مسکنگاه آن انواع بسیار تکامل یافته و بدیعاً معنوی موجودات بشری که عملاً از حیات مورانشیا معاف هستند می‌باشند، اعصار پیشین نژادهای حیوان منشأ با انسانهایی بدوی تعیین ویژگی می‌شوند که آنقدر ناکاملند که پیوند با تنظیم کنندگانشان غیرممکن است. بیدارسازی مجدد این انسانها از طریق فرشتگان نگاهبان در تلفیق با یک بخش مجزای روح جاودان سومین منبع و مرکز صورت می‌گیرد.

بقا یافتگان خفته یک عصر سیاره‌ای بدین گونه در فراخوانیهای اعطایی از نو در جسم ظاهر می‌شوند. اما در رابطه با شخصیت‌های غیرقابل نجات یک عالم، هیچ روح فناپذیری حضور ندارد که با نگاهبانان گروهی سرنوشت عمل نماید، و این امر توقف وجود مخلوق را در بر دارد. در حالی که برخی از نگارشات شما وقوع این رخدادها را در سیارات مرگ انسانی تصویر نموده‌اند، در واقع آنها همگی در کرات قصر رخ می‌دهند.

2- انسانهای رسته‌های جداگانه صعود. پیشرفت جداگانه موجودات بشری از طریق نیل پیاپی و عبور (چیره دستی) آنان از میان هفت دایره کیهانی اندازگیری می‌شود. این دایره‌های پیشرفت انسانی، سطوح ارزشهای مربوطه عقلانی، اجتماعی، معنوی، و بینش کیهانی هستند. انسانها از دایره هفتم شروع نموده و برای رسیدن به دایره اول تلاش می‌کنند، و به کلیه کسانی که به سومین دایره دست می‌یابند، فوراً نگاهبانان شخصی سرنوشت تخصیص می‌یابد. این انسانها مستقل از داوریهی اعطایی یا دیگر، می‌توانند در حیات مورانشیا از نو در جسم ظاهر شوند.

در سراسر اعصار پیشین یک کره تکاملی، انسانهای اندکی در روز سوم به داوری می‌روند. اما به تدریج که اعصار سپری می‌شوند، بیشتر و بیشتر نگاهبانان شخصی سرنوشت به انسانهای در حال پیشرفت تخصیص می‌یابند، و بدین ترتیب تعداد فزاینده‌ای از این مخلوقات در حال تکامل در اولین کره قصر در سومین روز بعد از مرگ طبیعی در جسم ظاهر می‌شوند. در چنین مواقعی بازگشت تنظیم کننده نشاتگر بیدار کردن روان بشری است، و این تجدید شخصیت فرد مرده است، درست همانطور که عملاً فراخوانی دست جمعی در پایان یک اعطا در کرات تکاملی انجام

eternal realities of their newly evolved and immortal souls are held as a sacred trust by the personal or by the group guardian seraphim.

496.5 (599.9) The group guardians of assignment to the sleeping survivors always function with the judgment Sons on their world advents. "He shall send his angels, and they shall gather together his elect from the four winds." With each seraphim of assignment to the repersonalization of a sleeping mortal there functions the returned Adjuster, the same immortal Father fragment that lived in him during the days in the flesh, and thus is identity restored and personality resurrected. During the sleep of their subjects these waiting Adjusters serve on Divinington; they never indwell another mortal mind in this interim.

496.6 (599.1) While the older worlds of mortal existence harbor those highly developed and exquisitely spiritual types of human beings who are virtually exempt from the morontia life, the earlier ages of the animal-origin races are characterized by primitive mortals who are so immature that fusion with their Adjusters is impossible. The reawakening of these mortals is accomplished by the guardian seraphim in conjunction with an individualized portion of the immortal spirit of the Third Source and Center.

496.7 (599.2) Thus are the sleeping survivors of a planetary age repersonalized in the dispensational roll calls. But with regard to the nonsalvable personalities of a realm, no immortal spirit is present to function with the group guardians of destiny, and this constitutes cessation of creature existence. While some of your records have pictured these events as taking place on the planets of mortal death, they all really occur on the mansion worlds.

496.8 (599.3) 2. *Mortals of the individual orders of ascension.* The individual progress of human beings is measured by their successive attainment and traversal (mastery) of the seven cosmic circles. These circles of mortal progression are levels of associated intellectual, social, spiritual, and cosmic-insight values. Starting out in the seventh circle, mortals strive for the first, and all who have attained the third immediately have personal guardians of destiny assigned to them. These mortals may be repersonalized in the morontia life independent of dispensational or other adjudications.

496.9 (599.4) Throughout the earlier ages of an evolutionary world, few mortals go to judgment on the third day. But as the ages pass, more and more the personal guardians of destiny are assigned to the advancing mortals, and thus increasing numbers of these evolving creatures are repersonalized on the first mansion world on the third day after natural death. On such occasions the return of the Adjuster signalizes the awakening of the human soul, and this is the repersonalization of the dead just as literally as when the en masse roll

می‌پذیرد.

سه گروه از فراز یابندگان جداگانه وجود دارند: افراد کمتر پیشرفته در کره آغازین یا اولین کره قصر فرود می‌آیند. گروه پیشرفته‌تر ممکن است مطابق پیشرفت پیشین سیاره‌ای دوره زندگی مورانشیا را در هر یک از کرات میانی قصر دنبال کنند. پیشرفته‌ترین این اقسام در واقع تجربه مورانشیایی خود را در هفتمین کره قصر آغاز می‌کنند.

3- انسانهای نوع وابسته به دوره آزمایشی صعود. در چشمان جهان، ورود یک تنظیم کننده در بر گیرنده هویت است، و کلیه موجوداتی که تنظیم کننده در آنها ساکن است در طومار فراخوانی قضاوت قرار دارند. اما حیات گذرا در کرات تکاملی غیر قابل اطمینان است، و بسیاری پیش از برگزیدن دوره زندگی بهشت در جوانی می‌میرند. چنین کودکان و جوانانی که تنظیم کننده در آنها ساکن است، پدر و مادری با پیشرفته‌ترین وضعیت معنوی را دنبال می‌کنند، و بدین گونه در سومین روز، در یک رستخیز ویژه، یا در فراخوانی‌های مرتب هزاره‌ای و اعطایی، به کره پایان دهندگان سیستم (مهد کودک دوره آزمایشی) می‌روند.

کودک‌انی که در هنگام مردن جوانتر از آن هستند که از تنظیم کننده فکری برخوردار شوند، به طور همزمان با ورود هر یک از والدین در کرات قصر، در کره پایان دهندگان سیستم‌های محلی تجدید شخصیت می‌شوند. یک کودک در لحظه تولد انسانی موجودیت فیزیکی کسب می‌کند، اما در رابطه با بقا، کلیه کودکان بدون تنظیم کننده هنوز به صورت الحاق یافته به والدین خود محسوب می‌شوند.

تنظیم کنندگان فکر در لحظه موعود می‌آیند تا در این کوچولوها اقامت گیرینند، در حالی که خدمت فرشتگان سراف به هر دو گروه نوع بقای وابسته به دوره آزمایشی به طور کلی مشابه خدمت به والدۀ پیشرفته‌تر است، یا اگر فقط یکی بقا یابد برابر با خدمت به والدۀ است. به آنهایی که به سومین دایره دست می‌یابند، صرف نظر از وضعیت والدینشان، نگاهبانان شخصی داده می‌شود.

مهد کودکهای مشابه دوره آزمایشی در کرات پایان دهندگان کوکبه و ستاد مرکزی جهان برای کودکان بدون تنظیم کننده از نوع اولیه و ثانویه تغییر یافته فراز یابندگان برقرار هستند.

4- انسانهای نوع ثانویه تغییر یافته صعود. اینها موجودات پیشرفته بشری از کرات میانی تکاملی هستند. به عنوان یک قاعده، آنها نسبت به مرگ طبیعی مصون نیستند، اما برای عبور از میان هفت کرات قصر معافند.

گروه کمتر کمال یافته در ستاد مرکزی سیستم محلی خود از نو بیدار می‌شوند و فقط از کرات قصر عبور می‌کنند. گروه میانی به کرات آموزشی کوکبه می‌روند. آنها از تمامی نظام مورانشیای سیستم محلی عبور می‌کنند. باز دورتر از آن در اعصار سیاره‌ای تلاش معنوی، بسیاری از بقا یافتگان در ستاد مرکزی کوکبه بیدار می‌شوند و در آنجا صعود بهشتی را آغاز می‌کنند.

is called at the end of a dispensation on the evolutionary worlds.

496.10 (569.5) There are three groups of individual ascenders: The less advanced land on the initial or first mansion world. The more advanced group may take up the morontia career on any of the intermediate mansion worlds in accordance with previous planetary progression. The most advanced of these orders really begin their morontia experience on the seventh mansion world.

496.11 (569.6) 3. *Mortals of the probationary-dependent orders of ascension.* The arrival of an Adjuster constitutes identity in the eyes of the universe, and all indwelt beings are on the roll calls of justice. But temporal life on the evolutionary worlds is uncertain, and many die in youth before choosing the Paradise career. Such Adjuster-indwelt children and youths follow the parent of most advanced spiritual status, thus going to the system finaliter world (the probationary nursery) on the third day, at a special resurrection, or at the regular millennial and dispensational roll calls.

496.12 (570.1) Children who die when too young to have Thought Adjusters are repersonalized on the finaliter world of the local systems concomitant with the arrival of either parent on the mansion worlds. A child acquires physical entity at mortal birth, but in the matter of survival all Adjusterless children are reckoned as still attached to their parents.

496.13 (570.2) In due course Thought Adjusters come to indwell these little ones, while the seraphic ministry to both groups of the probationary-dependent orders of survival is in general similar to that of the more advanced parent or is equivalent to that of the parent in case only one survives. Those attaining the third circle, regardless of the status of their parents, are accorded personal guardians.

496.14 (570.3) Similar probation nurseries are maintained on the finaliter spheres of the constellation and the universe headquarters for the Adjusterless children of the primary and secondary modified orders of ascenders.

496.15 (570.4) 4. *Mortals of the secondary modified orders of ascension.* These are the progressive human beings of the intermediate evolutionary worlds. As a rule they are not immune to natural death, but they are exempt from passing through the seven mansion worlds.

496.16 (570.5) The less perfected group reawaken on the headquarters of their local system, passing by only the mansion worlds. The intermediate group go to the constellation training worlds; they pass by the entire morontia regime of the local system. Still farther on in the planetary ages of spiritual striving, many survivors awaken on the constellation headquarters and there begin the Paradise ascent.

اما پیش از آن که هر یک از این گروهها به جلو گام بردارند، باید به کراتی که وارد نشدند به عنوان آموزگار بازگردند و در آن قلمروهایی که به عنوان دانشجو از آنها عبور کردند به عنوان آموزگار تجارب بسیاری کسب کنند. آنها همگی متعاقباً از طریق مسیرهای مقرر شده پیشرفت انسانی رهسپار بهشت می‌شوند.

5- انسانهای نوع اولیه تغییر یافته صعود. این انسانها به نوع پیوند یافته با تنظیم کننده از حیات تکاملی تعلق دارند، اما آنها اکثر اوقات نماینده مراحل نهایی توسعه انسانی در یک کره در حال تکاملند. این موجودات جلال یافته از عبور از دروازه‌های مرگ معاف هستند. آنها به تصرف پسر تسلیم هستند. آنها از میان زندگان به دنیای آن سو عبور نموده و فوراً در حضور پسر عالی مقام در ستاد مرکزی جهان محلی ظهور می‌یابند.

اینها انسانهایی هستند که در طول حیات انسانی با تنظیم کنندگان خود پیوند می‌یابند، و چنین شخصیت‌های پیوند خورده با تنظیم کننده پیش از آن که با اشکال مورانشیا پوشش یابند از ادانه فضا را در می‌نورند. این روانهای پیوند خورده از طریق عبور مستقیم تنظیم کننده به تالارهای زنده‌سازی کرات بالاتر مورانشیا رهسپار می‌شوند. در آنجا آنها درست مثل کلیه انسانهای دیگر که از کرات تکاملی می‌آیند، جامه اولیه مورانشیای خویش را دریافت می‌دارند.

این نوع اولیه تغییر یافته صعود انسانی ممکن است شامل حال افراد در هر یک از سربهای سیاره‌ای، از پایین‌ترین تا بالاترین مراحل کرات پیوند با تنظیم کننده بشود، اما اغلب بعد از این که از مزایای اقامت‌های بیشمار موقت پسران الهی برخوردار شده‌اند در کرات قدیمی‌تر کارکرد دارد.

با استقرار عصر سیاره‌ای نور و حیات، بسیاری از طریق نوع اولیه تغییر یافته انتقال به کرات مورانشیای جهان اعزام می‌شوند. بعدها در مراحل پیشرفته وجود تثبیت شده، هنگامی که اکثریت انسانها با ترک یک قلمرو در این طبقه جای می‌گیرند، سیاره به صورت کره‌ای که به این سری تعلق دارد در نظر گرفته می‌شود. وقوع مرگ طبیعی در کراتی که مدتها از استقرار آنان در نور و حیات می‌گذرد پیوسته کمتر می‌شود.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق از مدرسه مدیریت سیاره‌ای در جروسم.]

496.17 (570.6) But before any of these groups may go forward, they must journey back as instructors to the worlds they missed, gaining many experiences as teachers in those realms which they passed by as students. They all subsequently proceed to Paradise by the ordained routes of mortal progression.

496.18 (570.7) 5. *Mortals of the primary modified order of ascension.* These mortals belong to the Adjuster-fused type of evolutionary life, but they are most often representative of the final phases of human development on an evolving world. These glorified beings are exempt from passing through the portals of death; they are submitted to Son seizure; they are translated from among the living and appear immediately in the presence of the Sovereign Son on the headquarters of the local universe.

496.19 (570.8) These are the mortals who fuse with their Adjusters during mortal life, and such Adjuster-fused personalities traverse space freely before being clothed with morontia forms. These fused souls go by direct Adjuster transit to the resurrection halls of the higher morontia spheres, where they receive their initial morontia investiture just as do all other mortals arriving from the evolutionary worlds.

496.20 (570.9) This primary modified order of mortal ascension may apply to individuals in any of the planetary series from the lowest to the highest stages of the Adjuster-fusion worlds, but it more frequently functions on the older of these spheres after they have received the benefits of numerous sojourns of the divine Sons.

496.21 (570.10) With the establishment of the planetary era of light and life, many go to the universe morontia worlds by the primary modified order of translation. Further along in the advanced stages of settled existence, when the majority of the mortals leaving a realm are embraced in this class, the planet is regarded as belonging to this series. Natural death becomes decreasingly frequent on these spheres long settled in light and life.

496.22 (571.1) [Presented by a Melchizedek of the Jerusem School of Planetary Administration.]

مقاله 50. پرنسهای سیاره‌ای

051 ⇨

کتاب یورنسیا

⇨ 049

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 50

پرنسهای سیاره‌ای

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- مأموریت پرنسها
- 2- حکومت سیاره‌ای
- 3- پرسنل مادی پرنس
- 4- ستاد مرکزی و مدارس سیاره‌ای
- 5- تمدن پیشرو
- 6- فرهنگ سیاره‌ای
- 7- پادشاهای انزوا

مقدمه مقاله

پرنسهای سیاره‌ای ضمن تعلق به رسته پسران لانوناندک، آنقدر در امر خدمت تبحر دارند که عموماً به صورت یک گروه مجزا در نظر گرفته می‌شوند. این پسران جهان محلی پس از دریافت گواهی ملک صادق خویش به عنوان لانوناندکهای ثانویه، به نیروهای ذخیره رسته خود در ستاد مرکزی کوکبه گمارده می‌شوند. آنها توسط حکمران سیستم از اینجا به مأموریت‌های گوناگون گمارده می‌شوند و نهایتاً به عنوان پرنسهای سیاره‌ای منصوب شده و برای حکومت در کرات مسکونی در حال تکامل اعزام می‌شوند.

علامتی که موجب اقدام یک حکمران سیستم در امر گماردن یک فرمانروا در یک سیاره مشخص می‌شود، دریافت تقاضایی از جانب حاملین حیات، برای اعزام یک سرپرست اداری به منظور عمل در این سیاره که آنها در آن حیات برقرار نموده و موجودات تکاملی هوشمند پدید آورده‌اند، می‌باشد. به کلیه سیاراتی که با مخلوقات فانی تکاملی مسکونی شده‌اند، یک فرمانروای سیاره‌ای از این رسته فرزندی تخصیص یافته است.

1- مأموریت پرنسها

PAPER 50

THE PLANETARY PRINCES

SECTIONS

Introduction

1. Mission of the Princes
2. Planetary Administration
3. The Prince's Corporeal Staff
4. The Planetary Headquarters and Schools
5. Progressive Civilization
6. Planetary Culture
7. The Rewards of Isolation

INTRODUCTION

^{5001 (5721)} WHILE belonging to the order of Lanonandek Sons, the Planetary Princes are so specialized in service that they are commonly regarded as a distinct group. After their Melchizedek certification as secondary Lanonandeks, these local universe Sons are assigned to the reserves of their order on the constellation headquarters. From here they are assigned to various duties by the System Sovereign and eventually commissioned as Planetary Princes and sent forth to rule the evolving inhabited worlds.

^{5002 (5722)} The signal for a System Sovereign to act in the matter of assigning a ruler to a given planet is the reception of a request from the Life Carriers for the dispatch of an administrative head to function on this planet whereon they have established life and developed intelligent evolutionary beings. All planets which are inhabited by evolutionary mortal creatures have assigned to them a planetary ruler of this order of sonship.

1. MISSION OF THE PRINCES

پرنس سیاره‌ای و برادران دستیار او، (صرف نظر از ظهور در جسم) نمایانگر نزدیک‌ترین برخورد شخصی‌اند که پسر جاودان بهشت می‌تواند نسبت به مخلوقات دون مرتبه‌ی زمان و فضا صورت دهد. درست است که پسر جاودان بهشت مخلوقات عالم را از طریق روح خود لمس می‌نماید، اما پرنس سیاره‌ای آخرین فرد از رسته‌های پسران شخصی است که از بهشت به فرزندان انسان اهدا می‌شوند. روح بیکران از طریق اشخاص نگاهبان سرنوشت و سایر فرشتگان بسیار به انسان نزدیک می‌شود. پدر جهانی از طریق حضور پیش شخصی ناصحان اسرارآمیز در انسان زندگی می‌کند، اما پرنس سیاره‌ای نشانگر آخرین تلاش پسر جاودان و پسران وی برای نزدیک شدن به شما می‌باشد. در یک سیاره به تازگی مسکونی شده، پرنس سیاره‌ای تنها نماینده ربانیت کامل می‌باشد که از پسر آفریننده (اولاد پدر جهانی و پسر جاودان) و خادم الهی (دختر جهانی روح بیکران) بر آمده است.

پرنس یک کره به تازگی مسکونی شده توسط یک گروه وفادار از مددکاران و دستیاران و توسط تعداد کثیری از ارواح خادم احاطه شده است. اما گروه رهبری کننده چنین کرات جدیدی به این سبب که باید به طور ذاتی نسبت به مسائل و مشکلات سیاره‌ای احساس همدردی داشته و آنها را درک کنند، باید از رسته‌های پایین‌تر مدیران یک سیستم باشند. و تمامی این تلاشها برای فراهم نمودن حکومتی دلسوز برای کرات تکاملی موجب این احتمال افزایش یافته می‌شود که این شخصیت‌های نزدیک به انسان از طریق ستایش اندیشه‌های خویش، فراتر و بالاتر از خواست حکمرانان متعالی به گمراهی کشانیده شوند.

این پسران که به عنوان نمایندگان ربانیت در تک سیارات کاملاً تنها هستند، شدیداً مورد آزمایش قرار می‌گیرند، و نبادان از مصیبت چندین شورش زیان دیده است. در آفرینش حکمرانان سیستم و پرنسهای سیاره‌ای تجسم مفهومی رخ می‌دهد که از پدر جهانی و پسر جاودان بیشتر و بیشتر فاصله یافته است و برای فرد خطر فزاینده‌ای نسبت به از دست دادن حس تناسب در زمینه اهمیت نفس، و احتمال بیشتری از ناکامی در درک درست ارزشها و روابط رسته‌های بشمار موجودات الهی و درجات اختیار آنان وجود دارد. این امر که پدر شخصاً در یک جهان محلی حضور ندارد نیز آزمون مشخصی از ایمان و وفاداری بر کلیه این پسران تحمیل می‌دارد.

اما این پرنسهای کره در مأموریت‌های خویش در سازماندهی و اداره کرات مسکونی غالباً دچار شکست نمی‌شوند، و موفقیت آنان مأموریت‌های متعاقب پسران ماتریال را که می‌آیند تا اشکال بالاتری از حیات مخلوق را به انسانهای بدوی کرات پیوند زنند، بسیار تسهیل می‌نماید. حکومت آنان همچنین در آماده سازی سیارات برای پسران بهشتی خداوند، که متعاقباً برای قضاوت درباره کرات و برای افتتاح اعطاهای بعدی می‌آیند، بسیار کار انجام می‌دهد.

501.1 (572.3) The Planetary Prince and his assistant brethren represent the nearest personalized approach (aside from incarnation) that the Eternal Son of Paradise can make to the lowly creatures of time and space. True, the Creator Son touches the creatures of the realms through his spirit, but the Planetary Prince is the last of the orders of personal Sons extending out from Paradise to the children of men. The Infinite Spirit comes very near in the persons of the guardians of destiny and other angelic beings; the Universal Father lives in man by the prepersonal presence of the Mystery Monitors; but the Planetary Prince represents the last effort of the Eternal Son and his Sons to draw near you. On a newly inhabited world the Planetary Prince is the sole representative of complete divinity, springing from the Creator Son (the offspring of the Universal Father and the Eternal Son) and the Divine Minister (the universe Daughter of the Infinite Spirit).

501.2 (572.4) The prince of a newly inhabited world is surrounded by a loyal corps of helpers and assistants and by large numbers of the ministering spirits. But the directing corps of such new worlds must be of the lower orders of the administrators of a system in order to be innately sympathetic with, and understanding of, the planetary problems and difficulties. And all of this effort to provide sympathetic rulership for the evolutionary worlds entails the increased liability that these near-human personalities may be led astray by the exaltation of their own minds over and above the will of the Supreme Rulers.

501.3 (573.5) Being quite alone as representatives of divinity on the individual planets, these Sons are tested severely, and Nebadon has suffered the misfortune of several rebellions. In the creation of the System Sovereigns and the Planetary Princes there occurs the personalization of a concept that has been getting farther and farther away from the Universal Father and the Eternal Son, and there is an increasing danger of losing the sense of proportion as to one's self-importance and a greater likelihood of failure to keep a proper grasp of the values and relationships of the numerous orders of divine beings and their gradations of authority. That the Father is not personally present in the local universe also imposes a certain test of faith and loyalty on all these Sons.

501.4 (573.1) But not often do these world princes fail in their missions of organizing and administering the inhabited spheres, and their success greatly facilitates the subsequent missions of the Material Sons, who come to engraft the higher forms of creature life on the primitive men of the worlds. Their rule also does much to prepare the planets for the Paradise Sons of God, who subsequently come to judge the worlds and to inaugurate successive dispensations.

2- حکومت سیاره‌ای

کلیهٔ پرنسهای سیاره‌ای تحت حوزهٔ اداری جهانی جبرئیل، رئیس اجرایی میکائیل، قرار دارند، در حالی که در زمان برخورداری از اتوریتیهٔ بلافصل، تحت فرامین اجرایی حکمرانان سیستم می‌باشند.

پرنسهای سیاره‌ای می‌توانند در هر لحظه مشورت با ملک صادقها، آموزگاران و ضامنان سابق خویش، را طلب نمایند، اما آنان از روی اجبار موظف نیستند تقاضای چنین کمکی را بنمایند، و اگر چنین معاضدتى به طور داوطلبانه درخواست نشود، ملک صادقها در حکومت سیاره‌ای مداخله نمی‌کنند. این فرمانروایان کره همچنین می‌توانند از توصیهٔ بیست و چهار مشاور که از کرات اعطایی سیستم گردآوری شده‌اند خود را بهره‌مند سازند. در ساتانیا این مشاوران در زمان حاضر همگی جزو بومیهای یورنشیا هستند. و در ستاد مرکزی کوکبه شورای مشابه هفتاد نفره‌ای وجود دارد که همچنین از موجودات تکاملی قلمروها برگزیده شده است.

حکومت سیارات تکاملی در دوران اولیه و تثبیت شدهٔ آن اکثراً استبدادی است. پرنسهای سیاره‌ای گروههای متخصص دستیار خود را از میان گروه باوران سیاره‌ای خویش سازمان می‌دهند. آنها معمولاً خود را با یک شورای عالی دوازده نفره احاطه می‌کنند. اما این در کرات مختلف به شکل گوناگونی انتخاب گردیده و به گونه‌ای متنوع تشکیل می‌شود. یک پرنس سیاره‌ای همچنین ممکن است یک یا تعداد بیشتری از رستهٔ سوم فرزندی گروه خود و گاهی اوقات در برخی کرات یک نفر از رستهٔ خود، یک همکار لانوناندک ثانویه، را به عنوان دستیار داشته باشد.

تمامی پرسنل یک فرمانروای کره شامل شخصیت‌های روح بیکران و برخی از انواع موجودات تکامل یافتهٔ بالاتر و انسانهای در حال صعود از سایر کرات می‌باشد. تعداد چنین پرسنلی در حدود یک هزار تن است، و به تدریج که سیاره ترقی می‌کند، این سپاه مددکاران ممکن است به یکصد هزار تن یا بیشتر افزایش یابد. هر گاه که به تعداد بیشتری از مددکاران احساس نیاز شود، پرنسهای سیاره‌ای تنها باید از برادران خود، حکمرانان سیستم تقاضا نموده و این درخواست بی‌درنگ اجابت می‌شود.

سیارات در طبیعت و تشکیلات و در حکومت بسیار فرق می‌کنند، ولی همگی برای دادگاههای عدالت تدارک می‌بینند. منشأ سیستم قضایی جهان محلی در محکومات یک پرنس سیاره‌ای است که سرپرستی آن را عضوی از پرسنل شخصی او به عهده دارد. فرامین چنین دادگاههایی منعکس کنندهٔ برخوردی بسیار پدانه و محتاطانه می‌باشد. کلیهٔ مشکلاتی که مستلزم کاری بیش از تنظیم امور ساکنان سیاره باشد منوط به استیناف در دادگاههای بالاتر می‌باشند، ولی امور مربوط به قلمرو کرهٔ او اکثراً مطابق صلاحدید شخصی پرنس تعدیل می‌شوند.

کمیسوینهای سیار آشتی دهنندگان در خدمت و مکمل دادگاههای سیاره‌ای می‌باشند، و کنترلگران روحی و فیزیکی هر دو تابع یافته‌های این آشتی دهنندگان می‌باشند.

2. PLANETARY ADMINISTRATION

^{5021 (5732)} All Planetary Princes are under the universe administrative jurisdiction of Gabriel, the chief executive of Michael, while in immediate authority they are subject to the executive mandates of the System Sovereigns.

^{5022 (5733)} The Planetary Princes may at any time seek the counsel of the Melchizedeks, their former instructors and sponsors, but they are not arbitrarily required to ask for such assistance, and if such aid is not voluntarily requested, the Melchizedeks do not interfere with the planetary administration. These world rulers may also avail themselves of the advice of the four and twenty counselors, assembled from the bestowal worlds of the system. In Satania these counselors are at present all natives of Urantia. And there is an analogous council of seventy at the constellation headquarters also selected from the evolutionary beings of the realms.

^{5023 (5734)} The rule of the evolutionary planets in their early and unsettled careers is largely autocratic. The Planetary Princes organize their specialized groups of assistants from among their corps of planetary aids. They usually surround themselves with a supreme council of twelve, but this is variously chosen and diversely constituted on the different worlds. A Planetary Prince may also have as assistants one or more of the third order of his own group of sonship and sometimes, on certain worlds, one of his own order, a secondary Lanonandek associate.

^{5024 (5735)} The entire staff of a world ruler consists of personalities of the Infinite Spirit and certain types of higher evolved beings and ascending mortals from other worlds. Such a staff averages about one thousand, and as the planet progresses, this corps of helpers may be increased up to one hundred thousand or more. At any time need is felt for more helpers, the Planetary Princes have only to make request of their brothers, the System Sovereigns, and the petition is granted forthwith.

^{5025 (5736)} Planets vary greatly in nature and organization and in administration, but all provide for tribunals of justice. The judicial system of the local universe has its beginnings in the tribunals of a Planetary Prince, which are presided over by a member of his personal staff; the decrees of such courts reflect a highly fatherly and discretionary attitude. All problems involving more than the regulation of the planetary inhabitants are subject to appeal to the higher tribunals, but the affairs of his world domain are largely adjusted in accordance with the personal discretion of the prince.

^{5026 (5741)} The roving commissions of conciliators serve and supplement the planetary tribunals, and both spirit and physical controllers are subject to

اما بدون موافقت پدر کوکبه هرگز هیچ گونه اجرای دلخواهانه صورت نمی‌گیرد، زیرا "والا مرتبه‌ها در ممالک انسانها حکومت می‌کنند."

کنترلگران و تبدیل‌کنندگان متعلق به مأموریت‌های سیاره‌ای همچنین قادرند با تشریک مساعی با فرشتگان و سایر رسته‌های موجودات آسمانی این شخصیت‌های مذکور را برای مخلوقات فانی مرئی سازند. در مواقع مخصوص فرشتگان سراف مددکار و حتی ملک صادقها قادرند خود را برای ساکنان کرات تکاملی مرئی سازند و این کار را انجام می‌دهند. دلیل اصلی برای آوردن انسانهای فراز یابنده از پایتخت سیستم به عنوان بخشی از پرسنل پرنس سیاره‌ای، تسهیل ارتباط با ساکنان آن قلمرو می‌باشد.

the findings of these conciliators. But no arbitrary execution is ever carried out without the consent of the Constellation Father, for the "Most Highs rule in the kingdoms of men."

^{5027 (574.2)} The controllers and transformers of planetary assignment are also able to collaborate with angels and other orders of celestial beings in rendering these latter personalities visible to mortal creatures. On special occasions the seraphic helpers and even the Melchizedeks can and do make themselves visible to the inhabitants of the evolutionary worlds. The principal reason for bringing mortal ascenders from the system capital as a part of the staff of the Planetary Prince is to facilitate communication with the inhabitants of the realm.

3- پرسنل مادی پرنس

یک پرنس سیاره‌ای در هنگام عزیمت به یک کره جوان معمولاً یک گروه از موجودات داوطلب در حال صعود را از ستاد مرکزی سیستم محلی با خود می‌برد. این فراز یابندگان، پرنس را در کار بهبودی اولیه نژادی، به عنوان مشاور و مددکار همراهی می‌کنند. این گروه از مددکاران مادی، حلقه اتصال بین پرنس و نژادهای کره را تشکیل می‌دهند. پرنس یورنشیا، کلیگشیا، یک گروه یکصد نفره از چنین مددکارانی داشت.

3. THE PRINCE'S CORPOREAL STAFF

^{5031 (574.3)} On going to a young world, a Planetary Prince usually takes with him a group of volunteer ascending beings from the local system headquarters. These ascenders accompany the prince as advisers and helpers in the work of early race improvement. This corps of material helpers constitutes the connecting link between the prince and the world races. The Urantia Prince, Caligastia, had a corps of one hundred such helpers.

چنین دستیاران داوطلب، جزو شهروندان پایتخت یک سیستم می‌باشند، و هیچیک از آنان با تنظیم کنندگان ساکن خویش پیوند نیافته‌اند. ضمن این که این پیشروندگان مورانشیا موقتاً به یک حالت مادی سابق رجعت می‌کنند، وضعیت تنظیم کنندگان چنین خادمان داوطلبی به صورت مقیم در ستاد مرکزی سیستم باقی می‌ماند.

^{5032 (574.4)} Such volunteer assistants are citizens of a system capital, and none of them have fused with their indwelling Adjusters. The status of the Adjusters of such volunteer servers remains as of the residential standing on the system headquarters while these morontia progressors temporarily revert to a former material state.

حاملین حیات، آرشیتهای فرم، برای چنین داوطلبانی بدنهای فیزیکی جدیدی فراهم می‌سازند که آنان در طی دوران اقامت موقت سیاره‌ای خویش در آنها ساکنند. این فرمهای شخصیت ضمن این که از بیماریهای معمول قلمروها بری می‌باشند، نظیر بدنهای اولیه مورانشیا در معرض برخی سوانح با طبیعتی مکانیکی قرار می‌گیرند.

^{5033 (574.5)} The Life Carriers, the architects of form, provide such volunteers with new physical bodies, which they occupy for the periods of their planetary sojourn. These personality forms, while exempt from the ordinary diseases of the realms, are, like the early morontia bodies, subject to certain accidents of a mechanical nature.

پرسنل مادی پرنس در رابطه با قضاوت بعدی در هنگام ورود دومین پسر به کره معمولاً از سیاره برداشته می‌شوند. آنها پیش از رهسپاری معمولاً وظایف گوناگون خود را به اولاد متقابل خویش و برخی داوطلبان بومی برتر محول می‌کنند. در آن کراتی که این یاوران پرنس اجازه یافته‌اند با گروههای برتر نژادهای بومی ازدواج کنند، چنین اولادی معمولاً جانشین آنها می‌شوند.

^{5034 (574.6)} The prince's corporeal staff are usually removed from the planet in connection with the next adjudication at the time of the second Son's arrival on the sphere. Before leaving, they customarily assign their various duties to their mutual offspring and to certain superior native volunteers. On those worlds where these helpers of the prince have been permitted to mate with the superior groups of the native races, such offspring usually succeed them.

این دستیاران پرنس سیاره‌ای به ندرت با نژادهای کره ازدواج می‌کنند، ولی آنان همیشه در میان خود دست به ازدواج می‌زنند. از این پیوندها دو دسته از موجودات حاصل می‌شوند: نوع اولیه مخلوقات بینابینی و انواع مشخص بالایی از موجودات مادی که بعد از این که والدین آنها در هنگام ورود آدم و حوا از سیاره برداشته

^{5035 (574.7)} These assistants to the Planetary Prince seldom mate with the world races, but they do always mate among themselves. Two classes of beings result from these unions: the primary type of midway creatures and certain high types of material beings who remain attached to the prince's staff

شدند به پرسنل پرنس ملحق باقی می‌مانند. این فرزندان به جز برخی مواقع اضطراری با نژادهای فانی ازدواج نمی‌کنند، و در آن وقت هم فقط تحت نظارت پرنس سیاره‌ای چنین می‌کنند. در چنین صورتی، فرزندان آنها — نوه‌های پرسنل مادی — در وضعیتی مشابه نژادهای برتر روزگار و نسل خویش می‌باشند. در کلیهٔ اولاد این دستیاران نیمه مادی پرنس سیاره‌ای، تنظیم کننده ساکن است.

در پایان اعطای پرنس، هنگامی که زمان مراجعت این "پرسنل بازگشت" به ستاد مرکزی سیستم برای ادامه دوران زندگانی بهشت فرا می‌رسد، این فراز گریان به منظور و آگاهی بدنهای مادی خویش خود را به حاملین حیات عرضه می‌کنند. آنان به خواب مرحله گذار وارد شده و در حالی که از بدنهای خود رهایی یافته و با فرمهای مورانشیا پوشش یافته‌اند از خواب بیدار می‌شوند و برای انتقال سرافیمی به پایتخت سیستم، جایی که تنظیم کنندگان انفصال یافتهٔ آنان در انتظارشان هستند آماده می‌شوند. آنان یک اعطای کامل در عقب رسته جروسمی خود می‌باشند، اما آنها تجربه‌ای بی‌نظیر و خارق‌العاده کسب نموده‌اند، فصلی نادر در دوران زندگانی یک انسان فانی در حال صعود.

4- ستاد مرکزی و مدارس سیاره‌ای

پرسنل مادی پرنس در همان اوایل مدارس آموزشی و فرهنگ سیاره‌ای را سازمان می‌دهند. در آنجا بهترین بخش نژادهای تکاملی تعلیم می‌یابند و سپس نزد مردم خود فرستاده می‌شوند تا این راههای بهتر را به آنان آموزش دهند. این مدارس پرنس در ستاد مرکزی مادی سیاره واقع شده‌اند.

بسیاری از کارهای فیزیکی که به برقراری این شهر ستاد مرکزی مربوط است توسط پرسنل مادی به انجام می‌رسد. این شهرهای ستاد مرکزی یا قرارگاههایی که متعلق به دوران اولیهٔ پرنس سیاره‌ای می‌باشند بسیار از آنچه که یک انسان فانی یورنشیا ممکن است تصور کند متفاوتند. آنها در مقایسه با اعصار بعد، ساده هستند و با تزئینات معدنی و با مواد ساختمانی نسبتاً پیشرفته تعیین ویژگی می‌شوند. و این تماماً با رژیم آدم که حول یک ستاد مرکزی بوستانی تمرکز یافته و طی دومین اعطای پسران جهان برای نژادها کارش در آنجا به اجرا در می‌آید متفاوت است.

در اسکانگاه ستاد مرکزی در کره شما هر منزلگاه بشری از زمین و آفری برخوردار بود. اگر چه قبایل دوردست به شکار و کاش برای خوراک ادامه می‌دادند، دانشجویان و آموزگاران در مدارس پرنس همگی کشاورز و باغبان بودند. وقت تقریباً به طور مساوی بین فعالیتهای زیرین تقسیم می‌شد:

after their parents have been removed from the planet at the time of the arrival of Adam and Eve. These children do not mate with the mortal races except in certain emergencies and then only by direction of the Planetary Prince. In such an event, their children — the grandchildren of the corporeal staff — are in status as of the superior races of their day and generation. All the offspring of these semimaterial assistants of the Planetary Prince are Adjuster indwelt.

5036 (575.1) At the end of the prince's dispensation, when the time comes for this "reversion staff" to be returned to the system headquarters for the resumption of the Paradise career, these ascenders present themselves to the Life Carriers for the purpose of yielding up their material bodies. They enter the transition slumber and awaken delivered from their mortal investment and clothed with morontia forms, ready for seraphic transportation back to the system capital, where their detached Adjusters await them. They are a whole dispensation behind their Jerusalem class, but they have gained a unique and extraordinary experience, a rare chapter in the career of an ascending mortal.

4. THE PLANETARY HEADQUARTERS AND SCHOOLS

5041 (575.2) The prince's corporeal staff early organize the planetary schools of training and culture, wherein the cream of the evolutionary races are instructed and then sent forth to teach these better ways to their people. These schools of the prince are located at the material headquarters of the planet.

5042 (575.3) Much of the physical work connected with the establishment of this headquarters city is performed by the corporeal staff. Such headquarters cities, or settlements, of the early times of the Planetary Prince are very different from what a Urantia mortal might imagine. They are, in comparison with later ages, simple, being characterized by mineral embellishment and by relatively advanced material construction. And all of this stands in contrast with the Adamic regime centering around a garden headquarters, from which their work in behalf of the races is prosecuted during the second dispensation of the universe Sons.

5043 (575.4) In the headquarters settlement on your world every human habitation was provided with abundance of land. Although the remote tribes continued in hunting and food foraging, the students and teachers in the Prince's schools were all agriculturists and horticulturists. The time was about equally divided between the following pursuits:

1- کار فیزیکی. کشت و زرع زمین به علاوه خانه‌سازی و زینت بخشی.

2- فعالیتهای اجتماعی. کارهای تفریحی و کارهای گروهی فرهنگی - اجتماعی.

3- کاربرد آموزشی. تعلیم انفرادی در رابطه با آموزش خانوادگی - گروهی که با آموزش تخصصی در کلاس درس تکمیل می‌شد.

4- آموزش حرفه‌ای. مدارس ازدواج و خانه‌داری، مدارس آموزش کار دستی و هنری، و کلاسهای برای آموزش آموزگاران — سکولار، فرهنگی، و مذهبی.

5- فرهنگ معنوی. برادری آموزگاران، روشنایی بخشی به دوران کودکی و گروههای نوجوان، و آموزش فرزندان خوانده‌های بومی به عنوان مپیسیونر برای مردم آنها.

یک پرنس سیاره‌ای برای موجودات فانی قابل رویت نیست. این یک آزمایش ایمان است که نمایندگی موجودات نیمه مادی پرسنل او مورد باور قرار گیرد. اما این مدارس فرهنگ و آموزش به خوبی با نیازهای هر سیاره انطباق یافته‌اند و به زودی رقابتی سخت و سنایش برانگیز برای دستیابی به ورود به این مؤسسات متنوع یادگیری میان نژادهای انسان روی می‌دهد.

به تدریج تأثیری ارتقا دهنده و تمن ساز از چنین مرکز فرهنگ و پیشرفت دنیا به کلیه مردمان ساطع می‌شود که به کندی و با حتمیت نژادهای تکاملی را دگرگون می‌سازد. در این اثنا، فرزندان تحصیل کرده و معنویت یافته مردمان اطراف که در مدارس پرنس پذیرفته شده و آموزش یافته‌اند به گروههای بومی خویش بازگشته و تا بهترین حد توان خود، مراکز جنید و مؤثری از یادگیری و فرهنگ که مطابق برنامه مدارس پرنس عملی می‌سازند دایر می‌کنند.

در یورنشیا این طرحها برای ترقی سیاره‌ای و پیشرفت فرهنگی به خوبی در جریان بودند و به رضایت بخش‌ترین نحو پیش می‌رفتند که ناگاه تمامی پروژه با پیوستن کلیگشیا به شورش لوسیفر به پایانی ناگهانی و شرم‌آور رسانیده شد.

این برای من یکی از تکان دهنده‌ترین رخدادهای این شورش بود که از پیمان شکنی بی‌رحمانه یکی از رسته‌های فرزندی خویش، کلیگشیا، اطلاع یابم، که تعمداً و با سوء نیتی از پیش طرح شده به طور سیستماتیک آموزشها و تعلیمی را که در تمامی مدارس فعال سیاره‌ای یورنشیا در آن هنگام فراهم شده بود به انحراف کشانیده و تباه ساخت. ویرانی این مدارس با سرعت و کامل صورت گرفت.

بسیاری از اولاد فراز یابندگان پرسنل ظهور یافته پرنس وفادار باقی ماندند، و صفوف کلیگشیا را ترک نمودند. این وفاداران توسط پذیرشگران ملک صانق یورنشیا تشویق شدند، و در دوران بعد نوادگان آنان برای حفظ مفاهیم سیاره‌ای حقیقت و درستکاری بسیار کار انجام دادند. کار این مبشران وفادار به پیشگیری از اضمحلال کامل حقیقت معنوی در یورنشیا کمک نمود.

50:44 (575:5) 1. *Physical labor.* Cultivation of the soil, associated with home building and embellishment.

50:45 (575:6) 2. *Social activities.* Play performances and cultural social groupings.

50:46 (575:7) 3. *Educational application.* Individual instruction in connection with family-group teaching, supplemented by specialized class training.

50:47 (575:8) 4. *Vocational training.* Schools of marriage and homemaking, the schools of art and craft training, and the classes for the training of teachers — secular, cultural, and religious.

50:48 (575:9) 5. *Spiritual culture.* The teacher brotherhood, the enlightenment of childhood and youth groups, and the training of adopted native children as missionaries to their people.

50:49 (575:10) A Planetary Prince is not visible to mortal beings; it is a test of faith to believe the representations of the semimaterial beings of his staff. But these schools of culture and training are well adapted to the needs of each planet, and there soon develops a keen and laudatory rivalry among the races of men in their efforts to gain entrance to these various institutions of learning.

50:410 (575:11) From such a world center of culture and achievement there gradually radiates to all peoples an uplifting and civilizing influence which slowly and certainly transforms the evolutionary races. Meantime the educated and spiritualized children of the surrounding peoples who have been adopted and trained in the prince's schools are returning to their native groups and, to the best of their ability, are there establishing new and potent centers of learning and culture which they carry on according to the plan of the prince's schools.

50:411 (576:1) On Urantia these plans for planetary progress and cultural advancement were well under way, proceeding most satisfactorily, when the whole enterprise was brought to a rather sudden and most inglorious end by Caligastia's adherence to the Lucifer rebellion.

50:412 (576:2) It was one of the most profoundly shocking episodes of this rebellion for me to learn of the callous perfidy of one of my own order of sonship, Caligastia, who, in deliberation and with malice aforethought, systematically perverted the instruction and poisoned the teaching provided in all the Urantia planetary schools in operation at that time. The wreck of these schools was speedy and complete.

50:413 (576:3) Many of the offspring of the ascenders of the Prince's materialized staff remained loyal, deserting the ranks of Caligastia. These loyalists were encouraged by the Melchizedek receivers of Urantia, and in later times their descendants did much to uphold the planetary concepts of truth and righteousness. The work of these loyal evangels

این روانهای متهور و اولاد آنان تا حدودی آگاهی از حکومت پدر را زنده نگاه داشتند و مفهوم اعطاهای متوالی سیاره‌ای گوناگون پسران الهی را برای نژادهای دنیا حفظ نمودند.

5- تمدن پیشرو

پرنسهای وفادار کرات مسکونی برای همیشه به سیارات مأموریت اولیه خویش وصل می‌شوند. پسران بهشتی و اعطاهای آنان ممکن است بیایند و بروند، اما یک پرنس سیاره‌ای موفق به عنوان فرمانروای قلمرو خویش ادامه می‌دهد. کار او کاملاً مستقل از مأموریت‌های پسران بالاتر می‌باشد و برای شکوفایی توسعه تمدن سیاره‌ای طراحی شده است.

پیشرفت تمدن در هر دو سیاره به سختی مشابه هم است. جزئیات نمایان شدن تکامل انسان فانی در کرات نامشابه به‌شمار بسیار متفاوت است. به رغم این تنوع زیاد توسعه سیاره‌ای در امتداد خطوط فیزیکی، عقلانی، و اجتماعی، کلیه کرات تکاملی در جهتهای مشخص به خوبی تعیین شده‌ای پیشرفت می‌کنند.

تحت حکومت سودمند یک پرنس سیاره‌ای که با پسران ماتریال تقویت می‌شود و با مأموریت‌های متناوب پسران بهشت تشدید می‌شود، نژادهای فانی در یک کره متوسط زمان و مکان به طور متوالی از میان هفت دوران توسعه زیرین عبور می‌کنند:

1- دوره تغذیه. مخلوقات پیش بشر و نژادهای اولیه انسان بدوی به طور عمده درگیر مشکلات غذایی هستند. این موجودات در حال تکامل ساعت‌های بیداری خود را در جستجوی غذا، یا در جنگ تهاجمی یا تدافعی صرف می‌کنند. تجسس برای غذا در اذهان این نیاکان اولیه تمدن آتی از همه چیز مهمتر است.

2- عصر امنیت. درست به محض این که شکارچی بدوی بتواند از جستجو برای غذا فراغت یابد، این فرصت را به افزایش امنیت خویش مبدل می‌سازد. توجه هر چه بیشتری به تکنیک جنگ تخصیص می‌یابد. خانه‌ها مستحکم می‌گردند و قبایل از طریق ترس متقابل و توسط تلقین نفرت برای گروه‌های خارجی یکپارچه می‌شوند. حفظ خویش‌ن پشه‌ای است که همیشه از پی رفع نیازمندی می‌آید.

3- عصر آسایش مادی. پس از این که مشکلات غذایی بخشاً برطرف شدند و درجاتی از امنیت به دست آمد، فرصت اضافی مصروف آسایش شخصی می‌گردد. در اشغال مرکز صحنه فعالیت‌های بشر، تجمل با نیاز به رقابت برمی‌خیزد. چنین عصری غالباً با استبداد، عدم تحمل، حرص، و مستی تعیین ویژگی می‌شود. عناصر ضعیف‌تر نژادها به سمت افراط و سببیت متمایلند. به تدریج این نقصانهای لذت جویانه مقهور عناصر قوی‌تر دوستدار حقیقت تمدن در حال پیشرفت می‌شوند.

helped to prevent the total obliteration of spiritual truth on Urantia. These courageous souls and their descendants kept alive some knowledge of the Father's rule and preserved for the world races the concept of the successive planetary dispensations of the various orders of divine Sons.

5. PROGRESSIVE CIVILIZATION

^{5051 (5764)} The loyal princes of the inhabited worlds are permanently attached to the planets of their original assignment. Paradise Sons and their dispensations may come and go, but a successful Planetary Prince continues on as the ruler of his realm. His work is quite independent of the missions of the higher Sons, being designed to foster the development of planetary civilization.

^{5052 (5765)} The progress of civilization is hardly alike on any two planets. The details of the unfoldment of mortal evolution are very different on numerous dissimilar worlds. Notwithstanding these many diversifications of planetary development along physical, intellectual, and social lines, all evolutionary spheres progress in certain well-defined directions.

^{5053 (5766)} Under the benign rule of a Planetary Prince, augmented by the Material Sons and punctuated by the periodic missions of the Paradise Sons, the mortal races on an average world of time and space will successively pass through the following seven developmental epochs:

^{5054 (5767)} 1. *The nutrition epoch.* The prehuman creatures and the dawn races of primitive man are chiefly concerned with food problems. These evolving beings spend their waking hours either in seeking food or in fighting, offensively or defensively. The food quest is paramount in the minds of these early ancestors of subsequent civilization.

^{5055 (5768)} 2. *The security age.* Just as soon as the primitive hunter can spare any time from the search for food, he turns this leisure to augmenting his security. More and more attention is devoted to the technique of war. Homes are fortified, and the clans are solidified by mutual fear and by the inculcation of hate for foreign groups. Self-preservation is a pursuit which always follows self-maintenance.

^{5056 (5771)} 3. *The material-comfort era.* After food problems have been partially solved and some degree of security has been attained, the additional leisure is utilized to promote personal comfort. Luxury vies with necessity in occupying the center of the stage of human activities. Such an age is all too often characterized by tyranny, intolerance, gluttony, and drunkenness. The weaker elements of the races incline towards excesses and brutality. Gradually these pleasure-seeking weaklings are

subjugated by the more strong and truth-loving elements of the advancing civilization.

^{5057 (577.2)} 4. *The quest for knowledge and wisdom.*

Food, security, pleasure, and leisure provide the foundation for the development of culture and the spread of knowledge. The effort to execute knowledge results in wisdom, and when a culture has learned how to profit and improve by experience, civilization has really arrived. Food, security, and material comfort still dominate society, but many forward-looking individuals are hungering for knowledge and thirsting for wisdom. Every child is provided an opportunity to learn by doing; education is the watchword of these ages.

^{5058 (577.3)} 5. *The epoch of philosophy and brotherhood.*

When mortals learn to think and begin to profit by experience, they become philosophical — they start out to reason within themselves and to exercise discriminative judgment. The society of this age becomes ethical, and the mortals of such an era are truly becoming moral beings. Wise moral beings are capable of establishing human brotherhood on such a progressing world. Ethical and moral beings can learn how to live in accordance with the golden rule.

^{5059 (577.4)} 6. *The age of spiritual striving.*

When evolving mortals have passed through the physical, intellectual, and social stages of development, sooner or later they attain those levels of personal insight which impel them to seek for spiritual satisfactions and cosmic understandings. Religion is completing the ascent from the emotional domains of fear and superstition to the high levels of cosmic wisdom and personal spiritual experience. Education aspires to the attainment of meanings, and culture grasps at cosmic relationships and true values. Such evolving mortals are genuinely cultured, truly educated, and exquisitely God-knowing.

^{50510 (577.5)} 7. *The era of light and life.*

This is the flowering of the successive ages of physical security, intellectual expansion, social culture, and spiritual achievement. These human accomplishments are now blended, associated, and co-ordinated in cosmic unity and unselfish service. Within the limitations of finite nature and material endowments there are no bounds set upon the possibilities of evolutionary attainment by the advancing generations who successively live upon these supernal and settled worlds of time and space.

^{50511 (577.6)} After serving their spheres through successive dispensations of world history and the progressing epochs of planetary progress, the Planetary Princes are elevated to the position of Planetary Sovereigns upon the inauguration of the era of light and life.

4- جستجو برای دانش و خرد، خوراک، امنیت، لذت، و آسایش، بنیاد توسعه فرهنگ و گسترش دانش را فراهم می‌سازد. تلاش برای به اجرا گذاردن دانش به خرد منجر می‌شود، و هنگامی که یک فرهنگ آموخت چگونه از طریق تجربه منفعت یافته و بهبود یابد، تمدن فرا رسیده است. خوراک، امنیت، و آسایش مادی هنوز بر جامعه مسلط است، اما بسیاری از افراد آیندنگر گرسنه دانش و تشنه خرد می‌باشند. هر کودک فرصت می‌یابد که از طریق عملی بیاموزد؛ شعار این اعصار تحصیل است.

5- دوره فلسفه و برادری. وقتی که انسانهای فانی می‌آموزند فکر کنند و شروع می‌کنند از تجربه بهره‌مند شوند، فلسفی می‌شوند. آنها شروع می‌کنند بین خود دست به استدلال زنند و قضاوتی موشکافانه به کار بندند. جامعه این عصر اخلاقی می‌شود، و انسانهای فانی چنین دوره‌ای به راستی موجوداتی اخلاقی می‌شوند. موجودات اخلاقی خردمند قادرند در چنین کره در حال پیشرفتی برادری بشری برقرار نمایند. موجودات اخلاقی و نیک کردار می‌توانند بیاموزند چگونه مطابق اصل طلایی زندگی کنند.

6- عصر تکاپوی معنوی. هنگامی که انسانهای فانی در حال تکامل از میان مراحل فیزیکی، عقلانی، و اجتماعی توسعه عبور کردند، دیر یا زود به آن مدارج بصیرت شخصی دست می‌یابند که آنان را وادار می‌سازد در صدد کسب خشنودیهای معنوی و مفاهیم کیهانی برآیند. مذهب، تکمیل صعود از حیطه‌های احساسی ترس و خرافات به سطوح بالای خرد کیهانی و تجربه معنوی شخصی است. تحصیل در آرزوی نیل به معانی است، و فرهنگ، ادراک روابط کیهانی و ارزشهای حقیقی است. چنین انسانهای فانی در حال تکامل به راستی با فرهنگ، حقیقتاً آموزش یافته، و به طرز بدیعی خداشناس هستند.

7- عصر نور و حیات. این عصر شکوفایی اعصار پیاپی امنیت فیزیکی، بسط عقلانی، فرهنگ اجتماعی، و نیل معنوی است. این دستاوردهای بشری اکنون در یگانگی کیهانی و خدمت عاری از خودخواهی در هم آمیخته، به هم پیوسته، و با هم هماهنگ می‌شوند. در کادر محدودیتهای طبیعت متناهی و عطایای مادی، برای نسلهای در حال پیشرفت که به طور پیاپی در این کرات متعالی و ثبات یافته زمان و فضا زندگی می‌کنند حد و مرزهایی در امکانات حصول تکاملی قرار داده نشده است.

پرنسهای سیاره‌ای بعد از خدمت در کرات خود از طریق اعطاهای پیاپی تاریخ کره و اعصار متوالی پیشرفت سیاره‌ای، با افتتاح عصر نور و حیات، به مقام حکمرانان سیاره‌ای ارتقا می‌یابند.

6- فرهنگ سیاره‌ای

انزوای یورنشیا عرضه بسیاری از جزئیات حیات و محیط همسایگان سیتانیایی شما را غیرممکن می‌سازد. در این بیانات، ما به خاطر قرنطینه سیاره و به لحاظ انزوای سیستم در تنگنا هستیم. ما باید در تمامی تلاشهای خود برای روشن ساختن انسانهای فانی یورنشیا با این محدودیتها رهنمون شویم، اما تا آنجایی که مجاز است، به شما پیرامون پیشرفت یک کره تکاملی متوسط اطلاع داده شده، و شما قادرید چنین مسیر زندگانی یک کره را با وضعیت کنونی یورنشیا مقایسه نمایید.

پیشرفت تمدن در یورنشیا در مقایسه با کرات دیگری که متحمل بداقبالی انزوای معنوی شده‌اند آن چنان زیاد متفاوت نبوده است. اما هنگامی که سیاره شما با کرات وفادار جهان مقایسه می‌شود، در کلیه فازهای پیشرفت عقلانی، و نیل معنوی بسیار سردرگم و به حد زیادی عقب مانده به نظر می‌رسد.

به خاطر بداقبالی‌های سیاره‌ای شما، یورنشیا به فهم زیاد فرهنگ کرات نرمال باز مانده‌اند. اما شما نباید کرات تکاملی، حتی ایده‌آل‌ترینشان را، به صورت کراتی که در آنها ناز و نعمت برقرار است تصور نمایید. حیات اولیه نژادهای فانی همیشه توأم با تقلا- است. تلاش و تصمیم‌گیری یک جزء اصلی کسب ارزشهای نجات است.

فرهنگ لازمه کیفیت اندیشه است. فرهنگ نمی‌تواند بالا رود مگر این که ذهن ارتقا یابد. عقل برتر در جستجوی یک فرهنگ متعالی برمی‌آید و راهی می‌یابد که به چنین هدفی دست یابد. اذهان حقیر حتی زمانی که بالاترین فرهنگ به صورت آماده به آنان عرضه می‌شود، با تحقیر آن را رد می‌کنند. این امر همچنین بسیار به مأموریت‌های متوالی پسران الهی و به میزان دریافت آگاهی از اعصار اعطاهای مربوطه آنان بستگی دارد.

شما نباید فراموش کنید که در نتیجه شورش لوسيفر برای دویست هزار سال کلیه کرات سیتانیا تحت تحریم معنوی نرلاشیادک قرار داشته‌اند. و این مستلزم اعصار متمادی است که محدودیت‌های حاصل از گناه و انزوا برداشته شود. دنیای شما در نتیجه تراژدی مضاعف یک پرنس سیاره‌ای بی‌باغی و یک پسر ماتریال خطاکار، به دنبال نمودن مسیری بی‌قاعده و بی‌اسلوب ادامه می‌دهد. حتی اعطای میکائیل مسیح به یورنشیا، پیامدهای موقت این اشتباهات جدی در اداره پیشین کره را بلافاصله برطرف ننمود.

7- پادشاهای انزوا

در پندار اول ممکن است به نظر رسد که یورنشیا و کرات منزوی مربوط به آن به خاطر محروم بودن از

6. PLANETARY CULTURE

^{5061 (578.1)} The isolation of Urantia renders it impossible to undertake the presentation of many details of the life and environment of your Satania neighbors. In these presentations we are limited by the planetary quarantine and by the system isolation. We must be guided by these restrictions in all our efforts to enlighten Urantia mortals, but in so far as is permissible, you have been instructed in the progress of an average evolutionary world, and you are able to compare such a world's career with the present state of Urantia.

^{5062 (578.2)} The development of civilization on Urantia has not differed so greatly from that of other worlds which have sustained the misfortune of spiritual isolation. But when compared with the loyal worlds of the universe, your planet seems most confused and greatly retarded in all phases of intellectual progress and spiritual attainment.

^{5063 (578.3)} Because of your planetary misfortunes, Urantians are prevented from understanding very much about the culture of normal worlds. But you should not envisage the evolutionary worlds, even the most ideal, as spheres whereon life is a flowery bed of ease. The initial life of the mortal races is always attended by struggle. Effort and decision are an essential part of the acquirement of survival values.

^{5064 (578.4)} Culture presupposes quality of mind; culture cannot be enhanced unless mind is elevated. Superior intellect will seek a noble culture and find some way to attain such a goal. Inferior minds will spurn the highest culture even when presented to them ready-made. Much depends, also, upon the successive missions of the divine Sons and upon the extent to which enlightenment is received by the ages of their respective dispensations.

^{5065 (578.5)} You should not forget that for two hundred thousand years all the worlds of Satania have rested under the spiritual ban of Norlatiadek in consequence of the Lucifer rebellion. And it will require age upon age to retrieve the resultant handicaps of sin and secession. Your world still continues to pursue an irregular and checkered career as a result of the double tragedy of a rebellious Planetary Prince and a defaulting Material Son. Even the bestowal of Christ Michael on Urantia did not immediately set aside the temporal consequences of these serious blunders in the earlier administration of the world.

7. THE REWARDS OF ISOLATION

^{5071 (578.6)} On first thought it might appear that Urantia and its associated isolated worlds are most

حضور سودمند و تأثیر چنین شخصیت‌های فوق انسانی چون یک پرنس سیاره‌ای و یک پسر و دختر ماتریال بسیار بداقبال هستند. اما انزوای این کرات برای نژادهای آنان موقعیت بی‌نظیری را برای به کار بستن ایمان و برای پیدایش کیفیت ویژه‌ای از اطمینان به قابل اتکا بودن کیهان که به دیدن و یا هیچ ملاحظه‌مادی دیگر بستگی ندارد، فراهم می‌سازد. اما سرانجام چه بسا که مخلوقات فانی که از کرات به سبب شورش قرنطینه شده می‌آیند بی‌نهایت خوش اقبال باشند. ما پی برده‌ایم که به چنین فراز یابندگانی در همان اوایل تکالیف ویژه بیشماری از مسئولیت‌های کیهانی محول می‌گردد که ایمان بلامنازع و اعتماد به نفس عالی در به انجام رسانیدن آن ضروری است.

در جروسیم فراز یابندگان متعلق به این کرات منزوی یک ناحیه مسکونی را به تنهایی اشغال می‌کنند و به عنوان آگندانترها شناخته می‌شوند، که یعنی مخلوقات تکاملی صاحب اراده که می‌توانند بدون دیدن ایمان آورند، هنگامی که منزوی می‌شوند استقامت می‌ورزند، و حتی در شرایط تنهایی بر مشکلات فائق نیامدنی پیروز می‌شوند. این گروه بندی عملی آگندانترها در سراسر صعود در جهان محلی و پیمایش ابرجهان پابرجا است. آن در طول اقامت موقت در هاونا از میان می‌رود، ولی به مجرد رسیدن به بهشت فوراً مجدداً ظاهر می‌شود و قطعاً در سپاه نهایت انسان فانی استمرار می‌یابد. تابامنتیا یک آگندانتر متعلق به وضعیت پایان دهنده است که از یکی از کرات قرنطینه شده نجات یافت. این کره در اولین شورش که تا آن زمان در جهانهای زمان و فضا رخ داده بود درگیر بود.

در سراسر دوره زندگی بهشت، پادشاه به صورت نتیجه انگیزه‌ها در پی تلاش می‌آید. چنین پادشاهی فرد را از حد معمول ارتقا می‌دهد، وجه تمایزی از تجربه مخلوق فراهم می‌سازد، و به تنوع عملکردهای غایی در جمع پایان دهندگان کمک می‌نماید.

[عرضه شده توسط یک پسر لانوناندک ثانویه سپاه ذخیره.]

unfortunate in being deprived of the beneficent presence and influence of such superhuman personalities as a Planetary Prince and a Material Son and Daughter. But isolation of these spheres affords their races a unique opportunity for the exercise of faith and for the development of a peculiar quality of confidence in cosmic reliability which is not dependent on sight or any other material consideration. It may turn out, eventually, that mortal creatures hailing from the worlds quarantined in consequence of rebellion are extremely fortunate. We have discovered that such ascenders are very early intrusted with numerous special assignments to cosmic undertakings where unquestioned faith and sublime confidence are essential to achievement.

507.2 (579.1) On Jerusem the ascenders from these isolated worlds occupy a residential sector by themselves and are known as the *agondonters*, meaning evolutionary will creatures who can believe without seeing, persevere when isolated, and triumph over insuperable difficulties even when alone. This functional grouping of the *agondonters* persists throughout the ascension of the local universe and the traversal of the superuniverse; it disappears during the sojourn in Havona but promptly reappears upon the attainment of Paradise and definitely persists in the Corps of the Mortal Finality. Tabamantia is an *agondonter* of finaliter status, having survived from one of the quarantined spheres involved in the first rebellion ever to take place in the universes of time and space.

507.3 (579.1) All through the Paradise career, reward follows effort as the result of causes. Such rewards set off the individual from the average, provide a differential of creature experience, and contribute to the versatility of ultimate performances in the collective body of the finaliters.

507.4 (579.1) [Presented by a Secondary Lanonandek Son of the Reserve Corps.]

مقاله 51. آدمهای سیاره‌ای

052 ⇨

کتاب یورنشدیا

050 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 51

آدمهای سیاره‌ای

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- منشأ و طبیعت فرزندان ماتریال خداوند
- 2- انتقال آدمهای سیاره‌ای
- 3- مأموریت‌های نوع آدم
- 4- شش نژاد تکاملی
- 5- اختلاط نژادی — اعطای خون نوع آدم
- 6- رژیم عدنی
- 7- حکومت متحد

مقدمه مقاله

در طول اعطای یک پرنس سیاره‌ای، انسان بدوی به حد طبیعی پیشرفت تکاملی نائل می‌شود، و این دستیابی بیولوژیک به حکمران سیستم علامت می‌دهد که دومین رسته فرزندی، ارتقا دهندگان بیولوژیک، را به چنین کره‌ای اعزام دارد. این فرزندان، که دو تا می‌باشند — پسر و دختر ماتریال — معمولاً در یک سیاره به عنوان آدم و حوا شهرت دارند. نخستین فرزند ماتریال سیاتانیا آدم می‌باشد، و آنهایی که به عنوان ارتقا دهندگان بیولوژیک به کرات سیستم می‌روند همیشه نام این فرزند اول و آغازین رسته بی‌نظیر خویش را با خود حمل می‌کنند.

این فرزندان هدیه مادی پسر آفریننده به کرات مسکونی می‌باشند. آنها در طول سیر تکاملی چنین کره‌ای به همراه پرنس سیاره‌ای در سیاره مأموریت خود باقی می‌مانند. یک چنین ماجراجویی در کره‌ای که از یک پرنس سیاره‌ای برخوردار است زیاد مخاطره‌آمیز نیست، اما در یک سیاره مرتد، قلمرویی که بدون یک رهبر معنوی است و از ارتباطات بین سیاره‌ای محروم است، چنین مأموریتی مملو از خطر جدی می‌باشد.

PAPER 51

THE PLANETARY ADAMS

SECTIONS

Introduction

1. Origin and Nature of the Material Sons of God
2. Transit of the Planetary Adams
3. The Adamic Missions
4. The Six Evolutionary Races
5. Racial Amalgamation — Bestowal of the Adamic Blood
6. The Edenic Regime
7. United Administration

INTRODUCTION

51:01 (580:1) DURING the dispensation of a Planetary Prince, primitive man reaches the limit of natural evolutionary development, and this biologic attainment signals the System Sovereign to dispatch to such a world the second order of sonship, the biologic uplifters. These Sons, for there are two of them — the Material Son and Daughter — are usually known on a planet as Adam and Eve. The original Material Son of Satania is Adam, and those who go to the system worlds as biologic uplifters always carry the name of this first and original Son of their unique order.

51:02 (580:2) These Sons are the material gift of the Creator Son to the inhabited worlds. Together with the Planetary Prince, they remain on their planet of assignment throughout the evolutionary course of such a sphere. Such an adventure on a world having a Planetary Prince is not much of a hazard, but on an apostate planet, a realm without a spiritual ruler and deprived of interplanetary communication, such a mission is fraught with grave danger.

اگر چه شما نمی‌توانید امید داشته باشید که همه چیز را درباره کار این فرزندان در تمامی کرات ساتانیا و سایر سیستمها بدانید، مقالات دیگر به طور کاملتر زندگی و تجارب این زوج جالب، آدم و حوا، را که برای ارتقاء نژادهای یورنشیا از سپاه ارتقا دهندگان بیولوژیک جروسم آمدند توصیف می‌نمایند. در حالی که طرحهای ایده‌آل برای بهبود نژادهای بومی ناکام ماند، با این حال مأموریت آدم بیهوده نبود. یورنشیا از هدیه آدم و حوا بی‌اندازه سود برده است، و در میان یاران آنها و در تشکیلات بالا کار آنها به صورت شکست کامل محسوب نمی‌شود.

51:03 (580.3) Although you cannot hope to know all about the work of these Sons on all the worlds of Satania and other systems, other papers depict more fully the life and experiences of the interesting pair, Adam and Eve, who came from the corps of the biologic uplifters of Jerusem to upstep the Urantia races. While there was a miscarriage of the ideal plans for improving your native races, still, Adam's mission was not in vain; Urantia has profited immeasurably from the gift of Adam and Eve, and among their fellows and in the councils on high their work is not reckoned as a total loss.

1- منشأ و طبیعت فرزندان ماتریال خداوند

پسران و دختران ماتریال یا برخودار از جنسیت از اولاد پسر آفریننده می‌باشند؛ روح مادر جهان در تولید این موجودات که تقدیرشان کار کردن به صورت ارتقا دهندگان فیزیکی در کرات تکاملی می‌باشد، شرکت نمی‌کند.

رسته ماتریال فرزندی در سراسر جهان محلی یکنواخت نیست. پسر آفریننده فقط یک جفت از این موجودات را در هر سیستم محلی تولید می‌کند. این زوجهای اولیه از طبیعت متنوعی برخوردارند و با الگوی حیاتی سیستمهای مربوطه خویش وفق یافته‌اند. این یک شرط حیاتی است، زیرا در غیر این صورت پتانسیل مولد آدمها با آنی که متعلق به موجودات فانی در حال تکامل کرات هر سیستم مشخص است کار نخواهد کرد. آدم و حوایی که به یورنشیا آمدند از اولاد زوج اولیه فرزندان ماتریال متعلق به ساتانیا بودند.

قد فرزندان ماتریال بین هشت تا ده فوت متغیر است، و بدنهای آنان با تالو نور تابان یک رنگ بنفش می‌درخشد. در حالی که خون مادی در بدنهای مادی آنان در گردش است، آنها همچنین مملو از انرژی الهی هستند و از نور آسمانی سرشار می‌باشند. این پسران ماتریال (آدمها) و دختران ماتریال (حواها) با هم برابرند، و فقط در طبیعت تناسلی و در برخی عطایای شیمیایی فرق می‌کنند. آنها برابر ولی متفاوتند، مذکر و مؤنث — لذا مکمل هم می‌باشند — و طوری طراحی شده‌اند که تقریباً در کلیه مأموریتها به صورت دوتایی خدمت کنند.

فرزندان ماتریال از یک تغذیه دوگانه بهره‌مند می‌باشند. آنها به راستی از طبیعت و ساختاری دوگانه برخوردارند و درست نظیر موجودات فیزیکی عالم هستی از انرژی مادیت یافته تغذیه می‌کنند، حال آن که وجود فناپذیر آنان توسط دریافت مستقیم و اتوماتیک انرژیهای مشخص بقا دهنده کیهانی به طور کامل تأمین می‌شود. اگر آنها در یک مأموریت محوله شکست بخورند یا حتی به طور آگاهانه و عمدی نافرمانی کنند، این رسته فرزندان، منزوی شده و ارتباط آنان با منبع جهانی نور و حیات قطع می‌شود. پس از آن آنها عملاً موجودات مادی می‌شوند، یعنی تقدیر می‌یابند که مسیر حیات مادی را در کره مأموریتشان دنبال نمایند و ناچار

1. ORIGIN AND NATURE OF THE MATERIAL SONS OF GOD

51:11 (580.4) The material or sex Sons and Daughters are the offspring of the Creator Son; the Universe Mother Spirit does not participate in the production of these beings who are destined to function as physical uplifters on the evolutionary worlds.

51:12 (580.5) The material order of sonship is not uniform throughout the local universe. The Creator Son produces only one pair of these beings in each local system; these original pairs are diverse in nature, being attuned to the life pattern of their respective systems. This is a necessary provision since otherwise the reproductive potential of the Adams would be nonfunctional with that of the evolving mortal beings of the worlds of any one particular system. The Adam and Eve who came to Urantia were descended from the original Satania pair of Material Sons.

51:13 (580.6) Material Sons vary in height from eight to ten feet, and their bodies glow with the brilliance of radiant light of a violet hue. While material blood circulates through their material bodies, they are also surcharged with divine energy and saturated with celestial light. These Material Sons (the Adams) and Material Daughters (the Eves) are equal to each other, differing only in reproductive nature and in certain chemical endowments. They are equal but differential, male and female — hence complemental — and are designed to serve on almost all assignments in pairs.

51:14 (581.1) The Material Sons enjoy a dual nutrition; they are really dual in nature and constitution, partaking of materialized energy much as do the physical beings of the realm, while their immortal existence is fully maintained by the direct and automatic intake of certain sustaining cosmic energies. Should they fail on some mission of assignment or even consciously and deliberately rebel, this order of Sons becomes isolated, cut off from connection with the universe source of light and life. Thereupon they become practically material beings, destined to take the course of material life on the world of their assignment and

می‌شوند به منظور داوری به قضات جهان نظر افکنند. سرانجام مرگ مادی دورهٔ زندگانی سیاره‌ای چنین پسر یا دختر ماتریال بداقبال و بی‌خرد را خاتمه خواهد داد.

یک آدم و حوای اولیه یا مستقیماً خلق شده از طریق موهبت ذاتی فناپذیرند، درست همان طور که کلیه رسته‌های دیگر فرزندی جهان محلی می‌باشند، اما یک کاهش پتانسیل فناپذیری، پسران و دختران آنان را متمایز می‌سازد. این زوج اولیه نمی‌توانند فناپذیری بدون قید و شرط را به پسران و دختران زاده شده خود انتقال دهند. اولاد آنان برای ادامهٔ حیات به همانگی بی‌وقفهٔ عقلانی با مدار ذهن - جاذبهٔ روح وابسته هستند. از آغاز سیستم سیتانیا سیزده آدم سیاره‌ای در شورش و خطا و 681,204 نفر در مقام‌های پایین‌تر سرپرستی از دست رفته‌اند. بیشتر این ارتدادها در زمان شورش لوسifer به وقوع پیوست.

فرزندان ماتریال ضمن زندگی در پایتخت‌های سیستم به عنوان شهروندان دائمی و حتی هنگام کار در مأموریت‌های فرود آینده به سیارات تکاملی، از تنظیم‌کننده فکر برخوردار نیستند، اما درست از طریق همین خدمات است که به ظرفیت تجربی برای سکنی‌گزینی تنظیم‌کننده و دوران زندگانی صعود به بهشت دست می‌یابند. این موجودات بی‌نظیر و به طور شگفت‌آور مفید، حلقه‌های اتصال بین کرات معنوی و فیزیکی هستند. آنها در ستاد مرکزی سیستم تمرکز یافته‌اند، جایی که در آن تولید مثل نموده و به صورت ساکنان مادی عالم هستی ادامه می‌دهند، و مکانی که از آن به کرات تکاملی اعزام می‌شوند.

بر خلاف سایر فرزندان خلق شده وابسته به خدمت سیاره‌ای، رستهٔ ماتریال فرزندی طبعاً برای مخلوقات مادی نظیر ساکنان یورنشیا نامرئی نیست. این فرزندان خداوند می‌توانند دیده شوند، فهم شوند، و در واقع متقابلاً می‌توانند با مخلوقات زمان اختلاط یابند، و حتی با آنان دست به تولید مثل زنند، گرچه این نقش ارتقاء بیولوژیک معمولاً به عهدهٔ اولاد آدم‌های سیاره‌ای می‌باشد.

در جروسم فرزندان وفادار هر آدم و حوا فناپذیرند، اما اولاد یک پسر و دختر ماتریال که پس از ورود آنان به یک سیاره تکاملی به وجود آمدند نسبت به مرگ طبیعی بدین گونه مصون نیستند. هنگامی که این فرزندان برای کار تولید مثل در یک کره تکاملی مجدداً جسمیت می‌یابند، در مکانیسم انتقال حیات تغییری رخ می‌دهد. حاملین حیات طرحاً آدم‌ها و حواها را از نیروی به وجود آوردن پسران و دختران نامیرا محروم می‌سازند. یک آدم و حوا در یک مأموریت سیاره‌ای اگر کوتاهی نکنند می‌توانند برای ابد زندگی کنند، اما در گذر محدویت‌های مشخص، فرزندان آنان با هر نسل بعد طول عمری کاهش یابنده را تجربه می‌نمایند.

compelled to look to the universe magistrates for adjudication. Material death will eventually terminate the planetary career of such an unfortunate and unwise Material Son or Daughter.

51:1.5 (581.2) An original or directly created Adam and Eve are immortal by inherent endowment just as are all other orders of local universe sonship, but a diminution of immortality potential characterizes their sons and daughters. This original couple cannot transmit unconditioned immortality to their procreated sons and daughters. Their progeny are dependent for continuing life on unbroken intellectual synchrony with the mind-gravity circuit of the Spirit. Since the inception of the system of Satania, thirteen Planetary Adams have been lost in rebellion and default and 681,204 in the subordinate positions of trust. Most of these defections occurred at the time of the Lucifer rebellion.

51:1.6 (581.3) While living as permanent citizens on the system capitals, even when functioning on descending missions to the evolutionary planets, the Material Sons do not possess Thought Adjusters, but it is through these very services that they acquire experiential capacity for Adjuster indwelling and the Paradise ascension career. These unique and wonderfully useful beings are the connecting links between the spiritual and physical worlds. They are concentrated on the system headquarters, where they reproduce and carry on as material citizens of the realm, and whence they are dispatched to the evolutionary worlds.

51:1.7 (581.4) Unlike the other created Sons of planetary service, the material order of sonship is not, by nature, invisible to material creatures like the inhabitants of Urantia. These Sons of God can be seen, understood, and can, in turn, actually mingle with the creatures of time, could even procreate with them, though this role of biologic upliftment usually falls to the progeny of the Planetary Adams.

51:1.8 (581.5) On Jerusem the loyal children of any Adam and Eve are immortal, but the offspring of a Material Son and Daughter procreated subsequent to their arrival on an evolutionary planet are not thus immune to natural death. There occurs a change in the life-transmitting mechanism when these Sons are rematerialized for reproductive function on an evolutionary world. The Life Carriers designedly deprive the Planetary Adams and Eves of the power of begetting undying sons and daughters. If they do not default, an Adam and Eve on a planetary mission can live on indefinitely, but within certain limits their children experience decreasing longevity with each succeeding generation.

به محض دریافت این خبر که یک کره مسکونی دیگر به اوج تکامل فیزیکی دست یافته است، حکمران سیستم، سپاه پسران و دختران ماتریال را در پایتخت سیستم گردآوری می‌کند، و به دنبال بحث پیرامون نیازهای چنین کره تکاملی، دو تن از گروه داوطلب — یک آدم و یک حوای سپاه ارشد فرزندان ماتریال — برای به عهده گرفتن این ماجرا انتخاب می‌شوند. آنها به خواب عمیقی که مقدمه قرار گرفتن در پوشش سرافیمی و انتقال از منزلگاههای خدمت مربوطه‌شان به قلمرو جدید فرصتهای نوین و مخاطرات تازه می‌باشد فرو می‌روند.

آدمها و حواها مخلوقات نیمه مادی هستند و بدین صورت توسط سرافیمها قابل انتقال نیستند. آنها پیش از این که بتوانند برای انتقال به کره مأموریت خویش در پوشش سرافیمی قرار گیرند باید در پایتخت سیستم تحت عمل غیرمادی شدن قرار گیرند. سرافیمهای انتقال قادرند چنان تغییراتی را در فرزندان ماتریال و در سایر موجودات نیمه مادی به اجرا در آورند، که آنان قادر شوند در پوشش سرافیمی قرار گرفته و بدین طریق از میان فضا از یک کره یا سیستم به دیگری انتقال یابند. در حدود سه روز زمان استاندارد در این تدارک انتقال صرف می‌شود، و پس از ورود در پایان سفر انتقال سرافیمی برای به حالت نخست در آوردن چنین مخلوق غیرمادی شده‌ای به وجود طبیعی، به همکاری یک حامل حیات نیاز است.

در حالی که برای آماده سازی آدمها برای انتقال از جروسم به کرات تکاملی این تکنیک غیرمادی ساختن موجود است، هیچ روش مشابهی برای خارج ساختن آنها از چنین کراتی وجود ندارد، مگر این که تمامی سیاره تخلیه گردد، که در این صورت نصب اضطراری تکنیک غیرمادی سازی برای کلیه جمعیت قابل نجات فراهم می‌شود. اگر یک فاجعه فیزیکی، سیاره مسکونی یک نژاد در حال تکامل را نابود سازد، ملک صادقه‌ها و حاملین حیات تکنیک غیرمادی سازی را برای کلیه نجات یافتگان نصب می‌نمایند، و این موجودات توسط انتقال سرافیمی به کره جدیدی که برای ادامه وجود آنان مهیا شده انتقال می‌یابند. آنگاه که تکامل یک نژاد انسانی در یک کره فضا آغاز می‌گردد، باید کاملاً مستقل از بقای فیزیکی آن سیاره ادامه یابد، اما در طول اعصار تکاملی، در غیر این صورت قصد آن نیست که یک آدم یا حوای سیاره‌ای کره انتخابی خود را ترک نمایند.

پسر و دختر ماتریال به مجرد رسیدن به مقصد سیاره‌ای خود، تحت نظارت حاملین حیات مجدداً جسمیت می‌یابند. مجموع این پروسه ده تا بیست و هشت روز به وقت یورنشیا زمان می‌برد. بیهوشی خواب سرافیمی در سراسر این مدت بازسازی ادامه می‌یابد. وقتی که مونتاژ مجدد ارگانیسم فیزیکی تکمیل گردید، این پسران و دختران ماتریال در منازل جدید خود و در کرات جدید خود جای می‌گیرند و از هر نظر درست همان گونه‌اند که پیش از تسلیم شدن به پروسه غیرمادی سازی در جروسم بودند.

51:21 (582:1) Upon receipt of the news that another inhabited world has attained the height of physical evolution, the System Sovereign convenes the corps of Material Sons and Daughters on the system capital; and following the discussion of the needs of such an evolutionary world, two of the volunteering group — an Adam and an Eve of the senior corps of Material Sons — are selected to undertake the adventure, to submit to the deep sleep preparatory to being enseraphimed and transported from their home of associated service to the new realm of new opportunities and new dangers.

51:22 (582:2) Adams and Eves are semimaterial creatures and, as such, are not transportable by seraphim. They must undergo dematerialization on the system capital before they can be enseraphimed for transport to the world of assignment. The transport seraphim are able to effect such changes in the Material Sons and in other semimaterial beings as enable them to be enseraphimed and thus to be transported through space from one world or system to another. About three days of standard time are consumed in this transport preparation, and it requires the co-operation of a Life Carrier to restore such a dematerialized creature to normal existence upon arrival at the end of the seraphic-transport journey.

51:23 (582:3) While there is this dematerializing technique for preparing the Adams for transit from Jerusalem to the evolutionary worlds, there is no equivalent method for taking them away from such worlds unless the entire planet is to be emptied, in which event emergency installation of the dematerialization technique is made for the entire salvable population. If some physical catastrophe should doom the planetary residence of an evolving race, the Melchizedeks and the Life Carriers would install the technique of dematerialization for all survivors, and by seraphic transport these beings would be carried away to the new world prepared for their continuing existence. The evolution of a human race, once initiated on a world of space, must proceed quite independently of the physical survival of that planet, but during the evolutionary ages it is not otherwise intended that a Planetary Adam or Eve shall leave their chosen world.

51:24 (582:4) Upon arrival at their planetary destination the Material Son and Daughter are rematerialized under the direction of the Life Carriers. This entire process takes ten to twenty-eight days of Urantia time. The unconsciousness of the seraphic slumber continues throughout this entire period of reconstruction. When the reassembly of the physical organism is completed, these Material Sons and Daughters stand in their new homes and on their new worlds to all intents and purposes just as they were before submitting to the dematerializing process on Jerusalem.

3- مأموریت‌های نوع آدم

در کرات مسکونی، پسران و دختران ماتریال منازل بوستانی خویش را خودشان می‌سازند و توسط فرزندان‌شان به زودی یاری می‌شوند. معمولاً مکان باغ توسط پرنس سیاره‌ای انتخاب شده است، و پرسنل مادی وی بسیاری از کارهای مقدماتی آماده سازی را با کمک بسیاری از انواع بالاتر نژادهای بومی انجام می‌دهند.

این باغهای عدن به افتخار ایدنشیا، پایتخت کوبه، و به خاطر این که از روی شکوه گیاهی ستاد مرکزی کره پدران والامرتبه الگوبرداری شده‌اند، بدین نام نامیده می‌شوند. این منازل بوستانی معمولاً در یک بخش دور افتاده و در یک منطقه نزدیک ناحیه گرمسیری واقع شده‌اند. آنها در یک کره متوسط آفرینشهای شگفت‌آوری هستند. شما نمی‌توانید هیچ چیز را پیرامون این مراکز زیبای فرهنگی از روی توصیف ناقص توسعه عظیم مانده چنین پروژه‌ای در یورنشیا قضاوت نمایید.

یک آدم و حوای سیاره‌ای، به طور بالقوه، هدیه کامل موهبت فیزیکی الهی به نژادهای فانی می‌باشند. مسئولیت عمده چنین زوج وارداتی این است که تکثیر شوند و فرزندان زمان را ارتقا دهند. ولی هیچ زاد و ولد فوری بین مردم باغ و مردم دنیا صورت نمی‌گیرد. آدم و حوا در حالی که نژادی توانمند از نوع خود به وجود می‌آورند، برای نسل‌های بسیار از انسانهای فانی تکاملی به لحاظ بیولوژیک جدا می‌مانند. این منشأ نژاد بنفش در کرات مسکونی است.

برنامه‌های ارتقاء نژادی توسط پرنس سیاره‌ای و پرسنل او آماده می‌شوند و به وسیله آدم و حوا به اجرا گذاشته می‌شوند. و این نقطه‌ای بود که پسر ماتریال شما و همدش هنگامی که به یورنشیا وارد شدند در وضعیت بسیار نامساعدی قرار گرفتند. کلیکشیا مخالفت محیلانه و مؤثری نسبت به مأموریت آدم نشان داد. و به رغم این که پذیرشگران ملک صادق یورنشیا به درستی به آدم و حوا، هر دو، در رابطه با مخاطرات سیاره‌ای که ذاتی حضور پرنس شورش‌ی سیاره‌ای بود هشدار داده بودند، این یاغی بزرگ با یک تدبیر مزورانه بر زوج عدنی پیشی گرفته و آنان را در نقض پیمان اعتمادشان به عنوان فرمانروایان مرئی کره شما به دام انداخت. پرنس سیاره‌ای آنان در به سازش کشاندن آدم و حوای شما موفق شد، اما او در تلاشش برای درگیر ساختن آنان در شورش لوسیفر ناکام گردید.

پنجمین رسته فرشتگان، مددکاران سیاره‌ای، به مأموریت آدم الحاق یافته‌اند و همیشه آمه‌ای سیاره‌ای را در ماجراهای کره آنان همراهی می‌کنند. سپاه مأموریت اولیه معمولاً در حدود یکصد هزار نفر است. وقتی که کار آدم و حوای یورنشیا به صورتی نابهنگام آغاز گردید، آنگاه که آنان از طرح مقرر شده منحرف شدند، این صدای یکی از فرشتگان سراف در باغ بود که پیرامون رفتار ملامت‌آور آنان به آنها اعتراض نمود. و روایت شما پیرامون این واقعه، شیوه‌ای را که مطابق آن روایات سیاره‌ای متمایلند هر چیز فوق طبیعی را به پروردگار خداوند نسبت دهند به خوبی توصیف می‌نماید.

3. THE ADAMIC MISSIONS

51:31 (582:5) On the inhabited worlds the Material Sons and Daughters construct their own garden homes, soon being assisted by their own children. Usually the site of the garden has been selected by the Planetary Prince, and his corporeal staff do much of the preliminary work of preparation with the help of many of the higher types of native races.

51:32 (583:1) These Gardens of Eden are so named in honor of Edentia, the constellation capital, and because they are patterned after the botanic grandeur of the headquarters world of the Most High Fathers. Such garden homes are usually located in a secluded section and in a near-tropic zone. They are wonderful creations on an average world. You can judge nothing of these beautiful centers of culture by the fragmentary account of the aborted development of such an undertaking on Urantia.

51:33 (583:2) A Planetary Adam and Eve are, in potential, the full gift of physical grace to the mortal races. The chief business of such an imported pair is to multiply and to uplift the children of time. But there is no immediate interbreeding between the people of the garden and those of the world; for many generations Adam and Eve remain biologically segregated from the evolutionary mortals while they build up a strong race of their order. This is the origin of the violet race on the inhabited worlds.

51:34 (583:3) The plans for race upstepping are prepared by the Planetary Prince and his staff and are executed by Adam and Eve. And this was where your Material Son and his companion were placed at great disadvantage when they arrived on Urantia. Caligastia offered crafty and effective opposition to the Adamic mission; and notwithstanding that the Melchizedek receivers of Urantia had duly warned both Adam and Eve concerning the planetary dangers inherent in the presence of the rebellious Planetary Prince, this archrebel, by a wily stratagem, outmaneuvered the Edenic pair and entrapped them into a violation of the covenant of their trusteeship as the visible rulers of your world. The traitorous Planetary Prince did succeed in compromising your Adam and Eve, but he failed in his effort to involve them in the Lucifer rebellion.

51:35 (583:4) The fifth order of angels, the planetary helpers, are attached to the Adamic mission, always accompanying the Planetary Adams on their world adventures. The corps of initial assignment is usually about one hundred thousand. When the work of the Urantia Adam and Eve was prematurely launched, when they departed from the ordained plan, it was one of the seraphic Voices of the Garden who remonstrated with them concerning their reprehensible conduct. And your narrative of this occurrence well illustrates the manner in which

به این خاطر مردم یورنشا اغلب در رابطه با طبیعت پدر جهانی دچار سردرگمی شده‌اند، زیرا کلمات و اعمال کلیه همیاران و زیردستانش به طور کلی به وی نسبت داده شده است. در مورد آدم و حوا، فرشته باغ کسی جز رئیس مددکاران سیاره‌ای که در آن هنگام در خدمت بود نبود. این سرافیم، سولونیا، شکست طرح الهی را اعلام نمود و بازگشت پذیرشگران ملک صادق را به یورنشا درخواست کرد.

مخلوقات بینابینی ثانویه در تعلق طبیعی مأموریت‌های نوع آدم هستند. و اما در رابطه با پرسنل مادی پرس سیاره‌ای، اولاد پسران و دختران ماتریال شامل دو نوع می‌باشند: فرزندان فیزیکی آنها و رسته دوم مخلوقات بینابینی. این خادمان مادی ولی معمولاً نامرئی سیاره‌ای به پیشرفت تمدن و حتی به مطیع ساختن اقلیت‌های سرکش که ممکن است در صدد تخریب توسعه اجتماعی و پیشرفت معنوی برآیند، کمک بسیاری می‌نمایند.

بینابینی‌های ثانویه نباید با رسته اولیه، که تاریخ شروع آن نزدیک به ایام ورود پرس سیاره‌ای باز می‌گردد، اشتباه شوند. در یورنشا اکثر این مخلوقات بینابینی پیشین به همراه کلیگشیا دست به شورش زدند و از هنگام پنطیکاست در توقیف به سر می‌پرند. بسیاری از افراد گروه آدم که به حکومت سیاره‌ای وفادار باقی نماندند نیز در توقیف هستند.

در روز پنطیکاست بینابینی‌های اولیه و ثانویه یک اتحاد داوطلبانه را به اجرا گذارند و از آن هنگام در امور کره به صورت یک واحد عمل نموده‌اند. آنها تحت رهبری بینابینی‌های وفادار که به طور متناوب از میان دو گروه انتخاب می‌شوند خدمت می‌نمایند.

کره شما توسط چهار رسته فرزندی مورد دیدار واقع شده است: کلیگشیا، پرس سیاره‌ای؛ آدم و حوا، متعلق به رسته فرزندان ماتریال خداوند؛ ماکینوتا ملک صادق، "حکیم سالیام" در روزگار ابراهیم؛ و میکائیل مسیح، که به عنوان پسر اعطایی بهشت آمد. چقدر مؤثرتر و زیباتر می‌بود اگر میکائیل، فرمانروای متعالی جهان نبادان، توسط یک پرس سیاره‌ای وفادار و کارآمد و یک فرزند ماتریال فداکار و موفق در کره شما مورد خوشامد قرار می‌گرفت، چرا که هر دوی آنان می‌توانستند کار زیادی برای ارتقاء کار حیاتی و مأموریت پسر اعطایی انجام دهند! ولی تمامی کرات همچون یورنشا چنین بدقبال نبوده‌اند و مأموریت آدم‌های سیاره‌ای نیز همیشه این اندازه مشکل و اینقدر مخاطره‌آمیز نبوده است. آنها هنگامی که موفق باشند به پیشرفت مردمی بزرگ کمک می‌کنند و حتی وقتی که کره‌ای در نور و حیات استقرار یافته است تا اعمق آن دوره به عنوان سران مرئی امور سیاره‌ای ادامه می‌دهند.

your planetary traditions have tended to ascribe everything supernatural to the Lord God. Because of this, Urantians have often become confused concerning the nature of the Universal Father since the words and acts of all his associates and subordinates have been so generally attributed to him. In the case of Adam and Eve, the angel of the Garden was none other than the chief of the planetary helpers then on duty. This seraphim, Solonia, proclaimed the miscarriage of the divine plan and requisitioned the return of the Melchizedek receivers to Urantia.

51:36 (583:9) The secondary midway creatures are indigenous to the Adamic missions. As with the corporeal staff of the Planetary Prince, the descendants of the Material Sons and Daughters are of two orders: their physical children and the secondary order of midway creatures. These material but ordinarily invisible planetary ministers contribute much to the advancement of civilization and even to the subjection of insubordinate minorities who may seek to subvert social development and spiritual progress.

51:37 (583:9) The secondary midways should not be confused with the primary order, who date from the near times of the arrival of the Planetary Prince. On Urantia a majority of these earlier midway creatures went into rebellion with Caligastia and have, since Pentecost, been interned. Many of the Adamic group who did not remain loyal to the planetary administration are likewise interned.

51:38 (584:1) On the day of Pentecost the loyal primary and the secondary midways effected a voluntary union and have functioned as one unit in world affairs ever since. They serve under the leadership of loyal midways alternately chosen from the two groups.

51:39 (584:2) Your world has been visited by four orders of sonship: Caligastia, the Planetary Prince; Adam and Eve of the Material Sons of God; Machiventa Melchizedek, the "sage of Salem" in the days of Abraham; and Christ Michael, who came as the Paradise bestowal Son. How much more effective and beautiful it would have been had Michael, the supreme ruler of the universe of Nebadon, been welcomed to your world by a loyal and efficient Planetary Prince and a devoted and successful Material Son, both of whom could have done so much to enhance the lifework and mission of the bestowal Son! But not all worlds have been so unfortunate as Urantia, neither has the mission of the Planetary Adams always been so difficult or so hazardous. When they are successful, they contribute to the development of a great people, continuing as the visible heads of planetary affairs even far into the age when such a world is settled in light and life.

4- شش نژاد تکاملی

در طی اعصار اولیه کرات مسکونی نژاد غالب انسان سرخ است، که معمولاً اولین نژادی است که به سطوح پیشرفت بشری دست می‌یابد. اما در حالی که انسان سرخ نژاد ارشد سیارات می‌باشد، مردمان بعدی رنگین در همان اوان عصر پدیداری انسان، ظهور خویش را آغاز می‌نمایند.

نژادهای نخستین تا اندازه‌ای برتر از بعدی‌ها می‌باشند. انسان سرخ بسیار بالاتر از نژاد نیلی — سیاه — می‌باشد. حاملین حیات اعطای کامل انرژی‌های زنده را به نژاد اولیه یا سرخ عرضه می‌دارند، و هر تجلی متعاقب تکاملی یک گروه از انسانهای فانی نمایانگر تغییری به بهای عطای اولیه می‌باشد. حتی قامت انسان فانی از انسان سرخ تا نژاد نیلی گرایش به کاهش دارد، اگر چه در یورنشیای رگه‌هایی از غول‌آسایی در میان مردمان سبز و نارنجی پدیدار گردید.

در آن کراتی که کلیه شش نژاد تکاملی را دارا می‌باشند، مردمان برتر، اولین، سومین، و پنجمین نژاد — سرخ، زرد، و آبی — هستند. از این رو نژادهای تکاملی در ظرفیت برای رشد عقلانی و پیشرفت معنوی دچار تناوب می‌شوند و دومین، چهارمین، و ششمین آنها تا اندازه‌ای از عطایای کمتری برخوردارند. این نژادهای ثانویه مردمانی هستند که در برخی کرات وجود ندارند. آنها کسانی هستند که در بسیاری از کرات دیگر ریشه‌کن شده‌اند. این یک بداقبالی است که شما در یورنشیای انسانهای برتر آبی خود را به طور گسترده از دست دادید، به غیر از آنهایی که در نژاد در هم آمیخته "سفید" دوام آوردند. فقدان نژادهای نارنجی و سبز موجب چنان نگرانی جدی نیست.

تکامل شش — یا سه — نژاد رنگین، در حالی که به نظر می‌رسد اعطای اولیه انسان سرخ را رو به تحلیل می‌برد، تنوعات مشخص بسیار مطلوبی را در انواع انسانهای فانی فراهم می‌سازد و موجب تجلی در غیر این صورت دست نیافتنی پتانسیلهای متنوع بشری می‌شود. این تغییرات برای پیشرفت نوع بشر در مجموع سودمند هستند، به شرطی که آنها متعاقباً توسط نژاد آتم یا بنفش ارتقا یابند. در یورنشیای این طرح معمول اختلاط به صورت گسترده اجرا نگردید، و این ناکامی در اجرای برنامه تکامل نژادی این را برای شما غیرممکن می‌سازد که از طریق مشاهده تنمیه‌های این نژادهای اولیه در کرمان وضعیت این مردمان را در یک سیاره مسکونی معمولی زیاد بفهمید.

در روزهای نخستین توسعه نژادی برای انسانهای سرخ، زرد، و آبی گرایش خفیفی برای زاد و ولد میان نژادی وجود دارد. گرایش مشابهی نیز برای نژادهای نارنجی، سبز، و نیلی برای در هم آمیختن موجود است.

انسانهای عقب مانده‌تر معمولاً توسط نژادهای پیشرفته‌تر به عنوان کارگر به کار گرفته می‌شوند. این امر منشأ برده‌داری را در سیارات طی اعصار اولیه

4. THE SIX EVOLUTIONARY RACES

51:41 (584:3) The race of dominance during the early ages of the inhabited worlds is the red man, who ordinarily is the first to attain human levels of development. But while the red man is the senior race of the planets, the succeeding colored peoples begin to make their appearances very early in the age of mortal emergence.

51:42 (584:4) The earlier races are somewhat superior to the later; the red man stands far above the indigo — black — race. The Life Carriers impart the full bestowal of the living energies to the initial or red race, and each succeeding evolutionary manifestation of a distinct group of mortals represents variation at the expense of the original endowment. Even mortal stature tends to decrease from the red man down to the indigo race, although on Urantia unexpected strains of giantism appeared among the green and orange peoples.

51:43 (584:5) On those worlds having all six evolutionary races the superior peoples are the first, third, and fifth races — the red, the yellow, and the blue. The evolutionary races thus alternate in capacity for intellectual growth and spiritual development, the second, fourth, and sixth being somewhat less endowed. These secondary races are the peoples that are missing on certain worlds; they are the ones that have been exterminated on many others. It is a misfortune on Urantia that you so largely lost your superior blue men, except as they persist in your amalgamated "white race." The loss of your orange and green stocks is not of such serious concern.

51:44 (584:6) The evolution of six — or of three — colored races, while seeming to deteriorate the original endowment of the red man, provides certain very desirable variations in mortal types and affords an otherwise unattainable expression of diverse human potentials. These modifications are beneficial to the progress of mankind as a whole provided they are subsequently upstepped by the imported Adamic or violet race. On Urantia this usual plan of amalgamation was not extensively carried out, and this failure to execute the plan of race evolution makes it impossible for you to understand very much about the status of these peoples on an average inhabited planet by observing the remnants of these early races on your world.

51:45 (585:1) In the early days of racial development there is a slight tendency for the red, the yellow, and the blue men to interbreed; there is a similar tendency for the orange, green, and indigo races to intermingle.

51:46 (585:2) The more backward humans are usually employed as laborers by the more progressive races. This accounts for the origin of slavery on the

روشن می‌سازد. انسانهای نارنجی معمولاً — مقهور انسانهای سرخ شده و به رتبه خدمتکار تنزل می‌یابند، و گاهی به کلی نابود می‌شوند. انسانهای زرد و سرخ گاهی دست برادری می‌دهند، ولی نه همیشه. نژاد زرد معمولاً نژاد سبز را به بردگی در می‌آورد، حال آن که انسان آبی انسان نیلی را مقهور می‌کند. این نژادهای انسانهای بدوی از به کارگیری خدمات هموعان عقب مانده خویش در کار اجباری تصویری بیش از مردم یورنشیا در خرید و فروش اسبها و گاوها ندارند.

در بیشتر کرات نرمال، به دنبال اعطای پرنس سیاره‌ای بردگی غیرداوطلبانه دوام نمی‌آورد، گر چه معیوبین روانی و متخلفان اجتماعی غالباً هنوز مجبور می‌شوند که کار غیرداوطلبانه انجام دهند. اما در کلیه کرات نرمال این گونه از بردگی ابتدایی بعد از ورود نژاد وارداتی یا تبار آدم به زودی منسوخ می‌شود.

این شش نژاد تکاملی تقدیرشان این است که از طریق اختلاط با اولاد ارتقا دهندگان تبار آدم در هم آمیخته و تعالی یابند. اما پیش از آن که این مردمان در هم آمیزند، افراد دون مایه و نامناسب به طور گسترده حذف می‌شوند. پرنس سیاره‌ای و پسر ماتریال، به همراه سایر مسئولین ذیصلاح سیاره‌ای پیرامون شایستگی تیره‌های تولید مثل کننده قوی می‌دهند. مشکل به اجرا گذاردن چنین برنامه رانیکالی در یورنشیا در فقدان فضات باکفایت است که پیرامون شایستگی یا عدم شایستگی بیولوژیک افراد نژادهای کره شما باید قضاوت کنند. به رغم این مانع، به نظر می‌رسد که شما باید قنارید در رابطه با عدم همیاری بیولوژیک با تیره‌هایی که با وضوح بیشتری ناشایسته، ناقص، منحط، و ضداجتماعی هستند توافق نمایید.

5- اختلاط نژادی — اعطای خون نوع آدم

یک آدم و حوای سیاره‌ای، پیش از آن که به یک کره مسکونی وارد شوند، پیرامون بهترین راه تأثیرگذاری روی پیشرفت نژادهای موجود موجودات هوشمند توسط مسئولین مافوق خود به طور کامل راهنمایی می‌شوند. برنامه عمل یکنواخت نیست و بستگی به قضاوت این زوج خادم دارد، و اشتباهات نادر نیستند، به ویژه در کرات اشفته و شورشی نظیر یورنشیا.

معمولاً مردمان بنفش شروع به آمیختن با بومیان سیاره‌ای نمی‌کنند تا این که تعداد افراد گروه خودشان به بیش از یک میلیون نفر رسد. ولی در این اثنا، پرسنل سیاره‌ای اعلام می‌دارند که فرزندان خدایان به پایین نزول کرده‌اند تا در آن شرایط با نژادهای انسانها یگانه شوند. و مردم مشتاقانه چشم انتظار روزی می‌شوند که اعلام شود آنهایی که تعلشان به تیره‌های برتر نژادی تأیید شده است می‌توانند رهسپار باغ عدن شوند و در حالی که توسط پسران و دختران آدم به عنوان پدران و مادران رسته جدید و مختلط نوع بشر انتخاب شده‌اند، در آنجا بمانند.

planets during the early ages. The orange men are usually subdued by the red and reduced to the status of servants — sometimes exterminated. The yellow and red men often fraternize, but not always. The yellow race usually enslaves the green, while the blue man subdues the indigo. These races of primitive men think no more of utilizing the services of their backward fellows in compulsory labor than Urantians would of buying and selling horses and cattle.

51:47 (565:3) On most normal worlds involuntary servitude does not survive the dispensation of the Planetary Prince, although mental defectives and social delinquents are often still compelled to perform involuntary labor. But on all normal spheres this sort of primitive slavery is abolished soon after the arrival of the imported violet or Adamic race.

51:48 (565:4) These six evolutionary races are destined to be blended and exalted by amalgamation with the progeny of the Adamic uplifters. But before these peoples are blended, the inferior and unfit are largely eliminated. The Planetary Prince and the Material Son, with other suitable planetary authorities, pass upon the fitness of the reproducing strains. The difficulty of executing such a radical program on Urantia consists in the absence of competent judges to pass upon the biologic fitness or unfitness of the individuals of your world races. Notwithstanding this obstacle, it seems that you ought to be able to agree upon the biologic disfellowshipping of your more markedly unfit, defective, degenerate, and antisocial stocks.

5. RACIAL AMALGAMATION —

BESTOWAL OF THE ADAMIC BLOOD

51:51 (565:5) When a Planetary Adam and Eve arrive on an inhabited world, they have been fully instructed by their superiors as to the best way to effect the improvement of the existing races of intelligent beings. The plan of procedure is not uniform; much is left to the judgment of the ministering pair, and mistakes are not infrequent, especially on disordered, insurrectionary worlds, such as Urantia.

51:52 (565:6) Usually the violet peoples do not begin to amalgamate with the planetary natives until their own group numbers over one million. But in the meantime the staff of the Planetary Prince proclaims that the children of the Gods have come down, as it were, to be one with the races of men; and the people eagerly look forward to the day when announcement will be made that those who have qualified as belonging to the superior racial strains may proceed to the Garden of Eden and be there chosen by the sons and daughters of Adam as the evolutionary fathers and mothers of the new and blended order of mankind.

در کرات نرمال آدم و حوای سیاره‌ای هرگز با نژادهای تکاملی آمیزش نمی‌کنند. این کار بهبود بیولوژیک کارکرد اولاد آدم می‌باشد. اما این نسل آدم به میان نژادها نمی‌روند. کارکنان پرنس مردان و زنان برتر را به منظور ازدواج داوطلبانه با اولاد آدم به باغ عدن می‌آورند. و در بیشتر کرات، گزینش به عنوان یک کاندیدا برای ازدواج با پسران و دختران باغ بزرگترین افتخار محسوب می‌شود.

برای اولین بار جنگهای نژادی و سایر پیکارهای قبیله‌ای کاهش می‌یابند، ضمن این که نژادهای دنیا برای کسب صلاحیت در امر شناسایی و پذیرش به باغ به طور فزاینده تلاش می‌کنند. شما در بهترین حالت ممکن می‌توانید ایده بسیار اندکی داشته باشید که چگونه این مبارزه رقابت جویانه مرکز تمامی فعالیتها را در یک سیاره نرمال اشغال می‌سازد. تمام این طرح بهبود نژادی در یورنشیا در همان اوایل به شکست انجامید.

نژاد بنفش مردمی تک همسرند، و هر مرد یا زن تکاملی که با پسران و دختران آدم وصلت می‌کند، تعهد می‌کند که همسران دیگری اختیار نکند و به فرزندان پسر یا دخترش تک همسری آموزش دهد. فرزندان هر یک از این پیوندهای زناشویی در مدارس پرنس سیاره‌ای تحصیل کرده و تعلیم می‌بینند و سپس اجازه می‌یابند نزد نژاد پدر و مادر تکاملی خویش رفته و در آنجا در بین گروههای برگزیده انسانهای برتر ازدواج کنند.

وقتی که این تیره فرزندان ماتریال به نژادهای در حال تکامل کرات اضافه می‌شود عصری جدید و بزرگتر از پیشرفت تکاملی آغاز می‌گردد. به دنبال این فوران تولیدی توانایی وارداتی و خصایص فوق تکاملی، تسلسلی از گامهای سریع در تمدن و پیشرفت نژادی حاصل می‌شود. در یکصد هزار سال پیشرفت بیشتری نسبت به یک میلیون سال تلاش سابق به دست می‌آید. در کره شما، حتی با وجود شکست طرحهای مقرر شده، از زمان اهدای پلاسمای حیات آدم به مردمان شما، پیشرفت بزرگی حاصل شده است.

اما در حالی که فرزندان تیره خالص یک باغ عدن سیاره‌ای می‌توانند خود را به اعضای برتر نژادهای تکاملی عطا نمایند و بدین طریق سطح بیولوژیک نوع بشر را ارتقا دهند، برای تیره‌های بالاتر انسانهای فانی یورنشیا سودمند نخواهد بود با نژادهای پایین‌تر مزاجت کنند. چنین طرز عمل نابخردانه کل تمدن را در کره شما به خطر می‌اندازد. شما که اکنون در دستیابی به هماهنگی نژادی توسط تکنیک آدم ناکام مانده‌اید، باید مشکل سیاره‌ای بهبود نژادی خود را از طریق سایر روشها و عمدتاً متدهای بشری انطباق و کنترل حل نمایید.

6- رژیم عدنی

در بیشتر کرات مسکونی باغهای عدن به صورت مراکز عالی فرهنگی باقی می‌مانند و در اعصار متوالی

51:53 (566:7) On normal worlds the Planetary Adam and Eve never mate with the evolutionary races. This work of biologic betterment is a function of the Adamic progeny. But these Adamites do not go out among the races; the prince's staff bring to the Garden of Eden the superior men and women for voluntary mating with the Adamic offspring. And on most worlds it is considered the highest honor to be selected as a candidate for mating with the sons and daughters of the garden.

51:54 (566:1) For the first time the racial wars and other tribal struggles are diminished, while the world races increasingly strive to qualify for recognition and admission to the garden. You can at best have but a very meager idea of how this competitive struggle comes to occupy the center of all activities on a normal planet. This whole scheme of race improvement was early wrecked on Urantia.

51:55 (566:2) The violet race is a monogamous people, and every evolutionary man or woman uniting with the Adamic sons and daughters pledges not to take other mates and to instruct his or her children in single-matedness. The children of each of these unions are educated and trained in the schools of the Planetary Prince and then are permitted to go forth to the race of their evolutionary parent, there to marry among the selected groups of superior mortals.

51:56 (566:3) When this strain of the Material Sons is added to the evolving races of the worlds, a new and greater era of evolutionary progress is initiated. Following this procreative outpouring of imported ability and superevolutionary traits there ensues a succession of rapid strides in civilization and racial development; in one hundred thousand years more progress is made than in a million years of former struggle. In your world, even in the face of the miscarriage of the ordained plans, great progress has been made since the gift to your peoples of Adam's life plasm.

51:57 (566:4) But while the pure-line children of a planetary Garden of Eden can bestow themselves upon the superior members of the evolutionary races and thereby upstep the biologic level of mankind, it would not prove beneficial for the higher strains of Urantia mortals to mate with the lower races; such an unwise procedure would jeopardize all civilization on your world. Having failed to achieve race harmonization by the Adamic technique, you must now work out your planetary problem of race improvement by other and largely human methods of adaptation and control.

6. THE EDENIC REGIME

51:61 (566:5) On most of the inhabited worlds the Gardens of Eden remain as superb cultural centers and continue to function as the social patterns of

به صورت الگوهای اجتماعی سلوک و کاربرد سیاره‌ای به کار ادامه می‌دهند. حتی در ایام نخستین هنگامی که مردمان بنفش نسبتاً از هم جدا هستند، مدارس آنها کاندیداهای مناسبی از بین نژادهای دنیا می‌پذیرند، حال آن که توسعه‌های صنعتی باغ کانالهای جدیدی از مبادله بازرگانی می‌گشایند. بدین ترتیب آدمها و حواها و اولاد آنان به گسترش ناگهانی فرهنگی و به بهبود سریع نژادهای تکاملی کرات خویش ادامه می‌دهند. و کلیه این روابط از طریق اختلاط نژادهای تکاملی و فرزندان آدم افزایش یافته و قطعیت می‌یابد و موجب ارتقاء فوری وضعیت بیولوژیک، شتاب بخشیدن به پتانسیل عقلانی، و بالا رفتن دریافت معنوی می‌شود.

در کرات نرمال مقر مرکزی بوستانی نژاد بنفش مرکز دوم فرهنگ کره می‌شود و مشترکاً با شهر ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای سرعت پیشرفت تمدن را تعیین می‌سازد. برای قرنهای مدارس شهر ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای و مدارس آدم و حوا در باغ هم عصر هستند. آنها معمولاً زیاد از هم دور نیستند، و با همکاری هماهنگ با هم کار می‌کنند.

تصور کنید این امر در دنیای شما از چه اهمیتی برخوردار می‌بود اگر جایی در مشرق زمین یک مرکز جهانی تمدن وجود می‌داشت، یک دانشگاه بزرگ سیاره‌ای از فرهنگ که به طور بی‌وقفه برای 37,000 سال کار می‌کرد. و مجدداً درنگ کنید تا دریابید که چگونه صلاحیت اخلاقی حتی چنین مرکز باستانی استحکام می‌یافت، اگر در فاصله‌ای نه چندان دور، باز ستادی دیگر و قدیمی‌تر از خدمت آسمانی که سنتهای آن نیرویی فزاینده بالغ بر 500,000 سال از تأثیر تلقینی تکاملی را به کار می‌یست واقع شده بود. این سنت است که سرانجام ایده‌های عدن را به تمامی یک کره گسترش می‌دهد.

مدارس پرنس سیاره‌ای در درجه اول تلاش خود را صرف فلسفه، مذهب، اخلاقیات، و دستاوردهای بالاتر عقلانی و هنری می‌کنند. مدارس باغ آدم و حوا معمولاً به هنرهای عملی، آموزش بنیادین عقلانی، فرهنگ اجتماعی، توسعه اقتصادی، روابط بازرگانی، کارایی فیزیکی، و دولت مدنی اختصاص یافته‌اند. در نهایت این مراکز دنیا در هم ادغام می‌شوند، اما گاهی اوقات این پیوستن عملی تا ایام اولین پسر مجبسترال رخ نمی‌دهد.

وجود مداوم آدم و حوا سیاره‌ای، به همراه هسته تیره خالص نژاد بنفش، از همان طریقی که برای عمل کردن روی تمدن یک کره با نیروی الزام آور سنت می‌آید، آن ثبات رشد را به فرهنگ عدنی می‌دهد. ما در این پسران و دختران فناپذیر ماتریال، با حلقه آخر و ضروری که خداوند و انسان را به هم مرتبط می‌سازد و شکاف تقریباً لایتناهی میان آفریدگار جاودان و پایین‌ترین شخصیت‌های متناهی زمان را پر می‌سازد مواجه می‌شویم. در اینجا موجودی از منشأ بالا-وجود دارد که فیزیکی، مادی، و حتی نظیر انسانهای فانی یورنشیا مخلوقی جنسی است، کسی که می‌تواند پرنس سیاره‌ای

planetary conduct and usage age after age. Even in early times when the violet peoples are relatively segregated, their schools receive suitable candidates from among the world races, while the industrial developments of the garden open up new channels of commercial intercourse. Thus do the Adams and Eves and their progeny contribute to the sudden expansion of culture and to the rapid improvement of the evolutionary races of their worlds. And all of these relationships are augmented and sealed by the amalgamation of the evolutionary races and the sons of Adam, resulting in the immediate upstepping of biologic status, the quickening of intellectual potential, and the enhancement of spiritual receptivity.

51:62 (586:6) On normal worlds the garden headquarters of the violet race becomes the second center of world culture and, jointly with the headquarters city of the Planetary Prince, sets the pace for the development of civilization. For centuries the city headquarters schools of the Planetary Prince and the garden schools of Adam and Eve are contemporary. They are usually not very far apart, and they work together in harmonious co-operation.

51:63 (587:1) Think what it would mean on your world if somewhere in the Levant there were a world center of civilization, a great planetary university of culture, which had functioned uninterruptedly for 37,000 years. And again, pause to consider how the moral authority of even such an ancient center would be reinforced were there situated not far-distant still another and older headquarters of celestial ministry whose traditions would exert a cumulative force of 500,000 years of integrated evolutionary influence. It is custom which eventually spreads the ideals of Eden to a whole world.

51:64 (587:2) The schools of the Planetary Prince are primarily concerned with philosophy, religion, morals, and the higher intellectual and artistic achievements. The garden schools of Adam and Eve are usually devoted to practical arts, fundamental intellectual training, social culture, economic development, trade relations, physical efficiency, and civil government. Eventually these world centers amalgamate, but this actual affiliation sometimes does not occur until the times of the first Magisterial Son.

51:65 (587:3) The continuing existence of the Planetary Adam and Eve, together with the pure-line nucleus of the violet race, imparts that stability of growth to Edenic culture by virtue of which it comes to act upon the civilization of a world with the compelling force of tradition. In these immortal Material Sons and Daughters we encounter the last and the indispensable link connecting God with man, bridging the almost infinite gulf between the eternal Creator and the lowest finite personalities of time. Here is a being of high origin who is physical,

نامرئی را دیده و فهم نماید و او را برای مخلوقات فانی عالم توصیف کند، چرا که پسران و دختران ماتریال قادرند تمامی رسته‌های پایین‌تر موجودات روحی را مشاهده کنند. آنها پرنس سیاره‌ای و تمامی پرسنل او، مرئی و نامرئی، را می‌بینند.

همین پسر و دختر ماتریال با گذشت قرن‌ها از طریق ادغام اولاد آنان با نژادهای انسانها به عنوان نیاکان مشترک نوع بشر، والدین مشترک نوادگان اکنون در هم آمیخته نژادهای تکاملی، مورد پذیرش واقع می‌شوند. منظور بر این است که انسانهایی که از یک کره مسکونی آغاز می‌کنند تجربه شناخت هفت پدر را داشته باشند:

1- پدر بیولوژیک — پدر جسمانی.

2- پدر سرزمین — آدم سیاره‌ای.

3- پدر کرات — حکمران سیستم.

4- پدر و الامرتبه — پدر کوکبه.

5- پدر جهان — پسر آفریننده و فرمانروای متعالی آفرینشهای محلی.

6- ابرپدران — قدیم‌الایامها که بر ابرجهان حکومت می‌کنند.

7- پدر روح یا هاونا — پدر جهانی، که در بهشت اقامت دارد و روح خویش را عطا می‌دارد تا در اذهان مخلوقات دون رتبه‌ای که در جهان جهانها ساکنند زندگی و کار کنند.

7- حکومت متحد

گاه به گاه پسران اَوَنال بهشت برای اعمال قضایی به کرات مسکونی می‌آیند، اما اولین اَوَنالی که حول یک مأموریت مجیستریال وارد می‌شود، چهارمین اعطای خواست الهی در یک کره تکاملی زمان و مکان را افتتاح می‌کند. در برخی از سیارات که این پسر مجیستریال به طور همگانی پذیرفته می‌شود، برای یک عصر باقی می‌ماند، و بدین ترتیب سیاره تحت حکومت مشترک سه پسر شکوفا می‌شود: پرنس سیاره‌ای، پسر ماتریال، و پسر مجیستریال، که دوتای آخر برای کلیه ساکنان آن سرزمین مرئی هستند.

پیش از آن که اولین پسر مجیستریال مأموریت خود را در یک کره تکاملی نرمال خاتمه دهد، اتحاد کاری آموزشی و اداری پرنس سیاره‌ای و پسر ماتریال انجام می‌پذیرد. این ادغام سرپرستی دوگانه یک سیاره، مرتبتی جدید و مؤثر از مدیریت کره به وجود می‌آورد. به دنبال کنارگیری پسر مجیستریال، آدم سیاره‌ای سرپرستی آشکار کره را به عهده می‌گیرد. بدین ترتیب تا هنگام استقرار کره در عصر نور و حیات، پسر و دختر ماتریال به عنوان مدیران سیاره‌ای به طور مشترک عمل

material, even a sex creature like Urantia mortals, one who can see and comprehend the invisible Planetary Prince and interpret him to the mortal creatures of the realm, for the Material Sons and Daughters are able to see all of the lower orders of spirit beings; they visualize the Planetary Prince and his entire staff, visible and invisible.

51:66(587.4) With the passing of centuries, through the amalgamation of their progeny with the races of men, this same Material Son and Daughter become accepted as the common ancestors of mankind, the common parents of the now blended descendants of the evolutionary races. It is intended that mortals who start out from an inhabited world have the experience of recognizing seven fathers:

51:67 (587.5) 1. The biologic father — the father in the flesh.

51:68(587.6) 2. The father of the realm — the Planetary Adam.

51:69 (587.7) 3. The father of the spheres — the System Sovereign.

51:70 (587.8) 4. The Most High Father — the Constellation Father.

51:71 (587.9) 5. The universe Father — the Creator Son and supreme ruler of the local creations.

51:72 (587.10) 6. The super-Fathers — the Ancients of Days who govern the superuniverse.

51:73 (587.11) 7. The spirit or Havona Father — the Universal Father, who dwells on Paradise and bestows his spirit to live and work in the minds of the lowly creatures who inhabit the universe of universes.

7. UNITED ADMINISTRATION

51:71 (587.12) From time to time the Avonal Sons of Paradise come to the inhabited worlds for judicial actions, but the first Avonal to arrive on a magisterial mission inaugurates the fourth dispensation of an evolutionary world of time and space. On some planets where this Magisterial Son is universally accepted, he remains for one age; and thus the planet prospers under the joint rulership of three Sons: the Planetary Prince, the Material Son, and the Magisterial Son, the latter two being visible to all the inhabitants of the realm.

51:72(588.1) Before the first Magisterial Son concludes his mission on a normal evolutionary world, there has been effected the union of the educational and administrative work of the Planetary Prince and the Material Son. This amalgamation of the dual supervision of a planet brings into existence a new and effective order of world administration. Upon the retirement of the Magisterial Son the Planetary Adam assumes the outward direction of the sphere.

می‌کنند، و به دنبال آن پرنس سیاره‌ای به مقام حکمران سیاره‌ای ارتقا می‌یابد. در طی این عصر تکامل پیشرفته، آدم و حوا آنچه که می‌توان نخست وزیران مشترک سرزمین شکوفا شده نامید می‌شوند.

به محض این که پایتخت جدید و یکپارچه کره در حال تکامل به خوبی تثبیت گشت و درست به مجرد این که سرپرستان ذیصلاح تحت امر بتوانند به نحو مناسبی آموزش یابند، پایتخت‌های فرعی در سرزمین‌های دور دست و در میان مردمان مختلف تأسیس می‌شوند. پیش از ورود یک پسر اعطایی دیگر، از پنجاه تا یکصد عدد از این مراکز فرعی سازمان می‌یابند.

پرنس سیاره‌ای و پرسنل او هنوز حوزه‌های معنوی و فلسفی فعالیت را ترویج می‌دهند. آدم و حوا توجه خاصی به وضعیت فیزیکی، علمی، و اقتصادی کره مبذول می‌دارند. هر دو گروه انرژی‌های خود را به طور مساوی به ترویج هنرها، روابط اجتماعی، و پیشرفت‌های عقلائی تخصیص می‌دهند.

تا هنگام افتتاح پنجمین اعطای خواست الهی برای سامان بخشیدن به امور کره، یک مدیریت باشکوه از فعالیت‌های سیاره‌ای به دست می‌آید. وجود انسان در چنین کره به خوبی اداره شده‌ای به راستی انگیزاننده و سودمند است. و اگر یورنشیاها فقط می‌توانستند حیات را در چنین سیاره‌ای مشاهده کنند، بلافاصله قدر آن چیزهایی را که کره آنان از طریق پذیرش شرارت و شرکت در شورش از دست داده است می‌دانستند.

[عرضه شده توسط یک پسر لانوناندک ثانویه سپاه ذخیره.]

The Material Son and Daughter thus act jointly as planetary administrators until the settling of the world in the era of light and life; whereupon the Planetary Prince is elevated to the position of Planetary Sovereign. During this age of advanced evolution, Adam and Eve become what might be called joint prime ministers of the glorified realm.

51:7.3 (588:2) As soon as the new and consolidated capital of the evolving world has become well established, and just as fast as competent subordinate administrators can be properly trained, subcapitals are founded on remote land bodies and among the different peoples. Before the arrival of another dispensational Son, from fifty to one hundred of these subcenters will have been organized.

51:7.4 (588:3) The Planetary Prince and his staff still foster the spiritual and philosophic domains of activity. Adam and Eve pay particular attention to the physical, scientific, and economic status of the realm. Both groups equally devote their energies to the promotion of the arts, social relations, and intellectual achievements.

51:7.5 (588:4) By the time of the inauguration of the fifth dispensation of world affairs, a magnificent administration of planetary activities has been achieved. Mortal existence on such a well-managed sphere is indeed stimulating and profitable. And if Urantians could only observe life on such a planet, they would immediately appreciate the value of those things which their world has lost through embracing evil and participating in rebellion.

51:7.6 (588:5) [Presented by a Secondary Lanonandek Son of the Reserve Corps.]

مقاله 52. ادوار سیاره‌ای انسان

053 ⇨

کتاب یورنثیا

051 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 52

ادوار سیاره‌ای انسان

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- انسان بدوی
- 2- انسان پس از پرنس سیاره‌ای
- 3- انسان پس از آدم
- 4- انسان پس از پسر مجیسترال
- 5- انسان پس از پسر اعطایی
- 6- عصر پس از دوره اعطایی در یورنثیا
- 7- انسان پس از پسر آموزگار

مقدمه مقاله

از آغاز حیات در یک سیاره تکاملی تا زمان شکوفایی نهایی آن در عصر نور و حیات، حداقل هفت دوره حیات بشری در عرصه عمل دنیا ظاهر می‌شود. این اعصار متوالی توسط مأموریت‌های سیاره‌ای پسران الهی تعیین می‌شوند، و در یک کره معمولی مسکونی این ادوار به ترتیب زیرین پدیدار می‌شوند:

- 1- انسان پیش از پرنس سیاره‌ای.
- 2- انسان پس از پرنس سیاره‌ای.
- 3- انسان پس از آدم.
- 4- انسان پس از پسر مجیسترال.
- 5- انسان پس از پسر اعطایی.
- 6- انسان پس از پسر آموزگار.
- 7- عصر نور و حیات.

به محض این که کرات فضا به لحاظ فیزیکی برای زندگی مناسب شوند، در سیستم ثبت حاملین حیات قرار داده می‌شوند، و این پسران به منظور آغاز نمودن حیات در زمان مناسب به چنین سیاراتی اعزام می‌گردند. تمامی دوره از شروع حیات تا ظهور انسان، عصر پیش بشر

PAPER 52

PLANETARY MORTAL EPOCHS

SECTIONS

Introduction

1. Primitive Man
2. Post-Planetary Prince Man
3. Post-Adamic Man
4. Post-Magisterial Son Man
5. Post-Bestowal Son Man
6. Urantia's Post-Bestowal Age
7. Post-Teacher Son Man

INTRODUCTION

^{5201 (599.1)} FROM the inception of life on an evolutionary planet to the time of its final flowering in the era of light and life, there appear upon the stage of world action at least seven epochs of human life. These successive ages are determined by the planetary missions of the divine Sons, and on an average inhabited world these epochs appear in the following order:

- ^{5202 (599.2)} 1. Pre-Planetary Prince Man.
- ^{5203 (599.3)} 2. Post-Planetary Prince Man.
- ^{5204 (599.4)} 3. Post-Adamic Man.
- ^{5205 (599.5)} 4. Post-Magisterial Son Man.
- ^{5206 (599.6)} 5. Post-Bestowal Son Man.
- ^{5207 (599.7)} 6. Post-Teacher Son Man.
- ^{5208 (599.8)} 7. The Era of Light and Life.

^{5209 (599.9)} The worlds of space, as soon as they are physically suitable for life, are placed on the registry of the Life Carriers, and in due time these Sons are dispatched to such planets for the purpose of initiating life. The entire period from life initiation to

قلمداد شده و در این روایت مقدم بر ادوار متوالی انسانی به حساب آورده می‌شود.

the appearance of man is designated the prehuman era and precedes the successive mortal epochs considered in this narrative.

1- انسان بدوی

از زمان بیرون آمدن انسان از سطح حیوانی — هنگامی که وی می‌تواند پرستش آفریدگار را برگزیند — تا ورود پرنس سیاره‌ای، مخلوقات فانی دارای اراده انسانهای بدوی نامیده می‌شوند. شش نوع یا نژاد اصلی از انسانهای بدوی وجود دارد، و این مردمان اولیه به طور متوالی به ترتیب رنگهای طیف و نخست با رنگ سرخ ظاهر می‌شوند. مدت زمانی که صرف این تکامل اولیه حیات می‌شود در کرات مختلف بسیار متفاوت است و از یکصد و پنجاه هزار سال تا بیش از یک میلیون سال زمان یورنشیا است.

نژادهای تکاملی رنگارنگ — سرخ، نارنجی، زرد، سبز، آبی، و نیلی — در حدود زمانی که انسان بدوی در حال به وجود آوردن زبانی ساده است و شروع می‌کند تصویری خلاق را به کار ببرد، شروع به ظهور می‌نمایند. تا این زمان انسان به خوبی به ایستادن عمودی خو گرفته است.

انسانهای بدوی شکارچیان توانا و جنگجویان ددمنشی هستند. قانون این عصر، بقای فیزیکی شایسته‌ترین است. دولت این روزگاران کاملاً قبیله‌ای است. در طی پیکارهای اولیه نژادی در بسیاری از کرات، آن چنان که در یورنشیا به وقوع پیوست، برخی از نژادهای تکاملی کاملاً محو می‌شوند. آنهایی که جان به در می‌برند معمولاً متعاقباً با نژاد وارداتی بعدی بنفش، مردمان تبار آدم، مخلوط می‌شوند.

با در نظر گرفتن تمدن بعدی، این دوره انسان بدوی فصلی طولانی، تاریک، و خونین است. کردار جنگلی و اخلاقیات پیشین جنگلها مطابق استانداردهای اعطای بعدی مذهب آشکار شده و پیشرفت بالاتر معنوی نیستند. در کرات نرمال و غیرآزمایشی، این دوره بسیار متفاوت از پیکارهای طولانی و فوق‌العاده سبانه‌ای است که این عصر را در یورنشیا تعیین ویژگی نمود. هنگامی که شما از اولین تجربه دنیایی خویش بیرون آمدید، به تدریج خواهید دید که چرا این مبارزه طولانی و درنناک در کرات تکاملی رخ می‌دهد، و همین طور که در مسیر بهشت به پیش می‌روید، حکمت این کارهای به ظاهر عجیب را به طور فزاینده خواهید فهمید. اما به رغم تمامی فراز و نشیبهای اعصار اولیه ظهور بشر، عملکردهای انسان بدوی حاکی از فصلی درخشان و حتی قهرمانانه در تاریخچه یک کره تکاملی زمان و فضا می‌باشد.

انسان تکاملی اولیه یک مخلوق تجملی نیست. به طور کلی این انسانهای بدوی، غارنشین یا صخره نشین هستند. آنها همچنین کلبه‌هایی ابتدایی در میان درختان بزرگ می‌سازند. پیش از این که آنها یک مرتبه بالایی از هوش را کسب نمایند، گاهی اوقات سیارات با انواع بزرگتر حیوانات اشغال می‌شوند. اما در اوایل این عصر انسانها افروختن آتش و حفظ آن را فرا می‌گیرند، و با افزایش قوه تخیل خلاق و بهبود ابزار، انسان در حال

1. PRIMITIVE MAN

521.1 (589.3) From the time of man's emergence from the animal level — when he can choose to worship the Creator — to the arrival of the Planetary Prince, mortal will creatures are called *primitive men*. There are six basic types or races of primitive men, and these early peoples successively appear in the order of the spectrum colors, beginning with the red. The length of time consumed in this early life evolution varies greatly on the different worlds, ranging from one hundred and fifty thousand years to over one million years of Urantia time.

521.2 (589.4) The evolutionary races of color — red, orange, yellow, green, blue, and indigo — begin to appear about the time that primitive man is developing a simple language and is beginning to exercise the creative imagination. By this time man is well accustomed to standing erect.

521.3 (589.5) Primitive men are mighty hunters and fierce fighters. The law of this age is the physical survival of the fittest; the government of these times is wholly tribal. During the early racial struggles on many worlds some of the evolutionary races are obliterated, as occurred on Urantia. Those who survive are usually subsequently blended with the later imported violet race, the Adamic peoples.

521.4 (589.6) In the light of subsequent civilization, this era of primitive man is a long, dark, and bloody chapter. The ethics of the jungle and the morals of the primeval forests are not in keeping with the standards of later dispensations of revealed religion and higher spiritual development. On normal and nonexperimental worlds this epoch is very different from the prolonged and extraordinarily brutal struggles which characterized this age on Urantia. When you have emerged from your first world experience, you will begin to see why this long and painful struggle on the evolutionary worlds occurs, and as you go forward in the Paradise path, you will increasingly understand the wisdom of these apparently strange doings. But notwithstanding all the vicissitudes of the early ages of human emergence, the performances of primitive man represent a splendid, even a heroic, chapter in the annals of an evolutionary world of time and space.

521.5 (590.1) Early evolutionary man is not a colorful creature. In general, these primitive mortals are cave dwellers or cliff residents. They also build crude huts in the large trees. Before they acquire a high order of intelligence, the planets are sometimes overrun with the larger types of animals. But early in this era mortals learn to kindle and maintain fire, and with the increase of inventive

تکامل به زودی حیوانات بزرگتر و غیرقابل کنترلتر را مغلوب می‌سازد. نژادهای اولیه همچنین از حیوانات بزرگتر قادر به پرواز به طور گسترده استفاده می‌کنند. این پرندگان غول‌آسا قادرند یک یا دو انسان متوسط قامت را برای یک پرواز بدون توقف بیش از پانصد مایل حمل نمایند. در برخی از سیارات، این پرندگان عرضه کننده خدمت بزرگی هستند، زیرا از نوع بالایی از هوش برخوردارند و اغلب قادرند بسیاری از کلمات زبانه‌های آن سرزمین را تکلم کنند. این پرندگان فوق‌العاده باهوش، بسیار فرمانبردار و به طرز غیرقابل باوری پرعاطفه هستند. این پرندگان مسافربر مدتهای مدید است که در یورنشیا منقرض شده‌اند، اما نیاکان اولیه شما از خدمات آنان بهره‌مند شدند.

نیل انسان به قضاوت اخلاقی و خواست اخلاقی معمولاً مصادف با ظهور زبان اولیه است. به دنبال دستیابی به سطح بشری، بعد از این ظهور اراده انسانی، این موجودات نسبت به سکونت موقت تنظیم کنندگان الهی پذیرا می‌شوند و به دنبال مرگ، بسیاری بر حسب معمول به عنوان بقا یافتگان برگزیده شده و به منظور برخاستن متعاقب از مرگ و پیوند با روح توسط فرشتگان اعظم مورد تأیید قرار می‌گیرند. فرشتگان اعظم همیشه پرنسهای سیاره‌ای را همراهی می‌کنند و مقارن با ورود پرنس، آن قلمرو مورد قضاوت الهی واقع می‌شود.

کلیه انسانهایی که در آنان تنظیم کننده ساکن است نیاپیشتگران بالقوه‌ای هستند. آنها توسط "نور حقیقی نورانی شده‌اند" و برای تماس متقابل با ربانیت از ظرفیت پوشش برخوردارند. با این وجود، مذهب اولیه یا بیولوژیک انسان بدوی بیشتر تداوم ترس حیوانی به اضافه رعب جاهلانه و خرافات قبیله‌ای است. بقای خرافات در نژادهای یورنشیا به توسعه تکاملی شما کمک نمی‌کند و با دستاوردهای سوا از آن شکوهمند شما در پیشرفت مادی سازگار نیست. اما این مذهب اولیه ترس در مقهور ساختن مزاجهای آتشین این مخلوقات بدوی هدف بسیار با ارزشی را به انجام می‌رساند. این مذهب، پیش درآمد تمدن و خاکی برای کاشتن متعاقب تخم مذهب آشکار شده از طریق پرنس سیاره‌ای و خادمان بشارتی وی می‌باشد.

ظرف یکصد هزار سال از زمانی که انسان به ایستادن عمودی نائل می‌شود، پرنس سیاره‌ای معمولاً وارد می‌شود. او به دنبال گزارش حاملین حیات که اراده در حال عمل کردن است — گرچه در مقایسه تعداد کمی از افراد بدین صورت تکامل یافته‌اند — توسط حکمران سیستم اعزام می‌گردد. انسانهای بدوی معمولاً از پرنس سیاره‌ای و پرسنل مرئی وی استقبال می‌کنند. در واقع آنها غالباً به آنان با شگفتی و احترام، و اگر منع نشوند، تقریباً با دید پرستش‌آمیز می‌نگرند.

2- انسان پس از پرنس سیاره‌ای

با ورود پرنس سیاره‌ای، یک دوران جنید الهی آغاز می‌گردد. دولت در زمین پدیدار می‌شود و دوره پیشرفته قبیله‌ای به دست می‌آید. در طول چند هزار سال از این نظام، گامهای اجتماعی بزرگی برداشته می‌شود.

imagination and the improvement in tools, evolving man soon vanquishes the larger and more unwieldy animals. The early races also make extensive use of the larger flying animals. These enormous birds are able to carry one or two average-sized men for a nonstop flight of over five hundred miles. On some planets these birds are of great service since they possess a high order of intelligence, often being able to speak many words of the languages of the realm. These birds are most intelligent, very obedient, and unbelievably affectionate. Such passenger birds have been long extinct on Urantia, but your early ancestors enjoyed their services.

521.6 (590.2) Man's acquirement of ethical judgment, moral will, is usually coincident with the appearance of early language. Upon attaining the human level, after this emergence of mortal will, these beings become receptive to the temporary indwelling of the divine Adjusters, and upon death many are duly elected as survivors and sealed by the archangels for subsequent resurrection and Spirit fusion. The archangels always accompany the Planetary Princes, and a dispensational adjudication of the realm is simultaneous with the prince's arrival.

521.7 (590.3) All mortals who are indwelt by Thought Adjusters are potential worshipers; they have been "lighted by the true light," and they possess capacity for seeking reciprocal contact with divinity. Nevertheless, the early or biologic religion of primitive man is largely a persistence of animal fear coupled with ignorant awe and tribal superstition. The survival of superstition in the Urantia races is hardly complimentary to your evolutionary development nor compatible with your otherwise splendid achievements in material progress. But this early fear religion serves a very valuable purpose in subduing the fiery tempers of these primitive creatures. It is the forerunner of civilization and the soil for the subsequent planting of the seeds of revealed religion by the Planetary Prince and his ministers.

521.8 (590.4) Within one hundred thousand years from the time man acquires erect posture, the Planetary Prince usually arrives, having been dispatched by the System Sovereign upon the report of the Life Carriers that will is functioning, even though comparatively few individuals have thus developed. Primitive mortals usually welcome the Planetary Prince and his visible staff; in fact, they often look upon them with awe and reverence, almost with worshipfulness, if they are not restrained.

2. POST-PLANETARY PRINCE MAN

522.1 (591.1) With the arrival of the Planetary Prince a new dispensation begins. Government appears on earth, and the advanced tribal epoch is attained. Great social strides are made during a few

تحت شرایط عادی، در طی این عصر انسانها به سطح بالایی از تمدن نائل می‌شوند. آنها همچون انسانهای یورنثیا برای مدتی طولانی در بربریت دست به گریبان نیستند. اما زندگی در یک کره مسکونی آنچنان با شورش تغییر می‌یابد که شما از چنین رژیمی در یک سیاره نرمال ایده بسیار کمی داشته یا اصلاً نمی‌توانید ایده‌ای داشته باشید.

طول متوسط این دوران در حدود پانصد هزار سال است، برخی طولانی‌تر و برخی کوتاه‌تر. در طی این عصر سیاره در مدارهای سیستم استوار می‌شود، و سهمیه کاملی از فرشتگان سراف و سایر مددکاران آسمانی به اداره آن تخصیص داده می‌شود. تعداد فزاینده‌ای از تنظیم‌کنندگان فکر می‌آیند و فرشتگان محافظ سراف نظام خویش را برای سرپرستی انسان تقویت می‌کنند.

هنگامی که پرنس سیاره‌ای به یک کره بدوی وارد می‌شود، مذهب تکامل یافته ترس و نادانی متداول است. پرنس و پرسنل او برای اولین بار حقیقت والا تر و سازماتدهی جهان را آشکار می‌سازند. این عرضه اولیه مذهب آشکار شده بسیار ساده است، و معمولاً به امور سیستم محلی مربوط می‌شود. پیش از ورود پرنس سیاره‌ای، مذهب کاملاً یک پروسه تکاملی است. متعاقباً از طریق آشکارسازی تدریجی و همچنین توسط رشد تکاملی مذهب پیش می‌رود. هر دوره، هر دوره انسانی، یک ارائه بسط از حقیقت معنوی و اخلاقیات مذهبی دریافت می‌کند. تکامل ظرفیت مذهبی پذیرش در ساکنان یک کره میزان پیشرفت معنوی و حد آشکارسازی مذهبی را به مقدار زیاد تعیین می‌سازد.

این دوره شاهد یک طلیعه معنوی است، و نژادهای مختلف و قبایل متنوع آن به ایجاد سیستمهای ویژه اندیشه مذهبی و فلسفی گرایش دارند. در میان کلیه این مذاهب نژادی دو تمایل به طور یکنواخت رواج دارد: ترس اولیه انسانهای بدوی و آشکارسازیهای بعدی پرنس سیاره‌ای. از برخی جهات به نظر نمی‌رسد یورنثیاییها به طور کامل از این مرحله تکامل سیاره‌ای خارج شده باشند. همین طور که شما این مطالعه را دنبال می‌نمایید، به طور روشنتری پی می‌برید چقدر دنیای شما از مسیر معمول پیشرفت و ترقی تکاملی منحرف است.

اما پرنس سیاره‌ای "سالار صلح" نیست. پیکارهای نژادی و جنگهای قبیله‌ای به داخل این دوران تداوم می‌یابند، اما با کثرت و شدت کاهش یابنده. این عصر بزرگ پراکندگی نژادی است، و به دوره‌ای از ملی‌گرایی شدید منجر می‌شود. رنگ، اساس گروهینهای نژادی و ملی است، و نژادهای مختلف غالباً زبانه‌های جداگانه‌ای به وجود می‌آورند. هر گروه در حال گسترش انسانها تمایل به انزوا دارد. این جداسازی از طریق وجود زبانهای بسیار تسهیل می‌شود. پیش از اتحاد چندین نژاد، جنگهای بی‌امان آنها گاهی اوقات منجر به محو کامل تمام مردمان می‌شود. خصوصاً انسانهای نارنجی و سبز در معرض این نابودی قرار دارند.

thousand years of this regime. Under normal conditions mortals attain a high state of civilization during this age. They do not struggle so long in barbarism as did the Urantia races. But life on an inhabited world is so changed by rebellion that you can have little or no idea of such a regime on a normal planet.

^{5222 (591.2)} The average length of this dispensation is around five hundred thousand years, some longer, some shorter. During this era the planet is established in the circuits of the system, and a full quota of seraphic and other celestial helpers is assigned to its administration. The Thought Adjusters come in increasing numbers, and the seraphic guardians amplify their regime of mortal supervision.

^{5223 (591.3)} When the Planetary Prince arrives on a primitive world, the evolved religion of fear and ignorance prevails. The prince and his staff make the first revelations of higher truth and universe organization. These initial presentations of revealed religion are very simple, and they usually pertain to the affairs of the local system. Religion is wholly an evolutionary process prior to the arrival of the Planetary Prince. Subsequently, religion progresses by graduated revelation as well as by evolutionary growth. Each dispensation, each mortal epoch, receives an enlarged presentation of spiritual truth and religious ethics. The evolution of the religious capacity of receptivity in the inhabitants of a world largely determines their rate of spiritual advancement and the extent of religious revelation.

^{5224 (591.4)} This dispensation witnesses a spiritual dawn, and the different races and their various tribes tend to develop specialized systems of religious and philosophic thought. There uniformly run through all of these racial religions two strains: the early fears of primitive men and the later revelations of the Planetary Prince. In some respects Urantians do not seem to have wholly emerged from this stage of planetary evolution. As you pursue this study, you will the more clearly discern how far your world departs from the average course of evolutionary progress and development.

^{5225 (591.5)} But the Planetary Prince is not "the Prince of Peace." Racial struggles and tribal wars continue over into this dispensation but with diminishing frequency and severity. This is the great age of racial dispersion, and it culminates in a period of intense nationalism. Color is the basis of tribal and national groupings, and the different races often develop separate languages. Each expanding group of mortals tends to seek isolation. This segregation is favored by the existence of many languages. Before the unification of the several races their relentless warfare sometimes results in the obliteration of whole peoples; the orange and green men are particularly subject to such

در کرات معمولی، در طول بخش بعدی حکومت پرنس، زندگی ملی شروع به جایگزینی با سازمان قبیله‌ای نموده، یا به گروه‌های قبیله‌ای موجود اضافه می‌شود. اما دستاورد اجتماعی بزرگ دوره پرنس ظهور زندگی خانوادگی است. تا این هنگام روابط بشری عمدتاً قبیله‌ای بوده‌اند، و اکنون خانه شروع به پدیدار شدن می‌کند.

این دوران تحقق برابری جنسی است. در برخی از سیارات مرد ممکن است بر زن حکومت کند؛ در سیارات دیگر عکس آن متداول است. در طول این عصر کرات نرمال برابری کامل جنسها را برقرار می‌نمایند، و این مقدمه تحقق کاملتر ایده‌آلهای زندگی خانگی است. این سپیده دم عصر طلایی خانه است. ایده حکومت قبیله‌ای به تدریج به مفهوم دوگانه زندگی ملی و زندگی خانوادگی راه می‌برد.

در طول این عصر کشاورزی پدیدار می‌شود. رشد ایده خانواده با زندگی سیار و بی‌ثبات شکارچی منطبق نیست. تدریجاً راه و رسم سکونتگاه‌های استقرار یافته و کشت زمین برقرار می‌شود. اهلی کردن حیوانات و توسعه هنرهای خانگی به سرعت پیش می‌رود. به دنبال رسیدن به اوج تکامل بیولوژیک، سطح بالایی از تمدن به دست آمده است، اما مقدار کمی از توسعه نوع مکانیکی موجود است. اختراع ویژگی عصر آتی است.

پیش از پایان این عصر نژادها ترکیه شده و به سطح بالایی از کمال فیزیکی و توان عقلانی ارتقا داده می‌شوند. توسعه اولیه یک کره نرمال با طرح ترغیب افزایش انواع بالاتر انسانها به همراه کاهش متناسب پایین‌ترها به قدر زیاد تسهیل می‌شود. و این ناکامی مردمان اولیه شما در تشخیص بین این نوعها است که وجود بسیاری از افراد معیوب و منحط را بین نژادهای کنونی یورنشیا روشن می‌سازد.

یکی از دستاوردهای بزرگ عصر پرنس این محدودیت از دید افراد از نظر روانی معیوب و به لحاظ اجتماعی نامناسب است. منتها پیش از ایام ورود پسران دوم، آدمها، بیشتر کرات به طور جدی کارهای ترکیه نژادی را مورد ملاحظه خویش قرار می‌دهند، کاری که مردمان یورنشیا حتی هنوز آن را به طور جدی به عهده نگرفته‌اند.

این مشکل بهبود نژادی، زمانی که در همان اوایل تکامل بشر به آن پرداخته شود آنچنان کار گسترده‌ای نیست. دوره پیشین پیکارهای قبیله‌ای و رقابت سخت در بقای نژادی، بیشتر تیره‌های ناجور و معیوب را حذف نموده است. در یک سازمان اجتماعی قبیله‌ای بدوی و در حال جنگ یک فرد ابله شانس زیادی برای بقا ندارد. این نظر غلط تمدنهای بخشاً کامل شده شماست که تیره‌های اصلاح ناپذیر و معیوب نژادهای تکاملی بشری را پرورش داده، حفاظت نموده، و تداوم می‌بخشد.

extinction.

^{5226 (591.6)} On average worlds, during the latter part of the prince's rule, national life begins to replace tribal organization or rather to be superimposed upon the existing tribal groupings. But the great social achievement of the prince's epoch is the emergence of family life. Heretofore, human relationships have been chiefly tribal; now, the home begins to materialize.

^{5227 (591.7)} This is the dispensation of the realization of sex equality. On some planets the male may rule the female; on others the reverse prevails. During this age normal worlds establish full equality of the sexes, this being preliminary to the fuller realization of the ideals of home life. This is the dawn of the golden age of the home. The idea of tribal rule gradually gives way to the dual concept of national life and family life.

^{5228 (592.1)} During this age agriculture makes its appearance. The growth of the family idea is incompatible with the roving and unsettled life of the hunter. Gradually the practices of settled habitations and the cultivation of the soil become established. The domestication of animals and the development of home arts proceed apace. Upon reaching the apex of biologic evolution, a high level of civilization has been attained, but there is little development of a mechanical order; invention is the characteristic of the succeeding age.

^{5229 (592.2)} The races are purified and brought up to a high state of physical perfection and intellectual strength before the end of this era. The early development of a normal world is greatly helped by the plan of promoting the increase of the higher types of mortals with proportionate curtailment of the lower. And it is the failure of your early peoples to thus discriminate between these types that accounts for the presence of so many defective and degenerate individuals among the present-day Urantia races.

^{52210 (592.3)} One of the great achievements of the age of the prince is this restriction of the multiplication of mentally defective and socially unfit individuals. Long before the times of the arrival of the second Sons, the Adams, most worlds seriously address themselves to the tasks of race purification, something which the Urantia peoples have not even yet seriously undertaken.

^{52211 (592.4)} This problem of race improvement is not such an extensive undertaking when it is attacked at this early date in human evolution. The preceding period of tribal struggles and rugged competition in race survival has weeded out most of the abnormal and defective strains. An idiot does not have much chance of survival in a primitive and warring tribal social organization. It is the false sentiment of your partially perfected civilizations that fosters, protects, and perpetuates the hopelessly defective strains of

evolutionary human stocks.

^{52212 (5225)} It is neither tenderness nor altruism to bestow futile sympathy upon degenerated human beings, unsalvable abnormal and inferior mortals. There exist on even the most normal of the evolutionary worlds sufficient differences between individuals and between numerous social groups to provide for the full exercise of all those noble traits of altruistic sentiment and unselfish mortal ministry without perpetuating the socially unfit and the morally degenerate strains of evolving humanity. There is abundant opportunity for the exercise of tolerance and the function of altruism in behalf of those unfortunate and needy individuals who have not irretrievably lost their moral heritage and forever destroyed their spiritual birthright.

3- انسان پس از آدم

هنگامی که محرک اصلی زندگی تکاملی مسیر بیولوژیک خود را طی کرد، وقتی که انسان به اوج تکامل حیوانی رسید، دومین رسته فرزندی، دومین اعطای موهبت الهی و خدمت روحانی افتتاح می‌شود. این امر در تمامی کرات تکاملی صادق است. وقتی که بالاترین سطح ممکن از حیات تکاملی مورد دستیابی واقع شد، وقتی که در مقیاس بیولوژیک، انسان بدوی به اقصی نقطه ممکن صعود کرد، همیشه یک پسر و دختر ماتریال که توسط حکمران سیستم اعزام می‌شوند در سیاره ظاهر می‌شوند.

تنظیم کنندگان فکر به طور فزاینده‌ای به انسانهای پس از عصر آدم اعطا می‌شوند، و این انسانها با تعداد دائماً افزایش یابنده‌ای به ظرفیت پیوند متعاقب با تنظیم کننده نائل می‌شوند. آنها ضمن این که به عنوان فرزندان فرود آینده عمل می‌کنند، از تنظیم کننده برخوردار نیستند، اما اولاد سیاره‌ای آنان — مستقیم و مختلط — در موعد مناسب برای دریافت ناصحان اسرارآمیز، کاندیداهای مشروعی می‌شوند. با خاتمه عصر پس از آدم، سیاره دارای سهمیه کامل ناصحان آسمانی می‌باشد؛ فقط تنظیم کنندگان پیوند هنوز به طور گسترده اعطا نشده‌اند.

مقصود اصلی از رژیم عدن این است که روی انسان در حال تکامل تأثیر بگذارد، تا این که گذار از مرحله شکارچی و گلهدار تمدن را به دوره کشاورز و باغبان تکمیل نماید. و بعدها با ظهور الحاقی‌های شهری و صنعتی به تمدن تکمیل شود. ده هزار سال از این حاکمیت ارتقا دهندگان بیولوژیک برای تأثیرگذاری روی ایجاد یک دگرگونی شگرف کافی است. بیست و پنج هزار سال از چنین مدیریتی از درایت توأم پرنس سیاره‌ای و فرزندان ماتریال معمولاً کره را برای ظهور یک پسر مجیستریال آماده می‌سازد.

این عصر معمولاً شاهد تکمیل حذف افراد ناشایسته و پالایش باز هم بیشتر تیره‌های نژادی می‌باشد. در کرات

3. POST-ADAMIC MAN

^{5231 (5226)} When the original impetus of evolutionary life has run its biologic course, when man has reached the apex of animal development, there arrives the second order of sonship, and the second dispensation of grace and ministry is inaugurated. This is true on all evolutionary worlds. When the highest possible level of evolutionary life has been attained, when primitive man has ascended as far as possible in the biologic scale, a Material Son and Daughter always appear on the planet, having been dispatched by the System Sovereign.

^{5232 (5231)} Thought Adjusters are increasingly bestowed upon the post-Adamic men, and in constantly augmented numbers these mortals attain capacity for subsequent Adjuster fusion. While functioning as descending Sons, the Adams do not possess Adjusters, but their planetary offspring — direct and mixed — become legitimate candidates for the reception, in due time, of the Mystery Monitors. By the termination of the post-Adamic age the planet is in possession of its full quota of celestial ministers; only the fusion Adjusters are not yet universally bestowed.

^{5233 (5232)} It is the prime purpose of the Adamic regime to influence evolving man to complete the transit from the hunter and herder stage of civilization to that of the agriculturist and horticulturist, to be later supplemented by the appearance of the urban and industrial adjuncts to civilization. Ten thousand years of this dispensation of the biologic uplifters is sufficient to effect a marvelous transformation. Twenty-five thousand years of such an administration of the conjoint wisdom of the Planetary Prince and the Material Sons usually ripens the sphere for the advent of a Magisterial Son.

^{5234 (5233)} This age usually witnesses the completion of the elimination of the unfit and the still further

نرمال گرایشات معیوب ددمنشانه از نژادهای تولید مثل کننده عالم تقریباً حذف گردیده‌اند.

نواده‌های آدم هرگز با تیره‌های پست نژادهای تکاملی در هم نمی‌آمیزند. و این جزو طرح الهی هم نیست که آدم یا حوای سیاره‌ای شخصاً با مردمان تکاملی آمیزش کنند. این پروژه بهبود نژادی کار نواده‌های آنان است. اما اولاد پسر و دختر ماتریال برای نسلها پیش از آن که معاضدت اختلاط نژادی آغاز شود، آماده می‌شوند.

نتیجه هدیه پلاسمای حیات آدم به نژادهای انسان، ارتقاء فوری ظرفیت عقلانی و شتاب پیشرفت معنوی است. معمولاً قدری بهبود فیزیکی نیز وجود دارد. در یک کره معمولی دوران پس از آدم عصر اختراع زیاد، کنترل انرژی، و توسعه مکانیکی است. این عصر پیدایش تولید چندگان و کنترل نیروهای طبیعی می‌باشد. این عصر طلایی پژوهش و تسلط نهایی بر سیاره است. بخش عمده پیشرفت مادی یک کره در طول این زمان افتتاح توسعه علوم فیزیکی رخ می‌دهد، درست همانند دورانی که اکنون یورنیشیا تجربه می‌کند. کره شما تحت سیطره کامل مشیت الهی است و از برنامه زمان‌بندی شده معمول سیاره‌ای عقبتر است.

تا پایان دوران آدم در یک سیاره نرمال، نژادها عملاً در هم آمیخته می‌شوند و از این رو حقیقتاً می‌توان ادعا نمود که "خداوند تمام ملت‌ها را از یک خون آفریده است"، و پسر وی "تمام مردمان را از یک رنگ ساخته است." رنگ چنین نژاد مختلطی تا اندازه‌ای سایه‌ای زیتونی از رنگ بنفش، نژاد "سفید" کرات می‌باشد.

انسان بدوی بیشتر گوشتخوار است. پسران و دختران ماتریال گوشت نمی‌خورند، اما اولاد آنان در طول چند نسل معمولاً به سطح همه چیز خوار گرایش می‌یابند، گرچه گروه‌های کاملی از نوادگان آنان گاهی اوقات غیرگوشتخوار باقی می‌مانند. این منشأ دوگانه نژادهای پس از آدم روشن می‌سازد که چگونه چنین نژادهای مختلط بشری اثرات آناتومیکی را که به گروه‌های حیوانی گیاهخوار و گوشتخوار هر دو تعلق دارند به نمایش می‌گذارند.

در طی ده هزار سال از اختلاط نژادی، موجودات حاصله درجات متغیری از اختلاط آناتومیکی را نمودار می‌سازند، برخی تیره‌ها نشانه‌های بیشتری از تبار غیرگوشتخوار را حمل نموده و دیگران خصائص بارز و ویژگی‌های فیزیکی پیشینیان تکاملی گوشتخوار خویش را به نمایش می‌گذارند. اکثر این نژادهای دنیا به زودی همه چیز خوار می‌شوند و از رشته گسترده‌ای از خوراکهای نوع حیوانی و گیاهی هر دو ارتزاق می‌کنند.

دوره پس از آدم عصر انترناسیونالیسم است. با تکمیل تقریبی کار اختلاط نژادی، ناسیونالیسم رو به پایان

purification of the racial strains; on normal worlds the defective bestial tendencies are very nearly eliminated from the reproducing stocks of the realm.

5235 (534) The Adamic progeny never amalgamate with the inferior strains of the evolutionary races. Neither is it the divine plan for the Planetary Adam or Eve to mate, personally, with the evolutionary peoples. This race-improvement project is the task of their progeny. But the offspring of the Material Son and Daughter are mobilized for generations before the racial-amalgamation ministry is inaugurated.

5236 (535) The result of the gift of the Adamic life plasm to the mortal races is an immediate upstepping of intellectual capacity and an acceleration of spiritual progress. There is usually some physical improvement also. On an average world the post-Adamic dispensation is an age of great invention, energy control, and mechanical development. This is the era of the appearance of multiform manufacture and the control of natural forces; it is the golden age of exploration and the final subduing of the planet. Much of the material progress of a world occurs during this time of the inauguration of the development of the physical sciences, just such an epoch as Urantia is now experiencing. Your world is a full dispensation and more behind the average planetary schedule.

5237 (536) By the end of the Adamic dispensation on a normal planet the races are practically blended, so that it can be truly proclaimed that "God has made of one blood all the nations," and that his Son "has made of one color all peoples." The color of such an amalgamated race is somewhat of an olive shade of the violet hue, the racial "white" of the spheres.

5238 (537) Primitive man is for the most part carnivorous; the Material Sons and Daughters do not eat meat, but their offspring within a few generations usually gravitate to the omnivorous level, although whole groups of their descendants sometimes remain nonflesh eaters. This double origin of the post-Adamic races explains how such blended human stocks exhibit anatomic vestiges belonging to both the herbivorous and carnivorous animal groups.

5239 (538) Within ten thousand years of racial amalgamation the resultant stocks show varying degrees of anatomic blend, some strains carrying more of the marks of the nonflesh-eating ancestry, others exhibiting more of the distinguishing traits and physical characteristics of their carnivorous evolutionary progenitors. The majority of these world races soon become omnivorous, subsisting upon a wide range of viands from both the animal and vegetable kingdoms.

5240 (541) The post-Adamic epoch is the dispensation of internationalism. With the near

می‌نهد و برادری انسان واقعاً شروع به پدیدار شدن می‌نماید. دولت نماینده شروع می‌کند جایگزین شکل حکومتی پادشاهی یا پدر سروری گردد. سیستم آموزشی جهانی شده و به تدریج زبانهای نژادها جای خود را به زبان مردم بنفش می‌دهند. صلح و همکاری جهانی به ندرت به دست می‌آیند، مگر تا وقتی که نژادها نسبتاً به خوبی در هم آمیخته، و تا این که زبان مشترکی را تکلم کنند.

در طول قرون پایانی عصر پس از آدم علاقه نوینی به هنر، موسیقی، و ادبیات به وجود می‌آید، و این بیداری جهانی نشانی برای ظهور یک پسر مجیسترال می‌باشد. اوج پیشرفت این عصر، علاقه جهانی به واقعیات عقلانی و فلسفه حقیقی است. مذهب کمتر ناسیونالیستی گشته و هر چه بیشتر امری سیاره‌ای می‌شود. آشکارسازیهایی جدیدی از حقیقت، این اعصار را تعیین ویژگی می‌نماید، و والا مرتبه‌های کواکب شروع می‌کنند در امور انسانها حکمروایی کنند. تا حد حکومت کواکب حقیقت آشکار می‌شود.

این عصر را پیشرفت بزرگ اخلاقی تعیین ویژگی می‌نماید. برادری انسان هدف جامعه آن می‌باشد. صلح جهانی — توقف تضاد نژادی و عداوت ملی — نشانه آمادگی سیاره‌ای برای ظهور سومین رشته فرزندی، پسر مجیسترال می‌باشد.

4- انسان پس از پسر مجیسترال

در سیارات نرمال و وفادار، این عصر با آمیخته شدن و متناسب شدن بیولوژیک نژادهای انسانی افتتاح می‌شود. هیچ مشکل نژادی و رنگ وجود ندارد. عملاً کلیه ملت‌ها و نژادها از یک خون هستند. برادری انسان شکوفا می‌شود، و ملت‌ها یاد می‌گیرند در صلح و آرامش در زمین زندگی کنند. چنین دنیایی در شبانگاه پیشرفت بزرگ و اوج یابنده عقلانی قرار دارد.

هنگامی که یک کره تکاملی بدین نحو برای عصر مجیسترال آماده می‌شود، یکی از رشته‌های بالای پسران اُونال در یک مأموریت مجیسترال ظهور می‌یابد. منشأ پرنس سیاره‌ای و فرزندان ماتریال در جهان محلی است. پسر مجیسترال از بهشت می‌آید.

هنگامی که اُونالهای بهشت برای کارکردهای قضایی، فقط به عنوان فتوا دهندگان دوران، به کرات انسانی می‌آیند، هرگز در جسم ظاهر نمی‌شوند. اما وقتی که در مأموریت‌های مجیسترال می‌آیند، اقل در مأموریت نخست، همیشه در جسم ظهور می‌یابند، گر چه تولد را تجربه نمی‌کنند و در شکل مرگ عالم نمی‌میرند. آنها در آن مواردی که در برخی از سیارات به عنوان فرمانروا باقی می‌مانند، ممکن است برای نسل‌ها ادامه حیات دهند. وقتی که مأموریت آنان به پایان می‌رسد، آنها به حیات سیاره‌ای خویش خاتمه داده و به وضعیت سابق فرزندی الهی باز می‌گردند.

completion of the task of race blending, nationalism wanes, and the brotherhood of man really begins to materialize. Representative government begins to take the place of the monarchical or paternal form of rulership. The educational system becomes world-wide, and gradually the languages of the races give way to the tongue of the violet people. Universal peace and co-operation are seldom attained until the races are fairly well blended, and until they speak a common language.

52311 (594.2) During the closing centuries of the post-Adamic age there develops new interest in art, music, and literature, and this world-wide awakening is the signal for the appearance of a Magisterial Son. The crowning development of this era is the universal interest in intellectual realities, true philosophy. Religion becomes less nationalistic, becomes more and more a planetary affair. New revelations of truth characterize these ages, and the Most Highs of the constellations begin to rule in the affairs of men. Truth is revealed up to the administration of the constellations.

52312 (594.3) Great ethical advancement characterizes this era; the brotherhood of man is the goal of its society. World-wide peace — the cessation of race conflict and national animosity — is the indicator of planetary ripeness for the advent of the third order of sonship, the Magisterial Son.

4. POST-MAGISTERIAL SON MAN

52411 (594.4) On normal and loyal planets this age opens with the mortal races blended and biologically fit. There are no race or color problems; literally all nations and races are of one blood. The brotherhood of man flourishes, and the nations are learning to live on earth in peace and tranquillity. Such a world stands on the eve of a great and culminating intellectual development.

52422 (594.5) When an evolutionary world becomes thus ripe for the magisterial age, one of the high order of Avonal Sons makes his appearance on a magisterial mission. The Planetary Prince and the Material Sons are of local universe origin; the Magisterial Son hails from Paradise.

5243 (594.6) When the Paradise Avonals come to the mortal spheres on judicial actions, solely as dispensation adjudicators, they are never incarnated. But when they come on magisterial missions, at least the initial one, they are always incarnated, though they do not experience birth, neither do they die the death of the realm. They may live on for generations in those cases where they remain as rulers on certain planets. When their missions are concluded, they yield up their planetary lives and return to their former status of divine sonship.

هر نظام جدید الهی افق مذهب آشکار شده را گسترش می‌دهد و پسران مجیسترئیل آشکار سازی حقیقت را گسترش می‌دهند تا امور جهان محلی و تمامی شاخه‌های آن را توصیف نمایند.

بعد از دیدار اولیه یک پسر مجیسترئیل نژادها به زودی رهایی اقتصادی خویش را عملی می‌سازند. کار مورد نیاز روزانه برای حفظ استقلال یک فرد با دو ساعت و نیم کار به وقت شما نمودار است. کاملاً بی‌خطر است که چنین انسانهای اخلاقی و باهوش آزاد گذارده شوند. چنین مردمان تهذیب شده‌ای به خوبی می‌دانند چگونه از زمان فراغت برای بهسازی خویشتن و پیشرفت سیاره‌ای بهره‌ور شوند. این عصر شاهد پالایش بیشتر تیره‌های نژادی از طریق محدودیت تولید مثل بین افراد ناشایسته و برخوردار از عطیای ناچیز می‌باشد.

دولت سیاسی و مدیریت اجتماعی نژادها به بهبود ادامه می‌دهد و حکومت بر خود تا پایان این عصر نسبتاً به خوبی برقرار می‌شود. با ذکر حکومت بر خود، ما به بالاترین نوع حکومت نماینده اشاره داریم. چنین کراتی فقط آن رهبران و حکمرانانی را ترفیع داده و ارج می‌نهند که برای اجرای مسئولیتهای اجتماعی و سیاسی از همه شایسته‌ترند.

در طول این دوران در اکثر انسانهای کرات تنظیم کننده ساکن است. اما با این حال اعطای ناصحن الهی همیشه همگانی نیست. تنظیم کنندگانی که پیوند را در تقدیر دارند هنوز به کلیه انسانهای سیاره‌ای اعطا نشده‌اند. هنوز لازم است که مخلوقات صاحب اراده ناصحن اسرارآمیز را انتخاب نمایند.

در طول اعصار پایانی این دوران الهی جامعه شروع می‌کند به اشکال سادتر زندگی باز گردد. طبیعت پیچیده یک تمدن در حال پیشرفت مسیر خود را طی می‌نماید، و انسانها یاد می‌گیرند طبیعی‌تر و مؤثرتر زندگی کنند. و با هر دوره بعدی این روند افزایش می‌یابد. این عصر شکوفایی هنر، موسیقی، و یادگیریهای بالاتر است. علوم فیزیکی تا این زمان به اوج پیشرفت خود رسیده‌اند. خاتمه این عصر در یک کره ایده‌آل شاهد حد اعلای یک بیداری بزرگ مذهبی، یک آگاهی معنوی جهانی می‌باشد. و این انگیزش گسترده طبیعتهای معنوی نژادها، علامتی برای ورود پسر اعطایی و برای افتتاح پنجمین دوره انسانی می‌باشد.

در بسیاری از کرات معلوم می‌شود که سیاره برای یک پسر اعطایی از طریق یک مأموریت مجیسترئیل آماده نیست. در این صورت دومین پسر یا سلسله‌ای از پسران مجیسترئیل اعزام خواهند شد که هر یک، نژادها را از یک دوره به دیگری به جلو سوق خواهد داد، تا این که سیاره برای اهدای پسر اعطایی آماده شود. در مأموریت‌های دوم و بعدی ممکن است پسران مجیسترئیل در جسم ظهور یافته یا نیابند. اما صرف نظر از این که چند پسر مجیسترئیل ممکن است ظاهر شوند — و همچنین ممکن است آنها بعد از پسر اعطایی بدین گونه بیابند — پدیداری هر یک نشان دهنده پایان یک دوره و شروع دیگری می‌باشد.

52:44 (594:7) Each new dispensation extends the horizon of revealed religion, and the Magisterial Sons extend the revelation of truth to portray the affairs of the local universe and all its tributaries.

52:45 (594:8) After the initial visitation of a Magisterial Son the races soon effect their economic liberation. The daily work required to sustain one's independence would be represented by two and one-half hours of your time. It is perfectly safe to liberate such ethical and intelligent mortals. Such refined peoples well know how to utilize leisure for self-improvement and planetary advancement. This age witnesses the further purification of the racial stocks by the restriction of reproduction among the less fit and poorly endowed individuals.

52:46 (595:1) The political government and social administration of the races continue to improve, self-government being fairly well established by the end of this age. By self-government we refer to the highest type of representative government. Such worlds advance and honor only those leaders and rulers who are most fit to bear social and political responsibilities.

52:47 (595:2) During this epoch the majority of the world mortals are Adjuster indwelt. But even yet the bestowal of divine Monitors is not always universal. The Adjusters of fusion destiny are not yet bestowed upon all planetary mortals; it is still necessary for the will creatures to choose the Mystery Monitors.

52:48 (595:3) During the closing ages of this dispensation, society begins to return to more simplified forms of living. The complex nature of an advancing civilization is running its course, and mortals are learning to live more naturally and effectively. And this trend increases with each succeeding epoch. This is the age of the flowering of art, music, and higher learning. The physical sciences have already reached their height of development. The termination of this age, on an ideal world, witnesses the fullness of a great religious awakening, a world-wide spiritual enlightenment. And this extensive arousal of the spiritual natures of the races is the signal for the arrival of the bestowal Son and for the inauguration of the fifth mortal epoch.

52:49 (595:4) On many worlds it develops that the planet is not made ready for a bestowal Son by one magisterial mission; in that event there will be a second, even a succession of Magisterial Sons, each of whom will advance the races from one dispensation to another until the planet is made ready for the gift of the bestowal Son. On the second and subsequent missions the Magisterial Sons may or may not be incarnated. But no matter how many Magisterial Sons may appear — and they may also come as such after the bestowal Son — the advent of each one marks the end of one dispensation and the beginning of another.

این دوران پسران مجیسترال فاصله‌ای به طول بیست و پنج هزار تا پنجاه هزار سال را به وقت یورنشیا می‌پوشاند. گاهی اوقات چنین دوره‌ای بسیار کوتاه‌تر و در موارد نادر حتی طولانی‌تر است. اما در زمان مناسب یکی از همین پسران مجیسترال به صورت یک پسر اعطایی بهشت متولد خواهد شد.

5- انسان پس از پسر اعطایی

هنگامی که در یک کره مسکونی به استاندارد مشخصی از پیشرفت عقلانی و معنوی دست یافته شود، همیشه یک پسر اعطایی بهشت وارد می‌شود. او در کرات نرمال در جسم ظاهر نمی‌شود تا این که نژادها به بالاترین سطوح پیشرفت عقلانی و دستیابی اخلاقی صعود کنند. اما در یورنشیا پسر اعطایی، حتی پسر آفریننده خودتان، در پایان دوران آدم پدیدار گشت. لیکن این ترتیب معمول وقایع در کرات فضا نیست.

وقتی که کرات برای معنویت مستعد گشته‌اند، پسر اعطایی وارد می‌شود. این پسران همیشه به رسته مجیسترال یا اُنال تعلق دارند، به استثنای آن موردی که یک بار در هر جهان محلی پسر آفریننده برای اعطای نهایی خود به یک کره تکاملی آماده می‌شود، آن طور که وقتی میکائیل نبادان در یورنشیا ظاهر گشت تا خود را به نژادهای انسانی شما اعطا نماید، رخ داد. فقط یک کره در نزدیک به هر ده میلیون می‌تواند از چنین هدیه‌ای بهره‌مند شود. کلیه کرات دیگر با اعطای یک پسر بهشت از رتبه اُنال به لحاظ معنوی پیشرفت می‌کنند.

پسر اعطایی به کره‌ای وارد می‌شود که دارای فرهنگ بالای آموزشی است و با نژادی مواجه می‌شود که به لحاظ معنوی آموزش یافته و آماده است که تعالیم پیشرفته را هضم نموده و مأموریت اعطایی را ارج نهد. این عصری است که با پیگیری جهانی فرهنگ اخلاقی و حقیقت معنوی تعیین ویژگی می‌شود. شور و هیجان انسانی این عصر، رسوخ به واقعیت کیهانی و همیاری با واقعیت معنوی است. آشکارسازهای حقیقت گسترش یافته و تا ابرجهان را در بر می‌گیرد. سیستمهای کاملاً نوین آموزشی و دولتی تکوین می‌یابند تا جایگزین رژیمهای ابتدایی روزگاران گذشته گردند. لذت زندگی رنگ جدیدی به خود می‌گیرد، و واکنشهای زندگی آکنده از فرازهایی آسمانی از نغمه و آهنگ می‌شوند.

پسر اعطایی برای ارتقاء معنوی نژادهای انسانی یک کره زیسته و می‌میرد. او "راه نوین و زنده" را بنا می‌نهد. زندگی او تجسم حقیقت بهشت در جسم انسانی است، همان حقیقتی — حتی روح حقیقت — که با دانستن آن انسانها آزاد خواهند بود.

در یورنشیا برقراری این "راه نوین و زنده" امری واقعی و به همان اندازه حقیقی بود. انزوای یورنشیا به شورش لوسیفیر، روالی را که مطابق آن انسانها بتوانند به دنبال مرگ مستقیماً به کرانه‌های کرات قصر عبور کنند معلق ساخته بود. پیش از روزگار میکائیل مسیح در یورنشیا کلیه روانها تا رستاخیزهای دوره‌ای یا ویژه

524.10 (525.9) These dispensations of the Magisterial Sons cover anywhere from twenty-five thousand to fifty thousand years of Urantia time. Sometimes such an epoch is much shorter and in rare instances even longer. But in the fullness of time one of these same Magisterial Sons will be born as the Paradise bestowal Son.

5. POST-BESTOWAL SON MAN

525.1 (526.6) When a certain standard of intellectual and spiritual development is attained on an inhabited world, a Paradise bestowal Son always arrives. On normal worlds he does not appear in the flesh until the races have ascended to the highest levels of intellectual development and ethical attainment. But on Urantia the bestowal Son, even your own Creator Son, appeared at the close of the Adamic dispensation, but that is not the usual order of events on the worlds of space.

525.2 (526.7) When the worlds have become ripe for spiritualization, the bestowal Son arrives. These Sons always belong to the Magisterial or Avonal order except in that case, once in each local universe, when the Creator Son prepares for his terminal bestowal on some evolutionary world, as occurred when Michael of Nebadon appeared on Urantia to bestow himself upon your mortal races. Only one world in near ten million can enjoy such a gift; all other worlds are spiritually advanced by the bestowal of a Paradise Son of the Avonal order.

525.3 (526.8) The bestowal Son arrives on a world of high educational culture and encounters a race spiritually trained and prepared to assimilate advanced teachings and to appreciate the bestowal mission. This is an age characterized by the world-wide pursuit of moral culture and spiritual truth. The mortal passion of this dispensation is the penetration of cosmic reality and communion with spiritual reality. The revelations of truth are extended to include the superuniverse. Entirely new systems of education and government grow up to supplant the crude regimes of former times. The joy of living takes on new color, and the reactions of life are exalted to heavenly heights of tone and timbre.

525.4 (526.1) The bestowal Son lives and dies for the spiritual uplift of the mortal races of a world. He establishes the "new and living way"; his life is an incarnation of Paradise truth in mortal flesh, that very truth — even the Spirit of Truth — in the knowledge of which men shall be free.

525.5 (526.2) On Urantia the establishment of this "new and living way" was a matter of fact as well as of truth. The isolation of Urantia in the Lucifer rebellion had suspended the procedure whereby mortals can pass, upon death, directly to the shores of the mansion worlds. Before the days of Christ Michael

هزاره‌ای به خواب فرو می‌رفتند. حتی موسی تا هنگام یک رستاخیز ویژه اجازه نیافت به سوی دیگر روانه شود، و پرنس سیاره‌ای برکنار شده، کلیکشیا، به چنین نجاتی اعتراض نمود. اما از هنگام روز پنطیکاست، انسانهای یورنشیا دوباره می‌توانند مستقیماً به کرات مورانشیا رهسپار شوند.

یک پسر اعطایی به دنبال برخاستن از مرگ در روز سوم پس از این که حیات در جسم ظهور یافته خود را تسلیم نمود، به دست راست پدر جهانی فراز می‌یابد، از قبول مأموریت اعطایی اطمینان حاصل می‌نماید، و به موقعیت پسر آفریننده در ستاد مرکزی جهان محلی باز می‌گردد. پس از آن اُنال اعطایی و میکائیل آفریننده، روح مشترک خویش، روح حقیقت، را به کره اعطایی می‌فرستند. این هنگامی است که "روح پسر فتح به روی تمامی انسانها ریخته می‌شود." روح مادر جهانی نیز در این اعطای روح حقیقت شرکت می‌کند، و در آن هنگام به همراه آنان فرمان اعطای تنظیم کنندگان فکر را صادر می‌نماید. از آن پس کلیه مخلوقات ارادی آن کره که از ذهن نرمال برخوردارند، به محض این که به سن مسئولیت اخلاقی انتخاب معنوی برسند، تنظیم کننده دریافت می‌دارند.

اگر چنین اُنال اعطایی بعد از مأموریت اعطایی به کره‌ای باز گردد، در جسم ظاهر نمی‌شود بلکه "به همراه گروه‌های فرشتگان سراف در شکوه و جلال" می‌آید.

عصر پس از اعطای پسر ممکن است از ده هزار سال تا یکصد هزار سال طول بکشد. هیچ زمان اختیاری به هیچ یک از این اعصار اعطایی تخصیص داده نشده است. این دوران پیشرفت عظیم اخلاقی و معنوی است. تحت تأثیر معنوی این اعصار، کاراکتر انسانی دستخوش دگرگونیهای فوق‌العاده شده و پیشرفت چشمگیری را تجربه می‌نماید. این امر میسر می‌شود که اصل طلایی تحت کارکرد عملی قرار داده شود. تعالیم عیسی به راستی برای کره‌ای انسانی کاربرد دارد که آموزش اولیه پسران پیش اعطایی با دوران منزه ساز کاراکتر و ارتقا دهنده فرهنگ خویش را از سر گذرانده باشند.

در طول این عصر مشکلات بیماری و تخلف عملاً حل می‌شوند. پیش از آن فساد از طریق تولید مثل انتخابی به طور گسترده از بین رفته است. از طریق کیفیتهای مقاوم بالایی تیره‌های تبار آدم و کاربرد هوشمندانه و سراسری کشفیات علوم طبیعی اعصار پیشین، عملاً بیماری مورد غلبه واقع می‌شود. طول متوسط زندگی در طی این دوره به خوبی معادل بیش از سیصد سال زمان یورنشیا افزایش می‌یابد.

در سراسر این دوره نظارت دولتی به تدریج کاهش می‌یابد. حکومت واقعی بر خود شروع به عمل می‌نماید. به قوانین محدود کننده کمتر و کمتری احتیاج است. شاخه‌های نظامی مقاومت ملی از میان می‌روند. عصر هماهنگی بین‌المللی به راستی فرا می‌رسد. ملت‌های بسیاری موجودند که عمدتاً از طریق تقسیم زمین مشخص می‌شوند، اما فقط یک نژاد، یک زبان، و یک مذهب

on Urantia all souls slept on until the dispensational or special millennial resurrections. Even Moses was not permitted to go over to the other side until the occasion of a special resurrection, the fallen Planetary Prince, Caligastia, contesting such a deliverance. But ever since the day of Pentecost, Urantia mortals again may proceed directly to the morontia spheres.

5256 (596.3) Upon the resurrection of a bestowal Son, on the third day after yielding up his incarnated life, he ascends to the right hand of the Universal Father, receives the assurance of the acceptance of the bestowal mission, and returns to the Creator Son at the headquarters of the local universe. Thereupon the bestowal Avonal and the Creator Michael send their joint spirit, the Spirit of Truth, into the bestowal world. This is the occasion when the "spirit of the triumphant Son is poured out upon all flesh." The Universe Mother Spirit also participates in this bestowal of the Spirit of Truth, and concomitant therewith there issues the bestowal edict of the Thought Adjusters. Thereafter all normal-minded will creatures of that world will receive Adjusters as soon as they attain the age of moral responsibility, of spiritual choice.

5257 (596.4) If such a bestowal Avonal should return to a world after the bestowal mission, he would not incarnate but would come "in glory with the seraphic hosts."

5258 (596.5) The postbestowal Son age may extend from ten thousand to a hundred thousand years. There is no arbitrary time allotted to any of these dispensational eras. This is a time of great ethical and spiritual progress. Under the spiritual influence of these ages, human character undergoes tremendous transformations and experiences phenomenal development. It becomes possible to put the golden rule into practical operation. The teachings of Jesus are really applicable to a mortal world which has had the preliminary training of the prebestowal Sons with their dispensations of character ennoblement and culture augmentation.

5259 (596.6) During this era the problems of disease and delinquency are virtually solved. Degeneracy has already been largely eliminated by selective reproduction. Disease has been practically mastered through the high resistant qualities of the Adamic strains and by the intelligent and world-wide application of the discoveries of the physical sciences of preceding ages. The average length of life, during this period, climbs well above the equivalent of three hundred years of Urantia time.

52510 (597.1) Throughout this epoch there is a gradual lessening of governmental supervision. True self-government is beginning to function; fewer and fewer restrictive laws are necessary. The military branches of national resistance are passing away; the era of international harmony is really arriving. There are many nations, mostly determined by land

وجود دارد. امور انسانی تقریباً، ولی نه کاملاً، اوتوپایی هستند. این عصر حقیقتاً با عظمت و شکوهمندی است.

distribution, but only one race, one language, and one religion. Mortal affairs are almost, but not quite, utopian. This truly is a great and glorious age!

6- عصر پس از دوره اعطایی در یورنشیا

6. URANTIA'S POST-BESTOWAL AGE

پسر اعطایی، سالار صلح است. او با این پیام وارد می‌شود: "صلح بر زمین و حسن نیت میان انسانها برقرار باد." در کرات نرمال، این دوران صلح جهانی است. ملت‌ها دیگر هیچگاه جنگ را فرا نمی‌گیرند. اما چنین تأثیرات سودمندی با آمدن پسر اعطایی شما، میکائیل مسیح، همراه نبود. یورنشیا به ترتیب معمول پیش نمی‌رود. کره شما در پیشرفت سیاره‌ای خارج از روال معمول است. استاد شما هنگامی که در زمین بود به حواریون خود هشدار داد که ظهور او برقراری معمول صلح را به یورنشیا نخواهد آورد. او به روشنی به آنان گفت که "جنگ‌ها و شایعه جنگ‌ها" در پی خواهند بود و این که ملت بر علیه ملت به ستیز برخاوه خواهد خواست. در موقع دیگری گفت "گمان میرید که آمده‌ام صلح را در زمین برقرار سازم."

^{5261 (597.2)} The bestowal Son is the Prince of Peace. He arrives with the message, "Peace on earth and good will among men." On normal worlds this is a dispensation of world-wide peace; the nations no more learn war. But such salutary influences did not attend the coming of your bestowal Son, Christ Michael. Urantia is not proceeding in the normal order. Your world is out of step in the planetary procession. Your Master, when on earth, warned his disciples that his advent would not bring the usual reign of peace on Urantia. He distinctly told them that there would be "wars and rumors of wars," and that nation would rise against nation. At another time he said, "Think not that I have come to bring peace upon earth."

حتی در کرات تکاملی نرمال تحقق جهانی برادری انسان کار آسانی نیست. در یک کره سردرگم و نابسامان نظیر یورنشیا چنین دستاوردی نیازمند زمان بسیار طولانی‌تر و مستلزم تلاش بسیار بزرگتری است. تکامل اجتماعی یاری نشده در یک کره به لحاظ معنوی منزوی به سختی می‌تواند به چنین نتایج فرخنده‌ای دست یابد. آشکارسازی مذهبی برای تحقق برادری در یورنشیا ضروری است. در حالی که عیسی راه رسیدن فوری به برادری معنوی را نشان داده است، تحقق برادری اجتماعی در کره شما بسیار به نیل به دگرگونیهای شخصی و تعدیلات سیاره‌ای زیرین بستگی دارد:

^{5262 (597.3)} Even on normal evolutionary worlds the realization of the world-wide brotherhood of man is not an easy accomplishment. On a confused and disordered planet like Urantia such an achievement requires a much longer time and necessitates far greater effort. Unaided social evolution can hardly achieve such happy results on a spiritually isolated sphere. Religious revelation is essential to the realization of brotherhood on Urantia. While Jesus has shown the way to the immediate attainment of spiritual brotherhood, the realization of social brotherhood on your world depends much on the achievement of the following personal transformations and planetary adjustments:

1- برادری اجتماعی. ازدیاد تماسهای اجتماعی بین‌المللی و بین‌نژادی و ارتباطات برادرانه از طریق سفر، بازرگانی، و بازیهای رقابت جویانه. پیدایش یک زبان مشترک و افزایش زبان شناسان چند زبانه. مبادله نژادی و ملی دانشجویان، آموزگاران، مدیران صنایع، و فیلسوفان مذهبی.

^{5263 (597.4)} 1. *Social fraternity.* Multiplication of international and interracial social contacts and fraternal associations through travel, commerce, and competitive play. Development of a common language and the multiplication of multilingualists. The racial and national interchange of students, teachers, industrialists, and religious philosophers.

2- باروری متقابل عقلانی. در کره‌ای که ساکنان آن آنقدر بدوی هستند که توان شناخت نابخردی خودخواهی کاهش نیافته را ندارند، برادری غیرممکن است. باید تبادل از ادبیات ملی و نژادی صورت پذیرد. هر نژادی باید با افکار کلیه نژادها آشنا شود. هر ملتی باید از احساسات تمامی ملت‌ها شناخت داشته باشد. نادانی پرورنده سوءظن است، و سوءظن با نگرش اساسی دلسوزی و محبت ناسازگار است.

^{5264 (597.5)} 2. *Intellectual cross-fertilization.* Brotherhood is impossible on a world whose inhabitants are so primitive that they fail to recognize the folly of unmitigated selfishness. There must occur an exchange of national and racial literature. Each race must become familiar with the thought of all races; each nation must know the feelings of all nations. Ignorance breeds suspicion, and suspicion is incompatible with the essential attitude of sympathy and love.

3- بیداری اخلاقی. فقط آگاهی اخلاقی می‌تواند از غیر اخلاقی بودن عدم تحمل بشری و گناه برادرکشی نقاب برافکند. فقط یک وجدان اخلاقی می‌تواند شرارت‌های رشک ملی و حسادت نژادی را محکوم نماید. فقط موجودات اخلاقی پیوسته در صدد کسب آن بینش معنوی که برای زندگی مطابق اصل طلایی ضروری

^{5265 (597.6)} 3. *Ethical awakening.* Only ethical consciousness can unmask the immorality of human intolerance and the sinfulness of fratricidal strife. Only a moral conscience can condemn the evils of national envy and racial jealousy. Only moral beings will ever seek for that spiritual insight which is

است برمی آید.

4- درایت سیاسی. بلوغ احساسی برای کنترل نفس ضروری است. فقط بلوغ احساسی، جایگزینی تکنیکهای بین‌المللی داوران متمدنانه را به جای حکمیت وحشیانه جنگ تضمین می‌نماید. سیاستمداران خردمند حتی در حالی که برای پیشبرد منافع ملی یا گروههای نژادی خویش تلاش می‌کنند، زمانی برای رفاه بشریت کار خواهند کرد. فراست خودخواهانه سیاسی نهایتاً انتحاری و تخریب‌کننده تمامی آن کیفیتهای پایداری است که بقای گروهی سیاره‌ای را تضمین می‌نماید.

5- بینش معنوی. برادری انسان، در نهایت، دال بر شناخت پدر بودن خداوند است. سریعترین راه برای تحقق برادری انسان در یورنشیا، ایجاد دگرگونی معنوی بشریت امروز است. تنها تکنیک برای شتاب بخشیدن به روند طبیعی تکامل اجتماعی اعمال فشار معنوی از بالا است، تا بدین صورت بصیرت اخلاقی ارتقا یابد، ضمن این که ظرفیت روان هر انسانی برای درک نمودن و مهر ورزیدن به هر انسان دیگر افزوده گردد. درک متقابل و مهر برادرانه، تمدن سازان متعالی و عوامل نیرومندی در تحقق جهانی برادری انسان می‌باشند.

اگر اکنون شما می‌توانستید از کره عقب مانده و سردرگم خود به سیاره‌ای نرمال در عصر پس از پسر اعطایی نقل مکان یابید، تصور می‌کردید به بهشت سنتی خویش انتقال یافته‌اید. شما به سختی باور می‌کردید که در حال مشاهده کارکردهای یک کره انسانی که اقامتگاه بشر است می‌باشید. این کرات در مدارهای معنوی قلمرو خود می‌باشند، و از کلیه مزایای سیستم پخش خبر جهان و خدمات بازتاب ابرجهان برخوردار می‌باشند.

7- انسان پس از پسر آموزگار

پسران رسته بعدی که در یک کره معمولی تکاملی وارد می‌شوند، پسران آموزگار تثلیث، پسران الهی تثلیث بهشت می‌باشند. مجدداً، ما یورنشیا را در مقایسه با کرات خواهر آن خارج از روال معمول می‌یابیم، زیرا عیسی شما وعده داده است که باز گردد. او قطعاً به این وعده عمل خواهد کرد. اما هیچ کس نمی‌داند که آیا آمدن دوم او پیش یا پس از ظهور پسران مجیستریال یا آموزگار در یورنشیا صورت خواهد گرفت.

پسران آموزگار به صورت گروهی به کرات پوینده معنویت می‌آیند. یک پسر آموزگار سیاره‌ای توسط هفتاد تن از پسران اولیه، دوازده تن از پسران ثانویه، و سه تن از بالاترین و مجربترین رسته عالی دینالها یاری و حمایت می‌شود. این گروه برای مدتی در کره باقی خواهد ماند، آنقدر کافی که گذار از اعصار تکاملی را به عصر نور و حیات صورت دهد. این زمان کمتر از یک هزار سال زمان سیاره‌ای نیست و اغلب به طور قابل ملاحظه طولانی‌تر است. این مأموریت، کمک تثلیث به تلاشهای پیشین کلیه شخصیت‌های الهی است که به یک کره مسکونی خدمت نموده‌اند.

essential to living the golden rule.

5266 (598.1) 4. *Political wisdom.* Emotional maturity is essential to self-control. Only emotional maturity will insure the substitution of international techniques of civilized adjudication for the barbarous arbitrament of war. Wise statesmen will sometime work for the welfare of humanity even while they strive to promote the interest of their national or racial groups. Selfish political sagacity is ultimately suicidal — destructive of all those enduring qualities which insure planetary group survival.

5267 (598.2) 5. *Spiritual insight.* The brotherhood of man is, after all, predicated on the recognition of the fatherhood of God. The quickest way to realize the brotherhood of man on Urantia is to effect the spiritual transformation of present-day humanity. The only technique for accelerating the natural trend of social evolution is that of applying spiritual pressure from above, thus augmenting moral insight while enhancing the soul capacity of every mortal to understand and love every other mortal. Mutual understanding and fraternal love are transcendent civilizers and mighty factors in the world-wide realization of the brotherhood of man.

5268 (598.3) If you could be transplanted from your backward and confused world to some normal planet now in the postbestowal Son age, you would think you had been translated to the heaven of your traditions. You would hardly believe that you were observing the normal evolutionary workings of a mortal sphere of human habitation. These worlds are in the spiritual circuits of their realm, and they enjoy all the advantages of the universe broadcasts and the reflectivity services of the superuniverse.

7. POST-TEACHER SON MAN

527.1 (598.4) The Sons of the next order to arrive on the average evolutionary world are the Trinity Teacher Sons, the divine Sons of the Paradise Trinity. Again we find Urantia out of step with its sister spheres in that your Jesus has promised to return. That promise he will certainly fulfill, but no one knows whether his second coming will precede or follow the appearances of Magisterial or Teacher Sons on Urantia.

527.2 (598.5) The Teacher Sons come in groups to the spiritualizing worlds. A planetary Teacher Son is assisted and supported by seventy primary Sons, twelve secondary Sons, and three of the highest and most experienced of the supreme order of Daynals. This corps will remain for some time on the world, long enough to effect the transition from the evolutionary ages to the era of light and life — not less than one thousand years of planetary time and often considerably longer. This mission is a Trinity contribution to the antecedent efforts of all the divine personalities who have ministered to an

inhabited world.

527.3 (588.6) The revelation of truth is now extended to the central universe and to Paradise. The races are becoming highly spiritual. A great people has evolved and a great age is approaching. The educational, economic, and administrative systems of the planet are undergoing radical transformations. New values and relationships are being established. The kingdom of heaven is appearing on earth, and the glory of God is being shed abroad in the world.

527.4 (588.7) This is the dispensation when many mortals are translated from among the living. As the era of Trinity Teacher Sons progresses, the spiritual allegiance of the mortals of time becomes more and more universal. Natural death becomes less frequent as the Adjusters increasingly fuse with their subjects during the lifetime in the flesh. The planet eventually is classed as of the primary modified order of mortal ascension.

527.5 (589.1) Life during this era is pleasant and profitable. Degeneracy and the antisocial end products of the long evolutionary struggle have been virtually obliterated. The length of life approaches five hundred Urantia years, and the reproductive rate of racial increase is intelligently controlled. An entirely new order of society has arrived. There are still great differences among mortals, but the state of society more nearly approaches the ideals of social brotherhood and spiritual equality. Representative government is vanishing, and the world is passing under the rule of individual self-control. The function of government is chiefly directed to collective tasks of social administration and economic co-ordination. The golden age is coming on apace; the temporal goal of the long and intense planetary evolutionary struggle is in sight. The reward of the ages is soon to be realized; the wisdom of the Gods is about to be manifested.

527.6 (589.2) The physical administration of a world during this age requires about one hour each day on the part of every adult individual; that is, the equivalent of one Urantia hour. The planet is in close touch with universe affairs, and its people scan the latest broadcasts with the same keen interest you now manifest in the latest editions of your daily newspapers. These races are occupied with a thousand things of interest unknown on your world.

527.7 (589.3) Increasingly, true planetary allegiance to the Supreme Being grows. Generation after generation, more and more of the race step into line with those who practice justice and live mercy. Slowly but surely the world is being won to the joyous service of the Sons of God. The physical difficulties and material problems have been largely solved; the planet is ripening for advanced life and a more settled existence.

در این هنگام آشکارسازی حقیقت تا جهان مرکزی و بهشت گسترش می‌یابد. نژادها قویاً معنوی می‌شوند. مردمی بزرگ تکامل یافته‌اند و عصری بزرگ در حال نزدیک شدن است. سیستمهای آموزشی، اقتصادی، و اداری سیاره دستخوش دگرگونیهای رادیکالی می‌شوند. ارزشها و روابط نوینی برقرار می‌شوند. پادشاهی بهشت در زمین پدیدار می‌شود، و جلال خداوند همه جا بر دنیا افشانده می‌شود.

این دوره‌ای است که بسیاری از انسانها از میان زندگان عازم دنیای آن سو می‌شوند. به تدریج که عصر پسران آموزگار تثلیث به جلو می‌رود، تبعیت معنوی انسانهای زمان، بیشتر و بیشتر همگانی می‌شود. به تدریج که تنظیم کنندگان در طول زندگی در جسم به طور فزاینده با تابعین خود پیوند می‌خورند مرگ طبیعی کمتر رخ می‌دهد. سیاره سرانجام به صورت نوع تغییر یافته اولیه صعود انسانی طبقه‌بندی می‌شود.

زندگی در این عصر دلپذیر و ثمربخش است. انحطاط و آخرین فراورده‌های ضداجتماعی پیکار طولانی تکاملی عملاً محو گردیده‌اند. طول عمر به پانصد سال یورنشیا نزدیک می‌شود، و میزان تولید مثل افزایش نژادی به طریق خردمندانه کنترل می‌شود. یک نوع کاملاً نوینی از جامعه فرا رسیده است. هنوز تفاوت‌های زیادی میان انسانها موجود است، اما وضعیت جامعه بیشتر به ایده‌آلهای برادری اجتماعی و مساوات معنوی نزدیک است. دولت نماینده از میان می‌رود، و کره به حیطه سلطه کنترل خود فردی وارد می‌شود. کارکرد دولت عمدتاً به کارهای جمعی اداره اجتماعی و هماهنگی اقتصادی معطوف می‌شود. عصر طلایی به سرعت فرا می‌رسد. هدف موقتی پیکار طولانی و شدید تکاملی سیاره‌ای در چشم‌انداز است. پادشاه اعصار به زودی تحقق می‌پذیرد. خرد خدایان در شرف آشکار شدن است.

در طول این عصر اداره فیزیکی یک کره به سهم هر فرد بالغ، نیازمند یک ساعت، یعنی معادل یک ساعت یورنشیا در هر روز می‌باشد. سیاره در تماس نزدیک با امور جهان قرار دارد، و مردم آن آخرین پخشهای خبری را با همان علاقه وافر که شما اکنون در جدیدترین چاپ روزنامه‌های روزانه خود نشان می‌دهید به طور دقیق دنبال می‌کنند. این نژادها با هزار چیز مورد علاقه که در کره شما ناشناخته است مشغول هستند.

وفاداری حقیقی به ایزد متعال به طور فزاینده رشد می‌یابد. نسل بعد از نسل، نژادهای بیشتری به ریف آنهایی که عدالت را به کار بسته و با مروت زندگی می‌کنند می‌پیوندند. دنیا به کندی اما با قطعیت در خدمت مسرت بخش پسران خداوند قرار می‌گیرد. دشواریهای فیزیکی و مشکلات مادی به طور گسترده حل شده‌اند. سیاره مستعد حیات پیشرفته و وجود سامان یافته‌تری می‌شود.

پسران آموزگار در طول دوران اعطایی خویش گاه به گاه به آمدن به این کرات صلح‌آمیز ادامه می‌دهند. آنها کره‌ای را ترک نمی‌کنند تا این که مشاهده کنند طرح تکاملی، آن طور که به آن سیاره مربوط می‌شود، بدون اشکال کار می‌کند. یک پسر مجستریال قضای معمولاً پسران آموزگار را در مأموریت‌های پیاپی آنان همراهی می‌کند، ضمن این که پسر دیگری از این نوع در هنگام خروج آنان به کار می‌پردازد، و این اقدامات قضایی عصر به عصر در سراسر نظام انسان زمان و مکان ادامه می‌یابند.

هر مأموریت مجدد پسران آموزگار تثلیث، چنین کره آسمانی را به سطوح والایی از خرد، معنویت، و روشن‌بینی کیهانی بالا-می‌برد. اما بومیان اصیل چنین کره‌ای هنوز متناهی و انسان هستند. هیچ چیز کامل نیست. با این وجود، کیفیتی نزدیک به کمال در کار یک کره ناکامل و در زندگی ساکنان بشری آن در حال تکوین یافتن است.

پسران آموزگار تثلیث ممکن است بارها به همان کره باز گردند. اما دیر یا زود در رابطه با خاتمه یکی از مأموریت‌های آنان، پرنس سیاره‌ای به مقام حکمران سیاره‌ای ترفیع می‌یابد، و حکمران سیستم ظاهر می‌شود تا ورود چنین کره‌ای را به عصر نور و حیات اعلام دارد.

در رابطه با اختتام مأموریت نهایی پسران آموزگار بود (اقلا- این ترتیب زمانی وقایع در یک کره نرمال می‌باشد) که یوحنا نوشت: "من آسمان جدید و زمین جدیدی را دیدم و اورشلیم جدید که از آسمان از جانب خداوند پایین می‌آمد، حاضر شده چون پرنسی که برای پرنس آراسته است."

این همان زمین بازسازی شده و مرحله پیشرفته سیاره‌ای است که پیامبر پیشین در روایا دید، آنگاه که نوشت: "خداوند می‌فرماید، همان گونه که آسمانها و زمین جدیدی را که خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهند ماند، همان طور شما و فرزندان تن پایدار خواهید ماند، و چنین واقع خواهد شد که از یک ماه جدید تا ماه دیگر و از یک سبت تا سبت دیگر همه مردم خواهند آمد تا در حضور من نیایش کنند."

انسانهای چنین عصری هستند که به عنوان "نسل برگزیده، کهانت شاهانه، قوم مقدس، و مردم والا- توصیف گشته‌اند؛ "و شما باید شکر او را که شما را از تاریکی به این نور شگرف فرا خوانده است بجا آورید."

صرف نظر از این که تاریخ ویژه طبیعی یک سیاره تنها چه باشد، بی‌تفاوت از این که عالمی کاملاً وفادار بوده، با شرارت ملوث شده، یا با گناه لعن شده باشد — صرف نظر از این که سوابق امر چه باشد — دیر یا زود لطف خداوند و خدمت روحانی فرشتگان، طلیعه روز ظهور پسران آموزگار تثلیث خواهد بود، و خروج آنان به دنبال مأموریت نهایی‌شان، موجب گشایش این عصر پر عظمت نور و حیات خواهد گردید.

تمامی کرات سیتانیا می‌توانند در امید آن کس سهیم

527.8 (599.4) From time to time throughout their dispensation, Teacher Sons continue to come to these peaceful worlds. They do not leave a world until they observe that the evolutionary plan, as it concerns that planet, is working smoothly. A Magisterial Son of judgment usually accompanies the Teacher Sons on their successive missions, while another such Son functions at the time of their departure, and these judicial actions continue from age to age throughout the duration of the mortal regime of time and space.

527.9 (599.5) Each recurring mission of the Trinity Teacher Sons successively exalts such a supernal world to ever-ascending heights of wisdom, spirituality, and cosmic illumination. But the noble natives of such a sphere are still finite and mortal. Nothing is perfect; nevertheless, there is evolving a quality of near perfection in the operation of an imperfect world and in the lives of its human inhabitants.

527.10 (599.6) The Trinity Teacher Sons may return many times to the same world. But sooner or later, in connection with the termination of one of their missions, the Planetary Prince is elevated to the position of Planetary Sovereign, and the System Sovereign appears to proclaim the entrance of such a world upon the era of light and life.

527.11 (599.7) It was of the conclusion of the terminal mission of the Teacher Sons (at least that would be the chronology on a normal world) that John wrote: "I saw a new heaven and a new earth and the new Jerusalem coming down from God out of heaven, prepared as a princess adorned for the prince."

527.12 (600.1) This is the same renovated earth, the advanced planetary stage, that the olden seer envisioned when he wrote: "For, as the new heavens and the new earth, which I will make, shall remain before me, so shall you and your children survive; and it shall come to pass that from one new moon to another and from one Sabbath to another all flesh shall come to worship before me," says the Lord."

527.13 (600.2) It is the mortals of such an age who are described as "a chosen generation, a royal priesthood, a holy nation, an exalted people; and you shall show forth the praises of Him who has called you out of darkness into this marvelous light."

527.14 (600.3) No matter what the special natural history of an individual planet may be, no difference whether a realm has been wholly loyal, tainted with evil, or cursed by sin — no matter what the antecedents may be — sooner or later the grace of God and the ministry of angels will usher in the day of the advent of the Trinity Teacher Sons; and their departure, following their final mission, will inaugurate this superb era of light and life.

527.15 (600.4) All the worlds of Satania can join in the hope of the one who wrote: "Nevertheless we,

شوند که نوشت: ”با این حال ما بر طبق وعده او چشم انتظار یک آسمان نو و یک زمین نو هستیم، جایی که در آن عدالت و راستی ساکن است. پس ای عزیزان، از آنجا که منتظر این رویدادها هستید، سخت بکوشید تا نزد او در صلح و صفا، بی‌تقصیر و بی‌عیب یافت شوید.“

خروج گروه پسران آموزگار در پایان حکمروایی نخست یا بعدی آنان، طلوع سپیده عصر نور و حیات — آستان گذار از زمان به دالان ابدیت — است. تحقق سیاره‌ای این عصر نور و حیات بسیار فراتر از مشتاقانه‌ترین انتظارات انسانهای یورنسیا است، انسانهایی که در رابطه با زندگی آینده، مفاهیم آینده نگرانه‌تری بیش از آنهایی که در اعتقادات مذهبی یافت می‌شود و بهشت را به صورت تقدیر فوری و مکان اقامت نهایی انسانهای نجات یافته تصویر می‌نماید، در سر نپرورانده‌اند.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به پرسنل جبرئیل الحاق یافته است می‌باشد.]

according to His promise, look for a new heaven and a new earth, wherein dwells righteousness. Wherefore, beloved, seeing that you look for such things, be diligent that you may be found by Him in peace, without spot and blameless.”

^{527.16 (600.9)} The departure of the Teacher Son corps, at the end of their first or some subsequent reign, ushers in the dawn of the era of light and life — the threshold of the transition from time to the vestibule of eternity. The planetary realization of this era of light and life far more than equals the fondest expectations of Urantia mortals who have entertained no more farseeing concepts of the future life than those embraced within religious beliefs which depict heaven as the immediate destiny and final dwelling place of surviving mortals.

^{527.17 (600.9)} [Sponsored by a Mighty Messenger temporarily attached to the staff of Gabriel.]

مقاله 53. شورش لوسیفر

054 ⇨

کتاب یورنشیا

052 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 53

شورش لوسیفر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- رهبران شورش
- 2- علل شورش
- 3- بیانیه لوسیفر
- 4- وقوع شورش
- 5- طبیعت تضاد
- 6- یک فرشته سراف وفادار فرمانده
- 7- تاریخچه شورش
- 8- پسر انسان در یورنشیا
- 9- وضعیت کنونی شورش

مقدمه مقاله

لوسیفر یک پسر برجسته لانوناندک اولیه از نبادان بود. او در سیستمهای متعدد تجربه خدمت داشت، یک مشاور والا- از گروه خویش بود، و در خردمندی، دانایی، و کارایی ممتاز بود. لوسیفر شماره 37 از رسته خود بود، و هنگامی که توسط ملک صادقها به مأموریت فرستاده شد، در میان بیش از هفتصد هزار تن از شخصیتهای نوع خود به عنوان یکی از یکصد شخصیت توانا و برجسته تعیین گردید. او از چنین شروع شکوهمندی، از طریق شرارت و خطا، گناه را پذیرا شد و اکنون جزو یکی از سه حکمران سیستم در نبادان به شمار میرود که در برابر خود شیفتگی وافر سر فرود آورده و به استدلال فریب‌آمیز آزادی دروغین فردی — عدم پذیرش بیعت جهانی و نادیده گرفتن تعهدات برادرانه، چشم پوشی نسبت به روابط کیهانی — تسلیم شده‌اند.

در جهان نبادان، قلمرو میکائیل مسیح، ده هزار سیستم حاوی کرات مسکونی وجود دارد. در تمامی تاریخ پسران لانوناندک، در کلیه کارهای آنها در سرتاسر این هزاران سیستم و در ستاد مرکزی جهان، تاکنون فقط سه فرمانروای سیستم در بی‌حرمتی به دولت

PAPER 53

THE LUCIFER REBELLION

SECTIONS

Introduction

1. The Leaders of Rebellion
2. The Causes of Rebellion
3. The Lucifer Manifesto
4. Outbreak of the Rebellion
5. Nature of the Conflict
6. A Loyal Seraphic Commander
7. History of the Rebellion
8. The Son of Man on Urantia
9. Present Status of the Rebellion

INTRODUCTION

^{5301 (601.1)} LUCIFER was a brilliant primary Lanonandek Son of Nebadon. He had experienced service in many systems, had been a high counselor of his group, and was distinguished for wisdom, sagacity, and efficiency. Lucifer was number 37 of his order, and when commissioned by the Melchizedeks, he was designated as one of the one hundred most able and brilliant personalities in more than seven hundred thousand of his kind. From such a magnificent beginning, through evil and error, he embraced sin and now is numbered as one of three System Sovereigns in Nebadon who have succumbed to the urge of self and surrendered to the sophistry of spurious personal liberty — rejection of universe allegiance and disregard of fraternal obligations, blindness to cosmic relationships.

^{5302 (601.2)} In the universe of Nebadon, the domain of Christ Michael, there are ten thousand systems of inhabited worlds. In all the history of Lanonandek Sons, in all their work throughout these thousands of systems and at the universe headquarters, only three System Sovereigns have ever been found in

پسر آفریننده مجرم شناخته شده‌اند.

contempt of the government of the Creator Son.

1- رهبران شورش

لوسیفر یک موجود فراز یابنده نبود. او یک پسر آفریده شده جهان محلی بود، و درباره وی چنین گفته شده بود: "از روزی که آفریده شدی در تمامی کارهایت کامل بودی، تا این که شرارت در تو راه یافت." او بارها با والامرتبه‌های ایدنشا در شور بود. و لوسیفر "در کوه مقدس خداوند"، کوه مدیریت جروسم، حکومت می‌کرد، زیرا او رئیس اجرایی یک سیستم بزرگ از 607 کره مسکونی بود.

لوسیفر یک موجود شوکتمند و یک شخصیت برجسته بود. او در خط مستقیم اتورینته جهانی بعد از پدران والامرتبه کواکب قرار داشت. پیش از اعطای میکائیل در یورنشا، به رغم تخطی لوسیفر موجودات هوشمند تحت فرمان از بی‌احترامی و تحقیر وی احتراز می‌کردند. حتی فرشته اعظم میکائیل در هنگام قیام موسی از مردگان، "به او اتهامی نسبت نداد اما صراحتاً گفت: قاضی تو را توبیخ فرماید." در چنین مواردی دآوری از آن قدمای ایامها، حکمرانان ابرجهان، است.

لوسیفر اکنون فرمانروای گمراه و معزول سیتانیا است. خود شیفتگی بسیار فاجعه‌آور است، حتی برای شخصیت‌های والای دنیای آسمانی. در رابطه با لوسیفر گفته شده: "دل تو از زیبایی مغرور شد، و به سبب شکوه و جلالت حکمت خود را تباه ساختی." پیامبر دوران باستان شما وضعیت اندوهناک او را دید، هنگامی که نوشت: "ای لوسیفر، پسر بامداد، چگونه از آسمان سقوط کردی! چگونه بر زمین افکنده شدی، ای که به خود اجازه می‌دادی قومهای جهان را گمراه سازی!"

قدر بسیار کمی راجع به لوسیفر در یورنشا شنیده شد، به سبب این واقعیت که او معاون اول خود، شیطان، را به کار تبلیغ هدف خود در سیاره شما گمارده بود. شیطان عضو همان گروه اولیه لانواندکها بود اما هرگز به عنوان یک فرمانروای سیستم عمل نکرده بود. او به طور کامل در شورش لوسیفر وارد شد. "اهریمن" کسی جز کلیگشیا، پرنس معزول سیاره‌ای یورنشا و پسر از رسته دوم لانواندکها، نیست. هنگامی که میکائیل در جسم در یورنشا بود، لوسیفر، شیطان، و کلیگشیا با یکدیگر هم پیمان شدند تا مأموریت اعطایی او را در یورنشا با شکست مواجه سازند. اما به وضوح ناکام ماندند.

آیدان رئیس پرسنل کلیگشیا بود. او به پیروی از سرور خود به شورش پیوست و از آن هنگام به عنوان رئیس اجرایی شورشیان یورنشا عمل کرده است. بعزوبوب رئیس مخلوقات بینایی پیمان‌شکن بود که متحد نیروهای کلیگشیای خائن بودند.

سرانجام اژدها معرف سمبولیک کلیه این اشخاص شرور گردید. پس از پیروزی میکائیل، "جبرئیل از سلوینگتون فرود آمد و اژدها (کلیه رهبران شورشی) را

1. THE LEADERS OF REBELLION

^{531.1 (601.3)} Lucifer was not an ascendant being; he was a created Son of the local universe, and of him it was said: "You were perfect in all your ways from the day you were created till unrighteousness was found in you." Many times had he been in counsel with the Most Highs of Edentia. And Lucifer reigned "upon the holy mountain of God," the administrative mount of Jerusalem, for he was the chief executive of a great system of 607 inhabited worlds.

^{531.2 (601.4)} Lucifer was a magnificent being, a brilliant personality; he stood next to the Most High Fathers of the constellations in the direct line of universe authority. Notwithstanding Lucifer's transgression, subordinate intelligences refrained from showing him disrespect and disdain prior to Michael's bestowal on Urantia. Even the archangel of Michael, at the time of Moses' resurrection, "did not bring against him an accusing judgment but simply said, 'the Judge rebuke you.'" Judgment in such matters belongs to the Ancients of Days, the rulers of the superuniverse.

^{531.3 (601.5)} Lucifer is now the fallen and deposed Sovereign of Satania. Self-contemplation is most disastrous, even to the exalted personalities of the celestial world. Of Lucifer it was said: "Your heart was lifted up because of your beauty; you corrupted your wisdom because of your brightness." Your olden prophet saw his sad estate when he wrote: "How are you fallen from heaven, O Lucifer, son of the morning! How are you cast down, you who dared to confuse the worlds!"

^{531.4 (602.1)} Very little was heard of Lucifer on Urantia owing to the fact that he assigned his first lieutenant, Satan, to advocate his cause on your planet. Satan was a member of the same primary group of Lanonandeks but had never functioned as a System Sovereign; he entered fully into the Lucifer insurrection. The "devil" is none other than Caligastia, the deposed Planetary Prince of Urantia and a Son of the secondary order of Lanonandeks. At the time Michael was on Urantia in the flesh, Lucifer, Satan, and Caligastia were leagued together to effect the miscarriage of his bestowal mission. But they signally failed.

^{531.5 (602.2)} Abaddon was the chief of the staff of Caligastia. He followed his master into rebellion and has ever since acted as chief executive of the Urantia rebels. Beelzebub was the leader of the disloyal midway creatures who allied themselves with the forces of the traitorous Caligastia.

^{531.6 (602.3)} The dragon eventually became the symbolic representation of all these evil personages. Upon the triumph of Michael, "Gabriel

برای یک دوره بست. "در رابطه با فرشتگان شورشی سراف جروسم نوشته شده: "و او فرشتگانی را که مرتبت اولیه خود را حفظ نکردند بلکه مسکن خویش را ترک نمودند، تا فرا رسیدن روز بزرگ داوری در زنجیرهای ابدی ظلمت نگاه داشته است."

came down from Salvington and bound the dragon (all the rebel leaders) for an age." Of the Jerusalem seraphic rebels it is written: "And the angels who kept not their first estate but left their own habitation, he has reserved in sure chains of darkness to the judgment of the great day."

2- علل شورش

لوسیفر و معاون اول او شیطان برای بیش از پانصد هزار سال در جروسم حکومت کرده بودند تا این که در دلهایشان بر علیه پدر جهانی و در آن هنگام پسر نایب او، میکائیل، شروع به صفارایی نمودند.

در سیستم ستانیا هیچ شرایط غیرعادی یا خاصی که حاکی از شورش بوده یا برای آن مطلوب باشد وجود نداشت. باور ما بر این است که این ایده در ذهن لوسیفر منشأ و شکل یافت، و دیگر این که او صرف نظر از این که در کجا استقرار می یافت ممکن بود چنین شورشی را برانگیزد. لوسیفر ابتدا برنامه های خویش را با شیطان در میان گذاشت، اما به چندین ماه نیاز بود که بتواند ذهن همکار توانمند و برجسته خود را خراب نماید. با این وجود، وقتی که او به یکباره به تئوریهای عصیان گرایانه گروید، طرفدار بی پروا و جدی "ابراز وجود و آزادی" گردید.

هرگز کسی شورش را به لوسیفر توصیه ننمود. ایده ابراز وجود در تقابل با خواست میکائیل و طرحهای پدر جهانی، آنطور که در میکائیل تجسم یافته اند، منشأ در ذهن خود وی داشت. روابط او با پسر آفریننده صمیمانه و پیوسته دوستانه بود. لوسیفر بیش از ستایش ذهن خویش هیچگاه به طور علنی پیرامون اداره جهان ابراز عدم رضایت ننمود. اتحاد ایامها در سلوینگتون به رغم سکوتش، برای بیش از یکصد سال زمان استاندارد به یوورسا ندا می داد که لوسیفر کاملاً آرامش خاطر ندارد. این موضوع همچنین به آگاهی پسر آفریننده و پدران کوبه نر لاشیادک رسانیده شد.

در سرتاسر این دوره لوسیفر نسبت به تمامی طرح اداره جهان به طور فزاینده خردمگیر شد اما همیشه وفاداری تمام و کمال خویش را نسبت به حکمرانان متعال ابراز می نمود. اولین عدم وفاداری صریح او در هنگام دیدار جبرئیل از جروسم، درست چند روز پیش از اعلان آشکار بیانیته آزادی لوسیفر نمایان گردید. جبرئیل آنقدر نسبت به قطعیت قریب الوقوع شورش عمیقاً متأثر شد که مستقیماً به ایندیشیا رفت تا در رابطه با اقداماتی که در صورت وقوع شورش آشکار باید انجام پذیرد با پدران کوبه مشورت نماید.

بسیار مشکل است که علت یا علل دقیقی را که در نهایت به شورش لوسیفر انجامید نشان داد. ما از یک چیز مطمئن هستیم، و آن این است که این شروع اول هر چه که بود، منشأ در ذهن لوسیفر داشت. حتماً یک خودبینی وجود داشت که تا نقطه خودفروبی پرورانده شد، طوری که لوسیفر برای مدتی واقعاً خود را متقاعد

2. THE CAUSES OF REBELLION

^{5321 (6024)} Lucifer and his first assistant, Satan, had reigned on Jerusalem for more than five hundred thousand years when in their hearts they began to array themselves against the Universal Father and his then vicegerent Son, Michael.

^{5322 (6025)} There were no peculiar or special conditions in the system of Satania which suggested or favored rebellion. It is our belief that the idea took origin and form in Lucifer's mind, and that he might have instigated such a rebellion no matter where he might have been stationed. Lucifer first announced his plans to Satan, but it required several months to corrupt the mind of his able and brilliant associate. However, when once converted to the rebel theories, he became a bold and earnest advocate of "self-assertion and liberty."

^{5323 (6026)} No one ever suggested rebellion to Lucifer. The idea of self-assertion in opposition to the will of Michael and to the plans of the Universal Father, as they are represented in Michael, had its origin in his own mind. His relations with the Creator Son had been intimate and always cordial. At no time prior to the exaltation of his own mind did Lucifer openly express dissatisfaction about the universe administration. Notwithstanding his silence, for more than one hundred years of standard time the Union of Days on Salvington had been reflectivating to Uversa that all was not at peace in Lucifer's mind. This information was also communicated to the Creator Son and the Constellation Fathers of Norlatiadek.

^{5324 (6027)} Throughout this period Lucifer became increasingly critical of the entire plan of universe administration but always professed wholehearted loyalty to the Supreme Rulers. His first outspoken disloyalty was manifested on the occasion of a visit of Gabriel to Jerusalem just a few days before the open proclamation of the Lucifer Declaration of Liberty. Gabriel was so profoundly impressed with the certainty of the impending outbreak that he went direct to Edentia to confer with the Constellation Fathers regarding the measures to be employed in case of open rebellion.

^{5325 (6031)} It is very difficult to point out the exact cause or causes which finally culminated in the Lucifer rebellion. We are certain of only one thing, and that is: Whatever these first beginnings were, they had their origin in Lucifer's mind. There must have been a pride of self that nourished itself to the

ساخت که قصدش از شورش اگر برای خیر جهان نباشد در واقع برای خیر سیستم است. تا آن هنگام که طرحهای او تا نقطه توهّم زدایی پیش رفتند، شکی نیست که غرور اولیه و فتنه انگیزانه وی فراتر از آن رفته بود که به او اجازه توقف آن را دهد. در نقطه‌ای در این تجربه او ناصداق گشت، و شرارت به گناه آگاهانه و تعمّدی تکامل یافت. وقوع این امر از طریق رفتار متعاقب این مدیر برجسته اثبات می‌شود. به او مدتها شانس توبه عرضه گردید، اما تنها برخی از زیردستان وی بخشش ارزانی شده را پذیرفتند. مؤمن ایامهای ایندیشیا، با درخواست پدران کوکیه، شخصاً طرح میکائیل را برای نجات این شورشیان وقیح عرضه نمود، اما همواره بخشش پسر آفریننده با اهانت و تحقیر فزاینده رد شد و رد شد.

point of self-deception, so that Lucifer for a time really persuaded himself that his contemplation of rebellion was actually for the good of the system, if not of the universe. By the time his plans had developed to the point of disillusionment, no doubt he had gone too far for his original and mischief-making pride to permit him to stop. At some point in this experience he became insincere, and evil evolved into deliberate and willful sin. That this happened is proved by the subsequent conduct of this brilliant executive. He was long offered opportunity for repentance, but only some of his subordinates ever accepted the proffered mercy. The Faithful of Days of Edentia, on the request of the Constellation Fathers, in person presented the plan of Michael for the saving of these flagrant rebels, but always was the mercy of the Creator Son rejected and rejected with increasing contempt and disdain.

3- بیانیه لوسیفر

منشأ آغازین دشواری در قلوب لوسیفر و شیطان هر چه که بود، شورش نهایی به شکل بیانیۀ آزادی لوسیفر خود را نمایان ساخت. انگیزه شورشیان تحت سه عنوان بیان شد:

1- واقعیت پدر جهانی. لوسیفر مدعی گشت که پدر جهانی در واقع وجود ندارد، و این که جاذبه فیزیکی و انرژی فضایی ذاتی جهان است، و این که پدر یک افسانۀ ساختگی پسران بهشت است که بتوانند به نام پدر بر جهانها حکومت کنند. او منکر این شد که شخصیت یک هدیه پدر جهانی است. او حتی اعلام نمود که پایان دهندگان با فرزندان بهشت تبانی کرده‌اند تا سراسر آفرینش را فریب دهند، زیرا هرگز یک ایده روشن از شخصیت واقعی پدر که در بهشت قابل شناخت باشد نیاورده‌اند. او تقدیس کردن را نادانی نامید. این اتهام، فراگیر، وحشتناک، و کفرآمیز بود. این حمله پرده پوشانه به پایان دهندگان بود که بدون شک شهروندان فراز یابنده را که در آن هنگام در جروسم بودند طوری متأثر ساخت که در برابر کلیۀ پیشنهادات شورشیان مقاومتانۀ بایستند و راسخ عزم باقی بمانند.

2- دولت جهانی پسر آفریننده — میکائیل. لوسیفر چنین استدلال می‌نمود که سیستمهای محلی باید خودمختار باشند. او در برابر حق میکائیل، پسر آفریننده، برای به عهده گرفتن حاکمیت نبادان به نام یک پدر بهشتی فرضی و این که کلیۀ شخصیتها باید با این پدر نادیدنی بیعت نمایند اعتراض نمود. او تصریح کرد که کل طرح پرستش یک ترفند زیرکانه برای بزرگ جلوه دادن پسران بهشت است. او مایل بود میکائیل را به عنوان پدر آفرینندۀ خویش به رسمیت بشناسد، اما نه به عنوان خداوند و فرمانروای بر حق خود.

او به حق قدمای ایامها به تندی حمله نمود و گفت که این "قدر قدرتان بیگانه" در امور سیستمهای محلی و

3. THE LUCIFER MANIFESTO

^{5331 (603.2)} Whatever the early origins of trouble in the hearts of Lucifer and Satan, the final outbreak took form as the Lucifer Declaration of Liberty. The cause of the rebels was stated under three heads:

^{5332 (603.3)} 1. *The reality of the Universal Father.* Lucifer charged that the Universal Father did not really exist, that physical gravity and space-energy were inherent in the universe, and that the Father was a myth invented by the Paradise Sons to enable them to maintain the rule of the universes in the Father's name. He denied that personality was a gift of the Universal Father. He even intimated that the finaliters were in collusion with the Paradise Sons to foist fraud upon all creation since they never brought back a very clear-cut idea of the Father's actual personality as it is discernible on Paradise. He traded on reverence as ignorance. The charge was sweeping, terrible, and blasphemous. It was this veiled attack upon the finaliters that no doubt influenced the ascendant citizens then on Jerusem to stand firm and remain steadfast in resistance to all the rebel's proposals.

^{5333 (603.4)} 2. *The universe government of the Creator Son — Michael.* Lucifer contended that the local systems should be autonomous. He protested against the right of Michael, the Creator Son, to assume sovereignty of Nebadon in the name of a hypothetical Paradise Father and require all personalities to acknowledge allegiance to this unseen Father. He asserted that the whole plan of worship was a clever scheme to aggrandize the Paradise Sons. He was willing to acknowledge Michael as his Creator-father but not as his God and rightful ruler.

^{5334 (603.5)} Most bitterly did he attack the right of the Ancients of Days — "foreign potentates" — to interfere in the affairs of the local systems and

جهانها دخالت می‌کنند. او این حکمرانان را به عنوان مستبد و زورگو محکوم کرد. او پیروان خویش را چنین ترغیب نمود که اگر انسانها و فرشتگان فقط از شهامت اظهار نظر برخوردار بوده و متهورانه حقوق خویش را طلب می‌کردند، هیچیک از این حکمرانان نمی‌توانستند در کار حکومت کامل محلی دخالت ورزند.

او چنین استدلال می‌نمود که اگر موجودات بومی فقط بتوانند استقلال خود را اعمال نمایند، می‌توان جلادان قدمای ایامها را از کار در سیستمهای محلی بازداشت. او بر این نظر بود که فناناپذیری ذاتی شخصیتهای سیستم است، و این که رستاخیز طبیعی و اتوماتیک است، و این که به جز در موارد اعمال مستبدانه و غیر عادلانه جلادان قدمای ایامها کلیه موجودات می‌توانند برای ابد زنده بمانند.

3- حمله به طرح جهانی آموزش انسان فراز یابنده. لوسیفر معتقد بود که زمان و انرژی زیادی صرف طرح آموزش کامل انسانهای فراز یابنده در اصول اداره جهان شده بود، اصولی که به ادعای او غیر اخلاقی و نادرست بودند. او به برنامه طولانی مدت آماده سازی انسانهای فضا برای یک سرنوشت ناشناخته اعتراض نمود و به حضور فوج پایان دهندگان در جروسم به عنوان گواهی بر این که این انسانها اعصاری طولانی را صرف آماده سازی برای یک سرنوشت کاملاً خیالی کرده‌اند اشاره نمود. او با تمسخر خاطر نشان می‌نمود که پایان دهندگان با سرنوشتی مواجه شده‌اند که از بازگشت به کرات محققی که مشابه کرات منشأ آنان بود شکوهمندتر نیست. او اعلام نمود که آنها با انضباط بیش از حد و آموزش به درازا کشیده شده به گمراهی کشانیده شده‌اند، و این که آنها در واقع نسبت به یاران انسانی خویش خائن هستند، زیرا اکنون با طرح برده سازی سراسر آفرینش به داستانهای ساختگی یک سرنوشت خیالی ابدی برای انسانهای فراز یابنده همکاری می‌کنند. او از این نظر جانبداری می‌کرد که فراز یابندگان باید از آزادی تعیین سرنوشت خویش بهرمنند باشند. او کل طرح صعود انسان را آنطور که توسط پسران بهشتی خداوند برپا شده و توسط روح بیکران مورد حمایت واقع شده بود به چالش طلبید و محکوم نمود.

و با چنین اعلان آزادی بود که لوسیفر بی‌بند و باری تاریکی و مرگ خویش را آغاز نمود.

4- وقوع شورش

مانیفست لوسیفر در گردهمایی بزرگ سالانه ستانیا در دریای بلور در حضور گروههای گرد آمده جروسم در آخرین روز سال، حدوداً دویست هزار سال پیش به وقت یورنشیا صادر گردید. شیطان اعلام کرد که نیروهای جهانی — فیزیکی، عقلانی، و روحی — می‌توانند مورد پرستش واقع شوند، اما بیعت فقط می‌تواند نسبت به فرمانروای واقعی و کنونی، لوسیفر، "دوست انسانها و فرشتگان" و "خدای آزادی" اذعان گردد.

ابراز وجود، شعار جنگی شورش لوسیفر بود. یکی

universes. These rulers he denounced as tyrants and usurpers. He exhorted his followers to believe that none of these rulers could do ought to interfere with the operation of complete home rule if men and angels only had the courage to assert themselves and boldly claim their rights.

5335 (603.6) He contended that the executioners of the Ancients of Days could be debarred from functioning in the local systems if the native beings would only assert their independence. He maintained that immortality was inherent in the system personalities, that resurrection was natural and automatic, and that all beings would live eternally except for the arbitrary and unjust acts of the executioners of the Ancients of Days.

5336 (604.1) 3. *The attack upon the universal plan of ascendant mortal training.* Lucifer maintained that far too much time and energy were expended upon the scheme of so thoroughly training ascending mortals in the principles of universe administration, principles which he alleged were unethical and unsound. He protested against the agelong program for preparing the mortals of space for some unknown destiny and pointed to the presence of the finaliter corps on Jerusem as proof that these mortals had spent ages of preparation for some destiny of pure fiction. With derision he pointed out that the finaliters had encountered a destiny no more glorious than to be returned to humble spheres similar to those of their origin. He intimated that they had been debauched by overmuch discipline and prolonged training, and that they were in reality traitors to their mortal fellows since they were now co-operating with the scheme of enslaving all creation to the fictions of a mythical eternal destiny for ascending mortals. He advocated that ascenders should enjoy the liberty of individual self-determination. He challenged and condemned the entire plan of mortal ascension as sponsored by the Paradise Sons of God and supported by the Infinite Spirit.

5337 (604.2) And it was with such a Declaration of Liberty that Lucifer launched his orgy of darkness and death.

4. OUTBREAK OF THE REBELLION

5341 (604.3) The Lucifer manifesto was issued at the annual conclave of Satania on the sea of glass, in the presence of the assembled hosts of Jerusem, on the last day of the year, about two hundred thousand years ago, Urantia time. Satan proclaimed that worship could be accorded the universal forces — physical, intellectual, and spiritual — but that allegiance could be acknowledged only to the actual and present ruler, Lucifer, the "friend of men and angels" and the "God of liberty."

5342 (604.4) Self-assertion was the battle cry of the

از استدلالهای اصلی او این بود که اگر حکومت بر خود برای ملک صادقها و سایر گروهها خوب و صحیح است، به همین اندازه برای کلیه انواع موجودات هوشمند نیز خوب است. او در هواخواهی از "برابری اندیشه" و "برادری موجودات هوشمند" بی‌پاک و مُصر بود. او بر این عقیده بود که حکومت باید تماماً به سیارات محلی و کنفدراسیون داوطلبانه آنها در سیستمهای محلی محدود شود. او تمامی مدیریتهای دیگر را غیرمجاز شمرد. او به پرنسهای سیاره‌ای وعده داد که به صورت رئیسان عالی اجرایی بر کرات حکومت خواهند کرد. او مکان فعالیت‌های قضایی را در ستاد مرکزی کوکبه و اجرای امور قضایی را در پایتخت جهان مردود شمرد. او چنین استدلال می‌کرد که کلیه این کارکردهای دولتی باید در پایتخت سیستمها متمرکز شوند و سپس دست به کار شده و مجمع قضایی خود را برپا نمود و محکامات دادرسی خود را تحت نظر شیطان سازمان داد. و او فرمان داد که پرنسها نیز در کرات مرتد همین کار را انجام دهند.

تمامی کابینه حکومتی لوسifer در یک گروه رفتند و به عنوان متصدیان حکومت ریاست جدید "کرات و سیستمهای آزاد شده" به طور علنی سوگند داده شدند.

در حالی که در نبادان دو بار قبلاً شورش شده بود، آنها در کواکب دوری بودند. لوسifer معتقد بود دلیل عدم موفقیت این شورشها این بود که اکثر فرشتگان نتوانستند از رهبران خود پیروی کنند. او استدلال می‌کرد که "اکثریت حکومت می‌کند"، و این که "ذهن خطاینبیر است." این آزادی که حکمرانان جهان به او داده بودند ظاهراً موجب تحمل بسیاری از استدلالهای شریانه وی شده بود. او از کلیه مافوقان خود سرپیچی نمود، با این حال آنها ظاهراً اعمال او را مورد توجه قرار ندادند. او بدون ممانعت و بازداری در اجرای برنامه فریبنده‌اش آزاد گذارده شد.

لوسifer تمامی تأخیرات بخشاینده اجرای عدالت را به عنوان نشان ناتوانی دولت پسران بهشت در متوقف ساختن شورش تلقی می‌کرد. او به طور علنی از میکائیل، عمانوئیل، و قدامی ایامها سرپیچی نموده و آنها را با خودبینی به چالش می‌طلبید و سپس و به این واقعیت اشاره می‌کرد که بی‌عملی دولتهای جهان و ابرجهان نشانه قطعی ناتوانی آنها است.

جبرئیل در طی کلیه این اقدامات پیمان شکنانه شخصاً حضور داشت و صرفاً اعلام داشت که در زمان مناسب از سوی میکائیل صحبت خواهد کرد، و این که کلیه موجودات در انتخاب خود آزاد و مصون باقی خواهند ماند، و این که "دولت پسران برای پدر صرفاً خواهان آن وفاداری و پاکبازی است که داوطلبانه، یکرنگ، و در برابر استدلال فریب‌آمیز مقاوم است."

پیش از آن که جبرئیل تلاشی در رد حق جانشینی انجام دهد یا با تبلیغات شورشیان به مقابله برخیزد، لوسifer به طور کامل مجال یافت دولت شورشی خود را برقرار ساخته و کاملاً آن را سازمان دهد. اما پدران کوکبه فوراً عمل این شخصیت‌های پیمان شکن را به سیستم ستانیا محدود ساختند. با این وجود این دوره تأخیر، یک زمان آزمایش و آزمون بزرگ برای موجودات وفادار

Lucifer rebellion. One of his chief arguments was that, if self-government was good and right for the Melchizedeks and other groups, it was equally good for all orders of intelligence. He was bold and persistent in the advocacy of the "equality of mind" and "the brotherhood of intelligence." He maintained that all government should be limited to the local planets and their voluntary confederation into the local systems. All other supervision he disallowed. He promised the Planetary Princes that they should rule the worlds as supreme executives. He denounced the location of legislative activities on the constellation headquarters and the conduct of judicial affairs on the universe capital. He contended that all these functions of government should be concentrated on the system capitals and proceeded to set up his own legislative assembly and organized his own tribunals under the jurisdiction of Satan. And he directed that the princes on the apostate worlds do the same.

53:43 (604:5) The entire administrative cabinet of Lucifer went over in a body and were sworn in publicly as the officers of the administration of the new head of "the liberated worlds and systems."

53:44 (605:1) While there had been two previous rebellions in Nebadon, they were in distant constellations. Lucifer held that these insurrections were unsuccessful because the majority of the intelligences failed to follow their leaders. He contended that "majorities rule," that "mind is infallible." The freedom allowed him by the universe rulers apparently sustained many of his nefarious contentions. He defied all his superiors; yet they apparently took no note of his doings. He was given a free hand to prosecute his seductive plan without let or hindrance.

53:45 (605:2) All the merciful delays of justice Lucifer pointed to as evidence of the inability of the government of the Paradise Sons to stop the rebellion. He would openly defy and arrogantly challenge Michael, Immanuel, and the Ancients of Days and then point to the fact that no action ensued as positive evidence of the impotency of the universe and the superuniverse governments.

53:46 (605:3) Gabriel was personally present throughout all these disloyal proceedings and only announced that he would, in due time, speak for Michael, and that all beings would be left free and unmolested in their choice; that the "government of the Sons for the Father desired only that loyalty and devotion which was voluntary, wholehearted, and sophistry-proof."

53:47 (605:4) Lucifer was permitted fully to establish and thoroughly to organize his rebel government before Gabriel made any effort to contest the right of secession or to counterwork the rebel propaganda. But the Constellation Fathers immediately confined the action of these disloyal personalities to the system of Satania. Nevertheless, this period of

تمامی سیتانیا بود. برای چند سال همه چیز در هرج و مرج بود، و در کرات قصر سردرگمی زیادی وجود داشت.

delay was a time of great trial and testing to the loyal beings of all Satania. All was chaotic for a few years, and there was great confusion on the mansion worlds.

5- طبیعت تضاد

به دنبال وقوع شورش سیتانیا، میکائیل با برادر بهشتی خود، عمانوئیل، مشورت نمود. بعد از این گفتگوی بسیار مهم، میکائیل اعلام کرد که همان سیاستی را دنبال خواهد نمود که طرز برخورد او را با آشوبهای مشابه در گذشته تعیین ویژگی نموده است، یک برخورد غیرمداخله جویانه.

در هنگام این شورش و دوتای قبلی، هیچ اتوریته مطلق و شخصی عالی در جهان نبادان وجود نداشت. میکائیل به عنوان نایب پدر جهانی با حق الهی حکومت می کرد، اما هنوز نه به نام حق شخصی خویش. او دوران اعطایی خود را تکمیل نکرده بود. به او "تمامی قدرت در آسمان و زمین" اعطا نشده بود.

میکائیل از زمان وقوع شورش تا روز به اریکه قدرت رسیدنش به عنوان فرمانروای عالی نبادان، هیچگاه در کار نیروهای شورشی لوسیفر مداخله ننمود. آنها اجازه یافتند مسیری آزاد را برای تقریباً دویست هزار سال به وقت یورنشیا دنبال نمایند. میکائیل مسیح اکنون از قدرت و اتوریته کافی برای برخورد فوری، حتی مختصر، با چنین بروز عهد شکنی برخوردار است، اما ما شک داریم که در صورت وقوع چنین آشوبی دیگر، این اختیار مطلق او را به عملی متفاوت رهنمون سازد.

از آنجا که میکائیل تصمیم گرفت خود را از جنگ واقعی شورش لوسیفر دور نگاه دارد، جبرئیل پرسنل شخصی خود در ایندیشیا را فرا خواند، و در مشورت با والامرتبه ها، تصمیم گرفت فرماندهی گروه های وفادار سیتانیا را به عهده گیرد. میکائیل در سلوینگتون باقی ماند، در حالی که جبرئیل عازم جروسم گشت و خود را در کره ای که به پدر وقف شده بود — همان پدر جهانی که شخصیت وی را لوسیفر و شیطان مورد سؤال قرار داده بودند — در حضور گروه های از پیش گرد آمده شخصیت های وفادار مستقر ساخت. او پرچم میکائیل، نماد مادی دولت تثلیث سراسر آفرینش، سه دایره هم مرکز به رنگ آبی آسمانی در یک زمینه سفید رنگ، را برافراشت.

نماد لوسیفر یک پرچم سفید رنگ با یک دایره قرمز رنگ بود که در مرکز آن یک دایره سیاه رنگ تو پر پدیدار بود.

"در آسمان جنگ شد؛ فرمانده میکائیل و فرشتگان او با اژدها (لوسیفر، شیطان، و پرنسهای مرتد) جنگیدند، و اژدها و فرشتگان شورشگر او جنگیدند اما فائق نشدند." این "جنگ در آسمان" انطور که یک چنین تضادی ممکن است در یورنشیا تصور شود، یک جنگ فیزیکی نبود. در روزهای نخست پیکار، لوسیفر در عرصه کارزار سیاره ای پیوسته پیشی می گرفت. جبرئیل از ستاد مرکزی خود که در نزدیکی واقعی شده بود

5. NATURE OF THE CONFLICT

^{5351 (6059)} Upon the outbreak of the Satania rebellion, Michael took counsel of his Paradise brother, Immanuel. Following this momentous conference, Michael announced that he would pursue the same policy which had characterized his dealings with similar upheavals in the past, an attitude of noninterference.

^{5352 (6066)} At the time of this rebellion and the two which preceded it there was no absolute and personal sovereign authority in the universe of Nebadon. Michael ruled by divine right, as vicegerent of the Universal Father, but not yet in his own personal right. He had not completed his bestowal career; he had not yet been vested with "all power in heaven and on earth."

^{5353 (6067)} From the outbreak of rebellion to the day of his enthronement as sovereign ruler of Nebadon, Michael never interfered with the rebel forces of Lucifer; they were allowed to run a free course for almost two hundred thousand years of Urantia time. Christ Michael now has ample power and authority to deal promptly, even summarily, with such outbreaks of disloyalty, but we doubt that this sovereign authority would lead him to act differently if another such upheaval should occur.

^{5354 (6068)} Since Michael elected to remain aloof from the actual warfare of the Lucifer rebellion, Gabriel called his personal staff together on Edentia and, in counsel with the Most Highs, elected to assume command of the loyal hosts of Satania. Michael remained on Salvington while Gabriel proceeded to Jerusalem, and establishing himself on the sphere dedicated to the Father — the same Universal Father whose personality Lucifer and Satan had questioned — in the presence of the forgathered hosts of loyal personalities, he displayed the banner of Michael, the material emblem of the Trinity government of all creation, the three azure blue concentric circles on a white background.

^{5355 (6061)} The Lucifer emblem was a banner of white with one red circle, in the center of which a black solid circle appeared.

^{5356 (6062)} "There was war in heaven; Michael's commander and his angels fought against the dragon (Lucifer, Satan, and the apostate princes); and the dragon and his rebellious angels fought but prevailed not." This "war in heaven" was not a physical battle as such a conflict might be conceived on Urantia. In the early days of the struggle Lucifer held forth continuously in the

مستمراً استدلالهای فریب‌آمیز شورشیان را افشا می‌کرد. شخصیت‌های گوناگون حاضر در کره که در رابطه با موضعشان شک داشتند، این بحثها را از نظر می‌گذرانند تا این که به یک تصمیم نهایی رسیدند.

اما این جنگ در آسمان بسیار وحشتناک و خیلی واقعی بود. این تضاد در حالی که هیچیک از وحشیگریهایی را که ویژگی جنگ فیزیکی در کرات بدوی است به نمایش نمی‌گذارد، بسیار بیشتر مهلک بود. زندگی مادی در نبرد مادی در خطر است، اما جنگ در آسمان در چهارچوب زندگی جاودان جنگیده شد.

6- یک فرشته سراف وفادار فرمانده

اعمال والامنشانه و الهام بخش زیادی از پاکبازی و وفاداری بودند که بین وقوع خصومتها و ورود فرمانروای جدید سیستم و پرسنل او توسط شخصیت‌های متعدد انجام یافتند. اما شورانگیزترین این شاهکارهای جسورانه وفاداری، رفتار متهورانه منوشیا، فرمانده دوم ستاد مرکزی سرافیمها در ستانیا بود.

در هنگام وقوع شورش در جروسم، رئیس گروههای فرشتگان سراف به شورش لوسیفر پیوست. بدون شک این امر علت انحراف چنین تعداد کثیری از چهارمین رسته سرافیمهای مدیر سیستم را روشن می‌سازد. رهبر فرشتگان سراف به واسطه شخصیت برجسته لوسیفر از نظر معنوی کور شده بود. شگردهای مجذوبانه او رسته‌های پایین‌تر موجودات آسمانی را کاملاً جلب کرده بود. آنها به سادگی نمی‌توانستند درک کنند که ممکن است یک چنین شخصیت تحسین برانگیزی دچار خطا شود.

مدت زیادی نگذشت که منوشیا در توصیف تجاربی که به آغاز شورش لوسیفر مربوط می‌گشت گفت: "اما وجدآورترین لحظه من، ماجرای شورانگیزی بود که به شورش لوسیفر مربوط می‌گشت، یعنی آن هنگام که به عنوان فرمانده دوم فرشتگان سراف، از شرکت در توهین برنامه‌ریزی شده به میکائیل امتناع کردم، و شورشیان قدرتمند از طریق نیروهای رابطی که ترتیب داده بودند در صدد نابودی من برآمدند. آشوبی فوق‌العاده در جروسم به وجود آمد، اما حتی یک سرافیم وفادار نیز آسیب ندید.

"به دنبال خطای مافوق بلافصل من، تصدی فرماندهی گروههای فرشتگان جروسم در مقام مدیریت افتخاری امور درهم و برهم فرشتگان سراف سیستم به من محول گردید. ملک صادقها به لحاظ اخلاقی از من حمایت کردند، اکثریت فرزندان ماتریال با توانمندی مرا یاری کردند، گروه کثیری از رسته خودم به من پشت کردند، اما انسانهای فراز یابنده در جروسم شوکت‌مندان از من حمایت نمودند.

"پس از آن که به دلیل جدا شدن لوسیفر به طور اتوماتیک از مدارهای کوکبه بیرون افکنده شدیم، به

planetary amphitheater. Gabriel conducted an unceasing exposure of the rebel sophistries from his headquarters taken up near at hand. The various personalities present on the sphere who were in doubt as to their attitude would journey back and forth between these discussions until they arrived at a final decision.

^{5357 (6063)} But this war in heaven was very terrible and very real. While displaying none of the barbarities so characteristic of physical warfare on the immature worlds, this conflict was far more deadly; material life is in jeopardy in material combat, but the war in heaven was fought in terms of life eternal.

6. A LOYAL SERAPHIC COMMANDER

^{5361 (6064)} There were many noble and inspiring acts of devotion and loyalty which were performed by numerous personalities during the interim between the outbreak of hostilities and the arrival of the new system ruler and his staff. But the most thrilling of all these daring feats of devotion was the courageous conduct of Manotia, the second in command of the Satania headquarters' seraphim.

^{5362 (6065)} At the outbreak of rebellion on Jerusem the head of the seraphic hosts joined the Lucifer cause. This no doubt explains why such a large number of the fourth order, the system administrator seraphim, went astray. The seraphic leader was spiritually blinded by the brilliant personality of Lucifer; his charming ways fascinated the lower orders of celestial beings. They simply could not comprehend that it was possible for such a dazzling personality to go wrong.

^{5363 (6066)} Not long since, in describing the experiences associated with the onset of the Lucifer rebellion, Manotia said: "But my most exhilarating moment was the thrilling adventure connected with the Lucifer rebellion when, as second seraphic commander, I refused to participate in the projected insult to Michael; and the powerful rebels sought my destruction by means of the liaison forces they had arranged. There was a tremendous upheaval on Jerusem, but not a single loyal seraphim was harmed.

^{5364 (6067)} "Upon the default of my immediate superior it devolved upon me to assume command of the angelic hosts of Jerusem as the titular director of the confused seraphic affairs of the system. I was morally upheld by the Melchizedeks, ably assisted by a majority of the Material Sons, deserted by a tremendous group of my own order, but magnificently supported by the ascendant mortals on Jerusem.

^{5365 (6068)} "Having been automatically thrown out of the constellation circuits by the secession of Lucifer,

وفاداری گروه اطلاعاتیان که از سیستم نزدیک رنتولیا، فراخوانی ما را برای کمک به ایندیشیا ارسال می‌کرد و ایسته شدید، و دریافتیم که پادشاهی نظم، خرد وفاداری، و روح حقیقت به طور ذاتی بر شورش، ابراز وجود، و به اصطلاح آزادی شخصی استیلا می‌یابند. ما توانستیم تا ورود حکمران جدید سیستم، جانشین لایق لوسیفر، ادامه دهیم. و بلافاصله پس از آن، من به گروه پذیرش ملک صادق یورنشیا گمارده شدم و مسئولیت رسته‌های فرشتگان وفادار سراف در کره کلیگشپای خائن که کره خویش را عضوی از سیستم به تازگی پیش‌بینی شده 'کرات آزاد شده و شخصیت‌های نجات یافته' اعلام کرده بود به من محول گردید. این سیستم در بیانیه ننگین آزادی که توسط لوسیفر خطاب به 'دوستانان آزادی، آزاد اندیشان، و پیش‌تازان کرات بد حکومت شده و بد اداره شده ستانیا' صادر شده بود، مطرح گردید.

این فرشته هنوز در یورنشیا خدمت می‌کند و به عنوان معاون رئیس سرافیمها عمل می‌نماید.

7- تاریخچه شورش

شورش لوسیفر در سرتاسر سیستم صورت پذیرفت. سی و هفت پرنس سیاره‌ای جدایی طلب حکومت‌های کره خویش را به طور گسترده به سوی شورشگر اصلی نوسان دادند. فقط در پنوشیا پرنس سیاره‌ای نتوانست مردمش را با خود همراه سازد. در این کره، مردم تحت رهبری ملک صادق‌ها به حمایت میکائیل شتافتند. الا‌نورا، یک زن جوان از آن کره انسانی، رهبری نژادهای بشری را به دست گرفت، و حتی یک نفر نیز در آن کره با نزاع از هم گسیخته، تحت پرچم لوسیفر نام نویسی نکرد. و از آن هنگام این پنوشیایی‌های وفادار به عنوان سرپرستان و سازندگان کره پدر و هفت کرات زندان اطراف آن، در هفتمین کره انتقالی جروسم خدمت کرده‌اند. پنوشیایی‌ها نه تنها به عنوان سرپرستان عملی این کرات عمل می‌کنند، بلکه همچنین دستورات شخصی میکائیل را برای تزئین این کرات برای استفاده‌های آینده و ناشناخته به اجرا درمی‌آورند. آنها در مسیر رفتن به ایندیشیا در آنجا توقف نموده و این کار را انجام می‌دهند.

در سراسر این دوره، کلیگشپا از اهداف لوسیفر در یورنشیا جانبداری می‌کرد. ملک صادق‌ها با پرنس سیاره‌ای مرتد قویاً مخالفت ورزیدند، اما استدلال‌های فریب‌آمیز آزادی لجام گسیخته و خیال‌های باطل ابراز وجود از هر فرصتی برای فریب مردمان بدوی یک کره جوان و توسعه نیافته برخوردار بود.

کلیه تبلیغات جدایی طلبانه باید از طریق تلاش شخصی به انجام می‌رسید، زیرا سرویس پخش خبر و کلیه راه‌های دیگر ارتباطات بین سیاره‌ای از طریق عمل سرپرستان مدار سیستم به حالت تعلیق درآمد. به دنبال وقوع عملی شورش، تمامی سیستم ستانیا در مدارهای کوکبه و جهانی ایزوله شد. در طول این زمان کلیه پیامهایی که به داخل آمده یا به خارج می‌رفتند از طریق

we were dependent on the loyalty of our intelligence corps, who forwarded calls for help to Edentia from the near-by system of Rantulia; and we found that the kingdom of order, the intellect of loyalty, and the spirit of truth were inherently triumphant over rebellion, self-assertion, and so-called personal liberty; we were able to carry on until the arrival of the new System Sovereign, the worthy successor of Lucifer. And immediately thereafter I was assigned to the corps of the Melchizedek receivership of Urantia, assuming jurisdiction over the loyal seraphic orders on the world of the traitorous Caligastia, who had proclaimed his sphere a member of the newly projected system of 'liberated worlds and emancipated personalities' proposed in the infamous Declaration of Liberty issued by Lucifer in his call to the 'liberty-loving, free-thinking, and forward-looking intelligences of the misruled and maladministered worlds of Satania.'"

^{537.1 (607.1)} This angel is still in service on Urantia, functioning as associate chief of seraphim.

7. HISTORY OF THE REBELLION

^{537.1 (607.2)} The Lucifer rebellion was system wide. Thirty-seven seceding Planetary Princes swung their world administrations largely to the side of the archrebel. Only on Panoptia did the Planetary Prince fail to carry his people with him. On this world, under the guidance of the Melchizedeks, the people rallied to the support of Michael. Ellanora, a young woman of that mortal realm, grasped the leadership of the human races, and not a single soul on that strife-torn world enlisted under the Lucifer banner. And ever since have these loyal Panoptians served on the seventh Jerusalem transition world as the caretakers and builders on the Father's sphere and its surrounding seven detention worlds. The Panoptians not only act as the literal custodians of these worlds, but they also execute the personal orders of Michael for the embellishment of these spheres for some future and unknown use. They do this work as they tarry en route to Edentia.

^{537.2 (607.3)} Throughout this period Caligastia was advocating the cause of Lucifer on Urantia. The Melchizedeks ably opposed the apostate Planetary Prince, but the sophistries of unbridled liberty and the delusions of self-assertion had every opportunity for deceiving the primitive peoples of a young and undeveloped world.

^{537.3 (607.4)} All secession propaganda had to be carried on by personal effort because the broadcast service and all other avenues of interplanetary communication were suspended by the action of the system circuit supervisors. Upon the actual outbreak of the insurrection the entire system of Satania was isolated in both the constellation and the universe circuits. During this time all incoming

فرشتگان سراف و پیام‌آوران منفرد ارسال می‌شدند. مدارهای کرات مرتد نیز قطع شدند، طوری که لوسیفر نتوانست از این راه برای پیشبرد طرح شریرانه خود استفاده نماید. و تا وقتی که شورشگر بزرگ در محدوده سیتانیا زندگی می‌کند، این مدارها به حالت نخست بازگردانده نخواهند شد.

این یک شورش لانونانده‌گی بود. رسته‌های بالاتر فرزندی جهان محلی به جداروی لوسیفر ملحق نشدند، اگر چه تعداد اندکی از حاملین حیات که در سیارات شورشی ساکن بودند تا اندازه‌ای از شورش پرنسهای عهد شکن تأثیر پذیرفتند. هیچیک از پسران تثلیث یافته به گمراهی نرفتند. ملک صادقها، فرشتگان اعظم، و ستارگان تابناک عصر همگی به میکائیل وفادار بودند و به همراه جبرئیل برای خواست پدر و فرمانروایی پسر دلیرانه مبارزه کردند.

هیچ موجودی با منشأ بهشتی در پیمان شکنی شرکت نداشت. آنها به همراه پیام‌آوران منفرد ستاد مرکزی خود را در کره روح برقرار ساختند و تحت رهبری مؤمن ایامهای آیدنشیا باقی ماندند. هیچیک از اشتی دهندگان مرتد نشدند، و یک تن از نگارندگان آسمانی نیز به گمراهی کشانیده نشد. اما یاران مورانشیا و آموزگاران کرات قصر متحمل تلفات سنگینی شدند.

از رسته عالی سرافیمها یک فرشته نیز از دست رفت، اما گروه قابل توجهی از رسته بعدی، رسته برتر فریب خورند و در دام افتادند. به همین ترتیب تعداد اندکی از رسته سوم یا رسته سرپرست فرشتگان به گمراهی کشانیده شدند. اما فروپاشی شدید در گروه چهارم، فرشتگان اداره کننده، به وقوع پیوست. این سرافیمها آنهایی هستند که معمولاً مسئولیتهای پایتخت سیستمها به آنان محول می‌شود. منوشیا تقریباً دو سوم آنان را نجات داد، اما اندکی بیش از یک سوم به دنبال‌روی از رئیس خود به صفوف شورشیان پیوستند. یک سوم از کلیه فرشتگان کروب جروسیم که به فرشتگان اداره کننده الحاق یافته بودند به همراه سرافیمهای پیمان شکنشان از دست رفتند.

از میان فرشتگان مددکار سیاره‌ای، یعنی آنهایی که به فرزندان ماتریال تخصیص یافته بودند، در حدود یک سومشان فریب خورند و تقریباً ده درصد از خادمان انتقال به دام افتادند. یوحنا به طور سمبولیک این را دید. او درباره اژدهای بزرگ سرخ چنین نوشت: "و او با دمش یک سوم ستارگان آسمان را کشیده و در تاریکی به زمین افکند."

بیشترین ضایعه در صفوف فرشتگان به وقوع پیوست، اما بخش عمده رسته‌های پایین‌تر هوشمند در عهد شکنی سهیم بودند. از میان 681,217 فرزند ماتریال که در سیتانیا از دست رفتند، نود و پنج درصد متعلق به تلفات شورش لوسیفر بودند. تعداد کثیری از مخلوقات بینابینی در تک تک آن سیاراتی که پرنسهای سیاره‌ای آن به آرمان لوسیفر پیوستند از دست رفتند.

از بسیاری جهات این شورش، دانه‌دارترین و مصیبت‌بارترین این رخدادها در نبادان بود. شخصیتهای بیشتری در این شورش درگیر بودند تا در دوتای دیگر. و مایه ننگ ابدی آنان است که فرستادگان لوسیفر و شیطان

and outgoing messages were dispatched by seraphic agents and Solitary Messengers. The circuits to the fallen worlds were also cut off, so that Lucifer could not utilize this avenue for the furtherance of his nefarious scheme. And these circuits will not be restored so long as the archrebel lives within the confines of Satania.

537.4 (607.5) This was a Lanonandek rebellion. The higher orders of local universe sonship did not join the Lucifer secession, although a few of the Life Carriers stationed on the rebel planets were somewhat influenced by the rebellion of the disloyal princes. None of the Trinitized Sons went astray. The Melchizedeks, archangels, and the Brilliant Evening Stars were all loyal to Michael and, with Gabriel, valiantly contended for the Father's will and the Son's rule.

537.5 (608.1) No beings of Paradise origin were involved in disloyalty. Together with the Solitary Messengers they took up headquarters on the world of the Spirit and remained under the leadership of the Faithful of Days of Edentia. None of the conciliators apostatized, nor did a single one of the Celestial Recorders go astray. But a heavy toll was taken of the Morontia Companions and the Mansion World Teachers.

537.6 (608.2) Of the supreme order of seraphim, not an angel was lost, but a considerable group of the next order, the superior, were deceived and ensnared. Likewise a few of the third or supervisor order of angels were misled. But the terrible breakdown came in the fourth group, the administrator angels, those seraphim who are normally assigned to the duties of the system capitals. Manotia saved almost two thirds of them, but slightly over one third followed their chief into the rebel ranks. One third of all the Jerusalem cherubim attached to the administrator angels were lost with their disloyal seraphim.

537.7 (608.3) Of the planetary angelic helpers, those assigned to the Material Sons, about one third were deceived, and almost ten per cent of the transition ministers were ensnared. In symbol John saw this when he wrote of the great red dragon, saying: "And his tail drew a third part of the stars of heaven and cast them down in darkness."

537.8 (608.4) The greatest loss occurred in the angelic ranks, but most of the lower orders of intelligence were involved in disloyalty. Of the 681,227 Material Sons lost in Satania, ninety-five per cent were casualties of the Lucifer rebellion. Large numbers of midway creatures were lost on those individual planets whose Planetary Princes joined the Lucifer cause.

537.9 (608.5) In many respects this rebellion was the most widespread and disastrous of all such occurrences in Nebadon. More personalities were involved in this insurrection than in both of the

حتی مدارس آموزش نوزادان در سیاره فرهنگی پایین دهندگان را نیز مستثنی نداشتند، بلکه در صدد فاسد کردن این اذهان در حال رشد که با ترحم از کرات تکاملی نجات داده شده بودند، برآمدند.

انسانهای فراز یابنده آسیب پذیر بودند، اما بهتر از ارواح پایین‌تر در مقابل استدلالهای فریب‌آمیز شورش ایستادگی نمودند. در حالی که بسیاری در کرات پایین‌تر قصر، آنهایی که با تنظیم کنندگان خود پیوند نهایی نیافته بودند، دچار گمراهی شدند، در تجلیل از خرد طرح فرازگرایانه ثبت شده است که حتی یک عضو از شهروندان فراز یابنده ستانیا که مقیم جروسم بودند نیز در شورش لوسیفر شرکت نکرد.

ساعت به ساعت و روز به روز، ایستگاههای پخش خبر نبادان با انبوه نظارمگران مشتاق هر طبقه قابل تصور هوشمندی آسمان که مشتاقانه خبرنامه‌های شورش ستانیا را دنبال می‌کردند و از شرح بی‌وقفه گزارشات وفاداری تغییرناپذیر انسانهای فراز یابنده شادی می‌کردند. این انسانها تحت رهبری ملک صادق خویش به طور موفقیت‌آمیز در برابر تلاشهای توأم و طولانی کلیه نیروهای حیل‌مگر شیطانی که چنان سریع گرداگرد پرچمهای جدایی طلبی و گناه گرد آمدند ایستادگی نمودند.

از شروع "جنگ در آسمان" تا نصب جانشین لوسیفر بیش از دو سال به وقت سیستم طول کشید. اما سرانجام فرمانروای جنید آمد. او به همراه پرسنل خود روی دریای بلور فرود آمد. من در میان ذخیره‌هایی بودم که توسط جبرئیل در اینشتیا بسج شده بودند. و من اولین پیام لانافورج به پدر کوکبه نرلاشیادک را به خوبی به یاد می‌آورم. او گفت: "حتی یک شهروند جروسم نیز از دست نرفت. کلیه انسانهای فرازگرا از آزمون آتشین جان به در بردند و از آزمایش حیاتی سرافراز و در مجموع پیروز بیرون آمدند." و این پیام اطمینان به سلوینگتون، یوورسا، و بهشت رفت که تجربه بقای فراز انسان، بزرگترین تضمین در برابر شورش و حتمی‌ترین حفاظ در برابر گناه است. تعداد این گروه والامش جروسمی از انسانهای مؤمن دقیقاً 187,432,811 نفر بود.

با ورود لانافورج شورشیان اصلی از کار برکنار شدند و از کلیه قدرتهای حکومتی کنار گذاشته شدند، گر چه به آنان اجازه داده شد که آزادانه به جروسم، کرات مورانشیا، و حتی به تک تک کرات مسکونی رفت و آمد کنند. آنها به تلاشهای فریبکارانه و وسوسه‌انگیز خود برای سردرگم ساختن و گمراهی اذهان انسانها و فرشتگان ادامه دادند. اما تا جایی که به کار آنها در کوه مدیریت جروسم مربوط می‌شد، "جای آنها دیگر پیدا نبود."

در حالی که لوسیفر از تمامی اتوریته حکومتی در ستانیا محروم گردید، در آن هنگام هیچ نیرو یا محکمه جهان محلی وجود نداشت که بتواند این باغی‌شیر را توقیف نموده یا نابود سازد. در آن هنگام میکائیل یک فرمانروای خودمختار نبود. قدمای ایامها از پدران کوکبه در تصرف دولت سیستم حمایت نمودند، اما در فرجام خواهیهای متعددی که هنوز در رابطه با وضعیت کنونی و تعیین تکلیف آینده لوسیفر، شیطان، و همکاران آنها در

others. And it is to their everlasting dishonor that the emissaries of Lucifer and Satan spared not the infant-training schools on the finaliter cultural planet but rather sought to corrupt these developing minds in mercy salvaged from the evolutionary worlds.

537.10 (6086) The ascending mortals were vulnerable, but they withstood the sophistries of rebellion better than the lower spirits. While many on the lower mansion worlds, those who had not attained final fusion with their Adjusters, fell, it is recorded to the glory of the wisdom of the ascension scheme that not a single member of the Satania ascendant citizenship resident on Jerusalem participated in the Lucifer rebellion.

537.11 (6087) Hour by hour and day by day the broadcast stations of all Nebadon were thronged by the anxious watchers of every imaginable class of celestial intelligence, who intently perused the bulletins of the Satania rebellion and rejoiced as the reports continuously narrated the unswerving loyalty of the ascending mortals who, under their Melchizedek leadership, successfully withstood the combined and protracted efforts of all the subtle evil forces which so swiftly gathered around the banners of secession and sin.

537.12 (6088) It was over two years of system time from the beginning of the "war in heaven" until the installation of Lucifer's successor. But at last the new Sovereign came, landing on the sea of glass with his staff. I was among the reserves mobilized on Edentia by Gabriel, and I well remember the first message of Lanaforge to the Constellation Father of Norlatiadek. It read: "Not a single Jerusalem citizen was lost. Every ascendant mortal survived the fiery trial and emerged from the crucial test triumphant and altogether victorious." And on to Salvington, Uversa, and Paradise went this message of assurance that the survival experience of mortal ascension is the greatest security against rebellion and the surest safeguard against sin. This noble Jerusalem band of faithful mortals numbered just 187,432,811.

537.13 (6089) With the arrival of Lanaforge the archrebels were dethroned and shorn of all governing powers, though they were permitted freely to go about Jerusalem, the morontia spheres, and even to the individual inhabited worlds. They continued their deceptive and seductive efforts to confuse and mislead the minds of men and angels. But as concerned their work on the administrative mount of Jerusalem, "their place was found no more."

537.14 (6090) While Lucifer was deprived of all administrative authority in Satania, there then existed no local universe power nor tribunal which could detain or destroy this wicked rebel; at that time Michael was not a sovereign ruler. The Ancients of Days sustained the Constellation Fathers in their seizure of the system government, but they have never handed down any subsequent

انتظار دادرسی است هرگز هیچ تصمیم متعاقبی ابلاغ نکرده‌اند.

بدین ترتیب این شورشگران اصلی اجازه یافتند تا در تمامی سیستم گردش کنند تا درصدد تعمیق بیشتر دگرترین عدم رضایت و ابراز وجود خویش برآیند. اما در تقریباً دویست هزار سال به وقت یورنشیا آنها قادر نبوده‌اند کره دیگری را فریب دهند. هیچیک از کرات ستانیا از زمان سقوط سی و هفت کره از دست نرفته‌اند، حتی آن کرات جوانتری که از آن روز شورش مسکونی شده‌اند نیز گمراه نگشته‌اند.

8- پسر انسان در یورنشیا

لوسیفر و شیطان تا تکمیل مأموریت اعطایی میکائیل در یورنشیا، از آدانه در سیستم ستانیا گشت می‌زدند. آنها آخرین بار در طی تهاجم مشترکشان بر علیه پسر انسان در کره شما با هم بودند.

سابقاً، هنگامی که پرنسهای سیاره‌ای، "پسران خدا"، هر چند گاه یکبار اجتماع می‌کردند، "شیطان نیز می‌آمد"، و مدعی می‌گشت که کلیه کرات منزوی پرنسهای سیاره‌ای گمراه شده را نمایندگی می‌کند. اما او از هنگام اعطای نهایی میکائیل از این آزادی در جروسم برخوردار نگشته است. به دنبال تلاش لوسیفر و شیطان برای انحراف میکائیل، هنگامی که وی در جسم اعطایی بود، هر گونه سمپاتی برای آنان در سراسر ستانیا، یعنی در خارج از کرات منزوی گناه، از بین رفته است.

اعطای میکائیل شورش لوسیفر را صرف نظر از سیارات پرنسهای سیاره‌ای مرتد، در سراسر ستانیا پایان داد. و این اهمیت تجربه شخصی عیسی، درست پیش از مرگ او در جسم بود، آنگاه که یک روز به حواریون خود اعلام نمود: "و من شیطان را دیدم که همچون آذرخش از آسمان به زیر افتاد." او برای آخرین پیکار حیاتی به همراه لوسیفر به یورنشیا آمده بود.

پسر انسان از موفقیت خاطر جمع بود، و می‌دانست که پیروزی او در کره شما برای همیشه موجب حل و فصل وضعیت این دشمنان قدیمی، نه فقط در ستانیا بلکه در دو سیستم دیگر که گناه وارد آنها شده بود، می‌شود. برای انسانها نجات و برای فرشتگان امنیت وجود داشت، هنگامی که استاد شما در پاسخ به پیشنهادات لوسیفر با متانت و با اطمینان الهی پاسخ داد: "ای شیطان، از من دور شو." در اصل، این پایان واقعی شورش لوسیفر بود. درست است، دادگاههای یورسا هنوز تصمیم اجرایی را در رابطه با درخواست جبرئیل که برای نابودی شورشیان دعا می‌کرد صادر نکرده‌اند، اما چون اولین گام در رسیدگی به این پرونده تاکنون برداشته شده است، این حکم قطعاً در زمان مناسب خواهد آمد.

پسر انسان تا نزدیکی لحظه مرگش کلیگشیا را از نظر تکنیکی پرنس یورنشیا می‌شناخت. عیسی گفت: "اکنون زمان داوری این دنیا فرا رسیده است. اکنون فرمائروای این دنیا بیرون افکنده می‌شود." و سپس باز

decisions in the many appeals still pending with regard to the present status and future disposition of Lucifer, Satan, and their associates.

^{537.15 (609.3)} Thus were these archrebels allowed to roam the entire system to seek further penetration for their doctrines of discontent and self-assertion. But in almost two hundred thousand Urantia years they have been unable to deceive another world. No Satania worlds have been lost since the fall of the thirty-seven, not even those younger worlds peopled since that day of rebellion.

8. THE SON OF MAN ON URANTIA

^{538.1 (609.4)} Lucifer and Satan freely roamed the Satania system until the completion of the bestowal mission of Michael on Urantia. They were last on your world together during the time of their combined assault upon the Son of Man.

^{538.2 (609.5)} Formerly, when the Planetary Princes, the "Sons of God," were periodically assembled, "Satan came also," claiming that he represented all of the isolated worlds of the fallen Planetary Princes. But he has not been accorded such liberty on Jerusem since Michael's terminal bestowal. Subsequent to their effort to corrupt Michael when in the bestowal flesh, all sympathy for Lucifer and Satan has perished throughout all Satania, that is, outside the isolated worlds of sin.

^{538.3 (609.6)} The bestowal of Michael terminated the Lucifer rebellion in all Satania aside from the planets of the apostate Planetary Princes. And this was the significance of Jesus' personal experience, just before his death in the flesh, when he one day exclaimed to his disciples, "And I beheld Satan fall as lightning from heaven." He had come with Lucifer to Urantia for the last crucial struggle.

^{538.4 (609.7)} The Son of Man was confident of success, and he knew that his triumph on your world would forever settle the status of his agelong enemies, not only in Satania but also in the other two systems where sin had entered. There was survival for mortals and security for angels when your Master, in reply to the Lucifer proposals, calmly and with divine assurance replied, "Get you behind me, Satan." That was, in principle, the real end of the Lucifer rebellion. True, the Uversa tribunals have not yet rendered the executive decision regarding the appeal of Gabriel praying for the destruction of the rebels, but such a decree will, no doubt, be forthcoming in the fullness of time since the first step in the hearing of this case has already been taken.

^{538.5 (610.1)} Caligastia was recognized by the Son of Man as the technical Prince of Urantia up to near the time of his death. Said Jesus: "Now is the judgment of this world; now shall the prince of this

هم در نزدیکی تکمیل کار عمده زندگی، اعلام نمود: "فرمانروای این دنیا مورد داوری واقع شده است." و این همان پرنس خلع شده و بی اعتبار است که زمانی "خدای یورنشیا" نامیده می شد.

آخرین عمل میکائیل پیش از ترک یورنشیا، عرضه بخشایش به کلیگششیا و دلیگششیا بود، اما آنها ارائه مهرآمیز او را نپذیرفتند. کلیگششیا، پرنس سیاره ای مرتد شما، هنوز در یورنشیا آزاد است تا طرحهای شریرانه خود را اجرا کند، اما او در ورود به اذهان انسانها مطلقاً هیچ قدرتی ندارد، و از توان نزدیکی به روانهای آنان نیز برای وسوسه یا فاسد ساختن آنان برخوردار نیست، مگر این که آنها واقعاً مایل باشند با حضور شریرانه وی نفرین شوند.

پیش از اعطای میکائیل، این حکمرانان تاریکی درصدد حفظ اتوریته خود در یورنشیا برآمدند و مصرانه در برابر شخصیت‌های پایین رتبه و فرمانبردار آسمانی ایستادگی کردند. اما از روز پنتیکاست این کلیگششیای خیانتکار و همکار به یک اندازه قابل نکوهش وی، دلیگششیا، در پیشگاه مقام الهی تنظیم کنندگان فکری بهشت و روح نگهبان حقیقت، روح میکائیل، که روی تمامی انسانها ریخته شده است، حقیر هستند.

اما حتی با این حال، هیچ روح گمراه شده هرگز توان تهاجم به اذهان یا آزار روانهای فرزندان خداوند را نداشت. نه شیطان و نه کلیگششیا هرگز نمی توانند به فرزندان بالیمان خداوند آسیب زده یا به آنها نزدیک شوند. ایمان یک زره مؤثر در برابر گناه و شرارت است. این حقیقت دارد: "هر که از خدا تولد یافته است، خود را نگاه می دارد، و آن شریر دستش به او نمی رسد."

به طور کلی، هنگامی که پنداشته می شود انسانهای ضعیف و بی بند و بار تحت نفوذ شیطانی و دیوها هستند، صرفاً تحت تسلط تمایلات ذاتی و پست خویشند و توسط امیال باطنی خود هدایت می شوند. به اهریمن اعتبار زیادی برای شرارتی که از او نیست داده شده است. کلیگششیا از هنگام صلیب عیسی نسبتاً ناتوان بوده است.

9- وضعیت کنونی شورش

در روزهای نخست شورش لوسیفر، میکائیل به کلیه شورشیان نجات عرضه کرد. او به دنبال نیل به حاکمیت کامل بر جهان به کلیه کسانی که گواه توبه صادقانه نشان دادند، بخشش و ابقا در یک شکل از خدمت در جهان ارائه نمود. هیچیک از رهبران این اهدای بخشنده را نپذیرفتند. اما هزاران فرشته و رسته های پایین تر موجودات آسمانی، شامل صدها پسر و دختر ماتریال، بخششی را که توسط پنویشیایها اعلام شده بود پذیرفتند و در هنگام برخاستن عیسی از مردگان هزار و نهصد سال پیش مرمت شدند. این موجودات از آن هنگام به کره پدر در جروسم انتقال داده شده اند. آنها تا وقتی که دادگاههای یوورسا در قضیه جبرئیل در مقابل لوسیفر تصمیمی صادر کنند، از نظر تکنیکی باید در آنجا نگاه داشته شوند. اما هیچکس شک ندارد، هنگامی که

world be cast down." And then still nearer the completion of his lifework he announced, "The prince of this world is judged." And it is this same dethroned and discredited Prince who was once termed "God of Urantia."

^{5386 (610.2)} The last act of Michael before leaving Urantia was to offer mercy to Caligastia and Daligastia, but they spurned his tender proffer. Caligastia, your apostate Planetary Prince, is still free on Urantia to prosecute his nefarious designs, but he has absolutely no power to enter the minds of men, neither can he draw near to their souls to tempt or corrupt them unless they really desire to be cursed with his wicked presence.

^{5387 (610.3)} Before the bestowal of Michael these rulers of darkness sought to maintain their authority on Urantia, and they persistently withstood the minor and subordinate celestial personalities. But since the day of Pentecost this traitorous Caligastia and his equally contemptible associate, Daligastia, are servile before the divine majesty of the Paradise Thought Adjusters and the protective Spirit of Truth, the spirit of Michael, which has been poured out upon all flesh.

^{5388 (610.4)} But even so, no fallen spirit ever did have the power to invade the minds or to harass the souls of the children of God. Neither Satan nor Caligastia could ever touch or approach the faithful sons of God; faith is an effective armor against sin and iniquity. It is true: "He who is born of God keeps himself, and the wicked one touches him not."

^{5389 (610.5)} In general, when weak and dissolute mortals are supposed to be under the influence of devils and demons, they are merely being dominated by their own inherent and debased tendencies, being led away by their own natural propensities. The devil has been given a great deal of credit for evil which does not belong to him. Caligastia has been comparatively impotent since the cross of Christ.

9. PRESENT STATUS OF THE REBELLION

^{5391 (610.6)} Early in the days of the Lucifer rebellion, salvation was offered all rebels by Michael. To all who would show proof of sincere repentance, he offered, upon his attainment of complete universe sovereignty, forgiveness and reinstatement in some form of universe service. None of the leaders accepted this merciful proffer. But thousands of the angels and the lower orders of celestial beings, including hundreds of the Material Sons and Daughters, accepted the mercy proclaimed by the Panoptians and were given rehabilitation at the time of Jesus' resurrection nineteen hundred years ago. These beings have since been transferred to the Father's world of Jerusem, where they must be

حکم دادگاه با فتوای نابودی صادر شد، این شخصیت‌های نادم و نجات یافته از حکم نابودی تبرئه می‌شوند. این روانه‌های تحت نظارت اکنون با پنهان‌سازیها در کار مراقبت از کره پدر تلاش می‌کنند.

فریبکار اصلی از روزهایی که در صدد منصرف ساختن میکائیل از هدف تکمیل اعطای وی در استقرار خودش به صورت نهایی و پایدار به عنوان فرمانروای مطلق نیادان برآمد، هرگز در یورش‌ها نبوده است. بعد از این که میکائیل رهبر تثبیت شده جهان نیادان گردید، لوسیفر توسط مأموران قدمای ایامهای یوورسا توقیف گردید و از آن هنگام در قمر شماره یک از گروه کرات انتقالی پدر در جروسم زندانی بوده است. و اینجا فرمانروایان سایر کرات و سیستم‌ها پایان فرمانروای عالی مقام پیمان شکن سیتانیا را نظاره می‌کنند. به دنبال اعطای میکائیل، پولس از وضعیت این رهبران یاغی اطلاع داشت، زیرا درباره رئیس‌ان کلیکشیا به عنوان "لشکرهایی از ارواح شرور در مکانهای آسمانی" یاد کرد.

میکائیل به دنبال به عهده گرفتن حاکمیت عالی نیادان، از قدمای ایامها درخواست کرد به او اجازه داده شود تا کلیه شخصیت‌هایی را که در شورش لوسیفر شرکت داشتند و منتظر صدور حکم دادگاههای ابرجهان در قضیه جبرنیل در مقابل لوسیفر هستند زندانی سازد. این پرونده آنطور که شما زمان را به حساب می‌آورید، تقریباً دویست هزار سال پیش در اسناد دادگاه عالی یوورسا ثبت گردید. در رابطه با گروه پایتخت سیستم، قدمای ایامها درخواست میکائیل را با یک استثنا پذیرفتند: شیطان اجازه یافت تا وقتی که پسر دیگری از خداوند توسط این کرات مرتد پذیرفته شود، یا تا وقتی که دادگاههای یوورسا دادرسی پرونده جبرنیل در مقابل لوسیفر را آغاز نمایند، از پرنسهای مرتد در کرات به گناه آلوده شده مرتباً دیدار به عمل آورد.

شیطان توانست به یورش‌ها بیاید زیرا شما هیچ پسر مسئول که مقیم سیاره باشد — نه پرنس سیاره‌ای و نه پسر متریال — نداشتید. ماکي و نتا ملک صادق از آن هنگام قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورش‌ها اعلام شده است، و شروع پرونده جبرنیل در مقابل لوسیفر، نمایانگر افتتاح دوره رژیمهای موقت سیاره‌ای در کلیه کرات منزوی است. حقیقت دارد، شیطان درست تا زمان ارائه این آشکارسازیه‌ها، یعنی هنگامی که اولین جلسه رسیدگی به درخواست جبرنیل برای نابودی شورشیان اصلی تشکیل شد، به طور مرتب از کلیکشیا و سایر پرنسهای به گناه آلوده شده دیدار می‌نمود. شیطان اکنون به طور قطعی در کرات زندان جروسم زندانی است.

از هنگام اعطای نهایی میکائیل، هیچکس در سراسر سیتانیا مایل نبوده است به کرات زندان رفته و به شورشیان زندانی خدمت روحانی کند. و هیچ موجود دیگری به خدمت اهداف آن فریبکار در نیامده است. برای هزار و نهصد سال وضعیت تغییر نیافته است.

held, technically, until the Uversa courts hand down a decision in the matter of Gabriel vs. Lucifer. But no one doubts that, when the annihilation verdict is issued, these repentant and salvaged personalities will be exempted from the decree of extinction. These probationary souls now labor with the Panoptians in the work of caring for the Father's world.

539.2 (611.1) The archdeceiver has never been on Urantia since the days when he sought to turn back Michael from the purpose to complete the bestowal and to establish himself finally and securely as the unqualified ruler of Nebadon. Upon Michael's becoming the settled head of the universe of Nebadon, Lucifer was taken into custody by the agents of the Uversa Ancients of Days and has since been a prisoner on satellite number one of the Father's group of the transition spheres of Jerusem. And here the rulers of other worlds and systems behold the end of the unfaithful Sovereign of Satania. Paul knew of the status of these rebellious leaders following Michael's bestowal, for he wrote of Caligastia's chiefs as "spiritual hosts of wickedness in the heavenly places."

539.3 (611.2) Michael, upon assuming the supreme sovereignty of Nebadon, petitioned the Ancients of Days for authority to intern all personalities concerned in the Lucifer rebellion pending the rulings of the superuniverse tribunals in the case of Gabriel vs. Lucifer, placed on the records of the Uversa supreme court almost two hundred thousand years ago, as you reckon time. Concerning the system capital group, the Ancients of Days granted the Michael petition with but a single exception: Satan was allowed to make periodic visits to the apostate princes on the fallen worlds until another Son of God should be accepted by such apostate worlds, or until such time as the courts of Uversa should begin the adjudication of the case of Gabriel vs. Lucifer.

539.4 (611.3) Satan could come to Urantia because you had no Son of standing in residence — neither Planetary Prince nor Material Son. Machiventa Melchizedek has since been proclaimed vicegerent Planetary Prince of Urantia, and the opening of the case of Gabriel vs. Lucifer has signalized the inauguration of temporary planetary regimes on all the isolated worlds. It is true that Satan did periodically visit Caligastia and others of the fallen princes right up to the time of the presentation of these revelations, when there occurred the first hearing of Gabriel's plea for the annihilation of the archrebels. Satan is now unqualifiedly detained on the Jerusem prison worlds.

539.5 (611.4) Since Michael's final bestowal no one in all Satania has desired to go to the prison worlds to minister to the interned rebels. And no more beings have been won to the deceiver's cause. For nineteen hundred years the status has been unchanged.

تا زمانی که قدمای ایامها تکلیف نهایی شورشیان اصلی را تعیین نمایند ما انتظار از بین رفتن محدودیتهای کنونی سِتانیا را نداریم. تا زمانی که لوسifer زنده است، مدارهای سیستم به وضعیت سابق باز نخواهند گشت. در این اثنا، او به طور کامل غیرفعال است.

شورش در جروسم پایان یافته است. به محض این که پسران الهی به کرات سقوط کرده وارد شوند، در آنها نیز پایان می‌یابد. ما معتقدیم که کلیه شورشیانی که پذیرای بخششند چنین کرده‌اند. ما منتظر اعلان فروزانی هستیم که این خائن را از وجود شخصیت محروم خواهد ساخت. ما پیش‌بینی می‌کنیم که حکم یورسا توسط اعلان اعدام که موجب نابودی این شورشیان زندانی خواهد شد اعلام خواهد گردید. در آن هنگام شما به دنبال جای آنان خواهید گشت ولی آنان پیدا نخواهند شد. "و آنهایی که تو را در میان کرات می‌شناسند از تو شگفت‌زده خواهند شد. تو مایه وحشت بوده‌ای، اما دیگر وجود نخواهی داشت." و بدین ترتیب کلیه این خائنان ناشایسته "طوری می‌شوند که گویا هرگز نبوده‌اند." همه در انتظار صدور حکم یورسا هستند.

اما هفت کرات زندان تاریکی معنوی در سِتانیا برای اعصار طولانی هشدار جدی به تمامی نبادان داده‌اند، که این حقیقت بزرگ را به طرزی شیوا و مؤثر اعلام می‌دارد "که راه خطاکاران سخت است؛" "که در درون هر گناه تخم نابودی آن نهفته است؛" و این که "جزای گناه مرگ است."

[عرضه شده توسط مانوواندیت ملک صادق، که زمانی به پذیرش یورنشیا ملحق بود.]

^{5396 (611.5)} We do not look for a removal of the present Satania restrictions until the Ancients of Days make final disposition of the archrebels. The system circuits will not be reinstated so long as Lucifer lives. Meantime, he is wholly inactive.

^{5397 (611.6)} The rebellion has ended on Jerusem. It ends on the fallen worlds as fast as divine Sons arrive. We believe that all rebels who will ever accept mercy have done so. We await the flashing broadcast that will deprive these traitors of personality existence. We anticipate the verdict of Uversa will be announced by the executionary broadcast which will effect the annihilation of these interned rebels. Then will you look for their places, but they shall not be found. "And they who know you among the worlds will be astonished at you; you have been a terror, but never shall you be any more." And thus shall all of these unworthy traitors "become as though they had not been." All await the Uversa decree.

^{5398 (611.7)} But for ages the seven prison worlds of spiritual darkness in Satania have constituted a solemn warning to all Nebadon, eloquently and effectively proclaiming the great truth "that the way of the transgressor is hard"; "that within every sin is concealed the seed of its own destruction"; that "the wages of sin is death."

^{5399 (612.1)} [Presented by Manovandet Melchizedek, onetime attached to the receivership of Urantia.]

مقاله 54. مشکلات شورش لوسیفر

055 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 053

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 54

مشکلات شورش لوسیفر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آزادی حقیقی و کاذب
- 2- سرقت آزادی
- 3- تأخیر زمانی عدالت
- 4- تأخیر زمانی بخشش
- 5- حکمت تأخیر
- 6- پیروزی محبت

مقدمه مقاله

درک کامل اهمیت و فهم معانی شرارت، خطا، گناه، و تبهکاری برای انسان تکاملی مشکل است. انسان در مشاهده این امر دیر فهم است که کمال و عدم کمال مغایر ایجاد کننده شرارت بالقوه است؛ که حقیقت و کذب متضاد به وجود آورنده شرارت مختل کننده است؛ که اعطای الهی انتخاب داوطلبانه به قلمروهای ناهمگن گناه و درستکاری منجر می شود؛ که دنبال نمودن مداوم ربانیت به پادشاهی خداوند راه می برد، و در نقطه مقابل، رد مداوم آن به قلمروهای تبهکاری می انجامد.

خدایان نه به وجود آورنده شرارتند و نه گناه و شورش را مجاز می دارند. شرارت بالقوه، در جهانی که پذیرای سطوح متفاوت معانی و ارزشهای کمال است، در زمان وجود دارد. گناه در کلیه قلمروهایی که موجودات ناکامل از عطیه توان انتخاب بین نیکی و شرارت برخوردارند، بالقوه است. وجود متضاد حقیقت و عدم حقیقت، واقعیت و عدم واقعیت، عیناً در بر گیرنده بالقوه بودن خطا است. انتخاب تعدی شرارت در بر گیرنده گناه است. رد تعدی حقیقت خطا است. پیگیری مداوم گناه و خطا، تبهکاری است.

1- آزادی حقیقی و کاذب

PAPER 54

PROBLEMS OF THE LUCIFER
REBELLION

SECTIONS

Introduction

1. True and False Liberty
2. The Theft of Liberty
3. The Time Lag of Justice
4. The Mercy Time Lag
5. The Wisdom of Delay
6. The Triumph of Love

INTRODUCTION

^{5401 (6131)} EVOLUTIONARY man finds it difficult fully to comprehend the significance and to grasp the meanings of evil, error, sin, and iniquity. Man is slow to perceive that contrastive perfection and imperfection produce potential evil; that conflicting truth and falsehood create confusing error; that the divine endowment of freewill choice eventuates in the divergent realms of sin and righteousness; that the persistent pursuit of divinity leads to the kingdom of God as contrasted with its continuous rejection, which leads to the domains of iniquity.

^{5402 (6132)} The Gods neither create evil nor permit sin and rebellion. Potential evil is time-existent in a universe embracing differential levels of perfection meanings and values. Sin is potential in all realms where imperfect beings are endowed with the ability to choose between good and evil. The very conflicting presence of truth and untruth, fact and falsehood, constitutes the potentiality of error. The deliberate choice of evil constitutes sin; the willful rejection of truth is error; the persistent pursuit of sin and error is iniquity.

1. TRUE AND FALSE LIBERTY

از میان کلیه معضلات بغرنجی که از شورش لوسifer ناشی می‌شد، هیچکدام نسبت به عدم توانایی انسانهای نازآمده تکاملی در تمیز بین آزادی حقیقی و کاذب، موجب مشکل بیشتری نگشته است.

آزادی حقیقی، جستجوی اعصار و پاداش پیشرفت تکاملی است. آزادی کاذب، فریب زیرکانه خطای زمان و شرارت مکلن است. آزادی پایدار مبتنی بر واقعیت عدالت — هوشمندی، درایت، برادری، و انصاف — است.

وقتی که انگیزه آزادی، عاری از هوشمندی، غیرمشروط، و کنترل ناشده گردد، یک تکنیک خود تباه کننده وجود کیهانی است. آزادی حقیقی به گونه‌ای پیشرو به واقعیت مربوط است و پیوسته عدالت اجتماعی، انصاف کیهانی، برادری جهانی، و وظایف الهی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

آزادی هنگامی که از عدالت مادی، انصاف عقلانی، اغماض اجتماعی، وظیفه اخلاقی، و ارزشهای معنوی جدا می‌شود، انتحاری است. آزادی جدا از واقعیت کیهانی وجود ندارد، و واقعیت شخصیت تماماً با روابط ربانی آن متناسب است.

خودسری لجام گسیخته و بیان مهار ناشده احساسات خود، با خودخواهی تمام عیار، اوج خدا شناسی برابر است. آزادی بدون تسخیر ملازم و دائماً فزاینده نفس، ساخته و پرداخته تخیل خودپرستانه انسانی است. آزادی خود انگیزه یک خیال ذهنی، یک فریب ظالمانه است. آزادی بی‌بند و بار که در لباس ریاکارانه آزادی پنهان گشته، پیش درآمد اسارت زیبنده است.

آزادی حقیقی یار حرمت نفس راستین است. آزادی کاذب شریک خودستایی است. آزادی حقیقی میوه کنترل نفس است. آزادی کاذب پنداشت ابراز وجود است. کنترل نفس به خدمت نوع‌دوستانه راه می‌برد. خودستایی به سوی استعمار دیگران برای بزرگ نمایی خودخواهانه چنین فرد گمراه متمایل است، زیرا وی مایل است به منظور برخورداری از قدرت غیرعادلانه نسبت به موجودات همتای خود، راه حق را قربانی نماید.

حتی خرد فقط هنگامی که در گستره دید کیهانی و در انگیزه معنوی است، الهی و قابل اعتماد است.

هیچ خطایی بزرگتر از آن نوع خود فریبانه نیست که موجودات هوشمند را مشتاق اعمال قدرت بر سایر موجودات به منظور محروم ساختن این اشخاص از آزادیهای طبیعی آنها می‌کند. اصل طلایی انصاف بشری بر علیه کلیه این فریبکارها، بی‌عدالتیها، خودخواهیها، و ناپار ساییها فریاد برمی‌آورد. فقط آزادی حقیقی و واقعی با سلطه محبت و خدمت بخشش تطابق دارد.

چگونه مخلوق خودسر جرات می‌کند به نام آزادی شخصی به حقوق همنوعان خویش تخطی ورزد، در حالی که فرمانروایان متعال جهان با احترام بخشنده برای

54.1.1 (613.3) Of all the perplexing problems growing out of the Lucifer rebellion, none has occasioned more difficulty than the failure of immature evolutionary mortals to distinguish between true and false liberty.

54.1.2 (613.4) True liberty is the quest of the ages and the reward of evolutionary progress. False liberty is the subtle deception of the error of time and the evil of space. Enduring liberty is predicated on the reality of justice — intelligence, maturity, fraternity, and equity.

54.1.3 (613.5) Liberty is a self-destroying technique of cosmic existence when its motivation is unintelligent, unconditioned, and uncontrolled. True liberty is progressively related to reality and is ever regardful of social equity, cosmic fairness, universe fraternity, and divine obligations.

54.1.4 (613.6) Liberty is suicidal when divorced from material justice, intellectual fairness, social forbearance, moral duty, and spiritual values. Liberty is nonexistent apart from cosmic reality, and all personality reality is proportional to its divinity relationships.

54.1.5 (613.7) Unbridled self-will and unregulated self-expression equal unmitigated selfishness, the acme of ungodliness. Liberty without the associated and ever-increasing conquest of self is a figment of egoistic mortal imagination. Self-motivated liberty is a conceptual illusion, a cruel deception. License masquerading in the garments of liberty is the forerunner of abject bondage.

54.1.6 (614.1) True liberty is the associate of genuine self-respect; false liberty is the consort of self-admiration. True liberty is the fruit of self-control; false liberty, the assumption of self-assertion. Self-control leads to altruistic service; self-admiration tends towards the exploitation of others for the selfish aggrandizement of such a mistaken individual as is willing to sacrifice righteous attainment for the sake of possessing unjust power over his fellow beings.

54.1.7 (614.2) Even wisdom is divine and safe only when it is cosmic in scope and spiritual in motivation.

54.1.8 (614.3) There is no error greater than that species of self-deception which leads intelligent beings to crave the exercise of power over other beings for the purpose of depriving these persons of their natural liberties. The golden rule of human fairness cries out against all such fraud, unfairness, selfishness, and unrighteousness. Only true and genuine liberty is compatible with the reign of love and the ministry of mercy.

54.1.9 (614.4) How dare the self-willed creature encroach upon the rights of his fellows in the name of personal liberty when the Supreme Rulers of the

این امتیازات اراده و پتانسیلهای شخصیت عقب می‌ایستند! هیچ موجودی در اعمال آزادی به ظاهر شخصیش حق ندارد که هیچ موجود دیگر را از آن امتیازات وجود که توسط آفرینندگان اهدا شده است و به طور شایسته توسط کلیه همکاران، زیردستان، و تابعین وفادارشان مورد احترام است محروم سازد.

انسان تکاملی ممکن است ناچار شود در یک کره گناه و بیدادگری یا در طی ایام اولیه یک کره بدوی در حال تکامل، برای آزادیهای مادی خود با ستمکاران و سرکوبگران مبارزه کند، اما در کرات مورانشیا یا در کرات روح چنین نیست. جنگ میراث انسان تکاملی اولیه است، اما در کرات برخوردار از تمدن نرمال در حال پیشرفت، نبرد فیزیکی به عنوان یک تکنیک تعدیل سوء تفاهمات نژادی، منتهی است که از اعتبار افتاده است.

2- سرقت آزادی

خداوند با پسر و در روح هاونای جاودانه را طرح‌ریزی نمود، و از آن هنگام الگوی ابدی شرکت هماهنگ را در آفرینش — سهمیم شدن — به دست آورده است. این الگوی سهمیم شدن یک طرح بنیادین برای هر یک از پسران و دختران خداوند است که به میان فضا رفته و تلاش می‌کنند که جهان مرکزی کمال ابدی را در بعد زمان کپی برداری نمایند.

تقدیر هر مخلوق هر جهان در حال تکامل که آرزوی انجام خواست پدر را دارد این است که در این ماجرای شکوهمند نیل تجربی به کمال شریک آفرینندگان زمان و فضا شود. اگر چنین نبود، پدر به سختی می‌توانست به چنین مخلوقاتی اراده خلاق آزاد اعطا نماید، و در آنها سکنی نمی‌گزید، و در واقع به وسیله روح خود با آنها دست به مشارکت نمی‌زد.

حماقت لوسیفر تلاش وی برای انجام کار نشدنی، کنار زدن زمان در یک جهان تجربی بود. جرم لوسیفر تلاش برای محروم ساختن خالق هر شخصیت ستانیا از حقوق آنها بود، محرومیت غیرقابل قبول شرکت شخصی مخلوق — شرکت داوطلبانه — در پیکار طولانی تکاملی برای دستیابی به وضعیت نور و حیات، هم به طور فردی و هم به صورت جمعی بود. این فرمانروای پیشین سیستم شما با انجام این کار، هدف گذرای خواسته خود را مستقیماً در مقابل هدف جاودانه خواست پدر، آنطور که در اعطای اراده آزاد به کلیه مخلوقات شخصی نمایان است، قرار داد. از این رو شورش لوسیفر انتخاب داوطلبانه فراز یابندگان و خادمان سیستم ستانیا را با تجاوز حداکثر ممکن تهدید نمود — تهدیدی که هر یک از این موجودات را از تجربه شغف‌انگیز معاضدت شخصی و بی‌همتا به بنای به اهستگی در حال برپا شدن خرد تجربی که روزی به صورت سیستم کمال یافته ستانیا وجود خواهد داشت، برای ابد محروم می‌ساخت. بدین ترتیب در پرتو روشن استدلال، مانیفست لوسیفر تحت پوشش فریبکارانه آزادی به صورت یک تهدید عظیم که سرقت آزادی شخصی را به اوج رسانید جلوه می‌نماید، و آن هم در سطحی که در تمامی تاریخ

universe stand back in merciful respect for these prerogatives of will and potentials of personality! No being, in the exercise of his supposed personal liberty, has a right to deprive any other being of those privileges of existence conferred by the Creators and duly respected by all their loyal associates, subordinates, and subjects.

541.10 (614.9) Evolutionary man may have to contend for his material liberties with tyrants and oppressors on a world of sin and iniquity or during the early times of a primitive evolving sphere, but not so on the morontia worlds or on the spirit spheres. War is the heritage of early evolutionary man, but on worlds of normal advancing civilization physical combat as a technique of adjusting racial misunderstandings has long since fallen into disrepute.

2. THE THEFT OF LIBERTY

542.1 (614.9) With the Son and in the Spirit did God project eternal Havona, and ever since has there obtained the eternal pattern of co-ordinate participation in creation — sharing. This pattern of sharing is the master design for every one of the Sons and Daughters of God who go out into space to engage in the attempt to duplicate in time the central universe of eternal perfection.

542.2 (614.7) Every creature of every evolving universe who aspires to do the Father's will is destined to become the partner of the time-space Creators in this magnificent adventure of experiential perfection attainment. Were this not true, the Father would have hardly endowed such creatures with creative free will, neither would he indwell them, actually go into partnership with them by means of his own spirit.

542.3 (614.8) Lucifer's folly was the attempt to do the nondoable, to short-circuit time in an experiential universe. Lucifer's crime was the attempted creative disenfranchisement of every personality in Satania, the unrecognized abridgment of the creature's personal participation — freewill participation — in the long evolutionary struggle to attain the status of light and life both individually and collectively. In so doing this onetime Sovereign of your system set the temporal purpose of his own will directly athwart the eternal purpose of God's will as it is revealed in the bestowal of free will upon all personal creatures. The Lucifer rebellion thus threatened the maximum possible infringement of the freewill choice of the ascenders and servers of the system of Satania — a threat forevermore to deprive every one of these beings of the thrilling experience of contributing something personal and unique to the slowly erecting monument to experiential wisdom which will sometime exist as the perfected system of Satania. Thus does the Lucifer manifesto, masquerading in the habiliments of liberty, stand forth in the clear

نبدان فقط دو بار به وقوع پیوسته است.

به طور خلاصه، لوسیفر می‌خواست آنچه را که خداوند به انسانها و فرشتگان داده بود، از آنها بگیرد، یعنی امتیاز الهی شرکت در خلق سرنوشت خودشان و سرنوشت این سیستم محلی کرات مسکونی.

هیچ موجودی در سراسر جهان از این آزادی سزاوار برخوردار نیست که هیچ موجود دیگری را از آزادی حقیقی، حق دوست داشتن و دوست داشته شدن، امتیاز پرستش خداوند و خدمت به هموعانش، محروم سازد.

3- تأخیر زمانی عدالت

مخلوقات اخلاقی صاحب اختیار کرات تکاملی همیشه از این سؤال بی‌فکرانه دچار پریشانی می‌شوند که چرا آفرینندگان تماماً خردمند اجازه به شرارت و گناه می‌دهند. آنها از درک این امر ناتوانند که اگر مخلوق به راستی آزاد گذارده شود، هر دو اینها اجتناب‌ناپذیرند. خواست از ادانه انسان در حال تکامل یا فرشته کامل یک مفهوم صرف فلسفی، یک ایده‌آل سمبولیک نیست. توان انسان برای انتخاب نیکی یا شرارت، یک واقعیت جهان است. این آزادی انتخاب برای خود، یک عطیه فرمانروایان متعال است، و آنان اجازه نخواهند داد هیچ موجود یا گروهی از موجودات حتی فقط یک شخصیت را در جهان پهن‌آور — حتی برای ارضای چنین موجودات گمراه و نادان در برخورداری از این آزادی شخصی غلط‌نام یافته — از این آزادی اعطا شده الهی محروم سازد.

اگر چه تعیین هویت آگاهانه و با تمامی وجود با شرارت (گناه) مساوی با عدم وجود (نابودی) است، همیشه باید بین لحظه چنین تعیین هویت شخصی با گناه و اجرای مجازات — نتیجه اتوماتیک چنین پذیرش تعمدی شرارت — یک مدت زمان کافی فاصله زمانی وجود داشته باشد، تا برای دادرسی وضعیت جهانی این فرد رخصت داده شود، طوری که برای کلیه شخصیت‌های جهانی مربوطه کاملاً رضایتبخش باشد، و آنقدر منصفانه و عادلانه باشد که تأیید خود فرد گناهکار را نیز به دست آورد.

اما اگر این یاغی جهان در مخالفت با واقعیت حقیقت و نیکی از تأیید حکم امتناع ورزد، و اگر فرد گناهکار در قلب خود عدالت محکومیت خود را می‌داند اما از چنین اعترافی سر باز می‌زند، در آن صورت باید مطابق صلاحیت قدمای ایامها اجرای حکم به تعویق افتد. و قدمای ایامها از نابودی هر موجود تا زمان از بین رفتن تمامی ارزشهای اخلاقی و کلیه واقعیت‌های معنوی، هم در فرد گناهکار و هم در کلیه حامیان و سمپاتی‌های محتمل مربوطه، امتناع می‌ورزند.

4- تأخیر زمانی بخشش

light of reason as a monumental threat to consummate the theft of personal liberty and to do it on a scale that has been approached only twice in all the history of Nebadon.

^{5424 (615.1)} In short, what God had given men and angels Lucifer would have taken away from them, that is, the divine privilege of participating in the creation of their own destinies and of the destiny of this local system of inhabited worlds.

^{5425 (615.2)} No being in all the universe has the rightful liberty to deprive any other being of true liberty, the right to love and be loved, the privilege of worshiping God and of serving his fellows.

3. THE TIME LAG OF JUSTICE

^{5431 (615.3)} The moral will creatures of the evolutionary worlds are always bothered with the unthinking question as to why the all-wise Creators permit evil and sin. They fail to comprehend that both are inevitable if the creature is to be truly free. The free will of evolving man or exquisite angel is not a mere philosophic concept, a symbolic ideal. Man's ability to choose good or evil is a universe reality. This liberty to choose for oneself is an endowment of the Supreme Rulers, and they will not permit any being or group of beings to deprive a single personality in the wide universe of this divinely bestowed liberty — not even to satisfy such misguided and ignorant beings in the enjoyment of this misnamed personal liberty.

^{5432 (615.4)} Although conscious and wholehearted identification with evil (sin) is the equivalent of nonexistence (annihilation), there must always intervene between the time of such personal identification with sin and the execution of the penalty — the automatic result of such a willful embrace of evil — a period of time of sufficient length to allow for such an adjudication of such an individual's universe status as will prove entirely satisfactory to all related universe personalities, and which will be so fair and just as to win the approval of the sinner himself.

^{5433 (615.5)} But if this universe rebel against the reality of truth and goodness refuses to approve the verdict, and if the guilty one knows in his heart the justice of his condemnation but refuses to make such confession, then must the execution of sentence be delayed in accordance with the discretion of the Ancients of Days. And the Ancients of Days refuse to annihilate any being until all moral values and all spiritual realities are extinct, both in the evildoer and in all related supporters and possible sympathizers.

4. THE MERCY TIME LAG

مسئله دیگری که تا اندازه‌ای توضیح آن در کوکبه نرلاشیادک دشوار است، به دلایلی مربوط می‌شود که مطابق آنها لوسیفر، شیطان، و پرنسهای گمراه اجازه یافتند مدتی طولانی پیش از توقیف، حبس، و مورد داوری واقع شدن، به شرارت ادامه دهند.

والدین، آنهایی که فرزندان به دنیا آورده و آنها را بزرگ کرده‌اند، بهتر می‌توانند درک کنند چرا میکائیل، یک پدر آفریننده، ممکن است در محکومیت و نابودی فرزندان خود کند باشد. داستان عیسی در رابطه با پسر ولخرج به خوبی روشن می‌سازد که چگونه یک پدر با محبت می‌تواند برای توبه یک فرزند خطاکار مدتی طولانی منتظر بماند.

خود این واقعیت که یک مخلوق شرارتکار در واقع می‌تواند انجام کار خطا را انتخاب نماید — مرتکب گناه شود — واقعیت آزادی انتخاب را به ثبوت می‌رساند و به طور کامل هر طول مدت تأخیر را در اجرای عدالت توجیه می‌نماید، مشروط به این که بخشش طولانی شده به توبه و بازسازی منجر شود.

لوسیفر بیشتر آزادی‌هایی را که در جستجویشان بود از پیش داشت. سایر آنها را نیز در آینده به دست می‌آورد. کلیه این عطیای گرانبها از طریق میدان دادن به بی‌صبری و تسلیم شدن به خواست برخورداری از آنچه شخص هم‌اکنون طلب می‌کند — برخورداری از آن با نفی همه تعهدات در احترام به حقوق و آزادیهای کلیه موجودات دیگری که تشکیل دهنده جهان جهانی هستند — از دست رفتند. وظایف اخلاقی فطری، الهی، و جهانی هستند.

برای ما دلایل شناخته شده بسیاری وجود دارند که نشان می‌دهند چرا فرمانروایان متعال فوراً رهبران شورش لوسیفر را نابود یا زندانی نکردند. شکی نیست که باز دلایل دیگر و احتمالاً بهتری وجود دارند که برای ما ناشناخته‌اند. جنبه‌های بخشش این تأخیر در اجرای عدالت شخصاً به وسیله میکائیل نبادان اهدا شدند. سوی از عاطفه این پدر آفریننده برای فرزندان خطاکار خود، عدالت عالی ابرجهان می‌توانست عمل کند. اگر حین در جسم بودن میکائیل در یورش رخدادی نظیر شورش لوسیفر به وقوع پیوسته بود، اغوا کنندگان این شرارت بی‌درنگ و مطلقاً نابود می‌شدند.

هنگامی که عدالت متعالی از طریق بخشش الهی باز داشته نمی‌شود، می‌تواند بی‌درنگ عمل نماید. اما اعطای بخشش به فرزندان زمان و فضا همیشه این تأخیر زمانی، این فاصله نجات بخش میان کشت و برداشت، را فراهم می‌سازد. اگر بذر افشانی خوب باشد، این فاصله زمانی برای آزمایش و ساختن کاراکتر مجال فراهم می‌سازد. اگر بذر افشانی شریرانه باشد، این تأخیر بخشاینده برای توبه و اصلاح فرد فرجه فراهم می‌کند. این تأخیر زمانی در داوری و اجرای حکم برای تبه‌کاران، ذاتی اعطای بخشش هفت ابرجهان است. این ممانعت از اجرای عدالت به وسیله بخشش ثابت می‌کند که خداوند محبت است، و این که چنین خدای بامهری بر جهانها مسلط است و سرنوشت و دادرسی کلیه مخلوقات خود را با رحم کنترل می‌کند.

تأخیرات بخشاینده زمان با فرمان اراده آزاد آفرینندگان صورت می‌پذیرد. از این تکنیک بردبارانه در

54:41 (616:6) Another problem somewhat difficult of explanation in the constellation of Norlatiadek pertains to the reasons for permitting Lucifer, Satan, and the fallen princes to work mischief so long before being apprehended, interned, and adjudicated.

54:42 (616:1) Parents, those who have borne and reared children, are better able to understand why Michael, a Creator-father, might be slow to condemn and destroy his own Sons. Jesus' story of the prodigal son well illustrates how a loving father can long wait for the repentance of an erring child.

54:43 (616:2) The very fact that an evil-doing creature can actually choose to do wrong — commit sin — establishes the fact of free-willness and fully justifies any length delay in the execution of justice provided the extended mercy might conduce to repentance and rehabilitation.

54:44 (616:3) Most of the liberties which Lucifer sought he already had; others he was to receive in the future. All these precious endowments were lost by giving way to impatience and yielding to a desire to possess what one craves now and to possess it in defiance of all obligation to respect the rights and liberties of all other beings composing the universe of universes. Ethical obligations are innate, divine, and universal.

54:45 (616:4) There are many reasons known to us why the Supreme Rulers did not immediately destroy or intern the leaders of the Lucifer rebellion. There are no doubt still other and possibly better reasons unknown to us. The mercy features of this delay in the execution of justice were extended personally by Michael of Nebadon. Except for the affection of this Creator-father for his erring Sons, the supreme justice of the superuniverse would have acted. If such an episode as the Lucifer rebellion had occurred in Nebadon while Michael was incarnated on Urantia, the instigators of such evil might have been instantly and absolutely annihilated.

54:46 (616:5) Supreme justice can act instantly when not restrained by divine mercy. But the ministry of mercy to the children of time and space always provides for this time lag, this saving interval between seedtime and harvest. If the seed sowing is good, this interval provides for the testing and upbuilding of character; if the seed sowing is evil, this merciful delay provides time for repentance and rectification. This time delay in the adjudication and execution of evildoers is inherent in the mercy ministry of the seven superuniverses. This restraint of justice by mercy proves that God is love, and that such a God of love dominates the universes and in mercy controls the fate and judgment of all his creatures.

54:47 (616:6) The mercy delays of time are by the mandate of the free will of the Creators. There is

برخورد با شورشیان گناهکار، در جهان نیکی حاصل می‌شود. در حالی که کاملاً درست است، که از خیانت کسی که در اندیشه و عمل شرارت می‌کند نیکی عاید نمی‌شود، به همین اندازه صحت دارد که کلیه چیزها (شامل شرارت بالقوه و آشکار) برای کلیه موجوداتی که خدا را می‌شناسند، شیفته انجام خواست او هستند و مطابق طرح جاودانه و مقصود الهی او به سوی بهشت در حال صعود هستند، برای ثمر خیر با هم کار می‌کنند.

اما این تأخیرات بخشاینده پایان ناپذیر نیستند. به رغم تأخیر طولانی (آنطور که زمان در یورنسیا محاسبه می‌شود) در داوری شورش لوسیفر، می‌توانیم ثبت کنیم که در طول زمان عرضه این مکاشفه اولین جلسه رسیدگی به پرونده بلاتکلیف جبرئیل در مقابل لوسیفر در یوورسا برپا شد، و مدت کوتاهی بعد از آن فرمان قلمای ایامها که از آن پس زندانی شدن شیطان به همراه لوسیفر در کره زندان را صادر کرد، داده شد. این اقدام توان شیطان را برای دیدار بیشتر از هر یک از کرات به گناه آلوده شده سیتانیا پایان می‌دهد. عدالت در جهانی که بخشش در آن چیره است ممکن است به کندی صورت گیرد، اما قطعی است.

5- حکمت تأخیر

از میان علل شناخته شده بسیار برای من پیرامون زندانی نشدن یا مورد داوری واقع نشدن بیشتر از این لوسیفر و همدستانش، من اجازه دارم دلایل زیر را بازگو کنم:

1- لازمه بخشش این است که هر فرد خطاکار از زمان مکفی برخوردار باشد تا طی آن نگرشی آگاهانه و کاملاً انتخابی در رابطه با افکار شریرانه و اعمال گناهکارانه خویش تدوین نماید.

2- مهر یک پدر بر عدالت عالی چیره است. از این رو آنچه را که بخشش می‌تواند نجات دهد، عدالت هرگز نابود نمی‌سازد. به هر فرد شرارتکار فرصت پذیرش نجات داده می‌شود.

3- هیچ پدر پر عاطفه‌ای هرگز در تنبیه یک عضو خطاکار خانواده خویش عجل نیست. شکیبایی نمی‌تواند مستقل از زمان عمل کند.

4- در حالی که خطاکاری همیشه برای یک خانواده زیانبخش است، خرد و مهر، فرزندان درستکار را بر آن می‌دارد که طی فرصتی که به وسیله یک پدر پر عاطفه داده شده — که طی آن شاید فرد گناهکار بتواند اشتباه راه خود را دیده و نجات را بپذیرد — با یک برادر خطاکار مدارا کنند.

5- صرف نظر از برخورد میکائیل نسبت به لوسیفر، و به رغم این که او پدر آفریننده لوسیفر بود، در حیطه کارکرد پسر آفریننده نبود که برای فرمانروای مرتد سیستم یک داوری عجولانه اعمال نماید. زیرا او در آن هنگام دوره زندگانی اعطایی خود را تکمیل نکرده بود که بدین طریق بتواند به حاکمیت مطلق نبادان دست یابد.

6- قلمای ایامها می‌توانستند فوراً این شورشیان را نابود سازند، اما آنها بدون یک جلسه رسیدگی کامل، به

good to be derived in the universe from this technique of patience in dealing with sinful rebels. While it is all too true that good cannot come of evil to the one who contemplates and performs evil, it is equally true that all things (including evil, potential and manifest) work together for good to all beings who know God, love to do his will, and are ascending Paradiseward according to his eternal plan and divine purpose.

54:48 (616:7) But these mercy delays are not interminable. Notwithstanding the long delay (as time is reckoned on Urantia) in adjudicating the Lucifer rebellion, we may record that, during the time of effecting this revelation, the first hearing in the pending case of Gabriel vs. Lucifer was held on Uversa, and soon thereafter there issued the mandate of the Ancients of Days directing that Satan be henceforth confined to the prison world with Lucifer. This ends the ability of Satan to pay further visits to any of the fallen worlds of Satania. Justice in a mercy-dominated universe may be slow, but it is certain.

5. THE WISDOM OF DELAY

54:51 (617:1) Of the many reasons known to me as to why Lucifer and his confederates were not sooner interned or adjudicated, I am permitted to recite the following:

54:52 (617:2) 1. Mercy requires that every wrongdoer have sufficient time in which to formulate a deliberate and fully chosen attitude regarding his evil thoughts and sinful acts.

54:53 (617:3) 2. Supreme justice is dominated by a Father's love; therefore will justice never destroy that which mercy can save. Time to accept salvation is vouchsafed every evildoer.

54:54 (617:4) 3. No affectionate father is ever precipitate in visiting punishment upon an erring member of his family. Patience cannot function independently of time.

54:55 (617:5) 4. While wrongdoing is always deleterious to a family, wisdom and love admonish the upright children to bear with an erring brother during the time granted by the affectionate father in which the sinner may see the error of his way and embrace salvation.

54:56 (617:6) 5. Regardless of Michael's attitude toward Lucifer, notwithstanding his being Lucifer's Creator-father, it was not in the province of the Creator Son to exercise summary jurisdiction over the apostate System Sovereign because he had not then completed his bestowal career, thereby attaining unqualified sovereignty of Nebadon.

54:57 (617:7) 6. The Ancients of Days could have immediately annihilated these rebels, but they

ندرت خطاکاران را اعدام می‌کنند. در این مورد، آنها از صدور حکم در مخالفت با تصمیمات میکائیل امتناع ورزیند.

7- از قرار معلوم عمانوئیل به میکائیل توصیه نمود که از شورشیان دور بماند و اجازه دهد که شورش یک مسیر طبیعی خود نابود کننده را دنبال کند. و خرد اتحاد ایامها، انعکاس زمانی خرد یکپارچه تثلیث بهشت است.

8- مؤمن ایامها در ایندیشیا به پدران کوکبه توصیه نمود که تا پایان کار شورشیان آزاد گذارده شوند، تا هر چه زودتر در قلوب هر شهروند کنونی و آینده نرلاشیادک — هر مخلوق انسانی، مورانشیایی، یا روحی — هر گونه سمپاتی برای این شرارتکاران ریشه‌کن شود.

9- در جروسم نماینده شخصی رئیس عالی اجرایی اروانتان به جبرئیل توصیه نمود، در آن اموری که به اعلان آزادی لوسیفر مربوط می‌شود، برای هر مخلوق زنده مجال کامل برای یک انتخاب آگاهانه خردمندانه داده شود. مشاور اضطرابی بهشتی جبرئیل پس از ذکر مسائل شورش توضیح داد که اگر چنین مجال کامل و آزادانه به کلیه مخلوقات نرلاشیادک داده نشود، در آن صورت بهشت به خاطر ایمنی خود در برابر کلیه این مخلوقات احتمالاً دو دل یا مردد تمامی کوکبه را منزوی خواهد کرد. برای این که درهای صعود به بهشت برای موجودات نرلاشیادک باز نگاه داشته شود، لازم است در برابر گسترش کامل شورش تدارک دیده شود و راسخ بودن عزم کلیه موجوداتی که به نحوی در این امر درگیرند تضمین شود.

10- خادم الهی سلوینگتون به عنوان سومین اعلان مستقل خود حکمی صادر کرد و رهنمون داد که کاری انجام نشود که شورش و شورشیان به طور نیمه کاره علاج شوند، بزدلانه سرکوب شوند، یا سیمای کریمه آنان پنهان نگاه داشته شود. گروه کثیر فرشتگان رهنمود یافتند که برای افشای کامل و فراهم ساختن فرصت نامحدود برای بروز گناه، به عنوان سریع‌ترین تکنیک دستیابی به علاج کامل و نهایی بلای شرارت و گناه، کار کنند.

11- یک شورای اضطرابی انسانهای سابق متشکل از پیام‌آوران توانمند، انسانهای جلال یافته‌ای که تجربه شخصی وضعیتهای مشابه را داشته‌اند، به همراه همکارانشان در جروسم سازمان یافت. آنها به جبرئیل اندرز دادند که اگر از روشهای مستبدانه یا شتاب زده سرکوب استفاده شود، حداقل سه برابر تعداد موجودات دچار گمراهی می‌شوند. تمامی گروههای کثیر مشاوران یورسا در توصیه به جبرئیل موافقت کردند اجازه داده شود که شورش مسیر کامل و طبیعی خود را طی نماید، حتی اگر پایان دادن به پیامدهای آن نیازمند یک میلیون سال باشد.

12- زمان، حتی در یک جهان زمان، نسبی است: اگر یک انسان یورنشیا با طول عمر متوسط مرتکب جرمی شود که جنجال جهانی راه اندازد، و اگر او

seldom execute wrongdoers without a full hearing. In this instance they refused to overrule the Michael decisions.

545.8 (617.8) 7. It is evident that Immanuel counseled Michael to remain aloof from the rebels and allow rebellion to pursue a natural course of self-obliteration. And the wisdom of the Union of Days is the time reflection of the united wisdom of the Paradise Trinity.

545.9 (617.9) 8. The Faithful of Days on Edentia advised the Constellation Fathers to allow the rebels free course to the end that all sympathy for these evildoers should be the sooner uprooted in the hearts of every present and future citizen of Norlatiadek — every mortal, morontia, or spirit creature.

545.10 (617.10) 9. On Jerusem the personal representative of the Supreme Executive of Orvonton counseled Gabriel to foster full opportunity for every living creature to mature a deliberate choice in those matters involved in the Lucifer Declaration of Liberty. The issues of rebellion having been raised, the Paradise emergency adviser of Gabriel portrayed that, if such full and free opportunity were not given all Norlatiadek creatures, then would the Paradise quarantine against all such possible halfhearted or doubt-stricken creatures be extended in self-protection against the entire constellation. To keep open the Paradise doors of ascension to the beings of Norlatiadek, it was necessary to provide for the full development of rebellion and to insure the complete determination of attitude on the part of all beings in any way concerned therewith.

545.11 (617.11) 10. The Divine Minister of Salvington issued as her third independent proclamation a mandate directing that nothing be done to half cure, cowardly suppress, or otherwise hide the hideous visage of rebels and rebellion. The angelic hosts were directed to work for full disclosure and unlimited opportunity for sin-expression as the quickest technique of achieving the perfect and final cure of the plague of evil and sin.

545.12 (618.1) 11. An emergency council of ex-mortals consisting of Mighty Messengers, glorified mortals who had had personal experience with like situations, together with their colleagues, was organized on Jerusem. They advised Gabriel that at least three times the number of beings would be led astray if arbitrary or summary methods of suppression were attempted. The entire Uversa corps of counselors concurred in advising Gabriel to permit the rebellion to take its full and natural course, even if it should require a million years to wind up the consequences.

545.13 (618.2) 12. Time, even in a universe of time, is relative: If a Urantia mortal of average length of life should commit a crime which precipitated world-wide

ظرف دو یا سه روز از زمان ارتکاب جرم دستگیر، محاکمه، و اعدام شود، آیا این برای شما زمانی طولانی به نظر می‌رسد؟ و با این حال در مقایسه آن به طول عمر لوسیفر نزدیکتر است، حتی اگر دآوری برای او، که اکنون آغاز شده است، تا یکصد هزار سال به وقت یورنشا هم خاتمه نیابد. گذشت نسبی زمان از دیدگاه یورنسا، در جایی که دادخواهی بلا تکلیف است، می‌تواند از طریق گفتن این مطلب نشان داده شود که جرم لوسیفر ظرف دو و نیم ثانیه از زمان ارتکاب آن داشت به محاکمه آورده می‌شد. از دیدگاه بهشت قضاوت مقارن با ارتکاب آن است.

به همین تعداد دلایلی برای متوقف نساختن خودسرانه شورش لوسیفر وجود دارند که ممکن است بخشاً برای شما قابل فهم باشند، اما من اجازه ندارم آنها را نقل کنم. من می‌توانم به شما اطلاع دهم که ما در یورنسا چهل و هشت دلیل را برای مجال دادن به این که شرارت مسیر کامل ورشکستگی اخلاقی و نابودی معنوی خویش را طی کند، آموزش می‌دهیم. من شک ندارم که به همین نسبت دلایل بیشتری وجود دارند که برای من ناشناخته‌اند.

6- پیروزی محبت

انسانهای تکاملی در تلاششان برای فهم شورش لوسیفر با هر مشکلی که مواجه شوند، باید برای تمامی متفکران اندیشمند واضح باشد که تکنیک برخورد با شورشیان اثبات کننده مهر الهی است. به نظر می‌رسد بخشش مهر آمیزی که شامل حال شورشیان گردید به موجودات بی‌گناه بسیاری که در سختیها و مشقات گرفتار بودند تعمیم یافت، اما کلیه این شخصیت‌های پریشان خاطر می‌توانند با خاطر جمعی به قضات تماماً خردمندی اتکا داشته باشند که در تعیین سرنوشتشان با بخشش و نیز عدالت دآوری می‌کنند.

پسر آفریننده و پدر بهشتی او هر دو در کلیه برخورد‌هایشان با موجودات هوشمند سرشار از محبتند. غیر ممکن است بسیاری از جوانب برخورد فرمانروایان جهان را با شورشیان و شورش — گناه و گناهکاران — درک نمود، مگر این که به خاطر آورده شود خداوند به عنوان یک پدر، در کلیه برخورد‌های ربانیت با انسانیت، بر تمامی جنبه‌های دیگر تجلیهای الوهیت پیشی می‌گیرد. همچنین باید به یاد آورده شود که پسران بهشتی آفریننده همگی انگیزه‌ای بخشنده دارند.

اگر یک پدر با عطوفت یک خانواده بزرگ برگزیند به یکی از فرزندان خود که مقصر به خطای فاحش است ترحم نماید، کاملاً ممکن است که ارزانی داشتن بخشش به این فرزند خطاکار موقتاً موجب سختی کلیه فرزندان دیگر و درستکار شود. چنین پیامدهایی اجتناب ناپذیرند. چنین ریسکی از وضعیت واقعی داشتن یک والدۀ با محبت و عضو یک گروه خانواده بودن، جدایی ناپذیر است. هر عضو یک خانواده از رفتار درستکارانه هر عضو دیگر سود می‌برد. به همین ترتیب، هر عضو باید از پیامدهای فوری زمانی رفتار ناشایسته هر عضو دیگر متحمل رنج شود. خانواده‌ها، گروه‌ها، ملت‌ها، نژادها، کرات، سیستم‌ها، کواکب، و جهانها روابط مشارکت هستند که از فردیت برخوردارند. و در نتیجه هر

pandemonium, and if he were apprehended, tried, and executed within two or three days of the commission of the crime, would it seem a long time to you? And yet that would be nearer a comparison with the length of Lucifer's life even if his adjudication, now begun, should not be completed for a hundred thousand Urantia years. The relative lapse of time from the viewpoint of Uversa, where the litigation is pending, could be indicated by saying that the crime of Lucifer was being brought to trial within two and a half seconds of its commission. From the Paradise viewpoint the adjudication is simultaneous with the enactment.

54514 (6183) There are an equal number of reasons for not arbitrarily stopping the Lucifer rebellion which would be partially comprehensible to you, but which I am not permitted to narrate. I may inform you that on Uversa we teach forty-eight reasons for permitting evil to run the full course of its own moral bankruptcy and spiritual extinction. I doubt not that there are just as many additional reasons not known to me.

6. THE TRIUMPH OF LOVE

5461 (6184) Whatever the difficulties evolutionary mortals may encounter in their efforts to understand the Lucifer rebellion, it should be clear to all reflective thinkers that the technique of dealing with the rebels is a vindication of divine love. The loving mercy extended to the rebels does seem to have involved many innocent beings in trials and tribulations, but all these distraught personalities may securely depend upon the all-wise Judges to adjudicate their destinies in mercy as well as justice.

5462 (6185) In all their dealings with intelligent beings, both the Creator Son and his Paradise Father are love dominated. It is impossible to comprehend many phases of the attitude of the universe rulers toward rebels and rebellion — sin and sinners — unless it be remembered that God as a Father takes precedence over all other phases of Deity manifestation in all the dealings of divinity with humanity. It should also be recalled that the Paradise Creator Sons are all mercy motivated.

5463 (6186) If an affectionate father of a large family chooses to show mercy to one of his children guilty of grievous wrongdoing, it may well be that the extension of mercy to this misbehaving child will work a temporary hardship upon all the other and well-behaved children. Such eventualities are inevitable; such a risk is inseparable from the reality situation of having a loving parent and of being a member of a family group. Each member of a family profits by the righteous conduct of every other member; likewise must each member suffer the immediate time-consequences of the misconduct of every other member. Families, groups, nations,

عضوی از چنین گروهی، بزرگ یا کوچک، از فواید درستی‌کاری تمامی سایر اعضای گروه مربوطه سود برده و از پیامدهای خطاکاری آنان رنج می‌برد.

اما یک چیز باید روشن گردد: اگر شما مجبور شوید از پیامدهای شرورانه گناه عضوی از خانواده خود، یک همشهری یا همتای انسانی، حتی شورش در سیستم یا جای دیگر رنج ببرید — صرف نظر از این که به خاطر خطاکاری معاشران، همکاران، یا مافوقهای خود متحمل چه مصائبی شوید — می‌توانید با اطمینان ابدی خاطر جمع باشید که چنین رنجهایی مصائب گذرا هستند. هیچیک از این پیامدهای برادرانه خطاکاری در گروه هرگز نمی‌تواند چشم‌اندازهای جاودانه شما را به مخاطره انداخته یا به کمترین میزان شما را از حق الهی خود برای صعود به بهشت و دستیابی به خداوند محروم دارد.

و برای این ناملایمات، تأخیرات، و ناامیدیا که به طور پیوسته با گناه شورش توأم هستند، پاداش وجود دارد. از میان بسیاری از پیامدهای ارزشمند شورش لوسیفیر که می‌شود نام برده شود، فقط توجه شما را به مسیر زندگی بهبود یافته آن فراز یابندگان انسانی، شهروندان جروسم، جلب می‌کنم که از طریق ایستادگی در برابر استدلالهای فریب‌آمیز گناه، خود را برای تبدیل شدن به پیام‌آوران توانمند آینده، همتاهای نوع خود من، در صف قرار دادند. هر موجودی که در برابر آزمون آن رخداد شرورانه ایستادگی کرد، بدین طریق فوراً وضعیت اجرایی خود را جلو برد و ارزش معنوی خود را ارتقا داد.

در ابتدا به نظر می‌رسید آشوب لوسیفیر برای سیستم و جهان یک فاجعه تمام عیار است. به تدریج فواید آن شروع به پدیدار شدن کردند. با گذشت بیست و پنج هزار سال به وقت سیستم (بیست هزار سال به وقت یورنشیا)، ملک صادقها شروع کردند آموزش دهند که خوبی شده از نابخردی لوسیفیر مساوی شرارتی شده بود که عارض گشته بود. مجموع شرارت تا آن هنگام تقریباً راكد مانده بود، و فقط در برخی کرات منزوی مداوماً افزایش یافته بود. در حالی که پیامدهای سودمند مداوماً افزوده شده و در میان جهان و ابرجهان، حتی تا هاونا، امتداد یافته بود. ملک صادقها اکنون آموزش می‌دهند که خوبی عاید شده از شورش ساتانیا بیش از هزار برابر مجموع تمامی شرارتها است.

اما چنین حاصل خارق‌العاده و سودمند از خطاکاری فقط می‌توانست از طریق برخورد خردمندانه، الهی، و بخشنده کلیه مافوقان لوسیفیر، از پدران کوکیه در ایدنشیا گرفته تا پدر جهانی در بهشت، به دست آید. گذشت زمان، خوبی حاصله از نابخردی لوسیفیر را افزایش داده است. و چون شرارت قابل کفر در ظرف نسبتاً کوتاهی به طور کامل به وجود آمده بود، آشکار است که فرمانروایان کاملاً خردمند و آیندمنگر جهان اطمینان حاصل می‌کردند که زمان بهرموری فزاینده از نتایج سودمند را به درازا کشانند. صرف نظر از دلایل متعدد بیشتر برای به تأخیر انداختن دستگیری و داوری

racess, worlds, systems, constellations, and universes are relationships of association which possess individuality; and therefore does every member of any such group, large or small, reap the benefits and suffer the consequences of the rightdoing and the wrongdoing of all other members of the group concerned.

5464 (619.1) But one thing should be made clear: If you are made to suffer the evil consequences of the sin of some member of your family, some fellow citizen or fellow mortal, even rebellion in the system or elsewhere — no matter what you may have to endure because of the wrongdoing of your associates, fellows, or superiors — you may rest secure in the eternal assurance that such tribulations are transient afflictions. None of these fraternal consequences of misbehavior in the group can ever jeopardize your eternal prospects or in the least degree deprive you of your divine right of Paradise ascension and God attainment.

5465 (619.2) And there is compensation for these trials, delays, and disappointments which invariably accompany the sin of rebellion. Of the many valuable repercussions of the Lucifer rebellion which might be named, I will only call attention to the enhanced careers of those mortal ascenders, the Jerusem citizens, who, by withstanding the sophistries of sin, placed themselves in line for becoming future Mighty Messengers, fellows of my own order. Every being who stood the test of that evil episode thereby immediately advanced his administrative status and enhanced his spiritual worth.

5466 (619.3) At first the Lucifer upheaval appeared to be an unmitigated calamity to the system and to the universe. Gradually benefits began to accrue. With the passing of twenty-five thousand years of system time (twenty thousand years of Urantia time), the Melchizedeks began to teach that the good resulting from Lucifer's folly had come to equal the evil incurred. The sum of evil had by that time become almost stationary, continuing to increase only on certain isolated worlds, while the beneficial repercussions continued to multiply and extend out through the universe and superuniverse, even to Havona. The Melchizedeks now teach that the good resulting from the Satania rebellion is more than a thousand times the sum of all the evil.

5467 (619.4) But such an extraordinary and beneficent harvest of wrongdoing could only be brought about by the wise, divine, and merciful attitude of all of Lucifer's superiors, extending from the Constellation Fathers on Edentia to the Universal Father on Paradise. The passing of time has enhanced the consequential good to be derived from the Lucifer folly; and since the evil to be penalized was quite fully developed within a comparatively short time, it is apparent that the all-wise and farseeing universe rulers would be certain to extend the time in which to reap increasingly beneficial results. Regardless

شورشیان سرتانیا، این منفعت تنها می‌توانست کافی باشد که روشن سازد چرا این گناهکاران زودتر از آن زندانی نشدند، و چرا مورد داوری واقع نشده و نابود نگشته‌اند.

اذهان کوته‌بین و محدود به زمان انسانها باید در انتقاد از تأخیرات زمانی سرپرستان دوراندیش و تماماً خردمند امور جهان کند حرکت کند.

یک اشتباه اندیشه بشری در رابطه با این مشکلات عبارت از این ایده است که اگر گناه دنیای آنان را نفرین نمی‌کرد، تمامی انسانهای تکاملی در یک سیاره در حال تکامل ورود به دوره زندگی بهشت را انتخاب می‌کردند. تاریخ توانایی رد بقاء به ایام شورش لوسیفر باز نمی‌گردد. انسان فانی در رابطه با مسیر زندگی بهشت همیشه از عطیه آزادی انتخاب برخوردار بوده است.

به تدریج که شما در تجربه بقا صعود می‌کنید، برداشتهای جهانی خود را گسترش خواهید داد و افق معانی و ارزشهایتان را امتداد خواهید داد، و بدین ترتیب بهتر می‌توانید بفهمید که چرا موجوداتی نظیر لوسیفر و شیطان مجاز داشته می‌شوند به شورش ادامه دهند. شما همچنین بهتر خواهید فهمید چگونه نیکی غایی (اگر نه فوری) می‌تواند از شرارت محدود به زمان ناشی شود. بعد از دستیابی شما به بهشت، هنگامی که به ابرفرشتگان سراف فیلسوف که پیرامون این مشکلات عمیق تعدیل جهانی بحث نموده و توضیح می‌دهند گوش فرا می‌دهید، به راستی ضمیرتان روشن می‌شود و آرامش خواهید یافت. اما حتی در آن هنگام من شک دارم که شما به طور کامل در اذهان خود قانع شوید. حداقل من قانع نشدم، حتی هنگامی که به اوج فلسفه جهان دست یافتم. من تا بعد از این که به مسئولیتهای اجرایی در ابرجهان گمارده شدم به درک کامل این مسائل بغرنج دست نیافتم. در آنجا من از طریق تجربه عملی به توانایی نظری که برای درک چنین مشکلات چند پهلو در عدالت کیهانی و فلسفه معنوی کافی است دست یافتم. به تدریج که به سوی بهشت صعود می‌کنید به طور فزاینده یاد خواهید گرفت که بسیاری از جنبه‌های دشوار اداره جهان فقط به دنبال دستیابی به ظرفیت افزوده شده تجربی و به دنبال نیل به بینش بالا رفته معنوی می‌توانند درک شوند. خرد کیهانی برای فهم وضعیتهای کیهانی ضروری است.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور توانمند از بقای تجربی، در اولین شورش سیستم در جهانهای زمان که اکنون به دولت ابرجهان اروانتان الحاق یافته و با تقاضای جبرنیل سلوینگتون در این قضیه عمل می‌نماید.]

of the many additional reasons for delaying the apprehension and adjudication of the Satania rebels, this one gain would have been enough to explain why these sinners were not sooner interned, and why they have not been adjudicated and destroyed.

546.8 (619.5) Shortsighted and time-bound mortal minds should be slow to criticize the time delays of the farseeing and all-wise administrators of universe affairs.

546.9 (620.1) One error of human thinking respecting these problems consists in the idea that all evolutionary mortals on an evolving planet would choose to enter upon the Paradise career if sin had not cursed their world. The ability to decline survival does not date from the times of the Lucifer rebellion. Mortal man has always possessed the endowment of freewill choice regarding the Paradise career.

546.10 (620.2) As you ascend in the survival experience, you will broaden your universe concepts and extend your horizon of meanings and values; and thus will you be able the better to understand why such beings as Lucifer and Satan are permitted to continue in rebellion. You will also better comprehend how ultimate (if not immediate) good can be derived from time-limited evil. After you attain Paradise, you will really be enlightened and comforted when you listen to the superaphic philosophers discuss and explain these profound problems of universe adjustment. But even then, I doubt that you will be fully satisfied in your own minds. At least I was not even when I had thus attained the acme of universe philosophy. I did not achieve a full comprehension of these complexities until after I had been assigned to administrative duties in the superuniverse, where by actual experience I have acquired conceptual capacity adequate for the comprehension of such many-sided problems in cosmic equity and spiritual philosophy. As you ascend Paradiseward, you will increasingly learn that many problematic features of universe administration can only be comprehended subsequent to the acquirement of increased experiential capacity and to the achievement of enhanced spiritual insight. Cosmic wisdom is essential to the understanding of cosmic situations.

546.11 (620.3) [Presented by a Mighty Messenger of experiential survival in the first system rebellion in the universes of time now attached to the superuniverse government of Orvonton and acting in this matter by request of Gabriel of Salvington.]

مقاله 55. کرات نور و حیات

056 ⇨

کتاب یورنشیا

054 ⇨

II. بخش دوم - جهان محلی

مقاله 55

کرات نور و حیات

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- معبد مورانشیا
- 2- مرگ و انتقال
- 3- اعصار طلایی
- 4- تنظیمات اداری
- 5- اوج توسعه مادی
- 6- انسان منفرد
- 7- مرحله اول یا مرحله سیاره‌ای
- 8- مرحله دوم یا مرحله سیستم
- 9- مرحله سوم یا مرحله کوکیه
- 10- مرحله چهارم یا مرحله جهان محلی
- 11- مراحل ناحیه فرعی و اصلی
- 12- مرحله هفتم یا مرحله ابرجهان

PAPER 55

THE SPHERES OF LIGHT AND LIFE

SECTIONS

Introduction

1. The Morontia Temple
2. Death and Translation
3. The Golden Ages
4. Administrative Readjustments
5. The Acme of Material Development
6. The Individual Mortal
7. The First or Planetary Stage
8. The Second or System Stage
9. The Third or Constellation Stage
10. The Fourth or Local Universe Stage
11. The Minor and Major Sector Stages
12. The Seventh or Superuniverse Stage

مقدمه مقاله

عصر نور و حیات، دستیابی نهایی تکاملی یک کره زمان و فضا می‌باشد. از زمان ایام اولیه انسان بدوی، چنین کره مسکونی از میان اعصار متوالی سیاره‌ای — اعصار پیش و پس از پرنس سیاره‌ای، عصر پس از آدم، عصر پس از پسر مجیسترئیل، و عصر پس از پسر اعطایی — عبور نموده است. و سپس چنین کره‌ای از طریق خدمت مأموریت‌های پی‌پی سیاره‌ای پسران آموزگار تثلیث، با مکاشفات پیوسته پیش برنده آنان پیرامون حقیقت الهی و خرد کیهانی، برای اوج نیل تکاملی، وضعیت تثبیت شده نور و حیات، آماده می‌شود. پسران آموزگار در این تلاشها همیشه از کمک ستارگان تابناک عصر و گاهی اوقات از کمک ملک صادقها در برقراری عصر نهایی سیاره‌ای بهره‌مند می‌شوند.

این عصر نور و حیات که به وسیله پسران آموزگار در خاتمه مأموریت نهایی سیاره‌ای‌شان افتتاح

INTRODUCTION

^{5501 (621.1)} THE age of light and life is the final evolutionary attainment of a world of time and space. From the early times of primitive man, such an inhabited world has passed through the successive planetary ages — the pre- and the post-Planetary Prince ages, the post-Adamic age, the post-Magisterial Son age, and the postbestowal Son age. And then is such a world made ready for the culminating evolutionary attainment, the settled status of light and life, by the ministry of the successive planetary missions of the Trinity Teacher Sons with their ever-advancing revelations of divine truth and cosmic wisdom. In these endeavors the Teacher Sons enjoy the assistance of the Brilliant Evening Stars always, and the Melchizedeks sometimes, in establishing the final planetary age.

^{5502 (621.2)} This era of light and life, inaugurated by the Teacher Sons at the conclusion of their final

می‌شود، به طور نامحدود در کرات مسکونی ادامه می‌یابد. می‌توان هر مرحله پیشرفت وضعیت ثابت یافته را از طریق اقدامات قضایی پسران مجبسترئیل به صورت سلسله‌ای از ادوار الهی جدا نمود. اما کلیه این اقدامات قضایی صرفاً تکنیکی هستند، و به هیچ وجه مسیر رویدادهای سیاره‌ای را تغییر نمی‌دهند.

تنها بقای مداوم آن سیاراتی تضمین شده است که در مدارهای اصلی ابرجهان قرار دارند. اما تا جایی که ما می‌دانیم سرنوشت این کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند این است که در سراسر اعصار جاودانه تمامی زمان آینده پیش روند.

پدیدار شدن عصر نور و حیات در یک کره تکاملی طی هفت مرحله صورت می‌پذیرد، و در این رابطه باید نگاشته شود که کرات انسانهای با روح پیوند یافته در راستای خطوط یکسان با کرات سری پیوند با تنظیم کننده تکامل می‌یابند. این هفت مرحله نور و حیات از این قرارند:

- 1- مرحله اول یا مرحله سیاره‌ای.
- 2- مرحله دوم یا مرحله سیستم.
- 3- مرحله سوم یا مرحله کوبه.
- 4- مرحله چهارم یا مرحله جهان محلی.
- 5- مرحله پنجم یا مرحله ناحیه فرعی.
- 6- مرحله ششم یا مرحله ناحیه اصلی.
- 7- مرحله هفتم یا مرحله ابرجهان.

در بخش آخر این نوشته، این مراحل رشد رو به جلو تا جایی که به سازمان جهان مربوط می‌شوند توضیح داده شده‌اند، اما هر کره می‌تواند به ارزشهای سیاره‌ای هر مرحله کاملاً مستقل از توسعه کرات دیگر یا مستقل از سطوح فوق سیاره‌ای اداره جهان دست یابد.

1- معبد مورانشیا

وجود یک معبد مورانشیا در پایتخت یک کره مسکونی، جواز پذیرش چنین کره‌ای به اعصار استقرار در نور و حیات است. پیش از آن که پسران آموزگار در خاتمه مأموریت نهایی خود کره‌ای را ترک کنند، این دوره نهایی نیل تکاملی را افتتاح می‌کنند. آنها در آن روزی که "معبد مقدس بر زمین فرود می‌آید" سرپرستی را به عهده می‌گیرند. این رخداد که خبر از پگاه عصر نور و حیات می‌دهد، همیشه توسط حضور شخصی پسر اعطایی بهشتی آن سیاره، که برای نظاره این روز بزرگ می‌آید، گرامی داشته می‌شود. آنجا در این معبد فوق‌العاده زیبا، این پسر اعطایی بهشت، پرنس سیاره‌ای دیرپا را به عنوان فرمانروای جدید سیاره‌ای اعلام می‌دارد، و چنین پسر باوفای لانوناندهک را با اختیارات جدید و اتوریتته افزایش یافته بر امور سیاره‌ای منصوب می‌کند. فرمانروای سیستم نیز حضور دارد و در تأیید این اظهارات سخن می‌گوید.

planetary mission, continues indefinitely on the inhabited worlds. Each advancing stage of settled status may be segregated by the judicial actions of the Magisterial Sons into a succession of dispensations; but all such judicial actions are purely technical, in no way modifying the course of planetary events.

^{550.3 (621.3)} Only those planets which attain existence in the main circuits of the superuniverse are assured of continuous survival, but as far as we know, these worlds settled in light and life are destined to go on throughout the eternal ages of all future time.

^{550.4 (621.4)} There are seven stages in the unfoldment of the era of light and life on an evolutionary world, and in this connection it should be noted that the worlds of the Spirit-fused mortals evolve along lines identical with those of the Adjuster-fusion series. These seven stages of light and life are:

- ^{550.5 (621.5)} 1. The first or planetary stage.
- ^{550.6 (621.6)} 2. The second or system stage.
- ^{550.7 (621.7)} 3. The third or constellation stage.
- ^{550.8 (621.8)} 4. The fourth or local universe stage.
- ^{550.9 (621.9)} 5. The fifth or minor sector stage.
- ^{550.10 (621.10)} 6. The sixth or major sector stage.
- ^{550.11 (621.11)} 7. The seventh or superuniverse stage.

^{550.12 (621.12)} At the conclusion of this narrative these stages of advancing development are described as they relate to the universe organization, but the planetary values of any stage may be attained by any world quite independent of the development of other worlds or of the superplanetary levels of universe administration.

1. THE MORONTIA TEMPLE

^{550.1.1 (622.1)} The presence of a morontia temple at the capital of an inhabited world is the certificate of the admission of such a sphere to the settled ages of light and life. Before the Teacher Sons leave a world at the conclusion of their terminal mission, they inaugurate this final epoch of evolutionary attainment; they preside on that day when the "holy temple comes down upon earth." This event, signaling the dawn of the era of light and life, is always honored by the personal presence of the Paradise bestowal Son of that planet, who comes to witness this great day. There in this temple of unparalleled beauty, this bestowal Son of Paradise proclaims the long-time Planetary Prince as the new Planetary Sovereign and invests such a faithful Lanonandek Son with new powers and extended authority over planetary affairs. The System Sovereign is also present and speaks in

یک معبد مورانشیا سه بخش دارد: مرکزی‌ترین نقطه جایگاه پسر اعطایی بهشت است. در سمت راست منزلگاه پرنس سابق سیاره‌ای که اکنون فرمانروای سیاره‌ای است واقع شده است. هنگامی که این پسر لانوناندک در معبد حاضر است، برای افراد روحی‌تر آن سرزمین قابل رویت است. در سمت چپ جایگاه رئیس موقت پایان‌دهندگان که به سیاره الحاق یافته است قرار دارد.

اگر چه در رابطه با معابد سیاره‌ای گفته شده است که "از بهشت فرود آمده‌اند"، در واقع هیچ ماده واقعی از ستاد مرکزی سیستم انتقال نمی‌یابد. معماری هر یک به صورت ماکت کوچک در پایتخت سیستم انجام می‌شود، و سرپرستان نیرو در مورانشیا متعاقباً این طرح‌های تأیید شده را به سیاره می‌آورند. آنها در اینجا با همکاری کنترلگران استاد فیزیکی مطابق مشخصات طراحی به کار ساختن معبد مورانشیا مبادرت می‌کنند.

یک معبد معمول مورانشیا برای نشستن حدوداً سیصد هزار تماشاگر گنجایش دارد. این ساختمانهای مجلل برای پرستش، نمایش، دریافت برنامه‌های خبری استفاده نمی‌شوند. آنها به مراسم ویژه سیاره مثل ارتباطات با فرمانروای سیستم یا با الامرتیه‌ها، مراسم خاص مرئی ساختن که برای آشکارسازی حضور شخصیتی موجودات روحی طراحی شده، و تعمق و تفکر ساکت کیهانی اختصاص دارند. مدارس فلسفه کیهانی در اینجا تمرینات فارغ‌التحصیلی خود را انجام می‌دهند، و همچنین در اینجا انسانهای آن سرزمین به خاطر دستاوردهایشان در زمینه خدمت والای اجتماعی و برای دستاوردهای چشمگیر دیگر مورد قدردانی سیاره‌ای واقع می‌شوند.

یک چنین معبد مورانشیا همچنین به عنوان مکان گردهمایی برای نظاره انتقال انسانهای زنده به وجود مورانشیا به کار گرفته می‌شود. انسانها در آنجا پیوند نهایی با تنظیم کنندگان الهی خود را تجربه می‌کنند. معبد انتقال به دلیل ساخته شدن از ماده مورانشیا، توسط هاله نور آتش سوزانی که به طور کامل بدنهای فیزیکی آن انسانها را محو می‌سازد از بین نمی‌رود. در یک کره بزرگ این زیانه‌های آتش عزیمت تقریباً مداومند، و به تدریج که تعداد انتقالها افزایش می‌یابد، بناهای جنبی مقدس حیات مورانشیا در مناطق مختلف سیاره فراهم می‌شوند. از زمانی که در کره‌ای در اقصی نقطه شمال موقتاً اقامت داشتم زمان زیادی نمی‌گذرد. در آنجا بیست و پنج بنای مقدس مورانشیا عمل می‌کردند.

در کرات پیش از دوران تثبیت، سیارات فاقد معابد مورانشیا، این درخششهای پیوند بارها در اتمسفر سیاره رخ می‌دهند، یعنی جایی که بدن مادی یک کاندیدای انتقال توسط مخلوقات بینابینی و کنترلگران فیزیکی بالا-برده می‌شود.

2- مرگ و انتقال

confirmation of these pronouncements.

551.2 (622.2) A morontia temple has three parts: Centermost is the sanctuary of the Paradise bestowal Son. On the right is the seat of the former Planetary Prince, now Planetary Sovereign; and when present in the temple, this Lanonandek Son is visible to the more spiritual individuals of the realm. On the left is the seat of the acting chief of finaliters attached to the planet.

551.3 (622.3) Although the planetary temples have been spoken of as "coming down from heaven," in reality no actual material is transported from the system headquarters. The architecture of each is worked out in miniature on the system capital, and the Morontia Power Supervisors subsequently bring these approved plans to the planet. Here, in association with the Master Physical Controllers, they proceed to build the morontia temple according to specifications.

551.4 (622.4) The average morontia temple seats about three hundred thousand spectators. These edifices are not used for worship, play, or for receiving broadcasts; they are devoted to the special ceremonies of the planet, such as: communications with the System Sovereign or with the Most Highs, special visualization ceremonies designed to reveal the personality presence of spirit beings, and silent cosmic contemplation. The schools of cosmic philosophy here conduct their graduation exercises, and here also do the mortals of the realm receive planetary recognition for achievements of high social service and for other outstanding attainments.

551.5 (622.5) Such a morontia temple also serves as the place of assembly for witnessing the translation of living mortals to the morontia existence. It is because the translation temple is composed of morontia material that it is not destroyed by the blazing glory of the consuming fire which so completely obliterates the physical bodies of those mortals who therein experience final fusion with their divine Adjusters. On a large world these departure flares are almost continuous, and as the number of translations increases, subsidiary morontia life shrines are provided in different areas of the planet. Not long since I sojourned on a world in the far north whereon twenty-five morontia shrines were functioning.

551.6 (622.6) On presettled worlds, planets without morontia temples, these fusion flashes many times occur in the planetary atmosphere, where the material body of a translation candidate is elevated by the midway creatures and the physical controllers.

2. DEATH AND TRANSLATION

مرگ طبیعی و فیزیکی برای انسان یک امر اجتناب ناپذیر نیست. اکثر موجودات پیشرفته تکاملی، شهروندان کراتی که در عصر نهایی نور و حیات به سر می‌پروند، نمی‌میرند. آنها مستقیماً از حیات در جسم به وجود مورانشیا انتقال می‌یابند.

تعداد دفعات این تجربه انتقال از حیات مادی به حالت مورانشیا — پیوند روان فناپذیر با تنظیم کننده ساکن در فرد — متناسب با پیشرفت تکاملی سیاره افزایش می‌یابد. در ابتدا تنها تعداد اندکی از انسانها در هر عصر به سطوح انتقال پیشرفت معنوی دست می‌یابند. اما با آغاز اعصار پی در پی پسران آموزگار، پیش از خاتمه عمر طولانی شونده این انسانهای در حال پیشرفت، پیوندهای بیشتر و بیشتری با تنظیم کننده به وقوع می‌پیوندد؛ و تا زمان مأموریت پایانی پسران آموزگار تقریباً یک چهارم این انسانهای عالی از مرگ طبیعی مستثنی می‌شوند.

جلوتر از آن در عصر نور و حیات، مخلوقات بینابینی یا همکاران آنها وضعیت در حال نزدیکی پیوند محتمل روان و تنظیم کننده را حس می‌کنند و این را به نگاهبانان سرنوشت اعلام می‌دارند. آنها نیز به نوبه خود این امور را به اطلاع آن گروه پایان دهنده که این انسان تحت حوزه اختیارات آن عمل می‌نماید می‌رسانند. سپس فرخوان فرمانروای سیاره‌ای برای چنین انسانی صادر می‌شود که از کلیه مسئولیتهای سیاره‌ای کناره‌گیری نماید، با کره منشأ خود وداع کند، در معبد داخلی فرمانروای سیاره‌ای حضور یابد و در آنجا برای انتقال به مورانشیا، درخشش انتقال، از حوزه مادی تکامل به سطح مورانشیای پیشروی پیش روح منتظر بماند.

هنگامی که خانواده، دوستان، و گروه کاری چنین کاندیدای پیوند در معبد مورانشیا گرد آمدند، در اطراف صحن مرکزی که در آن کاندیدهای پیوند قرار گرفته‌اند پخش می‌شوند و در این اثنا آزادانه با دوستان گرد آمده خود گفتگو می‌کنند. دایره‌ای از شخصیت‌های آسمانی گرد می‌آیند تا انسانهای مادی را در برابر عمل انرژی‌هایی که در لحظه "درخشش حیات" نمایان می‌شوند محافظت کنند. این انرژی‌ها کاندیدای صعود را از اسارت در جسم مادی رها می‌سازند و بدین ترتیب برای چنین انسان تکاملی هر آنچه را که مرگ طبیعی برای آنها می‌دهد به این گونه از جسم آزاد می‌شوند انجام می‌دهد به انجام می‌رساند.

بسیاری از کاندیدهای پیوند می‌توانند به طور همزمان در فضای وسیع معبد گرد آیند. و چه رویداد زیبایی است، هنگامی که انسانها بدین گونه گرد می‌آیند تا صعود عزیزان خود را در شراره‌های روحی نظاره کنند، و در مقایسه با آن اعصار پیشین چه تفاوت است که انسانها مردگان خود را به اغوش عناصر خاکی می‌سپارند! صحنه‌های گریه و زاری که ویژگی اعصار پیشین تکامل بشری است اکنون جانشین شادی وجدآور و شور و شوقی تحسین برانگیز می‌شود و در حالی که این انسانهای خداشناس به وسیله شراره‌های روحی شکوه در کام کشنده و جلال فراز دهنده از وابستگیهای مادی خود جدا می‌شوند، با عزیزان خود موقتاً وداع می‌کنند. در کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند، "مراسم

5521 (6231) Natural, physical death is not a mortal inevitability. The majority of advanced evolutionary beings, citizens on worlds existing in the final era of light and life, do not die; they are translated directly from the life in the flesh to the morontia existence.

5522 (6232) This experience of translation from the material life to the morontia state — fusion of the immortal soul with the indwelling Adjuster — increases in frequency commensurate with the evolutionary progress of the planet. At first only a few mortals in each age attain translation levels of spiritual progress, but with the onset of the successive ages of the Teacher Sons, more and more Adjuster fusions occur before the termination of the lengthening lives of these progressing mortals; and by the time of the terminal mission of the Teacher Sons, approximately one quarter of these superb mortals are exempt from natural death.

5523 (6233) Farther along in the era of light and life the midway creatures or their associates sense the approaching status of probable soul-Adjuster union and signify this to the destiny guardians, who in turn communicate these matters to the finaliter group under whose jurisdiction this mortal may be functioning; then there is issued the summons of the Planetary Sovereign for such a mortal to resign all planetary duties, bid farewell to the world of his origin, and repair to the inner temple of the Planetary Sovereign, there to await morontia transit, the translation flash, from the material domain of evolution to the morontia level of prespirit progression.

5524 (6234) When the family, friends, and working group of such a fusion candidate have forgathered in the morontia temple, they are distributed around the central stage whereon the fusion candidates are resting, meantime freely conversing with their assembled friends. A circle of intervening celestial personalities is arranged to protect the material mortals from the action of the energies manifest at the instant of the "life flash" which delivers the ascension candidate from the bonds of material flesh, thereby doing for such an evolutionary mortal everything that natural death does for those who are thereby delivered from the flesh.

5525 (6235) Many fusion candidates may be assembled in the spacious temple at the same time. And what a beautiful occasion when mortals thus forgather to witness the ascension of their loved ones in spiritual flames, and what a contrast to those earlier ages when mortals must commit their dead to the embrace of the terrestrial elements! The scenes of weeping and wailing characteristic of earlier epochs of human evolution are now replaced by ecstatic joy and the sublimest enthusiasm as these God-knowing mortals bid their loved ones a transient farewell as they are removed from their material associations by the spiritual fires of

ختم“ فرصتهایی برای شادی تمام عیار، رضایت عمیق، و امید وصف ناپذیر هستند.

روانهای این انسانهای در حال پیشرفت به طور فزاینده مملو از ایمان، امید، و اطمینان خاطر است. روحیه حاکم بر آنهايي که در اطراف مکان مقدس انتقال گرد آمده‌اند، همانند روحیه دوستان و خویشاوندان مسروری است که ممکن است در یک مراسم فارغ‌التحصیلی برای یکی از اعضای گروه خود گرد آمده باشند، یا برای نظاره تجلیل زیاد از یکی از کسان خود جمع شده باشند. و به طور آشکار سودمند می‌بود که اگر انسانهای کمتر پیشرفته فقط می‌توانستند یاد گیرند که به مرگ طبیعی با همان سرزندگی و سرخوشی بنگرند.

نظاره‌گران انسانی نمی‌توانند به دنبال درخشش ناشی از پیوند چیزی از همکاران انتقال یافته خود را ببینند. این روانهای انتقال یافته مستقیماً از طریق عبور تنظیم کننده به تالار رستخیز کره مناسب آموزش مورانشیا عزیمت می‌کنند. این کارهای مربوط به انتقال موجودات زنده بشری به کره مورانشیا توسط یک فرشته اعظم که در روز استقرار آغازین کره در نور و حیات به چنین کره‌ای تخصیص یافته بود سرپرستی می‌شود.

تا هنگامی که کره‌ای به چهارمین مرحله نور و حیات دست می‌یابد، بیش از نیمی از انسانها از طریق انتقال از میان زندگان سیاره را ترک می‌کنند. این کاهش مرگ همین‌طور ادامه می‌یابد، اما من سیستمی را نمی‌شناسم که کرات مسکونی آن به رغم گذشت طولانی زمان از استقرار آنان در حیات کاملاً از مرگ طبیعی به عنوان تکنیک فرار از اسارت جسم رها شده باشند. و تا زمان رسیدن یک‌دست به چنین مرحله بالایی از تکامل سیاره‌ای، کرات آموزشی مورانشیای جهان محلی باید به عنوان کرات آموزشی و فرهنگی برای پیش‌تازان در حال تکامل مورانشیا به خدمت خود ادامه دهند. حذف مرگ از نظر تئوریک ممکن است، اما مطابق مشاهده من هنوز رخ نداده است. شاید بتوان در طول زمانهای بسیار دور اعصار متعاقب هفتمین مرحله حیات تثبیت شده سیاره‌ای به این وضعیت دست یافت.

روانهای انتقال یافته ادوار شکوهند کرات ثبات یافته از میان کرات قصر عبور نمی‌کنند. آنها به عنوان دانشجو نیز در کرات مورانشیای سیستم یا کوکبه اقامت گذرا نخواهند داشت. آنها از میان هیچیک از مراحل آغازین حیات مورانشیا عبور نمی‌کنند. آنها تنها انسانهای فراز یابنده‌ای هستند که به فاصله اندکی از انتقال مورانشیا از وجود مادی به وضعیت نیمه روحی می‌گریزند. تجربه اولیه این انسانهای تسخیر شده توسط پسر در دوره زندگانی فراز گرایانه با خدمت در کرات پیشرفت ستاد مرکزی جهان سپری می‌شود. و آنها از این کرات مطالعه متعلق به سلوینگتون به عنوان آموزگار به همان کراتی می‌روند که از کنارشان عبور کردند. سپس از طریق مسیر مشخص صعود انسان به سوی داخل به بهشت ادامه می‌دهند.

اگر شما از سیاره‌ای که در مرحله پیشرفته توسعه

consuming grandeur and ascending glory. On worlds settled in light and life, “funerals” are occasions of supreme joy, profound satisfaction, and inexpressible hope.

55:26 (623:6) The souls of these progressing mortals are increasingly filled with faith, hope, and assurance. The spirit permeating those gathered around the translation shrine resembles that of the joyful friends and relatives who might assemble at a graduating exercise for one of their group, or who might come together to witness the conferring of some great honor upon one of their number. And it would be decidedly helpful if less advanced mortals could only learn to view natural death with something of this same cheerfulness and lightheartedness.

55:27 (624:1) Mortal observers can see nothing of their translated associates subsequent to the fusion flash. Such translated souls proceed by Adjuster transit direct to the resurrection hall of the appropriate morontia-training world. These transactions concerned with the translation of living human beings to the morontia world are supervised by an archangel who was assigned to such a world on the day when it was first settled in light and life.

55:28 (624:2) By the time a world attains the fourth stage of light and life, more than half the mortals leave the planet by translation from among the living. Such diminishment of death continues on and on, but I know of no system whose inhabited worlds, even though long settled in life, are entirely free from natural death as the technique of escape from the bonds of flesh. And until such a high state of planetary evolution is uniformly attained, the morontia-training worlds of the local universe must continue in service as educational and cultural spheres for the evolving morontia progressors. The elimination of death is theoretically possible, but it has not yet occurred according to my observation. Perhaps such a status may be attained during the faraway stretches of the succeeding epochs of the seventh stage of settled planetary life.

55:29 (624:3) The translated souls of the flowering ages of the settled spheres do not pass through the mansion worlds. Neither do they sojourn, as students, on the morontia worlds of the system or constellation. They do not pass through any of the earlier phases of morontia life. They are the only ascending mortals who so nearly escape the morontia transition from material existence to semispirit status. The initial experience of such *Son-seized* mortals in the ascension career is in the services of the progression worlds of the universe headquarters. And from these study worlds of Salvington they go back as teachers to the very worlds they passed by, subsequently going on inward to Paradise by the established route of mortal ascension.

55:210 (624:4) Could you but visit a planet in an

قرار دارد دیدن کنید، به سرعت به دلایل فراهم ساختن پذیرش ناهمگون برای انسانهای فراز یابنده در کرات قصر و کرات بالاتر مورانشیا پی خواهید برد. شما فوراً خواهید فهمید که موجوداتی که از این کرات بسیار تکامل یافته می‌آیند آماده‌اند صعود به بهشت را بسیار زودتر از انسانهای معمولی که از کره‌ای نابسامن و عقب مانده نظیر یورنشیا می‌آیند به عهده گیرند.

موجودات بشری صرف نظر از این که از چه سطح از پیشرفت سیاره‌ای به کرات مورانشیا صعود می‌کنند، هفت کرات قصر فرصت مکفی در اندوختن تجربه به عنوان آموزگار - دانشجو در کلیه زمینه‌هایی که به دلیل وضعیت پیشرفته سیارات بومیشان نتوانستند به دست آورند به آنان عرضه می‌دارند.

جهان در به کار بردن این تکنیکهای همتراز کننده قابل اتکا است. این تکنیکها به این منظور طراحی شده‌اند که اطمینان حاصل شود هیچ فراز یابنده‌ای از آنچه که برای تجربه صعودش ضروری است محروم نمی‌شود.

3- اعصار طلایی

در طول این عصر نور و حیات کره تحت حکومت پدیده فرمانروای سیاره‌ای به طور فزاینده از رفاه و آبادانی برخوردار می‌شود. تا این هنگام، کرات تحت نیروی فزاینده یک زبان، یک مذهب، و در کرات نرمال، یک نژاد، پیشرفت می‌کنند. اما این عصر کامل نیست. این کرات هنوز از بیمارستانهای مجهز، منزلگاه‌هایی برای مراقبت از بیماران، برخوردارند. هنوز مشکلات مراقبت از صدمات تصادفی و رنجوریهایی که ناشی از کهولت سن و اختلالات پیری است باقی هستند. بیماری به طور کامل از بین نرفته است، و حیوانات زمین نیز کاملاً مهار نگشته‌اند. اما این کرات در مقایسه با روزگاران اولیه انسان بدوی در طول عصر پیش از پرنس سیاره‌ای همانند بهشت هستند. اگر شما ناگهان به سیاره‌ای در این مرحله توسعه انتقال یابید، به طور غریزی چنین دنیایی را بهشت روی زمین وصف خواهید کرد.

دولت بشری در سراسر این عصر پیشرفت و کمال نسبی در اداره امور مادی به کار خود ادامه می‌دهد. هزینه مالی فعالیت‌های عمومی کره‌ای مستقر در اولین مرحله نور و حیات که من به تازگی از آن دین کردم از طریق تکنیک یک ده دادن تأمین می‌شدند. هر کارمند بالغ ده درصد از درآمد یا اضافه درآمد خود را به خزانه عمومی می‌پرداخت — و کلیه شهروندان توانمند زمانی کار می‌کردند. این درآمدها بدین صورت خرج می‌شدند:

1- سه درصد صرف ترویج حقیقت — علم، آموزش، و فلسفه — می‌شد.

2- سه درصد به زیبایی — تفریح، رفاه اجتماعی، و هنر — تخصیص می‌یافت.

3- سه درصد وقف نیکی — خدمت اجتماعی، نوع

advanced stage of development, you would quickly grasp the reasons for providing for the differential reception of ascending mortals on the mansion and higher morontia worlds. You would readily understand that beings passing on from such highly evolved spheres are prepared to resume their Paradise ascent far in advance of the average mortal arriving from a disordered and backward world like Urantia.

55:211 (624:9) No matter from what level of planetary attainment human beings may ascend to the morontia worlds, the seven mansion spheres afford them ample opportunity to gain in experience as teacher-students all of everything which they failed to pass through because of the advanced status of their native planets.

55:212 (624:9) The universe is unfailing in the application of these equalizing techniques designed to insure that no ascender shall be deprived of aught which is essential to his ascension experience.

3. THE GOLDEN AGES

55:311 (624:7) During this age of light and life the world increasingly prospers under the fatherly rule of the Planetary Sovereign. By this time the worlds are progressing under the momentum of one language, one religion, and, on normal spheres, one race. But this age is not perfect. These worlds still have well-appointed hospitals, homes for the care of the sick. There still remain the problems of caring for accidental injuries and the inescapable infirmities attendant upon the decrepitude of old age and the disorders of senility. Disease has not been entirely vanquished, neither have the earth animals been subdued in perfection; but such worlds are like Paradise in comparison with the early times of primitive man during the pre-Planetary Prince age. You would instinctively describe such a realm — could you be suddenly transported to a planet in this stage of development — as heaven on earth.

55:312 (625:1) Human government in the conduct of material affairs continues to function throughout this age of relative progress and perfection. The public activities of a world in the first stage of light and life which I recently visited were financed by the tithing technique. Every adult worker — and all able-bodied citizens worked at something — paid ten per cent of his income or increase to the public treasury, and it was disbursed as follows:

55:313 (625:2) 1. Three per cent was expended in the promotion of truth — science, education, and philosophy.

55:314 (625:3) 2. Three per cent was devoted to beauty — play, social leisure, and art.

55:315 (625:4) 3. Three per cent was dedicated to

دوستی، و مذهب — می‌شد.

4- یک درصد برای ذخایر بیمه در برابر خطر ناتوانی کاری که ناشی از تصادف، بیماری، کهولت سن یا فجایع غیرقابل پیشگیری است کنار گذارده می‌شد.

منابع طبیعی این سیاره به عنوان داراییهای اجتماعی و متعلقات جامعه مورد نظارت واقع می‌شدند.

در این کره بالاترین افتخاری که به یک شهروند اعطا می‌شد درجه "والا ترین خدمت" بود. این تنها درجه سپاس بود که در معبد مورانشیا اعطا می‌شد. این قدردانی از آنهایی که عمل می‌آمد که در مرحله‌ای از اکتشاف فوق مادی یا خدمت اجتماعی سیاره‌ای منتها خود را ممتاز ساخته بودند.

اکثر مقامهای اجتماعی و اداری مشترکاً توسط مردان و زنان حفظ می‌شدند. تدریس نیز بیشتر به طور مشترک انجام می‌گرفت. به همین ترتیب کلیه مسئولیتهای قضایی نیز از طریق زوجهای مشابه همکار انجام می‌پذیرفتند.

در این کرات تراز اول، دوره بچه آوری به اندازه زیاد طولانی نیست. خوب نیست که فاصله زمانی بین سنین بچه‌های یک خانواده چندین سال باشد. وقتی که فاصله سنی بچه‌ها نزدیک باشد آنها بسیار بیشتر می‌توانند به آموزش متقابل یکدیگر کمک نمایند. و آنها در این کرات از طریق سیستمهای رقابتی سخت کوشانه در حوزه‌ها و بخشهای پیشرفته دستیابیهای متنوع در خبرگی در حقیقت، زیبایی، و نیکی به طرز باشکوهی آموزش می‌یابند. تردید نداشته باشید که حتی این کرات جلال یافته به مقدار زیادی شرارت، بالفعل و بالقوه، را عرضه می‌دارند. این برانگیخته از انتخاب میان حقیقت و خطا، نیکی و شرارت، گناه و درستکاری است.

با این وجود، در این سیارات پیشرفته تکاملی یک مجازات قطعی و اجتناب ناپذیر وجود دارد که به وجود انسانی وصل است. هنگامی که یک کره ثابت یافته فراتر از سومین مرحله نور و حیات پیش می‌رود کلیه فراز یابندگان قبل از دستیابی به ناحیه فرعی در تقدیر دارند که نوعی مأموریت موقت را در سیاره‌ای که از میان مراحل پیشین تکامل عبور می‌کند دریافت کنند.

هر یک از این اعصار پی در پی نمایانگر دستاوردهای رو به جلو در کلیه مراحل پیشرفت سیاره‌ای هستند. در عصر آغازین نور آشکارسازی حقیقت بسط داده می‌شد تا کارکردهای جهان جهانی را در برگیرد، در حالی که مطالعه الوهیت در عصر دوم، تلاش در جهت خبرگی در درک مفهوم پروتوسپی طبیعت، تبلیغ مذهبی، خدمت روحانی، مشارکتهای، منشأ، و سرنوشت پسران آفریننده، اولین سطح خدای هفتگانه، می‌باشد.

سیاره‌ای به اندازه یورنشیا که نسبتاً تثبیت شده است، دارای یکصد مرکز زیرمدیریتی است. این مراکز تابع توسط یکی از گروههای زیرین مدیران نیصلاح مورد سرپرستی واقع می‌شوند:

goodness — social service, altruism, and religion.

55:36 (625:5) 4. One per cent was assigned to the insurance reserves against the risk of incapacity for labor resultant from accident, disease, old age, or unpreventable disasters.

55:37 (625:6) The natural resources of this planet were administered as social possessions, community property.

55:38 (625:7) On this world the highest honor conferred upon a citizen was the order of "supreme service," being the only degree of recognition ever to be granted in the morontia temple. This recognition was bestowed upon those who had long distinguished themselves in some phase of supermaterial discovery or planetary social service.

55:39 (625:8) The majority of social and administrative posts were held jointly by men and women. Most of the teaching was also done jointly; likewise all judicial trusts were discharged by similar associated couples.

55:40 (625:9) On these superb worlds the childbearing period is not greatly prolonged. It is not best for too many years to intervene between the ages of a family of children. When close together in age, children are able to contribute much more to their mutual training. And on these worlds they are magnificently trained by the competitive systems of keen striving in the advanced domains and divisions of diverse achievement in the mastery of truth, beauty, and goodness. Never fear but that even such glorified spheres present plenty of evil, real and potential, which is stimulative of the choosing between truth and error, good and evil, sin and righteousness.

55:41 (625:10) Nevertheless, there is a certain, inevitable penalty attaching to mortal existence on such advanced evolutionary planets. When a settled world progresses beyond the third stage of light and life, all ascenders are destined, before attaining the minor sector, to receive some sort of transient assignment on a planet passing through the earlier stages of evolution.

55:42 (625:1) Each of these successive ages represents advancing achievements in all phases of planetary attainment. In the initial age of light the revelation of truth was enlarged to embrace the workings of the universe of universes, while the Deity study of the second age is the attempt to master the protean concept of the nature, mission, ministry, associations, origin, and destiny of the Creator Sons, the first level of God the Sevenfold.

55:43 (625:2) A planet the size of Urantia, when fairly well settled, would have about one hundred subadministrative centers. These subordinate centers would be presided over by one of the following groups of qualified administrators:

1- پسران و دختران مائزیاال جوانی که از ستاد مرکزی سیستم آورده می‌شوند تا برای آدم و حوای حاکم به عنوان دستیار عمل نمایند.

2- نوادگان پرسنل نیمه انسانی پرنس سیاره‌ای که در برخی کرات برای این منظور و نیز سایر مسئولیتهای مشابه تولید مثل شده‌اند.

3- نوادگان مستقیم سیاره‌ای آدم و حوا.

4- مخلوقات بینابینی مادیت یافته و بشری شده.

5- انسانهای پیوند خورده با تنظیم کننده که بنا به درخواست خود و فرمان تنظیم کننده شخصی سرپرستی جهان موقتاً از انتقال به دنیای آن سو معاف شده‌اند تا در برخی سمتهای مهم اداری در سیاره ادامه دهند.

6- انسانهایی با آموزش ویژه و وابسته به مدارس سیاره‌ای مدیریت که همچنین دستور خدمت متعالی در معبد مورانشیا را دریافت کرده‌اند.

7- برخی کمیسیونهای انتخابی سه شهروند کاملاً شایسته که گاهی اوقات به وسیله شهروندان و نیز با حکم فرمانروای سیاره‌ای مطابق توانمندی خاصشان در انجام یک کار مشخص که در آن ناحیه سیاره‌ای ویژه مورد نیاز است، انتخاب می‌شوند.

محدودیت بزرگی که یورنشیا در رابطه با سرنوشت والای سیاره‌ای دستیابی به نور و حیات با آن مواجه است شامل مشکلات بیماری، تبهکاری، جنگ، نژادهای چند رنگه، و تکلم به چند زبان می‌باشد.

هیچ کره تکاملی نمی‌تواند فراتر از اولین مرحله استقرار در نور، امید به پیشرفت داشته باشد، مگر این که به یک زبان، یک مذهب، و یک فلسفه دست یافته باشد. بودن در یک نژاد این دستیابی را به اندازه زیاد تسهیل می‌سازد، اما این مانع دستیابی بسیاری از مردمان یورنشیا به مراحل بالاتر نیست.

4- تنظیمات اداری

در مراحل بعدی وجود تثبیت شده، کرات مسکونی تحت سرپرستی خردمندان و دلسوزانه سپاه داوطلبان نهایت، فراز یابندگان نیل به بهشت، که برای خدمت روحانی به برادران انسانی خود بازگشته‌اند، به پیشرفت اعجاب‌آوری نائل می‌شوند. این پایان دهندگان در همکاری با پسران آموزگار تثلیث فعال هستند، اما شرکت واقعی خود را در امور کره تا زمان پدیداری معبد مورانشیا در روی کره زمین آغاز نمی‌کنند.

به دنبال آغاز رسمی خدمت سیاره‌ای سپاه نهایت، اکثر گروههای کثیر آسمانی خارج می‌شوند. اما نگاهبانان سراف سرنوشت به خدمت شخصی خود به انسانهای در

55:314 (626:3) 1. Young Material Sons and Daughters brought from the system headquarters to act as assistants to the ruling Adam and Eve.

55:315 (626:4) 2. The progeny of the semimortal staff of the Planetary Prince who were procreated on certain worlds for this and other similar responsibilities.

55:316 (626:5) 3. The direct planetary progeny of Adam and Eve.

55:317 (626:6) 4. Materialized and humanized midway creatures.

55:318 (626:7) 5. Mortals of Adjuster-fusion status who, upon their own petition, are temporarily exempted from translation by the order of the Personalized Adjuster of universe chieftainship in order that they may continue on the planet in certain important administrative posts.

55:319 (626:8) 6. Specially trained mortals of the planetary schools of administration who have also received the order of supreme service of the morontia temple.

55:320 (626:9) 7. Certain elective commissions of three properly qualified citizens who are sometimes chosen by the citizenry by direction of the Planetary Sovereign in accordance with their special ability to accomplish some definite task which is needful in that particular planetary sector.

55:321 (626:10) The great handicap confronting Urantia in the matter of attaining the high planetary destiny of light and life is embraced in the problems of disease, degeneracy, war, multicolored races, and multilingualism.

55:322 (626:11) No evolutionary world can hope to progress beyond the first stage of settledness in light until it has achieved one language, one religion, and one philosophy. Being of one race greatly facilitates such achievement, but the many peoples of Urantia do not preclude the attainment of higher stages.

4. ADMINISTRATIVE READJUSTMENTS

55:41 (626:12) In the successive stages of settled existence the inhabited worlds make marvelous progress under the wise and sympathetic administration of the volunteer Corps of the Finality, ascenders of Paradise attainment who have come back to minister to their brethren in the flesh. These finaliters are active in co-operation with the Trinity Teacher Sons, but they do not begin their real participation in world affairs until the morontia temple appears on earth.

55:42 (626:13) Upon the formal inauguration of the planetary ministry of the Corps of the Finality, the majority of the celestial hosts withdraw. But the

حال پیشرفت در نور ادامه می‌دهند. در واقع چون گروه‌های بزرگتر و بزرگتری از موجودات بشری در طول مدت حیات سیاره‌ای به سومین دایره کیهانی دستیابی هماهنگ انسانی می‌رسند، این فرشتگان در سراسر اعصار تثبیت شده با تعداد پیوسته فزاینده می‌آیند.

این صرفاً اولین مورد از تنظیمات پی در پی اداری است که با نمایان شدن اعصار متوالی دستیابی فزاینده شکوهمند در کرات مسکونی که به تدریج از اولین مرحله به هفتمین مرحله وجود پایدار گذار می‌کنند توأم می‌باشند.

1- اولین مرحله نور و حیات. یک کره در این مرحله اولیه ثبات یافته توسط سه حکمران اداره می‌شود:

a. فرمانروای سیاره‌ای که در آن هنگام به وسیله یک پسر ناصح آموزگار تثلیث مورد مشورت قرار می‌گیرد. از میان کلیه احتمالات، او رئیس آخرین گروه از چنین پسرانی است که در سیاره عمل می‌نمایند.

b. رئیس سپاه سیاره‌ای پایان دهندگان.

c. آدم و حوا، که به طور مشترک به عنوان یکپارچه کنندگان رهبری دوگانه پرنس فرمانروا و رئیس پایان دهندگان عمل می‌نمایند.

مخلوقات تعالی یافته و رهایی یافته بینابینی برای فرشتگان سراف و پایان دهندگان به عنوان مفسر عمل می‌کنند. یکی از آخرین کارهای پسران آموزگار تثلیث در مأموریت آخرشان، رها ساختن بینابینیهای آن سرزمین و ارتقا دادن (یا باز گرداندن) آنها به وضعیت پیشرفته سیاره‌ای و گماردن آنان به مکانهای مسئول در حکومت جدید کره ثبات یافته می‌باشد. از قبل چنان تغییراتی در دامنه دید بشر صورت داده شده که انسانها را قادر سازد این نیاکان مشترک پیش از این نامرئی رژیم پیشین آدم را بشناسند. این کار از طریق آخرین کشفیات علم فیزیک در ارتباط با کارکردهای گسترده سیاره‌ای کنترلگران استاد فیزیکی میسر می‌شود.

فرمانروای سیستم اختیار دارد مخلوقات بینابینی را هر وقت بعد از اولین مرحله پایدار مرخص نماید، طوری که بتوانند در مورانشیا با کمک حاملین حیات و کنترلگران فیزیکی و بعد از دریافت تنظیم کنندگان فکر به بشر تبدیل شوند و صعود خویش را به بهشت آغاز نمایند.

در سومین مرحله و مراحل بعد، برخی از بینابینیها هنوز به کار مشغولند، عمدتاً به عنوان شخصیهایی ارتباطی برای پایان دهندگان، اما همینطور که هر مرحله نور و حیات آغاز می‌شود، رسته‌های جدیدی از خادمان ارتباطی به اندازه زیاد جانشین بینابینیها می‌شوند. تا آن هنگام تعداد بسیار اندکی از آنان فراتر از چهارمین مرحله نور باقی می‌مانند. هفتمین مرحله شاهد آمدن اولین خادمان آبسونایت از بهشت برای خدمت به جای برخی مخلوقات جهان است.

2- دومین مرحله نور و حیات. این دوره با ورود

seraphic guardians of destiny continue their personal ministry to the progressing mortals in light; indeed such angels come in ever-increasing numbers throughout the settled ages since larger and larger groups of human beings reach the third cosmic circle of co-ordinate mortal attainment during the planetary life span.

55:4.3 (627.1) This is merely the first of the successive administrative adjustments which attend the unfolding of the successive ages of increasingly brilliant attainment on the inhabited worlds as they pass from the first to the seventh stage of settled existence.

55:4.4 (627.2) 1. *The first stage of light and life.* A world in this initial settled stage is being administered by three rulers:

55:4.5 (627.3) a. The Planetary Sovereign, presently to be advised by a counseling Trinity Teacher Son, in all probability the chief of the terminal corps of such Sons to function on the planet.

55:4.6 (627.4) b. The chief of the planetary corps of finaliters.

55:4.7 (627.5) c. Adam and Eve, who function jointly as the unifiers of the dual leadership of the Prince-Sovereign and the chief of finaliters.

55:4.8 (627.6) Acting as interpreters for the seraphic guardians and the finaliters are the exalted and liberated midway creatures. One of the last acts of the Trinity Teacher Sons on their terminal mission is to liberate the midways of the realm and to promote (or restore) them to advanced planetary status, assigning them to responsible places in the new administration of the settled sphere. Such changes have already been made in the range of human vision as enable mortals to recognize these heretofore invisible cousins of the early Adamic regime. This is made possible by the final discoveries of physical science in liaison with the enlarged planetary functions of the Master Physical Controllers.

55:4.9 (627.7) The System Sovereign has authority to release midway creatures any time after the first settled stage so that they may humanize in the morontia by the aid of the Life Carriers and the physical controllers and, after receiving Thought Adjusters, start out on their Paradise ascension.

55:4.10 (627.8) In the third and subsequent stages, some of the midways are still functioning, chiefly as contact personalities for the finaliters, but as each stage of light and life is entered, new orders of liaison ministers largely replace the midways; very few of them ever remain beyond the fourth stage of light. The seventh stage will witness the coming of the first absonite ministers from Paradise to serve in the places of certain universe creatures.

55:4.11 (627.9) 2. *The second stage of light and life.* This

یک حامل حیات که مشاور داوطلب حکمرانان سیاره‌ای در رابطه با تلاشهای بیشتر برای تزکیه و تحکیم نژاد انسانی می‌شود در کرات اعلام می‌شود. بدین ترتیب حاملین حیات به طور فعال در تکامل بیشتر نژاد بشری — از نظر فیزیکی، اجتماعی، و اقتصادی — شرکت می‌کنند. و سپس آنها سرپرستی خود را به تزکیه بیشتر نیره انسانی از طریق حذف شدید بقایای عقب افتاده و ماندگار پتانسیل پست که حاوی طبیعت عقلانی، فلسفی، کیهانی، و معنوی می‌باشد گسترش می‌دهند. آنهایی که حیات را طراحی نموده و در یک کره مسکونی جای می‌دهند، کاملاً صلاحیت دارند که به پسران و دختران مائریال که در پالایش نژاد در حال تکامل از تمامی تأثیرات زیان‌آور از اتوریتیه کامل و تردید ناپذیر برخوردارند اندرز دهند.

از دومین مرحله به بعد، در سراسر دوره وجود یک سیاره تثبیت شده، پسران آموزگار برای پایان دهندگان به عنوان مشاور خدمت می‌کنند. آنها در طول این مأموریتها به عنوان داوطلب خدمت می‌کنند، و نه به دلیل انجام یک مأموریت. آنها منحصرأ با سپاه پایان دهندگان خدمت می‌کنند، به جز این که آدم و حوای سیاره‌ای با رضایت فرمانروای سیستم می‌توانند از وجود آنها به عنوان مشاور برخوردار گردند.

3- سومین مرحله نور و حیات. در طول این دوره کرات مسکونی به قدردانی جدیدی از وجود قدمای ایماها، دومین فاز خدای هفتگانه، دست می‌یابند و نمایندگان این فرمانروایان ابرجهان به روابط جدیدی با حکومت سیاره‌ای وارد می‌شوند.

در هر عصر متعاقب وجود تثبیت شده، پایان دهندگان در ظرفیتهای دائماً فزاینده عمل می‌نمایند. یک همبستگی کاری نزدیک بین پایان دهندگان، ستارگان عصر (ابرفرشتگان)، و پسران آموزگار تثلیث وجود دارد.

در طول این عصر یا عصر بعد یک آموزگار تثلیث که توسط یک گروه چهار نفره از ارواح خادم یاری می‌شود به رئیس اجرایی انتخابی انسانی که در آن زمان به عنوان سرپرست مشترک امور کره به فرمانروای سیاره‌ای مربوط می‌شود، ملحق می‌شود. این رئیس اجرایی انسانی برای بیست و پنج سال زمان سیاره‌ای خدمت می‌کنند، و این واقعه جدید است که رها شدن آدم و حوای سیاره‌ای را از کره مأموریت طولانی‌شان در طول اعصار بعد تسهیل می‌نماید.

گروههای چهار نفره ارواح خادم شامل اینها هستند: رئیس فرشتگان سراف کره، مشاور سکورافی ابرجهان، فرشته اعظم انتقالها و امنیافیمی که به عنوان نماینده شخصی نگاهبان برگماشته ساکن در ستاد مرکزی سیستم عمل می‌نماید. اما این مشاوران هرگز رهنمودی عرضه نمی‌دارند مگر این که برای آن درخواست شود.

4- چهارمین مرحله نور و حیات. پسران آموزگار تثلیث در نقشهای جدیدی در کرات ظاهر می‌شوند. آنها که به وسیله پسران مخلوق - تثلیث یافته که مدتها با رسته آنها مربوطند یاری می‌شوند، اکنون به عنوان

epoch is signalized on the worlds by the arrival of a Life Carrier who becomes the volunteer adviser of the planetary rulers regarding the further efforts to purify and stabilize the mortal race. Thus do the Life Carriers actively participate in the further evolution of the human race — physically, socially, and economically. And then they extend their supervision to the further purification of the mortal stock by the drastic elimination of the retarded and persisting remnants of inferior potential of an intellectual, philosophic, cosmic, and spiritual nature. Those who design and plant life on an inhabited world are fully competent to advise the Material Sons and Daughters, who have full and unquestioned authority to purge the evolving race of all detrimental influences.

55:4.12 (627.10) From the second stage on throughout the career of a settled planet the Teacher Sons serve as counselors to the finaliters. During such missions they serve as volunteers and not by assignment; and they serve exclusively with the finaliter corps except that, upon the consent of the System Sovereign, they may be had as advisers to the Planetary Adam and Eve.

55:4.13 (628.1) 3. *The third stage of light and life.* During this epoch the inhabited worlds arrive at a new appreciation of the Ancients of Days, the second phase of God the Sevenfold, and the representatives of these superuniverse rulers enter into new relationships with the planetary administration.

55:4.14 (628.2) In each succeeding age of settled existence the finaliters function in ever-increasing capacities. There exists a close working connection between the finaliters, the Evening Stars (the superangels), and the Trinity Teacher Sons.

55:4.15 (628.3) During this or the following age a Teacher Son, assisted by the ministering-spirit quartette, becomes attached to the elective mortal chief executive, who now becomes associated with the Planetary Sovereign as joint administrator of world affairs. These mortal chief executives serve for twenty-five years of planetary time, and it is this new development that makes it easy for the Planetary Adam and Eve to secure release from their world of long-time assignment during the following ages.

55:4.16 (628.4) The ministering-spirit quartettes consist of: the seraphic chief of the sphere, the superuniverse seraphic counselor, the archangel of translations, and the omniaphim who functions as the personal representative of the Assigned Sentinel stationed on the system headquarters. But these advisers never proffer counsel unless it is asked for.

55:4.17 (628.5) 4. *The fourth stage of light and life.* On the worlds the Trinity Teacher Sons appear in new roles. Assisted by the creature-trinitized sons so long associated with their order, they now come to

مشاوران داوطلب و مشاوران فرمانروای سیاره‌ای و همکاران وی به کرات می‌آیند. این دو گروه — پسران تثلیث یافته بهشت - هاونا و پسران تثلیث یافته فراز یابنده — نمایانگر نگرشهای متفاوت جهان و تجارب متنوع شخصی می‌باشند که برای فرمانروایان سیاره‌ای بسیار مفید هستند.

در هر زمان بعد از این عصر، آدم و حوای سیاره‌ای به منظور آغاز صعود بهشتی خود می‌توانند از پسر فرمانروای آفریننده تقاضای معافیت از وظایف سیاره‌ای را کنند. آنها همچنین می‌توانند به عنوان مدیران نوع نوظهور جامعه فراينده روحانی که از انسانهای پیشرفته تشکیل شده باقی بمانند. این انسانها تلاش می‌کنند تا تعالیم فلسفی پایان دهندگان را که توسط ستارگان تابناک عصر توصیف می‌شود فرا گیرند. ستارگان تابناک عصر در آن زمان برای تشریک مساعی با فرشتگان سیکنافیم که متعلق به ستاد مرکزی ابرجهان هستند، به صورت دوتایی به کرات گمارده می‌شوند.

پایان دهندگان عمدتاً درگیر شروع فعالیتهای جدید و فوق مادی جامعه در زمینه اجتماعی، فرهنگی، فلسفی، کیهانی، و معنوی می‌باشند. تا جایی که ما می‌توانیم تشخیص دهیم آنها تا اعماق هفتمین دوره ثبات تکاملی به این خدمت ادامه می‌دهند. آنها در آن هنگام ممکن است برای خدمت رهسپار فضای خارج شوند. ما حدس می‌زنیم که در آن هنگام جای آنها با موجودات آبسونایت از بهشت پر می‌شود.

5- پنجمین مرحله نور و حیات. تنظیمات دوباره این مرحله وجود تثبیت شده تقریباً به طور کامل به قلمروهای فیزیکی مربوط می‌شود و مورد توجه اصلی کنترلگران استاد فیزیکی می‌باشد.

6- ششمین مرحله نور و حیات شاهد پیدایش کارکردهای جدید مدارهای ذهن عالم است. به نظر می‌رسد خرد کیهانی در بر گیرنده خدمت جهانی ذهن می‌شود.

7- هفتمین مرحله نور و حیات. در اوایل دوره هفتم، یک مشاور داوطلب که به وسیله قدمای ایامها فرستاده شده، به مشاور آموزگار تثلیث فرمانروای سیاره‌ای می‌پیوندد، و بعدها با ورود یک مشاور سوم که از طرف رئیس عالی اجرایی ابرجهان فرستاده شده، بر تعداد آنها افزوده می‌گردد.

در طول این دوره، اگر نه پیش از آن، همیشه آدم و حوا از مسئولیتهای سیاره‌ای مرخص می‌شوند. اگر یک پسر ماتریال در سپاه پایان دهندگان وجود داشته باشد، ممکن است با رئیس اجرایی انسانی در ارتباط قرار گیرد، و گاهی اوقات این یک ملک صادق است که داوطلب کار در این ظرفیت می‌شود. اگر یک بینایی در میان پایان دهندگان وجود داشته باشد، کلیه آن رسته باقیمانده در سیاره فوراً مرخص می‌شوند.

یک آدم و حوای سیاره‌ای به دنبال رهایی یافتن از مأموریت طولانی مدتشان ممکن است مسیرهای حرفه‌ای زیرین را انتخاب نمایند:

1- آنها می‌توانند از سیاره مرخص شوند و از ستاد مرکزی جهان فوراً مسیر زندگانی بهشت را آغاز نمایند و در پایان تجربه مورانشیا تنظیم کننده روح دریافت

the worlds as volunteer counselors and advisers to the Planetary Sovereign and his associates. Such couples — Paradise-Havona-trinitized sons and ascender-trinitized sons — represent differing universe viewpoints and diverse personal experiences which are highly serviceable to the planetary rulers.

55:4.18 (628:6) At any time after this age the Planetary Adam and Eve can petition the Sovereign Creator Son for release from planetary duties in order to begin their Paradise ascent; or they can remain on the planet as directors of the newly appearing order of increasingly spiritual society composed of advanced mortals striving to comprehend the philosophic teachings of the finaliters portrayed by the Brilliant Evening Stars, who are now assigned to these worlds to collaborate in pairs with the seconaphim from the headquarters of the superuniverse.

55:4.19 (628:7) The finaliters are chiefly engaged in initiating the new and supermaterial activities of society — social, cultural, philosophic, cosmic, and spiritual. As far as we can discern, they will continue this ministry far into the seventh epoch of evolutionary stability, when, possibly, they may go forth to minister in outer space; whereupon we conjecture their places may be taken by absonite beings from Paradise.

55:4.20 (628:8) 5. *The fifth stage of light and life.* The readjustments of this stage of settled existence pertain almost entirely to the physical domains and are of primary concern to the Master Physical Controllers.

55:4.21 (628:9) 6. *The sixth stage of light and life* witnesses the development of new functions of the mind circuits of the realm. Cosmic wisdom seems to become constitutive in the universe ministry of mind.

55:4.22 (628:10) 7. *The seventh stage of light and life.* Early in the seventh epoch the Trinity Teacher counselor of the Planetary Sovereign is joined by a volunteer adviser sent by the Ancients of Days, and later on they will be augmented by a third counselor coming from the superuniverse Supreme Executive.

55:4.23 (629:1) During this epoch, if not before, Adam and Eve are always relieved of planetary duties. If there is a Material Son in the finaliter corps, he may become associated with the mortal chief executive, and sometimes it is a Melchizedek who volunteers to function in this capacity. If a midwayer is among the finaliters, all of that order remaining on the planet are immediately released.

55:4.24 (629:2) Upon obtaining release from their agelong assignment, a Planetary Adam and Eve may select careers as follows:

55:4.25 (629:3) 1. They can secure planetary release and from the universe headquarters start out immediately on the Paradise career, receiving

دارند.

2- اغلب یک آدم و حوای سیاره‌ای هنوز در حالی که در یک کره استقرار یافته در نور خدمت می‌کنند، مقارن با دریافت تنظیم‌کننده توسط برخی از فرزندان وارداتی تیره خالصشان که برای یک دوره خدمت سیاره‌ای داوطلب شده‌اند، تنظیم‌کننده دریافت خواهند کرد. آنها متعاقباً ممکن است همگی به ستاد مرکزی جهان رفته و از آنجا دوره زندگی بهشت را آغاز نمایند.

3- یک آدم و حوای سیاره‌ای ممکن است برگزینند مثل پسران و دختران مادی از پایتخت سیستم برای یک سفر کوتاه مستقیماً به کره میدسونیتها بروند و در آنجا تنظیم‌کنندگان خود را دریافت دارند.

4- آنها ممکن است تصمیم بگیرند به ستاد مرکزی سیستم بازگردند و برای مدتی کرسیهایی را در دیوان عالی اشغال نمایند و بعد از آن خدمت تنظیم‌کنندگانی دریافت دارند و صعود به بهشت را آغاز نمایند.

5- آنها ممکن است از مسئولیتهای اداری خود به کره بومی خویش بازگردند و برای مدتی به عنوان آموزگار خدمت کنند و در هنگام انتقال به ستاد مرکزی جهان، تنظیم‌کنندگان در آنها ساکن شوند.

در سراسر تمامی این ادوار، پسران و دختران وارداتی یاری‌کننده در نظم و ترتیب در حال پیشرفت اجتماعی و اقتصادی نفوذ هنگفتی اعمال می‌دارند. آنها حداقل تا زمانی که تبدیل به بشر شدن، دریافت تنظیم‌کننده و حرکت به سوی بهشت را برگزینند، به طور بالقوه فناپذیرند.

در کرات تکاملی یک موجود باید تبدیل به بشر شود تا تنظیم‌کننده فکر دریافت دارد. کلیه اعضای فراز یابنده سپاه انسانی پایان دهندگان، از سکونت تنظیم‌کنندگان در خود برخوردار گشته و با آنها پیوند خورده‌اند، به استثنای سرافیمها که در هنگام گرد آمدن در این سپاه، از طریق نوع دیگری از روح، پدر در آنها ساکن گشته است.

5- اوج توسعه مادی

مخلوقات انسانی که در یک کره آلوده به گناه، تحت استیلای شرارت، خود پرست، و منزوی همانند یورنشیا زندگی می‌کنند، به سختی می‌توانند کمال فیزیکی، نیل عقلانی، و توسعه معنوی را که این ادوار پیشرفته تکامل در یک کره عاری از گناه را تعیین ویژگی می‌نماید تصور کنند.

مراحل پیشرفته یک کره استقرار یافته در نور و حیات نمایانگر اوج توسعه تکاملی مادی است. در این کرات بافرهنگ، از بطالت و تضاد اعصار پیشین بدوی دیگر خبری نیست. فقر و نابرابری اجتماعی تماماً از میان رفته است. انحطاط ناپدید شده است و کار ناشایسته به ندرت مشاهده می‌شود. دیوانگی عملاً دیگر وجود ندارد و عقب ماندگی نادر است.

Thought Adjusters at the conclusion of the morontia experience.

55:4.26 (629.4) 2. Very often a Planetary Adam and Eve will receive Adjusters while yet serving on a world settled in light concomitant with the receiving of Adjusters by some of their imported pure-line children who have volunteered for a term of planetary service. Subsequently they may all go to universe headquarters and there begin the Paradise career.

55:4.27 (629.5) 3. A Planetary Adam and Eve may elect — as do Material Sons and Daughters from the system capital — to go direct to the midsonite world for a brief sojourn, there to receive their Adjusters.

55:4.28 (629.6) 4. They may decide to return to the system headquarters, there for a time to occupy seats on the supreme court, after which service they will receive Adjusters and begin the Paradise ascent.

55:4.29 (629.7) 5. They may choose to go from their administrative duties back to their native world to serve as teachers for a season and to become Adjuster indwelt at the time of transfer to the universe headquarters.

55:4.30 (629.8) Throughout all of these epochs the imported assisting Material Sons and Daughters exert a tremendous influence on the progressing social and economic orders. They are potentially immortal, at least until such time as they elect to humanize, receive Adjusters, and start for Paradise.

55:4.31 (629.9) On the evolutionary worlds a being must humanize to receive a Thought Adjuster. All ascendant members of the Mortal Corps of Finaliters have been Adjuster indwelt and fused except seraphim, and they are Father indwelt by another type of spirit at the time of being mustered into this corps.

5. THE ACME OF MATERIAL DEVELOPMENT

55:5.1 (629.10) Mortal creatures living on a sin-stricken, evil-dominated, self-seeking, isolated world, such as Urantia, can hardly conceive of the physical perfection, the intellectual attainment, and the spiritual development which characterize these advanced epochs of evolution on a sinless sphere.

55:5.2 (629.11) The advanced stages of a world settled in light and life represent the acme of evolutionary material development. On these cultured worlds, gone are the idleness and friction of the earlier primitive ages. Poverty and social inequality have all but vanished, degeneracy has disappeared, and delinquency is rarely observed. Insanity has practically ceased to exist, and feeble-mindedness

وضعیت اقتصادی، اجتماعی، و حکومتی این کرات از مرتبت والا- و کمال یافته است. علم، هنر، و صنعت شکوفان است، و جامعه یک مکانیسم کاری ملایم از پیشرفت والای مادی، عقلانی، و فرهنگی است. صنعت به اندازه زیادی به خدمت اهداف والا تر چنین تمدن باشکوه معطوف شده است. حیات اقتصادی چنین کراهی اخلاقی گشته است.

جنگ یک امر تاریخی شده است، و ارتشها یا نیروهای پلیسی دیگر وجود ندارند. دولت به تدریج ناپدید می شود. کنترل خود به آهستگی مصوبات قانونی بشری را منسوخ می سازد. دامنه دولت مدنی و مصوبات قانونی، در یک کشور متوسط برخوردار از تمدن در حال پیشرفت، در نسبت معکوس با اخلاقیات و معنویت شهروندی است.

مدارس به اندازه زیاد بهبود یافته اند و وقف آموزش اندیشه و شکوفایی روان شده اند. مراکز هنر عالی هستند و سازمانهای موسیقی تراز اول می باشند. معابد پرستشی با مدارس فلسفه و مذهب تجربی مربوط به آنها نوآوریهای زیبایی و عظمت هستند. میادین رو باز تجمع پرستشی به همین اندازه در سادگی تزیینات هنرمندانه اعجاب آورند.

آماده سازیهای بازیهای رقابتی، فکاهی، و سایر جنبه های دستاوردهای شخصی و گروهی، مکفی و مناسبند. یک جنبه خاص از فعالیتهای رقابتی در یک چنین کره بسیار با فرهنگ به تلاشهای افراد و گروهها برای پیشی گرفتن در علوم و فلسفه های کیهان شناسی مربوط می شود. ادبیات و سخنوری شکوفا می گردد، و زبان آنقدر بهبود می یابد که سبیل مفاهیم و نیز بیاتگر ایده ها باشد. زندگی به گونه ای طرب انگیز ساده است. انسان سرانجام یک مرحله بالایی از توسعه مکانیکی را با یک نیل الهام بخش عقلانی هماهنگ ساخته است و هر دو را تحت الشعاع یک نیل بدیع معنوی قرار داده است. پیگیری شادی یک تجربه سرور و خشنودی است.

6- انسان منفرد

به تدریج که کرات در وضعیت پایدار نور و حیات پیشرفت می کنند، جامعه به طور فزاینده صلح جو می شود. در حالی که فرد از استقلالش کاسته نشده و کمتر وقف خانواده خویش نیست، بیشتر نوع دوست و برادرانه شده است.

در یورنشیا، و آنطور که شما هستید، می توانید قدردانی اندکی از وضعیت پیشرفته و طبیعت مترقی نژادهای روشن ضمیر این کرات کمال یافته داشته باشید. این مردم گل سرسبد نژادهای تکاملی هستند. اما این موجودات هنوز انسان هستند. آنها همچنان نفس می کشند، غذا می خورند، می خوابند، و می آشامند. این تکامل بزرگ، بهشت نیست، اما پیش درآمد والای کرات الهی صعود بهشتی است.

is a rarity.

^{5553 (629.12)} The economic, social, and administrative status of these worlds is of a high and perfected order. Science, art, and industry flourish, and society is a smoothly working mechanism of high material, intellectual, and cultural achievement. Industry has been largely diverted to serving the higher aims of such a superb civilization. The economic life of such a world has become ethical.

^{5554 (630.1)} War has become a matter of history, and there are no more armies or police forces. Government is gradually disappearing. Self-control is slowly rendering laws of human enactment obsolete. The extent of civil government and statutory regulation, in an intermediate state of advancing civilization, is in inverse proportion to the morality and spirituality of the citizenship.

^{5555 (630.2)} Schools are vastly improved and are devoted to the training of mind and the expansion of soul. The art centers are exquisite and the musical organizations superb. The temples of worship with their associated schools of philosophy and experiential religion are creations of beauty and grandeur. The open-air arenas of worship assembly are equally sublime in the simplicity of their artistic appointment.

^{5556 (630.3)} The provisions for competitive play, humor, and other phases of personal and group achievement are ample and appropriate. A special feature of the competitive activities on such a highly cultured world concerns the efforts of individuals and groups to excel in the sciences and philosophies of cosmology. Literature and oratory flourish, and language is so improved as to be symbolic of concepts as well as to be expressive of ideas. Life is refreshingly simple; man has at last co-ordinated a high state of mechanical development with an inspiring intellectual attainment and has overshadowed both with an exquisite spiritual achievement. The pursuit of happiness is an experience of joy and satisfaction.

6. THE INDIVIDUAL MORTAL

^{5561 (630.4)} As worlds advance in the settled status of light and life, society becomes increasingly peaceful. The individual, while no less independent and devoted to his family, has become more altruistic and fraternal.

^{5562 (630.5)} On Urantia, and as you are, you can have little appreciation of the advanced status and progressive nature of the enlightened races of these perfected worlds. These people are the flowering of the evolutionary races. But such beings are still mortal; they continue to breathe, eat, sleep, and drink. This great evolution is not heaven, but it is a sublime foreshadowing of the divine worlds of

the Paradise ascent.

556.3 (630.6) On a normal world the biologic fitness of the mortal race was long since brought up to a high level during the post-Adamic epochs; and now, from age to age throughout the settled eras the physical evolution of man continues. Both vision and hearing are extended. By now the population has become stationary in numbers. Reproduction is regulated in accordance with planetary requirements and innate hereditary endowments: The mortals on a planet during this age are divided into from five to ten groups, and the lower groups are permitted to produce only one half as many children as the higher. The continued improvement of such a magnificent race throughout the era of light and life is largely a matter of the selective reproduction of those racial strains which exhibit superior qualities of a social, philosophic, cosmic, and spiritual nature.

556.4 (630.7) The Adjusters continue to come as in former evolutionary eras, and as the epochs pass, these mortals are increasingly able to commune with the indwelling Father fragment. During the embryonic and prespiritual stages of development the adjutant mind-spirits are still functioning. The Holy Spirit and the ministry of angels are even more effective as the successive epochs of settled life are experienced. In the fourth stage of light and life the advanced mortals seem to experience considerable conscious contact with the spirit presence of the Master Spirit of superuniverse jurisdiction, while the philosophy of such a world is focused upon the attempt to comprehend the new revelations of God the Supreme. More than one half of the human inhabitants on planets of this advanced status experience translation to the morontia state from among the living. Even so, "old things are passing away; behold, all things are becoming new."

556.5 (631.1) We conceive that physical evolution will have attained its full development by the end of the fifth epoch of the light-and-life era. We observe that the upper limits of spiritual development associated with evolving human mind are determined by the Adjuster-fusion level of conjoint morontia values and cosmic meanings. But concerning wisdom: While we do not really know, we conjecture that there can never be a limit to intellectual evolution and the attainment of wisdom. On a seventh-stage world, wisdom can exhaust the material potentials, enter upon mota insight, and eventually even taste of absonite grandeur.

556.6 (631.2) We observe that on these highly evolved and long seventh-stage worlds human beings fully learn the local universe language before they are translated; and I have visited a few very old planets where abandoners were teaching the older mortals the tongue of the superuniverse. And on these worlds I have observed the technique whereby the absonite personalities reveal the presence of the finalizers in the morontia temple.

در یک کره نرمال مدتها است که برازندگی بیولوژیک نوع انسان در طول ادوار پس از آدم به حد بالایی رسیده است. و اکنون از دوره به دوره در سراسر اعصار تثبیت شده تکامل فیزیکی انسان ادامه می‌یابد. هم بینایی و هم شنوایی وسعت می‌یابد. تا این هنگام تعداد جمعیت ثابت شده است. تولید مثل مطابق نیازهای سیاره‌ای و عطایای ذاتی ارثی تحت قاعده در می‌آید: انسانها در یک سیاره در طول این عصر به پنج تا ده گروه تقسیم می‌شوند، و گروه‌های پایین‌تر مجازند فقط به اندازه نصف گروه بالاتر تولید مثل کنند. بهبود مداوم چنین نژاد با عظمتی در سراسر عصر نور و حیات به اندازه زیاد یک امر تولید مثل انتخابی آن تیره‌های نژادی است که کیفیتهای برتری با طبیعت اجتماعی، فلسفی، کیهانی، و معنوی به نمایش می‌گذارند.

تنظیم کنندگان مثل اعصار تکاملی پیشین به آمدن ادامه می‌دهند، و به تدریج که اعصار می‌گذرند، این انسانها به طور فزاینده قادرند با قطعه پدر که در آنها ساکن است دست به مشارکت ربانی زنند. در طول مراحل آغازین و پیش معنوی توسعه، ارواح یاور ذهن هنوز کار می‌کنند. به تدریج که ادوار پی در پی حیات تثبیت شده تجربه می‌شوند، روح القدس و خدمت فرشتگان حتی مؤثرترند. در چهارمین مرحله نور و حیات به نظر می‌رسد انسانهای پیشرفته ارتباط قابل ملاحظه محسوسی با حضور روحی روح استاد قلمرو ابرجهان مربوطه تجربه می‌نمایند، در حالی که فلسفه چنین دنیایی روی تلاش برای درک الهامات جدیدی از خداوند متعال متمرکز است. بیش از نیمی از ساکنان بشری در سیارات این رسته پیشرفته، انتقال به حالت مورانشیا را از میان زندگان تجربه می‌نمایند. لذا، "چیزهای کهنه سپری می‌شوند. بنگرید، کلیه چیزها نو می‌شوند."

ما تصور می‌کنیم که تا پایان پنجمین مرحله عصر نور و حیات، تکامل فیزیکی به توسعه کامل خود دست یافته است. ما مشاهده می‌کنیم که سرحدات فوقانی توسعه روحی که به ذهن در حال تکامل بشری مربوط است، به وسیله سطح پیوند با تنظیم کننده مربوط به ارزشهای توأم مورانشیا و معانی کیهانی تعیین می‌شوند. اما در رابطه با خرد: در حالی که به راستی نمی‌دانیم، حدس می‌زنیم که برای تکامل عقلانی و نیل به خرد هرگز نمی‌تواند حدی وجود داشته باشد. در کره‌ای که در مرحله هفتم قرار دارد خرد می‌تواند پتانسیلهای مادی را به انتها رساند، به بینش موتا وارد شود و حتی نهایتاً شکوه افسونایت را برای نخستین بار تجربه نماید.

ما مشاهده می‌کنیم که در این کرات بسیار تکامل یافته و دیرپای مرحله هفتم موجودات بشری پیش از رفتن به دنیای بعد، زبان جهان محلی را به طور کامل فرا می‌گیرند. و من از تعداد بسیار اندکی از سیارات بسیار قدیمی دیدار کرده‌ام که در آنها ابتدائت‌رها به انسانهای کهنسالتر زبان ابرجهان را آموزش می‌دانند. و در این کرات من تکنیکی را که از طریق آن شخصیت‌های افسونایت حضور پایان دهنده‌گان را در معبد مورانشیا آشکار می‌سازند مشاهده کرده‌ام.

این داستان هدف شکوهمند تلاش انسان در کرات تکاملی است. و این تماماً حتی پیش از آن که موجودات بشری به دوران زندگانی مورانشیای خود وارد شوند رخ می‌دهد. تمامی این رخداد باشکوه توسط انسانهای مادی در کرات مسکونی قابل دستیابی است. این اولین مرحله از آن مسیر بی‌پایان و غیرقابل فهم صعود به بهشت و نیل به ربانیت است.

اما آیا ممکن است تصور کنید که اکنون از کراتی که مدتها از وجود آنها در هفتمین دوره استقرار در نور و حیات می‌گذرد چه نوع انسانهای تکاملی برمی‌خیزند؟ این قسم انسانها هستند که به منظور شروع نمودن دوره زندگانی فرازگرایانه خود به کرات مورانشیای پایتخت جهان محلی رهسپار می‌شوند.

اگر انسانهای یورانشیای پریشان فقط می‌توانستند یکی از این کرات پیشرفته‌تر را که مدتها است در نور و حیات استقرار یافته‌اند مشاهده کنند، دیگر هیچگاه حکمت طرح تکاملی آفرینش را زیر سؤال نمی‌بردند. اگر پیشرفت ابدی مخلوق در آینده وجود نداشت، هنوز دستیابیهای متعالی تکاملی نژادهای انسانی در چنین کرات تثبیت شده برخوردار از نیل کمال یافته به قدر کافی آفرینش انسان را در کرات زمان و فضا توجیه می‌کرد.

ما اغلب به فکر فرو می‌رویم: اگر جهان بزرگ باید در نور و حیات استقرار یابد، آیا سرنوشت انسانهای فراز یابنده کامل هنوز بودن در سپاه نهایت است؟ لیکن ما نمی‌دانیم.

7- مرحله اول یا مرحله سیاره‌ای

این دوره از ظهور معبد مورانشیا در ستاد مرکزی جدید سیاره‌ای تا زمان استقرار تمامی سیستم در نور و حیات امتداد می‌یابد. این عصر به وسیله پسران آموزگار تثلیث در پایان مأموریت‌های پی در پی آنها در کره، هنگامی که پرنس سیاره‌ای با حکم و حضور شخصی پسر اعطایی بهشتی آن کره به رتبه فرمانروای سیاره‌ای ارتقا می‌یابد، افتتاح می‌شود. مقارن با آن، پایان دهندگان شرکت فعال خود را در امور سیاره‌ای آغاز می‌کنند.

برای موجودات خارجی و مرئی، حکمرانان واقعی یا مدیران چنین کره استقرار یافته در نور و حیات پسر و دختر ماتریال، آدم و حوای سیاره‌ای می‌باشند. پایان دهندگان نامرئی هستند. پرنس فرمانروا نیز به جز هنگام بودن در معبد مورانشیا نامرئی است. بدین ترتیب رهبران واقعی و عملی رژیم سیاره‌ای پسر و دختر ماتریال هستند. اطلاع از این ترتیبات است که به ایده پادشاهان و ملکه‌ها در سراسر سرزمینهای جهان اعتبار بخشیده است. و پادشاهان و ملکه‌ها تحت این شرایط ایده‌آل موفقیت بزرگی هستند، یعنی هنگامی که کره می‌تواند به شخصیت‌های والایی فرمان دهد که باز از سوی فرمانروایانی والایتر ولی نادیدنی عمل کنند.

هنگامی که کره شما به چنین عصری می‌رسد، بدون شک مایک و نتا ملک صادق که اکنون قائم مقام

^{556.7 (631.3)} This is the story of the magnificent goal of mortal striving on the evolutionary worlds; and it all takes place even before human beings enter upon their morontia careers; all of this splendid development is attainable by material mortals on the inhabited worlds, the very first stage of that endless and incomprehensible career of Paradise ascension and divinity attainment.

^{556.8 (631.4)} But can you possibly imagine what sort of evolutionary mortals are now coming up from worlds long existing in the seventh epoch of settled light and life? It is such as these who go on to the morontia worlds of the local universe capital to begin their ascension careers.

^{556.9 (631.5)} If the mortals of distraught Urantia could only view one of these more advanced worlds long settled in light and life, they would nevermore question the wisdom of the evolutionary scheme of creation. Were there no future of eternal creature progression, still the superb evolutionary attainments of the mortal races on such settled worlds of perfected achievement would amply justify man's creation on the worlds of time and space.

^{556.10 (631.6)} We often ponder: If the grand universe should be settled in light and life, would the ascending exquisite mortals still be destined to the Corps of the Finality? But we do not know.

7. THE FIRST OR PLANETARY STAGE

^{557.1 (631.7)} This epoch extends from the appearance of the morontia temple at the new planetary headquarters to the time of the settling of the entire system in light and life. This age is inaugurated by the Trinity Teacher Sons at the close of their successive world missions when the Planetary Prince is elevated to the status of Planetary Sovereign by the mandate and personal presence of the Paradise bestowal Son of that sphere. Concomitant therewith the finaliters inaugurate their active participation in planetary affairs.

^{557.2 (632.1)} To outward and visible appearances the actual rulers, or directors, of such a world settled in light and life are the Material Son and Daughter, the Planetary Adam and Eve. The finaliters are invisible, as also is the Prince-Sovereign except when in the morontia temple. The actual and literal heads of the planetary regime are therefore the Material Son and Daughter. It is the knowledge of these arrangements that has given prestige to the idea of kings and queens throughout the universe realms. And kings and queens are a great success under these ideal circumstances, when a world can command such high personalities to act in behalf of still higher but invisible rulers.

^{557.3 (632.2)} When such an era is attained on your world, no doubt Machiventa Melchizedek, now the

پرنس سیاره‌ای یورنشیا است، جای فرمانروای سیاره‌ای را اشغال خواهد کرد. و منتها است در جروسم گمان این می‌رود که او با یک پسر و دختر آدم و حوای یورنشیا که اکنون در ایندیشیا تحت سرپرستی والامرتیه‌های نرلاشیادک نگاهداری می‌شوند همراه خواهد بود. این فرزندان آدم ممکن است در همکاری با ملک صانق حکمران در یورنشیا اینطور خدمت کنند، زیرا آنها تقریباً 37,000 سال پیش در هنگامی که بدنهای مادی خود را در یورنشیا در آمادگی برای انتقال به ایندیشیا تسلیم کردند، از نیروی تولید مثل محروم گشتند.

این عصر تثبیت شده همچنان تداوم دارد تا این که هر سیاره مسکونی در سیستم به دوره ثبات دست یابد. و سپس، هنگامی که جوانترین کره — آخرین کره‌ای که به نور و حیات دست می‌یابد — برای هزار سال به وقت سیستم چنین ثباتی را تجربه نمود، تمامی سیستم به وضعیت ثبات یافته وارد می‌شود و تک تک کرات به دوره سیستمی عصر نور و حیات داخل می‌شوند.

8- مرحله دوم یا مرحله سیستم

هنگامی که کل یک سیستم در حیات استقرار می‌یابد، یک نوع جدیدی از دولت افتتاح می‌شود. فرمانروایان سیاره‌ای، اعضای انجمن سیستم می‌شوند، و این گروه جدید مدیریت که تحت وتو پدران کره‌ای قرار دارد مرجع عالی قدرت است. چنین سیستمی از کرات مسکونی عملاً خودمختار می‌شود. مجمع قضایی سیستم در کره ستاد مرکزی برقرار می‌شود، و هر سیاره ده نماینده خود را به آنجا اعزام می‌دارد. دانشگاه‌ها اکنون در پایتختهای سیستمها برقرار می‌شوند، و فقط استیفاها به ستاد مرکزی جهان برده می‌شوند.

با تثبیت سیستم نگاهبان تعیین شده، نماینده رئیس عالی اجرایی ابرجهان، مشاور داوطلب دیوان عالی سیستم و مسئول عملی مجمع قضایی جدید می‌شود.

بعد از تثبیت تمامی سیستم در نور و حیات، حکمرانان سیستم دیگر آمد و رفت نمی‌کنند. چنین حکمرانی برای همیشه در رأس سیستم خود باقی می‌ماند. معاونان حکمرانان مثل اعصار پیش به تعویض ادامه می‌دهند.

در طول این دوره ثبات، برای اولین بار میدسونایتیها برای کار به عنوان مشاور برای مجامع قضایی و ناصح برای محکومات دآوری از کرات ستاد مرکزی جهان که در آنها موقتاً اقامت داشتند می‌آیند. این میدسونایتیها همچنین تلاش می‌کنند معانی موتای جدیدی با ارزش متعالی را در داخل کارهای آموزشی که به طور مشترک با پایان دهندگان برپا می‌کنند جای دهند. آنچه را که فرزندان ماتریال به طور بیولوژیک برای نژادهای انسانی انجام دادند، مخلوقات میدسونایت اکنون برای این انسانهای متحد و جلال یافته در قلمروهای پیوسته پیش رونده فلسفه و فکر معنویت یافته به انجام می‌رسانند.

vicegerent Planetary Prince of Urantia, will occupy the seat of the Planetary Sovereign; and it has long been conjectured on Jerusem that he will be accompanied by a son and daughter of the Urantia Adam and Eve who are now held on Edentia as wards of the Most Highs of Norlatiadek. These children of Adam might so serve on Urantia in association with the Melchizedek-Sovereign since they were deprived of procreative powers almost 37,000 years ago at the time they gave up their material bodies on Urantia in preparation for transit to Edentia.

^{557.4 (632.3)} This settled age continues on and on until every inhabited planet in the system attains the era of stabilization; and then, when the youngest world — the last to achieve light and life — has experienced such settledness for one millennium of system time, the entire system enters the stabilized status, and the individual worlds are ushered into the system epoch of the era of light and life.

8. THE SECOND OR SYSTEM STAGE

^{558.1 (632.4)} When an entire system becomes settled in life, a new order of government is inaugurated. The Planetary Sovereigns become members of the system conclave, and this new administrative body, subject to the veto of the Constellation Fathers, is supreme in authority. Such a system of inhabited worlds becomes virtually self-governing. The system legislative assembly is constituted on the headquarters world, and each planet sends its ten representatives thereto. Courts are now established on the system capitals, and only appeals are taken to the universe headquarters.

^{558.2 (632.5)} With the settling of the system the Assigned Sentinel, representative of the superuniverse Supreme Executive, becomes the volunteer adviser to the system supreme court and actual presiding officer of the new legislative assembly.

^{558.3 (632.6)} After the settling of an entire system in light and life the System Sovereigns will no more come and go. Such a sovereign remains perpetually at the head of his system. The assistant sovereigns continue to change as in former ages.

^{558.4 (632.7)} During this epoch of stabilization, for the first time midsoniters come from the universe headquarters worlds of their sojourn to act as counselors to the legislative assemblies and advisers to the adjudicational tribunals. These midsoniters also carry on certain efforts to inculcate new mota meanings of supreme value into the teaching enterprises which they sponsor jointly with the finaliters. What the Material Sons did for the mortal races biologically, the midsonite creatures now do for these unified and glorified humans in the ever-advancing realms of philosophy and

spiritualized thinking.

^{5585 (633.1)} On the inhabited worlds the Teacher Sons become voluntary collaborators with the finalizers, and these same Teacher Sons also accompany the finalizers to the mansion worlds when those spheres are no longer to be utilized as differential receiving worlds after an entire system is settled in light and life; at least this is true by the time the entire constellation has thus evolved. But there are no groups that far advanced in Nebadon.

^{5586 (633.2)} We are not permitted to reveal the nature of the work of the finalizers who will supervise such rededicated mansion worlds. You have, however, been informed that there are throughout the universes various types of intelligent creatures who have not been portrayed in these narratives.

^{5587 (633.3)} And now, as the systems one by one become settled in light by virtue of the progress of their component worlds, the time comes when the last system in a given constellation attains stabilization, and the universe administrators — the Master Son, the Union of Days, and the Bright and Morning Star — arrive on the capital of the constellation to proclaim the Most Highs the unqualified rulers of the newly perfected family of one hundred settled systems of inhabited worlds.

9- مرحله سوم یا مرحله کوکبه

یگانگی یک کوکبه تمام از سیستمهای تثبیت شده با تقسیمات جدید اتوریته اجرایی و تنظیمات مجدد بیشتر حکومت جهان توأم است. این دوره شاهد کمال پیشرفته در هر کره مسکونی می‌باشد، اما به طور ویژه به واسطه تنظیمات مجدد در ستاد مرکزی کوکبه، و نیز تغییر آشکار روابط با مدیریت سیستم و دولت جهان محلی، هر دو، تعیین ویژگی می‌شود. در طول این عصر بسیاری از فعالیتهای کوکبه و جهان به پایتختهای سیستمها منتقل می‌شوند، و نمایندگان ابرجهان روابط جدید و صمیمانه‌تری را با فرمانروایان سیاره‌ای، سیستم، و جهان به عهده می‌گیرند. مقارن با این روابط جدید، برخی سرپرستان ابرجهان خود را به عنوان مشاوران داوطلب برای پدران والامرتبه در پایتختهای کواکب مستقر می‌سازند.

هنگامی که یک کوکبه بدین گونه در نور استقرار می‌یابد، کارکرد قضایی متوقف می‌شود، و به جای آن مجلس حکمرانان سیستم که ریاست آن را والامرتبه‌ها به عهده دارند به کار می‌پردازد. اکنون برای اولین بار، چنین گروههای اداری در اموری که به روابط هاونا و بهشت مربوط می‌شود به طور مستقیم با دولت ابرجهان برخورد می‌کنند. در غیر این صورت ارتباط کوکبه با جهان محلی مثل سابق باقی می‌ماند. یونیونیشیاها مرحله به مرحله در حیات ثابت یافته به اداره کرات مورانشیای کوکبه ادامه می‌دهند.

9. THE THIRD OR CONSTELLATION STAGE

^{5591 (633.4)} The unification of a whole constellation of settled systems is attended by new distributions of executive authority and additional readjustments of universe administration. This epoch witnesses advanced attainment on every inhabited world but is particularly characterized by readjustments on the constellation headquarters, with marked modification of relationships with both the system supervision and the local universe government. During this age many constellation and universe activities are transferred to the system capitals, and the representatives of the superuniverse assume new and more intimate relations with the planetary, system, and universe rulers. Concomitant with these new associations, certain superuniverse administrators establish themselves on the constellation capitals as volunteer advisers to the Most High Fathers.

^{5592 (633.5)} When a constellation is thus settled in light, the legislative function ceases, and the house of System Sovereigns, presided over by the Most Highs, functions instead. Now, for the first time, such administrative groups deal directly with the superuniverse government in matters pertaining to Havona and Paradise relationships. Otherwise the constellation remains related to the local universe as before. From stage to stage in the settled life the univitatia continue to administer the constellation morontia worlds.

به تدریج که اعصار طی می‌شوند، پدران کوکبه کارکردهای ریز اداری یا مدیریت را که سابقاً در ستاد مرکزی جهان متمرکز بود بیشتر و بیشتر به عهده می‌گیرند. تا هنگام دستیابی به ششمین مرحله ثبات، این کواکب یگانه شده به موقعیت خودمختاری تقریباً کامل دست یافته‌اند. ورود به هفتمین مرحله ثبات بدون شک شاهد ترفیع این حکمرانان به مقام رفیعی که با نامشان، والامرتبه‌ها، نمایان است خواهد بود. کواکب در آن هنگام از هر نظر مستقیماً با فرمانروایان ابرجهان سر و کار خواهند داشت، در حالی که دولت جهان محلی بسط خواهد یافت تا مسئولیتهای وظایف جهان بزرگ جدید را به عهده گیرد.

10- مرحله چهارم یا مرحله جهان محلی

هنگامی که یک جهان در نور و حیات استقرار می‌یابد، فوراً در داخل مدارهای تثبیت شده ابرجهان قرار می‌گیرد، و قدمای ایامها برقراری شورای عالی اتوریت نامحدود را اعلام می‌دارند. این گروه جدید مدیریت شامل یکصد مؤمن ایامها که ریاست آن را اتحاد ایامها به عهده دارد می‌باشد، و اولین عمل این شورای عالی به رسمیت شناختن حاکمیت مداوم پسر استاد آفریننده است.

حکومت جهان تا جایی که به جبرئیل و پدر ملک صادق مربوط است کاملاً تغییر نیافته باقی می‌ماند. این شورا که از اتوریت نامحدود برخوردار است عمدتاً درگیر مشکلات جدید و شرایط جدیدی که ناشی از وضعیت پیشرفته نور و حیات است می‌باشد.

بازرس همکار اکنون برای تشکیل سپاه ثبات جهان محلی کلیه نگاهبانان برگمارده را بسیج می‌کند و از پدر ملک صادق درخواست می‌کند سرپرستی آن را با وی تقسیم نماید. و اکنون، برای اولین بار، یک گروه از ارواح الهام یافته تثلیث به خدمت اتحاد ایامها تخصیص می‌یابند.

استقرار تمامی یک جهان محلی در نور و حیات تنظیم مجدد ژرفی را از تک تک کرات مسکونی تا ستاد مرکزی جهان در کل طرح مدیریت موجب می‌شود. روابط جدید تا کواکب و سیستمها گسترش می‌یابد. روح مادر جهان محلی روابط ارتباطی جدیدی با روح استاد ابرجهان تجربه می‌کند، و جبرئیل در مواقعی که پسر استاد از کره ستاد مرکزی غایب است با قدمای ایامها تماس مستقیم برقرار می‌نماید.

در طول این عصر و اعصار متعاقب، پسران مجیستریال به عنوان داوران اعطایی به کار ادامه می‌دهند، ضمن این که یکصد تن از این پسران اوانال بهشت، شورای جدید بالای ستاره تابان و بامداد را در پایتخت جهان تشکیل می‌دهند. بعدها، و بنا به تقاضای فرمانروایان سیستم، یکی از این پسران مجیستریال،

55:9.3 (633:6) As the ages pass, the Constellation Fathers take over more and more of the detailed administrative or supervising functions which were formerly centered on the universe headquarters. By the attainment of the sixth stage of stabilization these unified constellations will have reached the position of well-nigh complete autonomy. Entrance upon the seventh stage of settledness will no doubt witness the exaltation of these rulers to the true dignity signified by their names, the Most Highs. To all intents and purposes the constellations will then deal directly with the superuniverse rulers, while the local universe government will expand to grasp the responsibilities of new grand universe obligations.

10. THE FOURTH OR LOCAL UNIVERSE STAGE

55:10.1 (634:1) When a universe becomes settled in light and life, it soon swings into the established superuniverse circuits, and the Ancients of Days proclaim the establishment of the *supreme council of unlimited authority*. This new governing body consists of the one hundred Faithfuls of Days, presided over by the Union of Days, and the first act of this supreme council is to acknowledge the continued sovereignty of the Master Creator Son.

55:10.2 (634:2) The universe administration, as far as concerns Gabriel and the Father Melchizedek, is quite unchanged. This council of unlimited authority is chiefly concerned with the new problems and the new conditions arising out of the advanced status of light and life.

55:10.3 (634:3) The Associate Inspector now mobilizes all Assigned Sentinels to constitute the *stabilization corps of the local universe* and asks the Father Melchizedek to share its supervision with him. And now, for the first time, a corps of the Inspired Trinity Spirits are assigned to the service of the Union of Days.

55:10.4 (634:4) The settling of an entire local universe in light and life inaugurates profound readjustments in the entire scheme of administration, from the individual inhabited worlds to the universe headquarters. New relationships extend down to the constellations and systems. The local universe Mother Spirit experiences new liaison relations with the Master Spirit of the superuniverse, and Gabriel establishes direct contact with the Ancients of Days to be effective when and as the Master Son may be absent from the headquarters world.

55:10.5 (634:5) During this and subsequent ages the Magisterial Sons continue to function as dispensational adjudicators, while one hundred of these Avonal Sons of Paradise constitute the new high council of the Bright and Morning Star on the universe capital. Later on, and as requested by the

مشاور عالی ساکن کره ستاد مرکزی هر سیستم محلی می‌شود تا این که هفتمین مرحله یگانگی به دست آید.

در طول این دوره پسران آموزگار تثلیث نه فقط برای فرمانروایان سیاره‌ای مشاوران داوطلب هستند بلکه در گروه‌های ستایی به طور مشابه به پدران کوچک خدمت می‌کنند. و سرانجام این پسران جای خود را در جهان محلی پیدا می‌کنند، زیرا در این هنگام آنها از حوزه اختیار آفرینش محلی برداشته شده و به خدمت شورای عالی اتوریت نامحدود گمارده می‌شوند.

اکنون برای اولین بار سپاه پایان دهندگان حوزه اختیارات یک مرجع مسئول خارج از بهشت، شورای عالی، را به رسمیت می‌شناسد. پیش از این پایان دهندگان هیچ مدیریتی را در این سوی بهشت به رسمیت نمی‌شناختند.

پسران آفریننده چنین جهانهای ثبات یافته بیشتر اوقات خود را در بهشت و کرات مربوط به آن و در رهنمود دادن به گروه‌های بیشمار پایان دهنده که در سراسر آفرینش محلی خدمت می‌کنند می‌گذرانند. بدین طریق شخص میکائیل یک رابطه برادرانه کاملتری با انسانهای جلال یافته پایان دهنده خواهد یافت.

حس و گمان پیرامون کارکرد این پسران آفریننده در رابطه با جهانهای بیرونی که اکنون در پروسه تجمع مقدماتی هستند کاملاً بیهوده است. به دنبال دستیابی به این چهارمین مرحله توسعه، پسر آفریننده از نظر اداری آزاد می‌شود. خادم الهی به طور گام به گام خدمت روحانی خود را با خدمت روح استاد ابرجهان و روح بیکران ادغام می‌نماید. به نظر می‌رسد یک رابطه جدید و متعالی میان پسر آفریننده، روح آفرینشگر، ستارگان عصر، پسران آموزگار، و سپاه پیوسته فزاینده پایان دهندگان به وجود می‌آید.

اگر میکائیل روزی نبادان را ترک کند، بدون شک جبرئیل سرپرست اصلی و پدر ملک صادق دستیار وی خواهد شد. در عین حال به کلیه رسته‌های دائم شهروندی دائم مثل فرزندان ماتریال، یونیونیشیاها، میدسونایتها، سوسیشیاها و انسانهای با روح پیوند یافته رتبه جدیدی داده خواهد شد. اما تا زمانی که تکامل ادامه می‌یابد، سرافیمها و فرشتگان اعظم در اداره جهان مورد نیاز خواهند بود.

با این وجود ما در رابطه با دو جنبه حدسیات خود خشنود هستیم: اگر تقدیر پسران آفریننده، بودن در جهانهای بیرونی است، بدون شک خادمان الهی با آنها همراه خواهند بود. ما به همین اندازه مطمئن هستیم که ملک صادقها همراهی خویش را با جهانهای مبدأشان حفظ خواهند نمود. ما معتقدیم که سرنوشت ملک صادقها بر این است که نقشهای پر مسئولیت پیوسته فزاینده‌ای در دولت و اداره جهان محلی ایفا کنند.

System Sovereigns, one of these Magisterial Sons will become the supreme counselor stationed on the headquarters world of each local system until the seventh stage of unity is attained.

^{55:106 (634:6)} During this epoch the Trinity Teacher Sons are volunteer advisers, not only to the Planetary Sovereigns, but in groups of three they similarly serve the Constellation Fathers. And at last these Sons find their place in the local universe, for at this time they are removed from the jurisdiction of the local creation and are assigned to the service of the supreme council of unlimited authority.

^{55:107 (634:7)} The finaliter corps now, for the first time, acknowledges the jurisdiction of an extra-Paradise authority, the supreme council. Heretofore the finaliters have recognized no supervision this side of Paradise.

^{55:108 (634:8)} The Creator Sons of such settled universes spend much of their time on Paradise and its associated worlds and in counseling the numerous finaliter groups serving throughout the local creation. In this way the man of Michael will find a fuller fraternity of association with the glorified finaliter mortals.

^{55:109 (634:9)} Speculation concerning the function of these Creator Sons in connection with the outer universes now in process of preliminary assembly is wholly futile. But we all engage in such postulations from time to time. On attaining this fourth stage of development the Creator Son becomes administratively free; the Divine Minister is progressively blending her ministry with that of the superuniverse Master Spirit and the Infinite Spirit. There seems to be evolving a new and sublime relationship between the Creator Son, the Creative Spirit, the Evening Stars, the Teacher Sons, and the ever-increasing finaliter corps.

^{55:1010 (635:1)} If Michael should ever leave Nebadon, Gabriel would undoubtedly become chief administrator with the Father Melchizedek as his associate. At the same time new status would be imparted to all orders of permanent citizenship, such as Material Sons, univitatia, midsoniters, susatia, and Spirit-fused mortals. But as long as evolution continues, the seraphim and the archangels will be required in universe administration.

^{55:1011 (635:2)} We are, however, satisfied regarding two features of our speculations: If the Creator Sons are destined to the outer universes, the Divine Ministers will undoubtedly accompany them. We are equally sure that the Melchizedeks are to remain with the universes of their origin. We hold that the Melchizedeks are destined to play ever-increasingly responsible parts in local universe government and administration.

11- مراحل ناحیه فرعی و اصلی

ناحیه‌های فرعی و اصلی ابرجهان مستقیماً در طرح استقرار در نور و حیات به حساب آورده نمی‌شوند. چنین پیشرفت تکاملی به عنوان یک واحد عمدتاً به جهان محلی مربوط می‌شود و فقط اجزای یک جهان محلی را درگیر می‌سازد. یک ابرجهان فقط زمانی در نور و حیات استقرار می‌یابد که کلیه اجزای جهانهای محلی آن بدین گونه کمال یابند. اما حتی یکی از هفت ابرجهان نیز به آن سطح پیشرفت که حتی نزدیک به این باشد دست نیافته است.

عصر ناحیه فرعی. تا جایی که با مشاهده می‌توان پی برد، مرحله پنجم یا مرحله ناحیه فرعی ثبات به طور ویژه به وضعیت فیزیکی و به استقرار هماهنگ یکصد جهان محلی به هم پیوسته در مدارهای تثبیت شده ابرجهان مربوط است. ظاهراً جز مراکز نیرو و همکاران آنها هیچکس در این صف‌بندیهای مجدد آفرینش مادی درگیر نیست.

عصر ناحیه اصلی. در رابطه با ششمین مرحله یا ثبات ناحیه اصلی، فقط می‌توانیم حدس بزنیم، زیرا هیچیک از ما شاهد چنین واقعه‌ای نبوده‌ایم. با این وجود می‌توانیم چیز زیادی را پیرامون بازتنظیمات اداری و سایر تنظیماتی که احتمالاً با چنین وضعیت پیشرفته کرات مسکونی و گرومندیهای جهانی آنها همراه خواهد بود بدیهی پنداریم.

چون وضعیت ناحیه فرعی به تعادل هماهنگ فیزیکی مربوط است، ما چنین استنباط می‌کنیم که یگانگی ناحیه اصلی به برخی سطوح جدید نیل عقلانی، و احتمالاً دستیابیهای پیشرفته در تحقق عالی خرد کیهانی مربوط خواهد بود.

ما در رابطه با بازتنظیماتی که احتمالاً ملازم با تحقق سطوح دست نیافته پیشرفت تکاملی در آن هنگام می‌باشد به نتایجی دست می‌یابیم. این نتیجه‌گیری از طریق مشاهده نتایج چنین پیشرفتهایی در تک تک کرات و در تجارب تک تک انسانهایی که در این کرات قدیمی‌تر و بسیار پیشرفته زندگی می‌کنند صورت می‌پذیرد.

بگذارید روشن شود که مکانیسمهای اداری و تکنیکهای سرپرستی یک جهان یا یک ابرجهان به هیچ وجه نمی‌توانند توسعه تکاملی یا پیشرفت معنوی یک سیاره مسکونی منفرد و یا هر فرد انسانی را در چنین کره‌ای محدود ساخته یا کند کنند.

در برخی جهانهای قدیمی‌تر ما کراتی را می‌یابیم که در پنجمین و ششمین مرحله نور و حیات استقرار یافته‌اند و حتی تا اعماق دوره هفتم امتداد یافته‌اند. سیستمهای محلی این کرات هنوز در نور استقرار نیافته‌اند. سیارات جوانتر ممکن است یگانه شدن سیستم را به تأخیر اندازند، اما این امر به هیچ وجه پیشرفت یک کره قدیمی‌تر و پیشرفته‌تر را محدود نمی‌سازد. حتی در یک

11. THE MINOR AND MAJOR SECTOR STAGES

55.11.1 (635.3) Minor and major sectors of the superuniverse do not figure directly in the plan of being settled in light and life. Such an evolutionary progression pertains primarily to the local universe as a unit and concerns only the components of a local universe. A superuniverse is settled in light and life when all of its component local universes are thus perfected. But not one of the seven superuniverses has attained a level of progression even approaching this.

55.11.2 (635.4) *The minor sector age.* As far as observations can penetrate, the fifth or minor sector stage of stabilization has exclusively to do with physical status and with the co-ordinate settling of the one hundred associated local universes in the established circuits of the superuniverse. Apparently none but the power centers and their associates are concerned in these realignments of the material creation.

55.11.3 (635.5) *The major sector age.* Concerning the sixth stage, or major sector stabilization, we can only conjecture since none of us have witnessed such an event. Nevertheless, we can postulate much concerning the administrative and other readjustments which would probably accompany such an advanced status of inhabited worlds and their universe groupings.

55.11.4 (635.6) Since the minor sector status has to do with co-ordinate physical equilibrium, we infer that major sector unification will be concerned with certain new intellectual levels of attainment, possibly some advanced achievements in the supreme realization of cosmic wisdom.

55.11.5 (635.7) We arrive at conclusions regarding the readjustments which would probably attend the realization of hitherto unattained levels of evolutionary progress by observing the results of such achievements on the individual worlds and in the experiences of individual mortals living on these older and highly developed spheres.

55.11.6 (635.8) Let it be made clear that the administrative mechanisms and governmental techniques of a universe or a superuniverse cannot in any manner limit or retard the evolutionary development or spiritual progress of an individual inhabited planet or of any individual mortal on such a sphere.

55.11.7 (635.9) In some of the older universes we find worlds settled in the fifth and the sixth stages of light and life — even far extended into the seventh epoch — whose local systems are not yet settled in light. Younger planets may delay system unification, but this does not in the least handicap the progress of an older and advanced world. Neither can

کره منزوی نیز محدودیتهای محیطی نمیتوانند از پیشرفت شخصی هر فرد انسانی ممانعت به عمل آورند. عیسی ناصری به عنوان یک انسان در میان انسانها، بیش از هزار و نهصد سال پیش شخصاً به مرتبت نور و حیات در یورنشا دست یافت.

از طریق مشاهده آنچه در کرات تثبیت شده قدیمی به وقوع میپیوندد است که ما پیرامون این امر که در صورت استقرار یک ابرجهان کامل در نور چه رخ خواهد داد، به نتایج نسبتاً قابل اطمینانی دست مییابیم، حتی اگر قادر نباشیم رویداد ثبات هفت ابرجهان را با اطمینان خاطر مسلم پنداریم.

12- مرحله هفتم یا مرحله ابرجهان

ما نمیتوانیم به طور قطع پیشبینی نماییم که در صورت استقرار یک ابرجهان در نور چه رخ خواهد داد، زیرا چنین رخدادی هرگز اتفاق نیفتاده است. از آموزشهای ملک صادقها که هرگز نقض نشدهاند، ما استنباط می‌کنیم که تغییراتی اساسی در تمامی سازمان و حکومت هر واحد آفرینش زمان و فضا، از کرات مسکونی تا ستاد مرکزی ابرجهان، به وقوع خواهد پیوست.

به طور کلی اعتقاد ما بر این است که تعداد زیادی از پسران الحاق نیافته مخلوق - تثلیث یافته در ستادهای مرکزی و پایتختهای منطقه‌ای ابرجهان تثبیت شده گرد خواهند آمد. این امر ممکن است به دلیل پیشبینی ورود موجودات فضایی خارج در مسیرشان به هاونا و بهشت در آینده باشد؛ لیکن به راستی ما نمی‌دانیم.

اگر و هنگامی که یک ابرجهان در نور و حیات استقرار یابد، ما معتقدیم که مدیران کنونی کامل مشورتی خداوند متعال گروه اداره کننده عالی در کره ستاد مرکزی ابرجهان خواهند شد. اینها شخصیهایی هستند که قادرند با سرپرستان آبسونایت که فوراً در ابرجهان تثبیت شده فعال خواهند شد به طور مستقیم تماس برقرار نمایند. اگر چه این مدیران کامل مدتها به عنوان مشاور و ناصح در واحدهای پیشرفته تکاملی آفرینش عمل کرده‌اند، مسئولیتهای اداری را به عهده نمی‌گیرند، تا این که ایزد متعال از اتوریته تام برخوردار گردد.

مدیران کامل متعال که به طور گسترده‌تری در طول این دوره عمل می‌کنند، متناهی، آبسونایت، غائی، یا نامتناهی نیستند؛ آنها متعالی هستند و فقط خداوند متعال را نمایندگی می‌کنند. آنها تجسم تعالی زمان - فضا هستند و از این رو در هاونا عمل نمی‌کنند. آنها فقط به عنوان یگانه سازان متعال عمل می‌کنند. آنها ممکن است در تکنیک بازتاب جهان درگیر باشند، ولی ما مطمئن نیستیم.

هیچیک از ما درکی قانع کننده در رابطه با این که در صورت استقرار کامل جهان بزرگ (هفت ابرجهان

environmental limitations, even on an isolated world, thwart the personal attainment of the individual mortal; Jesus of Nazareth, as a man among men, personally achieved the status of light and life over nineteen hundred years ago on Urantia.

^{55:11.8 (636:1)} It is by observing what takes place on long-settled worlds that we arrive at fairly reliable conclusions as to what will happen when a whole superuniverse is settled in light, even if we cannot safely postulate the event of the stabilization of the seven superuniverses.

12. THE SEVENTH OR SUPERUNIVERSE STAGE

^{55:12.1 (636:2)} We cannot positively forecast what would occur when a superuniverse became settled in light because such an event has never factualized. From the teachings of the Melchizedeks, which have never been contradicted, we infer that sweeping changes would be made in the entire organization and administration of every unit of the creations of time and space extending from the inhabited worlds to the superuniverse headquarters.

^{55:12.2 (636:3)} It is generally believed that large numbers of the otherwise unattached creature-trinitized sons are to be assembled on the headquarters and divisional capitals of the settled superuniverses. This may be in anticipation of the sometime arrival of outer-spacers on their way in to Havona and Paradise; but we really do not know.

^{55:12.3 (636:4)} If and when a superuniverse should be settled in light and life, we believe that the now advisory Unqualified Supervisors of the Supreme would become the high administrative body on the headquarters world of the superuniverse. These are the personalities who are able to contact directly with the absonite administrators, who will forthwith become active in the settled superuniverse. Although these Unqualified Supervisors have long functioned as advisers and counselors in advanced evolutionary units of creation, they do not assume administrative responsibilities until the authority of the Supreme Being becomes sovereign.

^{55:12.4 (636:5)} The Unqualified Supervisors of the Supreme, who function more extensively during this epoch, are not finite, absonite, ultimate, or infinite; they are supremacy and only represent God the Supreme. They are the personalization of time-space supremacy and therefore do not function in Havona. They function only as supreme unifiers. They may possibly be involved in the technique of universe reflectivity, but we are not certain.

^{55:12.5 (636:6)} None of us entertain a satisfactory concept of what will happen when the grand universe (the seven superuniverses as dependent

آنطور که به هاونا وابسته‌اند) در نور و حیات چه رخ خواهد داد ندارد. آن رویداد از زمان ظهور جهان مرکزی بدون شک ژرفترین واقعه در تاریخ ابدیت خواهد بود. کسانی هستند که معتقدند خود ایزد متعال از راز هاونا بیرون خواهد آمد و شخص روحی خود را پوشش خواهد داد و به عنوان فرمانروای توانمند و تجربی آفرینشهای کمال یافته زمان و فضا در ستاد مرکزی ابرجهان هفتم سکنی خواهد گزید. لیکن به راستی ما نمی‌دانیم.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً به شورای فرشتگان اعظم در یورنشیا گمارده شده.]

on Havona) becomes entirely settled in light and life. That event will undoubtedly be the most profound occurrence in the annals of eternity since the appearance of the central universe. There are those who hold that the Supreme Being himself will emerge from the Havona mystery enshrouding his spirit person and will become residential on the headquarters of the seventh superuniverse as the almighty and experiential sovereign of the perfected creations of time and space. But we really do not know.

^{55:126 (636:7)} [Presented by a Mighty Messenger temporarily assigned to the Archangel Council on Urantia.]

مقاله 56. وحدت جهانی

057 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 055

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 56

وحدت جهانی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- هماهنگی فیزیکی
- 2- وحدت عقلانی
- 3- یگانگی معنوی
- 4- یگانگی شخصیت
- 5- یگانگی الوهیت
- 6- یگانه شدن الوهیت تکاملی
- 7- پیامدهای جهانی تکامل
- 8- یگانه ساز متعال
- 9- وحدت مطلق جهانی
- 10- حقیقت، زیبایی، و نیکی

مقدمه مقاله

خداوند یگانگی است. الوهیت در سراسر جهان هماهنگ است. جهان جهانیها یک مکانیسم عظیم یکپارچه است که توسط یک ذهن بیکران به گونه‌ای مطلق کنترل می‌شود. قلمروهای فیزیکی، عقلانی، و روحی آفرینش جهانی به طور الهی به هم مرتبطند. کامل و ناکامل به راستی با هم ارتباط دارند، از این رو مخلوق متناهی تکاملی می‌تواند در تبعیت از فرمان پدر جهانی به بهشت صعود کند: "کامل باشید، حتی آنگونه که من کامل هستم."

سطوح متنوع آفرینش تماماً در طرحها و مدیریت آرشیتکتهای جهان بنیادین یگانه‌اند. برای اذهان محدود انسانهای زمان و فضا، ممکن است جهان مشکلات و وضعیتهای بسیاری عرضه دارد که ظاهراً نمایانگر ناموزونی و نشانگر فقدان هماهنگی مؤثر است. اما از میان ما آنهایی که قادرند گستره پهناتری از پدیده‌های جهانی را مشاهده کنند و در این هنر کشف وحدت پایه‌ای که بنیان تنوع خلاق است و کشف یگانگی الهی که در تمامی این کارکرد تعدد گسترده است تجربه بیشتری دارند، بهتر می‌توانند به مقصود الهی و یگانگی که در کلیه این تجلیهای چندگانه انرژی خلاق جهانی نمایان

PAPER 56

UNIVERSAL UNITY

SECTIONS

Introduction

1. Physical Co-ordination
2. Intellectual Unity
3. Spiritual Unification
4. Personality Unification
5. Deity Unity
6. Unification of Evolutionary Deity
7. Universal Evolutionary Repercussions
8. The Supreme Unifier
9. Universal Absolute Unity
10. Truth, Beauty, and Goodness

INTRODUCTION

^{56:01 (637:1)} GOD is unity. Deity is universally co-ordinated. The universe of universes is one vast integrated mechanism which is absolutely controlled by one infinite mind. The physical, intellectual, and spiritual domains of universal creation are divinely correlated. The perfect and imperfect are truly interrelated, and therefore may the finite evolutionary creature ascend to Paradise in obedience to the Universal Father's mandate: "Be you perfect, even as I am perfect."

^{56:02 (637:2)} The diverse levels of creation are all unified in the plans and administration of the Architects of the Master Universe. To the circumscribed minds of time-space mortals the universe may present many problems and situations which apparently portray disharmony and indicate absence of effective co-ordination; but those of us who are able to observe wider stretches of universal phenomena, and who are more experienced in this art of detecting the basic unity which underlies creative diversity and of discovering the divine

است پی ببرند.

oneness which overspreads all this functioning of plurality, better perceive the divine and single purpose exhibited in all these manifold manifestations of universal creative energy.

1- هماهنگی فیزیکی

آفرینش فیزیکی یا مادی، نامحدود نیست، اما به گونه‌ای کامل هماهنگ است. نیرو، انرژی، و توان وجود دارند، اما منشأ همگی آنها یکی است. هفت ابرجهان ظاهراً دوگانه‌اند؛ جهان مرکزی سه‌گانه است؛ اما ساختار بهشت یگانه است. و بهشت منبع واقعی کلیه جهانهای مادی در گذشته، حال، و آینده است. اما این اشتقاق کیهانی یک رخداد ابدیت است. در هیچ زمان — گذشته، حال، یا آینده — فضا یا کیهان مادی از جزیره هسته‌ای نور بیرون نمی‌آید. بهشت به عنوان منبع کیهانی پیش از مکان و قبل از زمان عمل می‌کند؛ لذا اگر مشتقات آن از طریق مطلق کامل، مخزن غائی آنها در فضا و آشکار کننده و تنظیم کننده آنها در زمان، پدیدار نمی‌گشتند، به نظر می‌رسد در زمان و فضا یتیم می‌شدند.

مطلق کامل از جهان فیزیکی پاسداری می‌کند، در حالی که مطلق الوهیت کنترل فراگیر بدیع تمامی واقعیت مادی را برمی‌انگیزد، و هر دوی مطلقها از نظر کارکرد به وسیله مطلق جهانی یگانه می‌شوند. این ارتباط منسجم جهان مادی می‌تواند به وسیله کلیه شخصیتها — مادی، مورانشیایی، ايسونایتی، یا روحی — از طریق مشاهده واکنش جاذبه تمامی واقعیت اصیل مادی نسبت به جاذبه متمرکز در بهشت تحتانی به بهترین نحو درک شود.

یکپارچگی جاذبه، جهانی و تغییرناپذیر است. واکنش انرژی خالص نیز جهانی و غیرقابل گریز است. انرژی خالص (نیروی آغازین) و روح خالص کاملاً نسبت به جاذبه از پیش واکنش‌مند هستند. این نیروهای نخستین که ذاتی مطلقها هستند، شخصاً توسط پدر جهانی کنترل می‌شوند. لذا تمامی جاذبه در وجود شخصی پدر بهشتی که حاوی انرژی خالص و روح خالص است و در منزلگاه فوق مادی او متمرکز است.

انرژی خالص نیای تمامی واقعیات نسبی کنشگر و غیرروحی است، در حالی که روح خالص پتانسیل کنترل فراگیر الهی و راهنمای کلیه سیستمهای اولیه انرژی است. و این واقعیات که صور گوناگون آن در سراسر فضا نمایان است و در حرکات زمان مشاهده می‌شود هر دو در شخص پدر بهشتی متمرکزند. آنها در او یکی هستند — باید یگانه شوند — زیرا خداوند یکی است. شخصیت پدر مطلقاً یگانه است.

در طبیعت نامتناهی خداوند پدر هرگز نمی‌تواند دوگانگی واقعیت همچون فیزیکی و روحی وجود داشته باشد. اما در لحظه‌ای که ما از سطوح نامتناهی و واقعیت مطلق ارزشهای شخصی پدر بهشتی نظر برمی‌افکنیم، وجود این دو واقعیت را مشاهده می‌کنیم و پی می‌بریم که آنها نسبت به حضور شخصی او به طور کامل واکنش

1. PHYSICAL CO-ORDINATION

^{56:1.1 (637:3)} The physical or material creation is not infinite, but it is perfectly co-ordinated. There are force, energy, and power, but they are all one in origin. The seven superuniverses are seemingly dual; the central universe, triune; but Paradise is of single constitution. And Paradise is the actual source of all material universes — past, present, and future. But this cosmic derivation is an *eternity* event; at no *time* — past, present, or future — does either space or the material cosmos come forth from the nuclear Isle of Light. As the cosmic source, Paradise functions prior to space and before time; hence would its derivations seem to be orphaned in time and space did they not emerge through the Unqualified Absolute, their ultimate repository in space and their revealer and regulator in time.

^{56:1.2 (637:4)} The Unqualified Absolute upholds the physical universe, while the Deity Absolute motivates the exquisite overcontrol of all material reality; and both Absolutes are functionally unified by the Universal Absolute. This cohesive correlation of the material universe is best understood by all personalities — material, morontia, absonite, or spiritual — by the observation of the gravity response of all bona fide material reality to the gravity centering on nether Paradise.

^{56:1.3 (638:1)} Gravity unification is universal and unvarying; pure-energy response is likewise universal and inescapable. Pure energy (primordial force) and pure spirit are wholly preresponsive to gravity. These primal forces, inhering in the Absolutes, are personally controlled by the Universal Father; hence does all gravity center in the personal presence of the Paradise Father of pure energy and pure spirit and in his supermaterial abode.

^{56:1.4 (638:2)} Pure energy is the ancestor of all relative, nonspirit functional realities, while pure spirit is the potential of the divine and directive overcontrol of all basic energy systems. And these realities, so diverse as manifested throughout space and as observed in the motions of time, are both centered in the person of the Paradise Father. In him they are one — must be unified — because God is one. The Father's personality is absolutely unified.

^{56:1.5 (638:3)} In the infinite nature of God the Father there could not possibly exist duality of reality, such as physical and spiritual; but the instant we look aside from the infinite levels and absolute reality of the personal values of the Paradise Father, we observe the existence of these two realities and

نشان می‌دهند. کلیه چیزها در او بقا دارند.

در لحظه‌ای که شما از مفهوم مطلق شخصیت بیکران پدر بهشتی دور می‌شوید، باید ذهن را به صورت تکنیک اجتناب ناپذیر یگانه‌ساز جدایی پیوسته عریض شونده این جلوه‌های دوگانه شخصیت اولیه یکتای آفریننده، اولین منبع و مرکز — من هستم — در جهان پندارید.

2- وحدت عقلانی

اندیشه - پدر، در کلام - فرزند، تجلی روحی می‌یابد و از طریق بهشت در جهانهای پراکنده مادی به بسط واقعیت دست می‌یابد. جلوه‌های روحی پسر جاودان از طریق عملکردهای روح بیکران با سطوح مادی آفرینش مرتبطند. از طریق خدمت روح - واکنشی ذهنی روح بیکران و در اعمال هدایت کننده فیزیکی - ذهنی او، واقعیات روحی الوهیت و اثرات مادی الوهیت، یکی با دیگری مرتبطند.

ذهن عطیه کنشگرانه روح بیکران است. از این رو به طور بالقوه نامتناهی و اعطای آن جهانی است. اندیشه آغازین پدر جهانی در ابرازی دوگانه جاودانه می‌شود: جزیره بهشت و الوهیت برابر او، پسر روحی و جاودان. چنین دوگانگی واقعیت جاودانه خدای ذهن، روح بیکران، را اجتناب ناپذیر می‌سازد. ذهن کانال ضروری ارتباطی میان واقعیات روحی و مادی است. مخلوق مادی تکاملی فقط از طریق خدمت روحانی ذهن می‌تواند روح ساکن در خود را درک کند و بفهمد.

این ذهن بیکران و جهانی در جهانهای زمان و فضا به عنوان ذهن کیهانی مورد خدمت روحانی واقع می‌شود و گر چه از خدمت ابتدایی ارواح باور تا ذهن والای رئیس اجرایی یک جهان امتداد می‌یابد، این ذهن کیهانی در سرپرستی هفت روح استاد، که به نوبه خود با ذهن متعالی زمان و فضا هماهنگ هستند و به طور کامل با ذهن سراسر در بر گیرنده روح بیکران همبسته‌اند، به طور مکفی یگانه است.

3- یگانگی معنوی

همینطور که جاذبه جهانی ذهن در حضور بهشتی شخصی روح بیکران متمرکز است، به همین ترتیب جاذبه جهانی روحی نیز در وجود بهشتی شخصی پسر جاودان تمرکز یافته است. پدر جهانی یکی است، اما برای زمان و فضا، او در پدیده دوگانه انرژی خالص و روح خالص آشکار می‌شود.

واقعیات بهشتی روحی نیز یکی هستند، اما در

recognize that they are fully responsive to his personal presence; in him all things consist.

^{561.6 (638.4)} The moment you depart from the unqualified concept of the infinite personality of the Paradise Father, you must postulate MIND as the inevitable technique of unifying the ever-widening divergence of these dual universe manifestations of the original monothetic Creator personality, the First Source and Center — the I AM.

2. INTELLECTUAL UNITY

^{562.1 (638.5)} The Thought-Father realizes spirit expression in the Word-Son and attains reality expansion through Paradise in the far-flung material universes. The spiritual expressions of the Eternal Son are correlated with the material levels of creation by the functions of the Infinite Spirit, by whose spirit-responsive ministry of mind, and in whose physical-directive acts of mind, the spiritual realities of Deity and the material repercussions of Deity are correlated the one with the other.

^{562.2 (638.6)} Mind is the functional endowment of the Infinite Spirit, therefore infinite in potential and universal in bestowal. The primal thought of the Universal Father eternalizes in dual expression: the Isle of Paradise and his Deity equal, the spiritual and Eternal Son. Such duality of eternal reality renders the mind God, the Infinite Spirit, inevitable. Mind is the indispensable channel of communication between spiritual and material realities. The material evolutionary creature can conceive and comprehend the indwelling spirit only by the ministry of mind.

^{562.3 (638.7)} This infinite and universal mind is ministered in the universes of time and space as the cosmic mind; and though extending from the primitive ministry of the adjutant spirits up to the magnificent mind of the chief executive of a universe, even this cosmic mind is adequately unified in the supervision of the Seven Master Spirits, who are in turn co-ordinated with the Supreme Mind of time and space and perfectly correlated with the all-embracing mind of the Infinite Spirit.

3. SPIRITUAL UNIFICATION

^{563.1 (639.1)} As the universal mind gravity is centered in the Paradise personal presence of the Infinite Spirit, so does the universal spirit gravity center in the Paradise personal presence of the Eternal Son. The Universal Father is one, but to time-space he is revealed in the dual phenomena of pure energy and pure spirit.

^{563.2 (639.2)} Paradise spirit realities are likewise one, but in all time-space situations and relations this

سراسر موقعیتها و روابط زمان و فضا این روح واحد در پدیده دوگانه شخصیتهای روحی و تجلیهای پسر جاودان و شخصیتهای روحی و تأثیرات روح بیکران و مخلوقات مربوطه آشکار می‌شود. و باز یک موجود سوم — اجزای روحی خالص — وجود دارد، اعطای تنظیم‌کنندگان فکری و سایر وجودهای روحی توسط پدر که پیش شخصی هستند.

صرف نظر از این که شما در چه سطحی از فعالیت‌های جهانی به پدیده‌های روحی برخورد کنید یا با موجودات روحی تماس برقرار کنید، ممکن است بدانید که آنها همگی از خداوندی که روح است از طریق خدمت روحانی پسر روح و روح بیکران ذهن سرچشمه یافته‌اند. و این روح پراکنده، همینطور که از ستادهای مرکزی جهانهای محلی فرستاده می‌شود، در کرات تکاملی زمان به عنوان یک پدیده عمل می‌نماید. روح القدس و روح حقیقت به همراه خدمت روحانی ارواح یاور ذهن از این پایتختهای پسران آفریننده به سوی سطوح پایین‌تر و در حال تکامل اذهان مادی می‌آیند.

در حالی که ذهن در سطح ارواح استاد در ارتباط با ایزد متعال یگانه‌تر است، و همینطور که ذهن کیهانی در تبعیت از ذهن مطلق چنین است، خادمان روحی برای کرات در حال تکامل به گونه‌ای مستقیماً در شخصیت‌هایی که ساکن ستادهای مرکزی جهانهای محلی هستند و در اشخاص خادمان الهی مسئول یگانه‌اند. خادمان الهی به نوبه خود تقریباً به طور کامل با مدار بهشتی جان‌به پسر جاودان که در آن یگانگی نهایی کلیه جلوه‌های زمان و فضا رخ می‌دهد همبسته‌اند.

وجود کامل شده مخلوق می‌تواند از طریق پیوند ذهن خودآگاه با جزئی از عطیه روحی پیش تثلیث یکی از اشخاص تثلیث بهشتی به دست آید، حفظ شود، و جاودانه شود. ذهن انسانی، آفرینش پسران و دختران پسر جاودان و روح بیکران است، و هنگامی که با تنظیم کننده فکر فرستاده از سوی پدر پیوند یابد، در عطیه سمگانه روحی قلمروهای تکاملی سهیم می‌شود. اما این سه تجلی روحی به طور کامل در پایان دهندگان وحدت می‌یابند، حتی آنطور که در ابدیت در وجود جهانی من هستم، پیش از این که او پدر جهانی پسر جاودان و روح بیکران شود، اینطور یگانه بودند.

روح باید همیشه و نهایتاً در تجلی، سمگانه و در تحقق نهایی، در تثلیث یگانه شود. روح از طریق یک ابراز سمگانه از یک منبع سرچشمه می‌یابد، و در نهایت باید در آن یگانگی الهی که در پیدا نمودن خداوند تجربه می‌شود — یگانگی با ربانیت — در ابدیت و از طریق خدمت روحانی ذهن کیهانی ابراز نامتناهی کلام جاودانه اندیشه جهانی پدر به تحقق کامل نائل شود و می‌شود.

4- یگانگی شخصیت

single spirit is revealed in the dual phenomena of the spirit personalities and emanations of the Eternal Son and the spirit personalities and influences of the Infinite Spirit and associated creations; and there is yet a third — pure-spirit fragmentations — the Father's bestowal of the Thought Adjusters and other spirit entities which are prepersonal.

56:33 (639:3) No matter on what level of universe activities you may encounter spiritual phenomena or contact with spirit beings, you may know that they are all derived from the God who is spirit by the ministry of the Spirit Son and the Infinite Mind Spirit. And this far-flung spirit functions as a phenomenon on the evolutionary worlds of time as it is directed from the headquarters of the local universes. From these capitals of the Creator Sons come the Holy Spirit and the Spirit of Truth, together with the ministry of the adjutant mind-spirits, to the lower and evolving levels of material minds.

56:34 (639:4) While mind is more unified on the level of the Master Spirits in association with the Supreme Being and as the cosmic mind in subordination to the Absolute Mind, the spirit ministry to the evolving worlds is more directly unified in the personalities resident on the headquarters of the local universes and in the persons of the presiding Divine Ministers, who are in turn well-nigh perfectly correlated with the Paradise gravity circuit of the Eternal Son, wherein occurs final unification of all time-space spirit manifestations.

56:35 (639:5) Perfected creature existence can be attained, sustained, and eternalized by the fusion of self-conscious mind with a fragment of the pre-Trinity spirit endowment of some one of the persons of the Paradise Trinity. The mortal mind is the creation of the Sons and Daughters of the Eternal Son and the Infinite Spirit and, when fused with the Thought Adjuster from the Father, partakes of the threefold spirit endowment of the evolutionary realms. But these three spirit expressions become perfectly unified in the finality, even as they were in eternity so unified in the Universal I AM ere he ever became the Universal Father of the Eternal Son and the Infinite Spirit.

56:36 (639:6) Spirit must always and ultimately become threefold in expression and Trinity-unified in final realization. Spirit originates from one source through a threefold expression; and in finality it must and does attain its full realization in that divine unification which is experienced in finding God — oneness with divinity — in eternity, and by means of the ministry of the cosmic mind of the infinite expression of the eternal word of the Father's universal thought.

4. PERSONALITY UNIFICATION

پدر جهانی یک شخصیت الهی یگانه است؛ لذا کلیه فرزندان فراز یابنده او که از طریق نیروی فزاینده و آجھشی تنظیم کنندگان فکر به بهشت منتقل می‌شوند، پیش از رسیدن به هاونا به همین ترتیب شخصیهایی یگانه خواهند شد. تنظیم کنندگان فکر در تبعیت از فرمان پدر از بهشت می‌آیند تا در انسانهای مادی سکنی گزینند.

شخصیت به طور ذاتی درصدد این است که تمامی اجزای واقعیت را یگانه سازد. شخصیت بیکران اولین منبع و مرکز، پدر جهانی، همه هفت مطلقهای تشکیل دهنده بیکرانی را یگانه می‌سازد، و شخصیت انسان فانی که یک عطیه بی‌نظیر و مستقیم پدر جهانی است به همین ترتیب پتانسیل متحد کننده عوامل تشکیل دهنده مخلوق انسانی را دارا می‌باشد. این چنین خلاقیت یگانه‌ساز تمامی شخصیهایی مخلوق، یک علامت تولد منبع والا و بی‌نظیر آن می‌باشد و بیشتر نشان دهنده تماس مداوم آن با همین منبع از طریق مدار شخصیت است که به وسیله آن شخصیت مخلوق با پدر کلیه شخصیتها در بهشت تماس مستقیم و مداوم برقرار می‌سازد.

به رغم این که خداوند از قلمروهای هفتگانه با طی تعالیت و غایت تا خداوند مطلق، متجلی می‌شود، مدار شخصیت که در بهشت و شخص خداوند پدر متمرکز است، تا جایی که به کلیه شخصیهایی مخلوق در تمامی سطوح وجود هوشمند و در قلمرو تمامی جهانهای کامل، کمال یافته، و در حال کمال مربوط می‌شود، برای یگانگی تمام عیار و کامل کلیه این جلوه‌های گوناگون شخصیت الهی تدارک می‌بیند.

در حالی که خداوند برای جهانها و در جهانها همه آن چیزهایی است که ما تصویر کرده‌ایم، با این وجود، برای شما و برای کلیه سایر مخلوقات خداشناس او یکی است، پدر شما و پدر آنها. خداوند نمی‌تواند برای شخصیت جمع باشد. خداوند برای هر یک از مخلوقاتش پدر است، و برای هر فرزندی عملاً غیرممکن است بیش از یک پدر داشته باشد.

از نظر فلسفی، کیهانی، و در رابطه با سطوح و مکانهای ناهمسان آشکارسازی، شما می‌توانید و الزاماً باید به کارکرد الوهیت‌های دوگانه پی ببرید و وجود تثلیث‌های جمعی را بدیهی پندارید. اما در تجربه پرستشی تماس شخصی هر شخصیت پرستش کننده در سراسر جهان بنیادین خداوند یکی است؛ و آن الوهیت یگانه و شخصی، والد بهشتی ما، خداوند پدر، اعطا کننده، نگاهدارنده، و پدر کلیه شخصیتها، از انسان فانی در کرات مسکونی تا پسر جاودان در جزیره مرکزی نور است.

5- یگانگی الوهیت

وحدانیت، تقسیم ناپذیری الوهیت بهشت، بر مبنای واقعیت و مطلق است. سه شخصیت‌یابی جاودانه الوهیت

^{56:4.1 (609.7)} The Universal Father is a divinely unified personality; hence will all his ascendant children who are carried to Paradise by the rebound momentum of the Thought Adjusters, who went forth from Paradise to indwell material mortals in obedience to the Father's mandate, likewise be fully unified personalities ere they reach Havona.

^{56:4.2 (640.1)} Personality inherently reaches out to unify all constituent realities. The infinite personality of the First Source and Center, the Universal Father, unifies all seven constituent Absolutes of Infinity; and the personality of mortal man, being an exclusive and direct bestowal of the Universal Father, likewise possesses the potential of unifying the constituent factors of the mortal creature. Such unifying creativity of all creature personality is a birthmark of its high and exclusive source and is further evidential of its unbroken contact with this same source through the personality circuit, by means of which the personality of the creature maintains direct and sustaining contact with the Father of all personality on Paradise.

^{56:4.3 (640.2)} Notwithstanding that God is manifest from the domains of the Sevenfold up through supremacy and ultimacy to God the Absolute, the personality circuit, centering on Paradise and in the person of God the Father, provides for the complete and perfect unification of all these diverse expressions of divine personality so far as concerns all creature personalities on all levels of intelligent existence and in all the realms of the perfect, perfected, and perfecting universes.

^{56:4.4 (640.3)} While God is to and in the universes all that we have portrayed, nevertheless, to you and to all other God-knowing creatures he is one, your Father and their Father. To personality God cannot be plural. God is Father to each of his creatures, and it is literally impossible for any child to have more than one father.

^{56:4.5 (640.4)} Philosophically, cosmically, and with reference to differential levels and locations of manifestation, you may and perforce must conceive of the functioning of plural Deities and postulate the existence of plural Trinities; but in the worshipful experience of the personal contact of every worshiping personality throughout the master universe, God is one; and that unified and personal Deity is our Paradise parent, God the Father, the bestower, conservator, and Father of all personalities from mortal man on the inhabited worlds to the Eternal Son on the central Isle of Light.

5. DEITY UNITY

^{56:5.1 (640.5)} The oneness, the indivisibility, of Paradise Deity is existential and absolute. There are three eternal personalizations of Deity — the Universal

وجود دارد: پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران. اما در تثلیث بهشت آنها در واقع یک الوهیت، نامجزا و تقسیم ناپذیرند.

از سطح اولیه بهشت - هاوانای واقعیت موجود، دو سطح زیر مطلق متمایز گشته‌اند و در نتیجه آن پدر، پسر، و روح در آفرینش همیاران و تابعین بیشمار شخصی درگیر گشته‌اند. و در حالی که در این رابطه نامناسب است که یگانگی الوهیت آبسونایت در سطوح متعالی غایت مورد ملاحظه قرار داده شود، شایسته است که به برخی از جوانب کارکرد یگانه‌ساز تجلیهای گوناگون شخصیت الوهیت که در آن ربانیت عملاً برای بخشهای گوناگون آفرینش و برای انواع مختلف موجودات هوشمند آشکار است نگریسته شود.

کارکرد کنونی ربانیت در ابرجهانها به صورت فعال در عملکردهای آفرینندگان متعالی — پسران آفریننده و ارواح جهانیهای محلی، قدمای ایامهای ابرجهان و هفت روح اسناد بهشت — نمایان است. این موجودات در بر گیرنده سه سطح اول خدای هفتگانه هستند که به سمت داخل به سوی پدر جهانی راه می‌برند، و تمامی این حیطه خدای هفتگانه در اولین سطح الوهیت تجربی در ایزد متعال در حال تکامل هماهنگ است.

در بهشت و در جهان مرکزی، یگانگی الوهیت یک واقعیت وجود است. در سراسر جهانیهای در حال تکامل زمان و فضا، یگانگی الوهیت یک دستیابی است.

6- یگانه شدن الوهیت تکاملی

هنگامی که سه شخص جاودان الوهیت به صورت یک الوهیت تقسیم نشده در تثلیث بهشت عمل می‌کنند، به یگانگی کامل دست می‌یابند. به همین ترتیب، هنگامی که می‌آفرینند، چه به طور مشترک یا به شکل جداگانه، فرزندان بهشتی آنها خصوصیت یگانه ربانیت را به نمایش می‌گذارند. و این ربانی بودن در هدف که به وسیله آفرینندگان متعالی و فرمانروایان قلمروهای زمان و فضا آشکار می‌شود، به پتانسیل قدرت یگانه‌ساز استقلال تعالی تجربی می‌انجامد. این امر در حضور وحدت غیرشخصی انرژی جهان تشکیل دهنده یک کشاکش واقعیت است که فقط از طریق وحدت مکفی با واقعیات تجربی شخصیت الوهیت تجربی می‌تواند حل شود.

واقعیات شخصیت ایزد متعال از الوهیت‌های بهشت ناشی می‌شود و در کره پیشگام مدار بیرونی هاونا با امتیازات قدرت قادر متعال که از سوی ربانیت‌های آفریننده جهان بزرگ می‌آید وحدت می‌یابد. خداوند متعال پیش از آفرینش هفت ابرجهان به عنوان یک شخص در هاونا وجود داشت، اما فقط در سطوح روحی عمل می‌کرد. تکامل توانمندی قادر تعالیت از طریق سنز متنوع ربانیت در جهانیهای در حال تکامل به یک حضور جدید توانمندی الوهیت انجامید که از طریق ذهن متعال با شخص روحانی متعال در هاونا هماهنگ گردید، و به طور

Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit — but in the Paradise Trinity they are *actually* one Deity, undivided and indivisible.

^{5552 (640.6)} From the original Paradise-Havona level of existential reality, two subabsolute levels have differentiated, and thereon have the Father, Son, and Spirit engaged in the creation of numerous personal associates and subordinates. And while it is inappropriate in this connection to undertake the consideration of absonite deity unification on transcendental levels of ultimacy, it is feasible to look at some features of the unifying function of the various Deity personalizations in whom divinity is functionally manifest to the diverse sectors of creation and to the different orders of intelligent beings.

^{5553 (640.7)} The present functioning of divinity in the superuniverses is actively manifest in the operations of the Supreme Creators — the local universe Creator Sons and Spirits, the superuniverse Ancients of Days, and the Seven Master Spirits of Paradise. These beings constitute the first three levels of God the Sevenfold leading inward to the Universal Father, and this entire domain of God the Sevenfold is co-ordinating on the first level of experiential deity in the evolving Supreme Being.

^{5554 (641.1)} On Paradise and in the central universe, Deity unity is a fact of existence. Throughout the evolving universes of time and space, Deity unity is an achievement.

6. UNIFICATION OF EVOLUTIONARY DEITY

^{5561 (641.2)} When the three eternal persons of Deity function as undivided Deity in the Paradise Trinity, they achieve perfect unity; likewise, when they create, either associatively or severally, their Paradise progeny exhibit the characteristic unity of divinity. And this divinity of purpose manifested by the Supreme Creators and Rulers of the time-space domains eventuates in the unifying power potential of the sovereignty of experiential supremacy which, in the presence of the impersonal energy unity of the universe, constitutes a reality tension that can be resolved only through adequate unification with the experiential personality realities of experiential Deity.

^{5562 (641.3)} The personality realities of the Supreme Being come forth from the Paradise Deities and on the pilot world of the outer Havona circuit unify with the power prerogatives of the Almighty Supreme coming up from the Creator divinities of the grand universe. God the Supreme as a person existed in Havona before the creation of the seven superuniverses, but he functioned only on spiritual levels. The evolution of the Almighty power of Supremacy by diverse divinity synthesis in the

همزمان از پتانسیل موجود در ذهن بیکران روح بیکران به ذهن فعال عمل کننده ایزد متعال تبدیل گردید.

مخلوقات دارای ذهن مادی کرات تکاملی هفت ابرجهان می‌توانند یگانگی الوهیت را فقط در حالی که در این سنتز نیرو - شخصیت ایزد متعال تکامل می‌یابد درک کنند. در هر سطح وجود، خداوند نمی‌تواند از ظرفیت عقلانی موجوداتی که در چنین سطحی زندگی می‌کنند فراتر رود. انسان فانی باید از طریق شناخت حقیقت، قدردانی زیبایی، و پرستش نیکی، شناخت یک خدای محبت را تکامل دهد و سپس از طریق سطوح فرازگرای الوهیت به فهم متعال پیش رود. الوهیت که بدین گونه به صورت وحدت در قدرت درک شود، در آن هنگام می‌تواند برای فهم و دستیابی مخلوق در روح شخصیت یابد.

در حالی که انسانهای در حال فراز در پایتختهای ابرجهانها به درک قدرت قادر مطلق و در مدارهای بیرونی هاونا به درک شخصیت متعال دست می‌یابند، در واقع ایزد متعال را آنطور که تقدیرشان پیدا نمودن الوهیت‌های بهشت است پیدا نمی‌کنند. حتی پایان دهندگان، ارواح مرحله ششم، ایزد متعال را پیدا نکرده‌اند، و تا وقتی که به وضعیت روحی مرحله هفتم دست نیافته‌اند و تا وقتی که متعال عملاً در فعالیتهای جهانهای بیرونی آینده دست به عمل نزده، او را نخواهند یافت.

اما هنگامی که فراز یابندگان پدر جهانی را به عنوان سطح هفتم خدای هفتگانه می‌یابند، به شخصیت اولین شخص کلیه سطوح الوهیت روابط شخصی با مخلوقات جهان دست یافته‌اند.

7- پیامدهای جهانی تکامل

پیشرفت یکنواخت تکامل در جهانهای زمان و فضا با مکاشفات پیوسته گسترش یابنده الوهیت برای کلیه مخلوقات هوشمند همراه است. دستیابی به اوج پیشرفت تکاملی در یک کره، در یک سیستم، کوبه، جهان، ابرجهان، یا در جهان بزرگ گسترش متناسب عملکرد الوهیت را به این و در این واحدهای پیشرونده آفرینش اعلام می‌دارد. و هر چنین افزایش محلی درک ربانیت با پیامدهای مشخص به خوبی تعریف شده تجلی گسترده الوهیت برای کلیه بخشهای دیگر آفرینش همراه است. هر قلمرو جدید تکامل تحقق یافته و کسب شده، از بهشت به سمت بیرون، در بر گیرنده یک آشکارسازی جدید و بسیط از الوهیت تجربی برای جهان جهانها است.

evolving universes eventuated in a new power presence of Deity which co-ordinated with the spiritual person of the Supreme in Havona by means of the Supreme Mind, which concomitantly translated from the potential resident in the infinite mind of the Infinite Spirit to the active functional mind of the Supreme Being.

^{566.3 (641.4)} The material-minded creatures of the evolutionary worlds of the seven superuniverses can comprehend Deity unity only as it is evolving in this power-personality synthesis of the Supreme Being. On any level of existence God cannot exceed the conceptual capacity of the beings who live on such a level. Mortal man must, through the recognition of truth, the appreciation of beauty, and the worship of goodness, evolve the recognition of a God of love and then progress through ascending deity levels to the comprehension of the Supreme. Deity, having been thus grasped as unified in power, can then be personalized in spirit to creature understanding and attainment.

^{566.4 (641.5)} While ascending mortals achieve power comprehension of the Almighty on the capitals of the superuniverses and personality comprehension of the Supreme on the outer circuits of Havona, they do not actually find the Supreme Being as they are destined to find the Paradise Deities. Even the finaliters, sixth-stage spirits, have not found the Supreme Being, nor are they likely to until they have achieved seventh-stage-spirit status, and until the Supreme has become actually functional in the activities of the future outer universes.

^{566.5 (641.6)} But when ascenders find the Universal Father as the seventh level of God the Sevenfold, they have attained the personality of the First Person of *all* deity levels of personal relationships with universe creatures.

7. UNIVERSAL EVOLUTIONARY REPERCUSSIONS

^{567.1 (642.1)} The steady progress of evolution in the time-space universes is accompanied by ever-enlarging revelations of Deity to all intelligent creatures. The attainment of the height of evolutionary progress on a world, in a system, constellation, universe, superuniverse, or in the grand universe signalizes corresponding enlargements of deity function to and in these progressive units of creation. And every such local enhancement of divinity realization is accompanied by certain well-defined repercussions of enlarged deity manifestation to all other sectors of creation. Extending outward from Paradise, each new domain of realized and attained evolution constitutes a new and enlarged revelation of experiential Deity to the universe of universes.

با استقرار تدریجی اجزای تشکیل دهنده یک جهان محلی در نور و حیات، خدای هفتگانه به طور فزاینده آشکار می‌شود. تکامل زمان و فضا با اولین تجلی خدای هفتگانه که در کنترل است — همکاری پسر آفریننده و روح آفرینشگر — در یک سیاره آغاز می‌شود. با استقرار یک سیستم در نور، این ارتباط پسر و روح به حد کامل عملکرد می‌رسد، و هنگامی که یک کوکبه تمام بدین گونه به ثبات دست می‌یابد، دومین فاز خدای هفتگانه در سراسر چنین گستره‌ای فعالیت می‌شود. تکامل تکمیل شده حکومت یک جهان محلی با معاضدهای جدید و مستقیم‌تر ارواح استاد ابرجهان توأم است. و در این نقطه، آشکارسازی و درک پیوسته گسترش یابنده خداوند متعال که ضمن عبور از میان کرات ششمین مدار هاونا در درک موجود فراز یابنده از ایزد متعال به اوج می‌رسد نیز آغاز می‌شود.

پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران، برای مخلوقات هوشمند تجلیهای وجودگر ایانه الوهیت هستند و لذا به طور مشابه در روابط شخصیتی با مخلوقات ذهنی و روحی سراسر آفرینش گسترش نمی‌یابند.

باید خاطر نشان نمود که انسانهای در حال فراز ممکن است مدتها پیش از آن که به طور مفی روحی شوند و به قدر کافی آموزش یابند که به شناخت تجربی شخصی از و تماس با این الوهیتها به عنوان موجودات شخصی دست یابند، حضور غیرشخصی سطوح پیاپی الوهیت را تجربه کنند.

هر دستیابی جدید تکاملی در درون یک بخش از آفرینش، و نیز هر تهاجم جدید به فضا به وسیله تجلیهای ربانیت، با گسترش همزمان آشکارسازی عملی الوهیت در درون واحدهای در آن هنگام موجود و سابقاً سازمان یافته تملامی آفرینش توأم است. این تهاجم جدید کار مدیریت جهانها و واحدهای تشکیل دهنده آن ممکن است همیشه به نظر نرسد دقیقاً مطابق تکنیکی که در اینجا فهرست شد انجام شود، زیرا روال کار چنین است که گروههای پیشگام مدیر فرستاده شوند تا راه را برای اعصار متعاقب و پی در پی کنترل فراگیر جدید سرپرستی آماده سازند. حتی خدای غائی نیز در طی اعصار بعدی استقرار یک جهان محلی در نور و حیات، کنترل فراگیر مافوق خود را بر جهانها از پیش خبر می‌دهد.

این یک واقعیت است که با استقرار تدریجی آفرینشهای زمان و مکان در وضعیت تکاملی، یک کارکرد جدید و کاملتر از خداوند متعال همزمان با خروج متناسب سه تجلی اول خداوند هفتگانه مشاهده می‌شود. اگر و هنگامی که جهان بزرگ در نور و حیات استقرار یابد، اگر خداوند متعال کنترل مستقیم این آفرینشهای زمان و مکان را به عهده گیرد، در آن صورت عملکرد آینده تجلیهای آفریننده - آفرینشگر خداوند هفتگانه چه خواهد بود؟ آیا این سازمان دهندگان و پیشگامان جهانهای زمان و فضا به منظور فعالیتهای مشابه در فضای بیرون آزاد خواهند شد؟ ما نمی‌دانیم، اما پیرامون این قضایا و قضایای مربوط به آن زیاد گمان پردازی می‌کنیم.

567.2 (642.2) As the components of a local universe are progressively settled in light and life, God the Sevenfold is increasingly made manifest. Time-space evolution begins on a planet with the first expression of God the Sevenfold — the Creator Son-Creative Spirit association — in control. With the settling of a system in light, this Son-Spirit liaison attains the fullness of function; and when an entire constellation is thus settled, the second phase of God the Sevenfold becomes more active throughout such a realm. The completed administrative evolution of a local universe is attended by new and more direct ministrations of the superuniverse Master Spirits; and at this point there also begins that ever-expanding revelation and realization of God the Supreme which culminates in the ascender's comprehension of the Supreme Being while passing through the worlds of the sixth Havona circuit.

567.3 (642.3) The Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit are existential deity manifestations to intelligent creatures and are not, therefore, similarly expanded in personality relations with the mind and spirit creatures of all creation.

567.4 (642.4) It should be noted that ascending mortals may experience the impersonal presence of successive levels of Deity long before they become sufficiently spiritual and adequately educated to attain experiential personal recognition of, and contact with, these Deities as personal beings.

567.5 (642.5) Each new evolutionary attainment within a sector of creation, as well as every new invasion of space by divinity manifestations, is attended by simultaneous expansions of Deity functional-revelation within the then existing and previously organized units of all creation. This new invasion of the administrative work of the universes and their component units may not always appear to be executed exactly in accordance with the technique herewith outlined because it is the practice to send forth advance groups of administrators to prepare the way for the subsequent and successive eras of new administrative overcontrol. Even God the Ultimate foreshadows his transcendental overcontrol of the universes during the later stages of a local universe settled in light and life.

567.6 (642.6) It is a fact that, as the creations of time and space are progressively settled in evolutionary status, there is observed a new and fuller functioning of God the Supreme concomitant with a corresponding withdrawing of the first three manifestations of God the Sevenfold. If and when the grand universe becomes settled in light and life, what then will be the future function of the Creator-Creative manifestations of God the Sevenfold if God the Supreme assumes direct control of these creations of time and space? Are these organizers and pioneers of the time-space universes to be liberated for similar activities in outer space? We do

به تدریج که سرحدات الوهیت تجربی به داخل قلمروهای مطلق کامل امتداد می‌یابند، ما فعالیت خداوند هفتگانه را در طول ادوار پیشین تکاملی این آفرینشهای آینده تجسم می‌کنیم. ما در رابطه با وضعیت آینده قلمای ایامها و ارواح استاد ابرجهان همگی توافق نداریم. همچنین ما نمی‌دانیم که آیا ایزد متعال در آنجا همچون در هفت ابرجهان عمل خواهد کرد یا نه. اما ما همگی حدس می‌زنیم که سرنوشت میکائلیها، پسران آفریننده، کار در این جهانهای بیرونی است. برخی بر این اعتقادند که اعصار آینده شاهد شکل نزدیکتری از اتحاد بین پسران آفریننده و خادمان الهی معاشر است. حتی ممکن است که چنین اتحادی از آفرینندگان به تجلی جدیدی از هویت همکار - آفریننده با طبیعتی غائی منجر شود. اما ما حقیقتاً چیزی درباره این احتمالات آینده نامشکوف نمی‌دانیم.

با این وجود ما می‌دانیم که در جهانهای زمان و فضا، خدای هفتگانه یک نزدیکی تدریجی به پدر جهانی فراهم می‌سازد، و این که این نزدیکی تکاملی به طور تجربی در خداوند متعال وحدت می‌یابد. ما می‌توانیم حدس بزنیم که چنین طرحی باید در جهانهای بیرونی حاکم شود. از سوی دیگر، انواع جنید موجودات که ممکن است روزی این جهانها را مسکونی سازند، ممکن است قادر شوند در سطوح غائی و از طریق تکنیکهای ايسونایت به الوهیت نزدیک شوند. به طور خلاصه، ما از این که چه تکنیکی از نزدیکی به الوهیت ممکن است در جهانهای آینده فضای بیرونی عملی شود کمترین ایده‌ای نداریم.

با این حال، ما چنین می‌پنداریم که ابرجهانهای کمال یافته به طریقی بخشی از دوران صعود بهشتی آن موجوداتی خواهند شد که ممکن است این آفرینشهای بیرونی را مسکونی گردانند. کاملاً محتمل است که در آن عصر آینده ما شاهد باشیم که ساکنان فضاهای بیرونی از طریق هفت ابرجهان به هاونا نزدیک شوند. این هفت ابرجهان با مساعدت یا بدون مساعدت هفت ارواح استاد توسط ایزد متعال سرپرستی خواهند شد.

8- یگانه‌ساز متعال

ایزد متعال در تجربه انسان فانی یک کارکرد سه‌گانه دارد: اول، او یگانه‌ساز ربانیت زمان و فضا، خدای هفتگانه است؛ دوم، او حداکثر الوهیت است که مخلوقات متناهی در واقع می‌توانند درک کنند؛ سوم، او تنها مسیر نزدیکی انسان فانی به تجربه مافوق مصاحبت با ذهن ايسونایت، روح جاودانه، و شخصیت بهشتی است.

پایان دهندگان فراز یابنده که در جهانهای محلی به دنیا آمده، در ابرجهانها پرورش می‌یابند، و در جهان مرکزی آموزش می‌بینند، در تجارب شخصی خویش،

not know, but we speculate much concerning these and related matters.

^{567.7 (643.1)} As the frontiers of experiential Deity are extended out into the domains of the Unqualified Absolute, we envision the activity of God the Sevenfold during the earlier evolutionary epochs of these creations of the future. We are not all in agreement respecting the future status of the Ancients of Days and the superuniverse Master Spirits. Neither do we know whether or not the Supreme Being will therein function as in the seven superuniverses. But we all conjecture that the Michaels, the Creator Sons, are destined to function in these outer universes. Some hold that the future ages will witness some closer form of union between the associated Creator Sons and Divine Ministers; it is even possible that such a creator union might eventuate in some new expression of associate-creator identity of an ultimate nature. But we really know nothing about these possibilities of the unrevealed future.

^{567.8 (643.2)} We do know, however, that in the universes of time and space, God the Sevenfold provides a progressive approach to the Universal Father, and that this evolutionary approach is experientially unified in God the Supreme. We might conjecture that such a plan must prevail in the outer universes; on the other hand, the new orders of beings that may sometime inhabit these universes may be able to approach Deity on ultimate levels and by absonite techniques. In short, we have not the slightest concept of what technique of deity approach may become operative in the future universes of outer space.

^{567.9 (643.3)} Nevertheless, we deem that the perfected superuniverses will in some way become a part of the Paradise-ascension careers of those beings who may inhabit these outer creations. It is quite possible that in that future age we may witness outer-spacers approaching Havona through the seven superuniverses, administered by God the Supreme with or without the collaboration of the Seven Master Spirits.

8. THE SUPREME UNIFIER

^{568.1 (643.4)} The Supreme Being has a threefold function in the experience of mortal man: First, he is the unifier of time-space divinity, God the Sevenfold; second, he is the maximum of Deity which finite creatures can actually comprehend; third, he is mortal man's only avenue of approach to the transcendental experience of consorting with absonite mind, eternal spirit, and Paradise personality.

^{568.2 (643.5)} Ascendant finaliters, having been born in the local universes, nurtured in the superuniverses, and trained in the central universe, embrace in their

پتانسیل کامل درک ربانیت زمان و مکان خدای هفتگانه را که در خداوند متعال وحدت می‌یابد پذیرا می‌شوند. پایان دهندگان به طور پی در پی در ابرجهانها به غیر از ابرجهان زادگاه خود خدمت می‌کنند، و از طریق آن از تجارب فراوان برخوردار می‌شوند، تا این که حد کامل تنوع هفتگانه تجربه ممکن مخلوق کسب شود. پایان دهندگان از طریق خدمت روحانی تنظیم کنندگان ساکن در خود قادر می‌شوند پدر جهانی را پیدا کنند، اما از طریق این تکنیکهای تجربی است که این پایان دهندگان به راستی می‌توانند ایزد متعال را بشناسند، و سرنوشت آنها خدمت به و آشکارسازی این الوهیت متعال در و برای جهانهای آینده فضای بیرونی است.

در نظر داشته باشید که تمامی آنچه را که خداوند پدر و پسران بهشتی او برای ما انجام می‌دهند، ما مجال آن را داریم که به نوبه خود و در روح خود برای و از طریق ایزد متعال که در حال پدیدار شدن است انجام دهیم. تجربه محبت، شادی، و خدمت در جهان دوجانبه است. خداوند پدر نیازمند این نیست که فرزندان تمامی آنچه را که او به آنان عطا می‌کند به وی بازگردانند، اما آنها به نوبه خود تمامی این را به همنوعان خود و به ایزد متعال که در حال پدیدار شدن است عطا می‌کنند (یا می‌توانند عطا کنند).

تمامی پدیده‌های آفرینش بازتاب فعالیت‌های پیشین آفریننده - روح هستند. عیسی گفت، و این عملاً حقیقت دارد، که "پسر فقط آن کارهایی را می‌کند که می‌بیند پدر انجام می‌دهد." در زمان مناسب شما انسانها می‌توانید آشکارسازی خداوند متعال را به همنوعان خود آغاز کنید، و به تدریج که به سوی بهشت صعود می‌کنید به طور فزاینده می‌توانید این آشکارسازی را افزایش دهید. شما ممکن است در ابدیت اجازه یابید که به طور فزاینده این خدای مخلوقات تکاملی را در سطوح متعالی — حتی غائی — به عنوان پایان دهندگان مرحله هفتم آشکار سازید.

9- وحدت مطلق جهانی

مطلق کامل و مطلق الوهیت در مطلق جهانی یگانه‌اند. مطلقها در غائی هماهنگ می‌شوند، در متعالی مشروط می‌شوند و در زمان و فضا در خدای هفتگانه تعدیل می‌شوند. در سطوح زیرنامتاهی، سه مطلق وجود دارد، اما در ابدیت به نظر می‌رسد آنها یکی هستند. در بهشت سه تجلی شخصیت الوهیت وجود دارد، اما در تثلیث آنها یکی هستند.

مسئله اصلی فلسفی جهان بنیادین این است: آیا مطلق (سه مطلق به صورت یکی در ابدیت) پیش از تثلیث وجود داشت؟ و آیا مطلق نیای تثلیث است؟ یا این که تثلیث مقدم بر مطلق است؟

آیا مطلق کامل یک وجود نیرویی مستقل از تثلیث است؟ آیا وجود مطلق الوهیت متضمن عملکرد نامحدود تثلیث است؟ و آیا مطلق جهانی عملکرد نهایی تثلیث است، حتی یک تثلیثی از تثلیثها؟

personal experiences the full potential of the comprehension of the time-space divinity of God the Sevenfold unifying in the Supreme. Finaliters serve successively in superuniverses other than those of nativity, thereby superimposing experience upon experience until the fullness of the sevenfold diversity of possible creature experience has been encompassed. Through the ministry of the indwelling Adjusters the finaliters are enabled to *find* the Universal Father, but it is by these techniques of experience that such finaliters come really to *know* the Supreme Being, and they are destined to the service and the *revelation* of this Supreme Deity in and to the future universes of outer space.

^{5683 (644.1)} Bear in mind, all that God the Father and his Paradise Sons do for us, we in turn and in spirit have the opportunity to do for and in the emerging Supreme Being. The experience of love, joy, and service in the universe is mutual. God the Father does not need that his sons should return to him all that he bestows upon them, but they do (or may) in turn bestow all of this upon their fellows and upon the evolving Supreme Being.

^{5684 (644.2)} All creational phenomena are reflective of antecedent creator-spirit activities. Said Jesus, and it is literally true, "The Son does only those things which he sees the Father do." In time you mortals may begin the revelation of the Supreme to your fellows, and increasingly may you augment this revelation as you ascend Paradiseward. In eternity you may be permitted to make increasing revelations of this God of evolutionary creatures on supreme levels — even ultimate — as seventh-stage finaliters.

9. UNIVERSAL ABSOLUTE UNITY

^{5691 (644.3)} The Unqualified Absolute and the Deity Absolute are unified in the Universal Absolute. The Absolutes are co-ordinated in the Ultimate, conditioned in the Supreme, and time-space modified in God the Sevenfold. On subinfinite levels there are *three* Absolutes, but in infinity they appear to be *one*. On Paradise there are three personalizations of Deity, but in the Trinity they are *one*.

^{5692 (644.4)} The major philosophic proposition of the master universe is this: Did the Absolute (the three Absolutes as one in infinity) exist before the Trinity? and is the Absolute ancestral to the Trinity? or is the Trinity antecedent to the Absolute?

^{5693 (644.5)} Is the Unqualified Absolute a force presence independent of the Trinity? Does the presence of the Deity Absolute connote the unlimited function of the Trinity? and is the Universal Absolute the final function of the Trinity, even a Trinity of Trinities?

در پندار اول، ایده مطلق به عنوان نیای تمامی چیزها — حتی تثلیث — به نظر می‌رسد رضایتی گذرا از خشنودی یکنواخت و وحدت فلسفی ارائه دهد، اما هر چنین نتیجه‌ای از طریق واقعیت ابدیت تثلیث بهشت باطل است. به ما آموزش داده شده، و ما معتقدیم که پدر جهانی و یاران تثلیث وی در طبیعت و وجود جاودانه‌اند. پس فقط یک نتیجه منسجم فلسفی وجود دارد، و آن این است که: مطلق، برای کلیه موجودات هوشمند جهان، واکنش غیرشخصی و هماهنگ تثلیث (تثلیثها) برای تمامی وضعیتهای اساسی و اصلی فضا، درون جهانی و برون جهانی، است. برای کلیه شخصیت‌های هوشمند جهان بزرگ، برای کلیه مقاصد عملی درک شخصی و فهم مخلوق، تثلیث بهشت در نهایت، ابدیت، تعالیت، و غایت برای همیشه به صورت مطلق باقی می‌ماند.

همانطور که اذهان مخلوقات ممکن است به این مشکل نظر افکنند، آنها به اصل نهایی من هستم جهانی به عنوان علت اولیه و منبع کامل تثلیث و مطلق، هر دو، راه می‌برند. بنابراین هنگامی که ما با میل زیاد یک ایده شخصی از مطلق را در فکر می‌پرورانیم، به ایده‌ها و ایده‌آلهای خود از پدر بهشتی بازگشت می‌کنیم. هنگامی که ما خواهان تسهیل درک یا افزایش آگاهی از این مطلق سوا از آن غیرشخصی هستیم، به این واقعیت باز می‌گردیم که پدر جهانی پدر موجود شخصیت مطلق است. پسر جاودان شخص مطلق است، گرچه نه از نظر تجربی، تجلی شخصیتی مطلق. و سپس ما تثلیث‌های تجربی را به صورت بالاترین حد شخصیت‌یابی تجربی مطلق الوهیت تجسم می‌کنیم، در حالی که مطلق جهانی را به صورت تشکیل دهنده پدیده‌های جهانی و برون جهانی حضور آشکار فعالیت‌های غیرشخصی پیوندهای متحد و هماهنگ الوهیت تعالیت، غایت، و بیکرانی — تثلیث تثلیثها — تصور می‌کنیم.

خداوند پدر در کلیه سطوح از متاهای تا نامتناهی قابل شناخت است، و گرچه مخلوقات او از بهشت تا کرات تکاملی به طور گوناگون به وجود او پی برده‌اند، فقط پسر جاودان و روح بیکران او را به صورت یک بیکرانی می‌شناسند.

شخصیت معنوی فقط در بهشت مطلق است، و مفهوم مطلق فقط در بیکرانی کامل است. حضور الوهیت فقط در بهشت مطلق است، و آشکارسازی خداوند باید همیشه جزئی، نسبی، و تدریجی باشد، تا این که قدرت او در توانمندی فضایی مطلق کامل به طور تجربی بی‌نهایت شود، در حالی که تجلی شخصیت او در حضور آشکار مطلق الوهیت به طور تجربی بی‌نهایت می‌شود، و ضمن این که این دو پتانسیلهای بیکرانی در مطلق جهانی واقعی - یگانه می‌شوند.

اما فراتر از سطوح زیر نامتناهی، سه مطلق‌ها یکی هستند، و بدین طریق صرف نظر از دستیابی آینده هر

^{569.4 (644.6)} On first thought, a concept of the Absolute as ancestor to all things — even the Trinity — seems to afford transitory satisfaction of consistency gratification and philosophic unification, but any such conclusion is invalidated by the actuality of the eternity of the Paradise Trinity. We are taught, and we believe, that the Universal Father and his Trinity associates are eternal in nature and existence. There is, then, but one consistent philosophic conclusion, and that is: The Absolute is, to all universe intelligences, the impersonal and co-ordinate reaction of the Trinity (of Trinities) to all basic and primary space situations, intrauniversal and extrauniversal. To all personality intelligences of the grand universe the Paradise Trinity forever stands in finality, eternity, supremacy, and ultimacy and, for all practical purposes of personal comprehension and creature realization, as absolute.

^{569.5 (644.7)} As creature minds may view this problem, they are led to the final postulate of the Universal I AM as the primal cause and the unqualified source of both the Trinity and the Absolute. When, therefore, we crave to entertain a personal concept of the Absolute, we revert to our ideas and ideals of the Paradise Father. When we desire to facilitate comprehension or to augment consciousness of this otherwise impersonal Absolute, we revert to the fact that the Universal Father is the existential Father of absolute personality; the Eternal Son is the Absolute Person, though not, in the experiential sense, the personalization of the Absolute. And then we go on to envisage the experiential Trinities as culminating in the experiential personalization of the Deity Absolute, while conceiving the Universal Absolute as constituting the universe and the extrauniverse phenomena of the manifest presence of the impersonal activities of the unified and co-ordinated Deity associations of supremacy, ultimacy, and infinity — the Trinity of Trinities.

^{569.6 (645.1)} God the Father is discernible on all levels from the finite to the infinite, and though his creatures from Paradise to the evolutionary worlds have variously perceived him, only the Eternal Son and the Infinite Spirit know him as an infinity.

^{569.7 (645.2)} Spiritual personality is absolute only on Paradise, and the concept of the Absolute is unqualified only in infinity. Deity presence is absolute only on Paradise, and the revelation of God must always be partial, relative, and progressive until his power becomes experientially infinite in the space potency of the Unqualified Absolute, while his personality manifestation becomes experientially infinite in the manifest presence of the Deity Absolute, and while these two potentials of infinity become reality-unified in the Universal Absolute.

^{569.8 (645.3)} But beyond subinfinite levels the three Absolutes are one, and thereby is infinity Deity-

مرتبت دیگری از وجود به آگاهی از بیکرانی، بیکرانی به الوهیت دست می‌یابد.

وضعیت وجود گرایانه در ابدیت مستلزم خود آگاهی وجود گرایانه از بیکرانی است، گر چه به ابدیت دیگری ممکن است نیاز باشد تا درک خود از امکانات تجربی که ذاتی یک ابدیت بی‌نهایت است — یک بیکرانی ابدی — تجربه شود.

و خداوند پدر منبع شخصی تمامی تجلیهای الوهیت و واقعیت برای کلیه مخلوقات هوشمند و موجودات روحی در سراسر جهان جهانی است. شما به عنوان یک شخصیت، اکنون و در تجارب متعاقب جهانی آینده ابدی، صرف نظر از این که به نیل به خدای هفتگانه توفیق یابید، خداوند متعال را درک کنید، خداوند غائی را بیابید، یا سعی کنید مفهوم خداوند مطلق را بفهمید، تا حد رضایت ابدی خود کشف خواهید کرد که در اتمام هر ماجرا، در سطوح جدید تجربی، خداوند جاودانه — پدر بهشتی کلیه شخصیت‌های جهان — را دوباره کشف کرده‌اید.

پدر جهانی توضیح وحدت جهانی است و باید در حد عالی، حتی غائی، در وحدت پس‌غائی ارزشها و معانی مطلق — واقعیت کامل — تفهیم شود.

سازمان دهندگان استاد نیرو به فضا می‌روند و انرژیهای آن را به حرکت درمی‌آورند تا نسبت به کشش بهشتی پدر جهانی واکنش جاذبه‌ای نشان دهند. و به دنبال آن پسران آفریننده می‌آیند و این نیروهای واکنشمند نسبت به جاذبه را به صورت جهانیهای مسکونی سازمان می‌دهند و در آنجا مخلوقاتی هوشمند پدید می‌آورند که روح پدر بهشتی را به درون خود دریافت نموده و متعاقباً به سوی پدر صعود می‌کنند تا در کلیه ویژگیهای محتمل ربانیت همانند او شوند.

حرکت بی‌وقفه و بسط یابنده نیروهای خلاق بهشت در میان فضا به نظر می‌رسد حاکی از قلمرو پیوسته امتداد یابنده دریافت جاذبه‌ای پدر جهانی و ازدیاد بی‌پایان انواع متنوع مخلوقات هوشمند است که قادرند خداوند را دوست داشته باشند و توسط او دوست داشته شوند، و بدین ترتیب از طریق خدانشناس شدن بتوانند همانند او شدن را انتخاب کنند، بتوانند نیل به بهشت را برگزینند و خداوند را بیابند.

جهان جهانیها در مجموع یگانه است. خداوند در قدرت و شخصیت یکتا است. در تمامی سطوح انرژی و تمامی فازهای شخصیت هماهنگی وجود دارد. از نظر فلسفی و به لحاظ تجربی، در مفهوم و در واقعیت، تمامی چیزها و موجودات حول پدر بهشتی متمرکزند. خداوند همه چیز است، در همه کس است، و هیچ چیز یا موجودی بدون او وجود ندارد.

10- حقیقت، زیبایی، و نیکی

به تدریج که کرات تثبیت شده در حیات و نور از

realized regardless of whether any other order of existence ever self-realizes consciousness of infinity.

569.9 (645.4) Existential status in eternity implies existential self-consciousness of infinity, even though another eternity may be required to experience self-realization of the experiential potentialities inherent in an infinity eternity — an eternal infinity.

569.10 (645.5) And God the Father is the personal source of all manifestations of Deity and reality to all intelligent creatures and spirit beings throughout all the universe of universes. As personalities, now or in the successive universe experiences of the eternal future, no matter if you achieve the attainment of God the Sevenfold, comprehend God the Supreme, find God the Ultimate, or attempt to grasp the concept of God the Absolute, you will discover to your eternal satisfaction that in the consummation of each adventure you have, on new experiential levels, rediscovered the eternal God — the Paradise Father of all universe personalities.

569.11 (645.6) The Universal Father is the explanation of universal unity as it must be supremely, even ultimately, realized in the postultimate unity of absolute values and meanings — unqualified Reality.

569.12 (645.7) The Master Force Organizers go out into space and mobilize its energies to become gravity responsive to the Paradise pull of the Universal Father; and subsequently there come the Creator Sons, who organize these gravity-responding forces into inhabited universes and therein evolve intelligent creatures who receive unto themselves the spirit of the Paradise Father and subsequently ascend to the Father to become like him in all possible divinity attributes.

569.13 (645.8) The ceaseless and expanding march of the Paradise creative forces through space seems to presage the ever-extending domain of the gravity grasp of the Universal Father and the never-ending multiplication of varied types of intelligent creatures who are able to love God and be loved by him, and who, by thus becoming God-knowing, may choose to be like him, may elect to attain Paradise and find God.

569.14 (646.1) The universe of universes is altogether unified. God is one in power and personality. There is co-ordination of all levels of energy and all phases of personality. Philosophically and experientially, in concept and in reality, all things and beings center in the Paradise Father. God is all and in all, and no things or beings exist without him.

10. TRUTH, BEAUTY, AND GOODNESS

569.101 (646.2) As the worlds settled in life and light

مرحله اولیه به دوره هفتم پیش می‌روند، متعاقباً درصدد کسب درک واقعیت خدای هفتگانه، که از ستایش پسر آفریننده تا پرستش پدر بهشتی او دامنه می‌یابد، بر می‌آیند. در سراسر هفتمین دوره دنبال‌دار چنین تاریخ یک کره، شناخت انسانهای پیوسته پیش رونده پیرامون خداوند متعال افزایش می‌یابد، در حالی که آنها شناخت مبهمی از واقعیت خدمت سایه افکن خداوند غنی دارند.

در سراسر این عصر شکوهمند پیگیری اصلی انسانهای پیوسته پیش رونده جستجو برای فهم بهتر و درک کاملتر عناصر قابل فهم الوهیت — حقیقت، زیبایی، و نیکی — است. این نمایانگر تلاش انسان برای شناخت خداوند در ذهن، ماده، و روح است. و همینطور که انسان این جستجو را دنبال می‌کند، خود را به طور فزاینده مجذوب مطالعه تجربی فلسفه، کیهان شناسی، و ربانیت می‌یابد.

شما تا اندازه‌ای فلسفه را می‌فهمید، و ربانیت را در پرستش، خدمت اجتماعی، و تجربه شخصی معنوی درک می‌کنید، اما شما همگی پیگیری زیبایی — کیهان شناسی — را اغلب به مطالعه تلاشهای خام هنرمندانه انسان محدود می‌کنید. زیبایی، هنر، عمدتاً موضوع وحدت تضادها است. تنوع برای ایده زیبایی ضروری است. زیبایی عالی، اوج هنر متناهی، داستان شورانگیز وحدت عظمت سرحدات غنی کیهانی خالق و مخلوق است. یافتن خداوند توسط انسان و یافتن انسان توسط خداوند — کامل شدن مخلوق همانطور که آفریننده کامل است — این دستاورد آسمانی بسیار زیبا، دستیابی به اوج هنر کیهانی است.

از این رو ماتریالیسم، آنتیسم، حداکثر زشتی، اوج آنتی‌تز متناهی زیبایی است. بالاترین زیبایی شامل دورنمای وحدت تنوعاتی است که از واقعیت از پیش موجود موزون زاده شده‌اند.

دستیابی به سطوح کیهانی اندیشه شامل اینها است:

1- کنجکاوی. آرزومندی برای توازن و عطش برای زیبایی. تلاشهای مداوم برای کشف سطوح جدید روابط موزون کیهانی.

2- قدردانی زیباشناسانه. دوست داشتن چیز زیبا و قدردانی پیوسته پیش رونده استعداد هنرمندانه تمامی تجلیهای خلاق در کلیه سطوح واقعیت.

3- حساسیت اخلاقی. از طریق درک حقیقت، قدردانی از زیبایی به فهم شایستگی ابدی آن چیزهایی راه می‌برد که در شناخت نیکی الهی در روابط الوهیت با همه موجودات اثر می‌گذارد، و از این رو حتی کیهان شناسی به پیگیری ارزشهای الهی واقعیت — به خدا آگاهی — راه می‌برد.

کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند به طور کامل فهم حقیقت، زیبایی، و نیکی را مورد توجه قرار می‌دهند زیرا این ارزشهای کیفی در بر گیرنده

progress from the initial stage to the seventh epoch, they successively grasp for the realization of the reality of God the Sevenfold, ranging from the adoration of the Creator Son to the worship of his Paradise Father. Throughout the continuing seventh stage of such a world's history the ever-progressing mortals grow in the knowledge of God the Supreme, while they vaguely discern the reality of the overshadowing ministry of God the Ultimate.

56:102 (646:3) Throughout this glorious age the chief pursuit of the ever-advancing mortals is the quest for a better understanding and a fuller realization of the comprehensible elements of Deity — truth, beauty, and goodness. This represents man's effort to discern God in mind, matter, and spirit. And as the mortal pursues this quest, he finds himself increasingly absorbed in the experiential study of philosophy, cosmology, and divinity.

56:103 (646:4) Philosophy you somewhat grasp, and divinity you comprehend in worship, social service, and personal spiritual experience, but the pursuit of beauty — cosmology — you all too often limit to the study of man's crude artistic endeavors. Beauty, art, is largely a matter of the unification of contrasts. Variety is essential to the concept of beauty. The supreme beauty, the height of finite art, is the drama of the unification of the vastness of the cosmic extremes of Creator and creature. Man finding God and God finding man — the creature becoming perfect as is the Creator — that is the supernal achievement of the supremely beautiful, the attainment of the apex of cosmic art.

56:104 (646:5) Hence materialism, atheism, is the maximization of ugliness, the climax of the finite antithesis of the beautiful. Highest beauty consists in the panorama of the unification of the variations which have been born of pre-existent harmonious reality.

56:105 (646:6) The attainment of cosmologic levels of thought includes:

56:106 (646:7) 1. *Curiosity.* Hunger for harmony and thirst for beauty. Persistent attempts to discover new levels of harmonious cosmic relationships.

56:107 (646:8) 2. *Aesthetic appreciation.* Love of the beautiful and ever-advancing appreciation of the artistic touch of all creative manifestations on all levels of reality.

56:108 (646:9) 3. *Ethic sensitivity.* Through the realization of truth the appreciation of beauty leads to the sense of the eternal fitness of those things which impinge upon the recognition of divine goodness in Deity relations with all beings; and thus even cosmology leads to the pursuit of divine reality values — to God-consciousness.

56:109 (646:10) The worlds settled in light and life are so fully concerned with the comprehension of truth, beauty, and goodness because these quality values

آشکارسازی الوهیت به قلمروهای زمان و مکان هستند. معانی حقیقت جاودان جاذبه‌ای توأم برای طبیعت‌های عقلانی و معنوی انسان فانی دارد. زیبایی جهانی در بر گیرنده روابط و ریتم‌های موزون آفرینش کیهانی است. این به طور مشخص‌تر جاذبه عقلانی است و به درک یگانه و همزمان جهان مادی می‌انجامد. نیکی الهی نمایانگر آشکارسازی ارزش‌های نامتناهی برای ذهن متناهی است که در آنجا درک شده و درست به آستان سطح معنوی فهم بشری ارتقا یابد.

حقیقت اساس علم و فلسفه است، و بنیاد عقلانی مذهب را عرضه می‌دارد. زیبایی ضامن هنر، موسیقی، و ریتم‌های پرمعنی تمامی تجربه بشری است. نیکی در بر گیرنده درایت اخلاقی، نیک کرداری، و مذهب — آرزومندی برای کمال تجربی — است.

وجود زیبایی مستلزم ذهن قدردان مخلوق است، درست با همان قطعیتی که واقعیت تکامل پیش رونده نشان دهنده تفوق ذهن متعال است. زیبایی شناخت عقلانی سنتر موزون زمان و مکان گوناگونی گسترده واقعیت قابل شناخت است که تماماً از یگانگی از پیش موجود و ابدی سرچشمه می‌گیرد.

نیکی شناخت ذهنی ارزش‌های نسبی سطوح متنوع کمال الهی است. شناخت نیکی مستلزم یک ذهن برخوردار از مرتبت اخلاقی، یک ذهن شخصی با توان تمیز بین نیکی و شرارت، است. اما برخورداری از نیکی، بزرگی، معیار نیل واقعی به ربانیت است.

شناخت روابط حقیقی مستلزم ذهنی است که شایسته تمیز بین حقیقت و خطا است. روح اعطایی حقیقت که اذهان بشری یورنشیا را فرا می‌گیرد نسبت به حقیقت — رابطه زنده روحی تمامی چیزها و تمامی موجودات آنطور که در صعود ابدی به سوی خداوند هماهنگ می‌شوند — به گونه‌ای خطانپذیر واکنش نشان می‌دهد.

هر حرکت هر الکترون، اندیشه، یا روح، یک واحد در حال عمل در تمامی جهان است. فقط گناه منزوی است و جاذبه شرارت در سطوح ذهنی و معنوی مقاومت می‌کند. جهان به صورت یک مجموعه کامل است. هیچ چیز یا موجودی در انزوا وجود ندارد یا زندگی نمی‌کند. خود شکوفایی اگر ضد اجتماعی باشد به طور بالقوه شریرانه است. این عملاً حقیقت دارد: “هیچ انسانی در تنهایی زندگی نمی‌کند.” معاشرت کیهانی در بر گیرنده بالاترین شکل یگانگی شخصیت است. عیسی گفت: “در میان شما آن کس که می‌خواهد از همه بزرگتر باشد، باید خدمتگزار همه باشد.”

حتی حقیقت، زیبایی، و نیکی — نزدیکی عقلانی انسان به جهان ذهن، ماده، و روح — باید در یک مفهوم یگانه یک ایده‌آل الهی و متعالی آمیخته شود. همانطور که شخصیت انسانی تجربه بشری را با ماده، ذهن، و روح یگانه می‌سازد، این ایده‌آل الهی و متعالی در تعالیت دارای یگانگی نیرو می‌شود و سپس به صورت یک خدای محبت پدرا نه شخصی می‌شود.

embrace the revelation of Deity to the realms of time and space. The meanings of eternal truth make a combined appeal to the intellectual and spiritual natures of mortal man. Universal beauty embraces the harmonious relations and rhythms of the cosmic creation; this is more distinctly the intellectual appeal and leads towards unified and synchronous comprehension of the material universe. Divine goodness represents the revelation of infinite values to the finite mind, therein to be perceived and elevated to the very threshold of the spiritual level of human comprehension.

56:10.10 (647.1) Truth is the basis of science and philosophy, presenting the intellectual foundation of religion. Beauty sponsors art, music, and the meaningful rhythms of all human experience. Goodness embraces the sense of ethics, morality, and religion — experiential perfection-hunger.

56:10.11 (647.2) The existence of beauty implies the presence of appreciative creature mind just as certainly as the fact of progressive evolution indicates the dominance of the Supreme Mind. Beauty is the intellectual recognition of the harmonious time-space synthesis of the far-flung diversification of phenomenal reality, all of which stems from pre-existent and eternal oneness.

56:10.12 (647.3) Goodness is the mental recognition of the relative values of the diverse levels of divine perfection. The recognition of goodness implies a mind of moral status, a personal mind with ability to discriminate between good and evil. But the possession of goodness, greatness, is the measure of real divinity attainment.

56:10.13 (647.4) The recognition of *true relations* implies a mind competent to discriminate between truth and error. The bestowal Spirit of Truth which invests the human minds of Urantia is unerringly responsive to truth — the living spirit relationship of all things and all beings as they are co-ordinated in the eternal ascent Godward.

56:10.14 (647.5) Every impulse of every electron, thought, or spirit is an acting unit in the whole universe. Only sin is isolated and evil gravity resisting on the mental and spiritual levels. The universe is a whole; no thing or being exists or lives in isolation. Self-realization is potentially evil if it is antisocial. It is literally true: “No man lives by himself.” Cosmic socialization constitutes the highest form of personality unification. Said Jesus: “He who would be greatest among you, let him become server of all.”

56:10.15 (647.6) Even truth, beauty, and goodness — man’s intellectual approach to the universe of mind, matter, and spirit — must be combined into one unified concept of a divine and supreme *ideal*. As mortal personality unifies the human experience with matter, mind, and spirit, so does this divine and supreme ideal become power-unified in Supremacy

ژرف نگری به روابط اجزای هر کل مفروض، تماماً مستلزم دریافت قابل فهم رابطه کلیه اجزا با آن کل است؛ و در جهان این به معنی رابطه اجزای خلق شده با کل خلاق است. از این رو الوهیت هدف مافوق و حتی بی‌پایان کمال جهانی و ابدی می‌شود.

زیبایی جهانی، شناخت بازتاب جزیره بهشت در آفرینش مادی است، در حالی که حقیقت ابدی، خدمت ویژه پسران بهشتی است که نه تنها خود را به نژادهای انسانی اعطا می‌کنند بلکه حتی روح حقیقت خود را بر روی تمامی مردمان می‌افشانند. نیکی الهی به طور کاملتری در خدمت مهرآمیز شخصیت‌های چندگانه روح بیکران نشان داده می‌شود. اما محبت، جمع کل این سه کیفیت، استنباط انسان از خداوند به صورت پدر روحانی او است.

ماده فیزیکی سایه زمانی - مکانی انرژی افشانی بهشتی الوهیت‌های مطلق است. معانی حقیقت بازتاب‌های انسانی - عقلانی کلام جاودانه الوهیت — درک زمانی و مکانی مفاهیم متعالی — هستند. ارزش‌های نیکی ربانیت خدمت‌های بخشاینده شخصیت‌های روحی جهانی، جاودانه، و بیکران برای مخلوقات متناهی زمان و مکان کرات تکاملی هستند.

این ارزش‌های پرمعنی واقعیت مربوط به ربانیت در رابطه پدر با هر مخلوق شخصی به صورت مهر الهی آمیخته‌اند. آنها در پسر و پسران وی به صورت بخشش الهی هماهنگ هستند. آنها کیفیت‌های خود را از طریق روح و فرزندان روحی او به صورت خدمت الهی، نمایان ساختن بخشش مهرآمیز برای فرزندان زمان، آشکار می‌سازند. این سه ربانیت بدو از طریق ایزد متعال به صورت سنتز نیرو - شخصیت آشکار می‌شوند. آنها به طرق گوناگون از طریق خدای هفتگانه در هفت رابطه متفاوت معانی و ارزش‌های الهی در هفت سطح فرازگرایانه نشان داده می‌شوند.

برای انسان متناهی حقیقت، زیبایی، و نیکی در بر گیرنده آشکارسازی کامل واقعیت ربانیت است. به تدریج که این درک محبت الوهیت در زندگی انسان‌های خداشناس تجلی معنوی می‌یابد، میوه‌های ربانیت به بار می‌آیند: آرامش عقلانی، پیشرفت اجتماعی، رضایت اخلاقی، شادی معنوی، و خرد کیهانی. انسان‌های پیشرفته در کره‌ای در هفتمین مرحله نور و حیات آموخته‌اند که محبت بزرگترین چیز در جهان است — و می‌دانند که خداوند محبت است.

محبت اشتیاق به رفتار نیکو با دیگران است.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور توانمند که با درخواست گروه آشکارسازی نبادان و در تشریک مساعی با یک ملک صادق مشخص، قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا، در حال دیدار از یورنشیا است.]

این مقاله پیرامون وحدت جهانی، بیست و پنجمین

and then personalized as a God of fatherly love.

56:10.16 (647.7) All insight into the relations of the parts to any given whole requires an understanding grasp of the relation of all parts to that whole; and in the universe this means the relation of created parts to the Creative Whole. Deity thus becomes the transcendental, even the infinite, goal of universal and eternal attainment.

56:10.17 (647.8) Universal beauty is the recognition of the reflection of the Isle of Paradise in the material creation, while eternal truth is the special ministry of the Paradise Sons who not only bestow themselves upon the mortal races but even pour out their Spirit of Truth upon all peoples. Divine goodness is more fully shown forth in the loving ministry of the manifold personalities of the Infinite Spirit. But love, the sum total of these three qualities, is man's perception of God as his spirit Father.

56:10.18 (648.1) Physical matter is the time-space shadow of the Paradise energy-shining of the absolute Deities. Truth meanings are the mortal-intellect repercussions of the eternal word of Deity — the time-space comprehension of supreme concepts. The goodness values of divinity are the merciful ministries of the spirit personalities of the Universal, the Eternal, and the Infinite to the time-space finite creatures of the evolutionary spheres.

56:10.19 (648.2) These meaningful reality values of divinity are blended in the Father's relation with each personal creature as divine love. They are co-ordinated in the Son and his Sons as divine mercy. They manifest their qualities through the Spirit and his spirit children as divine ministry, the portrayal of loving mercy to the children of time. These three divinities are primarily manifested by the Supreme Being as power-personality synthesis. They are variously shown forth by God the Sevenfold in seven differing associations of divine meanings and values on seven ascending levels.

56:10.20 (648.3) To finite man truth, beauty, and goodness embrace the full revelation of divinity reality. As this love-comprehension of Deity finds spiritual expression in the lives of God-knowing mortals, there are yielded the fruits of divinity: intellectual peace, social progress, moral satisfaction, spiritual joy, and cosmic wisdom. The advanced mortals on a world in the seventh stage of light and life have learned that love is the greatest thing in the universe — and they know that God is love.

56:10.21 (648.4) Love is the desire to do good to others.

56:10.22 (648.5) [Presented by a Mighty Messenger visiting on Urantia, by request of the Nebadon Revelatory Corps and in collaboration with a certain Melchizedek, the vicegerent Planetary Prince of Urantia.]

56:10.23 (648.6) This paper on Universal Unity is the

مقاله از یک سری از مقالات نگارندگان مختلف است که مسئولیت آنها توسط کمیسیون شماره دوازده از شخصیت‌های نبادان و تحت سرپرستی منتوشیا ملک صادق به صورت گروهی به عهده گرفته شده است. ما این روایات را نگاشته و آنها را با تکنیکی که توسط مسئولین خود تأیید شده، در سال 1934 به زمان یورنشیا، به زبان انگلیسی بیان کرده‌ایم.

twenty-fifth of a series of presentations by various authors, having been sponsored as a group by a commission of Nebadon personalities numbering twelve and acting under the direction of Mantutia Melchizedek. We indited these narratives and put them in the English language, by a technique authorized by our superiors, in the year 1934 of Urantia time.

کتاب یورنشا

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 57. منشأ یورنشیا

058 ⇨

کتاب یورنشیا

056 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 57

منشأ یورنشیا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سحاب آندرونور
- 2- مرحله اول شکلیابی سحابی
- 3- مرحله دوم شکلیابی سحابی
- 4- مراحل سوم و چهارم
- 5- منشأ مانمیشیا — منظومه شمسی یورنشیا
- 6- مرحله شکلیابی منظومه شمسی — عصر شکلیابی سیاره
- 7- عصر شهاب سنگها — دوره آتشفشانی اتمسفر بدوی سیاره ای
- 8- ثبات پوسته زمین عصر زمین لرزه ها اقیانوس سراسری و اولین قاره

PAPER 57

THE ORIGIN OF URANTIA

SECTIONS

Introduction

1. The Andronover Nebula
 2. The Primary Nebular Stage
 3. The Secondary Nebular Stage
 4. Tertiary and Quartan Stages
 5. Origin of Monmatia — The Urantia Solar System
 6. The Solar System Stage — The Planet-Forming Era
 7. The Meteoric Era — The Volcanic Age
 8. Crustal Stabilization
- The Age of Earthquakes
The World Ocean and the First Continent

مقدمه مقاله

در عرضه اقتباساتی از آرشیو جروسم در زمینه اسناد مربوط به یورنشیا پیرامون پیشینه و تاریخ اولیه آن، به ما رهنمود داده شده که زمان را بر حسب استفاده کنونی آن — تقویم سال کیبسه 365 و 4/1 روز در سال — به حساب آوریم. به عنوان یک قاعده، هیچ کوششی در ارائه سالیان دقیق به عمل آورده نخواهد شد، گر چه اسناد آن موجود است. ما از نزدیکترین اعداد صحیح به عنوان روش بهتر عرضه نمودن این حقایق تاریخی استفاده خواهیم کرد.

وقتی که به واقعه ای به صورت یک یا دو میلیون سال پیش اشاره می کنیم، قصد داریم تاریخ این واقعه را تا دهه های اولیه قرن بیستم تقویم مسیحی به همان تعداد سال تعیین نماییم. از این رو ما این وقایع بسیار دور را به صورت رویدادهایی که در دوره های زوج هزاران، میلیونها، و میلیاردها سال پیش رخ داده اند نشان خواهیم داد.

INTRODUCTION

57.01 (651.1) IN PRESENTING excerpts from the archives of Jerusalem for the records of Urantia respecting its antecedents and early history, we are directed to reckon time in terms of current usage — the present leap-year calendar of 365¼ days to the year. As a rule, no attempt will be made to give exact years, though they are of record. We will use the nearest whole numbers as the better method of presenting these historic facts.

57.02 (651.2) When referring to an event as of one or two millions of years ago, we intend to date such an occurrence back that number of years from the early decades of the twentieth century of the Christian era. We will thus depict these far-distant events as occurring in even periods of thousands, millions, and billions of years.

1- سحاب آندرونور

منشأ یورنشیا در خورشید شما می‌باشد، و خورشید شما یکی از اولاد گوناگون سحاب آندرونور است که زمانی به عنوان یک جزء تشکیل دهنده نیروی فیزیکی و ماده مادی جهان محلی نبادان سازمان داده شده بود. و این سحاب بزرگ خود در زمان بسیار بسیار دور گذشته در نیرو - شارژ جهانی فضا در ابرجهان اروانتان منشأ پیدا نمود.

در هنگام آغاز این بازگویی، سازمان دهندگان اولیه استاد نیروی بهشت برای مدت‌ها کنترل کامل انرژیهای فضا را که بعدها به صورت سحاب آندرونور سازمان داده شد در اختیار داشتند.

987,000,000,000 سال پیش سازمان دهنده دستیار نیرو و در آن هنگام بازرس موقت شماره 811,307 از سری اروانتان که از یورسا رهسپار خارج بود به قدمای ایامها گزارش داد که شرایط فضا برای بنا نهادن پدیده مادی ساختن در ناحیه خاصی، در آن هنگام بخش شرقی اروانتان، مطلوب است.

900,000,000,000 سال پیش آرشیوهای یورسا گواهی می‌دهند که پروانه‌ای که توسط شورای موازنه یورسا برای دولت ابرجهان صادر شده بود ثبت گردید، که اعزام یک سازمان دهنده نیرو و هیئت همراه را به منطقه‌ای که سابقاً توسط بازرس شماره 811,307 تعیین شده بود تصویب می‌نمود. مسئولین اروانتان به کاشف اصلی این جهان بالقوه مأموریت دادند تا فرمان قدمای ایامها را که برای سازماندهی یک آفرینش مادی جدید فراخوان داده بود به اجرا درآورد.

ثبت این پروانه حاکی از این است که سازمان دهنده نیرو و هیئت همراه در آن سفر طولانی پیش از آن از یورسا به آن ناحیه شرقی فضا عزیمت کرده بودند، جایی که باید متعاقباً در آن فعالیت‌های دراز مدت که به پیدایش یک آفرینش فیزیکی جدید در اروانتان می‌انجامید درگیر شوند.

875,000,000,000 سال پیش سحاب عظیم آندرونور شماره 876,926 طبق روال معمول پا به عرصه وجود نهاد. تنها حضور سازمان دهنده نیرو و هیئت رابط برای شروع چرخش انرژی که سرانجام به شکل این گرداب پهناور فضا رشد نمود لازم بود. به دنبال آغاز چنین چرخشهای سحابی، سازمان دهندگان زنده نیرو صرفاً در یک زاویه قائمه نسبت به سطح صفحه چرخشی خارج گشته و از آن زمان به بعد، کیفیتهای ذاتی انرژی، تکامل تدریجی و منظم چنین سیستم فیزیکی جدید را تضمین می‌نمایند.

اکنون این نوشته به کارکرد شخصیت‌های ابرجهان می‌پردازد. در واقع، شروع صحیح داستان در این نقطه است — حدوداً در زمانی که سازمان دهندگان بهشتی نیرو پس از مهیا ساختن شرایط فضا - انرژی برای عمل مدیران نیرو و کنترلگران فیزیکی ابرجهان اروانتان آماده خروج می‌شوند.

1. THE ANDRONOVER NEBULA

57.1.1 (651.3) Urantia is of origin in your sun, and your sun is one of the multifarious offspring of the Andronover nebula, which was onetime organized as a component part of the physical power and material matter of the local universe of Nebadon. And this great nebula itself took origin in the universal force-charge of space in the superuniverse of Orvonton, long, long ago.

57.1.2 (651.4) At the time of the beginning of this recital, the Primary Master Force Organizers of Paradise had long been in full control of the space-energies which were later organized as the Andronover nebula.

57.1.3 (651.5) 987,000,000,000 years ago associate force organizer and then acting inspector number 811,307 of the Orvonton series, traveling out from Uversa, reported to the Ancients of Days that space conditions were favorable for the initiation of materialization phenomena in a certain sector of the, then, easterly segment of Orvonton.

57.1.4 (651.6) 900,000,000,000 years ago, the Uversa archives testify, there was recorded a permit issued by the Uversa Council of Equilibrium to the superuniverse government authorizing the dispatch of a force organizer and staff to the region previously designated by inspector number 811,307. The Orvonton authorities commissioned the original discoverer of this potential universe to execute the mandate of the Ancients of Days calling for the organization of a new material creation.

57.1.5 (652.1) The recording of this permit signifies that the force organizer and staff had already departed from Uversa on the long journey to that easterly space sector where they were subsequently to engage in those protracted activities which would terminate in the emergence of a new physical creation in Orvonton.

57.1.6 (652.2) 875,000,000,000 years ago the enormous Andronover nebula number 876,926 was duly initiated. Only the presence of the force organizer and the liaison staff was required to inaugurate the energy whirl which eventually grew into this vast cyclone of space. Subsequent to the initiation of such nebular revolutions, the living force organizers simply withdraw at right angles to the plane of the revolutionary disk, and from that time forward, the inherent qualities of energy insure the progressive and orderly evolution of such a new physical system.

57.1.7 (652.3) At about this time the narrative shifts to the functioning of the personalities of the superuniverse. In reality the story has its proper beginning at this point — at just about the time the Paradise force organizers are preparing to withdraw, having made the space-energy conditions ready for the action of the power directors and

physical controllers of the superuniverse of Orvonton.

2. THE PRIMARY NEBULAR STAGE

^{57:21 (662:4)} All evolutionary material creations are born of circular and gaseous nebulae, and all such primary nebulae are circular throughout the early part of their gaseous existence. As they grow older, they usually become spiral, and when their function of sun formation has run its course, they often terminate as clusters of stars or as enormous suns surrounded by a varying number of planets, satellites, and smaller groups of matter in many ways resembling your own diminutive solar system.

^{57:22 (662:5)} 800,000,000,000 years ago the Andronover creation was well established as one of the magnificent primary nebulae of Orvonton. As the astronomers of near-by universes looked out upon this phenomenon of space, they saw very little to attract their attention. Gravity estimates made in adjacent creations indicated that space materializations were taking place in the Andronover regions, but that was all.

^{57:23 (662:6)} 700,000,000,000 years ago the Andronover system was assuming gigantic proportions, and additional physical controllers were dispatched to nine surrounding material creations to afford support and supply co-operation to the power centers of this new material system which was so rapidly evolving. At this distant date all of the material bequeathed to the subsequent creations was held within the confines of this gigantic space wheel, which continued ever to whirl and, after reaching its maximum of diameter, to whirl faster and faster as it continued to condense and contract.

^{57:24 (662:7)} 600,000,000,000 years ago the height of the Andronover energy-mobilization period was attained; the nebula had acquired its maximum of mass. At this time it was a gigantic circular gas cloud in shape somewhat like a flattened spheroid. This was the early period of differential mass formation and varying revolutionary velocity. Gravity and other influences were about to begin their work of converting space gases into organized matter.

3. THE SECONDARY NEBULAR STAGE

^{57:31 (663:1)} The enormous nebula now began gradually to assume the spiral form and to become clearly visible to the astronomers of even distant universes. This is the natural history of most nebulae; before they begin to throw off suns and start upon the work of universe building, these secondary space nebulae are usually observed as *spiral phenomena*.

2- مرحله اول شکلیابی سحابی

تمامی آفرینشهای تکاملی مادی از سحابیهای دایره‌ای شکل و گازی به وجود می‌آیند، و تمامی چنین سحابیهای اولیه در طی مرحله آغازین وجود گازی خود دایره‌ای شکل هستند. آنها به تدریج که کهنسالتر می‌شوند، معمولاً مارپیچی می‌شوند، و هنگامی که کارکرد آنها برای شکل دادن به خورشید مسیر خود را پیمود، غالباً فرجامشان به صورت خوشه‌های ستارگان یا به شکل خورشیدهایی عظیمی است که با تعداد متغیری از سیارات، اقمار، و گروههای کوچکتر ماده که از بسیاری جهات شبیه منظومه شمسی کوچک خود شماست احاطه گردیده‌اند.

800,000,000,000 سال پیش آفرینش آندرونور به صورت یکی از سحابیهای اولیه باشکوه اروانتان به خوبی تثبیت شده بود. همینطور که ستاره شناسان جهانهای نزدیک این پدیده فضایی را نظاره می‌کردند، چیز کمی می‌دیدند که توجه آنان را جلب نماید. تخمینات جاذبه‌ای که در آفرینشهای مجاور به عمل می‌آمد نشانگر این بود که در نواحی آندرونور، فضا در حال مادیت‌یابی بود، لیکن فقط همین بود.

700,000,000,000 سال پیش سیستم آندرونور داشت از ابعاد عظیمی برخوردار می‌گشت، و برای تأمین پشتیبانی و ارائه همکاری با مراکز نیروی این سیستم مادی جدید که به سرعت در حال تکامل بود کنترلگران فیزیکی بیشتری به آن آفرینش مادی اطراف اعزام گردیدند. در این تاریخ دور تمامی ماده‌ای که برای آفرینشهای بعدی باقی گذاشته شده بود در محدوده این چرخ عظیم فضایی محصور بود. این چرخ به طور پیوسته به چرخش خود ادامه می‌داد و پس از این که قطر آن به ماکزیم رسید و همینطور که متراکم و منقبض می‌شد بر سرعت چرخش آن افزوده گردید.

600,000,000,000 سال پیش آندرونور به نقطه اوج دوره بسیج انرژی رسید. سحابی به حداکثر جرم خود دست یافته بود. در این هنگام شکل آن به صورت یک ابر عظیم دایره‌ای شکل گازی بود و تا اندازه‌ای شبیه یک کره بود که دو سر آن مسطح است. این دوره اولیه شکلیابی ناهمسانی جرمی و سرعت متغیر چرخشی بود. جاذبه و سایر تأثیرات برای تبدیل گازهای فضا به ماده سازمان یافته در حال شروع کار خود بودند.

3- مرحله دوم شکلیابی سحابی

اکنون سحاب عظیم به تدریج شروع کرد به شکل مارپیچی درآید و برای ستاره شناسان حتی جهانهای دور به وضوح قابل رویت شود. این تاریخ طبیعی بیشتر سحابها است. این سحابیهای ثانویه فضا، پیش از آن که شروع به پرتاب نمودن خورشیدها به خارج نمایند و کار بنا کردن جهان را آغاز کنند، معمولاً به شکل پدیده مارپیچی مشاهده می‌شوند.

دانشجویان ستاره شناسی ناحیه مجاور که در آن عصر دوردست این دگرپستی سحاب آندرونور را مشاهده می‌کردند دقیقاً آن چیزی را می‌دیدند که ستاره شناسان قرن بیستم که تلسکوپهای خود را به سوی فضا چرخانده و سحابی مارپیچی عصر حاضر در فضای مجاور خارج را نظاره می‌کنند می‌بینند.

حدوداً در هنگام دستیابی به حداکثر جرم، کنترل جاذبه‌ای محتوای گازی شروع به تضعیف شدن نمود، و به دنبال آن مرحله فرار گازی روی داد و گاز به صورت دو بازوی غول‌آسا و مشخص که منشأ در دو سوی متقابل جرم مادر داشت به بیرون فوران نمود. گردشهای سریع این هسته عظیم مرکزی به این دو فوران گازی به زودی ظاهری مارپیچی داد. سردی و تراکم متعاقب قسمتهایی از این بازوان برآمده، سرانجام ظاهر گره خورده آنها را ایجاد نمود. این قسمتهای متراکمتر، سیستمها و خرده سیستمهای پهنار ماده فیزیکی بودند که ضمن این که در چنگال جاذبه چرخ مادر ثابت نگاه داشته شده بودند، در میان ابر گازی سحابی با سرعت در فضا در حال چرخش بودند.

اما سحابی شروع به انقباض نموده بود، و افزایش میزان چرخش، کنترل جاذبه‌ای را بیشتر کاهش می‌داد، و دیری نپایید که نواحی گازی بیرونی در واقع از احاطه بلافصل هسته سحابی شروع به فرار نموده و به صورت نقوش نامنظم در فضا به حرکت درآمدند و با بازگشت به نواحی هسته‌ای مدارهای آنها کامل می‌گردید، و غیره. اما این فقط یک مرحله موقت از پیشرفت سحابی بود. میزان دائماً فزاینده چرخش به زودی خورشیدهایی عظیمی را در مدارهای مستقل به فضا پرتاب می‌نمود.

و این اتفاقی است که در ادوار بسیار دور گذشته در آندرونور به وقوع پیوست. چرخ انرژی بزرگتر و بزرگتر شد تا این که به ماکزیم انبساط رسید، و سپس هنگامی که انقباض حاصل گردید، چرخش آن سریعتر و سریعتر گشته، تا سرانجام به مرحله بحرانی گریز از مرکز رسید و تلاشی بزرگ آغاز گردید.

500,000,000,000 سال پیش اولین خورشید آندرونور به دنیا آمد. این اخگر سوزان از چنگال جاذبه مادر جدا شده و در ماجرای مستقل در کیهان آفرینش به سوی فضا روانه گردید. مدار آن توسط مسیر گریز آن مشخص گردید. چنین خورشیدهایی جوان به سرعت کروی شده و دوران طولانی و پرحادثه زندگی خویش را به صورت ستارگان فضا شروع می‌کنند. به جز هسته‌های نهایی سحابی، اکثریت عظیم خورشیدهایی اروانتان تولدی مشابه داشته‌اند. این خورشیدهایی در حال گریز از میان دوران متغیر تکامل و خدمت متعاقب جهانی عبور می‌کنند.

400,000,000,000 سال پیش دوره بازیگیری سحاب آندرونور آغاز گردید. بسیاری از خورشیدهایی کوچکتر مجاور در نتیجه بزرگ شدن تدریجی و تراکم بیشتر هسته مادر دوباره تسخیر شدند. به زودی مرحله پایانی تراکم سحابی آغاز گردید، دوره‌ای که همیشه پیش از جدایی نهایی این توده‌های عظیم فضایی انرژی و ماده رخ می‌دهد.

57:32 (653:2) The near-by star students of that faraway era, as they observed this metamorphosis of the Andronover nebula, saw exactly what twentieth-century astronomers see when they turn their telescopes spaceward and view the present-age spiral nebulae of adjacent outer space.

57:33 (653:3) About the time of the attainment of the maximum of mass, the gravity control of the gaseous content commenced to weaken, and there ensued the stage of gas escapement, the gas streaming forth as two gigantic and distinct arms, which took origin on opposite sides of the mother mass. The rapid revolutions of this enormous central core soon imparted a spiral appearance to these two projecting gas streams. The cooling and subsequent condensation of portions of these protruding arms eventually produced their knotted appearance. These denser portions were vast systems and subsystems of physical matter whirling through space in the midst of the gaseous cloud of the nebula while being held securely within the gravity grasp of the mother wheel.

57:34 (653:4) But the nebula had begun to contract, and the increase in the rate of revolution further lessened gravity control; and ere long, the outer gaseous regions began actually to escape from the immediate embrace of the nebular nucleus, passing out into space on circuits of irregular outline, returning to the nuclear regions to complete their circuits, and so on. But this was only a temporary stage of nebular progression. The ever-increasing rate of whirling was soon to throw enormous suns off into space on independent circuits.

57:35 (653:5) And this is what happened in Andronover ages upon ages ago. The energy wheel grew and grew until it attained its maximum of expansion, and then, when contraction set in, it whirled on faster and faster until, eventually, the critical centrifugal stage was reached and the great breakup began.

57:36 (653:6) 500,000,000,000 years ago the first Andronover sun was born. This blazing streak broke away from the mother gravity grasp and tore out into space on an independent adventure in the cosmos of creation. Its orbit was determined by its path of escape. Such young suns quickly become spherical and start out on their long and eventful careers as the stars of space. Excepting terminal nebular nucleuses, the vast majority of Orvonton suns have had an analogous birth. These escaping suns pass through varied periods of evolution and subsequent universe service.

57:37 (653:7) 400,000,000,000 years ago began the recaptive period of the Andronover nebula. Many of the near-by and smaller suns were recaptured as a result of the gradual enlargement and further condensation of the mother nucleus. Very soon there was inaugurated the terminal phase of nebular condensation, the period which always precedes the final segregation of these immense

کمتر از یک میلیون سال پس از این دوران بود که میکائیل نبادان، یک پسر آفریننده متعلق به بهشت، این صاحب تجزیه شده را به عنوان مکان ماجرایی خویش برای ساختن جهان انتخاب نمود. تقریباً بلافاصله کرات معماری شده سلوینگتون و یکصد گروه از سیارات ستاد مرکزی کوکبه به وجود آمدند. تقریباً به بیش از یک میلیون سال زمان نیاز بود تا این خوشه‌های کرات ویژه خلق شده تکمیل گردند. طی دوره‌ای که از آن زمان تا حدود پنج میلیارد سال پیش طول کشید، سیارات ستاد مرکزی سیستم محلی ساخته شدند.

300,000,000,000 سال پیش مدارهای خورشیدی آندرونور به خوبی برقرار شدند، و سیستم سحابی در حال عبور از دوره‌ای گذرا از ثبات نسبی فیزیکی بود. حدوداً در این زمان پرسنل میکائیل به سلوینگتون وارد شدند، و دولت یوورسای اروانتان جهان محلی نبادان را عیناً به رسمیت شناخت.

200,000,000,000 سال پیش شاهد پیشرفت انقباض و تراکم به همراه تولید عظیم حرارت در خوشه مرکزی آندرونور یا جرم هسته‌ای بود. فضای نسبی حتی در نواحی نزدیک به چرخ مرکزی مادر خورشیدی ظاهر گشت. نواحی بیرونی داشت از ثبات بیشتر و سازماندهی بهتری برخوردار می‌شد. برخی از سیارات که به دور خورشیدهای تولد یافته در حال گردش بودند آنقدر سرد شده بودند که برای کاشت حیات مناسب بودند. تاریخ قدیمی‌ترین سیارات مسکونی نبادان به این ایام باز می‌گردد.

اکنون مکانیسم تکمیل یافته جهانی نبادان نخست شروع به کار می‌کند، و آفرینش میکائیل در یوورسا به عنوان یک جهان مسکونی و صعود تدریجی انسان ثبت می‌شود.

100,000,000,000 سال پیش سحابی به نقطه اوج تنش تراکم رسید؛ نقطه ماکزیم تنش حرارتی به دست آمد. این مرحله بحرانی ستیز جانبدار - حرارت گاهی اوقات برای اعصار طولانی دوام می‌آورد، اما دیر یا زود، حرارت در مبارزه با جانبدار پیروز می‌شود، و این دوره شکوهمند پراکندن خورشیدها آغاز می‌گردد. و این نشانه پایان دوره ثانویه زندگی یک سحابی فضا است.

4- مراحل سوم و چهارم

مرحله اولیه یک سحابی دایره‌ای شکل است؛ مرحله دوم، مارپیچی؛ و مرحله سوم، اولین پراکندن خورشیدها است؛ حال آن که مرحله چهارم، دومین و آخرین سیکل پراکندن خورشیدها را در بر می‌گیرد، و هسته مادر یا به صورت یک خوشه کروی و یا به شکل یک خورشید منفرد که به صورت مرکز یک منظومه خورشیدی نهایی عمل می‌نماید پایان می‌یابد.

75,000,000,000 سال پیش این سحابی به نقطه اوج مرحله خانواده خورشیدی خود رسیده بود. این نقطه فراز اولین مرحله از دست دادن خورشیدها بود.

space aggregations of energy and matter.

57:38 (654.1) It was scarcely a million years subsequent to this epoch that Michael of Nebadon, a Creator Son of Paradise, selected this disintegrating nebula as the site of his adventure in universe building. Almost immediately the architectural worlds of Salvington and the one hundred constellation headquarters groups of planets were begun. It required almost one million years to complete these clusters of specially created worlds. The local system headquarters planets were constructed over a period extending from that time to about five billion years ago.

57:39 (654.2) 300,000,000,000 years ago the Andronover solar circuits were well established, and the nebular system was passing through a transient period of relative physical stability. About this time the staff of Michael arrived on Salvington, and the Uversa government of Orvonton extended physical recognition to the local universe of Nebadon.

57:310 (654.3) 200,000,000,000 years ago witnessed the progression of contraction and condensation with enormous heat generation in the Andronover central cluster, or nuclear mass. Relative space appeared even in the regions near the central mother-sun wheel. The outer regions were becoming more stabilized and better organized; some planets revolving around the newborn suns had cooled sufficiently to be suitable for life implantation. The oldest inhabited planets of Nebadon date from these times.

57:311 (654.4) Now the completed universe mechanism of Nebadon first begins to function, and Michael's creation is registered on Uversa as a universe of inhabitation and progressive mortal ascension.

57:312 (654.5) 100,000,000,000 years ago the nebular apex of condensation tension was reached; the point of maximum heat tension was attained. This critical stage of gravity-heat contention sometimes lasts for ages, but sooner or later, heat wins the struggle with gravity, and the spectacular period of sun dispersion begins. And this marks the end of the secondary career of a space nebula.

4. TERTIARY AND QUARTAN STAGES

57:4.1 (654.6) The primary stage of a nebula is circular; the secondary, spiral; the tertiary stage is that of the first sun dispersion, while the quartan embraces the second and last cycle of sun dispersion, with the mother nucleus ending either as a globular cluster or as a solitary sun functioning as the center of a terminal solar system.

57:4.2 (654.7) 75,000,000,000 years ago this nebula had attained the height of its sun-family stage. This was the apex of the first period of sun losses. The majority of these suns have since possessed

اکثر این خورشیدها از آن هنگام برای خود دارای سیستمهای گسترده سیارات، اقمار، جزایر تاریک، ستارگان دنباله‌دار، شهابها، و ابرهای غبار آلود کیهانی گشته‌اند.

50,000,000,000 سال پیش این اولین دوره پراکندگی خورشیدی کامل گردید. سحابی داشت سیکل سوم وجودی خود را که طی آن موجب پیدایش 876,926 سیستم خورشیدی گردید به سرعت به اتمام می‌رسانید.

25,000,000,000 سال پیش شاهد تکمیل سیکل سوم زندگی سحابی بود و سبب سازماندهی و ثبات نسبی سیستمهای دوردست ستاره‌ای که از این سحابی مادر مشتق شده بودند گردید. اما روند انقباض فیزیکی و تولید فزاینده حرارت در توده مرکزی باقیمانده سحابی ادامه یافت.

10,000,000,000 سال پیش سیکل چهارم آندرونور آغاز گردید. ماکزیم حرارت هسته - جرم حاصل شده بود. نقطه بحرانی تراکم داشت نزدیک می‌شد. هسته اولیه مادر تحت فشار توأم انبساط داخلی - حرارتی تراکم خود و کشش فزاینده جانبی - جزر و مدی فوج سیستمهای خورشیدی را رها شده اطراف دچار دگرگونی شدید بود. فورانهای هسته‌ای که بنا بود دومین سیکل سحابی خورشیدی را افتتاح کنند قریب‌الوقوع بودند. سیکل چهارم وجود سحابی در آستانه شروع بود.

8,000,000,000 سال پیش فوران مهیب نهایی آغاز گشت. در هنگام چنین دگرگونی شدید کیهانی فقط سیستمهای بیرونی مصون هستند. و این شروع پایان سحاب بود. این بیرون ریختن نهایی خورشیدها برای مدت تقریباً دو میلیارد سال به طول انجامید.

7,000,000,000 سال پیش شاهد اوج از هم پاشیدگی نهایی آندرونور بود. این دوره تولد خورشیدهای بزرگتر پایانی و نقطه اوج اختلالات فیزیکی محلی بود.

6,000,000,000 سال پیش نشانگر پایان تلاشی نهایی و تولد خورشید شما، پنجاه و ششمین از آخرین خانواده دوم خورشیدی آندرونور است. این فوران نهایی هسته سحابی موجب تولد 136,702 خورشید گردید که بیشتر آنها کرات منفرد بودند. تعداد کل خورشیدها و سیستمهای خورشیدی که منشأ در سحاب آندرونور دارند 1,013,628 بود. عدد خورشید منظومه شمسی 1,013,572 می‌باشد.

و اکنون سحاب بزرگ آندرونور دیگر وجود ندارد، اما در بسیاری از خورشیدها و خانواده‌های سیاره‌ای آنان که منشأ در این ابر فضایی مادر دارند زندگی می‌کند. باقیمانده نهایی هسته این سحاب باشکوه هنوز با یک تابش قرمز رنگ می‌سوزد و به باقیمانده خانواده سیاره‌ای خود که بالغ بر یکصد و شصت و پنج کره می‌باشند و اکنون به دور این مادر پرارزش دو نسل سترگ از پیشگامان نور می‌چرخند به طور مداوم نور و حرارت معتدل

themselves of extensive systems of planets, satellites, dark islands, comets, meteors, and cosmic dust clouds.

57:43 (654:8) 50,000,000,000 years ago this first period of sun dispersion was completed; the nebula was fast finishing its tertiary cycle of existence, during which it gave origin to 876,926 sun systems.

57:44 (654:9) 25,000,000,000 years ago witnessed the completion of the tertiary cycle of nebular life and brought about the organization and relative stabilization of the far-flung starry systems derived from this parent nebula. But the process of physical contraction and increased heat production continued in the central mass of the nebular remnant.

57:45 (655:1) 10,000,000,000 years ago the quartan cycle of Andronover began. The maximum of nuclear-mass temperature had been attained; the critical point of condensation was approaching. The original mother nucleus was convulsing under the combined pressure of its own internal-heat condensation tension and the increasing gravity-tidal pull of the surrounding swarm of liberated sun systems. The nuclear eruptions which were to inaugurate the second nebular sun cycle were imminent. The quartan cycle of nebular existence was about to begin.

57:46 (655:2) 8,000,000,000 years ago the terrific terminal eruption began. Only the outer systems are safe at the time of such a cosmic upheaval. And this was the beginning of the end of the nebula. This final sun disgorgement extended over a period of almost two billion years.

57:47 (655:3) 7,000,000,000 years ago witnessed the height of the Andronover terminal breakup. This was the period of the birth of the larger terminal suns and the apex of the local physical disturbances.

57:48 (655:4) 6,000,000,000 years ago marks the end of the terminal breakup and the birth of your sun, the fifty-sixth from the last of the Andronover second solar family. This final eruption of the nebular nucleus gave birth to 136,702 suns, most of them solitary orbs. The total number of suns and sun systems having origin in the Andronover nebula was 1,013,628. The number of the solar system sun is 1,013,572.

57:49 (655:5) And now the great Andronover nebula is no more, but it lives on in the many suns and their planetary families which originated in this mother cloud of space. The final nuclear remnant of this magnificent nebula still burns with a reddish glow and continues to give forth moderate light and heat to its remnant planetary family of one hundred and sixty-five worlds, which now revolve about this venerable mother of two mighty generations of the

ساطع می‌کند.

monarchs of light.

5- منشأ ماتمیشیا — منظومه شمسی یورنثیا

5,000,000,000 سال پیش خورشید شما یک کره نسبتاً منزوی سوزان بود و بیشتر ماده در حال گردش فضای نزدیک، باقیمانده‌های دگرگونی اخیر را که موجب تولد آن شد، دور خود گرد آورده بود.

امروز خورشید شما به ثبات نسبی دست یافته است، اما نتایج یازده سال و نیمه لکه خورشیدی آن آشکار می‌سازد که در جوانی یک ستاره متغیر بوده است. در ایام نخستین خورشید شما انقباض مداوم و افزایش تدریجی حرارت ناشی از آن موجب شروع دگرگونیهای مهیب در سطح آن گردید. این جابجاییهای عظیم به سه روز و نیم نیاز داشت تا یک سیکل درخشندگی متغیر را تکمیل سازد. این حالت متغیر و این تنش متناوب موجب واکنش زیاد خورشید شما نسبت به برخی از تأثیرات بیرونی که به زودی با آن مواجه می‌گشت می‌شد.

بدین ترتیب صحنه فضای محلی برای منشأ بی‌نظیر ماتمیشیا فراهم گردید. ماتمیشیا نام خانواده سیاره‌ای خورشید شما، آن منظومه شمسی است که کره زمین شما به آن تعلق دارد. کمتر از یک درصد از سیستمهای سیاره‌ای اروانتان دارای منشأ مشابهی بوده‌اند.

4,500,000,000 سال پیش سیستم عظیم آنگونا نزدیکی خود را به همسایگی این خورشید منفرد آغاز نمود. مرکز این سیستم بزرگ یک گول تاریک فضایی، جامد، و بسیار شارژ شده بود، و از کشش جانبی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود.

همینطور که آنگونا با فاصله‌ای کمتر به خورشید نزدیک می‌شد جریانات ماده گازی با گشتاور حداکثر انبساط طی تپشهای خورشیدی به صورت زبانه‌های عظیم خورشیدی به داخل فضا پرتاب می‌شدند. در ابتدا این زبانه‌های شعله‌ور گازی به طور یکنواخت به داخل خورشید سقوط می‌کردند، اما به تدریج که آنگونا نزدیکتر و نزدیکتر شد، کشش جانبی دیدارگر گول پیکر آنقدر زیاد شد که این زبانه‌های گازی در برخی نقاط قطع شدند و ریشه‌های آن به داخل خورشید واژگون گردیدند، در حالی که قسمت‌های بیرونی جدا شدند تا اجرام مادی مستقل، شهاب سنگهای خورشیدی، را شکل دهند که بلافاصله در مدارهای بیضی شکل خودشان به دور خورشید شروع به گردش نمودند.

همینطور که سیستم آنگونا نزدیکتر شد، دفع‌های خورشیدی بزرگتر و بزرگتر گردید. ماده بیشتر و بیشتری از خورشید کشیده شده تا در فضای اطراف اجرام مستقل در حال گردش شوند. این وضعیت برای تقریباً پانصد هزار سال پیش رفت تا این که آنگونا به نزدیکترین فاصله خود به خورشید رسید؛ و در نتیجه آن خورشید در رابطه با یکی از تشنجات دوره‌ای داخلش اختلالی جزئی را تجربه نمود. احجام عظیمی از ماده از دو سوی متقابل و به طور همزمان بیرون ریختند. از سمت آنگونا یک ستون بزرگی از گازهای خورشیدی

5. ORIGIN OF MONMATIA — THE URANTIA SOLAR SYSTEM

^{57:51 (666:6)} 5,000,000,000 years ago your sun was a comparatively isolated blazing orb, having gathered to itself most of the near-by circulating matter of space, remnants of the recent upheaval which attended its own birth.

^{57:52 (666:7)} Today, your sun has achieved relative stability, but its eleven and one-half year sunspot cycles betray that it was a variable star in its youth. In the early days of your sun the continued contraction and consequent gradual increase of temperature initiated tremendous convulsions on its surface. These titanic heaves required three and one-half days to complete a cycle of varying brightness. This variable state, this periodic pulsation, rendered your sun highly responsive to certain outside influences which were to be shortly encountered.

^{57:53 (666:8)} Thus was the stage of local space set for the unique origin of *Monmatia*, that being the name of your sun's planetary family, the solar system to which your world belongs. Less than one per cent of the planetary systems of Orvonton have had a similar origin.

^{57:54 (666:9)} 4,500,000,000 years ago the enormous Angona system began its approach to the neighborhood of this solitary sun. The center of this great system was a dark giant of space, solid, highly charged, and possessing tremendous gravity pull.

^{57:55 (666:1)} As Angona more closely approached the sun, at moments of maximum expansion during solar pulsations, streams of gaseous material were shot out into space as gigantic solar tongues. At first these flaming gas tongues would invariably fall back into the sun, but as Angona drew nearer and nearer, the gravity pull of the gigantic visitor became so great that these tongues of gas would break off at certain points, the roots falling back into the sun while the outer sections would become detached to form independent bodies of matter, solar meteorites, which immediately started to revolve about the sun in elliptical orbits of their own.

^{57:56 (666:2)} As the Angona system drew nearer, the solar extrusions grew larger and larger; more and more matter was drawn from the sun to become independent circulating bodies in surrounding space. This situation developed for about five hundred thousand years until Angona made its closest approach to the sun; whereupon the sun, in conjunction with one of its periodic internal convulsions, experienced a partial disruption; from opposite sides and simultaneously, enormous volumes of matter were disgorged. From the

بیرون کشیده شد، که دو انتهای آن نوک تیز و مرکز آن به گونه‌ای آشکار برآمده بود و به طور دائم از کنترل بلافصل جاذبه خورشید جدا گردید.

این ستون بزرگ گازهای خورشیدی که بدین ترتیب از خورشید جدا گردید متعاقباً به صورت دوازده سیاره منظومه شمسی تکامل یافت. فوران واجهشی گاز از سمت مقابل خورشید در همسازی جذر و مدی با خروج این جد غول پیکر منظومه شمسی، از آن هنگام به صورت شهابها و غبار فضایی متراکم گردیده است. اگر چه همینطور که سیستم آنگونا به داخل فضای دور دست عقب نشست، بخش عمده، مقدار بسیار زیاد، این ماده متعاقباً توسط جاذبه خورشیدی مجدداً تسخیر گردید.

اگر چه آنگونا در دور ساختن ماده نیایی سیارات منظومه شمسی و حجم عظیم ماده‌ای که اکنون به صورت آستروئیدها و شهابها به دور خورشید در گردشند موفق گردید، هیچ مقدار از این ماده خورشیدی را برای خود حفظ ننمود. سیستم دیدار کننده در واقع به اندازه مکفی آنقدر نزدیک نشد که چیزی از ماده خورشید را بریابد، اما آنقدر نزدیک گردید که تمامی ماده‌ای را که منظومه شمسی کنونی را تشکیل می‌دهد به داخل فضای بینابین کشاند.

پنج سیاره داخلی و پنج سیاره بیرونی از هسته‌های در حال سردی و انقباض در دو انتهای کم حجمتر و باریک شونده برآمدگی عظیم ناشی از جاذبه که آنگونا در جداسازی آن از خورشید موفق شده بود سریعاً به صورت کوچک شکل یافتند، در حالی که زحل و مشتری از قسمتهای حجیمتر و برآمده مرکزی شکل یافتند. کشش نیرومند جاذبه مشتری و زحل در همان اوایل بیشتر ماده‌ای را که از آنگونا ربوده شده بود به دست آورد، همانطور که حرکت معکوس برخی از اقمار آنل گواه آن است.

مشتری و زحل که از همان مرکز ستون عظیم گازهای بسیار حرارت یافته خورشیدی مشتق شده‌اند، آنقدر از ماده بسیار حرارت یافته خورشیدی برخوردار بودند که با یک نور تابنده می‌درخشیدند و احجام عظیمی از حرارت را ساطع می‌کردند. آنها در واقع بعد از شکلیابی خود به صورت اجرام جداگانه فضایی، برای مدت کوتاهی خورشیدهای ثانویه بودند. این دو بزرگترین سیاره منظومه شمسی تا امروز عمده‌تاً گازی باقی مانده‌اند و حتی هنوز تا نقطه تراکم کامل یا جامد شدن سرد نشده‌اند.

هسته‌های متراکم - گازی ده سیاره دیگر به زودی به مرحله جمود رسیدند و لذا شروع کردند کمیتهای فزاینده‌ای از ماده شهاب مانند را که در فضای مجاور در حال گردش بود به خود جذب نمایند. کرات منظومه شمسی از این رو یک منشأ دوگانه داشتند: هسته‌های متراکم گازی، که بعدها از طریق تصرف کمیتهای عظیم شهاب سنگها بزرگتر شدند. در واقع آنها هنوز به تسخیر شهاب سنگها ادامه می‌دهند، اما به تعداد بسیار کاهش یافته.

Angona side there was drawn out a vast column of solar gases, rather pointed at both ends and markedly bulging at the center, which became permanently detached from the immediate gravity control of the sun.

57:57 (666:3) This great column of solar gases which was thus separated from the sun subsequently evolved into the twelve planets of the solar system. The repercussional ejection of gas from the opposite side of the sun in tidal sympathy with the extrusion of this gigantic solar system ancestor, has since condensed into the meteors and space dust of the solar system, although much, very much, of this matter was subsequently recaptured by solar gravity as the Angona system receded into remote space.

57:58 (666:4) Although Angona succeeded in drawing away the ancestral material of the solar system planets and the enormous volume of matter now circulating about the sun as asteroids and meteors, it did not secure for itself any of this solar matter. The visiting system did not come quite close enough to actually steal any of the sun's substance, but it did swing sufficiently close to draw off into the intervening space all of the material comprising the present-day solar system.

57:59 (666:5) The five inner and five outer planets soon formed in miniature from the cooling and condensing nucleuses in the less massive and tapering ends of the gigantic gravity bulge which Angona had succeeded in detaching from the sun, while Saturn and Jupiter were formed from the more massive and bulging central portions. The powerful gravity pull of Jupiter and Saturn early captured most of the material stolen from Angona as the retrograde motion of certain of their satellites bears witness.

57:510 (666:6) Jupiter and Saturn, being derived from the very center of the enormous column of superheated solar gases, contained so much highly heated sun material that they shone with a brilliant light and emitted enormous volumes of heat; they were in reality secondary suns for a short period after their formation as separate space bodies. These two largest of the solar system planets have remained largely gaseous to this day, not even yet having cooled off to the point of complete condensation or solidification.

57:511 (666:7) The gas-contraction nucleuses of the other ten planets soon reached the stage of solidification and so began to draw to themselves increasing quantities of the meteoric matter circulating in near-by space. The worlds of the solar system thus had a double origin: nucleuses of gas condensation later on augmented by the capture of enormous quantities of meteors. Indeed they still continue to capture meteors, but in greatly lessened numbers.

سیارات در صفحه استوایی مادر خورشیدی خود به دور خورشید نمی‌گردند، اما اگر از طریق چرخش خورشیدی به خارج پرتاب می‌شدند چنین می‌کردند. در عوض، آنها در صفحه دفع خورشیدی آنگونا حرکت می‌کنند که در یک زاویه بزرگ نسبت به صفحه استوای خورشید موجود بود.

در حالی که آنگونا قادر نبود هیچ مقدار از جرم خورشیدی را تسخیر نماید، خورشید شما توانست قدری از ماده فضایی در حال گردش سیستم دیدار کننده را به خانواده در حال دگرگونی سیاره‌ای خود اضافه نماید. به سبب حوزه جاذبه شدید آنگونا، خانواده منشعب سیاره‌ای آن، مدارهایی با فاصله بسیار زیاد را نسبت به غول تاریک دنبال نمود، و مدت کوتاهی پس از دفع جرم نیایی منظومه شمسی و در حالی که آنگونا هنوز در نزدیکی خورشید بود، سه تا از سیارات عمده سیستم آنگونا چنان به نزدیکی نیای حجیم منظومه شمسی نوسان نمودند که کشش جاذبه آن که با جاذبه خورشید از دید یافته بود برای نامتعادل ساختن کشش جاذبه آنگونا و جداسازی دائمی این سه منشعب سیستم سرگردان آسمانی مکفی بود.

تمامی ماده منظومه شمسی که از خورشید سرچشمه یافته بود در ابتدا از یک جهت همگن نوسان مداری بهره یافته بود، و اگر به خاطر ورود ناگهانی این سه جسم فضایی خارجی نبود تمامی ماده منظومه شمسی هنوز همان جهت حرکت مداری را حفظ می‌کرد. در همان حال، برخورد سه منشعب آنگونا نیروهای جدید و خارجی جهت‌دار را به داخل منظومه شمسی در حال ظهور وارد نمود، با پدیداری حاصله حرکت معکوس. حرکت معکوس در هر سیستم نجومی همیشه تصادفی است و همواره در نتیجه برخورد تصادمی اجسام فضایی خارجی پدیدار می‌گردد. چنین تصادماتی ممکن است همیشه موجب حرکت معکوس نشوند، اما هیچ حرکت معکوسی پدیدار نمی‌شود، مگر در سیستمی متشکل از اجرامی که از منشأ متفاوت برخوردار باشند.

6- مرحله شکل‌یابی منظومه شمسی — عصر شکل‌یابی سیاره

به دنبال تولد منظومه شمسی، یک دوره کاهش یابنده از بیرون ریزی مواد خورشیدی حاصل گشت. برای پانصد هزار سال دیگر خورشید احجام کاهش یابنده‌ای از ماده را به طور تقلیل یابنده مداوماً به فضای اطراف بیرون ریخت. اما در طول این ایام گردشهای نامنظم مداری، هنگامی که اجسام پیرامون به نزدیکترین فاصله خود به خورشید رسیدند، والدۀ خورشیدی توانست مقدار بزرگی از این ماده شهاب مانند را دوباره تسخیر نماید.

نزدیکترین سیارات به خورشید اولین‌هایی بودند که به واسطه اصطکاک جذر و مدی، گردششان آهسته گردید. چنین تأثیرات جانبی‌ای همچنین به ثبات مدارهای سیاره‌ای کمک می‌نماید، ضمن این که روی میزان

57:5.12 (667.1) The planets do not swing around the sun in the equatorial plane of their solar mother, which they would do if they had been thrown off by solar revolution. Rather, they travel in the plane of the Angona solar extrusion, which existed at a considerable angle to the plane of the sun's equator.

57:5.13 (667.2) While Angona was unable to capture any of the solar mass, your sun did add to its metamorphosing planetary family some of the circulating space material of the visiting system. Due to the intense gravity field of Angona, its tributary planetary family pursued orbits of considerable distance from the dark giant; and shortly after the extrusion of the solar system ancestral mass and while Angona was yet in the vicinity of the sun, three of the major planets of the Angona system swung so near to the massive solar system ancestor that its gravitational pull, augmented by that of the sun, was sufficient to overbalance the gravity grasp of Angona and to permanently detach these three tributaries of the celestial wanderer.

57:5.14 (667.3) All of the solar system material derived from the sun was originally endowed with a homogeneous direction of orbital swing, and had it not been for the intrusion of these three foreign space bodies, all solar system material would still maintain the same direction of orbital movement. As it was, the impact of the three Angona tributaries injected new and foreign directional forces into the emerging solar system with the resultant appearance of *retrograde motion*. Retrograde motion in any astronomic system is always accidental and always appears as a result of the collisional impact of foreign space bodies. Such collisions may not always produce retrograde motion, but no retrograde ever appears except in a system containing masses which have diverse origins.

6. THE SOLAR SYSTEM STAGE — THE PLANET-FORMING ERA

57:6.1 (667.4) Subsequent to the birth of the solar system a period of diminishing solar disgorgement ensued. Decreasingly, for another five hundred thousand years, the sun continued to pour forth diminishing volumes of matter into surrounding space. But during these early times of erratic orbits, when the surrounding bodies made their nearest approach to the sun, the solar parent was able to recapture a large portion of this meteoric material.

57:6.2 (667.5) The planets nearest the sun were the first to have their revolutions slowed down by tidal friction. Such gravitational influences also contribute to the stabilization of planetary orbits while acting as a brake on the rate of planetary-axial revolution,

گردش محوری سیاره به صورت ترمز عمل می‌کند و موجب می‌شود یک سیاره همواره به طور آهسته‌تر به دور محور بچرخد تا این که گردش محوری متوقف گردد و نیم کره سیاره را همیشه در جهت خورشید یا یک جسم بزرگتر ثابت نگاه دارد، همان طور که توسط سیاره عطارد و توسط کره ماه که همیشه همان رو را به سوی یورنسیا می‌چرخاند نشان داده می‌شود.

وقتی که اصطکاکهای جذر و مدی کره ماه و کره زمین برابر می‌شوند، کره زمین همیشه همان نیم کره را به سوی کره ماه می‌چرخاند، و روز و ماه همسان خواهند بود — در طول حدوداً چهل و هفت روز. هنگامی که مدارها از چنین ثباتی برخوردار می‌شوند، اصطکاکهای جذر و مدی به عمل معکوس خواهند رفت و دیگر ماه را به دورتر از زمین سوق نخواهند داد، اما به تدریج این قمر را به سوی سیاره می‌کشانند. و سپس، در آن آینده بسیار دور وقتی که ماه به حدوداً یازده هزار مایلی زمین می‌رسد، عمل جاذبه آتی موجب خواهد شد که ماه تکه تکه گردد، و این انفجار جذر و مدی - جانبهای، ماه را به ذرات کوچک متلاشی خواهد کرد، که ممکن است به صورت حلقات ماده شبیه حلقات زحل به دور کره زمین گرد آیند و یا ممکن است به تدریج به صورت شهاب سنگها به داخل زمین کشیده شوند.

اگر اندازه و چگالی اجسام فضایی یکسان باشد، ممکن است تصادم رخ دهد. اما اگر اندازه دو جسم فضایی برخوردار از چگالی یکسان نسبتاً نابرابر باشد، آنگاه اگر جسم کوچکتر به طور تدریجی به جسم بزرگتر نزدیک شود، هنگامی که شعاع مدار آن کمتر از دو و نیم برابر شعاع جسم بزرگتر گردد، جسم کوچکتر متلاشی خواهد شد. تصادمات بین غولهای فضا در واقع نادرند، اما این انفجارات جانبهای - جذر و مدی اجسام کوچکتر کاملاً عادی هستند.

شهابها به صورت انبوه می‌بارند زیرا آنها قطعات اجسام بزرگتر ماده هستند که توسط جاذبه جذر و مدی که توسط اجسام فضایی نزدیک ولی بزرگتر اعمال می‌شود متلاشی گشته‌اند. حلقات زحل قطعات یک قمر متلاشی شده هستند. یکی از ماههای مشتری اکنون به گونه‌ای خطرناک در حال نزدیکی به منطقه بحرانی تلاشی جذر و مدی است، و در ظرف چند میلیون سال توسط سیاره طلب خواهد شد و یا متحمل تلاشی جانبهای - جذر و مدی خواهد گردید. پنجمین سیاره منظومه شمسی متعلق به مدتها پیش در مدار نامنظم حرکت می‌کرد و مرتباً به مشتری نزدیکتر و نزدیکتر می‌شد تا این که به منطقه تلاشی جانبهای - جذر و مدی وارد شده، سریعاً تکه تکه گردید، و به خوشه کنونی آستروئیدها تبدیل شد.

4,000,000,000 سال پیش شاهد سازمانیایی سیستمهای مشتری و زحل بود، بسیار مانند آنچه که امروز مشاهده می‌شود، به استثنای اقمارشان که برای چندین میلیارد سال اندازه آنها مداوماً افزایش می‌یافت. در واقع، تمامی سیارات و اقمار منظومه شمسی در نتیجه تسخیر مداوم شهابها هنوز در حال رشد هستند.

3,500,000,000 سال پیش هسته‌های متراکم ده سیاره دیگر به خوبی شکل یافته بودند، و مرکز بیشتر اقمار دست نخورده بود، گر چه برخی از اقمار کوچکتر

causing a planet to revolve ever slower until axial revolution ceases, leaving one hemisphere of the planet always turned toward the sun or larger body, as is illustrated by the planet Mercury and by the moon, which always turns the same face toward Urantia.

5763 (667.9) When the tidal frictions of the moon and the earth become equalized, the earth will always turn the same hemisphere toward the moon, and the day and month will be analogous — in length about forty-seven days. When such stability of orbits is attained, tidal frictions will go into reverse action, no longer driving the moon farther away from the earth but gradually drawing the satellite toward the planet. And then, in that far-distant future when the moon approaches to within about eleven thousand miles of the earth, the gravity action of the latter will cause the moon to disrupt, and this tidal-gravity explosion will shatter the moon into small particles, which may assemble about the world as rings of matter resembling those of Saturn or may be gradually drawn into the earth as meteors.

5764 (668.1) If space bodies are similar in size and density, collisions may occur. But if two space bodies of similar density are relatively unequal in size, then, if the smaller progressively approaches the larger, the disruption of the smaller body will occur when the radius of its orbit becomes less than two and one-half times the radius of the larger body. Collisions among the giants of space are rare indeed, but these gravity-tidal explosions of lesser bodies are quite common.

5765 (668.2) Shooting stars occur in swarms because they are the fragments of larger bodies of matter which have been disrupted by tidal gravity exerted by near-by and still larger space bodies. Saturn's rings are the fragments of a disrupted satellite. One of the moons of Jupiter is now approaching dangerously near the critical zone of tidal disruption and, within a few million years, will either be claimed by the planet or will undergo gravity-tidal disruption. The fifth planet of the solar system of long, long ago traversed an irregular orbit, periodically making closer and closer approach to Jupiter until it entered the critical zone of gravity-tidal disruption, was swiftly fragmented, and became the present-day cluster of asteroids.

5766 (668.3) 4,000,000,000 years ago witnessed the organization of the Jupiter and Saturn systems much as observed today except for their moons, which continued to increase in size for several billions of years. In fact, all of the planets and satellites of the solar system are still growing as the result of continued meteoric captures.

5767 (668.4) 3,500,000,000 years ago the condensation nucleuses of the other ten planets were well formed, and the cores of most of the

بعدها به هم پیوستند تا اقمار بزرگتر کنونی را بسازند. این عصر را می‌توان به عنوان دورهٔ مونتاژ سیاره‌ای تلقی نمود.

3,000,000,000 سال پیش منظومهٔ شمسی عمدتاً همانند امروز عمل می‌کرد. همینطور که شهابهای فضایی به میزان اعجاب‌آوری بر روی سیارات و اقمارشان مداوماً می‌باریدند، اندازهٔ اعضای آن مداوماً بزرگ می‌شد.

حدوداً در این هنگام منظومهٔ شمسی شما در سیستم ثبت فیزیکی نبادان قرار داده شد و به آن نام ماتومیشیا داده شد.

2,500,000,000 سال پیش اندازهٔ سیارات به قدر فوق‌العاده زیادی رشد کرده بود. یورنشیا یک کرهٔ به خوبی تکامل یافته و در حدود یک دهم جرم کنونی آن بود و هنوز از طریق انباشته شدن شهابها به سرعت در حال رشد بود.

تمامی این فعالیت عظیم، یک بخش عادی ساختن یک کرهٔ تکاملی در ردیف یورنشیا است و در بر گیرندهٔ مقدمات نجومی فراهم ساختن صحنه برای شروع تکامل فیزیکی چنین کرات فضا در امر آماده‌سازی برای ماجراهای حیات زمان است.

7- عصر شهاب سنگها — دورهٔ آشفشانی

اتمافر بدوی سیاره‌ای

در سراسر این دوران اولیه، مناطق فضایی منظومهٔ شمسی مملو از اجسام کوچک مخل و متراکم بود، و در فقدان یک اتمافر محافظ احتراقی چنین اجسام فضایی مستقیماً به سطح یورنشیا برخورد می‌کردند. این اصابت‌های بی‌وقفه سطح سیاره را کم و بیش گرم نگاه می‌داشت، و این امر به همراه عمل فزایندهٔ جاذبه، همینطور که کره بزرگتر می‌شد، آن تأثیراتی را به کار انداخت که به واسطهٔ آن به تدریج عناصر سنگین‌تر، نظیر آهن، بیشتر و بیشتر به سوی مرکز سیاره فرو می‌نشستند.

2,000,000,000 سال پیش زمین به گونه‌ای آشکار شروع به پیشی گرفتن بر ماه نمود. همیشه سیاره از ماهش بزرگتر بود، ولی تفاوت زیادی میان اندازهٔ آنها وجود نداشت، تا این که حدوداً در این هنگام اجسام فضایی غول پیکری توسط کرهٔ زمین تسخیر شدند. یورنشیا در آن هنگام یک پنجم اندازهٔ کنونی آن بود و آنقدر بزرگ شده بود که بتواند اتمافر بدوی را حفظ نماید. این اتمافر در نتیجهٔ کشمکش درونی عناصر، بین درون حرارت یافته و سطح در حال سردی پدیدار شده بود.

تاریخ عمل مشخص آشفشانی به این ایام باز می‌گردد. حرارت درونی زمین از طریق دفن هر چه عمیقتر عناصر رادیواکتیو یا سنگین‌تر که توسط شهابها از فضا آورده شده بودند مداوماً افزایش می‌یافت. مطالعهٔ این عناصر رادیواکتیو آشکار می‌سازد که سن سطح کرهٔ

moons were intact, though some of the smaller satellites later united to make the present-day larger moons. This age may be regarded as the era of planetary assembly.

57.6.8 (668.9) 3,000,000,000 years ago the solar system was functioning much as it does today. Its members continued to grow in size as space meteors continued to pour in upon the planets and their satellites at a prodigious rate.

57.6.9 (668.6) About this time your solar system was placed on the physical registry of Nebadon and given its name, Monmatia.

57.6.10 (668.7) 2,500,000,000 years ago the planets had grown immensely in size. Urantia was a well-developed sphere about one tenth its present mass and was still growing rapidly by meteoric accretion.

57.6.11 (668.8) All of this tremendous activity is a normal part of the making of an evolutionary world on the order of Urantia and constitutes the astronomic preliminaries to the setting of the stage for the beginning of the physical evolution of such worlds of space in preparation for the life adventures of time.

7. THE METEORIC ERA — THE VOLCANIC AGE

THE PRIMITIVE PLANETARY ATMOSPHERE

57.7.1 (668.9) Throughout these early times the space regions of the solar system were swarming with small disruptive and condensation bodies, and in the absence of a protective combustion atmosphere such space bodies crashed directly on the surface of Urantia. These incessant impacts kept the surface of the planet more or less heated, and this, together with the increased action of gravity as the sphere grew larger, began to set in operation those influences which gradually caused the heavier elements, such as iron, to settle more and more toward the center of the planet.

57.7.2 (668.1) 2,000,000,000 years ago the earth began decidedly to gain on the moon. Always had the planet been larger than its satellite, but there was not so much difference in size until about this time, when enormous space bodies were captured by the earth. Urantia was then about one fifth its present size and had become large enough to hold the primitive atmosphere which had begun to appear as a result of the internal elemental contest between the heated interior and the cooling crust.

57.7.3 (668.2) Definite volcanic action dates from these times. The internal heat of the earth continued to be augmented by the deeper and deeper burial of the radioactive or heavier elements brought in from space by the meteors. The study of these

زمین یک میلیارد سال است. ساعت رادیوم معتبرترین زمان سنج شما برای تخمین گذاری علمی عمر سیاره است. اما تمامی چنین تخمیناتی بسیار کم هستند، زیرا مواد رادیو اکتیو که برای بررسی دقیق شما موجودند تماماً از سطح زمین برآمده‌اند و لذا نشان دهنده این هستند که یورنشیما نسبتاً به تازگی این عناصر را به دست آورده است.

1,500,000,000 سال پیش اندازه زمین دو سوم اندازه کنونی آن بود، در حالی که ماه به جرم کنونی آن نزدیک می‌گشت. افزایش اندازه زمین در مقایسه با ماه آن را قادر ساخت که اتمسفر اندک آن را که قمر آن در ابتدا داشت به آرامی بریاید.

عمل آتشفشانی اکنون در اوج خود است. تمامی زمین یک جهنم سوزان واقعی است. سطح آن شبیه حالت گداخته سابق، پیش از این که فلزات سنگین‌تر به سوی مرکز حرکت کنند می‌باشد. این عصر آتشفشانی است. با این حال یک پوسته، که عمدتاً متشکل از گرانیت نسبتاً سبکتر می‌باشد، به تدریج در حال شکلیابی است. صحنه برای سیاره‌ای که بتواند روزی حیات را حفظ نماید آماده می‌شود.

اتم‌سفر بدوی سیاره‌ای به آرامی در حال شکل‌گیری است، و اکنون حاوی مقداری بخار آب، مونوکسید کربن، دی‌اکسید کربن، و کلرید هیدروژن می‌باشد، ولی میزان نیتروژن آزاد و یا اکسیژن آزاد ناچیز و یا ناپیدا است. اتم‌سفر یک کره در عصر آتشفشانی منظره‌ای عجیب و غریب عرضه می‌دارد. علاوه بر گازهایی که ذکر گردید، آن شدیداً با گازهای آتشفشانی بیشمار شارژ شده است، و از طریق فراورده‌های احتراقی رگبار شهابهای سنگین که دائماً بر روی سطح سیاره برخورد می‌کنند به تدریج کمربند هوا تکامل می‌یابد. این احتراق شهابها اکسیژن اتمسفر را بسیار تهی می‌سازد، و میزان بمباران با شهابها هنوز عظیم است.

اتم‌سفر در مدتی کوتاه ثبات بیشتری یافت و به قدر مکفی سرد گردید تا بارش باران بتواند روی سطح داغ سنگی سیاره آغاز شود. برای هزاران سال یورنشیما در یک پوشش گسترده و مداوم بخار احاطه شده بود. و در طول این ایام خورشید هیچگاه بر سطح زمین نور نتاباند.

بخش عمده کربن اتمسفر جدا گردید تا کربناتهای فلزات گوناگون را که در لایه‌های بیرونی سیاره به وفور وجود داشتند شکل دهد. بعدها مقادیر بسیار بیشتری از این گازهای کربن توسط حیات اولیه و پربرار گیاهی مصرف گردیدند.

حتی در دوران بعد جریان‌ات مداوم گدازه‌ها و شهابهای در حال ورود، اکسیژن هوا را تقریباً به طور کامل مصرف می‌کردند. حتی رسوبات اولیه اقیانوس بدوی که به زودی پدیدار گردید از سنگهای رنگین یا سنگهای رس برخوردار نبودند. و برای مدتی طولانی بعد از این که اقیانوس پدیدار شد، عملاً هیچ اکسیژن آزادی در اتمسفر وجود نداشت، و به مقادیر چشمگیری هم ظاهر نشد، تا این که بعدها توسط جلبکهای دریایی و

radioactive elements will reveal that Urantia is more than one billion years old on its surface. The radium clock is your most reliable timepiece for making scientific estimates of the age of the planet, but all such estimates are too short because the radioactive materials open to your scrutiny are all derived from the earth's surface and hence represent Urantia's comparatively recent acquirements of these elements.

57.7.4 (669.3) 1,500,000,000 years ago the earth was two thirds its present size, while the moon was nearing its present mass. Earth's rapid gain over the moon in size enabled it to begin the slow robbery of the little atmosphere which its satellite originally had.

57.7.5 (669.4) Volcanic action is now at its height. The whole earth is a veritable fiery inferno, the surface resembling its earlier molten state before the heavier metals gravitated toward the center. *This is the volcanic age.* Nevertheless, a crust, consisting chiefly of the comparatively lighter granite, is gradually forming. The stage is being set for a planet which can someday support life.

57.7.6 (669.5) The primitive planetary atmosphere is slowly evolving, now containing some water vapor, carbon monoxide, carbon dioxide, and hydrogen chloride, but there is little or no free nitrogen or free oxygen. The atmosphere of a world in the volcanic age presents a queer spectacle. In addition to the gases enumerated it is heavily charged with numerous volcanic gases and, as the air belt matures, with the combustion products of the heavy meteoric showers which are constantly hurtling in upon the planetary surface. Such meteoric combustion keeps the atmospheric oxygen very nearly exhausted, and the rate of meteoric bombardment is still tremendous.

57.7.7 (669.6) Presently, the atmosphere became more settled and cooled sufficiently to start precipitation of rain on the hot rocky surface of the planet. For thousands of years Urantia was enveloped in one vast and continuous blanket of steam. And during these ages the sun never shone upon the earth's surface.

57.7.8 (669.7) Much of the carbon of the atmosphere was abstracted to form the carbonates of the various metals which abounded in the superficial layers of the planet. Later on, much greater quantities of these carbon gases were consumed by the early and prolific plant life.

57.7.9 (669.1) Even in the later periods the continuing lava flows and the incoming meteors kept the oxygen of the air almost completely used up. Even the early deposits of the soon appearing primitive ocean contain no colored stones or shales. And for a long time after this ocean appeared, there was virtually no free oxygen in the atmosphere; and it did not appear in significant quantities until it was

سایر اشکال حیات گیاهی تولید گردید.

اتمسفر بدوی سیاره‌ای متعلق به عصر آتشفشانها حفاظ ناچیزی در برابر برخوردهای تصادمی انبوه شهابها ایجاد می‌کند. میلیونها میلیون شهاب سنگ قادرند از چنین کمر بند هوایی رسوخ کرده و به صورت اجسام جامد بر پوسته سیاره‌ای فرو کوبیده شوند. اما با گذشت زمان تعداد کمتر و کمتری به قدر مکفی بزرگ هستند که بتوانند در برابر حفاظ اصطکاکی تا این هنگام قویتر شده اتمسفر سرشار از اکسیژن اعصار بعد مقاومت نمایند.

8- ثبات پوسته زمین

عصر زمین لرزه‌ها

اقیانوس سراسری و اولین قاره

1,000,000,000 سال پیش زمان شروع واقعی تاریخ یورنشیا است. سیاره تقریباً به اندازه کنونی آن دست یافته بود. و حدوداً در این هنگام در سیستم فیزیکی ثبت نیاوران قرار داده شده و به آن یورنشیا نام داده شد.

اتمسفر، به همراه نشست بی‌وقفه رطوبت، سرد شدن پوسته زمین را تسهیل نمود. عمل آتشفشانی در همان اوایل فشار حرارت درونی و انقباض پوسته را برابر ساخت. و به تدریج که این دوره سردی و تعدیل پوسته پیش می‌رفت، با کاهش یافتن سریع آتشفشانها، زمین لرزه‌ها پدیدار گشتند.

تاریخ واقعی ژئولوژیک یورنشیا با سردی مکفی پوسته زمین شروع می‌شود که موجب شکل‌یابی اولین اقیانوس گردید. تغلیظ بخار آب در سطح در حال سردی کره زمین، پس از این که آغاز گردید، آنقدر ادامه یافت تا این که عملاً کامل شد. تا پایان این دوره، اقیانوس سراسری شده بود و تمامی سیاره را با عمق متوسط بیش از یک مایل پوشانیده بود. جزر و مدهای آب کمابیش همانطور که اکنون مشاهده می‌شوند در آن هنگام جریان داشتند، اما این اقیانوس بدوی شور نبود. آن عملاً آب شیرین بود که کره زمین را می‌پوشانید. در آن ایام، بخش عمده گِلر با فلزات گوناگون آمیخته بود، اما آنقدر به اندازه کافی وجود داشت که در ترکیب با هیدروژن این آب را اندکی اسیدی سازد.

در آغاز این عصر دوردست، یورنشیا باید به صورت یک سیاره پوشیده از آب نگریسته شود. بعدها، جریانات عمیقتر و لذا غلیظتر گدازه‌های آتشفشانی در روی کف اقیانوس آرام کنونی بیرون ریخت، و این قسمت از سطح پوشیده از آب به طور قابل ملاحظه‌ای فرو نشست. اولین خشکی قاره‌ای در تعدیل جریان کننده موازنه پوسته در حال ضخیم شدن زمین از میان اقیانوس سراسری نمایان گردید.

950,000,000 سال پیش یورنشیا تصویر یک قاره بزرگ خشکی و یک حجم بزرگ آب، اقیانوس آرام، را عرضه می‌دارد. آتشفشانها هنوز فراوانند و

later generated by the seaweeds and other forms of vegetable life.

^{57.7.10 (660.2)} The primitive planetary atmosphere of the volcanic age affords little protection against the collisional impacts of the meteoric swarms. Millions upon millions of meteors are able to penetrate such an air belt to smash against the planetary crust as solid bodies. But as time passes, fewer and fewer prove large enough to resist the ever-stronger friction shield of the oxygen-enriching atmosphere of the later eras.

8. CRUSTAL STABILIZATION

THE AGE OF EARTHQUAKES

THE WORLD OCEAN AND THE FIRST CONTINENT

^{57.8.1 (660.3)} 1,000,000,000 years ago is the date of the actual beginning of Urantia history. The planet had attained approximately its present size. And about this time it was placed upon the physical registries of Nebadon and given its name, *Urantia*.

^{57.8.2 (660.4)} The atmosphere, together with incessant moisture precipitation, facilitated the cooling of the earth's crust. Volcanic action early equalized internal-heat pressure and crustal contraction; and as volcanoes rapidly decreased, earthquakes made their appearance as this epoch of crustal cooling and adjustment progressed.

^{57.8.3 (660.5)} The real geologic history of Urantia begins with the cooling of the earth's crust sufficiently to cause the formation of the first ocean. Water-vapor condensation on the cooling surface of the earth, once begun, continued until it was virtually complete. By the end of this period the ocean was world-wide, covering the entire planet to an average depth of over one mile. The tides were then in play much as they are now observed, but this primitive ocean was not salty; it was practically a fresh-water ocean covering for the world. In those days, most of the chlorine was combined with various metals, but there was enough, in union with hydrogen, to render this water faintly acid.

^{57.8.4 (660.6)} At the opening of this faraway era, Urantia should be envisaged as a water-bound planet. Later on, deeper and hence denser lava flows came out upon the bottom of the present Pacific Ocean, and this part of the water-covered surface became considerably depressed. The first continental land mass emerged from the world ocean in compensatory adjustment of the equilibrium of the gradually thickening earth's crust.

^{57.8.5 (660.7)} 950,000,000 years ago Urantia presents the picture of one great continent of land and one large body of water, the Pacific Ocean. Volcanoes are still widespread and earthquakes are both

زمین لرزه‌ها هم مداوم و هم شدیدند. شهابها مداوماً زمین را بمباران می‌کنند، اما کثرت و شدت آنان کاهش می‌یابد. اتمسفر در حال صاف شدن است، اما بر مقدار دی‌اکسید کربن افزوده می‌شود. پوستهٔ زمین به تدریج ثبات می‌یابد.

حدوداً در این هنگام بود که یورنشیا به منظور مدیریت سیاره‌ای به سیستم ستانیا تخصیص داده شد و در سیستم ثبت حیات نرلاشیادک قرار داده شد. سپس به رسمیت شناختن اداری کرهٔ کوچک و کم اهمیت آغاز گردید، کره‌ای که مقدر بود میکائیل متعاقباً در کار شگفت‌انگیز اعطای انسانی در آن درگیر شده و در آن تجاربی که از آن هنگام سبب شده است یورنشیا در سطح منطقه‌ای به عنوان "کرهٔ صلیب" شناخته شود، شرکت جوید.

900,000,000 سال پیش شاهد ورود اولین هیئت دیدارگر ستانیا به یورنشیا بود که به منظور بررسی سیاره و تهیهٔ گزارش پیرامون انطباق آن برای یک قرارگاه تجربهٔ حیات از جروسم اعزام شده بود. این کمیسیون شامل بیست و چهار عضو بود و حاملین حیات، فرزندان لانوناندک، ملک صادقها، سرافیمها، و سایر رسته‌های حیات آسمانی را که به ایام اولیهٔ سازماندهی و ادارهٔ سیاره‌ای مربوطند در بر می‌گرفت.

این کمیسیون بعد از بررسی دقیق سیاره به جروسم بازگشت و به حکمران سیستم گزارشی مطلوب داد و توصیه نمود که یورنشیا در سیستم ثبت حیات تجربی قرار داده شود. کرهٔ شما از این رو به عنوان یک سیارهٔ دهگانه ثبت گردید، و حاملین حیات اطلاع یافتند که اجازه خواهند یافت در هنگام ورود متعاقب خود که با فرامین کاشت و پیوند حیات همراه می‌بود به ایجاد طرحهای جدیدی از بسیج مکانیکی، شیمیایی، و الکتریکی اقدام نمایند.

در موعد مناسب ترتیب اشتغال سیاره‌ای توسط کمیسیون مختلط دوازده نفره در جروسم تکمیل گردیده و توسط کمیسیون سیاره‌ای هفتاد نفره در ایندشیا تصویب شد. این طرحها که توسط ناصحان مشورتی حاملین حیات پیشنهاد شده بودند، نهایتاً در سلوبنگتون پذیرفته شدند. به دنبال آن فوراً سیستمهای پخش خبر نبادان این خبر را پخش کردند که یورنشیا صحنه‌ای خواهد بود که در آن حاملین حیات شصتمین تجربهٔ ستانیایی خویش را که برای توسعه و بهبود الگوهای حیاتی نبادان از نوع ستانیا طراحی شده به اجرا در خواهند آورد.

اندکی پس از این که یورنشیا روی سیستمهای پخش خبر جهان برای کل نبادان برای اولین بار به رسمیت شناخته شد، به آن منزلت کامل جهانی اعطا گردید. به دنبال آن بلافاصله در اسناد ستاد مرکزی سیرات ناحیهٔ فرعی و اصلی ابرجهان ثبت گردید، و پیش از این که این دوره به پایان رسد یورنشیا در دفتر ثبت حیات سیاره‌ای یورسا وارد گردید.

تمام این عصر با طوفانهای مکرر و بسیار شدید تعیین ویژگی می‌شد. پوستهٔ اولیهٔ زمین در یک حالت بی‌ثباتی مداوم بود. سردی سطح زمین متناوباً جانشین

frequent and severe. Meteors continue to bombard the earth, but they are diminishing in both frequency and size. The atmosphere is clearing up, but the amount of carbon dioxide continues large. The earth's crust is gradually stabilizing.

^{57:86 (660:8)} It was at about this time that Urantia was assigned to the system of Satania for planetary administration and was placed on the life registry of Norlatiadek. Then began the administrative recognition of the small and insignificant sphere which was destined to be the planet whereon Michael would subsequently engage in the stupendous undertaking of mortal bestowal, would participate in those experiences which have since caused Urantia to become locally known as the "world of the cross."

^{57:87 (661:1)} 900,000,000 years ago witnessed the arrival on Urantia of the first Satania scouting party sent out from Jerusem to examine the planet and make a report on its adaptation for a life-experiment station. This commission consisted of twenty-four members, embracing Life Carriers, Lanonandek Sons, Melchizedeks, seraphim, and other orders of celestial life having to do with the early days of planetary organization and administration.

^{57:88 (661:2)} After making a painstaking survey of the planet, this commission returned to Jerusem and reported favorably to the System Sovereign, recommending that Urantia be placed on the life-experiment registry. Your world was accordingly registered on Jerusem as a decimal planet, and the Life Carriers were notified that they would be granted permission to institute new patterns of mechanical, chemical, and electrical mobilization at the time of their subsequent arrival with life transplantation and implantation mandates.

^{57:89 (661:3)} In due course arrangements for the planetary occupation were completed by the mixed commission of twelve on Jerusem and approved by the planetary commission of seventy on Edentia. These plans, proposed by the advisory counselors of the Life Carriers, were finally accepted on Salvington. Soon thereafter the Nebadon broadcasts carried the announcement that Urantia would become the stage whereon the Life Carriers would execute their sixtieth Satania experiment designed to amplify and improve the Satania type of the Nebadon life patterns.

^{57:90 (661:4)} Shortly after Urantia was first recognized on the universe broadcasts to all Nebadon, it was accorded full universe status. Soon thereafter it was registered in the records of the minor and the major sector headquarters planets of the superuniverse; and before this age was over, Urantia had found entry on the planetary-life registry of Uversa.

^{57:91 (661:5)} This entire age was characterized by frequent and violent storms. The early crust of the earth was in a state of continual flux. Surface

جریانات عظیم گدازه‌های آتشفشانی می‌شد. در هیچ کجای سطح زمین چیزی از این پوسته اولیه سیاره‌ای را نمی‌توان یافت. آن بارها با گدازه‌های برون ریخته از سرآغاز عمیق مخلوط گردیده و با رسوبات متعاقب اقیانوس اولیه سراسری در هم آمیخته است.

در هیچ کجای سطح زمین بقایای تغییر یافته این سنگهای باستانی پیش از پیدایش اقیانوس بیش از شمال شرقی کانادا در اطراف خلیج هادسن یافت نخواهند شد. این ارتفاع دامنه‌دار گرانبستری متشکل از سنگهایی است که به اعصار پیش از پیدایش اقیانوس تعلق دارند. این لایه‌های صخره‌ای حرارت یافته، انحنایافته، پیچ و تاب خورده، و بارها این تجارب کج و معوج کننده دگرگون‌ساز را از سر گذرانده‌اند.

در سراسر اعصار اقیانوسی، لایه‌های عظیمی از سنگ چینه چینه شده عاری از فسیل در کف این اقیانوس باستانی فرو نشسته‌اند. (سنگ آهک می‌تواند در نتیجه رسوب شیمیایی شکل گیرد. تمامی سنگهای آهک قدیمی‌تر توسط تنشینی حیات دریایی تولید نشده‌اند.) در هیچیک از این ساختارهای باستانی سنگی هرگز نشانی از حیات یافت نخواهد شد. آنها هیچ فسیلی را در بر نمی‌گیرند مگر این که بر حسب تصادف، رسوبات بعدی اعصار آب با این لایه‌های قدیمی‌تر پیش حیات مخلوط شده باشند.

پوسته اولیه زمین بسیار بی‌ثبات بود، اما کوهها در حال شکل‌یابی نبودند. سیاره همینطور که شکل می‌یافت، تحت فشار جاذبه منقبض می‌شد. کوهها نتیجه فروپاشی پوسته در حال سردی یک کره در حال انقباض نیستند؛ آنها در نتیجه عمل باران، جاذبه، و فرسایش بعدها پدیدار می‌شوند.

زمین قاره‌ای این دوره افزایش یافت تا این که تقریباً ده درصد سطح زمین را پوشانید. زمین لرزه‌های شدید شروع نشدند تا این که زمین قاره‌ای به خوبی بر فراز آب پدیدار گشت. آنها وقتی که به یکباره شروع شدند، برای مدت‌ها کثرت و شدتشان افزایش یافت. برای میلیون‌ها میلیون سال زمین لرزه‌ها کاهش پیدا کرده‌اند، اما یورنسیا هنوز به طور متوسط روزانه پانزده زمین لرزه دارد.

850,000,000 سال پیش اولین دوره واقعی ثبات پوسته زمین آغاز گشت. بیشتر فلزات سنگین‌تر به سمت مرکز کره فرو نشسته بودند. پوسته در حال سردی به میزان گسترده اعصار گذشته دیگر فرو نمی‌ریخت. موازنه بهتری میان بیرون آمدن زمین و بستر سنگین‌تر اقیانوس برقرار گردید. جریان گدازه‌های آتشفشانی زیر پوسته زمین تقریباً جهانی گردید، و این امر موجب تعدیل و تثبیت نوساناتی شد که سردی، انقباض، و جابجایی سطحی آن را پدید آورده بود.

از کثرت و شدت فورانات آتشفشانی و زمین لرزه‌ها مداوماً کاسته می‌شد. اتمسفر داشت از گازهای آتشفشانی و بخار آب صاف می‌شد، اما درصد دی‌اکسید کربن هنوز بالا بود.

اختلالات الکتریکی در هوا و در زمین نیز در حال

cooling alternated with immense lava flows. Nowhere can there be found on the surface of the world anything of this original planetary crust. It has all been mixed up too many times with extruding lavas of deep origins and admixed with subsequent deposits of the early world-wide ocean.

57:8.12 (661.6) Nowhere on the surface of the world will there be found more of the modified remnants of these ancient preocean rocks than in northeastern Canada around Hudson Bay. This extensive granite elevation is composed of stone belonging to the preoceanic ages. These rock layers have been heated, bent, twisted, upcrumpled, and again and again have they passed through these distorting metamorphic experiences.

57:8.13 (661.7) Throughout the oceanic ages, enormous layers of fossil-free stratified stone were deposited on this ancient ocean bottom. (Limestone can form as a result of chemical precipitation; not all of the older limestone was produced by marine-life deposition.) In none of these ancient rock formations will there be found evidences of life; they contain no fossils unless, by some chance, later deposits of the water ages have become mixed with these older prelife layers.

57:8.14 (662.1) The earth's early crust was highly unstable, but mountains were not in process of formation. The planet contracted under gravity pressure as it formed. Mountains are not the result of the collapse of the cooling crust of a contracting sphere; they appear later on as a result of the action of rain, gravity, and erosion.

57:8.15 (662.2) The continental land mass of this era increased until it covered almost ten per cent of the earth's surface. Severe earthquakes did not begin until the continental mass of land emerged well above the water. When they once began, they increased in frequency and severity for ages. For millions upon millions of years earthquakes have diminished, but Urantia still has an average of fifteen daily.

57:8.16 (662.3) 850,000,000 years ago the first real epoch of the stabilization of the earth's crust began. Most of the heavier metals had settled down toward the center of the globe; the cooling crust had ceased to cave in on such an extensive scale as in former ages. There was established a better balance between the land extrusion and the heavier ocean bed. The flow of the subcrustal lava bed became well-nigh world-wide, and this compensated and stabilized the fluctuations due to cooling, contracting, and superficial shifting.

57:8.17 (662.4) Volcanic eruptions and earthquakes continued to diminish in frequency and severity. The atmosphere was clearing of volcanic gases and water vapor, but the percentage of carbon dioxide was still high.

57:8.18 (662.5) Electric disturbances in the air and in the

کاهش بودند. جریانات مذاب آتشفشانی مخلوطی از عناصر را به سطح آورده بود که پوسته زمین را متنوع ساخته و سیاره را نسبت به برخی انرژیهای فضایی به نحو بهتری عایق ساخته بود. و تمامی این امر کنترل انرژی زمینی و تنظیم جریان آن را بسیار تسهیل بخشید، همانطور که توسط عملکرد قطبهای مغناطیس نمایان است.

800,000,000 سال پیش شاهد آغاز اولین دوره بزرگ پیدایش زمین، عصر پدیداری فزاینده قاره‌ای بود.

از هنگام تغلیظ آبهای سطح کره زمین، ابتدا در داخل اقیانوس سراسری و متعاقباً در داخل اقیانوس آرام، این حجم ثانوی آب باید به این صورت مجسم شود که در آن هنگام نه دهم سطح کره زمین را پوشانیده بود. شهابیهایی که به داخل دریا می‌افتادند در کف اقیانوس انباشته می‌شدند، و شهابها به طور کلی، از مواد سنگین تشکیل شده‌اند. آنهایی که روی زمین می‌افتادند به اندازه زیاد اکسیده شده و متعاقباً توسط عمل فرسایش دچار سلیستگی می‌شدند و به داخل گودهای کف اقیانوس فرو می‌رفتند. بدین ترتیب کف اقیانوس به طور فزاینده سنگین شد، و چیزی که به آن اضافه گشت وزن حجم آب بود که در برخی نقاط ده مایل عمق داشت.

رانش فزاینده رو به پایین اقیانوس آرام موجب رانده شدن رو به بالای خشکی قاره‌ها گردید. اروپا و آفریقا به همراه آن سرزمینهایی که اکنون استرالیا، آمریکای شمالی و جنوبی، و قاره قطب جنوب نامیده می‌شوند از اعماق اقیانوس آرام شروع به بالاروی نمودند، ضمن این که کف اقیانوس آرام درگیر یک تعدیل جبران کننده بیشتر این فرو روی گردید. تا پایان این دوره تقریباً یک سوم سطح کره زمین شامل خشکی بود که همگی در یک زمین قاره‌ای جمع بودند.

با این افزایش ارتفاع زمین اولین تفاوت‌های آب و هوایی سیاره ظاهر گردید. مرتفع شدن زمین، ابرهای کیهانی، و تأثیرات اقیانوسی، عوامل اصلی در نوسانات آب و هوایی هستند. در هنگام بیرون روی ماکزیمم زمین، ستون اصلی قاره آسیا به ارتفاع تقریباً نه مایل رسید. اگر در هوا مقدار زیادی رطوبت وجود می‌داشت که بالای این مناطق بسیار مرتفع معلق می‌ماند، پوششهای عظیم یخ شکل می‌گرفت و عصر یخبندان منتهای پیش از آن که رسید فرا می‌رسید. چند میلیون سال طول می‌کشید تا این که دوباره این قدر زمین بر فراز آب ظاهر شود.

750,000,000 سال پیش همینطور که شمال و جنوب بزرگ ترک برداشتند، اولین شکافها در زمین قاره‌ای شروع شد، که بعدها آبهای اقیانوس را پدیدار شده و راه را برای رانش قاره‌های آمریکای شمالی و جنوبی و نیز گرینلند به سوی غرب هموار کرد. شکاف طولانی شرقی و غربی، آفریقا را از اروپا جدا ساخت و سرزمینهای استرالیا، جزایر اقیانوس آرام، و قطب جنوب را از قاره آسیا گسست.

700,000,000 سال پیش یورنیشیا به فراهم شدن شرایط مناسب برای حفظ حیات نزدیک می‌گشت. رانش زمین قاره‌ای ادامه یافت. اقیانوس به صورت دریاهای

earth were also decreasing. The lava flows had brought to the surface a mixture of elements which diversified the crust and better insulated the planet from certain space-energies. And all of this did much to facilitate the control of terrestrial energy and to regulate its flow, as is disclosed by the functioning of the magnetic poles.

57:8.19 (662:9) 800,000,000 years ago witnessed the inauguration of the first great land epoch, the age of increased continental emergence.

57:8.20 (662:7) Since the condensation of the earth's hydrosphere, first into the world ocean and subsequently into the Pacific Ocean, this latter body of water should be visualized as then covering nine tenths of the earth's surface. Meteors falling into the sea accumulated on the ocean bottom, and meteors are, generally speaking, composed of heavy materials. Those falling on the land were largely oxidized, subsequently worn down by erosion, and washed into the ocean basins. Thus the ocean bottom grew increasingly heavy, and added to this was the weight of a body of water at some places ten miles deep.

57:8.21 (662:8) The increasing downthrust of the Pacific Ocean operated further to upthrust the continental land mass. Europe and Africa began to rise out of the Pacific depths along with those masses now called Australia, North and South America, and the continent of Antarctica, while the bed of the Pacific Ocean engaged in a further compensatory sinking adjustment. By the end of this period almost one third of the earth's surface consisted of land, all in one continental body.

57:8.22 (662:9) With this increase in land elevation the first climatic differences of the planet appeared. Land elevation, cosmic clouds, and oceanic influences are the chief factors in climatic fluctuation. The backbone of the Asiatic land mass reached a height of almost nine miles at the time of the maximum land emergence. Had there been much moisture in the air hovering over these highly elevated regions, enormous ice blankets would have formed; the ice age would have arrived long before it did. It was several hundred millions of years before so much land again appeared above water.

57:8.23 (663:1) 750,000,000 years ago the first breaks in the continental land mass began as the great north-and-south cracking, which later admitted the ocean waters and prepared the way for the westward drift of the continents of North and South America, including Greenland. The long east-and-west cleavage separated Africa from Europe and severed the land masses of Australia, the Pacific Islands, and Antarctica from the Asiatic continent.

57:8.24 (663:2) 700,000,000 years ago Urantia was approaching the ripening of conditions suitable for the support of life. The continental land drift

طویل شبیه انگشتان دست به طور فزاینده‌ای به زمین نفوذ کرد و آن آبهای کم عمق و خلیجهای محفوظ را که به عنوان یک زیستگاه برای زندگی دریایی بسیار مناسبند فراهم ساخت.

650,000,000 سال پیش شاهد جدایی بیشتر قاره‌ها، و به دنبال آن، بسط بیشتر دریاهای قاره‌ای بود. و این ابها به سرعت به آن درجه شوری که برای حیات یورنشیا ضروری بود نزدیک می‌شدند.

این دریاها و جانشینان آنها بودند که تاریخچه حیات یورنشیا را آماده ساختند، همانطور که متعاقباً، جلد در جلد، در لوحه‌های سنگی به خوبی محفوظ مانده کشف شده است، همینطور که عصر به دنبال عصر می‌آمد و دوره جانشین دوره می‌گردید. این دریاهای واقع در خشکی متعلق به روزگاران کهن به راستی گهواره تکامل بودند.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات، عضوی از گروه اولیه یورنشیا و اکنون یک ناظر مقیم.]

continued; increasingly the ocean penetrated the land as long fingerlike seas providing those shallow waters and sheltered bays which are so suitable as a habitat for marine life.

^{57:825 (663:3)} 650,000,000 years ago witnessed the further separation of the land masses and, in consequence, a further extension of the continental seas. And these waters were rapidly attaining that degree of saltiness which was essential to Urantia life.

^{57:826 (663:4)} It was these seas and their successors that laid down the life records of Urantia, as subsequently discovered in well-preserved stone pages, volume upon volume, as era succeeded era and age grew upon age. These inland seas of olden times were truly the cradle of evolution.

^{57:827 (663:5)} [Presented by a Life Carrier, a member of the original Urantia Corps and now a resident observer.]

مقاله 58. برقراری حیات در یورنشیا

059 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 057

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 58

برقراری حیات در یورنشیا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پیش شرطهای زندگی فیزیکی
- 2- اتمسفر یورنشیا
- 3- محیط فضایی
- 4- دوره طلوع حیات
- 5- رانش قاره‌ای
- 6- دوره انتقال
- 7- کتاب تاریخ زمین شناسی

مقدمه مقاله

در تمامی سیتانیا فقط شصت و یک کره شبیه یورنشیا، سیارات تغییر و تبدیل حیات، وجود دارد. اکثر کرات مسکونی مطابق تکنیکهای معمول مسکونی شده‌اند. در چنین کراتی، حاملین حیات در طرحهایشان برای کاشت حیات از آزادی عمل کمی برخوردارند. اما از هر ده کره حدوداً یکی به عنوان یک سیاره دهگانه تعیین شده است و به ثبت ویژه حاملین حیات تخصیص یافته است، و در چنین سیاراتی ما اجازه داریم در تلاش برای تغییر و تبدیل یا احتمالاً بهبود استاندارد جهانی انواع موجودات زنده به آزمایشات مشخص حیات دست زنیم.

1- پیش شرطهای زندگی فیزیکی

600,000,000 سال پیش کمبسیون حاملین حیات که از جروسم به خارج اعزام شده بود به یورنشیا وارد گردید و مطالعه شرایط فیزیکی را که مقدمه پی افکنن حیات در کره شماره 606 متعلق به سیستم سیتانیا بود شروع نمود. این بنا بود ششصد و ششمین تجربه ما در رابطه با آغاز نمودن الگوهای حیاتی نبادان در سیتانیا و شصتمین مجال ما برای تغییردهی و جرح و تعدیل در طرحهای بنیادین و شاخص حیات جهان محلی باشد.

PAPER 58

LIFE ESTABLISHMENT ON URANTIA

SECTIONS

Introduction

1. Physical-Life Prerequisites
2. The Urantia Atmosphere
3. Spatial Environment
4. The Life-Dawn Era
5. The Continental Drift
6. The Transition Period
7. The Geologic History Book

INTRODUCTION

^{58:01 (664:1)} IN ALL Satania there are only sixty-one worlds similar to Urantia, life-modification planets. The majority of inhabited worlds are peopled in accordance with established techniques; on such spheres the Life Carriers are afforded little leeway in their plans for life implantation. But about one world in ten is designated as a *decimal planet* and assigned to the special registry of the Life Carriers; and on such planets we are permitted to undertake certain life experiments in an effort to modify or possibly improve the standard universe types of living beings.

1. PHYSICAL-LIFE PREREQUISITES

^{58:1.1 (664:2)} 600,000,000 years ago the commission of Life Carriers sent out from Jerusem arrived on Urantia and began the study of physical conditions preparatory to launching life on world number 606 of the Satania system. This was to be our six hundred and sixth experience with the initiation of the Nebadon life patterns in Satania and our sixtieth opportunity to make changes and institute modifications in the basic and standard life designs

باید روشن نمود که حاملین حیات نمی‌توانند دست به شروع حیات زنند مگر این که یک کره برای افتتاح سیکل تکاملی آماده باشد. ما همچنین نمی‌توانیم به توسعه حیات، سریعتر از آن که بتواند توسط پیشرفت فیزیکی سیاره تأمین و فراهم گردد، دست زنیم.

حاملین حیات سیاتانیا یک الگوی حیاتی کلرید سدیم را طرح‌ریزی کرده بودند. از این رو هیچ گامی در جهت کاشتن آن نمی‌توانست برداشته شود تا این که آبهای اقیانوس به قدر کافی شور می‌شدند. نوع پروتوپلاسم یورنشیا فقط می‌تواند در یک محلول مناسب آب نمک عمل نماید. تمامی حیات نیایی — گیاهی و حیوانی — در یک محیط آب نمک تکامل یافت. و اگر همین محلول ضروری نمک در سراسر بدنهای حیوانات بسیار سازمان‌یافته‌تر متعلق به خشکی، در جریان خونی که هر سلول بسیار کوچک زنده را در این "شورابه عمیق" آزادانه می‌شوید و عملاً غوطه‌ور می‌سازد در گردش نبود، حتی آنها نیز نمی‌توانستند به حیات خود ادامه دهند.

نیاکان بدوی شما در اقیانوس شور آزادانه به گردش می‌پرداختند. امروزه، همین محلول نمک که نظیر آب اقیانوس است، در بدنهای شما آزادانه در گردش است و تک تک سلولها را با یک مایع شیمیایی که در کلیه عوامل حیاتی با آب نمک قابل مقایسه است شستشو می‌دهد. این آب نمک اولین واکنشهای پروتوپلاسمی اولین سلولهای زنده را که در سیاره عمل می‌کردند فعال می‌کرد.

اما به تدریج که این عصر گشایش می‌یابد، یورنشیا از هر جهت به سوی وضعیتی که برای تأمین اشکال اولیه زندگی دریایی مطلوب است تکامل می‌یابد. توسعه فیزیکی در زمین و در مناطق فضای مجاور، به کندی اما با قطعیت، صحنه را برای تلاشهای آتی برای برقراری چنین اشکال حیات، آنطور که بنا به تصمیم ما به بهترین نحو برای محیط فیزیکی در حال پدیدار شدن — هم زمینی و هم فضایی — سازگار می‌پود، آماده می‌سازد.

متعاقباً کمبسیون حاملین حیات سیاتانیا به جروسم بازگشتند زیرا ترجیح می‌دادند منتظر تجزیه بیشتر زمین قاره‌ای گردند، که در واقع پیش از شروع کاشت حیات، باز هم موجب پیدایش دریاها و واقع در خشکی و خلیجهای محفوظ می‌گردید.

در سیاره‌ای که حیات یک منشأ دریایی دارد، شرایط ایده‌آل برای کاشت حیات توسط تعداد زیادی از دریاها و واقع در خشکی و توسط یک خط ساحلی گسترده از آبهای کم عمق و خلیجهای محفوظ فراهم می‌گردد. و درست چنین توزیعی از آبهای زمین به سرعت داشت پدیدار می‌گشت. این دریاها و کهن واقع در خشکی به ندرت بیش از پانصد یا ششصد فوت عمق داشتند، و نور خورشید می‌تواند تا عمقی بیش از ششصد فوت در آب اقیانوس رخنه نماید.

و از چنین سواحل سرزمینهای معتدل و یکنواخت یک دوران بعد بود که زندگی بدوی گیاهی به سوی خشکی راه یافت. در آنجا درجه بالای کربن در اتمسفر به تنوعات جدید حیات در خشکی مجال رشد سریع و پربار داد. اگر چه این اتمسفر در آن هنگام برای رشد گیاهی ایده‌آل بود، از چنان درجه بالایی از دی‌اکسید

of the local universe.

581.2 (664.3) It should be made clear that Life Carriers cannot initiate life until a sphere is ripe for the inauguration of the evolutionary cycle. Neither can we provide for a more rapid life development than can be supported and accommodated by the physical progress of the planet.

581.3 (664.4) The Satania Life Carriers had projected a sodium chloride pattern of life; therefore no steps could be taken toward planting it until the ocean waters had become sufficiently briny. The Urantia type of protoplasm can function only in a suitable salt solution. All ancestral life — vegetable and animal — evolved in a salt-solution habitat. And even the more highly organized land animals could not continue to live did not this same essential salt solution circulate throughout their bodies in the blood stream which freely bathes, literally submerges, every tiny living cell in this "briny deep."

581.4 (664.5) Your primitive ancestors freely circulated about in the salty ocean; today, this same oceanlike salty solution freely circulates about in your bodies, bathing each individual cell with a chemical liquid in all essentials comparable to the salt water which stimulated the first protoplasmic reactions of the first living cells to function on the planet.

581.5 (664.6) But as this era opens, Urantia is in every way evolving toward a state favorable for the support of the initial forms of marine life. Slowly but surely physical developments on earth and in adjacent space regions are preparing the stage for the later attempts to establish such life forms as we had decided would be best adapted to the unfolding physical environment — both terrestrial and spatial.

581.6 (665.1) Subsequently the Satania commission of Life Carriers returned to Jerusem, preferring to await the further breakup of the continental land mass, which would afford still more inland seas and sheltered bays, before actually beginning life implantation.

581.7 (665.2) On a planet where life has a marine origin the ideal conditions for life implantation are provided by a large number of inland seas, by an extensive shore line of shallow waters and sheltered bays; and just such a distribution of the earth's waters was rapidly developing. These ancient inland seas were seldom over five or six hundred feet deep, and sunlight can penetrate ocean water for more than six hundred feet.

581.8 (665.3) And it was from such seashores of the mild and equable climes of a later age that primitive plant life found its way onto the land. There the high degree of carbon in the atmosphere afforded the new land varieties of life opportunity for speedy and luxuriant growth. Though this atmosphere was then ideal for plant growth, it contained such a high

کربن بر خوردار بود که هیچ حیوانی نمی‌توانست در روی سطح کره زمین زندگی کند، تا چه رسد به انسان.

degree of carbon dioxide that no animal, much less man, could have lived on the face of the earth.

2- اتمسفر یورنتیا

اتمسفر سیاره‌ای در حدود یک دو میلیاردم کل نور ساطع شده از خورشید را از صافی خود به زمین عبور می‌دهد. اگر برای نوری که به روی آمریکای شمالی ساطع می‌شود برای هر کیلووات - ساعت مبلغ دو سنت پرداخت می‌شد، صورت هزینه سالانه نور به متجاوز از 800 کوادریلیون دلار بالغ می‌شد. صورت حساب شیکاگو برای نور آفتاب به فراتر از 100 میلیون دلار در روز بالغ می‌شد. و باید به خاطر داشت که شما سایر اشکال انرژی را از خورشید دریافت می‌کنید — نور تنها عطیه خورشیدی نیست که به اتمسفر شما می‌رسد. انرژیهای خورشیدی گسترده‌ای به روی یورنتیا افکنده می‌شوند که طول موجهایی را که بالاتر یا پایین‌تر از دامنه شناخت دید انسانی هستند در بر می‌گیرند.

اتمسفر زمین در منتهی الیه ماوراء بنفش طیف نور برای بیشتر تشعشعات خورشیدی مات است. بیشتر این طول موجهای کوتاه توسط لایه‌ای از ازن که در سراسر سطحی که حدوداً ده مایل بالاتر از سطح زمین موجود است و برای ده مایل دیگر به سوی فضا امتداد می‌یابد جذب می‌شوند. ازنی که به این ناحیه نفوذ می‌کند، تحت شرایطی که در سطح زمین حاکم است، لایه‌ای را می‌سازد که فقط یک دهم این ضخامت دارد. با این وجود، این میزان نسبتاً کم و ظاهراً ناچیز ساکنان یورنتیا را از مازاد این تشعشعات خطرناک و مخرب اشعه ماوراء بنفش که در نور خورشید موجود است محافظت می‌کند. اما اگر این لایه ازن فقط اندکی ضخیم‌تر می‌بود، شما از انوار بسیار مهم و سلامتی دهنده ماوراء بنفش که اکنون به سطح کره زمین می‌رسند و نیای یکی از ضروری‌ترین ویتامینهای شما هستند محروم می‌شدید.

و هنوز برخی از انسانهای مکانیست کمتر خیالمند شما بر این نگرش اصرار دارند که آفرینش مادی و تکامل انسان تصادفی بوده است. بینابینهای یورنتیا بیش از پنجاه هزار واقعیت فیزیک و شیمی را که به پندار آنها با قوانین احتمال تصادفی ناسازگار است، و بنا به استدلال آنها به گونه‌ای تردید ناپذیر نشان دهنده وجود هدف هوشمند در آفرینش مادی می‌باشد، گردآوری کرده‌اند. و تمامی این امر حتی کتالوگی از یکصد هزار عدد از یافته‌های آنها خارج از قلمرو فیزیک و شیمی را که به عقیده آنها اثبات کننده وجود ذهن در طراحی، آفرینش، و نگهداری کیهان مادی می‌باشد به حساب نمی‌آورد.

خورشید شما سبلی واقعی از انوار مقابله کننده با مرگ بیرون می‌ریزد، و زندگی دلپذیر شما در یورنتیا به سبب نفوذ "اتفاقی" بیش از چهل عمل ظاهراً تصادفی حفاظت کننده شبیه عمل این لایه بی‌نظیر ازن می‌باشد.

اگر به خاطر این تأثیر "پوششی" اتمسفر در شب

2. THE URANTIA ATMOSPHERE

^{5821 (665-4)} The planetary atmosphere filters through to the earth about one two-billionth of the sun's total light emanation. If the light falling upon North America were paid for at the rate of two cents per kilowatt-hour, the annual light bill would be upward of 800 quadrillion dollars. Chicago's bill for sunshine would amount to considerably over 100 million dollars a day. And it should be remembered that you receive from the sun other forms of energy — light is not the only solar contribution reaching your atmosphere. Vast solar energies pour in upon Urantia embracing wave lengths ranging both above and below the recognition range of human vision.

^{5822 (665-5)} The earth's atmosphere is all but opaque to much of the solar radiation at the extreme ultraviolet end of the spectrum. Most of these short wave lengths are absorbed by a layer of ozone which exists throughout a level about ten miles above the surface of the earth, and which extends spaceward for another ten miles. The ozone permeating this region, at conditions prevailing on the earth's surface, would make a layer only one tenth of an inch thick; nevertheless, this relatively small and apparently insignificant amount of ozone protects Urantia inhabitants from the excess of these dangerous and destructive ultraviolet radiations present in sunlight. But were this ozone layer just a trifle thicker, you would be deprived of the highly important and health-giving ultraviolet rays which now reach the earth's surface, and which are ancestral to one of the most essential of your vitamins.

^{5823 (665-6)} And yet some of the less imaginative of your mortal mechanists insist on viewing material creation and human evolution as an accident. The Urantia midwayers have assembled over fifty thousand facts of physics and chemistry which they deem to be incompatible with the laws of accidental chance, and which they contend unmistakably demonstrate the presence of intelligent purpose in the material creation. And all of this takes no account of their catalogue of more than one hundred thousand findings outside the domain of physics and chemistry which they maintain prove the presence of mind in the planning, creation, and maintenance of the material cosmos.

^{5824 (665-1)} Your sun pours forth a veritable flood of death-dealing rays, and your pleasant life on Urantia is due to the "fortuitous" influence of more than two-score apparently accidental protective operations similar to the action of this unique ozone layer.

^{5825 (665-2)} Were it not for the "blanketing" effect of

نبود، حرارت چنان به سرعت از طریق تابش از بین می‌رفت که حفظ حیات به جز از طریق تسهیلات مصنوعی غیرممکن بود.

پنج یا شش مایل پایینی اتمسفر زمین تروپوسفر می‌باشد. این منطقه بادهای و جریانات هوا است که پدیده آب و هوایی را فراهم می‌سازد. بر فراز این ناحیه یونسفر داخلی و درست بالای آن استراتوسفر می‌باشد. از سطح زمین که صعود کنیم، حرارت برای شش یا هشت مایل به طور یکنواخت کاهش می‌یابد و در آن ارتفاع حدود 70 درجه فارنهایت زیر صفر ثبت می‌شود. این درجه حرارت 65 تا 70 درجه فارنهایت زیر صفر در صعود بیشتر تا چهل مایل دیگر ثابت باقی می‌ماند. این محدوده حرارت ثابت استراتوسفر می‌باشد. در ارتفاع چهل و پنج یا پنجاه مایلی، حرارت شروع به افزایش می‌کند و این فزونی ادامه می‌یابد تا این که در سطح نمایشات شفق، حرارت 1200 درجه فارنهایت به دست می‌آید، و این گرمای شدید است که اکسیژن را یونیزه می‌کند. اما حرارت در چنین اتمسفر رقیقی به سختی با برآورد گرما در سطح زمین قابل مقایسه است. به خاطر داشته باشید که نیمی از تمام اتمسفر شما در سه مایل اول یافت می‌شود. ارتفاع اتمسفر زمین توسط بالاترین انوار شفق — در حدود چهار صد مایل — آشکار است.

پدیده‌های شفق مستقیماً به لکه‌های خورشیدی مربوط هستند، آن طوفانهای خورشیدی که در جهات مقابل بر فراز و زیر استوای خورشیدی، حتی همانند طوفانهای نواحی گرمسیری زمین در چرخش هستند. چنین اختلالات اتمسفری وقتی که بالا یا پایین استوا به وقوع می‌پیوندند، در جهتهای متقابل می‌چرخند.

نیروی لکه‌های خورشیدی برای تغییر فرکانسهای نور نشان می‌دهد که این مراکز طوفان خورشیدی به صورت آهنرباهای غول‌آسا عمل می‌نمایند. چنین حوزه‌های مغناطیسی قادرند ذرات شارژ شده را از حفره‌های لکه‌های خورشیدی از میان فضا به اتمسفر بیرونی زمین پرتاب نمایند، جایی که تأثیر یونیزه کننده آنها چنین نمایشات تماشایی شفق را ایجاد می‌کند. از این رو هنگامی که لکه‌های خورشیدی در اوج خود هستند، با فوراً به دنبال آن، در زمانی که لکه‌ها بیشتر کلاً در ناحیه استوایی واقع شده‌اند، شما بزرگترین پدیده‌های شفق را دارا می‌باشید.

حتی عقربه قطب‌نما نسبت به این نفوذ خورشیدی واکنش نشان می‌دهد، زیرا همینطور که خورشید طلوع می‌کند اندکی به سوی شرق می‌چرخد و همینطور که خورشید به غروب نزدیک می‌شود کمی به سوی غرب می‌چرخد. این امر هر روز اتفاق می‌افتد، اما در طول اوج سیکلهای وقوع لکه‌های خورشید، این دگرگونی قطب‌نما دو برابر است. این گردشهای روزمره قطب‌نما در واکنش به افزایش یونیزه شدن اتمسفر بالایی است، که توسط نور خورشید ایجاد می‌شود.

وجود دو سطح متفاوت از نواحی رسانایی الکتریکی در فوق استراتوسفر است که توضیح دهنده انتقال امواج بلند و کوتاه پخش رادیویی در مسافت طولانی است. پخشهای رادیویی شما گاهی اوقات با طوفانهای شدید که گهگاهی در محدوده این یونسفرهای

the atmosphere at night, heat would be lost by radiation so rapidly that life would be impossible of maintenance except by artificial provision.

5826 (666.3) The lower five or six miles of the earth's atmosphere is the troposphere; this is the region of winds and air currents which provide weather phenomena. Above this region is the inner ionosphere and next above is the stratosphere. Ascending from the surface of the earth, the temperature steadily falls for six or eight miles, at which height it registers around 70 degrees below zero F. This temperature range of from 65 to 70 degrees below zero F. is unchanged in the further ascent for forty miles; this realm of constant temperature is the stratosphere. At a height of forty-five or fifty miles, the temperature begins to rise, and this increase continues until, at the level of the auroral displays, a temperature of 1200° F. is attained, and it is this intense heat that ionizes the oxygen. But temperature in such a rarefied atmosphere is hardly comparable with heat reckoning at the surface of the earth. Bear in mind that one half of all your atmosphere is to be found in the first three miles. The height of the earth's atmosphere is indicated by the highest auroral streamers — about four hundred miles.

5827 (666.4) Auroral phenomena are directly related to sunspots, those solar cyclones which whirl in opposite directions above and below the solar equator, even as do the terrestrial tropical hurricanes. Such atmospheric disturbances whirl in opposite directions when occurring above or below the equator.

5828 (666.5) The power of sunspots to alter light frequencies shows that these solar storm centers function as enormous magnets. Such magnetic fields are able to hurl charged particles from the sunspot craters out through space to the earth's outer atmosphere, where their ionizing influence produces such spectacular auroral displays. Therefore do you have the greatest auroral phenomena when sunspots are at their height — or soon thereafter — at which time the spots are more generally equatorially situated.

5829 (666.6) Even the compass needle is responsive to this solar influence since it turns slightly to the east as the sun rises and slightly to the west as the sun nears setting. This happens every day, but during the height of sunspot cycles this variation of the compass is twice as great. These diurnal wanderings of the compass are in response to the increased ionization of the upper atmosphere, which is produced by the sunlight.

58210 (666.7) It is the presence of two different levels of electrified conducting regions in the superstratosphere that accounts for the long-distance transmission of your long- and short-wave radiobroadcasts. Your broadcasting is sometimes disturbed by the terrific storms which occasionally

بیرونی می‌وزند مختل می‌شوند.

rage in the realms of these outer ionospheres.

3- محیط فضایی

در طی روزگاران پیشین مادیت یافتن جهان، میان مناطق فضا با ابرهای عظیم هیدروژنی پر می‌باشد، درست همانند خوشه‌های عظیم غبار که اکنون بسیاری از نواحی را در سراسر فضای دور تعیین ویژگی می‌نمایند. بیشتر ماده‌ی سازمان یافته‌ای که خورشیدهای سوزان به صورت انرژی تابنده تجزیه و پراکنده می‌کنند، در ابتدا در این ابرهای هیدروژنی فضایی که بدو پدیدار شدند ایجاد گردید. تحت برخی شرایط غیرعادی شکاف اتم همچنین در هسته‌ی جرمهای بزرگتر هیدروژن رخ می‌دهد. و تمامی این پدیده‌های ساختن اتم و تلاشی اتم، همچون در سحابی به شدت حرارت یافته، توأم با بروز فوران موجدار انوار کوتاه فضایی تابناک انرژی می‌باشند. یک شکلی از انرژی فضایی با این تشعشعات متنوع توأم است که در یورنیشیا ناشناخته است.

این شارژ انرژی کوتاه - پرتو فضای جهان چهار صد برابر بزرگتر از تمامی سایر اشکال انرژی منور است که در حوزه‌های سازمان یافته فضا موجود می‌باشد. بازده انوار کوتاه فضایی، اعم از این که از سحابیهای سوزان، حوزه‌های شدید الکتریکی، فضای خارج، یا ابرهای عظیم غبار هیدروژنی بیابند، به طور کیفی و کمی از طریق نوسانات و تغییرات ناگهانی تنش در حرارت، جاذبه، و فشارهای الکترونی تعدیل می‌یابد.

این احتمالات در منشأ انوار فضا توسط بسیاری از رخدادهای کیهانی، همچنین توسط مدارهای ماده در حال گردش که از دایره‌های تغییر یافته تا بیضی‌های حاد تغییر می‌یابند تعیین می‌شوند. شرایط فیزیکی نیز ممکن است بسیار تغییر یابند، زیرا چرخش الکترون گاهی اوقات در جهت مخالف چرخش کنش ماده متراکمتر، حتی در همان منطقه فیزیکی، می‌باشد.

ابرهای عظیم هیدروژنی، لابراتوارهای راستین شیمیایی می‌باشند که تمامی مراحل انرژی در حال تکامل و ماده در حال دگرگونی را در بر می‌گیرند. عملکردهای بزرگ انرژی نیز در گازهای اندک ستارگان بزرگ دوتایی که به طور مکرر روی هم قرار گرفته و از این رو به طور گسترده یک کاسه می‌شوند به وقوع می‌پیوندد. اما هیچیک از این فعالیت‌های عظیم و گسترده انرژی در فضا کمترین تأثیری بر پدیده زندگی سازمان یافته — پلاسمای یاخته چیزها و موجودات زنده — ندارد. این شرایط انرژی فضا برای محیط ضروری برقراری حیات مناسب هستند، اما در تغییر متعاقب عوامل ارثی پلاسمای جرم همچون برخی از تشعشعات طولانی‌تر انرژی تابنده مؤثر نیستند. زندگی کاشته شده حاملین حیات نسبت به تمامی این فوران شگفت‌آور انوار کوتاه فضایی انرژی جهان کاملاً مقاوم است.

پیش از این که حاملین حیات در واقع بتوانند استقرار حیات را در یورنیشیا آغاز نمایند، تمامی این شرایط ضروری کیهانی باید به یک وضعیت مطلوب

3. SPATIAL ENVIRONMENT

^{5831 (666.8)} During the earlier times of universe materialization the space regions are interspersed with vast hydrogen clouds, just such astronomic dust clusters as now characterize many regions throughout remote space. Much of the organized matter which the blazing suns break down and disperse as radiant energy was originally built up in these early appearing hydrogen clouds of space. Under certain unusual conditions atom disruption also occurs at the nucleus of the larger hydrogen masses. And all of these phenomena of atom building and atom dissolution, as in the highly heated nebulae, are attended by the emergence of flood tides of short space rays of radiant energy. Accompanying these diverse radiations is a form of space-energy unknown on Urantia.

^{5832 (667.1)} This short-ray energy charge of universe space is four hundred times greater than all other forms of radiant energy existing in the organized space domains. The output of short space rays, whether coming from the blazing nebulae, tense electric fields, outer space, or the vast hydrogen dust clouds, is modified qualitatively and quantitatively by fluctuations of, and sudden tension changes in, temperature, gravity, and electronic pressures.

^{5833 (667.2)} These eventualities in the origin of the space rays are determined by many cosmic occurrences as well as by the orbits of circulating matter, which vary from modified circles to extreme ellipses. Physical conditions may also be greatly altered because the electron spin is sometimes in the opposite direction from that of the grosser matter behavior, even in the same physical zone.

^{5834 (667.3)} The vast hydrogen clouds are veritable cosmic chemical laboratories, harboring all phases of evolving energy and metamorphosing matter. Great energy actions also occur in the marginal gases of the great binary stars which so frequently overlap and hence extensively commingle. But none of these tremendous and far-flung energy activities of space exerts the least influence upon the phenomena of organized life — the germ plasm of living things and beings. These energy conditions of space are germane to the essential environment of life establishment, but they are not effective in the subsequent modification of the inheritance factors of the germ plasm as are some of the longer rays of radiant energy. The implanted life of the Life Carriers is fully resistant to all of this amazing flood of the short space rays of universe energy.

^{5835 (667.4)} All of these essential cosmic conditions had to evolve to a favorable status before the Life Carriers could actually begin the establishment of

تکامل می‌یافت.

life on Urantia.

4- دوره طلوعه حیات

این که ما حاملین حیات نامیده می‌شویم نباید شما را سردرگم نماید. ما قادریم حیات را به سیارات منتقل نماییم و این کار را انجام می‌دهیم، اما ما هیچگونه حیاتی به یورنشیا نیاوردیم. حیات یورنشیا بی‌همتا است، و منشأ در سیاره دارد. این کره یک دنیای تغییر و تبدیل حیات است. تمامی حیاتی که از این پس پدیدار گردید، درست اینجا در سیاره توسط ما فرموله گردید. و هیچ کره دیگری در سیتانیا، حتی در تمامی نبادان، وجود ندارد که از وجود حیاتی همانند حیات یورنشیا برخوردار باشد.

550,000,000 سال پیش گروه حاملین حیات به یورنشیا بازگشتند. ما با همکاری نیروهای روحی و قدرتهای فوق فیزیکی، الگوهای اولیه حیات این کره را سازمان داده و پی‌ریزی نمودیم و آنها را در آبهای مساعد زمین کاشتیم. منشأ کل حیات سیاره‌ای (صرف نظر از شخصیت‌های فوق سیاره‌ای) تا ایام کلیگششیا، پرنس سیاره‌ای، در سه کاشت اولیه، همسان، و همزمان حیات دریایی ما است. این سه کاشت حیات به این صورت برگزیده شدند: مرکزی یا اروپایی - آسیایی - آفریقایی، شرقی یا استرالیایی، و غربی شامل گرینلند و قاره‌های آمریکا.

500,000,000 سال پیش حیات بدوی گیاهی دریایی به خوبی در یورنشیا استقرار یافته بود. گرینلند و سرزمین قطب شمال به همراه آمریکای شمالی و جنوبی، رانش طولانی و کند خود را به سوی غرب داشتند شروع می‌کردند. آفریقا اندکی به سوی جنوب حرکت نموده و باریکه‌ای شرقی و غربی، حوزه مدیترانه را، بین خود و بدنه مادر ایجاد نمود. قطب جنوب، استرالیا، و سرزمینی که توسط جزایر اقیانوس آرام مشخص می‌شود در قسمت جنوب و شرق جدا گردیدند و از آن روز بسیار دور شده‌اند.

ما شکل بدوی حیات دریایی را در خلیج‌های محفوظ گرمسیری دریا‌های مرکزی شکاف شرقی - غربی سرزمین قاره‌ای در حال گسستن کاشته بودیم. مقصود ما از انجام سه کاشت حیات دریایی این بود که اطمینان حاصل نماییم با جدا شدن متعاقب زمین، هر توده بزرگ زمین این حیات را در آبهای گرم دریا‌های خود با خود حمل می‌نماید. ما پیش‌بینی کردیم که در عصر بعدی پدیداری حیات در خشکی، اقیانوسهای بزرگ آب این زمینهای قاره‌ای در حال رانش را از هم جدا می‌کنند.

5- رانش قاره‌ای

رانش زمین قاره‌ای ادامه یافت. هسته زمین به غلظت و سختی پولاد شده بود، و در معرض فشار تقریباً 25,000 تن بر هر اینچ مربع قرار داشت، و به سبب فشار خارق‌العاده جاذبه، عمق داخل آن بسیار داغ بود و هنوز هم می‌باشد. درجه حرارت از سطح به سوی پایین افزایش می‌یابد تا این که در مرکز اندکی از درجه حرارت سطح خورشید بالاتر می‌رود.

4. THE LIFE-DAWN ERA

^{58:41 (667:5)} That we are called Life Carriers should not confuse you. We can and do carry life to the planets, but we brought no life to Urantia. Urantia life is unique, original with the planet. This sphere is a life-modification world; all life appearing hereon was formulated by us right here on the planet; and there is no other world in all Satania, even in all Nebadon, that has a life existence just like that of Urantia.

^{58:42 (667:6)} 550,000,000 years ago the Life Carrier corps returned to Urantia. In co-operation with spiritual powers and superphysical forces we organized and initiated the original life patterns of this world and planted them in the hospitable waters of the realm. All planetary life (aside from extraplanetary personalities) down to the days of Caligastia, the Planetary Prince, had its origin in our three original, identical, and simultaneous marine-life implantations. These three life implantations have been designated as: the *central* or Eurasian-African, the *eastern* or Australasian, and the *western*, embracing Greenland and the Americas.

^{58:43 (668:1)} 500,000,000 years ago primitive marine vegetable life was well established on Urantia. Greenland and the arctic land mass, together with North and South America, were beginning their long and slow westward drift. Africa moved slightly south, creating an east and west trough, the Mediterranean basin, between itself and the mother body. Antarctica, Australia, and the land indicated by the islands of the Pacific broke away on the south and east and have drifted far away since that day.

^{58:44 (668:2)} We had planted the primitive form of marine life in the sheltered tropic bays of the central seas of the east-west cleavage of the breaking-up continental land mass. Our purpose in making three marine-life implantations was to insure that each great land mass would carry this life with it, in its warm-water seas, as the land subsequently separated. We foresaw that in the later era of the emergence of land life large oceans of water would separate these drifting continental land masses.

5. THE CONTINENTAL DRIFT

^{58:51 (668:3)} The continental land drift continued. The earth's core had become as dense and rigid as steel, being subjected to a pressure of almost 25,000 tons to the square inch, and owing to the enormous gravity pressure, it was and still is very hot in the deep interior. The temperature increases from the surface downward until at the center it is

هزار مایل بیرونی جرم زمین عمدتاً از انواع مختلف سنگها تشکیل شده است. عناصر فلزی متراکمتر و سنگینتر در زیر قرار دارند. در سراسر اعصار اولیه و پیش از وجود اتمسفر، کره در حالت مذاب و بسیار حرارت یافته‌اش آنقدر تقریباً سیال بود که فلزات سنگینتر به درون آن نشست می‌کردند. آنهایی که امروز نزدیک به سطح یافت می‌شوند ماده متراشیده آتشفشانیهای باستان، جریانهای بعدی و گسترده مذاب، و رسوبات اخیر شهابی را نمایندگی می‌کنند.

پوسته بیرونی در حدود چهل مایل ضخامت داشت. این قشر بیرونی روی یک دریای مذاب از سنگ بازالت با ضخامت متغیر تکیه داشته و مستقیماً روی آن قرار داشت، یک لایه سیال از گدازه آتشفشان که تحت فشار بالا قرار داشت اما همیشه تمایل داشت که برای برابر ساختن فشارهای در حال تغییر سیاره‌ای در اینجا و آنجا جریان یابد، و از این رو تمایل داشت که پوسته زمین را باثبات سازد.

حتی امروزه قاره‌ها روی این دریای غیر کریستالیزه تشک مانند سنگ بازالت مذاب به شناوری خود ادامه می‌دهند. اگر به خاطر این شرط محافظ نبود، زمین لرزه‌های شدیدتر عملاً کره را تا حد قطعه قطعه شدن تکان می‌دادند. زمین لرزه‌ها توسط لغزش و جابجایی پوسته جامد بیرونی ایجاد می‌شوند، و نه توسط آتشفشانها.

لایه‌های مذاب آتشفشانی پوسته زمین هنگامی که سرد می‌شوند گرانیت را شکل می‌دهند. حد متوسط چگالی یورنسیا کمی بیش از پنج برابر و نیم چگالی آب است. چگالی گرانیت کمتر از سه برابر چگالی آب است. هسته مرکزی کره زمین دوازده بار غلیظتر از آب است.

کف دریاها متراکمتر از زمینهای خشکی است، و این چیزی است که قاره‌ها را بر فراز آب نگاه می‌دارد. هنگامی که کف دریاها از سطح دریا بیرون می‌آیند، عمدتاً حاوی سنگ بازالت، یک شکلی از مواد مذاب آتشفشانی که بسیار از گرانیت زمینهای خشکی سنگینتر است، یافت می‌شوند. با تأکید مجدد، اگر قاره‌ها از کف اقیانوسها سبکتر نبودند، جاذبه لیه‌های اقیانوسها را به سوی زمین بالا می‌کشید، اما چنین پدیده‌هایی قابل مشاهده نیستند.

وزن اقیانوسها نیز عاملی در افزایش فشار روی کف دریاها است. کف پایینتر اما نسبتاً سنگینتر اقیانوسها، به اضافه وزن آب روی آن، تقریباً مساوی وزن قاره‌های بالاتر اما بسیار سبکتر است. اما تمامی قاره‌ها تمایل به خزش به داخل اقیانوسها دارند. فشار قاره‌ای در سطوح همکف اقیانوس در حدود 20,000 پوند بر اینچ مربع است. یعنی این فشار یک زمین قاره‌ای است که 15,000 فوت بالای کف اقیانوس قرار دارد. فشار آب در کف اقیانوس در حدود 5,000 پوند بر اینچ مربع است. این تفاوت فشارها موجب سر دادن قاره‌ها به سوی کف اقیانوسها می‌شود.

فرو رفتگی ته اقیانوس در طول اعصار پیش از

slightly above the surface temperature of the sun.

5852 (6684) The outer one thousand miles of the earth's mass consists principally of different kinds of rock. Underneath are the denser and heavier metallic elements. Throughout the early and preatmospheric ages the world was so nearly fluid in its molten and highly heated state that the heavier metals sank deep into the interior. Those found near the surface today represent the exudate of ancient volcanoes, later and extensive lava flows, and the more recent meteoric deposits.

5853 (6685) The outer crust was about forty miles thick. This outer shell was supported by, and rested directly upon, a molten sea of basalt of varying thickness, a mobile layer of molten lava held under high pressure but always tending to flow hither and yon in equalization of shifting planetary pressures, thereby tending to stabilize the earth's crust.

5854 (6686) Even today the continents continue to float upon this noncrystallized cushiony sea of molten basalt. Were it not for this protective condition, the more severe earthquakes would literally shake the world to pieces. Earthquakes are caused by sliding and shifting of the solid outer crust and not by volcanoes.

5855 (6687) The lava layers of the earth's crust, when cooled, form granite. The average density of Urantia is a little more than five and one-half times that of water; the density of granite is less than three times that of water. The earth's core is twelve times as dense as water.

5856 (6688) The sea bottoms are more dense than the land masses, and this is what keeps the continents above water. When the sea bottoms are extruded above the sea level, they are found to consist largely of basalt, a form of lava considerably heavier than the granite of the land masses. Again, if the continents were not lighter than the ocean beds, gravity would draw the edges of the oceans up onto the land, but such phenomena are not observable.

5857 (6689) The weight of the oceans is also a factor in the increase of pressure on the sea beds. The lower but comparatively heavier ocean beds, plus the weight of the overlying water, approximate the weight of the higher but much lighter continents. But all continents tend to creep into the oceans. The continental pressure at ocean-bottom levels is about 20,000 pounds to the square inch. That is, this would be the pressure of a continental mass standing 15,000 feet above the ocean floor. The ocean-floor water pressure is only about 5,000 pounds to the square inch. These differential pressures tend to cause the continents to slide toward the ocean beds.

5858 (6691) Depression of the ocean bottom during the prelife ages had upthrust a solitary continental

حیات، یک زمین قاره‌ای منفرد را به سمت بالا-سوق داده بود، به ارتفاعی که فشار افقی آن موجب سُر خوردن لبه‌های شرقی، غربی، و جنوبی به سوی پایین، روی کفه‌های نیمه لزج مواد مذاب آتشفشانی تحتانی، و سپس به داخل آبهای اقیانوس آرام در محیط پیرامون شود. این امر چنان فشار قاره‌ای را به طول کامل جبران نمود که در ساحل شرقی این قاره باستانی آسیایی یک شکاف عریض رخ نداد، اما از آن هنگام آن کرانه شرقی روی پرتگاه اعماق اقیانوسی مجاور ثابت مانده است و آن را در معرض لغزش به سوی یک گور آبی قرار داده است.

6- دوره انتقال

450,000,000 سال پیش گذار از حیات گیاهی به حیات حیوانی صورت پذیرفت. این دگرپسندی در آبهای کم عمق خلیج‌های ایمن گرمسیری و مرداب‌های کرانه‌های گسترده قاره‌های در حال انفصال رخ داد. و این واقعه که تمامی آن ذاتی الگوهای اولیه حیات بود به تدریج به وقوع پیوست. مراحل گذرای بسیاری بین اشکال بدوی اولیه حیات گیاهی و ارگانیسم‌های متمایز بعدی حیوانی وجود داشت. حتی امروزه کپک‌های لیزابه دوران گذار هنوز پا برجا هستند، و آنها به سختی می‌توانند به عنوان گیاهان و یا به عنوان حیوانات طبقه‌بندی شوند.

اگر چه تکامل زندگی گیاهی می‌تواند به سوی زندگی حیوانی ردیابی شود، و گر چه زنجیره‌ای درجه‌بندی شده از گیاهان و حیوانات که به طور تدریجی از سادترین به پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین ارگانیسم‌ها راه برده‌اند یافت شده‌اند، شما قادر نخواهید بود که چنین حلقه‌های ارتباطی میان تقسیمات بزرگ پادشاهی حیوانی یا میان بالاترین اقسام حیوانی پیش از انسان و اولین انسان‌های نژادهای بشری پیدا کنید. این به اصطلاح "حلقه‌های مفقوده" برای همیشه مفقود باقی خواهند ماند، به این دلیل ساده که هیچگاه وجود نداشتند.

از دوره به دوره انواع اساساً نوینی از حیات حیوانی پا به عرصه وجود می‌نهند. آنها در نتیجه انباشت تدریجی تغییرات کوچک تکامل نمی‌یابند. آنها به صورت اقسام کامل و نوینی از حیات پدیدار می‌گردند، و به صورت ناگهانی ظاهر می‌شوند.

ظهور ناگهانی انواع جدید و اقسام متنوع ارگانیسم‌های زنده کاملاً بیولوژیک و اکیداً طبیعی می‌باشد. هیچ چیز فوق طبیعی به این جهش‌های ژنتیکی مربوط نیست.

حیات حیوانی در درجه صحیح شوری در اقیانوس‌ها تکامل یافت، و نسبتاً ساده بود تا اجازه داده شود آبهای شور در بدن‌های حیوانی حیات دریایی جریان یابند. اما وقتی که اقیانوس‌ها انقباض یافته و درصد نمک به میزان زیاد افزایش یافت، همین حیوانات از این توان برخوردار گشتند که از شوری مایع بدن‌های خود بکاهند، درست همانند آن ارگانیسم‌هایی که آموخته بودند با کسب توان حفظ درجه مناسب کلرید سدیم در مایع بدن‌های خود از طریق تکنیک‌های ماهرانه حفظ نمک، در آب شیرین زیست کنند.

land mass to such a height that its lateral pressure tended to cause the eastern, western, and southern fringes to slide downhill, over the underlying semiviscous lava beds, into the waters of the surrounding Pacific Ocean. This so fully compensated the continental pressure that a wide break did not occur on the eastern shore of this ancient Asiatic continent, but ever since has that eastern coast line hovered over the precipice of its adjoining oceanic depths, threatening to slide into a watery grave.

6. THE TRANSITION PERIOD

5561 (559.2) 450,000,000 years ago the transition from vegetable to animal life occurred. This metamorphosis took place in the shallow waters of the sheltered tropic bays and lagoons of the extensive shore lines of the separating continents. And this development, all of which was inherent in the original life patterns, came about gradually. There were many transitional stages between the early primitive vegetable forms of life and the later well-defined animal organisms. Even today the transition slime molds persist, and they can hardly be classified either as plants or as animals.

5562 (559.3) Although the evolution of vegetable life can be traced into animal life, and though there have been found graduated series of plants and animals which progressively lead up from the most simple to the most complex and advanced organisms, you will not be able to find such connecting links between the great divisions of the animal kingdom nor between the highest of the prehuman animal types and the dawn men of the human races. These so-called "missing links" will forever remain missing, for the simple reason that they never existed.

5563 (559.4) From era to era radically new species of animal life arise. They do not evolve as the result of the gradual accumulation of small variations; they appear as full-fledged and new orders of life, and they appear suddenly.

5564 (559.5) The sudden appearance of new species and diversified orders of living organisms is wholly biologic, strictly natural. There is nothing supernatural connected with these genetic mutations.

5565 (559.6) At the proper degree of saltiness in the oceans animal life evolved, and it was comparatively simple to allow the briny waters to circulate through the animal bodies of marine life. But when the oceans were contracted and the percentage of salt was greatly increased, these same animals evolved the ability to reduce the saltiness of their body fluids just as those organisms which learned to live in fresh water acquired the ability to maintain the proper degree of sodium chloride in their body

مطالعه فسیلهای زندگی دریایی که در صخره‌ها نهان است، تلاشهای اولیه انطباق این ارگانیسمهای بدوی را آشکار می‌سازد. گیاهان و حیوانات هرگز این تجارب تطبیق دهنده را متوقف نمی‌سازند. محیط همواره در حال تغییر است، و همیشه ارگانیسمهای زنده در تلاشند تا خود را با این نوسانات بی‌پایان وفق دهند.

دستگاه فیزیولوژیک و ساختمان آناتومیک تمامی رسته‌های جدید حیات پاسخگوی عمل قانون فیزیکی می‌باشند، اما اعطای متعاقب ذهن هدیه ارواح یاور ذهن، در تطابق با ظرفیت ذاتی مغز است. ذهن در حالی که یک تکامل فیزیکی نیست، به طور کامل به ظرفیت مغز که با پیشرفتهای فیزیکی و تکاملی صرف فراهم می‌شود وابسته است.

از طریق تناوبات تقریباً بی‌پایان دستیابیها و از دست دادن‌ها، تعدیلات و تعدیلات مجدد، تمامی ارگانیسمهای زنده از دوره به دوره به پس و پیش در نوسانند. آنهایی که به وحدت کیهانی دست می‌یابند بقاء می‌یابند، در حالی که آنهایی که به این هدف نمی‌رسند وجودشان متوقف می‌گردد.

7- کتاب تاریخ زمین شناسی

گروه عظیم سیستمهای سنگی که پوسته بیرونی کره زمین را در طول عصر آغاز حیات یا عصر پروتوزوئیک در بر می‌گرفتند، اکنون در بسیاری نقاط در سطح زمین به چشم نمی‌خورند. و هنگامی که از زیر تمامی توده‌های اعصار بعد پدیدار شوند، فقط بقایای فسیل گیاهی و حیات بدوی اولیه حیوانی یافت خواهند شد. برخی از این سنگهای قدیمی‌تر در آب ته نشین شده با لایه‌های متعاقب در آمیخته‌اند، و گاهی اوقات آنها بقایای فسیلی برخی از اشکال پیشین‌تر حیات گیاهی را آشکار می‌سازند، حال آن که در بالاترین لایه‌ها گهگاهی ممکن است برخی از اشکال بدوی‌تر ارگانیسمهای اولیه دریایی - حیوانی یافت شوند. در بسیاری جاها این کهنه‌ترین لایه‌های چینه چینه شده سنگی، که حاوی فسیلهای حیات اولیه دریایی، هم حیوانی و هم گیاهی، هستند ممکن است مستقیماً در روی سنگ قدیمی‌تر همسان یافت شوند.

فسیلهای این عصر جلبکها، گیاهان مرجان مانند، پیش زیان بدوی، و ارگانیسمهای دوران گذار اسفنج مانند را شامل می‌شوند. اما فقدان چنین فسیلهایی در لایه‌های اولیه سنگی لزوماً ثابت نمی‌کند که موجودات زنده در هنگام رسوبشان در جاهای دیگر موجود نبودند. حیات در سراسر این ایام پیشین پراکنده بود و فقط به کندی بر روی سطح زمین گسترش یافت.

سنگهای این عصر کهن اکنون در سطح زمین، یا بسیار نزدیک به سطح، بیش از حدود یک هشتم مساحت کنونی زمین هستند. ضخامت متوسط این سنگ دوران گذار، کهنه‌ترین لایه‌های چینه چینه شده سنگی، در حدود یک و نیم مایل است. در برخی نقاط این سیستمهای کهن سنگی تا چهار مایل ضخامت دارند، اما بسیاری از لایه‌ها که به این عصر منتسب شده‌اند به دوران بعد تعلق

fluids by ingenious techniques of salt conservation.

5866 (669.7) Study of the rock-embraced fossils of marine life reveals the early adjustment struggles of these primitive organisms. Plants and animals never cease to make these adjustment experiments. Ever the environment is changing, and always are living organisms striving to accommodate themselves to these never-ending fluctuations.

5867 (670.1) The physiologic equipment and the anatomic structure of all new orders of life are in response to the action of physical law, but the subsequent endowment of mind is a bestowal of the adjutant mind-spirits in accordance with innate brain capacity. Mind, while not a physical evolution, is wholly dependent on the brain capacity afforded by purely physical and evolutionary developments.

5868 (670.2) Through almost endless cycles of gains and losses, adjustments and readjustments, all living organisms swing back and forth from age to age. Those that attain cosmic unity persist, while those that fall short of this goal cease to exist.

7. THE GEOLOGIC HISTORY BOOK

5871 (670.3) The vast group of rock systems which constituted the outer crust of the world during the life-dawn or Proterozoic era does not now appear at many points on the earth's surface. And when it does emerge from below all the accumulations of subsequent ages, there will be found only the fossil remains of vegetable and early primitive animal life. Some of these older water-deposited rocks are commingled with subsequent layers, and sometimes they yield fossil remains of some of the earlier forms of vegetable life, while on the topmost layers occasionally may be found some of the more primitive forms of the early marine-animal organisms. In many places these oldest stratified rock layers, bearing the fossils of the early marine life, both animal and vegetable, may be found directly on top of the older undifferentiated stone.

5872 (670.4) Fossils of this era yield algae, corallike plants, primitive Protozoa, and spongelike transition organisms. But the absence of such fossils in the early rock layers does not necessarily prove that living things were not elsewhere in existence at the time of their deposition. Life was sparse throughout these early times and only slowly made its way over the face of the earth.

5873 (670.5) The rocks of this olden age are now at the earth's surface, or very near the surface, over about one eighth of the present land area. The average thickness of this transition stone, the oldest stratified rock layers, is about one and one-half miles. At some points these ancient rock systems are as much as four miles thick, but many of the

دارند.

در آمریکای شمالی این لایه سنگی کهن و بدوی حاوی فسیل در مناطق شرقی، مرکزی، و شمالی کانادا در سطح نمودار است. همچنین یک ستیخ منقطع شرقی - غربی این صخره موجود است که از پنسیلوانیا و کوههای باستانی آدیراندک در غرب تا میشیگان، ویسکانسین، و مینه‌سوتا امتداد می‌یابد. تیغه‌های دیگر از نیوفاندلند تا آلاباما و از آلاسکا تا مکزیک امتداد می‌یابند.

صخره‌های این عصر در اینجا و آنجا در سراسر کره نمایان هستند، اما هیچیک همانند صخره‌های اطراف دریاچه سوپریور و در گرند کنیون از رودخانه کلرادو، جایی که این صخره‌های بدوی حاوی فسیل در چندین لایه موجودند، به آسانی قابل تفسیر نمی‌باشند. آنها به دگرگونیها و نوسانات سطحی آن ایام دوردست گواهی می‌دهند.

این لایه سنگی، قدیمی‌ترین قشر حاوی فسیل در پوسته زمین، دچار چین و چروک و تا خوردگی شده، و در نتیجه دگرگونیهای ناشی از زمین لرزه‌ها و آتشفشانهای اولیه به طرز عجیبی در هم پیچیده شده است. جریان‌ات مواد مذاب آتشفشانی این عصر، آهن، مس، و سرب زیادی در نزدیکی سطح سیاره بالا آورد.

مکانهای کمی در زمین هستند که در آنها چنین فعالیت‌هایی بیش از دره سنت کرایکس ویسکانسین به طور بارز نمایان باشند. در این ناحیه یکصد و بیست و هفت بار به طور پی در پی مواد مذاب روی زمین جاری شدند، و به دنبال آن زیر آب روی و رسوب سنگها به وقوع پیوست. اگر چه امروزه دیگر بیشتر رسوبات فوقانی سنگی و جریان مواد مذاب منقطع وجود ندارد، و گر چه کف این سیستم در اعماق زمین مدفون است، با این وجود، در حدود شصت و پنج یا هفتاد عدد از این اسناد چینه چینه شده متعلق به اعصار گذشته اکنون در معرض دید قرار دارند.

در این اعصار اولیه هنگامی که زمین بسیاری در نزدیکی سطح آب قرار داشت، زیر آب روی و بیرون آمدنهای پی در پی بسیاری به وقوع پیوست. پوسته زمین تازه داشت به دوره بعدی ثبات نسبی خود وارد می‌گشت. حرکت‌های مواج، بالا-آمدنها و فرو رفتنهای رانش سابق قاره‌ای به کثرت زیر آب رفتنهای متناوب زمینهای بزرگ کمک می‌کرد.

در طول این ایام حیات بدوی دریایی، مناطق گسترده‌ای از سواحل قاره‌ای از چند فوت تا نیم مایل در زیر دریاها فرو رفت. بیشتر سنگهای ماسه‌ای و جوش سنگهای پیشین نمایانگر انباشت رسوبی این سواحل باستانی می‌باشند. سنگهای رسوبی که به این چینه‌بندی پیشین تعلق دارند، مستقیماً روی آن لایه‌هایی که تاریخ آنها به بسیار دورتر از منشأ حیات و تا ظهور اولیه اقیانوس سراسری باز می‌گردد قرار دارند.

برخی از لایه‌های بالایی این رسوبات گدازای سنگی حاوی مقادیر کمی از سنگ رس یا سنگ لوح تیره رنگ هستند. این امر حاکی از وجود کربن آلی می‌باشد و به

layers which have been ascribed to this era belong to later periods.

587.4 (670.9) In North America this ancient and primitive fossil-bearing stone layer comes to the surface over the eastern, central, and northern regions of Canada. There is also an intermittent east-west ridge of this rock which extends from Pennsylvania and the ancient Adirondack Mountains on west through Michigan, Wisconsin, and Minnesota. Other ridges run from Newfoundland to Alabama and from Alaska to Mexico.

587.5 (670.7) The rocks of this era are exposed here and there all over the world, but none are so easy of interpretation as those about Lake Superior and in the Grand Canyon of the Colorado River, where these primitive fossil-bearing rocks, existing in several layers, testify to the upheavals and surface fluctuations of those faraway times.

587.6 (670.9) This stone layer, the oldest fossil-bearing stratum in the crust of the earth, has been crumpled, folded, and grotesquely twisted as a result of the upheavals of earthquakes and the early volcanoes. The lava flows of this age brought much iron, copper, and lead up near the planetary surface.

587.7 (670.9) There are few places on the earth where such activities are more graphically shown than in the St. Croix valley of Wisconsin. In this region there occurred one hundred and twenty-seven successive lava flows on land with succeeding water submergence and consequent rock deposition. Although much of the upper rock sedimentation and intermittent lava flow is absent today, and though the bottom of this system is buried deep in the earth, nevertheless, about sixty-five or seventy of these stratified records of past ages are now exposed to view.

587.8 (671.1) In these early ages when much land was near sea level, there occurred many successive submergences and emergences. The earth's crust was just entering upon its later period of comparative stabilization. The undulations, rises and dips, of the earlier continental drift contributed to the frequency of the periodic submergence of the great land masses.

587.9 (671.2) During these times of primitive marine life, extensive areas of the continental shores sank beneath the seas from a few feet to half a mile. Much of the older sandstone and conglomerates represents the sedimentary accumulations of these ancient shores. The sedimentary rocks belonging to this early stratification rest directly upon those layers which date back far beyond the origin of life, back to the early appearance of the world-wide ocean.

587.10 (671.3) Some of the upper layers of these transition rock deposits contain small amounts of shale or slate of dark colors, indicating the

وجود نیاکان آن اشکال حیات گیاهی که در طول عصر متعاقب کربنیفر یا زغالزا که در زمین گسترده بودند گواهی می‌دهد. بخش عمدهٔ مس در این لایه‌های سنگی نتیجهٔ رسوب آب است. برخی در شیارهای سنگهای قدیمی‌تر یافت می‌شود و عصارهٔ آب راکد مردابهای برخی از سواحل باستانی محفوظ می‌باشند. معادن آهن آمریکای شمالی و اروپا در رسوبات و مواد دفعی که بخشاً در سنگهای قدیمی‌تر چینه چینه نشده و تا اندازه‌ای در این سنگهای چینه شدهٔ بعد متعلق به دوران گذار شکل‌یابی حیات قرار دارند واقع شده‌اند.

این عصر شاهد گسترش حیات در سراسر آبهای دنیا می‌باشد. حیات دریایی به خوبی در یورنیشیا برقرار گشته است. کف دریاهای کم عمق و پهناور واقع در خشکی به تدریج توسط یک رشد وافر و بارور گیاهی پوشیده می‌شود، ضمن این که آبهای سواحل با انبوه اشکال سادهٔ حیات حیوانی درنور دیده می‌شوند.

تمامی این ماجرا در درون صفحات فسیلی "کتاب پهناور سنگی" اسناد دنیا به صورتی گویا گفته شده است. و صفحات این سند عظیم بیولوژیک، اگر شما توان تفسیر آن را کسب نمایید، به طور حتم بیان کنندهٔ حقیقت هستند. کف بسیاری از این اقیانوسهای باستانی اکنون به روی زمین بالا آمده‌اند، و رسوبات دوره اندر دورهٔ آنان داستان مبارزات زندگی را در آن روزگاران آغازین برملا می‌سازند. آنچه که شاعر شما می‌گوید عیناً صحت دارد، "گرد و غباری که روی آن گام می‌نهیم روزی زنده بود."

[عرضه شده توسط عضوی از گروه حاملین حیات یورنیشیا که اکنون مقیم سیاره است.]

presence of organic carbon and testifying to the existence of the ancestors of those forms of plant life which overran the earth during the succeeding Carboniferous or coal age. Much of the copper in these rock layers results from water deposition. Some is found in the cracks of the older rocks and is the concentrate of the sluggish swamp water of some ancient sheltered shore line. The iron mines of North America and Europe are located in deposits and extrusions lying partly in the older unstratified rocks and partly in these later stratified rocks of the transition periods of life formation.

587.11 (671.4) This era witnesses the spread of life throughout the waters of the world; marine life has become well established on Urantia. The bottoms of the shallow and extensive inland seas are being gradually overrun by a profuse and luxuriant growth of vegetation, while the shore-line waters are swarming with the simple forms of animal life.

587.12 (671.5) All of this story is graphically told within the fossil pages of the vast "stone book" of world record. And the pages of this gigantic biogeologic record unfailingly tell the truth if you but acquire skill in their interpretation. Many of these ancient sea beds are now elevated high upon land, and their deposits of age upon age tell the story of the life struggles of those early days. It is literally true, as your poet has said, "The dust we tread upon was once alive."

587.13 (671.6) [Presented by a member of the Urantia Life Carrier Corps now resident on the planet.]

مقاله 59. عصر حیات دریایی در یورنشیا

060 ⇨

کتاب یورنشیا

058 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 59

عصر حیات دریایی در یورنشیا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- حیات اولیه دریایی در دریاهاى كم عمق
عصر تريلوبيتها
- 2- اولین مرحله سيل قاره‌ای
عصر حيوان بی‌مهره
- 3- مرحله دوم سيلابه‌ای بزرگ
دوره مرجانها — عصر بازوپایان
- 4- مرحله بزرگ پدیداری زمین
دوره حیات گیاهی در زمین
عصر ماهیان
- 5- مرحله تغییر پوسته‌ای
دوره کربن‌زای جنگل سرخس
عصر قورباغه‌ها
- 6- مرحله گذار جوی
دوره دانه — گیاه
عصر محنت بیولوژیک

مقدمه مقاله

ما شروع تاریخ یورنشیا را چنین به حساب می‌آوریم که در حدود یک میلیارد سال پیش آغاز گشته و تا پنج دوره عمده امتداد یافته است:

1- عصر پیش از حیات تا چهار صد و پنجاه میلیون سال اول، حدوداً از زمانی که سیاره به اندازه کنونی آن دست یافت، تا هنگام برقراری حیات ادامه می‌یابد. دانشجویان شما این دوره را به عنوان دوران آرچئوزوئیک نامیده‌اند.

2- عصر سرآغاز حیات تا یکصد و پنجاه میلیون سال بعد امتداد می‌یابد. این دوره بین عصر پیشین پیش از حیات یا تحولات عمده و دوره بعدی حیات بسیار پیشرفته‌تر دریایی قرار دارد. این دوره برای پژوهشگران شما به عنوان دوران پروتروزوئیک شناخته

PAPER 59

THE MARINE-LIFE ERA ON
URANTIA

SECTIONS

Introduction

1. Early Marine Life in the Shallow Seas
The Trilobite Age
2. The First Continental Flood Stage
The Invertebrate-Animal Age
3. The Second Great Flood Stage
The Coral Period — The Brachiopod Age
4. The Great Land-Emergence Stage
The Vegetative Land-Life Period
The Age of Fishes
5. The Crustal-Shifting Stage
The Fern-Forest Carboniferous Period
The Age of Frogs
6. The Climatic Transition Stage
The Seed-Plant Period
The Age of Biologic Tribulation

INTRODUCTION

^{59.01 (672.1)} WE RECKON the history of Urantia as beginning about one billion years ago and extending through five major eras:

^{59.02 (672.2)} 1. *The prelife era* extends over the initial four hundred and fifty million years, from about the time the planet attained its present size to the time of life establishment. Your students have designated this period as the *Archeozoic*.

^{59.03 (672.3)} 2. *The life-dawn era* extends over the next one hundred and fifty million years. This epoch intervenes between the preceding prelife or cataclysmic age and the following period of more highly developed marine life. This era is known to

شده است.

3- عصر حیات دریایی دویست و پنجاه میلیون سال بعد را در بر می‌گیرد و برای شما به بهترین صورت به نام دوران پالئوزوئیک شناخته شده است.

4- عصر اولیه حیات در خشکی تا یکصد میلیون سال بعد امتداد می‌یابد و به صورت دوران مسوزوئیک شناخته شده است.

5- عصر پستانداران پنجاه میلیون سال آخر را اشغال می‌کند. این عصر روزگاران اخیر به صورت دوران سینوزوئیک شناخته شده است.

بدین ترتیب عصر حیات دریایی در حدود یک چهارم تاریخ سیاره‌ای شما را می‌پوشاند. این عصر را می‌توان مجدداً به شش دوره طولانی تقسیم نمود، که هر یک توسط پیشرفت‌های مشخص در قلمرو ژئولوژیک و محدوده بیولوژیک، هر دو، تعیین ویژگی می‌شود.

به تدریج که این عصر آغاز می‌گردد، کف دریاها، فلات گسترده قاره‌ای زیر آب، و حوضه‌های بیشمار کم عمق نزدیک به ساحل با گیاهان فراوان پوشیده شده‌اند. پیش از این، اشکال ساده‌تر و بدوی حیات حیوانی از ارگانیسم‌های گیاهی پیشین به وجود آمده‌اند، و ارگانیسم‌های اولیه حیوانی به تدریج راه خود را در امتداد خطوط گسترده ساحلی سرزمین‌های متعدد گشوده‌اند، تا این که بسیاری از دریاها و واقع در خشکی مملو از حیات بدوی دریایی گردند. از آنجایی که تعداد اندکی از این ارگانیسم‌های اولیه دارای صدف بودند، تعداد چندان زیادی از آنان به صورت فسیل محفوظ نمانده‌اند. با این حال صحنه برای فصول آغازین آن "کتاب سنگی" بزرگ حفظ تاریخچه حیات که در طول اعصار بعد به طور مرتب بر زمین نهاده شد، فراهم شده است.

قاره آمریکای شمالی در زمینه رسوبات حاوی فسیل متعلق به تمام عصر حیات دریایی به طرز عالی غنی است. حتی اولین و قدیمی‌ترین لایه‌ها از طریق رسوبات گسترده فرسایشی که این دو مرحله توسعه سیاره‌ای را به روشنی از هم جدا می‌سازد از لایه‌های بعدی دوره پیشین تفکیک شده‌اند.

1- حیات اولیه دریایی در دریاها کم عمق

عصر تریلوبیتها

تا شروع این دوره نسبتاً آرام در سطح زمین، حیات به دریاها گوناگون واقع در خشکی و خط ساحلی اقیانوس محدود شده است. با این وجود هنوز هیچ شکل از ارگانیسم متعلق به خشکی پدیدار نگشته است. حیوانات بدوی دریایی به خوبی مستقر شده‌اند و برای پیشرفت بعدی تکاملی آماده‌اند. آمیبه‌ها که در حوالی پایان دوره گذار پیشین ظهور نمودند نمونه بقا یافتگان این مرحله آغازین حیات حیوانی می‌باشند.

400,000,000 سال پیش حیات دریایی، گیاهی و حیوانی، هر دو، نسبتاً به خوبی در تمامی دنیا پخش شده است. آب و هوای دنیا اندکی گرم‌تر و یکنواخت‌تر می‌شود.

your researchers as the *Proterozoic*.

3. *The marine-life era* covers the next two hundred and fifty million years and is best known to you as the *Paleozoic*.

4. *The early land-life era* extends over the next one hundred million years and is known as the *Mesozoic*.

5. *The mammalian era* occupies the last fifty million years. This recent-times era is known as the *Cenozoic*.

The marine-life era thus covers about one quarter of your planetary history. It may be subdivided into six long periods, each characterized by certain well-defined developments in both the geologic realms and the biologic domains.

As this era begins, the sea bottoms, the extensive continental shelves, and the numerous shallow near-shore basins are covered with prolific vegetation. The more simple and primitive forms of animal life have already developed from preceding vegetable organisms, and the early animal organisms have gradually made their way along the extensive coast lines of the various land masses until the many inland seas are teeming with primitive marine life. Since so few of these early organisms had shells, not many have been preserved as fossils. Nevertheless the stage is set for the opening chapters of that great "stone book" of the life-record preservation which was so methodically laid down during the succeeding ages.

The continent of North America is wonderfully rich in the fossil-bearing deposits of the entire marine-life era. The very first and oldest layers are separated from the later strata of the preceding period by extensive erosion deposits which clearly segregate these two stages of planetary development.

1. EARLY MARINE LIFE IN THE SHALLOW

SEAS

THE TRILOBITE AGE

By the dawn of this period of relative quiet on the earth's surface, life is confined to the various inland seas and the oceanic shore line; as yet no form of land organism has evolved. Primitive marine animals are well established and are prepared for the next evolutionary development. Amebas are typical survivors of this initial stage of animal life, having made their appearance toward the close of the preceding transition period.

400,000,000 years ago marine life, both vegetable and animal, is fairly well distributed over the whole world. The world climate grows slightly warmer and becomes more equable. There is a

کرانه‌های قاره‌های گوناگون، به ویژه آمریکای شمالی و جنوبی دچار یک سیل زندگی عمومی می‌شوند. اقیانوسهای جدیدی ظاهر می‌شوند، و احجام قدیمی‌تر آب بسیار بزرگ می‌شوند.

اکنون برای اولین بار زندگی گیاهی به آرامی بر روی زمین گسترش می‌یابد و به زودی در انطباق با یک زیستگاه غیردریایی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای می‌کند.

ناگهان و بدون طبقه‌بندی تباری اولین حیوانات چند سلولی ظاهر می‌شوند. تریلوبیتها تکامل یافته‌اند و برای مدت‌ها دریاها را تحت سیطره خود قرار می‌دهند. از نقطه نظر حیات دریایی این عصر تریلوبیتها است.

در قسمت بعدی این قطعه زمان، بیشتر شمال آمریکا و اروپا از دریا بیرون آمد. پوسته زمین موقتاً ثبات یافت. کوهها، یا زمینهای مرتفع در امتداد سواحل اقیانوسهای اطلس و آرام در وست ایندیز و در جنوب اروپا سر برکشیدند. تمامی ناحیه کارائیب بسیار مرتفع گشت.

390,000,000 سال پیش زمین هنوز مرتفع بود. در قسمتهایی از شرق و غرب آمریکا و غرب اروپا لایه‌های سنگی که در طول این ایام در زمین قرار گرفتند ممکن است پیدا شوند، و اینها قدیمی‌ترین سنگهایی هستند که حاوی فسیلهای تریلوبیت می‌باشند. بسیاری خلیجهای انگشت مانند دراز وجود داشتند که در میان توده‌های خشکی زمین راه یافته بودند. این سنگهای حاوی فسیل در این زمینها فرو نشسته‌اند.

ظرف چند میلیون سال اقیانوس آرام به قاره‌های آمریکا شروع به تهاجم نمود. نشست زمین عمدتاً به سبب تعدیل پوسته زمین بود، گر چه گسترش جانبی زمین، یا خزش قاره‌ای نیز یک عامل بود.

380,000,000 سال پیش آسیا داشت نشست می‌کرد، و تمامی قاره‌های دیگر داشتند یک پدیداری کوتاه مدت را تجربه می‌کردند. اما همینطور که این دوره به جلو رفت، اقیانوس نوظهور اطلس در تمامی خطوط مجاور ساحلی پیشروی گسترده‌ای نمود. دریاها شمال اطلس یا وابسته به قطب شمال در آن هنگام به آبهای خلیج جنوب متصل بودند. وقتی که این دریای جنوبی به باریکه طولانی آپالاجیا وارد شد موجهای آن بر فراز ناحیه شرقی در برابر کوههایی که به بلندی کوههای آلپ بودند شکست، اما به طور کلی قاره‌ها سرزمینهای پست غیرجالب توجهی بودند و به کلی فاقد زیبایی خوش منظره بودند.

رسوبات این اعصار از چهار گونه‌اند:

1- جوش سنگها — موادی که در مجاورت خطوط ساحلی نشست کرده بودند.

2- ماسه سنگها — رسوباتی که در آب کم عمق صورت گرفتند، اما در جایی که موجها برای جلوگیری از نشست گل کافی بودند.

3- سنگهای رس — رسوباتی که در آب عمیق‌تر و ساکن‌تر به وجود آمده بودند.

4- سنگ آهک — شامل رسوبات صدفهای تریلوبیت در آب عمیق.

general inundation of the seashores of the various continents, particularly of North and South America. New oceans appear, and the older bodies of water are greatly enlarged.

^{52.1.3 (673.3)} Vegetation now for the first time crawls out upon the land and soon makes considerable progress in adaptation to a nonmarine habitat.

^{52.1.4 (673.4)} Suddenly and without gradation ancestry the first multicellular animals make their appearance. The trilobites have evolved, and for ages they dominate the seas. From the standpoint of marine life this is the trilobite age.

^{52.1.5 (673.5)} In the later portion of this time segment much of North America and Europe emerged from the sea. The crust of the earth was temporarily stabilized; mountains, or rather high elevations of land, rose along the Atlantic and Pacific coasts, over the West Indies, and in southern Europe. The entire Caribbean region was highly elevated.

^{52.1.6 (673.6)} 390,000,000 years ago the land was still elevated. Over parts of eastern and western America and western Europe may be found the stone strata laid down during these times, and these are the oldest rocks which contain trilobite fossils. There were many long fingerlike gulfs projecting into the land masses in which were deposited these fossil-bearing rocks.

^{52.1.7 (673.7)} Within a few million years the Pacific Ocean began to invade the American continents. The sinking of the land was principally due to crustal adjustment, although the lateral land spread, or continental creep, was also a factor.

^{52.1.8 (673.8)} 380,000,000 years ago Asia was subsiding, and all other continents were experiencing a short-lived emergence. But as this epoch progressed, the newly appearing Atlantic Ocean made extensive inroads on all adjacent coast lines. The northern Atlantic or Arctic seas were then connected with the southern Gulf waters. When this southern sea entered the Appalachian trough, its waves broke upon the east against mountains as high as the Alps, but in general the continents were uninteresting lowlands, utterly devoid of scenic beauty.

^{52.1.9 (673.9)} The sedimentary deposits of these ages are of four sorts:

^{52.1.10 (673.10)} 1. Conglomerates — matter deposited near the shore lines.

^{52.1.11 (673.11)} 2. Sandstones — deposits made in shallow water but where the waves were sufficient to prevent mud settling.

^{52.1.12 (673.12)} 3. Shales — deposits made in the deeper and more quiet water.

^{52.1.13 (673.13)} 4. Limestone — including the deposits of trilobite shells in deep water.

فسیل‌های تریلوبیت این ایام همسانیه‌های اساسی مشخصی را عرضه می‌دارند که مضافاً از تنوعات بارزی برخوردارند. حیوانات اولیه‌ای که از سه کاشت اولیه حیات به وجود آمدند از خصوصیات ویژه‌ای برخوردار بودند. آنهایی که در نیمکره غربی ظهور یافتند، از آنهایی که متعلق به گروه اروپایی - آسیایی و نوع استرالیایی یا استرالیایی - قطب جنوبی بودند اندکی متفاوت بودند.

370,000,000 سال پیش زیر آب روی عظیم و تقریباً کامل آمریکای شمالی و جنوبی به وقوع پیوست و به دنبال آن آفریقا و استرالیا نیز به زیر آب فرو رفتند. تنها برخی از قسمتهای آمریکای شمالی بر فراز این دریاهای کم عمق مربوط به دوران کامبرین باقی ماندند. پنج میلیون سال بعد، دریاها در مقابل زمین در حال بالا روی در حال عقب نشینی بودند. و تمامی این پدیده فرو روی و بالا - روی زمین غیرنمایان بود و طی میلیونها سال به آرامی رخ می‌داد.

لایه‌های تریلوبیت حاوی فسیل این دوره در اینجا و آنجا در سراسر تمامی قاره‌ها به استثنای آسیای مرکزی رخ می‌نمایند. در بسیاری نواحی این سنگها افقی هستند، اما در کوهها به دلیل فشار و تاخوردگی مورب و کج و معوج می‌باشند. و چنین فشاری در بسیاری جاها مشخصه اولیه این رسوبات را تغییر داده است. ماسه سنگ به کوارتز تبدیل گشته، سنگ رس به سنگ لوح تغییر یافته، حال آن که سنگ آهک به سنگ مرمر تبدیل شده است.

360,000,000 سال پیش زمین هنوز در حال بالا روی بود. آمریکای شمالی و جنوبی به خوبی بالا بودند. غرب اروپا و جزایر بریتانیا در حال پیدار شدن بودند، به استثنای قسمتهایی از ویز که عمیقاً در زیر آب قرار داشت. طی این اعصار لایه‌های بزرگی از یخ وجود نداشتند. رسوبات فرضی دوران یخبندان که در رابطه با این لایه‌ها در اروپا، آفریقا، چین، و استرالیا ظاهر گشتند به سبب کوههای منفرد یخ یا به علت جابجایی واریزه یخرودهای متعلق به دوران بعد می‌باشند. آب و هوای دنیا اقیانوسی بود، نه قاره‌ای. دریاهای جنوبی در آن هنگام نسبت به حال گرمتر بودند، و به سوی شمال در ورای آمریکای شمالی تا نواحی قطبی امتداد می‌یافتند. جریان گلف استریم روی قسمت مرکزی آمریکای شمالی جاری بود، و با تغییر مسیر به سوی شرق، سواحل گرینلند را شستشو داده و گرما می‌بخشید، و آن قاره اکنون پوشیده از یخ را به یک بهشت راستین گرمسیری تبدیل می‌کرد.

حیات دریایی بسیار شبیه دنیای آن سو بود و شامل خزهای دریایی، ارگانسیمهای تک سلولی، اسفنجهای ساده، تریلوبیته‌ها، و سایر سخت پوستان — میگوها، خرچنگها، و لابسترها — می‌شد. سه هزار نوع مختلف بازوپیایان در پایان این دوره ظاهر شدند، که فقط دویست نوع آنها بقا یافته‌اند. این حیوانات نمایانگر تنوع حیات اولیه می‌باشند که تا زمان کنونی عملاً بدون تغییر باقی مانده است.

اما تریلوبیته‌ها مخلوقات زنده غالب بودند. آنها حیواناتی دارای جنسیت بودند و در بسیاری اشکال وجود داشتند. آنها که شناگران ضعیفی بودند به کندی در آب شناور مانده یا در امتداد کف دریاها می‌خزیدند، و

^{52.1.14 (673.14)} The trilobite fossils of these times present certain basic uniformities coupled with certain well-marked variations. The early animals developing from the three original life implantations were characteristic; those appearing in the Western Hemisphere were slightly different from those of the Eurasian group and from the Australasian or Australian-Antarctic type.

^{52.1.15 (674.1)} 370,000,000 years ago the great and almost total submergence of North and South America occurred, followed by the sinking of Africa and Australia. Only certain parts of North America remained above these shallow Cambrian seas. Five million years later the seas were retreating before the rising land. And all of these phenomena of land sinking and land rising were undramatic, taking place slowly over millions of years.

^{52.1.16 (674.2)} The trilobite fossil-bearing strata of this epoch outcrop here and there throughout all the continents except in central Asia. In many regions these rocks are horizontal, but in the mountains they are tilted and distorted because of pressure and folding. And such pressure has, in many places, changed the original character of these deposits. Sandstone has been turned into quartz, shale has been changed to slate, while limestone has been converted into marble.

^{52.1.17 (674.3)} 360,000,000 years ago the land was still rising. North and South America were well up. Western Europe and the British Isles were emerging, except parts of Wales, which were deeply submerged. There were no great ice sheets during these ages. The supposed glacial deposits appearing in connection with these strata in Europe, Africa, China, and Australia are due to isolated mountain glaciers or to the displacement of glacial debris of later origin. The world climate was oceanic, not continental. The southern seas were warmer then than now, and they extended northward over North America up to the polar regions. The Gulf Stream coursed over the central portion of North America, being deflected eastward to bathe and warm the shores of Greenland, making that now ice-mantled continent a veritable tropic paradise.

^{52.1.18 (674.4)} The marine life was much alike the world over and consisted of the seaweeds, one-celled organisms, simple sponges, trilobites, and other crustaceans — shrimps, crabs, and lobsters. Three thousand varieties of brachiopods appeared at the close of this period, only two hundred of which have survived. These animals represent a variety of early life which has come down to the present time practically unchanged.

^{52.1.19 (674.5)} But the trilobites were the dominant living creatures. They were sexed animals and existed in many forms; being poor swimmers, they sluggishly floated in the water or crawled along the sea bottoms, curling up in self-protection when attacked

هنگامی که توسط دشمنان بعدها ظهور یافته خود مورد حمله واقع می‌شدند به حالت دفاعی چنبره می‌زدند. آنها از دو اینچ تا یک فوت رشد کرده و به صورت چهار گروه مشخص تکوین یافتند: گوشتخواران، گیاهخواران، همه چیز خواران، و "گِل خواران". توانایی گروه آخر که عمدتاً از طریق ماده غیرارگانیکی به حیات خود ادامه می‌دادند — از آنجا که آخرین حیوان چند سلولی بودند که از این توان برخوردار بودند — افزایش زیاد و بقای طولانی آنها را روشن می‌سازد.

این تصویر بیولوژیک یورنیشیا در پایان آن دوره طولانی تاریخ دنیا بود و پنجاه میلیون سال را در بر می‌گرفت. این دوره توسط زمین شناسان شما به عنوان دوران کامبرین تعیین شده است.

by their later appearing enemies. They grew in length from two inches to one foot and developed into four distinct groups: carnivorous, herbivorous, omnivorous, and "mud eaters." The ability of the latter group largely to subsist on inorganic matter — being the last multicelled animal that could — explains their great increase and long survival.

^{58:120 (674:6)} This was the biogeologic picture of Urantia at the end of that long period of the world's history, embracing fifty million years, designated by your geologists as the *Cambrian*.

2- اولین مرحله سیل قاره‌ای

عصر حیوان بی‌مهره

پدیده دوره‌ای مرتفع شدن و فرو رفتن زمین، ویژه این ایام، تماماً تدریجی و غیرنماییان بود، و با عمل آتشفشانی کمی همراه بوده و یا اصلاً نبود. در سراسر تمامی این مرتفع شدن‌ها و فرو رویهای پی در پی زمین، قاره آسیایی مادر از تاریخی مشابه با سایر خشکیهای زمین به طور کامل برخوردار نگشت. او سیل زندگیهای بسیاری را به طور ویژه در تاریخ اولیه خود تجربه نمود، و ابتدا در یک سو و سپس به سوی دیگر دچار فرو روی گردید، اما این قاره رسوبات صخره‌ای هماهنگی را که ممکن است در سایر قاره‌ها کشف شوند عرضه نمی‌دارد. در روزگاران اخیر آسیا باثباتترین قاره تمامی توده‌های خشکی بوده است.

350,000,000 سال پیش ناظر آغاز دوره بزرگ سیل تمامی قاره‌ها به استثنای آسیای مرکزی بود. توده‌های زمین مکرراً با آب پوشیده شدند. فقط نواحی مرتفع ساحلی بر فراز این دریاهای کم عمق ولی گسترده در حال نوسان واقع در خشکی باقی ماندند. سه سیل بزرگ این دوره را تعیین ویژگی می‌نمود، اما پیش از این که پایان پذیرد قاره‌ها مجدداً سر بر افراشتند، و مجموع پدیداری زمین پانزده درصد بیش از آنچه اکنون هست بود. ناحیه کارائیب بسیار مرتفع بود. این دوره به خوبی در اروپا تعیین نشده است، زیرا نوسانات زمین کمتر بودند، در حالی که عمل آتشفشانی پایدارتر بود.

340,000,000 سال پیش فرو روی گسترده دیگری به جز در آسیا و استرالیا در خشکی به وقوع پیوست. آبهای اقیانوسهای دنیا عموماً یکپارچه بودند. این یک عصر بزرگ سنگ آهک بود و مقدار زیادی از سنگ آن با جلبکهای آهکی پنهان بنا شده بود.

چند میلیون سال بعد از آن بخشهای بزرگی از قاره‌های آمریکا و اروپا از میان آب شروع به پدیداری کردند. در نیمکره غربی فقط یک بازوی اقیانوس آرام روی مکزیک و نواحی کوه راکی کنونی باقی ماند، اما نزدیک به پایان این دوره سواحل اقیانوسهای اطلس و آرام مجدداً شروع به نشست کردند.

2. THE FIRST CONTINENTAL FLOOD STAGE THE INVERTEBRATE-ANIMAL AGE

^{58:21 (674:7)} The periodic phenomena of land elevation and land sinking characteristic of these times were all gradual and nonspectacular, being accompanied by little or no volcanic action. Throughout all of these successive land elevations and depressions the Asiatic mother continent did not fully share the history of the other land bodies. It experienced many inundations, dipping first in one direction and then another, more particularly in its earlier history, but it does not present the uniform rock deposits which may be discovered on the other continents. In recent ages Asia has been the most stable of all the land masses.

^{58:22 (675:1)} 350,000,000 years ago saw the beginning of the great flood period of all the continents except central Asia. The land masses were repeatedly covered with water; only the coastal highlands remained above these shallow but widespread oscillatory inland seas. Three major inundations characterized this period, but before it ended, the continents again arose, the total land emergence being fifteen per cent greater than now exists. The Caribbean region was highly elevated. This period is not well marked off in Europe because the land fluctuations were less, while the volcanic action was more persistent.

^{58:23 (675:2)} 340,000,000 years ago there occurred another extensive land sinking except in Asia and Australia. The waters of the world's oceans were generally commingled. This was a great limestone age, much of its stone being laid down by lime-secreting algae.

^{58:24 (675:3)} A few million years later large portions of the American continents and Europe began to emerge from the water. In the Western Hemisphere only an arm of the Pacific Ocean remained over Mexico and the present Rocky Mountain regions, but near the close of this epoch the Atlantic and Pacific coasts again began to sink.

330,000,000 سال پیش آغاز یک دوره زمان نسبتاً آرام را در سراسر دنیا نشان می‌کند، با زمین بسیاری که دوباره بر فراز آب قرار داشت. تنها استثنا برای این دوران سلطه آرامش خاکی، فوران آتشفشان بزرگ آمریکای شمالی در شرق کنتاکی، یکی از بزرگترین فعالیتهای منفرد آتشفشانی که دنیا تاکنون شناخته است بود. خاکسترهای این آتشفشان پانصد مایل مربع و عمق پانزده تا بیست فوت را پوشانید.

320,000,000 سال پیش سومین سیل عمده متعلق به این دوره رخ داد. آبهای این سیل، ضمن این که در جهتهای بسیار در تمامی قاره‌های آمریکا و اروپا هر چه بیشتر گسترش می‌یافت، تمامی زمینی را که سیل بزرگ پیشین زیر آب فرو برده بود تحت پوشش قرار داد. شرق آمریکای شمالی و غرب اروپا بین 10,000 تا 15,000 فوت زیر آب قرار داشت.

310,000,000 سال پیش توده‌های خشکی دنیا، به استثنای قسمتهای جنوبی آمریکای شمالی، دوباره به خوبی بالا- بودند. مکزیک پدیدار گردید، و بدین ترتیب دریای خلیج که از آن هنگام هویت خود را حفظ نموده است ایجاد گردید.

حیات این دوره به تکامل خویش ادامه می‌دهد. دنیا یکبار دیگر ساکت و نسبتاً آرام است. آب و هوا معتدل و یکنواخت باقی می‌ماند. گیاهان زمینی بیشتر و بیشتر از سواحل دریا فاصله می‌گیرند. الگوهای حیات به خوبی تکوین یافته‌اند، گر چه فسیلهای گیاهی اندکی از این روزگاران یافت می‌شوند.

این عصر بزرگ تکامل ارگانسمی فردی حیوانی بود، گر چه بسیاری از تغییرات اساسی نظیر گذار از گیاه به حیوان قبلاً به وقوع پیوسته بود. جانداران گیاهی تا نقطه‌ای تکامل یافتند که هر نوع از حیات تحت طبقه‌بندی مهره داران در فسیلهای آن سنگهایی که در طول این ایام بر زمین نقش بستند ارائه گردید. اما تمامی این حیوانات، ارگانسمهای دریایی بودند. هیچ حیوان زمینی هنوز پدیدار نگشته بود، به استثنای تعداد معدودی از انواع کرمها که در امتداد سواحل دریا در زمین نقب زده بودند، و گیاهان زمینی نیز هنوز در سراسر قاره‌ها گسترش نیافته بودند. هنوز وجود دی‌اکسید کربن بسیار زیاد در هوا اجازه وجود استنشاق کنندگان از هوا را نمی‌داد. اساساً تمامی حیوانات به جز برخی از حیوانات بدوی‌تر برای وجود خویش به طور مستقیم یا غیرمستقیم به زندگی گیاهی وابسته‌اند.

تریلوبیتها هنوز به چشم می‌خوردند. این حیوانات کوچک در دهها هزار شکل وجود داشتند و نیاکان سخت پوستان امروزی بودند. برخی از تریلوبیتها از بیست و پنج تا چهار هزار چشم بسیار کوچک داشتند. سایرین چشمان نارس داشتند. همینطور که این دوره به پایان رسید، تریلوبیتها با چندین شکل از جانوران بی‌مهره در سلطه بر دریاها سهیم بودند. اما آنها در طول آغاز دوره بعد به کلی نابود شدند.

جلبکهایی که از خود آهک ترشح می‌کردند در همه جا گسترده بودند. هزاران نوع از نیاکان اولیه مرجاتها وجود داشتند. کرمهای دریایی فراوان بودند، و تنوعات بسیاری از چترهای دریایی وجود داشتند که از آن هنگام

^{5925 (675.4)} 330,000,000 years ago marks the beginning of a time sector of comparative quiet all over the world, with much land again above water. The only exception to this reign of terrestrial quiet was the eruption of the great North American volcano of eastern Kentucky, one of the greatest single volcanic activities the world has ever known. The ashes of this volcano covered five hundred square miles to a depth of from fifteen to twenty feet.

^{5926 (675.5)} 320,000,000 years ago the third major flood of this period occurred. The waters of this inundation covered all the land submerged by the preceding deluge, while extending farther in many directions all over the Americas and Europe. Eastern North America and western Europe were from 10,000 to 15,000 feet under water.

^{5927 (675.6)} 310,000,000 years ago the land masses of the world were again well up excepting the southern parts of North America. Mexico emerged, thus creating the Gulf Sea, which has ever since maintained its identity.

^{5928 (675.7)} The life of this period continues to evolve. The world is once again quiet and relatively peaceful; the climate remains mild and equable; the land plants are migrating farther and farther from the seashores. The life patterns are well developed, although few plant fossils of these times are to be found.

^{5929 (675.8)} This was the great age of individual animal organismal evolution, though many of the basic changes, such as the transition from plant to animal, had previously occurred. The marine fauna developed to the point where every type of life below the vertebrate scale was represented in the fossils of those rocks which were laid down during these times. But all of these animals were marine organisms. No land animals had yet appeared except a few types of worms which burrowed along the seashores, nor had the land plants yet overspread the continents; there was still too much carbon dioxide in the air to permit of the existence of air breathers. Primarily, all animals except certain of the more primitive ones are directly or indirectly dependent on plant life for their existence.

^{59210 (675.1)} The trilobites were still prominent. These little animals existed in tens of thousands of patterns and were the predecessors of modern crustaceans. Some of the trilobites had from twenty-five to four thousand tiny eyelets; others had aborted eyes. As this period closed, the trilobites shared domination of the seas with several other forms of invertebrate life. But they utterly perished during the beginning of the next period.

^{59211 (675.2)} Lime-secreting algae were widespread. There existed thousands of species of the early ancestors of the corals. Sea worms were abundant, and there were many varieties of jellyfish which

تاکنون از بین رفته‌اند. مرجانها و انواع بعدی اسفنجها پدیدار گشتند. جانوران پا به سر به خوبی تکامل یافته بودند، و به صورت نوتیلوس مرواریدی، اختاپوس، سپیداج، و ماهی مرکب بقا یافته بودند.

انواع بسیاری از حیوانات صدفدار وجود داشتند، اما در آن هنگام صدفهای آنان همچون اعصار بعد برای مقاصد تدافعی مورد نیاز نبودند. جانوران شکم پا در آبهای دریاها کهن حضور داشتند، و شامل حلزونهای تک صدفی پرما، صدفهای پیرابند، و حلزونها می‌شدند. جانوران دولایی شکم پا از میان میلیونها سال گذر کرده‌اند، بسیار به همان شکلی که در آن هنگام وجود داشتند، و شامل ماسکله‌ها، کلمه‌ها، اویسترها، و اسکالوپها می‌شوند. ارگانیس‌های پشت صدفی نیز تکامل یافتند، و این بازو پلین در آبهای کهن درست به همان شکلی که امروز وجود دارند زندگی می‌کردند؛ آنها حتی از مکانیسمهای مفصلی، شکافدار، و انواع دیگر ترتیبات تدافعی خود برخوردار بودند.

بدین ترتیب داستان تکاملی دومین دوره بزرگ حیات دریایی که برای زیست شناسان شما به عنوان آر‌دویشین شناخته شده است پایان می‌پذیرد.

3- مرحله دوم سیلابهای بزرگ

دوره مرجانها — عصر بازوپایان

300,000,000 سال پیش دوره بزرگ دیگری از زیر آب روی زمین آغاز گشت. فرازوی دریاها باستانی دوران سیلورین به سوی جنوب و شمال احاطه ساختن بیشتر اروپا و شمال آمریکا را آماده نمود. زمین به اندازه زیادی از سطح دریا بالا نرفته بود. از این رو در حول و حوش خطوط ساحلی تهنشینی زیادی رخ نداد. دریاها مملو از حیات آهکی - صدفی بودند، و سقوط این صدفها به کف دریا تدریجاً لایه‌های بسیار ضخیمی از سنگ آهک ایجاد نمود. این اولین تهنشینی گسترده سنگ آهک می‌باشد، و عملاً تمامی اروپا و شمال آمریکا را در بر می‌گیرد، اما فقط در مکانهای اندکی در سطح زمین ظاهر می‌شود. ضخامت این لایه صخره‌ای کهن به حدود یک هزار فوت بالغ می‌شود، اما بسیاری از این رسوبات از آن هنگام تاکنون از طریق خم شدن، بالا آمدگی شدید زمین، و گسستگی، به حد زیادی کج و معوج شده‌اند، و بسیاری به کوارتز، سنگ رس، و سنگ مرمر تبدیل گشته‌اند.

هیچ سنگ آتش یا گدازه آتشفشانی در لایه‌های سنگی این دوره یافت نمی‌شود، به استثنای آنهایی که متعلق به آتشفشانهای بزرگ جنوب اروپا و شرق ایالت مین و جریانات مذاب آتشفشانی استان کبک می‌باشند. عمل آتشفشانی به حد زیادی سبزی شده بود. این اوج رسوبات عظیم آب بود؛ مقدار کمی کوه سازی رخ می‌داد، و یا این که از آن خبری نبود.

290,000,000 سال پیش دریا به حد زیادی از قاره‌ها عقب کشیده بود، و کف اقیانوسهای اطراف در حال نشست بود. توده‌های زمین به اندازه اندکی تغییر نمودند، تا این که دوباره به زیر آب فرو رفتند. حرکات اولیه کوههای تمامی قاره‌ها داشت شروع می‌شد، و

have since become extinct. Corals and the later types of sponges evolved. The cephalopods were well developed, and they have survived as the modern pearly nautilus, octopus, cuttlefish, and squid.

^{5212 (6763)} There were many varieties of shell animals, but their shells were not then so much needed for defensive purposes as in subsequent ages. The gastropods were present in the waters of the ancient seas, and they included single-shelled drills, periwinkles, and snails. The bivalve gastropods have come on down through the intervening millions of years much as they then existed and embrace the mussels, clams, oysters, and scallops. The valve-shelled organisms also evolved, and these brachiopods lived in those ancient waters much as they exist today; they even had hinged, notched, and other sorts of protective arrangements of their valves.

^{5213 (6764)} So ends the evolutionary story of the second great period of marine life, which is known to your geologists as the *Ordovician*.

3. THE SECOND GREAT FLOOD STAGE

THE CORAL PERIOD — THE BRACHIOPOD AGE

^{5231 (6765)} 300,000,000 years ago another great period of land submergence began. The southward and northward encroachment of the ancient Silurian seas made ready to engulf most of Europe and North America. The land was not elevated far above the sea so that not much deposition occurred about the shore lines. The seas teemed with lime-shelled life, and the falling of these shells to the sea bottom gradually built up very thick layers of limestone. This is the first widespread limestone deposit, and it covers practically all of Europe and North America but only appears at the earth's surface in a few places. The thickness of this ancient rock layer averages about one thousand feet, but many of these deposits have since been greatly deformed by tilting, upheavals, and faulting, and many have been changed to quartz, shale, and marble.

^{5232 (6766)} No fire rocks or lava are found in the stone layers of this period except those of the great volcanoes of southern Europe and eastern Maine and the lava flows of Quebec. Volcanic action was largely past. This was the height of great water deposition; there was little or no mountain building.

^{5233 (6767)} 290,000,000 years ago the sea had largely withdrawn from the continents, and the bottoms of the surrounding oceans were sinking. The land masses were little changed until they were again submerged. The early mountain movements

بزرگترین این دگرگونیهای پوسته‌ای، هیمالیای آسیا و کوههای بزرگ اسکاتلند بودند که از ایرلند تا اسکاتلند و تا اسپیتزبرگن امتداد می‌یافتند.

در رسوبات این عصر است که مقادیر زیادی گاز، نفت، روی، و سرب یافت می‌شود. نفت و گاز از انباشتهای عظیم ماده گیاهی و حیوانی از زمان زیر آب روی قبلی زمین به دوران بعد انتقال یافته، در حالی که رسوبات معدنی نمایانگر ته‌نشینی احجام راکد آب می‌باشند. بسیاری از رسوبات سنگهای نمکی به این دوره تعلق دارند.

تریلوبیتها به سرعت تقلیل یافتند، و مرکز صحنه توسط نرم تنان بزرگتر یا جانوران پا به سر اشغال گردید. این حیوانات تا درازای پانزده فوت و پهنای یک فوت رشد کردند و حکمرانان دریاهای گشتند. این نوع از حیوانات به طور ناگهانی ظاهر شدند و بر حیات دریایی سلطه یافتند.

فعالیت بزرگ آتشفشانی این عصر در ناحیه اروپا بود. برای میلیونها میلیون سال چنین فورانات شدید و گسترده انطور که در اطراف ناحیه باریک مدیترانه و به ویژه در همسایگی جزایر بریتانیا رخ داد به وقوع نپیوسته بود. این جریان مواد مذاب آتشفشانی امروزه در ناحیه جزایر بریتانیا به صورت لایه‌های متناوب گدازه‌های آتشفشانی و تخته سنگ با ضخامت 25,000 فوت ظاهر می‌شود. این تخته سنگها توسط جریانهای متناوب گدازه‌های آتشفشانی که بر روی کف کم عمق دریا پخش شدند بر زمین نهاده شدند، و بدین ترتیب میان رسوبات سنگی پراکنده شدند، و تمامی این متعاقباً بر فراز سطح دریا واقع شد. زمین لرزه‌های شدید در شمال اروپا به ویژه در اسکاتلند به وقوع پیوست.

آب و هوای اقیانوس معتدل و یکنواخت باقی ماند و دریاهای گرم، سواحل سرزمینهای قطبی را شستشو دادند. فسیلهای بازوپایان و سایر اشکال حیات دریایی ممکن است در این رسوبات تا قطب شمال پیدا شوند. شکم پایان، بازوپایان، اسفنجها، و مرجانهای آبسنگ ساز به تکثیر ادامه دادند.

پایان این دوره شاهد دومین پیشروی دریاهای دوران سیلورین به همراه در هم آمیختن دیگر آبهای اقیانوسهای جنوبی و شمالی می‌باشد. پا به سران حیات دریایی را تحت سلطه خویش دارند، حال آن که اشکال مربوط حیات به طور تدریجی پدیدار گشته و متمایز می‌شوند.

280,000,000 سال پیش قاره‌ها به اندازه زیادی از دومین سیلابهای سیلورین بیرون آمده بودند. رسوبات صخره‌ای این زیر آب روی در شمال آمریکا به عنوان سنگ آهک نیآگارا شناخته می‌شوند، زیرا این لایه صخره‌ای است که آبشار نیآگارا روی آن جاری است. این لایه سنگی از کوههای شرقی تا ناحیه دره میسیسیپی امتداد می‌یابد، اما به جز به سمت جنوب، بیشتر به سوی غرب امتداد نمی‌یابد. چندین لایه بر روی کانادا، قسمتهایی از آمریکای جنوبی، استرالیا، و بیشتر اروپا امتداد می‌یابد و حد متوسط ضخامت این زیرچینه نیآگارا در حدود ششصد فوت می‌باشد. بلافاصله بر روی ته‌نشست نیآگارا، در بسیاری نواحی مجموعه‌ای از

of all the continents were beginning, and the greatest of these crustal upheavals were the Himalayas of Asia and the great Caledonian Mountains, extending from Ireland through Scotland and on to Spitzbergen.

^{59.34 (677.1)} It is in the deposits of this age that much of the gas, oil, zinc, and lead are found, the gas and oil being derived from the enormous collections of vegetable and animal matter carried down at the time of the previous land submergence, while the mineral deposits represent the sedimentation of sluggish bodies of water. Many of the rock salt deposits belong to this period.

^{59.35 (677.2)} The trilobites rapidly declined, and the center of the stage was occupied by the larger mollusks, or cephalopods. These animals grew to be fifteen feet long and one foot in diameter and became masters of the seas. This species of animal appeared *suddenly* and assumed dominance of sea life.

^{59.36 (677.3)} The great volcanic activity of this age was in the European sector. Not in millions upon millions of years had such violent and extensive volcanic eruptions occurred as now took place around the Mediterranean trough and especially in the neighborhood of the British Isles. This lava flow over the British Isles region today appears as alternate layers of lava and rock 25,000 feet thick. These rocks were laid down by the intermittent lava flows which spread out over a shallow sea bed, thus interspersing the rock deposits, and all of this was subsequently elevated high above the sea. Violent earthquakes took place in northern Europe, notably in Scotland.

^{59.37 (677.4)} The oceanic climate remained mild and uniform, and the warm seas bathed the shores of the polar lands. Brachiopod and other marine-life fossils may be found in these deposits right up to the North Pole. Gastropods, brachiopods, sponges, and reef-making corals continued to increase.

^{59.38 (677.5)} The close of this epoch witnesses the second advance of the Silurian seas with another commingling of the waters of the southern and northern oceans. The cephalopods dominate marine life, while associated forms of life progressively develop and differentiate.

^{59.39 (677.6)} 280,000,000 years ago the continents had largely emerged from the second Silurian inundation. The rock deposits of this submergence are known in North America as Niagara limestone because this is the stratum of rock over which Niagara Falls now flows. This layer of rock extends from the eastern mountains to the Mississippi valley region but not farther west except to the south. Several layers extend over Canada, portions of South America, Australia, and most of Europe, the average thickness of this Niagara series being about six hundred feet. Immediately overlying the

جوش سنگ، سنگ رس، و سنگ نمک را می‌توان یافت. این انباشت ثانویه رسوبات می‌باشد. این نمک در مردابهای بزرگی که به طور متناوب به سمت دریا گشوده شده و سپس قطع شدند تانشین گردید، به طوری که با رسوب نمک، به همراه مواد دیگری که در محلول نگاه داشته شده بودند، تبخیر رخ داد. در برخی نواحی این لایه‌های سنگی نمک هفتاد فوت ضخامت دارند.

آب و هوا یکنواخت و معتدل است، و فسیلهای دریایی در نواحی قطب شمال بر زمین نهاده شدند. اما تا پایان این دوره دریاها آنقدر به حد زیاد شور هستند که حیات کمی بقا می‌یابد.

در حوالی پایان زیر آب روی دوران پایانی سیلورین، آنطور که توسط رسوبات سوسنی شکل سنگ آهک نمایان است، تعداد خارپوستان — سوسنهای سنگی آبی — به اندازه زیادی افزایش می‌یابد. تریلوبیتها تقریباً از میان رفته‌اند، و جانوران نرم تن به پادشاهی خود بر دریاها ادامه می‌دهند. ساختار مرجان - آبسنگ به قدر زیادی افزایش می‌یابد. در طی این عصر در مناطق مساعدتر ابتدا عقربهای بدوی آبی پدیدار می‌شوند. به زودی بعد از آن، و به طور ناگهانی عقربهای واقعی — استنشاق کنندگان واقعی هوا — ظاهر می‌شوند.

این تحولات سومین دوره حیات دریایی را خاتمه داده و بیست و پنج میلیون سال را می‌پوشاند و برای پژوهشگران شما به عنوان دوره سیلورین شناخته شده است.

4- مرحله بزرگ پیداری زمین

دوره حیات گیاهی در زمین

عصر ماهیان

در پیکار طولانی میان زمین و آب، برای منتهای طویل دریا به طور نسبی پیروز بوده است، اما روزگاران پیروزی زمین درست در پیش است. و رانشهای قاره‌ای هنوز جلو نرفته‌اند، اما گاهی اوقات عملاً تمامی زمینهای کره زمین از طریق باریکه‌های آبی و پلهای زمینی به هم متصل هستند.

به تدریج که زمین از آخرین سیلاب دوران سیلورین بیرون می‌آید، یک دوره مهم در تکامل دنیا و تکوین حیات به پایان می‌رسد. این طلوعه یک عصر نوین در کره زمین است. منظره عریان و غیر جذاب ایام پیشین با سرسبزی خرم پوشانیده می‌شود، و اولین جنگلهای باشکوه به زودی پدیدار خواهند گشت.

حیات دریایی این عصر به سبب جدایی انواع اولیه، بسیار متنوع بود، اما بعدها تمامی این انواع مختلف در هم آمیخته و به صورت مشترک زیست می‌کردند. جانوران بازوپا در همان اوایل به نقطه اوج تکامل خود رسیده و بندپایان جانشین آنان شدند، و سرخابها برای اولین بار ظاهر شدند. اما بزرگترین رویداد ظهور ناگهانی خانواده ماهی بود. این عصر ماهیان گشت، آن دوره تاریخ دنیا که با نوع حیوان مهرمدار تعیین ویژگی می‌شد.

Niagara deposit, in many regions may be found a collection of conglomerate, shale, and rock salt. This is the accumulation of secondary subsidences. This salt settled in great lagoons which were alternately opened up to the sea and then cut off so that evaporation occurred with deposition of salt along with other matter held in solution. In some regions these rock salt beds are seventy feet thick.

^{59.310 (677.7)} The climate is even and mild, and marine fossils are laid down in the arctic regions. But by the end of this epoch the seas are so excessively salty that little life survives.

^{59.311 (677.8)} Toward the close of the final Silurian submergence there is a great increase in the echinoderms — the stone lilies — as is evidenced by the crinoid limestone deposits. The trilobites have nearly disappeared, and the mollusks continue monarchs of the seas; coral-reef formation increases greatly. During this age, in the more favorable locations the primitive water scorpions first evolve. Soon thereafter, and *suddenly*, the true scorpions — actual air breathers — make their appearance.

^{59.312 (678.1)} These developments terminate the third marine-life period, covering twenty-five million years and known to your researchers as the *Silurian*.

4. THE GREAT LAND-EMERGENCE STAGE

THE VEGETATIVE LAND-LIFE PERIOD

THE AGE OF FISHES

^{59.41 (678.2)} In the agelong struggle between land and water, for long periods the sea has been comparatively victorious, but times of land victory are just ahead. And the continental drifts have not proceeded so far but that, at times, practically all of the land of the world is connected by slender isthmuses and narrow land bridges.

^{59.42 (678.3)} As the land emerges from the last Silurian inundation, an important period in world development and life evolution comes to an end. It is the dawn of a new age on earth. The naked and unattractive landscape of former times is becoming clothed with luxuriant verdure, and the first magnificent forests will soon appear.

^{59.43 (678.4)} The marine life of this age was very diverse due to the early species segregation, but later on there was free commingling and association of all these different types. The brachiopods early reached their climax, being succeeded by the arthropods, and barnacles made their first appearance. But the greatest event of all was the sudden appearance of the fish family. This became the age of fishes, that period of the world's history characterized by the *vertebrate* type of animal.

270,000,000 سال پیش قاره‌ها همگی بر فراز آب قرار داشتند. در میلیون‌ها میلیون سال این چنین زمین فراوانی در یک زمان بر فراز آب قرار نداشت. این یکی از بزرگترین ادوار پدیداری زمین در تمامی تاریخ دنیا بود.

پنج میلیون سال بعد سرزمینهای آمریکای شمالی و جنوبی، اروپا، آفریقا، شمال آسیا، و استرالیا برای مدت کوتاهی دچار سیل زدگی شدند. در آمریکای شمالی زیر آب روی زمین گهگاهی تقریباً کامل می‌شد و لایه‌های سنگ آهک حاصل از آن ضخامت به اندازه 500 تا 5,000 فوت دارند. این دریا‌های گوناگون متعلق به دوران دئون در ابتدا در یک جهت و سپس در جهت دیگر امتداد یافتند، طوری که دریای پهناور داخلی آمریکای شمالی وابسته به قطب شمال از طریق شمال کالیفرنیا به سوی اقیانوس آرام یک مسیر خروجی پیدا نمود.

260,000,000 سال پیش نزدیک به پایان این دوره فرو رفتگی زمین، قسمتی از شمال آمریکا با دریا‌هایی که با آب‌های اقیانوس آرام، اطلس، قطب شمال، و خلیج ارتباطی همزمان داشتند پوشیده گشت. میانگین ضخامت رسوبات این مراحل بعدی اولین سیل دوران دئون در حدود یک هزار فوت می‌باشد. آب‌سنگ‌های مرجانی که این ایام را تعیین ویژگی می‌نمایند نمایانگر این هستند که دریا‌های واقع در خشکی زلال و کم عمق بودند. چنین رسوبات مرجانی در کناره‌های رودخانه‌های اوهایو در نزدیکی لویی ویل، کنتاکی، نمایانند، و در حدود یکصد فوت ضخامت دارند و شامل بیش از دویست نوع مختلف می‌باشند. این ساختارهای مرجانی تا کانادا و شمال اروپا و تا نواحی قطب شمال امتداد می‌یابند.

به دنبال این زیر آب روی‌ها بسیاری از خطوط ساحلی به میزان قابل ملاحظه‌ای مرتفع شدند، طوری که رسوبات پیشین با گل و سنگ رس پوشیده شدند. همچنین یک لایه قرمز ماسه سنگ وجود دارد که مشخص کننده یکی از رسوبات متعلق به دوران دئون می‌باشد، و این لایه قرمز روی بیشتر سطح کره زمین وسعت یافته و در شمال و جنوب آمریکا، اروپا، روسیه، چین، آفریقا، و استرالیا پیدا می‌شود. چنین رسوبات قرمز رنگ حاکی از شرایط بایر و نیمه بایر می‌باشند، اما آب و هوای این دوره هنوز معتدل و یکنواخت بود.

در سراسر تمامی این دوره سرزمین جنوب شرقی جزیره سین سینتی کاملاً بالای آب باقی ماند. اما بخش عمده غرب اروپا به علاوه جزایر بریتانیا زیر آب فرو رفتند. در ویلز، آلمان، و سایر نقاط اروپا سنگ‌های دوران دئون 20,000 فوت ضخامت دارند.

250,000,000 سال پیش شاهد ظهور خانواده ماهیان، مهره داران، یکی از مهمترین مراحل در کل تکامل پیش از انسان بود.

بندپایان، یا سخت پوستان، نیاکان اولین مهره داران بودند. پیش قراولان خانواده ماهیان دو نیای تغییر یافته بندپا بودند. یکی یک بدن دراز داشت که سر را به دم وصل می‌کرد، حال آن که دیگری یک پیش ماهی بدون ستون فقرات و بی‌ارواره بود. اما هنگامی که ماهیان، اولین مهره داران دنیای حیوانات، به طور ناگهانی از شمال پدیدار گشتند، این انواع اولیه به سرعت نابود

59.44 (678.5) 270,000,000 years ago the continents were all above water. In millions upon millions of years not so much land had been above water at one time; it was one of the greatest land-emergence epochs in all world history.

59.45 (678.6) Five million years later the land areas of North and South America, Europe, Africa, northern Asia, and Australia were briefly inundated, in North America the submergence at one time or another being almost complete; and the resulting limestone layers run from 500 to 5,000 feet in thickness. These various Devonian seas extended first in one direction and then in another so that the immense arctic North American inland sea found an outlet to the Pacific Ocean through northern California.

59.46 (678.7) 260,000,000 years ago, toward the end of this land-depression epoch, North America was partially overspread by seas having simultaneous connection with the Pacific, Atlantic, Arctic, and Gulf waters. The deposits of these later stages of the first Devonian flood average about one thousand feet in thickness. The coral reefs characterizing these times indicate that the inland seas were clear and shallow. Such coral deposits are exposed in the banks of the Ohio River near Louisville, Kentucky, and are about one hundred feet thick, embracing more than two hundred varieties. These coral formations extend through Canada and northern Europe to the arctic regions.

59.47 (678.8) Following these submergences, many of the shore lines were considerably elevated so that the earlier deposits were covered by mud or shale. There is also a red sandstone stratum which characterizes one of the Devonian sedimentations, and this red layer extends over much of the earth's surface, being found in North and South America, Europe, Russia, China, Africa, and Australia. Such red deposits are suggestive of arid or semiarid conditions, but the climate of this epoch was still mild and even.

59.48 (679.1) Throughout all of this period the land southeast of the Cincinnati Island remained well above water. But very much of western Europe, including the British Isles, was submerged. In Wales, Germany, and other places in Europe the Devonian rocks are 20,000 feet thick.

59.49 (679.2) 250,000,000 years ago witnessed the appearance of the fish family, the vertebrates, one of the most important steps in all prehuman evolution.

59.410 (679.3) The arthropods, or crustaceans, were the ancestors of the first vertebrates. The forerunners of the fish family were two modified arthropod ancestors; one had a long body connecting a head and tail, while the other was a backboneless, jawless prefish. But these preliminary types were quickly destroyed when the fishes, the first

شدند.

بسیاری از بزرگترین ماهیان واقعی به این عصر تعلق دارند. و برخی از اقسام دنداندار بیست و پنج تا سی فوت درازا دارند. کوسه ماهیان امروزی از بقایافتگان این ماهیان دوران باستان هستند. ماهیان شش‌دار و زرم‌دار به نقطه اوج تکامل خود رسیدند، و پیش از آن که این دوره به پایان رسد، ماهیان با آبهای شیرین و شور، هر دو، انطباق یافته بودند.

بسترهای واقعی استخوان شامل دندان و اسکلت ماهی در رسوباتی که در نزدیکی پایان این دوره در زمین گذاشته شده ممکن است یافت شوند، و بسترهای غنی فسیل در امتداد ساحل کالیفرنیا واقع شده‌اند، زیرا بسیاری از خلیج‌های محفوظ متعلق به اقیانوس آرام به داخل سرزمین آن ناحیه امتداد یافتند.

کره زمین با انواع جدید گیاهان زمینی به سرعت پوشیده می‌شد. تا این هنگام به جز در حول و حوش لبه آب گیاهان اندکی در زمین می‌رویدند. آنگاه، و به طور ناگهانی خانواده بارور سرخس ظاهر گشت و سریعاً روی سطح به سرعت پدیدار شونده زمین در تمامی قسمت‌های دنیا گسترش یافت. به زودی انواع و اقسام درختان، به ضخامت دو فوت و ارتفاع چهل فوت پدیدار گشتند. بعدها برگ درختان نمو یافتند، اما این تنوعات اولیه فقط شاخ و برگ ابتدایی داشتند. گیاهان کوچکتر بسیاری وجود داشتند، اما فسیلهای آنها یافت نمی‌شوند، زیرا آنها معمولاً توسط باکتری‌هایی که باز هم پیش از آن ظاهر گشتند نابود شدند.

همینطور که زمین سر بر آورد، آمریکای شمالی از طریق پلهای زمینی که تا گرینلند امتداد می‌یافتند به اروپا وصل شد. و امروزه گرینلند بقایای این گیاهان اولیه زمینی را در زیر پوشش یخی خود حفظ کرده است.

240,000,000 سال پیش زمین روی قسمتهایی از اروپا و شمال و جنوب آمریکا، هر دو، شروع به فروکش نمود. این فرو روی ظهور آخرین و کوچکترین سیلابهای گسترده دوره دئون را نشان نمود. دریاهای قطب شمال مجدداً روی بخش عمده آمریکای شمالی به سوی جنوب حرکت نمودند. اقیانوس اطلس قسمت بزرگی از اروپا و غرب آسیا را زیر آب فرو برد، در حالی که جنوب اقیانوس آرام بیشتر هند را پوشانید. این زیر آب روی در پیداری خویش آهسته بود و به همان اندازه نیز در عقب نشینی کند بود. کوههای کتزکیل در امتداد کناره غربی رودخانه هادسن یکی از بزرگترین بناهای ژئولوژیک این دوره هستند که در سطح آمریکای شمالی یافت می‌شوند.

230,000,000 سال پیش دریاها همچنان به عقب نشینی خود ادامه می‌دادند. بیشتر آمریکای شمالی بر فراز آب قرار داشت، و فعالیت آتشفشانی بزرگی در ناحیه سنت لارنس رخ داد. کوه رویال در مونتال گردنه فرسایش یافته یکی از این آتشفشانها است. رسوبات سرتاسر این دوره به خوبی در کوههای آپالاچی آمریکای شمالی نمایان است، یعنی جایی که رودخانه ساسکوهانا با ایجاد یک دره این لایه‌های پی در پی را که ضخامتی بیش از 13,000 فوت به دست آورده در معرض دید قرار داده است.

مرتفع شدن قاره‌ها ادامه می‌یافت، و اتمسفر سرشار از اکسیژن می‌گشت. کره زمین با جنگلهای پهناور

vertebrates of the animal world, made their *sudden* appearance from the north.

59.4.11 (679.4) Many of the largest true fish belong to this age, some of the teeth-bearing varieties being twenty-five to thirty feet long; the present-day sharks are the survivors of these ancient fishes. The lung and armored fishes reached their evolutionary apex, and before this epoch had ended, fishes had adapted to both fresh and salt waters.

59.4.12 (679.5) Veritable bone beds of fish teeth and skeletons may be found in the deposits laid down toward the close of this period, and rich fossil beds are situated along the coast of California since many sheltered bays of the Pacific Ocean extended into the land of that region.

59.4.13 (679.6) The earth was being rapidly overrun by the new orders of land vegetation. Heretofore few plants grew on land except about the water's edge. Now, and *suddenly*, the prolific *fern family* appeared and quickly spread over the face of the rapidly rising land in all parts of the world. Tree types, two feet thick and forty feet high, soon developed; later on, leaves evolved, but these early varieties had only rudimentary foliage. There were many smaller plants, but their fossils are not found since they were usually destroyed by the still earlier appearing bacteria.

59.4.14 (679.7) As the land rose, North America became connected with Europe by land bridges extending to Greenland. And today Greenland holds the remains of these early land plants beneath its mantle of ice.

59.4.15 (679.8) 240,000,000 years ago the land over parts of both Europe and North and South America began to sink. This subsidence marked the appearance of the last and least extensive of the Devonian floods. The arctic seas again moved southward over much of North America, the Atlantic inundated a large part of Europe and western Asia, while the southern Pacific covered most of India. This inundation was slow in appearing and equally slow in retreating. The Catskill Mountains along the west bank of the Hudson River are one of the largest geologic monuments of this epoch to be found on the surface of North America.

59.4.16 (679.9) 230,000,000 years ago the seas were continuing their retreat. Much of North America was above water, and great volcanic activity occurred in the St. Lawrence region. Mount Royal, at Montreal, is the eroded neck of one of these volcanoes. The deposits of this entire epoch are well shown in the Appalachian Mountains of North America where the Susquehanna River has cut a valley exposing these successive layers, which attained a thickness of over 13,000 feet.

59.4.17 (680.1) The elevation of the continents proceeded, and the atmosphere was becoming

سرخس به ارتفاع یکصد فوت و با درختان خالص آن روزگاران پوشیده می‌گشت. جنگلها خاموش بودند، هیچ صدایی شنیده نمی‌شد، نه حتی صدای خش خش یک برگ، زیرا چنین درختانی هیچ برگی نداشتند.

و بدین ترتیب یکی از طولانی‌ترین ادوار تکامل حیات دریایی، عصر ماهیان، پایان پذیرفت. این دوره از تاریخ دنیا تقریباً پنجاه میلیون سال طول کشید و برای پژوهشگران شما به عنوان دوران دئون شناخته شده است.

5- مرحله تغییر پوسته‌ای

دوره کریزای جنگل سرخس

عصر قورباغه‌ها

ظهور ماهی در طول دوره پیشین نشانگر اوج تکامل حیات دریایی است. از این نقطه به بعد تکامل حیات زمینی به طور فزاینده‌ای مهم می‌شود. و این دوره با برقراری این مرحله تقریباً ایده‌آل برای ظهور اولین حیوانات متعلق به خشکی گشایش می‌یابد.

220,000,000 سال پیش بسیاری از مناطق قاره‌ای خشکی، شامل بیشتر شمال آمریکا بر فراز آب قرار داشتند. زمین از گیاهان پرپیرایه پوشیده گشت. این در حقیقت عصر سرخس‌ان بود. دی‌اکسید کربن هنوز در اتمسفر موجود بود، اما به میزان کاهش یافته.

مدت کوتاهی بعد از آن قسمت مرکزی شمال آمریکا زیر آب فرو رفت، و دو دریای بزرگ داخل خشکی ایجاد نمود. مناطق کوهستانی ساحلی در اقیانوس آرام و اطلس، هر دو، درست در ماورای خطوط ساحلی کنونی واقع شده بودند. این دو دریای اکنون به هم پیوسته اشکال مختلف حیات خویش را در آمیختند، و وصلت این جانداران دریایی آغاز افول سریع و جهانی حیات دریایی و گشایش دوره بعدی حیات زمینی را نشان نمود.

210,000,000 سال پیش دریاهای حاوی آب گرم قطب شمال بیشتر شمال آمریکا و اروپا را می‌پوشانیدند. آبهای قطب جنوب آمریکای جنوبی و استرالیا را زیر آب فرو بردند، در حالی که آفریقا و آسیا هر دو بسیار مرتفع گردیدند.

هنگامی که دریاها در فراز خویش بودند، یک تحول جدید تکاملی به طور ناگهانی به وقوع پیوست. به ناگاه اولین حیوانات زمینی ظاهر شدند. انواع بیشمار از این حیوانات وجود داشتند که قادر بودند روی زمین یا در آب زندگی کنند. این جانوران دو زیستی که هوا تنفس می‌کردند از بندپایان، که کیسه‌های شنایشان به شش تکامل یافته بود، به وجود آمدند.

از آبهای شور دریاها حلزونها، عقربها، و قورباغه‌ها به روی زمین خزیدند. امروزه قورباغه‌ها هنوز در آب تخم‌گذاری می‌کنند، و نوزادان آنان بدو به صورت ماهیان کوچک، بچه وزغها، وجود دارند. این دوره به خوبی می‌تواند به عنوان عصر قورباغه‌ها

enriched with oxygen. The earth was overspread by vast forests of ferns one hundred feet high and by the peculiar trees of those days, silent forests; not a sound was heard, not even the rustle of a leaf, for such trees had no leaves.

^{59:4.18 (680:2)} And thus drew to a close one of the longest periods of marine-life evolution, *the age of fishes*. This period of the world's history lasted almost fifty million years; it has become known to your researchers as the *Devonian*.

5. THE CRUSTAL-SHIFTING STAGE

THE FERN-FOREST CARBONIFEROUS

PERIOD

THE AGE OF FROGS

^{59:5.1 (680:3)} The appearance of fish during the preceding period marks the apex of marine-life evolution. From this point onward the evolution of land life becomes increasingly important. And this period opens with the stage almost ideally set for the appearance of the first land animals.

^{59:5.2 (680:4)} 220,000,000 years ago many of the continental land areas, including most of North America, were above water. The land was overrun by luxurious vegetation; this was indeed the *age of ferns*. Carbon dioxide was still present in the atmosphere but in lessening degree.

^{59:5.3 (680:5)} Shortly thereafter the central portion of North America was inundated, creating two great inland seas. Both the Atlantic and Pacific coastal highlands were situated just beyond the present shore lines. These two seas presently united, commingling their different forms of life, and the union of these marine fauna marked the beginning of the rapid and world-wide decline in marine life and the opening of the subsequent land-life period.

^{59:5.4 (680:6)} 210,000,000 years ago the warm-water arctic seas covered most of North America and Europe. The south polar waters inundated South America and Australia, while both Africa and Asia were highly elevated.

^{59:5.5 (680:7)} When the seas were at their height, a new evolutionary development *suddenly* occurred. Abruptly, the first of the land animals appeared. There were numerous species of these animals that were able to live on land or in water. These air-breathing amphibians developed from the arthropods, whose swim bladders had evolved into lungs.

^{59:5.6 (680:8)} From the briny waters of the seas there crawled out upon the land snails, scorpions, and frogs. Today frogs still lay their eggs in water, and their young first exist as little fishes, tadpoles. This period could well be known as the *age of frogs*.

شناخته شود.

بلافاصله بعد از آن ابتدا پشه‌ها ظاهر شدند، و به همراه عنکبوتان، عقربها، سوسکها، جیرجیرکها، و ملخها فوراً در قاره‌های دنیا پراکنده گشتند. سنجاقکها سی اینچ درازا داشتند. هزار نوع سوسک به وجود آمد، و برخی تا درازای چهار اینچ رشد کردند.

دو گروه از خارپوستان به طور خاص به خوبی تکوین یافتند، و آنها در واقع فسیلهای راهنمای این عصر هستند. کوسه ماهیان بزرگی که از صدفها تغذیه می‌کردند نیز بسیار تکامل یافتند، و برای بیش از پنج میلیون سال اقیانوسها را تحت سلطه خود در آوردند. آب و هوا هنوز معتدل و یکنواخت بود. حیات دریایی به قدر اندکی تغییر یافته بود. ماهیان آب شیرین در حال تکوین بودند و تریلوبیتها به انقراض نزدیک می‌شدند. مرجانها قلیل بودند و سنگ آهک بسیاری توسط خارپوستان ساخته می‌شد. سنگ آهکهای بهتر ساختمانی در طی این دوره روی زمین نهاده شدند.

آبهای بسیاری از دریاهای واقع در خشکی آنقدر به حد زیاد با آهک و مواد معدنی دیگر اشباع بودند که محل پیشرفت و پیدایش بسیاری از انواع حیات دریایی بودند. سرانجام دریاها در نتیجه رسوب گسترده سنگ که در برخی جاها شامل روی و سرب می‌شد تصفیه شدند.

رسوبات این عصر اولیه کربن‌زا بین 500 تا 2,000 فوت ضخامت دارند، و شامل ماسه سنگ، سنگ رس، و سنگ آهک می‌باشند. قدیمی‌ترین لایه‌ها شامل فسیلهای حیوانات زمینی و دریایی، هر دو، و گیاهان، به همراه رسوبات زیاد سنگریزه‌ها و آبریزها می‌باشند. زغال سنگ قابل حفاری کمی در این لایه‌های قدیمی‌تر پیدا می‌شود. این رسوبات در سراسر اروپا بسیار شبیه آنهایی هستند که در آمریکای شمالی در زمین نهاده شدند.

نزدیک به پایان این دوره سرزمین آمریکای شمالی شروع به سر بر آوردن نمود. وقفه کوتاهی پدیدار گشت، و دریا در حدود نیمی از بسترهای پیشین خود را دوباره پوشانید. این یک زیر آب روی کوتاه بود، و بیشتر زمین به زودی کاملاً بر فراز آب قرار گرفت. آمریکای جنوبی هنوز از طریق آفریقا به اروپا متصل بود.

این دوره شاهد آغاز کوههای وژ، جنگل سیاه، و اورال بود. بن کوههای دیگر و قدیمی‌تر در سراسر بریتانیای کبیر و اروپا یافت می‌شود.

200,000,000 سال پیش مراحل واقعاً فعال دوره کربن‌زا آغاز گردید. برای بیست میلیون سال پیش از این زمان، رسوبات قدیمی‌تر زغال سنگ داشتند روی زمین نهاده می‌شدند، اما اکنون فعالیت‌های گسترده‌تر شکل دهنده زغال سنگ در شرف وقوع بودند. طول دوره واقعی تشکیل زغال سنگ اندکی بیش از بیست و پنج میلیون سال بود.

زمین به سبب تغییر سطح دریا که علت آن فعالیت‌های کف اقیانوس بود متناوباً بالا- و پایین می‌رفت. این پریشانی پوسته‌ای — ثبات و سر بر آوردن زمین — در

59:57 (661:9) Very soon thereafter the insects first appeared and, together with spiders, scorpions, cockroaches, crickets, and locusts, soon overspread the continents of the world. Dragon flies measured thirty inches across. One thousand species of cockroaches developed, and some grew to be four inches long.

59:58 (661:10) Two groups of echinoderms became especially well developed, and they are in reality the guide fossils of this epoch. The large shell-feeding sharks were also highly evolved, and for more than five million years they dominated the oceans. The climate was still mild and equable; the marine life was little changed. Fresh-water fish were developing and the trilobites were nearing extinction. Corals were scarce, and much of the limestone was being made by the crinoids. The finer building limestones were laid down during this epoch.

59:59 (661:11) The waters of many of the inland seas were so heavily charged with lime and other minerals as greatly to interfere with the progress and development of many marine species. Eventually the seas cleared up as the result of an extensive stone deposit, in some places containing zinc and lead.

59:510 (661:2) The deposits of this early Carboniferous age are from 500 to 2,000 feet thick, consisting of sandstone, shale, and limestone. The oldest strata yield the fossils of both land and marine animals and plants, along with much gravel and basin sediments. Little workable coal is found in these older strata. These depositions throughout Europe are very similar to those laid down over North America.

59:512 (661:3) Toward the close of this epoch the land of North America began to rise. There was a short interruption, and the sea returned to cover about half of its previous beds. This was a short inundation, and most of the land was soon well above water. South America was still connected with Europe by way of Africa.

59:512 (661:4) This epoch witnessed the beginning of the Vosges, Black Forest, and Ural mountains. Stumps of other and older mountains are to be found all over Great Britain and Europe.

59:513 (661:5) 200,000,000 years ago the really active stages of the Carboniferous period began. For twenty million years prior to this time the earlier coal deposits were being laid down, but now the more extensive coal-formation activities were in process. The length of the actual coal-deposition epoch was a little over twenty-five million years.

59:514 (661:6) The land was periodically going up and down due to the shifting sea level occasioned by activities on the ocean bottoms. This crustal

رابطه با رویش پرپار گیاهی مردابهای ساحلی به تولید رسوبات گسترده زغال سنگ کمک نمود. این امر موجب گشته که این دوره به عنوان دوره کریبزها شناخته شود. و آب و هوا در سراسر دنیا هنوز معتدل بود.

لایه‌های زغال سنگ به صورت یک در میان با سنگ رس، آجر سنگ، و جوش سنگ قرار گرفته‌اند. ضخامت این بسترهای زغال سنگ در مرکز و شرق ایالات متحده بین چهار تا پنجاه فوت متغیر است. اما بسیاری از این رسوبات در طول ارتفاع یافتن‌های متعاقب زمین شستشو یافته و از بین رفتند. در برخی از قسمتهای آمریکای شمالی و اروپا لایه‌های حاوی زغال سنگ 18,000 فوت ضخامت دارند.

وجود ریشه‌های درختان، همینطور که در زیر بسترهای کنونی زغال سنگ در خاک رس روینند، نشانگر این است که زغال سنگ دقیقاً در همان جایی که اکنون یافت می‌شود شکل گرفت. زغال سنگ، بقایای محفوظ مانده در آب و تعدیل یافته با فشار رشته گیاهانی است که در لجنزارها و سواحل مردابهای این عصر بسیار دور رویند. لایه‌های زغال سنگ اغلب حاوی گاز و نفت می‌باشند. بسترهای مواد گیاهی پوسیده، بقایای رویش سابق گیاهان، اگر در معرض فشار و حرارت مناسب قرار گیرند، به نوعی از زغال سنگ تبدیل می‌شوند. آنتراسیت نسبت به سایر زغال سنگها در معرض فشار و حرارت بیشتری قرار گرفته است.

در شمال آمریکا لایه‌های زغال سنگ در بسترهای متنوع، که نشانگر تعداد دفعاتی است که زمین فرو ریخته و سر بر آورده است، از ده در ایلینوی، بیست در پنسیلوانیا، سی و پنج در آلاباما، تا هفتاد و پنج در کانادا تغییر می‌کند. فسیلهای آب شیرین و شور هر دو در بسترهای زغال سنگ یافت می‌شوند.

در سراسر این دوره کوههای شمال و جنوب آمریکا فعال بودند و کوه آند و کوه نیایی جنوبی راکی هر دو در حال بالا آمدن بودند. نواحی بزرگ مرتفع ساحلی اقیانوسهای اطلس و آرام شروع به فروکش نمودند، و سرانجام آنقدر فرسایش یافته و زیر آب فرو رفتند که خطوط ساحلی دو اقیانوس به موقعیت تقریبی کنونی خود عقب نشستند. حد متوسط ضخامت رسوبات این زیر آب روی در حدود هزار فوت می‌باشد.

190,000,000 سال پیش شاهد گسترش دریای کریبزای آمریکای شمالی به سوی غرب در آن سوی ناحیه کنونی کوه راکی با یک مسیر خروجی به اقیانوس آرام از طریق شمال کالیفرنیا بود. به تدریج که سرزمینهای ساحلی در طی این اعصار نوسانات ساحلی سر بر آورده و نشست می‌کردند، در سراسر قاره‌های آمریکا و اروپا، لایه به لایه، مداوماً مرجان بر زمین نهاده می‌شد.

180,000,000 سال پیش پایان دوره کریزها را به همراه آورد. در طی این دوره در سراسر دنیا — در اروپا، هند، چین، شمال آفریقا، و قاره‌های آمریکا — زغال سنگ شکل یافته بود. در پایان دوره شکل‌یابی زغال سنگ، آمریکای شمالی در شرق رودخانه میسیسیپی سر بر آورد، و بیشتر این بخش از آن هنگام بر فراز دریا باقی مانده است. این دوره ارتفاع یافتن زمین نشانگر آغاز کوههای امروزی آمریکای شمالی در نواحی آپالاجیا و غرب، هر دو، می‌باشد. آتشفشانها در

uneasiness — the settling and rising of the land — in connection with the prolific vegetation of the coastal swamps, contributed to the production of extensive coal deposits, which have caused this period to be known as the *Carboniferous*. And the climate was still mild the world over.

^{59:515 (691.7)} The coal layers alternate with shale, stone, and conglomerate. These coal beds over central and eastern United States vary in thickness from forty to fifty feet. But many of these deposits were washed away during subsequent land elevations. In some parts of North America and Europe the coal-bearing strata are 18,000 feet in thickness.

^{59:516 (691.8)} The presence of roots of trees as they grew in the clay underlying the present coal beds demonstrates that coal was formed exactly where it is now found. Coal is the water-preserved and pressure-modified remains of the rank vegetation growing in the bogs and on the swamp shores of this faraway age. Coal layers often hold both gas and oil. Peat beds, the remains of past vegetable growth, would be converted into a type of coal if subjected to proper pressure and heat. Anthracite has been subjected to more pressure and heat than other coal.

^{59:517 (691.9)} In North America the layers of coal in the various beds, which indicate the number of times the land fell and rose, vary from ten in Illinois, twenty in Pennsylvania, thirty-five in Alabama, to seventy-five in Canada. Both fresh- and salt-water fossils are found in the coal beds.

^{59:518 (692.1)} Throughout this epoch the mountains of North and South America were active, both the Andes and the southern ancestral Rocky Mountains rising. The great Atlantic and Pacific high coastal regions began to sink, eventually becoming so eroded and submerged that the coast lines of both oceans withdrew to approximately their present positions. The deposits of this inundation average about one thousand feet in thickness.

^{59:519 (692.2)} 190,000,000 years ago witnessed a westward extension of the North American Carboniferous sea over the present Rocky Mountain region, with an outlet to the Pacific Ocean through northern California. Coal continued to be laid down throughout the Americas and Europe, layer upon layer, as the coastlands rose and fell during these ages of seashore oscillations.

^{59:520 (692.3)} 180,000,000 years ago brought the close of the Carboniferous period, during which coal had been formed all over the world — in Europe, India, China, North Africa, and the Americas. At the close of the coal-formation period North America east of the Mississippi valley rose, and most of this section has ever since remained above the sea. This land-elevation period marks the beginning of the modern mountains of North America, both in the

آلاسکا و کالیفرنیا و در نواحی شکلیابی کوه در اروپا و آسیا فعال بودند. شرق آمریکا و غرب اروپا از طریق قاره گرینلند به هم متصل بودند.

ارتفاع یافتن زمین شروع به تغییر آب و هوای دریایی اعصار پیشین و لذا جانشینی شروع آب و هوای کمتر معتدل و بیشتر متغیر قاره‌ای نمود.

گیاهان این ایام هاگدار بودند، و باد قادر بود آنها را تا دورها به طور گسترده پراکنده سازد. تنه درختان کربن‌زا عموماً دارای قطر هفت فوت و اغلب ارتفاع یکصد و بیست و پنج فوت بود. سرخسان امروزی به راستی یادگاران این اعصار پیشین هستند.

به طور کلی، اینها آغاز دوره‌های تکامل برای ارگانیسمهای آب شیرین بودند. در حیات دریایی پیشین تغییر کمی صورت پذیرفت. اما مشخصه مهم این دوره ظهور ناگهانی قورباغه‌ها و نیاکان مشترک فراوان آنها بود. ویژگیهای حیاتی عصر زغال سنگ سرخسان و قورباغه‌ها بودند.

6- مرحله گذار جوی

دوره دانه - گیاه

عصر محنت بیولوژیک

این دوره نشانگر پایان توسعه محوری تکاملی در حیات دریایی و آغاز دوره گذاری است که به اعصار بعدی حیوانات زمینی منتهی می‌گردد.

این یک عصر بزرگ تحلیل رفتن حیات بود. هزاران نوع از حیوانات دریایی از بین رفتند، و حیات هنوز در خشکی چندان تثبیت نشده بود. این یک دوره محنت بیولوژیک بود، عصری که نزدیک بود طی آن حیات از روی زمین و از اعماق اقیانوسها محو گردد. نزدیک به پایان عصر طولانی حیات دریایی بیش از یکصد هزار عدد از انواع موجودات زنده در کره زمین وجود داشتند. در پایان این دوره گذار کمتر از پانصد عدد بقا یافته بودند.

ویژگیهای این دوره نوین عمدتاً به سبب سردی پوسته زمین یا به علت فقدان طولانی عمل آتشفشانی نبود، بلکه به دلیل تلفیق غیرعادی تأثیرات معمول و از پیش موجود — محدودیتهای دریاها و ارتفاع یافتن فزاینده توده‌های عظیم زمین — بود. آب و هوای معتدل دریایی روزگاران گذشته داشت ناپدید می‌شد، و نوع شدید آب و هوای قاره‌ای به سرعت پدیدار می‌گشت.

170,000,000 سال پیش در روی تمامی سطح زمین تغییرات و تعدیلات بزرگ تکاملی در حال وقوع بود. به تدریج که کف اقیانوسها نشست می‌کردند، خشکی زمین در تمامی دنیا بالا می‌آمد. تیغه‌های منفرد کوهها ظاهر گشتند. قسمت شرقی شمال آمریکا نسبت به سطح

Appalachian regions and in the west. Volcanoes were active in Alaska and California and in the mountain-forming regions of Europe and Asia. Eastern America and western Europe were connected by the continent of Greenland.

^{59:521 (682:4)} Land elevation began to modify the marine climate of the preceding ages and to substitute therefor the beginnings of the less mild and more variable continental climate.

^{59:522 (682:5)} The plants of these times were spore bearing, and the wind was able to spread them far and wide. The trunks of the Carboniferous trees were commonly seven feet in diameter and often one hundred and twenty-five feet high. The modern ferns are truly relics of these bygone ages.

^{59:523 (682:6)} In general, these were the epochs of development for fresh-water organisms; little change occurred in the previous marine life. But the important characteristic of this period was the sudden appearance of the frogs and their many cousins. The life features of the coal age were *ferns* and *frogs*.

6. THE CLIMATIC TRANSITION STAGE

THE SEED-PLANT PERIOD

THE AGE OF BIOLOGIC TRIBULATION

^{59:61 (682:7)} This period marks the end of pivotal evolutionary development in marine life and the opening of the transition period leading to the subsequent ages of land animals.

^{59:62 (682:8)} This age was one of great life impoverishment. Thousands of marine species perished, and life was hardly yet established on land. This was a time of biologic tribulation, the age when life nearly vanished from the face of the earth and from the depths of the oceans. Toward the close of the long marine-life era there were more than one hundred thousand species of living things on earth. At the close of this period of transition less than five hundred had survived.

^{59:63 (682:9)} The peculiarities of this new period were not due so much to the cooling of the earth's crust or to the long absence of volcanic action as to an unusual combination of commonplace and pre-existing influences — restrictions of the seas and increasing elevation of enormous land masses. The mild marine climate of former times was disappearing, and the harsher continental type of weather was fast developing.

^{59:64 (683:1)} 170,000,000 years ago great evolutionary changes and adjustments were taking place over the entire face of the earth. Land was rising all over the world as the ocean beds were sinking. Isolated mountain ridges appeared. The eastern part of North America was high above the sea; the west

دریا بسیار بالا- بود. غرب به آرامی داشت بالا می‌آمد. قاره‌ها پوشیده از دریاچه‌های بزرگ و کوچک شور و تعداد بیشمار دریاها و واقع در خشکی بودند که از طریق تنگه‌های باریک به اقیانوسها متصل بودند. ضخامت لایه‌های این دوره از 1,000 تا 7,000 فوت متغیر است.

در طی این افزایش ارتفاع زمین پوسته کره زمین به طور گسترده‌ای دچار تاخوردگی گشت. این یک دوره ظهور قاره‌ها بود، به جز ناپیدایی برخی پلهای زمینی، به علاوه قاره‌ها که برای مدتی طویل آمریکای جنوبی را به آفریقا و آمریکای شمالی را به اروپا متصل ساخته بودند.

به تدریج دریاچه‌ها و دریاها و واقع در خشکی در سراسر دنیا خشک می‌شدند. یخچالهای پراکنده کوهستانی و ناحیه‌ای شروع به ظاهر شدن کردند، به ویژه در نیم کره جنوبی، و در بسیاری نواحی رسوبات یخی این شکل‌بندیهای محلی یخ حتی در بین برخی از رسوبات بالایی و بعدی زغال سنگ قابل یافتن هستند. دو عامل جدید جوی ظاهر شدند — یخ‌رودی و بایری. بسیاری از نواحی مرتفع‌تر کره زمین بایر و لم یزرع شده بودند.

در سراسر این ایام تغییر جوی، دگرگونیهای بزرگی نیز در گیاهان زمینی به وقوع پیوست. ابتدا گیاهان دانه‌دار ظاهر شدند، و آنها منبع غذایی بهتری برای حیات افزایش یافته حیوانی - زمینی بعدی فراهم می‌کردند. حشرات دستخوش یک تغییر بنیادین شدند. مراحل سکون تکوین یافت تا مطالبات جان بخشی معلق را در طول زمستان و خشکسالی برآورده سازد.

در بین حیوانات زمینی در عصر پیشین قورباغه‌ها به نقطه اوج خود دست یافتند و به سرعت رو به افول گذارند، اما بقا یافتند زیرا می‌توانستند حتی در آبگیرها و برکه‌های رو به خشکی این ایام دور و بسیار پرآزمون برای مدت طولانی زندگی کنند. در طول این عصر افول قورباغه، در آفریقا، اولین گام در تکامل قورباغه به یک جانور خزنده برداشته شد. و چون توده‌های زمین هنوز به هم متصل بودند، این جاندار پیش خزندگان که از هوا استنشاق می‌کرد، در تمامی دنیا پخش گردید. تا این هنگام اتمسفر آنقدر تغییر یافته بود که به طرزی عالی در خدمت تأمین تنفس حیوان درآمد. مدت کمی پس از ورود این قورباغه‌های پیش خزندگان بود که آمریکای شمالی به طور موقت در انزوا قرار گرفته و از اروپا، آسیا، و آمریکای جنوبی جدا افتاد.

سردی تدریجی آبهای اقیانوس به نابودی حیات در اقیانوس کمک شایانی نمود. حیوانات دریایی آن دوران در سه منزلگاه مناسب پناه گرفتند: ناحیه کنونی خلیج مکزیک، خلیج گنگ در هند، و خلیج سیسیل متعلق به حوزه مدیترانه. و از این سه ناحیه بود که حیوانات جدید دریایی که در ناملایمات به دنیا آمده بودند بعدها بیرون رفته و دریاها را پر ساختند.

160,000,000 سال پیش زمین از گیاهانی که برای تأمین حیات حیوانات زمینی انطباق یافته بودند به اندازه زیاد پوشیده شده بود، و اتمسفر برای تنفس حیوان ایده‌آل گشته بود. بدین ترتیب دوره افول حیات دریایی و آن ایام آزمون ناملایمات بیولوژیک، که تمامی اشکال

was slowly rising. The continents were covered by great and small salt lakes and numerous inland seas which were connected with the oceans by narrow straits. The strata of this transition period vary in thickness from 1,000 to 7,000 feet.

^{5965 (883.2)} The earth's crust folded extensively during these land elevations. This was a time of continental emergence except for the disappearance of certain land bridges, including the continents which had so long connected South America with Africa and North America with Europe.

^{5966 (883.3)} Gradually the inland lakes and seas were drying up all over the world. Isolated mountain and regional glaciers began to appear, especially over the Southern Hemisphere, and in many regions the glacial deposit of these local ice formations may be found even among some of the upper and later coal deposits. Two new climatic factors appeared — glaciation and aridity. Many of the earth's higher regions had become arid and barren.

^{5967 (883.4)} Throughout these times of climatic change, great variations also occurred in the land plants. The *seed plants* first appeared, and they afforded a better food supply for the subsequently increased land-animal life. The insects underwent a radical change. The *resting stages* evolved to meet the demands of suspended animation during winter and drought.

^{5968 (883.5)} Among the land animals the frogs reached their climax in the preceding age and rapidly declined, but they survived because they could long live even in the drying-up pools and ponds of these far-distant and extremely trying times. During this declining frog age, in Africa, the first step in the evolution of the frog into the reptile occurred. And since the land masses were still connected, this prereptilian creature, an air breather, spread over all the world. By this time the atmosphere had been so changed that it served admirably to support animal respiration. It was soon after the arrival of these prereptilian frogs that North America was temporarily isolated, cut off from Europe, Asia, and South America.

^{5969 (883.6)} The gradual cooling of the ocean waters contributed much to the destruction of oceanic life. The marine animals of those ages took temporary refuge in three favorable retreats: the present Gulf of Mexico region, the Ganges Bay of India, and the Sicilian Bay of the Mediterranean basin. And it was from these three regions that the new marine species, born to adversity, later went forth to replenish the seas.

^{59610 (883.7)} 160,000,000 years ago the land was largely covered with vegetation adapted to support land-animal life, and the atmosphere had become ideal for animal respiration. Thus ends the period of marine-life curtailment and those testing times of

حیات به جز آنهایی که ارزش بقا داشتند را از بین برد، پایان می‌یابد. آن حیوانات بقا یافته از این رو محق بودند که به عنوان نیاکان حیات سریعتر تکامل یابنده و بسیار متمایز متعلق به اعصار آتی تکامل سیاره‌ای عمل نمایند.

پایان این دوره محنت بیولوژیک، که برای دانشجویان شما به عنوان دوره پرمیان شناخته شده است، همچنین نشانگر پایان عصر طولانی پالئوزوئیک می‌باشد که یک چهارم تاریخ سیاره‌ای، دویست و پنجاه میلیون سال، را می‌پوشاند.

پرورشگاه عظیم اقیانوسی حیات در یورنشیا مقصود خود را به انجام رسانیده است. در طول اعصار طولانی هنگامی که زمین برای حفظ حیات نامناسب بود، پیش از این که اتمسفر در برگیرنده میزان مناسب اکسیژن برای حفظ حیوانات بالاتر زمینی شود، دریا حیات اولیه عالم را پرستاری و پرورش نمود. اکنون همینطور که مرحله دوم تکامل در روی زمین آغاز می‌شود، اهمیت بیولوژیک دریا به گونه‌ای تدریجی کاهش می‌یابد.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات نبادان، یکی از گروههای اولیه که به یورنشیا گمارده شده است.]

biologic adversity which eliminated all forms of life except such as had survival value, and which were therefore entitled to function as the ancestors of the more rapidly developing and highly differentiated life of the ensuing ages of planetary evolution.

^{596.11 (694.1)} The ending of this period of biologic tribulation, known to your students as the *Permian*, also marks the end of the long *Paleozoic* era, which covers one quarter of the planetary history, two hundred and fifty million years.

^{596.12 (694.2)} The vast oceanic nursery of life on Urantia has served its purpose. During the long ages when the land was unsuited to support life, before the atmosphere contained sufficient oxygen to sustain the higher land animals, the sea mothered and nurtured the early life of the realm. Now the biologic importance of the sea progressively diminishes as the second stage of evolution begins to unfold on the land.

^{596.13 (694.3)} [Presented by a Life Carrier of Nebadon, one of the original corps assigned to Urantia.]

مقاله 60. یورنشیا در طول عصر اولیه حیات زمینی

061 ⇨

کتاب یورنشیا

059 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 60

یورنشیا در طول عصر اولیه حیات زمینی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- عصر اولیه خزندگان
- 2- عصر بعدی خزندگان
- 3- مرحله کرتاسه دوره شکوفایی و گیاه عصر پرندگان
- 4- پایان دوره گچ

مقدمه مقاله

عصر انحصاری حیات دریایی پایان یافته است. مرتفع شدن زمین، پوسته در حال سردی و اقیانوسهای در حال سردی، محدود شدن و عمیق شدن متعاقب دریاها، به همراه افزایش زیاد زمین در عرضهای شمال جغرافیایی، همگی به قدر زیادی دست به دست هم داده و آب و هوای دنیا را در تمام نواحی دور از منطقه استوایی تغییر دادند.

ادوار پایانی عصر پیشین به راستی عصر قورباغه‌ها بودند، اما این نیاکان مهره‌داران زمینی که به تعداد بسیار کم بقا یافته بودند، دیگر غالب نبودند. انواع بسیار کمی از آنان طی مصائب سترگ دوره پیشین محنت بیولوژیک جان به در بردند. حتی گیاهان هاگدار تقریباً از بین رفتند.

1- عصر اولیه خزندگان

رسوبات فرسایشی متعلق به این عصر بیشتر جوش سنگ، سنگ رس، و ماسه سنگ بودند. وجود سنگ گچ و لایه‌های قرمز در سراسر این رسوبات در آمریکا و اروپا نشانگر این است که آب و هوای این قاره‌ها خشک بوده است. این مناطق بابر به سبب رگبارهای شدید و دوره‌ای در نواحی کوهستانی اطراف در معرض

PAPER 60

URANTIA DURING THE EARLY LAND-LIFE ERA

SECTIONS

Introduction

1. The Early Reptilian Age
2. The Later Reptilian Age
3. The Cretaceous Stage
The Flowering-Plant Period
The Age of Birds
4. The End of the Chalk Period

INTRODUCTION

^{001.1 (665.1)} THE era of exclusive marine life has ended. Land elevation, cooling crust and cooling oceans, sea restriction and consequent deepening, together with a great increase of land in northern latitudes, all conspired greatly to change the world's climate in all regions far removed from the equatorial zone.

^{002.2 (665.2)} The closing epochs of the preceding era were indeed the age of frogs, but these ancestors of the land vertebrates were no longer dominant, having survived in greatly reduced numbers. Very few types outlived the rigorous trials of the preceding period of biologic tribulation. Even the spore-bearing plants were nearly extinct.

1. THE EARLY REPTILIAN AGE

^{001.1 (665.3)} The erosion deposits of this period were mostly conglomerates, shale, and sandstone. The gypsum and red layers throughout these sedimentations over both America and Europe indicate that the climate of these continents was arid. These arid districts were subjected to great

فرسایش زیادی قرار داشتند.

در این لایه‌ها فسیلهای کمی یافت می‌شوند، اما رد پاهای بیشمار خزندگان زمینی را می‌توان در ماسه سنگها مشاهده نمود. در بسیاری مناطق هزار فوت رسوب ماسه سنگ قرمز متعلق به این دوره شامل هیچ فسیلی نمی‌باشد. حیات حیوانات زمینی فقط در برخی قسمتهای آفریقا تداوم داشت.

ضخامت این رسوبات بین 3,000 تا 10,000 فوت متغیر است، و حتی در ساحل اقیانوس آرام 18,000 فوت می‌باشد. بعدها گدازه‌های آتشفشانی در میان بسیاری از این لایه‌ها با فشار قرار گرفتند. صخره‌های دیواره رودخانه هادسن با دفع سنگ آتشفشانی بازالت بین این چینه‌های دوران تریاسه شکل گرفتند. در قسمتهای مختلف دنیا عمل آتشفشانی گسترده بود.

در اروپا، به ویژه آلمان و روسیه، رسوباتی از این دوره را می‌توان پیدا نمود. در انگلستان ماسه سنگ جدید قرمز به این عصر تعلق دارد. در کوههای جنوبی آلپ در نتیجه یک تهاجم دریایی سنگ آهک در زمین نهاده شد و اکنون می‌توان آن را به صورت دیوارها، قله‌ها، و ستونهای ویژه سنگ آهک دولومیت آن نواحی مشاهده نمود. این لایه را می‌توان در سراسر آفریقا و استرالیا پیدا نمود. سنگ مرمر کارارا از چنین سنگ آهک تغییر یافته‌ای به دست می‌آید. هیچ چیز از این دوره در نواحی جنوبی آمریکای جنوبی یافت نخواهد شد، زیرا آن قسمت از قاره در زیر باقی مانده و از این رو تنها نمایانگر یک رسوب آبی یا دریایی می‌باشد که در اعصار پیشین و بعد متداوم است.

150,000,000 سال پیش دوران اولیه حیات زمینی تاریخ دنیا آغاز گردید. حیات، به طور کلی، پایان نیافت اما در خاتمه پرتنش و خصمانه عصر حیات دریایی، بهتر از آن پیش رفت.

همینطور که این عصر گشایش می‌یابد، قسمتهای شرقی و مرکزی آمریکای شمالی، نیمه شمالی آمریکای جنوبی، بیشتر اروپا، و تمامی آسیا کاملاً بالاتر از سطح آب قرار دارند. آمریکای شمالی برای اولین بار به لحاظ جغرافیایی جدا است، اما نه برای مدتی طولانی، زیرا پل زمینی تنگه برینگ به زودی مجدداً ظاهر می‌گردد و قاره را به آسیا متصل می‌سازد.

باریکه‌های بزرگ در آمریکای شمالی پدیدار شدند، و سواحل اقیانوسهای اطلس و آرام را موازی ساختند. گسله بزرگ شرقی ایالت کنیتیکت ظاهر گشت، و یک طرف آن نهایتاً دو مایل فرو نشست. بسیاری از این باریکه‌های آمریکای شمالی بعدها با رسوبات فرسایشی پر شدند، همانطور که بسیاری از حوزه‌های دریاچه‌های آب شیرین و شور نواحی کوهستانی نیز چنین شدند. بعدها این پستیهای پر شده زمین توسط جریانهای آتشفشانی که در زیر زمین به وقوع پیوستند بسیار ارتفاع یافتند. جنگلهای متحجر شده بسیاری نواحی به این دوره تعلق دارند.

ساحل اقیانوس آرام که معمولاً در طول زیر آب رویهای قاره‌ای بالاتر از سطح آب قرار دارد، به استثنای قسمت جنوبی کالیفرنیا و یک جزیره بزرگ که در آنچه اکنون اقیانوس آرام است و در آن هنگام وجود داشت، فرو نشست. این دریای باستانی کالیفرنیا در حیات دریایی

erosion from the violent and periodic cloudbursts on the surrounding highlands.

001.2 (665.4) Few fossils are to be found in these layers, but numerous sandstone footprints of the land reptiles may be observed. In many regions the one thousand feet of red sandstone deposit of this period contains no fossils. The life of land animals was continuous only in certain parts of Africa.

001.3 (665.5) These deposits vary in thickness from 3,000 to 10,000 feet, even being 18,000 on the Pacific coast. Lava was later forced in between many of these layers. The Palisades of the Hudson River were formed by the extrusion of basalt lava between these Triassic strata. Volcanic action was extensive in different parts of the world.

001.4 (665.6) Over Europe, especially Germany and Russia, may be found deposits of this period. In England the New Red Sandstone belongs to this epoch. Limestone was laid down in the southern Alps as the result of a sea invasion and may now be seen as the peculiar dolomite limestone walls, peaks, and pillars of those regions. This layer is to be found all over Africa and Australia. The Carrara marble comes from such modified limestone. Nothing of this period will be found in the southern regions of South America as that part of the continent remained down and hence presents only a water or marine deposit continuous with the preceding and succeeding epochs.

001.5 (665.1) 150,000,000 years ago the early land-life periods of the world's history began. Life, in general, did not fare well but did better than at the strenuous and hostile close of the marine-life era.

001.6 (665.2) As this era opens, the eastern and central parts of North America, the northern half of South America, most of Europe, and all of Asia are well above water. North America for the first time is geographically isolated, but not for long as the Bering Strait land bridge soon again emerges, connecting the continent with Asia.

001.7 (665.3) Great troughs developed in North America, paralleling the Atlantic and Pacific coasts. The great eastern-Connecticut fault appeared, one side eventually sinking two miles. Many of these North American troughs were later filled with erosion deposits, as also were many of the basins of the fresh- and salt-water lakes of the mountain regions. Later on, these filled land depressions were greatly elevated by lava flows which occurred underground. The petrified forests of many regions belong to this epoch.

001.8 (665.4) The Pacific coast, usually above water during the continental submergences, went down excepting the southern part of California and a large island which then existed in what is now the Pacific Ocean. This ancient California sea was rich

غنی بود و به سوی شرق امتداد یافته و با حوزه قدیمی دریای ناحیه میان غربی وصل می‌شد.

140,000,000 سال پیش، به طور ناگهانی و فقط با تولد دو نیای پیش خزندگان که در طول دوره پیشین در آفریقا به وجود آمدند، خزندگان در شکل کامل ظاهر گشتند. آنها به سرعت تکامل یافتند، و به زودی به تمساحها، خزندگان فلس‌دار، و سرانجام به مارهای دریایی و خزندگان قادر به پرواز، هر دو، راه بردند. نیاکان دوران گذار آنان سریعاً از بین رفتند.

این دایناسورهای سریعاً در حال تکامل خزنده به زودی حاکمان این عصر گردیدند. آنها تخم‌گذار بودند و به واسطه مغزهای کوچک خود از کلیه حیوانات متمایز می‌باشند. آنها مغزهایی به وزن کمتر از یک پوند داشتند که بدنهایی را که بعدها تا چهل تن وزن داشت کنترل می‌کردند. اما خزندگان پیشین کوچکتر و گوشه‌خوار بودند و روی پاهای عقب خود همانند کانگورو راه می‌رفتند. آنها استخوانهای میان تهی پرنده گونه داشتند و متعاقباً روی پاهای عقبشان فقط سه انگشت پا به وجود آمد، و بسیاری از فسیلهای رد پاهای آنان با رد پاهای پرندگان گول پیکر اشتباه شده است. بعدها دایناسورهای گیاهخوار به وجود آمدند. آنها روی چهار پا راه می‌رفتند، و در یک شاخه از این گروه یک زره استحفاظی به وجود آمد.

چندین میلیون سال بعد اولین پستانداران ظاهر شدند. آنها غیرجفت‌دار بودند و به سرعت منقرض گردیدند. هیچیک از آنان بقا نیافتند. این یک تلاش تجربی بود تا انواع پستانداران بهبود یابند، اما این در یورنیشیا موفقیت‌آمیز نبود.

حیات دریایی این دوره ناکافی بود اما با تهاجم جدید دریا، که مجدداً خطوط ساحلی گسترده‌ای از آبهای کم عمق را ایجاد نمود، به سرعت بهبود یافت. از آنجا که آب کم عمق بیشتری در اطراف اروپا و آسیا وجود داشت، غنی‌ترین بسترهای فسیلی در حول و حوش این قاره‌ها یافت می‌شوند. امروزه اگر شما مایل باشید حیات این عصر را مطالعه کنید، نواحی هیمالیا، سیبری، و مدیترانه و نیز هند و جزایر حوزه جنوبی اقیانوس آرام را بررسی کنید. یک مشخصه برجسته حیات دریایی، وجود انبوه آمونیت‌های زیبا بود که بقایای فسیلی آنان در سراسر دنیا پیدا می‌شوند.

130,000,000 سال پیش دریاها تغییر بسیار اندکی کرده بودند. سیبری و آمریکای شمالی از طریق پل زمینی تنگه برینگ به هم متصل بودند. یک حیات غنی و بی‌همتا در ساحل اقیانوس آرام در کالیفرنیا، یعنی جایی که بیش از یک‌هزار نوع از آمونیت‌ها از انواع بالاتر جانوران پا به سر به وجود آمدند، ظاهر گشت. تغییرات حیات در این دوره به رغم گذرا و تدریجی بودن به راستی انقلابی بودند.

این دوره بیست و پنج میلیون سال به درازا کشید و به عنوان دوران تریاسه شناخته شده است.

in marine life and extended eastward to connect with the old sea basin of the midwestern region.

^{601.9 (666.5)} 140,000,000 years ago, suddenly and with only the hint of the two pre-reptilian ancestors that developed in Africa during the preceding epoch, the reptiles appeared in full-fledged form. They developed rapidly, soon yielding crocodiles, scaled reptiles, and eventually both sea serpents and flying reptiles. Their transition ancestors speedily disappeared.

^{601.10 (666.6)} These rapidly evolving reptilian dinosaurs soon became the monarchs of this age. They were egg layers and are distinguished from all animals by their small brains, having brains weighing less than one pound to control bodies later weighing as much as forty tons. But earlier reptiles were smaller, carnivorous, and walked kangaroo-like on their hind legs. They had hollow avian bones and subsequently developed only three toes on their hind feet, and many of their fossil footprints have been mistaken for those of giant birds. Later on, the herbivorous dinosaurs evolved. They walked on all fours, and one branch of this group developed a protective armor.

^{601.11 (666.7)} Several million years later the first mammals appeared. They were nonplacental and proved a speedy failure; none survived. This was an experimental effort to improve mammalian types, but it did not succeed on Urantia.

^{601.12 (666.8)} The marine life of this period was meager but improved rapidly with the new invasion of the sea, which again produced extensive coast lines of shallow waters. Since there was more shallow water around Europe and Asia, the richest fossil beds are to be found about these continents. Today, if you would study the life of this age, examine the Himalayan, Siberian, and Mediterranean regions, as well as India and the islands of the southern Pacific basin. A prominent feature of the marine life was the presence of hosts of the beautiful ammonites, whose fossil remains are found all over the world.

^{601.13 (666.9)} 130,000,000 years ago the seas had changed very little. Siberia and North America were connected by the Bering Strait land bridge. A rich and unique marine life appeared on the Californian Pacific coast, where over one thousand species of ammonites developed from the higher types of cephalopods. The life changes of this period were indeed revolutionary notwithstanding that they were transitional and gradual.

^{601.14 (667.1)} This period extended over twenty-five million years and is known as the *Triassic*.

2- عصر بعدی خزندگان

120,000,000 سال پیش مرحله جدیدی از

2. THE LATER REPTILIAN AGE

^{602.1 (667.2)} 120,000,000 years ago a new phase of the reptilian age began. The great event of this

عصر خزندگان آغاز گشت. رویداد بزرگ این دوره تکامل و انقراض دایناسورها بود. حیات حیوان زمینی از نظر اندازه به بزرگترین حد تکامل خود رسیده و تا پایان این عصر عملاً از روی زمین محو گردیده بود. دایناسورها در تمامی اندازه‌ها از نوعی کمتر از دو فوت تا دایناسورهای غول‌آسای غیرگوشتخوار که طولشان هفتاد و پنج فوت بود و از آن هنگام هیچ مخلوق زنده‌ای با حجم آنان هرگز برابری نکرده است تکامل یافته بودند.

بزرگترین دایناسورها منشأ در غرب آمریکای شمالی دارند. این خزندگان غول پیکر در سراسر نواحی کوههای راکی، در امتداد تمام ساحل اقیانوس اطلس در آمریکای شمالی، غرب اروپا، آفریقای جنوبی، و هند مدفون هستند، ولی در استرالیا چنین نیست.

به تدریج که این مخلوقات عظیم‌الجثه بزرگتر و بزرگتر می‌شدند از فعالیت و قدرت آنان کاسته می‌شد. اما آنها به چنان مقدار زیادی غذا نیاز داشتند و زمین چنان توسط آنان پوشیده گشت که عملاً از گرسنگی تلف شده و معدوم گشتند — آنها فاقد هوش لازم برای مقابله با وضع موجود بودند.

تا این هنگام بیشتر بخش شرقی آمریکای شمالی، که برای منتهای مدید مرتفع شده بود، از ارتفاعش کاسته شده و در داخل اقیانوس اطلس فرو نشسته بود، طوری که ساحل چند صد مایل فراتر از زمان حاضر به سوی بیرون وسعت یافته بود. بخش غربی قاره هنوز بالا بود، اما حتی این نواحی نیز بعدها توسط دریای شمالی و اقیانوس آرام که به سمت ناحیه‌ی بلک هیلز داکوتا به سوی شرق وسعت یافته بودند، مورد تهاجم واقع شدند.

این یک عصر آب شیرین بود که با بسیاری دریاچه‌های درون مرزی متمایز گشته بود، همانطور که در فسیلهای وافر آب شیرین متعلق به بسترهای موسوم به مریسون در کلرادو، مونتانا، و وایومینگ نشان داده می‌شود. ضخامت این رسوبات در هم آمیخته آب شور و شیرین بین 2,000 تا 5,000 فوت متغیر است، اما مقدار بسیار اندکی سنگ آهک در این لایه‌ها موجود است.

همان دریای قطبی که تا اعماق آمریکای شمالی گسترش یافته، تمامی آمریکای جنوبی به استثنای کوههای آند که به زودی ظاهر گشتند را نیز پوشانید. بیشتر چین و روسیه زیر آب فرو رفت، اما تهاجم آب در اروپا از همه جا بزرگتر بود. در طول این زیر آب روی بود که چاپ زیبای سنگی جنوب آلمان بر زمین نهاده شد، آن لایه‌هایی که فسیلهای، نظیر ظریفترین بالهای حشرات دوران باستان، چنان در آن محفوظ مانده‌اند که گویا متعلق به دیروز هستند.

گیاهان این عصر بسیار شبیه دوره پیشین بودند. سرخسها به بقای خویش ادامه دادند، در حالی که سروها و کاجها بیشتر و بیشتر شبیه انواع مختلف امروزی شدند. هنوز قدری زغال سنگ در امتداد سواحل شمالی دریای مدیترانه داشت شکل می‌گرفت.

بازگشت دریاها آب و هوا را بهبود بخشید. مرجانها به آبهای اروپا راه یافتند، و بر این امر گواهی دادند که آب و هوا هنوز معتدل و یکنواخت بود، اما دیگر هرگز در دریاهای به آرامی سرد شونده قطبی ظاهر نگشتند.

period was the evolution and decline of the dinosaurs. Land-animal life reached its greatest development, in point of size, and had virtually perished from the face of the earth by the end of this age. The dinosaurs evolved in all sizes from a species less than two feet long up to the huge noncarnivorous dinosaurs, seventy-five feet long, that have never since been equaled in bulk by any living creature.

^{6022 (687.3)} The largest of the dinosaurs originated in western North America. These monstrous reptiles are buried throughout the Rocky Mountain regions, along the whole of the Atlantic coast of North America, over western Europe, South Africa, and India, but not in Australia.

^{6023 (687.4)} These massive creatures became less active and strong as they grew larger and larger; but they required such an enormous amount of food and the land was so overrun by them that they literally starved to death and became extinct — they lacked the intelligence to cope with the situation.

^{6024 (687.5)} By this time most of the eastern part of North America, which had long been elevated, had been leveled down and washed into the Atlantic Ocean so that the coast extended several hundred miles farther out than now. The western part of the continent was still up, but even these regions were later invaded by both the northern sea and the Pacific, which extended eastward to the Dakota Black Hills region.

^{6025 (687.6)} This was a fresh-water age characterized by many inland lakes, as is shown by the abundant fresh-water fossils of the so-called Morrison beds of Colorado, Montana, and Wyoming. The thickness of these combined salt- and fresh-water deposits varies from 2,000 to 5,000 feet; but very little limestone is present in these layers.

^{6026 (687.7)} The same polar sea that extended so far down over North America likewise covered all of South America except the soon appearing Andes Mountains. Most of China and Russia was inundated, but the water invasion was greatest in Europe. It was during this submergence that the beautiful lithographic stone of southern Germany was laid down, those strata in which fossils, such as the most delicate wings of olden insects, are preserved as of but yesterday.

^{6027 (687.8)} The flora of this age was much like that of the preceding. Ferns persisted, while conifers and pines became more and more like the present-day varieties. Some coal was still being formed along the northern Mediterranean shores.

^{6028 (687.9)} The return of the seas improved the weather. Corals spread to European waters, testifying that the climate was still mild and even, but they never again appeared in the slowly cooling polar seas. The marine life of these times improved

حیات دریایی این ایام به اندازه زیادی بهبود یافته و تکامل یافت، به ویژه در آبهای اروپا. مرجانها و خارپوستان هر دو به طور موقت در تعداد بیشتری نسبت به سابق ظاهر گشتند، اما آمونیتها بر حیات جانوران بی‌مه‌ره آقیانوسها تسلط یافتند. اندازه متوسط آنها بین سه تا چهار اینچ بود، گرچه یک نوع به قطر هشت فوت دست یافت. اسفنجها در همه جا وجود داشتند، و سپیداجها و اویسترها هر دو به تکامل خویش ادامه دادند.

110,000,000 سال پیش پتانسیلهای حیات دریایی مداوماً آشکار می‌شدند. توتیای دریایی یکی از برجسته‌ترین جهشهای این عصر بود. خرچنگها، لایسترها، و انواع امروزی سخت پوستان تکامل یافتند. تغییرات چشمگیری در خانواده ماهیان به وقوع پیوست. یک نوع از تاس ماهی در ابتدا ظاهر گشت، اما مارهای درنده دریایی، که از خزندگان زمینی برآمدند، هنوز تمام دریاها را فرا گرفته بودند، و نابودی کل خانواده ماهیان را مورد تهدید قرار می‌دادند.

این عصر به گونه‌ای چشمگیر به صورت دوران دایناسورها ادامه یافت. آنها چنان زمین را مورد هجوم خویش قرار دادند که در طول دوره پیشین پیشروی دریاها دو نوع از آنها برای بقا به آب پناه آوردند. این مارهای دریایی نمایانگر یک گام به سوی عقب در جریان تکاملند. در حالی که برخی از انواع جدید در حال پیشرفت هستند، برخی تیره‌ها ساکن باقی می‌مانند و سایرین گرایش به قهقرا دارند و به سوی یک حالت سابق بازگشت می‌کنند. و آنگاه که این دو نوع خزنده زمین را ترک کردند، این چیزی است که اتفاق افتاد.

همینطور که زمان می‌گذشت، مارهای دریایی به چنان اندازه‌ای رشد کردند که بسیار سست گشته و سرانجام از بین رفتند، زیرا مغز آنان فاقد اندازه مناسب برای حفظ بدنهای عظیمشان بود. مغز آنها کمتر از دو اونس وزن داشت، به رغم این واقعیت که این ایکتیوسورهای غول پیکر گاهی اوقات تا درازای پنجاه فوت رشد می‌کردند و اکثر آنها بیش از سی و پنج فوت طول داشتند. سوسمارهای دریایی نیز یک نوع عقب گرد از نوع زمینی خزندگان بودند، اما برخلاف مارهای دریایی، این حیوانات همیشه برای تخم گذاری به زمین باز می‌گشتند.

به زودی پس از این که دو نوع از دایناسورها در تلاشی بیهوده برای حفظ خود به آب کوچ کردند، دو نوع دیگر به سبب رقابت تلخ حیات در روی زمین به هوا رانده شدند. اما این پتروسورهای پرنده نیاکن پرنندگان حقیقی اعصار بعد نبودند. آنها از دایناسورهای استخوان - میان تهی چهنده تکوین یافتند، و شکل بالهای آنها همانند خفاش بود، با عرض بیست تا بیست و پنج فوت. این خزندگان پرنده دوران کهن تا طول ده فوت رشد کرده، و آرواره‌هایی جدا شنی داشتند که بسیار شبیه آرواره‌های مارهای امروزی بودند. برای مدتی به نظر می‌رسید که این خزندگان پرنده از موفقیت برخوردارند، اما آنها نتوانستند در امتداد خطوطی که آنان را قادر می‌ساخت به صورت هوانورد بقا یابند تکامل پیدا کنند. آنها نمایانگر تیره‌های بقا نیافته تبار پرنندگان هستند.

لاکپشتان در طی این عصر افزایش یافتند، و ابتدا در آمریکای شمالی ظاهر شدند. اجداد آنها از طریق پل زمینی شمالی از آسیا به آنجا عزیمت کردند.

یکصد میلیون سال پیش عصر خزندگان داشت به

and developed greatly, especially in European waters. Both corals and crinoids temporarily appeared in larger numbers than heretofore, but the ammonites dominated the invertebrate life of the oceans, their average size ranging from three to four inches, though one species attained a diameter of eight feet. Sponges were everywhere, and both cuttlefish and oysters continued to evolve.

6029 (688.1) 110,000,000 years ago the potentials of marine life were continuing to unfold. The sea urchin was one of the outstanding mutations of this epoch. Crabs, lobsters, and the modern types of crustaceans matured. Marked changes occurred in the fish family, a sturgeon type first appearing, but the ferocious sea serpents, descended from the land reptiles, still infested all the seas, and they threatened the destruction of the entire fish family.

60210 (688.2) This continued to be, pre-eminently, the age of the dinosaurs. They so overran the land that two species had taken to the water for sustenance during the preceding period of sea encroachment. These sea serpents represent a backward step in evolution. While some new species are progressing, certain strains remain stationary and others gravitate backward, reverting to a former state. And this is what happened when these two types of reptiles forsook the land.

60211 (688.3) As time passed, the sea serpents grew to such size that they became very sluggish and eventually perished because they did not have brains large enough to afford protection for their immense bodies. Their brains weighed less than two ounces notwithstanding the fact that these huge ichthyosaurs sometimes grew to be fifty feet long, the majority being over thirty-five feet in length. The marine crocodilians were also a reversion from the land type of reptile, but unlike the sea serpents, these animals always returned to the land to lay their eggs.

60212 (688.4) Soon after two species of dinosaurs migrated to the water in a futile attempt at self-preservation, two other types were driven to the air by the bitter competition of life on land. But these flying pterosaurs were not the ancestors of the true birds of subsequent ages. They evolved from the hollow-boned leaping dinosaurs, and their wings were of batlike formation with a spread of twenty to twenty-five feet. These ancient flying reptiles grew to be ten feet long, and they had separable jaws much like those of modern snakes. For a time these flying reptiles appeared to be a success, but they failed to evolve along lines which would enable them to survive as air navigators. They represent the nonsurviving strains of bird ancestry.

60213 (688.5) Turtles increased during this period, first appearing in North America. Their ancestors came over from Asia by way of the northern land bridge.

60214 (688.6) One hundred million years ago the

پایان خود نزدیک می‌شد. دایناسورها، با تمام جثه عظیم خود، تقریباً حیواناتی بی‌مغز بودند. آنها در تأمین خوراک کافی برای تغذیه این بدنهای غول پیکر فاقد هوش لازم بودند. و بدین ترتیب این خزندگان سست زمینی در ارقام پیوسته فزاینده‌ای هلاک گردیدند. از آن پس تکامل، رشد مغزها را دنبال خواهد کرد، نه حجم فیزیکی، و تکامل مغزها هر دوره متعاقب تکامل حیوان و پیشرفت سیاره‌ای را تعیین ویژگی خواهد نمود.

این دوره که اوج و شروع انقراض خزندگان را در بر می‌گیرد، نزدیک به بیست و پنج میلیون سال طول کشید و به عنوان دوران ژوراسیک شناخته شده است.

3- مرحله کرتاسه دوره شکوفایی و گیاه عصر پرندگان

دوره بزرگ کرتاسه نام خود را از استیلای روزن داران فراوان آهک ساز دریاها گرفته است. این دوره یورنشیای را به نزدیکی پایان تسلط طولانی خزندگان می‌رساند و شاهد ظهور گیاهان گل‌دار و حیات پرندگان در زمین می‌باشد. این ایام همچنین زمان خاتمه رانش قاره‌ها به سوی غرب و جنوب می‌باشد، که با تغییر شکل عظیم پوسته زمین همراه بوده و با جریانات گسترده مواد مذاب و فعالیتهای بزرگ آتشفشانی مقارن است.

نزدیک به پایان دوره پیشین زمین شناسی، بیشتر زمین قاره‌ای بالای سطح آب قرار داشت، گر چه تا این هنگام هنوز هیچ قله کوهی وجود نداشت. اما به تدریج که رانش زمین قاره‌ای ادامه یافت، با اولین مانع بزرگ در کف عمیق اقیانوس آرام مواجه گشت. این ستیز نیروهای ژئولوژیک موجب شکل‌یابی تمام رشته کوه شمالی و جنوبی پهناوری که از آلاسکا تا مکزیک و تا دماغه شاخ امتداد می‌یابد گردید.

بدین ترتیب این دوره مرحله کوه سازی امروزی تاریخ زمین شناسی می‌گردد. پیش از این زمان قله کوههای اندکی وجود داشتند، صرفاً تپه‌های مرتفع زمین با عرض زیاد. اکنون رشته ساحلی اقیانوس آرام داشت شروع به ارتفاع یافتن می‌نمود، اما هفت صد مایل در غرب خط ساحلی کنونی واقع شده بود. اره کوهها داشتند شکل می‌گرفتند، و لایه‌های کوارتز حاوی طلای آنها محصول جریانات مواد مذاب آتشفشانی این دوره هستند. در بخش شرقی آمریکای شمالی، فشار دریایی اقیانوس اطلس نیز در مرتفع ساختن زمین مؤثر بود.

100,000,000 سال پیش قاره آمریکای شمالی و قسمتی از اروپا کاملاً بالاتر از سطح آب قرار داشتند. تاب خوردگی قاره‌های آمریکا ادامه یافت، و به دگرگونی کوههای آند در آمریکای جنوبی و مرتفع شدن تدریجی دشتهای غربی آمریکای شمالی انجامید. بیشتر مکزیک زیر دریا فرو رفت، و بخش جنوبی اقیانوس اطلس در

reptilian age was drawing to a close. The dinosaurs, for all their enormous mass, were all but brainless animals, lacking the intelligence to provide sufficient food to nourish such enormous bodies. And so did these sluggish land reptiles perish in ever-increasing numbers. Henceforth, evolution will follow the growth of brains, not physical bulk, and the development of brains will characterize each succeeding epoch of animal evolution and planetary progress.

^{60215 (6887)} This period, embracing the height and the beginning decline of the reptiles, extended nearly twenty-five million years and is known as the *Jurassic*.

3. THE CRETACEOUS STAGE

THE FLOWERING-PLANT PERIOD

THE AGE OF BIRDS

^{60231 (6889)} The great Cretaceous period derives its name from the predominance of the prolific chalk-making foraminifers in the seas. This period brings Urantia to near the end of the long reptilian dominance and witnesses the appearance of flowering plants and bird life on land. These are also the times of the termination of the westward and southward drift of the continents, accompanied by tremendous crustal deformations and concomitant widespread lava flows and great volcanic activities.

^{60232 (6891)} Near the close of the preceding geologic period much of the continental land was up above water, although as yet there were no mountain peaks. But as the continental land drift continued, it met with the first great obstruction on the deep floor of the Pacific. This contention of geologic forces gave impetus to the formation of the whole vast north and south mountain range extending from Alaska down through Mexico to Cape Horn.

^{60233 (6892)} This period thus becomes the *modern mountain-building stage* of geologic history. Prior to this time there were few mountain peaks, merely elevated land ridges of great width. Now the Pacific coast range was beginning to elevate, but it was located seven hundred miles west of the present shore line. The Sierras were beginning to form, their gold-bearing quartz strata being the product of lava flows of this epoch. In the eastern part of North America, Atlantic sea pressure was also working to cause land elevation.

^{60234 (6893)} 100,000,000 years ago the North American continent and a part of Europe were well above water. The warping of the American continents continued, resulting in the metamorphosing of the South American Andes and in the gradual elevation of the western plains of North America. Most of Mexico sank beneath the

ساحل شرقی آمریکای جنوبی پیشروی نموده و نهایتاً به خط ساحلی کنونی رسید. اقیانوسهای اطلس و هند در آن هنگام تقریباً آنطور که اکنون هستند بودند.

95,000,000 سال پیش سرزمینهای آمریکا و اروپا مجدداً شروع به نشست کردند. دریاهای جنوبی تهاجم خود را به آمریکای شمالی آغاز نمودند و به تدریج به سوی شمال گسترش یافته تا به اقیانوس منجمد شمالی وصل شوند. این امر دومین زیر آب زوی بزرگ قاره را در بر می گرفت. وقتی که این دریا سرانجام عقب نشست، قاره را به حدوداً جایی که اکنون هست باقی گذارد. پیش از شروع این زیر آب زوی بزرگ، فلاتهای شرقی آپالچیا به طور کامل تا سطح آب سایش یافته بود. بسیاری از لایه های رنگین خاک رس خالص که اکنون برای ساختن ظروف سفالین به کار می روند در طول این عصر در نواحی ساحلی اقیانوس اطلس روی زمین قرار گرفتند، و ضخامت متوسط آنها در حدود 2,000 فوت بود.

کارکردهای بزرگ آتشفشانی در جنوب کوههای آلپ و در امتداد خط رشته کوههای ساحلی کنونی کالیفرنیا به وقوع پیوستند. بزرگترین تغییر شکلهای پوسته ای طی میلیونها میلیون سال در مکزیک رخ داد. تغییرات بزرگی نیز در اروپا، روسیه، ژاپن، و بخش جنوبی آمریکای جنوبی به وقوع پیوست. آب و هوا به طور فزاینده ای متنوع گشت.

90,000,000 سال پیش گیاهان نهاندانه از این دریاهای اولیه دوران کرتاسه پدیدار گشتند و به زودی قاره ها را تحت پوشش قرار دادند. این گیاهان زمینی به طور ناگهانی به همراه درختان انجیر، مگنولیا، و درختان لاله ظاهر شدند. به زودی بعد از این زمان درختان انجیر، درختان نل، و نخلها در اروپا و دشتهای غربی آمریکای شمالی گسترش یافتند. هیچ حیوان زمینی جدیدی ظاهر نشد.

85,000,000 سال پیش تنگه برینگ مسدود شد، و جلوی آبهای در حال سردی دریاهای شمالی را گرفت. تا آن هنگام حیات دریایی آبهای خلیج - اقیانوس اطلس و آبهای اقیانوس آرام به سبب تنوعات دمای این دو حجم آب که اکنون یکسان گشته اند، به اندازه زیادی تفاوت داشتند.

رسوبات گچ و نهشت سبز رنگ شنی مارل، این دوره را با این نام مشخص می سازد. رسوبات این ایام متنوعند، و شامل گچ، سنگ رس، ماسه سنگ، و مقادیر کمی سنگ آهک، به همراه زغال سنگ نامرغوب یا لیگنیت می باشند، و در بسیاری نواحی حاوی نفت هستند. ضخامت این لایه ها از 200 فوت در برخی مکانها، تا 10,000 فوت در غرب آمریکای شمالی و بسیاری مناطق اروپا متغیر است. در امتداد مرزهای شرقی کوههای راکی این رسوبات را می توان در کوهپایه های مورب مشاهده نمود.

در سراسر دنیا گچ در این لایه ها رسوخ کرده است، و این لایه های منفذدار نیمه سنگی در رخنمونهایی که رو به بالا دارند آب را جذب می کنند و به سوی پایین انتقال می دهند تا منابع آب بیشتر نواحی کنونی بایر زمین را تأمین نمایند.

sea, and the southern Atlantic encroached on the eastern coast of South America, eventually reaching the present shore line. The Atlantic and Indian Oceans were then about as they are today.

6035 (689.4) 95,000,000 years ago the American and European land masses again began to sink. The southern seas commenced the invasion of North America and gradually extended northward to connect with the Arctic Ocean, constituting the second greatest submergence of the continent. When this sea finally withdrew, it left the continent about as it now is. Before this great submergence began, the eastern Appalachian highlands had been almost completely worn down to the water's level. The many colored layers of pure clay now used for the manufacture of earthenware were laid down over the Atlantic coast regions during this age, their average thickness being about 2,000 feet.

6036 (689.5) Great volcanic actions occurred south of the Alps and along the line of the present California coast-range mountains. The greatest crustal deformations in millions upon millions of years took place in Mexico. Great changes also occurred in Europe, Russia, Japan, and southern South America. The climate became increasingly diversified.

6037 (689.6) 90,000,000 years ago the angiosperms emerged from these early Cretaceous seas and soon overran the continents. These land plants suddenly appeared along with fig trees, magnolias, and tulip trees. Soon after this time fig trees, breadfruit trees, and palms overspread Europe and the western plains of North America. No new land animals appeared.

6038 (689.7) 85,000,000 years ago the Bering Strait closed, shutting off the cooling waters of the northern seas. Theretofore the marine life of the Atlantic-Gulf waters and that of the Pacific Ocean had differed greatly, owing to the temperature variations of these two bodies of water, which now became uniform.

6039 (689.8) The deposits of chalk and greensand marl give name to this period. The sedimentations of these times are variegated, consisting of chalk, shale, sandstone, and small amounts of limestone, together with inferior coal or lignite, and in many regions they contain oil. These layers vary in thickness from 200 feet in some places to 10,000 feet in western North America and numerous European localities. Along the eastern borders of the Rocky Mountains these deposits may be observed in the uptilted foothills.

60310 (689.1) All over the world these strata are permeated with chalk, and these layers of porous semirock pick up water at upturned outcrops and convey it downward to furnish the water supply of much of the earth's present arid regions.

80,000,000 سال پیش اختلالات بزرگی در پوسته زمین به وقوع پیوست. پیشروی غربی رانش قاره‌ای داشت متوقف می‌گشت، و انرژی عظیم نیروی محرکه کند پسکرانه قاره‌ای، خط ساحلی آمریکای شمالی و جنوبی اقیانوس آرام را رو به بالا مجاله کرد و موجب شروع تغییرات واکنشی ژرفی در امتداد سواحل آسیایی اقیانوس آرام گردید. این ارتفاع یافتن زمین پیرامون اقیانوس آرام، که به رشته کوه‌های امروزی منجر گشت، بیش از بیست و پنج هزار مایل طول دارد. و دگرگونی‌های ملایم با تولد آن، بزرگترین تغییراتی بودند که از هنگام پدیداری حیات در یورنیشیا در سطح آن به وقوع پیوستند. جریان‌های مواد مذاب آتشفشانی هم در رو و هم در زیر زمین گسترده و دامنه‌دار بودند.

75,000,000 سال پیش نشانگر پایان رانش قاره‌ای است. از آلاسکا تا دماغه شاخ، رشته کوه‌های ساحل اقیانوس آرام تکمیل گردیدند، اما هنوز قله‌های اندکی وجود داشتند.

پس راندن رانش متوقف شده قاره‌ای، مرتفع ساختن دشتهای غربی شمال آمریکا را ادامه داد، ضمن این که در شرق، کوه‌های فرسایش یافته آپالچیا متعلق به ناحیه ساحل اقیانوس اطلس، با کمی کجی یا بدون کجی مستقیماً به سوی بالا بیرون افکنده شدند.

70,000,000 سال پیش تغییرات پوسته‌ای که با ارتفاع‌یابی حداکثر ناحیه کوه راکی مربوط بود به وقوع پیوست. در ایالت بریتیش کلمبیا یک قطعه سنگ بزرگ در ناحیه سطح به اندازه پانزده مایل به جلو رانده شد. اینجا سنگ‌های دوران کامبرین به گونه‌ای مورب روی لایه‌های دوران کرتاسه به خارج رانده شده‌اند. در شیب شرقی کوه‌های راکی، در نزدیکی مرز کانادا، یک رانش تماشایی دیگری وجود داشت. در اینجا می‌توان لایه‌های سنگی پیش حیات را که روی رسوبات در آن هنگام اخیر دوران کرتاسه بیرون رانده شدند پیدا نمود.

این یک عصر فعالیت آتشفشانی در سراسر دنیا بود، و موجب بالا آمدن بسیاری قیف‌های کوچک و منفرد آتشفشانی گردید. آتشفشانی‌های زیر آبی در ناحیه زیر آب رفته هیمالیا جاری گشتند. بخش عمده باقیمانده آسیا، از جمله سیبری نیز هنوز زیر آب بود.

65,000,000 سال پیش یکی از بزرگترین جریان‌های آتشفشانی کل دوران به وقوع پیوست. لایه‌های رسوبی این جریان‌ها و جریان‌های آتشفشانی پیشین در سراسر قاره‌های آمریکا، شمال و جنوب آفریقا، استرالیا، و قسمتهایی از اروپا یافت می‌شوند.

حیوانات زمینی تغییر اندکی یافته بودند، اما به دلیل پدیداری بیشتر قاره‌ها، به ویژه در آمریکای شمالی، به سرعت بر تعداد آنها افزوده گردید. شمال آمریکا خط بزرگ تکامل حیوان زمینی این روزگاران بود و بیشتر اروپا زیر آب بود.

شرایط جوّی هنوز گرم و یکنواخت بود. نواحی قطبی از آب و هوایی برخوردار بودند که بسیار شبیه شرایط جوّی امروز در مرکز و جنوب آمریکای شمالی بود.

80,000,000 years ago great disturbances occurred in the earth's crust. The western advance of the continental drift was coming to a standstill, and the enormous energy of the sluggish momentum of the hinter continental mass upcrumpled the Pacific shore line of both North and South America and initiated profound repercussional changes along the Pacific shores of Asia. This circumpacific land elevation, which culminated in present-day mountain ranges, is more than twenty-five thousand miles long. And the upheavals attendant upon its birth were the greatest surface distortions to take place since life appeared on Urantia. The lava flows, both above and below ground, were extensive and widespread.

75,000,000 years ago marks the end of the continental drift. From Alaska to Cape Horn the long Pacific coast mountain ranges were completed, but there were as yet few peaks.

The backthrust of the halted continental drift continued the elevation of the western plains of North America, while in the east the worn-down Appalachian Mountains of the Atlantic coast region were projected straight up, with little or no tilting.

70,000,000 years ago the crustal distortions connected with the maximum elevation of the Rocky Mountain region took place. A large segment of rock was overthrust fifteen miles at the surface in British Columbia; here the Cambrian rocks are obliquely thrust out over the Cretaceous layers. On the eastern slope of the Rocky Mountains, near the Canadian border, there was another spectacular overthrust; here may be found the prelife stone layers shoved out over the then recent Cretaceous deposits.

This was an age of volcanic activity all over the world, giving rise to numerous small isolated volcanic cones. Submarine volcanoes broke out in the submerged Himalayan region. Much of the rest of Asia, including Siberia, was also still under water.

65,000,000 years ago there occurred one of the greatest lava flows of all time. The deposition layers of these and preceding lava flows are to be found all over the Americas, North and South Africa, Australia, and parts of Europe.

The land animals were little changed, but because of greater continental emergence, especially in North America, they rapidly multiplied. North America was the great field of the land-animal evolution of these times, most of Europe being under water.

The climate was still warm and uniform. The arctic regions were enjoying weather much like that of the present climate in central and southern North America.

تکامل بزرگ حیات گیاهی در حال وقوع بود. در بین گیاهان زمینی، گیاهان نهاندانه غالب بودند، و بسیاری درختان امروزی شامل راش، قان، بلوط، گردو، چنار، افرا، و نخلهای امروزی در ابتدا ظاهر گشتند. میوه‌ها، چمنها، و حبوبات فراوان بودند، و این چمنها و درختان تخمدار برای دنیای گیاهی چیزی بودند که نیاکن انسان برای دنیای حیوانی بودند — آنها از نظر اهمیت تکاملی، بعد از خود انسان در درجهٔ ثانویه قرار داشتند. خانوادهٔ بزرگ گیاهان گلدار، به طور ناگهانی و بدون دگرگونی مرحله‌ای پیشین، جهش کردند. و این گیاهان نوین به زودی در سراسر دنیا پراکنده گشتند.

60,000,000 سال پیش، گر چه خزندگان زمینی در حال زوال بودند، دایناسورها به پادشاهی خود در زمین ادامه دادند، و اکنون پیشگامی متعلق به انواع چابکتر و فعالتر تنوعات کوچکتر و چنده کنگورو از دایناسورهای گوشتخوار است. اما مدتی پیش از آن انواع جدیدی از دایناسورهای گیاهخوار ظاهر شده بودند که افزایش سریع آنان به سبب ظهور خانوادهٔ علف متعلق به گیاهان زمینی صورت پذیرفت. یکی از این دایناسورهای جنید علفخوار یک چهارپای واقعی بود که دارای دو شاخ و یک سرشانهٔ نماه مانند بود. نوع زمینی لاک پشت که بیست فوت عرض داشت، و نیز سوسمارهای امروزی و مارهای واقعی نوع امروز ظاهر گشتند. تغییرات بزرگی نیز در میان ماهیان و سایر اشکال حیات دریایی در حال وقوع بود.

پیش پرندگان آجر و شناگر متعلق به اعصار گذشته‌تر و نیز دایناسورهای پرنده در هوا از موفقیت برخوردار نبودند. آنها از انواع کوتاه عمر بودند و به زودی از بین رفتند. آنها نیز در معرض فنا و نیستی دایناسورها قرار گرفتند، زیرا در مقایسه با اندازهٔ بدن از مادهٔ مغزی بسیار اندکی برخوردار بودند. این تلاش دوم برای ایجاد حیواناتی که بتوانند در اتمسفر پرواز کنند به شکست انجامید، همانطور که تلاش بی‌حاصل برای آفرینش پستانداران در طی این عصر و یک دورهٔ پیشین نیز چنین نافرجام ماند.

55,000,000 سال پیش پیشرفت تکاملی با ظهور ناگهانی اولین نوع پرندگان حقیقی نشان شد، یک جانور شبیه به کبوتر که جد تمامی حیات پرنده بود. این سومین نوع از مخلوقات پرنده بود که در زمین ظاهر گشت، و مستقیماً از گروه خزندگان به وجود آمد، نه از دایناسورهای معاصر پرنده و نه از انواع پیشین پرندگان دنداندار زمینی. و بدین ترتیب این دوره به عنوان عصر پرندگان و نیز عصر زوال خزندگان شناخته می‌شود.

4- پایان دوره گچ

دورهٔ بزرگ کرتاسه داشت به پایان می‌رسید، و خاتمهٔ آن نشاگر پایان تهاجمات بزرگ دریایی قاره‌ها است. به ویژه این امر در مورد شمال آمریکا صادق است، یعنی جایی که درست بیست و چهار سیل بزرگ رخ داده بود. و گر چه زیر آب رویهای متعاقب کوچکی وجود داشتند، هیچیک از اینها نمی‌توانند با تهاجمات

00319 (691.1) Great plant-life evolution was taking place. Among the land plants the angiosperms predominated, and many present-day trees first appeared, including beech, birch, oak, walnut, sycamore, maple, and modern palms. Fruits, grasses, and cereals were abundant, and these seed-bearing grasses and trees were to the plant world what the ancestors of man were to the animal world — they were second in evolutionary importance only to the appearance of man himself. Suddenly and without previous gradation, the great family of flowering plants mutated. And this new flora soon overspread the entire world.

00320 (691.1) 60,000,000 years ago, though the land reptiles were on the decline, the dinosaurs continued as monarchs of the land, the lead now being taken by the more agile and active types of the smaller leaping kangaroo varieties of the carnivorous dinosaurs. But sometime previously there had appeared new types of the herbivorous dinosaurs, whose rapid increase was due to the appearance of the grass family of land plants. One of these new grass-eating dinosaurs was a true quadruped having two horns and a capelike shoulder flange. The land type of turtle, twenty feet across, appeared as did also the modern crocodile and true snakes of the modern type. Great changes were also occurring among the fishes and other forms of marine life.

00321 (691.2) The wading and swimming prebirds of earlier ages had not been a success in the air, nor had the flying dinosaurs. They were a short-lived species, soon becoming extinct. They, too, were subject to the dinosaur doom, destruction, because of having too little brain substance in comparison with body size. This second attempt to produce animals that could navigate the atmosphere failed, as did the abortive attempt to produce mammals during this and a preceding age.

00322 (691.3) 55,000,000 years ago the evolutionary march was marked by the sudden appearance of the first of the true birds, a small pigeonlike creature which was the ancestor of all bird life. This was the third type of flying creature to appear on earth, and it sprang directly from the reptilian group, not from the contemporary flying dinosaurs nor from the earlier types of toothed land birds. And so this becomes known as the age of birds as well as the declining age of reptiles.

4. THE END OF THE CHALK PERIOD

0041 (691.4) The great Cretaceous period was drawing to a close, and its termination marks the end of the great sea invasions of the continents. Particularly is this true of North America, where there had been just twenty-four great inundations. And though there were subsequent minor submergences, none of

گسترده و طولانی دریایی این عصر و اعصار پیشین مقایسه شوند. این دوران متناوب استیلا بر زمین و دریا در سیکل‌های میلیون سالی رخ داده‌اند. یک روند طولانی به این بالا آمدن و سقوط کف اقیانوس و سطوح قاره‌ای زمین مربوط بوده است. و همین حرکات موزون پوسته‌ای در طول تاریخ کره زمین از این زمان به بعد ادامه می‌یابد، اما با دفعات و میزان کاهش یابنده.

این دوره همچنین شاهد پایان رانش قاره‌ای و ایجاد کوه‌های امروزی یورنیشیا است. اما فشار احجام قاره‌ای و نیروی محرکه خنثی شده رانش طولانی آنها، تأثیرات خاصی در کوه سازی ندارند. عامل عمده و بنیادین در تعیین مکان یک رشته کوه، زمین پست یا فرو رفتگی باریک و دراز از پیش موجود است که با رسوبات نسبتاً سبکتر فرسایش زمین و رانش‌های دریایی اعصار پیشین پر شده است. این مناطق سبکتر زمین گاهی اوقات 15,000 تا 20,000 فوت ضخامت دارند. از این رو هنگامی که پوسته زمین به هر علت تحت فشار قرار می‌گیرد، این مناطق سبکتر اولیه‌ای هستند که مچاله شده، دچار تاخوردگی گشته و به طرف بالا-صعود می‌کنند، تا برای نیروهای در حال ستیز و متضاد و فشارهای در کار در پوسته زمین یا زیر پوسته، موجب تعدیلات جبران کننده شوند. گاهی اوقات این بالا رویهای زمین بدون تاخوردگی صورت می‌گیرند. اما در ارتباط با صعود کوه‌های راک، تاخوردگی و خم شدگی زیاد، به اضافه رانش لایه‌های گوناگون در زیر زمین و در سطح، هر دو، صورت پذیرفت.

کهن‌ترین کوه‌های دنیا در آسیا، گرینلند، و شمال اروپا در بین آن سیستم‌های قدیمی‌تر شرقی - غربی واقع شده‌اند. کوه‌های میانسال در گروه اطراف اقیانوس آرام و دومین سیستم اروپایی شرقی - غربی که حدوداً در همان زمان متولد شد قرار دارند. این برآمدگی عظیم تقریباً ده هزار مایل طول دارد، و از اروپا به داخل ارتفاعات وست ایندیز امتداد می‌یابد. جوانترین کوه‌ها در سیستم کوه راک قرار دارند، یعنی جایی که برای منتهای مدید زمین مرتفع می‌گشت تا به دنبال آن توسط دریا پوشیده گردد، گر چه برخی از زمینهای مرتفع‌تر به صورت جزیره باقی ماندند. به دنبال شکل‌یابی کوه‌های میانسال، ارتفاع یک منطقه واقعی کوهستانی افزایش یافت و متعاقباً توسط هنروری توام عناصر طبیعت سرانجام به صورت کوه‌های کنونی راک کنده کاری گردید.

ناحیه کنونی کوه راک در آمریکای شمالی، ارتفاع اولیه زمین نیست. آن ارتفاع از منتهای پیش تاکنون توسط عمل فرسایش مسطح گردیده و سپس از نو ارتفاع یافته است. رشته کوه‌های کنونی در جلو چیزی هستند که از بقایای رشته اولیه که مجدداً ارتفاع یافت باقی مانده‌اند. قله پایکز و قله لانگز نمونه‌های برجسته این فعالیت کوهی هستند که به دو نسل حیات کوهی یا بیشتر امتداد می‌یابند. این دو قله، تارک خود را طی چندین سیل قبل بر فراز آب نگاه داشتند.

these can be compared with the extensive and lengthy marine invasions of this and previous ages. These alternate periods of land and sea dominance have occurred in million-year cycles. There has been an agelong rhythm associated with this rise and fall of ocean floor and continental land levels. And these same rhythmical crustal movements will continue from this time on throughout the earth's history but with diminishing frequency and extent.

604.2 (691.5) This period also witnesses the end of the continental drift and the building of the modern mountains of Urantia. But the pressure of the continental masses and the thwarted momentum of their agelong drift are not the exclusive influences in mountain building. The chief and underlying factor in determining the location of a mountain range is the pre-existent lowland, or trough, which has become filled up with the comparatively lighter deposits of the land erosion and marine drifts of the preceding ages. These lighter areas of land are sometimes 15,000 to 20,000 feet thick; therefore, when the crust is subjected to pressure from any cause, these lighter areas are the first to crumple up, fold, and rise upward to afford compensatory adjustment for the contending and conflicting forces and pressures at work in the earth's crust or underneath the crust. Sometimes these upthrusts of land occur without folding. But in connection with the rise of the Rocky Mountains, great folding and tilting occurred, coupled with enormous overthrusts of the various layers, both underground and at the surface.

604.3 (692.1) The oldest mountains of the world are located in Asia, Greenland, and northern Europe among those of the older east-west systems. The mid-age mountains are in the circumpacific group and in the second European east-west system, which was born at about the same time. This gigantic uprising is almost ten thousand miles long, extending from Europe over into the West Indies land elevations. The youngest mountains are in the Rocky Mountain system, where, for ages, land elevations had occurred only to be successively covered by the sea, though some of the higher lands remained as islands. Subsequent to the formation of the mid-age mountains, a real mountain highland was elevated which was destined, subsequently, to be carved into the present Rocky Mountains by the combined artistry of nature's elements.

604.4 (692.2) The present North American Rocky Mountain region is not the original elevation of land; that elevation had been long since leveled by erosion and then re-elevated. The present front range of mountains is what is left of the remains of the original range which was re-elevated. Pikes Peak and Longs Peak are outstanding examples of this mountain activity, extending over two or more generations of mountain lives. These two peaks held their heads above water during several of the

preceding inundations.

^{60:45 (692:3)} Biologically as well as geologically this was an eventful and active age on land and under water. Sea urchins increased while corals and crinoids decreased. The ammonites, of preponderant influence during a previous age, also rapidly declined. On land the fern forests were largely replaced by pine and other modern trees, including the gigantic redwoods. By the end of this period, while the placental mammal has not yet evolved, the biologic stage is fully set for the appearance, in a subsequent age, of the early ancestors of the future mammalian types.

^{60:46 (692:4)} And thus ends a long era of world evolution, extending from the early appearance of land life down to the more recent times of the immediate ancestors of the human species and its collateral branches. This, the *Cretaceous age*, covers fifty million years and brings to a close the premammalian era of land life, which extends over a period of one hundred million years and is known as the *Mesozoic*.

^{60:47 (692:5)} [Presented by a Life Carrier of Nebadon assigned to Satania and now functioning on Urantia.]

از نظر زیست شناسی و نیز زمین شناسی، در زمین و زیر آب، این یک عصر پر رویداد و فعال بود. بر تعداد توتیای دریایی افزوده شد، در حالی که تعداد مرجانها و خارپوستان کاهش یافت. آمونیتها که در طول یک عصر پیشین از تاثیر عمدهای برخوردار بودند نیز به سرعت تقلیل یافتند. در زمین جنگلهای سرخس به اندازه زیادی با کاج و سایر درختان امروزی شامل سرخ چوبهای غول پیکر جایگزین شدند. تا پایان این دوره، در حالی که پستاندار جفتدار هنوز تکامل نیافته است، صحنه بیولوژیک کاملاً برای ظهور نیاکان اولیه انواع آینده پستانداران، در یک عصر متعاقب، برقرار می گردد.

و بدین ترتیب یک عصر طولانی تکامل جهان که از ظهور اولیه حیات زمینی آغاز گشته و تا ایام اخیرتر نیاکان بلافصل نوع انسان و شاخه های هم خانواده آن امتداد می یابد، به پایان می رسد. این عصر، عصر کرتاسه، پنجاه میلیون سال را می پوشاند و عصر پستانداران حیات زمینی را که دوره ای به طول یکصد میلیون سال را در بر گرفته و به نام دوران مسوزوئیک شناخته می شود به پایان می رساند.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات نیاکان که به ستانیا گمارده شده و اکنون در یورنشیا عمل می نماید.]

مقاله 61. عصر پستانداران در یورنثیا

⇨ 062

کتاب یورنثیا

060 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنثیا

مقاله 61

عصر پستانداران در یورنثیا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مرحله زمین جدید قاره‌ای
عصر پستانداران اولیه
- 2- مرحله اخیر سیل
عصر پستانداران پیشرفته
- 3- مرحله کوه‌های امروزی
عصر فیل و اسب
- 4- مرحله اخیر مرتفع شدن قاره‌ها
آخرین مهاجرت بزرگ پستانداران
- 5- عصر اولیه یخبندان
- 6- انسان بدوی در عصر یخبندان
- 7- عصر مداوم یخبندان

مقدمه مقاله

عصر پستانداران از ایام سرآغاز پستانداران جفت‌دار تا پایان عصر یخبندان ادامه می‌یابد، و اندکی کمتر از پنجاه میلیون سال را در بر می‌گیرد.

در طول این عصر سینوزوئیک، مناظر طبیعی دنیا ظاهری دلربا داشتند — کوهستانهای دارای پستی و بلندی، دره‌های فراخ، رودهای عریض، و جنگلهای پهناور. در طول این برهه از زمان تنگه پاناما دو بار بالا و پایین رفت. پل زمینی تنگه برینگ سه بار همین کار را صورت داد. انواع حیوانات، هم بسیار و هم متنوع بودند. درختان پر از پرنده بودند، و تمام دنیا به رغم تلاش بی‌وقفه انواع حیوانات در حال تکامل برای سلطه، یک بهشت حیوانی بود.

رسوبات انباشته شده پنج دوره این عصر پنجاه میلیون ساله شامل اسناد فسیلی سلسله‌های پی در پی پستانداران می‌باشند و به ایام ظهور واقعی خود انسان راه می‌پزند.

PAPER 61

THE MAMMALIAN ERA ON
URANTIA

SECTIONS

Introduction

1. The New Continental Land Stage
The Age of Early Mammals
2. The Recent Flood Stage
The Age of Advanced Mammals
3. The Modern Mountain Stage
Age of the Elephant and the Horse
4. The Recent Continental-Elevation Stage
The Last Great Mammalian Migration
5. The Early Ice Age
6. Primitive Man in the Ice Age
7. The Continuing Ice Age

INTRODUCTION

61:01 (663:1) THE era of mammals extends from the times of the origin of placental mammals to the end of the ice age, covering a little less than fifty million years.

61:02 (663:2) During this Cenozoic age the world's landscape presented an attractive appearance — rolling hills, broad valleys, wide rivers, and great forests. Twice during this sector of time the Panama Isthmus went up and down; three times the Bering Strait land bridge did the same. The animal types were both many and varied. The trees swarmed with birds, and the whole world was an animal paradise, notwithstanding the incessant struggle of the evolving animal species for supremacy.

61:03 (663:3) The accumulated deposits of the five periods of this fifty-million-year era contain the fossil records of the successive mammalian dynasties and lead right up through the times of the actual

appearance of man himself.

1- مرحله زمین جدید قاره‌ای

عصر پستانداران اولیه

50,000,000 سال پیش مناطق خشکی دنیا عموماً بالاتر از سطح آب بوده یا فقط اندکی زیر آب قرار داشتند. شکل بندیها و رسوبات این دوره، هم زمینی و هم دریایی، اما عمدتاً زمینی هستند. زمین برای یک زمان قابل ملاحظه به تدریج بالا- آمد اما به طور همزمان به سطوح پایین‌تر و به سوی دریاها نشست کرد.

در اوایل این دوره و در شمال آمریکا نوع جفتدار حیوانات به طور ناگهانی ظاهر گشتند، و در بر گیرنده مهم‌ترین توسعه تکاملی تا این زمان بودند. انواع پیشین غیر جفتدار پستانداران وجود داشتند، اما این نوع جدید مستقیماً و به طور ناگهانی از نیای از پیش موجود خزندگان که نسلهای آینده آنان تا ایام زوال دایناسورها ادامه حیات داده بودند پدیدار گشتند. پدر پستانداران جفتدار یک نوع دایناسور کوچک، بسیار فعال، گوشتخوار، و جهنده بود.

غرایض بنیادین پستانداران در این انواع بدوی پستانداران شروع به نمایان شدن نمودند. پستانداران نسبت به کلیه اشکال دیگر حیات حیوانی از یک مزیت عالی ماندگاری برخوردارند، بدین صورت که می‌توانند:

- 1- اولاد نسبتاً بالغ و به خوبی رشد یافته‌ای به دنیا آورند.
- 2- اولاد خویش را با توجه پر عاطفه‌ای پرورانده، خوراک داده، و محافظت کنند.
- 3- نیروی برتر مغزی خویش را در بقا بخشیدن به خود به کار بنهند.
- 4- از چابکی فزاینده برای گریز از دشمنان استفاده کنند.
- 5- هوش برتر را در تعدیل و تطبیق در محیط به کار زنند.

45,000,000 سال پیش ستونهای اصلی قاره‌ای در رابطه با یک فرو روی بسیار عمومی خطوط ساحلی مرتفع گشتند. حیات پستاندار به سرعت داشت تکامل می‌یافت. یک نوع پستاندار کوچک خزنه و تخم گذار به وجود آمد و نیاکان کانگوروهای آینده، استرالیا را عرصه پر سه زنی خود قرار دادند. به زودی اسبهای کوچک، کرگدنهای تندپا، تابیرهای خرطوم‌دار، خوکهای بدوی، سنجابها، میمونهای لمور، صاریغها، و چندین قبیله حیوانات شبیه میمون به وجود آمدند. آنها همگی کوچک و بدوی بودند، و به بهترین نحو برای زندگی در میان جنگلهای نواحی کوهستانی مناسب بودند. یک پرنده زمینی بزرگ شبیه شتر مرغ تا ارتفاع ده فوت تکامل یافت و یک تخم نه در سیزده اینچی می‌گذاشت. اینها نیاکان پرندگان گول پیکر مسافربر آتی بودند که بسیار باهوش بودند و سابقاً انسانها را از طریق هوا با خود حمل می‌کردند.

1. THE NEW CONTINENTAL LAND STAGE THE AGE OF EARLY MAMMALS

61:1.1 (663:4) 50,000,000 years ago the land areas of the world were very generally above water or only slightly submerged. The formations and deposits of this period are both land and marine, but chiefly land. For a considerable time the land gradually rose but was simultaneously washed down to the lower levels and toward the seas.

61:1.2 (663:5) Early in this period and in North America the placental type of mammals *suddenly* appeared, and they constituted the most important evolutionary development up to this time. Previous orders of nonplacental mammals had existed, but this new type sprang directly and *suddenly* from the pre-existent reptilian ancestor whose descendants had persisted on down through the times of dinosaur decline. The father of the placental mammals was a small, highly active, carnivorous, springing type of dinosaur.

61:1.3 (663:6) Basic mammalian instincts began to be manifested in these primitive mammalian types. Mammals possess an immense survival advantage over all other forms of animal life in that they can:

- 61:1.4 (663:7) 1. Bring forth relatively mature and well-developed offspring.
- 61:1.5 (663:8) 2. Nourish, nurture, and protect their offspring with affectionate regard.
- 61:1.6 (663:9) 3. Employ their superior brain power in self-perpetuation.
- 61:1.7 (663:10) 4. Utilize increased agility in escaping from enemies.
- 61:1.8 (663:11) 5. Apply superior intelligence to environmental adjustment and adaptation.

61:1.9 (694:1) 45,000,000 years ago the continental backbones were elevated in association with a very general sinking of the coast lines. Mammalian life was evolving rapidly. A small reptilian, egg-laying type of mammal flourished, and the ancestors of the later kangaroos roamed Australia. Soon there were small horses, fleet-footed rhinoceroses, tapirs with proboscises, primitive pigs, squirrels, lemurs, opossums, and several tribes of monkeylike animals. They were all small, primitive, and best suited to living among the forests of the mountain regions. A large ostrichlike land bird developed to a height of ten feet and laid an egg nine by thirteen inches. These were the ancestors of the later gigantic passenger birds that were so highly intelligent, and that onetime transported human beings through the air.

پستانداران دوره اولیه سینوزوئیک، روی زمین، زیر آب، در هوا، و در میان نوک درختان زندگی می‌کردند. آنها از یک تا یازده جفت غده تراوش شیر داشتند و همگی از موی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند. در اشتراک با رسته‌هایی که در آینده پدیدار گشتند، آنها دارای دو ردیف دندان پشت سر هم شدند و در مقایسه با اندازه بدن، از مغزهای بزرگی برخوردار بودند. اما هیچیک از اشکال امروزی در میان آنان وجود نداشت.

40,000,000 سال پیش مناطق زمینی نیمکره شمالی شروع به مرتفع شدن نمودند، و به دنبال آن، رسوبات گسترده و جدید زمین و سایر فعالیت‌های زمینی، شامل جریان یافتن مواد مذاب آتشفشانی، تاب خوردگی، شکل‌یابی دریاچه‌ها، و فرسایش به وقوع پیوستند.

در طی قسمت بعدی این دوره، بیشتر اروپا زیر آب فرو رفت. به دنبال یک بالا-روی اندک زمین، قاره پوشیده از دریاچه‌ها و خلیج‌ها گردید. اقیانوس منجمد شمالی از طریق فرو رفتگی اورال به سمت جنوب امتداد یافت تا به دریای مدیترانه، که در آن هنگام به سوی شمال گسترش می‌یافت، متصل گردد، و فلات آلپ، کوه‌های کارپات، کوه‌های آپنین، و کوه‌های پیرنه به صورت جزایر دریا بالاتر از سطح آب قرار داشتند. تنگه پاناما بالا بود. اقیانوس‌های اطلس و آرام از هم جدا بودند. آمریکای شمالی از طریق پل زمینی تنگه برینگ به آسیا و از طریق گرینلند و ایسلند به اروپا وصل بود. مدار زمینی کره زمین در عرض‌های شمالی جغرافیایی فقط از طریق تنگه‌های اورال، که دریا‌های قطبی را به دریای وسعت یافته مدیترانه متصل می‌ساخت، شکسته شد.

سنگ آهک قابل ملاحظه‌ای از جانوران روزن‌دار در آب‌های اروپا رسوب کرد. امروزه همین سنگ تا ارتفاع 10,000 فوت در کوه‌های آلپ، 16,000 فوت در کوه‌های هیمالیا، و 20,000 فوت در تبت ارتفاع یافته است. رسوبات گچی این دوره در امتداد سواحل آفریقا و استرالیا، در ساحل غربی آمریکای جنوبی، و در حول و حوش وست ایندیز پیدا می‌شوند.

در سراسر این دوره موسوم به ائوسین تکامل پستانداران و سایر اشکال حیات با وقفه کم یا بدون وقفه ادامه یافت. آمریکای شمالی در آن هنگام از طریق زمین به قاره‌ای به استثنای استرالیا متصل بود، و کره زمین به تدریج از انواع گوناگون جانوران بدوی پستاندار پوشیده گشت.

2- مرحله اخیر سیل

عصر پستانداران پیشرفته

این دوره با تکامل بیشتر و سریع پستانداران جفت‌دار، اشکال پیشرفته‌تر حیات پستاندار که در طی این ایام به وجود آمدند تعیین ویژگی می‌شد.

اگر چه پستانداران اولیه جفت‌دار از نیاکان گوشتخوار برآمدند، به زودی شاخه‌های گیاهخوار به وجود آمدند، و در مدتی نه چندان زیاد خانواده‌های پستاندار همه چیز خوار نیز پدیدار گشتند. گیاهان نهاده‌ها خوراک اصلی پستانداران به سرعت در حال افزایش

61.1.10 (694.2) The mammals of the early Cenozoic lived on land, under the water, in the air, and among the treetops. They had from one to eleven pairs of mammary glands, and all were covered with considerable hair. In common with the later appearing orders, they developed two successive sets of teeth and possessed large brains in comparison to body size. But among them all no modern forms existed.

61.1.11 (694.3) 40,000,000 years ago the land areas of the Northern Hemisphere began to elevate, and this was followed by new extensive land deposits and other terrestrial activities, including lava flows, warping, lake formation, and erosion.

61.1.12 (694.4) During the latter part of this epoch most of Europe was submerged. Following a slight land rise the continent was covered by lakes and bays. The Arctic Ocean, through the Ural depression, ran south to connect with the Mediterranean Sea as it was then expanded northward, the highlands of the Alps, Carpathians, Apennines, and Pyrenees being up above the water as islands of the sea. The Isthmus of Panama was up; the Atlantic and Pacific Oceans were separated. North America was connected with Asia by the Bering Strait land bridge and with Europe by way of Greenland and Iceland. The earth circuit of land in northern latitudes was broken only by the Ural Straits, which connected the arctic seas with the enlarged Mediterranean.

61.1.13 (694.5) Considerable foraminiferal limestone was deposited in European waters. Today this same stone is elevated to a height of 10,000 feet in the Alps, 16,000 feet in the Himalayas, and 20,000 feet in Tibet. The chalk deposits of this period are found along the coasts of Africa and Australia, on the west coast of South America, and about the West Indies.

61.1.14 (694.6) Throughout this so-called *Eocene* period the evolution of mammalian and other related forms of life continued with little or no interruption. North America was then connected by land with every continent except Australia, and the world was gradually overrun by primitive mammalian fauna of various types.

2. THE RECENT FLOOD STAGE

THE AGE OF ADVANCED MAMMALS

61.21 (694.7) This period was characterized by the further and rapid evolution of placental mammals, the more progressive forms of mammalian life developing during these times.

61.22 (694.8) Although the early placental mammals sprang from carnivorous ancestors, very soon herbivorous branches developed, and, ere long, omnivorous mammalian families also sprang up. The angiosperms were the principal food of the

بودند. گیاهان امروزی زمینی، شامل اکثر گیاهان و درختان امروزی، در طول ادوار پیشین ظاهر گشتند.

35,000,000 سال پیش نشانگر آغاز عصر سلطه پستانداران جفتدار در دنیا است. پل زمینی جنوبی پهناور بود، و قاره در آن هنگام عظیم قطب جنوب را به آمریکای جنوبی، آفریقای جنوبی، و استرالیا مجدداً متصل می‌نمود. به رغم انباشته شدن زمین در عرضهای بالای جغرافیایی، آب و هوای دنیا به دلیل افزایش عظیم اندازه دریاهای استوایی و این که زمین برای ایجاد یخچالها به قدر کافی مرتفع نگشت، نسبتاً معتدل باقی ماند. جریانهای گسترده مواد آتشفشانی در گرینلند و ایسلند به وقوع پیوستند، و قدری زغال سنگ بین این لایه‌ها انباشته گردید.

تغییرات بارزی در جانوران سیاره در حال وقوع بود. زندگی دریایی داشت دستخوش تغییرات بزرگی می‌شد. بیشتر رشته‌های کنونی حیات دریایی موجود بودند، و جانوران روزن‌دار دریایی به ایفای نقش مهم خود ادامه می‌دادند. حیات حشره‌ها بیشتر شبیه عصر پیشین بود. بسترهای فسیلی فلوریسانت واقع در کلرادو به سالهای بعد این ایام بسیار دور تعلق دارند. بیشتر خانواده‌های حشرات زنده به این دوره باز می‌گردند، اما بسیاری که در آن هنگام وجود داشتند اکنون از بین رفته‌اند، گرچه فسیلهای آنان باقی هستند.

این عصر به گونه‌ای چشمگیر عصر احیا و گسترش پستانداران در زمین بود. از میان پستانداران قدیمی‌تر و بدوی‌تر، پیش از این که این دوره پایان یابد، بیش از یکصد نوع از آنان از بین رفتند. حتی پستانداران عظیم‌الجثه و کوچک مغز به زودی از بین رفتند. در پیشرفت بقای حیوان، مغزها و چابکی جانشین زره و اندازه شده بودند. و با زوال خانواده دایناسورها، پستانداران به آرامی بر کره زمین تسلط یافتند، و سریعاً و به طور کامل باقیمانده نیاکان خزنده خود را نابود ساختند.

به موازات نابودی دایناسورها تغییرات بزرگ دیگری در شاخه‌های گوناگون خانواده مارمولکها به وقوع پیوست. اعضای بقایافته خانواده‌های اولیه خزندگان، لاک پشته‌ها، مارها، و سوسمارها به همراه قورباغه‌های ارزشمند، تنها گروه باقیمانده که نماینده نیاکان پیشین انسان هستند، می‌باشند.

منشأ گروههای متنوع پستانداران در یک حیوان بی‌نظیر است که اکنون از بین رفته است. این حیوان گوشتخوار چیزی بود بین گربه و فک دریایی. این حیوان می‌توانست در زمین یا در آب زندگی کند و بسیار باهوش و خیلی فعال بود. در اروپا نیاکان خانواده سگ سانان تکامل یافتند، و به زودی موجب پیدایش بسیاری از انواع سگهای کوچک شدند. در حدود همان هنگام جوندگان راسته موش، شامل سگک آبی، سنجابها، گوفرها، موشها، و خرگوشها ظاهر شدند، و به زودی یک شکل چشمگیر زندگی گشتند. از آن هنگام تغییر بسیار اندکی در این خانواده رخ داده است. رسوبات بعدی این دوره شامل بقایای فسیل سگها، گربه‌ها، راکونها، و راسوها، به شکل پیشین خود می‌باشند.

rapidly increasing mammals, the modern land flora, including the majority of present-day plants and trees, having appeared during earlier periods.

61:23 (665:1) 35,000,000 years ago marks the beginning of the age of placental-mammalian world domination. The southern land bridge was extensive, reconnecting the then enormous Antarctic continent with South America, South Africa, and Australia. In spite of the massing of land in high latitudes, the world climate remained relatively mild because of the enormous increase in the size of the tropic seas, nor was the land elevated sufficiently to produce glaciers. Extensive lava flows occurred in Greenland and Iceland, some coal being deposited between these layers.

61:24 (665:2) Marked changes were taking place in the fauna of the planet. The sea life was undergoing great modification; most of the present-day orders of marine life were in existence, and foraminifers continued to play an important role. The insect life was much like that of the previous era. The Florissant fossil beds of Colorado belong to the later years of these far-distant times. Most of the living insect families go back to this period, but many then in existence are now extinct, though their fossils remain.

61:25 (665:3) On land this was pre-eminently the age of mammalian renovation and expansion. Of the earlier and more primitive mammals, over one hundred species were extinct before this period ended. Even the mammals of large size and small brain soon perished. Brains and agility had replaced armor and size in the progress of animal survival. And with the dinosaur family on the decline, the mammals slowly assumed domination of the earth, speedily and completely destroying the remainder of their reptilian ancestors.

61:26 (665:4) Along with the disappearance of the dinosaurs, other and great changes occurred in the various branches of the saurian family. The surviving members of the early reptilian families are turtles, snakes, and crocodiles, together with the venerable frog, the only remaining group representative of man's earlier ancestors.

61:27 (665:5) Various groups of mammals had their origin in a unique animal now extinct. This carnivorous creature was something of a cross between a cat and a seal; it could live on land or in water and was highly intelligent and very active. In Europe the ancestor of the canine family evolved, soon giving rise to many species of small dogs. About the same time the gnawing rodents, including beavers, squirrels, gophers, mice, and rabbits, appeared and soon became a notable form of life, very little change having since occurred in this family. The later deposits of this period contain the fossil remains of dogs, cats, coons, and weasels in ancestral form.

30,000,000 سال پیش انواع امروزی پستانداران شروع به ظهور نمودند. سابقاً پستاندارانی که از انواع کوهی بودند، عمدتاً در کوهستانها زندگی می‌کردند. ناگهان تکامل نوع دشتی یا سمدار، انواع چراگر، آن چنان که از گوشتخواران پنجمدار تمیز داده می‌شوند، آغاز گشت. این چراگران از یک نیای نامتمایز که پنج انگشت پا و چهل و چهار دندان داشت و پیش از پایان این عصر از بین رفت برآمدند. در سراسر این دوره تکامل انگشت پا فراتر از مرحله سه انگشتی جلو نرفت.

اسب که یک نمونه برجسته تکامل است، هم در شمال آمریکا و هم در اروپا در طول این ایام زندگی می‌کرد، گر چه تکامل آن تا عصر بعدی بخیندان تماماً کامل نگردید. در حالی که خانواده کرگدن در پایان این دوره پدیدار گشت، متعاقباً دستخوش بزرگترین گسترش خود گردید. یک جانور شبیه به خوک نیز به وجود آمد که نیای بسیاری از انواع خوک، خوک وحشی، و اسب آبی گردید. منشأ شترها و لاماها در آمریکای شمالی در حدود نیمه این دوره است که دشتهای غرب را اشغال کردند. بعدها لاماها به آمریکای جنوبی و شترها به اروپا مهاجرت کردند، و به زودی هر دو در آمریکای شمالی منقرض شدند، گر چه تعداد اندکی از شترها تا عصر بخیندان بقا یافتند.

حدوداً در این هنگام یک چیز قابل توجهی در غرب آمریکای شمالی به وقوع پیوست: نیاکان اولیه میمونهای دیرین لمور در ابتدا ظاهر شدند. در حالی که این خانواده نمیتوانند لمورهای واقعی تلقی شوند، آمدن آنها نشانگر به وجود آمدن خطی است که لمورهای واقعی متعاقباً از آن برآمدند.

همانند مارهای زمینی عصر پیشین که خود را به دریاها رساندند، اکنون یک قبیله پستانداران جفتدار زمین را ترک کرده و در اقیانوسها سکنی گزیدند. و آنها از آن هنگام در دریا باقی مانده و موجب پیدایش نهنگهای امروزی، دلفینها، پورپوسها، فکها، و شیرهای دریایی شده‌اند.

زندگی پرندگان سیاره به تکامل خویش ادامه داد، اما با تغییرات تکاملی اندک. اکثر پرندگان امروزی، شامل مرغان نوروزی، حواصیلها، فلامینگوها، سنقرها، بازها، عقابها، جغدها، بلدرچینها، و شترمرغها وجود داشتند.

تا پایان این دوره اولیگوسین، که ده میلیون سال را در بر می‌گرفت، حیات گیاهی به همراه حیات دریایی و حیوانات زمینی به اندازه زیادی تکوین یافته و عمدتاً نظیر آنچه که امروز هستند در کره زمین وجود داشتند. ویژگی قابل ملاحظه‌ای پدیدار گشت، اما اشکال آبا و اجدادی بیشتر چیزهای زنده در آن هنگام زنده بودند.

3- مرحله کوههای امروزی

عصر فیل و اسب

61:28 (666:9) 30,000,000 years ago the modern types of mammals began to make their appearance. Formerly the mammals had lived for the greater part in the hills, being of the mountainous types; suddenly there began the evolution of the plains or hoofed type, the grazing species, as differentiated from the clawed flesh eaters. These grazers sprang from an undifferentiated ancestor having five toes and forty-four teeth, which perished before the end of the age. Toe evolution did not progress beyond the three-toed stage throughout this period.

61:29 (666:7) The horse, an outstanding example of evolution, lived during these times in both North America and Europe, though his development was not fully completed until the later ice age. While the rhinoceros family appeared at the close of this period, it underwent its greatest expansion subsequently. A small hoglike creature also developed which became the ancestor of the many species of swine, peccaries, and hippopotamuses. Camels and llamas had their origin in North America about the middle of this period and overran the western plains. Later, the llamas migrated to South America, the camels to Europe, and soon both were extinct in North America, though a few camels survived up to the ice age.

61:210 (666:1) About this time a notable thing occurred in western North America: The early ancestors of the ancient lemurs first made their appearance. While this family cannot be regarded as true lemurs, their coming marked the establishment of the line from which the true lemurs subsequently sprang.

61:211 (666:2) Like the land serpents of a previous age which betook themselves to the seas, now a whole tribe of placental mammals deserted the land and took up their residence in the oceans. And they have ever since remained in the sea, yielding the modern whales, dolphins, porpoises, seals, and sea lions.

61:212 (666:3) The bird life of the planet continued to develop, but with few important evolutionary changes. The majority of modern birds were existent, including gulls, herons, flamingoes, buzzards, falcons, eagles, owls, quails, and ostriches.

61:213 (666:4) By the close of this *Oligocene* period, covering ten million years, the plant life, together with the marine life and the land animals, had very largely evolved and was present on earth much as today. Considerable specialization has subsequently appeared, but the ancestral forms of most living things were then alive.

3. THE MODERN MOUNTAIN STAGE

AGE OF THE ELEPHANT AND THE HORSE

ارتفاع یافتن زمین و جدا شدن دریا به آرامی آب و هوای دنیا را تغییر داده و به تدریج آن را خنک می‌ساخت، اما آب و هوا هنوز معتدل بود. درختان سکویا و مگنولیا در گرینلند رشد کردند، اما گیاهان نیمه استوایی به سمت جنوب شروع به حرکت کردند. تا پایان این دوره این گیاهان و درختان نواحی گرمسیری به اندازه زیادی از عرضهای شمال جغرافیایی ناپدید گشتند، و جای آنان را گیاهان پرطاقت و درختان برگریز گرفتند.

افزایش زیادی در تنوعات چمنها به وجود آمد، و دندانهای بسیاری از انواع پستانداران به تدریج تغییر یافت تا با نوع امروزی چرنده تطبیق یابد.

25,000,000 سال پیش به دنبال دوره طولانی مرتفع شدن زمین، به قدر اندکی زمین دچار نشست گردید. ناحیه کوه راکی به اندازه زیادی مرتفع باقی ماند، به طوری که رسوب مواد فرسایشی در سراسر زمینهای پست به سوی شرق ادامه یافت. رشته کوههای تیز و دندانه‌دار مجدداً مرتفع گشتند. در واقع آنها از آن هنگام در حال بالا-آمن بوده‌اند. تاریخ گسله بزرگ عمودی چهار مایلی در ناحیه کالیفرنیا به این ایام باز می‌گردد.

20,000,000 سال پیش به راستی عصر طلایی پستانداران بود. پل زمینی تنگه برینگ بالا-آمده بود و بسیاری از گروههای حیوانات شامل ماستودونهای چهار عاجه، کرگدنهای پا کوتاه و بسیاری از انواع مختلف خانواده گربه از آسیا به شمال آمریکا مهاجرت کردند.

اولین گوزن ظاهر گشت و شمال آمریکا به زودی از نشخوار کنندگان — آهوها، گاوها، شترها، گاو میشهای وحشی، و چندین نوع کرگدن — پوشیده گردید، اما خوکهای عظیم‌الجثه که بیش از شش فوت قد داشتند منقرض گشتند.

فیل‌های غول پیکر متعلق به این عصر و دوره‌های بعد دارای مغزهای بزرگ و نیز بدنهای بزرگی بودند، و به زودی تمامی دنیا به جز استرالیا از آنان پوشیده گردید. برای یکبار هم که شده دنیا تحت سلطه حیوانی غول پیکر درآمد، با مغزی آنقدر بزرگ که وی را قادر سازد به بقای خویش ادامه دهد. در مواجهه با حیات بسیار هوشمند این دوران، هیچ حیوانی به اندازه فیل نمی‌توانست بقا یابد مگر این که دارای مغزی بزرگ و از کیفیت برتر برخوردار می‌بود. در هوش و توان انطباق فقط اسب به پای فیل می‌رسد و فقط خود انسان از وی پیشی می‌گیرد. با این حال از پنجاه نوع فیل که در شروع این دوره موجود بودند فقط دو نوع بقا یافته‌اند.

15,000,000 سال پیش نواحی کوهستانی آسیا - اروپا در حال بالا آمدن بودند، و در سراسر این نواحی مقداری فعالیت آتشفشانی وجود داشت، اما این در مقایسه با جریانات آتشفشانی نیمکره غربی هیچ بود. این شرایط بی‌ثبات در سراسر دنیا مستولی گشت.

تنگه جبل‌الطارق مسدود گردید، و اسپانیا از طریق پل زمینی پیشین به آفریقا متصل شد، اما دریای مدیترانه از طریق یک مجرای باریک که تا آن سوی فرانسه امتداد می‌یافت به داخل اقیانوس اطلس روان گشت، و

61:31 (666:5) Land elevation and sea segregation were slowly changing the world's weather, gradually cooling it, but the climate was still mild. Sequoias and magnolias grew in Greenland, but the subtropical plants were beginning to migrate southward. By the end of this period these warm-climate plants and trees had largely disappeared from the northern latitudes, their places being taken by more hardy plants and the deciduous trees.

61:32 (666:6) There was a great increase in the varieties of grasses, and the teeth of many mammalian species gradually altered to conform to the present-day grazing type.

61:33 (666:7) 25,000,000 years ago there was a slight land submergence following the long epoch of land elevation. The Rocky Mountain region remained highly elevated so that the deposition of erosion material continued throughout the lowlands to the east. The Sierras were well re-elevated; in fact, they have been rising ever since. The great four-mile vertical fault in the California region dates from this time.

61:34 (666:8) 20,000,000 years ago was indeed the golden age of mammals. The Bering Strait land bridge was up, and many groups of animals migrated to North America from Asia, including the four-tusked mastodons, short-legged rhinoceroses, and many varieties of the cat family.

61:35 (666:9) The first deer appeared, and North America was soon overrun by ruminants — deer, oxen, camels, bison, and several species of rhinoceroses — but the giant pigs, more than six feet tall, became extinct.

61:36 (667:1) The huge elephants of this and subsequent periods possessed large brains as well as large bodies, and they soon overran the entire world except Australia. For once the world was dominated by a huge animal with a brain sufficiently large to enable it to carry on. Confronted by the highly intelligent life of these ages, no animal the size of an elephant could have survived unless it had possessed a brain of large size and superior quality. In intelligence and adaptation the elephant is approached only by the horse and is surpassed only by man himself. Even so, of the fifty species of elephants in existence at the opening of this period, only two have survived.

61:37 (667:2) 15,000,000 years ago the mountain regions of Eurasia were rising, and there was some volcanic activity throughout these regions, but nothing comparable to the lava flows of the Western Hemisphere. These unsettled conditions prevailed all over the world.

61:38 (667:3) The Strait of Gibraltar closed, and Spain was connected with Africa by the old land bridge, but the Mediterranean flowed into the Atlantic through a narrow channel which extended across

نوک کوهها و کوهستانها به صورت جزایری بر فراز این دریای کهن نمایان می‌شدند. بعدها، این دریاهای اروپایی شروع به عقب‌نشینی نمودند. باز هم بعد از آن، دریای مدیترانه به اقیانوس هند وصل بود، در حالی که در پایان این دوره ناحیه سوئز مرتفع گشت، طوری که دریای مدیترانه برای مدتی یک دریای شور واقع در سرزمین داخلی شد.

پل زمینی ایسلند به زیر آب فرو رفت و آبهای قطب شمال با آبهای اقیانوس اطلس در آمیختند. ساحل اقیانوس اطلس آمریکای شمالی به سرعت سرد شد، اما ساحل اقیانوس آرام از زمان حال گرمتر باقی ماند. جریانات بزرگ اقیانوس عمل می‌کردند و روی آب و هوا اثر می‌گذاشتند، همانطور که امروزه چین می‌کنند.

حیات پستانداران به تکامل خویش ادامه داد. گله‌های بزرگ اسبها به شترها در دشتهای غربی شمال آمریکا پیوستند. این به راستی عصر اسبها و نیز فیلها بود. مغز اسب از نظر کیفیت حیوانی در ردیف بعد از فیل قرار دارد، اما از یک جهت به طور آشکار پایین‌تر است، و آن این است که اسب به هنگام ترس هرگز بر میل عمیق باطنی به فرار به طور کامل فائق نشد. اسب فاقد کنترل احساسی فیل است، در حالی که فیل به سبب اندازه و فقدان چابکی بسیار در محدودیت قرار دارد. در طول این دوره، حیوانی به وجود آمد که تا اندازه‌ای شبیه فیل و اسب هر دو بود، اما به زودی توسط خانواده در حال افزایش گربه سانان نابود گردید.

به تدریج که یورنثیا به عصر موسوم به "بی‌اسب" وارد می‌شود، شما باید درنگ کرده و تعمق کنید که این حیوان برای نیاکان شما چه ارزشی داشت. انسانها در ابتدا اسبها را برای غذا استفاده می‌کردند، سپس برای سفر، و بعدها برای کشاورزی و جنگ. اسب برای منتهای مفید در خدمت نوع بشر بوده است و در توسعه تمدن بشر نقش مهمی بازی کرده است.

رویدادهای بیولوژیک این دوره در فراهم ساختن صحنه برای ظهور متعاقب انسان بسیار کمک نمودند. در آسیای مرکزی انواع حقیقی میمون بدوی و گوریل هر دو تکامل یافتند، و هر دو از یک نیای مشترکی برخوردار بودند که اکنون منقرض گشته است. اما هیچیک از این انواع به خط موجودات زنده‌ای که بنا بود بعدها نیاکان نژاد بشر گردند مربوط نیستند.

خانواده سگ توسط چندین گروه نمایندگی می‌شد، به طور مشخص گرگها و روباهها، و تیره گربه توسط پلنگان و ببرهای بزرگ شمشیر دندان. این تیره آخر در ابتدا در شمال آمریکا به وجود آمد. تعداد خانواده‌های امروزی گربه و سگ در سراسر دنیا افزایش یافت. راسوها، دله‌ها، سمورها، و راکونها در سراسر عرضهای شمال جغرافیایی افزایش پیدا کرده و تکامل یافتند.

پرندگان به تکامل خویش ادامه دادند، گرچه تغییرات چشمگیر اندکی به وقوع پیوست. خزندگان شبیه انواع امروزی — مارها، سوسمارها، و لاک پستان — بودند.

بدین ترتیب یک دوره پرحادثه و جالب از تاریخ دنیا به پایان رسید. این عصر فیل و اسب به عنوان دوره

France, the mountain peaks and highlands appearing as islands above this ancient sea. Later on, these European seas began to withdraw. Still later, the Mediterranean was connected with the Indian Ocean, while at the close of this period the Suez region was elevated so that the Mediterranean became, for a time, an inland salt sea.

61:39 (697.4) The Iceland land bridge submerged, and the arctic waters commingled with those of the Atlantic Ocean. The Atlantic coast of North America rapidly cooled, but the Pacific coast remained warmer than at present. The great ocean currents were in function and affected climate much as they do today.

61:310 (697.5) Mammalian life continued to evolve. Enormous herds of horses joined the camels on the western plains of North America; this was truly the age of horses as well as of elephants. The horse's brain is next in animal quality to that of the elephant, but in one respect it is decidedly inferior, for the horse never fully overcame the deep-seated propensity to flee when frightened. The horse lacks the emotional control of the elephant, while the elephant is greatly handicapped by size and lack of agility. During this period an animal evolved which was somewhat like both the elephant and the horse, but it was soon destroyed by the rapidly increasing cat family.

61:311 (697.6) As Urantia is entering the so-called "horseless age," you should pause and ponder what this animal meant to your ancestors. Men first used horses for food, then for travel, and later in agriculture and war. The horse has long served mankind and has played an important part in the development of human civilization.

61:312 (697.7) The biologic developments of this period contributed much toward the setting of the stage for the subsequent appearance of man. In central Asia the true types of both the primitive monkey and the gorilla evolved, having a common ancestor, now extinct. But neither of these species is concerned in the line of living beings which were, later on, to become the ancestors of the human race.

61:313 (697.8) The dog family was represented by several groups, notably wolves and foxes; the cat tribe, by panthers and large saber-toothed tigers, the latter first evolving in North America. The modern cat and dog families increased in numbers all over the world. Weasels, martens, otters, and raccoons thrived and developed throughout the northern latitudes.

61:314 (698.1) Birds continued to evolve, though few marked changes occurred. Reptiles were similar to modern types — snakes, crocodiles, and turtles.

61:315 (698.2) Thus drew to a close a very eventful and interesting period of the world's history. This age of the elephant and the horse is known as the

میوسین شناخته شده است.

Miocene.

4- مرحله اخیر مرتفع شدن قاره‌ها

آخرین مهاجرت بزرگ پستانداران

4. THE RECENT CONTINENTAL-ELEVATION
STAGE
THE LAST GREAT MAMMALIAN
MIGRATION

این دوره مرتفع شدن زمین پیش از یخبندان در شمال آمریکا، اروپا، و آسیا است. توپوگرافی زمین به قدر زیادی تغییر یافت. رشته کوه‌ها به دنیا آمدند، جویبارها تغییر مسیر دادند، و آتشفشانهای منفرد در سراسر دنیا فوران نمودند.

10,000,000 سال پیش یک عصر رسوبات زمین به طور موضعی در سطح گسترده در زمینهای پست قاره‌ها آغاز گشت، اما بیشتر این رسوبات بعدها از بین رفتند. بیشتر اروپا، شامل قسمتهایی از انگلستان، بلژیک، و فرانسه در این هنگام هنوز زیر آب بود، و دریای مدیترانه بخش عمده شمال آفریقا را پوشانیده بود. در شمال آمریکا رسوبات گسترده‌ای در کوهپایه‌ها، در دریاچه‌ها و در آبگیرهای بزرگ زمین ایجاد شدند. عمق متوسط این رسوبات فقط در حدود دویست فوت است. این رسوبات کم و بیش رنگی هستند، و فسیلها نادرند. دو دریاچه بزرگ آب شیرین در غرب شمال آمریکا وجود داشتند. رشته کوههای تیز و دنداندار داشتند مرتفع می‌شدند. کوههای شاستا، هود، و رینیر داشتند جریان حیات کوهی خویش را آغاز می‌کردند. اما در عصر متعاقب یخبندان بود که آمریکای شمالی خزش خود را به سوی فرورفتگی ناحیه اقیانوس اطلس آغاز نمود.

برای مدتی کوتاه تمامی زمینهای دنیا به استثنای استرالیا مجدداً به هم متصل شدند، و آخرین مهاجرت بزرگ حیوانی در سراسر دنیا به وقوع پیوست. آمریکای شمالی هم به آمریکای جنوبی و هم به آسیا مرتبط بود، و حیات حیوانی از ادانه جابجا می‌شد. تنبلیهای آسیایی، آرمادیلها، بزهای کوهی، و خرسها به آمریکای شمالی وارد شدند، ضمن این که شترهای آمریکای شمالی به چین رفتند. کرگدنها به تمامی دنیا به استثنای استرالیا و آمریکای جنوبی مهاجرت کردند، اما تا پایان این دوره در نیمکره غربی منقرض گشتند.

به طور کلی، حیات عصر پیشین به تکامل و گسترش ادامه داد. خانواده گربه بر حیات حیوانی استیلا یافت، و حیات دریایی تقریباً متوقف شد. بسیاری از اسبها هنوز سه انگشته بودند، اما انواع امروزی داشتند از راه می‌رسیدند. لامها و شترهای زرافه مانند در چراگاهها با اسبها در آمیختند. زرافه در آفریقا ظاهر گشت، و در آن هنگام درست دارای همان گردن درازی بود که اکنون می‌باشد. در آمریکای جنوبی تنبلیها، آرمادیلها، مورچه‌خوارها، و نوع آمریکایی جنوبی میمونهای بدوی به وجود آمدند. پیش از آن که قاره‌ها نهایتاً جدا شوند، آن حیوانات عظیم‌الجثه، ماستودونها، به همه جا به غیر از استرالیا مهاجرت کردند.

5,000,000 سال پیش اسب به شکلی که اکنون هست درآمد و از آمریکای شمالی به تمامی دنیا مهاجرت نمود. اما منتها پیش از آن که انسان سرخ از راه رسد،

61:41 (698:3) This is the period of preglacial land elevation in North America, Europe, and Asia. The land was greatly altered in topography. Mountain ranges were born, streams changed their courses, and isolated volcanoes broke out all over the world.

61:42 (698:4) 10,000,000 years ago began an age of widespread local land deposits on the lowlands of the continents, but most of these sedimentations were later removed. Much of Europe, at this time, was still under water, including parts of England, Belgium, and France, and the Mediterranean Sea covered much of northern Africa. In North America extensive depositions were made at the mountain bases, in lakes, and in the great land basins. These deposits average only about two hundred feet, are more or less colored, and fossils are rare. Two great fresh-water lakes existed in western North America. The Sierras were elevating; Shasta, Hood, and Rainier were beginning their mountain careers. But it was not until the subsequent ice age that North America began its creep toward the Atlantic depression.

61:43 (698:5) For a short time all the land of the world was again joined excepting Australia, and the last great world-wide animal migration took place. North America was connected with both South America and Asia, and there was a free exchange of animal life. Asiatic sloths, armadillos, antelopes, and bears entered North America, while North American camels went to China. Rhinoceroses migrated over the whole world except Australia and South America, but they were extinct in the Western Hemisphere by the close of this period.

61:44 (698:6) In general, the life of the preceding period continued to evolve and spread. The cat family dominated the animal life, and marine life was almost at a standstill. Many of the horses were still three-toed, but the modern types were arriving; llamas and giraffelike camels mingled with the horses on the grazing plains. The giraffe appeared in Africa, having just as long a neck then as now. In South America sloths, armadillos, anteaters, and the South American type of primitive monkeys evolved. Before the continents were finally isolated, those massive animals, the mastodons, migrated everywhere except to Australia.

61:45 (698:7) 5,000,000 years ago the horse evolved as it now is and from North America migrated to all the world. But the horse had become extinct on the

اسب در قاره مبدأ آن از بین رفته بود.

آب و هوا به تدریج داشت خنکتر می‌شد. گیاهان زمینی به آرامی به سوی جنوب حرکت می‌کردند. در ابتدا این سردی فزاینده در شمال بود که مهاجرت حیوانات را به سوی تنگه‌های شمالی متوقف نمود. متعاقباً این پلهای زمینی آمریکای شمالی به زیر فرو رفتند. به زودی بعد از آن، اتصال زمینی بین آفریقا و آمریکای جنوبی سرانجام به زیر آب فرو رفت، و نیمکره غربی به همان شکلی که امروزه است، جدا افتاد. از این زمان به بعد، انواع مشخصی از حیات در نیمکره‌های شرقی و غربی شروع به تکامل نمودند.

و بدین ترتیب این دوره تقریباً ده میلیون ساله به پایان می‌رسد، و نیای انسان هنوز ظاهر نگشته است. این زمانی است که معمولاً به عنوان دوره پلیوسین مشخص می‌شود.

5- عصر اولیه یخبندان

تا پایان دوره پیشین سرزمینهای قسمت شمال شرقی آمریکای شمالی و شمال اروپا به میزان عظیمی بسیار مرتفع گشته بودند. در آمریکای شمالی مناطق وسیعی تا 30,000 فوت یا بیشتر بالا-رفته بودند. سابقاً آب و هوایی معتدل در این مناطق شمالی برقرار بود، و آبهای قطب شمال تماماً در معرض تبخیر قرار داشتند، و تقریباً تا پایان دوره یخبندان مداوماً عاری از یخ بودند.

جریانات اقیانوس به طور همزمان با این مرتفع شدن زمین تغییر مسیر دادند، و بادهای موسمی جهت خود را تغییر دادند. این شرایط سرانجام یک نشست تقریباً ثابت رطوبت از حرکت اتمسفر شدیداً اشباع شده در کوهستانهای شمالی ایجاد نمود. در این نواحی مرتفع و در نتیجه سرد، برف شروع به ریزش نمود و به ریزش خود ادامه داد، تا این که به عمق 20,000 فوت دست یافت. عمیق‌ترین مناطق برفی، به اضافه ارتفاع، نقاط مرکزی جریانات بعدی فشار یخبندان را تعیین نمودند. و درست تا زمانی که این نشست بیش از حد این کوهستانهای شمالی را با این پوشش عظیم برف مداوماً می‌پوشاند عصر یخبندان ادامه یافت. این برفها به زودی به صورت یخ جامد اما خرنده تغییر شکل دادند.

ورقه‌های بزرگ یخ این دوره تماماً در فلات مرتفع واقع شده بودند، نه در نواحی کوهستانی، یعنی جایی که امروزه پیدا می‌شوند. نیمی از یخچالها در شمال آمریکا قرار داشتند، یک چهارم در آسیا - اروپا، و یک چهارم در جاهای دیگر، عمدتاً در قطب جنوب. آفریقا به مقدار اندکی از یخ تأثیر پذیرفت، اما استرالیا تقریباً با پوشش یخی قطب جنوب پوشیده گشت.

نواحی شمالی این کره، شش تهاجم یخی جداگانه و مشخص را تجربه کرده‌اند، گر چه پیشرفته‌ها و عقب نشینیهای متعددی بودند که به فعالیت هر ورقه جداگانه یخی مربوط بودند. یخهای آمریکای شمالی در دو مرکز

continent of its origin long before the red man arrived.

61:46 (666:8) The climate was gradually getting cooler; the land plants were slowly moving southward. At first it was the increasing cold in the north that stopped animal migrations over the northern isthmuses; subsequently these North American land bridges went down. Soon afterwards the land connection between Africa and South America finally submerged, and the Western Hemisphere was isolated much as it is today. From this time forward distinct types of life began to develop in the Eastern and Western Hemispheres.

61:47 (666:1) And thus does this period of almost ten million years' duration draw to a close, and not yet has the ancestor of man appeared. This is the time usually designated as the *Pliocene*.

5. THE EARLY ICE AGE

61:51 (666:2) By the close of the preceding period the lands of the northeastern part of North America and of northern Europe were highly elevated on an extensive scale, in North America vast areas rising up to 30,000 feet and more. Mild climates had formerly prevailed over these northern regions, and the arctic waters were all open to evaporation, and they continued to be ice-free until almost the close of the glacial period.

61:52 (666:3) Simultaneously with these land elevations the ocean currents shifted, and the seasonal winds changed their direction. These conditions eventually produced an almost constant precipitation of moisture from the movement of the heavily saturated atmosphere over the northern highlands. Snow began to fall on these elevated and therefore cool regions, and it continued to fall until it had attained a depth of 20,000 feet. The areas of the greatest depth of snow, together with altitude, determined the central points of subsequent glacial pressure flows. And the ice age persisted just as long as this excessive precipitation continued to cover these northern highlands with this enormous mantle of snow, which soon metamorphosed into solid but creeping ice.

61:53 (666:4) The great ice sheets of this period were all located on elevated highlands, not in mountainous regions where they are found today. One half of the glacial ice was in North America, one fourth in Eurasia, and one fourth elsewhere, chiefly in Antarctica. Africa was little affected by the ice, but Australia was almost covered with the antarctic ice blanket.

61:54 (666:5) The northern regions of this world have experienced six separate and distinct ice invasions, although there were scores of advances and recessions associated with the activity of each

و بعدها در سه مرکز انباشته شدند. گرینلند با یخ پوشیده شد و ایسلند به طور کامل در زیر جریان یخ مدفون گردید. در اروپا یخ در زمانهای گوناگون جزایر بریتانیا به استثنای ساحل جنوبی انگلستان را پوشانید، و غرب اروپا را تا فرانسه تحت پوشش قرار داد.

2,000,000 سال پیش اولین یخ‌رود آمریکای شمالی، پیشرفت جنوبی خود را آغاز نمود. عصر یخبندان اکنون در شرف تحقق بود، و این یخ‌رود تقریباً یک میلیون سال را صرف پیشروی خویش از مراکز شمالی فشار و در عقب نشینی به سوی آنجا نمود. ورقه مرکزی یخ تا کانزاس به سوی جنوب امتداد یافت. مراکز شرقی و غربی یخ در آن هنگام به این اندازه گسترده نبودند.

1,500,000 سال پیش اولین یخ‌رود بزرگ به سوی شمال در حال عقب نشینی بود. در این اثنا، مقادیر عظیمی از برف بر روی گرینلند و بخش شمال شرقی آمریکای شمالی ریزش کرده بود، و در مدتی نه چندان زیاد این توده شرقی یخ به سوی جنوب شروع به حرکت نمود. این دومین تهاجم یخ بود.

این دو تهاجم اول یخ در آسیا - اروپا گسترده نبودند. در طول این دورانهای اولیه عصر یخ، شمال آمریکا تحت تاخت و تاز ماستودونها، ماموتهای پشمار، اسبها، شترها، گوزنها، گاومشکها، بایسونها، تنبلهای زمینی، سگهای آبی غول پیکر، ببرهای شمشیر دندان، تنبلهایی به بزرگی فیل و گروههای بسیاری از خانواده‌های گربه و سگ قرار گرفت. اما از این زمان به بعد، به علت سرمای فزاینده دوره یخبندان سریعاً تعداد آنها کاهش یافت. نزدیک به پایان عصر یخبندان اکثر این انواع حیوانات در شمال آمریکا منقرض گشتند.

سوا از یخ، حیات زمین و آب دنیا مقدار اندکی تغییر یافت. بین تهاجمات یخی، آب و هوا تقریباً به حد اعتدال امروز بود، شاید اندکی گرمتر. یخ‌رودها روی هم رفته یک پدیده محلی بودند، گرچه آنها گسترش یافته و مناطق عظیمی را پوشانیده بودند. آب و هوا در نزدیکی ساحل بین ایام بی‌عملی یخ‌رودها و آن ایامی که کوههای عظیم یخ از ساحل ایالت مین به داخل اقیانوس اطلس سر می‌خوردند، از ناحیه پیوجت ساند به داخل اقیانوس آرام می‌لغزیدند، و با صدای رعدآسا از آبدره‌های نروژ به داخل دریای شمال می‌افتادند، به مقدار زیادی تغییر می‌کرد.

6- انسان بدوی در عصر یخبندان

واقعۀ بزرگ این دوره یخبندان، تکامل انسان بدوی بود. کمی در غرب هند، در زمینی که اکنون در زیر آب قرار دارد و در میان اولاد مهاجران آسیایی انواع قدیمی‌تر لمورهای آمریکای شمالی، پستانداران اولیه به طور ناگهانی پدیدار گشتند. این حیوانات کوچک عمدتاً روی پاهای عقب خود راه می‌رفتند، و در تناسب با اندازه خود و در مقایسه با حیوانات دیگر دارای مغزهای بزرگی بودند. در هفادمین نسل این نوع از حیات، یک گروه جدید و برتر حیوانات به ناگهان متمایز گشت. این

individual ice sheet. The ice in North America collected in two and, later, three centers. Greenland was covered, and Iceland was completely buried beneath the ice flow. In Europe the ice at various times covered the British Isles excepting the coast of southern England, and it overspread western Europe down to France.

^{61:55 (666)} 2,000,000 years ago the first North American glacier started its southern advance. The ice age was now in the making, and this glacier consumed nearly one million years in its advance from, and retreat back toward, the northern pressure centers. The central ice sheet extended south as far as Kansas; the eastern and western ice centers were not then so extensive.

^{61:56 (666.7)} 1,500,000 years ago the first great glacier was retreating northward. In the meantime, enormous quantities of snow had been falling on Greenland and on the northeastern part of North America, and ere long this eastern ice mass began to flow southward. This was the second invasion of the ice.

^{61:57 (666.8)} These first two ice invasions were not extensive in Eurasia. During these early epochs of the ice age North America was overrun with mastodons, woolly mammoths, horses, camels, deer, musk oxen, bison, ground sloths, giant beavers, saber-toothed tigers, sloths as large as elephants, and many groups of the cat and dog families. But from this time forward they were rapidly reduced in numbers by the increasing cold of the glacial period. Toward the close of the ice age the majority of these animal species were extinct in North America.

^{61:58 (700.1)} Away from the ice the land and water life of the world was little changed. Between the ice invasions the climate was about as mild as at present, perhaps a little warmer. The glaciers were, after all, local phenomena, though they spread out to cover enormous areas. The coastwise climate varied greatly between the times of glacial inaction and those times when enormous icebergs were sliding off the coast of Maine into the Atlantic, slipping out through Puget Sound into the Pacific, and thundering down Norwegian fiords into the North Sea.

6. PRIMITIVE MAN IN THE ICE AGE

^{61:61 (700.2)} The great event of this glacial period was the evolution of primitive man. Slightly to the west of India, on land now under water and among the offspring of Asiatic migrants of the older North American lemur types, the dawn mammals suddenly appeared. These small animals walked mostly on their hind legs, and they possessed large brains in proportion to their size and in comparison with the brains of other animals. In the seventieth generation

نیمه پستانداران جدید — که تقریباً دو برابر اندازه و قد نیاکان خویش بودند و از نیروی متناسب مغزی افزایش یافته برخوردار بودند — تنها زمانی خود را به خوبی تثبیت کرده بودند که نخستین، سومین جهش اصلی، به طور ناگهانی پدیدار گشتند. (در همین زمان، یک تحول قهقراپی در درون نسل نیمه پستاندار موجب منشأ یافتن نیای شبیه میمون گردید، و از آن روز تا به امروز، شاخه بشری با تکامل تدریجی به جلو رفته است، در حالی که قبایل شبیه میمون ساکن باقی مانده یا در واقع به قهقرا رفته‌اند.)

1,000,000 سال پیش یورنیشیا به عنوان یک کره مسکونی ثبت گردید. یک جهش در درون نسل در حال پیشرفت نخستین به طور ناگهانی دو موجود بشری بدوی، نیاکان واقعی نوع انسان، را ایجاد نمود.

این واقعه تقریباً در هنگام شروع سومین پیشروی بخروندی به وقوع پیوست. از این رو می‌شود دید که نیاکان اولیه شما در یک محیط انگیزاننده، نیرو بخش، و مشکل به دنیا آمده و تولید مثل کردند. و تنها بازماندگان این بومیان یورنیشیا، اسکیموها، اکنون ترجیح می‌دهند در سرزمینهای منجمد شمالی سکنی گزینند.

موجودات بشری تا پیش از نزدیک به پایان عصر یخبندان در نیمکره غربی وجود نداشتند. اما در طول ادوار بین یخبندانها، آنها با دور زدن دریای مدیترانه به سوی غرب حرکت نموده و به زودی قاره اروپا را درنوردیدند. در غارهای غرب اروپا، استخوانهای بشر که با بقایای حیوانات گرمسیری و قطبی هر دو آمیخته شده‌اند ممکن است پیدا شوند و بر این امر گواهی دهند که در سراسر ادوار بعدی پیشروی و عقبنشینی یخچالها در این نواحی انسان زندگی می‌کرده است.

7- عصر مداوم یخبندان

در سراسر دوره یخبندان فعالیت‌های دیگری نیز در جریان بودند، اما عمل یخ بر تمامی پدیده‌های دیگر در عرضهای شمال جغرافیایی سایه می‌افکند. هیچ فعالیت زمینی دیگری چنین نشانه بارزی در جای نگاری جغرافیایی باقی نمی‌گذارد. تخته سنگهای متمایز و شکافهای سطح زمین، نظیر گودالها، دریاچه‌ها، سنگهای جابجا شده و سنگریزه‌ها، در رابطه با هیچ پدیده دیگری در طبیعت یافت نمی‌شوند. یخ همچنین مسئول آن برجستگیهای ملایم، یا موجهای سطح زمین که به گردالها مشهورند نیز می‌باشد. و یک یخ‌رود، همینطور که پیش می‌رود رودخانه‌ها را جابجا می‌سازد و تمام چهره زمین را تغییر می‌دهد. یخ‌رودها به تنهایی آن انباشتهای نمایانگر — یخرفتهای زمینی، جانبی، و پایانی — را پشت سر خود به جا می‌گذارند. این انباشته‌ها، به ویژه یخرفتهای زمینی در آمریکای شمالی از کرانه‌های شرقی به سوی شمال و غرب امتداد می‌یابند و در اروپا و سیرری یافت می‌شوند.

750,000 سال پیش چهارمین ورقه یخ، پیوندی از میدانهای یخ مرکزی و شرقی آمریکای شمالی، به خوبی

of this order of life a new and higher group of animals *suddenly* differentiated. These new mid-mammals — almost twice the size and height of their ancestors and possessing proportionately increased brain power — had only well established themselves when the Primates, the third vital mutation, *suddenly* appeared. (At this same time, a retrograde development within the mid-mammal stock gave origin to the simian ancestry; and from that day to this the human branch has gone forward by progressive evolution, while the simian tribes have remained stationary or have actually retrogressed.)

61:62 (700:3) 1,000,000 years ago Urantia was registered as an *inhabited world*. A mutation within the stock of the progressing Primates *suddenly* produced two primitive human beings, the actual ancestors of mankind.

61:63 (700:4) This event occurred at about the time of the beginning of the third glacial advance; thus it may be seen that your early ancestors were born and bred in a stimulating, invigorating, and difficult environment. And the sole survivors of these Urantia aborigines, the Eskimos, even now prefer to dwell in frigid northern climes.

61:64 (700:5) Human beings were not present in the Western Hemisphere until near the close of the ice age. But during the interglacial epochs they passed westward around the Mediterranean and soon overran the continent of Europe. In the caves of western Europe may be found human bones mingled with the remains of both tropic and arctic animals, testifying that man lived in these regions throughout the later epochs of the advancing and retreating glaciers.

7. THE CONTINUING ICE AGE

61:71 (700:6) Throughout the glacial period other activities were in progress, but the action of the ice overshadows all other phenomena in the northern latitudes. No other terrestrial activity leaves such characteristic evidence on the topography. The distinctive boulders and surface cleavages, such as potholes, lakes, displaced stone, and rock flour, are to be found in connection with no other phenomenon in nature. The ice is also responsible for those gentle swells, or surface undulations, known as drumlins. And a glacier, as it advances, displaces rivers and changes the whole face of the earth. Glaciers alone leave behind them those telltale drifts — the ground, lateral, and terminal moraines. These drifts, particularly the ground moraines, extend from the eastern seaboard north and westward in North America and are found in Europe and Siberia.

61:72 (701:1) 750,000 years ago the fourth ice sheet, a union of the North American central and eastern ice

در مسیر رفتن به جنوب قرار داشت و در اوج خود، به جنوب ایالت ایلینوی رسید و رودخانه میسیسیپی را پنجاه مایل به سوی غرب جابجا نمود، و در شرق تا رودخانه اوهایو و ناحیه مرکزی پنسیلوانیا به سوی جنوب امتداد یافت.

در آسیا ورقه یخی سیبری به جنوبی‌ترین تهاجم خود دست زد، در حالی که در اروپا، یخ در حال پیشروی درست تا نرسیده به سرحد کوه‌های آلپ متوقف گردید.

500,000 سال پیش، در طی پنجمین پیشروی یخ، یک رویداد جدید مسیر تکامل بشر را شتاب بخشید. به طور ناگهانی و در یک نسل، از تیره آغازین بشری، شش نژاد گوناگون جهش کرد. این تاریخ به گونه‌ای مضاعف مهم است، زیرا همچنین نشانگر ورود پرنس سیاره‌ای است.

در آمریکای شمالی پنجمین یخ‌رود در حال پیشروی در برگیرنده یک تهاجم توأم توسط کلیه سه مرکز یخ بود. با این وجود، گوشه شرقی فقط یک فاصله کوتاه تا پایین دره سنت لارنس امتداد یافت، و ورقه یخی غربی پیشروی اندکی به سوی جنوب نمود. اما گوشه مرکزی به جنوب رسیده و بیشتر ایالت آیووا را پوشانید. در اروپا این تهاجم یخ به اندازه تهاجم پیشین گسترده نبود.

250,000 سال پیش ششمین و آخرین انجماد یخ‌رودی آغاز گشت. و به رغم این واقعیت که مناطق کوهستانی شمالی اندکی شروع به نشست کرده بودند، این دوره بزرگترین ریزش برف در مناطق یخی شمالی بود.

در این تهاجم سه ورقه بزرگ یخ به صورت یک توده عظیم یخ در هم ادغام شدند، و تمامی کوه‌های غربی در این فعالیت یخ‌رودی شرکت کردند. این بزرگترین تهاجم یخ در شمال آمریکا بود. یخ از مراکز فشارش بیش از هزار و پانصد مایل به سوی جنوب حرکت کرد، و آمریکای شمالی پایین‌ترین درجه حرارت‌های خود را تجربه نمود.

200,000 سال پیش در طی پیشروی آخرین یخ‌رود، رویدادی رخ داد که بسیار به وقوع رخدادها در یورنیشیا مربوط بود — شورش لوسیفیر.

150,000 سال پیش ششمین و آخرین یخ‌رود به دورترین نقاط گسترش جنوبی خود رسید. ورقه غربی یخ مرز کانادا را پشت سر گذاشت، ورقه مرکزی به کانزاس، میسوری، و ایلینوی وارد شد، و ورقه شرقی به سوی جنوب پیشروی نموده و بخش اعظم پنسیلوانیا و اوهایو را پوشانید.

این یخ‌رودی است که باریکه‌ها یا گوشه‌های یخی بسیاری را که دریاچه‌های کنونی بزرگ و کوچک را برش دادند به جلو حرکت داد. در طول عقب‌نشینی آن، سیستم دریاچه‌های بزرگ آمریکای شمالی ایجاد گشت. و زمین‌شناسان یورنیشیا به طرز بسیار دقیقی مراحل گوناگون این رویداد را استنتاج کرده‌اند و به درستی حس زده‌اند که این احجام آب، در زمانهای مختلف ابتدا به داخل دره میسیسیپی، سپس به سمت شرق به داخل دره هادسن، و سرانجام از طریق یک مسیر شمالی به

fields, was well on its way south; at its height it reached to southern Illinois, displacing the Mississippi River fifty miles to the west, and in the east it extended as far south as the Ohio River and central Pennsylvania.

61:7.3 (701.2) In Asia the Siberian ice sheet made its southernmost invasion, while in Europe the advancing ice stopped just short of the mountain barrier of the Alps.

61:7.4 (701.3) 500,000 years ago, during the fifth advance of the ice, a new development accelerated the course of human evolution. *Suddenly* and in one generation the six colored races mutated from the aboriginal human stock. This is a doubly important date since it also marks the arrival of the Planetary Prince.

61:7.5 (701.4) In North America the advancing fifth glacier consisted of a combined invasion by all three ice centers. The eastern lobe, however, extended only a short distance below the St. Lawrence valley, and the western ice sheet made little southern advance. But the central lobe reached south to cover most of the State of Iowa. In Europe this invasion of the ice was not so extensive as the preceding one.

61:7.6 (701.5) 250,000 years ago the sixth and last glaciation began. And despite the fact that the northern highlands had begun to sink slightly, this was the period of greatest snow deposition on the northern ice fields.

61:7.7 (701.6) In this invasion the three great ice sheets coalesced into one vast ice mass, and all of the western mountains participated in this glacial activity. This was the largest of all ice invasions in North America; the ice moved south over fifteen hundred miles from its pressure centers, and North America experienced its lowest temperatures.

61:7.8 (701.7) 200,000 years ago, during the advance of the last glacier, there occurred an episode which had much to do with the march of events on Urantia — the Lucifer rebellion.

61:7.9 (701.8) 150,000 years ago the sixth and last glacier reached its farthest points of southern extension, the western ice sheet crossing just over the Canadian border; the central coming down into Kansas, Missouri, and Illinois; the eastern sheet advancing south and covering the greater portion of Pennsylvania and Ohio.

61:7.10 (701.9) This is the glacier that sent forth the many tongues, or ice lobes, which carved out the present-day lakes, great and small. During its retreat the North American system of Great Lakes was produced. And Urantian geologists have very accurately deduced the various stages of this development and have correctly surmised that these bodies of water did, at different times, empty first into the Mississippi valley, then eastward into

داخل سنت لارنس خالی شده‌اند. از زمانی که سیستم مرتبط دریاچه‌های بزرگ شروع به بیرون ریختن به روی مسیر کنونی نیاگارا نمود سی و هفت هزار سال می‌گذرد.

100,000 سال پیش، در طول عقب‌نشینی آخرین یخ‌رود، ورقه‌های پهناور یخی قطبی شروع به شکل گرفتن نمودند، و مرکز انباشت یخ به طور قابل ملاحظه‌ای به سوی شمال حرکت نمود. و تا وقتی که نواحی قطبی به پوشیدگی خود از یخ ادامه می‌دهند، صرف نظر از مرتفع شدن زمین در آینده یا تغییر جریانات اقیانوس، به سختی ممکن است که یک عصر یخبندان دیگر روی دهد.

این آخرین یخ‌رود برای یکصد هزار سال پیش‌روی می‌کرد، و به یک طول زمان مشابه نیاز بود تا عقب‌نشینی شمالی آن تکمیل گردد. نواحی معتدل برای اندکی بیش از پنجاه هزار سال عاری از یخ بوده‌اند.

دوره یخ‌رودی شدید بسیاری از جانداران را نابود ساخت و انواع گوناگون دیگر را به گونه‌ای بنیادین تغییر داد. بسیاری از طریق مهاجرت به پس و پیش که به دلیل یخ در حال پیش‌روی و عقب‌نشینی لازم بود، به شدت غربال شدند. آن حیواناتی که یخ‌رودها را در روی زمین به پس و پیش دنبال نمودند، خرس، بایسون، گوزن، گاو‌مشک، ماموت، و ماستودون بودند.

ماموت‌ها به دشتهای پناه آوردند، اما ماستودونها حاشیه‌های سرپوشیده نواحی جنگلی را ترجیح می‌دادند. ماموت‌ها تا یک زمان اخیر از مکزیک تا کانادا گسترده بودند. انواع متعلق به سیبری از پشم پوشیده گردیدند. ماستودونها در آمریکای شمالی بقا یافتند، تا این که توسط انسان سرخ نابود گشتند، همانطور که انسان سفید بعدها بایسون‌ها را از بین برد.

در آمریکای شمالی، در طول آخرین یخ‌رودی، اسب، تاپیر، لاما، و ببر شمشیر دندان از بین رفتند. به جای آنها، تنبل‌ها، آرمادیل‌ها، و خوک‌های آبی از آمریکای جنوبی به آنجا آمدند.

مهاجرت احتمالی حیات در برابر یخ در حال پیش‌روی، به در هم آمیختن خارق‌العاده گیاهان و حیوانات انجامید، و با عقب‌نشینی آخرین تهاجم یخ، بسیاری از انواع قطبی گیاهان و حیوانات، هر دو، بر فراز برخی از قله‌های کوه‌ها تنها به جا ماندند، یعنی جایی که برای گریز از نابودی به دست یخ‌رودها به آن سفر کرده بودند. و از این رو، امروزه این گیاهان و حیوانات جا به جا شده بر فراز رشته کوه‌های آلپ در اروپا و حتی در کوه‌های آپالچی در آمریکای شمالی ممکن است یافت شوند.

عصر یخبندان آخرین دوره تکمیل شده زمین شناسی است، دوره موسوم به پلیستوسین، که دو میلیون سال به طول انجامید.

35,000 سال پیش نشانگر خاتمه عصر بزرگ یخبندان، به استثنای نواحی قطبی سیاره است. این تاریخ همچنین به این لحاظ با اهمیت است که نزدیک به ورود یک پسر و دختر ماتریال و آغاز اعطای آدم می‌باشد، و تقریباً مصادف با شروع دوره هولوسین یا بعد از یخبندان می‌باشد.

the Hudson valley, and finally by a northern route into the St. Lawrence. It is thirty-seven thousand years since the connected Great Lakes system began to empty out over the present Niagara route.

61.7.11 (702.1) 100,000 years ago, during the retreat of the last glacier, the vast polar ice sheets began to form, and the center of ice accumulation moved considerably northward. And as long as the polar regions continue to be covered with ice, it is hardly possible for another glacial age to occur, regardless of future land elevations or modification of ocean currents.

61.7.12 (702.1) This last glacier was one hundred thousand years advancing, and it required a like span of time to complete its northern retreat. The temperate regions have been free from the ice for a little over fifty thousand years.

61.7.13 (702.1) The rigorous glacial period destroyed many species and radically changed numerous others. Many were sorely sifted by the to-and-fro migration which was made necessary by the advancing and retreating ice. Those animals which followed the glaciers back and forth over the land were the bear, bison, reindeer, musk ox, mammoth, and mastodon.

61.7.14 (702.1) The mammoth sought the open prairies, but the mastodon preferred the sheltered fringes of the forest regions. The mammoth, until a late date, ranged from Mexico to Canada; the Siberian variety became wool covered. The mastodon persisted in North America until exterminated by the red man much as the white man later killed off the bison.

61.7.15 (702.1) In North America, during the last glaciation, the horse, tapir, llama, and saber-toothed tiger became extinct. In their places sloths, armadillos, and water hogs came up from South America.

61.7.16 (702.1) The enforced migration of life before the advancing ice led to an extraordinary commingling of plants and of animals, and with the retreat of the final ice invasion, many arctic species of both plants and animals were left stranded high upon certain mountain peaks, whither they had journeyed to escape destruction by the glacier. And so, today, these dislocated plants and animals may be found high up on the Alps of Europe and even on the Appalachian Mountains of North America.

61.7.17 (702.1) The ice age is the last completed geologic period, the so-called *Pleistocene*, over two million years in length.

61.7.18 (702.1) 35,000 years ago marks the termination of the great ice age excepting in the polar regions of the planet. This date is also significant in that it approximates the arrival of a Material Son and Daughter and the beginning of the Adamic dispensation, roughly corresponding to the beginning of the *Holocene* or postglacial period.

این نقل، که از پیدایش حیات پستانداران تا عقبنشینی یخ امتداد یافته و تا ایام تاریخی ادامه می‌یابد، زمانی به طور تقریباً پنجاه میلیون سال را در بر می‌گیرد. این آخرین دوره و دوره فعلی زمین شناسی می‌باشد، و برای پژوهشگران شما به عنوان دوره سنوزوئیک یا عصر ایام اخیر شناخته شده است.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک حامل حیات مقیم سیاره می‌باشد.]

61:7.19 (702.1) This narrative, extending from the rise of mammalian life to the retreat of the ice and on down to historic times, covers a span of almost fifty million years. This is the last — the current — geologic period and is known to your researchers as the *Cenozoic* or recent-times era.

61:7.20 (702.1) [Sponsored by a Resident Life Carrier.]

مقاله 62. نژادهای نخستین انسان اولیه

063 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 061

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 62

نژادهای نخستین انسان اولیه

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- انواع اولیه میمون لمور
- 2- پستانداران اولیه
- 3- نیمه پستانداران
- 4- نخستیان
- 5- اولین موجودات بشری
- 6- تکامل ذهن بشر
- 7- شناسایی رسمی به عنوان یک سیاره مسکونی

مقدمه مقاله

در حدود یک میلیون سال پیش، نیاکان بلافصل نوع بشر با سه جهش پیایی و ناگهانی که از نسل اولیه نوع لمور پستانداران جفتدار سرچشمه می گرفت پدیدار گشتند. عوامل چیره این لمورهای اولیه، از گروه غربی یا بعدی آمریکایی متعلق به پلاسمای در حال تکامل حیات نشأت گرفته بودند. اما پیش از برقرار ساختن خط مستقیم نیای بشری، این تیره از طریق مساعدتهای کاشت مرکزی حیات که در آفریقا تکامل یافته بود تقویت گردید. گروه شرقی حیات به ایجاد نوع بشر مساعدت اندکی کرده یا هیچ کمکی ننمود.

1- انواع اولیه میمون لمور

لمورهای اولیه که به اجداد نوع بشر مربوط بودند، به قیابل از بیش موجود میمونهای گیبون و میمونهایی که در آن هنگام در آسیا - اروپا و شمال آفریقا زندگی می کردند و نوادهایشان تاکنون بقا یافته اند به طور مستقیم مربوط نبودند. آنها همچنین از نسل نوع امروزی میمون لمور نیز نبودند، گر چه از تباری که برای هر دو مشترک بوده و منتهاست که منقرض گشته، برآمدند.

PAPER 62

THE DAWN RACES OF EARLY MAN

SECTIONS

Introduction

1. The Early Lemur Types
2. The Dawn Mammals
3. The Mid-Mammals
4. The Primates
5. The First Human Beings
6. Evolution of the Human Mind
7. Recognition as an Inhabited World

INTRODUCTION

^{6201 (7031)} ABOUT one million years ago the immediate ancestors of mankind made their appearance by three successive and sudden mutations stemming from early stock of the lemur type of placental mammal. The dominant factors of these early lemurs were derived from the western or later American group of the evolving life plasm. But before establishing the direct line of human ancestry, this strain was reinforced by contributions from the central life implantation evolved in Africa. The eastern life group contributed little or nothing to the actual production of the human species.

1. THE EARLY LEMUR TYPES

^{6211 (7032)} The early lemurs concerned in the ancestry of the human species were not directly related to the pre-existent tribes of gibbons and apes then living in Eurasia and northern Africa, whose progeny have survived to the present time. Neither were they the offspring of the modern type of lemur, though springing from an ancestor common to both but long since extinct.

با آن که این لمورهای اولیه در نیمکره غربی تکامل یافتند، برقراری اصل و نسب مستقیم پستانداران نوع بشر در جنوب غربی آسیا در مکان اولیه کاشت مرکزی حیات اما در مرزهای نواحی شرقی به وقوع پیوست. چندین میلیون سال پیش نوع آمریکای شمالی لمورها از روی پل زمینی برینگ به سوی غرب مهاجرت کردند و در امتداد ساحل آسیایی به کندی راه خود را به سوی جنوب گشودند. این قبایل مهاجر سرانجام به ناحیه‌ای سازگار که بین دریای در آن هنگام وسعت یافته مدیترانه و نواحی مرتفع کوهستانی شبه جزیره هند قرار گرفته بود رسیدند. در این سرزمینها در غرب هند آنها با تیره‌های مطلوب و سایرین پیوند یافته و بدین ترتیب اصل و نسب نژاد بشری را بنا نهادند.

با گذشت زمان ساحل هند در جنوب غربی کوهها به تدریج زیر آب فرو رفت و حیات این منطقه را به طور کامل منزوی نمود. از این شبه جزیره بین‌النهرینی یا ایرانی هیچ مجرای ورود یا گریز به جز به سوی شمال وجود نداشت، و آن هم به طور پی در پی از طریق یورشهای یخ‌رودها در جنوب قطع می‌گشت. و در این منطقه در آن هنگام تقریباً بهشتی، و از نسلهای آتی برتر این نوع پستانداران لمور بود که دو گروه بزرگ، قبیله شبه میمون ایام اخیر و نوع کنونی بشر پدیدار گشتند.

2- پستانداران اولیه

اندکی بیش از یک میلیون سال پیش پستانداران بین‌النهرینی اولیه، نوادگان مستقیم نوع آمریکای شمالی لمور پستانداران جفتدار، به طور ناگهانی پدیدار شدند. آنها مخلوقات فعال کوچکی بودند و تقریباً سه فوت قد داشتند. و با آنکه به طور پیوسته روی پاهای عقب خویش راه نمی‌رفتند، به آسانی می‌توانستند راست بایستند. آنها پوشیده از مو و چابک بودند و به سبک میمون از خود صدا در می‌آوردند، اما عکس قبایل میمونها، آنها گوشتخوار بودند. آنها انگشت بدوی متقابل شست دست و نیز انگشت بسیار قابل استفاده و گیرای شست پا داشتند. از این نقطه به بعد، در نوع پیش بشر متعاقباً انگشت متقابل شست دست به وجود آمد، در حالی که توان گیرندگی انگشت شست پا تدریجاً در آنها از بین رفت. قبایل آتی میمون، انگشت گیرنده شست پا را مجدداً باز یافتند اما نوع بشری انگشت شست دست هرگز در آنها به وجود نیامد.

این پستانداران اولیه هنگامی که به سن سه یا چهار سالگی می‌رسیدند به رشد کامل دست می‌یافتند، و به طور بالقوه طول عمری در حدود بیست سال داشتند. به صورت یک قاعده، فرزندان آنها تکی به دنیا می‌آمدند، گرچه دوقلوها نیز گهگاه متولد می‌شدند.

اعضای این نوع جدید در مقایسه با اندازه خود و هر حیوانی که تا آن هنگام در کره زمین به وجود آمده بود دارای بزرگترین مغزها بودند. آنها بسیاری از احساسات را تجربه می‌کردند و در غریزه‌های بیشمار که بعدها انسان بدوی را تعیین ویژگی می‌نمود سهیم بودند. آنها بسیار کنجکاو بودند و هنگامی که در انجام

621.2 (703.3) While these early lemurs evolved in the Western Hemisphere, the establishment of the direct mammalian ancestry of mankind took place in southwestern Asia, in the original area of the central life implantation but on the borders of the eastern regions. Several million years ago the North American type lemurs had migrated westward over the Bering land bridge and had slowly made their way southwestward along the Asiatic coast. These migrating tribes finally reached the salubrious region lying between the then expanded Mediterranean Sea and the elevating mountainous regions of the Indian peninsula. In these lands to the west of India they united with other and favorable strains, thus establishing the ancestry of the human race.

621.3 (703.4) With the passing of time the seacoast of India southwest of the mountains gradually submerged, completely isolating the life of this region. There was no avenue of approach to, or escape from, this Mesopotamian or Persian peninsula except to the north, and that was repeatedly cut off by the southern invasions of the glaciers. And it was in this then almost paradisiacal area, and from the superior descendants of this lemur type of mammal, that there sprang two great groups, the simian tribes of modern times and the present-day human species.

2. THE DAWN MAMMALS

622.1 (704.5) A little more than one million years ago the Mesopotamian dawn mammals, the direct descendants of the North American lemur type of placental mammal, suddenly appeared. They were active little creatures, almost three feet tall; and while they did not habitually walk on their hind legs, they could easily stand erect. They were hairy and agile and chattered in monkeylike fashion, but unlike the simian tribes, they were flesh eaters. They had a primitive opposable thumb as well as a highly useful grasping big toe. From this point onward the prehuman species successively developed the opposable thumb while they progressively lost the grasping power of the great toe. The later ape tribes retained the grasping big toe but never developed the human type of thumb.

622.2 (704.1) These dawn mammals attained full growth when three or four years of age, having a potential life span, on the average, of about twenty years. As a rule offspring were born singly, although twins were occasional.

622.3 (704.2) The members of this new species had the largest brains for their size of any animal that had theretofore existed on earth. They experienced many of the emotions and shared numerous instincts which later characterized primitive man, being highly curious and exhibiting considerable

کاری موفق می‌شدند، شور و شغف قابل ملاحظه‌ای از خود به نمایش می‌گذاشتند. اشتها برای غذا و میل به سکس به خوبی در آنها تکامل یافته بود، و یک انتخاب مشخص جنس در یک شکل ابتدایی معاشقه و گزینش جفت در آنان آشکار بود. آنها در دفاع از خویشان خود بی‌امان می‌جنگیدند و در ارتباطات خانوادگی کاملاً پرملافت بودند و از یک حس خود کوچک شماری در مرز خجالت و ندامت برخوردار بودند. آنها بسیار پرمهر بودند و به جفتهای خویش به گونه‌ای متأثر کننده وفادار بودند، اما اگر شرایط آنها را از هم جدا می‌نمود، جفتهای جدیدی انتخاب می‌کردند.

آنها به علت برخورداری از قامت کوچک و درایت بسیار خوب که آنان را از مخاطرات سکونت در جنگل آگاه می‌ساخت از ترس فوق‌العاده‌ای برخوردار گشتند، و این امر به آن اقدامات عاقلانه محتاطانه‌ای منجر شد که به اندازه زیاد به بقا مساعدت نمود، نظیر ساختن پناهگاههای ابتدایی توسط آنان بر فراز نوک درختان، که بسیاری از مخاطرات زندگی زمینی را از بین برد. شروع تمایلات ترسی نوع بشر به طور مشخص به این ایام باز می‌گردد.

در این پستانداران آغازین یک روح قبیله‌ای، فراتر از آن که تا آن هنگام نمایان گشته بود، به وجود آمد. آنها در واقع بسیار اجتماعی بودند، اما با این حال هنگامی که روال عادی زندگی روزمرشان به هر طریق مختل می‌گشت، به گونه فوق‌العاده‌ای ستیزه‌جو می‌شدند، و وقتی که خشم آنان کاملاً به اوج می‌رسید، از خود مزاج آتشی به نمایش می‌گذاشتند. با این وجود، طبیعت ستیزه‌جوی آنان به درد کار خوبی می‌خورد. گروههای برتر برای جنگ با همسایگان پایین‌تر خود درنگ نمی‌کردند، و بدین ترتیب از طریق بقای انتخابی، این نوع موجودات تدریجاً بهبود یافتند. آنها به زودی حیات مخلوقات کوچکتر این ناحیه را تحت سلطه درآوردند، و تعداد اندکی از قبایل قدیمی‌تر غیرگوشتخوار شبه میمون بقا یافتند.

این حیوانات کوچک فعال افزایش یافتند و برای بیش از یک هزار سال در شبه جزیره بین‌النهرین پراکنده شدند، و مداوماً نوع فیزیکی و هوش کلی آنان بهبود یافت. و تنها هفتاد نسل پس از منشأ یافتن این تیره از بین برترین نوع نیای لمور بود که رویداد دوران‌ساز بعد به وقوع پیوست — جدایی ناگهانی نیاکان مرحله حیاتی بعد در تکامل موجودات بشری در یورنشا.

3- نیمه پستانداران

در اوایل دوران زندگی پستانداران آغازین، در اقامتگاه یک زوج برتر از این مخلوقات چابک در نوک درختان، دوقلوها متولد شدند، یک نر و یک ماده. آنها در مقایسه با نیاکانشان به راستی مخلوقات کوچک زیبایی بودند. آنها موی اندکی روی بدنهای خود داشتند. اما این امر یک نقص عضو نبود زیرا آنها در یک آب و هوای گرم و معتدل زندگی می‌کردند.

این فرزندان تا قد کمی بیش از چهار فوت رشد می‌نمودند. آنها به هر لحاظ از پدر و مادر خویش بزرگتر بودند، و از پاهای درازتر و بازوان کوتاهتری

elation when successful at any undertaking. Food hunger and sex craving were well developed, and a definite sex selection was manifested in a crude form of courtship and choice of mates. They would fight fiercely in defense of their kindred and were quite tender in family associations, possessing a sense of self-abasement bordering on shame and remorse. They were very affectionate and touchingly loyal to their mates, but if circumstances separated them, they would choose new partners.

^{6224 (704.3)} Being small of stature and having keen minds to realize the dangers of their forest habitat, they developed an extraordinary fear which led to those wise precautionary measures that so enormously contributed to survival, such as their construction of crude shelters in the high treetops which eliminated many of the perils of ground life. The beginning of the fear tendencies of mankind more specifically dates from these days.

^{6225 (704.4)} These dawn mammals developed more of a tribal spirit than had ever been previously exhibited. They were, indeed, highly gregarious but nevertheless exceedingly pugnacious when in any way disturbed in the ordinary pursuit of their routine life, and they displayed fiery tempers when their anger was fully aroused. Their bellicose natures, however, served a good purpose; superior groups did not hesitate to make war on their inferior neighbors, and thus, by selective survival, the species was progressively improved. They very soon dominated the life of the smaller creatures of this region, and very few of the older noncarnivorous monkeylike tribes survived.

^{6226 (704.5)} These aggressive little animals multiplied and spread over the Mesopotamian peninsula for more than one thousand years, constantly improving in physical type and general intelligence. And it was just seventy generations after this new tribe had taken origin from the highest type of lemur ancestor that the next epoch-making development occurred — the *sudden* differentiation of the ancestors of the next vital step in the evolution of human beings on Urantia.

3. THE MID-MAMMALS

^{6231 (704.6)} Early in the career of the dawn mammals, in the treetop abode of a superior pair of these agile creatures, twins were born, one male and one female. Compared with their ancestors, they were really handsome little creatures. They had little hair on their bodies, but this was no disability as they lived in a warm and equable climate.

^{6232 (705.1)} These children grew to be a little over four feet in height. They were in every way larger than their parents, having longer legs and shorter arms. They had almost perfectly opposable thumbs, just

برخوردار بودند. آنها شستان دست تقریباً کاملاً متقابل داشتند، که درست مثل انگشتان کنونی شست دست بشر برای کار متنوع انطباق یافته بودند. آنها راست راه می‌رفتند و پاهایی داشتند که تقریباً به خوبی پاهای نژادهای بعدی بشری برای راه رفتن مناسب بودند.

مغزهای آنان از مغزهای موجودات بشری نازلتر و کوچکتر ولی از مغزهای نیاکانشان بسیار برتر و در مقایسه بسیار بزرگتر بودند. دوقلوها در همان اوایل هوش برتری به نمایش گذارند و به زودی به عنوان رؤسای تمام قبیله پستانداران اولیه شناخته شدند، و در واقع یک شکل بدوی از سازمان اجتماعی و یک بخش اقتصادی ابتدایی کارگری را پی افکنند. این خواهر و برادر آمیزش کردند و به زودی از یک جامعه بیست و یک نفره از فرزندان که بسیار شبیه خودشان بودند بهرمند گشتند. آنها همگی بیش از چهار فوت قد داشته و از هر نظر از نوع نیاکانشان برتر بودند. این گروه جدید هسته نیمه پستانداران را تشکیل دادند.

وقتی که تعداد این گروه جدید و برتر زیاد شد، جنگ، جنگی بی‌امان درگرفت، و وقتی که پیکار مهیب پایان یافت، حتی یک تن از نژاد از پیش موجود و آبا و اجدادی پستانداران اولیه زنده باقی نماند. شاخه اندکتر اما قدرتمندتر و باهوش‌تر این نوع به بهای از دست رفتن نیاکان خود بقا یافته بود.

و اکنون برای تقریباً پانزده هزار سال (ششصد نسل) این موجود، عامل وحشت این بخش از دنیا گشت. تمامی حیوانات بزرگ و شیریر ایام گذشته از بین رفته بودند. جانوران بزرگ بومی این نواحی گوشتخوار نبودند، و انواع بزرگتر خانواده گربه — شیرها و ببرها — هنوز به این یگانه گوشه امن سطح کره زمین هجوم نیاورده بودند. از این رو این نیمه پستانداران ستیزه‌جو تر شدند و تمامی این گوشه از آفرینش را مقهور ساختند.

نیمه پستانداران در مقایسه با نوع آبا و اجدادی از هر لحاظ یک بهبود بودند. حتی طول عمر بالقوه آنان طولانی‌تر بوده، و در حدود بیست و پنج سال بود. تعدادی از خصایص پایه‌ای بشری در این نوع جدید پدیدار گشت. علاوه بر تمایلات باطنی که توسط نیاکان آنان به نمایش گذارده شد، این نیمه پستانداران قادر بودند در وضعیتهای مشمئز کننده مشخص از خود حالت انزجار نشان دهند. علاوه بر این آنها از یک غریزه مشخص ذخیره سازی برخوردار بودند. آنها غذا را برای استفاده بعدی پنهان می‌کردند و بیشتر به جمع آوری سنگریزه‌های گرد و صاف و برخی از انواع سنگهای گرد که برای مهمات تدافعی و تهاجمی مناسب بود روی می‌آوردند.

این نیمه پستانداران اولینهایی بودند که از خود یک میل مشخص ساختمان سازی به نمایش گذارند، انطور که در هماوریهایی آنان در ساختن خانه در نوک درختان و نیز آسایشگاههای چند تونلی آنان در زیر زمین نشان داده می‌شود. آنها اولین نوع پستانداران تا آن زمان بودند که برای امنیت خویش در پناهگاههای درختی و زیر زمینی، هر دو، تدارک ببینند. آنها به اندازه زیادی درختان را به عنوان منزلگاه رها ساخته و در طول روز روی زمین زندگی می‌کردند و در شب در نوک درختان می‌خوابیدند.

about as well adapted for diversified work as the present human thumb. They walked upright, having feet almost as well suited for walking as those of the later human races.

6233 (705.2) Their brains were inferior to, and smaller than, those of human beings but very superior to, and comparatively much larger than, those of their ancestors. The twins early displayed superior intelligence and were soon recognized as the heads of the whole tribe of dawn mammals, really instituting a primitive form of social organization and a crude economic division of labor. This brother and sister mated and soon enjoyed the society of twenty-one children much like themselves, all more than four feet tall and in every way superior to the ancestral species. This new group formed the nucleus of the mid-mammals.

6234 (705.3) When the numbers of this new and superior group grew great, war, relentless war, broke out; and when the terrible struggle was over, not a single individual of the pre-existent and ancestral race of dawn mammals remained alive. The less numerous but more powerful and intelligent offshoot of the species had survived at the expense of their ancestors.

6235 (705.4) And now, for almost fifteen thousand years (six hundred generations), this creature became the terror of this part of the world. All of the great and vicious animals of former times had perished. The large beasts native to these regions were not carnivorous, and the larger species of the cat family, lions and tigers, had not yet invaded this peculiarly sheltered nook of the earth's surface. Therefore did these mid-mammals wax valiant and subdue the whole of their corner of creation.

6236 (705.5) Compared with the ancestral species, the mid-mammals were an improvement in every way. Even their potential life span was longer, being about twenty-five years. A number of rudimentary human traits appeared in this new species. In addition to the innate propensities exhibited by their ancestors, these mid-mammals were capable of showing disgust in certain repulsive situations. They further possessed a well-defined hoarding instinct; they would hide food for subsequent use and were greatly given to the collection of smooth round pebbles and certain types of round stones suitable for defensive and offensive ammunition.

6237 (705.6) These mid-mammals were the first to exhibit a definite construction propensity, as shown in their rivalry in the building of both treetop homes and their many-tunneled subterranean retreats; they were the first species of mammals ever to provide for safety in both arboreal and underground shelters. They largely forsook the trees as places of abode, living on the ground during the day and sleeping in the treetops at night.

با گذشت زمان افزایش طبیعی در تعداد نفرات سرانجام به رقابت جدی برای خوراک و هم‌وردی جنسی منجر شد، و این تماماً به یک سری از نبردهای پرکشتار انجامید که نزدیک بود تمامی این نوع را از بین ببرد. این پیکارها ادامه یافت، تا این که یک گروه کمتر از یکصد نفره زنده باقی ماند. اما صلح یک بار دیگر فائق گشت، و این یگانه قبیله بقا یافته خوابگاههای خود را در نوک درختان از نو ساختند و یک بار دیگر وجودی نرمال و نیمه مسالمت‌آمیز را از سر گرفتند.

شما به سختی می‌توانید درک کنید که نیاکلن پیش بشری شما با چه فاصله اندکی گهگاه به سرحد انقراض می‌رسیدند. اگر قورباغه نیایی تمامی بشریت، در یک رویداد مشخص دو اینچ کمتر پریده بود، تمامی مسیر تکامل به گونه‌ای چشمگیر تغییر می‌یافت. مادر بلا فصل شبیه لمور نوع اولیه پستانداران، پیش از آن که پدر نوع جنید و برتر پستانداران را به دنیا آورد، پنج بار صرفاً با فاصله تار مویی از مرگ گریخت. اما نزدیکترین حادثه زمانی رخ داد که به درختی که مادر آتی دوقلوهای نخستیان در آن خوابیده بود صاعقه اصابت نمود. هر دو والدۀ این نیمه پستانداران به شدت شوکه شده و به طور بدی سوزانده شدند. سه تن از فرزندان آنان توسط این صاعقه آسمانی کشته شدند. این حیوانات در حال تکامل تقریباً خرافی بودند. این زوج که خانه نوک درختی آنان مورد اصابت قرار گرفت به راستی رهبران گروه پیشرفته‌تر نوع نیمه پستاندار بودند، و به دنبال نمونه آنان بیش از نیمی از قبیله که شامل خانواده‌های باهوش‌تر بودند به حدوداً دو مایل دورتر از این محل نقل مکان کردند و ساختن منزلگاههای جنید روی نوک درختان و پناهگاههای زمینی را که آسایشگاههای موقت آنان به هنگام خطر ناگهانی بود، شروع نمودند.

این زوج کهنه‌کار در پیکارهای متعدد به زودی پس از تکمیل خانه‌شان خود را والدین سرفراز دوقلوها، جالبترین و مهمترین حیواناتی که تا آن هنگام به دنیا آمده بودند، یافتند، زیرا آنان اولین نوع جنید نخستیان بودند که گام حیاتی بعدی در تکامل پیش بشر را در بر می‌گرفت.

مقارن با تولد این دوقلوهای نخستیان یک زوج دیگر — یک زوج عجیب‌تر و ماده عقب افتاده از قبیله نیمه پستاندار، یک زوجی که هم از نظر فکری و هم از نظر فیزیکی پایین‌تر بودند — نیز یک دوقلو به دنیا آوردند. این دوقلوها، یک نر و یک ماده، نسبت به استیلا و پیروزی بی‌تفاوت بودند. آنها فقط به تهیه خوراک علاقه داشتند، و چون گوشت نمی‌خورند، به زودی علاقه خود را به جستجو برای شکار به کلی از دست دادند. این دوقلوهای عقب افتاده، بنیانگذاران قبایل امروزی شبه میمون گشتند. نوادگان آنان به نواحی گرم‌تر جنوبی با آب و هوای معتدل و وفور میوه‌های گرمسیری آن پناه آوردند، یعنی جایی که بیشتر شبیه آن دوران در آن ادامه حیات داده‌اند، به استثنای آن شاخه‌هایی که با انواع پیشین میمونهای گیون و میمونهای بزرگ جفت‌گیری کرده و در نتیجه کیفیت خود را به قدر زیادی از دست داده‌اند.

و از این رو به آسانی می‌توان دید که انسان و

6238 (7057) As time passed, the natural increase in numbers eventually resulted in serious food competition and sex rivalry, all of which culminated in a series of internecine battles that nearly destroyed the entire species. These struggles continued until only one group of less than one hundred individuals was left alive. But peace once more prevailed, and this lone surviving tribe built anew its treetop bedrooms and once again resumed a normal and semipeaceful existence.

6239 (7058) You can hardly realize by what narrow margins your prehuman ancestors missed extinction from time to time. Had the ancestral frog of all humanity jumped two inches less on a certain occasion, the whole course of evolution would have been markedly changed. The immediate lemurlike mother of the dawn-mammal species escaped death no less than five times by mere hairbreadth margins before she gave birth to the father of the new and higher mammalian order. But the closest call of all was when lightning struck the tree in which the prospective mother of the Primates twins was sleeping. Both of these mid-mammal parents were severely shocked and badly burned; three of their seven children were killed by this bolt from the skies. These evolving animals were almost superstitious. This couple whose treetop home had been struck were really the leaders of the more progressive group of the mid-mammal species; and following their example, more than half the tribe, embracing the more intelligent families, moved about two miles away from this locality and began the construction of new treetop abodes and new ground shelters — their transient retreats in time of sudden danger.

62310 (7061) Soon after the completion of their home, this couple, veterans of so many struggles, found themselves the proud parents of twins, the most interesting and important animals ever to have been born into the world up to that time, for they were the first of the new species of *Primates* constituting the next vital step in prehuman evolution.

62311 (7062) Contemporaneously with the birth of these Primates twins, another couple — a peculiarly retarded male and female of the mid-mammal tribe, a couple that were both mentally and physically inferior — also gave birth to twins. These twins, one male and one female, were indifferent to conquest; they were concerned only with obtaining food and, since they would not eat flesh, soon lost all interest in seeking prey. These retarded twins became the founders of the modern simian tribes. Their descendants sought the warmer southern regions with their mild climates and an abundance of tropical fruits, where they have continued much as of that day except for those branches which mated with the earlier types of gibbons and apes and have greatly deteriorated in consequence.

62312 (7063) And so it may be readily seen that man

میمون تنها در این زمینه به هم مربوطند که هر دو از نیمه پستانداران برآمده‌اند، تیره‌ای که تولد همزمان و جدایی متعاقب دو جفت از دوقلوها در آن به وقوع پیوست: جفت پستتر که سرنوشتش به وجود آوردن انواع امروزی میمون، بوزینه، شامپانزه، و گوریل، و جفت برتر که تقدیرش ادامه دادن خط فرازگرایانه‌ای بود که به خود انسان تکامل یافت.

انسان امروزی و شبه میمونها از یک تیره و نوع برآمدند، اما نه از یک والدین. نیاکان انسان از تیره‌های برتر تنمۀ برگزیده این تیره نیمه پستاندار برآمده‌اند، در حالی که شبه میمونهای امروزی (به استثنای برخی از انواع از پیش موجود لمورها، بوزینه‌ها، میمونهای بزرگ، و سایر موجودات شبیه میمون) نواگان پستترین زوج این گروه نیمه پستاندار می‌باشند. این زوج تنها به این علت بقا یافتند که در یک آسایشگاه و انبار زیرزمینی خوراک طی بیش از دو هفته در طول آخرین نبرد شدید قبیله‌شان خود را پنهان ساختند و فقط زمانی که خصومتها کاملاً پایان یافته بود بیرون آمدند.

4- نخستیان

با نگرش مجدد به تولد دوقلوهای برتر، یک نر و یک ماده، تا دو عضو پیشگام تیره نیمه پستاندار، این نوزادان حیوانی از یک نوع غیرعادی بودند. آنها نسبت به والدین خویش روی بدنهای خود موی کمتری داشتند، و وقتی که خیلی جوان بودند، اصرار به راست راه رفتن داشتند. نیاکان آنها همیشه یاد گرفته بودند که روی پاهای عقب خویش راه بروند، اما این دوقلوهای نخستیان از آغاز راست می‌ایستادند. آنها به قدی بیش از پنج فوت رسیدند، و سرهای آنان در مقایسه با سایرین در قبیله رشد بیشتری نمود. آنها در حالی که از همان اوایل از طریق علائم و صداها ارتباط با یکدیگر را فرا گرفتند، هرگز نتوانستند این علائم جدید را به مردم خود بفهمانند.

آنها هنگامی که حدوداً چهارده ساله بودند، از قبیله گریخته و به غرب رفتند تا خانواده خود را بزرگ کنند و نوع جدید نخستیان را به وجود آورند. و این مخلوقات جدید به درستی نخستیان نامیده شده‌اند، زیرا که آنها نیاکان مستقیم و بلافاصله حیوانی خود خانواده بشر بودند.

بدین گونه بود که نخستیان ناحیه‌ای در ساحل غربی شبه جزیره بین‌النهرین را که به داخل دریای جنوبی پیش رفته بود اشغال نمودند، حال آن که قبایل کم هوش‌تر و وابسته به آنان در اطراف نقطه شبه جزیره و تا خط ساحلی شرقی زندگی می‌کردند.

نخستیان نسبت به پیشینیان نیمه پستاندار خود، بیشتر بشر و کمتر حیوان بودند. تناسب اسکلتی این نوع جدید بسیار شبیه تناسب اسکلتی نژادهای بدوی بشری بود. نوع بشری دست و پا به طور کامل تکامل یافته بود، و این مخلوقات قادر بودند که درست به خوبی هر یک از نواگان بشری ایام بعد خود راه بروند و حتی بدون آنها عمدتاً زندگی روی درختان را ترک کردند، گرچه به عنوان یک اقدام امنیتی در شب به پناه جستن به روی

and the ape are related only in that they sprang from the mid-mammals, a tribe in which there occurred the contemporaneous birth and subsequent segregation of two pairs of twins: the inferior pair destined to produce the modern types of monkey, baboon, chimpanzee, and gorilla; the superior pair destined to continue the line of ascent which evolved into man himself.

^{62313 (706.4)} Modern man and the simians did spring from the same tribe and species but not from the same parents. Man's ancestors are descended from the superior strains of the selected remnant of this mid-mammal tribe, whereas the modern simians (excepting certain pre-existent types of lemurs, gibbons, apes, and other monkeylike creatures) are the descendants of the most inferior couple of this mid-mammal group, a couple who only survived by hiding themselves in a subterranean food-storage retreat for more than two weeks during the last fierce battle of their tribe, emerging only after the hostilities were well over.

4. THE PRIMATES

^{6241 (706.5)} Going back to the birth of the superior twins, one male and one female, to the two leading members of the mid-mammal tribe: These animal babies were of an unusual order; they had still less hair on their bodies than their parents and, when very young, insisted on walking upright. Their ancestors had always learned to walk on their hind legs, but these Primates twins stood erect from the beginning. They attained a height of over five feet, and their heads grew larger in comparison with others among the tribe. While early learning to communicate with each other by means of signs and sounds, they were never able to make their people understand these new symbols.

^{6242 (707.1)} When about fourteen years of age, they fled from the tribe, going west to raise their family and establish the new species of Primates. And these new creatures are very properly denominated *Primates* since they were the direct and immediate animal ancestors of the human family itself.

^{6243 (707.2)} Thus it was that the Primates came to occupy a region on the west coast of the Mesopotamian peninsula as it then projected into the southern sea, while the less intelligent and closely related tribes lived around the peninsula point and up the eastern shore line.

^{6244 (707.3)} The Primates were more human and less animal than their mid-mammal predecessors. The skeletal proportions of this new species were very similar to those of the primitive human races. The human type of hand and foot had fully developed, and these creatures could walk and even run as well as any of their later-day human descendants. They largely abandoned tree life, though continuing

نوک درختان ادامه دادند، چرا که همچون نیاکان پیشین خود بسیار دستخوش ترس بودند. استفاده فزاینده از دستان برای تکامل نیروی ذاتی مغزی آنان کار فراوانی انجام داد. اما آنها از عقل و شعوری که واقعاً بتوان بشری نامید هنوز برخوردار نبودند.

اگر چه به لحاظ طبیعت احساسی، نخستیان اندکی از اجداد خویش متفاوت بودند، در تمامی گرایشات خود بیشتر یک تمایل بشری به نمایش می‌گذارند. آنها در واقع حیوانات تحسین برانگیز و برتری بودند، و حدوداً در سن ده سالگی به بلوغ می‌رسیدند و طول عمر طبیعی آنان در حدود چهل سال بود. به این معنی که اگر آنها به طور طبیعی می‌مردند، ممکن بود آنقدر عمر کنند. اما در آن دوران اولیه، حیوانات اندکی با یک مرگ طبیعی می‌مردند. پیکار برای وجود مجموعاً خیلی شدید بود.

و اکنون پس از تقریباً نهصد نسل تکامل که از منشأ پستانداران اولیه، در حدود بیست و یک هزار سال را در بر می‌گیرد، ناگهان نخستیان دو مخلوق استثنایی، اولین موجودات حقیقتاً بشری، را به دنیا آوردند.

بدین گونه بود که پستانداران اولیه، که از نوع لمور آمریکای شمالی برآمده بودند، موجب منشأ یافتن نیمه پستانداران شدند و این نیمه پستانداران به نوبه خود نخستیان برتر را به وجود آوردند، و نخستیان نیاکان بلافاصله نژاد بدوی بشری گشتند. قبایل نخستیان آخرین حلقه حیاتی در تکامل انسان بودند، اما در کمتر از پنج هزار سال حتی یک تن از این قبایل خارق‌العاده نیز باقی نماند.

5- اولین موجودات بشری

با سیر به گذشته، از سال 1934 بعد از میلاد مسیح تا تولد اولین دو موجود بشری، فقط 993,419 سال می‌گذرد.

این دو مخلوق استثنایی موجوداتی حقیقتاً بشری بودند. آنها همانند بسیاری از نیاکان خود دارای انگشتان شست دست کامل بشری بودند، ضمن این که همانند نژادهای کنونی بشری پاهای کاملی نیز داشتند. آنها راه رونده و دونده بودند، ولی بالا-رونده نبودند. کارکرد گیرنده انگشت شست پا غایب بود، کاملاً غایب. وقتی که خطر آنها را به نوک درختان می‌راند، آنها درست مثل انسانهای امروز بالا-می‌رفتند. آنها مثل خرس از تنه درخت بالا-می‌رفتند، نه آنطور که یک شامپانزه یا یک گوریل از طریق تاب خوردن روی شاخه‌ها بالا می‌رود.

این اولین موجودات بشری (و نسلهای بعدی آنان) در سن دوازده سالگی به بلوغ کامل می‌رسیدند و طول عمر بالقوه آنان در حدود هفتاد و پنج سال بود.

بسیاری احساسات جدید در همان اوایل در این دوقلوهای بشری ظاهر گشت. آنها هم برای اشیاء و هم برای موجودات دیگر ستایش را تجربه نمودند، و غرور قابل ملاحظه‌ای به نمایش می‌گذارند. اما خارق‌العاده‌ترین پیشرفت در تکامل احساسی، ظهور ناگهانی یک گروه

to resort to the treetops as a safety measure at night, for like their earlier ancestors, they were greatly subject to fear. The increased use of their hands did much to develop inherent brain power, but they did not yet possess minds that could really be called human.

62:45 (707:4) Although in emotional nature the Primates differed little from their forebears, they exhibited more of a human trend in all of their propensities. They were, indeed, splendid and superior animals, reaching maturity at about ten years of age and having a natural life span of about forty years. That is, they might have lived that long had they died natural deaths, but in those early days very few animals ever died a natural death; the struggle for existence was altogether too intense.

62:46 (707:5) And now, after almost nine hundred generations of development, covering about twenty-one thousand years from the origin of the dawn mammals, the Primates suddenly gave birth to two remarkable creatures, the first true human beings.

62:47 (707:6) Thus it was that the dawn mammals, springing from the North American lemur type, gave origin to the mid-mammals, and these mid-mammals in turn produced the superior Primates, who became the immediate ancestors of the primitive human race. The Primates tribes were the last vital link in the evolution of man, but in less than five thousand years not a single individual of these extraordinary tribes was left.

5. THE FIRST HUMAN BEINGS

62:51 (707:7) From the year A.D. 1934 back to the birth of the first two human beings is just 993,419 years.

62:52 (707:8) These two remarkable creatures were true human beings. They possessed perfect human thumbs, as had many of their ancestors, while they had just as perfect feet as the present-day human races. They were walkers and runners, not climbers; the grasping function of the big toe was absent, completely absent. When danger drove them to the treetops, they climbed just like the humans of today would. They would climb up the trunk of a tree like a bear and not as would a chimpanzee or a gorilla, swinging up by the branches.

62:53 (708:1) These first human beings (and their descendants) reached full maturity at twelve years of age and possessed a potential life span of about seventy-five years.

62:54 (708:2) Many new emotions early appeared in these human twins. They experienced admiration for both objects and other beings and exhibited considerable vanity. But the most remarkable advance in emotional development was the sudden

جدید از احساسات به راستی بشری، گروه پرستش‌آمیز شامل بیم توأم با احترام، تقدیس، فروتنی، و حتی یک شکل بدوی از سپاس بود. ترس در پیوند با ناآگاهی از پدیده‌های طبیعی در آستانه به وجود آوردن مذهب بدوی است.

نه تنها چنین احساسات بشری در این انسانهای بدوی آشکار شدند، بلکه تعداد بسیار بیشتری از عواطف قویاً تکامل یافته نیز در شکل ابتدایی موجود بودند. آنها به حد خفیفی از ترحم، خجالت و ملاصحت درک داشتند و به طور شدیدی نسبت به عشق، نفرت، و انتقام آگاه بودند، و نیز نسبت به احساسات آشکار حسادت آسیب‌پذیر بودند.

این دو بشر اول — دوقلوها — آزمون بزرگی برای والدین نخستی خویش بودند. آنها آنقدر کنج‌کاو و ماجراجو بودند که پیش از آن که هشت ساله شوند نزدیک بود طی رویدادهای متعدد جان خود را از دست بدهند. چنان شد که تا رسیدن به سن دوازده سالگی جای زخمهای زیادی در بدن آنها باقی مانده بود.

آنها در همان اوان یاد گرفتند به ارتباط لغوی دست زنند. آنها تا سن ده سالگی یک زبان بهبود یافته‌ای از علائم و لغات، شامل تقریباً پنجاه ایده را ابداع نموده و به اندازه زیادی تکنیک ابتدایی ارتباطی نیاکن خویش را بهبود بخشیده و بسط داده بودند. اما به رغم جدیت زیاد، قادر شدند فقط تعداد اندکی از علائم و سمبلهای جدید خویش را به والدین خود آموزش دهند.

آنها وقتی که حدوداً نه ساله بودند، در یک روز روشن به رودخانه سفر نموده و به یک مشاوره بسیار مهم دست زدند. هر موجود آسمانی که در یورششیا استقرار یافته بود، از جمله خود من، به عنوان یک ناظر رخدادهای این دیدار هنگام ظهر حاضر بود. آنها در این روز پرماجرا به این درک رسیدند که با یکدیگر و برای یکدیگر زندگی کنند، و این اولین قرار از یک سری از چنین توافقهایی بود که سرانجام به این تصمیم منجر شد که از یاران پستتر حیوانی خود گریخته و به سوی شمال سفر نمایند، غافل از این که بدین گونه نژاد بشری را بنیانگذاری می‌نمودند.

در حالی که ما همگی نسبت به طرح این دو موجود کوچک بدوی بسیار نگران بودیم، در رابطه با کنترل کارکرد اذهان آنان ناتوان بودیم. ما به طور اختیاری بر تصمیمات آنان اعمال نفوذ ننمودیم و نمی‌توانستیم چنین کنیم. اما در حیطه محدودیتهای مجاز کارکرد سیاره‌ای، ما، حاملین حیات، به همراه همکاران خود همگی دست به دست هم دادیم تا دوقلوهای بشری را به سوی شمال و دور از مردم پوشیده از مو و بخشا روی درخت سکنی گزین هدایت کنیم. و بدین طریق دوقلوها با انتخاب هوشمندانه خود مهاجرت نمودند، و به علت سرپرستی ما آنها به سوی شمال به یک ناحیه دور افتاده مهاجرت کردند، یعنی جایی که از احتمال تنزل بیولوژیک از طریق آمیزش با خویشان پستتر خود که متعلق به تیره‌های نخستین بودند رهایی یافتند.

آنها مدت کوتاهی پیش از خروج خود از جنگلهای خانگی، مادر خویش را طی یک یورش میمونهای گیبون از دست دادند. در حالی که وی از هوش آنان برخوردار نبود، دارای عاطفه ارزشمند و والای یک پستاندار برای

appearance of a new group of really human feelings, the worshipful group, embracing awe, reverence, humility, and even a primitive form of gratitude. Fear, joined with ignorance of natural phenomena, is about to give birth to primitive religion.

6255 (708:3) Not only were such human feelings manifested in these primitive humans, but many more highly evolved sentiments were also present in rudimentary form. They were mildly cognizant of pity, shame, and reproach and were acutely conscious of love, hate, and revenge, being also susceptible to marked feelings of jealousy.

6256 (708:4) These first two humans — the twins — were a great trial to their Primates parents. They were so curious and adventurous that they nearly lost their lives on numerous occasions before they were eight years old. As it was, they were rather well scarred up by the time they were twelve.

6257 (708:5) Very early they learned to engage in verbal communication; by the age of ten they had worked out an improved sign and word language of almost half a hundred ideas and had greatly improved and expanded the crude communicative technique of their ancestors. But try as hard as they might, they were able to teach only a few of their new signs and symbols to their parents.

6258 (708:6) When about nine years of age, they journeyed off down the river one bright day and held a momentous conference. Every celestial intelligence stationed on Urantia, including myself, was present as an observer of the transactions of this noontide tryst. On this eventful day they arrived at an understanding to live with and for each other, and this was the first of a series of such agreements which finally culminated in the decision to flee from their inferior animal associates and to journey northward, little knowing that they were thus to found the human race.

6259 (708:7) While we were all greatly concerned with what these two little savages were planning, we were powerless to control the working of their minds; we did not — could not — arbitrarily influence their decisions. But within the permissible limits of planetary function, we, the Life Carriers, together with our associates, all conspired to lead the human twins northward and far from their hairy and partially tree-dwelling people. And so, by reason of their own intelligent choice, the twins did migrate, and because of our supervision they migrated northward to a secluded region where they escaped the possibility of biologic degradation through admixture with their inferior relatives of the Primates tribes.

62510 (708:8) Shortly before their departure from the home forests they lost their mother in a gibbon raid. While she did not possess their intelligence, she did have a worthy mammalian affection of a high order

اولاد خود بود، و در تلاش برای نجات زوج شگفت‌انگیز، بی‌پاکانه جان خود را فدا کرد. جانفشانی او بیهوده نبود، زیرا او از پیشرفت دشمن جلوگیری نمود، تا این که پدر به همراه نیروهای تقویتی از راه رسیده و مهاجمان را تار و مار نمود.

به زودی پس از این که این زوج جوان به منظور پیریزی نژاد بشری، معاشرین خود را ترک کردند، پدر نخستین آنان اندوهگین گشت — دل او شکست. او از خوردن امتناع می‌ورزید، حتی وقتی که توسط فرزندان دیگر برای او خوراک آورده می‌شد. اکنون که اولاد برجسته او مفقود گشته بودند، زندگی در میان همتهای عادی او به نظر نمی‌رسید ارزشی داشته باشد. از این رو سرگردان داخل جنگل رفته، به دام میمونهای مخلص گییون افتاد و آنقدر او را زدند که جان داد.

6- تکامل ذهن بشر

ما، حاملین حیات در یورنشیایا، از روزی که بدواً پلاسمای حیات را در آبهای سیاره‌ای کاشتیم، از میان انتظار هوشیارانه طولانی و دیرپا عبور نموده بودیم، و طبعاً ظهور اولین موجودات به راستی هوشمند و با اراده، شادی زیاد و خوشنودی بسیاری برای ما به ارمغان آورد.

ما از طریق مشاهده کارکرد هفت روح پاور ذهن که در هنگام ورود ما به سیاره به یورنشیایا گمارده شده بودند نظارمگر تکامل ذهن دوقلوها بودیم. در سراسر توسعه طولانی تکاملی حیات سیاره‌ای این خادمان خستگی ناپذیر ذهن توانایی فزاینده خویش را برای ارتباط با ظرفیتهای پی در پی توسعه یابنده مغز مخلوقات حیوانی پیشرونده برتر به طور پیوسته ثبت می‌کردند.

در ابتدا فقط روح بصیرت می‌توانست در طرز رفتار ذاتی و واکنشی حیات آغازین حیوانی عمل نماید. با تفکیک انواع بالاتر، روح درایت قادر گشت به چنین مخلوقاتی هدیه خودجوش پیوند ایده‌ها را عطا نماید. بعدها ما روح شهامت را در حال عمل مشاهده کردیم. در حیوانات در حال تکامل به راستی یک شکل بدوی از حراست خودآگاه به وجود آمد. به دنبال ظهور گروههای پستاندار، ما نظارمگر روح دانش هستیم که به اندازه‌ای افزایش یافته خود را به نمایش می‌گذارد. و تکامل پستانداران برتر، کارکرد روح تدبیر را آورد، با رشد حصله غریزه گروهی شدن و آغاز تکامل بدوی اجتماعی.

طی ایام پستانداران بدوی، نیمه پستانداران، و نخستین، ما به طور فزاینده ناظر خدمت فزون یافته پنج پاور اول بودیم. اما دوتای باقیمانده، بالاترین خادمان ذهن، هرگز قادر نبودند در نوع یورنشیایی ذهن تکاملی عمل نمایند.

شادی ما را تصور کنید — در آن روز که دوقلوها حدوداً ده ساله بودند — روح پرستش اولین ارتباط خود را با ذهن دوقلوی فرد مؤنث و مدت کوتاهی بعد از آن با نفر مذکر برقرار نمود. ما می‌دانستیم که چیزی از تبار

for her offspring, and she fearlessly gave her life in the attempt to save the wonderful pair. Nor was her sacrifice in vain, for she held off the enemy until the father arrived with reinforcements and put the invaders to rout.

625.11 (709.1) Soon after this young couple forsook their associates to found the human race, their Primates father became disconsolate — he was heartbroken. He refused to eat, even when food was brought to him by his other children. His brilliant offspring having been lost, life did not seem worth living among his ordinary fellows; so he wandered off into the forest, was set upon by hostile gibbons and beaten to death.

6. EVOLUTION OF THE HUMAN MIND

626.1 (709.2) We, the Life Carriers on Urantia, had passed through the long vigil of watchful waiting since the day we first planted the life plasm in the planetary waters, and naturally the appearance of the first really intelligent and volitional beings brought to us great joy and supreme satisfaction.

626.2 (709.3) We had been watching the twins develop mentally through our observation of the functioning of the seven adjutant mind-spirits assigned to Urantia at the time of our arrival on the planet. Throughout the long evolutionary development of planetary life, these tireless mind ministers had ever registered their increasing ability to contact with the successively expanding brain capacities of the progressively superior animal creatures.

626.3 (709.4) At first only the *spirit of intuition* could function in the instinctive and reflex behavior of the primordial animal life. With the differentiation of higher types, the *spirit of understanding* was able to endow such creatures with the gift of spontaneous association of ideas. Later on we observed the *spirit of courage* in operation; evolving animals really developed a crude form of protective self-consciousness. Subsequent to the appearance of the mammalian groups, we beheld the *spirit of knowledge* manifesting itself in increased measure. And the evolution of the higher mammals brought the function of the *spirit of counsel*, with the resulting growth of the herd instinct and the beginnings of primitive social development.

626.4 (709.5) Increasingly, on down through the dawn mammals, the mid-mammals, and the Primates, we had observed the augmented service of the first five adjutants. But never had the remaining two, the highest mind ministers, been able to function in the Urantia type of evolutionary mind.

626.5 (709.6) Imagine our joy one day — the twins were about ten years old — when the *spirit of worship* made its first contact with the mind of the female twin and shortly thereafter with the male. We knew

نزدیک ذهن بشر به نقطه کمال خود نزدیک می‌گشت؛ و هنگامی که در حدود یک سال بعد نهایتاً به سرانجام رسید، در نتیجه فکر میانجی شده و تصمیم قاطع برای فرار از خانه و سفر به شمال بود که روح خرد در یورنشیا و در این دو ذهن بشری اکنون به رسمیت شناخته شده شروع به عمل نمود.

یک نوع فوری و جنید بسیج هفت روح یاور ذهن نمایان بود. ما با امید سرزنده بودیم. ما دریافتیم که ساعتی که مدتها در انتظار آن بودیم در حال نزدیکی است. ما می‌دانستیم که در آستانه تحقق کوشش طولانی خود برای تکامل مخلوقات صاحب اراده در یورنشیا هستیم.

7- شناسایی رسمی به عنوان یک سیاره مسکونی

ما مدتی طولانی در انتظار به سر نبردیم. در هنگام ظهر، روز بعد از فرار دوقلوها، در مکان کانون دریافت سیاره‌ای یورنشیا، درخشش اولیه آزمایشی متعلق به علامات مدار جهان به وقوع پیوست. البته ما با این درک که یک واقعه بزرگ در شرف وقوع است همگی در تکاپو بودیم؛ اما چون این کره یک ایستگاه آزمایشی حیات بود، از این که دقیقاً چگونه در جریان به رسمیت شناخته شدن حیات هوشمند در سیاره قرار می‌گیریم کمترین تصویری نداشتیم. اما ما مدت زیادی در انتظار باقی نماندیم. در روز سوم پس از فرار دوقلوها و پیش از خروج گروه حاملین حیات، فرشته اعظم نبادان برای برقراری مدار اولیه سیاره‌ای از راه رسید.

این یک روز پرماجرا در یورنشیا بود، آنگاه که گروه کوچک ما در حول و حوش قطب سیاره‌ای ارتباط فضایی گرد آمد و اولین پیام را در رابطه با مدار تازه تأسیس ذهنی سیاره از سلوینگتون دریافت نمود. و این اولین پیام که توسط رئیس گروه فرشتگان اعظم دیکته شده بود چنین می‌گفت:

”به حاملین حیات در یورنشیا — درود! ما در گرامیداشت علامت وجود ذهن برخوردار از حرمت ارادی در یورنشیا که در ستاد مرکزی نبادان ثبت گردید ناقل اطمینان از مسرت زیاد در سلوینگتون، ایدنشیا، و جروسم هستیم. تصمیم قاطعانه دوقلوها برای فرار به سوی شمال به منظور جداسازی اولادشان از نیاکان پست‌ترشان مورد توجه واقع شده است. این اولین تصمیم ذهن — نوع بشری ذهن — در یورنشیا می‌باشد، و به طور اتوماتیک مدار ارتباطی را که از طریق آن این پیام اولیه تقدیر منتقل می‌شود، برقرار می‌سازد.“

بعد از آن از طریق این مدار جدید تهنیه‌ای و الامرته‌های ایدنشیا رسید و شامل این رهنمودها برای حاملین حیات مقیم سیاره می‌شد که ما را از مداخله در الگوهای حیات که برقرار ساخته بودیم منع می‌ساخت. به ما دستور داده شد که در امور پیشرفت بشر دخالت ننمائیم. نباید چنین استنباط شود که حاملین حیات پیوسته به طور اختیاری و مکانیکی در کارکرد طبیعی طرحهای تکاملی سیاره مداخله می‌کنند، زیرا ما چنین نمی‌کنیم. اما

that something closely akin to human mind was approaching culmination; and when, about a year later, they finally resolved, as a result of meditative thought and purposeful decision, to flee from home and journey north, then did the *spirit of wisdom* begin to function on Urantia and in these two now recognized human minds.

^{6266(709.7)} There was an immediate and new order of mobilization of the seven adjutant mind-spirits. We were alive with expectation; we realized that the long-awaited-for hour was approaching; we knew we were upon the threshold of the realization of our protracted effort to evolve will creatures on Urantia.

7. RECOGNITION AS AN INHABITED WORLD

^{6271(709.8)} We did not have to wait long. At noon, the day after the runaway of the twins, there occurred the initial test flash of the universe circuit signals at the planetary reception-focus of Urantia. We were, of course, all astir with the realization that a great event was impending; but since this world was a life-experiment station, we had not the slightest idea of just how we would be apprised of the recognition of intelligent life on the planet. But we were not long in suspense. On the third day after the elopement of the twins, and before the Life Carrier corps departed, there arrived the Nebadon archangel of initial planetary circuit establishment.

^{6272(710.1)} It was an eventful day on Urantia when our small group gathered about the planetary pole of space communication and received the first message from Salvington over the newly established mind circuit of the planet. And this first message, dictated by the chief of the archangel corps, said:

^{6273(710.2)} “To the Life Carriers on Urantia — Greetings! We transmit assurance of great pleasure on Salvington, Edentia, and Jerusem in honor of the registration on the headquarters of Nebadon of the signal of the existence on Urantia of mind of will dignity. The purposeful decision of the twins to flee northward and segregate their offspring from their inferior ancestors has been noted. This is the first decision of mind — the human type of mind — on Urantia and automatically establishes the circuit of communication over which this initial message of acknowledgment is transmitting.”

^{6274(710.3)} Next over this new circuit came the greetings of the Most Highs of Edentia, containing instructions for the resident Life Carriers forbidding us to interfere with the pattern of life we had established. We were directed not to intervene in the affairs of human progress. It should not be inferred that Life Carriers ever arbitrarily and mechanically interfere with the natural outworking of

تا این زمان به ما اجازه داده شده بود که محیط را تحت کنترل درآورده و پلاسمای حیات را به طریقه خاصی حفظ نمائیم. و این نظارت خارق العاده اما کاملاً طبیعی بود که بایستی متوقف می گردید.

و سخنان والامرتبه ها که به اتمام رسید، پیام زیبای لوسیفر که در آن هنگام حکمران سیستم سیتانیا بود رسید. حال، حاملین حیات سخنان خوشامد گویانه رئیس خود را شنیدند و اجازه یافتند به جروسم بازگردند. این پیام لوسیفر شامل قبول رسمی کار حاملین حیات در یورنشیا و معاف ساختن ما از کلیه انتقادهای آینده در هر یک از تلاشهای ما برای بهبود الگوهای حیات نبادان، انطور که در سیستم سیتانیا برقرار شده بود، می شد.

این پیامهای صادره از سلوینگتون، ایدنشیا، و جروسم رسماً نشانگر خاتمه نظارت طولانی سیاره توسط حاملین حیات بود. ما برای مدتها مشغول به کار بودیم و تنها توسط هفت روح یاور ذهن و کنترلگران استاد فیزیکی یاری می شدیم. و اکنون که اراده، توان انتخاب پرستش و صعود، در مخلوقات تکاملی سیاره ظاهر شده بود، ما دریافتیم که کارمان به اتمام رسیده، و گروه ما برای خروج آماده شد. از آنجا که یورنشیا یک کره تغییر و تبدیل حیات است اجازه یافتیم دو حامل حیات ارشد به همراه دوازده دستیار را به جا بگذاریم، و من به عنوان یکی از افراد این گروه انتخاب شدم و از آن هنگام در یورنشیا بوده ام.

تنها 993,408 سال پیش (از سال 1934 بعد از میلاد مسیح) بود که یورنشیا به عنوان یک سیاره مسکونی بشری در جهان نبادان به رسمیت شناخته شد. تکامل بیولوژیک بار دیگر به سطوح بشری حرمت اراده نائل گشته بود. انسان به سیاره 606 سیتانیا وارد شده بود.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک حامل حیات نبادان مقیم یورنشیا می باشد.]

the planetary evolutionary plans, for we do not. But up to this time we had been permitted to manipulate the environment and shield the life plasm in a special manner, and it was this extraordinary, but wholly natural, supervision that was to be discontinued.

^{627.5 (710.4)} And no sooner had the Most Highs left off speaking than the beautiful message of Lucifer, then sovereign of the Satania system, began to planetize. Now the Life Carriers heard the welcome words of their own chief and received his permission to return to Jerusem. This message from Lucifer contained the official acceptance of the Life Carriers' work on Urantia and absolved us from all future criticism of any of our efforts to improve the life patterns of Nebadon as established in the Satania system.

^{627.6 (710.5)} These messages from Salvington, Edentia, and Jerusem formally marked the termination of the Life Carriers' agelong supervision of the planet. For ages we had been on duty, assisted only by the seven adjutant mind-spirits and the Master Physical Controllers. And now, will, the power of choosing to worship and to ascend, having appeared in the evolutionary creatures of the planet, we realized that our work was finished, and our group prepared to depart. Urantia being a life-modification world, permission was granted to leave behind two senior Life Carriers with twelve assistants, and I was chosen as one of this group and have ever since been on Urantia.

^{627.7 (710.6)} It is just 993,408 years ago (from the year A.D. 1934) that Urantia was formally recognized as a planet of human habitation in the universe of Nebadon. Biologic evolution had once again achieved the human levels of will dignity; man had arrived on planet 606 of Satania.

^{627.8 (710.7)} [Sponsored by a Life Carrier of Nebadon resident on Urantia.]

مقاله 63. اولین خانواده بشری

064 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 062

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 63

اولین خانواده بشری

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آندان و فانتا
- 2- فرار دوقلوها
- 3- خانواده آندان
- 4- قبایل اندانی
- 5- پراکندگی آندانها
- 6- آناگار — اولین آموزگار حقیقت
- 7- بقای آندان و فانتا

مقدمه مقاله

هنگامی که دو موجود بشری اول — دوقلوها — یازده ساله بودند، و پیش از آن که آنها والدین اولین نوزاد دومین نسل موجودات به راستی بشری شوند، یورنشا به عنوان یک کره مسکونی ثبت گردید. و پیام فرشته اعظم از سلوینگتون، به مناسبت این شناسایی رسمی سیاره‌ای، با این عبارات پایان یافت:

”انسان - ذهن، در ششصد و شش ستانیا ظاهر گشته است، و این والدین نژاد جدید آندان و فانتا نام خواهند یافت. و کلیه فرشتگان اعظم دعا می‌کنند که هدیه سکنی گزین شخصی روح پدر جهانی سریعاً به این مخلوقات عطا گردد.“

آندان نامی نبدانی است که به معنی ”اولین مخلوق پدر گونه که اشتیاق به کمال انسانی را به نمایش می‌گذارد“ است. فانتا به معنی ”اولین مخلوق پسر گونه که اشتیاق به کمال انسانی را به نمایش می‌گذارد“ می‌باشد. آندان و فانتا تا هنگام پیوند با تنظیم کنندگان فکری خویش از این اسامی که به آنان عطا گردید هرگز اطلاع نیافتند. آنها در سراسر سفر انسانیشان در یورنشا یکدیگر را سونت - آن و سونت - ان می‌نامیدند. سونت - آن یعنی ”مورد مهر مادری واقع شده“، و سونت - ان به معنی ”مورد مهر پدری واقع شده“ می‌باشد. آنها این

PAPER 63

THE FIRST HUMAN FAMILY

SECTIONS

Introduction

1. Andon and Fonta
2. The Flight of the Twins
3. Andon's Family
4. The Andonic Clans
5. Dispersion of the Andonites
6. Onagar — The First Truth Teacher
7. The Survival of Andon and Fonta

INTRODUCTION

^{630.1 (711.1)} URANTIA was registered as an inhabited world when the first two human beings — the twins — were eleven years old, and before they had become the parents of the first-born of the second generation of actual human beings. And the archangel message from Salvington, on this occasion of formal planetary recognition, closed with these words:

^{630.2 (711.2)} “Man-mind has appeared on 606 of Satania, and these parents of the new race shall be called *Andon* and *Fonta*. And all archangels pray that these creatures may speedily be endowed with the personal indwelling of the gift of the spirit of the Universal Father.”

^{630.3 (711.3)} Andon is the Nebadon name which signifies “the first Fatherlike creature to exhibit human perfection hunger.” Fonta signifies “the first Sonlike creature to exhibit human perfection hunger.” Andon and Fonta never knew these names until they were bestowed upon them at the time of fusion with their Thought Adjusters. Throughout their mortal sojourn on Urantia they called each other Sonta-an and Sonta-en, Sonta-an meaning “loved by mother,” Sonta-en signifying “loved by

اسامی را به خودشان دادند، و معانی اینها نشانگر احترام و عطف متقابل آنها است.

father." They gave themselves these names, and the meanings are significant of their mutual regard and affection.

1- آندان و فانتا

آندان و فانتا از بسیاری جهات خارق‌العاده‌ترین زوج موجودات بشری بودند که تاکنون روی کره زمین زندگی کرده‌اند. این زوج شگفت‌انگیز، والدین واقعی تمامی بشریت، نسبت به بسیاری از نوادگان بلافصل خود از هر لحاظ برتر بودند، و نسبت به کلیه نیاکان نزدیک و دور خود به طور بنیادین متفاوت بودند.

والدین این اولین زوج بشری ظاهراً از حد متوسط قبیله خود اندکی متفاوت بودند، گرچه آنها در زمره اعضای باهوش‌تر آن بودند، یعنی آن گروهی که در ابتدا پرتاب سنگ و استفاده از چماق را در نزاع آموخت. آنها همچنین از تیغه تیز سنگ، سنگ چخماق، و استخوان استفاده می‌کردند.

آندان در حالی که هنوز با والدین خویش زندگی می‌کرد، یک قطعه تیز سنگ چخماق را با استفاده از پی حیوان به این منظور به انتهای یک چماق وصل کرده بود، و طی چندین بار از این سلاح در نجات جان خود و خواهر یک اندازه ماجراجو و کنجکاوش که او را در کلیه سفرهای پژوهشی وی به طور بی‌وقفه همراهی می‌کرد به خوبی بهره گرفت.

تصمیم آندان و فانتا برای فرار از قبایل نخستیان حاکی از یک کیفیت فکری است که بسیار فراتر از هوش پست‌تری است که بسیاری از نوادگان بعدی آنان را که به آمیزش با عموزاده‌های عقب مانده‌شان از قبایل شبه میمون تمکین نمودند تعیین ویژگی می‌نماید. اما احساس مبهم آنان مبنی بر این که آنها چیزی بیش از حیوان محض هستند به سبب داشتن شخصیت بود و توسط حضور سکنی‌گزین تنظیم‌کنندگان فکر تقویت می‌گشت.

2- فرار دوقلوها

پس از این که آندان و فانتا تصمیم به فرار به سوی شمال گرفتند، برای مدتی ترس بر آنان غلبه کرد، به ویژه ترس از ناخشنود ساختن پدر و خانواده نزدیکشان. آنها تصور می‌کردند که توسط خویشان نزدیک مورد تعرض قرار خواهند گرفت، و از این رو مرگ به دستان هم قبیله‌ای‌های از پیش حسود خود را محتمل می‌شمردند. دوقلوها در جوانی بیشتر وقت خود را با هم گذرانده بودند و به این علت نزد عموزاده‌های حیوانی خود که متعلق به قبایل نخستیان بودند زیاد محبوب نبودند. همچنین آنها با ساختن یک خانه جداگانه و بسیار برتر درختی موقعیت خویش را بهبود بخشیدند.

و در این خانه جنید در میان نوک درختان بود که یک شب پس از این که توسط یک طوفان شدید بیدار

1. ANDON AND FONTA

^{631.1 (711.4)} In many respects, Andon and Fonta were the most remarkable pair of human beings that have ever lived on the face of the earth. This wonderful pair, the actual parents of all mankind, were in every way superior to many of their immediate descendants, and they were radically different from all of their ancestors, both immediate and remote.

^{631.2 (711.5)} The parents of this first human couple were apparently little different from the average of their tribe, though they were among its more intelligent members, that group which first learned to throw stones and to use clubs in fighting. They also made use of sharp spicules of stone, flint, and bone.

^{631.3 (711.6)} While still living with his parents, Andon had fastened a sharp piece of flint on the end of a club, using animal tendons for this purpose, and on no less than a dozen occasions he made good use of such a weapon in saving both his own life and that of his equally adventurous and inquisitive sister, who unfailingly accompanied him on all of his tours of exploration.

^{631.4 (711.7)} The decision of Andon and Fonta to flee from the Primates tribes implies a quality of mind far above the baser intelligence which characterized so many of their later descendants who stooped to mate with their retarded cousins of the simian tribes. But their vague feeling of being something more than mere animals was due to the possession of personality and was augmented by the indwelling presence of the Thought Adjusters.

2. THE FLIGHT OF THE TWINS

^{632.1 (712.1)} After Andon and Fonta had decided to flee northward, they succumbed to their fears for a time, especially the fear of displeasing their father and immediate family. They envisaged being set upon by hostile relatives and thus recognized the possibility of meeting death at the hands of their already jealous tribesmen. As youngsters, the twins had spent most of their time in each other's company and for this reason had never been overly popular with their animal cousins of the Primates tribe. Nor had they improved their standing in the tribe by building a separate, and a very superior, tree home.

^{632.2 (712.2)} And it was in this new home among the treetops, one night after they had been awakened by a violent storm, and as they held each other in

شدند، و همینطور که یکدیگر را با ترس و عشق توأم در آغوش گرفته بودند، سرانجام تصمیم نهایی و کامل خود را گرفتند که از اقامتگاه قبیله‌ای و خانه نوک درختی فرار کنند.

آنها یک منزلگاه بدوی نوک درختی که به اندازه یک سفر نیم روزه به سوی شمال فاصله داشت از پیش آماده ساخته بودند. این مکان سری و امن اختفای آنها به دور از جنگلهای خانگی در روز نخست بود. به رغم این که دوقلوها در ترس مرکبار نخستیان پیرامون بودن روی زمین در هنگام شب سهیم بودند، مدت کوتاهی پیش از شب هنگام شتابان به سوی شمال رهسپار گشتند. در حالی که شجاعتی غیرمعمول لازم بود که آنها به این سفر شبانه دست زنند، حتی با وجود ماه کامل، آنها به درستی به این نتیجه رسیدند که احتمال این که جای خالی‌شان احساس شود و توسط هم قبیله‌ایها و خویشان خویش مورد تعقیب قرار گیرند بعید است. و آنها مدت کوتاهی پس از نیمه شب با ایمنی به میعادگاه از پیش آماده خود رسیدند.

آنها در سفر خود به سوی شمال یک سنگ چخماق را که در معرض دید قرار داشت کشف کردند و با پیدا کردن سنگهای بسیار که برای استفاده‌های گوناگون به طور مناسب شکل یافته بودند، اندوخته‌ای برای آینده جمع‌آوری نمودند. اندان ضمن تلاش برای تراش دادن این سنگهای چخماق طوری که برای برخی مقاصد انطباق یابند، کیفیت جرقه زن آنها را کشف کرد و ایده ایجاد آتش به ذهنش خطور نمود. اما در آن هنگام این تصور به خوبی در او قوت نگرفت زیرا آب و هوا هنوز سازگار بود و نیاز کمی به آتش وجود داشت.

اما خورشید پاییزی داشت در آسمان پایین‌تر می‌آمد، و همینطور که آنها به سوی شمال سفر می‌کردند، شبها خنک‌تر و خنک‌تر می‌شد. آنها از پیش مجبور شده بودند که برای گرم شدن از پوست حیوانات استفاده کنند. پیش از این که آنها از خانه دور شوند، در یک شب مهتابی اندان به جفت خویش با اشاره فهماند که فکر می‌کند می‌تواند با سنگ چخماق آتش درست کند. آنها برای دو ماه تلاش کردند که از جرقه سنگ چخماق برای ایجاد آتش استفاده کنند، اما تنها با شکست مواجه شدند. هر روز این زوج سنگهای چخماق را به هم می‌زدند و سعی در احتراق چوب داشتند. سرانجام یک روز عصر در حدود غروب آفتاب رمز تکنیک آشکار گشت، بدین ترتیب که به ذهن فانتا خطور نمود که از درختی که در نزدیکی قرار داشت بالا رفته و یک لانه رها شده پرده را تحت کنترل خود درآورد. لانه خشک و بسیار قابل احتراق بود و از این رو به محض این که جرقه بر روی آن افتاد تماماً شعله‌ور گردید. آنها به دلیل موفقیت خود آن چنان شگفت‌زده شده و از جا پریدند که نزدیک بود آتش را از دست بدهند، اما از طریق اضافه کردن سوخت مناسب آن را حفظ نمودند، و سپس اولین جستجو برای یافتن هیزم توسط والدین تمامی بشریت آغاز گردید.

این یکی از شادی بخش‌ترین لحظات در زندگی کوتاه ولی پرحادثه آنان بود. آنها در تمامی طول شب بیدار مانده و سوختن آتش خود را نظاره کردند، غافل از این که اکتشاف آنان این را میسر می‌ساخت که با آب و هوا رو در رویی نموده و از این رو برای همیشه از خویشان حیوانی خود که متعلق به سرزمینهای جنوب بودند مستقل باشند. آنها بعد از سه روز استراحت و لذت بردن از آتش به سفر خود ادامه دادند.

نیاکان نخستین اندان اغلب به آتشی که توسط صاعقه

fearful and fond embrace, that they finally and fully made up their minds to flee from the tribal habitat and the home treetops.

6323 (7123) They had already prepared a crude treetop retreat some half-day's journey to the north. This was their secret and safe hiding place for the first day away from the home forests. Notwithstanding that the twins shared the Primates' deathly fear of being on the ground at nighttime, they sallied forth shortly before nightfall on their northern trek. While it required unusual courage for them to undertake this night journey, even with a full moon, they correctly concluded that they were less likely to be missed and pursued by their tribesmen and relatives. And they safely made their previously prepared rendezvous shortly after midnight.

6324 (7124) On their northward journey they discovered an exposed flint deposit and, finding many stones suitably shaped for various uses, gathered up a supply for the future. In attempting to chip these flints so that they would be better adapted for certain purposes, Andon discovered their sparking quality and conceived the idea of building fire. But the notion did not take firm hold of him at the time as the climate was still salubrious and there was little need of fire.

6325 (7125) But the autumn sun was getting lower in the sky, and as they journeyed northward, the nights grew cooler and cooler. Already they had been forced to make use of animal skins for warmth. Before they had been away from home one moon, Andon signified to his mate that he thought he could make fire with the flint. They tried for two months to utilize the flint spark for kindling a fire but only met with failure. Each day this couple would strike the flints and endeavor to ignite the wood. Finally, one evening about the time of the setting of the sun, the secret of the technique was unraveled when it occurred to Fonta to climb a near-by tree to secure an abandoned bird's nest. The nest was dry and highly inflammable and consequently flared right up into a full blaze the moment the spark fell upon it. They were so surprised and startled at their success that they almost lost the fire, but they saved it by the addition of suitable fuel, and then began the first search for firewood by the parents of all mankind.

6326 (7126) This was one of the most joyous moments in their short but eventful lives. All night long they sat up watching their fire burn, vaguely realizing that they had made a discovery which would make it possible for them to defy climate and thus forever to be independent of their animal relatives of the southern lands. After three days' rest and enjoyment of the fire, they journeyed on.

6327 (7127) The Primates ancestors of Andon had

افروخته شده بود سوخت بیشتر رسانیده بودند، اما مخلوقات زمین هرگز پیش از آن از یک روش ایجاد آتش بنا بر اراده خود برخوردار نبودند. اما مدتی طولانی طول کشید تا این که دوقلوها یاد گرفتند که خزه خشک و سایر مواد درست همانند لانه‌های پرندگان آتش می‌افروزد.

3- خانواده آندان

تقریباً دو سال از شب خروج دوقلوها از خانه می‌گذشت که اولین فرزند آنان متولد گشت. آنها او را سونتاد نامیدند. و سونتاد اولین مخلوق متولد یورنثیا بود که در هنگام تولد در جامه استحفاظی پوشانیده شده بود. نژاد بشری آغاز گشته بود. و با این تکامل نوین، غریزه مراقبت صحیح از نوزادانی که به طور فزاینده ضعیف می‌شدند پدیدار گشت. این امر توسعه تدریجی ذهن نوع هوشمند را در مقایسه با نوع صرفاً حیوانی مشخص می‌سازد.

اندان و فانتا در مجموع نوزده فرزند داشتند، و آنقدر زنده ماندند که از همدی تقریباً پنجاه نوه و نیم دوجین نتیجه بهرمند شوند. خانواده در چهار پناهگاه به هم پیوسته‌سنگی یا نیمه غاری اسکان یافته بود. سه عدد از این پناهگاه‌ها توسط راهروهایی به هم متصل شده بودند که سنگ آهک نرم آن با ابزاری از سنگ چخماق که به وسیله فرزندان اندان اختراع شده بودند حفاری گردیده بود.

این اندانیهای اولیه یک روح آشکار قبیله‌ای را به وضوح نشان می‌دادند. آنها به طور دسته جمعی به شکار می‌رفتند و هرگز از منزلگاه زیاد دور نمی‌شدند. به نظر می‌رسد آنها درک می‌کردند که یک گروه منفرد و بی‌همتایی از موجودات زنده‌اند و از این رو باید از جدا شدن اجتناب کنند. این حس صمیمانه خویشاوندی بدون شک به سبب خدمت افزایش یافته ذهنی ارواح یاور بود.

اندان و فانتا برای پرورش و ارتقاء قبیله به طور بی‌وقفه تلاش کردند. آنها تا سن چهل و دو سالگی زندگی کردند، تا این که در هنگام یک زمین لرزه از طریق سقوط یک صخره معلق هر دو کشته شدند. پنج تن از فرزندان آنان و یازده نوه به همراه آنان جان سپردند، و تقریباً بیست تن از نوادگان آنان دچار صدمات جدی شدند.

سونتاد به دنبال مرگ والدین خود، به رغم یک پای شدیداً آسیب دیده، رهبری قبیله را فوراً به عهده گرفت و توسط همسر خود، مسن‌ترین خواهر خود، به گونه‌ای توانمند یاری شد. کار نخست آنان غلظت‌بند سنگها برای مدفون ساختن مؤثر والدین، برادران، خواهران، و فرزندان مردمشان بود. نباید برای این عمل تدفین اهمیت بیش از حد قائل شد. برداشت آنان پیرامون بقا پس از مرگ بسیار گنگ و مبهم بود، و عمدتاً از زندگی رویایی و ایده‌آل چندان آنان سرچشمه می‌گرفت.

این خانواده اندان و فانتا تا نسل بیستم دوام آورد، تا این که رقابت برای خوراک و برخورد اجتماعی موجب آغاز پراکندگی آنان گشت.

often replenished fire which had been kindled by lightning, but never before had the creatures of earth possessed a method of starting fire at will. But it was a long time before the twins learned that dry moss and other materials would kindle fire just as well as birds' nests.

3. ANDON'S FAMILY

^{6331 (713.1)} It was almost two years from the night of the twins' departure from home before their first child was born. They named him Sontad; and Sontad was the first creature to be born on Urantia who was wrapped in protective coverings at the time of birth. The human race had begun, and with this new evolution there appeared the instinct properly to care for the increasingly enfeebled infants which would characterize the progressive development of mind of the intellectual order as contrasted with the more purely animal type.

^{6332 (713.2)} Andon and Fonta had nineteen children in all, and they lived to enjoy the association of almost half a hundred grandchildren and half a dozen great-grandchildren. The family was domiciled in four adjoining rock shelters, or semicaves, three of which were interconnected by hallways which had been excavated in the soft limestone with flint tools devised by Andon's children.

^{6333 (713.3)} These early Andonites evinced a very marked clannish spirit; they hunted in groups and never strayed very far from the homesite. They seemed to realize that they were an isolated and unique group of living beings and should therefore avoid becoming separated. This feeling of intimate kinship was undoubtedly due to the enhanced mind ministry of the adjutant spirits.

^{6334 (713.4)} Andon and Fonta labored incessantly for the nurture and uplift of the clan. They lived to the age of forty-two, when both were killed at the time of an earthquake by the falling of an overhanging rock. Five of their children and eleven grandchildren perished with them, and almost a score of their descendants suffered serious injuries.

^{6335 (713.5)} Upon the death of his parents, Sontad, despite a seriously injured foot, immediately assumed the leadership of the clan and was ably assisted by his wife, his eldest sister. Their first task was to roll up stones to effectively entomb their dead parents, brothers, sisters, and children. Undue significance should not attach to this act of burial. Their ideas of survival after death were very vague and indefinite, being largely derived from their fantastic and variegated dream life.

^{6336 (713.6)} This family of Andon and Fonta held together until the twentieth generation, when combined food competition and social friction brought about the beginning of dispersion.

4- قبایل اندانی

انسانهای بدوی — اندانیها — چشمان سیاه رنگ و پوستی تیره رنگ داشتند، چیزی بین زرد و سرخ. ملانین یک ماده رنگزا است که در پوست تمامی موجودات بشری یافت می‌شود. آن رنگ مایه اولیه پوست اندانی است. این اندانیهای اولیه در نمای کلی و رنگ پوست، بیشتر شبیه اسکیموهای امروزی بودند، تا هر نوع موجود زنده بشری دیگر. آنها اولین مخلوقاتی بودند که از پوست حیوانات به عنوان حفاظی بر علیه سردی استفاده می‌کردند. بدنهای آنها نسبت به انسانهای امروزی اندکی موی بیشتری داشت.

زندگی قبیله‌ای نیاکان حیوانی این انسانهای اولیه حکایت از آغاز سنن اجتماعی پیشمار می‌کرد، و با احساسات در حال بسط و نیروهای افزایش یافته مغزی این موجودات، در سازمان اجتماعی و تقسیم کار قبیله‌ای، رشدی فوری به وقوع پیوست. آنها بسیار تقلیدگرا بودند، اما غریزه بازی کردن فقط اندکی رشد یافته بود، و شوخ طبعی تقریباً به کلی غایب بود. انسان بدوی گهگاهی لبخند می‌زد، اما هرگز قهقهه سر نمی‌داد. مزاح میراث نژاد بعدی آدم بود. این موجودات اولیه بشری مثل بسیاری از انسانهای در حال تکامل دوران بعد نسبت به درد زیاد حساس نبودند و نسبت به اوضاع ناخوشایند زیاد واکنش نشان نمی‌دادند. زایمان برای فانتا و نواده‌های بلافصل وی یک آزمون دردآور یا عذاب‌آور نبود.

آنها یک قبیله اعجاب‌انگیز بودند. مردها برای امنیت همسران خود و فرزندانشان قهرمانانه می‌جنگیدند. زنها به طرزی پر عاطفه خود را وقف فرزندان خود می‌کردند. اما میهن دوستی آنان تماماً به قبیله نزدیک محدود می‌شد. آنها به خانواده‌های خود بسیار وفادار بودند. آنها در دفاع از فرزندان خویش بدون چون و چرا جان می‌دادند، اما قادر به درک تلاش برای بهتر ساختن دنیا برای نوه‌های خویش نبودند. به رغم این که تمامی احساسات بنیادین برای تولد مذهب در این یورنشیاپیهای بومی از پیش موجود بود، نوع دوستی هنوز در قلب انسان به وجود نیامده بود.

این انسانهای اولیه برای رفیقان خود از یک عاطفه متأثر کننده برخوردار بودند، و از دوستی قطعاً یک ایده واقعی، گر چه بدوی، داشتند. در ایام بعد، این یک منظر عادی بود که در طی نبردهای دائماً تکراری آنان با قبایل پستتر، نظارمگر این باشید که یکی از این انسانهای بدوی طی پیکار ضمن این که دلیرانه با یک دست می‌جنگد، با دست دیگر سعی در حفاظت و نجات یک یار جنگجوی آسیب دیده داشته باشد. بسیاری از عالی‌ترین و والاترین خصائل بشری توسعه متعاقب تکاملی، به گونه‌ای تأثر برانگیز در این مردمان بدوی از پیش موجود بود.

قبیله اولیه اندانی تا نسل بیست و هفتم یک خط ناگسسته رهبری را حفظ نمود. در این هنگام از آنجا که

4. THE ANDONIC CLANS

^{63:41 (713:7)} Primitive man — the Andonites — had black eyes and a swarthy complexion, something of a cross between yellow and red. Melanin is a coloring substance which is found in the skins of all human beings. It is the original Andonic skin pigment. In general appearance and skin color these early Andonites more nearly resembled the present-day Eskimo than any other type of living human beings. They were the first creatures to use the skins of animals as a protection against cold; they had little more hair on their bodies than present-day humans.

^{63:42 (713:8)} The tribal life of the animal ancestors of these early men had foreshadowed the beginnings of numerous social conventions, and with the expanding emotions and augmented brain powers of these beings, there was an immediate development in social organization and a new division of clan labor. They were exceedingly imitative, but the play instinct was only slightly developed, and the sense of humor was almost entirely absent. Primitive man smiled occasionally, but he never indulged in hearty laughter. Humor was the legacy of the later Adamic race. These early human beings were not so sensitive to pain nor so reactive to unpleasant situations as were many of the later evolving mortals. Childbirth was not a painful or distressing ordeal to Fonta and her immediate progeny.

^{63:43 (714:1)} They were a wonderful tribe. The males would fight heroically for the safety of their mates and their offspring; the females were affectionately devoted to their children. But their patriotism was wholly limited to the immediate clan. They were very loyal to their families; they would die without question in defense of their children, but they were not able to grasp the idea of trying to make the world a better place for their grandchildren. Altruism was as yet unborn in the human heart, notwithstanding that all of the emotions essential to the birth of religion were already present in these Urantia aborigines.

^{63:44 (714:2)} These early men possessed a touching affection for their comrades and certainly had a real, although crude, idea of friendship. It was a common sight in later times, during their constantly recurring battles with the inferior tribes, to see one of these primitive men valiantly fighting with one hand while he struggled on, trying to protect and save an injured fellow warrior. Many of the most noble and highly human traits of subsequent evolutionary development were touchingly foreshadowed in these primitive peoples.

^{63:45 (714:3)} The original Andonic clan maintained an unbroken line of leadership until the twenty-seventh generation, when, no male offspring appearing

در میان نوادگان مستقیم سونتاد هیچ فرد مذکری ظاهر نگشت، دو تن از رهبران بالقوه رقیب قبیله برای کسب رهبری به نبرد برخاستند.

پیش از پراکندگی گسترده قبایل اندانی، در نتیجه تلاشهای اولیه آنان یک زبان پیشرفته برای ارتباط متقابل آنان شکل گرفته بود. این زبان به رشد خود ادامه داد، و به دلیل اختراعات جدید و انطباقات با محیط که توسط این مردم فعال، خستگی ناپذیر، و کنجکاو صورت می‌یافت، تقریباً به طور روزانه چیزهای جدیدی به آن اضافه می‌شد. و این زبان، تا هنگام ظهور بعدی نژادهای چند رنگه، کلام یورنشیای، زبان خانواده اولیه بشر گردید.

با گذشت زمان بر تعداد قبایل اندانی افزوده می‌گشت، و ارتباط خانواده‌های در حال گسترش موجب اختلاف نظر و سوء تفاهم می‌شد. تنها دو چیز اذهان این مردمان را اشغال می‌کرد: شکار برای تهیه خوراک و جنگ برای انتقام به خاطر یک بی‌عدالتی واقعی یا فرضی، یا توهین به وسیله قبایل همسایه.

خصومت‌های خانوادگی افزایش یافت. جنگ‌های قبیله‌ای در گرفت، و بهترین عناصر گروه‌های توانمندتر و پیشرفته‌تر متحمل زیانهای جدی گردیدند. برخی از این لطامات جبران ناپذیر بودند. برخی از ارزشمندترین تیره‌های توانمندی و هوش برای همیشه در دنیا از بین رفتند. این نژاد نخستین و تمدن بدوی آن توسط این پیکار بی‌وقفه قبایل، در خطر نابودی قرار گرفت.

محال است که چنین موجودات بدوی را وادار نمود که با یکدیگر مشتاقانه در صلح و صفا زندگی کنند. انسان از تبار حیوانات جنگجو است، و هنگامی که مردم بی‌فرهنگ به طور نزدیک با یکدیگر هنجشینی می‌کنند، موجب آزار و رنجش هم می‌شوند. حاملین حیات از این تمایل در میان مخلوقات تکاملی آگاهند و از این رو برای جدایی نهایی موجودات بشری در حال تکامل به صورت حداقل سه و اغلب شش نژاد مشخص و جداگانه تدارک می‌بینند.

5- پراکندگی آندانیها

نژادهای اولیه اندانی به حد زیاد به داخل آسیا نفوذ ننمودند، و در ابتدا وارد آفریقا نشدند. جغرافیای آن ایام آنها را به سوی شمال رهنمون ساخت، و این مردم بیشتر و بیشتر به سوی شمال سفر کردند تا این که توسط یخ دوران یخبندان سوم که به آرامی در حال پیشروی بود از حرکت باز ایستادند.

پیش از آن که این ورقه گسترده یخی به فرانسه و جزایر بریتانیا رسد، نوادگان اندان و فانتا به سمت غرب در اروپا پیشروی نموده و بیش از یک هزار اسکاتلندگاه جداگانه در امتداد رودخانه‌های بزرگی که به سوی آب‌های در آن هنگام گرم دریای شمال روان بودند برقرار ساختند.

این قبایل اندانی رودخانه نشینان اولیه فرانسه بودند. آنها برای دهها هزار سال در امتداد رودخانه سم زندگی می‌کردند. سم رودخانه‌ای است که توسط یخچالها تغییر

among Sontad's direct descendants, two rival would-be rulers of the clan fell to fighting for supremacy.

^{6346 (7144)} Before the extensive dispersion of the Andonic clans a well-developed language had evolved from their early efforts to intercommunicate. This language continued to grow, and almost daily additions were made to it because of the new inventions and adaptations to environment which were developed by these active, restless, and curious people. And this language became the word of Urantia, the tongue of the early human family, until the later appearance of the colored races.

^{6347 (7145)} As time passed, the Andonic clans grew in number, and the contact of the expanding families developed friction and misunderstandings. Only two things came to occupy the minds of these peoples: hunting to obtain food and fighting to avenge themselves against some real or supposed injustice or insult at the hands of the neighboring tribes.

^{6348 (7146)} Family feuds increased, tribal wars broke out, and serious losses were sustained among the very best elements of the more able and advanced groups. Some of these losses were irreparable; some of the most valuable strains of ability and intelligence were forever lost to the world. This early race and its primitive civilization were threatened with extinction by this incessant warfare of the clans.

^{6349 (7147)} It is impossible to induce such primitive beings long to live together in peace. Man is the descendant of fighting animals, and when closely associated, uncultured people irritate and offend each other. The Life Carriers know this tendency among evolutionary creatures and accordingly make provision for the eventual separation of developing human beings into at least three, and more often six, distinct and separate races.

5. DISPERSION OF THE ANDONITES

^{6351 (7151)} The early Andon races did not penetrate very far into Asia, and they did not at first enter Africa. The geography of those times pointed them north, and farther and farther north these people journeyed until they were hindered by the slowly advancing ice of the third glacier.

^{6352 (7152)} Before this extensive ice sheet reached France and the British Isles, the descendants of Andon and Fonta had pushed on westward over Europe and had established more than one thousand separate settlements along the great rivers leading to the then warm waters of the North Sea.

^{6353 (7153)} These Andonic tribes were the early river dwellers of France; they lived along the river Somme for tens of thousands of years. The Somme is the one river unchanged by the glaciers, running

نیافته است، و درست همانند امروز در آن روزها به سوی دریا جاری بود. و این امر روشن کننده این است که چرا شواهد بسیار مربوط به نوادگان اندانی در امتداد مسیر این دره رود یافت می‌شود.

این بومیهای یورنشیا روی درختان زندگی نمی‌کردند، گرچه در مواقع اضطراری هنوز بر فراز درختان می‌رفتند. آنها به طور مرتب در زیر پناه صخره‌های جلو آمده در امتداد رودخانه‌ها و در غارهای واقع در دامنه تپه‌ها، که برای آنها نمای خوبی از نزدیک شدن دیگران فراهم می‌ساخت و آنها را نسبت به محیط طبیعی پناه می‌داد، زندگی می‌کردند. آنها بدین ترتیب از وجود آتشهایشان بدون این که زیاد از دود آن معذب باشند بهرمند می‌شدند. آنها در واقع غارنشین نیز نبودند، گرچه در ایام بعد ورقه‌های یخی هر چه بیشتر به سمت جنوب حرکت نموده و نسلهای بعدی آنها را به غارها راند. آنها ترجیح می‌دادند در نزدیکی حاشیه یک جنگل و در کنار یک جویبار اردو زنند.

آنها در همان اوان در پنهان ساختن منزلگاههای بخشاً پوشیده خود به طرز خارق‌العاده‌ای زیرک شدند و در ساختن اتاقهای سنگی، کلبه‌های سنگی گنبدی شکل که شبها برای خواب به آن می‌خزیدند، از خود مهارت زیادی به نمایش گذارند. ورودی چنین کلبه‌ای از طریق غلطابیدن یک سنگ به جلوی آن بسته می‌شد، سنگ بزرگی که به این منظور، پیش از آن که سنگهای پشت بام نهایتاً در جای خود قرار داده شوند، در داخل گذارده می‌شد.

اندانیها شکارچیان بی‌پاک و موفقی بودند، و به جز توت‌های وحشی و برخی میوه‌های درختان منحصراً از طریق گوشت ارتزاق می‌کردند. همانطور که اندان تبر سنگی را کشف کرده بود، نوادگان او نیز در همان اوایل ترکیه پرتابی و نیزه را کشف کرده و از آن استفاده مؤثری کردند. سرانجام یک اندیشه ابزارساز در پیوند با دستانی که از افزار بهره می‌گرفت مشغول به کار گشت، و این انسانهای اولیه در ساختن ابزار چخماقی بسیار چیره دست شدند. آنها در جستجوی سنگ چخماق تا دورترین نقاط سفر می‌کردند، درست همانطور که انسانهای امروزی در جستجوی طلا، پلاتین، و الماس به اقصی نقاط زمین سفر می‌کنند.

و به طرق بسیار دیگر، این قبایل اندانی چنان درجه‌ای از ذکاوت را به نمایش گذارند که نسلهای عقب رونده آنان تا نیم میلیون سال نیز به آن نرسیدند، گرچه آنها بارها روشهای گوناگون برافروختن آتش را مجدداً کشف نمودند.

6- آنالگر — اولین آموزگار حقیقت

به تدریج که پراکندگی اندانیها گسترش یافت، وضعیت فرهنگی و معنوی قبایل برای تقریباً ده هزار سال به قهقرا رفت، تا ایام آنالگر که رهبری این قبایل را به عهده گرفت، به میان آنان صلح و آرامش آورد، و برای اولین بار تمامی آنان را به نیایش "عطا کننده جان به انسانها و حیوانات" رهنمون گشت.

فلسفه اندان بسیار مغشوش شده بود. او به دلیل آسایش زیادی که از کشف تصادفی آتش به وسیله خود وی نصیب شده بود با فاصله اندکی از تبدیل شدن به

down to the sea in those days much as it does today. And that explains why so much evidence of the Andonic descendants is found along the course of this river valley.

^{6354 (715.4)} These aborigines of Urantia were not tree dwellers, though in emergencies they still betook themselves to the treetops. They regularly dwelt under the shelter of overhanging cliffs along the rivers and in hillside grottoes which afforded a good view of the approaches and sheltered them from the elements. They could thus enjoy the comfort of their fires without being too much inconvenienced by the smoke. They were not really cave dwellers either, though in subsequent times the later ice sheets came farther south and drove their descendants to the caves. They preferred to camp near the edge of a forest and beside a stream.

^{6355 (715.5)} They very early became remarkably clever in disguising their partially sheltered abodes and showed great skill in constructing stone sleeping chambers, dome-shaped stone huts, into which they crawled at night. The entrance to such a hut was closed by rolling a stone in front of it, a large stone which had been placed inside for this purpose before the roof stones were finally put in place.

^{6356 (715.6)} The Andonites were fearless and successful hunters and, with the exception of wild berries and certain fruits of the trees, lived exclusively on flesh. As Andon had invented the stone ax, so his descendants early discovered and made effective use of the throwing stick and the harpoon. At last a tool-creating mind was functioning in conjunction with an implement-using hand, and these early humans became highly skillful in the fashioning of flint tools. They traveled far and wide in search of flint, much as present-day humans journey to the ends of the earth in quest of gold, platinum, and diamonds.

^{6357 (715.7)} And in many other ways these Andon tribes manifested a degree of intelligence which their retrogressing descendants did not attain in half a million years, though they did again and again rediscover various methods of kindling fire.

6. ONAGAR — THE FIRST TRUTH TEACHER

^{6361 (715.8)} As the Andonic dispersion extended, the cultural and spiritual status of the clans retrogressed for nearly ten thousand years until the days of Onagar, who assumed the leadership of these tribes, brought peace among them, and for the first time, led all of them in the worship of the "Breath Giver to men and animals."

^{6362 (716.1)} Andon's philosophy had been most confused; he had barely escaped becoming a fire worshiper because of the great comfort derived

یک آتش پرست گریخته بود. با این وجود قدرت استدلال او را از کشف خویش به سوی خورشید به عنوان یک منبع برتر و هیبت انگیزتر حرارت و نور رهنمون ساخت، اما خورشید بسیار دور بود و لذا او خورشید پرست نشد.

در اندانیها در همان اوایل ترس از عناصر — تندر، صاعقه، باران، برف، تگرگ، و یخ — به وجود آمد. اما گرسنگی، میل دائماً تکراری این ایام نخستین بود، و چون آنان به قدر زیاد از حیوانات ارتزاق می‌کردند، نهایتاً شکلی از پرستش حیوان را به وجود آوردند. برای اندان حیوانات بزرگتر خوراکی سمبلهای قدرت خلاقه و نیروی حفظ کننده بودند. گهگاه مرسوم می‌گشت که انواع این حیوانات بزرگتر به عنوان اشیاء پرستشی تخصیص داده شوند. طی دوران محبوبیت یک حیوان مشخص، شکل ابتدایی آن روی دیوارهای غارها ترسیم می‌شد، و بعدها به تدریج که در زمینه هنر پیشرفت مداوم حاصل گشت، چنین الهه حیوانی در چیزهای مختلف تزئینی حکاکی می‌شد.

در اوایل مردمان اندانی عادت امتناع ورزیدن از خوردن گوشت حیوان مقدس قبیله را شکل دادند. آنها در مدتی کم، به این منظور که اذهان جوانهای خود را به گونه‌ای مناسب تحت تأثیر قرار دهند، یک آیین تقدیس که پیرامون بدن یکی از این حیوانات مورد حرمت انجام می‌یافت به وجود آوردند. و باز هم بعد از آن، این نمایش ابتدایی به مراسم مفصل قربانی نسلهای بعدی آنان تکامل یافت. و این منشأ قربانی کردن به عنوان بخشی از پرستش می‌باشد. این ایده به طور مبسوط توسط موسی در آیین نیایش عبرانی به وجود آمد و قاعده کلی آن توسط پولس رسول به عنوان اصل اعتقادی پرداخت کفارۀ گناه از طریق "ریختن خون" حفظ گردید.

این امر که در زندگی این انسانهای بدوی خوراک یک چیز تماماً مهم بود، توسط دعایی که به وسیله آنانگار، آموزگار بزرگ آنان، به این مردمان ساده آموزش داده می‌شد نشان داده می‌شود. و این دعا چنین بود:

"ای جان حیات، روزی ما را امروز به ما عطا فرما. ما را از شر یخ برهان. ما را از دست دشمنان در جنگل نجات ده، و با بخشندگی ما را به عالم بزرگ آن سو پندیرا شو."

آنانگار ستاد مرکزی خود را در سواحل شمالی دریای باستانی مدیترانه، در ناحیه کنونی دریای خزر، در اسکانگاهی که آبان نامیده می‌شد برقرار ساخت. این جای یک مکان اقامت بود که در مسیر گردش به سوی غرب در سفر از سرزمین جنوبی بین‌النهرین به سوی شمال راه می‌برد. او برای اشاعۀ اصول اعتقادی جدید تک خدایی خویش و برداشت خود از دنیای بعد، که آن را عالم بزرگ آن سو می‌نامید، از آبان آموزگاران به دهکده‌های دوردست فرستاد. این فرستادگان آنانگار، اولین مبلغین مذهبی دنیا بودند. آنها اولین موجودات بشری بودند که گوشت را طبخ می‌کردند، و اولینهایی بودند که در تهیه غذا به طور منظم از آتش استفاده می‌کردند. آنها گوشت را روی سر ترکه چوب و نیز روی سنگهای داغ می‌پختند. آنها بعدها قطعات بزرگ گوشت را در آتش بریان می‌کردند، اما نسلهای بعدی آنان تقریباً تماماً به استفاده از گوشت خام بازگشت نمودند.

from his accidental discovery of fire. Reason, however, directed him from his own discovery to the sun as a superior and more awe-inspiring source of heat and light, but it was too remote, and so he failed to become a sun worshiper.

^{636.3 (716.2)} The Andonites early developed a fear of the elements — thunder, lightning, rain, snow, hail, and ice. But hunger was the constantly recurring urge of these early days, and since they largely subsisted on animals, they eventually evolved a form of animal worship. To Andon, the larger food animals were symbols of creative might and sustaining power. From time to time it became the custom to designate various of these larger animals as objects of worship. During the vogue of a particular animal, crude outlines of it would be drawn on the walls of the caves, and later on, as continued progress was made in the arts, such an animal god was engraved on various ornaments.

^{636.4 (716.3)} Very early the Andonic peoples formed the habit of refraining from eating the flesh of the animal of tribal veneration. Presently, in order more suitably to impress the minds of their youths, they evolved a ceremony of reverence which was carried out about the body of one of these venerated animals; and still later on, this primitive performance developed into the more elaborate sacrificial ceremonies of their descendants. And this is the origin of sacrifices as a part of worship. This idea was elaborated by Moses in the Hebrew ritual and was preserved, in principle, by the Apostle Paul as the doctrine of atonement for sin by "the shedding of blood."

^{636.5 (716.4)} That food was the all-important thing in the lives of these primitive human beings is shown by the prayer taught these simple folks by Onagar, their great teacher. And this prayer was:

^{636.6 (716.5)} "O Breath of Life, give us this day our daily food, deliver us from the curse of the ice, save us from our forest enemies, and with mercy receive us into the Great Beyond."

^{636.7 (716.6)} Onagar maintained headquarters on the northern shores of the ancient Mediterranean in the region of the present Caspian Sea at a settlement called Oban, the tarrying place on the westward turning of the travel trail leading up northward from the Mesopotamian southland. From Oban he sent out teachers to the remote settlements to spread his new doctrines of one Deity and his concept of the hereafter, which he called the Great Beyond. These emissaries of Onagar were the world's first missionaries; they were also the first human beings to cook meat, the first regularly to use fire in the preparation of food. They cooked flesh on the ends of sticks and also on hot stones; later on they roasted large pieces in the fire, but their descendants almost entirely reverted to the use of raw flesh.

انگار (از سال 1934 بعد از میلاد مسیح) 983,323 سال پیش به دنیا آمد و شصت و نه سال عمر کرد. تاریخچه دستاوردهای این ذهن ماهر و رهبر معنوی ایام پیش از پرنس سیاره‌ای بازگویی شورانگیز سازماندهی این مردمان بدوی به صورت یک جامعه واقعی می‌باشد. او یک دولت قبیله‌ای کارآمد را که نظیر آن تا هزاران سال دیگر توسط نسلهای بعد به وجود نیامد بنیان نهاد. تا ورود پرنس سیاره‌ای هرگز دیگر چنین تمدن بالایی معنوی در کره زمین به وجود نیامد. این مردم ساده از یک مذهب واقعی، گرچه بدوی، برخوردار بودند. اما این مذهب به دست نسلهای آتی در حال انحطاط آنان از بین رفت.

اگر چه اندان و فانتا هر دو و نیز بسیاری از نوادگان آنان تنظیم کننده فکری دریافت کرده بودند، زودتر از ایام انگار نبود که تنظیم کنندگان و سرافیمهای محافظ در تعداد زیاد به یورنشیا آمدند. این در واقع عصر طلایی انسان بدوی بود.

7- بقای اندان و فانتا

اندان و فانتا، بنیانگذاران تحسین برانگیز نژاد بشر، به محض ورود پرنس سیاره‌ای در هنگام مورد داوری قرار گرفتن یورنشیا مورد قدرانی واقع شدند، و در موعد مقرر با رتبه شهروندی جروسم از نظام کرات قصر بیرون آمدند. اگر چه آنها هرگز اجازه نیافته‌اند به یورنشیا بازگردند، از تاریخ نژادی که بنیان نهادند آگاه هستند. آنها از خیانت کلیگششیا اندوهگین شدند و به خاطر شکست آدم محزون شدند، اما هنگامی که این خبر دریافت شد که میکائیل کره آنان را به عنوان صحنه اعطای نهایی خود برگزیده به اندازه وافر مسرور شدند.

اندان و فانتا هر دو در جروسم با تنظیم کنندگان خود پیوند یافتند، و چندین تن از فرزندان آنان از جمله سونتاد نیز چنین شدند، اما حتی اکثر فرزندان بلافصل آنان فقط به پیوند با روح دست یافتند.

اندان و فانتا مدت کوتاهی پس از ورود آنان به جروسم از حکمران سیستم اجازه گرفتند که به اولین کره قصر بازگردند تا به همراه شخصیت‌های مورانشیا که به رهنوردان زمان از یورنشیا برای ورود به کرات آسمانی خوشامد می‌گویند خدمت کنند. و آنها به طور نامحدود به این خدمت گمارده شده‌اند. آنها درخواست کردند که در رابطه با این آشکارسازیه‌ها به یورنشیا سلام بفرستند، اما این تقاضای آنان به گونه‌ای خردمندانه پذیرفته نشد.

و این بازگویی قهرمانانه‌ترین و مسحور کننده‌ترین فصل در تمام تاریخ یورنشیا است، داستان تکامل، تقلای زندگی، مرگ، و بقای جاودانه والدین استثنایی تمامی بشریت.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات مقیم یورنشیا.]

^{6368 (716.7)} Onagar was born 983,323 years ago (from A.D. 1934), and he lived to be sixty-nine years of age. The record of the achievements of this master mind and spiritual leader of the pre-Planetary Prince days is a thrilling recital of the organization of these primitive peoples into a real society. He instituted an efficient tribal government, the like of which was not attained by succeeding generations in many millenniums. Never again, until the arrival of the Planetary Prince, was there such a high spiritual civilization on earth. These simple people had a real though primitive religion, but it was subsequently lost to their deteriorating descendants.

^{6369 (717.1)} Although both Andon and Fonta had received Thought Adjusters, as had many of their descendants, it was not until the days of Onagar that the Adjusters and guardian seraphim came in great numbers to Urantia. This was, indeed, the golden age of primitive man.

7. THE SURVIVAL OF ANDON AND FONTA

^{6371 (717.2)} Andon and Fonta, the splendid founders of the human race, received recognition at the time of the adjudication of Urantia upon the arrival of the Planetary Prince, and in due time they emerged from the regime of the mansion worlds with citizenship status on Jerusem. Although they have never been permitted to return to Urantia, they are cognizant of the history of the race they founded. They grieved over the Caligastia betrayal, sorrowed because of the Adamic failure, but rejoiced exceedingly when announcement was received that Michael had selected their world as the theater for his final bestowal.

^{6372 (717.3)} On Jerusem both Andon and Fonta were fused with their Thought Adjusters, as also were several of their children, including Sontad, but the majority of even their immediate descendants only achieved Spirit fusion.

^{6373 (717.4)} Andon and Fonta, shortly after their arrival on Jerusem, received permission from the System Sovereign to return to the first mansion world to serve with the morontia personalities who welcome the pilgrims of time from Urantia to the heavenly spheres. And they have been assigned indefinitely to this service. They sought to send greetings to Urantia in connection with these revelations, but this request was wisely denied them.

^{6374 (717.5)} And this is the recital of the most heroic and fascinating chapter in all the history of Urantia, the story of the evolution, life struggles, death, and eternal survival of the unique parents of all mankind.

^{6375 (717.6)} [Presented by a Life Carrier resident on Urantia.]

مقاله 64. نژادهای تکاملی رنگین

065 ⇨

کتاب یورنشیا

063 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 64

نژادهای تکاملی رنگین

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- بومیهای اندانی
- 2- مردمان فاکس هال
- 3- قبایل بدونان
- 4- نژادهای نئاندرتال
- 5- منشأ نژادهای رنگین
- 6- شش نژاد سنگیک یورنشیا
- 7- پراکندگی نژادهای رنگین

مقدمه مقاله

این داستان نژادهای تکاملی یورنشیا از روزگاران اندان و فانتا، تقریباً یک میلیون سال پیش، تا سراسر ایام پرنس سیاره‌ای و تا پایان عصر یخبندان است.

نژاد بشر تقریباً یک میلیون سال قدمت دارد، و نیمه اول داستان آن کمابیش مقارن با پیش از روزگاران پرنس سیاره‌ای یورنشیا است. نیمه دوم تاریخ نوع بشر در هنگام ورود پرنس سیاره‌ای و ظهور شش نژاد رنگین آغاز می‌شود و کمابیش مقارن با دوره‌ای است که عموماً به عنوان عصر عتیق حجر به حساب می‌آید.

1- بومیهای اندانی

انسان بدوی اندکی کمتر از یک میلیون سال پیش به طور تکاملی در کره زمین ظاهر گشت، و تجربه‌ای توانمند داشت. او به طور غریزی در پی فرار از خطر درآمیختن با قبایل پست شبه میمون برآمد. اما به دلیل سرزمینهای مرتفع بایر تبت، 30,000 فوت بالاتر از سطح دریا، نتوانست به سمت شرق مهاجرت کند؛ و به

PAPER 64

THE EVOLUTIONARY RACES OF
COLOR

SECTIONS

Introduction

1. The Andonic Aborigines
2. The Foxhall Peoples
3. The Badonan Tribes
4. The Neanderthal Races
5. Origin of the Colored Races
6. The Six Sangik Races of Urantia
7. Dispersion of the Colored Races

INTRODUCTION

^{6401 (718.1)} THIS is the story of the evolutionary races of Urantia from the days of Andon and Fonta, almost one million years ago, down through the times of the Planetary Prince to the end of the ice age.

^{6402 (718.2)} The human race is almost one million years old, and the first half of its story roughly corresponds to the pre-Planetary Prince days of Urantia. The latter half of the history of mankind begins at the time of the arrival of the Planetary Prince and the appearance of the six colored races and roughly corresponds to the period commonly regarded as the Old Stone Age.

1. THE ANDONIC ABORIGINES

^{6411 (718.3)} Primitive man made his evolutionary appearance on earth a little less than one million years ago, and he had a vigorous experience. He instinctively sought to escape the danger of mingling with the inferior simian tribes. But he could not migrate eastward because of the arid Tibetan

دلیل دریای بسط یافته مدیترانه که در آن هنگام به سوی شرق به سمت اقیانوس هند امتداد یافته بود نتوانست به طرف جنوب یا غرب عزیمت کند؛ و همینطور که به سمت شمال می‌رفت، با یخ در حال پیشروی مواجه گشت. اما حتی هنگامی که مهاجرت بیش از این توسط یخ سد می‌گردید، و گر چه قبایل در حال پراکنندگی به گونه‌ای فزاینده متخاصم می‌شدند، گروه‌های باهوش‌تر هرگز ایده رفتن به سوی جنوب برای زندگی در میان عموزده‌های پوشیده از موی درخت نشین خود را که از هوش پایین‌تر برخوردار بودند در سر نپروراندند.

بسیاری از قدیمی‌ترین احساسات مذهبی انسان، در نتیجه حس درماندگی در محیط بسته این وضعیت جغرافیایی به وجود آمد — کوه‌ها در سمت راست، آب در طرف چپ، و یخ در جلو. اما این اندانیهای پیشرفته به سوی خویشان پست درخت نشین خود در جنوب باز نمی‌گشتند.

این اندانیها در مقایسه با عادات خویشان غیربشری خود از جنگل‌ها دوری می‌کردند. انسان همیشه در جنگل‌ها تنزل کرده است. تکامل بشری فقط در سرزمینهای باز و عرضهای بالاتر جغرافیایی پیشرفت داشته است. سردی و گرسنگی در سرزمینهای باز موجب عمل، اختراع، و ابتکار می‌شود. در حالی که این قبایل اندانی در بنبوه سخیها و محرومیت‌های این سرزمینهای پرپستی و بلندی شمالی داشتند پیشتازان نژاد کنونی بشر را به وجود می‌آوردند، بستگان عقب مانده آنان در جنگلهای گرمسیری جنوبی سرزمین منشأ اولیه مشترکشان در حال از یاد بودند.

این وقایع در طی ایام سومین دوره یخبندان، و به حساب زمین شناسان، اولین دوره، به وقوع پیوست. دو یخبندان اول در شمال اروپا گسترده نبود.

در طول بخش عمده عصر یخبندان، انگلستان از طریق زمین به فرانسه متصل بود، در حالی که بعدها آفریقا از طریق پل زمینی سیسیل به اروپا وصل گردید. در هنگام مهاجرت‌های اندانیها، یک مسیر خشکی مداوم از انگلستان در غرب به اروپا و آسیا و تا جاوه در شرق وجود داشت؛ اما استرالیا مجدداً منزوی گردید، که موجب شد زیگان خاص آن با شدت بیشتری توسعه یابد.

950,000 سال پیش نوادگان اندان و فانتا به نقاط دور در شرق و در غرب مهاجرت کرده بودند. به سمت غرب، آنها طی عبور از اروپا به فرانسه و انگلستان رسیدند. در ایام بعد، آنها به سوی شرق تا جاوه نفوذ کردند، یعنی جایی که استخوانهای آنها اخیراً کشف گردید — انسان موسوم به جاوه — و سپس به جزیره تاسمانی سفر کردند.

گروه‌هایی که به سمت غرب عزیمت کردند، در مقایسه با آنهایی که به شرق رفته و آزادانه با عموزده‌های عقب افتاده حیوانی خویش درآمیختند، کمتر با تیره‌های عقب مانده متعلق به منشأ متقابل نیایی آلوده شدند. این افراد غیرپیشرفته به سوی جنوب به حرکت درآمده و در آن هنگام با قبایل پست‌تر آمیزش کردند. بعدها، تعداد فزاینده‌ای از نوادگان آمیخته تبار آنان به شمال بازگشتند تا با مردمان به سرعت در حال گسترش

land elevations, 30,000 feet above sea level; neither could he go south nor west because of the expanded Mediterranean Sea, which then extended eastward to the Indian Ocean; and as he went north, he encountered the advancing ice. But even when further migration was blocked by the ice, and though the dispersing tribes became increasingly hostile, the more intelligent groups never entertained the idea of going southward to live among their hairy tree-dwelling cousins of inferior intellect.

64:1.2 (718:4) Many of man's earliest religious emotions grew out of his feeling of helplessness in the shut-in environment of this geographic situation — mountains to the right, water to the left, and ice in front. But these progressive Andonites would not turn back to their inferior tree-dwelling relatives in the south.

64:1.3 (718:5) These Andonites avoided the forests in contrast with the habits of their nonhuman relatives. In the forests man has always deteriorated; human evolution has made progress only in the open and in the higher latitudes. The cold and hunger of the open lands stimulate action, invention, and resourcefulness. While these Andonic tribes were developing the pioneers of the present human race amidst the hardships and privations of these rugged northern climes, their backward cousins were luxuriating in the southern tropical forests of the land of their early common origin.

64:1.4 (718:6) These events occurred during the times of the third glacier, the first according to the reckoning of geologists. The first two glaciers were not extensive in northern Europe.

64:1.5 (718:7) During most of the ice age England was connected by land with France, while later on Africa was joined to Europe by the Sicilian land bridge. At the time of the Andonic migrations there was a continuous land path from England in the west on through Europe and Asia to Java in the east; but Australia was again isolated, which further accentuated the development of its own peculiar fauna.

64:1.6 (719:1) 950,000 years ago the descendants of Andon and Fonta had migrated far to the east and to the west. To the west they passed over Europe to France and England. In later times they penetrated eastward as far as Java, where their bones were so recently found — the so-called Java man — and then journeyed on to Tasmania.

64:1.7 (719:2) The groups going west became less contaminated with the backward stocks of mutual ancestral origin than those going east, who mingled so freely with their retarded animal cousins. These unprogressive individuals drifted southward and presently mated with the inferior tribes. Later on, increasing numbers of their mongrel descendants returned to the north to mate with the rapidly

اندانی آمیزش کنند، و چنین وصلت‌های بدفرجام کیفیت نژاد برتر را به طور بی‌وقفه تنزل داد. دهکده‌های بدوی کمتر و کمتری پرستش عطا کننده حیات را حفظ نمودند. این سرآغاز تمدن اولیه در خطر نابودی قرار گرفت.

و پیوسته در یورنیشیا چنین بوده است. تمدنهای آتی‌دار به طور پی در پی تنزل یافته و با نابخردی جایز شمردن تولید مثل از ادانه برتر با پستتر نهایتاً از بین رفته‌اند.

2- مردمان فاکس‌ها

900,000 سال پیش هنرهای اندان و فانتا و فرهنگ آناگار داشتند از روی زمین محو می‌شدند. فرهنگ، مذهب، و حتی کار با سنگ چخماق در پایین‌ترین حد خود بود.

این ایامی بود که تعداد زیادی از گروه‌های پست آمیخته تبار داشتند از جنوب فرانسه به انگلستان وارد می‌شدند. این قبایل آنقدر به اندازه زیاد با مخلوقات شبه میمون جنگل مخلوط شده بودند که به قدر بسیار اندکی بشر بودند. آنها مذهب نداشتند اما کارگران بدوی سنگ چخماق بودند و از هوش مکفی برخوردار بودند که بتوانند آتش روشن کنند.

در اروپا مردمی نسبتاً برتر و پر زاد و رود که نوادگانشان به زودی در سراسر قاره از یخ در شمال تا کوه‌های آلپ و دریای مدیترانه در جنوب پخش شدند، از پی آنان آمدند. این قبایل، نژاد موسوم به هایدلبرگ می‌باشند.

در طول این دوره طولانی زوال فرهنگی، مردمان فاکس‌ها انگلستان و قبایل بدونان در شمال غربی هند حفظ برخی از سنت‌های اندان و برخی از بقایای فرهنگ آناگار را تداوم بخشیدند.

مردمان فاکس‌ها در دورترین نقطه غرب بودند و در حفظ بخش عمده فرهنگ اندانی موفق شدند. آنها همچنین دانش خود را درباره کار با سنگ چخماق که به نسل‌های بعدی خود، نیاکان کهن اسکیموها، انتقال دادند حفظ کردند.

اگر چه بقایای اجساد مردمان فاکس‌ها آخرین‌هایی بودند که در انگلستان کشف شدند، این اندانیها به راستی اولین موجودات بشری بودند که در آن نواحی زندگی می‌کردند. در آن هنگام پل زمینی هنوز فرانسه را به انگلستان متصل می‌ساخت. و چون بیشتر اسکانگاه‌های اولیه نوادگان اندان در امتداد رودخانه‌ها و سواحل دریایی آن دوران باستان واقع شده بودند، اکنون زیر آب‌های کانال انگلستان و دریای شمال قرار دارند، اما تعداد سه یا چهار عدد از آنها هنوز بالاتر از سطح آب در ساحل انگلستان قرار دارند.

بسیاری از مردمان باهوش‌تر و معنوی‌تر فاکس‌ها، برتری نژادی خود را حفظ کردند و سنن بدوی مذهبی خود را زنده نگاه داشتند. و این مردم به تدریج که بعدها با تیره‌های متعاقب مخلوط شدند بعد از بروز یک یخبندان از انگلستان به غرب سفر کرده و به صورت

expanding Andonic peoples, and such unfortunate unions unfailingly deteriorated the superior stock. Fewer and fewer of the primitive settlements maintained the worship of the Breath Giver. This early dawn civilization was threatened with extinction.

6418 (719.3) And thus it has ever been on Urantia. Civilizations of great promise have successively deteriorated and have finally been extinguished by the folly of allowing the superior freely to procreate with the inferior.

2. THE FOXHALL PEOPLES

6421 (719.4) 900,000 years ago the arts of Andon and Fonta and the culture of Onagar were vanishing from the face of the earth; culture, religion, and even flintworking were at their lowest ebb.

6422 (719.5) These were the times when large numbers of inferior mongrel groups were arriving in England from southern France. These tribes were so largely mixed with the forest apelike creatures that they were scarcely human. They had no religion but were crude flintworkers and possessed sufficient intelligence to kindle fire.

6423 (719.6) They were followed in Europe by a somewhat superior and prolific people, whose descendants soon spread over the entire continent from the ice in the north to the Alps and Mediterranean in the south. These tribes are the so-called Heidelberg race.

6424 (719.7) During this long period of cultural decadence the Foxhall peoples of England and the Badonan tribes northwest of India continued to hold on to some of the traditions of Andon and certain remnants of the culture of Onagar.

6425 (719.8) The Foxhall peoples were farthest west and succeeded in retaining much of the Andonic culture; they also preserved their knowledge of flintworking, which they transmitted to their descendants, the ancient ancestors of the Eskimos.

6426 (719.9) Though the remains of the Foxhall peoples were the last to be discovered in England, these Andonites were really the first human beings to live in those regions. At that time the land bridge still connected France with England; and since most of the early settlements of the Andon descendants were located along the rivers and seashores of that early day, they are now under the waters of the English Channel and the North Sea, but some three or four are still above water on the English coast.

6427 (720.1) Many of the more intelligent and spiritual of the Foxhall peoples maintained their racial superiority and perpetuated their primitive religious customs. And these people, as they were later admixed with subsequent stocks, journeyed on west

اسکیموهای امروزی بقا یافته‌اند.

from England after a later ice visitation and have survived as the present-day Eskimos.

3- قبایل بدونان

علاوه بر مردمان فاکس‌هال در غرب، یک مرکز در حال تقلائی دیگر فرهنگ در شرق تداوم یافت. این گروه در کوهپایه‌های مناطق کوهستانی شمال غربی هند در میان قبایل بدونان، یک نبره اندان، واقع شده بود. این مردم تنها نوادگان اندان بودند که هرگز دست به کار قربانی کردن انسان نزنند.

این بدونانیهای ساکن کوهستان، یک فلات پهناور را که با جنگلها احاطه شده، از جویبارها پوشیده گشته، و سرشار از حیوانات شکاری بود، اشغال کردند. آنها همانند برخی از عموزاده‌های خویش در تبت در کلیه‌های سنگی، غارهای دامنه تپه، و مجاری نیمه زیرزمینی زندگی می‌کردند.

در حالی که قبایل شمالی هر چه بیشتر یاد گرفتند که از یخ بترسند، آنهایی که در نزدیکی سرزمین آبا و اجدادی زندگی می‌کردند به قدر فزاینده‌ای از آب هراسان شدند. آنها نشست تدریجی شبه جزیره بین‌النهرین را در اقیانوس مشاهده کردند، و گر چه آن چندین بار سر از آب برآورد، سنن این نژادهای بدوی پیرامون مخاطرات دریا و ترس از احاطه شدنهای دوره‌ای فزونی یافت. و این ترس به همراه تجربه آنان پیرامون سیلابهای رودی مشخص می‌سازد که چرا آنها در صدد یافتن مناطق کوهستانی به عنوان یک مکان امن برای زندگی برآمدند.

در سمت شرق مردمان بدونان، در تپه‌های سیوالیک در شمال هند، ممکن است فسیلهایی پیدا شوند که به انواع در حال گذار بین انسان و گروههای متنوع پیش بشر بیش از هر نوع دیگر در زمین نزدیکترند.

850,000 سال پیش قبایل برتر بدونان یک جنگ ریشه‌کن کننده را که بر علیه همسایگان پستتر و حیوانی‌شان هدایت شده بود آغاز کردند. در کمتر از هزار سال بیشتر گروههای حیوانی سرزمین مرزی متعلق به این نواحی یا از بین رفته و یا به جنگلهای جنوبی عقب رانده شدند. این پیکار برای نابود ساختن پستترها، موجب بهبودی اندکی در قبایل تپه‌نشین آن عصر گردید. و نوادگان مختلط این تیره بهبود یافته بدونانی ظاهراً به عنوان یک مردم نوین — نژاد نئاندرتال — در صحنه عمل ظاهر گشتند.

4- نژادهای نئاندرتال

نئاندرتالها جنگجویان بسیار خوبی بودند، و به طور گسترده سفر می‌کردند. آنها به تدریج از مراکز کوهستانی در شمال غربی هند به فرانسه در غرب، چین در شرق، و حتی در داخل شمال آفریقا پخش شدند. آنها تا ایام مهاجرت نژادهای تکاملی رنگین، برای تقریباً نیم میلیون سال دنیا را تحت سلطه خود داشتند.

3. THE BADONAN TRIBES

^{64:31 (720:2)} Besides the Foxhall peoples in the west, another struggling center of culture persisted in the east. This group was located in the foothills of the northwestern Indian highlands among the tribes of Badonan, a great-great-grandson of Andon. These people were the only descendants of Andon who never practiced human sacrifice.

^{64:32 (720:3)} These highland Badonites occupied an extensive plateau surrounded by forests, traversed by streams, and abounding in game. Like some of their cousins in Tibet, they lived in crude stone huts, hillside grottoes, and semiunderground passages.

^{64:33 (720:4)} While the tribes of the north grew more and more to fear the ice, those living near the homeland of their origin became exceedingly fearful of the water. They observed the Mesopotamian peninsula gradually sinking into the ocean, and though it emerged several times, the traditions of these primitive races grew up around the dangers of the sea and the fear of periodic engulfment. And this fear, together with their experience with river floods, explains why they sought out the highlands as a safe place in which to live.

^{64:34 (720:5)} To the east of the Badonan peoples, in the Siwalik Hills of northern India, may be found fossils that approach nearer to transition types between man and the various prehuman groups than any others on earth.

^{64:35 (720:6)} 850,000 years ago the superior Badonan tribes began a warfare of extermination directed against their inferior and animalistic neighbors. In less than one thousand years most of the borderland animal groups of these regions had been either destroyed or driven back to the southern forests. This campaign for the extermination of inferiors brought about a slight improvement in the hill tribes of that age. And the mixed descendants of this improved Badonite stock appeared on the stage of action as an apparently new people — the *Neanderthal race*.

4. THE NEANDERTHAL RACES

^{64:41 (720:7)} The Neanderthals were excellent fighters, and they traveled extensively. They gradually spread from the highland centers in northwest India to France on the west, China on the east, and even down into northern Africa. They dominated the world for almost half a million years until the times of the migration of the evolutionary races of color.

800,000 سال پیش حیوانات شکاری فراوان بودند؛ بسیاری از انواع گوزن و نیز فیله‌ها و اسبهای آبی در سراسر اروپا پراکنده می‌شدند. دامها فراوان بودند؛ اسبها و گرگها همه جا وجود داشتند. نئاندرتالها شکارچیان خیلی خوبی بودند، و قبایل در فرانسه اولین‌هایی بودند که رسم دادن انتخاب زن برای همسر را به موفق‌ترین شکارچیان پذیرفتند.

گوزن برای این مردمان نئاندرتال بسیار سودمند بود و به عنوان خوراک، پوشاک، و ابزار به کار گرفته می‌شد، زیرا آنها استفاده‌های گوناگونی از شاخها و استخوانها به عمل می‌آوردند. آنها فرهنگ کمی داشتند، اما کار با سنگ چخماق را به حد زیادی بهبود بخشیدند، تا این که کار تقریباً به سطوح روزگاران اندان رسید. سنگهای بزرگ چخماق که به دسته‌های چوبی متصل شده بودند دوباره مورد استفاده واقع شدند و به عنوان تبر و کلنگ به کار گرفته شدند.

750,000 سال پیش چهارمین لایه یخ به خوبی به سوی جنوب در حال حرکت بود. نئاندرتالها با ابزار بهبود یافته خود یخی را که رودهای شمالی را پوشانده بود سوراخ کرده و بدین ترتیب می‌توانستند ماهیانی را که نزدیک این سوراخها می‌شدند با نیزه شکار کنند. این قبایل در برابر یخ در حال پیشروی، که در این هنگام به صورت بسیار گسترده‌ای اروپا را مورد تهاجم قرار داده بود، عقب‌نشینی کردند.

در این ایام یخ‌رود سیبری داشت به جنوبی‌ترین پیشروی خود دست می‌زد و انسان اولیه را مجبور ساخت که به سمت جنوب، به سوی سرزمینهای منشأ خویش بازگردد. اما نوع انسان آنقدر متفاوت شده بود که خطر در آمیختن با خویشان غیرپیشرفته شبه میمونش به اندازه زیادی کاهش یافت.

700,000 سال پیش چهارمین یخ‌رود، بزرگترین آنها در تمامی اروپا، در حال پس روی بود. انسانها و حیوانات داشتند به سمت شمال باز می‌گشتند. آب و هوا خنک و مرطوب بود، و انسان بدوی مجدداً در اروپا و آسیای غربی رو به رشد بود. به تدریج جنگلها در سطح زمینی که در شمال به تازگی توسط یخ‌رود پوشیده شده بود گسترش یافتند.

حیات پستاندار به اندازه اندکی توسط یخ‌رود بزرگ تغییر یافته بود. این حیوانات در آن نوار باریک زمین که بین یخ و رشته کوههای آلپ واقع شده بود، دوام آوردند، و به دنبال عقب‌نشینی یخ‌رود، دوباره به سرعت در سراسر اروپا پخش شدند. فیله‌های عاج راست، کرگدنهای دماغ پهن، کفتارها، و شیرهای آفریقایی از آفریقا از روی پل زمینی سیسیل وارد شدند، و این حیوانات جدید عملاً ببرهای شمشیر دندان و اسبهای آبی را از بین بردند.

650,000 سال پیش شاهد ادامه آب و هوای معتدل بود. تا وسط دوره میان یخبندانی آنقدر گرم شده بود که رشته کوههای آلپ تقریباً از یخ و برف تهی گشتند.

600,000 سال پیش یخ در آن هنگام به شمالی‌ترین نقطه پس روی خود رسیده بود، و پس از یک مکث چند هزار ساله در پنجمین گردش خود مجدداً به سوی جنوب روانه گشت. اما برای پنجاه هزار سال

64:42 (720:8) 800,000 years ago game was abundant; many species of deer, as well as elephants and hippopotamuses, roamed over Europe. Cattle were plentiful; horses and wolves were everywhere. The Neanderthals were great hunters, and the tribes in France were the first to adopt the practice of giving the most successful hunters the choice of women for wives.

64:43 (721:1) The reindeer was highly useful to these Neanderthal peoples, serving as food, clothing, and for tools, since they made various uses of the horns and bones. They had little culture, but they greatly improved the work in flint until it almost reached the levels of the days of Andon. Large flints attached to wooden handles came back into use and served as axes and picks.

64:44 (721:2) 750,000 years ago the fourth ice sheet was well on its way south. With their improved implements the Neanderthals made holes in the ice covering the northern rivers and thus were able to spear the fish which came up to these vents. Ever these tribes retreated before the advancing ice, which at this time made its most extensive invasion of Europe.

64:45 (721:3) In these times the Siberian glacier was making its southernmost march, compelling early man to move southward, back toward the lands of his origin. But the human species had so differentiated that the danger of further mingling with its nonprogressive simian relatives was greatly lessened.

64:46 (721:4) 700,000 years ago the fourth glacier, the greatest of all in Europe, was in recession; men and animals were returning north. The climate was cool and moist, and primitive man again thrived in Europe and western Asia. Gradually the forests spread north over land which had been so recently covered by the glacier.

64:47 (721:5) Mammalian life had been little changed by the great glacier. These animals persisted in that narrow belt of land lying between the ice and the Alps and, upon the retreat of the glacier, again rapidly spread out over all Europe. There arrived from Africa, over the Sicilian land bridge, straight-tusked elephants, broad-nosed rhinoceroses, hyenas, and African lions, and these new animals virtually exterminated the saber-toothed tigers and the hippopotamuses.

64:48 (721:6) 650,000 years ago witnessed the continuation of the mild climate. By the middle of the interglacial period it had become so warm that the Alps were almost denuded of ice and snow.

64:49 (721:7) 600,000 years ago the ice had reached its then northernmost point of retreat and, after a pause of a few thousand years, started south again on its fifth excursion. But there was little modification

تغییر اندکی در آب و هوا صورت گرفت. انسان و حیوانات اروپا تغییر اندکی یافته بودند. خشکی اندک دوره قبل کاهش یافت، و یخ‌رودهای آلپ تا پایین دره رودها سرازیر شدند.

550,000 سال پیش یخ‌رود در حال پیش‌روی دوباره انسان و حیوانات را به سوی جنوب راند. اما این بار انسان در نوار پهناور زمین که به سوی شمال شرقی به داخل آسیا امتداد می‌یافت و بین لایه یخی و بخش الحاقی در آن هنگام بسیار بسط یافته دریای سیاه وابسته به دریای مدیترانه واقع شده بود جای فراوانی داشت.

این ایام چهارمین و پنجمین یخ‌رود، شاهد گسترش بیشتر فرهنگ بدوی نژادهای نئاندرتال بود. اما آنقدر پیشرفت اندک بود که به راستی به نظر می‌رسید که گویا تلاش برای ایجاد یک نوع جدید و تغییر یافته حیات هوشمند در یورنیشیا در حال شکست است. برای تقریباً یک ربع میلیون سال این مردمان بدوی در شکار و جنگ سرگردان بودند. آنها برای مدتی در جهات مشخص پیشرفت داشتند، اما در کل، در مقایسه با نیاکان برتر آندانی خود پیوسته در حال قهقرا بودند.

در طول این اعصار تاریکی معنوی، فرهنگ انسان خرافی به پایین‌ترین سطوح خود رسید. نئاندرتالها در واقع مذهبی فراتر از یک خرافات شرم‌آور نداشتند. آنها از ابرها و خصوصاً بیشتر از مه و غبار به حد مرگ‌آور می‌ترسیدند. یک مذهب بدوی ترس از نیروهای طبیعی به تدریج به وجود آمد، در حالی که پرستش حیوان تقلیل یافت، بهبود ابزار به همراه وفور حیوانات شکاری، این مردم را قادر ساخت که با اضطراب کمتری در رابطه با خوراک زندگی کنند. پاداش جنسی تعقیب کردن، مهارت در شکار را بسیار بهبود بخشید. این مذهب جدید ترس به تلاشهایی در استمالت کردن از نیروهای نامرئی پشت این عناصر طبیعی انجامید و بعدها به قربانی کردن انسانها برای دلجویی از این نیروهای نامرئی و ناشناخته فیزیکی منجر گشت. و این رسم وحشتناک قربانی کردن انسان توسط مردمان عقب‌مانده‌تر یورنیشیا درست تا قرن بیستم نیز ادامه یافته است.

این نئاندرتالهای اولیه به سختی می‌توانستند خورشید پرست نامیده شوند. آنها برعکس در ترس از تاریکی زندگی می‌کردند. آنها از فرا رسیدن شب ترسی مرگبار داشتند. تا وقتی که ماه اندکی می‌درخشید گذران عمر می‌کردند، اما در تاریکی ماه سراسیمه شده و در تلاش برای واداشتن ماه برای درخشش مجدد، شروع به قربانی کردن بهترین نمونه‌های مردانگی و زنانگی خویش می‌کردند. آنها در همان اوان دریافتند که خورشید به طور مرتب باز می‌گردد، اما گمان می‌کردند که ماه فقط به دلیل قربانی کردن هم‌قبیله‌ایهای آنان باز می‌گردد. به تدریج که نژاد پیشرفت نمود، هدف و مقصود قربانی کردن به گونه‌ای گام به گام تغییر پیدا کرد، اما تقدیم قربانی انسانی به عنوان مراسم مذهبی برای مدتی طولانی ادامه یافت.

5- منشأ نژادهای رنگین

500,000 سال پیش قبیله‌های بدونان متعلق به

of climate for fifty thousand years. Man and the animals of Europe were little changed. The slight aridity of the former period lessened, and the alpine glaciers descended far down the river valleys.

64.4.10 (721.8) 550,000 years ago the advancing glacier again pushed man and the animals south. But this time man had plenty of room in the wide belt of land stretching northeast into Asia and lying between the ice sheet and the then greatly expanded Black Sea extension of the Mediterranean.

64.4.11 (721.9) These times of the fourth and fifth glaciers witnessed the further spread of the crude culture of the Neanderthal races. But there was so little progress that it truly appeared as though the attempt to produce a new and modified type of intelligent life on Urantia was about to fail. For almost a quarter of a million years these primitive peoples drifted on, hunting and fighting, by spells improving in certain directions, but, on the whole, steadily retrogressing as compared with their superior Andonic ancestors.

64.4.12 (721.10) During these spiritually dark ages the culture of superstitious mankind reached its lowest levels. The Neanderthals really had no religion beyond a shameful superstition. They were deathly afraid of clouds, more especially of mists and fogs. A primitive religion of the fear of natural forces gradually developed, while animal worship declined as improvement in tools, with abundance of game, enabled these people to live with lessened anxiety about food; the sex rewards of the chase tended greatly to improve hunting skill. This new religion of fear led to attempts to placate the invisible forces behind these natural elements and culminated, later on, in the sacrificing of humans to appease these invisible and unknown physical forces. And this terrible practice of human sacrifice has been perpetuated by the more backward peoples of Urantia right on down to the twentieth century.

64.4.13 (722.1) These early Neanderthals could hardly be called sun worshipers. They rather lived in fear of the dark; they had a mortal dread of nightfall. As long as the moon shone a little, they managed to get along, but in the dark of the moon they grew panicky and began the sacrifice of their best specimens of manhood and womanhood in an effort to induce the moon again to shine. The sun, they early learned, would regularly return, but the moon they conjectured only returned because they sacrificed their fellow tribesmen. As the race advanced, the object and purpose of sacrifice progressively changed, but the offering of human sacrifice as a part of religious ceremonial long persisted.

5. ORIGIN OF THE COLORED RACES

64.5.1 (722.2) 500,000 years ago the Badonan tribes of

مناطق کوهستانی شمال غربی هند درگیر یک پیکار نژادی بزرگ دیگر شدند. برای بیش از یکصد سال این جنگ بی‌امان با شدت ادامه یافت، و هنگامی که این جنگ طولانی پایان پذیرفت، فقط در حدود یکصد خانواده باقی ماند. اما این بازماندگان، باهوش‌ترین و مطلوب‌ترین نواذگان در آن هنگام زنده اندان و فانتا بودند.

و اکنون در بین این بدونانیهای ساکن کوهستان رویدادی جدید و عجیب به وقوع پیوست. یک مرد و زن که در بخش شمال شرقی در آن هنگام ناحیه مسکونی کوهستان زندگی می‌کردند به طور ناگهانی شروع به تولید مثل خانواده‌ای از فرزندان فوق‌العاده باهوش نمودند. این خانواده سنگیک بود، نیاکان کلیه شش نژاد رنگین یورنثیا.

این فرزندان سنگیک که نوزده نفر بودند، نه فقط فراتر از هم‌نوعان خویش باهوش بودند، بلکه پوست آنها در اثر قرار گرفتن در معرض نور آفتاب این گرایش بی‌نظیر را از خود به نمایش می‌گذاشت که به رنگهای گوناگون در می‌آمد. در میان این نوزده فرزند پنج تن سرخ، دو تن نارنجی، چهار تن زرد، دو تن سبز، چهار تن آبی، و دو تن نیلی رنگ بودند. به تدریج که بچه‌ها بزرگتر شدند این رنگها وضوح بیشتری یافتند، و هنگامی که این جوانها بعدها با هم قبیله‌ای‌های خویش زناشویی کردند، کلیه اولاد آنان به جانب رنگ پوست والدۀ سنگیک آنها گرایش پیدا نمود.

و اکنون من پس از جلب توجه شما به ورود پرنس سیاره‌ای در حدود این زمان، شرح تاریخی واقعه را قطع می‌کنم، ضمن این که ما به طور جداگانه شش نژاد سنگیک یورنثیا را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

6- شش نژاد سنگیک یورنثیا

در یک سیاره متوسط تکاملی، شش نژاد رنگین تکاملی یک به یک ظاهر می‌شوند. انسان سرخ اولین انسانی است که به وجود می‌آید، و پیش از این که نژادهای آتی رنگین ظاهر شوند برای یک دوران طولانی در دنیا یکه تازی می‌کند. ظهور همزمان تمامی شش نژاد رنگین در یورنثیا، و در یک خانواده، بسیار غیرعادی بود.

ظهور اندانیهای اولیه در یورنثیا همچنین چیزی جنید در ساتانیا بود. در هیچ کره دیگری در سیستم محلی، پیش از نژادهای تکاملی رنگین چنین نژادی از مخلوقات ارادی به وجود نیامده است.

1- انسان سرخ. این مردمان نمونه‌های فوق‌العاده‌ای از نژاد بشری بودند و از بسیاری جهات از اندان و فانتا برتر بودند. آنها یک گروه بسیار باهوش و از اولین فرزندان سنگیک بودند که یک تمدن قبیله‌ای و دولت به وجود آوردند. آنها همیشه تک همسر بودند. حتی نواذگان مختلط آنها به ندرت دست به چند همسری می‌زدند.

در ایام بعد آنها مشکلی جدی و طولانی با برادران زرد خود در آسیا داشتند. اختراع زودرس تیر و کمان توسط آنان به آنها کمک نمود، اما بدبختانه آنها عمده گرایش نیاکان خود را پیرامون جنگ در بین خود به

the northwestern highlands of India became involved in another great racial struggle. For more than one hundred years this relentless warfare raged, and when the long fight was finished, only about one hundred families were left. But these survivors were the most intelligent and desirable of all the then living descendants of Andon and Fonta.

6452 (722.3) And now, among these highland Badonites there was a new and strange occurrence. A man and woman living in the northeastern part of the then inhabited highland region began suddenly to produce a family of unusually intelligent children. This was the *Sangik family*, the ancestors of all of the six colored races of Urantia.

6453 (722.4) These Sangik children, nineteen in number, were not only intelligent above their fellows, but their skins manifested a unique tendency to turn various colors upon exposure to sunlight. Among these nineteen children were five red, two orange, four yellow, two green, four blue, and two indigo. These colors became more pronounced as the children grew older, and when these youths later mated with their fellow tribesmen, all of their offspring tended toward the skin color of the Sangik parent.

6454 (722.5) And now I interrupt the chronological narrative, after calling attention to the arrival of the Planetary Prince at about this time, while we separately consider the six Sangik races of Urantia.

6. THE SIX SANGIK RACES OF URANTIA

6461 (722.6) On an average evolutionary planet the six evolutionary races of color appear one by one; the red man is the first to evolve, and for ages he roams the world before the succeeding colored races make their appearance. The simultaneous emergence of all six races on Urantia, and in one family, was most unusual.

6462 (723.1) The appearance of the earlier Andonites on Urantia was also something new in Satania. On no other world in the local system has such a race of will creatures evolved in advance of the evolutionary races of color.

6463 (723.2) 1. *The red man.* These peoples were remarkable specimens of the human race, in many ways superior to Andon and Fonta. They were a most intelligent group and were the first of the Sangik children to develop a tribal civilization and government. They were always monogamous; even their mixed descendants seldom practiced plural mating.

6464 (723.3) In later times they had serious and prolonged trouble with their yellow brethren in Asia. They were aided by their early invention of the bow and arrow, but they had unfortunately inherited much of the tendency of their ancestors to fight

ارث برده بودند، و این امر آنقدر آنها را تضعیف کرد که قبایل زرد توانستند آنها را از قاره آسیا بیرون رانند.

در حدود هشتاد و پنج هزار سال پیش بقایای نسبتاً خالص نژاد سرخ همگی به آن سو در آمریکای شمالی رفتند، و مدت کوتاهی بعد از آن تنگه برینگ به زیر آب فرو رفت، و بدین ترتیب آنها را منزوی ساخت. هیچ انسان سرخی دیگر به آسیا بازنگشت. اما در سراسر سیبری، چین، آسیای مرکزی، هند، و اروپا آنها بخش عمده تیره خود را که با نژادهای رنگین دیگر مخلوط شده بود، پشت سر باقی گذارند.

وقتی که انسان سرخ از آن سو به داخل آمریکا وارد شد، بیشتر آموزشها و سنتهای منشأ اولیه خود را با خود به همراه آورد. نیاکان بلافصل وی با فعالیتهای بعدی ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای در کره زمین در تماس بودند. اما انسان سرخ در یک مدت زمان کوتاه بعد از رسیدن به قاره آمریکا شروع به نظر بر گرفتن از این آموزشها کرد، و یک افول بزرگ در فرهنگ عقلانی و معنوی به وقوع پیوست. به زودی این مردم دوباره آن چنان درگیر جنگی شدید در میان خود شدند که به نظر می‌رسید این جنگهای قبیله‌ای منجر به نابودی سریع این باقیمانده نژاد نسبتاً خالص سرخ می‌شود.

به دلیل این قهقرای بزرگ به نظر می‌رسید انسان سرخ محکوم به نابودی است، تا این که در حدود شصت و پنج هزار سال بعد آنامونالانتون به عنوان رهبر و نجات دهنده روحانی آنان ظاهر گشت. او در میان انسانهای سرخ آمریکا صلح موقت پدید آورد و پرستش "روح بزرگ" آنان را احیا نمود. آنامونالانتون نود و شش سال زندگی کرد و ستاد مرکزی خویش را در میان درختان بزرگ سرخ چوب کالیفرنیا برقرار ساخت. بسیاری از نوادگان بعدی او در میان سرخپوستان سیاه پا تا ایام اخیر دوام یافته‌اند.

با گذشت زمان آموزشهای آنامونالانتون به سنتهای مبهم تبدیل گشتند. جنگهای خانمانسوز از سر گرفته شدند، و پس از ایام این آموزگار بزرگ هرگز رهبر دیگری موفق به آوردن صلح همگانی در میان آنان نشد. تیره‌های باهوش‌تر در این پیکارهای قبیله‌ای به طور فزاینده هلاک گشتند. در غیر این صورت در روی قاره آمریکای شمالی تمدنی بزرگ توسط این انسانهای توانا و باهوش سرخ بنا می‌شد.

انسان شمالی سرخ بعد از عبور از چین به آمریکا با نیروهای دیگر مؤثر دنیا (به غیر از اسکیموها) دوباره هرگز در تماس قرار نگرفت، تا این که بعدها توسط انسان سفید کشف گردید. بسیار تأسفور بود که انسان سرخ تقریباً شانس خود را برای ارتقا یافتن از طریق اختلاط با تیره بعدی نوع آدم به طور کامل از دست داد. تحت این شرایط، انسان سرخ نمی‌توانست بر انسان سفید حکومت کند، و از روی میل و رغبت به وی خدمت نمی‌کرد. در چنین اوضاعی، اگر دو نژاد با هم مخلوط نشوند، یکی یا دیگری محکوم به فنا است.

2- انسان نارنجی. ویژگی برجسته این نژاد اشتیاق عجیب آنان به ساختن بود، ساختن هر چیز و همه چیز، حتی تا حد انباشتن تپه‌های عظیم سنگ، فقط برای این که

among themselves, and this so weakened them that the yellow tribes were able to drive them off the Asiatic continent.

6465 (7234) About eighty-five thousand years ago the comparatively pure remnants of the red race went en masse across to North America, and shortly thereafter the Bering land isthmus sank, thus isolating them. No red man ever returned to Asia. But throughout Siberia, China, central Asia, India, and Europe they left behind much of their stock blended with the other colored races.

6466 (7235) When the red man crossed over into America, he brought along much of the teachings and traditions of his early origin. His immediate ancestors had been in touch with the later activities of the world headquarters of the Planetary Prince. But in a short time after reaching the Americas, the red men began to lose sight of these teachings, and there occurred a great decline in intellectual and spiritual culture. Very soon these people again fell to fighting so fiercely among themselves that it appeared that these tribal wars would result in the speedy extinction of this remnant of the comparatively pure red race.

6467 (7236) Because of this great retrogression the red men seemed doomed when, about sixty-five thousand years ago, Onamonalonton appeared as their leader and spiritual deliverer. He brought temporary peace among the American red men and revived their worship of the "Great Spirit." Onamonalonton lived to be ninety-six years of age and maintained his headquarters among the great redwood trees of California. Many of his later descendants have come down to modern times among the Blackfoot Indians.

6468 (7237) As time passed, the teachings of Onamonalonton became hazy traditions. Internecine wars were resumed, and never after the days of this great teacher did another leader succeed in bringing universal peace among them. Increasingly the more intelligent strains perished in these tribal struggles; otherwise a great civilization would have been built upon the North American continent by these able and intelligent red men.

6469 (7238) After crossing over to America from China, the northern red man never again came in contact with other world influences (except the Eskimo) until he was later discovered by the white man. It was most unfortunate that the red man almost completely missed his opportunity of being upstepped by the admixture of the later Adamic stock. As it was, the red man could not rule the white man, and he would not willingly serve him. In such a circumstance, if the two races do not blend, one or the other is doomed.

64610 (7239) 2. *The orange man.* The outstanding characteristic of this race was their peculiar urge to build, to build anything and everything, even to the

ببینند کدام قبیله می‌تواند بزرگترین تپه را بسازد. اگر چه آنها مردمی مترقی نبودند، از مدارس پرنس بهره زیادی بردند و نمایندگانی برای آموزش به آنجا فرستادند.

نژاد نارنجی اولین نژادی بود که در مسیر عقب‌روی دریای مدیترانه به سمت غرب خط ساحلی را به سوی جنوب به سمت آفریقا دنبال نمود. اما آنها هرگز یک جای پای مطلوب در آفریقا کسب نکردند و توسط نژاد سبز که بعدها از راه رسید از صحنه وجود محو شدند.

پیش از فرا رسیدن عاقبت کار، این مردم زمینه فرهنگی و معنوی زیادی را از دست دادند. اما در نتیجه رهبری خردمندانه پُرشونتا، مغز متفکر این نژاد بدافعال، یک تجدید حیات بزرگ از زندگی و الافر به وجود آمد. هنگامی که مقر مرکزی آنها حدود سیصد هزار سال پیش در آرمگدون بود او برای آنها موعظه می‌کرد.

آخرین پیکار بزرگ بین انسانهای نارنجی و سبز در ناحیه دره پایینی نیل در مصر صورت گرفت. این نبرد طولانی مدت برای تقریباً یکصد سال به طول انجامید، و در پایان آن تعداد بسیار اندکی از نژاد نارنجی زنده باقی ماندند. بقایای متلاشی شده این مردم توسط انسانهای سبز و توسط انسانهای نیلی که بعدها از راه رسیدند جذب شدند. اما انسانهای نارنجی، به عنوان یک نژاد، در حدود یکصد هزار سال پیش از بین رفتند.

3- انسان زرد. قبایل بدوی زرد اولینهایی بودند که دست از جستجو کشیده، جوامع تثبیت شده‌ای برقرار ساختند، و یک زندگی خانگی بر مبنای کشاورزی به وجود آوردند. آنها از نظر عقلانی تا اندازه‌ای از انسان سرخ پایین‌تر بودند، اما اجتماعاً و به صورت گروهی، آنها ثابت کردند که در زمینه شکوفایی تمدن نژادی از کلیه مردمان سنگیک برترند. از آنجا که آنها یک روح برادری به وجود آوردند و قبایل مختلف یاد گرفتند که در صلح نسبی با یکدیگر زندگی کنند، توانستند که با گسترش تدریجی خود در داخل آسیا نژاد سرخ را از پیش خود برانند.

آنها تحت نفوذ مرکز معنوی کره زمین تا دورها سفر کردند و بعد از خیانت کلیگشیا به تاریکی بزرگی رانده شدند، اما هنگامی که سینگلانتون در حدود یکصد هزار سال پیش رهبری این قبایل را به عهده گرفت و پرستش "یک حقیقت" را اعلام نمود، عصر درخشانی در بین این مردم به وجود آمد.

بقای تعداد نسبتاً زیادی از نژاد زرد به سبب صلح‌جویی بین قبیله‌ای آنان است. از ایام سینگلانتون تا دوران معاصر چین، نژاد زرد در زمره ملت‌های صلح‌جو تر یورنشیا رقم خورده است. این نژاد، میراثی کوچک ولی قوی از نیره نوع آدم که بعدها وارد شد دریافت نمود.

4- انسان سبز. نژاد سبز یکی از کم‌توان‌ترین گروه‌های انسانهای بدوی بود، و آنان به سبب مهاجرت‌های گسترده در جهات مختلف به اندازه زیاد تضعیف شدند.

piling up of vast mounds of stone just to see which tribe could build the largest mound. Though they were not a progressive people, they profited much from the schools of the Prince and sent delegates there for instruction.

646.11 (724.1) The orange race was the first to follow the coast line southward toward Africa as the Mediterranean Sea withdrew to the west. But they never secured a favorable footing in Africa and were wiped out of existence by the later arriving green race.

646.12 (724.2) Before the end came, this people lost much cultural and spiritual ground. But there was a great revival of higher living as a result of the wise leadership of Porshunta, the master mind of this unfortunate race, who ministered to them when their headquarters was at Armageddon some three hundred thousand years ago.

646.13 (724.3) The last great struggle between the orange and the green men occurred in the region of the lower Nile valley in Egypt. This long-drawn-out battle was waged for almost one hundred years, and at its close very few of the orange race were left alive. The shattered remnants of these people were absorbed by the green and by the later arriving indigo men. But as a race the orange man ceased to exist about one hundred thousand years ago.

646.14 (724.4) 3. *The yellow man.* The primitive yellow tribes were the first to abandon the chase, establish settled communities, and develop a home life based on agriculture. Intellectually they were somewhat inferior to the red man, but socially and collectively they proved themselves superior to all of the Sangik peoples in the matter of fostering racial civilization. Because they developed a fraternal spirit, the various tribes learning to live together in relative peace, they were able to drive the red race before them as they gradually expanded into Asia.

646.15 (724.5) They traveled far from the influences of the spiritual headquarters of the world and drifted into great darkness following the Caligastia apostasy; but there occurred one brilliant age among this people when Singlangton, about one hundred thousand years ago, assumed the leadership of these tribes and proclaimed the worship of the "One Truth."

646.16 (724.6) The survival of comparatively large numbers of the yellow race is due to their intertribal peacefulness. From the days of Singlangton to the times of modern China, the yellow race has been numbered among the more peaceful of the nations of Urantia. This race received a small but potent legacy of the later imported Adamic stock.

646.17 (724.7) 4. *The green man.* The green race was one of the less able groups of primitive men, and they were greatly weakened by extensive migrations in different directions. Before their dispersion these

این قبایل پیش از پراکندگی یک تجدید حیات بزرگ فرهنگی را تحت رهبری فنتاد در حدود سیصد و پنجاه هزار سال پیش تجربه نمودند.

نژاد سبز به سه بخش عمده تقسیم گردید: قبایل شمالی مقهور شده، به برتری گرفته شده، و جذب نژادهای زرد و آبی شدند. گروه شرقی در مردمان هندی آن روزگاران ادغام شدند و بقایای آنان هنوز در میان آنها باقی هستند. ملت جنوبی به آفریقا وارد شد، یعنی جایی که عموزاده‌های تقریباً یک اندازه پست نارنجی خویش را نابود ساخت.

در این پیکار از بسیاری جهات هر دو گروه همتای هم بودند، زیرا هر یک تیره‌هایی از نوع گول‌پیکر را حمل می‌کرد. بسیاری از رهبران آنها هشت و نه فوت قد داشتند. این تیره‌های گول‌پیکر انسان سبز عمدتاً در این ملت جنوبی یا مصری محصور بودند.

بقایای انسانهای پیروزمند سبز متعاقباً جذب نژاد نیلی شدند، یعنی آخرین مردمان رنگینی که از مرکز پراکندگی نژادی اولیه سنگیک به وجود آمده و از آنجا مهاجرت کردند.

5- انسان آبی. انسانهای آبی مردمی بزرگ بودند. آنها در همان اوایل نیزه را اختراع کردند و متعاقباً پایه‌های بسیاری از هنرهای تمدن امروزه را به وجود آوردند. انسان آبی دارای نیروی مغزی انسان سرخ به همراه روان و عاطفه انسان زرد بود. نوادگان نوع آدم، آنها را بر تمامی نژادهای رنگین برجا مانده بعد ترجیح می‌دادند.

انسانهای اولیه آبی نسبت به متقاعد سازیهای آموزگاران پرسنل پرنس کلیگششیا پذیرا بودند و با آموزشهای انحرافی آن رهبران خائن به سردرگمی بزرگی دچار شدند. آنها همانند سایر نژادهای بدوی از هرج و مرجی که از خیانت کلیگششیا عارض شده بود هرگز به طور کامل بیرون نیامدند، و هرگز بر تمایزشان نسبت به جنگ بین خود به طور کامل فائق نشدند.

در حدود پانصد سال بعد از سقوط کلیگششیا، یک احیای گسترده یادگیری و یک مذهب بدوی — اما با این حال واقعی و سومند — رخ داد. آرلانداف آموزگاری بزرگ در میان نژاد آبی گردید و بسیاری از قبایل را به پرستش خدای حقیقی تحت عنوان "رئیس متعال" رهنمون ساخت. این بزرگترین پیشرفت انسان آبی بود، تا این که در روزگاران بعد این نژاد از طریق اختلاط با تیره نوع آدم به اندازه زیاد ارتقا یافت.

پژوهشها و اکتشافات اروپاییها پیرامون عصر عتیق حجر عمدتاً در رابطه با حفاری ابزار، استخوانها، و هنرهای دستی این انسانهای باستانی آبی می‌باشد، زیرا آنها تا ایام اخیر در اروپا بقا یافتند. نژادهای موسوم به سفید بورنشیا نسلهای بعدی این انسانهای آبی هستند که در ابتدا از طریق اختلاط اندک با انسانهای زرد و سرخ تغییر یافته و بعدها از طریق جذب قسمت عمده نژاد بنفش به اندازه زیاد ارتقا یافتند.

tribes experienced a great revival of culture under the leadership of Fantad, some three hundred and fifty thousand years ago.

64618 (724.9) The green race split into three major divisions: The northern tribes were subdued, enslaved, and absorbed by the yellow and blue races. The eastern group were amalgamated with the Indian peoples of those days, and remnants still persist among them. The southern nation entered Africa, where they destroyed their almost equally inferior orange cousins.

64619 (724.9) In many ways both groups were evenly matched in this struggle since each carried strains of the giant order, many of their leaders being eight and nine feet in height. These giant strains of the green man were mostly confined to this southern or Egyptian nation.

64620 (725.1) The remnants of the victorious green men were subsequently absorbed by the indigo race, the last of the colored peoples to develop and emigrate from the original Sangik center of race dispersion.

64621 (725.2) 5. *The blue man.* The blue men were a great people. They early invented the spear and subsequently worked out the rudiments of many of the arts of modern civilization. The blue man had the brain power of the red man associated with the soul and sentiment of the yellow man. The Adamic descendants preferred them to all of the later persisting colored races.

64622 (725.3) The early blue men were responsive to the persuasions of the teachers of Prince Caligastia's staff and were thrown into great confusion by the subsequent perverted teachings of those traitorous leaders. Like other primitive races they never fully recovered from the turmoil produced by the Caligastia betrayal, nor did they ever completely overcome their tendency to fight among themselves.

64623 (725.4) About five hundred years after Caligastia's downfall a widespread revival of learning and religion of a primitive sort — but none the less real and beneficial — occurred. Orlandof became a great teacher among the blue race and led many of the tribes back to the worship of the true God under the name of the "Supreme Chief." This was the greatest advance of the blue man until those later times when this race was so greatly upstepped by the admixture of the Adamic stock.

64624 (725.5) The European researches and explorations of the Old Stone Age have largely to do with unearthing the tools, bones, and artwork of these ancient blue men, for they persisted in Europe until recent times. The so-called *white races* of Urantia are the descendants of these blue men as they were first modified by slight mixture with yellow and red, and as they were later greatly upstepped by assimilating the greater portion of the violet race.

6- نژاد نیلی. همانطور که انسانهای سرخ پیشرفته‌ترین مردمان سنگیک بودند، سیاهپوستان نیز کمترین میزان ترقی را داشتند. آنها آخرینهایی بودند که از خانه‌های کوهستانی خود مهاجرت نمودند. آنها به آفریقا سفر نموده و قاره را تصرف کردند، و از آن هنگام نیز در آنجا باقی مانده‌اند، به غیر از زمانی که به طور اجباری گاه به گاه به صورت برده بیرون برده شده‌اند.

مردمان نیلی که در آفریقا منزوی شده‌اند، همانند انسان سرخ ارتقا نژادی اندکی که از آمیختن با تیره نوع آدم ناشی می‌شد دریافت کردند، با این که هیچ ارتقا نژادی دریافت نکردند. نژاد نیلی با تنهایی در آفریقا پیشرفت اندکی به دست آورد، تا که در روزگار اروائن یک بیداری معنوی بزرگ را تجربه نمود. در حالی که آنها بعدها تقریباً به طور کامل "خدای خدایان" را که توسط اروائن اعلام شده بود به فراموشی سپرده بودند، تمایل پرستش ناشناخته را تماماً از دست ندادند؛ حداقل شکلی از پرستش را تا چند هزار سال پیش حفظ نمودند.

این مردمان نیلی به رغم عقب افتادگی‌شان دقیقاً همان مرتبتی را در مقابل نیروهای آسمانی دارند که هر نژاد زمینی دیگر دارد.

این اعصار پیکارهای شدید بین نژادهای گوناگون بود، اما در نزدیکی ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای، گروههای روشنتر و جدیداً آموزش یافته در سازش نسبی به سر می‌بردند، گرچه تا زمان آشفتگی جدی این نظام از طریق وقوع شورش لوسیفر هیچ کشایش بزرگ فرهنگی در نژادهای دنیا حاصل نشده بود.

گاه به گاه تمامی این مردمان گوناگون تجدید حیاتی فرهنگی و معنوی را تجربه می‌کردند. مانسنت یک آموزگار بزرگ در بعد از ایام پرنس سیاره‌ای بود. اما تنها آن رهبران و آموزگاران برجسته‌ای که به گونه‌ای چشمگیر بر تمامی یک نژاد تأثیر گذاشته و به آن الهام بخشیدند مورد اشاره قرار می‌گیرند. با گذشت زمان، بسیاری از معلمان کم اهمیت‌تر در مناطق مختلف برخاستند؛ و در مجموع آنها به جمع کل آن تأثیرات نجات بخشی که از سقوط کامل تمدن فرهنگی جلوگیری نمود کمک شایانی نمودند، به ویژه در طول اعصار طولانی و تاریک بین شورش کلیگشیا و ورود آدم.

دلایلی بسیار خوب و کافی برای طرح به وجود آوردن سه یا شش نژاد رنگین در کرات فضا وجود دارد. اگر چه ممکن است انسانهای یورنشیا در موقعیتی نباشند که به طور کامل برای تمامی این دلایل ارزش قائل شوند، ما توجه شما را به دلایل زیر جلب می‌کنیم:

1- برای شانس عملکرد گسترده انتخاب طبیعی، نجات متمایز کننده تیره‌های برتر، تنوع ضروری است.

2- نژادهای قویتر و بهتر از پیوند مردمان گوناگون حاصل می‌شوند، مشروط بر این که این نژادهای مختلف حامل عوامل برتر ارثی باشند. و نژادهای یورنشیا از چنین اختلاط زود هنگام سود می‌برند، به شرطی که

64625 (725.6) 6. *The indigo race.* As the red men were the most advanced of all the Sangik peoples, so the black men were the least progressive. They were the last to migrate from their highland homes. They journeyed to Africa, taking possession of the continent, and have ever since remained there except when they have been forcibly taken away, from age to age, as slaves.

64626 (725.7) Isolated in Africa, the indigo peoples, like the red man, received little or none of the race elevation which would have been derived from the infusion of the Adamic stock. Alone in Africa, the indigo race made little advancement until the days of Orvonon, when they experienced a great spiritual awakening. While they later almost entirely forgot the "God of Gods" proclaimed by Orvonon, they did not entirely lose the desire to worship the Unknown; at least they maintained a form of worship up to a few thousand years ago.

64627 (725.8) Notwithstanding their backwardness, these indigo peoples have exactly the same standing before the celestial powers as any other earthly race.

64628 (725.9) These were ages of intense struggles between the various races, but near the headquarters of the Planetary Prince the more enlightened and more recently taught groups lived together in comparative harmony, though no great cultural conquest of the world races had been achieved up to the time of the serious disruption of this regime by the outbreak of the Lucifer rebellion.

64629 (726.1) From time to time all of these different peoples experienced cultural and spiritual revivals. Mansant was a great teacher of the post-Planetary Prince days. But mention is made only of those outstanding leaders and teachers who markedly influenced and inspired a whole race. With the passing of time, many lesser teachers arose in different regions; and in the aggregate they contributed much to the sum total of those saving influences which prevented the total collapse of cultural civilization, especially during the long and dark ages between the Caligastia rebellion and the arrival of Adam.

64630 (726.2) There are many good and sufficient reasons for the plan of evolving either three or six colored races on the worlds of space. Though Urantia mortals may not be in a position fully to appreciate all of these reasons, we would call attention to the following:

64631 (726.3) 1. Variety is indispensable to opportunity for the wide functioning of natural selection, differential survival of superior strains.

64632 (726.4) 2. Stronger and better races are to be had from the interbreeding of diverse peoples when these different races are carriers of superior inheritance factors. And the Urantia races would

چنین مردم پیوند یافته‌ای متعاقباً به طور مؤثر از طریق یک اختلاط کامل با تیره برتر نوع آدم ارتقا می‌یافتند. تلاش برای اجرای چنین تجربه‌ای در یورنشیا تحت شرایط نژادی کنونی بسیار مصیبتبار خواهد بود.

3- از طریق متنوع ساختن نژادها رقابت به گونه‌ای سالم برانگیخته می‌شود.

4- تفاوت در وضعیت نژادها و گروه‌ها در میان هر نژاد برای توسعه شکیبایی بشری و نوع دوستی ضروری است.

5- همگنی نژاد بشری مطلوب نیست تا این که مردمان یک کره در حال تکامل به سطوح نسبتاً بالای تکامل معنوی دست یابند.

7- پراکنگی نژادهای رنگین

هنگامی که نوادگان رنگین خانواده سنگیک شروع به ازدیاد نمودند، و به تدریج که برای گسترش به داخل سرزمین مجاور در جستجوی فرصت برآمدند، پنجمین یخ‌رود، سومین شمارش از نظر ژئولوژیک، در مسیر رانش خود به سوی جنوب بر روی اروپا و آسیا به خوبی پیش رفته بود. این نژادهای اولیه رنگین با شاید و سختیهای عصر یخبندان منشأ خود به طرزی خارق‌العاده مورد آزمایش واقع شدند. این یخبندان انقدر در آسیا گسترده بود که برای هزاران سال مهاجرت به شرق آسیا قطع گردید. و تا عقب‌نشینی بعدی دریای مدیترانه، به دنبال مرتفع شدن عربستان، برای آنان میسر نبود که به آفریقا برسند.

بدین ترتیب برای یکصد هزار سال این مردمان سنگیک در اطراف کوهپایه‌ها پخش شده و به رغم ناسازگاری عجیب اما طبیعی که در همان اوان خود را بین نژادهای مختلف آشکار ساخت، کم و بیش با هم درآمیختند.

بین ایام پرنس سیاره‌ای و آدم، هندوستان به خانه جهانی‌ترین جمعیتی که تا آن زمان در روی زمین یافت می‌شد تبدیل شد. اما تأسفافور بود که این اختلاط، قدر زیادی از نژادهای سبز، نارنجی، و نیلی را در بر می‌گرفت. این مردمان ثانویه سنگیک حیاتی آسانتر و مطلوبتر در سرزمینهای جنوبی پیدا نمودند، و بسیاری از آنان متعاقباً به آفریقا مهاجرت کردند. مردمان اولیه سنگیک، نژادهای برتر، از نواحی گرمسیری اجتناب ورزیدند. انسان سرخ به شمال شرقی به آسیا رفت و به فاصله کوتاهی توسط انسان زرد دنبال شد، در حالی که نژاد آبی به شمال غربی به داخل اروپا عزیمت نمود.

انسانهای سرخ در همان اوان شروع به مهاجرت به شمال شرقی نمودند، روی پاشنه‌های یخ در حال عقب‌روی، سرزمینهای مرتفع هندوستان را دور زده و تمامی شمال شرقی آسیا را اشغال کردند. قبایل زرد با فاصله‌ای کوتاه به دنبال آنان حرکت کردند و متعاقباً آنها را از آسیا به آمریکای شمالی رانند.

have benefited by such an early amalgamation provided such a conjoint people could have been subsequently effectively upstepped by a thoroughgoing admixture with the superior Adamic stock. The attempt to execute such an experiment on Urantia under present racial conditions would be highly disastrous.

646.33(726.5) 3. Competition is healthfully stimulated by diversification of races.

646.34(726.6) 4. Differences in status of the races and of groups within each race are essential to the development of human tolerance and altruism.

646.35(726.7) 5. Homogeneity of the human race is not desirable until the peoples of an evolving world attain comparatively high levels of spiritual development.

7. DISPERSION OF THE COLORED RACES

647.1(726.8) When the colored descendants of the Sangik family began to multiply, and as they sought opportunity for expansion into adjacent territory, the fifth glacier, the third of geologic count, was well advanced on its southern drift over Europe and Asia. These early colored races were extraordinarily tested by the rigors and hardships of the glacial age of their origin. This glacier was so extensive in Asia that for thousands of years migration to eastern Asia was cut off. And not until the later retreat of the Mediterranean Sea, consequent upon the elevation of Arabia, was it possible for them to reach Africa.

647.2(726.9) Thus it was that for almost one hundred thousand years these Sangik peoples spread out around the foothills and mingled together more or less, notwithstanding the peculiar but natural antipathy which early manifested itself between the different races.

647.3(726.10) Between the times of the Planetary Prince and Adam, India became the home of the most cosmopolitan population ever to be found on the face of the earth. But it was unfortunate that this mixture came to contain so much of the green, orange, and indigo races. These secondary Sangik peoples found existence more easy and agreeable in the southlands, and many of them subsequently migrated to Africa. The primary Sangik peoples, the superior races, avoided the tropics, the red man going northeast to Asia, closely followed by the yellow man, while the blue race moved northwest into Europe.

647.4(727.1) The red men early began to migrate to the northeast, on the heels of the retreating ice, passing around the highlands of India and occupying all of northeastern Asia. They were closely followed by the yellow tribes, who subsequently drove them out of Asia into North America.

وقتی که بقایای تیره خالص نژاد سرخ آسیا را ترک کردند، یازده قبیله وجود داشت و تعداد آنان اندکی بیش از هفت هزار مرد، زن، و بچه بود. این قبایل را سه گروه کوچک با نیای مختلط که بزرگترین آنان ترکیبی از نژادهای نارنجی و آبی بود، همراهی می‌کردند. این سه گروه هرگز به طور کامل با انسان سرخ روابط دوستانه برقرار نکردند و در همان اوایل به سوی جنوب به مکزیک و آمریکای مرکزی سفر کردند، و در آنجا بعدها یک گروه کوچک زردها و سرخهای مختلط به آنان ملحق شدند. این مردمان تماماً بین خود دست به زناشویی زده و یک نژاد جدید و ادغام شده را بنیان گذارند، نژادی که کمتر از انسانهای تیره خالص سرخ جنگ طلب بود. در ظرف پنج هزار سال این نژاد آمیخته به سه گروه تقسیم شد، و به ترتیب تمدنهای مکزیک، آمریکای مرکزی، و آمریکای جنوبی را بنا نهاد. شاخه آمریکای جنوبی یک مقدار اندک از خون آدم را دریافت نمود.

انسانهای اولیه سرخ و زرد تا میزان مشخصی در آسیا درآمیختند، و نوادگان این وصلت به سوی شرق و در امتداد ساحل جنوبی دریا سفر کردند، و نهایتاً توسط نژاد به سرعت در حال افزایش زرد به داخل شبه جزیره‌ها و جزایر نزدیک دریا رانده شدند. آنها انسانهای امروزی قهوه‌ای هستند.

نژاد زرد به اشغال نواحی مرکزی آسیای شرقی ادامه داده است. از میان تمامی شش نژاد رنگین، آنها با بیشترین تعداد بقا یافته‌اند. در حالی که انسانهای زرد هر چند گاه یکبار درگیر جنگهای نژادی می‌شدند، همانند انسانهای سرخ، سبز، و نارنجی به جنگهای بی‌وقفه و مداوم نابود کننده ادامه ندادند. این سه نژاد پیش از آن که نهایتاً تماماً توسط دشمنانشان از نژادهای دیگر از بین بروند، عملاً خود را نابود ساختند.

از آنجا که پنجمین یخ‌رود تا حد زیادی به سمت جنوب در اروپا گسترش نیافت، راه برای مهاجرت این مردمان سنگیک به سوی شمال غربی بخشاً باز بود. و به دنبال عقب‌روی یخ، انسانهای آبی به همراه تعداد اندکی از سایر گروههای کوچک نژادی، در امتداد رد پاهای دیرین قبایل اندان به سوی غرب مهاجرت نمودند. آنها طی امواج پی در پی به اروپا تهاجم نموده و بیشتر قاره را تصرف کردند.

آنها در اروپا به زودی با نوادگان نئاندرتال جد اولیه و مشترکشان، اندان، مواجه شدند. این نئاندرتالهای قدیمی‌تر اروپا توسط یخ‌رود به سوی جنوب و شرق رانده شده بودند، و از این رو در موقعیتی بودند که به سرعت با آموزه‌های مهاجم خود، که متعلق به قبایل سنگیک بودند، مواجه شده و آنها را جذب نمایند.

قبایل سنگیک به طور کلی و در آغاز از نوادگان تنزل یافته انسانهای اولیه دشت نشین آندانی باهوش‌تر و از بسیاری جهات از آنها بسیار برتر بودند، و ادغام این قبایل سنگیک با مردمان نئاندرتال به بهبودی فوری نژاد کهن‌تر انجامید. تزریق این خون سنگیک و به طور مشخص خون انسان آبی بود که آن بهبود آشکار را در مردمان نئاندرتال ایجاد نمود. این امر توسط امواج پی در

64.7.5 (727.2) When the relatively pure-line remnants of the red race forsook Asia, there were eleven tribes, and they numbered a little over seven thousand men, women, and children. These tribes were accompanied by three small groups of mixed ancestry, the largest of these being a combination of the orange and blue races. These three groups never fully fraternized with the red man and early journeyed southward to Mexico and Central America, where they were later joined by a small group of mixed yellows and reds. These peoples all intermarried and founded a new and amalgamated race, one which was much less warlike than the pure-line red men. Within five thousand years this amalgamated race broke up into three groups, establishing the civilizations respectively of Mexico, Central America, and South America. The South American offshoot did receive a faint touch of the blood of Adam.

64.7.6 (727.3) To a certain extent the early red and yellow men mingled in Asia, and the offspring of this union journeyed on to the east and along the southern seacoast and, eventually, were driven by the rapidly increasing yellow race onto the peninsulas and near-by islands of the sea. They are the present-day brown men.

64.7.7 (727.4) The yellow race has continued to occupy the central regions of eastern Asia. Of all the six colored races they have survived in greatest numbers. While the yellow men now and then engaged in racial war, they did not carry on such incessant and relentless wars of extermination as were waged by the red, green, and orange men. These three races virtually destroyed themselves before they were finally all but annihilated by their enemies of other races.

64.7.8 (727.5) Since the fifth glacier did not extend so far south in Europe, the way was partially open for these Sangik peoples to migrate to the northwest; and upon the retreat of the ice the blue men, together with a few other small racial groups, migrated westward along the old trails of the Andon tribes. They invaded Europe in successive waves, occupying most of the continent.

64.7.9 (727.6) In Europe they soon encountered the Neanderthal descendants of their early and common ancestor, Andon. These older European Neanderthals had been driven south and east by the glacier and thus were in position quickly to encounter and absorb their invading cousins of the Sangik tribes.

64.7.10 (727.7) In general and to start with, the Sangik tribes were more intelligent than, and in most ways far superior to, the deteriorated descendants of the early Andonic plainsmen; and the mingling of these Sangik tribes with the Neanderthal peoples led to the immediate improvement of the older race. It was this infusion of Sangik blood, more especially that of

پی قبایل فزاینده باهوش که از شرق به اروپا حرکت کردند به نمایش گذارده می‌شود.

این نژاد جدید نئاندرتال در طول دوره متعاقب میان یخبندانی از انگلستان به هندوستان گسترش یافت. باقیمانده نژاد آبی که در شبه جزیره قدیمی فارس باقی مانده بود بعدها در برخی از نژادهای دیگر، بدوآ زرد، در آمیخت، و نتیجه این آمیختگی که متعاقباً تا اندازه‌ای توسط نژاد بنفش آدم ارتقا یافت، به صورت قبایل سیاه چرده بیابانگرد عربهای امروزی ادامه یافته است.

کلیه تلاشها برای مشخص ساختن اصل و نسب سنگیک مردمان امروزی باید بهبود بعدی تیره‌های نژادی را از طریق مخلوط شدن متعاقب با خون نوع آدم به حساب آورد.

نژادهای برتر به دنبال سرزمینهای شمالی یا سرزمینهایی که آب و هوای معتدل دارند رفتند، در حالی که نژادهای نارنجی، سبز، و نیلی از طریق پل زمینی به تازگی ارتفاع یافته‌ای که دریای مدیترانه در حال عقب نشینی به سوی غرب را از اقیانوس هند جدا می‌ساخت، به طور پی در پی جذب آفریقا شدند.

آخرین بخش مردمان سنگیک که از مرکز منشأ نژادی خود دست به مهاجرت زدند انسان نیلی بود. حدوداً هنگامی که انسان سبز در حال از بین بردن نژاد نارنجی در مصر بود و با انجام این کار خود را به اندازه زیاد تضعیف نموده بود، خروج بزرگ سیاهان به سوی جنوب از طریق فلسطین در امتداد ساحل آغاز گشت. و بعدها وقتی که این مردمان جسماً قوی نیلی مصر را درنوردیدند، انسان سبز را صرفاً از طریق نیروی نفرات از عرصه وجود محو ساختند. این نژادهای نیلی بقایای انسان نارنجی و بخش عمده نسل انسان سبز را جذب کردند، و برخی از قبایل نیلی از طریق این اختلاط نژادی به طور قابل ملاحظه بهبود یافتند.

و از این رو به نظر می‌رسد که مصر در ابتدا تحت استیلای انسان نارنجی درآمد، سپس انسان سبز بر آن چیره شد، و به دنبال آن انسان نیلی (سیاه)، و بعد از آن هم توسط یک آمیخته نژادی از انسانهای نیلی، آبی، و انسان تغییر یافته سبز تحت سلطه درآمد. اما منتهای پیش از ورود آدم، انسانهای آبی اروپا و نژادهای مختلط عربستان، نژاد نیلی را از مصر بیرون رانده و به اعماق جنوبی قاره آفریقا رانده بودند.

به تدریج که مهاجرت‌های سنگیک به پایان نزدیک می‌شود، نژادهای سبز و نارنجی از بین رفته‌اند. انسان سرخ آمریکای شمالی را در اختیار دارد، انسان زرد آسیای شرقی، انسان آبی اروپا، و نژاد نیلی جذب آفریقا شده است. هندوستان آمیخته‌ای از نژادهای ثانویه سنگیک را تحت پوشش قرار داده و انسان قهوه‌ای، مخلوطی از انسانهای سرخ و زرد، جزایر ساحلی آسیا را در خود گنجانده است. یک نژاد آمیخته که به راستی از پتانسیل برتری برخوردار است، سرزمینهای کوهستانی آمریکای جنوبی را اشغال می‌کند. اندانیهای خالص‌تر در شمالی‌ترین مناطق اروپا و در ایسلند، گرینلند، و شمال غربی آمریکای شمالی زندگی می‌کنند.

در طول ادوار بیشترین پیشروی یخ‌رودها، غربی‌ترین قبایل اندان به رانده شدن به داخل دریا بسیار

the blue man, which produced that marked improvement in the Neanderthal peoples exhibited by the successive waves of increasingly intelligent tribes that swept over Europe from the east.

647.11 (727.8) During the following interglacial period this new Neanderthal race extended from England to India. The remnant of the blue race left in the old Persian peninsula later amalgamated with certain others, primarily the yellow; and the resultant blend, subsequently somewhat upstepped by the violet race of Adam, has persisted as the swarthy nomadic tribes of modern Arabs.

647.12 (728.1) All efforts to identify the Sangik ancestry of modern peoples must take into account the later improvement of the racial strains by the subsequent admixture of Adamic blood.

647.13 (728.2) The superior races sought the northern or temperate climes, while the orange, green, and indigo races successively gravitated to Africa over the newly elevated land bridge which separated the westward retreating Mediterranean from the Indian Ocean.

647.14 (728.3) The last of the Sangik peoples to migrate from their center of race origin was the indigo man. About the time the green man was killing off the orange race in Egypt and greatly weakening himself in so doing, the great black exodus started south through Palestine along the coast; and later, when these physically strong indigo peoples overran Egypt, they wiped the green man out of existence by sheer force of numbers. These indigo races absorbed the remnants of the orange man and much of the stock of the green man, and certain of the indigo tribes were considerably improved by this racial amalgamation.

647.15 (728.4) And so it appears that Egypt was first dominated by the orange man, then by the green, followed by the indigo (black) man, and still later by a mongrel race of indigo, blue, and modified green men. But long before Adam arrived, the blue men of Europe and the mixed races of Arabia had driven the indigo race out of Egypt and far south on the African continent.

647.16 (728.5) As the Sangik migrations draw to a close, the green and orange races are gone, the red man holds North America, the yellow man eastern Asia, the blue man Europe, and the indigo race has gravitated to Africa. India harbors a blend of the secondary Sangik races, and the brown man, a blend of the red and yellow, holds the islands off the Asiatic coast. An amalgamated race of rather superior potential occupies the highlands of South America. The purer Andonites live in the extreme northern regions of Europe and in Iceland, Greenland, and northeastern North America.

647.17 (728.6) During the periods of farthest glacial advance the westernmost of the Andon tribes came

نزدیک شدند. آنها برای سالها در یک نوار باریک در جنوب جزیره کنونی انگلستان زندگی کردند. و هنگامی که ششمین و آخرین یخ‌رود سرانجام ظاهر گشت، سنت این پیشرویه‌های تکراری یخ‌رودی بود که آنها را به پناه گرفتن به داخل دریا راند. آنها اولین ماجراجویان دریانورد بودند. آنها قایق ساخته و در جستجوی سرزمینهای جدید، که امیدوار بودند عاری از تهاجمات وحشتناک یخ باشد، شروع به حرکت کردند. و برخی از آنان به ایسلند و سایرین به گرینلند رسیدند، اما اکثریت عظیم آنان از گرسنگی و تشنگی در روی دریای باز هلاک شدند.

اندکی بیش از هشتاد هزار سال پیش، مدت کوتاهی پس از این که انسان سرخ به داخل شمال غربی آمریکای شمالی وارد شود، انجماد دریا‌های شمال و پیشروی نواحی محلی یخی به گرینلند، این نوادگان اسکیمو بومیهای یورنیشیا را به جستجو برای یک سرزمین بهتر، یک خانه جدید، مجبور ساخت؛ و آنها موفق شدند، و صحیح و سالم از تنگه‌های باریکی که در آن هنگام گرینلند را از توده زمینهای شمال شرقی آمریکای شمالی جدا می‌ساخت عبور نمودند. آنها حدود دو هزار و صد سال پس از این که انسان سرخ به آلاسکا رسید به قاره رسیدند. متعاقباً برخی از تیره‌های مختلط انسان آبی به سوی غرب سفر نموده و با اسکیموهای دوران بعد درآمیختند، و این پیوند برای قبایل اسکیمو اندکی سودمند بود.

در حدود پنج هزار سال پیش شانس برای دیدار بین یک قبیله سرخپوست و یک گروه منزوی اسکیمو در کرانه‌های جنوب شرقی خلیج هادسن به وجود آمد. این دو قبیله این را مشکل یافتند که با یکدیگر گفت و شنود کنند، اما به زودی با یکدیگر دست به ازدواج زدند، با این نتیجه که این اسکیموها نهایتاً توسط انسانهای فراوان‌تر سرخ جذب شدند. و این امر نمایانگر نتایج ارتباط انسان سرخ آمریکای شمالی با هر نژاد بشری دیگر تا حدود یک هزار سال پیش می‌باشد، یعنی هنگامی که انسان سفید برای اولین بار توانست در ساحل اقیانوس اطلس بر زمین بنشیند.

تقلای این اعصار اولیه با شهامت، دلیری، و حتی قهرمانی تعیین ویژگی می‌شد. و ما همگی متأسفیم که بسیاری از آن ویژگیهای ناب و مستلزم مهارت و طاقت نیاکان اولیه شما در نژادهای دوران بعد از بین رفته‌اند. در حالی که ما برای بسیاری از پالایشهای تمدن در حال پیشرفت ارزش قائلیم، جای استقامت باشکوه و جانفشانی عالی نیاکان اولیه شما را که اغلب در مرز عظمت و فرازندگی بود خالی احساس می‌کنیم.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات مقیم یورنیشیا.]

very near being driven into the sea. They lived for years on a narrow southern strip of the present island of England. And it was the tradition of these repeated glacial advances that drove them to take to the sea when the sixth and last glacier finally appeared. They were the first marine adventurers. They built boats and started in search of new lands which they hoped might be free from the terrifying ice invasions. And some of them reached Iceland, others Greenland, but the vast majority perished from hunger and thirst on the open sea.

647.18 (728.7) A little more than eighty thousand years ago, shortly after the red man entered northwestern North America, the freezing over of the north seas and the advance of local ice fields on Greenland drove these Eskimo descendants of the Urantia aborigines to seek a better land, a new home; and they were successful, safely crossing the narrow straits which then separated Greenland from the northeastern land masses of North America. They reached the continent about twenty-one hundred years after the red man arrived in Alaska. Subsequently some of the mixed stock of the blue man journeyed westward and amalgamated with the later-day Eskimos, and this union was slightly beneficial to the Eskimo tribes.

647.19 (728.8) About five thousand years ago a chance meeting occurred between an Indian tribe and a lone Eskimo group on the southeastern shores of Hudson Bay. These two tribes found it difficult to communicate with each other, but very soon they intermarried with the result that these Eskimos were eventually absorbed by the more numerous red men. And this represents the only contact of the North American red man with any other human stock down to about one thousand years ago, when the white man first chanced to land on the Atlantic coast.

647.20 (729.1) The struggles of these early ages were characterized by courage, bravery, and even heroism. And we all regret that so many of those sterling and rugged traits of your early ancestors have been lost to the later-day races. While we appreciate the value of many of the refinements of advancing civilization, we miss the magnificent persistency and superb devotion of your early ancestors, which oftentimes bordered on grandeur and sublimity.

647.21 (729.2) [Presented by a Life Carrier resident on Urantia.]

مقاله 65. کنترل فراگیر تکامل

⇨ 066

کتاب یورنشیا

⇨ 064

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 65

کنترل فراگیر تکامل

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- کارکردهای حاملین حیات
- 2- چشم انداز تکاملی
- 3- شکوفایی تکامل
- 4- ماجرای یورنشیا
- 5- فراز و نشیب حیات و تکامل
- 6- تکنیکهای تکاملی حیات
- 7- سطوح تکاملی ذهن
- 8- تکامل در زمان و فضا

مقدمه مقاله

حیات بنیادین تکاملی مادی — حیات پیش ذهن — فرمولبندی کنترلگران استاد فیزیکی و خدمت حیاتبخش هفت روح استاد در پیوند با معاضدت فعال حاملین منصوب شده حیات می باشد. در نتیجه عملکرد هماهنگ این خلاقیت سه گانه، ظرفیت ارگانیسمی فیزیکی برای ذهن — مکانیسمهای مادی برای واکنش هوشمند نسبت به محرکهای بیرونی محیط، و بعدها نسبت به محرکهای درونی، تأثیراتی که در خود ذهن ارگانسم منشأ می یابد، به وجود می آید.

بنابراین سه سطح جداگانه ایجاد و تکامل حیات وجود دارد:

- 1- حیطه انرژی فیزیکی — ایجاد ظرفیت ذهنی.
 - 2- خدمت ذهنی ارواح یاور — که در ظرفیت روحی اثر می گذارند.
 - 3- بهرمنند سازی روحی ذهن انسان — که به اعطای تنظیم کننده فکر می انجامد.
- سطوح مکانیکی و غیرقابل آموزش واکنش محیطی

PAPER 65

THE OVERCONTROL OF EVOLUTION

SECTIONS

Introduction

1. Life Carrier Functions
2. The Evolutionary Panorama
3. The Fostering of Evolution
4. The Urantia Adventure
5. Life-Evolution Vicissitudes
6. Evolutionary Techniques of Life
7. Evolutionary Mind Levels
8. Evolution in Time and Space

INTRODUCTION

^{6501 (730.1)} BASIC evolutionary material life — premind life — is the formulation of the Master Physical Controllers and the life-impartation ministry of the Seven Master Spirits in conjunction with the active ministration of the ordained Life Carriers. As a result of the co-ordinate function of this threefold creativity there develops organismal physical capacity for mind — material mechanisms for intelligent reaction to external environmental stimuli and, later on, to internal stimuli, influences taking origin in the organismal mind itself.

^{6502(730.2)} There are, then, three distinct levels of life production and evolution:

^{6503 (730.3)} 1. The physical-energy domain — mind-capacity production.

^{6504(730.4)} 2. The mind ministry of the adjutant spirits — impinging upon spirit capacity.

^{6505(730.5)} 3. The spirit endowment of mortal mind — culminating in Thought Adjuster bestowal.

^{6506 (730.6)} The mechanical-nonteachable levels of

ارگانیسم، حوزه‌های کنترل‌گران فیزیکی می‌باشند. ارواح یاور ذهن، انواع انطباق پذیر یا غیرمکانیکی و قابل آموزش ذهن — آن مکانیسم‌های واکنشی ارگانیسم‌ها که قادرند از تجربه بیاموزند — را فعال ساخته و تنظیم می‌کنند. و همانطور که یاوران روحی بدین گونه پتانسیل‌های ذهنی را تحت کنترل درمی‌آورند، حاملین حیات نیز درست تا لحظه پدیداری اراده انسانی — توان شناخت خداوند و نیروی انتخاب برای پرستش وی — کنترل اختیاری قابل ملاحظه‌ای روی جنبه‌های محیطی پروسه‌های تکاملی اعمال می‌کنند.

این کارکرد یکپارچه حاملین حیات، کنترل‌گران فیزیکی، و یاوران روحی است که مسیر تکامل ارگانیک در کرات مسکونی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. و به این دلیل است که تکامل — در یورنثیا یا در جای دیگر — همیشه هدفمند است و هرگز تصادفی نیست.

1- کارکردهای حاملین حیات

حاملین حیات از پتانسیل دگرگونی شخصیت بهره‌مند هستند، طوری که رسته‌های اندکی از مخلوقات از آن برخوردارند. این پسران جهان محلی قادرند در سه فاز متنوع وجود عمل نمایند. آنها معمولاً وظایف خود را به عنوان پسران فاز میانی اجرا می‌کنند؛ این حالت منشأ آنان می‌باشد. اما ممکن نیست یک حامل حیات در چنین مرحله وجود بتواند در حوزه‌های الکتریکی - شیمیایی به عنوان یک سازنده انرژی‌های فیزیکی و ذرات مادی عمل نماید و آنها را به واحدهای وجود زنده تبدیل سازد.

حاملین حیات قادرند در سه سطح زیرین عمل نمایند و می‌نمایند:

- 1- سطح فیزیکی الکتریکی - شیمیایی.
- 2- فاز میانی معمول وجود نیمه مورانشیایی.
- 3- سطح پیشرفته نیمه روحی.

هنگامی که حاملین حیات برای کار کاشت حیات آماده می‌شوند، و پس از این که مکان‌های انجام چنین کاری را انتخاب کردند، کمیسرین فرشته اعظم برای دگرپرسی حاملین حیات را فرا می‌خوانند. این گروه در برگیرنده ده رسته از شخصیت‌های گوناگون، شامل کنترل‌گران فیزیکی و همکاران آنان، می‌باشد و ریاست آن را رئیس فرشتگان اعظم که به فرمان جبرئیل و با اجازه قدمای ایامها در این مقام عمل می‌کند، به عهده دارد. وقتی که این موجودات به طور صحیح در ارتباط مداری قرار می‌گیرند می‌توانند چنان تغییراتی در حاملین حیات به وجود آورند که آنها را قادر سازد فوراً در سطوح فیزیکی الکتریکی - شیمیایی عمل نمایند.

بعد از این که الگوهای حیات تدوین شدند و سازمان‌های مادی به طور شایسته تکمیل گردیدند، نیروهای فوق مادی مربوط به تکثیر حیات بلافاصله فعال می‌شوند و حیات به وجود می‌آید. در آن هنگام حاملین

organismal environmental response are the domains of the physical controllers. The adjutant mind-spirits activate and regulate the adaptative or nonmechanical-teachable types of mind — those response mechanisms of organisms capable of learning from experience. And as the spirit adjutants thus manipulate mind potentials, so do the Life Carriers exercise considerable discretionary control over the environmental aspects of evolutionary processes right up to the time of the appearance of human will — the ability to know God and the power of choosing to worship him.

^{66:07 (730:7)} It is the integrated functioning of the Life Carriers, the physical controllers, and the spirit adjutants that conditions the course of organic evolution on the inhabited worlds. And this is why evolution — on Urantia or elsewhere — is always purposeful and never accidental.

1. LIFE CARRIER FUNCTIONS

^{66:1.1 (730:5)} The Life Carriers are endowed with potentials of personality metamorphosis which but few orders of creatures possess. These Sons of the local universe are capable of functioning in three diverse phases of being. They ordinarily perform their duties as mid-phase Sons, that being the state of their origin. But a Life Carrier in such a stage of existence could not possibly function in the electrochemical domains as a fabricator of physical energies and material particles into units of living existence.

^{66:1.2 (730:6)} Life Carriers are able to function and do function on the following three levels:

- ^{66:1.3 (730:7)} 1. The physical level of electrochemistry.
- ^{66:1.4 (730:8)} 2. The usual mid-phase of quasi-morontial existence.
- ^{66:1.5 (730:9)} 3. The advanced semispiritual level.

^{66:1.6 (731:1)} When the Life Carriers make ready to engage in life implantation, and after they have selected the sites for such an undertaking, they summon the archangel commission of Life Carrier transmutation. This group consists of ten orders of diverse personalities, including the physical controllers and their associates, and is presided over by the chief of archangels, who acts in this capacity by the mandate of Gabriel and with the permission of the Ancients of Days. When these beings are properly encircuited, they can effect such modifications in the Life Carriers as will enable them immediately to function on the physical levels of electrochemistry.

^{66:1.7 (731:2)} After the life patterns have been formulated and the material organizations have been duly completed, the supermaterial forces concerned in life propagation become forthwith

حیات فوراً به فاز میانی عادی وجود شخصیت خود باز می‌گردند. آنها در آن حالت می‌توانند واحدهای زنده را تحت کنترل درآورده و روی ارگانیسمهای در حال تکامل با مهارت دست به عمل زنند، گر چه فاقد کلیه تواناییها برای سازمان دادن — آفریدن — الگوهای جدید ماده زنده می‌باشند.

پس از این که تکامل ارگانیکی مسیر مشخصی را طی نمود و اراده آزاد نوع بشری در بالاترین ارگانیسمهای در حال تکامل ظاهر گشت، حاملین حیات یا باید سیاره را ترک کنند یا پیمان ترک کار ببندند، یعنی باید عهد کنند که از کلیه تلاشها برای اثر گذاری بیشتر روی مسیر تکامل ارگانیکی خودداری می‌کنند. و هنگامی که آن حاملین حیاتی که به طور داوطلبانه پیمان می‌بندند به عنوان مشاوران آینده‌انهایی که شکوفایی مخلوقات ارادی به تازگی تکامل یافته به آنان محول شده، روی سیاره باقی بمانند، یک کمیسیون دوازده نفره که ریاست آن را رئیس ستارگان عصر به عهده دارد و با اتوریتة حکمران سیستم و اجازه جبرئیل عمل می‌نماید فرا خوانده می‌شود؛ و بلافاصله این حاملین حیات به سومین فاز وجود شخصیت — سطح نیمه روحی وجود — تغییر شکل می‌دهند. و من از ایام اندان و فانتا در این سومین فاز وجود در یورنشیا عمل کرده‌ام.

ما در انتظار فرا رسیدن زمانی هستیم که جهان در نور و حیات استقرار یابد و ما به چهارمین مرحله ممکن وجود که ما در آن کاملاً روحی خواهیم بود گام بگذاریم. اما هرگز برای ما آشکار نگشته که از طریق چه تکنیکی می‌توانیم به این حالت مطلوب و پیشرفته دست یابیم.

2- چشم‌انداز تکاملی

داستان فراز انسان از گیاه دریایی به سروری آفرینش زمینی به راستی یک رمان تقلای بیولوژیک و بقای ذهن می‌باشد. نیاکان اولیه انسان عملاً گل و لای و لجن کف اقیانوس در خلیجهای راکد و دارای آب گرم و مردابهای خطوط پهناور ساحلی دریاهای باستانی درون مرزی بودند، همان ابهایی که حاملین حیات سه کاشت مستقل حیات را در آنها در یورنشیا برقرار ساختند.

انواع بسیار کمی از نمونه‌های اولیه گیاهان دریایی که در آن تغییرات دوره‌ای شرکت کردند امروزه زنده هستند، تغییراتی که منجر به پیدایش ارگانیسمهای شبیه حیوان بینابینی گردید. اسفنجها بازماندگان یکی از این انواع اولیه بینابینی هستند، آن ارگانیسمهایی که از طریق آنها گذار تدریجی از گیاه به حیوان به وقوع پیوست. این اشکال اولیه گذرا، در حالی که همانند اسفنجهای امروزی نبودند، بسیار شبیه آنان بودند. آنها به راستی ارگانیسمهای بینابینی بودند، نه گیاه و نه حیوان. اما آنها سرانجام به پیدایش اشکال واقعی حیات حیوانی منجر شدند.

active, and life is existent. Whereupon the Life Carriers are immediately returned to their normal mid-phase of personality existence, in which estate they can manipulate the living units and maneuver the evolving organisms, even though they are shorn of all ability to organize — create — new patterns of living matter.

661.8 (731.3) After organic evolution has run a certain course and free will of the human type has appeared in the highest evolving organisms, the Life Carriers must either leave the planet or take renunciation vows; that is, they must pledge themselves to refrain from all attempts further to influence the course of organic evolution. And when such vows are voluntarily taken by those Life Carriers who choose to remain on the planet as future advisers to those who shall be intrusted with the fostering of the newly evolved will creatures, there is summoned a commission of twelve, presided over by the chief of the Evening Stars, acting by authority of the System Sovereign and with permission of Gabriel; and forthwith these Life Carriers are transmuted to the third phase of personality existence — the semispiritual level of being. And I have functioned on Urantia in this third phase of existence ever since the times of Andon and Fonta.

661.9 (731.4) We look forward to a time when the universe may be settled in light and life, to a possible fourth stage of being wherein we shall be wholly spiritual, but it has never been revealed to us by what technique we may attain this desirable and advanced estate.

2. THE EVOLUTIONARY PANORAMA

662.1 (731.5) The story of man's ascent from seaweed to the lordship of earthly creation is indeed a romance of biologic struggle and mind survival. Man's primordial ancestors were literally the slime and ooze of the ocean bed in the sluggish and warm-water bays and lagoons of the vast shore lines of the ancient inland seas, those very waters in which the Life Carriers established the three independent life implantations on Urantia.

662.2 (731.6) Very few species of the early types of marine vegetation that participated in those epochal changes which resulted in the animallike borderland organisms are in existence today. The sponges are the survivors of one of these early midway types, those organisms through which the gradual transition from the vegetable to the animal took place. These early transition forms, while not identical with modern sponges, were much like them; they were true borderline organisms — neither vegetable nor animal — but they eventually led to the development of the true animal forms of life.

باکتریها، ارگانیس‌های ساده گیاهی که دارای طبیعتی بسیار ابتدایی هستند، از پگاه اولیه حیات تغییر بسیار اندکی کرده‌اند. آنها حتی درجه‌ای از قهقرا را در رفتار انگلی خود به نمایش می‌گذارند. بسیاری از قارچها نیز نمایشگر یک حرکت قهقرايي در تکامل هستند. آنها گیاهانی هستند که توان کلروفیل سازی خویش را از دست داده‌اند و کم و بیش انگلی شده‌اند. اکثر باکتریهای که موجب بیماری می‌شوند و گروههای ویروسی کمکی آنان، به راستی به این گروه از قارچهای انگلی نابکار تعلق دارند. در طول اعصار بینابین، تمامی عالم گسترده حیات گیاهی از نیاکانی به وجود آمده است که باکتریها نیز از آنها سرچشمه گرفته‌اند.

نوع بالاتر پیش‌زی حیات حیوانی به زودی ظاهر گشت، و به طور ناگهانی ظاهر گشت. و از این ایام بسیار دور آمیب، نمونه ارگانسیم حیوانی تک سلولی، از گذشته‌ها آمده است ولی مقدار اندکی تغییر یافته است. او امروزه همانطور به جست و خیز مشغول است که در آن هنگام که آخرین و بزرگترین دستاورد در تکامل حیات بود. این موجود بسیار کوچک و عموزاده‌های پیش‌زی او برای آفرینش حیوانی چیزی هستند که باکتریها برای عالم گیاهی می‌باشند. آنها نمایانگر بقای نخستین گامهای اولیه تکاملی در تمایز حیات، به همراه شکست پیدایش بعدی می‌باشند.

در زمانی نه چندان زیاد نمونه‌های اولیه تک سلولی حیوانی، خود را به صورت گروهی با هم مرتبط ساختند، ابتدا در طرح جلبکهای دمدار و در منتهی کوتاه در امتداد خطوط هیدرا و چتر دریایی. باز هم بعدها ستاره‌های دریایی، سوسنهای سنگی، توتیان دریایی، خیارهای دریایی، هزار پاها، حشرات، عنکبوتها، سخت پوستان، و گروههای بسیار نزدیک به کرما و زالوها که به زودی با نرم تنان — اویستر، اختاپوس، و حلزون — دنبال شدند، به وجود آمدند. صدها صد موجود در این فاصله به وجود آمده و از بین رفتند. فقط به انتهایی اشاره می‌شود که در این تقلاي بسیار طولانی بقا یافتند. چنین نمونه‌های غیرپیشرو، به همراه خانواده ماهیان که بعدها پدیدار گشتند، امروزه نمایانگر انواع بی‌حرکت حیوانات اولیه و پایین‌تر، شاخه‌های درخت حیات که نتوانستند پیشرفت کنند می‌باشند.

بدین ترتیب صحنه برای ظهور اولین حیوانات دارای ستون فقرات، ماهیان، آماده گشت. از این خانواده ماهیان دو موجود تغییر یافته بی‌مانند پدیدار گشت، قورباغه و سمندر. و قورباغه بود که آغازگر یک سلسله از دگرسان سازیهای حیات حیوانی که نهایتاً به ظهور خود انسان منجر شد گردید.

قورباغه یکی از آغازین‌ترین نیاکان بقا یافته نژاد بشری می‌باشد. ولی او نیز نتوانست پیشرفت کند و امروزه بیشتر به صورت آن ایام دور بقا یافته است. قورباغه تنها نوع نیای نژادهای آغازین اولیه می‌باشد که اکنون در روی زمین زندگی می‌کند. نژاد بشری از هیچ نیای بقا یافته بین قورباغه و مردم اسکیمو برخوردار نیست.

قورباغه‌ها موجب پیدایش خزندگان شدند. خزندگان یک خانواده بزرگ حیوانی هستند که عملاً از بین رفته‌اند، اما پیش از نابودی موجب منشأ یافتن کل خانواده

⁶⁶²³⁽⁷³²¹⁾ The bacteria, simple vegetable organisms of a very primitive nature, are very little changed from the early dawn of life; they even exhibit a degree of retrogression in their parasitic behavior. Many of the fungi also represent a retrograde movement in evolution, being plants which have lost their chlorophyll-making ability and have become more or less parasitic. The majority of disease-causing bacteria and their auxiliary virus bodies really belong to this group of renegade parasitic fungi. During the intervening ages all of the vast kingdom of plant life has evolved from ancestors from which the bacteria have also descended.

⁶⁶²⁴⁽⁷³²²⁾ The higher protozoan type of animal life soon appeared, and appeared *suddenly*. And from these far-distant times the ameba, the typical single-celled animal organism, has come on down but little modified. He disports himself today much as he did when he was the last and greatest achievement in life evolution. This minute creature and his protozoan cousins are to the animal creation what bacteria are to the plant kingdom; they represent the survival of the first early evolutionary steps in life differentiation together with *failure of subsequent development*.

⁶⁶²⁵⁽⁷³²³⁾ Before long the early single-celled animal types associated themselves in communities, first on the plan of the Volvox and presently along the lines of the Hydra and jellyfish. Still later there evolved the starfish, stone lilies, sea urchins, sea cucumbers, centipedes, insects, spiders, crustaceans, and the closely related groups of earthworms and leeches, soon followed by the mollusks — the oyster, octopus, and snail. Hundreds upon hundreds of species intervened and perished; mention is made only of those which survived the long, long struggle. Such nonprogressive specimens, together with the later appearing fish family, today represent the stationary types of early and lower animals, branches of the tree of life which failed to progress.

⁶⁶²⁶⁽⁷³²⁴⁾ The stage was thus set for the appearance of the first backboned animals, the fishes. From this fish family there sprang two unique modifications, the frog and the salamander. And it was the frog which began that series of progressive differentiations in animal life that finally culminated in man himself.

⁶⁶²⁷⁽⁷³²⁵⁾ The frog is one of the earliest of surviving human-race ancestors, but it also failed to progress, persisting today much as in those remote times. The frog is the only species ancestor of the early dawn races now living on the face of the earth. The human race has no surviving ancestry between the frog and the Eskimo.

⁶⁶²⁸⁽⁷³²⁶⁾ The frogs gave rise to the Reptilia, a great animal family which is virtually extinct, but which, before passing out of existence, gave origin to the whole bird family and the numerous orders of

پرنندگان و انواع بیشمار پستانداران شدند.

احتمالاً یگانه جهش بزرگ کل تکامل پیش بشری زمانی به وقوع پیوست که خزنده به پرنده تبدیل شد. انواع پرنندگان امروز — عقابها، مرغایها، کبوتران، و شترمرغها — تماماً از خزندگان غولپیکر زمانهای بسیار دور پیشین برآمدند.

انواع خزندگان که از خانواده قورباغه برآمدند امروزه توسط چهار بخش بقا یافته نمایندگی می‌شوند: دو نوع غیرپیشرفته، مارها و مارمولکها، به همراه عموزاده‌های خود، تمساحها و لاک پشتان؛ یک نوع بخشاً پیشرفته، خانواده پرنده و چهارمی، نیاکان پستانداران و خط مستقیم نزول نوع بشری. اما جثه عظیم خزندگان پیشین که گر چه منتهاست از بین رفته‌اند، در فیل و ماستودون انعکاس یافت، در حالی که اشکال ویژه آنها در کانگوروهای جهنده دوام یافت.

فقط چهارده شاخه در یورنسیا پدیدار شده است، که ماهیان آخرین آنها بودند، و از دوران پرنندگان و پستانداران هیچ طبقه جدیدی به وجود نیامده است.

از یک دایناسور خزنده متحرک کوچک گوشتخوار ولی دارای مغز نسبتاً بزرگ بود که پستانداران جفتدار ناگهان پدیدار گشتند. این پستانداران به سرعت و به طرق متعدد متفاوت تکامل یافتند و نه تنها موجب پیدایش اقسام معمول امروزی شدند، بلکه به صورت انواع دریایی نظیر نهنگها و فکها و به صورت هوانوردان مثل خانواده خفاش نیز تکامل یافتند.

از این رو انسان از پستانداران بالاتر که اساساً از کاشت غربی حیات در دریاها و باستانی محفوظ شرقی - غربی سرچشمه گرفتند به وجود آمد. گروههای شرقی و مرکزی ارگانیسمهای زنده در ابتدا به گونه‌ای مطلوب به سمت نیل به سطوح پیش بشری وجود حیوانی داشتند پیش می‌رفتند. اما با گذشت اعصار، کانون شرقی کاشت حیات نتوانست به سطح رضایتبخش وضع هوشمند پیش بشری دست یابد و چنان به طور مکرر و جبران ناپذیر بالاترین نمونه‌های پلاسمای جرمی خود را از دست داد که برای همیشه از توان ترمیم پتانسیلهای بشری محروم گشت.

چون کیفیت ظرفیت ذهن برای توسعه در این گروه شرقی به طور یقین پایین‌تر از کیفیت دو گروه دیگر بود، حاملین حیات با رضایت مسئولین خود طوری محیط را تحت کنترل قرار دادند که این تیره‌های پیش بشری پست حیات در حال تکامل را هر چه بیشتر حنق کنند. برای کلیه نمونه‌های خارجی، حنق این گروه‌های پست مخلوقات تصادفی بود، اما در واقع تماماً هدفمند بود.

بعدها در آشکار ساختن تکاملی موجود هوشمند، نیاکان لمور نوع بشر در آمریکای شمالی بارها پیشرفته‌تر از مناطق دیگر بودند و از این رو هدایت شدند که از صحنه غربی کاشت حیات از روی پل زمینی برینگ در امتداد ساحل به جنوب غربی آسیا مهاجرت کنند، یعنی مکانی که در آن به تکامل ادامه داده و از

mammals.

6629 (7327) Probably the greatest single leap of all prehuman evolution was executed when the reptile became a bird. The bird types of today — eagles, ducks, pigeons, and ostriches — all descended from the enormous reptiles of long, long ago.

66210 (7328) The kingdom of reptiles, descended from the frog family, is today represented by four surviving divisions: two nonprogressive, snakes and lizards, together with their cousins, alligators and turtles; one partially progressive, the bird family, and the fourth, the ancestors of mammals and the direct line of descent of the human species. But though long departed, the massiveness of the passing Reptilia found echo in the elephant and mastodon, while their peculiar forms were perpetuated in the leaping kangaroos.

66211 (7331) Only fourteen phyla have appeared on Urantia, the fishes being the last, and no new classes have developed since birds and mammals.

66212 (7332) It was from an agile little reptilian dinosaur of carnivorous habits but having a comparatively large brain that the placental mammals suddenly sprang. These mammals developed rapidly and in many different ways, not only giving rise to the common modern varieties but also evolving into marine types, such as whales and seals, and into air navigators like the bat family.

66213 (7333) Man thus evolved from the higher mammals derived principally from the western implantation of life in the ancient east-west sheltered seas. The eastern and central groups of living organisms were early progressing favorably toward the attainment of prehuman levels of animal existence. But as the ages passed, the eastern focus of life emplacement failed to attain a satisfactory level of intelligent prehuman status, having suffered such repeated and irretrievable losses of its highest types of germ plasm that it was forever shorn of the power to rehabilitate human potentialities.

66214 (7334) Since the quality of the mind capacity for development in this eastern group was so definitely inferior to that of the other two groups, the Life Carriers, with the consent of their superiors, so manipulated the environment as further to circumscribe these inferior prehuman strains of evolving life. To all outward appearances the elimination of these inferior groups of creatures was accidental, but in reality it was altogether purposeful.

66215 (7335) Later in the evolutionary unfolding of intelligence, the lemur ancestors of the human species were far more advanced in North America than in other regions; and they were therefore led to migrate from the arena of western life implantation over the Bering land bridge and down the coast to southwestern Asia, where they

طریق اضافه شدن برخی تیره‌های گروه مرکزی حیات بهرمند شوند. بدین ترتیب انسان از میان برخی تیره‌های غربی و مرکزی حیات، اما در نواحی مرکزی تا نزدیک به شرقی به وجود آمد.

حیاتی که در یورنسیا کاشته شد بدین طریق تا عصر یخبندان تکامل یافت. در آن هنگام خود انسان ابتدا ظاهر شد و دوران پرحادثه زندگی سیاره‌ای خویش را آغاز نمود. و این ظهور انسان بدوی در کره زمین در طول عصر یخبندان تنها یک تصادف نبود، بلکه از روی طراحی صورت گرفت. شدت و سختی آب و هوای عصر یخبندان، از هر جهت با مقصود ایجاد یک نوع موجود بشری مقاوم در برابر سرما که از عطیه فوق‌العاده بقا برخوردار باشد انطباق داشت.

3- شکوفایی تکامل

به سختی ممکن است بسیاری از رخدادهای عجیب و ظاهر غیرطبیعی پیشرفت اولیه تکاملی را برای ذهن امروزی بشری توضیح داد. طی تمامی این تکامل ظاهر عجیب چیزهای زنده یک طرح هدفمند عمل می‌کرد. اما ما اجازه نداریم که از روی دلخواه در تکامل الگوهای حیات، پس از این که شروع به عمل کردند، دخالت کنیم.

حاملین حیات می‌توانند هر منبع طبیعی ممکن را به کار بندند و از هر وضعیت مناسب یا از کلیه آنها که پیشرفت تکاملی تجربه حیات را بهبود می‌دهد استفاده نمایند، اما ما اجازه نداریم در رفتار و مسیر تکامل گیاه یا حیوان به طور مکانیکی دخالت نموده یا از روی دلخواه آن را تحت کنترل درآوریم.

شما اطلاع یافته‌اید که انسانهای یورنسیا از طریق تکامل قورباغه بدوی به وجود آمدند، و این که این تیره در حال صعود که به طور بالقوه در یک قورباغه تنها حمل می‌شد، در یک موقعیت مشخص با فاصله اندکی از نابودی جان به در برد. اما نباید چنین استنباط کرد که تکامل نوع بشر در این مقطع زمانی با یک سانحه از بین می‌رفت. در همان لحظه ما در حال مشاهده و پرورش حدوداً هزار تیره در حال جهش و متفاوت حیات و واقع در مکانهای دور بودیم که می‌توانستند به جانب الگوهای گوناگون متفاوت تکامل پیش بشری هدایت شوند. این قورباغه ویژه نیایی، نمایانگر سومین انتخاب ما بود. دو تیره پیشین حیات به رغم تمامی تلاشهای ما در جهت حفظ آنها از بین رفتند.

حتی از دست دادن اندان و فانتا پیش از این که صاحب فرزند شوند، گر چه تکامل بشری را به تعویق می‌انداخت، از آن جلوگیری نمی‌کرد. به دنبال ظهور اندان و فانتا و پیش از این که پتانسیلهای در حال جهش بشری حیات حیوانی به انتها رسند، حدود هفت هزار تیره مطلوب که می‌توانستند به قسمی از نوع بشری تکامل منجر شوند به وجود آمد. و بسیاری از این تیره‌های بهتر متعاقباً جذب شاخه‌های متنوع نوع در حال گسترش بشری شدند.

continued to evolve and to benefit by the addition of certain strains of the central life group. Man thus evolved out of certain western and central life strains but in the central to near-eastern regions.

66:216 (733:6) In this way the life that was planted on Urantia evolved until the ice age, when man himself first appeared and began his eventful planetary career. And this appearance of primitive man on earth during the ice age was not just an accident; it was by design. The rigors and climatic severity of the glacial era were in every way adapted to the purpose of fostering the production of a hardy type of human being with tremendous survival endowment.

3. THE FOSTERING OF EVOLUTION

66:317 (733:7) It will hardly be possible to explain to the present-day human mind many of the queer and apparently grotesque occurrences of early evolutionary progress. A purposeful plan was functioning throughout all of these seemingly strange evolutions of living things, but we are not allowed arbitrarily to interfere with the development of the life patterns after they have once been set in operation.

66:32 (733:8) Life Carriers may employ every possible natural resource and may utilize any and all fortuitous circumstances which will enhance the developmental progress of the life experiment, but we are not permitted mechanically to intervene in, or arbitrarily to manipulate the conduct and course of, either plant or animal evolution.

66:33 (733:9) You have been informed that Urantia mortals evolved by way of primitive frog development, and that this ascending strain, carried in potential in a single frog, narrowly escaped extinction on a certain occasion. But it should not be inferred that the evolution of mankind would have been terminated by an accident at this juncture. At that very moment we were observing and fostering no less than one thousand different and remotely situated mutating strains of life which could have been directed into various different patterns of prehuman development. This particular ancestral frog represented our third selection, the two prior life strains having perished in spite of all our efforts toward their conservation.

66:34 (734:1) Even the loss of Andon and Fonta before they had offspring, though delaying human evolution, would not have prevented it. Subsequent to the appearance of Andon and Fonta and before the mutating human potentials of animal life were exhausted, there evolved no less than seven thousand favorable strains which could have achieved some sort of human type of development. And many of these better stocks were subsequently assimilated by the various branches of the

منتها پیش از این که پسر و دختر ماتریال، ارتقا دهندگان بیولوژیک، به یک سیاره وارد شوند، پتانسیلهای بشری نوع حیوان در حال تکامل تماماً به انتها رسیده است. این وضعیت بیولوژیک حیات حیوانی از طریق پدیده سومین فاز بسیج روح یاور برای حاملین حیات فاش می‌شود. این پدیده به طور همزمان با به انتها رسیدن ظرفیت کل حیات حیوانی برای منشأ دادن پتانسیلهای جهشی افراد پیش بشر، به طور اتوماتیک به وقوع می‌پیوندد.

نوع بشر در یورنثیا باید مشکلات تکامل انسانی را با تیره‌های بشری که داراست حل نماید. هیچ نژاد دیگری از منابع پیش بشری در سرتاسر تمامی زمان آینده به وجود نخواهد آمد. اما این واقعیت مانع احتمال نیل به سطوح بسیار بالاتر تکامل بشری از طریق پرورش هوشمند پتانسیلهای تکاملی که هنوز در نژادهای انسانی موجودند نمی‌شود. انسان باید آنچه را که ما، حاملین حیات، در جهت پرورش و حفظ تیره‌های حیات، پیش از پدیداری اراده انسانی می‌کنیم، پس از چنین رخدادی و متعاقب کنارگیری ما از شرکت فعال در تکامل، برای خود انجام دهد. به طور کلی، سرنوشت تکاملی انسان در دستان خود وی قرار دارد، و هوشمندی علمی باید دیر یا زود جانشین عملکرد اتفاقی انتخاب کنترل نشده طبیعی و بقای شانس‌گرایی گردد.

و در بحث پیرامون شکوفایی تکامل، اشتباه نیست به این امر اشاره شود که در آینده طولانی پیش رو، هنگامی که شما ممکن است زمانی به یک سیاه حاملین حیات ملحق شوید، فرصت فراوان و کافی خواهید داشت که در طرحها و تکنیک سرپرستی و کاشت حیات پیشنهادات خود را عرضه نمایید و دست به بهبودهای ممکن بزنید. صبور باشید! اگر شما نظرات خوبی داشته باشید، اگر افکار شما با روشهای بهتر نظارت برای هر قسمت از قلمروهای جهان خلاق باشد، قطعاً این فرصت را خواهید داشت که آنها را برای همکارانتان و سرپرستان همیاران در اعصاری که خواهد آمد ابراز دارید.

4- ماجرای یورنثیا

از این واقعیت چشم پوشی نکنید که یورنثیا به عنوان یک کره آزمایشی حیات به ما واگذار گردید. در این سیاره ما شصتمین تلاش خویش را برای تغییر، و در صورت امکان، بهبود انطباق سیتانیایی طرحهای حیات نبادان به عمل آوردیم، و سند آن موجود است که ما به تغییرات سودمند بیشماری در الگوهای شاخص حیات دست یافتیم. به طور مشخص، ما در یورنثیا به حدود بیست و هشت ویژگی تغییر و تبدیل حیات که در طی تمام زمان آینده در خدمت تمامی نبادان خواهد بود دست یافته و به گونه‌ای موفقیت‌آمیز آنها را آشکار ساخته‌ایم.

اما برقراری حیات در هیچ کره‌ای، به این مفهوم که به چیزی امتحان نشده و ناشناخته مبادرت شود، هرگز آزمایشی نیست. تکامل حیات تکنیکی است که پیوسته

expanding human species.

^{6635 (734.2)} Long before the Material Son and Daughter, the biologic uplifters, arrive on a planet, the human potentials of the evolving animal species have been exhausted. This biologic status of animal life is disclosed to the Life Carriers by the phenomenon of the third phase of adjutant spirit mobilization, which automatically occurs concomitantly with the exhaustion of the capacity of all animal life to give origin to the mutant potentials of prehuman individuals.

^{6636 (734.3)} Mankind on Urantia must solve its problems of mortal development with the human stocks it has — no more races will evolve from prehuman sources throughout all future time. But this fact does not preclude the possibility of the attainment of vastly higher levels of human development through the intelligent fostering of the evolutionary potentials still resident in the mortal races. That which we, the Life Carriers, do toward fostering and conserving the life strains before the appearance of human will, man must do for himself after such an event and subsequent to our retirement from active participation in evolution. In a general way, man's evolutionary destiny is in his own hands, and scientific intelligence must sooner or later supersede the random functioning of uncontrolled natural selection and chance survival.

^{6637 (734.4)} And in discussing the fostering of evolution, it would not be amiss to point out that, in the long future ahead, when you may sometime be attached to a corps of Life Carriers, you will have abundant and ample opportunity to offer suggestions and make any possible improvements in the plans and technique of life management and transplantation. Be patient! If you have good ideas, if your minds are fertile with better methods of administration for any part of the universal domains, you are certainly going to have an opportunity to present them to your associates and fellow administrators in the ages to come.

4. THE URANTIA ADVENTURE

^{6641 (734.5)} Do not overlook the fact that Urantia was assigned to us as a life-experiment world. On this planet we made our sixtieth attempt to modify and, if possible, improve the Satania adaptation of the Nebadon life designs, and it is of record that we achieved numerous beneficial modifications of the standard life patterns. To be specific, on Urantia we worked out and have satisfactorily demonstrated not less than twenty-eight features of life modification which will be of service to all Nebadon throughout all future time.

^{6642 (735.1)} But the establishment of life on no world is ever experimental in the sense that something untried and unknown is attempted. The evolution of

پیشرو، ناهمسان، و متنوع است، اما هرگز تصادفی، کنترل نشده، و نیز کاملاً آزمایشی، به مفهوم اتفاقی بودن آن، نیست.

بسیاری از مشخصات حیات بشری نشانه‌های بسیار فراوانی عرضه می‌دارد که پدیده وجود انسانی به گونه‌ای هوشمند برنامه‌ریزی شده است، و این که تکامل ارگانیسم یک تصادف صرف کیهانی نیست. هنگامی که یک سلول زنده صدمه می‌بیند، دارای توان تولید برخی مواد شیمیایی است که قادرند سلولهای نرمال همسایه را تحریک و فعال نمایند، طوری که آنها فوراً شروع به ترشح برخی مواد که پروسه درمان زخم را تسهیل می‌نمایند می‌کنند. و در همان هنگام، این سلولهای نرمال و صدمه ندیده شروع به تکثیر می‌کنند. آنها در واقع برای تعویض سلولهای همتا که ممکن است در اثر تصادف از بین رفته باشند، شروع به کار تولید سلولهای جدید می‌نمایند.

این کنش و واکنش شیمیایی که به درمان زخم و تولید مجدد سلول مربوط می‌باشد نمایانگر فرمولی است که حاملین حیات انتخاب نموده و شامل بیش از یکصد هزار حالت و شکل فعل و انفعالات محتمل شیمیایی و واکنشهای بیولوژیک می‌باشد. پیش از آن که حاملین حیات برای آزمایش حیات یورنشیا سرانجام به انتخاب این فرمول بسنده کنند، بیش از نیم میلیون آزمایش مشخص توسط آنان در آزمایشگاههایشان صورت گرفت.

وقتی که دانشمندان یورنشیا از این مواد شیمیایی شفا دهنده اطلاع بیشتری یابند، در درمان صدمات کارآمدتر می‌شوند و به طور غیرمستقیم در مورد کنترل برخی بیماریهای جدی بیشتر مطلع خواهند شد.

از زمانی که حیات در یورنشیا برقرار گردید، حاملین حیات این تکنیک شفا دهنده را بهبود داده‌اند، طوری که این تکنیک در یک کره دیگر ساتانیا عرضه شده است، و این که موجب رهایی بیشتر از درد می‌شود و کنترل بهتری در ظرفیت تکثیر سلولهای نرمال مربوطه اعمال می‌کند.

آزمایش حیات یورنشیا دارای اشکال ویژه‌ای بود، اما دو قسمت برجسته آن، ظهور نژاد اندانی پیش از تکامل مردمان شش رنگه و ظهور متعاقب همزمان سنگیکهای جهش یافته در یک خانواده آنها بود. یورنشیا اولین کره ساتانیا است که در آن شش نژاد رنگین از یک خانواده بشری پدیدار گشتند. آنها معمولاً در نژادهای گوناگون از جهشهای مستقل در درون تیره پیش بشری حیوانی پدیدار می‌شوند و بر حسب معمول یک به یک و به طور پی در پی در طی دوره‌های زمانی طولانی در زمین ظاهر می‌شوند. این ظهور با انسان سرخ شروع شده و طی گذار از رنگها به نیلی ختم می‌شود.

یک دگرسانی برجسته دیگر از این روال، ورود دیر هنگام پرنس سیاره‌ای بود. به عنوان یک قاعده، پرنس حدوداً در هنگام به وجود آمدن اراده در یک سیاره ظاهر می‌شود. و اگر چنین طرحی دنبال می‌شد، کلیکشیا به جای این که تقریباً پانصد هزار سال بعد از ایام اندان و فانتا و همزمان با ظهور شش نژاد سنگیک به یورنشیا بیايد ممکن بود حتی در طی دوران زندگی آنان می‌آمد.

life is a technique ever progressive, differential, and variable, but never haphazard, uncontrolled, nor wholly experimental, in the accidental sense.

66:4.3 (735:2) Many features of human life afford abundant evidence that the phenomenon of mortal existence was intelligently planned, that organic evolution is not a mere cosmic accident. When a living cell is injured, it possesses the ability to elaborate certain chemical substances which are empowered so to stimulate and activate the neighboring normal cells that they immediately begin the secretion of certain substances which facilitate healing processes in the wound; and at the same time these normal and uninjured cells begin to proliferate — they actually start to work creating new cells to replace any fellow cells which may have been destroyed by the accident.

66:4.4 (735:3) This chemical action and reaction concerned in wound healing and cell reproduction represents the choice of the Life Carriers of a formula embracing over one hundred thousand phases and features of possible chemical reactions and biologic repercussions. More than half a million specific experiments were made by the Life Carriers in their laboratories before they finally settled upon this formula for the Urantia life experiment.

66:4.5 (735:4) When Urantia scientists know more of these healing chemicals, they will become more efficient in the treatment of injuries, and indirectly they will know more about controlling certain serious diseases.

66:4.6 (735:5) Since life was established on Urantia, the Life Carriers have improved this healing technique as it has been introduced on another Satania world, in that it affords more pain relief and exercises better control over the proliferation capacity of the associated normal cells.

66:4.7 (735:6) There were many unique features of the Urantia life experiment, but the two outstanding episodes were the appearance of the Andonic race prior to the evolution of the six colored peoples and the later simultaneous appearance of the Sangik mutants in a single family. Urantia is the first world in Satania where the six colored races sprang from the same human family. They ordinarily arise in diversified strains from independent mutations within the prehuman animal stock and usually appear on earth one at a time and successively over long periods of time, beginning with the red man and passing on down through the colors to indigo.

66:4.8 (735:7) Another outstanding variation of procedure was the late arrival of the Planetary Prince. As a rule, the prince appears on a planet about the time of will development; and if such a plan had been followed, Caligastia might have come to Urantia even during the lifetimes of Andon and Fonta instead of almost five hundred thousand

در یک سیاره مسکونی معمولی، به دنبال تقاضای حاملین حیات در هنگام ظهور اندان و فانتا یا مدتی بعد از آن یک پرنس سیاره‌ای اعطا می‌گردد. اما از آنجا که یورنشیا به صورت یک سیاره تغییر و تبدیل حیات تعیین شده بود، بر طبق قرار قبلی، ناظران ملک صادق که تعدادشان دوازده نفر بود، به عنوان مشاوران حاملین حیات و به عنوان سرپرستان سیاره، تا هنگام ورود متعاقب پرنس سیاره‌ای، اعزام گشتند. این ملک صادقها در هنگام تصمیم اندان و فانتا که تنظیم کنندگان فکر را قادر ساخت در اذهان انسانی آنان سکنی گزینند، آمدند.

در یورنشیا تلاشهای حاملین حیات برای بهبود الگوهای حیات ساتانیا ناچاراً به تولید بسیاری از اشکال ظاهراً بی‌فایده حیات گذار انجامید. اما منافعی که تا آن زمان عاید شد، کافی است که تغییرات طرحهای استاندارد حیات را در یورنشیا توجیه نماید.

ما قصد داشتیم یک تجلی اولیه اراده را در حیات تکاملی یورنشیا ایجاد نماییم و موفق شدیم. معمولاً اراده پدیدار نمی‌گردد تا این که منتها از موجودیت نژادهای رنگین بگذرد. معمولاً اولین آن در میان نمونه‌های برتر انسان سرخ پدیدار می‌گردد. کره شما تنها سیاره ساتانیا است که نوع بشری اراده در یک نژاد پیش رنگین در آن پدیدار گشته است.

اما ما در تلاش خود برای ایجاد آن مجموعه و ارتباط عوامل ارثی که نهایتاً موجب ظهور نیاکان استاندارد نژاد بشری گردید، با این ضرورت مواجه شدیم که اجازه دهیم صدها و هزاران مجموعه و ارتباط عوامل ارثی دیگر و نسبتاً بی‌فایده به وقوع پیوندند. همینطور که در تاریخ گذشته سیاره کاوش می‌کنید، بسیاری از این فراورده‌های جانبی ظاهراً عجیب تلاشهای ما قطعاً چشمان شما را خیره خواهد کرد، و من به خوبی می‌توانم درک کنم که برای نگرش محدود بشری برخی از این چیزها چقدر حیرت‌آور باید باشد.

5- فراز و نشیب حیات و تکامل

برای حاملین حیات مایه تأسف بسیار بود که تلاشهای ویژه ما برای تغییر حیات هوشمند در یورنشیا از طریق انحرافات فاجعه‌باری که خارج از کنترل ما بود — خیانت کلیگشیا و خطای آدم — بسیار در تنگنا قرار گرفت.

اما در سرتاسر این ماجرای بیولوژیک، بزرگترین ناامیدی ما به واسطه برگشت برخی از گیاهان بدوی گیاهی به سطوح پیش کلروفیل باکتریهای انگلی در چنین مقیاس گسترده و غیرمنتظره بود. چنین پیامدی در تکامل حیات گیاهی موجب بسیاری بیماریهای مرارت‌آور در استاندارد انسان بالا، به ویژه در نوع آسیب پذیرتر بشری گردید. هنگامی که ما با این وضعیت مبهوت کننده مواجه شدیم، تا اندازه‌ای مشکلات مربوطه را بی‌اهمیت تلقی کردیم، زیرا می‌دانستیم که در هم آمیختگی متعاقب

years later, simultaneously with the appearance of the six Sangik races.

^{66:4.9 (736:9)} On an ordinary inhabited world a Planetary Prince would have been granted on the request of the Life Carriers at, or sometime after, the appearance of Andon and Fonta. But Urantia having been designated a life-modification planet, it was by preagreement that the Melchizedek observers, twelve in number, were sent as advisers to the Life Carriers and as overseers of the planet until the subsequent arrival of the Planetary Prince. These Melchizedeks came at the time Andon and Fonta made the decisions which enabled Thought Adjusters to indwell their mortal minds.

^{66:4.10 (736:1)} On Urantia the endeavors of the Life Carriers to improve the Satania life patterns necessarily resulted in the production of many apparently useless forms of transition life. But the gains already accrued are sufficient to justify the Urantia modifications of the standard life designs.

^{66:4.11 (736:2)} It was our intention to produce an early manifestation of will in the evolutionary life of Urantia, and we succeeded. Ordinarily, will does not emerge until the colored races have long been in existence, usually first appearing among the superior types of the red man. Your world is the only planet in Satania where the human type of will has appeared in a precolored race.

^{66:4.12 (736:3)} But in our effort to provide for that combination and association of inheritance factors which finally gave rise to the mammalian ancestors of the human race, we were confronted with the necessity of permitting hundreds and thousands of other and comparatively useless combinations and associations of inheritance factors to take place. Many of these seemingly strange by-products of our efforts are certain to meet your gaze as you dig back into the planetary past, and I can well understand how puzzling some of these things must be to the limited human viewpoint.

5. LIFE-EVOLUTION VICISSITUDES

^{66:5.1 (736:4)} It was a source of regret to the Life Carriers that our special efforts to modify intelligent life on Urantia should have been so handicapped by tragic perversions beyond our control: the Caligastia betrayal and the Adamic default.

^{66:5.2 (736:5)} But throughout all of this biologic adventure our greatest disappointment grew out of the reversion of certain primitive plant life to the prechlorophyll levels of parasitic bacteria on such an extensive and unexpected scale. This eventuality in plant-life evolution caused many distressful diseases in the higher mammals, particularly in the more vulnerable human species. When we were confronted with this perplexing situation, we

پلاسمای حیات نوع آدم چنان نیروهای مقاوم نژاد مختلط حاصله را تقویت می‌کند که عملاً آن را در برابر تمامی بیماری‌هایی که نوع گیاهی ارگانیزم ایجاد می‌کند مصون می‌دارد. اما امیدهای ما به سبب بداقبالی خطای آدم به ناامیدی گرایید.

جهان جهانها، از جمله این کره کوچکی که یورنشتیا نامیده می‌شود طوری اداره نمی‌شود که صرفاً تأیید ما را به دست آورد، یا این که کار ما را تسهیل نماید، تا چه رسد به این که خواسته‌های ما را برآورده سازد و کنجکاوای ما را ارضا نماید. موجودات خردمند و تماماً قدرتمند که مسئول اداره جهان هستند بدون شک دقیقاً می‌دانند که چه می‌کنند؛ و از این رو بر حاملین حیات است و بایسته اذهان انسانی است که صبورانه در انتظار باشند و صمیمانه با استیلائی خرد، فرمانروایی قدرت، و حرکت پیشرو همکاری نمایند.

البته برای رنج و محنت پادشاهای مشخص، همچون اعطای میکائیل در یورنشتیا، وجود دارد. اما صرف نظر از کلیه چنین ملاحظاتی، سرپرستان بعدی آسمانی این سیاره نسبت به پیروزی نهایی تکامل نژاد بشری و حقانیت غایی طرح‌های اولیه و الگوهای حیاتی ما اطمینان کامل ابراز می‌کنند.

6- تکنیکهای تکاملی حیات

غیرممکن است به طور دقیق و همزمان، مکان دقیق و سرعت یک شیء در حال حرکت را تعیین نمود. هر تلاشی برای اندازه‌گیری هر یک، به طور اجتناب‌ناپذیر موجب تغییر در دیگری می‌شود. هنگامی که انسان دست به تجزیه و تحلیل شیمیایی پروتوپلاسم می‌زند، با یک قسم پارائکس یکسان مواجه می‌شود. شیمیدان می‌تواند خواص شیمیایی پروتوپلاسم مرده را توضیح دهد، اما قادر نیست سازمان فیزیکی یا عملکرد دینامیک پروتوپلاسم زنده را تمیز دهد. دانشمندی پیوسته به اسرار حیات نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود، اما هرگز به آنها دست نخواهد یافت. دلیل این امر چیزی جز این نیست که برای تجزیه و تحلیل پروتوپلاسم باید آن را بکشد. پروتوپلاسم مرده دارای وزن یکسانی با پروتوپلاسم زنده است، اما یکسان نیست.

در چیزها و موجودات زنده، عطیه اولیه انطباق وجود دارد. در هر گیاه زنده با سلول حیوانی، در هر ارگانیزم زنده — مادی یا روحی — یک میل سیری‌ناپذیر برای نیل به کامل‌سازی پیوسته فزاینده تعدیل در محیط، انطباق ارگانیزم و تحقق افزایش یافته حیات وجود دارد. این تلاش‌های پایان‌ناپذیر کلیه چیزهای زنده، در درون خود گواه وجود یک تکاپوی ذاتی برای کمال هستند.

مهمترین گام در تکامل گیاهی، پیدایش توان کلروفیل سازی بود، و دومین پیشرفت بزرگ، تکامل هاگ به تخم پیچیده بود. هاگ به صورت یک عامل مولد بسیار مؤثر است، اما فاقد پتانسیلهای تنوع و گردندگی به هر سو، که

somewhat discounted the difficulties involved because we knew that the subsequent admixture of the Adamic life plasm would so reinforce the resisting powers of the resulting blended race as to make it practically immune to all diseases produced by the vegetable type of organism. But our hopes were doomed to disappointment owing to the misfortune of the Adamic default.

^{6553 (736.6)} The universe of universes, including this small world called Urantia, is not being managed merely to meet our approval nor just to suit our convenience, much less to gratify our whims and satisfy our curiosity. The wise and all-powerful beings who are responsible for universe management undoubtedly know exactly what they are about; and so it becomes Life Carriers and behooves mortal minds to enlist in patient waiting and hearty co-operation with the rule of wisdom, the reign of power, and the march of progress.

^{6554 (736.7)} There are, of course, certain compensations for tribulation, such as Michael's bestowal on Urantia. But irrespective of all such considerations, the later celestial supervisors of this planet express complete confidence in the ultimate evolutionary triumph of the human race and in the eventual vindication of our original plans and life patterns.

6. EVOLUTIONARY TECHNIQUES OF LIFE

^{6561 (737.1)} It is impossible accurately to determine, simultaneously, the exact location and the velocity of a moving object; any attempt at measurement of either inevitably involves change in the other. The same sort of a paradox confronts mortal man when he undertakes the chemical analysis of protoplasm. The chemist can elucidate the chemistry of *dead* protoplasm, but he cannot discern either the physical organization or the dynamic performance of *living* protoplasm. Ever will the scientist come nearer and nearer the secrets of life, but never will he find them and for no other reason than that he must kill protoplasm in order to analyze it. Dead protoplasm weighs the same as living protoplasm, but it is not the same.

^{6562 (737.2)} There is original endowment of adaptation in living things and beings. In every *living* plant or animal cell, in every *living* organism — material or spiritual — there is an insatiable craving for the attainment of ever-increasing perfection of environmental adjustment, organismal adaptation, and augmented life realization. These interminable efforts of all living things evidence the existence within them of an innate striving for perfection.

^{6563 (737.3)} The most important step in plant evolution was the development of chlorophyll-making ability, and the second greatest advance was the evolution of the spore into the complex seed. The spore is

ذاتی تخم است، می‌باشد.

یکی از طولانی‌ترین و پیچیده‌ترین رخدادهای در تکامل نمونه‌های بالاتر حیوانات، شامل به وجود آمدن توان آهن در سلولهای در حال گردش خون برای ایفای نقش دوگانه حمل اکسیژن و زدودن دی‌اکسید کربن می‌شد. و این عملکرد سلولهای قرمز خون روشن می‌سازد که چگونه ارگانیسمهای در حال تکامل قادرند کارکردهای خود را با محیط در حال دگرگونی یا تغییر انطباق دهند. حیوانات بالاتر، از جمله انسان، بافتهای بدن خود را از طریق عمل آهن سلولهای قرمز خون، که اکسیژن را به سلولهای زنده منتقل می‌سازد و با همان راندمان دی‌اکسید کربن را می‌زداید، با اکسیژن آغشته می‌سازند. اما می‌توان کاری کرد که فلزات دیگر به همین شیوه عمل نمایند. سپیداج برای این کارکرد از مس استفاده می‌کند، و آبدزدک دریایی وانادیم را به کار می‌بندد.

ادامه چنین تعدیلات بیولوژیکی، از طریق تکامل دندانها در پستانداران بالاتر یورنشیایمان است. تعداد اینها در نیاکان دور انسان به سی و شش عدد می‌رسید و سپس در انسان اولیه و خویشان نزدیک او یک تعدیل مجدد انطباق یابنده را به سوی سی و دو عدد شروع نمود. اکنون نوع بشر به آرامی به سمت بیست و هشت عدد حرکت می‌کند. پروسه تکامل هنوز به طور فعال و انطباق یابنده در این سیاره در حال پیشرفت است.

اما بسیاری از تعدیلات ظاهراً اسرارآمیز ارگانیسمهای زنده صرفاً شیمیایی و تماماً فیزیکی هستند. در هر لحظه زمان، در جریان خون هر موجود بشری احتمال بیش از 15,000,000 فعال و انفالات شیمیایی بین تولید هورمونی یک دوجین غده‌های درون تراو وجود دارد.

اشکال پایین‌تر حیات گیاهی نسبت به محیط فیزیکی، شیمیایی، و الکتریکی کاملاً واکنش نشان می‌دهند. اما به تدریج که درجه‌بندی حیات بالا-می‌رود، خدمات ذهنی هفت روح یاور یک به یک به کار می‌افتند، و ذهن به طور فزاینده متعادل، خلاق، هماهنگ، و مسلط می‌شود. توان حیوانات برای انطباق خویش با هوا، آب، و زمین، یک عطیه فوق طبیعی نیست، بلکه یک تعدیل فوق فیزیکی است.

فیزیک و شیمی به تنهایی نمی‌توانند توضیح دهند که چگونه یک موجود بشری از پروتوپلاسم اولیه دریاهای باستانی تکامل یافت. توان یادگیری، حافظه، و واکنش متفاوت نسبت به محیط، عطیه ذهن است. قوانین فیزیک نسبت به آموزش واکنش نشان نمی‌دهند. آنها جهش ناپذیر و غیرقابل تغییر هستند. فعل و انفالات شیمیایی از طریق تحصیل تغییر نمی‌یابند؛ آنها ثابت و قابل اطمینان هستند. صرف نظر از وجود مطلق کامل، فعل و انفالات الکتریکی و شیمیایی قابل پیش‌بینی هستند. اما ذهن می‌تواند از طریق تجربه سود جوید، و از عادات واکنشی رفتار در پاسخ به تکرار محرکها بیاموزد.

most efficient as a reproductive agent, but it lacks the potentials of variety and versatility inherent in the seed.

6664 (737.4) One of the most serviceable and complex episodes in the evolution of the higher types of animals consisted in the development of the ability of the iron in the circulating blood cells to perform in the double role of oxygen carrier and carbon dioxide remover. And this performance of the red blood cells illustrates how evolving organisms are able to adapt their functions to varying or changing environment. The higher animals, including man, oxygenate their tissues by the action of the iron of the red blood cells, which carries oxygen to the living cells and just as efficiently removes the carbon dioxide. But other metals can be made to serve the same purpose. The cuttlefish employs copper for this function, and the sea squirt utilizes vanadium.

6665 (737.5) The continuation of such biologic adjustments is illustrated by the evolution of teeth in the higher Urantia mammals; these attained to thirty-six in man's remote ancestors, and then began an adaptative readjustment toward thirty-two in the dawn man and his near relatives. Now the human species is slowly gravitating toward twenty-eight. The process of evolution is still actively and adaptatively in progress on this planet.

6666 (737.6) But many seemingly mysterious adjustments of living organisms are purely chemical, wholly physical. At any moment of time, in the blood stream of any human being there exists the possibility of upward of 15,000,000 chemical reactions between the hormone output of a dozen ductless glands.

6667 (737.7) The lower forms of plant life are wholly responsive to physical, chemical, and electrical environment. But as the scale of life ascends, one by one the mind ministries of the seven adjutant spirits become operative, and the mind becomes increasingly adjustive, creative, co-ordinative, and dominative. The ability of animals to adapt themselves to air, water, and land is not a supernatural endowment, but it is a superphysical adjustment.

6668 (738.1) Physics and chemistry alone cannot explain how a human being evolved out of the primeval protoplasm of the early seas. The ability to learn, memory and differential response to environment, is the endowment of mind. The laws of physics are not responsive to training; they are immutable and unchanging. The reactions of chemistry are not modified by education; they are uniform and dependable. Aside from the presence of the Unqualified Absolute, electrical and chemical reactions are predictable. But mind can profit from experience, can learn from reactive habits of behavior in response to repetition of stimuli.

ارگانیس‌های از پیش هوشمند نسبت به محرکات محیطی واکنش نشان می‌دهند، اما آن ارگانیس‌هایی که نسبت به معاضدت ذهنی واکنش نشان می‌دهند، می‌توانند خود محیط را تعدیل نموده و بر آن مسلط شوند.

مغز فیزیکی به همراه سیستم مربوطه اعصاب برای پاسخ به معاضدت ذهنی از ظرفیت ذاتی برخوردار است، درست همان طور که ذهن در حال تکوین یک شخصیت برای دریافت روح از یک ظرفیت ذاتی مشخص برخوردار می‌باشد و لذا در بر گیرنده پتانسیلهای پیشرفت و نیل معنوی است. تکامل عقلانی، اجتماعی، اخلاقی، و معنوی به خدمت ذهنی هفت روح یاور و همکاران فوق فیزیکی آنها بستگی دارد.

7- سطوح تکاملی ذهن

هفت روح یاور ذهن، خادمان ماهر ذهنی برای وجودهای هوشمند پایین‌تر یک جهان محلی می‌باشند. این نوع ذهن از ستاد مرکزی جهان محلی یا از کره‌ای مربوط به آن مورد خدمت واقع می‌شود، اما راهنمایی مؤثر عملکرد پایین‌تر ذهن از پایتختهای سیستمها به انجام می‌رسد.

در یک کره تکاملی بیشتر چیزها، بخش عمده آن، به کار این هفت یاور بستگی دارد. اما آنها خادمان ذهن هستند؛ آنها در تکامل فیزیکی، قلمرو حاملین حیات، درگیر نیستند. با این همه، تلفیق کامل این عطایای روحی با روال مقرر و طبیعی سیستم در حال آشکار شدن و طبیعی حاملین حیات، در پدیده ذهن، مسئول عدم توانایی انسان در شناخت پدیده‌ها است، طوری که وی چیزی جز دست طبیعت و کارکرد پروسه‌های طبیعی را نمی‌بیند، با این همه شما گاه و بی‌گاه در توجیه کلیه چیزهایی که به واکنشهای طبیعی مغز مربوط است، آنطور که به ماده ارتباط دارد، تا اندازه‌ای مبہوت هستید. و اگر یورنشیا بیشتر مطابق طرحهای اولیه عمل می‌کرد، شما حتی کمتر به پدیده ذهن توجه می‌کردید.

هفت روح یاور بیشتر همانند مدار هستند تا شبیه وجود، و در کرات معمول آنها با سایر عملکردهای یاری کننده در سرتاسر جهان محلی در مدار قرار می‌گیرند. با این حال در سیارات حیات آزمایشی آنها نسبتاً منزوی هستند. و در یورنشیا به سبب طبیعت ویژه الگوهای حیات، یاوران پایین‌تر نسبت به نمونه استاندارد شده عطیه حیات، مشکل بسیار بیشتری را در برقراری ارتباط با ارگانیس‌های تکاملی تجربه کردند.

مجدداً، در مقایسه با یورنشیا، در یک کره متوسط تکاملی، هفت روح یاور با مراحل پیشرونده تکامل حیوان بسیار بهتر هماهنگ هستند. اما به استثنای یک مورد تنها، یاوران، در برقراری ارتباط با اذهان در حال تکامل ارگانیس‌های یورنشیا که در سراسر جهان نبادان تا آن هنگام در کارکردهای خود در اختیار داشتند، بیشترین مشکل را تجربه نمودند. در این کره اشکال

^{66.9 (738.2)} Preintelligent organisms react to environmental stimuli, but those organisms which are reactive to mind ministry can adjust and manipulate the environment itself.

^{66.10 (738.3)} The physical brain with its associated nervous system possesses innate capacity for response to mind ministry just as the developing mind of a personality possesses a certain innate capacity for spirit receptivity and therefore contains the potentials of spiritual progress and attainment. Intellectual, social, moral, and spiritual evolution are dependent on the mind ministry of the seven adjutant spirits and their superphysical associates.

7. EVOLUTIONARY MIND LEVELS

^{66.7.1 (738.4)} The seven adjutant mind-spirits are the versatile mind ministers to the lower intelligent existences of a local universe. This order of mind is ministered from the local universe headquarters or from some world connected therewith, but there is influential direction of lower-mind function from the system capitals.

^{66.7.2 (738.5)} On an evolutionary world much, very much, depends on the work of these seven adjutants. But they are mind ministers; they are not concerned in physical evolution, the domain of the Life Carriers. Nevertheless, the perfect integration of these spirit endowments with the ordained and natural procedure of the unfolding and inherent regime of the Life Carriers is responsible for the mortal inability to discern, in the phenomenon of mind, aught but the hand of nature and the outworking of natural processes, albeit you are occasionally somewhat perplexed in explaining all of everything connected with the natural reactions of mind as it is associated with matter. And if Urantia were operating more in accordance with the original plans, you would observe even less to arrest your attention in the phenomenon of mind.

^{66.7.3 (738.6)} The seven adjutant spirits are more circuitlike than entitylike, and on ordinary worlds they are encircuited with other adjutant functionings throughout the local universe. On life-experiment planets, however, they are relatively isolated. And on Urantia, owing to the unique nature of the life patterns, the lower adjutants experienced far more difficulty in contacting with the evolutionary organisms than would have been the case in a more standardized type of life endowment.

^{66.7.4 (738.7)} Again, on an average evolutionary world the seven adjutant spirits are far better synchronized with the advancing stages of animal development than they were on Urantia. With but a single exception, the adjutants experienced the greatest difficulty in contacting with the evolving minds of Urantia organisms that they had ever had in all their functioning throughout the universe of

بسیاری از پدیده‌های حاشیه‌ای به وجود آمدند که شامل انواع ترکیبات آشفته مکانیکی - غیرقابل آموزشی و غیرمکانیکی - آموزش پذیر و اکثس ارگانسیم می‌شدند.

هفت روح یاور با انواع صرفاً مکانیکی ارگانسیم که نسبت به محیط واکنش نشان می‌دهند ارتباط برقرار نمی‌سازند. چنین واکنش‌های از پیش هوشمند ارگانسیم‌های زنده فقط به حوزه‌های انرژی مراکز نیرو، کنترل‌گران فیزیکی، و همکاران آنها مربوط است.

کسب پتانسیل توان یادگیری از طریق تجربه نشانگر آغاز عملکرد ارواح یاور است، و آنها در پایین‌ترین اذهان موجودات بدوی و نامرئی تا بالاترین نمونه‌ها در طبقه‌بندی تکاملی موجودات بشری عمل می‌نمایند. آنها برای رفتار کم و بیش اسرارآمیز و واکنش‌های کاملاً فهم ناشده سریع ذهن نسبت به محیط مادی منبع و الگو می‌باشند. پیش از این که ذهن حیوانی به سطوح بشری دریافت معنویت نائل شود، این موجودات مؤثر وفادار و همیشه قابل اعتماد باید برای مدتی طولانی خدمت مقدماتی روحانی خویش را پیش برند.

یاوران در مسیر تکامل ذهن تجربه‌اندوز تا سطح فاز ششم، روح پرستش، به طور اختصاصی عمل می‌کنند. در این سطح، آن تداخل اجتناب ناپذیر خدمت روحانی به وقوع می‌پیوندد، این پدیده که موجود بالاتر برای هماهنگ سازی سعی به ارتباط با موجود پایین‌تر می‌کند، با این آینده نگری که وی متعاقباً به سطوح پیشرفته تکامل دست یابد. و با این حال، خدمت بیشتر روحانی با عمل هفتمین و آخرین یاور، روح خرد، توأم می‌شود. در سرتاسر خدمت روحانی دنیای روح، فرد هرگز گذار ناگهانی تشریک مساعی روحی را تجربه نمی‌کند. این تغییرات همیشه تدریجی و دوجانبه هستند.

همیشه حوزه‌های واکنش فیزیکی (الکتریکی - شیمیایی) و ذهنی در برابر محرکهای محیطی باید از هم متمایز گردند، و آنها به نوبه خود باید همگی به عنوان پدیده‌هایی جدا از فعالیتهای معنوی شناخته شوند. حوزه‌های جاذبه فیزیکی، ذهنی، و معنوی، به رغم روابط متقابل درونی‌شان، قلمروهای مشخص و واقعیتهای می‌باشند.

8- تکامل در زمان و فضا

زمان و فضا به طرز ناگسستگی به هم مربوطند، و یک رابطه ذاتی میان آنها وجود دارد. تأخیرات زمان در وجود برخی شرایط فضایی اجتناب ناپذیر است.

اگر در تأثیرگذاری بر تغییرات تکاملی پیدایش حیات، صرف وقت زیاد موجب دشواری شود، من باید بگویم که ما نمی‌توانیم پروسه‌های پیدایش حیات را سریعتر از آن که دگرگونی فیزیکی یک سیاره اجازه می‌دهد زمان‌بندی کنیم. ما باید برای توسعه طبیعی و

Nebadon. On this world there developed many forms of border phenomena — confusional combinations of the mechanical-nonteachable and the nonmechanical-teachable types of organismal response.

667.5 (739.1) The seven adjutant spirits do not make contact with the purely mechanical orders of organismal environmental response. Such preintelligent responses of living organisms pertain purely to the energy domains of the power centers, the physical controllers, and their associates.

667.6 (739.2) The acquisition of the potential of the ability to learn from experience marks the beginning of the functioning of the adjutant spirits, and they function from the lowliest minds of primitive and invisible existences up to the highest types in the evolutionary scale of human beings. They are the source and pattern for the otherwise more or less mysterious behavior and incompletely understood quick reactions of mind to the material environment. Long must these faithful and always dependable influences carry forward their preliminary ministry before the animal mind attains the human levels of spirit receptivity.

667.7 (739.3) The adjutants function exclusively in the evolution of experiencing mind up to the level of the sixth phase, the spirit of worship. At this level there occurs that inevitable overlapping of ministry — the phenomenon of the higher reaching down to co-ordinate with the lower in anticipation of subsequent attainment of advanced levels of development. And still additional spirit ministry accompanies the action of the seventh and last adjutant, the spirit of wisdom. Throughout the ministry of the spirit world the individual never experiences abrupt transitions of spirit co-operation; always are these changes gradual and reciprocal.

667.8 (739.4) Always should the domains of the physical (electrochemical) and the mental response to environmental stimuli be differentiated, and in turn must they all be recognized as phenomena apart from spiritual activities. The domains of physical, mental, and spiritual gravity are distinct realms of cosmic reality, notwithstanding their intimate interrelations.

8. EVOLUTION IN TIME AND SPACE

668.1 (739.5) Time and space are indissolubly linked; there is an innate association. The delays of time are inevitable in the presence of certain space conditions.

668.2 (739.6) If spending so much time in effecting the evolutionary changes of life development occasions perplexity, I would say that we cannot time the life processes to unfold any faster than the physical metamorphoses of a planet will permit. We must wait upon the natural, physical development of a planet;

فیزیکی یک سیاره صبر کنیم. ما مطلقاً هیچ کنترلی در تکامل ژئولوژیک نداریم. اگر شرایط فیزیکی اجازه دهد، ما می‌توانیم ترتیب تکامل تکمیل یافته حیات را در زمانی بسیار کمتر از یک میلیون سال بدهیم. اما ما همگی تحت حوزه اقتدار حکمرانان متعال بهشت هستیم، و در بهشت زمان وجود ندارد.

مقیاس فرد برای اندازمگیری زمان، طول عمر وی می‌باشد. از این رو تمامی مخلوقات مشروط به زمان هستند، و لذا به تکامل به صورت یک پروسه بیش از اندازه طولانی می‌نگرند. برای آن تعداد از ما که طول عمرشان به واسطه یک وجود گذرا محدود نیست، تکامل به نظر نمی‌رسد چنان کاری طولانی باشد. در بهشت که در آن زمان وجود ندارد، این چیزها در ذهن بیکرانی و در اعمال جاودانگی تماماً زمان حال هستند.

همانطور که تکامل ذهن به پیدایش کند شرایط فیزیکی بستگی دارد و توسط آن به تأخیر می‌افتد، پیشرفت معنوی نیز به توسعه ذهن وابسته است، و به طور پیوسته توسط عقب افتادگی فکری به تعویق می‌افتد. اما این بنین معنی نیست که تکامل معنوی به تحصیلات، فرهنگ، یا خرد بستگی دارد. روان می‌تواند صرف نظر از فرهنگ ذهنی تکامل یابد، اما نه در فقدان ظرفیت ذهنی و آرزومندی — یعنی انتخاب بقا و تصمیم به کسب کمال فزاینده، و انجام خواست پدر آسمانی. اگر چه بقا ممکن است به داشتن دانش و خرد بستگی نداشته باشد، پیشرفت قطعاً به آنها بستگی دارد.

در آزمایشگاههای تکاملی کیهانی، ذهن همیشه بر ماده چیره است، و روح پیوسته به ذهن وابسته است. شکست این عطایای گوناگون در ایجاد هماهنگی و هم‌ارایی ممکن است موجب تأخیرات زمانی گردد، اما اگر فرد به راستی خداشناس است و در آرزوی یافتن خداوند و همانند او شدن است، در آن صورت صرف نظر از محدودیتهای زمان، بقا تضمین شده است. وضعیت فیزیکی ممکن است ذهن را دچار نارسایی سازد، و انحراف ذهنی ممکن است نیل به معنویت را به تأخیر اندازد، اما هیچیک از این موانع نمی‌تواند انتخاب اراده تماماً روحانی شده را شکست دهد.

هنگامی که شرایط فیزیکی آماده‌اند، تکاملهای ناگهانی ذهنی ممکن است رخ دهند؛ هنگامی که وضعیت ذهن مساعد است، دگرگونیهای ناگهانی معنوی ممکن است به وقوع پیوندند؛ وقتی که ارزشهای معنوی مورد پذیرش صحیح قرار گیرند، در آن صورت معانی کیهانی قابل تشخیص می‌شوند، و شخصیت به طور فزاینده از نارساییهای زمان رها می‌شود و از محدودیتهای مکان نجات می‌یابد.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات نبادان مقیم یورنشیا.]

we have absolutely no control over geologic evolution. If the physical conditions would allow, we could arrange for the completed evolution of life in considerably less than one million years. But we are all under the jurisdiction of the Supreme Rulers of Paradise, and time is nonexistent on Paradise.

^{6583 (739.7)} The individual's yardstick for time measurement is the length of his life. All creatures are thus time conditioned, and therefore do they regard evolution as being a long-drawn-out process. To those of us whose life span is not limited by a temporal existence, evolution does not seem to be such a protracted transaction. On Paradise, where time is nonexistent, these things are all *present* in the mind of Infinity and the acts of Eternity.

^{6584 (739.8)} As mind evolution is dependent on, and delayed by, the slow development of physical conditions, so is spiritual progress dependent on mental expansion and unfailingly delayed by intellectual retardation. But this does not mean that spiritual evolution is dependent on education, culture, or wisdom. The soul may evolve regardless of mental culture but not in the absence of mental capacity and desire — the choice of survival and the decision to achieve ever-increasing perfection — to do the will of the Father in heaven. Although survival may not depend on the possession of knowledge and wisdom, progression most certainly does.

^{6585 (740.1)} In the cosmic evolutionary laboratories mind is always dominant over matter, and spirit is ever correlated with mind. Failure of these diverse endowments to synchronize and co-ordinate may cause time delays, but if the individual really knows God and desires to find him and become like him, then survival is assured regardless of the handicaps of time. Physical status may handicap mind, and mental perversity may delay spiritual attainment, but none of these obstacles can defeat the whole-souled choice of will.

^{6586 (740.2)} When physical conditions are ripe, *sudden* mental evolutions may take place; when mind status is propitious, *sudden* spiritual transformations may occur; when spiritual values receive proper recognition, then cosmic meanings become discernible, and increasingly the personality is released from the handicaps of time and delivered from the limitations of space.

^{6587 (740.3)} [Sponsored by a Life Carrier of Nebadon resident on Urantia.]

مقاله 66. پرنس سیاره‌ای یورنثیا

⇨ 067

کتاب یورنثیا

065 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنثیا

مقاله 66

پرنس سیاره‌ای یورنثیا

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- پرنس کلیگاشیا
- 2- پرسنل پرنس
- 3- دلمیشیا — شهر پرنس
- 4- روزهای آغازین یکصد نفر
- 5- سازمان یکصد نفر
- 6- حکومت پرنس
- 7- زندگی در دلمیشیا
- 8- بداقبالی کلیگاشیا

مقدمه مقاله

ظهور یک پسر لانوناندیک در یک کره معمولی حاکی از این است که اراده، توان انتخاب راه بقای ابدی، در ذهن انسان اولیه به وجود آمده است. ولی در یورنثیا پرنس سیاره‌ای تقریباً نیم میلیون سال بعد از پیدایش اراده انسانی وارد شد.

در حدود پانصد هزار سال پیش و مقارن با پیدایش شش نژاد رنگین یا سنگیک، کلیگاشیا، پرنس سیاره‌ای، به یورنثیا وارد گشت. در هنگام ورود پرنس، تقریباً نیم میلیارد موجود بشری بدوی در کره زمین وجود داشت و آنها در سراسر اروپا، آسیا، و آفریقا کاملاً پراکنده بودند. ستاد مرکزی پرنس که در بین‌النهرین مستقر بود، حدوداً در مرکز جمعیت کره زمین قرار داشت.

1- پرنس کلیگاشیا

کلیگاشیا یک پسر لانوناندیک، شماره 9,344 از رتبه دوم بود. او در اداره امور جهان محلی به طور کلی، و طی اعصار بعد، در مدیریت سیستم محلی سیتانیا

PAPER 66

THE PLANETARY PRINCE OF
URANTIA

SECTIONS

Introduction

1. Prince Caligastia
2. The Prince's Staff
3. Dalamatia — The City of the Prince
4. Early Days of the One Hundred
5. Organization of the One Hundred
6. The Prince's Reign
7. Life in Dalamatia
8. Misfortunes of Caligastia

INTRODUCTION

^{6601 (741.1)} THE advent of a Lanonandek Son on an average world signifies that will, the ability to choose the path of eternal survival, has developed in the mind of primitive man. But on Urantia the Planetary Prince arrived almost half a million years after the appearance of human will.

^{6602 (741.2)} About five hundred thousand years ago and concurrent with the appearance of the six colored or Sangik races, Caligastia, the Planetary Prince, arrived on Urantia. There were almost one-half billion primitive human beings on earth at the time of the Prince's arrival, and they were well scattered over Europe, Asia, and Africa. The Prince's headquarters, established in Mesopotamia, was at about the center of world population.

1. PRINCE CALIGASTIA

^{6611 (741.3)} Caligastia was a Lanonandek Son, number 9,344 of the secondary order. He was experienced in the administration of the affairs of

به طور ویژه تجربه داشت.

پیش از حکمرانی لوسیفر در سیتانیا، کلیگشتیا به شورای مشاوران حامل حیات در جروسم ملحق شده بود. لوسیفر کلیگشتیا را به مقامی در زمره کارمندان شخصی خود ارتقا داد، و او پنج مأموریت پیاپی افتخارآمیز و معتمدانه را به گونه‌ای پسندیده به انجام رسانید.

کلیگشتیا در همان اوایل در پی تصدی مقام پرنس سیاره‌ای برآمد، ولی هر بار که درخواستش برای تصویب در شوراهای کوکبه مطرح می‌گردید در دریافت موافقت پدران کوکبه مکرراً ناکام می‌ماند. کلیگشتیا به نظر می‌رسید مخصوصاً مایل بود که به عنوان فرمانروای سیاره‌ای به یک کره دهگانه یا تغییر و تبدیل حیات اعزام شود. درخواست او پیش از آن که سرانجام به یورنشیا گمارده شود چندین بار رد شده بود.

کلیگشتیا به رغم خصیصه بارز بی‌قراری، علاوه بر تمایل به مخالفت با نظم موجود در برخی امور جزئی، با پیشینه‌ای رشک برانگیز از وفاداری و اخلاص نسبت به سعادت جهان مبدأ و اقامت موقتش از جروسم عازم عهده‌داری حکومت بر کره زمین گشت.

هنگامی که کلیگشتیای تیزهوش از پایتخت سیستم روانه گردید من در جروسم حضور داشتم. تا آن هنگام هیچ پرنس سیاره‌ای با تجربه‌ای غنی‌تر از آمادگی یا با چشم‌اندازی بهتر نسبت به کلیگشتیا در آن روز پرحادثه، نیم میلیون سال پیش، عازم کار حکومت بر دنیا نشده بود. یک چیز حتمی است: در حالی که من مأموریت خود را در رابطه با گزارش آن رخداد روی سیستم پخش خبری جهان محلی به اجرا می‌گذاشتم، برای یک لحظه حتی در کمترین میزان آن این پنداشت را که این لانوناندک برجسته در چنین فاصله کوتاهی به اعتماد مقدس خویش در امانت سیاره‌ای خیانت می‌ورزد و به طوری چنان وحشتناک نام نیک رسته والای فرزندی جهان خویش را لکهدار می‌سازد متصور نمی‌دیدم. من واقعاً یورنشیا را جزو پنج یا شش تا از خوش اقبالترین سیارات در تمامی سیتانیا تلقی می‌کردم که چنین ذهن مجرب، ماهر، و باصالتی در سکان رهبری امور کره زمین داشته باشد. در آن هنگام من درک نمی‌کردم که کلیگشتیا به طرزی غافلگیرانه داشت شیفته خود می‌شد. در آن هنگام من پیچیدگی غرور شخصیت را کاملاً نمی‌فهمیدم.

2- پرنس پرنس

پرنس سیاره‌ای یورنشیا به تنهایی به مأموریت خویش اعزام نگردید، بلکه توسط گروه معمول دستیاران و مددکاران اداری همراهی می‌شد.

در رأس این گروه، دلیگشتیا، معاون و همکار پرنس سیاره‌ای قرار داشت. دلیگشتیا نیز یک پسر لانوناندک ثانویه، شماره 319,407 از آن رسته بود. او در هنگام مأموریت خویش به عنوان همکار کلیگشتیا در

the local universe in general and, during later ages, with the management of the local system of Satania in particular.

^{661.2 (741.4)} Prior to the reign of Lucifer in Satania, Caligastia had been attached to the council of the Life Carrier advisers on Jerusem. Lucifer elevated Caligastia to a position on his personal staff, and he acceptably filled five successive assignments of honor and trust.

^{661.3 (741.5)} Caligastia very early sought a commission as Planetary Prince, but repeatedly, when his request came up for approval in the constellation councils, it would fail to receive the assent of the Constellation Fathers. Caligastia seemed especially desirous of being sent as planetary ruler to a decimal or life-modification world. His petition had several times been disapproved before he was finally assigned to Urantia.

^{661.4 (741.6)} Caligastia went forth from Jerusem to his trust of world dominion with an enviable record of loyalty and devotion to the welfare of the universe of his origin and sojourn, notwithstanding a certain characteristic restlessness coupled with a tendency to disagree with the established order in certain minor matters.

^{661.5 (741.7)} I was present on Jerusem when the brilliant Caligastia departed from the system capital. No prince of the planets ever embarked upon a career of world rulership with a richer preparatory experience or with better prospects than did Caligastia on that eventful day one-half million years ago. One thing is certain: As I executed my assignment of putting the narrative of that event on the broadcasts of the local universe, I never for one moment entertained even in the slightest degree any idea that this noble Lanonandek would so shortly betray his sacred trust of planetary custody and so horribly stain the fair name of his exalted order of universe sonship. I really regarded Urantia as being among the five or six most fortunate planets in all Satania in that it was to have such an experienced, brilliant, and original mind at the helm of world affairs. I did not then comprehend that Caligastia was insidiously falling in love with himself; I did not then so fully understand the subtleties of personality pride.

2. THE PRINCE'S STAFF

^{662.1 (742.1)} The Planetary Prince of Urantia was not sent out on his mission alone but was accompanied by the usual corps of assistants and administrative helpers.

^{662.2 (742.2)} At the head of this group was Daligastia, the associate-assistant of the Planetary Prince. Daligastia was also a secondary Lanonandek Son, being number 319,407 of that order. He ranked as

ردیف یک معاون بود.

پرسنل سیاره‌ای شامل تعداد کثیری از فرشتگان همیار و گروهی از موجودات آسمانی دیگر می‌شدند که به کار پیشبرد منافع و ترویج رفاه نژادهای بشری گمارده شده بودند. ولی از دیدگاه شما جالبترین گروه در میان همه، اعضای مادی پرسنل پرنس بودند که گاهی اوقات به عنوان گروه یکصد نفره کلیگشیا مورد اشاره قرار می‌گرفتند.

این اعضای یکصد نفره دوباره پدیدار گشته پرسنل پرنس از میان بیش از 785,000 تن از شهروندان فراز یابنده جروسم که برای مبادرت به ماجرای یورنشیا داوطلب شده بودند توسط کلیگشیا برگزیده شده بودند. هر یک از یکصد نفر انتخاب شده از سیاره متفاوتی بود و هیچیک از آنان از یورنشیا نبود.

این داوطلبان جروسمی توسط فرشتگان انتقال سراف مستقیماً از پایتخت سیستم به یورنشیا آورده شدند، و به محض ورود تا هنگامی که بتوانند از فرمهای شخصیتی حاوی طبیعت دوگانه ویژه خدمت سیاره‌ای، بدنهای واقعی برخوردار از جسم و خون ولی همچنین منطق با مدارهای حیاتی سیستم، برخوردار گردند، در پوشش سرافیمی نگاه داشته شدند.

منتی پیش از ورود این یکصد شهروند جروسم، دو حامل حیات سرپرست مقیم یورنشیا که از پیش طرحهای خود را تکمیل کرده بودند، طی درخواستی از جروسم و ایندیشیا اجازه خواستند پلاسمای حیات یکصد نفر از برگزیدگان بازمانده اصل و نسب اندان و فانتا در بدنهای مادی که برای اعضای مادی پرسنل پرنس در نظر گرفته شده بودند پیوند زده شوند. این درخواست در جروسم پذیرفته شده و در ایندیشیا تأیید گردید.

در نتیجه پنجاه مرد و پنجاه زن از اولاد اندان و فانتا که نمایانگر بقای بهترین تیره‌های آن نژاد بی‌نظیر بودند توسط حاملین حیات انتخاب شدند. این اندانیهای یاری دهنده به پیشرفت نژادی، به استثنای یک یا دو تن، نسبت به یکدیگر غریبه بودند. آنها از مکانهایی بسیار دور از هم با هدایت هماهنگ شده تنظیم کنندگان فکر و راهنمایی فرشتگان سراف در آستان ستاد مرکزی سیاره‌ای پرنس گردآوری شده بودند. در اینجا یکصد بشر مورد اشاره به دستان کمیسیون بسیار ماهر داوطلب از اولاد آن که کار استخراج ماده بخشی از پلاسمای حیات این اولاد اندان را هدایت می‌کردند سپرده شدند. آنگاه این ماده زنده به بدنهای مادی که برای استفاده یکصد عضو جروسمی پرسنل پرنس ساخته شده بودند انتقال یافت. در این اثنا، این شهروندان جدیدالورود پایتخت سیستم در خواب انتقال سرافیمی نگاه داشته شدند.

این کارکردها، به همراه آفرینش واقعی بدنهای مخصوص برای گروه یکصد نفره کلیگشیا، موجب منشأ یافتن افسانه‌های بیشماری شد که بسیاری از آنان

an assistant at the time of his assignment as Caligastia's associate.

^{6623 (742.3)} The planetary staff included a large number of angelic co-operators and a host of other celestial beings assigned to advance the interests and promote the welfare of the human races. But from your standpoint the most interesting group of all were the corporeal members of the Prince's staff — sometimes referred to as *the Caligastia one hundred*.

^{6624 (742.4)} These one hundred rematerialized members of the Prince's staff were chosen by Caligastia from over 785,000 ascendant citizens of Jerusalem who volunteered for embarkation on the Urantia adventure. Each one of the chosen one hundred was from a different planet, and none of them were from Urantia.

^{6625 (742.5)} These Jerusemite volunteers were brought by seraphic transport direct from the system capital to Urantia, and upon arrival they were held enseraphimed until they could be provided with personality forms of the dual nature of special planetary service, literal bodies consisting of flesh and blood but also attuned to the life circuits of the system.

^{6626 (742.6)} Sometime before the arrival of these one hundred Jerusalem citizens, the two supervising Life Carriers resident on Urantia, having previously perfected their plans, petitioned Jerusem and Edentia for permission to transplant the life plasm of one hundred selected survivors of the Andon and Fonta stock into the material bodies to be projected for the corporeal members of the Prince's staff. The request was granted on Jerusem and approved on Edentia.

^{6627 (742.7)} Accordingly, fifty males and fifty females of the Andon and Fonta posterity, representing the survival of the best strains of that unique race, were chosen by the Life Carriers. With one or two exceptions these Andonite contributors to the advancement of the race were strangers to one another. They were assembled from widely separated places by co-ordinated Thought Adjuster direction and seraphic guidance at the threshold of the planetary headquarters of the Prince. Here the one hundred human subjects were given into the hands of the highly skilled volunteer commission from Avalon, who directed the material extraction of a portion of the life plasm of these Andon descendants. This living material was then transferred to the material bodies constructed for the use of the one hundred Jerusemite members of the Prince's staff. Meantime, these newly arrived citizens of the system capital were held in the sleep of seraphic transport.

^{6628 (742.8)} These transactions, together with the literal creation of special bodies for the Caligastia one hundred, gave origin to numerous legends,

متعاقباً با روایات آتی مربوط به استقرار سیاره‌ای آدم و حوا مغشوش گردیدند.

تمامی عمل تجدید شخصیت، از هنگام ورود انتقال دهندگان سرافای که یکصد داوطلب جروسم را حمل می‌کردند تا زمانی که به صورت موجودات سمگانه عالم به هوش آمدند، دقیقاً ده روز به طول انجامید.

3- دلمیشیا — شهر پرنس

ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای در ناحیه خلیج فارس آن روزها، در منطقه‌ای مربوط به بین‌النهرین آتی واقع شده بود.

آب و هوا و منظره طبیعت در بین‌النهرین آن ایام از هر جهت برای انجام مسئولیتهای پرسنل پرنس و دستیاران آنان مطلوب بود، بسیار متفاوت از شرایطی که از آن هنگام گاهی اوقات مستولی بوده است. داشتن چنین آب و هوای مساعدی به عنوان بخشی از محیط طبیعی زیست که برای واداشتن یورنشیاپیهای بدوی به برخی پیشرفتهای اولیه در فرهنگ و تمدن طرح شده بود، ضروری بود. یک کار بزرگ آن دوران تغییر انسان از شکارچی به گلهدار بود، با این امید که او در آینده به کشاورزی صلح دوست و خانه نشین تکامل یابد.

ستاد مرکزی پرنس سیاره‌ای در یورنشیا نمونه چنین قرارگاههایی در یک کره جوان و در حال پیشرفت بود. هسته محل استقرار پرنس یک شهر بسیار ساده اما زیبا بود که داخل دیواری به ارتفاع چهل فوت محصور بود. این مرکز فرهنگی کره زمین به افتخار دلیگستشیا، دلمیشیا نامیده شد.

شهر به صورت ده ناحیه فرعی طرح‌ریزی شده بود و عمارات ستاد مرکزی ده شورای پرسنل مادی در مراکز این نواحی فرعی واقع شده بودند. در مرکزی‌ترین نقطه شهر معبد پدر نادیدنی قرار داشت. ستاد اداری پرنس و دستیارانش به صورت دوازده اتاق ترتیب یافته بود که به طور بلافاصل دور تا دور خود معبد گروهبندی شده بودند.

ساختمانهای دلمیشیا همگی یک طبقه بودند، به استثنای مقرهای شورا که دو طبقه بودند و معبد مرکزی پدر همه، که کوچک ولی ارتفاع آن سه طبقه بود.

شهر، نمایانگر بهترین روشهای آن روزگاران نخستین در به کارگیری مواد ساختمانی — آجر — بود. از مقدار بسیار کمی سنگ یا چوب استفاده شد. خانه‌سازی و معماری دهکده در میان مردمان اطراف از روی نمونه دلمیشیایی بسیار بهبود یافت.

در نزدیکی ستاد مرکزی پرنس تمام نژادها و اقشار موجودات بشری ساکن بودند. و از میان این قبایل نزدیک بود که اولین دانشجویان مدارس پرنس عضوگیری شدند. اگر چه این مدارس اولیه دلمیشیا ابتدایی بودند، تمام آنچه

many of which subsequently became confused with the later traditions concerning the planetary installation of Adam and Eve.

^{6629 (7431)} The entire transaction of repersonalization, from the time of the arrival of the seraphic transports bearing the one hundred Jerusalem volunteers until they became conscious, threefold beings of the realm, consumed exactly ten days.

3. DALAMATIA — THE CITY OF THE PRINCE

⁶⁶³¹⁽⁷⁴³²⁾ The headquarters of the Planetary Prince was situated in the Persian Gulf region of those days, in the district corresponding to later Mesopotamia.

^{6632 (7433)} The climate and landscape in the Mesopotamia of those times were in every way favorable to the undertakings of the Prince's staff and their assistants, very different from conditions which have sometimes since prevailed. It was necessary to have such a favoring climate as a part of the natural environment designed to induce primitive Urantians to make certain initial advances in culture and civilization. The one great task of those ages was to transform man from a hunter to a herder, with the hope that later on he would evolve into a peace-loving, home-abiding farmer.

⁶⁶³³⁽⁷⁴³⁴⁾ The headquarters of the Planetary Prince on Urantia was typical of such stations on a young and developing sphere. The nucleus of the Prince's settlement was a very simple but beautiful city, enclosed within a wall forty feet high. This world center of culture was named Dalamatia in honor of Daligastia.

^{6634 (7435)} The city was laid out in ten subdivisions with the headquarters mansions of the ten councils of the corporeal staff situated at the centers of these subdivisions. Centermost in the city was the temple of the unseen Father. The administrative headquarters of the Prince and his associates was arranged in twelve chambers immediately grouped about the temple itself.

^{6635 (7436)} The buildings of Dalamatia were all one story except the council headquarters, which were two stories, and the central temple of the Father of all, which was small but three stories in height.

⁶⁶³⁶⁽⁷⁴³⁷⁾ The city represented the best practices of those early days in building material — brick. Very little stone or wood was used. Home building and village architecture among the surrounding peoples were greatly improved by the Dalamatian example.

^{6637 (7438)} Near the Prince's headquarters there dwelt all colors and strata of human beings. And it was from these near-by tribes that the first students of the Prince's schools were recruited. Although

را که برای این مردان و زنان آن عصر بدوی می‌توانست انجام شود فراهم می‌کردند.

کارکنان مادی پرنس مستمراً افراد برتر قبایل اطراف را به دور خود جمع می‌کردند و پس از آموزش دادن و الهام بخشیدن به این دانشجویان، آنان را به عنوان آموزگاران و رهبران مردمان مربوطه باز می‌گرداندند.

4- روزهای آغازین یکصد نفر

ورود پرسنل پرنس تأثیر عمیقی ایجاد نمود. در حالی که تقریباً هزار سال وقت لازم بود تا خبرها در بیرون پخش شود، آن قبایل نزدیک به ستاد مرکزی بین‌النهرینی از آموزشها و سلوک یکصد ساکن موقت جنید در یورنشیا به طور فوق‌العاده‌ای تأثیر پذیرفتند. و مقدار زیادی از اسطوره‌شناسی متعاقب شما، از روایات تحریف شده این روزگاران آغازین، هنگامی که این اعضای پرسنل پرنس به عنوان ابر انسان در یورنشیا تجدید شخصیت یافتند، منشأ پذیرفت.

مانع جدی برای نفوذ مؤثر چنین آموزگاران خارج سیاره‌ای این تمایل انسانهای فانی است که به آنان به صورت خدایان می‌نگرند، ولی صرف نظر از تکنیک ظهور آنان در زمین، گروه یکصد نفره کلیگسشیا — پنجاه مرد و پنجاه زن — به روشهای فوق طبیعی یا کنترل فوق بشری متوسل نشدند.

ولی با این وجود پرسنل مادی ابر انسان بودند. آنان مأموریت خود را در یورنشیا به صورت موجودات سمگانه استثنایی آغاز نمودند:

1- آنها جسمانی و نسبتاً بشر بودند، زیرا حاوی پلاسمای واقعی حیات یکی از نژادهای بشری، پلاسمای اندانی حیات یورنشیا بودند.

این یکصد عضو پرسنل پرنس از روی جنسیت و مطابق وضعیت انسانی پیشین خود به طور مساوی تقسیم شدند. هر شخص از این گروه قادر بود به صورت رسته جنیدی از وجود فیزیکی جسمیت یابد، اما به آنان دقیقاً دستور داده شده بود که فقط تحت شرایط مشخصی به پدر و مادر شدن مبادرت ورزند. برای پرسنل مادی یک پرنس سیاره‌ای معمول است که مدتی پیش از کناره‌گیری کردن از خدمت ویژه سیاره‌ای جانشینان خود را به وجود آورند. معمولاً این کار همزمان با، یا مدت کوتاهی پس از ورود آدم و حوای سیاره‌ای صورت می‌پذیرد.

از این رو این موجودات ویژه نسبت به این که از وصلت جنسی آنان چه نوع مخلوق مادی به وجود می‌آمد ایده کمی داشته یا بی‌اطلاع بودند. و آنان هرگز ندانستند، زیرا پیش از آن که زمان چنین مرحله‌ای در اجرای کار آن در کره زمین فرا رسد تمامی نظام با شورش دگرگون گردید و آنانی که بعداً در نقش پدر و مادر به کار پرداختند از جریانات حیاتی سیستم منزوی شده بودند.

این اعضای پدیدار گشته پرسنل کلیگسشیا در رنگ

these early schools of Dalamatia were crude, they provided all that could be done for the men and women of that primitive age.

^{66:38 (743:9)} The Prince's corporeal staff continuously gathered about them the superior individuals of the surrounding tribes and, after training and inspiring these students, sent them back as teachers and leaders of their respective peoples.

4. EARLY DAYS OF THE ONE HUNDRED

^{66:41 (743:10)} The arrival of the Prince's staff created a profound impression. While it required almost a thousand years for the news to spread abroad, those tribes near the Mesopotamian headquarters were tremendously influenced by the teachings and conduct of the one hundred new sojourners on Urantia. And much of your subsequent mythology grew out of the garbled legends of these early days when these members of the Prince's staff were repersonalized on Urantia as supermen.

^{66:42 (744:1)} The serious obstacle to the good influence of such extraplanetary teachers is the tendency of mortals to regard them as gods, but aside from the technique of their appearance on earth the Caligastia one hundred — fifty men and fifty women — did not resort to supernatural methods nor superhuman manipulations.

^{66:43 (744:2)} But the corporeal staff were nonetheless superhuman. They began their mission on Urantia as extraordinary threefold beings:

^{66:44 (744:3)} 1. They were corporeal and relatively human, for they embodied the actual life plasm of one of the human races, the Andonic life plasm of Urantia.

^{66:45 (744:4)} These one hundred members of the Prince's staff were divided equally as to sex and in accordance with their previous mortal status. Each person of this group was capable of becoming coparental to some new order of physical being, but they had been carefully instructed to resort to parenthood only under certain conditions. It is customary for the corporeal staff of a Planetary Prince to procreate their successors sometime prior to retiring from special planetary service. Usually this is at, or shortly after, the time of the arrival of the Planetary Adam and Eve.

^{66:46 (744:5)} These special beings therefore had little or no idea as to what type of material creature would be produced by their sexual union. And they never did know, before the time for such a step in the prosecution of their world work the entire regime was upset by rebellion, and those who later functioned in the parental role had been isolated from the life currents of the system.

^{66:47 (744:6)} In skin color and language these

پوست و زین، نژاد اندانی را دنبال نمودند. آنان همانند انسانهای فانی آن سرزمین از غذا تغذیه می‌کردند، با این تفاوت: بدنهای از نو خلق شده این گروه توسط یک خوراک غیرگوشتی به طور کامل ارضا می‌گردید. این یکی از ملاحظاتی بود که سکونت آنان را در یک منطقه گرمسیری که سرشار از میوه و آجیل بود مشخص می‌نمود. کار ادامه حیات از طریق خوراک غیرگوشتی به ایام گروه یکصد نفره کلیگشیا باز می‌گردد، زیرا این سنت به دور و نزدیک گسترش یافته و عادات تغذیه بسیاری از قبایل اطراف، گروههایی که در نژادهای تکاملی منحصراً گوشتخوار پیشین منشأ داشتند، را تأثیر بخشید.

2- یکصد نفر، ماتریال ولی ابر انسان بودند، که به عنوان مرتبت بالا و ویژه‌ای از مردان و زنان بی‌همتا در یورنسیا از نو آفریده شده بودند.

این گروه در حالی که از شهروندی موقت در جروسم برخوردار بودند، هنوز از پیوند با تنظیم کنندگان فکری خود انفصال نیافته بودند؛ و هنگامی که در رابطه با رسته‌های فرود آینده فرزندی برای خدمت سیاره‌ای داوطلب شده و پذیرفته شدند، تنظیم کنندگان آنان جدا شدند. اما این جروسمیها موجودات فوق انسانی بودند — آنان دارای روانهای رشد فراز یافته بودند. در طول زندگی انسانی در جسم، روان در وضعیت جنینی قرار دارد؛ آن در حیات مورانشیا به دنیا می‌آید (تجدید حیات می‌شود) و از طریق کرات متعاقب مورانشیا رشد را تجربه می‌نماید. و روانهای گروه یکصد نفره کلیگشیا بدین ترتیب از طریق تجارب تدریجی هفت کرات قصر تا وضعیت شهروندی در جروسم رشد و نمو یافته بودند.

پرسنل در انطباق با دستوراتشان به زاد و ولد جنسی مبادرت نکردند، اما آنان ساختارهای شخصی خود را با کوشش طاقت‌فرسا مطالعه نموده و هر فاز قابل تصور از ارتباط عقلانی (ذهنی) و مورانشیایی (روانی) را با دقت بررسی نمودند. و در طول سی و سومین سال اقامت موقت آنان در دلمیشیا، مدتها پیش از این که دیوار به اتمام رسد بود که فرد شماره دو و شماره هفت از گروه دان به طور تصادفی پدیده‌ای کشف نمودند که حاصل ارتباط وجود مورانشیایی آنان (ظاهراً غیرجنسی و غیرمادی) بود؛ و نتیجه این ماجرا به صورت اولین مخلوق از مخلوقات بینابینی اولیه، خود را محرز ساخت. این موجود جدید برای پرسنل سیاره‌ای و همکاران آسمانی آنان کاملاً مرئی بود اما برای مردان و زنان قبایل گوناگون بشری مرئی نبود. به دنبال اجازه پرسنل سیاره‌ای تمام پرسنل مادی دست به تولید موجودات مشابهی زدند، و به دنبال رهنمودهای زوج پیش‌تاز گروه دان، همگی موفق شدند. بدین ترتیب پرسنل پرسنل نهایتاً گروه آغازین 50,000 بینابینی اولیه را به وجود آوردند.

این مخلوقات نوع میانی در به انجام رسانیدن امور ستاد مرکزی کره زمین موجب خدمت بزرگی بودند. آنها برای موجودات بشری نامرئی بودند، اما به ساکنان موقت بدوی در دلمیشیا راجع به این نیمه روحهای نادیدنی آموزش داده شده بود، و برای منتهای مدیریت برای این انسانهای فانی در حال تکامل آنها جمع کل دنیای

materialized members of Caligastia's staff followed the Andonic race. They partook of food as did the mortals of the realm with this difference: The re-created bodies of this group were fully satisfied by a nonflesh diet. This was one of the considerations which determined their residence in a warm region abounding in fruits and nuts. The practice of subsisting on a nonflesh diet dates from the times of the Caligastia one hundred, for this custom spread near and far to affect the eating habits of many surrounding tribes, groups of origin in the once exclusively meat-eating evolutionary races.

66:4.8 (744:7) 2. The one hundred were material but superhuman beings, having been reconstituted on Urantia as unique men and women of a high and special order.

66:4.9 (744:8) This group, while enjoying provisional citizenship on Jerusalem, were as yet unfused with their Thought Adjusters; and when they volunteered and were accepted for planetary service in liaison with the descending orders of sonship, their Adjusters were detached. But these Jerusemites were superhuman beings — they possessed souls of ascendant growth. During the mortal life in the flesh the soul is of embryonic estate; it is born (resurrected) in the morontia life and experiences growth through the successive morontia worlds. And the souls of the Caligastia one hundred had thus expanded through the progressive experiences of the seven mansion worlds to citizenship status on Jerusalem.

66:4.10 (744:9) In conformity to their instructions the staff did not engage in sexual reproduction, but they did painstakingly study their personal constitutions, and they carefully explored every imaginable phase of intellectual (mind) and morontia (soul) liaison. And it was during the thirty-third year of their sojourn in Dalamatia, long before the wall was completed, that number two and number seven of the Danite group accidentally discovered a phenomenon attendant upon the liaison of their morontia selves (supposedly nonsexual and nonmaterial); and the result of this adventure proved to be the first of the primary midway creatures. This new being was wholly visible to the planetary staff and to their celestial associates but was not visible to the men and women of the various human tribes. Upon authority of the Planetary Prince the entire corporeal staff undertook the production of similar beings, and all were successful, following the instructions of the pioneer Danite pair. Thus did the Prince's staff eventually bring into being the original corps of 50,000 primary midwayers.

66:4.11 (745:1) These mid-type creatures were of great service in carrying on the affairs of the world's headquarters. They were invisible to human beings, but the primitive sojourners at Dalamatia were taught about these unseen semispirits, and for ages they constituted the sum total of the spirit world to

روحي را تشكيل مي‌دادند.

3- گروه يكصد نفره كليگشيا شخصاً فناپذير يا ناميرا بودند. در فرمهاي مادي آنان ضمائم پادزهری جريانات حيات سيستم در گردش بود؛ و اگر آنان به سبب شورش ارتباط خود را با مدارهاي حيات از دست نمیدادند، تا زمان ورود يك پسر بعدي خداوند، يا تا مدت زمان اتی معافيت آنان برای از سرگيري سفر وقفه یافته به هاونا و بهشت برای ابد ادامه زندگی می‌دادند.

این ضمائم پادزهری جريانات حيات ستانيا، از میوه درخت حيات، يك نهال ايندشیا که در هنگام ورود كليگشيا توسط والامرته‌های نر لاشيادک به يورنشیا فرستاده شد، استخراج شده بودند. در روزگاران دلميشیا این درخت در حياط مرکزی معبد پدر نادیني رشد نمود، و میوه درخت حيات بود که موجودات مادی و سوا از آن فانی پرسنل پرنس را قادر می‌ساخت که تا زمانی که به آن دسترسی داشتند به طور ابد ادامه حيات دهند.

این فوق تغذیه در حالی که برای نژادهای تکاملی فاقد ارزش بود، برای اعطای حيات مداوم به گروه يكصد نفره كليگشيا و همچنين به يكصد اندانی تغيير یافته که همکار آنان بودند کاملاً مؤثر بود.

در این رابطه باید توضیح داده شود که در زمانی که يكصد اندانی، یاخته پلاسمای بشری خویش را به اعضای پرسنل پرنس اهدا کردند، حاملین حيات ضمیمه مدارهای سيستم را در داخل بدنهای فانی آنان وارد نمودند؛ و بدین ترتیب آنها قادر شدند همراه با پرسنل، قرن بعد از قرن، در مقابله با مرگ فیزیکی ادامه زندگی دهند.

سرانجام يكصد اندانی نسبت به مساعدت خود به فرمهای جديد مسئولین مافوق خویش مطلع گردیدند، و همین يكصد فرزند قبایل اندان به عنوان همراهان شخصی پرسنل مادی پرنس در ستاد مرکزی نگاه داشته شدند.

5- سازمان يكصد نفر

يكصد نفر در ده شورای خود مختار که هر يك دارای ده عضو بود برای خدمت سازماندهی شدند. وقتی که دو یا تعداد بیشتری از این ده شورا جلسه مشترک تشکیل می‌دادند، دليگشيا ریاست چنین گردهماییهای مرتبط را به عهده می‌گرفت. این ده گروه به صورت زیر تشکیل می‌شدند:

1- شورای خوراک و رفاه مادی. ریاست این گروه را آنگ به عهده داشت. خوراک، آب، پوشاک، و پیشرفت مادی انواع بشر توسط این گروه توانا شکوفا گردید. آنها کندن چاه، کنترل چشمه، و آبیاری را آموزش می‌دادند. آنان به آنهایی که متعلق به ارتفاعات بالاتر و متعلق به شمال بودند، روشهای بهبود یافته آغشته سازی پوست را برای استفاده به عنوان پوشاک آموزش می‌دادند، و بعدها توسط آموزگاران هنر و علم ریسندگی عرضه گردید.

these evolving mortals.

66:4.12 (745:2) 3. The Caligastia one hundred were personally immortal, or undying. There circulated through their material forms the antidotal complements of the life currents of the system; and had they not lost contact with the life circuits through rebellion, they would have lived on indefinitely until the arrival of a subsequent Son of God, or until their sometime later release to resume the interrupted journey to Havona and Paradise.

66:4.13 (745:3) These antidotal complements of the Satania life currents were derived from the fruit of the tree of life, a shrub of Edentia which was sent to Urantia by the Most Highs of Norlatiadek at the time of Caligastia's arrival. In the days of Dalamatia this tree grew in the central courtyard of the temple of the unseen Father, and it was the fruit of the tree of life that enabled the material and otherwise mortal beings of the Prince's staff to live on indefinitely as long as they had access to it.

66:4.14 (745:4) While of no value to the evolutionary races, this supersustenance was quite sufficient to confer continuous life upon the Caligastia one hundred and also upon the one hundred modified Andonites who were associated with them.

66:4.15 (745:5) It should be explained in this connection that, at the time the one hundred Andonites contributed their human germ plasm to the members of the Prince's staff, the Life Carriers introduced into their mortal bodies the complement of the system circuits; and thus were they enabled to live on concurrently with the staff, century after century, in defiance of physical death.

66:4.16 (745:6) Eventually the one hundred Andonites were made aware of their contribution to the new forms of their superiors, and these same one hundred children of the Andon tribes were kept at headquarters as the personal attendants of the Prince's corporeal staff.

5. ORGANIZATION OF THE ONE HUNDRED

66:5.1 (745:7) The one hundred were organized for service in ten autonomous councils of ten members each. When two or more of these ten councils met in joint session, such liaison gatherings were presided over by Daligastia. These ten groups were constituted as follows:

66:5.2 (745:8) 1. The council on food and material welfare. This group was presided over by Ang. Food, water, clothes, and the material advancement of the human species were fostered by this able corps. They taught well digging, spring control, and irrigation. They taught those from the higher altitudes and from the north improved methods of treating skins for use as clothing, and weaving was later introduced by the teachers of art and science.

پیشرفت‌های بزرگی در شیوه‌های ذخیره خوراک حاصل گردید. غذا با پختن، خشک کردن، و دود دادن حفظ می‌شد؛ بدین ترتیب آن قییمی‌ترین دارایی گردید. به انسان آموزش داده شد که برای مخاطرات قطعی که گهگاه موجب تلفات زیادی در کره زمین می‌شد تدارک ببیند.

2- هیئت اهلی کردن و به کار بردن حیوانات. این شورا به کار انتخاب کردن و پروراندن آن حیواناتی وقف گردید که در کمک کردن به موجودات بشری در حمل بار، و نقل و انتقال آنان، در تأمین آذوقه، و بعدها در کار شخم زدن زمین به بهترین نحو انطباق یافته بودند. این گروه توانا توسط بُن رهبری می‌شد.

چندین نوع حیوان مفید، که اکنون از بین رفته‌اند، به همراه برخی که به صورت حیوانات اهلی تا امروز ادامه بقا داده‌اند رام شدند. انسان برای مدتی طولانی با سگ زندگی کرده بود، و انسان آبی در رام کردن فیل از پیش موفق بود. گاو از طریق پرورش دقیق آنقدر بهبود یافت که به منبع ارزشمندی از خوراک تبدیل گردید. کره و پنیر مواد رایجی از غذای بشری شدند. به انسانها آموزش داده شد که از گاوهای نر برای حمل بار استفاده کنند، اما اسب تا زمانی بعد از آن رام نگردید. اعضای این گروه، نخست به انسانها آموزش دادند که از چرخ برای تسهیل کشش استفاده کنند.

در این روزها بود که برای اولین بار از کبوتران قاصد که به منظور ارسال پیام یا درخواست کمک به سفرهای طولانی فرستاده می‌شدند استفاده گردید. گروه بُن در آموزش فاندُره‌های بزرگ به عنوان پرندگان مسافربر موفقیت داشت، ولی آنها بیش از سی هزار سال پیش از بین رفتند.

3- مشاوران مربوط به چیرگی بر حیوانات درنده. کوشش انسان اولیه برای اهلی کردن برخی از حیوانات کافی نبود، بلکه او همچنین باید یاد می‌گرفت که چگونه خود را از گزند باقیمانده دنیای متخاصم حیوانی محفوظ نگاه دارد. این گروه توسط دَن رهبری می‌شد.

مقصود از یک دیوار باستانی شهر حفاظت در برابر جانوران درنده و نیز پیشگیری از حملات غافلگیر کننده انسانهای متخاصم بود. آنهایی که بدون دیوار و در جنگل زندگی می‌کردند به زندگی بر روی درختان، کلبه‌های سنگی، و حفظ آتش شبانه متکی بودند. بنابراین بسیار طبیعی بود که این آموزگاران وقت زیادی را به آموزش شاگردان خود در بهبود مسکن بشری تخصیص دهند. از طریق کاربرد تکنیکهای بهبود یافته و از طریق استفاده از تله، پیشرفت زیادی در مقهور ساختن حیوانات حاصل گردید.

4- هیئت ترویج و حراست از دانش. این گروه تلاشهای صرفاً آموزشی آن اعصار آغازین را سازماندهی و هدایت نمود. ریاست آن را قد بر عهده داشت. روشهای آموزشی فد شامل سرپرستی استخدام به همراه آموزش در روشهای بهبود یافته کار می‌شد. فد اولین حروف الفبا را تدوین نموده و یک سیستم نگارش را عرضه کرد. این حروف الفبا شامل بیست و پنج حرف می‌شد. برای ماده نوشتن، این مردمان اولیه از پوسته درختان، لوحه‌های سفالی، تخته‌های سنگی، یک

6653 (746.1) Great advances were made in methods of food storage. Food was preserved by cooking, drying, and smoking; it thus became the earliest property. Man was taught to provide for the hazards of famine, which periodically decimated the world.

6654 (746.2) 2. The board of animal domestication and utilization. This council was dedicated to the task of selecting and breeding those animals best adapted to help human beings in bearing burdens and transporting themselves, to supply food, and later on to be of service in the cultivation of the soil. This able corps was directed by Bon.

6655 (746.3) Several types of useful animals, now extinct, were tamed, together with some that have continued as domesticated animals to the present day. Man had long lived with the dog, and the blue man had already been successful in taming the elephant. The cow was so improved by careful breeding as to become a valuable source of food; butter and cheese became common articles of human diet. Men were taught to use oxen for burden bearing, but the horse was not domesticated until a later date. The members of this corps first taught men to use the wheel for the facilitation of traction.

6656 (746.4) It was in these days that carrier pigeons were first used, being taken on long journeys for the purpose of sending messages or calls for help. Bon's group were successful in training the great fanders as passenger birds, but they became extinct more than thirty thousand years ago.

6657 (746.5) 3. The advisers regarding the conquest of predatory animals. It was not enough that early man should try to domesticate certain animals, but he must also learn how to protect himself from destruction by the remainder of the hostile animal world. This group was captained by Dan.

6658 (746.6) The purpose of an ancient city wall was to protect against ferocious beasts as well as to prevent surprise attacks by hostile humans. Those living without the walls and in the forest were dependent on tree dwellings, stone huts, and the maintenance of night fires. It was therefore very natural that these teachers should devote much time to instructing their pupils in the improvement of human dwellings. By employing improved techniques and by the use of traps, great progress was made in animal subjugation.

6659 (746.7) 4. The faculty on dissemination and conservation of knowledge. This group organized and directed the purely educational endeavors of those early ages. It was presided over by Fad. The educational methods of Fad consisted in supervision of employment accompanied by instruction in improved methods of labor. Fad formulated the first alphabet and introduced a writing system. This alphabet contained twenty-five

شکل از کاغذ پوستی ساخته شده از پوست چکش کاری شده، و یک شکل خام از ماده‌ای شبیه کاغذ که از لانه‌های زنبور غیر عسلی ساخته شده بود استفاده می‌کردند. کتابخانه دلمیشیا که بعد از کارشکنی کلیگشیا فوراً نابود گردید، دارای بیش از دو میلیون نوشته جداگانه بود و به "خانه فد" مشهور بود.

انسان آبی نسبت به تحریر حروف الفبا علاقمند بود و در راستای چنین خطوطی بیشترین پیشرفت را نمود. انسان سرخ نوشتار تصویری را ترجیح می‌داد، حال آن که نژادهای زرد به استفاده از علامات برای لغات و اندیشه‌ها، بسیار شبیه آنان که اکنون به کار می‌برند، گرایش پیدا کردند. ولی طی اغتشاش ناشی از شورش حروف الفبا و بسیار بیش از آن متعاقباً در دنیا از بین رفت. ارتداد کلیگشیا امید دنیا را برای یک زبان جهانی، حداقل برای اعصار طولانی، نابود ساخت.

5- کمیسیون صنعت و بازرگانی. این شورا در شکوفایی صنعت در میان قبایل و در ترویج داد و ستد بین گروه‌های متنوع صلح‌جو به کار گرفته شد. رهبر آن نود بود. هر شکل از تولید بدوی توسط این گروه ترغیب می‌شد. آنها از طریق فراهم ساختن بسیاری از کالاهای جدید برای جلب خیال انسانهای بدوی به ارتقاء استاندارد زندگی مستقیماً کمک نمودند. آنها با ارائه نمک بهبود یافته که توسط شورای علم و هنر تولید شده بود، داد و ستد را بسیار گسترش دادند.

در میان این گروه‌های ارشاد یافته که در مدارس دلمیشیا آموزش یافته بودند بود که اولین اعتبار تجاری به کار بسته شد. آنها از یک مرکز مبادله اعتبارات، کوپنهای فلزی را که به جای اشیاء واقعی مبادله پایاپای پذیرفته می‌شد تهیه می‌کردند. مردم دنیا تا صدها هزار سال این روشهای بازرگانی را بهبود ندادند.

6- کالج مذهب آشکار شده. عملکرد این هیئت کد بود. تمدن یورنشیا در واقع بین سندان ضرورت و پتکهای ترس شکل یافت. اما این گروه در تلاش خویش برای جایگزینی ترس از خالق به جای ترس از مخلوق (پرستش شیخ) پیش از این که زحمات آنان با آشفتگی بعدی ملازم با آشوب تجزیه طلبی مختل گردد، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده بود. رهبر این شورا هپ بود.

هیچیک از افراد پرنس به ارائه آشکارسازی الهی که موجب بغرنج شدن تکامل می‌گشت مبادرت نکردند. آنها مکاشفه را فقط در نقطه اوج مصرف پایانی نیروهای تکامل عرضه می‌کردند. اما هپ به تمایل ساکنان شهر برای برقراری یک شکل از خدمت مذهبی گردن نهاد. گروه او برای دلمیشیاییها هفت سرود پرستشی فراهم نمود و همچنین به آنها کلام نیایشی روزانه را اهدا نمود، و نهایتاً به آنها "دعای پدر" را به این صورت آموزش داد:

"پدر همه، که پسر را ارج می‌نهیم، به ما به دیده عنایت بنگر. ما را از ترس همه به استثنای خودت رها ساز. ما را مایه خشنودی آموزگاران الهی‌مان گردان و برای همیشه بر لبان ما حقیقت را قرار ده. ما را از

characters. For writing material these early peoples utilized tree barks, clay tablets, stone slabs, a form of parchment made of hammered hides, and a crude form of paperlike material made from wasps' nests. The Dalamatia library, destroyed soon after the Caligastia disaffection, comprised more than two million separate records and was known as the "house of Fad."

66510 (746.8) The blue man was partial to alphabet writing and made the greatest progress along such lines. The red man preferred pictorial writing, while the yellow races drifted into the use of symbols for words and ideas, much like those they now employ. But the alphabet and much more was subsequently lost to the world during the confusion attendant upon rebellion. The Caligastia defection destroyed the hope of the world for a universal language, at least for untold ages.

66511 (747.1) 5. *The commission on industry and trade.* This council was employed in fostering industry within the tribes and in promoting trade between the various peace groups. Its leader was Nod. Every form of primitive manufacture was encouraged by this corps. They contributed directly to the elevation of standards of living by providing many new commodities to attract the fancy of primitive men. They greatly expanded the trade in the improved salt produced by the council on science and art.

66512 (747.2) It was among these enlightened groups educated in the Dalamatia schools that the first commercial credit was practiced. From a central exchange of credits they secured tokens which were accepted in lieu of the actual objects of barter. The world did not improve upon these business methods for hundreds of thousands of years.

66513 (747.3) 6. *The college of revealed religion.* This body was slow in functioning. Urantia civilization was literally forged out between the anvil of necessity and the hammers of fear. But this group had made considerable progress in their attempt to substitute Creator fear for creature fear (ghost worship) before their labors were interrupted by the later confusion attendant upon the secession upheaval. The head of this council was Hap.

66514 (747.4) None of the Prince's staff would present revelation to complicate evolution; they presented revelation only as the climax of their exhaustion of the forces of evolution. But Hap did yield to the desire of the inhabitants of the city for the establishment of a form of religious service. His group provided the Dalamatians with the seven chants of worship and also gave them the daily praise-phrase and eventually taught them "the Father's prayer," which was:

66515 (747.5) "Father of all, whose Son we honor, look down upon us with favor. Deliver us from the fear of all save you. Make us a pleasure to our divine teachers and forever put truth on our lips. Deliver

خسونت و خشم رها ساز. به ما احترام به بزرگترانمان و آنچه را که به همسایگانمان تعلق دارد عطا فرما. در این موسم، به ما مراتع سبز و رمه‌های پرثمر عطا نما تا دلهایمان مسرور گردد. ما برای تسریع آمدن ارتقا دهنده موعود دعا می‌کنیم، و خواست تو را در این دنیا به انجام می‌رسانیم، همانطور که دیگران در دنیاهای آن سو به انجام می‌رسانند.

اگر چه پرسنل پرنس به روشهای طبیعی و شیوه‌های معمول بهبود نژادی محدود بودند، وعده هدیه آدم مبنی بر پیدایش یک نژاد جدید را به عنوان هدف رشد تکاملی متعاقب آن، پس از دستیابی به اوج پیشرفت بیولوژیک، عرضه نمودند.

7- سرپرستان بهداشت و حیات. این شورا توجه خود را صرف عرضه اصول بهداشت و ترویج بهداشت ابتدایی نمود و توسط لاط رهبری می‌شد.

اعضای آن چیزهای زیادی را که طی اغتشاش اعصار بعد از دست رفت و هرگز تا قرن بیستم مجدداً کشف نگردید، آموزش دادند. آنها به نوع انسان یاد دادند که پختن، جوشاندن، و بریان کردن وسیله‌ای برای اجتناب از بیماری است؛ و نیز این که چنین طبخ کردنی میزان مرگ و میر نوزاد را کاهش داده و از شیر بر گرفتن زود هنگام را تسهیل می‌نماید.

بسیاری از آموزشهای اولیه سرپرستان تندرستی لاط تا روزگاران موسی در میان قبایل زمین دوام یافتند، گر چه بسیار تحریف شدند و به میزان زیاد تغییر داده شدند.

مانع بزرگ در راه ترویج بهداشت در میان این مردمان نادان در این واقعیت گنجیده بود که علت‌های واقعی خیلی از بیماریها بسیار کوچکتر از آن بودند که با چشم غیرمسلح دیده شوند، و نیز به این علت که آنان همگی با دیده خرافی به آتش می‌نگریستند. هزاران سال وقت لازم بود تا آنها متقاعد شوند فضولات را بسوزانند. در این اثنا به آنان اصرار ورزیده شد که زباله رو به فساد خود را دفن نمایند. پیشرفت بهداشتی بزرگ این دوره از پخش دانش پیرامون خواص تندرستی دهنده و بیماری نابود کننده نور آفتاب حاصل گردید.

پیش از ورود پرنس، استحمام یک آیین صرفاً مذهبی بود. به راستی مشکل بود انسانهای بدوی را متقاعد ساخت که بدنهای خود را به عنوان یک عمل بهداشتی بشویند. لاط سرانجام آموزگاران مذهبی را واداشت که شستشو با آب را به عنوان بخشی از آیینهای پاک سازی که در رابطه با نیایشهای ظهر، هفته‌ای یکبار، در پرستش پدر همه، انجام می‌شد شامل سازند.

این سرپرستان تندرستی همچنین درصدد برآمدند دست دادن را به جای مبادله آب دهان، یا نوشیدن خون به عنوان مهر تأیید بر دوستی شخصی و به نشان وفاداری گروهی عرضه دارند. اما هنگامی که این مردمان بدوی از زیر فشار الزام‌آور آموزشهای رهبران مافوق خود خارج می‌شدند، در بازگشت به شیوه‌های جاهلانه و خرافی خویش که نابود کننده تندرستی و

us from violence and anger; give us respect for our elders and that which belongs to our neighbors. Give us this season green pastures and fruitful flocks to gladden our hearts. We pray for the hastening of the coming of the promised uplifter, and we would do your will on this world as others do on worlds beyond."

66516 (747.6) Although the Prince's staff were limited to natural means and ordinary methods of race improvement, they held out the promise of the Adamic gift of a new race as the goal of subsequent evolutionary growth upon the attainment of the height of biologic development.

66517 (747.7) 7. The guardians of health and life. This council was concerned with the introduction of sanitation and the promotion of primitive hygiene and was led by Lut.

66518 (747.8) Its members taught much that was lost during the confusion of subsequent ages, never to be rediscovered until the twentieth century. They taught mankind that cooking, boiling and roasting, was a means of avoiding sickness; also that such cooking greatly reduced infant mortality and facilitated early weaning.

66519 (747.9) Many of the early teachings of Lut's guardians of health persisted among the tribes of earth on down to the days of Moses, even though they became much garbled and were greatly changed.

66520 (748.1) The great obstacle in the way of promoting hygiene among these ignorant peoples consisted in the fact that the real causes of many diseases were too small to be seen by the naked eye, and also because they all held fire in superstitious regard. It required thousands of years to persuade them to burn refuse. In the meantime they were urged to bury their decaying rubbish. The great sanitary advance of this epoch came from the dissemination of knowledge regarding the health-giving and disease-destroying properties of sunlight.

66521 (748.2) Before the Prince's arrival, bathing had been an exclusively religious ceremonial. It was indeed difficult to persuade primitive men to wash their bodies as a health practice. Lut finally induced the religious teachers to include cleansing with water as a part of the purification ceremonies to be practiced in connection with the noontime devotions, once a week, in the worship of the Father of all.

66522 (748.3) These guardians of health also sought to introduce handshaking in substitution for saliva exchange or blood drinking as a seal of personal friendship and as a token of group loyalty. But when out from under the compelling pressure of the teachings of their superior leaders, these primitive peoples were not slow in reverting to their former health-destroying and disease-breeding practices

مروج امراض بود تعلل نمی‌ورزیدند.

8- شورای سیاره‌ای در خصوص هنر و علم این گروه کار بسیاری برای بهبود تکنیک صنعتی انسان اولیه و ارتقاء برداشتهای وی از زیبایی به انجام رسانید. رهبر آنان مک بود.

هنر و علم در سراسر دنیا در سطح پایینی قرار داشت، اما اصول اولیه فیزیک و شیمی به دلمیشیاییها آموزش داده شد. سفالگری پیشرفت نمود، هنرهای تزئینی تماماً بهبود یافتند، و ایده‌های زیبایی بشر بسیار ارتقا یافتند. اما موسیقی تا بعد از ورود نژاد بنفش پیشرفت اندکی نمود.

این انسانهای بدوی به رغم اصرارهای مکرر آموزگاران خویش راضی نمی‌شدند روی نیروی بخار دست به آزمایش بزنند. آنها هرگز نتوانستند بر ترس شدید خود از نیروی انفجاری بخار محبوس شده غلبه کنند. با این وجود، آنها سرانجام متقاعد شدند با فلزات و آتش کار کنند، گرچه یک تکه از فلز مشتعل برای انسان اولیه شیء ترسناکی بود.

مک کار زیادی برای پیشرفت فرهنگ اندانیها و بهبود هنر انسان آبی انجام داد. آمیخته‌ای از انسان آبی با تیره آندان، نوعی را که از استعداد هنری برخوردار بود ایجاد نمود، و بسیاری از آنان مجسمه سازان ماهری شدند. آنها روی سنگ یا مرمر کار نمی‌کردند، اما کارهای سفالی آنها که با حرارت خشک سخت شده بود باغهای دلمیشیا را زینت می‌بخشید.

در هنرهای خانگی پیشرفت زیادی حاصل گردید، که بیشتر آن در اعصار طولانی و تاریک شورش از دست رفت و هرگز تا ایام امروزی دوباره کشف نگردید.

9- حکمرانان روابط پیشرفته قبیله‌ای این گروهی بود که کار آوردن جامعه بشری به سطح کشوری به آن سپرده شده بود. رئیس آنان تات بود.

این رهبران به انجام ازدواجهای بین قبیله‌ای کمک زیادی نمودند. آنها ترغیب زناشویی و ازدواج را پس از تعمق مکفی و فرصت کامل برای آشنایی رونق بخشیدند. رقصهای صرفاً نظامی جنگی ظرافت یافته و عرضه شدند تا در خدمت مقاصد ارزشمند اجتماعی درآیند. بسیاری از بازیهای رقابتی مرسوم گردیدند، اما این قوم کهن مردمی جدی بودند. مزاح به قدر کمی موجب لذت این قبایل اولیه می‌گشت. به دنبال تلاشی ناشی از شورش سیاره‌ای مقدار اندکی از این رسوم تداوم یافت.

تات و همکاران وی تلاش کردند که همکاریهای گروهی را که طبیعتی مسالمت‌آمیز داشت رواج دهند، جنگ را تحت قاعده درآورده و انسانی سازند، روابط بین قبیله‌ای را هماهنگ کنند، و دولتهای قبیله‌ای را بهبود بخشند. در مجاورت دلمیشیا فرهنگی پیشرفته‌تر بسط یافت، و این روابط اجتماعی بهبود یافته در تأثیرگذاری روی قبایل دورتر بسیار مفید بودند. اما الگوی تمدن که در ستاد مرکزی پرنس غالب بود، نسبت به جامعه بربری که در جاهای دیگر در حال تکامل بود کاملاً تفاوت داشت، درست همان طور که جامعه قرن بیستم شهر کپ تاون در آفریقای جنوبی، با فرهنگ ابتدایی

of ignorance and superstition.

66:523 (748:4) 8. *The planetary council on art and science.* This corps did much to improve the industrial technique of early man and to elevate his concepts of beauty. Their leader was Mek.

66:524 (748:5) Art and science were at a low ebb throughout the world, but the rudiments of physics and chemistry were taught the Dalamatians. Pottery was advanced, decorative arts were all improved, and the ideals of human beauty were greatly enhanced. But music made little progress until after the arrival of the violet race.

66:525 (748:6) These primitive men would not consent to experiment with steam power, notwithstanding the repeated urgings of their teachers; never could they overcome their great fear of the explosive power of confined steam. They were, however, finally persuaded to work with metals and fire, although a piece of red-hot metal was a terrorizing object to early man.

66:526 (748:7) Mek did a great deal to advance the culture of the Andonites and to improve the art of the blue man. A blend of the blue man with the Andon stock produced an artistically gifted type, and many of them became master sculptors. They did not work in stone or marble, but their works of clay, hardened by baking, adorned the gardens of Dalamatia.

66:527 (748:8) Great progress was made in the home arts, most of which were lost in the long and dark ages of rebellion, never to be rediscovered until modern times.

66:528 (748:9) 9. *The governors of advanced tribal relations.* This was the group intrusted with the work of bringing human society up to the level of statehood. Their chief was Tut.

66:529 (748:10) These leaders contributed much to bringing about intertribal marriages. They fostered courtship and marriage after due deliberation and full opportunity to become acquainted. The purely military war dances were refined and made to serve valuable social ends. Many competitive games were introduced, but these ancient folk were a serious people; little humor graced these early tribes. Few of these practices survived the subsequent disintegration of planetary insurrection.

66:530 (748:11) Tut and his associates labored to promote group associations of a peaceful nature, to regulate and humanize warfare, to co-ordinate intertribal relations, and to improve tribal governments. In the vicinity of Dalamatia there developed a more advanced culture, and these improved social relations were very helpful in influencing more remote tribes. But the pattern of civilization prevailing at the Prince's headquarters was quite different from the barbaric society evolving elsewhere, just as the twentieth-century

بیشه نشینان کوچک شمال آن کاملاً متفاوت است.

10- هیئت عالی هماهنگی قبیله‌ای و همکاری نژادی. این شورای عالی توسط زن رهبری می‌شد و برای کلیه نه کمسیون ویژه دیگر که مسئولیت سرپرستی امور بشری را به عهده داشتند دادگاه استیناف شمرده می‌شد. این شورا مسئول کارکردهای گسترده‌ای بود که کلیه امور مربوط به کره زمین که مشخصاً به گروه‌های دیگر محول نگردیده بود، به آن سپرده شده بود. این گروه برگزیده پیش از آن که اجازه یابد عملکردهای دادگاه عالی یورنشیا را به عهده گیرد، توسط پدران کوکیه ایندیشیا مورد تأیید قرار گرفته بود.

6- حکومت پرنس

درجه فرهنگ یک کره توسط میراث اجتماعی موجودات بومی آن اندازه‌گیری می‌شود، و میزان گسترش فرهنگی کاملاً توسط توانایی ساکنان آن برای درک اندیشه‌های جدید و پیشرفته تعیین می‌گردد.

بردگی سنت موجب ایجاد ثبات و همکاری از طریق مرتبط ساختن عاطفی گذشته با حال می‌شود، ولی همچنین پیشگامی را فرو می‌نشاند و نیروهای خلاق شخصیت را در بند می‌کشد. تمامی دنیا در گیر و دار بنیست آداب و رسوم گرفتار سنت بود که گروه یکصد نفره کلیگشیا وارد شد و اعلان بشارت جدید ابتکار فردی در داخل گروه‌های اجتماعی آن روز را آغاز نمود. اما این قانون سودمند چنان سریع مختل گردید که نژادها هرگز از بردگی سنت کاملاً رهایی نیافته‌اند. مَد هنوز به طور بیش از حدی بر یورنشیا مستولی است.

گروه یکصد نفره کلیگشیا — فارغ‌التحصیلان کرات قصر ستانیا — به خوبی هنرها و فرهنگ جروسم را می‌دانستند، اما چنین دانشی در سیاره‌ای بربری که ساکنان آن انسانهای بدوی می‌باشند، تقریباً بی‌ارزش است. این موجودات خردمند به خوبی می‌دانستند که نباید به دگرگونی ناگهانی یا ارتقاء یکباره نژادهای بدوی آن روزگار مبادرت ورزند. آنها تکامل آهسته نوع بشر را به خوبی می‌فهمیدند، و از هر تلاش تندروانه برای تغییر نحوه زندگی انسان در زمین به طرزی خردمندانه احتراز می‌کردند.

هر یک از ده کمسیون سیاره‌ای به طور آهسته و طبیعی عازم پیشبرد مسائل واجد اهمیت که به آنان محول شده بود گشتند. طرح آنان شامل جذب بهترین مغزهای قبایل اطراف، و پس از آموزش آنان، فرستادن آنها نزد مردم خویش به عنوان فرستادگان ارتقاء اجتماعی می‌شد.

فرستادگان بیگانه هرگز نزد یک نژاد فرستاده نشدند، به جز بنا به درخواست مشخص آن مردم. آنهایی که برای ارتقا و پیشرفت یک قبیله یا نژاد معین تلاش می‌کردند، همیشه بومیهای آن قبیله یا نژاد بودند. گروه یکصد نفره سعی نکرد که عادات و آداب و رسوم حتی

society of Capetown, South Africa, is totally unlike the crude culture of the diminutive Bushmen to the north.

^{66531 (749.2)} 10. The supreme court of tribal co-ordination and racial co-operation. This supreme council was directed by Van and was the court of appeals for all of the other nine special commissions charged with the supervision of human affairs. This council was one of wide function, being intrusted with all matters of earthly concern which were not specifically assigned to the other groups. This selected corps had been approved by the Constellation Fathers of Edentia before they were authorized to assume the functions of the supreme court of Urantia.

6. THE PRINCE'S REIGN

^{6661 (749.3)} The degree of a world's culture is measured by the social heritage of its native beings, and the rate of cultural expansion is wholly determined by the ability of its inhabitants to comprehend new and advanced ideas.

^{6662 (749.4)} Slavery to tradition produces stability and co-operation by sentimentally linking the past with the present, but it likewise stifles initiative and enslaves the creative powers of the personality. The whole world was caught in the stalemate of tradition-bound mores when the Caligastia one hundred arrived and began the proclamation of the new gospel of individual initiative within the social groups of that day. But this beneficent rule was so soon interrupted that the races never have been wholly liberated from the slavery of custom; fashion still unduly dominates Urantia.

^{6663 (749.5)} The Caligastia one hundred — graduates of the Satania mansion worlds — well knew the arts and culture of Jerusem, but such knowledge is nearly valueless on a barbaric planet populated by primitive humans. These wise beings knew better than to undertake the sudden transformation, or the en masse uplifting, of the primitive races of that day. They well understood the slow evolution of the human species, and they wisely refrained from any radical attempts at modifying man's mode of life on earth.

^{6664 (749.6)} Each of the ten planetary commissions set about slowly and naturally to advance the interests intrusted to them. Their plan consisted in attracting the best minds of the surrounding tribes and, after training them, sending them back to their people as emissaries of social uplift.

^{6665 (749.7)} Foreign emissaries were never sent to a race except upon the specific request of that people. Those who labored for the uplift and advancement of a given tribe or race were always natives of that tribe or race. The one hundred would not attempt to impose the habits and mores of even

یک نژاد برتر را بر قبیله دیگر تحمیل کند. آنها همیشه برای ارتقا و پیشرفت آداب و رسوم در بوتۀ زمان آزمایش شده هر نژاد صبورانه کار می‌کردند. مردم ساده یورنشیا سنن اجتماعی خود را به دلمیشیا می‌آوردند، نه برای این که آنها را با رسوم جدید و بهتر معاوضه کنند، بلکه به این منظور که از طریق تماس با یک فرهنگ بالاتر و از طریق ارتباط با اذهان برتر آنها را ارتقا بخشند. این پروسه آهسته، ولی بسیار مؤثر بود.

آموزگاران دلمیشیا درصدد این برآمدند که انتخاب آگاهانه اجتماعی را به انتخاب صرفاً طبیعی تکامل بیولوژیک اضافه نمایند. آنها در جامعه بشری اختلال به وجود نیاوردند، بلکه به نحو آشکاری به تکامل نرمال و طبیعی آن شتاب بخشیدند. انگیزۀ آنان پیشرفت از طریق تکامل بود و نه تکامل از طریق آشکارسازی الهی. نژاد بشری دورانی طولانی صرف دستیابی به مقدار اندکی مذهب و اخلاقیاتی که داشت کرده بود، و این موجودات فوق انسانی به خوبی می‌دانستند که نباید نوع بشر را با ایجاد سردرگمی و نومیدی از این پیشرفتهای اندک محروم سازند. هنگامی که موجودات آگاه و برتر، با آموزش بیش از حد و روشنگری زیاده از حد به کار ارتقاء نژادهای عقب مانده می‌پردازند همیشه سردرگمی و نومیدی ایجاد می‌شود.

هنگامی که بشارت دهندگان مسیحی به قلب آفریقا می‌روند — جایی که پسران و دختران موظفند در سراسر طول عمر والدین تحت کنترل و سرپرستی والدین خود باقی بمانند — و تنها ظرف یک نسل، با این آموزش که این فرزندان پس از رسیدن به سن بیست و یک سالگی باید از کلیۀ محدودیتهای والدین آزاد گردند، درصدد جابجایی این رسم بر می‌آیند، فقط موجب سردرگمی و تلاشی هر گونه مرجعیت می‌شوند.

7- زندگی در دلمیشیا

ستاد مرکزی پرنس، گر چه به گونه‌ای دلپسند زیبا بود و طوری طراحی شده بود که موجب اعجاب انسانهای بدوی آن عصر گردد، در مجموع از اعتدال برخوردار بود. ساختمانها خیلی بزرگ نبودند، زیرا انگیزۀ این آموزگاران وارداتی این بود که توسعه نهایی کشاورزی را از طریق عرضه دامپروری تشویق کنند. فراهم ساختن زمین در داخل دیوارهای شهر برای تهیه چراگاه و باغبانی به منظور تأمین یک جمعیت حدوداً بیست هزار نفره کافی بود.

داخل معبد مرکزی پرستش و ده عمارت شورای گروههای سرپرست فوق انسانها به راستی کارهای زیبایی هنری بودند. و در حالی که ساختمانهای مسکونی، مدلهای پاکیزگی و نظافت بودند، همه چیز خیلی ساده و در مقایسه با ساختمانهای دوران بعد مجموعاً ابتدایی بود. در این ستاد فرهنگی هیچ روشی که به طور طبیعی به یورنشیا تعلق نداشت به کار برده نشد.

پرسنل مادی پرنس سرپرستی مساکنی ساده و نمونه را به عهده داشتند. این مساکن به صورت منازلی برای الهام بخشیدن و تأثیرگذاری مطلوب روی نظارمگران دانشجو که به مرکز اجتماعی و ستاد آموزشی کره موقتاً

a superior race upon another tribe. Always they patiently worked to uplift and advance the time-tried mores of each race. The simple folk of Urantia brought their social customs to Dalamatia, not to exchange them for new and better practices, but to have them uplifted by contact with a higher culture and by association with superior minds. The process was slow but very effectual.

^{6666 (750.1)} The Dalamatia teachers sought to add conscious social selection to the purely natural selection of biologic evolution. They did not derange human society, but they did markedly accelerate its normal and natural evolution. Their motive was progression by evolution and not revolution by revelation. The human race had spent ages in acquiring the little religion and morals it had, and these supermen knew better than to rob mankind of these few advances by the confusion and dismay which always result when enlightened and superior beings undertake to uplift the backward races by overteaching and overenlightenment.

^{6667 (750.2)} When Christian missionaries go into the heart of Africa, where sons and daughters are supposed to remain under the control and direction of their parents throughout the lifetime of the parents, they only bring about confusion and the breakdown of all authority when they seek, in a single generation, to supplant this practice by teaching that these children should be free from all parental restraint after they have attained the age of twenty-one.

7. LIFE IN DALAMATIA

^{667.1 (750.3)} The Prince's headquarters, though exquisitely beautiful and designed to awe the primitive men of that age, was altogether modest. The buildings were not especially large as it was the motive of these imported teachers to encourage the eventual development of agriculture through the introduction of animal husbandry. The land provision within the city walls was sufficient to provide for pasturage and gardening for the support of a population of about twenty thousand.

^{667.2 (750.4)} The interiors of the central temple of worship and the ten council mansions of the supervising groups of supermen were indeed beautiful works of art. And while the residential buildings were models of neatness and cleanliness, everything was very simple and altogether primitive in comparison with later-day developments. At this headquarters of culture no methods were employed which did not naturally belong on Urantia.

^{667.3 (750.5)} The Prince's corporeal staff presided over simple and exemplary abodes which they maintained as homes designed to inspire and favorably impress the student observers sojourning

سفر می‌کردند، طراحی شده بودند.

تاریخ ترتیب مشخص زندگی خانوادگی و زندگی یک خانواده با هم، در منزلی واحد که مکان آن نسبتاً آباد گشته، به این ایام دلمیشیا باز می‌گردد و عمدتاً به خاطر نمونه و آموزشهای گروه یکصد نفره و شاگردان آنها می‌باشد. خانه به عنوان یک واحد اجتماعی هرگز به موفقیت دست نیافت، تا این که ابر مردان و ابر زنان دلمیشیا، نوع بشر را در مهر ورزیدن و برنامه‌ریزی برای نوه‌ها و فرزندان نوه‌های خویش هدایت نمودند. انسان وحشی فرزند خود را دوست دارد، اما انسان متمدن نوه خود را نیز دوست دارد.

پرسنل پرنس به صورت پدران و مادران با هم زندگی می‌کردند. درست است، آنها از خود فرزندی نداشتند، اما پنجاه منزل نمونه دلمیشیا هرگز پناهگاه کمتر از پانصد فرزند خوانده خردسال که از خانواده‌های برتر نژادهای اندانی و سنگیک گردآوری شده بودند نگاشتند؛ بسیاری از این بچه‌ها یتیم بودند. آنها با انضباط و آموزش این ابر والدین مورد عنایت قرار می‌گرفتند؛ و سپس بعد از سه سال در مدارس پرنس برای ازدواج واجد شرایط شده (آنها از سیزده سالگی تا پانزده سالگی وارد می‌شدند)، و آماده می‌شدند که به عنوان فرستادگان پرنس نزد قبایل نیازمند نژادهای مربوطه خویش به مأموریت فرستاده شوند.

فَد مسئولیت طرح آموزشی دلمیشیا را که به صورت یک مدرسه صنعتی به اجرا در آمد پذیرفت. در آنجا شاگردان از طریق عملی می‌آموختند، و از طریق اجرای روزانه کارهای مفید تجربه کسب می‌کردند. این طرح تحصیلی، اندیشه و احساس را در رشد کاراکتر نادیده نمی‌گرفت، اما جای نخست را به آموزش یدی می‌داد. آموزش به صورت فردی و جمعی صورت می‌گرفت. شاگردان توسط مردان و زنان، هر دو، که به طور مشترک عمل می‌کردند آموزش می‌یافتند. نیمی از این آموزش گروهی از روی جنسیت بود، و نیمه دیگر به شکل آموزش مختلط صورت می‌گرفت. به دانشجویان به صورت انفرادی مهارت یدی آموخته می‌شد، و آنها به صورت گروهی یا در کلاس در ارتباط اجتماعی قرار می‌گرفتند. آنها آموزش می‌یافتند که با گروههای جوانتر، گروههای مسن‌تر، و بزرگسالان دوستی برقرار کنند، و نیز با هم سن و سالان خود دست به کار تیمی زنند. آنها همچنین با انجمنهایی نظیر گروههای خانوادگی، دسته‌های بازی، و کلاسهای مدرسه آشنایی یافتند.

در میان دانشجویان آتی که برای کار کردن با نژادهای مربوطه خود در بین‌النهرین آموزش یافتند، اندانیهای متعلق به فلات غرب هند، به همراه نمایندگان انسانهای سرخ و انسانهای آبی وجود داشتند. با این حال تعداد کمی از نژاد زرد نیز بعدها پذیرفته شدند.

هَپ به نژادهای اولیه یک قانون اخلاقی عرضه نمود. این مجموعه قوانین به عنوان "راه پدر" شناخته شد و از هفت فرمان زیرین تشکیل می‌شد:

1- به جز پدر همه، از هیچ خدایی نترسید و به هیچ خدایی خدمت نکنید.

2- از پسر پدر، فرمانروای دنیا، نافرمانی نکنید، و

at the world's social center and educational headquarters.

667.4 (750.6) The definite order of family life and the living of one family together in one residence of comparatively settled location date from these times of Dalamatia and were chiefly due to the example and teachings of the one hundred and their pupils. The home as a social unit never became a success until the supermen and superwomen of Dalamatia led mankind to love and plan for their grandchildren and their grandchildren's children. Savage man loves his child, but civilized man loves also his grandchild.

667.5 (750.7) The Prince's staff lived together as fathers and mothers. True, they had no children of their own, but the fifty pattern homes of Dalamatia never sheltered less than five hundred adopted little ones assembled from the superior families of the Andonic and Sangik races; many of these children were orphans. They were favored with the discipline and training of these superparents; and then, after three years in the schools of the Prince (they entered from thirteen to fifteen), they were eligible for marriage and ready to receive their commissions as emissaries of the Prince to the needy tribes of their respective races.

667.6 (751.1) Fad sponsored the Dalamatia plan of teaching that was carried out as an industrial school in which the pupils learned by doing, and through which they worked their way by the daily performance of useful tasks. This plan of education did not ignore thinking and feeling in the development of character; but it gave first place to manual training. The instruction was individual and collective. The pupils were taught by both men and women and by the two acting conjointly. One half of this group instruction was by sexes; the other half was coeducational. Students were taught manual dexterity as individuals and were socialized in groups or classes. They were trained to fraternize with younger groups, older groups, and adults, as well as to do teamwork with those of their own ages. They were also familiarized with such associations as family groups, play squads, and school classes.

667.7 (751.2) Among the later students trained in Mesopotamia for work with their respective races were Andonites from the highlands of western India together with representatives of the red men and the blue men; still later a small number of the yellow race were also received.

667.8 (751.3) Hap presented the early races with a moral law. This code was known as "The Father's Way" and consisted of the following seven commands:

667.9 (751.4) 1. You shall not fear nor serve any God but the Father of all.

667.10 (751.5) 2. You shall not disobey the Father's Son, the world's ruler, nor show disrespect to his

- به دستیاران فوق بشری وی بی‌احترامی نکنید.
- 3- هنگامی که نزد قضات مردم فرا خوانده شدید، دروغ نگوئید.
- 4- مردان، زنان، و کودکان را به قتل نرسانید.
- 5- اموال یا احشام همسایه خود را سرقت نکنید.
- 6- به همسر دوست خود دست نزنید.
- 7- به والدین خود یا به بزرگان قبیله بی‌احترامی نکنید.

برای تقریباً سیصد هزار سال، این قانون دلمیشیا بود. و بسیاری از سنگهایی که این قانون روی آنها حکاکی شده بود، اکنون دور از کرانه‌های بین‌النهرین و ایران در زیر آب قرار دارند. چنین رسم شد که برای هر روز هفته یکی از این فرامین به خاطر سپرده شده و برای ادای احترام و شکرگزاری هنگام صرف غذا استفاده شود.

سنجش زمان این روزها، ماه قمری بود و این مدت به صورت بیست و هشت روز محسوب می‌شد. این، به استثنای روز و شب، تنها احتساب زمان بود که برای مردمان اولیه شناخته شده بود. هفته هفت روز، توسط آموزگاران دلمیشیا عرضه گردید و از این واقعیت نشأت می‌گرفت که هفت، یک چهارم بیست و هشت بود. اهمیت عدد هفت در ابرجهان بدون شک برای آنها موقعیتی فراهم می‌کرد که یک یادآوری معنوی را در احتساب معمول زمان وارد سازند. اما هیچ منشأ طبیعی برای مدت زمان هفته وجود ندارد.

سرزمین اطراف شهر تا شعاع یکصد مایلی کاملاً اسکان یافته بود. در مجاورت دور تا دور شهر، صدها فارغ‌التحصیل مدارس پرنس به کار دامپروری مشغول بودند و غیر از آن دستوراتی را که از پرسنل وی و مددکاران بیشمار بشری آنها دریافت می‌کردند به اجرا می‌گذاشتند. تعداد اندکی به کار کشاورزی و باغبانی می‌پرداختند.

نوع بشر به کار مشقت‌بار کشاورزی به عنوان تنبیه گناه موهم، گمارده نشد. حکم "با عرق پیشانی از میوه مزارع خواهی خورد" تنبیهی نبود که به خاطر شرکت انسان در حماقت‌های شورش لوسیفر تحت رهبری کلیگشیای خائن اعلام گردید. کشت و زرع زمین در برقراری یک تمدن رو به پیشرفت در کرات تکاملی اساسی است و این امر، مرکز تمامی تعلیمات پرنس سیاره‌ای و پرسنل او در طی سیصد هزار سال فاصله بین ورود آنان به یورنشیا و آن روزهای مصیبت‌بار که کلیگشیا سرنوشته خود را با لوسیفر شورشگر عجین ساخت، بود. کار کردن با خاک یک لعن و نفرین نیست، بلکه بالاترین برکت برای تمامی کسانی است که بدین طریق رخصت می‌یابند از انسانی‌ترین فعالیت بشری به‌رمند شوند.

در هنگام وقوع شورش، دلمیشیا جمعیت ساکنی بالغ بر تقریباً شش هزار نفر داشت. این عدد شامل دانشجویان

superhuman associates.

667.11 (751.6) 3. You shall not speak a lie when called before the judges of the people.

667.12 (751.7) 4. You shall not kill men, women, or children.

667.13 (751.8) 5. You shall not steal your neighbor's goods or cattle.

667.14 (751.9) 6. You shall not touch your friend's wife.

667.15 (751.10) 7. You shall not show disrespect to your parents or to the elders of the tribe.

667.16 (751.11) This was the law of Dalamatia for almost three hundred thousand years. And many of the stones on which this law was inscribed now lie beneath the waters off the shores of Mesopotamia and Persia. It became the custom to hold one of these commands in mind for each day of the week, using it for salutations and mealtime thanksgiving.

667.17 (751.12) The time measurement of these days was the lunar month, this period being reckoned as twenty-eight days. That, with the exception of day and night, was the only time reckoning known to the early peoples. The seven-day week was introduced by the Dalamatia teachers and grew out of the fact that seven was one fourth of twenty-eight. The significance of the number seven in the superuniverse undoubtedly afforded them opportunity to introduce a spiritual reminder into the common reckoning of time. But there is no natural origin for the weekly period.

667.18 (751.13) The country around the city was quite well settled within a radius of one hundred miles. Immediately surrounding the city, hundreds of graduates of the Prince's schools engaged in animal husbandry and otherwise carried out the instruction they had received from his staff and their numerous human helpers. A few engaged in agriculture and horticulture.

667.19 (751.14) Mankind was not consigned to agricultural toil as the penalty of supposed sin. "In the sweat of your face shall you eat the fruit of the fields" was not a sentence of punishment pronounced because of man's participation in the follies of the Lucifer rebellion under the leadership of the traitorous Caligastia. The cultivation of the soil is inherent in the establishment of an advancing civilization on the evolutionary worlds, and this injunction was the center of all teaching of the Planetary Prince and his staff throughout the three hundred thousand years which intervened between their arrival on Urantia and those tragic days when Caligastia threw in his lot with the rebel Lucifer. Work with the soil is not a curse; rather is it the highest blessing to all who are thus permitted to enjoy the most human of all human activities.

667.20 (752.1) At the outbreak of the rebellion, Dalamatia had a resident population of almost six

عادی می‌شود، ولی دیدار کنندگان و ناظرانی را که تعدادشان همیشه بیش از یک هزار تن بود در بر نمی‌گیرد. اما شما از پیشرفت اعجاب‌آور آن ایام خیلی دور درکی ناچیز داشته یا اصلاً ایده‌ای ندارید. کلیه دستاوردهای شگفت‌انگیز بشری آن روزگاران از طریق سردرگمی و حشمت‌ناک و تاریکی محنت‌بار معنوی که به دنبال فاجعه نیرنگ و فتنه کلیگشیا حاصل شد عملاً محو گردید.

8- بداقبالی کلیگشیا

با نظری اجمالی به گذشته حول دوره زندگانی کلیگشیا، تنها یک مشخصه برجسته پیرامون رفتار او می‌یابیم که می‌تواند جلب نظر نماید؛ او بیش از حد فردگرا بود. او تمایل داشت که تقریباً از هر طرف معترض جانبداری نماید، و معمولاً نسبت به آنهایی که انتقاد تلویحی ملایمی ابراز می‌داشتند احساس سمپاتی نشان می‌داد. ما پیدایش اولیه این تمایل را بروز بی‌قراری تحت اتوریته و اکراه خفیف از کلیه اشکال سرپرستی می‌یابیم. او در حالی که نسبت به اندرز مقام ارشد اندکی بی‌میل و نسبت به مسئول مافوق تا اندازه‌ای سرکش بود، با این حال هر گاه آزمایشی پیش می‌آمد، همیشه نسبت به فرمانروایان جهان وفادار و نسبت به فرامین پدران کوبه مطیع بود. تا هنگام خیانت شرم‌آور وی در یورنشیا، هرگز هیچ خطای واقعی در او یافت نشد.

باید اشاره نمود که لوسیفر و کلیگشیا هر دو در رابطه با گرایشات بحرانی و پیدایش زیرکانه غرور نفس خویش و احساس مبالغه‌آمیز مربوطه پیرامون اهمیت نفس، صبورانه راهنمایی شده و به گونه‌ای مهرآمیز مورد هشدار واقع شده بودند. ولی کلیه این تلاشها برای کمک به آنان، به صورت انتقاد ناموجه و به شکل دخالت بی‌مورد در آزادیهای شخصی تعبیر نادرست شده بود. کلیگشیا و لوسیفر هر دو مشاوران صمیمی خود را چنین مورد قضاوت قرار دادند که محرک آنان همان انگیزه‌های ملامت‌آوری است که داشت بر کج اندیشی و برنامه گمراه کننده خودشان چیره می‌گشت. آنها ناصحان عاری از خودخواهی خویش را با خودپرستی در حال رشد خود مورد قضاوت قرار می‌دادند.

از لحظه ورود پرنس کلیگشیا، تمدن سیاره‌ای برای تقریباً سیصد هزار سال به گونه‌ای تقریباً نرمال پیش می‌رفت. یورنشیا صرف نظر از این که یک کره تغییر و تبدیل حیات بوده و از این رو در معرض بی‌قاعدگیهای بیشمار و رخدادهای غیرعادی نوسانات تکاملی قرار داشت، تا ایام شورش لوسیفر و مقارن با خیانت کلیگشیا در دوران زندگی سیاره‌ای خود به طور بسیار رضایت بخش پیش می‌رفت. سراسر تاریخ متعاقب با این اشتباه فاجعه‌بار و نیز شکست بعدی آدم و حوا در به انجام رسانیدن مأموریت سیاره‌ای‌شان یقیناً تغییر یافته است.

در هنگام شورش لوسیفر، پرنس یورنشیا به تاریکی فرو رفت و بدین ترتیب موجب تسریع سردرگمی طولانی سیاره گردید. او متعاقباً توسط عمل هماهنگ

thousand. This number includes the regular students but does not embrace the visitors and observers, who always numbered more than one thousand. But you can have little or no concept of the marvelous progress of those faraway times; practically all of the wonderful human gains of those days were wiped out by the horrible confusion and abject spiritual darkness which followed the Caligastia catastrophe of deception and sedition.

8. MISFORTUNES OF CALIGASTIA

^{6681 (752.2)} In looking back over the long career of Caligastia, we find only one outstanding feature of his conduct that might have challenged attention; he was ultraindividualistic. He was inclined to take sides with almost every party of protest, and he was usually sympathetic with those who gave mild expression to implied criticism. We detect the early appearance of this tendency to be restless under authority, to mildly resent all forms of supervision. While slightly resentful of senior counsel and somewhat restive under superior authority, nonetheless, whenever a test had come, he had always proved loyal to the universe rulers and obedient to the mandates of the Constellation Fathers. No real fault was ever found in him up to the time of his shameful betrayal of Urantia.

^{6682 (752.3)} It should be noted that both Lucifer and Caligastia had been patiently instructed and lovingly warned respecting their critical tendencies and the subtle development of their pride of self and its associated exaggeration of the feeling of self-importance. But all of these attempts to help had been misconstrued as unwarranted criticism and as unjustified interference with personal liberties. Both Caligastia and Lucifer judged their friendly advisers as being actuated by the very reprehensible motives which were beginning to dominate their own distorted thinking and misguided planning. They judged their unselfish advisers by their own evolving selfishness.

^{6683 (752.4)} From the arrival of Prince Caligastia, planetary civilization progressed in a fairly normal manner for almost three hundred thousand years. Aside from being a life-modification sphere and therefore subject to numerous irregularities and unusual episodes of evolutionary fluctuation, Urantia progressed very satisfactorily in its planetary career up to the times of the Lucifer rebellion and the concurrent Caligastia betrayal. All subsequent history has been definitely modified by this catastrophic blunder as well as by the later failure of Adam and Eve to fulfill their planetary mission.

^{6684 (752.5)} The Prince of Urantia went into darkness at the time of the Lucifer rebellion, thus precipitating the long confusion of the planet. He was subsequently deprived of sovereign authority by the

فرمانروایان کوکبه و سایر مسئولین جهان از اتوریتة حاکمیت محروم گردید. او تا هنگام اقامت موقت آدم در سیاره در دگرگونی اجتناب ناپذیر یورنشای منزوی سهیم گردید و در به شکست کشاندن طرح ارتقاء نژادهای انسانی از طریق تزریق نیروی حیاتی نژاد جدید بنفس — اولاد آدم و حوا — قدری دخیل بود.

با ظهور ماکی ونتا ملک صادق به شکل انسان فانی در روزگاران ابراهیم، نیروی پرنس ساقط شده برای اختلال در امور بشری به طور فوق العادهای کاهش یافت؛ و متعاقباً در طول حیات میکائیل در جسم، این پرنس خائن سرانجام از کلیه اختیارات در یورنشیا محروم گردید.

دکترین یک شخصیت اهریمنی در یورنشیا، گر چه تا حدی پایه و اساس در حضور سیاره‌ای کلیگشیای خائن و تبکار داشت، با این وجود در تعلیماتش که یک چنین "اهریمنی" می‌تواند بر ذهن نرمال بشر برخلاف انتخاب آزادانه و طبیعی وی تأثیر گذارد، کاملاً موهوم بود. حتی پیش از اعطای میکائیل در یورنشیا، نه کلیگشیای و نه دلیگشیای هرگز قادر نبودند انسانهای فانی را آزار داده یا هیچ فرد نرمالی را به انجام چیزی برخلاف اراده بشری وادار سازند. اراده آزاد انسان در امور اخلاقی حکمفرما است. حتی تنظیم کننده فکری ساکن، از مجبور نمودن انسان به فکر کردن به یک اندیشه تنها یا انجام یک عمل تنها برخلاف گزینش خواسته خود انسان امتناع می‌ورزد.

و اکنون این شورشگر عالم هستی، در حالی که از تمام قدرت خود برای آسیب رسانیدن به افراد تابع سابق خود محروم گشته، در انتظار صدور حکم نهایی توسط قدامی ایامهای یوورسا برای تمامی کسانی که در شورش لوسیفر شرکت کردند می‌باشد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

co-ordinate action of the constellation rulers and other universe authorities. He shared the inevitable vicissitudes of isolated Urantia down to the time of Adam's sojourn on the planet and contributed something to the miscarriage of the plan to uplift the mortal races through the infusion of the lifeblood of the new violet race — the descendants of Adam and Eve.

^{6685 (753.1)} The power of the fallen Prince to disturb human affairs was enormously curtailed by the mortal incarnation of Machiventa Melchizedek in the days of Abraham; and subsequently, during the life of Michael in the flesh, this traitorous Prince was finally shorn of all authority on Urantia.

^{6686 (753.2)} The doctrine of a personal devil on Urantia, though it had some foundation in the planetary presence of the traitorous and iniquitous Caligastia, was nevertheless wholly fictitious in its teachings that such a "devil" could influence the normal human mind against its free and natural choosing. Even before Michael's bestowal on Urantia, neither Caligastia nor Daligastia was ever able to oppress mortals or to coerce any normal individual into doing anything against the human will. The free will of man is supreme in moral affairs; even the indwelling Thought Adjuster refuses to compel man to think a single thought or to perform a single act against the choosing of man's own will.

^{6687 (753.3)} And now this rebel of the realm, shorn of all power to harm his former subjects, awaits the final adjudication, by the Uversa Ancients of Days, of all who participated in the Lucifer rebellion.

^{6688 (753.4)} [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 67. شورش سیاره‌ای

068 ⇨

کتاب یورنشتیا

⇨ 066

III. بخش سوم - تاریخ یورنشتیا

مقاله 67

شورش سیاره‌ای

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- خیانت کلیگشتیا
- 2- وقوع شورش
- 3- هفت سال حیاتی
- 4- گروه یکصد نفره کلیگشتیا بعد از شورش
- 5- نتایج فوری شورش
- 6- وَن راسخ عزم
- 7- پیامدهای آتی گناه
- 8- قهرمان بشری شورش

مقدمه مقاله

فهم مشکلات مربوط به وجود بشری در یورنشتیا، و مشخصاً وقوع و پیامدهای شورش سیاره‌ای، بدون اطلاع از برخی از اعصار بزرگ گذشته غیرممکن است. اگر چه این آشفتگی در پیشرفت تکامل ارگانیسم به طور جدی اختلال ایجاد ننمود، به گونه‌ای چشمگیر مسیر تکامل اجتماعی و رشد معنوی را تغییر داد. تمامی تاریخ فوق فیزیکی سیاره از این فاجعه ویرانگر عمیقاً تأثیر پذیرفت.

1- خیانت کلیگشتیا

برای سیصد هزار سال، کلیگشتیا مسئول یورنشتیا بود، تا این که شیطان، معاون لوسیفر، به منظور یکی از بازرسیهای دوره‌ای خویش فراخوانی داد. و هنگامی که شیطان به سیاره وارد شد، ظهور او به هیچ وجه شبیه کاریکاتورهای شما که او را یک موجود مقتدر شرور تصویر می‌کنند نبود. او یک پسر بسیار برجسته لانولاندک بوده و هنوز هم هست. "و جای شگفتی

PAPER 67

THE PLANETARY REBELLION

SECTIONS

Introduction

1. The Caligastia Betrayal
2. The Outbreak of Rebellion
3. The Seven Crucial Years
4. The Caligastia One Hundred after Rebellion
5. Immediate Results of Rebellion
6. Van — The Steadfast
7. Remote Repercussions of Sin
8. The Human Hero of the Rebellion

INTRODUCTION

^{67:01 (754:1)} THE problems associated with human existence on Urantia are impossible of understanding without a knowledge of certain great epochs of the past, notably the occurrence and consequences of the planetary rebellion. Although this upheaval did not seriously interfere with the progress of organic evolution, it did markedly modify the course of social evolution and of spiritual development. The entire superphysical history of the planet was profoundly influenced by this devastating calamity.

1. THE CALIGASTIA BETRAYAL

^{67:11 (754:2)} For three hundred thousand years Caligastia had been in charge of Urantia when Satan, Lucifer's assistant, made one of his periodic inspection calls. And when Satan arrived on the planet, his appearance in no way resembled your caricatures of his nefarious majesty. He was, and still is, a Lanonandek Son of great brilliance. "And no marvel, for Satan himself is a brilliant creature of

نیست، زیرا شیطان خود یک مخلوق برجسته نور است.“

در روند این بازرسی، شیطان کلیگشیا را از پیشنهاد آن زمان “اعلان آزادی” لوسیفر مطلع ساخت، و انطور که ما اکنون می‌دانیم، به دنبال اعلام شورش، پرنس موافقت نمود به سیاره خیانت ورزد. شخصیت‌های وفادار جهان، به دلیل این خیانت عمدی به اعتماد، با دیده خاص تحقیر آمیز به پرنس کلیگشیا می‌نگرند. پسر آفریننده این تحقیر را بدین صورت ابراز نمود: “تو همانند رهبر خود لوسیفر هستی و شرارت وی را به طور گناهکارانه تداوم بخشیده‌ای. او از آغاز ستایش خویش یک دروغگو بود، زیرا در حقیقت به سر نمی‌برد.“

در تمامی کارهای اداری یک جهان محلی هیچ اعتماد و الایی مقدس‌تر از آن نیست که نسبت به یک پرنس سیاره‌ای که مسئولیت سعادت و هدایت انسانهای در حال تکامل را در یک کره به تازگی مسکونی شده به عهده می‌گیرد صورت می‌پذیرد. و در میان کلیه اشکال شرارت، در تخریب اعتبار یک شخصیت، هیچ کدام ویرانگرتر از خیانت به اعتماد و بدبینی نسبت به دوستانی که به کسی اعتماد کرده‌اند نیست. در ارتکاب این گناه عمدی، کلیگشیا چنان شخصیت خود را به طور کامل دچار ضلالت نمود که ذهن وی از آن هنگام هرگز قادر نشده است تعادل خود را کاملاً باز یابد.

راههای بسیاری برای نگرستن به گناه وجود دارد، اما از نقطه نظر فلسفی جهان، گناه رویکرد یک شخصیت است که آگاهانه در برابر واقعیت کیهانی مقاومت می‌کند. خطا ممکن است به صورت فقدان درک یا تحریف واقعیت تلقی گردد. شرارت درک ناقص یا ناسازگاری با واقعیات جهان می‌باشد. اما گناه یک مقاومت عمدی با واقعیت الهی و یک انتخاب آگاهانه برای مخالفت با پیشرفت معنوی است. در حالی که تبهکاری شامل سرپیچی عیان و مداوم نسبت به واقعیت شناخته شده می‌باشد و نشانگر درجه‌ای از فروپاشی شخصیتی تا مرز دیوانگی کیهانی است.

خطا حاکی از فقدان تیزبینی عقلانی است. شرارت نمایانگر کمبود خرد است. گناه ناشی از فقر خفتبار معنوی است. اما تبهکاری نشانگر زایل شدن کنترل شخصیت است.

و هنگامی که گناه بارها انتخاب شده باشد و به کرات تکرار شده باشد، ممکن است موجب عادت شود. گناهکاران عادت به آسائی می‌توانند تبهکار شوند، و بر ضد جهان و تمامی واقعیات الهی آن باغیان تمام و کمال شوند. ضمن این که کلیه سلوک گناهکارانه ممکن است بخشوده شوند، ما شک داریم که فردی که در تبهکاری پابرجا است هرگز بتواند به طور صادقانه برای اعمال ناشایسته خویش احساس ندامت کند یا بخشش گناهان خود را بپذیرد.

2- وقوع شورش

مدت کوتاهی بعد از بازرسی شیطان و هنگامی که دستگاه حکومت سیاره‌ای در آستانه تحقق کارهای بزرگ در یورنشیا بود، یک روز در اواسط زمستان قاره‌های شمالی، کلیگشیا یک مشاوره طولانی با همکار خود،

light.”

67:12 (754:3) In the course of this inspection Satan informed Caligastia of Lucifer's then proposed “Declaration of Liberty,” and as we now know, the Prince agreed to betray the planet upon the announcement of the rebellion. The loyal universe personalities look with peculiar disdain upon Prince Caligastia because of this premeditated betrayal of trust. The Creator Son voiced this contempt when he said: “You are like your leader, Lucifer, and you have sinfully perpetuated his iniquity. He was a falsifier from the beginning of his self-exaltation because he abode not in the truth.”

67:13 (754:4) In all the administrative work of a local universe no high trust is deemed more sacred than that reposed in a Planetary Prince who assumes responsibility for the welfare and guidance of the evolving mortals on a newly inhabited world. And of all forms of evil, none are more destructive of personality status than betrayal of trust and disloyalty to one's confiding friends. In committing this deliberate sin, Caligastia so completely distorted his personality that his mind has never since been able fully to regain its equilibrium.

67:14 (754:5) There are many ways of looking at sin, but from the universe philosophic viewpoint sin is the attitude of a personality who is knowingly resisting cosmic reality. Error might be regarded as a misconception or distortion of reality. Evil is a partial realization of, or maladjustment to, universe realities. But sin is a purposeful resistance to divine reality — a conscious choosing to oppose spiritual progress — while iniquity consists in an open and persistent defiance of recognized reality and signifies such a degree of personality disintegration as to border on cosmic insanity.

67:15 (755:1) Error suggests lack of intellectual keenness; evil, deficiency of wisdom; sin, abject spiritual poverty; but iniquity is indicative of vanishing personality control.

67:16 (755:2) And when sin has so many times been chosen and so often been repeated, it may become habitual. Habitual sinners can easily become iniquitous, become wholehearted rebels against the universe and all of its divine realities. While all manner of sins may be forgiven, we doubt whether the established iniquiter would ever sincerely experience sorrow for his misdeeds or accept forgiveness for his sins.

2. THE OUTBREAK OF REBELLION

67:21 (755:3) Shortly after Satan's inspection and when the planetary administration was on the eve of the realization of great things on Urantia, one day, midwinter of the northern continents, Caligastia held

دلیگستشیا، برپا نمود و بعد از آن دلیگستشیا ده شورای یورنشیا را فرا خوانده و یک جلسه فوق العاده ترتیب داد. این گردهمایی با این بیانیه گشایش یافت که پرنس کلیگستشیا قصد دارد خود را حاکم مطلق یورنشیا اعلام دارد و حکم کرده است که کلیه گروههای اداری از طریق تفویض تمامی کارکردها و اختیارات خویش به دستان دلیگستشیا به عنوان سرپرست، تا سازماندهی مجدد دولت سیاره‌ای و تقسیم مجدد متعاقب اختیارات اجرایی این ادارات، استعفا دهند.

عرضه این حکم مبهوت کننده، با درخواست استاندانه ون، رئیس شورای عالی هماهنگی، دنبال شد. این مدیر برجسته و کارشناس قضایی توانمند، مسیر پیشنهادی کلیگستشیا را به عنوان عملی که در مرز شورش سیاره‌ای است مشخص ساخت و از شرکت کنندگان در گردهمایی وی درخواست نمود که تماماً از شرکت در این کار امتناع ورزند، تا این که نزد لوسیفر، حکمران سیستم سیتانیا استیفا شود. و او حمایت تمامی پرسنل را به دست آورد. در نتیجه، استیفا به جروسم برده شد و بلافاصله دستور رسید که کلیگستشیا به عنوان حاکم عالی یورنشیا گمارده شود و فرمان داده شد که از دستورات وی به طور مطلق و بدون چون و چرا پیروی شود. و در پاسخ به این پیغام متحیر کننده بود که ون والامنش به نطق هفت ساعته خطرناکیز خود دست زد. در این نطق او به طور رسمی بر علیه دلیگستشیا، کلیگستشیا، و لوسیفر به عنوان کسانی که نسبت به حاکمیت جهان نبادان بی حرمتی نموده‌اند اعلام جرم کرد و نزد والامنشیه‌های ایدنشیا برای حمایت و تأیید، درخواست استیفا نمود.

در این اثنا، مدارهای سیستم قطع شده بودند و یورنشیا منزوی شده بود. هر گروه از حیات آسمانی در سیاره، به طور ناگهانی و بدون هشدار خود را منزوی یافت، و از کلیه مشورتها و رهنمودهای خارج کاملاً گسسته شد.

دلیگستشیا رسماً کلیگستشیا را "خدای یورنشیا و بالاتر از همه" اعلام نمود. با قرار گرفتن این اعلان در پیش روی همه، مسائل به روشنی مطرح شدند و هر گروه به کناری کشیده و شروع به بحث و بررسی جوانب امر نمود، بحثهایی که نهایتاً سرنوشت هر شخصیت فوق بشری در سیاره را تعیین می‌کرد.

سرافیمها و کروبیان و سایر موجودات آسمانی در تصمیمات این تقلائی تلخ، این تضاد طولانی و گناهکارانه، درگیر بودند. بسیاری از گروههای فوق بشری که در هنگام انزوای یورنشیا بر حسب اتفاق اینجا بودند، در انتظار به سر می‌پریدند و همانند سرافیمها و همکارانشان ناچار بودند بین گناه و درستکاری — بین راههای لوسیفر و خواست پدر نادیدنی — یکی را انتخاب نمایند.

برای بیش از هفت سال این تقلا ادامه یافت. مسئولین ایدنشیا تا زمانی که هر شخصیت درگیر تصمیم نهایی خود را اتخاذ نکرده بود مایل به مداخله و درگیری نبوده و چنین نکردند. در آن هنگام بود که ون و همکاران وفادارش از حمایت برخوردار شده و از اضطراب

a prolonged conference with his associate, Daligastia, after which the latter called the ten councils of Urantia in session extraordinary. This assembly was opened with the statement that Prince Caligastia was about to proclaim himself absolute sovereign of Urantia and demanded that all administrative groups abdicate by resigning all of their functions and powers into the hands of Daligastia as trustee, pending the reorganization of the planetary government and the subsequent redistribution of these offices of administrative authority.

67:22 (755:4) The presentation of this astounding demand was followed by the masterly appeal of Van, chairman of the supreme council of co-ordination. This distinguished administrator and able jurist branded the proposed course of Caligastia as an act bordering on planetary rebellion and appealed to his conferees to abstain from all participation until an appeal could be taken to Lucifer, the System Sovereign of Satania; and he won the support of the entire staff. Accordingly, appeal was taken to Jerusem, and forthwith came back the orders designating Caligastia as supreme sovereign on Urantia and commanding absolute and unquestioning allegiance to his mandates. And it was in reply to this amazing message that the noble Van made his memorable address of seven hours' length in which he formally drew his indictment of Daligastia, Caligastia, and Lucifer as standing in contempt of the sovereignty of the universe of Nebadon; and he appealed to the Most Highs of Edentia for support and confirmation.

67:23 (755:5) Meantime the system circuits had been severed; Urantia was isolated. Every group of celestial life on the planet found itself suddenly and without warning isolated, utterly cut off from all outside counsel and advice.

67:24 (755:6) Daligastia formally proclaimed Caligastia "God of Urantia and supreme over all." With this proclamation before them, the issues were clearly drawn; and each group drew off by itself and began deliberations, discussions destined eventually to determine the fate of every superhuman personality on the planet.

67:25 (755:7) Seraphim and cherubim and other celestial beings were involved in the decisions of this bitter struggle, this long and sinful conflict. Many superhuman groups that chanced to be on Urantia at the time of its isolation were detained here and, like the seraphim and their associates, were compelled to choose between sin and righteousness — between the ways of Lucifer and the will of the unseen Father.

67:26 (755:1) For more than seven years this struggle continued. Not until every personality concerned had made a final decision, would or did the authorities of Edentia interfere or intervene. Not until then did Van and his loyal associates receive

طولانی و بلاتکلیفی غیرقابل تحمل خویش رهایی یافتند.

vindication and release from their prolonged anxiety and intolerable suspense.

3- هفت سال حیاتی

3. THE SEVEN CRUCIAL YEARS

خبر وقوع شورش در جروسم، پایتخت سیتانیا، توسط شورای ملک صادق پخش گردید. ملک صادقهای اضطراری فوراً به جروسم اعزام گشتند، و جبرئیل داوطلب شد به عنوان نماینده پسر آفریننده که اتوریتهاش مورد مخالفت قرار گرفته بود عمل نماید. با پخش خبر واقعیت شورش در سیتانیا، سیستم در انزوا قرار گرفته و از سیستمهای همتای آن قرنطینه گردید. "در آسمان جنگ شد" — در ستاد مرکزی سیتانیا — و این جنگ به هر سیاره در سیستم محلی گسترش یافت.

67:31 (756:2) The outbreak of rebellion on Jerusem, the capital of Satania, was broadcast by the Melchizedek council. The emergency Melchizedeks were immediately dispatched to Jerusem, and Gabriel volunteered to act as the representative of the Creator Son, whose authority had been challenged. With this broadcast of the fact of rebellion in Satania the system was isolated, quarantined, from her sister systems. There was "war in heaven," the headquarters of Satania, and it spread to every planet in the local system.

در یورنشیا، چهل عضو پرسنل مادی گروه یکصد نفره (از جمله ون) از پیوستن به شورش امتناع ورزیدند. بسیاری از دستیاران بشری پرسنل (تغییر یافته و غیر آن) نیز مدافعان شجاع و والامنش میکانیل و دولت جهانی وی بودند. در میان سرافیمها و کروبیان، شخصیتهای زیادی از دست رفتند. تقریباً نیمی از سرافیمهای سرپرست و انتقال که به سیاره تخصیص یافته بودند در حمایت از هدف لوسیفر به رهبرشان و دلگششیا پیوستند. چهل هزار و یکصد و نوزده نفر از مخلوقات بینابینی اولیه با کلیگششیا همدست شدند، اما باقیمانده این موجودات نسبت به اعتماد خویش وفادار باقی ماندند.

67:32 (756:3) On Urantia forty members of the corporeal staff of one hundred (including Van) refused to join the insurrection. Many of the staff's human assistants (modified and otherwise) were also brave and noble defenders of Michael and his universe government. There was a terrible loss of personalities among seraphim and cherubim. Almost one half of the administrator and transition seraphim assigned to the planet joined their leader and Daligastia in support of the cause of Lucifer. Forty thousand one hundred and nineteen of the primary midway creatures joined hands with Caligastia, but the remainder of these beings remained true to their trust.

پرنس خائن مخلوقات بدپیمان بینابینی و سایر گروههای شخصیتهای یاغی را صف آرایی کرده و برای اجرای خواست خود آنها را سازماندهی نمود، در حالی که ون بینابینیهایی وفادار و سایر گروههای صبیق را گرد آورد و نبرد بزرگ برای نجات پرسنل سیاره‌ای و سایر شخصیتهای آسمانی یکه و تنها را آغاز نمود.

67:33 (756:4) The traitorous Prince marshaled the disloyal midway creatures and other groups of rebel personalities and organized them to execute his bidding, while Van assembled the loyal midwayers and other faithful groups and began the great battle for the salvation of the planetary staff and other marooned celestial personalities.

در طول ایام این پیکار، افراد وفادار در یک اسکانه بدون دیوار و از نظر استحقاقی ضعیف که در چند مایلی شرق دلمیشیا واقع شده بود اقامت داشتند، اما اقامتگاه آنان توسط مخلوقات بینابینی هشیار و پیوسته بیدار شب و روز حفاظت می‌شد، و درخت گرانبهای حیات در اختیار آنان بود.

67:34 (756:5) During the times of this struggle the loyalists dwelt in an unwallled and poorly protected settlement a few miles to the east of Dalamatia, but their dwellings were guarded day and night by the alert and ever-watchful loyal midway creatures, and they had possession of the priceless tree of life.

به دنبال وقوع شورش، کروبیان و سرافیمهای وفادار با یاری سه مخلوق بینابینی صدیق حراست از درخت حیات را به عهده گرفتند و اجازه دادند که فقط چهل پرسنل وفادار و انسانهای تغییر یافته همکارشان از میوه و برگ این گیاه انرژی‌زا ارتزاق کنند. پنجاه و شش تن از این یاران تغییر یافته اندانی پرسنل وجود داشتند. شانزده تن از همراهان اندانی پرسنل بدپیمان از شرکت در شورش رهبران خود امتناع ورزیدند.

67:35 (756:6) Upon the outbreak of rebellion, loyal cherubim and seraphim, with the aid of three faithful midwayers, assumed the custody of the tree of life and permitted only the forty loyalists of the staff and their associated modified mortals to partake of the fruit and leaves of this energy plant. There were fifty-six of these modified Andonite associates of the staff, sixteen of the Andonite attendants of the disloyal staff refusing to go into rebellion with their masters.

در سراسر هفت سال حیاتی شورش کلیگششیا، ون خود را به طور کامل وقف کار خدمت به ارتش وفادار انسانها، بینابینیهایی، و فرشتگانش نمود. بیش معنوی و عزم راسخ اخلاقی که ون را قادر ساخت چنین رویداد

67:36 (756:7) Throughout the seven crucial years of the Caligastia rebellion, Van was wholly devoted to the work of ministry to his loyal army of men, midwayers, and angels. The spiritual insight and moral

تزلزل ناپذیری از وفاداری نسبت به دولت جهان حفظ نماید، محصول اندیشه محض، استدلال خردمندانه، قضاوت منطقی، انگیزه صادقانه، هدف عاری از خودخواهی، وفاداری هوشمندانه، حافظه تجربی، کاراکتر منضبط، و وقف بدون چون و چرای شخصیت او به انجام خواست پدر آسمانی بود.

این هفت سال انتظار، زمانی برای جستجوی دل و انضباط روان بود. چنین بحرانهایی در امور یک جهان نمایانگر نفوذ فوق العاده ذهن به عنوان عاملی در انتخاب معنوی می باشد. تحصیل، آموزش، و تجربه، عواملی در بیشتر تصمیمات حیاتی کلیه مخلوقات تکاملی اخلاقی می باشند. اما کاملاً ممکن است که روح سکنی گزین با نیروهای تصمیم گیرنده شخصیت بشری تماس مستقیم برقرار سازد، طوری که خواست کاملاً تهذیب شده مخلوق را قادر سازد که دست به اعمال شگفت آوری از وقف وفادارانه به خواست و راه پدر آسمانی بزند. و این درست چیزی است که در تجربه آمادان، همکار بشری تغییر یافته ون، رخ داد.

آمدان قهرمان برجسته بشری شورش لوسیفیر است. این نواده مذکر اندان و فانتا یکی از یکصد نفری بود که به پرسنل پرنس پلاسمای حیات اهدا نمودند، و از هنگام آن رخداد او به عنوان دستیار و یاور بشری ون به وی الحاق یافته بود. آمدان چنین برگزیده که در طول پیکار طولانی و پرآزمون در کنار رئیس خود ایستادگی کند. و نظاره این فرزند نژادهای تکاملی که در مقابل استدلالات فریبکارانه دلیگاستیا به گونه ای استوار ایستاد منظره انگیزاننده ای بود. در سرتاسر پیکار هفت ساله، او و همکاران وفادارش در برابر تمامی تعالیم نیرنگ آمیز کلیگستشیای ماهر با شجاعت خلل ناپذیر دست به مقاومت زدند.

کلیگستشیا با حداکثر هوش و تجربه فراوان در امور جهان به بیراهه رفت — گناه را با میل پذیرا شد. آمدان با حداقل هوش و فقدان کامل تجربه جهانی، در خدمت جهان و در وفاداری نسبت به همکار خود ثابت قدم باقی ماند. ون در یک تلفیق شکوهمند و مؤثر عزم راسخ عقلانی و بینش معنوی، هم ذهن و هم روح را به کار برد، و بدین طریق به سطحی تجربی از تحقق شخصیت، از بالاترین مرتبت قابل دستیابی نائل گردید. ذهن و روح، هنگامی که به طور کامل پیوند یابند، برای آفرینش ارزشهای فوق بشری، حتی واقعیات مورانشیا، نیروی بالقوه می باشند.

شرح رخدادهای تکلان دهنده این روزگاران مصیبت بار پایانی ندارد. اما سرانجام تصمیم نهایی آخرین شخصیت گرفته شد، و تنها در آن هنگام بود که یک والامرتبه ایندشیا به همراه ملک صادقهای اضطراری برای تصرف قدرت به یورنشیا وارد شد. دورنمای پرونده حکومتی کلیگستشیا در جروسم کاملاً نابود شد، و دوره آزمایشی ترمیم سیاره ای گشایش یافت.

steadfastness which enabled Van to maintain such an unshakable attitude of loyalty to the universe government was the product of clear thinking, wise reasoning, logical judgment, sincere motivation, unselfish purpose, intelligent loyalty, experiential memory, disciplined character, and the unquestioning dedication of his personality to the doing of the will of the Father in Paradise.

67:37 (756:9) This seven years of waiting was a time of heart searching and soul discipline. Such crises in the affairs of a universe demonstrate the tremendous influence of mind as a factor in spiritual choosing. Education, training, and experience are factors in most of the vital decisions of all evolutionary moral creatures. But it is entirely possible for the indwelling spirit to make direct contact with the decision-determining powers of the human personality so as to empower the fully consecrated will of the creature to perform amazing acts of loyal devotion to the will and the way of the Father in Paradise. And this is just what occurred in the experience of Amadon, the modified human associate of Van.

67:38 (757:1) Amadon is the outstanding human hero of the Lucifer rebellion. This male descendant of Andon and Fonta was one of the one hundred who contributed life plasm to the Prince's staff, and ever since that event he had been attached to Van as his associate and human assistant. Amadon elected to stand with his chief throughout the long and trying struggle. And it was an inspiring sight to behold this child of the evolutionary races standing unmoved by the sophistries of Daligastia while throughout the seven-year struggle he and his loyal associates resisted with unyielding fortitude all of the deceptive teachings of the brilliant Caligastia.

67:39 (757:2) Caligastia, with a maximum of intelligence and a vast experience in universe affairs, went astray — embraced sin. Amadon, with a minimum of intelligence and utterly devoid of universe experience, remained steadfast in the service of the universe and in loyalty to his associate. Van utilized both mind and spirit in a magnificent and effective combination of intellectual determination and spiritual insight, thereby achieving an experiential level of personality realization of the highest attainable order. Mind and spirit, when fully united, are potential for the creation of superhuman values, even morontia realities.

67:310 (757:3) There is no end to the recital of the stirring events of these tragic days. But at last the final decision of the last personality was made, and then, but only then, did a Most High of Edentia arrive with the emergency Melchizedeks to seize authority on Urantia. The Caligastia panoramic reign-records on Jerusem were obliterated, and the probationary era of planetary rehabilitation was inaugurated.

4- گروه یکصد نفره کلیگشتیا بعد از شورش

هنگامی که صورت نهایی اسامی خوانده شد، مشخص گردید که اعضای مادی پرسنل پرنس بدین صورت صف‌آرایی کرده‌اند: ون و تمامی هیئت هماهنگی وی وفادار باقی مانده بودند. انگ و سه عضو شورای خوراک نجات یافته بودند. هیئت پرورش حیوانات تماماً به شورش درغلطیدند، همانطور که تمامی مشاوران چیرگی بر حیوانات چنین کردند. فد و پنج عضو از هیئت آموزش نجات یافتند. نود و تمام افراد کمیسیون صنعت و بازرگانی به کلیگشتیا پیوستند. هپ و تمامی افراد کالج مذهب آشکار شده همانند ون و گروه والامنش او وفادار باقی ماندند. لاط و کل شورای بهداشت از دست رفتند. شورای هنر و علم تماماً وفادار باقی ماندند، اما تات و کمیسیون دولت قبیله‌ای همگی به بیراهه کشانیده شدند. بدین ترتیب چهل تن از یکصد نفر نجات یافتند و بعدها به جروسم انتقال یافته و سفر بهشتی خویش را از آنجا ادامه دادند.

شصت عضو پرسنل سیاره‌ای که به شورش پیوستند نود را به عنوان رهبر خود انتخاب نمودند. آنها با جان و دل برای پرنس باغی کار کردند، اما به زودی دریافتند که از ارتزاق از مدارهای حیات سیستم محروم گشته‌اند. آنها از این واقعیت آگاهی یافتند که به مرتبت موجودات فانی انسانی تنزل یافته‌اند. آنها در واقع فوق بشر بودند، اما در همان حال مادی و انسانهای فانی بودند. در تلاش برای افزایش تعداد آنان، دلیگشتیا دستور داد که آنها فوراً به تولید مثل جنسی دست زنند، زیرا او به خوبی می‌دانست که شصت نفر آغازین و چهل و چهار همکار تغییر یافته اندانی آنها دیر یا زود از طریق مرگ محکوم به فنا هستند. بعد از سقوط دلمیشیا، پرسنل بدپیمان به شمال و مشرق مهاجرت کردند. نسلهای بعدی آنان برای مدت‌ها به نویدیها شهرت داشتند و مکان اقامت آنان به عنوان "سرزمین نود" مشهور بود.

حضور این ابر مردان و ابر زنان خارق‌العاده، که به واسطه شورش رها شده و به زودی با پسران و دختران زمین آمیزش کردند، به آسانی منشأ آن داستانهای سنتی مبنی بر این که خدایان فرود آمده و با انسانها مزاجت کردند شد. و بدین طریق هزار و یک افسانه که طبیعتی اسطوره‌ای داشت ولی مبتنی بر واقعیات روزگاران بعد از شورش بود ابداع گردید. این روایات بعدها در داستانهای قومی و حکایات مردمان گوناگون که نیاکشان در این تماسهای با نویدیها و نسلهای بعدی آنان شرکت داشتند جای پیدا کردند.

شورشیان پرسنل که از ارتزاق روحی محروم گشته بودند، سرانجام به طور طبیعی مردند و بیشتر بت پرستی متعاقب نژادهای بشری از میل به تداوم بخشیدن خاطره این موجودات بسیار مورد احترام روزگاران کلیگشتیا سرچشمه می‌یافت.

هنگامی که پرسنل یکصد نفره به یورنشیا آمدند، به طور موقت از تنظیم کنندگان فکری خویش جدا شدند.

4. THE CALIGASTIA ONE HUNDRED AFTER REBELLION

67:41 (757:4) When the final roll was called, the corporeal members of the Prince's staff were found to have aligned themselves as follows: Van and his entire court of co-ordination had remained loyal. Ang and three members of the food council had survived. The board of animal husbandry were all swept into rebellion as were all of the animal-conquest advisers. Fad and five members of the educational faculty were saved. Nod and all of the commission on industry and trade joined Caligastia. Hap and the entire college of revealed religion remained loyal with Van and his noble band. Lut and the whole board of health were lost. The council of art and science remained loyal in its entirety, but Tut and the commission on tribal government all went astray. Thus were forty out of the one hundred saved, later to be transferred to Jerusalem, where they resumed their Paradise journey.

67:42 (757:5) The sixty members of the planetary staff who went into rebellion chose Nod as their leader. They worked wholeheartedly for the rebel Prince but soon discovered that they were deprived of the sustenance of the system life circuits. They awakened to the fact that they had been degraded to the status of mortal beings. They were indeed superhuman but, at the same time, material and mortal. In an effort to increase their numbers, Daligastia ordered immediate resort to sexual reproduction, knowing full well that the original sixty and their forty-four modified Andonite associates were doomed to suffer extinction by death, sooner or later. After the fall of Dalamatia the disloyal staff migrated to the north and the east. Their descendants were long known as the Nodites, and their dwelling place as "the land of Nod."

67:43 (758:1) The presence of these extraordinary supermen and superwomen, stranded by rebellion and presently mating with the sons and daughters of earth, easily gave origin to those traditional stories of the gods coming down to mate with mortals. And thus originated the thousand and one legends of a mythical nature, but founded on the facts of the postrebellion days, which later found a place in the folk tales and traditions of the various peoples whose ancestors had participated in these contacts with the Nodites and their descendants.

67:44 (758:2) The staff rebels, deprived of spiritual sustenance, eventually died a natural death. And much of the subsequent idolatry of the human races grew out of the desire to perpetuate the memory of these highly honored beings of the days of Caligastia.

67:45 (758:3) When the staff of one hundred came to Urantia, they were temporarily detached from their

بلافاصله به دنبال ورود پذیرشگران ملک صادق، شخصیت‌های وفادار (به استثنای ون) به جروسم بازگردانده شدند و مجدداً به تنظیم کنندگان منتظر خویش پیوستند. ما از سرنوشت شصت شورشی پرسنل اطلاعی نداریم؛ تنظیم کنندگان آنان هنوز در جروسم منتظرند. بدون شک مسائل به همین شکل کنونی باقی خواهند ماند، تا این که سرانجام شورش لوسیفر یکسره مورد داوری واقع شود و حکم فرجام کلیه شرکت کنندگان در آن صادر شود.

برای موجوداتی چون فرشتگان و بینابینها بسیار مشکل بود که تصور کنند حکمرانان باهوش و مورد اعتمادی نظیر کلیگشیا و دلیگشیا به بیراهه می‌روند و مرتکب گناهی خیانت‌بار می‌شوند. آن موجوداتی که به گناه در غلتیدند — آنها عمداً یا از روی پیش اندیشی به شورش پیوستند — توسط مافوقان خود منحرف شدند، و به وسیله رهبران مورد اعتماد خویش فریب خورند. به همین ترتیب کسب حمایت انسانهای تکاملی از نظر ذهنی بدوی آسان بود.

اکثریت عظیم کلیه موجودات بشری و فوق بشری که قربانیان شورش لوسیفر در جروسم بودند، و سیارات گوناگون گمراه، از مدتها پیش از صمیم دل از نابخردی خویش توبه کرده‌اند؛ و ما به راستی معتقدیم که هنگامی که نهایتاً قدمای ایامها قضاوت پیرامون امور شورش ستانیا را تکمیل کردند — که اخیراً آن را آغاز کرده‌اند — از کلیه این نادمین صادق به طریقی اعاده حیثیت خواهد شد و به شکلی از خدمت جهانی بازگردانده خواهند شد.

5- نتایج فوری شورش

بعد از برانگیختن شورش برای تقریباً پنجاه سال در دلمیشیا و حوالی آن سردرگمی بزرگی حاکم بود. سعی در تجدید سازمان کامل و رادیکال تمام کره به عمل آمد. انقلاب جای تکامل را به عنوان سیاست پیشرفت فرهنگی و بهبود نژادی گرفت. در میان اقامت کنندگان موقت برتر و بخشاً آموزش یافته در دلمیشیا و نزدیک آن، یک پیشرفت ناگهانی در وضعیت فرهنگی به وجود آمد، اما وقتی که به این شیوه‌های جدید و رادیکال در میان مردمان اطراف مبادرت شد، نتیجه فوری آن سردرگمی توصیف ناپذیر و هرج و مرج نژادی بود. آزادی توسط انسانهای بدوی نیمه تکامل یافته آن روزگاران به سرعت به بی‌پند و باری تبدیل گشت.

بعد از شورش به زودی کلیه پرسنل فتنه‌گر بر علیه فوج نیمه وحشیانی که دیوارهای آن را در نتیجه دکتربین آزادی، که به گونه‌ای زودرس به آنان آموزش داده شده بود، تحت محاصره در آورده بودند درگیر دفاع پرتکاپوی شهر شدند. و سالها پیش از آن که ستاد زیبای مرکزی در زیر امواج جنوبی فرو رود، قیابل گمراه و منحرف سرزمین پسکرانه دلمیشیا از پیش شهر باشکوه را با تهاجمی نیمه وحشیانه درنور دیده، و پرسنل جدایی طلب و همکاران آنها را به شمال رانند.

اثبات گردید که طرح کلیگشیا برای بازسازی فوری جامعه بشری مطابق عقاید او پیرامون آزادی

Thought Adjusters. Immediately upon the arrival of the Melchizedek receivers the loyal personalities (except Van) were returned to Jerusem and were reunited with their waiting Adjusters. We know not the fate of the sixty staff rebels; their Adjusters still tarry on Jerusem. Matters will undoubtedly rest as they now are until the entire Lucifer rebellion is finally adjudicated and the fate of all participants decreed.

67:46 (758:4) It was very difficult for such beings as angels and midwayers to conceive of brilliant and trusted rulers like Caligastia and Daligastia going astray — committing traitorous sin. Those beings who fell into sin — they did not deliberately or premeditatedly enter upon rebellion — were misled by their superiors, deceived by their trusted leaders. It was likewise easy to win the support of the primitive-minded evolutionary mortals.

67:47 (758:5) The vast majority of all human and superhuman beings who were victims of the Lucifer rebellion on Jerusem and the various misled planets have long since heartily repented of their folly; and we truly believe that all such sincere penitents will in some manner be rehabilitated and restored to some phase of universe service when the Ancients of Days finally complete the adjudication of the affairs of the Satania rebellion, which they have so recently begun.

5. IMMEDIATE RESULTS OF REBELLION

67:51 (758:6) Great confusion reigned in Dalamatia and thereabout for almost fifty years after the instigation of rebellion. The complete and radical reorganization of the whole world was attempted; revolution displaced evolution as the policy of cultural advancement and racial improvement. Among the superior and partially trained sojourners in and near Dalamatia there appeared a sudden advancement in cultural status, but when these new and radical methods were attempted on the outlying peoples, indescribable confusion and racial pandemonium was the immediate result. Liberty was quickly translated into license by the half-evolved primitive men of those days.

67:52 (758:7) Very soon after the rebellion the entire staff of sedition were engaged in energetic defense of the city against the hordes of semisavages who besieged its walls as a result of the doctrines of liberty which had been prematurely taught them. And years before the beautiful headquarters went down beneath the southern waves, the misled and mistaught tribes of the Dalamatia hinterland had already swept down in semisavage assault on the splendid city, driving the secession staff and their associates northward.

67:53 (758:1) The Caligastia scheme for the immediate reconstruction of human society in accordance with

فردی و آزادیهای گروهی، یک شکست سریع و کم و بیش کامل بود. جامعه سریعاً به سطح قدیمی بیولوژیک خود تنزل نمود، و تقلاً برای حرکت به جلو، نه خیلی جلوتر از جایی که در زمان شروع رژیم کلیگشتیا قرار داشت، مجدداً آغاز گردید و این آشوب، دنیا را در سردرگمی بیشتری باقی گذارد.

یکصد و شصت و دو سال بعد از شورش، یک موج دریا، دلمیشیا را درکشید و ستاد مرکزی سیاره‌ای در زیر آبهای دریا فرو نشست. و این سرزمین دیگر پدیدار نگشت تا این که تقریباً هر اثر فرهنگ با عظمت آن اعصار درخشان محو گردید.

هنگامی که اولین پایتخت کره زمین احاطه گردید، فقط پناهگاه پست‌ترین نوع نژادهای سنگیک یورنشیا بود، از دین برگشته‌هایی که پیش از آن پرستشگاه پدر را به معبدی که به ناگ، خدای دروغین نور و آتش تخصیص داده شده بود، تبدیل کرده بودند.

6- وَنِ راسخِ عزم

پیروان ون در همان اوایل به مناطق کوهستانی غرب هندوستان عقب نشینی کردند. آنها در آنجا از حملات نژادهای سردرگم سرزمینهای پست در امان ماندند، و در آن مکان دنج برای توانبخشی کره زمین طرح ریزی نمودند، همانطور که نیاکان اولیه بدونانی آنان، در ست پیش از روزگاران تولد قبایل سنگیک، همگی روزگاری برای بهزیستی نوع بشر به طور ناخواسته کار می‌کردند.

پیش از ورود پذیرشگران ملک صادق، ون اداره امور بشری را به دستان ده کمسیون چهار نفره سپرد، گروههایی که همانند گروههای رژیم پرنس بودند. حاملین ارشد حیات که مقیم سیاره بودند، رهبری موقت این شورای چهل نفره را که در سراسر هفت سال انتظار عمل می‌کرد به عهده گرفتند. هنگامی که سی و نه عضو پرسنل وفادار به جروسم بازگشتند، گروههای مشابه آمادانی این مسئولیتها را به عهده گرفتند.

این آمادانیها از گروه 144 اندانی وفادار که آمادان به آن تعلق داشت مشتق شده بودند، و با نام وی شناخته شده‌اند. این گروه شامل سی و نه مرد و یکصد و پنج زن بود. پنجاه و شش تن از این افراد دارای وضعیت فناناپذیر بودند، و همگی (به غیر از آمادان) به همراه اعضای وفادار پرسنل، بدون مرگ به دنیای آن سو انتقال یافتند. باقیمانده این گروه والامنش تا پایان روزگاران انسانی خود تحت رهبری ون و آمادان در کره زمین باقی ماندند. آنها خمیرمایه بیولوژیک بودند که زاد و ولد کرده و طی روزگاران طولانی تاریک بعد از دوران شورش به فراهم ساختن رهبری برای دنیا ادامه دادند.

ون تا زمان آدم در یورنشیا باقی گذارده شد، و به عنوان رهبر افتخاری کلیه شخصیت‌های فوق بشری که در سیاره کار می‌کردند باقی ماند. او و آمادان برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال از طریق تکنیک درخت حیات

his ideas of individual freedom and group liberties, proved a swift and more or less complete failure. Society quickly sank back to its old biologic level, and the forward struggle began all over, starting not very far in advance of where it was at the beginning of the Caligastia regime, this upheaval having left the world in confusion worse confounded.

67:54 (759:2) One hundred and sixty-two years after the rebellion a tidal wave swept up over Dalamatia, and the planetary headquarters sank beneath the waters of the sea, and this land did not again emerge until almost every vestige of the noble culture of those splendid ages had been obliterated.

67:55 (759:3) When the first capital of the world was engulfed, it harbored only the lowest types of the Sangik races of Urantia, renegades who had already converted the Father's temple into a shrine dedicated to Nog, the false god of light and fire.

6. VAN — THE STEADFAST

67:61 (759:4) The followers of Van early withdrew to the highlands west of India, where they were exempt from attacks by the confused races of the lowlands, and from which place of retirement they planned for the rehabilitation of the world as their early Badonite predecessors had once all unwittingly worked for the welfare of mankind just before the days of the birth of the Sangik tribes.

67:62 (759:5) Before the arrival of the Melchizedek receivers, Van placed the administration of human affairs in the hands of ten commissions of four each, groups identical with those of the Prince's regime. The senior resident Life Carriers assumed temporary leadership of this council of forty, which functioned throughout the seven years of waiting. Similar groups of Amadonites assumed these responsibilities when the thirty-nine loyal staff members returned to Jerusalem.

67:63 (759:6) These Amadonites were derived from the group of 144 loyal Andonites to which Amadon belonged, and who have become known by his name. This group comprised thirty-nine men and one hundred and five women. Fifty-six of this number were of immortality status, and all (except Amadon) were translated along with the loyal members of the staff. The remainder of this noble band continued on earth to the end of their mortal days under the leadership of Van and Amadon. They were the biologic leaven which multiplied and continued to furnish leadership for the world down through the long dark ages of the postrebellion era.

67:64 (759:7) Van was left on Urantia until the time of Adam, remaining as titular head of all superhuman personalities functioning on the planet. He and Amadon were sustained by the technique of the

در پیوند با خدمت ویژه حیاتبخش ملک صادقها ادامه حیات دادند.

امور یورنشیا برای مدتی طولانی توسط یک شورای پذیرشگر سیاره‌ای، دوازده ملک صادق، که به وسیله فرمان حکمران ارشد کوکیه، پدر والامرتبه نرلاشیادک، تأیید شده بود، اداره می‌گشت. یک شورای مشورتی در ارتباط با پذیرشگران ملک صادق قرار داشت و شامل اینها می‌شد: یکی از دستیاران وفادار پرنس ساقط شده، دو حامل حیات مقیم سیاره، یک پسر تثلیث یافته تحت تعلیم نوآموزی، یک پسر آموزگار داوطلب، یک ستاره تابناک عصر آوالین (به طور تناوبی)، رئیسان سرافیمها و کروبیان، مشاورانی از دو سیاره همسایه، مدیر کل حیات فرشتگان تحت فرمان، و ون، فرمانده کل مخلوقات بینابینی. و یورنشیا تا ورود آدم بدین طریق سرپرستی و اداره می‌شد. عجیب نیست که ون شجاع و وفادار در شورای پذیرشگران سیاره‌ای، که مدتی طولانی امور یورنشیا را اداره می‌کرد، جای گرفت.

دوازده پذیرشگر ملک صادق یورنشیا کاری قهرمانانه انجام دادند. آنها بقایای تمدن را حفظ نمودند، و سیاستهای سیاره‌ای آنان توسط ون صادقانه اجرا شدند. او در ظرف یکهزار سال بعد از شورش، بیش از سیصد و پنجاه گروه پیشرفته داشت که در همه جای کره زمین پراکنده بودند. این پایگاههای تمدن عمدتاً شامل نوادگان اندانیهای وفاداری بودند که اندکی با نژادهای سنگیک، به ویژه انسانیهای آبی، و با نودیه‌ها آمیخته شده بودند.

به رغم عقبگرد وحشتناک شورش، چندین تیره خوب آتیهدار بیولوژیک در کره زمین وجود داشتند. تحت سرپرستی پذیرشگران ملک صادق، ون و آمادان به کار شکوفایی تکامل طبیعی نژاد بشری ادامه دادند و تکامل فیزیکی انسان را به جلو سوق دادند، تا این که به آن نقطه‌ای رسید که اعزام یک پسر و دختر ماتریال را به یورنشیا ایجاب نمود.

ون و آمادان تا مدت کوتاهی پس از ورود آدم و حوا در کره زمین باقی ماندند. چند سال بعد از آن، آنها به جروسم منتقل شدند. در آنجا ون با تنظیم کننده منتظر خویش مجدداً پیوند یافت. اکنون ون به عنوان نماینده یورنشیا خدمت می‌نماید، ضمن این که منتظر دریافت دستور برای پیشروی در مسیر طولانی طولانی به سوی کمال بهشتی و سرنوشت نامکشوف سپاه در حال بسیج نهایت انسانی می‌باشد.

باید نگاشته شود که به دنبال ابقای کلیگششیا در یورنشیا توسط لوسیفر، هنگامی که ون نزد والامرتبه‌های ایدنشیا استیناف نمود، پدران کوکیه یک تصمیم فوری ارسال کردند و از ون پیرامون هر نکته مورد بحث وی حمایت به عمل آوردند. این حکم به او نرسید، زیرا در حین این که در حال ارسال بود، مدارهای ارتباطی سیاره‌ای قطع شدند. تنها به تازگی این حکم واقعی، در حالی که در درون یک فرستنده رله انرژی جای گرفته و از زمان انزوای یورنشیا در آن محفوظ مانده بود، کشف

tree of life in conjunction with the specialized life ministry of the Melchizedeks for over one hundred and fifty thousand years.

^{67:65 (759:9)} The affairs of Urantia were for a long time administered by a council of planetary receivers, twelve Melchizedeks, confirmed by the mandate of the senior constellation ruler, the Most High Father of Norlatiadek. Associated with the Melchizedek receivers was an advisory council consisting of: one of the loyal aids of the fallen Prince, the two resident Life Carriers, a Trinitized Son in apprenticeship training, a volunteer Teacher Son, a Brilliant Evening Star of Avalon (periodically), the chiefs of seraphim and cherubim, advisers from two neighboring planets, the director general of subordinate angelic life, and Van, the commander in chief of the midway creatures. And thus was Urantia governed and administered until the arrival of Adam. It is not strange that the courageous and loyal Van was assigned a place on the council of planetary receivers which for so long administered the affairs of Urantia.

^{67:66 (760:1)} The twelve Melchizedek receivers of Urantia did heroic work. They preserved the remnants of civilization, and their planetary policies were faithfully executed by Van. Within one thousand years after the rebellion he had more than three hundred and fifty advanced groups scattered abroad in the world. These outposts of civilization consisted largely of the descendants of the loyal Andonites slightly admixed with the Sangik races, particularly the blue men, and with the Nodites.

^{67:67 (760:2)} Notwithstanding the terrible setback of rebellion there were many good strains of biologic promise on earth. Under the supervision of the Melchizedek receivers, Van and Amadon continued the work of fostering the natural evolution of the human race, carrying forward the physical evolution of man until it reached that culminating attainment which warranted the dispatch of a Material Son and Daughter to Urantia.

^{67:68 (760:3)} Van and Amadon remained on earth until shortly after the arrival of Adam and Eve. Some years thereafter they were translated to Jerusem, where Van was reunited with his waiting Adjuster. Van now serves in behalf of Urantia while awaiting the order to go forward on the long, long trail to Paradise perfection and the unrevealed destiny of the assembling Corps of Mortal Finality.

^{67:69 (760:4)} It should be recorded that, when Van appealed to the Most Highs of Edentia after Lucifer had sustained Caligastia on Urantia, the Constellation Fathers dispatched an immediate decision sustaining Van on every point of his contention. This verdict failed to reach him because the planetary circuits of communication were severed while it was in transit. Only recently was this actual ruling discovered lodged in the possession of

گرفتید. بدون این کشف، که در نتیجه تحقیقات بینابینیهای یورنشیا صورت گرفت، انتشار خبر این تصمیم می‌بایست تا بازگردانیده شدن یورنشیا به مدارهای کوکبه در انتظار می‌ماند. و این پیشامد ظاهری ارتباط بین سیاره‌ای امکان‌پذیر بود، زیرا فرستنده‌های انرژی می‌توانند اطلاعات را دریافت و منتقل کنند، اما قادر نیستند آغاز کننده ارتباط باشند.

وضعیت تکنیکی و ن در اسناد حقوقی سیلتانیا در واقع و نهایتاً به سرانجام نرسید، تا این که این حکم پدران ایدنشیا در جروسم ثبت گردید.

7- پیامدهای آتی گناه

پیامدهای شخصی (مرکزگرای) عدم پذیرش آگاهانه و مداوم نور توسط مخلوق هم اجتناب‌ناپذیر و هم فردی هستند، و فقط به الوهیت و به آن مخلوق شخصی مربوط می‌باشند. حاصل روان - نابود کننده تبهکاری، درو کردن درونی مخلوق صاحب اراده تبهکار می‌باشد.

اما در رابطه با پیامدهای بیرونی گناه چنین نیست: پیامدهای غیرشخصی (مرکز گریز) گناه با میل پذیرفته شده، هم اجتناب‌ناپذیر و هم همگانی هستند، و به هر مخلوقی که در حیطه برد مؤثر چنین رخدادهایی عمل می‌کند مربوط می‌باشند.

تا پنجاه هزار سال بعد از فروپاشی مدیریت سیاره‌ای، امور زمینی آنقدر در هم و بر هم بود و به قهقرا رفته بود که در مقایسه با وضعیت کلی تکاملی موجود در هنگام ورود کلیگششیا، سیصد و پنجاه هزار سال پیش از آن، نژاد بشری به پیشرفت اندکی دست یافته بود. در برخی موارد پیشرفت ایجاد شده و از جهات دیگر عقب‌گردی زیادی حاصل شده بود.

تأثیرات گناه هرگز به طور کامل محدود نیست. بخشهای اداری جهانها به صورت یک ارگانیزم هستند. گرفتاری یک شخصیت، باید تا میزان مشخصی توسط همگی تقسیم شود. گناه، که شیوه برخورد یک شخص در برابر واقعیت است، در تقدیر خود دارد که پیام ذاتی منفی خود را روی هر سطح و کلیه سطوح مربوطه ارزشهای جهان به نمایش بگذارد. اما پیامدهای کامل اندیشه خطاگونه، کردار شرورانه، یا نقشه گناهکارانه، فقط در سطح عمل واقعی تجربه می‌شوند. تخطی از قانون جهان، بدون این که ذهن را به طور جدی درگیر سازد یا به تجربه معنوی آسیب رساند، ممکن است در قلمرو فیزیکی مهلک باشد. گناه، تنها زمانی که رویکرد کامل موجود است و هنگامی که نمایانگر انتخاب ذهن و خواسته روان است، مملو از پیامدهای مهلک در بقای شخصیت می‌باشد.

پیامدهای شرارت و گناه در حیطه مادی و اجتماعی تحقق می‌یابند، و حتی ممکن است گاهی اوقات پیشرفت معنوی را در برخی از سطوح واقعیت جهان به تأخیر اندازند، اما هرگز گناه هیچ موجودی، تحقق حق الهی بقای شخصیت فرد دیگر را از وی سلب نمی‌کند. بقای

a relay energy transmitter where it had been marooned ever since the isolation of Urantia. Without this discovery, made as the result of the investigations of the Urantia midwayers, the release of this decision would have awaited the restoration of Urantia to the constellation circuits. And this apparent accident of interplanetary communication was possible because energy transmitters can receive and transmit intelligence, but they cannot initiate communication.

67:6.10 (760.5) The technical status of Van on the legal records of Satania was not actually and finally settled until this ruling of the Edentia Fathers was recorded on Jerusalem.

7. REMOTE REPERCUSSIONS OF SIN

67:7.1 (760.6) The personal (centripetal) consequences of the creature's willful and persistent rejection of light are both inevitable and individual and are of concern only to Deity and to that personal creature. Such a soul-destroying harvest of iniquity is the inner reaping of the iniquitous will creature.

67:7.2 (761.1) But not so with the external repercussions of sin: The impersonal (centrifugal) consequences of embraced sin are both inevitable and collective, being of concern to every creature functioning within the affect-range of such events.

67:7.3 (761.2) By fifty thousand years after the collapse of the planetary administration, earthly affairs were so disorganized and retarded that the human race had gained very little over the general evolutionary status existing at the time of Caligastia's arrival three hundred and fifty thousand years previously. In certain respects progress had been made; in other directions much ground had been lost.

67:7.4 (761.3) Sin is never purely local in its effects. The administrative sectors of the universes are organismal; the plight of one personality must to a certain extent be shared by all. Sin, being an attitude of the person toward reality, is destined to exhibit its inherent negativistic harvest upon any and all related levels of universe values. But the full consequences of erroneous thinking, evil-doing, or sinful planning are experienced only on the level of actual performance. The transgression of universe law may be fatal in the physical realm without seriously involving the mind or impairing the spiritual experience. Sin is fraught with fatal consequences to personality survival only when it is the attitude of the whole being, when it stands for the choosing of the mind and the willing of the soul.

67:7.5 (761.4) Evil and sin visit their consequences in material and social realms and may sometimes even retard spiritual progress on certain levels of universe reality, but never does the sin of any being rob another of the realization of the divine right of

ابدی فقط می‌تواند از طریق تصمیمات ذهن و انتخاب روان خود فرد مورد خطر قرار گیرد.

گناه در یورنشا نقش بسیار اندکی در تأخیر تکامل بیولوژیک ایفا نمود، اما نژادهای انسانی را از بهره کامل میراث نوع آدم محروم ساخت. گناه به قدر بسیار زیادی توسعه عقلانی، رشد اخلاقی، پیشرفت اجتماعی، و نیل کلان معنوی را به تعویق می‌اندازد؛ اما مانع بالآخرین دستیابی معنوی توسط هر فردی که تصمیم به شناخت خداوند و انجام صادقانه خواست الهی وی می‌گیرد نمی‌شود.

کلیگشیا دست به شورش زد، آدم و حوا خطا کردند، اما هیچ انسانی که متعاقباً در یورنشا متولد شد، در تجربه شخصی معنوی خویش، به دلیل این خطاها رنج نبرده است. هر انسانی که از هنگام شورش کلیگشیا در یورنشا متولد شده است، به طریقی از نظر زمان در موقعیت نامناسبی قرار گرفته است، اما سعادت آینده چنین روانهایی هرگز به کمترین میزان ممکن نیز در کادر ابدیت مورد خطر قرار ننگرفته است. هیچ انسانی هرگز به وجود نیامده که به خاطر گناه فرد دیگر دچار محرومیت حیاتی معنوی گردد. گناه، به رغم اثرات گسترده آن در قلمروهای اداری، عقلانی، و اجتماعی، به لحاظ تقصیر اخلاقی یا پیامدهای معنوی، به طور کامل شخصی است.

در حالی که ما قادر نیستیم آن خردی را که اجازه چنین فجایی را می‌دهد درک کنیم، همیشه می‌توانیم کارکرد سودمند این اختلالات محلی را آنطور که بر روی جهان، در کلیت آن بازتاب دارد، تشخیص دهیم.

8- قهرمان بشری شورش

موجودات دلیر بسیاری در کرات گوناگون ستانیا برابر شورش لوسیفر ایستادگی کردند؛ اما اسناد سلوینگتون، آمانان را به عنوان شخصیت برجسته تمامی سیستم، در رد شکوهمند امواج سیل فتنه و وفاداری تغییرناپذیر وی به ون به نمایش می‌گذارد — آنها در وفاداری خویش نسبت به تعالیت پدر نادیدنی و پسر او میکائیل با عزمی راسخ در کنار هم ایستادند.

در هنگام این رخدادهای بسیار مهم، من در ایندشیا مستقر بودم، و من هنوز نسبت به شور و شعفی که در هنگام پخش خبری سلوینگتون تجربه نمودم آگاهم. در این پخش خبری، روز به روز استواری غیرقابل باور، پاکبازی مافوق، و وفاداری عالی این نیمه وحشی سابق که از تیره آزمایشی و اولیه نژاد اندانی سرچشمه می‌گرفت گزارش می‌شد.

از ایندشیا تا سلوینگتون و حتی تا یوورسا، برای هفت سال آژگار، اولین پرسش تمامی حیات تحت فرمان آسمانی پیرامون شورش ستانیا همواره و همیشه این بود: "از آمانان یورنشا چه خبر، آیا هنوز استوار ایستاده است؟"

اگر شورش لوسیفر، سیستم محلی و کرات گمراه شده آن را دچار نقصان کرده است، اگر از دست رفتگی

personality survival. Eternal survival can be jeopardized only by the decisions of the mind and the choice of the soul of the individual himself.

^{67.7.6 (761.5)} Sin on Urantia did very little to delay biologic evolution, but it did operate to deprive the mortal races of the full benefit of the Adamic inheritance. Sin enormously retards intellectual development, moral growth, social progress, and mass spiritual attainment. But it does not prevent the highest spiritual achievement by any individual who chooses to know God and sincerely do his divine will.

^{67.7.7 (761.6)} Caligastia rebelled, Adam and Eve did default, but no mortal subsequently born on Urantia has suffered in his personal spiritual experience because of these blunders. Every mortal born on Urantia since Caligastia's rebellion has been in some manner time-penalized, but the future welfare of such souls has never been in the least eternity-jeopardized. No person is ever made to suffer vital spiritual deprivation because of the sin of another. Sin is wholly personal as to moral guilt or spiritual consequences, notwithstanding its far-flung repercussions in administrative, intellectual, and social domains.

^{67.7.8 (761.7)} While we cannot fathom the wisdom that permits such catastrophes, we can always discern the beneficial outworking of these local disturbances as they are reflected out upon the universe at large.

8. THE HUMAN HERO OF THE REBELLION

^{67.8.1 (761.8)} The Lucifer rebellion was withstood by many courageous beings on the various worlds of Satania; but the records of Salvington portray Amadon as the outstanding character of the entire system in his glorious rejection of the flood tides of sedition and in his unswerving devotion to Van — they stood together unmoved in their loyalty to the supremacy of the invisible Father and his Son Michael.

^{67.8.2 (762.1)} At the time of these momentous transactions I was stationed on Edentia, and I am still conscious of the exhilaration I experienced as I perused the Salvington broadcasts which told from day to day of the unbelievable steadfastness, the transcendent devotion, and the exquisite loyalty of this onetime semisavage springing from the experimental and original stock of the Andonic race.

^{67.8.3 (762.2)} From Edentia up through Salvington and even on to Uversa, for seven long years the first inquiry of all subordinate celestial life regarding the Satania rebellion, ever and always, was: "What of Amadon of Urantia, does he still stand unmoved?"

^{67.8.4 (762.3)} If the Lucifer rebellion has handicapped the local system and its fallen worlds, if the loss of

این پسر و همکاران گمراه او به طور موقت مانع پیشرفت کوکبه نرلاشیادک شده است، پس تأثیر عرضه گسترده عمل الهام برانگیز این یک فرزند طبیعت و گروه مصمم 143 نفره یاران او را که با وجود چنین فشار فوق العاده و مخالفی، که توسط مافوقهای بدپیمان وی اعمال می‌شد، برای مفاهیم والاتر مدیریت و اداره جهان با عزمی استوار ایستادند، بسنجید. و اجازه دهید به شما اطمینان دهم که این امر در جهان نبادان و ابرجهان اروانتان، فراتر از جمع کل تمامی شرارت و اندوه شورش لوسیفر از پیش بیشتر موجب خیر شده است.

و تمامی این امر یک روشن سازی زیبای متأثر کننده و بسیار باشکوه از خرد طرح جهانی پدر برای بسیج سپاه نهایت انسانی در بهشت و برای به خدمت درآوردن این گروه عظیم خادمان اسرارآمیز آینده که عمدتاً از انسانهای معمولی متعلق به پیشرفت فرازگرایانه می‌باشند است — درست انسانهایی نظیر آمانان تسخیر ناپذیر.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

this Son and his misled associates has temporarily hampered the progress of the constellation of Norlatiadek, then weigh the effect of the far-flung presentation of the inspiring performance of this one child of nature and his determined band of 143 comrades in standing steadfast for the higher concepts of universe management and administration in the face of such tremendous and adverse pressure exerted by his disloyal superiors. And let me assure you, this has already done more good in the universe of Nebadon and the superuniverse of Orvonton than can ever be outweighed by the sum total of all the evil and sorrow of the Lucifer rebellion.

^{6785 (7624)} And all this is a beautifully touching and superbly magnificent illumination of the wisdom of the Father's universal plan for mobilizing the Corps of Mortal Finality on Paradise and for recruiting this vast group of mysterious servants of the future largely from the common clay of the mortals of ascending progression — just such mortals as the impregnable Amadon.

^{6786 (7625)} [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 68. پگاه تمدن

069 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 067

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 68

پگاه تمدن

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ایمنی در معاشرت
- 2- عوامل پیشرفت اجتماعی
- 3- تأثیر اجتماعی کننده ترس از شب
- 4- تکامل آداب و رسوم
- 5- تکنیکهای زمین — هنرهای نگهداری
- 6- تکامل فرهنگ

مقدمه مقاله

این آغاز روایت تقلائی طولانی طولانی رو به جلوی نوع بشر است؛ از وضعیتی که اندکی بهتر از یک وجود حیوانی بود، طی اعصار پی در پی، و تا ایام بعد، هنگامی که یک تمدن واقعی، گر چه ناکامل، در بین نژادهای بالاتر نوع بشر به وجود آمده بود.

تمدن یک اکتساب نژادی است. آن سرشت بیولوژیک ندارد؛ از این رو تمامی فرزندان باید در یک محیط فرهنگی پرورش یابند، ضمن این که هر نسل جوان جانشین باید آموزش خود را از نو دریافت کند. کیفیتهای برتر تمدن — علمی، فلسفی، و مذهبی — از طریق میراث مستقیم، از یک نسل به نسل دیگر انتقال نمی‌یابند. این دستاوردهای فرهنگی تنها از طریق حراست روشن بینانه از میراث اجتماعی حفظ می‌گردند.

تکامل اجتماعی از نوع همیارانه توسط آموزگاران دلمیشیا آغاز گردید، و برای سیصد هزار سال ایده فعالیت‌های گروهی در نوع بشر پرورانده شد. انسان آبی بیش از همه، انسان سرخ تا اندازه‌ای، و انسان سیاه کمتر از همه، از این تعالیم اولیه اجتماعی سود جست. در ایام اخیرتر، نژاد زرد و نژاد سفید، پیشرفته‌ترین توسعه اجتماعی را در یورنشیا عرضه نموده‌اند.

PAPER 68

THE DAWN OF CIVILIZATION

SECTIONS

Introduction

1. Protective Socialization
2. Factors in Social Progression
3. Socializing Influence of Ghost Fear
4. Evolution of the Mores
5. Land Techniques — Maintenance Arts
6. Evolution of Culture

INTRODUCTION

^{6801 (7631)} THIS is the beginning of the narrative of the long, long forward struggle of the human species from a status that was little better than an animal existence, through the intervening ages, and down to the later times when a real, though imperfect, civilization had evolved among the higher races of mankind.

⁶⁸⁰²⁽⁷⁶³²⁾ Civilization is a racial acquirement; it is not biologically inherent; hence must all children be reared in an environment of culture, while each succeeding generation of youth must receive anew its education. The superior qualities of civilization — scientific, philosophic, and religious — are not transmitted from one generation to another by direct inheritance. These cultural achievements are preserved only by the enlightened conservation of social inheritance.

^{6803 (7633)} Social evolution of the co-operative order was initiated by the Dalamatia teachers, and for three hundred thousand years mankind was nurtured in the idea of group activities. The blue man most of all profited by these early social teachings, the red man to some extent, and the black man least of all. In more recent times the yellow race and the white race have presented the most advanced social development on Urantia.

1- ایمنی در معاشرت

هنگامی که انسانها نزدیک به هم آورده می‌شوند، اغلب یاد می‌گیرند که یکدیگر را دوست بدارند، اما مسلماً انسان بدوی از روح احساس برادری و میل به تماس اجتماعی با هموعانش سرشار نبود. نژادهای اولیه بر عکس از طریق تجربه اندوهناک یاد گرفتند که "قدرت در وحدت است"؛ و این فقدان گرایش طبیعی برادرانه است که اکنون مانع تحقق فوری برادری انسان در یورنشیا می‌شود.

معاشرت در همان اوان بهای بقا گشت. انسان یکه و تنها درمانده بود، مگر این که دارای نشانی قبیله‌ای بود. این نشان گواه این بود که وی به گروهی تعلق دارد که قطعاً هر نوع تعرض به وی را تقاص می‌کند. حتی در ایام قائل، رفتن به خارج به تنهایی بدون نشانی از تعلق گروهی، کاری مهلک بود. تمدن به بیمه انسان بر ضد مرگ خشونت‌آمیز تبدیل شده است، در حالی که حق بیمه از طریق تسلیم به مطالبات متعدد قانونی جامعه پرداخت می‌شود.

بدین ترتیب جامعه بدوی روی بده و بستان ضرورت و روی امنیت افزایش یافته ناشی از رابطه متقابل بنا نهاده شد. و جامعه بشری در نتیجه این ترس از انزوا و به وسیله همکاری ناخواسته در ادوار طولانی تکامل یافته است.

موجودات بدوی بشری در همان اوان یاد گرفتند که گروهها نسبت به جمع صرف واحدهای منفردشان، به قدر بسیار زیاد بزرگتر و قویتر می‌باشند. یکصد نفر که متحد باشند و به طور هماهنگ کار کنند، می‌توانند سنگی بزرگ را حرکت دهند. یک گروه به خوبی آموزش یافته پاسدار صلح می‌تواند یک جمعیت خشمگین را مهار نماید. و بدین ترتیب جامعه، نه فقط به وسیله ارتباط محض نفرات، بلکه در نتیجه سازماندهی همیاران هوشمند، متولد شد. اما همکاری یک خصیصه طبیعی انسان نیست. او در ابتدا به واسطه ترس می‌آموزد که همکاری کند، و سپس به این دلیل که بعدها کشف می‌کند که بسیار سودمند است برای مقابله با دشواریهای زمان و مراقبت از خود در برابر مخاطرات فرضی ابدیت دست به همکاری زند.

مردمانی که در همان اوایل خود را به صورت یک جامعه بدوی بدین نحو سازماندهی نمودند، در تهاجمات خود بر علیه طبیعت و نیز دفاع از خود در برابر هموعان خویش، موفقیت بیشتری کسب کردند. آنها از احتمال بقای بیشتری برخوردار بودند. در نتیجه تمدن به رغم پس رویهای بسیار آن، به طور بی‌وقفه در یورنشیا پیشرفت کرده است. و تنها به دلیل افزایش ارزش بقا در معاشرت است که اشتباهات بسیار انسان تاکنون نتوانسته است موجب توقف یا نابودی تمدن بشری گردد.

این که جامعه معاصر فرهنگی یک پدیده نسبتاً جدید است، از طریق بقای امروزی چنین شرایط بدوی اجتماعی به خوبی نمایان است، همانطور که در بومیهای استرالیا و ساکنان بتهزارها و نژادهای کوتاه قامت آفریقا مشخص است. در بین این مردمان عقب افتاده می‌توان چیزی از خصومت اولیه گروهی، سوءظن شخصی و

1. PROTECTIVE SOCIALIZATION

68:1.1 (763:4) When brought closely together, men often learn to like one another, but primitive man was not naturally overflowing with the spirit of brotherly feeling and the desire for social contact with his fellows. Rather did the early races learn by sad experience that "in union there is strength"; and it is this lack of natural brotherly attraction that now stands in the way of immediate realization of the brotherhood of man on Urantia.

68:1.2 (763:5) Association early became the price of survival. The lone man was helpless unless he bore a tribal mark which testified that he belonged to a group which would certainly avenge any assault made upon him. Even in the days of Cain it was fatal to go abroad alone without some mark of group association. Civilization has become man's insurance against violent death, while the premiums are paid by submission to society's numerous law demands.

68:1.3 (763:6) Primitive society was thus founded on the reciprocity of necessity and on the enhanced safety of association. And human society has evolved in agelong cycles as a result of this isolation fear and by means of reluctant co-operation.

68:1.4 (763:7) Primitive human beings early learned that groups are vastly greater and stronger than the mere sum of their individual units. One hundred men united and working in unison can move a great stone; a score of well-trained guardians of the peace can restrain an angry mob. And so society was born, not of mere association of numbers, but rather as a result of the *organization* of intelligent co-operators. But co-operation is not a natural trait of man; he learns to co-operate first through fear and then later because he discovers it is most beneficial in meeting the difficulties of time and guarding against the supposed perils of eternity.

68:1.5 (764:1) The peoples who thus early organized themselves into a primitive society became more successful in their attacks on nature as well as in defense against their fellows; they possessed greater survival possibilities; hence has civilization steadily progressed on Urantia, notwithstanding its many setbacks. And it is only because of the enhancement of survival value in association that man's many blunders have thus far failed to stop or destroy human civilization.

68:1.6 (764:2) That contemporary cultural society is a rather recent phenomenon is well shown by the present-day survival of such primitive social conditions as characterize the Australian natives and the Bushmen and Pygmies of Africa. Among these backward peoples may be observed

سایر خصلتهای بسیار ضداجتماعی را که چنان ویژگی کلیه نژادهای بدوی بودند مشاهده نمود. این بقایای نگون بخت مردمان غیر اجتماعی ایام باستان حاوی گواه گویای این واقعیتند که تمایل طبیعی فردگرایانه انسان نمیتواند با سازمانها و انجمنهای نیرومندتر و قویتر حاوی پیشرفت اجتماعی به طور موفقیت‌آمیز رقابت کند. این نژادهای عقب افتاده و شکاک ضداجتماعی که در هر چهل یا پنجاه مایل با یک لهجه متفاوت صحبت می‌کنند روشنگر این هستند که اگر به خاطر مجموعه تعالیم پرسنل مادی پرنس سیاره‌ای و تلاشهای بعدی گروه نوع آدم از ارتقا دهندگان نژادی نبود، اکنون شما در چه دنیایی ممکن بود زندگی کنید.

عبارت امروزی "بازگشت به طبیعت" یک توهم نادانی، یک اعتقاد به واقعیت "عصر طلایی" موهوم پیشین است. تنها پایه افسانه عصر طلایی، واقعیت تاریخی دلمیشیا و عدن است. اما این جوامع بهبود یافته از تحقق رویاهای اتوپایی دور بودند.

2- عوامل پیشرفت اجتماعی

جامعه متمدن نتیجه تلاشهای اولیه انسان در غلبه یافتن بر بیزاری وی از انزوا است. اما این لزوماً نشانگر علاقه متقابل نیست، و حالت متلاطم کنونی برخی گروههای بدوی به خوبی روشن می‌سازد که قبایل اولیه چه مسیری را طی نمودند. اما گر چه افراد یک تمدن ممکن است با هم تضاد داشته باشند و بر علیه یکدیگر دست به پیکار زنند، و گر چه خود تمدن ممکن است یک مجموعه ناسازگار از ستیزه و پیکار به نظر رسد، نشانگر تکاپوی جدی است، نه یکنواختی جانگاہ ایستا.

در حالی که سطح هوشمندی به طور قابل ملاحظه‌ای به میزان پیشرفت فرهنگی کمک نموده است، جامعه اساساً طوری طراحی شده است که عنصر ریسک را در شیوه زندگی فرد کاهش دهد، و درست با همان سرعتی که در کاهش عنصر درد و افزایش عنصر لذت در زندگی موفق بوده است، پیشرفت نموده است. بدین ترتیب کل گروه اجتماعی به آرامی به سوی هدف سرنوشت — نابودی یا بقا — پیش می‌رود، بسته به این که آن هدف حفظ خود یا رضای خاطر باشد. حفظ خود موجب ایجاد جامعه می‌شود، در حالی که رضای بیش از حد خطر تمدن را نابود می‌سازد.

جامعه در تداوم خود، حفظ خود، و رضای خاطر ذینفع می‌باشد، اما خود شکوفایی انسان سزاوار این است که هدف فوری بسیاری از گروههای فرهنگی گردد.

غریزه تجمع در انسان وحشی به سختی برای توجیه پیدایش چنین سازمان اجتماعی، آنطور که اکنون در یورنشیا موجود است، کافی است. اگر چه این گرایش ذاتی اجتماعی در بن جامعه بشری نهفته است، بخش عمده اجتماعی بودن انسان یک اکتساب است. دو تأثیر بزرگ که به معاشرت اولیه موجودات بشری کمک نمود، میل وافر به خوراک و عشق به رابطه جنسی بود.

something of the early group hostility, personal suspicion, and other highly antisocial traits which were so characteristic of all primitive races. These miserable remnants of the nonsocial peoples of ancient times bear eloquent testimony to the fact that the natural individualistic tendency of man cannot successfully compete with the more potent and powerful organizations and associations of social progression. These backward and suspicious antisocial races that speak a different dialect every forty or fifty miles illustrate what a world you might now be living in but for the combined teaching of the corporeal staff of the Planetary Prince and the later labors of the Adamic group of racial uplifters.

6621.7 (764.3) The modern phrase, "back to nature," is a delusion of ignorance, a belief in the reality of the onetime fictitious "golden age." The only basis for the legend of the golden age is the historic fact of Dalamatia and Eden. But these improved societies were far from the realization of utopian dreams.

2. FACTORS IN SOCIAL PROGRESSION

6621 (764.4) Civilized society is the result of man's early efforts to overcome his dislike of *isolation*. But this does not necessarily signify mutual affection, and the present turbulent state of certain primitive groups well illustrates what the early tribes came up through. But though the individuals of a civilization may collide with each other and struggle against one another, and though civilization itself may appear to be an inconsistent mass of striving and struggling, it does evidence earnest striving, not the deadly monotony of stagnation.

6622 (764.5) While the level of intelligence has contributed considerably to the rate of cultural progress, society is essentially designed to lessen the risk element in the individual's mode of living, and it has progressed just as fast as it has succeeded in lessening pain and increasing the pleasure element in life. Thus does the whole social body push on slowly toward the goal of destiny — extinction or survival — depending on whether that goal is self-maintenance or self-gratification. Self-maintenance originates society, while excessive self-gratification destroys civilization.

6623 (764.6) Society is concerned with self-perpetuation, self-maintenance, and self-gratification, but human self-realization is worthy of becoming the immediate goal of many cultural groups.

6624 (765.1) The herd instinct in natural man is hardly sufficient to account for the development of such a social organization as now exists on Urantia. Though this innate gregarious propensity lies at the bottom of human society, much of man's sociability is an acquirement. Two great influences which contributed to the early association of human

در این تمایلات شدید غریزی انسان با دنیای حیوانی سهیم است. دو احساس دیگر که موجودات بشری را به سوی یکدیگر راند و پیوند آنان را با هم حفظ نمود، تکبر و ترس بود، بیشتر مشخصاً ترس از شیخ.

تاریخ چیزی جز شرح حال تفرای طولانی انسان برای خوراک نیست. انسان بدوی فقط زمانی فکر می‌کرد که گرسنه بود؛ اندوختن غذا، اولین جانفشانی و انضباط شخصی وی بود. با رشد جامعه، میل وافر به غذا دیگر تنها انگیزه برای معاشرت متقابل نبود. انواع بیشمار دیگر گرسنگی، درک نیازهای گوناگون، همگی به معاشرت نزدیکتر نوع بشر انجامید. اما امروزه جامعه با رشد بیش از حد نیازهای فرضی بشری گرانبار است. تمدن باختر قرن بیستم، تحت بار سنگین فوق‌العاده تجمل و افزایش مفرط امیال و آرزوهای بشری با خستگی ناله سر می‌دهد. جامعه امروزی، تحت فشار یکی از خطرناکترین مراحل رابطه گسترده متقابل و بسیار پیچیده وابستگی متقابل آن تاب می‌آورد.

گرسنگی، تکبر، و ترس از شیخ، در فشارهای اجتماعیشان تداوم داشتند، اما ارضای جنسی، ناپایدار و نامنظم بود. میل شدید به رابطه جنسی به تنهایی مردان و زنان بدوی را وادار به پذیرش بارهای سنگین نگهداری خانه ننمود. خانه اولیه روی بی‌قراری جنسی مرد، هنگامی که از ارضای مکرر محروم بود، و روی آن عشق جانفشانانه مادرانه انسان مؤنث، که به میزان مشخص با موجودات مؤنث تمامی حیوانات بالاتر سهیم است، بنا نهاده شد. وجود یک طفل درآمده، تفکیک اولیه فعالیت‌های مرد و زن را تعیین نمود. زن می‌بایست از یک منزل تثبیت شده نگهداری می‌نمود و در آنجا روی زمین کشت و زرع می‌کرد. و از باستانی‌ترین اعصار، جایی که زن بود، همیشه خانه تلقی می‌شده است.

از این رو زن از همان اوان برای طرح اجتماعی در حال تکامل ضروری گردید. و این امر نه آنقدر به خاطر شهوت زودگذر جنسی، بلکه در نتیجه نیاز به غذا بود. او یک شریک لازم در امر نگهداری از خود بود. او یک تأمین کننده غذا، یک جاندار گرانبار، و یاری بود که بدون رنجش شدید، بد رفتاری زیادی را تحمل می‌کرد. و علاوه بر تمامی این خصایص مطلوب، یک وسیله همواره حاضر برای ارضای جنسی بود.

ریشه تقریباً هر ارزش پایدار تمدن در خانواده است. خانواده اولین گروه موفق آرامش بخش بود. مرد و زن یاد گرفتند چگونه ضدیت‌های خویش را تعدیل نمایند، ضمن این که در همان حال پیگیری صلح و صفا را به فرزندان خویش آموزش می‌دادند.

کارکرد ازدواج در تکامل، تضمین بقای نژادی است، نه فقط تحقق شادی شخصی. نگهداری از خود و بقای خود، اهداف واقعی خانه می‌باشند. ارضای خود، یک امر فرعی است نه ضروری، به غیر از این که به صورت انگیزه‌ای برای تضمین معاشرت دو جنس عمل نماید. طبیعت طالب بقا است، اما هنرهای تمدن، لذت‌های ازدواج و خشنودی از زندگی خانوادگی را مداوماً

beings were food hunger and sex love; these instinctive urges man shares with the animal world. Two other emotions which drove human beings together and held them together were vanity and fear, more particularly ghost fear.

8825 (765.2) History is but the record of man's age-long food struggle. Primitive man only thought when he was hungry; food saving was his first self-denial, self-discipline. With the growth of society, food hunger ceased to be the only incentive for mutual association. Numerous other sorts of hunger, the realization of various needs, all led to the closer association of mankind. But today society is top-heavy with the overgrowth of supposed human needs. Occidental civilization of the twentieth century groans wearily under the tremendous overload of luxury and the inordinate multiplication of human desires and longings. Modern society is enduring the strain of one of its most dangerous phases of far-flung interassociation and highly complicated interdependence.

8826 (765.3) Hunger, vanity, and ghost fear were continuous in their social pressure, but sex gratification was transient and spasmodic. The sex urge alone did not impel primitive men and women to assume the heavy burdens of home maintenance. The early home was founded upon the sex restlessness of the male when deprived of frequent gratification and upon that devoted mother love of the human female, which in measure she shares with the females of all the higher animals. The presence of a helpless baby determined the early differentiation of male and female activities; the woman had to maintain a settled residence where she could cultivate the soil. And from earliest times, where woman was has always been regarded as the home.

8827 (765.4) Woman thus early became indispensable to the evolving social scheme, not so much because of the fleeting sex passion as in consequence of food requirement; she was an essential partner in self-maintenance. She was a food provider, a beast of burden, and a companion who would stand great abuse without violent resentment, and in addition to all of these desirable traits, she was an ever-present means of sex gratification.

8828 (765.5) Almost everything of lasting value in civilization has its roots in the family. The family was the first successful peace group, the man and woman learning how to adjust their antagonisms while at the same time teaching the pursuits of peace to their children.

8829 (765.6) The function of marriage in evolution is the insurance of race survival, not merely the realization of personal happiness; self-maintenance and self-perpetuation are the real objects of the home. Self-gratification is incidental and not essential except as an incentive insuring sex association. Nature demands survival, but the arts

افزایش می‌دهند.

اگر تکبر آنقدر رشد یابد که غرور، بلند پروازی، و سربلندی را بپوشاند، در این صورت نه فقط می‌توانیم تشخیص دهیم که چگونه این امیال باطنی به شکل‌یابی ارتباطات بشری کمک می‌کنند، بلکه همچنین چگونه می‌توانند انسانها را به هم پیوند دهند، زیرا چنین احساساتی بدون داشتن حضاری که بتوان در برابر آنان عرض اندام نمود بیهوده هستند. به زودی تکبر، احساسات، و امیال دیگری را که نیازمند یک عرصه اجتماعی بودند تا بتواند خود را به نمایش گذارده و خشنود سازند، با خود مربوط ساخت. این گروه از احساسات موجب منشأ یافتن آغاز اولیه تمامی هنرها، آیین، و کلیه اشکال بازیهای ورزشی و مسابقات گردید.

تکبر به تولد جامعه بسیار کمک نمود؛ اما در هنگام این آشکارسازیه‌ها، تکاپوهای نادرست یک نسل مغرور تمامی ساختار پیچیده یک تمدن بسیار مخصوص را تهدید به نابودی و فلاکت می‌کند. از منتهای پیش لذت طلبی جانشین ارضای گرسنگی گشته است. اهداف مشروع اجتماعی حفظ خود به سرعت خود را به اشکال پست و تهدید کننده ارضای خود تبدیل می‌کنند. حفظ خود موجب ساختن جامعه می‌شود؛ ارضای لجام گسیخته خود یقیناً تمدن را نابود می‌سازد.

3- تأثیر اجتماعی کننده ترس از شیخ

امیال بدوی جامعه اولیه را ایجاد نمود، اما ترس از شیخ موجب حفظ آن گردید و به وجود آن یک جنبه برون بشری داد. منشأ ترس معمول، فیزیولوژیک بود: ترس از درد فیزیکی، گرسنگی برطرف نشده، و یا یک بلای زمینی؛ اما ترس از شیخ، یک نوع جدید و بالا- از وحشت بود.

احتمالاً بزرگترین عامل تنها در تکامل جامعه بشری رویای شیخ بود. اگر چه بیشتر رویاها ذهن بدوی را به اندازه زیاد پریشان می‌ساخت، رویای شیخ در واقع موجب وحشت انسانهای اولیه می‌شد، و این خواب بینهای خرافی را در رابطه‌ای مشتاقانه و صمیمانه برای حفاظت متقابل در برابر خطرات مبهم و نادیدنی خیالی دنیای روح به داخل بازوان یکدیگر می‌راند. رویای شیخ یکی از آغازین‌ترین تفاوت‌های در حال ظهور بین انواع حیوانی و بشری ذهن بود. حیوانات بقای بعد از مرگ را در ذهن خود مجسم نمی‌کنند.

به غیر از این عامل شیخ، تمام جامعه روی نیازهای بنیادین و امیال اساسی بیولوژیک بنا نهاده شد. اما ترس از شیخ یک عامل جدید را در تمدن عرضه نمود، ترسی که فراتر و دورتر از نیازهای اصلی فرد را در بر می‌گیرد و حتی بر فراز تلاش برای حفظ گروه قرار می‌گیرد. ترس از ارواح مردگان، یک شکل جدید و شگفت‌آور از ترس را بر ملا- ساخت، یک وحشت هولناک و قدرتمند که به دگرگونی نظم ناپایدار اجتماعی اعصار اولیه به گروه‌های بدوی کاملاً منضبط‌تر و بهتر کنترل شده ایام باستان کمک نمود. این خرافات بی‌معنی

of civilization continue to increase the pleasures of marriage and the satisfactions of family life.

^{68210 (7657)} If vanity be enlarged to cover pride, ambition, and honor, then we may discern not only how these propensities contribute to the formation of human associations, but how they also hold men together, since such emotions are futile without an audience to parade before. Soon vanity associated with itself other emotions and impulses which required a social arena wherein they might exhibit and gratify themselves. This group of emotions gave origin to the early beginnings of all art, ceremonial, and all forms of sportive games and contests.

^{68211 (7661)} Vanity contributed mightily to the birth of society; but at the time of these revelations the devious strivings of a vainglorious generation threaten to swamp and submerge the whole complicated structure of a highly specialized civilization. Pleasure-want has long since superseded hunger-want; the legitimate social aims of self-maintenance are rapidly translating themselves into base and threatening forms of self-gratification. Self-maintenance builds society; unbridled self-gratification unfailingly destroys civilization.

3. SOCIALIZING INFLUENCE OF GHOST

FEAR

^{6831 (7662)} Primitive desires produced the original society, but ghost fear held it together and imparted an extrahuman aspect to its existence. Common fear was physiological in origin: fear of physical pain, unsatisfied hunger, or some earthly calamity; but ghost fear was a new and sublime sort of terror.

^{6832 (7663)} Probably the greatest single factor in the evolution of human society was the ghost dream. Although most dreams greatly perturbed the primitive mind, the ghost dream actually terrorized early men, driving these superstitious dreamers into each other's arms in willing and earnest association for mutual protection against the vague and unseen imaginary dangers of the spirit world. The ghost dream was one of the earliest appearing differences between the animal and human types of mind. Animals do not visualize survival after death.

^{6833 (7664)} Except for this ghost factor, all society was founded on fundamental needs and basic biologic urges. But ghost fear introduced a new factor in civilization, a fear which reaches out and away from the elemental needs of the individual, and which rises far above even the struggles to maintain the group. The dread of the departed spirits of the dead brought to light a new and amazing form of fear, an appalling and powerful terror, which contributed to whipping the loose social orders of

که برخی از آنها هنوز تداوم دارند، اذهان انسانها را از طریق ترس خرافی چیز غیرواقعی و ماوراءالطبیعه، به کشف بعدی "ترس از خداوند که آغاز خرد است" آماده نمود. ترسهای بی‌پایه تکامل چنین طراحی شده‌اند که جایگزین بیم توأم با احترام از الوهیت، که از آشکارسازی الهام یافته است، شوند. آیین اولیه ترس از شبح، به پیوند نیرومند اجتماعی تبدیل شد، و از هنگام آن روز دوردست، نوع بشر کم و بیش در تلاش برای نیل به معنویت بوده است.

گرسنگی و عشق انسانها را به سوی هم سوق داد؛ تکبر و ترس از شبح آنها را به هم پیوند داد. اما این احساسات به تنهایی، بدون آشکارسازیهایی مروج صلح و صفا، قادر نیستند فشار سوءظن و ناراحتیهای ناشی از معاشرت بین انسانها را تحمل کنند. بدون کمک از منابع فوق بشری، به دنبال رسیدن به حدود مشخصی از فشار، جامعه از هم می‌پاشد، و همین تأثیرات بسیج کننده اجتماعی — گرسنگی، عشق، تکبر، و ترس — دست به دست هم داده و نوع بشر را به داخل جنگ و خونریزی فرو می‌برند.

تمایل صلح طلبانه نژاد بشر، یک عطیه طبیعی نیست؛ آن از تعالیم مذهب آشکار شده، از تجربه انباشته نژادهای پیشرفته، و به ویژه از تعالیم عیسی، سرور صلح، سرچشمه گرفته است.

4- تکامل آداب و رسوم

تمامی نهادهای اجتماعی امروزی از تکامل رسوم بدوی نیاکان وحشی شما برخاسته است. آداب و رسوم امروز، سنتهای تعدیل یافته و بسط یافته دیروز هستند. آنچه که برای فرد عادت است، برای گروه سنت است. و رسوم گروهی به شکل شیوه‌های قومی یا سنن قبیله‌ای — عرفهای جمعی — تکامل می‌یابند. تمامی نهادهای جامعه امروزی بشری منشأ ساده خود را از این مراحل اولیه می‌گیرند.

باید به خاطر داشت که در تلاش برای تعدیل زندگی گروهی مطابق شرایط وجود جمعی آداب و رسوم به وجود آمدند. آداب و رسوم اولین نهاد اجتماعی انسان بودند. و تمامی این واکنشهای قبیله‌ای، از تلاش برای اجتناب از درد و سرافکنی به وجود آمدند، ضمن این که در همان حال درصدد برخورداری شدن از لذت و قدرت بودند. منشأ شیوه‌های قومی، نظیر منشأ زبانها، همیشه ناخودآگاه و غیرعمدی است و از این رو همیشه در حاله‌ای از ابهام قرار دارد.

ترس از شبح انسان بدوی را به تجسم ماوراءالطبیعه راند و بدین ترتیب بنیادهای آن تأثیرات نیرومند اجتماعی اخلاقیات و مذهب را به گونه‌ای استوار پی‌ریزی نمود، و آن به نوبه خود آداب و رسوم و سنتهای جامعه را نسل به نسل به طور کامل حفظ کرد. تنها چیزی که در همان اوان آداب و رسوم را تثبیت

early ages into the more thoroughly disciplined and better controlled primitive groups of ancient times. This senseless superstition, some of which still persists, prepared the minds of men, through superstitious fear of the unreal and the supernatural, for the later discovery of "the fear of the Lord which is the beginning of wisdom." The baseless fears of evolution are designed to be supplanted by the awe for Deity inspired by revelation. The early cult of ghost fear became a powerful social bond, and ever since that far-distant day mankind has been striving more or less for the attainment of spirituality.

88:34 (766:9) Hunger and love drove men together; vanity and ghost fear held them together. But these emotions alone, without the influence of peace-promoting revelations, are unable to endure the strain of the suspicions and irritations of human interassociations. Without help from superhuman sources the strain of society breaks down upon reaching certain limits, and these very influences of social mobilization — hunger, love, vanity, and fear — conspire to plunge mankind into war and bloodshed.

88:35 (766:9) The peace tendency of the human race is not a natural endowment; it is derived from the teachings of revealed religion, from the accumulated experience of the progressive races, but more especially from the teachings of Jesus, the Prince of Peace.

4. EVOLUTION OF THE MORES

88:41 (767:1) All modern social institutions arise from the evolution of the primitive customs of your savage ancestors; the conventions of today are the modified and expanded customs of yesterday. What habit is to the individual, custom is to the group; and group customs develop into folkways or tribal traditions — mass conventions. From these early beginnings all of the institutions of present-day human society take their humble origin.

88:42 (767:2) It must be borne in mind that the mores originated in an effort to adjust group living to the conditions of mass existence; the mores were man's first social institution. And all of these tribal reactions grew out of the effort to avoid pain and humiliation while at the same time seeking to enjoy pleasure and power. The origin of folkways, like the origin of languages, is always unconscious and unintentional and therefore always shrouded in mystery.

88:43 (767:3) Ghost fear drove primitive man to envision the supernatural and thus securely laid the foundations for those powerful social influences of ethics and religion which in turn preserved inviolate the mores and customs of society from generation to generation. The one thing which early

نموده و به آن شکل داد، این اعتقاد بود که مردگان نسبت به شیوه‌هایی که مطابق آنها زندگی کرده و مرده بودند غیرتمندند؛ لذا آنها آن انسانهای زنده‌ای را که به خود جرأت می‌دهند قوانین زندگی را، که آن مردگان در هنگام بودن در جسم محترم می‌شمردند، با سهل انگاری تحقیر کنند، به طور وحشتناک مجازات می‌کنند. تمامی این امر از طریق حرمتی که اکنون نژاد زرد برای نیاکن خویش قائل است به بهترین وجه نمایان است. مذهب در حال تکامل بدوی دوران بعد ترس از شبهه را در تثبیت آداب و رسوم به اندازه زیاد تقویت ساخت، اما تمدن در حال پیشرفت نوع بشر را از اسارت ترس و بردگی خرافات به طور فزاینده آزاد نموده است.

پیش از تعالیم رهایی‌بخش و آزاد کننده آموزگاران دلمیشیا، انسان دوران باستان یک قربانی درماتده آیین آداب و رسوم بود. انسان وحشی بدوی با آیین بی‌پایان تشریفاتی احاطه شده بود. هر چه که او می‌کرد، از هنگام بیداری در صبح تا لحظه‌ای که در شب در غارش به خواب فرو می‌رفت، می‌بایست درست به این شکل، مطابق شیوه‌های قومی قبیله، انجام می‌شد. او برده استبداد عرف بود؛ زندگی او هیچ چیز آزاد، خود انگیخته، یا ابتکارآمیز را در بر نمی‌گرفت. هیچ پیشرفت طبیعی به سوی یک وجود والاتر ذهنی، اخلاقی، یا اجتماعی وجود نداشت.

انسان اولیه شدیداً تحت تأثیر سنت بود. انسان وحشی برده واقعی عرف بود. اما گهگاه انسانهای متفاوتی برخاسته‌اند که به خود جرأت داده‌اند راههای جدید فکری و روشهای بهبود یافته زندگی را آغاز کنند. با این حال، گندکاری انسان بدوی، ترمز بیولوژیک ایمنی بر ضد شتاب ناگهانی بود که از ناسازگاری ویرانگر یک تمدن سریعاً در حال پیشرفت جلوگیری نماید.

اما این سنتها یک شرارت تمام عیار نیستند؛ تکامل آنها باید ادامه یابد. برای ادامه تمدن تقریباً مهلک است که تغییر گسترده آنها از طریق انقلاب رادیکال به انجام رسد. سنت، ریسمن استمرار بوده است که تمدن را حفظ کرده است. مسیر تاریخ بشر پوشیده از بقایای رسوم کنار گذاشته شده و عملکردهای منسوخ اجتماعی است. اما هیچ تمدنی که آداب و رسوم خود را — به جز برای گزینش سنتهای بهتر و زیندتر — ترک کرده است، پایدار نمانده است.

بقای یک جامعه عمدتاً به تکامل تدریجی آداب و رسوم آن بستگی دارد. پروسه تکامل رسم ناشی از میل به آزمایش است؛ ایده‌های جدید پیش رو نهاده می‌شوند، و رقابت به دنبال آن می‌آید. یک تمدن در حال پیشرفت ایده متفرقی را پذیرا می‌شود و پایدار می‌ماند. زمان و شرایط سرانجام گروه شایسته‌تر را برای بقا انتخاب می‌کنند. اما این بدین معنی نیست که هر تغییر جداگانه و منفرد در ترکیب جامعه بشری به منظور وقوع چیزی بهتر بوده است. نه! به راستی نه! زیرا در تقلا طولانی و رو به جلوی تمدن یورنشیا قهقراهای بسیار زیادی وجود داشته است.

established and crystallized the mores was the belief that the dead were jealous of the ways by which they had lived and died; therefore would they visit dire punishment upon those living mortals who dared to treat with careless disdain the rules of living which they had honored when in the flesh. All this is best illustrated by the present reverence of the yellow race for their ancestors. Later developing primitive religion greatly reinforced ghost fear in stabilizing the mores, but advancing civilization has increasingly liberated mankind from the bondage of fear and the slavery of superstition.

68:44 (767.4) Prior to the liberating and liberalizing instruction of the Dalamatia teachers, ancient man was held a helpless victim of the ritual of the mores; the primitive savage was hedged about by an endless ceremonial. Everything he did from the time of awakening in the morning to the moment he fell asleep in his cave at night had to be done just so — in accordance with the folkways of the tribe. He was a slave to the tyranny of usage; his life contained nothing free, spontaneous, or original. There was no natural progress toward a higher mental, moral, or social existence.

68:45 (767.5) Early man was mightily gripped by custom; the savage was a veritable slave to usage; but there have arisen ever and anon those variations from type who have dared to inaugurate new ways of thinking and improved methods of living. Nevertheless, the inertia of primitive man constitutes the biologic safety brake against precipitation too suddenly into the ruinous maladjustment of a too rapidly advancing civilization.

68:46 (767.6) But these customs are not an unmitigated evil; their evolution should continue. It is nearly fatal to the continuance of civilization to undertake their wholesale modification by radical revolution. Custom has been the thread of continuity which has held civilization together. The path of human history is strewn with the remnants of discarded customs and obsolete social practices; but no civilization has endured which abandoned its mores except for the adoption of better and more fit customs.

68:47 (767.7) The survival of a society depends chiefly on the progressive evolution of its mores. The process of custom evolution grows out of the desire for experimentation; new ideas are put forward — competition ensues. A progressing civilization embraces the progressive idea and endures; time and circumstance finally select the fitter group for survival. But this does not mean that each separate and isolated change in the composition of human society has been for the better. No! indeed no! for there have been many, many retrogressions in the long forward struggle of Urantia civilization.

زمین صحنه جامعه است؛ انسانها هنرپیشگان آن هستند. و انسان همواره باید عملکردهای خود را تعدیل نماید تا با وضعیت زمین تطبیق یابد. تکامل آداب و رسوم همیشه به نسبت زمین - انسان بستگی دارد. این امر به رغم دشواری فهم آن صحت دارد. تکنیک انسان پیرامون زمین، با هنرهای نگهداری، به اضافه شاخصهای زندگی او، برابری با جمع کل شیوه‌های قومی، آداب و رسوم. و جمع تعدیلات انسان نسبت به مطالبات زندگی برابری با تمدن فرهنگی او.

آغازین‌ترین فرهنگهای بشری در امتداد رودهای نیمکره شرقی به وجود آمدند، و در حرکت رو به جلو تمدن چهار گام بزرگ برداشته شده است. آنها از این قرارند:

1- مرحله گردآوری. فشار غذا، گرسنگی، به اولین شکل سازمان صنعتی، خطوط بدوی جمع‌آوری خوراک، انجامید. گاهی اوقات چنین خط سیر گرسنگی، هم‌بطن که مسافت جمع‌آوری پس مانده‌های غذایی در روی زمین را طی می‌کرد، ده مایل طول داشت. این مرحله بدوی فرهنگ جادرنشینی بود و اکنون آن شیوه زندگی است که توسط بومیان بیابان‌نشین آفریقا دنبال می‌شود.

2- مرحله شکار. اختراع جنگ افزارها انسان را قادر ساخت که شکارچی شود و بدین ترتیب از بردگی غذا آزادی قابل ملاحظه‌ای به دست آورد. یک آندانی اندیشمند که مشقت خود را در یک نبرد جدی شدیداً کبود کرده بود، ایده استفاده از یک چوب دراز را به عنوان بازوی خود و یک قطعه سنگ چخماق سخت را که به عنوان مشقت خود با زردپی در انتهای آن بسته شده بود، مجدداً کشف نمود. بسیاری قبایل کشفیات مستقلی از این نوع به عمل آوردند، و این اشکال متنوع چکش نمایانگر یکی از گامهای بزرگ رو به جلو در تمدن بشری بود. امروزه برخی از بومیان استرالیا به میزان اندکی فراتر از این مرحله پیش رفته‌اند.

انسانهای آبی شکارچیان و تله‌گذاران ماهری شدند. آنها از طریق قرار دادن حصار در رودخانه‌ها به تعداد زیاد ماهی می‌گرفتند و مازاد آن را برای استفاده زمستانی خشک می‌کردند. اشکال بسیاری از دامها و تله‌های مبتکرانه در صید شکار به کار بسته شدند، اما نژادهای بدوی‌تر حیوانات بزرگتر را شکار نمی‌کردند.

3- مرحله چوپانی. این مرحله از تمدن از طریق اهلی کردن حیوانات میسر گشت. عربها و بومیان آفریقا در زمره مردمان جدیدتر شبن هستند.

زندگی شبانی موجب رهایی بیشتری از بردگی غذایی گردید. انسان آموخت که روی سود سرمایه خویش، افزایش گله‌های خود، زندگی نماید؛ و این امر زمان فراغت بیشتری برای فرهنگ و پیشرفت فراهم نمود.

جامعه پیش شبانی یک جامعه همکاری جنسها بود، اما گسترش پرورش حیوانات، زنان را به اعماق بردگی اجتماعی تنزل داد. در روزگاران پیشین این وظیفه مرد بود که خوراک حیوانی را تأمین نماید، و مسئولیت زن بود که خوراکیهای گیاهی را فراهم سازد. از این رو، هنگامی که مرد به عصر شبانی وجود خود وارد شد، حرمت زن به اندازه زیادی افت کرد. او هنوز می‌پایست

8851 (788.1) Land is the stage of society; men are the actors. And man must ever adjust his performances to conform to the land situation. The evolution of the mores is always dependent on the land-man ratio. This is true notwithstanding the difficulty of its discernment. Man's land technique, or maintenance arts, plus his standards of living, equal the sum total of the folkways, the mores. And the sum of man's adjustment to the life demands equals his cultural civilization.

8852 (788.2) The earliest human cultures arose along the rivers of the Eastern Hemisphere, and there were four great steps in the forward march of civilization. They were:

8853 (788.3) 1. *The collection stage.* Food coercion, hunger, led to the first form of industrial organization, the primitive food-gathering lines. Sometimes such a line of hunger march would be ten miles long as it passed over the land gleaned food. This was the primitive nomadic stage of culture and is the mode of life now followed by the African Bushmen.

8854 (788.4) 2. *The hunting stage.* The invention of weapon tools enabled man to become a hunter and thus to gain considerable freedom from food slavery. A thoughtful Andonite who had severely bruised his fist in a serious combat rediscovered the idea of using a long stick for his arm and a piece of hard flint, bound on the end with sinews, for his fist. Many tribes made independent discoveries of this sort, and these various forms of hammers represented one of the great forward steps in human civilization. Today some Australian natives have progressed little beyond this stage.

8855 (788.5) The blue men became expert hunters and trappers; by fencing the rivers they caught fish in great numbers, drying the surplus for winter use. Many forms of ingenious snares and traps were employed in catching game, but the more primitive races did not hunt the larger animals.

8856 (788.6) 3. *The pastoral stage.* This phase of civilization was made possible by the domestication of animals. The Arabs and the natives of Africa are among the more recent pastoral peoples.

8857 (788.7) Pastoral living afforded further relief from food slavery; man learned to live on the interest of his capital, the increase in his flocks; and this provided more leisure for culture and progress.

8858 (788.8) Prepastoral society was one of sex co-operation, but the spread of animal husbandry reduced women to the depths of social slavery. In earlier times it was man's duty to secure the animal food, woman's business to provide the vegetable edibles. Therefore, when man entered the pastoral era of his existence, woman's dignity fell greatly.

برای تهیه ضروریات گیاهی زندگی زحمت می‌کشید، در حالی که مرد تنها نیاز داشت نزد گله‌های خود رود تا غذای حیوانی را به حد وافر فراهم سازد. مرد بدین ترتیب نسبتاً از زن مستقل گشت. طی تمام عصر شبانی، منزلت زن به طور پیوسته تنزل نمود. تا پایان این عصر، او اندکی بیشتر از یک حیوان بشری شده بود، و به انجام کار و زادن فرزند انسانی گمارده شده بود، عمدتاً همانگونه که از حیوانات گله انتظار می‌رفت کار کنند و فرزند آورند. مردهای اعصار شبانی به گله خود عشق زیادی داشتند؛ و دریغا که نتوانستند برای همسران خود عاطفه عمیقتری به وجود آورند.

4- مرحله کشاورزی. این عصر از طریق اهلی کردن گیاهان تحقق یافت، و نمایانگر بالاترین نوع تمدن مادی است. هم کلیگشتیا و هم آدم تلاش کردند باغبانی و کشاورزی را آموزش دهند. آدم و حوا باغبان بودند، نه چوپان، و در آن روزگاران، باغبانی یک فرهنگ پیشرفته بود. رویاندن گیاهان تأثیری تعالی‌بخش روی تمامی نژادهای نوع بشر دارد.

کشاورزی نسبت زمین به انسان را در دنیا بیش از چهار برابر افزایش داد. آن می‌شود با پی‌گیریهای شبانی مرحله سابق فرهنگی توأم گردد. هنگامی که سه مرحله تداخل می‌یابند، مردان شکار می‌کنند و زنان روی زمین کشت و کار می‌کنند.

همیشه میان گلداران و کشتگران زمین اصطکاک وجود داشته است. شکارچیان و گلداران جنگجو و سبیزمجو بودند؛ کشاورز یک نمونه صلح دوست‌تر است. همنشینی با حیوانات حاکی از تقلا و نیروی قهر می‌باشد. همنشینی با گیاهان بردباری، ملایمت، و آرامش را القا می‌کند. کشاورزی و صنعت‌گرایی فعالیت‌های دوران صلح هستند. اما ضعف هر دو، به عنوان فعالیت‌های اجتماعی دنیا، این است که فاقد هیجان و ماجراجویی می‌باشند.

جامعه بشری از مرحله شکار به مرحله گله‌داری، و سپس به مرحله ارضی کشاورزی تحول یافته است. و هر مرحله این تمدن پیشرو با چارنشینی کمتر و کمتری همراه بوده است. انسان، بیشتر و بیشتر شروع به زندگی در خانه نمود.

و اکنون صنعت مکمل کشاورزی گشته است، با شهرنشینی متعاقب افزایش یافته و ازدیاد گروه‌های غیرکشاورز طبقات شهروندی. اما اگر رهبران یک عصر صنعتی نتوانند تشخیص دهند که حتی بالاترین توسعه‌های اجتماعی باید همواره روی یک پایه استوار کشاورزی قرار داشته باشند، آن عصر صنعتی نمی‌تواند امید به بقا داشته باشد.

6- تکامل فرهنگ

انسان یک مخلوق خاک و یک فرزند طبیعت است. صرف نظر از این که با چه جدیتی سعی در گریز از زمین کند، در تحلیل نهایی، او قطعاً شکست خواهد خورد. گفته "تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت" عیناً در مورد تمامی بشریت صدق می‌کند. تقلا

She must still toil to produce the vegetable necessities of life, whereas the man need only go to his herds to provide an abundance of animal food. Man thus became relatively independent of woman; throughout the entire pastoral age woman's status steadily declined. By the close of this era she had become scarcely more than a human animal, consigned to work and to bear human offspring, much as the animals of the herd were expected to labor and bring forth young. The men of the pastoral ages had great love for their cattle; all the more pity they could not have developed a deeper affection for their wives.

685.9 (762.1) 4. The agricultural stage. This era was brought about by the domestication of plants, and it represents the highest type of material civilization. Both Caligastia and Adam endeavored to teach horticulture and agriculture. Adam and Eve were gardeners, not shepherds, and gardening was an advanced culture in those days. The growing of plants exerts an ennobling influence on all races of mankind.

685.10 (762.2) Agriculture more than quadrupled the land-man ratio of the world. It may be combined with the pastoral pursuits of the former cultural stage. When the three stages overlap, men hunt and women till the soil.

685.11 (762.3) There has always been friction between the herders and the tillers of the soil. The hunter and herder were militant, warlike; the agriculturist is a more peace-loving type. Association with animals suggests struggle and force; association with plants instills patience, quiet, and peace. Agriculture and industrialism are the activities of peace. But the weakness of both, as world social activities, is that they lack excitement and adventure.

685.12 (762.4) Human society has evolved from the hunting stage through that of the herders to the territorial stage of agriculture. And each stage of this progressive civilization was accompanied by less and less of nomadism; more and more man began to live at home.

685.13 (762.5) And now is industry supplementing agriculture, with consequently increased urbanization and multiplication of nonagricultural groups of citizenship classes. But an industrial era cannot hope to survive if its leaders fail to recognize that even the highest social developments must ever rest upon a sound agricultural basis.

6. EVOLUTION OF CULTURE

686.1 (762.6) Man is a creature of the soil, a child of nature; no matter how earnestly he may try to escape from the land, in the last reckoning he is certain to fail. "Dust you are and to dust shall you return" is literally true of all mankind. The basic

اساسی انسان برای زمین بوده، هست، و همواره خواهد بود. اولین همنشینی‌های اجتماعی موجودات بدوی بشری به منظور پیروزی در این تقلاهای زمین بوده است. نسبت زمین به انسان پایه‌سراسر تمدن اجتماعی است.

هوش انسان از طریق هنرها و علوم، محصول زمین را افزایش داد. در همان حال، افزایش طبیعی اولاد تا اندازه‌ای تحت کنترل آورده شد، و بدین ترتیب معاش و زمان فراغت فراهم گردید تا یک تمدن فرهنگی ساخته شود.

جامعه بشری توسط قانونی کنترل می‌شود که حکم می‌کند جمعیت باید مستقیماً مطابق هنرهای زمین، و به طور معکوس نسبت به استاندارد مشخص زندگی تغییر یابد. در سرتاسر این اعصار اولیه، حتی بیش از زمان حال، قانون عرضه و تقاضا، آنطور که به انسانها و زمین مربوط می‌شد، ارزش تخمینی هر دو را تعیین می‌کرد. در طی ایام فراوانی زمین — زمین اشغال نشده — نیاز به انسانها زیاد بود، و در نتیجه ارزش حیات بشری بسیار افزایش یافت؛ لذا از دست دادن حیات وحشتناکتر بود. در طول ادوار قلت زمین و ازدیاد بیش از حد جمعیت مربوط به آن، حیات بشری نسبتاً کم ارزش گردید، لذا نگرانی کمتری پیرامون جنگ، قحطی، و طاعون وجود داشت.

هنگامی که محصول زمین کاهش می‌یابد یا جمعیت افزایش پیدا می‌کند، تقلاي اجتناب ناپذیر از سر گرفته می‌شود، و بدترین ویژگیهای طبیعت بشری پدیدار می‌شوند. بهبود محصول زمین، گسترش هنرهای مکانیکی، و کاهش جمعیت، همگی موجب شکوفایی جنبه بهتر طبیعت بشری می‌شوند.

جامعه مرزی جنبه غیرمتخصص بشریت را تکامل می‌دهد. هنرهای زیبا و پیشرفت حقیقی علمی، به همراه فرهنگ معنوی، زمانی که توسط یک جمعیت کشاورزی و صنعتی، اندکی زیر نسبت زمین - انسان، مورد پشتیبانی قرار گرفته‌اند، همگی به بهترین نحو در مراکز بزرگتر زندگی شکوفا شده‌اند. شهرها همیشه نیروی ساکنان خود را به جهت خوب یا شرورانه افزایش می‌دهند.

تعداد نفرات خانواده همیشه تحت تأثیر شاخصهای زندگی قرار داشته است. هر چه استاندارد بالاتر بوده، خانواده کوچکتر بوده است، درست تا نقطه وضعیت تثبیت شده یا نابودی تدریجی.

طی اعصار، شاخصهای زندگی، کیفیت یک جمعیت بقا یافته را در مقایسه با کمیت محض تعیین نموده است. شاخصهای زندگی طبقه محلی موجب منشأ یافتن کاستهای اجتماعی و آداب و رسوم جدید می‌شود. هنگامی که شاخصهای زندگی بسیار پیچیده یا خیلی تجملی می‌شوند، به سرعت انتحاری می‌شوند. کاست، نتیجه مستقیم فشار بالای اجتماعی رقابت شدید است که توسط جمعیت‌های انبوه به وجود آمده است.

نژادهای اولیه اغلب به اعمالی مبادرت می‌ورزیدند که برای محدود ساختن جمعیت منظور شده بودند. کلیه قبایل بدوی بچه‌های معیوب و مریض را می‌کشتند.

struggle of man was, and is, and ever shall be, for land. The first social associations of primitive human beings were for the purpose of winning these land struggles. The land-man ratio underlies all social civilization.

662 (769.7) Man's intelligence, by means of the arts and sciences, increased the land yield; at the same time the natural increase in offspring was somewhat brought under control, and thus was provided the sustenance and leisure to build a cultural civilization.

663 (769.8) Human society is controlled by a law which decrees that the population must vary directly in accordance with the land arts and inversely with a given standard of living. Throughout these early ages, even more than at present, the law of supply and demand as concerned men and land determined the estimated value of both. During the times of plentiful land — unoccupied territory — the need for men was great, and therefore the value of human life was much enhanced; hence the loss of life was more horrifying. During periods of land scarcity and associated overpopulation, human life became comparatively cheapened so that war, famine, and pestilence were regarded with less concern.

664 (770.1) When the land yield is reduced or the population is increased, the inevitable struggle is renewed; the very worst traits of human nature are brought to the surface. The improvement of the land yield, the extension of the mechanical arts, and the reduction of population all tend to foster the development of the better side of human nature.

665 (770.2) Frontier society develops the unskilled side of humanity; the fine arts and true scientific progress, together with spiritual culture, have all thrived best in the larger centers of life when supported by an agricultural and industrial population slightly under the land-man ratio. Cities always multiply the power of their inhabitants for either good or evil.

666 (770.3) The size of the family has always been influenced by the standards of living. The higher the standard the smaller the family, up to the point of established status or gradual extinction.

667 (770.4) All down through the ages the standards of living have determined the quality of a surviving population in contrast with mere quantity. Local class standards of living give origin to new social castes, new mores. When standards of living become too complicated or too highly luxurious, they speedily become suicidal. Caste is the direct result of the high social pressure of keen competition produced by dense populations.

668 (770.5) The early races often resorted to practices designed to restrict population; all primitive tribes killed deformed and sickly children. Girl babies were frequently killed before the times of

نوزادان دختر مکرراً بیش از دوران خرید همسر کشته می‌شدند. بچه‌ها را گاهی اوقات در لحظه تولد خفه می‌کردند، اما روش مطلوب قرار دادن در معرض هوای سرد بود. پدر دوقلوها معمولاً اصرار داشت که یکی از آنها کشته شود، زیرا اعتقاد بر این بود که زایشهای متعدد یا توسط سحر و جادو، و یا به وسیله خیانت به همسر موجب شده است. با این وجود به عنوان یک قاعده، دوقلوهای همجنس در امان می‌مانند. در حالی که این تابوها در رابطه با دوقلوها زمانی تقریباً در سراسر دنیا رواج داشتند، هرگز بخشی از آداب و رسوم اندانی نبودند. این مردمان همیشه دوقلوها را به عنوان فال نیک تلقی می‌کردند.

بسیاری از نژادها تکنیک سقط جنین را آموختند، و این عمل بعد از برقراری منع زایمان در میان ازدواج نکرده‌ها بسیار معمول گردید. منتهای رسم بر این بود که یک دختر مجرد فرزند خود را بکشد، اما در بین گروههای متمسک‌تر، این فرزندان نامشروع تحت سرپرستی مادر دختر قرار می‌گرفتند. بسیاری قبایل بدوی از طریق عمل سقط جنین و نیز نوزاد کشی عملاً از بین رفتند. اما صرف نظر از احکام آداب و رسوم، فرزندان اندکی، بعد از این که یک بار از پستان مادر شیر خوردند، نابود شدند — عاطفه مادری بسیار قوی است.

حتی در قرن بیستم بقایای این شیوه‌های بدوی کنترل جمعیت ادامه دارد. در استرالیا قبیله‌ای وجود دارد که مادران آن از نگهداری بیش از دو یا سه فرزند امتناع می‌ورزند. زمانی نه چندان دور، یک قبیله آمخوار هر پنجمین بچه‌ای را که به دنیا می‌آمد می‌خورد. در ماداگاسکار برخی قبایل هنوز کلیه بچه‌هایی را که در روزهای مشخص بدیمن به دنیا می‌آیند از بین می‌برند. این امر به مرگ حدود بیست و پنج درصد از کلیه نوزادان منجر می‌شود.

از نقطه نظر دنیا، افزایش بیش از حد جمعیت هرگز در گذشته یک مشکل جدی نبوده است. اما اگر جنگ کاهش یابد و علم بیماریهای بشری را به طور فزاینده تحت کنترل درآورد، این امر ممکن است که در آینده نزدیک یک مشکل جدی شود. در چنین لحظه‌ای، آزمایش بزرگ خردمندی رهبری دنیا خود را نمایان می‌سازد. آیا حکمرانان یورنشیا از بینش و شهامتی برخوردارند که افزایش موجود بشری متوسط یا باتبات را به جای حد مفراط فوق نرمال و گروههای بسیار فزاینده زیر نرمال شکوفا سازند؟ انسان نرمال باید پرورش یابد. او ستون فقرات تمدن و منبع جهشی انسانهای نابغه نژادها است. انسان زیر نرمال باید تحت کنترل جامعه نگاه داشته شود. نباید بیش از آن حدی که اداره سطوح پایین‌تر صنعت به آن نیازمند است به وجود آید، یعنی آن کارهایی که به هوشی بالاتر از سطح حیوان نیاز دارند، اما چنان خواستهای سطح پایینی را مطالبه می‌کنند که برای انواع بالاتر نوع بشر بردگی و اسارت واقعی تلقی می‌شوند.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق که مدتی در یورنشیا مستقر بود.]

wife purchase. Children were sometimes strangled at birth, but the favorite method was exposure. The father of twins usually insisted that one be killed since multiple births were believed to be caused either by magic or by infidelity. As a rule, however, twins of the same sex were spared. While these taboos on twins were once well-nigh universal, they were never a part of the Andonite mores; these peoples always regarded twins as omens of good luck.

686.9 (770.6) Many races learned the technique of abortion, and this practice became very common after the establishment of the taboo on childbirth among the unmarried. It was long the custom for a maiden to kill her offspring, but among more civilized groups these illegitimate children became the wards of the girl's mother. Many primitive clans were virtually exterminated by the practice of both abortion and infanticide. But regardless of the dictates of the mores, very few children were ever destroyed after having once been suckled — maternal affection is too strong.

686.10 (770.7) Even in the twentieth century there persist remnants of these primitive population controls. There is a tribe in Australia whose mothers refuse to rear more than two or three children. Not long since, one cannibalistic tribe ate every fifth child born. In Madagascar some tribes still destroy all children born on certain unlucky days, resulting in the death of about twenty-five per cent of all babies.

686.11 (770.8) From a world standpoint, overpopulation has never been a serious problem in the past, but if war is lessened and science increasingly controls human diseases, it may become a serious problem in the near future. At such a time the great test of the wisdom of world leadership will present itself. Will Urantia rulers have the insight and courage to foster the multiplication of the average or stabilized human being instead of the extremes of the supernormal and the enormously increasing groups of the subnormal? The normal man should be fostered; he is the backbone of civilization and the source of the mutant geniuses of the race. The subnormal man should be kept under society's control; no more should be produced than are required to administer the lower levels of industry, those tasks requiring intelligence above the animal level but making such low-grade demands as to prove veritable slavery and bondage for the higher types of mankind.

686.12 (771.1) [Presented by a Melchizedek sometime stationed on Urantia.]

مقاله 69. سنن بدوی بشر

070 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 068

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 69

سنن بدوی بشر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سنن بنیادین بشری
- 2- پگاه صنعت
- 3- تخصصی شدن کار
- 4- سرآغاز بازرگانی
- 5- سرآغاز سرمایه
- 6- آتش در رابطه با تمدن
- 7- به کار بردن حیوانات
- 8- بردگی به عنوان عاملی در تمدن
- 9- مالکیت خصوصی

مقدمه مقاله

انسان در توانش برای قدردانی از مزاح، هنر، و مذهب، از نیاکان حیوانی خویش از نظر احساسی برتر است. انسان برتری خویش را بدین لحاظ که یک ابزار ساز، یک برقرار کننده ارتباط، و یک سازنده سنت است، به صورت اجتماعی به نمایش می‌گذارد.

هنگامی که موجودات بشری منتهای گروه‌های اجتماعی را حفظ می‌کنند، چنین تجمعاتی همیشه به آفرینش روندهای مشخص فعالیت که به شکل نهادهای سازی به اوج می‌رسد، منجر می‌شوند. اثبات شده که بیشتر رسوم انسان کاهنده کار هستند، ضمن این که در همان حال به افزایش امنیت گروهی مقداری کمک می‌کنند.

انسان متمدن به کار اکثر، ثبات، و تداوم سنتهای تثبیت شده خویش بسیار افتخار می‌کند، اما تمامی سنن بشری صرفاً آداب و رسوم انباشته شده گذشته هستند که به وسیله تابوها حفظ گردیده و توسط مذهب ارج یافته‌اند. چنین میراثهایی به سنن تبدیل می‌شوند، و سنن نهایتاً به شکل عرفها دگرپس می‌شوند.

1- سنن بنیادین بشری

PAPER 69

PRIMITIVE HUMAN INSTITUTIONS

SECTIONS

Introduction

1. Basic Human Institutions
2. The Dawn of Industry
3. The Specialization of Labor
4. The Beginnings of Trade
5. The Beginnings of Capital
6. Fire in Relation to Civilization
7. The Utilization of Animals
8. Slavery as a Factor in Civilization
9. Private Property

INTRODUCTION

⁰¹ (772.1) EMOTIONALLY, man transcends his animal ancestors in his ability to appreciate humor, art, and religion. Socially, man exhibits his superiority in that he is a toolmaker, a communicator, and an institution builder.

⁰² (772.2) When human beings long maintain social groups, such aggregations always result in the creation of certain activity trends which culminate in institutionalization. Most of man's institutions have proved to be laborsaving while at the same time contributing something to the enhancement of group security.

⁰³ (772.3) Civilized man takes great pride in the character, stability, and continuity of his established institutions, but all human institutions are merely the accumulated mores of the past as they have been conserved by taboos and dignified by religion. Such legacies become traditions, and traditions ultimately metamorphose into conventions.

1. BASIC HUMAN INSTITUTIONS

کلیه سنن بشری پاسخگوی برخی نیازهای اجتماعی گذشته یا حال هستند. با این وجود توسعه بیش از حد آنها، بدین لحاظ که شخصیت را تحت الشعاع قرار داده و از ابتکار می‌کاهند، به طور پیوسته ارزش فرد را کم جلوه می‌دهند. انسان به جای این که به خود اجازه دهد تحت سلطه این آفرینشهای تمدن پیشرو قرار گیرد، باید سنن خویش را تحت کنترل درآورد.

سنن بشری شامل سه طبقه کلی می‌باشند:

1- سنن حفظ خود. این سنن در بر گیرنده آن رسومی می‌باشند که از گرسنگی برای خوراک و غریزه حفظ خود مربوط به آن سرچشمه گرفته‌اند. آنها شامل صنعت، دارایی، جنگ برای سودبری، و کلیه ساختارهای منظم کننده جامعه می‌باشند. دیر یا زود غریزه ترس، برقراری این سنن بقا را از طریق تابو، عرف، و تحریمهای مذهبی رواج می‌دهد. اما ترس، نادانی، و خرافه نقش مهمی در منشأ آغازین و تکامل متعاقب کلیه سنن بشری ایفا کرده‌اند.

2- سنن تداوم بخشی خود. اینها رسوم پابرجای جامعه هستند که از میل وافر به رابطه جنسی، غریزه مادرانه، و احساسات لطیف و بالاتر نژادها سرچشمه گرفته‌اند. آنها در بر گیرنده حفاظت‌های اجتماعی خانه و مدرسه، زندگی خانوادگی، تحصیلات، اخلاقیات، و مذهب می‌باشند. آنها شامل رسوم ازدواج، جنگ تدافعی، و خانه‌سازی هستند.

3- سنن رضای خاطر. اینها اعمالی هستند که از گرایشات متکبرانه و احساسات غرورآمیز سرچشمه می‌یابند، و در بر گیرنده رسوم پوشش و تزئین شخصی، عرفهای اجتماعی، جنگ برای عزت، رقص، سرگرمی، بازیها، و جنبه‌های دیگر ارضای نفس می‌باشند. اما تمدن هرگز سنن متمایز رضای خاطر را به وجود نیاورده است.

این سه گروه از عملکردهای اجتماعی اساساً به هم مربوطند و دقیقاً یکایک به هم وابسته‌اند. در یورنثیا آنها نمایانگر یک سازمان پیچیده‌اند که به صورت یک مکانیسم اجتماعی واحد عمل می‌کند.

2- پگاه صنعت

صنعت بدوی به صورت بیمه‌ای در برابر ترورهای قحطی به کندی رشد نمود. انسان در اوایل وجود خود از برخی حیوانات که در طول برداشت و فور محصول برای روزهای کمیابی غذا ذخیره می‌کردند شروع به یادگیری نمود.

پیش از آغاز صرفه‌جویی اولیه و صنعت بدوی، سرنوشت یک قبیله متوسط تهیدستی و رنج واقعی بود. انسان اولیه مجبور بود برای خوراک خویش با تمام دنیای حیوانی رقابت کند. جاذبه رقابت پیوسته انسان را به سوی سطح حیوانی پایین می‌کشد؛ فقر وضعیت طبیعی

¶1.1 (772.4) All human institutions minister to some social need, past or present, notwithstanding that their overdevelopment unfailingly detracts from the worth-whileness of the individual in that personality is overshadowed and initiative is diminished. Man should control his institutions rather than permit himself to be dominated by these creations of advancing civilization.

¶1.2 (772.5) Human institutions are of three general classes:

¶1.3 (772.6) 1. *The institutions of self-maintenance.* These institutions embrace those practices growing out of food hunger and its associated instincts of self-preservation. They include industry, property, war for gain, and all the regulative machinery of society. Sooner or later the fear instinct fosters the establishment of these institutions of survival by means of taboo, convention, and religious sanction. But fear, ignorance, and superstition have played a prominent part in the early origin and subsequent development of all human institutions.

¶1.4 (772.7) 2. *The institutions of self-perpetuation.* These are the establishments of society growing out of sex hunger, maternal instinct, and the higher tender emotions of the races. They embrace the social safeguards of the home and the school, of family life, education, ethics, and religion. They include marriage customs, war for defense, and home building.

¶1.5 (772.8) 3. *The institutions of self-gratification.* These are the practices growing out of vanity proclivities and pride emotions; and they embrace customs in dress and personal adornment, social usages, war for glory, dancing, amusement, games, and other phases of sensual gratification. But civilization has never evolved distinctive institutions of self-gratification.

¶1.6 (772.9) These three groups of social practices are intimately interrelated and minutely interdependent the one upon the other. On Urantia they represent a complex organization which functions as a single social mechanism.

2. THE DAWN OF INDUSTRY

¶2.1 (773.2) Primitive industry slowly grew up as an insurance against the terrors of famine. Early in his existence man began to draw lessons from some of the animals that, during a harvest of plenty, store up food against the days of scarcity.

¶2.2 (773.3) Before the dawn of early frugality and primitive industry the lot of the average tribe was one of destitution and real suffering. Early man had to compete with the whole animal world for his food. Competition-gravity ever pulls man down toward the beast level; poverty is his natural and tyrannical

و ظالمانه او است. ثروت یک هدیه طبیعی نیست؛ آن در اثر کار، دانش، و سازماندهی حاصل می‌شود.

انسان بدوی در شناخت فواید معاشرت کند نبود. معاشرت به سازماندهی انجامید، و اولین نتیجه سازماندهی تقسیم کار بود، با صرفه‌جویی فوری آن در زمینه وقت و مواد. این تخصصی شدن کارها در نتیجه انطباق با فشار — با دنبال نمودن مسیرهای مقاومت کاهش یافته — به وجود آمد. انسانهای وحشی بدوی هرگز هیچ کار واقعی را از روی اشتیاق و میل انجام نمی‌دادند. با آنها، انطباق به سبب فشار ضرورت بود.

انسان بدوی از کار سخت خوشش نمی‌آمد، و عجله نمی‌کرد مگر این که با خطری مهلک روبرو بود. عنصر زمان در کار، ایده انجام یک کار مشخص در ظرف یک زمان محدود، کاملاً یک‌پندار امروزی است. انسانهای دوران باستان هرگز عجله نمی‌کردند. این مطالبات مضاعف تقلائی شدید برای وجود و استانداردهای پیوسته پیش‌رونده زندگی بود که نژادهای طبعاً غیرفعال انسان اولیه را به داخل مسیرهای صنعتی راند.

کار، تلاشهای طرح‌ریزی، انسان را از حیوان که اعمالش عمدتاً غریزی است، متمایز می‌سازد. ضرورت برای کار، مهمترین برکت انسان است. پرسنل پرنس همگی کار می‌کردند. آنها برای ارجمند ساختن کار فیزیکی در یورنشیا کار زیادی انجام دادند. آدم یک باغبان بود؛ خدای عبرانیان کار می‌کرد — او آفریننده و حافظ همه چیز بود. عبرانیان اولین قبیله‌ای بودند که برای صنعت ارزش والا قائل شدند. آنها اولین مردمی بودند که مقرر داشتند "هر کس نمی‌خواهد کار کند حق ندارد بخورد"؛ اما بسیاری از مذاهب دنیا به ایده‌آل اولیه بیکاری رجعت نمودند. ژوپیتز اهل عیش و عشرت بود، و بودا یک هواخواه اندیشمند رفاه و آسایش شد.

قبایل سنگیک هنگامی که دور از نواحی گرمسیری زندگی می‌کردند نسبتاً بایشتکار بودند. اما بیکاری بسیار طولانی بین هواخواهان تن‌پرور سحر و جادو و طرفداران کار — آنهایی که آیندمنگری را به کار می‌پسند — وجود داشت.

اولین آیندمنگری بشری به سوی حفظ آتش، آب، و خوراک معطوف گشت. اما انسان بدوی از بدو تولد طبعاً یک موجود ریسک‌پذیر بود. او همیشه می‌خواست از ای هیچ چیز، چیزی به دست آورد، و روی هم رفته غالباً در طی این ایام اولیه، موفقیتی که از عمل صبورانه حاصل می‌گشت به سحر و جادو نسبت داده می‌شد. جادوگری به کندی به آیندمنگری، ایثار، و پشتکار منتج گردید.

3- تخصصی شدن کار

تقسیمات کار در جامعه بدوی، ابتدا توسط شرایط طبیعی و سپس اجتماعی تعیین می‌شدند. نوع اولیه تخصص در کار چنین بود:

1- تخصص بر مبنای جنسیت. کار زن از وجود انتخابی بچه‌ناشی می‌شد؛ زنان طبعاً بیش از مردان

estate. Wealth is not a natural gift; it results from labor, knowledge, and organization.

Ⓔ23 (773.4) Primitive man was not slow to recognize the advantages of association. Association led to organization, and the first result of organization was division of labor, with its immediate saving of time and materials. These specializations of labor arose by adaptation to pressure — pursuing the paths of lessened resistance. Primitive savages never did any real work cheerfully or willingly. With them conformity was due to the coercion of necessity.

Ⓔ24 (773.5) Primitive man disliked hard work, and he would not hurry unless confronted by grave danger. The time element in labor, the idea of doing a given task within a certain time limit, is entirely a modern notion. The ancients were never rushed. It was the double demands of the intense struggle for existence and of the ever-advancing standards of living that drove the naturally inactive races of early man into avenues of industry.

Ⓔ25 (773.6) Labor, the efforts of design, distinguishes man from the beast, whose exertions are largely instinctive. The necessity for labor is man's paramount blessing. The Prince's staff all worked; they did much to ennoble physical labor on Urantia. Adam was a gardener; the God of the Hebrews labored — he was the creator and upholder of all things. The Hebrews were the first tribe to put a supreme premium on industry; they were the first people to decree that "he who does not work shall not eat." But many of the religions of the world reverted to the early ideal of idleness. Jupiter was a reveler, and Buddha became a reflective devotee of leisure.

Ⓔ26 (773.7) The Sangik tribes were fairly industrious when residing away from the tropics. But there was a long, long struggle between the lazy devotees of magic and the apostles of work — those who exercised foresight.

Ⓔ27 (773.8) The first human foresight was directed toward the preservation of fire, water, and food. But primitive man was a natural-born gambler; he always wanted to get something for nothing, and all too often during these early times the success which accrued from patient practice was attributed to charms. Magic was slow to give way before foresight, self-denial, and industry.

3. THE SPECIALIZATION OF LABOR

Ⓔ31 (773.9) The divisions of labor in primitive society were determined first by natural, and then by social, circumstances. The early order of specialization in labor was:

Ⓔ32 (774.1) 1. *Specialization based on sex.* Woman's work was derived from the selective presence of the child; women naturally love babies more than men

نوزادان را دوست دارند. بدین ترتیب زن به کارکن روزانه تبدیل شد، در حالی که مرد شکارچی و جنگجو شد، و در دوره‌های مشخص کار و استراحت درگیر گشت.

طی اعصار پی در پی، تابوها اکیداً موجب نگاه داشتن زن در محدوده خود بوده‌اند. مرد به خودپسندانترین نحو کار مناسبتر را برگزیده، و کار طاقت فرسای روزانه را برای زن وا گذاشته است. مرد همیشه از انجام کار زن خجلت زده بوده است، اما زن هرگز هیچ اکراهی برای انجام کار مرد نشان نداده است. اما شگفت‌آور است که مردان و زنان هر دو در ساختن و فراهم نمودن اسباب و اثاثیه منزل همیشه با هم کار کرده‌اند.

2- تغییر به دنبال کهولت و بیماری. این تفاوتها تقسیم بعدی کار را تعیین نمودند. مردان کهنسال و معلولین در دوران باستان به کار ساختن ابزار و سلاح گمارده می‌شدند. بعدها انجام کارهای آبیاری به آنان محول گردید.

3- تمایز بر مبنای مذهب. حکیمان قبیله اولین موجودات بشری بودند که از کار فیزیکی معاف گشتند؛ آنها طبقه پیشتاز حرفه‌ای بودند. فلزکاران گروه کوچکی بودند که به عنوان جادوگر با حکیمان رقابت می‌کردند. تخصص آنان در کار با فلزات موجب می‌شد که مردم از آنها بترسند. "فلزکاران سفید" و "فلزکاران سیاه" موجب پیدایش اعتقادات اولیه به جادوی سفید و سیاه شد. و این اعتقاد بعدها درگیر خرافه اشباح خوب و بد، و ارواح خوب و بد گردید.

فلزکاران اولین گروه غیرمذهبی بودند که از امتیازات مخصوص بهرمند گشتند. آنها در زمان جنگ بی‌طرف محسوب می‌شدند، و این امتیاز اضافه منجر به این گشت که آنان به عنوان یک طبقه، سیاستمداران جامعه بدوی گردند. اما فلزکاران به واسطه سوء استفاده فاحش از این امتیازات، عموماً مورد نفرت واقع شدند، و جادوگران در برانگیختن نفرت برای رقبای خویش هیچ فرصتی را از دست نمی‌دادند. در این اولین مسابقه بین علم و مذهب، مذهب (خرافه) پیروز شد. فلزکاران بعد از این که از دهکده‌ها بیرون رانده شدند، اولین مسافرخانه‌ها، مهمانسراهای عمومی، را در حول و حوش دهکده‌ها برقرار نمودند.

4- ارباب و برده. تفکیک بعدی کار از روابط فاتح با فتح شده سرچشمه گرفت، و این به معنی شروع بردگی بشر بود.

5- تفکیک بر مبنای عطایای متنوع فیزیکی و ذهنی. تقسیمات بیشتر کار از طریق تفاوت‌های ذاتی در انسانها مورد طرفداری واقع می‌شد؛ تمامی موجودات بشری برابر به دنیا نیامده‌اند.

تراشکاران سنگ چخماق و سنگکاران متخصصان اولیه در صنعت بودند؛ سپس فلزکاران آمدند. متعاقباً تخصص گروهی به وجود آمد. خانواده‌ها و قبایل، همگی خود را وقف انواع مشخص کار نمودند. علت شکلیابی یکی از باستانی‌ترین طبقات ممتاز از کشیشان، سوا از جادوگران قبیله، ستایش خرافی یک خانواده از شمشیرسازان خبره بود.

do. Thus woman became the routine worker, while man became the hunter and fighter, engaging in accentuated periods of work and rest.

69:33 (774:2) All down through the ages the taboos have operated to keep woman strictly in her own field. Man has most selfishly chosen the more agreeable work, leaving the routine drudgery to woman. Man has always been ashamed to do woman's work, but woman has never shown any reluctance to doing man's work. But strange to record, both men and women have always worked together in building and furnishing the home.

69:34 (774:3) 2. Modification consequent upon age and disease. These differences determined the next division of labor. The old men and cripples were early set to work making tools and weapons. They were later assigned to building irrigation works.

69:35 (774:4) 3. Differentiation based on religion. The medicine men were the first human beings to be exempted from physical toil; they were the pioneer professional class. The smiths were a small group who competed with the medicine men as magicians. Their skill in working with metals made the people afraid of them. The "white smiths" and the "black smiths" gave origin to the early beliefs in white and black magic. And this belief later became involved in the superstition of good and bad ghosts, good and bad spirits.

69:36 (774:5) Smiths were the first nonreligious group to enjoy special privileges. They were regarded as neutrals during war, and this extra leisure led to their becoming, as a class, the politicians of primitive society. But through gross abuse of these privileges the smiths became universally hated, and the medicine men lost no time in fostering hatred for their competitors. In this first contest between science and religion, religion (superstition) won. After being driven out of the villages, the smiths maintained the first inns, public lodginghouses, on the outskirts of the settlements.

69:37 (774:6) 4. Master and slave. The next differentiation of labor grew out of the relations of the conqueror to the conquered, and that meant the beginning of human slavery.

69:38 (774:7) 5. Differentiation based on diverse physical and mental endowments. Further divisions of labor were favored by the inherent differences in men; all human beings are not born equal.

69:39 (774:8) The early specialists in industry were the flint flakers and stone masons; next came the smiths. Subsequently group specialization developed; whole families and clans dedicated themselves to certain sorts of labor. The origin of one of the earliest castes of priests, apart from the tribal medicine men, was due to the superstitious exaltation of a family of expert swordmakers.

صادر کنندگان سنگ نمک و سفالگران اولین متخصصان گروهی در صنعت بودند. زنان ظروف سفالی ساده و مردان ظروف پر نقش و نگار را می‌ساختند. در بین برخی قبایل خیاطی و نساجی توسط زنان انجام می‌شد، و در برخی دیگر توسط مردان.

بازرگانان اولیه زن بودند. آنها به عنوان جاسوس به کار گرفته می‌شدند، و تجارت را به عنوان یک حرفه جانی انجام می‌دادند. در مدتی کوتاه بازرگانی گسترش یافت و زنان به عنوان واسطه — کارگزار — عمل می‌کردند. سپس طبقه تاجر آمد، که برای خدمات خود یک کارمزد، سود، مطالبه می‌کرد. رشد مبادله گروهی کالا به داد و ستد تکوین یافت؛ و به دنبال مبادله کالاها، مبادله کارگر ماهر آمد.

4- سرآغاز بازرگانی

همانطور که ازدواج به وسیله قرارداد از پی ازدواج به وسیله اسارت آمد، بازرگانی از طریق مبادله پایپای نیز به دنبال مصادره از طریق شیخون آمد. اما یک دوره طولانی از سرقت بین رسوم اولیه مبادله آرام کالا و بازرگانی دوران بعد از طریق روشهای امروزی مبادله، فاصله انداخت.

اولین مبادله پایپای توسط بازرگانان مسلح که کالاهای خود را در یک مکان بی‌طرف می‌گذاشتند انجام پذیرفت. زنان اولین بازارها را راه انداختند؛ آنها قدیمی‌ترین تجار بودند، و این به این دلیل بود که آنها بار حمل می‌کردند؛ مردان جنگجو بودند. در همان اوایل پیشخوان تجارت به وجود آمد، دیواری آفتدر عریض که از تماس بازرگانان مسلح با یکدیگر ممانعت می‌کرد.

از یک بت‌واره استفاده می‌شد که از کالاهای به جا گذاشته شده برای مبادله آرام محافظت می‌کرد. چنین بازارهایی در برابر دزدی امن بودند. هیچ چیز برداشته نمی‌شد، مگر از طریق مبادله کالا یا خرید. با وجود بت‌واره‌ای که به صورت نگهبان عمل می‌کرد، کالاها همیشه امن بودند. بازرگانان اولیه در درون قبایل خویش به گونه‌ای بسیار دقیق صادق بودند، اما این را کاملاً درست می‌دانستند که از بیگانگان وابسته به جاهای دور کلاهبرداری کنند. حتی عبرانیان اولیه در معاملات خود با مردم غیریهودی عرف اخلاقی جداگانه‌ای را به رسمیت می‌شناختند.

برای مدتها پیش از آن که مردان دیدار کنند، بدون سلاح، در مکان مقدس بازار، مبادله آرام کالا ادامه یافت. همین میدانی بازار به اولین پناهگاهها تبدیل شدند و در برخی کشورها بعدها به عنوان "شهرهای پناهگاه" شهرت یافتند. هر فرد فراری که به مکان بازار می‌رسید در برابر حمله امن و امان بود.

اولین وزنه‌ها دانه‌های گندم و سایر حبوبات بودند. اولین وسیله مبادله یک ماهی یا یک بز بود. بعدها گاو یک واحد داد و ستد گردید.

منشأ نوشتار امروز در اسناد اولیه بازرگانی است. اولین ادبیات انسان یک مدرک مروج بازرگانی، یک تبلیغ نمک بود. بسیاری از جنگهای پیشین به خاطر ذخایر طبیعی، مثل سنگ چخماق، نمک، و فلزات به

^{69:310 (774:9)} The first group specialists in industry were rock salt exporters and potters. Women made the plain pottery and men the fancy. Among some tribes sewing and weaving were done by women, in others by the men.

^{69:311 (774:10)} The early traders were women; they were employed as spies, carrying on commerce as a side line. Presently trade expanded, the women acting as intermediaries — jobbers. Then came the merchant class, charging a commission, profit, for their services. Growth of group barter developed into commerce; and following the exchange of commodities came the exchange of skilled labor.

4. THE BEGINNINGS OF TRADE

^{69:41 (775:1)} Just as marriage by contract followed marriage by capture, so trade by barter followed seizure by raids. But a long period of piracy intervened between the early practices of silent barter and the later trade by modern exchange methods.

^{69:42 (775:2)} The first barter was conducted by armed traders who would leave their goods on a neutral spot. Women held the first markets; they were the earliest traders, and this was because they were the burden bearers; the men were warriors. Very early the trading counter was developed, a wall wide enough to prevent the traders reaching each other with weapons.

^{69:43 (775:3)} A fetish was used to stand guard over the deposits of goods for silent barter. Such market places were secure against theft; nothing would be removed except by barter or purchase; with a fetish on guard the goods were always safe. The early traders were scrupulously honest within their own tribes but regarded it as all right to cheat distant strangers. Even the early Hebrews recognized a separate code of ethics in their dealings with the gentiles.

^{69:44 (775:4)} For ages silent barter continued before men would meet, unarmed, on the sacred market place. These same market squares became the first places of sanctuary and in some countries were later known as "cities of refuge." Any fugitive reaching the market place was safe and secure against attack.

^{69:45 (775:5)} The first weights were grains of wheat and other cereals. The first medium of exchange was a fish or a goat. Later the cow became a unit of barter.

^{69:46 (775:6)} Modern writing originated in the early trade records; the first literature of man was a trade-promotion document, a salt advertisement. Many of the earlier wars were fought over natural

وقوع پیوستند. اولین قرارداد رسمی قبیله‌ای مربوط به استفاده بین قبایل یک ذخیره نمک بود. این مکانهای قرارداد فرصتی برای رد و بدل دوستانه و مسالمت‌آمیز عقاید و معاشرت قبایل گوناگون فراهم می‌ساخت.

نوشتن تا مراحل "ترکه چوب حاوی پیام"، ریسمانهای گره زده شده، نوشتار تصویری، هیروگلیف، و کمربندهای وامپوم، و تا حروف اولیه الفبای علائم پیش رفت. فرستادن پیام از علامت دادن بدوی با دود، تا به وسیله دوندها، حیوان سواران، خطوط راه‌آهن، و هواپیماها، و نیز تلگراف، تلفن، و ارتباط بیسیم تکامل یافت.

ایده‌های جدید و روشهای بهتر از طریق بازرگانان باستان به دورتادور دنیای مسکونی منتقل شدند. تجارت در ارتباط با ماجراجویی به کاوشگری و اکتشاف انجامید. و این تماماً موجب تولد تریبری گردید. تجارت از طریق ترویج باروری فرهنگی، متمدن‌کننده بزرگی بوده است.

5- سرآغاز سرمایه

سرمایه استعمال نیروی کار به صورت چشمپوشی از زمان حال به نفع آینده است. اندوخته نمایانگر شکلی از بیمه معاش و بقا است. ذخیره غذا موجب پیدایش کنترل خود گردید و اولین مشکلات سرمایه و کار را به وجود آورد. انسانی که خوراک داشت، به شرط آن که می‌توانست آن را از دست سارقان محفوظ نگاه دارد، از مزیت بارزی نسبت به انسانی که خوراک نداشت برخوردار بود.

باتکدار اولیه، انسان دلیر قبیله بود. او گنجینه‌های گروهی را به صورت سپرده نگاه می‌داشت، در حالی که تمام قبیله در صورت وقوع حمله از کلیه او دفاع می‌کرد. بدین ترتیب انباشت سرمایه فردی و ثروت گروهی فوراً به سازمان نظامی انجامید. در ابتدا چنین احتیاطهایی به منظور دفاع از دارایی در برابر مهاجمان خارجی طرح شدند، اما بعدها چنین مرسوم گشت که سازمان نظامی از طریق تهاجم به ملک و ثروت قبایل همسایه در حال تمرین نگاه داشته شود.

تمایلات اساسی که به انباشت سرمایه انجامیدند از این قرار بودند:

1- گرسنگی در ارتباط با آینده‌نگری. ذخیره و حفظ خوراک به معنی قدرت و آسایش برای آنهایی که از آینده‌نگری مکفی برخوردار بوده و لذا برای نیازهای آینده تدارک می‌دیدند بود. ذخیره غذا، بیمه کافی در برابر قحطی و بلا بود. و مجموعه آداب و رسوم بدوی به راستی چنین طرح شده بود که به انسان کمک کند حال را تابع آینده سازد.

2- عشق به خانواده. میل به تأمین خواسته‌های آنان. سرمایه نمایانگر اندوختن مال به رغم فشار خواسته‌های امروز به منظور اطمینان در برابر مطالبات فردا است. بخشی از این نیاز آینده ممکن است به نسلهای آینده یک فرد مربوط باشد.

deposits, such as flint, salt, and metals. The first formal tribal treaty concerned the intertribalizing of a salt deposit. These treaty spots afforded opportunity for friendly and peaceful interchange of ideas and the intermingling of various tribes.

^{69:47 (775:7)} Writing progressed up through the stages of the "message stick," knotted cords, picture writing, hieroglyphics, and wampum belts, to the early symbolic alphabets. Message sending evolved from the primitive smoke signal up through runners, animal riders, railroads, and airplanes, as well as telegraph, telephone, and wireless communication.

^{69:48 (775:8)} New ideas and better methods were carried around the inhabited world by the ancient traders. Commerce, linked with adventure, led to exploration and discovery. And all of these gave birth to transportation. Commerce has been the great civilizer through promoting the cross-fertilization of culture.

5. THE BEGINNINGS OF CAPITAL

^{69:51 (775:9)} Capital is labor applied as a renunciation of the present in favor of the future. Savings represent a form of maintenance and survival insurance. Food hoarding developed self-control and created the first problems of capital and labor. The man who had food, provided he could protect it from robbers, had a distinct advantage over the man who had no food.

^{69:52 (775:10)} The early banker was the valorous man of the tribe. He held the group treasures on deposit, while the entire clan would defend his hut in event of attack. Thus the accumulation of individual capital and group wealth immediately led to military organization. At first such precautions were designed to defend property against foreign raiders, but later on it became the custom to keep the military organization in practice by inaugurating raids on the property and wealth of neighboring tribes.

^{69:53 (776:1)} The basic urges which led to the accumulation of capital were:

^{69:54 (776:2)} 1. *Hunger — associated with foresight.* Food saving and preservation meant power and comfort for those who possessed sufficient *foresight* thus to provide for future needs. Food storage was adequate insurance against famine and disaster. And the entire body of primitive mores was really designed to help man subordinate the present to the future.

^{69:55 (776:3)} 2. *Love of family — desire to provide for their wants.* Capital represents the saving of property in spite of the pressure of the wants of today in order to insure against the demands of the future. A part of this future need may have to do with one's posterity.

3- تکبر. میل وافر به نمایش گذاشتن اندوخته‌های یک فرد. لباس اضافه یکی از اولین علائم تمایز بود. تکبر انباشته سازی در همان اوایل برای غرور انسان گیرایی داشت.

4- مقام. اشتیاق برای خرید پرستیژ اجتماعی و سیاسی. در ابتدا یک ناموری تجاری پدیدار گشت، که ورود به آن به انجام یک خدمت ویژه به مقام سلطنت بستگی داشت، یا این که صراحتاً به سبب پرداخت پول اعطا می‌گشت.

5- قدرت. اشتیاق وافر برای ارباب شدن. قرض دادن چیز گرانبها به عنوان یک وسیله برده سازی انجام می‌یافت. نرخ وام این ایام باستان سالی صد در صد بود. وام دهندگان از طریق ایجاد ارتشی دائمی از مقروضان خود را پادشاه می‌کردند. افرادی که در ازای بدهی بیگاری می‌کردند جزو اولین اشکال دارایی بودند که گردآوری می‌شدند، و در روزگاران باستان بردگی به خاطر بدهی حتی تا حد کنترل بدن بعد از مرگ نیز امتداد می‌یافت.

6- ترس از اشباح مردگان. دستمزد کاهنان برای حفاظت. انسانها در ابتدا شروع کردند به کاهنان هدایای مرگ اهدا کنند، با این نگرش که با بهرگیری از دارایی خود، پیشرفت خویش را طی زندگی بعد تسهیل می‌سازند. بدین ترتیب کاهنان بسیار ثروتمند شدند. در میان سرمایه‌داران باستان آنها سالار بودند.

7- میل وافر به سکس. میل به خریدن یک یا تعداد بیشتری همسر. اولین شکل داد و ستد انسان مبادله زن بود. این کار مدتها پیش از مبادله اسب انجام می‌شد. اما داد و ستد بردگان جنسی هیچگاه جامعه را به جلو سوق نداد. چنین داد و ستدی یک ننگ نژادی بوده و هست. زیرا روزگاری و به طور همزمان، مانع شکل‌یابی زندگی خانوادگی گردید و سلامت بیولوژیک مردمان برتر را آلوده ساخت.

8- اشکال گوناگون ارضای خود. برخی در صدق کسب ثروت برآمدند زیرا آن موجب به دست آوردن قدرت می‌شد. دیگران برای دارایی زحمت می‌کشیدند، زیرا آن به معنی آسایش بود. انسان دوران باستان (و برخی انسانهای دوران بعد) به هرز دادن منابع خود در تجملات تمایل داشت. مواد مستی‌آور و مواد مخدر نژادهای بدوی را هاج و واج می‌ساخت.

به تدریج که تمدن توسعه یافت، انسانها انگیزه‌های جدیدی برای اندوختن به دست آوردند. خواسته‌های جدید به سرعت به گرسنگی اولیه برای خوراک اضافه گشتند. فقر آن قدر مورد نفرت واقع شد که تصور می‌شد فقط ثروتمندان پس از مردن مستقیماً به بهشت می‌روند. دارایی آن قدر ارزشمند گردید که برگزاری یک ضیافت متظاهرانه موجب زدودن ننگ از نام فرد می‌شد.

اندوختن ثروت به زودی نشانگر تمایز اجتماعی گردید. افراد برخی قبایل برای سالها به انباشت دارایی می‌پرداختند تا از طریق سوزاندن آن در برخی روزهای تعطیل، یا از طریق بخش آزادانه آن در بین افراد قبیله خویش دیگران را تحت تأثیر قرار دهند. این کار، آنها را انسانهای بزرگی وانمود می‌ساخت. حتی مردمان امروزی با بخش سخاوتمندانه هدایای کریسمس بسیار شادی می‌کنند، در حالی که انسانهای ثروتمند مؤسسات خیریه و آموزشی بزرگی وقف می‌کنند. تکنیک انسان

3. *Vanity* — longing to display one's property accumulations. Extra clothing was one of the first badges of distinction. Collection vanity early appealed to the pride of man.

4. *Position* — eagerness to buy social and political prestige. There early sprang up a commercialized nobility, admission to which depended on the performance of some special service to royalty or was granted frankly for the payment of money.

5. *Power* — the craving to be master. Treasure lending was carried on as a means of enslavement, one hundred per cent a year being the loan rate of these ancient times. The moneylenders made themselves kings by creating a standing army of debtors. Bond servants were among the earliest form of property to be accumulated, and in olden days debt slavery extended even to the control of the body after death.

6. *Fear of the ghosts of the dead* — priest fees for protection. Men early began to give death presents to the priests with a view to having their property used to facilitate their progress through the next life. The priesthoods thus became very rich; they were chief among ancient capitalists.

7. *Sex urge* — the desire to buy one or more wives. Man's first form of trading was woman exchange; it long preceded horse trading. But never did the barter in sex slaves advance society; such traffic was and is a racial disgrace, for at one and the same time it hindered the development of family life and polluted the biologic fitness of superior peoples.

8. *Numerous forms of self-gratification.* Some sought wealth because it conferred power; others toiled for property because it meant ease. Early man (and some later-day ones) tended to squander his resources on luxury. Intoxicants and drugs intrigued the primitive races.

As civilization developed, men acquired new incentives for saving; new wants were rapidly added to the original food hunger. Poverty became so abhorred that only the rich were supposed to go direct to heaven when they died. Property became so highly valued that to give a pretentious feast would wipe a dishonor from one's name.

Accumulations of wealth early became the badge of social distinction. Individuals in certain tribes would accumulate property for years just to create an impression by burning it up on some holiday or by freely distributing it to fellow tribesmen. This made them great men. Even modern peoples revel in the lavish distribution of Christmas gifts, while rich men endow great institutions of philanthropy and learning. Man's

متنوع است، اما طبع او کاملاً تغییر نیافته باقی می‌ماند.

لیکن منصفانه است ثبت شود که بسیاری از انسانهای ثروتمند دوران باستان بخش عمده ثروت خویش را به این علت بخش می‌کردند که می‌ترسیدند توسط آنهایی که چشم طمع به اندوخته‌های آنها دارند کشته شوند. انسانهای متمول معمولاً برده‌های بسیاری را قربانی می‌کردند تا نشان دهند به ثروت با دیده تحقیر می‌نگرند.

اگر چه سرمایه تمایل به آزادسازی انسان داشته است، سازمان اجتماعی و صنعتی او را بسیار پیچیده ساخته است. سوء استفاده از سرمایه توسط سرمایه‌داران غیرمنصف، این واقعیت را که سرمایه اساس جامعه مدرن صنعتی است از بین نمی‌برد. نسل امروز از طریق سرمایه و اختراع نسبت به هر آنچه که پیش از آن در زمین وجود داشت از درجه بالاتری از آزادی بهره می‌برد. این امر به صورت یک واقعیت ثبت شده است و نه به دلیل توجیه سوء استفاده‌های بسیار از سرمایه از طریق سرمایه‌داران بی‌فکر و خودخواه.

6- آتش در رابطه با تمدن

جامعه بدوی با چهار بخش آن — صنعتی، قانونی، مذهبی، و نظامی — از طریق عامل آتش، حیوانات، پرندگان، و دارایی پدیدار گردید.

ایجاد آتش، با یک سرحد تنها، برای همیشه انسان را از حیوان جدا نمود. آن اختراع یا اکتشاف اساسی بشر است. آتش انسان را قادر ساخت که در شب روی زمین بماند، چرا که کلیه حیوانات از آن می‌ترسند. آتش مرادۀ اجتماعی را در هنگام شب تشویق نمود. آن نه تنها در برابر سرما و حیوانات وحشی ایجاد ایمنی کرد، بلکه همچنین به عنوان امنیت در برابر اشباح به کار گرفته شد. آن در ابتدا بیشتر برای نور مورد استفاده قرار می‌گرفت تا گرما. بسیاری از قبایل عقب مانده از خوابیدن امتناع می‌کنند، مگر این که در سراسر شب شعله‌ای بسوزد.

آتش یک تمدن‌ساز بزرگ بود و برای انسان اولین وسیله وی را برای نوع دوستی بدون ضرر ایجاد نمود، بدین صورت که او را قادر ساخت زغال سنگ افروخته را بدون محروم ساختن خویش به یک همسایه بدهد. آتش خانگی که به وسیله مادر یا مسن‌ترین دختر مورد توجه قرار می‌گرفت، اولین آموزگار بود و نیاز به مراقبت و قابلیت اطمینان داشت. اولین خانه یک ساختمان نبود، بلکه خانواده حول آتش، آتشدان خانواده، گرد می‌آمد. هنگامی که یک پسر منزل جدیدی بنا می‌نهاد، یک ترکه مشتعل از آتشگاه خانواده می‌برد.

اگر چه اندان، کاشف آتش، از برخورد با آن به صورت یک شیء پرستشی اجتناب کرد، بسیاری از نوادگان او شعله آتش را به صورت یک بت‌واره یا به صورت یک روح تلقی می‌کردند. آنها نتوانستند از فواید بهداشتی آتش بهره‌مند گردند زیرا زباله را نمی‌سوزانند. انسان بدوی از آتش می‌ترسید و همیشه سعی می‌کرد آن را به اصطلاح آرام نگاه دارد و از این رو در آن بخور می‌پاشید. تحت هیچ شرایطی قدامت آتش تف نمی‌کردند و هیچگاه از بین یک فرد و یک آتش مشتعل عبور نمی‌کردند. حتی سنگهای آهنی پیریت و سنگهای چخماق

technique varies, but his disposition remains quite unchanged.

^{69514 (777.2)} But it is only fair to record that many an ancient rich man distributed much of his fortune because of the fear of being killed by those who coveted his treasures. Wealthy men commonly sacrificed scores of slaves to show disdain for wealth.

^{69515 (777.3)} Though capital has tended to liberate man, it has greatly complicated his social and industrial organization. The abuse of capital by unfair capitalists does not destroy the fact that it is the basis of modern industrial society. Through capital and invention the present generation enjoys a higher degree of freedom than any that ever preceded it on earth. This is placed on record as a fact and not in justification of the many misuses of capital by thoughtless and selfish custodians.

6. FIRE IN RELATION TO CIVILIZATION

^{6961 (777.4)} Primitive society with its four divisions — industrial, regulative, religious, and military — rose through the instrumentality of fire, animals, slaves, and property.

^{6962 (777.5)} Fire building, by a single bound, forever separated man from animal; it is the basic human invention, or discovery. Fire enabled man to stay on the ground at night as all animals are afraid of it. Fire encouraged eventide social intercourse; it not only protected against cold and wild beasts but was also employed as security against ghosts. It was at first used more for light than heat; many backward tribes refuse to sleep unless a flame burns all night.

^{6963 (777.6)} Fire was a great civilizer, providing man with his first means of being altruistic without loss by enabling him to give live coals to a neighbor without depriving himself. The household fire, which was attended by the mother or eldest daughter, was the first educator, requiring watchfulness and dependability. The early home was not a building but the family gathered about the fire, the family hearth. When a son founded a new home, he carried a firebrand from the family hearth.

^{6964 (777.7)} Though Andon, the discoverer of fire, avoided treating it as an object of worship, many of his descendants regarded the flame as a fetish or as a spirit. They failed to reap the sanitary benefits of fire because they would not burn refuse. Primitive man feared fire and always sought to keep it in good humor, hence the sprinkling of incense. Under no circumstances would the ancients spit in a fire, nor would they ever pass between anyone and a burning fire. Even the iron pyrites and flints used in

که در افروختن آتش مورد استفاده قرار می‌گرفتند توسط انسان اولیه مقدس شمرده می‌شدند.

خاموش کردن شعله آتش گناه بود. اگر یک کلبه آتش می‌گرفت، گذاشته می‌شد بسوزد. آتشیهای معابد و زیارتگاهها مقدس بودند و هرگز اجازه داده نمی‌شد خاموش شوند، به استثنای این که رسم بود سالانه یا بعد از یک مصیبت، شعله‌های جدیدی افروخته شوند. زنان به عنوان کاهن انتخاب می‌شدند زیرا نگاه دارنده آتش منازل بودند.

افسانه‌های باستان پیرامون این که چگونه از خدایان آتش فرو بارید، ناشی از مشاهده آتش است که به وسیله صاعقه ایجاد می‌شد. این عقایدی که منشأ ماوراءالطبیعه دارند مستقیماً به پرستش آتش انجامید، و پرستش آتش به رسم "عبور از میان آتش" منجر گردید، رسمی که تا ایام موسی ادامه یافت. و عقیده عبور از میان آتش پس از مرگ هنوز پابرجا است. افسانه آتش عامل بزرگ نزدیکتر کردن مردم به یکدیگر در ایام پیشین بود و هنوز در نمادپردازی پارسیان پابرجا است.

آتش به پخت و پز انجامید، و "خام خواران" به یک عبارت تمسخرآمیز تبدیل گشت. و پختن، مصرف انرژی حیاتی را که برای هضم غذا ضروری بود کاهش داد و بدین ترتیب برای انسان اولیه توانی برای فرهنگ اجتماعی باقی گذارد، در حالی که پرورش حیوانات، از طریق کاهش کار لازم به منظور تأمین خوراک، موجب فراهم شدن وقت برای فعالیتهای اجتماعی گردید.

باید به یاد آورد که آتش درها را برای فلزکاری باز نمود و به کشف متعاقب نیروی بخار و استفاده‌های امروزی از الکتریسیته انجامید.

striking fire were held sacred by early mankind.

^{665 (777.9)} It was a sin to extinguish a flame; if a hut caught fire, it was allowed to burn. The fires of the temples and shrines were sacred and were never permitted to go out except that it was the custom to kindle new flames annually or after some calamity. Women were selected as priests because they were custodians of the home fires.

^{666 (778.1)} The early myths about how fire came down from the gods grew out of the observations of fire caused by lightning. These ideas of supernatural origin led directly to fire worship, and fire worship led to the custom of "passing through fire," a practice carried on up to the times of Moses. And there still persists the idea of passing through fire after death. The fire myth was a great bond in early times and still persists in the symbolism of the Parsees.

^{667 (778.2)} Fire led to cooking, and "raw eaters" became a term of derision. And cooking lessened the expenditure of vital energy necessary for the digestion of food and so left early man some strength for social culture, while animal husbandry, by reducing the effort necessary to secure food, provided time for social activities.

^{668 (778.3)} It should be remembered that fire opened the doors to metalwork and led to the subsequent discovery of steam power and the present-day uses of electricity.

7- به کار بردن حیوانات

در ابتدا، تمام دنیای حیوانی دشمن انسان بود. موجودات بشری باید یاد می‌گرفتند که از خود در برابر حیوانات محافظت کنند. نخست انسان حیوانات را می‌خورد، اما بعدها یاد گرفت آنها را اهلی کرده و مجبور کند در خدمت او درآیند.

اهلی کردن حیوانات به طور تصادفی حاصل شد. کمابیش همانطور که سرخپوستان گاومیش وحشی را شکار می‌کردند، انسان وحشی گله‌ها را شکار می‌کرد. آنها از طریق محاصره گله می‌توانستند حیوانات را تحت کنترل درآورند و بدین ترتیب قادر می‌شدند آنها را آنطور که برای غذا مورد نیاز بودند بکشند. بعدها حصارها ساخته شدند، و از این طریق تمامی گله‌ها غافلگیر می‌شدند.

اهلی کردن برخی حیوانات آسان بود، اما بسیاری از آنها مثل فیل نمی‌توانستند در اسارت تولید مثل کنند. باز بعدها، کشف شد که برخی از انواع حیوانات به حضور انسان تن در می‌دهند، و این که در اسارت می‌توانند تولید مثل کنند. اهلی کردن حیوانات بدین ترتیب از طریق زاد و ولد انتخابی ترویج گردید، هنری که از روزگاران دلمیشیا پیشرفت زیادی کرده است.

سگ اولین حیوانی بود که اهلی گردید، و تجربه دشوار اهلی کردن آن زمانی آغاز شد که یک سگ به

7. THE UTILIZATION OF ANIMALS

^{671 (778.4)} To start with, the entire animal world was man's enemy; human beings had to learn to protect themselves from the beasts. First, man ate the animals but later learned to domesticate and make them serve him.

^{672 (778.5)} The domestication of animals came about accidentally. The savage would hunt herds much as the American Indians hunted the bison. By surrounding the herd they could keep control of the animals, thus being able to kill them as they were required for food. Later, corrals were constructed, and entire herds would be captured.

^{673 (778.6)} It was easy to tame some animals, but like the elephant, many of them would not reproduce in captivity. Still further on it was discovered that certain species of animals would submit to man's presence, and that they would reproduce in captivity. The domestication of animals was thus promoted by selective breeding, an art which has made great progress since the days of Dalamatia.

^{674 (778.7)} The dog was the first animal to be domesticated, and the difficult experience of taming

خصوص پس از این که یک شکارچی را در سراسر طول روز دنبال نمود عملاً با او به خانه رفت. برای مدت‌ها سگ‌ها به منظور غذا، شکار، حمل و نقل، و همدی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در ابتدا سگ‌ها فقط زوزه می‌کشیدند، اما بعدها یاد گرفتند که پارس کنند. حس تیز بویایی سگ به این تصور راه برد که او می‌تواند ارواح را ببیند، و از این رو موجب پیدایش فرقه‌های پرستنده سگ بت‌واره گردید. به کار گرفتن سگ‌های نگهبان بدو این را برای تمامی قبیله میسر ساخت که در شب بخوابند. سپس مرسوم گشت که به منظور حفاظت از خانه در برابر ارواح و نیز دشمنان مادی سگ‌های نگهبان به کار گرفته شوند. هنگامی که سگ پارس می‌کرد، انسان یا حیوان نزدیک می‌شدند، اما وقتی که سگ زوزه می‌کشید، ارواح نزدیک بودند، حتی اکنون هنوز بسیاری باور دارند که زوزه کشیدن سگ در شب حاکی از وقوع مرگ است.

هنگامی که مرد یک شکارچی بود، نسبتاً با زن مهربان بود، اما بعد از اهلی کردن حیوانات، و اغتشاش کلیگشتی، بسیاری از قبایل با زنان خویش به طرز خجالت‌آوری رفتار می‌کردند. در مجموع بیشتر همانطور با آنها رفتار می‌کردند که با حیوانات خود رفتار می‌کردند. رفتار وحشیانه مرد با زن در بر گیرنده یکی از تاریکترین فصول تاریخ بشر است.

8- بردگی به عنوان عاملی در تمدن

انسان بدوی هرگز در به بندگی درآوردن هم‌نوع خود درنگ نکرد. زن اولین برده بود، یک برده خانوادگی. مرد شیان زن را به عنوان شریک زیردست جنسی خود به بردگی درمی‌آورد. این نوع بردگی جنسی مستقیماً ناشی از وابستگی تقلیل یافته مرد به زن بود.

مدتی نه چندان پیش بردگی اقبال آن اسیران جنگی بود که از پذیرفتن مذهب نیروی فاتح امتناع می‌ورزیدند. در ایام پیش از آن اسیران را می‌خوردند، تا حد مرگ شکنجه می‌کردند، مجبور به جنگ با یکدیگر می‌کردند، برای ارواح قربانی می‌کردند، و یا به بردگی درمی‌آوردند. بردگی پیشرفت بزرگی نسبت به قتل عام و آدمخواری بود.

بردگی یک گام به جلو در رفتار بخشنده با اسیران جنگی بود. حمله غافلگیرانه به عای با کشتار همگانی مردان، زنان، و کودکان، و فقط با حفظ جان پادشاه برای ارضای تکبر نیروی فاتح، تصویر دقیق کشتار وحشیانه‌ای است که حتی توسط مردمان به اصطلاح متمدن به کار بسته می‌شد. حمله ناگهانی به عوج، پادشاه باشان، به همان اندازه وحشیانه و مؤثر بود. عبرانیان دشمنان خود را "به کلی نابود می‌کردند"، و تمامی اموال آنان را به عنوان غنایم جنگی تصاحب می‌کردند. آنها کلیه شهرها را با کفر "تبدوی کلیه مردان" تحت پرداخت جزیه قرار می‌دادند. اما بسیاری از قبایل هم عصر، آنهایی که خودستایی قبیله‌ای کمتری داشتند، مدت‌ها بود که رسم پندش اسرای برتر را شروع کرده بودند.

شکارچی، همانند انسان سرخ آمریکا، کسی را به بردگی ن‌گرفت. او اسرای خود را یا در جمع خود پذیرفت و یا کشت. بردگی در میان مردمان شیان مرسوم نبود، زیرا آنها به کارکنان کمتری نیاز داشتند. در هنگام جنگ، گله‌داران کشتن کلیه اسیران مرد و به بردگی

it began when a certain dog, after following a hunter around all day, actually went home with him. For ages dogs were used for food, hunting, transportation, and companionship. At first dogs only howled, but later on they learned to bark. The dog's keen sense of smell led to the notion it could see spirits, and thus arose the dog-fetish cults. The employment of watchdogs made it first possible for the whole clan to sleep at night. It then became the custom to employ watchdogs to protect the home against spirits as well as material enemies. When the dog barked, man or beast approached, but when the dog howled, spirits were near. Even now many still believe that a dog's howling at night betokens death.

⁶⁹⁷⁵⁽⁷⁷⁸⁾⁹ When man was a hunter, he was fairly kind to woman, but after the domestication of animals, coupled with the Caligastia confusion, many tribes shamefully treated their women. They treated them altogether too much as they treated their animals. Man's brutal treatment of woman constitutes one of the darkest chapters of human history.

8. SLAVERY AS A FACTOR IN CIVILIZATION

⁶⁹⁸¹⁽⁷⁷⁸⁾⁹ Primitive man never hesitated to enslave his fellows. Woman was the first slave, a family slave. Pastoral man enslaved woman as his inferior sex partner. This sort of sex slavery grew directly out of man's decreased dependence upon woman.

⁶⁹⁸²⁽⁷⁸¹⁾¹ Not long ago enslavement was the lot of those military captives who refused to accept the conqueror's religion. In earlier times captives were either eaten, tortured to death, set to fighting each other, sacrificed to spirits, or enslaved. Slavery was a great advancement over massacre and cannibalism.

⁶⁹⁸³⁽⁷⁸²⁾² Enslavement was a forward step in the merciful treatment of war captives. The ambush of Ai, with the wholesale slaughter of men, women, and children, only the king being saved to gratify the conqueror's vanity, is a faithful picture of the barbaric slaughter practiced by even supposedly civilized peoples. The raid upon Og, the king of Bashan, was equally brutal and effective. The Hebrews "utterly destroyed" their enemies, taking all their property as spoils. They put all cities under tribute on pain of the "destruction of all males." But many of the contemporary tribes, those having less tribal egotism, had long since begun to practice the adoption of superior captives.

⁶⁹⁸⁴⁽⁷⁸³⁾³ The hunter, like the American red man, did not enslave. He either adopted or killed his captives. Slavery was not prevalent among the pastoral peoples, for they needed few laborers. In war the herders made a practice of killing all men captives and taking as slaves only the women and

گرفتن تنها زنان و کودکان را مرسوم ساختند. قوانین موسی شامل دستورات مشخصی برای همسرگیری این اسرای زن بود. اگر آنها مورد رضایت نبودند، می‌توانستند بیرون انداخته شوند، اما عبرانیان اجازه نداشتند چنین همسران مطرودی را به عنوان برده بفروشند — اقلًا این یک گام به جلو در تمدن بود. اگر چه شاخصهای اجتماعی عبرانیان ابتدایی بود، به مراتب بالاتر از استانداردهای قبایل اطراف بود.

گله‌داران اولین سرمایه‌داران بودند؛ گله‌های آنان نمایانگر سرمایه بود، و آنها روی بهره — افزایش طبیعی — زندگی می‌کردند. و آنها تمایل به سپردن این ثروت تحت سرپرستی بردگان یا زنان نداشتند. اما بعدها آنها اسیران مرد را گرفته و آنان را مجبور ساختند زمین را شخم بزنند. این منشأ اولیه نظام ارباب و رعیتی است — انسانی که به زمین ملحق بود. آفریقاییها به آسانی می‌توانستند آموزش یابند که زمین را کشت کنند؛ از این رو آنها نژاد بزرگ برده شدند.

بردگی یک حلقه اجتناب ناپذیر در زنجیر تمدن بشری بود. آن، پلی بود که جامعه از روی آن از هرج و مرج و رخوت به نظم و فعالیت‌های متمدنه عبور نمود. آن، مردمان عقب مانده و تنبل را مجبور ساخت کار کنند و بدین ترتیب موجب فراهم ساختن ثروت و آسایش برای پیشرفت اجتماعی مافوق‌الن خود گردند.

سنت بردگی انسان را مجبور ساخت که مکانیسم قانونی جامعه بدوی را اختراع کند. آن موجب پیدایش سرآغاز دولت گردید. بردگی طالب مقررات قوی است و در طول قرون وسطای اروپا عملاً از بین رفت، زیرا اربابان فئودال نتوانستند بردگان را کنترل کنند. قبایل عقب مانده دوران باستان، همانند استرالیاییهای بومی امروز، هرگز برده نداشتند.

درست است، بردگی ظالمانه بود، اما در مدارس ظلم و ستم بود که انسان صنعت را آموخت. سرانجام بردگان در برکات یک جامعه والاتر که با بی‌میلی زیاد کمک به آفرینش آن نموده بودند سهیم گشتند. بردگی، سازمانی از فرهنگ و دستاورد اجتماعی به وجود می‌آورد، اما به زودی به صورت مهلک‌ترین بیماری مخرب اجتماعی با نابکاری به درون جامعه یورش می‌برد.

اختراع مکانیکی امروزی موجب منسوخ شدن برده گردید. بردگی، همانند چند همسری دارد پشت سر گذارده می‌شود زیرا بازده ندارد. اما همیشه ثابت شده است که آزاد ساختن ناگهانی تعداد زیادی از بردگان فاجعه‌بار است. هنگامی که آنان به تدریج آزاد می‌شوند مشکلات کمتری روی می‌دهد.

امروزه انسانها برده اجتماعی نیستند، اما هزاران نفر اجازه می‌دهند جاملایی آنها را برده قرض سازد. بردگی غیردواطلبانه به یک شکل جدید و بهبود یافته بندگی تعدیل یافته صنعتی راه برده است.

در حالی که آرمان جامعه آزادی همگانی است، عاقل و باطل بودن هرگز نباید تحمل گردد. کلیه اشخاص توانمند باید ملزم گردند اقلًا به اندازه تأمین خود کار کنند.

جامعه امروزی رو به قهقرا می‌رود. بردگی تقریباً از بین رفته است. حیوانات اهلی پشت سر گذاشته

children. The Mosaic code contained specific directions for making wives of these women captives. If not satisfactory, they could be sent away, but the Hebrews were not allowed to sell such rejected consorts as slaves — that was at least one advance in civilization. Though the social standards of the Hebrews were crude, they were far above those of the surrounding tribes.

^{6985(789.4)} The herders were the first capitalists; their herds represented capital, and they lived on the interest — the natural increase. And they were disinclined to trust this wealth to the keeping of either slaves or women. But later on they took male prisoners and forced them to cultivate the soil. This is the early origin of serfdom — man attached to the land. The Africans could easily be taught to till the soil; hence they became the great slave race.

^{6986(789.5)} Slavery was an indispensable link in the chain of human civilization. It was the bridge over which society passed from chaos and indolence to order and civilized activities; it compelled backward and lazy peoples to work and thus provide wealth and leisure for the social advancement of their superiors.

^{6987(789.6)} The institution of slavery compelled man to invent the regulative mechanism of primitive society; it gave origin to the beginnings of government. Slavery demands strong regulation and during the European Middle Ages virtually disappeared because the feudal lords could not control the slaves. The backward tribes of ancient times, like the native Australians of today, never had slaves.

^{6988(789.7)} True, slavery was oppressive, but it was in the schools of oppression that man learned industry. Eventually the slaves shared the blessings of a higher society which they had so unwillingly helped create. Slavery creates an organization of culture and social achievement but soon insidiously attacks society internally as the gravest of all destructive social maladies.

^{6989(789.8)} Modern mechanical invention rendered the slave obsolete. Slavery, like polygamy, is passing because it does not pay. But it has always proved disastrous suddenly to liberate great numbers of slaves; less trouble ensues when they are gradually emancipated.

^{69810(789.1)} Today, men are not social slaves, but thousands allow ambition to enslave them to debt. Involuntary slavery has given way to a new and improved form of modified industrial servitude.

^{69811(789.2)} While the ideal of society is universal freedom, idleness should never be tolerated. All able-bodied persons should be compelled to do at least a self-sustaining amount of work.

^{69812(789.3)} Modern society is in reverse. Slavery has nearly disappeared; domesticated animals are

می‌شوند. تمدن دارد برای قدرت به دوره آتش — دنیای غیرآلی — بازگشت می‌کند. انسان از طریق آتش، حیوانات، و بردگی از دوران توحش ارتقا یافت؛ او امروزه به گذشته سیر می‌کند و کمک بردگان و یاری حیوانات را دور می‌ریزد، ضمن این که درصدد دستیابی اسرار و منابع جدید ثروت و قدرت از انبار عناصر طبیعت می‌باشد.

passing. Civilization is reaching back to fire — the inorganic world — for power. Man came up from savagery by way of fire, animals, and slavery; today he reaches back, discarding the help of slaves and the assistance of animals, while he seeks to wrest new secrets and sources of wealth and power from the elemental storehouse of nature.

9- مالکیت خصوصی

در حالی که جامعه بدوی عملاً اشتراکی بود، انسان بدوی پیرو دکترین امروزی کمونیسم نبود. کمونیسم این ایام پیشین، یک تئوری صرف یا دکترین اجتماعی نبود؛ آن یک تعدیل ساده و عملی اتوماتیک بود. کمونیسم از فقر و تنگدستی جلوگیری می‌کرد؛ گدایی و فحشا در میان این قبایل باستانی تقریباً ناشناخته بود.

کمونیسم بدوی خصوصاً سطح انسانها را پایین نمی‌آورد، و میان مایگی را نیز نمی‌ستود، اما برای عدم فعالیت و عاطل و باطل بودن بها قائل می‌شد، و موجب از بین بردن صنعت و نابودی بلندپروازی می‌گردید. کمونیسم در رشد جامعه بدوی، چهارچوب ضروری بود، اما به تکامل یک نظم اجتماعی بالاتر راه برد، زیرا در مقابل چهار گرایش قوی بشری قرار گرفت:

1- خانواده. انسان نه تنها میل شدید به انباشت دارایی دارد، بلکه آرزومند است که اموال خود را برای نودگان خود به ارث باقی گذارد. اما در جامعه اشتراکی اولیه، سرمایه یک فرد در هنگام مرگ وی یا فوراً نابود می‌شد و یا میان گروه تقسیم می‌شد. دارایی به ارث نمی‌رسید — مالیات بر ارث صد در صد بود. انباشت بعدی سرمایه و آداب و رسوم وراثت در رابطه با دارایی، یک پیشرفت بارز اجتماعی بود. و به رغم سوء استفاده‌های فاحش دوران بعد که مربوط به کاربرد غلط سرمایه بود، این امر صحت دارد.

2- گرایشات مذهبی. انسان بدوی همچنین خواهان این بود که برای شروع زندگی در وجود بعد، به صورت هسته مرکزی، مال اندوزی کند. این انگیزه روشن می‌سازد که چرا مدت‌ها رسم بر این بود که متعلقات شخصی یک فرد را با وی دفن سازند. قدیمی‌ها باور داشتند که فقط ثروتمندان با لذت فوری و حرمت از مرگ نجات می‌یابند. آموزگاران مذهب آشکار شده، بیشتر به ویژه آموزگاران مسیحی، اولین‌هایی بودند که اعلام داشتند که فقرا می‌توانند در شرایط یکسان با ثروتمندان از نجات برخوردار شوند.

3- میل به آزادی و رفاه. در روزهای نخستین تکامل اجتماعی، توزیع درآمدهای جداگانه در میان گروه عملاً یک شکلی از بردگی بود؛ کارگر برده آدم بیکاره می‌شد. این ضعف انتحاری کمونیسم بود: آدم ولخرج از روی عادت از طریق آدم صرفه‌جو زندگی می‌کرد. حتی در دوران امروز، افراد ولخرج برای مراقبت از خویش به دولت (افراد مالیات دهنده صرفه‌جو) اتکا دارند. آنهایی که هیچ سرمایه‌ای ندارند، هنوز انتظار دارند آنهایی که دارند به آنان غذا دهند.

9. PRIVATE PROPERTY

^{99.1 (780.4)} While primitive society was virtually communal, primitive man did not adhere to the modern doctrines of communism. The communism of these early times was not a mere theory or social doctrine; it was a simple and practical automatic adjustment. Communism prevented pauperism and want; begging and prostitution were almost unknown among these ancient tribes.

^{99.2 (780.5)} Primitive communism did not especially level men down, nor did it exalt mediocrity, but it did put a premium on inactivity and idleness, and it did stifle industry and destroy ambition. Communism was indispensable scaffolding in the growth of primitive society, but it gave way to the evolution of a higher social order because it ran counter to four strong human proclivities:

^{99.3 (780.6)} 1. *The family.* Man not only craves to accumulate property; he desires to bequeath his capital goods to his progeny. But in early communal society a man's capital was either immediately consumed or distributed among the group at his death. There was no inheritance of property — the inheritance tax was one hundred per cent. The later capital-accumulation and property-inheritance mores were a distinct social advance. And this is true notwithstanding the subsequent gross abuses attendant upon the misuse of capital.

^{99.4 (780.7)} 2. *Religious tendencies.* Primitive man also wanted to save up property as a nucleus for starting life in the next existence. This motive explains why it was so long the custom to bury a man's personal belongings with him. The ancients believed that only the rich survived death with any immediate pleasure and dignity. The teachers of revealed religion, more especially the Christian teachers, were the first to proclaim that the poor could have salvation on equal terms with the rich.

^{99.5 (780.8)} 3. *The desire for liberty and leisure.* In the earlier days of social evolution the apportionment of individual earnings among the group was virtually a form of slavery; the worker was made slave to the idler. This was the suicidal weakness of communism: The improvident habitually lived off the thrifty. Even in modern times the improvident depend on the state (thrifty taxpayers) to take care of them. Those who have no capital still expect those who have to feed them.

4- تمایل شدید برای امنیت و قدرت. کمونیسم از طریق عملکردهای فریب‌آمیز افراد پیشرو و موفق که در تلاش برای فرار از بردگی به دست افراد تنبل بیکاره قبایل خود دست به ترندهای گوناگون می‌زدند سرانجام نابود گشت. اما در ابتدا اندوختن مال تماماً مخفیانه صورت می‌گرفت؛ عدم امنیت بدوی مانع از انباشت آشکار سرمایه می‌شد. حتی در یک دوره بعد انباشت کلان ثروت بسیار خطرناک بود. پادشاه اطمینان حاصل می‌کرد که بتواند برای مصادره اموال یک مرد ثروتمند اتهامی ساختگی جعل نماید، و هنگامی که یک مرد ثروتمند می‌مرد، از مراسم کفن و دفن جلوگیری به عمل می‌آمد تا این که خانواده وی یک مبلغ زیاد به عنوان مالیات بر ارث برای رفاه عمومی یا به پادشاه اهدا می‌کرد.

در ایام بسیار دور پیشین، زنها اموال جامعه بودند، و مادر بر خانواده مسلط بود. رئیسان اولیه مالک تمامی زمینها و صاحب کلیه زنها بودند؛ ازدواج به رضایت حاکم قبیله نیاز داشت. با سپری شدن کمونیسم، زنها به صورت انفرادی در اختیار گرفته شدند، و پدر به تدریج کنترل خانواده را به دست گرفت. از این رو خانواده آغاز گشت، و سنتهای غالب چند همسری به تدریج با تک همسری جایگزین شدند. (چند همسری بقای عنصر بردگی جنس مؤنث در ازدواج است. تک همسری ایده‌آل عاری از بردگی پیوند بی‌همتای یک مرد و یک زن در کار بدیع ساختن خانه، پرورش فرزندان، آموزش متقابل، و بهبود خویش می‌باشد.)

در ابتدا کلیه اموال، از جمله ابزار و سلاحها، دارایی مشترک قبیله بودند. مالکیت خصوصی بدواً شامل کلیه چیزهایی که شخصاً لمس می‌شد بود. اگر بیگانه‌ای از یک فئان می‌نوشتید، فئان از آن پس متعلق به او بود. بعدها، هر مکانی که خون در آن ریخته می‌شد ملک شخص یا گروه زخمی می‌گشت.

از این رو مالکیت خصوصی در ابتدا مورد حرمت بود، زیرا گمان می‌رفت با بخشی از شخصیت مالک بارمند است. امانت بر مالکیت با ایمنی بر این نوع از خرافه استوار بود؛ برای حفاظت از متعلقات شخصی به پلیس نیاز نبود. در درون گروه هیچگونه دزدی وجود نداشت، گر چه انسانها برای تصاحب کالاهای قبایل دیگر درنگ نمی‌کردند. روابط مالکیت با مرگ خاتمه نمی‌یافت؛ در ابتدا اموال شخصی سوزانده می‌شدند، سپس با مرده دفن می‌شدند، و بعدها توسط خانواده به جا مانده یا توسط قبیله به ارث برده می‌شدند.

نوع زینتی اموال شخصی منشأ در آویختن اشیاء جادویی دارد. تکبر به علاوه ترس از شیخ موجب شد انسان اولیه در برابر کلیه تلاشها برای رهایی وی از اشیاء مورد علاقه جادویی وی مقاومت کند. ارزش چنین مالی بالاتر از کلیه ملزومات تلقی می‌شد.

مکان خوابیدن یکی از اولین داراییهای انسان بود. بعدها، منزلگاهها توسط رئیسان قبیله که کلیه املاک را به صورت امانت برای گروه نگاه می‌داشتند تعیین می‌شدند. پس از آن برقراری یک آتشکده موجب اهدای مالکیت می‌گشت؛ و باز بعد از آن، یک قباله به خوبی سندیت یافته برای سرزمین مجاور موجب چنین مالکیتی

4. *The urge for security and power.* Communism was finally destroyed by the deceptive practices of progressive and successful individuals who resorted to diverse subterfuges in an effort to escape enslavement to the shiftless idlers of their tribes. But at first all hoarding was secret; primitive insecurity prevented the outward accumulation of capital. And even at a later time it was most dangerous to amass too much wealth; the king would be sure to trump up some charge for confiscating a rich man's property, and when a wealthy man died, the funeral was held up until the family donated a large sum to public welfare or to the king, an inheritance tax.

In earliest times women were the property of the community, and the mother dominated the family. The early chiefs owned all the land and were proprietors of all the women; marriage required the consent of the tribal ruler. With the passing of communism, women were held individually, and the father gradually assumed domestic control. Thus the home had its beginning, and the prevailing polygamous customs were gradually displaced by monogamy. (Polygamy is the survival of the female-slavery element in marriage. Monogamy is the slave-free ideal of the matchless association of one man and one woman in the exquisite enterprise of home building, offspring rearing, mutual culture, and self-improvement.)

At first, all property, including tools and weapons, was the common possession of the tribe. Private property first consisted of all things personally touched. If a stranger drank from a cup, the cup was henceforth his. Next, any place where blood was shed became the property of the injured person or group.

Private property was thus originally respected because it was supposed to be charged with some part of the owner's personality. Property honesty rested safely on this type of superstition; no police were needed to guard personal belongings. There was no stealing within the group, though men did not hesitate to appropriate the goods of other tribes. Property relations did not end with death; early, personal effects were burned, then buried with the dead, and later, inherited by the surviving family or by the tribe.

The ornamental type of personal effects originated in the wearing of charms. Vanity plus ghost fear led early man to resist all attempts to relieve him of his favorite charms, such property being valued above necessities.

Sleeping space was one of man's earliest properties. Later, homesites were assigned by the tribal chiefs, who held all real estate in trust for the group. Presently a fire site conferred ownership; and still later, a well constituted title to the adjacent land.

می‌شد.

سوراخهای آب و چاهها در زمرة اولین متعلقات خصوصی بودند. بتواره‌ها تماماً در محافظت از سوراخهای آب، چاهها، درختان، محصولات کشاورزی، و عسل به کار گرفته می‌شدند. به دنبال از دست رفتن اعتقاد به بتواره، قوانینی به منظور پاسداری از متعلقات خصوصی به وجود آمدند. اما قوانین مربوط به حیوانات شکاری، حق شکار کردن، مدتها پیش از قوانین سرزمین وجود داشتند. انسان سرخ آمریکا هرگز مالکیت خصوصی زمین را نفهمید؛ او نمی‌توانست دیدگاه انسان سفید را درک کند.

مالکیت خصوصی در همان ابتدا با نشان خانوانگی مشخص می‌شد، و این منشأ اولیه نشانه‌های خانوانگی است. ملک نیز می‌توانست تحت مراقبت ارواح قرار گیرد. کاهنان یک قطعه زمین را "تقدیس و تبرک می‌کردند" و در آن هنگام بود که آن تحت محافظت تابوهای جادویی که روی آن افراخته می‌شد قرار می‌گرفت. از آن رو گفته می‌شد که مالکان دارای "سند مالکیت کاهن" هستند. عبرانیان برای این نشانه‌های خانوانگی احترام زیادی قائل بودند: "لعنت بر کسی که نشانه همسایه خود را از جای بر می‌دارد." این نشانه‌های سنگی در برگیرنده حروف اول نام کاهن بودند. حتی درختان، هنگامی که حروف اول نامها روی آنان حک می‌گردید، اموال خصوصی می‌شدند.

در روزگاران نخستین فقط محصولات خصوصی بودند، اما محصولات متوالی موجب اهدای سند مالکیت می‌شدند. از این رو کشاورزی موجب پیدایش مالکیت خصوصی زمین شد. در ابتدا فقط در طول زندگی افراد به آنها مالکیت داده می‌شد؛ در هنگام مرگ زمین به قبیله باز می‌گشت. اولین سندهای مالکیت زمین که به وسیله قبایل به افراد اهدا می‌شد، برای قبر — زمین دفن خانوانگی — بود. در ایام بعد، زمین به کسانی تعلق داشت که دور آن حصار می‌کشیدند. اما شهرها همیشه برخی زمینها را مختص چراگاههای عمومی و استفاده در موقع محاصره قرار می‌دادند. این "چیزهای اشتراکی" نمایانگر بقای شکل پیشین مالکیت جمعی هستند.

عاقبت کشور به فرد ملک تخصیص داد، و حق مالیات را برای خود حفظ نمود. مالکان بعد از این که سند مالکیشان را محفوظ داشتند، توانستند اجاره بها وصول کنند، و زمین به یک منبع درآمد — سرمایه — تبدیل گشت. سرانجام زمین در رابطه با فروش، انتقال، رهن، و بازستانی ملک رهنی به راستی قابل داد و ستد گردید.

مالکیت خصوصی آزادی فزاینده و ثبات زیاد آورد، اما تنها پس از این که کنترل و اداره اشتراکی به شکست انجامید، مالکیت خصوصی زمین پذیرش اجتماعی به دست آورد، و به زودی با تسلسلی از بردگان، سرفه‌ها، و طبقات فاقد زمین دنبال شد. اما ماشین‌الات پیشرفته به تدریج انسانها را از رنج بردوار آزاد می‌سازند.

حق مالکیت مطلق نیست؛ آن کاملاً اجتماعی است. اما کل دولت، قانون، نظم، حقوق مدنی، آزادیهای اجتماعی، آداب و رسوم، آرامش، و شادی، آنطور که مردم امروز از آنها بهرمندند، حول مالکیت خصوصی مال رشد کرده‌اند.

^{69.9.12 (781.6)} Water holes and wells were among the first private possessions. The whole fetish practice was utilized to guard water holes, wells, trees, crops, and honey. Following the loss of faith in the fetish, laws were evolved to protect private belongings. But game laws, the right to hunt, long preceded land laws. The American red man never understood private ownership of land; he could not comprehend the white man's view.

^{69.9.13 (781.7)} Private property was early marked by family insignia, and this is the early origin of family crests. Real estate could also be put under the watchcare of spirits. The priests would "consecrate" a piece of land, and it would then rest under the protection of the magic taboos erected thereon. Owners thereof were said to have a "priest's title." The Hebrews had great respect for these family landmarks: "Cursed be he who removes his neighbor's landmark." These stone markers bore the priest's initials. Even trees, when initialed, became private property.

^{69.9.14 (782.1)} In early days only the crops were private, but successive crops conferred title; agriculture was thus the genesis of the private ownership of land. Individuals were first given only a life tenureship; at death land reverted to the tribe. The very first land titles granted by tribes to individuals were graves — family burying grounds. In later times land belonged to those who fenced it. But the cities always reserved certain lands for public pasturage and for use in case of siege; these "commons" represent the survival of the earlier form of collective ownership.

^{69.9.15 (782.2)} Eventually the state assigned property to the individual, reserving the right of taxation. Having made secure their titles, landlords could collect rents, and land became a source of income — capital. Finally land became truly negotiable, with sales, transfers, mortgages, and foreclosures.

^{69.9.16 (782.3)} Private ownership brought increased liberty and enhanced stability; but private ownership of land was given social sanction only after communal control and direction had failed, and it was soon followed by a succession of slaves, serfs, and landless classes. But improved machinery is gradually setting men free from slavish toil.

^{69.9.17 (782.4)} The right to property is not absolute; it is purely social. But all government, law, order, civil rights, social liberties, conventions, peace, and happiness, as they are enjoyed by modern peoples, have grown up around the private ownership of property.

نظم اجتماعی کنونی لزوماً درست — الهی یا مقدس — نیست، اما نوع بشر در حرکت کند خود برای ایجاد تغییرات، خوب عمل خواهد کرد. آنچه که شما دارید، بسیار بهتر از هر سیستمی است که برای نیاکان شما شناخته شده بود. اطمینان یابید هنگامی که نظم اجتماعی را تغییر می‌دهید، در جهت بهتر آن را تغییر دهید. بر آن نشوید که با فرمولهای دور ریخته شده نیاکانتان دست به آزمایش زنید. به پیش بروید، نه به عقب! بگذارید تکامل به جلو رود! به عقب گام برندارید.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

99.18 (782.9) The present social order is not necessarily right — not divine or sacred — but mankind will do well to move slowly in making changes. That which you have is vastly better than any system known to your ancestors. Make certain that when you change the social order you change for the better. Do not be persuaded to experiment with the discarded formulas of your forefathers. Go forward, not backward! Let evolution proceed! Do not take a backward step.

99.19 (782.9) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 70. تکامل دولت بشری

071 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 069

III. بخش سوم - تاریخ یورنیشیا

مقاله 70

تکامل دولت بشری

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پیدایش جنگ
- 2- ارزش اجتماعی جنگ
- 3- انجمنهای اولیه بشری
- 4- قبایل و طایفه‌ها
- 5- شروع دولت
- 6- دولت پادشاهی
- 7- کانونهای بدوی و انجمنهای سری
- 8- طبقات اجتماعی
- 9- حقوق بشر
- 10- تکامل عدالت
- 11- قوانین و دادگاهها
- 12- تخصیص اتوریته مدنی

PAPER 70

THE EVOLUTION OF HUMAN GOVERNMENT

SECTIONS

Introduction

1. The Genesis of War
2. The Social Value of War
3. Early Human Associations
4. Clans and Tribes
5. The Beginnings of Government
6. Monarchical Government
7. Primitive Clubs and Secret Societies
8. Social Classes
9. Human Rights
10. Evolution of Justice
11. Laws and Courts
12. Allocation of Civil Authority

مقدمه مقاله

انسان مدت زیادی از حل نیمه کاره مشکل امرار معاش را نگذرانده بود که با کار تنظیم ارتباطات بشری مواجه گشت. توسعه صنعت قانون، نظم، و تنظیم اجتماعی را مطالبه می‌نمود؛ مالکیت خصوصی به دولت نیاز داشت.

در یک کره تکاملی، ضدیتها طبیعی هستند؛ فقط از طریق نوعی سیستم نظم درآورنده اجتماعی صلح به دست می‌آید. تنظیم مقررات اجتماعی از سازماندهی اجتماعی تفکیک ناپذیر است؛ ارتباط مستلزم یک مرجع کنترل کننده است. دولت هماهنگی انتاگونیسهای قبایل، طایفه‌ها، خانواده‌ها، و افراد را ایجاب می‌کند.

دولت یک پیدایش ناخودآگاه است؛ آن از طریق آزمایش و خطا به وجود می‌آید. آن از ارزش نجات برخوردار است؛ از این رو سنتی می‌شود. آنارشی بدبختی را افزایش داد؛ از این رو دولت، قانون و نظم

INTRODUCTION

^{7001 (783.1)} NO SOONER had man partially solved the problem of making a living than he was confronted with the task of regulating human contacts. The development of industry demanded law, order, and social adjustment; private property necessitated government.

^{7002 (783.2)} On an evolutionary world, antagonisms are natural; peace is secured only by some sort of social regulative system. Social regulation is inseparable from social organization; association implies some controlling authority. Government compels the co-ordination of the antagonisms of the tribes, clans, families, and individuals.

^{7003 (783.3)} Government is an unconscious development; it evolves by trial and error. It does have survival value; therefore it becomes traditional. Anarchy augmented misery; therefore

نسبی، به آرامی پدیدار گردید، یا در حال پدیدار شدن است. مطالبات قهرآمیز تکاپو برای وجود عملاً نژاد بشری را در مسیر جاده پیشروی به سوی تمدن سوق داد.

1- پیدایش جنگ

جنگ حالت و میراث طبیعی انسان در حال تکامل است؛ صلح مقیاس اجتماعی است که پیشرفت تمدن را انداز مگیری می‌کند. پیش از معاشرت جزئی نژادهای در حال پیشرفت، انسان به اندازه وافر فردگرا، بسیار شکاک، و بی‌اندازه ستیزمجو بود. خشونت قانون طبیعت، و عداوت و اکتش اتوماتیک فرزندان طبیعت است، در حالی که جنگ دقیقاً همین عملکردها است که به صورت جمعی انجام می‌پذیرد. و هر جا و هر گاه که تار و پود تمدن توسط عوارض پیشرفت جامعه تحت فشار قرار می‌گیرد، همیشه بازگشتی فوری و ویرانگر به این روشهای اولیه تعدیل خشونت‌آمیز عوامل تحریک کننده ناشی از معاشرت انسانها صورت می‌پذیرد.

جنگ واکنشی حیوانی نسبت به سوء تفاهمات و آزردهای است؛ صلح راه حل متمدنانه کلیه چنین مشکلات و دشواریها است. نژادهای سنگیک، به همراه نوادگان آدم و نودیهای انحطاط یافته دوران بعد، همگی جنگجو بودند. به اندانیها در همان اوایل اصل طلایی آموزش داده شد، و حتی امروزه نوادگان اسکیمو آنها عمناً مطابق آن اصل زندگی می‌کنند؛ سنت در بین آنها قوی است، و آنها از آنتاگونیسمهای خشونت‌آمیز نسبتاً بری هستند.

اندان به فرزندان خود آموزش داد که مشاجرات خود را از طریق زدن یک ترکه چوب به درخت، ضمن لعن و نفرین کردن درخت، حل و فصل نمایند؛ آن کس که ترکه چوبش اول می‌شکست برنده بود. اندانیهای دوران بعد از طریق برگزاری یک نمایش عمومی که در آن طرفین مشاجره یکدیگر را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و تماشاچیان فرد برنده را از طریق کف زدن و هلهله تعیین می‌کردند، حل و فصل می‌نمودند.

اما پدیده‌ای نظیر جنگ نمی‌توانست وجود داشته باشد مگر این که جامعه آنقدر تکامل یافته بود که عملاً دوره‌هایی از صلح را تجربه نموده و عملکردهای ستیزه جویانه را مجاز می‌شمرد. حتی ایده جنگ خود مستلزم درجه‌ای از سازماندهی است.

با ظهور گرومندیهای اجتماعی، آزردهای فردی شروع به تداخل در احساسات گروهی نمودند، و این امر آرامش درون قبیله‌ای را ترویج نمود، ولی به بهای صلح میان قبیله‌ای. از این رو در ابتدا از طریق گروه داخلی، یا قبیله، که همیشه از گروه خارجی، بیگانه‌ها، بدش می‌آمد و از آن نفرت داشت صلح مورد بهروری قرار می‌گرفت. انسان اولیه ریختن خون بیگانه را امری ستوده می‌شمرد.

اما حتی این کار در ابتدا مؤثر واقع نشد. هنگامی که رئیس‌ان اولیه سعی می‌کردند سوء تفاهمات را برطرف نمایند، اغلب این را ضروری می‌یافتند که حداقل سالی یک بار، نزاع با سنگ را در قبیله مجاز شمارند. قبیله به دو گروه تقسیم می‌شد و در سراسر روز درگیر

government, comparative law and order, slowly emerged or is emerging. The coercive demands of the struggle for existence literally drove the human race along the progressive road to civilization.

1. THE GENESIS OF WAR

^{701.1 (783.4)} War is the natural state and heritage of evolving man; peace is the social yardstick measuring civilization's advancement. Before the partial socialization of the advancing races man was exceedingly individualistic, extremely suspicious, and unbelievably quarrelsome. Violence is the law of nature, hostility the automatic reaction of the children of nature, while war is but these same activities carried on collectively. And wherever and whenever the fabric of civilization becomes stressed by the complications of society's advancement, there is always an immediate and ruinous reversion to these early methods of violent adjustment of the irritations of human interassociations.

^{701.2 (783.9)} War is an animalistic reaction to misunderstandings and irritations; peace attends upon the civilized solution of all such problems and difficulties. The Sangik races, together with the later deteriorated Adamites and Nodites, were all belligerent. The Andonites were early taught the golden rule, and, even today, their Eskimo descendants live very much by that code; custom is strong among them, and they are fairly free from violent antagonisms.

^{701.3 (783.9)} Andon taught his children to settle disputes by each beating a tree with a stick, meanwhile cursing the tree; the one whose stick broke first was the victor. The later Andonites used to settle disputes by holding a public show at which the disputants made fun of and ridiculed each other, while the audience decided the winner by its applause.

^{701.4 (783.7)} But there could be no such phenomenon as war until society had evolved sufficiently far to actually experience periods of peace and to sanction warlike practices. The very concept of war implies some degree of organization.

^{701.5 (784.1)} With the emergence of social groupings, individual irritations began to be submerged in the group feelings, and this promoted intratribal tranquillity but at the expense of intertribal peace. Peace was thus first enjoyed by the in-group, or tribe, who always disliked and hated the out-group, foreigners. Early man regarded it a virtue to shed alien blood.

^{701.6 (784.2)} But even this did not work at first. When the early chiefs would try to iron out misunderstandings, they often found it necessary, at least once a year, to permit the tribal stone fights. The clan would divide up into two groups and

نبرد می‌گشت. و این امر جز سرگرمی دلیل دیگری نداشت؛ آنها به راستی از جنگیدن لذت می‌بردند.

جنگ ادامه می‌یابد زیرا انسان بشر است. او از حیوان تکامل یافته است، و تمامی حیوانات سستیزم‌جو هستند. در زمره دلایل اولیه جنگ اینها به چشم می‌خورند:

1- گرسنگی، که به دستبرد به خوراک می‌انجامید. کمیابی زمین همیشه موجب جنگ گشته است، و در طی این پیکارها، قبایل صلح‌جوی اولیه عملاً از بین رفتند.

2- قلت زن — تلاش برای جبران کمبود کمک خانگی. ربودن زن همیشه موجب جنگ شده است.

3- تکبر — میل شدید به نمایش گذاردن دلاوری قبیله‌ای. گروه‌های برتر می‌جنگیند تا شیوه زندگی خویش را به مردمان پست‌تر تحمیل نمایند.

4- بردگان — احتیاج به جلب نیروهای تازه برای رسته‌های کاری.

5- هنگامی که یک قبیله باور داشت قبیله همسایه موجب مرگ یک هم‌قبیله‌ای گشته، انتقام‌انگیزه جنگ بود. سوگواری ادامه می‌یافت تا این که یک سر به خانه آورده می‌شد. جنگ برای خونخواهی نسبتاً تا ایام اخیر به قوت خود باقی بود.

6- تفریح و سرگرمی — مردان جوان این ایام نخستین به جنگ به مثابه تفریح و سرگرمی می‌نگریستند. اگر دستاویزی خوب و کافی برای جنگ به وجود نمی‌آمد، هنگامی که صلح طاقت فرسا می‌گشت، قبایل همسایه عادت بر این داشتند که به عنوان تفریح ایام تعطیل با دست زدن به نبردی نیمه دوستانه درگیر تهاجم به یکدیگر شده تا از نبردی ساختگی لذت برند.

7- مذهب — میل شدید به تغییر کیش مردم و ملحق ساختن آنان به آن فرقه. مذاهب بدوی همگی جنگ را مجاز می‌شمردند. فقط در ایام اخیر مذهب شروع به ناپسند شمردن جنگ کرده است. کهانتهای اولیه متأسفانه معمولاً با قدرت نظامی همدست بودند. یکی از حرکات بزرگ صلح جویانه اعصار تلاش برای جداسازی مذهب از دولت بوده است.

این قبایل دوران باستان همیشه به دستور خدایان خود، به فرمان رئیس‌ان خود یا حکیمان قبیله، دست به جنگ می‌زدند. عبرانیان به چنین "خدای نبردها" اعتقاد داشتند؛ و روایت یورش آنل به مدیانیه شرح نمونه‌ای از بیرحمی ظالمانه جنگهای باستانی قبیله‌ای است. این حمله ناگهانی، با کشتار کلیه مردان و کشتن بعدی کلیه پسران و کلیه زنان غیربارکره، برای آداب و رسوم رهبر یک قبیله متعلق به دویست هزار سال پیش مایه افتخار بود. و این تماماً به "نام خداوند خدای اسرائیل" اجرا می‌شد.

این یک شرح تکامل جامعه است — حل طبیعی مشکلات نژادها — تعیین سرنوشت انسان در کره زمین توسط خودش. چنین قساوتهایی، به رغم تمایل انسان برای نهادن مسئولیت آنها بر دوش خدایان خود، توسط الوهیت برانگیخته نشده‌اند.

engage in an all-day battle. And this for no other reason than just the fun of it; they really enjoyed fighting.

701.7 (784.3) Warfare persists because man is human, evolved from an animal, and all animals are bellicose. Among the early causes of war were:

701.8 (784.4) 1. *Hunger*, which led to food raids. Scarcity of land has always brought on war, and during these struggles the early peace tribes were practically exterminated.

701.9 (784.5) 2. *Woman scarcity* — an attempt to relieve a shortage of domestic help. Woman stealing has always caused war.

701.10 (784.6) 3. *Vanity* — the desire to exhibit tribal prowess. Superior groups would fight to impose their mode of life upon inferior peoples.

701.11 (784.7) 4. *Slaves* — need of recruits for the labor ranks.

701.12 (784.8) 5. *Revenge* was the motive for war when one tribe believed that a neighboring tribe had caused the death of a fellow tribesman. Mourning was continued until a head was brought home. The war for vengeance was in good standing right on down to comparatively modern times.

701.13 (784.9) 6. *Recreation* — war was looked upon as recreation by the young men of these early times. If no good and sufficient pretext for war arose, when peace became oppressive, neighboring tribes were accustomed to go out in semifriendly combat to engage in a foray as a holiday, to enjoy a sham battle.

701.14 (784.10) 7. *Religion* — the desire to make converts to the cult. The primitive religions all sanctioned war. Only in recent times has religion begun to frown upon war. The early priesthoods were, unfortunately, usually allied with the military power. One of the great peace moves of the ages has been the attempt to separate church and state.

701.15 (784.11) Always these olden tribes made war at the bidding of their gods, at the behest of their chiefs or medicine men. The Hebrews believed in such a "God of battles"; and the narrative of their raid on the Midianites is a typical recital of the atrocious cruelty of the ancient tribal wars; this assault, with its slaughter of all the males and the later killing of all male children and all women who were not virgins, would have done honor to the mores of a tribal chieftain of two hundred thousand years ago. And all this was executed in the "name of the Lord God of Israel."

701.16 (784.12) This is a narrative of the evolution of society — the natural outworking of the problems of the races — man working out his own destiny on earth. Such atrocities are not instigated by Deity, notwithstanding the tendency of man to place the

ترحم در جنگ به کندی به نوع بشر رسیده است. حتی هنگامی که یک زن، دیوره، بر عبرانیان حکومت می‌کرد، همان بی‌رحمی کامل ادامه یافت. ژنرال او در پیروزی خود در برابر غیریهودیان موجب شد "تمامی سپاه با شمشیر از پای درآیند؛ یک تن نیز زنده باقی نماند."

در اوایل تاریخ نژادها، سلاحهای زهرآگین مورد استفاده قرار می‌گرفتند. از کلیه اشکال قطع اعضای بدن استفاده می‌شد. شاول در خواستن یکصد پوست ختنه‌گاه فلسطینیها به عنوان مهریه‌ای که داوود می‌بایست برای دخترش میکل می‌پرداخت درنگ ننمود.

جنگهای اولیه با کلیه افراد قبیله میان قبایل صورت می‌گرفت، اما در ایام بعد، هنگامی که دو فرد در قبایل مختلف دعوا داشتند، به جای این که دو قبیله بجنگند، دو منازعه کننده دست به دوئل می‌زدند. همچنین رسم شد که دو ارتش همه چیز را روی نتیجه مسابقه بین یک نماینده منتخب از هر سو به خطر اندازند، مثل نمونه داوود و جلیات.

اولین بهبود جنگ، گرفتن اسیران بود. سپس زنان از جنگیدن معاف شدند، و بعد به رسمیت شناختن افراد غیرجنگی آمد. به زودی کاستهای نظامی و ارتشهای دائمی به وجود آمدند تا با پیچیدگی فزاینده نبرد همگامی ایجاد شود. چنین جنگجویانی از ابتدا از معاشرت با زنان منع شدند، و مدت‌ها پیش از آن زنان از جنگیدن دست کشیدند، گرچه آنان همیشه سربازان را تغذیه و پرستاری کرده و از آنان مصرانه خواسته‌اند در نبرد شرکت کنند.

عمل اعلان جنگ نمایانگر پیشرفت بزرگی بود. این اعلام قصد و نیت برای جنگیدن نشانگر ورود یک حس انصاف بود، و این به دنبال پیدایش تدریجی قوانین جنگ "متمدنانه" آمد. در همان اوان رسم شد که نزدیک مکانهای مذهبی جنگ نشود، و باز هم بعد از آن، در روزهای مشخص مقدس جنگ نشود. بعد به رسمیت شناختن کلی حق پناهندگی آمد؛ فراریهای سیاسی مورد حمایت واقع شدند.

بدین ترتیب به تدریج جنگ از شکار بدوی انسان به سیستم نسبتاً منظمتر ملتهای "متمدن" دوران بعد تکامل یافت. اما شیوه اجتماعی دوستی فقط به کندی جایگزین شیوه خصومت می‌شود.

2- ارزش اجتماعی جنگ

در اعصار پیشین یک جنگ سخت موجب برقراری تغییرات اجتماعی و تسهیل پذیرش عقاید جدید می‌گشت، طوری که به طور طبیعی تا ده هزار سال هم اتفاق نمی‌افتاد. بهای سهمناکی که برای این برتریهای مشخص جنگی پرداخت می‌شد این بود که جامعه به طور موقت به بربریت پرتاب می‌گشت؛ منطق متمدنانه باید به کنار می‌رفت. جنگ دارویی قوی، بسیار گزاف، و بسیار خطرناک است. در حالی که اغلب جنگ علاج برخی اختلالات اجتماعی است، گاهی اوقات بیمار را می‌کشد، و جامعه را نابود می‌سازد.

responsibility on his gods.

70.1.17 (784.13) Military mercy has been slow in coming to mankind. Even when a woman, Deborah, ruled the Hebrews, the same wholesale cruelty persisted. Her general in his victory over the gentiles caused "all the host to fall upon the sword; there was not one left."

70.1.18 (785.1) Very early in the history of the race, poisoned weapons were used. All sorts of mutilations were practiced. Saul did not hesitate to require one hundred Philistine foreskins as the dowry David should pay for his daughter Michal.

70.1.19 (785.2) Early wars were fought between tribes as a whole, but in later times, when two individuals in different tribes had a dispute, instead of both tribes fighting, the two disputants engaged in a duel. It also became a custom for two armies to stake all on the outcome of a contest between a representative chosen from each side, as in the instance of David and Goliath.

70.1.20 (785.3) The first refinement of war was the taking of prisoners. Next, women were exempted from hostilities, and then came the recognition of noncombatants. Military castes and standing armies soon developed to keep pace with the increasing complexity of combat. Such warriors were early prohibited from associating with women, and women long ago ceased to fight, though they have always fed and nursed the soldiers and urged them on to battle.

70.1.21 (785.4) The practice of declaring war represented great progress. Such declarations of intention to fight betokened the arrival of a sense of fairness, and this was followed by the gradual development of the rules of "civilized" warfare. Very early it became the custom not to fight near religious sites and, still later, not to fight on certain holy days. Next came the general recognition of the right of asylum; political fugitives received protection.

70.1.22 (785.5) Thus did warfare gradually evolve from the primitive man hunt to the somewhat more orderly system of the later-day "civilized" nations. But only slowly does the social attitude of amity displace that of enmity.

2. THE SOCIAL VALUE OF WAR

70.2.1 (785.6) In past ages a fierce war would institute social changes and facilitate the adoption of new ideas such as would not have occurred naturally in ten thousand years. The terrible price paid for these certain war advantages was that society was temporarily thrown back into savagery; civilized reason had to abdicate. War is strong medicine, very costly and most dangerous; while often curative of certain social disorders, it sometimes kills the patient, destroys the society.

ضرورت دائم برای دفاع ملی، بسیاری تعدیلات اجتماعی جدید و پیشرفته را ایجاد می‌کند. امروز جامعه از فواید یک لیست طولانی از اختراعات مفید که در ابتدا کاملاً نظامی بودند بهره می‌جوید، و حتی برای رقص که یکی از اشکال اولیه آن یک تمرین نظامی بود، مقرون جنگ است.

برای تمدنهای گذشته جنگ یک ارزش اجتماعی داشته است، زیرا:

1- موجب نظم و ترتیب می‌شد، و همکاری را اعمال می‌کرد.

2- پایداری و شهامت را پرربها می‌ساخت.

3- ناسیونالیسم را ترویج داده و تحکیم می‌نمود.

4- مردمان ضعیف و ناشایسته را نابود می‌ساخت.

5- توهم برابری بدوی را از بین می‌برد و جامعه را به طور انتخابی طبقه‌بندی می‌نمود.

جنگ یک ارزش مشخص تکاملی و انتخابی داشته است، اما همانند بردگی، به تدریج که تمدن به آرامی پیش می‌رود باید روزی کنار گذاشته شود. جنگهای دوران باستان سفر و مرادوه فرهنگی را ترویج می‌کردند؛ این پیامدها اکنون با روشهای امروزی حمل و نقل و ارتباطات به گونه بهتری به انجام می‌رسند. جنگهای دوران باستان ملتها را تقویت می‌کردند، اما پیکارهای امروزی فرهنگ متمدن را مختل می‌سازند. جنگهای دیرین به کشتار مردمان پستتر می‌انجامیدند. نتیجه نهایی تضادهای امروزی، نابودی انتخابی بهترین تیره‌های بشری است. جنگهای پیشین سازماندهی و رانندگی را ترویج می‌کردند، اما اینها اکنون اهداف صنعت مدرن شده‌اند. در طول اعصار گذشته جنگ یک ناآرامی اجتماعی بود که تمدن را به جلو سوق می‌داد. اکنون از طریق سخت‌کوشی و اختراع این نتیجه به نحو بهتری به دست می‌آید. جنگهای باستان از ایده یک خدای نبردها طرفداری می‌کردند، اما به انسان امروز گفته شده است که خدا محبت است. در گذشته جنگ در خدمت مقاصد ارزشمند بسیاری بوده است. آن در ساختن تمدن یک داربست ضروری بوده است، اما از نظر فرهنگی به سرعت در حال ورشکستگی است — یعنی ناتوان از ایجاد پادشاهی آن نفع اجتماعی است که با ضررهای وحشتناکی که ملایم با توسل به آن است به هر طریق متناسب باشد.

زمانی پزشکان برای معالجه بسیاری بیماریها معتقد به ریختن خون بودند، اما از آن هنگام درمانهای بهتری برای بیشتر این بیماریها کشف کرده‌اند. و از این رو خونریزی بین‌المللی جنگ باید قطعاً جای خود را به کشف روشهای بهتر برای معالجه ناخوشیهای ملتها دهد.

ملت‌های یورنیشیا هم اکنون وارد پیکار عظیم بین ملیتاریسم ناسیونالیستی و صنعتگرایی شده‌اند، و از بسیاری جهات این تضاد با مبارزه طولانی بین شکارچی - گلهدار و کشاورز قابل مقایسه است. اما اگر بنا بر این است که صنعتگرایی بر ملیتاریسم پیروز شود، باید از خطراتی که آن را احاطه کرده دوری کند. خطرات صنعت در حال شکوفایی در یورنیشیا از این قرارند:

7022 (785.7) The constant necessity for national defense creates many new and advanced social adjustments. Society, today, enjoys the benefit of a long list of useful innovations which were at first wholly military and is even indebted to war for the dance, one of the early forms of which was a military drill.

7023 (785.8) War has had a social value to past civilizations because it:

7024 (785.9) 1. Imposed discipline, enforced co-operation.

7025 (785.10) 2. Put a premium on fortitude and courage.

7026 (785.11) 3. Fostered and solidified nationalism.

7027 (785.12) 4. Destroyed weak and unfit peoples.

7028 (785.13) 5. Dissolved the illusion of primitive equality and selectively stratified society.

7029 (785.14) War has had a certain evolutionary and selective value, but like slavery, it must sometime be abandoned as civilization slowly advances. Olden wars promoted travel and cultural intercourse; these ends are now better served by modern methods of transport and communication. Olden wars strengthened nations, but modern struggles disrupt civilized culture. Ancient warfare resulted in the decimation of inferior peoples; the net result of modern conflict is the selective destruction of the best human stocks. Early wars promoted organization and efficiency, but these have now become the aims of modern industry. During past ages war was a social ferment which pushed civilization forward; this result is now better attained by ambition and invention. Ancient warfare supported the concept of a God of battles, but modern man has been told that God is love. War has served many valuable purposes in the past, it has been an indispensable scaffolding in the building of civilization, but it is rapidly becoming culturally bankrupt — incapable of producing dividends of social gain in any way commensurate with the terrible losses attendant upon its invocation.

70210 (786.1) At one time physicians believed in bloodletting as a cure for many diseases, but they have since discovered better remedies for most of these disorders. And so must the international bloodletting of war certainly give place to the discovery of better methods for curing the ills of nations.

70211 (786.2) The nations of Urantia have already entered upon the gigantic struggle between nationalistic militarism and industrialism, and in many ways this conflict is analogous to the agelong struggle between the herder-hunter and the farmer. But if industrialism is to triumph over militarism, it must avoid the dangers which beset it. The perils of

1- حرکت قوی به سوی متریالیسم، کوری معنوی.

2- پرستش ثروت - قدرت، تحریف ارزش.

3- بدی تجمل، ناپختگی فرهنگی.

4- خطرات فزاینده تن‌آسایی، فقدان حساسیت برای خدمت.

5- رشد ملایمت نامطلوب نژادی، تنزل بیولوژیک.

6- تهدید بردگی استاندارد شده صنعتی، راکد ماندن شخصیت. کار وارسته‌ساز است اما کار بیش از حد کرخت کننده است.

میلیتاریسم خودکامه و ظالمانه — سبعمانه — است. آن سازماندهی اجتماعی را در میان فاتحان رواج می‌دهد اما شکست خورده را متلاشی می‌سازد. صنعت‌گرایی متمدناتر است و باید آنقدر ادامه یابد تا نوآوری را رواج دهد و فردگرایی را تشویق کند. جامعه باید از هر طریق ممکن اصالت را ترویج دهد.

به اشتباه تمجید از جنگ دست نزنید، بلکه تشخیص دهید برای جامعه چه کرده است، تا بتوانید با دقتی بیشتر مجسم کنید جانشینان آن چه باید فراهم کنند تا پیشرفت تمدن را تداوم بخشند. و اگر چنین جانشینان مکفی فراهم نشوند، در آن صورت باید اطمینان داشته باشید که جنگ برای منتها ادامه خواهد یافت.

انسان هرگز صلح را به عنوان یک شیوه طبیعی زندگی نخواهد پذیرفت، مگر این که کاملاً و مکرراً قانع شود که صلح برای رفاه مادی وی از همه چیز بهتر است، و مگر این که جامعه با خردمندی جانشینانی صلح طلب برای ارضای آن تمایل ذاتی فراهم نماید، تا گهگاه حرکتی جمعی را که به منظور رها ساختن آن احساسات و انرژیهای پیوسته انباشته شونده متعلق به واکنشهای حفظ خود نوع بشر طرح شده، آزاد گذارد.

اما جنگ حتی در حال گذار نیز باید به عنوان مدرسه تجربه که یک نژاد از فردگرایان خودبین را مجبور ساخت خود را به مرجعیت بسیار تمرکز یافته — یک مدیر کل — تسلیم کنند، مورد احترام قرار گیرد. جنگ به شیوه قدیم موجب انتخاب انسانهای ذاتاً بزرگ برای رهبری شد، اما جنگ امروزی دیگر این کار را انجام نمی‌دهد. جامعه اکنون برای کشف رهبران باید به دستاوردهای صلح، یعنی صنعت، علم، و پیشرفت اجتماعی، رو گرداند.

3- انجمنهای اولیه بشری

در بدوی‌ترین جامعه، ایل و تبار همه چیز است؛ حتی فرزندان نیز دارایی مشترک آن هستند. خانواده در حال تکامل جای ایل و تبار را در پرورش فرزند گرفت، در حالی که قبایل و طایفه‌های در حال ظهور جای آن را به عنوان واحد اجتماعی گرفتند.

budding industry on Urantia are:

70212 (786:3) 1. The strong drift toward materialism, spiritual blindness.

70213 (786:4) 2. The worship of wealth-power, value distortion.

70214 (786:5) 3. The vices of luxury, cultural immaturity.

70215 (786:6) 4. The increasing dangers of indolence, service insensitivity.

70216 (786:7) 5. The growth of undesirable racial softness, biologic deterioration.

70217 (786:8) 6. The threat of standardized industrial slavery, personality stagnation. Labor is ennobling but drudgery is benumbing.

70218 (786:9) Militarism is autocratic and cruel — savage. It promotes social organization among the conquerors but disintegrates the vanquished. Industrialism is more civilized and should be so carried on as to promote initiative and to encourage individualism. Society should in every way possible foster originality.

70219 (786:10) Do not make the mistake of glorifying war; rather discern what it has done for society so that you may the more accurately visualize what its substitutes must provide in order to continue the advancement of civilization. And if such adequate substitutes are not provided, then you may be sure that war will long continue.

70220 (786:11) Man will never accept peace as a normal mode of living until he has been thoroughly and repeatedly convinced that peace is best for his material welfare, and until society has wisely provided peaceful substitutes for the gratification of that inherent tendency periodically to let loose a collective drive designed to liberate those ever-accumulating emotions and energies belonging to the self-preservation reactions of the human species.

70221 (786:12) But even in passing, war should be honored as the school of experience which compelled a race of arrogant individualists to submit themselves to highly concentrated authority — a chief executive. Old-fashioned war did select the innately great men for leadership, but modern war no longer does this. To discover leaders society must now turn to the conquests of peace: industry, science, and social achievement.

3. EARLY HUMAN ASSOCIATIONS

7031 (787:1) In the most primitive society the *horde* is everything; even children are its common property. The evolving family displaced the horde in child rearing, while the emerging clans and tribes took its place as the social unit.

اشتیاق به سکس و عشق مادری خانواده را بنیاد می‌نهد. اما دولت واقعی ظاهر نمی‌شود تا این که گروه‌های فوق خانواده شروع به شکل‌گیری کنند. در روزگاران ماقبل خانواده ایل و تبار، رهبری از طریق افرادی که به طور غیررسمی انتخاب شده بودند فراهم می‌شد. بومیان بیابان نشین آفریقا هرگز فراتر از این مرحله بدوی جلو نرفته‌اند. آنها در ایل خود رئیس ندارند.

خانواده‌ها از طریق پیوندهای خونی در طایفه‌ها وصلت می‌کردند، تجمع خویشاوندان؛ و این متعاقباً به شکل قبایل تکامل یافت، جوامع سرزمینی. جنگ و فشار خارجی سازماندهی قبیله‌ای را به طایفه‌های خویشاوند تحمیل نمود، اما بازرگانی و داد و ستد بود که این گروه‌های اولیه و بدوی را با درجه‌ای از صلح درونی یکپارچه نگاه می‌داشت.

صلح در یورنشا در مقایسه با کلیه سفسطه‌های خیال‌انگیز برنامه‌ریزی رویایی برای صلح از طریق سازمانهای بین‌المللی بازرگانی به اندازه بسیار بیشتری ترویج می‌شود. روابط بازرگانی از طریق توسعه زبان و از طریق روشهای بهبود یافته ارتباطات، و نیز توسط حمل و نقل بهتر تسهیل شده‌اند.

فقدان یک زبان مشترک همیشه مانع رشد گروه‌های صلح‌جو شده است، اما پول زبان جهانی بازرگانی مدرن شده است. جامعه مدرن عمدتاً از طریق بازار صنعتی یکپارچه نگاه داشته شده است. انگیزه سود بردن هنگامی که به وسیله میل به خدمت تقویت شود، یک متمدن‌ساز نیرومند است.

در اعصار کهن هر قبیله با دایره‌های هم مرکز ترس و سوءظن فزاینده محاصره شده بود؛ لذا روزگاری رسم بر این بود که کلیه بیگانگان کشته شوند، و بعدها، به برنگی گرفته شوند. ایده قدیمی دوستی به مفهوم پذیرش در طایفه بود؛ و باور بر این بود که عضویت در طایفه موجب زنده ماندن می‌شود — یکی از کهن‌ترین مفاهیم حیات جاودانه.

آیین پذیرش شامل نوشیدن خون یکدیگر بود. در برخی گروه‌ها آب دهان جای خود را با نوشیدن خون عوض کرد. این منشأ کهن عمل روبوسی است. و کلیه آیین معاشرت، اعم از ازدواج یا پذیرش، همیشه با برگزاری جشن خاتمه می‌یافتند.

در ایام بعد، خون رقیق شده با شراب قرمز مورد استفاده قرار می‌گرفت، و نهایتاً شراب تنها نوشیده می‌شد تا مراسم پذیرش مورد تأیید واقع شود. این امر با لمس فنجانهای شراب مهم جلوه داده شده و با آشامیدن نوشیدنی به سرانجام می‌رسید. عبرانیان یک شکل تغییر یافته از این آیین پذیرش را به کار می‌بستند. نیاکان عرب آنان ضمن این که دست فرد کاندیدا روی اندام تناسلی فرد بومی قبیله قرار داشت سوگند می‌خوردند. عبرانیان با خاریهای مورد پذیرش واقع شده با مهرباتی و برادرانه رفتار می‌کردند. "غریبه‌ای که در میان شما زندگی می‌کند باید مثل کسی باشد که در بین شما زاده شده است، و باید او را همانند خود دوست بدارید."

7032 (787.2) Sex hunger and mother love establish the family. But real government does not appear until superfamily groups have begun to form. In the prefamily days of the horde, leadership was provided by informally chosen individuals. The African Bushmen have never progressed beyond this primitive stage; they do not have chiefs in the horde.

7033 (787.3) Families became united by blood ties in clans, aggregations of kinsmen; and these subsequently evolved into tribes, territorial communities. Warfare and external pressure forced the tribal organization upon the kinship clans, but it was commerce and trade that held these early and primitive groups together with some degree of internal peace.

7034 (787.4) The peace of Urantia will be promoted far more by international trade organizations than by all the sentimental sophistry of visionary peace planning. Trade relations have been facilitated by development of language and by improved methods of communication as well as by better transportation.

7035 (787.5) The absence of a common language has always impeded the growth of peace groups, but money has become the universal language of modern trade. Modern society is largely held together by the industrial market. The gain motive is a mighty civilizer when augmented by the desire to serve.

7036 (787.6) In the early ages each tribe was surrounded by concentric circles of increasing fear and suspicion; hence it was once the custom to kill all strangers, later on, to enslave them. The old idea of friendship meant adoption into the clan; and clan membership was believed to survive death — one of the earliest concepts of eternal life.

7037 (787.7) The ceremony of adoption consisted in drinking each other's blood. In some groups saliva was exchanged in the place of blood drinking, this being the ancient origin of the practice of social kissing. And all ceremonies of association, whether marriage or adoption, were always terminated by feasting.

7038 (787.8) In later times, blood diluted with red wine was used, and eventually wine alone was drunk to seal the adoption ceremony, which was signified in the touching of the wine cups and consummated by the swallowing of the beverage. The Hebrews employed a modified form of this adoption ceremony. Their Arab ancestors made use of the oath taken while the hand of the candidate rested upon the generative organ of the tribal native. The Hebrews treated adopted aliens kindly and fraternally. "The stranger that dwells with you shall be as one born among you, and you shall love him as yourself."

“دوستی با مهمان” یک رابطه مهمان نوازی موقت بود. هنگامی که مهمانان دیدار کننده می‌رفتند، یک بشقاب به دو نیم شکسته می‌شد و یک نیمه آن به دوست در حال رفتن داده می‌شد تا این به صورت یک مقدمه مناسب برای یک گروه سوم که در یک دیدار بعد از راه می‌رسید به کار گرفته شود. برای میهمانان مرسوم بود که در پایان دیدار داستانهای سفرها و ماجراهای خود را بازگو نمایند. داستان‌گویان ایام پیشین آنقدر مشهور شدند که نهایتاً آداب و رسوم، کار آنها را در طی فصول شکار یا برداشت محصول قدغن ساخت.

اولین معاهده‌های صلح “پیوندهای خونی” بودند. فرستادگان صلح دو قبیله در حال جنگ ملاقات می‌کردند، عرض ادب می‌کردند، و سپس به سوراخ کردن پوست می‌پرداختند تا جایی که خون از آن جاری می‌شد. در آن هنگام آنها خون یکدیگر را مکیده و اعلان صلح می‌کردند.

قدیمی‌ترین مأموریت‌های صلح شامل هیئت‌های نمایندگی مردانی می‌شد که بهترین دختران خویش را برای ارضای جنسی دشمنان پیشین خویش می‌آوردند. اشتیاق جنسی در مقابله با میل وافر به جنگ به کار گرفته می‌شد. قبیله‌ای که چنین مفتخر می‌گشت با عرضه دختران خویش دست به یک بازديد متقابل می‌زد، و در نتیجه صلح به گونه‌ای پایدار برقرار می‌گشت. و به زودی ازدواج بین خانواده‌های رئیس‌ان مجاز شمرده شد.

4- قبایل و طایفه‌ها

اولین گروه صلح خانواده بود، سپس طایفه، قبیله، و بعدها ملت، که نهایتاً کشور دارای سرزمین امروز شد. این حقیقت که گروه‌های امروزی صلح از منتها پیش فراتر از پیوندهای خونی گسترش یافتند تا ملت‌ها را تشکیل دهند بسیار دلگرم کننده است، به رغم این واقعیت که ملت‌های یورنشیا هنوز مبالغه‌گفتنی برای آمادگی‌های جنگی صرف می‌کنند.

طایفه‌ها گروه‌هایی با پیوند خونی در درون قبیله بودند، و وجود خویش را مدیون برخی منافع مشترک بودند، نظیر:

- 1- ردیابی تبار خویش به یک نیای مشترک.
- 2- پیروی از یک نماد مشترک مذهبی.
- 3- صحبت کردن با لهجه یکسان.
- 4- سهیم شدن در یک مکان سکونت مشترک.
- 5- ترس از دشمنان مشترک.
- 6- دارا بودن از یک تجربه مشترک نظامی.

سران طایفه همیشه مطیع رئیس قبیله بودند. دولتهای اولیه قبیله‌ای اتحادی ناپایدار از طایفه‌ها بودند. استرالیایی‌های بومی هرگز یک شکل قبیله‌ای دولت را به وجود نیاوردند.

رئیس‌ان صلح طایفه معمولاً از طریق تیره مادری

70:39 (787:9) “Guest friendship” was a relation of temporary hospitality. When visiting guests departed, a dish would be broken in half, one piece being given the departing friend so that it would serve as a suitable introduction for a third party who might arrive on a later visit. It was customary for guests to pay their way by telling tales of their travels and adventures. The storytellers of olden times became so popular that the mores eventually forbade their functioning during either the hunting or harvest seasons.

70:310 (788:1) The first treaties of peace were the “blood bonds.” The peace ambassadors of two warring tribes would meet, pay their respects, and then proceed to prick the skin until it bled; whereupon they would suck each other’s blood and declare peace.

70:311 (788:2) The earliest peace missions consisted of delegations of men bringing their choice maidens for the sex gratification of their onetime enemies, the sex appetite being utilized in combating the war urge. The tribe so honored would pay a return visit, with its offering of maidens; whereupon peace would be firmly established. And soon intermarriages between the families of the chiefs were sanctioned.

4. CLANS AND TRIBES

70:41 (788:3) The first peace group was the family, then the clan, the tribe, and later on the nation, which eventually became the modern territorial state. The fact that the present-day peace groups have long since expanded beyond blood ties to embrace nations is most encouraging, despite the fact that Urantia nations are still spending vast sums on war preparations.

70:42 (788:4) The clans were blood-tie groups within the tribe, and they owed their existence to certain common interests, such as:

- 70:43 (788:5) 1. Tracing origin back to a common ancestor.
- 70:44 (788:6) 2. Allegiance to a common religious totem.
- 70:45 (788:7) 3. Speaking the same dialect.
- 70:46 (788:8) 4. Sharing a common dwelling place.
- 70:47 (788:9) 5. Fearing the same enemies.
- 70:48 (788:10) 6. Having had a common military experience.

70:49 (788:11) The clan headmen were always subordinate to the tribal chief, the early tribal governments being a loose confederation of clans. The native Australians never developed a tribal form of government.

70:410 (788:12) The clan peace chiefs usually ruled

حکومت می‌کردند. رئیسان جنگ قبیله تیره پدری را برقرار می‌ساختند. دادگاههای رئیسان قبیله و پادشاهان اولیه از سران طایفه‌ها تشکیل می‌شدند، و رسم بر این بود که آنها چند بار در سال به حضور پادشاه دعوت شوند. این کار وی را قادر می‌ساخت که مراقب آنها باشد و همکاری آنها را به نحو بهتری به دست آورد. طایفه‌ها در کار حکومت بر خود محلی به مقصود ارزشمندی به کار گرفته می‌شدند، اما آنها رشد ملتهای بزرگ و قوی را به اندازه زیاد به تعویق انداختند.

5- شروع دولت

هر نهاد بشری دارای یک آغاز بود، و دولت مدنی محصول تکامل تدریجی است، درست همانقدر که ازدواج، صنعت، و مذهب می‌باشد. از طایفه‌های اولیه و قبایل بدوی به تدریج انواع پی در پی دولت بشری به وجود آمد. آنها درست تا پیدایش آن اشکال قوانین اجتماعی و مدنی که ثلث سوم قرن بیستم را تعیین ویژگی می‌کنند آمده و رفته‌اند.

با ظهور تدریجی واحدهای خانواده شالوده‌های دولت در سازمان طایفه، گروه‌بندی خانواده‌های هم‌تبار، بنا نهاده شد. اولین گروه واقعی دولتی شورای بزرگان طایفه بود. این گروه تنظیم‌کننده شامل مردان پیری بود که خود را به طریقه‌ای مؤثر ممتاز کرده بودند. خرد و تجربه حتی توسط انسان بربری نیز در همان اوان مورد قدردانی واقع می‌شد، و دوره‌ای طولانی از استیلا ریش سفیدان به دنبال آمد. این حکومت آلیگارشی سنی به تدریج جای خود را به ایده پدر سالاری داد.

در شورای اولیه ریش سفیدان پتانسیل کلیه کارکردهای دولتی نهفته بود: مجریه، مقننه، و قضاییه. هنگامی که شورا آداب و رسوم جاری را تفسیر می‌کرد، آن یک دادگاه بود. هنگامی که شیوه‌های جدید کاربرد اجتماعی را برقرار می‌ساخت، مجلس قانونگذاری بود. تا حدی که چنین احکام و لوایحی به مورد اجرا گذارده می‌شدند، آن مجریه بود. رئیس شورا یکی از پیش قراولان رئیس بعدی قبیله بود.

برخی قبایل شوراهای زنانه داشتند، و گهگاه بسیاری قبایل حکمرانان زن داشتند. برخی قبایل انسان سرخ تعالیم انامونالانتون را در پیروی از حکم هم‌رأی "شورای هفت نفره" حفظ نمودند.

برای نوع بشر مشکل بوده است یاد گیرد که صلح با جنگ هیچکدام نمی‌توانند توسط یک جامعه در حال منازعه پیش برده شوند. "جر و بحث‌های" بدوی به ندرت مفید بودند. مردم در همان اوان یاد گرفتند که ارتشی که به وسیله گروهی از سران طایفه فرماندهی شود شانس در برابر ارتش دارای فرماندهی قوی واحد ندارد. جنگ همیشه یک پادشاه ساز بوده است.

در ابتدا رئیسان جنگ فقط برای خدمت نظامی برگزیده می‌شدند، و طی ایام صلح، هنگامی که وظایف آنها بیشتر سرشتی اجتماعی داشت، آنها از بخشی از

through the mother line; the tribal war chiefs established the father line. The courts of the tribal chiefs and early kings consisted of the headmen of the clans, whom it was customary to invite into the king's presence several times a year. This enabled him to watch them and the better secure their co-operation. The clans served a valuable purpose in local self-government, but they greatly delayed the growth of large and strong nations.

5. THE BEGINNINGS OF GOVERNMENT

^{7051 (788.7)} Every human institution had a beginning, and civil government is a product of progressive evolution just as much as are marriage, industry, and religion. From the early clans and primitive tribes there gradually developed the successive orders of human government which have come and gone right on down to those forms of social and civil regulation that characterize the second third of the twentieth century.

^{7052 (788.8)} With the gradual emergence of the family units the foundations of government were established in the clan organization, the grouping of consanguineous families. The first real governmental body was the *council of the elders*. This regulative group was composed of old men who had distinguished themselves in some efficient manner. Wisdom and experience were early appreciated even by barbaric man, and there ensued a long age of the domination of the elders. This reign of the oligarchy of age gradually grew into the patriarchal idea.

^{7053 (788.1)} In the early council of the elders there resided the potential of all governmental functions: executive, legislative, and judicial. When the council interpreted the current mores, it was a court; when establishing new modes of social usage, it was a legislature; to the extent that such decrees and enactments were enforced, it was the executive. The chairman of the council was one of the forerunners of the later tribal chief.

^{7054 (788.10)} Some tribes had female councils, and from time to time many tribes had women rulers. Certain tribes of the red man preserved the teaching of Onamonalonton in following the unanimous rule of the "council of seven."

^{7055 (788.11)} It has been hard for mankind to learn that neither peace nor war can be run by a debating society. The primitive "palavers" were seldom useful. The race early learned that an army commanded by a group of clan heads had no chance against a strong one-man army. War has always been a kingmaker.

^{7056 (788.12)} At first the war chiefs were chosen only for military service, and they would relinquish some of their authority during peacetimes, when their

اتریتة خود چشم پوشی می کردند. اما آنها به تدریج شروع به تخطی به فواصل صلح نمودند، و از یک جنگ تا جنگ بعد متمایل به ادامه حکومت گشتند. آنها اغلب اطمینان حاصل می کردند که زمان زیادی از یک جنگ تا جنگ بعد وقفه نیفتد. این سرداران اولیه مشتاق صلح نبودند.

در ایام بعد برخی رئیسان برای خدمت غیرنظامی برگزیده می شدند. آنها به دلیل جثه غیر عادی یا تواناییهای خارق العاده شخصی انتخاب می شدند. انسانهای سرخ اغلب دو دسته رئیس داشتند، سر قبیله ها یا رئیسان صلح، و رئیسان موروئی جنگ. حکمرانان صلح همچنین داور و معلم بودند.

بر برخی جوامع اولیه حکیمان جادوگر که اغلب به عنوان رئیس عمل می کردند حکومت می کردند. یک مرد به عنوان کاهن، پزشک، و رئیس اجرایی عمل می کرد. بیشتر اوقات نشانهای اولیه سلطنتی بدو اعلام یا نمادهای جامه کهنات بودند.

و به وسیله این مراحل بود که شاخه اجرایی دولت به تدریج پا به عرصه وجود گذارد. شوراهای طایفه ای و قبیله ای در یک مقام مشورتی و به عنوان پیشگامان شاخه های مقننه و قضایی که بعدها ظاهر شدند ادامه دادند. در آفریقا امروز کلیه این اشکال دولت بدوی در میان قبایل گوناگون در واقع وجود دارند.

6- دولت پادشاهی

حکومت مؤثر دولتی فقط با ورود یک رئیس با اختیار کامل اجرایی آمد. انسان دریافت که دولت کارآمد فقط از طریق اعطای قدرت به یک شخصیت به دست می آید، نه از طریق اهدای یک ایده.

حکومت از ایده مرجعیت خانواده یا ثروت سرچشمه گرفت. هنگامی که یک پادشاه کوچک پدر سالار به یک پادشاه واقعی تبدیل گشت، گاهی اوقات "پدر مردم خویش" نامیده می شد. بعدها چنین تصور می شد که پادشاهان از قهرمانان برخاسته اند. و باز بعد از آن، به سبب اعتقاد به منشأ الهی پادشاهان، حکومت موروئی گردید.

پادشاهی موروئی از آتارشی اجتناب می کرد. سابقاً در فاصله بین مرگ یک پادشاه و انتخاب یک جانشین هرج و مرج ویرانگری رخ می داد. خانواده یک رهبر بیولوژیک و طایفه یک رهبر طبیعی منتخب داشت. قبیله و بعدها کشور از هیچ رهبر طبیعی برخوردار نبود، و این دلیلی دیگر برای موروئی ساختن ریاست - پادشاهی بود. ایده خانواده های سلطنتی و آریستوکراسی همچنین پایه در آداب و رسوم "مالکیت نام" در طایفه ها داشت.

جانشینی پادشاهان سرانجام به صورت فوق طبیعی تلقی گردید. تصور می شد خون سلطنتی به ایام پرسنل مادیت یافته پرنس کلیگشیا باز می گردد. از این رو پادشاهان شخصیت هایی بتواره شدند و بیش از حد مورد ترس واقع شدند، و یک شکل خاص از سخن گوئی برای استفاده در دربار پذیرفته شد. حتی در ایام اخیر اعتقاد بر

duties were of a more social nature. But gradually they began to encroach upon the peace intervals, tending to continue to rule from one war on through to the next. They often saw to it that one war was not too long in following another. These early war lords were not fond of peace.

^{7057 (788.13)} In later times some chiefs were chosen for other than military service, being selected because of unusual physique or outstanding personal abilities. The red men often had two sets of chiefs — the sachems, or peace chiefs, and the hereditary war chiefs. The peace rulers were also judges and teachers.

^{7058 (788.14)} Some early communities were ruled by medicine men, who often acted as chiefs. One man would act as priest, physician, and chief executive. Quite often the early royal insignias had originally been the symbols or emblems of priestly dress.

^{7059 (788.15)} And it was by these steps that the executive branch of government gradually came into existence. The clan and tribal councils continued in an advisory capacity and as forerunners of the later appearing legislative and judicial branches. In Africa, today, all these forms of primitive government are in actual existence among the various tribes.

6. MONARCHIAL GOVERNMENT

^{7061 (788.8)} Effective state rule only came with the arrival of a chief with full executive authority. Man found that effective government could be had only by conferring power on a personality, not by endowing an idea.

^{7062 (788.9)} Rulership grew out of the idea of family authority or wealth. When a patriarchal kinglet became a real king, he was sometimes called "father of his people." Later on, kings were thought to have sprung from heroes. And still further on, rulership became hereditary, due to belief in the divine origin of kings.

^{7063 (788.10)} Hereditary kingship avoided the anarchy which had previously wrought such havoc between the death of a king and the election of a successor. The family had a biologic head; the clan, a selected natural leader; the tribe and later state had no natural leader, and this was an additional reason for making the chief-kings hereditary. The idea of royal families and aristocracy was also based on the mores of "name ownership" in the clans.

^{7064 (788.11)} The succession of kings was eventually regarded as supernatural, the royal blood being thought to extend back to the times of the materialized staff of Prince Caligastia. Thus kings became fetish personalities and were inordinately feared, a special form of speech being adopted for court usage. Even in recent times it was believed

این بود که لمس پادشاهان بیماری را درمان می‌کند، و برخی از مردمان یورنتیا هنوز تصور می‌کنند که حکمرانانشان دارای منشأ الهی هستند.

پادشاه مورد پرستش اولیه اغلب در انزوا نگاه داشته می‌شد. تصور می‌شد که او بیش از آن مقدس است که مورد نظاره کردن واقع شود، به جز در روزهای جشن و روزهای مقدس. معمولاً نماینده‌ای انتخاب می‌شد تا نقش وی را بازی کند، و این منشأ نخست وزیران است. اولین فرد کابینه یک سرپرست خوراک بود؛ دیگران به فاصله کوتاهی از پی وی آمدند. حکمرانان به زودی نمایندگانی منصوب ساختند تا مسئول تجارت و مذهب باشند؛ و به وجود آمدن یک کابینه گامی مستقیم به سوی تشخیص‌زدایی از مسئول اجرایی بود. این دستیاران پادشاهان اولیه به اشرافیت مورد قبول تبدیل شدند، و همینطور که زنان به ارج و اعتبار بالاتری دست یافتند، همسر پادشاه به تدریج به شأن ملکه ارتقا یافت.

حکمرانان بی‌شرافت از طریق کشف زهر قدرت زیادی به دست آوردند. سحر اولیه دربار، اهریمنانه بود. دشمنان پادشاه به زودی می‌مردند. اما حتی مستبدترین حاکم ظالم نیز تحت برخی محدودیتها قرار داشت. او حداقل با ترس همواره موجود از ترور باز داشته می‌شد. حکیمان جادوگر، پزشکان ساحره، و کاهنان همیشه یک عامل نیرومند بازدارنده در برابر پادشاهان بوده‌اند. متعاقباً مالکان زمین، آریستوکراسی، نفوذی بازدارنده اعمال می‌کردند. و گاه و بیگاه، طایفه‌ها و قبایل به سادگی قیام نموده و مستبدان و حاکمان ظالم خویش را سرنگون می‌کردند. هنگامی که حاکمان معزول به مرگ محکوم می‌شدند، اغلب به آنان حق انتخاب ارتکاب خودکشی داده می‌شد. این امر موجب پیدایش رسم اجتماعی رایج باستانی خودکشی در برخی شرایط شد.

7- کانونهای بدوی و انجمنهای سری

خویشاوندی خونی اولین گروههای اجتماعی را تعیین نمود. معاشرت طایفه خویشاوند را بسط داد. ازدواج میان قبیله‌ای گام بعدی در بسط گروهی بود، و قبیله مختلط حاصله اولین گروه به راستی سیاسی بود. پیشرفت بعدی در توسعه اجتماعی، تکامل فرقه‌های مذهبی و انجمنهای سیاسی بود. اینها در ابتدا به صورت انجمنهای مخفی ظاهر شدند و بدو به طور کامل مذهبی بودند. آنها متعاقباً مقرراتی شدند. آنها در ابتدا کانونهای مردان بودند؛ سپس گروههای زنان ظاهر شدند. آنها در مدتی کم به دو طبقه تقسیم شدند: اجتماعی - سیاسی و مذهبی - عرفانی.

دلایل بسیاری برای سری بودن این انجمنها وجود داشت مثل:

1- ترس از موجب ناخشنودی شدن حاکمان به دلیل تخطی از برخی تابوها.

2- به منظور انجام آیین مذهبی اقلیت.

3- به مقصود حفظ "روح" ارزشمند یا اسرار تجارت.

that the touch of kings would cure disease, and some Urantia peoples still regard their rulers as having had a divine origin.

^{706.5 (790.2)} The early fetish king was often kept in seclusion; he was regarded as too sacred to be viewed except on feast days and holy days. Ordinarily a representative was chosen to impersonate him, and this is the origin of prime ministers. The first cabinet officer was a food administrator; others shortly followed. Rulers soon appointed representatives to be in charge of commerce and religion; and the development of a cabinet was a direct step toward depersonalization of executive authority. These assistants of the early kings became the accepted nobility, and the king's wife gradually rose to the dignity of queen as women came to be held in higher esteem.

^{706.6 (790.3)} Unscrupulous rulers gained great power by the discovery of poison. Early court magic was diabolical; the king's enemies soon died. But even the most despotic tyrant was subject to some restrictions; he was at least restrained by the ever-present fear of assassination. The medicine men, witch doctors, and priests have always been a powerful check on the kings. Subsequently, the landowners, the aristocracy, exerted a restraining influence. And ever and anon the clans and tribes would simply rise up and overthrow their despots and tyrants. Deposed rulers, when sentenced to death, were often given the option of committing suicide, which gave origin to the ancient social vogue of suicide in certain circumstances.

7. PRIMITIVE CLUBS AND SECRET SOCIETIES

^{707.1 (790.4)} Blood kinship determined the first social groups; association enlarged the kinship clan. Inter-marriage was the next step in group enlargement, and the resultant complex tribe was the first true political body. The next advance in social development was the evolution of religious cults and the political clubs. These first appeared as secret societies and originally were wholly religious; subsequently they became regulative. At first they were men's clubs; later women's groups appeared. Presently they became divided into two classes: sociopolitical and religio-mystical.

^{707.2 (790.5)} There were many reasons for the secrecy of these societies, such as:

^{707.3 (790.6)} 1. Fear of incurring the displeasure of the rulers because of the violation of some taboo.

^{707.4 (790.7)} 2. In order to practice minority religious rites.

^{707.5 (790.8)} 3. For the purpose of preserving valuable "spirit" or trade secrets.

4- برای برخورداری از یک سحر یا طلسم خاص.

صرف اختفای این انجمنها، به کلیه اعضا نسبت به سایر افراد قبیله نیرویی اسرارآمیز اعطا می‌کرد. اختفا همچنین برای تکبر گیرا است. اعضای جدید، آریستوکراسی اجتماعی روزگار خود بودند. پسران بعد از پذیرش با مردان به شکار می‌رفتند، در حالی که آنها پیش از آن به همراه زنان به جمع‌آوری سبزیجات می‌پرداختند. و ناکامی در آزمونهای بلوغ یک خفت بزرگ و ننگ قبیله‌ای بود، و لذا موجب ماندن آنها در خارج اقامتگاه مردان در کنار زنان و کودکان می‌گشت، و به آنان به صورت زن گونه نگریسته می‌شد. علاوه بر آن، آنهایی که مورد پذیرش واقع نمی‌شدند اجازه ازدواج نمی‌یافتند.

مردم بدوی در همان اوان به نوجوانان خود کنترل جنسی می‌آموختند. جدا ساختن پسران از والدینشان از نوجوانی تا ازدواج امری مرسوم گشت. آموزش و تربیت آنها به انجمنهای مخفی مردان سپرده شد. و یکی از کارکردهای عمده این کانونها کنترل جوانان بالغ بود، تا از به وجود آمدن فرزندان نامشروع جلوگیری شود.

روسپیگری تجاری هنگامی آغاز گشت که این انجمنهای مردان برای استفاده از زنان قبایل دیگر پول پرداخت کردند. اما گروههای اولیه از بی‌بند و باری جنسی به گونه‌ای خارق‌العاده بری بودند.

مراسم پذیرش نوجوانی معمولاً طی یک دوره پنج ساله ادامه می‌یافت. شکنجه خود زیاد و بریدن درنک به این مراسم وارد گشت. در ابتدا ختنه به عنوان مناسب پذیرش به داخل یکی از این انجمنهای مخفی به کار گرفته شد. علائم قبیله‌ای به عنوان بخشی از مراسم پذیرش نوجوانی روی بدن بریده می‌شدند. خالکوبی به عنوان چنین نشانی از عضویت آغاز گردید. این شکنجه، به همراه محرومیت بسیار طرح شده بود تا این جوانان را پرتلاقت سازد و آنان را با واقعیات زندگی و سختیهای اجتناب ناپذیر آن آشنا سازد. این هدف از طریق بازیهای ورزشی و مسابقات فیزیکی که بعداً پدیدار شدند به نحو بهتری به انجام رسید.

اما انجمنهای مخفی توجه خویش را به بهبود اخلاقیات نوجوانی معطوف ساختند. یکی از مقاصد اصلی مراسم بلوغ این بود که به پسر حالی کند که باید کاری به کار همسران مردان دیگر نداشته باشد.

به دنبال این سالهای انضباط و آموزش شدید و درست پیش از ازدواج، مردان جوان معمولاً برای یک دوره کوتاه فراغت و آزادی مرخص می‌شدند. بعد از آن، آنها برای ازدواج و تسلیم و تبعیت مادام‌العمر از تابوهای قبیله‌ای باز می‌گشتند. و این سنت باستانی به صورت تصور مضحک "کاشتن گیاهان وحشی" تا ایام امروز ادامه یافته است.

بسیاری از قبایل دوران بعد تشکیل کانونهای مخفی زنان را مجاز شمردند. هدف این کانونها این بود که دختران نوجوان را برای همسر و مادر شدن آماده سازند. دختران بعد از پذیرش برای ازدواج واجد شرایط بودند و به آنان اجازه داده می‌شد در "نمایش عروس"،

70.7.6 (790.9) 4. For the enjoyment of some special charm or magic.

70.7.7 (790.10) The very secrecy of these societies conferred on all members the power of mystery over the rest of the tribe. Secrecy also appeals to vanity; the initiates were the social aristocracy of their day. After initiation the boys hunted with the men; whereas before they had gathered vegetables with the women. And it was the supreme humiliation, a tribal disgrace, to fail to pass the puberty tests and thus be compelled to remain outside the men's abode with the women and children, to be considered effeminate. Besides, noninitiates were not allowed to marry.

70.7.8 (791.1) Primitive people very early taught their adolescent youths sex control. It became the custom to take boys away from parents from puberty to marriage, their education and training being intrusted to the men's secret societies. And one of the chief functions of these clubs was to keep control of adolescent young men, thus preventing illegitimate children.

70.7.9 (791.2) Commercialized prostitution began when these men's clubs paid money for the use of women from other tribes. But the earlier groups were remarkably free from sex laxity.

70.7.10 (791.3) The puberty initiation ceremony usually extended over a period of five years. Much self-torture and painful cutting entered into these ceremonies. Circumcision was first practiced as a rite of initiation into one of these secret fraternities. The tribal marks were cut on the body as a part of the puberty initiation; the tattoo originated as such a badge of membership. Such torture, together with much privation, was designed to harden these youths, to impress them with the reality of life and its inevitable hardships. This purpose is better accomplished by the later appearing athletic games and physical contests.

70.7.11 (791.4) But the secret societies did aim at the improvement of adolescent morals; one of the chief purposes of the puberty ceremonies was to impress upon the boy that he must leave other men's wives alone.

70.7.12 (791.5) Following these years of rigorous discipline and training and just before marriage, the young men were usually released for a short period of leisure and freedom, after which they returned to marry and to submit to lifelong subjection to the tribal taboos. And this ancient custom has continued down to modern times as the foolish notion of "sowing wild oats."

70.7.13 (791.6) Many later tribes sanctioned the formation of women's secret clubs, the purpose of which was to prepare adolescent girls for wifehood and motherhood. After initiation girls were eligible for marriage and were permitted to attend the "bride

میهمانی بیرون آمدن آن روزها، شرکت کنند. رسته‌های زنانی که بر علیه ازدواج عهد بسته بودند در همان اوان پا به عرصه وجود گذارند.

هنگامی که گروه‌هایی از مردان مجرد و گروه‌هایی از زنان ازدواج نکرده سازمان‌های جداگانه خویش را تشکیل دادند، فوراً کانون‌های غیرمخفی پدیدار شدند. این انجمن‌ها در واقع اولین مدارس بودند. و در حالی که انجمن‌های مردان و زنان به کار انیت و ازار یکدیگر می‌پرداختند، برخی از آنها قبایل را به جلو سوق دادند، و بعد از تماس با آموزگاران دلمیشیا، با داشتن مدارس برای هر دو جنس، آموزش پسران و دختران با هم را آزمودند.

انجمن‌های مخفی عمدتاً به واسطه ویژگی اسرار آمیز عضوگیری خویش به ساختن کاستهای اجتماعی کمک کردند. اعضای این انجمن‌ها در ابتدا برای ترساندن و دور ساختن افراد کنج‌گاو از آیین نوحه خوانی خویش — پرستش نیاکن — نقاب به چهره می‌زدند. بعدها این آیین به جلسات ساختگی احضار ارواح، که شایع بود در آنها اشباح ظاهر می‌شوند، تبدیل شدند. انجمن‌های باستانی “تولد نو” از علانم استفاده می‌کردند و یک زبان سری مخصوص را به کار می‌بردند. آنها همچنین از برخی خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها استفاده نمی‌کردند. آنها به صورت پلیس شب عمل می‌کردند و سوا از آن در یک رشته گسترده از فعالیتهای اجتماعی کارکرد داشتند.

کلیه انجمن‌های مخفی سوگند خوردن را اجباری نموده، راز داری را الزامی کرده، و حفظ اسرار را آموزش می‌دادند. این دستورات موجب ترس و کنترل توده مردم می‌شد. آنها همچنین به صورت انجمن‌های نگاهبان عمل می‌کردند، و لذا کشتن بدون محاکمه توسط شهروندان عادی را به اجرا در می‌آوردند. وقتی که قبایل در جنگ بودند، آنها اولین جاسوسان و در دوران صلح اولین پلیس‌های مخفی بودند. بهتر از همه، آنها شاهان بی‌وجدان را مضطرب نگاه می‌داشتند. پادشاهان در مقابله با آنها پلیس مخفی خویش را به وجود می‌آوردند.

این انجمن‌ها باعث به وجود آمدن اولین احزاب سیاسی شدند. اولین دولت حزبی، “قوی” در مقابل “ضعیف” بود. در ایام باستان تغییر دولت فقط موجب جنگ داخلی می‌گشت، گواهی فراوان بر این که ضعیف قوی شده بود.

این کانون‌ها توسط تجار به منظور وصول بدهی و به وسیله حاکمان برای جمع‌آوری مالیات به کار گرفته می‌شدند. دریافت مالیات تقلایی طولانی بوده است، و یکی از اولین اشکال آن ده یک گرفتن بود، یک دهم شکار یا غنایم جنگی. مالیات‌ها در ابتدا اخذ می‌شدند تا مخارج منزل پادشاه تأمین گردد، اما پی برده شد که وقتی در پوشش هدیه برای تأمین مراسم مذهبی معبد جمع‌آوری کردند، وصول آنها آسانتر است.

به زودی این انجمن‌های مخفی به شکل اولین سازمان‌های خیریه درآمدند و بعدها به صورت اولین انجمن‌های مذهبی — پیش‌قراولان کلیساها — تکوین یافتند. سرانجام برخی از این انجمن‌ها، میان قبیله‌ای شدند، اولین انجمن‌های بین‌المللی اخوت.

show,” the coming-out party of those days. Women’s orders pledged against marriage early came into existence.

707.14 (791.7) Presently nonsecret clubs made their appearance when groups of unmarried men and groups of unattached women formed their separate organizations. These associations were really the first schools. And while men’s and women’s clubs were often given to persecuting each other, some advanced tribes, after contact with the Dalamatia teachers, experimented with coeducation, having boarding schools for both sexes.

707.15 (791.8) Secret societies contributed to the building up of social castes chiefly by the mysterious character of their initiations. The members of these societies first wore masks to frighten the curious away from their mourning rites — ancestor worship. Later this ritual developed into a pseudo seance at which ghosts were reputed to have appeared. The ancient societies of the “new birth” used signs and employed a special secret language; they also forswore certain foods and drinks. They acted as night police and otherwise functioned in a wide range of social activities.

707.16 (792.1) All secret associations imposed an oath, enjoined confidence, and taught the keeping of secrets. These orders awed and controlled the mobs; they also acted as vigilance societies, thus practicing lynch law. They were the first spies when the tribes were at war and the first secret police during times of peace. Best of all they kept unscrupulous kings on the anxious seat. To offset them, the kings fostered their own secret police.

707.17 (792.2) These societies gave rise to the first political parties. The first party government was “the strong” vs. “the weak.” In ancient times a change of administration only followed civil war, abundant proof that the weak had become strong.

707.18 (792.3) These clubs were employed by merchants to collect debts and by rulers to collect taxes. Taxation has been a long struggle, one of the earliest forms being the tithe, one tenth of the hunt or spoils. Taxes were originally levied to keep up the king’s house, but it was found that they were easier to collect when disguised as an offering for the support of the temple service.

707.19 (792.4) By and by these secret associations grew into the first charitable organizations and later evolved into the earlier religious societies — the forerunners of churches. Finally some of these societies became intertribal, the first international fraternities.

نابرابری ذهنی و فیزیکی موجودات بشری، پدیداری طبقات اجتماعی را تضمین می‌نماید. تنها کرات فاقد طبقات اجتماعی، بدوی‌ترین و پیشرفته‌ترین آنها هستند. یک تمدن در حال ظهور هنوز تفکیک سطوح اجتماعی را آغاز نکرده است، در حالی که یک کره استقرار یافته در نور و حیات این تقسیمات نوع بشر را که ویژگی کلیه مراحل میانی تکاملی است، به اندازه زیاد از بین برده است.

به تدریج که جامعه از سبعیت به سوی بربریت تکوین یافت، اجزای بشری آن به دلایل کلی زیرین تمایل به گروهبندی به شکل طبقات پیدا نمودند.

1- طبیعی — تماس، خویشاوندی، و ازدواج. اولین تمایزات اجتماعی بر مبنای جنسیت، سن، و خون — خویشاوندی با رئیس — بودند.

2- شخصی — شناخت توان، پایداری، مهارت، و شجاعت خلل ناپذیر، که به زودی با شناخت استادی در زبان، دانش، و هوش کلی دنبال گردید.

3- شانس — جنگ و مهاجرت به جدا شدن گروه‌های بشری انجامید. تکامل طبقاتی بسیار از کشورگشایی، رابطه فاتح با شکست خورده، تأثیر پذیرفت؛ در حالی که برنگی اولین تقسیم‌بندی کلی جامعه را به شکل آزاد و برده به وجود آورد.

4- اقتصادی — غنی و فقیر. ثروت و داشتن بردگان مبنای ژنتیک برای یک طبقه جامعه بود.

5- جغرافیایی — طبقات به دنبال استقرار در شهر و روستا به وجود آمدند. شهر و روستا به ترتیب به تفکیک گل‌دار - کشتگر و بازرگان - صنعتگر کمک نموده‌اند، با نقطه نظرات و واکنشهای متفاوتشان.

6- اجتماعی — طبقات مطابق بر آورد مردمی ارزش اجتماعی گروه‌های متفاوت به تدریج شکل یافته‌اند. در بین اولین تقسیمات این نوع، مرزبندی بین آموزگاران کاهن، جنگجویان حاکم، بازرگانان سرمایه‌دار، کارگران عادی، و بردگان بود. برده هرگز نمی‌توانست سرمایه‌دار شود، گرچه گاهی اوقات مزد بگیر می‌توانست پیوستن به صفوف سرمایه‌داران را انتخاب نماید.

7- شغلی — به تدریج که مشاغل ازدیاد یافتند، به برقراری کاستها و اصناف متمایل شدند. کارگران به سه گروه تقسیم شدند: طبقات حرفه‌ای، شامل حکیمان جادوگر، سپس کارگران ماهر، و به دنبال آن کارگران غیرماهر.

8- مذهبی — انجمنهای فرقه‌ای اولیه طبقات خودشان را در درون طایفه‌ها و قبایل به وجود آوردند، و دینداری و عرفان کاهنان مدتها است که آنان را به صورت یک گروه اجتماعی جداگانه تداوم بخشیده است.

9- نژادی — وجود دو یا تعداد بیشتری از نژادها در درون یک ملت یا واحد ارضی مشخص معمولاً

7081 (7929) The mental and physical inequality of human beings insures that social classes will appear. The only worlds without social strata are the most primitive and the most advanced. A dawning civilization has not yet begun the differentiation of social levels, while a world settled in light and life has largely effaced these divisions of mankind, which are so characteristic of all intermediate evolutionary stages.

7082 (7926) As society emerged from savagery to barbarism, its human components tended to become grouped in classes for the following general reasons:

7083 (7927) 1. *Natural* — contact, kinship, and marriage; the first social distinctions were based on sex, age, and blood — kinship to the chief.

7084 (7928) 2. *Personal* — the recognition of ability, endurance, skill, and fortitude; soon followed by the recognition of language mastery, knowledge, and general intelligence.

7085 (7929) 3. *Chance* — war and emigration resulted in the separating of human groups. Class evolution was powerfully influenced by conquest, the relation of the victor to the vanquished, while slavery brought about the first general division of society into free and bond.

7086 (79210) 4. *Economic* — rich and poor. Wealth and the possession of slaves was a genetic basis for one class of society.

7087 (79211) 5. *Geographic* — classes arose consequent upon urban or rural settlement. City and country have respectively contributed to the differentiation of the herder-agriculturist and the trader-industrialist, with their divergent viewpoints and reactions.

7088 (79212) 6. *Social* — classes have gradually formed according to popular estimate of the social worth of different groups. Among the earliest divisions of this sort were the demarcations between priest-teachers, ruler-warriors, capitalist-traders, common laborers, and slaves. The slave could never become a capitalist, though sometimes the wage earner could elect to join the capitalistic ranks.

7089 (79213) 7. *Vocational* — as vocations multiplied, they tended to establish castes and guilds. Workers divided into three groups: the professional classes, including the medicine men, then the skilled workers, followed by the unskilled laborers.

70810 (79214) 8. *Religious* — the early cult clubs produced their own classes within the clans and tribes, and the piety and mysticism of the priests have long perpetuated them as a separate social group.

70811 (79215) 9. *Racial* — the presence of two or more races within a given nation or territorial unit usually

کاستهای رنگین را ایجاد می‌کند. سیستم اولیه کاست هند بر مبنای رنگ بود، همانطور که در مورد مصر باستان چنین بود.

10- سن — جوانی و بلوغ. در میان قبایل تا زمانی که پدر زنده بود، پسر تحت سرپرستی پدر خویش باقی می‌ماند، در حالی که دختر تا زمان ازدواج تحت مراقبت مادر خود قرار داشت.

طبقات اجتماعی انعطاف پذیر و قابل دگرگونی برای یک تمدن در حال تکامل اجتناب ناپذیرند، اما هنگامی که طبقه به کاست تبدیل می‌شود، وقتی که سطوح اجتماعی دچار رکود می‌شوند، بهبود ثبات اجتماعی از طریق کاهش ابتکار شخصی حاصل می‌شود. کاست اجتماعی مشکل پیدا کردن جای فرد را در صنعت حل می‌کند، اما همچنین به طور جدی توسعه فردی را کاهش می‌دهد و عملاً مانع همکاری اجتماعی می‌شود.

از آنجایی که طبقات به طور طبیعی در جامعه شکل یافته‌اند، تداوم خواهند یافت، تا این که انسان به طور تدریجی به امحاء تکاملی آنان از طریق تسلط هوشمندانه بر منابع بیولوژیک، عقلانی، و معنوی یک تمدن در حال پیشروی دست یابد، همانند:

1- بازسازی بیولوژیک تیره‌های نژادی — حذف انتخابی تیره‌های پست بشری. این کار به ریشه‌کن نمودن بسیاری از نابرابریهای انسانی خواهد انجامید.

2- تعلیم آموزشی نیروی افزایش یافته مغزی که از چنین بهبود بیولوژیک حاصل خواهد گشت.

3- برانگیختن مذهبی احساسات خویشاوندی و برادری انسانی.

اما این اقدامات فقط می‌توانند در هزاره‌های دور آینده ثمرات حقیقی خویش را به بار آورند، گر چه فوراً بهبود اجتماعی زیادی از تسلط هوشمندانه، خردمندانه، و صبورانه بر این عوامل شتاب پیشرفت فرهنگی حاصل خواهد گشت. مذهب اهرم نیرومندی است که تمدن را از هرج و مرج خارج می‌سازد، اما جدا از تکیه‌گاه ذهن معقول و نرمال که با استواری روی انتقال موروثی معقول و نرمال تکیه کرده است ناتوان است.

9- حقوق بشر

طبیعت هیچ حقوقی به انسان اعطا نمی‌دارد، بلکه فقط زندگی و دنیایی برای زندگی کردن. طبیعت حتی حق حیات را نیز اهدا نمی‌کند، به طوری که می‌توان از طریق ملاحظه این امر که برای یک انسان غیر مسلح در هنگام دیدار رو در رو با یک ببر گرسنه در جنگل بدوی احتمالاً چه رخ خواهد داد، آن را استنتاج نمود. هدیه اصلی جامعه به انسان امنیت است.

جامعه به تدریج مدعی حقوق خود گردید، و در زمان حاضر آنها از این قرارند:

1- تضمین اندوخته خوراک.

2- دفاع نظامی — امنیت از طریق آمادگی.

produces color castes. The original caste system of India was based on color, as was that of early Egypt.

708.12 (793.4) 10. Age — youth and maturity. Among the tribes the boy remained under the watchcare of his father as long as the father lived, while the girl was left in the care of her mother until married.

708.13 (793.5) Flexible and shifting social classes are indispensable to an evolving civilization, but when class becomes caste, when social levels petrify, the enhancement of social stability is purchased by diminishment of personal initiative. Social caste solves the problem of finding one's place in industry, but it also sharply curtails individual development and virtually prevents social co-operation.

708.14 (793.6) Classes in society, having naturally formed, will persist until man gradually achieves their evolutionary obliteration through intelligent manipulation of the biologic, intellectual, and spiritual resources of a progressing civilization, such as:

708.15 (793.7) 1. Biologic renovation of the racial stocks — the selective elimination of inferior human strains. This will tend to eradicate many mortal inequalities.

708.16 (793.8) 2. Educational training of the increased brain power which will arise out of such biologic improvement.

708.17 (793.9) 3. Religious quickening of the feelings of mortal kinship and brotherhood.

708.18 (793.10) But these measures can bear their true fruits only in the distant millenniums of the future, although much social improvement will immediately result from the intelligent, wise, and patient manipulation of these acceleration factors of cultural progress. Religion is the mighty lever that lifts civilization from chaos, but it is powerless apart from the fulcrum of sound and normal mind resting securely on sound and normal heredity.

9. HUMAN RIGHTS

709.1 (793.11) Nature confers no rights on man, only life and a world in which to live it. Nature does not even confer the right to live, as might be deduced by considering what would likely happen if an unarmed man met a hungry tiger face to face in the primitive forest. Society's prime gift to man is security.

709.2 (793.12) Gradually society asserted its rights and, at the present time, they are:

709.3 (793.13) 1. Assurance of food supply.

709.4 (793.14) 2. Military defense — security through

3- حفظ صلح داخلی — جلوگیری از خشونت شخصی و بی‌نظمی اجتماعی.

4- کنترل جنسی — ازدواج، نهاد خانواده.

5- دارایی — حق مالکیت.

6- ترویج رقابت فردی و گروهی.

7- تأمین تحصیل و آموزش جوانان.

8- ترویج بازرگانی و تجارت — توسعه صنعتی.

9- بهبود شرایط کار و پاداشها.

10- تضمین آزادی کارهای مذهبی، تا آن حد که کلیه این فعالیتهای دیگر اجتماعی بتوانند از طریق برانگیخته شدن معنوی ارج نهاده شوند.

هنگامی که حقوق آنقدر قدیمی هستند که مبدأ آنها ناشناخته است، اغلب حقوق طبیعی نامیده می‌شوند. اما حقوق بشر در واقع طبیعی نیستند؛ آنها کاملاً اجتماعی هستند. آنها نسبی و پیوسته تغییر پذیرند، و چیزی بیش از قوانین بازی نیستند، یعنی تعدیلات شناخته شده روابط که بر پدیده‌های همواره تغییر یابنده رقابت بشری حاکمند.

آنچه که در یک عصر به صورت حق تلقی می‌شود، ممکن است در زمان دیگر چنین تلقی نشود. بقای تعداد زیادی از افراد معیوب و فاسد به این دلیل نیست که آنان از چنان حقوق طبیعی برخوردارند که باید بار آن را بر دوش تمدن قرن بیستم قرار دهند، بلکه صرفاً به این دلیل است که جامعه عصر و سنتهای اجتماعی چنین مقرر می‌دارد.

حقوق بشر اندکی در اروپای قرون وسطی به رسمیت شناخته شده بود. در آن هنگام هر انسان به شخصی دیگر تعلق داشت، و حقوق فقط امتیازات یا الطافی بودند که توسط کشور یا کلیسا اعطا می‌شدند. و سرپیچی از این خطا به همان اندازه اشتباه بود، زیرا به این اعتقاد انجامید که کلیه انسانها برابر به دنیا آمده‌اند.

افراد ضعیف و پست همیشه برای حقوق برابر مبارزه کرده‌اند. آنها همیشه اصرار داشته‌اند که کشور باید افراد قوی و برتر را مجبور سازد که خواسته‌های آنان را تأمین نماید و در غیر این صورت آن نقصهایی را که همواره نتیجه طبیعی بی‌تفاوتی و تن‌آسایی خودشان است برطرف نماید.

اما این ایده‌آل برابری، فرزند تمدن است؛ آن در طبیعت یافت نمی‌شود. حتی خود فرهنگ به طور قطعی نابرابری ذاتی انسانها را از طریق ظرفیت عینی نابرابریشان به نمایش می‌گذارد. تحقق ناگهانی و غیرتکاملی برابری به ظاهر طبیعی، انسان متمدن را سریعاً به سنتهای ابتدایی اعصار بدوی پرتاب می‌کند. جامعه نمی‌تواند حقوق مساوی به همه عرضه دارد، اما می‌تواند وعده دهد که حقوق متفاوت هر یک را با انصاف و برابری احقاق نماید. این کار و وظیفه جامعه

preparedness.

709.5 (793.19) 3. Internal peace preservation — prevention of personal violence and social disorder.

709.6 (794.1) 4. Sex control — marriage, the family institution.

709.7 (794.2) 5. Property — the right to own.

709.8 (794.3) 6. Fostering of individual and group competition.

709.9 (794.4) 7. Provision for educating and training youth.

709.10 (794.5) 8. Promotion of trade and commerce — industrial development.

709.11 (794.6) 9. Improvement of labor conditions and rewards.

709.12 (794.7) 10. The guarantee of the freedom of religious practices to the end that all of these other social activities may be exalted by becoming spiritually motivated.

709.13 (794.8) When rights are old beyond knowledge of origin, they are often called *natural rights*. But human rights are not really natural; they are entirely social. They are relative and ever changing, being no more than the rules of the game — recognized adjustments of relations governing the ever-changing phenomena of human competition.

709.14 (794.9) What may be regarded as right in one age may not be so regarded in another. The survival of large numbers of defectives and degenerates is not because they have any natural right thus to encumber twentieth-century civilization, but simply because the society of the age, the mores, thus decrees.

709.15 (794.10) Few human rights were recognized in the European Middle Ages; then every man belonged to someone else, and rights were only privileges or favors granted by state or church. And the revolt from this error was equally erroneous in that it led to the belief that all men are born equal.

709.16 (794.11) The weak and the inferior have always contended for equal rights; they have always insisted that the state compel the strong and superior to supply their wants and otherwise make good those deficiencies which all too often are the natural result of their own indifference and indolence.

709.17 (794.12) But this equality ideal is the child of civilization; it is not found in nature. Even culture itself demonstrates conclusively the inherent inequality of men by their very unequal capacity therefor. The sudden and nonevolutionary realization of supposed natural equality would quickly throw civilized man back to the crude usages of primitive ages. Society cannot offer equal rights to all, but it can promise to administer the varying

است که برای فرزند طبیعت موقعیتی منصفانه و مسالمت‌آمیز به منظور پیگیری حفظ خود و شرکت در بقای خود فراهم سازد، در حالی که در عین حال وی را از درجاتی از رضای خاطر، مجموع کلیه این سه عنصر تشکیل دهنده شادی بشری، برخوردار سازد.

10- تکامل عدالت

عدالت طبیعی یک تئوری ساخته انسان است؛ آن یک واقعیت نیست. در طبیعت، عدالت تماماً تئوریک، کاملاً یک تخیل است. طبیعت فقط یک نوع عدالت را فراهم می‌سازد — انطباق اجتناب ناپذیر نتایج با علتها.

عدالت، آنطور که توسط انسان درک می‌شود، به معنی گرفتن حقوق یک فرد می‌باشد، و لذا موضوع تکامل تدریجی بوده است. مفهوم عدالت ممکن است برای یک ذهن معنویت یافته کاملاً اساسی باشد، اما در کرات فضا به طور تمام و کمال در عرصه وجود پدیدار نمی‌شود.

انسان بدوی کلیه پدیده‌ها را به یک شخص نسبت می‌داد. انسان بدوی در صورت مرگ نمی‌پرسید، چه او را کشت، بلکه چه کسی؟ از این رو مرگ تصادفی پذیرفته نمی‌شد، و در تنبیه جرم انگیزه فرد مجرم به طور کامل نادیده انگاشته می‌شد؛ مطابق آسیب وارده قضاوت به عمل می‌آمد.

در کهن‌ترین جامعه بدوی، نظر مردم مستقیماً به مورد اجرا گذارده می‌شد؛ نیازی به مأموران قانون نبود. در حیات بدوی زندگی خصوصی وجود نداشت. همسایگان یک مرد مسئول رفتار وی بودند؛ لذا حق خود می‌دانستند که در امور شخصی او کنج‌کاو کنند. مقررات جامعه بر مبنای این تئوری تنظیم شده بود که عضویت گروهی باید در عملکرد هر فرد ذینفع باشد و درجاتی از کنترل را بر آن اعمال نماید.

در دوران باستان اعتقاد بر این بود که ارواح از طریق حکیمان جادوگر و کاهنان عدالت را به اجرا می‌آورند. بر مبنای این ترتیبات اولین کاشفان جرم مأموران قانون برگزیده شدند. روشهای اولیه کشف جرم آنها شامل به اجرا در آوردن آزمونهای سخت زهر، آتش، و درد بود. این آزمونهای سخت وحشیانه چیزی بیش از تکنیکهای ابتدایی داوری نبودند. آنها لزوماً یک موضوع مورد مناقشه را به طور عادلانه حل و فصل نمی‌کردند. به عنوان مثال، هنگامی که زهر به کار گرفته می‌شد، اگر متهم استفراغ می‌کرد، بی‌گناه بود.

عهد عتیق یکی از این آزمونهای سخت را ثبت کرده است، یک تست گناه در ازدواج: اگر یک مرد نسبت به پاکدامنی همسر خویش مشکوک بود، وی را نزد یک کاهن می‌برد و بدگمانی خویش را بیان می‌کرد. به دنبال آن، کاهن آمیخته‌ای شامل آب مقدس و جاروبه‌های کف عبادتگاه را آماده می‌ساخت. بعد از آیین خاص، شامل لعن و نفرینهای تهدیدآمیز، همسر متهم مجبور می‌شد معجون کثیف را بنوشد. اگر او گناهکار بود، "آبی که موجب لعنت می‌شود داخل او شده و تلخ شود، و شکمش متورم گردد، و رانهای او پوسیده شوند، و زن در میان

rights of each with fairness and equity. It is the business and duty of society to provide the child of nature with a fair and peaceful opportunity to pursue self-maintenance, participate in self-perpetuation, while at the same time enjoying some measure of self-gratification, the sum of all three constituting human happiness.

10. EVOLUTION OF JUSTICE

^{70:10.1 (794.13)} Natural justice is a man-made theory; it is not a reality. In nature, justice is purely theoretic, wholly a fiction. Nature provides but one kind of justice — inevitable conformity of results to causes.

^{70:10.2 (794.14)} Justice, as conceived by man, means getting one's rights and has, therefore, been a matter of progressive evolution. The concept of justice may well be constitutive in a spirit-endowed mind, but it does not spring full-fledgedly into existence on the worlds of space.

^{70:10.3 (794.15)} Primitive man assigned all phenomena to a person. In case of death the savage asked, not *what* killed him, but *who*? Accidental murder was not therefore recognized, and in the punishment of crime the motive of the criminal was wholly disregarded; judgment was rendered in accordance with the injury done.

^{70:10.4 (795.1)} In the earliest primitive society public opinion operated directly; officers of law were not needed. There was no privacy in primitive life. A man's neighbors were responsible for his conduct; therefore their right to pry into his personal affairs. Society was regulated on the theory that the group membership should have an interest in, and some degree of control over, the behavior of each individual.

^{70:10.5 (795.2)} It was very early believed that ghosts administered justice through the medicine men and priests; this constituted these orders the first crime detectors and officers of the law. Their early methods of detecting crime consisted in conducting ordeals of poison, fire, and pain. These savage ordeals were nothing more than crude techniques of arbitration; they did not necessarily settle a dispute justly. For example: When poison was administered, if the accused vomited, he was innocent.

^{70:10.6 (795.3)} The Old Testament records one of these ordeals, a marital guilt test: If a man suspected his wife of being untrue to him, he took her to the priest and stated his suspicions, after which the priest would prepare a concoction consisting of holy water and sweepings from the temple floor. After due ceremony, including threatening curses, the accused wife was made to drink the nasty potion. If she was guilty, "the water that causes the curse shall enter into her and become bitter, and her belly

قوم خود نفرین شود.“ اگر بر حسب تصادف، هر زنی می‌توانست این معجون کثیف را سر کشد و علائمی از بیماری فیزیکی نشان ندهد، از اتهاماتی که توسط شوهر حسودش عنوان شده بود تبرئه می‌شد.

این روشهای ظالمانه کشف جرم تقریباً توسط کلیه قبایل در حال تکامل در یک دوره یا دوره دیگر به کار گرفته می‌شدند. دوتل کردن یک بقای امروزی محاکمه از طریق آزمون سخت می‌باشد.

جای شگفتی نیست که عبرانیان و سایر قبایل نیمه متدین چنین تکنیکهای بدوی اجرای عدالت را سه هزار سال پیش به کار می‌بردند، اما بسیار حیرت‌آور است که انسانهای متفکر متعاقباً چنین یادگاری از بربریت را در درون صفحات مجموعه‌ای از نگارشات مقدس حفظ کرده‌اند. تفکر اندیشمندانه باید این را مشخص سازد که هیچ موجود الهی هرگز چنین تعالیم غیرعادلانه‌ای را در رابطه با کشف و صدور حکم برای سوءظن به خیانت در ازدواج نداده است.

جامعه به زودی شیوه تسویه حساب از طریق انتقام‌گیری را پذیرفت: چشم به عوض چشم، جان به عوض جان. قبایل در حال تکامل همگی این حق انتقام خونی را به رسمیت می‌شناختند. انتقام هدف زندگی بدوی شد، اما از آن هنگام تا به حال مذهب این عملکردهای اولیه قبیله‌ای را به قدر زیاد تغییر داده است. آموزگاران مذهب آشکار شده همیشه اعلام کرده‌اند “خداوند می‌گوید: ‘انتقام از آن من است.’” در روزگاران پیشین کشتن در کادر انتقام مجموعه‌ای شباهت به قتل‌های امروز، تحت بهانه قانون نوشته نشده، نبود.

خودکشی یک شیوه معمول انتقام بود. اگر یک نفر نمی‌توانست در دوران حیات انتقام خود را بگیرد، با این اعتقاد می‌مرد که می‌تواند به عنوان یک روح بازگردد و از دشمن خود تقاص گیرد. و چون این اعتقاد خیلی کلی بود، تهدید به خودکشی در پله جلوی در دشمن معمولاً برای مطیع ساختن وی کافی بود. انسان بدوی زندگی را خیلی عزیز نمی‌شمرد؛ خودکشی به خاطر یک امر ناقابل معمول بود. اما تعالیم دلمیشیاییها این رویه را به اندازه زیاد کاهش داد، در حالی که در روزگاران جدیدتر آسایش، رفاه، مذهب، و فلسفه متحد شده‌اند تا زندگی را شیرین‌تر و مطلوب‌تر سازند. با این وجود، اعتصابات غذا، یک روش امروزی قابل قیاس با این شیوه انتقام روزگار کهن است.

یکی از باستانی‌ترین قوانین مدون پیشرفته قبیله‌ای مربوط به تقبل عداوت خونی به عنوان یک امر قبیله‌ای بود. اما عجیب است که حتی در آن دوران نیز یک مرد می‌توانست همسر خود را بدون مجازات بکشد، مشروط به این که کاملاً بهای او را می‌پرداخت. با این وجود، اسکیموهای امروز حکم و اجرای کیفر یک جرم را، حتی برای قتل، به خانواده فردی که در حقش ناروا عمل شده واگذار می‌کنند.

پیشرفت دیگر بستن جریمه برای نقض تابوها، قید مجازات‌ها بود. این جرایم در برگیرنده اولین درآمد عمومی بودند. رسم پرداخت “خون بها” همچنین به عنوان جانشینی برای خونخواهی رایج گشت. چنین غرامتهایی معمولاً به صورت زنان یا چهارپایان پرداخت

shall swell, and her thighs shall rot, and the woman shall be accursed among her people.” If, by any chance, any woman could quaff this filthy draught and not show symptoms of physical illness, she was acquitted of the charges made by her jealous husband.

70:107 (795:4) These atrocious methods of crime detection were practiced by almost all the evolving tribes at one time or another. Dueling is a modern survival of the trial by ordeal.

70:108 (795:5) It is not to be wondered that the Hebrews and other semicivilized tribes practiced such primitive techniques of justice administration three thousand years ago, but it is most amazing that thinking men would subsequently retain such a relic of barbarism within the pages of a collection of sacred writings. Reflective thinking should make it clear that no divine being ever gave mortal man such unfair instructions regarding the detection and adjudication of suspected marital unfaithfulness.

70:109 (795:6) Society early adopted the paying-back attitude of retaliation: an eye for an eye, a life for a life. The evolving tribes all recognized this right of blood vengeance. Vengeance became the aim of primitive life, but religion has since greatly modified these early tribal practices. The teachers of revealed religion have always proclaimed, “Vengeance is mine,” says the Lord.” Vengeance killing in early times was not altogether unlike present-day murders under the pretense of the unwritten law.

70:1010 (795:7) Suicide was a common mode of retaliation. If one were unable to avenge himself in life, he died entertaining the belief that, as a ghost, he could return and visit wrath upon his enemy. And since this belief was very general, the threat of suicide on an enemy's doorstep was usually sufficient to bring him to terms. Primitive man did not hold life very dear; suicide over trifles was common, but the teachings of the Dalamatians greatly lessened this custom, while in more recent times leisure, comforts, religion, and philosophy have united to make life sweeter and more desirable. Hunger strikes are, however, a modern analogue of this old-time method of retaliation.

70:1011 (796:1) One of the earliest formulations of advanced tribal law had to do with the taking over of the blood feud as a tribal affair. But strange to relate, even then a man could kill his wife without punishment provided he had fully paid for her. The Eskimos of today, however, still leave the penalty for a crime, even for murder, to be decreed and administered by the family wronged.

70:1012 (796:2) Another advance was the imposition of fines for taboo violations, the provision of penalties. These fines constituted the first public revenue. The practice of paying “blood money” also came into vogue as a substitute for blood vengeance. Such

می‌شدند. مدتها طول کشید که جرایم واقعی، غرامت پولی، به عنوان مجازات جرم در نظر گرفته شود. و چون ایده مجازات اساساً غرامت بود، هر چیز، از جمله حیات بشری، سرانجام دارای بهایی گشت که می‌توانست به صورت غرامت پرداخت شود. عبرانیان اولین کسانی بودند که رسم پرداخت خون بها را ملغی ساختند. موسی آموزش می‌داد که آنان باید "برای جان یک قاتل که مجرم به قتل است، هیچ فدیهای نپذیرند؛ او قطعاً باید کشته شود."

بدین ترتیب عدالت ابتدا به وسیله خانواده، سپس به وسیله طایفه، و بعدها به وسیله قبیله مقرر گردید. اجرای عدالت راستین به تاریخ انتقام‌گیری از گروههای خصوصی و خویشاوند باز می‌گردد که به دستان گروه اجتماعی، کشور، سپرده شد.

مجازات از طریق زنده زنده سوزاندن زمانی یک رسم متداول بود. این کار توسط بسیاری از فرمانروایان دوران باستان، از جمله حمورابی و موسی، مورد تأیید بود. موسی فرمان می‌داد که بسیاری از جرمها، به ویژه آنهایی که از طبیعت گران جنسی برخوردار بودند، باید از طریق سوزاندن روی چوبه مرگ مورد مجازات واقع شوند. اگر "دختر یک کاهن" یا یک شهروند دیگر پیشوا به روسپیگری علنی دست می‌زد، این رسم عبرانی بود که "وی را با آتش بسوزانند."

خیانت — "خود فروشی" یا عهد شکنی نسبت به یاران قبیله‌ای — اولین جرم درخور اعدام بود. دزدیدن احشام عموماً از طریق مرگ فوری مورد مجازات قرار می‌گرفت، و حتی اخیراً دزدیدن اسب به گونه‌ای مشابه مورد مجازات واقع شده است. اما با گذشت زمان، کاشف به عمل آمد که شدت مجازات، آنقدر که قطعیت و فوریت آن یک عامل ارزشمند بازدارنده برای جرم بود، بازدارنده نبود.

هنگامی که جامعه نمی‌تواند مجرم را مجازات کند، ناخشنودی گروهی، خود را به صورت قانون لینچ قطعیت می‌بخشد. دور اندیشی تحصن، یک وسیله گریز از این خشم ناگهانی گروهی بود. لینچ کردن و دول کردن نمایانگر عدم تمایل فرد به واگذاری جبران شخصی امر به کشور است.

11- قوانین و دادگاهها

تمایز آشکار میان سنن اجتماعی و قوانین به همان اندازه دشوار است که نشان داده شود که دقیقاً چه وقت در هنگام سپیددم شب جای خود را به روز می‌دهد. سنن اجتماعی قوانین و مقررات پلیسی در حال تدوین هستند. سنن تعریف نشده اجتماعی وقتی که زمانی طولانی از برقراریشان می‌گذرد، تمایل به تبلور یافتن به قوانین دقیق، مقررات محکم، و آداب و رسوم به خوبی تعریف شده اجتماعی دارند.

قانون همیشه در ابتدا منفی و منع کننده است. در تمدنهای در حال پیشرفت آن به طور فزاینده مثبت و راهنما می‌شود. جامعه اولیه به طور منفی عمل می‌کرد، و از طریق تحمیل این فرمان بر سایرین، که "نباید قتل کنید"، به فرد حق زندگی عطا می‌کرد. هر اعطای حقوق یا آزادی به فرد مستلزم محدود ساختن آزادیهای کلیه افراد دیگر می‌باشد، و این کار به وسیله تابو، قانون

damages were usually paid in women or cattle; it was a long time before actual fines, monetary compensation, were assessed as punishment for crime. And since the idea of punishment was essentially compensation, everything, including human life, eventually came to have a price which could be paid as damages. The Hebrews were the first to abolish the practice of paying blood money. Moses taught that they should "take no satisfaction for the life of a murderer, who is guilty of death; he shall surely be put to death."

70.10.13 (796.3) Justice was thus first meted out by the family, then by the clan, and later on by the tribe. The administration of true justice dates from the taking of revenge from private and kin groups and lodging it in the hands of the social group, the state.

70.10.14 (796.4) Punishment by burning alive was once a common practice. It was recognized by many ancient rulers, including Hammurabi and Moses, the latter directing that many crimes, particularly those of a grave sex nature, should be punished by burning at the stake. If "the daughter of a priest" or other leading citizen turned to public prostitution, it was the Hebrew custom to "burn her with fire."

70.10.15 (796.5) Treason — the "selling out" or betrayal of one's tribal associates — was the first capital crime. Cattle stealing was universally punished by summary death, and even recently horse stealing has been similarly punished. But as time passed, it was learned that the severity of the punishment was not so valuable a deterrent to crime as was its certainty and swiftness.

70.10.16 (796.6) When society fails to punish crimes, group resentment usually asserts itself as lynch law; the provision of sanctuary was a means of escaping this sudden group anger. Lynching and dueling represent the unwillingness of the individual to surrender private redress to the state.

11. LAWS AND COURTS

70.11.1 (796.7) It is just as difficult to draw sharp distinctions between mores and laws as to indicate exactly when, at the dawning, night is succeeded by day. Mores are laws and police regulations in the making. When long established, the undefined mores tend to crystallize into precise laws, concrete regulations, and well-defined social conventions.

70.11.2 (796.8) Law is always at first negative and prohibitive; in advancing civilizations it becomes increasingly positive and directive. Early society operated negatively, granting the individual the right to live by imposing upon all others the command, "you shall not kill." Every grant of rights or liberty to the individual involves curtailment of the liberties of

بدوی، انجام می‌شود. کل ایده تابو ذاتاً منفی است، و برای جامعه بدوی در سازمان آن به طور کامل منفی بود، و اجرای اولیه عدالت شامل اعمال تابوها می‌شد. اما در ابتدا این قوانین فقط شامل حال هم قبیله‌ایها می‌شد، آنطور که به وسیله عبرانیان دوران بعد، که برای رفتار با اشخاص غیریهودی مبانی اخلاقی متفاوتی داشتند نمایانگر است.

سوگند خوردن در روزگاران دلمیشیا آغاز شد، به این منظور که شهادت دادن را حقیقی‌تر جلوه دهد. چنین سوگندهایی شامل لعنت کردن به خود بود. سابقاً هیچ فردی بر علیه گروه بومی خود شهادت نمی‌داد.

جرم یک تهاجم به آداب و رسوم قبیله‌ای بود، گناه تخطی از آن تابوهایی بود که از تأیید روحی برخوردار بودند. و به سبب عدم توانایی در جدا ساختن جرم و گناه یک سردرگمی طولانی وجود داشت.

نفع شخصی تابوی کشتن را ایجاد کرد، جامعه آن را به عنوان آداب و رسوم سنتی مورد تأیید قرار داد، در حالی که مذهب سنت را به عنوان قانون اخلاقی تقدیس نمود، و بدین ترتیب هر سه دست به دست هم دادند تا حیات بشری را امن‌تر و مقدس نمایند. اگر حقوق مورد پذیرش مذهب نبود، جامعه نمی‌توانست در طی ایام اولیه وحدت خود را حفظ نماید. خرافات، نیروی پلیسی اخلاقی و اجتماعی اعصار طولانی تکاملی بود. مردم باستان همگی ادعا می‌کردند که قوانین کهنشان، تابوها، توسط خدایان به نیاکانشان اعطا شده‌اند.

قانون، یک سند مدون تجربه طولانی بشر، نظر شکل یافته و قانونی شده عموم است. آداب و رسوم، ماده خام تجربه انباشته شده بودند که از درون آن، افکار حاکم دوران بعد قوانین نوشته شده را فرموله کردند. قاضی دوران باستان هیچ قوانینی نداشت. او هنگامی که تصمیمی را اعلام می‌کرد، صرفاً می‌گفت: "رسم بر این است."

ارجاع به سنت در تصمیمات دادگاه نمایانگر تلاش قضات برای انطباق قوانین نوشته شده با شرایط تغییر یابنده جامعه است. این کار، انطباق پیشرونده را با شرایط در حال دگرگونی اجتماعی در ترکیب با تأثیر استمرار سنتی تأمین می‌سازد.

اختلافات بر سر دارایی به طرق بسیار حل و فصل می‌شدند، مثل:

- 1- از طریق نابود ساختن دارایی مورد مشاجره.
- 2- از طریق زور — رقیبان بر سر آن می‌جنگیدند.
- 3- از طریق داور — یک طرف سوم تصمیم می‌گرفت.
- 4- از طریق درخواست از بزرگان — بعدها درخواست از دادگاهها.

اولین دادگاهها نزاع با مشت را تحت قاعده درآوردند؛ قضات صرفاً میانجی یا داور بودند. آنها اطمینان حاصل می‌کردند که دعا مطابق قوانین تأیید شده

all others, and this is effected by the taboo, primitive law. The whole idea of the taboo is inherently negative, for primitive society was wholly negative in its organization, and the early administration of justice consisted in the enforcement of the taboos. But originally these laws applied only to fellow tribesmen, as is illustrated by the later-day Hebrews, who had a different code of ethics for dealing with the gentiles.

70.11.3 (797.1) The oath originated in the days of Dalamatia in an effort to render testimony more truthful. Such oaths consisted in pronouncing a curse upon oneself. Formerly no individual would testify against his native group.

70.11.4 (797.2) Crime was an assault upon the tribal mores, sin was the transgression of those taboos which enjoyed ghost sanction, and there was long confusion due to the failure to segregate crime and sin.

70.11.5 (797.3) Self-interest established the taboo on killing, society sanctified it as traditional mores, while religion consecrated the custom as moral law, and thus did all three conspire in rendering human life more safe and sacred. Society could not have held together during early times had not rights had the sanction of religion; superstition was the moral and social police force of the long evolutionary ages. The ancients all claimed that their olden laws, the taboos, had been given to their ancestors by the gods.

70.11.6 (797.4) Law is a codified record of long human experience, public opinion crystallized and legalized. The mores were the raw material of accumulated experience out of which later ruling minds formulated the written laws. The ancient judge had no laws. When he handed down a decision, he simply said, "It is the custom."

70.11.7 (797.5) Reference to precedent in court decisions represents the effort of judges to adapt written laws to the changing conditions of society. This provides for progressive adaptation to altering social conditions combined with the impressiveness of traditional continuity.

70.11.8 (797.6) Property disputes were handled in many ways, such as:

- 70.11.9 (797.7) 1. By destroying the disputed property.
- 70.11.10 (797.8) 2. By force — the contestants fought it out.
- 70.11.11 (797.9) 3. By arbitration — a third party decided.
- 70.11.12 (797.10) 4. By appeal to the elders — later to the courts.

70.11.13 (797.11) The first courts were regulated fistic encounters; the judges were merely umpires or referees. They saw to it that the fight was carried on

انجام پذیرد. با ورود به نبرد دادگاهی، هر طرف ودیعه‌ای نزد قاضی باقی می‌گذاشت تا پس از این که یک نفر توسط دیگری شکست می‌خورد، برای هزینه‌ها و جریمه آن پرداخت شود. "قدرت هنوز حق بود." بعدها مشاجرات لفظی جانشین ضربات فیزیکی شدند.

هدف از ایده عدالت بدوی این نبود که انصاف برقرار شود، بلکه این که کشمکش حل و فصل شود و بدین ترتیب از بی‌نظمی عمومی و خشونت شخصی جلوگیری به عمل آید. اما انسان بدوی از آنچه که اکنون یک بی‌عدالتی تلقی می‌شود آنقدر بدش نمی‌آمد. این امر مسلم پنداشته می‌شد که آنهایی که قدرت دارند، به گونه‌ای خودپسندانه از آن استفاده می‌کنند. با این حال، وضعیت هر تمدن می‌تواند از طریق موشکافی و عدل دادگاههای آن و توسط صداقت قضات آن به طور بسیار دقیق تعیین شود.

according to approved rules. On entering a court combat, each party made a deposit with the judge to pay the costs and fine after one had been defeated by the other. "Might was still right." Later on, verbal arguments were substituted for physical blows.

^{70:11.14 (797:12)} The whole idea of primitive justice was not so much to be fair as to dispose of the contest and thus prevent public disorder and private violence. But primitive man did not so much resent what would now be regarded as an injustice; it was taken for granted that those who had power would use it selfishly. Nevertheless, the status of any civilization may be very accurately determined by the thoroughness and equity of its courts and by the integrity of its judges.

12- تخصیص اتوریته مدنی

پیکار بزرگ در تکامل دولت به تمرکز قدرت مربوط می‌شود. سرپرستان جهان از روی تجربه آموخته‌اند که هنگامی که توازن صحیح قدرت بین شاخه‌های به خوبی هماهنگ شده مجریه، مقننه، و قضاییه حفظ می‌شود، مردمان تکاملی در کرات مسکونی از طریق نوع دولت مدنی نماینده به بهترین نحو تحت نظم در می‌آیند.

در حالی که اتوریته بدوی بر مبنای قدرت، نیروی فیزیکی، قرار داشت، دولت ایده‌آل سیستم نماینده است که در آن رهبری بر مبنای توانایی است، اما در روزگاران بربریت آنقدر جنگ زیاد بود که اجازه نمی‌داد دولت نماینده به طور موثر عمل نماید. در پیکار طولانی بین تقسیم قدرت و یگانگی فرماندهی، دیکتاتور پیروز می‌شد. نیروهای اولیه و پراکنده شورای بدوی بزرگان به تدریج در شخص پادشاه مطلق متمرکز شدند. بعد از ورود پادشاهان واقعی گروههای بزرگان به صورت گروههای مشورتی نیمه مقننه - قضایی تداوم یافتند. بعدها، پارلمانهایی با منزلت همتراز پدیدار شدند، و سرانجام دادگاههای عالی قضایی جدا از پارلمانها تأسیس شدند.

پادشاه اجرا کننده آداب و رسوم، قانون اولیه یا نوشته نشده، بود. بعدها او لوایح قضایی، تبلور افکار عمومی، را به اجرا می‌گذاشت. یک مجلس مردمی به عنوان جلوه‌ای از افکار عمومی، گر چه ظهورش آهسته بود، نشاتگر یک پیشرفت بزرگ اجتماعی بود.

پادشاهان اولیه به واسطه آداب و رسوم — توسط سنت یا افکار عمومی — به اندازه زیاد محدود بودند. در ایام اخیر برخی ملل یورنیشیا این آداب و رسوم را به شکل اصول مستند برای دولت مدون کرده‌اند.

انسانهای یورنیشیا حق دارند از آزادی برخوردار باشند. آنها باید سیستمهای دولتی خویش را ایجاد نمایند. آنها باید قوانین اساسی خود یا سایر منشورهای اتوریته

12. ALLOCATION OF CIVIL AUTHORITY

^{70:121 (797:13)} The great struggle in the evolution of government has concerned the concentration of power. The universe administrators have learned from experience that the evolutionary peoples on the inhabited worlds are best regulated by the representative type of civil government when there is maintained proper balance of power between the well-co-ordinated executive, legislative, and judicial branches.

^{70:122 (798:1)} While primitive authority was based on strength, physical power, the ideal government is the representative system wherein leadership is based on ability, but in the days of barbarism there was entirely too much war to permit representative government to function effectively. In the long struggle between division of authority and unity of command, the dictator won. The early and diffuse powers of the primitive council of elders were gradually concentrated in the person of the absolute monarch. After the arrival of real kings the groups of elders persisted as quasi-legislative-judicial advisory bodies; later on, legislatures of co-ordinate status made their appearance, and eventually supreme courts of adjudication were established separate from the legislatures.

^{70:123 (798:2)} The king was the executor of the mores, the original or unwritten law. Later he enforced the legislative enactments, the crystallization of public opinion. A popular assembly as an expression of public opinion, though slow in appearing, marked a great social advance.

^{70:124 (798:3)} The early kings were greatly restricted by the mores — by tradition or public opinion. In recent times some Urantia nations have codified these mores into documentary bases for government.

^{70:125 (798:4)} Urantia mortals are entitled to liberty; they should create their systems of government; they should adopt their constitutions or other charters of

مدنی و اسلوبهای حکومتی را انتخاب نمایند. و پس از انجام این کار باید شایسته‌ترین و ارزشمندترین مردم خویش را به عنوان رئیس جمهور برگزینند. برای نمایندگان شاخهٔ مقننه باید فقط آنهایی را که برای انجام چنین مسئولیتهای مقدس به لحاظ عقلانی و اخلاقی واجد صلاحیت هستند انتخاب نمایند. به عنوان قضات محکمه‌های بالا، و عالی قضایی خویش فقط آنهایی باید برگزیده شوند که از موهبت توان طبیعی برخوردارند و از طریق تجربهٔ سرشار خردمند شده‌اند.

اگر انسانها آزادی خود را حفظ نمایند، باید بعد از انتخاب منشور آزادی خویش، تفسیر خردمندانه، هوشمند، و بی‌پاکانهٔ آن را تدارک بینند، تا حدی که از مسائل زیرین پیشگیری شود:

- 1- غصب غیرمجاز قدرت توسط شاخه‌های مجریه یا قضاییه.
- 2- نابکاریهای آشوبگران نادان و خرافی.
- 3- کند شدن پیشرفت علمی.
- 4- بن‌بست تسلط بی‌خاصیتی.
- 5- سلطهٔ اقلیتهای خبیث.
- 6- کنترل توسط دیکتاتورهای بالقوه جامطلب و زیرک.
- 7- اختلال مصیبتبار سرآسیمگی.
- 8- بهره‌مکشی توسط افراد بی‌وجدان.
- 9- مالیات‌بندی بردموار شهروندان توسط کشور.
- 10- فقدان عدل اجتماعی و اقتصادی.
- 11- یگانگی کلیسا و کشور.
- 12- از دست دادن آزادی شخصی.

اینها مقاصد و اهداف دادگاههایی هستند که بر مبنای قانون اساسی به عنوان کنترل‌کنندگان موتور دولت نماینده در یک کرهٔ تکاملی عمل می‌کنند.

پیکار نوع بشر برای کامل سازی دولت در یورنثیا به کامل سازی کانالهای حکومت، به انطباق آنها به نیازهای پیوسته تغییر یابندهٔ جاری، به بهبود تقسیم قدرت در درون دولت، و سپس به برگزیدن چنان رهبران حکومتی که به راستی خردمند باشند مربوط می‌باشد. در حالی که یک شکل الهی و ایده‌آل دولت وجود دارد، چنین دولتی نمی‌تواند به طور الهی بر ملا شود، بلکه باید توسط مردان و زنان هر سیاره در سراسر جهانهای زمان و مکان به آهستگی و با پرکاری کشف گردد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

civil authority and administrative procedure. And having done this, they should select their most competent and worthy fellows as chief executives. For representatives in the legislative branch they should elect only those who are qualified intellectually and morally to fulfill such sacred responsibilities. As judges of their high and supreme tribunals only those who are endowed with natural ability and who have been made wise by replete experience should be chosen.

70:126 (798:5) If men would maintain their freedom, they must, after having chosen their charter of liberty, provide for its wise, intelligent, and fearless interpretation to the end that there may be prevented:

- 70:127 (798:6) 1. Usurpation of unwarranted power by either the executive or legislative branches.
- 70:128 (798:7) 2. Machinations of ignorant and superstitious agitators.
- 70:129 (798:8) 3. Retardation of scientific progress.
- 70:130 (798:9) 4. Stalemate of the dominance of mediocrity.
- 70:131 (798:10) 5. Domination by vicious minorities.
- 70:132 (798:11) 6. Control by ambitious and clever would-be dictators.
- 70:133 (798:12) 7. Disastrous disruption of panics.
- 70:134 (798:13) 8. Exploitation by the unscrupulous.
- 70:135 (798:14) 9. Taxation enslavement of the citizenry by the state.
- 70:136 (798:15) 10. Failure of social and economic fairness.
- 70:137 (798:16) 11. Union of church and state.
- 70:138 (798:17) 12. Loss of personal liberty.

70:139 (798:18) These are the purposes and aims of constitutional tribunals acting as governors upon the engines of representative government on an evolutionary world.

70:140 (799:1) Mankind's struggle to perfect government on Urantia has to do with perfecting channels of administration, with adapting them to ever-changing current needs, with improving power distribution within government, and then with selecting such administrative leaders as are truly wise. While there is a divine and ideal form of government, such cannot be revealed but must be slowly and laboriously discovered by the men and women of each planet throughout the universes of time and space.

70:141 (799:2) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 71. پیدایش کشور

⇨ 072

کتاب یورنشیا

⇨ 070

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 71

پیدایش کشور

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- کشور آغازین
- 2- تکامل دولت نماینده
- 3- ایده‌آلهای تشکیل کشور
- 4- تمدن پیشرو
- 5- تکامل رقابت
- 6- انگیزه سود
- 7- تحصیلات
- 8- ویژگی کشور بودن

مقدمه مقاله

کشور تکامل مفید تمدن است؛ آن نمایانگر منفعت خالص جامعه از ویرانگریها و مصائب ناشی از جنگ است. حتی کشورداری صرفاً تکنیک انباشته شده برای تنظیم کشمکش رقابت‌آمیز نیرویی میان قبایل و ملت‌های در حال مبارزه است.

کشور امروزی نهادی است که در پیکار طولانی برای قدرت گروهی بقا یافت. قدرت برتر نهایتاً غالب شد، و آفریده‌ای واقعی — کشور — به همراه این داستان خیالی اخلاقی که وظیفه مطلق شهروند است که برای کشور زندگی کرده و بمیرد، را ایجاد نمود. اما کشور یک آفرینش الهی نیست؛ آن حتی به وسیله عمل ارادی هوشمندانه بشر به وجود نیامده است. آن کاملاً یک نهاد تکاملی است و تماماً منشأ اتوماتیک داشت.

1- کشور آغازین

کشور یک سازمان تنظیم کننده اجتماعی ارضی است، و قویترین، مؤثرترین، و پایدارترین کشور متشکل

PAPER 71

DEVELOPMENT OF THE STATE

SECTIONS

Introduction

1. The Embryonic State
2. The Evolution of Representative Government
3. The Ideals of Statehood
4. Progressive Civilization
5. The Evolution of Competition
6. The Profit Motive
7. Education
8. The Character of Statehood

INTRODUCTION

71:01 (8001) THE state is a useful evolution of civilization; it represents society's net gain from the ravages and sufferings of war. Even statecraft is merely the accumulated technique for adjusting the competitive contest of force between the struggling tribes and nations.

71:02 (8002) The modern state is the institution which survived in the long struggle for group power. Superior power eventually prevailed, and it produced a creature of fact — the state — together with the moral myth of the absolute obligation of the citizen to live and die for the state. But the state is not of divine genesis; it was not even produced by volitionally intelligent human action; it is purely an evolutionary institution and was wholly automatic in origin.

1. THE EMBRYONIC STATE

71:11 (8003) The state is a territorial social regulative organization, and the strongest, most efficient, and

از یک ملت واحد است که مردم آن از یک زبان، آداب و رسوم، و سنت‌های مشترک برخوردار باشند.

کشورهای اولیه کوچک بودند و همگی نتیجه کشورگشایی بودند. منشأ آنها اجتماعات داوطلبانه نبود. بسیاری از آنها توسط جادرنشینان استیلاگر که به منظور غلبه و برده سازی بر گله‌داران صلح طلب یا بزرگران اسکان یافته یورش می‌بردند بنیاد نهاده شدند. چنین کشورهایی که از کشورگشایی ناشی شدند، الزاماً، طبقه‌بندی شدند. طبقات اجتناب‌ناپذیر بودند، و مبارزات طبقاتی همواره انتخابی بوده‌اند.

قبایل شمالی انسانهای سرخ آمریکا هرگز به صورت کشور واقعی درنیامدند. آنها هرگز فراتر از کنفدراسیون ناپایداری از قبایل، یک شکل بسیار ابتدایی کشور، پیش نرفتند. نزدیکترین دستیابی آنها فدراسیون ایرکوا بود؛ اما این گروه متشکل از شش ملت هیچگاه کاملاً به صورت یک کشور عمل نکرد، و به دلیل فقدان برخی ضروریات حیات ملی امروزی نتوانست بقا یابد، و آنها عبارت بودند از:

- 1- کسب و میراث‌بری دارایی خصوصی.
- 2- شهرها به علاوه کشاورزی و صنعت.
- 3- حیوانات اهلی سودمند.
- 4- سازمان عملی خانواده. این انسانهای سرخ به خانواده مادری و میراث برادرزاده و خواهرزاده چسبیدند.
- 5- سرزمین مشخص.
- 6- یک رهبر اجرایی قوی.
- 7- برده سازی اسرا — آنها اسرا را نه در میان خود پذیرفتند و نه قتل عام کردند.
- 8- کشورگشاییهای قاطع.

انسانهای سرخ بیش از حد دموکراتیک بودند. آنها یک دولت خوب داشتند، اما ناکام ماند. اگر آنها با تمدن پیشرفته‌تر انسان سفید که روشهای دولتی یونانیها و رومیها را دنبال می‌نمود به طور زودرس مواجه نمی‌شدند سرانجام یک کشور به وجود می‌آوردند.

کشور موفق روم بر این مبانی استوار بود:

- 1- خانواده پدری.
- 2- کشاورزی و اهلی کردن حیوانات.
- 3- تراکم جمعیت — شهرها.
- 4- مالکیت خصوصی و زمین.
- 5- بردگی — طبقات شهروندی.
- 6- استیلا و تجدید سازمان مردمان ضعیف و عقب مانده.

enduring state is composed of a single nation whose people have a common language, mores, and institutions.

71:1.2 (800.4) The early states were small and were all the result of conquest. They did not originate in voluntary associations. Many were founded by conquering nomads, who would swoop down on peaceful herders or settled agriculturists to overpower and enslave them. Such states, resulting from conquest, were, perforce, stratified; classes were inevitable, and class struggles have ever been selective.

71:1.3 (800.5) The northern tribes of the American red men never attained real statehood. They never progressed beyond a loose confederation of tribes, a very primitive form of state. Their nearest approach was the Iroquois federation, but this group of six nations never quite functioned as a state and failed to survive because of the absence of certain essentials to modern national life, such as:

- 71:1.4 (800.6) 1. Acquirement and inheritance of private property.
- 71:1.5 (800.7) 2. Cities plus agriculture and industry.
- 71:1.6 (800.8) 3. Helpful domestic animals.
- 71:1.7 (800.9) 4. Practical family organization. These red men clung to the mother-family and nephew inheritance.
- 71:1.8 (800.10) 5. Definite territory.
- 71:1.9 (800.11) 6. A strong executive head.
- 71:1.10 (800.12) 7. Enslavement of captives — they either adopted or massacred them.
- 71:1.11 (800.13) 8. Decisive conquests.

71:1.12 (800.14) The red men were too democratic; they had a good government, but it failed. Eventually they would have evolved a state had they not prematurely encountered the more advanced civilization of the white man, who was pursuing the governmental methods of the Greeks and the Romans.

71:1.13 (801.1) The successful Roman state was based on:

- 71:1.14 (801.2) 1. The father-family.
- 71:1.15 (801.3) 2. Agriculture and the domestication of animals.
- 71:1.16 (801.4) 3. Condensation of population — cities.
- 71:1.17 (801.5) 4. Private property and land.
- 71:1.18 (801.6) 5. Slavery — classes of citizenship.
- 71:1.19 (801.7) 6. Conquest and reorganization of weak and backward peoples.

7- سرزمین مشخص با جاده‌ها.

71:1.20 (801.8) 7. Definite territory with roads.

8- فرمانروایان فردی و قوی.

71:1.21 (801.9) 8. Personal and strong rulers.

ضعف بزرگ تمدن روم و عاملی در سقوط نهایی امپراتوری، شرط ظاهراً آزادیخواهانه و پیشرفته برای از قیومت خارج کردن پسر در سن بیست و یک سالگی و رهایی بی‌قید و شرط دختر بود، طوری که دختر آزاد بود با مرد انتخابی خود ازدواج نماید یا در سرزمین خود بیرون رود و دست به کار غیراخلاقی زند. زبان به جامعه شامل خود این رفرمها نبود بلکه بیشتر در شیوه ناگهانی و گسترده پذیرش آنها بود. سقوط روم نشانگر این است که هنگامی که یک کشور تحت بسط خیلی سریع و انحطاط داخلی قرار می‌گیرد چه می‌توان انتظار داشت.

71:1.22 (801.10) The great weakness in Roman civilization, and a factor in the ultimate collapse of the empire, was the supposed liberal and advanced provision for the emancipation of the boy at twenty-one and the unconditional release of the girl so that she was at liberty to marry a man of her own choosing or to go abroad in the land to become immoral. The harm to society consisted not in these reforms themselves but rather in the sudden and extensive manner of their adoption. The collapse of Rome indicates what may be expected when a state undergoes too rapid extension associated with internal degeneration.

کشور بدوی از طریق افول پیوند خونی به نفع پیوند سرزمینی میسر گشت، و چنین اتحادیه‌های قبیله‌ای معمولاً- از طریق کشورگشایی به طور محکم پیوند می‌خورند. در حالی که یک استقلال که فراتر از کلیه پیکارهای کوچکتر و اختلافات گروهی است، ویژگی کشور راستین است. هنوز بسیاری طبقات و کاستها در سازمانهای بعدی کشوری به صورت بقایای طایفه‌ها و قبایل روزگاران پیشین تداوم دارند. کشورهای بعدی و بزرگتر دارای قلمرو، پیکاری طولانی و تلخ با این گروههای کوچکتر هم تبار طایفه‌ای داشتند. دولت قبیله‌ای نشانگر انتقالی ارزشمند از اتوریتة خانوادگی به کشوری بود. در طول ایام بعد بسیاری طایفه‌ها از داد و ستدها و سایر انجمنهای صنعتی خارج شدند.

71:1.23 (801.11) The embryonic state was made possible by the decline of the blood bond in favor of the territorial, and such tribal federations were usually firmly cemented by conquest. While a sovereignty that transcends all minor struggles and group differences is the characteristic of the true state, still, many classes and castes persist in the later state organizations as remnants of the clans and tribes of former days. The later and larger territorial states had a long and bitter struggle with these smaller consanguineous clan groups, the tribal government proving a valuable transition from family to state authority. During later times many clans grew out of trades and other industrial associations.

ناتوانی ادغام کشوری به فقرا به شرایط پیش کشوری تکنیکهای دولتی، همانند فئودالیسم قرون وسطی در اروپا، می‌انجامد. در طول این اعصار تاریک، کشور قلمرودار فرو پاشید و به گروههای کوچک قلعه‌دار، ظهور مجدد مراحل طایفه‌ای و قبیله‌ای توسعه، بازگشت شد. حتی اکنون نیمه کشورهای مشابه در آسیا و آفریقا وجود دارند، اما کلیه آنها بازگشتهای تکاملی نیستند؛ بسیاری از آنها هسته‌های آغازین کشورهای آینده‌اند.

71:1.24 (801.12) Failure of state integration results in retrogression to prestate conditions of governmental techniques, such as the feudalism of the European Middle Ages. During these dark ages the territorial state collapsed, and there was a reversion to the small castle groups, the reappearance of the clan and tribal stages of development. Similar semistates even now exist in Asia and Africa, but not all of them are evolutionary reversions; many are the embryonic nucleuses of states of the future.

2- تکامل دولت نماینده

2. THE EVOLUTION OF REPRESENTATIVE GOVERNMENT

دمکراسی گر چه یک ایده‌آل است، محصولی از تمدن است، نه تکامل. آهسته حرکت کنید! با دقت انتخاب نمایید! زیرا خطرات دمکراسی عبارتند از:

71:21 (801.13) Democracy, while an ideal, is a product of civilization, not of evolution. Go slowly! select carefully! for the dangers of democracy are:

1- تمجید از میان مایگی.

71:22 (801.14) 1. Glorification of mediocrity.

2- انتخاب حکمرانان پست و نادان.

71:23 (801.15) 2. Choice of base and ignorant rulers.

3- عدم توانایی در شناخت واقعیت‌های اساسی تکامل اجتماعی.

71:24 (801.16) 3. Failure to recognize the basic facts of social evolution.

4- خطر حق رأی همگانی به دستان اکثریت تحصیل نکرده و تن‌اسا.

71:25 (801.17) 4. Danger of universal suffrage in the hands of uneducated and indolent majorities.

5- برده افکار عمومی بودن؛ اکثریت همیشه درست نمی‌گوید.

افکار عمومی، نظر عام، همیشه حرکت جامعه را کند کرده است؛ با این حال ارزشمند است، زیرا در حالی که تکامل اجتماعی را کند می‌کند، حافظ تمدن است. آموزش افکار عمومی تنها روش امن و راستین شتاب بخشیدن به تمدن است؛ زور فقط یک راه حل موقت است، و به تدریج که گلوله‌ها جای خود را به برگه‌های رأی می‌دهند، رشد فرهنگی به طور فزاینده شتاب می‌یابد. افکار عمومی، آداب و رسوم، انرژی اساسی و بنیادین در تکامل اجتماعی و توسعه کشور هستند، اما اگر بخواهند برای کشور ارزشمند باشند، باید جلوه خشونت‌آمیز نداشته باشند.

انداز مگیری پیشرفت جامعه توسط درجه‌ای که افکار عمومی بتواند رفتار شخصی و تنظیم مقررات کشور را از طریق بیان غیرخشونت‌آمیز کنترل کند، به طور مستقیم تعیین می‌شود. دولت به راستی متدین زمانی فرا رسید که افکار عمومی با نیروهای امتیاز شخصی ملایس گردید. انتخابات عمومی ممکن است همیشه کارها را به نحو صحیح تعیین تکلیف ننماید، اما حتی برای انجام یک کار نادرست نمایانگر شیوه‌ای درست است. تکامل به یکباره عالیترین کمال را ایجاد نمی‌نماید، بلکه تعدیل عملی نسبی و پیشرو.

ده گام یا مرحله برای تکامل یک شکل عملی و مؤثر دولت نماینده وجود دارد و آنها عبارتند از:

1- آزادی شخص. بر دگی، نظام ارباب و رعیتی، و کلیه اشکال اسارت بشری باید از بین بروند.

2- آزادی فکر. تا وقتی که مردمی آزاد آموزش نیافته‌اند — تعلیم نیافته‌اند که به گونه‌ای هوشمندانه فکر کنند و به نحوی خردمندانه برنامه‌ریزی کنند — آزادی معمولاً بیشتر آسیب زننده است تا مفید.

3- حکومت قانون. آزادی فقط زمانی می‌تواند مورد بهروری قرار گیرد که خواسته‌ها و امیال حکمرانان بشری مطابق قوانین بنیادین پذیرفته شده با قوانین پارلمانی تعویض گردند.

4- آزادی گفتار. دولت نماینده بدون آزادی کلیه اشکال بیان آرمانها و نظریات بشری غیرممکن است.

5- امنیت مال. دولتی که قادر نباشد حق برخورداری از دارایی شخصی را به نحوی تأمین نماید نمی‌تواند برای مدتی طولانی دوام آورد. انسان مشتاقانه طالب حق استفاده، کنترل، هدیه دادن، فروش، اجاره، و به ارث گذاشتن دارایی شخصی خویش است.

6- حق دادخواست. دولت نماینده حق شهروندان را برای استماع به عهده می‌گیرد. امتیاز دادخواست سرشت شهروندی آزاد است.

7- حق حکمرانی. شنیده شدن کافی نیست؛ قدرت دادخواست باید تا حد واقعی مدیریت دولت پیش رود.

8- حق رأی همگانی. پیش فرض دولت نماینده رأی

71:26 (801:18) 5. Slavery to public opinion; the majority is not always right.

71:27 (802:1) Public opinion, common opinion, has always delayed society; nevertheless, it is valuable, for, while retarding social evolution, it does preserve civilization. Education of public opinion is the only safe and true method of accelerating civilization; force is only a temporary expedient, and cultural growth will increasingly accelerate as bullets give way to ballots. Public opinion, the mores, is the basic and elemental energy in social evolution and state development, but to be of state value it must be nonviolent in expression.

71:28 (802:2) The measure of the advance of society is directly determined by the degree to which public opinion can control personal behavior and state regulation through nonviolent expression. The really civilized government had arrived when public opinion was clothed with the powers of personal franchise. Popular elections may not always decide things rightly, but they represent the right way even to do a wrong thing. Evolution does not at once produce superlative perfection but rather comparative and advancing practical adjustment.

71:29 (802:3) There are ten steps, or stages, to the evolution of a practical and efficient form of representative government, and these are:

71:210 (802:4) 1. *Freedom of the person.* Slavery, serfdom, and all forms of human bondage must disappear.

71:211 (802:5) 2. *Freedom of the mind.* Unless a free people are educated — taught to think intelligently and plan wisely — freedom usually does more harm than good.

71:212 (802:6) 3. *The reign of law.* Liberty can be enjoyed only when the will and whims of human rulers are replaced by legislative enactments in accordance with accepted fundamental law.

71:213 (802:7) 4. *Freedom of speech.* Representative government is unthinkable without freedom of all forms of expression for human aspirations and opinions.

71:214 (802:8) 5. *Security of property.* No government can long endure if it fails to provide for the right to enjoy personal property in some form. Man craves the right to use, control, bestow, sell, lease, and bequeath his personal property.

71:215 (802:9) 6. *The right of petition.* Representative government assumes the right of citizens to be heard. The privilege of petition is inherent in free citizenship.

71:216 (802:10) 7. *The right to rule.* It is not enough to be heard; the power of petition must progress to the actual management of the government.

71:217 (802:11) 8. *Universal suffrage.* Representative

دهندگانی هوشمند، مؤثر، و همگانی است. ماهیت چنین دولتی همواره از طریق سیرت و میزان کارایی آنهایی که تشکیل دهنده آنند تعیین می‌شود. به تدریج که تمدن پیش می‌رود، ضمن این که برای هر دو جنس حق رای عمومی باقی می‌ماند، به طور مؤثر تعدیل خواهد یافت، از نوگروهبندی خواهد شد، و از جهات دیگر ناهمسان خواهد گشت.

9- کنترل کارمندان دولت. هیچ دولت مدنی قادر به خدمت و کارآمد نیست مگر این که شهروندان از تکنیکهای خردمندانه هدایت و کنترل صاحب منصبان و کارمندان دولت برخوردار شوند و استفاده نمایند.

10- نمایندگی هوشمند و آموزش یافته. بقای دمکراسی به دولت موفق نماینده بستگی دارد؛ و آن مشروط به روال انتخاب تنها آن افرادی به مقامهای دولتی است که از نظر تکنیکی آموزش یافته، به لحاظ عقلانی شایسته، از نظر اجتماعی وفادار، و به لحاظ اخلاقی مناسب باشند. فقط از طریق چنین دوراندیشیهای دولت مردم، توسط مردم، و برای مردم می‌تواند حفظ شود.

3- ایده‌آلهای تشکیل کشور

شکل سیاسی یا اداری یک دولت اهمیت اندکی دارد، مشروط به این که ملزومات پیشرفت مدنی — آزادی، امنیت، آموزش، و هماهنگی اجتماعی — را فراهم سازد. آنچه که مسیر تکامل اجتماعی را تعیین می‌کند این نیست که یک کشور چه است بلکه چه می‌کند. و روی هم رفته، هیچ کشوری نمی‌تواند از ارزشهای اخلاقی شهروندان خود فراتر رود، همانطور که در رهبران انتخابی آن نمایان است. نادانی و خودخواهی سقوط حتی بالاترین نوع دولت را تضمین می‌نماید.

خودستایی ملی گر چه بسیار مایه تأسف است، برای بقای اجتماعی ضروری بوده است. دکتترین مردم برگزیده یک عامل اساسی در پیوند قبیله‌ای و ساختن ملت‌ها درست تا ایام معاصر بوده است. اما هیچ کشوری نمی‌تواند به سطوح ایده‌آل کارکرد دست یابد، تا این که هر شکل از عدم تحمل عقاید دیگران مهار گردد؛ آن به طور پیوسته مغایر با پیشرفت بشری است. و می‌توان از طریق هماهنگی علم، بازرگانی، سرگرمی، و مذهب، با عدم تحمل عقاید دیگران به بهترین نحو مبارزه کرد.

کشور ایده‌آل تحت نیروی محرکه سه انگیزه نیرومند و هماهنگ عمل می‌نماید:

1- وفاداری مهرآمیز که از تحقق برادری بشری ناشی می‌شود.

2- میهن دوستی هوشمند که روی ایده‌آلهای خردمندانه پایه ریزی شده است.

3- بصیرت کیهانی که به صورت واقعیات، نیازها، و اهداف سیاره‌ای تفسیر می‌شود.

تعداد قوانین کشور ایده‌آل اندک هستند، و از میان عصر منفی‌گرایی تابو به داخل دوره پیشرفت مثبت آزادی فردی به دنبال کنترل خود افزایش یافته عبور کرده‌اند.

government presupposes an intelligent, efficient, and universal electorate. The character of such a government will ever be determined by the character and caliber of those who compose it. As civilization progresses, suffrage, while remaining universal for both sexes, will be effectively modified, regrouped, and otherwise differentiated.

71:218 (802:12) 9. Control of public servants. No civil government will be serviceable and effective unless the citizenry possess and use wise techniques of guiding and controlling officeholders and public servants.

71:219 (802:13) 10. Intelligent and trained representation. The survival of democracy is dependent on successful representative government; and that is conditioned upon the practice of electing to public offices only those individuals who are technically trained, intellectually competent, socially loyal, and morally fit. Only by such provisions can government of the people, by the people, and for the people be preserved.

3. THE IDEALS OF STATEHOOD

71:31 (803:1) The political or administrative form of a government is of little consequence provided it affords the essentials of civil progress — liberty, security, education, and social co-ordination. It is not what a state is but what it does that determines the course of social evolution. And after all, no state can transcend the moral values of its citizenry as exemplified in their chosen leaders. Ignorance and selfishness will insure the downfall of even the highest type of government.

71:32 (803:2) Much as it is to be regretted, national egotism has been essential to social survival. The chosen people doctrine has been a prime factor in tribal welding and nation building right on down to modern times. But no state can attain ideal levels of functioning until every form of intolerance is mastered; it is everlastingly inimical to human progress. And intolerance is best combated by the co-ordination of science, commerce, play, and religion.

71:33 (803:3) The ideal state functions under the impulse of three mighty and co-ordinated drives:

71:34 (803:4) 1. Love loyalty derived from the realization of human brotherhood.

71:35 (803:5) 2. Intelligent patriotism based on wise ideals.

71:36 (803:6) 3. Cosmic insight interpreted in terms of planetary facts, needs, and goals.

71:37 (803:7) The laws of the ideal state are few in number, and they have passed out of the negativistic taboo age into the era of the positive

کشور والا-نه فقط شهروندان خود را به کار ملزم می‌سازد بلکه همچنین آنها را به استفاده سودمند و تعالی بخش از آسایش فراينده که از رهایی از کار طاقت فرسا از طریق عصر در حال پیشرفت ماشین حاصل می‌شود، جلب می‌کند. آسایش باید همپای مصرف موجب تولید شود.

هیچ جامعه‌ای که بیکاری را مجاز می‌دارد یا فقر را روا می‌دارد، به قدر زیادی پیشرفت نکرده است. اما اگر افراد منحط و فاسد آزادانه مورد حمایت واقع شوند و بدون محدودیت اجازه یابند تولید مثل کنند، هرگز ممکن نیست فقر و وابستگی از بین برود.

یک جامعه اخلاقی باید کوشش کند حرمت نفس شهروندانش را حفظ نماید و به هر فرد نرمال فرصت مکفی برای شکوفایی خود اعطا کند. چنین برنامه‌ای از کامیابی اجتماعی، والاترین نوع جامعه فرهنگی را به بار می‌آورد. تکامل اجتماعی باید به وسیله سرپرستی دولتی که کمترین میزان کنترل مقرراتی را اعمال می‌کند ترغیب شود. آن دولتی از همه بهتر است که ضمن انجام بیشترین میزان هماهنگی، به کمترین اندازه حکومت می‌کند.

ایده‌آل‌های شکل‌یابی کشور باید از طریق تکامل، به وسیله رشد آهسته آگاهی مدنی، شناخت وظیفه، و امتیاز خدمت اجتماعی به دست آید. در ابتدا انسانها به دنبال پایان حکومت سیاستمداران قدرت طلب مسئولیتهای دولت را به عنوان یک وظیفه به عهده می‌گیرند، اما بعدها به عنوان یک امتیاز، به عنوان بالاترین افتخار، در صدد کسب این خدمت برمی‌آیند. مرتبت هر سطح تمدن از طریق میزان کارایی شهروندان آن که داوطلبانه مسئولیتهای کشوری را می‌پذیرند به طور دقیق به نمایش گذارده می‌شود.

در یک کشور فدرال واقعی، کار حکمرانی بر شهرها و استانها از طریق کارشناسان به انجام می‌رسد، و درست همانند کلیه اشکال دیگر انجمنهای اقتصادی و تجاری مردم سرپرستی می‌شود.

در کشورهای پیشرفته خدمت سیاسی به صورت بالاترین جانفشانی شهروندی ارج نهاده می‌شود. بزرگترین بلندپروازی عاقل‌ترین و والا‌شمس‌ترین شهروندان، دستیابی به سیاس مدنی و انتخاب شدن یا منصوب شدن به مقامهای مورد اعتماد دولتی است، و چنین دولتهایی بالاترین افتخارات قدردانی خود را برای خدمت به کارمندان دولت و خادمان اجتماعی اعطا می‌دارند. بعد از آن افتخارات به ترتیب نام به فیلسوفان، آموزگاران، دانشمندان، صنعتگران، و نظامیان اعطا می‌شوند. والدین به واسطه پیشرفت فرزندان خود به طور شایسته پاداش می‌گیرند، و رهبران صرفاً مذهبی که سفیران پادشاهی معنوی هستند، پادشاهای واقعی خود را در دنیای دیگر دریافت می‌دارند.

4- تمدن پیشرو

اگر بنا بر این باشد که اقتصاد، جامعه، و دولت باقی بمانند، باید تکامل یابند. شرایط ایستا در یک کره تکاملی نشانگر اضمحلال است؛ فقط آن نهادهایی که با

progress of individual liberty consequent upon enhanced self-control. The exalted state not only compels its citizens to work but also entices them into profitable and uplifting utilization of the increasing leisure which results from toil liberation by the advancing machine age. Leisure must produce as well as consume.

71:38(803:8) No society has progressed very far when it permits idleness or tolerates poverty. But poverty and dependence can never be eliminated if the defective and degenerate stocks are freely supported and permitted to reproduce without restraint.

71:39(803:9) A moral society should aim to preserve the self-respect of its citizenry and afford every normal individual adequate opportunity for self-realization. Such a plan of social achievement would yield a cultural society of the highest order. Social evolution should be encouraged by governmental supervision which exercises a minimum of regulative control. That state is best which co-ordinates most while governing least.

71:310(803:10) The ideals of statehood must be attained by evolution, by the slow growth of civic consciousness, the recognition of the obligation and privilege of social service. At first men assume the burdens of government as a duty, following the end of the administration of political spoilsmen, but later on they seek such ministry as a privilege, as the greatest honor. The status of any level of civilization is faithfully portrayed by the caliber of its citizens who volunteer to accept the responsibilities of statehood.

71:311(803:11) In a real commonwealth the business of governing cities and provinces is conducted by experts and is managed just as are all other forms of economic and commercial associations of people.

71:312(803:12) In advanced states, political service is esteemed as the highest devotion of the citizenry. The greatest ambition of the wisest and noblest of citizens is to gain civil recognition, to be elected or appointed to some position of governmental trust, and such governments confer their highest honors of recognition for service upon their civil and social servants. Honors are next bestowed in the order named upon philosophers, educators, scientists, industrialists, and militarists. Parents are duly rewarded by the excellency of their children, and purely religious leaders, being ambassadors of a spiritual kingdom, receive their real rewards in another world.

4. PROGRESSIVE CIVILIZATION

71:41(804:1) Economics, society, and government must evolve if they are to remain. Static conditions on an evolutionary world are indicative of decay; only

جریان تکاملی پیش می‌روند پابرجا می‌مانند.

برنامه مترقی یک تمدن در حال توسعه عبارت است از:

- 1- حفظ آزادیهای فردی.
- 2- حفاظت از خانه و کاشانه.
- 3- ترویج امنیت اقتصادی.
- 4- پیشگیری از بیماریها.
- 5- تحصیل اجباری.
- 6- اشتغال اجباری.
- 7- استفاده سودمندانه از وقت فراغت.
- 8- سرپرستی نگون بختان.
- 9- بهبود نژادی.
- 10- ترویج علم و هنر.
- 11- ترویج فلسفه — خرد.
- 12- رشد بصیرت کیهانی — معنویت.

و این پیشرفت در هنرهای تمدن مستقیماً به تحقق بالاترین اهداف بشری و الهی تلاش انسانی می‌انجامد، یعنی دستیابی اجتماعی به برادری انسان و منزلت شخصی خدا آگاهی که در میل وافر هر فرد به انجام خواست پدر آسمانی نمایان می‌شود.

پدیداری برادری راستین نشانگر این است که یک نظم اجتماعی فرا رسیده است، نظمی که در آن کلیه انسانها از این که بار یکدیگر را به دوش کشند شادمان می‌شوند. آنها در واقع میل وافر دارند که اصل طلایی را به کار بندند. اما آنگاه که افراد ضعیف یا بد سرشت منتظرند که از آنهایی که عمدتاً با انگیزه وقف به خدمت راستین، زیبا، و نیک حرکت می‌کنند به طور غیرعادلانه و اهریمنی سوء استفاده نمایند، چنین جامعه ایده‌آلی نمی‌تواند تحقق یابد. در چنین وضعیتی فقط یک مسیر عملی است: "حکمرانان طلایی" می‌توانند جامعه‌ای مترقی تأسیس کنند که در آن مطابق ایده‌آلهای خود زندگی کنند، ضمن این که یک دفاع مکفی در برابر هموعان تاریک اندیش خود که ممکن است در صدد بهره‌جویی از تمایل صلح جویانه آنها بر آمده یا تمدن در حال پیشروی آنها را نابود سازند حفظ نمایند.

اگر آرمان‌گرایان در هر نسل به خود اجازه دهند توسط رده‌های پایین‌تر بشریت نابود گردند، آرمان‌گرایی هرگز نمی‌تواند در یک سیاره در حال تکامل بقا یابد. و آزمایش بزرگ آرمان‌گرایی این است: آیا یک جامعه پیشرفته می‌تواند آن آمادگی نظامی را که موجب ایمنی آن از کلیه حملات همسایگان جنگ طلبش می‌شود، بدون تن دادن به وسوسه به کار بستن این قدرت نظامی در عملیات تهاجمی بر ضد سایر مردمان به مقاصد منفعت خودخواهانه یا افزودن نیرو و ثروت ملی، حفظ نماید؟ بقای ملی طالب آمادگی است، و آرمان‌گرایی مذهبی به تنهایی می‌تواند از تبدیل خود فروشانه آمادگی به تجاوز پیشگیری کند. فقط محبت و برادری می‌تواند مانع سرکوب ضعیف به دست قوی گردد.

those institutions which move forward with the evolutionary stream persist.

71:42 (804:2) The progressive program of an expanding civilization embraces:

- 71:43 (804:3) 1. Preservation of individual liberties.
- 71:44 (804:4) 2. Protection of the home.
- 71:45 (804:5) 3. Promotion of economic security.
- 71:46 (804:6) 4. Prevention of disease.
- 71:47 (804:7) 5. Compulsory education.
- 71:48 (804:8) 6. Compulsory employment.
- 71:49 (804:9) 7. Profitable utilization of leisure.
- 71:10 (804:10) 8. Care of the unfortunate.
- 71:11 (804:11) 9. Race improvement.
- 71:12 (804:12) 10. Promotion of science and art.
- 71:13 (804:13) 11. Promotion of philosophy — wisdom.
- 71:14 (804:14) 12. Augmentation of cosmic insight — spirituality.

71:15 (804:15) And this progress in the arts of civilization leads directly to the realization of the highest human and divine goals of mortal endeavor — the social achievement of the brotherhood of man and the personal status of God-consciousness, which becomes revealed in the supreme desire of every individual to do the will of the Father in heaven.

71:16 (804:16) The appearance of genuine brotherhood signifies that a social order has arrived in which all men delight in bearing one another's burdens; they actually desire to practice the golden rule. But such an ideal society cannot be realized when either the weak or the wicked lie in wait to take unfair and unholy advantage of those who are chiefly actuated by devotion to the service of truth, beauty, and goodness. In such a situation only one course is practical: The "golden rulers" may establish a progressive society in which they live according to their ideals while maintaining an adequate defense against their benighted fellows who might seek either to exploit their pacific predilections or to destroy their advancing civilization.

71:17 (804:17) Idealism can never survive on an evolving planet if the idealists in each generation permit themselves to be exterminated by the baser orders of humanity. And here is the great test of idealism: Can an advanced society maintain that military preparedness which renders it secure from all attack by its war-loving neighbors without yielding to the temptation to employ this military strength in offensive operations against other peoples for purposes of selfish gain or national aggrandizement? National survival demands preparedness, and religious idealism alone can prevent the prostitution of preparedness into

aggression. Only love, brotherhood, can prevent the strong from oppressing the weak.

5. THE EVOLUTION OF COMPETITION

71:51 (805:1) Competition is essential to social progress, but competition, unregulated, breeds violence. In current society, competition is slowly displacing war in that it determines the individual's place in industry, as well as decreeing the survival of the industries themselves. (Murder and war differ in their status before the mores, murder having been outlawed since the early days of society, while war has never yet been outlawed by mankind as a whole.)

71:52 (805:2) The ideal state undertakes to regulate social conduct only enough to take violence out of individual competition and to prevent unfairness in personal initiative. Here is a great problem in statehood: How can you guarantee peace and quiet in industry, pay the taxes to support state power, and at the same time prevent taxation from handicapping industry and keep the state from becoming parasitical or tyrannical?

71:53 (805:3) Throughout the earlier ages of any world, competition is essential to progressive civilization. As the evolution of man progresses, co-operation becomes increasingly effective. In advanced civilizations co-operation is more efficient than competition. Early man is stimulated by competition. Early evolution is characterized by the survival of the biologically fit, but later civilizations are the better promoted by intelligent co-operation, understanding fraternity, and spiritual brotherhood.

71:54 (805:4) True, competition in industry is exceedingly wasteful and highly ineffective, but no attempt to eliminate this economic lost motion should be countenanced if such adjustments entail even the slightest abrogation of any of the basic liberties of the individual.

6. THE PROFIT MOTIVE

71:61 (805:5) Present-day profit-motivated economics is doomed unless profit motives can be augmented by service motives. Ruthless competition based on narrow-minded self-interest is ultimately destructive of even those things which it seeks to maintain. Exclusive and self-serving profit motivation is incompatible with Christian ideals — much more incompatible with the teachings of Jesus.

71:62 (805:6) In economics, profit motivation is to service motivation what fear is to love in religion. But the profit motive must not be suddenly destroyed or removed; it keeps many otherwise slothful mortals hard at work. It is not necessary,

5- تکامل رقابت

رقابت برای پیشرفت اجتماعی ضروری است، اما رقابتی که تحت نظارت نیست، موجب خشونت می‌شود. در جامعه کنونی رقابت به آرامی جایگزین جنگ می‌شود، بدین صورت که جای فرد را در صنعت تعیین می‌کند، و نیز بقای خود صنایع را مقرر می‌دارد. (مرتبت قتل و جنگ در برابر آداب و رسوم متفاوت است. از روزگاران آغازین جامعه قتل ممنوع بوده است، در حالی که در مجموع جنگ هرگز توسط نوع بشر ممنوع نگشته است.)

کشور ایده‌آل تنظیم مقررات رفتار اجتماعی را تا این اندازه به عهده می‌گیرد که خشونت را از رقابت فردی خارج سازد و مانع بی‌عدالتی در ابتکار شخصی گردد. در اینجا مشکل بزرگی در شکلیابی کشور وجود دارد: چطور می‌توان صلح و آرامش را در صنعت تضمین نمود، برای تأمین قدرت کشور مالیات پرداخت، و در همان حال از این که مالیات بندی موجب نارسایی صنعت شود پیشگیری نمود و کشور را از انگلی یا مستبد شدن باز داشت؟

در سراسر اعصار آغازین هر کره، رقابت برای تمدن پیشرو ضروری است. به تدریج که تکامل انسان پیش می‌رود، رقابت به طور فزاینده‌تر بخش می‌شود. در تمدنهای پیشرفته همکاری مؤثرتر از رقابت است. انسان اولیه به وسیله رقابت برانگیخته می‌شود. تکامل اولیه به وسیله بقای موجودات به لحاظ بیولوژیکی مناسب تعیین ویژگی می‌شود، اما تمدنهای بعد بیشتر به وسیله همکاری هوشمندانه، اخوت فهمیده، و برادری معنوی رواج می‌یابند.

حقیقت دارد، رقابت در صنعت به طور بی‌اندازه مایه اتلاف و بسیار بی‌فایده است، اما اگر چنین تعدیلاتی مستلزم لغو هر یک از آزادیهای اساسی فرد حتی به کمترین حد آن باشد، هیچ تلاشی برای حذف این حرکت اتلاف کننده اقتصادی نباید پذیرفته شود.

6- انگیزه سود

اقتصاد امروزی که انگیزه آن سود است محکوم به فنا است، مگر این که بتوان انگیزه‌های منفعت را با انگیزه‌های خدمت ارتقا داد. رقابت بی‌رحمانه بر مبنای منفعت کوتاه فکراً شخصی نهایتاً نابود کننده حتی آن چیزهایی است که در پی حفظ آنها است. انگیزه انحصاری و خودخواهانه سودجویی با ایده‌آلهای مسیحی مغایرت دارد، و با تعالیم عیسی بسیار بیشتر ناسازگار است.

در اقتصاد، انگیزه سودجویی نسبت به انگیزه خدمت چیزی است که در مذهب، ترس نسبت به محبت است. اما انگیزه منفعت نباید به طور ناگهانی از میان برداشته شود یا حذف گردد. این انگیزه بسیاری از انسانهای در غیر این صورت تن‌آسا را سخت به کار

مشغول می‌دارد. با این وجود، لازم نیست که این عنصر اجتماعی برانگیزاننده انرژی برای همیشه در اهداف خودپسند باشد.

انگیزه سودجویی در فعالیتهای اقتصادی در مجموع پست است و کلاً شایسته یک جامعه پیشرفته نیست؛ با این وجود در سراسر مراحل آغازین تمدن یک عامل ضروری است. انگیزه منفعت نباید از انسانها گرفته شود، تا این که آنها قطعه‌ای خود را از انواع برتر انگیزه‌های غیر سود جویانه برای تلاش اقتصادی و خدمت اجتماعی — تمایلات فرازگرایی خرد عالی، برادری خیره کننده، و برتری نیل معنوی — برخوردار سازند.

however, that this social energy arouser be forever selfish in its objectives.

71:6.3 (806:7) The profit motive of economic activities is altogether base and wholly unworthy of an advanced order of society; nevertheless, it is an indispensable factor throughout the earlier phases of civilization. Profit motivation must not be taken away from men until they have firmly possessed themselves of superior types of nonprofit motives for economic striving and social serving — the transcendent urges of superlative wisdom, intriguing brotherhood, and excellency of spiritual attainment.

7- تحصیلات

کشور پایدار روی فرهنگ بنا می‌شود، تحت الشعاع آرمانها است، و به وسیله خدمت برانگیزخته می‌شود. مقصود از تحصیلات باید کسب تخصص، پیگیری خرد، شکوفایی خود، و نیل به ارزشهای معنوی باشد.

در کشور ایده‌آل، تحصیلات در سراسر زندگی ادامه می‌یابد، و برخی اوقات فلسفه کار اصلی شهروندان آن می‌شود. شهروندان چنین کشوری، خرد را به عنوان افزایش بصیرت در اهمیت روابط بشری، معانی واقعیت، اصالت ارزشها، اهداف زندگی، و شکوه سرنوشت کیهانی دنبال می‌کنند.

مردم یورنشیا باید بینشی از یک جامعه نوین و والا تر فرهنگی کسب کنند. با گذشت سیستم اقتصادی صرفاً برانگیزخته از سود، تحصیلات به سطوح جدید ارزشمند جهش می‌یابد. تحصیلات منتهای است که محلی، نظامی، ستایش کننده خودپرستی، و جوینده موفقیت بوده است. آن باید سرانجام جهانی، آرمان‌گرا، شکوفا کننده فرد، و برخوردار از ادراک کیهانی شود.

آموزش و پرورش اخیراً از کنترل روحانیت خارج گشت و به مهار وکلا- و بازرگانان درآمد. سرانجام آن باید تحت تسلط فلاسفه و دانشمندان درآید. آموزگاران باید موجودات آزادی باشند، رهبران واقعی، تا جایی که فلسفه، جستجو برای خرد، بتواند هدف اصلی آموزش و پرورش گردد.

تحصیل، کار زندگی است؛ آن باید در سراسر زندگی ادامه یابد، تا نوع بشر بتواند به تدریج سطوح بالا رونده خرد انسانی را تجربه کند. این سطوح عبارتند از:

- 1- دانستن چیزها.
- 2- درک معانی.
- 3- قدردانی از ارزشها.
- 4- شرف کار — شغل.
- 5- انگیزه اهداف — اصول اخلاقی.
- 6- عشق به خدمت — سیرت.

7. EDUCATION

71:7.1 (806:1) The enduring state is founded on culture, dominated by ideals, and motivated by service. The purpose of education should be acquirement of skill, pursuit of wisdom, realization of selfhood, and attainment of spiritual values.

71:7.2 (806:2) In the ideal state, education continues throughout life, and philosophy sometime becomes the chief pursuit of its citizens. The citizens of such a commonwealth pursue wisdom as an enhancement of insight into the significance of human relations, the meanings of reality, the nobility of values, the goals of living, and the glories of cosmic destiny.

71:7.3 (806:3) Urantians should get a vision of a new and higher cultural society. Education will jump to new levels of value with the passing of the purely profit-motivated system of economics. Education has too long been localistic, militaristic, ego exalting, and success seeking; it must eventually become world-wide, idealistic, self-realizing, and cosmic grasping.

71:7.4 (806:4) Education recently passed from the control of the clergy to that of lawyers and businessmen. Eventually it must be given over to the philosophers and the scientists. Teachers must be free beings, real leaders, to the end that philosophy, the search for wisdom, may become the chief educational pursuit.

71:7.5 (806:5) Education is the business of living; it must continue throughout a lifetime so that mankind may gradually experience the ascending levels of mortal wisdom, which are:

- 71:7.6 (806:6) 1. The knowledge of things.
- 71:7.7 (806:7) 2. The realization of meanings.
- 71:7.8 (806:8) 3. The appreciation of values.
- 71:7.9 (806:9) 4. The nobility of work — duty.
- 71:7.10 (806:10) 5. The motivation of goals — morality.
- 71:7.11 (806:11) 6. The love of service — character.

7- بینش کیهانی — درایت معنوی.

و سپس از طریق این دستاوردها بسیاری به غایت انسانی نیل فکری، خدا آگاهی، صعود خواهند کرد.

8- ویژگی کشور بودن

تنها جنبه مقدس هر دولت بشری، تقسیم کشوری به سه حوزه کارکردهای مجریه، مقننه، و قضاییه می‌باشد. جهان مطابق چنین طرحی از جدایی کارکردها و اختیارات اداره می‌شود. صرف نظر از این مفهوم الهی تنظیم مؤثر مقررات اجتماعی یا دولت مدنی، کم اهمیت است که مردم داشتن چه شکل از دولت را انتخاب نمایند، به شرط آن که شهروندان پیوسته به سوی هدف کنترل خود از دیاد یافته و خدمت افزایش یافته اجتماعی پیش روند. تزیینی عقلانی، خرد اقتصادی، هوشمندی اجتماعی، و استقامت اخلاقی یک مردم همگی دقیقاً در کشور انعکاس می‌یابد.

تکامل کشوری مستلزم پیشرفت مرحله به مرحله به صورت زیرین است:

1- پیدایش یک دولت سه‌گانه با شاخه‌های مجریه، مقننه، و قضاییه.

2- آزادی فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، و مذهبی.

3- الغاء کلیه اشکال بردگی و اسارت بشری.

4- توانایی شهروندان در کنترل وصول مالیات‌ها.

5- برقراری تحصیلات همگانی — یادگیری گسترده از گهواره تا گور.

6- تنظیم صحیح بین دولتهای محلی و ملی.

7- شکوفایی علم و غلبه بر بیماری‌ها.

8- شناسایی رسمی مساوات جنسی و عملکرد هماهنگ مردان و زنان در خانه، مدرسه، و کلیسا، با خدمت تخصصی زنان در صنعت و دولت.

9- حذف بردگی طاقت‌فرسا از طریق اختراع ماشین‌آلات و چیره‌دستی متعاقب عصر ماشین.

10- چیرگی بر زبانهای محلی — استیلا یک زبان جهانی.

11- پایان جنگ — داوری بین‌المللی بر اختلافات ملی و نژادی توسط دادگاههای قاره‌ای ملتهای که ریاست آنها به عهده یک دیوان عالی سیاره‌ای است که به طور اتماتیک از میان رؤسای دادگاههای قاره‌ای که مرتباً بازنشسته می‌شوند، به خدمت گرفته می‌شوند. دادگاههای

71:7.12 (806.12) 7. Cosmic insight — spiritual discernment.

71:7.13 (806.13) And then, by means of these achievements, many will ascend to the mortal ultimate of mind attainment, God-consciousness.

8. THE CHARACTER OF STATEHOOD

71:8.1 (806.14) The only sacred feature of any human government is the division of statehood into the three domains of executive, legislative, and judicial functions. The universe is administered in accordance with such a plan of segregation of functions and authority. Aside from this divine concept of effective social regulation or civil government, it matters little what form of state a people may elect to have provided the citizenry is ever progressing toward the goal of augmented self-control and increased social service. The intellectual keenness, economic wisdom, social cleverness, and moral stamina of a people are all faithfully reflected in statehood.

71:8.2 (806.15) The evolution of statehood entails progress from level to level, as follows:

71:8.3 (806.16) 1. The creation of a threefold government of executive, legislative, and judicial branches.

71:8.4 (806.17) 2. The freedom of social, political, and religious activities.

71:8.5 (807.1) 3. The abolition of all forms of slavery and human bondage.

71:8.6 (807.2) 4. The ability of the citizenry to control the levying of taxes.

71:8.7 (807.3) 5. The establishment of universal education — learning extended from the cradle to the grave.

71:8.8 (807.4) 6. The proper adjustment between local and national governments.

71:8.9 (807.5) 7. The fostering of science and the conquest of disease.

71:8.10 (807.6) 8. The due recognition of sex equality and the co-ordinated functioning of men and women in the home, school, and church, with specialized service of women in industry and government.

71:8.11 (807.7) 9. The elimination of toiling slavery by machine invention and the subsequent mastery of the machine age.

71:8.12 (807.8) 10. The conquest of dialects — the triumph of a universal language.

71:8.13 (807.9) 11. The ending of war — international adjudication of national and racial differences by continental courts of nations presided over by a supreme planetary tribunal automatically recruited from the periodically retiring heads of the

قاره‌ای از مرجعیت برخوردارند؛ دادگاه جهانی، مشورتی — اخلاقی — است.

12- محبوبیت جهانی پی‌گیری خرد — تمجید از فلسفه. تکامل یک مذهب جهانی، که حاکی از ورود سیاره به مراحل اولیه استقرار در نور و حیات می‌باشد.

اینها پیش نیازهای دولت مترقی و نشانگر شکلیابی کشور ایده‌آل می‌باشد. یورنشیا از تحقق این ایده‌آلهای متعالی بسیار دور است، اما نژادهای متمدن به آغاز راه دست یافته‌اند — نوع بشر به سوی فرجامهای والاتر تکاملی در حال پیشروی است.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک ملک صادق نبادان می‌باشد.]

continental courts. The continental courts are authoritative; the world court is advisory — moral.

71:8.14 (807.10) 12. The world-wide vogue of the pursuit of wisdom — the exaltation of philosophy. The evolution of a world religion, which will presage the entrance of the planet upon the earlier phases of settlement in light and life.

71:8.15 (807.11) These are the prerequisites of progressive government and the earmarks of ideal statehood. Urantia is far from the realization of these exalted ideals, but the civilized races have made a beginning — mankind is on the march toward higher evolutionary destinies.

71:8.16 (807.12) [Sponsored by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 72. دولت در یک سیاره همسایه

073 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 071

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 72

دولت در یک سیاره همسایه

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ملت قاره ای
- 2- سازمان سیاسی
- 3- زندگی خانگی
- 4- سیستم آموزش و پرورش
- 5- سازمان صنعتی
- 6- بیمه سالمندی
- 7- مالیات گذاری
- 8- کالج های ویژه
- 9- طرح رأی دادن عمومی
- 10- طرز برخورد با جرم
- 11- آمادگی نظامی
- 12- ملتهای دیگر

مقدمه مقاله

با اجازه لانا فورج و با تأیید والامرتبه های ایننشا، من اجازه دارم چیزی از زندگی اجتماعی، اخلاقی، و سیاسی پیشرفته ترین نژاد بشری را که در یک سیاره نه چندان دوردست زندگی می کند و به سیستم سیتانیا تعلق دارد نقل کنم.

از میان کلیه کرات سیتانیا که به علت شرکت در شورش لوسیفر منزوی شدند، این سیاره تاریخی بسیار شبیه تاریخ یورنشا را تجربه کرده است. شباهت دو کره بدون شک روشن می سازد که به چه علت اجازه انجام ارائه این داستان خارق العاده داده شد. زیرا بسیاری غیرعادی است که حکمرانان سیستم به توصیف امور یک سیاره برای سیاره دیگر رضایت دهند.

این سیاره، نظیر یورنشا، به واسطه خیانت پرنس سیاره ای آن در رابطه با شورش لوسیفر به گمراهی کشانیده شد. مدت کوتاهی پس از ورود آدم به یورنشا آن

PAPER 72

GOVERNMENT ON A NEIGHBORING PLANET

SECTIONS

Introduction

1. The Continental Nation
2. Political Organization
3. The Home Life
4. The Educational System
5. Industrial Organization
6. Old-Age Insurance
7. Taxation
8. The Special Colleges
9. The Plan of Universal Suffrage
10. Dealing with Crime
11. Military Preparedness
12. The Other Nations

INTRODUCTION

^{7201 (808.1)} BY PERMISSION of Lanaforge and with the approval of the Most Highs of Edentia, I am authorized to narrate something of the social, moral, and political life of the most advanced human race living on a not far-distant planet belonging to the Satania system.

^{7202 (808.2)} Of all the Satania worlds which became isolated because of participation in the Lucifer rebellion, this planet has experienced a history most like that of Urantia. The similarity of the two spheres undoubtedly explains why permission to make this extraordinary presentation was granted, for it is most unusual for the system rulers to consent to the narration on one planet of the affairs of another.

^{7203 (808.3)} This planet, like Urantia, was led astray by the disloyalty of its Planetary Prince in connection with the Lucifer rebellion. It received a Material Son

یک پسر ماتریال دریافت کرد، و این پسر نیز دچار خطا گردید و موجب انزوای سیاره شد، زیرا به نژادهای انسانی آن هرگز یک پسر مجبسترال اعطا نشده است.

shortly after Adam came to Urantia, and this Son also defaulted, leaving the sphere isolated, since a Magisterial Son has never been bestowed upon its mortal races.

1- ملت قاره‌ای

به رغم تمامی این نارساییهای سیاره‌ای، یک تمدن بسیار برتر در یک قاره جدا افتاده حدوداً اندازه استرالیا در حال تکامل است. جمعیت این کشور در حدود 140 میلیون نفر است. مردم آن یک نژاد مختلط، عمدتاً آبی و زرد هستند، و نسبت به نژاد موسوم به سفید یورنشیان قدر بیشتری از نژاد بنفش برخوردارند. این نژادهای گوناگون هنوز به طور کامل درنیامیخته‌اند، اما به گونه‌ای قابل قبول با هم روابطی دوستانه داشته و با یکدیگر معاشرت می‌کنند. طول متوسط حیات در این قاره اکنون نود سال است، پانزده در صد بالاتر از سایر مردم سیاره.

مکانیسم صنعتی این ملت از مزیت مشخص زیادی بهرمند است، که از توپوگرافی بی‌نظیر قاره ناشی می‌شود. کوههای مرتفع که هشت ماه در سال بر آنها بارانهای سنگینی می‌بارد، درست در مرکز کشور واقع شده‌اند. این ترتیب طبیعی، استفاده از نیروی آب را آسان می‌سازد و آبیاری ربع غربی بایرتر قاره را به اندازه زیاد تسهیل می‌نماید.

این مردم خودکفا هستند، بدین معنی که بدون وارد کردن چیزی از ملتهای اطراف می‌توانند برای مدت نامحدود زندگی کنند. منابع طبیعی آنها سرشار است، و از طریق تکنیکهای علمی آموخته‌اند که چگونه کمبودهای خود را در زمینه ضروریات زندگی جبران کنند. آنها از یک بازرگانی درون مرزی پر رونق بهرمند می‌باشند، اما به سبب خصومت جهانی همسایگان کمتر متریقی خویش از داد و ستد خارجی اندکی برخوردارند.

این ملت قاره‌ای به طور کلی روند تکاملی سیاره را بدین صورت دنبال کردند: توسعه از مرحله قبیله‌ای به ظهور حکمرانان و پادشاهان قدرتمند هزاران سال در بر گرفت. انواع بسیار گوناگونی از دولتها جانشین پادشاهان مطلق شدند. جمهوریهای نافرجام، ایالات اشتراکی، و دیکتاتورها به تعداد بیشمار آمدند و رفتند. این رشد تا حدود پانصد سال پیش ادامه یافت، تا این که طی یک دوره به لحاظ سیاسی ناآرام، یکی از سه زمامدار قدرتمند - دیکتاتور کشور، در قلب خود دچار دگرگونی شد. او داوطلب شد که به شرط کنارگیری یکی دیگر از حکمرانان مستبد، فرد پایین‌تر از دوتای باقیمانده، مسند دیکتاتوری خود را ترک کند. بدین ترتیب حاکمیت قاره در دست یک حکمران قرار گرفت. کشور متحده برای بیش از یکصد سال تحت حکومت مقتدر پادشاهی پیش رفت، و در طی این دوره یک منشور آزادی چیره دستانه به وجود آمد.

گذار متعاقب از حکومت سلطنتی به یک شکل از دولت نماینده، تدریجی بود. پادشاهان به صورت مقامات

1. THE CONTINENTAL NATION

721.1 (808.4) Notwithstanding all these planetary handicaps a very superior civilization is evolving on an isolated continent about the size of Australia. This nation numbers about 140 million. Its people are a mixed race, predominantly blue and yellow, having a slightly greater proportion of violet than the so-called white race of Urantia. These different races are not yet fully blended, but they fraternize and socialize very acceptably. The average length of life on this continent is now ninety years, fifteen per cent higher than that of any other people on the planet.

721.2 (808.5) The industrial mechanism of this nation enjoys a certain great advantage derived from the unique topography of the continent. The high mountains, on which heavy rains fall eight months in the year, are situated at the very center of the country. This natural arrangement favors the utilization of water power and greatly facilitates the irrigation of the more arid western quarter of the continent.

721.3 (808.6) These people are self-sustaining, that is, they can live indefinitely without importing anything from the surrounding nations. Their natural resources are replete, and by scientific techniques they have learned how to compensate for their deficiencies in the essentials of life. They enjoy a brisk domestic commerce but have little foreign trade owing to the universal hostility of their less progressive neighbors.

721.4 (808.7) This continental nation, in general, followed the evolutionary trend of the planet: The development from the tribal stage to the appearance of strong rulers and kings occupied thousands of years. The unconditional monarchs were succeeded by many different orders of government — abortive republics, communal states, and dictators came and went in endless profusion. This growth continued until about five hundred years ago when, during a politically fermenting period, one of the nation's powerful dictator-triumvirs had a change of heart. He volunteered to abdicate upon condition that one of the other rulers, the baser of the remaining two, also vacate his dictatorship. Thus was the sovereignty of the continent placed in the hands of one ruler. The unified state progressed under strong monarchical rule for over one hundred years, during which there evolved a masterful charter of liberty.

721.5 (808.1) The subsequent transition from monarchy to a representative form of government was

صرفاً تشریفاتی اجتماعی یا عاطفی باقی ماندند، و هنگامی که تیره تبار مذکر به اتمام رسید، سرانجام ناپدید شدند. اکنون درست دویست سال است که از موجودیت جمهوری کنونی می‌گذرد. در طی این زمان پیشرفتی مداوم به سوی تکنیکهای دولتی، که نقل خواهد شد، به عمل آمده است. آخرین توسعه‌ها در حیطه صنعتی و سیاسی، در ظرف دهه گذشته صورت گرفته است.

gradual, the kings remaining as mere social or sentimental figureheads, finally disappearing when the male line of descent ran out. The present republic has now been in existence just two hundred years, during which time there has been a continuous progression toward the governmental techniques about to be narrated, the last developments in industrial and political realms having been made within the past decade.

2- سازمان سیاسی

این ملت قاره‌ای اکنون یک دولت نماینده دارد، به همراه یک پایتخت ملی که در مرکز واقع شده است. دولت مرکزی شامل یک فدراسیون قوی متشکل از یکصد ایالت نسبتاً آزاد است. این ایالات، فرمانداران و قانونگذاران خود را برای ده سال انتخاب می‌کنند، و هیچکدام برای انتخاب مجدد واجد شرایط نیستند. قضات ایالتها برای سراسر طول عمر توسط فرمانداران منصوب می‌شوند و توسط پارلمانهایشان که شامل یک نماینده برای هر یکصد هزار شهروند است تأیید می‌شوند.

پنج نوع متفاوت دولت کلان شهری منوط به اندازه شهر وجود دارد، اما هیچ شهری اجازه ندارد بیش از یک میلیون سکنه داشته باشد. به طور کلی این طرحهای حکومتی شهری بسیار ساده، صریح، و اقتصادی هستند. والاترین انواع شهروندان مشتاقانه طالب مناصب اندک مدیریت شهری می‌شوند.

دولت فدرال شامل سه بخش همتراز می‌باشد: مجریه، مقننه، و قضاییه. رئیس اجرایی فدرال هر شش سال به وسیله آرای ارضی عمومی انتخاب می‌شود. او برای انتخاب مجدد واجد شرایط نیست، مگر بنا به درخواست حداقل هفتاد و پنج قانونگذار ایالتی و توافق فرمانداران ایالتی مربوطه، و آن هم فقط برای یک دوره. او با یک ابرکابینه شامل کلیه رؤسای سابق اجرایی در قید حیات مشورت می‌کند.

بخش قانونگذاری شامل سه مجلس می‌باشد:

1- مجلس فوقانی توسط گروههای صنعتی، حرفه‌ای، کشاورزی، و سایر گروههای کارگران که مطابق کارکرد اقتصادی رای می‌دهند انتخاب می‌شود.

2- مجلس تحتانی توسط سازمانهای مشخص جامعه که در برگیرنده گروههای اجتماعی، سیاسی، و فلسفی می‌باشند و جزو صنایع یا حرفه‌ها نیستند انتخاب می‌شود. کلیه شهروندانی که از سابقه خوبی برخوردارند در انتخاب دو گروه از نمایندگان شرکت می‌کنند، اما منوط به این که انتخابات مربوط به مجلس فوقانی یا تحتانی باشد، آنها به طور متفاوت گروهبندی می‌شوند.

3- مجلس سوم — سیاستمداران ارشد — در برگیرنده افراد پر سابقه خدمت مدنی می‌شود و شامل بسیاری از اشخاص برجسته که توسط رئیس اجرایی، توسط مدیران ارشد ناحیه‌ای (زیر فدرال)، توسط رئیس

2. POLITICAL ORGANIZATION

^{7221 (809.2)} This continental nation now has a representative government with a centrally located national capital. The central government consists of a strong federation of one hundred comparatively free states. These states elect their governors and legislators for ten years, and none are eligible for re-election. State judges are appointed for life by the governors and confirmed by their legislatures, which consist of one representative for each one hundred thousand citizens.

^{7222 (809.3)} There are five different types of metropolitan government, depending on the size of the city, but no city is permitted to have more than one million inhabitants. On the whole, these municipal governing schemes are very simple, direct, and economical. The few offices of city administration are keenly sought by the highest types of citizens.

^{7223 (809.4)} The federal government embraces three co-ordinate divisions: executive, legislative, and judicial. The federal chief executive is elected every six years by universal territorial suffrage. He is not eligible for re-election except upon the petition of at least seventy-five state legislatures concurred in by the respective state governors, and then but for one term. He is advised by a supercabinet composed of all living ex-chief executives.

^{7224 (809.5)} The legislative division embraces three houses:

^{7225 (809.6)} 1. The *upper house* is elected by industrial, professional, agricultural, and other groups of workers, balloting in accordance with economic function.

^{7226 (809.7)} 2. The *lower house* is elected by certain organizations of society embracing the social, political, and philosophic groups not included in industry or the professions. All citizens in good standing participate in the election of both classes of representatives, but they are differently grouped, depending on whether the election pertains to the upper or lower house.

^{7227 (809.8)} 3. The *third house* — the elder statesmen — embraces the veterans of civic service and includes many distinguished persons nominated by the chief executive, by the regional (subfederal)

دیوان عالی، و توسط رؤسای هر یک از مجلسین دیگر قانونگذاری کاندیدا شده‌اند می‌باشد. این گروه محدود به یکصد نفر می‌باشد، و اعضای آن به وسیله عمل اکثریت خود سیاستمداران ارشد انتخاب می‌شوند. عضویت برای سراسر طول عمر است، و هنگامی که پست خالی به وجود می‌آید، شخصی که بیشترین تعداد رأی را در میان لیست کاندیداها به دست می‌آورد بدین طریق مقرر است انتخاب می‌شود. محدوده کار این گروه صرفاً مشورتی است، اما یک تنظیم کننده قدرتمند افکار عمومی است و نفوذ بسیاری در کلیه شاخه‌های دولت اعمال می‌کند.

بخش زیادی از کار اداری فدرال به وسیله ده مسئول ناحیه‌ای (زیر فدرال) به انجام می‌رسد، و هر یک شامل مشارکت ده ایالت می‌شود. این تقسیمات ناحیه‌ای کاملاً اجرایی و اداری می‌باشند، و از کارکردهای قانونگذارانه و قضایی برخوردار نیستند. ده مسئول اجرایی ناحیه‌ای، منصوبین شخصی رئیس اجرایی فدرال می‌باشند، و دوره تصدی آنان مقارن با دوره تصدی وی — شش سال — می‌باشد. دیوان عالی فدرال منصوب شدن این ده مسئول اجرایی ناحیه‌ای را تصویب می‌کند، و در حالی که آنان نمی‌توانند مجدداً انتصاب شوند، رئیس اجرایی در حال بازنشستگی به طور اتوماتیک همیار و مشاور جانشین خود می‌شود. در غیر این صورت، این رؤسای ناحیه‌ای مقامات اداری کابینه خود را خودشان انتخاب می‌کنند.

این ملت به وسیله دو سیستم عمده دادرسی — دانشگاه‌های حقوقی و دانشگاه‌های اجتماعی - اقتصادی — مورد داوری واقع می‌شود. دانشگاه‌های حقوقی در سه سطح زیرین عمل می‌نمایند:

1- دانشگاه‌های فرعی مربوط به دادرسی شهری و محلی، که می‌توان تصمیمات آن را به محکمه‌های بالای ایالتی استیناف نمود.

2- دانشگاه‌های عالی ایالتی، که تصمیمات آن در کلیه اموری که به دولت فدرال یا در معرض مخاطره قرار گرفتن حقوق و آزادیهای شهروندان مربوط نیستند، نهایی هستند. مسئولین اجرایی ناحیه‌ای اختیار دارند که هر پرونده‌ای را به یکباره به دادگاه عالی فدرال ارائه دهند.

3- دادگاه عالی فدرال — محکمه عالی برای قضاوت پیرامون مجادلات ملی و دعاوی استینافی که از دانشگاه‌های ایالتی می‌آیند. این محکمه عالی شامل دوازده مرد بالای چهل سال و زیر هفتاد و پنج سال است که دو سال یا بیشتر در برخی محکمه‌های ایالتی خدمت کرده‌اند، و با تصویب اکثریت اعضای ابرکابینه و سومین شاخه مجلس قانونگذاری توسط رئیس اجرایی به این مقام بالا منصوب شده‌اند. کلیه تصمیمات این هیئت عالی قضایی حداقل به وسیله دو سوم آرا اتخاذ می‌شوند.

دانشگاه‌های اجتماعی - اقتصادی در سه بخش زیرین عمل می‌کنند:

1- دانشگاه‌های والدین، که به بخشهای مقننه و اجرایی خانه و سیستم اجتماعی مربوطند.

2- دانشگاه‌های آموزشی — گروه‌های قضایی که به

executives, by the chief of the supreme tribunal, and by the presiding officers of either of the other legislative houses. This group is limited to one hundred, and its members are elected by the majority action of the elder statesmen themselves. Membership is for life, and when vacancies occur, the person receiving the largest ballot among the list of nominees is thereby duly elected. The scope of this body is purely advisory, but it is a mighty regulator of public opinion and exerts a powerful influence upon all branches of the government.

7228 (810.1) Very much of the federal administrative work is carried on by the ten regional (subfederal) authorities, each consisting of the association of ten states. These regional divisions are wholly executive and administrative, having neither legislative nor judicial functions. The ten regional executives are the personal appointees of the federal chief executive, and their term of office is concurrent with his — six years. The federal supreme tribunal approves the appointment of these ten regional executives, and while they may not be reappointed, the retiring executive automatically becomes the associate and adviser of his successor. Otherwise, these regional chiefs choose their own cabinets of administrative officials.

7229 (810.2) This nation is adjudicated by two major court systems — the law courts and the socioeconomic courts. The law courts function on the following three levels:

72210 (810.3) 1. *Minor courts* of municipal and local jurisdiction, whose decisions may be appealed to the high state tribunals.

72211 (810.4) 2. *State supreme courts*, whose decisions are final in all matters not involving the federal government or jeopardy of citizenship rights and liberties. The regional executives are empowered to bring any case at once to the bar of the federal supreme court.

72212 (810.5) 3. *Federal supreme court* — the high tribunal for the adjudication of national contentions and the appellate cases coming up from the state courts. This supreme tribunal consists of twelve men over forty and under seventy-five years of age who have served two or more years on some state tribunal, and who have been appointed to this high position by the chief executive with the majority approval of the supercabinet and the third house of the legislative assembly. All decisions of this supreme judicial body are by at least a two-thirds vote.

72213 (810.6) The socioeconomic courts function in the following three divisions:

72214 (810.7) 1. *Parental courts*, associated with the legislative and executive divisions of the home and social system.

72215 (810.8) 2. *Educational courts* — the juridical

سیستمهای آموزشی ایالتی و ناحیه‌ای مربوطند و به شاخه‌های اجرایی و قضایی مکانیسم اداری آموزشی وابسته‌اند.

3- دادگاههای صنعتی — محکمه‌های دادرسی که برای حل و فصل کلیه اختلافات اقتصادی از اختیار کامل برخوردارند.

دادگاه عالی فدرال به دعاوی اجتماعی - اقتصادی رسیدگی نمی‌کند، مگر متعاقب آرای سه چهارم شاخه سوم قانونگذاری دولت ملی، مجلس سیاستمداران ارشد. در غیر این صورت، کلیه تصمیمات دادگاههای عالی والدین، آموزشی، و صنعتی نهایی هستند.

3- زندگی خانگی

در این قاره، زندگی کردن دو خانواده زیر یک سقف غیرقانونی است. و چون اقامت‌های گروهی غیرقانونی شده است، بیشتر ساختمانهای آپارتمانی خراب شده‌اند. اما مجردها هنوز در کلپها، هتلها، و سایر اقامتگاههای گروهی زندگی می‌کنند. کوچکترین منزلگاه مجاز باید پنجاه هزار فوت مربع زمین فراهم کند. کلیه زمینها و سایر املاکی که برای مقاصد خانگی استفاده می‌شوند تا ده برابر حداقل سهمیه منزلگاه از مالیات معاف می‌باشند.

زندگی خانگی این مردم در طول قرن گذشته به قدر زیاد بهبود یافته است. حضور والدین، پدران و مادران، هر دو، در مدارس والدین برای پرورش کودک اجباری است. حتی کشاورزان که در استقرارگاههای کوچک روستایی اقامت دارند، این کار را از طریق مکاتبه انجام می‌دهند. آنها هر ده روز یکبار — هر دو هفته، زیرا هفته آنان پنج روز است — برای آموزشی شفاهی به مراکزی نزدیک می‌روند.

تعداد متوسط فرزندان در هر خانواده پنج نفر است، و آنها تحت کنترل کامل والدین خویش می‌باشند، یا این که در صورت مرگ یک یا هر دوی آنان، تحت کنترل سرپرستانی که دادگاههای والدین تعیین می‌کنند قرار می‌گیرند. این برای هر خانواده افتخار بزرگی محسوب می‌شود که سرپرستی یک یتیم کامل به آن اعطا گردد. آزمونه‌های رقابتی میان والدین برگزار می‌شود، و یتیم به خانه‌آنها اهدا می‌گردد که بهترین کیفیتهای پدرا نه و مادرانه را به نمایش گذارند.

این مردم خانه را به عنوان نهاد بنیادین تمدنشان تلقی می‌کنند. انتظار بر این است که ارزشمندترین بخش تحصیل و تربیت شخصیت یک کودک از والدین او و در خانه تأمین گردد، و پدران تقریباً همانقدر به پرورش کودک توجه مبذول می‌دارند که مادران می‌کنند.

آموزش جنسی تماماً توسط والدین یا به وسیله سرپرستان قانونی در خانه به اجرا در می‌آید. آموزش اخلاقی در طول دوران استراحت در کلاسهای حرفه‌ای توسط آموزگاران عرضه می‌شود، اما در رابطه با آموزش مذهبی چنین نیست؛ این امتیاز ویژه والدین است. به مذهب به عنوان یک بخش جدایی ناپذیر زندگی خانگی نگریسته می‌شود. آموزش صرفاً مذهبی به طور عمومی

bodies connected with the state and regional school systems and associated with the executive and legislative branches of the educational administrative mechanism.

72216 (810.9) 3. *Industrial courts* — the jurisdictional tribunals vested with full authority for the settlement of all economic misunderstandings.

72217 (810.10) The federal supreme court does not pass upon socioeconomic cases except upon the three-quarters vote of the third legislative branch of the national government, the house of elder statesmen. Otherwise, all decisions of the parental, educational, and industrial high courts are final.

3. THE HOME LIFE

7231 (811.1) On this continent it is against the law for two families to live under the same roof. And since group dwellings have been outlawed, most of the tenement type of buildings have been demolished. But the unmarried still live in clubs, hotels, and other group dwellings. The smallest homesite permitted must provide fifty thousand square feet of land. All land and other property used for home purposes are free from taxation up to ten times the minimum homesite allotment.

7232 (811.2) The home life of this people has greatly improved during the last century. Attendance of parents, both fathers and mothers, at the parental schools of child culture is compulsory. Even the agriculturists who reside in small country settlements carry on this work by correspondence, going to the near-by centers for oral instruction once in ten days — every two weeks, for they maintain a five-day week.

7233 (811.3) The average number of children in each family is five, and they are under the full control of their parents or, in case of the demise of one or both, under that of the guardians designated by the parental courts. It is considered a great honor for any family to be awarded the guardianship of a full orphan. Competitive examinations are held among parents, and the orphan is awarded to the home of those displaying the best parental qualifications.

7234 (811.4) These people regard the home as the basic institution of their civilization. It is expected that the most valuable part of a child's education and character training will be secured from his parents and at home, and fathers devote almost as much attention to child culture as do mothers.

7235 (811.5) All sex instruction is administered in the home by parents or by legal guardians. Moral instruction is offered by teachers during the rest periods in the school shops, but not so with religious training, which is deemed to be the exclusive privilege of parents, religion being looked upon as an integral part of home life. Purely

فقط در معابد فلسفه داده می‌شود. هیچ نهاد صرفاً مذهبی مثل کلیساهای یورنیشیا در میان این مردم به وجود نیامده است. در فلسفه آنان، مذهب تلاش برای شناخت خداوند و مهرورزی به همنوع از طریق خدمت به آنان است، اما وضعیت مذهبی ملت‌های دیگر در این سیاره چنین نیست. در میان این مردم مذهب کاملاً امری خانوادگی است، به طوری که هیچ مکان عمومی به طور انحصاری به گردهمایی مذهبی اختصاص ندارد. به لحاظ سیاسی، همانطور که مردم یورنیشیا عادت به گفتن آن دارند، مذهب و دولت به کلی از هم جدا هستند، اما مذهب و فلسفه تداخلی عجیب دارند.

تا بیست سال پیش، آموزگاران معنوی (که با کشیشان یورنیشیا قابل مقایسه‌اند)، تحت سرپرستی دولت قرار داشتند. آنها از هر خانواده مرتباً دیدار می‌کنند و فرزندان را مورد بازبینی قرار می‌دهند تا اطمینان حاصل نمایند بچه‌ها به گونه‌ای صحیح توسط والدین خویش آموزش می‌یابند. این مشاوران و بازرسان معنوی اکنون تحت سرپرستی بنیاد پیشرفت معنوی که به تازگی ایجاد شده قرار دارند. این نهادی است که به وسیله کمک‌های داوطلبانه حمایت می‌شود. احتمالاً این نهاد تا بعد از ورود یک پسر بهشتی مجیستریال بیشتر از آن تکامل نمی‌یابد.

کودکان از نظر قانونی تحت سرپرستی والدین خود باقی می‌مانند تا این که پانزده ساله شوند. در این هنگام اولین ورود به مسئولیت مدنی برگزار می‌گردد. بعد از آن، هر پنج سال برای پنج دوره متوالی تمرینات همگانی مشابه برای چنین گروه‌های سنی برگزار می‌شود، و در این هنگام با کاسته شدن تعهد آنان در قبال والدین، مسئولیت‌های جدید مدنی و اجتماعی در قبال کشور به عهده گرفته می‌شود. حق رأی در سن بیست سالگی اعطا می‌گردد. حق ازدواج بدون رضایت پدر و مادر تا پیش از رسیدن به سن بیست و پنج سالگی اعطا نمی‌گردد، و فرزندان با رسیدن به سن سی سالگی باید خانه را ترک کنند.

قوانین ازدواج و طلاق در سراسر کشور یکسان هستند. ازدواج پیش از سن بیست سالگی — سن بهرمنند شدن از حقوق مدنی — مجاز نیست. اجازه برای ازدواج فقط یک سال پس از اعلان قصد ازدواج اعطا می‌شود، و آن هم بعد از این که عروس و داماد هر دو گواهینامه‌هایی را که نشان دهنده آموزش یافتن مناسب آنها در مدارس مربوط به والدین پیرامون مسئولیت‌های زندگی زناشویی می‌باشد عرضه دارند.

مقررات طلاق تا اندازه‌ای آسان‌گیرانه است، اما فرامین جدایی، که توسط دادگاه‌های والدین صادر می‌شوند، تا یک سال پس از ثبت درخواستنامه آن تحقق نمی‌یابند، و سال در این سیاره به طور قابل ملاحظه‌ای طولانی‌تر از سال در یورنیشیا می‌باشد. به رغم قوانین آسان آنان در امر طلاق، میزان کنونی طلاقها فقط یک دهم میزان طلاق نژادهای متمن یورنیشیا است.

4- سیستم آموزش و پرورش

سیستم آموزش و پرورش این ملت اجباری است و مدارس پیش از کالج که دانش‌آموزان از سنین پنج تا هجده سالگی در آنها شرکت می‌کنند مختلط هستند. این

religious instruction is given publicly only in the temples of philosophy, no such exclusively religious institutions as the Urantia churches having developed among this people. In their philosophy, religion is the striving to know God and to manifest love for one's fellows through service for them, but this is not typical of the religious status of the other nations on this planet. Religion is so entirely a family matter among these people that there are no public places devoted exclusively to religious assembly. Politically, church and state, as Urantians are wont to say, are entirely separate, but there is a strange overlapping of religion and philosophy.

^{7236 (811.6)} Until twenty years ago the spiritual teachers (comparable to Urantia pastors), who visit each family periodically to examine the children to ascertain if they have been properly instructed by their parents, were under governmental supervision. These spiritual advisers and examiners are now under the direction of the newly created Foundation of Spiritual Progress, an institution supported by voluntary contributions. Possibly this institution may not further evolve until after the arrival of a Paradise Magisterial Son.

^{7237 (811.7)} Children remain legally subject to their parents until they are fifteen, when the first initiation into civic responsibility is held. Thereafter, every five years for five successive periods similar public exercises are held for such age groups at which their obligations to parents are lessened, while new civic and social responsibilities to the state are assumed. Suffrage is conferred at twenty, the right to marry without parental consent is not bestowed until twenty-five, and children must leave home on reaching the age of thirty.

^{7238 (812.1)} Marriage and divorce laws are uniform throughout the nation. Marriage before twenty — the age of civil enfranchisement — is not permitted. Permission to marry is only granted after one year's notice of intention, and after both bride and groom present certificates showing that they have been duly instructed in the parental schools regarding the responsibilities of married life.

^{7239 (812.2)} Divorce regulations are somewhat lax, but decrees of separation, issued by the parental courts, may not be had until one year after application therefor has been recorded, and the year on this planet is considerably longer than on Urantia. Notwithstanding their easy divorce laws, the present rate of divorces is only one tenth that of the civilized races of Urantia.

4. THE EDUCATIONAL SYSTEM

^{7241 (812.3)} The educational system of this nation is compulsory and coeducational in the precollege schools that the student attends from the ages of

مدارس به اندازه زیاد با مدارس یورنیشیا متفاوتند. هیچ کلاس درسی وجود ندارد، فقط مطالعه یک درس در آن واحد دنبال می‌شود، و پس از سه سال اول کلیه شاگردان کمک معلم می‌شوند، و آنهایی را که پایین‌تر از آنان هستند آموزش می‌دهند. کتابها فقط برای به دست آوردن اطلاعاتی که در حل مسائل پیش آمده در کلاسهای حرفه‌ای و مزارع آموزشی یاری دهنده است مورد استفاده قرار می‌گیرند. بخش عمده ابزار و آلاتی که در این قاره به کار گرفته می‌شوند و نیز بسیاری از دستگاههای مکانیکی در این کارگاهها تولید می‌شوند؛ این عصر بزرگ اختراع و مکانیزه کردن است. در مجاورت هر کارگاه یک کتابخانه مربوط به کار قرار دارد و در آنجا دانشجو می‌تواند به کتابهای لازم ارجاعی مراجعه کند. همچنین کشاورزی و باغبانی در مزارع وسیعی که به هر مدرسه محلی متصل است طی سراسر دوره آموزشی تدریس می‌شود.

به افراد عقب افتاده فقط کشاورزی و پرورش حیوان آموزش داده می‌شود، و آنها در سراسر عمر به استقرارگاههای ویژه تحت سرپرستی اختصاص می‌یابند. آنها در آنجا از جنس مخالف جدا می‌شوند تا از پدر و مادر شنیدن که برای کلیه افراد زیر نرمال ممنوع است جلوگیری شود. این اقدامات محدود کننده برای هفتاد و پنج سال است که در جریان بوده است. این فرامین الزام‌آور توسط دادگاههای والدین صادر می‌شوند.

هر کس سالی یک ماه به مرخصی می‌رود. مدارس پیش از کالج برای نه ماه در سال ده ماهه باز هستند و ایام تعطیلات با والدین یا دوستان در سفر گذرانده می‌شود. این سفر بخشی از برنامه آموزش بزرگسالان است و در سراسر زندگی ادامه می‌یابد. هزینه چنین مخارجی از طریق همان روشهایی که در مورد بیمه کهنسالی به کار بسته می‌شود جمع‌آوری می‌گردد.

یک چهارم وقت مدرسه وقف بازی — ورزش رقابتی — می‌شود. شاگردان در این مسابقات از سطح محلی تا ایالتی و ناحیه‌ای، و سپس تا آزمونهای ملی مهارت و چیردستی پیش می‌روند. به همین ترتیب، مسابقات سخنوری و موسیقی، و همچنین مسابقات علمی و فلسفی، توجه دانش‌آموزان را از بخشهای پایین‌تر اجتماعی تا مسابقات کسب افتخار در سطح ملی مشغول می‌سازد.

مدیریت مدرسه عین دولت ملی است و از سه شاخه مربوطه برخوردار است. پرسنل تدریس به صورت بخش سوم یا مشورتی قانونگذاری عمل می‌کنند. هدف عمده تحصیل در این قاره این است که هر شاگرد را به یک شهروند خودکفا تبدیل سازد.

هر بچه‌ای که در هجده سالگی از سیستم آموزشی پیش کالجی فارغ‌التحصیل می‌شود یک صنعتگر ماهر است. سپس مطالعه کتابها و پیگیری دانش ویژه، در مدارس بزرگسالان یا در کالجهای آغاز می‌شود. هنگامی که یک دانش‌آموز با استعداد کار خود را پیش از برنامه زمان‌بندی شده به پایان می‌رساند، به او یک جایزه زمان و امکانات اهدا می‌شود که با آن می‌تواند برخی از پروژه‌های خانگی را که ابداع خود او است به اجرا درآورد. کل سیستم آموزشی طوری طراحی شده که به طور مکفی فرد را ورزیده سازد.

five to eighteen. These schools are vastly different from those of Urantia. There are no classrooms, only one study is pursued at a time, and after the first three years all pupils become assistant teachers, instructing those below them. Books are used only to secure information that will assist in solving the problems arising in the school shops and on the school farms. Much of the furniture used on the continent and the many mechanical contrivances — this is a great age of invention and mechanization — are produced in these shops. Adjacent to each shop is a working library where the student may consult the necessary reference books. Agriculture and horticulture are also taught throughout the entire educational period on the extensive farms adjoining every local school.

7242 (8124) The feeble-minded are trained only in agriculture and animal husbandry, and are committed for life to special custodial colonies where they are segregated by sex to prevent parenthood, which is denied all subnormals. These restrictive measures have been in operation for seventy-five years; the commitment decrees are handed down by the parental courts.

7243 (8125) Everyone takes one month's vacation each year. The precollege schools are conducted for nine months out of the year of ten, the vacation being spent with parents or friends in travel. This travel is a part of the adult-education program and is continued throughout a lifetime, the funds for meeting such expenses being accumulated by the same methods as those employed in old-age insurance.

7244 (8126) One quarter of the school time is devoted to play — competitive athletics — the pupils progressing in these contests from the local, through the state and regional, and on to the national trials of skill and prowess. Likewise, the oratorical and musical contests, as well as those in science and philosophy, occupy the attention of students from the lower social divisions on up to the contests for national honors.

7245 (8127) The school government is a replica of the national government with its three correlated branches, the teaching staff functioning as the third or advisory legislative division. The chief object of education on this continent is to make every pupil a self-supporting citizen.

7246 (8131) Every child graduating from the precollege school system at eighteen is a skilled artisan. Then begins the study of books and the pursuit of special knowledge, either in the adult schools or in the colleges. When a brilliant student completes his work ahead of schedule, he is granted an award of time and means wherewith he may execute some pet project of his own devising. The entire educational system is designed to adequately train the individual.

5- سازمان صنعتی

وضعیت صنعتی در میان این مردم از ایده‌آل‌های آنها دور است. سرمایه و کار هنوز از مشکلات خود برخوردارند، اما هر دو مطابق طرح همکاری صمیمانه در حال تعدیل هستند. در این قاره بی‌نظیر، کارگران در کلیه شرکت‌های صنعتی به طور فزاینده سهام‌دار می‌شوند. هر کارگر باهوش به کندی یک سرمایه‌دار کوچک می‌شود.

آنتاگونیسم‌های اجتماعی کاهش می‌یابند، و نیکخواهی به سرعت در حال رشد است. هیچ مشکل مهم اقتصادی از الغای برده‌گی (بیش از یکصد سال پیش) پدیدار نگشته است، زیرا از طریق آزادی دو درصد در هر سال این تعدیل به طور تدریجی ایجاد گردید. به آن برده‌گانی که آزمونه‌های ذهنی، اخلاقی، و فیزیکی را به طور رضایتبخش گذرانند، تابعیت اعطا شد. بسیاری از این بردگان برتر اسرای جنگی یا فرزندان این اسیران بودند. در حدود پنجاه سال پیش، آنها آخرین بردگان پایین‌تر خود را اخراج کردند، و باز در ایام اخیرتر آنها کار کاهش تعداد دستجات منحط و شریر خود را در دستور کار خود قرار داده‌اند.

این مردم به تازگی تکنیک‌های جدیدی برای تعدیل سوء تفاهات صنعتی و برای تصحیح اجحافات اقتصادی به وجود آورده‌اند. این امر نشان دهنده بهبودهای چشمگیری نسبت به روش‌های قدیمی‌تر آنها برای حل چنین مشکلاتی است. خشونت به عنوان اسلوب تعدیل اختلافات شخصی یا صنعتی از اعتبار افتاده است. دستمزدها، سودها، و سایر مشکلات اقتصادی به طور سختگیرانه تحت قاعده در نیامده‌اند، اما به طور کلی به وسیله مجالس قانونگذاری صنعتی کنترل می‌شوند، ضمن این که کلیه مناقشاتی که ناشی از صنعت می‌باشند، به وسیله دادگاه‌های صنعتی مورد داوری واقع می‌شوند.

فقط سی سال از عمر دادگاه‌های صنعتی می‌گذرد، اما آنها به گونه‌ای بسیار رضایتبخش عمل می‌کنند. جدیدترین رویداد تصریح می‌کند که از این پس دادگاه‌های صنعتی اجرت قانونی را که در سه بخش زیرین می‌گنجد باید به رسمیت بشناسند:

- 1- نرخهای قانونی بهره روی سرمایه سرمایه‌گذاری شده.
- 2- حقوق مناسب برای تخصص به کار گرفته شده در کارهای صنعتی.
- 3- دستمزدهای عادلانه و منصفانه برای کار.

اینها در ابتدا باید مطابق قرارداد انجام پذیرند، یا در صورت کاهش درآمد آنان باید به طور متناسب در کاهش گزرای درآمد سهیم شوند. و از آن پس، کلیه عواید مازاد این مخارج ثابت باید به صورت سود سهام تلقی شده و برای تمامی سه بخش — سرمایه، تخصص، و کار — باید به نسبت تقسیم شود.

هر ده سال مدیران ارشد ناحیه‌ای ساعات قانونی کار مفید روزانه را تعدیل و مقرر می‌دارند. اکنون صنعت روی یک هفته پنج روزه عمل می‌کند، چهار

5. INDUSTRIAL ORGANIZATION

^{7251 (813.2)} The industrial situation among this people is far from their ideals; capital and labor still have their troubles, but both are becoming adjusted to the plan of sincere co-operation. On this unique continent the workers are increasingly becoming shareholders in all industrial concerns; every intelligent laborer is slowly becoming a small capitalist.

^{7252 (813.3)} Social antagonisms are lessening, and good will is growing apace. No grave economic problems have arisen out of the abolition of slavery (over one hundred years ago) since this adjustment was effected gradually by the liberation of two per cent each year. Those slaves who satisfactorily passed mental, moral, and physical tests were granted citizenship; many of these superior slaves were war captives or children of such captives. Some fifty years ago they deported the last of their inferior slaves, and still more recently they are addressing themselves to the task of reducing the numbers of their degenerate and vicious classes.

^{7253 (813.4)} These people have recently developed new techniques for the adjustment of industrial misunderstandings and for the correction of economic abuses which are marked improvements over their older methods of settling such problems. Violence has been outlawed as a procedure in adjusting either personal or industrial differences. Wages, profits, and other economic problems are not rigidly regulated, but they are in general controlled by the industrial legislatures, while all disputes arising out of industry are passed upon by the industrial courts.

^{7254 (813.5)} The industrial courts are only thirty years old but are functioning very satisfactorily. The most recent development provides that hereafter the industrial courts shall recognize legal compensation as falling in three divisions:

- ^{7255 (813.6)} 1. Legal rates of interest on invested capital.
- ^{7256 (813.7)} 2. Reasonable salary for skill employed in industrial operations.
- ^{7257 (813.8)} 3. Fair and equitable wages for labor.

^{7258 (813.9)} These shall first be met in accordance with contract, or in the face of decreased earnings they shall share proportionally in transient reduction. And thereafter all earnings in excess of these fixed charges shall be regarded as dividends and shall be prorated to all three divisions: capital, skill, and labor.

^{7259 (813.10)} Every ten years the regional executives adjust and decree the lawful hours of daily gainful toil. Industry now operates on a five-day week, working four and playing one. These people labor

روز کار و یک روز بازی. این مردم هر روز کاری شش ساعت و همانند دانش‌آموزان در سال ده ماهه، نه ماه کار می‌کنند. مرخصی معمولاً در سفر می‌گذرد، و با برخورداری از روشهای جدید ترابری که به تازگی به وجود آمده، تمام مردم کشور تمایل به سفر دارند. برای حدوداً هشت ماه در سال آب و هوا برای سفر مناسب است، و مردم حداکثر استفاده را از فرصتهای خویش به عمل می‌آورند.

دویست سال پیش انگیزه سود کاملاً در صنعت غالب بود، اما امروزه آن دارد با نیروهای انگیزاننده دیگر و بالاتر به سرعت جایگزین می‌شود. رقابت در این قاره شدید است، اما بیشتر آن از صنعت به بازی، مهارت، دستاورد علمی، و نیل عقلانی انتقال یافته است. این قاره در زمینه خدمت اجتماعی و اخلاص دولتی از همه فعالتر است. در بین این مردم خدمت به جامعه به سرعت دارد به هدف اصلی بلند پروازی تبدیل می‌شود. ثروتمندترین انسان در قاره روزی شش ساعت در دفتر کارگاه ماشین‌سازی خود کار می‌کند و سپس به سوی شاخه محلی مدرسه کشورداری، جایی که درصدد کسب صلاحیت برای خدمت اجتماعی است، می‌شتابد.

در این قاره کار دارد پر ارجتر می‌شود، و کلیه شهروندان تندرست بالایی هجده سال یا در خانه و مزارع، در یک صنعت شناخته شده، در کارهای عمومی یعنی جایی که افراد موقتاً بیکار جذب می‌شوند، و یا در سپاه کار اجباری در معادن کار می‌کنند.

این مردم همچنین در حال ترویج یک شکل نوین از انزجار اجتماعی هستند — انزجار از بطلان و ثروت باد آورده، هر دو. آنها به آرامی اما با قطعیت در حال فتح ماشینهای خود هستند. روزگاری، آنها نیز برای آزادی سیاسی و متعاقباً برای آزادی اقتصادی تلاش می‌کردند. اکنون آنها در حال ورود به دوران بهرموری از هر دو می‌باشند، ضمن این که علاوه بر آن، شروع به قدردانی از آسایش استحقاق‌آمیز خویش، که می‌تواند وقف شکوفایی فزاینده خود شود، کرده‌اند.

6- بیمه سالمندی

این ملت در حال تلاش مصرانه برای جایگزینی نوع صدقه نابود کننده حرمت نفس با تضمینهای بیمه والای دولتی تأمین در دوران پیری است. این کشور برای هر کودک، یک تحصیل و برای هر انسان، یک شغل فراهم می‌کند. از این رو با موفقیت می‌تواند چنین طرح بیمه‌ای را برای محافظت از افراد علیل و سالخورده به انجام رساند.

در بین این مردم کلیه اشخاص باید در سن شصت و پنج سالگی از کسب درآمد بازنشسته شوند، مگر این که از سرپرست کشوری کار اجازه کسب کنند. این اجازه آنها را مجاز می‌دارد که تا سن هفتاد سالگی در کار باقی بمانند. این محدودیت سنی شامل کارمندان دولت یا فیلسوفان نمی‌شود. آنهایی که به طور فیزیکی معلول هستند یا در فلج دائم هستند می‌توانند از طریق حکم دادگاه که توسط سرپرست حقوق بازنشستگی دولت ناحیه‌ای امضای دوم شده است، در هر سنی در لیست بازنشستگان قرار گیرند.

six hours each working day and, like students, nine months in the year of ten. Vacation is usually spent in travel, and new methods of transportation having been so recently developed, the whole nation is travel bent. The climate favors travel about eight months in the year, and they are making the most of their opportunities.

^{72510 (81311)} Two hundred years ago the profit motive was wholly dominant in industry, but today it is being rapidly displaced by other and higher driving forces. Competition is keen on this continent, but much of it has been transferred from industry to play, skill, scientific achievement, and intellectual attainment. It is most active in social service and governmental loyalty. Among this people public service is rapidly becoming the chief goal of ambition. The richest man on the continent works six hours a day in the office of his machine shop and then hastens over to the local branch of the school of statesmanship, where he seeks to qualify for public service.

^{72511 (8141)} Labor is becoming more honorable on this continent, and all able-bodied citizens over eighteen work either at home and on farms, at some recognized industry, on the public works where the temporarily unemployed are absorbed, or else in the corps of compulsory laborers in the mines.

^{72512 (8142)} These people are also beginning to foster a new form of social disgust — disgust for both idleness and unearned wealth. Slowly but certainly they are conquering their machines. Once they, too, struggled for political liberty and subsequently for economic freedom. Now are they entering upon the enjoyment of both while in addition they are beginning to appreciate their well-earned leisure, which can be devoted to increased self-realization.

6. OLD-AGE INSURANCE

^{7261 (8143)} This nation is making a determined effort to replace the self-respect-destroying type of charity by dignified government-insurance guarantees of security in old age. This nation provides every child an education and every man a job; therefore can it successfully carry out such an insurance scheme for the protection of the infirm and aged.

^{7262 (8144)} Among this people all persons must retire from gainful pursuit at sixty-five unless they secure a permit from the state labor commissioner which will entitle them to remain at work until the age of seventy. This age limit does not apply to government servants or philosophers. The physically disabled or permanently crippled can be placed on the retired list at any age by court order countersigned by the pension commissioner of the regional government.

بودجه حقوق بازنشستگی دوران پیری از چهار منبع تأمین می‌شود:

1- در هر ماه درآمد یک روز به این منظور توسط دولت فدرال مطالبه می‌شود، و در این کشور همه کار می‌کنند.

2- ارثیه‌ها — بسیاری از شهروندان ثروتمند برای این مقصود وجوهی کنار می‌گذارند.

3- درآمدهای کار اجباری در معادن دولتی. بعد از این که کارگران وظیفه هزینه زندگی خود را تأمین کردند و پول بازنشستگی خود را کنار گذاشتند، کلیه سودهای اضافه کار آنها به این صندوق حقوق بازنشستگی واریز می‌شود.

4- درآمد از منابع طبیعی. کلیه ثروتهای طبیعی قاره توسط دولت فدرال به صورت یک سپرده اجتماعی نگاه داشته می‌شوند، و درآمد آن به مقاصد اجتماعی نظیر پیشگیری از امراض، آموزش نوا، و هزینه‌های افراد دارای آتیه ویژه در مدارس کشورداری، به کار گرفته می‌شود. نیمی از درآمد منابع طبیعی به صندوق حقوق بازنشستگی برای دوران پیری می‌رود.

اگر چه بنیادهای آماری دولتی و ناحیه‌ای بسیاری از اشکال استحقاقی بیمه را تأمین می‌کنند، حقوقهای بازنشستگی دوران پیری صرفاً توسط دولت فدرال از طریق ده دیارتمان ناحیه‌ای پرداخت می‌شوند.

این صندوقهای دولتی مدت‌ها است که به طور صادقانه اداره شده‌اند. بعد از خیانت و قتل، سنگین‌ترین مجازات‌ها که توسط دادگاهها مقرر گردیده، به خیانت به اعتماد عمومی وصل شده است. اکنون به خیانت اجتماعی و سیاسی به صورت زشت‌ترین جرایم نگرسته می‌شود.

7- مالیات گذاری

دولت فدرال فقط مسئول نظارت بر حقوق بازنشستگی دوران پیری و شکوفایی نوا، و نوآوری خلاق است. دولتهای ایالتی قدری بیشتر درگیر تک تک شهروندان هستند، در حالی که دولتهای محلی، بسیار بیشتر پدرمدار یا سوسیالیستی هستند. شهر (یا بخشی از آن) خود را با اموری نظیر تندرستی، بهداشت، مقررات ساختمان سازی، زیباسازی، تأمین آب، نور رسانی، ایجاد گرما، تفریح، موسیقی، و ارتباطات درگیر می‌سازد.

در تمام صنایع در ابتدا توجه به تندرستی مبذول می‌شود. برخی مراحل سلامت فیزیکی به صورت امتیازات صنعتی و جامعه به شمار آورده می‌شود، اما مشکلات سلامتی فردی و خانوادگی صرفاً مربوط به امور شخصی هستند. در پزشکی، همانند سایر امور صرفاً شخصی، به طور فزاینده برنامه دولت است که از مداخله اجتناب کند.

شهرها قدرت مالیات‌بندی ندارند، و مقروض هم نمی‌توانند بشوند. آنها از خزانه ایالتی سهمیه سرانه دریافت می‌کنند و باید چنین درآمدی را از عواید

7263 (814.9) The funds for old-age pensions are derived from four sources:

7264 (814.9) 1. One day's earnings each month are requisitioned by the federal government for this purpose, and in this country everybody works.

7265 (814.7) 2. Bequests — many wealthy citizens leave funds for this purpose.

7266 (814.9) 3. The earnings of compulsory labor in the state mines. After the conscript workers support themselves and set aside their own retirement contributions, all excess profits on their labor are turned over to this pension fund.

7267 (814.9) 4. The income from natural resources. All natural wealth on the continent is held as a social trust by the federal government, and the income therefrom is utilized for social purposes, such as disease prevention, education of geniuses, and expenses of especially promising individuals in the statesmanship schools. One half of the income from natural resources goes to the old-age pension fund.

7268 (814.10) Although state and regional actuarial foundations supply many forms of protective insurance, old-age pensions are solely administered by the federal government through the ten regional departments.

7269 (814.11) These government funds have long been honestly administered. Next to treason and murder, the heaviest penalties meted out by the courts are attached to betrayal of public trust. Social and political disloyalty are now looked upon as being the most heinous of all crimes.

7. TAXATION

7271 (815.1) The federal government is paternalistic only in the administration of old-age pensions and in the fostering of genius and creative originality; the state governments are slightly more concerned with the individual citizen, while the local governments are much more paternalistic or socialistic. The city (or some subdivision thereof) concerns itself with such matters as health, sanitation, building regulations, beautification, water supply, lighting, heating, recreation, music, and communication.

7272 (815.2) In all industry first attention is paid to health; certain phases of physical well-being are regarded as industrial and community prerogatives, but individual and family health problems are matters of personal concern only. In medicine, as in all other purely personal matters, it is increasingly the plan of government to refrain from interfering.

7273 (815.3) Cities have no taxing power, neither can they go in debt. They receive per capita allowances from the state treasury and must supplement such

بنگاههای سوسیالیستی خود و از طریق اعطای امتیاز رسمی به فعالیتهای گوناگون تجاری تکمیل نمایند.

وسایل سریع ترابری، که وسعت بخشیدن سرحدات شهر را به قدر زیاد عملی می‌سازند، تحت کنترل شهرداری هستند. اداره آتش‌نشانی شهرها توسط بنیادهای پیشگیری آتش و بیمه حمایت می‌شوند، و کلیه ساختمانها در شهر یا روستا ضد آتش هستند — بیش از هفتاد و پنج سال است که چنین بوده‌اند.

هیچ افسر شهربانی که به وسیله شهرداری منصوب شده باشد وجود ندارد. نیروهای پلیس توسط دولتهای ایالتی تأمین می‌شوند. این اداره تقریباً به طور کامل از مردان مجرد بین سنین بیست و پنج و پنجاه عضوگیری می‌کند. بیشتر ایالتها برای مجردها مالیاتی سنگین می‌بندند. این مالیات به کلیه مردانی که به پلیس ایالتی بپیوندند بازپرداخت می‌گردد. در ایالت متوسط نیروی پلیس اکنون فقط یک دهم اندازه‌ای است که در پنجاه سال پیش بود.

در بین طرحهای مالیاتی یکصد ایالات نسبتاً آزاد و مستقل همسانی اندکی وجود دارد و یا این که وجود ندارد. زیرا اوضاع اقتصادی و سایر شرایط در بخشهای مختلف قاره به اندازه زیاد متفاوت است. هر ایالت دارای ده ماده پایه‌ای در قانون اساسی است که نمی‌توانند تغییر یابند مگر با اجازه دادگاه عالی فدرال، و یکی از این بندها مانع مالیات‌بندی بیش از یک درصد در ارزش هر مایملک در هر یک سال می‌شود. منزلگاهها چه در شهر یا روستا مستثنی هستند.

دولت فدرال نمی‌تواند مقروض شود، و پیش از آن که هر ایالتی قرض کند به رفراندومی با سه چهارم آرا نیاز است، مگر به مقاصد جنگی. چون دولت فدرال نمی‌تواند مقروض شود، در صورت وقوع جنگ، شورای ملی دفاع اختیار دارد مطابق نیاز از ایالات درخواست پول، و نیز افراد و لوازم کند. اما هیچ قرضی نمی‌تواند بیش از بیست و پنج سال تداوم یابد.

درآمد دولت فدرال از پنج منبع زیرین تأمین می‌شود:

1- مالیات بر واردات. کلیه واردات مشمول تعرفه هستند، که به منظور حمایت از شاخص زندگی در این قاره طراحی شده است، و بسیار فراتر از شاخص زندگی هر ملت دیگر در سیاره است. این تعرفه‌ها بعد از این که هر دو مجلس کنگره صنعتی پیشنهادات رئیس اجرایی امور اقتصادی را که منصوب شده مشترک این دو گروه قانونگذاری است تصویب کردند توسط بالاترین دادگاه صنعتی تعیین می‌شوند. مجلس بالایی صنعتی توسط کارگران و مجلس پایینی توسط سرمایه‌داران انتخاب می‌شود.

2- حق امتیاز. دولت فدرال اختراع و ابداعات تازه را در ده لایحه‌اتوار ناحیه‌ای تشویق می‌کند، و به کلیه انواع نوابغ — هنرمندان، نویسندگان، و دانشمندان — کمک می‌کند و حق امتیاز آنها را مورد حمایت قرار می‌دهد. در عوض، دولت نیمی از سودهایی را که از کلیه چنین اختراعات و ابداعاتی به دست آمده، اعم از آنچه که به ماشینها، کتابها، هنروری، گیاهان، یا حیوانات

revenue from the earnings of their socialistic enterprises and by licensing various commercial activities.

727.4 (815.4) The rapid-transit facilities, which make it practical greatly to extend the city boundaries, are under municipal control. The city fire departments are supported by the fire-prevention and insurance foundations, and all buildings, in city or country, are fireproof — have been for over seventy-five years.

727.5 (815.5) There are no municipally appointed peace officers; the police forces are maintained by the state governments. This department is recruited almost entirely from the unmarried men between twenty-five and fifty. Most of the states assess a rather heavy bachelor tax, which is remitted to all men joining the state police. In the average state the police force is now only one tenth as large as it was fifty years ago.

727.6 (815.6) There is little or no uniformity among the taxation schemes of the one hundred comparatively free and sovereign states as economic and other conditions vary greatly in different sections of the continent. Every state has ten basic constitutional provisions which cannot be modified except by consent of the federal supreme court, and one of these articles prevents levying a tax of more than one per cent on the value of any property in any one year, homesites, whether in city or country, being exempted.

727.7 (815.7) The federal government cannot go in debt, and a three-fourths referendum is required before any state can borrow except for purposes of war. Since the federal government cannot incur debt, in the event of war the National Council of Defense is empowered to assess the states for money, as well as for men and materials, as it may be required. But no debt may run for more than twenty-five years.

727.8 (815.8) Income to support the federal government is derived from the following five sources:

727.9 (815.9) 1. *Import duties.* All imports are subject to a tariff designed to protect the standard of living on this continent, which is far above that of any other nation on the planet. These tariffs are set by the highest industrial court after both houses of the industrial congress have ratified the recommendations of the chief executive of economic affairs, who is the joint appointee of these two legislative bodies. The upper industrial house is elected by labor, the lower by capital.

727.10 (816.1) 2. *Royalties.* The federal government encourages invention and original creations in the ten regional laboratories, assisting all types of geniuses — artists, authors, and scientists — and protecting their patents. In return the government takes one half the profits realized from all such inventions and creations, whether pertaining to machines, books, artistry, plants, or animals.

مربوط می‌شود برمی‌دارد.

3- مالیات بر ارث. دولت فدرال یک مالیات درجه‌بندی شده بر ارث را که از یک تا پنجاه درصد می‌باشد بنا به اندازه دارایی و نیز شرایط دیگر وصول می‌کند.

4- لوازم نظامی. دولت مبلغ قابل توجهی از اجاره لوازم نظامی و نیروی دریایی برای کاربرد تجاری و تفریحی به دست می‌آورد.

5- منابع طبیعی. درآمد از منابع طبیعی، هنگامی که به مقاصد مشخصی که در منشور کشور فدرال تعیین شده به طور کامل مورد نیاز نباشد، به خزانه ملی واریز می‌شود.

تخصیصات فدرال، به غیر از بودجه‌های جنگ که توسط شورای ملی دفاع برآورد می‌شوند، در مجلس فوقانی قانونگذاری منشأ یافته، توسط مجلس تحتانی تصویب شده، توسط رئیس اجرایی تأیید می‌شوند، و نهایتاً به وسیله کمیسیون یکصد نفره فدرال بودجه تصویب می‌شوند. اعضای این کمیسیون توسط فرمانداران ایالتی کانیدا شده و توسط مجالس قانونگذاری ایالتی انتخاب می‌شوند و برای بیست و چهار سال خدمت می‌کنند. یک چهارم آنها هر شش سال انتخاب می‌شوند. هر شش سال این گروه با سه چهارم آرا یکی از اعضای خود را به عنوان رئیس انتخاب می‌کند، و او بدین طریق سرپرست - حسابدار خزانه فدرال می‌شود.

8- کالج‌های ویژه

علاوه بر برنامه تحصیلی اجباری اولیه که از سن پنج تا هجده سالگی ادامه می‌یابد، مدارس ویژه‌ای به صورت زیرین وجود دارند:

1- مدارس کشورداری. این مدارس از سه نوع هستند: ملی، ناحیه‌ای، و ایالتی. ادارات عمومی کشور در چهار بخش گروه‌بندی شده‌اند. اولین بخش از سرپرستی عمومی اساساً به نظارت ملی مربوط می‌شود، و کلیه صاحب منصبان این گروه باید فارغ‌التحصیلان مدارس ناحیه‌ای و ملی کشورداری، هر دو، باشند. افراد می‌توانند به دنبال فارغ‌التحصیلی از هر یک از ده مدارس ناحیه‌ای کشورداری، منصبی سیاسی، انتخابی، یا انتصابی در دومین بخش قبول کنند. سرپرستی آنان به مسئولیتهایی در مدیریت ناحیه‌ای و دولتهای ایالتی مربوط می‌شود. بخش سوم شامل مسئولیتهای ایالتی می‌شود، و چنین مقاماتی فقط ملزم هستند درجات تحصیلی ایالتی کشورداری داشته باشند. چهارمین و آخرین بخش از صاحب منصبان ملزم به داشتن درجات تحصیلی کشورداری نیستند، چنین منصبی کاملاً انتصابی هستند. آنها نمایانگر مقامهای جزئی معاونت، منشی‌گری، و مدیریتهای تکنیکی هستند که به وسیله حرفه‌های گوناگون اکتسابی که در سمتهای دولتی مدیریت عمل می‌کنند به انجام می‌رسند.

قضات دادگاههای فرعی و ایالتی دارای درجات

727.11 (816.2) 3. *Inheritance tax.* The federal government levies a graduated inheritance tax ranging from one to fifty per cent, depending on the size of an estate as well as on other conditions.

727.12 (816.3) 4. *Military equipment.* The government earns a considerable sum from the leasing of military and naval equipment for commercial and recreational usages.

727.13 (816.4) 5. *Natural resources.* The income from natural resources, when not fully required for the specific purposes designated in the charter of federal statehood, is turned into the national treasury.

727.14 (816.5) Federal appropriations, except war funds assessed by the National Council of Defense, are originated in the upper legislative house, concurred in by the lower house, approved by the chief executive, and finally validated by the federal budget commission of one hundred. The members of this commission are nominated by the state governors and elected by the state legislatures to serve for twenty-four years, one quarter being elected every six years. Every six years this body, by a three-fourths ballot, chooses one of its number as chief, and he thereby becomes director-controller of the federal treasury.

8. THE SPECIAL COLLEGES

728.1 (816.6) In addition to the basic compulsory education program extending from the ages of five to eighteen, special schools are maintained as follows:

728.2 (816.7) 1. *Statesmanship schools.* These schools are of three classes: national, regional, and state. The public offices of the nation are grouped in four divisions. The first division of public trust pertains principally to the national administration, and all officeholders of this group must be graduates of both regional and national schools of statesmanship. Individuals may accept political, elective, or appointive office in the second division upon graduating from any one of the ten regional schools of statesmanship; their trusts concern responsibilities in the regional administration and the state governments. Division three includes state responsibilities, and such officials are only required to have state degrees of statesmanship. The fourth and last division of officeholders are not required to hold statesmanship degrees, such offices being wholly appointive. They represent minor positions of assistantship, secretaryships, and technical trusts which are discharged by the various learned professions functioning in governmental administrative capacities.

728.3 (816.8) Judges of the minor and state courts hold

تحصیلی از مدارس ایالتی کشورداری هستند. قضات محکمت دادرسی امور اجتماعی، تحصیلی، و صنعتی دارای درجات تحصیلی از مدارس ناحیه‌ای می‌باشند. قضات دادگاه عالی فدرال باید از کلیه این مدارس کشورداری مدارک تحصیلی داشته باشند.

2- مدارس فلسفه. این مدارس به معابد فلسفه وابسته‌اند و کم و بیش به عنوان یک کارکرد عمومی به مذهب مربوطند.

3- انستیتوهای علمی. این مدارس تکنیکی به جای هماهنگی با سیستم تحصیلی با صنعت هماهنگ هستند و تحت پانزده بخش اداره می‌شوند.

4- مدارس حرفه‌ای آموزشی. این انستیتوهای ویژه برای حرفه‌های تخصصی گوناگون که دوازده عدد هستند آموزش تکنیکی فراهم می‌کنند.

5- مدارس نظامی و نیروی دریایی. در نزدیکی ستاد مرکزی ملی و در بیست و پنج مرکز ساحلی نظامی، آن مؤسسه‌ای که به آموزش نظامی شهروندان داوطلب از سنین هجده تا سی سالگی تخصیص یافته قرار دارند. برای ورود به این مدارس پیش از بیست و پنج سالگی به رضایت والدین نیاز است.

9- طرح رأی دادن عمومی

اگر چه کاندیداها برای کلیه مناصب عمومی به فارغ‌التحصیلان مدارس ایالتی، ناحیه‌ای، یا فدرال کشورداری محدود هستند، رهبران مترقی این ملت، ضعیفی جدی در طرح رأی‌گیری همگانی خویش کشف کردند و در حدود پنجاه سال پیش تبصره‌ای به قانون اساسی اضافه کردند که طرح رأی‌گیری را تغییر داد. این طرح شامل مواد زیرین می‌شود:

1- هر مرد و زن بیست ساله یا مسن‌تر دارای یک رأی می‌باشد. به دنبال رسیدن به این سن، کلیه شهروندان باید عضویت در دو گروه رأی‌دانش را بپذیرند: آنها مطابق کارکرد اقتصادی خویش — صنعتی، حرفه‌ای، کشاورزی، یا بازرگانی — به گروه اول خواهند پیوست. آنها مطابق تمایلات سیاسی، فلسفی، و اجتماعی خویش به گروه دوم وارد خواهند شد. کلیه کارگران بدین ترتیب به یک گروه اقتصادی دارای حق رأی تعلق دارند، و این اصناف، مثل انجمنهای غیراقتصادی، همانطور که دولت ملی با سه بخش قوه‌های آن تحت قاعده قرار دارد، تحت نظارت هستند. ثبت نام در این گروهها برای دوازده سال قابل تغییر نیست.

2- به دنبال کاندیدا شدن توسط فرمانداران ایالتی یا به وسیله مسئولین اجرایی ناحیه‌ای و با حکم شوراهای عالی ناحیه‌ای، افرادی که به جامعه خدمت بزرگی کرده‌اند، یا در خدمت دولتی درایت خارق‌العاده از خود نشان داده‌اند ممکن است از آرای بیشتری برخوردار گردند که زودتر از هر پنج سال به آنان اعطا نمی‌شود و از نه عدد از چنین فوق حق رأی‌هایی فراتر نمی‌رود. حداکثر آرای هر رأی‌دهنده چند باره ده عدد است. دانشمندان، مخترعان، آموزگاران، فلاسفه، و رهبران

degrees from the state schools of statesmanship. Judges of the jurisdictional tribunals of social, educational, and industrial matters hold degrees from the regional schools. Judges of the federal supreme court must hold degrees from all these schools of statesmanship.

7284 (817.1) 2. *Schools of philosophy.* These schools are affiliated with the temples of philosophy and are more or less associated with religion as a public function.

7285 (817.2) 3. *Institutions of science.* These technical schools are co-ordinated with industry rather than with the educational system and are administered under fifteen divisions.

7286 (817.3) 4. *Professional training schools.* These special institutions provide the technical training for the various learned professions, twelve in number.

7287 (817.4) 5. *Military and naval schools.* Near the national headquarters and at the twenty-five coastal military centers are maintained those institutions devoted to the military training of volunteer citizens from eighteen to thirty years of age. Parental consent is required before twenty-five in order to gain entrance to these schools.

9. THE PLAN OF UNIVERSAL SUFFRAGE

7291 (817.5) Although candidates for all public offices are restricted to graduates of the state, regional, or federal schools of statesmanship, the progressive leaders of this nation discovered a serious weakness in their plan of universal suffrage and about fifty years ago made constitutional provision for a modified scheme of voting which embraces the following features:

7292 (817.6) 1. Every man and woman of twenty years and over has one vote. Upon attaining this age, all citizens must accept membership in two voting groups: They will join the first in accordance with their economic function — industrial, professional, agricultural, or trade; they will enter the second group according to their political, philosophic, and social inclinations. All workers thus belong to some economic franchise group, and these guilds, like the noneconomic associations, are regulated much as is the national government with its threefold division of powers. Registration in these groups cannot be changed for twelve years.

7293 (817.7) 2. Upon nomination by the state governors or by the regional executives and by the mandate of the regional supreme councils, individuals who have rendered great service to society, or who have demonstrated extraordinary wisdom in government service, may have additional votes conferred upon them not oftener than every five years and not to exceed nine such superfranchises. The maximum suffrage of any multiple voter is ten. Scientists,

معنوی نیز بدین گونه با قدرت سیاسی افزایش یافته قهرمانی شده و ارج نهاده می‌شوند. این امتیازات پیشرفته مدنی توسط شوراهای عالی ایالتی و ناحیه‌ای اعطا می‌گردند، عمدتاً همانطور که درجات تحصیلی توسط کالج‌های ویژه داده می‌شوند، و دریافت دارندگان مفتخرند که چنین سمبل‌های قهرمانی مدنی را به همراه درجات دیگر خود به لیست‌های دستاوردهای شخصی خود اضافه کنند.

3- کلیه افرادی که در معادن به کار اجباری محکوم می‌شوند و کلیه خادمان دولتی که به وسیله وجوه مالیاتی تأمین می‌شوند، برای دوران چنین خدماتی، از حق رأی محروم می‌شوند. این امر شامل اشخاص سالخورده که در سن شصت و پنج سالگی با حقوق بازنشستگی بازنشسته می‌شوند نمی‌شود.

4- پنج گروه بندی حق رأی وجود دارد که منعکس کننده حد متوسط مالیات‌های سالانه‌ای است که برای هر دوره پنج ساله پرداخت می‌شود. آنهایی که مالیات‌های سنگین می‌پردازند مجاز به آرای بیشتر تا پنج رأی می‌باشند. این عطیه مستقل از کلیه قدرانیهای دیگر است، اما در هیچ حالتی شخص نمیتواند بیش از ده رأی به صندوق بریزد.

5- در هنگامی که این طرح حق رأی پذیرفته شد، از روش ارضی رأی دادن به نفع سیستم اقتصادی یا کارکردی صرف نظر شد. اکنون کلیه شهروندان صرف نظر از محل سکونت خود به عنوان اعضای گروه‌های صنعتی، اجتماعی، یا حرفه‌ای رأی می‌دهند. بدین ترتیب رأی دهندگان شامل گروه‌های یکپارچه، متحد، و هوشمندند که فقط بهترین اعضای خود را برای مقام‌های سرپرستی و مسئولیت دولتی انتخاب می‌کنند. در این طرح رأی دادن کارکردی یا گروهی یک استثنا وجود دارد: انتخاب یک رئیس اجرایی فدرال هر شش سال توسط انتخابات سراسری صورت می‌گیرد، و هیچ شهروندی بیش از یک رأی نمی‌ریزد.

بدین ترتیب به جز در امر انتخاب رئیس اجرایی، رأی دادن به وسیله گروه‌بندیهای اقتصادی، حرفه‌ای، عقلائی، و اجتماعی شهروندان انجام می‌شود. کشور ایده‌آل ارگانیک است، و هر گروه آزاد و هوشمند از شهروندان نمایانگر یک اندام حیاتی و کارکن در درون ارگانیک بزرگتر دولتی است.

مدارس کشورداری از قدرت شروع اقدامات قانونی در دانشگاه‌های ایالتی برخوردارند و می‌توانند هر فرد معیوب، بیکاره، بی‌تفاوت، یا جنایتکار را از حق رأی دادن محروم کنند. این مردم تشخیص می‌دهند که هنگامی که پنجاه درصد از یک ملت پست یا معیوب باشد و از حق رأی برخوردار باشد، چنین ملتی محکوم به فنا است. آنها معتقدند که استیلای میان‌مایگی به سقوط هر ملتی می‌انجامد. رأی دادن اجباری است. کلیه کسانی که رأی نمی‌دهند به طور سنگین جریمه می‌شوند.

10- طرز برخورد با جرم

روش‌های این مردم در برخورد با جرم، بی‌عقلی، و انحطاط، ضمن این که از برخی جهات خوشایند است،

inventors, teachers, philosophers, and spiritual leaders are also thus recognized and honored with augmented political power. These advanced civic privileges are conferred by the state and regional supreme councils much as degrees are bestowed by the special colleges, and the recipients are proud to attach the symbols of such civic recognition, along with their other degrees, to their lists of personal achievements.

7294 (817.9) 3. All individuals sentenced to compulsory labor in the mines and all governmental servants supported by tax funds are, for the periods of such services, disenfranchised. This does not apply to aged persons who may be retired on pensions at sixty-five.

7295 (817.9) 4. There are five brackets of suffrage reflecting the average yearly taxes paid for each half-decade period. Heavy taxpayers are permitted extra votes up to five. This grant is independent of all other recognition, but in no case can any person cast over ten ballots.

7296 (818.1) 5. At the time this franchise plan was adopted, the territorial method of voting was abandoned in favor of the economic or functional system. All citizens now vote as members of industrial, social, or professional groups, regardless of their residence. Thus the electorate consists of solidified, unified, and intelligent groups who elect only their best members to positions of governmental trust and responsibility. There is one exception to this scheme of functional or group suffrage: The election of a federal chief executive every six years is by nation-wide ballot, and no citizen casts over one vote.

7297 (818.2) Thus, except in the election of the chief executive, suffrage is exercised by economic, professional, intellectual, and social groupings of the citizenry. The ideal state is organic, and every free and intelligent group of citizens represents a vital and functioning organ within the larger governmental organism.

7298 (818.3) The schools of statesmanship have power to start proceedings in the state courts looking toward the disenfranchisement of any defective, idle, indifferent, or criminal individual. These people recognize that, when fifty per cent of a nation is inferior or defective and possesses the ballot, such a nation is doomed. They believe the dominance of mediocrity spells the downfall of any nation. Voting is compulsory, heavy fines being assessed against all who fail to cast their ballots.

10. DEALING WITH CRIME

72101 (818.4) The methods of this people in dealing with crime, insanity, and degeneracy, while in some

بدون شک از جهات دیگر برای بیشتر مردم یورنثیا شوکه کننده است. مجرمان معمولی و معیوبین از روی جنسیت در گنجیهای گوناگون کشاورزی قرار داده می‌شوند و بیش از حد خودکفا هستند. مجرمان جدی‌تر عادت و بی‌عقلان علاج ناپذیر توسط دادگاهها در اتاقهای اعدام با گاز کشنده به مرگ محکوم می‌شوند. جرمهای بیشمار سوا از قتل، شامل خیانت به اعتماد دولتی نیز مجازات مرگ را به همراه می‌آورند، و اجرای عدالت قطعی و سریع است.

این مردم در حال گذار از عصر منفی به دوران مثبت قانون هستند. اخیراً آنان تا آنجا پیش رفته‌اند که از طریق محکوم کردن آنهایی که معتقدند قاتلان بالقوه و مجرمان عمده هستند به خدمت مادام‌العمر در کلنیهای زندان سعی در پیشگیری از جرم می‌کنند. اگر چنین محکومانی متعاقباً نشان دهند که نرمال‌تر شده‌اند، ممکن است که به قید ضمانت آزاد شده یا بخشوده شوند. میزان آدمکشی در این قاره فقط یک در صد مقدار آن در میان سایر ملتها است.

تلاش برای ممانعت از تولید مثل جنایتکاران و معیوبین بیش از یکصد سال پیش آغاز گشت و تاکنون نتایج خشنود کننده‌ای به بار آورده است. برای دیوانگان هیچ زندان یا بیمارستانی وجود ندارد. یک دلیل آن این است که فقط در حدود ده درصد از این گروهها نسبت به آنچه که در یورنثیا یافت می‌شود وجود دارد.

ways pleasing, will, no doubt, in others prove shocking to most Urantians. Ordinary criminals and the defectives are placed, by sexes, in different agricultural colonies and are more than self-supporting. The more serious habitual criminals and the incurably insane are sentenced to death in the lethal gas chambers by the courts. Numerous crimes aside from murder, including betrayal of governmental trust, also carry the death penalty, and the visitation of justice is sure and swift.

72102 (8185) These people are passing out of the negative into the positive era of law. Recently they have gone so far as to attempt the prevention of crime by sentencing those who are believed to be potential murderers and major criminals to life service in the detention colonies. If such convicts subsequently demonstrate that they have become more normal, they may be either paroled or pardoned. The homicide rate on this continent is only one per cent of that among the other nations.

72103 (8186) Efforts to prevent the breeding of criminals and defectives were begun over one hundred years ago and have already yielded gratifying results. There are no prisons or hospitals for the insane. For one reason, there are only about ten per cent as many of these groups as are found on Urantia.

11- آمادگی نظامی

فارغ‌التحصیل مدارس نظامی فدرال ممکن است به عنوان "نگهبانان تمدن" در هفت رسته، مطابق توان و تجربه، توسط رئیس شورای ملی دفاع به خدمت گمارده شوند. این شورا شامل بیست و پنج عضو است، که توسط بالاترین دادگاههای والدین، تحصیلی، و صنعتی کاندیدا شده و به وسیله دادگاه عالی فدرال تأیید می‌شوند، و ریاست آن را رئیس ستاد امور هماهنگ شده نظامی به عهده دارد. چنین اعضای تا سن هفتاد سالگی خدمت می‌کنند.

درسهایی که به وسیله این افسران کادر دنبال می‌شود، چهار سال طول می‌کشد و به گونه‌ای یکنواخت با تخصص در برخی کارها و حرفه‌ها مربوط است. آموزش نظامی هرگز بدون این تدریس مربوطه صنعتی، علمی، یا حرفه‌ای داده نمی‌شود. هنگامی که آموزش نظامی پایان می‌یابد، فرد در طول درس چهار ساله‌اش نیمی از آموزشی را که در هر مدرسه ویژه داده می‌شود و دروس آن نیز چهار سال طول دارد، دریافت کرده است. بدین ترتیب از طریق فراهم ساختن این فرصت برای یک تعداد زیاد از مردان که بتوانند ضمن کسب نیمه اول یک آموزش تکنیکی یا حرفه‌ای خود را تأمین سازند، از ایجاد یک طبقه حرفه‌ای نظامی اجتناب می‌شود.

خدمت نظامی در طول دوران صلح صرفاً داوطلبانه است، و ثبت نام در کلیه شاخه‌های خدمت چهار سال است. در طی این مدت هر مرد علاوه بر

11. MILITARY PREPAREDNESS

7211.1 (8187) Graduates of the federal military schools may be commissioned as "guardians of civilization" in seven ranks, in accordance with ability and experience, by the president of the National Council of Defense. This council consists of twenty-five members, nominated by the highest parental, educational, and industrial tribunals, confirmed by the federal supreme court, and presided over ex officio by the chief of staff of co-ordinated military affairs. Such members serve until they are seventy years of age.

7211.2 (8187) The courses pursued by such commissioned officers are four years in length and are invariably correlated with the mastery of some trade or profession. Military training is never given without this associated industrial, scientific, or professional schooling. When military training is finished, the individual has, during his four years' course, received one half of the education imparted in any of the special schools where the courses are likewise four years in length. In this way the creation of a professional military class is avoided by providing this opportunity for a large number of men to support themselves while securing the first half of a technical or professional training.

7211.3 (8182) Military service during peacetime is purely voluntary, and the enlistments in all branches of the service are for four years, during which every man

فرآگیری ماهرانه تاکتیکهای نظامی، یک خط ویژه یادگیری را دنبال می‌کند. آموزش در موسیقی یکی از پیگیریهای عمده مدارس مرکزی نظامی و بیست و پنج اردوی آموزشی است که در حول و حوش قاره پراکنده‌اند. در طول دوران رکود صنعتی هزاران فرد بیکار در ساختن استحکامات نظامی قاره در زمین و دریا و در هوا به طور اتوماتیک به کار گرفته می‌شوند.

اگر چه این مردم برای دفاع در برابر تهاجم مردمان متخاصم اطراف از تأسیسات نیرومند جنگی برخوردار هستند، می‌توان در تحسین از آنان ثبت کرد که بیش از یکصد سال است که این منابع نظامی را در یک جنگ تهاجمی به کار نگرفته‌اند. آنها تا آن نقطه متمکن شده‌اند که بدون کردن نهان به وسوسه به کار گرفتن نیروهای جنگی خود در تجاوز، می‌توانند به طور قدرتمندانه از تمدن دفاع کنند. از هنگام برقراری کشور متحده قاره‌ای، هیچ جنگ داخلی رخ نداده است، اما در طی دو قرن گذشته این مردم برای شرکت در نه جنگ تدافعی بی‌امان که ستمی آن بر ضد اتحادیه‌های نیرومند قدرتهای کره بوده است فرا خوانده شده‌اند. اگر چه این ملت در برابر تهاجم همسایگان متخاصم از دفاع مکفی برخوردار است، توجه بسیار بیشتری به آموزش سیاستمداران، دانشمندان، و فلاسفه مبذول می‌دارد.

در هنگامی که این ملت با دنیا در صلح به سر می‌برد، کلیه مکانیسمهای تدافعی سیار نسبتاً به طور کامل در بازرگانی، تجارت، و تفریح به کار گرفته می‌شوند. هنگامی که جنگ اعلام می‌شود، تمامی ملت بسیج می‌شود. در سراسر دوره مخصصات، در کلیه صنایع حقوق نظامی پرداخت می‌شود، و رؤسای کلیه بخشهای نظامی اعضای کابینه رئیس اجرایی می‌شوند.

12- ملتهای دیگر

اگر چه جامعه و دولت این مردم بی‌همتا از بسیاری جهات از جوامع و دولتهای ملتهای یورنشیا برترند، باید ذکر شود که در قاره‌های دیگر (پایزه قاره در این سیاره وجود دارد) دولتها از ملتهای پیشرفته‌تر یورنشیا به طور آشکار پست‌ترند.

همین حالا این دولت برتر در حال طرح‌ریزی برای برقراری روابط به صورت سفیر با مردمان پست‌تر می‌باشد، و برای اولین بار یک رهبر بزرگ مذهبی برخاسته است که از فرستادن مبلغین مذهبی به این ملتهای اطراف حمایت می‌کند. ما نگران این هستیم که آنها همان اشتباهی را مرتکب شوند که بسیاری از دیگران، هنگامی که سعی در تحمیل یک فرهنگ و مذهب برتر به سایر نژادها کرده‌اند، مرتکب شده‌اند. چه کار شگفت‌انگیزی در این کره می‌توان انجام داد، اگر این ملت قاره‌ای دارای فرهنگ پیشرفته صرفاً به خارج رود و بهترینهای مردمان همسایه را نزد خود آورد، و بعد از آموزش دادن آنها، آنان را به عنوان فرستادگان فرهنگی نزد برادران تاریک اندیش خویش بازگرداند! البته اگر یک پسر مجیسترئیل به زودی نزد این ملت پیشرفته آید، ممکن است سریعاً کارهای بزرگی در این کره به وقوع

pursues some special line of study in addition to the mastery of military tactics. Training in music is one of the chief pursuits of the central military schools and of the twenty-five training camps distributed about the periphery of the continent. During periods of industrial slackness many thousands of unemployed are automatically utilized in upbuilding the military defenses of the continent on land and sea and in the air.

7211.4 (819.3) Although these people maintain a powerful war establishment as a defense against invasion by the surrounding hostile peoples, it may be recorded to their credit that they have not in over one hundred years employed these military resources in an offensive war. They have become civilized to that point where they can vigorously defend civilization without yielding to the temptation to utilize their war powers in aggression. There have been no civil wars since the establishment of the united continental state, but during the last two centuries these people have been called upon to wage nine fierce defensive conflicts, three of which were against mighty confederations of world powers. Although this nation maintains adequate defense against attack by hostile neighbors, it pays far more attention to the training of statesmen, scientists, and philosophers.

7211.5 (819.4) When at peace with the world, all mobile defense mechanisms are quite fully employed in trade, commerce, and recreation. When war is declared, the entire nation is mobilized. Throughout the period of hostilities military pay obtains in all industries, and the chiefs of all military departments become members of the chief executive's cabinet.

12. THE OTHER NATIONS

7212.1 (819.5) Although the society and government of this unique people are in many respects superior to those of the Urantia nations, it should be stated that on the other continents (there are eleven on this planet) the governments are decidedly inferior to the more advanced nations of Urantia.

7212.2 (819.6) Just now this superior government is planning to establish ambassadorial relations with the inferior peoples, and for the first time a great religious leader has arisen who advocates the sending of missionaries to these surrounding nations. We fear they are about to make the mistake that so many others have made when they have endeavored to force a superior culture and religion upon other races. What a wonderful thing could be done on this world if this continental nation of advanced culture would only go out and bring to itself the best of the neighboring peoples and then, after educating them, send them back as emissaries of culture to their benighted brethren! Of course, if a Magisterial Son should soon come to this advanced nation, great things could quickly happen

پیوند.

این شرح امور مربوط به یک سیاره همسایه، از طریق اجازه مخصوص با هدف پیش بردن تمدن و شتاب بخشیدن به تکامل دولتی در یورنشیا انجام پذیرفته است. مطالب بسیار بیشتری می‌توان نقل کرد که بدون شک موجب علاقه مردم یورنشیا گشته و کنجکاوی آنان را بر خواهد انگیزد، اما این آشکارسازی محدوده حکم مجاز ما را در بر می‌گیرد.

با این وجود یورنشاییها باید توجه داشته باشند که کره همتای آنها در خانواده ساتانیا نه از مأموریت‌های مجیسترئیل و نه اعطایی پسران بهشت بهره‌مند گشته است. همچنین مردمان گوناگون یورنشیا با چنین تفاوت فرهنگی، آنطور که ملت قاره‌ای را از همقطاران سیاره‌ای آن جدا می‌سازد، از یکدیگر منفک نیستند.

باریدن روح حقیقت، بنیاد معنوی را برای تحقق دستاوردهای بزرگ به نفع نژاد بشری دنیای اعطایی فراهم می‌سازد. از این رو یورنشیا برای تحقق فوری‌تر یک دولت سیاره‌ای با قوانین، مکانیسمها، سمبلها، آداب و رسوم، و زبان آن به مراتب آمادتر است، و اینها تماماً می‌توانند به برقراری صلح جهانی تحت قانون به طور بسیار زیاد کمک کنند و می‌توانند به طلوع یک عصر واقعی تلاش معنوی در آینده راه برند؛ و چنین عصری آستان سیاره‌ای به اعصار اوتوپییایی نور و حیات می‌باشد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبدان.]

on this world.

72123 (820.1) This recital of the affairs of a neighboring planet is made by special permission with the intent of advancing civilization and augmenting governmental evolution on Urantia. Much more could be narrated that would no doubt interest and intrigue Urantians, but this disclosure covers the limits of our permissive mandate.

72124 (820.2) Urantians should, however, take note that their sister sphere in the Satania family has benefited by neither magisterial nor bestowal missions of the Paradise Sons. Neither are the various peoples of Urantia set off from each other by such disparity of culture as separates the continental nation from its planetary fellows.

72125 (820.3) The pouring out of the Spirit of Truth provides the spiritual foundation for the realization of great achievements in the interests of the human race of the bestowal world. Urantia is therefore far better prepared for the more immediate realization of a planetary government with its laws, mechanisms, symbols, conventions, and language — all of which could contribute so mightily to the establishment of world-wide peace under law and could lead to the sometime dawning of a real age of spiritual striving; and such an age is the planetary threshold to the utopian ages of light and life.

72126 (820.4) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 73. باغ عدن

074 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 072

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 73

باغ عدن

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- نودیها و آمادانیها
- 2- برنامه ریزی برای باغ
- 3- مکان باغ
- 4- تأسیس باغ
- 5- خانه بوستانی
- 6- درخت حیات
- 7- سرنوشت عدن

PAPER 73

THE GARDEN OF EDEN

SECTIONS

Introduction

1. The Nodites and the Amadonites
2. Planning for the Garden
3. The Garden Site
4. Establishing the Garden
5. The Garden Home
6. The Tree of Life
7. The Fate of Eden

مقدمه مقاله

زوال فرهنگی و فقط معنوی که از سقوط کلیگشیا و آشفتگی اجتماعی متعاقب آن ناشی می شد تأثیر اندکی در وضعیت فیزیکی یا بیولوژیک مردمان یورنشیا داشت. به رغم تنزل فرهنگی و اخلاقی که در پی خیانت کلیگشیا و دلیگشیا به طور بسیار سریع حاصل شد، تکامل ارگاتیک شتابان پیش می رفت. و در تاریخ سیاره ای، تقریباً چهل هزار سال پیش، زمانی فرا رسید که حاملین حیات که مشغول به کار بودند متوجه شدند، از نقطه نظر بیولوژیک صرف، پیشرفت تکاملی نژادهای یورنشیا به نقطه اوج خود نزدیک می شود. پذیرشگران ملک صادق که با این عقیده موافق بودند فوراً موافقت کردند به حاملین حیات پیوسته و طی درخواستی از والامرتبه های ایدنشیا تقاضا کنند که یورنشیا با نظر صدور اجازه برای اعزام ارتقا دهندگان بیولوژیک، یک پسر و دختر ماتریال، بازدید شود.

این تقاضا خطاب به والامرتبه های ایدنشیا صورت گرفت، زیرا آنان از هنگام سقوط کلیگشیا و تهی شدن موقت اتوریته در جروسم برای بسیاری از امور یورنشیا اعمال قدرت قضایی می کردند.

تابامانتیا، سرپرست مسئول کرات سری دهگانه یا آزمایشی، آمد سیاره را بازدید کند و پس از بررسی

INTRODUCTION

^{7301 (821.1)} THE cultural decadence and spiritual poverty resulting from the Caligastia downfall and consequent social confusion had little effect on the physical or biologic status of the Urantia peoples. Organic evolution proceeded apace, quite regardless of the cultural and moral setback which so swiftly followed the disaffection of Caligastia and Daligastia. And there came a time in the planetary history, almost forty thousand years ago, when the Life Carriers on duty took note that, from a purely biologic standpoint, the developmental progress of the Urantia races was nearing its apex. The Melchizedek receivers, concurring in this opinion, readily agreed to join the Life Carriers in a petition to the Most Highs of Edentia asking that Urantia be inspected with a view to authorizing the dispatch of biologic uplifters, a Material Son and Daughter.

^{7302 (821.2)} This request was addressed to the Most Highs of Edentia because they had exercised direct jurisdiction over many of Urantia's affairs ever since Caligastia's downfall and the temporary vacation of authority on Jerusem.

^{7303 (821.3)} Tabamantia, sovereign supervisor of the series of decimal or experimental worlds, came to

پیشرفت نژادی، به طریقه مقتضی توصیه نمود که فرزندان ماتریال به یورنشیا عطا گردند. اندکی کمتر از یکصد سال از زمان بازدید او، آدم و حوا، یک پسر و دختر ماتریال سیستم محلی، رسیدند و کار دشوار تلاش برای گرمکشایی امور مغشوش سیاره‌ای را که به سبب عصیان و قرار گرفتن تحت تحریم انزوای معنوی از پیشرفت بازداشته شده بود شروع کردند.

inspect the planet and, after his survey of racial progress, duly recommended that Urantia be granted Material Sons. In a little less than one hundred years from the time of this inspection, Adam and Eve, a Material Son and Daughter of the local system, arrived and began the difficult task of attempting to untangle the confused affairs of a planet retarded by rebellion and resting under the ban of spiritual isolation.

1- نودیه‌ها و آمادانیها

در یک سیارهٔ نرمال، ورود پسر ماتریال معمولاً از نزدیک شدن یک عصر بزرگ اختراع، پیشرفت مادی، و روشننگری عقلانی خبر می‌دهد. دوران پس از آدم، عصر بزرگ علمی بیشتر کرات می‌باشد، ولی در یورنشیا چنین نبود. اگر چه سیاره از نژادهایی پر بود که به لحاظ فیزیکی مناسب بودند، قبایل در اعماق بربریت و رکود اخلاقی تحلیل رفته بودند.

1. THE NODITES AND THE AMADONITES

731.1 (821.4) On a normal planet the arrival of the Material Son would ordinarily herald the approach of a great age of invention, material progress, and intellectual enlightenment. The post-Adamic era is the great scientific age of most worlds, but not so on Urantia. Though the planet was peopled by races physically fit, the tribes languished in the depths of savagery and moral stagnation.

ده هزار سال بعد از شورش عملاً تمامی دستاوردهای حکومت پرنس محو شده بود. اگر این پسر گمراه هرگز به یورنشیا نیامده بود نژادهای دنیا قدری در شرایط بهتری بودند. فقط بین نودیه‌ها و آمادانیها سنن دلمیشیا و فرهنگ پرنس سیاره‌ای تداوم یافته بود.

731.2 (821.5) Ten thousand years after the rebellion practically all the gains of the Prince's administration had been effaced; the races of the world were little better off than if this misguided Son had never come to Urantia. Only among the Nodites and the Amadonites was there persistence of the traditions of Dalamatia and the culture of the Planetary Prince.

نودیه‌ها، نوادگان اعضای شورشی پرسنل پرنس بودند، و نام آنها از اولین رهبرشان، نود، که زمانی رئیس کمیسیون دلمیشیا در زمینهٔ صنعت و بازرگانی بود مشتق شده بود. آمادانیها نوادگان آن اندانیهایی بودند که برگزیدند نسبت به ون و آمادان وفادار باقی بمانند. "آمادانی" بیشتر یک لقب فرهنگی و مذهبی است تا یک اصطلاح نژادی. آمادانیها از نقطه نظر نژادی اساساً اندانی بودند. "نودی" هم یک اصطلاح فرهنگی و هم نژادی می‌باشد، زیرا نودیه‌ها خود هشتمین نژاد یورنشیا را تشکیل می‌دادند.

731.3 (821.6) The Nodites were the descendants of the rebel members of the Prince's staff, their name deriving from their first leader, Nod, onetime chairman of the Dalamatia commission on industry and trade. The Amadonites were the descendants of those Andonites who chose to remain loyal with Van and Amadon. "Amadonite" is more of a cultural and religious designation than a racial term; racially considered the Amadonites were essentially Andonites. "Nodite" is both a cultural and racial term, for the Nodites themselves constituted the eighth race of Urantia.

بین نودیه‌ها و آمادانیها یک عداوت سنتی وجود داشت. هر گاه که اولاد این دو گروه سعی می‌کردند به کار مشترکی دست زنند، این خصومت پیوسته نمودار می‌گردید. حتی بعدها، در امور عدن، برای آنان به طور فزاینده مشکل بود که با هم در صلح کار کنند.

731.4 (822.1) There existed a traditional enmity between the Nodites and the Amadonites. This feud was constantly coming to the surface whenever the offspring of these two groups would try to engage in some common enterprise. Even later, in the affairs of Eden, it was exceedingly difficult for them to work together in peace.

مدت کوتاهی پس از ویرانی دلمیشیا، پیروان نود به سه گروه عمده تقسیم شدند. گروه مرکزی در مجاورت بلافصل خانهٔ اولیهٔ خود نزدیک دهانهٔ آبهای خلیج فارس باقی ماندند. گروه شرقی به نواحی کوهستانی ایلام درست در شرق درهٔ فرات کوچ کردند. گروه غربی در شمال شرقی سواحل سوری دریای مدیترانه و در سرزمین مجاور مستقر شدند.

731.5 (822.2) Shortly after the destruction of Dalamatia the followers of Nod became divided into three major groups. The central group remained in the immediate vicinity of their original home near the headwaters of the Persian Gulf. The eastern group migrated to the highland regions of Elam just east of the Euphrates valley. The western group was situated on the northeastern Syrian shores of the Mediterranean and in adjacent territory.

این نودیه‌ها آزادانه با نژادهای سنگیک مزاجت

731.6 (822.3) These Nodites had freely mated with the Sangik races and had left behind an able progeny.

کرده و اولادی توانا از خود به جا گذاشته بودند. و برخی از نوادگان دلمیشیاییهای شورشی متعاقباً به ون و پیروان وفادارش در سرزمینهای شمال بین‌النهرین ملحق شدند. اینجا در نزدیکی دریاچه ون و ناحیه جنوبی دریای خزر، نودیه با آمادانیها در هم آمیخته و اختلاط یافتند، و آنان در زمره "مردان قدرتمند دوران باستان" محسوب شدند.

پیش از ورود آدم و حوا این گروهها — نودیهها و آمادانیها — پیشرفته‌ترین و با فرهنگ‌ترین نژادهای کره زمین بودند.

2- برنامه‌ریزی برای باغ

برای تقریباً یکصد سال پیش از بازدید تابمانشیا، ون و یارانش از ستاد مرکزی کوهستانی‌شان در زمینه اصول اخلاقیات و فرهنگ دنیا، پیرامون ورود یک پسر موعود خداوند، یک ارتقا دهنده نژادی، یک آموزگار حقیقت، و جانشین شایسته کلیگششیای خیانتکار موعظه کرده بودند. اگر چه اکثریت ساکنان دنیا آن روزها نسبت به این پیشگویی کم علاقه بودند و با اصلاً علاقه‌ای نشان نمی‌دادند، آنهایی که در تماس نزدیک با ون و آمادان بودند چنین آموزشی را جدی گرفته و شروع کردند برای استقبال واقعی از پسر موعود برنامه‌ریزی کنند.

ون داستان پسران ماتریال در جروسم، آنچه را که پیش از آمدن به یورنشیا درباره آنان می‌دانست، به نزدیکترین یاران خود گفت. او به خوبی می‌دانست که این فرزندان نوع آدم همیشه در منازل بوستانی ساده ولی مسحور کننده زندگی می‌کنند، و هشتاد و سه سال پیش از ورود آدم و حوا پیشنهاد کرد که آنان خود را به اعلان ورود آنها و به آماده سازی یک منزل بوستانی برای استقبال از آنها وقف کنند.

ون و آمادان از ستاد مرکزی‌شان در کوهستان و از شصت و یک آبادی پراکنده و دور از هم، گروهی بیش از سه هزار کارگر راغب و پرشور را عضوگیری کردند، که در اجتماعی رسمی خود را وقف این مأموریت آماده سازی برای پسر موعود، یا اقلاً مورد انتظار، نمودند.

ون داوطلبان خود را به گروههای یکصد نفره تقسیم نمود، با یک کلپتان در رأس هر یک و یک معاون که در زمره پرسنل شخصیش به عنوان افسر رابط خدمت می‌کرد، و آمادان را به عنوان معاون خویش نگاه داشت. این کمیسیونها همگی کار مقدماتی خود را مشتاقانه شروع کردند، و کمیته یافتن جا برای باغ شتابان عازم جستجو برای مکان ایده‌آل گردید.

اگر چه کلیگششیا و دلیگششیا از بیشتر قدرت خود برای شرارت محروم گشته بودند، به هر کار ممکن دست زدند تا مانع کار آماده سازی باغ شده و آن را خنثی سازند. اما دسیسه‌های شرورانه آنان با فعالیتهای صادقانه تقریباً ده هزار مخلوق بینابینی وفادار که برای پیشبرد این امر خطیر به طور خستگی ناپذیر تلاش می‌کردند وسیعاً خنثی گردید.

And some of the descendants of the rebellious Dalamatians subsequently joined Van and his loyal followers in the lands north of Mesopotamia. Here, in the vicinity of Lake Van and the southern Caspian Sea region, the Nodites mingled and mixed with the Amadonites, and they were numbered among the "mighty men of old."

^{731.7 (822.4)} Prior to the arrival of Adam and Eve these groups — Nodites and Amadonites — were the most advanced and cultured races on earth.

2. PLANNING FOR THE GARDEN

^{732.1 (822.5)} For almost one hundred years prior to Tabamantia's inspection, Van and his associates, from their highland headquarters of world ethics and culture, had been preaching the advent of a promised Son of God, a racial uplifter, a teacher of truth, and the worthy successor of the traitorous Caligastia. Though the majority of the world's inhabitants of those days exhibited little or no interest in such a prediction, those who were in immediate contact with Van and Amadon took such teaching seriously and began to plan for the actual reception of the promised Son.

^{732.2 (822.6)} Van told his nearest associates the story of the Material Sons on Jerusem; what he had known of them before ever he came to Urantia. He well knew that these Adamic Sons always lived in simple but charming garden homes and proposed, eighty-three years before the arrival of Adam and Eve, that they devote themselves to the proclamation of their advent and to the preparation of a garden home for their reception.

^{732.3 (822.7)} From their highland headquarters and from sixty-one far-scattered settlements, Van and Amadon recruited a corps of over three thousand willing and enthusiastic workers who, in solemn assembly, dedicated themselves to this mission of preparing for the promised — at least expected — Son.

^{732.4 (822.8)} Van divided his volunteers into one hundred companies with a captain over each and an associate who served on his personal staff as a liaison officer, keeping Amadon as his own associate. These commissions all began in earnest their preliminary work, and the committee on location for the Garden sallied forth in search of the ideal spot.

^{732.5 (822.9)} Although Caligastia and Daligastia had been deprived of much of their power for evil, they did everything possible to frustrate and hamper the work of preparing the Garden. But their evil machinations were largely offset by the faithful activities of the almost ten thousand loyal midway creatures who so tirelessly labored to advance the enterprise.

3- مکان باغ

کمیته تعیین مکان برای تقریباً سه سال غایب بود. این کمیته در رابطه با سه مکان محتمل نظر مساعد داد: اولی یک جزیره در خلیج فارس بود؛ دومی، مکان یک رودخانه که متعاقباً به عنوان باغ دوم به اشغال درآمد؛ سومی، یک شبه جزیره طویل باریک — تقریباً یک جزیره — که از سواحل شرقی دریای مدیترانه به سمت غرب امتداد می‌یافت.

کمیته تقریباً به اتفاق آراء انتخاب سوم را مطلوب دانست. این مکان انتخاب گردید، و دو سال صرف انتقال مرکز فرهنگی دنیا، از جمله درخت حیات، به این شبه جزیره مدیترانه‌ای شد. هنگامی که ون و همراهانش از راه رسیدند، به غیر از یک گروه، تمامی ساکنان شبه جزیره آنجا را به طور مسالمت‌آمیز تخلیه کردند.

این شبه جزیره مدیترانه‌ای آب و هوایی مساعد و دمایی ملایم داشت. این آب و هوای ثابت ناشی از کوههای دور تا دور و به خاطر این واقعیت بود که این منطقه در واقع یک جزیره در دریایی واقع در سرزمین داخل بود. در حالی که در کوهستانهای اطراف باران زیادی می‌بارید، به ندرت در داخل عدن باران می‌بارید. ولی هر شب، از شبکه گسترده کانالهای مصنوعی آبیاری، "یک مه بیرون می‌آمد" تا گیاهان باغ را طراوت دهد.

خط ساحلی این منطقه وسیع زمین از ارتفاع قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود و گردنه آن که به سرزمین اصلی وصل بود در باریکترین نقطه‌اش فقط بیست و هفت مایل پهنا داشت. رودخانه بزرگی که باغ را آبیاری می‌کرد از سرزمینهای مرتفع‌تر شبه جزیره سرزیر شده و از طریق گردنه شبه جزیره به سوی شرق به طرف سرزمین اصلی و از آنجا با عبور از سرزمینهای پست بین‌النهرین به دریایی دورتر روان می‌گشت. این رودخانه توسط چهار شاخه فرعی که منشأ در تپه‌های ساحلی شبه جزیره عدن داشتند تغذیه می‌شد، و اینها آن "چهار شعبه" روخانه‌ای هستند که "از عدن خارج می‌شدند" و بعدها با شاخه‌های رودخانه‌هایی که باغ دوم را احاطه می‌کردند اشتباه شدند.

کوههایی که باغ را احاطه می‌کردند مملو از سنگها و فلزات قیمتی بودند، گر چه اینها توجه بسیار کمی را جلب می‌کردند. ایده غالب تجلیل از باغبانی علمی و تمجید از کشاورزی بود.

مکانی که برای باغ انتخاب شد احتمالاً در نوع خود زیباترین نقطه در تمام کره زمین بود، و آب و هوا در آن هنگام ایده‌آل بود. در هیچ جای دیگر مکانی که بتواند خود را به گونه‌ای تمام عیار به چنین بهشتی از نمایش زندگی گیاهی تبدیل گرداند وجود نداشت. در این میعادگاه شیره تمدن یورنشیا در حال گرد آمدن بود. بدون آن و خارج از آن، دنیا در تاریکی، جهل، و توحش به سر می‌برد. عدن یک نقطه درخشان در یورنشیا بود؛ آن طبعاً رویایی دلپذیر بود، و به زودی به شعری از چشم‌انداز پرتالو، زیبا، و کامل تبدیل شد.

3. THE GARDEN SITE

7331 (8231) The committee on location was absent for almost three years. It reported favorably concerning three possible locations: The first was an island in the Persian Gulf; the second, the river location subsequently occupied as the second garden; the third, a long narrow peninsula — almost an island — projecting westward from the eastern shores of the Mediterranean Sea.

7332 (8232) The committee almost unanimously favored the third selection. This site was chosen, and two years were occupied in transferring the world's cultural headquarters, including the tree of life, to this Mediterranean peninsula. All but a single group of the peninsula dwellers peaceably vacated when Van and his company arrived.

7333 (8233) This Mediterranean peninsula had a salubrious climate and an equable temperature; this stabilized weather was due to the encircling mountains and to the fact that this area was virtually an island in an inland sea. While it rained copiously on the surrounding highlands, it seldom rained in Eden proper. But each night, from the extensive network of artificial irrigation channels, a "mist would go up" to refresh the vegetation of the Garden.

7334 (8234) The coast line of this land mass was considerably elevated, and the neck connecting with the mainland was only twenty-seven miles wide at the narrowest point. The great river that watered the Garden came down from the higher lands of the peninsula and flowed east through the peninsular neck to the mainland and thence across the lowlands of Mesopotamia to the sea beyond. It was fed by four tributaries which took origin in the coastal hills of the Edenic peninsula, and these are the "four heads" of the river which "went out of Eden," and which later became confused with the branches of the rivers surrounding the second garden.

7335 (8235) The mountains surrounding the Garden abounded in precious stones and metals, though these received very little attention. The dominant idea was to be the glorification of horticulture and the exaltation of agriculture.

7336 (8236) The site chosen for the Garden was probably the most beautiful spot of its kind in all the world, and the climate was then ideal. Nowhere else was there a location which could have lent itself so perfectly to becoming such a paradise of botanic expression. In this rendezvous the cream of the civilization of Urantia was forgathering. Without and beyond, the world lay in darkness, ignorance, and savagery. Eden was the one bright spot on Urantia; it was naturally a dream of loveliness, and it soon became a poem of exquisite and perfected landscape glory.

4- تأسیس باغ

هنگامی که فرزندان مائیل، ارتقا دهندگان بیولوژیک، سفر موقت خود را در یک کره تکاملی آغاز می‌کنند، منزلگاه آنان اغلب باغ عدن نامیده می‌شود، زیرا آنجا با زیبایی گلستانی و شکوه زندگی گیاهی ایندشتیا، پایتخت کوکبه، تعیین ویژگی می‌شود. ون به خوبی از این رسوم مطلع بود و از این رو لازم دید که تمامی شبه جزیره به باغ تخصیص داده شود. برای سرزمین اصلی مجاور چراگاه و دامپروری طرح ریزی شده بود. از زندگی حیوانی، فقط پرندگان و انواع جانوران اهلی در پارک یافت می‌شدند. دستورات ون این بود که عدن باید یک باغ باشد، و فقط یک باغ. هیچ حیوانی هرگز در داخل محوطه آن ذبح نشد. تمامی گوشتی که طی تمامی سالهای ساختمان سازی توسط کارگران باغ خورده می‌شد از گله‌هایی که در سرزمین اصلی تحت محافظت نگاهداری می‌شدند به داخل آورده می‌شد.

اولین کار، ساختن دیواری آجری در عرض گردنه شبه جزیره بود. به دنبال تکمیل این دیوار، کار اصلی زیبا سازی نمای زمین و خانه سازی می‌توانست بدون وقفه پیش رود.

باغی مختص جانوران از طریق ساختن دیواری کوچکتر درست در خارج دیوار اصلی ساخته شد. فضای حائل، که با انواع حیوانات وحشی اشغال گردیده بود، به صورت یک دفاع مضاعف در برابر حملات خصمانه عمل می‌کرد. این جایگاه جانوران وحشی در دوازده بخش بزرگ سازماندهی شده بود، و راههای محصور شده با دیوار از میان این گروهها به دوازده دروازه باغ، رودخانه و مراتع مجاور آن که منطقه مرکزی را اشغال می‌کرد راه می‌برد.

در آماده سازی باغ فقط کارگران داوطلب به کار گرفته شدند؛ هیچگاه از اجیران استفاده نشد. آنان برای امرار معاش در باغ کشتکاری و گله‌داری می‌کردند. کمکهای غذایی نیز از ایمانداران نزدیک دریافت می‌شد. و به رغم مشکلات موجود در وضعیت مغشوش دنیا طی این ایام طاقت فرسا این پروژه بزرگ به نقطه اتمام رسانده شد.

ولی این موجب نومییدی بزرگی بود آنگاه که ون که نمی‌دانست چه زمانی پسر و دختر مورد انتظار ممکن است بیایند، از آنجایی که ورود آنان ممکن بود به تأخیر بیفتد، پیشنهاد کرد نسل جوان‌تر نیز در کار ادامه این امر خطیر آموزش داده شوند. این از جانب ون مثل اعتراف به فقدان ایمان به نظر می‌رسید و مشکل قابل ملاحظه‌ای به وجود آورد، موجب ترک خدمت بسیاری گردید؛ اما ون با طرح آماده سازی خود پیش رفت، و در این اثنا جای ترک کنندگان را با داوطلبان جوان‌تر پر نمود.

5- خانه بوستانی

در مرکز شبه جزیره عدنی معبد زیبایی سنگی پدر

4. ESTABLISHING THE GARDEN

^{734.1 (823.7)} When Material Sons, the biologic uplifters, begin their sojourn on an evolutionary world, their place of abode is often called the Garden of Eden because it is characterized by the floral beauty and the botanic grandeur of Edentia, the constellation capital. Van well knew of these customs and accordingly provided that the entire peninsula be given over to the Garden. Pasturage and animal husbandry were projected for the adjoining mainland. Of animal life, only the birds and the various domesticated species were to be found in the park. Van's instructions were that Eden was to be a garden, and only a garden. No animals were ever slaughtered within its precincts. All flesh eaten by the Garden workers throughout all the years of construction was brought in from the herds maintained under guard on the mainland.

^{734.2 (824.1)} The first task was the building of the brick wall across the neck of the peninsula. This once completed, the real work of landscape beautification and home building could proceed unhindered.

^{734.3 (824.2)} A zoological garden was created by building a smaller wall just outside the main wall; the intervening space, occupied by all manner of wild beasts, served as an additional defense against hostile attacks. This menagerie was organized in twelve grand divisions, and walled paths led between these groups to the twelve gates of the Garden, the river and its adjacent pastures occupying the central area.

^{734.4 (824.3)} In the preparation of the Garden only volunteer laborers were employed; no hirelings were ever used. They cultivated the Garden and tended their herds for support; contributions of food were also received from near-by believers. And this great enterprise was carried through to completion in spite of the difficulties attendant upon the confused status of the world during these troublous times.

^{734.5 (824.4)} But it was a cause for great disappointment when Van, not knowing how soon the expected Son and Daughter might come, suggested that the younger generation also be trained in the work of carrying on the enterprise in case their arrival should be delayed. This seemed like an admission of lack of faith on Van's part and made considerable trouble, caused many desertions; but Van went forward with his plan of preparedness, meantime filling the places of the deserters with younger volunteers.

5. THE GARDEN HOME

^{735.1 (824.5)} At the center of the Edenic peninsula was

جهانی، پرستشگاه مقدس باغ، واقع شده بود. در سمت شمال مراکز اداری برپا شدند. در سمت جنوب خانه‌هایی برای کارگران و خانواده‌های آنان ساخته شدند. در سمت غرب قطعه زمینی برای مدارس پیشنهادی سیستم آموزشی پسر مورد انتظار فراهم شده بود، حال آن که در "شرق عدن" منازل برای پسر موعود و اولاد بلافصل او ساخته شدند. طرح‌های معماری برای عدن، منازل و زمین فراوانی برای یک میلیون موجود بشری فراهم می‌کرد.

در هنگام ورود آدم، گر چه فقط یک چهارم باغ به اتمام رسیده بود، هزاران مایل نهرهای آبیاری و بیش از دوازده هزار مایل جاده‌ها و راه‌های سنگفرش شده داشت. اندکی بیش از پنج هزار ساختمان اجری در بخش‌های گوناگون وجود داشت، و تعداد درختان و گیاهان تقریباً فراتر از شمارش بود. بیشترین تعداد منازل که هر یک گروه را در پارک تشکیل می‌داد هفت عدد بود. و گر چه بناهای باغ ساده بودند، از همه هنرمندانتر بودند. جاده‌ها و راه‌ها خوب ساخته شده بودند، و منظر زمین بسیار زیبا بود.

تسهیلات بهداشتی باغ بسیار پیشرفته‌تر از هر چیزی بود که تا آن زمان در یورنشیا به آن مبادرت شده بود. آب آشامیدنی عدن با رعایت اکید مقررات بهداشتی که برای تمیز نگاه داشتن آن طرح‌ریزی شده بود، سالم نگاهداشته شده بود. در طی این ایام نخستین، در اثر نادیده انگاشتن این قوانین مشکلات زیادی حاصل شد، اما ون به تدریج اهمیت این را که اجازه داده نشود هیچ چیز در داخل منبع آب باغ ریخته شود به همکاران خود تفهیم نمود.

پیش از برقراری آبی یک سیستم انتقال فاضلاب، عدنیها دفن دقیق تمامی فضولات یا مواد تجزیه شنی را به کار می‌بستند. بازرسان آمادان هر روزه در جستجوی علل محتمل بیماری گشت‌زنی می‌کردند. مردمان یورنشیا دیگر در رابطه با اهمیت پیشگیری بیماریهای بشری تا دوران بعد قرون نوزدهم و بیستم بیدار نشدند. پیش از تلاشی رژیم عدنی یک سیستم دفع کانالی اجری سرپوشیده ساخته شده بود که زیر دیوارها امتداد داشت و تقریباً یک مایل فراتر از دیوار بیرونی یا کوتاه‌تر باغ به داخل رودخانه عدن تخلیه می‌شد.

تا هنگام ورود آدم بیشتر گیاهان آن بخش دنیا در عدن در حال روئیدن بودند. پیش از آن بسیاری از میومجات، غلات، و تنقلات بسیار بهبود یافته بودند. بسیاری سبزیجات و غلات امروزی ابتدا در اینجا کشت شدند، اما گروهی از انواع گیاهان خوراکی متعاقباً در دنیا از بین رفتند.

در حدود پنج درصد از باغ تحت کشت مصنوعی وسیعی بود. پانزده درصد بخش‌ها کشت شده، و باقیمانده آن در یک حالت کم و بیش طبیعی باقی مانده و موکول به ورود آدم شد، و تصور بر این بود که بهتر است پارک مطابق ایده‌های او به اتمام برسد.

the exquisite stone temple of the Universal Father, the sacred shrine of the Garden. To the north the administrative headquarters was established; to the south were built the homes for the workers and their families; to the west was provided the allotment of ground for the proposed schools of the educational system of the expected Son, while in the "east of Eden" were built the domiciles intended for the promised Son and his immediate offspring. The architectural plans for Eden provided homes and abundant land for one million human beings.

7352 (824.6) At the time of Adam's arrival, though the Garden was only one-fourth finished, it had thousands of miles of irrigation ditches and more than twelve thousand miles of paved paths and roads. There were a trifle over five thousand brick buildings in the various sectors, and the trees and plants were almost beyond number. Seven was the largest number of houses composing any one cluster in the park. And though the structures of the Garden were simple, they were most artistic. The roads and paths were well built, and the landscaping was exquisite.

7353 (824.7) The sanitary arrangements of the Garden were far in advance of anything that had been attempted theretofore on Urantia. The drinking water of Eden was kept wholesome by the strict observance of the sanitary regulations designed to conserve its purity. During these early times much trouble came about from neglect of these rules, but Van gradually impressed upon his associates the importance of allowing nothing to fall into the water supply of the Garden.

7354 (825.1) Before the later establishment of a sewage-disposal system the Edenites practiced the scrupulous burial of all waste or decomposing material. Amadon's inspectors made their rounds each day in search for possible causes of sickness. Urantians did not again awaken to the importance of the prevention of human diseases until the later times of the nineteenth and twentieth centuries. Before the disruption of the Adamic regime a covered brick-conduit disposal system had been constructed which ran beneath the walls and emptied into the river of Eden almost a mile beyond the outer or lesser wall of the Garden.

7355 (825.2) By the time of Adam's arrival most of the plants of that section of the world were growing in Eden. Already had many of the fruits, cereals, and nuts been greatly improved. Many modern vegetables and cereals were first cultivated here, but scores of varieties of food plants were subsequently lost to the world.

7356 (825.3) About five per cent of the Garden was under high artificial cultivation, fifteen per cent partially cultivated, the remainder being left in a more or less natural state pending the arrival of Adam, it being thought best to finish the park in accordance with his ideas.

و بدین ترتیب باغ عدن برای استقبال از آدم موعود و همسرش آماده گردید. و این باغ می‌توانست باعث افتخار دنیایی که تحت اداره کامل و کنترل معمول بود شود. آدم و حوا از طرح کلی عدن بسیار خشنود بودند، گرچه آنان در اثاثیه مکان اقامت شخصی خود تغییرات زیادی انجام دادند.

اگر چه در هنگام ورود آدم کار تزئین به اتمام نرسیده بود، آنجا از پیش گوه‌ری از زیبایی گیاهی بود؛ و طی روزهای نخستین اقامت موقتش در عدن، تمامی باغ شکل جدیدی پیدا کرده و ابعاد جدیدی از زیبایی و شکوه به خود گرفت. هرگز نه پیش از این زمان و نه بعد از آن یورنشیا چنین نمایشی زیبا و کامل از باغبانی و کشاورزی در خود جای نداده است.

6- درخت حیات

ون درخت حیات را که مدت‌ها از آن محافظت شده بود و برگهای آن برای "شفای ملت‌ها" بود و میوه آن برای مدتی طولانی او را در زمین قوت داده بود در مرکز معبد باغ کاشت. ون به خوبی می‌دانست که آدم و حوا نیز بعد از این که یک زمانی به شکل مادی در یورنشیا ظاهر شدند به این هدیهٔ ایدنشیا برای بقای حیاتشان وابسته خواهند بود.

فرزندان ماتریال در پایتخت‌های سیستم به درخت حیات برای بقا نیاز ندارند. فقط در تجدید شخصیت سیاره‌ای آنها به این ضمیمهٔ فناپذیری فیزیکی وابسته هستند.

"درخت شناخت نیک و بد" ممکن است یک تشبیه لفظی، یک نامگذاری سمبلیک که در بر گیرندهٔ تجارب بیشمار بشری است باشد، اما "درخت حیات" یک افسانه نبود؛ آن واقعی بود و برای مدتی طولانی در یورنشیا موجود بود. وقتی که والامرتبه‌های ایدنشیا گماردن کلیگشیا را به عنوان پرنس سیاره‌ای یورنشیا و آن یکصد شهروند جروسم را به عنوان پرسنل اداری او تأیید کردند، نهالی از ایدنشیا را توسط ملک صادق‌ها به سیاره فرستادند، و این گیاه رشد کرد و درخت حیات در یورنشیا شد. این شکل از حیات غیروشمند در کرات ستاد مرکزی کوکبه طبیعی می‌باشد، و همچنین در کرات ستاد مرکزی جهانهای محلی و ابرجهانها و نیز کرات هاونا یافت می‌شود، ولی نه در پایتخت سیستمها.

این آبرگیاه انرژیهای فضایی مشخصی را که پادزهر عناصر ایجادکنندهٔ کهولت در وجود حیوانی بودند ذخیره می‌کرد. میوه درخت حیات همانند یک باطری ذخیره‌سازی فوق شیمیایی بود که وقتی خورده می‌شد نیروی افزایش حیات جهان را به گونه‌ای اسرارآمیز رها می‌ساخت. این شکل از تأمین بقا برای موجودات تکاملی عادی در یورنشیا کاملاً بی‌فایده بود، اما برای یکصد نفر اعضای مادیت یافتهٔ پرسنل کلیگشیا و برای یکصد اندانی تغییر یافته — که از پلاسمای حیاتی خود به افراد پرنس کمک داده، و متقابلاً مالکان

7357 (825:4) And so was the Garden of Eden made ready for the reception of the promised Adam and his consort. And this Garden would have done honor to a world under perfected administration and normal control. Adam and Eve were well pleased with the general plan of Eden, though they made many changes in the furnishings of their own personal dwelling.

7358 (825:5) Although the work of embellishment was hardly finished at the time of Adam's arrival, the place was already a gem of botanic beauty; and during the early days of his sojourn in Eden the whole Garden took on new form and assumed new proportions of beauty and grandeur. Never before this time nor after has Urantia harbored such a beautiful and replete exhibition of horticulture and agriculture.

6. THE TREE OF LIFE

7361 (825:6) In the center of the Garden temple Van planted the long-guarded tree of life, whose leaves were for the "healing of the nations," and whose fruit had so long sustained him on earth. Van well knew that Adam and Eve would also be dependent on this gift of Edentia for their life maintenance after they once appeared on Urantia in material form.

7362 (825:7) The Material Sons on the system capitals do not require the tree of life for sustenance. Only in the planetary repersonalization are they dependent on this adjunct to physical immortality.

7363 (825:8) The "tree of the knowledge of good and evil" may be a figure of speech, a symbolic designation covering a multitude of human experiences, but the "tree of life" was not a myth; it was real and for a long time was present on Urantia. When the Most Highs of Edentia approved the commission of Caligastia as Planetary Prince of Urantia and those of the one hundred Jerusalem citizens as his administrative staff, they sent to the planet, by the Melchizedeks, a shrub of Edentia, and this plant grew to be the tree of life on Urantia. This form of nonintelligent life is native to the constellation headquarters spheres, being also found on the headquarters worlds of the local and superuniverses as well as on the Havona spheres, but not on the system capitals.

7364 (826:1) This superplant stored up certain space-energies which were antidotal to the age-producing elements of animal existence. The fruit of the tree of life was like a superchemical storage battery, mysteriously releasing the life-extension force of the universe when eaten. This form of sustenance was wholly useless to the ordinary evolutionary beings on Urantia, but specifically it was serviceable to the one hundred materialized members of Caligastia's staff and to the one hundred modified Andonites who had contributed of their life plasm to the

آن مکمل زندگی شدند که برای آنان استفاده از میوه درخت حیات را برای طولانی کردن نامحدود وجود در غیر این صورت فانی خود میسر ساخت — مشخصاً سودمند بود.

در طی روزگاران حکومت پرنس، درخت در حیاط مرکزی و دایره‌ای شکل معبد پدر در حال رشد کردن از زمین بود. به محض وقوع شورش، در قسمت مرکزی توسط ون و یارانش در قرارگاه موقتشان مجدداً پرورانه شد. این نهال ایندیشیا متعاقباً به اقامتگاه کوهستانی آنان، جایی که برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال مورد استفاده ون و آمدان هر دو بود برده شد.

هنگامی که ون و یارانش باغ را برای آدم و حوا آماده ساختند درخت ایندیشیا را در باغ عدن کاشتند، جایی که بار دیگر در یک حیاط مرکزی و دایره‌ای شکل از معبد دیگر متعلق به پدر رشد کرد. و آدم و حوا برای بقای شکل دوگانه حیات فیزیکی خویش از میوه آن مرتباً می‌خوردند.

وقتی که طرحهای پسر ماتریال به بیراهه کشیده شد، آدم و خانواده‌اش اجازه نیافتند بنه درخت را به خارج از باغ انتقال دهند. وقتی که نودیها به عدن تهاجم کردند، به آنان گفته شد که "اگر از میوه درخت بخورند همانند خدایان" خواهند شد. آنان با شگفتی زیاد آن را بدون محافظ یافتند. آنها سالها از آزادانه از میوه خوردند، ولی هیچ کاری برای آنان انجام نداد. آنها همگی انسانهای فانی مادی عالم بودند؛ آنها فاقد آن موهبتی بودند که برای میوه درخت به صورت یک مکمل عمل می‌کرد. آنها به خاطر ناتوانی خود در بهرموری از درخت حیات به خشم آمدند، و در رابطه با یکی از جنگهای داخلی خود، معبد و درخت هر دو با آتش نابود شدند؛ فقط دیوار سنگی بر جای باقی ماند، تا این که باغ متعاقباً به زیر آب فرو رفت. این دومین معبد پدر بود که از بین رفت.

و حال باید تمامی انسانها در یورنشیا مسیر طبیعی زندگی و مرگ را طی کنند. آدم، حوا، فرزندان، و فرزندان فرزندان به همراه یارانشان همگی در طول زمان مردند، و بدینسان مشمول طرح صعود در جهان محلی شدند، جایی که بازگشت به حیات در کره قصر به دنبال مرگ مادی می‌آید.

7- سرنوشت عدن

پس از این که باغ اول توسط آدم تخلیه گردید، به طور متنوع توسط نودیها، کوتیها، و سونتیه‌ها اشغال گردید. آن بعدها مکان اقامت نودیهای شمالی که با همکاری با تبار آدم مخالفت می‌کردند شد. بعد از این که آدم باغ را ترک نمود، شبه جزیره برای تقریباً چهار هزار سال تحت اشغال این نودیهای دون پایتخت بود، و در آن هنگام در رابطه با فعالیت شدید کوههای آتشفشان اطراف و زیر آب فرو رفتن پل زمینی سیسیل به آفریقا، کف شرقی دریای مدیترانه نشست کرده و تمامی شبه جزیره عدن را به زیر آب فرو برد. به همراه این زیر آب روی گسترده، خط ساحلی شرق مدیترانه به اندازه

Prince's staff, and who, in return, were made possessors of that complement of life which made it possible for them to utilize the fruit of the tree of life for an indefinite extension of their otherwise mortal existence.

^{7365 (8262)} During the days of the Prince's rule the tree was growing from the earth in the central and circular courtyard of the Father's temple. Upon the outbreak of the rebellion it was regrown from the central core by Van and his associates in their temporary camp. This Edentia shrub was subsequently taken to their highland retreat, where it served both Van and Amadon for more than one hundred and fifty thousand years.

^{7366 (8263)} When Van and his associates made ready the Garden for Adam and Eve, they transplanted the Edentia tree to the Garden of Eden, where, once again, it grew in a central, circular courtyard of another temple to the Father. And Adam and Eve periodically partook of its fruit for the maintenance of their dual form of physical life.

^{7367 (8264)} When the plans of the Material Son went astray, Adam and his family were not permitted to carry the core of the tree away from the Garden. When the Nodites invaded Eden, they were told that they would become as "gods if they partook of the fruit of the tree." Much to their surprise they found it unguarded. They ate freely of the fruit for years, but it did nothing for them; they were all material mortals of the realm; they lacked that endowment which acted as a complement to the fruit of the tree. They became enraged at their inability to benefit from the tree of life, and in connection with one of their internal wars, the temple and the tree were both destroyed by fire; only the stone wall stood until the Garden was subsequently submerged. This was the second temple of the Father to perish.

^{7368 (8265)} And now must all flesh on Urantia take the natural course of life and death. Adam, Eve, their children, and their children's children, together with their associates, all perished in the course of time, thus becoming subject to the ascension scheme of the local universe wherein mansion world resurrection follows material death.

7. THE FATE OF EDEN

^{7371 (8266)} After the first garden was vacated by Adam, it was occupied variously by the Nodites, Cutites, and the Sunitites. It later became the dwelling place of the northern Nodites who opposed co-operation with the Adamites. The peninsula had been overrun by these lower-grade Nodites for almost four thousand years after Adam left the Garden when, in connection with the violent activity of the surrounding volcanoes and the submergence of the Sicilian land bridge to Africa, the eastern floor of the Mediterranean Sea sank, carrying down

زیاد مرتفع گردید. و این پایان زیباترین آفرینش طبیعی بود که یورنشیا تاکنون در خود جای داده است. نشست کرن، ناگهانی نبود. چند صد سال لازم بود تا تمامی شبه جزیره کاملاً زیر آب فرو رود.

ما نمی‌توانیم این ناپیدایی باغ را به هیچ وجه نتیجه عدم توفیق طرحهای الهی یا نتیجه اشتباهات آدم و حوا بدانیم. ما زیر آب رفتن عدن را چیزی جز یک رویداد طبیعی تلقی نمی‌کنیم. اما برای ما این طور به نظر می‌رسد که فروکش کردن باغ طوری زمانبندی شده بود که حدوداً در هنگام گردآوری اندوخته‌های نژاد بنفش برای مبادرت کردن به کار توانبخشی مردمان کره زمین رخ دهد.

ملک صادقها به آدم توصیه کردند که برنامه ارتقا و اختلاط نژادی را تا وقتی که تعداد خانواده خودش به نیم میلیون نفر رسد آغاز نکند. هرگز قصد آن نبود که باغ خانه دائمی تبار آدم گردد. بنا بود آنان فرستادگان حیاتی نو برای تمامی دنیا شوند. بنا بود آنان برای اعطایی متواضعانه بر نژادهای نیازمند زمین بسیج شوند.

رهنمودهایی که توسط ملک صادقها به آدم داده شده بود چنین تفهیم می‌کرد که او می‌بایست مراکز نژادی، قاره‌ای، و منطقه‌ای را که مسئول پسران و دختران بلافصلش باشند دایر نماید، حال آن که او و حوا می‌بایست به عنوان مشاوران و هماهنگ کنندگان کارکرد ارتقا بیولوژیک، پیشرفت عقلانی، و توانبخشی اخلاقی در پهنه دنیا اوقات خود را بین این پایتختهای گوناگون دنیا تقسیم کنند.

[عرضه شده توسط سولونیا، فرشته سراف "صدا در باغ".]

beneath the waters the whole of the Edenic peninsula. Concomitant with this vast submergence the coast line of the eastern Mediterranean was greatly elevated. And this was the end of the most beautiful natural creation that Urantia has ever harbored. The sinking was not sudden, several hundred years being required completely to submerge the entire peninsula.

73.7.2 (827.1) We cannot regard this disappearance of the Garden as being in any way a result of the miscarriage of the divine plans or as a result of the mistakes of Adam and Eve. We do not regard the submergence of Eden as anything but a natural occurrence, but it does seem to us that the sinking of the Garden was timed to occur at just about the date of the accumulation of the reserves of the violet race for undertaking the work of rehabilitating the world peoples.

73.7.3 (827.2) The Melchizedeks counseled Adam not to initiate the program of racial uplift and blending until his own family had numbered one-half million. It was never intended that the Garden should be the permanent home of the Adamites. They were to become emissaries of a new life to all the world; they were to mobilize for unselfish bestowal upon the needy races of earth.

73.7.4 (827.3) The instructions given Adam by the Melchizedeks implied that he was to establish racial, continental, and divisional headquarters to be in charge of his immediate sons and daughters, while he and Eve were to divide their time between these various world capitals as advisers and co-ordinators of the world-wide ministry of biologic uplift, intellectual advancement, and moral rehabilitation.

73.7.5 (827.4) [Presented by Solonia, the seraphic "voice in the Garden."]

مقاله 74. آدم و حوا

075 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 073

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 74

آدم و حوا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آدم و حوا در جروسم
- 2- ورود آدم و حوا
- 3- آدم و حوا درباره سیاره آگاهی می یابند
- 4- اولین تحول
- 5- حکومت آدم
- 6- زندگی خانگی آدم و حوا
- 7- زندگی در باغ
- 8- افسانه آفرینش

مقدمه مقاله

37,848 سال پیش از سال 1934 بعد از میلاد مسیح، آدم و حوا به یورنشیا وارد شدند. در اواسط فصل، هنگامی که باغ عدن در اوج شکوفایی بود آنان رسیدند. در وسط ظهر و به گونه ای اعلام نشده، دو فرشته انتقالی سراف که توسط پرسنل جروسم همراهی می شدند و مسئولیت انتقال ارتقا دهندگان بیولوژیک یورنشیا را به عهده داشتند به آرامی روی سطح سیاره گردان در نزدیکی معبد پدر جهانی فرود آمدند. تمامی کار پدیدار سازی مجدد بدنهای آدم و حوا در داخل محوطه این مکان مقدس نوساز انجام پذیرفت. و از زمان ورود آنان 10 روز گذشت، تا این که آنها در شکل دوگانه بشری برای ارائه به عنوان فرمانروایان جدید کره زمین دوباره آفریده شدند. آنان به طور همزمان به هوش آمدند. فرزندان ماتریال پسر و دختر همیشه با هم خدمت می کنند. در تمامی لحظات و در تمامی مکانها جوهر خدمت آنان این است که هرگز از هم جدا نباشند. آنان طراح شده اند که به صورت دوتایی کار کنند؛ آنها به ندرت به تنهایی عمل می کنند.

1- آدم و حوا در جروسم

PAPER 74

ADAM AND EVE

SECTIONS

Introduction

1. Adam and Eve on Jerusem
2. Arrival of Adam and Eve
3. Adam and Eve Learn about the Planet
4. The First Upheaval
5. Adam's Administration
6. Home Life of Adam and Eve
7. Life in the Garden
8. The Legend of Creation

INTRODUCTION

^{740.1 (628.1)} ADAM AND EVE arrived on Urantia, from the year A.D. 1934, 37,848 years ago. It was in midseason when the Garden was in the height of bloom that they arrived. At high noon and unannounced, the two seraphic transports, accompanied by the Jerusem personnel intrusted with the transportation of the biologic uplifters to Urantia, settled slowly to the surface of the revolving planet in the vicinity of the temple of the Universal Father. All the work of rematerializing the bodies of Adam and Eve was carried on within the precincts of this newly created shrine. And from the time of their arrival ten days passed before they were re-created in dual human form for presentation as the world's new rulers. They regained consciousness simultaneously. The Material Sons and Daughters always serve together. It is the essence of their service at all times and in all places never to be separated. They are designed to work in pairs; seldom do they function alone.

1. ADAM AND EVE ON JERUSEM

آدم و حوای سیاره‌ای یورنشیا از اعضای گروه ارشد فرزندان ماتریال در جروسم و مشترکاً شماره 14,311 بودند. آنان به سری فیزیکی سوم تعلق داشتند و قدشان کمی بیش از هشت فوت بود.

در هنگامی که آدم برای آمدن به یورنشیا انتخاب گردید، با زوجه‌اش در لابراتوارهای فیزیکی تست و آزمایش در جروسم مشغول به کار بود. برای بیش از پانزده هزار سال آنها مدیران بخش انرژی آزمایشی، آنطور که به تغییر و تبدیل اشکال زنده به کار زده می‌شود، بودند. منتها پیش از آن آنها در مدارس تابعیت برای تازه واردها در جروسم آموزگار بودند. و تمامی این ماجرا باید در رابطه با توصیف رفتار متعاقب آنان در یورنشیا به خاطر سپرده شود.

وقتی که بیانیۀ دعوت از داوطلبان برای مبادرت به مأموریت ماجرای آدم در یورنشیا صادر گردید، تمامی گروه ارشد پسران و دختران ماتریال داوطلب شدند. از مونگران ملک صادق، با تصویب لانافورج و الامرته‌های ایندیشیا نهایتاً آن آدم و حوای را انتخاب کردند که متعاقباً برای کنش به عنوان ارتقا دهندگان بیولوژیک یورنشیا آمدند.

آدم و حوا در جریان شورش لوسیفر به میکائیل وفادار باقی مانده بودند. با این حال، این زوج به منظور بررسی و راهنمایی به پیشگاه فرمانروای سیستم و تمامی اعضای کابینه او فرا خوانده شدند. جزئیات امور یورنشیا به طور کامل عرضه گردید. آنان در رابطه با طرحهایی که در پذیرش مسئولیتهای حکمرانی در چنین دنیای گرفتار نزاع باید دنبال شود به طور جامع راهنمایی گردیدند. آنها در بیعت با الامرته‌های ایندیشیا و میکائیل سلوینگتون مشترکاً سوگند داده شدند. و بر حسب وظیفه به آنان توصیه گردید که خود را تحت فرمان گروه پذیرشگران ملک صادق تلقی کنند، تا این که آن دولت حاکم مقتضی بداند که از فرمانروایی در دنیای مأموریت آنان استعفا دهد.

این زوج چروسمی در پایتخت ستانیا و جاهای دیگر یکصد اولاد — پنجاه پسر و پنجاه دختر — به جا گذارند، مخلوقات خارق‌العاده‌ای که از دامهای پیشرفت گریخته و در هنگام خروج والدین خود به مقصد یورنشیا همگی به عنوان کاربردان مؤمن اعتماد جهان مشغول به کار بودند. و آنان همگی در هنگام انجام خداحافظی که با آخرین مراسم پذیرش اعطایی ملازم است در معبد زیبایی فرزندان ماتریال حاضر بودند. این فرزندان، والدینشان را به مراکز غیرمادی ساختن نوعشان همراهی کردند و آخرینهایی بودند که با آنان وداع کرده و برای آنان آرزوی سرعت الهی کردند، ضمن این که آنان در انقضای شخصیت هشیارشان که مقدم بر آمادگی برای انتقال سرافیمی است، به خواب فرو رفتند. فرزندان در میعادگاه خانوانگی قدری با هم وقت صرف کردند و از این که پدر و مادرشان به زودی مسئولین مرئی و واقع یگانه فرمانروایان سیاره 606 در سیستم ستانیا می‌شوند شادمانی کردند.

74.1.1 (828.2) The Planetary Adam and Eve of Urantia were members of the senior corps of Material Sons on Jerusem, being jointly number 14,311. They belonged to the third physical series and were a little more than eight feet in height.

74.1.2 (828.3) At the time Adam was chosen to come to Urantia, he was employed, with his mate, in the trial-and-testing physical laboratories of Jerusem. For more than fifteen thousand years they had been directors of the division of experimental energy as applied to the modification of living forms. Long before this they had been teachers in the citizenship schools for new arrivals on Jerusem. And all this should be borne in mind in connection with the narration of their subsequent conduct on Urantia.

74.1.3 (828.4) When the proclamation was issued calling for volunteers for the mission of Adamic adventure on Urantia, the entire senior corps of Material Sons and Daughters volunteered. The Melchizedek examiners, with the approval of Lanaforge and the Most Highs of Edentia, finally selected the Adam and Eve who subsequently came to function as the biologic uplifters of Urantia.

74.1.4 (828.5) Adam and Eve had remained loyal to Michael during the Lucifer rebellion; nevertheless, the pair were called before the System Sovereign and his entire cabinet for examination and instruction. The details of Urantia affairs were fully presented; they were exhaustively instructed as to the plans to be pursued in accepting the responsibilities of rulership on such a strife-torn world. They were put under joint oaths of allegiance to the Most Highs of Edentia and to Michael of Salvington. And they were duly advised to regard themselves as subject to the Urantia corps of Melchizedek receivers until that governing body should see fit to relinquish rule on the world of their assignment.

74.1.5 (829.1) This Jerusem pair left behind them on the capital of Satania and elsewhere, one hundred offspring — fifty sons and fifty daughters — magnificent creatures who had escaped the pitfalls of progression, and who were all in commission as faithful stewards of universe trust at the time of their parents' departure for Urantia. And they were all present in the beautiful temple of the Material Sons attendant upon the farewell exercises associated with the last ceremonies of the bestowal acceptance. These children accompanied their parents to the dematerialization headquarters of their order and were the last to bid them farewell and divine speed as they fell asleep in the personality lapse of consciousness which precedes the preparation for seraphic transport. The children spent some time together at the family rendezvous rejoicing that their parents were soon to become the visible heads, in reality the sole rulers, of planet 606 in the system of Satania.

و بدین ترتیب آدم و حوا جروسم را در حین تحسین و آرزوی خیر شهروندانش ترک کردند. آنان در حالی عازم مسئولیتهای جدیدشان شدند که در رابطه با هر تکلیف و خطری که احتمال مواجهه با آن در یورنشیا وجود داشت به قدر مکفی آمادگی یافته و کاملاً آموزش دیدند.

2- ورود آدم و حوا

آدم و حوا در جروسم به خواب رفته و هنگامی که در معبد پدر در یورنشیا در حضور جمعیت انبوهی که برای خوشامدگویی به آنها گرد آمده بودند بیدار شدند، با دو موجودی که بسیار درباره آنان شنیده بودند، ون و همکار باوفایش آمدان، رو به رو شدند. این دو قهرمان در امر جدایی طلبی کلیگشیا اولین کسانی بودند که در منزل بوستانی جدیدشان به آنان خوشامد گفتند.

زبان عدن که توسط آمدان تکلم می‌شد یک زبان محلی اندانی بود. ون و آمدان با ایجاد یک حروف الفبای بیست و چهار حرفه این زبان را به نحو مؤثری اصلاح کرده بودند، و امیدوار بودند ببینند که با گسترش فرهنگ عدنی در سراسر دنیا زبان یورنشیا شود. آدم و حوا پیش از این که از جروسم عزیمت کنند کاملاً این زبان بشری را فرا گرفته بودند، و از این رو این پسر اندان شنید که فرمانروای سرفراز این دنیا او را به زبان خود مورد خطاب قرار داد.

و در آن روز در سراسر عدن هیجان و شادی بزرگی برقرار بود. در حالی که دوندها شتابان به سوی محل تجمع کیوتران قاصد که از دور و نزدیک گرد آمده بودند می‌رفتند فریاد زدند: "پرنده‌ها را رها کنید؛ بگذارید آنان خبر آمدن پسر موعود را پخش کنند." صدها ایماندار ساکن آنجا مؤمنانه سال به سال ذخیره‌ای از این کیوتران پرورش یافته خانگی را برای درست چنین موقعیتی نگامداری کرده بودند.

با پخش خبر ورود آدم در بیرون، هزاران نفر از قبایل نزدیک تعالیم ون و آمدان را پذیرفتند، ضمن این که برای ماهها و ماهها زائران برای خوشامدگویی به آدم و حوا و بیعت با پدر نادینی آنان روانه عدن شدند.

آدم و حوا به زودی بعد از بیداری به منظور استقبال رسمی به تپه بزرگی در شمال معبد، بدرقه شدند. این تپه طبیعی برای منصوب نمودن رهبران جدید کره زمین، بزرگ و آماده شده بود. اینجا هنگام ظهر کمیته استقبال یورنشیا به این پسر و دختر سیستم ستاتیا خوشامد گفت. آمدان رئیس این کمیته بود، که شامل دوازده عضو می‌شد و در بر گیرنده یک نماینده از هر یک از شش نژاد سنگیک؛ مدیر موقت بیناییها؛ آنان، یک دختر وفادار و سخنگوی نودیهها؛ نوح، پسر معمار و سازنده باغ عدن و مجری طرحهای پدر متوفی خویش؛ و دو حامل حیات ساکن محل می‌شد.

74:1,6 (829:2) And thus did Adam and Eve leave Jerusem amidst the acclaim and well-wishing of its citizens. They went forth to their new responsibilities adequately equipped and fully instructed concerning every duty and danger to be encountered on Urantia.

2. ARRIVAL OF ADAM AND EVE

74:21 (829:3) Adam and Eve fell asleep on Jerusem, and when they awakened in the Father's temple on Urantia in the presence of the mighty throng assembled to welcome them, they were face to face with two beings of whom they had heard much, Van and his faithful associate Amadon. These two heroes of the Caligastia secession were the first to welcome them in their new garden home.

74:22 (829:4) The tongue of Eden was an Andonic dialect as spoken by Amadon. Van and Amadon had markedly improved this language by creating a new alphabet of twenty-four letters, and they had hoped to see it become the tongue of Urantia as the Edenic culture would spread throughout the world. Adam and Eve had fully mastered this human dialect before they departed from Jerusem so that this son of Andon heard the exalted ruler of his world address him in his own tongue.

74:23 (829:5) And on that day there was great excitement and joy throughout Eden as the runners went in great haste to the rendezvous of the carrier pigeons assembled from near and far, shouting: "Let loose the birds; let them carry the word that the promised Son has come." Hundreds of believer settlements had faithfully, year after year, kept up the supply of these home-reared pigeons for just such an occasion.

74:24 (829:6) As the news of Adam's arrival spread abroad, thousands of the near-by tribesmen accepted the teachings of Van and Amadon, while for months and months pilgrims continued to pour into Eden to welcome Adam and Eve and to do homage to their unseen Father.

74:25 (829:7) Soon after their awakening, Adam and Eve were escorted to the formal reception on the great mound to the north of the temple. This natural hill had been enlarged and made ready for the installation of the world's new rulers. Here, at noon, the Urantia reception committee welcomed this Son and Daughter of the system of Satania. Amadon was chairman of this committee, which consisted of twelve members embracing a representative of each of the six Sangik races; the acting chief of the midways; Annan, a loyal daughter and spokesman for the Nodites; Noah, the son of the architect and builder of the Garden and executive of his deceased father's plans; and the two resident Life Carriers.

حرکت بعدی تحویل مسئولیت سرپرستی سیاره‌ای به آدم و حوا توسط ملک صادق ارشد، رئیس شورای پذیرش در یورنشیا بود. پسر و دختر ماتزیال سوگند وفاداری به والامرتیه‌های نرلاشیادک و میکائیل ندادان یاد کردند و توسط ون فرمانروایان یورنشیا اعلام گردیدند. ون نیز به نوبه خود به قدرت و عنوانش که برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال به واسطه اقدام پذیرشگران ملک صادق حفظ کرده بود خاتمه داد.

و به این مناسبت به آدم و حوا در هنگام گمارده شدن رسمیشان به حکومت دنیا جامه شاهانه پوشانیده شد. تمامی هنرهای دلمیشیا در دنیا از بین نرفته بود؛ بافتندگی هنوز در ایام عدن انجام می‌شد.

سپس اعلان فرشته اعظم شنیده شد، و پخش صدای جبرئیل دومین حکم فراخوانی قضاوتی یورنشیا و برخاستن بقا یافتگان خفته دومین اعطای برکت و مرحمت بر سیاره ششصد و شش ستانیا را صادر کرد. اعطای پرنس سپری شده است؛ عصر آدم، سومین دوره سیاره‌ای در میان صحنه‌های ساده پرشکوه گشایش می‌یابد؛ و فرمانروایان جدید یورنشیا تحت شرایط به ظاهر مطلوب، به رغم وجود سردرگمی در سراسر دنیا که موجب آن عدم همکاری مسئول پیشین سیاره بود حکومت خود را آغاز می‌کنند.

3- آدم و حوا درباره سیاره آگاهی می‌یابند

و اکنون آدم و حوا بعد از استقرار رسمیشان به نحو دردناکی از انزوای سیاره‌ای خود مطلع شدند. بخشهای آشنا خاموش بودند، و هیچیک از مدارهای ارتباطی خارج سیاره‌ای موجود نبودند. یاران جروسمی آنان به کراتی رفته بودند که در طول تجربه اولیه‌شان در چنین کراتی، با یک پرنس سیاره‌ای کاملاً تثبیت شده و پرسنلی مجرب و آماده برای پذیرش و شایسته همکاری با آنان، به خوبی اداره می‌شدند. اما در یورنشیا شورش همه چیز را تغییر داده بود. در اینجا پرنس سیاره‌ای حضور بسیار زیادی داشت. و گرچه از بیشتر قدرتش برای مبادرت کردن به کار شرارت‌آمیز محروم بود، هنوز قادر بود که کار آدم و حوا را دشوار و تا حدی پر مخاطره سازد. پسر و دختر جروسم جدی و فارغ از اوهم در آن شب زیر درخشش قرص ماه در باغ حین قدم زدن پیرامون طرحشان برای روز بعد بحث می‌کردند.

بدین ترتیب اولین روز آدم و حوا در یورنشیا منزوی، سیاره سر در گم خیانت کلیگشیا پایان یافت؛ و آنان تا پاسی از شب قدم زده و صحبت کردند، اولین شب آنان در زمین — و شبی تنها و غریب بود.

7426 (830.1) The next act was the delivery of the charge of planetary custody to Adam and Eve by the senior Melchizedek, chief of the council of receivership on Urantia. The Material Son and Daughter took the oath of allegiance to the Most Highs of Norlatiadek and to Michael of Nebadon and were proclaimed rulers of Urantia by Van, who thereby relinquished the titular authority which for over one hundred and fifty thousand years he had held by virtue of the action of the Melchizedek receivers.

7427 (831.2) And Adam and Eve were invested with kingly robes on this occasion, the time of their formal induction into world rulership. Not all of the arts of Dalamatia had been lost to the world; weaving was still practiced in the days of Eden.

7428 (830.3) Then was heard the archangels' proclamation, and the broadcast voice of Gabriel decreed the second judgment roll call of Urantia and the resurrection of the sleeping survivors of the second dispensation of grace and mercy on 606 of Satania. The dispensation of the Prince has passed; the age of Adam, the third planetary epoch, opens amidst scenes of simple grandeur; and the new rulers of Urantia start their reign under seemingly favorable conditions, notwithstanding the world-wide confusion occasioned by lack of the co-operation of their predecessor in authority on the planet.

3. ADAM AND EVE LEARN ABOUT THE PLANET

7431 (830.4) And now, after their formal installation, Adam and Eve became painfully aware of their planetary isolation. Silent were the familiar broadcasts, and absent were all the circuits of extraplanetary communication. Their Jerusalem fellows had gone to worlds running along smoothly with a well-established Planetary Prince and an experienced staff ready to receive them and competent to co-operate with them during their early experience on such worlds. But on Urantia rebellion had changed everything. Here the Planetary Prince was very much present, and though shorn of most of his power to work evil, he was still able to make the task of Adam and Eve difficult and to some extent hazardous. It was a serious and disillusioned Son and Daughter of Jerusalem who walked that night through the Garden under the shining of the full moon, discussing plans for the next day.

7432 (830.5) Thus ended the first day of Adam and Eve on isolated Urantia, the confused planet of the Caligastia betrayal; and they walked and talked far into the night, their first night on earth — and it was so lonely.

روز دوم آدم در زمین در نشست با پذیرشگران سیاره‌ای و شورای مشورتی صرف شد. آدم و حوا از ملک صادقها و همکارانشان جزئیات بیشتری از شورش کلیگشیا و نتیجه آن تحول را بر پیشرفت دنیا آموختند. در مجموع، این توصیف طولانی سوء مدیریت امور دنیا داستان دل‌سرد کننده‌ای بود. آنان از تمامی واقعیتهای پیرامون فروپاشی کامل طرح کلیگشیا برای تسریع پروسه تکامل اجتماعی آگاهی یافتند. آنها همچنین از نابخردی تلاش برای دستیابی به پیشرفت سیاره‌ای، مستقل از طرح الهی پیشرفت، کاملاً واقف شدند. و بدین گونه روزی اندوهناک ولی روشنگر — روز دوم آنها در یورنشیا — به پایان رسید.

روز سوم به بازدید باغ تخصیص یافت. از روی پرنده‌های مسافر بزرگ — فاندورها — در حالی که آدم و حوا روی آنان در هوا حمل می‌شدند به گستر پهناور باغ که زیباترین نقطه زمین بود نظر می‌افکندند. به افتخار کلیه کسانی که در آفرینش این باغ زیبایی و شکوه عدنی تلاش کرده بودند این روز بازرسی با یک ضیافت بزرگ پایان یافت. و مجدداً آدم و زوجه‌اش تا پاسی از شب سومین روزشان در باغ قدم زده و پیرامون بزرگی مشکلاتشان صحبت کردند.

در روز چهارم آدم و حوا اجتماع باغ را مخاطب قرار دادند. آنها در کوه افتتاحیه راجع به طرحشان برای توانبخشی دنیا با مردم صحبت کردند و به طور اجمالی به کارگیری روشهایی را برشمردند که بنا بود از طریق آنها در صدد نجات فرهنگ اجتماعی یورنشیا، از سطوح پایینی که در نتیجه گناه و شورش به آن تنزل یافته بود، بر آیند. این یک روز بزرگ بود، و برای شورای مردان و زنانی که به منظور به عهده گرفتن مسئولیتهایی در اداره جدید امور دنیا انتخاب شده بودند با یک میهمانی خاتمه یافت. توجه کنید! زنان همانند مردان در این گروه وجود داشتند، و این نخستین باری بود که چنین کاری از روزگاران دلمیشیا در زمین رخ داده بود. این نوآوری شگفت‌آوری بود که حوا، یک زن، در سهمی شدن در افتخارات و مسئولیتهای امور دنیا با یک مرد نظاره شود. و بدین ترتیب روز چهارم در یورنشیا پایان یافت.

روز پنجم با سازماندهی دولت موقت، حکومتی که باید تا زمانی که پذیرشگران ملک صادق یورنشیا را ترک می‌کردند عمل می‌کرد.

روز ششم به بازرسی انواع بیشمار انسانها و حیوانات تخصیص داده شد. در امتداد دیوارها به سوی شرق عدن، آدم و حوا در تمام طول روز اسکورت می‌شدند، و در حالی که زندگی حیوانی سیاره را مشاهده می‌کردند برای برقراری نظم در میان اغتشاش دنیایی که با چنین تنوعی از مخلوقات زنده مسکونی است در این زمینه که چه باید انجام شود به درک بهتری دست می‌یافتند.

کسانی که آدم را در این گردش همراهی می‌کردند از مشاهده این که چگونه او طبیعت و عملکرد هزاران

74:33 (831.0) Adam's second day on earth was spent in session with the planetary receivers and the advisory council. From the Melchizedeks, and their associates, Adam and Eve learned more about the details of the Caligastia rebellion and the result of that upheaval upon the world's progress. And it was, on the whole, a disheartening story, this long recital of the mismanagement of world affairs. They learned all the facts regarding the utter collapse of the Caligastia scheme for accelerating the process of social evolution. They also arrived at a full realization of the folly of attempting to achieve planetary advancement independently of the divine plan of progression. And thus ended a sad but enlightening day — their second on Urantia.

74:34 (831.1) The third day was devoted to an inspection of the Garden. From the large passenger birds — the fandors — Adam and Eve looked down upon the vast stretches of the Garden while being carried through the air over this, the most beautiful spot on earth. This day of inspection ended with an enormous banquet in honor of all who had labored to create this garden of Edenic beauty and grandeur. And again, late into the night of their third day, the Son and his mate walked in the Garden and talked about the immensity of their problems.

74:35 (831.2) On the fourth day Adam and Eve addressed the Garden assembly. From the inaugural mount they spoke to the people concerning their plans for the rehabilitation of the world and outlined the methods whereby they would seek to redeem the social culture of Urantia from the low levels to which it had fallen as a result of sin and rebellion. This was a great day, and it closed with a feast for the council of men and women who had been selected to assume responsibilities in the new administration of world affairs. Take note! women as well as men were in this group, and that was the first time such a thing had occurred on earth since the days of Dalamatia. It was an astounding innovation to behold Eve, a woman, sharing the honors and responsibilities of world affairs with a man. And thus ended the fourth day on earth.

74:36 (831.3) The fifth day was occupied with the organization of the temporary government, the administration which was to function until the Melchizedek receivers should leave Urantia.

74:37 (831.4) The sixth day was devoted to an inspection of the numerous types of men and animals. Along the walls eastward in Eden, Adam and Eve were escorted all day, viewing the animal life of the planet and arriving at a better understanding as to what must be done to bring order out of the confusion of a world inhabited by such a variety of living creatures.

74:38 (831.5) It greatly surprised those who accompanied Adam on this trip to observe how fully he understood the nature and function of the

هزار حیوانی را که به او نشان داده می‌شد کاملاً می‌فهمید بسیار متعجب گردیدند. به محض این که او به حیوانی نظر می‌افکند، طبیعت و رفتار آن را بیان می‌کرد. آدم می‌توانست با نظری اجمالی نامهایی برگزیند که توصیف‌کننده منشأ، طبیعت، و عملکرد تمامی مخلوقات مادی باشد. کسانی که در این تور بازرسی او را هدایت می‌کردند نمی‌دانستند که فرمانروای جدید دنیا یکی از زیدنه‌ترین آناتومیستهای تمامی سیتانیا بود؛ و حوا به همان اندازه ماهر بود. آدم همراهانش را با توصیف انبوه موجودات زنده که به علت کوچکی زیاد با چشم انسان دیده نمی‌شوند مبهوت ساخت.

وقتی که روز ششم اقامتشان در زمین سر آمد، آدم و حوا برای اولین بار در خانه جدیدشان در "شرق عدن" استراحت نمودند. شش روز اول در ماجرای یورنشیا بسیار پر مشغله بود، و آنان با لذت فراوان چشم انتظار یک روز کامل فارغ از تمامی فعالیتها بودند.

اما شرایط محیط خلاف آن را پیش آورد. تجربه روز تازه سپری شده که آدم بسیار هوشمندانه و با طاقت فرسایی، زندگی حیوانی یورنشیا را مورد بحث قرار داده بود، به اضافه خطابه افتتاحیه ماهرانه و رفتار مسحور کننده‌اش، آنقدر قلوب ساکنان باغ را تسخیر ساخته و بر فهم و ادراکشان غالب آمده بود که آنان نه تنها از صمیم دل مایل به پذیرش این پسر و دختر تازه از راه رسیده جروسم به عنوان فرمانروا بودند، بلکه اکثراً تقریباً آماده بودند که سجده کنند و آنان را به عنوان خدایان پرستش کنند.

thousands upon thousands of animals shown him. The instant he glanced at an animal, he would indicate its nature and behavior. Adam could give names descriptive of the origin, nature, and function of all material creatures on sight. Those who conducted him on this tour of inspection did not know that the world's new ruler was one of the most expert anatomists of all Satania; and Eve was equally proficient. Adam amazed his associates by describing hosts of living things too small to be seen by human eyes.

74:39 (831:6) When the sixth day of their sojourn on earth was over, Adam and Eve rested for the first time in their new home in "the east of Eden." The first six days of the Urantia adventure had been very busy, and they looked forward with great pleasure to an entire day of freedom from all activities.

74:10 (831:7) But circumstances dictated otherwise. The experience of the day just past in which Adam had so intelligently and so exhaustively discussed the animal life of Urantia, together with his masterly inaugural address and his charming manner, had so won the hearts and overcome the intellects of the Garden dwellers that they were not only wholeheartedly disposed to accept the newly arrived Son and Daughter of Jerusem as rulers, but the majority were about ready to fall down and worship them as gods.

4- اولین تحول

آن شب، شب بعد از روز ششم، در حالی که آدم و حوا خفته بودند، در نزدیکی معبد پدر در بخش مرکزی عدن چیزهای عجیبی در حال رخ دادن بود. آنجا در زیر انوار دلپذیر ماه صدها مرد و زن مشتاق و هیجان زده برای ساعتها به اظهارات انگیزاننده رهبرشان گوش فرا می‌دادند. آنها نیت نیکی داشتند، اما حقیقتاً سادگی شیوه برادرانه و دمکراتیک فرمانروایان جدید خود را نمی‌توانستند درک کنند. و مدتها پیش از سپیددم مدیران جدید و موقت امور دنیا به اتفاق آرا عیناً به این نتیجه دست یافتند که آدم و زوجه‌اش در مجموع زیاده از حد متواضع و فروتن می‌باشند. آنان به این قطعیت رسیدند که ربانیت به شکل جسمانی به زمین فرود آمده، و آدم و حوا در واقع خدایان می‌باشند یا این که آنقدر به چنین حالتی نزدیکند که سزاوار پرستشند.

رویدادهای شگفت‌آور شش روز اول آدم و حوا در زمین برای اذهان ناآماده حتی بهترین انسانهای دنیا نیز کاملاً زیاده بودند؛ سر آنها از حیرت گیج می‌رفت. آنان پیشنهاد آوردن این زوج برجسته به معبد پدر در هنگام ظهر را مشتاقانه پذیرا شدند تا هر کس در برابر آنها به نشانه پرستش توأم با احترام تعظیم نموده و با اطاعتی فروتنانه سجده کند. و ساکنان باغ در تمامی این امر واقعا نیت صادقانه‌ای داشتند.

4. THE FIRST UPHEAVAL

74:41 (832:1) That night, the night following the sixth day, while Adam and Eve slumbered, strange things were transpiring in the vicinity of the Father's temple in the central sector of Eden. There, under the rays of the mellow moon, hundreds of enthusiastic and excited men and women listened for hours to the impassioned pleas of their leaders. They meant well, but they simply could not understand the simplicity of the fraternal and democratic manner of their new rulers. And long before daybreak the new and temporary administrators of world affairs reached a virtually unanimous conclusion that Adam and his mate were altogether too modest and unassuming. They decided that Divinity had descended to earth in bodily form, that Adam and Eve were in reality gods or else so near such an estate as to be worthy of reverent worship.

74:42 (832:2) The amazing events of the first six days of Adam and Eve on earth were entirely too much for the unprepared minds of even the world's best men; their heads were in a whirl; they were swept along with the proposal to bring the noble pair up to the Father's temple at high noon in order that everyone might bow down in respectful worship and prostrate themselves in humble submission. And the Garden dwellers were really sincere in all of this.

ون اعتراض نمود. آمادان که مسئول گارد احترام بود و در طول شب نزد آدم و حوا باقی مانده بود حضور نداشت. اما اعتراض ون به کنار گذارده شد. به او گفتند که او نیز خیلی متواضع و بسیار بی‌تکلف می‌باشد؛ و این که زیاد از خدا بودن دور نیست، و گر نه چطور برای چنین زمانی طولانی در زمین زندگی کرده است، و چگونه موجب چنین رویداد بزرگی همچون ظهور آدم شده است؟ و همان طور که عدنی‌های به هیجان آمده نزدیک بود او را گرفته و برای پرستش به بالای کوه ببرند، ون راه خود را از میان ازدحام جمعیت گشوده و پس از این که توانست با بینابینها ارتباط برقرار سازد، رهبرشان را با شتاب فراوان نزد آدم فرستاد.

نزدیک سپیده دم روز هفتم آنان در زمین بود که آدم و حوا اخبار حیرت‌انگیز پیشنهاد این انسانهای خوش نیت ولی گمراه را شنیدند؛ و در آن هنگام حتی در حالی که پرندگان مسافر به سرعت بال می‌زدند تا آنان را به معبد بیاورند، بینابینها که توان انجام چنین کارهایی را داشتند، آدم و حوا را به معبد پدر انتقال دادند. اوایل صبح این روز هفتم و از کوه استقبال اخیرشان بود که آدم سلسله مراتب فرزندی الهی را توضیحاً ارائه داد و برای این اذهان زمینی روشن ساخت که فقط پدر و آنهایی که او مشخص می‌سازد می‌توان پرستش نمود. آدم مشخص کرد که هر ارج و حرمتی را می‌پذیرد و هر احترامی را بپذیرا خواهد شد، اما پرستش هرگز!

روز خطیری بود، و درست پیش از هنگام ظهر، حدوداً در زمان ورود فرشته پیام‌آور سراف که خبر تأیید جروسم از انتصاب فرمانروایان دنیا، آدم و حوا، را آورده بود، در حالی که از جمعیت فاصله می‌گرفت به معبد پدر اشاره کرده و گفت: "اکنون بروید به سوی نشان مادی حضور نامرئی پدر و با پرستش او که همگی ما را به وجود آورده و زنده نگاه می‌دارد سجده کنید. و بگذارید این عمل تعهدی صادقانه باشد که هرگز دیگر وسوسه نخواهید شد که هیچ کس جز خدا را پرستش کنید." همه آنطور که آدم فرمان داده بود عمل کردند. در حالی که مردم در برابر معبد سجده می‌کردند پسر و دختر ماتریال با سرهای به پایین خم شده به تنهایی روی کوه ایستاده بودند.

و این منشأ سنت روز سبت بود. همیشه در عدن روز هفتم به تجمع ظهر در معبد اختصاص داشت. مدت‌ها مرسوم بود که این روز به پرورش خود تخصیص داده شود. پیش از ظهر به بهبود فیزیکی، هنگام ظهر به پرستش روحانی، و بعد از ظهر به پرورش فکری تخصیص داده می‌شد، در حالی که غروب در شادی دست جمعی صرف می‌شد. این امر هرگز در عدن قانون نبود، ولی تا زمانی که حکومت آدم در زمین نفوذ داشت مرسوم بود.

5- حکومت آدم

به مدت تقریباً هفت سال بعد از ورود آدم، پذیرشگران ملک صادق مشغول به خدمت باقی ماندند، اما سرانجام زمان آن رسید که مدیریت امور دنیا را به

74:43 (832:3) Van protested. Amadon was absent, being in charge of the guard of honor which had remained behind with Adam and Eve overnight. But Van's protest was swept aside. He was told that he was likewise too modest, too unassuming; that he was not far from a god himself, else how had he lived so long on earth, and how had he brought about such a great event as the advent of Adam? And as the excited Edenites were about to seize him and carry him up to the mount for adoration, Van made his way out through the throng and, being able to communicate with the midwayers, sent their leader in great haste to Adam.

74:44 (832:4) It was near the dawn of their seventh day on earth that Adam and Eve heard the startling news of the proposal of these well-meaning but misguided mortals; and then, even while the passenger birds were swiftly winging to bring them to the temple, the midwayers, being able to do such things, transported Adam and Eve to the Father's temple. It was early on the morning of this seventh day and from the mount of their so recent reception that Adam held forth in explanation of the orders of divine sonship and made clear to these earth minds that only the Father and those whom he designates may be worshiped. Adam made it plain that he would accept any honor and receive all respect, but worship never!

74:45 (832:5) It was a momentous day, and just before noon, about the time of the arrival of the seraphic messenger bearing the Jerusalem acknowledgment of the installation of the world's rulers, Adam and Eve, moving apart from the throng, pointed to the Father's temple and said: "Go you now to the material emblem of the Father's invisible presence and bow down in worship of him who made us all and who keeps us living. And let this act be the sincere pledge that you never will again be tempted to worship anyone but God." They all did as Adam directed. The Material Son and Daughter stood alone on the mount with bowed heads while the people prostrated themselves about the temple.

74:46 (832:6) And this was the origin of the Sabbath-day tradition. Always in Eden the seventh day was devoted to the noontide assembly at the temple; long it was the custom to devote this day to self-culture. The forenoon was devoted to physical improvement, the noontime to spiritual worship, the afternoon to mind culture, while the evening was spent in social rejoicing. This was never the law in Eden, but it was the custom as long as the Adamic administration held sway on earth.

5. ADAM'S ADMINISTRATION

74:51 (833:1) For almost seven years after Adam's arrival the Melchizedek receivers remained on duty, but the time finally came when they turned the

آدم باز گردانده و به جروسم مراجعت کردند.

تودیع پذیرشگران تمامی یک روز را اشغال کرد، و در طی غروب فرد فرد ملک صادقها به آدم و حوا نصایح آخر و بهترین آرزوهای خود را تقدیم کردند. آدم چندین بار از مشاورانش تقاضا کرده بود که با او در زمین باقی بمانند، ولی این درخواستها همیشه رد شده بودند. زمان آن فرا رسیده بود که فرزندان ماتریال میبایست مسئولیت کامل هدایت امور دنیا را به عهده گیرند. و از این رو در نیمه شب فرشتگان انتقال سراف ستانیا سیاره را به همراه چهارده موجود به مقصد جروسم ترک کردند. انتقال ون و آمادان به دنیای آن سو به طور همزمان با خروج دوازده ملک صادق به وقوع پیوست.

برای مدتی همه چیز در یورانشیا نسبتاً به خوبی پیش میرفت، و به نظر میرسید که آدم سرانجام قادر خواهد بود طرحی برای ترویج گسترش تدریجی تمدن عدنی تهیه سازد. به دنبال توصیه ملک صادقها، او شروع کرد هنرهای سازندگی را با ایده توسعه روابط بازرگانی با دنیای خارج پرورش دهد. تا هنگام فروپاشی عدن بیش از یکصد کارخانه بدوی تولیدی مشغول به کار بودند، و روابط تجاری گستردهای با قبایل مجاور برقرار گردیده بود.

برای منتهای مدید آدم و حوا در زمینه تکنیک بهبود آماده سازی یک کره به منظور کمکهای تخصصی شان به پیشرفت تمدن تکاملی آموزش داده شده بودند؛ اما اکنون با مشکلات خرد کنندهای، نظیر برقراری نظم و قانون در یک دنیای وحشیها، بربرها، و موجودات بشری نیمه متمن رو به رو بودند. گذشته از بهترین بخش جمعیت کره زمین که در باغ گرد آمده بودند، فقط گروههای اندکی در اینجا و آنجا برای پذیرش فرهنگ آدمی آماده بودند.

آدم تلاشی قهرمانانه و مصمم را برای ایجاد یک دولت جهانی به عمل آورد، اما در هر گوشه با مقاومتی سرسختانه مواجه گردید. آدم سیستمی از کنترل گروهی را از پیش در سراسر عدن به کار انداخته بود و تمامی این گروهها را در اتحادیه عدنی هم پیمان کرده بود. اما وقتی که به خارج از باغ رفت و سعی کرد این ایدهها را در مورد قبایل مجاور به کار ببرد، مشکل، مشکلی جدی پدید آمد. درست در لحظه ای که همکاران آدم در خارج از باغ شروع به کار نمودند، با مقاومت صریح و کاملاً برنامه ریزی شده کلیگشیا و دلیگشیا مواجه گردیدند. پرنس ساقط شده از مقام فرمانروایی کره زمین عزل گردیده بود، ولی از سیاره بیرون رانده نشده بود. او هنوز در زمین حضور داشت و قادر بود، اقلاباً به درجاتی، با تمامی طرحهای آدم برای بازسازی جامعه بشری مقاومت به خرج دهد. آدم سعی کرد بر علیه کلیگشیا به نژادها هشدار دهد، اما این کار بسیار دشوار بود زیرا که دشمن بزرگ او از چشمان انسانها نامرئی بود.

حتی در میان عدنیهها اذهان مغشوشی وجود داشت که به سمت تعالیم کلیگشیا مبنی بر آزادی لجام گسیخته شخصی متمایل بود؛ و آنان باعث پایان مشکل آدم

administration of world affairs over to Adam and returned to Jerusalem.

^{7452 (8332)} The farewell of the receivers occupied the whole of a day, and during the evening the individual Melchizedeks gave Adam and Eve their parting advice and best wishes. Adam had several times requested his advisers to remain on earth with him, but always were these petitions denied. The time had come when the Material Sons must assume full responsibility for the conduct of world affairs. And so, at midnight, the seraphic transports of Satania left the planet with fourteen beings for Jerusalem, the translation of Van and Amadon occurring simultaneously with the departure of the twelve Melchizedeks.

^{7453 (8333)} All went fairly well for a time on Urantia, and it appeared that Adam would, eventually, be able to develop some plan for promoting the gradual extension of the Edenic civilization. Pursuant to the advice of the Melchizedeks, he began to foster the arts of manufacture with the idea of developing trade relations with the outside world. When Eden was disrupted, there were over one hundred primitive manufacturing plants in operation, and extensive trade relations with the near-by tribes had been established.

^{7454 (8334)} For ages Adam and Eve had been instructed in the technique of improving a world in readiness for their specialized contributions to the advancement of evolutionary civilization; but now they were face to face with pressing problems, such as the establishment of law and order in a world of savages, barbarians, and semicivilized human beings. Aside from the cream of the earth's population, assembled in the Garden, only a few groups, here and there, were at all ready for the reception of the Adamic culture.

^{7455 (8335)} Adam made a heroic and determined effort to establish a world government, but he met with stubborn resistance at every turn. Adam had already put in operation a system of group control throughout Eden and had federated all of these companies into the Edenic league. But trouble, serious trouble, ensued when he went outside the Garden and sought to apply these ideas to the outlying tribes. The moment Adam's associates began to work outside the Garden, they met the direct and well-planned resistance of Caligastia and Daligastia. The fallen Prince had been deposed as world ruler, but he had not been removed from the planet. He was still present on earth and able, at least to some extent, to resist all of Adam's plans for the rehabilitation of human society. Adam tried to warn the races against Caligastia, but the task was made very difficult because his archenemy was invisible to the eyes of mortals.

^{7456 (8336)} Even among the Edenites there were those confused minds that leaned toward the Caligastia teaching of unbridled personal liberty;

نمی‌شدند؛ آنها همیشه بهترین طرحها برای پیشرفت منظم و توسعه اساسی را مختل می‌کردند. او سرانجام مجبور گردید از برنامه‌اش در زمینه اجتماعی کردن فوری صرف نظر کند. او به روش سازماندهی ون یعنی تقسیم عدنیها به گروههای یکصد نفره و قرار دادن کاپیتانهای بر هر یک و سرگروههایی که مسئول گروههای ده نفره بودند رو آورد.

آدم و حوا آمده بودند تا دولت نماینده را به جای دولت پادشاهی بنیاد نهند، اما در سراسر کره زمین هیچ دولتی را که ارزش این نام را داشته باشد پیدا نکردند. آدم موقتاً از تمامی تلاشها برای برقراری دولت نماینده صرف نظر نمود، و پیش از فروپاشی رژیم عدنی در تأسیس تقریباً یکصد مرکز تجاری و اجتماعی در اطراف و اکناف که در آنها افرادی مقتدر به نام او حکومت می‌کردند توفیق یافت. بیشتر این مراکز پیش از آن توسط ون و آمادان سازمان یافته بودند.

فرستادن سفیران از یک قبیله به قبیله دیگر به دوران آدم باز می‌گردد. این یک گام بزرگ به جلو در تکامل دولت بود.

6- زندگی خانگی آدم و حوا

زمینهای خانواده آدم کمی بیش از پنج مایل مربع را در بر می‌گرفت. در مجاورت محیط اطراف مکان این خانه، برای مراقبت از بیش از سیصد هزار نفر از اولاد تیره خالص او تسهیلاتی فراهم شده بود. اما فقط اولین واحد ساختمانهای طرح‌ریزی شده ساخته شد. پیش از آن که حجم خانواده آدم بزرگتر از این تسهیلات اولیه گردد، تمامی طرح عدنی مختل گردید و باغ تخلیه شد.

آدمسان اولین فرزند نژاد بنفش بورنیشیا بود، و به دنبال او خواهرش و ایوسان، دومین پسر آدم و حوا متولد شدند. پیش از عزیمت ملک صادقها حوا مادر پنج فرزند شد — سه پسر و دو دختر. دوتای بعدی دوقلو بودند. پیش از خطا، او شصت و سه فرزند به دنیا آورد، سی و دو دختر و سی و یک پسر. وقتی آدم و حوا باغ را ترک کردند، خانواده‌شان متشکل از چهار نسل و بالغ بر 1647 اولاد تیره خالص می‌شد. بعد از ترک باغ آنها چهل و دو فرزند داشتند، به علاوه دو اولادی که از والدینی مشترک با تیره‌های انسانی کره زمین بودند. و این شامل نسب آدم با نودیها و نژادهای تکاملی نمی‌شود.

فرزندان آدم وقتی که در یک سالگی تغذیه از شیر مادر را قطع می‌کردند از حیوانات شیر نمی‌گرفتند. حوا به شیره انواع زیادی از تنقلات و ایمیوه‌های بسیاری میوهجات دسترسی داشت و چون به خوبی از محتوای شیمیایی و انرژی این غذاها آگاه بود، آنها را تا ظاهر شدن دندانها برای تغذیه فرزندانش به گونه‌ای مناسب در هم می‌آمیخت.

and they caused Adam no end of trouble; always were they upsetting the best-laid plans for orderly progression and substantial development. He was finally compelled to withdraw his program for immediate socialization; he fell back on Van's method of organization, dividing the Edenites into companies of one hundred with captains over each and with lieutenants in charge of groups of ten.

^{74:57 (834:1)} Adam and Eve had come to institute representative government in the place of monarchial, but they found no government worthy of the name on the face of the whole earth. For the time being Adam abandoned all effort to establish representative government, and before the collapse of the Edenic regime he succeeded in establishing almost one hundred outlying trade and social centers where strong individuals ruled in his name. Most of these centers had been organized aforetime by Van and Amadon.

^{74:58 (834:2)} The sending of ambassadors from one tribe to another dates from the times of Adam. This was a great forward step in the evolution of government.

6. HOME LIFE OF ADAM AND EVE

^{74:61 (834:3)} The Adamic family grounds embraced a little over five square miles. Immediately surrounding this homesite, provision had been made for the care of more than three hundred thousand of the pure-line offspring. But only the first unit of the projected buildings was ever constructed. Before the size of the Adamic family outgrew these early provisions, the whole Edenic plan had been disrupted and the Garden vacated.

^{74:62 (834:4)} Adamson was the first-born of the violet race of Urantia, being followed by his sister and Eveson, the second son of Adam and Eve. Eve was the mother of five children before the Melchizedeks left — three sons and two daughters. The next two were twins. She bore sixty-three children, thirty-two daughters and thirty-one sons, before the default. When Adam and Eve left the Garden, their family consisted of four generations numbering 1,647 pure-line descendants. They had forty-two children after leaving the Garden besides the two offspring of joint parentage with the mortal stock of earth. And this does not include the Adamic parentage to the Nodite and evolutionary races.

^{74:63 (834:5)} The Adamic children did not take milk from animals when they ceased to nurse the mother's breast at one year of age. Eve had access to the milk of a great variety of nuts and to the juices of many fruits, and knowing full well the chemistry and energy of these foods, she suitably combined them for the nourishment of her children until the appearance of teeth.

در حالی که پخت و پز به طور عمومی در خارج از بخش بلافصل متعلق به آدم در عدن به کار گرفته می‌شد، در خانواده آدم پخت و پزی وجود نداشت. آنها خوراکشان را — میوه‌جات، تنقلات، و غلات — حاضر و آماده به محض این که می‌رسید پیدا می‌کردند. آنها روزی یک بار مدت کمی بعد از ظهر غذا می‌خوردند. آدم و حوا همچنین "نور و انرژی" را مستقیماً از تشعشعات مشخص فضایی در رابطه با کارکرد درخت حیات دریافت می‌کردند.

بدنهای آدم و حوا نوری سوسو زننده از خود ساطع می‌کردند، اما آنان همیشه در همگونی با آداب و رسوم معاشران خود لباس می‌پوشیدند. اگر چه در طول روز خیلی کم می‌پوشیدند، در شامگاه از پوششهای شبانه استفاده می‌کردند. منشأ هاله نور سنتی که دور سر انسانهای به اصطلاح پارسا و مقدس حلقه می‌زند به روزگاران آدم و حوا باز می‌گردد. از آنجا که فوران نور بدنهای آنها وسیعاً با لباسهایشان پوشیده نگاه داشته می‌شد، فقط تشعشع تابنده‌ای از سرهایشان قابل تشخیص بود. نوادگان آدمسان همیشه ایده‌شان را از افرادی که معتقد بودند در شکوفایی روحانی خارق‌العاده می‌باشند چنین تصویر می‌کردند.

آدم و حوا می‌توانستند با یکدیگر و با فرزندان بلافصلشان تا فاصله حدوداً پنجاه مایلی ارتباط برقرار سازند. این تبادل فکری متأثر از محفظه‌های گازی ظرفی بود که در نزدیکی ساختمان مغزشان واقع شده بود. آنها با این مکانیسم می‌توانستند نوسانات فکری را فرستاده و دریافت کنند. اما این نیرو به مجرد تسلیم ذهن به ناسازگاری و در هم گسیختگی شیرینانه فوراً معلق گردید.

فرزندان آدم تا سن شانزده سالگی به مدارس خود می‌رفتند، و نفر جوانتر توسط نفر بزرگتر آموزش داده می‌شد. بچه‌های کوچک هر سی دقیقه، و بزرگترها هر یک ساعت فعالیتشان را عوض می‌کردند. و قطعاً این در یورشیا منظره جدیدی بود که این فرزندان آدم و حوا مشغول بازی، بشاش، فعال، و با نشاط، فقط به خاطر تفریح محض، مشاهده شوند. بازی و مزاح نژادهای عصر حاضر عمدتاً از نسل آدم ناشی می‌باشد. نسل آدم همگی قدر و منزلت و آفری برای موسیقی قائل بودند و نیز از شوخ طبعی زیادی برخوردار بودند.

حد متوسط سن نامزدی هجده سال بود، و سپس این جوانان به منظور آمادگی برای به عهده گرفتن مسئولیتهای زندگی زناشویی به یک دوره آموزشی دو ساله وارد می‌شدند. در بیست سالگی آنان برای ازدواج واجد شرایط بودند؛ و بعد از ازدواج زندگی کاری خود را شروع کرده یا وارد آماده سازیهای ویژه‌ای برای آن می‌شدند.

عمل برخی از ملل بعدی مبنی بر اجازه به خانواده‌های سلطنتی، که به گمان آنان از خدایان نزول کرده بودند، برای ازدواج برادر با خواهر و زناشویی اجباری آنان با یکدیگر به سن نوادگان آدم باز می‌گردد. مراسم ازدواج نسلهای اول و دوم باغ همیشه توسط آدم و حوا اجرا می‌گردید.

7464 (834.6) While cooking was universally employed outside of the immediate Adamic sector of Eden, there was no cooking in Adam's household. They found their foods — fruits, nuts, and cereals — ready prepared as they ripened. They ate once a day, shortly after noontime. Adam and Eve also imbibed "light and energy" direct from certain space emanations in conjunction with the ministry of the tree of life.

7465 (834.7) The bodies of Adam and Eve gave forth a shimmer of light, but they always wore clothing in conformity with the custom of their associates. Though wearing very little during the day, at eventide they donned night wraps. The origin of the traditional halo encircling the heads of supposed pious and holy men dates back to the days of Adam and Eve. Since the light emanations of their bodies were so largely obscured by clothing, only the radiating glow from their heads was discernible. The descendants of Adamson always thus portrayed their concept of individuals believed to be extraordinary in spiritual development.

7466 (834.8) Adam and Eve could communicate with each other and with their immediate children over a distance of about fifty miles. This thought exchange was effected by means of the delicate gas chambers located in close proximity to their brain structures. By this mechanism they could send and receive thought oscillations. But this power was instantly suspended upon the mind's surrender to the discord and disruption of evil.

7467 (835.1) The Adamic children attended their own schools until they were sixteen, the younger being taught by the elder. The little folks changed activities every thirty minutes, the older every hour. And it was certainly a new sight on Urantia to observe these children of Adam and Eve at play, joyous and exhilarating activity just for the sheer fun of it. The play and humor of the present-day races are largely derived from the Adamic stock. The Adamites all had a great appreciation of music as well as a keen sense of humor.

7468 (835.2) The average age of betrothal was eighteen, and these youths then entered upon a two years' course of instruction in preparation for the assumption of marital responsibilities. At twenty they were eligible for marriage; and after marriage they began their lifework or entered upon special preparation therefor.

7469 (835.3) The practice of some subsequent nations of permitting the royal families, supposedly descended from the gods, to marry brother to sister, dates from the traditions of the Adamic offspring — mating, as they must needs, with one another. The marriage ceremonies of the first and second generations of the Garden were always performed by Adam and Eve.

7- زندگی در باغ

فرزندان آدم، به غیر از چهار سال حضور در مدارس غربی، در "شرق عدن" زندگی و کار می‌کردند. تا سن شانزده سالگی مطابق روشهای مدارس جروسم در زمینه عقلانی به آنها آموزش داده می‌شد. از شانزده سالگی تا بیست سالگی در مدارس یورنشیا در انتهای دیگر باغ به آنان آموزش داده می‌شد. همچنین آنها در آنجا در رتبه‌های پایین‌تر به عنوان آموزگار خدمت می‌کردند.

تمامی هدف سیستم مدارس غربی باغ اجتماعی کردن بود. اوقات استراحت در پیش از ظهر به باغبانی عملی و کشاورزی، و اوقات بعد از ظهر به بازی رقابتی اختصاص داشت. عصرها در اشتغال مراودات اجتماعی و ترویج دوستیهای شخصی بود. آموزش مذهبی و جنسی در حیطه منزل و وظیفه والدین محسوب می‌شد.

تعلیم در این مدارس شامل این آموزشها می‌شد:

- 1- بهداشت و مراقبت از بدن.
 - 2- اصل طلایی، استاندارد مراوده اجتماعی.
 - 3- رابطه حقوق فردی با حقوق گروهی و وظایف اجتماع.
 - 4- تاریخ و فرهنگ نژادهای گوناگون کره زمین.
 - 5- روشهای پیش بردن و بهبود بخشیدن تجارت جهانی.
 - 6- هماهنگی وظایف و احساسات متضاد.
 - 7- ترویج نمایش، فکاهی، و جانشینهای رقابت جویانه به جای جدال فیزیکی.
- مدارس و در واقع هر فعالیت ساکنان باغ همیشه به روی دیدار کنندگان باز بود. نظارمگران غیرمسلح آزادانه برای دیدارهای کوتاه به عدن پذیرفته می‌شدند. یک یورنشایی برای اقامت موقت در باغ باید "مورد پذیرش" واقع می‌شد. او در رابطه با طرح و مقصود اعطای آدم آموزش دریافت می‌کرد، منظورش را برای وفادار ماندن به این مأموریت می‌فهماند، و سپس به حکم اجتماعی آدم و حاکمیت روحانی پدر جهانی اعلام وفاداری می‌نمود.

قوانین باغ مبتنی بر قوانین کهن‌تر دلمیشیا بودند و تحت هفت اصل اعلام می‌شدند:

- 1- قوانین سلامتی و بهداشت.
- 2- قوانین اجتماعی باغ.
- 3- قانون تجارت و بازرگانی.
- 4- قوانین بازی و رقابت عادلانه.
- 5- قوانین زندگی خانگی.

7. LIFE IN THE GARDEN

747.1 (835.4) The children of Adam, except for four years' attendance at the western schools, lived and worked in the "east of Eden." They were trained intellectually until they were sixteen in accordance with the methods of the Jerusalem schools. From sixteen to twenty they were taught in the Urantia schools at the other end of the Garden, serving there also as teachers in the lower grades.

747.2 (835.5) The entire purpose of the western school system of the Garden was *socialization*. The forenoon periods of recess were devoted to practical horticulture and agriculture, the afternoon periods to competitive play. The evenings were employed in social intercourse and the cultivation of personal friendships. Religious and sexual training were regarded as the province of the home, the duty of parents.

747.3 (835.6) The teaching in these schools included instruction regarding:

- 747.4 (835.7) 1. Health and the care of the body.
 - 747.5 (835.8) 2. The golden rule, the standard of social intercourse.
 - 747.6 (835.9) 3. The relation of individual rights to group rights and community obligations.
 - 747.7 (835.10) 4. History and culture of the various earth races.
 - 747.8 (835.11) 5. Methods of advancing and improving world trade.
 - 747.9 (835.12) 6. Co-ordination of conflicting duties and emotions.
 - 747.10 (835.13) 7. The cultivation of play, humor, and competitive substitutes for physical fighting.
- 747.11 (835.14) The schools, in fact every activity of the Garden, were always open to visitors. Unarmed observers were freely admitted to Eden for short visits. To sojourn in the Garden a Urantian had to be "adopted." He received instructions in the plan and purpose of the Adamic bestowal, signified his intention to adhere to this mission, and then made declaration of loyalty to the social rule of Adam and the spiritual sovereignty of the Universal Father.

747.12 (836.1) The laws of the Garden were based on the older codes of Dalamatia and were promulgated under seven heads:

- 747.13 (836.2) 1. The laws of health and sanitation.
- 747.14 (836.3) 2. The social regulations of the Garden.
- 747.15 (836.4) 3. The code of trade and commerce.
- 747.16 (836.5) 4. The laws of fair play and competition.
- 747.17 (836.6) 5. The laws of home life.

6- قواعد مدنی اصل طلائی.

74:7.18 (836:7) 6. The civil codes of the golden rule.

7- هفت فرمان حکومت متعالی اخلاقی.

74:7.19 (836:8) 7. The seven commands of supreme moral rule.

قانون اخلاقی عدن از هفت فرمان دلمیشیا کمی متفاوت بود. اما نوادگان آدم دلایل بسیار اضافه‌ای برای این فرامین آموزش می‌دادند؛ برای مثال، در رابطه با منع قتل، اقامت تنظیم کننده فکر به عنوان یک دلیل اضافه برای نابود نکردن زندگی بشری عرضه می‌شد. آنل آموزش می‌دادند که "آن کس که خون انسانی را بریزد، خونس ریخته خواهد شد، چرا که انسان شبیه خداوند آفریده شده است."

74:7.20 (836:9) The moral law of Eden was little different from the seven commandments of Dalamatia. But the Adamites taught many additional reasons for these commands; for instance, regarding the injunction against murder, the indwelling of the Thought Adjuster was presented as an additional reason for not destroying human life. They taught that "whoso sheds man's blood by man shall his blood be shed, for in the image of God made he man."

ساعت عمومی پرستش در عدن هنگام ظهر بود؛ غروب آفتاب وقت پرستش خانواده‌گی بود. آدم حداکثر تلاش خود را به عمل آورد که استفاده از نیایش زمانبندی شده را منع کند. او اینطور تعلیم می‌داد که نیایش مؤثر باید کاملاً فردی باشد، و باید "خواستۀ روان" باشد؛ ولی عدنیاها به استفاده از نیایش و اشکال آن، آنطور که از ایام دلمیشیا به آنان رسیده بود ادامه دادند. آدم همچنین تلاش کرد در مراسم مذهبی پیشکش میوه زمین را به جای قربانیهای خونی جایگزین سازد، ولی پیش از فروپاشی باغ پیشرفت ناچیزی کرده بود.

74:7.21 (836:10) The public worship hour of Eden was noon; sunset was the hour of family worship. Adam did his best to discourage the use of set prayers, teaching that effective prayer must be wholly individual, that it must be the "desire of the soul"; but the Edenites continued to use the prayers and forms handed down from the times of Dalamatia. Adam also endeavored to substitute the offerings of the fruit of the land for the blood sacrifices in the religious ceremonies but had made little progress before the disruption of the Garden.

آدم تلاش کرد برابری جنسی را به نژادها آموزش دهد. نحوه کار حوا در کنار شوهرش تأثیر عمیقی روی تمامی ساکنان باغ می‌گذارد. آدم صریحاً به آنان تعلیم می‌داد که زن همیای مرد به آن عوامل زندگی که در شکل دادن به موجودی جدید به هم می‌پیوندند کمک می‌کند. از این رو نوع بشر استتباط کرده بود که تمام کار تولید مثل کردن "برگرده پدر" قرار دارد. آنها به مادر فقط به عنوان وسیله‌ای برای تغذیه کودک به دنیا نیامده و پرستاری نوزاد نگاه می‌کردند.

74:7.22 (836:11) Adam endeavored to teach the races sex equality. The way Eve worked by the side of her husband made a profound impression upon all dwellers in the Garden. Adam definitely taught them that the woman, equally with the man, contributes those life factors which unite to form a new being. Theretofore, mankind had presumed that all procreation resided in the "loins of the father." They had looked upon the mother as being merely a provision for nurturing the unborn and nursing the newborn.

آدم به هم عصرهای خود تمامی آنچه را که می‌توانستند درک کنند آموخت، ولی این در مقایسه خیلی زیاد نبود. با این حال نژادهای باهوش‌تر کره زمین مشتاقانه در انتظار زمانی بودند که به آنان اجازه ازدواج با فرزندان برتر نژاد بنفش داده شود. و اگر این طرح بزرگ ارتقا نژادها به اجرا در می‌آمد یورنشیا چه دنیای متفاوتی می‌گردید. حتی به همان میزان نیز منفعت عظیمی از مقدار کم خون این نژاد وارداتی که مردمان تکاملی به طور ضمنی به دست آوردند حاصل گردید.

74:7.23 (836:12) Adam taught his contemporaries all they could comprehend, but that was not very much, comparatively speaking. Nevertheless, the more intelligent of the races of earth looked forward eagerly to the time when they would be permitted to intermarry with the superior children of the violet race. And what a different world Urantia would have become if this great plan of uplifting the races had been carried out! Even as it was, tremendous gains resulted from the small amount of the blood of this imported race which the evolutionary peoples incidentally secured.

و بدینسان آدم برای سعادت و ارتقاء کره اقامت موقتش کار کرد. اما هدایت این مردمان دو رگه و مختلط به سمت بهتر کار مشکلی بود.

74:7.24 (836:13) And thus did Adam work for the welfare and uplift of the world of his sojourn. But it was a difficult task to lead these mixed and mongrel peoples in the better way.

8- افسانه آفرینش

8. THE LEGEND OF CREATION

داستان آفرینش یورنشیا در شش روز مبتنی بر این روایت بود که آدم و حوا فقط شش روز صرف بازرسی

74:8.1 (836:14) The story of the creation of Urantia in six days was based on the tradition that Adam and Eve had spent just six days in their initial survey of the

اولیه‌شان از باغ کرده بودند. این رویداد به مدت زمان هفته که بدو توسط دلمیشیایها عرضه شده بود تأیید رسمی تقریباً مقدسی می‌داد. شش روزی که آدم صرف بازرسی باغ و تدوین طرحهای مقدماتی برای سازماندهی نمود از پیش ترتیب داده نشده بود، بلکه روز به روز روی آن کار شده بود. انتخاب روز هفتم برای پرستش کاملاً تابع واقعیاتی بود که بدین وسیله توصیف گردید.

افسانه ساختن دنیا ظرف شش روز یک فکر بعدی بود، در واقع بیش از سی هزار سال پس از آن. یک قسمت از داستان، پدیداری ناگهانی خورشید و ماه، ممکن است در روایات ظهور ناگهانی و یکباره دنیا از یک ابر فضایی متراکم از ماده بسیار کوچک که منتها خورشید و ماه هر دو را پوشانیده بود سرچشمه گرفته باشد.

داستان آفرینش حوا از دنده آدم خلاصه‌ای است مغشوش از ورود آدم و جراحی آسمانی که به تعویض مواد زنده در رابطه با آستن پرسنل مادی پرنس سیاره‌ای بیش از چهار صد و پنجاه هزار سال پیش از آن مربوط می‌شد.

اکثر مردمان دنیا تحت تأثیر این روایت بودند که آدم و حوا اشکالی فیزیکی داشتند که به محض ورود آنان به یورنثیا برای آنها آفریده شده بود. این اعتقاد که انسان از گل آفریده شده است تقریباً در نیمکره شرقی عالمگیر بود. این روایت می‌تواند از جزایر فیلیپین به دور دنیا تا آفریقا دنبال شود. و بسیاری از گروه‌ها این داستان منشأ گلی انسان توسط نوعی از آفرینش ویژه به جای اعتقادات قدیمی‌تر به آفرینش تدریجی — تکامل — را پذیرفتند.

جدا از تأثیرات دلمیشیا و عدن، نوع بشر به سمت اعتقاد بر صعود تدریجی نژاد بشر متمایل بود. واقعیت تکامل یک اکتشاف امروزی نیست؛ مردم دوران باستان سیرت آهسته و تکاملی پیشرفت بشر را درک می‌کردند. یونانیهای اولیه به رغم نزدیکیشان به بین‌النهرین ایده‌های روشنی از این امر داشتند. اگر چه نژادهای گوناگون کره زمین در تصورشان از تکامل به گونه‌اندوهناکی سر در گم شدند، با این حال بسیاری از قبایل بدوی معتقد به این بودند و اینطور آموزش می‌دادند که آنان برآمده از حیوانات گوناگون هستند. مردمان بدوی انتخاب "توتماها" را از بین حیواناتی که به گمان آنها از دودمانشان بودند متداول ساخته بودند. برخی از قبایل سرخپوست آمریکای شمالی اعتقاد داشتند که از سگهای آبی و گرگهای صحرایی منشأ یافته‌اند. برخی از قبایل آفریقایی اینطور آموزش می‌دهند که از کفتار، یک قبیله مالایا از میمون‌ها، و یک گروه گینه نو از طوطی برآمده‌اند.

بابلیها به خاطر تماس بلافاصله با بازماندگان تمدن نسل آدم، داستان آفرینش انسان را بسط و شاخ و برگ دادند. آنها اینطور آموزش می‌دادند که انسان مستقیماً از خدایان نزول کرده است. آنها برای نژادی که حتی با نظریه آفرینش از گل ناسازگار بود یک منشأ اشرافی قائل بودند.

Garden. This circumstance lent almost sacred sanction to the time period of the week, which had been originally introduced by the Dalamatians. Adam's spending six days inspecting the Garden and formulating preliminary plans for organization was not prearranged; it was worked out from day to day. The choosing of the seventh day for worship was wholly incidental to the facts herewith narrated.

7482 (837.1) The legend of the making of the world in six days was an afterthought, in fact, more than thirty thousand years afterwards. One feature of the narrative, the sudden appearance of the sun and moon, may have taken origin in the traditions of the onetime sudden emergence of the world from a dense space cloud of minute matter which had long obscured both sun and moon.

7483 (837.2) The story of creating Eve out of Adam's rib is a confused condensation of the Adamic arrival and the celestial surgery connected with the interchange of living substances associated with the coming of the corporeal staff of the Planetary Prince more than four hundred and fifty thousand years previously.

7484 (837.3) The majority of the world's peoples have been influenced by the tradition that Adam and Eve had physical forms created for them upon their arrival on Urantia. The belief in man's having been created from clay was well-nigh universal in the Eastern Hemisphere; this tradition can be traced from the Philippine Islands around the world to Africa. And many groups accepted this story of man's clay origin by some form of special creation in the place of the earlier beliefs in progressive creation — evolution.

7485 (837.4) Away from the influences of Dalamatia and Eden, mankind tended toward the belief in the gradual ascent of the human race. The fact of evolution is not a modern discovery; the ancients understood the slow and evolutionary character of human progress. The early Greeks had clear ideas of this despite their proximity to Mesopotamia. Although the various races of earth became sadly mixed up in their notions of evolution, nevertheless, many of the primitive tribes believed and taught that they were the descendants of various animals. Primitive peoples made a practice of selecting for their "totems" the animals of their supposed ancestry. Certain North American Indian tribes believed they originated from beavers and coyotes. Certain African tribes teach that they are descended from the hyena, a Malay tribe from the lemur, a New Guinea group from the parrot.

7486 (837.5) The Babylonians, because of immediate contact with the remnants of the civilization of the Adamites, enlarged and embellished the story of man's creation; they taught that he had descended directly from the gods. They held to an aristocratic origin for the race which was incompatible with even the doctrine of creation out of clay.

تاریخ توصیف آفرینش در عهد عتیق به مدت‌ها بعد از زمان موسی باز می‌گردد. او هرگز چنین داستان تحریف شده‌ای را به عبرانیان آموزش نداد. ولی او حکایتی ساده و فشرده از آفرینش را به بنی‌اسرائیل عرضه نمود، به این امید که درخواستش را برای پرستش آفریننده، پدر جهانی، که او خداوند خدای اسرائیل می‌نامید تقویت گرداند.

موسی در تعالیم اولیه‌اش به گونه‌ای بسیار عاقلانه سعی نکرد به دوران پیش از آدم باز گردد. و چون موسی رهبر عالی عبرانیان بود، حکایات آدم اساساً به داستانهای آفرینش ربط داده شدند. این که روایات پیشین، تمن پیش از آدم را به رسمیت می‌شناختند به وضوح در این واقعیت نشان داده می‌شود که ناشران بعدی که قصد نابودی تمامی اشارات به امور بشری پیش از روزگار آدم را داشتند، از برداشتن یک اشاره بر ملا-کننده به مهاجرت قائل به "سرزمین نود"، جایی که در آن او همسری برای خود برگزید، غفلت کردند.

عبرانیان برای مدتی طولانی تا بعد از رسیدن به فلسطین هیچ زبان نوشتاری برای استفاده عموم نداشتند. آنها استفاده از یک حروف الفبا را از فلسطینی‌های مجاور که از پناهندگان سیاسی تمن برتر کرت بودند فرا گرفتند. عبرانیان حدوداً تا سال 900 پیش از میلاد مسیح دست به نگارش کمی زدند، و چون هیچ زبان نوشتاری تا چنین تاریخ اخیری نداشتند، چندین داستان متفاوت از آفرینش در گردش داشتند، اما بعد از اسارت در بابل بیشتر به سمت پذیرش یک نسخه تغییر یافته بین‌النهرینی تمایل داشتند.

روایات دین یهود پیرامون موسی متبلور گردید، و چون او تلاش نمود اصل و نسب ابراهیم را به آدم ردیابی کند، یهودیان تصور کردند که آدم اولین فرد در میان تمامی نوع بشر است. یهوه آفریننده بود، و چون آدم بنا بود اولین انسان باشد، می‌بایستی دنیا را درست پیش از ساختن آدم آفریده باشد. و سپس روایت شش روز آدم در داستان بافته شد. با این نتیجه که تقریباً هزار سال بعد از اقامت موقت موسی در زمین روایت آفرینش در شش روز نوشته شده و متعاقباً به او منتسب گردید.

کاهنان یهودی تا پیش از بازگشت به اورشلیم نوشتن داستان خود را از شروع همه چیز تکمیل کرده بودند. آنان به زودی ادعا کردند که حکایت فوق، اکتشاف جدیدی از داستان آفرینش است که توسط موسی نگاشته شده است. اما عبرانیان هم عصر حدود 500 سال پیش از میلاد مسیح این نوشتجات را مکاشفات الهی نمی‌پنداشتند. آنها به این مطالب بیشتر همان طور که مردمان بعد به داستانهای افسانه‌ای می‌نگرند می‌نگریستند.

این مدرک جعلی که شهرت داشت از تعالیم موسی است نزد بطلمیوس پادشاه یونانی مصر برای ملاحظه وی آورده شد، و او دستور داد آن را توسط کمیسرینی از هفتاد دانشور برای کتابخانه جدیدش در اسکندریه به یونانی ترجمه کنند. و بدین ترتیب این حدیث جایش را در میان آن نوشتجاتی که متعاقباً بخشی از مجموعه‌های بعدی "متون مقدس" مذاهب عبرانی و مسیحی گردید پیدا نمود. و از طریق تعیین هویت با این سیستمهای فقهی،

74:87 (837:6) The Old Testament account of creation dates from long after the time of Moses; he never taught the Hebrews such a distorted story. But he did present a simple and condensed narrative of creation to the Israelites, hoping thereby to augment his appeal to worship the Creator, the Universal Father, whom he called the Lord God of Israel.

74:88 (837:7) In his early teachings, Moses very wisely did not attempt to go back of Adam's time, and since Moses was the supreme teacher of the Hebrews, the stories of Adam became intimately associated with those of creation. That the earlier traditions recognized pre-Adamic civilization is clearly shown by the fact that later editors, intending to eradicate all reference to human affairs before Adam's time, neglected to remove the telltale reference to Cain's emigration to the "land of Nod," where he took himself a wife.

74:89 (838:1) The Hebrews had no written language in general usage for a long time after they reached Palestine. They learned the use of an alphabet from the neighboring Philistines, who were political refugees from the higher civilization of Crete. The Hebrews did little writing until about 900 B.C., and having no written language until such a late date, they had several different stories of creation in circulation, but after the Babylonian captivity they inclined more toward accepting a modified Mesopotamian version.

74:10 (838:2) Jewish tradition became crystallized about Moses, and because he endeavored to trace the lineage of Abraham back to Adam, the Jews assumed that Adam was the first of all mankind. Yahweh was the creator, and since Adam was supposed to be the first man, he must have made the world just prior to making Adam. And then the tradition of Adam's six days got woven into the story, with the result that almost a thousand years after Moses' sojourn on earth the tradition of creation in six days was written out and subsequently credited to him.

74:11 (838:3) When the Jewish priests returned to Jerusalem, they had already completed the writing of their narrative of the beginning of things. Soon they made claims that this recital was a recently discovered story of creation written by Moses. But the contemporary Hebrews of around 500 B.C. did not consider these writings to be divine revelations; they looked upon them much as later peoples regard mythological narratives.

74:12 (838:4) This spurious document, reputed to be the teachings of Moses, was brought to the attention of Ptolemy, the Greek king of Egypt, who had it translated into Greek by a commission of seventy scholars for his new library at Alexandria. And so this account found its place among those writings which subsequently became a part of the later collections of the "sacred scriptures" of the

چنین مفاهیمی برای مدتی طولانی فلسفه بسیاری از مردمان باختر را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد.

آموزگاران مسیحی اعتقاد به حکم آفرینش نژاد بشر را تداوم بخشیدند، و تمامی این امر مستقیماً به شکل یابی فرضیه عصر طلایی پیشین سعادت اوتوپایی و تنوری سقوط انسان یا ابرانسان که بیانگر شرایط غیر ایده‌آل جامعه بود راه برد. این نگرشها به زندگی و مکان انسان در جهان در بهترین حالت می‌توانستند دلسرد کننده باشند چرا که مبتنی بر اعتقاد به قهقرا به عوض پیشرفت بودند، و همچنین اشاره به خداوندی انتقام‌جو داشتند که در تلافی اشتباهات برخی از مسئولین پیشین سیاره‌ای بر نژاد بشر خشم فرو باریده بود.

“عصر طلایی” یک افسانه است، ولی عدن یک واقعیت بود، و تمدن باغ در واقع منقرض گردید. آدم و حوا برای یکصد و هفده سال در باغ ادامه دادند، تا این که از طریق بی‌صبری حوا و اشتباهات قضاوت آدم، از مسیر مقرر شده منحرف گردیده، و به سرعت بر خود مصیبت آوردند و در پیشرفت و ترقی تمامی یورنشا موجب یک کندی ویرانگر شدند.

[نقل شده توسط سؤلونیا، فرشته سراف “صدا در باغ”.]

Hebrew and Christian religions. And through identification with these theological systems, such concepts for a long time profoundly influenced the philosophy of many Occidental peoples.

^{74813 (8385)} The Christian teachers perpetuated the belief in the fiat creation of the human race, and all this led directly to the formation of the hypothesis of a onetime golden age of utopian bliss and the theory of the fall of man or superman which accounted for the nonutopian condition of society. These outlooks on life and man's place in the universe were at best discouraging since they were predicated upon a belief in retrogression rather than progression, as well as implying a vengeful Deity, who had vented wrath upon the human race in retribution for the errors of certain onetime planetary administrators.

^{74814 (8386)} The “golden age” is a myth, but Eden was a fact, and the Garden civilization was actually overthrown. Adam and Eve carried on in the Garden for one hundred and seventeen years when, through the impatience of Eve and the errors of judgment of Adam, they presumed to turn aside from the ordained way, speedily bringing disaster upon themselves and ruinous retardation upon the developmental progression of all Urantia.

^{74815 (8387)} [Narrated by Solonia, the seraphic “voice in the Garden.”]

مقاله 75. خطای آدم و حوا

076 ⇨

کتاب یورنشیا

074 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 75

خطای آدم و حوا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مشکل یورنشیا
- 2- توطئه کلیگشتیا
- 3- وسوسه حوا
- 4- درک خطا
- 5- پیامدهای خطا
- 6- آدم و حوا باغ را ترک می کنند
- 7- تحقیر آدم و حوا
- 8- به اصطلاح سقوط انسان

PAPER 75

THE DEFAULT OF ADAM AND EVE

SECTIONS

Introduction

1. The Urantia Problem
2. Caligastia's Plot
3. The Temptation of Eve
4. The Realization of Default
5. Repercussions of Default
6. Adam and Eve Leave the Garden
7. Degradation of Adam and Eve
8. The So-Called Fall of Man

مقدمه مقاله

آدم به دنبال بیش از یکصد سال تلاش در یورنشیا، توانست پیشرفت بسیار اندکی در خارج از باغ مشاهده نماید. دنیا در کلیت آن به نظر نمی رسید پیشرفت زیادی کرده باشد. به نظر می رسید تحقق بهبود نژادی در فاصله بسیار دوری قرار دارد، و وضعیت آنقدر مایوس کننده به نظر می رسید که طلب چیزی را که در طرحهای اولیه گنجانیده نشده بود می نمود. اقل این چیزی است که اغلب به ذهن آدم خطور می کرد، و او بارها به حوا چنین اظهار نظر می نمود. آدم و نوجوانش وفادار بودند، ولی از همنوعان خود جدا افتاده بودند، و به خاطر تنگنای اسفانگیز دنیای خویش به شدت اندوهناک بودند.

INTRODUCTION

^{75:01 (839:1)} AFTER more than one hundred years of effort on Urantia, Adam was able to see very little progress outside the Garden; the world at large did not seem to be improving much. The realization of race betterment appeared to be a long way off, and the situation seemed so desperate as to demand something for relief not embraced in the original plans. At least that is what often passed through Adam's mind, and he so expressed himself many times to Eve. Adam and his mate were loyal, but they were isolated from their kind, and they were sorely distressed by the sorry plight of their world.

1- مشکل یورنشیا

مأموریت آدم در یورنشیا آزمایشی، عصبان زده، و منزوی، کار دشواری بود. و پسر و دختر ماتریال به زودی از سختی و پیچیدگی مأموریت سیاره ای خویش آگاهی یافتند. با این حال، آنان شجاعانه به کار حل مشکلات گوناگون خود پرداختند. ولی هنگامی که کار بسیار مهم حذف افراد معیوب و منحط را از میان تیره های بشری در دستور کار خود قرار دادند به کلی مایوس گردیدند. آنها نمی توانستند هیچ راهی برای خروج

1. THE URANTIA PROBLEM

^{75:1.1 (839:2)} The Adamic mission on experimental, rebellion-seared, and isolated Urantia was a formidable undertaking. And the Material Son and Daughter early became aware of the difficulty and complexity of their planetary assignment. Nevertheless, they courageously set about the task of solving their manifold problems. But when they addressed themselves to the all-important work of

از این تنگنا ببینند، و قادر نبوندند با مسئولین مافوق خود در جروسم یا ایندشیا مشورت نمایند. آنها اینجا در انزوا بودند، و روز به روز با گره جدید و پیچیده‌ای مواجه بودند، مشکلی که به نظر می‌رسید غیرقابل حل باشد.

تحت شرایط عادی اولین کار یک آدم و حوای سیاره‌ای هماهنگی و اختلاط نژادها است. اما در یورنشیا چنین پروژه‌ای تقریباً بی‌حاصل به نظر می‌رسید، چرا که در حالی که نژادها از نظر بیولوژیکی مناسب بودند، ولی هرگز از رگه‌های ناقص و عقب مانده خویش تپهیر نشده بودند.

آدم و حوا خود را در کره‌ای یافتند که برای اعلان برادری انسان کاملاً ناآماده بود، دنیایی که در تاریکی معنوی زشتی کورمال کورمال جلو می‌رفت و بندتر از آن با اغتشاش حاصل از عدم توفیق مأموریت دولت پیشین لعن و نفرین شده بود. ذهن و اخلاقیات در یک سطح پایینی بودند، و به جای شروع کار ایجاد یگانگی مذهبی، می‌بایست کار تغییر کیش دادن ساکنان کره را به ساده‌ترین اشکال اعتقاد مذهبی از نو آغاز می‌کردند. به جای یافتن یک زبان آماده برای پذیرش، با سردرگمی وجود صدها و صدها زبان محلی در سراسر دنیا مواجه بودند. هیچ آدمی که در خدمت سیاره‌ای بود تاکنون در کره دشوارتری مستقر نشده بود. موانع فائق نیامدنی و مشکلات فراتر از چاره سازی مخلوق به نظر می‌رسیدند.

آنها در انزوا قرار داشتند، و احساس فاحش تنهایی که بر آنان سنگینی می‌کرد با خروج زود هنگام پذیرشگران ملک صادق بیشتر فزونی یافت. آنها فقط می‌توانستند توسط رسته‌هایی از فرشتگان با هر موجود خارج از سیاره به طور غیرمستقیم ارتباط برقرار کنند. به تدریج شجاعت آنان تضعیف گردید، روحشان سست شد، و گاهی اوقات نزدیک بود ایمانشان تزلزل یابد.

و این تصویری حقیقی از بهت و حیرت این دو روان برجسته است، آنگاه که به کارهایی که در پیش رو داشتند می‌اندیشیدند. آنها هر دو از کار عظیمی که مستلزم اجرای مأموریت سیاره‌ای آنان بود به گونه‌ای هوشمندانه آگاه بودند.

احتمالاً هیچیک از فرزندان ماتریال نبادان تاکنون با چنین کار مشکل و ظاهراً غیرممکنی آنطور که آدم و حوا در مخمصه اسفناک یورنشیا با آن مواجه بودند رو به رو نبودند. اما اگر آنان دوراندیش‌تر و صبور بودند، روزی به موفقیت دست می‌یافتند. هر دوی آنان، مخصوصاً حوا، در مجموع بسیار بی‌صبر بودند. آنان مایل نبودند که آزمون بسیار طولانی شکیبایی را بگذرانند. آنها می‌خواستند نتایج فوری مشاهده کنند، و کردند، اما نتایجی که بدین ترتیب حاصل شد برای هر دوی آنان و دنیایشان فاجعه‌بارترین نتیجه‌ای بود که محقق گردید.

eliminating the defectives and degenerates from among the human strains, they were quite dismayed. They could see no way out of the dilemma, and they could not take counsel with their superiors on either Jerusem or Edentia. Here they were, isolated and day by day confronted with some new and complicated tangle, some problem that seemed to be unsolvable.

75:12 (839:3) Under normal conditions the first work of a Planetary Adam and Eve would be the co-ordination and blending of the races. But on Urantia such a project seemed just about hopeless, for the races, while biologically fit, had never been purged of their retarded and defective strains.

75:13 (839:4) Adam and Eve found themselves on a sphere wholly unprepared for the proclamation of the brotherhood of man, a world groping about in abject spiritual darkness and cursed with confusion worse confounded by the miscarriage of the mission of the preceding administration. Mind and morals were at a low level, and instead of beginning the task of effecting religious unity, they must begin all anew the work of converting the inhabitants to the most simple forms of religious belief. Instead of finding one language ready for adoption, they were confronted by the world-wide confusion of hundreds upon hundreds of local dialects. No Adam of the planetary service was ever set down on a more difficult world; the obstacles seemed insuperable and the problems beyond creature solution.

75:14 (839:5) They were isolated, and the tremendous sense of loneliness which bore down upon them was all the more heightened by the early departure of the Melchizedek receivers. Only indirectly, by means of the angelic orders, could they communicate with any being off the planet. Slowly their courage weakened, their spirits drooped, and sometimes their faith almost faltered.

75:15 (840:1) And this is the true picture of the consternation of these two noble souls as they pondered the tasks which confronted them. They were both keenly aware of the enormous undertaking involved in the execution of their planetary assignment.

75:16 (840:2) Probably no Material Sons of Nebadon were ever faced with such a difficult and seemingly hopeless task as confronted Adam and Eve in the sorry plight of Urantia. But they would have sometime met with success had they been more farseeing and patient. Both of them, especially Eve, were altogether too impatient; they were not willing to settle down to the long, long endurance test. They wanted to see some immediate results, and they did, but the results thus secured proved most disastrous both to themselves and to their world.

کلیگشیا دیدارهای مکرری از باغ انجام داد و با آدم و حوا گفتگوهای بسیاری صورت داد، ولی آنان نسبت به تمامی پیشنهادات او مبنی بر سازشکاری و ماجر اجوبیه‌های میان‌برانه مقاوم بودند. آنها چنان نتایجی از شورش پیش روی خود داشتند که در برابر تمامی چنین پیشنهادات حيله‌گرانه به قدر کافی مصونیت مؤثری ایجاد می‌کرد. حتی اولاد آدم هم تحت تأثیر طرح‌های پیشنهادی دلیگشیا قرار نمی‌گرفتند. و البته نه کلیگشیا و نه همدست او قدرت نفوذ به هیچ فردی بر خلاف خواست او را نداشتند، تا چه رسد به این که فرزندان آدم را به انجام کار خطا و دارند.

باید به خاطر داشت که کلیگشیا هنوز دارای عنوان پرنس سیاره‌ای یورنثیا بود، یک پسر گمراه ولی با این حال بالای جهان محلی. او سرانجام تا پیش از ایام میکائیل مسیح در یورنثیا عزل نگردید.

ولی پرنس منحرف سرسخت و مصمم بود. او به زودی از کار کردن روی آدم دست کشیده و تصمیم گرفت به حمله‌ای فریبکارانه از جناح حوا دست زند. آن موجود شرور به این نتیجه رسید که تنها امید موفقیت، در به کارگیری ماهرانه اشخاص مناسب متعلق به لایه بالاتر گروه نودیها، نوادگان دستیاران سابق پرسنل مادیش می‌باشد. و از این رو طرح‌هایی برای به دام انداختن مادر نژاد بنفش آماده گردید.

این بسیار دور از نیت حوا بود که هرگز کاری کند که با برنامه‌های آدم در ستیزه باشد و یا اعتماد سیاره‌ای آنان را به خطر اندازد. ملک صادقها، پیش از عزیمت، با اشراف به این که زن به جای برنامه‌ریزی دوراندیشانه برای اهداف دراز مدت تمایل به دیدن نتایج فوری دارد، خصوصاً به حوا پیرامون خطرات خاصی که موقعیت منزوی آنان را در سیاره احاطه می‌کرد سفارش کرده بودند، و به ویژه به او هشدار داده بودند که زوجه خود را رها نسازد، یعنی که به هیچ روش شخصی یا مخفیانه‌ای برای پیشبرد تعهدات متقابلشان مبادرت نکند. حوا این راهنماییها را برای بیش از یکصد سال با احتیاط زیاد به اجرا گذارده بود، و به ذهن او خطور نکرد که دیدارهای فزاینده خصوصی و محرمانه او با یک رهبر نودی بنام سر اپاتیشیا که وی از آن برخوردار بود می‌تواند موجب هیچ خطری گردد. تمامی این رابطه چنان به طور تدریجی و طبیعی جلو رفت که او را در غفلت فرو برد.

ساکنان باغ از روزگاران آغازین عدن با نودیها در تماس بودند. آنها از این نوادگان مختلط اعضای خطاکار پرسنل کلیگشیا کمک و همکاریهای ارزشمند زیادی دریافت کرده بودند، و حال رژیم عدنی داشت از طریق آنان به فروپاشی کامل و سرنگونی نهایی دست می‌یافت.

3- وسوسه حوا

آدم تازه یکصد سال اول خود را در زمین به اتمام رسانده بود که سر اپاتیشیا، به مجرد مرگ پدرش به رهبری کنفدراسیون غربی یا سوری قبایل نودیها رسید.

7521 (840.3) Caligastia paid frequent visits to the Garden and held many conferences with Adam and Eve, but they were adamant to all his suggestions of compromise and short-cut adventures. They had before them enough of the results of rebellion to produce effective immunity against all such insinuating proposals. Even the young offspring of Adam were uninfluenced by the overtures of Daligastia. And of course neither Caligastia nor his associate had power to influence any individual against his will, much less to persuade the children of Adam to do wrong.

7522 (840.4) It must be remembered that Caligastia was still the titular Planetary Prince of Urantia, a misguided but nevertheless high Son of the local universe. He was not finally deposed until the times of Christ Michael on Urantia.

7523 (840.5) But the fallen Prince was persistent and determined. He soon gave up working on Adam and decided to try a wily flank attack on Eve. The evil one concluded that the only hope for success lay in the adroit employment of suitable persons belonging to the upper strata of the Nodite group, the descendants of his onetime corporeal-staff associates. And the plans were accordingly laid for entrapping the mother of the violet race.

7524 (840.6) It was farthest from Eve's intention ever to do anything which would militate against Adam's plans or jeopardize their planetary trust. Knowing the tendency of woman to look upon immediate results rather than to plan farsightedly for more remote effects, the Melchizedeks, before departing, had especially enjoined Eve as to the peculiar dangers besetting their isolated position on the planet and had in particular warned her never to stray from the side of her mate, that is, to attempt no personal or secret methods of furthering their mutual undertakings. Eve had most scrupulously carried out these instructions for more than one hundred years, and it did not occur to her that any danger would attach to the increasingly private and confidential visits she was enjoying with a certain Nodite leader named Serapatatia. The whole affair developed so gradually and naturally that she was taken unawares.

7525 (840.7) The Garden dwellers had been in contact with the Nodites since the early days of Eden. From these mixed descendants of the defaulting members of Caligastia's staff they had received much valuable help and co-operation, and through them the Edenic regime was now to meet its complete undoing and final overthrow.

3. THE TEMPTATION OF EVE

7531 (841.1) Adam had just finished his first one hundred years on earth when Serapatatia, upon the death of his father, came to the leadership of the

سرپاتیشیا یک مرد قهوه‌ای رنگ، یک نواده برجسته رئیس سابق کمسیون دلمیشیا در زمینه بهداشت بود که با یکی از زنان متفکر اصلی نژاد آبی آن روزگاران دور ازدواج کرده بود. طی اعصار متمادی این تیره قدرتش را حفظ کرده و نفوذ عمده‌ای بین قبایل نودی غربی اعمال کرده بود.

سرپاتیشیا چندین دیدار از باغ به عمل آورده و نسبت به درستی آرمان آدم عمیقاً متأثر شده بود. و او مدت کوتاهی پس از به عهده گرفتن رهبری نودیهای سوری قصد خود را برای برقراری پیوستگی با کار آدم و حوا در باغ اعلام نمود. اکثریت مردم او در این برنامه به وی ملحق شدند، و آدم با اطلاع از این که مقتدرترین و باهوش‌ترین فرد از بین کلیه قبایل مجاور تقریباً عملاً برای حمایت از برنامه پیشرفت دنیا روانه آنجا گشته است بسیار خوشحال گردید؛ این قطعاً امیدبخش بود. و کمی پس از این رخداد بزرگ، سرپاتیشیا و یاران جدیدش توسط آدم و حوا در خانه خودشان مورد پذیرایی قرار گرفتند.

سرپاتیشیا یکی از تواناترین و کارآمدترین دستیاران آدم شد. او در کلیه فعالیت‌هایش کاملاً درستکار و تماماً صادق بود. او هرگز متوجه نبود، حتی بعدها، که به عنوان آلت دست ضمنی کلیگششیای مکار مورد سوء استفاده واقع می‌شود.

سرپاتیشیا به زودی معاون رئیس کمسیون عدنی در زمینه روابط قبیله‌ای شد، و طرح‌های بسیاری برای پیگیری جدی‌تر کار جذب قبایل دوردست برای آرمان باغ ریخته شدند.

او گفتگوهای بسیاری با آدم و حوا، به ویژه با حوا، صورت داد و آنان پیرامون طرح‌های بسیاری برای بهبود شیوه‌های خود صحبت کردند. یک روز در طول صحبت با حوا به ذهن سرپاتیشیا خطور کرد که بسیار مفید خواهد بود که حین انتظار برای جذب افراد زیادی از نژاد بنفش می‌توان در این اثنا کاری فوری برای پیشرفت قبایل نیازمند در حال انتظار انجام داد. سرپاتیشیا تصریح کرد که اگر نودیها به عنوان مترقی‌ترین و همیارترین نژاد، بتوانند رهبری به دنیا آورند که بخشی از اصلیت آن در تیره بنفش باشد، رابطه‌ای قوی شکل خواهد گرفت که موجب پیوند صمیمی این مردمان با سکنه باغ می‌شود. و تمامی این امر به طور خردمندانه و صادقانه تصور می‌شد برای خیر دنیا باشد، چرا که این بچه که می‌بایست در باغ پرورش یافته و تعلیم می‌یافت، می‌توانست نفوذ مثبت زیادی روی مردمان پدرش اعمال کند.

باز هم باید تأکید کرد که سرپاتیشیا در تمامی آنچه که پیشنهاد می‌کرد در مجموع صادق و کاملاً با خلوص بود. او هرگز یک بار هم گمان نکرد که بازیچه دست کلیگششیا و دلیگششیا شده است. سرپاتیشیا نسبت به طرح ساختن اندوخته‌ای قوی از نژاد بنفش پیش از دست زدن به ارتقاء جهانی مردمان سردرگم یورنشیا کاملاً وفادار بود. ولی این امر به صدها سال نیاز داشت تا به سرانجام رسد، و او بی‌صبر بود؛ او می‌خواست نتایجی فوری مشاهده کند — چیزی در طول زندگانی خودش.

western or Syrian confederation of the Nodite tribes. Serapatatia was a brown-tinted man, a brilliant descendant of the onetime chief of the Dalamatia commission on health mated with one of the master female minds of the blue race of those distant days. All down through the ages this line had held authority and wielded a great influence among the western Nodite tribes.

7532 (841.2) Serapatatia had made several visits to the Garden and had become deeply impressed with the righteousness of Adam's cause. And shortly after assuming the leadership of the Syrian Nodites, he announced his intention of establishing an affiliation with the work of Adam and Eve in the Garden. The majority of his people joined him in this program, and Adam was cheered by the news that the most powerful and the most intelligent of all the neighboring tribes had swung over almost bodily to the support of the program for world improvement; it was decidedly heartening. And shortly after this great event, Serapatatia and his new staff were entertained by Adam and Eve in their own home.

7533 (841.3) Serapatatia became one of the most able and efficient of all of Adam's lieutenants. He was entirely honest and thoroughly sincere in all of his activities; he was never conscious, even later on, that he was being used as a circumstantial tool of the wily Caligastia.

7534 (841.4) Presently, Serapatatia became the associate chairman of the Edenic commission on tribal relations, and many plans were laid for the more vigorous prosecution of the work of winning the remote tribes to the cause of the Garden.

7535 (841.5) He held many conferences with Adam and Eve — especially with Eve — and they talked over many plans for improving their methods. One day, during a talk with Eve, it occurred to Serapatatia that it would be very helpful if, while awaiting the recruiting of large numbers of the violet race, something could be done in the meantime immediately to advance the needy waiting tribes. Serapatatia contended that, if the Nodites, as the most progressive and co-operative race, could have a leader born to them of part origin in the violet stock, it would constitute a powerful tie binding these peoples more closely to the Garden. And all of this was soberly and honestly considered to be for the good of the world since this child, to be reared and educated in the Garden, would exert a great influence for good over his father's people.

7536 (841.6) It should again be emphasized that Serapatatia was altogether honest and wholly sincere in all that he proposed. He never once suspected that he was playing into the hands of Caligastia and Daligastia. Serapatatia was entirely loyal to the plan of building up a strong reserve of the violet race before attempting the world-wide upstepping of the confused peoples of Urantia. But this would require hundreds of years to

او برای حوا روشن ساخت که آدم از کار اندکی که در جهت ارتقاء دنیا صورت گرفته بود غالب اوقات دلسرد می‌شد.

برای بیش از پنج سال این طرحها به طور مخفیانه تکمیل گردید. سرانجام آنها به نقطه‌ای رسیدند که حوا رضایت داد با قانو، برجسته‌ترین مغز و رهبر فعال کلنی مجاور نودیهای دوست، گفتگویی مخفیانه داشته باشد. قانو نسبت به حکومت آدم بسیار دلسوز بود. در واقع او رهبر صادق روحانی آن نودیهای همسایه بود که طرفدار روابطی دوستانه با سکنه باغ بودند.

دیدار سرنوشت‌ساز طی ساعات تاریک روشن یک غروب پاییزی، نه چندان دور از خانه آدم به وقوع پیوست. حوا هرگز قبلاً قانوی زیبا و پرشور را ندیده بود — و او یک نمونه عالی از بقای ساختار جسمانی برتر و فراست ممتاز نیاکان دورش که جزو پرسنل پرنس بودند بود. و همچنین قانو به درستی پروژه سرپاتیشیا کاملاً باور داشت. (خارج از باغ، چند همسری یک رسم متداول بود.)

حوا تأثیر یافته از اغوا، اشتیاق، و قدرت ترغیب شخصی بسیار، در آنجا و در آن وقت رضایت داد که به امر خطیری که بارها پیرامون آن صحبت شده بود دست زند، نقشه کوچک خود را برای نجات دنیا به طرح بزرگتر و گسترده‌تر الهی اضافه کند. پیش از این که آنچه را که در شرف وقوع بود کاملاً دریابد، قدم مهمل برداشته شد. آن کار انجام شد.

4- درک خطا

زندگی آسمانی سیاره به هم ریخته بود. آدم متوجه شد که اشکالی پیش آمده، و از حوا خواست با او به کناری در باغ بیاید. و اکنون برای اولین بار، آدم تمامی داستان طرحی را که برای شتاب بخشیدن به بهبود دنیا با عمل همزمان در دو جهت، پیگیری طرح الهی و اجرای توأم امر خطیر سرپاتیشیا که مدت‌ها روی آن کار شده بود، شنید.

و در حالی که پسر و دختر ماتریال در زیر نور مهتاب در باغ بدین گونه گفتگو می‌کردند، "صدای در باغ"، آنان را به خاطر نافرمانی نکوهش کرد. و آن صدا چیزی جز اعلان خود من به زوج عدنی نبود که آنان از پیمان باغ تخطی کرده‌اند؛ که آنان از دستورات ملک صادقها سرپیچی نموده‌اند؛ که آنان در اجرای سوگند اعتماد خود به حکمران جهان قصور ورزیده‌اند.

حوا رضایت داده بود که در به کار بستن نیکی و شرارت شرکت کند. نیکی به اجرا گذاردن طرحهای الهی است؛ گناه سرپیچی تعمدی از خواست الهی است؛ شرارت عدم تطبیق طرحها و تنظیم غلط تکنیکهایی است که منجر به عدم توازن جهانی و سردرگمی سیاره‌ای

consummate, and he was impatient; he wanted to see some immediate results — something in his own lifetime. He made it clear to Eve that Adam was oftentimes discouraged by the little that had been accomplished toward uplifting the world.

75:37 (841:7) For more than five years these plans were secretly matured. At last they had developed to the point where Eve consented to have a secret conference with Cano, the most brilliant mind and active leader of the near-by colony of friendly Nodites. Cano was very sympathetic with the Adamic regime; in fact, he was the sincere spiritual leader of those neighboring Nodites who favored friendly relations with the Garden.

75:38 (842:1) The fateful meeting occurred during the twilight hours of the autumn evening, not far from the home of Adam. Eve had never before met the beautiful and enthusiastic Cano — and he was a magnificent specimen of the survival of the superior physique and outstanding intellect of his remote progenitors of the Prince's staff. And Cano also thoroughly believed in the righteousness of the Serapatatia project. (Outside of the Garden, multiple mating was a common practice.)

75:39 (842:2) Influenced by flattery, enthusiasm, and great personal persuasion, Eve then and there consented to embark upon the much-discussed enterprise, to add her own little scheme of world saving to the larger and more far-reaching divine plan. Before she quite realized what was transpiring, the fatal step had been taken. It was done.

4. THE REALIZATION OF DEFAULT

75:41 (842:3) The celestial life of the planet was astir. Adam recognized that something was wrong, and he asked Eve to come aside with him in the Garden. And now, for the first time, Adam heard the entire story of the long-nourished plan for accelerating world improvement by operating simultaneously in two directions: the prosecution of the divine plan concomitantly with the execution of the Serapatatia enterprise.

75:42 (842:4) And as the Material Son and Daughter thus communed in the moonlit Garden, "the voice in the Garden" reproved them for disobedience. And that voice was none other than my own announcement to the Edenic pair that they had transgressed the Garden covenant; that they had disobeyed the instructions of the Melchizedeks; that they had defaulted in the execution of their oaths of trust to the sovereign of the universe.

75:43 (842:5) Eve had consented to participate in the practice of good and evil. Good is the carrying out of the divine plans; sin is a deliberate transgression of the divine will; evil is the misadaptation of plans and the maladjustment of techniques resulting in

می‌شود.

هر بار که زوج باغ میوه درخت حیات را خورده بودند، فرشته اعظم نگهبان به آنان هشدار داده بود که از تن دادن به پیشنهادات کلیگاشیا مبنی بر در هم آمیختن نیکی و شرارت خودداری ورزند. آنها به این صورت اندرز داده شده بودند: "در روزی که شما نیکی و شرارت را در هم آمیزید، قطعاً همانند انسانهای فانی عالم خواهید شد، و قطعاً خواهید مرد."

حوا در مورد این اخطار مکرر پیرامون موقعیت سرنوشت‌ساز دیدار مخفیانه‌شان به قانو گفته بود، اما قانو که از قدر و اهمیت این اندرزها آگاه نبود به او اطمینان داد که مردان و زنانی که از انگیزه‌های نیک و نیت درست برخوردارند قادر به انجام شرارت نیستند؛ که او قطعاً نخواهد مرد بلکه در وجود او لاد آنان که بزرگ شده و دنیا را برکت و ثبات خواهند بخشید زندگی نوینی خواهد یافت.

اگر چه این پروژه تغییر و تبدیل طرح الهی با خلوص کامل و فقط با بالاترین انگیزه‌ها برای سعادت دنیا پرورنده شده و به اجرا گذارده شده بود، زین به بار آورد، زیرا که نمایانگر راهی خطا برای دستیابی به سرانجام نیکو بود، زیرا که از راه درست، طرح الهی، منحرف گردید.

درست است، قانو به چشمان حوا زیبا آمده بود، و او تمامی آنچه را که اغواگر او به عنوان "دانش جدید و افزایش یافته امور بشری و فهم سریع طبیعت بشری به عنوان مکمل درک طبیعت آدم" وعده داده بود درک می‌کرد.

من با پدر و مادر نژاد بنفش، آنطور که تحت آن شرایط تأسف‌آور وظیفه من شد آن شب در باغ صحبت کردم. من به نقل تمامی آنچه که به خطای مادر حوا منتهی شد کاملاً گوش داده و به هر دوی آنان در رابطه با وضعیت موجود پند و اندرز دادم. آنان بعضی از این نصایح را دنبال کرده و برخی را نادیده گرفتند. این گفتگو در نگارشات شما بدین صورت که "پروردگار خداوند آدم و حوا را در باغ صدا زده و پرسید: 'کجا هستید؟' پندار می‌شود. در میان نسل‌های بعد مرسوم بود که هر چیز غیرمعمول و خارق‌العاده، اعم از طبیعی یا روحی مستقیماً به دخالت شخصی خدایان نسبت داده شود.

5- پیامدهای خطا

توهم زدایی حوا حقیقتاً رقت‌انگیز بود. آدم تمامی این وضعیت دشوار را درک می‌کرد و ضمن این که افسرده و دل شکسته بود، برای همسر خطاکار خود فقط احساس ترحم و دلسوزی می‌نمود.

در اثر یأس حاصل از درک خطا بود که آدم روز بعد از قدم اشتباه حوا به سراغ لاوتوا، زن برجسته نودی که سرپرست مدارس غربی باغ بود رفت و با نقشه قبلی حماقت حوا را مرتکب شد. ولی اشتباه تعبیر نکنید؛ آدم فریب نخورده بود؛ او دقیقاً می‌دانست در صدد انجام چه کاری است؛ او تعمداً برگزید که در سرنوشت حوا

universe disharmony and planetary confusion.

75:44 (842:6) Every time the Garden pair had partaken of the fruit of the tree of life, they had been warned by the archangel custodian to refrain from yielding to the suggestions of Caligastia to combine good and evil. They had been thus admonished: "In the day that you commingle good and evil, you shall surely become as the mortals of the realm; you shall surely die."

75:45 (842:7) Eve had told Cano of this oft-repeated warning on the fateful occasion of their secret meeting, but Cano, not knowing the import or significance of such admonitions, had assured her that men and women with good motives and true intentions could do no evil; that she should surely not die but rather live anew in the person of their offspring, who would grow up to bless and stabilize the world.

75:46 (842:8) Even though this project of modifying the divine plan had been conceived and executed with entire sincerity and with only the highest motives concerning the welfare of the world, it constituted evil because it represented the wrong way to achieve righteous ends, because it departed from the right way, the divine plan.

75:47 (843:1) True, Eve had found Cano pleasant to the eyes, and she realized all that her seducer promised by way of "new and increased knowledge of human affairs and quickened understanding of human nature as supplemental to the comprehension of the Adamic nature."

75:48 (843:2) I talked to the father and mother of the violet race that night in the Garden as became my duty under the sorrowful circumstances. I listened fully to the recital of all that led up to the default of Mother Eve and gave both of them advice and counsel concerning the immediate situation. Some of this advice they followed; some they disregarded. This conference appears in your records as "the Lord God calling to Adam and Eve in the Garden and asking, 'Where are you?'" It was the practice of later generations to attribute everything unusual and extraordinary, whether natural or spiritual, directly to the personal intervention of the Gods.

5. REPERCUSSIONS OF DEFAULT

75:51 (843:3) Eve's disillusionment was truly pathetic. Adam discerned the whole predicament and, while heartbroken and dejected, entertained only pity and sympathy for his erring mate.

75:52 (843:4) It was in the despair of the realization of failure that Adam, the day after Eve's misstep, sought out Laotta, the brilliant Nodite woman who was head of the western schools of the Garden, and with premeditation committed the folly of Eve. But do not misunderstand; Adam was not beguiled;

شریک شود. او به همسرش با عاطفه‌ای فوق انسانی عشق می‌ورزید، و فکر احتمال بیداری شبانه در تنهایی بدون او در یورنسیا بیش از آن بود که بتواند تحمل کند.

he knew exactly what he was about; he deliberately chose to share the fate of Eve. He loved his mate with a supermortal affection, and the thought of the possibility of a lonely vigil on Urantia without her was more than he could endure.

وقتی که ساکنان بسیار خشمگین باغ دریافتند که برای حوا چه اتفاقی افتاده عنان از کف دادند. آنها به آبادی مجاور نودی اعلان جنگ دادند. آنها از دروازه‌های عدن تاخته و به این مردم ناآماده یورش بردند، و به کلی آنها را نابود کردند — هیچ مرد، زن، یا کودکی زنده گذاشته نشد، و قاتو، پدر قائن، که هنوز به دنیا نیامده بود نیز هلاک گردید.

7553 (843.9) When they learned what had happened to Eve, the infuriated inhabitants of the Garden became unmanageable; they declared war on the near-by Nodite settlement. They swept out through the gates of Eden and down upon these unprepared people, utterly destroying them — not a man, woman, or child was spared. And Cano, the father of Cain yet unborn, also perished.

سرپاتیشیا به محض فهمیدن آنچه که اتفاق افتاده بود غرق در حیرت و با ترس و پشیمانی از خود بیخود گشت. روز بعد او خود را در رودخانه بزرگ غرق نمود.

7554 (843.6) Upon the realization of what had happened, Serapatatia was overcome with consternation and beside himself with fear and remorse. The next day he drowned himself in the great river.

فرزندان آدم سعی کردند مادر پریشان حال خود را تسلی دهند، ضمن این که پدرشان برای سی روز در تنهایی پرسه می‌زد. در پایان آن مدت، بصیرت خود را قطعیت بخشید و آدم به خانه خود بازگشت و برای مسیر عمل آینده آنها شروع به برنامه‌ریزی نمود.

7555 (843.7) The children of Adam sought to comfort their distracted mother while their father wandered in solitude for thirty days. At the end of that time judgment asserted itself, and Adam returned to his home and began to plan for their future course of action.

نتایج نابخردیهای والدین گمراه اغلب توسط فرزندان بی‌گناه آنان قسمت می‌شود. پسران و دختران درستکار و نجیب آدم و حوا در اندوه وصف ناپذیر تراژدی باور نکردنی که بسیار ناگهانی و بسیار بیرحمانه به آنان وارد آمده بود غرق شده بودند. حتی تا پنجاه سال هم بزرگترین این فرزندان از اندوه و غم آن روزهای مصیبت‌بار التیام نیافتند، به خصوص از وحشت آن مدت سی روز که طی آن پدرشان از خانه غایب بود، ضمن این که مادر پریشان حالشان از سرنوشت و محل اقامت او در بی‌خبری کامل بود.

7556 (843.8) The consequences of the follies of misguided parents are so often shared by their innocent children. The upright and noble sons and daughters of Adam and Eve were overwhelmed by the inexplicable sorrow of the unbelievable tragedy which had been so suddenly and so ruthlessly thrust upon them. Not in fifty years did the older of these children recover from the sorrow and sadness of those tragic days, especially the terror of that period of thirty days during which their father was absent from home while their distracted mother was in complete ignorance of his whereabouts or fate.

و همین سی روز برای حوا همانند سالهای دراز اندوه و رنج بودند. این روان آزاده هرگز از تأثیرات آن دوره عذاب‌آور رنج فکری و اندوه روحی کاملاً التیام نیافت. هیچ قسمتی از محرومیتها و سختیهای مادی بعدی آنان در حافظه حوا با آن روزهای وحشتناک و شبیهی هولناک تنهایی و بلا تکلیفی غیرقابل تحمل قابل مقایسه نبود. او در مورد عمل عجولانه سرپاتیشیا آگاهی یافت و نمی‌دانست آیا همسرش در اثر اندوه، خود را نابود ساخته یا به خاطر مجازات قدم اشتباه او از کره زمین برداشته شده است. و هنگامی که آدم بازگشت، حوا رضایتی توأم با شادی و سپاس را تجربه نمود که هرگز زندگی مشترک طولانی و دشوار، و خدمت محنت‌بار آنان را تحت الشعاع قرار نداد.

7557 (843.9) And those same thirty days were as long years of sorrow and suffering to Eve. Never did this noble soul fully recover from the effects of that excruciating period of mental suffering and spiritual sorrow. No feature of their subsequent deprivations and material hardships ever began to compare in Eve's memory with those terrible days and awful nights of loneliness and unbearable uncertainty. She learned of the rash act of Serapatatia and did not know whether her mate had in sorrow destroyed himself or had been removed from the world in retribution for her misstep. And when Adam returned, Eve experienced a satisfaction of joy and gratitude that never was effaced by their long and difficult life partnership of toiling service.

زمان گذشت، اما آدم تا هفتاد روز بعد از خطای حوا، که پذیرشگران ملک صادق به یورنسیا بازگشته و مسئولیت امور کره را به عهده گرفتند، از طبیعت تقصیرشان مطمئن نبود. و در آن هنگام او دانست که آنان به خطا رفته‌اند.

7558 (844.1) Time passed, but Adam was not certain of the nature of their offense until seventy days after the default of Eve, when the Melchizedek receivers returned to Urantia and assumed jurisdiction over world affairs. And then he knew they had failed.

ولی هنوز مشکلات بیشتری در پیش بودند: خبر نابودی آبادی نودیها در نزدیکی عدن به قبایل خانگی

7559 (844.2) But still more trouble was brewing: The news of the annihilation of the Nodite settlement

سراپاتیشیا در سمت شمال به کندی نرسید، و اکنون سپاه عظیمی گرد آمده بود تا به سوی باغ پیشروی کند. و این شروع جنگی طولانی و تلخ بین اولاد آدم و نودیها بود، زیرا این خصومتها تا منتها پس از این که آدم و پیروانش به باغ دوم در دره فرات مهاجرت کردند ادامه یافت. "عداوتی" شدید و دیرپا "بین آن مرد و زن، بین اولاد آن مرد و آن زن وجود داشت."

near Eden was not slow in reaching the home tribes of Serapatatia to the north, and presently a great host was assembling to march on the Garden. And this was the beginning of a long and bitter warfare between the Adamites and the Nodites, for these hostilities kept up long after Adam and his followers emigrated to the second garden in the Euphrates valley. There was intense and lasting "enmity between that man and the woman, between his seed and her seed."

6- آدم و حوا باغ را ترک می‌کنند

6. ADAM AND EVE LEAVE THE GARDEN

وقتی آدم اطلاع یافت که نودیها در حال پیشروی هستند، از ملک صادقها طلب مشورت نمود. ولی آنان از اندرز دادن به او امتناع ورزیدند، و فقط به او گفتند که کاری را که صلاح می‌داند انجام دهد و به او قول همکاری دوستانه، تا جایی که میسر است و در هر مسیری که او تصمیم بگیرد، دادند. ملک صادقها از دخالت کردن در طرحهای شخصی آدم و حوا منع شده بودند.

7561 (844.3) When Adam learned that the Nodites were on the march, he sought the counsel of the Melchizedeks, but they refused to advise him, only telling him to do as he thought best and promising their friendly co-operation, as far as possible, in any course he might decide upon. The Melchizedeks had been forbidden to interfere with the personal plans of Adam and Eve.

آدم می‌دانست که او و حوا شکست خورده‌اند؛ حضور پذیرشگران ملک صادق این را به آنان می‌گفت، گر چه او هنوز چیزی در مورد وضعیت شخصی یا سرنوشت آینده‌شان نمی‌دانست. او با حدود هزار و دویست تن از پیروان وفادارش که خود را متعهد ساختند از رهبرشان پیروی کنند در طول شب در گفتگو بود، و روز بعد هنگام ظهر این مهاجرین در جستجوی خانه‌های جدید از عدن عزیمت کردند. آدم هیچ علاقه‌ای به جنگ نداشت و از این رو تصمیم گرفت باغ اول را بدون مقابله برای نودیها باقی گذارد.

7562 (844.4) Adam knew that he and Eve had failed; the presence of the Melchizedek receivers told him that, though he still knew nothing of their personal status or future fate. He held an all-night conference with some twelve hundred loyal followers who pledged themselves to follow their leader, and the next day at noon these pilgrims went forth from Eden in quest of new homes. Adam had no liking for war and accordingly elected to leave the first garden to the Nodites unopposed.

کاروان عدنی در روز سوم خروج از باغ با رسیدن فرشتگان انتقال سراف از جروسم متوقف گردید. و برای اولین بار آدم و حوا از آنچه که بنا بود برای فرزندانشان اتفاق افتد آگاهی یافتند. در حالی که انتقال دهندگان منتظر بودند، حق انتخاب به آن فرزندان که به سن انتخاب (بیست سالگی) رسیده بودند داده شد که با والدین خود در یورشیا باقی بمانند یا این که تحت سرپرستی والامرتبه‌های نرلاشیادک قرار گیرند. دو سوم رفتن به ایدنشیا را برگزیدند؛ در حدود یک سوم ماندن با والدینشان را انتخاب نمودند. تمام فرزندان سن قبل از انتخاب به ایدنشیا برده شدند. هیچ کس قادر نبود که جدایی اندوهناک این پسر و دختر ماتریال و فرزندانشان را بدون درک این که راه خطاکار سخت است نظاره کند. این اولاد آدم و حوا اکنون در ایدنشیا هستند؛ ما نمی‌دانیم که تقدیر آنان چه خواهد بود.

7563 (844.5) The Edenic caravan was halted on the third day out from the Garden by the arrival of the seraphic transports from Jerusem. And for the first time Adam and Eve were informed of what was to become of their children. While the transports stood by, those children who had arrived at the age of choice (twenty years) were given the option of remaining on Urantia with their parents or of becoming wards of the Most Highs of Norlatiadek. Two thirds chose to go to Edentia; about one third elected to remain with their parents. All children of prechoice age were taken to Edentia. No one could have beheld the sorrowful parting of this Material Son and Daughter and their children without realizing that the way of the transgressor is hard. These offspring of Adam and Eve are now on Edentia; we do not know what disposition is to be made of them.

این یک کاروان بسیار غمگین بود که برای ادامه سفر آماده می‌شد. آیا چیزی می‌توانست غم‌انگیزتر باشد! با چنین امیدهای بالایی به یک کره بیابند، با فرزندگی مورد استقبال قرار گیرند، و سپس با خفت از عدن خارج شده، و تازه بیش از سه چهارم فرزندانشان را حتی پیش از یافتن یک مکان سکونت جدید از دست بدهند!

7564 (844.6) It was a sad, sad caravan that prepared to journey on. Could anything have been more tragic! To have come to a world in such high hopes, to have been so auspiciously received, and then to go forth in disgrace from Eden, only to lose more than three fourths of their children even before finding a new abiding place!

7- تحقیر آدم و حوا

در حالی که کاروان عدنی متوقف شده بود، آدم و حوا از طبیعت خطاهای خود مطلع شده و از سرنوشتشان آگاهی یافتند. جبرئیل ظاهر شد تا حکم قضاوت را اعلام دارد. و این رأی قضاوت بود: آدم و حوا سیاره‌ای یورنشیا محکوم به خطا هستند؛ آنان پیمان امانت داری خویش را به عنوان فرمانروایان این کره مسکونی نقض کرده‌اند.

در حالی که آدم و حوا از احساس گناه محزون بودند، با اعلان این که قضات آنان در سلوینگتون آنها را از تمامی اتهامات مبنی بر "سرپیچی از مقررات دولت جهان" مبرا ساخته‌اند بسیار شادمان شدند. آنها محکوم به شورشگری نشده بودند.

زوج عدنی آگاهی یافتند که خود را به سطح انسانهای فانی عالم تنزل داده بودند، و این که از این پس آنها باید خود را به صورت مرد و زن یورنشیا پیش برده، و برای آینده خود به نژادهای دنیا نظر افکنند.

مدتها پیش از آن که آدم و حوا جروسم را ترک کنند، آموزگاران آنان عواقب هر انحراف اساسی را از طرحهای الهی به آنان کاملاً توضیح داده بودند. من شخصاً و مکرراً هم قبل و هم بعد از این که آنها به یورنشیا بیایند به آنان هشدار داده بودم که تنزل به سطح جسمانی انسان نتیجه قطعی و سزای مسلمی است که بی‌تردید در اجرای مأموریت سیاره‌ای آنان پیامد خطا خواهد بود. اما درک وضعیت فناپذیری رشته ماتریال فرزندی برای فهم روشن نتایج حاصله از خطای آدم و حوا ضروری است.

1- آدم و حوا، همانند همقطاران خود در جروسم از طریق ارتباط عقلانی با مدار ذهنی - جاذبه روح، وضعیت فناپذیری را حفظ می‌کردند. هنگامی که این طریقه اساسی ادامه حیات از طریق انفصال ذهنی شکسته می‌شود، آن وقت صرف نظر از سطح معنوی وجود مخلوق، وضعیت فناپذیری از بین می‌رود. وضعیت فناپذیری که مرگ فیزیکی را به دنبال داشت پیامد اجتناب ناپذیر خطای عقلانی آدم و حوا بود.

2- پسر و دختر ماتریال یورنشیا، که همچنین به شکل جسم فانی این دنیا تجسم یافته بودند، علاوه بر این، به حفظ یک سیستم گردش دوگانه متکی بودند، که یکی از طبیعت فیزیکی آنان و دیگری از انرژی مافوقی که در میوه درخت حیات ذخیره شده بود مشتق می‌شد. همیشه فرشته اعظم نگهبان به آدم و حوا تذکر داده بود که قصور از اعتماد به تنزل وضعیت منجر می‌شود، و به دنبال خطای آنان دسترسی به این منبع انرژی از آنان سلب گردید.

کلیگشتیا در به دام انداختن آدم و حوا موفق گردید، ولی در سوق دادن آنان به عصیان آشکار علیه دولت

7. DEGRADATION OF ADAM AND EVE

75.7.1 (845.1) It was while the Edenic caravan was halted that Adam and Eve were informed of the nature of their transgressions and advised concerning their fate. Gabriel appeared to pronounce judgment. And this was the verdict: The Planetary Adam and Eve of Urantia are adjudged in default; they have violated the covenant of their trusteeship as the rulers of this inhabited world.

75.7.2 (845.2) While downcast by the sense of guilt, Adam and Eve were greatly cheered by the announcement that their judges on Salvington had absolved them from all charges of standing in "contempt of the universe government." They had not been held guilty of rebellion.

75.7.3 (845.3) The Edenic pair were informed that they had degraded themselves to the status of the mortals of the realm; that they must henceforth conduct themselves as man and woman of Urantia, looking to the future of the world races for their future.

75.7.4 (845.4) Long before Adam and Eve left Jerusem, their instructors had fully explained to them the consequences of any vital departure from the divine plans. I had personally and repeatedly warned them, both before and after they arrived on Urantia, that reduction to the status of mortal flesh would be the certain result, the sure penalty, which would unfailingly attend default in the execution of their planetary mission. But a comprehension of the immortality status of the material order of sonship is essential to a clear understanding of the consequences attendant upon the default of Adam and Eve.

75.7.5 (845.5) 1. Adam and Eve, like their fellows on Jerusem, maintained immortal status through intellectual association with the mind-gravity circuit of the Spirit. When this vital sustenance is broken by mental disjunction, then, regardless of the spiritual level of creature existence, immortality status is lost. Mortal status followed by physical dissolution was the inevitable consequence of the intellectual default of Adam and Eve.

75.7.6 (845.6) 2. The Material Son and Daughter of Urantia, being also personalized in the similitude of the mortal flesh of this world, were further dependent on the maintenance of a dual circulatory system, the one derived from their physical natures, the other from the superenergy stored in the fruit of the tree of life. Always had the archangel custodian admonished Adam and Eve that default of trust would culminate in degradation of status, and access to this source of energy was denied them subsequent to their default.

75.7.7 (845.7) Caligastia did succeed in trapping Adam and Eve, but he did not accomplish his purpose of leading them into open rebellion against the

جهان به هدفش دست نیازید. آنچه آنها انجام داده بودند در واقع شرورانه بود، ولی آنها هرگز به زیر پا گذاشتن حقیقت مجرم شناخته نشدند، و در شورش علیه حکومت عادلانه پدر جهانی و پسر آفرینشگرش نیز آگاهانه شرکت نکردند.

universe government. What they had done was indeed evil, but they were never guilty of contempt for truth, neither did they knowingly enlist in rebellion against the righteous rule of the Universal Father and his Creator Son.

8- به اصطلاح سقوط انسان

آدم و حوا از رتبه بالای فرزندی ماتریال خویش به مرتبت پایین انسان فانی سقوط کردند. ولی این سقوط انسان نبود. نژاد بشر به رغم عواقب بلا فصل خطای آدم ارتقا یافته است. اگر چه طرح الهی اهدای نژاد بنفش به مردمان یورنشیا به جایی نرسید، نژادهای فانی انسانی از کمک محدودی که آدم و اولادش به نژادهای یورنشیا عرضه داشتند منفعت هنگفتی برده‌اند.

چیزی به نام "سقوط انسان" وجود نداشته است. تاریخ نژاد بشر یک تکامل پیش رونده است، و اعطای آدم مردمان دنیا را نسبت به شرایط بیولوژیکی پیشین به اندازه زیاد بهبود بخشید. تیره‌های برتر یورنشیا اکنون دارای آن عوامل ارثی می‌باشند که از تعداد چهار منبع جداگانه مشتق شده‌اند: اندانی، سنگیک، نودی، و آدمی.

آدم نباید مسبب یک نفرین بر نژاد بشری تلقی گردد. اگر چه او در پیشبرد طرح الهی شکست خورد، گر چه او از پیمانش با الوهیت تخطی ورزید، گر چه او و همسرش قطعاً در مرتبت مخلوق تنزل یافتند، به رغم تمامی اینها، معاضدت آنها به نژاد بشر در پیشبرد تمدن در یورنشیا بسیار زیاد بود.

در ارزیابی نتایج مأموریت آدم در دنیای شما، عدالت حکم می‌کند که شرایط سیاره شناخته شود. آدم هنگامی که با همسر زیبای خود از جروسم به این سیاره تاریک و سردرگم انتقال یافت با مسئولیت تقریباً نومید کننده‌ای مواجه شد. اما اگر آنان با تدبیر ملک صادقها و همکارانشان راهنمایی می‌شدند، و اگر صبورتر بودند، سرانجام از موفقیت برخوردار می‌گشتند. ولی حوا به تبلیغات حیل‌گرانه آزادی شخصی و آزادی عمل سیاره‌ای گوش فرا داد. او به آزمایش روی پلاسمای حیات رسته ماتریال فرزندی سوق داده شد، بدین معنی که اجازه داد این ودیعه حیات با عنصر حیات نوع در آن هنگام آمیخته طرح اولیه حاملین حیات به طور زودرس در هم آمیزد که سابقاً با عنصر حیات موجودات تولید مثل کننده‌ای که به پرسنل پرنس سیاره‌ای ملحق شده بودند در هم آمیخته شده بود.

شما در سراسر صعودتان به سوی بهشت، هیچگاه از طریق میانبر، ابداعات شخصی، یا شیوه‌های دیگر برای بهبود، در مسیر کمال، به سوی کمال، و برای کمال ابدی، با تلاش بی‌صبرانه برای پیشی گرفتن از برنامه تثبیت شده و الهی، چیزی به دست نخواهید آورد.

8. THE SO-CALLED FALL OF MAN

^{7581 (9458)} Adam and Eve did fall from their high estate of material sonship down to the lowly status of mortal man. But that was not the fall of man. The human race has been uplifted despite the immediate consequences of the Adamic default. Although the divine plan of giving the violet race to the Urantia peoples miscarried, the mortal races have profited enormously from the limited contribution which Adam and his descendants made to the Urantia races.

^{7582 (9461)} There has been no "fall of man." The history of the human race is one of progressive evolution, and the Adamic bestowal left the world peoples greatly improved over their previous biologic condition. The more superior stocks of Urantia now contain inheritance factors derived from as many as four separate sources: Andonite, Sangik, Nodite, and Adamic.

^{7583 (9462)} Adam should not be regarded as the cause of a curse on the human race. While he did fail in carrying forward the divine plan, while he did transgress his covenant with Deity, while he and his mate were most certainly degraded in creature status, notwithstanding all this, their contribution to the human race did much to advance civilization on Urantia.

^{7584 (9463)} In estimating the results of the Adamic mission on your world, justice demands the recognition of the condition of the planet. Adam was confronted with a well-nigh hopeless task when, with his beautiful mate, he was transported from Jerusem to this dark and confused planet. But had they been guided by the counsel of the Melchizedeks and their associates, and *had they been more patient*, they would have eventually met with success. But Eve listened to the insidious propaganda of personal liberty and planetary freedom of action. She was led to experiment with the life plasm of the material order of sonship in that she allowed this life trust to become prematurely commingled with that of the then mixed order of the original design of the Life Carriers which had been previously combined with that of the reproducing beings once attached to the staff of the Planetary Prince.

^{7585 (9464)} Never, in all your ascent to Paradise, will you gain anything by impatiently attempting to circumvent the established and divine plan by short cuts, personal inventions, or other devices for improving on the way of perfection, to perfection,

در مجموع احتمالاً هیچگاه عدم کامیابی عقلانی دلسرد کنندتری در هیچ سیاره‌ای در تمام نیبادن وجود نداشته است. ولی شگفت‌آور نیست که چنین خطاهایی در امور جهانهای در حال تکامل رخ دهد. ما بخشی از یک آفرینش عظیم هستیم، و عجیب نیست که همه چیز به نحو اکمل کار نکند؛ جهان ما در کمال آفریده نشده است. کمال هدف ابدی ما است، نه منشأ ما.

اگر این جهان مکانیستی بود، اگر اولین منبع و مرکز بزرگ فقط یک نیرو و نه همچنین یک شخصیت بود، اگر تمامی آفرینش انبوهی پهناور از ماده فیزیکی بود که قوانین معینی با ویژگی فعل و انفعالات نامتغیر انرژی بر آن حکمفرما بود، در آن صورت حتی به رغم عدم تکمیل وضعیت جهانی، کمال در دسترس بود. مخالفتی وجود نداشت؛ تضادی وجود نداشت. اما در جهان در حال تکامل ما که کمال و نقصان نسبی است، ما خوشحالیم که عدم توافق و سوء تفاهم امکان‌پذیر است، چرا که این گواهی است بر واقعیت و عمل شخصیت در جهان. و اگر آفرینش ما موجودیتی است که شخصیت بر آن تسلط دارد، در این صورت شما می‌توانید از امکان بقای شخصیت، پیشرفت، و موفقیت مطمئن باشید؛ ما می‌توانیم نسبت به رشد شخصیت، تجربه، و ماجراجویی اطمینان داشته باشیم. چه جهان پرشکوهی است، که شخصی و پیش رونده است، نه صرفاً مکانیکی یا حتی به گونه‌ای غیرفعال کامل.

[عرضه شده توسط سولونیا، فرشته سراف "صدا در باغ".]

and for eternal perfection.

^{7586 (9465)} All in all, there probably never was a more disheartening miscarriage of wisdom on any planet in all Nebadon. But it is not surprising that these missteps occur in the affairs of the evolutionary universes. We are a part of a gigantic creation, and it is not strange that everything does not work in perfection; our universe was not created in perfection. Perfection is our eternal goal, not our origin.

^{7587 (9466)} If this were a mechanistic universe, if the First Great Source and Center were only a force and not also a personality, if all creation were a vast aggregation of physical matter dominated by precise laws characterized by unvarying energy actions, then might perfection obtain, even despite the incompleteness of universe status. There would be no disagreement; there would be no friction. But in our evolving universe of relative perfection and imperfection we rejoice that disagreement and misunderstanding are possible, for thereby is evidenced the fact and the act of personality in the universe. And if our creation is an existence dominated by personality, then can you be assured of the possibilities of personality survival, advancement, and achievement; we can be confident of personality growth, experience, and adventure. What a glorious universe, in that it is personal and progressive, not merely mechanical or even passively perfect!

^{7588 (9467)} [Presented by Solonia, the seraphic "voice in the Garden."]

مقاله 76. باغ دوم

077 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 075

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 76

باغ دوم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- عدنیهها به بین النهرین وارد می شوند
- 2- قانن و هابیل
- 3- زندگی در بین النهرین
- 4- نژاد بنفش
- 5- مرگ آدم و حوا
- 6- بقای آدم و حوا

مقدمه مقاله

هنگامی که آدم برگزید باغ اول را بدون مقابله برای نودیهها باقی گذارد، او و پیروانش نمی توانستند به غرب بروند، زیرا عدنیهها قایقهایی که برای چنین سفر دریایی مناسب باشند نداشتند. آنها نمی توانستند به شمال بروند؛ نودیههای شمالی از پیش به سوی عدن در حال پیشروی بودند. آنها از رفتن به جنوب بیمناک بودند؛ تپه های آن منطقه مملو از قبایل متخاصم بودند. تنها راه باز به سوی شرق بود، و از این رو آنها به سمت مناطق خرم آن روز بین رودخانه های دجله و فرات به سوی شرق سفر کردند. و بسیاری از آنهايي که پشت سر باقی ماندند بعداً به سمت شرق سفر کردند تا به طایفه آدم در خانه دره ای جدیدشان بپیوندند.

پیش از آن که کاروان آدم به مقصد خود بین رودخانه ها در بین النهرین رسد قانن و سنسا هر دو به دنیا آمدند. لائوتا، مادر سنسا، در لحظه تولد دخترش جان سپرد. حوا بسیار عذاب کشید ولی به خاطر قدرت برتر زنده ماند. حوا، سنسا بچه لائوتا را به آغوش خود گرفت، و او به همراه قانن پرورش یافت. سنسا بزرگ شده و زنی بسیار توانا گردید. او همسر سارگان، رئیس نژادهای آبی شمالی شد و در پیشرفت انسانهای آبی آن ایام سهم داشت.

PAPER 76

THE SECOND GARDEN

SECTIONS

Introduction

1. The Edenites Enter Mesopotamia
2. Cain and Abel
3. Life in Mesopotamia
4. The Violet Race
5. Death of Adam and Eve
6. Survival of Adam and Eve

INTRODUCTION

^{76:01 (847:1)} WHEN Adam elected to leave the first garden to the Nodites unopposed, he and his followers could not go west, for the Edenites had no boats suitable for such a marine adventure. They could not go north; the northern Nodites were already on the march toward Eden. They feared to go south; the hills of that region were infested with hostile tribes. The only way open was to the east, and so they journeyed eastward toward the then pleasant regions between the Tigris and Euphrates rivers. And many of those who were left behind later journeyed eastward to join the Adamites in their new valley home.

^{76:02 (847:2)} Cain and Sansa were both born before the Adamic caravan had reached its destination between the rivers in Mesopotamia. Laotta, the mother of Sansa, perished at the birth of her daughter; Eve suffered much but survived, owing to superior strength. Eve took Sansa, the child of Laotta, to her bosom, and she was reared along with Cain. Sansa grew up to be a woman of great ability. She became the wife of Sargan, the chief of the northern blue races, and contributed to the advancement of the blue men of those times.

1- عدنیه‌ها به بین‌النهرین وارد می‌شوند

تقریباً یک سال کامل وقت لازم بود که کاروان آدم به رودخانه فرات برسد. آنها چون آن را در جزر و مد دیدند، تقریباً شش هفته پیش از آن که راه خود را به سوی سرزمین بین رودخانه‌ها که بنا بود باغ دوم شود بگشایند در دشتهای غرب رودخانه اردو زدند.

وقتی که به ساکنان سرزمین باغ دوم خبر رسید که پادشاه و کاهن والای باغ عدن به سمت آنان در حال پیشروی است، شتابان به طرف کوههای شرقی گریختند. آدم وقتی که آنجا رسید تمامی سرزمین مطلوب را تخلیه شده یافت. و اینجا در این مکان جدید آدم و یارانش شروع به کار کرده تا خانه‌های جدیدی بسازند و مرکز جدیدی از فرهنگ و مذهب دایر کنند.

این محل به عنوان یکی از سه گزینش اولیه کمیته‌ای که برای انتخاب مکانهای محتمل برای باغ اختصاص داده شده و توسط ون و آمادان پیشنهاد شده بود برای آدم شناخته شده بود. در آن روزگاران این دو رودخانه خود یک دفاع طبیعی خوب بودند، و به فاصله کوتاهی در شمال باغ دوم، فرات و دجله طوری به هم نزدیک می‌شدند که یک دیوار تدافعی به درازای پنجاه و شش مایل برای حفاظت از سرزمین واقع در جنوب و بین دو رودخانه می‌توانست ساخته شود.

بعد از استقرار در عدن جدید، لازم شد روشهای ابتدایی زندگی اتخاذ گردد. کاملاً حقیقی به نظر می‌آمد که زمین نفرین شده است. بار دیگر طبیعت مسیر خود را طی می‌کرد. حال طایفه آدم ناچار بودند از زمین آماده نشده امرار معاش کنند و در شرایط وجود خصومت‌های طبیعی و ناسازگارهای وجود انسانی با واقعیات زندگی دست به گریبان شوند. آنها باغ اول را بخشاً برای خود آماده یافتند، ولی دومی باید با زحمت دستان خودشان و با "عرق صورتشان" خلق می‌شد.

2- قانن و هابیل

کمتر از دو سال بعد از تولد قانن، هابیل متولد شد. او اولین فرزند آدم و حوا بود که در باغ دوم تولد یافت. هنگامی که هابیل به سن دوازده سالگی رسید، گله‌داری را برگزید؛ قانن پیشه کشاورزی را انتخاب کرده بود.

حال در آن روزها مرسوم بود که از چیزهای در دسترس به کاهنان هدایایی داده شود. گله‌داران از گله‌های خود و کشاورزان از میوه‌های مزارع می‌آوردند. و قانن و هابیل نیز مطابق این رسم گاه به گاه به کاهنان هدایایی تقدیم می‌کردند. این دو پسر بارها در مورد ارزش نسبی حرفه خود مشاجره کرده بودند، و هابیل به زودی دریافت که به قربانیهای حیوانی او ارجحیت نشان داده می‌شود. قانن نسبت به سنن عدن اول مبنی بر ترجیح پیشین میوه‌های مزارع به بیهودگی درخواست بازنگری نمود. ولی هابیل اجازه این را نمی‌داد، و به برادر

1. THE EDENITES ENTER MESOPOTAMIA

76:1.1 (847:3) It required almost a full year for the caravan of Adam to reach the Euphrates River. Finding it in flood tide, they remained camped on the plains west of the stream almost six weeks before they made their way across to the land between the rivers which was to become the second garden.

76:1.2 (847:4) When word had reached the dwellers in the land of the second garden that the king and high priest of the Garden of Eden was marching on them, they had fled in haste to the eastern mountains. Adam found all of the desired territory vacated when he arrived. And here in this new location Adam and his helpers set themselves to work to build new homes and establish a new center of culture and religion.

76:1.3 (847:5) This site was known to Adam as one of the three original selections of the committee assigned to choose possible locations for the Garden proposed by Van and Amadon. The two rivers themselves were a good natural defense in those days, and a short way north of the second garden the Euphrates and Tigris came close together so that a defense wall extending fifty-six miles could be built for the protection of the territory to the south and between the rivers.

76:1.4 (847:6) After getting settled in the new Eden, it became necessary to adopt crude methods of living; it seemed entirely true that the ground had been cursed. Nature was once again taking its course. Now were the Adamites compelled to wrest a living from unprepared soil and to cope with the realities of life in the face of the natural hostilities and incompatibilities of mortal existence. They found the first garden partially prepared for them, but the second had to be created by the labor of their own hands and in the "sweat of their faces."

2. CAIN AND ABEL

76:2.1 (848:1) Less than two years after Cain's birth, Abel was born, the first child of Adam and Eve to be born in the second garden. When Abel grew up to the age of twelve years, he elected to be a herder; Cain had chosen to follow agriculture.

76:2.2 (848:2) Now, in those days it was customary to make offerings to the priesthood of the things at hand. Herders would bring of their flocks, farmers of the fruits of the fields; and in accordance with this custom, Cain and Abel likewise made periodic offerings to the priests. The two boys had many times argued about the relative merits of their vocations, and Abel was not slow to note that preference was shown for his animal sacrifices. In vain did Cain appeal to the traditions of the first

بزرگتر خود به خاطر شکستش طعنه می‌زد.

در روزهای عدن اول، آدم در واقع درصدد این برآمده بود که اهدای قربانی حیوانی را منع کند، از این رو قائل پیشینه قابل توجیهی برای موضوع مجادلات خود داشت. با این وجود، سازمان دادن زندگی مذهبی عدن دوم دشوار بود. آدم بار مسئولیت هزار و یک جزئیات مربوط به کار ساختمانی، دفاع، و کشاورزی را بر دوش داشت. در حالی که او از نظر روحی بسیار افسرده بود، سازماندهی عبادت و تعلیم و تربیت را به آن نودی تیارهایی که در باغ اول در این مشاغل خدمت کرده بودند محول نمود؛ و حتی در چنین مدت کوتاهی کاهنان خادم نودی به استانداردها و احکام ایام پیش از آدم بازگشت می‌کردند.

این دو پسر هرگز با هم به خوبی سازگار نبودند، و این قضیه قربانی کردنها، بیش از این به نفرت فراینده میان آنان کمک می‌نمود. هابیل می‌دانست که او پسر آدم و حوا هر دو است و از متأثر ساختن قائل که آدم پدر او نیست هیچگاه دریغ نورزید. قائل از نژاد بنفش خالص نبود چرا که پدرش از نژاد نودیهای بود که بعدها با انسان آبی و سرخ و با تیره بومی اندانی در هم آمیخته شد. و تمامی اینها، به اضافه طبیعت ستیزمجوی ارثی قائل، موجب شد که او نفرتی پیوسته فراینده نسبت به برادر کوچکترش پیدا کند.

پسر ها به ترتیب هجده ساله و بیست ساله بودند که سرانجام تنش میان آنها به نتیجه رسید. یک روز، طعنه‌های هابیل برادر ستیزه جویش را چنان خشمگین نمود که قائل به گونه‌ای غضب‌آلود به وی حمله‌ور شده و او را به قتل رسانید.

مشاهده رفتار هابیل، ارزش محیط و تعلیم و تربیت را به عنوان عوامل تکامل شخصیت ثابت می‌کند. هابیل میراثی ایده‌آل داشت، و توارث در بن کل شخصیت قرار دارد؛ ولی تأثیر محیط پست‌تر عملاً این ارثیه عالی را خنثی نمود. هابیل به ویژه در طول سالهای جوانیش بسیار تحت تأثیر محیط نامساعدش قرار گرفت. اگر او تا سن بیست و پنج یا سی سالگی زنده می‌ماند شخصی کاملاً متفاوت می‌شد؛ میراث عالی او در آن هنگام خود را نشان می‌داد. در حالی که یک محیط خوب نمی‌تواند در چیره شدن واقعی بر نقایص شخصیتی توارث پایه کمک زیادی کند، یک محیط بد، اقلأ طی سالهای جوانتر زندگی می‌تواند به طور خیلی مؤثری یک میراث عالی را ضایع گرداند. محیط اجتماعی خوب و تعلیم و تربیت صحیح، خاک و اتمسفر ضروری برای بیشترین دریافت از میراث خوب می‌باشند.

مرگ هابیل زمانی به والدینش آشکار گردید که سگهای او، گله‌ها را بدون صاحبشان به خانه آوردند. قائل برای آدم و حوا داشت به سرعت پادآور شوم خطایشان می‌شد، و آنان او را در تصمیمش برای ترک باغ تشویق نمودند.

Eden, to the former preference for the fruits of the fields. But this Abel would not allow, and he taunted his older brother in his discomfiture.

7623 (8483) In the days of the first Eden, Adam had indeed sought to discourage the offering of animal sacrifice so that Cain had a justifiable precedent for his contentions. It was, however, difficult to organize the religious life of the second Eden. Adam was burdened with a thousand and one details associated with the work of building, defense, and agriculture. Being much depressed spiritually, he intrusted the organization of worship and education to those of Nodite extraction who had served in these capacities in the first garden; and in even so short a time the officiating Nodite priests were reverting to the standards and rulings of pre-Adamic times.

7624 (8484) The two boys never got along well, and this matter of sacrifices further contributed to the growing hatred between them. Abel knew he was the son of both Adam and Eve and never failed to impress upon Cain that Adam was not his father. Cain was not pure violet as his father was of the Nodite race later admixed with the blue and the red man and with the aboriginal Andonic stock. And all of this, with Cain's natural bellicose inheritance, caused him to nourish an ever-increasing hatred for his younger brother.

7625 (8485) The boys were respectively eighteen and twenty years of age when the tension between them was finally resolved, one day, when Abel's taunts so infuriated his bellicose brother that Cain turned upon him in wrath and slew him.

7626 (8486) The observation of Abel's conduct establishes the value of environment and education as factors in character development. Abel had an ideal inheritance, and heredity lies at the bottom of all character; but the influence of an inferior environment virtually neutralized this magnificent inheritance. Abel, especially during his younger years, was greatly influenced by his unfavorable surroundings. He would have become an entirely different person had he lived to be twenty-five or thirty; his superb inheritance would then have shown itself. While a good environment cannot contribute much toward really overcoming the character handicaps of a base heredity, a bad environment can very effectively spoil an excellent inheritance, at least during the younger years of life. Good social environment and proper education are indispensable soil and atmosphere for getting the most out of a good inheritance.

7627 (8487) The death of Abel became known to his parents when his dogs brought the flocks home without their master. To Adam and Eve, Cain was fast becoming the grim reminder of their folly, and they encouraged him in his decision to leave the garden.

زندگی قائلان در بین‌النهرین چندان خوش نبود چرا که او به طرز خاصی سمبل خطا بود. این طور نبود که یاران او با وی نامهربان بودند، ولی او از انزجار ناخودآگاه آنان نسبت به وجود خود بی‌اطلاع نبود. اما قائلان می‌دانست که چون هیچ نشان قبیله‌ای نداشت، توسط اولین افراد قبیله همسایه که بر حسب تصادف با او برخورد می‌کردند کشته می‌شد. ترس و قدری ندامت موجب شد که او توبه کند. قائلان هیچگاه توسط یک تنظیم کننده مورد سکنی واقع نشده بود، و همیشه از مقررات خانوادگی سرپیچی می‌نمود، و نسبت به مذهب پدرش بی‌حرمت بود. اما اکنون او نزد حوا، مادرش، رفته و تقاضای کمک و هدایت روحی نمود، و هنگامی که صادقانه باری الهی را طلب نمود، یک تنظیم کننده در او سکنی گزید. و این تنظیم کننده که در درون سکونت داشته و به بیرون می‌نگریست به قائلان مزیت مشخصی از برتری می‌داد که او را در زمره قبیله آدم که بسیار از آن می‌ترسیدند طبقه‌بندی می‌نمود.

و بدین ترتیب قائلان به سرزمین نود، شرق عدن دوم روانه شد. او در میان یک گروه از مردم پدرش رهبری بزرگ شد، و تا اندازه‌ای پیش‌بینی‌های سرپایتیشیا را تحقق بخشید، چرا که در سرتاسر عمرش بین این بخش از نودیها و طایفه آدم مروج صلح بود. قائلان با دختر عموی دور رمونا ازدواج کرد، و پسر اولشان خنوخ رهبر نودیهای ایلامی گردید. و برای صدها سال ایلامیها و طایفه آدم در صلح به زندگی ادامه دادند.

3- زندگی در بین‌النهرین

با گذشت زمان در باغ دوم، پیامدهای خطا به طور فزاینده آشکار گردید. آدم و حوا برای منزل زیبا و آرامش بخش پیشین خود و نیز فرزندانیشان که به ایندیشیا برده شده بودند بسیار دلتنگ بودند. به راستی مشاهده این زوج والا- که به سطح انسان معمولی عالم تنزل یافته بودند رقت‌انگیز بود؛ ولی آنان وضعیت تقلیل یافته خویش را با متانت و بردباری تحمل کردند.

آدم بیشتر اوقات را به گونه‌ای خردمندانه صرف آموزش فرزندان و یارانشان در زمینه مدیریت مدنی، روشهای تعلیم و تربیتی، و عبادات مذهبی می‌نمود. اگر به خاطر دوراندیشیهای او نبود، به دنبال مرگش هرج و مرج حاکم می‌گشت. در آن شرایط مرگ آدم در پیشبرد امور مردمش تفاوت چندانی ایجاد نکرد. ولی متنها پیش از درگذشت آدم و حوا، آنها دریافتند که فرزندان و پیروانشان به تدریج یاد گرفتند روزهای جلال خود را در عن فراموش کنند. و برای اکثریت پیروانشان همان بهتر بود که شکوه عدن را فراموش کردند. آنها دیگر احتمالاً به خاطر محیط کمتر مساعدشان نارضایتی بی‌مورد را تجربه نمی‌کردند.

حکمرانان مدنی طایفه آدم از نظر اثری برآمده از پسران باغ اول بودند. پسر اول آدم، آدمسان (ادم ابن آدم) مرکز دومی از نژاد بنفش در شمال عدن دوم برپا نمود.

7628 (8422) Cain's life in Mesopotamia had not been exactly happy since he was in such a peculiar way symbolic of the default. It was not that his associates were unkind to him, but he had not been unaware of their subconscious resentment of his presence. But Cain knew that, since he bore no tribal mark, he would be killed by the first neighboring tribesmen who might chance to meet him. Fear, and some remorse, led him to repent. Cain had never been indwelt by an Adjuster, had always been defiant of the family discipline and disdainful of his father's religion. But he now went to Eve, his mother, and asked for spiritual help and guidance, and when he honestly sought divine assistance, an Adjuster indwelt him. And this Adjuster, dwelling within and looking out, gave Cain a distinct advantage of superiority which classed him with the greatly feared tribe of Adam.

7629 (8423) And so Cain departed for the land of Nod, east of the second Eden. He became a great leader among one group of his father's people and did, to a certain degree, fulfill the predictions of Serapatatia, for he did promote peace between this division of the Nodites and the Adamites throughout his lifetime. Cain married Remona, his distant cousin, and their first son, Enoch, became the head of the Elamite Nodites. And for hundreds of years the Elamites and the Adamites continued to be at peace.

3. LIFE IN MESOPOTAMIA

7631 (8424) As time passed in the second garden, the consequences of default became increasingly apparent. Adam and Eve greatly missed their former home of beauty and tranquillity as well as their children who had been deported to Edentia. It was indeed pathetic to observe this magnificent couple reduced to the status of the common flesh of the realm; but they bore their diminished estate with grace and fortitude.

7632 (8425) Adam wisely spent most of the time training his children and their associates in civil administration, educational methods, and religious devotions. Had it not been for this foresight, pandemonium would have broken loose upon his death. As it was, the death of Adam made little difference in the conduct of the affairs of his people. But long before Adam and Eve passed away, they recognized that their children and followers had gradually learned to forget the days of their glory in Eden. And it was better for the majority of their followers that they did forget the grandeur of Eden; they were not so likely to experience undue dissatisfaction with their less fortunate environment.

7633 (8426) The civil rulers of the Adamites were derived hereditarily from the sons of the first garden. Adam's first son, Adamson (Adam ben

پسر دوم آدم، ایوسن، رهبر و مدیری کارآمد گردید؛ او یاور بزرگ پدرش بود. ایوسن آنقدر به اندازه آدم عمر نکرد، و بزرگترین پسرش جنساد به عنوان رئیس قبایل طایفه آدم جانشین آدم شد.

حکام مذهبی، یا کهنات، از شیث، بزرگترین پسر بازمانده آدم و حوا که در باغ دوم به دنیا آمده بود منشأ یافت. او یکصد و بیست و نه سال بعد از ورود آدم به یورنشیا به دنیا آمد. شیث جذب کار بهبود وضعیت معنوی مردم پدرش گردید و رئیس کهنات جدید باغ دوم شد. پسر او انوش ترتیب جدید پرستش را بنیان نهاد، و نوه او قینان خدمت بشارتی خارج را به قبایل اطراف دور و نزدیک پی افکند.

کهنات شیثی، مسئولیتی سه‌گانه بود که مذهب، بهداشت، و آموزش و پرورش را در بر می‌گرفت. به کاهنان این رسته آموزش داده شده بود که در مراسم مذهبی پیشوایی کنند، به عنوان پزشک و بازرس بهداشت خدمت کنند، و در مدارس باغ به عنوان آموزگار عمل کنند.

کاروان آدم تخمها و جوانه‌های صدها گیاه و دانه‌های غلات باغ اول را با خود به سرزمین بین دو رودخانه حمل کرده بودند. آنها همچنین گل‌های بسیار و برخی از تمامی حیوانات اهلی را با خود آورده بودند. به این خاطر آنها نسبت به قبایل اطراف از مزایای زیادی برخوردار بودند. آنها از بسیاری از فواید فرهنگ پیشین باغ نخستین بهره‌مند بودند.

تا زمان ترک باغ اول، آدم و خانواده‌اش همیشه از میوه‌جات، دانه‌های غلات، و تنقلات امرار معاش می‌کردند. در مسیر رفتن به بین‌النهرین، آنان برای اولین بار از گیاهان و سبزیجات خوردند. خوردن گوشت در ابتدا در باغ دوم معمول گردید، اما آدم و حوا هرگز از گوشت به عنوان بخشی از خوراک معمول خود استفاده نکردند. نه آدمسان، نه ایوسن، و نه فرزندان دیگر نسل اول باغ اول گوشتخوار نشدند.

طایفه آدم به لحاظ دستاوردهای فرهنگی و پیشرفتهای عقلانی، مردمان اطراف را به اندازه زیاد به جلو سوق دادند. آنها سومین حروف الفبا را به وجود آورده و از طرف دیگر بنیادهای بیشتر آنچه را که طلایدار هنر مدرن، علوم، و ادبیات بود بنا نهادند. اینجا در سرزمینهای بین دجله و فرات، آنها هنرهای نویسندگی، فلزکاری، سفالگری، و بافتندگی را ابقا نمودند، و نوعی معماری ایجاد کردند که تا هزاران سال بهتر از آن به وجود نیامد.

زندگی خانگی مردمان بنفش برای روزگار و عصر خودشان ایده‌آل بود. فرزندان در معرض دوره‌های آموزشی در کشاورزی، صنایع دستی، و دامپروری قرار می‌گرفتند، و یا این که تعلیم می‌یافتند وظایف سه‌گانه یک شیثی را به انجام رسانند: کاهن، طبیب، و

Adam), founded a secondary center of the violet race to the north of the second Eden. Adam's second son, Eveson, became a masterly leader and administrator; he was the great helper of his father. Eveson lived not quite so long as Adam, and his eldest son, Jansad, became the successor of Adam as the head of the Adamite tribes.

76:34 (849:7) The religious rulers, or priesthood, originated with Seth, the eldest surviving son of Adam and Eve born in the second garden. He was born one hundred and twenty-nine years after Adam's arrival on Urantia. Seth became absorbed in the work of improving the spiritual status of his father's people, becoming the head of the new priesthood of the second garden. His son, Enos, founded the new order of worship, and his grandson, Kenan, instituted the foreign missionary service to the surrounding tribes, near and far.

76:35 (850:1) The Sethite priesthood was a threefold undertaking, embracing religion, health, and education. The priests of this order were trained to officiate at religious ceremonies, to serve as physicians and sanitary inspectors, and to act as teachers in the schools of the garden.

76:36 (850:2) Adam's caravan had carried the seeds and bulbs of hundreds of plants and cereals of the first garden with them to the land between the rivers; they also had brought along extensive herds and some of all the domesticated animals. Because of this they possessed great advantages over the surrounding tribes. They enjoyed many of the benefits of the previous culture of the original Garden.

76:37 (850:3) Up to the time of leaving the first garden, Adam and his family had always subsisted on fruits, cereals, and nuts. On the way to Mesopotamia they had, for the first time, partaken of herbs and vegetables. The eating of meat was early introduced into the second garden, but Adam and Eve never partook of flesh as a part of their regular diet. Neither did Adamson nor Eveson nor the other children of the first generation of the first garden become flesh eaters.

76:38 (850:4) The Adamites greatly excelled the surrounding peoples in cultural achievement and intellectual development. They produced the third alphabet and otherwise laid the foundations for much that was the forerunner of modern art, science, and literature. Here in the lands between the Tigris and Euphrates they maintained the arts of writing, metalworking, pottery making, and weaving and produced a type of architecture that was not excelled in thousands of years.

76:39 (850:5) The home life of the violet peoples was, for their day and age, ideal. Children were subjected to courses of training in agriculture, craftsmanship, and animal husbandry or else were educated to perform the threefold duty of a Sethite:

آموزگار باشند.

و هنگامی که به کهانت شیث فکر می‌کنید، آن معلمان اندیشمند و والامتش بهداشت و مذهب، آن آموزگاران راستین را با کهانت‌های حقیر و تجاری قبایل دوران بعد و ملل اطراف اشتباه نگیرید. مفاهیم مذهبی آنان از الوهیت و جهان پیشرفته و کم و بیش دقیق بودند. تدارکات بهداشتی آنان برای زمان خودشان عالی بودند، و از روشهای تعلیم و تربیتشان هرگز تاکنون پیشی گرفته نشده است.

4- نژاد بنفش

آدم و حوا بنیانگذاران نژاد بنفش انسانها، نهمین نژاد بشری بودند که در یورنشیا پدیدار گردید. آدم و اولاد او چشمان آبی داشتند، و مردمان بنفش با رنگ چهره روشن و رنگ موی روشن — زرد، سرخ، و قهوه‌ای — مشخص می‌شدند.

حوا در هنگام زایمان متحمل درد نمی‌شد؛ و نژادهای تکاملی اولیه نیز همین طور. تنها نژادهای مختلط که از وصلت انسان تکاملی با نودیه‌ها و بعدها با طایفه آدم به وجود آمده بودند از درد شدید زایمان رنج می‌بردند.

آدم و حوا مانند برادران خود در جروسم از تغذیه دوگانه، ارتزاق از غذا و نور هر دو کسب انرژی می‌کردند، و این با برخی انرژیهای مافوق فیزیکی که در یورنشیا مکشوف نگردیده تکمیل می‌شد. اولاد آنها در یورنشیا از موهیت والدین که شامل جذب انرژی و گردش نور بود ارث نبردند. آنها یک سیستم گردش خون واحد، نوع بشری تغذیه خونی، برخوردار بودند. آنها طرأاً انسان فانی بودند، گر چه عمری طولانی داشتند. با این وجود درازی عمر با گذشت هر نسل به سمت حد عادی بشری گرایش می‌یافت.

آدم و حوا و اولین نسل فرزندانسان برای خوراک از گوشت حیوانات استفاده نمی‌کردند. آنها تماماً از "میوه درختان" ارتزاق می‌کردند. بعد از اولین نسل، تمامی اولاد آدم شروع به استفاده از لبنیات کردند، ولی بسیاری از آنان استفاده از خوراک غیرگوشتی را ادامه دادند. بسیاری از قبایل جنوبی که بعدها با آنان متحد شدند نیز غیرگوشتخوار بودند. بعدها بسیاری از این قبایل گیاهخوار به سوی شرق مهاجرت کردند و حال که در مردمان هندوستان آمیخته شده بودند بقا یافتند.

هم دید فیزیکی و هم روحی آدم و حوا بسیار برتر از دید فیزیکی و روحی مردمان امروز بود. حواس ویژه آنان بسیار حساس‌تر بود و آنها قادر بودند که بینابینها و گروههای فرشتگان، ملک صادقها، و پرنس ساقط شده کلیگشیا را که چندین بار آمد تا با جانشین برجسته خود گفتگو کند ببینند. آنها توان دیدن این موجودات آسمانی را برای بیش از یکصد سال تا پس از خطا حفظ نمودند. این حواس ویژه در فرزندان آنها اینچنین حساس موجود نبود و با گذشت هر نسل گرایش به کاهش می‌یافت.

to be priest, physician, and teacher.

76:310 (860:6) And when thinking of the Sethite priesthood, do not confuse those high-minded and noble teachers of health and religion, those true educators, with the debased and commercial priesthoods of the later tribes and surrounding nations. Their religious concepts of Deity and the universe were advanced and more or less accurate, their health provisions were, for their time, excellent, and their methods of education have never since been surpassed.

4. THE VIOLET RACE

76:41 (860:7) Adam and Eve were the founders of the violet race of men, the ninth human race to appear on Urantia. Adam and his offspring had blue eyes, and the violet peoples were characterized by fair complexions and light hair color — yellow, red, and brown.

76:42 (860:8) Eve did not suffer pain in childbirth; neither did the early evolutionary races. Only the mixed races produced by the union of evolutionary man with the Nodites and later with the Adamites suffered the severe pang of childbirth.

76:43 (861:1) Adam and Eve, like their brethren on Jerusem, were energized by dual nutrition, subsisting on both food and light, supplemented by certain superphysical energies unrevealed on Urantia. Their Urantia offspring did not inherit the parental endowment of energy intake and light circulation. They had a single circulation, the human type of blood sustenance. They were designedly mortal though long-lived, albeit longevity gravitated toward the human norm with each succeeding generation.

76:44 (861:2) Adam and Eve and their first generation of children did not use the flesh of animals for food. They subsisted wholly upon "the fruits of the trees." After the first generation all of the descendants of Adam began to partake of dairy products, but many of them continued to follow a nonflesh diet. Many of the southern tribes with whom they later united were also nonflesh eaters. Later on, most of these vegetarian tribes migrated to the east and survived as now admixed in the peoples of India.

76:45 (861:3) Both the physical and spiritual visions of Adam and Eve were far superior to those of the present-day peoples. Their special senses were much more acute, and they were able to see the midwayers and the angelic hosts, the Melchizedeks, and the fallen Prince Caligastia, who several times came to confer with his noble successor. They retained the ability to see these celestial beings for over one hundred years after the default. These special senses were not so acutely present in their children and tended to diminish with each

در فرزندان طایفه آدم معمولاً تنظیم کننده ساکن بود زیرا که آنها همگی بدون شک دارای ظرفیت بقا بودند. این اولاد برتر نظیر فرزندان تکامل آنقدر در معرض ترس قرار نداشتند. ترس به مقدار زیاد در نژادهای امروزی یورنشیا پابرجا است زیرا که نیاکان شما به خاطر عدم توفیق طرحها برای ارتقای فیزیکی نژادی، مقدار بسیار اندکی از پلاسمای حیات آدم را دریافت نمودند.

سلولهای بدن فرزندان ماتریال و اولادشان نسبت به سلولهای بدن موجودات تکاملی بومی سیاره در برابر بیماری به مراتب مقاومتر هستند. سلولهای بدن نژادهای بومی همانند ارگانیسهای زنده میکروسکوپی و فوق میکروسکوپی بیماریزای عالم هستند. این حقایق روشن می‌سازد که چرا مردمان یورنشیا باید از طریق تلاش علمی، بسیار زیاد کار کنند تا در برابر این همه اختلالات فیزیکی ایستادگی کنند. اگر نژادهای شما قدر بیشتری از حیات نوع آدم را حمل می‌کرد، شما در برابر بیماری به مراتب مقاومتر بودید.

آدم پس از استقرار در باغ دوم در مجاورت فرات، این را برگزید که برای منفعت دنیا به هر اندازه ممکن از پلاسمای حیاتش را پس از مرگش پشت سر باقی گذارد. از این رو، حوا به سرپرستی یک کمیسیون دوازده نفره در زمینه بهبود نژادی منصوب گردید، و پیش از درگذشت آدم این کمیسیون 1682 نفر از والاترین نوع زنان در یورنشیا را انتخاب کرده بود، و این زنان با پلاسمای حیات نوع آدم بارور گشتند. فرزندان آنها به استثنای 112 نفر همگی تا سن بلوغ رشد کردند، و دنیا با افزایش 1570 نفر از مردان و زنان برتر بدین طریق سود برد. اگر چه این مادران کاندیدا از میان تمامی قبایل اطراف انتخاب گردیدند و بیشتر نژادها را در زمین نمایندگی می‌کردند، اکثریت از میان بالاترین رگه‌های نودیا انتخاب شده بودند، و آنها شروع اولیه نژاد توانی آندی را تشکیل می‌دادند. این فرزندان در محیط قبیله‌ای مادران مربوطه خود به دنیا آمده و پرورش یافتند.

5- مرگ آدم و حوا

مندی نه چندان زیاد پس از برقراری عدن دوم، آدم و حوا به طریقی مناسب آگاهی یافتند که توبه آنان قابل پذیرش بوده و این که، در حالی که محکوم به تحمل رنج سرنوشت انسانهای فانی دنیای خویش گردیده‌اند، یقیناً باید برای پذیرش به صفوف خفتگان بقا یافته یورنشیا واجد شرایط شوند. آنها به این بشارت قیام پس از مرگ و تجدید حیات که ملک صادقها به طور متاثر کننده به آنان اعلام نمودند به طور کامل ایمان داشتند. خطای آنان یک اشتباه در قضاوت بود و نه گناه شورش آگاهانه و تعمدی.

آدم و حوا به عنوان شهروندان جروسم دارای تنظیم کننده فکر نبودند، و همچنین وقتی که در یورنشیا در باغ اول مشغول به کار بودند، تنظیم کننده در آنها ساکن نبود. اما مدت کوتاهی پس از تنزل آنان به وضعیت فانی، از

succeeding generation.

^{76:46 (851.4)} The Adamic children were usually Adjuster indwelt since they all possessed undoubted survival capacity. These superior offspring were not so subject to fear as the children of evolution. So much of fear persists in the present-day races of Urantia because your ancestors received so little of Adam's life plasm, owing to the early miscarriage of the plans for racial physical uplift.

^{76:47 (851.5)} The body cells of the Material Sons and their progeny are far more resistant to disease than are those of the evolutionary beings indigenous to the planet. The body cells of the native races are akin to the living disease-producing microscopic and ultramicroscopic organisms of the realm. These facts explain why the Urantia peoples must do so much by way of scientific effort to withstand so many physical disorders. You would be far more disease resistant if your races carried more of the Adamic life.

^{76:48 (851.6)} After becoming established in the second garden on the Euphrates, Adam elected to leave behind as much of his life plasm as possible to benefit the world after his death. Accordingly, Eve was made the head of a commission of twelve on race improvement, and before Adam died this commission had selected 1,682 of the highest type of women on Urantia, and these women were impregnated with the Adamic life plasm. Their children all grew up to maturity except 112, so that the world, in this way, was benefited by the addition of 1,570 superior men and women. Though these candidate mothers were selected from all the surrounding tribes and represented most of the races on earth, the majority were chosen from the highest strains of the Nodites, and they constituted the early beginnings of the mighty Andite race. These children were born and reared in the tribal surroundings of their respective mothers.

5. DEATH OF ADAM AND EVE

^{76:51 (851.7)} Not long after the establishment of the second Eden, Adam and Eve were duly informed that their repentance was acceptable, and that, while they were doomed to suffer the fate of the mortals of their world, they should certainly become eligible for admission to the ranks of the sleeping survivors of Urantia. They fully believed this gospel of resurrection and rehabilitation which the Melchizedeks so touchingly proclaimed to them. Their transgression had been an error of judgment and not the sin of conscious and deliberate rebellion.

^{76:52 (852.1)} Adam and Eve did not, as citizens of Jerusem, have Thought Adjusters, nor were they Adjuster indwelt when they functioned on Urantia in the first garden. But shortly after their reduction to

وجود جدیدی در درون خود آگاه شدند و با این ادراک بیدار شدند که وضعیت بشری، توأم با توبه خالصانه، این را امکان پذیر کرده بود که تنظیم کننده‌ها در آنان سکنی گزینند. این آگاهی از سکنی گزیده شدن با تنظیم کننده بود که به آدم و حوا در باقی طول عمرشان بسیار دل و جرأت بخشید. آنها می‌دانستند که به عنوان فرزندان ساتانیا چهار شکست شده‌اند، ولی همچنین می‌دانستند که مسیر زندگی بهشتی به روی آنان به عنوان فرزندان فراز یابنده جهان هنوز باز است.

آدم درباره رستاخیز اعطایی که به طور همزمان با ورود او به سیاره رخ داد آگاهی داشت و باور داشت که او و همدمش احتمالاً در رابطه با ورود رسته بعدی فرزندی، تجدید شخصیت خواهند شد. او نمی‌دانست که میکائیل، حکمران این جهان، به زودی بنا بود در یورشیا ظاهر شود. او انتظار داشت پسر بعدی که می‌رسید از رتبه اونا باشد. با این وجود همیشه برای آدم و حوا تعمق روی تنها پیام شخصی که از میکائیل دریافت کردند تسلی دهنده و در عین حال چیزی بود که درکش برای آنان مشکل می‌نمود. این پیام، در میان سایر اظهارات دوستی و دلداری می‌گفت: "من شرایط خطای شما را مورد ملاحظه قرار داده‌ام، من میل قلبی شما را که می‌خواهید به خواسته پدر من وفادار بمانید به یاد آورده‌ام، و آنگاه که به یورشیا می‌آیم، اگر پسران تحت فرمان قلمرو من پیش از آن هنگام کسی را برای شما اعزام ندارند، از آغوش خواب فانی فرا خوانده خواهید شد."

و برای آدم و حوا این راز بزرگی بود. آنها می‌توانستند وعده پنهان از یک رستاخیز ویژه محتمل را در این پیام درک کنند، و چنین احتمالی آنان را بسیار مسرور می‌ساخت، ولی آنها مفهوم این امر را نمی‌توانستند دریابند که ممکن بود تا هنگام یک رستاخیز مربوط به ظهور شخصی میکائیل در یورشیا در خواب به سر برند. و از این رو این زوج عدنی همیشه علناً اظهار می‌داشتند که یک پسر خدا روزی می‌آید، و آنها این اعتقاد یا اقلأ امید و آرزوی وافر را با کسانی که دوست داشتند در میان می‌گذاشتند، و این که دنیای اشتباهات و غم و اندوه آنان احتمالاً عالمی خواهد بود که در آن فرمانروای این جهان چنین اختیار خواهد کرد که به عنوان پسر اعطایی بهشت عمل کند. این به نظر آنقدر خوب می‌آمد که باورش مشکل بود، اما آدم این فکر را در ذهن می‌پروراند که یورشیا گسیخته از نزاع، با این همه ممکن است با سعادت‌ترین کره در سیستم ساتانیا باشد، سیاره‌ای که در تمام نبادان به آن رشک ورزیده می‌شود.

آدم به مدت 530 سال زندگی کرد. او از آنچه که می‌شود کهولت سنی نامید درگذشت. به عبارت ساده مکانیسم فیزیکی او فرسوده گردید؛ پروسه اضمحلال به تدریج بر پروسه ترمیم پیشی گرفت، و پایان اجتناب ناپذیر فرا رسید. حوا نوزده سال پیش از آن در اثر قلب ضعیف شده درگذشته بود. آنها هر دو در مرکز معبد خدمت الهی که مطابق طرحایشان اندکی پس از تکمیل دیوار نوآباد ساخته شده بود دفن گردیدند. و این منشأ رسم دفن مردان و زنان برجسته و دیندار زیر زمینی‌های اماکن عبادت بود.

mortal status they became conscious of a new presence within them and awakened to the realization that human status coupled with sincere repentance had made it possible for Adjusters to indwell them. It was this knowledge of being Adjuster indwelt that greatly heartened Adam and Eve throughout the remainder of their lives; they knew that they had failed as Material Sons of Satania, but they also knew that the Paradise career was still open to them as ascending sons of the universe.

76:53 (862:2) Adam knew about the dispensational resurrection which occurred simultaneously with his arrival on the planet, and he believed that he and his companion would probably be repersonalized in connection with the advent of the next order of sonship. He did not know that Michael, the sovereign of this universe, was so soon to appear on Urantia; he expected that the next Son to arrive would be of the Avonal order. Even so, it was always a comfort to Adam and Eve, as well as something difficult for them to understand, to ponder the only personal message they ever received from Michael. This message, among other expressions of friendship and comfort, said: "I have given consideration to the circumstances of your default, I have remembered the desire of your hearts ever to be loyal to my Father's will, and you will be called from the embrace of mortal slumber when I come to Urantia if the subordinate Sons of my realm do not send for you before that time."

76:54 (862:3) And this was a great mystery to Adam and Eve. They could comprehend the veiled promise of a possible special resurrection in this message, and such a possibility greatly cheered them, but they could not grasp the meaning of the intimation that they might rest until the time of a resurrection associated with Michael's personal appearance on Urantia. And so the Edenic pair always proclaimed that a Son of God would sometime come, and they communicated to their loved ones the belief, at least the longing hope, that the world of their blunders and sorrows might possibly be the realm whereon the ruler of this universe would elect to function as the Paradise bestowal Son. It seemed too good to be true, but Adam did entertain the thought that strife-torn Urantia might, after all, turn out to be the most fortunate world in the system of Satania, the envied planet of all Nebadon.

76:55 (862:4) Adam lived for 530 years; he died of what might be termed old age. His physical mechanism simply wore out; the process of disintegration gradually gained on the process of repair, and the inevitable end came. Eve had died nineteen years previously of a weakened heart. They were both buried in the center of the temple of divine service which had been built in accordance with their plans soon after the wall of the colony had been completed. And this was the origin of the practice of burying noted and pious men and women under the floors of the places of worship.

دولت فوق مادی یورنشیا، تحت رهبری ملک صادقها ادامه یافت، ولی تماس فیزیکی مستقیم با نژادهای تکاملی قطع گردید. از روزگاران دور ورود پرسنل مادی پرنس سیاره‌ای تا ایام ون و آمادان، و تا ورود آدم و حوا، نمایندگان فیزیکی دولت جهان در سیاره استقرار یافته بودند. ولی با خطای آدم این رژیم که به مدت بیش از چهار صد و پنجاه هزار سال استمرار یافت به پایان رسید. در قلمروهای روحی، فرشتگان مددکار در ارتباط با تنظیم کنندگان فکر به تلاش خود ادامه دادند، و هر دو برای نجات فرد قهرمانانه کار کردند؛ اما تا ورود ماکینوتا ملک صادق در ایام ابراهیم، که با قدرت، شکیبایی، و اتوریته یک پسر خدا بنیادهای ارتقاء بیشتر و تجدید حیات معنوی یورنشیا بدافعال را پیریزی نمود، هیچ طرح جامعی برای رفاه گسترده دنیا به انسانهای کره زمین اعلام نگردید.

با این وجود، بدافعالی تقدیر یگانه یورنشیا نبوده است. این سیاره در عین حال در جهان محلی نبادان سعادتمندترین بوده است. یورنشیا باید آن را تماماً دستاورد محسوب کنند که خطاهای نیاکانشان و اشتباهات فرمانروایان اولیه دنیایشان سیاره را در چنان وضعیت یأس‌آوری از اغتشاش غوطه‌ور ساخت، و مضافاً با شرارت و گناه در ابهام فرو برد، که همین زمینه تاریک میکائیل نبادان را بسیار جلب نمود و او این کره را به عنوان صحنه آشکار ساختن شخصیت پرمهر پدر آسمانی انتخاب نمود. این طور نیست که یورنشیا برای نظم و ترتیب دادن به امور در هم و برهم خود به یک پسر آفریننده نیاز داشت؛ بلکه شرارت و گناه در یورنشیا برای پسر آفریننده زمینه‌ای چشمگیرتر فراهم نمود تا محبت بی‌همتا، رحمت، و شکیبایی پدر آسمانی را در آن آشکار سازد.

6- بقای آدم و حوا

آدم و حوا با این ایمان قوی نسبت به آنچه که توسط ملک صادقها به آنان وعده داده شده بود به خواب فانی خویش فرو رفتند که روزی از خواب مرگ بیدار خواهند شد و در کرات قصر زندگی را از سر خواهند گرفت، کراتی که همگی در روزهای پیش از مأموریتشان در جسم مادی نژاد بنفش در یورنشیا برای آنها بسیار آشنا بودند.

آنها مدت زیادی در فراموشی خواب ناخودآگاه فانیهای عالم به سر نبردند. در روز سوم پس از مرگ آدم، در لحظه پس از دفن با تکریمش، فرامین لانافورج که توسط والامرتیه کفیل ایندیشیا تأیید شده و توسط اتحاد ایامها در سلوینگتون که به جای میکائیل عمل می‌کرد تصویب شده بود در دستان جبرئیل نهاده شد، و آن دستور فراخوانی ویژه بقا یافتگان برجسته خطای آدم در یورنشیا را صادر می‌نمود. و مطابق این حکم رستاخیز ویژه شماره بیست و شش از سری یورنشیا، آدم و حوا به همراه 1316 تن از یارانشان در تجربه باغ اول، در تالارهای تجدید حیات کرات قصر سیتانیا تجدید شخصیت

^{7656 (862.9)} The supermaterial government of Urantia, under the direction of the Melchizedeks, continued, but direct physical contact with the evolutionary races had been severed. From the distant days of the arrival of the corporeal staff of the Planetary Prince, down through the times of Van and Amadon to the arrival of Adam and Eve, physical representatives of the universe government had been stationed on the planet. But with the Adamic default this regime, extending over a period of more than four hundred and fifty thousand years, came to an end. In the spiritual spheres, angelic helpers continued to struggle in conjunction with the Thought Adjusters, both working heroically for the salvage of the individual; but no comprehensive plan for far-reaching world welfare was promulgated to the mortals of earth until the arrival of Machiventa Melchizedek, in the times of Abraham, who, with the power, patience, and authority of a Son of God, did lay the foundations for the further uplift and spiritual rehabilitation of unfortunate Urantia.

^{7657 (863.1)} Misfortune has not, however, been the sole lot of Urantia; this planet has also been the most fortunate in the local universe of Nebadon. Urantians should count it all gain if the blunders of their ancestors and the mistakes of their early world rulers so plunged the planet into such a hopeless state of confusion, all the more confounded by evil and sin, that this very background of darkness should so appeal to Michael of Nebadon that he selected this world as the arena wherein to reveal the loving personality of the Father in heaven. It is not that Urantia needed a Creator Son to set its tangled affairs in order; it is rather that the evil and sin on Urantia afforded the Creator Son a more striking background against which to reveal the matchless love, mercy, and patience of the Paradise Father.

6. SURVIVAL OF ADAM AND EVE

^{7661 (863.2)} Adam and Eve went to their mortal rest with strong faith in the promises made to them by the Melchizedeks that they would sometime awake from the sleep of death to resume life on the mansion worlds, worlds all so familiar to them in the days preceding their mission in the material flesh of the violet race on Urantia.

^{7662 (863.3)} They did not long rest in the oblivion of the unconscious sleep of the mortals of the realm. On the third day after Adam's death, the second following his reverent burial, the orders of Lanaforge, sustained by the acting Most High of Edentia and concurred in by the Union of Days on Salvington, acting for Michael, were placed in Gabriel's hands, directing the special roll call of the distinguished survivors of the Adamic default on Urantia. And in accordance with this mandate of special resurrection, number twenty-six of the

گشته و از نو مونثاژ شدند. بسیاری از روانهای وفادار دیگر پیش از لحظه ورود آدم که با اعطای حکم قضاوت برای خفتگان بقا یافته و فراز یابندگان زنده و اجد شرایط هر دو مصادف بود دوباره سازی شده بودند.

آدم و حوا به سرعت از کرات صعود پیش رونده عبور کردند تا این که به شهروندی در جروسم نائل شدند و بار دیگر ساکنان سیاره منشأ خود گشتند، ولی این بار به عنوان اعضای یک رشته متفاوت از شخصیت‌های جهان. آنها جروسم را به عنوان شهروندان دائم — فرزندان خداوند — ترک کردند، و به عنوان شهروندان فراز یابنده — فرزندان انسان — بازگشتند. آنها فوراً در پایتخت سیستم به خدمت یورنشیا الحاق داده شدند، و بعداً به عضویت مشاوران بیست و چهار نفره که هیئت مشورتی کنترل کنونی یورنشیا را تشکیل می‌دهد گمارده شدند.

و بدینسان داستان آدم و حوا ی سیاره‌ای یورنشیا پایان می‌یابد، داستانی از آزمون، تراژدی، و پیروزی، آقا. پیروزی شخصی برای پسر و دختر ماتریال خوش نیت ولی گمراه شما و بدون شک در پایان، داستانی از پیروزی غایی برای دنیایشان و ساکنان دستخوش شورش و از شرارت به ستوه آمده آن. در جمع‌بندی نهایی، آدم و حوا سهم عظیمی در تمدن سریع و پیشرفت شتابان بیولوژیک نژاد بشر داشتند. آنها فرهنگ بزرگی در زمین به جا گذارند، اما امکان نداشت که چنین تمدن پیشرفته‌ای در شرایط رقیق شدگی زودرس و کاهش نهایی میراث نوع آدم بقا یابد. این مردم هستند که یک تمدن را می‌سازند؛ تمدن مردم را نمی‌سازد.

[عرضه شده توسط سُولُونیا، فرشته سراف "صدا در باغ".]

Urantia series, Adam and Eve were repersonalized and reassembled in the resurrection halls of the mansion worlds of Satania together with 1,316 of their associates in the experience of the first garden. Many other loyal souls had already been translated at the time of Adam's arrival, which was attended by a dispensational adjudication of both the sleeping survivors and of the living qualified ascenders.

766.3 (853.4) Adam and Eve quickly passed through the worlds of progressive ascension until they attained citizenship on Jerusem, once again to be residents of the planet of their origin but this time as members of a different order of universe personalities. They left Jerusem as permanent citizens — Sons of God; they returned as ascendant citizens — sons of man. They were immediately attached to the Urantia service on the system capital, later being assigned membership among the four and twenty counselors who constitute the present advisory-control body of Urantia.

766.4 (854.1) And thus ends the story of the Planetary Adam and Eve of Urantia, a story of trial, tragedy, and triumph, at least personal triumph for your well-meaning but deluded Material Son and Daughter and undoubtedly, in the end, a story of ultimate triumph for their world and its rebellion-tossed and evil-harassed inhabitants. When all is summed up, Adam and Eve made a mighty contribution to the speedy civilization and accelerated biologic progress of the human race. They left a great culture on earth, but it was not possible for such an advanced civilization to survive in the face of the early dilution and the eventual submergence of the Adamic inheritance. It is the people who make a civilization; civilization does not make the people.

766.5 (852.1) [Presented by Solonia, the seraphic "voice in the Garden."]

مقاله 77. مخلوقات بینابینی

078 ⇨

کتاب یورنشا

076 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 77

مخلوقات بینابینی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- بینابینیهای اولیه
- 2- نژاد نودیها
- 3- برج بابل
- 4- مراکز نودی تمدن
- 5- آدمسان و راتا
- 6- بینابینیهای ثانویه
- 7- بینابینیهای یاغی
- 8- بینابینیهای متحد
- 9- شهروندان دائم یورنشا

مقدمه مقاله

بیشتر کرات مسکونی نبادان یک گروه یا گروههای بیشتری از موجوداتی بی‌نظیر را که در یک سطح از کارکرد حیات تقریباً در حد میانی بین انسانهای عالم و رسته‌های فرشتگان قرار دارند دارا می‌باشند، و از این رو آنها مخلوقات بینابینی نامیده می‌شوند. به نظر می‌رسد آنها اتفاق زمان باشند، ولی آنان چنان به طور گسترده به وجود می‌آیند و انقدر به عنوان مددکار ارزشمند هستند که ما همگی مدتهاست آنها را به عنوان یکی از رسته‌های ضروری مجموعه کارکرد سیاره‌ای خویش پذیرا شده‌ایم.

در یورنشا دو نوع بارز از بینابینیها عمل می‌نمایند: گروه اولیه یا ارشد، که در گذشته در روزگاران دلمیشیا به وجود آمدند، و گروه ثانویه یا جوانتر، که مبدأ آن به ایام آدم باز می‌گردد.

1- بینابینیهای اولیه

پیدایش بینابینیهای اولیه در یک ارتباط متقابل بی‌نظیر مادی و روحی در یورنشا صورت پذیرفت. ما از وجود مخلوقات مشابه در کرات دیگر و در

PAPER 77

THE MIDWAY CREATURES

SECTIONS

Introduction

1. The Primary Midwayers
2. The Nodite Race
3. The Tower of Babel
4. Nodite Centers of Civilization
5. Adamson and Ratta
6. The Secondary Midwayers
7. The Rebel Midwayers
8. The United Midwayers
9. The Permanent Citizens of Urantia

INTRODUCTION

77:01 (855:1) MOST of the inhabited worlds of Nebadon harbor one or more groups of unique beings existing on a life-functioning level about midway between those of the mortals of the realms and of the angelic orders; hence are they called *midway* creatures. They appear to be an accident of time, but they occur so widespreadly and are so valuable as helpers that we have all long since accepted them as one of the essential orders of our combined planetary ministry.

77:02 (855:2) On Urantia there function two distinct orders of midwayers: the primary or senior corps, who came into being back in the days of Dalamatia, and the secondary or younger group, whose origin dates from the times of Adam.

1. THE PRIMARY MIDWAYERS

77:11 (855:3) The primary midwayers have their genesis in a unique interassociation of the material and the spiritual on Urantia. We know of the existence of

سیستمهای دیگر مطلع هستیم، ولی آنان با تکنیکهای متفاوتی به وجود آمدند.

خوب است همیشه به خاطر داشته باشیم که اعطاهای پیاپی پسران خداوند در یک سیاره در حال تکامل در ساختار روحی عالم تغییرات مشخصی ایجاد می‌کند و گاهی اوقات کارکردهای ارتباط متقابل نیروهای روحی و مادی را در یک سیاره چنان تغییر می‌دهد، که موجب به وجود آمدن شرایطی که به راستی فهم آن مشکل است می‌شود. وضعیت اعضای مادی یکصد نفره پرسنل پرنس کلیگاشیا درست نمایانگر این ارتباط متقابل بی‌نظیر می‌باشد: آنها به عنوان شهروندان فراز یابنده مورانشیای جروسم مخلوقاتی فوق مادی و فاقد امتیازات تولید مثل بودند. آنها به عنوان خادمان فرود یابنده سیاره‌ای در یورنشیا، مخلوقات مادی برخوردار از جنسیت و قادر به تولید مثل اولاد مادی بودند (همان طور که برخی از آنها بعدها چنین کردند). آنچه را که ما نمی‌توانیم به گونه‌ای رضایت‌بخش توضیح دهیم این است که چطور این یکصد نفر می‌توانستند در یک سطح فوق مادی در نقش پدر و مادر عمل نمایند، اما دقیقاً این چیزی است که اتفاق افتاد. یک رابطه فوق مادی (غیرجنسی) یک عضو مذکر و مؤنث پرسنل مادی به پدیدار شدن اولین متولدین بینابینیهای اولیه منجر گشت.

بلافاصله مکشوف گردید که مخلوقی از این نوع، حد میانی بین سطوح انسانی و فرشته می‌تواند در به انجام رسانیدن امور ستاد مرکزی پرنس، حاوی خدمات ارزنده‌ای باشد، و از این رو هر زوج پرسنل مادی اجازه یافت موجود مشابهی تولید نماید. این تلاش منجر به پیدایش اولین گروه پنجاه نفره مخلوقات بینابینی گردید.

پس از یک سال مشاهده کار این گروه بی‌نظیر، پرنس سیاره‌ای اجازه تولید بینابینیها را بدون محدودیت صادر نمود. تا وقتی که قدرت خلق کردن تداوم داشت، این طرح به اجرا در می‌آمد، و بدین ترتیب گروه اولیه 50,000 نفره به وجود آمد.

بین تولید هر بینابینی نیم سال فاصله زمانی وجود داشت، و هنگامی که یک هزار تن از این موجودات برای هر زوج متولد شدند، دیگر موجود بیشتری به وجود نیامد. و در رابطه با این که چرا به دنبال پدیدار شدن هزارمین فرزند این نیرو به اتمام رسید، هیچ توضیحی وجود ندارد. هیچ میزان از آزمایشات بعد هرگز به چیزی جز شکست منجر نشد.

این مخلوقات گروه اطلاعاتی حکومت پرنس را تشکیل می‌دادند. آنها تا دوردستها و در سطحی گسترده به گشت‌زنی پرداخته، نژادهای دنیا را مطالعه و مشاهده نموده، و خدمات گرانبهای دیگری به پرنس و پرسنل او در کار تأثیرگذاری روی جامعه بشری در فاصله‌ای دور از ستاد مرکزی سیاره‌ای ارائه می‌دادند.

این رژیم تا روزهای مصیبتبار شورش سیاره‌ای که کمی بیش از چهار پنجم بینابینیهای اولیه را به دام انداخت تداوم یافت. گروه وفادار به خدمت پذیرشگران

similar creatures on other worlds and in other systems, but they originated by dissimilar techniques.

77:1.2 (866:4) It is well always to bear in mind that the successive bestowals of the Sons of God on an evolving planet produce marked changes in the spiritual economy of the realm and sometimes so modify the workings of the interassociation of spiritual and material agencies on a planet as to create situations indeed difficult of understanding. The status of the one hundred corporeal members of Prince Caligastia's staff illustrates just such a unique interassociation: As ascendant morontia citizens of Jerusem they were supermaterial creatures without reproductive prerogatives. As descendant planetary ministers on Urantia they were material sex creatures capable of procreating material offspring (as some of them later did). What we cannot satisfactorily explain is how these one hundred could function in the parental role on a supermaterial level, but that is exactly what happened. A supermaterial (nonsexual) liaison of a male and a female member of the corporeal staff resulted in the appearance of the first-born of the primary midwayers.

77:1.3 (866:5) It was immediately discovered that a creature of this order, midway between the mortal and angelic levels, would be of great service in carrying on the affairs of the Prince's headquarters, and each couple of the corporeal staff was accordingly granted permission to produce a similar being. This effort resulted in the first group of fifty midway creatures.

77:1.4 (866:6) After a year of observing the work of this unique group, the Planetary Prince authorized the reproduction of midwayers without restriction. This plan was carried out as long as the power to create continued, and the original corps of 50,000 was accordingly brought into being.

77:1.5 (866:1) A period of one-half year intervened between the production of each midwayer, and when one thousand such beings had been born to each couple, no more were ever forthcoming. And there is no explanation available as to why this power was exhausted upon the appearance of the one thousandth offspring. No amount of further experimentation ever resulted in anything but failure.

77:1.6 (866:2) These creatures constituted the intelligence corps of the Prince's administration. They ranged far and wide, studying and observing the world races and rendering other invaluable services to the Prince and his staff in the work of influencing human society remote from the planetary headquarters.

77:1.7 (866:3) This regime continued until the tragic days of the planetary rebellion, which ensnared a little over four fifths of the primary midwayers. The loyal

ملک صادق درآمدند و تا روزگاران آدم تحت رهبری افتخاری ون عمل می‌کردند.

corps entered the service of the Melchizedek receivers, functioning under the titular leadership of Van until the days of Adam.

2- نژاد نودیها

در حالی که این داستان منشأ، طبیعت، و عملکرد مخلوقات بینابینی یورنشیا است، خویشاوندی بین دو نوع — اولیه و ثانویه — این را ضروری می‌سازد که داستان بینابینیهای اولیه را در این نقطه قطع کنیم تا اصل و نسب آنها را از اعضای شورشی پرسنل مادی پرنس کلیگششیا از روزگاران شورش سیاره‌ای تا دوران آدم دنبال نماییم. این تیره ارثی بود که در روزهای نخستین باغ دوم نیمی از نیاکان رسته دوم مخلوقات بینابینی را فراهم نمود.

اعضای فیزیکی پرسنل پرنس به منظور شرکت در طرح تولید فرزندان، مخلوقاتی جنسی ساخته شده بودند. این اولاد در برگیرنده مجموعه کیفیتهای رسته ویژه آنان بودند که با افراد تیره برگزیده قبایل اندان وصلت کردند، و تمامی این کار به خاطر پیشبینی ظهور متعاقب آدم صورت گرفت. حاملین حیات نوع جدیدی از انسان را که در برگیرنده وصلت اولاد مشترک پرسنل پرنس و اولاد اولین نسل آدم و حوا بود طراحی کرده بودند. آنها بدین ترتیب طرحی را تهیه کرده بودند که نوع جدیدی از مخلوقات سیاره‌ای را که امیدوار بودند رهبران - آموزگاران جامعه بشری گردند در نظر داشت. این موجودات برای حاکمیت اجتماعی طراحی شده بودند، نه حاکمیت مدنی. اما چون این پروژه تقریباً به طور کامل به انحراف کشانیده شد، ما هرگز نخواهیم دانست یورنشیا بدین ترتیب از چه آریستوکراسی رهبری سودمند و فرهنگ بی‌ظیری محروم گشت. زیرا هنگامی که بعدها پرسنل مادی تولید مثل نمودند، این امر بعد از شورش و بعد از این که آنان از ارتباط خویش با جریانات حیات سیستم محروم شدند، تحقق یافت.

عصر بعد از شورش در یورنشیا شاهد رخدادهای غیرعادی بسیاری بود. تمدنی بزرگ — فرهنگ دلمیشیا — داشت متلاشی می‌گشت. "در آن روزگاران نفیلیما (نودیها) در زمین بودند، و وقتی که این پسران خدایان با دختران انسانها وصلت نمودند و از آنان صاحب فرزند شدند، فرزندانیشان 'انسانهای توانای روزگاران کهن' بودند، 'انسانهای پرآوازه'." در حالی که "پسران خدایان"، پرسنل و نوادگان اولیه آنان، به سختی توسط انسانهای تکاملی آن روزگاران دور چنین پنداشته می‌شدند؛ حتی قامت آنان توسط روایات بزرگنمایی گردید. از این رو، این منشأ داستان قومی تقریباً جهانی خدایانی است که به زمین پایین آمدند و در آنجا با دختران انسانها نژادی باستانی از قهرمانان را به وجود آوردند. و تمامی این افسانه‌ها با اختلاطهای نژادی تبار آدم که بعدها در باغ دوم ظاهر شدند هر چه بیشتر مغشوش گردید.

چون اعضای یکصد نفره مادی پرسنل پرنس

2. THE NODITE RACE

^{77:21 (866:4)} While this is the narrative of the origin, nature, and function of the midway creatures of Urantia, the kinship between the two orders — primary and secondary — makes it necessary to interrupt the story of the primary midwayers at this point in order to follow out the line of descent from the rebel members of the corporeal staff of Prince Caligastia from the days of the planetary rebellion to the times of Adam. It was this line of inheritance which, in the early days of the second garden, furnished one half of the ancestry for the secondary order of midway creatures.

^{77:22 (866:5)} The physical members of the Prince's staff had been constituted sex creatures for the purpose of participating in the plan of procreating offspring embodying the combined qualities of their special order united with those of the selected stock of the Andon tribes, and all of this was in anticipation of the subsequent appearance of Adam. The Life Carriers had planned a new type of mortal embracing the union of the conjoint offspring of the Prince's staff with the first-generation offspring of Adam and Eve. They had thus projected a plan envisioning a new order of planetary creatures whom they hoped would become the teacher-rulers of human society. Such beings were designed for social sovereignty, not civil sovereignty. But since this project almost completely miscarried, we shall never know what an aristocracy of benign leadership and matchless culture Urantia was thus deprived of. For when the corporeal staff later reproduced, it was subsequent to the rebellion and after they had been deprived of their connection with the life currents of the system.

^{77:23 (866:6)} The postrebellion era on Urantia witnessed many unusual happenings. A great civilization — the culture of Dalamatia — was going to pieces. "The Nephilim (Nodites) were on earth in those days, and when these sons of the gods went in to the daughters of men and they bore to them, their children were the 'mighty men of old,' the 'men of renown.'" While hardly "sons of the gods," the staff and their early descendants were so regarded by the evolutionary mortals of those distant days; even their stature came to be magnified by tradition. This, then, is the origin of the well-nigh universal folk tale of the gods who came down to earth and there with the daughters of men begot an ancient race of heroes. And all this legend became further confused with the race mixtures of the later appearing Adamites in the second garden.

^{77:24 (867:1)} Since the one hundred corporeal members of the Prince's staff carried germ plasm of

پلاسمای جرم تیره‌های اندانی بشری را حمل می‌نمودند، اگر به تولید مثل جنسی دست می‌زدند طبعاً انتظار می‌رفت اولاد آنان در مجموع شبیه فرزندان والدین دیگر اندانی باشند. اما هنگامی که شصت شورش‌پرسنل، پیروان نود، عملاً به تولید مثل جنسی دست زدند، ثابت گردید فرزندان آنان تقریباً در هر زمینه از مردمان اندانی و سنگیک هر دو به مراتب برترند. این برتری غیرقابل انتظار نه فقط کیفیتهای فیزیکی و عقلانی بلکه همچنین ظرفیتهای روحی را در بر می‌گرفت.

این ویژگیهای جهشی که در اولین نسل نودیها ظاهر گشت، از برخی تغییرات مشخص ناشی می‌شد که همانند ساختار و عناصر تشکیل دهنده شیمیایی متعلق به عوامل ارثی پلاسمای جرم اندانی شکل یافته بود. این تغییرات از طریق وجود مدارهای نیرومند حفظ حیات سیستم ستانیا در بدنهای اعضای پرسنل ایجاد گشتند. این مدارهای حیات سبب می‌شدند که کروموزومهای الگوهای ویژه یورنشیا بیشتر از روی الگوهای خاص استاندارد ستانیا که به تجلی مقرر شده حیات ندادن تعلق دارند تجدید سازمان یابند. تکنیک این دگرپسی پلاسمای جرم از طریق عمل جریانات حیات سیستم، متفاوت از آن اسلوبهایی که مطابق آن دانشمندان یورنشیا پلاسمای جرمی گیاهان و حیوانات را با استفاده از اشعه ایکس تغییر می‌دهند نیست.

بدین ترتیب مردمان نودی از درون تغییرات ویژه و غیرمنتظره مشخصی به وجود آمدند که در پلاسمای حیاتی که توسط جراحان آوالان از بدنهای مساعدت کنندگان اندانی به بدنهای اعضای پرسنل مادی انتقال یافته بود به وقوع پیوست.

به خاطر آورده خواهد شد که یکصد اندانی اهدا کننده پلاسمای جرم به نوبه خود مالکان مکمل ارگاتیک درخت حیات گشتند، تا بدین صورت جریانات حیات ستانیا نیز به بدنهای آنان عطا گردد. چهل و چهار اندانی تغییر یافته که پرسنل را به ورطه شورش دنبال نمودند نیز در میان خودشان آمیزش کرده و کمک بزرگی به رگه‌های بهتر مردم نودی نمودند.

این دو گروه 104 نفره که پلاسمای تغییر یافته جرمی اندانی را حمل می‌نمودند، نیاکان نودیها، هشتمین نژادی را که در یورنشیا پدیدار گشت تشکیل می‌دهند. و این مشخصه جدید حیات بشری در یورنشیا نمایانگر فاز دیگری از به انجام رسانیدن طرح اولیه به کارگیری این سیاره به صورت یک کره تعدیل حیات بود، به غیر از این که این امر یکی از رویدادهای غیرقابل پیشبینی بود.

تیره خالص نودیها نژاد برجسته‌ای بودند، اما آنان به تدریج با مردمان تکاملی زمین درآمیختند، و در مدتی نه چندان طولانی شدیداً زوال یافتند. آنها ده هزار سال پس از شورش آنقدر افول کرده بودند که طول متوسط حیاتشان تنها اندکی بیش از نژادهای تکاملی بود.

the Andonic human strains, it would naturally be expected that, if they engaged in sexual reproduction, their progeny would altogether resemble the offspring of other Andonite parents. But when the sixty rebels of the staff, the followers of Nod, actually engaged in sexual reproduction, their children proved to be far superior in almost every way to both the Andonite and the Sangik peoples. This unexpected excellence characterized not only physical and intellectual qualities but also spiritual capacities.

77:25 (857:2) These mutant traits appearing in the first Nodite generation resulted from certain changes which had been wrought in the configuration and in the chemical constituents of the inheritance factors of the Andonic germ plasm. These changes were caused by the presence in the bodies of the staff members of the powerful life-maintenance circuits of the Satania system. These life circuits caused the chromosomes of the specialized Urantia pattern to reorganize more after the patterns of the standardized Satania specialization of the ordained Nebadon life manifestation. The technique of this germ plasm metamorphosis by the action of the system life currents is not unlike those procedures whereby Urantia scientists modify the germ plasm of plants and animals by the use of X rays.

77:26 (857:3) Thus did the Nodite peoples arise out of certain peculiar and unexpected modifications occurring in the life plasm which had been transferred from the bodies of the Andonite contributors to those of the corporeal staff members by the Avalon surgeons.

77:27 (857:4) It will be recalled that the one hundred Andonite germ plasm contributors were in turn made possessors of the organic complement of the tree of life so that the Satania life currents likewise invested their bodies. The forty-four modified Andonites who followed the staff into rebellion also mated among themselves and made a great contribution to the better strains of the Nodite people.

77:28 (857:5) These two groups, embracing 104 individuals who carried the modified Andonite germ plasm, constitute the ancestry of the Nodites, the eighth race to appear on Urantia. And this new feature of human life on Urantia represents another phase of the outworking of the original plan of utilizing this planet as a life-modification world, except that this was one of the unforeseen developments.

77:29 (857:6) The pure-line Nodites were a magnificent race, but they gradually mingled with the evolutionary peoples of earth, and before long great deterioration had occurred. Ten thousand years after the rebellion they had lost ground to the point where their average length of life was little more than that of the evolutionary races.

وقتی که باستان شناسان اسناد لوحه‌های سفالی نوادگان آتی سومری نودیها را حفاری می‌کنند، فهرست پادشاهان سومری را که متعلق به چندین هزار سال پیش می‌باشند کشف می‌کنند. و همین طور که این اسناد به گذشته دورتر باز می‌گردند، طول سلطنت هر پادشاه از حدود بیست و پنج یا سی سال به یکصد و پنجاه سال و بیشتر افزایش می‌یابد. این طولانی شدن سلطنت این پادشاهان قدیمی‌تر حاکی از این امر است که برخی از حاکمان پیشین نودی (نوادگان بلا فصل پرسنل پرنس) از جانشینان آتی آنها طولانی‌تر می‌زیستند و همچنین نمایانگر تلاشی است که سلسله پادشاهان را تا دوران دلمیشیا امتداد دهد.

اسناد مربوط به این افراد کهنسال همچنین به سبب سردرگمی مربوط به ماهها و سالها به عنوان دوره‌های زمان است. این امر همچنین می‌تواند در شجرنامه ابراهیم در کتاب مقدس و در نگارشات اولیه چینی‌ها مشاهده گردد. سردرگمی ماه بیست و هشت روزه، یا فصل، به همراه سال بیش از سیصد و پنجاه روزه که بعدها عرضه گردید، سبب حکایات چنین عمرهای طولانی بشری است. نگارشات پیرامون یک مرد موجود است که نشان می‌دهد او بیش از نهصد "سال" زندگی کرد. این مدت نمایانگر کمتر از هفتاد سال است، و برای مدت‌ها چنین طول عمرهایی بسیار طولانی محسوب می‌شدند و بعدها به چنین طول عمری عبارت "شصت و ده سال" تخصیص داده شد.

احتساب زمان به صورت ماه بیست و هشت روزه تا مدت‌ها بعد از روزگاران آدم تداوم یافت. اما در حدود هفت هزار سال پیش، هنگامی که مصریان کار اصلاح تقویم را به عهده گرفتند، آن را با دقت فراوان انجام دادند و سال 365 روزه را عرضه نمودند.

3- برج بابل

پس از زیر آب رفتن دلمیشیا نودیها به سوی شمال و شرق حرکت کردند و به زودی شهر جدید دیلمون را به عنوان ستاد نژادی و فرهنگی خویش بنا نهادند. و در حدود پنجاه هزار سال بعد از مرگ نود، هنگامی که اولاد پرسنل پرنس آنقدر زیاد شده بودند که نمی‌توانستند در سرزمینهای مجاور شهر جدید خویش — دیلمون — ادامه حیات دهند، و بعد از این که آنها در صدد این برآمدند که با قبایل اندانی و سنگیک که با مرزهای آنان همجوار بودند مزاجت کنند، به ذهن رهبران آنان خطر کرد که باید برای حفظ اتحاد قبیله‌ای آنان کاری صورت گیرد. از این رو شورایی از قبایل فرا خوانده شد و پس از بحث و بررسی بسیار، طرح بابلوت، یک نواده نود، مورد تأیید قرار گرفت.

بابلوت پیشنهاد کرد معبدی پر جلوه از ستایش نژادی در مرکز خطه در آن هنگام اشغال شده آنان بنا شود. این معبد می‌بایست از برجی برخوردار می‌گشت که نظیر آن را دنیا هرگز ندیده بود. آن باید یک بنای یادبود برای عظمت در حال گذار آنان می‌بود. بسیاری بودند که آرزو داشتند این بنا در دیلمون برپا گردد، اما دیگران با به یاد آوردن احادیث زیر آب رفتن اولین پایتختشان، دلمیشیا، استدلال می‌کردند که چنین ساختمان باعظمتی باید در

77:210 (857:7) When archaeologists dig up the clay-tablet records of the later-day Sumerian descendants of the Nodites, they discover lists of Sumerian kings running back for several thousand years; and as these records go further back, the reigns of the individual kings lengthen from around twenty-five or thirty years up to one hundred and fifty years and more. This lengthening of the reigns of these older kings signifies that some of the early Nodite rulers (immediate descendants of the Prince's staff) did live longer than their later-day successors and also indicates an effort to stretch the dynasties back to Dalamatia.

77:211 (857:8) The records of such long-lived individuals are also due to the confusion of months and years as time periods. This may also be observed in the Biblical genealogy of Abraham and in the early records of the Chinese. The confusion of the twenty-eight-day month, or season, with the later introduced year of more than three hundred and fifty days is responsible for the traditions of such long human lives. There are records of a man who lived over nine hundred "years." This period represents not quite seventy years, and such lives were regarded for ages as very long, "threescore years and ten" as such a life span was later designated.

77:212 (858:1) The reckoning of time by the twenty-eight-day month persisted long after the days of Adam. But when the Egyptians undertook to reform the calendar, about seven thousand years ago, they did it with great accuracy, introducing the year of 365 days.

3. THE TOWER OF BABEL

77:31 (858:2) After the submergence of Dalamatia the Nodites moved north and east, presently founding the new city of Dilmun as their racial and cultural headquarters. And about fifty thousand years after the death of Nod, when the offspring of the Prince's staff had become too numerous to find subsistence in the lands immediately surrounding their new city of Dilmun, and after they had reached out to intermarry with the Andonite and Sangik tribes adjoining their borders, it occurred to their leaders that something should be done to preserve their racial unity. Accordingly a council of the tribes was called, and after much deliberation the plan of Bابلوت, a descendant of Nod, was endorsed.

77:32 (858:3) Bابلوت proposed to erect a pretentious temple of racial glorification at the center of their then occupied territory. This temple was to have a tower the like of which the world had never seen. It was to be a monumental memorial to their passing greatness. There were many who wished to have this monument erected in Dilmun, but others contended that such a great structure should be

فاصله امنی از مخاطرات دریا قرار گیرد.

بابلوت طوری برنامه‌ریزی کرد که ساختمانهای جدید، هسته مرکز آینده فرهنگ و تمدن نودی گردند. تدبیر وی سرانجام پذیرفته شد، و ساختن بنا مطابق طرحهای او آغاز گشت. قرار بود شهر جدید به افتخار آرشینکت و سازنده برج، بابلوت نامیده شود. این مکان بعدها به بابلود و سرانجام به بابل شهرت یافت.

اما نودیها در رابطه با طرحها و مقاصد این کار هنوز تا اندازه‌ای اختلاف عقیده داشتند. و رهبران آنان نیز در مجموع پیرامون طرحهای ساختمانی یا استفاده از بناها، پس از تکمیل آنان، توافق نداشتند. پس از چهار سال و نیم کار، مشاجره بزرگی راجع به منظور و انگیزه برپا ساختن برج در گرفت. بحث و جدلها آنقدر تلخ گشت که کلیه کارها متوقف شد. حمل کنندگان خوراک اخبار مناقشه را پخش کردند، و تعداد زیادی از قبایل شروع کردند در مکان ساختمان سازی اجتماع کنند. سه نقطه نظر متفاوت به عنوان علت ساختن برج مطرح گردید:

1- بزرگترین گروه، تقریباً نیمی از آنان، مایل بودند ببینند که برج به صورت یک بنای یادبود تاریخ و برتری نژادی نودیها ساخته شود. آنها تصور می‌کردند که این بنا باید عمارتی بزرگ و باشکوه باشد و موجب تحسین تمامی نسلهای آینده گردد.

2- بزرگترین فرقه بعدی می‌خواست که برج برای گرامیداشت فرهنگ دیلمون طراحی شود. آنها پیش‌بینی می‌کردند که بابلوت یک مرکز بزرگ بازرگانی، هنر، و تولید می‌شود.

3- کوچکترین گروه و اقلیت، بر این عقیده بودند که برپا ساختن برج فرصتی برای تقدیم کفاره برای حماقت نیاکان آنان که در شورش کلیگششیا شرکت کرده بودند فراهم می‌سازد. آنها معتقد بودند که برج باید به پرستش پدر همه تخصیص داده شود، و این که کل مقصود از شهر جدید باید این باشد که جای دلمیشیا را بگیرد — به صورت مرکز فرهنگی و مذهبی برای بربریهای اطراف عمل کند.

به گروه مذهبی فوراً رأی منفی داده شد. اکثریت این آموزش را که نیاکان آنان از بابت شورش مقصر بودند رد کردند؛ آنها از چنین ننگ نژادی منزجر بودند. آنها پس از فیصله دادن به یکی از سه جنبه مجادله و به دنبال شکست در تعیین تکلیف نمودن دوتای دیگر از طریق مباحثه، به جنگ روی آوردند. مذهبی‌ها، غیرجنگجویان، به خانه‌هایشان در جنوب گریختند، در حالی که همقطاران‌شان آنقدر جنگیدند تا این که تقریباً تار و مار شدند.

در حدود دوازده هزار سال پیش برای برپا ساختن برج بابل تلاش دومی صورت گرفت. نژادهای مختلط آندی (نودیها و آدمیها) کار برپا ساختن یک معبد جدید را روی ویرانه‌های بنای اول به عهده گرفتند، اما بنا از استحکام مکفی برخوردار نبود و روی وزن ظاهر

placed a safe distance from the dangers of the sea, remembering the traditions of the engulfment of their first capital, Dalamatia.

77:33 (668:4) Bablot planned that the new buildings should become the nucleus of the future center of the Nodite culture and civilization. His counsel finally prevailed, and construction was started in accordance with his plans. The new city was to be named *Bablot* after the architect and builder of the tower. This location later became known as Bablod and eventually as Babel.

77:34 (668:5) But the Nodites were still somewhat divided in sentiment as to the plans and purposes of this undertaking. Neither were their leaders altogether agreed concerning either construction plans or usage of the buildings after they should be completed. After four and one-half years of work a great dispute arose about the object and motive for the erection of the tower. The contentions became so bitter that all work stopped. The food carriers spread the news of the dissension, and large numbers of the tribes began to forgather at the building site. Three differing views were propounded as to the purpose of building the tower:

77:35 (668:6) 1. The largest group, almost one half, desired to see the tower built as a memorial of Nodite history and racial superiority. They thought it ought to be a great and imposing structure which would challenge the admiration of all future generations.

77:36 (668:7) 2. The next largest faction wanted the tower designed to commemorate the Dilmun culture. They foresaw that Bablot would become a great center of commerce, art, and manufacture.

77:37 (668:1) 3. The smallest and minority contingent held that the erection of the tower presented an opportunity for making atonement for the folly of their progenitors in participating in the Caligastia rebellion. They maintained that the tower should be devoted to the worship of the Father of all, that the whole purpose of the new city should be to take the place of Dalamatia — to function as the cultural and religious center for the surrounding barbarians.

77:38 (668:2) The religious group were promptly voted down. The majority rejected the teaching that their ancestors had been guilty of rebellion; they resented such a racial stigma. Having disposed of one of the three angles to the dispute and failing to settle the other two by debate, they fell to fighting. The religionists, the noncombatants, fled to their homes in the south, while their fellows fought until well-nigh obliterated.

77:39 (668:3) About twelve thousand years ago a second attempt to erect the tower of Babel was made. The mixed races of the Andites (Nodites and Adamites) undertook to raise a new temple on the ruins of the first structure, but there was not sufficient support for the enterprise; it fell of its own

فریبنده خود واژگون گردید. این ناحیه برای مدت‌ها به سرزمین بابل معروف بود.

pretentious weight. This region was long known as the land of Babel.

4- مراکز نودی تمدن

پراکندگی نودیه‌ها نتیجهٔ بلافصل تضادی خانمانسوز به خاطر برج بابل بود. این جنگ داخلی تعداد نودیه‌های اصیل‌تر را به اندازهٔ زیاد کاهش داد و از بسیاری جهات مسبب شکست آنان در بنیاد نهادن تمدنی بزرگ پیش از دوران آدم بود. از این هنگام به بعد فرهنگ نودیه‌ها برای بیش از یکصد و بیست هزار سال افول یافت، تا این که با آمیختن تبار آدم ارتقا یافت. اما نودیه‌ها حتی در ایام آدم هنوز مردم توانایی بودند. بسیاری از نوادگان مختلط آنان در زمرهٔ سازندگان باغ بودند، و چندین تن از سرگروه‌های ون نودی بودند. برخی از توانستارترین مغزهایی که در میان کارکنان آدم خدمت می‌کردند از این نژاد بودند.

از میان چهار مرکز بزرگ نودی سه‌تای آن بلافاصله پس از کشمکش بابلوت تأسیس گشتند:

1- نودیه‌های غربی یا سوری. بقایای خاطره نویسان ناسیونالیست یا نژادی به سوی شمال سفر کرده و با اتحاد با اندانی‌ها مراکز آتی نودی را در شمال غربی بین‌النهرین بنیاد نهادند. این بزرگترین گروه نودیه‌ها در حال تفرق بود، و آنان به پدیدار شدن آتی تیره‌های آشوری بسیار کمک نمودند.

2- نودیه‌های شرقی یا ایلامی. شمار زیادی از طرفداران فرهنگ و بازرگانی به سوی شرق به داخل ایلام کوچ کردند و در آنجا با قبایل مختلط سنگیک درآمیختند. ایلامیه‌های سی تا چهل هزار سال پیش به قدر زیادی ماهیتاً سنگیک شده بودند، گرچه آنان به حفظ تمدنی برتر نسبت به بربریه‌های اطراف ادامه دادند.

پس از برقراری باغ دوم مرسوم بود که این اقامتگاه مجاور نودی به عنوان "سرزمین نود" مورد اشاره قرار گیرد؛ و در طول مدت طولانی آرامش نسبی بین این گروه نودی و تبار آدم، این دو نژاد به اندازهٔ زیادی در هم ادغام شدند، زیرا هر چه بیشتر برای پسران خدا (تبار آدم) معمول گردید که با دختران انسانها (نودیه‌ها) مزاجت کنند.

3- نودیه‌های مرکزی یا پیش سومری. گروه کوچکی در دهانهٔ رودخانه‌های دجله و فرات، بخش عمدهٔ تمامیت نژادی خویش را حفظ نمودند. آنها برای هزاران سال به بقای خود ادامه دادند و سرانجام دودمان نودی را که با تبار آدم درآمیخت تا مردمان سومری ایام تاریخی را بنیاد نه‌د فراهم ساختند.

و این تماماً روشن می‌سازد که چگونه سومری‌ها به طور ناگهانی و اسرارآمیز در صحنهٔ عمل در بین‌النهرین ظاهر گشتند. محققان هرگز قادر نخواهند بود این قبایل را به آغاز سومری‌ها که منشأشان به نویست هزار سال گذشته پس از زیر آب رفتن دلمیشیا باز می‌گردد ردیابی

4. NODITE CENTERS OF CIVILIZATION

77:41 (869:4) The dispersion of the Nodites was an immediate result of the internecine conflict over the tower of Babel. This internal war greatly reduced the numbers of the purer Nodites and was in many ways responsible for their failure to establish a great pre-Adamic civilization. From this time on Nodite culture declined for over one hundred and twenty thousand years until it was upstepped by Adamic infusion. But even in the times of Adam the Nodites were still an able people. Many of their mixed descendants were numbered among the Garden builders, and several of Van's group captains were Nodites. Some of the most capable minds serving on Adam's staff were of this race.

77:42 (869:5) Three out of the four great Nodite centers were established immediately following the Bablot conflict:

77:43 (869:6) 1. *The western or Syrian Nodites.* The remnants of the nationalistic or racial memorialists journeyed northward, uniting with the Andonites to found the later Nodite centers to the northwest of Mesopotamia. This was the largest group of the dispersing Nodites, and they contributed much to the later appearing Assyrian stock.

77:44 (869:7) 2. *The eastern or Elamite Nodites.* The culture and commerce advocates migrated in large numbers eastward into Elam and there united with the mixed Sangik tribes. The Elamites of thirty to forty thousand years ago had become largely Sangik in nature, although they continued to maintain a civilization superior to that of the surrounding barbarians.

77:45 (869:8) After the establishment of the second garden it was customary to allude to this near-by Nodite settlement as "the land of Nod"; and during the long period of relative peace between this Nodite group and the Adamites, the two races were greatly blended, for it became more and more the custom for the Sons of God (the Adamites) to intermarry with the daughters of men (the Nodites).

77:46 (869:1) 3. *The central or pre-Sumerian Nodites.* A small group at the mouth of the Tigris and Euphrates rivers maintained more of their racial integrity. They persisted for thousands of years and eventually furnished the Nodite ancestry which blended with the Adamites to found the Sumerian peoples of historic times.

77:47 (869:2) And all this explains how the Sumerians appeared so suddenly and mysteriously on the stage of action in Mesopotamia. Investigators will never be able to trace out and follow these tribes back to the beginning of the Sumerians, who had

و دنبال نمایند. بدون اثری از منشأ در نقاط دیگر دنیا، این قبایل دوران باستان با فرهنگی کاملاً رشد یافته و برتر که دارای معابد، فلزکاری، کشاورزی، حیوانات، سفالگری، نساجی، قانون تجاری، قوانین مدنی، آیین مذهبی، و یک سیستم قدیمی نوشتن بودند در افق تمدن به نگاه پدیدار می‌شوند. آنها در آغاز عصر تاریخی متنها بود که حروف الفبای دلمیشیا را از دست داده، و سیستم ویژه نوشتن را که منشأ آن به ديلمون باز می‌گردد اختیار کرده بودند. زبان سومری با آن که عملاً در دنیا از بین رفت، سامی نبود؛ آن با زبانهای موسوم به آریایی وجوه مشترک زیادی داشت.

اسناد مبسوطی که از سومریها به جا مانده است، مکان یک قرارگاه قابل توجه را که در خلیج فارس در نزدیکی شهر باستانی ديلمون واقع شده بود توصیف می‌نماید. مصریان این شهر باشکوه باستانی را ديلمات می‌نامیدند، حال آن که سومریهای برآمده از نسل آتی آدم، دو شهر اول و دوم نودی را با دلمیشیا اشتباه گرفته و هر سه را ديلمون می‌نامیدند. و هم اکنون باستان شناسان این لوحه‌های باستانی سفالی سومری را که در رابطه با این بهشت زمینی سخن می‌گویند "جایی که نخست خدایان با نمونه حیات متمدن و با فرهنگ، نوع بشر را برکت دادند" پیدا نموده‌اند. و این لوحه‌ها که توصیف کننده ديلمون، بهشت انسانها و خداوند، می‌باشد اکنون به گونه‌ای خاموش روی تاقچه‌های گرد گرفته بسیاری از موزه‌ها قرار دارند.

سومریها از عدنهای اول و دوم به خوبی مطلع بودند، اما به رغم ازدواجهای گسترده بین نژادی با اولاد آدم، به ساکنان باغ در شمال به صورت نژادی بیگانه می‌نگریستند. غرور سومری در فرهنگ قدیمی‌تر نودی موجب گشت که آنها این دورنماهای شکوهمند بعدی را به نفع عظمت و سنتهای بهشتی شهر ديلمون نادیده انگارند.

4- نودیهای شمالی و آمادانیها — ونیها. این گروه پیش از کشمکش بابلوت به وجود آمد. این شمالی‌ترین نودیها، نوادگان آنهایی بودند که از رهبری نود و جانشینان وی به نفع رهبری ون و آمادان روی برتافته بودند.

برخی از یاران پیشین ون متعاقباً در حوالی سواحل دریایچه‌ای که هنوز نام او را بر خود داراست استقرار یافتند، و روایات آنان پیرامون این محل شاخ و برگ پیدا کرد. آرارات کوه مقدس آنان گشت، و برای ونیهای روزگاران بعد به اندازه زیاد همان مفهومی را دارا بود که کوه سینا برای عبرانیان داشت. ده هزار سال پیش نیاکان ونی آشوریه‌ها تعلیم می‌دادند که قانون اخلاقی هفت فرمان آنان توسط خدایان روی کوه آرارات به ون داده شده است. آنها قاطعانه معتقد بودند که ون و همکار وی آمادان در حالی که در بالای کوه مشغول پرستش بودند به طور زنده از سیاره برداشته شدند.

کوه آرارات کوه مقدس بین‌النهرین شمالی بود، و چون بیشتر روایات شما پیرامون این ایام کهن در رابطه با داستان بابلی سیل به دست آمد، شگفت‌آور نیست که

their origin two hundred thousand years ago after the submergence of Dalamatia. Without a trace of origin elsewhere in the world, these ancient tribes suddenly loom upon the horizon of civilization with a full-grown and superior culture, embracing temples, metalwork, agriculture, animals, pottery, weaving, commercial law, civil codes, religious ceremonial, and an old system of writing. At the beginning of the historical era they had long since lost the alphabet of Dalamatia, having adopted the peculiar writing system originating in Dilmun. The Sumerian language, though virtually lost to the world, was not Semitic; it had much in common with the so-called Aryan tongues.

77:48 (860:3) The elaborate records left by the Sumerians describe the site of a remarkable settlement which was located on the Persian Gulf near the earlier city of Dilmun. The Egyptians called this city of ancient glory Dilmāt, while the later Adamized Sumerians confused both the first and second Nodite cities with Dalamatia and called all three Dilmun. And already have archaeologists found these ancient Sumerian clay tablets which tell of this earthly paradise "where the Gods first blessed mankind with the example of civilized and cultured life." And these tablets, descriptive of Dilmun, the paradise of men and God, are now silently resting on the dusty shelves of many museums.

77:49 (860:4) The Sumerians well knew of the first and second Edens but, despite extensive intermarriage with the Adamites, continued to regard the garden dwellers to the north as an alien race. Sumerian pride in the more ancient Nodite culture led them to ignore these later vistas of glory in favor of the grandeur and paradisiacal traditions of the city of Dilmun.

77:410 (860:5) 4. The northern Nodites and Amadonites — the Vanites. This group arose prior to the Bablot conflict. These northernmost Nodites were descendants of those who had forsaken the leadership of Nod and his successors for that of Van and Amadon.

77:411 (860:6) Some of the early associates of Van subsequently settled about the shores of the lake which still bears his name, and their traditions grew up about this locality. Ararat became their sacred mountain, having much the same meaning to later-day Vanites that Sinai had to the Hebrews. Ten thousand years ago the Vanite ancestors of the Assyrians taught that their moral law of seven commandments had been given to Van by the Gods upon Mount Ararat. They firmly believed that Van and his associate Amadon were taken alive from the planet while they were up on the mountain engaged in worship.

77:412 (860:7) Mount Ararat was the sacred mountain of northern Mesopotamia, and since much of your tradition of these ancient times was acquired in

کوه آرارات و منطقه آن در داستان آتی یهودی نوح و سیل جهانی بافته شد.

در حدود 35,000 سال پیش از میلاد مسیح، آدمسان از یکی از شرقی‌ترین اسکنگاههای قدیمی و نی دیدار نمود تا مرکز تمدن خویش را بنیاد نهاد.

5- آدمسان و راتا

پس از توصیف نیاکان نودی تبار بینابینهای ثانویه، اکنون این نوشته باید نیمه تبار آدمی نیاکان آنها را مورد ملاحظه قرار دهد، زیرا بینابینهای ثانویه نیز از نوادگان آدمسان، اولین زاده نژاد بنفش یورنشیا، می‌باشند.

آدمسان جزو آن گروه از فرزندان آدم و حوا بود که برگزیدند با پدر و مادرشان در زمین باقی بمانند. اکنون این بزرگترین پسر آدم اغلب داستان خانه کوهستانی آنها را در شمال از ون و آمدان شنیده بود، و مدتی پس از برقراری باغ دوم مصمم شد به جستجوی این سرزمین رویاهای جوانی‌اش بپردازد.

آدمسان در این هنگام 120 سال سن داشت و پدر سی و دو تن از فرزندان تیره خالص باغ اول بود. او می‌خواست با والدین خود باقی بماند و آنها را در امر ساختن باغ دوم یاری دهد، اما به سبب از دست دادن زوجه و فرزندانشان بسیار مشوش گردید، چرا که آنها به همراه آن فرزندان دیگر آدم که برگزیدند نگهبانان و الامرتیه‌ها گردند همگی تصمیم گرفته بودند به ایدنشیا بروند.

آدمسان مایل نبود والدین خود را در یورنشیا ترک نماید. او نسبت به گریز از سختی یا خطر بی‌میل بود، اما همنشینهای باغ دوم را به هیچ وجه ارضا کننده نمی‌یافت. او برای پیشبرد فعالیت‌های اولیه دفاعی و ساختمان سازی کار زیادی انجام داد اما تصمیم گرفت در اولین فرصت عازم شمال شود. و اگر چه خروج او کاملاً خوشایند بود، آدم و حوا به سبب از دست دادن بزرگترین فرزند خود بسیار محزون گشتند. آنها از این بیم داشتند که اگر بگذارند او رهسپار دنیایی غریب و متخلصم شود ممکن است دیگر باز نگردد.

یک گروه بیست و هفت نفره آدمسان را در جستجوی این مردم رویاهای کودکی به سوی شمال دنبال نمودند. ظرف کمی بیش از سه سال گروه آدمسان در واقع به هدف سفر ماجراجویانه خویش دست یافت، و او زنی شگفت‌انگیز و زیبا، بیست ساله، در بین این مردم کشف نمود که ادعا می‌کرد آخرین نواده تیره خالص پرسنل پرنس بود. این زن، راتا، گفت که نیاکان او همگی نوادگان دو تن از پرسنل همراه پرنس بودند. او آخرین فرد از نژاد خود بود، و هیچ برادر یا خواهر در قید حیات نداشت. او تقریباً تصمیم گرفته بود که ازدواج نکند، و کمابیش تصمیمش را گرفته بود که بدون آخر و عاقبت بمیرد، اما آدمسان پرجاذبه دل او را ربود. و هنگامی که او داستان عدن را شنید، که چطور پیش‌بینیهای ون و آمدان به درستی به وقوع پیوسته بود،

connection with the Babylonian story of the flood, it is not surprising that Mount Ararat and its region were woven into the later Jewish story of Noah and the universal flood.

77:4.13 (861.8) About 35,000 B.C. Adamson visited one of the easternmost of the old Vanite settlements to found his center of civilization.

5. ADAMSON AND RATTA

77:5.1 (861.1) Having delineated the Nodite antecedents of the ancestry of the secondary midwayers, this narrative should now give consideration to the Adamic half of their ancestry, for the secondary midwayers are also the grandchildren of Adamson, the first-born of the violet race of Urantia.

77:5.2 (861.2) Adamson was among that group of the children of Adam and Eve who elected to remain on earth with their father and mother. Now this eldest son of Adam had often heard from Van and Amadon the story of their highland home in the north, and sometime after the establishment of the second garden he determined to go in search of this land of his youthful dreams.

77:5.3 (861.3) Adamson was 120 years old at this time and had been the father of thirty-two pure-line children of the first garden. He wanted to remain with his parents and assist them in upbuilding the second garden, but he was greatly disturbed by the loss of his mate and their children, who had all elected to go to Edentia along with those other Adamic children who chose to become wards of the Most Highs.

77:5.4 (861.4) Adamson would not desert his parents on Urantia, he was disinclined to flee from hardship or danger, but he found the associations of the second garden far from satisfying. He did much to forward the early activities of defense and construction but decided to leave for the north at the earliest opportunity. And though his departure was wholly pleasant, Adam and Eve were much grieved to lose their eldest son, to have him go out into a strange and hostile world, as they feared, never to return.

77:5.5 (861.5) A company of twenty-seven followed Adamson northward in quest of these people of his childhood fantasies. In a little over three years Adamson's party actually found the object of their adventure, and among these people he discovered a wonderful and beautiful woman, twenty years old, who claimed to be the last pure-line descendant of the Prince's staff. This woman, Ratta, said that her ancestors were all descendants of two of the fallen staff of the Prince. She was the last of her race, having no living brothers or sisters. She had about decided not to mate, had about made up her mind to die without issue, but she lost her heart to the majestic Adamson. And when she heard the story of

و همینطور که به شرح مبسوط خطای در باغ گوش فرا داد، تنها یک فکر او را احاطه نمود — با این پسر و وارث آدم ازدواج کند. و این ایده به سرعت در آسمان بالیدن گرفت. ظرف کمی بیش از سه ماه آنها ازدواج کردند.

آدمسان و راتا خانواده‌ای متشکل از شصت و هفت فرزند داشتند. آنها منشأ تیره بزرگی از رهبری دنیا شدند، اما آنها کاری بیشتر انجام دادند. باید به خاطر آورد که هر دوی این موجودات در واقع ابرانسان بودند. هر فرزند چهارم که برای آنها به دنیا می‌آمد از نوع بی‌نظیری بود. او اغلب نامرئی بود. هرگز در تاریخ دنیا چنین چیزی رخ نداده بود. راتا بسیار پریشان گشت — حتی خرافاتی — اما آدمسان به خوبی از وجود بینابینهای اولیه مطلع بود، و او به این نتیجه رسید که چیزی مشابه آن در برابر چشمانش داشت رخ می‌داد. وقتی که فرزند دوم که رفتاری غریب داشت متولد شد، او تصمیم گرفت آنها را با هم آمیزش دهد، زیرا یکی مذکر و دیگری مؤنث بود، و این مبدأ رسته دوم بینابینها است. ظرف یکصد سال، پیش از آن که این پدیده متوقف گردد، تقریباً دو هزار تن از آنان به وجود آمدند.

آدمسان 396 سال عمر کرد. او بارها برای دیدار پدر و مادرش مراجعت نمود. هر هفت سال او و راتا به سوی جنوب به باغ دوم سفر می‌کردند، و در این اثنا بینابینها او را در رابطه با رفاه مردمش مطلع نگاه می‌داشتند. آنها در طول زندگی آدمسان خدمت بزرگی برای برپا ساختن یک مرکز نوین و مستقل در کره زمین برای حقیقت و پارسایی به انجام رساندند.

آدمسان و راتا بدین نحو این گروه مددکار اعجاب‌آور را که در طول حیات طولانی آنان در امر مساعدت در ترویج حقیقت پیشرفته و در گسترش استانداردهای بالاتر زندگی معنوی، عقلانی، و فیزیکی، با آنان دست به تلاش می‌زدند تحت فرمان خویش داشتند. و نتایج این کوشش برای بهتر ساختن دنیا هرگز به طور کامل تحت الشعاع مسیرهای قهقرایی متعاقب قرار نگرفت.

نسل آدمسان از ایام آدمسان و راتا برای تقریباً هفت هزار سال فرهنگ بالایی را حفظ نمودند. آنها بعدها با نودیه‌ها و اندانیهای همسایه در آمیخته و همچنین در زمره "انسانهای توانمند دوران باستان" به شمار آمدند. و برخی از پیشرفتهای آن عصر تداوم یافت تا بخش نهفته‌ای از پتانسیل فرهنگی شود که بعدها به شکل تمدن اروپایی شکوفا گردید.

این مرکز تمدن در ناحیه‌ای در شرق کرانه جنوبی دریای خزر نزدیک گیت داغ واقع شده بود. در فاصله کوتاهی در بالای کوهپایه‌های ترکستان آثار آنچه که زمانی ستاد مرکزی نسل آدمسان از نژاد بنفش بود وجود دارد. در این مکانهای کوهستانی، واقع در نوارهای باریک و حاصلخیز باستانی که در کوهپایه‌های پایین‌تر رشته گیت قرار دارد، چهار فرهنگ مختلف به طور پیاپی در دورانه‌های گوناگون به وجود آمد و به ترتیب توسط چهار گروه متفاوت از نوانگن آدمسان شکوفا

Eden, how the predictions of Van and Amadon had really come to pass, and as she listened to the recital of the Garden default, she was encompassed with but a single thought — to marry this son and heir of Adam. And quickly the idea grew upon Adamson. In a little more than three months they were married.

77:56 (861:6) Adamson and Ratta had a family of sixty-seven children. They gave origin to a great line of the world's leadership, but they did something more. It should be remembered that both of these beings were really superhuman. Every fourth child born to them was of a unique order. It was often invisible. Never in the world's history had such a thing occurred. Ratta was greatly perturbed — even superstitious — but Adamson well knew of the existence of the primary midwayers, and he concluded that something similar was transpiring before his eyes. When the second strangely behaving offspring arrived, he decided to mate them, since one was male and the other female, and this is the origin of the secondary order of midwayers. Within one hundred years, before this phenomenon ceased, almost two thousand were brought into being.

77:57 (862:1) Adamson lived for 396 years. Many times he returned to visit his father and mother. Every seven years he and Ratta journeyed south to the second garden, and meanwhile the midwayers kept him informed regarding the welfare of his people. During Adamson's life they did great service in upbuilding a new and independent world center for truth and righteousness.

77:58 (862:2) Adamson and Ratta thus had at their command this corps of marvelous helpers, who labored with them throughout their long lives to assist in the propagation of advanced truth and in the spread of higher standards of spiritual, intellectual, and physical living. And the results of this effort at world betterment never did become fully eclipsed by subsequent retrogressions.

77:59 (862:3) The Adamsonites maintained a high culture for almost seven thousand years from the times of Adamson and Ratta. Later on they became admixed with the neighboring Nodites and Andonites and were also included among the "mighty men of old." And some of the advances of that age persisted to become a latent part of the cultural potential which later blossomed into European civilization.

77:510 (862:4) This center of civilization was situated in the region east of the southern end of the Caspian Sea, near the Kopet Dag. A short way up in the foothills of Turkestan are the vestiges of what was onetime the Adamsonite headquarters of the violet race. In these highland sites, situated in a narrow and ancient fertile belt lying in the lower foothills of the Kopet range, there successively arose at various periods four diverse cultures respectively

گشت. دومین این گروهها بود که به سمت غرب به یونان و جزایر مدیترانه مهاجرت نمود. باقیمانده نواحان آدمنان به همراه تیره مختلط آخرین موج آندی که از بین‌النهرین خارج می‌شدند برای ورود به اروپا به شمال و غرب مهاجرت نمودند، و آنها همچنین در زمره مهاجمان آندی - آریایی هند به شمار آمدند.

6- بینابینهای ثانویه

در حالی که بینابینهای اولیه یک منشأ تقریباً فوق بشری داشتند، رسته دوم از اولاد تیره خالص آدم هستند که با اولادی انسانی شده از نیاکان مشترکی که والدینشان متعلق به گروه ارشد بودند وصلت کردند.

در بین فرزندان آدمنان فقط شانزده تن از اجداد ویژه بینابینهای ثانویه وجود داشتند. این فرزندان استثنایی در رابطه با جنسیت به طور مساوی تقسیم شده بودند، و هر زوجی قادر بود در هر هفتاد روز از طریق یک تکنیک توأم رابطه جنسی و غیرجنسی یک بینابینی ثانویه تولید نماید. و چنین پدیده‌ای پیش از آن زمان در زمین هرگز ممکن نبود، و از آن هنگام نیز هرگز رخ نداده است.

این شانزده فرزند (سوا از خصوصیت یگانه‌شان) همانند انسانهای فانی عالم زندگی کرده و مردند، اما اولاد آنان که به طور الکتریکی انرژی دریافت می‌کنند برای همیشه زنده هستند و در معرض محدودیتهای جسم انسانی هر قرار ندارند.

هر یک از هشت زوج نهایتاً 248 بینابینی تولید کردند، و بدین ترتیب گروه اصلی ثانویه — 1984 نفر — به وجود آمدند. هشت گروه فرعی از بینابینهای ثانویه موجودند. آنها A-B-C اولین، دومین، سومین، و غیره نام یافته‌اند. و سپس D-E-F اولین، دومین، و غیره می‌باشند.

پس از خطای آدم بینابینهای اولیه به خدمت پذیرشگران ملک صادق بازگشتند، در حالی که گروه ثانویه تا هنگام مرگ آدمنان به مرکز او الحاق یافتند. سی و سه تن از این بینابینهای ثانویه، رؤسای سازمان آنان در هنگام مرگ آدمنان، سعی کردند تمامی این نوع را به خدمت ملک صادقها درآورند، و بدین صورت رابطه‌ای با گروه اولیه ایجاد نمایند. اما آنان پس از ناکامی در انجام این امر یاران خویش را تنها گذارده و به صورت گروهی به خدمت پذیرشگران سیاره‌ای درآمدند.

پس از مرگ آدمنان باقیمانده بینابینهای ثانویه تأثیری عجیب، سازمان نیافته، و مستقل در یورنشیا داشتند. از آن هنگام تا روزگاران ماک و نتا ملک صادق آنان به صورت بی‌قاعده و سازمان نیافته به موجودیت خویش ادامه دادند. آنها بخشاً توسط این ملک صادق تحت کنترل درآمدند، اما هنوز تا روزگاران میکائیل مسیح مسبب آسیبهایی بسیاری بودند. و در طول سفر

fostered by four different groups of Adamson's descendants. It was the second of these groups which migrated westward to Greece and the islands of the Mediterranean. The residue of Adamson's descendants migrated north and west to enter Europe with the blended stock of the last Andite wave coming out of Mesopotamia, and they were also numbered among the Andite-Aryan invaders of India.

6. THE SECONDARY MIDWAYERS

77.61 (862.5) While the primary midwayers had a well-nigh superhuman origin, the secondary order are the offspring of the pure Adamic stock united with a humanized descendant of ancestors common to the parentage of the senior corps.

77.62 (862.6) Among the children of Adamson there were just sixteen of the peculiar progenitors of the secondary midwayers. These unique children were equally divided as regards sex, and each couple was capable of producing a secondary midwayer every seventy days by a combined technique of sex and nonsex liaison. And such a phenomenon was never possible on earth before that time, nor has it ever occurred since.

77.63 (862.7) These sixteen children lived and died (except for their peculiarities) as mortals of the realm, but their electrically energized offspring live on and on, not being subject to the limitations of mortal flesh.

77.64 (862.8) Each of the eight couples eventually produced 248 midwayers, and thus did the original secondary corps — 1,984 in number — come into existence. There are eight subgroups of secondary midwayers. They are designated as A-B-C the first, second, third, and so on. And then there are D-E-F the first, second, and so on.

77.65 (862.9) After the default of Adam the primary midwayers returned to the service of the Melchizedek receivers, while the secondary group were attached to the Adamson center until his death. Thirty-three of these secondary midwayers, the chiefs of their organization at the death of Adamson, endeavored to swing the whole order over to the service of the Melchizedeks, thus effecting a liaison with the primary corps. But failing to accomplish this, they deserted their companions and went over in a body to the service of the planetary receivers.

77.66 (863.1) After the death of Adamson the remainder of the secondary midwayers became a strange, unorganized, and unattached influence on Urantia. From that time to the days of Machiventa Melchizedek they led an irregular and unorganized existence. They were partially brought under control by this Melchizedek but were still productive of much

موقت وی در یورنشیا آنها همگی در رابطه با سرنوشت آینده خود تصمیمات نهایی را اتخاذ نموده و در آن هنگام اکثریت وفادار تحت رهبری بینابینیهای اولیه درآمدند.

7- بینابینیهای یاغی

در هنگام شورش لوسیفر اکثر بینابینیهای اولیه به ورطه گناه درغلطیدند. وقتی که تباهی شورش سیاره‌ای ارزیابی گردید، در بین زیانهای دیگر کشف گردید که از میان 50,000 نفر نخستین، 40,119 نفر به جدایی طلبی کلیگشیا ملحق شده بودند.

تعداد اولیه بینابینیهای ثانویه 1984 تن بود، و از این تعداد 873 تن نتوانستند خود را با حکومت میکائیل همتراز گردانند و در رابطه با صدور حکم قضاوت سیاره‌ای برای یورنشیا در روز پنطیکاست طبق مقررات زندانی شدند. هیچ کس نمی‌تواند آینده این مخلوقات گمراه را پیش‌بینی نماید.

هر دو گروه بینابینیهای یاغی اکنون در توقیف به سر می‌پرند و منتظر صدور فتوی نهایی برای امور شورش سیستم هستند. اما آنان پیش از گشایش دوره کنونی سیاره‌ای کارهای عجیب بسیاری در زمین انجام دادند.

این بینابینیهای بدپیمان قادر بودند تحت شرایط مشخصی خود را به چشمان انسان آشکار سازند، و خصوصاً این امر در رابطه با یاران بعزوب، رهبر بینابینیهای ثانویه مرتد، صدق می‌کرد. اما این مخلوقات بی‌نظیر نباید با برخی از کروبیان و سرافیمهای یاغی که همچنین تا هنگام مرگ و زنده شدن مسیح در زمین بودند اشتباه گرفته شوند. برخی از نویسندگان قدیمی‌تر این مخلوقات بینابینی یاغی را به عنوان ارواح اهریمنی و دیوان، و سرافیمهای مرتد را به صورت فرشتگان اهریمنی مشخص می‌کردند.

در هیچ کره‌ای ارواح اهریمنی قادر نیستند هیچ ذهن انسانی را پس از زندگی یک پسر اعطایی بهشت تسخیر سازند. اما پیش از روزگاران میکائیل مسیح در یورنشیا — قبل از آمدن جهانی تنظیم‌کنندگان فکر و افشاندن روح استاد بر روی تمامی انسانها — این بینابینیهای یاغی در واقع قادر بودند بر اذهان برخی از انسانهای دون مایه نفوذ کرده و تا اندازه‌ای اعمال آنها را کنترل کنند. این امر کمابیش همانند کارکرد بینابینیهای وفادار صورت می‌گرفت، آنگاه که آنان در آن لحظاتی که تنظیم‌کننده در هنگام تماس با موجودات هوشمند فوق بشری، عملاً از شخصیت فرد جدا می‌شود، به عنوان محافظان مؤثر ارتباطی اذهان بشری گروه ذخیره سرنوشت یورنشیا خدمت می‌نمایند.

این دیگر استعاره نیست، وقتی که نگارشات بیان می‌دارند: "و آنها همه جور مردم بیمار را نزد او آوردند، آنهایی که توسط ارواح پلید تسخیر شده بودند و آنهایی که دیوانه بودند." عیسی تفاوت بین دیوانگی و تسخیر شدن توسط ارواح خبیث را دانسته و درک

mischief up to the days of Christ Michael. And during his sojourn on earth they all made final decisions as to their future destiny, the loyal majority then enlisting under the leadership of the primary midwayers.

7. THE REBEL MIDWAYERS

77.7.1 (863.2) The majority of the primary midwayers went into sin at the time of the Lucifer rebellion. When the devastation of the planetary rebellion was reckoned up, among other losses it was discovered that of the original 50,000, 40,119 had joined the Caligastia secession.

77.7.2 (863.3) The original number of secondary midwayers was 1,984, and of these 873 failed to align themselves with the rule of Michael and were duly interned in connection with the planetary adjudication of Urantia on the day of Pentecost. No one can forecast the future of these fallen creatures.

77.7.3 (863.4) Both groups of rebel midwayers are now held in custody awaiting the final adjudication of the affairs of the system rebellion. But they did many strange things on earth prior to the inauguration of the present planetary dispensation.

77.7.4 (863.5) These disloyal midwayers were able to reveal themselves to mortal eyes under certain circumstances, and especially was this true of the associates of Beelzebub, the leader of the apostate secondary midwayers. But these unique creatures must not be confused with certain of the rebel cherubim and seraphim who also were on earth up to the time of Christ's death and resurrection. Some of the older writers designated these rebellious midway creatures as evil spirits and demons, and the apostate seraphim as evil angels.

77.7.5 (863.6) On no world can evil spirits possess any mortal mind subsequent to the life of a Paradise bestowal Son. But before the days of Christ Michael on Urantia — before the universal coming of the Thought Adjusters and the pouring out of the Master's spirit upon all flesh — these rebel midwayers were actually able to influence the minds of certain inferior mortals and somewhat to control their actions. This was accomplished in much the same way as the loyal midway creatures function when they serve as efficient contact guardians of the human minds of the Urantia reserve corps of destiny at those times when the Adjuster is, in effect, detached from the personality during a season of contact with superhuman intelligences.

77.7.6 (863.7) It is no mere figure of speech when the record states: "And they brought to Him all sorts of sick people, those who were possessed by devils and those who were lunatics." Jesus knew and recognized the difference between insanity and

می‌کرد، اگر چه این حالات در اذهان آنهایی که در روزگار و نسل او می‌زیستند بسیار اشتباه گرفته شدند.

حتی پیش از پنطیکاست هیچ روح یاغی نمی‌توانست بر یک ذهن نرمال بشری چیره شود، و از آن روز حتی اذهان ضعیف انسانهای دین مایه نیز از چنین احتمالاتی فارغ هستند. امر فرضی خارج کردن ارواح خبیث از هنگام ورود روح حقیقت، به سبب در هم آمیختن اعتقاد به جن زدگی با هیستری، دیوانگی، و سستی ذهن صورت می‌گرفته است. اما صرفاً به این دلیل که اعطای میکائیل تمامی اذهان بشری را در یورنشیا از امکان تسخیر شدن توسط ارواح خبیث برای همیشه آزاد ساخته است، تصور نکنید که این امر در اعصار پیشین واقعیت نداشت.

در حال حاضر تمامی گروه بینابینهای شورشی به دستور والامرتبه‌های ایندیشیا زندانی هستند. آنها دیگر هرگز برای فتنه‌گری در این دنیا پرسه نخواهند زد. صرف نظر از حضور تنظیم کنندگان فکر، افشاندن روح حقیقت بر روی تمامی انسانها برای ابد این را برای ارواح نابکار از هر قسم یا شکل غیرممکن ساخته است که حتی به ضعیفترین اذهان بشری تعرض کنند. از هنگام روز پنطیکاست چنین چیزی همچون تحت نفوذ ارواح خبیث قرار گرفتن هرگز دوباره نمی‌تواند وجود داشته باشد.

8- بینابینهای متحد

در هنگام آخرین صدور حکم قضاوت برای این دنیا، وقتی که میکائیل بقا یافتگان خفته زمان را خارج نمود، مخلوقات بینابینی پشت سر باقی گذاشته شدند، به جا گذاشته شدند تا در کار روحی و نیمه روحی در سیاره مساعدت کنند. آنها اکنون به صورت یک گروه واحد عمل می‌کنند و هر دو رسته را در بر می‌گیرند، و تعداد آنان 10,992 تن می‌باشند. در حال حاضر بینابینهای متحد یورنشیا به طور متناوب تحت سرپرستی عضو ارشد هر رسته قرار دارند. این نظام از هنگام ادغام آنها در یک گروه، مدت کوتاهی پس از پنطیکاست، برقرار بوده است.

اعضای رسته قدیمی‌تر با اولیه به طور کلی به صورت عددی شناخته می‌شوند. به آنان اغلب نامهایی نظیر 1-2-3 اولین، 4-5-6 اولین، و غیره داده می‌شود. در یورنشیا بینابینهای تبار آدم برای این که از نامگذاری عددی بینابینهای اولیه تفکیک گردند، به صورت حرفی مشخص می‌شوند.

هر دو نوع تا جایی که به تغذیه و دریافت انرژی مربوط می‌شود، موجودات غیرمادی هستند، اما در بسیاری از ویژگیهای بشری مشترکند و قادرند از فکاهی و همچنین نیایش شما لذت برده و آن را دنبال نمایند. آنها هنگامی که به انسانها الحاق داده می‌شوند، به روح کار، استراحت، و بازی بشری وارد می‌شوند. اما بینابینها نمی‌خوابند و از نیروهای تولید مثل نیز برخوردار نیستند. از یک نظر مشخص، گروه ثانویه در امتداد خطوط مردانگی و زنانگی تفکیک می‌شوند، و اغلب از آنها با عناوین "مرد" و "زن" صحبت می‌شود. آنها اغلب به صورت چنین جفت‌هایی با هم کار می‌کنند.

demoniacal possession, although these states were greatly confused in the minds of those who lived in his day and generation.

77:7.7 (863:8) Even prior to Pentecost no rebel spirit could dominate a normal human mind, and since that day even the weak minds of inferior mortals are free from such possibilities. The supposed casting out of devils since the arrival of the Spirit of Truth has been a matter of confounding a belief in demoniacal possession with hysteria, insanity, and feeble-mindedness. But just because Michael's bestowal has forever liberated all human minds on Urantia from the possibility of demoniacal possession, do not imagine that such was not a reality in former ages.

77:7.8 (864:1) The entire group of rebel midwayers is at present held prisoner by order of the Most Highs of Edentia. No more do they roam this world on mischief bent. Regardless of the presence of the Thought Adjusters, the pouring out of the Spirit of Truth upon all flesh forever made it impossible for disloyal spirits of any sort or description ever again to invade even the most feeble of human minds. Since the day of Pentecost there never again can be such a thing as demoniacal possession.

8. THE UNITED MIDWAYERS

77:8.1 (864:2) At the last adjudication of this world, when Michael removed the slumbering survivors of time, the midway creatures were left behind, left to assist in the spiritual and semispiritual work on the planet. They now function as a single corps, embracing both orders and numbering 10,992. *The United Midwayers of Urantia* are at present governed alternately by the senior member of each order. This regime has obtained since their amalgamation into one group shortly after Pentecost.

77:8.2 (864:3) The members of the older or primary order are generally known by numerals; they are often given names such as 1-2-3 the first, 4-5-6 the first, and so on. On Urantia the Adamic midwayers are designated alphabetically in order to distinguish them from the numerical designation of the primary midwayers.

77:8.3 (864:4) Both orders are nonmaterial beings as regards nutrition and energy intake, but they partake of many human traits and are able to enjoy and follow your humor as well as your worship. When attached to mortals, they enter into the spirit of human work, rest, and play. But midwayers do not sleep, neither do they possess powers of procreation. In a certain sense the secondary group are differentiated along the lines of maleness and femaleness, often being spoken of as "he" or "she." They often work together in such pairs.

بینابینیه‌ها انسان نیستند و فرشته هم نیستند، اما بینابینیه‌های ثانویه طبیعتاً به انسان نزدیک‌ترند تا به فرشته. آنها از یک جهت از نژادهای شما هستند، و از این رو در تماسشان با موجودات بشری از درک و احساس همدردی زیادی برخوردارند. آنها در کار سرافیمها برای نژادهای گوناگون نوع بشر و با آنها بسیار ارزشمند هستند، و هر دو نوع برای سرافیمهایی که برای انسانها به صورت محافظان شخصی خدمت می‌کنند ضروری هستند.

بینابینیه‌های متحد یورنشیا برای خدمت با سرافیمهای سیاره‌ای بر طبق عطایای ذاتی و مهارتهای کسب شده در گروههای زیرین سازماندهی شده‌اند:

1- پیام‌آوران بینابینی. این گروه از نام برخوردارند. آنها یک گروه کوچک هستند و در سرویس ارتباط سریع و قابل اتکای شخصی در یک کره تکاملی بسیار یاری دهنده هستند.

2- نگهبانان سیاره‌ای. بینابینیه‌ها نگهبانان و نگهبانان کرات فضا هستند. آنها وظایف مهم نظارگران را برای تمامی پدیده‌های پیشمار و انواع ارتباطات که برای موجودات فوق طبیعی عالم مهم هستند انجام می‌دهند. آنها از عالم نامرئی روحی سیاره پاسداری می‌کنند.

3- شخصیت‌های ارتباطی. در تماسهایی که با موجودات انسانی کرات مادی برقرار می‌شود، نظیر فردی که از طریق او این ارتباطات انتقال یابند، همیشه مخلوقات بینابینی به کار گرفته می‌شوند. در این ارتباطات میان سطوح روحی و مادی آنها یک عامل ضروری می‌باشند.

4- مددکاران پیشرفت. اینها مخلوقات بینابینی روحی‌تر هستند، و در میان رسته‌های گوناگون سرافیمها که در گروههای مخصوص در سیاره کار می‌کنند به عنوان دستیار تقسیم شده‌اند.

بینابینیه‌ها در تواناییهای خویش برای ارتباط با سرافیمها در بالا- و آموزادهای بشری خود در پایین بسیار فرق می‌کنند. به عنوان مثال، برای بینابینیه‌های اولیه به طور فزاینده‌ای مشکل است که با نیروهای مادی ارتباط مستقیم برقرار سازند. آنها به نوع موجود فرشته به طور قابل ملاحظه نزدیک‌ترند و از این رو معمولاً مسئولیت کار با و خدمت به نیروهای روحی ساکن در سیاره به آنان محول می‌شود. آنها برای دیدارگران آسمانی و اقامت کنندگان موقت دانشجو به صورت همراه و راهنما عمل می‌کنند، حال آن که مخلوقات ثانویه تقریباً منحصراً به خدمت موجودات مادی عالم الحاق یافته‌اند.

1111 بینابینی ثانویه وفادار به مأموریت‌های مهمی در زمین اشتغال دارند. آنها در مقایسه با همکاران اولیه خویش به طور آشکار مادی هستند. آنها فقط خارج از حوزه دید انسان قرار دارند و از چنان گستره انطباق کافی برخوردارند که می‌توانند بنا به میل خود با آنچه که انسانها "چیزهای مادی" می‌نامند تماس فیزیکی برقرار نمایند. این مخلوقات بی‌نظیر از نیروهای مشخص آشکاری روی چیزهای زمان و مکان برخوردارند، و

77:84 (864:5) Midwayers are not men, neither are they angels, but secondary midwayers are, in nature, nearer man than angel; they are, in a way, of your races and are, therefore, very understanding and sympathetic in their contact with human beings; they are invaluable to the seraphim in their work for and with the various races of mankind, and both orders are indispensable to the seraphim who serve as personal guardians to mortals.

77:85 (864:6) The United Midwayers of Urantia are organized for service with the planetary seraphim in accordance with innate endowments and acquired skills, in the following groups:

77:86 (864:7) 1. *Midway messengers.* This group bear names; they are a small corps and are of great assistance on an evolutionary world in the service of quick and reliable personal communication.

77:87 (864:8) 2. *Planetary sentinels.* Midwayers are the guardians, the sentinels, of the worlds of space. They perform the important duties of observers for all the numerous phenomena and types of communication which are of import to the supernatural beings of the realm. They patrol the invisible spirit realm of the planet.

77:88 (865:1) 3. *Contact personalities.* In the contacts made with the mortal beings of the material worlds, such as with the subject through whom these communications were transmitted, the midway creatures are always employed. They are an essential factor in such liaisons of the spiritual and the material levels.

77:89 (865:2) 4. *Progress helpers.* These are the more spiritual of the midway creatures, and they are distributed as assistants to the various orders of seraphim who function in special groups on the planet.

77:90 (865:3) Midwayers vary greatly in their abilities to make contact with the seraphim above and with their human cousins below. It is exceedingly difficult, for instance, for the primary midwayers to make direct contact with material agencies. They are considerably nearer the angelic type of being and are therefore usually assigned to working with, and ministering to, the spiritual forces resident on the planet. They act as companions and guides for celestial visitors and student sojourners, whereas the secondary creatures are almost exclusively attached to the ministry of the material beings of the realm.

77:91 (865:4) The 1,111 loyal secondary midwayers are engaged in important missions on earth. As compared with their primary associates, they are decidedly material. They exist just outside the range of mortal vision and possess sufficient latitude of adaptation to make, at will, physical contact with what humans call "material things." These unique creatures have certain definite powers over the

جانداران عالم نیز از حیطة آن مستثنی نیستند.

بسیاری از پدیده‌های واقعی‌تر که به فرشتگان منتسب شده‌اند توسط مخلوقات بینابینی ثانویه صورت گرفته‌اند. هنگامی که آموزگاران پیشین تعالیم عیسی توسط رهبران نادان مذهبی آن روزگار به زندان انداخته شدند، یک "فرشته" واقعی "خداوند" شبانه درهای زندان را باز نمود و آنها را بیرون آورد. اما در مورد آزادی پطرس، بعد از کشته شدن یعقوب به دستور هیرودیس، این یک بینابینی ثانویه بود که کاری را که به یک فرشته نسبت داده شده است به انجام رسانید.

امروزه کار اصلی آنان برقراری ارتباط شخصی میان همکاران نادیدنی آن مردان و زنانی که سپاه ذخیره سرنوشت سیاره‌ای را تشکیل می‌دهند می‌باشد. کار این گروه ثانویه به همراه مساعدت توانمند برخی از سپاه اولیه بود که هماهنگی شخصیتها و شرایط ویژه‌ای را در یورنشیا فراهم آورد و سرانجام سرپرستان آسمانی سیاره‌ای را بر آن داشت که آن درخواستهایی را به عمل آورند که منجر به صدور فرامینی گشت که ارائه این سری از آشکار سازیهایی که این مطلب بخشی از آن است را میسر ساخت. اما باید روشن ساخت که مخلوقات بینابینی در آن اعمال رفتاری که تحت عنوان کلی "احضار ارواح" صورت می‌گیرد درگیر نیستند. بینابینیهایی که در حال حاضر در یورنشیا هستند، همگی از جایگاه افتخارآمیزی برخوردارند و به پدیده موسوم به "احضار روح" مربوط نیستند؛ و آنها معمولاً اجازه نمی‌دهند که انسانها فعالیت‌های بعضاً لازم فیزیکی یا تماسهای دیگرشان را با دنیای مادی، آنطور که توسط حواس بشری دریافت می‌شود مشاهده کنند.

9- شهروندان دائم یورنشیا

بینابینیها در مقایسه با فراز یابندگان تکاملی نظیر مخلوقات انسانی و گروه کثیر فرشتگان می‌توانند به صورت اولین گروه ساکنان دائمی که در انواع گوناگون کرات در سراسر جهانها یافت می‌شوند ملاحظه گردند. این شهروندان دائم در طول صعود به بهشت در نقاط مختلف مورد مواجهه قرار می‌گیرند.

برخلاف رسته‌های گوناگون موجودات آسمانی که برای انجام خدمت به یک سیاره تخصیص یافته‌اند، بینابینیها در یک کره مسکونی زندگی می‌کنند. سرافیمها می‌آیند و می‌روند، اما مخلوقات بینابینی باقی می‌مانند و باقی خواهند ماند، هر چند که به هر حال آنها خادمان بومی سیاره هستند، و نظامی پایدار فراهم می‌سازند که مدیریتهای متغیر گروه کثیر فرشتگان سراف را هماهنگ نموده و به هم وصل می‌کند.

بینابینیها به عنوان شهروندان واقعی یورنشیا علاقه‌ای خویشاوندانه به سرنوشت این کره دارند. آنها انجمنی مصمم هستند که برای پیشرفت سیاره بومی خویش سرسختانه کار می‌کنند. عزم آنها با شعار رسته آنان نمودار است: "آنچه را که بینابینیهای متحد به عهد می‌گیرند، بینابینیهای متحد به انجام می‌رسانند."

things of time and space, not excepting the beasts of the realm.

77:12 (865:9) Many of the more literal phenomena ascribed to angels have been performed by the secondary midway creatures. When the early teachers of the gospel of Jesus were thrown into prison by the ignorant religious leaders of that day, an actual "angel of the Lord" "by night opened the prison doors and brought them forth." But in the case of Peter's deliverance after the killing of James by Herod's order, it was a secondary midwayer who performed the work ascribed to an angel.

77:13 (865:6) Their chief work today is that of unperceived personal-liaison associates of those men and women who constitute the planetary reserve corps of destiny. It was the work of this secondary group, ably seconded by certain of the primary corps, that brought about the co-ordination of personalities and circumstances on Urantia which finally induced the planetary celestial supervisors to initiate those petitions that resulted in the granting of the mandates making possible the series of revelations of which this presentation is a part. But it should be made clear that the midway creatures are not involved in the sordid performances taking place under the general designation of "spiritualism." The midwayers at present on Urantia, all of whom are of honorable standing, are not connected with the phenomena of so-called "mediumship"; and they do not, ordinarily, permit humans to witness their sometimes necessary physical activities or other contacts with the material world, as they are perceived by human senses.

9. THE PERMANENT CITIZENS OF URANTIA

77:91 (866:7) Midwayers may be regarded as the first group of the permanent inhabitants to be found on the various orders of worlds throughout the universes in contrast with evolutionary ascenders like the mortal creatures and the angelic hosts. Such permanent citizens are encountered at various points in the Paradise ascent.

77:92 (866:1) Unlike the various orders of celestial beings who are assigned to *minister* on a planet, the midwayers *live* on an inhabited world. The seraphim come and go, but the midway creatures remain and will remain, albeit they are nonetheless ministers for being natives of the planet, and they provide the one continuing regime which harmonizes and connects the changing administrations of the seraphic hosts.

77:93 (866:2) As actual citizens of Urantia, the midwayers have a kinship interest in the destiny of this sphere. They are a determined association, persistently working for the progress of their native planet. Their determination is suggested by the motto of their order: "What the United Midwayers

اگر چه توان آنان برای پیمودن مدارهای انرژی، خروج از سیاره را برای هر بینابینی ممکن می‌سازد، آنها به طور فردی خود را متعهد ساخته‌اند که تا پیش از مرخص ساختن آنان در آینده توسط مسئولین جهان سیاره را ترک نکنند. بینابینها تا اعصار استقرار یافته نور و حیات در یک سیاره پابرجا هستند. به استثنای 1-2-3 اولین، هیچیک از مخلوقات بینابینی وفادار هرگز از یورنثیا خارج نشده است.

1-2-3 اولین، کهنسال‌ترین فرد از رسته اولیه، مدت کوتاهی پس از پنطیکاست از وظایف فوری سیاره‌ای مرخص گردید. این بینابینی برجسته در طول روزهای مصیبتبار شورش سیاره‌ای با عزمی راسخ در کنار ون و آمادان ایستاد، و رهبری بی‌لکانه‌ی وی در پایین آوردن تلفات رسته او کارساز بود. او پس از این که از هنگام پنطیکاست تاکنون یک بار به عنوان فرماندار کل یورنثیا عمل نموده است، اکنون به عنوان عضوی از بیست و چهار مشاور در جروسم خدمت می‌کند.

بینابینها مقید هستند که در سیاره بمانند، اما درست همان طور که انسانها با مسافرانی که از راه دور می‌آیند صحبت می‌کنند و بدین نحو پیرامون مکانهای دور دست در سیاره می‌آموزند، بینابینها نیز با مسافران آسمانی گفتگو می‌کنند تا راجع به مکانهای دور جهان آگاهی یابند. آنها با این سیستم و جهان، حتی با اروانتان و آفرینشهای همتای آن بدینسان آشنا می‌شوند، و بدین نحو خود را برای شهروندی در سطوح بالاتر وجود آفریده شده آماده می‌سازند.

در حالی که بینابینها کاملاً رشد یافته به عالم وجود گام نهاند، و هیچ دوره‌ای از رشد و نمو را از عدم بلوغ تجربه نکردند، رشد آنان به لحاظ عقلانی و تجربی هرگز متوقف نمی‌شود. آنها همانند انسانها مخلوقات تکاملی هستند، و دارای فرهنگی می‌باشند که یک نیل تکاملی صادقانه است. در میان سپاه بینابینهای یورنثیا اذهان بزرگ و روحهای توانمند بسیاری وجود دارد.

در دیدگاه فراختر، تمدن یورنثیا محصول مشترک انسانهای یورنثیا و بینابینهای یورنثیا است، و به رغم تفاوت کثونی میان دو سطح از فرهنگ، تفاوتی که پیش از اعصار نور و حیات جبران نخواهد شد، این امر حقیقت دارد.

فرهنگ بینابینی که محصول یک شهروندی فناپذیر سیاره‌ای است، نسبت به آن فراز و نشیبهای گذرایی که گریبانگیر تمدن بشری است تا اندازه‌ای مصون می‌باشد. نسلهای انسان فراموش می‌کنند؛ سپاه بینابینها به خاطر می‌سپارند، و آن حافظه، گنجینه سنتهای کره مسکونی شماسیت. فرهنگ یک سیاره بدین گونه در آن سیاره برای همیشه باقی می‌ماند، و در شرایط مناسب چنین خاطره‌های پر ارج رخدادهای گذشته در دسترس قرار داده می‌شوند، حتی همچون داستان زندگی و تعالیم عیسی که توسط بینابینهای یورنثیا به عموزاده‌های آنان در جسم اهدا گردیده است.

بینابینها خادمانی چیره دست می‌باشند که آن شکاف بین امور مادی و روحی یورنثیا را که به دنبال مرگ آدم و حوا پدیدار گردید جبران می‌نمایند. آنها همچنین

undertake, the United Midwayers do."

77:94 (866:3) Although their ability to traverse the energy circuits makes planetary departure feasible to any midwayer, they have individually pledged themselves not to leave the planet prior to their sometime release by the universe authorities. Midwayers are anchored on a planet until the ages of settled light and life. With the exception of 1-2-3 the first, no loyal midway creatures have ever departed from Urantia.

77:95 (866:4) 1-2-3 the first, the eldest of the primary order, was released from immediate planetary duties shortly after Pentecost. This noble midwayer stood steadfast with Van and Amadon during the tragic days of the planetary rebellion, and his fearless leadership was instrumental in reducing the casualties in his order. He serves at present on Jerusem as a member of the twenty-four counselors, having already functioned as governor general of Urantia once since Pentecost.

77:96 (866:5) Midwayers are planet bound, but much as mortals talk with travelers from afar and thus learn about remote places on the planet, so do midwayers converse with celestial travelers to learn about the far places of the universe. So do they become conversant with this system and universe, even with Orvonton and its sister creations, and so do they prepare themselves for citizenship on the higher levels of creature existence.

77:97 (866:6) While the midwayers were brought into existence fully developed — experiencing no period of growth or development from immaturity — they never cease to grow in wisdom and experience. Like mortals they are evolutionary creatures, and they have a culture which is a bona fide evolutionary attainment. There are many great minds and mighty spirits among the Urantia midway corps.

77:98 (866:7) In the larger aspect the civilization of Urantia is the joint product of the Urantia mortals and the Urantia midwayers, and this is true despite the present differential between the two levels of culture, a differential which will not be compensated prior to the ages of light and life.

77:99 (866:8) The midway culture, being the product of an immortal planetary citizenry, is relatively immune to those temporal vicissitudes which beset human civilization. The generations of men forget; the corps of midwayers remembers, and that memory is the treasure house of the traditions of your inhabited world. Thus does the culture of a planet remain ever present on that planet, and in proper circumstances such treasured memories of past events are made available, even as the story of the life and teachings of Jesus has been given by the midwayers of Urantia to their cousins in the flesh.

77:100 (867:1) Midwayers are the skillful ministers who compensate that gap between the material and spiritual affairs of Urantia which appeared upon the

برادران بزرگتر شما هستند، یاران پیکار طولانی برای نیل به وضعیت پایدار نور و حیات در یورنسیا. بینابینهای متحد یک گروه با شورش آزمایش شده‌اند، و نقش خود را در تکامل سیاره‌ای به طور مؤثرانه ایفا خواهند کرد، تا این که این کره به هدف اعصار دست یابد، تا آن روز دور که در واقع صلح در زمین حاکم می‌گردد و در حقیقت در قلوب انسانها حسن نیت جاری می‌شود.

به دلیل کار ارزشمندی که توسط این بینابینها انجام می‌شود، ما به این نتیجه رسیده‌ایم که آنها یک بخش به راستی حیاتی ساختار روحی قلمروها می‌باشند. و در جایی که شورش به امور یک سیاره آسیب نرسانده است، آنها باز حاوی کمک بزرگتری به سرافیمها می‌باشند.

تمامی سازمان ارواح بالا، گروه کثیر فرشتگان و یاران بینابینی، مشتاقانه به کار پیشبرد طرح بهشت برای صعود تدریجی و نیل انسانهای تکاملی به کمال، یکی از کارهای متعالی جهان، تخصیص یافته است — طرح با عظمت بقا برای آوردن خداوند نزد انسان، از طریق نوعی مشارکت والا، و حمل انسان نزد خداوند به بالا، و سپس به خدمت ابدی و نیل ربانی — به طور همسان برای انسان و بینابینی.

[عرضه شده توسط یک فرشته اعظم نبادان.]

death of Adam and Eve. They are likewise your elder brethren, comrades in the long struggle to attain a settled status of light and life on Urantia. The United Midwayers are a rebellion-tested corps, and they will faithfully enact their part in planetary evolution until this world attains the goal of the ages, until that distant day when in fact peace does reign on earth and in truth is there good will in the hearts of men.

77:9.11 (867.2) Because of the valuable work performed by these midwayers, we have concluded that they are a truly essential part of the spirit economy of the realms. And where rebellion has not marred a planet's affairs, they are of still greater assistance to the seraphim.

77:9.12 (867.3) The entire organization of high spirits, angelic hosts, and midway fellows is enthusiastically devoted to the furtherance of the Paradise plan for the progressive ascension and perfection attainment of evolutionary mortals, one of the supernal businesses of the universe — the superb survival plan of bringing God down to man and then, by a sublime sort of partnership, carrying man up to God and on to eternity of service and divinity of attainment — alike for mortal and midwayer.

77:9.13 (867.4) [Presented by an Archangel of Nebadon.]

مقاله 78. نژاد بنفش بعد از روزگاران آدم

079 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 077

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 78

نژاد بنفش بعد از روزگاران آدم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پراکندگی نژادی و فرهنگی
- 2- نسل آدم در باغ دوم
- 3- گسترشهای اولیه تبار آدم
- 4- آندیها
- 5- مهاجرتهای آندیها
- 6- آخرین پراکندگیهای آندیها
- 7- سیلابهای بین‌النهرین
- 8- سومریها — آخرین آندیها

مقدمه مقاله

عدن دوم برای تقریباً سی هزار سال مهد تمدن بود. مردمان تبار آدم اینجا در بین‌النهرین استقرار یافتند و نوادگان خود را به اقصی نقاط زمین اعزام نمودند، و بعدها پس از درآمیختن با قبایل نودی و سنگیک، به عنوان آندیها شهرت یافتند. آن مردان و زنانی که فعالیت‌های ایام تاریخی را آغاز نمودند و پیشرفت فرهنگی را به اندازه فوق‌العاده زیاد در یورنشیا شتاب بخشیدند از این ناحیه عزیمت کردند.

این مقاله تاریخ سیاره‌ای نژاد بنفش را که بلافاصله بعد از خطای آدم در حدود 35,000 سال پیش از میلاد مسیح آغاز گشت، و تا آمیختن آن با نژادهای نودی و سنگیک برای تشکیل مردمان آندی در حدود 15,000 سال پیش از میلاد مسیح امتداد یافت، و تا محو نهایی آن از سرزمینهای بین‌النهرین در حدود 2000 سال پیش از میلاد مسیح ادامه یافت توصیف می‌دارد.

1- پراکندگی نژادی و فرهنگی

PAPER 78

THE VIOLET RACE AFTER THE DAYS OF ADAM

SECTIONS

Introduction

1. Racial and Cultural Distribution
2. The Adamites in the Second Garden
3. Early Expansions of the Adamites
4. The Andites
5. The Andite Migrations
6. The Last Andite Dispersions
7. The Floods in Mesopotamia
8. The Sumerians — Last of the Andites

INTRODUCTION

^{7801 (8881)} THE second Eden was the cradle of civilization for almost thirty thousand years. Here in Mesopotamia the Adamic peoples held forth, sending out their progeny to the ends of the earth, and latterly, as amalgamated with the Nodite and Sangik tribes, were known as the Andites. From this region went those men and women who initiated the doings of historic times, and who have so enormously accelerated cultural progress on Urantia.

^{7802 (8882)} This paper depicts the planetary history of the violet race, beginning soon after the default of Adam, about 35,000 B.C., and extending down through its amalgamation with the Nodite and Sangik races, about 15,000 B.C., to form the Andite peoples and on to its final disappearance from the Mesopotamian homelands, about 2000 B.C.

1. RACIAL AND CULTURAL DISTRIBUTION

اگر چه در هنگام ورود آدم اذهان و اخلاقیات نژادها در سطح پایینی بود، به سبب اوضاع اضطراری شورش کلیگشیا تکامل فیزیکی کاملاً بدون تغییر پیش رفته بود. کمک آدم به وضعیت بیولوژیک نژادها، به رغم ناکامی جزئی در کار، مردم یورنیشیا را به اندازه فوق‌العاده‌ای ارتقا بخشید.

آدم و حوا همچنین به آنچه که برای پیشرفت اجتماعی، اخلاقی، و عقلانی نوع بشر ارزشمند بود کمک زیادی نمودند. از طریق حضور اولاد آنان تمدن به قدر عظیمی تسریع گردید. اما سی و پنج هزار سال پیش دنیا در تمامیتش از فرهنگ کمی برخوردار بود. در اینجا و آنجا برخی از مراکز تمدن وجود داشتند، اما بخش عمده یورنیشیا در بربریت دست و پا می‌زد. توزیع نژادی و فرهنگی به صورت زیرین بود:

1- نژاد بنفش — آدمیها و آدمسانها. مرکز اصلی فرهنگ تبار آدم در باغ دوم، واقع در مثلث رودخانه‌های دجله و فرات بود؛ این در واقع مهد تمدنهای باختر و هند بود. مرکز دوم یا شمالی نژاد بنفش، ستاد مرکزی آدمسانها، واقع در شرق ساحل جنوبی دریای خزر نزدیک کوههای گیت بود. فرهنگ و پلاسمای حیاتی که بی‌درنگ به تمامی نژادها جان تازه بخشید، از این دو مرکز عازم سرزمینهای اطراف گردید.

2- پیش سومریان و نودیهای دیگر. در بین‌النهرین، نزدیک دهانه رودخانه‌ها، بقایای فرهنگ کهن روزگاران دلمیشیا نیز وجود داشت. با سپری شدن هزاره‌ها، این گروه تماماً با تبار آدم در شمال درآمیخت، اما هرگز سنن نودی خویش را به طور کامل از دست نداد. گروههای متنوع دیگر نودی که در خاور نزدیک اسکان یافته بودند، به طور کلی، توسط نژاد در حال گسترش آتی بنفش جذب شدند.

3- اندانیها پنج یا شش اسکانگاه نسبتاً نمونه را در شمال و شرق ستاد مرکزی آدمسان حفظ نمودند. آنها همچنین در سرتاسر ترکستان پراکنده بودند، حال آن که برخی از مراکز تجمع دور افتاده آنان در سرتاسر اروپا - آسیا، به ویژه در مناطق کوهستانی تداوم یافت. این بومیان هنوز سرزمینهای شمالی قاره اروپا - آسیا، به علاوه ایسلند و گرینلند را در اختیار داشتند، اما آنها مدتها بود که توسط انسان آبی از دشتهای اروپا و توسط نژاد در حال گسترش زرد از دره رودهای آسیای دور بیرون رانده شده بودند.

4- انسان سرخ که بیش از پنجاه هزار سال پیش از ورود آدم از آسیا بیرون رانده شده بود، قاره آمریکا را اشغال نمود.

5- نژاد زرد. آسیای شرقی به خوبی تحت سلطه مردمان چینی قرار داشت. پیشرفته‌ترین اسکانگاههای آنان در شمال غربی چین معاصر در نواحی مرزی تبت واقع شده بودند.

78.1.1 (888.3) Although the minds and morals of the races were at a low level at the time of Adam's arrival, physical evolution had gone on quite unaffected by the exigencies of the Caligastia rebellion. Adam's contribution to the biologic status of the races, notwithstanding the partial failure of the undertaking, enormously upstepped the people of Urantia.

78.1.2 (888.4) Adam and Eve also contributed much that was of value to the social, moral, and intellectual progress of mankind; civilization was immensely quickened by the presence of their offspring. But thirty-five thousand years ago the world at large possessed little culture. Certain centers of civilization existed here and there, but most of Urantia languished in savagery. Racial and cultural distribution was as follows:

78.1.3 (888.5) 1. *The violet race — Adamites and Adamsonites.* The chief center of Adamite culture was in the second garden, located in the triangle of the Tigris and Euphrates rivers; this was indeed the cradle of Occidental and Indian civilizations. The secondary or northern center of the violet race was the Adamsonite headquarters, situated east of the southern shore of the Caspian Sea near the Kopet mountains. From these two centers there went forth to the surrounding lands the culture and life plasm which so immediately quickened all the races.

78.1.4 (888.6) 2. *Pre-Sumerians and other Nodites.* There were also present in Mesopotamia, near the mouth of the rivers, remnants of the ancient culture of the days of Dalamatia. With the passing millenniums, this group became thoroughly admixed with the Adamites to the north, but they never entirely lost their Nodite traditions. Various other Nodite groups that had settled in the Levant were, in general, absorbed by the later expanding violet race.

78.1.5 (888.7) 3. *The Andonites* maintained five or six fairly representative settlements to the north and east of the Adamson headquarters. They were also scattered throughout Turkestan, while isolated islands of them persisted throughout Eurasia, especially in mountainous regions. These aborigines still held the northlands of the Eurasian continent, together with Iceland and Greenland, but they had long since been driven from the plains of Europe by the blue man and from the river valleys of farther Asia by the expanding yellow race.

78.1.6 (888.2) 4. *The red man* occupied the Americas, having been driven out of Asia over fifty thousand years before the arrival of Adam.

78.1.7 (888.3) 5. *The yellow race.* The Chinese peoples were well established in control of eastern Asia. Their most advanced settlements were situated to the northwest of modern China in regions bordering on Tibet.

6- نژاد آبی. انسانهای آبی در سراسر اروپا پراکنده بودند، اما مراکز بهتر فرهنگی آنان در دره‌های در آن هنگام حاصلخیز حوزه مدیترانه و در شمال غربی اروپا واقع شده بودند. جذب شدن در انسان نئاندرتال به اندازه زیادی موجب عقب ماندگی فرهنگ انسان آبی شده بود، اما سوا از آن، او بی‌ساکترین، ماجراجوترین، و کاوشگرترین تمام مردمان تکاملی اروپا - آسیا بود.

7- پیش در اویدی‌های هند. اختلاط پیچیده نژادها در هند — که هر نژاد، به ویژه سبز، نارنجی، و سیاه را در زمین در بر می‌گیرد — فرهنگی کمی بالاتر از نواحی اطراف حفظ نمود.

8- تمدن صحرا. پیشروترین اسکانگاههای عناصر برتر نژاد نیلی در آنچه که اکنون صحرای بزرگ آفریقا است قرار داشتند. این گروه نیلی - سیاه حامل رگه‌های گسترده‌ای از نژادهای از بین رفته نارنجی و سبز بود.

9- حوزه مدیترانه. آمیخته‌ترین نژاد خارج از هند آنچه را که اکنون حوزه مدیترانه است اشغال نمود. در اینجا انسانهای آبی از شمال و مردم صحرا از جنوب با نودیا و آدمیا از شرق آشنا شده و با آنان در آمیختند.

این تصویر دنیا پیش از شروع گسترش‌یابی عظیم نژاد بنفش، در حدود بیست و پنج هزار سال پیش بود. امید تمدن آینده در باغ دوم بین رودخانه‌های بین‌النهرین نهفته بود. اینجا در جنوب غربی آسیا پتانسیل تمدنی بزرگ وجود داشت، احتمال اشاعه اندیشه‌ها و ایده‌آلهایی به دنیا که از روزگاران دلمیشیا و ایام عدن نجات یافته بودند.

آدم و حوا تعدادی محدود اما توانا اولاد پشت سر باقی‌گذارده بودند، و ناظران آسمانی در یورشیا مشتاقانه منتظر بودند دریابند این نوادگان پسر و دختر ماتریال خطاکار چگونه رفتار می‌کنند.

2- نسل آدم در باغ دوم

برای هزاران سال پسران آدم در امتداد رودخانه‌های بین‌النهرین دست به تلاش زدند تا معضلات آبیاری و کنترل سیل خویش را در جنوب حل کنند، پدافند خود را در شمال تکمیل نمایند، و سعی کنند سنن پرشکوه خود را در رابطه با باغ اول حفظ کنند.

دلاوریایی که در رهبری باغ دوم به نمایش گذارده شد در برگیرنده یکی از حماسه‌های شگفت‌انگیز و الهام بخش تاریخ یورشیا است. این روانهای تابناک هیچگاه از هدف مأموریت آدم کاملاً نظر بر نگرفتند، و از این رو در حالی که با میل و رغبت بهترین پسران و دختران خود را به صورت یک جریان مداوم به عنوان سفیر نزد نژادهای زمین می‌فرستادند، به طور شجاعانه با تأثیرات قبایل اطراف و پست مبارزه کردند. گاهی اوقات این

78.1.8 (889.4) 6. *The blue race.* The blue men were scattered all over Europe, but their better centers of culture were situated in the then fertile valleys of the Mediterranean basin and in northwestern Europe. Neanderthal absorption had greatly retarded the culture of the blue man, but he was otherwise the most aggressive, adventurous, and exploratory of all the evolutionary peoples of Eurasia.

78.1.9 (889.5) 7. *Pre-Dravidian India.* The complex mixture of races in India — embracing every race on earth, but especially the green, orange, and black — maintained a culture slightly above that of the outlying regions.

78.1.10 (889.6) 8. *The Sahara civilization.* The superior elements of the indigo race had their most progressive settlements in what is now the great Sahara desert. This indigo-black group carried extensive strains of the submerged orange and green races.

78.1.11 (889.7) 9. *The Mediterranean basin.* The most highly blended race outside of India occupied what is now the Mediterranean basin. Here blue men from the north and Saharans from the south met and mingled with Nodites and Adamites from the east.

78.1.12 (889.8) This was the picture of the world prior to the beginnings of the great expansions of the violet race, about twenty-five thousand years ago. The hope of future civilization lay in the second garden between the rivers of Mesopotamia. Here in southwestern Asia there existed the potential of a great civilization, the possibility of the spread to the world of the ideas and ideals which had been salvaged from the days of Dalamatia and the times of Eden.

78.1.13 (889.9) Adam and Eve had left behind a limited but potent progeny, and the celestial observers on Urantia waited anxiously to find out how these descendants of the erring Material Son and Daughter would acquit themselves.

2. THE ADAMITES IN THE SECOND GARDEN

78.2.1 (889.10) For thousands of years the sons of Adam labored along the rivers of Mesopotamia, working out their irrigation and flood-control problems to the south, perfecting their defenses to the north, and attempting to preserve their traditions of the glory of the first Eden.

78.2.2 (889.11) The heroism displayed in the leadership of the second garden constitutes one of the amazing and inspiring epics of Urantia's history. These splendid souls never wholly lost sight of the purpose of the Adamic mission, and therefore did they valiantly fight off the influences of the surrounding and inferior tribes while they willingly sent forth their choicest sons and daughters in a

گسترش در برابر فرهنگ وطنی تحلیل برنده بود، اما این مردمان برتر همیشه خود را بازسازی می‌کردند.

تمدن، جامعه، و وضعیت فرهنگی نسل آدم بسیار بالاتر از سطح کلی نژادهای تکاملی یورنثیا بود. تنها در بین اسکانگاههای قدیمی ون و آمادان و آمسانیا تمدنی به هر شکل قابل مقایسه وجود داشت. اما تمدن باغ دوم یک ساختار مصنوعی بود — آن تکامل نیافته بود — و از این رو محکوم به زوال بود، تا این که به یک سطح طبیعی تکاملی رسید.

آدم یک فرهنگ بزرگ عقلانی و معنوی را پشت سرش باقی گذاشت، اما این فرهنگ در زمینه وسایل مکانیکی پیشرفته نبود، زیرا هر تمدن به واسطه منابع موجود طبیعی، نبوغ ذاتی، و مجال کافی برای تضمین بازدهی خلاق در محدودیت قرار دارد. تمدن نژاد بنفش روی حضور آدم و سنن عدن اول استوار بود. بعد از مرگ آدم و به تدریج که این سنن با گذشت هزاره‌ها تحلیل رفت، سطح فرهنگی نسل آدم به طور پیوسته رو به زوال گذارد تا این که با وضعیت مردمان اطراف و ظرفیتهای طبیعی فرهنگی در حال تکامل نژاد بنفش به یک حالت توازن متقابل رسید.

اما نسل آدم یک ملت واقعی بود، در حدود 19,000 سال پیش از میلاد مسیح، و تعداد آنان چهار و نیم میلیون نفر بود، و آنها تا آن هنگام میلیونها تن از نوادگان خود را به میان مردمان اطراف ریخته بودند.

3- گسترشهای اولیه تبار آدم

نژاد بنفش برای هزاران سال سنن عدنی صلح جویی را حفظ نمود، که تأخیر طولانی آنان را در زمینه کشورگشایی روشن می‌سازد. وقتی که آنان از فشار جمعیت دچار مشکل شدند، به جای مبادرت کردن به جنگ برای به دست آوردن زمین بیشتر، ساکنان مازاد خویش را به عنوان آموزگار نزد نژادهای دیگر اعزام کردند. تأثیر فرهنگی این مهاجرتها پیشین پایدار نبود، اما جذب شدن آموزگاران، تجار، و سیاحان تبار آدم از نظر بیولوژیک برای مردمان اطراف نیرو بخش بود.

برخی از مردم تبار آدم در همان ابتدا به سوی غرب به دره رود نیل سفر کردند؛ دیگران به سمت شرق به داخل آسیا رخنه کردند، اما اینها یک اقلیت بودند. حرکت کلان روزگاران بعد به طور گسترده به سوی شمال و از آنجا به سوی غرب بود. آن به طور عمده یک رانش تدریجی اما بی‌وقفه به سوی شمال بود. تعداد بیشتر آنان به سوی شمال پیشروی نموده و سپس دریای خزر را به سوی غرب دور زده و به داخل اروپا راه یافتند.

در حدود بیست و پنج هزار سال پیش بسیاری از عناصر اصیل‌تر نسل آدم به خوبی مشغول پیشروی به سوی شمال بودند، و همینطور که به سوی شمال رخنه

steady stream as emissaries to the races of earth. Sometimes this expansion was depleting to the home culture, but always these superior peoples would rehabilitate themselves.

7823 (870.1) The civilization, society, and cultural status of the Adamites were far above the general level of the evolutionary races of Urantia. Only among the old settlements of Van and Amadon and the Adamsonites was there a civilization in any way comparable. But the civilization of the second Eden was an artificial structure — *it had not been evolved* — and was therefore doomed to deteriorate until it reached a natural evolutionary level.

7824 (870.2) Adam left a great intellectual and spiritual culture behind him, but it was not advanced in mechanical appliances since every civilization is limited by available natural resources, inherent genius, and sufficient leisure to insure inventive fruition. The civilization of the violet race was predicated on the presence of Adam and on the traditions of the first Eden. After Adam's death and as these traditions grew dim through the passing millenniums, the cultural level of the Adamites steadily deteriorated until it reached a state of reciprocal balance with the status of the surrounding peoples and the naturally evolving cultural capacities of the violet race.

7825 (870.3) But the Adamites were a real nation around 19,000 B.C., numbering four and a half million, and already they had poured forth millions of their progeny into the surrounding peoples.

3. EARLY EXPANSIONS OF THE ADAMITES

7831 (870.4) The violet race retained the Edenic traditions of peacefulness for many millenniums, which explains their long delay in making territorial conquests. When they suffered from population pressure, instead of making war to secure more territory, they sent forth their excess inhabitants as teachers to the other races. The cultural effect of these earlier migrations was not enduring, but the absorption of the Adamite teachers, traders, and explorers was biologically invigorating to the surrounding peoples.

7832 (870.5) Some of the Adamites early journeyed westward to the valley of the Nile; others penetrated eastward into Asia, but these were a minority. The mass movement of the later days was extensively northward and thence westward. It was, in the main, a gradual but unremitting northward push, the greater number making their way north and then circling westward around the Caspian Sea into Europe.

7833 (870.6) About twenty-five thousand years ago many of the purer elements of the Adamites were well on their northern trek. And as they penetrated

کردند، اصالت آدمی آنان کمتر و کمتر گردید، تا این که تا زمان اشغال ترکستان توسط آنان، با نژادهای دیگر به ویژه نودیها به طور کامل در آمیختند. تعداد بسیار اندکی از مردمان تیره خالص بنفش توانستند تا دورها به داخل اروپا یا آسیا رخنه کنند.

از حدود 30,000 سال تا 10,000 سال پیش از میلاد مسیح اختلاطهای نژادی دوران سازی در سراسر جنوب غربی آسیا در حال رخ دادن بود. ساکنان مناطق کوهستانی ترکستان مردمی قوی و نیرومند بودند. در شمال غربی هند بخش عمده فرهنگ روزگاران ون تداوم یافت. و باز بهترینهای اندانیهای اولیه در شمال این اسکانگاهها محفوظ مانده بودند. و هر دوی این نژادهای برتر فرهنگ و کاراکتر توسط آدمیهایی که به سوی شمال در حرکت بودند جذب شدند. این اختلاط به پذیرش بسیاری اندیشههای نوین راه برد. آن پیشرفت تمدن را تسهیل نموده و کلیه مراحل هنر، علم، و فرهنگ اجتماعی را بسیار جلو برد.

در حدود 15,000 سال پیش از میلاد مسیح، به تدریج که دوران مهاجرتهاى اولیه نسل آدم به پایان رسید، در مقایسه با سایر نقاط دنیا، حتی بین النهرین، تعداد بیشتری از نوادگان آدم در اروپا و آسیای مرکزی از پیش مستقر بودند. نژادهای آبی اروپایی به اندازه زیادی مورد رخنه واقع شده بودند. سرزمینهایی که اکنون روسیه و ترکستان نامیده می شوند در سرتاسر نواحی جنوبی شان توسط ذخایر عظیمی از اولاد آدم که با نودیها، اندانیها، و سنگیکهای سرخ و زرد در آمیخته بودند اشغال شده بودند. اروپای جنوبی و حاشیه مدیترانه توسط نژاد مختلطی از مردمان اندانی و سنگیک — نارنجی، سبز، و نیلی — به همراه مقدار کمی از تیره آدم اشغال شده بود. آسیای صغیر و سرزمینهای مرکزی شرقی اروپا تحت تسلط قبایلی بودند که به طور عمده اندانی بودند.

حدوداً در این هنگام، نژاد مختلطی از رنگها که با تازہ واردهای بین النهرین به اندازه زیاد تقویت شده بودند در مصر استقرار یافته و آماده شدند که جانشین فرهنگ در حال نابودی دره فرات گردند. مردمان سیاه هر چه بیشتر به سوی جنوب در آفریقا در حال حرکت بودند، و همانند نژاد سرخ عملاً در انزوا قرار داشتند.

تمدن صحرا به واسطه خشکسالی و تمدن حوزه مدیترانه به دلیل سیل مختل شده بود. نژادهای آبی هنوز در به وجود آوردن یک فرهنگ پیشرفته ناکام بودند. اندانیها هنوز در مناطق اطراف قطب شمال و آسیای مرکزی پراکنده بودند. نژادهای سبز و نارنجی به همین ترتیب نابود شده بودند. نژاد نیلی به سمت جنوب در آفریقا در حال حرکت بود تا در آنجا زوال آهسته اما طولانی و مداوم نژادی خود را آغاز کند.

مردمان هند را کد مانده بودند، با تمدنی که از پیشرفت باز ایستاده بود. انسان زرد مشغول مستحکم ساختن جای پای خویش در آسیای مرکزی بود. انسان قهوه‌ای هنوز تمدن خویش را در جزایر نزدیک واقع در اقیانوس آرام آغاز نکرده بود.

این توزیعات نژادی به همراه تغییرات گسترده جوی صحنه جهانی را برای گشایش عصر اندی تمدن یورنیشیا فراهم ساخت. این مهاجرتهاى اولیه برای ده هزار سال،

northward, they became less and less Adamic until, by the times of their occupation of Turkestan, they had become thoroughly admixed with the other races, particularly the Nodites. Very few of the pure-line violet peoples ever penetrated far into Europe or Asia.

78:34 (870.7) From about 30,000 to 10,000 B.C. epoch-making racial mixtures were taking place throughout southwestern Asia. The highland inhabitants of Turkestan were a virile and vigorous people. To the northwest of India much of the culture of the days of Van persisted. Still to the north of these settlements the best of the early Andonites had been preserved. And both of these superior races of culture and character were absorbed by the northward-moving Adamites. This amalgamation led to the adoption of many new ideas; it facilitated the progress of civilization and greatly advanced all phases of art, science, and social culture.

78:35 (871.1) As the period of the early Adamic migrations ended, about 15,000 B.C., there were already more descendants of Adam in Europe and central Asia than anywhere else in the world, even than in Mesopotamia. The European blue races had been largely infiltrated. The lands now called Russia and Turkestan were occupied throughout their southern stretches by a great reservoir of the Adamites mixed with Nodites, Andonites, and red and yellow Sangiks. Southern Europe and the Mediterranean fringe were occupied by a mixed race of Andonite and Sangik peoples — orange, green, and indigo — with a sprinkling of the Adamite stock. Asia Minor and the central-eastern European lands were held by tribes that were predominantly Andonite.

78:36 (871.2) A blended colored race, about this time greatly reinforced by arrivals from Mesopotamia, held forth in Egypt and prepared to take over the disappearing culture of the Euphrates valley. The black peoples were moving farther south in Africa and, like the red race, were virtually isolated.

78:37 (871.3) The Saharan civilization had been disrupted by drought and that of the Mediterranean basin by flood. The blue races had, as yet, failed to develop an advanced culture. The Andonites were still scattered over the Arctic and central Asian regions. The green and orange races had been exterminated as such. The indigo race was moving south in Africa, there to begin its slow but long-continued racial deterioration.

78:38 (871.4) The peoples of India lay stagnant, with a civilization that was unprogressing; the yellow man was consolidating his holdings in central Asia; the brown man had not yet begun his civilization on the near-by islands of the Pacific.

78:39 (871.5) These racial distributions, associated with extensive climatic changes, set the world stage for the inauguration of the Andite era of Urantia

از 25,000 سال تا 15,000 سال پیش از میلاد مسیح، ادامه یافت. مهاجرت‌های بعدی یا آندی از حدود 15,000 سال تا 6000 سال پیش از میلاد مسیح به درازا کشید.

عبور به آسیا - اروپا آن قدر برای امواج پیشین تبار آدم طول کشید که فرهنگ آنان حین عبور به اندازه زیاد از بین رفت. فقط آندی‌های بعدی با سرعت مکفی حرکت نموده و توانستند فرهنگ عدنی را تا هر فاصله زیاد از بین‌النهرین محفوظ نگاه دارند.

4- آندیها

نژادهای آندی آمیخته اولیه نژاد تیره خالص بنفش و نودیها به علاوه مردمان تکاملی بودند. به طور کلی آندیها باید به این صورت در نظر گرفته شوند که نسبت به نژادهای امروزی از درصد بسیار بیشتری از خون آدم برخوردارند. عمدتاً عبارت آندی برای مشخص نمودن آن مردمانی به کار می‌رود که میراث نژادی آنان از یک هشتم تا یک ششم بنفش بود. مردم امروزی یورنشیا، حتی نژادهای شمالی سفید، در مقایسه از درصد بسیار کمتری از خون آدم برخوردارند.

منشأ باقدمت‌ترین مردمان آندی به مناطقی در مجاورت بین‌النهرین، بیش از بیست و پنج هزار سال پیش باز می‌گردد و شامل اختلاطی از آدمیها و نودیها می‌شود. باغ دوم با دوایری هم مرکز از خون کاهش یافته بنفش احاطه شده بود، و در پیرامون این سرزمین چند نژاده بود که نژاد آندی تولد یافت. بعدها وقتی که نسل در حال مهاجرت آدم و نودیها به مناطق در آن هنگام حاصلخیز ترکستان وارد شدند، به زودی با ساکنان برتر آنجا در آمیخته و اختلاط نژادی حصله موجب گسترش نوع آندی به سوی شمال گردید.

از روزگاران مردمان تیره خالص بنفش، روی هم رفته آندیها بهترین تیره بشری بودند که در یورنشیا پدیدار گشتند. آنها بیشتر بالاترین انواع بقیای بقا یافته نژادهای آدمی و نودی، و بعدها برخی از بهترین رگه‌های انسانهای زرد، آبی، و سبز را در بر می‌گرفتند.

این آندیهای اولیه آریایی نبودند؛ آنها پیش آریایی بودند. آنها سفید نبودند؛ آنها پیش سفید بودند. آنها نه مردمی غربی و نه شرقی بودند. اما این میراث آندی است که به اختلاط چند زبانه نژادهای موسوم به سفید آن تجانس کلی را می‌دهد که نژاد سفید نامیده شده است.

رگه‌های خالص‌تر نژاد بنفش سنت آدمی صلح‌جویی را حفظ کرده بودند، که روشن می‌سازد چرا حرکت‌های پیشین‌تر نژادی بیشتر طبیعت مهاجرت‌های صلح‌آمیز را داشتند. اما به تدریج که تبار آدم با تیره‌های نودی، که تا این هنگام نژادی ستیزه‌جو بودند، متحد شدند، نوادگان آندی آنها برای روزگار و عصر خویش، ماهرترین و دانش‌ترین نظامیانی شدند که تا آن هنگام در یورنشیا زیستند. از آن پس خصلت حرکت‌های بین‌النهرینیها به طور فزاینده‌ای نظامی شده و بیشتر عملاً به کشورگشایی شباهت پیدا کرد.

civilization. These early migrations extended over a period of ten thousand years, from 25,000 to 15,000 B.C. The later or Andite migrations extended from about 15,000 to 6000 B.C.

^{78:310 (871:6)} It took so long for the earlier waves of Adamites to pass over Eurasia that their culture was largely lost in transit. Only the later Andites moved with sufficient speed to retain the Edenic culture at any great distance from Mesopotamia.

4. THE ANDITES

^{78:41 (871:7)} The Andite races were the primary blends of the pure-line violet race and the Nodites plus the evolutionary peoples. In general, Andites should be thought of as having a far greater percentage of Adamic blood than the modern races. In the main, the term Andite is used to designate those peoples whose racial inheritance was from one-eighth to one-sixth violet. Modern Urantians, even the northern white races, contain much less than this percentage of the blood of Adam.

^{78:42 (871:8)} The earliest Andite peoples took origin in the regions adjacent to Mesopotamia more than twenty-five thousand years ago and consisted of a blend of the Adamites and Nodites. The second garden was surrounded by concentric circles of diminishing violet blood, and it was on the periphery of this racial melting pot that the Andite race was born. Later on, when the migrating Adamites and Nodites entered the then fertile regions of Turkestan, they soon blended with the superior inhabitants, and the resultant race mixture extended the Andite type northward.

^{78:43 (872:1)} The Andites were the best all-round human stock to appear on Urantia since the days of the pure-line violet peoples. They embraced most of the highest types of the surviving remnants of the Adamite and Nodite races and, later, some of the best strains of the yellow, blue, and green men.

^{78:44 (872:2)} These early Andites were not Aryan; they were pre-Aryan. They were not white; they were pre-white. They were neither an Occidental nor an Oriental people. But it is Andite inheritance that gives to the polyglot mixture of the so-called white races that generalized homogeneity which has been called Caucasoid.

^{78:45 (872:3)} The purer strains of the violet race had retained the Adamic tradition of peace-seeking, which explains why the earlier race movements had been more in the nature of peaceful migrations. But as the Adamites united with the Nodite stocks, who were by this time a belligerent race, their Andite descendants became, for their day and age, the most skillful and sagacious militarists ever to live on Urantia. Thenceforth the movements of the Mesopotamians grew increasingly military in

این آندیها ماجراجو بودند؛ آنها طبعی پرسه‌جو داشتند. افزایش رگه سنگیک یا اندانی آنها را به سمت ثبات سوق می‌داد. اما با این حال، نوادگان آتی آنان هرگز از پانایستادند تا این که کره زمین را دور زده و آخرین قاره دور را کشف نمودند.

5- مهاجرت‌های آندیها

برای بیست هزار سال فرهنگ باغ دوم تداوم یافت، اما تا 15,000 سال پیش از میلاد مسیح که احیای کهانت شیث و رهبری آموساد موجب گشایش عصری تابناک گردید، افولی یکنواخت را تجربه نمود. امواج عظیم تمدن که بعدها در آسیا - اروپا اشاعه یافت به دنبال وصلت گسترده نسل آدم با نودیهای مختلط اطراف، رنسانس بزرگ باغ را بی‌درنگ دنبال نموده و آندیها را به وجود آورد.

این آندیها پیشرفتهای نوینی را در سرتاسر آسیا - اروپا و شمال آفریقا آغاز نمودند. فرهنگ آندی از بین‌النهرین تا سراسر سین‌کیانگ مسلط بود، و مهاجرت بی‌وقفه به سوی اروپا به سبب ورود افراد جدید از بین‌النهرین مداوماً توازن می‌یافت. اما تا نزدیک به شروع مهاجرت‌های نهایی اولاد مختلط آدم، صحیح نیست که از آندیها به صورت نژادی در خود بین‌النهرین سخن گفته شود. تا این هنگام حتی نژادهای باغ دوم آنقدر اختلاط یافته بودند که دیگر نمی‌شد آنان را نسل آدم به حساب آورد.

تمدن ترکستان توسط تازه واردهای بین‌النهرین، به ویژه توسط سوارکاران بعدی آندی، دائماً احیا گشته و طراوت می‌یافت. زبان موسوم به مادری آریایی در کوهستانهای ترکستان در حال شکل‌یابی بود. آن مخلوطی از زبان محلی اندانی آن ناحیه با زبان آدمسانیاها و آندیهای آتی بود. بسیاری از زبانهای امروزی از این سخنوری اولیه این قبایل آسیای مرکزی که اروپا، هند، و کرانه‌های بالایی جلگه‌های بین‌النهرین را فتح کردند مشتق شده‌اند. این زبان باستانی، تمامی آن تشابهی را که آریایی نامیده می‌شود به زبانهای غربی اهدا نمود.

تا 12,000 سال پیش از میلاد مسیح سه چهارم تیره آندی دنیا ساکن اروپای شمالی و شرقی بودند، و هنگامی که خروج بعدی و نهایی از بین‌النهرین به وقوع پیوست، شصت و پنج درصد این آخرین امواج مهاجران وارد اروپا شدند.

آندیها نه تنها به اروپا بلکه به شمال چین و هند مهاجرت نمودند، ضمن این که گروههای متعدد به عنوان مبلغین مذهبی، آموزگاران، و بازرگانان به اقصی نقاط زمین رخنه کردند. آنها به گروههای شمالی مردمان سنگیک صحرا به قدر قابل ملاحظه‌ای معاضدت نمودند.

character and became more akin to actual conquests.

7846 (8724) These Andites were adventurous; they had roving dispositions. An increase of either Sangik or Andonite stock tended to stabilize them. But even so, their later descendants never stopped until they had circumnavigated the globe and discovered the last remote continent.

5. THE ANDITE MIGRATIONS

7851 (8725) For twenty thousand years the culture of the second garden persisted, but it experienced a steady decline until about 15,000 B.C., when the regeneration of the Sethite priesthood and the leadership of Amosad inaugurated a brilliant era. The massive waves of civilization which later spread over Eurasia immediately followed the great renaissance of the Garden consequent upon the extensive union of the Adamites with the surrounding mixed Nodites to form the Andites.

7852 (8726) These Andites inaugurated new advances throughout Eurasia and North Africa. From Mesopotamia through Sinkiang the Andite culture was dominant, and the steady migration toward Europe was continuously offset by new arrivals from Mesopotamia. But it is hardly correct to speak of the Andites as a race in Mesopotamia proper until near the beginning of the terminal migrations of the mixed descendants of Adam. By this time even the races in the second garden had become so blended that they could no longer be considered Adamites.

7853 (8727) The civilization of Turkestan was constantly being revived and refreshed by the newcomers from Mesopotamia, especially by the later Andite cavalymen. The so-called Aryan mother tongue was in process of formation in the highlands of Turkestan; it was a blend of the Andonic dialect of that region with the language of the Adamsonites and later Andites. Many modern languages are derived from this early speech of these central Asian tribes who conquered Europe, India, and the upper stretches of the Mesopotamian plains. This ancient language gave the Occidental tongues all of that similarity which is called Aryan.

7854 (8728) By 12,000 B.C. three quarters of the Andite stock of the world was resident in northern and eastern Europe, and when the later and final exodus from Mesopotamia took place, sixty-five per cent of these last waves of emigration entered Europe.

7855 (8731) The Andites not only migrated to Europe but to northern China and India, while many groups penetrated to the ends of the earth as missionaries, teachers, and traders. They contributed considerably to the northern groups of the Saharan Sangik peoples. But only a few teachers and

اما تا آن هنگام تنها تعداد اندکی از آموزگاران و بازرگانان به نقاط دورتر جنوب در آفریقا فراتر از سرچشمه رود نیل رخنه کردند. بعدها، آندیهای مختلط و مصری‌ها سواحل شرق و غرب آفریقا هر دو را کاملاً در زیر خط استوا به پایین دنبال نمودند، اما به ماداگاسکار نرسیدند.

این آندیها، مردم موسوم به دراویدی و فاتحان آریایی بعدی هند بودند؛ و حضور آنان در آسیای مرکزی نیاکان تورانیان را به قدر زیاد ارتقا بخشید. بسیاری از افراد این نژاد از طریق سین‌کیانگ و نبت هر دو به چین سفر نمودند و کیفیتهای مطلوبی به تیره‌های آتی چینی اضافه کردند. گهگاهی گروههای کوچک به داخل ژاپن، تایوان، جزایر شرق هند، و جنوب چین پیشروی می‌نمودند، گرچه تعداد بسیار اندکی از طریق مسیر ساحلی به جنوب چین وارد شدند.

یکصد و سی و دو تن از افراد این نژاد، از ژاپن سوار ناوگانی از قایقهای کوچک شده و سرانجام به آمریکای جنوبی رسیدند و از طریق ازدواج با بومیان آند، نیاکان حکمرانان آتی اینکاها را به وجود آوردند. آنها طی مراحل ساده با توقف در جزایر بسیاری که در طول راه پیدا می‌کردند از اقیانوس آرام عبور نمودند. جزایر گروه پلی‌نزی در آن هنگام نسبت به حالا هم فراوان‌تر و هم بزرگتر بودند، و این دریانوردان آندی به همراه برخی که آنان را دنبال نمودند، گروههای بومی در حال عبور را به لحاظ بیولوژیک تغییر دادند. در نتیجه رخنه آندیها بسیاری از مراکز در حال شکوفایی تمدن در این سرزمینهای اکنون در زیر آب فرو رفته، رشد نمودند. جزیره ایستر منتها یک مرکز مذهبی و اداری یکی از این گروههای گمشده بود. اما از بین آندیهای که اقیانوس آرام منتها قبل را طی کردند، تنها یک صد و سی و دو نفر توانستند به سرزمین اصلی قاره آمریکا برسند.

کشورگشاییهای کوچ‌گرانه آندیها تا پراکنندگیهای نهایی آنان، از 8000 سال تا 6000 سال پیش از میلاد مسیح، ادامه یافت. به تدریج که آنان از بین‌النهرین به خارج روانه شدند، ضمن این که مردمان اطراف را به گونه‌ای آشکار تقویت نمودند، مداوماً ذخایر بیولوژیک سرزمینهای آبا و اجدادی خویش را تهی ساختند. و آنان به میان هر ملتی که سفر کردند، فکاهی، هنر، ماجراجویی، موسیقی، و ساختن را اهدا نمودند. آنها اهلی‌کنندگان چیره دست حیوانات و کشاورزان خبره بودند. حداقل در آن زمان حضور آنان معمولاً اعتقادات مذهبی و عادات اخلاقی نژادهای قدیمی‌تر را بهبود بخشید. و بدین ترتیب فرهنگ بین‌النهرین به اروپا، هند، چین، شمال آفریقا، و جزایر اقیانوس آرام به آرامی گسترش یافت.

6- آخرین پراکنندگیهای آندیها

سه موج آخر آندیها بین 8000 سال و 6000 سال پیش از میلاد مسیح از بین‌النهرین خارج شدند. این سه موج بزرگ فرهنگ با فشار قبایل کوه نشین در شرق و آزار و اذیت دشت نشینهای غرب مجبور شدند از بین‌النهرین خارج شوند. ساکنان دره فرات و ناحیه

traders ever penetrated farther south in Africa than the headwaters of the Nile. Later on, mixed Andites and Egyptians followed down both the east and west coasts of Africa well below the equator, but they did not reach Madagascar.

^{7856 (8732)} These Andites were the so-called Dravidian and later Aryan conquerors of India; and their presence in central Asia greatly upstepped the ancestors of the Turanians. Many of this race journeyed to China by way of both Sinkiang and Tibet and added desirable qualities to the later Chinese stocks. From time to time small groups made their way into Japan, Formosa, the East Indies, and southern China, though very few entered southern China by the coastal route.

^{7857 (8733)} One hundred and thirty-two of this race, embarking in a fleet of small boats from Japan, eventually reached South America and by intermarriage with the natives of the Andes established the ancestry of the later rulers of the Incas. They crossed the Pacific by easy stages, tarrying on the many islands they found along the way. The islands of the Polynesian group were both more numerous and larger then than now, and these Andite sailors, together with some who followed them, biologically modified the native groups in transit. Many flourishing centers of civilization grew up on these now submerged lands as a result of Andite penetration. Easter Island was long a religious and administrative center of one of these lost groups. But of the Andites who navigated the Pacific of long ago none but the one hundred and thirty-two ever reached the mainland of the Americas.

^{7858 (8734)} The migratory conquests of the Andites continued on down to their final dispersions, from 8000 to 6000 B.C. As they poured out of Mesopotamia, they continuously depleted the biologic reserves of their homelands while markedly strengthening the surrounding peoples. And to every nation to which they journeyed, they contributed humor, art, adventure, music, and manufacture. They were skillful domesticators of animals and expert agriculturists. For the time being, at least, their presence usually improved the religious beliefs and moral practices of the older races. And so the culture of Mesopotamia quietly spread out over Europe, India, China, northern Africa, and the Pacific Islands.

6. THE LAST ANDITE DISPERSIONS

^{7861 (8735)} The last three waves of Andites poured out of Mesopotamia between 8000 and 6000 B.C. These three great waves of culture were forced out of Mesopotamia by the pressure of the hill tribes to the east and the harassment of the plainsmen of the west. The inhabitants of the Euphrates valley

مجاور در خروج نهایی خویش از چندین جهت به خارج عزیمت نمودند:

شصت و پنج درصد برای کشورگشایی و اختلاط با نژادهای نوظهور سفید — آمیزه‌ای از انسانهای آبی و آندیهای پیشین — از طریق مسیر دریای خزر وارد اروپا شدند.

ده درصد، شامل یک گروه بزرگ از کاهنان شیت از میان کوهستانهای ایلام به فلات ایران و ترکستان به سمت شرق حرکت کردند. بسیاری از نوادگان آنها بعدها به همراه برادران آریایی خویش از مناطقی در جهت شمال به داخل هند رانده شدند.

ده درصد بین‌النهرینها در سفر شمالی خویش به سوی شرق چرخش کرده و وارد سین‌کیانگ شدند و در آنجا با ساکنان آندی زرد در آمیختند. اکثریت اولاد توانای این وصلت نژادی بعدها وارد چین گشته و به بهبود فوری بخش شمالی نژاد زرد بسیار کمک نمودند.

ده درصد این آندیهای در حال گریز راه خود را به آن سوی عربستان گشوده و وارد مصر شدند.

پنج درصد آندیها، همان فرهنگ برتر منطقه ساحلی در حول و حوش دهانه‌های دجله و فرات که خود را از ازدواج با قبیل‌نشینان پست همسایه مبری نگاه داشته بودند، از ترک نمودن خانه‌های خویش امتناع ورزیدند. این گروه معرف بقای بسیاری از تیره‌های برتر نودی و تبار آدم بود.

آندیها تا 6000 سال پیش از میلاد مسیح این منطقه را تقریباً به طور کامل تخلیه کرده بودند، گرچه نوادگان آنها که با نژادهای سنگیک اطراف و اندانیهای آسیای صغیر به مقدار زیاد در آمیختند، در آنجا ماندند تا در تاریخ بسیار دیرتری با مهاجمان شمالی و شرقی به نبرد برخیزند.

عصر فرهنگی باغ دوم با رخنه فزاینده تیره‌های پست اطراف خاتمه یافت. تمدن به سوی غرب به سمت رود نیل و جزایر مدیترانه حرکت نمود، جایی که مدتها پس از زوال سرچشمه آن در بین‌النهرین به شکوفایی و پیشرفت ادامه داد. و این هجوم بدون وقفه مردمان پست راه را برای فتح آتی تمامی بین‌النهرین توسط بربریهایی شمالی که نسلهای باقیمانده توانمند را بیرون راندند هموار نمود. حتی در سالهای بعد، باقیمانده مردم با فرهنگ هنوز از حضور این مهاجمان نادان و بی‌فرهنگ ناخشنود بودند.

7- سیلابهای بین‌النهرین

رودخانه نشینان به طغیان رودخانه‌ها در فصول مشخص خو گرفته بودند. این سیلهای متناوب در زندگی آنان وقایعی سالانه بودند. اما در نتیجه تغییرات تدریجی ژئولوژیک در شمال، خطرات جدیدی دره بین‌النهرین را تهدید می‌نمود.

and adjacent territory went forth in their final exodus in several directions:

7862 (873.6) Sixty-five per cent entered Europe by the Caspian Sea route to conquer and amalgamate with the newly appearing white races — the blend of the blue men and the earlier Andites.

7863 (873.7) Ten per cent, including a large group of the Sethite priests, moved eastward through the Elamite highlands to the Iranian plateau and Turkestan. Many of their descendants were later driven into India with their Aryan brethren from the regions to the north.

7864 (874.1) Ten per cent of the Mesopotamians turned eastward in their northern trek, entering Sinkiang, where they blended with the Andite-yellow inhabitants. The majority of the able offspring of this racial union later entered China and contributed much to the immediate improvement of the northern division of the yellow race.

7865 (874.2) Ten per cent of these fleeing Andites made their way across Arabia and entered Egypt.

7866 (874.3) Five per cent of the Andites, the very superior culture of the coastal district about the mouths of the Tigris and Euphrates who had kept themselves free from intermarriage with the inferior neighboring tribesmen, refused to leave their homes. This group represented the survival of many superior Nodite and Adamite strains.

7867 (874.4) The Andites had almost entirely evacuated this region by 6,000 B.C., though their descendants, largely mixed with the surrounding Sangik races and the Andonites of Asia Minor, were there to give battle to the northern and eastern invaders at a much later date.

7868 (874.5) The cultural age of the second garden was terminated by the increasing infiltration of the surrounding inferior stocks. Civilization moved westward to the Nile and the Mediterranean islands, where it continued to thrive and advance long after its fountainhead in Mesopotamia had deteriorated. And this unchecked influx of inferior peoples prepared the way for the later conquest of all Mesopotamia by the northern barbarians who drove out the residual strains of ability. Even in later years the cultured residue still resented the presence of these ignorant and uncouth invaders.

7. THE FLOODS IN MESOPOTAMIA

7871 (874.6) The river dwellers were accustomed to rivers overflowing their banks at certain seasons; these periodic floods were annual events in their lives. But new perils threatened the valley of Mesopotamia as a result of progressive geologic changes to the north.

برای هزاران سال بعد از زیر آب رفتن عدن اول، کوههای حوالی ساحل شرقی مدیترانه و کوههای شمال غربی و شمال شرقی بین‌النهرین به بالا‌روی ادامه دادند. این مرتفع شدن کوهستانها در حدود 5000 سال پیش از میلاد مسیح بسیار شتاب یافت، و این امر، به همراه ریزش زیاد برف در کوههای شمالی در هر بهار موجب سیل‌های بی‌سابقه در سراسر دره رود فرات می‌گشت. این سیل‌های بهاری به طور فزاینده‌ای شدیدتر شدند، به طوری که سرانجام ساکنان نواحی رودخانه به کوهستانهای شرقی رانده شدند. برای تقریباً هزار سال به دلیل این سیلاب‌های مهیب و گسترده شهرهای زیادی عملاً تخلیه شدند.

تقریباً پنج هزار سال بعد وقتی که کاهنان عبرانی اسیر در بابل در صدد این برآمدند که رد قوم یهود را تا آدم دنبال نمایند، در سر هم نمودن داستان دچار مشکل بزرگی شدند؛ و لذا به ذهن یکی از آنان خطور نمود که از این تلاش دست بردارند، و بگذارند تمام دنیا در هنگام سیل نوح در شرارت خویش در زیر آب غرق شود، تا بدین ترتیب در دنبال نمودن رد ابراهیم به یکی از سه پسران نجات یافته نوح در موقعیت بهتری باشند.

حکایات زمانی که آب تمامی سطح زمین را پوشانید جهانی است. بسیاری از نژادها داستان یک سیل جهانی، زمانی در طول اعصار گذشته را در خود جای داده‌اند. داستان کتاب مقدس درباره نوح، کشتی، و سیل، ساخته کاهنان عبرانی در هنگام اسارت در بابل است. از هنگامی که حیات در یورشیا برقرار گردید، هرگز یک سیل جهانی رخ نداده است. تنها وقتی که سطح زمین کاملاً با آب پوشانیده گردید، در طول آن اعصار نخستین زمین شناسی پیش از شروع ظاهر شدن زمین بود.

اما نوح واقعاً زندگی می‌کرد. او یک شراب‌ساز آرام، اسکانگاهی در کنار رودخانه در نزدیکی آرک، بود. او روزهای طغیان رودخانه را سال به سال به صورت نوشتار ثبت می‌کرد. او سبب مضحکه بسیاری برای خود گشت زیرا از بالا تا پایین دره رود قدم زده و چنین تبلیغ می‌کرد که تمامی خانه‌ها باید به شکل قایق از چوب ساخته شوند، و با نزدیک شدن فصل سیل هر شب حیوانات خانگی به داخل قایق آورده شوند. او هر ساله به اسکانگاههای رودخانه‌ای مجاور رفته و به آنان هشدار می‌داد که تا چند روز دیگر سیل خواهد آمد. سرانجام سالی آمد که به دلیل ریزش فوق‌العاده سنگین باران سیلاب‌های سالانه به اندازه زیاد افزایش یافت، طوری که طغیان ناگهانی آنها تمامی دهکده را به کلی از بین برد؛ فقط نوح و خانواده نزدیک او در خانه قایقی خود نجات یافتند.

این سیلابها اختلال در تمدن آندی را تکمیل نمودند. با پایان یافتن این دوره سیلاب‌های بزرگ، باغ دوم دیگر وجود نداشت. تنها در جنوب و در میان سومریها نشانی از شکوه سابق باقی بود.

بقایای این، یکی از باستانی‌ترین تمدن‌ها، در این مناطق بین‌النهرین و در شمال شرقی و شمال غربی آن یافت می‌شوند. اما هنوز آثار قدیمی‌تر روزگاران دلمیشیا در زیر آبهای خلیج فارس وجود دارند، و عدن اول در

78.7.2 (874.7) For thousands of years after the submergence of the first Eden the mountains about the eastern coast of the Mediterranean and those to the northwest and northeast of Mesopotamia continued to rise. This elevation of the highlands was greatly accelerated about 5000 B.C., and this, together with greatly increased snowfall on the northern mountains, caused unprecedented floods each spring throughout the Euphrates valley. These spring floods grew increasingly worse so that eventually the inhabitants of the river regions were driven to the eastern highlands. For almost a thousand years scores of cities were practically deserted because of these extensive deluges.

78.7.3 (874.8) Almost five thousand years later, as the Hebrew priests in Babylonian captivity sought to trace the Jewish people back to Adam, they found great difficulty in piecing the story together; and it occurred to one of them to abandon the effort, to let the whole world drown in its wickedness at the time of Noah's flood, and thus to be in a better position to trace Abraham right back to one of the three surviving sons of Noah.

78.7.4 (875.1) The traditions of a time when water covered the whole of the earth's surface are universal. Many races harbor the story of a world-wide flood some time during past ages. The Biblical story of Noah, the ark, and the flood is an invention of the Hebrew priesthood during the Babylonian captivity. There has never been a universal flood since life was established on Urantia. The only time the surface of the earth was completely covered by water was during those Archeozoic ages before the land had begun to appear.

78.7.5 (875.2) But Noah really lived; he was a wine maker of Aram, a river settlement near Erech. He kept a written record of the days of the river's rise from year to year. He brought much ridicule upon himself by going up and down the river valley advocating that all houses be built of wood, boat fashion, and that the family animals be put on board each night as the flood season approached. He would go to the neighboring river settlements every year and warn them that in so many days the floods would come. Finally a year came in which the annual floods were greatly augmented by unusually heavy rainfall so that the sudden rise of the waters wiped out the entire village; only Noah and his immediate family were saved in their houseboat.

78.7.6 (875.3) These floods completed the disruption of Andite civilization. With the ending of this period of deluge, the second garden was no more. Only in the south and among the Sumerians did any trace of the former glory remain.

78.7.7 (875.4) The remnants of this, one of the oldest civilizations, are to be found in these regions of Mesopotamia and to the northeast and northwest. But still older vestiges of the days of Dalamatia exist under the waters of the Persian Gulf, and the first

زیر پایانه شرقی دریای مدیترانه در زیر آب نهفته است.

Eden lies submerged under the eastern end of the Mediterranean Sea.

8- سومریها — آخرین آندیها

هنگامی که آخرین پراکندگی آندیها ستون فقرات بیولوژیک تمدن بین‌النهرین را شکست، اقلیتی کوچک از این نژاد برتر در سرزمین آبا و اجدادی خویش نزدیک دهانه‌های رودخانه‌ها باقی ماندند. اینها سومریها بودند، و تا 6000 سال پیش از میلاد مسیح از نظر اصل و نسب به طور عمده آندی شده بودند، گرچه ماهیت فرهنگی آنان منحصراً نودی بود، و آنان به سنتهای باستانی دلمیشیا وفادار ماندند. با این حال، این سومریهای مناطق ساحلی آخرین آندیها در بین‌النهرین بودند. اما همانطور که در انواع مجسمه‌های یافت شده در گورهای این عصر مشخص است، نژادهای بین‌النهرین پیش از این تاریخ اخیر به کلی در هم آمیخته بودند.

در طول ایام سیل بود که شهر شوش به اندازه بسیار زیادی رونق یافت. شهر اول و پایین‌تر دچار سیل زدگی گردید، به طوری که شهر دوم یا بالاتر به عنوان مرکز اصلی هنرهای دستی خاص آن روز جانشین شهر پایین‌تر شد. با کاهش بعدی این سیلها، شهر اور مرکز صنعت سفالگری گردید. در حدود هفت هزار سال پیش اور در خلیج فارس بود، و رسوبات رودخانه از آن هنگام این سرزمین را تا سرحدات کنونی آن بالا-برده است. این استقرارگاهها به علت کارهای کنترل‌کننده بهتر و عریض‌تر شدن دهانه‌های رودخانه‌ها کمتر از سیل آسیب دیدند.

رویانندگان صلح‌جوی غلات در دره‌های دجله و فرات مدتها با حملات ناگهانی بربرهای ترکستان و فلات ایران مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. اما اکنون هجوم هماهنگ بر ضد دره فرات موجب خشکسالی فزاینده مراعات کوهستانی گردید. و این تهاجم بسیار جدی‌تر بود زیرا این گله‌داران و شکارچیان اطراف دارای تعداد زیادی اسبهای رام بودند. داشتن اسبها بود که به آنها مزیت نظامی فوق‌العاده‌ای نسبت به همسایگان غنی آنان در جنوب می‌داد. آنها در مدتی کوتاه تمامی بین‌النهرین را زیر پا گذاشتند و آخرین امواج فرهنگ را که در سراسر اروپا، آسیای غربی، و شمال آفریقا گسترش یافت، به جلو سوق دادند.

این فاتحان بین‌النهرین بسیاری از تیره‌های بهتر آندی نژادهای مختلط شمالی ترکستان از جمله برخی از تیره‌های آمسان را در صفوف خویش حمل می‌نمودند. این قبایل کمتر پیشرفته اما توانمندتر شمالی به سرعت و با میل و رغبت باقیمانده تمدن بین‌النهرین را جذب نموده و در مدتی کم به صورت آن مردمان مختلطی درآمدند که در آغاز وقایع تاریخی در دره فرات یافت می‌شوند. آنها به سرعت بسیاری از جوانب تمدن در حال گذار بین‌النهرین را احیا نمودند، و هنرهای قبایل دره و بیشتر فرهنگ سومریها را پذیرا شدند. آنها حتی در صدد این برآمدند که برج سوم بابل را بنا نهند و بعدها این کلمه را

8. THE SUMERIANS — LAST OF THE ANDITES

^{7881 (8759)} When the last Andite dispersion broke the biologic backbone of Mesopotamian civilization, a small minority of this superior race remained in their homeland near the mouths of the rivers. These were the Sumerians, and by 6000 B.C. they had become largely Andite in extraction, though their culture was more exclusively Nodite in character, and they clung to the ancient traditions of Dalamatia. Nonetheless, these Sumerians of the coastal regions were the last of the Andites in Mesopotamia. But the races of Mesopotamia were already thoroughly blended by this late date, as is evidenced by the skull types found in the graves of this era.

^{7882 (8759)} It was during the floodtimes that Susa so greatly prospered. The first and lower city was inundated so that the second or higher town succeeded the lower as the headquarters for the peculiar artcrafts of that day. With the later diminution of these floods, Ur became the center of the pottery industry. About seven thousand years ago Ur was on the Persian Gulf, the river deposits having since built up the land to its present limits. These settlements suffered less from the floods because of better controlling works and the widening mouths of the rivers.

^{7883 (8757)} The peaceful grain growers of the Euphrates and Tigris valleys had long been harassed by the raids of the barbarians of Turkestan and the Iranian plateau. But now a concerted invasion of the Euphrates valley was brought about by the increasing drought of the highland pastures. And this invasion was all the more serious because these surrounding herdsmen and hunters possessed large numbers of tamed horses. It was the possession of horses which gave them a tremendous military advantage over their rich neighbors to the south. In a short time they overran all Mesopotamia, driving forth the last waves of culture which spread out over all of Europe, western Asia, and northern Africa.

^{7884 (8761)} These conquerors of Mesopotamia carried in their ranks many of the better Andite strains of the mixed northern races of Turkestan, including some of the Adamson stock. These less advanced but more vigorous tribes from the north quickly and willingly assimilated the residue of the civilization of Mesopotamia and presently developed into those mixed peoples found in the Euphrates valley at the beginning of historic annals. They quickly revived many phases of the passing civilization of Mesopotamia, adopting the arts of the valley tribes

به عنوان نام ملی خویش برگزیدند.

هنگامی که این سوارکاران بربری تمامی دره فرات را از شمال شرقی مورد تاخت و تاز قرار دادند، بر بقایای آندیهای که در حوالی دهانه رودخانه در خلیج فارس زندگی می‌کردند استیلا یافتند. این سومریها به علت هوش برتر، سلاحهای بهتر، و سیستم گسترده کاتالهای نظامی خویش که ضمیمه‌ای بر طرح آبیاری حوضچه‌های به هم پیوسته آنان بود، قادر بودند از خود دفاع کنند. آنها مردمی متحد بودند زیرا یک مذهب گروهی یکسان داشتند. از این رو منتها پس از این که همسایگان شمال غربی آنها به ممالک شهری منزوی و کوچک تجزیه شوند، قادر بودند تمامیت نژادی و ملی خویش را حفظ نمایند. هیچیک از این گروههای شهری نتوانستند بر سومریهای متحد چیره شوند.

و مهاجمان شمالی به زودی یاد گرفتند به این سومریهای صلح دوست اعتماد نموده و آنان را به عنوان آموزگاران و مدیران توانمند ارج نهند. آنها بسیار مورد احترام واقع شدند و تمامی مردمان در شمال و از مصر در غرب تا هند در شرق آنان را به عنوان آموزگاران هنر و صنعت، به عنوان مدیران بازرگانی، و به مثابه حکمرانان مدنی می‌طلبیدند.

بعد از فروپاشی اتحادیه آغازین سومری، ممالک شهری دوران بعد توسط نوادگان مرتد کاهنان شیث مورد حکومت واقع شدند. تنها زمانی که این کاهنان شهرهای مجاور را تصرف کردند، خود را شاه نامیدند. پادشاهان شهری دوران بعد به علت حسادت به خدای یکدیگر نتوانستند پیش از روزگاران سارگن اتحادیه‌های نیرومندی تشکیل دهند. هر شهر معتقد بود خدای شهر او از کلیه خدایان دیگر برتر است، و از این رو آنها از فرمانبرداری از یک رهبر مشترک امتناع می‌ورزیدند.

پایان این مدت طولانی حکومت ضعیف کاهنان شهری با سارگن، کاهن کیش، که خود را پادشاه اعلام نمود و شروع به تصرف تمامی بین‌النهرین و سرزمینهای مجاور کرد، خاتمه یافت. و برای آن دوران، این ممالک شهری و این که هر شهر تحت فرمانروایی و استیلا یک کاهن قرار داشته باشد و دارای خدای شهری و آیین و رسوم خویش باشد پایان یافت.

پس از تجزیه این اتحادیه کیش برای مدتی طولانی یک جنگ دائم میان این شهرهای دره‌ای بر سر حاکمیت حاصل گشت. و حکمرانی بین سومر، اکد، کیش، ارک، اور، و شوش به طور گوناگون در تغییر بود.

در حدود 2500 سال پیش از میلاد مسیح، سومریها به دست سوئیها و گوئیهای شمالی به شدت به قهقرا رفتند. لاگاش، پایتخت سومریها که برای مقابله با سیل در یک نقطه مرتفع ساخته شده بود و از گون گردید. ارک پس از سقوط اکد برای سی سال دوام آورد. تا هنگام استقرار حکومت حمورابی، سومریها به داخل صفوف سامیهای شمالی جذب شده بودند، و آندیهای بین‌النهرینی از صفحات تاریخ خارج شده بودند.

and much of the culture of the Sumerians. They even sought to build a third tower of Babel and later adopted the term as their national name.

7885 (8762) When these barbarian cavalymen from the northeast overran the whole Euphrates valley, they did not conquer the remnants of the Andites who dwelt about the mouth of the river on the Persian Gulf. These Sumerians were able to defend themselves because of superior intelligence, better weapons, and their extensive system of military canals, which were an adjunct to their irrigation scheme of interconnecting pools. They were a united people because they had a uniform group religion. They were thus able to maintain their racial and national integrity long after their neighbors to the northwest were broken up into isolated city-states. No one of these city groups was able to overcome the united Sumerians.

7886 (8763) And the invaders from the north soon learned to trust and prize these peace-loving Sumerians as able teachers and administrators. They were greatly respected and sought after as teachers of art and industry, as directors of commerce, and as civil rulers by all peoples to the north and from Egypt in the west to India in the east.

7887 (8764) After the breakup of the early Sumerian confederation the later city-states were ruled by the apostate descendants of the Sethite priests. Only when these priests made conquests of the neighboring cities did they call themselves kings. The later city kings failed to form powerful confederations before the days of Sargon because of deity jealousy. Each city believed its municipal god to be superior to all other gods, and therefore they refused to subordinate themselves to a common leader.

7888 (8765) The end of this long period of the weak rule of the city priests was terminated by Sargon, the priest of Kish, who proclaimed himself king and started out on the conquest of the whole of Mesopotamia and adjoining lands. And for the time, this ended the city-states, priest-ruled and priest-ridden, each city having its own municipal god and its own ceremonial practices.

7889 (8766) After the breakup of this Kish confederation there ensued a long period of constant warfare between these valley cities for supremacy. And the rulership variously shifted between Sumer, Akkad, Kish, Erech, Ur, and Susa.

7890 (8771) About 2,500 B.C. the Sumerians suffered severe reverses at the hands of the northern Suites and Guites. Lagash, the Sumerian capital built on flood mounds, fell. Erech held out for thirty years after the fall of Akkad. By the time of the establishment of the rule of Hammurabi the Sumerians had become absorbed into the ranks of the northern Semites, and the Mesopotamian Andites passed from the pages of history.

از 2500 سال تا 2000 سال پیش از میلاد مسیح، کوچ‌گران از نواحی اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام در حال یکه‌تازی بودند. نریها در بر گیرنده آخرین فوران گروه خزری متعلق به نوادگان بین‌النهرینی نژادهای مختلط اندانی و آندی بودند. آنچه که بربرها نتوانستند در نابودی بین‌النهرین به اجرا گذارند، تغییرات متعاقب جوی با موفقیت آن را به انجام رساندند.

و این داستان نژاد بنفش پس از روزگاران آدم و سرنوشت سرزمین آنها بین دجله و فرات است. تمدن باستانی آنها به سبب مهاجرت مردمان برتر به خارج و مهاجرت همسایگان پست‌تر آنها به داخل سرانجام سقوط کرد. اما مدتها پیش از این که سوارکاران بربری دره را تصرف کنند، بیشتر فرهنگ باغ به آسیا، آفریقا، و اروپا گسترش یافت و در آنجا مخمرهایی را که به تمدن قرن بیستم یورنیشیا منجر شده است ایجاد نمود.

[عرضه شده توسط یک فرشته اعظم نبادان.]

^{788.11 (877.2)} From 2,500 to 2,000 B.C. the nomads were on a rampage from the Atlantic to the Pacific. The Nerites constituted the final eruption of the Caspian group of the Mesopotamian descendants of the blended Andonite and Andite races. What the barbarians failed to do to effect the ruination of Mesopotamia, subsequent climatic changes succeeded in accomplishing.

^{788.12 (877.3)} And this is the story of the violet race after the days of Adam and of the fate of their homeland between the Tigris and Euphrates. Their ancient civilization finally fell due to the emigration of superior peoples and the immigration of their inferior neighbors. But long before the barbarian cavalymen conquered the valley, much of the Garden culture had spread to Asia, Africa, and Europe, there to produce the ferments which have resulted in the twentieth-century civilization of Urantia.

^{788.13 (877.4)} [Presented by an Archangel of Nebadon.]

مقاله 79. گسترش آندیها در خاور

⇨ 080

کتاب یورنشیا

⇨ 078

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 79

گسترش آندیها در خاور

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آندیهای ترکستان
- 2- تسخیر هند توسط آندیها
- 3- هندوستان درآویدی
- 4- تهاجم آریاییها به هند
- 5- انسان سرخ و انسان زرد
- 6- سرآغاز تمدن چین
- 7- آندیها به چین وارد می‌شوند
- 8- تمدن بعدی چین

مقدمه مقاله

آسیا سرزمین آبا و اجدادی نژاد بشری است. در یک شبه جزیره جنوبی این قاره بود که اندان و فانتا متولد شدند. در کوهسارهای آنچه که اکنون افغانستان می‌باشد، نواده آنان بنّان یک مرکز بدوی فرهنگی را که برای بیش از نیم میلیون سال تداوم یافت بنیان نهاد. اینجا در این کانون شرقی نژاد بشری، مردمان سنگیک از نسل اندانی متمایز بودند، و آسیا اولین خانه آنان، اولین شکارگاه آنان، و اولین رزمگاه آنان بود. جنوب غربی آسیا شاهد تمدنهای پی در پی دلمیشیاییها، نودیها، آدمیها، و آندیها بود، و پتانسیلهای تمدن امروزی از این مناطق به دنیا گسترش یافت.

1- آندیهای ترکستان

برای بیش از بیست و پنج هزار سال، تا تقریباً 2000 سال پیش از میلاد مسیح، قلب آسیا - اروپا غالباً، گر چه به طور کاهش یابنده، اندی بود. در سرزمینهای پست ترکستان، آندیها به سوی غرب در اطراف دریاچه‌های درون مرزی به داخل اروپا گردش نمودند،

PAPER 79

ANDITE EXPANSION IN THE ORIENT

SECTIONS

Introduction

1. The Andites of Turkestan
2. The Andite Conquest of India
3. Dravidian India
4. The Aryan Invasion of India
5. Red Man and Yellow Man
6. Dawn of Chinese Civilization
7. The Andites Enter China
8. Later Chinese Civilization

INTRODUCTION

^{79.01 (878.1)} ASIA is the homeland of the human race. It was on a southern peninsula of this continent that Andon and Fonta were born; in the highlands of what is now Afghanistan, their descendant Badonan founded a primitive center of culture that persisted for over one-half million years. Here at this eastern focus of the human race the Sangik peoples differentiated from the Andonic stock, and Asia was their first home, their first hunting ground, their first battlefield. Southwestern Asia witnessed the successive civilizations of Dalamatians, Nodites, Adamites, and Andites, and from these regions the potentials of modern civilization spread to the world.

1. THE ANDITES OF TURKESTAN

^{79.1.1 (878.2)} For over twenty-five thousand years, on down to nearly 2000 B.C., the heart of Eurasia was predominantly, though diminishingly, Andite. In the lowlands of Turkestan the Andites made the westward turning around the inland lakes into

ضمن این که از کوهسارهای این ناحیه به سوی شرق رخنه کردند. ترکستان شرقی (سین‌کیانگ) و تا حد کمتری تبت، دروازه‌های باستانی بودند که این مردمان بین‌النهرین از میان آنان به کوههای سرزمینهای شمالی انسانهای زرد نفوذ کردند. رخنه اندیها به هند از کوهسارهای ترکستان به داخل پنجاب و از چراگاههای ایران از طریق بلوچستان پیش رفت. این مهاجرتهای پیشین به هیچ وجه کشورگشایی نبودند، بلکه حرکت مداوم قبایل آندی به داخل غرب هندوستان و چین بودند.

برای تقریباً پانزده هزار سال مراکز فرهنگ آمیخته آندی در حوزه رود تاریم در سین‌کیانگ و به سوی جنوب در نواحی کوهستانی تبت، یعنی جایی که اندیها و اندانیا به طور گسترده در هم آمیخته بودند، تداوم یافت. دره تاریم، شرقی‌ترین پایگاه فرهنگ واقعی آندی بود. آنها در اینجا استقرارگاههای خود را ساختند و با چینی‌های مرقی در سمت شرق و با اندانیا در سمت شمال به روابط بازرگانی وارد شدند. در آن روزها ناحیه تاریم یک سرزمین حاصلخیز بود؛ بارندگی فراوان بود. در سمت شرق، گبی یک علفزار باز بود، جایی که در آن گله‌داران به تدریج به کشاورزی رو می‌آوردند. هنگامی که بادهای بارانی به سوی جنوب شرقی تغییر جهت دادند این تمدن از بین رفت، اما در روزگار خود، آن با خود بین‌النهرین هم‌وردی می‌کرد.

تا 8000 سال پیش از میلاد مسیح بی‌آب و علفی به کندی فزاینده نواحی کوهستانی آسیای مرکزی شروع به راندن اندیها به نقاط تحتانی رودخانه و سواحل دریا نمود. این خشکی فزاینده نه فقط آنها را به دره‌های رودخانه‌های نیل، فرات، سند، و زرد راند، بلکه یک رویداد جدید در تمدن آندی ایجاد کرد. یک طبقه جدید از انسانها، بازرگانان، به تعداد زیاد شروع به پدیدار شدن نمودند.

هنگامی که شرایط جوی شکار را برای آندیهای در حال مهاجرت غیرسودمند ساخت، آنها مسیر تکاملی نژادهای قدیمی‌تر را از طریق گله‌دار شدن دنبال ننمودند. بازرگانی و زندگی شهری پدیدار شد. از مصر تا بین‌النهرین و ترکستان، تا رودخانه‌های چین و هند، قبایل بسیار متمدن‌تر در شهرهای مختص تولید و بازرگانی شروع به اجتماع نمودند. آدنیا که در نزدیکی شهر کنونی عشق‌آباد واقع شده است، به متروپولیس تجاری آسیای مرکزی تبدیل شد. تجارت در سنگ، فلز، چوب، و سفالگری در زمین و آب، هر دو، شتاب یافت.

اما خشکسالی پیوسته فزاینده به تدریج موجب خروج عظیم آندیها از سرزمینهای جنوب و شرق دریای خزر گردید. اوج مهاجرت از سوی شمال به سوی جنوب شروع به تغییر جهت دادن نمود، و سوارکاران بابلی به داخل بین‌النهرین شروع به حرکت نمودند.

خشکسالی فزاینده در آسیای مرکزی بیشتر سبب کاهش جمعیت شد و باعث این شد که این مردمان کمتر جنگ طلب شوند. و هنگامی که بارندگی کاهش یابنده در سمت شمال موجب راندن اندانیهای بیابانگرد به سوی

Europe, while from the highlands of this region they infiltrated eastward. Eastern Turkestan (Sinkiang) and, to a lesser extent, Tibet were the ancient gateways through which these peoples of Mesopotamia penetrated the mountains to the northern lands of the yellow men. The Andite infiltration of India proceeded from the Turkestan highlands into the Punjab and from the Iranian grazing lands through Baluchistan. These earlier migrations were in no sense conquests; they were, rather, the continual drifting of the Andite tribes into western India and China.

79.1.2 (878.3) For almost fifteen thousand years centers of mixed Andite culture persisted in the basin of the Tarim River in Sinkiang and to the south in the highland regions of Tibet, where the Andites and Andonites had extensively mingled. The Tarim valley was the easternmost outpost of the true Andite culture. Here they built their settlements and entered into trade relations with the progressive Chinese to the east and with the Andonites to the north. In those days the Tarim region was a fertile land; the rainfall was plentiful. To the east the Gobi was an open grassland where the herders were gradually turning to agriculture. This civilization perished when the rain winds shifted to the southeast, but in its day it rivaled Mesopotamia itself.

79.1.3 (879.4) By 8000 B.C. the slowly increasing aridity of the highland regions of central Asia began to drive the Andites to the river bottoms and the seashores. This increasing drought not only drove them to the valleys of the Nile, Euphrates, Indus, and Yellow rivers, but it produced a new development in Andite civilization. A new class of men, the traders, began to appear in large numbers.

79.1.4 (879.1) When climatic conditions made hunting unprofitable for the migrating Andites, they did not follow the evolutionary course of the older races by becoming herders. Commerce and urban life made their appearance. From Egypt through Mesopotamia and Turkestan to the rivers of China and India, the more highly civilized tribes began to assemble in cities devoted to manufacture and trade. Adonia became the central Asian commercial metropolis, being located near the present city of Ashkhabad. Commerce in stone, metal, wood, and pottery was accelerated on both land and water.

79.1.5 (879.2) But ever-increasing drought gradually brought about the great Andite exodus from the lands south and east of the Caspian Sea. The tide of migration began to veer from northward to southward, and the Babylonian cavalymen began to push into Mesopotamia.

79.1.6 (879.3) Increasing aridity in central Asia further operated to reduce population and to render these people less warlike; and when the diminishing rainfall to the north forced the nomadic Andonites

جنوب گردید، خروج عظیم آندیها از ترکستان صورت گرفت. این حرکت نهایی به اصطلاح آریاییها به داخل خاور نزدیک و هند است. آن موجب آن پراکندگی طولانی نوادگان مختلط آدم بود که در طی آن هر آسیایی و بیشتر مردمان جزایر اقیانوس آرام به وسیله این نژادهای برتر تا اندازه‌ای بهبود یافتند.

بدین ترتیب ضمن این که آندیها در سرتاسر نیم کره شرقی پراکنده شدند، از سرزمینهای آبا و اجدادی خود در بین‌النهرین و ترکستان محروم گشتند. زیرا این حرکت گسترده آندیها به سوی جنوب بود که تعداد آندیها در آسیای مرکزی را تا تقریباً نقطه نابودی کاهش داد.

اما حتی در قرن بیستم بعد از مسیح همانطور که به وسیله انواع مردم مو بور که گاهی اوقات در این نواحی یافت می‌شوند مشاهده می‌شود، آثاری از خون آندی در میان مردمان توران و تبت وجود دارد. شرح وقایع اولیه چینی وجود چادرنشینان مو قرمز را در شمال اسکانگاههای صلحجوی رودخانه زرد ثبت می‌کند، و هنوز نقاشیهایی به جا مانده است که هم وجود آندیهای مو بور و هم انواع مغولی سبزه را در حوزه رود تاریم در زمانهای بسیار دور پیشین به درستی ثبت می‌کند.

آخرین تجلی بزرگ نابغه پیشین نظامی آندیهای آسیای مرکزی در سال 1200 پس از میلاد مسیح بود، یعنی هنگامی که مغولها تحت رهبری چنگیز خان شروع به تصرف قسمت بزرگتر قاره آسیا نمودند. و مثل آندیهای قدیم، این جنگجویان وجود "یگانه خدای آسمان" را اعلام نمودند. فروپاشی زودرس امپراتوری آنان تبادل فرهنگی بین باختر و خاور را برای مدتی طولانی به تأخیر انداخت و رشد مفهوم یکتاپرستی را در آسیا به اندازه زیاد با کاستی مواجه نمود.

2- تسخیر هند توسط آندیها

هند تنها سرزمینی است که در آن تمامی نژادهای یورنیشیا در هم ادغام شدند، و تهاجم آندیها آخرین نژاد را اضافه نمود. در کوهسارهای شمال غربی هند، نژادهای سنگیک به وجود آمدند، و بدون استثنا اعضای هر نژاد در روزهای نخستین خود به شبه جزیره هند رخنه نمودند، و ناهمگن‌ترین اختلاط نژادی را که تاکنون در یورنیشیا وجود داشته است پشت سرشان باقی گذارند. هند باستان برای نژادهای مهاجر به عنوان یک حوزه دریافتی عمل می‌نمود. مبدأ شبه جزیره سابقاً تا اندازه‌ای باریکتر از زمان حال بود، و بیشتر بخش دلتای رودخانه‌های گنگ و سند کار پنجاه هزار سال اخیر است.

آغازین‌ترین اختلاطهای نژادی در هند آمیخته‌ای از نژادهای مهاجر سرخ و زرد با اندانیهای بومی بودند. این گروه بعدها از طریق جذب قسمت بیشتر مردمان منقرض شرقی سبز و نیز تعداد زیادی از نژاد نارنجی تضعیف شد، و از طریق آمیختگی محدود با انسان آبی اندکی بهبود یافت، اما از طریق جذب شمار زیادی از نژاد نیلی به طور فوق‌العاده متحمل زیان گشت. اما به اصطلاح بومیهای هند به سختی معرف این مردم اولیه هستند. آنها به بیان دقیق‌تر پست‌ترین اقلیت جنوبی و شرقی هستند که

southward, there was a tremendous exodus of Andites from Turkestan. This is the terminal movement of the so-called Aryans into the Levant and India. It culminated that long dispersal of the mixed descendants of Adam during which every Asiatic and most of the island peoples of the Pacific were to some extent improved by these superior races.

79:17 (879:4) Thus, while they dispersed over the Eastern Hemisphere, the Andites were dispossessed of their homelands in Mesopotamia and Turkestan, for it was this extensive southward movement of Andonites that diluted the Andites in central Asia nearly to the vanishing point.

79:18 (879:5) But even in the twentieth century after Christ there are traces of Andite blood among the Turanian and Tibetan peoples, as is witnessed by the blond types occasionally found in these regions. The early Chinese annals record the presence of the red-haired nomads to the north of the peaceful settlements of the Yellow River, and there still remain paintings which faithfully record the presence of both the blond-Andite and the brunet-Mongolian types in the Tarim basin of long ago.

79:19 (879:6) The last great manifestation of the submerged military genius of the central Asiatic Andites was in A.D. 1200, when the Mongols under Genghis Khan began the conquest of the greater portion of the Asiatic continent. And like the Andites of old, these warriors proclaimed the existence of "one God in heaven." The early breakup of their empire long delayed cultural intercourse between Occident and Orient and greatly handicapped the growth of the monotheistic concept in Asia.

2. THE ANDITE CONQUEST OF INDIA

79:21 (879:7) India is the only locality where all the Urantia races were blended, the Andite invasion adding the last stock. In the highlands northwest of India the Sangik races came into existence, and without exception members of each penetrated the subcontinent of India in their early days, leaving behind them the most heterogeneous race mixture ever to exist on Urantia. Ancient India acted as a catch basin for the migrating races. The base of the peninsula was formerly somewhat narrower than now, much of the deltas of the Ganges and Indus being the work of the last fifty thousand years.

79:22 (879:8) The earliest race mixtures in India were a blending of the migrating red and yellow races with the aboriginal Andonites. This group was later weakened by absorbing the greater portion of the extinct eastern green peoples as well as large numbers of the orange race, was slightly improved through limited admixture with the blue man, but suffered exceedingly through assimilation of large numbers of the indigo race. But the so-called

به وسیله آندیهای اولیه یا هم نژادان آریایی‌شان که بعدها ظاهر شدند هرگز به طور کامل جذب نشدند.

تا 20,000 سال پیش از میلاد مسیح جمعیت غرب هند با خون تبار آدم رنگ گرفته بود، و هرگز در تاریخ یورنشیا هیچ مردمی چندین نژاد متفاوت را چنین در نیامیخته بود. اما تاسف‌آور بود که تیره‌های ثانویه سنگیک استیلا یافتند، و این یک مصیبت واقعی بود که انسان آبی و سرخ هر دو از این سرزمین اختلاط نژادی زمانهای دور پیشین به اندازه بسیار زیاد مفقود بودند. بخش بیشتری از تیره‌های سنگیک اولیه می‌توانستند در جهت بهبود آنچه که می‌توانست حتی یک تمدن بزرگتر باشد به اندازه زیاد کمک کنند. همانطور که اتفاق افتاد، انسان سرخ داشت خود را در قاره آمریکا نابود می‌ساخت، انسان آبی در اروپا در شادی به سر می‌برد، و نوادگان اولیه آدم (و بیشتر انسانهای بعد) چه در هند، آفریقا، یا جاهای دیگر، تمایل اندکی برای اختلاط با مردمان تیره رنگتر نشان می‌دادند.

در حدود 15,000 سال پیش از میلاد مسیح فشار فزاینده جمعیت در سراسر ترکستان و ایران موجب اولین حرکت به راستی گسترده آندیها به سوی هند گردید. برای بیش از پانزده قرن این مردمان برتر از طریق کوهسارهای بلوچستان روانه گردیدند و در سراسر دره‌های رودخانه‌های سند و گنگ و با حرکت آرام به سوی جنوب در داخل فلات دکن پراکنده گشتند. این فشار آندیها از شمال غربی بسیاری از انسانهای پستتر جنوبی و شرقی را به داخل برمه و جنوب چین راند، اما نه در حد کافی که بتواند مهاجمان را از نابودی نژادی نجات دهد.

شکست هند برای دستیابی به هژمونی آسیا - اروپا به اندازه زیادی به ویژگیهای جغرافیایی مربوط بود. فشار جمعیت از شمال اکثریت مردم را فقط به سمت جنوب راند و در داخل منطقه در حال تقلیل دکن که از همه سو توسط دریا احاطه شده بود ازدحام ایجاد نمود. اگر سرزمینهای مجاوری برای مهاجرت وجود می‌داشت، آنگاه انسانهای پستتر از همه سو با ازدحام مواجه می‌شدند، و تیره‌های برتر به تمدن بالاتری دست می‌یافتند.

انطور که واقع شد، این کشورگشایان اولیه آندی از طریق برقراری محدودیتهای سخت پیرامون ازدواج بین نژادی برای حفظ هویت خویش و ممانعت از افزایش احاطه نژادی به تلاشی نومیدانه دست زدند. با این وجود، آندیها تا 10,000 سال پیش از میلاد مسیح دچار اختلاط شده بودند، اما تمامی توده مردم از طریق این جذب به گونه‌ای آشکار بهبود یافته بودند.

اختلاط نژادی همیشه سودمند است، به این جهت که به تنوع فرهنگی کمک می‌کند و شرایط را برای یک تمدن پیشرفته فراهم می‌سازد، اما اگر عناصر پستتر تیره‌های نژادی مسلط باشند عمر چنین دستاوردهایی کوتاه خواهد بود. یک فرهنگ چند زبانه فقط زمانی می‌تواند حفظ شود که تیره‌های برتر در حدی قابل اطمینان بیش از تیره پستتر در میان خود تولید مثل

aborigines of India are hardly representative of these early people; they are rather the most inferior southern and eastern fringe, which was never fully absorbed by either the early Andites or their later appearing Aryan cousins.

^{79.23 (880.1)} By 20,000 B.C. the population of western India had already become tinged with the Adamic blood, and never in the history of Urantia did any one people combine so many different races. But it was unfortunate that the secondary Sangik strains predominated, and it was a real calamity that both the blue and the red man were so largely missing from this racial melting pot of long ago; more of the primary Sangik strains would have contributed very much toward the enhancement of what might have been an even greater civilization. As it developed, the red man was destroying himself in the Americas, the blue man was disporting himself in Europe, and the early descendants of Adam (and most of the later ones) exhibited little desire to admix with the darker colored peoples, whether in India, Africa, or elsewhere.

^{79.24 (880.2)} About 15,000 B.C. increasing population pressure throughout Turkestan and Iran occasioned the first really extensive Andite movement toward India. For over fifteen centuries these superior peoples poured in through the highlands of Baluchistan, spreading out over the valleys of the Indus and Ganges and slowly moving southward into the Deccan. This Andite pressure from the northwest drove many of the southern and eastern inferiors into Burma and southern China but not sufficiently to save the invaders from racial obliteration.

^{79.25 (880.3)} The failure of India to achieve the hegemony of Eurasia was largely a matter of topography; population pressure from the north only crowded the majority of the people southward into the decreasing territory of the Deccan, surrounded on all sides by the sea. Had there been adjacent lands for emigration, then would the inferiors have been crowded out in all directions, and the superior stocks would have achieved a higher civilization.

^{79.26 (880.4)} As it was, these earlier Andite conquerors made a desperate attempt to preserve their identity and stem the tide of racial engulfment by the establishment of rigid restrictions regarding intermarriage. Nonetheless, the Andites had become submerged by 10,000 B.C., but the whole mass of the people had been markedly improved by this absorption.

^{79.27 (880.5)} Race mixture is always advantageous in that it favors versatility of culture and makes for a progressive civilization, but if the inferior elements of racial stocks predominate, such achievements will be short-lived. A polyglot culture can be preserved only if the superior stocks reproduce themselves in a safe margin over the inferior. Unrestrained

نمایند. از دیاد مهار ناشده تیره‌های پست‌تر با تولید مثل کاهش یابنده تیره‌های برتر به طور قطع برای یک تمدن فرهنگی انتحاری است.

اگر تعداد کشورگشایان آندی سه برابر آنچه که بودند می‌بود، یا اگر آنان یک سوم از نامطلوب‌ترین ساکنان در هم آمیخته نارجی - سبز - نیلی را بیرون رانده یا نابود می‌کردند، در آن صورت هند یکی از مراکز پیشگام تمدن فرهنگی دنیا می‌شد و بدون شک بخش بیشتری از امواج آتی بین‌النهرینها را که به داخل ترکستان و از آن جا به سوی شمال به اروپا سرازیر شدند جذب می‌کرد.

3- هندوستان در اویدی

در آمیختن کشورگشایان آندی هند با تیره بومی نهایتاً به آن مردم آمیخته‌ای که در اویدی نامیده شده‌اند انجامید. در اویدیهای پیشین و خالص‌تر برای پیشرفت فرهنگی از ظرفیت زیادی برخوردار بودند، که با کاهش تدریجی میراث آندی آنها مداوماً تضعیف می‌گشت. و این چیزی است که تمدن در حال شکوفایی هند را تقریباً در دوازده هزار سال پیش نابود ساخت. اما تزیق حتی این قدر کم از خون آدم، در تکامل اجتماعی شتاب چشمگیری ایجاد نمود. این تیره مختلط متنوع‌ترین تمدنی را که در آن هنگام در زمین بودند فوراً ایجاد نمود.

مدتی نه چندان زیاد پس از فتح هند، آندیهای در اویدی ارتباط نژادی و فرهنگی خود را با بین‌النهرین از دست دادند، اما گشایش بعدی خطوط دریایی و مسیرهای کاروانی، این ارتباطات را مجدداً برقرار نمود. و هیچگاه ظرف ده هزار سال گذشته هند با بین‌النهرین در غرب و چین در شرق به طور کامل بی‌ارتباط نبوده است، گر چه موانع کوهستانی مراوده با غرب را به اندازه زیاد تسهیل می‌ساخت.

تاریخ فرهنگ برتر و تمایلات مذهبی مردمان هند به ایام اولیه سلطه در اویدیها باز می‌گردد، و بخشاً به این علت است که بسیاری از کاهنان شیت در تهاجمات اولیه آندیها و بعدی آریاییها، هر دو، وارد هند شدند. از این رو رشته یکتاپرستی که در تاریخ مذهبی هند جاری است از تعالیم آرمیها در باغ دوم ناشی می‌شود.

در حدود 16,000 سال پیش از میلاد مسیح یک گروه از یکصد کاهن شیتی به هند وارد شدند و تقریباً به استیلائی مذهبی نیمه غربی آن مردم چند زبانه دست یافتند. اما مذهب آنان دوام نیاورد. ظرف پنج هزار سال دکترین تثلیث بهستی آنان به سمبل سه‌گانه خدای آتش تنزل یافته بود.

اما برای بیش از هفت هزار سال، تا پایان دوران مهاجرتهای آندیها، وضعیت مذهبی ساکنان هند بسیار بالاتر از وضعیت مذهبی دنیا در کل بود. در طی این ایام هند توانست تمدن پیشگام فرهنگی، مذهبی، فلسفی، و

multiplication of inferiors, with decreasing reproduction of superiors, is unfailingly suicidal of cultural civilization.

79.28 (881.6) Had the Andite conquerors been in numbers three times what they were, or had they driven out or destroyed the least desirable third of the mixed orange-green-indigo inhabitants, then would India have become one of the world's leading centers of cultural civilization and undoubtedly would have attracted more of the later waves of Mesopotamians that flowed into Turkestan and thence northward to Europe.

3. DRAVIDIAN INDIA

79.31 (881.1) The blending of the Andite conquerors of India with the native stock eventually resulted in that mixed people which has been called Dravidian. The earlier and purer Dravidians possessed a great capacity for cultural achievement, which was continuously weakened as their Andite inheritance became progressively attenuated. And this is what doomed the budding civilization of India almost twelve thousand years ago. But the infusion of even this small amount of the blood of Adam produced a marked acceleration in social development. This composite stock immediately produced the most versatile civilization then on earth.

79.32 (881.2) Not long after conquering India, the Dravidian Andites lost their racial and cultural contact with Mesopotamia, but the later opening up of the sea lanes and the caravan routes re-established these connections; and at no time within the last ten thousand years has India ever been entirely out of touch with Mesopotamia on the west and China to the east, although the mountain barriers greatly favored western intercourse.

79.33 (881.3) The superior culture and religious leanings of the peoples of India date from the early times of Dravidian domination and are due, in part, to the fact that so many of the Sethite priesthood entered India, both in the earlier Andite and in the later Aryan invasions. The thread of monotheism running through the religious history of India thus stems from the teachings of the Adamites in the second garden.

79.34 (881.4) As early as 16,000 B.C. a company of one hundred Sethite priests entered India and very nearly achieved the religious conquest of the western half of that polyglot people. But their religion did not persist. Within five thousand years their doctrines of the Paradise Trinity had degenerated into the triune symbol of the fire god.

79.35 (881.6) But for more than seven thousand years, down to the end of the Andite migrations, the religious status of the inhabitants of India was far above that of the world at large. During these times

تجاری دنیا را ایجاد نماید. و در شرایط فقدان انقیاد کامل آندیها به وسیله مردمان جنوب، این سرنوشت احتمالاً تحقق می‌یافت.

مراکز فرهنگی در اویدیها در دره رودها، عمدتاً رودخانه‌های سند و گنگ، و در دکن در امتداد سه رودخانه بزرگی که از میان کوههای شرقی گات به دریا جاری است، واقع شده بودند. اسکانگاههای مجاور کرانه‌های کوههای غربی گات اهمیت خویش را مدیون روابط کرانه‌ای با سومر بودند.

در اویدیها در زمرة باستانی‌ترین مردمانی بودند که به شهرسازی پرداخته و از طریق زمین و دریا، هر دو، درگیر یک کار گسترده صادرات و واردات شدند. تا 7000 سال پیش از میلاد مسیح کاروانهای شتر سفرهای مرتبی به اقصی نقاط بین‌النهرین می‌کردند. سفرهای دریایی در اویدیها در امتداد ساحل به آن سوی دریای عربی، به شهرهای سومری خلیج فارس پیش می‌رفت و به آبهای خلیج بنگال تا شرق هند با مخاطره صورت می‌گرفت. یک حروف الفبا به همراه هنر نوشتن توسط این دریانوردان و تجار از سومر وارد شد.

این روابط تجاری به تنوع بخشیدن بیشتر یک فرهنگ جهان شهری به اندازه زیاد مساعدت نمود، و به ظهور زودرس بسیاری از اصلاحات و حتی تجملات حیات شهری منجر شد. هنگامی که آریاییهای ظهور یافته در دوران بعد به هند وارد شدند، در میان در اویدیها، هم نژادان آندی خویش را که در نژادهای سنگیک آمیخته شده بودند نشناختند، اما یک تمدن بسیار پیشرفته یافتند. در اویدیها به رغم محدودیتهای بیولوژیک یک تمدن برتر بنیاد نهادند. این تمدن در سرتاسر تمامی هند به خوبی اشاعه یافته بود و تا دوران امروز در دکن بقا یافته است.

4- تهاجم آریاییها به هند

دومین رخنه آندیها به هند، تهاجم آریاییها در طول یک دوره تقریباً پانصد ساله در وسط هزاره سوم پیش از مسیح بود. این مهاجرت خروج نهایی آندیها را از سرزمینهایشان در ترکستان نشان نمود.

مراکز اولیه آریاییها در نیمه شمالی هند، عمدتاً در شمال غرب، پراکنده بودند. این مهاجمان هرگز تسخیر کشور را تکمیل نکردند و متعاقباً در این کوتاهی دستخوش نیستی گشتند، زیرا تعداد کمتر آنان آنها را نسبت به جذب توسط در اویدیهای جنوب که متعاقباً تمامی شبه جزیره را به استثنای استثنای وابسته به کوههای هیمالیا درنوردیدند، آسیبپذیر نمود.

آریاییها به جز در استانهای شمالی تأثیر نژادی بسیار اندکی روی هند باقی گذارند. در دکن تأثیر آنان بیش از نژادی، فرهنگی و مذهبی بود. تداوم بیشتر خون موسوم به آریایی در شمال هند نه فقط به سبب حضور

India bid fair to produce the leading cultural, religious, philosophic, and commercial civilization of the world. And but for the complete submergence of the Andites by the peoples of the south, this destiny would probably have been realized.

^{79.36 (881.6)} The Dravidian centers of culture were located in the river valleys, principally of the Indus and Ganges, and in the Deccan along the three great rivers flowing through the Eastern Ghats to the sea. The settlements along the seacoast of the Western Ghats owed their prominence to maritime relationships with Sumeria.

^{79.37 (881.7)} The Dravidians were among the earliest peoples to build cities and to engage in an extensive export and import business, both by land and sea. By 7000 B.C. camel trains were making regular trips to distant Mesopotamia; Dravidian shipping was pushing coastwise across the Arabian Sea to the Sumerian cities of the Persian Gulf and was venturing on the waters of the Bay of Bengal as far as the East Indies. An alphabet, together with the art of writing, was imported from Sumeria by these seafarers and merchants.

^{79.38 (881.8)} These commercial relationships greatly contributed to the further diversification of a cosmopolitan culture, resulting in the early appearance of many of the refinements and even luxuries of urban life. When the later appearing Aryans entered India, they did not recognize in the Dravidians their Andite cousins submerged in the Sangik races, but they did find a well-advanced civilization. Despite biologic limitations, the Dravidians founded a superior civilization. It was well diffused throughout all India and has survived on down to modern times in the Deccan.

4. THE ARYAN INVASION OF INDIA

^{79.41 (882.1)} The second Andite penetration of India was the Aryan invasion during a period of almost five hundred years in the middle of the third millennium before Christ. This migration marked the terminal exodus of the Andites from their homelands in Turkestan.

^{79.42 (882.2)} The early Aryan centers were scattered over the northern half of India, notably in the northwest. These invaders never completed the conquest of the country and subsequently met their undoing in this neglect since their lesser numbers made them vulnerable to absorption by the Dravidians of the south, who subsequently overran the entire peninsula except the Himalayan provinces.

^{79.43 (882.3)} The Aryans made very little racial impression on India except in the northern provinces. In the Deccan their influence was cultural and religious more than racial. The greater persistence of the so-called Aryan blood in northern

آنان در این مناطق در ارقام بیشتر بود، بلکه همچنین به این علت بود که آنها به وسیله کشورگشایان، بازرگانان، و مبلغین مذهبی دوران بعد تقویت شدند. درست تا اولین قرن پیش از مسیح، رخنه‌ای مداوم از خون آریایی به داخل پنجاب صورت می‌گرفت. آخرین هجوم مربوط به لشکرکشیهای مردمان یونان باستان بود.

در دشتهای رود گنگ آریاییها و دراویدیها سرانجام در آمیختند و فرهنگی پیشرفته به وجود آوردند، و بعدها این مرکز با معاصدهایی از شمال شرقی که از چین می‌آمد تقویت گردید.

در هند گهگاه بسیاری از انواع سازمانهای اجتماعی شکوفا می‌گردید، از سیستمهای نیمه دموکراتیک آریاییها گرفته تا اشکال مستبدانه و پادشاهی حکومتی. اما بیشترین ویژگی مشخص جامعه تداوم کاستهای بزرگ اجتماعی بود که در تلاش برای تداوم بخشیدن هویت نژادی به وسیله آریاییها ایجاد شده بود. این سیستم پر طول و تفصیل کاست تا زمان حال حفظ شده است.

از چهار کاست بزرگ، همگی به غیر از اولی در تلاشی بیهوده بنیاد نهاده شدند تا از اختلاط نژادی کشورگشایان آریایی با زیر فرمانان پستتر خویش ممانعت به عمل آورند. اما کاست اصلی، کاهنان آموزگار، از شیطیها برخاسته است. برهنه‌های قرن بیستم بعد از مسیح نوادگان بلافصل فرهنگی کاهنان باغ دوم هستند، گر چه تعالیم آنها از تعالیم نیاکان برجسته آنان به اندازه زیاد متفاوت است.

هنگامی که آریاییها به هند وارد شدند ایده خود را از الوهیت که در سنتهای دوام یافته مذهب باغ دوم حفظ شده بود با خود آوردند. اما کاهنان برهنه هرگز نتوانستند در برابر نیروی فزاینده بت پرستان که به وسیله تماس ناگهانی با مذاهب پستتر دکن بعد از محور نژادی آریاییها به وجود آمده بود تاب بیاورند. از این رو اکثریت عظیم مردم در اسارت خرافات برده‌ساز مذاهب پستتر قرار گرفتند. و بدین ترتیب چنین شد که هند نتوانست تمدن بالایی را که در ایام پیشین سایه افکننده بود ایجاد نماید.

بیداری معنوی قرن ششم پیش از مسیح در هند دوام نیاورد، و حتی پیش از تهاجم مجدی‌ها از بین رفت. اما روزی یک گاتامای بزرگتری ممکن است ظهور کند تا تمامی هند را در جستجو برای خدای زنده رهبری کند، و در آن هنگام دنیا ثمره استعداد فرهنگی یک مردم چند هنر را که مدتی طولانی است تحت نفوذ کرخت کننده یک بینش معنوی عقب برنده در بیهوشی شدید به سر می‌برند مشاهده خواهد کرد.

فرهنگ روی یک بنیان بیولوژیک بنا شده است، اما کاست به تنهایی نتوانست فرهنگ آریایی را تداوم بخشد، زیرا مذهب، مذهب راستین، منبع ضروری آن انرژی والاخر است که انسانها را وادار می‌سازد بر مبنای برادری بشری تمدنی برتر بنیاد نهند.

India is not only due to their presence in these regions in greater numbers but also because they were reinforced by later conquerors, traders, and missionaries. Right on down to the first century before Christ there was a continuous infiltration of Aryan blood into the Punjab, the last influx being attendant upon the campaigns of the Hellenistic peoples.

79.44 (882.4) On the Gangetic plain Aryan and Dravidian eventually mingled to produce a high culture, and this center was later reinforced by contributions from the northeast, coming from China.

79.45 (882.5) In India many types of social organizations flourished from time to time, from the semidemocratic systems of the Aryans to despotic and monarchical forms of government. But the most characteristic feature of society was the persistence of the great social castes that were instituted by the Aryans in an effort to perpetuate racial identity. This elaborate caste system has been preserved on down to the present time.

79.46 (882.6) Of the four great castes, all but the first were established in the futile effort to prevent racial amalgamation of the Aryan conquerors with their inferior subjects. But the premier caste, the teacher-priests, stems from the Sethites; the Brahmins of the twentieth century after Christ are the lineal cultural descendants of the priests of the second garden, albeit their teachings differ greatly from those of their illustrious predecessors.

79.47 (882.7) When the Aryans entered India, they brought with them their concepts of Deity as they had been preserved in the lingering traditions of the religion of the second garden. But the Brahman priests were never able to withstand the pagan momentum built up by the sudden contact with the inferior religions of the Deccan after the racial obliteration of the Aryans. Thus the vast majority of the population fell into the bondage of the enslaving superstitions of inferior religions; and so it was that India failed to produce the high civilization which had been foreshadowed in earlier times.

79.48 (882.8) The spiritual awakening of the sixth century before Christ did not persist in India, having died out even before the Mohammedan invasion. But someday a greater Gautama may arise to lead all India in the search for the living God, and then the world will observe the fruition of the cultural potentialities of a versatile people so long comatose under the benumbing influence of an unprogressing spiritual vision.

79.49 (883.1) Culture does rest on a biologic foundation, but caste alone could not perpetuate the Aryan culture, for religion, true religion, is the indispensable source of that higher energy which drives men to establish a superior civilization based on human brotherhood.

5- انسان سرخ و انسان زرد

در حالی که داستان هند داستان کشورگشایی آندیها و فرو روی نهایی در مردمان تکاملی باستانی تر است، روایت آسیای شرقی به طور صحیح تر روایت سنگیکهای اولیه، به ویژه انسان سرخ و انسان زرد است. این دو نژاد به طور عمده از اختلاط با تیره پست نئاندرتال که انسان آبی را در اروپا به اندازه زیاد عقب راند و از این رو پتانسیل برتر نوع اولیه سنگیک را حفظ نمود گریختند.

در حالی که انسانهای اولیه نئاندرتال در سرتاسر پهنه آسیا - اروپا گسترده بودند، بخش شرقی با تیره های پست حیوانی بیشتر آلوده شده بود. این انواع مادون بشری به وسیله پنجمین یخچال طبیعی به جنوب رانده شدند، همان ورقه یخی که مهاجرت سنگیکها را به داخل شرق آسیا برای منتهای طولانی مسدود نمود. و هنگامی که انسان سرخ به شمال شرقی در اطراف کوهسارهای هند تغییر مکان داد، شمال شرقی آسیا را خالی از این انواع مادون بشری یافت. سازمان قبیلهای نژادهای سرخ پیشتر از سازمان قبیلهای سایر مردمان شکل یافت، و آنها اولین هایی بودند که از کانون توجه سنگیکها به آسیای مرکزی دور شدند. تیره های پست نئاندرتال به وسیله قبایل مهاجر زرد دوران بعد نابود گشته و با از سرزمین اصلی بیرون رانده شدند. اما انسان سرخ برای تقریباً یکصد هزار سال پیش از ورود قبایل زرد، در آسیای شرقی به طور کامل حکومت نموده بود.

بیش از سیصد هزار سال پیش بدنه اصلی نژاد زرد به عنوان مهاجران ساحلی از جنوب به چین وارد شد. در هر هزاره آنها بیشتر و بیشتر به درون سرزمین رخنه کردند، اما تا ایام نسبتاً اخیر با برادران مهاجر تبتی خود تماس برقرار نکردند.

فشار جمعیت در حال رشد موجب شد نژاد زرد که به سوی شمال در حال حرکت بود به داخل زمینهای شکار انسان سرخ شروع به حرکت کند. این تخطی به همراه آنتاگونیزم طبیعی نژادی، به عداوتهای فزاینده منجر شد، و بدین صورت مبارزات حیاتی برای زمینهای حاصلخیز آسیای دورتر آغاز گردید.

داستان این ستیز طولانی بین نژادهای سرخ و زرد یک حماسه تاریخ یورنیشیا است. این دو نژاد برتر برای بیش از دویست هزار سال به جنگی شدید و بیوقفه دست زدند. انسانهای سرخ در پیکارهای اولیه به طور کلی موفق بودند و گروههای یورش برنده آنها ویرانی عظیمی به اسکانگاههای زرد وارد می ساختند. اما انسان زرد در هنر جنگاوری شاکرد تیزهوشی بود و به زودی توانایی چشمگیری برای زندگی صلح آمیز با هم میهنان خود نشان داد. چینی ها اولین هایی بودند که یاد گرفتند قدرت در اتحاد است. قبایل سرخ به تضادهای ویرانگرانه خود ادامه دادند، و در مدتی کم به داستان ناخترگر چینی های سرسخت که به پیشروی بی امان خود به سوی شمال ادامه می دادند متحمل شکستهای مکرر شدند.

5. RED MAN AND YELLOW MAN

79:51 (883:2) While the story of India is that of Andite conquest and eventual submergence in the older evolutionary peoples, the narrative of eastern Asia is more properly that of the primary Sangiks, particularly the red man and the yellow man. These two races largely escaped that admixture with the debased Neanderthal strain which so greatly retarded the blue man in Europe, thus preserving the superior potential of the primary Sangik type.

79:52 (883:3) While the early Neanderthals were spread out over the entire breadth of Eurasia, the eastern wing was the more contaminated with debased animal strains. These subhuman types were pushed south by the fifth glacier, the same ice sheet which so long blocked Sangik migration into eastern Asia. And when the red man moved northeast around the highlands of India, he found northeastern Asia free from these subhuman types. The tribal organization of the red races was formed earlier than that of any other peoples, and they were the first to migrate from the central Asian focus of the Sangiks. The inferior Neanderthal strains were destroyed or driven off the mainland by the later migrating yellow tribes. But the red man had reigned supreme in eastern Asia for almost one hundred thousand years before the yellow tribes arrived.

79:53 (883:4) More than three hundred thousand years ago the main body of the yellow race entered China from the south as coastwise migrants. Each millennium they penetrated farther and farther inland, but they did not make contact with their migrating Tibetan brethren until comparatively recent times.

79:54 (883:5) Growing population pressure caused the northward-moving yellow race to begin to push into the hunting grounds of the red man. This encroachment, coupled with natural racial antagonism, culminated in increasing hostilities, and thus began the crucial struggle for the fertile lands of farther Asia.

79:55 (883:6) The story of this agelong contest between the red and yellow races is an epic of Urantia history. For over two hundred thousand years these two superior races waged bitter and unrelenting warfare. In the earlier struggles the red men were generally successful, their raiding parties spreading havoc among the yellow settlements. But the yellow man was an apt pupil in the art of warfare, and he early manifested a marked ability to live peaceably with his compatriots; the Chinese were the first to learn that in union there is strength. The red tribes continued their internecine conflicts, and presently they began to suffer repeated defeats at the aggressive hands of the relentless Chinese, who continued their inexorable march northward.

یکصد هزار سال پیش قبایل قلع و قمع شده نژاد سرخ ضمن این که پشت به یخ در حال عقب نشینی آخرین یخچال طبیعی داشتند، در حال جنگیدن بودند، و هنگامی که گذرگاه زمینی به سوی غرب، روی تنگه برینگ قابل عبور گشت، این قبایل در رها کردن کرانه‌های نامساعد قاره آسیا تعلل نورزیدند. از هنگامی که آخرین انسانهای سرخ خالص از آسیا خارج شدند هشتاد و پنج هزار سال می‌گذرد، اما تقلای طولانی، اثر ژنتیکی خود را روی نژاد پیروزمند زرد باقی گذارد. مردمان شمال چین به همراه مردم اندانی سیبری بخش عمده تیره سرخ را جذب کردند و به اندازه قابل ملاحظه‌ای از این راه سود بردند.

سرخ پوستان آمریکای شمالی که در حدود پنجاه هزار سال پیش از آمدن آدم از سرزمینهای آسیایی خود محروم گشته بودند، حتی با نوادگان اندی آدم و حوا هرگز تماس برقرار نکردند. در طول دوران مهاجرت‌های آندیا تیره‌های خالص سرخ در سرتاسر آمریکای شمالی به صورت قبایل چادرنشین در حال گسترش بودند، شکارچینی که به میزان کم به کشاورزی اشتغال داشتند. این نژادها و گروه‌های فرهنگی، از هنگام ورودشان به قاره آمریکا تا پایان اولین هزاره عصر مسیحیت، در هنگامی که به وسیله نژادهای سفید اروپا کشف شدند، از باقیمانده دنیا تقریباً به طور کامل منزوی باقی ماندند. تا آن هنگام اسکیموها نزدیکترین انسانها به انسانهای سفید بودند که قبایل شمالی انسانهای سرخ تا آن زمان دیده بودند.

نژادهای سرخ و زرد تنها تیره‌های بشری هستند که جدا از نفوذهای آندیا تا آن هنگام به درجه بالایی از تمدن دست یافتند. قدیمی‌ترین فرهنگ سرخپوستان آمریکایی، مرکز آنامونالانتون در کالیفرنیا بود، اما تا 35,000 سال پیش از میلاد مسیح مدتها بود که این فرهنگ محو شده بود. در مکزیک، آمریکای مرکزی، و در کوههای آمریکای جنوبی تمدنهای بعد و پایدارتر توسط یک نژاد غالباً سرخ اما در برگیرنده یک ترکیب قابل ملاحظه زرد، نارنجی، و آبی پی افکنده شدند.

این تمدنها با وجود این که آثاری از خون آندی به پرو رسید، محصولات تکاملی سنگیها بودند. به استثنای اسکیموها در آمریکای شمالی و تعداد اندکی از آندیهای پلی‌نزیایی در آمریکای جنوبی، مردمان نیم کره غربی تا پایان اولین هزاره بعد از مسیح ارتباطی با باقیمانده دنیا نداشتند. در طرح اولیه ملک صادق برای بهبود نژادهای یورنیشیا تصریح شده بود که یک میلیون تن از نوادگان تیره خالص آدم باید بروند و انسانهای سرخ قاره آمریکا را ارتقا دهند.

6- سر آغاز تمدن چین

مدتی بعد از راندن انسان سرخ به آن سو به آمریکای شمالی، چینی‌های در حال گسترش اندانیا را از دره رودهای آسیای شرقی تخلیه نموده و آنها را به سوی شمال به داخل سیبری و به سوی غرب به داخل

79:56 (883:7) One hundred thousand years ago the decimated tribes of the red race were fighting with their backs to the retreating ice of the last glacier, and when the land passage to the West, over the Bering isthmus, became passable, these tribes were not slow in forsaking the inhospitable shores of the Asiatic continent. It is eighty-five thousand years since the last of the pure red men departed from Asia, but the long struggle left its genetic imprint upon the victorious yellow race. The northern Chinese peoples, together with the Andonite Siberians, assimilated much of the red stock and were in considerable measure benefited thereby.

79:57 (884:1) The North American Indians never came in contact with even the Andite offspring of Adam and Eve, having been dispossessed of their Asiatic homelands some fifty thousand years before the coming of Adam. During the age of Andite migrations the pure red strains were spreading out over North America as nomadic tribes, hunters who practiced agriculture to a small extent. These races and cultural groups remained almost completely isolated from the remainder of the world from their arrival in the Americas down to the end of the first millennium of the Christian era, when they were discovered by the white races of Europe. Up to that time the Eskimos were the nearest to white men the northern tribes of red men had ever seen.

79:58 (884:2) The red and the yellow races are the only human stocks that ever achieved a high degree of civilization apart from the influences of the Andites. The oldest Amerindian culture was the Onamonalonton center in California, but this had long since vanished by 35,000 B.C. In Mexico, Central America, and in the mountains of South America the later and more enduring civilizations were founded by a race predominantly red but containing a considerable admixture of the yellow, orange, and blue.

79:59 (884:3) These civilizations were evolutionary products of the Sangiks, notwithstanding that traces of Andite blood reached Peru. Excepting the Eskimos in North America and a few Polynesian Andites in South America, the peoples of the Western Hemisphere had no contact with the rest of the world until the end of the first millennium after Christ. In the original Melchizedek plan for the improvement of the Urantia races it had been stipulated that one million of the pure-line descendants of Adam should go to upstep the red men of the Americas.

6. DAWN OF CHINESE CIVILIZATION

79:61 (884:4) Sometime after driving the red man across to North America, the expanding Chinese cleared the Andonites from the river valleys of eastern Asia, pushing them north into Siberia and west into

ترکستان، جایی که به زودی در ارتباط با فرهنگ برتر آندیا قرار می‌گرفتند، رانند.

در برمه و شبه جزیره هندوچین فرهنگهای هندوستان و چین مخلوط شده و در آمیختن تا تمدنهای متعاقب آن نواحی را ایجاد کنند. در اینجا نژاد از میان رفته سبز بیش از هر نقطه دیگر دنیا در ابعاد بزرگتری بقا یافته است.

بسیاری از نژادهای مختلف جزایر اقیانوس آرام را اشغال کردند. به طور کلی، جزایر جنوبی و در آن هنگام پهناورتر به وسیله مردمانی که درصد سنگینی از خون سبز و نیلی را حمل می‌کردند اشغال شدند. جزایر شمالی در اختیار اندانیها، و بعدها در اختیار نژادهایی که در بر گیرنده ابعاد بزرگی از تیره‌های زرد و سرخ بودند قرار داشتند. نیاکان مردم ژاپن تا 12,000 سال پیش از میلاد مسیح از سرزمین اصلی رانده نشدند. در آن هنگام آنها به وسیله یک رانش نیرومند کرانه‌های جنوبی قیایل شمالی چین بیرون رانده شدند. خروج نهایی آنها عمدتاً نه به سبب فشار جمعیت بلکه به علت ابتکار یک سر قبیله که آنان به او به صورت یک شخصیت الهی می‌نگریستند صورت گرفت.

قیایل پیروزمند انسان زرد همانند مردمان هند و خاور نزدیک، قدیمی‌ترین مراکز خود را در امتداد ساحل و در کنار رودخانه‌ها برقرار می‌کردند. در سالهای بعد به تدریج که سیل‌های فزاینده و تغییر مسیر رودخانه‌ها شهرهای زمین گود را اشغال ناپذیر می‌ساخت، اسکانگاههای ساحلی نتوانستند با شرایط انطباق یابند.

بیست هزار سال پیش نیاکان چینی‌ها چندین مرکز قوی فرهنگ و دانش بدوی، به ویژه در امتداد رودخانه زرد و یانگتس به وجود آورده بودند. و در آن هنگام این مراکز به وسیله ورود یک جریان مداوم برتر در هم آمیخته از سین‌کیانگ و تبت شروع به تقویت شدن نمودند. مهاجرت از تبت به دره یانگتس به اندازه شمال گسترده نبود، و مراکز تبتی هم به اندازه حوزه رودخانه تاریم زیاد پیشرفته نبودند. اما هر دو جنبش قدر مشخصی از خون آندی به سوی شرق به سمت اسکانگاههای رودخانه‌ای حمل کردند.

برتری نژاد باستانی زرد به سبب چهار عامل بزرگ بود:

1- ژنتیک. نژادهای سرخ و زرد هر دو برخلاف عموزاده‌های آبی خود در اروپا از آمیختن با تیره‌های پست بشری به اندازه زیاد گریخته بودند. چینی‌های شمالی که تا آن هنگام به وسیله مقادیر کمی از تیره‌های برتر سرخ و اندانی تقویت شده بودند، بنا بود به زودی توسط تزریق قابل ملاحظه‌ای از خون آندی سود برند. چینی‌های جنوبی در این رابطه زیاد سودی عایدشان نشد، و آنها برای منتهای طولانی از طریق جذب نژاد سبز دچار مصیبت شده بودند، در حالی که بعدها به وسیله رخنه انبوه مردمان پست‌تر که به وسیله تهاجم دراویدیها - آندیا به تعداد زیاد از هند بیرون رانده شدند، به طور بیشتر تضعیف گشتند. و امروزه در چین میان نژادهای شمالی و جنوبی تفاوتی آشکار وجود دارد.

Turkestan, where they were soon to come in contact with the superior culture of the Andites.

7962 (884.9) In Burma and the peninsula of Indo-China the cultures of India and China mixed and blended to produce the successive civilizations of those regions. Here the vanished green race has persisted in larger proportion than anywhere else in the world.

7963 (884.9) Many different races occupied the islands of the Pacific. In general, the southern and then more extensive islands were occupied by peoples carrying a heavy percentage of green and indigo blood. The northern islands were held by Andonites and, later on, by races embracing large proportions of the yellow and red stocks. The ancestors of the Japanese people were not driven off the mainland until 12,000 B.C., when they were dislodged by a powerful southern-coastwise thrust of the northern Chinese tribes. Their final exodus was not so much due to population pressure as to the initiative of a chieftain whom they came to regard as a divine personage.

7964 (885.1) Like the peoples of India and the Levant, victorious tribes of the yellow man established their earliest centers along the coast and up the rivers. The coastal settlements fared poorly in later years as the increasing floods and the shifting courses of the rivers made the lowland cities untenable.

7965 (885.2) Twenty thousand years ago the ancestors of the Chinese had built up a dozen strong centers of primitive culture and learning, especially along the Yellow River and the Yangtze. And now these centers began to be reinforced by the arrival of a steady stream of superior blended peoples from Sinkiang and Tibet. The migration from Tibet to the Yangtze valley was not so extensive as in the north, neither were the Tibetan centers so advanced as those of the Tarim basin. But both movements carried a certain amount of Andite blood eastward to the river settlements.

7966 (885.3) The superiority of the ancient yellow race was due to four great factors:

7967 (885.4) 1. *Genetic*. Unlike their blue cousins in Europe, both the red and yellow races had largely escaped mixture with debased human stocks. The northern Chinese, already strengthened by small amounts of the superior red and Andonic strains, were soon to benefit by a considerable influx of Andite blood. The southern Chinese did not fare so well in this regard, and they had long suffered from absorption of the green race, while later on they were to be further weakened by the infiltration of the swarms of inferior peoples crowded out of India by the Dravidian-Andite invasion. And today in China there is a definite difference between the northern and southern races.

2- اجتماعی. نژاد زرد به زودی ارزش صلح را در میان خود آموختند. صلحجویی داخلی آنها آنقدر به افزایش جمعیت کمک نمود که گسترش تمدن آنان را در میان میلیونها تن تضمین کرد. از 25,000 سال تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح بالاترین تمرکز تمدن در یورنیشیا در مرکز و شمال چین صورت گرفت. انسان زرد اولین انسانی بود که به یک وحدت نژادی دست یابد — اولین انسانی که به یک میزان گسترده از تمدن فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی نائل گردد.

چینیهای 15,000 سال پیش از میلاد مسیح جنگجویانی بیپاک بودند. آنها به وسیله تکریم فراتر از حد گذشته تضعیف نگشته بودند، و آنها که تعدادشان به کمتر از دوازده میلیون نفر بالغ می‌شد، پیمانی منعقد نمودند که با یک زبان مشترک تکلم کنند. در طول این عصر آنها یک ملت واقعی که بسیار متحدتر و همگنتر از اتحادیه‌های سیاسی ایام تاریخی‌شان بود به وجود آوردند.

3- معنوی. در طول عصر مهاجرت‌های آندیها، چینی‌ها در زمره مردمان معنوی‌تر زمین بودند. اعتقاد طولانی به پرستش یک حقیقت که توسط سینگلانتون اعلام شده بود آنها را جلوتر از بیشتر نژادهای دیگر نگاه داشت. محرک یک مذهب مترقی و پیشرو اغلب یک عامل تعیین کننده در توسعه فرهنگی است. به تدریج که هند دچار خمودگی گشت، چین تحت محرک جانبخش یک مذهب که در آن حقیقت به عنوان الوهیت متعالی ارج نهاده شده بود به پیش گام نهاد.

این پرستش حقیقت محرک پژوهش و اکتشاف بی‌پروای قوانین طبیعت و پتانسیلهای نوع بشر بود. چینی‌های حتی شش هزار سال پیش هنوز دانشجویان تیزبین و بیپاک در پیگیری خویش برای حقیقت بودند.

4- جغرافیایی. چین به وسیله کوهها در غرب و اقیانوس آرام در شرق محافظت می‌شود. فقط در شمال راه برای تهاجم باز است، و از روزگاران انسان سرخ تا آمدن نوادگان بعدی آندیها، شمال توسط هیچ نژاد ستیزمجویی اشغال نشد.

و اما اگر به خاطر موانع کوهستانی و افول بعد در فرهنگ معنوی نبود، نژاد زرد بدون شک بخش بزرگتر مهاجرت‌های آندی از ترکستان را به خود جذب می‌کرد و تمدن دنیا را بدون چون و چرا به سرعت تحت سیطره خود قرار می‌داد.

7- آندیها به چین وارد می‌شوند

در حدود پانزده هزار سال پیش آندیها داشتند به تعداد قابل ملاحظه از گذرگاه تی‌تاو عبور نموده و در سرتاسر دره بالایی رودخانه زرد در میان اسکانگاههای چینی کنسو پخش می‌شدند. آنها در مدتی کوتاه به سوی شرق به سمت هونن، جایی که در آن پیشرفته‌ترین اسکانگاهها واقع شده بودند، رخنه کردند. این رخنه از سوی غرب حدوداً نیمی اندانی و نیمی آندی بود.

مراکز فرهنگی شمالی در امتداد رودخانه زرد

79:68 (885:9) 2. *Social*. The yellow race early learned the value of peace among themselves. Their internal peaceableness so contributed to population increase as to insure the spread of their civilization among many millions. From 25,000 to 5000 B.C. the highest mass civilization on Urantia was in central and northern China. The yellow man was first to achieve a racial solidarity — the first to attain a large-scale cultural, social, and political civilization.

79:69 (885:9) The Chinese of 15,000 B.C. were aggressive militarists; they had not been weakened by an overreverence for the past, and numbering less than twelve million, they formed a compact body speaking a common language. During this age they built up a real nation, much more united and homogeneous than their political unions of historic times.

79:610 (885:7) 3. *Spiritual*. During the age of Andite migrations the Chinese were among the more spiritual peoples of earth. Long adherence to the worship of the One Truth proclaimed by Singlangton kept them ahead of most of the other races. The stimulus of a progressive and advanced religion is often a decisive factor in cultural development; as India languished, so China forged ahead under the invigorating stimulus of a religion in which truth was enshrined as the supreme Deity.

79:611 (885:8) This worship of truth was provocative of research and fearless exploration of the laws of nature and the potentials of mankind. The Chinese of even six thousand years ago were still keen students and aggressive in their pursuit of truth.

79:612 (885:9) 4. *Geographic*. China is protected by the mountains to the west and the Pacific to the east. Only in the north is the way open to attack, and from the days of the red man to the coming of the later descendants of the Andites, the north was not occupied by any aggressive race.

79:613 (885:1) And but for the mountain barriers and the later decline in spiritual culture, the yellow race undoubtedly would have attracted to itself the larger part of the Andite migrations from Turkestan and unquestionably would have quickly dominated world civilization.

7. THE ANDITES ENTER CHINA

79:71 (886:2) About fifteen thousand years ago the Andites, in considerable numbers, were traversing the pass of Ti Tao and spreading out over the upper valley of the Yellow River among the Chinese settlements of Kansu. Presently they penetrated eastward to Honan, where the most progressive settlements were situated. This infiltration from the west was about half Andonite and half Andite.

79:72 (886:3) The northern centers of culture along the Yellow River had always been more progressive

همیشه پیشرفته‌تر از اسکانگاه‌های جنوبی در یانگتز بود. در ظرف چند هزار سال بعد از ورود حتی تعداد اندکی از این انسانهای برتر، اسکانگاههای مجاور رودخانه زرد از دهکده‌های یانگتز جلوتر رفته و به موقعیتی پیشرفته‌تر از برادران آنها در جنوب دست یافته بود، که تاکنون حفظ شده است.

اینطور نبود که تعداد آندیها زیاد بود، یا این که فرهنگ آنها بسیار برتر بود، بلکه اختلاط با آنها یک تیره چند هنرتر به وجود آورد. چینی‌های شمالی آنقدر به حد مکفی از تیره آندی دریافت کردند که اذهان ذاتاً توانایشان در حد اعتدال تحرک یافت، اما نه آنقدر کافی که با کنجکاو بی‌قرار و پژوهشگرانه که ویژگی نژادهای سفید شمالی بود، آنها را برانگیزاند. این تزریق محدودتر ویژگی ارثی آندی برای ثبات ذاتی نوع سنگیک کمتر اخلاص برانگیز بود.

امواج بعدی آندیها برخی از پیشرفتهای فرهنگی بین‌النهرین را با خود آوردند؛ این به ویژه در مورد آخرین امواج مهاجرت از غرب صلیق می‌کند. آنها کارکردهای اقتصادی و آموزشی چینی‌های شمالی را به اندازه زیاد بهبود بخشیدند؛ و در حالی که نفوذ آنها روی فرهنگ مذهبی نژاد زرد کوتاه مدت بود، نسلهای بعدی آنها به یک بیداری متعاقب معنوی بسیار کمک ورزیدند. اما روایات آندی زیبایی عدن و دلمیشیا روایات چینی را تحت تأثیر قرار داد؛ افسانه‌های قدیمی چینی مکان "سرزمین خدایان" را در غرب قرار می‌دهند.

مردم چین به دنبال تغییرات جوی در ترکستان و ورود مهاجران بعدی آندی، تا بعد از 10,000 سال پیش از میلاد مسیح شروع به ساختن شهر و تولید کالا نکردند. تزریق این خون جدید آنقدر که به توسعه بیشتر و سریع تمایلات نهفته تیره‌های برتر چینی انگیزه بخشید، به تمدن انسان زرد زیاد اضافه نکرد. از هونن تا شنسی پتانسیلهای یک تمدن پیشرفته داشتند ثمره به بار می‌آوردند. تاریخ فلزکاری و کلیه هنرهای تولیدی به این دوران باز می‌گردد.

تشابهات بین برخی روشهای قدیمی چینی و بین‌النهرینی برای محاسبه زمان، ستاره‌شناسی، و مدیریت دولتی به سبب روابط تجاری بین این دو مرکز بود که از هم فاصله زیاد داشتند. بازرگانان چینی حتی در روزگاران سومریها از طریق ترکستان با طی مسیرهای زمینی به بین‌النهرین سفر می‌کردند. این داد و ستد یک طرفه نیز نبود — دره رود فرات بدین طریق به طور قابل ملاحظه‌ای سود برد، همانطور که مردمان دشتهای رودخانه گنگ بدین نحو سود بردند. اما تغییرات جوی و تهاجمات چادرنشینان هزاره سوم پیش از مسیح حجم داد و ستدی را که روی مسیرهای کاروانی آسیای مرکزی صورت می‌گرفت به اندازه زیاد کاهش داد.

than the southern settlements on the Yangtze. Within a few thousand years after the arrival of even the small numbers of these superior mortals, the settlements along the Yellow River had forged ahead of the Yangtze villages and had achieved an advanced position over their brethren in the south which has ever since been maintained.

79.7.3 (886.4) It was not that there were so many of the Andites, nor that their culture was so superior, but amalgamation with them produced a more versatile stock. The northern Chinese received just enough of the Andite strain to mildly stimulate their innately able minds but not enough to fire them with the restless, exploratory curiosity so characteristic of the northern white races. This more limited infusion of Andite inheritance was less disturbing to the innate stability of the Sangik type.

79.7.4 (886.5) The later waves of Andites brought with them certain of the cultural advances of Mesopotamia; this is especially true of the last waves of migration from the west. They greatly improved the economic and educational practices of the northern Chinese; and while their influence upon the religious culture of the yellow race was short-lived, their later descendants contributed much to a subsequent spiritual awakening. But the Andite traditions of the beauty of Eden and Dalamatia did influence Chinese traditions; early Chinese legends place "the land of the gods" in the west.

79.7.5 (886.6) The Chinese people did not begin to build cities and engage in manufacture until after 10,000 B.C., subsequent to the climatic changes in Turkestan and the arrival of the later Andite immigrants. The infusion of this new blood did not add so much to the civilization of the yellow man as it stimulated the further and rapid development of the latent tendencies of the superior Chinese stocks. From Honan to Shensi the potentials of an advanced civilization were coming to fruit. Metalworking and all the arts of manufacture date from these days.

79.7.6 (886.7) The similarities between certain of the early Chinese and Mesopotamian methods of time reckoning, astronomy, and governmental administration were due to the commercial relationships between these two remotely situated centers. Chinese merchants traveled the overland routes through Turkestan to Mesopotamia even in the days of the Sumerians. Nor was this exchange one-sided — the valley of the Euphrates benefited considerably thereby, as did the peoples of the Gangetic plain. But the climatic changes and the nomadic invasions of the third millennium before Christ greatly reduced the volume of trade passing over the caravan trails of central Asia.

در حالی که انسان سرخ از جنگ بیش از حد متحمل زیان گشت، در مجموع گفتن این اشتباه نیست که پیدایش کشور در میان چینی‌ها از طریق کارکرد تمام و کمال آنها در تسخیر آسیا به تعویق افتاد. آنها یک پتانسیل عظیم از همبستگی نژادی داشتند، اما این پتانسیل نتوانست به طور درخور رشد یابد، زیرا نیروی مداوم محرکه خطر همواره موجود تجاوز خارجی وجود داشت.

با تکمیل تسخیر آسیای شرقی، کشور باستانی نظامی به تدریج از هم پاشیده شد — جنگهای گذشته فراموش شدند. از مبارزات حماسی با نژاد سرخ فقط روایتی مبهم از یک پیکار باستانی با مردمان کمانگیر باقی ماند. چینی‌ها در همان اوان به کار و حرفه کشاورزی رو آوردند، که به تمایلات صلح جویانه آنها هر چه بیشتر کمک نمود، در حالی که جمعیتی کاملاً زیر نسبت زمین - انسان برای کشاورزی، باز هم بیشتر به صلح جویی در حال رشد کشور کمک نمود.

آگاهی از دستاوردهای گذشته (که تا اندازه‌ای در زمان حال کاهش یافته است)، محافظهکاری یک مردم بی‌اندازه کشاورز، و یک زندگی خانوادگی به خوبی توسعه یافته، معادل تولد احترام سنایشگرانه نیاکان بود، و به رسم احترام به انسانهای گذشته تا مرز پرستش منجر شد. برای حدود پانصد سال بعد از تکه تکه شدن تمدن یونانی - رومی، برخوردی بسیار مشابه در میان نژادهای سفید اروپا غالب گشت.

اعتقاد به، و پرستش "حقیقت یگانه" که توسط سینگلانگتون آموزش داده شد هرگز به طور کامل نمرد؛ اما با گذشت زمان، جستجو برای حقیقت جدید و والا تر تحت الشعاع یک تمایل در حال رشد برای احترام گذاری به آنچه که از پیش برقرار شده بود قرار گرفت. نایبۀ نژاد زرد به آرامی توجه خویش را از تعقیب ناشناخته به حفظ شناخته شده معطوف ساخت. و این دلیل راکد ماندن آنچه که سریع‌ترین تمدن در حال پیشرفت دنیا بود می‌باشد.

بین 4000 سال و 500 سال پیش از میلاد مسیح اتحاد مجدد سیاسی نژاد زرد به اوج رسید، اما اتحاد فرهنگی مراکز یانگتز و رودخانه زرد تا آن هنگام صورت پذیرفته بود. این اتحاد مجدد سیاسی گروههای بعدی قبیله‌ای بدون تضاد نبود، اما عقیده جامعه به جنگ در سطح پایین باقی ماند. پرستش نیاکان، زبانه‌های محلی در حال ازدیاد، و سر ندادن ندا برای عمل نظامی برای هزاران هزار سال این مردم را فوق‌العاده صلح‌جو کرده بود.

نژاد زرد به رغم شکست در جامعه عمل پوشانیدن به وعده توسعه یک کشور پیشرفته در کوتاه مدت، در محقق ساختن هنرهای تمدن، به ویژه در قلمرو کشاورزی و باغبانی، به طور تدریجی به جلو حرکت نمود. مشکلات آب - نیرویی که کشاورزان در شنسی و هونان با آن مواجه بودند، همکاری گروهی را به عنوان راه حل طلب می‌نمود. این مشکلات آبیاری و حفظ خاک به مقدار نه چندان کم به ایجاد وابستگی متقابل کمک نمود و متعاقباً موجب ترویج صلح در میان گروههای

79.81 (887.1) While the red man suffered from too much warfare, it is not altogether amiss to say that the development of statehood among the Chinese was delayed by the thoroughness of their conquest of Asia. They had a great potential of racial solidarity, but it failed properly to develop because the continuous driving stimulus of the ever-present danger of external aggression was lacking.

79.82 (887.2) With the completion of the conquest of eastern Asia the ancient military state gradually disintegrated — past wars were forgotten. Of the epic struggle with the red race there persisted only the hazy tradition of an ancient contest with the archer peoples. The Chinese early turned to agricultural pursuits, which contributed further to their pacific tendencies, while a population well below the land-man ratio for agriculture still further contributed to the growing peacefulness of the country.

79.83 (887.3) Consciousness of past achievements (somewhat diminished in the present), the conservatism of an overwhelmingly agricultural people, and a well-developed family life equaled the birth of ancestor veneration, culminating in the custom of so honoring the men of the past as to border on worship. A very similar attitude prevailed among the white races in Europe for some five hundred years following the disruption of Greco-Roman civilization.

79.84 (887.4) The belief in, and worship of, the "One Truth" as taught by Singlangton never entirely died out; but as time passed, the search for new and higher truth became overshadowed by a growing tendency to venerate that which was already established. Slowly the genius of the yellow race became diverted from the pursuit of the unknown to the preservation of the known. And this is the reason for the stagnation of what had been the world's most rapidly progressing civilization.

79.85 (887.5) Between 4000 and 500 B.C. the political reunification of the yellow race was consummated, but the cultural union of the Yangtze and Yellow river centers had already been effected. This political reunification of the later tribal groups was not without conflict, but the societal opinion of war remained low; ancestor worship, increasing dialects, and no call for military action for thousands upon thousands of years had rendered this people ultrapeaceful.

79.86 (887.6) Despite failure to fulfill the promise of an early development of advanced statehood, the yellow race did progressively move forward in the realization of the arts of civilization, especially in the realms of agriculture and horticulture. The hydraulic problems faced by the agriculturists in Shensi and Honan demanded group co-operation for solution. Such irrigation and soil-conservation difficulties contributed in no small measure to the development

کشاورز شد.

به زودی پیشرفت در نوشتن، به همراه ایجاد مدارس، به اشاعه دانش به میزانی که پیش از آن وجود نداشت، کمک نمود. اما طبیعت دشوار سیستم نوشتن اندیشه نگار به رغم ظهور زود چاپ، تعداد طبقات دانشور را محدود ساخت. و فراتر از همه چیزهای دیگر، پروسه استانداردیزه کردن اجتماعی و خشک اندیشی مذهبی - فلسفی به سرعت ادامه یافت. توسعه مذهبی احترام ستایشگرانه به نیاکان به وسیله سبلی از خرافات مربوط به پرستش طبیعت هر چه بیشتر پیچیده شد، اما بقایای تداوم یافته یک ایده واقعی از خداوند، در پرستش شاهانه شنگ-تی محفوظ باقی ماند.

ضعف بزرگ ستایش نیاکان این است که یک فلسفه قهقریایی را ترویج می‌نماید. گردآوری دانش و حکمت از گذشته هر قدر هم که خرمندانه باشد، این یک نابخردی است که گذشته به عنوان منبع اختصاصی حقیقت در نظر گرفته شود. حقیقت نسبی و در حال بسط است؛ آن همیشه در زمان حال زندگی می‌کند، و در هر نسل از انسانها - حتی در زندگی هر انسان - به تجلی نوینی دست می‌یابد.

نیروی بزرگ در ستایش نیاکان ارزشی است که چنین برخوردی برای خانواده قائل می‌شود. ثبات و پایداری حیرت‌آور فرهنگ چینی، یک پیامد جایگاه والایی است که به خانواده داده می‌شود، زیرا تمکن به طور مستقیم به کارکرد مؤثر خانواده بستگی دارد؛ و در چین خانواده به یک اهمیت اجتماعی، حتی یک اهمیت مذهبی دست یافت که اندک مردمان دیگری به آن نزدیک شدند.

وقف پدر و فرزندی و مادر و فرزندی و وفاداری خانوادگی که به وسیله فرقه در حال رشد پرستش نیاکان مورد مطالبه بود برقراری روابط برتر خانوادگی و گروههای پایداری خانوادگی را تضمین نمود، و این تماماً عوامل زیرین را در حفظ تمدن تسهیل نمود:

- 1- حفظ دارایی و ثروت.
- 2- ادغام تجربه بیش از یک نسل.
- 3- آموزش مؤثر فرزندان در هنرها و علوم گذشته.
- 4- پیدایش یک حس قوی وظیفه شناسی، بهبود اخلاقیات، و افزایش حساسیت اخلاقی.

دوره سازنده تمدن چین، گشایش با آمدن آندیه‌ها، تا بیداری بزرگ نیک کرداران، اخلاقی، و نیمه مذهبی قرن ششم پیش از مسیح ادامه می‌یابد. و روایات چینی تاریخچه‌ای مبهم از گذشته تکاملی را حفظ نموده است؛ گذار از خانواده مادر به پدر، برقراری کشاورزی، توسعه معماری، آغاز صنعت - تمامی اینها به طور پی در پی نقل شده‌اند. و این داستان با دقت بیشتری از هر توصیف مشابه دیگر، تصویر صعود باشکوه یک مردم برتر را از سطوح بربریت عرضه می‌دارد. در طی این

of interdependence with the consequent promotion of peace among farming groups.

79.87 (887.7) Soon developments in writing, together with the establishment of schools, contributed to the dissemination of knowledge on a previously unequalled scale. But the cumbersome nature of the ideographic writing system placed a numerical limit upon the learned classes despite the early appearance of printing. And above all else, the process of social standardization and religio-philosophic dogmatization continued apace. The religious development of ancestor veneration became further complicated by a flood of superstitions involving nature worship, but lingering vestiges of a real concept of God remained preserved in the imperial worship of Shang-ti.

79.88 (888.1) The great weakness of ancestor veneration is that it promotes a backward-looking philosophy. However wise it may be to glean wisdom from the past, it is folly to regard the past as the exclusive source of truth. Truth is relative and expanding; it *lives* always in the present, achieving new expression in each generation of men - even in each human life.

79.89 (888.2) The great strength in a veneration of ancestry is the value that such an attitude places upon the family. The amazing stability and persistence of Chinese culture is a consequence of the paramount position accorded the family, for civilization is directly dependent on the effective functioning of the family; and in China the family attained a social importance, even a religious significance, approached by few other peoples.

79.90 (888.3) The filial devotion and family loyalty exacted by the growing cult of ancestor worship insured the building up of superior family relationships and of enduring family groups, all of which facilitated the following factors in the preservation of civilization:

- 79.91 (888.4) 1. Conservation of property and wealth.
- 79.92 (888.5) 2. Pooling of the experience of more than one generation.
- 79.93 (888.6) 3. Efficient education of children in the arts and sciences of the past.
- 79.94 (888.7) 4. Development of a strong sense of duty, the enhancement of morality, and the augmentation of ethical sensitivity.

79.95 (888.8) The formative period of Chinese civilization, opening with the coming of the Andites, continues on down to the great ethical, moral, and semireligious awakening of the sixth century before Christ. And Chinese tradition preserves the hazy record of the evolutionary past; the transition from mother- to father-family, the establishment of agriculture, the development of architecture, the initiation of industry - all these are successively narrated. And this story presents, with greater

زمان آنها از یک جامعه بدوی کشاورزی به یک سازمان بالاتر اجتماعی که در بر گیرنده شهرها، تولید صنعتی، فلزکاری، مبادله تجاری، دولت، نوشتن، ریاضیات، هنر، علم، و چاپ بود گذار نمودند.

و بدین ترتیب تمدن باستانی نژاد زرد در طول قرون دوام یافته است. تقریباً چهل هزار سال از اولین پیشرفتهای مهم در فرهنگ چین می‌گذرد، و گر چه پس رویهای بسیاری وجود داشته‌اند، تمدن پسران هان به عرضه نمودن یک تصویر کامل از پیشرفت مداوم که تا دوران قرن بیستم ادامه یافته از همه نزدیکتر است. پیشرفتهای مکانیکی و مذهبی نژادهای سفید از مرتبت بالایی بوده‌اند، اما در وفاداری خانوادگی، کردار نیک گروهی، یا اخلاقیات شخصی، آنها هرگز از چینی‌ها جلوتر نرفته‌اند.

این فرهنگ باستانی به شادی بشر به اندازه زیاد معاضدت کرده است. میلیونها تن از موجودات بشری زندگی کرده و مرده‌اند، و از دستاوردهای آن برکت یافته‌اند. این تمدن بزرگ برای قرن‌ها به سرفرازی گذشته متکی بوده است، اما حتی اکنون بیدار کننده است که اهداف متعالی وجود انسانی به شکلی نوین مجسم شود، و بار دیگر برای پیشرفت بی‌پایان به تلاشی بی‌وقفه دست زده شود.

[عرضه شده توسط یک فرشته اعظم نبادان.]

accuracy than any other similar account, the picture of the magnificent ascent of a superior people from the levels of barbarism. During this time they passed from a primitive agricultural society to a higher social organization embracing cities, manufacture, metalworking, commercial exchange, government, writing, mathematics, art, science, and printing.

79:8.16 (888.9) And so the ancient civilization of the yellow race has persisted down through the centuries. It is almost forty thousand years since the first important advances were made in Chinese culture, and though there have been many retrogressions, the civilization of the sons of Han comes the nearest of all to presenting an unbroken picture of continual progression right on down to the times of the twentieth century. The mechanical and religious developments of the white races have been of a high order, but they have never excelled the Chinese in family loyalty, group ethics, or personal morality.

79:8.17 (888.10) This ancient culture has contributed much to human happiness; millions of human beings have lived and died, blessed by its achievements. For centuries this great civilization has rested upon the laurels of the past, but it is even now reawakening to envision anew the transcendent goals of mortal existence, once again to take up the unremitting struggle for never-ending progress.

79:8.18 (888.11) [Presented by an Archangel of Nebadon.]

مقاله 80. گسترش آندیها در باختر

⇨ 081

کتاب یورنشیا

⇨ 079

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 80

گسترش آندیها در باختر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آدمیان به اروپا وارد می‌شوند
- 2- تغییرات جوی و ژئولوژیک
- 3- انسان آبی کرومانیون
- 4- تهاجمات آندیها به اروپا
- 5- تسخیر شمال اروپا توسط آندیها
- 6- آندیهای کنار رود نیل
- 7- آندیهای جزایر مدیترانه
- 8- اندانیهای دانوب
- 9- سه نژاد سفید

مقدمه مقاله

اگر چه انسان آبی اروپایی به تنهایی به یک تمدن بزرگ با فرهنگ دست نیافت، آن بنیان بیولوژیکی را فراهم نمود که وقتی رگه‌های تبار آدمی آن با مهاجمان آندی آتی درمی‌آمیختند، یکی از تواناترین تیره‌ها را برای نیل به تمدنی پویا که از هنگام ایام نژاد بنفش و جانشینان آندی آنها در یورنشیا پدیدار شده بود به وجود آورد.

مردمان سفید امروزی، رگه‌های بقا یافته نسل آدم را که با نژادهای سنگیک مخلوط شدند و برخی سرخ و زرد، اما بیشتر به طور ویژه آبی بودند در بر می‌گیرند. در تمامی نژادهای سفید درصد قابل ملاحظه‌ای از تیره اولیه اندانی و باز قدر بیشتری از رگه‌های اولیه نودی وجود دارد.

1- آدمیان به اروپا وارد می‌شوند

پیش از بیرون رانده شدن آخرین آندیها از دره رود

PAPER 80

ANDITE EXPANSION IN THE
OCCIDENT

SECTIONS

Introduction

1. The Adamites Enter Europe
2. Climatic and Geologic Changes
3. The Cro-Magnoid Blue Man
4. The Andite Invasions of Europe
5. The Andite Conquest of Northern Europe
6. The Andites along the Nile
7. Andites of the Mediterranean Isles
8. The Danubian Andonites
9. The Three White Races

INTRODUCTION

^{800.1 (889.1)} ALTHOUGH the European blue man did not of himself achieve a great cultural civilization, he did supply the biologic foundation which, when its Adamized strains were blended with the later Andite invaders, produced one of the most potent stocks for the attainment of aggressive civilization ever to appear on Urantia since the times of the violet race and their Andite successors.

^{800.2 (889.2)} The modern white peoples incorporate the surviving strains of the Adamic stock which became admixed with the Sangik races, some red and yellow but more especially the blue. There is a considerable percentage of the original Andonite stock in all the white races and still more of the early Nodite strains.

1. THE ADAMITES ENTER EUROPE

^{801.1 (889.3)} Before the last Andites were driven out of the Euphrates valley, many of their brethren had

فرات، بسیاری از برادران آنها به عنوان ماجراجو، آموزگار، بازرگان، و جنگجو به اروپا وارد شده بودند. در طول روزگاران پیشتر نژاد بنفش باریکه مدیترانه به وسیله تنگه جبل الطارق و پل زمینی سیسیل محافظت می‌شد. برخی از تجارت‌های دریایی بسیار پیشین انسان در این دریاچه‌های درون بومی برقرار شدند. در آنجا انسان‌های آبی از شمال و مردم صحرا از جنوب با نودیتها و آدمیان از شرق دیدار کردند.

در باریکه شرقی مدیترانه نودیتها یکی از فراگیرترین فرهنگ‌های خود را برقرار کرده و از این مراکز تا اندازه‌ای به داخل جنوب اروپا اما بیشتر به طور ویژه به داخل شمال آفریقا رخنه کرده بودند. سوریهای سرفراخ نودی - اندانی در همان اوان در ارتباط با اسکانگاه‌های خویش در دلتای به آرامی در حال بالا-آمدن رود نیل، سفالگری و کشاورزی را عرضه نمودند. آنها همچنین گوسفند، بز، گاو، و سایر حیوانات اهلی را وارد کردند و روش‌های بسیار بهبود یافته فلزکاری را آوردند. سوریه در آن هنگام مرکز آن صنعت بود.

برای بیش از سی هزار سال مصر جریانی مداوم از مردم بین‌النهرین را که هنر و فرهنگ خویش را به همراه آورده و هنر و فرهنگ دره رود نیل را غنی ساختند دریافت نمود. اما ورود تعداد متناهی از مردمان صحرا از کیفیت تمدن اولیه مجاور رود نیل به اندازه زیاد کاست، طوری که در حدود پانزده هزار سال پیش مصر به پایین‌ترین سطح فرهنگی خود رسید.

اما در طول ایام پیشین مانع کمی برای مهاجرت آدمیان به سوی غرب وجود داشت. صحرای آفریقا یک چراگاه باز بود که برای گله‌داران و کشاورزان در حد زیاد گسترده بود. این مردمان صحرا هرگز درگیر تولید نشدند، و شهرساز نیز نبودند. آنها یک گروه نیلی - سیاه رنگ بودند که رگه‌های وسیعی از نژادهای از بین رفته سبز و نارنجی را حمل می‌کردند. اما آنها پیش از این که بالا-روی زمین و بادهای در حال تغییر جهت حاوی آب، بقایای این تمدن در رفاه و صلح‌جو را پرانگده سازد، مقدار بسیار محدودی از میراث بنفش دریافت کردند.

خون آدم با بیشتر نژادهای بشری قسمت شده است، اما برخی بیش از دیگران آن را کسب کردند. نژادهای مختلط هند و مردمان تیرمتر آفریقا برای آدمیان جذاب نبودند. اگر انسان سرخ در قاره آمریکا به فاصله زیاد جدا نمی‌افتاد، آدمیان آزادانه با وی درمی‌آمیختند. آنها به طور مهرآمیز پذیرای انسان زرد بودند، اما دسترسی به وی نیز در آسیای دور مشکل بود. از این رو هنگامی که آنها به وسیله ماجراجویی یا همنوع‌گرایی برانگیخته شدند، یا وقتی که از دره رود فرات بیرون رانده شدند، به طور بسیار طبیعی وصلت با نژادهای آبی اروپا را برگزیدند.

انسان‌های آبی که در آن هنگام در اروپا غالب بودند، آداب و رسوم مذهبی که برای آدمیان مهاجر پیشین دافعه داشته باشد نداشتند، و بین نژادهای بنفش و آبی جاذبه جنسی زیادی وجود داشت. بهترین انسان‌های آبی این را افتخار بزرگی می‌پنداشتند که مجاز به ازدواج با آدمیان شوند. هر انسان آبی این بلند پروازی را در سر می‌پروراند که آنقدر ماهر و هنرمند گردد که بتواند از

entered Europe as adventurers, teachers, traders, and warriors. During the earlier days of the violet race the Mediterranean trough was protected by the Gibraltar isthmus and the Sicilian land bridge. Some of man's very early maritime commerce was established on these inland lakes, where blue men from the north and the Saharans from the south met Nodites and Adamites from the east.

^{801.2 (889.4)} In the eastern trough of the Mediterranean the Nodites had established one of their most extensive cultures and from these centers had penetrated somewhat into southern Europe but more especially into northern Africa. The broad-headed Nodite-Andonite Syrians very early introduced pottery and agriculture in connection with their settlements on the slowly rising Nile delta. They also imported sheep, goats, cattle, and other domesticated animals and brought in greatly improved methods of metalworking, Syria then being the center of that industry.

^{801.3 (889.5)} For more than thirty thousand years Egypt received a steady stream of Mesopotamians, who brought along their art and culture to enrich that of the Nile valley. But the ingress of large numbers of the Sahara peoples greatly deteriorated the early civilization along the Nile so that Egypt reached its lowest cultural level some fifteen thousand years ago.

^{801.4 (889.6)} But during earlier times there was little to hinder the westward migration of the Adamites. The Sahara was an open grazing land overspread by herders and agriculturists. These Saharans never engaged in manufacture, nor were they city builders. They were an indigo-black group which carried extensive strains of the extinct green and orange races. But they received a very limited amount of the violet inheritance before the upthrust of land and the shifting water-laden winds dispersed the remnants of this prosperous and peaceful civilization.

^{801.5 (890.1)} Adam's blood has been shared with most of the human races, but some secured more than others. The mixed races of India and the darker peoples of Africa were not attractive to the Adamites. They would have mixed freely with the red man had he not been far removed in the Americas, and they were kindly disposed toward the yellow man, but he was likewise difficult of access in faraway Asia. Therefore, when actuated by either adventure or altruism, or when driven out of the Euphrates valley, they very naturally chose union with the blue races of Europe.

^{801.6 (890.2)} The blue men, then dominant in Europe, had no religious practices which were repulsive to the earlier migrating Adamites, and there was great sex attraction between the violet and the blue races. The best of the blue men deemed it a high honor to be permitted to mate with the Adamites. Every blue man entertained the ambition of becoming so skillful

یک زن تبار آدم دلربایی کند، و این بالاترین آرزوی یک زن برتر آبی بود که توجه یک مرد تبار آدم را جلب نماید.

این فرزندان مهاجر عدن به تدریج با انواع بالاتر نژاد آبی وصلت کرده و رسوم فرهنگی آنها را تقویت نمودند، ضمن این که رگه‌های باقیمانده از نیره نئاندرتال را با بی‌رحمی ریشه‌کن ساختند. این تکنیک آمیزش نژادی، در تلفیق با حذف رگه‌های پست‌تر یک دوجین یا بیشتر از گروه‌های نیرومندتر و پیشرفته‌تر از انسان‌های برتر آبی که شما یکی از آنان را انسان کروماتیون نامگذاری کرده‌اید ایجاد نمود.

به این علت و دلایل دیگر که کمترین آنها مسیرهای مطلوب مهاجرت نبود، امواج اولیه فرهنگ بین‌النهرینی تقریباً به طور منحصر به فرد به اروپا راه بردند. و چنین شرایطی بود که پیش‌آیند تمدن امروزی اروپا را تعیین نمود.

2- تغییرات جوی و ژئولوژیک

گسترش اولیه نژاد بنفش به داخل اروپا به وسیله برخی تغییرات ناگهانی جوی و ژئولوژیک به پایان رسید. با عقب نشینی یخزارهای شمالی، بادهای حاوی آب از غرب به سوی شمال تغییر جهت دادند و به تدریج چراگاه‌های عظیم باز صحرای آفریقا را به یک صحرای لم یزرع تبدیل نمودند. این خشکسالی مردم کوتاه قامت‌تر سبزه، ساکنان چشم تیره اما سر کشیده فلات بزرگ صحرای آفریقا را پراکنده ساخت.

عناصر خالص‌تر نیلی به سوی جنوب به جنگل‌های مرکز آفریقا، جایی که تا به امروز در آن باقی مانده‌اند، عزیمت کردند. گروه‌های مختلط‌تر در سه جهت پخش شدند: قبایل برتر غربی به اسپانیا و از آنجا به قسمتهای مجاور اروپا مهاجرت کردند، و هسته نژادهای سبزه سر کشیده مدیترانه‌ای دور آن بعد را تشکیل دادند. بخش از همه کمتر پیشرو در شرق فلات صحرای آفریقا به عربستان و از آنجا از طریق شمال بین‌النهرین و هند به سریلانکای دور مهاجرت کرد. گروه مرکزی به شمال و شرق به دره رود نیل و به داخل فلسطین عزیمت نمود.

این بنیاد سنگیک ثانویه است که از درجه مشخصی خویشاوندی در میان مردمان امروزی که از فلات دکن تا ایران، بین‌النهرین، و در امتداد هر دو ساحل دریای مدیترانه پراکنده شدند حکایت می‌کند.

حدوداً در هنگام این تغییرات جوی در آفریقا، انگلستان از قاره جدا شد، و دانمارک از دریا بالا آمد، در حالی که تنگه جبل الطارق که از حوزه غربی دریای مدیترانه محافظت می‌کرد در نتیجه یک زمین لرزه جدا شد و به سرعت این دریاچه واقع در خشکی را به سطح اقیانوس اطلس بالا آورد. در مدتی کوتاه پل زمینی سیسیل در زیر آب فرو رفت و یک دریای منطقه مدیترانه را ایجاد نموده و آن را به اقیانوس اطلس وصل کرد. این دگرگونی ناگهانی طبیعت چندین سکونتگاه

and artistic as to win the affection of some Adamite woman, and it was the highest aspiration of a superior blue woman to receive the attentions of an Adamite.

801.7 (800.3) Slowly these migrating sons of Eden united with the higher types of the blue race, invigorating their cultural practices while ruthlessly exterminating the lingering strains of Neanderthal stock. This technique of race blending, combined with the elimination of inferior strains, produced a dozen or more virile and progressive groups of superior blue men, one of which you have denominated the Cro-Magnons.

801.8 (800.4) For these and other reasons, not the least of which was more favorable paths of migration, the early waves of Mesopotamian culture made their way almost exclusively to Europe. And it was these circumstances that determined the antecedents of modern European civilization.

2. CLIMATIC AND GEOLOGIC CHANGES

802.1 (800.5) The early expansion of the violet race into Europe was cut short by certain rather sudden climatic and geologic changes. With the retreat of the northern ice fields the water-laden winds from the west shifted to the north, gradually turning the great open pasture regions of Sahara into a barren desert. This drought dispersed the smaller-statured brunets, dark-eyed but long-headed dwellers of the great Sahara plateau.

802.2 (800.6) The purer indigo elements moved southward to the forests of central Africa, where they have ever since remained. The more mixed groups spread out in three directions: The superior tribes to the west migrated to Spain and thence to adjacent parts of Europe, forming the nucleus of the later Mediterranean long-headed brunet races. The least progressive division to the east of the Sahara plateau migrated to Arabia and thence through northern Mesopotamia and India to faraway Ceylon. The central group moved north and east to the Nile valley and into Palestine.

802.3 (800.7) It is this secondary Sangik substratum that suggests a certain degree of kinship among the modern peoples scattered from the Deccan through Iran, Mesopotamia, and along both shores of the Mediterranean Sea.

802.4 (800.8) About the time of these climatic changes in Africa, England separated from the continent, and Denmark arose from the sea, while the isthmus of Gibraltar, protecting the western basin of the Mediterranean, gave way as the result of an earthquake, quickly raising this inland lake to the level of the Atlantic Ocean. Presently the Sicilian land bridge submerged, creating one sea of the Mediterranean and connecting it with the Atlantic Ocean. This cataclysm of nature flooded scores of

بشری را دچار سیل زدگی کرده و موجب بزرگترین تلفات انسانی به وسیله سیل در تمامی تاریخ کره زمین گشت.

این احاطه حوزه مدیترانه فوراً حرکت به سوی غرب را برای آدمیان خاتمه داد، در حالی که هجوم عظیم مردم صحرای آفریقا موجب شد آنها درصدد یافتن راه خروج برای تعداد فزایندهشان به سوی شمال و شرق عدن برآیند. به تدریج که نوادگان آدم از دره‌های دجله و فرات به سوی شمال ره نوریدند، با موانع کوهستانی و در آن هنگام دریای بسط یافته خزر مواجه شدند. و برای چندین نسل، آدمیان شکار کردند، گله‌داری کردند، و زمین اطراف سکونتگاههای خود را که در سرتاسر ترکستان پراکنده بود کشت کردند. این مردم والا قلمروی خود را به داخل اروپا به آرامی گسترش دادند. اما در این هنگام آدمیان از شرق به اروپا وارد می‌شوند و فرهنگ انسان آبی را هزاران سال عقبتر از فرهنگ آسیا می‌یابند، زیرا این ناحیه تقریباً به طور کامل خارج از دسترس بین‌النهرین قرار داشته است.

human settlements and occasioned the greatest loss of life by flood in all the world's history.

8025 (891.1) This engulfment of the Mediterranean basin immediately curtailed the westward movements of the Adamites, while the great influx of Saharans led them to seek outlets for their increasing numbers to the north and east of Eden. As the descendants of Adam journeyed northward from the valleys of the Tigris and Euphrates, they encountered mountainous barriers and the then expanded Caspian Sea. And for many generations the Adamites hunted, herded, and tilled the soil around their settlements scattered throughout Turkestan. Slowly this magnificent people extended their territory into Europe. But now the Adamites enter Europe from the east and find the culture of the blue man thousands of years behind that of Asia since this region has been almost entirely out of touch with Mesopotamia.

3- انسان آبی کروماتیون

مراکز باستانی فرهنگی انسان آبی در امتداد تمامی رودخانه‌های اروپا واقع شده بودند، اما اکنون فقط رود سم در همان کنالی جریان دارد که در طول ایام پیش از یخ‌رودی آن را دنبال می‌نمود.

در حالی که ما درباره انسان آبی به عنوان انسانی که بر قاره اروپا مستولی بود سخن می‌گوییم، چندین نوع نژاد دیگر نیز وجود داشتند. حتی سی و پنج هزار سال پیش نژادهای آبی اروپایی از پیش مردمی بسیار در هم آمیخته بودند که هم رگه‌های سرخ و هم زرد را حمل می‌کردند، در حالی که در سواحل اقیانوس اطلس و در نواحی روسیه امروزی مقدار قابل ملاحظه‌ای از خون اندانی را جذب کرده بودند و در سمت جنوب با مردمان صحرای آفریقا در تماس بودند. اما تلاش برای برشمردن گروه‌های متعدد نژادی بی‌ثمر است.

تمدن اروپایی این دوره آغازین پس از آدم یک آمیزه بی‌نظیر از توان و هنر انسانهای آبی با ابداع خلاق آدمیان بود. انسانهای آبی نژادی بسیار توانمند بودند، اما وضعیت فرهنگی و معنوی نسل آدم را به اندازه فاحش تنزل دادند. این برای آدمیان بسیار مشکل بود که با مذهب خود روی انسانهای کروماتیون که بسیاری از آنان به فریب و از راه به در بردن دختران تمایل داشتند، تأثیر بگذارند. برای ده هزار سال مذهب در اروپا در مقایسه با پیشرفتهای هند و مصر در یک نقطه پائین قرار داشت.

انسانهای آبی در تمامی معاملات خود کاملاً صادق بودند و از پلیدیهای جنسی آدمیان مختلط تماماً فارغ بودند. آنها به باکرگی دختران احترام می‌گذاشتند، و تنها هنگامی که جنگ موجب کمبود مردان می‌گشت به چند همسری دست می‌زدند.

این مردمان کروماتیون یک نژاد دلیر و دور اندیش بودند. آنها یک سیستم مؤثر پرورش کودک را حفظ

3. THE CRO-MAGNOID BLUE MAN

8031 (891.2) The ancient centers of the culture of the blue man were located along all the rivers of Europe, but only the Somme now flows in the same channel which it followed during preglacial times.

8032 (891.3) While we speak of the blue man as pervading the European continent, there were scores of racial types. Even thirty-five thousand years ago the European blue races were already a highly blended people carrying strains of both red and yellow, while on the Atlantic coastlands and in the regions of present-day Russia they had absorbed a considerable amount of Andonite blood and to the south were in contact with the Saharan peoples. But it would be fruitless to attempt to enumerate the many racial groups.

8033 (891.4) The European civilization of this early post-Adamic period was a unique blend of the vigor and art of the blue men with the creative imagination of the Adamites. The blue men were a race of great vigor, but they greatly deteriorated the cultural and spiritual status of the Adamites. It was very difficult for the latter to impress their religion upon the Cro-Magnoids because of the tendency of so many to cheat and to debauch the maidens. For ten thousand years religion in Europe was at a low ebb as compared with the developments in India and Egypt.

8034 (891.5) The blue men were perfectly honest in all their dealings and were wholly free from the sexual vices of the mixed Adamites. They respected maidenhood, only practicing polygamy when war produced a shortage of males.

8035 (891.6) These Cro-Magnon peoples were a brave and farseeing race. They maintained an efficient

کردند. پدر و مادر، هر دو، در این کارها شرکت می‌کردند، و خدمات فرزندان مسن‌تر به طور کامل به کار گرفته می‌شد. هر فرزند در مراقبت از غارها، در هنر، و در ساختن سنگ چخماق با دقت آموزش داده می‌شد. زنان در سن پایین در هنرهای خانگی و در کشاورزی ابتدایی به خوبی آموخته بودند، در حالی که مردان شکارچیان ماهر و جنگجویانی دلاور بودند.

انسانهای آبی، شکارچی، ماهی‌گیر، و گرد آورنده خوراک بودند؛ آنها قایق سازان ماهری بودند. آنها تیرهای سنگی می‌ساختند، درختان را قطع می‌کردند، کلبه‌هایی از الوار که بخشاً در زیر زمین قرار داشته و با پوست حیوانات سقف گذاری شده بودند، برپا می‌کردند. و در سیبری مردمانی وجود دارند که هنوز کلبه‌هایی مشابه می‌سازند. انسانهای جنوبی کرومانیون معمولاً در غارها و شکاف کوهها زندگی می‌کردند.

این برای نگهبانان آنان غیر عادی نبود که در طول سرمای شدید زمستان در مدخل غارها به پاسداری شبانه بایستند و منجمد شده و بمیرند. آنها شهامت داشتند، اما فراتر از همه، آنها هنرمند بودند؛ و اختلاط آدمیان نوآوری خلاق را به ناگهان شتاب بخشید. اوج هنر انسان آبی در حدود پانزده هزار سال پیش بود، قبل از روزهایی که نژادهای پوست تیره‌تر از آفریقا از طریق اسپانیا به شمال آمدند.

در حدود پانزده هزار سال پیش جنگلهای آلپ وسیعاً در حال گسترش بودند. شکارچیان اروپایی از طریق همان اجبار جوی که سرزمینهای شادی برانگیز شکار کره زمین را به صحراهای خشک و بایر تبدیل ساخته بود، در حال رانده شدن به دره رودها و سواحل دریاها بودند. به تدریج که بادهای بارانی به سوی شمال تغییر جهت دادند، چراگاههای باز بزرگ اروپا از جنگلهای پوشیده گردیدند. این تغییرات عظیم جوی و نسبتاً ناگهانی نژادهای اروپا را ناچار ساخت از شکارچیان فضایی باز به گلهداران، و تا اندازه‌ای به ماهیگیران و کشتگران زمین تبدیل شوند.

این تغییرات در حالی که به پیشرفتهای فرهنگی انجامید، برخی پس رویهای بیولوژیک را ایجاد نمود. قبایل برتر در طول عصر پیشین شکار با انواع بالاتر اسیران جنگی از دواج بین نژادی کرده بودند و آنها را که پستتر می‌پنداشتند بدون استثنا نابود کرده بودند. اما به تدریج که برقراری اسکاتگانه‌ها را آغاز کردند و درگیر کشاورزی و بازرگانی شدند، شروع به حفظ بسیاری از اسیران معمولی به عنوان برده نمودند. و زاد و رود این بردگان بودند که متعاقباً تمامی نوع کرومانیون را به اندازه بسیار زیاد از کیفیت انداختند. این پس روی فرهنگی ادامه یافت تا این که یک نیروی محرکه تازه از شرق دریافت کرد. در آن هنگام تهاجم نهایی و دسته جمعی بین‌النهرینیها سراسر اروپا را درنوردید، و به سرعت نوع و فرهنگ کرومانیون را جذب نموده و تمدن نژادهای سفید را بنیان نهاد.

4- تهاجمات آندیها به اروپا

در حالی که آندیها به شکل یک جریان مداوم به داخل اروپا هجوم آوردند، هفت تهاجم اصلی صورت

system of child culture. Both parents participated in these labors, and the services of the older children were fully utilized. Each child was carefully trained in the care of the caves, in art, and in flint making. At an early age the women were well versed in the domestic arts and in crude agriculture, while the men were skilled hunters and courageous warriors.

^{8036 (881.7)} The blue men were hunters, fishers, and food gatherers; they were expert boatbuilders. They made stone axes, cut down trees, erected log huts, partly below ground and roofed with hides. And there are peoples who still build similar huts in Siberia. The southern Cro-Magnons generally lived in caves and grottoes.

^{8037 (882.1)} It was not uncommon during the rigors of winter for their sentinels standing on night guard at cave entrances to freeze to death. They had courage, but above all they were artists; the Adamic mixture suddenly accelerated creative imagination. The height of the blue man's art was about fifteen thousand years ago, before the days when the darker-skinned races came north from Africa through Spain.

^{8038 (882.2)} About fifteen thousand years ago the Alpine forests were spreading extensively. The European hunters were being driven to the river valleys and to the seashores by the same climatic coercion that had turned the world's happy hunting grounds into dry and barren deserts. As the rain winds shifted to the north, the great open grazing lands of Europe became covered by forests. These great and relatively sudden climatic modifications drove the races of Europe to change from open-space hunters to herders, and in some measure to fishers and tillers of the soil.

^{8039 (882.3)} These changes, while resulting in cultural advances, produced certain biologic retrogressions. During the previous hunting era the superior tribes had intermarried with the higher types of war captives and had unvaryingly destroyed those whom they deemed inferior. But as they commenced to establish settlements and engage in agriculture and commerce, they began to save many of the mediocre captives as slaves. And it was the progeny of these slaves that subsequently so greatly deteriorated the whole Cro-Magnon type. This retrogression of culture continued until it received a fresh impetus from the east when the final and en masse invasion of the Mesopotamians swept over Europe, quickly absorbing the Cro-Magnon type and culture and initiating the civilization of the white races.

4. THE ANDITE INVASIONS OF EUROPE

^{8041 (882.4)} While the Andites poured into Europe in a steady stream, there were seven major invasions,

پذیرفت، و آخرین ورودها بر پشت اسبها در سه موج عظیم به انجام رسید. برخی از طریق جزایر دریای اژه و بالای دره رود دانوب به اروپا وارد شدند، اما اکثریت رگه‌های پیشتر و خالص‌تر از طریق مسیر شمالی در آن سوی چراگاههای ولگا و دون به شمال غربی اروپا مهاجرت کردند.

بین سومین و چهارمین تهاجم، انبوهی از اندانیها که از طریق رودخانه‌های روسیه و منطقه بالتیک از سیبری می‌آمدند از شمال به اروپا وارد شدند. آنها به وسیله قبایل شمالی آندی فوراً جذب شدند.

گسترشهای اولیه نژاد خالص‌تر بنفش بارها صلح جویانه‌تر از گسترشهای نوادگان آندی نیمه جنگجو و دوستدار کشورگشایی آنها بود. آدمیان صلح‌جو بودند؛ نودیه‌ها ستیزگرا بودند. وصلت این تیره‌ها، آنطور که بعدها با نژادهای سنگیک در آمیختند، اندیهای توانمند و بی‌پاک را به وجود آورد که به کشورگشاییهای نظامی واقعی دست زدند.

اما اسب آن عامل تکاملی بود که استیلای آندیها را در باختر تعیین نمود. اسب به آندیهای پراکنده مزیت تا آن هنگام ناموجود تحرک را داد، و آخرین گروههای سوارکار آندی را قادر ساخت در اطراف دریای خزر به سرعت پیشروی نموده و سراسر اروپا را درنورند. تمامی امواج پیشین آندیها آنقدر به کندی حرکت کرده بودند که در هر فاصله زیاد از بین‌النهرین تمایل به تلاشی داشتند. اما این امواج دوران بعد آنقدر به سرعت حرکت کردند که به صورت گروههای منسجم به اروپا رسیدند و در عین حال قدر معینی از فرهنگ بالاتر را حفظ نمودند.

تمامی دنیای مسکونی، خارج از چین و ناحیه رود فرات برای ده هزار سال پیشرفت فرهنگی بسیار محدودی کرده بود، تا این که اسب سواران سخت‌کوش آندی در هزاره ششم و هفتم پیش از مسیح پدیدار شدند. همین‌طور که آنها به سوی غرب به آن سوی دشتهای روسیه حرکت می‌کردند، و بهترین‌های انسانهای آبی را جذب می‌کردند و بدترین‌ها را نابود می‌کردند، به شکل یک مردم در هم ادغام شدند. اینها نیاکان نژادهای موسوم به نوردیک، اجداد مردمان اسکاندیناوی، آلمانی، و انگلوساکسون بودند.

مدت زیادی طول نکشید که رگه‌های برتر آبی در سراسر شمال اروپا توسط آندیها به طور کامل جذب شدند. تنها در لاپلند (و تا حد مشخصی در بریتانی) اندانیهای قدیمی‌تر حتی شباهتی از هویت را حفظ کردند.

5- تسخیر شمال اروپا توسط آندیها

قبایل شمال اروپا با جریان مداوم مهاجران بین‌النهرین با عبور از مناطق روسی جنوب ترکستان به طور پیوسته تقویت شده و ارتقا داده می‌شدند، و هنگامی که آخرین امواج سوارکاران آندی اروپا را درنوریدند، بیش از هر نقطه دیگر دنیا انسانهای بیشتری با میراث

the last arrivals coming on horseback in three great waves. Some entered Europe by way of the islands of the Aegean and up the Danube valley, but the majority of the earlier and purer strains migrated to northwestern Europe by the northern route across the grazing lands of the Volga and the Don.

804.2 (892.5) Between the third and fourth invasions a horde of Andonites entered Europe from the north, having come from Siberia by way of the Russian rivers and the Baltic. They were immediately assimilated by the northern Andite tribes.

804.3 (892.6) The earlier expansions of the purer violet race were far more pacific than were those of their later semimilitary and conquest-loving Andite descendants. The Adamites were pacific; the Nodites were belligerent. The union of these stocks, as later mingled with the Sangik races, produced the able, aggressive Andites who made actual military conquests.

804.4 (892.7) But the horse was the evolutionary factor which determined the dominance of the Andites in the Occident. The horse gave the dispersing Andites the hitherto nonexistent advantage of mobility, enabling the last groups of Andite cavalymen to progress quickly around the Caspian Sea to overrun all of Europe. All previous waves of Andites had moved so slowly that they tended to disintegrate at any great distance from Mesopotamia. But these later waves moved so rapidly that they reached Europe as coherent groups, still retaining some measure of higher culture.

804.5 (893.1) The whole inhabited world, outside of China and the Euphrates region, had made very limited cultural progress for ten thousand years when the hard-riding Andite horsemen made their appearance in the sixth and seventh millenniums before Christ. As they moved westward across the Russian plains, absorbing the best of the blue man and exterminating the worst, they became blended into one people. These were the ancestors of the so-called Nordic races, the forefathers of the Scandinavian, German, and Anglo-Saxon peoples.

804.6 (893.2) It was not long before the superior blue strains had been fully absorbed by the Andites throughout all northern Europe. Only in Lapland (and to a certain extent in Brittany) did the older Andonites retain even a semblance of identity.

5. THE ANDITE CONQUEST OF NORTHERN EUROPE

805.1 (893.3) The tribes of northern Europe were being continuously reinforced and upstepped by the steady stream of migrants from Mesopotamia through the Turkestan-south Russian regions, and when the last waves of Andite cavalry swept over

آندی از پیش در آن ناحیه وجود داشتند.

برای سه هزار سال ستاد نظامی آندیهای شمالی در دانمارک بود. انطور که قرون متمادی شاهد آمیزش نهایی کشورگشایان بین‌النهرینی با مردمان تحت سلطه بود، امواج متوالی کشورگشایی که به طور کاهش یابنده آندی و به طور فزاینده سفید می‌شدند از این نقطه مرکزی عزیمت کردند.

در حالی که انسان آبی در شمال جذب شده بود و نهایتاً تسلیم سوارکاران سفید مهاجم که به جنوب رخنه کردند شد، قبایل در حال پیشروی نژاد مختلط سفید با مقاومت سرسختانه و طولانی انسانهای کروماتیون مواجه شدند، اما هوش برتر و ذخایر پیوسته فزاینده بیولوژیک آنها را قادر ساخت نژاد قدیمی‌تر را از عرصه وجود محو سازند.

مبارزات سرنوشت‌ساز بین انسان سفید و انسان آبی در دره روم سُم جنگیده شدند. در اینجا، نخبه‌های نژاد آبی با آندیهای در حال حرکت به سمت جنوب با شدت دست به ستیزه زدند، و برای بیش از پانصد سال این انسانهای کروماتیون پیش از تسلیم شدن به استراتژی برتر نظامی مهاجمان سفید از سرزمینهای خود به طور موفقیت‌آمیز دفاع کردند. ثر، فرمانده پیروزمند ارتشهای شمال در نبرد نهایی سُم، قهرمان قبایل شمالی سفید شد و بعدها توسط برخی از آنان به عنوان خدا مورد احترام و تقدیس قرار گرفت.

دژهای مستحکم انسان آبی که از همه بیشتر دوام آوردند در جنوب فرانسه قرار داشتند، اما آخرین مقاومت بزرگ نظامی در امتداد رود سُم مورد غلبه واقع شد. کشورگشایی بعدی به وسیله نفوذ تجاری، فشار جمعیت در امتداد رودخانه‌ها و به وسیله ازدواج مداوم بین نژادی با انسانهای برتر، به همراه نابودسازی بی‌رحمانه انسانهای پست‌تر پیش رفت.

هنگامی که شورای قبیله‌ای بزرگان آندی حکمی مبنی بر عدم شایستگی یک اسیر پست‌تر صادر کرد، وی به وسیله یک مراسم مفصل به کاهنان شَمَن سپرده شد. آنها نیز او را به رودخانه اسکورت کردند و مراسم ورود به "سرزمینهای شاد شکار" — زیر آب بردن هلاک‌کننده — را اجرا کردند. مهاجمان سفید اروپا تمامی مردمان مورد رو در رویی را که به سرعت در صفوف خودشان جذب نمی‌شدند بدین طریق نابود می‌ساختند، و بدین ترتیب انسان آبی به پایان عاقبت خود رسید، و این کار به سرعت انجام یافت.

انسان آبی کروماتیون در برگیرنده بنیان بیولوژیک برای نژادهای امروزی اروپا بود، اما آنها تنها انطور که به وسیله استیلاگران بعدی و قدرتمند سرزمینهای آبا و اجدادی خویش جذب شدند بقا یافته‌اند. رگه آبی ویژگیهای پر دوام متعدد و نیروی فیزیکی زیادی به نژادهای سفید اروپا ارزانی داشته است، اما مزاج و قدرت تخیل مردمان در هم آمیخته اروپایی از آندیها سرچشمه یافته است. این وصلت آندی - آبی که به نژادهای شمالی سفید انجامید، یک پس روی فوری، یک قهقرا با طبیعت

Europe, there were already more men with Andite inheritance in that region than were to be found in all the rest of the world.

8052 (883.4) For three thousand years the military headquarters of the northern Andites was in Denmark. From this central point there went forth the successive waves of conquest, which grew decreasingly Andite and increasingly white as the passing centuries witnessed the final blending of the Mesopotamian conquerors with the conquered peoples.

8053 (883.5) While the blue man had been absorbed in the north and eventually succumbed to the white cavalry raiders who penetrated the south, the advancing tribes of the mixed white race met with stubborn and protracted resistance from the Cro-Magnons, but superior intelligence and ever-augmenting biologic reserves enabled them to wipe the older race out of existence.

8054 (883.6) The decisive struggles between the white man and the blue man were fought out in the valley of the Somme. Here, the flower of the blue race bitterly contested the southward-moving Andites, and for over five hundred years these Cro-Magnoids successfully defended their territories before succumbing to the superior military strategy of the white invaders. Thor, the victorious commander of the armies of the north in the final battle of the Somme, became the hero of the northern white tribes and later on was revered as a god by some of them.

8055 (883.7) The strongholds of the blue man which persisted longest were in southern France, but the last great military resistance was overcome along the Somme. The later conquest progressed by commercial penetration, population pressure along the rivers, and by continued intermarriage with the superiors, coupled with the ruthless extermination of the inferiors.

8056 (883.8) When the tribal council of the Andite elders had adjudged an inferior captive to be unfit, he was, by elaborate ceremony, committed to the shaman priests, who escorted him to the river and administered the rites of initiation to the "happy hunting grounds" — lethal submergence. In this way the white invaders of Europe exterminated all peoples encountered who were not quickly absorbed into their own ranks, and thus did the blue man come to an end — and quickly.

8057 (883.9) The Cro-Magnoid blue man constituted the biologic foundation for the modern European races, but they have survived only as absorbed by the later and virile conquerors of their homelands. The blue strain contributed many sturdy traits and much physical vigor to the white races of Europe, but the humor and imagination of the blended European peoples were derived from the Andites. This Andite-blue union, resulting in the northern

زودگذر، برای تمدن آندی ایجاد نمود. سرانجام برتری پنهان این بربریهایی شمالی خود را نمایان ساخت و به تمدن امروزی اروپا منجر شد.

تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح نژادهای در حال تکامل سفید در سرتاسر تمامی شمال اروپا، شامل شمال آلمان، شمال فرانسه، و جزایر بریتانیا چیره بودند. اروپای مرکزی برای مدتی به وسیله انسان آبی و اندانیهای سر گرد کنترل می‌شد. دومی‌ها عمدتاً در دره رود دانوب مستقر بودند و هرگز به وسیله آندیها به طور کامل جا به جا نشدند.

6- آندیهای کنار رود نیل

از ایام مهاجرتهاى نهایی آندیها، فرهنگ در دره رود فرات تنزل یافت، و مرکز بلافصل تمدن به دره رود نیل تغییر مکان داد. مصر جانشین بین‌النهرین به عنوان مقر مرکزی پیشرفته‌ترین گروه در کره زمین شد.

دره رود نیل مدت کوتاهی پیش از دره‌های بین‌النهرین در اثر سیلابها دستخوش آسیب گردید اما سرانجام بسیار بهتری داشت. این پس زوی اولیه به وسیله جریان مداوم مهاجران آندی پیش از حد جبران گشت، طوری که فرهنگ مصر با آن که به راستی از ناحیه رود فرات سرچشمه یافته بود، به نظر می‌رسید به سرعت پیش می‌رود. اما در 5000 سال پیش از میلاد مسیح در طول دوره سیل در بین‌النهرین، هفت گروه بارز از موجودات بشری در مصر وجود داشتند، که همگی به استثنای یکی از بین‌النهرین آمدند.

هنگامی که آخرین خروج از دره رود فرات صورت گرفت، مصر در دستیابی به بسیاری از ماهرترین هنرمندان و صنعتگران خوش اقبال بود. این صنعتگران آندی خود را کاملاً در میهن یافتند، بدین لحاظ که با زندگی رودخانه‌ای، سیل‌های آن، آبیاریها، و فصول خشک تماماً آشنا بودند. آنها از موقعیت این دره رود نیل بهره‌مند می‌شدند؛ آنها در آنجا نسبت به کنار رود فرات بسیار کمتر در معرض یورشها و حملات خصمانه قرار داشتند. و آنها به هنر فلزکاری مصریان به اندازه زیاد افزودند. آنها در اینجا با سنگ معدن آهن که به جای نواحی دریای سیاه از کوه سينا می‌آمد کار کردند.

مصریان در همان اوان خدایان شهری خویش را به شکل یک سیستم ملی پر طول و تفصیل از خدایان در هم ادغام نمودند. آنها یک الهیات جامع به وجود آوردند، و به همان نسبت یک کاهنت جامع اما پر مسئولیت داشتند. چندین رهبر گوناگون درصدد احیای بقایای آموزشهای اولیه مذهبی شیثها برآمدند، اما عمر این تلاشها کوتاه بود. آندیها اولین ساختمانهای سنگی را در مصر ساختند. اولین و عالی‌ترین اهرام سنگی توسط ایمهوتپ، یک نابغه معماری آندی، که به عنوان نخست وزیر خدمت می‌کرد بنا شدند. ساختمانهای پیشین از آجر ساخته شده بودند، و در حالی که بسیاری از ساختمانهای سنگی در قسمتهای مختلف دنیا بنا شده بودند، این اولین در مصر بود. اما هنر ساختن از روزگاران این آرشیتکت بزرگ به طور پیوسته افول کرد.

white races, produced an immediate lapse of Andite civilization, a retardation of a transient nature. Eventually, the latent superiority of these northern barbarians manifested itself and culminated in present-day European civilization.

^{8058 (894.1)} By 5000 B.C. the evolving white races were dominant throughout all of northern Europe, including northern Germany, northern France, and the British Isles. Central Europe was for some time controlled by the blue man and the round-headed Andonites. The latter were mainly situated in the Danube valley and were never entirely displaced by the Andites.

6. THE ANDITES ALONG THE NILE

^{8061 (894.2)} From the times of the terminal Andite migrations, culture declined in the Euphrates valley, and the immediate center of civilization shifted to the valley of the Nile. Egypt became the successor of Mesopotamia as the headquarters of the most advanced group on earth.

^{8062 (894.3)} The Nile valley began to suffer from floods shortly before the Mesopotamian valleys but fared much better. This early setback was more than compensated by the continuing stream of Andite immigrants, so that the culture of Egypt, though really derived from the Euphrates region, seemed to forge ahead. But in 5000 B.C., during the flood period in Mesopotamia, there were seven distinct groups of human beings in Egypt; all of them, save one, came from Mesopotamia.

^{8063 (894.4)} When the last exodus from the Euphrates valley occurred, Egypt was fortunate in gaining so many of the most skillful artists and artisans. These Andite artisans found themselves quite at home in that they were thoroughly familiar with river life, its floods, irrigations, and dry seasons. They enjoyed the sheltered position of the Nile valley; they were there much less subject to hostile raids and attacks than along the Euphrates. And they added greatly to the metalworking skill of the Egyptians. Here they worked iron ores coming from Mount Sinai instead of from the Black Sea regions.

^{8064 (894.5)} The Egyptians very early assembled their municipal deities into an elaborate national system of gods. They developed an extensive theology and had an equally extensive but burdensome priesthood. Several different leaders sought to revive the remnants of the early religious teachings of the Sethites, but these endeavors were short-lived. The Andites built the first stone structures in Egypt. The first and most exquisite of the stone pyramids was erected by Imhotep, an Andite architectural genius, while serving as prime minister. Previous buildings had been constructed of brick, and while many stone structures had been erected in different parts of the world, this was the first in

Egypt. But the art of building steadily declined from the days of this great architect.

^{807.6.5 (894.6)} This brilliant epoch of culture was cut short by internal warfare along the Nile, and the country was soon overrun, as Mesopotamia had been, by the inferior tribes from inhospitable Arabia and by the blacks from the south. As a result, social progress steadily declined for more than five hundred years.

7. ANDITES OF THE MEDITERRANEAN ISLES

^{807.7.1 (895.1)} During the decline of culture in Mesopotamia there persisted for some time a superior civilization on the islands of the eastern Mediterranean.

^{807.7.2 (895.2)} About 12,000 B.C. a brilliant tribe of Andites migrated to Crete. This was the only island settled so early by such a superior group, and it was almost two thousand years before the descendants of these mariners spread to the neighboring isles. This group were the narrow-headed, smaller-statured Andites who had intermarried with the Vanite division of the northern Nodites. They were all under six feet in height and had been literally driven off the mainland by their larger and inferior fellows. These emigrants to Crete were highly skilled in textiles, metals, pottery, plumbing, and the use of stone for building material. They engaged in writing and carried on as herders and agriculturists.

^{807.7.3 (895.3)} Almost two thousand years after the settlement of Crete a group of the tall descendants of Adamson made their way over the northern islands to Greece, coming almost directly from their highland home north of Mesopotamia. These progenitors of the Greeks were led westward by Sato, a direct descendant of Adamson and Ratta.

^{807.7.4 (895.4)} The group which finally settled in Greece consisted of three hundred and seventy-five of the selected and superior people comprising the end of the second civilization of the Adamsonites. These later sons of Adamson carried the then most valuable strains of the emerging white races. They were of a high intellectual order and, physically regarded, the most beautiful of men since the days of the first Eden.

^{807.7.5 (895.5)} Presently Greece and the Aegean Islands region succeeded Mesopotamia and Egypt as the Occidental center of trade, art, and culture. But as it was in Egypt, so again practically all of the art and science of the Aegean world was derived from Mesopotamia except for the culture of the Adamsonite forerunners of the Greeks. All the art and genius of these latter people is a direct legacy of the posterity of Adamson, the first son of Adam

عمر این عصر تابناک فرهنگی به واسطه جنگ داخلی در امتداد رود نیل کوتاه گردید، و کشور آنطور که برای بین‌النهرین روی داد، توسط قبایل پستتر از عربستان نامهمان‌نواز و توسط سیاهان از جنوب به زودی مورد تاخت و تاز قرار گرفت. در نتیجه، پیشرفت اجتماعی برای بیش از پانصد سال به طور پیوسته افول کرد.

7- آندیهای جزایر مدیترانه

در طول افول فرهنگ در بین‌النهرین یک تمدن برتر در جزایر شرقی مدیترانه برای مدتی دوام آورد.

در حدود 12,000 سال پیش از میلاد مسیح یک قبیله باهوش و با استعداد آندی به کرت مهاجرت کرد. این تنها جزیره‌ای بود که به وسیله چنین گروه برتری بسیار زود مورد اسکان واقع شد، و این امر تقریباً دو هزار سال پیش از این که نوادگان این دریانوردان در جزایر همسایه بخش شوند روی داد. این گروه، آندیهای سر باریک و کوچک قامت بودند که با بخش ونی نودیهای شمالی از دواج بین نژادی کرده بودند. آنها همگی زیر شش فوت قد داشتند و به وسیله همتاهای بزرگتر و پستتر خویش عملاً از سرزمین اصلی بیرون رانده شده بودند. این مهاجران به کرت در نساجی، فلزات، سفالگری، لوله‌کشی، و استفاده از سنگ به عنوان ماده ساختمانی بسیار مهارت داشتند. آنها درگیر نوشتن شدند، و به عنوان گلدار و کشاورز ادامه زندگی دادند.

تقریباً دو هزار سال بعد از استقرار کرت یک گروه از نوادگان بلند قد آدمسان راه خویش را با عبور از جزایر شمالی به یونان گشودند. آنها تقریباً به طور مستقیم از منزلگاه کوهستانی خویش در شمال بین‌النهرین می‌آمدند. این نیاکان یونانیها توسط ساتو، یک نواده مستقیم آدمسان و راتا، به سوی غرب هدایت شدند.

گروهی که سرانجام در یونان استقرار یافت، شامل سیصد و هفتاد و پنج تن از مردم برگزیده و برتر بود که در برگیرنده پایان دومین تمدن نسل آدمسان بود. این فرزندان آتی آدمسان ارزشمندترین رگه‌های نژادهای در حال پیداری سفید آن زمان را حمل می‌کردند. آنها از یک رسته بسیار روشنفکر بودند و از نظر فیزیکی زیباترین انسانها از روزگاران عدن اول محسوب می‌شدند.

به زودی یونان و جزایر ناحیه دریای اژه جانشین بین‌النهرین و مصر به عنوان مرکز باختری بازرگانی، هنر، و فرهنگ شدند. اما چنان که در مصر واقع شد، به استثنای فرهنگ نیاکان آدمسانی یونانیها عملاً بار دیگر تمامی هنر و علم دنیای اژه از بین‌النهرین سرچشمه یافت. تمامی هنر و نبوغ این مردم اخیرالذکر یک میراث مستقیم نسلهای آینده آدمسان، اولین پسر آدم و حواء، و همسر دوم خارق‌العاده وی، دختری که برآمده از یک خط ناگسسته از پرسنل نودی خالص پرنس کلیکشیا

بود، می‌باشد. تعجبی ندارد که یونانیها حکایاتی اسطوره‌ای مبنی بر این که آنان مستقیماً از خدایان و موجودات فوق بشری برآمدند داشتند.

ناحیه دریای اژه از پنج مرحله بارز فرهنگی عبور نمود، که هر یک از قبلی کمتر معنوی بود، و در منتهی نه چندان زیاد آخرین عصر شکوهمند هنر زیر وزن نسلهای آینده به سرعت در حال افزایش کم کیفیت بردگان دانوب که به وسیله نسلهای بعدی یونانیها وارد شده بودند محو گردید.

در طول این عصر در کرت بود که فرقه مادر که متعلق به نسلهای آینده قائل بود به بیشترین محبوبیت خود دست یافت. این فرقه در پرستش "مادر بزرگ" از حوا ستایش می‌کرد. تصاویر حوا در همه جا بود. هزاران زیارتگاه عمومی در سرتاسر کرت و آسیای صغیر برپا شده بود. و این فرقه مادر تا ایام مسیح تداوم یافت، و بعدها در مذهب اولیه مسیحیت تحت پوشش ستایش و پرستش مریم، مادر زمینی عیسی، در آمیخت.

تا حدوداً 6500 سال پیش از میلاد مسیح در میراث معنوی اندیها افول بزرگی به وقوع پیوسته بود. نسلهای آینده آدم به طور گسترده پراکنده شده و در نژادهای باستانی‌تر و پرجمعیت‌تر بشری عملاً ادغام شده بودند. و این زوال تمدن اندی به همراه محو استانداردهای مذهبی آنها، نژادهای از نظر معنوی تحلیل رفته دنیا را در شرایط رقتباری قرار داد.

تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح سه خالص‌ترین رگه نواندگان آدم در سومر، شمال اروپا، و یونان بودند. از کیفیت تمامی بین‌النهرین به وسیله جریان نژادهای مختلط و تیره‌تری که از عربستان داخل می‌شدند داشت به آرامی کاسته می‌شد. و آمدن این مردمان پست‌تر به پراکندگی باقیمانده بیولوژیک و فرهنگی اندیها در خارج بیشتر کمک نمود. مردمان ماجراجوتر از سرتاسر هلال حاصلخیز به سوی غرب به جزیره‌ها هجوم آوردند. این مهاجران غلات و سبزیجات هر دو را کشت کرده، و حیوانات اهلی را با خود آوردند.

در حدود 5000 سال پیش از میلاد مسیح یک گروه نیرومند از بین‌النهرینیهای پیشرو از دره فرات خارج شده و در جزیره قبرس ساکن شدند. این تمدن در حدود دو هزار سال بعد توسط فوجی از بربریهایی شمال نابود گردید.

کلنی بزرگ دیگر در منطقه مدیترانه در نزدیکی مکان بعدی سرزمین کارتاژ استقرار یافت. و تعداد زیادی از اندیها از شمال آفریقا به اسپانیا وارد شدند و بعدها با برادرانشان که پیش از آن از جزایر دریای اژه به ایتالیا آمده بودند در سویس در آمیختند.

هنگامی که مصر در افول فرهنگی از بین‌النهرین دنباله‌روی نمود، بسیاری از خانواده‌های توانمندتر و

and Eve, and his extraordinary second wife, a daughter descended in an unbroken line from the pure Nodite staff of Prince Caligastia. No wonder the Greeks had mythological traditions that they were directly descended from gods and superhuman beings.

807.6 (886.6) The Aegean region passed through five distinct cultural stages, each less spiritual than the preceding, and ere long the last glorious era of art perished beneath the weight of the rapidly multiplying mediocre descendants of the Danubian slaves who had been imported by the later generations of Greeks.

807.7 (886.7) It was during this age in Crete that the *mother cult* of the descendants of Cain attained its greatest vogue. This cult glorified Eve in the worship of the "great mother." Images of Eve were everywhere. Thousands of public shrines were erected throughout Crete and Asia Minor. And this mother cult persisted on down to the times of Christ, becoming later incorporated in the early Christian religion under the guise of the glorification and worship of Mary the earth mother of Jesus.

807.8 (886.8) By about 6500 B.C. there had occurred a great decline in the spiritual heritage of the Andites. The descendants of Adam were widely dispersed and had been virtually swallowed up in the older and more numerous human races. And this decadence of Andite civilization, together with the disappearance of their religious standards, left the spiritually impoverished races of the world in a deplorable condition.

807.9 (886.9) By 5000 B.C. the three purest strains of Adam's descendants were in Sumeria, northern Europe, and Greece. The whole of Mesopotamia was being slowly deteriorated by the stream of mixed and darker races which filtered in from Arabia. And the coming of these inferior peoples contributed further to the scattering abroad of the biologic and cultural residue of the Andites. From all over the fertile crescent the more adventurous peoples poured westward to the islands. These migrants cultivated both grain and vegetables, and they brought domesticated animals with them.

807.10 (886.10) About 5000 B.C. a mighty host of progressive Mesopotamians moved out of the Euphrates valley and settled upon the island of Cyprus; this civilization was wiped out about two thousand years subsequently by the barbarian hordes from the north.

807.11 (886.11) Another great colony settled on the Mediterranean near the later site of Carthage. And from north Africa large numbers of Andites entered Spain and later mingled in Switzerland with their brethren who had earlier come to Italy from the Aegean Islands.

807.12 (886.12) When Egypt followed Mesopotamia in cultural decline, many of the more able and

پیشرفته‌تر به کرت گریختند و بدین ترتیب این تمدن از پیش پیشرفته را به اندازه زیاد ارتقا دادند. و هنگامی که ورود گروه‌های پست‌تر از مصر بعدها تمدن کرت را در معرض تهدید قرار داد، خانواده‌های با فرهنگ‌تر به سوی غرب به یونان عزیمت کردند.

یونانیها نه فقط آموزگاران و هنرمندان بزرگی بودند، بلکه بزرگترین بازرگانان و کوچ نشینان دنیا بودند. آنها پیش از گردن نهادن به سیل پستی و حقارت که نهایتاً هنر و بازرگانی‌شان را احاطه نمود، چنان در ایجاد پایگاه‌های بسیار زیاد فرهنگی در سمت غرب موفق شدند که پیشرفته‌های بسیار زیاد تمدن اولیه یونان در مردمان آتی جنوب اروپا تداوم یافت، و بسیاری از نوادگان مختلط این آدمسانها در قبایل سرزمینهای اصلی مجاور ادغام شدند.

advanced families fled to Crete, thus greatly augmenting this already advanced civilization. And when the arrival of inferior groups from Egypt later threatened the civilization of Crete, the more cultured families moved on west to Greece.

^{807.13 (886.9)} The Greeks were not only great teachers and artists, they were also the world's greatest traders and colonizers. Before succumbing to the flood of inferiority which eventually engulfed their art and commerce, they succeeded in planting so many outposts of culture to the west that a great many of the advances in early Greek civilization persisted in the later peoples of southern Europe, and many of the mixed descendants of these Adamsonites became incorporated in the tribes of the adjacent mainlands.

8- اندانیهای دانوب

مردمان آندی دره فرات به سوی شمال به اروپا مهاجرت کردند تا با انسانهای آبی درآمیزند و نیز به سوی غرب به داخل نواحی مدیترانه، تا با بقایای مردم در هم آمیخته صحرا و انسانهای آبی جنوبی اختلاط یابند. و این دو شاخه نژاد سفید به وسیله بقایا فتنگان سر فراخ کوه نشین قبایل پیشین اندانی که در این نواحی مرکزی منتها سکونت داشتند وسیعاً فاصله داشته و اکنون دارند.

این نوادگان اندان در بیشتر نواحی کوهستانی مرکزی و جنوب شرقی اروپا پراکنده بودند. آنها اغلب توسط مردمی که از آسیای صغیر آمده و آن ناحیه را با قدرت قابل ملاحظه اشغال کردند تقویت شده بودند. هیتی‌های باستانی مستقیماً از تیره اندانی برآمدند؛ پوستهای کم رنگ و سرهای فراخ آنها ویژگی بارز آن نژاد بود. این رگه به اصل و نسب ابراهیم انتقال یافته بود و روی ویژگی ظاهر صورت نوادگان آتی یهودی او به اندازه زیاد تأثیر گذاشت. این نوادگان ضمن این که از فرهنگ و مذهبی که از آندیها سرچشمه یافته بود برخوردار بودند، با یک زبان بسیار متفاوت صحبت می‌کردند. زبان آنها به طور بارز اندانی بود.

قبایلی که در خانه‌های بنا شده روی کپه‌ها یا ستونهایی از تنه درختان روی دریاچه‌های ایتالیا، سوئیس، و جنوب اروپا زندگی می‌کردند، حاشیه‌های در حال گسترش مهاجرت‌های آفریقایی، اژه‌ای، و بیشتر به ویژه دانوبی بودند.

دانوبیها اندانی بودند، کشاورزان و گلهدارانی که از طریق شبه جزیره بالکان به اروپا وارد شده و از طریق دره دانوب به آهستگی به سوی شمال در حال حرکت بودند. آنها ظروف سفالی می‌ساختند، زمین را کشت می‌کردند، و ترجیح می‌دادند در دره‌ها زندگی کنند. شمالی‌ترین سکونتگاه دانوبیها در لیژ در بلژیک قرار داشت. این قبایل همینطور که از مرکز و منبع فرهنگ خود دور می‌شدند به سرعت کیفیت خود را از دست دادند. بهترین سفالگری محصول سکونتگاههای پیشین است.

دانوبیها در نتیجه کار میسیونرهای کرت مادر

8. THE DANUBIAN ANDONITES

^{808.1 (886.6)} The Andite peoples of the Euphrates valley migrated north to Europe to mingle with the blue men and west into the Mediterranean regions to mix with the remnants of the commingled Saharans and the southern blue men. And these two branches of the white race were, and now are, widely separated by the broad-headed mountain survivors of the earlier Andonite tribes which had long inhabited these central regions.

^{808.2 (886.7)} These descendants of Andon were dispersed through most of the mountainous regions of central and southeastern Europe. They were often reinforced by arrivals from Asia Minor, which region they occupied in considerable strength. The ancient Hittites stemmed directly from the Andonite stock; their pale skins and broad heads were typical of that race. This strain was carried in Abraham's ancestry and contributed much to the characteristic facial appearance of his later Jewish descendants who, while having a culture and religion derived from the Andites, spoke a very different language. Their tongue was distinctly Andonite.

^{808.3 (887.1)} The tribes that dwelt in houses erected on piles or log piers over the lakes of Italy, Switzerland, and southern Europe were the expanding fringes of the African, Aegean, and, more especially, the Danubian migrations.

^{808.4 (887.2)} The Danubians were Andonites, farmers and herders who had entered Europe through the Balkan peninsula and were moving slowly northward by way of the Danube valley. They made pottery and tilled the land, preferring to live in the valleys. The most northerly settlement of the Danubians was at Liege in Belgium. These tribes deteriorated rapidly as they moved away from the center and source of their culture. The best pottery is the product of the earlier settlements.

^{808.5 (887.3)} The Danubians became mother

پرست شدند. این قبایل بعدها با گروه‌های دریانورد اندانی که به وسیله قایق از ساحل آسیای صغیر آمدند و آنها نیز مادر پرست بودند درآمیختند. بیشتر اروپای مرکزی به وسیله این انواع مختلط نژادهای سفید سر فراخ که مادر پرستی و آداب و رسوم مذهبی سوزاندن مردگان را اجرا می‌کردند در همان اوان بدین نحو مسکونی گردید. این رسم فرقه‌گرایان مادر بود که مردگان خود را در کلبه‌های سنگی بسوزانند.

9- سه نژاد سفید

در نزدیکی پایان دوران مهاجرت‌های آندیها اختلاط‌های نژادی در اروپا به صورت سه نژاد سفید به شکل زیرین عمومیت یافت:

1- نژاد سفید شمالی. این نژاد موسوم به نوردیک عمدتاً شامل انسان آبی به علاوه آندی می‌شد، اما همچنین در بر گیرنده مقدار قابل ملاحظه‌ای از خون اندانی به همراه مقادیر کمتری از سنگیک سرخ و زرد بود. از این رو نژاد شمالی سفید حاوی این چهار مطلوب‌ترین تیره بشری بود. اما بزرگترین میراث از انسان آبی بود. انسان نمادین اولیه نوردیک، سر دراز، بلند قد، و مو طلایی بود. اما مدتها قبل این نژاد با تمامی شاخه‌های مردمان سفید به طور کامل مخلوط شد.

فرهنگ بدوی اروپا که مهاجمان نوردیک با آن مواجه شدند، یک فرهنگ دانوبیهای در حال قهقرا بود که با انسان آبی درآمیخته بودند. فرهنگ‌های نوردیک - دانمارکی و دانوبی - اندانی در ناحیه رودخانه راین با هم آشنا شده و درآمیختند، همانطور که امروزه به وسیله وجود دو گروه نژادی در آلمان مشاهده می‌شود.

نوردیکها تجارت عنبر را از ساحل بالتیک ادامه دادند و از طریق گذرگاه برنر با سر فراخ‌های دره دانوب یک بازرگانی بزرگ ایجاد نمودند. این تماس گسترده با دانوبیها موجب شد این شمالی‌ها به مادر پرستی دست زنند، و برای چندین هزار سال تقریباً در سراسر اسکاندیناوی سوزاندن مردگان رایج بود. این روشن می‌سازد که چرا بقایای نژادهای پیشین سفید به رغم این که در همه جای اروپا دفن هستند یافت نمی‌شوند، و فقط خاکستر آنها در بسترهای سنگی و سفالی قابل یافتن است. این انسانهای سفید همچنین دست به ساختن خانه زدند؛ آنها هرگز در غارها زندگی نکردند. و باز این روشن می‌سازد که چرا نشانه‌های بسیار اندکی از فرهنگ اولیه انسان سفید وجود دارد، گرچه نوع پیشین کروماتیون در جایی که در غارها و شکاف کوهها در ایمنی مهر و موم شده، به خوبی حفظ شده است. چنان که رخ داد، یک روز در شمال اروپا یک فرهنگ بدوی از دانوبیهای در حال قهقرا و انسانی آبی وجود دارد، و روز بعد یک فرهنگ به ناگهان در حال ظهور و وسیعاً برتر انسان سفید.

2- نژاد مرکزی سفید. در حالی که این گروه در بر گیرنده رگه‌هایی از آبی، زرد، و آندی می‌باشد، عمدتاً اندانی است. این مردمان سر فراخ، سبیه چرده، و کوتاه و پهن هستند. آنها همانند یک شکل هرم مانند بین

worshippers as the result of the work of the missionaries from Crete. These tribes later amalgamated with groups of Andonite sailors who came by boats from the coast of Asia Minor, and who were also mother worshipers. Much of central Europe was thus early settled by these mixed types of the broad-headed white races which practiced mother worship and the religious rite of cremating the dead, for it was the custom of the mother cultists to burn their dead in stone huts.

9. THE THREE WHITE RACES

809.1 (897.4) The racial blends in Europe toward the close of the Andite migrations became generalized into the three white races as follows:

809.2 (897.5) 1. *The northern white race.* This so-called Nordic race consisted primarily of the blue man plus the Andite but also contained a considerable amount of Andonite blood, together with smaller amounts of the red and yellow Sangik. The northern white race thus encompassed these four most desirable human stocks. But the largest inheritance was from the blue man. The typical early Nordic was long-headed, tall, and blond. But long ago this race became thoroughly mixed with all of the branches of the white peoples.

809.3 (897.6) The primitive culture of Europe, which was encountered by the invading Nordics, was that of the retrograding Danubians blended with the blue man. The Nordic-Danish and the Danubian-Andonite cultures met and mingled on the Rhine as is witnessed by the existence of two racial groups in Germany today.

809.4 (897.7) The Nordics continued the trade in amber from the Baltic coast, building up a great commerce with the broadheads of the Danube valley via the Brenner Pass. This extended contact with the Danubians led these northerners into mother worship, and for several thousands of years cremation of the dead was almost universal throughout Scandinavia. This explains why remains of the earlier white races, although buried all over Europe, are not to be found — only their ashes in stone and clay urns. These white men also built dwellings; they never lived in caves. And again this explains why there are so few evidences of the white man's early culture, although the preceding Cro-Magnon type is well preserved where it has been securely sealed up in caves and grottoes. As it were, one day in northern Europe there is a primitive culture of the retrogressing Danubians and the blue man and the next that of a suddenly appearing and vastly superior white man.

809.5 (897.8) 2. *The central white race.* While this group includes strains of blue, yellow, and Andite, it is predominantly Andonite. These people are broad-headed, swarthy, and stocky. They are driven like a

نژادهای نوردیک و مدیترانه‌ای هستند که ضلع پهن آن در آسیا قرار گرفته و رأس آن تا شرق فرانسه رسوخ می‌کند.

برای تقریباً بیست هزار سال اندانیها توسط آندیها بیشتر و بیشتر به سوی شمال آسیای مرکزی رانده شده بودند. تا 3000 سال پیش از میلاد مسیح خشکی فزاینده این اندانیها را به داخل ترکستان عقب می‌راند. این رانش اندانیها به سوی جنوب برای بیش از هزار سال ادامه یافت، و ضمن جدا شدن در اطراف دریاهای خزر و سیاه، از طریق کشورهای بالکان و اوکراین هر دو به اروپا رخنه کرد. این تهاجم شامل گروههای باقیمانده نوادگان آدمسان بود، و در طول نیمه دوم دوره تهاجم تعداد قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان آندی و نیز بسیاری از نوادگان کاهنان شیت را با خود در بر می‌گرفت.

تا 2500 سال پیش از میلاد مسیح رانش اندانیها به سوی غرب به اروپا رسید. و این هجوم بربریهایی تپه‌های ترکستان به سرتاسر بین‌النهرین، آسیای صغیر، و حوزه دانوب، تشکیل دهنده جدی‌ترین و پایدارترین عقبروی فرهنگی تا آن زمان بود. این مهاجمان به طور یقین سرشت نژادهای اروپایی مرکزی را اندانی کردند، که از آن هنگام ویژگی آن آلیی باقی مانده است.

3- نژاد جنوبی سفید. این نژاد سبزه مدیترانه‌ای شامل آمیزه‌ای از انسانهای آندی و آبی، با مقدار کمتری از رگه اندانی نسبت به شمال، بود. این گروه همچنین مقدار قابل ملاحظه‌ای از خون سنگیک ثانویه از طریق مردمان صحرا جذب نمود. در ایام بعد عناصر قوی آندی از شرق مدیترانه به این بخش جنوبی نژاد سفید تزریق شد.

با این وجود، سرزمینهای کرانه‌ای مدیترانه تا ایام تهاجمات بزرگ بیابانگردان در 2500 سال پیش از میلاد مسیح، توسط آندیها مورد نفوذ واقع نشد. داد و ستد زمینی و بازرگانی در طول این قرون، هنگامی که بیابانگردان به مناطق شرقی مدیترانه تهاجم کردند، تقریباً متوقف شد. این اختلال در رفت و آمد زمینی موجب گسترش بزرگ داد و ستد و بازرگانی دریایی گردید. بازرگانی تولد یافته در دریای مدیترانه در حدود چهار هزار و پانصد سال پیش به اوج خود رسید. و این پیدایش داد و ستد دریایی به گسترش ناگهانی نوادگان آندیها در سرتاسر تمامی ناحیه ساحلی حوزه مدیترانه منجر گشت.

این اختلاطهای نژادی شالوده‌های نژاد جنوبی اروپایی، آمیخته‌ترین نژادها، را پی افکند. و از این روزگاران این نژاد باز تحت اختلاط بیشتر، به طور مشخص با مردمان آبی - زرد - آندی عربستان، قرار گرفته است. این نژاد مدیترانه‌ای در واقع آنقدر با مردمان اطراف به طور آزادانه اختلاط یافته است که عملاً به عنوان یک نوع جداگانه غیرقابل تشخیص است، اما به طور کلی اعضای آن کوتاه، سر دراز، و سبزه هستند.

در شمال آندیها از طریق جنگ و ازدواج انسانهای آبی را از بین بردند، اما در جنوب آنها به تعداد بیشتری بقا یافتند. مردم باسک و مردم بربر نمایانگر بقای دو

wedge between the Nordic and Mediterranean races, with the broad base resting in Asia and the apex penetrating eastern France.

809.6 (888.1) For almost twenty thousand years the Andonites had been pushed farther and farther to the north of central Asia by the Andites. By 3000 B.C. increasing aridity was driving these Andonites back into Turkestan. This Andonite push southward continued for over a thousand years and, splitting around the Caspian and Black seas, penetrated Europe by way of both the Balkans and the Ukraine. This invasion included the remaining groups of Adamson's descendants and, during the latter half of the invasion period, carried with it considerable numbers of the Iranian Andites as well as many of the descendants of the Sethite priests.

809.7 (888.2) By 2500 B.C. the westward thrust of the Andonites reached Europe. And this overrunning of all Mesopotamia, Asia Minor, and the Danube basin by the barbarians of the hills of Turkestan constituted the most serious and lasting of all cultural setbacks up to that time. These invaders definitely Andonized the character of the central European races, which have ever since remained characteristically Alpine.

809.8 (888.3) 3. *The southern white race.* This brunet Mediterranean race consisted of a blend of the Andite and the blue man, with a smaller Andonite strain than in the north. This group also absorbed a considerable amount of secondary Sangik blood through the Saharans. In later times this southern division of the white race was infused by strong Andite elements from the eastern Mediterranean.

809.9 (888.4) The Mediterranean coastlands did not, however, become permeated by the Andites until the times of the great nomadic invasions of 2500 B.C. Land traffic and trade were nearly suspended during these centuries when the nomads invaded the eastern Mediterranean districts. This interference with land travel brought about the great expansion of sea traffic and trade; Mediterranean sea-borne commerce was in full swing about forty-five hundred years ago. And this development of marine traffic resulted in the sudden expansion of the descendants of the Andites throughout the entire coastal territory of the Mediterranean basin.

809.10 (888.5) These racial mixtures laid the foundations for the southern European race, the most highly mixed of all. And since these days this race has undergone still further admixture, notably with the blue-yellow-Andite peoples of Arabia. This Mediterranean race is, in fact, so freely admixed with the surrounding peoples as to be virtually indiscernible as a separate type, but in general its members are short, long-headed, and brunet.

809.11 (888.6) In the north the Andites, through warfare and marriage, obliterated the blue men, but in the south they survived in greater numbers. The

شاخه این نژاد هستند، اما حتی این مردمان با مردم صحرا به طور کامل اختلاط یافته‌اند.

این تصویر اختلاط نژادی بود که در حدود 3000 سال پیش از میلاد مسیح در اروپای مرکزی بروز یافت. به رغم خطای جزئی آن، انواع بالاتر در آمیختند.

این ایام عصر نوین حجر بود که با عصر در حال ظهور برنز تداخل می‌کرد. در اسکاندیناوی عصر برنز به مادر پرستی مربوط بود. در جنوب فرانسه و اسپانیا عصر نوین حجر با پرستش خورشید مربوط بود. این روزگار ساختن معابد خورشیدی گرد و بدون سقف بود. نژادهای سفید اروپایی ساختمان‌سازی پرانرژی بودند و از کار گذاشتن سنگهای بزرگ به عنوان پیشکش به خورشید شادمان می‌شدند، عمدتاً همانطور که نواحی آتی آنان در استون هنج چنین کردند. رواج پرستش خورشید نشان می‌دهد که این یک دوره بزرگ کشاورزی در جنوب اروپا بود.

خرافات این عصر نسبتاً اخیر پرستش خورشید حتی اکنون در روش تفکر و عمل مردم بریتانی پابرجا است. این مردم بریتانی گر چه برای بیش از هزار و پانصد سال است که مسیحی شده‌اند، هنوز زیورالات جادویی عصر نوین حجر را برای دور کردن چشم بد حفظ کرده‌اند. آنها هنوز سنگهای تند را به منظور حفاظت در برابر رعد و برق در دودکش نگاه می‌دارند. مردم بریتانی هرگز با نوردیکهای اسکاندیناوی اختلاط نیافتند. آنها بقا یافتگان ساکنان اصلی اندانی اروپای غربی هستند که با تیره مدیترانه‌ای در آمیخته‌اند.

اما این یک اشتباه است که تصور شود مردمان سفید باید به صورت نوردیک، آلپی، و مدیترانه‌ای طبقه‌بندی شوند. در مجموع چنان اختلاط زیادی رخ داده است که نمی‌توان یک چنین گروهی را مجاز شمرد. در زمانی یک بخش نسبتاً مشخص از نژاد سفید در داخل چنین طبقه‌بندی وجود داشت، اما از آن هنگام در آمیختگی گسترده‌ای به وقوع پیوسته است، و دیگر میسر نیست این تمایزات را با شفافیت تعیین نمود. حتی در 3000 سال پیش از میلاد مسیح گروههای باستانی اجتماعی همانقدر به یک نژاد مشخص تعلق داشتند که ساکنان کنونی آمریکای شمالی دارند.

این فرهنگ اروپایی برای پنج هزار سال به رشد و تا اندازه‌ای به آمیزش ادامه داد. اما مانع زبان از حرکت متقابل کامل ملل گوناگون باختر ممانعت کرد. در طول قرن گذشته این فرهنگ بهترین فرصت خود را برای در آمیختگی در جمعیت جهان شهری آمریکای شمالی تجربه کرده است؛ و آینده آن قاره به وسیله کیفیت عوامل نژادی که اجازه خواهند یافت در داخل جمعیت‌های کنونی و آینده آن وارد شوند، و نیز توسط سطح فرهنگ اجتماعی که حفظ می‌شود تعیین خواهد شد.

[عرضه شده توسط یک فرشته اعظم نبادان.]

Basques and the Berbers represent the survival of two branches of this race, but even these peoples have been thoroughly admixed with the Saharans.

^{809.12 (887)} This was the picture of race mixture presented in central Europe about 3000 B.C. In spite of the partial Adamic default, the higher types did blend.

^{809.13 (888)} These were the times of the New Stone Age overlapping the oncoming Bronze Age. In Scandinavia it was the Bronze Age associated with mother worship. In southern France and Spain it was the New Stone Age associated with sun worship. This was the time of the building of the circular and roofless sun temples. The European white races were energetic builders, delighting to set up great stones as tokens to the sun, much as did their later-day descendants at Stonehenge. The vogue of sun worship indicates that this was a great period of agriculture in southern Europe.

^{809.14 (889)} The superstitions of this comparatively recent sun-worshipping era even now persist in the folkways of Brittany. Although Christianized for over fifteen hundred years, these Bretons still retain charms of the New Stone Age for warding off the evil eye. They still keep thunderstones in the chimney as protection against lightning. The Bretons never mingled with the Scandinavian Nordics. They are survivors of the original Andonite inhabitants of western Europe, mixed with the Mediterranean stock.

^{809.15 (892)} But it is a fallacy to presume to classify the white peoples as Nordic, Alpine, and Mediterranean. There has been altogether too much blending to permit such a grouping. At one time there was a fairly well-defined division of the white race into such classes, but widespread intermingling has since occurred, and it is no longer possible to identify these distinctions with any clarity. Even in 3000 B.C. the ancient social groups were no more of one race than are the present inhabitants of North America.

^{809.16 (893)} This European culture for five thousand years continued to grow and to some extent intermingle. But the barrier of language prevented the full reciprocation of the various Occidental nations. During the past century this culture has been experiencing its best opportunity for blending in the cosmopolitan population of North America; and the future of that continent will be determined by the quality of the racial factors which are permitted to enter into its present and future populations, as well as by the level of the social culture which is maintained.

^{809.17 (894)} [Presented by an Archangel of Nebadon.]

مقاله 81. تکوین تمدن مدرن

082 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 080

III. بخش سوم - تاریخ یورنیشیا

مقاله 81

تکوین تمدن مدرن

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- گهواره تمدن
- 2- ابزار تمدن
- 3- شهرها، تولید، و بازرگانی
- 4- نژادهای مختلط
- 5- جامعه با فرهنگ
- 6- حفظ تمدن

مقدمه مقاله

به رغم فراز و نشیبهای ناشی از ناکامی در طرحهای بهبود دنیا که در مأموریتهای کلیگشیا و آدم پیش بینی شده بودند، تکامل اساسی ارگانیکی نوع بشر در مقیاس پیشرفت بشری و تکوین نژادی، نژادها را مداوماً به جلو سوق داد. تکامل میتواند به تأخیر افتد اما نمیتواند متوقف شود.

اگر چه نفوذ نژاد بنفش از نظر عددی کمتر از حد برنامهریزی شده بود، چنان پیشرفتی در تمدن ایجاد نمود که از روزگاران آدم از پیشرفت نوع بشر در سرتاسر تمامی وجود پیشین تقریباً یک میلیون ساله آن بسیار فراتر رفته است.

1- گهواره تمدن

برای تقریباً سی و پنج هزار سال بعد از روزگاران آدم، گهواره تمدن در جنوب غربی آسیا بود که از دره رود نیل به سوی شرق و اندکی به سوی شمال در آن سوی شمال عربستان، از میان بینالنهرین، و به داخل ترکستان امتداد مییافت. و عامل تعیین کننده در برقراری تمدن در آن ناحیه آب و هوا بود.

PAPER 81

DEVELOPMENT OF MODERN CIVILIZATION

SECTIONS

Introduction

1. The Cradle of Civilization
2. The Tools of Civilization
3. Cities, Manufacture, and Commerce
4. The Mixed Races
5. Cultural Society
6. The Maintenance of Civilization

INTRODUCTION

81:01 (9001) REGARDLESS of the ups and downs of the miscarriage of the plans for world betterment projected in the missions of Caligastia and Adam, the basic organic evolution of the human species continued to carry the races forward in the scale of human progress and racial development. Evolution can be delayed but it cannot be stopped.

81:02 (9002) The influence of the violet race, though in numbers smaller than had been planned, produced an advance in civilization which, since the days of Adam, has far exceeded the progress of mankind throughout its entire previous existence of almost a million years.

1. THE CRADLE OF CIVILIZATION

81:11 (9003) For about thirty-five thousand years after the days of Adam, the cradle of civilization was in southwestern Asia, extending from the Nile valley eastward and slightly to the north across northern Arabia, through Mesopotamia, and on into Turkestan. And *climate* was the decisive factor in the establishment of civilization in that area.

این تغییرات عظیم جوی و زمین شناسانه در شمال آفریقا و غرب آسیا بود که به مهاجرت‌های اولیه آدمیان خاتمه داد، و به وسیله دریای بسط یافته مدیترانه ورود آنها را به اروپا مسدود نمود و جریان مهاجرت را در شمال و شرق به داخل ترکستان تغییر مسیر داد. تا هنگام تکمیل این ارتفاع یافته‌های زمین و تغییرات جوی مربوطه، در حدود 15,000 سال پیش از میلاد مسیح، تمدن به یک بن‌بست جهانی رسیده بود، به غیر از مخمرهای فرهنگی و ذخایر بیولوژیک آندیتها که هنوز به وسیله کوهها در سمت شرق در آسیا و به وسیله جنگلهای در حال گسترش در اروپا به سوی غرب احاطه شده بودند.

تکامل جوی در آن هنگام کاری را کرد که تمامی تلاشهای دیگر موفق به انجام آن نشدند، و آن این بود که انسان اروپایی - آسیایی را ناچار ساخت که به منظور دست زدن به کارهای پیشرفته‌تر گلهداری و کشاورزی شکار را رها سازد. تکامل ممکن است کند باشد، اما بسیار مؤثر است.

چون بردگان به طور کلی به وسیله کشاورزان دوران پیشین به کار گرفته می‌شدند، سابقاً شکارچی و گلهدار هر دو به دیده تحقیر به کشاورز می‌نگریستند. برای مدت‌های طولانی کشت کردن زمین کاری پست محسوب می‌شد. این ایده که کار کشت زمین در اثر لعن و نفرین است از اینجا ناشی می‌شود، در حالی که این کار بزرگترین برکتها است. حتی در روزگاران قاتل و هابیل، جانفشانیهای زندگی چوپانی با احترام بیشتری نسبت به هدایای کشاورزی مورد نگرش واقع می‌شد.

انسان به روال معمول با گذار از عصر گلهداری از یک شکارچی به یک کشاورز تکامل یافت، و این امر در رابطه با آندیتها نیز صحت داشت، اما بیشتر اوقات اجبار تکاملی ضرورت شرایط جوی موجب می‌شود تمامی قبیله‌ها مستقیماً از شکارچیان به کشاورزان موفق گذار کنند. اما این پدیده گذار فوری از شکار به کشاورزی فقط در آن مناطقی که درجه بالایی از اختلاط نژادی با تیره بنفش وجود داشت رخ داد.

مردمان تکاملی (به طور مشخص چینی‌ها) از طریق مشاهده روبیدن تخمهایی که به طور تصادفی خیس شده بودند یا به عنوان خوراک برای مردگان در قبرها نهاده شده بودند، به زودی یاد گرفتند تخم بکارند و به کشت و زرع محصول بپردازند. اما در سرتاسر جنوب غربی آسیا، در امتداد کف حاصلخیز رودخانه‌ها و دشتهای مجاور، آندیتها تکنیکهای بهبود یافته کشاورزی را که از نیاکان خود به ارث برده بودند به کار می‌بردند. نیاکان آندیتها کشاورزی و باغبانی را فعالیت اصلی خود در محدوده باغ دوم ساخته بودند.

برای هزاران سال نوادگان آدم گندم و جو را که در باغ بهبود داده شده بود در سراسر کوهسارهای مرز بالایی بین النهرین رویانیده بودند. نوادگان آدم و آدمسان در اینجا دیدار کرده، داد و ستد نموده، و با هم معاشرت می‌کردند.

این تغییرات تحمیلی در شرایط زندگی بود که موجب شد چنین بخش بزرگی از نژاد بشری در استفاده از مواد غذایی همه چیز خوار شود. و ترکیب مواد غذایی گندم، برنج، و سبزیجات با گوشت حیوانات گله

81:1.2 (900.4) It was the great climatic and geologic changes in northern Africa and western Asia that terminated the early migrations of the Adamites, barring them from Europe by the expanded Mediterranean and diverting the stream of migration north and east into Turkestan. By the time of the completion of these land elevations and associated climatic changes, about 15,000 B.C., civilization had settled down to a world-wide stalemate except for the cultural ferments and biologic reserves of the Andites still confined by mountains to the east in Asia and by the expanding forests in Europe to the west.

81:1.3 (900.5) Climatic evolution is now about to accomplish what all other efforts had failed to do, that is, to compel Eurasian man to abandon hunting for the more advanced callings of herding and farming. Evolution may be slow, but it is terribly effective.

81:1.4 (900.6) Since slaves were so generally employed by the earlier agriculturists, the farmer was formerly looked down on by both the hunter and the herder. For ages it was considered menial to till the soil; wherefore the idea that soil toil is a curse, whereas it is the greatest of all blessings. Even in the days of Cain and Abel the sacrifices of the pastoral life were held in greater esteem than the offerings of agriculture.

81:1.5 (900.7) Man ordinarily evolved into a farmer from a hunter by transition through the era of the herder, and this was also true among the Andites, but more often the evolutionary coercion of climatic necessity would cause whole tribes to pass directly from hunters to successful farmers. But this phenomenon of passing immediately from hunting to agriculture only occurred in those regions where there was a high degree of race mixture with the violet stock.

81:1.6 (901.1) The evolutionary peoples (notably the Chinese) early learned to plant seeds and to cultivate crops through observation of the sprouting of seeds accidentally moistened or which had been put in graves as food for the departed. But throughout southwest Asia, along the fertile river bottoms and adjacent plains, the Andites were carrying out the improved agricultural techniques inherited from their ancestors, who had made farming and gardening the chief pursuits within the boundaries of the second garden.

81:1.7 (901.2) For thousands of years the descendants of Adam had grown wheat and barley, as improved in the Garden, throughout the highlands of the upper border of Mesopotamia. The descendants of Adam and Adamson here met, traded, and socially mingled.

81:1.8 (901.3) It was these enforced changes in living conditions which caused such a large proportion of the human race to become omnivorous in dietetic practice. And the combination of the wheat, rice,

نشانگر یک گام بزرگ به جلو در سلامت و بنیة این مردمان باستانی بود.

and vegetable diet with the flesh of the herds marked a great forward step in the health and vigor of these ancient peoples.

2- ابزار تمدن

رشد فرهنگ مبتنی بر به وجود آوردن ابزار تمدن است. و ابزاری که انسان در عروج خود از بدویت به کار گرفت فقط تا آن اندازه مؤثر بودند که نیروی انسان را برای انجام کارهای بالاتر آزاد می‌ساختند.

شما که اکنون در بحبوحه صحنه‌های اخیر فرهنگ در حال شکوفایی و آغاز پیشرفت در امور اجتماعی زندگی می‌کنید، شما که در واقع قدری وقت اضافه برای فکر کردن پیرامون جامعه و تمدن دارید نباید این واقعیت را نادیده انگارید که نیاکان اولیه شما از هیچ وقت فراغتی که بتواند به ژرف اندیشی و تفکر اجتماعی اختصاص داده شود برخوردار نبودند یا این که برای آن وقت اندکی داشتند.

چهار پیشرفت بزرگ اول در تمدن بشری عبارت بودند از:

- 1- مهار آتش.
- 2- اهلی کردن حیوانات.
- 3- برده سازی اسرا.
- 4- مالکیت خصوصی.

در حالی که آتش، اولین اکتشاف بزرگ، سرانجام درهای دنیای علم را گشود، در این رابطه برای انسان بدوی از ارزش اندکی برخوردار بود. او از پذیرش دلایل طبیعی به عنوان تفسیر پدیده‌های عادی امتناع می‌کرد.

هنگامی که از او پرسیده شد آتش از کجا آمد، داستان ساده اندان و سنگ چخماق به زودی جایگزین این افسانه که چگونه پرومیتئوس آن را از آسمان زدید گردید. مردم باستان برای کلیه پدیده‌های طبیعی که در محدوده درک شخصی آنان نبود در صدد یافتن یک توجیح فوق طبیعی بر می‌آمدند، و بسیاری از مردم امروزی نیز به انجام این کار ادامه می‌دهند. قائل نشدن شخصیت برای پدیده‌های به اصطلاح طبیعی به زمانهای طولانی نیاز داشته است، و هنوز نیز به اتمام نرسیده است. اما جستجوی بی‌پرده، صادقانه، و بدون ترس برای علل حقیقی به تولد علم امروزی انجامید: آن طالع بینی را به ستاره شناسی، کیمیاگری را به علم شیمی، و سحر و جادو را به پزشکی تبدیل نمود.

در عصر پیش از ماشین تنها راه انجام کار برای انسان، بدون این که خود آن را انجام دهد، استفاده از یک حیوان بود. اهلی کردن حیوانات ابزار زنده‌ای در دستان او قرار داد، و استفاده هوشمندانه آن راه را برای کشاورزی و حمل و نقل، هر دو، آماده ساخت. و بدون این حیوانات انسان نمی‌توانست از وضعیت بدوی خویش به سطوح تمدن متعاقب صعود کند.

بیشتر حیواناتی که برای اهلی کردن از همه مناسبتر بودند در آسیا پیدا شدند، به ویژه در نواحی مرکزی تا جنوب غربی. یک دلیل این امر که در آن

2. THE TOOLS OF CIVILIZATION

81:21 (901.4) The growth of culture is predicated upon the development of the tools of civilization. And the tools which man utilized in his ascent from savagery were effective just to the extent that they released man power for the accomplishment of higher tasks.

81:22 (901.5) You who now live amid latter-day scenes of budding culture and beginning progress in social affairs, who actually have some little spare time in which to *think* about society and civilization, must not overlook the fact that your early ancestors had little or no leisure which could be devoted to thoughtful reflection and social thinking.

81:23 (901.6) The first four great advances in human civilization were:

- 81:24 (901.7) 1. The taming of fire.
- 81:25 (901.8) 2. The domestication of animals.
- 81:26 (901.9) 3. The enslavement of captives.
- 81:27 (901.10) 4. Private property.

81:28 (901.11) While fire, the first great discovery, eventually unlocked the doors of the scientific world, it was of little value in this regard to primitive man. He refused to recognize natural causes as explanations for commonplace phenomena.

81:29 (901.12) When asked where fire came from, the simple story of Andon and the flint was soon replaced by the legend of how some Prometheus stole it from heaven. The ancients sought a supernatural explanation for all natural phenomena not within the range of their personal comprehension; and many moderns continue to do this. The depersonalization of so-called natural phenomena has required ages, and it is not yet completed. But the frank, honest, and fearless search for true causes gave birth to modern science: It turned astrology into astronomy, alchemy into chemistry, and magic into medicine.

81:210 (901.13) In the premachine age the only way in which man could accomplish work without doing it himself was to use an animal. Domestication of animals placed in his hands living tools, the intelligent use of which prepared the way for both agriculture and transportation. And without these animals man could not have risen from his primitive estate to the levels of subsequent civilization.

81:211 (902.1) Most of the animals best suited to domestication were found in Asia, especially in the central to southwest regions. This was one reason

ناحیه تمدن نسبت به قسمتهای دیگر دنیا سریعتر پیش رفت این بود. بسیاری از این حیوانات پیش از آن دو بار اهلی شده بودند، و در عصر آندیها بار دیگر مجدداً اهلی شدند. اما از هنگامی که سگ در زمانهای بسیار دور پیشین توسط انسان آبی پذیرفته شد با شکارچیان باقی مانده بود.

آندیهای ترکستان اولین مردمانی بودند که وسیعاً اسب را اهلی کردند، و این دلیل دیگری است که نشان می‌دهد به چه سبب فرهنگ آنها برای مدتی بسیار طولانی غالب بود. تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح کشاورزان بین‌النهرین، ترکستان، و چین شروع به پرورش گوسفندان، بزها، گاوها، شترها، مرغان، و قیلها نموده بودند. آنها گاو، شتر، اسب، و پاک را به عنوان چهارپای باربر به کار می‌بردند. انسان خود روزگاری یک جاندار باربر بود. یک فرمانروای نژاد آبی روزی دارای یکصد هزار مرد در مستعمره باربران خویش بود.

نهادهای بردگی و مالکیت خصوصی زمین با کشاورزی آمدند. بردگی استاندارد زندگی ارباب را افزایش داد و برای فرهنگ اجتماعی مجال بیشتری فراهم نمود.

انسان بدوی برده طبیعت است، اما تمدن علمی به آرامی به نوع بشر آزادی فزاینده اهدا می‌کند. از طریق حیوانات، آتش، باد، آب، برق، و دیگر منابع کشف ناشده انرژی، انسان خود را از ضرورت بی‌امان کار طاقت فرسا رها ساخته و مداوماً رها خواهد ساخت. صرف نظر از دشواری گذرا که در اثر اختراع پر بار ماشین‌آلات ایجاد شد، آن فواید نهایی که از این اختراعات مکانیکی ناشی می‌شوند گرانبها هستند. تمدن هرگز نمی‌تواند شکوفا گردد، و حتی برقرار شود، مگر این که انسان از فرصت فکر کردن، برنامه‌ریزی، و پنداشت راههای جدید و بهتر انجام کارها برخوردار باشد.

انسان در ابتدا صرفاً پناهگاهش را تصاحب می‌نمود. او در زیر ستیغهای سنگی زندگی کرده یا در غارها سکونت می‌کرد. سپس او مواد طبیعی همچون چوب و سنگ را برای ایجاد کلبه‌های خانوادگی تطبیق داد. در پایان، او وارد مرحله خلاق خانه‌سازی شد، و تولید آجر و سایر مواد ساختمانی را فرا گرفت.

مردمان کوهسارهای ترکستان اولین مردمان نژادهای امروزی‌تر بودند که خانه‌هایشان را از چوب می‌ساختند، منازلی که به هیچ وجه از آلودگی چوبی کوچ‌نشینان پیشین امریکایی متفاوت نبودند. در سرتاسر دشتها منازل بشری از آجر و بعدها از آجرهای سوخته ساخته شده بودند.

نژادهای قدیمی‌تر رودخانه نشین، کلبه‌های خود را با تیرهای بلندی که به صورت دایره‌ای شکل در زمین فرو می‌بردند می‌ساختند؛ سپس قسمتهای فوقانی از طریق وصل چهارچوب کلبه ساخته می‌شدند، و بعد این چهارچوب به طور عرضی با نی به هم بافته می‌شد. تمامی این ابداع به یک سبد بزرگ وارونه شباهت داشت. این ساختمان سپس می‌توانست با خاک رس پوشیده شود، که بعد از خشک شدن در آفتاب یک سکونتگاه بسیار قابل استفاده ضد آب به وجود می‌آورد.

از این کلبه‌های اولیه بود که ایده متعاقب همه گونه سبد بافی به طور مستقل سرچشمه یافت. در میان یک

why civilization progressed faster in that locality than in other parts of the world. Many of these animals had been twice before domesticated, and in the Andite age they were retamed once again. But the dog had remained with the hunters ever since being adopted by the blue man long, long before.

81:212 (902:2) The Andites of Turkestan were the first peoples to extensively domesticate the horse, and this is another reason why their culture was for so long predominant. By 5000 B.C. the Mesopotamian, Turkestan, and Chinese farmers had begun the raising of sheep, goats, cows, camels, horses, fowls, and elephants. They employed as beasts of burden the ox, camel, horse, and yak. Man was himself at one time the beast of burden. One ruler of the blue race once had one hundred thousand men in his colony of burden bearers.

81:213 (902:3) The institutions of slavery and private ownership of land came with agriculture. Slavery raised the master's standard of living and provided more leisure for social culture.

81:214 (902:4) The savage is a slave to nature, but scientific civilization is slowly conferring increasing liberty on mankind. Through animals, fire, wind, water, electricity, and other undiscovered sources of energy, man has liberated, and will continue to liberate, himself from the necessity for unremitting toil. Regardless of the transient trouble produced by the prolific invention of machinery, the ultimate benefits to be derived from such mechanical inventions are inestimable. Civilization can never flourish, much less be established, until man has leisure to think, to plan, to imagine new and better ways of doing things.

81:215 (902:5) Man first simply appropriated his shelter, lived under ledges or dwelt in caves. Next he adapted such natural materials as wood and stone to the creation of family huts. Lastly he entered the creative stage of home building, learned to manufacture brick and other building materials.

81:216 (902:6) The peoples of the Turkestan highlands were the first of the more modern races to build their homes of wood, houses not at all unlike the early log cabins of the American pioneer settlers. Throughout the plains human dwellings were made of brick; later on, of burned bricks.

81:217 (902:7) The older river races made their huts by setting tall poles in the ground in a circle; the tops were then brought together, making the skeleton frame for the hut, which was interlaced with transverse reeds, the whole creation resembling a huge inverted basket. This structure could then be daubed over with clay and, after drying in the sun, would make a very serviceable weatherproof habitation.

81:218 (902:8) It was from these early huts that the subsequent idea of all sorts of basket weaving

گروه از طریق مشاهده تأثیرات مالیدن خاک رس مرطوب بر این تیرکها ایده سفالگری به وجود آمد. روال سخت کردن ظروف سفالی از طریق پختن هنگامی کشف شد که یکی از این کلبه‌های بدوی پوشیده با خاک رس به طور تصادفی سوخت. هنرهای روزگاران کهن بارها از رخدادهای اتفاقی مربوط به زندگی روزمره مردمان پیشین سرچشمه یافتند. حداقل این امر در رابطه با پیشرفت تکاملی نوع بشر تا هنگام آمدن آدم تقریباً به طور کامل صادق بود.

در حالی که در حدود نیم میلیون سال پیش سفالگری در ابتدا به وسیله پرسنل پرنس ارائه شده بود، ساختن ظروف سفالی برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال عملاً متوقف شده بود. تنها نودیهای پیش سومری ساحل خلیج به ساختن ظروف سفالی ادامه دادند. هنر ساختن ظروف سفالی در طول دوران آدم تجدید شد. اشاعه این هنر مقارن با بسط مناطق بیابانی آفریقا، عربستان، و آسیای مرکزی بود، و با امواج متوالی تکنیک در حال بهبود از بین‌النهرین تا نیمکره شرقی گسترش یافت.

این تمدنهای عصر آندیها همیشه نمیتوانند به وسیله مراحل سفالگری یا هنرهای دیگرشان ردیابی شوند. مسیر هموار تکامل بشری به وسیله رژیمهای دلمیشیا و عدن، هر دو، به اندازه بسیار زیاد پیچیده گشت. اغلب اینطور به نظر میرسد که گلدانها و آلات دوران بعد، از محصولات پیشین مردمان خالص‌تر آندی پست‌تر هستند.

3- شهرها، تولید، و بازرگانی

نابودی جوی علفزارهای باز حاصلخیز شکار و چراگاههای ترکستان که در حدود 12,000 سال پیش از میلاد مسیح آغاز گردید، انسانهای آن نواحی را ناچار ساخت که به اشکال جدید صنعت و تولید بدوی متوسل شوند. برخی به پرورش رمه‌های اهلی رو آوردند، دیگران کشاورز یا گرد آورنده مواد خوراکی که در آب به وجود آمده بود شدند، اما نوع بالاتر خرد آندی درگیری در داد و ستد و تولید را برگزید. حتی این رسم تمامی قبایل شد که خود را وقف توسعه یک صنعت تنها بنمایند. از دره رود نیل تا کوش هند و از رودخانه گنگ تا رودخانه زرد، کار اصلی قبایل برتر کشت و زرع خاک، با بازرگانی به عنوان یک پیشه جانبی گردید.

افزایش داد و ستد و تولید مواد خام به صورت اقلام متنوع بازرگانی در ایجاد آن جوامع اولیه و نیمه صلح‌جو که در گسترش فرهنگ و هنرهای تمدن بسیار مؤثر بودند مستقیماً تأثیر داشت. پیش از عصر داد و ستد گسترده جهانی گروههای اجتماعی، قبیله‌ای — گروههای بسط‌یافته خانوادگی — بودند. داد و ستد، انواع مختلف موجودات بشری را هم‌نشین ساخت، و بدین ترتیب به یک باروری سریع‌تر متقابل فرهنگی کمک نمود.

independently originated. Among one group the idea of making pottery arose from observing the effects of smearing these pole frameworks with moist clay. The practice of hardening pottery by baking was discovered when one of these clay-covered primitive huts accidentally burned. The arts of olden days were many times derived from the accidental occurrences attendant upon the daily life of early peoples. At least, this was almost wholly true of the evolutionary progress of mankind up to the coming of Adam.

81:219 (903:1) While pottery had been first introduced by the staff of the Prince about one-half million years ago, the making of clay vessels had practically ceased for over one hundred and fifty thousand years. Only the gulf coast pre-Sumerian Nodites continued to make clay vessels. The art of pottery making was revived during Adam's time. The dissemination of this art was simultaneous with the extension of the desert areas of Africa, Arabia, and central Asia, and it spread in successive waves of improving technique from Mesopotamia out over the Eastern Hemisphere.

81:220 (903:2) These civilizations of the Andite age cannot always be traced by the stages of their pottery or other arts. The smooth course of human evolution was tremendously complicated by the regimes of both Dalamatia and Eden. It often occurs that the later vases and implements are inferior to the earlier products of the purer Andite peoples.

3. CITIES, MANUFACTURE, AND COMMERCE

81:31 (903:3) The climatic destruction of the rich, open grassland hunting and grazing grounds of Turkestan, beginning about 12,000 B.C., compelled the men of those regions to resort to new forms of industry and crude manufacturing. Some turned to the cultivation of domesticated flocks, others became agriculturists or collectors of water-borne food, but the higher type of Andite intellects chose to engage in trade and manufacture. It even became the custom for entire tribes to dedicate themselves to the development of a single industry. From the valley of the Nile to the Hindu Kush and from the Ganges to the Yellow River, the chief business of the superior tribes became the cultivation of the soil, with commerce as a side line.

81:32 (903:4) The increase in trade and in the manufacture of raw materials into various articles of commerce was directly instrumental in producing those early and semipeaceful communities which were so influential in spreading the culture and the arts of civilization. Before the era of extensive world trade, social communities were tribal — expanded family groups. Trade brought into fellowship different sorts of human beings, thus contributing to

در حدود دوازده هزار سال پیش عصر شهرهای مستقل داشت آغاز می‌شد. و این شهرهای بدوی داد و ستد و تولید همیشه به وسیله مناطق کشاورزی و پرورش احشام احاطه شده بودند. در حالی که این حقیقت دارد که صنعت به وسیله ارتقاء استandarدهای زندگی رواج می‌یافت، شما نباید هیچ سوء تفاهمی پیرامون بهسازیهای زندگی اولیه شهری داشته باشید. نژادهای اولیه بیش از حد پاکیزه و مرتب نبودند، و در نتیجه انباشت صرف خاک و زیاله سطح اجتماع متوسط اولیه هر بیست و پنج سال از یک تادو فوت بالا- می‌رفت. برخی از این شهرهای دوران باستان نیز بسیار سریع بر فراز زمین پیرامون سر برآوردند، زیرا کلبه‌های گلی نپخته آنان عمر کوتاهی داشتند، و رسم بر این بود که اقامتگاههای جدید مستقیماً روی ویرانه‌های منازل قدیمی ساخته شوند.

استفاده گسترده از فلزات یک ویژگی این عصر شهرهای اولیه صنعتی و بازرگانی بود. شما پیش از این یک فرهنگ مفرغی در ترکستان پیدا نموده‌اید که تاریخ آن به قبل از 9000 سال پیش از میلاد مسیح باز می‌گردد. و آندیها در همان اوان یاد گرفتند که با آهن، طلا، و مس نیز کار کنند. اما دور از مراکز پیشرفته‌تر تمدن شرایط بسیار متفاوت بودند. دوره‌های جداگانه نظیر اعصار حجر، برنز، و آهن وجود نداشتند؛ تمامی سه دوره در یک زمان در سرزمینهای متفاوت وجود داشتند.

طلا اولین فلزی بود که انسان در پی یافتن آن برآمد. کار با آن آسان بود، و در ابتدا فقط به عنوان یک زیور مورد استفاده قرار می‌گرفت. سپس مس به کار گرفته شد، اما نه به طور گسترده، تا این که با قلع آمیخته گردید تا برنز سخت‌تر ساخته شود. کشف آمیختن مس و قلع برای ساختن برنز به وسیله یکی از آدمسائیهایی ترکستان که بر حسب تصادف معدن مس وی در کوهستان در مجاورت یک لایه رسوبی قلع واقع شده بود صورت گرفت.

با ظهور تولید ابتدایی و صنعت آغازین، به سرعت تجارت به نیرومندترین تأثیر در گسترش تمدن با فرهنگ تبدیل شد. گشایش کانالهای بازرگانی از راه زمین و دریا مسافرت و اختلاط فرهنگها و نیز در آمیختن تمدنها را به اندازه زیاد تسهیل ساخت. تا 5000 سال پیش از میلاد مسیح در سرتاسر سرزمینهای متمدن و نیمه متمدن اسب به طور کلی مورد استفاده بود. این نژادهای دوران بعد نه تنها از اسب اهلی شده بلکه همچنین از انواع گوناگون دلیجانه‌ها و اریه‌ها برخوردار بودند. در اعصار قبل، از چرخ استفاده شده بود، اما اکنون وسایل نقلیه‌ای که بسیار مجهز بودند در بازرگانی و در جنگ هر دو به صورت عمومی مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

بازرگان در حال سفر و کاوشگر سیار برای پیشبرد تمدن تاریخی بیش از تمام مجموعه تأثیرات دیگر کار انجام دادند. کشورگشاییهای نظامی، مستعمره سازی و کارهای تبلیغاتی مذهبی که به وسیله مذاهب دوران بعد رواج یافتند نیز عواملی در گسترش فرهنگ بودند؛ اما اینها همگی در برابر روابط بازرگانی که به وسیله هنرها و علوم به سرعت در حال توسعه صنعتی به طور پیوسته شتاب داده می‌شدند، نقش ثانوی داشتند.

a more speedy cross-fertilization of culture.

81:33 (903) About twelve thousand years ago the era of the independent cities was dawning. And these primitive trading and manufacturing cities were always surrounded by zones of agriculture and cattle raising. While it is true that industry was promoted by the elevation of the standards of living, you should have no misconception regarding the refinements of early urban life. The early races were not overly neat and clean, and the average primitive community rose from one to two feet every twenty-five years as the result of the mere accumulation of dirt and trash. Certain of these olden cities also rose above the surrounding ground very quickly because their unbaked mud huts were short-lived, and it was the custom to build new dwellings directly on top of the ruins of the old.

81:34 (903) The widespread use of metals was a feature of this era of the early industrial and trading cities. You have already found a bronze culture in Turkestan dating before 9000 B.C., and the Andites early learned to work in iron, gold, and copper, as well. But conditions were very different away from the more advanced centers of civilization. There were no distinct periods, such as the Stone, Bronze, and Iron Ages; all three existed at the same time in different localities.

81:35 (904) Gold was the first metal to be sought by man; it was easy to work and, at first, was used only as an ornament. Copper was next employed but not extensively until it was admixed with tin to make the harder bronze. The discovery of mixing copper and tin to make bronze was made by one of the Adamsonites of Turkestan whose highland copper mine happened to be located alongside a tin deposit.

81:36 (904) With the appearance of crude manufacture and beginning industry, commerce quickly became the most potent influence in the spread of cultural civilization. The opening up of the trade channels by land and by sea greatly facilitated travel and the mixing of cultures as well as the blending of civilizations. By 5000 B.C. the horse was in general use throughout civilized and semicivilized lands. These later races not only had the domesticated horse but also various sorts of wagons and chariots. Ages before, the wheel had been used, but now vehicles so equipped became universally employed both in commerce and war.

81:37 (904) The traveling trader and the roving explorer did more to advance historic civilization than all other influences combined. Military conquests, colonization, and missionary enterprises fostered by the later religions were also factors in the spread of culture; but these were all secondary to the trading relations, which were ever accelerated by the rapidly developing arts and sciences of industry.

تزریق تیره آدم به داخل نژادهای بشری نه تنها سرعت پیشرفت تمدن را تسریع ساخت، بلکه همچنین گرایشات آنان را در جهت ماجراجویی و اکتشاف به اندازه زیاد تشدید نمود، طوری که بیشتر آسیا - اروپا و شمال آفریقا توسط نوادگان به سرعت در حال ازدیاد مختلط آندیها در مدتی کوتاه اشغال گردید.

4- نژادهای مختلط

همینطور که به آغاز ایام تاریخی نزدیک می‌شویم، تمامی آسیا - اروپا، شمال آفریقا، و جزایر اقیانوس آرام از نژادهای مختلط نوع بشر پوشیده می‌گردد. و این نژادهای امروزی از آمیختن و دوباره آمیختن پنج تیره بنیادین بشری یورنشیا منتج شده‌اند.

هر یک از نژادهای یورنشیا به وسیله برخی ویژگیهای معین فیزیکی شناخته می‌شد. آدمیان و نودیها سر دراز بودند؛ اندانیها سر پهن بودند. نژادهای سنگیک سر متوسط بودند، و انسانهای زرد و آبی به سر پهنی تمایل داشتند. نژادهای آبی، هنگامی که با تیره اندانی در می‌آمیختند، به طور آشکار سر پهن می‌شدند. سنگیکهای ثانویه سر متوسط تا سر دراز بودند.

اگر چه این ابعاد مجمله در کشف مبدأ نژادی قابل استفاده هستند، اسکلت در مجموع بسیار بیشتر قابل اتکا می‌باشد. در پیدایش اولیه نژادهای یورنشیا، در ابتدا پنج نوع بارز ساختمان اسکلت وجود داشت:

- 1- اندانی، بومیهای یورنشیا.
- 2- سنگیک اولیه، سرخ، زرد، و آبی.
- 3- سنگیک ثانویه، نارنجی، سبز، و نیلی.
- 4- نودیها، نوادگان دلمیشیاییها.
- 5- آدمیان، نژاد بنفش.

به تدریج که این پنج گروه بزرگ نژادی به طور گسترده در آمیختند، اختلاط مداوم به پوشاندن نوع اندانی به وسیله چیرگی عامل ارثی سنگیک تمایل پیدا نمود. لاپها و اسکیموها ترکیبی از نژادهای اندانی و سنگیک - آبی هستند. ساختمانهای اسکلت آنها به حفظ نوع بومی اندانی از همه نزدیکتر است. اما آدمیان و نودیها انقدر با نژادهای دیگر مخلوط شده‌اند که فقط می‌توانند به عنوان یک نوع کلی نژاد سفید پوست شناسایی شوند.

از این رو به طور کلی، به تدریج که بقایای بشری بیست هزار سال گذشته از زیر خاک بیرون آورده می‌شوند، غیرممکن خواهد بود که به طور آشکار پنج نوع اولیه از هم تفکیک گردند. مطالعه این ساختمانهای استخوان‌بندی نشان خواهد داد که نوع بشر اکنون به تقریباً سه طبقه تقسیم شده است:

- 1- سفید پوست. آمیخته آندی تیره‌های نودی و آمی

81:38 (904.4) Infusion of the Adamic stock into the human races not only quickened the pace of civilization, but it also greatly stimulated their proclivities toward adventure and exploration to the end that most of Eurasia and northern Africa was presently occupied by the rapidly multiplying mixed descendants of the Andites.

4. THE MIXED RACES

81:41 (904.5) As contact is made with the dawn of historic times, all of Eurasia, northern Africa, and the Pacific Islands is overspread with the composite races of mankind. And these races of today have resulted from a blending and reblending of the five basic human stocks of Urantia.

81:42 (904.6) Each of the Urantia races was identified by certain distinguishing physical characteristics. The Adamites and Nodites were long-headed; the Andonites were broad-headed. The Sangik races were medium-headed, with the yellow and blue men tending to broad-headedness. The blue races, when mixed with the Andonite stock, were decidedly broad-headed. The secondary Sangiks were medium- to long-headed.

81:43 (904.7) Although these skull dimensions are serviceable in deciphering racial origins, the skeleton as a whole is far more dependable. In the early development of the Urantia races there were originally five distinct types of skeletal structure:

- 81:44 (904.8) 1. Andonic, Urantia aborigines.
- 81:45 (904.9) 2. Primary Sangik, red, yellow, and blue.
- 81:46 (904.10) 3. Secondary Sangik, orange, green, and indigo.
- 81:47 (904.11) 4. Nodites, descendants of the Dalamations.
- 81:48 (904.12) 5. Adamites, the violet race.

81:49 (904.13) As these five great racial groups extensively intermingled, continual mixture tended to obscure the Andonite type by Sangik hereditary dominance. The Lapps and the Eskimos are blends of Andonite and Sangik-blue races. Their skeletal structures come the nearest to preserving the aboriginal Andonic type. But the Adamites and the Nodites have become so admixed with the other races that they can be detected only as a generalized Caucasoid order.

81:410 (905.1) In general, therefore, as the human remains of the last twenty thousand years are unearthed, it will be impossible clearly to distinguish the five original types. Study of such skeletal structures will disclose that mankind is now divided into approximately three classes:

- 81:411 (905.2) 1. *The Caucasoid* — the Andite blend of

که علاوه بر آن به وسیله اختلاطهای اولیه و (قدری) ثانویه سنگیک و به وسیله آمیزه قابل ملاحظه‌ای اندانی تغییر یافتند. نژادهای سفید باختر، به همراه برخی مردمان هندی و تورانی در این گروه شامل هستند. عامل پیوند دهنده در این بخش نسبت بیشتر یا کمتر میراث آندی است.

2- مغولی. نوع اولیه سنگیک، شامل نژادهای اولیه سرخ، زرد، و آبی. چینی‌ها و سرخ پوستان آمریکایی به این گروه تعلق دارند. در اروپا نوع مغولی به وسیله اختلاط سنگیک ثانویه و اندانی، و باز به طور بیشتر به وسیله تزریق آندی تغییر یافته است. مردم مالایا و سایر مردم اندونزی در این طبقه‌بندی قرار دارند، گرچه در صد بالایی از خون سنگیک ثانویه را دارا می‌باشند.

3- سیاه پوست. نوع سنگیک ثانویه، که در ابتدا شامل نژادهای نارنجی، سبز، و نیلی می‌شد. این نوعی است که به بهترین صورت به وسیله سیاه پوستان ترسیم می‌شود، و در آفریقا، هند، و اندونزی، هر جا که نژادهای سنگیک ثانویه استقرار دارند، یافت خواهد شد.

در شمال چین آمیزه مشخصی از انواع سفید و مغولی وجود دارد. در خاور نزدیک سفید پوستان و سیاه پوستان در آمیخته‌اند. در هند، همچون آمریکای جنوبی، تمامی سه نوع حضور دارند. و ویژگی اسکلت سه نوع بقا یافته هنوز پا بر جا است و به شناسایی تبار آتی نژادهای امروزی بشری کمک می‌کند.

5- جامعه با فرهنگ

تکامل بیولوژیک و تمدن با فرهنگ ضرورتاً لازم و ملزوم نیستند؛ تکامل ارگانیسم در هر عصر ممکن است حتی عیناً در حین زوال فرهنگی بدون مانع پیش رود. اما هنگامی که ادوار طولانی تاریخ بشر مورد بررسی قرار می‌گیرند، مشاهده خواهد شد که سرانجام تکامل و فرهنگ به عنوان علت و معلول به هم مربوط می‌شوند. تکامل ممکن است در فقدان فرهنگ پیش رود، اما تمدن با فرهنگ بدون یک زمینه مکفی از پیشرفت مقدم نژادی شکوفا نمی‌گردد. آدم و حوا هیچ هنری از تمدن را که برای پیشرفت جامعه بشری بیگانه باشد ارائه نکردند، اما خون نسل آدم توان ذاتی نژادها را افزایش داد و سرعت توسعه اقتصادی و پیشرفت صنعتی را شتاب بخشید. اعطای آدم نیروی مغزی نژادها را بهبود داد و بدین وسیله فرایندهای تکامل طبیعی را به اندازه زیاد تسریع نمود.

نوع بشر از طریق کشاورزی، اهلی کردن حیوانات، و معماری بهبود یافته، از بنترین شکل تقالای بی‌وقفه برای زندگی به تدریج گریخت و برای یافتن چیزی که روند زندگی را شیرین می‌سازد شروع به کاوش نمود؛ و این آغاز تلاش برای رسیدن به استانداردهای بالاتر و پیوسته و بالاتر رفاه مادی بود. انسان از طریق تولید و صنعت به تدریج محتوای مسرت بخش زندگی انسانی را افزایش می‌دهد.

the Nodite and Adamic stocks, further modified by primary and (some) secondary Sangik admixture and by considerable Andonic crossing. The Occidental white races, together with some Indian and Turanian peoples, are included in this group. The unifying factor in this division is the greater or lesser proportion of Andite inheritance.

81:4.12 (905.3) 2. *The Mongoloid* — the primary Sangik type, including the original red, yellow, and blue races. The Chinese and Amerinds belong to this group. In Europe the Mongoloid type has been modified by secondary Sangik and Andonic mixture; still more by Andite infusion. The Malayan and other Indonesian peoples are included in this classification, though they contain a high percentage of secondary Sangik blood.

81:4.13 (905.4) 3. *The Negroid* — the secondary Sangik type, which originally included the orange, green, and indigo races. This is the type best illustrated by the Negro, and it will be found through Africa, India, and Indonesia wherever the secondary Sangik races located.

81:4.14 (905.5) In North China there is a certain blending of Caucasoid and Mongoloid types; in the Levant the Caucasoid and Negroid have intermingled; in India, as in South America, all three types are represented. And the skeletal characteristics of the three surviving types still persist and help to identify the later ancestry of present-day human races.

5. CULTURAL SOCIETY

81:5.1 (906.6) Biologic evolution and cultural civilization are not necessarily correlated; organic evolution in any age may proceed unhindered in the very midst of cultural decadence. But when lengthy periods of human history are surveyed, it will be observed that eventually evolution and culture become related as cause and effect. Evolution may advance in the absence of culture, but cultural civilization does not flourish without an adequate background of antecedent racial progression. Adam and Eve introduced no art of civilization foreign to the progress of human society, but the Adamic blood did augment the inherent ability of the races and did accelerate the pace of economic development and industrial progression. Adam's bestowal improved the brain power of the races, thereby greatly hastening the processes of natural evolution.

81:5.2 (906.7) Through agriculture, animal domestication, and improved architecture, mankind gradually escaped the worst of the incessant struggle to live and began to cast about to find wherewith to sweeten the process of living; and this was the beginning of the striving for higher and ever higher standards of material comfort. Through manufacture and industry man is gradually augmenting the pleasure content of mortal life.

اما جامعه با فرهنگ یک کلپ بزرگ و سودمند حاوی امتیاز به ارث رسیده که تمامی انسانها با عضویت مجانی و مساوات کامل در آن به دنیا آیند نیست، بلکه یک انجمن ستوده و پیوسته در حال پیشروی کارگران زمین است که فقط اصالت آن زحمتکشانی را در صفوف خود می‌پذیرد که تلاش می‌کنند جهان را مکانی بهتر سازند تا فرزندان و فرزندان فرزندان آنها بتوانند در اعصار بعد در آن زندگی و پیشرفت کنند. و این انجمن تمدن و رودیه سنگینی را می‌طلبد، مقررات اکید و شدیدی را برقرار می‌کند، جریمه‌های سنگینی برای تمامی دگرانديشان و ناسازگاران در نظر می‌گیرد، در حالی که آزادیهای عمل شخصی یا امتیازات اندکی اهدا می‌کند، به جز امتیازاتی که امنیت افزون در برابر خطرات عادی و مخاطرات نژادی ایجاد کنند.

مرواده اجتماعی یک شکل از بیمه بقا است که موجودات بشری یاد گرفته‌اند سودمند است؛ لذا بیشتر افراد میلند آن بهای از خود گذشتگی و محدودیت آزادی شخصی را که جامعه به ازای این محافظت افزون گروهی از اعضای خود می‌طلبد بپردازند. به اختصار، مکانیسم اجتماعی کنونی، یک برنامه بیمه آزمایش و خطا است که چنین طراحی شده که درجه‌ای از اطمینان و حفاظت در برابر بازگشت به شرایط طاقت فرسا و ضد اجتماعی که تجارب اولیه نژاد بشری را تعیین ویژگی می‌نمود اعطا کند.

بدین ترتیب جامعه به یک نظام تعاونی برای به دست آوردن آزادی مدنی از طریق نهادهای، آزادی اقتصادی از طریق سرمایه و اختراع، آزادی اجتماعی از طریق فرهنگ، و رهایی از خشونت از طریق مقررات پلیسی تبدیل می‌شود.

قدرت درستی به وجود نمی‌آورد، اما حقوق عموماً به رسمیت شناخته شده هر نسل پیایی را اعمال می‌کند. مأموریت اصلی دولت تعریف راستی و درستی، تنظیم درست و عادلانه اختلافات طبقاتی، و اجرای برابری فرصت تحت حکومت قانون است. هر حق بشر به یک وظیفه اجتماعی مربوط است؛ امتیاز گروهی یک مکانیسم بیمه است که به طور پیوسته طالب پرداخت کامل بهای مورد مطالبه خدمت گروهی است. و حقوق گروهی و نیز حقوق فردی، که شامل نظارت بر گرایش جنسی نیز می‌شود، باید مورد محافظت قرار گیرد.

آزادی تابع مقررات گروهی، هدف مشروع تکامل اجتماعی است. آزادی بدون محدودیت، رویای پوچ و خیال پردازانه اذهان بی‌ثبات و بوالهوس بشری است.

6- حفظ تمدن

در حالی که تکامل بیولوژیک پیوسته به سوی بالا پیش رفته است، بیشتر تکامل فرهنگی به صورت امواج از دره رود فرات خارج می‌شد، که با گذشت زمان به طور متوالی تضعیف می‌گشت، تا این که سرانجام تمامی تیره خالص نوادگان آدم برای غنی ساختن تمدنهای آسیا و اروپا عزیزت کردند. نژادها به طور کامل در نیامیختند، اما تمدنهای آنها تا حد قابل ملاحظه‌ای اختلاط یافتند.

81:53 (906:1) But cultural society is no great and beneficent club of inherited privilege into which all men are born with free membership and entire equality. Rather is it an exalted and ever-advancing guild of earth workers, admitting to its ranks only the nobility of those toilers who strive to make the world a better place in which their children and their children's children may live and advance in subsequent ages. And this guild of civilization exacts costly admission fees, imposes strict and rigorous disciplines, visits heavy penalties on all dissenters and nonconformists, while it confers few personal licenses or privileges except those of enhanced security against common dangers and racial perils.

81:54 (906:2) Social association is a form of survival insurance which human beings have learned is profitable; therefore are most individuals willing to pay those premiums of self-sacrifice and personal-liberty curtailment which society exacts from its members in return for this enhanced group protection. In short, the present-day social mechanism is a trial-and-error insurance plan designed to afford some degree of assurance and protection against a return to the terrible and antisocial conditions which characterized the early experiences of the human race.

81:55 (906:3) Society thus becomes a co-operative scheme for securing civil freedom through institutions, economic freedom through capital and invention, social liberty through culture, and freedom from violence through police regulation.

81:56 (906:4) Might does not make right, but it does enforce the commonly recognized rights of each succeeding generation. The prime mission of government is the definition of the right, the just and fair regulation of class differences, and the enforcement of equality of opportunity under the rules of law. Every human right is associated with a social duty; group privilege is an insurance mechanism which unfailingly demands the full payment of the exacting premiums of group service. And group rights, as well as those of the individual, must be protected, including the regulation of the sex propensity.

81:57 (906:5) Liberty subject to group regulation is the legitimate goal of social evolution. Liberty without restrictions is the vain and fanciful dream of unstable and flighty human minds.

6. THE MAINTENANCE OF CIVILIZATION

81:61 (906:6) While biologic evolution has proceeded ever upward, much of cultural evolution went out from the Euphrates valley in waves, which successively weakened as time passed until finally the whole of the pure-line Adamic posterity had gone forth to enrich the civilizations of Asia and Europe. The races did not fully blend, but their

فرهنگ در سرتاسر دنیا به کندی گسترش یافت. و این تمدن باید حفظ شود و شکوفا گردد، زیرا امروزه هیچ منبع نوین فرهنگی وجود ندارد، هیچ مردم آندی برای جانشینی و برانگیختن پیشرفت آهسته تکامل تمدن وجود ندارد.

تمدنی که اکنون در یورنشیا در حال تکامل است از عوامل زیرین سرچشمه یافته و به آنها مبتنی است:

1- شرایط طبیعی. طبیعت و دامنه یک تمدن مادی به میزان زیاد به وسیله منابع طبیعی موجود تعیین می‌گردد. شرایط جوی، آب و هوا، و شرایط بیشمار فیزیکی، عواملی در تکامل فرهنگ هستند.

در آغاز عصر آندی، در تمامی کره زمین فقط دو منطقه گسترده و حاصلخیز باز شکار وجود داشت. یکی در آمریکای شمالی بود و از سرخپوستان پوشیده بود؛ دیگری در شمال ترکستان قرار داشت و توسط یک نژاد اندانی - زرد بخشاً اشغال شده بود. عوامل تعیین کننده در تکامل یک فرهنگ برتر در جنوب غربی آسیا، نژاد و شرایط جوی بودند. آندیها مردمی بزرگ بودند، اما عامل حیاتی در تعیین مسیر تمدن آنها خشکی فزاینده ایران، ترکستان، و سین‌کیانگ بود، که آنان را مجبور ساخت روشهای نوین و پیشرفته دستیابی معیشت را از زمینهای که حاصلخیزی آنها در حال کاهش بود اختراع و اتخاذ کنند.

ترتیب قاره‌ها و سایر وضعیتهای آرایش زمین در تعیین صلح یا جنگ بسیار مؤثر هستند. مردم بسیار اندکی از یورنشیا چنین فرصت مطلوبی برای توسعه مداوم و فارغ از مزاحمت، انطور که مردمان آمریکای شمالی از آن بهره‌مند بوده‌اند، تاکنون داشته‌اند. مردمان آمریکای شمالی عملاً از همه سو به وسیله اقیانوسهای پهناور محافظت می‌شوند.

2- کالای عمده. فرهنگ هرگز تحت شرایط فقر توسعه نمی‌یابد؛ آسایش برای پیشرفت تمدن ضروری است. سیرت فردی حاوی ارزش اخلاقی و معنوی ممکن است در فقدان ثروت مادی کسب شود، اما یک تمدن با فرهنگ فقط از آن شرایط رفاه مادی که آسایش را در ترکیب با بلند پروازی رواج می‌دهد ناشی می‌شود.

در طول ادوار بدوی، زندگی در یورنشیا یک کار جدی و سنگین بود. و به منظور گریز از این تقلای بی‌وقفه و پایان ناپذیر بود که نوع بشر دائماً به حرکت به سوی آب و هوای تندرستی‌آور مناطق گرمسیری تمایل داشت. در حالی که این مناطق گرمتر سکونت از تقلای شدید برای وجود یک گریزگاه فراهم می‌کردند، نژادها و قبایلی که بدین گونه در صدد آسایش بر می‌آمدند، آسودگی ناسزاوار خویش را برای پیشبرد تمدن به ندرت به کار می‌بردند. پیشرفت اجتماعی به گونه‌ای تغییر ناپذیر از اندیشه‌ها و طرحهای آن نژادهایی برآمده است که به وسیله ممارست هوشمندانه خود یاد گرفته‌اند که چگونه با تلاش کمتر و روزهای کوتاه‌تر کار از زمین امرار معاش کنند و بدین ترتیب قادر بوده‌اند از یک حد آسایش به خوبی کسب شده و سودمند بهره‌مند گردند.

civilizations did to a considerable extent mix. Culture did slowly spread throughout the world. And this civilization must be maintained and fostered, for there exist today no new sources of culture, no Andites to invigorate and stimulate the slow progress of the evolution of civilization.

81:62 (906:7) The civilization which is now evolving on Urantia grew out of, and is predicated on, the following factors:

81:63 (906:8) 1. *Natural circumstances.* The nature and extent of a material civilization is in large measure determined by the natural resources available. Climate, weather, and numerous physical conditions are factors in the evolution of culture.

81:64 (907:1) At the opening of the Andite era there were only two extensive and fertile open hunting areas in all the world. One was in North America and was overspread by the Amerinds; the other was to the north of Turkestan and was partly occupied by an Andonic-yellow race. The decisive factors in the evolution of a superior culture in southwestern Asia were race and climate. The Andites were a great people, but the crucial factor in determining the course of their civilization was the increasing aridity of Iran, Turkestan, and Sinkiang, which forced them to invent and adopt new and advanced methods of wresting a livelihood from their decreasingly fertile lands.

81:65 (907:2) The configuration of continents and other land-arrangement situations are very influential in determining peace or war. Very few Urantians have ever had such a favorable opportunity for continuous and unmolested development as has been enjoyed by the peoples of North America — protected on practically all sides by vast oceans.

81:66 (907:3) 2. *Capital goods.* Culture is never developed under conditions of poverty; leisure is essential to the progress of civilization. Individual character of moral and spiritual value may be acquired in the absence of material wealth, but a cultural civilization is only derived from those conditions of material prosperity which foster leisure combined with ambition.

81:67 (907:4) During primitive times life on Urantia was a serious and sober business. And it was to escape this incessant struggle and interminable toil that mankind constantly tended to drift toward the salubrious climate of the tropics. While these warmer zones of habitation afforded some remission from the intense struggle for existence, the races and tribes who thus sought ease seldom utilized their unearned leisure for the advancement of civilization. Social progress has invariably come from the thoughts and plans of those races that have, by their intelligent toil, learned how to wrest a living from the land with lessened effort and shortened days of labor and thus have been able to enjoy a well-earned and profitable margin of leisure.

3- شناخت علمی. جنبه‌های مادی تمدن همیشه باید منتظر جمع‌آوری اطلاعات علمی باقی بمانند. مدتها بعد از کشف تیر و کمان و به کارگیری حیوانات به مقاصد نیرویی بود که انسان آموخت چگونه باد و آب را مهار نماید، و بعد از آن بخار و برق به کار گرفته شدند. اما ابزار تمدن به آرامی بهبود یافتند. بافندگی، سفالگری، اهلی کردن حیوانات، و فلزکاری به دنبال یک دوره نوشتن و چاپ آمدند.

دانش قدرت است. همیشه اختراع پیش از شتاب در توسعه فرهنگی در یک مقیاس جهانی صورت می‌پذیرد. علم و اختراع بیش از همه از دستگاه چاپ سود برد، و کنش و واکنش تمامی این فعالیت‌های فرهنگی و مبتکرانه میزان پیشرفت فرهنگی را به طور فوق‌العاده شتاب بخشیده است.

علم به انسان می‌آموزد با زبان جدید ریاضیات سخن گوید و افکار او را در امتداد خطوط دقیق موشکافانه پرورش می‌دهد. و همچنین دانش از طریق حذف اشتباه فلسفه را تثبیت می‌کند، ضمن این که مذهب را از طریق نابودی خرافات پالایش می‌دهد.

4- منابع انسانی. نیروی انسانی برای گسترش تمدن ضروری است. در شرایط مساوی، مردم بیشمار بر تمدن یک نژاد کوچکتر استیلا می‌یابند. از این رو شکست در افزایش تعداد تا یک نقطه معین، از تحقق کامل فرجام ملی ممانعت می‌کند، اما در افزایش جمعیت نقطه‌ای فرا می‌رسد که رشد بیشتر انتحاری است. ازدیاد تعداد فراتر از حد مطلوب نسبت نرمال انسان - زمین، یا به معنی کاهش استانداردهای زندگی یا گسترش فوری سرحدات زمینی به وسیله نفوذ صلح‌آمیز یا به وسیله تسخیر نظامی، اشغال به زور، می‌باشد.

شما گاهی اوقات از ویرانگریهای جنگ شوکه می‌شوید، اما باید ضرورت به وجود آوردن تعداد کثیری از انسانها به منظور دادن فرصت مکفی برای توسعه اجتماعی و اخلاقی را بشناسید؛ با یک چنین زایش سیاره‌ای به زودی مشکل جدی ازدیاد جمعیت رخ می‌دهد. بیشتر کرات مسکونی کوچک هستند. یورنشیا متوسط است؛ شاید اندکی از اندازه معمول کوچکتر است. مطلوبترین حد ثبات جمعیت ملی فرهنگ را بالا می‌برد و از جنگ پیشگیری می‌کند. و یک ملت خردمند می‌داند چه وقت رشد را متوقف سازد.

اما قاره‌ای که در ذخایر طبیعی و پیشرفته‌ترین آلات مکانیکی از همه غنی‌تر است، اگر ذکاوت مردمش در حال افول باشد، پیشرفت اندکی خواهد نمود. دانش می‌تواند توسط آموزش کسب شود، اما خرد، که برای فرهنگ حقیقی ضروری است، فقط می‌تواند از طریق تجربه و توسط مردان و زنانی که ذاتاً باهوش هستند به دست آید. چنین مردمی قادرند از تجربه بیاموزند؛ آنها می‌توانند به راستی خردمند شوند.

5- کارایی منابع مادی. این عمدتاً به خردی که در

81:68 (907:9) 3. *Scientific knowledge.* The material aspects of civilization must always await the accumulation of scientific data. It was a long time after the discovery of the bow and arrow and the utilization of animals for power purposes before man learned how to harness wind and water, to be followed by the employment of steam and electricity. But slowly the tools of civilization improved. Weaving, pottery, the domestication of animals, and metalworking were followed by an age of writing and printing.

81:69 (907:9) Knowledge is power. Invention always precedes the acceleration of cultural development on a world-wide scale. Science and invention benefited most of all from the printing press, and the interaction of all these cultural and inventive activities has enormously accelerated the rate of cultural advancement.

81:610 (907:7) Science teaches man to speak the new language of mathematics and trains his thoughts along lines of exacting precision. And science also stabilizes philosophy through the elimination of error, while it purifies religion by the destruction of superstition.

81:611 (907:8) 4. *Human resources.* Man power is indispensable to the spread of civilization. All things equal, a numerous people will dominate the civilization of a smaller race. Hence failure to increase in numbers up to a certain point prevents the full realization of national destiny, but there comes a point in population increase where further growth is suicidal. Multiplication of numbers beyond the optimum of the normal man-land ratio means either a lowering of the standards of living or an immediate expansion of territorial boundaries by peaceful penetration or by military conquest, forcible occupation.

81:612 (908:1) You are sometimes shocked at the ravages of war, but you should recognize the necessity for producing large numbers of mortals so as to afford ample opportunity for social and moral development; with such planetary fertility there soon occurs the serious problem of overpopulation. Most of the inhabited worlds are small. Urantia is average, perhaps a trifle undersized. The optimum stabilization of national population enhances culture and prevents war. And it is a wise nation which knows when to cease growing.

81:613 (908:2) But the continent richest in natural deposits and the most advanced mechanical equipment will make little progress if the intelligence of its people is on the decline. Knowledge can be had by education, but wisdom, which is indispensable to true culture, can be secured only through experience and by men and women who are innately intelligent. Such a people are able to learn from experience; they may become truly wise.

81:614 (908:3) 5. *Effectiveness of material resources.*

کاربرد منابع طبیعی، شناخت علمی، کالاهای عمده، و پتانسیلهای بشری نمایان است بستگی دارد. عامل اصلی در تمدن اولیه نیرویی بود که توسط استادان خردمند اجتماعی به کار گرفته می‌شد. تمدن عملاً به وسیله هم عصران برتر انسان بدوی به وی تحمیل شد. اقلیتهای به خوبی سازمان یافته و برتر عمدتاً بر این دنیا حکومت کرده‌اند.

قدرت نشانه درستی نیست، اما قدرت سبب آنچه که در تاریخ هست و بوده است می‌باشد. فقط اخیراً یورنشیا به آن نقطه‌ای رسیده است که جامعه مایل است در مورد اخلاقیات قدرت و درستی مباحثه کند.

6- کارایی زبان. گسترش تمدن باید در انتظار زبان بماند. زبانهای زنده و در حال رشد گسترش اندیشه و برنامه‌ریزی متمدنانه را تضمین می‌کنند. در طول ادوار اولیه پیشرفتهای مهمی در زبان انجام پذیرفتند. امروزه نیاز زیادی برای توسعه بیشتر زبان شناسی به منظور تسهیل بیان اندیشه در حال تکامل وجود دارد.

زبان در جریان ارتباطات گروهی به وجود آمد. هر گروه محلی سیستم مبادله لغوی خود را به وجود آورد. زبان با عبور از ایما و اشاره، علائم، فریادها، صداهای تقلیدی، سرایش، و تأکید روی بیان حروف متعاقب القبا تکامل یافت. زبان بزرگترین و مفیدترین ابزار فکری انسان می‌باشد، اما هرگز شکوفا نگردید تا این که گروههای اجتماعی قدری فراغت یافتند. تمایل به بازی با زبان موجب پیدایش لغات جدید — زبان خودمانی — می‌شود. اگر اکثریت زبان خودمانی را بپذیرند، در آن صورت کاربرد آن موجب گزینش آن به عنوان زبان می‌شود. منشأ لهجه‌ها به وسیله زیاده‌روی در "مکالمه کودکان" در یک گروه خانوادگی نشان داده می‌شود.

تفاوتهای زبانی همواره مانع اصلی برای ترویج صلح بوده‌اند. استیلا بر لهجه‌ها باید پیش از گسترش یک فرهنگ در میان یک نژاد، در یک قاره یا در تمامی یک کره صورت یابد. یک زبان جهانی موجب ترویج صلح، تضمین فرهنگ و افزایش شادی می‌شود. حتی هنگامی که زبانهای یک کره به تعداد اندکی کاهش می‌یابند، خیرگی در اینها به وسیله مردمان پیشرو با فرهنگ در دستیابی به صلح و بهروزی در سطح دنیا به اندازه زیاد تأثیر می‌گذارد.

در حالی که در جهت ایجاد یک زبان بین‌المللی در یورنشیا پیشرفت بسیار اندکی صورت گرفته است، از طریق برقراری مبادله بین‌المللی تجاری چیز زیادی به دست آمده است. و تمامی این روابط بین‌المللی، اعم از این که به زبان، بازگانی، هنر، علم، بازی رقابتی، یا مذهب مربوط باشند، باید شکوفا گردند.

7- کارایی دستگاههای مکانیکی. پیشرفت تمدن مستقیماً به توسعه و در اختیار داشتن ابزار، ماشینها، و کالاهای توزیع بستگی دارد. ابزار بهبود یافته، ماشینهای نوع آورانه و کارآمد، بقای گروههای در حال هم‌امورده را در عرصه تمدن در حال پیشروی تعیین می‌سازد.

Much depends on the wisdom displayed in the utilization of natural resources, scientific knowledge, capital goods, and human potentials. The chief factor in early civilization was the *force* exerted by wise social masters; primitive man had civilization literally thrust upon him by his superior contemporaries. Well-organized and superior minorities have largely ruled this world.

81:6.15 (908.4) Might does not make right, but might does make what is and what has been in history. Only recently has Urantia reached that point where society is willing to debate the ethics of might and right.

81:6.16 (908.5) 6. *Effectiveness of language.* The spread of civilization must wait upon language. Live and growing languages insure the expansion of civilized thinking and planning. During the early ages important advances were made in language. Today, there is great need for further linguistic development to facilitate the expression of evolving thought.

81:6.17 (908.6) Language evolved out of group associations, each local group developing its own system of word exchange. Language grew up through gestures, signs, cries, imitative sounds, intonation, and accent to the vocalization of subsequent alphabets. Language is man's greatest and most serviceable thinking tool, but it never flourished until social groups acquired some leisure. The tendency to play with language develops new words — slang. If the majority adopt the slang, then usage constitutes it language. The origin of dialects is illustrated by the indulgence in "baby talk" in a family group.

81:6.18 (908.7) Language differences have ever been the great barrier to the extension of peace. The conquest of dialects must precede the spread of a culture throughout a race, over a continent, or to a whole world. A universal language promotes peace, insures culture, and augments happiness. Even when the tongues of a world are reduced to a few, the mastery of these by the leading cultural peoples mightily influences the achievement of world-wide peace and prosperity.

81:6.19 (908.8) While very little progress has been made on Urantia toward developing an international language, much has been accomplished by the establishment of international commercial exchange. And all these international relations should be fostered, whether they involve language, trade, art, science, competitive play, or religion.

81:6.20 (909.1) 7. *Effectiveness of mechanical devices.* The progress of civilization is directly related to the development and possession of tools, machines, and channels of distribution. Improved tools, ingenious and efficient machines, determine the survival of contending groups in the arena of advancing civilization.

در روزگاران نخستین، تنها نوع انرژی که در کشت و زرع زمین به کار گرفته می‌شد نیروی انسانی بود. این تقاضای بزرگی بود که گاو را نر جانشین انسانها شوند زیرا این کار موجب بیکاری انسانها می‌گشت. اخیراً ماشینها شروع به جانشینی انسانها کرده‌اند، و هر چنین پیشرفتی به ترقی جامعه مستقیماً کمک می‌کند، زیرا نیروی انسانی را برای انجام کارهای ارزشمندتر آزاد می‌سازد.

علم هدایت شده به وسیله خرد می‌تواند رها کننده بزرگ اجتماعی انسان شود. یک عصر مکانیکی فقط برای ملتی که سطح عقلانی آن بسیار پایین‌تر از آن باشد که بتواند به دنبال اختراع بسیار سریع انواع جدید ماشین‌آلات کاهنده کار، به منظور تطبیق موفقیت‌آمیز با مشکلات گذرای ناشی از افت ناگهانی شغلی در ارقام بالا، آن روشهای خردمندانه و تکنیکهای درست را کشف کند، می‌تواند فاجعه‌بار باشد.

8- سیرت مشعلداران. میراث اجتماعی انسان را قادر می‌سازد که روی شانه‌های کلیه کسانی که پیش از وی آمده‌اند و به جمع فرهنگ و دانش به هر میزانی کمک کرده‌اند بایستد. در این کار انتقال مشعل فرهنگی به نسل بعد، خانه همواره نهاد بنیادین خواهد بود. بعد از آن بازی و زندگی اجتماعی، و در آخر مدرسه که در یک جامعه پیچیده و بسیار سازمان یافته به همان اندازه ضروری است می‌آید.

حشرات برای زندگی به طور کامل آموزش یافته و مجهز به دنیا می‌آیند. این در واقع یک وجود بسیار محدود و صرفاً غریزی است. کودک انسانی بدون آموزش به دنیا می‌آید؛ لذا انسان از این توانمندی برخوردار است که از طریق کنترل تعلیم و تربیت نسل جوانتر، مسیر تکاملی تمدن را به اندازه زیاد تغییر دهد.

بزرگترین تأثیرات قرن بیستم که به پیشبرد تمدن و پیشرفت فرهنگ کمک نمودند، افزایش چشمگیر در مسافرت جهانی و بهبودهای بی‌سابقه در روشهای ارتباطات هستند. اما بهبود در آموزش یا ساختار در حال گسترش اجتماعی هم گام نبوده است؛ قدرانی امروزه از اخلاقیات نیز در تطابق با رشد در امتداد خطوط خالص‌تر عقلانی و علمی توسعه نیافته است. و در زمینه رشد معنوی و حراست از نهاد خانواده، تمدن مدرن در یک سکون قرار دارد.

9- ایده‌آلهای نژادی. ایده‌آلهای یک نسل کائناتهای سرنوشت را برای نسلهای بلافصل آینده حکاک می‌کنند. کیفیت مشعلداران جامعه پیشرفت یا عقب‌گرد تمدن را مشخص خواهد ساخت. منازل، کلیساها، و مدارس یک نسل، روند شخصیتی نسل بعد را از پیش تعیین می‌سازند. نیروی محرکه اخلاقی و معنوی یک نژاد یا یک ملت سرعت فرهنگی آن تمدن را به اندازه زیاد تعیین می‌سازد.

ایده‌آلهای منبع جریان اجتماعی را بالا می‌برند. و هیچ جریانی، صرف نظر از این که چه تکنیک فشار یا کنترل جهت‌دار به کار گرفته شود، از منبع خود بالاتر

81:621 (909:2) In the early days the only energy applied to land cultivation was man power. It was a long struggle to substitute oxen for men since this threw men out of employment. Latterly, machines have begun to displace men, and every such advance is directly contributory to the progress of society because it liberates man power for the accomplishment of more valuable tasks.

81:622 (909:3) Science, guided by wisdom, may become man's great social liberator. A mechanical age can prove disastrous only to a nation whose intellectual level is too low to discover those wise methods and sound techniques for successfully adjusting to the transition difficulties arising from the sudden loss of employment by large numbers consequent upon the too rapid invention of new types of laborsaving machinery.

81:623 (909:4) 8. *Character of torchbearers.* Social inheritance enables man to stand on the shoulders of all who have preceded him, and who have contributed ought to the sum of culture and knowledge. In this work of passing on the cultural torch to the next generation, the home will ever be the basic institution. The play and social life comes next, with the school last but equally indispensable in a complex and highly organized society.

81:624 (909:5) Insects are born fully educated and equipped for life — indeed, a very narrow and purely instinctive existence. The human baby is born without an education; therefore man possesses the power, by controlling the educational training of the younger generation, greatly to modify the evolutionary course of civilization.

81:625 (909:6) The greatest twentieth-century influences contributing to the furtherance of civilization and the advancement of culture are the marked increase in world travel and the unparalleled improvements in methods of communication. But the improvement in education has not kept pace with the expanding social structure; neither has the modern appreciation of ethics developed in correspondence with growth along more purely intellectual and scientific lines. And modern civilization is at a standstill in spiritual development and the safeguarding of the home institution.

81:626 (909:7) 9. *The racial ideals.* The ideals of one generation carve out the channels of destiny for immediate posterity. The *quality* of the social torchbearers will determine whether civilization goes forward or backward. The homes, churches, and schools of one generation predetermine the character trend of the succeeding generation. The moral and spiritual momentum of a race or a nation largely determines the cultural velocity of that civilization.

81:627 (909:8) Ideals elevate the source of the social stream. And no stream will rise any higher than its source no matter what technique of pressure or

نمی‌رود. نیروی محرک حتی مادی‌ترین جنبه‌های یک تمدن با فرهنگ در کمترین دستاوردهای مادی جامعه موجود است. هوشمندی ممکن است مکانیسم تمدن را کنترل کند، خردمندی ممکن است آن را هدایت نماید، اما آرمان‌گرایی معنوی آن انرژی است که به راستی فرهنگ بشری را از یک سطح دستنیایی به سطح دیگر ارتقا داده و به جلو سوق می‌دهد.

در ابتدا زندگی یک تقلا- برای وجود بود؛ اکنون برای یک شاخص زندگی است؛ در آینده برای کیفیت اندیشه که هدف آتی زمینی وجود بشری است خواهد بود.

10- هماهنگی متخصصان. تمدن به وسیله تقسیم اولیه کار و به وسیله پیامد بعدی تخصصی آن به اندازه فوق‌العاده زیاد پیش رفته است. تمدن اکنون به هماهنگی مؤثر متخصصان وابسته است. به تدریج که جامعه گسترش می‌یابد، یک روش نزدیک ساختن متخصصان گوناگون به یکدیگر باید یافت شود.

متخصصان اجتماعی، هنری، تکنیکی، و صنعتی به افزایش ادامه خواهند داد و بر مهارت و چیردستی آنها افزوده خواهد شد. و اگر شیوه مؤثر هماهنگی و همکاری به وجود نیاید، این تنوع توانمندی و عدم تشابه شغلی سرانجام جامعه بشری را تضعیف خواهد نمود و از هم فرو خواهد پاشید. اما هوشی که قادر به چنین نوع‌آوری و چنین تخصصی باشد کاملاً شایسته باشد که روشهای مکفی کنترل و تعدیل برای تمامی مشکلاتی را که از رشد سریع اختراع و سرعت شتاب یافته گسترش فرهنگی ناشی می‌شود ابداع نماید.

11- تدابیر یافتن جا. عصر بعدی توسعه اجتماعی در یک همکاری بهتر و مؤثرتر و هماهنگی تخصصی پیوسته در حال افزایش و گسترش تجسم خواهد یافت. و به تدریج که کار بیشتر و بیشتر تنوع می‌یابد، تکنیکی برای هدایت افراد به کار مناسب باید ابداع شود. ماشین‌آلات تنها علت برای بیکاری در میان مردمان متمدن یورنثیا نیستند. پیچیدگی اقتصادی و افزایش مداوم تخصص‌گرایی صنعتی و حرفه‌ای به مشکلات کاریابی می‌افزاید.

آموزش انسانها برای کار کافی نیست؛ در یک جامعه پیچیده همچنین باید روشهای مؤثر یافتن جا فراهم شود. پیش از آموزش شهروندان در تکنیکهای بسیار تخصصی امرار معاش، آنها باید در یک روش یا روشهای بیشتر کارهای عادی، حرفه‌ها یا مشاغل که در هنگام بیکاری موقتی در رشته تخصصی‌شان می‌توانند به کار گرفته شوند آموزش داده شوند. هیچ تمدنی نمی‌تواند با پناه دادن طولانی مدت به طبقات بزرگ بیکار بقاء یابد. در طول زمان، حتی بهترین شهروندان با پذیرش حمایت از خزانه عمومی غیرعادی و درمانده می‌شوند. حتی اعانه خصوصی هنگامی که برای مدتی طولانی به شهروندان توانمند داده می‌شود مخرب می‌شود.

چنین جامعه بسیار تخصصی رسوم دیرین کمونی و فتودالی مردمان دوران باستان را با مهربانی پذیرا

directional control may be employed. The driving power of even the most material aspects of a cultural civilization is resident in the least material of society's achievements. Intelligence may control the mechanism of civilization, wisdom may direct it, but spiritual idealism is the energy which really uplifts and advances human culture from one level of attainment to another.

81:628 (910.1) At first life was a struggle for existence; now, for a standard of living; next it will be for quality of thinking, the coming earthly goal of human existence.

81:629 (910.2) **10. Co-ordination of specialists.** Civilization has been enormously advanced by the early division of labor and by its later corollary of specialization. Civilization is now dependent on the effective co-ordination of specialists. As society expands, some method of drawing together the various specialists must be found.

81:630 (910.3) Social, artistic, technical, and industrial specialists will continue to multiply and increase in skill and dexterity. And this diversification of ability and dissimilarity of employment will eventually weaken and disintegrate human society if effective means of co-ordination and co-operation are not developed. But the intelligence which is capable of such inventiveness and such specialization should be wholly competent to devise adequate methods of control and adjustment for all problems resulting from the rapid growth of invention and the accelerated pace of cultural expansion.

81:631 (910.4) **11. Place-finding devices.** The next age of social development will be embodied in a better and more effective co-operation and co-ordination of ever-increasing and expanding specialization. And as labor more and more diversifies, some technique for directing individuals to suitable employment must be devised. Machinery is not the only cause for unemployment among the civilized peoples of Urantia. Economic complexity and the steady increase of industrial and professional specialism add to the problems of labor placement.

81:632 (910.5) It is not enough to train men for work; in a complex society there must also be provided efficient methods of place finding. Before training citizens in the highly specialized techniques of earning a living, they should be trained in one or more methods of commonplace labor, trades or callings which could be utilized when they were transiently unemployed in their specialized work. No civilization can survive the long-time harboring of large classes of unemployed. In time, even the best of citizens will become distorted and demoralized by accepting support from the public treasury. Even private charity becomes pernicious when long extended to able-bodied citizens.

81:633 (910.6) Such a highly specialized society will not take kindly to the ancient communal and feudal

نمی‌شود. درست است، بسیاری از خدمات عادی می‌توانند به طور قابل قبول و سودمند اجتماعی شوند، اما موجودات بشری بسیار آموزش یافته و فوق متخصص می‌توانند به بهترین نحو از طریق یک تکنیک همکاری هوشمندانه تحت مدیریت قرار گیرند. هماهنگی مدرن شده و نظارت برادرانه نسبت به روشهای کهنه‌تر و بدوی‌تر کمونیسیم یا نهادهای استبدادی مقرراتی مبتنی بر زور همکاری طولانی مدتتری بار خواهند آورد.

12- میل به همکاری. یکی از موانع بزرگ پیشرفت جامعه بشری، تضاد بین منافع و سعادت گروههای بزرگتر و اجتماعی‌تر بشری و اجتماعات کوچکتر و متفاوت اندیش غیر اجتماعی نوع بشر، که باید افراد مجرد ضد اجتماعی اندیش را نیز به آن اضافه نمود، می‌باشد.

هیچ تمدن ملی برای مدتی طولانی دوام نمی‌آورد مگر این که روشهای آموزشی و ایده‌آلهای مذهبی آن الهام بخش یک نوع و الای میهن دوستی هوشمند و فداکاری ملی باشد. بدون این گونه از میهن دوستی هوشمند و همبستگی فرهنگی، تمامی ملتها در نتیجه حسادتهای ولایتی و منافع شخصی محلی به تلاشی تمایل می‌یابند.

حفظ تمدن در سطح دنیا به موجودات بشری که یاد می‌گیرند چگونه در صلح و برادری با یکدیگر زندگی کنند بستگی دارد. بدون هماهنگی مؤثر، تمدن صنعتی به وسیله خطرات فوق تخصصی شدن، یعنی یکنواختی، تنگ نظری، و تمایل به پروردن بی‌اعتمادی و حسادت، در معرض مخاطره قرار می‌گیرد.

13- رهبری کارا و خردمندانه. در تمدن، چیز زیاد، بسیار زیاد، به یک روح پر شور و مؤثر مسئولیت‌پذیر بستگی دارد. در بلند کردن یک بار سنگین، ده انسان از ارزش کمتری نسبت به یک فرد برخوردارند، مگر این که همگی با هم به طور همزمان بار را بلند کنند. و چنین کار تیمی — همکاری اجتماعی — به رهبری بستگی دارد. تمدنهای با فرهنگ گذشته و حال مبتنی بر همکاری هوشمندانه شهروندان با رهبران خردمند و مترقی بوده‌اند، و تا آن هنگام که انسان به سطوح بالاتر تکامل یابد، تمدن مداوماً به رهبری خردمند و قاطع متکی خواهد بود.

تمدنهای والا. از ارتباط خردمندانه ثروت مادی، بزرگی عقلانی، ارزش اخلاقی، زیرکی اجتماعی، و بینش کیهانی متولد شده‌اند.

14- تغییرات اجتماعی. جامعه یک نهاد الهی نیست؛ آن یک پدیده تکامل تدریجی است؛ و تمدن در حال پیشرفت هنگامی که رهبرانش در ایجاد آن تغییرات در سازمان اجتماعی که در همگامی با توسعه‌های علمی زمان ضروری هستند کند می‌باشند همیشه به تأخیر می‌افتد. در ازای تمامی اینها، چیزها نباید به صرف کهنه بودن مورد نفرت واقع شوند، و یک ایده نیز نباید به صرف نوظهور و جدید بودن بدون قید و شرط پذیرفته شود.

انسان باید از آزمودن مکانیسمهای جامعه هراس

practices of olden peoples. True, many common services can be acceptably and profitably socialized, but highly trained and ultraspecialized human beings can best be managed by some technique of intelligent co-operation. Modernized co-ordination and fraternal regulation will be productive of longer-lived co-operation than will the older and more primitive methods of communism or dictatorial regulative institutions based on force.

81:634 (910.7) 12. *The willingness to co-operate.* One of the great hindrances to the progress of human society is the conflict between the interests and welfare of the larger, more socialized human groups and of the smaller, contrary-minded asocial associations of mankind, not to mention antisocially-minded single individuals.

81:635 (910.8) No national civilization long endures unless its educational methods and religious ideals inspire a high type of intelligent patriotism and national devotion. Without this sort of intelligent patriotism and cultural solidarity, all nations tend to disintegrate as a result of provincial jealousies and local self-interests.

81:636 (911.1) The maintenance of world-wide civilization is dependent on human beings learning how to live together in peace and fraternity. Without effective co-ordination, industrial civilization is jeopardized by the dangers of ultraspecialization: monotony, narrowness, and the tendency to breed distrust and jealousy.

81:637 (911.2) 13. *Effective and wise leadership.* In civilization much, very much, depends on an enthusiastic and effective load-pulling spirit. Ten men are of little more value than one in lifting a great load unless they lift together — all at the same moment. And such teamwork — social co-operation — is dependent on leadership. The cultural civilizations of the past and the present have been based upon the intelligent co-operation of the citizenry with wise and progressive leaders; and until man evolves to higher levels, civilization will continue to be dependent on wise and vigorous leadership.

81:638 (911.3) High civilizations are born of the sagacious correlation of material wealth, intellectual greatness, moral worth, social cleverness, and cosmic insight.

81:639 (911.4) 14. *Social changes.* Society is not a divine institution; it is a phenomenon of progressive evolution; and advancing civilization is always delayed when its leaders are slow in making those changes in the social organization which are essential to keeping pace with the scientific developments of the age. For all that, things must not be despised just because they are old, neither should an idea be unconditionally embraced just because it is novel and new.

81:640 (911.5) Man should be unafraid to experiment

نداشته باشد. اما این ماجراها در تنظیم فرهنگی همیشه باید به وسیله آنهایی که به طور کامل با تاریخ تکامل اجتماعی آشنایی دارند کنترل شوند؛ و این نوآوران همیشه باید توسط خرد آنهایی که در حیطه آزمایش مورد تفکر واقع شده اجتماعی یا اقتصادی تجربه عملی داشته‌اند اندرز داده شوند. نباید به هیچ تغییر عظیم اجتماعی یا اقتصادی به طور ناگهانی دست زد. برای تمامی انواع تنظیمات بشری — فیزیکی، اجتماعی، یا اقتصادی — زمان ضروری است. فقط تنظیمات اخلاقی و معنوی می‌توانند با عجله صورت گیرند، و حتی اینها نیز برای به ثمر رسیدن کامل پیامدهای مادی و اجتماعی‌شان به گذشت زمان نیاز دارند. هنگامی که تمدن از یک سطح به سطح دیگر در حال گذار است، در طول ایام بحرانی، ایده‌آلهای نژادی پشتیبان اصلی و دلگرم کننده هستند.

15- پیشگیری از فروپاشی دوران گذار. جامعه نتیجه آزمایش و خطا در طول اعصار پی در پی است. جامعه آن چیزی است که از تنظیمات و باز تنظیمات انتخابی در مراحل متوالی صعود طولانی مدت نوع بشر از سطوح حیوانی به سطوح بشری وضعیت سیاره‌ای بقا یافته است. خطر بزرگ برای هر تمدن — در هر لحظه — تهدید فروپاشی در طول زمان گذار از روشهای تثبیت شده گذشته به آن شیوه‌های نوین و بهتر، اما نازمودة آینده می‌باشد.

رهبری برای پیشرفت حیاتی است. خرد، بینش، و آیندمنگری برای تداوم ملتها ضروری هستند. تمدن در واقع هیچگاه مورد مخاطره قرار نمی‌گیرد مگر این که رهبری توانا شروع به زایل شدن کند. و کمیت چنین رهبری خردمند هرگز از یک درصد از جمعیت فراتر نرفته است.

و به وسیله این پله‌ها در نردبان تکاملی بود که تمدن به آن جایگاهی صعود کرد که آن تأثیرات نیرومند که در فرهنگ به سرعت در حال گسترش قرن بیستم به اوج رسیده است می‌توانست آغاز گردد. و انسان فقط به وسیله پیروی از این عوامل حیاتی می‌تواند امید داشته باشد تمدنهای امروزی خود را حفظ نماید، ضمن این که توسعه مداوم و بقای قطعی آنها را تأمین می‌کند.

این چکیده تقای طولانی طولانی مردمان کره زمین برای برقراری تمدن از هنگام روزگار آدم است. فرهنگ امروز نتیجه نهایی این تکامل پرتکاپو است. پیش از کشف چاپ، پیشرفت نسبتاً کند بود، زیرا یک نسل نمی‌توانست از دستاوردهای پیشینیان خویش چنان به سرعت بهره‌مند گردد. اما اکنون جامعه بشری تحت نیروی شتاب فزاینده انباشته شده تمامی اعصاری که تمدن طی آنها تقلا کرده است، به سوی جلو حرکت می‌کند.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک فرشته اعظم نیادان است.]

with the mechanisms of society. But always should these adventures in cultural adjustment be controlled by those who are fully conversant with the history of social evolution; and always should these innovators be counseled by the wisdom of those who have had practical experience in the domains of contemplated social or economic experiment. *No great social or economic change should be attempted suddenly.* Time is essential to all types of human adjustment — physical, social, or economic. Only moral and spiritual adjustments can be made on the spur of the moment, and even these require the passing of time for the full outworking of their material and social repercussions. The ideals of the race are the chief support and assurance during the critical times when civilization is in transit from one level to another.

81:641 (911.6) 15. *The prevention of transitional breakdown.* Society is the offspring of age upon age of trial and error; it is what survived the selective adjustments and readjustments in the successive stages of mankind's age-long rise from animal to human levels of planetary status. The great danger to any civilization — at any one moment — is the threat of breakdown during the time of transition from the established methods of the past to those new and better, but untried, procedures of the future.

81:642 (911.7) Leadership is vital to progress. Wisdom, insight, and foresight are indispensable to the endurance of nations. Civilization is never really jeopardized until able leadership begins to vanish. And the quantity of such wise leadership has never exceeded one per cent of the population.

81:643 (911.8) And it was by these rungs on the evolutionary ladder that civilization climbed to that place where those mighty influences could be initiated which have culminated in the rapidly expanding culture of the twentieth century. And only by adherence to these essentials can man hope to maintain his present-day civilizations while providing for their continued development and certain survival.

81:644 (912.1) This is the gist of the long, long struggle of the peoples of earth to establish civilization since the age of Adam. Present-day culture is the net result of this strenuous evolution. Before the discovery of printing, progress was relatively slow since one generation could not so rapidly benefit from the achievements of its predecessors. But now human society is plunging forward under the force of the accumulated momentum of all the ages through which civilization has struggled.

81:645 (912.2) [Sponsored by an Archangel of Nebadon.]

مقاله 82. تکامل ازدواج

083 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 081

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 82

تکامل ازدواج

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- غریزه زناشویی
- 2- تابوهای محدود کننده
- 3- آداب و رسوم اولیه ازدواج
- 4- ازدواج تحت آداب و رسوم مالکیت
- 5- درون همسری و برون همسری
- 6- اختلاطهای نژادی

مقدمه مقاله

ازدواج — زناشویی — ناشی از جنسیت دوگانه است. ازدواج تنظیم و اکتشمند انسان نسبت به جنین جنسیت دوگانه است، در حالی که زندگی خانوادگی حاصل جمعی است که برآیند کلیه این تنظیمات تکاملی و انطباقی است. ازدواج دیرپا است؛ آن ذاتی تکامل بیولوژیک نیست، اما بنیان کل تکامل اجتماعی است و لذا استمرار وجود آن به شکلی قطعی است. ازدواج به نوع بشر خانه و کاشانه داده است، و خانه تاج گل شکوه تمامی تقلاهای طولانی و طاقت فرسای تکاملی است.

در حالی که نهادهای مذهبی، اجتماعی، و آموزشی همگی برای بقای تمدن با فرهنگ ضروری هستند، خانواده متمدن کننده اصلی است. یک کودک بیشتر ضروریات زندگی را از خانواده و همسایگانش فرا میگیرد.

انسانهای روزگاران باستان از یک تمدن اجتماعی بسیار غنی برخوردار نبودند، اما آنچه را که داشتند صادقانه و به طور مؤثر به نسل بعد منتقل کردند. و شما باید تشخیص دهید که بیشتر این تمدنهای گذشته با یک حداقل صرف از تأثیرات بنیادین دیگر به تکامل ادامه دادند، زیرا خانه به طور مؤثر عمل می کرد. امروزه نژادهای بشری از یک میراث اجتماعی و فرهنگی غنی برخوردار هستند، و آن باید به طور خردمندانه و مؤثر به نسلهای بعد انتقال یابد. خانواده به عنوان یک نهاد

PAPER 82

THE EVOLUTION OF MARRIAGE

SECTIONS

Introduction

1. The Mating Instinct
2. The Restrictive Taboos
3. Early Marriage Mores
4. Marriage under the Property Mores
5. Endogamy and Exogamy
6. Racial Mixtures

INTRODUCTION

^{8201 (9131)} MARRIAGE — mating — grows out of bisexuality. Marriage is man's reactional adjustment to such bisexuality, while the family life is the sum total resulting from all such evolutionary and adaptative adjustments. Marriage is enduring; it is not inherent in biologic evolution, but it is the basis of all social evolution and is therefore certain of continued existence in some form. Marriage has given mankind the home, and the home is the crowning glory of the whole long and arduous evolutionary struggle.

^{8202 (9132)} While religious, social, and educational institutions are all essential to the survival of cultural civilization, *the family is the master civilizer*. A child learns most of the essentials of life from his family and the neighbors.

^{8203 (9133)} The humans of olden times did not possess a very rich social civilization, but such as they had they faithfully and effectively passed on to the next generation. And you should recognize that most of these civilizations of the past continued to evolve with a bare minimum of other institutional influences because the home was effectively functioning. Today the human races possess a rich social and cultural heritage, and it should be wisely

آموزشی باید حفظ گردد.

and effectively passed on to succeeding generations. The family as an educational institution must be maintained.

1- غریزه زناشویی

به رغم شکاف عمیق شخصیتی بین مردها و زنها، تمایل شدید جنسی کافی است که به منظور تولید مثل همون نزدیکی آنها را به یکدیگر تضمین کند. این غریزه مندتها پیش از این که انسانها عمده آنچه را که بعدها عشق، مهرورزی، و وفاداری زناشویی نامیده شد تجربه کنند به طور مؤثر عمل می‌کرد. زناشویی یک گرایش ذاتی است، و ازدواج پیامد تکامل اجتماعی آن است.

میل و علاقه جنسی، احساسات چیره در مردمان بدوی نبودند؛ آنها صرفاً این احساسات را عادی می‌پنداشتند. تمامی تجربه تولید مثل فاقد آب و تاب خلاق بود. تمامی ولع سراسر جاذب جنسی مردمان بسیار متمن‌تر عمدتاً به سبب اختلاطهای نژادی است، به ویژه در آنجا که طبیعت تکاملی به وسیله قدرت مربوطه خیال و قدردانی از زیبایی که نودیها و آدمیان داشتند برانگیخته شده است. اما این میراث آندی در چنان مقادیر محدودی به وسیله نژادهای تکاملی جذب شد که نتوانست برای شهوات حیوانی که بدین گونه به وسیله ودیعه نیزتر آگاهی جنسی و نمایانیت قوی‌تر زناشویی برانگیخته و تحریک شده بودند کنترل نفس مکفی فراهم سازد. در میان نژادهای تکاملی، انسان سرخ از بالاترین اخلاقیات جنسی برخوردار بود.

تنظیم سکس در رابطه با ازدواج نشان دهنده موارد زیرین است:

1- پیشرفت نسبی تمدن. تمدن به طور فزاینده طلب نموده است که سکس در کانالهای مفید و مطابق رسوم اخلاقی ارضا شود.

2- مقدار تیره آندی در هر مردم. در میان این گروهها طبیعت سکس هم به بالاترین و هم پایینترین ابراز فیزیکی و احساسی تبدیل شده است.

نژادهای سنگیک شهوت نرمال حیوانی داشتند، اما قوه تخیل یا قدردانی اندکی نسبت به زیبایی و جذابیت فیزیکی جنس مخالف نشان می‌دادند. آنچه که جاذبه جنسی نامیده می‌شود حتی در نژادهای بدوی امروزی عملاً غایب است. این مردمان غیرمختلط از یک غریزه قطعی زناشویی برخوردارند اما جاذبه کافی جنسی که مشکلات جدی ایجاد کند و نیازمند کنترل اجتماعی باشد ندارند.

غریزه زناشویی یکی از نیروهای چیره محرک فیزیکی موجودات بشری است. این یگانه احساسی است که تحت ظاهر فریبنده ارضای فردی انسان خودخواه را طوری به طور مؤثر فریب می‌دهد که مسئولانه سعادت و تداوم نژادی را بسیار فراتر از آسایش فردی و آزادی شخصی قرار دهد.

ازدواج، به عنوان یک نهاد، از شروع نخستین آن

1. THE MATING INSTINCT

821.1 (913.4) Notwithstanding the personality gulf between men and women, the sex urge is sufficient to insure their coming together for the reproduction of the species. This instinct operated effectively long before humans experienced much of what was later called love, devotion, and marital loyalty. Mating is an innate propensity, and marriage is its evolutionary social repercussion.

821.2 (913.5) Sex interest and desire were not dominating passions in primitive peoples; they simply took them for granted. The entire reproductive experience was free from imaginative embellishment. The all-absorbing sex passion of the more highly civilized peoples is chiefly due to race mixtures, especially where the evolutionary nature has been stimulated by the associative imagination and beauty appreciation of the Nodites and Adamites. But this Andite inheritance was absorbed by the evolutionary races in such limited amounts as to fail to provide sufficient self-control for the animal passions thus quickened and aroused by the endowment of keener sex consciousness and stronger mating urges. Of the evolutionary races, the red man had the highest sex code.

821.3 (913.6) The regulation of sex in relation to marriage indicates:

821.4 (913.7) 1. The relative progress of civilization. Civilization has increasingly demanded that sex be gratified in useful channels and in accordance with the mores.

821.5 (914.1) 2. The amount of Andite stock in any people. Among such groups sex has become expressive of both the highest and the lowest in both the physical and emotional natures.

821.6 (914.2) The Sangik races had normal animal passion, but they displayed little imagination or appreciation of the beauty and physical attractiveness of the opposite sex. What is called sex appeal is virtually absent even in present-day primitive races; these unmixed peoples have a definite mating instinct but insufficient sex attraction to create serious problems requiring social control.

821.7 (914.3) The mating instinct is one of the dominant physical driving forces of human beings; it is the one emotion which, in the guise of individual gratification, effectively tricks selfish man into putting race welfare and perpetuation high above individual ease and personal freedom from responsibility.

821.8 (914.4) As an institution, marriage, from its early

تا دوران امروز، تکامل اجتماعی گرایش بیولوژیک برای تداوم خود را به تصویر درمی‌آورد. تداوم نوع بشر در حال تکامل به وسیله وجود این میل نژادی زناشویی قطعی می‌شود، میل شدیدی که به طور سطحی جاذبه جنسی نامیده می‌شود. این میل زیاد بیولوژیک برای همه قسم غریزه‌های مربوطه، احساسات، و کاربردها — فیزیکی، عقلانی، اخلاقی، و اجتماعی — کانون تحرک می‌شود.

اندوخته خوراک برای انسان بدوی انگیزه‌ای سوق دهنده بود، اما هنگامی که تمکن خوراک فراوان را تضمین می‌کند، بسیاری اوقات میل شدید جنسی یک انگیزه غالب می‌شود و لذا پیوسته نیازمند مقررات اجتماعی می‌شود. در حیوانات خصلت تناوبی غریزی میل به جفت‌گیری را مهار می‌کند، اما از آنجا که انسان به اندازه زیاد یک موجود خود کنترل کننده است، میل به سکس در مجموع تناوبی نیست. از این رو برای جامعه ضروری است که کنترل نفس را به فرد تحمیل کند.

هیچ احساس یا وسوسه بشری، هنگامی که مهار نشده و زیاده‌روی شده باشد، نمی‌تواند به اندازه این میل نیرومند جنسی موجب زین و اندوه فراوان شود. تسلیم هوشمندانه این وسوسه به مقررات جامعه، آزمون بزرگ واقعیت هر تمکن است. کنترل خود، کنترل خود بیشتر و بیشتر، مطالبه پیوسته فزاینده بشریت در حال پیشروی است. اختفا، عدم صداقت، و ریاکاری ممکن است مشکلات جنسی را بپوشاند، اما راه حل فراهم نمی‌کند، و اخلاقیات را نیز پیش نمی‌برد.

2- تابوهای محدود کننده

داستان تکامل ازدواج صرفاً تاریخ کنترل جنسی از طریق فشار محدودیت‌های اجتماعی، مذهبی، و مدنی است. طبیعت به سختی افراد را به رسمیت می‌شناسد؛ و از به اصطلاح اخلاقیات نیز شناختی ندارد؛ آن فقط و به طور انحصاری به تولید مثل انواع علاقمند است. طبیعت به طور تحمیل کننده روی تولید مثل اصرار می‌ورزد اما به گونه‌ای بی‌تفاوت حل مشکلات ناشی شده را برای جامعه باقی می‌گذارد، و بدین ترتیب یک مشکل پیوسته موجود و عمده برای نوع بشر تکاملی ایجاد می‌کند. این تضاد اجتماعی عبارت است از جنگ بی‌پایان میان غرایز بنیادین و اخلاقیات در حال تکامل.

در میان نژادهای اولیه مقررات اندکی برای روابط جنسها وجود داشت، و یا این که هیچ مقرراتی وجود نداشت. به دلیل این جواز جنسی، هیچ فحشایی وجود نداشت. امروزه، پیگمیا و سایر گروههای عقب مانده از هیچ نهاد ازدواجی برخوردار نیستند. مطالعه این مردمان رسوم ساده زناشویی را که به وسیله نژادهای بدوی پیروی می‌شود آشکار می‌سازد. اما کلیه مردمان دوران باستان همیشه باید در پرتو شاخصهای اخلاقی آداب و رسوم ایام خود مورد مطالعه و قضاوت قرار گیرند.

با این وجود، رابطه آزاد عشقی هرگز موقعیتی بهتر از میزان بربریت محض نداشته است. درست در لحظه‌ای که گروههای اجتماعی شروع به شکل گرفتن کردند، آداب و رسوم ازدواج و محدودیت‌های زناشویی

beginnings down to modern times, pictures the social evolution of the biologic propensity for self-perpetuation. The perpetuation of the evolving human species is made certain by the presence of this racial mating impulse, an urge which is loosely called sex attraction. This great biologic urge becomes the impulse hub for all sorts of associated instincts, emotions, and usages — physical, intellectual, moral, and social.

^{821.9 (914.5)} With the savage, the food supply was the impelling motivation, but when civilization insures plentiful food, the sex urge many times becomes a dominant impulse and therefore ever stands in need of social regulation. In animals, instinctive periodicity checks the mating propensity, but since man is so largely a self-controlled being, sex desire is not altogether periodic; therefore does it become necessary for society to impose self-control upon the individual.

^{821.10 (914.6)} No human emotion or impulse, when unbridled and overindulged, can produce so much harm and sorrow as this powerful sex urge. Intelligent submission of this impulse to the regulations of society is the supreme test of the actuality of any civilization. Self-control, more and more self-control, is the ever-increasing demand of advancing mankind. Secrecy, insincerity, and hypocrisy may obscure sex problems, but they do not provide solutions, nor do they advance ethics.

2. THE RESTRICTIVE TABOOS

^{822.1 (914.7)} The story of the evolution of marriage is simply the history of sex control through the pressure of social, religious, and civil restrictions. Nature hardly recognizes individuals; it takes no cognizance of so-called morals; it is only and exclusively interested in the reproduction of the species. Nature compellingly insists on reproduction but indifferently leaves the consequential problems to be solved by society, thus creating an ever-present and major problem for evolutionary mankind. This social conflict consists in the unending war between basic instincts and evolving ethics.

^{822.2 (914.8)} Among the early races there was little or no regulation of the relations of the sexes. Because of this sex license, no prostitution existed. Today, the Pygmies and other backward groups have no marriage institution; a study of these peoples reveals the simple mating customs followed by primitive races. But all ancient peoples should always be studied and judged in the light of the moral standards of the mores of their own times.

^{822.3 (915.1)} Free love, however, has never been in good standing above the scale of rank savagery. The moment societal groups began to form, marriage codes and marital restrictions began to

شروع به پیدایش نمودند. بدین ترتیب زناشویی با عبور از تغییر و تحولات فراوان از یک وضعیت تقریباً جواز کامل برای سکس به استانداردهای قرن بیستمی محدودیت نسبتاً کامل جنسی پیشرفت کرده است.

در آغازین‌ترین مراحل توسعه قبیله‌ای، آداب و رسوم و تابوهای محدود‌کننده بسیار بدوی بودند، اما جنسها را از هم دور نگاه می‌داشتند. این امر برای آرامش، نظم، و صنعت مطلوب بود؛ و تکامل طولانی ازدواج و خانه شروع شده بود. منشأ سنتهای جنسی لباس، زینت‌آلات، و رسوم مذهبی در این تابوهای اولیه است که دامنه آزادیهای جنسی را تعریف نمود و بدین ترتیب سرانجام مفاهیم پلیدی، جرم، و گناه را به وجود آورد. اما مدتها رسم بر این بود که تمامی مقررات جنسی در اوج روزهای جشن و سرور، به ویژه در ایام بهار، به تعلیق درآیند.

زنان همیشه تحت تابوهای محدود‌کننده‌تری نسبت به مردان قرار داشته‌اند. آداب و رسوم اولیه همان درجه از آزادی جنسی را به زنان ازدواج نکرده می‌داد که به مردان، اما زنان همیشه ملزم بوده‌اند که به شوهران خود وفادار بمانند. ازدواج بدوی آزادیهای جنسی مرد را به اندازه زیاد کاهش نداد، اما آزادی عمل جنسی را برای زن هر چه بیشتر منع کرد. زنان مزدوج همیشه دارای نشانهایی بوده‌اند که آنان را به عنوان یک طبقه جداگانه تفکیک کرده است، نظیر آرایش مو، لباس، حجاب، انزوا، زیورآلات، و حلقه‌ها.

3- آداب و رسوم اولیه ازدواج

ازدواج پاسخ نهادهی ارگانیک اجتماعی به کشش پیوسته موجود بیولوژیکی میل بی‌وقفه انسان به تولید مثل — تکثیر خود — می‌باشد. زناشویی در همه جای دنیا طبیعی است، و به تدریج که جامعه از ساده به پیچیده تکامل یافت، آداب و رسوم زناشویی نیز مطابق آن تکامل پیدا نمود: پیدایش نهاد ازدواج. در هر جا که تکامل اجتماعی تا سطح پیدایش آداب و رسوم پیش رفته است، ازدواج به عنوان یک نهاد در حال تکامل یافت خواهد شد.

همیشه دو حیطه بارز از ازدواج وجود داشته است و همواره وجود خواهد داشت: آداب و رسوم، قوانینی که جنبه‌های بیرونی زناشویی را تنظیم می‌کنند، و دیگری روابط سرّی و شخصی مردان و زنان. فرد همیشه در برابر مقررات جنسی که به وسیله جامعه تحمیل می‌شود سرکش بوده است؛ و این دلیل این مشکل طولانی جنسی است: حفظ خود فردی است، اما به وسیله گروه به انجام می‌رسد؛ تداوم خود اجتماعی است، اما به وسیله تحرک فردی به دست می‌آید.

هنگامی که آداب و رسوم مورد احترام واقع شوند، برای مهار و کنترل میل جنسی از نیروی مکفی برخوردارند، همانطور که در میان تمامی نژادها نشان داده شده است. استانداردهای ازدواج همیشه یک نشانگر حقیقی نیروی جاری آداب و رسوم و استحکام کارای دولت مدنی بوده‌اند. اما آداب و رسوم جنسی و زناشویی اولیه مجموعه‌ای از مقررات ناهماهنگ و بدوی بودند. پدر و مادر، فرزندان، خویشاوندان، و جامعه همگی در

develop. Mating has thus progressed through a multitude of transitions from a state of almost complete sex license to the twentieth-century standards of relatively complete sex restriction.

^{8224 (915.2)} In the earliest stages of tribal development the mores and restrictive taboos were very crude, but they did keep the sexes apart — this favored quiet, order, and industry — and the long evolution of marriage and the home had begun. The sex customs of dress, adornment, and religious practices had their origin in these early taboos which defined the range of sex liberties and thus eventually created concepts of vice, crime, and sin. But it was long the practice to suspend all sex regulations on high festival days, especially May Day.

^{8225 (915.3)} Women have always been subject to more restrictive taboos than men. The early mores granted the same degree of sex liberty to unmarried women as to men, but it has always been required of wives that they be faithful to their husbands. Primitive marriage did not much curtail man's sex liberties, but it did render further sex license taboo to the wife. Married women have always borne some mark which set them apart as a class by themselves, such as hairdress, clothing, veil, seclusion, ornamentation, and rings.

3. EARLY MARRIAGE MORES

^{8231 (915.4)} Marriage is the institutional response of the social organism to the ever-present biologic tension of man's unremitting urge to reproduction — self-propagation. Mating is universally natural, and as society evolved from the simple to the complex, there was a corresponding evolution of the mating mores, the genesis of the marital institution. Wherever social evolution has progressed to the stage at which mores are generated, marriage will be found as an evolving institution.

^{8232 (915.5)} There always have been and always will be two distinct realms of marriage: the mores, the laws regulating the external aspects of mating, and the otherwise secret and personal relations of men and women. Always has the individual been rebellious against the sex regulations imposed by society; and this is the reason for this agelong sex problem: Self-maintenance is individual but is carried on by the group; self-perpetuation is social but is secured by individual impulse.

^{8233 (915.6)} The mores, when respected, have ample power to restrain and control the sex urge, as has been shown among all races. Marriage standards have always been a true indicator of the current power of the mores and the functional integrity of the civil government. But the early sex and mating mores were a mass of inconsistent and crude regulations. Parents, children, relatives, and society

مقررات ازدواج منافع متضاد داشتند. اما به رغم تمامی اینها، آن نژادهایی که ازدواج را ستوده شمرده و به کار می‌بردند، طبیعتاً به سطوح بالاتر تکامل یافتند و در ارقام فزاینده بقا یافتند.

در دوران باستان ازدواج بهای موقعیت اجتماعی بود؛ داشتن یک همسر یک نشان تشخیص بود. انسان بدوی به روز عروسی خود به عنوان نشان ورودش به مسئولیت و مردانگی می‌نگریست. در روزگاری به ازدواج به عنوان یک وظیفه اجتماعی نگاه می‌شد. در دوره دیگر به عنوان یک تعهد مذهبی، و باز در دوره دیگر به عنوان یک الزام سیاسی برای فراهم ساختن شهروندان برای کشور.

بسیاری از قبایل اولیه انجام شاهکارهای دزدی را به عنوان شرط ازدواج لازم می‌دانستند. مردمان دوران بعد مسابقات ورزشی و بازیهای رقابتی را جانشین این غارتهای غافلگیرانه کردند. به برندگان این مسابقات اولین جایزه — گزینش عروسان فصل — داده می‌شد. در میان شکارچیان سر، یک فرد جوان نمی‌توانست ازدواج کند تا این که حداقل دارای یک سر شود، گر چه چنین مجموعه‌هایی گاهی اوقات قابل خرید بودند. به تدریج که خرین همسران تقلیل یافت، آنها به مسابقات حل معما رو آوردند، رسمی که هنوز در میان بسیاری از گروههای انسان سیاه تداوم دارد.

با پیشرفت تمدن، برخی قبایل آزمونهای شدید پایداری مرد را برای ازدواج در دستان زنان قرار دادند. آنها بدین گونه قادر بودند مردان برگزیده خود را مورد التفات قرار دهند. این آزمونهای ازدواج شامل مهارت در شکار، جنگیدن، و توان فراهم کردن برای یک خانواده بودند. داماد مدتها ملزم بود که حداقل برای یک سال به خانواده عروس وارد شده و در آنجا زندگی و کار کند و ثابت نماید که لایق همسری است که به دنبال وی می‌باشد.

صلاحیتهای یک همسر، توان وی برای انجام کار سخت و زاین فرزندان بود. او ملزم بود یک مقدار مشخص از کار کشاورزی را در ظرف یک زمان معین به انجام رساند. و اگر پیش از ازدواج یک فرزند به دنیا می‌آورد، بسیار ارزشمندتر بود؛ توان بچهدار شدن او بدین گونه تضمین شده بود.

این واقعیت که مردمان دوران باستان عدم ازدواج را به عنوان مایه ننگ یا حتی گناه می‌نگریستند، منشأ ازدواج کودکان را روشن می‌سازد، زیرا که فرد بایستی ازدواج کند، و هر چه زودتر بهتر. این همچنین یک اعتقاد کلی بود که اشخاص ازدواج نکرده نمی‌توانند به سرزمین ارواح وارد شوند، و این یک انگیزه بیشتر برای ازدواج کودکان حتی در لحظه تولد و گاهی اوقات پیش از تولد بود، که مشروط به سکس بود. مردم دوران باستان اعتقاد داشتند که حتی مردگان نیز باید مزدوج باشند. واسطه‌های اولیه ازدواج به کار گرفته می‌شدند تا برای ازدواج افراد مرده مذاکره کنند. یک پدر یا مادر ترتیب این را می‌داد که این واسطه‌ها ازدواج یک پسر مرده را با یک دختر مرده خانواده دیگر به مورد اجرا درآورد.

در میان مردمان دوران بعد، بلوغ، سن متداول ازدواج بود. اما این در نسبت مستقیم با پیشرفت تمدن پیش رفته است. در اوان تکامل اجتماعی احکام خاص و مجرد ماندن مردان و زنان، هر دو، به وجود آمدند. آنها

all had conflicting interests in the marriage regulations. But in spite of all this, those races which exalted and practiced marriage naturally evolved to higher levels and survived in increased numbers.

^{8234 (915.7)} In primitive times marriage was the price of social standing; the possession of a wife was a badge of distinction. The savage looked upon his wedding day as marking his entrance upon responsibility and manhood. In one age, marriage has been looked upon as a social duty; in another, as a religious obligation; and in still another, as a political requirement to provide citizens for the state.

^{8235 (916.1)} Many early tribes required feats of stealing as a qualification for marriage; later peoples substituted for such raiding forays, athletic contests and competitive games. The winners in these contests were awarded the first prize — choice of the season's brides. Among the head-hunters a youth might not marry until he possessed at least one head, although such skulls were sometimes purchasable. As the buying of wives declined, they were won by riddle contests, a practice that still survives among many groups of the black man.

^{8236 (916.2)} With advancing civilization, certain tribes put the severe marriage tests of male endurance in the hands of the women; they thus were able to favor the men of their choice. These marriage tests embraced skill in hunting, fighting, and ability to provide for a family. The groom was long required to enter the bride's family for at least one year, there to live and labor and prove that he was worthy of the wife he sought.

^{8237 (916.3)} The qualifications of a wife were the ability to perform hard work and to bear children. She was required to execute a certain piece of agricultural work within a given time. And if she had borne a child before marriage, she was all the more valuable; her fertility was thus assured.

^{8238 (916.4)} The fact that ancient peoples regarded it as a disgrace, or even a sin, not to be married, explains the origin of child marriages; since one must be married, the earlier the better. It was also a general belief that unmarried persons could not enter spiritland, and this was a further incentive to child marriages even at birth and sometimes before birth, contingent upon sex. The ancients believed that even the dead must be married. The original matchmakers were employed to negotiate marriages for deceased individuals. One parent would arrange for these intermediaries to effect the marriage of a dead son with a dead daughter of another family.

^{8239 (916.5)} Among later peoples, puberty was the common age of marriage, but this has advanced in direct proportion to the progress of civilization. Early in social evolution peculiar and celibate orders of

به وسیله افرادی که کم و بیش فاقد میل نرمال جنسی بودند آغاز شده و حفظ شدند.

بسیاری از قبایل اجازه می‌دادند درست پیش از این که عروس به شوهرش داده شود اعضای گروه حاکم با او روابط جنسی داشته باشند. هر یک از این مردان به دختر هدیه‌ای می‌دادند، و این منشأ رسم هدیه عروسی دادن بود. در میان برخی گروهها انتظار می‌رفت که یک زن جوان مهریه خود را در اثر شایستگی به دست آورد، که عبارت بود از هدایایی که در پاداش سرویس جنسی او در سالن نمایش عروس دریافت شده بود.

برخی قبایل مردان جوان را به ازدواج زنان بیوه و زنان مسن‌تر در می‌آوردند و سپس هنگامی که متعاقباً خود بیوه می‌شدند، به آنان اجازه می‌دادند با دختران جوان ازدواج کنند، و بدین ترتیب به گفته خود اطمینان حاصل می‌کردند که پدر و مادر، هر دو، نادان نباشند. آنها تصور می‌کردند که در صورتی که دو جوان اجازه یابند ازدواج کنند چنین می‌شود. قبایل دیگر زناشویی را به گروههای سنی مشابه محدود می‌کردند. محدودیت ازدواج برای گروههای سنی مشخص بود که در ابتدا منشأ ایده‌های زنا با محارم شد. (در هند حتی اکنون هیچ محدودیت سنی برای ازدواج وجود ندارد.)

تحت سنتهای اجتماعی مشخص بیوگی به اندازه زیاد مورد ترس واقع می‌شد. بیوه‌ها یا کشته می‌شدند یا اجازه می‌یافتند در گورهای شوهران خود دست به خودکشی زنند، زیرا چنین پنداشته می‌شد که آنها به همراه همسران خود به سرزمین ارواح می‌روند. بیوه به جا مانده تقریباً بدون استثنا برای مرگ شوهرش مورد ملامت قرار می‌گرفت. برخی قبایل آنها را زنده زنده می‌سوزانند. اگر یک بیوه به زندگی ادامه می‌داد، زندگی او یک عزاداری مداوم و یک محدودیت غیرقابل تحمل اجتماعی بود، زیرا ازدواج مجدد به طور کلی مورد پذیرش نبود.

در روزگاران باستان انجام بسیاری از کارها که اکنون غیراخلاقی تلقی می‌شوند مورد تشویق قرار می‌گرفتند. همسران بدوی مکرراً به روابط نامشروع شوهران خود با زنان دیگر مباحثات می‌کردند. نجابت برای دختران یک مانع بزرگ برای ازدواج بود. داشتن یک فرزند پیش از ازدواج مورد دلخواه بودن یک دختر را به عنوان یک همسر به اندازه زیاد افزایش می‌داد، زیرا مرد از داشتن یک یار زایا اطمینان حاصل می‌کرد.

بسیاری از قبایل بدوی ازدواج آزمایشی را مجاز می‌شمردند تا این که زن حامله شود، آنگاه مراسم معمول ازدواج به انجام می‌رسید. در میان گروههای دیگر جشن ازدواج انجام نمی‌یافت تا این که فرزند اول متولد می‌شد. اگر یک زن نازا بود، می‌بایست به وسیله والدین خود بازخرد می‌شد، و ازدواج باطل می‌گشت. آداب و رسوم چنین می‌طلبید که هر زوجی صاحب فرزند شود.

این ازدواجهای بدوی آزمایشی از کلیه اشکال رسمی بری بودند؛ آنها صرفاً آزمایشات صادقانه باروری بودند. طرفین قرارداد ازدواج درست به محض تحقق باروری به طور دائم ازدواج می‌کردند. هنگامی که زوجهای امروزی با این زمینه فکری دست به ازدواج می‌زنند که در صورت عدم رضایت کامل از زندگی زناشویی خود می‌توانند به آسانی طلاق گیرند، در واقع به یک شکل از ازدواج آزمایشی وارد می‌شوند و این

both men and women arose; they were started and maintained by individuals more or less lacking normal sex urge.

82310 (916f) Many tribes allowed members of the ruling group to have sex relations with the bride just before she was to be given to her husband. Each of these men would give the girl a present, and this was the origin of the custom of giving wedding presents. Among some groups it was expected that a young woman would earn her dowry, which consisted of the presents received in reward for her sex service in the bride's exhibition hall.

82311 (9167) Some tribes married the young men to the widows and older women and then, when they were subsequently left widowers, would allow them to marry the young girls, thus insuring, as they expressed it, that both parents would not be fools, as they conceived would be the case if two youths were allowed to mate. Other tribes limited mating to similar age groups. It was the limitation of marriage to certain age groups that first gave origin to ideas of incest. (In India there are even now no age restrictions on marriage.)

82312 (916g) Under certain mores widowhood was greatly to be feared, widows being either killed or allowed to commit suicide on their husbands' graves, for they were supposed to go over into spiritland with their spouses. The surviving widow was almost invariably blamed for her husband's death. Some tribes burned them alive. If a widow continued to live, her life was one of continuous mourning and unbearable social restriction since remarriage was generally disapproved.

82313 (917.1) In olden days many practices now regarded as immoral were encouraged. Primitive wives not infrequently took great pride in their husbands' affairs with other women. Chastity in girls was a great hindrance to marriage; the bearing of a child before marriage greatly increased a girl's desirability as a wife since the man was sure of having a fertile companion.

82314 (917.2) Many primitive tribes sanctioned trial marriage until the woman became pregnant, when the regular marriage ceremony would be performed; among other groups the wedding was not celebrated until the first child was born. If a wife was barren, she had to be redeemed by her parents, and the marriage was annulled. The mores demanded that every pair have children.

82315 (917.3) These primitive trial marriages were entirely free from all semblance of license; they were simply sincere tests of fecundity. The contracting individuals married permanently just as soon as fertility was established. When modern couples marry with the thought of convenient divorce in the background of their minds if they are not wholly pleased with their married life, they are in

ازدواجی است که بسیار پایین‌تر از وضعیت ماجراجوییهای صادقانه نیاکان کمتر متمدن آنها می‌باشد.

4- ازدواج تحت آداب و رسوم مالکیت

ازدواج همیشه به طور تنگاتنگ با مالکیت و مذهب، هر دو، مرتبط بوده است. مالکیت، تثبیت کننده ازدواج و مذهب، اخلاقی کننده بوده است.

ازدواج بدوی یک سرمایه گذاری، یک معامله اقتصادی بود. آن بیشتر یک امر تجاری بود تا یک کار عشق‌گرانه. قدیمی‌ها برای منفعت و آسایش گروهی ازدواج می‌کردند؛ لذا ازدواج‌های آنان به وسیله گروه، والدین آنها و بزرگترها، برنامه‌ریزی شده و ترتیب داده می‌شدند. و این که آداب و رسوم مالکیت در تثبیت نهاد ازدواج مؤثر بود به وسیله این واقعیت نشان داده می‌شود که ازدواج در میان قبایل اولیه نسبت به بسیاری مردمان امروزی بادوام‌تر بود.

به تدریج که تمدن پیش رفت و مالکیت خصوصی پذیرش بیشتری در آداب و رسوم به دست آورد، دزدی جرم بزرگی شد. زنا به عنوان یک شکلی از دزدی، زیر پا گذاشتن حقوق مالکیت شوهر، شناخته شد. از این رو آن به طور مشخص در مجموعه قوانین و آداب و رسوم پیشین ذکر نشده است. زن به عنوان دارایی پدرش که سند مالکیت وی را به شوهرش منتقل می‌نمود زنگی را آغاز می‌کرد، و تمامی روابط قانونی جنسی از این حقوق از پیش موجود مالکیت سرچشمه یافت. عهد عتیق به عنوان شکلی از دارایی با زنان برخورد می‌کند؛ قرآن حقیر بودن آنان را آموزش می‌دهد. مرد حق داشت همسر خویش را به یک دوست یا میهمان قرض دهد، و این رسم هنوز در میان برخی مردمان وجود دارد.

حسادت جنسی امروزی ذاتی نیست؛ آن محصولی از آداب و رسوم در حال تکامل است. انسان بدوی برای زن خویش غیور نبود؛ او صرفاً از دارایی خویش پاسداری می‌کرد. دلیل قرار دادن زن تحت حسابرسی جنسی شدیدتر نسبت به شوهر این بود که خیانت زناشویی وی پای ارث و میراث را به میان می‌کشانید. در اوایل پیشروی تمدن، فرزند نامشروع دچار بدنامی می‌شد. در ابتدا فقط زن برای زنا تنبیه می‌شد؛ بعدها، آداب و رسوم تنبیه شریک وی را نیز مقرر داشت، و برای ادوار طولانی شوهر مورد اهانت واقع شده یا پدر حامی برای کشتن مرد متجاوز از حق کامل برخوردار بود. مردمان امروزی این آداب و رسوم را که جرمهای موسوم به حفظ آبرو را تحت قانون نگاشته نشده مجاز می‌شمارند حفظ کرده‌اند.

چون منشأ تابوی نجابت در مرحله‌ای از آداب و رسوم مالکیت بود، در ابتدا شامل حال زنان ازدواج کرده می‌شد، اما به دختران ازدواج نکرده صبق نمی‌کرد. در سالهای بعد، نجابت عمدتاً توسط پدر مطالبه می‌شد تا خواستگار. یک دختر باکره برای پدر یک سرمایه تجاری بود — او بهای بالاتری می‌آورد. به تدریج که نجابت بیشتر مورد مطالبه قرار گرفت، مرسوم شد که به پدر مبلغی به عنوان بهای عروس در به

reality entering upon a form of trial marriage and one that is far beneath the status of the honest adventures of their less civilized ancestors.

4. MARRIAGE UNDER THE PROPERTY MORES

^{82:41 (917:4)} Marriage has always been closely linked with both property and religion. Property has been the stabilizer of marriage; religion, the moralizer.

^{82:42 (917:5)} Primitive marriage was an investment, an economic speculation; it was more a matter of business than an affair of flirtation. The ancients married for the advantage and welfare of the group; wherefore their marriages were planned and arranged by the group, their parents and elders. And that the property mores were effective in stabilizing the marriage institution is borne out by the fact that marriage was more permanent among the early tribes than it is among many modern peoples.

^{82:43 (917:6)} As civilization advanced and private property gained further recognition in the mores, stealing became the great crime. Adultery was recognized as a form of stealing, an infringement of the husband's property rights; it is not therefore specifically mentioned in the earlier codes and mores. Woman started out as the property of her father, who transferred his title to her husband, and all legalized sex relations grew out of these pre-existent property rights. The Old Testament deals with women as a form of property; the Koran teaches their inferiority. Man had the right to lend his wife to a friend or guest, and this custom still obtains among certain peoples.

^{82:44 (917:7)} Modern sex jealousy is not innate; it is a product of the evolving mores. Primitive man was not jealous of his wife; he was just guarding his property. The reason for holding the wife to stricter sex account than the husband was because her marital infidelity involved descent and inheritance. Very early in the march of civilization the illegitimate child fell into disrepute. At first only the woman was punished for adultery; later on, the mores also decreed the chastisement of her partner, and for long ages the offended husband or the protector father had the full right to kill the male trespasser. Modern peoples retain these mores, which allow so-called crimes of honor under the unwritten law.

^{82:45 (917:8)} Since the chastity taboo had its origin as a phase of the property mores, it applied at first to married women but not to unmarried girls. In later years, chastity was more demanded by the father than by the suitor; a virgin was a commercial asset to the father — she brought a higher price. As chastity came more into demand, it was the practice to pay the father a bride fee in recognition of the

رسمیت شناختن کار پرورش صحیح یک عروس پاکدامن برای شوهر آینده پرداخت شود. این ایده پاکدامنی دختر، هنگامی که به یکباره آغاز گردید، چنان در میان نژادها پا گرفت که عملاً مرسوم شد که دختران محبوس شوند، در واقع آنها را سالها زندانی می‌کردند که در بکارت آنها اطمینان حاصل شود. و بدین ترتیب شاخصها و آزمایشات جدیدتر بکارت به طور اتوماتیک منشأ پیدایش طبقات حرفه‌ای روسپیان گردید. آنها عروسان مردود شده بودند، آن زنانی که مادر دامادها به باکره نبودن آنان پی می‌بردند.

service of properly rearing a chaste bride for the husband-to-be. When once started, this idea of female chastity took such hold on the races that it became the practice literally to cage up girls, actually to imprison them for years, in order to assure their virginity. And so the more recent standards and virginity tests automatically gave origin to the professional prostitute classes; they were the rejected brides, those women who were found by the grooms' mothers not to be virgins.

5- درون همسری و برون همسری

در همان اوان انسان بدوی مشاهده نمود که اختلاط نژادی کیفیت نسل بعد را بهبود می‌دهد. اینطور نبود که زاد و ولد با هم طبقه خود همیشه بد بود، بلکه با خارج از طبقه خود همیشه نسبتاً بهتر بود. از این رو آداب و رسوم به محدود ساختن روابط جنسی در میان خویشان نزدیک منجر شد. این امر مورد پذیرش واقع شده بود که زاد و ولد با خارج از طبقه خود فرصت انتخابی را برای دگرگونی تکاملی و پیشرفت به اندازه زیاد افزایش می‌دهد. افراد زاد و ولد کرده با خارج از طبقات خودی همه فن حریفتر بودند و در یک دنیای متخاصم توان بیشتری برای بقا داشتند. انسانهای زاد و ولد کرده با طبقات خودی، به همراه آداب و رسوم خود، به تدریج ناپدید شدند. این تماماً یک رخداد تدریجی بود؛ انسان بدوی پیرامون این مشکلات به طور آگاهانه استدلال نمی‌کرد. اما مردمان پیشرو دوران بعد چنین می‌کردند، و آنها همچنین مشاهده کردند که ضعف کلی گاهی اوقات از زاد و ولد بیش از حد با طبقات خودی ناشی می‌شود.

در حالی که زاد و ولد در درون تیره خوب گاهی اوقات به بنای قبایل قوی منجر می‌شد، موارد چشمگیر نتایج بد زاد و ولد در میان افراد ناقص ارثی اذهان انسانها را به طور قانع کننده تحت تأثیر قرار می‌داد، با این نتیجه که آداب و رسوم در حال پیشرفت تابوهایی را بر ضد تمامی ازدواجها در میان خویشان نزدیک به طور فزاینده ایجاد می‌کرد.

مذهب برای مدتی طولانی یک مانع مؤثر بر علیه ازدواج با خارجیها بوده است. بسیاری از آموزشهای مذهبی ازدواج با غیر همکیشان را ممنوع کرده‌اند. زن معمولاً به رسم ازدواج با خودیها با نظر موافق نگریده است؛ مرد ازدواج با خارج از همطبقه خود را مطلوب دانسته است. دارایی همیشه روی ازدواج تأثیر داشته است، و گاهی اوقات در تلاش برای حفظ دارایی در درون یک قبیله، آداب و رسوم به وجود آمده‌اند و زنان را ناچار ساخته‌اند شوهرانی در درون قبایل پدرانشان برگزینند. احکامی از این نوع به افزایش فراوان ازدواج با خویشاوندان منجر گشتند. ازدواج با نزدیکان همچنین در تلاش برای حفظ اسرار صنعتگری به کار گرفته می‌شد. صنعتگران ماهر سعی می‌کردند دانش صنعت خویش را در محدوده خانواده نگاه دارند.

هنگامی که گروههای برتر در انزوا قرار می‌گرفتند همیشه به زناشویی با هم تباران خویش بازگشت می‌کردند. نودیها برای بیش از یکصد و پنجاه هزار سال یکی از گروههای بزرگ ازدواج کننده با نزدیکان بودند. آداب و رسوم ازدواج با نزدیکان در دوران بعد به اندازه فوق‌العاده زیادی تحت تأثیر سنن نژاد بنفش قرار داشت، و به موجب آن در ابتدا ازدواج بین برادر و خواهر

5. ENDOGAMY AND EXOGAMY

^{8251 (918.1)} Very early the savage observed that race mixture improved the quality of the offspring. It was not that inbreeding was always bad, but that outbreeding was always comparatively better; therefore the mores tended to crystallize in restriction of sex relations among near relatives. It was recognized that outbreeding greatly increased the selective opportunity for evolutionary variation and advancement. The outbred individuals were more versatile and had greater ability to survive in a hostile world; the inbreeders, together with their mores, gradually disappeared. This was all a slow development; the savage did not consciously reason about such problems. But the later and advancing peoples did, and they also made the observation that general weakness sometimes resulted from excessive inbreeding.

^{8252 (918.2)} While the inbreeding of good stock sometimes resulted in the upbuilding of strong tribes, the spectacular cases of the bad results of the inbreeding of hereditary defectives more forcibly impressed the mind of man, with the result that the advancing mores increasingly formulated taboos against all marriages among near relatives.

^{8253 (918.3)} Religion has long been an effective barrier against outmarriage; many religious teachings have proscribed marriage outside the faith. Woman has usually favored the practice of in-marriage; man, outmarriage. Property has always influenced marriage, and sometimes, in an effort to conserve property within a clan, mores have arisen compelling women to choose husbands within their fathers' tribes. Rulings of this sort led to a great multiplication of cousin marriages. In-mating was also practiced in an effort to preserve craft secrets; skilled workmen sought to keep the knowledge of their craft within the family.

^{8254 (918.4)} Superior groups, when isolated, always reverted to consanguineous mating. The Nodites for over one hundred and fifty thousand years were one of the great in-marriage groups. The later-day in-marriage mores were tremendously influenced by the traditions of the violet race, in which, at first, matings were, perforce, between brother and sister.

اجباری بود. و در دوران باستان در مصر، سوریه، بین‌النهرین، و در سرتاسر سرزمینهایی که روزی به وسیله آندیها اشغال شده بودند، ازدواج برادر و خواهر عادی بود. مصریان در تلاش برای حفظ خالص نگاه داشتن خون خاندان سلطنت متنها ازدواج برادر و خواهر را انجام می‌دادند، رسمی که حتی برای منتهی طولانی‌تر در ایران تداوم داشت. در میان مردم بین‌النهرین، پیش از روزگاران ابراهیم، ازدواج با خویشاوندان نزدیک اجباری بود. پسر عموها و دختر عموها در قبال یکدیگر از حقوق ارجح ازدواج برخوردار بودند. ابراهیم خود با خواهر ناتنی خویش ازدواج نمود، اما این وصلت‌ها تحت آداب و رسوم بعدی یهودیان جایز نبودند.

اولین حرکت برای خارج شدن از ازدواج برادر و خواهر تحت آداب و رسوم چند همسری انجام پذیرفت، زیرا خواهر - همسر با خود بزرگ بینی بر همسر یا همسران دیگر غالب می‌گشت. برخی آداب و رسوم قبیله‌ای ازدواج با بیوه یک برادر فوت کرده را ممنوع ساختند اما برادر زنده را ملزم می‌داشتند که برای برادر رحلت کرده‌اش فرزند بیاورد. هیچ غریزه بیولوژیک بر علیه هر درجه‌ای از ازدواج با خودیها وجود ندارد؛ چنین محدودیتهایی یک امر کاملاً تابو هستند.

ازدواج با غیر خودیها به این دلیل سرانجام غالب گشت که مطلوب مردان بود. گرفتن همسر در خارج تضمین کننده رهایی بیشتر از دست قوم و خویشان بود. آشنایی زیاد موجب کوچک بنداری می‌شود؛ لذا همانطور که عنصر انتخاب فردی به تدریج بر زناشویی چیره شد، چنین رسم شد که شریک زندگی از خارج از قبیله انتخاب گردد.

بسیاری قبایل در نهایت ازدواج در درون قبیله را قدغن ساختند؛ دیگران زناشویی را به ازدواج با کاستهای مشخص محدود ساختند. منع ازدواج با یک زن از قبیله خودی مشوق سنت دزدیدن زنان از قبایل همسایه گردید. بعدها ازدواجها بیشتر مطابق با موقعیت اقلیمی تنظیم می‌شدند تا با خویشاوندی. در تکامل ازدواج با خودیها به روال امروزی ازدواج با خارجیها مراحل بسیاری وجود داشتند. حتی بعد از این که ازدواج با خودیها برای مردم عادی منع گردید، خان سالاران و پادشاهان به منظور متمرکز ساختن و خالص نگاه داشتن خون سلطنتی اجازه یافتند با خویشاوندان نزدیک ازدواج کنند. آداب و رسوم معمولاً در امور جنسی برای حکمرانان مقتدر آزادی عمل مشخصی قائل شده است.

حضور مردمان آندی دوران بعد نقش مؤثری در افزایش تمایل نژادهای سنگیک برای ازدواج با افراد خارج از قبایلشان داشت. اما ازدواج با خارج از خودیها امکان رایج شدن نداشت تا این که گروههای همسایه یاد گرفتند با یکدیگر در صلح نسبی زندگی کنند.

ازدواج با خارجیها خود یک مروج صلح بود. ازدواج بین قبایل خصومتها را کاهش داد. ازدواج با خارجیها به هماهنگی قبایل و انتلافات نظامی انجامید. این امر غالب شد زیرا قدرت افزوده ایجاد می‌نمود؛ آن یک ملت ساز بود. همچنین با افزایش ارتباطات بازرگانی، ازدواج با خارجیها بسیار طرفدار پیدا نمود. ماجراجویی و اکتشاف به بسط مرزهای ازدواج کمک نمود و باروری فرهنگهای نژادی را به اندازه زیاد تسهیل ساخت.

And brother and sister marriages were common in early Egypt, Syria, Mesopotamia, and throughout the lands once occupied by the Andites. The Egyptians long practiced brother and sister marriages in an effort to keep the royal blood pure, a custom which persisted even longer in Persia. Among the Mesopotamians, before the days of Abraham, cousin marriages were obligatory; cousins had prior marriage rights to cousins. Abraham himself married his half sister, but such unions were not allowed under the later mores of the Jews.

8255 (919.1) The first move away from brother and sister marriages came about under the plural-wife mores because the sister-wife would arrogantly dominate the other wife or wives. Some tribal mores forbade marriage to a dead brother's widow but required the living brother to beget children for his departed brother. There is no biologic instinct against any degree of in-marriage; such restrictions are wholly a matter of taboo.

8256 (919.2) Outmarriage finally dominated because it was favored by the man; to get a wife from the outside insured greater freedom from in-laws. Familiarity breeds contempt; so, as the element of individual choice began to dominate mating, it became the custom to choose partners from outside the tribe.

8257 (919.3) Many tribes finally forbade marriages within the clan; others limited mating to certain castes. The taboo against marriage with a woman of one's own totem gave impetus to the custom of stealing women from neighboring tribes. Later on, marriages were regulated more in accordance with territorial residence than with kinship. There were many steps in the evolution of in-marriage into the modern practice of outmarriage. Even after the taboo rested upon in-marriages for the common people, chiefs and kings were permitted to marry those of close kin in order to keep the royal blood concentrated and pure. The mores have usually permitted sovereign rulers certain licenses in sex matters.

8258 (919.4) The presence of the later Andite peoples had much to do with increasing the desire of the Sangik races to mate outside their own tribes. But it was not possible for out-mating to become prevalent until neighboring groups had learned to live together in relative peace.

8259 (919.5) Outmarriage itself was a peace promoter; marriages between the tribes lessened hostilities. Outmarriage led to tribal co-ordination and to military alliances; it became dominant because it provided increased strength; it was a nation builder. Outmarriage was also greatly favored by increasing trade contacts; adventure and exploration contributed to the extension of the mating bounds and greatly facilitated the cross-fertilization of racial cultures.

تناقضات در غیر این صورت غیر قابل توضیح آداب و رسوم نژادی ازدواج عمدتاً به سبب این سنت ازدواج با خارجیها و با همسر دزدی همراه آن و خرید از قبایل خارجی می‌باشند، و تمامی اینها به درآمیختن آداب و رسوم جداگانه قبیله‌ای انجامید. این امر که این تابوهای مربوط به ازدواج با خودیها جامعه شناسانه بودند، و نه بیولوژیک، به وسیله تابوهای مربوط به ازدواج با خویشاوندان به خوبی نشان داده می‌شود، و این امر بسیاری از درجات روابط با قوم و خویشان و مواردی که نمایانگر هیچ رابطه خونی نبودند را در بر می‌گرفت.

6- اختلاطهای نژادی

امروزه هیچ نژاد خالصی در کره زمین وجود ندارد. مردمان رنگین پیشین و آغازین فقط دو نژاد نماینده دارند که هنوز در کره زمین باقی هستند، انسان زرد و انسان سیاه؛ و حتی این دو نژاد نیز کمابیش با مردمان منقرض رنگین درآمیخته‌اند. در حالی که نژاد موسوم به سفید عمدتاً از انسان باستانی آبی سرچشمه یافته است، کم و بیش با تمامی نژادهای دیگر درآمیخته است، تقریباً همانطور که انسان سرخ قاره آمریکا درآمیخته است.

از میان شش نژاد رنگین سنگیک، سه تا اولیه و سه تا ثانویه بودند. اگر چه نژادهای اولیه — آبی، سرخ، و زرد — از بسیاری جهات از سه مردمان ثانویه برتر بودند، باید به خاطر داشت که این نژادهای ثانویه از بسیاری خصوصیات مطلوب برخوردار بودند که در صورت جذب تیره‌های بهترشان، مردمان اولیه را به طور قابل ملاحظه‌ای بهبود می‌داد.

دیدگاه متعصبانه امروزی بر علیه "نیمه کاستها"، "دو رگه‌ها"، و "آمیخته تبارها" ناشی از آن است که اختلاطهای نژادی امروزه عمدتاً بین تیره‌های بسیار پست نژادهای مربوطه صورت می‌گیرد. همچنین هنگامی که تیره‌های منحل نژاد با یکدیگر ازدواج می‌کنند، شما به فرزندان نامطلوب دست می‌یابید.

اگر نژادهای امروزی یورنشیا بتوانند از مصیبت پست‌ترین لایه‌های نمونه‌های خراب، ضد اجتماعی، کون، و مطرودشان رهایی یابند، مخالفت اندکی با یک اختلاط نژادی محدود وجود خواهد داشت. و اگر چنین آمیزشهای نژادی بتوانند میان بالاترین انواع چندین نژاد به وقوع پیوندند، باز مخالفت کمتری انجام می‌پذیرد.

اختلاط تیره‌های برتر و نامشابه، راز آفرینش تیره‌های نوین و برومندتر می‌باشد. و این امر در رابطه با گیاهان، حیوانات، و موجودات بشری صدق می‌کند. اختلاط نژادی موجب افزایش توان می‌شود و بر باروری می‌افزاید. آمیزشهای نژادی لایه‌های متوسط یا برتر مردمان گوناگون پتانسیل نوآوری را به اندازه زیاد افزایش می‌دهد، همانطور که در جمعیت کنونی ایالات متحده آمریکای شمالی نمایان است. هنگامی که چنین آمیزشهایی بین لایه‌های پایین‌تر یا پست صورت می‌گیرد، خلایق کاهش می‌یابد، همانطور که توسط مردمان

^{825.10 (919.6)} The otherwise inexplicable inconsistencies of the racial marriage mores are largely due to this outmarriage custom with its accompanying wife stealing and buying from foreign tribes, all of which resulted in a compounding of the separate tribal mores. That these taboos respecting in-marriage were sociologic, not biologic, is well illustrated by the taboos on kinship marriages, which embraced many degrees of in-law relationships, cases representing no blood relation whatsoever.

6. RACIAL MIXTURES

^{826.1 (919.7)} There are no pure races in the world today. The early and original evolutionary peoples of color have only two representative races persisting in the world, the yellow man and the black man; and even these two races are much admixed with the extinct colored peoples. While the so-called white race is predominantly descended from the ancient blue man, it is admixed more or less with all other races much as is the red man of the Americas.

^{826.2 (919.8)} Of the six colored Sangik races, three were primary and three were secondary. Though the primary races — blue, red, and yellow — were in many respects superior to the three secondary peoples, it should be remembered that these secondary races had many desirable traits which would have considerably enhanced the primary peoples if their better strains could have been absorbed.

^{826.3 (920.1)} Present-day prejudice against "half-castes," "hybrids," and "mongrels" arises because modern racial crossbreeding is, for the greater part, between the grossly inferior strains of the races concerned. You also get unsatisfactory offspring when the degenerate strains of the same race intermarry.

^{826.4 (920.2)} If the present-day races of Urantia could be freed from the curse of their lowest strata of deteriorated, antisocial, feeble-minded, and outcast specimens, there would be little objection to a limited race amalgamation. And if such racial mixtures could take place between the highest types of the several races, still less objection could be offered.

^{826.5 (920.3)} Hybridization of superior and dissimilar stocks is the secret of the creation of new and more vigorous strains. And this is true of plants, animals, and the human species. Hybridization augments vigor and increases fertility. Race mixtures of the average or superior strata of various peoples greatly increase creative potential, as is shown in the present population of the United States of North America. When such matings take place between the lower or inferior strata, creativity is diminished, as is shown by the present-day peoples of southern

امروزی جنوب هند نمایان است.

آمیزش نژادی به ظهور ناگهانی خصوصیات نوین به اندازه زیاد کمک می‌کند. و اگر این اختلاط دو نژاد، پیوند تیره‌های برتر باشد، آنگاه این ویژگی‌های نوین نیز خصایص برتر خواهند بود.

تا وقتی که نژادهای امروزی بار سنگین رگه‌های پست و منحط را حمل می‌کنند، آمیزش نژادی در مقیاس بزرگ بسیار زیان‌بخش می‌باشد، اما بیشتر مخالفتها به چنین آزمایشاتی به دلیل تعصبات اجتماعی و فرهنگی است تا ملاحظات بیولوژیک. حتی در بین تیره‌های پست، دو رگه‌ها اغلب نسبت به نیاکانشان یک بهبود هستند. اختلاط نژادی به علت نقش ژنهای غالب به بهبود انواع تمایل می‌یابد. آمیزش نژادی احتمال وجود تعداد بیشتری از ژنهای چیره مطلوب را در موجود دو رگه افزایش می‌دهد.

در یکصد سال گذشته اختلاط نژادی بیشتری نسبت به هزاران سال پیش از آن در یورنشیار رخ داده است. خطر ناموزونیهای عظیم در نتیجه دو رگه کردن تیره‌های بشری به اندازه زیادی مبالغه‌آمیز بوده است. مشکلات اصلی "دو رگه‌ها" به سبب تعصبات اجتماعی است.

آزمایش پیتکایرن در مورد اختلاط نژادهای سفید و پلی‌نزیایی نسبتاً خوب از آب درآمد، زیرا مردان سفید و زنان پلی‌نزیایی از تیره‌های نژادی نسبتاً خوبی بودند. اختلاط میان بالاترین انواع سفید، سرخ، و زرد فوراً موجب پیدایش بسیاری ویژگی‌های نوین و از نظر بیولوژیک مؤثر می‌شود. این سه مردمان به نژادهای اولیه سنگیک تعلق دارند. آمیزش نژادهای سفید و سیاه به طور فوری نتیجه چنان مطلوبی به بار نمی‌آورد، و چنین اولاد سفید - سیاه نیز آنطور که تعصب اجتماعی و نژادی در پی ناخوشایند جلوه دادن آن است چنان نامطلوب نیستند. از نظر فیزیکی، چنین انسانهای دو رگه سفید - سیاه، به رغم دون بودن اندکشان در برخی زمینه‌های دیگر، نمونه‌های عالی بشریت هستند.

هنگامی که یک نژاد اولیه سنگیک با یک نژاد ثانویه سنگیک درمی‌آمیزد، دومی به بهای هدر رفتن اولی به طور قابل ملاحظه‌ای بهبود می‌یابد. و به میزان کم — در طی ادوار طولانی زمان — به چنین مساعدت فداکارانه در بهتر ساختن گروههای ثانوی توسط نژادهای اولیه مخالفت جدی اندکی می‌تواند صورت گیرد. سنگیکهای ثانویه به لحاظ بیولوژیک از برخی جنبه‌ها از نژادهای اولیه برتر بودند.

در نهایت، خطر واقعی موجودات بشری را باید در ازدیاد مهار ناشده تیره‌های پست و منحط مردمان گوناگون متمدن جستجو نمود، تا در هر خطر ظاهری اختلاط نژادی.

[عرضه شده توسط رئیس سرافیمهای ساکن یورنشیار.]

India.

8266 (920.4) Race blending greatly contributes to the sudden appearance of *new* characteristics, and if such hybridization is the union of superior strains, then these new characteristics will also be *superior* traits.

8267 (920.5) As long as present-day races are so overloaded with inferior and degenerate strains, race intermingling on a large scale would be most detrimental, but most of the objections to such experiments rest on social and cultural prejudices rather than on biological considerations. Even among inferior stocks, hybrids often are an improvement on their ancestors. Hybridization makes for species improvement because of the role of the *dominant genes*. Racial intermixture increases the likelihood of a larger number of the desirable *dominants* being present in the hybrid.

8268 (920.6) For the past hundred years more racial hybridization has been taking place on Urantia than has occurred in thousands of years. The danger of gross disharmonies as a result of crossbreeding of human stocks has been greatly exaggerated. The chief troubles of "half-breeds" are due to social prejudices.

8269 (920.7) The Pitcairn experiment of blending the white and Polynesian races turned out fairly well because the white men and the Polynesian women were of fairly good racial strains. Interbreeding between the highest types of the white, red, and yellow races would immediately bring into existence many new and biologically effective characteristics. These three peoples belong to the primary Sangik races. Mixtures of the white and black races are not so desirable in their immediate results, neither are such mulatto offspring so objectionable as social and racial prejudice would seek to make them appear. Physically, such white-black hybrids are excellent specimens of humanity, notwithstanding their slight inferiority in some other respects.

8270 (920.8) When a primary Sangik race amalgamates with a secondary Sangik race, the latter is considerably improved at the expense of the former. And on a small scale — extending over long periods of time — there can be little serious objection to such a sacrificial contribution by the primary races to the betterment of the secondary groups. Biologically considered, the secondary Sangiks were in some respects superior to the primary races.

8271 (921.1) After all, the real jeopardy of the human species is to be found in the unrestrained multiplication of the inferior and degenerate strains of the various civilized peoples rather than in any supposed danger of their racial interbreeding.

8272 (921.2) [Presented by the Chief of Seraphim stationed on Urantia.]

مقاله 83. نهاد ازدواج

084 ⇨

کتاب یورنشا

082 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 83

نهاد ازدواج

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ازدواج به عنوان یک نهاد اجتماعی
- 2- خواستگاری و نامزدی
- 3- خرید و مهریه
- 4- مراسم عروسی
- 5- ازدواجهای جمعی
- 6- تک همسری واقعی — ازدواج دو نفره
- 7- انحلال پیوند زناشویی
- 8- ایده آل کردن ازدواج

مقدمه مقاله

این شرح دوران آغازین نهاد ازدواج است. ازدواج از آمیزشهای هرزه و بی بند و بار عوام آغاز شده و با عبور از بسیاری تغییرات و تعدیلات مداوماً پیشرفت کرده است، حتی تا ظهور آن شاخصهای ازدواج که نهایتاً به تحقق پیوند زوجها، پیوند یک مرد و یک زن انجامید، تا منزلگاهی با بالاترین مرتبت اجتماعی را بنا نهد.

ازدواج بارها مورد مخاطره قرار گرفته است، و آداب و رسوم ازدواج از مالکیت و مذهب، هر دو، کمک شایانی دریافت نموده است. اما تأثیر واقعی که برای همیشه از ازدواج و خانواده حاصله پاسداری می کند این واقعیت ساده و ذاتی بیولوژیکی است که مردان و زنان قطعاً بدون یکدیگر زندگی نخواهند کرد، چه آنها بدوی ترین انسانهای بربری باشند یا با فرهنگترین انسانها.

به دلیل تمایل شدید جنسی است که انسان خودخواه به سوی ساختن چیزی بهتر از خویش نسبت به یک حیوان کشانیده می شود. رابطه خودخواهانه و خود ارضا کننده جنسی پیامدهای مشخصی از فداکاری را به دنبال دارد و پذیرش وظایف نوع دوستانه و مسئولیتهای بیشمار خانگی را که نژادها از آن نفع می برند تضمین می نماید.

PAPER 83

THE MARRIAGE INSTITUTION

SECTIONS

Introduction

1. Marriage as a Societal Institution
2. Courtship and Betrothal
3. Purchase and Dowry
4. The Wedding Ceremony
5. Plural Marriages
6. True Monogamy — Pair Marriage
7. The Dissolution of Wedlock
8. The Idealization of Marriage

INTRODUCTION

^{830.1 (922.1)} THIS is the recital of the early beginnings of the institution of marriage. It has progressed steadily from the loose and promiscuous matings of the herd through many variations and adaptations, even to the appearance of those marriage standards which eventually culminated in the realization of pair matings, the union of one man and one woman to establish a home of the highest social order.

^{830.2 (922.2)} Marriage has been many times in jeopardy, and the marriage mores have drawn heavily on both property and religion for support; but the real influence which forever safeguards marriage and the resultant family is the simple and innate biologic fact that men and women positively will not live without each other, be they the most primitive savages or the most cultured mortals.

^{830.3 (922.3)} It is because of the sex urge that selfish man is lured into making something better than an animal out of himself. The self-regarding and self-gratifying sex relationship entails the certain consequences of self-denial and insures the assumption of altruistic duties and numerous race-

در اینجا سکس متمدن کننده مورد اذعان قرار نگرفته و غیرقابل تصور انسان بدوی بوده است؛ زیرا همین نیروی محرکه سکس به طور اتوماتیک و به یقین انسان را به فکر کردن و می‌دارد و سرانجام او را به دوست داشتن هدایت می‌کند.

benefiting home responsibilities. Herein has sex been the unrecognized and unsuspected civilizer of the savage; for this same sex impulse automatically and unerringly *compels man to think* and eventually *leads him to love*.

1- ازدواج به عنوان یک نهاد اجتماعی

ازدواج مکانیسم جامعه است که برای تنظیم و کنترل آن روابط متعدد بشری که از واقعیت فیزیکی دو جنسیت ناشی می‌شود طراحی شده است. به عنوان یک چنین نهادی، ازدواج در دو جهت عمل می‌کند:

1- در تنظیم روابط شخصی جنسی.

2- در تنظیم انتقال مالکیت، وراثت، جانشینی، و نظم اجتماعی، که این یکی کارکرد قدیمی‌تر و اولیه آن می‌باشد.

خانواده، که از ازدواج سرچشمه می‌یابد، خود یک تثبیت کننده نهاد ازدواج و نیز آداب و رسوم مالکیت است. سایر عوامل مؤثر در تثبیت ازدواج، عزت نفس، غرور، جوانمردی، وظیفه شناسی، و اعتقادات راسخ مذهبی می‌باشند. اما ضمن این که ممکن است ازدواجها در ملکوت مورد تأیید یا عدم تأیید قرار گیرند، در بهشت انجام نمی‌شوند. خانواده بشری یک نهاد مشخصاً انسانی، یک رخداد تکاملی می‌باشد. ازدواج یک نهاد جامعه است، نه یک بخش از سازمان مذهبی. حقیقت دارد، مذهب باید به طور قدرتمند بر آن تأثیر بگذارد، اما نباید به طور انحصاری کنترل و تنظیم آن را به عهده گیرد.

ازدواج بدوی در درجه اول صنعتی بود، و حتی در دوران امروز نیز اغلب یک امر اجتماعی یا تجارتي است. از طریق تأثیر درآمیختن تیره آندی و در نتیجه آداب و رسوم تمدن پیشرو، ازدواج به کندی دارد دو طرفه، رمانتیک، پدرانه و مادرانه، شاعرانه، عاطفی، اخلاقی، و حتی ایده‌آل می‌شود. با این وجود، در زناشویی بدوی، انتخاب و به اصطلاح عشق رمانتیک در کمترین حد قرار داشت. در طول دوران باستان زن و شوهر زیاد با هم نبودند؛ آنها حتی اغلب اوقات غذا هم با هم‌دیگر نمی‌خوردند. اما در میان مردم باستان، عاطفه انسانی به اندازه زیاد به جاذبه جنسی مرتبط نبود؛ آنها بیشتر به دلیل زندگی و کار با هم نسبت به یکدیگر علاقمند می‌شدند.

2- خواستگاری و نامزدی

ازدواجهای بدوی همیشه به وسیله والدین پسر و دختر برنامه‌ریزی می‌شدند. مرحله گذار بین این رسم و دوران انتخاب آزاد به وسیله واسطه ازدواج یا دلال حرفه‌ای اشغال شد. این دلالان ازدواج در ابتدا آرایشگران و بعدها کاهنان بودند. ازدواج بدو یک امر گروهی و سپس یک قضیه خانوادگی بود؛ فقط اخیراً آن یک ماجرای فردی شده است.

ازدواج بدوی از روی اجبار بود و نه جاذبه. در

1. MARRIAGE AS A SOCIETAL INSTITUTION

^{83:1.1 (922:4)} Marriage is society's mechanism designed to regulate and control those many human relations which arise out of the physical fact of bisexuality. As such an institution, marriage functions in two directions:

^{83:1.2 (922:5)} 1. In the regulation of personal sex relations.

^{83:1.3 (922:6)} 2. In the regulation of descent, inheritance, succession, and social order, this being its older and original function.

^{83:1.4 (922:7)} The family, which grows out of marriage, is itself a stabilizer of the marriage institution together with the property mores. Other potent factors in marriage stability are pride, vanity, chivalry, duty, and religious convictions. But while marriages may be approved or disapproved on high, they are hardly made in heaven. The human family is a distinctly human institution, an evolutionary development. Marriage is an institution of society, not a department of the church. True, religion should mightily influence it but should not undertake exclusively to control and regulate it.

^{83:1.5 (922:8)} Primitive marriage was primarily industrial; and even in modern times it is often a social or business affair. Through the influence of the mixture of the Andite stock and as a result of the mores of advancing civilization, marriage is slowly becoming mutual, romantic, parental, poetical, affectionate, ethical, and even idealistic. Selection and so-called romantic love, however, were at a minimum in primitive mating. During early times husband and wife were not much together; they did not even eat together very often. But among the ancients, personal affection was not strongly linked to sex attraction; they became fond of one another largely because of living and working together.

2. COURTSHIP AND BETROTHAL

^{83:2.1 (923:1)} Primitive marriages were always planned by the parents of the boy and girl. The transition stage between this custom and the times of free choosing was occupied by the marriage broker or professional matchmaker. These matchmakers were at first the barbers; later, the priests. Marriage was originally a group affair; then a family matter; only recently has it become an individual adventure.

^{83:2.2 (923:2)} Coercion, not attraction, was the approach

دوران باستان زن هیچ انزوای جنسی نداشت، فقط مطابق تلقینات آداب و رسوم از نظر جنسی پست بود. به تدریج که تجارت جای دستبرد زن را گرفت، ازدواج از طریق قرارداد جای ازدواج از طریق اسارت را گرفت. برخی زنان در اسارت همدستی می‌کردند تا بدین وسیله از تسلط مردان پیرتر قبایل خود بگریزند. آنها ترجیح می‌دادند به دستان مردان هم سن خود از قبیله دیگر بپیفتند. این فرار دروغین با دلدار، مرحله گذار بین اسارت از طریق زور و خواستگاری متعاقب از طریق دلربایی بود.

یک نوع اولیه مراسم عروسی، فرار ساختگی، یک نوع از تمرین فرار با دلدار بود که روزگاری یک رسم رایج بود. بعدها، اسارت مضحکه‌آور بخشی از مراسم معمول عروسی گشت. تظاهر یک دختر امروزی به مقاومت در برابر "اسارت"، خاموش بودن نسبت به ازدواج، همگی آثار به جا مانده از رسوم پیشین است. حمل عروس به آن سوی درگاه یادآور تعدادی از رسوم باستانی است، که در زمره سایرین، مربوط به روزگاران ربودن همسر است.

زن برای مدنهای طولانی برای تعیین سرنوشت خویش در ازدواج از آزادی کامل محروم بود، اما زنان باهوش‌تر همیشه قادر بوده‌اند از طریق به کار بردن زیرکانه ذکاوت خویش از این محدودیت احتراز کنند. مرد معمولاً در خواستگاری پیشگام بوده است، اما نه همیشه. زن گاهی اوقات به طور رسمی، و نیز به طور مخفیانه، در ازدواج پای پیش می‌نهد. و به تدریج با پیشرفت تمدن، زنان در کلیه مراحل خواستگاری و ازدواج نقشی فزاینده داشته‌اند.

مهر فزاینده، رابطه عشقی، و انتخاب شخصی در دوران پیش از ازدواج یک معضدت آندی به نژادهای دنیا است. رابطه بین جنسها به طور مطلوب در حال تکامل است؛ بسیاری از مردمان در حال پیشرفت به تدریج مفاهیم نسبتاً ایده‌آل جاذبه جنسها را جانشین آن انگیزه‌های قدیمی‌تر فایده و مالکیت می‌کنند. نیروی محرکه جنسی و احساسات عاطفی دارد جانشین محاسبات سرد در انتخاب شریک زندگی می‌شود.

نامزدی در ابتدا برابر با ازدواج بود؛ و در میان مردمان دوران باستان روابط جنسی در طول مدت نامزدی عادی بود. در ایام اخیر برای مدت زمان بین نامزدی و ازدواج، مذهب یک تابوی جنسی ایجاد کرده است.

3- خرید و مهریه

قدیمی‌ها به عشق و قول و قرار اعتماد نداشتند؛ آنها فکر می‌کردند که پیوندهای پایدار باید به وسیله یک تضمین قابل لمس، مالکیت، ضمانت شوند. به این دلیل، قیمت خرید یک همسر به صورت یک گرو یا وثیقه در نظر گرفته می‌شد که شوهر در صورت طلاق یا ترک همسر ملزم به پرداخت آن می‌شد. به محض این که قیمت خرید یک عروس پرداخته می‌شد، بسیاری قبایل اجازه می‌دادند که نشانی همسر روی او داغ زده شود. آفریقاییها هنوز همسران خود را خریداری می‌کنند. آنها یک همسر عشقی، یا همسر یک مرد سفید پوست را با یک گربه مقایسه می‌کنند، زیرا او هیچ ارزشی ندارد.

to primitive marriage. In early times woman had no sex aloofness, only sex inferiority as inculcated by the mores. As raiding preceded trading, so marriage by capture preceded marriage by contract. Some women would connive at capture in order to escape the domination of the older men of their tribe; they preferred to fall into the hands of men of their own age from another tribe. This pseudo elopement was the transition stage between capture by force and subsequent courtship by charming.

^{8323 (9233)} An early type of wedding ceremony was the mimic flight, a sort of elopement rehearsal which was once a common practice. Later, mock capture became a part of the regular wedding ceremony. A modern girl's pretensions to resist "capture," to be reticent toward marriage, are all relics of olden customs. The carrying of the bride over the threshold is reminiscent of a number of ancient practices, among others, of the days of wife stealing.

^{8324 (9234)} Woman was long denied full freedom of self-disposal in marriage, but the more intelligent women have always been able to circumvent this restriction by the clever exercise of their wits. Man has usually taken the lead in courtship, but not always. Woman sometimes formally, as well as covertly, initiates marriage. And as civilization has progressed, women have had an increasing part in all phases of courtship and marriage.

^{8325 (9235)} Increasing love, romance, and personal selection in premarital courtship are an Andite contribution to the world races. The relations between the sexes are evolving favorably; many advancing peoples are gradually substituting somewhat idealized concepts of sex attraction for those older motives of utility and ownership. Sex impulse and feelings of affection are beginning to displace cold calculation in the choosing of life partners.

^{8326 (9236)} The betrothal was originally equivalent to marriage; and among early peoples sex relations were conventional during the engagement. In recent times, religion has established a sex taboo on the period between betrothal and marriage.

3. PURCHASE AND DOWRY

^{8331 (9237)} The ancients mistrusted love and promises; they thought that abiding unions must be guaranteed by some tangible security, property. For this reason, the purchase price of a wife was regarded as a forfeit or deposit which the husband was doomed to lose in case of divorce or desertion. Once the purchase price of a bride had been paid, many tribes permitted the husband's brand to be burned upon her. Africans still buy their wives. A love wife, or a white man's wife, they compare to a cat because she costs nothing.

نمایشات عروس فرصتی برای آراستن و پیراستن دختران برای نمایش عمومی بود، با این ایده که آنها قیمت بالاتری به عنوان همسر می‌آورند. اما آنها همچون حیوانات فروخته نمی‌شدند — در میان قبایل بعد چنین همسری قابل انتقال نبود. خرید وی نیز همیشه صرفاً یک معامله پولی برای از عطف نبود؛ در خرید یک همسر سرویس برابر با پول نقد بود. اگر یک مرد سوا از آن مطلوب نمی‌توانست بهای همسر خویش را بپردازد، می‌توانست توسط پدر دختر به فرزند خواندگی پذیرفته شود و سپس می‌توانست ازدواج کند. و اگر یک مرد فقیر جویای همسر بود و نمی‌توانست بهایی را که توسط پدر مشتاق مطالبه می‌شد پرداخت کند، ریش سفیدان اغلب پدر را تحت فشار قرار می‌دادند که به تعدیل مطالبات او منجر می‌شد، در غیر این صورت دختر با معشوق دست به فرار می‌زد.

با پیشرفت تمدن، پدران مایل نبودند به نظر آیند که دختران خود را می‌فروشند، و بدین ترتیب، ضمن ادامه پذیرش بهای خرید عروس، رسم دادن هدایای گرانبها به زوج را که حدوداً برابر با پول خرید بود، آغاز نمودند. و به دنبال توقف بعدی پرداخت بهای عروس، این هدایا مهریه عروس شدند.

ایده مهریه این بود که فکر استقلال عروس را القا نماید، دوری جستن از دوران همسران برده و یاران متعلقه را حکایت نماید. یک مرد نمی‌توانست یک زن مهریه‌دار را بدون پرداخت کامل مهریه او طلاق دهد. در میان برخی قبایل نزد والدین عروس و داماد، هر دو، یک ودیعه متقابل سپرده می‌شد، که اگر هر یک از طرفین دیگری را ترک می‌کرد باید پرداخت می‌شد، در واقع یک التزام به ازدواج. در طول دوره گذار از خرید به مهریه، اگر زن خریداری می‌شد، فرزندان به پدر تعلق داشتند؛ در غیر این صورت به خانواده زن متعلق بودند.

4- مراسم عروسی

مراسم عروسی از این واقعیت سرچشمه یافت که ازدواج در ابتدا یک امر مربوط به جامعه بود، نه فقط اوج تصمیم دو فرد. زناشویی هم مربوط به گروه و هم یک عملکرد شخصی بود.

جادو، آیین مذهبی، و آداب و رسوم، تمامی زندگی مردم دوران باستان را احاطه کرده بود، و ازدواج نیز یک استثنا نبود. با پیشرفت تمدن، به تدریج که ازدواج به طور جدی‌تر مورد نگرش واقع شد، مراسم عروسی به طور فزاینده متظاهرانه گردید. ازدواج اولیه عاملی در منافع مالکیت بود، حتی همانطور که امروزه می‌باشد، و لذا نیازمند یک مراسم قانونی بود، ضمن این که وضعیت اجتماعی فرزندان آتی مستلزم گسترده‌ترین تبلیغ ممکن بود. انسان بدوی هیچ سند و مدرکی نداشت؛ از این رو اشخاص بسیاری باید شاهد مراسم ازدواج می‌بودند.

در ابتدا مراسم ازدواج بیشتر از نوع یک نامزدی بود، و فقط شامل مطلع ساختن مردم از قصد زندگی با یکدیگر بود؛ بعداً شامل خوردن با هم به طور رسمی

^{83:32 (924:1)} The bride shows were occasions for dressing up and decorating daughters for public exhibition with the idea of their bringing higher prices as wives. But they were not sold as animals — among the later tribes such a wife was not transferable. Neither was her purchase always just a cold-blooded money transaction; service was equivalent to cash in the purchase of a wife. If an otherwise desirable man could not pay for his wife, he could be adopted as a son by the girl's father and then could marry. And if a poor man sought a wife and could not meet the price demanded by a grasping father, the elders would often bring pressure to bear upon the father which would result in a modification of his demands, or else there might be an elopement.

^{83:33 (924:2)} As civilization progressed, fathers did not like to appear to sell their daughters, and so, while continuing to accept the bride purchase price, they initiated the custom of giving the pair valuable presents which about equaled the purchase money. And upon the later discontinuance of payment for the bride, these presents became the bride's dowry.

^{83:34 (924:3)} The idea of a dowry was to convey the impression of the bride's independence, to suggest far removal from the times of slave wives and property companions. A man could not divorce a dowered wife without paying back the dowry in full. Among some tribes a mutual deposit was made with the parents of both bride and groom to be forfeited in case either deserted the other, in reality a marriage bond. During the period of transition from purchase to dowry, if the wife were purchased, the children belonged to the father; if not, they belonged to the wife's family.

4. THE WEDDING CEREMONY

^{83:41 (924:4)} The wedding ceremony grew out of the fact that marriage was originally a community affair, not just the culmination of a decision of two individuals. Mating was of group concern as well as a personal function.

^{83:42 (924:5)} Magic, ritual, and ceremony surrounded the entire life of the ancients, and marriage was no exception. As civilization advanced, as marriage became more seriously regarded, the wedding ceremony became increasingly pretentious. Early marriage was a factor in property interests, even as it is today, and therefore required a legal ceremony, while the social status of subsequent children demanded the widest possible publicity. Primitive man had no records; therefore must the marriage ceremony be witnessed by many persons.

^{83:43 (924:6)} At first the wedding ceremony was more on the order of a betrothal and consisted only in public notification of intention of living together; later it consisted in formal eating together. Among some

بود. در میان برخی قبایل والدین صرفاً دختر خود را نزد شوهر می‌بردند؛ در موارد دیگر، تنها مراسم، تبادل رسمی هدایا بود، که بعد از آن پدر عروس وی را به داماد تقدیم می‌کرد. در میان بسیاری از مردمان خاور نزدیک رسم بر این بود که ازدواج با مراسم رسمی به اجرا درآید، و با روابط جنسی کامل گردد. انسان سرخ اولین انسانی بود که جشن عروسی مفصل‌تری را ابداع نمود.

بی‌فرزند بودن بسیار مورد ترس واقع می‌شد، و چون نازا بودن به دسیسه ارواح نسبت داده می‌شد، تلاش برای تضمین باروری همچنین به مرتبط ساختن ازدواج به مراسم جادویی یا آیین مذهبی مشخص منجر شد. و در این تلاش برای تضمین یک ازدواج شادمان و بارور طلسم‌های بسیاری به کار گرفته می‌شدند. حتی طالع بینان مورد مشورت قرار می‌گرفتند تا از ستاره‌های تولد طرفین قرارداد اطمینان حاصل شود. روزگاری قربانی انسانی یک جنبه ثابت کلیه عروسی‌ها در میان مردم ثروتمند بود.

روزهای خجسته دنبال می‌شدند، پنجشنبه از همه بیشتر مورد توجه بود، و تصور می‌شد عروسی‌هایی که در ماه کامل جشن گرفته شوند فوق‌العاده سعادتمند هستند. این رسم بسیاری از مردمان خاور نزدیک بود که روی تازه عروس و تازه داماد دانه گندم بریزند. این یک آیین جادویی بود که می‌بایست باروری را تضمین نماید. برخی مردمان شرقی برای این مقصود از برنج استفاده می‌کردند.

آتش و آب همیشه به عنوان بهترین وسیله مقاومت در برابر اشباح و ارواح خبیث انگاشته می‌شدند. از این رو محرابهای آتش و شمعهای روشن، و نیز افشاندن آب مقدس برای غسل تعمید معمولاً در عروسی‌ها به چشم می‌خورند. برای مدتی طولانی مرسوم بود که یک روز قلابی عروسی تعیین شود و سپس به طور ناگهانی مراسم به تعویق انداخته شود، طوری که اشباح و ارواح گمراه شوند.

دست انداختن تازه عروس و تازه داماد و شوخی با آنهايي که به ماه عسل می‌رفتند همگی یادگار آن روزگاران دوری است که تصور می‌شد بهتر است در نظر ارواح بدبخت و محنت‌زده به نظر رسید تا از برانگیختن حسادت آنها اجتناب شود. پوشیدن روبند عروسی یادگار ایامی است که تصور می‌شد لازم است عروس را با لباس مبذل پنهان نمود تا اشباح او را نشناسند و نیز این که زیبایی او از دید ارواح سوا از آن بدخواه و حسود مخفی بماند. پاهای عروس هرگز نباید درست پیش از مراسم زمین را لمس کنند. حتی در قرن بیستم هنوز تحت آداب و رسوم مسیحی مرسوم است که از پای پلکان کالسکه تا محراب کلیسا فرش گسترده شود.

یکی از قدیمی‌ترین اشکال مراسم عروسی این بود که یک کاهن تخت خواب عروسی را برکت دهد تا از باروری پیوند زناشویی اطمینان حاصل شود. این کار منتها پیش از این که هر آیین رسمی عروسی بنا نهاده شود انجام می‌شد. در طول این دوره از تکامل آداب و رسوم ازدواج از میهمانان عروسی انتظار می‌رفت در هنگام شب از اتاق خواب گزارش تهیه کنند، و بدین ترتیب کامل شدن ازدواج را رسماً گواهی دهند.

عنصر شانس، این که به رغم تمامی آزمایشات پیش

tribes the parents simply took their daughter to the husband; in other cases the only ceremony was the formal exchange of presents, after which the bride's father would present her to the groom. Among many Levantine peoples it was the custom to dispense with all formality, marriage being consummated by sex relations. The red man was the first to develop the more elaborate celebration of weddings.

83:44 (924:7) Childlessness was greatly dreaded, and since barrenness was attributed to spirit machinations, efforts to insure fecundity also led to the association of marriage with certain magical or religious ceremonials. And in this effort to insure a happy and fertile marriage, many charms were employed; even the astrologers were consulted to ascertain the birth stars of the contracting parties. At one time the human sacrifice was a regular feature of all weddings among well-to-do people.

83:45 (925:1) Lucky days were sought out, Thursday being most favorably regarded, and weddings celebrated at the full of the moon were thought to be exceptionally fortunate. It was the custom of many Near Eastern peoples to throw grain upon the newlyweds; this was a magical rite which was supposed to insure fecundity. Certain Oriental peoples used rice for this purpose.

83:46 (925:2) Fire and water were always considered the best means of resisting ghosts and evil spirits; hence altar fires and lighted candles, as well as the baptismal sprinkling of holy water, were usually in evidence at weddings. For a long time it was customary to set a false wedding day and then suddenly postpone the event so as to put the ghosts and spirits off the track.

83:47 (925:3) The teasing of newlyweds and the pranks played upon honeymooners are all relics of those far-distant days when it was thought best to appear miserable and ill at ease in the sight of the spirits so as to avoid arousing their envy. The wearing of the bridal veil is a relic of the times when it was considered necessary to disguise the bride so that ghosts might not recognize her and also to hide her beauty from the gaze of the otherwise jealous and envious spirits. The bride's feet must never touch the ground just prior to the ceremony. Even in the twentieth century it is still the custom under the Christian mores to stretch carpets from the carriage landing to the church altar.

83:48 (925:4) One of the most ancient forms of the wedding ceremony was to have a priest bless the wedding bed to insure the fertility of the union; this was done long before any formal wedding ritual was established. During this period in the evolution of the marriage mores the wedding guests were expected to file through the bedchamber at night, thus constituting legal witness to the consummation of marriage.

83:49 (925:5) The luck element, that in spite of all

از ازدواج، برخی از ازدواجها بد از آب در می‌آمد، سبب شد انسان بدوی در برابر شکست ازدواج جویای بیمهٔ ایمنی شود؛ منجر شد که او به دنبال کاهنان و جادو برود. و این جنبش مستقیماً به عروسی‌های امروزی کلیسایی انجامید. اما برای مدتی طولانی ازدواج به طور کلی به عنوان آنچه که شامل تصمیمات والدین قرارداد — و بعد زوج — بود شناخته می‌شد، در حالی که برای پانصد سال گذشته نهاد مذهبی و دولت صلاحیت حقوقی آن را به عهده گرفته‌اند و اکنون حکم ازدواج را صادر می‌کنند.

premarital tests certain marriages turned out bad, led primitive man to seek insurance protection against marriage failure; led him to go in quest of priests and magic. And this movement culminated directly in modern church weddings. But for a long time marriage was generally recognized as consisting in the decisions of the contracting parents — later of the pair — while for the last five hundred years church and state have assumed jurisdiction and now presume to make pronouncements of marriage.

5- ازدواجهای جمعی

در تاریخ اولیهٔ ازدواج زنان ازدواج نکرده به مردان قبیله تعلق داشتند. بعدها، یک زن در یک زمان فقط یک شوهر داشت. این رسم یک مرد در یک زمان اولین گام برای دور شدن از بی‌بند و باری جنسی عوام بود. در حالی که برای هر زن فقط یک مرد مجاز بود، شوهر وی می‌توانست این روابط موقت را مطابق میل خود قطع کند. اما این پیوندهایی که تحت قواعد سست قرار داشتند اولین گام به سوی زندگی دو نفره در تمایز با زندگی چند نفره بودند. در این مرحله از تکامل ازدواج فرزندان معمولاً به مادر تعلق داشتند.

گام بعدی در تکامل زناشویی ازدواج گروهی بود. این فاز اشتراکی ازدواج باید در ظهور زندگی خانوادگی به وقوع می‌پیوست زیرا آداب و رسوم ازدواج هنوز آنقدر مستحکم نبودند که پیوندهای دوتایی را دائمی سازند. ازدواج خواهران و برادران به این گروه تعلق داشت؛ پنج برادر از یک خانواده با پنج خواهر از یک خانواده دیگر ازدواج می‌کردند. در سراسر دنیا اشکال ناپایدارتر ازدواج اشتراکی به تدریج به انواع گوناگون ازدواج گروهی تکامل یافت. و این پیوندهای گروهی عمدتاً به وسیلهٔ آداب و رسوم قبیله‌ای تنظیم می‌شدند. زندگی خانوادگی به کندی و با قطعیت توسعه یافت، زیرا قواعد سکس و ازدواج از طریق تضمین بقای تعداد بیشتری از فرزندان به بقای خود قبیله کمک می‌نمود.

ازدواجهای گروهی پیش از رسوم در حال ظهور چند همسری — چند زنی و چند شوهری — در میان قبایل پیشرفته‌تر به تدریج از میان رفتند. اما چند شوهری هیچگاه عمومیت نیافت، و معمولاً به ملکه‌ها و زنان ثروتمند محدود می‌شد. علاوه بر آن، این کار معمولاً یک امر خانوادگی بود، یک زن برای چند برادر. محدودیت کاستها و محدودیتهای اقتصادی گاهی اوقات این را ضروری می‌ساخت که چند مرد خود را به یک زن قانع سازند. حتی در آن هنگام، زن فقط با یکی ازدواج می‌کرد، و دیگران به صورت "عموهای" مربوط به اعقاب مشترک به طور سطحی مورد مدارا قرار می‌گرفتند.

سنت یهودی که یک مرد را ملزم می‌ساخت به منظور "به وجود آوردن زاد و رود برای برادرش" با بیوهٔ برادر فوت کردهٔ خود ازدواج کند، رسم بیش از نیمی از دنیای باستان بود. این یادگار زمانی بود که ازدواج بیشتر یک امر خانوادگی بود تا این که یک پیوند فردی باشد.

5. PLURAL MARRIAGES

^{8351 (9256)} In the early history of marriage the unmarried women belonged to the men of the tribe. Later on, a woman had only one husband at a time. This practice of *one-man-at-a-time* was the first step away from the promiscuity of the herd. While a woman was allowed but one man, her husband could sever such temporary relationships at will. But these loosely regulated associations were the first step toward living pairwise in distinction to living herdwise. In this stage of marriage development children usually belonged to the mother.

^{8352 (9257)} The next step in mating evolution was the *group marriage*. This communal phase of marriage had to intervene in the unfolding of family life because the marriage mores were not yet strong enough to make pair associations permanent. The brother and sister marriages belonged to this group; five brothers of one family would marry five sisters of another. All over the world the looser forms of communal marriage gradually evolved into various types of group marriage. And these group associations were largely regulated by the totem mores. Family life slowly and surely developed because sex and marriage regulation favored the survival of the tribe itself by insuring the survival of larger numbers of children.

^{8353 (9257)} Group marriages gradually gave way before the emerging practices of polygamy — polygyny and polyandry — among the more advanced tribes. But polyandry was never general, being usually limited to queens and rich women; furthermore, it was customarily a family affair, one wife for several brothers. Caste and economic restrictions sometimes made it necessary for several men to content themselves with one wife. Even then, the woman would marry only one, the others being loosely tolerated as "uncles" of the joint progeny.

^{8354 (9262)} The Jewish custom requiring that a man consort with his deceased brother's widow for the purpose of "raising up seed for his brother," was the custom of more than half the ancient world. This was a relic of the time when marriage was a family affair rather than an individual association.

سنت چند زنی در زمانهای گوناگون چهار نوع همسر را به رسمیت می‌شناخت:

- 1- همسران رسمی یا قانونی.
- 2- همسران متعلق به عاطفه و اجازه.
- 3- همسران صیغه‌ای، قراردادی.
- 4- همسران برده.

چند زنی حقیقی، که مطابق آن تمامی زنان از مرتبت یکسان برخوردار باشند، و تمامی فرزندان برابر باشند بسیار نادر بوده است. معمولاً حتی با ازدواجهای جمعی، زن اصلی، پراجترین یار، بر خانه حاکم بود. مراسم تشریفاتی عروسی فقط برای او برگزار می‌شد، و فقط فرزندان چنین همسر خریداری شده یا دارای مهریه‌ای می‌توانستند از ارث برخوردار شوند، مگر با قرار خاص با پراجترین همسر.

همسر پراج لزوماً همسر محبوب نبود؛ در دوران باستان معمولاً نبود. همسر محبوب، یا معشوقه، تا پیش از پیشرفت قابل ملاحظه نژادها پدیدار نگشت، به ویژه بعد از اختلاط قبایل تکاملی با نودیها و آدمیان.

همسر تابو — یک همسر برخوردار از مرتبت قانونی — آداب و رسوم زن صیغه‌ای را به وجود آورد. تحت این آداب و رسوم یک مرد می‌توانست فقط یک زن داشته باشد، اما می‌توانست با هر تعداد از زنان صیغه‌ای روابط جنسی داشته باشد. صیغه سنگ پرش به سوی تک همسری، اولین حرکت برای دوری از چند زنی صادقانه بود. زنان صیغه‌ای یهودیان، رومی‌ها، و چینی‌ها اغلب کنیزان همسر بودند. بعدها، همانطور که میان یهودیان مرسوم بود، به همسر قانونی به صورت مادر کلیه فرزندان که برای شوهر متولد شده بودند نگاه می‌شد.

تابوهای قدیمی پیرامون روابط جنسی با یک همسر باردار یا شیرده به اندازه زیاد موجب شکوفایی چند زنی شد. زنان بدوی به دلیل زایمان مکرر که با کار سخت توأم بود خیلی زود پیر می‌شدند. (این همسران گرانبیار فقط به خاطر این واقعیت توانستند زنده بمانند که هنگامی که با بچه سنگین نبودند، ماهی یک هفته در انزوا گذاشته می‌شدند.) چنین همسری اغلب از زایمان خسته می‌شد و از شوهرش تقاضا می‌کرد همسر دوم و جوانتری بگیرد، همسری که بتواند در زایمان و کار خانگی یاری رساند. از این رو همسران جدید معمولاً با شادمانی مورد خوشامد همسران قدیمی‌تر واقع می‌شدند؛ هیچ چیز در ردیف حسادت جنسی وجود نداشت.

تعداد همسران فقط به واسطه توان مرد در تأمین آنها محدود می‌شد. مردان ثروتمند و توانا تعداد کثیری فرزند می‌خواستند، و چون مرگ و میر نوزادان بسیار زیاد بود، به اجتماعی از همسران نیاز بود که یک خانواده بزرگ را تشکیل دهند. بسیاری از این همسران جمعی، کارگران صرف، همسران کنیز بودند.

رسوم بشری تکامل می‌یابد، اما خیلی کند. هدف از یک حرمسرا ساختن یک بنده قوی و بیشمار از هم تباران هم خون برای حمایت از تخت پادشاهی بود. یک

^{83:55 (926:3)} The institution of polygyny recognized, at various times, four sorts of wives:

- ^{83:56 (926:4)} 1. The ceremonial or legal wives.
- ^{83:57 (926:5)} 2. Wives of affection and permission.
- ^{83:58 (926:6)} 3. Concubines, contractual wives.
- ^{83:59 (926:7)} 4. Slave wives.

^{83:10 (926:8)} True polygyny, where all the wives are of equal status and all the children equal, has been very rare. Usually, even with plural marriages, the home was dominated by the head wife, the status companion. She alone had the ritual wedding ceremony, and only the children of such a purchased or dowered spouse could inherit unless by special arrangement with the status wife.

^{83:11 (926:9)} The status wife was not necessarily the love wife; in early times she usually was not. The love wife, or sweetheart, did not appear until the races were considerably advanced, more particularly after the blending of the evolutionary tribes with the Nodites and Adamites.

^{83:12 (926:10)} The taboo wife — one wife of legal status — created the concubine mores. Under these mores a man might have only one wife, but he could maintain sex relations with any number of concubines. Concubinage was the steppingstone to monogamy, the first move away from frank polygyny. The concubines of the Jews, Romans, and Chinese were very frequently the handmaidens of the wife. Later on, as among the Jews, the legal wife was looked upon as the mother of all children born to the husband.

^{83:13 (926:11)} The olden taboos on sex relations with a pregnant or nursing wife tended greatly to foster polygyny. Primitive women aged very early because of frequent childbearing coupled with hard work. (Such overburdened wives only managed to exist by virtue of the fact that they were put in isolation one week out of each month when they were not heavy with child.) Such a wife often grew tired of bearing children and would request her husband to take a second and younger wife, one able to help with both childbearing and the domestic work. The new wives were therefore usually hailed with delight by the older spouses; there existed nothing on the order of sex jealousy.

^{83:14 (926:12)} The number of wives was only limited by the ability of the man to provide for them. Wealthy and able men wanted large numbers of children, and since the infant mortality was very high, it required an assembly of wives to recruit a large family. Many of these plural wives were mere laborers, slave wives.

^{83:15 (927:1)} Human customs evolve, but very slowly. The purpose of a harem was to build up a strong and numerous body of blood kin for the support of

رئیس روزی متقاعد گردید که نباید حرمسرا داشته باشد، و این که باید با یک همسر قانع باشد؛ لذا فوراً حرمسرای خود را مرخص کرد. همسران ناراضی به منازل خود رفتند، و خویشاوندان آزرده خاطر آنان با خشم به رئیس حمله‌ور شده و در همان لحظه و در همان جا او را از پای درآوردند.

6- تک همسری واقعی — ازدواج دو نفره

تک همسری انحصار است؛ آن برای کسانی که به این وضعیت پسندیده دست می‌یابند خوب است، لیکن برای کسانی که زیاد خوشبخت نیستند از نظر بیولوژیکی سختی می‌آورد. اما کاملاً صرف نظر از تأثیری که تک همسری روی فرد دارد، بی‌تردید برای فرزندان بهترین حالت است.

قدیمی‌ترین تک همسری به سبب تحمیل شرایط، فقر، بود. تک همسری فرهنگی و اجتماعی، مصنوعی و غیرطبیعی، یعنی غیرطبیعی برای انسان تکاملی است. آن برای نودیه‌ها و آدمیان خالص‌تر کاملاً طبیعی بود و برای تمامی نژادهای پیشرفته ارزش فرهنگی زیادی داشته است.

قبایل کلدانی حق یک زن را برای پیمان بستن پیش از ازدواج با همسرش در نگرفتن یک همسر دوم یا همسر صیغه‌ای به رسمیت می‌شناختند. یونانی‌ها و رومی‌ها هر دو خواستار ازدواج تک همسرانه بودند. پرستش نیاکان همیشه تک همسری را رواج داده است، همانند این اشتباه مسیحیت که به ازدواج به صورت یک آیین مذهبی نگریسته است. حتی ارتقاء شاخص زندگی به طور ثابت بر علیه همسران جمعی عمل کرده است. تا هنگام ظهور میکائیل در یورنشیا عملاً تمامی دنیای متمدن به سطح تک همسری تثوریک رسیده بود. اما این تک همسری منفعل به این معنی نبود که نوع بشر به کار ازدواج واقعی دو نفره عادت کرده بود.

ضمن دنبال کردن هدف تک همسرانه ازدواج ایده‌آل دو نفره، که در مجموع چیزی از یک پیوند تک همسرانه دو جنس است، جامعه نباید وضعیت غیر رشک‌انگیز آن مردان و زنان بداقبال را که نمی‌توانند مکانی در این نظم نوین و بهبود یافته اجتماعی بیابند نادیده انگارد، حتی آنگاه که آنها بیشترین تلاش خود را برای همکاری و ورود به ملزومات آن به عمل می‌آورند. شکست در به دست آوردن یار در عرصه رقابت اجتماعی ممکن است به سبب مشکلات فائق نشدن یا محدودیتهای فراوانی باشد که آداب و رسوم متداول تحمیل کرده‌اند. به راستی تک همسری برای آنهایی که دست به آن می‌زنند ایده‌آل است، اما برای آنهایی که در سردی وجود تنها ترک شده‌اند باید به طور اجتناب ناپذیر سختی زیادی ایجاد کند.

همیشه تعداد اندکی بداقبال باید رنج می‌برند تا اکثریت بتوانند تحت آداب و رسوم در حال توسعه تمدن در حال تکامل پیشرفت کنند؛ اما همیشه اکثریت مورد التفات باید به هموعان کمتر خوش اقبال خود با مهربانی و ملاحظه بنگرند، هموعانی که باید بهای شکست در دستیابی به عضویت در صفوف آن شرکتهای جنسی ایده‌آل که ارضای تمامی امیال بیولوژیک را تحت پذیرش بالاترین آداب و رسوم تکامل اجتماعی در حال پیشرفت

the throne. A certain chief was once convinced that he should not have a harem, that he should be contented with one wife; so he promptly dismissed his harem. The dissatisfied wives went to their homes, and their offended relatives swept down on the chief in wrath and did away with him then and there.

6. TRUE MONOGAMY — PAIR MARRIAGE

^{836.1 (927.2)} Monogamy is monopoly; it is good for those who attain this desirable state, but it tends to work a biologic hardship on those who are not so fortunate. But quite regardless of the effect on the individual, monogamy is decidedly best for the children.

^{836.2 (927.3)} The earliest monogamy was due to force of circumstances, poverty. Monogamy is cultural and societal, artificial and unnatural, that is, unnatural to evolutionary man. It was wholly natural to the purer Nodites and Adamites and has been of great cultural value to all advanced races.

^{836.3 (927.4)} The Chaldean tribes recognized the right of a wife to impose a premarital pledge upon her spouse not to take a second wife or concubine; both the Greeks and the Romans favored monogamous marriage. Ancestor worship has always fostered monogamy, as has the Christian error of regarding marriage as a sacrament. Even the elevation of the standard of living has consistently militated against plural wives. By the time of Michael's advent on Urantia practically all of the civilized world had attained the level of theoretical monogamy. But this passive monogamy did not mean that mankind had become habituated to the practice of real pair marriage.

^{836.4 (927.5)} While pursuing the monogamic goal of the ideal pair marriage, which is, after all, something of a monopolistic sex association, society must not overlook the unenviable situation of those unfortunate men and women who fail to find a place in this new and improved social order, even when having done their best to co-operate with, and enter into, its requirements. Failure to gain mates in the social arena of competition may be due to insurmountable difficulties or multitudinous restrictions which the current mores have imposed. Truly, monogamy is ideal for those who are in, but it must inevitably work great hardship on those who are left out in the cold of solitary existence.

^{836.5 (927.6)} Always have the unfortunate few had to suffer that the majority might advance under the developing mores of evolving civilization; but always should the favored majority look with kindness and consideration on their less fortunate fellows who must pay the price of failure to attain membership in the ranks of those ideal sex partnerships which afford the satisfaction of all biologic urges under the

می‌دهد بپردازند.

تک همسری همیشه هدف ایده‌آل تکامل جنسی بشری بوده، اکنون هست، و تا ابد خواهد بود. این آرمان ازدواج واقعی دوتایی مستلزم از خود گذشتگی است، و از این رو اغلب فقط به این دلیل شکست می‌خورد، که یک یا هر دو طرف قرارداد در آن نقطه اوج تمامی خوبیهای بشری، کنترل خود ناهموار، کمبود دارند.

تک همسری آن ملاکی است که پیشرفت تمدن اجتماعی را آنطور که از تکامل صرفاً بیولوژیک متمایز است اندازه می‌گیرد. تک همسری لزوماً بیولوژیک یا طبیعی نیست، اما برای حفظ فوری و توسعه بیشتر تمدن اجتماعی ضروری است. آن به یک لطافت احساس، یک پالایش سیرت اخلاقی، و یک رشد معنوی که به کلی در چند همسری غیرممکن است کمک می‌کند. یک زن هنگامی که برای مهر و عاطفه شوهر خود پیوسته مجبور است درگیر رقابت باشد هرگز نمی‌تواند یک مادر ایده‌آل شود.

ازدواج دوتایی به آن فهم صمیمانه و همکاری مؤثر که برای شادمانی پدر و مادر، رفاه فرزند، و کارایی اجتماعی بهترین است کمک می‌کند و آن را شکوفا می‌سازد. ازدواج که در اجبار عریان آغاز شد، دارد به تدریج به شکل یک نهاد شکوهمندی از تربیت خود، کنترل خود، ابراز خود، و تداوم خود تکامل می‌یابد.

7- انحلال پیوند زناشویی

در تکامل اولیه آداب و رسوم زناشویی، ازدواج یک پیوند ناپایدار بود که می‌توانست در هر لحظه مطابق میل خاتمه یابد، و فرزندان همیشه مادر را دنبال می‌کردند. پیوند مادری - فرزندی ذاتی است و صرف نظر از مرحله توسعه آداب و رسوم عمل کرده است.

در میان مردمان بدوی فقط در حدود نیمی از ازدواجها رضایت بخش بودند. مکررترین علت جدایی نازایی بود، که همیشه تقصیر آن به گردن زنان گذاشته می‌شد؛ و اعتقاد بر این بود که زنان بدون فرزند در دنیای روح مار می‌شوند. تحت آداب و رسوم بدوی‌تر، تنها مرد حق طلاق داشت، و این ملاکها تا قرن بیستم در میان برخی مردمان تداوم یافته‌اند.

به تدریج که آداب و رسوم تکامل یافتند، برخی قبایل دو شکل از ازدواج را به وجود آوردند: ازدواج معمولی، که طلاق را مجاز می‌شمرد، و ازدواج کهانتی که اجازه جدایی نمی‌داد. آغاز دوران خرید همسر و مهریه همسر، از طریق عرضه یک مجازات مالی برای شکست در ازدواج، کار زیادی برای کاهش جدایی انجام داد. و به راستی بسیاری از پیوندهای امروزی از طریق این عامل باستانی مالی ثابت یافته‌اند.

فشار اجتماعی موقعیت اجتماعی و امتیازات مالی در حفظ تابوها و آداب و رسوم ازدواج همیشه قدرتمند بوده است. طی اعصار ازدواج پیشرفت‌نی مداوم داشته

sanction of the highest mores of advancing social evolution.

8366 (927.7) Monogamy always has been, now is, and forever will be the idealistic goal of human sex evolution. This ideal of true pair marriage entails self-denial, and therefore does it so often fail just because one or both of the contracting parties are deficient in that acme of all human virtues, rugged self-control.

8367 (927.8) Monogamy is the yardstick which measures the advance of social civilization as distinguished from purely biologic evolution. Monogamy is not necessarily biologic or natural, but it is indispensable to the immediate maintenance and further development of social civilization. It contributes to a delicacy of sentiment, a refinement of moral character, and a spiritual growth which are utterly impossible in polygamy. A woman never can become an ideal mother when she is all the while compelled to engage in rivalry for her husband's affections.

8368 (928.1) Pair marriage favors and fosters that intimate understanding and effective co-operation which is best for parental happiness, child welfare, and social efficiency. Marriage, which began in crude coercion, is gradually evolving into a magnificent institution of self-culture, self-control, self-expression, and self-perpetuation.

7. THE DISSOLUTION OF WEDLOCK

8371 (928.2) In the early evolution of the marital mores, marriage was a loose union which could be terminated at will, and the children always followed the mother; the mother-child bond is instinctive and has functioned regardless of the developmental stage of the mores.

8372 (928.3) Among primitive peoples only about one half the marriages proved satisfactory. The most frequent cause for separation was barrenness, which was always blamed on the wife; and childless wives were believed to become snakes in the spirit world. Under the more primitive mores, divorce was had at the option of the man alone, and these standards have persisted to the twentieth century among some peoples.

8373 (928.4) As the mores evolved, certain tribes developed two forms of marriage: the ordinary, which permitted divorce, and the priest marriage, which did not allow for separation. The inauguration of wife purchase and wife dowry, by introducing a property penalty for marriage failure, did much to lessen separation. And, indeed, many modern unions are stabilized by this ancient property factor.

8374 (928.5) The social pressure of community standing and property privileges has always been potent in the maintenance of the marriage taboos

است و در دنیای امروزی روی پایه پیشرفته‌ای قرار دارد، هر چند که از طریق نارضایتی گسترده در میان آن مردمانی که انتخاب فردی — یک آزادی جدید — بسیار مورد باور است، به طور تهدیدآمیز مورد تهاجم قرار می‌گیرد. در حالی که این دگرگونیهای تطبیقی در نتیجه تکامل به ناگهان شتاب یافته اجتماعی در میان نژادهای پیشرفته‌تر ظاهر می‌شود، در میان مردمان کمتر پیشرفته تحت هدایت آداب و رسوم قدیمی‌تر ازدواج به شکوفایی ادامه می‌دهد و به کندی بهبود می‌یابد.

جانشینی جدید و ناگهانی انگیزه ایده‌آل‌تر اما بسیار فرد گرایانه عشقی در ازدواج به جای انگیزه قدیمی‌تر و ریشه‌دار مالی به طور اجتناب ناپذیر موجب شده است که نهاد ازدواج به طور موقت بی‌ثبات شود. انگیزه‌های مرد برای ازدواج همیشه از اخلاقیات واقعی ازدواج فراتر رفته است، و در قرون نوزدهم و بیستم ایده‌آل غربی ازدواج از انگیزه‌های جنسی خود محورانه اما بخشاً کنترل شده نژادها به طور ناگهانی بسیار پیشی گرفته است. وجود تعداد زیادی از اشخاص ازدواج نکرده در هر جامعه نشان دهنده فروپاشی موقت یا تحول آداب و رسوم می‌باشد.

طی اعصار آزمون واقعی ازدواج آن صمیمیت مداوم بوده است که در تمام زندگی خانوادگی گریز ناپذیر است. دو جوان ناز پرورده و نثر، که یاد گرفته‌اند هر گونه زیاده‌روی و ارضاء کامل غرور و خودخواهی را انتظار داشته باشند، به سختی می‌توانند در امر ازدواج و ساختن خانه و کاشانه — یک شراکت تمام عمر مبتنی بر فروتنی، مدارا، از خود گذشتگی، و وقف فداکارانه به تربیت فرزند — امید به کسب موفقیت زیادی داشته باشند.

درجه بالای خیال پردازی و رابطه خیالی عشقی که وارد دوران نامزدی شده است به اندازه زیاد مسئول افزایش تمایل طلاق در میان مردمان امروزی غربی می‌باشد، و این تماماً به وسیله آزادی بیشتر شخصی زن و آزادی افزایش یافته اقتصادی او هر چه بیشتر پیچیده شده است. طلاق آسان، هنگامی که نتیجه فقدان کنترل خود یا ناتوانی در تعدیل نرمال شخصیت باشد، فقط مستقیماً به آن عرصه‌های ابتدایی اجتماعی می‌انجامد که انسان در اثر اندوه بسیار زیاد شخصی و رنج نژادی به تازگی از آن بیرون آمده است.

اما درست تا زمانی که جامعه نتواند بچه‌ها و جوانان را به طور صحیح آموزش دهد، تا هنگامی که نظم اجتماعی قادر نباشد آموزش مکفی پیش از ازدواج را فراهم سازد، و تا زمانی که خیال پردازی نابخردانه و نارس دوران جوانی میانجی ورود به ازدواج باشد، درست به همان اندازه طلاق رایج باقی خواهد ماند. و تا جایی که گروه اجتماعی در فراهم نمودن آمادگی ازدواج برای جوانان کوتاهی نماید، به همان اندازه طلاق باید به عنوان یک سوپاپ اطمینان اجتماعی عمل نماید که در طول اعصار رشد سریع آداب و رسوم در حال تکامل باز از وضعیتهای بدتر جلوگیری می‌نماید.

به نظر می‌رسد که مردم دوران باستان تقریباً به اندازه برخی مردم امروزه ازدواج را جدی تلقی

and mores. Down through the ages marriage has made steady progress and stands on advanced ground in the modern world, notwithstanding that it is threateningly assailed by widespread dissatisfaction among those peoples where individual choice — a new liberty — figures most largely. While these upheavals of adjustment appear among the more progressive races as a result of suddenly accelerated social evolution, among the less advanced peoples marriage continues to thrive and slowly improve under the guidance of the older mores.

837.5 (928.6) The new and sudden substitution of the more ideal but extremely individualistic love motive in marriage for the older and long-established property motive, has unavoidably caused the marriage institution to become temporarily unstable. Man's marriage motives have always far transcended actual marriage morals, and in the nineteenth and twentieth centuries the Occidental ideal of marriage has suddenly far outrun the self-centered and but partially controlled sex impulses of the races. The presence of large numbers of unmarried persons in any society indicates the temporary breakdown or the transition of the mores.

837.6 (928.7) The real test of marriage, all down through the ages, has been that continuous intimacy which is inescapable in all family life. Two pampered and spoiled youths, educated to expect every indulgence and full gratification of vanity and ego, can hardly hope to make a great success of marriage and home building — a lifelong partnership of self-effacement, compromise, devotion, and unselfish dedication to child culture.

837.7 (929.1) The high degree of imagination and fantastic romance entering into courtship is largely responsible for the increasing divorce tendencies among modern Occidental peoples, all of which is further complicated by woman's greater personal freedom and increased economic liberty. Easy divorce, when the result of lack of self-control or failure of normal personality adjustment, only leads directly back to those crude societal stages from which man has emerged so recently and as the result of so much personal anguish and racial suffering.

837.8 (929.2) But just so long as society fails to properly educate children and youths, so long as the social order fails to provide adequate premarital training, and so long as unwise and immature youthful idealism is to be the arbiter of the entrance upon marriage, just so long will divorce remain prevalent. And in so far as the social group falls short of providing marriage preparation for youths, to that extent must divorce function as the social safety valve which prevents still worse situations during the ages of the rapid growth of the evolving mores.

837.9 (929.3) The ancients seem to have regarded marriage just about as seriously as some present-

می‌کردند. و به نظر نمی‌رسد که بسیاری از ازدواج‌های عجولانه و ناموفق ایام اخیر نسبت به رسوم باستانی واجد شرایط دانستن مردان و زنان جوان برای زناشویی چندان پیشرفتی محسوب شوند. تناقض بزرگ جامعه امروزه این است که عشق را می‌ستایند و ازدواج را ایده‌آل می‌شمرند، ضمن این که بررسی کامل هر دو را مردود می‌شناسد.

8- ایده‌آل کردن ازدواج

ازدواجی که به خانه و زندگی منجر می‌شود، به راستی ستودم‌ترین نهاد انسان است، اما آن اساساً بشری است؛ آن هرگز نباید یک رسم دینی نامیده می‌شده است. کاهنان شیئی ازدواج را یک آیین مذهبی ساختند؛ اما برای هزاران سال بعد از عدن، زناشویی به عنوان یک نهاد صرفاً اجتماعی و مننی تداوم یافت.

همانند پنداشتن پیوندهای بشری با پیوندهای الهی بسیار تأسف‌آور است. پیوند شوهر و زن در رابطه ازدواج - خانه یک کارکرد مادی انسان‌های کرات تکاملی است. این حقیقت دارد، به دنبال تلاش‌های خالصانه بشری شوهر و زن برای پیشرفت، به راستی ممکن است پیشرفت معنوی زیادی حاصل شود، اما این به این معنی نیست که ازدواج لزوماً مقدس است. پیشرفت معنوی ملازم با کاربرد خالصانه سایر مسیرهای تلاش بشری است.

ازدواج نیز به راستی نمی‌تواند با رابطه تنظیم‌کننده با انسان و یا با برادری میکائیل مسیح و برادران بشری او مقایسه شود. چنین روابطی در هر نقطه به سختی با پیوند شوهر و همسر قابل مقایسه هستند. و این بسیار تأسف‌آور است که سوء فهم بشری از این روابط ابهام بسیار زیادی در رابطه با منزلت ازدواج به وجود آورده است.

این همچنین تأسف‌آور است که برداشت برخی از گروه‌های انسانی از ازدواج چنین است که آن به وسیله عمل الهی تکمیل می‌شود. این اعتقادات مستقیماً به مفهوم انحلال‌ناپذیری وضعیت ازدواج صرف نظر از شرایط یا خواسته‌های طرفین قرارداد می‌انجامد. اما صرف واقعیت انحلال ازدواج خود نمایانگر این است که برای چنین پیوندهایی الوهیت یک طرف وصل‌کننده نیست. اگر خداوند روزی هر دو چیز یا شخص را به هم پیوند داده است، آنها بدین صورت پیوند خورده با هم باقی خواهند ماند تا این که روزی خواست الهی جدایی آنها را مقرر دارد. اما در رابطه با ازدواج، که یک نهاد بشری است، چه کسی باید دآوری را به عهده گیرد و بگوید چه ازدواج‌هایی، در مقایسه با آنهایی که طبیعت و منشأ صرفاً بشری دارند، پیوندهایی هستند که ممکن است به وسیله سرپرستان جهان مورد تأیید قرار گیرند؟

با این وجود، در کرات ملکوتی پنداری آرمان‌گرایانه از ازدواج وجود دارد. در پایتخت هر سیستم محلی پسران و دختران ماتریال خداوند اوج کمال مطلوب از پیوند مرد و زن در وصلت‌های زناشویی و به مقصود تولید مثل و تربیت فرزند را به نمایش می‌گذارند. در کلام آخر، ازدواج ایده‌آل انسانی از نظر بشری مقدس

day people do. And it does not appear that many of the hasty and unsuccessful marriages of modern times are much of an improvement over the ancient practices of qualifying young men and women for mating. The great inconsistency of modern society is to exalt love and to idealize marriage while disapproving of the fullest examination of both.

8. THE IDEALIZATION OF MARRIAGE

8381 (929.4) Marriage which culminates in the home is indeed man's most exalted institution, but it is essentially human; it should never have been called a sacrament. The Sethite priests made marriage a religious ritual; but for thousands of years after Eden, mating continued as a purely social and civil institution.

8382 (929.5) The likening of human associations to divine associations is most unfortunate. The union of husband and wife in the marriage-home relationship is a material function of the mortals of the evolutionary worlds. True, indeed, much spiritual progress may accrue consequent upon the sincere human efforts of husband and wife to progress, but this does not mean that marriage is necessarily sacred. Spiritual progress is attendant upon sincere application to other avenues of human endeavor.

8383 (929.6) Neither can marriage be truly compared to the relation of the Adjuster to man nor to the fraternity of Christ Michael and his human brethren. At scarcely any point are such relationships comparable to the association of husband and wife. And it is most unfortunate that the human misconception of these relationships has produced so much confusion as to the status of marriage.

8384 (929.7) It is also unfortunate that certain groups of mortals have conceived of marriage as being consummated by divine action. Such beliefs lead directly to the concept of the indissolubility of the marital state regardless of the circumstances or wishes of the contracting parties. But the very fact of marriage dissolution itself indicates that Deity is not a conjoining party to such unions. If God has once joined any two things or persons together, they will remain thus joined until such a time as the divine will decrees their separation. But, regarding marriage, which is a human institution, who shall presume to sit in judgment, to say which marriages are unions that might be approved by the universe supervisors in contrast with those which are purely human in nature and origin?

8385 (929.7) Nevertheless, there is an ideal of marriage on the spheres on high. On the capital of each local system the Material Sons and Daughters of God do portray the height of the ideals of the union of man and woman in the bonds of marriage and for the purpose of procreating and rearing offspring. After

است.

ازدواج همیشه بالاترین رویای آرمانی گذرای انسان بوده و هنوز می‌باشد. اگر چه این رویای زیبا به ندرت در تمامیتش تحقق می‌یابد، به عنوان یک ایده‌آل شکوهمند تداوم دارد، و نوع بشر در حال پیشرفت را برای شادی بشری پیوسته به تلاشهای بیشتر جلب می‌کند. اما به مردان و زنان جوان، پیش از آن که در مطالبات سنگین روابط متقابل زندگی خانوادگی غوطه‌ور شوند، باید تا اندازه‌ای از واقعیت‌های ازدواج آموزش داده شود؛ آرمان گرایی جوانی باید با درجه‌ای از توهم زدایی پیش از ازدواج استحکام یابد.

با این وجود از آرمان گرایی جوانی حول ازدواج نباید ممانعت شود؛ این رویاها تجسم هدف آینده زندگی خانوادگی هستند. این طرز برخورد هم انگیزاننده و هم کمک کننده است، به شرطی که نسبت به تحقق الزامات عملی و عادی ازدواج و زندگی متعاقب خانوادگی یک عدم حساسیت ایجاد نکند.

آرمانهای ازدواج در دوران اخیر پیشرفت زیادی داشته‌اند. در میان برخی مردمان زن عملاً از حقوق برابری با شوهر خود برخوردار است. حداقل در مفهوم، خانواده در حال تبدیل شدن به یک مشارکت وفادارانه برای به وجود آوردن فرزند است، که با پاکدامنی جنسی توأم است. اما حتی نیازی نیست که این نوع جدیدتر ازدواج به چنان حد افراطی چرخش کند که انحصار متقابل تمامی شخصیت و فردیت را اعطا کند. ازدواج فقط یک ایده‌آل فردی نیست؛ آن شراکت اجتماعی در حال تکامل یک مرد و یک زن است که تحت آداب و رسوم جاری وجود دارد و عمل می‌کند، توسط تابوها محدود می‌شود، و به وسیله قوانین و مقررات جامعه به مورد اجرا گذارده می‌شود.

ازدواج‌های قرن بیستم در مقایسه با ازدواج‌های اعصار گذشته در سطح بالایی قرار دارند، هر چند که نهاد خانه اکنون تحت یک آزمایش جدی قرار دارد. این امر به سبب مشکلاتی است که به واسطه افزایش شتاب‌آمیز آزادی‌های زن، حقوقی که در تکامل کند آداب و رسوم نسل‌های گذشته برای منتهای مدید از او دریغ شده بود، به طور ناگهانی به سازمان اجتماعی تحمیل شده است.

[عرضه شده توسط رئیس سرافیم‌های ساکن یورنشیا.]

all, the ideal mortal marriage is *humanly* sacred.

^{8386 (900.2)} Marriage always has been and still is man's supreme dream of temporal ideality. Though this beautiful dream is seldom realized in its entirety, it endures as a glorious ideal, ever luring progressing mankind on to greater strivings for human happiness. But young men and women should be taught something of the realities of marriage before they are plunged into the exacting demands of the interassociations of family life; youthful idealization should be tempered with some degree of premarital disillusionment.

^{8387 (900.3)} The youthful idealization of marriage should not, however, be discouraged; such dreams are the visualization of the future goal of family life. This attitude is both stimulating and helpful providing it does not produce an insensitivity to the realization of the practical and commonplace requirements of marriage and subsequent family life.

^{8388 (900.4)} The ideals of marriage have made great progress in recent times; among some peoples woman enjoys practically equal rights with her consort. In concept, at least, the family is becoming a loyal partnership for rearing offspring, accompanied by sexual fidelity. But even this newer version of marriage need not presume to swing so far to the extreme as to confer mutual monopoly of all personality and individuality. Marriage is not just an individualistic ideal; it is the evolving social partnership of a man and a woman, existing and functioning under the current mores, restricted by the taboos, and enforced by the laws and regulations of society.

^{8389 (900.5)} Twentieth-century marriages stand high in comparison with those of past ages, notwithstanding that the home institution is now undergoing a serious testing because of the problems so suddenly thrust upon the social organization by the precipitate augmentation of woman's liberties, rights so long denied her in the tardy evolution of the mores of past generations.

^{83810 (900.6)} [Presented by the Chief of Seraphim stationed on Urantia.]

مقاله 84. ازدواج و زندگی خانوادگی

085 ⇨

کتاب یورنشیا

083 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 84

ازدواج و زندگی خانوادگی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پیوندهای بدوی دوتایی
- 2- خانواده اولیه مادر سالار
- 3- خانواده تحت سلطه پدر
- 4- موقعیت زن در جامعه اولیه
- 5- زن تحت آداب و رسوم در حال تحول
- 6- شراکت مرد و زن
- 7- ایده‌آل‌های زندگی خانوادگی
- 8- مخاطرات خشنودی خاطر

مقدمه مقاله

ضرورت مادی ازدواج را پی افکند، میل جنسی آن را آراست، مذهب آن را پذیرا شده و ستود، دولت خواستار آن گردید و آن را تحت قاعده درآورد، در حالی که در ایام بعد عشق در حال تکامل شروع به توجیه و تمجید از ازدواج به عنوان نیا و آفریننده مفیدترین و والاترین نهاد تمدن، کانون خانواده، نموده است. و ساختن خانواده باید مرکز و اساس تمامی تلاشهای آموزشی باشد.

زناشویی صرفاً یک عمل خود تداوم بخش است که با درجات متغیر از خشنودی خاطر همراه است. ازدواج، ساختن کانون خانواده، عمدتاً یک امر خود نگهدارانه است، و به معنی تکامل جامعه است. جامعه خود ساختار جمعی واحدهای خانواده است. افراد به عنوان کارگزاران سیاره‌ای بسیار گذرا هستند — در تکامل اجتماعی فقط خانواده‌ها نیروهای ماندگار هستند. خانواده کتالی است که از طریق آن رودخانه فرهنگ و دانش از یک نسل به نسل دیگر جریان می‌یابد.

خانه اساساً یک نهاد جامعه شناسانه است. ازدواج از همکاری در حفظ خود و شراکت در تداوم بخشیدن به خود، که در آن عنصر خشنودی خاطر عمدتاً فرعی است، سرچشمه یافت. با این وجود، خانه تمامی سه کارکرد اساسی وجود بشری را در بر می‌گیرد، در

PAPER 84

MARRIAGE AND FAMILY LIFE

SECTIONS

Introduction

1. Primitive Pair Associations
2. The Early Mother-Family
3. The Family under Father Dominance
4. Woman's Status in Early Society
5. Woman under the Developing Mores
6. The Partnership of Man and Woman
7. The Ideals of Family Life
8. Dangers of Self-Gratification

INTRODUCTION

^{84:01 (931.1)} MATERIAL necessity founded marriage, sex hunger embellished it, religion sanctioned and exalted it, the state demanded and regulated it, while in later times evolving love is beginning to justify and glorify marriage as the ancestor and creator of civilization's most useful and sublime institution, the home. And home building should be the center and essence of all educational effort.

^{84:02 (931.2)} Mating is purely an act of self-perpetuation associated with varying degrees of self-gratification; marriage, home building, is largely a matter of self-maintenance, and it implies the evolution of society. Society itself is the aggregated structure of family units. Individuals are very temporary as planetary factors — only families are continuing agencies in social evolution. The family is the channel through which the river of culture and knowledge flows from one generation to another.

^{84:03 (931.3)} The home is basically a sociologic institution. Marriage grew out of co-operation in self-maintenance and partnership in self-perpetuation, the element of self-gratification being largely incidental. Nevertheless, the home does embrace

حالی که ترویج حیات، آن را نهاد بنیادین بشری می‌سازد، و سکس آن را از کلیه فعالیت‌های اجتماعی دیگر متمایز می‌سازد.

all three of the essential functions of human existence, while life propagation makes it the fundamental human institution, and sex sets it off from all other social activities.

1- پیوندهای بدوی دوتایی

ازدواج روی روابط جنسی بنا نهاده نشد؛ روابط جنسی جزو آن بود. انسان بدوی به ازدواج نیاز نداشت. وی بدون گرفتار کردن خود با مسئولیتهای همسر، فرزندان، و خانه در ارضای ولع جنسی خود آزادانه افراط می‌کرد.

زن به دلیل دلبستگی فیزیکی و احساسی به فرزند خود، به همکاری با مرد وابسته است، و این او را به حفظ ایمن کننده ازدواج وادار می‌کند. اما هیچ میل مستقیم بیولوژیک انسان را به ازدواج رهنمون نداشت — تا چه رسد که او را در آن نگاه دارد. عشق نبود که ازدواج را برای مرد جذاب نمود، بلکه گرسنگی غذایی که در ابتدا مرد بدوی را به زن و پناهگاه بدوی که با فرزندان وی قسمت می‌شد جذب نمود.

ازدواج حتی به وسیله درک آگاهانه الزامات روابط جنسی انجام نپذیرفت. انسان بدوی هیچ ارتباطی میان زیاده‌روی در سکس و تولد متعاقب یک بچه نمی‌دید. زمانی در سراسر جهان اعتقاد بر این بود که یک باکره می‌تواند باردار شود. انسان بدوی در ابتدا چنین تصور می‌کرد که نوزادان در سرزمین روح ساخته می‌شوند. اعتقاد بر این بود که حاملگی نتیجه ورود یک روح، یک شیخ در حال شکل‌گیری، به زن می‌باشد. باور بر این بود که خوراک و چشم‌بد نیز می‌تواند در یک باکره یا زن ازدواج نکرده موجب حاملگی شود، در حالی که اعتقادات دوران بعد سرآغاز حیات را به نفس و به نور خورشید مربوط می‌ساخت.

بسیاری از مردمان دوران باستان اشباح را به دریا مربوط می‌ساختند؛ لذا باکره‌ها در کار حمام گرفتن به اندازه زیاد محدود بودند. زنان جوان از حمام گرفتن در دریا در هنگام جزر و مد بارها ترسان‌تر بودند تا داشتن روابط جنسی. نوزادان ناقص یا نارس به عنوان بچه حیواناتی تصور می‌شدند که در نتیجه حمام گرفتن سهل انگارانه یا از طریق فعالیت نابکارانه روحی به بدن زن راه یافته بودند. البته انسانهای بربری خفه کردن چنین نوزادانی را در لحظه تولد چیز مهمی نمی‌پنداشتند.

اولین گام روشن بینانه با این اعتقاد آمد که روابط جنسی راه را برای شیخ باردار کننده به منظور ورود به زن باز می‌کند. از آن هنگام انسان کشف نموده است که پدر و مادر هر دو در اهدای عوامل زنده ارثی که موجب به وجود آمدن فرزند می‌شود به طور مساوی نقش دارند. اما حتی در قرن بیستم بسیاری از والدین هنوز تلاش می‌کنند که فرزندان خود را نسبت به منشأ حیات بشری کمابیش ناآگاه نگاه دارند.

یک خانواده ساده به واسطه این واقعیت اطمینان می‌یافت که کارکرد تناسلی رابطه مادر - فرزند را در پی دارد. مهر مادری ذاتی است؛ آن همانند ازدواج منشأ

1. PRIMITIVE PAIR ASSOCIATIONS

84:1.1 (931:4) Marriage was not founded on sex relations; they were incidental thereto. Marriage was not needed by primitive man, who indulged his sex appetite freely without encumbering himself with the responsibilities of wife, children, and home.

84:1.2 (931:5) Woman, because of physical and emotional attachment to her offspring, is dependent on co-operation with the male, and this urges her into the sheltering protection of marriage. But no direct biologic urge led man into marriage — much less held him in. It was not love that made marriage attractive to man, but food hunger which first attracted savage man to woman and the primitive shelter shared by her children.

84:1.3 (931:6) Marriage was not even brought about by the conscious realization of the obligations of sex relations. Primitive man comprehended no connection between sex indulgence and the subsequent birth of a child. It was once universally believed that a virgin could become pregnant. The savage early conceived the idea that babies were made in spiritland; pregnancy was believed to be the result of a woman's being entered by a spirit, an evolving ghost. Both diet and the evil eye were also believed to be capable of causing pregnancy in a virgin or unmarried woman, while later beliefs connected the beginnings of life with the breath and with sunlight.

84:1.4 (932:1) Many early peoples associated ghosts with the sea; hence virgins were greatly restricted in their bathing practices; young women were far more afraid of bathing in the sea at high tide than of having sex relations. Deformed or premature babies were regarded as the young of animals which had found their way into a woman's body as a result of careless bathing or through malevolent spirit activity. Savages, of course, thought nothing of strangling such offspring at birth.

84:1.5 (932:2) The first step in enlightenment came with the belief that sex relations opened up the way for the impregnating ghost to enter the female. Man has since discovered that father and mother are equal contributors of the living inheritance factors which initiate offspring. But even in the twentieth century many parents still endeavor to keep their children in more or less ignorance as to the origin of human life.

84:1.6 (932:3) A family of some simple sort was insured by the fact that the reproductive function entails the mother-child relationship. Mother love is instinctive;

در آداب و رسوم نداشت. مهر مادری در پستانداران تماماً ودیعه ذاتی ارواح یاور ذهن جهان محلی می‌باشد و در توان و فداکاری همیشه با طول مدت دوران ناتوانی نوزادی موجودات به طور مستقیم متناسب است.

رابطه مادر و فرزند طبیعی، قوی، و ذاتی است، و از این رو زنان بدوی را ملزم می‌ساخت به بسیاری شرایط عجیب تن در دهند و سختیهای بیشماری را تحمل کنند. این عشق متأثر کننده مادری احساس در تنگنا قرار دهنده‌ای است که همیشه زن را در کلیه درگیریهایش با مرد در جنل وضعیت شدیداً نامساعدی قرار داده است. حتی در آن، غریزه مادرانه در نوع بشر غالب نیست؛ آن ممکن است به وسیله بلند پروازی، خودخواهی، و اعتقاد راسخ مذهبی خنثی شود.

در حالی که پیوند مادری - فرزند نه زناشویی است و نه خانگی، هسته‌ای بود که هر دو اینها از آن سرچشمه گرفتند. پیشرفت بزرگ در تکامل ازدواج هنگامی آمد که این شراکتهای موقت آنقدر دوام آوردند که بتوانند اولاد حاصله را به وجود آورند، و این ایجاد کانون خانواده بود.

صرف نظر از تضادهای این زوجهای دوران باستان، به رغم ناپایداری پیوند، شانس بقا به واسطه این شراکت مردان و زنان به اندازه زیاد بهبود یافت. یک مرد و یک زن که همکاری می‌کنند، حتی صرف نظر از خانواده و اولاد، از بسیاری جوانب نسبت به دو مرد یا دو زن به اندازه بسیار زیاد برترند. این جفت شدن جنسها بقا را افزایش داد و درست آغاز جامعه بشری بود. تقسیم کار از روی جنسیت همچنین آسایش و شادی افزوده به وجود آورد.

2- خانواده اولیه مادر سالار

خون ریزی دوره‌ای زن و از دست دادن فراتر خون او در هنگام زایمان در ابتدا این تصور را به وجود آورد که خون خالق بچه (حتی جایگاه روان) می‌باشد و منشأ پیدایش ایده پیوند خونی روابط بشری گردید. در دوران باستان دودمان انسانها از تبار زن محسوب می‌شد. آن تنها بخش توارث بود که تماماً قطعی تلقی می‌گردید.

خانواده بدوی که از درون پیوند خونی غریزی بیولوژیک مادر و فرزند سرچشمه می‌یافت، به طور اجتناب ناپذیر یک خانواده مادر سالار بود؛ و بسیاری قبایل مدتها به این توافق وفادار باقی ماندند. خانواده مادر سالار تنها گذار ممکن از مرحله ازدواج گروهی در میان عوام به زندگی بعدی و بهبود یافته خانگی خانواده‌های چند همسر و تک همسر پدر سالار بود. خانواده مادر سالار طبیعی و بیولوژیک بود؛ خانواده پدر سالار اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی است. تداوم خانواده مادر سالار در میان سرخپوستان آمریکای شمالی یکی از دلایل اصلی است که نشان می‌دهد به چه سبب قبایل سوا از آن پیشرفته ایرکوا هرگز یک کشور واقعی نشدند.

it did not originate in the mores as did marriage. All mammalian mother love is the inherent endowment of the adjutant mind-spirits of the local universe and is in strength and devotion always directly proportional to the length of the helpless infancy of the species.

04:1.7 (932:4) The mother and child relation is natural, strong, and instinctive, and one which, therefore, constrained primitive women to submit to many strange conditions and to endure untold hardships. This compelling mother love is the handicapping emotion which has always placed woman at such a tremendous disadvantage in all her struggles with man. Even at that, maternal instinct in the human species is not overpowering; it may be thwarted by ambition, selfishness, and religious conviction.

04:1.8 (932:5) While the mother-child association is neither marriage nor home, it was the nucleus from which both sprang. The great advance in the evolution of mating came when these temporary partnerships lasted long enough to rear the resultant offspring, for that was homemaking.

04:1.9 (932:6) Regardless of the antagonisms of these early pairs, notwithstanding the looseness of the association, the chances for survival were greatly improved by these male-female partnerships. A man and a woman, co-operating, even aside from family and offspring, are vastly superior in most ways to either two men or two women. This pairing of the sexes enhanced survival and was the very beginning of human society. The sex division of labor also made for comfort and increased happiness.

2. THE EARLY MOTHER-FAMILY

04:21 (932:7) The woman's periodic hemorrhage and her further loss of blood at childbirth early suggested blood as the creator of the child (even as the seat of the soul) and gave origin to the blood-bond concept of human relationships. In early times all descent was reckoned in the female line, that being the only part of inheritance which was at all certain.

04:22 (932:8) The primitive family, growing out of the instinctive biologic blood bond of mother and child, was inevitably a mother-family; and many tribes long held to this arrangement. The mother-family was the only possible transition from the stage of group marriage in the horde to the later and improved home life of the polygamous and monogamous father-families. The mother-family was natural and biologic; the father-family is social, economic, and political. The persistence of the mother-family among the North American red men is one of the chief reasons why the otherwise progressive Iroquois never became a real state.

تحت آداب و رسوم خانواده مادر سالار مادر زن عملاً در منزل از اتوریته کامل برخوردار بود؛ حتی برادران زن و پسرانشان در سرپرستی خانه از شوهر فعالیت بودند. پدران اغلب مطابق نام فرزندانسان از نو نامگذاری می‌شدند.

قدیمی‌ترین نژادها اعتبار اندکی برای پدر قائل می‌شدند، و به بچه به این صورت نگاه می‌کردند که در مجموع از تیار مادر است. آنها باور داشتند که بچه‌ها در اثر پیوند شبیه پدر هستند، و یا این که به این دلیل بدین گونه "نشان شده‌اند" که مادر خواستار این بود که شبیه پدر باشند. بعدها، هنگامی که تعویض از خانواده مادر سالار به خانواده پدر سالار انجام یافت، تعریف و تمجید به خاطر بچه تماماً نصیب پدر شد، و بسیاری از تابوهای اعمال شده بر زن حامله متعاقباً به شوهر وی نیز تعمیم یافتند. با نزدیک شدن زمان زایمان پدر آتی از کار دست می‌کشید، و در هنگام تولد بچه او به همراه همسر به تخت خواب می‌رفت، و برای سه تا هشت روز در استراحت باقی می‌ماند. زن ممکن بود روز بعد برخیزد و درگیر کار سخت شود، اما شوهر در تخت باقی می‌ماند تا مورد تهنیت واقع شود. این تماماً بخشی از آداب و رسوم اولیه بود که به منظور تثبیت حق پدر نسبت به فرزند طراحی شده بود.

در ابتدا رسم بود که مرد نزد کسان همسرش برود، اما در ایام بعد، پس از این که مرد بهای عروس را پرداخته یا روی آن به توافق رسیده بود، می‌توانست همسر و فرزندان خود را نزد مردم خود بازگرداند. گذار از خانواده مادر سالار به خانواده پدر سالار ممنوعیت‌های غیر از آن بی‌معنی برخی از انواع ازدواج‌های پسر-عموها و دختر-عموها را روشن می‌سازد، در حالی که ازدواج‌های دیگر که از نظر خویشاوندی هم سطح آنها هستند مورد تأیید می‌باشند.

با سپری شدن دوران آداب و رسوم شکارچی، وقتی که گله‌داری به انسان کنترل ذخیره عمده خوراک را داد، دوران خانواده مادر سالار به سرعت خاتمه یافت. آن صرفاً به این دلیل شکست خورد که نتوانست با خانواده جدیدتر پدر سالار به طور موفقیت‌آمیز رقابت نماید. قدرت جای داده شده در خویشاوندان مرد مادر نتوانست با قدرت متمرکز شده در شوهر - پدر رقابت نماید. زن با مجموعه تکالیف زایمان و اعمال اتوریته مداوم و قدرت فزاینده خانگی متوازن نبود. فرا رسیدن ربودن همسر و خرید بعدی همسر، سپری شدن خانواده مادر سالار را تسریع کرد.

تغییر شگفت‌انگیز از خانواده مادر سالار به خانواده پدر سالار یکی از رادیکال‌ترین و کامل‌ترین تعدیلات دگرگون‌کننده‌ای است که تاکنون توسط نژاد بشری به انجام رسیده است. این تغییر به یکباره به جلوه اجتماعی بیشتر و ماجراجویی فزاینده خانوادگی انجامید.

3- خانواده تحت سلطه پدر

ممکن است که غریزه مادری زن را به سمت ازدواج رهنمون ساخته باشد، اما قدرت برتر مرد به

8423 (933.1) Under the mother-family mores the wife's mother enjoyed virtually supreme authority in the home; even the wife's brothers and their sons were more active in family supervision than was the husband. Fathers were often renamed after their own children.

8424 (933.2) The earliest races gave little credit to the father, looking upon the child as coming altogether from the mother. They believed that children resembled the father as a result of association, or that they were "marked" in this manner because the mother desired them to look like the father. Later on, when the switch came from the mother-family to the father-family, the father took all credit for the child, and many of the taboos on a pregnant woman were subsequently extended to include her husband. The prospective father ceased work as the time of delivery approached, and at childbirth he went to bed, along with the wife, remaining at rest from three to eight days. The wife might arise the next day and engage in hard labor, but the husband remained in bed to receive congratulations; this was all a part of the early mores designed to establish the father's right to the child.

8425 (933.3) At first, it was the custom for the man to go to his wife's people, but in later times, after a man had paid or worked out the bride price, he could take his wife and children back to his own people. The transition from the mother-family to the father-family explains the otherwise meaningless prohibitions of some types of cousin marriages while others of equal kinship are approved.

8426 (933.4) With the passing of the hunter mores, when herding gave man control of the chief food supply, the mother-family came to a speedy end. It failed simply because it could not successfully compete with the newer father-family. Power lodged with the male relatives of the mother could not compete with power concentrated in the husband-father. Woman was not equal to the combined tasks of childbearing and of exercising continuous authority and increasing domestic power. The oncoming of wife stealing and later wife purchase hastened the passing of the mother-family.

8427 (933.5) The stupendous change from the mother-family to the father-family is one of the most radical and complete right-about-face adjustments ever executed by the human race. This change led at once to greater social expression and increased family adventure.

3. THE FAMILY UNDER FATHER DOMINANCE

8431 (933.6) It may be that the instinct of motherhood led woman into marriage, but it was man's superior

همراه نفوذ آداب و رسوم بود که عملاً زن را مجبور ساخت در پیوند زناشویی باقی بماند. زندگی چوپانی به پیدایش سیستم نوینی از آداب و رسوم، نوع پدر سالارانه زندگی خانوادگی، متمایل بود؛ و اساس وحدت خانوادگی تحت آداب و رسوم گله‌داران و کشاورزی اولیه، اتوریته بی‌چون و چرا و مطلق پدر بود. جامعه تماماً چه در سطح ملی یا خانوادگی از میان مرحله اتوریته استبدادی یک نظام پدر سالاری عبور نمود.

احترام اندکی که در طی دوران عهد عتیق به جنس زن نثار می‌شد، یک انعکاس حقیقی آداب و رسوم گله‌داران است. پدر سالاران عبرانی تماماً گله‌دار بودند، همانطور که به وسیله این گفتار قابل مشاهده است: "خداوند شبان من است."

اما مرد نباید برای بی‌مقدار پنداشتن زن در طول اعصار گذشته بیش از خود زن مورد ملامت قرار گیرد. او نتوانست در طول دوران بدوی از پذیرش اجتماعی برخوردار شود زیرا به شکل اضطراری عمل نکرد؛ او یک قهرمان خارق‌العاده یا قهرمان در مواقع بحرانی نبود. حاملگی یک ناتوانی بارز در تقلا برای وجود بود؛ مهر مادری زنان را در دفاع از قبیله در محدودیت نگاه می‌داشت.

زنان بدوی همچنین از طریق تحسین و ستایش از ستیزه جویی و قدرت مرد به طور ناخواسته وابستگی خود را به مرد به وجود آوردند. این تمجید از جنگجو خردبینی مرد را بالا می‌برد، در حالی که به همان نسبت عزت نفس زن را کاهش می‌داد و او را وابسته‌تر می‌ساخت. یک اونیفورم نظامی هنوز احساسات زنانه را به شدت برمی‌انگیزد.

در میان نژادهای پیشرفته‌تر زنان به اندازه مردان خیلی بزرگ یا خیلی قوی نیستند. زن از آنجا که موجود ضعیف‌تر بود، با تدبیرتر شد. او در همان اوان یاد گرفت که روی دلربایی جنسی خود معامله کند. او هوشیارتر و محافظه‌کارتر از مرد شد، گرچه با ژرفای اندکی کمتر. مرد در میدان جنگ و در شکار برتر از زن بود؛ اما در خانه زن معمولاً حتی از بدوی‌ترین مردها نیز بهتر فرماندهی کرده است.

گله‌دار برای بقا به رمه خویش نظر داشت، اما در طول این اعصار شبانی زن هنوز باید خوراک گیاهی فراهم می‌کرد. انسان بدوی از خاک دوری می‌کرد؛ آن برای او در مجموع خیلی صلح‌آمیز و بسیار فاقد ماجراجویی بود. همچنین یک خرافه قدیمی وجود داشت که زنان می‌توانند گیاهان بهتری برویاند؛ آنها مادر بودند. امروزه در بسیاری قبایل عقب مانده، مردان گوشت می‌پزند، زنان سبزیجات، و هنگامی که قبایل بدوی استرالیا در حال شکار حیوان هستند، زنان هرگز به شکار تهاجم نمی‌کنند، ضمن این که یک مرد برای درآوردن ریشه گیاه خم نمی‌شود.

زن همیشه باید کار می‌کرده است؛ حداقل تا ایام امروز زن یک تولیدکننده واقعی بوده است. مرد معمولاً راه آسانتر را انتخاب کرده است، و این نابرابری در سراسر تمامی تاریخ نژاد بشر وجود داشته است. زن همیشه باربر بوده است؛ او اموال خانواده را حمل می‌کرد و مراقب بچه‌ها بود، و بدین ترتیب دستان مرد را برای جنگیدن یا شکار آزاد می‌گذاشت.

strength, together with the influence of the mores, that virtually compelled her to remain in wedlock. Pastoral living tended to create a new system of mores, the patriarchal type of family life; and the basis of family unity under the herder and early agricultural mores was the unquestioned and arbitrary authority of the father. All society, whether national or familial, passed through the stage of the autocratic authority of a patriarchal order.

84:32 (934:1) The scant courtesy paid womankind during the Old Testament era is a true reflection of the mores of the herdsmen. The Hebrew patriarchs were all herdsmen, as is witnessed by the saying, "The Lord is my Shepherd."

84:33 (934:2) But man was no more to blame for his low opinion of woman during past ages than was woman herself. She failed to get social recognition during primitive times because she did not function in an emergency; she was not a spectacular or crisis hero. Maternity was a distinct disability in the existence struggle; mother love handicapped women in the tribal defense.

84:34 (934:3) Primitive women also unintentionally created their dependence on the male by their admiration and applause for his pugnacity and virility. This exaltation of the warrior elevated the male ego while it equally depressed that of the female and made her more dependent; a military uniform still mightily stirs the feminine emotions.

84:35 (934:4) Among the more advanced races, women are not so large or so strong as men. Woman, being the weaker, therefore became the more tactful; she early learned to trade upon her sex charms. She became more alert and conservative than man, though slightly less profound. Man was woman's superior on the battlefield and in the hunt; but at home woman has usually outgeneraled even the most primitive of men.

84:36 (934:5) The herdsman looked to his flocks for sustenance, but throughout these pastoral ages woman must still provide the vegetable food. Primitive man shunned the soil; it was altogether too peaceful, too unadventurous. There was also an old superstition that women could raise better plants; they were mothers. In many backward tribes today, the men cook the meat, the women the vegetables, and when the primitive tribes of Australia are on the march, the women never attack game, while a man would not stoop to dig a root.

84:37 (934:6) Woman has always had to work; at least right up to modern times the female has been a real producer. Man has usually chosen the easier path, and this inequality has existed throughout the entire history of the human race. Woman has always been the burden bearer, carrying the family property and tending the children, thus leaving the man's hands free for fighting or hunting.

اولین آزادی زن هنگامی فرا رسید که مرد رضایت داد خاک را کشت کند، رضایت داد آنچه را انجام دهد که تا آن هنگام کار زن تلقی می‌شد. این یک گام بزرگ به جلو بود هنگامی که اسیران مرد دیگر کشته نمی‌شدند بلکه به عنوان برزگر به بردگی گرفته می‌شدند. این رهایی زن را به همراه آورد، طوری که وی بتواند وقت بیشتری به خانه داری و آموزش و پرورش بچه اختصاص دهد.

تهیه شیر برای بچه به از شیر گرفتن زودرس نوزادان انجامید، و لذا به آوردن بچه‌های بیشتر به وسیله مادرانی که بدین گونه از نازایی موقت سابق خود رهایی می‌یافتند منجر می‌گشت، حال آن که استفاده از شیر گاو و شیر بز مرگ و میر نوزادان را به اندازه زیاد کاهش داد. پیش از مرحله گله‌داری جامعه، مادران کودکانشان را تا سن چهار و پنج سالگی شیر می‌دادند.

کاهش جنگ و ستیزهای بدوی نابرابری بین بخشهای کار بر مبنی جنسیت را به اندازه زیاد تقلیل داد. اما زنان هنوز می‌بایست کار واقعی می‌کردند، در حالی که مردان وظیفه کشیک دادن را انجام می‌دادند. هیچ اردوگاه یا دهکده‌ای نمی‌توانست طی روز یا شب بی‌نگهبان باقی بماند، اما حتی این کار نیز از طریق اهلی کردن سگ کاهش یافت. در کل، آمدن کشاورزی اعتبار و موقعیت اجتماعی زن را افزایش داده است؛ حداقل این امر تا زمانی که مرد خودش به یک کشاورز تبدیل شد صحت داشت. و به محض این که مرد کشت زمین را مورد توجه قرار داد، فوراً بهبود زیادی در روشهای کشاورزی حاصل گشت، و تا نسلهای پیاپی ادامه یافت. مرد طی شکار و جنگ ارزش سازماندهی را فرا گرفته بود، و این تکنیکها را به صنعت عرضه نمود، و بعدها هنگامی که بخش عمده کار زن را به عهده گرفت، روشهای سطحی کاری او را به اندازه زیاد بهبود بخشید.

4- موقعیت زن در جامعه اولیه

در یک گفتار کلی، در طول هر عصر موقعیت زن یک ملاک نسبتاً خوب برای پیشرفت تکاملی ازدواج به عنوان یک نهاد اجتماعی است، ضمن این که پیشرفت ازدواج خود یک معیار نسبتاً دقیق است که پیشرفتهای تمدن بشری را ثبت می‌کند.

موقعیت زن همیشه یک پارادکس اجتماعی بوده است. او همیشه یک مدیر زیرک مردان بوده است. او همیشه روی میل قویتر جنسی مرد برای منافع خود و برای پیشرفت خود سرمایه‌گذاری کرده است. او از طریق مبادله محیلانه روی دلربایی جنسی خود، اغلب قادر بوده است نیروی چیره‌ای روی مرد اعمال کند، حتی هنگامی که توسط او در بردگی رفت انگیز نگاه داشته می‌شده است.

زن اولیه برای مرد یک دوست، یار، معشوقه، و شریک نبود، بلکه یک تکه مال، خدمتکار یا برده بود، و بعدها یک شریک اقتصادی، بازیچه، و بچه‌آور بود. با این وجود، روابط صحیح و رضایت بخش جنسی همیشه عنصر انتخاب و همکاری را توسط زن به همراه داشته است، و این پیوسته به زنان باهوش نفوذ قابل ملاحظه‌ای

84:38 (934:7) Woman's first liberation came when man consented to till the soil, consented to do what had theretofore been regarded as woman's work. It was a great step forward when male captives were no longer killed but were enslaved as agriculturists. This brought about the liberation of woman so that she could devote more time to homemaking and child culture.

84:39 (934:8) The provision of milk for the young led to earlier weaning of babies, hence to the bearing of more children by the mothers thus relieved of their sometimes temporary barrenness, while the use of cow's milk and goat's milk greatly reduced infant mortality. Before the herding stage of society, mothers used to nurse their babies until they were four and five years old.

84:310 (934:9) Decreasing primitive warfare greatly lessened the disparity between the division of labor based on sex. But women still had to do the real work while men did picket duty. No camp or village could be left unguarded day or night, but even this task was alleviated by the domestication of the dog. In general, the coming of agriculture has enhanced woman's prestige and social standing; at least this was true up to the time man himself turned agriculturist. And as soon as man addressed himself to the tilling of the soil, there immediately ensued great improvement in methods of agriculture, extending on down through successive generations. In hunting and war man had learned the value of organization, and he introduced these techniques into industry and later, when taking over much of woman's work, greatly improved on her loose methods of labor.

4. WOMAN'S STATUS IN EARLY SOCIETY

84:41 (935:1) Generally speaking, during any age woman's status is a fair criterion of the evolutionary progress of marriage as a social institution, while the progress of marriage itself is a reasonably accurate gauge registering the advances of human civilization.

84:42 (935:2) Woman's status has always been a social paradox; she has always been a shrewd manager of men; she has always capitalized man's stronger sex urge for her own interests and to her own advancement. By trading subtly upon her sex charms, she has often been able to exercise dominant power over man, even when held by him in abject slavery.

84:43 (935:3) Early woman was not to man a friend, sweetheart, lover, and partner but rather a piece of property, a servant or slave and, later on, an economic partner, plaything, and childbearer. Nonetheless, proper and satisfactory sex relations have always involved the element of choice and co-operation by woman, and this has always given

فرا تر از موقعیت بلا فصل و شخصی‌شان، صرف نظر از وضعیت اجتماعی‌شان به عنوان یک جنس، داده است. اما این واقعیت که زنان همواره مجبور بودند در تلاش برای کاهش بردگی خود به زیرکی متوسل شوند، به عدم اعتماد و بدگمانی مرد کمک نمی‌کرد.

جنسها در فهم یکدیگر دشواری بزرگی داشته‌اند. مرد درک زن را مشکل می‌یافت، و به او با ترکیب عجیبی از بی‌اعتمادی جاهلانه و شیفتگی هراسان، اگر نه با بدگمانی و تحقیر، می‌نگریست. بسیاری از سنن قبیله‌ای و نژادی گرفتاری را متوجه حوا، پاندرا، یا نماینده دیگری از نوع زن می‌دانند. این روایات همیشه طوری تحریف می‌شدند که چنین به نظر رسانند که زن موجب مصیبت مرد شد؛ و این تماماً بی‌اعتمادی جهانی نسبت به زن را در گذشته نشان می‌دهد. در میان دلایلی که در حمایت از یک کهانت بی‌زن ذکر شده است، دلیل اصلی پستی زن بود. این واقعیت که بیشتر به اصطلاح جادوگران زنان بوده‌اند، شهرت باستانی این جنس را بهبود نبخشید.

مردان منتها زنان را به عنوان موجوداتی عجیب و حتی غیرطبیعی به شمار آورده‌اند. آنها حتی باور داشته‌اند که زنان روح ندارند؛ از این رو آنها از داشتن نام محروم می‌شدند. در طول دوران باستان از اولین رابطه جنسی با یک زن ترس بزرگی وجود داشت؛ لذا رسم شد که آمیزش جنسی اولیه با یک دختر بکره را یک کاهن انجام دهد. حتی تصور می‌شد که سایه یک زن نیز خطرناک می‌باشد.

روزگاری چنین پنداشته می‌شد که زایمان عموماً زن را خطرناک و ناپاک می‌سازد. و بسیاری از آداب و رسوم قبیله‌ای مقرر می‌داشتند که یک مادر باید به دنبال تولد یک بچه تحت آیین مفصل پاک سازی قرار گیرد. به جز در میان آن گروههایی که شوهر در دراز کشیدن زایمان شرکت می‌کرد، مادر آیین مورد احترام واقع می‌شد، و به حال خود رها می‌گشت. مردم دوران باستان حتی از به دنیا آوردن بچه در خانه اجتناب می‌کردند. سرانجام زنان پیر اجازه یافتند در طول زایمان از مادر پرستاری کنند، و این کار منشأ حرفه مامایی گشت. در طول وضع حمل، در تلاش برای تسهیل زایمان چیزهای مضحک زیادی گفته و به آن عمل می‌شد. رسم بود برای ممانعت از مداخله روح روی نوزاد آب مقدس پاشیده شود.

در میان قبایل غیرمختلط، زایمان نسبتاً آسان بود، و تنها دو یا سه ساعت را اشغال می‌کرد؛ این در میان نژادهای مختلط به ندرت بسیار آسان است. اگر یک زن در هنگام زایمان می‌مرد، به ویژه در طول زایمان دوقلوها، باور می‌رفت که وی گناهکار به زانی با روح است. بعدها، قبایل بالاتر به مرگ در زایمان به صورت خواست الهی نگاه می‌کردند. به چنین مادرانی اینطور نگریسته می‌شد که برای یک هدف والا جان باخته‌اند.

به اصطلاح حجب و حیای زنان، در رابطه با پوشش آنها و در معرض دید قرار گرفتن شخص ناشی از ترس مفرط از دیده شدن در هنگام عادت ماهانه بود. شناسایی شدن بدین گونه یک گناه فاحش، تخطی از یک تابو بود. تحت آداب و رسوم دوران باستان، هر زن، از هنگام بلوغ تا پایان دوره بچه‌آوری هر ماه برای یک

intelligent women considerable influence over their immediate and personal standing, regardless of their social position as a sex. But man's distrust and suspicion were not helped by the fact that women were all along compelled to resort to shrewdness in the effort to alleviate their bondage.

84:44 (935:4) The sexes have had great difficulty in understanding each other. Man found it hard to understand woman, regarding her with a strange mixture of ignorant mistrust and fearful fascination, if not with suspicion and contempt. Many tribal and racial traditions relegate trouble to Eve, Pandora, or some other representative of womankind. These narratives were always distorted so as to make it appear that the woman brought evil upon man; and all this indicates the onetime universal distrust of woman. Among the reasons cited in support of a celibate priesthood, the chief was the baseness of woman. The fact that most supposed witches were women did not improve the olden reputation of the sex.

84:45 (935:5) Men have long regarded women as peculiar, even abnormal. They have even believed that women did not have souls; therefore were they denied names. During early times there existed great fear of the first sex relation with a woman; hence it became the custom for a priest to have initial intercourse with a virgin. Even a woman's shadow was thought to be dangerous.

84:46 (935:6) Childbearing was once generally looked upon as rendering a woman dangerous and unclean. And many tribal mores decreed that a mother must undergo extensive purification ceremonies subsequent to the birth of a child. Except among those groups where the husband participated in the lying-in, the expectant mother was shunned, left alone. The ancients even avoided having a child born in the house. Finally, the old women were permitted to attend the mother during labor, and this practice gave origin to the profession of midwifery. During labor, scores of foolish things were said and done in an effort to facilitate delivery. It was the custom to sprinkle the newborn with holy water to prevent ghost interference.

84:47 (935:7) Among the unmixed tribes, childbirth was comparatively easy, occupying only two or three hours; it is seldom so easy among the mixed races. If a woman died in childbirth, especially during the delivery of twins, she was believed to have been guilty of spirit adultery. Later on, the higher tribes looked upon death in childbirth as the will of heaven; such mothers were regarded as having perished in a noble cause.

84:48 (935:1) The so-called modesty of women respecting their clothing and the exposure of the person grew out of the deadly fear of being observed at the time of a menstrual period. To be thus detected was a grievous sin, the violation of a taboo. Under the mores of olden times, every

هفته تمام تحت قرنطینه کامل خانوادگی و اجتماعی قرار می‌گرفت. هر چیزی را که او لمس می‌کرد، روی آن می‌نشست، یا روی آن دراز می‌کشید "ناپاک" بود. منتها مرسوم بود که یک دختر را بعد از هر عادت ماهانه، در تلاش برای خارج ساختن روح خبیث از بدنش، به طور وحشیانه کتک زنند. اما هنگامی که یک زن سن بچه آوری را پشت سر می‌گذاشت، معمولاً به طور باملاحظه‌تری با او رفتار می‌شد، و حقوق و امتیازات بیشتری به او داده می‌شد. با در نظر گرفتن تمامی اینها عجیب نبود که به زنان با دیده تحقیر نگریده می‌شد. حتی یونانیها زنان قاعده شده را یکی از سه دلایل بزرگ ناپاکی می‌پنداشتند، دوتای دیگر گوشت خوک و پیاز سیر بودند.

این تصورات دوران باستان هر چند نابخردانه بودند، قدری هم موجب کار نیک شدند، زیرا به زنان فزون کار، حداقل هنگامی که جوان بودند، برای استراحت مغتنم و تعمق سودمند، هر ماه یک هفته فرصت می‌دادند. بدین ترتیب آنها می‌توانستند هوش و ذکاوت خود را برای بده و بستان با یاران مرد خود برای باقی اوقات تیز کنند. این قرنطینه زنان همچنین مردان را از زیاده روی جنسی حفظ می‌کرد، و بدین طریق به محدود ساختن جمعیت و به افزایش کنترل خود به طور غیرمستقیم مساعدت می‌کرد.

آنگاه که یک مرد حق کشتن همسرش را مطابق میلش از دست داد پیشرفت بزرگی به انجام رسید. به همین ترتیب، هنگامی که یک زن توانست مالک هدایای عروسی شود یک گام به جلو برداشته شد. بعدها، او حق قانونی را برای مالکیت، کنترل، و حتی تعیین تکلیف مال به دست آورد، اما او از حق داشتن مقام و منصب در کلیسا یا دولت مدتها محروم بود. تا قرن بیستم میلادی و نیز طی آن قرن، با زن همیشه کم و بیش به صورت یک متعلقه رفتار شده است. او هنوز تحت کنترل مرد در سراسر کره زمین از انزوا رهایی نیافته است. حتی در میان مردمان پیشرفته، تلاش مرد برای حمایت از زن همیشه یک تصریح تلویحی برتری بوده است.

اما زنان بدوی، آنطور که خواهران اخیراً رهایی یافته‌شان عادت به دلسوزی برای خود دارند، برای خود دلسوزی نمی‌کردند. آنها در مجموع نسبتاً شاد و راضی بودند؛ آنها جرات نداشتند شیوه بهتر یا متفاوتی از وجود را تجسم کنند.

5- زن تحت آداب و رسوم در حال تحول

زن در تداوم بخشیدن به خود با مرد برابر است، اما در شراکت در حفظ خود، در یک وضعیت آشکار نامساعدی دست به تلاش می‌زند، و این محدودیت حاملگی تحمیلی فقط به وسیله آداب و رسوم روشن تمدن پیشرو و به وسیله حس فزاینده دامنندگی کسب شده انسان می‌تواند جبران شود.

همینطور که جامعه تکامل یافت، استانداردهای جنسی در میان زنان بالاتر رفت زیرا آنها از پیامدهای تخطی از آداب و رسوم جنسی بیشتر رنج می‌بردند. استانداردهای جنسی مرد صرفاً به کندی بهبود می‌یابند، و

woman, from adolescence to the end of the childbearing period, was subjected to complete family and social quarantine one full week each month. Everything she might touch, sit upon, or lie upon was "defiled." It was for long the custom to brutally beat a girl after each monthly period in an effort to drive the evil spirit out of her body. But when a woman passed beyond the childbearing age, she was usually treated more considerately, being accorded more rights and privileges. In view of all this it was not strange that women were looked down upon. Even the Greeks held the menstruating woman as one of the three great causes of defilement, the other two being pork and garlic.

84:4.9 (936:2) However foolish these olden notions were, they did some good since they gave overworked females, at least when young, one week each month for welcome rest and profitable meditation. Thus could they sharpen their wits for dealing with their male associates the rest of the time. This quarantine of women also protected men from over-sex indulgence, thereby indirectly contributing to the restriction of population and to the enhancement of self-control.

84:4.10 (936:3) A great advance was made when a man was denied the right to kill his wife at will. Likewise, it was a forward step when a woman could own the wedding gifts. Later, she gained the legal right to own, control, and even dispose of property, but she was long deprived of the right to hold office in either church or state. Woman has always been treated more or less as property, right up to and in the twentieth century after Christ. She has not yet gained world-wide freedom from seclusion under man's control. Even among advanced peoples, man's attempt to protect woman has always been a tacit assertion of superiority.

84:4.11 (936:4) But primitive women did not pity themselves as their more recently liberated sisters are wont to do. They were, after all, fairly happy and contented; they did not dare to envision a better or different mode of existence.

5. WOMAN UNDER THE DEVELOPING MORES

84:5.1 (936:5) In self-perpetuation woman is man's equal, but in the partnership of self-maintenance she labors at a decided disadvantage, and this handicap of enforced maternity can only be compensated by the enlightened mores of advancing civilization and by man's increasing sense of acquired fairness.

84:5.2 (936:6) As society evolved, the sex standards rose higher among women because they suffered more from the consequences of the transgression of the sex mores. Man's sex standards are only tardily

آن در نتیجه حس محض آن انصافی است که تمدن مطالبه می‌کند. طبیعت از انصاف هیچ چیز نمی‌داند و زن را ناچار می‌سازد به تنهایی دردهای شدید زایمان را متحمل شود.

ایده امروزی برابری جنسی زیباست و شایسته یک تمدن در حال گسترش است، اما در طبیعت یافت نمی‌شود. هنگامی که زور رویه کار است، مرد بر زن سروری می‌کند. هنگامی که عدالت، صلح، و انصاف بیشتر حکمفرما است، زن به تدریج از بردگی و تاریکی بیرون می‌آید. موقعیت اجتماعی زن به طور کلی با درجه نظامی‌گری در هر ملت یا عصر به طور معکوس تغییر کرده است.

اما مرد به طور آگاهانه یا عمدی حقوق زن را غصب نکرد که بعد به تدریج و با بی‌میلی به او پس دهد؛ این تماماً یک رخداد ناخودآگاه و برنامه‌ریزی نشده تکامل اجتماعی بود. هنگامی که زمان برای زن به راستی فرا رسید که از حقوق اضافه شده خود لذت ببرد، او آنها را به دست آورد، و این تماماً به رغم رویکرد آگاهانه مرد بود. آداب و رسوم به کندی اما با قطعیت تغییر می‌یابند، طوری که آن تعدیلات اجتماعی را که بخشی از تکامل مستمر تمدن هستند فراهم سازند. آداب و رسوم پیشرو به کندی رفتار فزاینده بهتری نسبت به زنان فراهم کردند؛ آن قیایی که نسبت به آنها در قساوت باقی ماندند بقا نیافتند.

آدمیان و نودیها زنان را مورد شناسایی فزاینده قرار دادند، و آن گروههایی که تحت تأثیر اندیهای مهاجر قرار گرفتند در رابطه با جای زن در جامعه به تأثیریابی از تعالیم عدنی متمایل بودند.

چینی‌ها و یونانیهای دوران باستان بهتر از بیشتر مردمان اطراف با زنان رفتار می‌کردند. اما عبرانیان نسبت به آنها به طور فزاینده بی‌اعتماد بودند. در غرب تحت دکتترین پولس که به مسیحیت وصل گردید، زن پیشرفتی دشوار داشته است، گر چه مسیحیت از طریق قرار دادن الزامات جنسی شدیدتر روی مرد آداب و رسوم را پیش برد. وضعیت زن تحت خوارسازی عجیب و غریبی که در اسلام به او وصل می‌شود اندکی کمتر از ناامیدانه است، و تحت تعالیم چندین مذهب شرقی دیگر او حتی وضعیتی بدتر دارد.

علم، نه مذهب، به راستی به زن رهایی بخشید؛ کارخانه مدرن بود که او را عمدتاً از محدوده خانه آزاد ساخت. تواناییهای فیزیکی مرد دیگر یک الزام حیاتی در مکانیسم جدید حفظ خود نبود. علم طوری شرایط زندگی را تغییر داد که دیگر نیروی مرد آنقدر برتر از نیروی زن نبود.

این تغییرات از بردگی خانگی به سمت رهایی زن متمایل بوده‌اند و چنان موجب تغییر وضعیت او شده‌اند که او اکنون از درجه‌ای از آزادی شخصی و اراده جنسی که عملاً با آزادی شخصی و اراده جنسی مرد برابر است برخوردار است. روزگاری ارزش یک زن در بر گیرنده توانایی او در تولید خوراک بود، اما اختراع و ثروت او را قادر ساخته است دنیای جدیدی خلق کند که بتواند در آن کارکرد داشته باشد — دنیای طنز و دلربایی. بدین ترتیب صنعت در مبارزه ناخودآگاه و

improving as a result of the sheer sense of that fairness which civilization demands. Nature knows nothing of fairness — makes woman alone suffer the pangs of childbirth.

84:53 (936:7) The modern idea of sex equality is beautiful and worthy of an expanding civilization, but it is not found in nature. When might is right, man lords it over woman; when more justice, peace, and fairness prevail, she gradually emerges from slavery and obscurity. Woman's social position has generally varied inversely with the degree of militarism in any nation or age.

84:54 (937:1) But man did not consciously nor intentionally seize woman's rights and then gradually and grudgingly give them back to her; all this was an unconscious and unplanned episode of social evolution. When the time really came for woman to enjoy added rights, she got them, and all quite regardless of man's conscious attitude. Slowly but surely the mores change so as to provide for those social adjustments which are a part of the persistent evolution of civilization. The advancing mores slowly provided increasingly better treatment for females; those tribes which persisted in cruelty to them did not survive.

84:55 (937:1) The Adamites and Nodites accorded women increased recognition, and those groups which were influenced by the migrating Andites have tended to be influenced by the Edenic teachings regarding women's place in society.

84:56 (937:1) The early Chinese and the Greeks treated women better than did most surrounding peoples. But the Hebrews were exceedingly distrustful of them. In the Occident woman has had a difficult climb under the Pauline doctrines which became attached to Christianity, although Christianity did advance the mores by imposing more stringent sex obligations upon man. Woman's estate is little short of hopeless under the peculiar degradation which attaches to her in Mohammedanism, and she fares even worse under the teachings of several other Oriental religions.

84:57 (937:1) Science, not religion, really emancipated woman; it was the modern factory which largely set her free from the confines of the home. Man's physical abilities became no longer a vital essential in the new maintenance mechanism; science so changed the conditions of living that man power was no longer so superior to woman power.

84:58 (937:1) These changes have tended toward woman's liberation from domestic slavery and have brought about such a modification of her status that she now enjoys a degree of personal liberty and sex determination that practically equals man's. Once a woman's value consisted in her food-producing ability, but invention and wealth have enabled her to create a new world in which to function — spheres of grace and charm. Thus has industry won its

ناخواسته خود برای رهایی اجتماعی و اقتصادی زن پیروز شده است. و دوباره تکامل در انجام آنچه که حتی آشکارسازی آسمانی نتوانست انجام دهد موفق شده است.

واکنش مردمان روشن ضمیر نسبت به آداب و رسوم غیرعادلانه‌ای که بر موقعیت زن در جامعه حاکم است به راستی همانند حرکت پاندول در حد افراطی آن بوده است. در میان نژادهای صنعتی زن تقریباً تمامی حقوق را دریافت کرده است و از بسیاری وظایف، نظیر خدمت نظامی، معاف است. هر آسان سازی تقلاً برای وجود، بر رهایی زن افزوده است، و او از هر پیشرفتی به سوی تک همسری مستقیماً سود برده است. در هر تعدیل آداب و رسوم در تکامل تدریجی جامعه، فرد ضعیفتر همیشه منافع نامتناسب به دست می‌آورد.

در ایده‌آلهای ازدواج دو نفره زن سرانجام شناسایی، حرمت، استقلال، برابری، و تحصیل کسب کرده است؛ اما آیا ثابت خواهد کرد که لایق تمامی این دستاوردهای نوین و بی‌سابقه می‌باشد؟ آیا زن امروزی به این دستاورد بزرگ رهایی اجتماعی با عاطل و باطل بودن، بی‌تفاوتی، تهی بودن، و خیانت به همسر پاسخ خواهد گفت؟ امروزه، در قرن بیستم، زن تحت آزمون حیاتی وجود طولانی خود در دنیا قرار دارد!

زن شریک برابر مرد در تولید مثل نژادی است، لذا به همین اندازه در پدیداری تکامل نژادی مهم است؛ به همین ترتیب تکامل در جهت تحقق حقوق زنان به طور فزاینده کار کرده است. اما حقوق زنان به هیچ وجه حقوق مردان نیست. زن نمی‌تواند بنا بر حقوق مرد کامیاب شود، همانطور که مرد نمی‌تواند بنا بر حقوق زن موفق شود.

هر جنس گستره مشخص وجودی خود را دارد، به همراه حقوق خود در حیطه آن گستره. اگر زن عملاً آرزوی برخورداری از تمامی حقوق مرد را داشته باشد، آنگاه دیر یا زود، رقابت بی‌امان و بی‌احساس قطعاً جای آن عیاری و ملاحظه خاص را که بسیاری از زنان اکنون از آن بهرمند هستند، و به تازگی از مردان کسب کرده‌اند، خواهد گرفت.

تمدن هرگز نمی‌تواند فاصله رفتاری بین جنسها را محو سازد. آداب و رسوم دوره به دوره تغییر می‌کنند، اما غریزه هرگز. عاطفه ذاتی مادری هرگز اجازه نخواهد داد زن رهایی یافته رقیب جدی مرد در صنعت شود. هر جنس برای همیشه در قلمرو خود بالاتر باقی خواهد ماند، قلمروهایی که به وسیله ناهمسانی بیولوژیک و به وسیله عدم تشابه ذهنی تعیین می‌شوند.

هر جنس همیشه گستره خاص خود را خواهد داشت، گر چه گهگاه دو گسترده در هم تداخل خواهند نمود. فقط در زمینه اجتماعی مردان و زنان در شرایط برابر رقابت خواهند کرد.

6- شراکت مرد و زن

unconscious and unintended fight for woman's social and economic emancipation. And again has evolution succeeded in doing what even revelation failed to accomplish.

84:59 (937:1) The reaction of enlightened peoples from the inequitable mores governing woman's place in society has indeed been pendulumlike in its extremeness. Among industrialized races she has received almost all rights and enjoys exemption from many obligations, such as military service. Every easement of the struggle for existence has redounded to the liberation of woman, and she has directly benefited from every advance toward monogamy. The weaker always makes disproportionate gains in every adjustment of the mores in the progressive evolution of society.

84:510 (937:1) In the ideals of pair marriage, woman has finally won recognition, dignity, independence, equality, and education; but will she prove worthy of all this new and unprecedented accomplishment? Will modern woman respond to this great achievement of social liberation with idleness, indifference, barrenness, and infidelity? Today, in the twentieth century, woman is undergoing the crucial test of her long world existence!

84:511 (938:1) Woman is man's equal partner in race reproduction, hence just as important in the unfolding of racial evolution; therefore has evolution increasingly worked toward the realization of women's rights. But women's rights are by no means men's rights. Woman cannot thrive on man's rights any more than man can prosper on woman's rights.

84:512 (938:2) Each sex has its own distinctive sphere of existence, together with its own rights within that sphere. If woman aspires literally to enjoy all of man's rights, then, sooner or later, pitiless and emotionless competition will certainly replace that chivalry and special consideration which many women now enjoy, and which they have so recently won from men.

84:513 (938:3) Civilization never can obliterate the behavior gulf between the sexes. From age to age the mores change, but instinct never. Innate maternal affection will never permit emancipated woman to become man's serious rival in industry. Forever each sex will remain supreme in its own domain, domains determined by biologic differentiation and by mental dissimilarity.

84:514 (938:4) Each sex will always have its own special sphere, albeit they will ever and anon overlap. Only socially will men and women compete on equal terms.

6. THE PARTNERSHIP OF MAN AND WOMAN

میل شدید به تولید مثل مردان و زنان را برای بقای خود به طور پیوسته نزد هم می‌آورد، اما به تنهایی، باقی ماندن آنها را با یکدیگر در چهارچوب همکاری متقابل، که بنیان خانواده است، تضمین نمی‌کند.

هر نهاد موفق بشری آنتاگونیسمهای مربوط به منفعت شخصی را که در جهت هماهنگی عملی کاری تنظیم شده‌اند در بر می‌گیرد، و خانهداری نیز استثنا نیست. ازدواج، اساس ساختن کانون خانواده، بالاترین تبلور آن همکاری آنتاگونیستی است که اغلب تماسهای طبیعت و جامعه را تعیین ویژگی می‌نماید. تضاد اجتناب ناپذیر است. زوجیایی فطری و طبیعی است. اما ازدواج بیولوژیک نیست؛ اجتماعی است. شهوت نزد هم آمدن مرد و زن را تضمین می‌کند، اما غریزه ضعیفتر پدیده و مادرانه و آداب و رسوم اجتماعی آنها را با هم نگاه می‌دارد.

مرد و زن عملاً دو نوع ناهمسان همان نوع محسوب می‌شوند که در پیوند نزدیک و صمیمانه زندگی می‌کنند. دیدگاهها و تمامی واکنشهای زندگی آنان اساساً متفاوت است؛ آنها از درک کامل و واقعی یکدیگر کاملاً عاجزند. فهم کامل بین جنسها دست یافتنی نیست.

به نظر می‌رسد زنان از درون نگرانی بیشتری نسبت به مردان برخوردارند، اما همچنین به نظر می‌رسد تا اندازه‌ای کمتر منطقی هستند. با این همه زن همیشه حامل شاخص اخلاقی و رهبر معنوی نوع بشر بوده است. دستی که گهواره را می‌جنباند هنوز با سرنوشت دوستی برقرار می‌کند.

تفاوتهای طبیعت، واکنش، دیدگاه، و اندیشه بین مردان و زنان، دور از نگرانی سببی، هم به طور فردی و هم به طور جمعی، باید برای نوع بشر بسیار سودمند تلقی شوند. بسیاری از انواع مخلوقات جهان در حالات دوگانه تجلی شخصیت آفریده شده‌اند. در میان انسانها، فرزندان ماتریال و میدسونایتیها، این تفاوت به صورت مرد و زن توصیف شده است. در میان سرافیمها، کروبیان، و یاران مورانشیا، آن مثبت یا فعال و منفی یا منفعل نامگذاری شده است. چنین پیوندهای دوگانه به اندازه زیادی بر تنوع می‌افزاید و بر محدودیتهای ذاتی چیره می‌شود، حتی همانطور که برخی پیوندهای سه‌گانه در سیستم بهشت - هاونا چنین می‌کنند.

مردان و زنان در دوران زندگانی مورانشیایی و معنوی، و نیز انسانی خویش به یکدیگر نیاز دارند. تفاوتهای دیدگاهی میان مرد و زن ادامه می‌یابد، حتی فراتر از زندگانی اول و در سراسر صعودهای جهان محلی و ابرجهان. و حتی در هاونا، رهنوردانی که روزگاری مرد و زن بودند هنوز در صعود بهشتی به یکدیگر کمک خواهند کرد. حتی در سپاه اینیت، مخلوق هرگز تا آن حد دگرگون نخواهد شد که روندهای شخصیتی را که انسانها مرد و زن می‌نامند محو سازد؛ همیشه این دو تنوع اساسی نوع بشر به مسحور کردن، برانگیختن، تشویق، و کمک کردن به یکدیگر ادامه خواهند داد. آنها در حل مشکلات بغرنج جهان و در فائق آمدن بر دشواریهای پیچیده کیهانی همیشه به همکاری متقابل وابسته خواهند بود.

8461 (9385) The reproductive urge unfailingly brings men and women together for self-perpetuation but, alone, does not insure their remaining together in mutual co-operation — the founding of a home.

8462 (9386) Every successful human institution embraces antagonisms of personal interest which have been adjusted to practical working harmony, and homemaking is no exception. Marriage, the basis of home building, is the highest manifestation of that antagonistic co-operation which so often characterizes the contacts of nature and society. The conflict is inevitable. Mating is inherent; it is natural. But marriage is not biologic; it is sociologic. Passion insures that man and woman will come together, but the weaker parental instinct and the social mores hold them together.

8463 (9387) Male and female are, practically regarded, two distinct varieties of the same species living in close and intimate association. Their viewpoints and entire life reactions are essentially different; they are wholly incapable of full and real comprehension of each other. Complete understanding between the sexes is not attainable.

8464 (9388) Women seem to have more intuition than men, but they also appear to be somewhat less logical. Woman, however, has always been the moral standard-bearer and the spiritual leader of mankind. The hand that rocks the cradle still fraternizes with destiny.

8465 (9389) The differences of nature, reaction, viewpoint, and thinking between men and women, far from occasioning concern, should be regarded as highly beneficial to mankind, both individually and collectively. Many orders of universe creatures are created in dual phases of personality manifestation. Among mortals, Material Sons, and midsoniters, this difference is described as male and female; among seraphim, cherubim, and Morontia Companions, it has been denominated positive or aggressive and negative or retiring. Such dual associations greatly multiply versatility and overcome inherent limitations, even as do certain triune associations in the Paradise-Havona system.

8466 (9391) Men and women need each other in their morontial and spiritual as well as in their mortal careers. The differences in viewpoint between male and female persist even beyond the first life and throughout the local and superuniverse ascensions. And even in Havona, the pilgrims who were once men and women will still be aiding each other in the Paradise ascent. Never, even in the Corps of the Finality, will the creature metamorphose so far as to obliterate the personality trends that humans call male and female; always will these two basic variations of humankind continue to intrigue, stimulate, encourage, and assist each other; always will they be mutually dependent on co-operation in

در حالی که جنسها هرگز نمیتوانند کاملاً به درک یکدیگر امید داشته باشند، آنها به طور مؤثر تکمیل کننده یکدیگر هستند، و گر چه همکاری خود اغلب کم و بیش شخصاً آنتاگونیستی است، قادر است جامعه را حفظ کند و در آن باز تولید ایجاد نماید. ازدواج نهادی است که برای حل و فصل تفاوت‌های جنسی طراحی شده است، و در این اثنا موجب تداوم تمدن شده و تولید مثل انسان را تضمین می‌نماید.

ازدواج مادر تمامی نهادهای بشری است، زیرا مستقیماً به بنیان نهان خانواده و حفظ خانواده، که اساس ساختاری جامعه است، می‌انجامد. خانواده به گونه‌ای حیاتی به مکانیسم حفظ خود متصل است. آن تنها امید تداوم نژادی تحت آداب و رسوم تمدن می‌باشد، ضمن این که در عین حال به مؤثرترین وجه برخی از اشکال بسیار رضایت بخش رضای خاطر را فراهم می‌سازد. خانواده بزرگترین دستاورد خالص بشری است که تکامل روابط بیولوژیک مرد و زن را با روابط اجتماعی شوهر و زن ترکیب می‌نماید.

7- ایده‌آلهای زندگی خانوادگی

آمیزش جنسها غریزی است و فرزندان حاصل طبیعی آن هستند، و بدین ترتیب خانواده به طور اتوماتیک پا به عرصه وجود می‌گذارد. همچون خانواده‌های نژاد یا ملت، جامعه آن نیز به وجود می‌آید. اگر خانواده‌ها خوب باشند، جامعه نیز به همین ترتیب خوب است. ثبات بزرگ فرهنگی مردمان یهودی و چینی در استحکام گروههای خانوادگی آنان نهفته است.

غریزه زن برای دوست داشتن و مراقبت از فرزندان موجب شد او طرف علاقمند به ترویج ازدواج و زندگی بدوی خانوادگی شود. مرد فقط از طریق فشار آداب و رسوم آتی و سنن اجتماعی ناچار به ساختن خانواده شد. او به این دلیل در علاقمند شدن به برقراری ازدواج و خانواده کند بود که عمل جنسی هیچ پیامد بیولوژیکی به او تحمیل نمی‌کند.

ارتباط جنسی طبیعی است، اما ازدواج اجتماعی است و همیشه به وسیله آداب و رسوم تحت قاعده در آمده است. آداب و رسوم (مذهبی، اخلاقی، و نیک کرداری) به همراه مالکیت، غرور، و آیین جوانمردی نهادهای ازدواج و خانواده را تثبیت می‌کنند. هر گاه آداب و رسوم دستخوش تغییر شوند، ثبات نهاد کانون خانواده - ازدواج نیز دچار نوسان می‌شود. اکنون ازدواج در حال گذار از مرحله مالکیت و ورود به دوره شخصی است. سابقاً مرد به این علت از زن محافظت می‌کرد که زن جزو اموال او بود، و زن به همین دلیل از او اطاعت می‌نمود. این سیستم صرف نظر از خوب یا بد بودن آن ثبات فراهم می‌کرد. اکنون، زن دیگر به صورت مال تلقی نمی‌شود، و آداب و رسوم جدیدی در حال ظهور هستند که برای تثبیت نهاد ازدواج - خانواده طراحی شده‌اند:

1- نقش جدید مذهب — این آموزش که تجربه پدرانه و مادرانه ضروری است، ایده به وجود آوردن

the solution of perplexing universe problems and in the overcoming of manifold cosmic difficulties.

84:67 (939:2) While the sexes never can hope fully to understand each other, they are effectively complementary, and though co-operation is often more or less personally antagonistic, it is capable of maintaining and reproducing society. Marriage is an institution designed to compose sex differences, meanwhile effecting the continuation of civilization and insuring the reproduction of the race.

84:68 (939:3) Marriage is the mother of all human institutions, for it leads directly to home founding and home maintenance, which is the structural basis of society. The family is vitally linked to the mechanism of self-maintenance; it is the sole hope of race perpetuation under the mores of civilization, while at the same time it most effectively provides certain highly satisfactory forms of self-gratification. The family is man's greatest purely human achievement, combining as it does the evolution of the biologic relations of male and female with the social relations of husband and wife.

7. THE IDEALS OF FAMILY LIFE

84:71 (939:4) Sex mating is instinctive, children are the natural result, and the family thus automatically comes into existence. As are the families of the race or nation, so is its society. If the families are good, the society is likewise good. The great cultural stability of the Jewish and of the Chinese peoples lies in the strength of their family groups.

84:72 (939:5) Woman's instinct to love and care for children conspired to make her the interested party in promoting marriage and primitive family life. Man was only forced into home building by the pressure of the later mores and social conventions; he was slow to take an interest in the establishment of marriage and home because the sex act imposes no biologic consequences upon him.

84:73 (939:6) Sex association is natural, but marriage is social and has always been regulated by the mores. The mores (religious, moral, and ethical), together with property, pride, and chivalry, stabilize the institutions of marriage and family. Whenever the mores fluctuate, there is fluctuation in the stability of the home-marriage institution. Marriage is now passing out of the property stage into the personal era. Formerly man protected woman because she was his chattel, and she obeyed for the same reason. Regardless of its merits this system did provide stability. Now, woman is no longer regarded as property, and new mores are emerging designed to stabilize the marriage-home institution:

84:74 (939:7) 1. The new role of religion — the teaching that parental experience is essential, the idea of

شهروندان کیهانی، فهم بسیط امتیاز زاد و ولد کردن — دادن فرزند به پدر.

2- نقش جدید دانش — تولید مثل دارد بیشتر و بیشتر داوطلبانه و منوط به کنترل انسان می‌شود. در دوران باستان فقدان فهم، پیداری فرزندان را در غیاب تمایل کامل به داشتن آنها تضمین می‌کرد.

3- عملکرد جدید گریایی لذت — این یک عامل جدید را به بقای نژادی وارد می‌کند؛ انسان باستان فرزندان ناخواسته را رها می‌کرد تا بمیرند؛ انسانهای امروز از داشتن آنها امتناع می‌ورزند.

4- بهبود غریزه پدرانه و مادرانه — اکنون هر نسل تمایل به حذف آن افرادی از جریان تولید مثل نژادی را دارد که در آنها غریزه پدرانه و مادرانه آنقدر قوی نیست که تولید مثل فرزندان، والدین آتی نسل بعد، را تضمین نماید.

اما تاریخ خانواده به عنوان یک نهاد، یک شراکت بین یک مرد و یک زن، به طور مشخص به روزگاران دلمیشیا، در حدود نیم میلیون سال پیش، باز می‌گردد. رسوم تک همسرانه اندان و نوادگان بلافصل او مدتها پیش از آن ترک شده بودند. با این وجود، پیش از روزگاران نودیها و آمیان دوران بعد، زندگی خانوادگی چیزی نبود که بتوان به آن مباحثات کرد. آدم و حوا روی تمامی نوع بشر نفوذی پایدار اعمال کردند. برای اولین بار در تاریخ کره زمین مشاهده شد مردان و زنان در کنار هم در باغ کار می‌کنند. ایده‌آلهای عدنی، تمامی افراد خانواده به عنوان باغبان، یک ایده جدید در یورنشیا بود.

خانواده اولیه یک گروه همبسته کاری را که شامل بردگان نیز می‌شد در بر می‌گرفت، که همگی در یک اقامتگاه زندگی می‌کردند. ازدواج و زندگی خانوادگی همیشه همسان نبوده‌اند، اما به علت ضرورت به طور تنگاتنگ به هم وابسته بوده‌اند. زن همیشه خانواده مختص به خود را می‌خواست، و سرانجام نیز به خواسته خود دست یافت.

عشق به فرزند تقریباً جهانی است و برای بقا ارزش ویژه‌ای دارد. مردمان دوران باستان همیشه منافع مادر را فدای بهروزی فرزند می‌کردند. یک مادر اسکیمو حتی هنوز نوزادش را به جای شستن می‌لیسد. اما مادران بدوی فقط هنگامی که فرزندان خلی جوان بودند به آنها خوراک می‌دادند و از آنها مراقبت می‌کردند. آنها همانند حیوانات به محض این که فرزندان بزرگ می‌شدند، آنها را بیرون می‌کردند. پیوندهای پایدار و مداوم بشری هرگز روی عاطفه بیولوژیک صرف بنا نشده‌اند. حیوانات فرزندان خود را دوست دارند؛ انسان — انسان متمن — فرزندان بچه‌های خود را دوست دارد. هر چه تمن والا تر باشد، شادی والدین در پیشرفت و موفقیت بچه‌ها بیشتر است؛ و بدین ترتیب درک نوین و والا تر غرور نام پا به عرصه وجود می‌گذارد.

خانواده‌های بزرگ در میان مردمان دوران باستان لزوماً پر عاطفه نبودند. فرزندان زیادی طلب می‌شدند، زیرا:

1- آنها به عنوان کارگر ارزشمند بودند.

procreating cosmic citizens, the enlarged understanding of the privilege of procreation — giving sons to the Father.

847.5 (940.1) 2. The new role of science — procreation is becoming more and more voluntary, subject to man's control. In ancient times lack of understanding insured the appearance of children in the absence of all desire therefor.

847.6 (940.2) 3. The new function of pleasure lures — this introduces a new factor into racial survival; ancient man exposed undesired children to die; moderns refuse to bear them.

847.7 (940.3) 4. The enhancement of parental instinct — each generation now tends to eliminate from the reproductive stream of the race those individuals in whom parental instinct is insufficiently strong to insure the procreation of children, the prospective parents of the next generation.

847.8 (940.4) But the home as an institution, a partnership between one man and one woman, dates more specifically from the days of Dalamatia, about one-half million years ago, the monogamous practices of Andon and his immediate descendants having been abandoned long before. Family life, however, was not much to boast of before the days of the Nodites and the later Adamites. Adam and Eve exerted a lasting influence on all mankind; for the first time in the history of the world men and women were observed working side by side in the Garden. The Edenic ideal, the whole family as gardeners, was a new idea on Urantia.

847.9 (940.5) The early family embraced a related working group, including the slaves, all living in one dwelling. Marriage and family life have not always been identical but have of necessity been closely associated. Woman always wanted the individual family, and eventually she had her way.

847.10 (940.6) Love of offspring is almost universal and is of distinct survival value. The ancients always sacrificed the mother's interests for the welfare of the child; an Eskimo mother even yet licks her baby in lieu of washing. But primitive mothers only nourished and cared for their children when very young; like the animals, they discarded them as soon as they grew up. Enduring and continuous human associations have never been founded on biologic affection alone. The animals love their children; man — civilized man — loves his children's children. The higher the civilization, the greater the joy of parents in the children's advancement and success; thus the new and higher realization of name pride comes into existence.

847.11 (940.7) The large families among ancient peoples were not necessarily affectional. Many children were desired because:

847.12 (940.8) 1. They were valuable as laborers.

2- آنها تضمین دوران کهنسالی بودند.

3- دختران فروختنی بودند.

4- غرور خانوادگی مستلزم بسط نام بود.

5- پسران موجب ایمنی و دفاع می‌شدند.

6- ترس از شیخ موجب هراس از تنهایی می‌شد.

7- برخی مذاهب داشتن فرزند را لازم می‌دانستند.

پرستشگران نیاکان ناکامی در داشتن پسران را بالاترین مصیبت برای تمام عمر و ابدیت می‌پندارند. آنها بالاتر از همه چیزهای دیگر به این علت مایلند پسر داشته باشند که پسران در جشنهای پس از مرگ وظایف صاحب منصبان را به انجام رسانند و قربانیهای لازم را برای پیشرفت روح در سرزمین ارواح اهدا کنند.

در میان انسانهای بدوی دوران باستان، انضباط فرزندان بسیار زود آغاز شد؛ و بچه به زودی دریافت که نافرمانی به معنی ناکامی یا حتی مرگ می‌باشد، همانطور که برای حیوانات چنین بود. حمایتی که تمدن از بچه در قبال پیامدهای طبیعی رفتار ابلهانه به عمل می‌آورد به نافرمانی امروزی بسیار زیاد کمک می‌کند.

بچه‌های اسکیموها صرفاً به این دلیل با انضباط و اصلاح آنچنان اندکی کامیاب می‌شوند که به طور طبیعی حیوانات کوچک مطیع هستند. بچه‌های انسانهای سرخ و زرد، هر دو، تقریباً به طور برابر مطیع هستند. اما در نژادهایی که میراث اندی دارند، بچه‌ها خیلی سر به راه نیستند؛ این جوانان پرتخیل‌تر و جسورتر به آموزش و انضباط بیشتری نیاز دارند. مشکلات امروزی آموزش و پرورش بچه به جهات زیر به طور فزاینده دشوار هستند:

1- درجه زیاد آمیختگی نژادی.

2- تحصیلات تصنعی و سطحی.

3- ناتوانی بچه در کسب آموزش از طریق تقلید از والدین — والدین بیشتر اوقات از صحنه خانواده غایب هستند.

ایده‌های قدیمی انضباط خانواده بیولوژیک بودند، و ناشی از این ادراک بودند که والدین به وجود آورنده هستی بچه هستند. آرمانهای پیشرو زندگی خانوادگی به این مفهوم راه می‌پروند که آوردن یک بچه به دنیا، به جای اعطای برخی حقوق پدرانه و مادرانه، مستلزم بالاترین مسئولیت وجود بشری است.

تمدن تمامی مسئولیتها را به عهده والدین می‌گذارد، و تمامی حقوق را به فرزند می‌دهد. احترام فرزند به پدر و مادرش ناشی از آگاهی به وظیفه والدین در بچه آوردن نیست، بلکه به طور طبیعی در نتیجه توجه، آموزش، و بذل عطوفتی به وجود می‌آید که در یاری رسانیدن به بچه برای پیروزی در نبرد زندگی با مهریانی به نمایش در می‌آید. پدر و مادر واقعی درگیر یک خدمت روحانی مداوم هستند که فرزند عاقل از آن قهرمانی و سپاسگزاری می‌کند.

در عصر صنعتی و شهری کنونی نهاد ازدواج در

847.13 (940.9) 2. They were old-age insurance.

847.14 (940.10) 3. Daughters were salable.

847.15 (940.11) 4. Family pride required extension of name.

847.16 (940.12) 5. Sons afforded protection and defense.

847.17 (940.13) 6. Ghost fear produced a dread of being alone.

847.18 (940.14) 7. Certain religions required offspring.

847.19 (940.15) Ancestor worshipers view the failure to have sons as the supreme calamity for all time and eternity. They desire above all else to have sons to officiate in the post-mortem feasts, to offer the required sacrifices for the ghost's progress through spiritland.

847.20 (941.1) Among ancient savages, discipline of children was begun very early; and the child early realized that disobedience meant failure or even death just as it did to the animals. It is civilization's protection of the child from the natural consequences of foolish conduct that contributes so much to modern insubordination.

847.21 (941.2) Eskimo children thrive on so little discipline and correction simply because they are naturally docile little animals; the children of both the red and the yellow men are almost equally tractable. But in races containing Andite inheritance, children are not so placid; these more imaginative and adventurous youths require more training and discipline. Modern problems of child culture are rendered increasingly difficult by:

847.22 (941.3) 1. The large degree of race mixture.

847.23 (941.4) 2. Artificial and superficial education.

847.24 (941.5) 3. Inability of the child to gain culture by imitating parents — the parents are absent from the family picture so much of the time.

847.25 (941.6) The olden ideas of family discipline were biologic, growing out of the realization that parents were creators of the child's being. The advancing ideals of family life are leading to the concept that bringing a child into the world, instead of conferring certain parental rights, entails the supreme responsibility of human existence.

847.26 (941.7) Civilization regards the parents as assuming all duties, the child as having all the rights. Respect of the child for his parents arises, not in knowledge of the obligation implied in parental procreation, but naturally grows as a result of the care, training, and affection which are lovingly displayed in assisting the child to win the battle of life. The true parent is engaged in a continuous service-ministry which the wise child comes to recognize and appreciate.

847.27 (941.8) In the present industrial and urban era

امتداد خطوط نوین اقتصادی در حال تکامل است. زندگی خانوادگی بیشتر و بیشتر پرهزینه شده است، در حالی که فرزندان، که در سابق یک سرمایه بودند، مسئولیتهای اقتصادی شده‌اند. اما امنیت تمدن خود هنوز متکی به تمایل در حال رشد یک نسل برای سرمایه‌گذاری در رفاه نسل بعد و نسلهای آینده می‌باشد. و هر تلاشی برای انتقال مسئولیت والدین به دولت یا سازمان مذهبی برای بهروزی و پیشرفت تمدن انتحاری خواهد بود.

ازدواج، به همراه بچه‌ها و زندگی متعاقب خانوادگی، برانگیزاننده بالاترین پتانسیلها در طبیعت بشر است و به طور همزمان مسیر ایده‌آل را برای ابراز این ویژگیهای برانگیزنده شده شخصیت انسانی فراهم می‌سازد. خانواده تداوم بیولوژیک نوع بشر را تأمین می‌کند. خانه صحنه طبیعی اجتماعی است که در آن اخلاقیات برادری خونی می‌تواند به وسیله فرزندان در حال رشد کسب شود. خانواده واحد بنیادین برادری است که در آن والدین و فرزندان آن دروس شکیبایی، نوع دوستی، مدارا، و گذشت را که برای تحقق برادری در میان تمامی انسانها بسیار ضروری هستند فرا می‌گیرند.

اگر نژادهای متمدن بیشتر به طور کلی به کارکردهای مشورتی خانوادگی اندیها بازگشت کنند، جامعه بشری به اندازه زیادی بهبود می‌یابد. آنها شکل پدر سالارانه یا استبدادی سرپرستی خانوادگی را حفظ نکردند. آنها خیلی برادرانه و همیارانه بودند، و به طور آزادانه و صریح هر پیشنهاد و مقررات مربوط به خانواده را مورد بحث قرار می‌دادند. برخورد آنها در کلیه امور مربوط به سرپرستی خانواده‌شان به طور ایده‌آل برادرانه بود. در یک خانواده ایده‌آل عاطفه فرزندی و پدر - مادری، هر دو، از طریق فداکاری برادرانه قوی‌تر می‌شود.

زندگی خانوادگی نیای اخلاقیات حقیقی، تبار خودآگاهی وفاداری به وظیفه می‌باشد. پیوندهای تحمیلی زندگی خانوادگی از طریق اجبار در تطبیق ضروری نسبت به شخصیت‌های دیگر و متنوع، شخصیت را ثابت می‌دهد و رشد آن را برمی‌انگیزد. اما حتی علاوه بر آن، یک خانواده واقعی — یک خانواده خوب — رویکرد آفریننده را نسبت به فرزندان به تولید مثل کنندگان پدر و مادر آشکار می‌سازد، ضمن این که در همان حال چنین والدین واقعی اولین آشکارسازی از یک سلسله طولانی از آشکار سازیهای بالا رونده را پیرامون مهر پدر بهشتی تمامی فرزندان جهان به فرزندان به نمایش می‌گذارند.

8- مخاطرات خشنودی خاطر

تهدید بزرگ بر علیه زندگی خانوادگی موج بالا رونده بیم آفرین خشنودی خاطر، شیدایی امروزی لذت است. انگیزه اصلی برای ازدواج اقتصادی بود؛ جاذبه جنسی نقش ثانویه داشت. ازدواج که بر حفظ خود بنا شده است، به تداوم خود انجامید و به طور همزمان یکی از مطلوبترین اشکال خشنودی خاطر را فراهم ساخت. آن تنها نهاد جامعه بشری است که تمامی سه انگیزه بزرگ را برای زندگی در بر می‌گیرد.

the marriage institution is evolving along new economic lines. Family life has become more and more costly, while children, who used to be an asset, have become economic liabilities. But the security of civilization itself still rests on the growing willingness of one generation to invest in the welfare of the next and future generations. And any attempt to shift parental responsibility to state or church will prove suicidal to the welfare and advancement of civilization.

847.28 (941.9) Marriage, with children and consequent family life, is stimulative of the highest potentials in human nature and simultaneously provides the ideal avenue for the expression of these quickened attributes of mortal personality. The family provides for the biologic perpetuation of the human species. The home is the natural social arena wherein the ethics of blood brotherhood may be grasped by the growing children. The family is the fundamental unit of fraternity in which parents and children learn those lessons of patience, altruism, tolerance, and forbearance which are so essential to the realization of brotherhood among all men.

847.29 (941.10) Human society would be greatly improved if the civilized races would more generally return to the family-council practices of the Andites. They did not maintain the patriarchal or autocratic form of family government. They were very brotherly and associative, freely and frankly discussing every proposal and regulation of a family nature. They were ideally fraternal in all their family government. In an ideal family filial and parental affection are both augmented by fraternal devotion.

847.30 (942.1) Family life is the progenitor of true morality, the ancestor of the consciousness of loyalty to duty. The enforced associations of family life stabilize personality and stimulate its growth through the compulsion of necessitous adjustment to other and diverse personalities. But even more, a true family — a good family — reveals to the parental procreators the attitude of the Creator to his children, while at the same time such true parents portray to their children the first of a long series of ascending disclosures of the love of the Paradise parent of all universe children.

8. DANGERS OF SELF-GRATIFICATION

848.1 (942.2) The great threat against family life is the menacing rising tide of self-gratification, the modern pleasure mania. The prime incentive to marriage used to be economic; sex attraction was secondary. Marriage, founded on self-maintenance, led to self-perpetuation and concomitantly provided one of the most desirable forms of self-gratification. It is the only institution of human society which embraces all three of the great incentives for living.

در ابتدا، مالکیت نهاد بنیادین حفظ خود بود، در حالی که ازدواج به عنوان نهاد بی‌نظیر تداوم خود عمل می‌کرد. اگر چه ارضای با خوراک، بازی و مزاح، به همراه زیاده‌روی گهگاه جنسی ابزار خشنودی خاطر بودند، این یک واقعیت است که آداب و رسوم در حال تکامل نتوانسته‌اند هیچ نهاد بارز خشنودی خاطر را به وجود آورند. و به سبب این ناکامی در ساختن تکنیک‌های ویژه مسرت بخش لذت بردن است که کلیه نهادهای بشری کاملاً آکنده از این لذت طلبی هستند. انباشت مال دارد ابزاری برای افزایش تمامی اشکال خشنودی خاطر می‌شود، در حالی که به ازدواج اغلب فقط به عنوان وسیله‌ای برای کسب لذت نگریسته می‌شود. و این فزون طلبی، این شیفتگی نسبت به لذت همه جا گستر، اکنون در برگیرنده بزرگترین تهدیدی است که تاکنون نهاد تکاملی اجتماعی زندگی خانوادگی، خانه، را مورد تهاجم قرار داده است.

نژاد بنفش یک ویژگی نوین و صرفاً به طور ناقص تحقق یافته را به تجربه نوع بشر عرضه نمود — غریزه بازی کردن به همراه حس مزاح. این غریزه تا اندازه‌ای در سنگیکها و اندانیها وجود داشت، اما تیره آمی این گرایش بدوی را به شکل پتانسیل لذت، یک شکل نوین و ستایش شده خشنودی خاطر، ارتقا داد. نوع اساسی خشنودی خاطر، جدا از فرو نشاندن گرسنگی، ارضای جنسی است، و این شکل از لذت جسمانی از طریق آمیختگی سنگیکها و اندیها به اندازه فوق‌العاده زیاد به اوج رسید.

در ترکیب بی‌قراری، کنجکاوی، ماجراجویی، و ویژگی لذت طلبی - بی‌خیالی در نژادهای بعد از اندی خطری واقعی وجود دارد. میل وافر روح نمی‌تواند با لذتهای فیزیکی ارضا شود. عشق به خانواده و فرزندان از طریق پیگرد ناخردانه لذت افزایش نمی‌یابد. هر چند شما منابع هنر، رنگ، صدا، ریتم، موسیقی، و زینت دادن شخص را کاملاً به مصرف رسانید، نمی‌توانید امیدوار باشید از طریق آنها روان را تعالی بخشید یا روح را تغذیه کنید. فیس و مد نمی‌توانند در خدمت ساختن خانواده و آموزش و پرورش فرزند در آیند. غرور و چشم و همچشمی در بهبود کیفیتهای بقای نسلهای آینده ناتوان هستند.

موجودات در حال پیشرفت آسمانی همگی از استراحت و خدمت مدیران بازگشت بهرمند هستند. تمامی تلاشها برای فراهم آوردن تفریح سالم و درگیری در بازی تعالی بخش درست هستند. خواب روح‌انگیز، استراحت، تفریح، و تمامی سرگرمیهایی که از ملالت یکنواختی پیشگیری می‌کنند سودمند هستند. بازیهای رقابتی، داستان سرایی، و حتی طعم غذای خوب ممکن است به عنوان اشکال خشنودی خاطر به کار گرفته شوند. (هنگامی که شما برای طعم دادن به خوراک از نمک استفاده می‌کنید، درنگ کنید و در نظر داشته باشید که برای تقریباً یک میلیون سال انسان فقط از طریق فرو کردن غذای خود در خاکستر می‌توانست نمک به دست آورد.)

بگذارید انسان از وجود خود لذت ببرد. بگذارید نژاد بشری از هزار و یک راه لذت را بیابد. بگذارید

8482 (9423) Originally, property was the basic institution of self-maintenance, while marriage functioned as the unique institution of self-perpetuation. Although food satisfaction, play, and humor, along with periodic sex indulgence, were means of self-gratification, it remains a fact that the evolving mores have failed to build any distinct institution of self-gratification. And it is due to this failure to evolve specialized techniques of pleasurable enjoyment that all human institutions are so completely shot through with this pleasure pursuit. Property accumulation is becoming an instrument for augmenting all forms of self-gratification, while marriage is often viewed only as a means of pleasure. And this overindulgence, this widely spread pleasure mania, now constitutes the greatest threat that has ever been leveled at the social evolutionary institution of family life, the home.

8483 (9424) The violet race introduced a new and only imperfectly realized characteristic into the experience of humankind — the play instinct coupled with the sense of humor. It was there in measure in the Sangiks and Andonites, but the Adamic strain elevated this primitive propensity into the *potential of pleasure*, a new and glorified form of self-gratification. The basic type of self-gratification, aside from appeasing hunger, is sex gratification, and this form of sensual pleasure was enormously heightened by the blending of the Sangiks and the Andites.

8484 (9425) There is real danger in the combination of restlessness, curiosity, adventure, and pleasure-abandon characteristic of the post-Andite races. The hunger of the soul cannot be satisfied with physical pleasures; the love of home and children is not augmented by the unwise pursuit of pleasure. Though you exhaust the resources of art, color, sound, rhythm, music, and adornment of person, you cannot hope thereby to elevate the soul or to nourish the spirit. Vanity and fashion cannot minister to home building and child culture; pride and rivalry are powerless to enhance the survival qualities of succeeding generations.

8485 (9426) Advancing celestial beings all enjoy rest and the ministry of the reversion directors. All efforts to obtain wholesome diversion and to engage in uplifting play are sound; refreshing sleep, rest, recreation, and all pastimes which prevent the boredom of monotony are worth while. Competitive games, storytelling, and even the taste of good food may serve as forms of self-gratification. (When you use salt to savor food, pause to consider that, for almost a million years, man could obtain salt only by dipping his food in ashes.)

8486 (9431) Let man enjoy himself; let the human race find pleasure in a thousand and one ways; let

نوع بشر تکاملی کلیه اشکال مشروع خشنودی خاطر، میوه‌های تقلائی طولانی رو به بالای بیولوژیک، را کاوش کند. انسان برخی از شادیه‌ها و لذت‌های امروزی خود را کاملاً در اثر تلاش کسب کرده است. اما به هدف مقصد نهایی به خوبی بنگرید! اگر لذت‌ها در نابودی مالکیت، که به نهاد حفظ خود تبدیل شده است، موفق شوند، به راستی انتحاری هستند؛ و اگر خشنودی خاطر موجب فروپاشی ازدواج، زوال زندگی خانوادگی و نابودی خانه، که دست‌آورد عالی تکاملی انسان و تنها امید بقای تمدن می‌باشد، بشود، به راستی یک بهای مرگبار را هزینه کرده است.

[عرضه شده توسط رئیس سرافیم‌های ساکن یورنثیا.]

evolutionary mankind explore all forms of legitimate self-gratification, the fruits of the long upward biologic struggle. Man has well earned some of his present-day joys and pleasures. But look you well to the goal of destiny! Pleasures are indeed suicidal if they succeed in destroying property, which has become the institution of self-maintenance; and self-gratifications have indeed cost a fatal price if they bring about the collapse of marriage, the decadence of family life, and the destruction of the home — man's supreme evolutionary acquirement and civilization's only hope of survival.

^{8487 (9432)} [Presented by the Chief of Seraphim stationed on Urantia.]

مقاله 85. منشأ پرستش

086 ⇨

کتاب یورنشیا

084 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 85

منشأ پرستش

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پرستش سنگها و تپه ها
- 2- پرستش گیاهان و درختان
- 3- پرستش حیوانات
- 4- پرستش عناصر
- 5- پرستش اجرام آسمانی
- 6- پرستش انسان
- 7- یاوران پرستش و خرد

مقدمه مقاله

مذهب بدوی جدا از پیوندهای اخلاقی و سوا از کلیه تأثیرات روحی، یک منشأ بیولوژیک، یک توسعه طبیعی تکاملی داشت. حیوانات بالاتر ترس دارند اما توهم ندارند، و از این رو هیچ مذهبی ندارند. انسان مذاهب بدوی خود را به دلیل ترسهایش و از طریق توهماتش به وجود می آورد.

در تکامل نوع بشر، منتها پیش از آن که ذهن انسان قادر به تدوین مفاهیم پیچیده تر زندگی، اکنون و در آینده، باشد که درخور مذهب نامیده شدن باشند، پرستش در تجلیهای بدوی آن ظاهر می شود. طبیعت مذهب اولیه کاملاً عقلانی بود و تماماً مبتنی بر شرایط هم نشینانه بود. چیزهای پرستشی مجموعاً الهامگرانه بودند. آنها شامل چیزهای مربوط به طبیعت می شدند که قابل دسترسی بودند، و یا در تجربه عادی یورنشاییهای ساده ذهن بدوی بزرگ جلوه می نمودند.

هنگامی که به یکباره مذهب فراتر از پرستش طبیعت تکامل یافت، ریشه هایی از مبدأ روحی به دست آورد، اما با این وجود همیشه تحت تأثیر محیط اجتماعی قرار می گرفت. همینطور که پرستش طبیعت توسعه یافت، انسان تصور نمود که بخشی از کار در دنیای فوق

PAPER 85

THE ORIGINS OF WORSHIP

SECTIONS

Introduction

1. Worship of Stones and Hills
2. Worship of Plants and Trees
3. The Worship of Animals
4. Worship of the Elements
5. Worship of the Heavenly Bodies
6. Worship of Man
7. The Adjutants of Worship and Wisdom

INTRODUCTION

^{8501 (944.1)} PRIMITIVE religion had a biologic origin, a natural evolutionary development, aside from moral associations and apart from all spiritual influences. The higher animals have fears but no illusions, hence no religion. Man creates his primitive religions out of his fears and by means of his illusions.

^{8502 (944.2)} In the evolution of the human species, worship in its primitive manifestations appears long before the mind of man is capable of formulating the more complex concepts of life now and in the hereafter which deserve to be called religion. Early religion was wholly intellectual in nature and was entirely predicated on associational circumstances. The objects of worship were altogether suggestive; they consisted of the things of nature which were close at hand, or which loomed large in the commonplace experience of the simple-minded primitive Urantians.

^{8503 (944.3)} When religion once evolved beyond nature worship, it acquired roots of spirit origin but was nevertheless always conditioned by the social environment. As nature worship developed, man's concepts envisioned a division of labor in the

فانی انجام می‌شود؛ برای دریاچه‌ها، درختان، آبشارها، باران، و صدها پدیده‌ی عادی زمینی دیگر روحهای طبیعت وجود داشتند.

طی دورانهای گوناگون انسان فانی هر چیز را در روی زمین پرستش کرده است، حتی خودش. او همچنین تقریباً هر چیز قابل تصور را در آسمان و زیر سطح زمین پرستیده است. انسان بدوی از تمامی نمودهای قدرت می‌ترسید؛ او هر پدیده‌ی طبیعی را که نمی‌توانست بفهمد می‌پرستید. مشاهده‌ی نیروهای پرتوان طبیعی نظیر طوفانها، سیلها، زمین لرزه‌ها، ریزش کوهها، آتشفشانها، آتش، حرارت، و سرما ذهن در حال توسعه‌ی انسان را به اندازه‌ی زیاد تحت تأثیر قرار می‌داد. چیزهای غیرقابل توضیح زندگی هنوز "اعمال خداوند" و "مشیت اسرارآمیز الهی" نامیده می‌شوند.

supermortal world; there were nature spirits for lakes, trees, waterfalls, rain, and hundreds of other ordinary terrestrial phenomena.

85:04 (944:4) At one time or another mortal man has worshiped everything on the face of the earth, including himself. He has also worshiped about everything imaginable in the sky and beneath the surface of the earth. Primitive man feared all manifestations of power; he worshiped every natural phenomenon he could not comprehend. The observation of powerful natural forces, such as storms, floods, earthquakes, landslides, volcanoes, fire, heat, and cold, greatly impressed the expanding mind of man. The inexplicable things of life are still termed "acts of God" and "mysterious dispensations of Providence."

1- پرستش سنگها و تپه‌ها

اولین چیزی که توسط انسان در حال تکامل مورد پرستش قرار گرفت یک سنگ بود. امروزه مردم کتری جنوب هند هنوز یک سنگ را می‌پرستند، همانطور که قبایل متعدد در شمال هند چنین می‌کنند. یعقوب روی یک سنگ خوابید زیرا آن را مقدس می‌پنداشت؛ او حتی آن را مسح کرد. راحیل تعدادی از سنگهای مقدس را در چادر خویش پنهان نمود.

در ابتدا سنگها به واسطه‌ی طریقی که روی سطح یک کشتزار یا چراگاه به طور بسیار ناگهانی ظاهر می‌شدند انسان اولیه را به صورت یک چیز غیرطبیعی متاثر می‌ساختند. انسانها نتوانستند فرسایش یا نتایج وارونه شدن خاک را به حساب آورند. سنگها همچنین به دلیل شباهت مکررشان به حیوانات مردمان اولیه را به اندازه‌ی زیاد تحت تأثیر قرار می‌دادند. توجه انسان متمن به اشکال متعدد سنگی در کوههایی که به صورت حیوانات و حتی انسانها شباهت بسیار زیاد دارند جلب می‌شود. اما ژرف‌ترین تأثیر از طریق شهاب سنگهایی اعمال می‌شدند که انسانهای بدوی مشاهده می‌کردند با شعله‌ای مهیب از میان اتمسفر شتابان حرکت می‌کنند. شهاب برای انسان اولیه اعجاب‌انگیز بود، و او به آسانی باور می‌داشت که این انوار فروزان نشانگر عبور یک روح در مسیر حرکتش به زمین است. عجیب نیست که انسانها به پرستش چنین پدیده‌هایی کشانیده می‌شدند، به ویژه هنگامی که متعاقباً شهابها را کشف نمودند. و این به تقدیس بیشتر برای تمامی سنگهای دیگر راه برد. در بنگال بسیاری شهاب سنگی را می‌پرستند که در سال 1880 بعد از میلاد مسیح به زمین سقوط کرد.

تمامی قبایل و طایفه‌های دوران باستان سنگهای مقدس خویش را داشتند، و بیشتر مردمان امروزی برای انواع مشخص سنگها — جواهراتشان — درجه‌ای از ستایش را نشان می‌دهند. گروهی متشکل از پنج سنگ در هند مورد تکریم واقع می‌شدند؛ این در یونان خوشه‌ای از سی سنگ بود؛ در میان انسانهای سرخ این معمولاً دایره‌ای از سنگها بود. رومیها هنگامی که به ژوپیتز متوسل می‌شدند همیشه سنگی را به هوا پرتاب می‌کردند. در هند حتی تا امروز یک سنگ می‌تواند به عنوان شاهد مورد استفاده قرار گیرد. در برخی سرزمینها یک سنگ

1. WORSHIP OF STONES AND HILLS

85:11 (944:5) The first object to be worshiped by evolving man was a stone. Today the Kateri people of southern India still worship a stone, as do numerous tribes in northern India. Jacob slept on a stone because he venerated it; he even anointed it. Rachel concealed a number of sacred stones in her tent.

85:12 (944:6) Stones first impressed early man as being out of the ordinary because of the manner in which they would so suddenly appear on the surface of a cultivated field or pasture. Men failed to take into account either erosion or the results of the overturning of soil. Stones also greatly impressed early peoples because of their frequent resemblance to animals. The attention of civilized man is arrested by numerous stone formations in the mountains which so much resemble the faces of animals and even men. But the most profound influence was exerted by meteoric stones which primitive humans beheld hurtling through the atmosphere in flaming grandeur. The shooting star was awesome to early man, and he easily believed that such blazing streaks marked the passage of a spirit on its way to earth. No wonder men were led to worship such phenomena, especially when they subsequently discovered the meteors. And this led to greater reverence for all other stones. In Bengal many worship a meteor which fell to earth in A.D. 1880.

85:13 (945:1) All ancient clans and tribes had their sacred stones, and most modern peoples manifest a degree of veneration for certain types of stones — their jewels. A group of five stones was revered in India; in Greece it was a cluster of thirty; among the red men it was usually a circle of stones. The Romans always threw a stone into the air when invoking Jupiter. In India even to this day a stone can be used as a witness. In some regions a stone may be employed as a talisman of the law,

ممکن است به عنوان یک نیروی جادویی قانون به کار گرفته شود و به واسطه اعتبارش یک متخلف می‌تواند با زور به دادگاه برده شود. اما انسانهای ساده همیشه الوهیت را با یک شیء مراسم پرستشی تعیین هویت نمی‌کنند. چنین بت‌واره‌هایی بسیاری از اوقات سمبل‌های صرف چیز واقعی پرستشی هستند.

انسانهای دوران باستان توجه ویژه‌ای به سوراخ سنگها داشتند. پنداشته می‌شد که چنین سنگهای روزنه‌داری در درمان بیماریها فوق‌العاده مؤثرند. گوشها را برای حمل سنگ سوراخ نمی‌کردند، بلکه در آنها سنگ گذارده می‌شد تا سوراخ گوشها را باز نگاه دارند. حتی در ایام امروز اشخاص خرافی سکه‌ها را سوراخ می‌کنند. در آفریقا بومیان به خاطر بتهای سنگی خود هیاهوی زیادی راه می‌اندازند. در واقع در میان تمامی قبایل و مردمان عقب افتاده سنگها هنوز به طور خرافی مقدس شمرده می‌شوند. پرستش سنگ حتی اکنون در دنیا رایج است. سنگ قبر یک سمبل به جا مانده از تصاویر و بتهایی است که در ارتباط با اعتقاد به اشباح و ارواح همنوعان فوت کرده در سنگ حکاکی می‌شدند.

پرستش تپه به دنبال پرستش سنگ آمد، و اولین تپه‌هایی که مورد تقدیس قرار گرفتند اشکال سنگی بزرگ بودند. به زودی این اعتقاد مرسوم گشت که خدایان ساکن کوهها هستند، لذا زمینهای مرتفع به این دلیل اضافه پرستیده می‌شدند. با گذشت زمان برخی کوهها به برخی خدایان مربوط شدند و از این رو مقدس شمرده می‌شدند. بومیان نادان و خرافی باور داشتند که غارها، به سرزمین مردگان راه می‌برند، با ارواح شرور و دیوهاش، و به عکس کوهها با مفاهیم بعداً تکوین یافته ارواح خوب و خدایان تعیین هویت می‌شدند.

2- پرستش گیاهان و درختان

گیاهان به دلیل شندهای مخدری که از آنها گرفته می‌شد در ابتدا مورد ترس و سپس مورد پرستش واقع شدند. انسان بدوی باور داشت که تخدیر کردن فرد را الهی می‌سازد. اینطور پنداشته می‌شد که چیزی غیرعادی و مقدس پیرامون چنین تجربه‌ای وجود دارد. حتی در دوران امروز الکل همچون "ارواح" شناخته می‌شود.

انسان اولیه به دانه سبز شده با ترس و هراس خرافی می‌نگریست. پولس رسول اولین فردی نبود که از دانه سبز شده درسهای عمیق معنوی بگیرد و اعتقادات مذهبی را مبتنی بر آن سازد.

فرقه‌های درخت پرست در زمره قدیمی‌ترین گروههای مذهبی هستند. تمامی ازدواجهای اولیه زیر درختان برگزار می‌شدند، و هنگامی که زنان بچه می‌خواستند، گاهی اوقات در حالی که با عاطفه زیاد یک درخت تنومند بلوط را در جنگل در آغوش گرفته بودند پیدا می‌شدند. بسیاری از گیاهان و درختان به دلیل نیروهای واقعی یا متصور دارویی‌شان مورد حرمت واقع می‌شدند. انسان بدوی باور داشت که تمامی تأثیرات شیمیایی به سبب فعالیت مستقیم نیروهای فوق طبیعی می‌باشند.

and by its prestige an offender can be haled into court. But simple mortals do not always identify Deity with an object of reverent ceremony. Such fetishes are many times mere symbols of the real object of worship.

^{85:14 (945:2)} The ancients had a peculiar regard for holes in stones. Such porous rocks were supposed to be unusually efficacious in curing diseases. Ears were not perforated to carry stones, but the stones were put in to keep the ear holes open. Even in modern times superstitious persons make holes in coins. In Africa the natives make much ado over their fetish stones. In fact, among all backward tribes and peoples stones are still held in superstitious veneration. Stone worship is even now widespread over the world. The tombstone is a surviving symbol of images and idols which were carved in stone in connection with beliefs in ghosts and the spirits of departed fellow beings.

^{85:15 (945:3)} Hill worship followed stone worship, and the first hills to be venerated were large stone formations. It presently became the custom to believe that the gods inhabited the mountains, so that high elevations of land were worshiped for this additional reason. As time passed, certain mountains were associated with certain gods and therefore became holy. The ignorant and superstitious aborigines believed that caves led to the underworld, with its evil spirits and demons, in contrast with the mountains, which were identified with the later evolving concepts of good spirits and deities.

2. WORSHIP OF PLANTS AND TREES

^{85:21 (945:4)} Plants were first feared and then worshiped because of the intoxicating liquors which were derived therefrom. Primitive man believed that intoxication rendered one divine. There was supposed to be something unusual and sacred about such an experience. Even in modern times alcohol is known as "spirits."

^{85:22 (945:5)} Early man looked upon sprouting grain with dread and superstitious awe. The Apostle Paul was not the first to draw profound spiritual lessons from, and predicate religious beliefs on, the sprouting grain.

^{85:23 (945:6)} The cults of tree worship are among the oldest religious groups. All early marriages were held under the trees, and when women desired children, they would sometimes be found out in the forest affectionately embracing a sturdy oak. Many plants and trees were venerated because of their real or fancied medicinal powers. The savage believed that all chemical effects were due to the direct activity of supernatural forces.

ایده‌های مربوط به ارواح درخت در میان قبایل و نژادهای مختلف به اندازه زیاد فرق می‌کردند. برخی درختان توسط ارواح مهربان مورد سکونت واقع می‌شدند؛ درختان دیگر ارواح فریبکار و بی‌رحم را منزل می‌دادند. فنلاندیها اعتقاد داشتند که بیشتر درختان توسط ارواح مهربان اشغال شده‌اند. مردم سوئیس مدتها به درختان اعتماد نداشتند و اعتقاد داشتند که آنها در بر گیرنده ارواح مکار می‌باشند. ساکنان هند و شرق روسیه ارواح درختان را بی‌رحم می‌پندارند. مردم پاتاگونیا هنوز درختان را می‌پرستند، همانطور که سامیهای اولیه چنین می‌کردند. مدتها بعد از این که عبرانیان از پرستش درختان دست کشیدند، به ستایش خدایان گوناگون خود در بیشهزارها ادامه دادند. روزگاری فرقه درخت حیات به جز در چین در سرتاسر دنیا وجود داشت.

این اعتقاد که آب یا فلزات گرانبهای زیر سطح زمین می‌توانند توسط یک تیر چوبی آب یاب و فلز یاب کشف شوند، یادگاری از فرقه‌های باستانی درخت می‌باشد. تیر می، درخت کریسمس، و کار خرافی ضربه زدن به چوب، برخی از رسوم باستانی پرستش درخت و فرقه‌های درخت دوران بعد را تداوم می‌بخشند.

بسیاری از این آغازین‌ترین اشکال تقدیس طبیعت با تکنیک‌های در حال تکامل آتی پرستش درامیختند، اما آغازین‌ترین انواع پرستش که با یاری ذهن فعال می‌شوند، مدتها پیش از آن که طبیعت مذهبی به تازگی در حال بیداری نوع بشر نسبت به محرک تأثیرات معنوی به طور کامل و اکثش نشان دهد، عمل می‌کردند.

3- پرستش حیوانات

انسان بدوی یک احساس ویژه و همیارانه برای حیوانات بالاتر داشت. نیاکان او با آنها زندگی و حتی جفت‌گیری کرده بودند. در جنوب آسیا در ابتدا باور بر این بود که ارواح انسانها به شکل حیوان به زمین باز می‌گردند. این اعتقاد بقای روال باز هم قدیمی‌تر پرستش حیوانات بود.

انسانهای اولیه به حیوانات به دلیل قدرت و مهارتشان تکریم می‌کردند. آنها تصور می‌کردند که بویایی تیز و چشمان تیزبین برخی از مخلوقات نشانگر هدایت روحی آنها است. طی دوران مختلف تمام حیوانات توسط نژادهای گوناگون پرستیده شده‌اند. در میان چیزهای پرستشی مخلوقاتی وجود داشتند که نیمه انسان و نیمه حیوان به شمار آورده می‌شدند، مثل سینتر و پری دریایی.

عبرانیان تا روزگاران شاه حزقیا مار می‌پرستیدند، و هندوها هنوز روابط دوستانه‌ای با مارهای خانگی خود دارند. پرستش اژدها توسط چینی‌ها یک بقای فرقه‌های مار می‌باشد. خرد مار سمبلی از طب یونانی بود و به عنوان یک نشان توسط پزشکان امروزی هنوز به کار گرفته می‌شود. هنر افسون مار از روزگاران جادوگران زن فرقه مار دوست به امروز رسیده است. آنها در نتیجه مار گزیدگی‌های روزانه مصون شدند، و در واقع نسبت به زهر معنادان واقعی شدند و بدون این سم نمی‌توانستند با هم سازگاری داشته باشند.

85:24 (945:7) Ideas about tree spirits varied greatly among different tribes and races. Some trees were indwelt by kindly spirits; others harbored the deceptive and cruel. The Finns believed that most trees were occupied by kind spirits. The Swiss long mistrusted the trees, believing they contained tricky spirits. The inhabitants of India and eastern Russia regard the tree spirits as being cruel. The Patagonians still worship trees, as did the early Semites. Long after the Hebrews ceased tree worship, they continued to venerate their various deities in the groves. Except in China, there once existed a universal cult of the *tree of life*.

85:25 (946:1) The belief that water or precious metals beneath the earth's surface can be detected by a wooden divining rod is a relic of the ancient tree cults. The Maypole, the Christmas tree, and the superstitious practice of rapping on wood perpetuate certain of the ancient customs of tree worship and the later-day tree cults.

85:26 (946:2) Many of these earliest forms of nature veneration became blended with the later evolving techniques of worship, but the earliest mind-adjutant-activated types of worship were functioning long before the newly awakening religious nature of mankind became fully responsive to the stimulus of spiritual influences.

3. THE WORSHIP OF ANIMALS

85:31 (946:3) Primitive man had a peculiar and fellow feeling for the higher animals. His ancestors had lived with them and even mated with them. In southern Asia it was early believed that the souls of men came back to earth in animal form. This belief was a survival of the still earlier practice of worshipping animals.

85:32 (946:4) Early men revered the animals for their power and their cunning. They thought the keen scent and the farseeing eyes of certain creatures betokened spirit guidance. The animals have all been worshiped by one race or another at one time or another. Among such objects of worship were creatures that were regarded as half human and half animal, such as centaurs and mermaids.

85:33 (946:5) The Hebrews worshiped serpents down to the days of King Hezekiah, and the Hindus still maintain friendly relations with their house snakes. The Chinese worship of the dragon is a survival of the snake cults. The wisdom of the serpent was a symbol of Greek medicine and is still employed as an emblem by modern physicians. The art of snake charming has been handed down from the days of the female shamans of the *snake love cult*, who, as the result of daily snake bites, became immune, in fact, became genuine venom addicts and could not get along without this poison.

پرستش حشرات و سایر حیوانات به وسیله تفهیم اشتباه اصل طلایی در دوران بعد — با دیگران (هر شکل از حیات) همان کار را بکنید که با شما می‌شود — رواج یافت. مردم دوران باستان زمانی اعتقاد داشتند که تمامی باده‌ها به وسیله بالهای پرندگان ایجاد می‌شوند و از این رو، هم از تمامی مخلوقات بالدار می‌ترسیدند و هم آنها را می‌پرستیدند. مردم اولیه اسکانندیناوی تصور می‌کردند که خسوف و کسوف به وسیله گرگی که قسمتی از خورشید یا ماه را بلعیده است موجب می‌شود. هندوها اغلب ویشنو را با یک سر اسب نشان می‌دهند. بسیاری اوقات یک سمبل حیوانی نمایانگر یک خدای فراموش شده و یا یک فرقه از میان رفته می‌باشد. از همان اوایل در مذهب تکاملی بره حیوان نمادین قربانی و کیوتر سمبل صلح و عشق گردید.

در مذهب، نمادگرایی ممکن است خوب یا بد باشد، درست تا حدی که سمبل جایگزین ایده اولیه پرستشی شود یا نشود. و نمادگرایی نباید با بت پرستی مستقیم که در آن شی مادی به طور مستقیم و در عمل پرستش می‌شود، اشتباه شود.

4- پرستش عناصر

نوع بشر زمین، هوا، آب، و آتش را پرستش کرده است. نژادهای بدوی چشمه‌ها را تقدیس نموده و رودخانه‌ها را می‌پرستیدند. حتی اکنون در مغولستان یک فرقه با نفوذ رودخانه در حال رشد و شکوفایی است. در بابل غسل تعمید یک مراسم مذهبی شد، و یونانیها آیین حمام سالانه را انجام می‌دادند. این برای مردم باستان آسان بود که تصور کنند ارواح در چشمه‌های فوار، آبشارهای جوشان، رودخانه‌های جاری، و سیلابهای خروشان زندگی می‌کنند. آبهای در حال حرکت این اذهان ساده را با اعتقادات جان بخشی روحی و نیروی فوق طبیعی به طور آشکار تحت تأثیر قرار می‌دادند. گاهی اوقات از یاری رسانیدن به یک انسان در حال غرق شدن، به دلیل ترس از ناخشنود ساختن یک خدای رودخانه، امتناع می‌شد.

بسیاری چیزها و رویدادهای متعدد برای مردمان گوناگون در اعصار مختلف به صورت محرک مذهبی عمل کرده‌اند. هنوز رنگین کمان توسط بسیاری از قبایل تپه‌های هندوستان پرستش می‌شود. در هندوستان و آفریقا، هر دو، تصور می‌شود که رنگین کمان یک مار غول‌آسای آسمانی است. عبرانیان و مسیحیان به آن به صورت "رنگین کمان موعود" می‌نگرند. به همین ترتیب، تأثیراتی که در قسمتی از دنیا سودمند تلقی می‌شوند ممکن است در سرزمینهای دیگر شرورانه به شمار آورده شوند. در آمریکای جنوبی باد شرق یک خدا می‌باشد، زیرا باران می‌آورد؛ آن در هند یک اهریمن است، زیرا گرد و خاک می‌آورد و موجب خشکسالی می‌شود. صحرانگردان دوران باستان باور داشتند که گردبادهای شنی را یک روح طبیعت ایجاد می‌کند، و حتی در ایام موسی اعتقاد به ارواح طبیعت آنقدر قوی بود که تداوم آنها را در الهیات عبرانی به صورت فرشتگان آتش، آب، و هوا تضمین نمود.

ابرها، باران، و تگرگ همگی توسط قبایل بدوی متعدد و توسط بسیاری از فرقه‌های اولیه طبیعت پرست مورد ترس و پرستش واقع شده‌اند. تندبادها با رعد و برق

^{85:34 (946:9)} The worship of insects and other animals was promoted by a later misinterpretation of the golden rule — doing to others (every form of life) as you would be done by. The ancients once believed that all winds were produced by the wings of birds and therefore both feared and worshiped all winged creatures. The early Nordics thought that eclipses were caused by a wolf that devoured a portion of the sun or moon. The Hindus often show Vishnu with a horse's head. Many times an animal symbol stands for a forgotten god or a vanished cult. Early in evolutionary religion the lamb became the typical sacrificial animal and the dove the symbol of peace and love.

^{85:35 (946:7)} In religion, symbolism may be either good or bad just to the extent that the symbol does or does not displace the original worshipful idea. And symbolism must not be confused with direct idolatry wherein the material object is directly and actually worshiped.

4. WORSHIP OF THE ELEMENTS

^{85:4.1 (946:8)} Mankind has worshiped earth, air, water, and fire. The primitive races venerated springs and worshiped rivers. Even now in Mongolia there flourishes an influential river cult. Baptism became a religious ceremonial in Babylon, and the Creeks practiced the annual ritual bath. It was easy for the ancients to imagine that the spirits dwelt in the bubbling springs, gushing fountains, flowing rivers, and raging torrents. Moving waters vividly impressed these simple minds with beliefs of spirit animation and supernatural power. Sometimes a drowning man would be refused succor for fear of offending some river god.

^{85:4.2 (947:1)} Many things and numerous events have functioned as religious stimuli to different peoples in different ages. A rainbow is yet worshiped by many of the hill tribes of India. In both India and Africa the rainbow is thought to be a gigantic celestial snake; Hebrews and Christians regard it as "the bow of promise." Likewise, influences regarded as beneficent in one part of the world may be looked upon as malignant in other regions. The east wind is a god in South America, for it brings rain; in India it is a devil because it brings dust and causes drought. The ancient Bedouins believed that a nature spirit produced the sand whirls, and even in the times of Moses belief in nature spirits was strong enough to insure their perpetuation in Hebrew theology as angels of fire, water, and air.

^{85:4.3 (947:2)} Clouds, rain, and hail have all been feared and worshiped by numerous primitive tribes and by many of the early nature cults. Windstorms with thunder and lightning overawed early man. He was

انسان اولیه را سخت مرعوب می‌ساختند. او آنقدر تحت تأثیر این اختلالات عنصری قرار می‌گرفت که رعد را صدای یک خدای خشمگین می‌پنداشت. پرستش آتش و ترس از آذرخش به هم مربوط بودند و در میان بسیاری از گروه‌های اولیه رایج بودند.

در اذهان انسانهای بدوی وحشت زده آتش با سحر و جادو درآمیخته بود. یک هواخواه شعبده بازی یک نتیجه تصادفی مثبت را در کاربرد فرمولهای جادویی خود به روشنی به خاطر می‌آورد، در حالی که چندین مورد از نتایج منفی، شکستهای آشکار، را با بی‌اعتنایی فراموش می‌کند. در ایران تقدیس آتش به اوج خود رسید و در آنجا برای مدتی طولانی دوام داشت. برخی قبایل آتش را به عنوان خود الوهیت می‌پرستیدند؛ دیگران آن را به عنوان سمبل شعلهور روح تزکیه کننده و منزه ساز خدایان مقدس خود تکریم می‌کردند. دختران بالکره و ستا مسئول مراقبت از آتشیهای مقدس بودند، و در قرن بیستم شمعه‌ها هنوز به عنوان بخشی از آیین بسیاری از مراسم مذهبی می‌سوزند.

5- پرستش اجرام آسمانی

پرستش تخته سنگها، تپه‌ها، درختان، و حیوانات از طریق تقدیس هراسناک عناصر به طور طبیعی به خداسازی خورشید، ماه، و ستارگان تکامل یافت. در هندوستان و جاهای دیگر ستارگان به صورت روانهای جلال یافته انسانهای بزرگی به شمار آورده می‌شدند که از زندگی در جسم عزیمت کرده بودند. فرقه‌گرایان کلدانی ستاره پرست خود را فرزندان آسمان پدر و زمین مادر می‌انگاشتند.

پرستش ماه پیش از پرستش خورشید انجام شد. تقدیس ماه در طول عصر شکار در اوج خود بود، در حالی که پرستش خورشید مراسم اصلی مذهبی اعصار متعاقب کشاورزی گردید. پرستش خورشید در ابتدا ریشه گسترده‌ای در هند گرفت، و در آنجا برای طولانی‌ترین مدت دوام آورد. در ایران تقدیس خورشید موجب ظهور فرقه بعدی میترا پرستی گردید. در میان بسیاری از مردمان خورشید به صورت نیای پادشاهان آنها تلقی می‌شد. کلدانیها خورشید را در مرکز "هفت دایره جهان" قرار دادند. تمدنهای بعدی از طریق دادن نام خورشید به اولین روز هفته آن را ارج نهادند.

چنین پنداشته می‌شد که خدای خورشید پدر اسرارآمیز پسران از بالکره به دنیا آمده سرنوشته است که به تصور آنها گهگاه به عنوان ناجی بر نژادهای برگزیده اعطا می‌شوند. این نوزادان فوق طبیعی همیشه روی یک رودخانه مقدس به حالت شناور رها می‌شدند تا به طریقه‌ای خارق‌العاده نجات داده شوند، و بعد از آن بزرگ می‌شدند تا شخصیت‌های معجزمگر و نجات دهنده مردمان خود شوند.

6- پرستش انسان

بعد از پرستش هر چیز دیگر روی سطح زمین و در آسمان بالا، انسان در ارج نهادن به خود با چنین عشق آمیخته با احترامی درنگ نکرده است. انسان بدوی ساده

so impressed with these elemental disturbances that thunder was regarded as the voice of an angry god. The worship of fire and the fear of lightning were linked together and were widespread among many early groups.

85:4.4 (947.3) Fire was mixed up with magic in the minds of primitive fear-ridden mortals. A devotee of magic will vividly remember one positive chance result in the practice of his magic formulas, while he nonchalantly forgets a score of negative results, out-and-out failures. Fire reverence reached its height in Persia, where it long persisted. Some tribes worshiped fire as a deity itself; others revered it as the flaming symbol of the purifying and purging spirit of their venerated deities. Vestal virgins were charged with the duty of watching sacred fires, and in the twentieth century candles still burn as a part of the ritual of many religious services.

5. WORSHIP OF THE HEAVENLY BODIES

85:5.1 (947.4) The worship of rocks, hills, trees, and animals naturally developed up through fearful veneration of the elements to the deification of the sun, moon, and stars. In India and elsewhere the stars were regarded as the glorified souls of great men who had departed from the life in the flesh. The Chaldean star cultists considered themselves to be the children of the sky father and the earth mother.

85:5.2 (947.5) Moon worship preceded sun worship. Veneration of the moon was at its height during the hunting era, while sun worship became the chief religious ceremony of the subsequent agricultural ages. Solar worship first took extensive root in India, and there it persisted the longest. In Persia sun veneration gave rise to the later Mithraic cult. Among many peoples the sun was regarded as the ancestor of their kings. The Chaldeans put the sun in the center of "the seven circles of the universe." Later civilizations honored the sun by giving its name to the first day of the week.

85:5.3 (947.6) The sun god was supposed to be the mystic father of the virgin-born sons of destiny who ever and anon were thought to be bestowed as saviors upon favored races. These supernatural infants were always put adrift upon some sacred river to be rescued in an extraordinary manner, after which they would grow up to become miraculous personalities and the deliverers of their peoples.

6. WORSHIP OF MAN

85:6.1 (948.1) Having worshiped everything else on the face of the earth and in the heavens above, man has not hesitated to honor himself with such

ذهن هیچ تمایز روشنی بین چهارپایان، انسانها، و خدایان قائل نمی‌شود.

انسان اولیه تمامی اشخاص غیر عادی را به صورت ابرانسان تلقی می‌کرد، و آنقدر از چنین موجوداتی می‌ترسید که به آنها با ترس توأم با تقدیس می‌نگریست. او تا درجه‌ای عملاً آنها را پرستش می‌کرد. حتی داشتن دوقلوها به صورت خوشبختی زیاد و یا بداقبالی زیاد تلقی می‌شد. آدمهای مجنون، مبتلایان به صرع، و عقب افتاده‌ها توسط هموعائشان که دارای ذهن نرمال بودند و باور داشتند خدایان در درون این موجودات غیر عادی زندگی می‌کنند، اغلب پرستش می‌شدند. کاهنان، پادشاهان، و پیامبران پرستش می‌شدند؛ انسانهای مقدس دوران باستان به صورت کسانی که توسط خدایان الهام یافته‌اند مورد نگرش واقع می‌شدند.

رئیسان قبایل می‌مردند و در زمره خدایان شمرده می‌شدند. بعدها، روانهای برجسته‌ای که فوت می‌کردند مقدس تلقی می‌شدند. تکامل یاری نشده هرگز موجب به وجود آمدن خدایانی که بالاتر از ارواح جلال یافته، ستوده، و تکامل یافته انسانهای مرده باشند نشد. در تکامل اولیه مذهب خدایان خود را به وجود می‌آورد. در جریان آشکارسازی الهی خدایان مذهب را فرموله می‌کنند. مذهب تکاملی خدایان خود را شبیه و همانند انسان فانی خلق می‌کند. مذهب آشکار شده الهی در صدد تکامل و دگرگونی انسان فانی به شباهت و همانندی خداوند است.

خدایان روحی، که تصور می‌شود از منشأ بشری هستند، باید از خدایان طبیعت تمیز داده شوند، زیرا پرستش طبیعت خدایان گوناگونی به وجود آورد — ارواح طبیعت به موقعیت خدایان ارتقا داده شدند. فرقه‌های طبیعت پرست در کنار فرقه‌های روح پرست که بعدها ظهور یافتند به رشد خود ادامه دادند، و هر کدام روی دیگری تأثیر گذاشتند. بسیاری از سیستمهای مذهبی یک برداشت دوگانه را از الوهیت پذیرا شدند، خدایان مربوط به طبیعت و خدایان روحی. در برخی الهیات این مفاهیم به صورت سردرگم کننده‌ای در هم گره خورده‌اند، چنان که به وسیلهٔ ثر، یک قهرمان روحی که ایجاد کنندهٔ آذرخش نیز بود، تصویر می‌شود.

اما پرستش انسان توسط انسان هنگامی به اوج خود رسید که حکمرانان دنیوی چنین تقدیسی را به زیر سلطه‌گان خود فرمان دادند، و برای تحقق بخشیدن چنین حکمی ادعا کردند که از الوهیت نزول کرده‌اند.

7- یاوران پرستش و خرد

ممکن است به نظر رسد که پرستش طبیعت به طور طبیعی و خود انگیزه در اذهان مردان و زنان بدوی به وجود آمده است، و چنین است؛ اما در همین اذهان بدوی، ششمین روح یاور، که به عنوان یک تأثیر هدایت کنندهٔ این مرحله از تکامل بشر به این مردمان اعطا شده بود، در تمامی این دوران عمل می‌کرد. و این روح میل پرستش را در نوع بشر، صرف نظر از آن که اولین تجلیهای آن چقدر بدوی می‌بودند، به طور مداوم برمی‌انگیخت. روح پرستش، به رغم این که ترس حیوانی موجب برانگیختن ابراز پرستشگرانه می‌گردید، و این که کاربرد اولیهٔ آن روی اشیاء مربوط به طبیعت

adoration. The simple-minded savage makes no clear distinction between beasts, men, and gods.

856.2 (948.2) Early man regarded all unusual persons as superhuman, and he so feared such beings as to hold them in reverential awe; to some degree he literally worshiped them. Even having twins was regarded as being either very lucky or very unlucky. Lunatics, epileptics, and the feeble-minded were often worshiped by their normal-minded fellows, who believed that such abnormal beings were indwelt by the gods. Priests, kings, and prophets were worshiped; the holy men of old were looked upon as inspired by the deities.

856.3 (948.3) Tribal chiefs died and were *deified*. Later, distinguished souls passed on and were *sainted*. Unaided evolution never originated gods higher than the glorified, exalted, and evolved spirits of deceased humans. In early evolution religion creates its own gods. In the course of revelation the Gods formulate religion. Evolutionary religion creates its gods in the image and likeness of mortal man; revelatory religion seeks to evolve and transform mortal man into the image and likeness of God.

856.4 (948.4) The ghost gods, who are of supposed human origin, should be distinguished from the nature gods, for nature worship did evolve a pantheon — nature spirits elevated to the position of gods. The nature cults continued to develop along with the later appearing ghost cults, and each exerted an influence upon the other. Many religious systems embraced a dual concept of deity, nature gods and ghost gods; in some theologies these concepts are confusingly intertwined, as is illustrated by Thor, a ghost hero who was also master of the lightning.

856.5 (948.5) But the worship of man by man reached its height when temporal rulers commanded such veneration from their subjects and, in substantiation of such demands, claimed to have descended from deity.

7. THE ADJUTANTS OF WORSHIP AND WISDOM

857.1 (948.6) Nature worship may seem to have arisen naturally and spontaneously in the minds of primitive men and women, and so it did; but there was operating all this time in these same primitive minds the sixth adjutant spirit, which had been bestowed upon these peoples as a directing influence of this phase of human evolution. And this spirit was constantly stimulating the worship urge of the human species, no matter how primitive its first manifestations might be. The spirit of worship gave definite origin to the human impulse to worship,

متمركز بود، قطعاً موجب پیدایش میل بشری به پرستش شد.

شما باید به خاطر داشته باشید که در کل توسعه تکاملی احساس، نه اندیشه، تأثیر هدایت کننده و کنترل کننده بود. برای ذهن بدوی تفاوت اندکی میان ترسیدن، اجتناب کردن، ارج نهادن، و پرستیدن وجود دارد.

هنگامی که میل به پرستش از طریق خرد — تفکر ژرف اندیشانه و تجربی — پند داده شده و مورد رهنمون واقع شود، در آن هنگام شروع به متحول شدن به سوی پدیده مذهب واقعی می‌کند. هنگامی که هفتمین روح یاور، روح خرد، به خدمت مؤثر روحانی دست می‌یابد، در آن هنگام انسان در پرستش شروع به رویگردانی از طبیعت و چیزهای طبیعی و رو آوردن به خدای طبیعت و آفریننده جاودان تمامی چیزهای طبیعی می‌کند.

[عرضه شده توسط یک ستاره تابناک عصر نیبادن.]

notwithstanding that animal fear motivated the expression of worshipfulness, and that its early practice became centered upon objects of nature.

857.2 (948.7) You must remember that feeling, not thinking, was the guiding and controlling influence in all evolutionary development. To the primitive mind there is little difference between fearing, shunning, honoring, and worshiping.

857.3 (948.8) When the worship urge is admonished and directed by wisdom — meditative and experiential thinking — it then begins to develop into the phenomenon of real religion. When the seventh adjutant spirit, the spirit of wisdom, achieves effective ministration, then in worship man begins to turn away from nature and natural objects to the God of nature and to the eternal Creator of all things natural.

857.4 (948.1) [Presented by a Brilliant Evening Star of Nebadon.]

مقاله 86. تکامل اولیه مذهب

087 ⇨

کتاب یورنشیا

085 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 86

تکامل اولیه مذهب

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- شانس: خوش اقبالی و بد اقبالی
- 2- تجلی یافتن شانس
- 3- مرگ — چیز غیرقابل توضیح
- 4- مفهوم بقا پس از مرگ
- 5- مفهوم روان شبح گونه
- 6- محیط روح شبح گونه
- 7- عملکرد مذهب بدوی

مقدمه مقاله

تکامل مذهب از میل پیشین و بدوی به پرستش به آشکارسازی الهی وابسته نیست. کارکرد نرمال ذهن بشر تحت نفوذ هدایت کننده ششمین و هفتمین یاور ذهنی اعطای جهانی روحی کاملاً کافی است که چنین تکوینی را تضمین نماید.

به تدریج که طبیعت در ضمیر خودآگاه بشر شخصی، روحی، و نهایتاً الهی شد، آغازین ترس پیش مذهب انسان از نیروهای طبیعت به تدریج مذهبی گشت. لذا نوع بدوی مذهب یک پیامد طبیعی بیولوژیک تحرک روانی اذهان در حال تکامل حیوانی، بعد از این که چنین اذهانی به یکباره مفاهیم ماوراءالطبیعه را در سر پرورانده بودند، بود.

1- شانس: خوش اقبالی و بد اقبالی

جدا از میل طبیعی به پرستش، ریشه‌های اولیه مذهب آغازین تکاملی در تجارب بشری پیرامون شانس — به اصطلاح اقبال، رخدادهای عادی — بودند. انسان بدوی یک شکارچی خوراک بود. نتایج شکار باید پیوسته متفاوت باشد، و این امر قطعاً موجب آن تجاربی می‌شود

PAPER 86

EARLY EVOLUTION OF RELIGION

SECTIONS

Introduction

1. Chance: Good Luck and Bad Luck
2. The Personification of Chance
3. Death — The Inexplicable
4. The Death-Survival Concept
5. The Ghost-Soul Concept
6. The Ghost-Spirit Environment
7. The Function of Primitive Religion

INTRODUCTION

^{860.1 (950.1)} THE evolution of religion from the preceding and primitive worship urge is not dependent on revelation. The normal functioning of the human mind under the directive influence of the sixth and seventh mind-adjutants of universal spirit bestowal is wholly sufficient to insure such development.

^{860.2 (950.2)} Man's earliest prereligious fear of the forces of nature gradually became religious as nature became personalized, spiritized, and eventually deified in human consciousness. Religion of a primitive type was therefore a natural biologic consequence of the psychologic inertia of evolving animal minds after such minds had once entertained concepts of the supernatural.

1. CHANCE: GOOD LUCK AND BAD LUCK

^{861.1 (950.3)} Aside from the natural worship urge, early evolutionary religion had its roots of origin in the human experiences of chance — so-called luck, commonplace happenings. Primitive man was a food hunter. The results of hunting must ever vary,

که انسان به عنوان خوش اقبال و بد اقبال تعبیر می‌کند. بدبختی عامل بزرگی در زندگی مردان و زنان بود که مداوماً در لبه ناهموار یک وجود پرمخاطره و به ستوه آمده زندگی می‌کردند.

افق محدود عقلانی انسان بدوی چنان توجه را روی شانس متمرکز می‌کند که در زندگی او خوش اقبال یک عامل پابرجا می‌شود. مردم بدوی یورنیشیا برای بودن تقلا می‌کردند، نه برای سطح زندگی. آنها زندگی مخاطره‌آمیزی داشتند که در آن شانس نقش مهمی بازی می‌کرد. ترس دائم از ناشناخته‌ها و بلایای نادیدنی به صورت یک ابر نومی‌ی برفراز این انسانهای بدوی معلق بود، و هر لذتی را به طور مؤثر تحت‌الشعاع قرار می‌داد. آنها از انجام کاری که بد اقبال بی‌آورد در دله‌ه دائم زندگی می‌کردند. انسانهای خرافی بدوی همیشه از وقوع یک خوش اقبال واهمه داشتند. آنها به این نیک بختی به صورت یک پیش درآمد قطعی بلا می‌نگریستند.

این ترس پیوسته موجود از بد اقبالی فلج کننده بود. وقتی که آدم می‌تواند بی‌هدف حرکت کند و با خوش اقبالی مواجه شود — چیزی برای هیچ چیز — چرا باید سخت کار کرد و بد اقبالی آورد — هیچ چیز برای چیزی؟ انسانهای بی‌فکر خوش اقبال را فراموش می‌کنند — قدر آن را ندارند — اما بد اقبال را به طور دردآور به خاطر می‌سپارند.

انسان اولیه در عدم اطمینان و در ترس دائم از شانس — بد اقبال — زندگی می‌کرد. زندگی یک بازی هیجان انگیز وابسته به شانس بود؛ هستی یک قمار بود. جای تعجب نیست که مردم بخشاً متمدن هنوز به شانس باور دارند و نسبت به قمار تمایل مداوم نشان می‌دهند. انسان بدوی بین دو دلبستگی قوی متناوباً جا عوض می‌کرد: اشتیاق وافر به کسب چیزی در ازای هیچ چیز و ترس از کسب هیچ چیز در ازای چیزی. و این قمار وجود، علاقه اصلی و بالاترین شیفتگی ذهن بدوی اولیه بود.

گلهداران دوران بعد همان دیدگاههای شانس و اقبال را داشتند، در حالی که کشاورزان دوران باز هم بعد به طور فزاینده آگاه بودند که محصولات کشاورزی از بسیاری چیزها که انسان کنترل کمی روی آنها داشت و یا اصلاً نداشت فوراً تأثیر می‌پذیرفتند. کشاورز خود را قربانی خشکسالی، سیل، تگرگ، طوفان، آفت، و بیماریهای گیاهی، و نیز گرما و سرما می‌یافت. و چون تمامی این تأثیرات طبیعی بر بهروزی فردی تأثیر می‌گذاشتند، به آنها به صورت خوش اقبال یا بد اقبال نگریسته می‌شد.

این تصور شانس و اقبال بر فلسفه تمامی مردمان دوران باستان شدیداً سایه افکنده بود. حتی در ایام اخیر پیرامون خرد سلیمان گفته شده است: "من بازگشتم و دیدم که همیشه سریع‌ترین دونده برنده نمی‌شود، و قویترین سرباز در جنگ پیروز نمی‌شود. اشخاص دانا همیشه شکمشان سیر نمی‌شود، و عاقلان همیشه به ثروت و نعمت نمی‌رسند، و افراد ماهر همیشه مورد عنایت قرار نمی‌گیرند؛ بلکه همه چیز به قسمت و شانس بستگی دارد. زیرا انسان تقدیر خود را نمی‌داند. همانطور که ماهیان در یک تور بلا گرفتار می‌شوند، و پرندگان به دام می‌افتند، فرزندان انسان نیز وقتی که انتظارش را ندارند در دام بلا گرفتار می‌گردند."

and this gives certain origin to those experiences which man interprets as *good luck* and *bad luck*. Mischance was a great factor in the lives of men and women who lived constantly on the ragged edge of a precarious and harassed existence.

861.2 (960.4) The limited intellectual horizon of the savage so concentrates the attention upon chance that luck becomes a constant factor in his life. Primitive Urantians struggled for existence, not for a standard of living; they lived lives of peril in which chance played an important role. The constant dread of unknown and unseen calamity hung over these savages as a cloud of despair which effectively eclipsed every pleasure; they lived in constant dread of doing something that would bring bad luck. Superstitious savages always feared a run of good luck; they viewed such good fortune as a certain harbinger of calamity.

861.3 (960.5) This ever-present dread of bad luck was paralyzing. Why work hard and reap bad luck — nothing for something — when one might drift along and encounter good luck — something for nothing? Unthinking men forget good luck — take it for granted — but they painfully remember bad luck.

861.4 (960.6) Early man lived in uncertainty and in constant fear of chance — bad luck. Life was an exciting game of chance; existence was a gamble. It is no wonder that partially civilized people still believe in chance and evince lingering predispositions to gambling. Primitive man alternated between two potent interests: the passion of getting something for nothing and the fear of getting nothing for something. And this gamble of existence was the main interest and the supreme fascination of the early savage mind.

861.5 (961.1) The later herders held the same views of chance and luck, while the still later agriculturists were increasingly conscious that crops were immediately influenced by many things over which man had little or no control. The farmer found himself the victim of drought, floods, hail, storms, pests, and plant diseases, as well as heat and cold. And as all of these natural influences affected individual prosperity, they were regarded as good luck or bad luck.

861.6 (961.2) This notion of chance and luck strongly pervaded the philosophy of all ancient peoples. Even in recent times in the Wisdom of Solomon it is said: "I returned and saw that the race is not to the swift, nor the battle to the strong, neither bread to the wise, nor riches to men of understanding, nor favor to men of skill; but fate and chance befall them all. For man knows not his fate; as fishes are taken in an evil net, and as birds are caught in a snare, so are the sons of men snared in an evil time when it falls suddenly upon them."

2- تجلی یافتن شانس

اضطراب یک وضعیت طبیعی ذهن انسان بدوی بود. هنگامی که مردان و زنان قربانی اضطراب زیاده از حد می‌شوند، آنها صرفاً به وضعیت طبیعی نیاکان بسیار دور خود بازگشت می‌کنند؛ و هنگامی که اضطراب در واقع دردناک می‌شود، مانع فعالیت می‌شود و به طور پیوسته موجب تغییرات تکاملی و سازگاریهای بیولوژیکی می‌شود. درد و رنج برای تکامل تدریجی ضروری است.

تقلاً برای زندگی آنقدر دردناک است که برخی قبایل عقب افتاده حتی به خاطر هر طلوع جدید خورشید هنوز می‌نالند و زاری می‌کنند. انسان بدوی مداوماً می‌پرسید: "چه کسی مرا شکنجه می‌دهد؟" او چون یک منبع مادی برای درد و رنج خود نمی‌یافت، به یک توضیح روحی اکتفا می‌کرد. و بدین ترتیب به واسطه ترس از چیزهای اسرارآمیز، وحشت از نادیدنیها، و هراس از ناشناخته‌ها مذهب متولد گشت. از این رو ترس از طبیعت عاملی در تقلا برای وجود گشت، ابتدا به دلیل شانس و سپس به دلیل چیزهای اسرارآمیز.

ذهن بدوی منطقی بود اما برای همنشینی هوشمند از ایده‌های اندکی برخوردار بود. ذهن انسان بدوی آموزش ندیده و کاملاً فاقد پیچیدگی بود. اگر حادثه‌ای به دنبال دیگری می‌آمد، انسان بدوی آنها را علت و معلول می‌پنداشت. آنچه که انسان متمن خرافه می‌انگارد، در انسان بدوی فقط نادانی محض بود. نوع بشر به کندی فرا گرفته است که لزوماً هیچ رابطه‌ای میان مقاصد و نتایج وجود ندارد. موجودات بشری فقط به تازگی شروع به درک این امر کرده‌اند که واکنشهای وجود بین اعمال و پیامدهای آنها پدیدار می‌شوند. انسان بدوی تلاش می‌کند هر چیز غیرملموس و انتزاعی را جسمیت بخشد، و بدین ترتیب طبیعت و شانس هر دو به شکل اشباح — ارواح — و بعدها به صورت خدایان شخصیت می‌یابند.

انسان به طور طبیعی متمایل است آن چیزی را باور کند که برای خود بهترین می‌پندارد، آن چیزی را که فوراً یا در آینده به نفع خود می‌داند؛ نفع شخصی منطق را به اندازه زیاد تحت الشعاع قرار می‌دهد. تفاوت میان اذهان انسانهای بدوی و انسانهای متمن بیشتر در محتوی است تا طبیعت، و در درجه است تا کیفیت.

اما نسبت دادن مداوم چیزهایی که درک آنها دشوار است به علل فوق طبیعی، چیزی کمتر از یک راه تبتلانه و راحت اجتناب از کلیه اشکال کار سخت عقلانی نیست. خوش اقبالی صرفاً واژه‌ای است که برای پوشش چیز غیرقابل توضیح در هر عصر از وجود بشری ابداع شده است، و به آن پدیده‌هایی تخصیص داده می‌شود که انسانها قادر یا مایل به فهم آن نیستند. شانس واژه‌ای است که نشانگر این است که انسان نادان‌تر یا تن‌آستر از آن است که علتها را مشخص سازد. انسانها یک رخداد طبیعی را فقط هنگامی به صورت یک حادثه یا به عنوان یک بد اقبالی به شمار می‌آورند که فاقد کنجکاو و تخیل هستند، هنگامی که نژادها فاقد پیشقدمی و ماجراجویی می‌باشند. اکتشاف پدیده‌های زندگی دیر یا زود اعتقاد انسان را به شانس، خوش اقبالی، و به اصطلاح حوادث از میان می‌برد، و جای آن را یک جهان قانونمند و منظم که در آن علت‌های معین بر تمامی معلولها مقدم واقع می‌شوند می‌گیرد. بدین ترتیب ترس از وجود جای خود

2. THE PERSONIFICATION OF CHANCE

^{8621 (951.3)} Anxiety was a natural state of the savage mind. When men and women fall victims to excessive anxiety, they are simply reverting to the natural estate of their far-distant ancestors; and when anxiety becomes actually painful, it inhibits activity and unfailingly institutes evolutionary changes and biologic adaptations. Pain and suffering are essential to progressive evolution.

^{8622 (951.4)} The struggle for life is so painful that certain backward tribes even yet howl and lament over each new sunrise. Primitive man constantly asked, "Who is tormenting me?" Not finding a material source for his miseries, he settled upon a spirit explanation. And so was religion born of the fear of the mysterious, the awe of the unseen, and the dread of the unknown. Nature fear thus became a factor in the struggle for existence first because of chance and then because of mystery.

^{8623 (951.5)} The primitive mind was logical but contained few ideas for intelligent association; the savage mind was uneducated, wholly unsophisticated. If one event followed another, the savage considered them to be cause and effect. What civilized man regards as superstition was just plain ignorance in the savage. Mankind has been slow to learn that there is not necessarily any relationship between purposes and results. Human beings are only just beginning to realize that the reactions of existence appear between acts and their consequences. The savage strives to personalize everything intangible and abstract, and thus both nature and chance become personalized as ghosts — spirits — and later on as gods.

^{8624 (951.6)} Man naturally tends to believe that which he deems best for him, that which is in his immediate or remote interest; self-interest largely obscures logic. The difference between the minds of savage and civilized men is more one of content than of nature, of degree rather than of quality.

^{8625 (951.7)} But to continue to ascribe things difficult of comprehension to supernatural causes is nothing less than a lazy and convenient way of avoiding all forms of intellectual hard work. Luck is merely a term coined to cover the inexplicable in any age of human existence; it designates those phenomena which men are unable or unwilling to penetrate. Chance is a word which signifies that man is too ignorant or too indolent to determine causes. Men regard a natural occurrence as an accident or as bad luck only when they are destitute of curiosity and imagination, when the races lack initiative and adventure. Exploration of the phenomena of life sooner or later destroys man's belief in chance, luck, and so-called accidents, substituting therefor a universe of law and order wherein all effects are preceded by definite causes. Thus is the fear of

را به لذت زندگی می‌دهد.

انسان بدوی تمامی طبیعت را زنده، طوری که گویا تحت نفوذ چیزی قرار دارد، می‌انگاشت. انسان متمدن هنوز به آن اشیاء بی‌جان که سد راهش قرار می‌گیرند و به او برخورد می‌کنند لگد می‌زند و لعن و نفرین می‌کند. انسان بدوی هرگز هیچ چیز را تصادفی تلقی نمی‌کرد؛ همیشه همه چیز عمدی بود. برای انسان بدوی حیطه تقدیر، عملکرد خوش اقبالی، دنیای روح، درست به اندازه جامعه بدوی سازمان نیافته و اتفاقی بود. به خوش اقبالی به سان واکنش هوس‌آلود و دمدمی دنیای روح، و بعدها به صورت مزاح خدایان نگریسته می‌شد.

اما تمامی مذاهب از روح باوری به وجود نیامند. سایر برداشتهای ماوراءالطبیعه مقارن با روح باوری بودند، و این باورها همچنین به پرستش راه برند. طبیعت باوری یک مذهب نیست؛ آن برآمده از مذهب است.

3- مرگ — چیز غیرقابل توضیح

مرگ شوک بزرگی برای انسان در حال تکامل بود، مهوت‌کننده‌ترین ترکیب شانس و راز. نه تقدیس حیات بلکه شوک مرگ سبب ترس شد و بدین ترتیب به طور مؤثر موجب باروری مذهب گشت. در میان مردمان بدوی معمولاً علت مرگ خشونت بود، لذا مرگ بدون خشونت به طور فزاینده اسرارآمیز گشت. مرگ به عنوان یک پایان طبیعی و قابل انتظار حیات برای ذهن مردم بدوی آشکار نبود، و نیاز به اعصار پیاپی بوده است تا انسان اجتناب ناپذیر بودن آن را دریابد.

انسان بدوی زندگی را به عنوان یک واقعیت پذیرفت، در حالی که مرگ را به عنوان نوعی بلای آسمانی می‌پنداشت. تمامی نژادها افسانه‌هایی از انسانهایشان را دارند که نمی‌میرند، روایات بازمانده از برخورد اولیه نسبت به مرگ. در ذهن بشر برداشتی مبهم از یک دنیای نامعین و سازمان نیافته روحی از پیش وجود داشت، حیطه‌ای که تمامی چیزهای غیرقابل توضیح در زندگی بشری از آنجا می‌آمد، و مرگ به این فهرست طولانی پدیده‌های غیرقابل توضیح اضافه گشت.

در ابتدا باور بر این بود که علت تمامی بیماریهای بشری و مرگ طبیعی نفوذ ارواح می‌باشد. حتی در زمان حاضر برخی نژادهای متمدن سبب ایجاد بیماری را "دشمن" می‌دانند و شفا یافتن را منوط به انجام مراسم مذهبی می‌دانند. سیستمهای پیچیده‌تر و آتی فقهی هنوز سبب مرگ را به عمل دنیای روحی نسبت می‌دهند، و تمامی اینها به اعتقاداتی نظیر گناه اولیه و سقوط انسان انجامیده است.

درک ناتوانی در برابر نیروهای قدرتمند طبیعت، به همراه شناخت ضعف بشری در رابطه با بروز بیماری و مرگ بود که انسان بدوی را وادار نمود که از دنیای فوق مادی، که وی آن را با ابهام به عنوان منبع این فراز و نشیبهای اسرارآمیز زندگی تجسم می‌کرد، طلب کمک نماید.

existence replaced by the joy of living.

^{86:26 (952:1)} The savage looked upon all nature as alive, as possessed by something. Civilized man still kicks and curses those inanimate objects which get in his way and bump him. Primitive man never regarded anything as accidental; always was everything intentional. To primitive man the domain of fate, the function of luck, the spirit world, was just as unorganized and haphazard as was primitive society. Luck was looked upon as the whimsical and temperamental reaction of the spirit world; later on, as the humor of the gods.

^{86:27 (952:2)} But all religions did not develop from animism. Other concepts of the supernatural were contemporaneous with animism, and these beliefs also led to worship. Naturalism is not a religion — it is the offspring of religion.

3. DEATH — THE INEXPLICABLE

^{86:31 (952:3)} Death was the supreme shock to evolving man, the most perplexing combination of chance and mystery. Not the sanctity of life but the shock of death inspired fear and thus effectively fostered religion. Among savage peoples death was ordinarily due to violence, so that nonviolent death became increasingly mysterious. Death as a natural and expected end of life was not clear to the consciousness of primitive people, and it has required age upon age for man to realize its inevitability.

^{86:32 (952:4)} Early man accepted life as a fact, while he regarded death as a visitation of some sort. All races have their legends of men who did not die, vestigial traditions of the early attitude toward death. Already in the human mind there existed the nebulous concept of a hazy and unorganized spirit world, a domain whence came all that is inexplicable in human life, and death was added to this long list of unexplained phenomena.

^{86:33 (952:5)} All human disease and natural death was at first believed to be due to spirit influence. Even at the present time some civilized races regard disease as having been produced by "the enemy" and depend upon religious ceremonies to effect healing. Later and more complex systems of theology still ascribe death to the action of the spirit world, all of which has led to such doctrines as original sin and the fall of man.

^{86:34 (952:6)} It was the realization of impotency before the mighty forces of nature, together with the recognition of human weakness before the visitations of sickness and death, that impelled the savage to seek for help from the supermaterial world, which he vaguely visualized as the source of these mysterious vicissitudes of life.

4- مفهوم بقا پس از مرگ

ایده یک مرحله فوق مادی شخصیت انسانی ناشی از ارتباط ناخودآگاه و صرفاً تصادفی رخدادهای روزمره زندگی به اضافه رویای شیخ بود. خواب دیدن همزمان پیرامون یک رئیس متوفی توسط چندین عضو قبیله او به نظر می‌رسید در بر گیرنده نشانه قانع کننده‌ای بود که به راستی رئیس پیر به شکلی بازگشته است. این برای انسان بدوی که از چنین رویاهایی با بوی تند عرق، لرزش، و فریاد از خواب بیدار می‌گشت تماماً بسیار واقعی بود.

منشأ رویایی اعتقاد به یک وجود آینده تمایل پیوسته تصور چیزهای نادیدنی در چهارچوب چیزهای دیدنی را مشخص می‌سازد. و در آن هنگام این مفهوم جدید رویا - شیخ - حیات آینده شروع کرد ترس از مرگ را که به غریزه بیولوژیک حفظ خود مربوط بود به طور مؤثر علاج نماید.

انسان اولیه همچنین به اندازه زیاد نگران بخار دهانش بود، به ویژه در آب و هوای سرد که در هنگام بیرون آمدن به شکل یک ابر ظاهر می‌شد. نفس حیات به شکل پدیده‌ای تصور می‌شد که زنده را از مرده متمایز می‌ساخت. او می‌دانست که نفس می‌تواند بدن را ترک کند، و انجام انواع و اقسام چیزهای عجیب و غریب در خواب او را متقاعد ساخت که چیزی غیرمادی پیرامون یک موجود بشری وجود دارد. بدوی‌ترین ایده پیرامون روان بشری، شیخ، از سیستم اعتقادی تنفس - رویا سرچشمه گرفت.

سرانجام انسان بدوی خود را به صورت دوتایی — بدن و نفس — تصور نمود. نفس منهای بدن برابر با یک روح، یک شیخ بود. اشباح یا ارواح ضمن این که یک منشأ بسیار قطعی بشری داشتند، به صورت ابرانسان تلقی می‌شدند. و این اعتقاد به وجود ارواح از جسم رها شده به نظر می‌رسید که وقوع چیز غیرمعمول، خارق‌العاده، غیرمکرر و غیرقابل توضیح را روشن سازد.

اکثرین بدوی بقای بعد از مرگ لزوماً یک اعتقاد به جاودانگی نبود. موجوداتی که فراتر از عدد بیست را نمی‌توانستند بشمارند، به سختی می‌توانستند از بیکرانی و ابدیت تصویری داشته باشند؛ در عوض آنها به تناسخهای مکرر فکر می‌کردند.

نژاد نارنجی خصوصاً به تناسخ و تجسد اعتقاد داشت. این ایده تناسخ از مشاهده شباهت ارثی و خصیصه‌های اولاد به نیاکان ناشی می‌شد. رسم نامیدن فرزندان مطابق اسم پدر بزرگها و مادر بزرگها و سایر نیاکان به سبب اعتقاد به تناسخ بود. برخی از نژادهای دوران بعد باور داشتند که انسان از سه تا هفت بار می‌میرد. این اعتقاد (باقیمانده از تعلیم ادم پیرامون کرات قصر)، و بسیاری از بقایای دیگر مذهب آشکار شده، می‌تواند در میان اعتقادات سوا از آن پوچ بربریهایی قرن بیستم یافت شود.

4. THE DEATH-SURVIVAL CONCEPT

86:41 (962:7) The concept of a supermaterial phase of mortal personality was born of the unconscious and purely accidental association of the occurrences of everyday life plus the ghost dream. The simultaneous dreaming about a departed chief by several members of his tribe seemed to constitute convincing evidence that the old chief had really returned in some form. It was all very real to the savage who would awaken from such dreams reeking with sweat, trembling, and screaming.

86:42 (963:1) The dream origin of the belief in a future existence explains the tendency always to imagine unseen things in the terms of things seen. And presently this new dream-ghost-future-life concept began effectively to antidote the death fear associated with the biologic instinct of self-preservation.

86:43 (963:2) Early man was also much concerned about his breath, especially in cold climates, where it appeared as a cloud when exhaled. The *breath of life* was regarded as the one phenomenon which differentiated the living and the dead. He knew the breath could leave the body, and his dreams of doing all sorts of queer things while asleep convinced him that there was something immaterial about a human being. The most primitive idea of the human soul, the ghost, was derived from the breath-dream idea-system.

86:44 (963:3) Eventually the savage conceived of himself as a double — body and breath. The breath minus the body equaled a spirit, a ghost. While having a very definite human origin, ghosts, or spirits, were regarded as superhuman. And this belief in the existence of disembodied spirits seemed to explain the occurrence of the unusual, the extraordinary, the infrequent, and the inexplicable.

86:45 (963:4) The primitive doctrine of survival after death was not necessarily a belief in immortality. Beings who could not count over twenty could hardly conceive of infinity and eternity; they rather thought of recurring incarnations.

86:46 (963:5) The orange race was especially given to belief in transmigration and reincarnation. This idea of reincarnation originated in the observance of hereditary and trait resemblance of offspring to ancestors. The custom of naming children after grandparents and other ancestors was due to belief in reincarnation. Some later-day races believed that man died from three to seven times. This belief (residual from the teachings of Adam about the mansion worlds), and many other remnants of revealed religion, can be found among the otherwise absurd doctrines of twentieth-century barbarians.

انسان اولیه به جهنم یا تنبیه آینده باور نداشت. انسانی بدوی به زندگی آینده درست مثل این زندگی، منهای تمامی بد اقبالها، می‌نگریست. بعدها سرنوشتی جداگانه برای ارواح خوب و ارواح بد — بهشت و جهنم — متصور گردید. اما چون بسیاری از نژادهای بدوی باور داشتند که انسان درست به محض ترک این زندگی به زندگی بعدی وارد می‌شود، ایده پیر و فرتوت شدن را دوست نداشتند. پیرها بیشتر ترجیح می‌دادند پیش از آن که زیاد رنجور شوند کشته شوند.

تقریباً هر گروهی ایده متفاوتی پیرامون سرنوشت روان شبیح گونه داشت. یونانیها باور داشتند که انسانهای ضعیف باید روانهای ضعیفی داشته باشند؛ لذا دوزخ را به عنوان مکانی مناسب برای پذیرش این روانهای ناپویا اختراع کردند. این اشخاص ضعیف همچنین بنا بود سایه‌های کوتاتری داشته باشند. اندیهای اولیه تصور می‌کردند که ارواح آنها به سرزمینهای آبا و اجدادی باز می‌گردند. چینی‌ها و مصری‌ها روزگاری اعتقاد داشتند که روان و بدن با هم باقی می‌مانند. در میان مصریان این باور به ساختن دقیق قبر و تلاش برای حفظ بدن راه برد. حتی مردمان امروزی در صدد ممانعت از زوال مرده برمی‌آیند. عبرانیان تصور می‌کردند که یک نمونه همانند روحی فرد به عالم اسفل می‌رود؛ آن نمی‌توانست به سرزمین زندگان باز گردد. آنها به آن پیشرفت مهم در دکتترین تکامل روان رسیدند.

5- مفهوم روان شبیح گونه

بخش غیرمادی انسان به طرق گوناگون شبیح، روح، سایه، وهم، خیال، و بعدها روان نامیده شده است. روان جفت رویایی انسان اولیه بود؛ آن از جنبه‌های مختلف دقیقاً شبیه خود انسان بود، به جز این که نسبت به لمس کردن واکنش نشان نمی‌داد. اعتقاد به همتاهای رویایی مستقیماً به این تصور انجامید که تمامی چیزهای جاندار و بی‌جان و نیز انسانها از روان برخوردار هستند. این مفهوم مدت‌ها تمایل به دائمی ساختن اعتقاد به روح طبیعت داشت. اسکیموها هنوز تصور می‌کنند که در طبیعت هر چیز یک روح دارد.

روان شبیح گونه می‌توانست شنیده و دیده شود، اما نمی‌توانست لمس شود. به تدریج زندگی مبتنی بر رویای انسانها آنقدر فعالیت‌های این دنیای روحی در حال تکامل را توسعه و بسط داد که نهایتاً مرگ به صورت "رها ساختن روح" تلقی گردید. کلیه قبایل بدوی، به جز آنهایی که اندکی بالاتر از حیوانات بودند، برداشتهایی از روان را به وجود آورده‌اند. به تدریج که تمدن پیش می‌رود، این برداشت خرافی از روان از بین می‌رود، و انسان برای برداشت جدیدش از روان به عنوان آفرینش مشترک ذهن انسان خداشناس و روح الهی ساکن در آن، تنظیم‌کننده فکر، به طور کامل به آشکارسازی الهی و تجربه شخصی مذهبی وابسته می‌شود.

انسانهای اولیه معمولاً نمی‌توانستند مفاهیم یک روح سکنی‌گزین و یک روان حاوی طبیعت تکاملی را از هم تمیز دهند. انسان بدوی بسیار از این سردرگم بود که آیا روان شبیح گونه ذاتی بدن است یا نیرویی خارجی در تعلق بدن. فقدان اندیشه با استدلال در شرایط وجود ابهام،

86:4.7 (963.6) Early man entertained no ideas of hell or future punishment. The savage looked upon the future life as just like this one, minus all ill luck. Later on, a separate destiny for good ghosts and bad ghosts — heaven and hell — was conceived. But since many primitive races believed that man entered the next life just as he left this one, they did not relish the idea of becoming old and decrepit. The aged much preferred to be killed before becoming too infirm.

86:4.8 (963.7) Almost every group had a different idea regarding the destiny of the ghost soul. The Greeks believed that weak men must have weak souls; so they invented Hades as a fit place for the reception of such anemic souls; these unrobust specimens were also supposed to have shorter shadows. The early Andites thought their ghosts returned to the ancestral homelands. The Chinese and Egyptians once believed that soul and body remained together. Among the Egyptians this led to careful tomb construction and efforts at body preservation. Even modern peoples seek to arrest the decay of the dead. The Hebrews conceived that a phantom replica of the individual went down to Sheol; it could not return to the land of the living. They did make that important advance in the doctrine of the evolution of the soul.

5. THE GHOST-SOUL CONCEPT

86:5.1 (963.8) The nonmaterial part of man has been variously termed ghost, spirit, shade, phantom, specter, and latterly *soul*. The soul was early man's dream double; it was in every way exactly like the mortal himself except that it was not responsive to touch. The belief in dream doubles led directly to the notion that all things animate and inanimate had souls as well as men. This concept tended long to perpetuate the nature-spirit beliefs; the Eskimos still conceive that everything in nature has a spirit.

86:5.2 (964.1) The ghost soul could be heard and seen, but not touched. Gradually the dream life of the race so developed and expanded the activities of this evolving spirit world that death was finally regarded as "giving up the ghost." All primitive tribes, except those little above animals, have developed some concept of the soul. As civilization advances, this superstitious concept of the soul is destroyed, and man is wholly dependent on revelation and personal religious experience for his new idea of the soul as the joint creation of the God-knowing mortal mind and its indwelling divine spirit, the Thought Adjuster.

86:5.3 (964.2) Early mortals usually failed to differentiate the concepts of an indwelling spirit and a soul of evolutionary nature. The savage was much confused as to whether the ghost soul was native to the body or was an external agency in possession

تناقضات فاحش نگرش انسان بدوی را نسبت به روانها، اشباح، و ارواح روشن می‌سازد.

ارتباط روان با بدن همانند رابطه عطر با گل تصور می‌شد. مردم دوران باستان باور داشتند که روان می‌تواند بدن را به طرق گوناگون ترک کند، مثل:

- 1- غش کردن معمولی و زودگذر.
- 2- خوابیدن، خواب دیدن طبیعی.
- 3- اغما و بیهوشی مربوط به بیماری و سوانح.
- 4- مرگ، عزیمت دائم.

انسان بدوی به عطسه کردن به صورت یک تلاش ناموفق روان برای فرار از بدن می‌نگریست. بدن با بیدار و مراقب بودن قادر بود تلاش روان را برای فرار خنثی سازد. بعدها، عطسه کردن همیشه با یک عبارت مذهبی همانند "خداوند به شما برکت دهد" همراه شد!

در اوان تکامل به خوابیدن به صورت اثبات این امر که روان شبه گونه می‌تواند از بدن غایب باشد نگرسته می‌شد، و باور می‌رفت که با صحبت کردن یا فرد خواب رفته را با فریاد صدا زدن روان می‌تواند فرا خوانده شود. در اشکال دیگر بیهوشی تصور می‌رفت روان دورتر است، و چه بسا تلاش برای فرار دائم دارد — مرگ غریب‌الوقوع. به رویاها به صورت تجارب روان در طول خواب ضمن این که موقتاً از بدن غایب است نگاه می‌شد. انسان بدوی باور دارد که رویاهایش درست به اندازه هر بخشی از تجربه بیداریش واقعی هستند. مردم باستان عادت داشتند که خواب رفته‌ها را به تدریج بیدار کنند تا روان وقت بازگشت به داخل بدن را داشته باشد.

در سراسر اعصار انسانها از آمدن اشباح در هنگام شب در بیم و بهت بوده‌اند، و عبرانیان نیز از این امر مستثنی نبودند. آنها به رغم حکم موسی بر علیه این عقیده، به راستی باور داشتند که خداوند در رویا با آنها حرف می‌زند. و موسی حق داشت، زیرا رویاهای معمولی روشهایی نیستند که توسط شخصیت‌های دنیای روحی، هنگامی که در صدد تماس با موجودات مادی برمی‌آیند، به کار گرفته شوند.

مردم باستان باور داشتند که روانها می‌توانند وارد حیوانات یا حتی اشیاء بی‌جان شوند. در تعیین هویت حیوان این باور به ایده گرگ مرد منجر شد. یک شخص می‌توانست در طول روز یک شهروند تابع قانون باشد، اما هنگامی که به خواب می‌رفت روانش می‌توانست وارد یک گرگ یا حیوانی دیگر شده و شبانگاه برای ویرانگری به پرس‌سزنی بپردازد.

انسانهای بدوی تصور می‌کردند که روان با نفس ارتباط دارد، و این که ویژگی‌های آن از طریق تنفس می‌تواند به دیگری داده شده یا منتقل شود. رئیس شجاع روی نوزاد می‌دمید و بدین گونه به او شجاعت می‌داد. در میان مسیحی‌های اولیه مراسم عطای روح‌القدس با دمیدن روی کاندیداها همراه بود. سراینده مزامیر گفت: "به فرمان خداوند افلاک به وجود آمد و گروه عظیم آنها

of the body. The absence of reasoned thought in the presence of perplexity explains the gross inconsistencies of the savage view of souls, ghosts, and spirits.

86:54 (964:3) The soul was thought of as being related to the body as the perfume to the flower. The ancients believed that the soul could leave the body in various ways, as in:

- 86:55 (964:4) 1. Ordinary and transient fainting.
- 86:56 (964:5) 2. Sleeping, natural dreaming.
- 86:57 (964:6) 3. Coma and unconsciousness associated with disease and accidents.
- 86:58 (964:7) 4. Death, permanent departure.

86:59 (964:8) The savage looked upon sneezing as an abortive attempt of the soul to escape from the body. Being awake and on guard, the body was able to thwart the soul's attempted escape. Later on, sneezing was always accompanied by some religious expression, such as "God bless you!"

86:60 (964:9) Early in evolution sleep was regarded as proving that the ghost soul could be absent from the body, and it was believed that it could be called back by speaking or shouting the sleeper's name. In other forms of unconsciousness the soul was thought to be farther away, perhaps trying to escape for good — impending death. Dreams were looked upon as the experiences of the soul during sleep while temporarily absent from the body. The savage believes his dreams to be just as real as any part of his waking experience. The ancients made a practice of awaking sleepers gradually so that the soul might have time to get back into the body.

86:61 (964:10) All down through the ages men have stood in awe of the apparitions of the night season, and the Hebrews were no exception. They truly believed that God spoke to them in dreams, despite the injunctions of Moses against this idea. And Moses was right, for ordinary dreams are not the methods employed by the personalities of the spiritual world when they seek to communicate with material beings.

86:62 (964:11) The ancients believed that souls could enter animals or even inanimate objects. This culminated in the werewolf ideas of animal identification. A person could be a law-abiding citizen by day, but when he fell asleep, his soul could enter a wolf or some other animal to prowl about on nocturnal depredations.

86:63 (965:1) Primitive men thought that the soul was associated with the breath, and that its qualities could be imparted or transferred by the breath. The brave chief would breathe upon the newborn child, thereby imparting courage. Among early Christians the ceremony of bestowing the Holy Spirit was accompanied by breathing on the candidates. Said

با نفس دهانش. “منتها مرسوم بود که پسر ارشد سعی کند آخرین نفس پدر در حال فوت خود را بگیرد.

بعدها سلیه به همان اندازه نفس مورد ترس و حرمت واقع می‌شد. به انعکاس فرد در آب نیز گاهی اوقات به صورت دلیل وجود بدل فرد نگریسته می‌شد، و به آینه‌ها با ترسی خرافی و آمیخته با احترام نگاه می‌شد. حتی اکنون بسیاری از اشخاص متمن در صورت وقوع مرگ آینه را به سوی دیوار می‌چرخانند. برخی از قبایل عقب مانده هنوز معتقدند که درست کردن تصاویر، نقاشیها، مدلها، یا تندیسها، تمامی یا بخشی از روان را از بدن خارج می‌سازد؛ بدین لحاظ اینها ممنوع هستند.

به طور کلی تصور می‌رفت که روان با نفس تعیین هویت می‌شود، اما آن همچنین به وسیله مردمان گوناگون در سر، مو، قلب، جگر، خون، و چربی تعیین مکان می‌شد. “فریاد برآوردن خون هابیل از زمین” نمایانگر اعتقاد پیشین به وجود شبخ در خون است. سامیها چنین آموزش می‌دادند که روان در چربی بدن اقامت می‌گزیند، و در میان بسیاری خوردن چربی حیوان حرام بود. شکار سر روشی برای به دست آوردن روان یک دشمن بود، همانطور که کندن پوست سر چنین بود. در دوران اخیر چشمان به صورت پنجره روان تلقی شده‌اند.

آنهایی که به دکتترین سه یا چهار روان باور داشتند، اعتقاد داشتند که از دست دادن یک روان به معنی ناراحتی، دو تا به معنی بیماری، و سه تا به معنی مرگ بود. یک روان در نفس زندگی می‌کرد، یکی در سر، یکی در مو، و یکی در قلب. به بیماران توصیه می‌شد در هوای آزاد پرسه زنند با این امید که بتوانند روانهای سرگردان خود را دوباره به دست آورند. بزرگترین حکیمان قبیله بنا بود روان بیمار یک شخص بیمار را با یک روان جدید تعویض نمایند، “تولد نوین”.

فرزندان بدونان معتقد به دو روان شدند، نفس و سایه. نژادهای اولیه نودی تصور می‌کردند که انسان شامل دو شخص می‌باشد، روان و بدن. این فلسفه وجود بشری بعدها در دیدگاه یونانی منعکس شد. یونانیها خود به سه روان اعتقاد داشتند؛ روان گیاهی در شکم، روان حیوانی در قلب، و روان عقلانی در سر اقامت داشت. اسکیموها معتقدند که انسان سه بخش دارد: بدن، روان، و نام.

the Psalmist: “By the word of the Lord were the heavens made and all the host of them by the breath of his mouth.” It was long the custom of the eldest son to try to catch the last breath of his dying father.

^{865.14 (965.2)} The shadow came, later on, to be feared and revered equally with the breath. The reflection of oneself in the water was also sometimes looked upon as proof of the double self, and mirrors were regarded with superstitious awe. Even now many civilized persons turn the mirror to the wall in the event of death. Some backward tribes still believe that the making of pictures, drawings, models, or images removes all or a part of the soul from the body; hence such are forbidden.

^{865.15 (965.3)} The soul was generally thought of as being identified with the breath, but it was also located by various peoples in the head, hair, heart, liver, blood, and fat. The “crying out of Abel’s blood from the ground” is expressive of the onetime belief in the presence of the ghost in the blood. The Semites taught that the soul resided in the bodily fat, and among many the eating of animal fat was taboo. Head hunting was a method of capturing an enemy’s soul, as was scalping. In recent times the eyes have been regarded as the windows of the soul.

^{865.16 (965.4)} Those who held the doctrine of three or four souls believed that the loss of one soul meant discomfort, two illness, three death. One soul lived in the breath, one in the head, one in the hair, one in the heart. The sick were advised to stroll about in the open air with the hope of recapturing their strayed souls. The greatest of the medicine men were supposed to exchange the sick soul of a diseased person for a new one, the “new birth.”

^{865.17 (965.5)} The children of Badonan developed a belief in two souls, the breath and the shadow. The early Nodite races regarded man as consisting of two persons, soul and body. This philosophy of human existence was later reflected in the Greek viewpoint. The Greeks themselves believed in three souls; the vegetative resided in the stomach, the animal in the heart, the intellectual in the head. The Eskimos believe that man has three parts: body, soul, and name.

6- محیط روح شبخ گونه

انسان یک محیط طبیعی را به ارث برد، یک محیط اجتماعی را به دست آورد، و یک محیط شبخی را تصور نمود. دولت واکتش انسان به محیط طبیعی او، خانه به محیط اجتماعی او، و کلیسا به محیط خیالی شبخی او است.

در اوایل تاریخ نوع بشر واقعیتهای دنیای تخیلی اشباح و ارواح در سطح جهان مورد باور واقع شدند، و

6. THE GHOST-SPIRIT ENVIRONMENT

^{866.1 (966.6)} Man inherited a natural environment, acquired a social environment, and imagined a ghost environment. The state is man’s reaction to his natural environment, the home to his social environment, the church to his illusory ghost environment.

^{866.2 (966.7)} Very early in the history of mankind the realities of the imaginary world of ghosts and spirits

این دنیای جدید خیالی روحی در جامعه بدوی به یک نیرو تبدیل شد. زندگی ذهنی و اخلاقی تمامی نوع بشر با پدیداری این عامل جدید در اندیشه و عملکرد بشر برای همیشه دگرگون گشت.

در این خیال باطل و نادانی، ترس بشر تمامی خرافات و مذهب متعاقب مردمان بدوی را انباشته است. تا ایام آشکارسازی الهی این تنها مذهب انسان بود، و امروزه بسیاری از نژادهای دنیا فقط این مذهب بدوی تکاملی را دارا می‌باشند.

به تدریج که تکامل پیش رفت، خوش اقبالی با ارواح خوب و بد اقبالی با ارواح بد مربوط شد. در دسر انطباق احتمالی با یک محیط در حال تغییر به صورت بد اقبالی تلقی می‌شد، ناخشنودی اشباح روحی. انسان بدوی مذهب را از میان میل ذاتیش به پرستش و سوء تعبیرش از شانس به کندی به وجود آورد. انسان متمسک برای استیلا- بر این رخدادهای شانسی طرحهای بیمه فراهم می‌سازد. دانش مدرن به جای ارواح موهوم و خدایان بلهوس یک آمارگری با محاسبات بسیار دقیق و حساب شده قرار می‌دهد.

هر نسل در حال گذار به خرافات نابخردانه نیاکانش لبخند می‌زند، ضمن این که با ادامه آن اشتباهات اندیشه و پرستش موجب لبخند آتی نسل روشن آینده می‌شود.

اما سرانجام ذهن انسان بدوی با افکاری که برتر از تمامی امیال غریزی بیولوژیک او بود مشغول گشت. سرانجام انسان داشت یک هنر زندگی به وجود می‌آورد که مبتنی بر چیزی بیش از پاسخ به انگیزه مادی بود. سرآغاز یک سیاست بدوی فلسفی حیات در حال پدیدار شدن بود. یک شاخص فوق طبیعی زندگی در حال به وجود آمدن بود، چرا که اگر روح شبح گونه در خشم بد اقبالی و در شادی خوش اقبالی می‌آورد، پس رفتار بشری باید مطابق آن تنظیم شود. مفهوم درست و غلط سرانجام شکل یافته بود؛ و این تماماً منتهای پیش از ایام هر آشکارسازی الهی در زمین صورت پذیرفته بود.

با ظهور این مفاهیم، تقای طولانی و بی‌حاصل برای استمالت از ارواح پیوسته ناخشنود، اسارت بردوار نسبت به ترس تکاملی مذهبی، آن ائتلاف طولانی تلاش بشری روی قبرها، معابد، قربانی کردنها، و کهانتها آغاز گردید. این یک بهای سخت و هولناک برای پرداختن بود، اما ارزش کل هزینه آن را داشت، زیرا انسان در آنجا یک آگاهی طبیعی از درست و غلط نسبی به دست آورد؛ اخلاقیات بشری تولد یافت!

7- عملکرد مذهب بدوی

انسان بدوی نیاز به بیمه را احساس نمود، و از این رو بهای سنگینش را برای ترس، خرافه، دلهره، و هدایایی به کاهنان در جهت سیاستش پیرامون بیمه سحرآمیز در برابر بد اقبالی از روی میل پرداخت نمود. مذهب بدوی صرفاً وجه پرداخت بهای بیمه در برابر

became universally believed, and this newly imagined spirit world became a power in primitive society. The mental and moral life of all mankind was modified for all time by the appearance of this new factor in human thinking and acting.

^{866.3 (965.8)} Into this major premise of illusion and ignorance, mortal fear has packed all of the subsequent superstition and religion of primitive peoples. This was man's only religion up to the times of revelation, and today many of the world's races have only this crude religion of evolution.

^{866.4 (965.9)} As evolution progressed, good luck became associated with good spirits and bad luck with bad spirits. The discomfort of enforced adaptation to a changing environment was regarded as ill luck, the displeasure of the spirit ghosts. Primitive man slowly evolved religion out of his innate worship urge and his misconception of chance. Civilized man provides schemes of insurance to overcome these chance occurrences; modern science puts an actuary with mathematical reckoning in the place of fictitious spirits and whimsical gods.

^{866.5 (966.1)} Each passing generation smiles at the foolish superstitions of its ancestors while it goes on entertaining those fallacies of thought and worship which will give cause for further smiling on the part of enlightened posterity.

^{866.6 (966.2)} But at last the mind of primitive man was occupied with thoughts which transcended all of his inherent biologic urges; at last man was about to evolve an art of living based on something more than response to material stimuli. The beginnings of a primitive philosophic life policy were emerging. A supernatural standard of living was about to appear, for, if the spirit ghost in anger visits ill luck and in pleasure good fortune, then must human conduct be regulated accordingly. The concept of right and wrong had at last evolved; and all of this long before the times of any revelation on earth.

^{866.7 (966.3)} With the emergence of these concepts, there was initiated the long and wasteful struggle to appease the ever-displeased spirits, the slavish bondage to evolutionary religious fear, that long waste of human effort upon tombs, temples, sacrifices, and priesthoods. It was a terrible and frightful price to pay, but it was worth all it cost, for man therein achieved a natural consciousness of relative right and wrong; human ethics was born!

7. THE FUNCTION OF PRIMITIVE RELIGION

^{867.1 (966.4)} The savage felt the need of insurance, and he therefore willingly paid his burdensome premiums of fear, superstition, dread, and priest gifts toward his policy of magic insurance against ill luck. Primitive religion was simply the payment of premiums on insurance against the perils of the

مخاطرات جنگلها بود. انسان متمدن در برابر سوانح صنعتی و الزامات حیاتی شیوه‌های امروزی زندگی بهای مادی می‌پردازد.

جامعه امروزی در حال جدا ساختن کار بیمه از محدوده کاهنان و مذهب، و قرار دادن آن در قلمرو اقتصاد است. مذهب دارد به طور فزاینده خود را با بیمه حیات در ورای گور درگیر می‌سازد. انسانهای امروزی، حداقل آنهایی که فکر می‌کنند، دیگر بهایی بی‌حاصل برای کنترل اقبال نمی‌پردازند. مذهب در مقایسه با عملکرد پیشینش به عنوان یک طرح بیمه در برابر بد اقبالی دارد به کندی به سطوح بالاتر فلسفی فرا می‌یابد.

اما این پنداشتهای باستانی مذهب مانع از آن شد که انسانها به قضا و قدر تن داده و نومیدانه بدبین شوند. آنها باور داشتند که حداقل می‌توانند کاری انجام دهند که روی سرنوشت تأثیر بگذارد. مذهب ترس از اشباح روی انسانها این تأثیر را گذاشت که باید مراقب رفتار خود باشند، و این که نیایی فوق مادی وجود دارد که سرنوشت بشر را در کنترل خویش دارد.

نژادهای متمدن امروزی تازه در حال بیرون آمدن از ترس از شیخ به عنوان تفسیر اقبال و نابرابریهای معمول وجود هستند. نوع بشر در حال دستیابی به رهایی از اسارت تفسیر روح - شیخ بد اقبالی می‌باشد. اما ضمن این که انسانها در حال ترک دکترین غلط انگاشتن دلیل روحی برای فراز و نشیبهای زندگی هستند، تمایل شگفت‌انگیزی در پذیرش یک آموزش تقریباً یکسان خطا آمیز که تمامی نابرابریهای بشری را به عدم انطباق سیاسی، بی‌عدالتی اجتماعی، و رقابت صنعتی نسبت می‌دهد به نمایش می‌گذارند. اما وضع قوانین جدید، بشر دوستی فزاینده، و تجدید سازمان بیشتر صنعتی، گر چه به خودی خود خوب است، واقعیهایی پیدایش و حوادث زندگی را درمان نخواهد کرد. فقط درک واقعیتها و تسلط مدیرانه در محدوده قوانین طبیعت انسان را قادر می‌سازد آنچه را می‌خواهد به دست آورد و از آنچه که نمی‌خواهد اجتناب کند. شناخت علمی که به عمل علمی منجر شود تنها علاج برای به اصطلاح بدبیاریهایی غیرمترقبه است.

صنعت، جنگ، بردگی، و دولت مدنی در واکنش به تکامل اجتماعی انسان در محیط طبیعی‌اش به وجود آمد. مذهب به طور مشابه در واکنش او نسبت به محیط واهی دنیای خیالی شبحی به وجود آمد. مذهب یک توسعه تکاملی حفظ خود بود، و به رغم این که در ابتدا مفهومی اشتباه و به کلی غیرمنطقی بود، نتیجه بخش بوده است.

مذهب بدوی از طریق نیروی قدرتمند و پرابهت ترس کاذب خاک ذهن بشری را برای اعطای یک نیروی روحی با حسن نیت که منشأ ماوراءالطبیعه دارد، تنظیم کننده فکر، آماده ساخت. و تنظیم کنندگان الهی از آن هنگام به طور پیوسته تلاش کرده‌اند ترس از خداوند را به عشق به خداوند دگرگون سازند. تکامل ممکن است کند باشد، اما به گونه‌ای خطاپذیر مؤثر است.

[عرضه شده توسط یک ستاره عصر نبادان.]

forests; civilized man pays material premiums against the accidents of industry and the exigencies of modern modes of living.

867.2 (966.5) Modern society is removing the business of insurance from the realm of priests and religion, placing it in the domain of economics. Religion is concerning itself increasingly with the insurance of life beyond the grave. Modern men, at least those who think, no longer pay wasteful premiums to control luck. Religion is slowly ascending to higher philosophic levels in contrast with its former function as a scheme of insurance against bad luck.

867.3 (966.6) But these ancient ideas of religion prevented men from becoming fatalistic and hopelessly pessimistic; they believed they could at least do something to influence fate. The religion of ghost fear impressed upon men that they must *regulate their conduct*, that there was a supermaterial world which was in control of human destiny.

867.4 (966.7) Modern civilized races are just emerging from ghost fear as an explanation of luck and the commonplace inequalities of existence. Mankind is achieving emancipation from the bondage of the ghost-spirit explanation of ill luck. But while men are giving up the erroneous doctrine of a spirit cause of the vicissitudes of life, they exhibit a surprising willingness to accept an almost equally fallacious teaching which bids them attribute all human inequalities to political misadaptation, social injustice, and industrial competition. But new legislation, increasing philanthropy, and more industrial reorganization, however good in and of themselves, will not remedy the facts of birth and the accidents of living. Only comprehension of facts and wise manipulation within the laws of nature will enable man to get what he wants and to avoid what he does not want. Scientific knowledge, leading to scientific action, is the only antidote for so-called accidental ills.

867.5 (967.1) Industry, war, slavery, and civil government arose in response to the social evolution of man in his natural environment; religion similarly arose as his response to the illusory environment of the imaginary ghost world. Religion was an evolutionary development of self-maintenance, and it has worked, notwithstanding that it was originally erroneous in concept and utterly illogical.

867.6 (967.2) Primitive religion prepared the soil of the human mind, by the powerful and awesome force of false fear, for the bestowal of a bona fide spiritual force of supernatural origin, the Thought Adjuster. And the divine Adjusters have ever since labored to transmute God-fear into God-love. Evolution may be slow, but it is unerringly effective.

867.7 (967.3) [Presented by an Evening Star of Nebadon.]

مقاله 87. آیین‌های نیایشی شبیح

⇨ 088

کتاب یورنشیا

086 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 87

آیین‌های نیایشی شبیح

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- ترس از شبیح
- 2- دلجویی از شبیح
- 3- پرستش نیلکان
- 4- اشباح روحی خوب و بد
- 5- کیش در حال پیشرفت شبیح
- 6- اجبار و جن‌گیری
- 7- طبیعت فرقه‌گرایی

مقدمه مقاله

آیین نیایشی شبیح به عنوان موازنه‌ای نسبت به مخاطرات بد اقبالی به وجود آمد؛ رسوم بدوی مذهبی آن حاصل اضطراب از بد اقبالی و ترس بیش از حد از مردگان بود. هیچیک از این مذاهب اولیه ربط زیادی به شناخت الوهیت یا احترام به موجودات فوق بشری نداشتند؛ آیین‌های آنها بیشتر منفی و برای احتراز، بیرون راندن، یا سرکوب اشباح طراحی شده بودند. کیش شبیح چیزی بیشتر یا کمتر از بیمه در مقابل بلا- نبود؛ آن هیچ ربطی به سرمایه‌گذاری برای بازدهی بالاتر و آینده نداشت.

انسان تلاشی طولانی و شدید پیرامون کیش شبیح داشته است. هیچ چیز در تاریخ بشر ابداع نشده که تأسفبارتر از این تصویر بردگی رقت‌انگیز انسان نسبت به ترس از شبیح - روح باشد. با تولد همین ترس نوع بشر سیری صعودی را در مسیر تکامل مذهبی شروع نمود. تخیل بشری از سواحل خودی پرتاب شد و دیگر لنگری نمی‌یابد تا این که به مفهوم یک الوهیت راستین، یک خدای واقعی، برسد.

1- ترس از شبیح

PAPER 87

THE GHOST CULTS

SECTIONS

Introduction

1. Ghost Fear
2. Ghost Placation
3. Ancestor Worship
4. Good and Bad Spirit Ghosts
5. The Advancing Ghost Cult
6. Coercion and Exorcism
7. Nature of Cultism

INTRODUCTION

^{8701 (988.1)} THE ghost cult evolved as an offset to the hazards of bad luck; its primitive religious observances were the outgrowth of anxiety about bad luck and of the inordinate fear of the dead. None of these early religions had much to do with the recognition of Deity or with reverence for the superhuman; their rites were mostly negative, designed to avoid, expel, or coerce ghosts. The ghost cult was nothing more nor less than insurance against disaster; it had nothing to do with investment for higher and future returns.

^{8702 (988.2)} Man has had a long and bitter struggle with the ghost cult. Nothing in human history is designed to excite more pity than this picture of man's abject slavery to ghost-spirit fear. With the birth of this very fear mankind started on the upgrade of religious evolution. Human imagination cast off from the shores of self and will not again find anchor until it arrives at the concept of a true Deity, a real God.

1. GHOST FEAR

مرگ مورد ترس واقع می‌شد زیرا مرگ به معنی رهایی یک شیخ دیگر از بدن فیزیکی آن بود. مردم باستان حداکثر تلاش خود را به عمل می‌آوردند که مانع مرگ شوند، و از مشکل ستیزه کردن با یک شیخ جنید اجتناب ورزید. آنها همیشه مشتاق بودند شیخ را وادار سازند که صحنه مرگ را ترک کند، و عازم سفر به سرزمین مردگان شود. شیخ بیش از همه در هنگام به اصطلاح دوره انتقالی بین ظهورش در لحظه مرگ و عزیمت بعدش به منزلگاه اشباح، مفهومی مبهم و بدوی از بهشت خیالی، مورد ترس بود.

اگر چه انسان بدوی اشباح را دارای نیروهای فوق طبیعی می‌دانست، آنها را دارای هوشمندی فوق طبیعی تلقی نمی‌کرد. بسیاری ترفندها و شگردها به کار گرفته می‌شدند تا اشباح را فریب داده و گول زنند. انسان متمن هنوز به این باور بسیار امید می‌بندد که یک تظاهر صوری به پارسامنشی حتی یک الوهیت عالم بر همه چیز را به نحوی فریب خواهد داد.

انسانهای بدوی از بیماری می‌ترسیدند زیرا مشاهده می‌کردند که بیماری اغلب پیش درآمد مرگ است. اگر حکیم قبیله نمی‌توانست یک فرد مبتلا را شفا دهد، بیمار معمولاً از کلبه خانواده جدا می‌گشت و به کلبه کوچتری برده می‌شد و یا در هوای آزاد را می‌گشت تا در تنهایی بمیرد. خانه‌ای که مرگ در آن رخ داده بود معمولاً نابود می‌گشت؛ در غیر این صورت، همیشه از آن دوری می‌شد. و این ترس مانع این می‌شد که انسان اولیه مسکن عمده‌ای بسازد. این همچنین بر علیه ایجاد دهکده‌ها و شهرهای دائم عمل می‌کرد.

هنگامی که عضوی از قبیله می‌مرد انسانهای بدوی در تمامی طول شب بیدار می‌نشستند و حرف می‌زدند. آنها می‌ترسیدند که اگر در نزدیکی یک جسد خواب روند آنها نیز خواهند مرد. ترس از مرده به دلیل واگیر گرفتن از جسد بود، و طی زمانهای گوناگون تمامی مردمان مراسم پاک سازی مفصلی را که برای تزکیه یک فرد بعد از تماس با مرده طراحی شده بود به کار گرفته‌اند. مردم باستان باور داشتند که برای یک جسد باید نور فراهم شود؛ هرگز اجازه داده نمی‌شد که جسد یک مرده در تاریکی باقی بماند. در قرن بیستم هنوز شمعه‌ها در تالار مردگان روشن هستند، و هنوز انسانها با مردگان در بیداری می‌نشینند. انسان به اصطلاح متمن هنوز ترس از اجساد مردگان را از فلسفه زندگانش به طور کامل حذف نکرده است.

اما به رغم این همه ترس، انسانها هنوز در صد گول زدن اشباح برمی‌آمدند. اگر کلبه مرگ نابود نمی‌شد، جسد از طریق یک سوراخ در دیوار، و نه هرگز از طریق در، خارج می‌شد. این اقدامات برای سردرگم کردن شیخ انجام می‌شدند، تا از ماندن آن در محل ممانعت شود، و از عدم بازگشت آن اطمینان حاصل شود. عزاداران همچنین از طریق مسیر دیگری از یک مراسم ختم بازمی‌گشتند تا میداد شیخ آنها را دنبال کند. برای اطمینان از این که شیخ از گور بازنگردد، بازگشت از مسیر پیموده شده و بسیاری تاکتیکهای دیگر به کار گرفته می‌شدند. زنان و مردان اغلب لباسهایشان را با هم عوض می‌کردند تا شیخ را فریب دهند. لباسهای عزاداری طراحی می‌شدند تا بازماندگان را تغییر چهره دهند؛ و بعدها، برای مرده احترام نشان دهند و بدین

87:1.1 (968:3) Death was feared because death meant the liberation of another ghost from its physical body. The ancients did their best to prevent death, to avoid the trouble of having to contend with a new ghost. They were always anxious to induce the ghost to leave the scene of death, to embark on the journey to deadland. The ghost was feared most of all during the supposed transition period between its emergence at the time of death and its later departure for the ghost homeland, a vague and primitive concept of pseudo heaven.

87:1.2 (968:4) Though the savage credited ghosts with supernatural powers, he hardly conceived of them as having supernatural intelligence. Many tricks and stratagems were practiced in an effort to hoodwink and deceive the ghosts; civilized man still pins much faith on the hope that an outward manifestation of piety will in some manner deceive even an omniscient Deity.

87:1.3 (968:5) The primitives feared sickness because they observed it was often a harbinger of death. If the tribal medicine man failed to cure an afflicted individual, the sick man was usually removed from the family hut, being taken to a smaller one or left in the open air to die alone. A house in which death had occurred was usually destroyed; if not, it was always avoided, and this fear prevented early man from building substantial dwellings. It also militated against the establishment of permanent villages and cities.

87:1.4 (968:6) The savages sat up all night and talked when a member of the clan died; they feared they too would die if they fell asleep in the vicinity of a corpse. Contagion from the corpse substantiated the fear of the dead, and all peoples, at one time or another, have employed elaborate purification ceremonies designed to cleanse an individual after contact with the dead. The ancients believed that light must be provided for a corpse; a dead body was never permitted to remain in the dark. In the twentieth century, candles are still burned in death chambers, and men still sit up with the dead. So-called civilized man has hardly yet completely eliminated the fear of dead bodies from his philosophy of life.

87:1.5 (968:1) But despite all this fear, men still sought to trick the ghost. If the death hut was not destroyed, the corpse was removed through a hole in the wall, never by way of the door. These measures were taken to confuse the ghost, to prevent its tarrying, and to insure against its return. Mourners also returned from a funeral by a different road, lest the ghost follow. Backtracking and scores of other tactics were practiced to insure that the ghost would not return from the grave. The sexes often exchanged clothes in order to deceive the ghost. Mourning costumes were designed to disguise survivors; later on, to show respect for the dead and thus appease the ghosts.

ترتیب اشباح را خشنود سازند.

2- دلجویی از شبح

در مذهب برنامه منفی دلجویی از شبح منتها پیش از برنامه مثبت مجبور ساختن روح و استعائه از او آمد. اولین اعمال پرستش بشری پدیده‌های دفاعی بودند، نه حرمتی. انسان امروزی این را عاقلانه می‌پندارد که در برابر آتش خود را بیمه سازد. به همین ترتیب انسان بدوی این را خردمندانه‌تر می‌دید که در برابر شبح بد اقبالی بیمه فراهم سازد. تلاش برای کسب این ایمنی تکنیکها و رسوم کیش شبح را تشکیل می‌داد.

روزگاری تصور می‌شد که آرزوی بزرگ یک شبح این است که به سرعت "به خاک سپرده شود" تا بتواند بدون اختلال به سرزمین مردگان پیش رود. هر اشتباهی در انجام یا حذف کارها توسط فرد زنده در آیین به خاک سپردن شبح پیشرفت آن را به سرزمین اشباح قطعاً به تأخیر می‌انداخت. باور می‌رفت که این برای شبح ناخشنود کننده است، و یک شبح خشمگین ظاهراً یک منبع بلا، بد اقبالی، و بدبختی بود.

سرچشمه مراسم ختم از تلاش انسان برای مجبور ساختن روان - روح به رهسپاری به منزل آینده‌اش بود، و موعظه مراسم ختم در ابتدا برای آموزش شبح جدید در نحوه رسیدن به آنجا طراحی شده بود. رسم بود که برای سفر شبح خوراک و پوشاک فراهم شود. این اقلام در قبر یا در نزدیکی آن قرار داده می‌شدند. انسان بدوی باور داشت که از سه روز تا یک سال وقت لازم است که "شبح خوابانده شود"، یعنی از مجاورت قبر دور رانده شود. اسکیموها هنوز اعتقاد دارند که روان سه روز با بدن می‌ماند.

بعد از وقوع یک مرگ مراسم سکوت یا سوگواری به جا آورده می‌شد تا شبح برای بازگشت به خانه جلب نشود. شکنجه خود - زخمی کردن - یک شکل عادی عزاداری بود. بسیاری از آموزگاران پیشرفته سعی کردند این کار را متوقف کنند، اما نتوانستند. تصور می‌رفت که روزه گرفتن و سایر اشکال محروم سازی خود برای اشباح، که در طول دوره گذار پنهان ماندن پیش از عزیمت واقعی‌شان به دنیای مردگان نسبت به ناراحتی زنده‌ها در مسرت بودند، خشنود کننده است.

ادوار طولانی و مکرر فقدان فعالیت در طول عزاداری یکی از موانع بزرگ برای پیشرفت تمدن بود. هفته‌ها و حتی ماههای هر سال در این عزاداری بی‌حاصل و بیهوده عملاً تلف می‌شدند. این واقعیت که عزاداران حرفه‌ای برای مواقع عزاداری استخدام می‌شدند نشان دهنده این است که عزاداری یک آیین بود، نه یک علامت اندوه. انسانهای امروزی ممکن است به دلیل احترام و به واسطه سوگواری برای مردگان عزاداری کنند، اما مردم دوران باستان به دلیل ترس این کار را انجام می‌دادند.

نام مردگان هرگز به لب آورده نمی‌شد. در واقع آنها حتی اغلب از زبان حذف می‌شدند. این نامها تابو می‌شدند، و بدین ترتیب زبانها مداوماً تحلیل برده می‌شدند. این امر سرانجام شمار زیادی از گفتار سمبلیک و اصطلاحات تمثیلی را به وجود آورد، مثل "نام و

2. GHOST PLACATION

87:21 (969:2) In religion the negative program of ghost placation long preceded the positive program of spirit coercion and supplication. The first acts of human worship were phenomena of defense, not reverence. Modern man deems it wise to insure against fire; so the savage thought it the better part of wisdom to provide insurance against ghost bad luck. The effort to secure this protection constituted the techniques and rituals of the ghost cult.

87:22 (969:3) It was once thought that the great desire of a ghost was to be quickly "laid" so that it might proceed undisturbed to deadland. Any error of commission or omission in the acts of the living in the ritual of laying the ghost was sure to delay its progress to ghostland. This was believed to be displeasing to the ghost, and an angered ghost was supposed to be a source of calamity, misfortune, and unhappiness.

87:23 (969:4) The funeral service originated in man's effort to induce the ghost soul to depart for its future home, and the funeral sermon was originally designed to instruct the new ghost how to get there. It was the custom to provide food and clothes for the ghost's journey, these articles being placed in or near the grave. The savage believed that it required from three days to a year to "lay the ghost" — to get it away from the vicinity of the grave. The Eskimos still believe that the soul stays with the body three days.

87:24 (969:5) Silence or mourning was observed after a death so that the ghost would not be attracted back home. Self-torture — wounds — was a common form of mourning. Many advanced teachers tried to stop this, but they failed. Fasting and other forms of self-denial were thought to be pleasing to the ghosts, who took pleasure in the discomfort of the living during the transition period of lurking about before their actual departure for deadland.

87:25 (969:6) Long and frequent periods of mourning inactivity were one of the great obstacles to civilization's advancement. Weeks and even months of each year were literally wasted in this nonproductive and useless mourning. The fact that professional mourners were hired for funeral occasions indicates that mourning was a ritual, not an evidence of sorrow. Moderns may mourn the dead out of respect and because of bereavement, but the ancients did this because of fear.

87:26 (969:7) The names of the dead were never spoken. In fact, they were often banished from the language. These names became taboo, and in this way the languages were constantly impoverished. This eventually produced a multiplication of

روزی که کسی هرگز ذکر نمی‌کند.”

مردمان دوران باستان آنقدر مشتاق خلاصی از دست یک شیخ بودند که هر چیزی را که طی دوران زندگی قابل آرزو کردن بود به او تقدیم می‌کردند. اشباح همسر و خدمه می‌خواستند. یک انسان بدوی دارا انتظار داشت که در هنگام مرگش حداقل یک همسر برده زنده دفن شود. بعدها رسم شد که یک زن بیوه روی گور شوهرش خودکشی کند. هنگامی که کودکی می‌مرد، مادر، عمه، یا مادر بزرگ را اغلب خفه می‌کردند تا یک شیخ بزرگسال بتواند شیخ کودک را همراهی و مراقبت کند. و آنهایی که بدین گونه زندگی خود را فدا می‌کردند معمولاً با رضایت این کار را انجام می‌دادند. به راستی اگر آنها بر خلاف رسوم به زندگی ادامه می‌دادند، ترس آنها از خشم شیخ زندگی را از این لذت‌های اندکی که انسانهای بدوی از آن بهرمند بودند تهی می‌ساخت.

رسم بود که تعداد کثیری از زیردستان فرستاده شوند تا یک رئیس مرده را همراهی کنند. بردگان هنگامی که اربابشان می‌مرد کشته می‌شدند تا در سرزمین اشباح به او خدمت کنند. مردم بُرنو هنوز یک همراه قاصد را تدارک می‌یابیدند. یک برده با نیزه کشته می‌شود تا با ارباب مرده‌اش دست به سفر روحی زند. اعتقاد بر این بود که اشباح اشخاص به قتل رسیده از این که اشباح قاتلان را به عنوان برده داشته باشند شادمانند. این اعتقاد انسانها را به شکار سر ترغیب نمود.

اشباح ظاهراً از بوی غذا لذت می‌بردند. خیرات خوراکی در ضیافت‌های سوگواری زمانی همگانی بود. روش بدوی شکرگویی این بود که به منظور خشنود ساختن ارواح، پیش از خوردن، ضمن به لب آوردن یک فرمول جادویی قدری غذا به داخل آتش انداخته شود.

بنا بود که مردگان از اشباح ابزار و جنگ افزارهایی که طی دوران حیات به آنها تعلق داشتند استفاده کنند. شکستن یک کالا برای “کشتن آن” بود تا بدین طریق شیخ آن رها شود و رهسپار خدمت در سرزمین اشباح گردد. قربانیهای کالایی نیز به وسیله سوزاندن یا دفن کردن انجام می‌شدند. اتلافات سوگواری در دوران باستان عظیم بودند. نژادهای دوران بعد مدلهای کاغذی درست می‌کردند و در این قربانیهای مرگ تصاویر را جانشین اشیا و اشخاص واقعی می‌کردند. پیشرفت بزرگی در تمدن حاصل شد هنگامی که توارث خویشاوندی جانشین سوزاندن و دفن کردن دارایی شد. سرخپوستان ایرکوا اصلاحات بسیاری در اتلاف سوگواری انجام دادند. و این حفظ دارایی آنها را قادر ساخت که در میان انسانهای شمالی سرخ از همه قدرتمندتر شوند. انسان امروزی بنا نیست که از اشباح بترسد، اما رسم قوی است، و هنوز ثروت دنیوی زیادی در آیین‌های سوگواری و مراسم مرگ مصرف می‌شود.

3- پرستش نیاکان

کیش در حال پیشرفت شیخ پرستش نیاکان را اجتناب ناپذیر ساخت زیرا حلقه ارتباطی بین اشباح معمولی و ارواح بالاتر، خدایان در حال تکامل، گردید. خدایان اولیه صرفاً انسانهای جلال یافته فوت کرده بودند.

symbolic speech and figurative expression, such as “the name or day one never mentions.”

^{87:27 (960:1)} The ancients were so anxious to get rid of a ghost that they offered it everything which might have been desired during life. Ghosts wanted wives and servants; a well-to-do savage expected that at least one slave wife would be buried alive at his death. It later became the custom for a widow to commit suicide on her husband's grave. When a child died, the mother, aunt, or grandmother was often strangled in order that an adult ghost might accompany and care for the child ghost. And those who thus gave up their lives usually did so willingly; indeed, had they lived in violation of custom, their fear of ghost wrath would have denuded life of such few pleasures as the primitives enjoyed.

^{87:28 (960:2)} It was customary to dispatch a large number of subjects to accompany a dead chief; slaves were killed when their master died that they might serve him in ghostland. The Borneans still provide a courier companion; a slave is speared to death to make the ghost journey with his deceased master. Ghosts of murdered persons were believed to be delighted to have the ghosts of their murderers as slaves; this notion motivated men to head hunting.

^{87:29 (960:3)} Ghosts supposedly enjoyed the smell of food; food offerings at funeral feasts were once universal. The primitive method of saying grace was, before eating, to throw a bit of food into the fire for the purpose of appeasing the spirits, while mumbling a magic formula.

^{87:30 (960:4)} The dead were supposed to use the ghosts of the tools and weapons that were theirs in life. To break an article was to “kill it,” thus releasing its ghost to pass on for service in ghostland. Property sacrifices were also made by burning or burying. Ancient funeral wastes were enormous. Later races made paper models and substituted drawings for real objects and persons in these death sacrifices. It was a great advance in civilization when the inheritance of kin replaced the burning and burying of property. The Iroquois Indians made many reforms in funeral waste. And this conservation of property enabled them to become the most powerful of the northern red men. Modern man is not supposed to fear ghosts, but custom is strong, and much terrestrial wealth is still consumed on funeral rituals and death ceremonies.

3. ANCESTOR WORSHIP

^{87:31 (960:5)} The advancing ghost cult made ancestor worship inevitable since it became the connecting link between common ghosts and the higher spirits, the evolving gods. The early gods were simply glorified departed humans.

پرستش نیاکان در ابتدا بیشتر به دلیل ترس بود تا پرستش، اما چنین اعتقاداتی قطعاً به اشاعه بیشتر ترس از شیخ و پرستش آن کمک نمود. هواخواهان آیین‌های اولیه نیایشی اشباح نیاکان حتی از خمیازه کشیدن می‌ترسیدند، مبادا این که در چنین وقتی یک شیخ شرور وارد بدنهای آنان شود.

رسم به فرزند خواندگی پذیرفتن به دلیل کسب اطمینان از این بابت بود که کسی بعد از مرگ برای آرامش و پیشرفت روان خیرات بدهد. انسان بدوی در ترس از اشباح هموعانش زندگی می‌کرد، و وقت اضافه خود را صرف برنامه‌ریزی برای عملکرد امن شیخ خودش بعد از مرگ می‌کرد.

بیشتر قبایل حداقل سالی یک بار جشنی برای تمامی روانها اجرا می‌کردند. رومی‌ها هر ساله دوازده جشن شیخ و مراسم مربوط به آن را داشتند. نصف روزهای سال وقف نوعی مراسم که به این آیین‌های نیایشی باستانی مربوط بود می‌شدند. یک امپراتور رومی سعی کرد از طریق کاستن تعداد روزهای جشن به سالی 135 بار این رسوم را اصلاح نماید.

کیش شیخ در تکامل مداوم بود. همانطور که انگاشته می‌شد اشباح از مرحله ناکامل به مرحله بالاتر وجود عبور می‌کنند، آیین نیایشی نیز سرانجام به پرستش ارواح، و حتی خدایان گام برداشتند. اما صرف نظر از اعتقادات متنوع به ارواح پیشرفته‌تر، تمامی قبایل و نژادها روزگاری به اشباح اعتقاد داشتند.

4- اشباح روحی خوب و بد

ترس از شیخ سرچشمه تمامی مذاهب دنیا بود؛ و برای مدت‌ها بسیاری از قبایل به اعتقاد کهن یک طبقه از اشباح باور داشتند. آنها چنین آموزش می‌دادند که هنگامی که شیخ خشنود باشد انسان از خوش اقبالی برخوردار می‌شود، و هنگامی که خشمگین باشد بد اقبالی می‌آورد.

به تدریج که آیین نیایشی ترس از شیخ گسترش یافت، انواع بالاتر ارواح مورد شناسایی واقع شدند، ارواحی که قطعاً با هیچ فرد بشری قابل تعیین هویت شدن نبودند. آنها اشباح فریخته یا جلال یافته‌ای بودند که فراسوی حوزه سرزمین اشباح به قلمروهای بالاتر سرزمین روح پیشروی کرده بودند.

تصور دو نوع شیخ روحی پیشرفتی کند ولی قطعی در سرتاسر دنیا داشت. این روح‌گرایی جدید دوگانه لازم نبود از قبیله به قبیله اشاعه یابد؛ آن به طور مستقل در سرتاسر دنیا پدیدار گشت. قدرت یک عقیده، در تأثیرگذاری روی ذهن در حال توسعه تکاملی، در واقعی بودن یا منطقی بودن آن نیست، بلکه در روشن بودن آن و عمومیت کاربرد آماده و ساده آن است.

باز بعدها تخیل انسان مفهوم نیروهای فوق طبیعی خوب و بد، هر دو را، تجسم نمود؛ برخی از اشباح هرگز به سطح ارواح خوب تکامل نیافتند. تک روح‌گرایی اولیه ترس از شیخ به تدریج داشت به روح‌گرایی دوگانه تکامل می‌یافت، یک ایده نوین کنترل نادیدنی امور زمینی. سرانجام چنین تصور شد که خوش اقبالی و بد اقبالی کنترل کنندگان مربوطه خودشان را

87:32 (960:6) Ancestor worship was originally more of a fear than a worship, but such beliefs did definitely contribute to the further spread of ghost fear and worship. Devotees of the early ancestor-ghost cults even feared to yawn lest a malignant ghost enter their bodies at such a time.

87:33 (960:7) The custom of adopting children was to make sure that someone would provide offerings after death for the peace and progress of the soul. The savage lived in fear of the ghosts of his fellows and spent his spare time planning for the safe conduct of his own ghost after death.

87:34 (960:8) Most tribes instituted an all-souls' feast at least once a year. The Romans had twelve ghost feasts and accompanying ceremonies each year. Half the days of the year were dedicated to some sort of ceremony associated with these ancient cults. One Roman emperor tried to reform these practices by reducing the number of feast days to 135 a year.

87:35 (961:1) The ghost cult was in continuous evolution. As ghosts were envisioned as passing from the incomplete to the higher phase of existence, so did the cult eventually progress to the worship of spirits, and even gods. But regardless of varying beliefs in more advanced spirits, all tribes and races once believed in ghosts.

4. GOOD AND BAD SPIRIT GHOSTS

87:41 (961:2) Ghost fear was the fountainhead of all world religion; and for ages many tribes clung to the old belief in one class of ghosts. They taught that man had good luck when the ghost was pleased, bad luck when he was angered.

87:42 (961:3) As the cult of ghost fear expanded, there came about the recognition of higher types of spirits, spirits not definitely identifiable with any individual human. They were graduate or glorified ghosts who had progressed beyond the domain of ghostland to the higher realms of spiritland.

87:43 (961:4) The notion of two kinds of spirit ghosts made slow but sure progress throughout the world. This new dual spiritism did not have to spread from tribe to tribe; it sprang up independently all over the world. In influencing the expanding evolutionary mind, the power of an idea lies not in its reality or reasonableness but rather in its vividness and the universality of its ready and simple application.

87:44 (961:5) Still later the imagination of man envisioned the concept of both good and bad supernatural agencies; some ghosts never evolved to the level of good spirits. The early monospiritism of ghost fear was gradually evolving into a dual spiritism, a new concept of the invisible control of earthly affairs. At last good luck and bad luck were

دارند. و باور می‌رفت که از میان دو طبقه، گروهی که بد اقبالی می‌آورد، فعال‌تر و بی‌شمارتر است.

هنگامی که سرانجام دکتترین ارواح خوب و بد به حد کمال رسید، به رایج‌ترین و پایدارترین اعتقاد از میان تمامی اعتقادات مذهبی تبدیل گشت. این دوگرایی نشانگر یک پیشرفت بزرگ مذهبی – فلسفی بود، زیرا انسان را قادر ساخت که هم خوش اقبالی و هم بد اقبالی را به حساب آورد، ضمن این که در همان حال به موجوداتی فوق انسانی باور بیاورد که تا اندازه‌ای در رفتارشان یکجور هستند. ارواح می‌توانستند خوب و یا بد محسوب شوند. تصور نمی‌شد که آنها آنطور که اشباح اولیه تک روح‌گرایی بدوی‌ترین مذاهب تجسم شده بودند کاملاً تندخو باشند. انسان سرانجام قادر شد نیروهایی فوق انسانی را تجسم کند که رفتارشان یکجور است، و این یکی از مهم‌ترین اکتشافات حقیقت در سراسر تاریخ تکامل مذهب و در توسعه فلسفه بشری بود.

با این وجود مذهب تکاملی بهای گزافی برای مفهوم روح‌گرایی دوگانه پرداخته است. فلسفه اولیه انسان قادر بود ثبات روحی را با بی‌ثباتی اقبال زوگذر فقط از طریق پنداشت دو نوع روح، یکی خوب و دیگری بد، آشتی دهد. و ضمن این که این اعتقاد انسان را قادر ساخت که دگرسانیهایی شانس را با برداشتی از نیروهای تغییرناپذیر فوق انسانی آشتی دهد، این دکتترین از آن هنگام تاکنون آن را برای مذهب‌گرایان مشکل ساخته است که به وحدت کیهانی بیانیدند. به طور کلی خدایان مذهب تکاملی توسط نیروهای تاریکی مورد مقابله واقع شده‌اند.

تراژدی تمامی این امر در این واقعیت نهفته است که هنگامی که این ایده‌ها در ذهن بدوی انسان ریشه می‌دوانیده‌اند، به راستی هیچ روح بد یا ناسازگاری در تمامی دنیا وجود نداشت. چنین وضعیتی ناخجسته‌ای تا بعد از شورش کلیگسشیا به وجود نیامد و آن هم فقط تا پنطیکاست دوام آورد. ایده نیکی و شرارت به عنوان هم‌ترازهای کیهانی، حتی در قرن بیستم در فلسفه بشری بسیار زیاد زنده است. بیشتر مذاهب دنیا هنوز این نشان تولد فرهنگی متعلق به روزگاران دیرین سپری شده فرقه‌های پدیدار گشته شیخ را با خود حمل می‌کنند.

5- کیش در حال پیشرفت شیخ

انسان بدوی به ارواح و اشباح به این شکل نگاه می‌کرد که حقوقی تقریباً نامحدود دارند ولی هیچ وظیفه‌ای ندارند. تصور می‌شد که ارواح به انسان چنین می‌نگرند که وظایف چندگانه‌ای دارد اما هیچ حقوقی ندارد. باور می‌رفت که ارواح به انسان به دیده حقارت می‌نگرند زیرا وی دائماً در انجام وظایف معنوی خود کوتاهی می‌کند. اعتقاد کلی نوع بشر این بود که اشباح به عنوان بهای عدم مداخله در امور بشری یک خدمت مداوم را باج خواهی می‌کنند، و کمترین بدبختی به فعالیت‌های اشباح نسبت داده می‌شد. انسانهای اولیه آنقدر از نادیده انگاشتن احترامی که سزاوار خدایان است می‌ترسیدند که بعد از قربانی کردن برای تمامی ارواح

pictured as having their respective controllers. And of the two classes, the group that brought bad luck were believed to be the more active and numerous.

87:4.5 (961.6) When the doctrine of good and bad spirits finally matured, it became the most widespread and persistent of all religious beliefs. This dualism represented a great religio-philosophic advance because it enabled man to account for both good luck and bad luck while at the same time believing in supermortal beings who were to some extent consistent in their behavior. The spirits could be counted on to be either good or bad; they were not thought of as being completely temperamental as the early ghosts of the monospiritism of most primitive religions had been conceived to be. Man was at last able to conceive of supermortal forces that were consistent in behavior, and this was one of the most momentous discoveries of truth in the entire history of the evolution of religion and in the expansion of human philosophy.

87:4.6 (961.7) Evolutionary religion has, however, paid a terrible price for the concept of dual spiritism. Man's early philosophy was able to reconcile spirit constancy with the vicissitudes of temporal fortune only by postulating two kinds of spirits, one good and the other bad. And while this belief did enable man to reconcile the variables of chance with a concept of unchanging supermortal forces, this doctrine has ever since made it difficult for religionists to conceive of cosmic unity. The gods of evolutionary religion have generally been opposed by the forces of darkness.

87:4.7 (962.1) The tragedy of all this lies in the fact that, when these ideas were taking root in the primitive mind of man, there really were no bad or disharmonious spirits in all the world. Such an unfortunate situation did not develop until after the Caligastic rebellion and only persisted until Pentecost. The concept of good and evil as cosmic co-ordinates is, even in the twentieth century, very much alive in human philosophy; most of the world's religions still carry this cultural birthmark of the long-gone days of the emerging ghost cults.

5. THE ADVANCING GHOST CULT

87:5.1 (962.2) Primitive man viewed the spirits and ghosts as having almost unlimited rights but no duties; the spirits were thought to regard man as having manifold duties but no rights. The spirits were believed to look down upon man as constantly failing in the discharge of his spiritual duties. It was the general belief of mankind that ghosts levied a continuous tribute of service as the price of noninterference in human affairs, and the least mischance was laid to ghost activities. Early humans were so afraid they might overlook some honor due the gods that, after they had sacrificed to all known spirits, they did another turn to the "unknown gods,"

شناخته شده، به قربانی کردن برای "خدایان ناشناخته" می‌پرداختند تا کاملاً مصون باشند.

و اکنون کیش ساده شیخ با رسوم پیشرفته‌تر و نسبتاً پیچیده کیش روح - شیخ، خدمت و پرستش ارواح بالاتر، آنطور که آنان در تخیل بدوی انسان تکامل یافته‌اند، دنبال شده است. آیین مذهبی باید پا به پای تکامل و پیشرفت روحی جلو رود. آیین نیایشی بسط یافته چیزی جز هنر حفظ خود نبود که در رابطه با اعتقاد به موجودات فوق طبیعی، تطبیق خود با محیط روحی، به کار بسته می‌شد. سازماتهای صنعتی و نظامی انطباق با محیطهای طبیعی و اجتماعی بودند. و به تدریج که ازدواج برای پاسخگویی به مطالبات دو جنسیتی به وجود آمد، سازمان مذهبی نیز در پاسخ به اعتقاد به نیروهای بالاتر روحی و موجودات روحی تکامل یافت. مذهب نشانگر انطباق انسان با توهماتش نسبت به راز شانس می‌باشد. ترس از روح و پرستش متعاقب به عنوان بیمه در برابر بد اقبال، به عنوان تدابیر نیکبختی، پذیرفته شدند.

انسان بدوی تصور می‌کند که ارواح خوب دنبال کار خودشان هستند، و چیز اندکی از موجودات بشری می‌خواهند. این اشباح و ارواح بد هستند که باید در منش خوب نگاه داشته شوند. از این رو، مردمان بدوی بیشتر به اشباح بد سیرتشان توجه نمودند تا به ارواح خوش طینتشان.

بهر روزی بشری بنا بود خصوصاً برای حس حسادت ارواح شرور تحریک کننده باشد، و روش انتقامی آنها این بود که از طریق یک نیروی بشری و از طریق تکنیک چشم بد به ضربه تلافی جویانه دست زنند. آن جنبه آیین نیایشی که به اجتناب روحی مربوط بود بسیار درگیر نابکاریهای چشم بد بود. ترس از آن تقریباً جهانی گشت. زنان زیبا نقاب به چهره می‌زدند تا خود را از چشم بد مصون نگاه دارند. متعاقباً بسیاری از زنان که مایل بودند زیبا تلقی شوند این شیوه عمل را پذیرفتند. به دلیل این ترس از ارواح بد، کودکان به ندرت اجازه می‌یافتند بعد از تاریکی بیرون روند، و دعاهای اولیه همیشه شامل این درخواست می‌شد: "ما را از چشم بد نجات بده."

قرآن شامل یک فصل کامل است که به چشم بد و افسونهای جادویی تخصصیافته است، و یهودیان کاملاً به آنها اعتقاد داشتند. تمامی آیین نیایشی وابسته به آلت تناسلی مرد به عنوان دفاعی بر ضد چشم بد به وجود آمد. تصور می‌شد که ارگانهای تولید مثل تنها جادویی هستند که می‌توانند آن را بی‌اثر سازند. چشم بد موجب پیدایش اولین خرافات پیرامون علامات پیش از زایمان کودکان، نشانههای مادری، بود و این آیین نیایشی روزگاری تقریباً عالمگیر بود.

حسادت یک ویژگی سابقه‌دار بشری است؛ از این رو انسان بدوی آن را به خدایان آغازین خود نسبت می‌داد. و چون روزگاری انسان دست به کار فریب اشباح زده بود، به زودی شروع به فریب ارواح نمود. او گفت: "اگر ارواح به زیبایی و رفاه ما حسادت ورزند، خود را از شکل خواهیم انداخت و پیرامون موفقیتمان اندک سخن خواهیم گفت." از این رو فروتنی اولیه خوار شمردن خودپسندی نبود، بلکه در عوض

just to be thoroughly safe.

87:52 (962:3) And now the simple ghost cult is followed by the practices of the more advanced and relatively complex spirit-ghost cult, the service and worship of the higher spirits as they evolved in man's primitive imagination. Religious ceremonial must keep pace with spirit evolution and progress. The expanded cult was but the art of self-maintenance practiced in relation to belief in supernatural beings, self-adjustment to spirit environment. Industrial and military organizations were adjustments to natural and social environments. And as marriage arose to meet the demands of bisexuality, so did religious organization evolve in response to the belief in higher spirit forces and spiritual beings. Religion represents man's adjustment to his illusions of the mystery of chance. Spirit fear and subsequent worship were adopted as insurance against misfortune, as prosperity policies.

87:53 (962:4) The savage visualizes the good spirits as going about their business, requiring little from human beings. It is the bad ghosts and spirits who must be kept in good humor. Accordingly, primitive peoples paid more attention to their malevolent ghosts than to their benign spirits.

87:54 (962:5) Human prosperity was supposed to be especially provocative of the envy of evil spirits, and their method of retaliation was to strike back through a human agency and by the technique of the evil eye. That phase of the cult which had to do with spirit avoidance was much concerned with the machinations of the evil eye. The fear of it became almost world-wide. Pretty women were veiled to protect them from the evil eye; subsequently many women who desired to be considered beautiful adopted this practice. Because of this fear of bad spirits, children were seldom allowed out after dark, and the early prayers always included the petition, "deliver us from the evil eye."

87:55 (962:6) The Koran contains a whole chapter devoted to the evil eye and magic spells, and the Jews fully believed in them. The whole phallic cult grew up as a defense against the evil eye. The organs of reproduction were thought to be the only fetish which could render it powerless. The evil eye gave origin to the first superstitions respecting prenatal marking of children, maternal impressions, and the cult was at one time well-nigh universal.

87:56 (963:1) Envy is a deep-seated human trait; therefore did primitive man ascribe it to his early gods. And since man had once practiced deception upon the ghosts, he soon began to deceive the spirits. Said he, "If the spirits are jealous of our beauty and prosperity, we will disfigure ourselves and speak lightly of our success." Early humility was not, therefore, debasement of ego but rather an attempt to foil and deceive the envious spirits.

تلاشی برای گمراه کردن و فریفتن ارواح حسود بود.

روشی که برای باز داشتن ارواح از حسادت ورزی نسبت به رفاه بشری پذیرفته شده بود این بود که به یک چیز یا شخص خوش اقبال یا بسیار دوست داشتی فحاشی شدید می‌شد. منشأ رسم کم کردن تعریف و تمجید از یک فرد یا خانواده این بود، و نهایتاً به فروتنی، خوشتنداری، و نزاکت متمدنانه تکامل یافت. در راستای این انگیزه، زشت شدن مد شد. زیبایی حسادت ارواح را برمی‌انگیخت؛ آن نشانگر غرور گناه آلود بشری بود. انسان بدوی دنبال یک نام زشت می‌گشت. این جنبه آیین نیایشی مانع بزرگی برای پیشرفت هنر بود، و مدتها دنیا را تیره و زشت نگاه داشت.

تحت کیش روح، زندگی در بهترین شکلش یک قمار بود، نتیجه کنترل روحی. آینده یک نفر حاصل تلاش، پشتکار، یا استعداد نبود، مگر این که اینها برای نفوذ روی ارواح به کار گرفته می‌شدند. آیین خشنود ساختن ارواح در بر گیرنده باری سنگین بود، که زندگی را خسته کننده و عملاً غیرقابل تحمل می‌ساخت. از دوره به دوره و از نسل تا نسل، نژاد بعد از نژاد در پی بهبود این دگرترین فوق شیخ برآمده، اما هیچ نسلی تاکنون جرأت رد کامل آن را نکرده است.

قصد و خواسته ارواح از طریق فالگیری، پیشگویی، و علامات مورد مطالعه قرار می‌گرفت. و این پیامهای روحی از طریق غیبگویی، پیشگویی، جادو، گناه آزمون، و طالع بینی تفسیر می‌شدند. آیین نیایشی تماماً تدبیری بود که برای دلجویی، خرسند ساختن، و خریدن ارواح از طریق این رشوه پنهان طراحی شده بود.

و بدین ترتیب یک فلسفه نوین و گسترش یافته جهانی به وجود آمد که شامل اینها می‌شد:

1- وظیفه — آن کارهایی که برای همسو ساختن یا حداقل بی‌طرف نمودن ارواح باید انجام شوند.

2- درست — رفتار و مراسم درست که ارواح را در جهت منافع یک فرد به طور فعال به کار گیرد.

3- حقیقت — فهم و طرز برخورد درست نسبت به ارواح و لذا نسبت به زندگی و مرگ.

صرفاً به دلیل کنجکاوی نبود که مردم باستان در پی دانستن آینده بودند؛ آنها می‌خواستند از بد اقبال اجتناب کنند. غیبگویی صرفاً تلاشی برای اجتناب از گرفتاری بود. در طول این ایام به رویاها به صورت پیشگویی نگریسته می‌شد، ضمن این که هر چیز غیرمعمول یک طالع تلقی می‌شد. و حتی امروزه نژادهای متمدن با اعتقاد به علامات، نشانه‌ها، و سایر بقایای خرافی متعلق به کیش در حال پیشرفت شیخ دوران باستان نفرین شده‌اند. انسان آن روشهایی را که از طریق آن به تدریج و به طور درآورد از نردبان تکاملی حیات صعود کرد، به کندی، بسیار کند، ترک می‌کند.

87:57 (963:2) The method adopted to prevent the spirits from becoming jealous of human prosperity was to heap vituperation upon some lucky or much loved thing or person. The custom of depreciating complimentary remarks regarding oneself or family had its origin in this way, and it eventually evolved into civilized modesty, restraint, and courtesy. In keeping with the same motive, it became the fashion to look ugly. Beauty aroused the envy of spirits; it betokened sinful human pride. The savage sought for an ugly name. This feature of the cult was a great handicap to the advancement of art, and it long kept the world somber and ugly.

87:58 (963:3) Under the spirit cult, life was at best a gamble, the result of spirit control. One's future was not the result of effort, industry, or talent except as they might be utilized to influence the spirits. The ceremonies of spirit propitiation constituted a heavy burden, rendering life tedious and virtually unendurable. From age to age and from generation to generation, race after race has sought to improve this superghost doctrine, but no generation has ever yet dared to wholly reject it.

87:59 (963:4) The intention and will of the spirits were studied by means of omens, oracles, and signs. And these spirit messages were interpreted by divination, soothsaying, magic, ordeals, and astrology. The whole cult was a scheme designed to placate, satisfy, and buy off the spirits through this disguised bribery.

87:510 (963:5) And thus there grew up a new and expanded world philosophy consisting in:

87:511 (963:6) 1. *Duty* — those things which must be done to keep the spirits favorably disposed, at least neutral.

87:512 (963:7) 2. *Right* — the correct conduct and ceremonies designed to win the spirits actively to one's interests.

87:513 (963:8) 3. *Truth* — the correct understanding of, and attitude toward, spirits, and hence toward life and death.

87:514 (963:9) It was not merely out of curiosity that the ancients sought to know the future; they wanted to dodge ill luck. Divination was simply an attempt to avoid trouble. During these times, dreams were regarded as prophetic, while everything out of the ordinary was considered an omen. And even today the civilized races are cursed with the belief in signs, tokens, and other superstitious remnants of the advancing ghost cult of old. Slow, very slow, is man to abandon those methods whereby he so gradually and painfully ascended the evolutionary scale of life.

هنگامی که انسانها فقط به اشباح اعتقاد داشتند، آیین مذهبی بیشتر شخصی و کمتر سازمان یافته بود. اما شناخت ارواح بالاتر به کارگیری "روشهای بالاتر روحی" را در برخورد با آنها ضروری می ساخت. این تلاش برای بهبود دادن، یا تدوین تکنیک خشنود ساختن روح مستقیماً به ایجاد مکانیسمهای دفاعی در برابر ارواح انجامید. انسان به راستی در برابر نیروهای غیرقابل مهار که در حیات دنیوی عمل می کردند احساس درماندگی می کرد، و احساس خود کوچک بینی او وی را ناچار ساخت تلاش کند تعدیل جبران کننده ای بیابد، تکنیکی برای مساوی ساختن نابرابریها در تقایب یک جانبه انسان در مقابل کیهان.

در روزهای نخستین آیین نیایشی، تلاشهای انسان برای تأثیرگذاری روی عملکرد شبح به دلجویی محدود می شد، تلاشهایی از طریق رشوه برای خنثی کردن بد اقبالی. به تدریج که تکامل آیین نیایشی شبح به سمت مفهوم ارواح خوب و نیز بد پیش رفت، این مراسم به سوی تلاشهایی با طبیعت مثبت تر چرخش نمود، کوششهایی برای کسب خوش اقبالی. مذهب انسان دیگر به طور کامل منفی گرا نبود، همچنین با تلاش برای کسب خوش اقبالی نیز متوقف نگردید. او به زودی شروع به ابداع تدابیری نمود که از طریق آن بتواند ارواح را به همکاری مجبور سازد. مذهب گرا دیگر در برابر مطالبات بی وقفه توهّمات روحی خود ساخته بی دفاع نمی ماند. انسان بدوی شروع به اختراع سلاحهایی می کند که با آنها بتواند روح را به عمل وادارد و به یاری ناچار سازد.

اولین تلاشهای تدافعی انسان متوجه اشباح شد. با گذشت اعصار زنده ها شروع به ابداع روشهایی برای مقاومت در برابر مردگان نمودند. تکنیکهای زیادی برای ترساندن اشباح و دور ساختن آنها به وجود آورده شدند، که در میان آنها می توان تکنیکهای زیر را ذکر نمود:

- 1- قطع کردن سر و بستن بدن در گور.
- 2- سنگسار کردن خانه مرگ.
- 3- اخته کردن یا شکستن پاهای جسد.
- 4- مدفون ساختن زیر سنگها، یک منشأ سنگ قبر امروزی.
- 5- سوزاندن جسد، یک اختراع دوران بعد برای پیشگیری از مزاحمت شبح.
- 6- پرتاب بدن به درون دریا.
- 7- در معرض دید قرار دادن بدن تا توسط حیوانات وحشی خورده شود.

اشباح بنا بود با سر و صدا آشفته شده و بترسند؛ فریاد زن، زنگها، و طبلها آنها را از زندگان فراری می دادند؛ و این روشهای دوران باستان هنوز در "مکانهای سوگواری" برای مردگان رایج هستند. ترکیبات متعفن به کار گرفته می شدند تا ارواح ناخواسته را دور سازند. تصاویر کریه ارواح ساخته می شدند تا آنها هنگام مشاهده خود با شتاب فرار کنند. باور می رفت که سگها می توانند به نزدیک شدن اشباح پی ببرند، و این که از

87:6.1 (963:10) When men believed in ghosts only, religious ritual was more personal, less organized, but the recognition of higher spirits necessitated the employment of "higher spiritual methods" in dealing with them. This attempt to improve upon, and to elaborate, the technique of spirit propitiation led directly to the creation of defenses against the spirits. Man felt helpless indeed before the uncontrollable forces operating in terrestrial life, and his feeling of inferiority drove him to attempt to find some compensating adjustment, some technique for evening the odds in the one-sided struggle of man versus the cosmos.

87:6.2 (964:1) In the early days of the cult, man's efforts to influence ghost action were confined to propitiation, attempts by bribery to buy off ill luck. As the evolution of the ghost cult progressed to the concept of good as well as bad spirits, these ceremonies turned toward attempts of a more positive nature, efforts to win good luck. Man's religion no longer was completely negativistic, nor did he stop with the effort to win good luck; he shortly began to devise schemes whereby he could compel spirit co-operation. No longer does the religionist stand defenseless before the unceasing demands of the spirit phantasms of his own devising; the savage is beginning to invent weapons wherewith he may coerce spirit action and compel spirit assistance.

87:6.3 (964:2) Man's first efforts at defense were directed against the ghosts. As the ages passed, the living began to devise methods of resisting the dead. Many techniques were developed for frightening ghosts and driving them away, among which may be cited the following:

- 87:6.4 (964:3) 1. Cutting off the head and tying up the body in the grave.
- 87:6.5 (964:4) 2. Stoning the death house.
- 87:6.6 (964:5) 3. Castration or breaking the legs of the corpse.
- 87:6.7 (964:6) 4. Burying under stones, one origin of the modern tombstone.
- 87:6.8 (964:7) 5. Cremation, a later-day invention to prevent ghost trouble.
- 87:6.9 (964:8) 6. Casting the body into the sea.
- 87:6.10 (964:9) 7. Exposure of the body to be eaten by wild animals.

87:6.11 (964:10) Ghosts were supposed to be disturbed and frightened by noise; shouting, bells, and drums drove them away from the living; and these ancient methods are still in vogue at "wakes" for the dead. Foul-smelling concoctions were utilized to banish unwelcome spirits. Hideous images of the spirits were constructed so that they would flee in haste when they beheld themselves. It was believed that

طریق زوزه کشیدن اخطار می‌دهند؛ و دیگر این که هنگامی که آنها نزدیک هستند خروسان صدای قوقولی قو سر می‌دهند. استفاده از یک خروس به عنوان یک بانمنا در تداوم این خرافه است.

تصور می‌شد که آب بهترین حفاظ در برابر اشباح است. آب مقدس از تمامی اشکال دیگر برتر بود، آبی که کاهنان پاهایشان را در آن شسته بودند. باور می‌رفت که آتش و آب هر دو برای اشباح موانعی غیرقابل عبور هستند. رومی‌ها سه بار آب را به دور جسد می‌گردانند. در قرن بیستم آب مقدس به بدن پاشیده می‌شود، و شستن دست در قبرستان هنوز یک آیین یهودی است. غسل تعمید جنبه‌ای از مراسم آب مربوط به دوران بعد بود؛ حمام کردن بدوی یک مراسم مذهبی بود. فقط در ایام اخیر حمام کردن یک کار بهداشتی شده است.

اما انسان با مجبور ساختن شیخ متوقف نگرید. او به زودی از طریق آیین مذهبی و رسوم دیگر سعی نمود روح را مجبور به عمل سازد. جن‌گیری به کارگیری یک روح برای کنترل یا دور ساختن روح دیگر بود، و این تاکتیکها همچنین برای ترساندن اشباح و ارواح به کار گرفته می‌شدند. مفهوم روح‌گرایی دوگانه نیروهای خوب و بد به انسان فرصت مکفی داد تا یک نیرو را بر ضد نیروی دیگر به کار گیرد، زیرا اگر یک انسان نیرومند بتواند یک فرد ضعیفتر را شکست دهد، قطعاً یک روح قوی می‌تواند بر یک شیخ پیستتر فائق شود. لعن و نفرین بدوی یک کارکرد سرکوبگرانه بود که برای مرعوب ساختن ارواح دون‌تر طراحی شده بود. بعدها این رسم به لعن و نفرین کردن دشمنان تعمیم یافت.

مذتها باور می‌رفت که با رجعت به کاربردهای آداب و رسوم کهن‌تر می‌توان ارواح و خدایان کوچک را به عملکرد مطلوب وادار نمود. انسان امروز مقصر به همان طرز عمل است. شما یکدیگر را با زبان معمول و روزمره مخاطب قرار می‌دهید، اما هنگامی که مشغول دعا می‌شوید، به شیوه کهن‌تر نسل دیگر، سبک به اصطلاح شرعی، متوسل می‌شوید.

این دکتربین همچنین بسیاری از رجعت‌های مذهبی - آیینی با یک طبیعت جنسی، مثل فحش‌ای در معبد را روشن می‌سازد. این بازگشت به رسوم بدوی سپرهای ایمنی محکمی در برابر بسیاری از بلاها محسوب می‌شدند. و با این مردمان ساده ذهن تمامی این عملکردها کاملاً عاری از آنچه که انسان امروزی بی‌پند و باری جنسی می‌نامد بودند.

سپس کارکرد عهدهای آیینی آمد که به زودی با پیمانهای مذهبی و سوگندهای مقدس دنبال شد. بیشتر این سوگندها با شکنجه خود و ناقص کردن خود و بعدها با زوزه گرفتن و دعا همراه بودند. پس از آن دریغ کردن از خود به شکل یک سرکوب مطمئن مورد نگرش واقع می‌شد. این امر به ویژه در مورد خودداری جنسی صدق می‌کرد. و بدین ترتیب انسان بدوی به زودی یک سختگیری راسخ در رسوم مذهبی خود به وجود آورد، اعتقادی به تأثیر شکنجه خود و دریغ کردن از خود به عنوان آیین‌هایی که قادرند ارواح ناخواهان را مجبور سازند نسبت به تمامی این رنجها و محروم سازیها عکس‌العمل مطلوب نشان دهند.

انسان امروزی دیگر به طور آشکار تلاش نمی‌کند

dogs could detect the approach of ghosts, and that they gave warning by howling; that cocks would crow when they were near. The use of a cock as a weather vane is in perpetuation of this superstition.

876.12 (964.11) Water was regarded as the best protection against ghosts. Holy water was superior to all other forms, water in which the priests had washed their feet. Both fire and water were believed to constitute impassable barriers to ghosts. The Romans carried water three times around the corpse; in the twentieth century the body is sprinkled with holy water, and hand washing at the cemetery is still a Jewish ritual. Baptism was a feature of the later water ritual; primitive bathing was a religious ceremony. Only in recent times has bathing become a sanitary practice.

876.13 (964.12) But man did not stop with ghost coercion; through religious ritual and other practices he was soon attempting to compel spirit action. Exorcism was the employment of one spirit to control or banish another, and these tactics were also utilized for frightening ghosts and spirits. The dual-spiritism concept of good and bad forces offered man ample opportunity to attempt to pit one agency against another, for, if a powerful man could vanquish a weaker one, then certainly a strong spirit could dominate an inferior ghost. Primitive cursing was a coercive practice designed to overawe minor spirits. Later this custom expanded into the pronouncing of curses upon enemies.

876.14 (965.1) It was long believed that by reverting to the usages of the more ancient mores the spirits and demigods could be forced into desirable action. Modern man is guilty of the same procedure. You address one another in common, everyday language, but when you engage in prayer, you resort to the older style of another generation, the so-called solemn style.

876.15 (965.2) This doctrine also explains many religious-ritual reversions of a sex nature, such as temple prostitution. These reversions to primitive customs were considered sure guards against many calamities. And with these simple-minded peoples all such performances were entirely free from what modern man would term promiscuity.

876.16 (965.3) Next came the practice of ritual vows, soon to be followed by religious pledges and sacred oaths. Most of these oaths were accompanied by self-torture and self-mutilation; later on, by fasting and prayer. Self-denial was subsequently looked upon as being a sure coercive; this was especially true in the matter of sex suppression. And so primitive man early developed a decided austerity in his religious practices, a belief in the efficacy of self-torture and self-denial as rituals capable of coercing the unwilling spirits to react favorably toward all such suffering and deprivation.

876.17 (965.4) Modern man no longer attempts openly to

ارواح را مجبور سازد، گر چه هنوز گرایش به چانه زدن با الوهیت بروز می‌دهد. و او هنوز سوگند می‌خورد، روی تخته می‌کوبد، انگشتانش را به صورت متقاطع روی هم قرار می‌دهد، و آب دهان را با یک عبارت مبتذل که روزگاری یک فرمول جادویی بود دنبال می‌کند.

7- طبیعت فرقه‌گرایی

نوع فرقه‌ای سازمان اجتماعی تداوم یافت زیرا برای حفظ و برانگیختن گرایش‌های اخلاقی و وفاداریهای مذهبی یک نمادگرایی فراهم نمود. فرقه از سنن "خانواده‌های قدیمی" سرچشمه گرفت و به عنوان یک نهاد تثبیت شده تداوم یافت. تمامی خانواده‌ها نوعی فرقه دارند. هر آرمان الهام بخش به دنبال یک سمبولیسم تداوم بخش است — در جستجوی تکنیکی برای تجلی فرهنگی که بقا را تضمین نماید و ادراک را افزایش دهد می‌باشد — و فرقه از طریق برانگیختن و ارضا کردن احساس به این سرانجام دست می‌یابد.

از پگاه تمدن هر جنبش جذاب در فرهنگ اجتماعی یا پیشرفت مذهبی یک آیین، یک مراسم نمادین به وجود آورده است. هر چه بیشتر این آیین یک رشد ناآگاهانه بوده است، هواخواهان خود را به طور قویتر در کنترل نگاه داشته است. فرقه عقیده را حفظ نمود و احساس را ارضا کرد، اما برای بازسازی اجتماعی و پیشرفت معنوی همیشه بزرگترین مانع بوده است.

به رغم این که فرقه پیشرفت اجتماعی را همواره کند کرده است، تأسف آور است که بسیاری از باورمندان امروزی شاخصهای اخلاقی و ایده‌آلهای معنوی هیچ نمادگرایی مکفی — هیچ فرقه حمایت متقابل — هیچ چیزی که به آن تعلق داشته باشند، ندارند. اما یک فرقه مذهبی نمی‌تواند ساخته شود؛ آن باید رشد کند. و هیچ فرقه‌ای از دو گروه یکسان نخواهند بود مگر این که آیین‌های آنها به طور دلخواه از طریق اتوریته همگون گردد.

آیین نیایشی مسیحی اولیه مؤثرترین، جذابترین، و پایدارترین آیینی بود که تا آن هنگام در فکر پرورده یا ابداع شده بود؛ اما در یک عصر علمی بیشتر ارزش آن از طریق نابودی بسیاری از اصول بنیادین اولیه آن از بین رفته است. آیین پرستشی مسیحی از طریق از دست رفتن بسیاری از عقاید اساسی از شور و طراوت افتاده است.

در گذشته هنگامی که آیین نیایشی انعطاف پذیر و نمادگرایی گسترش‌گرا بوده است حقیقت به سرعت رشد کرده و ازادانه بسط یافته است. حقیقت سرشار و یک آیین نیایشی تطبیق‌گرا به سرعت پیشرفت اجتماعی کمک کرده است. هنگامی که یک آیین نیایشی بی‌معنی سعی در جایگزینی فلسفه و برده ساختن استدلال می‌کند، مذهب را بی‌اعتبار می‌سازد و یک فرقه واقعی به وجود می‌آید.

صرف نظر از کاستیها و نارساییها، هر آشکارسازی نوین حقیقت موجب پدیداری یک فرقه جدید شده است، و حتی بیان دوباره مذهب عیسی باید یک نمادگرایی نوین و مناسب به وجود آورد. انسان امروزی

coerce the spirits, though he still evinces a disposition to bargain with Deity. And he still swears, knocks on wood, crosses his fingers, and follows exhortation with some trite phrase; once it was a magical formula.

7. NATURE OF CULTISM

87.7.1 (965.5) The cult type of social organization persisted because it provided a symbolism for the preservation and stimulation of moral sentiments and religious loyalties. The cult grew out of the traditions of "old families" and was perpetuated as an established institution; all families have a cult of some sort. Every inspiring ideal grasps for some perpetuating symbolism — seeks some technique for cultural manifestation which will insure survival and augment realization — and the cult achieves this end by fostering and gratifying emotion.

87.7.2 (965.6) From the dawn of civilization every appealing movement in social culture or religious advancement has developed a ritual, a symbolic ceremonial. The more this ritual has been an unconscious growth, the stronger it has gripped its devotees. The cult preserved sentiment and satisfied emotion, but it has always been the greatest obstacle to social reconstruction and spiritual progress.

87.7.3 (965.7) Notwithstanding that the cult has always retarded social progress, it is regrettable that so many modern believers in moral standards and spiritual ideals have no adequate symbolism — no cult of mutual support — nothing to belong to. But a religious cult cannot be manufactured; it must grow. And those of no two groups will be identical unless their rituals are arbitrarily standardized by authority.

87.7.4 (965.8) The early Christian cult was the most effective, appealing, and enduring of any ritual ever conceived or devised, but much of its value has been destroyed in a scientific age by the destruction of so many of its original underlying tenets. The Christian cult has been devitalized by the loss of many fundamental ideas.

87.7.5 (965.9) In the past, truth has grown rapidly and expanded freely when the cult has been elastic, the symbolism expansile. Abundant truth and an adjustable cult have favored rapidity of social progression. A meaningless cult vitiates religion when it attempts to supplant philosophy and to enslave reason; a genuine cult grows.

87.7.6 (966.1) Regardless of the drawbacks and handicaps, every new revelation of truth has given rise to a new cult, and even the restatement of the religion of Jesus must develop a new and

باید یک نمادگرایی کافی برای عقاید جدید در حال گسترش، ایده‌آلها و وفاداریهای بیاید. این سمبل بهبود یافته باید از درون زندگی مذهبی و تجربه معنوی سرچشمه یابد. و این سمبولیسم بالاتر یک تمدن والاتر باید مبتنی بر مفهوم پدر بودن خداوند و مملو از ایده‌آل نیرومند برادری انسان باشد.

آیین‌های نیایشی کهن بسیار خود محور بین بودند؛ جدیدها باید حاصل محبت عملی باشند. آیین نیایشی جدید، همانند نوع کهن، باید عاطفه را پروراند، احساس را خشنود سازد، و وفاداری را رواج دهد؛ اما باید بیشتر انجام دهد: باید پیشرفت معنوی را تسهیل نماید، معانی کیهانی را افزایش دهد، ارزشهای اخلاقی را بالا برد، توسعه اجتماعی را تشویق کند، و یک نوع والای زندگی شخصی مذهبی را برانگیزد. آیین نیایشی نوین باید اهداف عالی زندگی را که هم گذرا و هم جاودانه است — اجتماعی و معنوی — فراهم سازد.

هیچ آیین نیایشی نمی‌تواند تداوم یابد و به پیشرفت تمدن اجتماعی و نیل معنوی فردی یاری رساند، مگر این که مبتنی بر مفهوم بیولوژیک، جامعه‌شناسانه، و مذهبی خانه باشد. یک آیین نیایشی بقا یابنده باید آنچه را که در شرایط وجود تغییر بدون وقفه دائمی است نمایند؛ باید آنچه را که جریان دائماً در حال تغییر دگرگونی اجتماعی یگانه می‌سازد جلال دهد. باید معانی حقیقی را بشناسد، روابط زیبا را بستاید، و ارزشهای نیک عظمت واقعی را جلال دهد.

اما مشکل بزرگ یافتن یک نمادگرایی نوین و رضایتبخش این است که انسانهای امروزی، به صورت یک گروه، به روش علمی اعتقاد دارند، از خرافات احتراز می‌کنند، و از نادانی منزع‌جند، در حالی که به طور فردی همگی مشتاق چیزهای اسرارآمیز هستند و ناشناخته‌ها را محترم می‌شمارند. هیچ آیین نیایشی بقا نمی‌یابد مگر این که نمایانگر یک راز ماهرانه باشد و یک چیز دست نیافتنی با ارزش را پنهان سازد. باز، نمادگرایی جدید نه تنها برای گروه باید مهم باشد بلکه همچنین باید برای فرد با معنی باشد. اشکال هر نمادگرایی مفید باید آنهایی باشد که فرد بتواند با پیشقدمی خود آن را به انجام رساند، و همچنین بتواند با هموعاش از آن لذت برد. اگر آیین نیایشی جدید فقط بتواند به جای ساکن دینامیک باشد، شاید به راستی بتواند چیزی ارزنده، هم دنیوی و هم معنوی، به پیشرفت نوع بشر ارزانی دارد.

اما اگر یک آیین نیایشی — یک نمادگرایی از آیین‌های پرستشی، شعارها، یا اهداف — بسیار پیچیده باشد کار نخواهد کرد. و برای نیایش باید تقاضا باشد، پاسخ وفاداری. هر مذهب مؤثر به گونه‌ای خطانپذیر یک نمادگرایی ارزنده پدید می‌آورد، و هواداران آن کاری نیک می‌کنند که از متبلور شدن چنین آیینی به یک مراسم محدود کننده، بد شکل، و خفه کننده کلیشه‌ای که فقط می‌تواند تمامی پیشرفت اجتماعی، اخلاقی، و معنوی را محدود ساخته و به تأخیر اندازد جلوگیری کنند. هیچ آیین نیایشی که رشد اخلاقی را به تأخیر اندازد و نتواند پیشرفت معنوی را شکوفا سازد نمی‌تواند بقا یابد. آیین نیایشی چارچوب ساختمانی است که بدنه زنده و دینامیک تجربه شخصی معنوی — مذهب راستین — حول آن رشد می‌کند.

appropriate symbolism. Modern man must find some adequate symbolism for his new and expanding ideas, ideals, and loyalties. This enhanced symbol must arise out of religious living, spiritual experience. And this higher symbolism of a higher civilization must be predicated on the concept of the Fatherhood of God and be pregnant with the mighty ideal of the brotherhood of man.

87.7.7 (966.2) The old cults were too egocentric; the new must be the outgrowth of applied love. The new cult must, like the old, foster sentiment, satisfy emotion, and promote loyalty; but it must do more: It must facilitate spiritual progress, enhance cosmic meanings, augment moral values, encourage social development, and stimulate a high type of personal religious living. The new cult must provide supreme goals of living which are both temporal and eternal — social and spiritual.

87.7.8 (966.3) No cult can endure and contribute to the progress of social civilization and individual spiritual attainment unless it is based on the biologic, sociologic, and religious significance of the *home*. A surviving cult must symbolize that which is permanent in the presence of unceasing change; it must glorify that which unifies the stream of ever-changing social metamorphosis. It must recognize true meanings, exalt beautiful relations, and glorify the good values of real nobility.

87.7.9 (966.4) But the great difficulty of finding a new and satisfying symbolism is because modern men, as a group, adhere to the scientific attitude, eschew superstition, and abhor ignorance, while as individuals they all crave mystery and venerate the unknown. No cult can survive unless it embodies some masterful mystery and conceals some worthwhile unattainable. Again, the new symbolism must not only be significant for the group but also meaningful to the individual. The forms of any serviceable symbolism must be those which the individual can carry out on his own initiative, and which he can also enjoy with his fellows. If the new cult could only be dynamic instead of static, it might really contribute something worth while to the progress of mankind, both temporal and spiritual.

87.7.10 (966.5) But a cult — a symbolism of rituals, slogans, or goals — will not function if it is too complex. And there must be the demand for devotion, the response of loyalty. Every effective religion unerringly develops a worthy symbolism, and its devotees would do well to prevent the crystallization of such a ritual into cramping, deforming, and stifling stereotyped ceremonials which can only handicap and retard all social, moral, and spiritual progress. No cult can survive if it retards moral growth and fails to foster spiritual progress. The cult is the skeletal structure around which grows the living and dynamic body of personal spiritual experience — true religion.

[عرضه شده توسط یک ستاره تابناک عصر نبادان.]

^{87:7.11 (9669)} [Presented by a Brilliant Evening Star of
Nebadon.]

مقاله 88. بت‌واره‌ها، طلسم‌ها، و جادو

089 ⇨

کتاب یورنشیا

087 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 88

بت‌واره‌ها، طلسم‌ها، و جادو

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- اعتقاد به بت‌واره‌ها
- 2- تکامل جادوگری
- 3- توتم‌گرایی
- 4- سحر و جادو
- 5- افسون سحرآمیز
- 6- کاربرد جادو

مقدمه مقاله

ایده ورود یک روح به داخل یک شی بی‌جان، یک حیوان، و یا یک موجود بشری، یک اعتقاد بسیار باستانی و قابل احترام است که از آغاز تکامل مذهب رواج داشته است. این دکتترین تسخیر روحی چیزی بیشتر با کمتر از اعتقاد به بت‌واره‌گرایی نیست. انسان بدوی لزوماً بت‌واره را پرستش نمی‌کند؛ او به طور بسیار منطقی روحی را که در درون آن ساکن است پرستش کرده و محترم می‌شمرد.

در ابتدا باور بر این بود که روح یک بت‌واره شیخ یک انسان مرده است؛ بعدها گمان می‌رفت که ارواح بالاتر در بت‌واره‌ها ساکن هستند. و از این رو فرقه بت‌واره سرانجام تمامی ایده‌های بدوی اشباح، روانها، ارواح، و جن‌زدگی را در هم ادغام نمود.

1- اعتقاد به بت‌واره‌ها

انسان بدوی همیشه می‌خواست هر چیز فوق‌العاده را به بت‌واره تبدیل کند؛ لذا باور به شانس چنین موقعیتی را برای وی فراهم نمود. شخصی بیمار است، چیزی اتفاق می‌افتد، و حالش خوب می‌شود. همین چیز در مورد شهرت بسیاری از داروها و روشهای شانسی در مان بیماری صندق می‌کند. اشیائی که در خواب دیده می‌شدند احتمال داشت که به بت‌واره تبدیل شوند.

PAPER 88

FETISHES, CHARMS, AND MAGIC

SECTIONS

Introduction

1. Belief in Fetishes
2. Evolution of the Fetish
3. Totemism
4. Magic
5. Magical Charms
6. The Practice of Magic

INTRODUCTION

^{88:01 (967:1)} THE concept of a spirit's entering into an inanimate object, an animal, or a human being, is a very ancient and honorable belief, having prevailed since the beginning of the evolution of religion. This doctrine of spirit possession is nothing more nor less than *fetishism*. The savage does not necessarily worship the fetish; he very logically worships and reverences the spirit resident therein.

^{88:02 (967:2)} At first, the spirit of a fetish was believed to be the ghost of a dead man; later on, the higher spirits were supposed to reside in fetishes. And so the fetish cult eventually incorporated all of the primitive ideas of ghosts, souls, spirits, and demon possession.

1. BELIEF IN FETISHES

^{88:11 (967:3)} Primitive man always wanted to make anything extraordinary into a fetish; chance therefore gave origin to many. A man is sick, something happens, and he gets well. The same thing is true of the reputation of many medicines and the chance methods of treating disease. Objects connected with dreams were likely to be converted into fetishes. Volcanoes, but not

آتش‌فشانها، اما نه کوهها، بت‌واره شدند؛ هم‌نطور ستارگان دنباله‌دار، اما نه ستارگان. انسان اولیه تصور می‌کرد که ستارگان جهنده و شهابها نمایانگر ورود ارواح ویژه دیدارگر به زمین هستند.

اولین بت‌واره‌ها سنگ‌ریزه‌هایی بودند که به طور خاص علامت‌گذاری شده بودند، و انسان پیوسته در جستجوی "سنگهای مقدس" بوده است. یک رشته دانه تسبیح روزگاری مجموعه‌ای از سنگهای مقدس بود، یک دسته از اشیاء جادویی. بسیاری از قبایل سنگهای بت‌واره‌ای داشتند، اما تعداد اندکی از آنها بقا یافته‌اند، مثل کعبه و سنگ اِسْکَن. آتش و آب نیز در زمره بت‌واره‌های اولیه بودند، و پرستش آتش، به همراه اعتقاد به آب مقدس هنوز ادامه دارد.

بت‌واره‌های درختی یک رخداد دوران بعد بودند، اما در میان برخی قبایل استمرار پرستش طبیعت به اعتقاد به اشیاء جادویی که نوعی روح طبیعت در آنها ساکن است انجامید. هنگامی که گیاهان و میوه‌ها بت‌واره شدند، خوردن آنها حرام شد. سیب در زمره اولین میوه‌هایی بود که در این دسته‌بندی قرار گرفت؛ آن هرگز توسط مردمان خاور نزدیک خورده نشد.

اگر حیوانی گوشت انسان را می‌خورد، بت‌واره می‌شد. سگ بدین طریق حیوان مقدس پارسیان گشت. اگر بت‌واره یک حیوان باشد و شیخ به طور دائم در آن ساکن شود، در آن صورت ممکن است بت‌واره گرایی به تناسخ گرایش یابد. انسانهای بدوی به طرق بسیار نسبت به حیوانات حسادت می‌ورزیدند. آنها نسبت به آنان احساس برتری نمی‌کردند و اغلب از روی حیوانات محبوبشان نامگذاری می‌شدند.

هنگامی که حیوانات بت‌واره شدند، تابوهایی حول خوردن گوشت حیوان بت‌واره به وجود آمدند. میمون‌ها و میمونهای انسان نما به دلیل شباهت به انسان به زودی حیوانات بت‌واره‌ای گشتند. بعدها مارها، پرندگان، و گرازها نیز به همین نحو تلقی شدند. روزگاری گاو یک بت‌واره و شیرش تابو بود، در حالی که فضولات بدنش بسیار محترم شمرده می‌شد. مار در فلسطین مورد تکریم بود، به ویژه توسط فینیقی‌ها که به همراه یهودیان آن را به عنوان سخنگوی ارواح خبیث تلقی می‌کردند. حتی بسیاری از انسانهای امروزی به نیروهای سحرانگیز خزندگان باور دارند. از عربستان تا هند تا رقص مار قبیله مَکوی سرخ‌پوستان، مار تقییس شده است.

برخی از روزهای هفته جادویی بودند. برای مدت‌ها جمعه روزی نحس و عدد سیزده عددی بدشگون تلقی شده است. اعداد خوش یمن سه و هفت ناشی از آشکارسازیهی دوران بعد بودند. چهار شماره خوش یمن انسان بدوی بود و منتج از شناخت اولیه چهار نقطه قطب‌نما بود. شمارش چهارپایان با داراییهای دیگر بدشگون تلقی می‌شد؛ مردم دوران باستان همیشه مخالف سرشماری، "شمارش مردم"، بودند.

انسان بدوی از سکس یک نیروی بیجای جادویی ساخت؛ کارکرد تولید مثل فقط مقدار محدودی توجه دریافت نمود. انسان بدوی ذهنی طبیعی داشت، نه زشت یا شهوانی.

آب دهان یک جادوی قدرتمند بود. با تف کردن

mountains, became fetishes; comets, but not stars. Early man regarded shooting stars and meteors as indicating the arrival on earth of special visiting spirits.

881.2 (967.4) The first fetishes were peculiarly marked pebbles, and "sacred stones" have ever since been sought by man; a string of beads was once a collection of sacred stones, a battery of charms. Many tribes had fetish stones, but few have survived as have the Kaaba and the Stone of Scone. Fire and water were also among the early fetishes, and fire worship, together with belief in holy water, still survives.

881.3 (967.5) Tree fetishes were a later development, but among some tribes the persistence of nature worship led to belief in charms indwelt by some sort of nature spirit. When plants and fruits became fetishes, they were taboo as food. The apple was among the first to fall into this category; it was never eaten by the Levantine peoples.

881.4 (967.6) If an animal ate human flesh, it became a fetish. In this way the dog came to be the sacred animal of the Parsees. If the fetish is an animal and the ghost is permanently resident therein, then fetishism may impinge on reincarnation. In many ways the savages envied the animals; they did not feel superior to them and were often named after their favorite beasts.

881.5 (967.7) When animals became fetishes, there ensued the taboos on eating the flesh of the fetish animal. Apes and monkeys, because of resemblance to man, early became fetish animals; later, snakes, birds, and swine were also similarly regarded. At one time the cow was a fetish, the milk being taboo while the excreta were highly esteemed. The serpent was revered in Palestine, especially by the Phoenicians, who, along with the Jews, considered it to be the mouthpiece of evil spirits. Even many moderns believe in the charm powers of reptiles. From Arabia on through India to the snake dance of the Moqui tribe of red men the serpent has been revered.

881.6 (968.1) Certain days of the week were fetishes. For ages Friday has been regarded as an unlucky day and the number thirteen as an evil numeral. The lucky numbers three and seven came from later revelations; four was the lucky number of primitive man and was derived from the early recognition of the four points of the compass. It was held unlucky to count cattle or other possessions; the ancients always opposed the taking of a census, "numbering the people."

881.7 (968.2) Primitive man did not make an undue fetish out of sex; the reproductive function received only a limited amount of attention. The savage was natural minded, not obscene or prurient.

881.8 (968.3) Saliva was a potent fetish; devils could be

روی یک شخص ارواح پلید می‌توانستند بیرون رانده شوند. تف کردن یک شخص بزرگتر یا و الامقام روی یک فرد بالاترین تحسین بود. به برخی از قسمتهای بدن انسان به صورت بتواره‌های بالقوه نگریسته می‌شد، به ویژه مو و ناخن‌ها. ناخنهای بلند رئیسان قبیله بسیار گرمی شمرده می‌شدند، و ناخنهای چیده شده آنها بتواره نیرومندی بودند. اعتقاد به بتواره‌های مجموعه‌ای علت اصلی شکار سر را در دوران بعد روشن می‌سازد. طناب ناف یک بتواره بسیار ارزشمند بود؛ حتی امروزه در آفریقا به آن چنین می‌نگرند. اولین اسباب بازی نوع بشر یک طناب ناف حفظ شده بود. آن در حالی که با مروارید آراسته شده بود، آنطور که اغلب انجام می‌شد، اولین گردنبند انسان بود.

بچه‌های قوزدار و معلول به صورت بتواره تلقی می‌شدند. باور می‌رفت که سفیهان مجنون هستند. انسان بدوی نمی‌توانست بین نبوغ و دیوانگی تمایز قائل شود. آدمهای ابله را یا تا حد مرگ کتک می‌زدند و یا به عنوان شخصیت‌های جادویی تکریم می‌کردند. هیستری به طور فزاینده موجب صحنه‌گذاران بر اعتقاد همگانی به سحر و جادو گردید. مبتلایان به صرع اغلب کاهن و حکیم قبیله بودند. به مستی به عنوان شکلی از تسخیر روحی نگریسته می‌شد. هنگامی که یک انسان بدوی دست به سر و صدا و پایکوبی می‌زد، یک برگ توی موهایش قرار می‌داد تا در برابر اعمالش از مسئولیت شانه خالی کند. زهرها و مواد تخریب کننده نیروهای جادویی شدند؛ تصور می‌رفت آنها در تسخیر روحی هستند.

بسیاری از مردم به نایب‌ها به عنوان شخصیت‌های جادویی که توسط یک روح خردمند تسخیر شده‌اند می‌نگریستند. و این انسانهای با استعداد به زودی یاد گرفتند که برای پیشبرد منافع خودخواهانه خویش به فریبکاری و حيله متوسل شوند. پنداشته می‌شد که انسانی با قدرت جادویی فراتر از بشر است؛ او الهی و حتی بری از خطا بود. بدین ترتیب رئیسان قبیله، پادشاهان، کاهنان، پیامبران، و حکمرانان کلیسا سرانجام قدرت زیادی به دست آورده و اتوریته بی‌حد و حصری اعمال کردند.

2- تکامل جادوگری

تصور می‌شد اشباح ترجیح می‌دهند در اشیائی سکونت کنند که طی دوران زندگی در جسم به آنان تعلق داشت. این اعتقاد تأثیر بسیاری از یادگارهای امروزی را روشن می‌سازد. مردم دوران باستان همیشه استخوانهای رهبران را تکریم می‌کردند، و هنوز بسیاری از انسانها بقایای اسکلت آدمهای مقدس و قهرمانان را با آمیزه‌ای خرافی از ترس و احترام می‌نگرند. حتی امروزه قبرهای انسانهای بزرگ زیارت می‌شوند.

اعتقاد به اشیاء به جا مانده از گذشته حاصل آیین باستانی بتواره است. یادگارهای مذاهب امروزه نمایانگر تلاش برای منطقی جلوه دادن نیروهای جادویی انسان بدوی و بدین گونه ارتقاء آن به جایگاه شکوه و حرمت در سیستمهای مذهبی امروز می‌باشند. باور به بتواره‌ها و جادوگری کفرآمیز است اما ظاهراً پذیرش یادگارها و معجزات کاملاً صحیح هستند.

آتشدان — بخاری — کم و بیش یک بتواره شد، یک مکان مقدس. مراقد و معابد در ابتدا مکانهای جادویی بودند زیرا مردگان در آنجا مدفون بودند. موسی

driven out by spitting on a person. For an elder or superior to spit on one was the highest compliment. Parts of the human body were looked upon as potential fetishes, particularly the hair and nails. The long-growing fingernails of the chiefs were highly prized, and the trimmings thereof were a powerful fetish. Belief in skull fetishes accounts for much of later-day head-hunting. The umbilical cord was a highly prized fetish; even today it is so regarded in Africa. Mankind's first toy was a preserved umbilical cord. Set with pearls, as was often done, it was man's first necklace.

881.9 (988.4) Hunchbacked and crippled children were regarded as fetishes; lunatics were believed to be moon-struck. Primitive man could not distinguish between genius and insanity; idiots were either beaten to death or revered as fetish personalities. Hysteria increasingly confirmed the popular belief in witchcraft; epileptics often were priests and medicine men. Drunkenness was looked upon as a form of spirit possession; when a savage went on a spree, he put a leaf in his hair for the purpose of disavowing responsibility for his acts. Poisons and intoxicants became fetishes; they were deemed to be possessed.

881.10 (988.5) Many people looked upon geniuses as fetish personalities possessed by a wise spirit. And these talented humans soon learned to resort to fraud and trickery for the advancement of their selfish interests. A fetish man was thought to be more than human; he was divine, even infallible. Thus did chiefs, kings, priests, prophets, and church rulers eventually wield great power and exercise unbounded authority.

2. EVOLUTION OF THE FETISH

882.1 (988.6) It was a supposed preference of ghosts to indwell some object which had belonged to them when alive in the flesh. This belief explains the efficacy of many modern relics. The ancients always revered the bones of their leaders, and the skeletal remains of saints and heroes are still regarded with superstitious awe by many. Even today, pilgrimages are made to the tombs of great men.

882.2 (988.7) Belief in relics is an outgrowth of the ancient fetish cult. The relics of modern religions represent an attempt to rationalize the fetish of the savage and thus elevate it to a place of dignity and respectability in the modern religious systems. It is heathenish to believe in fetishes and magic but supposedly all right to accept relics and miracles.

882.3 (988.1) The hearth — fireplace — became more or less of a fetish, a sacred spot. The shrines and temples were at first fetish places because the dead were buried there. The fetish hut of the Hebrews

کلیه جادویی عبرانیان را به مکانی که جایگاه یک آبر بتواره، مفهومی که در آن هنگام قانون خداوند تلقی می‌شد، ارتقا داد. اما قوم بنی‌اسرائیل اعتقاد عجیب کنعانی به محراب سنگی را هرگز ترک نکردند: "و این سنگی را که من به عنوان یک محراب بنا کرده‌ام خانه خداوند خواهد بود." آنها به راستی باور داشتند که روح خدایشان در چنین محرابهای سنگی، که در واقع بتواره بودند، ساکن است.

آغازین‌ترین مجسمه‌ها برای حفظ چهره و خاطره مردگان نامی ساخته شدند؛ آنها در واقع بنای یادبود بودند. بتها یک اعتقاد پالایش شده به طلسم و جادو بودند. انسانهای بدوی اعتقاد داشتند که یک مراسم تقدیس و تبرک موجب می‌شود که روح به داخل مجسمه وارد شود. به همین منوال، هنگامی که اشیاء مشخص برکت داده می‌شدند، طلسم می‌شدند.

موسی با اضافه نمودن دومین فرمان به قوانین اخلاقی باستانی دلمیشیا، سعی نمود پرستش بتواره را در میان عبرانیان کنترل کند. او به دقت رهنمون داد که آنان نباید هیچ گونه مجسمه‌ای را که ممکن است به عنوان یک بتواره تقدیس و تبرک شود بسازند. او صریحاً گفت: "هیچ تقدیس‌کنندگاری شده یا شبیه هر چیزی را که در آسمان بالا، یا در زمین پایین، یا در آبهای زمین است نسازید." در حالی که این فرمان تأثیر زیادی در کند کردن کار هنری در میان یهودیان داشت، پرستش بتواره را کاهش داد. اما موسی خردمندتر از آن بود که تلاش کند بتواره‌های باستانی را به طور ناگهانی کنار بگذارد، و لذا رضایت داد برخی از باورهای باستانی را در ترکیبی از محراب جنگی و ضریح مذهبی که صندوق بود در کنار قانون قرار دهد.

نهایتاً عبارات دارای نیروی جادویی شدند، به ویژه بیشتر آنهایی که کلامهای خداوند تلقی می‌شدند. بدین ترتیب کتابهای مقدس بسیاری مذاهب زندانهای جادویی شده‌اند که تخیل معنوی انسان را حبس می‌کنند. تلاش موسی بر ضد بتواره‌ها خود یک بتواره عالی گردید. بعدها فرمان او به کار گرفته شد تا هنر پوچ جلوه داده شده و لذت بردن و تحسین چیزهای زیبا عقب رانده شود.

در ایام باستان لغت جادویی اتوریته یک دکترین ترس برانگیز بود، مخوف‌ترین مستبندی که انسانها را برده می‌سازد. بتواره‌ای که ناشی از اصول اعتقادی باشد انسان را در خیانت به خود به داخل چنگالهای تعصب، فئاتیسم، خرافه، عدم تحمل دیگران، و ظالمانه‌ترین قساوتهای بربری هدایت خواهد کرد. احترام امروزه برای خرد و حقیقت، چیزی جز گریزی تازه از تمایل به بتواره سازی به سطوح بالاتر اندیشه ورزی و استدلال نیست. در رابطه با نوشتجات گردآوری شده بتواره‌ای که مذهب گرایان گوناگون به عنوان کتب مقدس دارا می‌باشند، نه تنها باور می‌رود که آنچه که در کتاب است حقیقت دارد، بلکه این که هر حقیقتی در کتاب گنجائیده شده است. اگر یکی از این کتب مقدس از قضا بگوید زمین مسطح است، آنگاه برای نسلهای طولانی مردان و زنانی که از جهات دیگر عاقلند از پذیرش نشانه بی‌چون و چرای گرد بودن سیاره امتناع خواهند ورزید.

عملکرد باز کردن یکی از این کتب مقدس برای این که تصادفاً چشم به یک سطر بیفتد، تا به دنبال آن

was elevated by Moses to that place where it harbored a superfetish, the then existent concept of the law of God. But the Israelites never gave up the peculiar Canaanite belief in the stone altar: "And this stone which I have set up as a pillar shall be God's house." They truly believed that the spirit of their God dwelt in such stone altars, which were in reality fetishes.

8824 (989.2) The earliest images were made to preserve the appearance and memory of the illustrious dead; they were really monuments. Idols were a refinement of fetishism. The primitives believed that a ceremony of consecration caused the spirit to enter the image; likewise, when certain objects were blessed, they became charms.

8825 (989.3) Moses, in the addition of the second commandment to the ancient Dalamatian moral code, made an effort to control fetish worship among the Hebrews. He carefully directed that they should make no sort of image that might become consecrated as a fetish. He made it plain, "You shall not make a graven image or any likeness of anything that is in heaven above, or on the earth beneath, or in the waters of the earth." While this commandment did much to retard art among the Jews, it did lessen fetish worship. But Moses was too wise to attempt suddenly to displace the olden fetishes, and he therefore consented to the putting of certain relics alongside the law in the combined war altar and religious shrine which was the ark.

8826 (989.4) Words eventually became fetishes, more especially those which were regarded as God's words; in this way the sacred books of many religions have become fetishistic prisons incarcerating the spiritual imagination of man. Moses' very effort against fetishes became a supreme fetish; his commandment was later used to stultify art and to retard the enjoyment and adoration of the beautiful.

8827 (989.5) In olden times the fetish word of authority was a fear-inspiring doctrine, the most terrible of all tyrants which enslave men. A doctrinal fetish will lead mortal man to betray himself into the clutches of bigotry, fanaticism, superstition, intolerance, and the most atrocious of barbarous cruelties. Modern respect for wisdom and truth is but the recent escape from the fetish-making tendency up to the higher levels of thinking and reasoning. Concerning the accumulated fetish writings which various religionists hold as sacred books, it is not only believed that what is in the book is true, but also that every truth is contained in the book. If one of these sacred books happens to speak of the earth as being flat, then, for long generations, otherwise sane men and women will refuse to accept positive evidence that the planet is round.

8828 (989.6) The practice of opening one of these sacred books to let the eye chance upon a passage, the following of which may determine

تصمیمات یا پروژه‌های مهم زندگی تعیین شوند، چیزی بیشتر یا کمتر از اعتقاد به طلسم و جادوی محض نیست. سوگند خوردن به یک "کتاب مقدس" یا قسم خوردن به چیزی که حرمت والا دارد یک شکلی از بت‌واره گرایی ناب است.

اما پیشروی نمودن از ترس بت‌واره‌ای نسبت به ناخنهای چیده شده دست یک رئیس قبیله بدوی به پرستش مجموعه‌ای عالی از نامه‌ها، قوانین، افسانه‌ها، تمثیلات، داستانهای خیالی، اشعار، و رویدادها که در نهایت منعکس کننده خرد اخلاقی حلاجی شده قرون بسیار می‌باشد، حداقل تا هنگامی که به عنوان یک "کتاب مقدس" گردآوری شده‌اند، نمایانگر پیشرفت واقعی تکاملی است.

کلمات برای این که بت‌واره شوند باید الهام یافته تلقی می‌شدند، و توسل به نوشتارهای به اصطلاح الهام یافته الهی مستقیماً به برقراری مرجعیت کلیسا انجامید، در حالی که تکامل اشکال مدنی به پیدایش مرجعیت دولت منجر شد.

3- توتم گرایی

بت‌واره گرایی از میان تمامی آیین‌های بدوی پرستشی عبور نمود، از باستانی‌ترین اعتقاد به سنگهای مقدس، تا بت پرستی، آدم خواری، و پرستش طبیعت، تا توتم‌گرایی.

توتم‌گرایی مجموعه‌ای از رسوم اجتماعی و مذهبی است. در ابتدا تصور می‌شد که احترام به حیوان توتم که ظاهراً از منشأ بیولوژیک برخوردار است اندوخته خوراک را تضمین می‌کند. توتمها روزگاری سمبلهای گروه و در عین حال خدای آنها بودند. چنین خدایی قبیله شخصیت یافته بود. توتم‌گرایی یک مرحله سعی در اجتماعی شدن سوا از آن مذهب شخصی بود. توتم سرانجام به پرچم، یا سمبل ملی مردمان گوناگون امروز تکامل یافت.

یک کیف جادویی، یک کیف پزشکی، کیسه‌ای حاوی مجموعه‌ای مشهور از اقلام با شبح آغشته بود، و جادوگر قبیله دوران باستان هرگز اجازه نمی‌داد که کیفش، که سمبل قدرتش بود، زمین را لمس کند. مردمان متمدن در قرن بیستم مراقتند که پرچمهایشان، نماد بصیرت ملی‌شان، به همین نحو هرگز زمین را لمس نکند.

نشانه‌های مسند کاهانه و شاهانه سرانجام به صورت بت‌واره تلقی شدند، و بت‌واره مرجعیت عالی از میان بسیاری مراحل توسعه عبور نموده است، از ایلها تا قبیله‌ها، از ارباب فئودال تا استقلال، از توتمها تا پرچمها. پادشاهان بت‌واره از طریق "حق الهی" حکومت کرده‌اند، و بسیاری از اشکال دیگر دولتی وجود داشته‌اند. انسانها همچنین از دموکراسی یک بت‌واره ساخته‌اند، تمجید و پرستش عقاید عادی انسان هنگامی که به صورت جمعی "نظر عامه" نامیده می‌شود. نظر یک انسان، هنگامی که به تنهایی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، تصور نمی‌شود ارزش چندانی داشته باشد، اما هنگامی که چندین نفر به طور جمعی به صورت یک دموکراسی عمل می‌کنند، همین قضاوت پیش پا افتاده

important life decisions or projects, is nothing more nor less than arrant fetishism. To take an oath on a "holy book" or to swear by some object of supreme veneration is a form of refined fetishism.

8829 (9687) But it does represent real evolutionary progress to advance from the fetish fear of a savage chief's fingernail trimmings to the adoration of a superb collection of letters, laws, legends, allegories, myths, poems, and chronicles which, after all, reflect the winnowed moral wisdom of many centuries, at least up to the time and event of their being assembled as a "sacred book."

88210 (9701) To become fetishes, words had to be considered inspired, and the invocation of supposed divinely inspired writings led directly to the establishment of the *authority* of the church, while the evolution of civil forms led to the fruition of the *authority* of the state.

3. TOTEMISM

8831 (9702) Fetishism ran through all the primitive cults from the earliest belief in sacred stones, through idolatry, cannibalism, and nature worship, to totemism.

8832 (9703) Totemism is a combination of social and religious observances. Originally it was thought that respect for the totem animal of supposed biologic origin insured the food supply. Totems were at one and the same time symbols of the group and their god. Such a god was the clan personified. Totemism was one phase of the attempted socialization of otherwise personal religion. The totem eventually evolved into the flag, or national symbol, of the various modern peoples.

8833 (9704) A fetish bag, a medicine bag, was a pouch containing a reputable assortment of ghost-impregnated articles, and the medicine man of old never allowed his bag, the symbol of his power, to touch the ground. Civilized peoples in the twentieth century see to it that their flags, emblems of national consciousness, likewise never touch the ground.

8834 (9705) The insignia of priestly and kingly office were eventually regarded as fetishes, and the fetish of the state supreme has passed through many stages of development, from clans to tribes, from suzerainty to sovereignty, from totems to flags. Fetish kings have ruled by "divine right," and many other forms of government have obtained. Men have also made a fetish of democracy, the exaltation and adoration of the common man's ideas when collectively called "public opinion." One man's opinion, when taken by itself, is not regarded as worth much, but when many men are collectively functioning as a democracy, this same mediocre

حکم عدالت و شاخص حق انگاشته می‌شود.

judgment is held to be the arbiter of justice and the standard of righteousness.

4- سحر و جادو

4. MAGIC

انسان متمدن از طریق دانش خویش به مشکلات یک محیط واقعی تهاجم می‌کند. انسان بدوی تلاش می‌کرد که مشکلات واقعی یک محیط خیالی روحی را از طریق سحر و جادو حل کند. جادو تکنیک تحت کنترل در آوردن محیط مورد گمان روحی بود که نابکارپه‌ایش کارهای غیرقابل توضیح را به طور پایان ناپذیر روشن می‌ساخت. آن هنر کسب همکاری داوطلبانه روحی و ملزم ساختن غیرداوطلبانه کمک روحی از طریق استفاده از بت‌واره‌ها یا ارواح دیگر و قدرتمندتر بود.

88:41 (970:6) Civilized man attacks the problems of a real environment through his science; savage man attempted to solve the real problems of an illusory ghost environment by magic. Magic was the technique of manipulating the conjectured spirit environment whose machinations endlessly explained the inexplicable; it was the art of obtaining voluntary spirit co-operation and of coercing involuntary spirit aid through the use of fetishes or other and more powerful spirits.

منظور از افسون، جادوگری، و آینده بینی از طریق ارتباط ادعایی با مردگان دو چیز بود:

88:42 (970:7) The object of magic, sorcery, and necromancy was twofold:

1- اطلاع یافتن از وقایع آینده.

88:43 (970:8) 1. To secure insight into the future.

2- تأثیرگذاری مطلوب روی محیط.

88:44 (970:9) 2. Favorably to influence environment.

اهداف دانش با اهداف سحر و جادو یکسان است. نوع بشر از سحر و جادو به سوی علم پیش می‌رود، نه از طریق ژرف اندیشی عرفانی و استدلال، بلکه از طریق تجربه طولانی، به تدریج و به طور دردآور. انسان به تدریج به سوی حقیقت گام برمی‌دارد، در اشتباه شروع می‌کند، در اشتباه پیشرفت می‌کند، و سرانجام به آستان حقیقت دست می‌یابد. او فقط با ورود روش علمی به پیش رو کرده است. اما انسان بدوی یا باید دست به آزمایش می‌زد یا هلاک می‌گشت.

88:45 (970:10) The objects of science are identical with those of magic. Mankind is progressing from magic to science, not by meditation and reason, but rather through long experience, gradually and painfully. Man is gradually backing into the truth, beginning in error, progressing in error, and finally attaining the threshold of truth. Only with the arrival of the scientific method has he faced forward. But primitive man had to experiment or perish.

شیفتگی نسبت به خرافه اولیه مادر کنجکاو علمی بعد بود. در این خرافات بدوی احساس پیش رونده دینامیک — ترس به علاوه کنجکاو — وجود داشت. در سحر و جادوی دوران باستان نیروی محرک پیش رونده وجود داشت. این خرافات نمایانگر پیدایش تمایل بشری به دانستن و کنترل محیط سیاره‌ای بودند.

88:46 (970:11) The fascination of early superstition was the mother of the later scientific curiosity. There was progressive dynamic emotion — fear plus curiosity — in these primitive superstitions; there was progressive driving power in the olden magic. These superstitions represented the emergence of the human desire to know and to control planetary environment.

سحر و جادو روی انسان بدوی پنجاه‌ای نیرومند انداخته بود زیرا وی نمی‌توانست مفهوم مرگ طبیعی را درک کند. ایده بعدی گناه اولیه کار زیادی در تضعیف تسلط سحر و جادو روی انسان انجام داد، بدین گونه که مرگ طبیعی را به حساب آورد. روزگاری به هیچ وجه غیرعادی نبود که ده آدم بی‌گناه را به دلیل مسئولیت خیالی برای مرگ طبیعی یک نفر بکشند. این امر یک دلیل عدم رشد سریعتر جمعیت در دوران باستان بود، و هنوز در رابطه با برخی قبایل آفریقا صدق می‌کند. فرد متهم معمولاً به گناه اعتراف می‌کرد، حتی هنگامی که با مرگ مواجه بود.

88:47 (971:1) Magic gained such a strong hold upon the savage because he could not grasp the concept of natural death. The later idea of original sin helped much to weaken the grip of magic on the race in that it accounted for natural death. It was at one time not at all uncommon for ten innocent persons to be put to death because of supposed responsibility for one natural death. This is one reason why ancient peoples did not increase faster, and it is still true of some African tribes. The accused individual usually confessed guilt, even when facing death.

سحر و جادو برای یک انسان بدوی طبیعی است. او باور دارد که در واقع می‌توان یک دشمن را از طریق کاربرد سحر و جادو روی موهای چتری یا ناخنهای چیده شده‌اش کشت. مهلک بودن نیش مار به جادوی جادوگر نسبت داده می‌شد. دشواری جنگیدن با سحر و جادو از این واقعیت ناشی می‌شود که ترس می‌تواند موجب مرگ شود. مردمان بدوی انقدر از سحر و جادو می‌ترسیدند که در واقع ترس آنها را می‌کشت، و چنین نتایجی کافی

88:48 (971:2) Magic is natural to a savage. He believes that an enemy can actually be killed by practicing sorcery on his shingled hair or fingernail trimmings. The fatality of snake bites was attributed to the magic of the sorcerer. The difficulty in combating magic arises from the fact that fear can kill. Primitive peoples so feared magic that it did actually kill, and such results were sufficient to substantiate this

بودند که این اعتقاد خطا را اثبات کنند. اگر چنین نمی‌شد، همیشه یک توجیه محتمل وجود داشت؛ علاج جادوی ناقص جادوی بیشتر بود.

erroneous belief. In case of failure there was always some plausible explanation; the cure for defective magic was more magic.

5- افسون سحرآمیز

از آنجا که هر چیز مرتبط به بدن می‌توانست یک بت‌واره شود، قدیمی‌ترین جادو به مو و ناخن‌ها مربوط بود. پنهان کاری در نابودی بدن از این ترس ناشی می‌شد که دشمنی ممکن بود چیزی را که از بدن مشتق شده بود تصاحب کند و در جادویی زیان‌آور به کار گیرد. از این رو تمامی فضولات بدن به دقت دفن می‌شدند. از تف کردن در انظار عموم اجتناب می‌شد، زیرا بیم آن می‌رفت که آب دهان در جادویی آسیب‌آور مورد استفاده قرار گیرد. تف همیشه پوشانیده می‌شد. حتی پس مانده غذا، پوشاک، و زیورآلات می‌توانستند ابزار جادو شوند. انسان بدوی پس مانده غذای خود را هیچگاه روی میز باقی نمی‌گذاشت. و تمامی این کارها به دلیل این ترس انجام می‌شد که دشمنان یک فرد ممکن بود این چیزها را در یک آیین جادویی به کار گیرند، نه به دلیل قدردانی از ارزش بهداشتی چنین عاداتی.

طلسمهای جادویی از چیزهای متنوع زیاد ساخته می‌شدند: گوشت بدن انسان، چنگالهای ببر، دندانهای تمساح، تخم گیاهان سمی، زهر مار، و موی انسان. استخوانهای مردگان بسیار سحرآمیز بودند. حتی گرد و خاک ریا می‌توانست در جادو مورد استفاده قرار گیرد. مردم باستان به طلسمهای عشقی بسیار باور داشتند. خون و سایر اشکال تراوشات بدن قادر بودند تأثیر جادویی عشق را تضمین نمایند.

تصور می‌شد مجسمه‌ها می‌توانند در جادو مؤثر باشند. آدمکهایی ساخته می‌شدند، و هنگامی که به شکل بیمار یا سالم درآورده می‌شدند، باور می‌رفت که همان تأثیرات روی شخص واقعی رخ می‌دهند. اشخاص خرافی در هنگام خرید قدری چوب سخت را می‌جویند تا دل فروشنده را نرم سازند.

شیر یک گاو سیاه بسیار جادویی بود؛ گربه‌های سیاه نیز چنین بودند. عصا یا چوبدستی جادویی بود؛ طبلها، زنگها، و گره‌ها نیز همینطور. تمامی اشیاء باستانی طلسمهای جادویی بودند. به رسوم یک تمدن جدید یا بالاتر به دلیل طبیعت به اصطلاح جادویی اهریمنی آن با دیده ناپسند نگریسته می‌شد. مدتها نوشتار، نقش و نگار، و تصاویر چنین تلقی می‌شدند.

انسان بدوی باور داشت که با نامها باید با احترام برخورد کرد، به ویژه نامهای خدایان. نام به عنوان یک موجودیت تلقی می‌شد، تأثیری متمایز از شخصیت فیزیکی؛ آن به اندازه روان و سایه حرمت داشت. نامها وثیقه وام می‌شدند؛ یک فرد نمی‌توانست از نام خود استفاده کند تا این که از طریق پرداخت وام بازخرید می‌شد. امروزه فرد نام خود را در یک یادداشت امضا می‌کند. به زودی نام یک فرد در جادو مهم گشت. انسان بدوی دو نام داشت؛ نام مهم وی مقدس‌تر از آن تلقی می‌شد که در مواقع عادی استفاده شود. از این رو نام دوم یا روزمره — نام خودمانی — مورد استفاده قرار می‌گرفت. او هرگز نام واقعی خود را به بیگانگان نمی‌گفت. هر تجربه غیرعادی موجب می‌شد که او نام

5. MAGICAL CHARMS

^{8851 (971.3)} Since anything connected with the body could become a fetish, the earliest magic had to do with hair and nails. Secrecy attendant upon body elimination grew up out of fear that an enemy might get possession of something derived from the body and employ it in detrimental magic; all excreta of the body were therefore carefully buried. Public spitting was refrained from because of the fear that saliva would be used in deleterious magic; spittle was always covered. Even food remnants, clothing, and ornaments could become instruments of magic. The savage never left any remnants of his meal on the table. And all this was done through fear that one's enemies might use these things in magical rites, not from any appreciation of the hygienic value of such practices.

^{8852 (971.4)} Magical charms were concocted from a great variety of things: human flesh, tiger claws, crocodile teeth, poison plant seeds, snake venom, and human hair. The bones of the dead were very magical. Even the dust from footprints could be used in magic. The ancients were great believers in love charms. Blood and other forms of bodily secretions were able to insure the magic influence of love.

^{8853 (971.5)} Images were supposed to be effective in magic. Effigies were made, and when treated ill or well, the same effects were believed to rest upon the real person. When making purchases, superstitious persons would chew a bit of hard wood in order to soften the heart of the seller.

^{8854 (971.6)} The milk of a black cow was highly magical; so also were black cats. The staff or wand was magical, along with drums, bells, and knots. All ancient objects were magical charms. The practices of a new or higher civilization were looked upon with disfavor because of their supposedly evil magical nature. Writing, printing, and pictures were long so regarded.

^{8855 (971.7)} Primitive man believed that names must be treated with respect, especially names of the gods. The name was regarded as an entity, an influence distinct from the physical personality; it was esteemed equally with the soul and the shadow. Names were pawned for loans; a man could not use his name until it had been redeemed by payment of the loan. Nowadays one signs his name to a note. An individual's name soon became important in magic. The savage had two names; the important one was regarded as too sacred to use on ordinary occasions, hence the second or everyday name — a nickname. He never told his real name to

خود را تغییر دهد. گاهی اوقات این تلاشی برای درمان بیماری یا متوقف کردن بداقبالی بود. انسان بدوی می‌توانست نام جدیدی از طریق خریدن آن از رئیس قبیله به دست آورد. انسانها هنوز در القاب و درجه‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند. اما در میان بدوی‌ترین قبایل، مثل بومیهای بیابان نشین آفریقا، نامهای منفرد وجود ندارند.

strangers. Any experience of an unusual nature caused him to change his name; sometimes it was in an effort to cure disease or to stop bad luck. The savage could get a new name by buying it from the tribal chief; men still invest in titles and degrees. But among the most primitive tribes, such as the African Bushmen, individual names do not exist.

6- کاربرد جادو

جادو از طریق استفاده از چوبدستی‌ها، آیین "معجون"، و ورد خوانی‌ها به کار گرفته می‌شد. و رسم بود که شفاکر به طور عریان کار کند. در میان جادوگران بدوی تعداد زنان از مردان بیشتر بود. در سحر و جادو، "معجون" به معنی چیز اسرار آمیز است، نه مداوا. انسان بدوی هیچگاه برای خود طبابت نمی‌کرد. او هرگز از داروها استفاده نمی‌کرد، مگر به توصیه متخصصان جادو. و دکترهای وودو در قرن بیستم نمونه جادوگران دوران باستان هستند.

یک مرحله عمومی و نیز یک مرحله خصوصی برای جادو وجود داشت. آنچه توسط جادوگر قبیله، شمن، یا کاهن انجام می‌یافت، بنا بود برای سعادت کل قبیله باشد. جادوگران، ساحره‌ها، و افسونگران یک جادوی خصوصی، جادویی شخصی و خودخواهانه که به عنوان روشی سرکوبگرانه برای آوردن فلاکت به دشمنان فرد به کار گرفته می‌شد اجرا می‌کردند. ایده روح‌گرایی دوگانه، ارواح خوب و بد، موجب پدید آمدن اعتقادات بعدی به جادوی سفید و سیاه گردید. و به تدریج که مذهب تکامل یافت، جادو عبارتی بود که به کارکردهای روحی در خارج از آیین نیایشی خود فرد اطلاق می‌شد، و همچنین به اعتقادات قدیمی‌تر به شبیح اشاره داشت.

ترکیبات لغوی، آیین سرود خوانی و وردخوانی، بسیار سحرآمیز بودند. برخی از وردخوانیهای اولیه سرانجام به دعا تکامل یافتند. بعد از آن جادوی تقلیدی به کار گرفته شد؛ مناجات به نمایش درآورده شد. رقصهای جادویی چیزی جز دعاهای نمایشی نبودند. دعا به عنوان همپای قربانی به تدریج جانشین جادو گردید.

ایما و اشاره، که قدیمی‌تر از سخن‌گویی بود، مقدس‌تر و سحرآمیزتر بود، و باور می‌رفت که ادا درآوردن قدرت جادویی زیادی دارد. انسانهای سرخ اغلب یک رقص بوفالو را به نمایش درمی‌آوردند که طی آن یکی از آنان نقش بوفالو را بازی می‌کرد، و با گیر افتادن، موفقیت شکاری را که در پیش بود تضمین می‌کرد. جشنهای جنسی بهار صرفاً جادوی تقلیدی بودند، یک گیرایی تلقینی نسبت به احساسات جنسی دنیای گیاهی. در ابتدا عروسک به عنوان یک طلسم جادویی توسط همسر نازا به کار گرفته شد.

جادو شاخه انشعابی درخت تکاملی مذهب بود که سرانجام میوه یک عصر علمی را بار آورد. اعتقاد به طالع بینی به پیدایش ستاره شناسی انجامید. اعتقاد به سنگ یک فیلسوف به استادی در فلزات منجر شد، در حالی که اعتقاد به اعداد جادویی دانش ریاضیات را بنیان نهاد.

6. THE PRACTICE OF MAGIC

^{8861 (972.1)} Magic was practiced through the use of wands, "medicine" ritual, and incantations, and it was customary for the practitioner to work unclothed. Women outnumbered the men among primitive magicians. In magic, "medicine" means mystery, not treatment. The savage never doctored himself; he never used medicines except on the advice of the specialists in magic. And the voodoo doctors of the twentieth century are typical of the magicians of old.

^{8862 (972.2)} There was both a public and a private phase to magic. That performed by the medicine man, shaman, or priest was supposed to be for the good of the whole tribe. Witches, sorcerers, and wizards dispensed private magic, personal and selfish magic which was employed as a coercive method of bringing evil on one's enemies. The concept of dual spiritism, good and bad spirits, gave rise to the later beliefs in white and black magic. And as religion evolved, magic was the term applied to spirit operations outside one's own cult, and it also referred to older ghost beliefs.

^{8863 (972.3)} Word combinations, the ritual of chants and incantations, were highly magical. Some early incantations finally evolved into prayers. Presently, imitative magic was practiced; prayers were acted out; magical dances were nothing but dramatic prayers. Prayer gradually displaced magic as the associate of sacrifice.

^{8864 (972.4)} Gesture, being older than speech, was the more holy and magical, and mimicry was believed to have strong magical power. The red men often staged a buffalo dance in which one of their number would play the part of a buffalo and, in being caught, would insure the success of the impending hunt. The sex festivities of May Day were simply imitative magic, a suggestive appeal to the sex passions of the plant world. The doll was first employed as a magic talisman by the barren wife.

^{8865 (972.5)} Magic was the branch off the evolutionary religious tree which eventually bore the fruit of a scientific age. Belief in astrology led to the development of astronomy; belief in a philosopher's stone led to the mastery of metals, while belief in magic numbers founded the science of mathematics.

اما دنیایی پر از سحر و جادو تأثیر زیادی در نابودی تمامی بلند پروازیهای شخصی و نوآوری داشت. میوه‌های حاصل کار یا پشتکار بیشتر جادویی تلقی می‌شدند. اگر انسانی در مزرعه‌اش بیش از همسایه خود دانه داشت، ممکن بود به زور نزد رئیس قبیله برده شود و به فریب دادن این دانه بیشتر از مزرعه همسایه تن‌آسا متهم شود. به راستی در روزگاران بربریت آگاهی بسیار زیاد خطرناک بود؛ همیشه احتمال اعدام شدن به جرم یک هنرمند خبیث بودن وجود داشت.

به تدریج دانش عنصر قمار را از زندگی می‌زداید. اما اگر روشهای امروزی آموزش و پرورش شکست بخورند، تقریباً یک بازگشت فوری به اعتقادات بدوی به سحر و جادو به وجود خواهد آمد. این خرافات هنوز در اذهان بسیاری از مردم به اصطلاح متمدن به جا مانده است. زبان شامل فسیلهای بسیاری است که گواهی می‌دهند انسان مدت‌ها غرقه در خرافات جادویی بوده است. عباراتی نظیر افسون شده، بد اقبال، جن زدگی، الهام، جا به جایی روحی، نبوغ، مسحور کننده، هاج و واج، و بهت زده، نمونه‌های آن هستند. و موجودات باهوش بشری هنوز به خوش اقبالی، چشم بد، و طالع بینی باور دارند.

جادوی دوران باستان پیله دانش امروزی بود که در زمان خود اجتناب ناپذیر بود اما اکنون دیگر مفید نیست. و بدین ترتیب وهم و خیالات خرافه جاهلانه اذهان بدوی انسانها را تحریک نمود، تا این که مفاهیم علمی توانستند متولد شوند. امروزه یورنیشیا در پگاه این تکامل عقلانی است. نیمی از دنیا مشتاقانه به دنبال نور حقیقت و واقعیات اکتشاف علمی می‌باشد، در حالی که نیمه دیگر در بازوان خرافات دوران باستان و لیکن سحر و جادوی اندک پنهان شده پژمرده شده است.

[عرضه شده توسط یک ستاره تابناک عصر نبادان.]

^{8866 (972 9)} But a world so filled with charms did much to destroy all personal ambition and initiative. The fruits of extra labor or of diligence were looked upon as magical. If a man had more grain in his field than his neighbor, he might be haled before the chief and charged with enticing this extra grain from the indolent neighbor's field. Indeed, in the days of barbarism it was dangerous to know very much; there was always the chance of being executed as a black artist.

^{8867 (972 7)} Gradually science is removing the gambling element from life. But if modern methods of education should fail, there would be an almost immediate reversion to the primitive beliefs in magic. These superstitions still linger in the minds of many so-called civilized people. Language contains many fossils which testify that the race has long been steeped in magical superstition, such words as spellbound, ill-starred, possessions, inspiration, spirit away, ingenuity, entrancing, thunderstruck, and astonished. And intelligent human beings still believe in good luck, the evil eye, and astrology.

^{8868 (973 1)} Ancient magic was the cocoon of modern science, indispensable in its time but now no longer useful. And so the phantasms of ignorant superstition agitated the primitive minds of men until the concepts of science could be born. Today, Urantia is in the twilight zone of this intellectual evolution. One half the world is grasping eagerly for the light of truth and the facts of scientific discovery, while the other half languishes in the arms of ancient superstition and but thinly disguised magic.

^{8869 (973 2)} [Presented by a Brilliant Evening Star of Nebadon.]

مقاله 89. گناه، قربانی، و کفاره

090 ⇨

کتاب یورنشیا

088 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 89

گناه، قربانی، و کفاره

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- تابو
- 2- مفهوم گناه
- 3- چشم‌پوشی و تحقیر
- 4- منشأ قربانی
- 5- قربانیها و آدمخواری
- 6- تکامل قربانی بشری
- 7- اصلاحات در قربانی ساختن انسان
- 8- رستگاری و میثاق
- 9- قربانیها و خوراکیهای مذهبی
- 10- بخشش گناه

مقدمه مقاله

انسان بدوی خود را مدیون ارواح تلقی می‌کرد، طوری که گویا محتاج بازخريد است. انطور که انسانهای بدوی به آن می‌نگریستند، ممکن بود ارواح با اجرای عدالت بداقبال بسیار بیشتری به آنان عارض نمایند. با گذشت زمان این برداشت به دکتزین گناه و نجات تکامل یافت. تصور می‌شد که روان تحت تاون — گناه اولیه — به دنیا وارد می‌شود. باید روان بهای نجات را بپردازد؛ باید یک سپر بلا- فراهم شود. شکارچی سر علاوه بر اجرای رسوم آیین جمجمه پرستی، قادر بود جانشینی برای جان خود، یک سپر بلای انسانی، فراهم سازد.

انسان بدوی در اوایل به این پندار باور داشت که ارواح از دیدن فلاکت، رنج، و تحقیر انسان بسیار خشنود می‌شوند. در ابتدا انسان فقط نگران گناهان ارتكابی بود، اما بعدها نگران گناه قصور ورزی گردید. و سیستم متعاقب قربانی کردن تماماً حول و حوش این دو پنداشت رشد نمود. این آیین جدید به برگزاری مراسم استمالتی قربانی مربوط بود. انسان بدوی باور داشت چیزی ویژه باید انجام یابد تا نظر لطف خدایان جلب شود. فقط تمدن پیشرفته خدایی با خلق و خوی پیوسته متعادل و

PAPER 89

SIN, SACRIFICE, AND ATONEMENT

SECTIONS

Introduction

1. The Taboo
2. The Concept of Sin
3. Renunciation and Humiliation
4. Origins of Sacrifice
5. Sacrifices and Cannibalism
6. Evolution of Human Sacrifice
7. Modifications of Human Sacrifice
8. Redemption and Covenants
9. Sacrifices and Sacraments
10. Forgiveness of Sin

INTRODUCTION

^{89:01 (974.1)} PRIMITIVE man regarded himself as being in debt to the spirits, as standing in need of redemption. As the savages looked at it, in justice the spirits might have visited much more bad luck upon them. As time passed, this concept developed into the doctrine of sin and salvation. The soul was looked upon as coming into the world under forfeit — original sin. The soul must be ransomed; a scapegoat must be provided. The head-hunter, in addition to practicing the cult of skull worship, was able to provide a substitute for his own life, a scapeman.

^{89:02 (974.2)} The savage was early possessed with the notion that spirits derive supreme satisfaction from the sight of human misery, suffering, and humiliation. At first, man was only concerned with sins of commission, but later he became exercised over sins of omission. And the whole subsequent sacrificial system grew up around these two ideas. This new ritual had to do with the observance of the propitiation ceremonies of sacrifice. Primitive man

نیکخواه را می‌پذیرد. دلجویی بیمه‌ای در مقابل بداقبالی فوری به جای سرمایه‌گذاری در سعادت آینده بود. و آیینهای پرهیز، جن‌گیری، ناگزیرسازی، و دلجویی همگی در یکدیگر آمیخته می‌شوند.

believed that something special must be done to win the favor of the gods; only advanced civilization recognizes a consistently even-tempered and benevolent God. Propitiation was insurance against immediate ill luck rather than investment in future bliss. And the rituals of avoidance, exorcism, coercion, and propitiation all merge into one another.

1- تابو

دلیل مراعات یک تابو تلاش انسان برای احتراز از بداقبالی بود، پرهیز از ناخشنود ساختن اشباح روحی از طریق دوری از چیزی بود. تابوها در ابتدا غیرمذهبی بودند، اما به زودی تأیید شبحی یا روحی به دست آوردند، و هنگامی که بدین گونه تقویت شدند، قانون ساز و نهاد ساز شدند. تابو منبع شاخصهای آیینی و تبار کنترل خود بدوی است. آن قدیمی‌ترین شکل نظم دهی اجتماعی و برای مدت‌های طولانی تنها شکل آن بود؛ آن هنوز یک واحد بنیادین ساختار تنظیم کننده اجتماعی است.

احترامی که این ممنوعیتها در ذهن انسان بدوی به آن فرمان می‌دانند با ترس او از نیروهایی که بنا بود آنها را اجرا کنند دقیقاً برابر بود. تابوها در ابتدا به دلیل تجربه تصادفی بداقبالی به وجود آمدند. آنها بعدها توسط رئیسان و شمن‌ها — انسانهای بت‌واره‌ای که به آنان القا می‌شد به وسیله یک شیخ روحی، حتی توسط یک خدا هدایت می‌شوند — پیشنهاد شدند. ترس از انتقام روح آنقدر در ذهن یک انسان بدوی زیاد است که او پس از نقض یک تابو گاهی اوقات از شدت ترس می‌میرد، و این رخداد دراماتیک تداوم تابو را در اذهان بازماندگان به طور فوق‌العاده تقویت می‌کند.

محدودیت روی تصاحب زنان و سایر داراییها در زمره آغازین‌ترین ممنوعیتها بود. به تدریج که مذهب شروع به ایفای نقش بزرگتری در تکامل تابو نمود، چیز ممنوع ناپاک و متعاقباً نامقدس محسوب گردید. نوشته‌های عبرانیان مملو از اشاره به چیزهای پاک و ناپاک، مقدس و نامقدس است، اما اعتقادات آنان در امتداد این خطوط از دشواری و تفصیل بسیار کمتری نسبت به اعتقادات بسیاری مردمان دیگر برخوردار بود.

هفت فرمان دلمیشیا و عدن، و نیز ده فرمان عبرانیان، تابوهایی قطعی بودند، و همگی به همان شکل منفی بیشتر ممنوعیتهای دوران باستان بیان شده بودند. اما این مجموعه جدید قوانین به راستی رهایی بخش بودند، بدین لحاظ که جای هزاران تابوی از پیش موجود را گرفتند. و بیشتر از این، این فرامین بعد در ازای فرمان برداری به طور حتم به چیزی وعده می‌دادند.

خوراکیهای منع شده اولیه منشأ در بت‌واره گرای و توتم‌گرایی داشتند. خوک برای فینیقی‌ها مقدس بود، و گاو برای هندوها. تابوی مصری در رابطه با گوشت خوک به وسیله اعتقادات عبرانی و اسلامی تداوم یافته است. شکلی از تابوی خوراکی این باور بود که یک زن

1. THE TABOO

^{88:1.1 (974.3)} Observance of a taboo was man's effort to dodge ill luck, to keep from offending the spirit ghosts by the avoidance of something. The taboos were at first nonreligious, but they early acquired ghost or spirit sanction, and when thus reinforced, they became lawmakers and institution builders. The taboo is the source of ceremonial standards and the ancestor of primitive self-control. It was the earliest form of societal regulation and for a long time the only one; it is still a basic unit of the social regulative structure.

^{88:1.2 (974.4)} The respect which these prohibitions commanded in the mind of the savage exactly equaled his fear of the powers who were supposed to enforce them. Taboos first arose because of chance experience with ill luck; later they were proposed by chiefs and shamans — fetish men who were thought to be directed by a spirit ghost, even by a god. The fear of spirit retribution is so great in the mind of a primitive that he sometimes dies of fright when he has violated a taboo, and this dramatic episode enormously strengthens the hold of the taboo on the minds of the survivors.

^{88:1.3 (974.5)} Among the earliest prohibitions were restrictions on the appropriation of women and other property. As religion began to play a larger part in the evolution of the taboo, the article resting under ban was regarded as unclean, subsequently as unholy. The records of the Hebrews are full of the mention of things clean and unclean, holy and unholy, but their beliefs along these lines were far less cumbersome and extensive than were those of many other peoples.

^{88:1.4 (975.1)} The seven commandments of Dalamatia and Eden, as well as the ten injunctions of the Hebrews, were definite taboos, all expressed in the same negative form as were the most ancient prohibitions. But these newer codes were truly emancipating in that they took the place of thousands of pre-existent taboos. And more than this, these later commandments definitely promised something in return for obedience.

^{88:1.5 (975.2)} The early food taboos originated in fetishism and totemism. The swine was sacred to the Phoenicians, the cow to the Hindus. The Egyptian taboo on pork has been perpetuated by the Hebraic and Islamic faiths. A variant of the food

حامله می‌توانست آنقدر به یک غذای مشخص فکر کند که بچه، هنگامی که به دنیا می‌آمد، انعکاس آن غذا بود. چنین غذاهایی برای بچه تابو بودند.

روشهای خوردن به زودی تابو شدند، و بدین ترتیب مبادی آداب باستانی و امروزی خوردن روی میز به وجود آمد. سیستمهای کاست و سطوح اجتماعی، آثار باقیمانده از ممنوعیتهای دوران باستان هستند. تابوها در سازمان دادن جامعه بسیار مؤثر بودند، اما به طور وحشتناک مزاحم بودند. سیستم منفی ممنوعیت نه فقط مقرراتی مفید و سازنده را حفظ نمود بلکه همچنین تابوهای منسوخ، فرسوده، و بی‌فایده را.

با این وجود هیچ جامعه‌ی متمدنی وجود ندارد که به انسان بدوی انتقاد کند، به جز به سبب این تابوهای پراکنده و متنوع، و تابو هیچگاه تداوم نمی‌یافت مگر به سبب تأییدهای مداوم مذهب بدوی. بسیاری از عوامل بنیادین در تکامل انسان بسیار گران بوده‌اند، و در تلاش، جانفشانی، و از خود گذشتگی بهای گزافی را موجب شده‌اند. اما این دستاوردهای از خود گذشتگی پله‌هایی واقعی بودند که انسان از طریق آنها از نردبان فرازگرایی تمدن بالا رفته است.

taboo was the belief that a pregnant woman could think so much about a certain food that the child, when born, would be the echo of that food. Such viands would be taboo to the child.

88:1.6 (975:3) Methods of eating soon became taboo, and so originated ancient and modern table etiquette. Caste systems and social levels are vestigial remnants of olden prohibitions. The taboos were highly effective in organizing society, but they were terribly burdensome; the negative-ban system not only maintained useful and constructive regulations but also obsolete, outworn, and useless taboos.

88:1.7 (975:4) There would, however, be no civilized society to sit in criticism upon primitive man except for these far-flung and multifarious taboos, and the taboo would never have endured but for the upholding sanctions of primitive religion. Many of the essential factors in man's evolution have been highly expensive, have cost vast treasure in effort, sacrifice, and self-denial, but these achievements of self-control were the real rungs on which man climbed civilization's ascending ladder.

2- مفهوم گناه

ترس از شانس و هراس از بداقبالی به راستی انسان را به سوی اختراع مذهب بدوی به عنوان بیمه فرضی در برابر این بلایا راند. مذهب از جادو و اشباح شروع نموده و با عبور از ارواح و بت‌واره‌ها به تابوها تکامل یافت. هر قبیله بدوی درخت میوه ممنوعه خود را داشت، به طور مشخص سیب، اما به طور تمثیلی در بر گیرنده هزار شاخه‌ای بود که انواع و اقسام تابوهای سنگین از آن آویزان بودند. و درخت ممنوعه همیشه می‌گفت: "این کار را نکنید."

به تدریج که ذهن بدوی به نقطه‌ای تکامل یافت که هم ارواح خوب و هم ارواح بد را در نظر گرفت، و هنگامی که تابو تأیید شرعی مذهب در حال تکامل را دریافت نمود، عرصه برای ظهور برداشت جدید از گناه تماماً آماده گردید. پیش از آن که مذهب آشکار شده پا به عرصه وجود بگذارد ایده گناه در همه جای دنیا تثبیت شده بود. فقط به واسطه مفهوم گناه بود که مرگ طبیعی برای ذهن بدوی منطقی گردید. گناه تخطی از تابو بود، و مرگ مجازات گناه بود.

گناه وابسته به رسوم بود، نه یک چیز عقلانی؛ یک کنش، نه یک اندیشه. و تمامی این مفهوم گناه به وسیله روایات باقیمانده از شهر دیلمون و روزگاران یک بهشت کوچک در زمین رواج یافت. روایت آدم و باغ عدن نیز به رویای "عصر طلایی" پیشین سرآغاز نژادها ماده بخشید. و این تماماً اعتقادات بیان شده دوران بعد به این باور را که منشأ انسان در یک آفرینش ویژه بود، و این که دوران زندگی را در کمال آغاز نمود، و این که تخطی از تابوها — گناه — موجب سقوط او به گرفتاری تأسفار بعدیش گردید، تأیید نمود.

2. THE CONCEPT OF SIN

88:2.1 (975:5) The fear of chance and the dread of bad luck literally drove man into the invention of primitive religion as supposed insurance against these calamities. From magic and ghosts, religion evolved through spirits and fetishes to taboos. Every primitive tribe had its tree of forbidden fruit, literally the apple but figuratively consisting of a thousand branches hanging heavy with all sorts of taboos. And the forbidden tree always said, "Thou shalt not."

88:2.2 (975:6) As the savage mind evolved to that point where it envisaged both good and bad spirits, and when the taboo received the solemn sanction of evolving religion, the stage was all set for the appearance of the new conception of *sin*. The idea of sin was universally established in the world before revealed religion ever made its entry. It was only by the concept of sin that natural death became logical to the primitive mind. Sin was the transgression of taboo, and death was the penalty of sin.

88:2.3 (975:7) Sin was ritual, not rational; an act, not a thought. And this entire concept of sin was fostered by the lingering traditions of Dilmun and the days of a little paradise on earth. The tradition of Adam and the Garden of Eden also lent substance to the dream of a onetime "golden age" of the dawn of the races. And all this confirmed the ideas later expressed in the belief that man had his origin in a special creation, that he started his career in perfection, and that transgression of the taboos — sin — brought him down to his later sorry plight.

نقض عادت‌وار یک تابو کاری زشت گردید؛ قانون بدوی کار زشت را جرم دانست؛ مذهب آن را یک گناه محسوب نمود. در میان قبایل اولیه تخطی از یک تابو ترکیبی از جرم و گناه بود. بلای وارده به جامعه همیشه تنبیهی برای گناه قبیله تلقی می‌شد. برای آنهایی که باور داشتند سعادت و درستکاری لازم و ملزوم یکدیگرند، سعادت ظاهری آدم نابکار انقدر موجب نگرانی زیاد شد که ضروری بود برای تنبیه تخطی کنندگان از تابو جهنم‌ها اختراع شوند؛ تعداد این مکانهای تنبیه آینده از یک تا پنج تغییر کرده است.

ایدهٔ اعتراف و بخشش در ابتدا در مذهب بدوی پدیدار گشت. انسانها برای گناهایی که در هفتهٔ بعد قصد ارتکاب آن را داشتند در یک گردهمایی عمومی تقاضای بخشش می‌کردند. اعتراف صرفاً یک آیین بخشش بود، همچنین یک آگه‌داد عمومی پیرامون نجاست، مراسم فریاد برآوردن "ناپاک، ناپاک!" سپس تمامی تدابیر آیینی پاکسازی به دنبال آن آمدند. تمامی مردمان دوران باستان این مراسم بی‌معنی را اجرا می‌کردند. بسیاری از رسوم به ظاهر بهداشتی قبایل اولیه عمدتاً تشریفاتی بودند.

3- چشمپوشی و تحقیر

چشمپوشی به عنوان مرحلهٔ بعدی در تکامل مذهبی آمد. روزه گرفتن یک عمل رایج بود. به زودی رسم شد که از بسیاری اشکال لذت فیزیکی، به ویژه از نوع جنسی آن، صرف نظر شود. آیین روزه گرفتن ریشهٔ عمیقی در بسیاری از مذاهب باستانی داشت و عملاً به تمامی سیستمهای امروزی فکری قهقی انتقال یافته است.

حدوداً هنگامی که انسان بربری داشت از عملکرد اسرافکارانهٔ سوزاندن و دفن کردن دارایی با مردگان رهایی می‌یافت، درست هنگامی که ساختار اقتصادی نژادها شروع به شکل‌گیری می‌کرد، این دکتترین جدید مذهبی چشمپوشی پدیدار گشت، و دهها هزار روان کوشا و صمیمی شروع به طلب فقر نمودند. دارایی به عنوان یک مانع معنوی تلقی گردید. این تصورات پیرامون مخاطرات معنوی دارایی مادی در ایام فیلون و پولس به طور گسترده مورد باور بودند، و از آن هنگام فلسفهٔ اروپا را به گونه‌ای چشمگیر تحت تأثیر قرار داده‌اند.

فقر فقط بخشی از آیین ریاضت جسم بود که متأسفانه در نوشته‌ها و آموزشهای بسیاری از مذاهب، به ویژه مسیحیت، ادغام گردید. مراسم اقرار به گناه و توبه شکل منفی این آیین اغلب ابلهانهٔ چشمپوشی است. اما تمامی اینها به انسان بدوی کنترل نفس را یاد داد، و آن یک پیشرفت ارزشمند در تکامل اجتماعی بود. خوشتن‌داری و کنترل نفس دو تا از بزرگترین دستاوردهای اجتماعی مذهب تکاملی اولیه بودند. کنترل نفس یک فلسفهٔ نوین زندگی به انسان اعطا نمود. آن هنر افزایش عدد کسری زندگی را از طریق کاهش مخرج مطالبات شخصی به جای تلاش دائم در افزودن صورت ارضای خودخواهانه به او آموزش داد.

88:24 (976:1) The habitual violation of a taboo became a vice; primitive law made vice a crime; religion made it a sin. Among the early tribes the violation of a taboo was a combined crime and sin. Community calamity was always regarded as punishment for tribal sin. To those who believed that prosperity and righteousness went together, the apparent prosperity of the wicked occasioned so much worry that it was necessary to invent hells for the punishment of taboo violators; the numbers of these places of future punishment have varied from one to five.

88:25 (976:2) The idea of confession and forgiveness early appeared in primitive religion. Men would ask forgiveness at a public meeting for sins they intended to commit the following week. Confession was merely a rite of remission, also a public notification of defilement, a ritual of crying "unclean, unclean!" Then followed all the ritualistic schemes of purification. All ancient peoples practiced these meaningless ceremonies. Many apparently hygienic customs of the early tribes were largely ceremonial.

3. RENUNCIATION AND HUMILIATION

88:31 (976:3) Renunciation came as the next step in religious evolution; fasting was a common practice. Soon it became the custom to forgo many forms of physical pleasure, especially of a sexual nature. The ritual of the fast was deeply rooted in many ancient religions and has been handed down to practically all modern theological systems of thought.

88:32 (976:4) Just about the time barbarian man was recovering from the wasteful practice of burning and burying property with the dead, just as the economic structure of the races was beginning to take shape, this new religious doctrine of renunciation appeared, and tens of thousands of earnest souls began to court poverty. Property was regarded as a spiritual handicap. These notions of the spiritual dangers of material possession were widely entertained in the times of Philo and Paul, and they have markedly influenced European philosophy ever since.

88:33 (976:5) Poverty was just a part of the ritual of the mortification of the flesh which, unfortunately, became incorporated into the writings and teachings of many religions, notably Christianity. Penance is the negative form of this oftentimes foolish ritual of renunciation. But all this taught the savage self-control, and that was a worth-while advancement in social evolution. Self-denial and self-control were two of the greatest social gains from early evolutionary religion. Self-control gave man a new philosophy of life; it taught him the art of augmenting life's fraction by lowering the denominator of personal demands instead of always attempting to increase the numerator of selfish gratification.

این عقاید باستانی انضباط نفس، تازیانه زدن و انواع و اقسام شکنجه فیزیکی را مشتاقانه پذیرا گردید. کاهنان فرقه مادر به طور خاص در آموزش حسن رنج فیزیکی فعال بودند. آنها از طریق گردن نهان به اخته شدن سرمشق دیگران می‌شدند. عبرانیان، هندوها، و بوداییها هواخواهان جدی و ساعی این دکتترین تحقیر فیزیکی بودند.

در سراسر دوران باستان انسانها از طریق ایثار در صدد کسب اعتبار اضافه در دفتر حساب خدایان خویش برمی‌آمدند. روزگاری رسم بود که در هنگام تحت فشار عاطفی بودن، پیمان ایثار و شکنجه خود بسته شود. با گذشت زمان این عهد و پیمانها شکل قرارداد با خدایان را به خود گرفتند، و بدین لحاظ نمایانگر پیشرفت راستین تکاملی بودند، چرا که خدایان موظف بودند در ازای این شکنجه خود و ریاضت جسمانی کاری مشخص انجام دهند. عهد و پیمانها هم منفی و هم مثبت بودند. پیمانهای با این طبیعت آسیب‌آور و افراط‌آمیز امروزه به بهترین وجه در میان برخی قبایل هندوستان مشاهده می‌شوند.

این کاملاً طبیعی بود که فرقه چشمپوشی و تحقیر به ارضای جنسی توجه کند. فرقه پرهیز از سکس به عنوان یک آیین در میان سربازان پیش از درگیری در نبرد به وجود آمد. در روزگاران بعد این عملکرد "آمنهای مقدس" گردید. این فرقه ازدواج را فقط به عنوان کاری اهریمنی که کمتر از زنا است جایز شمرد. بسیاری از مذاهب بزرگ دنیا به گونه‌ای منفی از این فرقه باستانی تأثیر پذیرفته‌اند، اما هیچکدام به گونه‌ای چشمگیرتر از مسیحیت از آن تأثیر نپذیرفته‌اند. پولس رسول یک هواخواه این فرقه بود، و دیدگاههای شخصی او در آموزشهایی که وی به الهیات مسیحی وصل کرد منعکس است: "برای یک مرد خوب است که به زنی دست نزند." "کاش همه مردان مثل من مجرد بودند" "پس به آنهایی که هنوز ازدواج نکرده‌اند و به بیوه زنان می‌گویم که برایشان خوب است مثل من مجرد بمانند." پولس به خوبی می‌دانست که این آموزشها بخشی از تعالیم عیسی نیستند، و اذعان او در رابطه با این امر به وسیله این گفته نشان داده می‌شود: "من این را با اجازه می‌گویم نه به واسطه فرمان." اما این فرقه موجب شد که پولس به زنان با دیده تحقیر بنگرد. و جای تأسف است که دیدگاههای شخصی او منتهاست که روی آموزشهای یک مذهب بزرگ دنیا تأثیر گذاشته است. اگر اندرزهای آن آموزگار چادرساز عملاً و به طور همگانی مورد اطاعت قرار می‌گرفتند، در آن صورت نژاد بشری با پایداری ناگهانی و افتضاح‌آمیز مواجه می‌شد. علاوه بر این، درگیری یک مذهب با فرقه باستانی خودداری مستقیماً به جنگ بر علیه ازدواج و تشکیل خانواده، بنیان راستین جامعه و نهاد پایه‌ای پیشرفت بشری، راه می‌برد. و جای شگفتی نیست که تمامی چنین اعتقاداتی شکل‌یابی کهناتهای مجرد را در بسیاری مذاهب مردمان گوناگون ترویج نمود.

روزی انسان باید یاد گیرد که چگونه از آزادی بدون مجوز، تغذیه بدون پرخوری، و لذت بدون شهوترانی بهره‌مند گردد. کنترل نفس یک سیاست بشری بهتر تنظیم رفتار نسبت به خویشنداری مفرط می‌باشد. عیسی نیز هیچگاه این دیدگاههای نامعقول را به پیروان

88:34 (976:6) These olden ideas of self-discipline embraced flogging and all sorts of physical torture. The priests of the mother cult were especially active in teaching the virtue of physical suffering, setting the example by submitting themselves to castration. The Hebrews, Hindus, and Buddhists were earnest devotees of this doctrine of physical humiliation.

88:35 (976:7) All through the olden times men sought in these ways for extra credits on the self-denial ledgers of their gods. It was once customary, when under some emotional stress, to make vows of self-denial and self-torture. In time these vows assumed the form of contracts with the gods and, in that sense, represented true evolutionary progress in that the gods were supposed to do something definite in return for this self-torture and mortification of the flesh. Vows were both negative and positive. Pledges of this harmful and extreme nature are best observed today among certain groups in India.

88:36 (977:1) It was only natural that the cult of renunciation and humiliation should have paid attention to sexual gratification. The continence cult originated as a ritual among soldiers prior to engaging in battle; in later days it became the practice of "saints." This cult tolerated marriage only as an evil lesser than fornication. Many of the world's great religions have been adversely influenced by this ancient cult, but none more markedly than Christianity. The Apostle Paul was a devotee of this cult, and his personal views are reflected in the teachings which he fastened onto Christian theology: "It is good for a man not to touch a woman." "I would that all men were even as I myself." "I say, therefore, to the unmarried and widows, it is good for them to abide even as I." Paul well knew that such teachings were not a part of Jesus' gospel, and his acknowledgment of this is illustrated by his statement, "I speak this by permission and not by commandment." But this cult led Paul to look down upon women. And the pity of it all is that his personal opinions have long influenced the teachings of a great world religion. If the advice of the tentmaker-teacher were to be literally and universally obeyed, then would the human race come to a sudden and inglorious end. Furthermore, the involvement of a religion with the ancient continence cult leads directly to a war against marriage and the home, society's veritable foundation and the basic institution of human progress. And it is not to be wondered at that all such beliefs fostered the formation of celibate priesthoods in the many religions of various peoples.

88:37 (977:2) Someday man should learn how to enjoy liberty without license, nourishment without gluttony, and pleasure without debauchery. Self-control is a better human policy of behavior regulation than is extreme self-denial. Nor did Jesus ever teach these

unreasonable views to his followers.

خود آموزش نداد.

4. ORIGINS OF SACRIFICE

4- منشأ قربانی

قربانی به عنوان بخشی از انجام مراسم مذهبی، همانند بسیاری از آیینهای نیایشی دیگر، یک منشأ ساده و یگانه نداشت. تمایل به تعظیم در برابر قدرت و سجده فرد در پرستش نیایشی در شرایط وجود راز، حکایت از دم تکان دادن سگ در برابر صاحبش می‌کند. این کار از میل به پرستش تا عمل قربانی کردن تنها یک گام فاصله دارد. انسان بدوی ارزش قربانی خود را از طریق دردی که متحمل می‌شد می‌سنجید. هنگامی که ایده قربانی در ابتدا خود را به مراسم مذهبی وصل نمود، هیچ هدیه‌ای که دردآور نبود در نظر گرفته نمی‌شد. اولین قربانیها اعمالی نظیر کندن مو، بریدن گوشت بدن، قطع عضو بدن، با ضربه دندانها را از جا درآوردن، و بریدن انگشتان دست بودند. با پیشرفت تمدن، این مفاهیم بدوی قربانی کردن به سطح آیین حرام کردن بر خود، ریاضت کشی، روزه گرفتن، محرومیت، و دکترین بعدی مسیحی تطهیر از طریق ندبه، تحمل رنج، و خوارسازی جسم ارتقا یافتند.

در ابتدای تکامل مذهب دو مفهوم قربانی وجود داشت: ایده قربانی اهدایی، که در بر گیرنده نحوه شکرگزاری بود، و قربانی قرضی، که شامل ایده نجات بود. بعدها برداشت جانشین سازی به وجود آمد.

باز انسان بعدها تصور نمود که قربانی او از هر نوعی که باشد می‌تواند به عنوان پیام رسانی به خدایان عمل کند؛ آن می‌تواند در سوراخ بینی خداوند همانند بویی خوش باشد. این بخور و سایر اشکال هنری آیین قربانی کردن را آورد که به جشنهای قربانی توسعه یافت، و با گذشت زمان به طور فزاینده مفصل و پراکنین گشت.

به تدریج که مذهب تکامل یافت، مراسم قربانی کردن به منظور استمالت و خشنود سازی، جایگزین روشهای قدیمی‌تر پرهیز، دلجویی، و جن‌گیری گردید.

قدیمی‌ترین ایده قربانی ایده برآورد بی‌طرفی بود که توسط ارواح نیاکان مطالبه می‌شد. تنها بعدها بود که ایده کفاره به وجود آمد. به تدریج که انسان از اعتقاد به منشأ تکاملی نژادی فاصله گرفت، به تدریج که حکایات روزگاران پرنس سیاره‌ای و اقامت موقت آدم از میان فیلتر زمان عبور نمود، مفهوم گناه و منشأ گناه همه جا گیر شد، طوری که قربانی برای جبران گناه تصادفی و شخصی به شکل دکترین قربانی برای جبران گناه انسانها تکامل یافت. کفاره قربانی یک تدبیر همه جانبه بیمه بود که حتی ناخشنودی و حسادت یک خدای ناشناخته را نیز تحت پوشش قرار می‌داد.

انسان بدوی که با بسیاری ارواح حساس و خدایان حریص محاصره شده بود، با چنان گروه بزرگی از الوهیت‌های بستانکار رو در رو بود که به تمامی کاهنان، آیین، و قربانیها در سرتاسر تمامی طول عمر نیاز بود که

^{89:4.1 (977.3)} Sacrifice as a part of religious devotions, like many other worshipful rituals, did not have a simple and single origin. The tendency to bow down before power and to prostrate oneself in worshipful adoration in the presence of mystery is foreshadowed in the fawning of the dog before its master. It is but one step from the impulse of worship to the act of sacrifice. Primitive man gauged the value of his sacrifice by the pain which he suffered. When the idea of sacrifice first attached itself to religious ceremonial, no offering was contemplated which was not productive of pain. The first sacrifices were such acts as plucking hair, cutting the flesh, mutilations, knocking out teeth, and cutting off fingers. As civilization advanced, these crude concepts of sacrifice were elevated to the level of the rituals of self-abnegation, asceticism, fasting, deprivation, and the later Christian doctrine of sanctification through sorrow, suffering, and the mortification of the flesh.

^{89:4.2 (977.4)} Early in the evolution of religion there existed two conceptions of the sacrifice: the idea of the gift sacrifice, which connoted the attitude of thanksgiving, and the debt sacrifice, which embraced the idea of redemption. Later there developed the notion of substitution.

^{89:4.3 (977.5)} Man still later conceived that his sacrifice of whatever nature might function as a message bearer to the gods; it might be as a sweet savor in the nostrils of deity. This brought incense and other aesthetic features of sacrificial rituals which developed into sacrificial feasting, in time becoming increasingly elaborate and ornate.

^{89:4.4 (978.1)} As religion evolved, the sacrificial rites of conciliation and propitiation replaced the older methods of avoidance, placation, and exorcism.

^{89:4.5 (978.2)} The earliest idea of the sacrifice was that of a neutrality assessment levied by ancestral spirits; only later did the idea of atonement develop. As man got away from the notion of the evolutionary origin of the race, as the traditions of the days of the Planetary Prince and the sojourn of Adam filtered down through time, the concept of sin and of original sin became widespread, so that sacrifice for accidental and personal sin evolved into the doctrine of sacrifice for the atonement of racial sin. The atonement of the sacrifice was a blanket insurance device which covered even the resentment and jealousy of an unknown god.

^{89:4.6 (978.3)} Surrounded by so many sensitive spirits and grasping gods, primitive man was face to face with such a host of creditor deities that it required all the priests, ritual, and sacrifices throughout an

او از دین معنوی بیرون برده شود. دکتترین گناه اولیه، یا معصیت انسانی، شروع هر شخص را در بدهکاری جدی به نیروهای روحی قرار داد.

هدایا و رشوه‌ها به انسانها داده می‌شوند؛ اما هنگامی که به خدایان تقدیم می‌شوند، به عنوان چیزهای وقفی و تقدیس یافته توصیف می‌شوند، و یا قربانی نامیده می‌شوند. انصراف شکل منفی استمالت بود؛ قربانی شکل مثبت گردید. عمل استمالت شامل ستایش، تمجید، چاپلوسی، و حتی سرگرم کردن بود. و بقایای این کارکردهای مثبت فرقه استمالت دوران باستان است که اشکال امروزی پرستش الهی را تشکیل می‌دهد. اشکال امروزی پرستش صرفاً به آیین تبدیل نمودن این تکنیکهای باستانی قربانی متعلق به استمالت مثبت می‌باشند.

قربانی کردن حیوان بسیار بیشتر از آنچه که بتواند برای انسانهای امروزی معنی داشته باشد برای انسان بدوی معنی‌دار بود. این انسانهای بربری حیوانات را به عنوان خویشان واقعی و نزدیک خود تلقی می‌کردند. با گذشت زمان، انسان در کار قربانی کردن خود زیرک شد. او از قربانی کردن حیوانات کاری خود دست کشید. او در ابتدا بهترین هر چیز را قربانی می‌کرد، که حیوانات اهلیش نیز شامل آن بودند.

این یک لاف زنی تو خالی نبود که یک حکمران مشخص مصری به عمل آورد هنگامی که گفت 113,433 برده، 493,386 رأس حیوان چهارپا، 88 قایق، 2756 مجسمه طلایی، 331,702 بستو عسل و روغن، 228,380 خمره شراب، 680,714 غاز، 6,744,428 قرص نان، و 5,740,352 کیسه ذرت قربانی کرده است. و برای انجام این کار او الزاماً بایستی شهروندان رنجبر خود را به شدت مالیات بسته باشد.

احتیاج محض سرانجام این انسانهای نیمه بدوی را مجبور ساخت که قسمت مادی قربانیهای خود را بخورند. خدایان از قسمت روحی آن بهره‌مند می‌شدند. و به بهانه خوردن خوراک مقدس باستانی این رسم توجیه پیدا نمود، یک خدمت اشتراکی مطابق استفاده امروزی آن.

5- قربانیها و آدمخواری

ایده‌های امروزی در رابطه با آدمخواری اولیه کاملاً اشتباه هستند. این کار بخشی از آداب و رسوم جامعه اولیه بود. در حالی که آدمخواری به طور سنتی برای تمدن امروزی وحشتناک است، آن بخشی از ساختار اجتماعی و مذهبی جامعه بدوی بود. منافع گروهی عمل آدمخواری را حکم می‌کرد. این کار از طریق مطالبه شدید ضرورت رشد نمود و به دلیل بردگی خرافات و نادانی تداوم یافت. این کار یک رسم اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، و نظامی بود.

انسان اولیه یک آدمخوار بود؛ او از خوردن گوشت انسان لذت می‌برد، و از این رو آن را به عنوان یک هدیه خوراکی به ارواح و خدایان بدوی خویش عرضه می‌کرد. از آنجا که ارواح شبیه گونه صرفاً انسانهای تغییر یافته بودند، و چون خوراک بزرگترین نیاز انسان بود، پس به همین ترتیب باید خوراک بزرگترین نیاز یک

entire lifetime to get him out of spiritual debt. The doctrine of original sin, or racial guilt, started every person out in serious debt to the spirit powers.

^{88:47 (978:4)} Gifts and bribes are given to men; but when tendered to the gods, they are described as being dedicated, made sacred, or are called sacrifices. Renunciation was the negative form of propitiation; sacrifice became the positive form. The act of propitiation included praise, glorification, flattery, and even entertainment. And it is the remnants of these positive practices of the olden propitiation cult that constitute the modern forms of divine worship. Present-day forms of worship are simply the ritualization of these ancient sacrificial techniques of positive propitiation.

^{88:48 (978:5)} Animal sacrifice meant much more to primitive man than it could ever mean to modern races. These barbarians regarded the animals as their actual and near kin. As time passed, man became shrewd in his sacrificing, ceasing to offer up his work animals. At first he sacrificed the *best* of everything, including his domesticated animals.

^{88:49 (978:6)} It was no empty boast that a certain Egyptian ruler made when he stated that he had sacrificed: 113,433 slaves, 493,386 head of cattle, 88 boats, 2,756 golden images, 331,702 jars of honey and oil, 228,380 jars of wine, 680,714 geese, 6,744,428 loaves of bread, and 5,740,352 sacks of corn. And in order to do this he must needs have sorely taxed his toiling subjects.

^{88:410 (978:7)} Sheer necessity eventually drove these semisavages to eat the material part of their sacrifices, the gods having enjoyed the soul thereof. And this custom found justification under the pretense of the ancient sacred meal, a communion service according to modern usage.

5. SACRIFICES AND CANNIBALISM

^{88:51 (978:8)} Modern ideas of early cannibalism are entirely wrong; it was a part of the mores of early society. While cannibalism is traditionally horrible to modern civilization, it was a part of the social and religious structure of primitive society. Group interests dictated the practice of cannibalism. It grew up through the urge of necessity and persisted because of the slavery of superstition and ignorance. It was a social, economic, religious, and military custom.

^{88:52 (978:1)} Early man was a cannibal; he enjoyed human flesh, and therefore he offered it as a food gift to the spirits and his primitive gods. Since ghost spirits were merely modified men, and since food was man's greatest need, then food must likewise be a spirit's greatest need.

روح باشد.

روزگاری در میان نژادهای در حال تکامل آدمخواری تقریباً عمومیت داشت. سنگیکها همگی آدمخوار بودند، اما در ابتدا اندانیها نبودند، و نودیها و آدمیان نیز نبودند. آندیها نیز تا بعد از این که با نژادهای تکاملی به طور چشمگیر مخلوط شدند چنین نبودند.

ذائقه برای خوردن گوشت انسانی رشد می‌کند. خوردن گوشت انسان بعد از عبور از گرسنگی، دوستی، انتقام، یا آیین مذهبی، به آدمخواری عادت‌وار می‌رسد. آدمخواری از کمبود خوراک ناشی شده است، گرچه این به ندرت دلیل اصلی بوده است. با این وجود اسکیموها و اندانیهای اولیه به ندرت آدمخوار بودند، مگر در دوران قحطی. سرخیوستان به ویژه در آمریکای مرکزی آدمخوار بودند. روزگاری این یک عملکرد عام برای مادران بدوی بود که فرزندان خودشان را بکشند و بخورند تا نیرویی را که در هنگام زایمان از دست داده بودند باز یابند، و در کوینزلند اولین بچه هنوز مکرراً بدین نحو کشته و با ولع خورده می‌شود. در ایام اخیر بسیاری از قبایل آفریقایی به عنوان یک اقدام جنگی، برای انداختن نوعی ترس و وحشت در دل همسایگان، عمداً به آدمخواری دست می‌زنند.

برخی از آدمخوارها ناشی از انحطاط تیره‌هایی بود که روزی برتر بودند، اما آن بیشتر در میان نژادهای تکاملی رایج بود. آدمخواری در زمانی که انسانها احساساتی شدید و تلخ را در رابطه با دشمنانشان تجربه می‌کردند انجام می‌شد. خوردن گوشت انسان بخشی از مراسم شرعی انتقام گردید. باور می‌رفت که شبح یک دشمن بدین گونه می‌توانست نابود شود، یا با روح شخص خورنده پیوند یابد. روزگاری این یک اعتقاد رایج بود که جادوگران از طریق خوردن گوشت انسان به نیروهای خود دست می‌یافتند.

گروههای مشخصی از آدمخواران فقط اعضای قبایل خود را می‌خوردند، یک آمیزش کاذب روحانی که ظاهراً بنا بود همبستگی قبیله‌ای را تشدید سازد. اما آنها همچنین با ایده افزون قدرت خود دشمنان را به منظور انتقام می‌خوردند. این برای روان یک دوست یا هم قبیله‌ای یک افتخار محسوب می‌شد که بدنش خورده شود، در حالی که برای یک دشمن تنها چیزی بیشتر از تنبیه نبود که بدین گونه با ولع خورده شود. ذهن بدوی هیچگاه تظاهر به انسجام نمی‌کرد.

در میان برخی قبایل والدین کهنسال درخواست می‌کردند توسط فرزندان خورده شوند. در میان برخی دیگر رسم بود که از خوردن خویشاوندان نزدیک خودداری شود؛ بدنهای آنها فروخته می‌شدند یا با بدنهای بیگانگان معاوضه می‌شدند. داد و ستد قابل ملاحظه‌ای برای زنان و کودکانی که به منظور سلاخی قربه شده بودند وجود داشت. هنگامی که بیماری یا جنگ نمی‌توانست ازدیاد جمعیت را کنترل کند، مازاد جمعیت بدون تشریفات خورده می‌شد.

آدمخواری به دلیل تأثیرات زیرین به تدریج در حال از میان رفتن بوده است:

1- گاهی اوقات این کار یک مراسم جمعی گردید، به عهده گرفتن مسئولیت جمعی برای وارد نمودن

88:53 (979:2) Cannibalism was once well-nigh universal among the evolving races. The Sangiks were all cannibalistic, but originally the Andonites were not, nor were the Nodites and Adamites; neither were the Andites until after they had become grossly admixed with the evolutionary races.

88:54 (979:3) The taste for human flesh grows. Having been started through hunger, friendship, revenge, or religious ritual, the eating of human flesh goes on to habitual cannibalism. Man-eating has arisen through food scarcity, though this has seldom been the underlying reason. The Eskimos and early Andonites, however, seldom were cannibalistic except in times of famine. The red men, especially in Central America, were cannibals. It was once a general practice for primitive mothers to kill and eat their own children in order to renew the strength lost in childbearing, and in Queensland the first child is still frequently thus killed and devoured. In recent times cannibalism has been deliberately resorted to by many African tribes as a war measure, a sort of frightfulness with which to terrorize their neighbors.

88:55 (979:4) Some cannibalism resulted from the degeneration of once superior stocks, but it was mostly prevalent among the evolutionary races. Man-eating came on at a time when men experienced intense and bitter emotions regarding their enemies. Eating human flesh became part of a solemn ceremony of revenge; it was believed that an enemy's ghost could, in this way, be destroyed or fused with that of the eater. It was once a widespread belief that wizards attained their powers by eating human flesh.

88:56 (979:5) Certain groups of man-eaters would consume only members of their own tribes, a pseudospiritual inbreeding which was supposed to accentuate tribal solidarity. But they also ate enemies for revenge with the idea of appropriating their strength. It was considered an honor to the soul of a friend or fellow tribesman if his body were eaten, while it was no more than just punishment to an enemy thus to devour him. The savage mind made no pretensions to being consistent.

88:57 (979:6) Among some tribes aged parents would seek to be eaten by their children; among others it was customary to refrain from eating near relations; their bodies were sold or exchanged for those of strangers. There was considerable commerce in women and children who had been fattened for slaughter. When disease or war failed to control population, the surplus was unceremoniously eaten.

88:58 (979:7) Cannibalism has been gradually disappearing because of the following influences:

88:59 (979:8) 1. It sometimes became a communal ceremony, the assumption of collective responsibility for inflicting the death penalty upon a

مجازات مرگ به یک هم قبیله‌ای. گناه خونریزی هنگامی که توسط همگی، توسط جامعه، مورد مشارکت قرار گیرد، دیگر یک جرم محسوب نمی‌شود. آخرین آدمخواری در آسیا خوردن مجرمان اعدام شده بود.

2- در همان اوان این کار یک آیین مذهبی گردید، اما افزایش ترس از شیخ همیشه موجب کاهش آدمخواری نمی‌شد.

3- سرانجام این کار به نقطه‌ای رسید که تنها برخی از قسمت‌ها یا اعضای بدن خورده می‌شدند، آن قسمت‌هایی که به ظاهر در برگیرنده روان یا قسمت‌هایی از روح بودند. نوشیدن خون متداول گردید، و مخلوط کردن قسمت‌های "خوردنی" بدن با داروها مرسوم شد.

4- این کار محدود به مردان می‌شد؛ خوردن گوشت انسان برای زنان ممنوع بود.

5- این کار بعد به رئیسان قبایل، کاهنان، و شمن‌ها محدود شد.

6- سپس این کار در میان قبایل بالاتر تالو گشت. ممنوعیت آدمخواری در دلمیشیا آغاز گردید و به کندی به سراسر دنیا گسترش یافت. نودیه‌ها به منظور مقابله با آدمخواری سوزاندن اجساد را تشویق می‌کردند، زیرا روزگاری در آوردن اجساد از زیر زمین و خوردن آنها یک عملکرد عادی بود.

7- قربانی کردن انسان ناقوس مرگ آدمخواری را به صدا درآورد. گوشت انسان که خوراک انسان‌های برتر، رئیسان قبایل، شده بود سرانجام برای ارواح باز هم برتر محفوظ گردید؛ و بدین ترتیب عرضه نمودن قربانی‌های بشری به طور مؤثر به آدمخواری خاتمه داد، به جز در میان پست‌ترین قبایل. هنگامی که قربانی کردن انسان به طور کامل برقرار گردید، آدمخواری تالو گشت؛ گوشت انسان فقط خوراک خدایان بود؛ انسان فقط می‌توانست یک خرده نان تشریفاتی و آیینی، نان عشا ربانی را بخورد.

سرانجام جان‌شینه‌های حیوانی به مقصود قربانی کردن وارد استفاده عمومی شدند، و حتی در میان قبایل عقب ماندگ‌تر سگخواری به اندازه زیاد آدمخواری را کاهش داد. سگ اولین حیوان اهلی بود و هم به این منظور و هم به منظور خوراک گرامی داشته می‌شد.

6- تکامل قربانی بشری

قربانی بشری یک نتیجه غیرمستقیم آدمخواری و نیز درمان آن بود. فراهم نمودن اسکورت روحی به دنیای روح نیز موجب کاهش آدمخواری گردید، زیرا خوردن این قربانی‌های مرگ هرگز رسم نبود. هیچ نژادی از انجام کار قربانی ساختن انسان که به شکلی و در زمانی رخ داده به طور کامل عاری نبوده است، گرچه اندانیها، نودیه‌ها، و آدمیان در کمترین حد به آدمخواری اعتیاد داشتند.

قربانی کردن انسان کمابیش عالمگیر بوده است. این کار در رسوم مذهبی چینی‌ها، هندوها، مصریان، عبرانیان، بین‌النهرینی‌ها، یونانیان، رومیان، و بسیاری مردمان دیگر ادامه یافت، حتی تا ایام اخیر در میان قبایل

fellow tribesman. The blood guilt ceases to be a crime when participated in by all, by society. The last of cannibalism in Asia was this eating of executed criminals.

88:5.10 (979.9) 2. It very early became a religious ritual, but the growth of ghost fear did not always operate to reduce man-eating.

88:5.11 (979.10) 3. Eventually it progressed to the point where only certain parts or organs of the body were eaten, those parts supposed to contain the soul or portions of the spirit. Blood drinking became common, and it was customary to mix the "edible" parts of the body with medicines.

88:5.12 (980.1) 4. It became limited to men; women were forbidden to eat human flesh.

88:5.13 (980.2) 5. It was next limited to the chiefs, priests, and shamans.

88:5.14 (980.3) 6. Then it became taboo among the higher tribes. The taboo on man-eating originated in Dalamatia and slowly spread over the world. The Nodites encouraged cremation as a means of combating cannibalism since it was once a common practice to dig up buried bodies and eat them.

88:5.15 (980.4) 7. Human sacrifice sounded the death knell of cannibalism. Human flesh having become the food of superior men, the chiefs, it was eventually reserved for the still more superior spirits; and thus the offering of human sacrifices effectively put a stop to cannibalism, except among the lowest tribes. When human sacrifice was fully established, man-eating became taboo; human flesh was food only for the gods; man could eat only a small ceremonial bit, a sacrament.

88:5.16 (980.5) Finally animal substitutes came into general use for sacrificial purposes, and even among the more backward tribes dog-eating greatly reduced man-eating. The dog was the first domesticated animal and was held in high esteem both as such and as food.

6. EVOLUTION OF HUMAN SACRIFICE

88:6.1 (980.6) Human sacrifice was an indirect result of cannibalism as well as its cure. Providing spirit escorts to the spirit world also led to the lessening of man-eating as it was never the custom to eat these death sacrifices. No race has been entirely free from the practice of human sacrifice in some form and at some time, even though the Andonites, Nodites, and Adamites were the least addicted to cannibalism.

88:6.2 (980.7) Human sacrifice has been virtually universal; it persisted in the religious customs of the Chinese, Hindus, Egyptians, Hebrews, Mesopotamians, Greeks, Romans, and many other

عقب مانده آفریقایی و استرالیایی. سرخپوستان دوران بعد تمدنی داشتند که از آدمخواری به وجود آمده بود، و از این رو، در قربانی کردن انسان غرق شده بود، به ویژه در آمریکای مرکزی و جنوبی. کلدانیان در زمرة اولین مردمانی بودند که قربانی کردن انسانها برای مواقع عادی را ترک کردند، و قربانی کردن حیوانات را جایگزین آن نمودند. در حدود دو هزار سال پیش یک امپراتور رنوف ژاپنی مجسمه‌های سفالی را برای جایگزینی قربانیهای انسانی عرضه نمود، اما کمتر از هزار سال پیش بود که این قربانیها در شمال اروپا منسوخ شدند. در میان برخی قبایل عقب مانده هنوز قربانی کردن انسان به وسیله داوطلبان صورت می‌گیرد. این کار یک نوع خودکشی مذهبی یا آیینی است. یک شمن روزی دستور داد یک مرد کهنسال متعلق به یک قبیله مشخص که بسیار مورد احترام بود قربانی شود. مردم شورش کردند و از انجام این کار سرپیچی نمودند. در نتیجه مرد کهنسال پسر خودش را وادار نمود او را بکشد. مردم دوران باستان به راستی به این رسم باور داشتند.

در تاریخ ثبت شده هیچ تجربه‌ای غم‌انگیزتر و تأثرآورتر از روایت عبرانی یفتاح و یگانه دخترش وجود ندارد. این تجربه نمایشگر ستیزهای دلخراش دهنده بین سنتهای باستانی و ریشه‌دار مذهبی و مطالبات مغایر تمدن پیشرو می‌باشد. مطابق رسوم معمول، این مرد خوش نیت یک نذر ابلهانه کرده بود. او با "خدای نبردها" قرار گذاشته بود که در ازای پیروزی در برابر دشمنانش بهای مشخصی بپردازد. و این بها این بود که هنگامی که به خانه‌اش بازگشت از اولین کسی که برای دیدار او از منزلش خارج شد یک قربانی بسازد. یفتاح تصور می‌کرد که یکی از بردگان مورد اعتمادش که در آن نزدیکی بود به پیشواز او می‌رود، اما بر حسب اتفاق دختر و تنها فرزندش خارج شد تا به او خوشامد بگوید. و بدین ترتیب، حتی در آن تاریخ اخیر و در میان مردم به ظاهر متمدن، این دختر زیبا بعد از دو ماه گریه و زاری برای فرجامش توسط پدرش و با تأیید مردم قبیله‌اش به عنوان یک قربانی انسانی در واقع قربانی گردید. و این کار تماماً با وجود فرامین قاطع موسی بر علیه عرضه قربانی انسانی انجام یافت. اما مردان و زنان به انجام نذرهای ابلهانه و غیرضروری معتاد هستند، و انسانهای پیشین چنین پیمانهای را بسیار مقدس به شمار می‌آوردند.

در ایام باستان هنگامی که بنای یک ساختمان جدید هر اندازه مهم شروع می‌شد، مرسوم بود که یک موجود بشری را به عنوان "قربانی پی‌ریزی ساختمانی" بکشند. این کار یک شیخ روحی را فراهم می‌کرد که مراقب و محافظ ساختمان باشد. هنگامی که چینی‌ها برای قالب ریزی یک ناقوس آماده می‌شدند، سنت حکم می‌کرد که به منظور بهبود صدای ناقوس حداقل یک دختر جوان قربانی شود. دختری که انتخاب می‌شد به طور زنده به داخل فلز مذاب پرتاب می‌گردید.

منتها برای بسیاری از گروه‌ها رسم بود که بردگان را زنده در داخل دیوارهای مهم جاسازی کنند. در ایام بعد قبایل شمال اروپا دیوارسازی پیرامون سایه یک رهگذر را جانشین این رسم قرار دادن اشخاص زنده در دیوارهای ساختمانهای جدید نمودند. چینی‌ها آن کارگرانی را که حین ساختن یک دیوار می‌مردند در دیوار دفن

peoples, even on to recent times among the backward African and Australian tribes. The later American Indians had a civilization emerging from cannibalism and, therefore, steeped in human sacrifice, especially in Central and South America. The Chaldeans were among the first to abandon the sacrificing of humans for ordinary occasions, substituting therefor animals. About two thousand years ago a tenderhearted Japanese emperor introduced clay images to take the place of human sacrifices, but it was less than a thousand years ago that these sacrifices died out in northern Europe. Among certain backward tribes, human sacrifice is still carried on by volunteers, a sort of religious or ritual suicide. A shaman once ordered the sacrifice of a much respected old man of a certain tribe. The people revolted; they refused to obey. Whereupon the old man had his own son dispatch him; the ancients really believed in this custom.

896.3 (980.8) There is no more tragic and pathetic experience on record, illustrative of the heart-tearing contentions between ancient and time-honored religious customs and the contrary demands of advancing civilization, than the Hebrew narrative of Jephthah and his only daughter. As was common custom, this well-meaning man had made a foolish vow, had bargained with the "god of battles," agreeing to pay a certain price for victory over his enemies. And this price was to make a sacrifice of that which first came out of his house to meet him when he returned to his home. Jephthah thought that one of his trusty slaves would thus be on hand to greet him, but it turned out that his daughter and only child came out to welcome him home. And so, even at that late date and among a supposedly civilized people, this beautiful maiden, after two months to mourn her fate, was actually offered as a human sacrifice by her father, and with the approval of his fellow tribesmen. And all this was done in the face of Moses' stringent rulings against the offering of human sacrifice. But men and women are addicted to making foolish and needless vows, and the men of old held all such pledges to be highly sacred.

896.4 (981.1) In olden times, when a new building of any importance was started, it was customary to slay a human being as a "foundation sacrifice." This provided a ghost spirit to watch over and protect the structure. When the Chinese made ready to cast a bell, custom decreed the sacrifice of at least one maiden for the purpose of improving the tone of the bell; the girl chosen was thrown alive into the molten metal.

896.5 (981.2) It was long the practice of many groups to build slaves alive into important walls. In later times the northern European tribes substituted the walling in of the shadow of a passerby for this custom of entombing living persons in the walls of new buildings. The Chinese buried in a wall those

می‌کردند.

یک پادشاه کم اهمیت در فلسطین در هنگام ساختن دیوارهای اریحا، "پیریزی آن را با بدن ابیرام، اولین فرزندش، انجام داد، و دروازه‌های آن را با بدن جوان‌ترین پسرش سجویب بنا نهاد." در آن تاریخ اخیر، نه تنها این پدر دو تن از فرزندان خود را زنده در سوراخهای پیریزی دروازه‌های شهر قرار داد، بلکه عمل او نیز "مطابق کلام خداوند" ثبت شده است. موسی این کار قربانی کردن برای پیریزی ساختمان را قدغن کرده بود، اما مردم اسرائیل مدت کوتاهی بعد از مرگ او این کار را از سر گرفتند. مراسم قرن بیستمی نهادن زیورآلات ارزان و چیزهای یادگاری در سنگ بنای یک ساختمان جدید یادآور قربانی کردنهای بدوی پیریزی ساختمان می‌باشد.

منتها برای بسیاری از مردمان رسم بود که اولین میوه‌هایشان را وقف ارواح کنند. و این رسوم که اکنون کم و بیش سمبلیک هستند تماماً آثار به جا مانده از رسوم اولیه‌ای می‌باشند که به قربانی انسانی مربوط بودند. ایده تقدیم کردن اولین فرزند به عنوان یک قربانی در میان مردم دوران باستان رایج بود، به ویژه در میان فینیقی‌ها که آخرین کسانی بودند که آن را ترک کردند. در هنگام قربانی کردن گفته می‌شد، "زندگی برای زندگی". اکنون شما در هنگام مرگ می‌گویید: "خاک به خاک."

منظره رقت‌بار الزام ابراهیم به قربانی کردن پسرش اسحاق، در حالی که برای احساسات متمن شوکه کننده است، برای انسانهای آن روزگاران یک ایده جدید یا عجیب نبود. منتها این یک رسم رایج بود که پدران در مواقع فشار احساسی زیاد پسران ارشد خود را قربانی کنند. بسیاری از مردمان روایتی دارند که با این داستان قابل مقایسه است، زیرا روزگاری اعتقادی جهانی و عمیق وجود داشت که هنگام وقوع هر چیز خارق‌العاده یا غیرمعمول تقدیم یک قربانی انسانی ضروری است.

7- اصلاحات در قربانی ساختن انسان

موسی تلاش کرد از طریق شروع جایگزینی فدیة قربانیهای انسانی را پایان دهد. او یک برنامه‌ریزی منظم ایجاد نمود که مردمش را قادر ساخت از بدترین پیامدهای نذرهای شتابزده و ابلهانه خویش بگریزند. زمینها، داراییها، و فرزندان می‌توانستند بر طبق قیمتهای تثبیت شده‌ای که به کاهنان قابل پرداخت بودند بازخرید شوند. آن گروههایی که قربانی کردن اولین فرزندانیشان را متوقف کردند نسبت به همسایگان کمتر پیشرفته که به این اعمال ظالمانه ادامه می‌دادند از مزیت بیشتری برخوردار بودند. بسیاری از این قبایل عقب مانده نه تنها با از دست دادن پسرانشان به اندازه زیاد تضعیف شدند، بلکه حتی سلسله رهبریشان اغلب شکسته شد.

یک پیامد عمل رو به سپری قربانی کردن فرزند رسم مالیدن خون روی چهارچوب در ورودی خانه برای محافظت از فرزندان ارشد بود. این کار اغلب در رابطه با یکی از جشنهای مقدس سال انجام می‌شد، و این مراسم روزگاری در بیشتر نقاط جهان از مکزیک تا مصر رایج بود.

حتی بعد از این که بیشتر گروهها به کشتار آیینی کودکان پایان داده بودند، رسم شد نوزاد را در بیابان و یا

workmen who died while constructing it.

^{88:66 (981:3)} A petty king in Palestine, in building the walls of Jericho, "laid the foundation thereof in Abiram, his first-born, and set up the gates thereof in his youngest son, Segub." At that late date, not only did this father put two of his sons alive in the foundation holes of the city's gates, but his action is also recorded as being "according to the word of the Lord." Moses had forbidden these foundation sacrifices, but the Israelites reverted to them soon after his death. The twentieth-century ceremony of depositing trinkets and keepsakes in the cornerstone of a new building is reminiscent of the primitive foundation sacrifices.

^{88:67 (981:4)} It was long the custom of many peoples to dedicate the first fruits to the spirits. And these observances, now more or less symbolic, are all survivals of the early ceremonies involving human sacrifice. The idea of offering the first-born as a sacrifice was widespread among the ancients, especially among the Phoenicians, who were the last to give it up. It used to be said upon sacrificing, "life for life." Now you say at death, "dust to dust."

^{88:68 (981:5)} The spectacle of Abraham constrained to sacrifice his son Isaac, while shocking to civilized susceptibilities, was not a new or strange idea to the men of those days. It was long a prevalent practice for fathers, at times of great emotional stress, to sacrifice their first-born sons. Many peoples have a tradition analogous to this story, for there once existed a world-wide and profound belief that it was necessary to offer a human sacrifice when anything extraordinary or unusual happened.

7. MODIFICATIONS OF HUMAN SACRIFICE

^{88:71 (981:6)} Moses attempted to end human sacrifices by inaugurating the ransom as a substitute. He established a systematic schedule which enabled his people to escape the worst results of their rash and foolish vows. Lands, properties, and children could be redeemed according to the established fees, which were payable to the priests. Those groups which ceased to sacrifice their first-born soon possessed great advantages over less advanced neighbors who continued these atrocious acts. Many such backward tribes were not only greatly weakened by this loss of sons, but even the succession of leadership was often broken.

^{88:72 (982:1)} An outgrowth of the passing child sacrifice was the custom of smearing blood on the house doorposts for the protection of the first-born. This was often done in connection with one of the sacred feasts of the year, and this ceremony once obtained over most of the world from Mexico to Egypt.

^{88:73 (982:2)} Even after most groups had ceased the ritual killing of children, it was the custom to put an

در یک قایق کوچک روی آب به حال خود رها سازند. اگر کودک نجات می‌یافت، تصور می‌شد که خدایان برای حفاظت از کودک مداخله نموده‌اند، همانند روایات سرگن، موسی، کوروش، و رمولس. سپس رسم وقف پسران ارشد به عنوان مقدس یا قربانی آمد، تا اجازه یابند به جای مردن بزرگ شده و سپس تبعید شوند؛ این منشأ کوچ نشینی بود. رومی‌ها در طرح کوچ نشینی خود به این رسم وفادار ماندند.

منشأ بسیاری از پیوندهای ویژه بی‌بند و باری جنسی با پرستش بدوی در ارتباط با قربانی کردن انسان بود. در ایام باستان، اگر زنی شکارچیان سر را می‌دید می‌توانست جان خود را از طریق تسلیم جنسی نجات دهد. بعدها، دختر جوانی که به عنوان قربانی وقف خدایان شده بود می‌توانست از طریق اهدای مادام‌العمر بدن خود به خدمت مقدس جنسی در معبد جان خود را بازخرید نماید. او بدین گونه می‌توانست پول بازخرید خود را به دست آورد. مردم دوران باستان داشتن روابط جنسی با زنی را که بدین گونه درگیر نجات جان خویش شده بود بسیار تعالی بخش تلقی می‌کردند. همراهی کردن با این دختران مقدس یک آداب و رسوم مذهبی بود، و علاوه بر آن، تمام این آیین یک عذر موجه برای ارضای معمول جنسی فراهم می‌کرد. این یک نوع زیرکی خود فریبانه بود که هم دختران و هم معاشران آنها از انجام آن بسیار خشنود می‌شدند. در پیشرفت تکاملی تمدن همیشه رسوم اخلاقی به کندی در عقب حرکت می‌کنند، و بدین ترتیب برای اعمال جنسی آغازین‌تر و بدوی‌تر نژادهای در حال تکامل پذیرش فراهم می‌سازند.

روسپیگری در معبد سرانجام در سراسر جنوب اروپا و آسیا گسترش یافت. پولی که توسط روسپیان معبد کسب می‌شد در میان تمامی مردمان مقدس محسوب می‌گشت — یک هدیه والا- برای تقدیم به خدایان. بالاترین انواع زنان بازارهای جنسی معبد را از جمعیت پر می‌کردند و درآمد خود را وقف انواع و اقسام خدمات و کارهای مقدس عام‌المنفعه می‌نمودند. بسیاری از اقشار بالای زنان مهریه خود را از طریق خدمت موقت جنسی در معابد جمع می‌کردند، و بیشتر مردان چنین زنانی را به عنوان همسر ترجیح می‌دادند.

8- رستگاری و میثاق

بازخرید از طریق قربانی و روسپیگری در معبد در واقع جرح و تعدیل در قربانی کردن انسان بود. بعد از آن قربانی کردن کاذب دختران آمد. این مراسم شامل خونریزی، و نیز وقف به بکارت مادام‌العمر می‌شد، و یک واکنش اخلاقی به روسپیگری قدیمی‌تر معبد بود. در ایام اخیرتر باکره‌ها خود را وقف خدمت مراقبت از آتشیهای مقدس معبد نمودند.

انسانها سرانجام به این پنداشت رسیدند که تقدیم یک قسمت از بدن می‌تواند جای قربانی قدیمی‌تر و کامل انسانی را بگیرد. قطع فیزیکی یک عضو بدن نیز به عنوان یک جانشین قابل قبول تلقی می‌گشت. مو، ناخن‌ها، خون، و حتی انگشتان دست و پا قربانی می‌شدند. رسم

infant away by itself, off in the wilderness or in a little boat on the water. If the child survived, it was thought that the gods had intervened to preserve him, as in the traditions of Sargon, Moses, Cyrus, and Romulus. Then came the practice of dedicating the first-born sons as sacred or sacrificial, allowing them to grow up and then exiling them in lieu of death; this was the origin of colonization. The Romans adhered to this custom in their scheme of colonization.

887.4 (982.3) Many of the peculiar associations of sex laxity with primitive worship had their origin in connection with human sacrifice. In olden times, if a woman met head-hunters, she could redeem her life by sexual surrender. Later, a maiden consecrated to the gods as a sacrifice might elect to redeem her life by dedicating her body for life to the sacred sex service of the temple; in this way she could earn her redemption money. The ancients regarded it as highly elevating to have sex relations with a woman thus engaged in ransoming her life. It was a religious ceremony to consort with these sacred maidens, and in addition, this whole ritual afforded an acceptable excuse for commonplace sexual gratification. This was a subtle species of self-deception which both the maidens and their consorts delighted to practice upon themselves. The mores always drag behind in the evolutionary advance of civilization, thus providing sanction for the earlier and more savagelike sex practices of the evolving races.

887.5 (982.4) Temple harlotry eventually spread throughout southern Europe and Asia. The money earned by the temple prostitutes was held sacred among all peoples — a high gift to present to the gods. The highest types of women thronged the temple sex marts and devoted their earnings to all kinds of sacred services and works of public good. Many of the better classes of women collected their dowries by temporary sex service in the temples, and most men preferred to have such women for wives.

8. REDEMPTION AND COVENANTS

888.1 (982.5) Sacrificial redemption and temple prostitution were in reality modifications of human sacrifice. Next came the mock sacrifice of daughters. This ceremony consisted in bloodletting, with dedication to lifelong virginity, and was a moral reaction to the older temple harlotry. In more recent times virgins dedicated themselves to the service of tending the sacred temple fires.

888.2 (982.6) Men eventually conceived the idea that the offering of some part of the body could take the place of the older and complete human sacrifice. Physical mutilation was also considered to be an acceptable substitute. Hair, nails, blood, and even fingers and toes were sacrificed. The later and well-

باستانی بعدی و تقریباً جهانی ختنه نتیجه فرقه قربانی ناقص بود. این کار تماماً یک امر قربانی کردن بود، هیچ فکر بهداشتی به آن وصل نبود. مردان ختنه می‌شدند؛ زنان گوشه‌ایشان را سوراخ می‌کردند.

متعاقباً رسم شد که به جای قطع انگشتان، آنها به هم گره زده شوند. تراشیدن سر و کوتاه کردن مو نیز اشکال وقف مذهبی بودند. اخته کردن در ابتدا یک تعدیل ایده قربانی انسانی بود. سوراخ کردن بینی و لب هنوز در آفریقا انجام می‌شود، و خال‌کوبی یک تکامل هنری زخمی کردن بدوی بدن در دوران پیشین می‌باشد.

رسم قربانی کردن، در نتیجه آموزشهای رو به پیشرفت، عاقبت به ایده پیمان مذهبی مربوط شد. سرانجام تصور شد که خدایان به داخل توافقهای واقعی با انسان وارد شده‌اند؛ و این یک گام عمده در تثبیت مذهب بود. قانون، یک پیمان، جای خوش اقبالی، ترس، و خرافه را می‌گیرد.

انسان حتی هرگز خواب این را هم نمی‌توانست ببیند که به داخل یک قرارداد با الوهیت وارد شود، تا این که درک او از خداوند به سطحی رسید که بر حسب آن کنترل کنندگان جهان قابل اعتماد پنداشته شدند. و برداشت اولیه انسان از خداوند آنقدر انسان انگارانه بود که وی قادر نبود به الوهیتی قابل اعتماد باور داشته باشد، تا این که او خود نسبتاً قابل اعتماد، اخلاقی، و نیک کردار گردید.

اما اندیشه پیمان بستن با خدایان نهایتاً فرا رسید. انسان تکاملی سرانجام به چنان شایستگی اخلاقی دست یافت که جرات یافت با خدایان خود چانه زند. و بدین ترتیب کار تقدیم قربانی به تدریج به بازی چانه زدن فلسفی انسان با خداوند تکامل یافت. و تمام این کار نمایانگر یک تدبیر جدید برای بیمه کردن در مقابل بداقبالی یا، به جای آن، یک تکنیک بهبود یافته برای خرید حتمی‌تر نیکبختی بود. این ایده اشتباه را نپذیرید که این قربانیهای اولیه یک هدیه مجانی به خدایان، یک عطای خود انگیزانه سپاس یا شکرگزاری بودند؛ آنها نشانگر پرستش حقیقی نبودند.

اشکال بدوی دعا چیزی بیشتر یا کمتر از چانه زدن با ارواح، جدل با خدایان، نبودند. این نوعی مبادله پایاپای بود که در آن التماس و متقاعد سازی جانشین چیزی ملموس‌تر و گرانیهاتر شده بود. بازرگانی در حال توسعه نژادها روح داد و ستد را پرورش داده و زیرکی مبادله پایاپای را به وجود آورده بود؛ و اکنون این ویژگیها شروع به پدیدار شدن در روشهای پرستشی انسان نمودند. و همانطور که برخی از انسانها نسبت به سایرین بازرگانان بهتری بودند، به همان ترتیب برخی نسبت به دیگران نیایشگران بهتری محسوب می‌شدند. دعای یک انسان درستکار از حرمت بالا برخوردار بود. یک انسان درستکار کسی بود که تمامی حسابهای خود را با ارواح تسویه نموده، و هر وظیفه آیینی خود را نسبت به خدایان به طور کامل به جا آورده بود.

دعای اولیه به سختی پرستش بود؛ آن یک درخواست توأم با چانه زدن برای سلامتی، ثروت، و زندگی بود. و از بسیاری جهات دعاها با گذشت اعصار

nigh universal ancient rite of circumcision was an outgrowth of the cult of partial sacrifice; it was purely sacrificial, no thought of hygiene being attached thereto. Men were circumcised; women had their ears pierced.

^{883 (983.1)} Subsequently it became the custom to bind fingers together instead of cutting them off. Shaving the head and cutting the hair were likewise forms of religious devotion. The making of eunuchs was at first a modification of the idea of human sacrifice. Nose and lip piercing is still practiced in Africa, and tattooing is an artistic evolution of the earlier crude scarring of the body.

^{884 (983.2)} The custom of sacrifice eventually became associated, as a result of advancing teachings, with the idea of the covenant. At last, the gods were conceived of as entering into real agreements with man; and this was a major step in the stabilization of religion. Law, a covenant, takes the place of luck, fear, and superstition.

^{885 (983.3)} Man could never even dream of entering into a contract with Deity until his concept of God had advanced to the level whereon the universe controllers were envisioned as dependable. And man's early idea of God was so anthropomorphic that he was unable to conceive of a dependable Deity until he himself became relatively dependable, moral, and ethical.

^{886 (983.4)} But the idea of making a covenant with the gods did finally arrive. *Evolutionary man eventually acquired such moral dignity that he dared to bargain with his gods.* And so the business of offering sacrifices gradually developed into the game of man's philosophic bargaining with God. And all this represented a new device for insuring against bad luck or, rather, an enhanced technique for the more definite purchase of prosperity. Do not entertain the mistaken idea that these early sacrifices were a free gift to the gods, a spontaneous offering of gratitude or thanksgiving; they were not expressions of true worship.

^{887 (983.5)} Primitive forms of prayer were nothing more nor less than bargaining with the spirits, an argument with the gods. It was a kind of bartering in which pleading and persuasion were substituted for something more tangible and costly. The developing commerce of the races had inculcated the spirit of trade and had developed the shrewdness of barter; and now these traits began to appear in man's worship methods. And as some men were better traders than others, so some were regarded as better prayers than others. The prayer of a just man was held in high esteem. A just man was one who had paid all accounts to the spirits, had fully discharged every ritual obligation to the gods.

^{888 (983.6)} Early prayer was hardly worship; it was a bargaining petition for health, wealth, and life. And in many respects prayers have not much changed

تغییر زیادی نکرده‌اند. آنها هنوز از کتابها خوانده می‌شوند، به طور رسمی قرائت می‌گردند، و برای قرار دادن روی چرخها و برای آویزان کردن از درختان نوشته می‌شوند، جایی که وزش بادهای انسان را از در دسر صرف انرژی برای نجوا کردن رها خواهد ساخت.

9- قربانیها و خوراکهای مذهبی

قربانی انسانی، در طول مسیر تکامل آیینهای مردم یورنشیایا، از عمل خونین آدمخواری به سطوح بالاتر و سمبلیکتر پیش رفته است. آیینهای اولیه قربانی کردن مراسم بعدی خوردن خوراک مذهبی را ایجاد نمودند. در ایام اخیرتر فقط کشیش قدری از قربانی آدمخوارانه یا یک قطره از خون انسان را می‌خورد، و سپس همگی جانشین حیوانی را می‌خورند. این ایده‌های اولیه فدیه، بازخرید، و میناقها به سرویسهای خوراک عشای ربانی در دوران بعد تکامل یافته‌اند. و تمامی این تکامل آیینی یک تأثیر نیرومند اجتماعی سازی اعمال نموده است.

در رابطه با فرقه مادر خداوند، در مکزیک و جاهای دیگر، یک خوراک ربانی کیک و شراب سرانجام به جای گوشت و خون متعلق به قربانیهای قدیمی‌تر بشری به کار گرفته شد. عبرانیان مدت‌ها این آیین را به عنوان قسمتی از مراسم عید پسخ خود اجرا می‌کردند، و از این آیین بود که نوع بعدی مسیحی نان عشای ربانی به وجود آمد.

بنیاد برادریهای اجتماعی دوران باستان روی آیین نوشیدن خون بنا شده بود. برادری اولیه یهودی یک امر قربانی خونی بود. پولس ساختن یک آیین جدید مسیحی را روی "خون عهد و پیمان جاودان" آغاز نمود. و در حالی که او ممکن است به گونه‌ای غیرضروری با آموزشهایی پیرامون خون و قربانی سد راه مسیحیت شده باشد، یک بار و برای همیشه به دکنترینهای نجات از طریق قربانیهای بشری یا حیوانی پایان داد. سازشهای فقهی او نشان می‌دهد که حتی آشکارسازی آسمانی نیز باید به کنترل تدریجی تکامل تن در دهد. به گفته پولس، مسیح آخرین و کامل‌ترین قربانی بشری گردید. داور آسمانی اکنون به طور کامل و برای همیشه راضی است.

و بدین ترتیب، بعد از اعصار طولانی آیین قربانی به آیین نان عشای ربانی تکامل یافته است. از این رو ناتهای عشای ربانی مذاهب امروزی جانشینان مشروع آن مراسم شوکه کننده پیشین قربانی بشری و باز آیینهای باستانی‌تر آدمخواری می‌باشند. بسیاری هنوز برای نجات به خون متکی هستند، اما حداقل این کار تمثیلی، سمبلیک، و اسرارآمیز شده است.

10- بخشش گناه

در ذهن انسان دوران باستان فقط از طریق قربانی لطف خداوند به دست می‌آمد. انسان امروزی باید

with the passing of the ages. They are still read out of books, recited formally, and written out for emplacement on wheels and for hanging on trees, where the blowing of the winds will save man the trouble of expending his own breath.

9. SACRIFICES AND SACRAMENTS

^{889.1 (983.7)} The human sacrifice, throughout the course of the evolution of Urantian rituals, has advanced from the bloody business of man-eating to higher and more symbolic levels. The early rituals of sacrifice bred the later ceremonies of sacrament. In more recent times the priest alone would partake of a bit of the cannibalistic sacrifice or a drop of human blood, and then all would partake of the animal substitute. These early ideas of ransom, redemption, and covenants have evolved into the later-day sacramental services. And all this ceremonial evolution has exerted a mighty socializing influence.

^{889.2 (984.1)} In connection with the Mother of God cult, in Mexico and elsewhere, a sacrament of cakes and wine was eventually utilized in lieu of the flesh and blood of the older human sacrifices. The Hebrews long practiced this ritual as a part of their Passover ceremonies, and it was from this ceremonial that the later Christian version of the sacrament took its origin.

^{889.3 (984.2)} The ancient social brotherhoods were based on the rite of blood drinking; the early Jewish fraternity was a sacrificial blood affair. Paul started out to build a new Christian cult on "the blood of the everlasting covenant." And while he may have unnecessarily encumbered Christianity with teachings about blood and sacrifice, he did once and for all make an end of the doctrines of redemption through human or animal sacrifices. His theologic compromises indicate that even revelation must submit to the graduated control of evolution. According to Paul, Christ became the last and all-sufficient human sacrifice; the divine Judge is now fully and forever satisfied.

^{889.4 (984.3)} And so, after long ages the cult of the sacrifice has evolved into the cult of the sacrament. Thus are the sacraments of modern religions the legitimate successors of those shocking early ceremonies of human sacrifice and the still earlier cannibalistic rituals. Many still depend upon blood for salvation, but it has at least become figurative, symbolic, and mystic.

10. FORGIVENESS OF SIN

^{88.10.1 (984.4)} Ancient man only attained consciousness of favor with God through sacrifice. Modern man

تکنیکهای جدید دستیابی به خود آگاهی نسبت به نجات را به وجود آورد. آگاهی نسبت به گناه در ذهن انسان پابرجا است، اما الگوهای فکری او پیرامون رستگاری فرسوده و کهنه شده‌اند. واقعیت نیاز معنوی پابرجا است، اما پیشرفت عقلانی راههای کهن کسب آرامش و تسلی برای ذهن و روان را نابود ساخته است.

گناه باید به صورت بدبینانه عمدی نسبت به الوهیت از نو تعریف شود. درجاتی از بدبینانه وجود دارد: وفاداری ناقص دودلی؛ وفاداری تقسیم شده متضاد؛ وفاداری میرای بی تفاوتی؛ و مرگ وفاداری که در وقف به ایده‌الهای بی‌خدایی به نمایش گذارده می‌شود.

حس یا احساس گناه، آگاهی نسبت به نقض سنتهای اجتماعی است؛ آن لزوماً گناه نیست. در فقدان بدعهدی آگاهانه نسبت به الوهیت هیچ گناه واقعی وجود ندارد.

امکان شناخت حس گناه نشان تمایز متعال برای نوع بشر است. آن انسان را به صورت موجودی بی‌ارزش نشان نمی‌کند، بلکه او را به عنوان مخلوقی دارای بزرگی بالقوه و سرفرازی دائماً بالا-رونده متمایز می‌سازد. این حس بی‌ارزشی محرک اولیه‌ای است که باید به سرعت و با اطمینان به آن گشایشهای ایمانی رهنمون شود که ذهن انسان را به سطوح شکوهمند بزرگ منشی اخلاقی، بصیرت کیهانی، و زندگی معنوی دگرگون می‌سازد. تمامی معانی وجود بشری بدین طریق از گذرا به جاودانه تغییر می‌کنند، و تمامی ارزشها از بشری به الهی ارتقا می‌یابند.

اعتراف به گناه باطل شمردن شجاعت بدعهدی است، اما پیامدهای این بدعهدی را در زمان و مکان به هیچ وجه تخفیف نمی‌دهد. اما اعتراف — شناخت صادقانه سرشت گناه — برای رشد مذهبی و پیشرفت معنوی ضروری است.

بخشش گناه توسط الوهیت بازسازی روابط وفادارانه به دنبال یک دوره آگاهی بشری از وقفه افتادن در این روابط به عنوان پیامد شورش آگاهانه است. نباید به دنبال بخشش رفت، بلکه به عنوان آگاهی از برقراری مجدد روابط وفادارانه میان آفریده و آفریدگار فقط باید آن را دریافت نمود. و تمامی فرزندان وفادار خداوند در مسیر صعود به بهشت شاد، دوستدار خدمت، و پیوسته در حال پیشرفت می‌باشند.

[عرضه شده توسط یک ستاره تابناک عصر نبادان.]

must develop new techniques of achieving the self-consciousness of salvation. The consciousness of sin persists in the mortal mind, but the thought patterns of salvation therefrom have become outworn and antiquated. The reality of the spiritual need persists, but intellectual progress has destroyed the olden ways of securing peace and consolation for mind and soul.

88:102 (984:5) *Sin must be redefined as deliberate disloyalty to Deity.* There are degrees of disloyalty: the partial loyalty of indecision; the divided loyalty of confliction; the dying loyalty of indifference; and the death of loyalty exhibited in devotion to godless ideals.

88:103 (984:6) The sense or feeling of guilt is the consciousness of the violation of the mores; it is not necessarily sin. There is no real sin in the absence of conscious disloyalty to Deity.

88:104 (984:7) The possibility of the recognition of the sense of guilt is a badge of transcendent distinction for mankind. It does not mark man as mean but rather sets him apart as a creature of potential greatness and ever-ascending glory. Such a sense of unworthiness is the initial stimulus that should lead quickly and surely to those faith conquests which translate the mortal mind to the superb levels of moral nobility, cosmic insight, and spiritual living; thus are all the meanings of human existence changed from the temporal to the eternal, and all values are elevated from the human to the divine.

88:105 (984:8) The confession of sin is a manful repudiation of disloyalty, but it in no wise mitigates the time-space consequences of such disloyalty. But confession — sincere recognition of the nature of sin — is essential to religious growth and spiritual progress.

88:106 (985:1) The forgiveness of sin by Deity is the renewal of loyalty relations following a period of the human consciousness of the lapse of such relations as the consequence of conscious rebellion. The forgiveness does not have to be sought, only received as the consciousness of re-establishment of loyalty relations between the creature and the Creator. And all the loyal sons of God are happy, service-loving, and ever-progressive in the Paradise ascent.

88:107 (985:2) [Presented by a Brilliant Evening Star of Nebadon.]

مقاله 90. شمن‌گرایی — حکیمان قبایل و کاهنان

091 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 089

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 90

شمن‌گرایی — حکیمان قبایل و کاهنان

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- اولین شمن‌ها — حکیمان قبایل
- 2- کارکردهای شمن‌گرایانه
- 3- تنوری شمن‌گرایانه بیماری و مرگ
- 4- پزشکی زیر نظر شمن‌ها
- 5- کاهنان و آیین‌ها

مقدمه مقاله

تکامل رسوم مذهبی از دلجویی، پرهیز، جن‌گیری، مجبور سازی، مصالحه، و استمالت به قربانی، کفاره، و نجات پیش رفت. تکنیک رسوم مذهبی از اشکال آیین بدوی نیایشی به بت‌واره‌ها و سپس به جادو و معجزات عبور نمود؛ و به تدریج که آیین در پاسخ به برداشت به طور فزاینده پیچیده انسان از قلمروهای فوق مادی پیچیده‌تر گردید، به طور اجتناب ناپذیر تحت سلطه حکیمان قبایل، شمن‌ها، و کاهنان قرار گرفت.

در برداشتهای در حال پیشرفت انسان بدوی سرانجام دنیای روحی نسبت به انسان معمولی و اکتش ناپذیر تلقی گردید. در میان انسانها فقط آدمهای استثنایی می‌توانستند توجه خدایان را جلب کنند؛ ارواح فقط به مرد یا زن خارق‌العاده گوش فرا می‌دادند. بدین ترتیب مذهب وارد یک مرحله جدید می‌شود، مرحله‌ای که طی آن به تدریج دست دوم می‌شود. همیشه یک حکیم قبیله، یک شمن، یا یک کاهن بین مذهبگرا و چیز مورد پرستش مداخله می‌کند. و امروزه بیشتر سیستمهای سازمان یافته اعتقادی مذهبی یورنشیا در حال عبور از این سطح از توسعه تکاملی هستند.

مذهب تکاملی از یک ترس ساده و بسیار قدرتمند به

PAPER 90

SHAMANISM — MEDICINE MEN
AND PRIESTS

SECTIONS

Introduction

1. The First Shamans — The Medicine Men
2. Shamanistic Practices
3. The Shamanic Theory of Disease and Death
4. Medicine under the Shamans
5. Priests and Rituals

INTRODUCTION

^{90.01 (966.1)} THE evolution of religious observances progressed from placation, avoidance, exorcism, coercion, conciliation, and propitiation to sacrifice, atonement, and redemption. The technique of religious ritual passed from the forms of the primitive cult through fetishes to magic and miracles; and as ritual became more complex in response to man's increasingly complex concept of the supermaterial realms, it was inevitably dominated by medicine men, shamans, and priests.

^{90.02 (966.2)} In the advancing concepts of primitive man the spirit world was eventually regarded as being unresponsive to the ordinary mortal. Only the exceptional among humans could catch the ear of the gods; only the extraordinary man or woman would be heard by the spirits. Religion thus enters upon a new phase, a stage wherein it gradually becomes secondhanded; always does a medicine man, a shaman, or a priest intervene between the religionist and the object of worship. And today most Urantia systems of organized religious belief are passing through this level of evolutionary development.

^{90.03 (966.3)} Evolutionary religion is born of a simple

وجود می‌آید، ترسی که هنگام رو در رویی با ناشناخته‌ها، چیزهای غیرقابل توضیح و غیرقابل فهم در ذهن انسان موج می‌زند. مذهب نهایتاً به درک عمیقاً ساده یک عشق بسیار نیرومند دست می‌یابد، عشقی که هنگام وقوف به مهر بی‌حد و حصر پدر جهانی به فرزندان جهان روان انسان را به گونه‌ای غیرقابل مقاومت فرا می‌گیرد. اما بین آغاز و تکمیل مذهب، اعصار طولانی شمن‌ها قرار دارد که به خود اجازه می‌دهند بین انسان و خداوند به عنوان رابط، مفسر، و میانجی قرار گیرند.

and all-powerful fear, the fear which surges through the human mind when confronted with the unknown, the inexplicable, and the incomprehensible. Religion eventually achieves the profoundly simple realization of an all-powerful love, the love which sweeps irresistibly through the human soul when awakened to the conception of the limitless affection of the Universal Father for the sons of the universe. But in between the beginning and the consummation of religious evolution, there intervene the long ages of the shamans, who presume to stand between man and God as intermediaries, interpreters, and intercessors.

1- اولین شمن‌ها — حکیمان قبایل

شمن حکیم صاحب رتبهٔ قبیله، انسان بت‌واره‌ای تشریفاتی، و شخصیت کانونی برای تمامی کارکردهای مذهب تکاملی بود. در بسیاری از گروه‌ها رتبهٔ شمن از رتبهٔ رئیس جنگ بالاتر بود، و این امر نشانگر آغاز سلطهٔ کلیسا بر دولت بود. شمن گاهی اوقات به عنوان یک کاهن و حتی به عنوان یک پادشاه کاهن عمل می‌کرد. برخی از قبایل آتی هم از حکیمان پیشین شمن (غیب‌گویان) و هم از کاهنان شمن که بعدها ظاهر شدند برخوردار بودند. و در بسیاری موارد منصب شمن‌ها موروثی گردید.

از آنجا که در ایام باستان هر چیز غیرعادی به تسخیر روحی نسبت داده می‌شد، هر چیز غیرطبیعی ذهنی یا فیزیکی قابل توجه نشان دهندهٔ برخورداری از شایستگی برای منصب حکیم قبیله بود. بسیاری از این مردان مبتلا به صرع و بسیاری از زنان مبتلا به هیستری بودند، و این دو نوع بخش عمده‌ای از الهام‌های دوران باستان و نیز تسخیر روحی یا شیطانی را تشکیل می‌دادند. تعداد قابل توجهی از این آغازین‌ترین کاهنان به طبقه‌ای تعلق داشتند که از آن هنگام پارانویایی نام یافته‌اند.

اکثریت عظیم شمن‌ها ضمن این که ممکن بود در موارد جزئی دست به فریب زنند به واقعیت تسخیر روحی خود اعتقاد داشتند. زنانی که قادر بودند خود را به یک خلسه یا یک تشنج کاتالپتیک فرو ببرند به شمن‌های قدرتمندی تبدیل شدند. بعدها چنین زنانی پیامبر و واسطهٔ روحی شدند. خلسه‌های کاتالپتیک آنان معمولاً در برگیرندهٔ ادعای ارتباط با اشباح مردگان بود. بسیاری از شمن‌های زن رقصه‌هایی حرفه‌ای نیز بودند.

اما همگی شمن‌ها خود فریفته نبودند؛ بسیاری حیل‌مکران زیرک و توانایی بودند. به تدریج که این حرفه توسعه یافت، یک تازمکار الزام داشت برای ده سال با سختی و جانفشانی شاگردی کند تا به عنوان یک حکیم قبیله صلاحیت یابد. شمن‌ها یک سبک لباس حرفه‌ای به وجود آوردند و تظاهر به رفتاری اسرارآمیز می‌نمودند. آنها مکرراً با به کار گرفتن مواد مخدر حالت‌های مشخص فیزیکی ایجاد می‌کردند که مردم قبیله را تحت تأثیر قرار داده و مبهوت می‌ساخت. مردم عادی چشم‌بندیهای ماهرانه را ماوراءالطبیعه تلقی می‌کردند، و گفتار بطنی

1. THE FIRST SHAMANS — THE MEDICINE

MEN

901.1 (986.4) The shaman was the ranking medicine man, the ceremonial fetishman, and the focus personality for all the practices of evolutionary religion. In many groups the shaman outranked the war chief, marking the beginning of the church domination of the state. The shaman sometimes functioned as a priest and even as a priest-king. Some of the later tribes had both the earlier shaman-medicine men (seers) and the later appearing shaman-priests. And in many cases the office of shaman became hereditary.

901.2 (986.5) Since in olden times anything abnormal was ascribed to spirit possession, any striking mental or physical abnormality constituted qualification for being a medicine man. Many of these men were epileptic, many of the women hysteric, and these two types accounted for a good deal of ancient inspiration as well as spirit and devil possession. Quite a few of these earliest of priests were of a class which has since been denominated paranoiac.

901.3 (987.1) While they may have practiced deception in minor matters, the great majority of the shamans believed in the fact of their spirit possession. Women who were able to throw themselves into a trance or a cataleptic fit became powerful shamanesses; later, such women became prophets and spirit mediums. Their cataleptic trances usually involved alleged communications with the ghosts of the dead. Many female shamans were also professional dancers.

901.4 (987.2) But not all shamans were self-deceived; many were shrewd and able tricksters. As the profession developed, a novice was required to serve an apprenticeship of ten years of hardship and self-denial to qualify as a medicine man. The shamans developed a professional mode of dress and affected a mysterious conduct. They frequently employed drugs to induce certain physical states which would impress and mystify the tribesmen. Sleight-of-hand feats were regarded as

برای اولین بار توسط کاهنان حیل‌مگر مورد استفاده قرار گرفت. بسیاری از شمن‌های دوران باستان به گونه‌ای غیر عمدی هیپنوتیزم را به کار می‌گرفتند؛ دیگران از طریق خیره شدن طولانی به نافشان خود را هیپنوتیزم می‌کردند.

با این همه در حالی که بسیاری به این نیرنگ‌ها و فریب‌ها متوسل می‌شدند، به دلیل موفقیت ظاهری به عنوان یک طبقه به شهرت دست می‌یافتند. هنگامی که یک شمن در کارهای خود شکست می‌خورد، اگر نمی‌توانست عذری باور کردنی را ارائه دهد، تنزل مقام می‌یافت و یا کشته می‌شد. بدین ترتیب شمن‌های صادق در همان اوایل هلاک می‌شدند؛ فقط بازیگران حیل‌مگر جان به در می‌بردند.

شمن‌گرایی بود که سمت و سوی انحصاری امور قبیله را از دستان پیران و قدرتمندان خارج ساخته و آن را در دستان افراد حیل‌مگر، زیرک، و دوراندیش قرار داد.

2- کارکردهای شمن‌گرایی

احضار روح از طریق جادو یک شیوه خیلی دقیق و بسیار پیچیده بود که با آیینهای امروزی کلیسایی که با یک زبان باستانی اجرا می‌شود قابل مقایسه است. نژاد بشر از همان اوان به طور آشکار به دنبال یاری فوق بشری، آشکارسازی الهی بود؛ و انسانها باور داشتند که شمن‌ها در واقع چنین آشکارسازیهایی را دریافت می‌کنند. در حالی که شمن‌ها نیروی عظیم تلقین را در کارشان به کار می‌گرفتند، این کار تقریباً به طور تغییرناپذیر تلقین منفی بود. تنها در دوران بسیار اخیر تکنیک تلقین مثبت به کار گرفته شده است. شمن‌ها در ابتدای به وجود آمدن حرفه‌شان در مشاغل همچون باران سازی، شفای بیماری، و کشف جرم شروع به خیره شدن نمودند. با این وجود کارکرد اصلی یک حکیم شمنی قبیله شفای بیماریها نبود، بلکه دانستن و کنترل مخاطرات زندگی بود.

هنگامی که هنر سیاه باستان، مذهبی و سکولار، هر دو، توسط کاهنان، پیشگویان، شمن‌ها، یا حکیمان قبایل به کار گرفته می‌شد هنر سفید نامیده می‌شد. کاروران هنر سیاه ساحر، شعبده‌باز، طلسم‌گر، جادوگر، افسونگر، آیندبین، چشم‌پند، و طالع‌بین نامیده شده‌اند. با گذشت زمان، تمامی این ارتباطات ادعایی با ماوراءالطبیعه به صورت جادوگری و یا ترفند شمن‌ها طبقه‌بندی شده است.

جادوگری در بر گیرنده سحر و جادویی بود که توسط ارواح پیشین بی‌قاعده و ناشناخته انجام می‌شد. ترفند شمن‌ها شامل معجزاتی بود که توسط ارواح باقاعده و شناخته شده خدایان قبیله انجام می‌یافت. در ایام بعد جادوگر به اهریمن ربط داده شد، و بدین ترتیب صحنه برای بسیاری نمایشات نسبتاً اخیر تعصب مذهبی چیده شد. برای بسیاری از قبایل بدوی جادوگری یک مذهب بود.

شمن‌ها به کارکرد شانس به عنوان آشکارکننده خواست ارواح عمیقاً اعتقاد داشتند؛ آنها مکرراً برای

supernatural by the common folk, and ventriloquism was first used by shrewd priests. Many of the olden shamans unwittingly stumbled onto hypnotism; others induced autohypnosis by prolonged staring at their navels.

901.5 (987.3) While many resorted to these tricks and deceptions, their reputation as a class, after all, stood on apparent achievement. When a shaman failed in his undertakings, if he could not advance a plausible alibi, he was either demoted or killed. Thus the honest shamans early perished; only the shrewd actors survived.

901.6 (987.4) It was shamanism that took the exclusive direction of tribal affairs out of the hands of the old and the strong and lodged it in the hands of the shrewd, the clever, and the farsighted.

2. SHAMANISTIC PRACTICES

902.1 (987.5) Spirit conjuring was a very precise and highly complicated procedure, comparable to present-day church rituals conducted in an ancient tongue. The human race very early sought for superhuman help, for *revelation*; and men believed that the shaman actually received such revelations. While the shamans utilized the great power of suggestion in their work, it was almost invariably negative suggestion; only in very recent times has the technique of positive suggestion been employed. In the early development of their profession the shamans began to specialize in such vocations as rain making, disease healing, and crime detecting. To heal diseases was not, however, the chief function of a shamanic medicine man; it was, rather, to know and to control the hazards of living.

902.2 (987.6) Ancient black art, both religious and secular, was called white art when practiced by either priests, seers, shamans, or medicine men. The practitioners of the black art were called sorcerers, magicians, wizards, witches, enchanters, necromancers, conjurers, and soothsayers. As time passed, all such purported contact with the supernatural was classified either as witchcraft or shamancraft.

902.3 (987.7) Witchcraft embraced the *magic* performed by earlier, irregular, and unrecognized spirits; shamancraft had to do with *miracles* performed by regular spirits and recognized gods of the tribe. In later times the witch became associated with the devil, and thus was the stage set for the many comparatively recent exhibitions of religious intolerance. Witchcraft was a religion with many primitive tribes.

902.4 (987.8) The shamans were great believers in the mission of chance as revelatory of the will of the

تصمیم‌گیری قرعه‌کشی می‌کردند. بقای امروزی این گرایش به قرعه‌کشی نه تنها در بسیاری از بازیهای شانس، بلکه همچنین در قافیه‌های مشهور "شمارش" نمایان است. روزگاری شخصی که در شمارش خارج می‌افتاد باید می‌مرد. اکنون وی در یک بازی کودکانه فقط او شده است. آنچه که برای انسان بدوی کار جدی بود به عنوان سرگرمی کودک امروزی باقی مانده است.

حکیمان قبایل به علامت و فال بسیار اعتقاد داشتند، مثل "هنگامی که صدای خش خش را در نوک درختان توت شنیدی، آن وقت به سرعت حرکت کن." در ابتدای تاریخ بشر شمن‌ها توجه خود را متوجه ستارگان نمودند. طالع بینی بدوی یک باور و عرف جهانی بود؛ تعبیر خواب نیز رواج یافت. به زودی تمامی اینها با ظهور آن شمن‌های تند مزاج زن که ادعا می‌کردند قادرند با ارواح مردگان ارتباط برقرار کنند دنبال گردید.

باران سازان یا شمن‌های آب و هوا گر چه منشأ باستانی داشتند، کاملاً طی اعصار بقا یافته‌اند. یک خشکسالی شدید به معنی مرگ کشاورزان اولیه بود. کنترل آب و هوا هدف بسیاری از جادوهای دوران باستان بود. آب و هوا هنوز موضوع معمول گفتگوی انسان متمدن است. مردمان دوران باستان همگی به قدرت شمن به عنوان یک باران‌ساز باور داشتند. اما هنگامی که وی در کارش موفق نمی‌شد مرسوم بود او را بکشند، مگر این که او می‌توانست یک عذر باور کردنی برای عدم موفقیت خود ارائه دهد.

قیصرها بارها طالع بینیها را تبعید نمودند، اما آنها همواره به دلیل اعتقاد عمومی به قدرتشان باز می‌گشتند. آنها نمی‌توانستند بیرون رانده شوند، و حتی در قرن شانزدهم بعد از مسیح مدیران کلیساها و دولتهای غربی حامی طالع بینی بودند. هزاران مردم به ظاهر باهوش هنوز اعتقاد دارند که فرد ممکن است تحت سلطه یک ستاره خوشبختی یا بدبختی به دنیا بیاید؛ و این که قرار گرفتن اجرام سماوی در کنار هم فرجام ماجراهای گوناگون این دنیا را تعیین می‌سازد. انسانهای ساده لوح هنوز مشتری دائمی فالگیران هستند.

یونانی‌ها به تأثیر پند و وحی گونه اعتقاد داشتند. چینی‌ها از سحر و جادو برای محافظت در مقابل دیوها استفاده می‌کردند. شمن‌گرایی در هندوستان شکوفا گردید، و هنوز به طور آشکار در آسیای مرکزی تداوم دارد. این کار تنها به تازگی در بیشتر نقاط دنیا ترک شده است.

گاه به گاه، پیامبران و آموزگارانی راستین بر می‌خواستند تا شمن‌گرایی را مردود شمرده و افشا سازند. حتی انسان سرخ که در حال ناپیدی است در طول صد سال گذشته چنین پیامبری داشته است، شانی تیسک و اتاوا، که کسوف خورشید را در سال 1806 پیشگویی کرد و پلیدیهای انسان سفید را محکوم نمود. در طول اعصار طولانی تاریخ تکامل بسیاری آموزگاران راستین در میان قبایل و نژادهای گوناگون ظهور کرده‌اند. و آنان همواره به ظهور ادامه خواهند داد تا شمن‌ها یا کاهنان هر عصری را که مخالف تحصیل عمومی هستند

spirits; they frequently cast lots to arrive at decisions. Modern survivals of this proclivity for casting lots are illustrated, not only in the many games of chance, but also in the well-known "counting-out" rhymes. Once, the person counted out must die; now, he is only *it* in some childish game. That which was serious business to primitive man has survived as a diversion of the modern child.

9025 (988.1) The medicine men put great trust in signs and omens, such as, "When you hear the sound of a rustling in the tops of the mulberry trees, then shall you bestir yourself." Very early in the history of the race the shamans turned their attention to the stars. Primitive astrology was a world-wide belief and practice; dream interpreting also became widespread. All this was soon followed by the appearance of those temperamental shamanesses who professed to be able to communicate with the spirits of the dead.

9026 (988.2) Though of ancient origin, the rain makers, or weather shamans, have persisted right on down through the ages. A severe drought meant death to the early agriculturists; weather control was the object of much ancient magic. Civilized man still makes the weather the common topic of conversation. The olden peoples all believed in the power of the shaman as a rain maker, but it was customary to kill him when he failed, unless he could offer a plausible excuse to account for the failure.

9027 (988.3) Again and again did the Caesars banish the astrologers, but they invariably returned because of the popular belief in their powers. They could not be driven out, and even in the sixteenth century after Christ the directors of Occidental church and state were the patrons of astrology. Thousands of supposedly intelligent people still believe that one may be born under the domination of a lucky or an unlucky star; that the juxtaposition of the heavenly bodies determines the outcome of various terrestrial adventures. Fortunetellers are still patronized by the credulous.

9028 (988.4) The Greeks believed in the efficacy of oracular advice, the Chinese used magic as protection against demons, shamanism flourished in India, and it still openly persists in central Asia. It is an only recently abandoned practice throughout much of the world.

9029 (988.5) Ever and anon, true prophets and teachers arose to denounce and expose shamanism. Even the vanishing red man had such a prophet within the past hundred years, the Shawnee Tenskawatawa, who predicted the eclipse of the sun in 1806 and denounced the vices of the white man. Many true teachers have appeared among the various tribes and races all through the long ages of evolutionary history. And they will ever continue to appear to challenge the shamans or

و برای خنثی کردن پیشرفت علمی تلاش می‌کنند به چالش بطلند.

شمن‌های دوران باستان به طرق بسیار و با روشهای حیل‌گرانه به عنوان صداهای خداوند و نگاه دارندگان مشیت الهی شهرت خویش را تثبیت نمودند. آنها آب به روی نوزادان می‌پاشیدند و به آنان نام اهدا می‌کردند. آنها پسران را ختنه می‌کردند. آنها سرپرستی تمامی مراسم دفن را به عهده داشتند و ورود امن مردگان را به سرزمین ارواح اعلام می‌کردند.

کاهنان شمن و حکیمان قبایل از طریق انباشت دستمزدهای گوناگونشان که به ظاهر تقدیم ارواح می‌شد اغلب بسیار ثروتمند می‌شدند. بسیاری اوقات یک شمن عملاً تمامی ثروت مادی قبیله خود را جمع‌آوری می‌کرد. به دنبال مرگ یک آدم ثروتمند مرسوم بود که دارایی او به طور مساوی میان شمن و یک بنگاه عمومی یا خیریه تقسیم شود. این رسم در برخی قسمتهای ثبت هنوز پابرجا است. در آنجا نیمی از جمعیت مردان به این طبقه غیرمولد تعلق دارد.

شمن‌ها به خوبی لباس می‌پوشیدند و معمولاً چندین همسر داشتند. آنها طبقه اشرافیت اولیه بودند، و از تمامی محدودیتهای قبیله‌ای معاف بودند. آنها اغلب از ذهن و اخلاقیات درجه پایین برخوردار بودند. آنها از طریق جادوگر یا ساحر نامیدن رقبای خود آنها را سرکوب می‌کردند و به کرات به چنان موقعیتی از نفوذ و قدرت ترقی می‌کردند که قادر بودند رئیس قبیله یا پادشاهان را تحت سلطه خود قرار دهند.

انسان بدوی شمن را یک وجود اهریمنی ضروری تلقی می‌کرد. او از وی می‌ترسید اما او را دوست نداشت. انسان اولیه به دانش احترام می‌گذاشت؛ او خرد را محترم می‌شمرد و برای آن پاداش می‌داد. شمن عمدتاً فریبکار بود، اما احترام به شمن‌گرایی به خوبی نمایانگر ارجی است که خرد در تکامل بشر داشته است.

3- تئوری شمن‌گراییه بیماری و مرگ

از آنجا که انسان باستان خود و محیط مادی خود را نسبت به هوا و هوسهای اشباح و تصورات ارواح مستقیماً پاسخگو تلقی می‌کرد، عجیب نیست که مذهب او می‌بایست به طور بسیار انحصاری درگیر امور مادی می‌بود. انسان امروزی به طور مستقیم به مشکلات مادی خود تهاجم می‌کند. او تصدیق می‌کند که ماده نسبت به کنترل هوشمند ذهن پاسخگو است. انسان بدوی به همین ترتیب میل بود زندگی و انرژیهای قلمرو فیزیکی را تغییر داده و حتی کنترل کند؛ و چون درک محدود او از کیهان او را به این باور رهنمون می‌ساخت که اشباح، ارواح، و خدایان شخصاً و به طور بلافصل درگیر کنترل جزئیات زندگی و ماده هستند، منطقاً تلاشهای خود را به جلب لطف و حمایت این نیروهای فوق بشری معطوف می‌نمود.

priests of any age who oppose general education and attempt to thwart scientific progress.

^{90210 (988.6)} In many ways and by devious methods the olden shamans established their reputations as voices of God and custodians of providence. They sprinkled the newborn with water and conferred names upon them; they circumcised the males. They presided over all burial ceremonies and made due announcement of the safe arrival of the dead in spiritland.

^{90211 (988.7)} The shamanic priests and medicine men often became very wealthy through the accretion of their various fees which were ostensibly offerings to the spirits. Not infrequently a shaman would accumulate practically all the material wealth of his tribe. Upon the death of a wealthy man it was customary to divide his property equally with the shaman and some public enterprise or charity. This practice still obtains in some parts of Tibet, where one half the male population belongs to this class of nonproducers.

^{90212 (989.1)} The shamans dressed well and usually had a number of wives; they were the original aristocracy, being exempt from all tribal restrictions. They were very often of low-grade mind and morals. They suppressed their rivals by denominating them witches or sorcerers and very frequently rose to such positions of influence and power that they were able to dominate the chiefs or kings.

^{90213 (989.2)} Primitive man regarded the shaman as a necessary evil; he feared him but did not love him. Early man respected knowledge; he honored and rewarded wisdom. The shaman was mostly fraud, but the veneration for shamanism well illustrates the premium put upon wisdom in the evolution of the race.

3. THE SHAMANIC THEORY OF DISEASE AND DEATH

^{90231 (989.3)} Since ancient man regarded himself and his material environment as being directly responsive to the whims of the ghosts and the fancies of the spirits, it is not strange that his religion should have been so exclusively concerned with material affairs. Modern man attacks his material problems directly; he recognizes that matter is responsive to the intelligent manipulation of mind. Primitive man likewise desired to modify and even to control the life and energies of the physical domains; and since his limited comprehension of the cosmos led him to the belief that ghosts, spirits, and gods were personally and immediately concerned with the detailed control of life and matter, he logically directed his efforts to winning the favor and support of these superhuman agencies.

با این نگرش بیشتر چیزهای غیر قابل توضیح و نامعقول در فرقه‌های دوران باستان قابل فهم هستند. آداب و رسوم فرقه تلاش انسان بدوی برای کنترل دنیای مادی بود که او خود را در آن می‌یافت. و بسیاری از تلاشهای او به هدف طولانی کردن زندگی و تضمین سلامتی معطوف می‌شدند. از آنجا که تمامی بیماریها و خود مرگ در ابتدا پدیده‌های روحی تلقی می‌شدند، اجتناب ناپذیر بود که شمن‌ها با وجود آن که به عنوان حکیم قبیله و کاهن عمل می‌کردند، به عنوان پزشک و جراح نیز کار کنند.

ذهن بدوی ممکن است به واسطه فقدان واقعیتها در مانده باشد، اما با این همه منطقی است. هنگامی که انسانهای اندیشمند بیماری و مرگ را مشاهده می‌کنند، در صدد یافتن علل این بلاها بر می‌آیند، و شمن‌ها و دانشمندان مطابق فهم خود تئوریهای زیرین را برای این مصائب ارائه داده‌اند:

1- اشباح — تأثیرات مستقیم روحی. قدیمی‌ترین فرضیه‌ای که در توضیح بیماری و مرگ ارائه گردید این بود که ارواح از طریق فریب دادن روان را از بدن خارج ساخته و موجب بیماری می‌شوند. اگر روان نمی‌توانست به بدن بازگردد، مرگ عارض می‌شد. مردم باستان آنقدر از عمل بدخواهانه اشباح بیماری‌ساز می‌ترسیدند که افراد ناخوش اغلب حتی بدون خوراک یا آب به حال خود رها می‌شدند. صرف نظر از مبنای خطاگونه این اعتقادات، این کارها افراد مبتلا را به طور مؤثر در قرنطینه نگاه می‌داشت و موانع گسترش بیماریهای واگیردار می‌شد.

2- خشونت — علل بدیهی. تعیین علل برخی از سوانح و مرگها آنقدر آسان بود که در همان ابتدا این علل از طبقه‌بندی عملکرد اشباح خارج شدند. تلفات و زخمهایی که در نتیجه جنگ عارض می‌شدند، ستیز با حیوانات، و سایر عوامل فوراً قابل تشخیص به عنوان رخدادهای طبیعی تلقی شدند. اما مدتها باور بر این بود که ارواح هنوز مسئول تأخیر التیام یا عفونت زخمهای حتی به طور "طبیعی" ایجاد شده هستند. اگر هیچ عامل طبیعی قابل مشاهده نمی‌توانست کشف شود، اشباح روحی هنوز مسئول بیماری و مرگ محسوب می‌شدند.

امروزه در آفریقا و جاهای دیگر ممکن است مردمانی بدوی یافت شوند که با وقوع هر مرگ غیرخشنونت‌آمیز کسی را بکشند. حکیمان قبیله آنها طرفهای مجرم را مشخص می‌کنند. اگر مادری در هنگام زایمان بمیرد، بچه بلافاصله خفه می‌شود — جان برای جان.

3- سحر و جادو — تأثیر دشمنان. تصور می‌شد علت عمده بیماریها سحر و جادو، عمل چشم بد زن، و کمان اشارمگر جادویی است. روزگاری با انگشت به کسی اشاره کردن به راستی خطرناک بود؛ و هنوز اشاره کردن با انگشت بی‌ادبی محسوب می‌شود. در موارد بیماری و مرگ مشکوک مردم باستان یک رسیدگی رسمی به عمل می‌آوردند، کالبد شکافی می‌کردند، و روی یک یافته به عنوان علت مرگ به توافق می‌رسیدند؛ در غیر این صورت جادو مسبب مرگ معرفی می‌شد، و لذا اعدام جادوگری را که مسئول آن بود ضروری می‌ساخت. این تحقیقات باستانی برای یافتن علت مرگ مشکوک جان بسیاری از جادوگران را نجات

9032 (999.4) Viewed in this light, much of the inexplicable and irrational in the ancient cults is understandable. The ceremonies of the cult were primitive man's attempt to control the material world in which he found himself. And many of his efforts were directed to the end of prolonging life and insuring health. Since all diseases and death itself were originally regarded as spirit phenomena, it was inevitable that the shamans, while functioning as medicine men and priests, should also have labored as doctors and surgeons.

9033 (999.5) The primitive mind may be handicapped by lack of facts, but it is for all that logical. When thoughtful men observe disease and death, they set about to determine the causes of these visitations, and in accordance with their understanding, the shamans and the scientists have propounded the following theories of affliction:

9034 (999.6) 1. *Ghosts — direct spirit influences.* The earliest hypothesis advanced in explanation of disease and death was that spirits caused disease by enticing the soul out of the body; if it failed to return, death ensued. The ancients so feared the malevolent action of disease-producing ghosts that ailing individuals would often be deserted without even food or water. Regardless of the erroneous basis for these beliefs, they did effectively isolate afflicted individuals and prevent the spread of contagious disease.

9035 (999.7) 2. *Violence — obvious causes.* The causes for some accidents and deaths were so easy to identify that they were early removed from the category of ghost action. Fatalities and wounds attendant upon war, animal combat, and other readily identifiable agencies were considered as natural occurrences. But it was long believed that the spirits were still responsible for delayed healing or for the infection of wounds of even "natural" causation. If no observable natural agent could be discovered, the spirit ghosts were still held responsible for disease and death.

9036 (999.1) Today, in Africa and elsewhere may be found primitive peoples who kill someone every time a nonviolent death occurs. Their medicine men indicate the guilty parties. If a mother dies in childbirth, the child is immediately strangled — a life for a life.

9037 (999.2) 3. *Magic — the influence of enemies.* Much sickness was thought to be caused by bewitchment, the action of the evil eye and the magic pointing bow. At one time it was really dangerous to point a finger at anyone; it is still regarded as ill-mannered to point. In cases of obscure disease and death the ancients would hold a formal inquest, dissect the body, and settle upon some finding as the cause of death; otherwise the death would be laid to witchcraft, thus necessitating the execution of the witch responsible therefor. These ancient coroner's inquests saved many a

داد. در میان برخی باور می‌رفت که عضو یک قبیله می‌توانست در نتیجه جادوگری خود بمیرد، که در این صورت هیچکس متهم نمی‌شد.

4- گناه — تنبیه تخطی از تابو. در ایام نسبتاً اخیر باور بر این بوده است که بیماری تنبیهی برای گناه شخصی یا نژادی است. در میان مردمانی که این سطح از تکامل را طی کرده‌اند تنوری غالب این است که هیچکس نمی‌تواند دچار ابتلا شود مگر این که یک تابو را نقض کرده باشد. تلقی کردن بیماری و رنج به عنوان "تیرهای قادر مطلق در بدنشان" نمونه چنین اعتقاداتی است. چینی‌ها و بین‌النهرینی‌ها مدتها بیماری را نتیجه عمل دیوهای خبیث تلقی می‌کردند، گرچه کلدانیها نیز به ستارگان به عنوان علت ابتلا می‌نگریستند. این تنوری بیماری به عنوان پیامد خشم الهی هنوز در میان بسیاری از گروههای به ظاهر متمدن مردم یورنیشیا رایج است.

5- علت طبیعی. نوع بشر در فرا گرفتن رازهای مادی رابطه متقابل علت و معلول در قلمروهای فیزیکی انرژی، ماده، و حیات بسیار کند بوده است. یونانیهای باستان که روایات آموزشهای آدمسان را حفظ کرده بودند در زمره اولین کسانی بودند که تشخیص دهند تمامی بیماریها نتیجه علل طبیعی هستند. گشایش یک عصر علمی به کندی و با حتمیت در حال نابود ساختن تنوریهای کهنه انسان پیرامون بیماری و مرگ است. تب یکی از اولین بیماریهای بشری بود که از طبقه‌بندی اختلالات فوق طبیعی خارج شد، و تدریجاً عصر علم غل و زنجیرهای نادانی را که برای منتهای طولانی ذهن بشر را حبس نمود شکسته است. فهم کهنوت سن و سرایت ناخوشی تدریجاً در حال زدودن ترس انسان از اشباح، ارواح، و خدایان به عنوان عاملین شخصی بدبختی بشری و رنج انسانی می‌باشد.

بی‌تردید تکامل به مقصود خود دست می‌یابد: آن ترس خرافی از ناشناخته‌ها و وحشت از نادیده‌ها را که چوب بست برداشت از خداوند است به انسان القا می‌کند. و همین تکنیک تکامل پس از این که از طریق عمل هماهنگ آشکارسازی الهی به تولد یک درک پیشرفته از الوهیت گواهی داد، بی‌تردید آن نیروهای فکری را به حرکت درمی‌آورد که چوب بستهایی را که به مقصودش خدمت کرده‌اند به طور بی‌امان محو می‌سازد.

4- پزشکی زیر نظر شمن‌ها

سراسر زندگی انسانهای باستان مانع بروز بیماری بود. مذهب آنها به طور محسوس تکنیکی برای پیشگیری از بیماری بود. و آنها صرف نظر از تنوریهای اشتباهشان، در به کار بستن آن صادق بودند. آنها نسبت به روشهای درمانی خود ایمانی بی‌کران داشتند، و این امر به واسطه خود یک علاج نیرومند است.

با این همه، ایمان لازم برای بهبودی تحت خدمات ابلهانه یکی از این شمن‌های باستان به طور مادی متفاوت از ایمان لازم برای تجربه نمودن شفا به دستان برخی از

supposed witch's life. Among some it was believed that a tribesman could die as a result of his own witchcraft, in which event no one was accused.

4. *Sin — punishment for taboo violation.* In comparatively recent times it has been believed that sickness is a punishment for sin, personal or racial. Among peoples traversing this level of evolution the prevailing theory is that one cannot be afflicted unless one has violated a taboo. To regard sickness and suffering as "arrows of the Almighty within them" is typical of such beliefs. The Chinese and Mesopotamians long regarded disease as the result of the action of evil demons, although the Chaldeans also looked upon the stars as the cause of suffering. This theory of disease as a consequence of divine wrath is still prevalent among many reputedly civilized groups of Urantians.

5. *Natural causation.* Mankind has been very slow to learn the material secrets of the interrelationship of cause and effect in the physical domains of energy, matter, and life. The ancient Greeks, having preserved the traditions of Adamson's teachings, were among the first to recognize that all disease is the result of natural causes. Slowly and certainly the unfolding of a scientific era is destroying man's age-old theories of sickness and death. Fever was one of the first human ailments to be removed from the category of supernatural disorders, and progressively the era of science has broken the fetters of ignorance which so long imprisoned the human mind. An understanding of old age and contagion is gradually obliterating man's fear of ghosts, spirits, and gods as the personal perpetrators of human misery and mortal suffering.

Evolution unerringly achieves its end: It imbues man with that superstitious fear of the unknown and dread of the unseen which is the scaffolding for the God concept. And having witnessed the birth of an advanced comprehension of Deity, through the co-ordinate action of revelation, this same technique of evolution then unerringly sets in motion those forces of thought which will inexorably obliterate the scaffolding, which has served its purpose.

4. MEDICINE UNDER THE SHAMANS

The entire life of ancient men was prophylactic; their religion was in no small measure a technique for disease prevention. And regardless of the error in their theories, they were wholehearted in putting them into effect; they had unbounded faith in their methods of treatment, and that, in itself, is a powerful remedy.

The faith required to get well under the foolish ministrations of one of these ancient shamans was, after all, not materially different from

جانشینان دوران بعد او که درگیر درمان غیر علمی بیماری می‌شوند نیست.

قبایل بدوی‌تر به اندازه زیاد از بیماران می‌ترسیدند، و آنها برای اعصار طولانی به دقت مورد احتراز واقع می‌شدند و به طور خجلت‌آوری مورد غفلت قرار می‌گرفتند. این یک پیشرفت بزرگ در نوع دوستی بود هنگامی که تکامل ترقفد شمن‌ها کاهنان و حکیمانی را به وجود آورد که رضایت دادند بیماری را درمان کنند. سپس مرسوم شد که تمامی قبیله در اتاق بیمار تجمع کنند تا شمن را در بیرون راندن اشباح بیماری با نعره کشیدن یاری کنند. این غیرعادی نبود که یک زن، شمن تشخیص دهنده بیماری باشد، ضمن این که یک مرد بر معالجه نظارت داشته باشد. روش معمول تشخیص بیماری معاینه دل و روده یک حیوان بود.

بیماری از طریق شعار دادن، زوزه کشیدن، دست روی فرد گذاشتن، نفس کشیدن روی بیمار، و بسیاری تکنیک‌های دیگر درمان می‌شد. در ایام بعد توسل به خوابیدن در معبد، که طی آن به ظاهر شفایابی رخ می‌داد، رایج گردید. حکیمان قبایل سرانجام در ارتباط با خوابیدن در معبد به جراحی واقعی مبادرت ورزیدند. در زمره اولین عملها سوراخ کردن جمجمه بود تا روح سر درد اجازه یابد بگریزد. شمن‌های مرد یاد گرفتند شکستگی‌ها و جا به جایی‌های استخوان را درمان کنند، کورکها و دملها را باز کنند؛ و شمن‌های زن در قابلگی مهارت یافتند.

این یک روش معمول درمان بود که چیزی جادویی روی نقطه عفونی یا آسیب دیده روی بدن مالیده شود، طلسم دور ریخته شود، و به ظاهر یک درمان تجربه شود. اگر کسی بر حسب تصادف طلسم دور ریخته شده را برمی‌داشت، باور می‌رفت که فوراً دچار عفونت یا آسیب می‌شد. مدتها طول کشید تا گیاهان دارویی یا داروهای واقعی دیگر ارائه گردیدند. ماساژ در ارتباط با جادو، مالیدن بدن برای خروج روح، ایجاد گردید. پیش از آن تلاش می‌شد دارو روی بدن مالیده شود، همانطور که امروزه تلاش می‌کنند روی بدن روغن مالی کنند. تصور می‌شد بادکشی و مکیدن قسمتهای آسیب دیده به همراه خونگیری به منظور خلاصی از دست یک روح بیماری‌ساز ارزشمند است.

از آنجا که آب یک طلسم نیرومند بود، در درمان بسیاری از بیماریها به کار گرفته می‌شد. مدتها باور می‌رفت که از طریق عرقریزی می‌توان روحی را که سبب بیماری می‌شود از بین برد. حمامهای بخار بسیار مورد توجه بودند؛ چشمه‌های داغ طبیعی به زودی به عنوان چاره بدوی سلامتی رونق پیدا نمودند. انسان اولیه کشف کرد که حرارت موجب فرو نشاندن درد می‌شود؛ او از نور آفتاب، اعضای تازه بدن حیوان، گل داغ، و سنگهای داغ استفاده می‌کرد، و بسیاری از این روشها هنوز به کار گرفته می‌شوند. در تلاش برای تأثیر گذاری روی ارواح آهنگ موزون نواخته می‌شد؛ طبل زدن یک کار جهانی بود.

در میان برخی مردم تصور می‌شد بیماری نتیجه یک همدستی شرورانه بین ارواح و حیوانات است. این امر موجب این اعتقاد شد که برای هر بیماری حیوان ساخته یک علاج مفید گیاهی وجود دارد. سرخپوستان به ویژه به تنوری علاج گیاهی برای همه چیز عمیقاً اعتقاد

that which is required to experience healing at the hands of some of his later-day successors who engage in the nonscientific treatment of disease.

90:4.3 (991.2) The more primitive tribes greatly feared the sick, and for long ages they were carefully avoided, shamefully neglected. It was a great advance in humanitarianism when the evolution of shamancraft produced priests and medicine men who consented to treat disease. Then it became customary for the entire clan to crowd into the sickroom to assist the shaman in howling the disease ghosts away. It was not uncommon for a woman to be the diagnosing shaman, while a man would administer treatment. The usual method of diagnosing disease was to examine the entrails of an animal.

90:4.4 (991.3) Disease was treated by chanting, howling, laying on of hands, breathing on the patient, and many other techniques. In later times the resort to temple sleep, during which healing supposedly took place, became widespread. The medicine men eventually essayed actual surgery in connection with temple slumber; among the first operations was that of trephining the skull to allow a headache spirit to escape. The shamans learned to treat fractures and dislocations, to open boils and abscesses; the shamanesses became adept at midwifery.

90:4.5 (991.4) It was a common method of treatment to rub something magical on an infected or blemished spot on the body, throw the charm away, and supposedly experience a cure. If anyone should chance to pick up the discarded charm, it was believed he would immediately acquire the infection or blemish. It was a long time before herbs and other real medicines were introduced. Massage was developed in connection with incantation, rubbing the spirit out of the body, and was preceded by efforts to rub medicine in, even as moderns attempt to rub liniments in. Cupping and sucking the affected parts, together with bloodletting, were thought to be of value in getting rid of a disease-producing spirit.

90:4.6 (991.5) Since water was a potent fetish, it was utilized in the treatment of many ailments. For long it was believed that the spirit causing the sickness could be eliminated by sweating. Vapor baths were highly regarded; natural hot springs soon blossomed as primitive health resorts. Early man discovered that heat would relieve pain; he used sunlight, fresh animal organs, hot clay, and hot stones, and many of these methods are still employed. Rhythm was practiced in an effort to influence the spirits; the tom-toms were universal.

90:4.7 (991.6) Among some people disease was thought to be caused by a wicked conspiracy between spirits and animals. This gave rise to the belief that there existed a beneficent plant remedy for every animal-caused disease. The red men were

داشتند. آنها همیشه در سوراخی که با از جا کنن گیاه از ریشه بر جا می ماند یک قطره خون می انداختند.

روزه، رژیم غذایی، و ضد محرکها اغلب به عنوان تدابیر درمانی مورد استفاده قرار می گرفتند. تراوشات انسانی، که قطعاً سحرانگیز بودند، بسیار مورد توجه واقع می شدند. از این رو خون و ادرار در زمره قدیمی ترین داروها بودند و به زودی با ریشه ها و نمکهای گوناگون تقویت گردیدند. شمن ها باور داشتند که ارواح بیماری را می توان از طریق داروهای بدبو و بدمزه از بدن بیرون راند. در همان اوان پاکسازی یک درمان عادی گردید، و ارزشهای کالکاتوی خام و گنه گنه در زمره آغازین ترین اکتشافات دارویی بود.

یونانیها اولین کسانی بودند که روشهای به راستی منطقی درمان بیماری را به وجود آوردند. یونانیها و مصریها هر دو دانش پزشکی خود را از دره رودخانه فرات کسب کردند. روغن و شراب یک داروی بسیار قدیمی برای درمان زخمها بودند. روغن کرچک و تریاک توسط سومریها مورد استفاده قرار می گرفتند. بسیاری از این درمانهای اسرارآمیز باستانی و مؤثر هنگامی که شناخته شدند نیروی خود را از دست دادند. در کاربرد موفقیت آمیز فریبکاری و خرافه همیشه نهانکاری ضروری بوده است. فقط واقعیتها و حقایق خواستار نور کامل ادراک هستند و برای روشنگری و ارشاد ناشی از پژوهش علمی شادی می کنند.

5- کاهنان و آیینها

جوهر آیین به کمال رسانیدن اجرای آن است. آن باید در میان انسانهای بدوی با دقت کامل به انجام رسد. فقط هنگامی که آیین به طور صحیح اجرا شود مراسم از نیرویی گیرا روی ارواح برخوردار می شود. اگر آیین ناقص باشد، تنها موجب خشم و رنجش خدایان می شود. از این رو از آنجا که ذهن به کندی در حال تکامل انسان درک کرد که تکنیک آیین عاملی سرنوشت ساز در تأثیر آن است، اجتناب ناپذیر بود که شمن های اولیه دیر یا زود به کهناتی که در هدایت اجرای بسیار دقیق آیین آموزش یافته بود تکامل یابند. و بنابراین برای دهها هزار سال آیین های بی پایان در جامعه اختلال ایجاد نموده، مصیبتی برای تمدن شده، و برای هر عمل زندگی و هر تعهد انسانی باری تحمل ناپذیر بوده اند.

آیین تکنیک تقدیس رسوم است. آیین اساطیر را می آفریند و آنها را تداوم می بخشد، و نیز به حفظ رسوم اجتماعی و مذهبی کمک می کند. باز، خود آیین توسط اساطیر بنا نهاده شده است. آیین ها اغلب در ابتدا اجتماعی هستند، بعدها اقتصادی می شوند و سرانجام تقدس و حرمت مراسم مذهبی را به دست می آورند. اجرای آیین ممکن است فردی یا گروهی — یا هر دو — باشد، همانطور که توسط دعا کردن، رقصیدن، و نمایش نشان داده می شود.

کلمات بخشی از آیین می شوند، نظیر استفاده از عباراتی همچون آمین و متبارک باد. عادت سوگند خوردن و ناسزاگویی نمایانگر بی مقدار سازی تکرار

especially devoted to the plant theory of universal remedies; they always put a drop of blood in the root hole left when the plant was pulled up.

904.8 (991.7) Fasting, dieting, and counterirritants were often used as remedial measures. Human secretions, being definitely magical, were highly regarded; blood and urine were thus among the earliest medicines and were soon augmented by roots and various salts. The shamans believed that disease spirits could be driven out of the body by foul-smelling and bad-tasting medicines. Purging very early became a routine treatment, and the values of raw cocoa and quinine were among the earliest pharmaceutical discoveries.

904.9 (992.1) The Greeks were the first to evolve truly rational methods of treating the sick. Both the Greeks and the Egyptians received their medical knowledge from the Euphrates valley. Oil and wine was a very early medicine for treating wounds; castor oil and opium were used by the Sumerians. Many of these ancient and effective secret remedies lost their power when they became known; secrecy has always been essential to the successful practice of fraud and superstition. Only facts and truth court the full light of comprehension and rejoice in the illumination and enlightenment of scientific research.

5. PRIESTS AND RITUALS

905.1 (992.2) The essence of the ritual is the perfection of its performance; among savages it must be practiced with exact precision. It is only when the ritual has been correctly carried out that the ceremony possesses compelling power over the spirits. If the ritual is faulty, it only arouses the anger and resentment of the gods. Therefore, since man's slowly evolving mind conceived that the *technique of ritual* was the decisive factor in its efficacy, it was inevitable that the early shamans should sooner or later evolve into a priesthood trained to direct the meticulous practice of the ritual. And so for tens of thousands of years endless rituals have hampered society and cursed civilization, have been an intolerable burden to every act of life, every racial undertaking.

905.2 (992.3) Ritual is the technique of sanctifying custom; ritual creates and perpetuates myths as well as contributing to the preservation of social and religious customs. Again, ritual itself has been fathered by myths. Rituals are often at first social, later becoming economic and finally acquiring the sanctity and dignity of religious ceremonial. Ritual may be personal or group in practice — or both — as illustrated by prayer, dancing, and drama.

905.3 (992.4) Words become a part of ritual, such as the use of terms like amen and selah. The habit of swearing, profanity, represents a prostitution of

آیینی سابق نامهای مقدس است. زیارت حریمهای مقدس یک آیین بسیار باستانی است. آیین سپس به مراسم مفصل تطهیر، پاکسازی، و تقدیس رشد یافت. مراسم عضویت در جوامع مخفی قبیله‌ای بدوی در واقع یک آداب مذهبی ابتدایی بود. تکنیک پرستشی فرقه‌های مرموز دوران باستان تنها یک اجرای طولانی آیین گردآوری شده مذهبی بود. آیین سرانجام به شکل انواع امروزی مراسم اجتماعی و پرستش مذهبی، خدمات در بر گیرنده دعا، آواز، خواندن مشتاقانه، و سایر دعا‌های معنوی فردی و گروهی توسعه یافت.

کاهنان از شمن‌ها تا غیب‌گویان، فالگیران، آواز خوانان، رقصان، تغییر دهندگان آب و هوا، نگاهبانان آثار مذهبی، سرپرستان معبد، و پیشگویان رخدادها، به منزلت هدایت کنندگان واقعی پرستش مذهبی تکامل یافتند. سرانجام این مقام ارثی گردید؛ یک کاست مداوم کهنات به وجود آمد.

به تدریج که مذهب تکامل یافت، کاهنان مطابق استعدادهای فطری یا تمایلات ذاتی ویژه شروع به تخصص یابی نمودند. برخی آواز خوان، دیگران دعاگو، و باز سایرین قربانی‌گر شدند. بعدها سخن پردازان — واعظان — آمدند. و هنگامی که مذهب نهادینه شد، این کاهنان ادعا به "در دست داشتن کلیدهای بهشت" نمودند.

کاهنان همیشه در صدد تأثیر گذاری و در حیرت نگاه داشتن مردم عادی برآمده‌اند. آنها این کار را از طریق انجام آیین مذهبی به یک زبان باستانی و به وسیله فتوای سحرانگیز گوناگون طوری که پرستشگران را حیران نموده و پارسا منشی و اقتدار خودشان را افزایش دهد انجام می‌دادند. خطر بزرگ در تمامی اینها این است که آیین به جانشینی برای مذهب تبدیل شود.

کهناتها در به تأخیر انداختن توسعه علمی و ممانعت از پیشرفت معنوی کار زیادی کرده‌اند، اما به تثبیت تمدن و بالا-بردن انواع مشخصی از فرهنگ کمک نموده‌اند. لیکن بسیاری از کاهنان امروزی دیگر به عنوان هدایت کنندگان آیین پرستش خداوند عمل نمی‌کنند. آنها توجه خود را به سوی الهیات — تلاش برای تعریف خداوند — معطوف ساخته‌اند.

در این انکاری نیست که کاهنان بار سنگینی روی دوش انسانها بوده‌اند، اما رهبران راستین مذهبی در نشان دادن راه به سوی واقعیت‌های والا تر و بهتر فوق‌العاده گرانها بوده‌اند.

[ارائه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

former ritualistic repetition of holy names. The making of pilgrimages to sacred shrines is a very ancient ritual. The ritual next grew into elaborate ceremonies of purification, cleansing, and sanctification. The initiation ceremonies of the primitive tribal secret societies were in reality a crude religious rite. The worship technique of the olden mystery cults was just one long performance of accumulated religious ritual. Ritual finally developed into the modern types of social ceremonials and religious worship, services embracing prayer, song, responsive reading, and other individual and group spiritual devotions.

9054 (9925) The priests evolved from shamans up through oracles, diviners, singers, dancers, weathermakers, guardians of religious relics, temple custodians, and foretellers of events, to the status of actual directors of religious worship. Eventually the office became hereditary; a continuous priestly caste arose.

9055 (9926) As religion evolved, priests began to specialize according to their innate talents or special predilections. Some became singers, others prayers, and still others sacrificers; later came the orators — preachers. And when religion became institutionalized, these priests claimed to "hold the keys of heaven."

9056 (9927) The priests have always sought to impress and awe the common people by conducting the religious ritual in an ancient tongue and by sundry magical passes so to mystify the worshipers as to enhance their own piety and authority. The great danger in all this is that the ritual tends to become a substitute for religion.

9057 (9931) The priesthoods have done much to delay scientific development and to hinder spiritual progress, but they have contributed to the stabilization of civilization and to the enhancement of certain kinds of culture. But many modern priests have ceased to function as directors of the ritual of the worship of God, having turned their attention to theology — the attempt to define God.

9058 (9932) It is not denied that the priests have been a millstone about the neck of the races, but the true religious leaders have been invaluable in pointing the way to higher and better realities.

9059 (9933) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 91. تکامل دعا

092 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 090

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 91

تکامل دعا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- دعای بدوی
- 2- دعای در حال تکامل
- 3- دعا و خود دیگر
- 4- دعا کردن اخلاقی
- 5- اثرات اجتماعی دعا
- 6- قلمرو دعا
- 7- عرفان، خلصه، و الهام
- 8- دعا کردن به عنوان یک تجربه شخصی
- 9- شرایط دعای مؤثر

مقدمه مقاله

دعا، به عنوان یک کارکرد مذهب، از بیانات یک نفره و دو نفره غیرمذهبی پیشین تکامل یافت. با نیل به خود آگاهی توسط انسان بدوی، پیامد اجتناب ناپذیر دیگر — آگاهی، پتانسیل دوگانه پاسخ اجتماعی و شناخت خداوند، به وقوع پیوست.

آغازین‌ترین اشکال دعا خطاب به الوهیت صورت نمی‌گرفتند. این بیانات بسیار شبیه آنچه که شما هنگام دست زدن به یک کار مهم به یک دوست می‌گویید بودند، مثل "برای من آرزوی موفقیت کن." انسان بدوی برده جادو بود؛ اقبال، خوب و بد، به تمامی امور زندگی وارد می‌شد. در ابتدا، این درخواستهای اقبال صحبت‌های یک نفره بودند — فقط یک نوع به زبان آوردن فکر توسط خادم جادویی. سپس این معتقدان به اقبال از دوستان و خانواده‌هایشان درخواست حمایت نمود، و به زودی شکلی از مراسم اجرا شد که در بر گیرنده تمامی طایفه یا قبیله می‌شد.

هنگامی که مفاهیم اشباح و ارواح تکامل یافت، این درخواستها خطاب به موجودات فوق بشری صورت گرفتند، و با آگاهی از خدایان، این بیانات به سطوح دعای راستین رسیدند. به عنوان مثال، در میان برخی قبایل

PAPER 91

THE EVOLUTION OF PRAYER

SECTIONS

Introduction

1. Primitive Prayer
2. Evolving Prayer
3. Prayer and the Alter Ego
4. Ethical Praying
5. Social Repercussions of Prayer
6. The Province of Prayer
7. Mysticism, Ecstasy, and Inspiration
8. Praying as a Personal Experience
9. Conditions of Effective Prayer

INTRODUCTION

91:01 (994:1) PRAYER, as an agency of religion, evolved from previous nonreligious monologue and dialogue expressions. With the attainment of self-consciousness by primitive man there occurred the inevitable corollary of other-consciousness, the dual potential of social response and God recognition.

91:02 (994:2) The earliest prayer forms were not addressed to Deity. These expressions were much like what you would say to a friend as you entered upon some important undertaking, "Wish me luck." Primitive man was enslaved to magic; luck, good and bad, entered into all the affairs of life. At first, these luck petitions were monologues — just a kind of thinking out loud by the magic server. Next, these believers in luck would enlist the support of their friends and families, and presently some form of ceremony would be performed which included the whole clan or tribe.

91:03 (994:3) When the concepts of ghosts and spirits evolved, these petitions became superhuman in address, and with the consciousness of gods, such expressions attained to the levels of genuine

استرالیایی تاریخ دعا‌های بدوی مذهبی به پیش از اعتقاد آنها به ارواح و شخصیت‌های فوق بشری برمی‌گردد.

قبیله تودا در هندوستان اکنون این رسم دعاگویی را نسبت به هیچ فرد خاصی به جا نمی‌آورد، درست همانطور که مردمان اولیه پیش از دوران آگاهی مذهبی چنین می‌کردند. فقط در میان تودایی‌ها این نمایانگر یک عقب‌گرد از مذهب رو به انحطاط آنان به این سطح بدوی می‌باشد. آیین‌های امروزی کاهنان لبنیات فروش تودایی نمایانگر یک مراسم مذهبی نیستند زیرا این دعا‌های غیرشخصی چیزی به حفظ یا افزایش هر گونه ارزش اجتماعی، اخلاقی، یا معنوی کمک نمی‌کند.

دعا‌های پیش مذهب، بخشی از رسوم مانای مردم ملانزی، عقاید اودای پیگمی‌های آفریقا، و خرافات مانیتوی سرخپوستان آمریکای شمالی بودند. قبایل باگاندا در آفریقا تنها به تازگی از سطح مانای دعا بیرون آمده‌اند. انسانها در این سردرگمی اولیه تکاملی به خدایان محلی و ملی، به بت‌واره‌ها، طلسم‌ها، اشباح، فرمائروایان، و به مردم عادی دعا می‌کنند.

1- دعای بدوی

کارکرد مذهب اولیه تکاملی حفظ و تقویت آن ارزشهای اساسی اجتماعی، اخلاقی، و معنوی است که به کندی در حال شکل گرفتن می‌باشند. این رسالت مذهب توسط نوع بشر به طور آگاهانه مشاهده نمی‌شود، اما عمدتاً از طریق کارکرد دعا ایجاد می‌گردد. انجام دعا نمایانگر تلاش غیرعمدی، اما با این وجود شخصی و جمعی هر گروه برای نیل به (عملی ساختن) این حفظ ارزشهای والا تر می‌باشد. اما برای پاسداری از دعا، تمامی روزهای مقدس به سرعت به وضعیت تعطیلات محض باز می‌گردند.

مذهب و کارکردهای آن، که عمدتترین آنها دعا است، فقط با آن ارزشهایی هم پیمان هستند که از شناسایی عمومی اجتماعی، تأیید گروهی، برخوردارند. از این رو هنگامی که انسان بدوی تلاش نمود احساسات پست‌تر خود را ارضا نماید یا به بلندپروازیهایی تمام عیار خودخواهانه خود دست یابد، از تسلی مذهب و یاری دعا محروم گردید. اگر فرد درصدد انجام هر کار ضداجتماعی برمی‌آمد، مجبور بود به دنبال یاری سحر و جادوی غیرمذهبی برود، به ساحران متوسل شود، و بدین ترتیب از مساعدت دعا محروم گردد. از این رو دعا در همان اوایل یک ترویج کننده نیرومند تکامل اجتماعی، پیشرفت اخلاقی، و نیل معنوی گردید.

اما ذهن بدوی نه منطقی بود و نه یکدست. انسانهای اولیه درک نمی‌کردند که چیزهای مادی در قلمرو دعا نیستند. این روانهای ساده ذهن چنین استدلال می‌کردند که خوراک، پناهگاه، باران، جانور شکاری، و سایر کالاهای مادی موجب افزایش رفاه اجتماعی می‌شوند، و

prayer. As an illustration of this, among certain Australian tribes primitive religious prayers antedated their belief in spirits and superhuman personalities.

91:04 (994.4) The Toda tribe of India now observes this practice of praying to no one in particular, just as did the early peoples before the times of religious consciousness. Only, among the Todas, this represents a regression of their degenerating religion to this primitive level. The present-day rituals of the dairymen priests of the Todas do not represent a religious ceremony since these impersonal prayers do not contribute anything to the conservation or enhancement of any social, moral, or spiritual values.

91:05 (994.5) Prereligious praying was part of the mana practices of the Melanesians, the oudah beliefs of the African Pygmies, and the manitou superstitions of the North American Indians. The Baganda tribes of Africa have only recently emerged from the mana level of prayer. In this early evolutionary confusion men pray to gods — local and national — to fetishes, amulets, ghosts, rulers, and to ordinary people.

1. PRIMITIVE PRAYER

91:11 (994.6) The function of early evolutionary religion is to conserve and augment the essential social, moral, and spiritual values which are slowly taking form. This mission of religion is not consciously observed by mankind, but it is chiefly effected by the function of prayer. The practice of prayer represents the unintended, but nonetheless personal and collective, effort of any group to secure (to actualize) this conservation of higher values. But for the safeguarding of prayer, all holy days would speedily revert to the status of mere holidays.

91:12 (995.1) Religion and its agencies, the chief of which is prayer, are allied only with those values which have general social recognition, group approval. Therefore, when primitive man attempted to gratify his baser emotions or to achieve unmitigated selfish ambitions, he was deprived of the consolation of religion and the assistance of prayer. If the individual sought to accomplish anything antisocial, he was obliged to seek the aid of nonreligious magic, resort to sorcerers, and thus be deprived of the assistance of prayer. Prayer, therefore, very early became a mighty promoter of social evolution, moral progress, and spiritual attainment.

91:13 (995.2) But the primitive mind was neither logical nor consistent. Early men did not perceive that material things were not the province of prayer. These simple-minded souls reasoned that food, shelter, rain, game, and other material goods

از این رو برای این برکتهای فیزیکی شروع به دعا نمودند. هر چند که این کار دعا را به انحراف می‌کشاند، مشوق تلاش برای تحقق این اهداف مادی از طریق اعمال اجتماعی و اخلاقی بود. چنین بی‌مقدار سازی دعا، ضمن این که ارزشهای معنوی یک مردم را پایین می‌آورد، با این حال آداب و رسوم اقتصادی، اجتماعی، و اخلاقی آنها را به طور مستقیم بالا می‌برد.

دعا فقط در بدوی‌ترین نوع ذهن تکگو است. آن به زودی یک دیالوگ می‌شود، و به سرعت به سطح پرستش گروهی بسط می‌یابد. دعا حاکی از این است که افسونهای پیش جادویی مذهب بدوی به آن سطحی تکامل یافته‌اند که ذهن انسان واقعیت نیروها یا موجودات نیکوکاری را که قادرند ارزشهای اجتماعی را افزایش داده و ایده‌الهای اخلاقی را تقویت نمایند می‌شناسد، و علاوه بر آن، این تأثیرات فوق بشرند و از خویشپسندی انسان خود آگاه و هموعان انسانی او مجزا هستند. از این رو دعای راستین پدیدار نمی‌گردد تا این که نیروی خدمت مذهبی به صورت شخصی تجسم یابد.

دعا به اندازه اندکی به روح‌گرایی مربوط است، اما چنین اعتقاداتی ممکن است در کنار گرایشات نوظهور مذهبی وجود داشته باشند. بارها مذهب و روح‌گرایی مبدأ کاملاً جداگانه‌ای داشته‌اند.

با آن انسانهایی که از اسارت بدوی ترس رهایی نیافته‌اند، خطری واقعی وجود دارد که ممکن است تمامی دعاها به یک احساس بد گناه، یقین بیجا نسبت به تقصیر، واقعی یا خیالی، راه بیرد. اما امروزه محتمل نیست که بسیاری آنقدر وقت صرف دعا کنند که به این اندیشه زیان بخش بی‌ارزش بودن یا گناهکار بودنشان برسند. خطرات تحریف و انحراف دعا شامل نادانی، خرافات، تغییرناپذیری، کاهش شور و طراوت، ماتریالیسم، و فانتیزم می‌باشد.

2- دعای در حال تکامل

اولین دعاها صرفاً آرزوهای به زبان آورده شده، بیان تمایلات صادقانه بودند. دعا سپس یک تکنیک دستیابی به همکاری روحی گردید. و سپس به عملکرد بالاتر یاری رسانیدن به مذهب در حفظ تمامی ارزشهای ارزنده رسید.

دعا و جادو هر دو در نتیجه واکنشهای انطباق‌پذیر انسان نسبت به محیط یورنشپایی به وجود آمدند. اما آنها صرف نظر از این رابطه کلی وجه مشترک اندکی دارند. دعا همیشه نشانگر عمل مثبت توسط خویشتن دعا کن بوده است؛ آن همیشه روانی و گاهی اوقات معنوی بوده است. جادو معمولاً نمایانگر یک تلاش برای کنترل واقعیت بدون تأثیرگذاری روی ضمیر کنترل کننده، کارور جادو، بوده است. جادو و دعا به رغم منشأ مستقشان اغلب در مراحل بعدی توسعه خود به هم مرتبط بوده‌اند. جادو گاهی اوقات از طریق ارتقاء هدف از فرمولها با عبور از آیینها و طلسمها به آستانه دعای راستین فراز یافته است. دعا گاهی اوقات آنقدر مادی شده است که به سطح تکنیک کاذب جادویی اجتناب از

enhanced the social welfare, and therefore they began to pray for these physical blessings. While this constituted a perversion of prayer, it encouraged the effort to realize these material objectives by social and ethical actions. Such a prostitution of prayer, while debasing the spiritual values of a people, nevertheless directly elevated their economic, social, and ethical mores.

91:14 (985:3) Prayer is only monologuous in the most primitive type of mind. It early becomes a dialogue and rapidly expands to the level of group worship. Prayer signifies that the premagical incantations of primitive religion have evolved to that level where the human mind recognizes the reality of beneficent powers or beings who are able to enhance social values and to augment moral ideals, and further, that these influences are superhuman and distinct from the ego of the self-conscious human and his fellow mortals. True prayer does not, therefore, appear until the agency of religious ministry is visualized as *personal*.

91:15 (985:4) Prayer is little associated with animism, but such beliefs may exist alongside emerging religious sentiments. Many times, religion and animism have had entirely separate origins.

91:16 (985:5) With those mortals who have not been delivered from the primitive bondage of fear, there is a real danger that all prayer may lead to a morbid sense of sin, unjustified convictions of guilt, real or fancied. But in modern times it is not likely that many will spend sufficient time at prayer to lead to this harmful brooding over their unworthiness or sinfulness. The dangers attendant upon the distortion and perversion of prayer consist in ignorance, superstition, crystallization, devitalization, materialism, and fanaticism.

2. EVOLVING PRAYER

91:21 (985:6) The first prayers were merely verbalized wishes, the expression of sincere desires. Prayer next became a technique of achieving spirit co-operation. And then it attained to the higher function of assisting religion in the conservation of all worthwhile values.

91:22 (985:7) Both prayer and magic arose as a result of man's adjustive reactions to Urantian environment. But aside from this generalized relationship, they have little in common. Prayer has always indicated positive action by the praying ego; it has been always psychic and sometimes spiritual. Magic has usually signified an attempt to manipulate reality without affecting the ego of the manipulator, the practitioner of magic. Despite their independent origins, magic and prayer often have been interrelated in their later stages of development. Magic has sometimes ascended by goal elevation from formulas through rituals and incantations to

هزینه آن تلاشی که برای حل مشکلات یورنشایی ضروری است سقوط کرده است.

هنگامی که انسان یاد گرفت دعا نمی‌تواند خدایان را ناگزیر سازد، آنگاه بیشتر به یک درخواست، طلب لطف، تبدیل شد. اما حقیقی‌ترین دعا در واقع یک مشارکت روحانی میان انسان و آفریننده او است.

ظهور عقیده قربانی در هر مذهبی به طور حتم از تأثیر بالاتر دعای حقیقی می‌کاهد، بدین لحاظ که انسانها به دنبال تعویض نمودن تقدیم داراییهای مادی با تقدیم خواست تقدیس شده خود به انجام خواست خداوند می‌روند.

هنگامی که مذهب از یک خدای شخصی محروم می‌گردد، دعاهاى آن به سطوح الهیات و فلسفه تغییر شکل می‌یابند. هنگامی که بالاترین برداشت یک مذهب از خداوند یک الوهیت غیرشخصی است، همانند آنچه که در ایده‌الیسم همه خداگرایانه است، گر چه پایه برخی اشکال مشارکت اسرارآمیز روحانی را به وجود می‌آورد، برای توانمندی دعای حقیقی که همواره نشانگر مشارکت روحانی انسان با یک موجود شخصی و مافوق می‌باشد مهلك است.

در طول ایام پیشین تکامل نژادی و حتی در زمان حاضر، در تجربه روزانه انسان عادی، دعا عمدتاً یک پدیده رابطه انسان با ضمیر نیمه خودآگاه خودش می‌باشد. اما همچنین یک قلمرو دعا وجود دارد که در آن فرد به لحاظ عقلانی هوشیار و از نظر معنوی پیشرو به ارتباطی بیشتر یا کمتر با سطوح فوق آگاه ذهن بشری، قلمرو تنظیم کننده فکری ساکن در فرد، دست می‌یابد. علاوه بر آن، یک مرحله حتمی معنوی دعای حقیقی وجود دارد که دریافت و شناخت خود را به نیروهای روحی جهان مربوط می‌سازد، و از تمام ارتباطات بشری و عقلانی کاملاً مجزا است.

دعا به توسعه تمایل مذهبی یک ذهن در حال تکامل بشری به اندازه زیاد کمک می‌کند. آن یک تأثیر نیرومند است که برای پیشگیری از انزوای شخصیت کار می‌کند.

دعا نمایانگر تکنیکی است که به مذاهب طبیعی تکامل نژادی مربوط است که همچنین بخشی از ارزشهای تجربی مذاهب والاخر تعالی اخلاقی، مذاهب آشکار شده الهی را شکل می‌دهد.

3- دعا و خود دیگر

کودکان هنگامی که در ابتدا استفاده از زبان را فرا می‌گیرند به این تمایل دارند که اندیشه خود را به زبان آورند، به این که افکار خود را با کلمات بیان کنند، حتی اگر هیچکس برای شنیدن آنها حاضر نباشد. آنها با آغاز تخیل خلاق به محاوره با یاران تخیلی تمایل نشان می‌دهند. بدین طریق یک خود در حال شکل‌گیری در صد ارتباط با یک خود دیگر خیالی بر می‌آید. کودک از

the threshold of true prayer. Prayer has sometimes become so materialistic that it has degenerated into a pseudomagical technique of avoiding the expenditure of that effort which is requisite for the solution of Urantian problems.

91:23 (966:1) When man learned that prayer could not coerce the gods, then it became more of a petition, favor seeking. But the truest prayer is in reality a communion between man and his Maker.

91:24 (966:2) The appearance of the sacrifice idea in any religion unfailingly detracts from the higher efficacy of true prayer in that men seek to substitute the offerings of material possessions for the offering of their own consecrated wills to the doing of the will of God.

91:25 (966:3) When religion is divested of a personal God, its prayers translate to the levels of theology and philosophy. When the highest God concept of a religion is that of an impersonal Deity, such as in pantheistic idealism, although affording the basis for certain forms of mystic communion, it proves fatal to the potency of true prayer, which always stands for man's communion with a personal and superior being.

91:26 (966:4) During the earlier times of racial evolution and even at the present time, in the day-by-day experience of the average mortal, prayer is very much a phenomenon of man's intercourse with his own subconscious. But there is also a domain of prayer wherein the intellectually alert and spiritually progressing individual attains more or less contact with the superconscious levels of the human mind, the domain of the indwelling Thought Adjuster. In addition, there is a definite spiritual phase of true prayer which concerns its reception and recognition by the spiritual forces of the universe, and which is entirely distinct from all human and intellectual association.

91:27 (966:5) Prayer contributes greatly to the development of the religious sentiment of an evolving human mind. It is a mighty influence working to prevent isolation of personality.

91:28 (966:6) Prayer represents one technique associated with the natural religions of racial evolution which also forms a part of the experiential values of the higher religions of ethical excellence, the religions of revelation.

3. PRAYER AND THE ALTER EGO

91:31 (966:7) Children, when first learning to make use of language, are prone to think out loud, to express their thoughts in words, even if no one is present to hear them. With the dawn of creative imagination they evince a tendency to converse with imaginary companions. In this way a budding ego seeks to hold communion with a fictitious *alter ego*. By this

طریق این تکنیک در ابتدا یاد می‌گیرد که مکالمات یک نفره خود را به گفتگوی ساختگی دو نفره‌ای که در آن خود دیگر او به فکر لفظی و بیان خواسته او پاسخ می‌دهد تبدیل سازد. بخش عمده فکر کردن یک فرد بزرگسال به شکل محاوره ذهنی انجام می‌شود.

شکل اولیه و بدوی دعا بسیار شبیه از بر خوانی نیمه جادویی قبیله امروزی تودا بود، دعاهایی که خطاب به هیچ کس خاصی انجام نمی‌شد. اما این تکنیکهای دعا کردن به سوی نوع گفتگوی دو نفره ارتباطی از طریق پدیداری ایده خود دیگر تمایل به تکامل دارند. مفهوم خود دیگر به موقع خود به یک وضعیت برتر حرمت الهی ارتقا می‌یابد، و دعا به عنوان یک کارکرد مذهب پدیدار می‌گردد. این نوع بدوی دعا کردن پیش از رسیدن به سطح هوشمند و به راستی اخلاقی دعا با عبور از مراحل بسیار و طی اعصار طولانی تکامل یافتن را در تقبیر دارد.

خود دیگر، آنطور که توسط نسلهای متوالی از انسانهای دعا کننده مشاهده می‌شود، با عبور از اشباح، بت‌واره‌ها، و ارواح به خدایان چندگانه راه برده و سرانجام به خدای یگانه تکامل می‌یابد، موجودی الهی که در بر گیرنده والاترین ایده‌الها و بلندمرتبه‌ترین آرزوهای ضمیر دعا کننده است. و بدین ترتیب دعا به صورت نیرومندترین کارکرد مذهب در حفظ والاترین ارزشها و ایده‌الهای آنهایی که دعا می‌کنند عمل می‌کند. از لحظه پیدایش یک خود دیگر تا ظهور مفهوم یک پدر الهی و آسمانی دعا همیشه یک کنش اجتماعی کننده، اخلاقی کننده، و معنوی کننده است.

دعای ساده مبتنی بر ایمان گواه یک تکامل نیرومند در تجربه بشری است که به وسیله آن گفتگوهای باستانی با سمبل موهوم خود دیگر مذهب بدوی به سطح مشارکت روحانی با روح بیکران و شناخت راستین واقعیت خدای جاودان و پدر آسمانی تمامی آفرینش هوشمند تعالی یافته است.

سوا از تمامی آنچه که در تجربه دعا کردن فراتر از خود است، باید به خاطر سپرد که دعای اخلاقی یک طریقه باشکوه برای ارتقای ضمیر فرد و تقویت خود برای زندگی بهتر و فضیلت بالاتر می‌باشد. دعا ضمیر بشری را مجبور می‌سازد برای کمک به هر دو سو بنگرد: برای مساعدت مادی به مخزن نیمه خود آگاه تجربه انسانی، و برای الهام و هدایت به مرزهای فوق آگاه ارتباط چیز مادی با معنوی، با ناصح اسرارآمیز.

دعا همواره یک تجربه دوگانه بشری بوده و پیوسته خواهد بود: یک رویه روانشناسانه که به یک تکنیک روحانی مربوط است. و این دو عملکرد دعا هرگز نمی‌توانند به طور کامل از هم جدا شوند.

دعای روشندلانه نه تنها باید یک خدای بیرونی و شخصی را بشناسد بلکه همچنین یک الوهیت درونی و غیرشخصی، تنظیم کننده ساکن در فرد. روی هم رفته

technique the child early learns to convert his monologue conversations into pseudo dialogues in which this alter ego makes replies to his verbal thinking and wish expression. Very much of an adult's thinking is mentally carried on in conversational form.

91:32 (996:9) The early and primitive form of prayer was much like the semimagical recitations of the present-day Toda tribe, prayers that were not addressed to anyone in particular. But such techniques of praying tend to evolve into the dialogue type of communication by the emergence of the idea of an alter ego. In time the alter-ego concept is exalted to a superior status of divine dignity, and prayer as an agency of religion has appeared. Through many phases and during long ages this primitive type of praying is destined to evolve before attaining the level of intelligent and truly ethical prayer.

91:33 (997:1) As it is conceived by successive generations of praying mortals, the alter ego evolves up through ghosts, fetishes, and spirits to polytheistic gods, and eventually to the One God, a divine being embodying the highest ideals and the loftiest aspirations of the praying ego. And thus does prayer function as the most potent agency of religion in the conservation of the highest values and ideals of those who pray. From the moment of the conceiving of an alter ego to the appearance of the concept of a divine and heavenly Father, prayer is always a socializing, moralizing, and spiritualizing practice.

91:34 (997:2) The simple prayer of faith evidences a mighty evolution in human experience whereby the ancient conversations with the fictitious symbol of the alter ego of primitive religion have become exalted to the level of communion with the spirit of the Infinite and to that of a bona fide consciousness of the reality of the eternal God and Paradise Father of all intelligent creation.

91:35 (997:3) Aside from all that is superself in the experience of praying, it should be remembered that ethical prayer is a splendid way to elevate one's ego and reinforce the self for better living and higher attainment. Prayer induces the human ego to look both ways for help: for material aid to the subconscious reservoir of mortal experience, for inspiration and guidance to the superconscious borders of the contact of the material with the spiritual, with the Mystery Monitor.

91:36 (997:4) Prayer ever has been and ever will be a twofold human experience: a psychologic procedure interassociated with a spiritual technique. And these two functions of prayer can never be fully separated.

91:37 (997:5) Enlightened prayer must recognize not only an external and personal God but also an internal and impersonal Divinity, the indwelling

مناسب است که انسان، هنگامی که دعا می‌کند، تلاش کند مفهوم پدر جهانی در بهشت را بفهمد؛ اما تکنیک مؤثرتر در عملی‌ترین شکل آن این خواهد بود که به مفهوم در دسترس خود دیگر رجوع شود، همانطور که ذهن بدوی عادت به انجام آن داشت، و سپس تشخیص داده شود که ایده این خود دیگر با حضور واقعی تنظیم کننده از یک افسانه صرف به حقیقت سکونت خداوند در انسان فانی تکامل یافته است، طوری که انسان عملاً بتواند با یک خود دیگر واقعی و راستین و الهی که در او سکونت دارد و عین حضور و جوهر خدای زنده، پدر جهانی است، به طور رو در رو صحبت کند.

4- دعا کردن اخلاقی

هنگامی که درخواست کننده در صدد کسب برتری خودخواهانه نسبت به هموعانش برمی‌آید هیچ دعایی نمی‌تواند اخلاقی باشد. دعای خودخواهانه و مادی گرایانه با مذاهب اخلاقی که مبتنی بر مهری عاری از خودخواهی و الهی هستند ناسازگار است. چنین دعای غیر اخلاقی تماماً به سطوح بدوی جادوی کاذب بازمی‌گردد و درخور تمدنهای در حال پیشرفت و مذاهب روشن بین نیست. دعای خودخواهانه از روح تمامی اخلاقیاتی که روی عدالت مهر آمیز بنا شده است تخطی می‌کند.

دعا هرگز نباید آنقدر بی‌مقدار شود که جانشینی برای عمل گردد. دعاها ی اخلاقی تماماً محرکی برای عمل و راهنمایی برای کوشش پیشرونده برای اهداف آرمان گرایانه دستیابی به فوق خود است.

در تمامی دعاها ی خود منصف باشید؛ انتظار نداشته باشید خداوند جانبداری نشان دهد، شما را بیشتر از فرزندان دیگرش، دوستان، همسایگان، و حتی دشمنان شما دوست بدارد. اما دعای مذاهب طبیعی یا تکامل یافته، انطور که در مذاهب آشکار شده الهی دوران بعد هست، در ابتدا اخلاقی نیست. تمامی دعاها چه فردی یا جمعی ممکن است خودخواهانه یا نوع دوستانه باشند. بدین معنی که دعا ممکن است حول خود یا حول دیگران متمرکز باشد. هنگامی که دعا به دنبال چیزی برای دعا کننده یا برای هموعان او نیست، در آن صورت این رویکردهای روان به سطوح پرستش راستین متمایل می‌شوند. دعاها ی خودخواهانه در بر گیرنده اعترافات و درخواستها هستند و اغلب شامل تقاضا برای الطاف مادی می‌شوند. دعا هنگامی که به بخشش می‌پردازد و به دنبال خرد برای کنترل خود فزاینده است تا اندازه‌ای اخلاقی‌تر است.

در حالی که نوع غیر خودخواهانه دعا نیروبخش و تسلی دهنده است، به تدریج که اکتشافات در حال پیشرفت علمی نشان می‌دهند که انسان در یک جهان فیزیکی قانونمند و منظم زندگی می‌کند، دعای مادی سرانجام موجب ناامیدی و دلسردی می‌شود. دوران کودکی یک فرد یا یک نژاد با دعا کردن بدوی، خودخواهانه، و مادی تعیین ویژگی می‌شود. و تا حد مشخصی، تمامی چنین درخواستهایی ثمربخش می‌باشند، بدین لحاظ که به طور تغییرناپذیر به آن تلاشها و تقلاهایی راه می‌پروند که به دستیابی به پاسخهای چنین دعاهایی کمک کننده هستند. دعای واقعی مبتنی بر ایمان همیشه به تقویت تکنیک زندگی کردن کمک می‌کند، حتی

Adjuster. It is altogether fitting that man, when he prays, should strive to grasp the concept of the Universal Father on Paradise; but the more effective technique for most practical purposes will be to revert to the concept of a near-by alter ego, just as the primitive mind was wont to do, and then to recognize that the idea of this alter ego has evolved from a mere fiction to the truth of God's indwelling mortal man in the factual presence of the Adjuster so that man can talk face to face, as it were, with a real and genuine and divine alter ego that indwells him and is the very presence and essence of the living God, the Universal Father.

4. ETHICAL PRAYING

91:41 (997:6) No prayer can be ethical when the petitioner seeks for selfish advantage over his fellows. Selfish and materialistic praying is incompatible with the ethical religions which are predicated on unselfish and divine love. All such unethical praying reverts to the primitive levels of pseudo magic and is unworthy of advancing civilizations and enlightened religions. Selfish praying transgresses the spirit of all ethics founded on loving justice.

91:42 (997:7) Prayer must never be so prostituted as to become a substitute for action. All ethical prayer is a stimulus to action and a guide to the progressive striving for idealistic goals of super-self-attainment.

91:43 (998:1) In all your praying be fair; do not expect God to show partiality, to love you more than his other children, your friends, neighbors, even enemies. But the prayer of the natural or evolved religions is not at first ethical, as it is in the later revealed religions. All praying, whether individual or communal, may be either egoistic or altruistic. That is, the prayer may be centered upon the self or upon others. When the prayer seeks nothing for the one who prays nor anything for his fellows, then such attitudes of the soul tend to the levels of true worship. Egoistic prayers involve confessions and petitions and often consist in requests for material favors. Prayer is somewhat more ethical when it deals with forgiveness and seeks wisdom for enhanced self-control.

91:44 (998:2) While the nonselfish type of prayer is strengthening and comforting, materialistic praying is destined to bring disappointment and disillusionment as advancing scientific discoveries demonstrate that man lives in a physical universe of law and order. The childhood of an individual or a race is characterized by primitive, selfish, and materialistic praying. And, to a certain extent, all such petitions are efficacious in that they unvaryingly lead to those efforts and exertions which are contributory to achieving the answers to such prayers. The real prayer of faith always

اگر چنین درخواستهایی سزاوار شناسایی معنوی نباشند. اما شخص از نظر معنوی پیشرفته در تلاش برای دلسرد کردن ذهن بدوی یا نابالغ پیرامون چنین دعاهایی باید احتیاط زیادی به خرج دهد.

به خاطر داشته باشید، حتی اگر دعا خداوند را تغییر ندهد، بیشتر اوقات تغییرات بزرگ و پایداری در کسی که با ایمان و انتظار مطمئن دعا می‌کند به وجود می‌آورد. دعا به طور زیاد نیای آسودگی خاطر، سرزندگی، آرامش، شجاعت، تسلط بر نفس، و انصاف در مردان و زنان نژادهای در حال تکامل بوده است.

5- اثرات اجتماعی دعا

در پرستش نیا، دعا به پرورش آرمانهای نیاکان راه می‌برد. اما دعا، به عنوان جنبه‌ای از پرستش الوهیت، از تمامی چنین کارکردهای دیگر فراتر می‌رود زیرا به پرورش آرمانهای الهی راه می‌برد. به تدریج که مفهوم خود دیگر دعا متعالی و الهی می‌شود، ایده‌های انسان نیز مطابق آن از سطح انسانی صرف به سوی سطوح آسمانی و الهی ارتقا می‌یابند، و نتیجه تمامی چنین دعاهایی تقویت کاراکتر انسانی و یگانگی ژرف شخصیت بشری است.

اما لزومی ندارد که دعا همیشه فردی باشد. دعای گروهی یا دسته جمعی بسیار مؤثر است، بدین لحاظ که اثرات آن بسیار اجتماعی کننده است. هنگامی که یک گروه برای تقویت اخلاقی و ارتقای معنوی به دعای جمعی می‌پردازد، چنین نیایشهایی روی افرادی که تشکیل دهنده گروه می‌باشند تأثیر می‌گذارد؛ آنها همگی به دلیل مشارکت بهتر می‌شوند. حتی تمامی یک شهر یا تمام یک ملت می‌توانند از طریق چنین دعا‌های نیایشی مورد مساعدت واقع شوند. اعتراف، توبه، و دعا افراد، شهرها، ملتها، و تمامی نژادها را به تلاشهای نیرومند اصلاحات و اعمال شجاعانه موفقیت متهورانه رهنمون شده‌اند.

اگر شما به راستی مایلید بر عادت انتقاد کردن به دوستی فائق شوید، سریع‌ترین و مطمئن‌ترین راه دستیابی به چنین تغییر طرز برخوردی این است که عادت کنید هر روز از زندگیتان برای آن شخص دعا کنید. اما اثرات اجتماعی چنین دعا‌هایی به طور عمده به دو شرط بستگی دارند:

1- شخصی که برایش دعا می‌شود باید بداند که برای او دعا می‌شود.

2- شخصی که دعا می‌کند باید در تماس صمیمانه اجتماعی با شخصی که برایش دعا می‌کند باشد.

دعا تکنیکی است که به وسیله آن، دیر یا زود، هر مذهبی نهادینه می‌شود. و به موقع خود، دعا به عوامل بیشمار ثانویه مربوط می‌شود، که برخی مفید و برخی دیگر به مقدار زیاد زیانبخش هستند، نظیر کاهنان، کتابهای مقدس، آیین‌های پرستشی، و مراسم.

contributes to the augmentation of the technique of living, even if such petitions are not worthy of spiritual recognition. But the spiritually advanced person should exercise great caution in attempting to discourage the primitive or immature mind regarding such prayers.

91:45 (998:3) Remember, even if prayer does not change God, it very often effects great and lasting changes in the one who prays in faith and confident expectation. Prayer has been the ancestor of much peace of mind, cheerfulness, calmness, courage, self-mastery, and fair-mindedness in the men and women of the evolving races.

5. SOCIAL REPERCUSSIONS OF PRAYER

91:51 (998:4) In ancestor worship, prayer leads to the cultivation of ancestral ideals. But prayer, as a feature of Deity worship, transcends all other such practices since it leads to the cultivation of divine ideals. As the concept of the alter ego of prayer becomes supreme and divine, so are man's ideals accordingly elevated from mere human toward supernal and divine levels, and the result of all such praying is the enhancement of human character and the profound unification of human personality.

91:52 (998:5) But prayer need not always be individual. Group or congregational praying is very effective in that it is highly socializing in its repercussions. When a group engages in community prayer for moral enhancement and spiritual uplift, such devotions are reactive upon the individuals composing the group; they are all made better because of participation. Even a whole city or an entire nation can be helped by such prayer devotions. Confession, repentance, and prayer have led individuals, cities, nations, and whole races to mighty efforts of reform and courageous deeds of valorous achievement.

91:53 (998:6) If you truly desire to overcome the habit of criticizing some friend, the quickest and surest way of achieving such a change of attitude is to establish the habit of praying for that person every day of your life. But the social repercussions of such prayers are dependent largely on two conditions:

91:54 (998:7) 1. The person who is prayed for should know that he is being prayed for.

91:55 (998:1) 2. The person who prays should come into intimate social contact with the person for whom he is praying.

91:56 (998:2) Prayer is the technique whereby, sooner or later, every religion becomes institutionalized. And in time prayer becomes associated with numerous secondary agencies, some helpful, others decidedly deleterious, such as priests, holy books, worship rituals, and ceremonials.

اما اذهانی که از نظر معنوی روشن‌ترند باید نسبت به آن خردهای کم‌بهرتری که برای تحرک بخشیدن به بینش ضعیف معنوی خود خواهان سمبلیزم هستند صبور و مدارا باشند. قوی نباید با دیده تحقیر به ضعیف بنگرد. آن کسانی که بدون سمبلیزم خداشناس هستند نباید خدمت زبیده سمبل را از آن کسانی که پرستش الوهیت و احترام گذاردن به حقیقت، زیبایی، و نیکی بدون شکل و آیین برایشان مشکل است دریغ دارند. در پرستش توأم با دعا، بیشتر انسانها سمبلی از مقصود و هدف نیایشات خود را تجسم می‌کنند.

6- قلمرو دعا

دعا اگر در ارتباط با خواست و اعمال نیروهای شخصی روحی و مدیران مادی یک گستره نباشد، نمی‌تواند هیچ تأثیر مستقیمی روی محیط فیزیکی فرد داشته باشد. در حالی که محدودیت بسیار مشخصی در قلمرو درخواستهای دعا وجود دارد، چنین محدودیتهایی به طور مساوی شامل ایمان‌انهایی که دعا می‌کنند نمی‌شود.

دعا تکنیکی برای درمان بیماریهای واقعی و ارگانیک نیست، اما به برخوردار شدن از سلامتی زیاد و به درمان ناخوشیهای بیشمار روانی، احساسی، و عصبی فوق‌العاده کمک نموده است. و حتی در بیماریهای واقعی میکربی، دعا بارها به تأثیر روشهای درمانی دیگر اضافه نموده است. دعا بسیاری از انسانهای تندخو و شاکی رنجور را به سرمشقی از بردباری تغییر داده و آنها را به الهامی برای تمامی رنجبران دیگر بشری تبدیل نموده است.

صرف نظر از این که چقدر آشتی دادن شکهای علمی پیرامون تأثیر دعا با میل پیوسته موجود برای طلبین کمک و هدایت از منابع الهی مشکل باشد، هرگز فراموش نکنید که دعای صادقانه مبتنی بر ایمان نیروی عظیمی برای ترویج شادی شخصی، کنترل خود فردی، توازن اجتماعی، پیشرفت اخلاقی، و نیل معنوی است.

دعا، حتی به عنوان یک کارکرد محض بشری، گفتگویی با خودِ دیگر فرد، در برگیرنده مؤثرترین تکنیک نزدیکی به تحقق آن نیروهای ذخیره طبیعت بشری است که در گستره غیر خودآگاه ذهن بشری ذخیره و حفظ شده‌اند. دعا گذشته از پیامدهای مذهبی آن و اهمیت معنوی آن، یک تمرین مطمئن روانشناسانه است. دعا واقعیتی از تجربه بشری است که بیشتر اشخاص، اگر به قدر کافی تحت فشار قرار گیرند، به منبعی از کمک به طریقی دعا خواهند کرد.

در درخواست از خداوند برای حل مشکلاتتان آنقدر سست نباشید، اما ضمن این که خود با عزمی راسخ و با شهامت به مشکلات موجود تهاجم می‌کنید هرگز درنگ نکنید که برای هدایت و پایداری از او تقاضای خرد و نیروی معنوی کنید.

دعا یک عامل ضروری در پیشرفت و حفظ تمدن

91:57 (999:3) But the minds of greater spiritual illumination should be patient with, and tolerant of, those less endowed intellects that crave symbolism for the mobilization of their feeble spiritual insight. The strong must not look with disdain upon the weak. Those who are God-conscious without symbolism must not deny the grace-ministry of the symbol to those who find it difficult to worship Deity and to revere truth, beauty, and goodness without form and ritual. In prayerful worship, most mortals envision some symbol of the object-goal of their devotions.

6. THE PROVINCE OF PRAYER

91:61 (999:4) Prayer, unless in liaison with the will and actions of the personal spiritual forces and material supervisors of a realm, can have no direct effect upon one's physical environment. While there is a very definite limit to the province of the petitions of prayer, such limits do not equally apply to the *faith* of those who pray.

91:62 (999:5) Prayer is not a technique for curing real and organic diseases, but it has contributed enormously to the enjoyment of abundant health and to the cure of numerous mental, emotional, and nervous ailments. And even in actual bacterial disease, prayer has many times added to the efficacy of other remedial procedures. Prayer has turned many an irritable and complaining invalid into a paragon of patience and made him an inspiration to all other human sufferers.

91:63 (999:6) No matter how difficult it may be to reconcile the scientific doubtings regarding the efficacy of prayer with the ever-present urge to seek help and guidance from divine sources, never forget that the sincere prayer of faith is a mighty force for the promotion of personal happiness, individual self-control, social harmony, moral progress, and spiritual attainment.

91:64 (999:7) Prayer, even as a purely human practice, a dialogue with one's alter ego, constitutes a technique of the most efficient approach to the realization of those reserve powers of human nature which are stored and conserved in the unconscious realms of the human mind. Prayer is a sound psychologic practice, aside from its religious implications and its spiritual significance. It is a fact of human experience that most persons, if sufficiently hard pressed, will pray in some way to some source of help.

91:65 (999:8) Do not be so slothful as to ask God to solve your difficulties, but never hesitate to ask him for wisdom and spiritual strength to guide and sustain you while you yourself resolutely and courageously attack the problems at hand.

91:66 (999:9) Prayer has been an indispensable factor

مذهبی بوده است، و در بهسازی و معنویت بخشیدن بیشتر جامعه هنوز مساعدتهای نیرومندی می‌تواند بنماید، مشروط بر این که آنهایی که دعا می‌کنند فقط در پرتو واقعیهای علمی، خرد فلسفی، صداقت روشنفکرانه، و ایمان معنوی دعا کنند. انطور که عیسی به حواریون خود آموزش داد دعا کنید — صادقانه، بدون خودخواهی، منصفانه، و بدون تردید کردن.

اما تأثیر دعا در تجربه شخصی معنوی کسی که دعا می‌کند به هیچ وجه به فهم عقلانی، تیزهوشی فلسفی، سطح اجتماعی، مرتبت فرهنگی، یا سایر فضیلت‌های انسانی چنین نیایشگری وابسته نیست. ضمیمه‌های روانی و معنوی دعای مبتنی بر ایمان، فوری، شخصی، و تجربی هستند. هیچ تکنیک دیگری وجود ندارد که از طریق آن هر انسانی، صرف نظر از تمامی دستاوردهای دیگر انسانی، بتواند به طور بسیار مؤثر و فوری به آستان آن عالمی نزدیک شود که در آن بتواند با آفریننده‌اش گفتگو کند، جایی که مخلوق با واقعیت آفریننده، با تنظیم کننده فکری ساکن در فرد ارتباط برقرار می‌کند.

7- عرفان، خلسه، و الهام

عرفان به عنوان تکنیک پرورش آگاهی از حضور خداوند، در مجموع قابل ستایش است، اما هنگامی که چنین کارکردهایی به انزوای اجتماعی می‌انجامد و به فنانیزم مذهبی منجر می‌شوند، تماماً سزاوار سرزنش هستند. روی هم رفته اغلب اوقات آنچه که عارف هیجان زده به عنوان الهام الهی برآورد می‌کند برخاسته از ذهن ژرف خود او است. تماس ذهن انسانی با تنظیم کننده ساکن در آن، ضمن این که اغلب از طریق ژرف اندیشی وقف شده تسهیل می‌شود، بیشتر اوقات از طریق خدمت با جان و دل و مهرآمیز در معاضدت غیر خودخواهانه روحانی به مخلوقات ممنوع گشایش می‌یابد.

آموزگاران بزرگ مذهبی و پیامبران اعصار گذشته بیش از حد عرفان‌گرا نبودند. آنها مردان و زنان خدانشناسی بودند که به بهترین وجه از طریق خدمت غیر خودخواهانه به همنوعان انسانی خود به خدایشان خدمت می‌کردند. عیسی اغلب حواریون خود را برای اوقات کوتاه با خود به کناری می‌برد تا به ژرف اندیشی و دعا بپردازند، اما او عمدتاً آنها را در تماس خادمانه با توده‌ها نگاه می‌داشت. روان انسان به تمرین معنوی و نیز تغذیه معنوی نیاز دارد.

خلسه مذهبی هنگامی مجاز است که از پیشینه خردمندانه ناشی شود، اما این تمرینات بیش از آن که جلوه‌ای از کاراکتر عمیق معنوی باشند اغلب اوقات نتیجه تأثیرات محض احساسی هستند. اشخاص مذهبی نباید هر پیش‌آگاهی آشکار روانی و هر تجربه شدید احساسی را به عنوان یک آشکارسازی الهی یا یک ارتباط روحی تلقی کنند. خلسه راستین معنوی معمولاً به آرامش زیاد بیرونی و کنترل تقریباً کامل احساسی مربوط است. اما دید حقیقی پیشگویانه یک پیش‌آگاهی فوق روانی است. چنین دیدهایی توهمات کاذب نیستند، و

in the progress and preservation of religious civilization, and it still has mighty contributions to make to the further enhancement and spiritualization of society if those who pray will only do so in the light of scientific facts, philosophic wisdom, intellectual sincerity, and spiritual faith. Pray as Jesus taught his disciples — honestly, unselfishly, with fairness, and without doubting.

91:67 (1000.1) But the efficacy of prayer in the personal spiritual experience of the one who prays is in no way dependent on such a worshiper's intellectual understanding, philosophic acumen, social level, cultural status, or other mortal acquirements. The psychic and spiritual concomitants of the prayer of faith are immediate, personal, and experiential. There is no other technique whereby every man, regardless of all other mortal accomplishments, can so effectively and immediately approach the threshold of that realm wherein he can communicate with his Maker, where the creature contacts with the reality of the Creator, with the indwelling Thought Adjuster.

7. MYSTICISM, ECSTASY, AND INSPIRATION

91:71 (1000.2) Mysticism, as the technique of the cultivation of the consciousness of the presence of God, is altogether praiseworthy, but when such practices lead to social isolation and culminate in religious fanaticism, they are all but reprehensible. Altogether too frequently that which the overwrought mystic evaluates as divine inspiration is the uprisings of his own deep mind. The contact of the mortal mind with its indwelling Adjuster, while often favored by devoted meditation, is more frequently facilitated by wholehearted and loving service in unselfish ministry to one's fellow creatures.

91:72 (1000.3) The great religious teachers and the prophets of past ages were not extreme mystics. They were God-knowing men and women who best served their God by unselfish ministry to their fellow mortals. Jesus often took his apostles away by themselves for short periods to engage in meditation and prayer, but for the most part he kept them in service-contact with the multitudes. The soul of man requires spiritual exercise as well as spiritual nourishment.

91:73 (1000.4) Religious ecstasy is permissible when resulting from sane antecedents, but such experiences are more often the outgrowth of purely emotional influences than a manifestation of deep spiritual character. Religious persons must not regard every vivid psychologic presentiment and every intense emotional experience as a divine revelation or a spiritual communication. Genuine spiritual ecstasy is usually associated with great outward calmness and almost perfect emotional control. But true prophetic vision is a

حالات خلسه‌گونه نیز نیستند.

ذهن بشری ممکن است در واکنش به آنچه که الهام نامیده می‌شود، هنگامی که نسبت به خیزشهای ضمیر نیمه خودآگاه یا تحریک ضمیر فوق آگاه حساس است، نقش ایفا کند. در هر حالت برای فرد به نظر می‌رسد که چنین تقویت‌های محتوای ضمیر خودآگاه کمابیش خارجی هستند. اشتیاق رازگونه مهار نشده و خلسه بی‌حد و حصر مذهبی سندیت الهام، به اصطلاح اعتبارنامه الهی، نیستند.

آزمون عملی تمامی این تجارب عجیب مذهبی عرفان‌گونه، خلسه، و الهام این است که مشاهده شود آیا این پدیده‌ها موجب می‌شوند فرد:

- 1- از سلامت فیزیکی بهتر و کامل‌تری بهره‌مند گردد.
- 2- به طور مؤثرتر و عملی‌تر در زندگی ذهنی خود عمل کند.
- 3- به طور کامل‌تر و مسرت بخش‌تر تجربه مذهبی خود را در اجتماع به کار بندد.
- 4- به طور کامل‌تر زندگی روزانه خود را معنویت بخشد، ضمن این که وظایف معمول وجود عادی انسانی خود را به طور صادقانه به انجام می‌رساند.
- 5- مهر و قدردانی خود را برای حقیقت، زیبایی، و نیکی افزایش دهد.
- 6- ارزشهای شناخته شده اجتماعی، وجدانی، اخلاقی، و معنوی جاری را حفظ نماید.
- 7- بینش معنوی — خداشناسی — خود را افزایش دهد.

اما دعا هیچ ارتباط واقعی با این تجارب استثنایی مذهبی ندارد. هنگامی که دعا زیاده از حد زیبا پرست می‌شود، هنگامی که تقریباً به طور انحصاری منوط به تعمق زیبا و شادمان پیرامون الوهیت بهشتی می‌شود بخش عمده تأثیر اجتماعی کننده خود را از دست می‌دهد و به سوی عرفان و انزوای هواخواهان خود متمایل می‌شود. دعای خصوصی زیاده از حد قطعاً خطرناک است، و می‌تواند از طریق دعای گروهی، نیایش جمعی، تصحیح شده و از آن جلوگیری شود.

8- دعا کردن به عنوان یک تجربه شخصی

دعا جنبه‌ای به راستی خود انگیزه دارد، چرا که انسان بدوی منتها پیش از آن که برداشتی روشن از یک خدا داشته باشد خود را در حال دعا کردن یافت. انسان اولیه در دو وضعیت متفاوت به دعا کردن خو گرفت: او در هنگام نیاز مبرم، انگیزه جستجو برای کمک را تجربه می‌کرد؛ و در هنگام شادی وافر، در اظهار مسرت ناگهانی زیاده‌روی می‌کرد.

دعا یک تکامل جادو نیست؛ هر یک از آنها به طور مستقل به وجود آمدند. جادو تلاشی برای منطبق ساختن

superpsychologic presentiment. Such visitations are not pseudo hallucinations, neither are they trancelike ecstasies.

91:7.4 (1000.5) The human mind may perform in response to so-called inspiration when it is sensitive either to the uprisings of the subconscious or to the stimulus of the superconscious. In either case it appears to the individual that such augmentations of the content of consciousness are more or less foreign. Unrestrained mystical enthusiasm and rampant religious ecstasy are not the credentials of inspiration, supposedly divine credentials.

91:7.5 (1000.6) The practical test of all these strange religious experiences of mysticism, ecstasy, and inspiration is to observe whether these phenomena cause an individual:

- 91:7.6 (1000.7) 1. To enjoy better and more complete physical health.
- 91:7.7 (1000.8) 2. To function more efficiently and practically in his mental life.
- 91:7.8 (1000.9) 3. More fully and joyfully to socialize his religious experience.
- 91:7.9 (1000.10) 4. More completely to spiritualize his day-by-day living while faithfully discharging the commonplace duties of routine mortal existence.
- 91:7.10 (1001.1) 5. To enhance his love for, and appreciation of, truth, beauty, and goodness.
- 91:7.11 (1001.2) 6. To conserve currently recognized social, moral, ethical, and spiritual values.
- 91:7.12 (1001.3) 7. To increase his spiritual insight — God-consciousness.

91:7.13 (1001.4) But prayer has no real association with these exceptional religious experiences. When prayer becomes overmuch aesthetic, when it consists almost exclusively in beautiful and blissful contemplation of paradisiacal divinity, it loses much of its socializing influence and tends toward mysticism and the isolation of its devotees. There is a certain danger associated with overmuch private praying which is corrected and prevented by group praying, community devotions.

8. PRAYING AS A PERSONAL EXPERIENCE

91:8.1 (1001.5) There is a truly spontaneous aspect to prayer, for primitive man found himself praying long before he had any clear concept of a God. Early man was wont to pray in two diverse situations: When in dire need, he experienced the impulse to reach out for help; and when jubilant, he indulged the impulsive expression of joy.

91:8.2 (1001.6) Prayer is not an evolution of magic; they each arose independently. Magic was an attempt to adjust Deity to conditions; prayer is the effort to

الوهیت با شرایط بود. دعا کوششی برای منطبق ساختن شخصیت با خواست الوهیت است. دعای حقیقی هم اخلاقی و هم مذهبی است؛ جادو هیچکدام نیست.

دعا ممکن است یک رسم تثبیت شده شود؛ بسیاری دعا می‌کنند زیرا دیگران چنین می‌کنند. باز دیگران دعا می‌کنند زیرا می‌ترسند که اگر مرتباً دست به استغاثه نزنند چیزی هولناک ممکن است رخ دهد.

برای برخی افراد دعا ابراز آرام‌سپاس است؛ برای دیگران، یک بیان گروهی ستایش، نیایشهای اجتماعی است. گاهی اوقات آن تقلید مذهب کس دیگر است، در حالی که در دعا کردن حقیقی آن ارتباط صادقانه و مطمئن طبیعت معنوی مخلوق با وجود همه جا حاضر روح آفریننده است.

دعا ممکن است یک ابراز خود انگیزه‌ی خداشناسانه یا یک ذکر بی‌معنی فرمولهای مربوط به الهیات باشد. آن ممکن است ستایش شورانگیز یک روان‌خداشناس یا کرنش بردموار یک انسان گرفتار ترس باشد. آن گاهی اوقات بیان رقت‌انگیز اشتیاق روحانی است و برخی اوقات فریاد گوشخراشانۀ عبارات زاهدانه است. دعا ممکن است ستایش شادی بخش یا یک تقاضای متواضعانه برای بخشش باشد.

دعا ممکن است تقاضای کودکیانه برای چیزی غیرممکن یا استدعای کامل برای رشد اخلاقی و نیروی معنوی باشد. یک درخواست ممکن است برای نان روزانه یا در بر گیرنده‌ی یک آرزوی قلبی برای یافتن خداوند و انجام خواست او باشد. آن ممکن است یک تقاضای کاملاً خودخواهانه یا یک ایما و اشاره‌ی حقیقی و شکوهمند به سوی تحقق برادری عاری از خودخواهی باشد.

دعا ممکن است یک فریاد خشمناک برای انتقام یا یک وساطت بخشنده برای دشمنان فرد باشد. آن ممکن است ابراز امید به تغییر خداوند یا تکنیک نیرومند تغییر خود فرد باشد. آن ممکن است تقاضای خود خوار کننده‌ی یک گناهکار منحرف در پیشگاه یک به اصطلاح قاضی سختگیر یا بیان سرور انگیز یک فرزند رهایی‌یافته پدر زنده و بخشنده‌ی آسمانی باشد.

انسان امروزی از فکر صحبت کردن راجع به چیزها با خداوند به یک طرز صرفاً شخصی مبہوت است. بسیاری دعا کردن به طور مرتب را ترک کرده‌اند. آنها فقط هنگامی که تحت فشار غیرعادی هستند دعا می‌کنند — در مواقع اضطراری. انسان نباید از حرف زدن با خداوند بترسد، اما تنها یک فرزند روحانی کار متقاعد کردن یا فرض تغییر دادن خداوند را به عهده می‌گیرد.

اما دعا کردن واقعی حتماً به واقعیت دست می‌یابد. حتی هنگامی که جریان‌ها بالا می‌روند، هیچ پرنده‌ای نمی‌تواند اوج گیرد مگر با بالهای گسترده. دعا انسان را فراز می‌دهد زیرا آن یک تکنیک پیشرفت از طریق به کارگیری جریان‌ها بالا رونده‌ی معنوی جهان است.

دعای راستین به رشد معنوی می‌افزاید، رفتارها را اصلاح می‌کند، و موجب آن رضایتی می‌شود که از مشارکت روحانی با ربانیت می‌آید. آن یک فوران خود انگیزه‌ی خداشناسانه است.

adjust the personality to the will of Deity. True prayer is both moral and religious; magic is neither.

91:83 (1001.7) Prayer may become an established custom; many pray because others do. Still others pray because they fear something direful may happen if they do not offer their regular supplications.

91:84 (1001.8) To some individuals prayer is the calm expression of gratitude; to others, a group expression of praise, social devotions; sometimes it is the imitation of another's religion, while in true praying it is the sincere and trusting communication of the spiritual nature of the creature with the anywhere presence of the spirit of the Creator.

91:85 (1001.9) Prayer may be a spontaneous expression of God-consciousness or a meaningless recitation of theologic formulas. It may be the ecstatic praise of a God-knowing soul or the slavish obeisance of a fear-ridden mortal. It is sometimes the pathetic expression of spiritual craving and sometimes the blatant shouting of pious phrases. Prayer may be joyous praise or a humble plea for forgiveness.

91:86 (1001.10) Prayer may be the childlike plea for the impossible or the mature entreaty for moral growth and spiritual power. A petition may be for daily bread or may embody a wholehearted yearning to find God and to do his will. It may be a wholly selfish request or a true and magnificent gesture toward the realization of unselfish brotherhood.

91:87 (1001.11) Prayer may be an angry cry for vengeance or a merciful intercession for one's enemies. It may be the expression of a hope of changing God or the powerful technique of changing one's self. It may be the cringing plea of a lost sinner before a supposedly stern Judge or the joyful expression of a liberated son of the living and merciful heavenly Father.

91:88 (1001.12) Modern man is perplexed by the thought of talking things over with God in a purely personal way. Many have abandoned regular praying; they only pray when under unusual pressure — in emergencies. Man should be unafraid to talk to God, but only a spiritual child would undertake to persuade, or presume to change, God.

91:89 (1002.1) But real praying does attain reality. Even when the air currents are ascending, no bird can soar except by outstretched wings. Prayer elevates man because it is a technique of progressing by the utilization of the ascending spiritual currents of the universe.

91:90 (1002.2) Genuine prayer adds to spiritual growth, modifies attitudes, and yields that satisfaction which comes from communion with divinity. It is a spontaneous outburst of God-consciousness.

خداوند از طریق اعطای یک آشکارسازی افزایش یافته حقیقت، یک قدردانی زیاد زیبایی، و یک برداشت تقویت شده نیکی به انسان به دعای او پاسخ می‌دهد. دعا یک اشاره ذهنی است، اما با واقعیت‌های نیرومند عینی در سطوح معنوی تجربه بشری ارتباط دارد؛ آن یک تلاش معنی‌دار بشر برای دستیابی به ارزشهای فوق بشری است. آن قوی‌ترین محرک رشد معنوی است.

کلمات ربطی به دعا ندارند؛ آنها صرفاً کانالی عقلانی هستند که رودخانه استغاثه معنوی شانس جاری شدن در آن را می‌تواند بیابد. ارزش کلامی یک دعا در نیایشهای خصوصی کاملاً خود - الهام‌پذیر و در نیایشهای گروهی اجتماعی - الهام‌پذیر است. خداوند به گرایش روان پاسخ می‌دهد، نه به کلمات.

دعا یک تکنیک گریز از تضاد نیست، بلکه محرکی برای رشد در عین شرایط وجود تضاد است. تنها برای ارزشها دعا کنید، نه برای چیزها؛ برای رشد، نه برای رضای خاطر.

9- شرایط دعای مؤثر

اگر شما به دعای مؤثر می‌پردازید، باید قوانین درخواستهای متداول را به خاطر داشته باشید:

1- شما باید از طریق رویارویی صادقانه و دلیرانه با مشکلات جهان واقعی صلاحیت یک دعا کننده قوی را کسب کنید. شما باید از استقامت کیهانی برخوردار باشید.

2- شما باید به طور صادقانه ظرفیت بشری برای تطبیق انسانی را تا به آخر مصرف کرده باشید. شما باید کوشا بوده باشید.

3- شما باید هر آرزوی ذهن و هر اشتیاق روان را به احاطه دگرگون کننده رشد معنوی تسلیم کنید. شما باید یک تقویت معانی و یک ارتقای ارزشها را تجربه کرده باشید.

4- شما باید خواست الهی را با جان و دل انتخاب نمایید. شما باید مرکز مرده بی‌تصمیمی را محو نمایید.

5- نه تنها شما خواست پدر را تشخیص می‌دهید و انجام آن را انتخاب می‌کنید، بلکه یک وقف کامل و یک تخصیص پویا به انجام واقعی خواست پدر را به انجام رسانده‌اید.

6- دعای شما باید به طور انحصاری معطوف خرد الهی برای حل مشکلات ویژه بشری که در صعود بهشتی با آنها مواجه می‌شوید شود — نبل به کمال الهی.

7- و شما باید ایمان داشته باشید — ایمان زنده.

[ارائه شده توسط رئیس بینابینهای یورنشیا.]

91:8.11 (1002.3) God answers man's prayer by giving him an increased revelation of truth, an enhanced appreciation of beauty, and an augmented concept of goodness. Prayer is a subjective gesture, but it contacts with mighty objective realities on the spiritual levels of human experience; it is a meaningful reach by the human for superhuman values. It is the most potent spiritual-growth stimulus.

91:8.12 (1002.4) Words are irrelevant to prayer; they are merely the intellectual channel in which the river of spiritual supplication may chance to flow. The word value of a prayer is purely autosuggestive in private devotions and sociosuggestive in group devotions. God answers the soul's attitude, not the words.

91:8.13 (1002.5) Prayer is not a technique of escape from conflict but rather a stimulus to growth in the very face of conflict. Pray only for values, not things; for growth, not for gratification.

9. CONDITIONS OF EFFECTIVE PRAYER

91:9.1 (1002.6) If you would engage in effective praying, you should bear in mind the laws of prevailing petitions:

91:9.2 (1002.7) 1. You must qualify as a potent prayer by sincerely and courageously facing the problems of universe reality. You must possess cosmic stamina.

91:9.3 (1002.8) 2. You must have honestly exhausted the human capacity for human adjustment. You must have been industrious.

91:9.4 (1002.9) 3. You must surrender every wish of mind and every craving of soul to the transforming embrace of spiritual growth. You must have experienced an enhancement of meanings and an elevation of values.

91:9.5 (1002.10) 4. You must make a wholehearted choice of the divine will. You must obliterate the dead center of indecision.

91:9.6 (1002.11) 5. You not only recognize the Father's will and choose to do it, but you have effected an unqualified consecration, and a dynamic dedication, to the actual doing of the Father's will.

91:9.7 (1002.12) 6. Your prayer will be directed exclusively for divine wisdom to solve the specific human problems encountered in the Paradise ascension — the attainment of divine perfection.

91:9.8 (1002.13) 7. And you must have faith — living faith.

91:9.9 (1002.14) [Presented by the Chief of the Urantia Midwayers.]

مقاله 92. تکامل بعدی مذهب

093 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 091

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 92

تکامل بعدی مذهب

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- طبیعت تکاملی مذهب
- 2- مذهب و آداب و رسوم
- 3- طبیعت مذهب تکاملی
- 4- هدیه آشکارسازی الهی
- 5- رهبران بزرگ مذهبی
- 6- مذاهب ترکیبی
- 7- تکامل بیشتر مذهب

مقدمه مقاله

مدتها پیش از آن که هر گونه آشکارسازی سیستماتیک الهی در یورنشیا انجام شود انسان به عنوان بخشی از تجربه تکاملی خود از مذهبی با منشأ طبیعی برخوردار بود. اما این مذهب دارای منشأ طبیعی خود محصول عطایای فوق حیوانی انسان بود. مذهب تکاملی طی هزاره‌های دوران تجربی نوع بشر از طریق کارکرد تأثیرات زیرین که در درون انسان بدوی، بربری، و متمدن عمل می‌کردند و روی او نفوذ داشتند به کندی به وجود آمد:

1- یاور پرستش — ظهور پتانسیلهای فوق حیوانی در ضمیر آگاه حیوانی برای درک واقعیت. این می‌تواند غریزه نخستین بشری برای الوهیت نامیده شود.

2- یاور خرد — بروز تمایل در ذهن پرستش‌گرا به جهت دادن نیایشات آن در کانالهای بالاتر ابراز و به سوی برداشتهای پیوسته گسترش یافته از واقعیت الوهیت.

3- روح القدس — این اعطای آغازین فوق ذهن است، و به طور پیوسته در تمامی شخصیت‌های با حسن

PAPER 92

THE LATER EVOLUTION OF
RELIGION

SECTIONS

Introduction

1. The Evolutionary Nature of Religion
2. Religion and the Mores
3. The Nature of Evolutionary Religion
4. The Gift of Revelation
5. The Great Religious Leaders
6. The Composite Religions
7. The Further Evolution of Religion

INTRODUCTION

^{9201 (1003:1)} MAN possessed a religion of natural origin as a part of his evolutionary experience long before any systematic revelations were made on Urantia. But this religion of *natural* origin was, in itself, the product of man's superanimal endowments. Evolutionary religion arose slowly throughout the millenniums of mankind's experiential career through the ministry of the following influences operating within, and impinging upon, savage, barbarian, and civilized man:

^{9202 (1003:2)} 1. *The adjutant of worship* — the appearance in animal consciousness of superanimal potentials for reality perception. This might be termed the primordial human instinct for Deity.

^{9203 (1003:3)} 2. *The adjutant of wisdom* — the manifestation in a worshipful mind of the tendency to direct its adoration in higher channels of expression and toward ever-expanding concepts of Deity reality.

^{9204 (1003:4)} 3. *The Holy Spirit* — this is the initial supermind bestowal, and it unfailingly appears in all

نیت بشری پدیدار می‌شود. این خدمت روحی به یک ذهن مشتاق پرستش و طالب خرد ظرفیت درک اصل بقای بشری را، هم در مفهوم الهیات و هم به عنوان یک تجربه واقعی و عینی شخصیتی، ایجاد می‌کند.

کارکرد هماهنگ این سه خدمت الهی برای آغاز نمودن و تحقق بخشیدن رشد مذهب تکاملی کاملاً کافی است. این تأثیرات بعدها از طریق تنظیم کنندگان فکر، سرافیمها، و روح حقیقت، که تماماً میزان توسعه مذهبی را شتاب می‌بخشند تقویت می‌شوند. این نیروها مدت‌ها در یورنشیا عمل کرده‌اند، و تا زمانی که این سیاره یک کره مسکونی باقی بماند به کار خود در اینجا ادامه خواهند داد. بخش عمده پتانسیل این نیروهای الهی هنوز هیچ فرصتی برای تجلی نداشته‌اند. به تدریج که مذهب انسانی، سطح به سطح، به سوی بلندیهای آسمانی ارزش مورانشیا و حقیقت روحی فراز می‌یابد آنها عمدتاً در اعصار آینده آشکار خواهند شد.

1- طبیعت تکاملی مذهب

تکامل مذهب از ترس اولیه و اشباح تا بسیاری مراحل پی در پی تکاملی که در ابتدا شامل آن تلاشهای اولیه برای ناگزیرسازی و سپس استمالت از ارواح می‌شد ردیابی شده است. بت‌واره‌های قبیله‌ای به توتما و خدایان قبیله‌ای رشد نمودند. فرمولهای جادویی دعا‌های امروزی شدند. ختنه که در ابتدا یک قربانی بود یک روش بهداشتی گردید.

مذهب در طی دوران بدوی کودکی نژادها از طبیعت پرستی تا پرستش شیخ و تا بت‌واره گرایی پیش رفت. با آغاز تمدن نژاد بشر عقاید راز گونه‌تر و سمبلیک‌تر را پذیرا گردید، در حالی که اکنون، با نزدیک شدن دوران عقل و درایت، نوع بشر در حال رسیدن به قدردانی از مذهب واقعی، و حتی آغازی از آشکارسازی خود حقیقت است.

مذهب به صورت یک واکنش بیولوژیک ذهن نسبت به عقاید معنوی و محیط به وجود می‌آید؛ آن آخرین چیزی است که در یک نژاد نابود می‌شود یا تغییر می‌یابد. مذهب، در هر عصری، تنظیم جامعه نسبت به آن چیزی است که اسرارآمیز است. آن به عنوان یک نهاد اجتماعی در بر گیرنده رسوم، سمبلها، آیینها، متون مقدس، محرابها، زیارتگاهها، و معابد است. آب مقدس، آثار وابسته به مقدسان، بت‌واره‌ها، طلسمها، لباس رسمی کاهنان، زنگها، طبلها، و کلاهها در میان تمامی مذاهب مشترکند. و کاملاً غیرممکن است که مذهب صرفاً تکامل یافته را از سحر و جادو یا افسونگری جدا نمود.

چیزهای اسرارآمیز و قدرت همیشه موجب برانگیختن احساسات مذهبی و ترس شده‌اند، در حالی که احساسات پیوسته به عنوان یک عامل نیرومند شرطی در توسعه آنها عمل کرده‌اند. ترس همیشه محرک بنیادین مذهبی بوده است. ترس خدایان مذهب تکاملی را می‌سازد و آیین مذهبی ایمانداران بدوی را بر می‌انگیزد. با پیشرفت تمدن، ترس به تکریم، تحسین، احترام، و

bona fide human personalities. This ministry to a worship-craving and wisdom-desiring mind creates the capacity to self-realize the postulate of human survival, both in theologic concept and as an actual and factual personality experience.

^{920.5 (1003.5)} The co-ordinate functioning of these three divine ministrations is quite sufficient to initiate and prosecute the growth of evolutionary religion. These influences are later augmented by Thought Adjusters, seraphim, and the Spirit of Truth, all of which accelerate the rate of religious development. These agencies have long functioned on Urantia, and they will continue here as long as this planet remains an inhabited sphere. Much of the potential of these divine agencies has never yet had opportunity for expression; much will be revealed in the ages to come as mortal religion ascends, level by level, toward the supernal heights of morontia value and spirit truth.

1. THE EVOLUTIONARY NATURE OF RELIGION

^{921.1 (1003.6)} The evolution of religion has been traced from early fear and ghosts down through many successive stages of development, including those efforts first to coerce and then to cajole the spirits. Tribal fetishes grew into totems and tribal gods; magic formulas became modern prayers. Circumcision, at first a sacrifice, became a hygienic procedure.

^{921.2 (1003.7)} Religion progressed from nature worship up through ghost worship to fetishism throughout the savage childhood of the races. With the dawn of civilization the human race espoused the more mystic and symbolic beliefs, while now, with approaching maturity, mankind is ripening for the appreciation of real religion, even a beginning of the revelation of truth itself.

^{921.3 (1004.1)} Religion arises as a biologic reaction of mind to spiritual beliefs and the environment; it is the last thing to perish or change in a race. Religion is society's adjustment, in any age, to that which is mysterious. As a social institution it embraces rites, symbols, cults, scriptures, altars, shrines, and temples. Holy water, relics, fetishes, charms, vestments, bells, drums, and priesthoods are common to all religions. And it is impossible entirely to divorce purely evolved religion from either magic or sorcery.

^{921.4 (1004.2)} Mystery and power have always stimulated religious feelings and fears, while emotion has ever functioned as a powerful conditioning factor in their development. Fear has always been the basic religious stimulus. Fear fashions the gods of evolutionary religion and motivates the religious ritual of the primitive

همدلی تغییر شکل می‌دهد و سپس با پشیمانی و توبه بیشتر تعدیل می‌یابد.

یک مردم آسیا آموزش می‌دادند که "خداوند یک ترس بزرگ است." این حاصل مذهب تکاملی محض است. عیسی، تبلور بالاترین نوع زندگی مذهبی، اعلام نمود که "خداوند محبت است."

believers. As civilization advances, fear becomes modified by reverence, admiration, respect, and sympathy and is then further conditioned by remorse and repentance.

^{921.5 (1004.3)} One Asiatic people taught that "God is a great fear"; that is the outgrowth of purely evolutionary religion. Jesus, the revelation of the highest type of religious living, proclaimed that "God is love."

2- مذهب و آداب و رسوم

مذهب سختگیرترین و انعطاف ناپذیرترین نهاد بشری است، اما نسبت به جامعه در حال تغییر به کندی انطباق می‌یابد. مذهب تکاملی سرانجام منعکس کننده آداب و رسوم در حال تغییر می‌شود، و آن به نوبه خود ممکن است از مذهب آشکار شده الهی تأثیر پذیرفته باشد. مذهب (پرستش) به کندی، با اطمینان، اما با اکراه، در نتیجه خرد — دانشی که توسط استدلال تجربی هدایت می‌شود و از طریق آشکارسازی الهی روشنائی می‌یابد — به دنبال می‌آید.

مذهب به آداب و رسوم می‌چسبد؛ آن چیزی که بود، باستانی و به اصطلاح مقدس است. به این دلیل و نه دلیل دیگر، افزار سنگی منتهای طی عصر مفرغ و آهن باقی ماندند. این یک گفته از نگارشات تاریخی است: "و اگر می‌خواهی برای من یک محراب سنگی بسازی، نباید آن را از سنگ بریده بسازی، زیرا اگر در ساختن آن از ابزارت استفاده کنی، آن را آلوده کرده‌ای." حتی امروزه، هندوها آتش محراب خود را از طریق استفاده از یک مت‌ه بدوی آتش روشن می‌کنند. در مسیر حرکت مذهب تکاملی نوظهوری همیشه توهین به مقدسات تلقی شده است. خوراک مذهبی می‌بایست نه خوراک جدید و ساخته شده بلکه شامل بدوی‌ترین خوراکیها باشد: "گوشت بریان شده روی آتش و نان فطیر که با گیاهان ادویه‌ای تلخ سرو شود." انواع کاربرد اجتماعی و حتی روشهای قانونی تماماً به اشکال قدیمی وفادار می‌مانند.

هنگامی که انسان امروزی به خاطر ارائه چیزهای زیاد در متون مقدس مذاهب گوناگون که ممکن است زشت تلقی شوند شگفت زده می‌شود، باید درنگ کند و این را در نظر گیرد که نسلهای متعددی از حذف آنچه که نیاکشان مقدس و درخور تکریم می‌پنداشتند بیم داشته‌اند. مقدار زیادی از آنچه که یک نسل ممکن است زشت پندارد، نسلهای پیشین به عنوان بخشی از آداب و رسوم پذیرفته شده خود، و حتی به عنوان آیینهای مورد تأیید مذهبی تلقی کرده‌اند. میزان قابل ملاحظه‌ای از جر و بحثهای مذهبی با تلاشهای بی‌پایان آشتی دادن اعمال کهن ولی ناپسند با استدلالات پیشرفته اخیر همراه بوده است، تا تئوریهای احتمالی در توجیه تداوم عقیدتی سنتهای باستانی و کهنه پیدا شوند.

اما تلاش در شتاب دادن به رشد بسیار ناگهانی مذهبی فقط نابخردی است. یک نژاد یا ملت فقط آن چیزی از هر مذهب پیشرفته را می‌تواند جذب کند که با وضعیت تکاملی کنونی آن نسبتاً سازگار و همسان باشد، و علاوه بر آن برای تطبیق مستعد باشد. شرایط

2. RELIGION AND THE MORES

^{922.1 (1004.4)} Religion is the most rigid and unyielding of all human institutions, but it does tardily adjust to changing society. Eventually, evolutionary religion does reflect the changing mores, which, in turn, may have been affected by revealed religion. Slowly, surely, but grudgingly, does religion (worship) follow in the wake of wisdom — knowledge directed by experiential reason and illuminated by divine revelation.

^{922.2 (1004.5)} Religion clings to the mores; that which was is ancient and supposedly sacred. For this reason and no other, stone implements persisted long into the age of bronze and iron. This statement is of record: "And if you will make me an altar of stone, you shall not build it of hewn stone, for, if you use your tools in making it, you have polluted it." Even today, the Hindus kindle their altar fires by using a primitive fire drill. In the course of evolutionary religion, novelty has always been regarded as sacrilege. The sacrament must consist, not of new and manufactured food, but of the most primitive of viands: "The flesh roasted with fire and unleavened bread served with bitter herbs." All types of social usage and even legal procedures cling to the old forms.

^{922.3 (1004.6)} When modern man wonders at the presentation of so much in the scriptures of different religions that may be regarded as obscene, he should pause to consider that passing generations have feared to eliminate what their ancestors deemed to be holy and sacred. A great deal that one generation might look upon as obscene, preceding generations have considered a part of their accepted mores, even as approved religious rituals. A considerable amount of religious controversy has been occasioned by the never-ending attempts to reconcile olden but reprehensible practices with newly advanced reason, to find plausible theories in justification of creedal perpetuation of ancient and outworn customs.

^{922.4 (1004.7)} But it is only foolish to attempt the too sudden acceleration of religious growth. A race or nation can only assimilate from any advanced religion that which is reasonably consistent and compatible with its current evolutionary status, plus

اجتماعی، آب و هوایی، سیاسی، و اقتصادی تماماً در تعیین مسیر و پیشرفت تکامل مذهبی تأثیرگذار هستند. اخلاقیات اجتماعی توسط مذهب، یعنی توسط مذهب تکاملی، تعیین نمی‌شوند؛ بلکه اشکال مذهب توسط اخلاقیات نژادی دیکته می‌شوند.

نژادهای انسانها فقط به طور سطحی یک مذهب عجیب و جدید را می‌پذیرند. آنها در واقع آن را مطابق آداب و رسوم و شیوه‌های قدیمی باور خود تعدیل می‌کنند. این امر به خوبی به وسیله نمونه قبیله مشخصی از زلاند نو روشن می‌شود. کاهنان این قبیله بعد از پذیرش ظاهری مسیحیت ادعا نمودند که آشکارسازیهایی مستقیمی از جبرئیل دریافت نموده‌اند. بدین صورت که به واسطه آن عیناً همین قبیله مردم برگزیده خدا شده‌اند و این که بنا بر این رهنمود اجازه یافته‌اند به طور آزادانه به روابط بی‌بند و بار و زیاده از حد جنسی و سایر رسوم بیشمار پیشین و ناپسند خود دست زنند. و بلافاصله تمامی اشخاص به تازگی مسیحی شده به این برداشت جنید و کمتر سختگیرانه مسیحیت رو آوردند.

مذهب در زمانهای گوناگون انواع و اقسام رفتارهای مغایر و ناسازگار را مجاز شمرده است، و زمانی عملاً تمامی آنچه را که اکنون غیراخلاقی یا گناهکارانه محسوب می‌شود مورد تأیید قرار داده است. ضمیر باطن، اگر از تجربه درس نگرفته باشد و از استدلال کمک نگرفته باشد، هرگز یک راهنمای امن و خطانپذیر برای رفتار بشری نبوده و نمی‌تواند باشد. ضمیر باطن یک صدای الهی نیست که با روان انسان صحبت کند. آن صرفاً جمع کل محتوای اخلاقی و وجدانی آداب و رسوم هر مرحله جاری وجود می‌باشد. آن فقط نمایانگر ایده‌آلهای پندار شده و اکنش‌مند بشری در هر مجموعه شرایط است.

3- طبیعت مذهب تکاملی

مطالعه مذهب بشری بررسی لایه‌های اجتماعی حاوی فسیل اعصار گذشته است. آداب و رسوم خدایان شبیه انسان انعکاس صادقانه اخلاقیات انسانهایی است که در ابتدا چنین الوهیهایی را در فکر پروراندند. مذاهب باستانی و افسانه اساطیر به طور معتبر اعتقادات و سنن مردمانی را به تصویر در می‌آورند که از آن هنگام منتهاست که در گمنامی محو گشته‌اند. این رسوم فرقه‌ای که در امتداد رسوم جدیدتر اقتصادی و تکاملهای اجتماعی ادامه می‌یابند، و البته به اندازه زیاد متناقض به نظر می‌رسند. بقایای فرقه تصویری حقیقی از مذاهب نژادی گذشته عرضه می‌دارند. همیشه به خاطر داشته باشید که فرقه‌ها نه برای کشف حقیقت، بلکه برای ترویج عقایدشان شکل می‌یابند.

مذهب همیشه عمدتاً امری حول شعائر، آیینها، رسوم، مراسم، و تعصبات بوده است. آن معمولاً با آن خطای مداوماً فته‌انگیز، توهم مردم برگزیده، ملوث شده است. عقاید اساسی مذهبی پیرامون ورد، الهام، وحی، استمالت، توبه، کفار، وسطت، قربانی، دعا، اعتراف، پرستش، بقای بعد از مرگ، نان عشای ربانی، آیین، فدیه، نجات، باز خرید، پیمان، ناپاکی، تطهیر، پیشگویی،

its genius for adaptation. Social, climatic, political, and economic conditions are all influential in determining the course and progress of religious evolution. Social morality is not determined by religion, that is, by evolutionary religion; rather are the forms of religion dictated by the racial morality.

^{9225 (1005.1)} Races of men only superficially accept a strange and new religion; they actually adjust it to their mores and old ways of believing. This is well illustrated by the example of a certain New Zealand tribe whose priests, after nominally accepting Christianity, professed to have received direct revelations from Gabriel to the effect that this selfsame tribe had become the chosen people of God and directing that they be permitted freely to indulge in loose sex relations and numerous other of their olden and reprehensible customs. And immediately all of the new-made Christians went over to this new and less exacting version of Christianity.

^{9226 (1005.2)} Religion has at one time or another sanctioned all sorts of contrary and inconsistent behavior, has at some time approved of practically all that is now regarded as immoral or sinful. Conscience, untaught by experience and unaided by reason, never has been, and never can be, a safe and unerring guide to human conduct. Conscience is not a divine voice speaking to the human soul. It is merely the sum total of the moral and ethical content of the mores of any current stage of existence; it simply represents the humanly conceived ideal of reaction in any given set of circumstances.

3. THE NATURE OF EVOLUTIONARY RELIGION

^{9231 (1005.3)} The study of human religion is the examination of the fossil-bearing social strata of past ages. The mores of the anthropomorphic gods are a truthful reflection of the morals of the men who first conceived such deities. Ancient religions and mythology faithfully portray the beliefs and traditions of peoples long since lost in obscurity. These olden cult practices persist alongside newer economic customs and social evolutions and, of course, appear grossly inconsistent. The remnants of the cult present a true picture of the racial religions of the past. Always remember, the cults are formed, not to discover truth, but rather to promulgate their creeds.

^{9232 (1005.4)} Religion has always been largely a matter of rites, rituals, observances, ceremonies, and dogmas. It has usually become tainted with that persistently mischief-making error, the chosen-people delusion. The cardinal religious ideas of incantation, inspiration, revelation, propitiation, repentance, atonement, intercession, sacrifice,

گناه اولیه — همگی به ایام اولیه ترس از شیخ باز می‌گردند.

مذهب بدوی هیچ چیز بیشتر یا کمتر از تقلا برای وجود مادی نیست که برای در بر گرفتن وجود فراتر از گور امتداد یافته است. رسوم چنین اعتقادی نمایانگر تداوم تقلا حفظ خود به داخل قلمرو یک دنیای تخیلی شبحی - روحی است. اما هنگامی که وسوسه می‌شوید از مذهب تکاملی انتقاد کنید، مراقب باشید. به خاطر داشته باشید، این آن چیزی است که به وقوع پیوست؛ این یک واقعیت تاریخی است. و علاوه بر آن به یاد آورید که نیروی هر عقیده‌ای نه در حتمیت یا حقیقت آن، بلکه در روشنی جاذبه بشری آن نهفته است.

مذهب تکاملی هیچ تدارکی برای تغییر یا بازنگری نمی‌بیند. برعکس دانش، آن برای تصحیح تدریجی خود تدارک نمی‌بیند. مذهب تکامل یافته دستور احترام می‌دهد زیرا پیروان آن باور دارند که آن حقیقت است. "اعتقاد هنگامی که به مقدس‌ان تحویل داده می‌شود"، در تئوری باید هم‌نهایی و هم‌خطانپذیر باشد. فرقه در برابر توسعه مقاومت می‌کند زیرا پیشرفت واقعی قطعاً خود فرقه را تغییر داده یا نابود خواهد ساخت؛ لذا همیشه باید تجدید نظر به آن تحمیل شود.

فقط دو تأثیر می‌تواند تعصبات مذهب طبیعی را تغییر داده و ارتقا بخشد: فشار آداب و رسوم به‌کندی در حال پیشرفت و روشنگری متناوب آشکارسازی دوره‌ای. و این عجیب نیست که پیشرفت کند بود. در روزگاران باستان پیشرو یا مبتکر بودن به معنی کشته شدن ساحر بود. فرقه در دوره‌های نسلها و سیکلهای طولانی مدت به‌کندی پیش می‌رود. اما قطعاً پیش می‌رود. اعتقاد تکاملی به اشباح بنیاد فلسفه مذهب آشکار شده را پی افکند، و این سرانجام منشأ خرافاتی آن را نابود خواهد ساخت.

مذهب به طرق بسیار ممانعت توسعه اجتماعی شده است، اما بدون مذهب هیچ اخلاقیات یا نیک‌کرداری پایدار و هیچ تمدن باارزشی وجود نمی‌داشت. مذهب مادر فرهنگهای غیرمذهبی زیادی بود: منشأ مجسمه‌سازی در بت‌سازی، معماری در معبدسازی، شعر در ورد خوانی، موسیقی در سرود خوانی پرستشی، نمایش در ایفای نقش برای هدایت روحی، و رقصیدن در جشنواره‌های موسمی پرستشی بود.

اما ضمن جلب توجه به این واقعیت که مذهب برای توسعه و حفظ تمدن ضروری بود، باید نگاشته شود که مذهب طبیعی همچنین برای فلج کردن و دچار نارسایی کردن همان تمدنی که سوا از این آن را شکوفا و حفظ نمود کار زیادی انجام داده است. مذهب فعالیت‌های صنعتی و توسعه اقتصادی را مختل کرده است؛ آن کار را به‌هرز داده و سرمایه را هدر داده است؛ آن همیشه برای خانواده سودمند نبوده است؛ آن به قدر کافی موجب شکوفایی صلح و خیرخواهی نشده است؛ آن گاهی اوقات از آموزش و پرورش غفلت ورزیده و علم را به عقب انداخته است؛ آن بی‌جهت زندگی را برای غنی ساختن ظاهری مرگ تحلیل برده است. مذهب تکاملی، مذهب

prayer, confession, worship, survival after death, sacrament, ritual, ransom, salvation, redemption, covenant, uncleanness, purification, prophecy, original sin — they all go back to the early times of primordial ghost fear.

92:33 (1005:9) Primitive religion is nothing more nor less than the struggle for material existence extended to embrace existence beyond the grave. The observances of such a creed represented the extension of the self-maintenance struggle into the domain of an imagined ghost-spirit world. But when tempted to criticize evolutionary religion, be careful. Remember, that is *what happened*; it is a historical fact. And further recall that the power of any idea lies, not in its certainty or truth, but rather in the vividness of its human appeal.

92:34 (1006:1) Evolutionary religion makes no provision for change or revision; unlike science, it does not provide for its own progressive correction. Evolved religion commands respect because its followers believe it is *The Truth*; "the faith once delivered to the saints" must, in theory, be both final and infallible. The cult resists development because real progress is certain to modify or destroy the cult itself; therefore must revision always be forced upon it.

92:35 (1006:2) Only two influences can modify and uplift the dogmas of natural religion: the pressure of the slowly advancing mores and the periodic illumination of epochal revelation. And it is not strange that progress was slow, in ancient days, to be progressive or inventive meant to be killed as a sorcerer. The cult advances slowly in generation epochs and age-long cycles. But it does move forward. Evolutionary belief in ghosts laid the foundation for a philosophy of revealed religion which will eventually destroy the superstition of its origin.

92:36 (1006:3) Religion has handicapped social development in many ways, but without religion there would have been no enduring morality nor ethics, no worth-while civilization. Religion enmothered much nonreligious culture: Sculpture originated in idol making, architecture in temple building, poetry in incantations, music in worship chants, drama in the acting for spirit guidance, and dancing in the seasonal worship festivals.

92:37 (1006:4) But while calling attention to the fact that religion was essential to the development and preservation of civilization, it should be recorded that natural religion has also done much to cripple and handicap the very civilization which it otherwise fostered and maintained. Religion has hampered industrial activities and economic development; it has been wasteful of labor and has squandered capital; it has not always been helpful to the family; it has not adequately fostered peace and good will; it has sometimes neglected education and retarded science; it has unduly impoverished life for the

بشری، به راستی برای تمامی اینها و بسیاری خطاهای بیشتر، لغزشها، و اشتباهات بزرگ مقصر بوده است؛ با این حال اخلاقیات فرهنگی، نیک کرداری متمن، و به هم پیوستگی اجتماعی را حفظ نمود، و این را میسر ساخت که مذهب آشکار شده الهی دوران بعد جبران بسیاری از این کاستیهای تکاملی را بنماید.

مذهب تکاملی گرانترین اما به طور غیر قابل مقایسه مؤثرترین نهاد انسان بوده است. مذهب بشری فقط با در نظر گرفتن تمدن تکاملی می‌تواند قابل توجیه باشد. اگر انسان محصول فراز یابنده تکامل حیوان نبود، در آن صورت چنین مسیر توسعه مذهبی بدون توجیه می‌ماند.

مذهب انباشت سرمایه را تسهیل نمود؛ برخی کارها را رواج داد؛ فراغت کاهنان صرف ترویج هنر و دانش شد. بشر در پایان در نتیجه تمامی این اشتباهات اولیه در تکنیک اخلاقی چیز زیادی به دست آورد. شمن‌ها، صادق و ناصدق، بی‌اندازه گران بودند، اما ارزش تمامی بهای آن را داشتند. حرفه‌های آموخته شده و خود علم از کهناتهای انگل‌وار به وجود آمدند. مذهب تمدن را ترویج نمود و موجب انسجام اجتماعی گردید؛ آن نیروی اخلاقی پلیسی تمامی دوران بوده است. مذهب آن انضباط بشری و کنترل خودی را که خرد را ممکن ساخت فراهم نمود. مذهب تازیانة مؤثر تکامل است که بشریت سست و رنجبر را از وضعیت طبیعی سکون عقلانی آن به جلو و به بالا- به سطوح بالاتر استدلال و خرد با بی‌رحمی می‌راند.

و این میراث مقدس صعود حیوانی، مذهب تکاملی، باید همواره از طریق سانسور مداوم مذهب آشکار شده الهی و از طریق تنور آتشین دانش راستین به تهذیب و منزه شدن ادامه دهد.

4- هدیه آشکار سازی الهی

آشکار سازی الهی، تکاملی، اما همیشه تدریجی است. طی اعصار تاریخ یک کره، آشکار سازیهای مذهب پیوسته گسترش یابنده و به طور پی در پی روشن‌گرانه‌ترند. مأموریت آشکار سازی الهی این است که مذاهب متوالی تکامل را دست‌بندی و مهار نماید. اما اگر بناست آشکار سازی الهی مذاهب تکامل را بالا برده و ارتقا دهد، پس باید این دیدارهای الهی نمایانگر آموزش‌هایی باشند که از اندیشه و واکنشهای عصری که در آن ارائه می‌شوند زیاد دور نباشند. بدین ترتیب آشکار سازی الهی همیشه باید با تکامل همگام بوده و می‌باشد. مذهب مبتنی بر آشکار سازی الهی باید همیشه به واسطه ظرفیت پذیرش انسان محدود باشد.

اما مذاهب مبتنی بر آشکار سازی الهی صرف نظر از ارتباط آشکار با اشتقاق همیشه از طریق اعتقاد به الوهیتی دارای ارزش نهایی و برداشتی از بقای هویت شخصیت بعد از مرگ تعیین ویژگی می‌شوند.

pretended enrichment of death. Evolutionary religion, human religion, has indeed been guilty of all these and many more mistakes, errors, and blunders; nevertheless, it did maintain cultural ethics, civilized morality, and social coherence, and made it possible for later revealed religion to compensate for these many evolutionary shortcomings.

92:38 (1006:5) Evolutionary religion has been man's most expensive but incomparably effective institution. Human religion can be justified only in the light of evolutionary civilization. If man were not the ascendant product of animal evolution, then would such a course of religious development stand without justification.

92:39 (1006:6) Religion facilitated the accumulation of capital; it fostered work of certain kinds; the leisure of the priests promoted art and knowledge; the race, in the end, gained much as a result of all these early errors in ethical technique. The shamans, honest and dishonest, were terribly expensive, but they were worth all they cost. The learned professions and science itself emerged from the parasitical priesthoods. Religion fostered civilization and provided societal continuity; it has been the moral police force of all time. Religion provided that human discipline and self-control which made wisdom possible. Religion is the efficient scourge of evolution which ruthlessly drives indolent and suffering humanity from its natural state of intellectual inertia forward and upward to the higher levels of reason and wisdom.

92:40 (1006:7) And this sacred heritage of animal ascent, evolutionary religion, must ever continue to be refined and ennobled by the continuous censorship of revealed religion and by the fiery furnace of genuine science.

4. THE GIFT OF REVELATION

92:41 (1007:1) Revelation is evolutionary but always progressive. Down through the ages of a world's history, the revelations of religion are ever-expanding and successively more enlightening. It is the mission of revelation to sort and censor the successive religions of evolution. But if revelation is to exalt and upstep the religions of evolution, then must such divine visitations portray teachings which are not too far removed from the thought and reactions of the age in which they are presented. Thus must and does revelation always keep in touch with evolution. Always must the religion of revelation be limited by man's capacity of receptivity.

92:42 (1007:2) But regardless of apparent connection or derivation, the religions of revelation are always characterized by a belief in some Deity of final value and in some concept of the survival of personality

مذهب تکاملی احساساتی است، نه منطقی. آن واکنش انسان نسبت به اعتقاد به یک دنیای فرضی شبحی - روحی است، واکنش اعتقادی بشری که با درک و ترس از ناشناخته‌ها برانگیخته می‌شود. مذهب آشکار شده الهی از طریق دنیای واقعی روحی مطرح می‌شود؛ آن پاسخ کیهان فوق عقلانی به اشتیاق انسان به اعتقاد و ایستگی به الوهینهای جهانی است. مذهب تکاملی نمایانگر جستجوی پر پیچ و خم بشریت برای حقیقت است. مذهب مبتنی بر آشکارسازی همان حقیقت است.

آشکارسازیهی الهی مذهبی بسیاری به وقوع پیوسته‌اند، اما فقط پنج تا از اهمیت تاریخی برخوردار بودند. اینها عبارت بودند از:

1- تعالیم دلمیشیا. برداشت حقیقی از اولین منبع و مرکز در ابتدا توسط یکصد عضو مادی پرسنل پرنس کلیگشیا در یورنشیا ترویج شد. این آشکارسازی گسترش یابنده الوهیت برای بیش از سیصد هزار سال پیش رفت تا این که با جدایی طلبی سیاره‌ای و مختل شدن نظام آموزشی به طور ناگهانی خاتمه یافت. به جز در مورد کار ون، تأثیر آشکارسازی دلمیشیایی عملاً در تمامی دنیا از دست رفت. حتی نویدیها تا زمان ورود آدم این حقیقت را فراموش کرده بودند. در میان تمامی کسانی که آموزشهای یکصد نفر را دریافت کردند، انسانهای سرخ برای طولانی‌ترین مدت آنها را حفظ نمودند، اما ایده روح بزرگ در مذهب سرخپوستان آمریکایی چیزی جز یک برداشت مبهم نبود، تا این که تماس با مسیحیت به قدر زیاد آن را روشن ساخته و قوت بخشید.

2- تعالیم باغ عدن. آدم و حوا بار دیگر مفهوم پدر همه را برای مردمان تکاملی توصیف نمودند. اختلال در باغ عدن اول مسیر آشکارسازی آدم را پیش از آن که به طور کامل آغاز شود متوقف نمود. اما آموزشهای متوقف شده آدم توسط کاهنان شیثی ادامه یافتند، و برخی از این حقایق هرگز به طور کامل در دنیا از دست نرفته‌اند. روند کامل تکامل مذهبی خاور نزدیک از طریق آموزشهای شیثی‌ها اصلاح گردید. اما نوع بشر تا 2500 سال پیش از میلاد مسیح آشکارسازیهایی را که در روزگاران عدن ارائه شدند عمده‌تاً فراموش کرده بود.

3- ملک صادق سالیب. این پسر اضطراری نبادان سومین آشکارسازی حقیقت را در یورنشیا افتتاح نمود. احکام اصلی آموزشهای او اطمینان و ایمان بودند. او اطمینان به بخشش مطلق خداوند را آموزش داد و اعلام نمود که ایمان کارکردی است که انسانها لطف خداوند را به واسطه آن به دست می‌آورند. آموزشهای او به تدریج با عقاید و رسوم مذاهب گوناگون تکاملی درآمیختند و سرانجام به شکل آن سیستمهای خدانشناسانه که در آغاز اولین هزاره بعد از مسیح در یورنشیا موجود بودند توسعه یافتند.

4- عیسی ناصری. میکائیل مسیح برای چهارمین بار مفهوم خداوند به عنوان پدر جهانی را به یورنشیا ارائه نمود، و آموزشهای او به طور کلی از آن هنگام باقی مانده‌اند. جوهر آموزش او محبت و خدمت بود،

identity after death.

924.3 (1007.3) Evolutionary religion is sentimental, not logical. It is man's reaction to belief in a hypothetical ghost-spirit world — the human belief-reflex, excited by the realization and fear of the unknown. Revelatory religion is propounded by the real spiritual world; it is the response of the superintellectual cosmos to the mortal hunger to believe in, and depend upon, the universal Deities. Evolutionary religion pictures the circuitous gropings of humanity in quest of truth; revelatory religion is that very truth.

924.4 (1007.4) There have been many events of religious revelation but only five of epochal significance. These were as follows:

924.5 (1007.5) 1. *The Dalamatian teachings.* The true concept of the First Source and Center was first promulgated on Urantia by the one hundred corporeal members of Prince Caligastia's staff. This expanding revelation of Deity went on for more than three hundred thousand years until it was suddenly terminated by the planetary secession and the disruption of the teaching regime. Except for the work of Van, the influence of the Dalamatian revelation was practically lost to the whole world. Even the Nodites had forgotten this truth by the time of Adam's arrival. Of all who received the teachings of the one hundred, the red men held them longest, but the idea of the Great Spirit was but a hazy concept in Amerindian religion when contact with Christianity greatly clarified and strengthened it.

924.6 (1007.6) 2. *The Edenic teachings.* Adam and Eve again portrayed the concept of the Father of all to the evolutionary peoples. The disruption of the first Eden halted the course of the Adamic revelation before it had ever fully started. But the aborted teachings of Adam were carried on by the Sethite priests, and some of these truths have never been entirely lost to the world. The entire trend of Levantine religious evolution was modified by the teachings of the Sethites. But by 2500 B.C. mankind had largely lost sight of the revelation sponsored in the days of Eden.

924.7 (1007.7) 3. *Melchizedek of Salem.* This emergency Son of Nebadon inaugurated the third revelation of truth on Urantia. The cardinal precepts of his teachings were *trust* and *faith*. He taught trust in the omnipotent beneficence of God and proclaimed that faith was the act by which men earned God's favor. His teachings gradually commingled with the beliefs and practices of various evolutionary religions and finally developed into those theologic systems present on Urantia at the opening of the first millennium after Christ.

924.8 (1008.1) 4. *Jesus of Nazareth.* Christ Michael presented for the fourth time to Urantia the concept of God as the Universal Father, and this teaching has generally persisted ever since. The essence of

پرستش عاشقانه‌ای که یک فرزند مخلوق در شناسایی و پاسخ به خدمت مهرآمیز پدرش، خداوند، به طور داوطلبانه اهدا می‌کند، خدمت داوطلبانه‌ای که چنین فرزندان مخلوقی به برادران خود، با این درک سرورآمیز که آنها نیز با این خدمت به خداوند پدر خدمت می‌کنند، ارزانی می‌دارند.

5- مقالات یورنشیا. مقالاتی که این یکی از آنهاست، در برگیرنده تازمترین ارائه حقیقت به انسانهای یورنشیا است. این مقالات از تمامی آشکارسازیهایی پیشین متفاوتند، زیرا آنها کار یک شخصیت واحد جهان نیستند، بلکه یک ارائه مرکب توسط موجودات بسیار می‌باشند. اما هیچ آشکارسازی که کمتر از دستیابی به پدر جهانی باشد هیچگاه نمی‌تواند کامل باشد. تمامی خدمات آسمانی دیگر چیزی بیش از جزئی و گذرا نیستند، و عملاً با شرایط محلی در زمان و مکان انطباق یافته‌اند. در حالی که چنین اعتراضاتی ممکن است احتمالاً از توان و مرجعیت بلافصل تمامی آشکارسازیهایی بکاهند، زمان آن در یورنشیا فرا رسیده است که بنا به مصلحت چنین اظهارات صریحی ابراز شوند، حتی با پذیرش ریسک تضعیف نمودن تأثیر آینده و مرجعیت این جدیدترین آشکارسازی حقیقت به نژادهای انسانی یورنشیا.

5- رهبران بزرگ مذهبی

در مذهب تکاملی، تصور می‌شود که خدایان شبیه انسان هستند؛ در مذهب آشکار شده الهی، به انسانها آموزش داده می‌شود که آنها فرزندان خداوند هستند — حتی به شکل متناهی ربانیت ساخته شده‌اند. در اعتقادات ترکیبی که از در هم آمیختن آموزشهای آشکارسازی الهی و محصولات تکامل به وجود آمده‌اند، مفهوم خداوند ترکیبی است از:

1- عقاید از پیش موجود فرقه‌های تکاملی.

2- آرمانهای والای مذهب آشکار شده الهی.

3- دیدگاههای شخصی رهبران بزرگ مذهبی، پیامبران و آموزگاران نوع بشر.

بیشتر ادوار بزرگ مذهبی توسط زندگی و آموزشهای شخصیتهای برجسته آغاز شده‌اند. رهبران اکثریت جنبشهای ارزشمند اخلاقی تاریخ را آغاز کرده‌اند. و انسانها همیشه متمایل به تکریم و احترام رهبر بوده‌اند، حتی به بهای چشمپوشی از آموزشهای او. آنها شخصیت او را ستایش می‌کنند، حتی با از نظر دور نگاه داشتن حقایقی که وی اعلام نمود. و این بدون دلیل نیست؛ در قلب انسان تکاملی یک اشتیاق ذاتی برای دریافت کمک از بالا — و ماورای آن وجود دارد. این اشتیاق برای پیش‌بینی ظهور پرنس سیاره‌ای و فرزندان ماتریال دوران بعد در کره زمین طراحی شده است. در یورنشیا انسان از این رهبران و فرمانروایان فوق بشری محروم بوده است، و از این رو او دائماً به دنبال این است که این فقدان را از طریق نسبت دادن افسانه‌های اسطوره‌ای به رهبران بشری خود در رابطه با مبدأ فوق طبیعی و دوران زندگی معجزه‌آسای آنها جبران کند.

his teaching was love and service, the loving worship which a creature son voluntarily gives in recognition of, and response to, the loving ministry of God his Father; the freewill service which such creature sons bestow upon their brethren in the joyous realization that in this service they are likewise serving God the Father.

92:49 (1008:2) 5. *The Urantia Papers*. The papers, of which this is one, constitute the most recent presentation of truth to the mortals of Urantia. These papers differ from all previous revelations, for they are not the work of a single universe personality but a composite presentation by many beings. But no revelation short of the attainment of the Universal Father can ever be complete. All other celestial ministrations are no more than partial, transient, and practically adapted to local conditions in time and space. While such admissions as this may possibly detract from the immediate force and authority of all revelations, the time has arrived on Urantia when it is advisable to make such frank statements, even at the risk of weakening the future influence and authority of this, the most recent of the revelations of truth to the mortal races of Urantia.

5. THE GREAT RELIGIOUS LEADERS

92:51 (1008:3) In evolutionary religion, the gods are conceived to exist in the likeness of man's image; in revelatory religion, men are taught that they are God's sons — even fashioned in the finite image of divinity; in the synthesized beliefs compounded from the teachings of revelation and the products of evolution, the God concept is a blend of:

92:52 (1008:4) 1. The pre-existent ideas of the evolutionary cults.

92:53 (1008:5) 2. The sublime ideals of revealed religion.

92:54 (1008:6) 3. The personal viewpoints of the great religious leaders, the prophets and teachers of mankind.

92:55 (1008:7) Most great religious epochs have been inaugurated by the life and teachings of some outstanding personality; leadership has originated a majority of the worth-while moral movements of history. And men have always tended to venerate the leader, even at the expense of his teachings; to revere his personality, even though losing sight of the truths which he proclaimed. And this is not without reason; there is an instinctive longing in the heart of evolutionary man for help from above and beyond. This craving is designed to anticipate the appearance on earth of the Planetary Prince and the later Material Sons. On Urantia man has been deprived of these superhuman leaders and rulers, and therefore does he constantly seek to make good this loss by enshrining his human leaders

with legends pertaining to supernatural origins and miraculous careers.

9256 (10089) Many races have conceived of their leaders as being born of virgins; their careers are liberally sprinkled with miraculous episodes, and their return is always expected by their respective groups. In central Asia the tribesmen still look for the return of Genghis Khan; in Tibet, China, and India it is Buddha; in Islam it is Mohammed; among the Amerinds it was Hesunanin Onamonalonton; with the Hebrews it was, in general, Adam's return as a material ruler. In Babylon the god Marduk was a perpetuation of the Adam legend, the son-of-God idea, the connecting link between man and God. Following the appearance of Adam on earth, so-called sons of God were common among the world races.

9257 (10091) But regardless of the superstitious awe in which they were often held, it remains a fact that these teachers were the temporal personality fulcrums on which the levers of revealed truth depended for the advancement of the morality, philosophy, and religion of mankind.

9258 (10092) There have been hundreds upon hundreds of religious leaders in the million-year human history of Urantia from Onagar to Guru Nanak. During this time there have been many ebbs and flows of the tide of religious truth and spiritual faith, and each renaissance of Urantian religion has, in the past, been identified with the life and teachings of some religious leader. In considering the teachers of recent times, it may prove helpful to group them into the seven major religious epochs of post-Adamic Urantia:

9259 (10093) 1. *The Sethite period.* The Sethite priests, as regenerated under the leadership of Amosad, became the great post-Adamic teachers. They functioned throughout the lands of the Andites, and their influence persisted longest among the Greeks, Sumerians, and Hindus. Among the latter they have continued to the present time as the Brahmins of the Hindu faith. The Sethites and their followers never entirely lost the Trinity concept revealed by Adam.

92510 (10094) 2. *Era of the Melchizedek missionaries.* Urantia religion was in no small measure regenerated by the efforts of those teachers who were commissioned by Machiventa Melchizedek when he lived and taught at Salem almost two thousand years before Christ. These missionaries proclaimed faith as the price of favor with God, and their teachings, though unproductive of any immediately appearing religions, nevertheless formed the foundations on which later teachers of truth were to build the religions of Urantia.

92511 (10095) 3. *The post-Melchizedek era.* Though Amenemope and Ikhnaton both taught in this period, the outstanding religious genius of the post-

بسیاری از نژادها رهبرانشان را زائیده شده از دختران باکره تصور کرده‌اند. دوران زندگی آنها با بسیاری از رویدادهای معجزه‌آسا آمیخته است، و گروه‌های مربوط به آنان همیشه در انتظار بازگشت آنها هستند. در آسیای مرکزی قبیله نشینان هنوز در انتظار بازگشت چنگیز خان هستند؛ در تبت، چین، و هند وی بودا می‌باشد؛ در اسلام او محمد است؛ در میان سرخپوستان او جسوناتین آنامونالانتون بود. در رابطه با عبرانیان، او به طور کلی بازگشت آدم به عنوان یک فرمانروای مادی بود. در بابل مردوک خدا یک تداوم اسطوره آدم بود، ایده پسر خداوند، حلقه اتصال دهنده بین انسان و خداوند. به دنبال ظهور آدم در کره زمین، به اصطلاح پسران خداوند در میان نژادهای دنیا رایج بودند.

اما صرف نظر از ترس آمیخته با احترامی خرافی که اغلب نسبت به آنان وجود داشت، این یک واقعیت باقی می‌ماند که این آموزگاران شاهین‌های موقت شخصیتی ترازو‌هایی بودند که اهرم‌های حقیقت آشکار شده برای پیشرفت اخلاقیات، فلسفه، و مذهب نوع بشر به آنان وابسته بودند.

صدها و صدها رهبر مذهبی در یک میلیون سال تاریخ بشری یورنشیا از آناگار تا مرشد هندی ناناک وجود داشته‌اند. در طول این دوران جزر و مدهای بسیاری در امواج حقیقت مذهبی و ایمان معنوی وجود داشته است، و هر رنسانس مذهب یورنشایی در گذشته با زندگی و آموزش‌های یک رهبر مذهبی شناخته شده است. در بررسی آموزگاران ایام اخیر، ممکن است سویمند باشد که آنها به هفت دوره اصلی مذهبی عصر بعد از آدم در یورنشیا گروهبندی شوند:

1- دوره شیثی‌ها. کاهنان شیثی، آنطور که تحت رهبری اموساد احیا شدند، آموزگاران بزرگ بعد از دوران آدم گشتند. آنها در سرتاسر سرزمینهای آندیتها عمل می‌کردند، و تأثیر آنها در میان یونانیها، سومریها، و هندوها از همه بیشتر دوام آورد. در میان گروه آخر آنها به عنوان برهمن‌های کیش هندو تا زمان حاضر تداوم داشته‌اند. شیثی‌ها و پیروان آنها مفهوم تثلیث را که توسط آدم آشکار شد هرگز به طور کامل از دست ندادند.

2- عصر میسیونرهای ملک صادق. مذهب یورنشیا به قدر زیاد از طریق تلاشهای آن آموزگاران که توسط ماکیونتتا ملک صادق به کار گمارده شدند، هنگامی که او تقریباً دو هزار سال پیش از مسیح در سالیم زندگی کرده و آموزش می‌داد، احیا گردید. این میسیونرها ایمان را به عنوان بهای لطف خداوند اعلام نمودند، و آموزش‌هایشان گرچه برای هر مذهبی که فوراً ظاهر شد بی‌حاصل بود، با این حال بنیادهایی را شکل داد که آموزگاران آتی حقیقت روی آنها مذاهب یورنشیا را ساختند.

3- عصر بعد از ملک صادق. اگر چه آمنموپ و ایخناتون هر دو در این دوره آموزش می‌دادند، نابغه برجسته مذهبی عصر بعد از ملک صادق رهبر یک

گروه از بیابان نشینان خاور نزدیک و بنیانگذار مذهب عبرانی، موسی، بود. موسی یکتاپرستی را آموزش داد. او گفت: "ای اسرائیل بشنو، خداوند خدای ما خدای واحد است." "خداوند، او خداست. هیچکس غیر از او وجود ندارد." او با سرسختی در صدد ریشه‌کن ساختن بقایای آیین نیایشی شیخ در میان مردم خود برآمد، و حتی برای کسانی که به آن عمل می‌کردند مجازات مرگ تعیین نمود. یکتاپرستی موسی توسط جانشینان او مورد دستکاری قرار گرفت، اما در ایام بعد آنها به بسیاری از آموزشهای او بازگشت نمودند. بزرگی موسی در خرد و ذکاوت او نهفته است. انسانهای دیگر برداشتهای بزرگتری از خداوند داشته‌اند، اما هیچ انسانی هیچگاه در داشتن تعداد زیادی از مردم برای پذیرش چنین اعتقادات پیشرفته‌ای آنطور موفق نبود.

4- قرن ششم پیش از مسیح. انسانهای بسیاری برخاستند تا حقیقت را در این قرن، که تا آن هنگام یکی از بزرگترین قرون بیداری مذهبی مورد مشاهده در یورنیشیا بود، اعلام دارند. در میان اینها گوتاما، کنفوسیوس، لائوتسه، زرتشت، و آموزگاران جین‌گرا باید نگاشته شوند. آموزشهای گوتاما در آسیا رایج شده‌اند، و او توسط میلیونها تن به عنوان بودا مورد احترام است. برای اخلاقیات چینی کنفوسیوس چیزی بود که افلاطون برای فلسفه یونانی بود، و در حالی که برای آموزشهای هر دو پیامدهای مذهبی وجود داشت، با گویش دقیق، هیچکدام یک آموزگار مذهبی نبودند. لائوتسه در مقایسه با کنفوسیوس که خداوند را در انسانیت، و افلاطون که خداوند را در ایده‌آلیسم تصور می‌کرد، بیشتر خداوند را در تائو مجسم می‌نمود. زرتشت ضمن این که بسیار تحت تأثیر برداشت رایج روح‌گرایی دوگانه، نیک و بد بود، در همان حال به طور یقین ایده یک الوهیت جاودان و پیروزی غایی نور بر تاریکی را ستایش نمود.

5- قرن اول بعد از مسیح. عیسی ناصری به عنوان یک آموزگار مذهبی با فرقه‌ای که توسط یحیی تعمید دهنده برقرار شده بود شروع نمود، و با فاصله گرفتن از روزه و اشکال تا جایی که توانست پیش رفت. جدا از عیسی، پولس طرسوس و فیلون اسکندرانی بزرگترین آموزگاران این عصر بودند. برداشتهای آنها از مذهب نقش بارزی در تکامل آن کیشی که نام مسیح را با خود حمل می‌کند بازی کرده است.

6- قرن ششم بعد از مسیح. محمد مذهبی را بنیان نهاد که از بسیاری اعتقادات زمانش برتر بود. مذهب او اعتراضی بر علیه مطالبات اجتماعی اعتقادات بیگانگان و بر علیه عدم انسجام زندگی مذهبی مردم خودش بود.

7- قرن پانزدهم بعد از مسیح. این دوره شاهد دو جنبش مذهبی بود: اختلال در وحدت مسیحیت در باختر و پیدایش یک مذهب جدید در خاور. در اروپا مسیحیت نهادینه شده و به آن درجه از انعطاف ناپذیری دست یافته بود که رشد بیشتر آن را با وحدت ناسازگار ساخته بود. در خاور مجموع آموزشهای اسلام، هندوایسم، و بودائیسیم توسط ناناک و پیروان او به آیین سیک، یکی از پیشرفته‌ترین مذاهب آسیا، تبدیل شدند.

Melchizedek era was the leader of a group of Levantine Bedouins and the founder of the Hebrew religion — Moses. Moses taught monotheism. Said he: "Hear, O Israel, the Lord our God is one God." "The Lord he is God. There is none beside him." He persistently sought to uproot the remnants of the ghost cult among his people, even prescribing the death penalty for its practitioners. The monotheism of Moses was adulterated by his successors, but in later times they did return to many of his teachings. The greatness of Moses lies in his wisdom and sagacity. Other men have had greater concepts of God, but no one man was ever so successful in inducing large numbers of people to adopt such advanced beliefs.

92512 (10096) 4. *The sixth century before Christ.* Many men arose to proclaim truth in this, one of the greatest centuries of religious awakening ever witnessed on Urantia. Among these should be recorded Gautama, Confucius, Lao-tse, Zoroaster, and the Jainist teachers. The teachings of Gautama have become widespread in Asia, and he is revered as the Buddha by millions. Confucius was to Chinese morality what Plato was to Greek philosophy, and while there were religious repercussions to the teachings of both, strictly speaking, neither was a religious teacher; Lao-tse envisioned more of God in Tao than did Confucius in humanity or Plato in idealism. Zoroaster, while much affected by the prevalent concept of dual spiritism, the good and the bad, at the same time definitely exalted the idea of one eternal Deity and of the ultimate victory of light over darkness.

92513 (10101) 5. *The first century after Christ.* As a religious teacher, Jesus of Nazareth started out with the cult which had been established by John the Baptist and progressed as far as he could away from fasts and forms. Aside from Jesus, Paul of Tarsus and Philo of Alexandria were the greatest teachers of this era. Their concepts of religion have played a dominant part in the evolution of that faith which bears the name of Christ.

92514 (10102) 6. *The sixth century after Christ.* Mohammed founded a religion which was superior to many of the creeds of his time. His was a protest against the social demands of the faiths of foreigners and against the incoherence of the religious life of his own people.

92515 (10103) 7. *The fifteenth century after Christ.* This period witnessed two religious movements: the disruption of the unity of Christianity in the Occident and the synthesis of a new religion in the Orient. In Europe institutionalized Christianity had attained that degree of inelasticity which rendered further growth incompatible with unity. In the Orient the combined teachings of Islam, Hinduism, and Buddhism were synthesized by Nanak and his followers into Sikhism, one of the most advanced religions of Asia.

آینده یورنشیا بدون شک با ظهور آموزگاران حقیقت مذهبی — پدر بودن خداوند و برادری تمامی مخلوقات — تعیین ویژگی خواهد شد. اما امید بر این است که تلاشهای مستمر و صادقانه این پیامبران آینده کمتر به تقویت موانع بین مذاهب و بیشتر به افزایش برادری مذهبی حاوی پرستش معنوی در میان بسیاری از پیروان الهیات گوناگون عقلانی که یورنشیا سیتانیا را چنان تعیین ویژگی می‌کند معطوف شوند.

6- مذاهب ترکیبی

مذاهب قرن بیستمی یورنشیا مطالعه جالبی از تکامل اجتماعی محرک پرستشی انسان را ارائه می‌دهند. بسیاری از ادیان از روزگاران این نیایشی شبح پیشرفت بسیار اندکی کرده‌اند. نژادهای کوتاه قامت آفریقا به عنوان یک طبقه هیچ واکنش مذهبی ندارند، گرچه برخی از آنان به یک محیط روحی اندکی باور دارند. آنها امروزه درست در جایی هستند که انسان بدوی در هنگام آغاز تکامل مذهب قرار داشت. اعتقاد بنیادین مذهب بدوی نجات بعد از مرگ بود. ایده پرستش یک خدای شخصی نشان دهنده توسعه پیشرفته تکاملی، حتی اولین مرحله آشکارسازی الهی است. دایکها فقط بدوی‌ترین رسوم مذهبی را تکامل داده‌اند. اسکیموها و سرخپوستان دوران نسبتاً اخیر برداشتهای بسیار ناچیزی از خداوند داشتند. آنها به اشباح اعتقاد داشتند و یک ایده نامشخص از نوعی بقای بعد از مرگ داشتند. استرالیایی‌های بومی امروزی فقط یک ترس از شبح، وحشت از تاریکی، و یک احترام ستایش‌آمیز ابتدایی نسبت به نیاکان دارند. زولوها تازه در حال به وجود آوردن یک مذهب ترس از شبح و قربانی هستند. بسیاری از قبایل آفریقایی، به جز از طریق کار بشارتی مسیحیان و مسلمانان، هنوز از مرحله بت‌واره‌ای تکامل مذهبی فراتر نرفته‌اند. اما برخی از گروهها مدت‌ها به عقیده یکتاپرستی وفادار مانده‌اند، مثل تراسپهای روزگار قدیم که همچنین به نامیرایی اعتقاد داشتند.

در یورنشیا، مذهب تکاملی و مذهب آشکار شده الهی پهلوی به پهلوی پیش می‌روند، ضمن این که به شکل سیستمهای گوناگون خداشناسانه موجود در دنیا، در هنگام تحریر این مقالات، در هم آمیخته و ادغام می‌شوند. این مذاهب، مذاهب قرن بیستم یورنشیا را، می‌توان به صورت زیرین برشمرد:

- 1- هندوئیسم — باستانی‌ترین.
- 2- مذهب عبرانی.
- 3- بودائیسم.
- 4- تعالیم کنفوسیوس.
- 5- عقاید تائوئیسم.
- 6- دین زرتشت.
- 7- شینتو.

^{92516 (1010.4)} The future of Urantia will doubtless be characterized by the appearance of teachers of religious truth — the Fatherhood of God and the fraternity of all creatures. But it is to be hoped that the ardent and sincere efforts of these future prophets will be directed less toward the strengthening of interreligious barriers and more toward the augmentation of the religious brotherhood of spiritual worship among the many followers of the differing intellectual theologies which so characterize Urantia of Satania.

6. THE COMPOSITE RELIGIONS

^{9261 (1010.5)} Twentieth-century Urantia religions present an interesting study of the social evolution of man's worship impulse. Many faiths have progressed very little since the days of the ghost cult. The Pygmies of Africa have no religious reactions as a class, although some of them believe slightly in a spirit environment. They are today just where primitive man was when the evolution of religion began. The basic belief of primitive religion was survival after death. The idea of worshiping a personal God indicates advanced evolutionary development, even the first stage of revelation. The Dyaks have evolved only the most primitive religious practices. The comparatively recent Eskimos and Amerinds had very meager concepts of God; they believed in ghosts and had an indefinite idea of survival of some sort after death. Present-day native Australians have only a ghost fear, dread of the dark, and a crude ancestor veneration. The Zulus are just evolving a religion of ghost fear and sacrifice. Many African tribes, except through missionary work of Christians and Mohammedans, are not yet beyond the fetish stage of religious evolution. But some groups have long held to the idea of monotheism, like the onetime Thracians, who also believed in immortality.

^{9262 (1010.6)} On Urantia, evolutionary and revelatory religion are progressing side by side while they blend and coalesce into the diversified theologic systems found in the world in the times of the inditement of these papers. These religions, the religions of twentieth-century Urantia, may be enumerated as follows:

- ^{9263 (1011.1)} 1. Hinduism — the most ancient.
- ^{9264 (1011.2)} 2. The Hebrew religion.
- ^{9265 (1011.3)} 3. Buddhism.
- ^{9266 (1011.4)} 4. The Confucian teachings.
- ^{9267 (1011.5)} 5. The Taoist beliefs.
- ^{9268 (1011.6)} 6. Zoroastrianism.
- ^{9269 (1011.7)} 7. Shinto.

8- جین‌گرایی.

926.10 (1011.8) 8. Jainism.

9- مسیحیت.

926.11 (1011.9) 9. Christianity.

10- اسلام.

926.12 (1011.10) 10. Islam.

11- آیین سیک — جدیدترین.

926.13 (1011.11) 11. Sikhism — the most recent.

پیشرفته‌ترین مذاهب دوران باستان یهودیت و هندوئیسم بودند، و هر یک به ترتیب روی روند توسعه مذهبی در خاور و باختر به اندازه زیاد تأثیر گذاشته‌اند. هندوها و عبرانیان هر دو باور داشتند که مذاهب آنها الهام یافته و به طور الهی آشکار شده‌اند، و نیز باور داشتند که سایرین همگی اشکال رو به انحطاط یگانه دین حقیقی هستند.

926.14 (1011.12) The most advanced religions of ancient times were Judaism and Hinduism, and each respectively has greatly influenced the course of religious development in Orient and Occident. Both Hindus and Hebrews believed that their religions were inspired and revealed, and they believed all others to be decadent forms of the one true faith.

هندوستان در میان هندوها، سیکها، مسلمانان، و جینی‌ها تقسیم شده است، و هر یک خداوند، انسان، و جهان را آنطور که اینها به اشکال گوناگون درک می‌شوند ترسیم می‌نماید. چین از تعالیم تائوئیست و کنفوسیوس پیروی می‌کند. شینتو در ژاپن مورد احترام و ستایش است.

926.15 (1011.13) India is divided among Hindu, Sikh, Mohammedan, and Jain, each picturing God, man, and the universe as these are variously conceived. China follows the Taoist and the Confucian teachings; Shinto is revered in Japan.

ادیان بزرگ بین‌المللی و بین‌نژادی عبرانی، بودایی، مسیحی، و اسلامی هستند. بودائیسم از سیلان و برمه تا تبت و چین و تا ژاپن امتداد می‌یابد. آن نسبت به آداب و رسوم بسیاری مردمان انطباقی نشان داده است که فقط مسیحیت با آن برابری کرده است.

926.16 (1011.14) The great international, interracial faiths are the Hebraic, Buddhist, Christian, and Islamic. Buddhism stretches from Ceylon and Burma through Tibet and China to Japan. It has shown an adaptability to the mores of many peoples that has been equaled only by Christianity.

مذهب عبرانی گذار فلسفی از چند خدایی تا یکتاپرستی را در بر می‌گیرد. آن یک حلقه تکاملی بین مذاهب تکامل و مذاهب آشکار شده الهی است. عبرانیان تنها مردم غربی بودند که خدایان اولیه تکاملی خود را مستقیماً تا خدای آشکار شده الهی دنبال نمودند. اما این حقیقت تا روزگاران اشعیا هرگز به طور گسترده پذیرفته نشد. اشعیا بار دیگر ایده در هم آمیخته یک الوهیت نژادی را با یک آفریننده جهانی ترکیب نمود. "ای خدای مردمان، خدای اسرائیل، تو خداوندی، حتی تو به تنهایی. تو آسمان و زمین را آفریده‌ای." روزگاری امید بقای تمدن باختر در مفاهیم متعالی عبرانی نیک و مفاهیم پیشرفته یونانی پیرامون زیبایی نهفته بود.

926.17 (1011.15) The Hebrew religion encompasses the philosophic transition from polytheism to monotheism; it is an evolutionary link between the religions of evolution and the religions of revelation. The Hebrews were the only western people to follow their early evolutionary gods straight through to the God of revelation. But this truth never became widely accepted until the days of Isaiah, who once again taught the blended idea of a racial deity combined with a Universal Creator: "O Lord of Hosts, God of Israel, you are God, even you alone; you have made heaven and earth." At one time the hope of the survival of Occidental civilization lay in the sublime Hebraic concepts of goodness and the advanced Hellenic concepts of beauty.

مذهب مسیحی مذهبی درباره زندگی و آموزشهای مسیح است که روی الهیات یهودیت پایه‌ریزی شده، از طریق جذب برخی آموزشهای زرتشتی و فلسفه یونان بیشتر تغییر یافته، و اساساً توسط سه تن، فیلون، پطرس، و پولس فرمول‌بندی شده است. آن از زمان پولس از میان مراحل تکاملی بسیاری عبور نموده است و آنقدر به طور کامل غربی شده است که بسیاری از مردمان غیر اروپایی به طور بسیار طبیعی به مسیحیت به عنوان یک آشکارسازی عجیب از یک خدای عجیب و برای مردمی عجیب می‌نگرند.

926.18 (1011.16) The Christian religion is the religion about the life and teachings of Christ based upon the theology of Judaism, modified further through the assimilation of certain Zoroastrian teachings and Greek philosophy, and formulated primarily by three individuals: Philo, Peter, and Paul. It has passed through many phases of evolution since the time of Paul and has become so thoroughly Occidentalized that many non-European peoples very naturally look upon Christianity as a strange revelation of a strange God and for strangers.

اسلام رابط مذهبی - فرهنگی شمال آفریقا، خاور نزدیک، و جنوب شرقی آسیا است. الهیات یهودی در ارتباط با آموزشهای بعدی مسیحی بود که اسلام را یکتاپرستانه ساخت. پیروان محمد در برابر آموزشهای پیشرفته تثلیث حاج و واج می‌مانند. آنها نمی‌توانستند دگرترین سه شخصیت الهی و یک الوهیت را درک کنند. همیشه مشکل است اذهان تکاملی را وا داشت که به

926.19 (1011.17) Islam is the religio-cultural connective of North Africa, the Levant, and southeastern Asia. It was Jewish theology in connection with the later Christian teachings that made Islam monotheistic. The followers of Mohammed stumbled at the advanced teachings of the Trinity; they could not comprehend the doctrine of three divine

طور ناگهانی حقیقت پیشرفته آشکار شده الهی را بپذیرند. انسان یک مخلوق تکاملی است و اساساً باید مذهب خود را از طریق تکنیکهای تکاملی به دست آورد.

روزگاری پرستش نیاکان در بر گیرنده یک پیشرفت قطعی در تکامل مذهبی بود، اما این هم حیرت‌انگیز و هم تأسف‌آور است که این مفهوم بدوی در چین، ژاپن، و هند در میان بسیاری از مذاهب همچون بودائیسیم و هندوئیسم که نسبتاً پیشرفته‌ترند تداوم دارد. در باختر، پرستش نیاکان به شکل ستایش خدایان ملی و احترام برای قهرمانان نژادی درآمد. در قرن بیستم این مذهب ملی ستایش قهرمان در سکولاریسمهای گوناگون نژادی و ملی که بسیاری از نژادها و ملت‌های باختر را تعیین ویژگی می‌نماید پدیدار می‌شود. همین طرز برخورد همچنین به طور زیاد در دانشگاه‌های بزرگ و اجتماعات بزرگتر صنعتی مردمان انگلیسی زبان یافت می‌شود. ایده‌ای نه خیلی متفاوت‌تر از این مفاهیم این است که مذهب فقط "یک جستجوی اشتراکی برای زندگی نیک" می‌باشد. "مذاهب ملی" چیزی بیشتر از یک بازگشت به پرستش اولیه امپراتور روم و به شینتو — پرستش کشور که در خانواده سلطنتی تجسم می‌یابد — نیستند.

personalities and one Deity. It is always difficult to induce evolutionary minds *suddenly* to accept advanced revealed truth. Man is an evolutionary creature and in the main must get his religion by evolutionary techniques.

926.20 (1012.1) Ancestor worship onetime constituted a decided advance in religious evolution, but it is both amazing and regrettable that this primitive concept persists in China, Japan, and India amidst so much that is relatively more advanced, such as Buddhism and Hinduism. In the Occident, ancestor worship developed into the veneration of national gods and respect for racial heroes. In the twentieth century this hero-venerating nationalistic religion makes its appearance in the various radical and nationalistic secularisms which characterize many races and nations of the Occident. Much of this same attitude is also found in the great universities and the larger industrial communities of the English-speaking peoples. Not very different from these concepts is the idea that religion is but "a shared quest of the good life." The "national religions" are nothing more than a reversion to the early Roman emperor worship and to Shinto — worship of the state in the imperial family.

7- تکامل بیشتر مذهب

مذهب هرگز نمی‌تواند یک واقعیت علمی شود. فلسفه به راستی ممکن است روی یک پایه علمی قرار گرفته باشد، اما مذهب برای همیشه تکاملی یا به طور الهی آشکار شده، یا ترکیب احتمالی از هر دو باقی خواهد ماند، آنطور که امروزه در دنیا چنین است.

مذاهب جدید نمی‌توانند اختراع شوند. آنها یا تکامل می‌یابند، و یا ناگهان به طور الهی آشکار می‌شوند. تمامی مذاهب جدید تکاملی صرفاً بیانات در حال پیشرفت عقاید کهنه، انطباقات، و تعدیلات جدید هستند. کهنه از بین نمی‌رود. آن صرفاً با جدید ادغام می‌شود، حتی آنطور که آیین سیک از خاک و اشکال هندوئیسم، بودائیسیم، اسلام، و سایر کیش‌های معاصر جوانه زده و شکوفه کرد. مذهب بدوی بسیار دمکراتیک بود. انسان بدوی در قرض گرفتن یا قرض دادن سریع بود. خودبینی مستبدانه و متعصب وابسته به خدانشناسی فقط با مذهب آشکار شده الهی پدیدار گشت.

مذاهب متعدد یورنیشیا همگی تا آن حد خوب هستند که انسان را به سوی خدا سوق داده و درک پدر را به انسان ارائه دهند. برای هر گروه از مذهب‌گرایان این اشتباه است که دین خود را حقیقت محض بدانند. چنین طرز برخورد‌هایی بیشتر حاکی از خودبینی در الهیات است تا یقین در دین. در یورنیشیا هیچ مذهبی وجود ندارد که نتواند بهترین‌های حقایقی را که در هر دین دیگری شامل است به طور سودمند مطالعه و جذب نماید، زیرا آنها همگی در بر گیرنده حقیقت هستند. مذهب‌گرایان اگر به جای محکوم کردن بدترین‌های موجود در خرافات به جا مانده و آیین‌های کهنه همسایگانشان بهترین‌های موجود در کیش زنده معنوی آنها را قرض نمایند بهتر عمل خواهند کرد.

7. THE FURTHER EVOLUTION OF RELIGION

927.1 (1012.2) Religion can never become a scientific fact. Philosophy may, indeed, rest on a scientific basis, but religion will ever remain either evolutionary or revelatory, or a possible combination of both, as it is in the world today.

927.2 (1012.3) New religions cannot be invented; they are either evolved, or else they are *suddenly revealed*. All new evolutionary religions are merely advancing expressions of the old beliefs, new adaptations and adjustments. The old does not cease to exist; it is merged with the new, even as Sikhism budded and blossomed out of the soil and forms of Hinduism, Buddhism, Islam, and other contemporary cults. Primitive religion was very democratic; the savage was quick to borrow or lend. Only with revealed religion did autocratic and intolerant theologic egotism appear.

927.3 (1012.4) The many religions of Urantia are all good to the extent that they bring man to God and bring the realization of the Father to man. It is a fallacy for any group of religionists to conceive of their creed as *The Truth*; such attitudes bespeak more of theological arrogance than of certainty of faith. There is not a Urantia religion that could not profitably study and assimilate the best of the truths contained in every other faith, for all contain truth. Religionists would do better to borrow the best in their neighbors' living spiritual faith rather than to denounce the worst in their lingering superstitions and outworn rituals.

تمامی این مذاهب در نتیجه پاسخ متغیر عقلانی انسان به راهنمای معنوی یکسان او به وجود آمده‌اند. آنها هرگز نمی‌توانند امید داشته باشند که در اعتقادات، تعصبات، و آیینها به یک یگانگی دست یابند — اینها عقلانی هستند؛ اما آنها می‌توانند و روزی خواهند توانست در پرستش حقیقی پدر همگی به یگانگی برسند، زیرا این معنوی است، و این تا ابد حقیقت دارد که تمامی انسانها در روح برابرند.

مذهب بدوی عمدتاً یک خودآگاهی از ارزش مادی بود، اما تمدن ارزشهای مذهبی را ارتقا می‌دهد، چرا که مذهب راستین فرد را وقف کار ارزشهای پرمعنی و متعالی می‌کند. با تکامل مذهب، اخلاقیات به فلسفه نیک کرداری تبدیل می‌شود، و نیک کرداری از طریق شاخصهای والاترین معانی و ارزشهای متعالی — ایده‌آلهای الهی و معنوی — به دستور العمل فرد تبدیل می‌شود. و بدین ترتیب مذهب یک وقف خود انگیزه و بدیع، تجربه زنده وفاداری محبت، می‌شود.

کیفیت یک مذهب به طرق زیر نمایان می‌شود:

- 1- سطح ارزشها — وفاداریها.
- 2- عمق معانی — حساس ساختن فرد به قدردانی ایده‌آل از این والاترین ارزشها.
- 3- شدت وقف — درجه وقف به این ارزشهای الهی.
- 4- پیشرفت بدون محدودیت شخصیت در این مسیر کیهانی زندگی آرمانی معنوی، درک فرزندی نسبت به خداوند و شهروندی تدریجی بی‌پایان در جهان.

هنگامی که کودک ایده‌های خود را پیرامون قدرت مطلق از والدین خود به خداوند انتقال می‌دهد معانی مذهبی در خودآگاهی پیشرفت می‌کنند. و تمامی تجربه مذهبی چنین کودکی به اندازه زیاد به این بستگی دارد که آیا ترس یا محبت بر رابطه والد — فرزندی حکمفرما شده است. بردگان همیشه در جایگزینی ترسشان از ارباب با مفاهیم محبت خداوند دشواری بزرگی را تجربه کرده‌اند. تمدن، دانش، و مذاهب پیشرفته باید نوع بشر را از آن ترسهایی که ناشی از وحشت از پدیده‌های طبیعی هستند رهایی بخشند. و به همین ترتیب روشنگری بیشتر باید انسانهای آموزش یافته را از تمامی وابستگی‌ها به واسطه‌ها در ارتباط معنوی با الوهیت رها سازد.

این مراحل بینابینی درنگ بتپرستانه در انتقال ستایش از بشر و موجود دینی به موجود الهی و نادینی اجتناب ناپذیر هستند، اما از طریق آگاهی نسبت به خدمت معنوی تسهیل کننده روح الهی ساکن در انسان باید کوتاه شوند. با این وجود، انسان نه فقط به واسطه برداشت‌هایش از الوهیت به گونه‌ای ژرف تحت تأثیر قرار گرفته است، بلکه همچنین توسط سیرت قهرمانانی که برای محترم شمردنشان برگزیده است. بسیار تأسف‌آور است که آنهایی که مسیح الهی و برخاسته از مرگ را ستایش می‌کنند از مرد دلاور و قهرمان شجاع — یوشع فرزند یوسف — چشم‌پوشی کرده‌اند.

927.4 (10129) All these religions have arisen as a result of man's variable intellectual response to his identical spiritual leading. They can never hope to attain a uniformity of creeds, dogmas, and rituals — these are intellectual; but they can, and some day will, realize a unity in true worship of the Father of all, for this is spiritual, and it is forever true, in the spirit all men are equal.

927.5 (10129) Primitive religion was largely a material-value consciousness, but civilization elevates religious values, for true religion is the devotion of the self to the service of meaningful and supreme values. As religion evolves, ethics becomes the philosophy of morals, and morality becomes the discipline of self by the standards of highest meanings and supreme values — divine and spiritual ideals. And thus religion becomes a spontaneous and exquisite devotion, the living experience of the loyalty of love.

927.6 (10131) The quality of a religion is indicated by:

927.7 (10132) 1. Level of values — loyalties.

927.8 (10133) 2. Depth of meanings — the sensitization of the individual to the idealistic appreciation of these highest values.

927.9 (10134) 3. Consecration intensity — the degree of devotion to these divine values.

927.10 (10135) 4. The unfettered progress of the personality in this cosmic path of idealistic spiritual living, realization of sonship with God and never-ending progressive citizenship in the universe.

927.11 (10136) Religious meanings progress in self-consciousness when the child transfers his ideas of omnipotence from his parents to God. And the entire religious experience of such a child is largely dependent on whether fear or love has dominated the parent-child relationship. Slaves have always experienced great difficulty in transferring their master-fear into concepts of God-love. Civilization, science, and advanced religions must deliver mankind from those fears born of the dread of natural phenomena. And so should greater enlightenment deliver educated mortals from all dependence on intermediaries in communion with Deity.

927.12 (10137) These intermediate stages of idolatrous hesitation in the transfer of veneration from the human and the visible to the divine and invisible are inevitable, but they should be shortened by the consciousness of the facilitating ministry of the indwelling divine spirit. Nevertheless, man has been profoundly influenced, not only by his concepts of Deity, but also by the character of the heroes whom he has chosen to honor. It is most unfortunate that those who have come to venerate the divine and risen Christ should have overlooked the man — the valiant and courageous hero — Joshua ben Joseph.

انسان امروزی به طور مکفی نسبت به مذهب خودآگاه است، اما رسوم پرستشی او مغشوش هستند و از طریق دگرگونی شتاب زده اجتماعی و پیشرفتهای بی سابقه علمی او بی اعتبار شده اند. مردان و زنان اندیشمند خواهان تعریف دوباره مذهب هستند، و این درخواست مذهب را مجبور خواهد ساخت که خود را از نو ارزیابی کند.

انسان امروزی در یک نسل با وظیفه انجام تعدیلات بیشتر در ارزشهای بشری نسبت به آنچه در دو هزار سال انجام شده مواجه است. و این تماماً روی نحوه برخورد اجتماعی نسبت به مذهب تأثیر می گذارد، زیرا مذهب یک طریقه زندگی کردن و نیز یک تکنیک فکر کردن است.

مذهب راستین باید همواره، در هر زمان، بنیان ابدی و ستاره راهنمای تمامی تمدنهای پایدار باشد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

92.7.13 (1013.9) Modern man is adequately self-conscious of religion, but his worshipful customs are confused and discredited by his accelerated social metamorphosis and unprecedented scientific developments. Thinking men and women want religion redefined, and this demand will compel religion to re-evaluate itself.

92.7.14 (1013.9) Modern man is confronted with the task of making more readjustments of human values in one generation than have been made in two thousand years. And this all influences the social attitude toward religion, for religion is a way of living as well as a technique of thinking.

92.7.15 (1013.10) True religion must ever be, at one and the same time, the eternal foundation and the guiding star of all enduring civilizations.

92.7.16 (1013.11) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 93. ماکی و نتا ملک صادق

094 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 092

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 93

ماکی و نتا ملک صادق

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ظهور ماکی و نتا
- 2- حکیم سالیم
- 3- تعلیم ملک صادق
- 4- مذهب سالیم
- 5- گزینش ابراهیم
- 6- پیمان ملک صادق با ابراهیم
- 7- مبعوثانهای ملک صادق
- 8- عزیمت ملک صادق
- 9- بعد از عزیمت ملک صادق
- 10- وضعیت کنونی ماکی و نتا ملک صادق

مقدمه مقاله

ملک صادقها عموماً به پسران اضطراری معروفند، زیرا که در یک رشته از فعالیتهای شگفتانگیز در کرات یک جهان محلی درگیر میشوند. هر گاه که مشکل خارق العادهای پیش می آید، یا وقتی که بناست به چیزی غیر عادی مبادرت شود، غالباً یک ملک صادق است که این مأموریت را به عهده می گیرد. توانایی پسران ملک صادق برای عمل در مواقع اضطراری و در سطوح بسیار متنوع جهان، حتی در سطح فیزیکی نمایان ساختن شخصیت، ویژه رسته آنها است. فقط حاملین حیات به درجاتی در این رشته دگرگون پذیر از کارکرد شخصیتی سهیم هستند.

رسته ملک صادق فرزندی جهان به حد زیاد در یورنشیا فعال بوده است. یک هیئت دوازده نفره آنان در رابطه با حاملین حیات خدمت کردند. یک گروه دوازده نفره بعدی کمی بعد از جدا روی کلیگشیا سرپرستان کره شما شدند و تا زمان آدم و حوا در موضع قدرت باقی ماندند. این دوازده ملک صادق به دنبال خطای آدم و حوا به یورنشیا بازگشتند، و از آن پس تا روزی که عیسی ناصری به عنوان فرزند انسان صاحب عنوان

PAPER 93

MACHIVENTA MELCHIZEDEK

SECTIONS

Introduction

1. The Machiventa Incarnation
2. The Sage of Salem
3. Melchizedek's Teachings
4. The Salem Religion
5. The Selection of Abraham
6. Melchizedek's Covenant with Abraham
7. The Melchizedek Missionaries
8. Departure of Melchizedek
9. After Melchizedek's Departure
10. Present Status of Machiventa Melchizedek

INTRODUCTION

^{9301 (10141)} THE Melchizedeks are widely known as emergency Sons, for they engage in an amazing range of activities on the worlds of a local universe. When any extraordinary problem arises, or when something unusual is to be attempted, it is quite often a Melchizedek who accepts the assignment. The ability of the Melchizedek Sons to function in emergencies and on widely divergent levels of the universe, even on the physical level of personality manifestation, is peculiar to their order. Only the Life Carriers share to any degree this metamorphic range of personality function.

^{9302 (10142)} The Melchizedek order of universe sonship has been exceedingly active on Urantia. A corps of twelve served in conjunction with the Life Carriers. A later corps of twelve became receivers for your world shortly after the Caligastia secession and continued in authority until the time of Adam and Eve. These twelve Melchizedeks returned to Urantia upon the default of Adam and Eve, and they

پرنس سیاره‌ای یورنشیا گردید به عنوان سرپرستان سیاره‌ای ادامه مسئولیت دادند.

continued thereafter as planetary receivers on down to the day when Jesus of Nazareth, as the Son of Man, became the titular Planetary Prince of Urantia.

1- ظهور مکی‌ونتتا

در طول هزاره‌های بعد از عدم توفیق مأموریت آدم در یورنشیا، حقیقت آشکار شده در خطر نابودی قرار گرفت. اگر چه نژادهای بشری به لحاظ عقلانی داشتند پیشرفت می‌کردند، از نظر معنوی تدریجاً در حال افول بودند. در حدود 3000 سال پیش از میلاد مسیح مفهوم خداوند در اذهان انسانها بسیار مبهم شده بود.

دوازده سرپرست ملک صادق از اعطای قریب‌الوقوع میکائیل در سیارشان اطلاع داشتند ولی نمی‌دانستند چه هنگام رخ می‌دهد. از این رو به صورت رسمی تشکیل جلسه داده و از والامرتبه‌های ایدنشیا درخواست نمودند که برای حفظ نور حقیقت در یورنشیا ترتیباتی داده شود. این درخواست با این حکم که "هدایت امور در ششصد و شش سیاتانیا کاملاً در دستان سرپرستان ملک صادق قرار دارد" رد شد. سرپرستان سپس برای کمک به پدر ملک صادق متوسل شدند اما فقط این پیام را دریافت نمودند که باید "تا زمان رسیدن یک پسر اعطایی که عناوین سیاره‌ای را از هدر یافتن و عدم اطمینان نجات خواهد داد" به طریقه انتخابی خودشان به حفظ حقیقت ادامه دهند.

و در نتیجه افکنده شدن کامل به منابع خودشان بود که مکی‌ونتتا ملک صادق، یکی از دوازده سرپرست سیاره‌ای، داوطلب شد تا آنچه را که در تمامی تاریخ نبادان فقط شش بار انجام شده بود انجام دهد: در کره زمین به صورت یک انسان موقت هستی ظهور یافته، و خود را به صورت یک پسر اضطرابی برای خدمت معنوی در دنیا اعطا نماید. برای این ماجرا از طرف مسئولین سلوبنگتون اجازه صادر شد، و ظهور واقعی مکی‌ونتتا ملک صادق نزدیک آنچه بنا بود شهر سالیم در فلسطین شود تحقق یافت. تمامی عمل پدیدارسازی این پسر ملک صادق توسط سرپرستان سیاره‌ای با همکاری حاملین حیات، برخی از کنترل‌گران استاد فیزیکی، و شخصیتهای آسمانی دیگر ساکن یورنشیا کامل گردید.

2- حکیم سالیم

1973 سال پیش از تولد عیسی بود که مکی‌ونتتا به نژادهای بشری یورنشیا اعطا گردید. آمدن او نمایشی نبود. پدیدار شدن او توسط چشمان انسان دیده نشد. او آنگاه که به چادر آمدان، یک گلهدار کلدانی با اصل و نسب سومری، داخل شد برای اولین بار توسط انسان فانی در آن روز پرحادثه مشاهده گردید. و اعلان مأموریت او در یک گفته ساده که او به این چوپان اظهار داشت گنجیده بود: "من ملک صادق هستم، کاهن

1. THE MACHIVENTA INCARNATION

931.1 (1014.3) Revealed truth was threatened with extinction during the millenniums which followed the miscarriage of the Adamic mission on Urantia. Though making progress intellectually, the human races were slowly losing ground spiritually. About 3000 B.C. the concept of God had grown very hazy in the minds of men.

931.2 (1014.4) The twelve Melchizedek receivers knew of Michael's impending bestowal on their planet, but they did not know how soon it would occur; therefore they convened in solemn council and petitioned the Most Highs of Edentia that some provision be made for maintaining the light of truth on Urantia. This plea was dismissed with the mandate that "the conduct of affairs on 606 of Satania is fully in the hands of the Melchizedek custodians." The receivers then appealed to the Father Melchizedek for help but only received word that they should continue to uphold truth in the manner of their own election "until the arrival of a bestowal Son," who "would rescue the planetary titles from forfeiture and uncertainty."

931.3 (1014.5) And it was in consequence of having been thrown so completely on their own resources that Machiventa Melchizedek, one of the twelve planetary receivers, volunteered to do that which had been done only six times in all the history of Nebadon: to personalize on earth as a temporary man of the realm, to bestow himself as an emergency Son of world ministry. Permission was granted for this adventure by the Salvington authorities, and the actual incarnation of Machiventa Melchizedek was consummated near what was to become the city of Salem, in Palestine. The entire transaction of the materialization of this Melchizedek Son was completed by the planetary receivers with the co-operation of the Life Carriers, certain of the Master Physical Controllers, and other celestial personalities resident on Urantia.

2. THE SAGE OF SALEM

932.1 (1015.1) It was 1,973 years before the birth of Jesus that Machiventa was bestowed upon the human races of Urantia. His coming was unspectacular; his materialization was not witnessed by human eyes. He was first observed by mortal man on that eventful day when he entered the tent of Amdon, a Chaldean herder of Sumerian extraction. And the proclamation of his mission was embodied in the simple statement which he made to

ال‌الیون، والامرتبه، تنها خدای یکتا و یگانه.“

وقتی که گله‌دار از شگفتی به خود آمد و پس از این که این فرد غریبه را با پرسشهای بسیار سؤال پیچ نمود از ملک صادق درخواست کرد تا شام را با او صرف کند. و در طول زندگانی طولانی جهانش این اولین باری بود که ماکی‌ونتتا غذای مادی می‌خورد، خوراکی که بنا بود او را در طی زندگی نود و چهار ساله‌اش به عنوان یک موجود مادی قوت دهد.

و آن شب، در حالی که در زیر ستارگان صحبت می‌کردند، ملک صادق مأموریت خود مبنی بر آشکارسازی حقیقت واقعیت خداوند را آغاز کرد، آنگاه که با حرکت بازویش به آمدن رو کرده و گفت: “ال‌الیون، والامرتبه، آفریننده الهی ستارگان آسمان و حتی همین زمین که ما روی آن زندگی می‌کنیم می‌باشد، و همچنین او خدای متعالی بهشت است.”

ظرف چند سال ملک صادق یک گروه از شاگردان، حواریون، و ایماندارانی را که هسته اجتماع آینده سالیام را شکل دادند به دور خود گرد آورد. او به زودی در سرتاسر فلسطین به عنوان کاهن ال‌الیون، والامرتبه، و حکیم سالیام شناخته شد. در میان برخی از قبایل اطراف او گاهی به عنوان شیخ یا پادشاه سالیام مورد اشاره قرار می‌گرفت. سالیام مکانی بود که بعد از ناپدید شدن ملک صادق شهر جبوس، و بعد از آن اورشلیم نامیده می‌شد.

در سیمای شخصی، ملک صادق به مردمان در آن هنگام آمیخته نودی و سومری شباهت داشت، با قد تقریباً شش فوتی و دارای یک جذبه فرمانده‌وار. او به زبان کلدانی و نیم دوجین زبانهای دیگر تکلم می‌کرد. او بیشتر همانند کاهنان کنعانی لباس می‌پوشید، به جز این که روی سینه‌اش یک نشانی از سه دایره هم مرکز، نشان تثلیث بهشتی سیستانی را نصب می‌کرد. در طول خدمت روحانیش این علامت سه دایره هم مرکز توسط پیروان او آنقدر مقدس شمرده می‌شد که هرگز جرأت استفاده از آن را پیدا نکردند، و به زودی با سپری شدن چند نسل فراموش گردید.

اگر چه ماکی‌ونتتا مطابق رسوم انسانهای آن دوران زندگی می‌کرد، نه تنها هرگز ازدواج نکرد بلکه نمی‌توانست از خود اولادی در زمین به جا بگذارد. بدن فیزیکی او در حالی که به بدن انسان مذکر شباهت داشت در واقع از نوع آن بدنهای ساخته شده مخصوصی بود که توسط اعضای پرسنل یکصد نفره پدیدار شده پرنس کلیگسشیا استفاده می‌شد، به جز این که پلاسمای حیات هیچیک از نژادهای بشری را به همراه نداشت. درخت حیات هم در یورنشیا موجود نبود. اگر ماکی‌ونتتا برای هر دوره طولانی در زمین باقی می‌ماند، مکانیسم فیزیکی او به تدریج رو به زوال می‌گذارد. در آن شرایط موجود، او مأموریت اعطایی خود را مدت طولانی پیش از این که بدن مادی او شروع به تلاشی نماید در نود و چهار سال به پایان رسانید.

این ملک صادق ظهور یافته یک تنظیم کننده فکر دریافت نمود، که به عنوان ناظر زمان و ناصح جسم در

this shepherd, “I am Melchizedek, priest of El Elyon, the Most High, the one and only God.”

9322 (10152) When the herder had recovered from his astonishment, and after he had plied this stranger with many questions, he asked Melchizedek to sup with him, and this was the first time in his long universe career that Machiventa had partaken of material food, the nourishment which was to sustain him throughout his ninety-four years of life as a material being.

9323 (10153) And that night, as they talked out under the stars, Melchizedek began his mission of the revelation of the truth of the reality of God when, with a sweep of his arm, he turned to Amdon, saying, “El Elyon, the Most High, is the divine creator of the stars of the firmament and even of this very earth on which we live, and he is also the supreme God of heaven.”

9324 (10154) Within a few years Melchizedek had gathered around himself a group of pupils, disciples, and believers who formed the nucleus of the later community of Salem. He was soon known throughout Palestine as the priest of El Elyon, the Most High, and as the sage of Salem. Among some of the surrounding tribes he was often referred to as the sheik, or king, of Salem. Salem was the site which after the disappearance of Melchizedek became the city of Jebus, subsequently being called Jerusalem.

9325 (10155) In personal appearance, Melchizedek resembled the then blended Nodite and Sumerian peoples, being almost six feet in height and possessing a commanding presence. He spoke Chaldean and a half dozen other languages. He dressed much as did the Canaanite priests except that on his breast he wore an emblem of three concentric circles, the Satania symbol of the Paradise Trinity. In the course of his ministry this insignia of three concentric circles became regarded as so sacred by his followers that they never dared to use it, and it was soon forgotten with the passing of a few generations.

9326 (10156) Though Machiventa lived after the manner of the men of the realm, he never married, nor could he have left offspring on earth. His physical body, while resembling that of the human male, was in reality on the order of those especially constructed bodies used by the one hundred materialized members of Prince Caligastia's staff except that it did not carry the life plasm of any human race. Nor was there available on Urantia the tree of life. Had Machiventa remained for any long period on earth, his physical mechanism would have gradually deteriorated; as it was, he terminated his bestowal mission in ninety-four years long before his material body had begun to disintegrate.

9327 (10161) This incarnated Melchizedek received a Thought Adjuster, who indwelt his superhuman

شخصیت فوق بشری اقامت می‌گزید، تا آن تجربه و ورود عملی به مشکلات یورنشیا و تکنیک اقامت گزیدن در یک پسر ظهور یافته را به دست آورد، و این کار این روح پدر را قادر می‌ساخت که با شجاعت بسیار در ذهن بشری پسر آتی خداوند، میکائیل، آنگاه که همانند جسم فانی در زمین بیدار گردید عمل کند. و این تنها تنظیم‌کننده فکر است که تا آن هنگام در دو ذهن در یورنشیا عمل نمود، اما هر دو ذهن هم الهی و هم بشری بودند.

در طول اقامت در جسم، ماکینوتا با گروه یازده نفره سرپرستان سیاره‌ای همیار خود در تماس کامل بود، اما او با رسته‌های دیگر شخصیت‌های آسمانی نمی‌توانست ارتباط برقرار کند. به جز سرپرستان ملک صادق، او نظیر یک موجود بشری با موجودات هوشمند فوق بشری هیچ تماسی نداشت.

3- تعالیم ملک صادق

با گذشت یک دهه، ملک صادق مدارس خود را در سالیام سازمان داد و آنها را از روی سیستم پیشین که توسط کاهنان اولیه شیثی عدن دوم به وجود آورده شده بود الگوبرداری نمود. حتی ایده سیستم ده - یک دادن که توسط تغییر کیش داده آتی او، ابراهیم، مرسوم گردید نیز از سنت‌های با تأخیر متداول شده روش‌های شیثی‌های دوران باستان مشتق شده بود.

ملک صادق مفهوم خدای یکتا، یک الوهیت جهانی را آموزش داد، اما گذاشت که مردم این آموزش را با پدر کوکبه نرلاشیادک که او ال‌الیون — والامرتبه — می‌نامید مرتبط سازند. ملک صادق در مورد وضعیت لوسیفر و اوضاع امور در جروسم کاملاً سکوت اختیار کرد. لانافورج، فرمانروای سیستم تا بعد از اتمام اعطای میکائیل قدر اندکی با یورنشیا سر و کار داشت. برای اکثریت دانشجویان سالیام، ایندیشیا بهشت بود و والامرتبه خدا بود.

اکثریت مردم، سمبل سه دایره هم مرکز را که ملک صادق به عنوان نشان اعطای خود پذیرفته بود به سه پادشاهی انسانها، فرشتگان، و خداوند تفسیر می‌کردند. و گذاشته شد که آنان به این اعتقاد ادامه دهند. تعداد بسیار اندکی از پیروان او می‌دانستند که این سه دایره نشانی از بیکرانی، جاودانگی، و جهانی بودن تثلیث بهشتی بقای الهی و هدایت هستند. حتی ابراهیم این سمبل را به مثابه سه والامرتبه ایندیشیا می‌پنداشت، چنان که به او آموزش داده شده بود که سه والامرتبه به صورت یکی عمل می‌کنند. تا حدی که ملک صادق مفهوم تثلیث را که در نشانش سمبل‌یزه می‌شد آموزش می‌داد، معمولاً آن را به سه فرمانروای وُراندادک کوکبه نرلاشیادک ربط می‌داد.

او سعی نکرد به پیروان عامه‌اش آموزشی فراتر از واقعیت حاکمیت والامرتبه‌های ایندیشیا — خدایان یورنشیا — را عرضه کند. اما ملک صادق به برخی حقیقت

personality as the monitor of time and the mentor of the flesh, thus gaining that experience and practical introduction to Urantian problems and to the technique of indwelling an incarnated Son which enabled this spirit of the Father to function so valiantly in the human mind of the later Son of God, Michael, when he appeared on earth in the likeness of mortal flesh. And this is the only Thought Adjuster who ever functioned in two minds on Urantia, but both minds were divine as well as human.

93:28 (1016:2) During the incarnation in the flesh, Machiventa was in full contact with his eleven fellows of the corps of planetary custodians, but he could not communicate with other orders of celestial personalities. Aside from the Melchizedek receivers, he had no more contact with superhuman intelligences than a human being.

3. MELCHIZEDEK'S TEACHINGS

93:31 (1016:3) With the passing of a decade, Melchizedek organized his schools at Salem, patterning them on the olden system which had been developed by the early Sethite priests of the second Eden. Even the idea of a tithing system, which was introduced by his later convert Abraham, was also derived from the lingering traditions of the methods of the ancient Sethites.

93:32 (1016:4) Melchizedek taught the concept of one God, a universal Deity, but he allowed the people to associate this teaching with the Constellation Father of Norlatiadek, whom he termed El Elyon — the Most High. Melchizedek remained all but silent as to the status of Lucifer and the state of affairs on Jerusalem. Lanaforge, the System Sovereign, had little to do with Urantia until after the completion of Michael's bestowal. To a majority of the Salem students Edentia was heaven and the Most High was God.

93:33 (1016:5) The symbol of the three concentric circles, which Melchizedek adopted as the insignia of his bestowal, a majority of the people interpreted as standing for the three kingdoms of men, angels, and God. And they were allowed to continue in that belief; very few of his followers ever knew that these three circles were emblematic of the infinity, eternity, and universality of the Paradise Trinity of divine maintenance and direction; even Abraham rather regarded this symbol as standing for the three Most Highs of Edentia, as he had been instructed that the three Most Highs functioned as one. To the extent that Melchizedek taught the Trinity concept symbolized in his insignia, he usually associated it with the three Vorondadek rulers of the constellation of Norlatiadek.

93:34 (1016:6) To the rank and file of his followers he made no effort to present teaching beyond the fact of the rulership of the Most Highs of Edentia —

پیشرفته را آموخت، که شامل کارکرد و سازمان جهان محلی می‌شد، در حالی که به مرید نابغه‌اش نوردان کنعانی و گروه دانشجویان مشتاقش حقایق ابرجهان و حتی هاونا را آموخت.

اعضای خانواده کاترو که ملک صادق با آنان بیش از سی سال زندگی کرد بسیاری از این حقایق بالاتر را می‌دانستند و برای مدت‌های مدید آنها را در خانواده خود تداوم بخشیدند، حتی تا روزگاران نواده نامی‌شان موسی، که روایتی بلامنزاع از روزگاران ملک صادق پیرامون این امر از سمت پدری او و همچنین از طریق منابع دیگر از سمت مادری او بدین سان به دستش رسیده بود.

ملک صادق به پیروانش تا جایی که ظرفیت دریافت و پذیرش داشتند آموزش می‌داد. حتی بسیاری از ایده‌های مذهبی مدرن درباره بهشت و زمین، انسان، خدای و فرشتگان، از این تعلیمات ملک صادق چندان دور نیستند. اما این آموزگار بزرگ همه چیز را تابع دگرترین خدای یکتا، یک الوهیت جهانی، یک آفریدگار آسمانی، و یک پدر الهی درآورد. روی این آموزش به این منظور تأکید شد که برای نیایش انسان جذاب باشد و راه را برای ظهور متعاقب میکائیل به عنوان پسر همان پدر جهانی آماده سازد.

ملک صادق می‌آموخت که زمانی در آینده یک پسر دیگر خداوند آنطور که او آمده بود، در جسم خواهد آمد. اما این که او از یک زن به دنیا خواهد آمد؛ و به این خاطر است که بسیاری از آموزگاران آتی بر این عقیده بودند که عیسی یک کاهن یا خادم روحانی "برای همیشه هم رتبه ملک صادق" است.

و بدین ترتیب ملک صادق راه را مهیا ساخت و عرصه یکتاپرستانه گرایش دنیا را برای اعطای یک پسر واقعی بهشتی خداوند یگانه فراهم ساخت، خداوندی که او به عنوان پدر همه به وضوح تصویر نمود و به عنوان خدایی که انسان را به شرط ساده ایمان شخصی می‌پذیرد به ابراهیم عرضه داشت. و هنگامی که میکائیل در زمین ظاهر گردید، تمامی آنچه را که ملک صادق در رابطه با پدر بهشتی آموزش داده بود تأیید کرد.

4- مذهب سالیم

آیین پرستشی سالیم بسیار ساده بودند. هر کس که طومارهای لوحه سفالی کلیسای ملک صادق را امضا یا علامت‌گذاری می‌کرد، این اعتقاد را به خاطر می‌سپرد و بر آن صحنه می‌گذاشت:

1- من به ال‌الیون، خدای والامرتبه، یگانه پدر جهانی و آفریننده همه چیزها ایمان دارم.

2- من پیمان ملک صادق را با والامرتبه که لطف خداوند را به سبب ایمانم عطا می‌دارد، نه به سبب قربانیها و هدایای سوختنی، می‌پذیرم.

Gods of Urantia. But to some, Melchizedek taught advanced truth, embracing the conduct and organization of the local universe, while to his brilliant disciple Nordan the Kenite and his band of earnest students he taught the truths of the superuniverse and even of Havona.

93:35 (1016:7) The members of the family of Katro, with whom Melchizedek lived for more than thirty years, knew many of these higher truths and long perpetuated them in their family, even to the days of their illustrious descendant Moses, who thus had a compelling tradition of the days of Melchizedek handed down to him on this, his father's side, as well as through other sources on his mother's side.

93:36 (1016:8) Melchizedek taught his followers all they had capacity to receive and assimilate. Even many modern religious ideas about heaven and earth, of man, God, and angels, are not far removed from these teachings of Melchizedek. But this great teacher subordinated everything to the doctrine of one God, a universe Deity, a heavenly Creator, a divine Father. Emphasis was placed upon this teaching for the purpose of appealing to man's adoration and of preparing the way for the subsequent appearance of Michael as the Son of this same Universal Father.

93:37 (1017:1) Melchizedek taught that at some future time another Son of God would come in the flesh as he had come, but that he would be born of a woman; and that is why numerous later teachers held that Jesus was a priest, or minister, "forever after the order of Melchizedek."

93:38 (1017:2) And thus did Melchizedek prepare the way and set the monotheistic stage of world tendency for the bestowal of an actual Paradise Son of the one God, whom he so vividly portrayed as the Father of all, and whom he represented to Abraham as a God who would accept man on the simple terms of personal faith. And Michael, when he appeared on earth, confirmed all that Melchizedek had taught concerning the Paradise Father.

4. THE SALEM RELIGION

93:41 (1017:3) The ceremonies of the Salem worship were very simple. Every person who signed or marked the clay-tablet rolls of the Melchizedek church committed to memory, and subscribed to, the following belief:

93:42 (1017:4) 1. I believe in El Elyon, the Most High God, the only Universal Father and Creator of all things.

93:43 (1017:5) 2. I accept the Melchizedek covenant with the Most High, which bestows the favor of God on my faith, not on sacrifices and burnt offerings.

3- من عهد می‌کنم که از هفت فرمان ملک صادق اطاعت کنم و مژده این پیمان با والامرتبه را به همه انسانها بدهم.

و این تمامی کیش نوآباد سالیم بود. اما حتی چنین ابراز کوتاه و ساده ایمان برای انسانهای آن روزگاران مجموعاً زیاده از حد و بسیار پیشرفته بود. به عبارت ساده آنان ایده دریافت لطف الهی در ازای هیچ چیز — فقط ایمان — را نمی‌توانستند درک کنند. آنان عمیقاً به این دیدگاه اعتقاد داشتند که انسان تحت پرداخت تاوان به خدایان به دنیا آمده است. برای مدت‌های طولانی و با اشتیاق زیاد آنقدر به کار قربانی کردن و تقدیم هدایا به کاهنان مشغول بودند که از درک این بشارت که نجات، لطف الهی، یک هدیه رایگان به تمامی کسانی بود که به پیمان ملک صادق ایمان می‌آوردند ناتوان بودند. اما ابراهیم با دودلی ایمان آورد، و حتی این “به عنوان دینداری او محسوب گردید.”

هفت فرمانی که توسط ملک صادق اعلام گردید در امتداد خطوط قانون عالی باستانی دلمیشیایی الگوبرداری شده بود و بسیار زیاد شبیه هفت فرمانی بود که در عدن اول و دوم آموزش داده می‌شد. این هفت فرمان مذهب سالیم از این قرار بودند:

- 1- هیچ خدایی را به غیر از آفریننده والامرتبه بهشت و زمین خدمت نکنید.
- 2- تردید نداشته باشید که ایمان تنها شرط برای نجات ابدی می‌باشد.
- 3- شهادت دروغ ندهید.
- 4- قتل نکنید.
- 5- دزدی نکنید.
- 6- زنا نکنید.
- 7- به والدین و بزرگتران بی‌احترامی نکنید.

در حالی که در داخل نوآباد قربانی کردن مجاز نبود، ملک صادق به خوبی می‌دانست که منسوخ کردن ناگهانی سنت‌های دیرین چقدر مشکل می‌باشد و از این رو به گونه‌ای عاقلانه جانشینی آیین دینی نان و شراب را به جای قربانی کردن قدیمی‌تر جسم و خون عرضه نمود. در نگارشات آمده است که “ملک صادق پادشاه سالیم نان و شراب آورد.” اما حتی این نوآوری محتاطانه مجموعاً موفقیت‌آمیز نبود؛ قبایل گوناگون همگی مراکز معینی را در حومه سالیم که در آن قربانی و هدایای سوختنی تقدیم می‌کردند حفظ نمودند. حتی ابراهیم بعد از پیروزی بر کدزلا عمر به این رسم بربری روی آورد. به عبارت ساده او تا وقتی که یک قربانی مرسوم را تقدیم نکرده بود کاملاً آسوده خاطر نبود. و ملک صادق در ریشه‌کن کردن کامل این تمایل نادرست به قربانی کردن از رسوم مذهبی پیروانش، حتی ابراهیم، هرگز به موفقیت دست نیافت.

ملک صادق همانند عیسی اکیداً به انجام رسانیدن مأموریت عطایی خود را مورد توجه قرار داد. او به ایجاد رفم در آداب و رسوم، تغییر در عادات دنیا، و حتی ترویج روش‌های پیشرفته بهداشتی یا حقایق علمی

93:44 (1017:9) 3. I promise to obey the seven commandments of Melchizedek and to tell the good news of this covenant with the Most High to all men.

93:45 (1017:7) And that was the whole of the creed of the Salem colony. But even such a short and simple declaration of faith was altogether too much and too advanced for the men of those days. They simply could not grasp the idea of getting divine favor for nothing — by faith. They were too deeply confirmed in the belief that man was born under forfeit to the gods. Too long and too earnestly had they sacrificed and made gifts to the priests to be able to comprehend the good news that salvation, divine favor, was a free gift to all who would believe in the Melchizedek covenant. But Abraham did believe halfheartedly, and even that was “counted for righteousness.”

93:46 (1017:9) The seven commandments promulgated by Melchizedek were patterned along the lines of the ancient Dalamatian supreme law and very much resembled the seven commands taught in the first and second Edens. These commands of the Salem religion were:

- 93:47 (1017:9) 1. You shall not serve any God but the Most High Creator of heaven and earth.
- 93:48 (1017:10) 2. You shall not doubt that faith is the only requirement for eternal salvation.
- 93:49 (1017:11) 3. You shall not bear false witness.
- 93:4.10 (1017:12) 4. You shall not kill.
- 93:4.11 (1017:13) 5. You shall not steal.
- 93:4.12 (1018:1) 6. You shall not commit adultery.
- 93:4.13 (1018:2) 7. You shall not show disrespect for your parents and elders.

93:4.14 (1018:3) While no sacrifices were permitted within the colony, Melchizedek well knew how difficult it is to suddenly uproot long-established customs and accordingly had wisely offered these people the substitute of a sacrament of bread and wine for the older sacrifice of flesh and blood. It is of record, “Melchizedek, king of Salem, brought forth bread and wine.” But even this cautious innovation was not altogether successful; the various tribes all maintained auxiliary centers on the outskirts of Salem where they offered sacrifices and burnt offerings. Even Abraham resorted to this barbarous practice after his victory over Chedorlaomer; he simply did not feel quite at ease until he had offered a conventional sacrifice. And Melchizedek never did succeed in fully eradicating this proclivity to sacrifice from the religious practices of his followers, even of Abraham.

93:4.15 (1018:4) Like Jesus, Melchizedek attended strictly to the fulfillment of the mission of his bestowal. He did not attempt to reform the mores, to change the habits of the world, nor to promulgate even

مبادرت نورزید. او آمد تا دو وظیفه را به انجام رساند: حقیقت خدای یکتا را روی زمین زنده نگاه دارد و راه را برای اعطای متعاقب انسانی یک پسر بهشتی همان پدر جهانی هموار سازد.

ملک صادق حقیقت آشکار شده ابتدایی را در سالیم برای نود و چهار سال تدریس نمود و طی این مدت ابراهیم سه بار مختلف در مدرسه سالیم حضور یافت. او سرانجام به تعالیم سالیم تغییر کیش داده و یکی از برجسته‌ترین شاگردان و حامیان اصلی ملک صادق گردید.

5-گزینش ابراهیم

اگر چه ممکن است صحبت از "مردم برگزیده" نادرست باشد، اشتباه نیست که ابراهیم به عنوان یک فرد برگزیده مورد اشاره قرار گیرد. ملک صادق مسئولیت زنده نگاه داشتن حقیقت خدای یکتا را آنطور که از اعتقاد رایج به خدایان جمعی تمیز داده می‌شد به عهده ابراهیم گذارد.

انتخاب فلسطین به عنوان مکان فعالیت‌های مکی‌ونتا بخشاً مبتنی به تمایل به برقراری رابطه با خانواده‌ای بشری بود که از پتانسیل‌های رهبری برخوردار باشد. در زمان ظهور ملک صادق خانواده‌های بسیاری در زمین بودند که درست به اندازه خانواده ابراهیم برای دریافت اصول عقاید سالیم آماده بودند. به همان تعداد خانواده‌های مستعد بین انسانهای سرخ، انسانهای زرد، و نسل‌های آتی آندیا به سوی غرب و شمال موجود بودند. اما مجدداً هیچیک از این مناطق همچون ساحل شرقی دریای مدیترانه برای ظهور متعاقب میکائیل در زمین به گونه‌ای چنان مطلوب واقع نشده بودند. مأموریت ملک صادق در فلسطین و ظهور متعاقب میکائیل در میان مردم عبرانی به هیچ وجه توسط جغرافیا تعیین نشده بود، بلکه مبتنی بر این واقعیت بود که فلسطین در رابطه با بازرگانی، سفر، و تمدن موجود آن روز جهان به صورتی مرکزی واقع شده بود.

برای مدتی سرپرستان ملک صادق اجداد ابراهیم را نظاره کرده بودند، و با خاطر جمعی انتظار داشتند که اولاد آنان در نسل معینی با صفات ویژه هوش، ابتکار، فراست، و خلوص مشخص شوند. فرزندان تارح، پدر ابراهیم، در تمامی زمینه‌ها با این انتظارات تطابق داشتند. علت عمده ظهور مکی‌ونتا در سالیم به جای مصر، چین، هند، یا در میان قبایل شمالی، به خاطر این احتمال تماس با این فرزندان مستعد تارح بود.

تارح و تمامی خانواده او ایمان آورندگان دو دلی به مذهب سالیم بودند که در کلدیه موعظه شده بود. آنان از طریق موعظه اُوید، یک آموزگار فینیقی که اصول عقاید سالیم را در اور ندا می‌داد درباره ملک صادق مطلع شدند. آنان اور را ترک کردند و قصد داشتند از آنجا مستقیماً به سالیم بروند، اما ناحور برادر ابراهیم، که ملک صادق را ندیده بود، کم علاقه بود و آنان را قانع

advanced sanitary practices or scientific truths. He came to achieve two tasks: to keep alive on earth the truth of the one God and to prepare the way for the subsequent mortal bestowal of a Paradise Son of that Universal Father.

^{93:4.16 (1018:5)} Melchizedek taught elementary revealed truth at Salem for ninety-four years, and during this time Abraham attended the Salem school three different times. He finally became a convert to the Salem teachings, becoming one of Melchizedek's most brilliant pupils and chief supporters.

5. THE SELECTION OF ABRAHAM

^{93:5.1 (1018:6)} Although it may be an error to speak of "chosen people," it is not a mistake to refer to Abraham as a chosen individual. Melchizedek did lay upon Abraham the responsibility of keeping alive the truth of one God as distinguished from the prevailing belief in plural deities.

^{93:5.2 (1018:7)} The choice of Palestine as the site for Machiventa's activities was in part predicated upon the desire to establish contact with some human family embodying the potentials of leadership. At the time of the incarnation of Melchizedek there were many families on earth just as well prepared to receive the doctrine of Salem as was that of Abraham. There were equally endowed families among the red men, the yellow men, and the descendants of the Andites to the west and north. But, again, none of these localities were so favorably situated for Michael's subsequent appearance on earth as was the eastern shore of the Mediterranean Sea. The Melchizedek mission in Palestine and the subsequent appearance of Michael among the Hebrew people were in no small measure determined by geography, by the fact that Palestine was centrally located with reference to the then existent trade, travel, and civilization of the world.

^{93:5.3 (1018:8)} For some time the Melchizedek receivers had been observing the ancestors of Abraham, and they confidently expected offspring in a certain generation who would be characterized by intelligence, initiative, sagacity, and sincerity. The children of Terah, the father of Abraham, in every way met these expectations. It was this possibility of contact with these versatile children of Terah that had considerable to do with the appearance of Machiventa at Salem, rather than in Egypt, China, India, or among the northern tribes.

^{93:5.4 (1019:1)} Terah and his whole family were halfhearted converts to the Salem religion, which had been preached in Chaldea; they learned of Melchizedek through the preaching of Ovid, a Phoenician teacher who proclaimed the Salem doctrines in Ur. They left Ur intending to go directly through to Salem, but Nahor, Abraham's brother, not

کرد تا موقتاً در حران بمانند. و مدتی طولانی بعد از ورود به فلسطین بود که آنان میل به نابود کردن تمامی خدایان خانگی را که با خود آورده بودند نشان دادند. آنان در ترک بسیاری از خدایان بین‌النهرین به خاطر یگانه خدای سالیام تعلل می‌ورزیدند.

چند هفته بعد از مرگ پدر ابراهیم، تارح، ملک صادق یکی از شاگردانش، جَرام حِیتی را فرستاد تا این دعوت را از ابراهیم و ناحور هر دو به عمل آورد: "به سالیام بیایید، جایی که تعلیمات ما درباره حقیقت آفریننده جاودان را خواهید شنید و از طریق اولاد آگاه شما دو برادر تمامی دنیا برکت خواهد یافت." حال ناحور کاملاً بشارت ملک صادق را نپذیرفته بود، او عقب باقی ماند و یک شهر - مایملک استوار که به نام خودش نامگذاری شده بود ساخت؛ اما لوط، برادرزاده ابراهیم، تصمیم گرفت با عموی خود به سالیام برود.

به محض رسیدن به سالیام، ابراهیم و لوط یک قلعه کوهستانی را در نزدیکی شهر که بتوانند از آنجا در مقابل بسیاری از حملات غافلگیر کننده مهاجمان شمالی از خود دفاع کنند انتخاب کردند. در این زمان حِیتی‌ها، آشوری‌ها، فلسطینی‌ها، و گروه‌های دیگر دائماً به قبایل مرکزی و جنوبی فلسطین حمله می‌کردند. ابراهیم و لوط از سنگرشان در تپه‌ها سفرهای زیارتی مکرری به سالیام انجام دادند.

مدتی نه چندان زیاد پس از این که ابراهیم و لوط خود را نزدیک سالیام مستقر کردند، چون در فلسطین خشکسالی بود برای تهیه مواد غذایی به دره رود نیل سفر کردند. ابراهیم در طول اقامت کوتاهش در مصر یک خویشاوند دور را در دستگاه سلطنتی مصر پیدا نمود و به عنوان فرمانده دو تا از لشکریان اعزامی بسیار موفق به این پادشاه خدمت کرد. طی اواخر دوران اقامت موقتش در کنار رود نیل، او و همسرش سارا در کاخ سلطنتی زندگی می‌کردند، و هنگام ترک مصر سهمی از غنایم جنگی عملیات نظامیش به او داده شد.

به عزمی راسخ نیاز بود تا ابراهیم به جاه و مقام دربار سلطنت مصر پشت کرده و به کار روحانی‌تری که توسط ماکی‌ونتا برپا شده بود باز گردد. اما ملک صادق حتی در مصر مورد احترام بود، و هنگامی که داستان کامل برای فرعون مطرح گردید، او به ابراهیم قویاً اصرار نمود که به انجام عهد و پیمان خود برای اهداف سالیام بازگردد.

ابراهیم بلندپروازیهای شاهانه داشت و در راه بازگشت از مصر طرح خود برای استیلا بر تمامی کنعان و آوردن مردمش تحت فرمانروایی سالیام را برای لوط مطرح ساخت. لوط بیشتر به تجارت تمایل داشت؛ لذا به دنبال یک اختلاف بعدی به سدوم رفت تا به داد و ستد و دامپروری بپردازد. لوط نه از یک زندگی نظامی خوشش می‌آمد و نه چوپانی.

ابراهیم به محض بازگشت به همراه خانواده‌اش به سالیام، شروع به تکمیل پروژه‌های نظامیش نمود. او به زودی به عنوان حکمران مدنی سرزمین سالیام به رسمیت شناخته شد و هفت قبیله مجاور را تحت رهبری خود متحد ساخت. در واقع با دشواری بسیار بود که ملک

having seen Melchizedek, was lukewarm and persuaded them to tarry at Haran. And it was a long time after they arrived in Palestine before they were willing to destroy *all* of the household gods they had brought with them; they were slow to give up the many gods of Mesopotamia for the one God of Salem.

93:55 (1019:2) A few weeks after the death of Abraham's father, Terah, Melchizedek sent one of his students, Jaram the Hittite, to extend this invitation to both Abraham and Nahor: "Come to Salem, where you shall hear our teachings of the truth of the eternal Creator, and in the enlightened offspring of you two brothers shall all the world be blessed." Now Nahor had not wholly accepted the Melchizedek gospel; he remained behind and built up a strong city-state which bore his name; but Lot, Abraham's nephew, decided to go with his uncle to Salem.

93:56 (1019:3) Upon arriving at Salem, Abraham and Lot chose a hilly fastness near the city where they could defend themselves against the many surprise attacks of northern raiders. At this time the Hittites, Assyrians, Philistines, and other groups were constantly raiding the tribes of central and southern Palestine. From their stronghold in the hills Abraham and Lot made frequent pilgrimages to Salem.

93:57 (1019:4) Not long after they had established themselves near Salem, Abraham and Lot journeyed to the valley of the Nile to obtain food supplies as there was then a drought in Palestine. During his brief sojourn in Egypt Abraham found a distant relative on the Egyptian throne, and he served as the commander of two very successful military expeditions for this king. During the latter part of his sojourn on the Nile he and his wife, Sarah, lived at court, and when leaving Egypt, he was given a share of the spoils of his military campaigns.

93:58 (1019:5) It required great determination for Abraham to forgo the honors of the Egyptian court and return to the more spiritual work sponsored by Machiventa. But Melchizedek was revered even in Egypt, and when the full story was laid before Pharaoh, he strongly urged Abraham to return to the execution of his vows to the cause of Salem.

93:59 (1019:6) Abraham had kingly ambitions, and on the way back from Egypt he laid before Lot his plan to subdue all Canaan and bring its people under the rule of Salem. Lot was more bent on business; so, after a later disagreement, he went to Sodom to engage in trade and animal husbandry. Lot liked neither a military nor a herder's life.

93:60 (1019:7) Upon returning with his family to Salem, Abraham began to mature his military projects. He was soon recognized as the civil ruler of the Salem territory and had confederated under his leadership seven near-by tribes. Indeed, it was with great

صانع جلوی ابراهیم را که از شور پیشروی و گردآوری قبایل همسایه به ضرب شمشیر افروخته شده بود — تا بلکه آنان سریعتر از حقایق سالیام مطلع شوند — گرفت.

ملک صانع روابط مسالمت‌آمیزی با تمامی قبایل اطراف حفظ نمود. او جنگجو نبود و توسط هیچیک از ارتشها هنگامی که تهاجم و عقب‌نشینی می‌کردند هرگز مورد حمله واقع نشد. او کاملاً خواهان این بود که ابراهیم برای سالیام یک سیاست تدافعی تدوین کند، آن چنان که متعاقباً این طور به اجرا درآمد، اما او طرحهای بلند پروازانه شاگردش را برای کشورگشایی تأیید نمی‌کرد؛ لذا یک اختلاف دوستانه در رابطه آنان پدید آمده و ابراهیم برای برقراری پایتخت نظامیش به حبرون رفت.

ابراهیم به خاطر رابطه نزدیکش با ملک صانع نامی از مزیت زیادی نسبت به شاهان کم قدرت اطراف برخوردار بود. آنها همگی به ملک صانع احترام می‌گذاشتند و از ابراهیم بیش از حد می‌ترسیدند. ابراهیم از این ترس مطلع بود و فقط منتظر فرصت مناسبی بود تا به همسایگان خود حمله کند، و این بهانه زمانی به دست آمد که برخی از این حکام به خود جرأت دادند به ملک برادرزاده‌اش لوط که در سدوم اقامت داشت تهاجم کنند. به محض شنیدن این موضوع ابراهیم در رأس هفت قبیله متفقدش به دشمن یورش برد. محافظان 318 نفری او فرماندهی ارتشی را که تعدادشان بیش از 4000 نفر بود به عهده گرفته و در این هنگام حمله کردند.

وقتی که ملک صانع خبر اعلان جنگ ابراهیم را شنید روانه گشت تا او را منصرف سازد اما فقط وقتی به شاگرد اسبق خود رسید که او پیروزمندانه از نبرد باز می‌گشت. ابراهیم اصرار داشت که خدای سالیام به او در برابر دشمنانش پیروزی داده است و در دادن یک دهم غنایم جنگیش به خزانه سالیام پافشاری نمود. او نود درصد بقیه را به پایتخت خود در حبرون انتقال داد.

بعد از این نبرد سدییم، ابراهیم رهبر یک ائتلاف دومی از بازده قبیله شد و نه فقط ده - یک به ملک صانع پرداخت کرد بلکه ترتیبی داد تا کلیه کسان دیگر در آن حومه نیز همان کار را انجام دهند. برخوردهای دیپلماتیک او با پادشاه سدوم به همراه ترسی که نسبت به او کلاً موجود بود موجب شد که پادشاه سدوم و دیگران به ائتلاف نظامی حبرون ملحق شوند. ابراهیم کاملاً در راه تأسیس یک کشور نیرومند در فلسطین قرار داشت.

6- پیمان ملک صانع با ابراهیم

ابراهیم فتح تمامی کنعان را در نظر داشت. عزم او فقط به خاطر این واقعیت تضعیف گردید که ملک صانع این کار را تأیید نمی‌کرد. اما ابراهیم تقریباً تصمیم به مبادرت به این امر خطیر گرفته بود که این فکر شروع به نگران ساختن او نمود که او پسری ندارد که به عنوان فرمانروای این پادشاهی مورد نظر جانشین او گردد. او

difficulty that Melchizedek restrained Abraham, who was fired with a zeal to go forth and round up the neighboring tribes with the sword that they might thus more quickly be brought to a knowledge of the Salem truths.

93:5 11 (1019:8) Melchizedek maintained peaceful relations with all the surrounding tribes; he was not militaristic and was never attacked by any of the armies as they moved back and forth. He was entirely willing that Abraham should formulate a defensive policy for Salem such as was subsequently put into effect, but he would not approve of his pupil's ambitious schemes for conquest; so there occurred a friendly severance of relationship, Abraham going over to Hebron to establish his military capital.

93:5 12 (1020:1) Abraham, because of his close connection with the illustrious Melchizedek, possessed great advantage over the surrounding petty kings; they all revered Melchizedek and unduly feared Abraham. Abraham knew of this fear and only awaited an opportune occasion to attack his neighbors, and this excuse came when some of these rulers presumed to raid the property of his nephew Lot, who dwelt in Sodom. Upon hearing of this, Abraham, at the head of his seven confederated tribes, moved on the enemy. His own bodyguard of 318 officered the army, numbering more than 4,000, which struck at this time.

93:5 13 (1020:2) When Melchizedek heard of Abraham's declaration of war, he went forth to dissuade him but only caught up with his former disciple as he returned victorious from the battle. Abraham insisted that the God of Salem had given him victory over his enemies and persisted in giving a tenth of his spoils to the Salem treasury. The other ninety per cent he removed to his capital at Hebron.

93:5 14 (1020:3) After this battle of Siddim, Abraham became leader of a second confederation of eleven tribes and not only paid tithes to Melchizedek but saw to it that all others in that vicinity did the same. His diplomatic dealings with the king of Sodom, together with the fear in which he was so generally held, resulted in the king of Sodom and others joining the Hebron military confederation; Abraham was really well on the way to establishing a powerful state in Palestine.

6. MELCHIZEDEK'S COVENANT WITH ABRAHAM

93:6 1 (1020:4) Abraham envisaged the conquest of all Canaan. His determination was only weakened by the fact that Melchizedek would not sanction the undertaking. But Abraham had about decided to embark upon the enterprise when the thought that he had no son to succeed him as ruler of this

گفتگوی دیگری را با ملک صادق ترتیب داد؛ و در طول این مصاحبه بود که کاهن سالیم، پسر مرئی خداوند، ابراهیم را متقاعد ساخت که طرحش برای فتح مادی و فرمانروایی گذرا را به نفع مفهوم روحانی پادشاهی آسمانی رها سازد.

ملک صادق بی‌فایده‌گی ستیزه با ائتلاف اموری‌ها را برای ابراهیم توضیح داد. اما به همان اندازه روشن ساخت که این قبایل عقب مانده با اعمال احمقانه خود قطعاً دست به خودکشی می‌زنند، به طوری که به فاصله چند نسل آن قدر تضعیف شده که نواده‌های ابراهیم که در این اثنا بسیار بر تعدادشان افزوده شده بود به آسانی می‌توانند بر آنان غلبه نمایند.

و ملک صادق یک پیمان رسمی با ابراهیم در سالیم منعقد نمود. او به ابراهیم گفت: "اکنون به آسمان بنگر و اگر می‌توانی ستارگان را بشمار؛ اولاد تو نیز چنین بیشمار خواهند بود." و ابراهیم ملک صادق را باور نمود، "و این به عنوان دینداری او محسوب گردید." و سپس ملک صادق داستان اشغال آینده کنعان توسط اولاد او بعد از اقامت موقتشان در مصر را به ابراهیم گفت.

این پیمان ملک صادق با ابراهیم نمایانگر توافق بزرگ یورنشایی میان ربانیت و بشریت می‌باشد که خداوند به انجام هر چیز موافقت می‌کند، و انسان فقط موافقت می‌کند که به وعده‌های خداوند ایمان آورد و از دستورات او پیروی نماید. پیش از این اعتقاد بر این بود که نجات فقط توسط اعمال — قربانیها و هدایا — تأمین می‌شود؛ اکنون ملک صادق دوباره این بشارت را به یورنشا آورد که نجات، لطف خداوند، از طریق ایمان به دست می‌آید. اما این بشارت ایمان ساده به خداوند بسیار پیشرفته بود. قبیله نشینان سامی متعاقباً ترجیح دادند به قربانیهای پیشین و دادن کفاره برای گناه از طریق ریختن خون بازگشت کنند.

مدتی نه چندان زیاد پس از برقراری این پیمان بود که مطابق وعده ملک صادق، اسحاق پسر ابراهیم به دنیا آمد. بعد از تولد اسحاق، ابراهیم در رابطه با پیمانش با ملک صادق رویه‌ای بسیار جدی اتخاذ نمود، و به سالیم رفته و آن را به صورت نوشته بیان کرد. در این پذیرش علنی و رسمی پیمان بود که او نامش را از ابرام به ابراهیم تغییر داد.

بیشتر ایمانداران سالیم ختنه را انجام داده بودند، گرچه این کار هرگز توسط ملک صادق اجباری نشده بود. حال همیشه ابراهیم آنقدر با ختنه مخالفت ورزیده بود که در این فرصت تصمیم گرفت از طریق پذیرش رسمی این آیین به نشان انعقاد پیمان سالیم به این رویداد رسمیت بخشد.

به دنبال این صرف نظر واقعی و علنی بلندپروازیهای شخصیش به خاطر طرحهای بزرگتر ملک صادق بود که سه موجود آسمانی در دشتهای ممری در برابر او ظاهر شدند. به رغم مربوط ساختن این واقعه با حکایات ساختگی آتی در رابطه با خرابی طبیعی سکوم و غموره، این یک ظهور واقعی بود. و این

proposed kingdom began to worry him. He arranged another conference with Melchizedek; and it was in the course of this interview that the priest of Salem, the visible Son of God, persuaded Abraham to abandon his scheme of material conquest and temporal rule in favor of the spiritual concept of the kingdom of heaven.

9362 (1020.5) Melchizedek explained to Abraham the futility of contending with the Amorite confederation but made it equally clear that these backward clans were certainly committing suicide by their foolish practices so that in a few generations they would be so weakened that the descendants of Abraham, meanwhile greatly increased, could easily overcome them.

9363 (1020.6) And Melchizedek made a formal covenant with Abraham at Salem. Said he to Abraham: "Look now up to the heavens and number the stars if you are able; so numerous shall your seed be." And Abraham believed Melchizedek, "and it was counted to him for righteousness." And then Melchizedek told Abraham the story of the future occupation of Canaan by his offspring after their sojourn in Egypt.

9364 (1020.7) This covenant of Melchizedek with Abraham represents the great Urantian agreement between divinity and humanity whereby God agrees to do *everything*; man only agrees to *believe* God's promises and follow his instructions. Heretofore it had been believed that salvation could be secured only by works — sacrifices and offerings; now, Melchizedek again brought to Urantia the good news that salvation, favor with God, is to be had by *faith*. But this gospel of simple faith in God was too advanced; the Semitic tribesmen subsequently preferred to go back to the older sacrifices and atonement for sin by the shedding of blood.

9365 (1021.1) It was not long after the establishment of this covenant that Isaac, the son of Abraham, was born in accordance with the promise of Melchizedek. After the birth of Isaac, Abraham took a very solemn attitude toward his covenant with Melchizedek, going over to Salem to have it stated in writing. It was at this public and formal acceptance of the covenant that he changed his name from Abram to Abraham.

9366 (1021.2) Most of the Salem believers had practiced circumcision, though it had never been made obligatory by Melchizedek. Now Abraham had always so opposed circumcision that on this occasion he decided to solemnize the event by formally accepting this rite in token of the ratification of the Salem covenant.

9367 (1021.3) It was following this real and public surrender of his personal ambitions in behalf of the larger plans of Melchizedek that the three celestial beings appeared to him on the plains of Mamre. This was an appearance of fact, notwithstanding its association with the subsequently fabricated

افسانه‌های رخدادهای آن روزگاران نشان دهنده این است که اصول اخلاقی و کردارگان حتی چنین دوران اخیرى چقدر عقب افتاده بوده است.

به محض تکمیل پیمان رسمى، آشتى بین ابراهيم و ملک صادق کامل گرديد. ابراهيم مجدداً رهبرى مننى و نظامى نوآباد سالیام را که در نقطه اوجش حاوى بیش از یکصد هزار ده - یک دهنده منظم در طومارهای برادری ملک صادق بود به عهده گرفت. ابراهيم معبد سالیام را بسیار بهبود داد و برای تلمی مدرسه چادرهای نو فراهم نمود. او نه تنها سیستم ده - یک دادن را توسعه داد بلکه همچنین بسیاری از روشهای پیشرفته اداره امور مدرسه را بنا نهاد، و علاوه بر آن به اداره بهتر دیارتان تبلیغات بشارت دهندگان کمک شایانی نمود. او همچنین برای بهبودی گله‌ها و از نو سازمان دادن پروژه‌های لبنیات سازی سالیام کار زیادی انجام داد. ابراهيم یک بازرگان باهوش و کارآمد، و برای روزگار خودش یک مرد ثروتمند بود. او زیاده از حد زاهد نبود، اما کاملاً صادق بود، و به راستی به ماکى‌ونتاً ملک صادق ایمان داشت.

narratives relating to the natural destruction of Sodom and Gomorrah. And these legends of the happenings of those days indicate how retarded were the morals and ethics of even so recent a time.

93:68 (1021:4) Upon the consummation of the solemn covenant, the reconciliation between Abraham and Melchizedek was complete. Abraham again assumed the civil and military leadership of the Salem colony, which at its height carried over one hundred thousand regular tithe payers on the rolls of the Melchizedek brotherhood. Abraham greatly improved the Salem temple and provided new tents for the entire school. He not only extended the tithing system but also instituted many improved methods of conducting the business of the school, besides contributing greatly to the better handling of the department of missionary propaganda. He also did much to effect improvement of the herds and the reorganization of the Salem dairying projects. Abraham was a shrewd and efficient business man, a wealthy man for his day; he was not overly pious, but he was thoroughly sincere, and he did believe in Machiventa Melchizedek.

7- مسیونرهای ملک صادق

ملک صادق برای چند سال تعلیم شاگردانش و آموزش مسیونرهای سالیام را که به تمامی قبایل اطراف خصوصاً به مصر، بین‌النهرین، و آسیای صغیر رخنه کرده بودند ادامه داد. و با گذشت دهها سال این آموزگاران به دورتر و دورتر از سالیام سفر کرده و بشارت ماکى‌ونتاً مبنی بر اعتقاد و ایمان به خداوند را با خود حمل کردند.

نوادگان آدمسان که دور تا دور سواحل دریایچه ون حلقه زده بودند شنوندگان خواهانی برای آموزگاران حیتى کیش سالیام بودند. از این نقطه که روزگاری مرکز اندیها بود آموزگاران به مناطق دوردست اروپا و آسیا هر دو اعزام شدند. مسیونرهای سالیام به تمامی اروپا حتی به جزایر انگلستان رخنه کردند. یک گروه از طریق جزیره فارو نزد اندانیهای ایسلند رفت، در حالی که دیگری با عبور از چین به ژاپنی‌های جزایر شرقی رسید. زندگی و تجارب مردان و زنانی که به منظور آگاهی دادن به قبایل نیم کره شرقی اقدام به سفری مخاطره‌آمیز از سالیام، بین‌النهرین، و دریایچه ون نمودند فصلی قهرمانانه را در تاریخچه نژاد بشر عرضه می‌دارد.

ولی کار آنقدر زیاد و قبایل آنقدر عقب افتاده بودند که نتایج مبهم و نامعلوم بودند. از یک نسل تا دیگری بشارت سالیام اینجا و آنجا منزلگاهی می‌یافت، اما به جز در فلسطین، هرگز ایده خدای یکتا نتوانست تبعیت مداوم یک قبیله یا نژاد کامل را به دست آورد. مدتها پیش از آمدن عیسی، تعلیمات مسیونرهای اولیه سالیام عموماً در عقاید و خرافات قدیمی‌تر و کلی‌تر پنهان شده بودند. بشارت اولیه ملک صادق تقریباً به طور کامل در اعتقاد به مادر کبیر، خورشید، و آیین نیایشی باستانی دیگر

7. THE MELCHIZEDEK MISSIONARIES

93:71 (1021:5) Melchizedek continued for some years to instruct his students and to train the Salem missionaries, who penetrated to all the surrounding tribes, especially to Egypt, Mesopotamia, and Asia Minor. And as the decades passed, these teachers journeyed farther and farther from Salem, carrying with them Machiventa's gospel of belief and faith in God.

93:72 (1021:6) The descendants of Adamson, clustered about the shores of the lake of Van, were willing listeners to the Hittite teachers of the Salem cult. From this onetime Andite center, teachers were dispatched to the remote regions of both Europe and Asia. Salem missionaries penetrated all Europe, even to the British Isles. One group went by way of the Faroes to the Andonites of Iceland, while another traversed China and reached the Japanese of the eastern islands. The lives and experiences of the men and women who ventured forth from Salem, Mesopotamia, and Lake Van to enlighten the tribes of the Eastern Hemisphere present a heroic chapter in the annals of the human race.

93:73 (1022:1) But the task was so great and the tribes were so backward that the results were vague and indefinite. From one generation to another the Salem gospel found lodgment here and there, but except in Palestine, never was the idea of one God able to claim the continued allegiance of a whole tribe or race. Long before the coming of Jesus the teachings of the early Salem missionaries had become generally submerged in the older and more universal superstitions and beliefs. The original

جذب شده بود.

شما که امروزه از فواید هنر چاپ برخوردار هستید کمی می‌فهمید که ترویج حقیقت طی این ایام پیشین چقدر مشکل بود؛ و فراموش کردن یک دکتترین جدید از یک نسل تا دیگری چه آسان بود. همیشه این تمایل وجود داشت که دکتترین جدید به داخل مجموعه تعلیمات مذهبی قدیمی‌تر و کاربرد سحر و جادو جذب شود. یک آشکار سازی جدید همیشه توسط اعتقادات تکاملی قدیمی‌تر آلوده می‌گردد.

8- عزیمت ملک صادق

مدت کوتاهی بعد از خرابی سدوم و عموره بود که ماکی‌ونتتا تصمیم گرفت اعطای اضطراری خویش را به بورنشیا پایان دهد. تصمیم ماکی‌ونتتا برای پایان دادن سفر موقتش در جسم متأثر از شرایط متعددی بود که مهمترین آن تمایل در حال رشد قبایل اطراف و حتی دستیاران نزدیک خودش به نگرستن به او به عنوان موجودی نیمه خدا - نیمه انسان، نگاه کردن به او به صورت موجودی مافوق طبیعی، که در واقع بود می‌بود؛ ولی آنان شروع کردند بی‌جهت او را تکریم کنند و آن هم با ترسی بسیار خرافی. علاوه بر این دلایل، ملک صادق می‌خواست مدت زمانی کافی پیش از مرگ ابراهیم صحنه فعالیت‌های زمینی خود را ترک کند تا از تثبیت مؤثر حقیقت خدای یکتا و یگانه در اذهان پیروانش اطمینان حاصل کند. از این رو ماکی‌ونتتا یک شب پس از خداحافظی از یاران انسانیش در چادر خود در سالیم کناره گرفت، و آنگاه که در هنگام بامداد آنان برای صدا زدن او رفتند، او آنجا نبود، چرا که همیارانش او را برده بودند.

9- بعد از عزیمت ملک صادق

وقتی که ملک صادق به طور بسیار ناگهانی ناپدید شد آزمون بزرگی برای ابراهیم به وجود آمد. اگر چه او پیروانش را کاملاً آگاه ساخته بود که همانطور که آمده باید زمانی برود، آنان از فقدان رهبر شگفت‌انگیز خود راضی نبودند. سازمان بزرگی که در سالیم ساخته شده بود تقریباً ناپدید گردید، گر چه سنن این روزگاران بود که موسی روی آن بنا نهاد و بردگان عبرانی را به خارج از مصر هدایت کرد.

فقدان ملک صادق در قلب ابراهیم غمی ایجاد کرد که هرگز بر آن کاملاً غلبه نیافت. او آنگاه که بلندپروازیهای ساختن یک پادشاهی مادی را رها نمود خبرون را ترک کرده بود؛ و اکنون به دنبال از دست دادن شریک خود در ساختن پادشاهی معنوی، از سالیم عزیمت نموده، برای زندگی در جای مورد علاقه‌اش به جنوب در چار رفت.

ابراهیم بلافاصله بعد از ناپیدی ملک صادق ترسان

Melchizedek gospel had been almost wholly absorbed in the beliefs in the Great Mother, the Sun, and other ancient cults.

^{93:7.4 (1022:2)} You who today enjoy the advantages of the art of printing little understand how difficult it was to perpetuate truth during these earlier times; how easy it was to lose sight of a new doctrine from one generation to another. There was always a tendency for the new doctrine to become absorbed into the older body of religious teaching and magical practice. A new revelation is always contaminated by the older evolutionary beliefs.

8. DEPARTURE OF MELCHIZEDEK

^{93:8.1 (1022:3)} It was shortly after the destruction of Sodom and Gomorrah that Machiventa decided to end his emergency bestowal on Urantia. Melchizedek's decision to terminate his sojourn in the flesh was influenced by numerous conditions, chief of which was the growing tendency of the surrounding tribes, and even of his immediate associates, to regard him as a demigod, to look upon him as a supernatural being, which indeed he was; but they were beginning to reverence him unduly and with a highly superstitious fear. In addition to these reasons, Melchizedek wanted to leave the scene of his earthly activities a sufficient length of time before Abraham's death to insure that the truth of the one and only God would become strongly established in the minds of his followers. Accordingly Machiventa retired one night to his tent at Salem, having said good night to his human companions, and when they went to call him in the morning, he was not there, for his fellows had taken him.

9. AFTER MELCHIZEDEK'S DEPARTURE

^{93:9.1 (1022:4)} It was a great trial for Abraham when Melchizedek so suddenly disappeared. Although he had fully warned his followers that he must sometime go as he had come, they were not reconciled to the loss of their wonderful leader. The great organization built up at Salem nearly disappeared, though the traditions of these days were what Moses built upon when he led the Hebrew slaves out of Egypt.

^{93:9.2 (1022:5)} The loss of Melchizedek produced a sadness in the heart of Abraham that he never fully overcame. Hebron he had abandoned when he gave up the ambition of building a material kingdom; and now, upon the loss of his associate in the building of the spiritual kingdom, he departed from Salem, going south to live near his interests at Gerar.

^{93:9.3 (1022:6)} Abraham became fearful and timid

و بیمناک گردید. او به دنبال رسیدن به چرار از برملا ساختن هویتش خودداری ورزید، طوری که ابیملیک همسر او را برای خود برداشت. (مدت کوتاهی بعد از ازدواجش با سارا، یک شب ابراهیم توطئه کشتن خود و گرفتن همسر برجسته‌اش را شنیده بود. این بیم به ترس زیادی برای رهبر سوا از آن دلیر و با شهامت تبدیل شد. او در تمامی زندگیش از این بیم داشت که کسی برای دستیابی به سارا او را به طور مخفیانه به قتل رساند. و این روشن می‌سازد که چرا در سه موقعیت جداگانه این مرد دلیر از خود بزدلی واقعی نشان داد.)

اما ابراهیم در مأموریتش به عنوان جانشین ملک صادق مدت زیادی باز نایستاد. او به زودی در میان فلسطینی‌ها و مردم ابیملیک تازه ایماندارانی به وجود آورد، با آنان قرارداد انعقاد کرد، و به نوبه خود به بسیاری از خرافات آنان به ویژه رسم آنان مبنی بر قربانی کردن اولین فرزندان پسر آلوده گردید. بدین ترتیب ابراهیم مجدداً به رهبری بزرگ در فلسطین تبدیل شد. او توسط تمامی گروه‌ها مورد حرمت بود و توسط تمامی پادشاهان محترم شمرده می‌شد. او رهبر روحانی تمامی قبایل اطراف بود، و نفوذ او تا مدتی بعد از مرگش ادامه یافت. در طول سالهای پایانی عمرش او بار دیگر به خبرون، صحنه فعالیت‌های پیشینش و مکانی که در ارتباط با ملک صادق کار کرده بود مراجعت نمود. آخرین کار ابراهیم فرستادن خادمان مورد اعتماد به شهر برادرش ناحور، در مرز بین النهرین، به منظور گرفتن زنی به عنوان همسر از بین مردم خود برای پسرش اسحاق بود. مدت‌ها بین مردم ابراهیم رسم بود که با آموزده‌های خود ازدواج کنند. و ابراهیم با اطمینان از آن ایمان به خداوند که او در مدارس ناپدید شده سالم از ملک صادق آموخته بود درگذشت.

برای نسل بعد درک داستان ملک صادق مشکل بود. ظرف پانصد سال بسیاری تمامی روایت را یک افسانه پنداشتند. اسحاق در تعلیمات پدرش نسبتاً خوب پایدار ماند و بشارت نوآباد سالم را تقویت نمود، اما برای یعقوب درک اهمیت این روایات مشکل‌تر بود. یوسف به ملک صادق ایمان راسخ داشت و بیشتر به این خاطر بود که توسط برادرانش به عنوان یک خواب بین پنداشته می‌شد. عزت یوسف در مصر عمدتاً به دلیل خاطره پدرجانش ابراهیم بود. به یوسف فرماندهی نظامی ارتشهای مصر پیشنهاد شد، اما او به خاطر ایمان راسخش به روایات ملک صادق و تعلیمات بعدی ابراهیم و اسحاق، بر مبنای این اعتقاد که برای پیشرفت پادشاهی آسمانی بدین نحو بهتر می‌تواند تلاش کند، خدمت به عنوان یک سرپرست مدنی را برگزید.

آموزش ملک صادق کامل و سرشار بود، اما رخدادهای نگاشته شده این روزگاران برای کاهنان آتی عبرانی به نظر غیرممکن و خیالی می‌رسیدند، گرچه بسیاری اقله تا دوران تحریف کلی نگارشات عهد عتیق در بابل، قدری این رخدادهای را درک می‌کردند.

آنچه که نگارشات عهد عتیق به عنوان محاورات

immediately after the disappearance of Melchizedek. He withheld his identity upon arrival at Gerar, so that Abimelech appropriated his wife. (Shortly after his marriage to Sarah, Abraham one night had overheard a plot to murder him in order to get his brilliant wife. This dread became a terror to the otherwise brave and daring leader; all his life he feared that someone would kill him secretly in order to get Sarah. And this explains why, on three separate occasions, this brave man exhibited real cowardice.)

9394 (10231) But Abraham was not long to be deterred in his mission as the successor of Melchizedek. Soon he made converts among the Philistines and of Abimelech's people, made a treaty with them, and, in turn, became contaminated with many of their superstitions, particularly with their practice of sacrificing first-born sons. Thus did Abraham again become a great leader in Palestine. He was held in reverence by all groups and honored by all kings. He was the spiritual leader of all the surrounding tribes, and his influence continued for some time after his death. During the closing years of his life he once more returned to Hebron, the scene of his earlier activities and the place where he had worked in association with Melchizedek. Abraham's last act was to send trusty servants to the city of his brother, Nahor, on the border of Mesopotamia, to secure a woman of his own people as a wife for his son Isaac. It had long been the custom of Abraham's people to marry their cousins. And Abraham died confident in that faith in God which he had learned from Melchizedek in the vanished schools of Salem.

9395 (10232) It was hard for the next generation to comprehend the story of Melchizedek; within five hundred years many regarded the whole narrative as a myth. Isaac held fairly well to the teachings of his father and nourished the gospel of the Salem colony, but it was harder for Jacob to grasp the significance of these traditions. Joseph was a firm believer in Melchizedek and was, largely because of this, regarded by his brothers as a dreamer. Joseph's honor in Egypt was chiefly due to the memory of his great-grandfather Abraham. Joseph was offered military command of the Egyptian armies, but being such a firm believer in the traditions of Melchizedek and the later teachings of Abraham and Isaac, he elected to serve as a civil administrator, believing that he could thus better labor for the advancement of the kingdom of heaven.

9396 (10233) The teaching of Melchizedek was full and replete, but the records of these days seemed impossible and fantastic to the later Hebrew priests, although many had some understanding of these transactions, at least up to the times of the en masse editing of the Old Testament records in Babylon.

9397 (10234) What the Old Testament records describe as conversations between Abraham and God were

بین ابراهیم و خداوند توصیف می‌کنند در واقع گفتگوهای میان ابراهیم و ملک صادق بودند. نگارندگان آتی نسخه‌های خطی تورات عبارت ملک صادق را مترادف با خداوند به حساب آوردند. ثبت بسیاری از ملاقاتهای ابراهیم و سارا با "فرشته خداوند" به دیدارهای فراوان آنان با ملک صادق اشاره دارد.

حکایات عبرانی اسحاق، یعقوب، و یوسف بسیار معتبرتر از آن حکایات درباره ابراهیم می‌باشند، گرچه آنان نیز بسیاری از تحریفات حقایق، تغییراتی که در زمان تألیف این نگارشات توسط کاهنان عبرانی در طول اسارت در بابل به طور عمدی و غیرعمدی صورت گرفته را نیز شامل می‌شوند. قطره یک همسر ابراهیم نبود؛ او نیز همانند هاجر صرفاً یک زن صیغه‌ای بود. تمامی دارایی ابراهیم به اسحاق، پسر سارا، همسر رسمی تعلق یافت. ابراهیم آنطور که نگارش وقایع نشان می‌دهد زیاد کهنسال نبود، و همسرش بسیار جوان‌تر بود. این سنین عمداً تغییر داده شدند تا تولد به ظاهر معجزه‌آسای متعاقب اسحاق را نشان دهند.

ضمیر ملی یهودیان با اسارت در بابل به شدت پریشان گردید. آنان در عکس‌العملشان در مقابل حقارت ملی به افراط دیگر خودستایی ملی و نژادی چرخش کردند که در آن روایتشان را با دیدگاه برتر پنداشتن خودشان نسبت به تمامی نژادها به عنوان مردم برگزیده خداوند تحریف نموده و واژگونه جلوه دادند؛ و از این رو آنان به منظور بالا بردن ابراهیم و سایر رهبران ملی‌شان فراتر از تمامی کسان دیگر بدون مستثنی ساختن خود ملک صادق تمامی تاریخچه‌شان را به دقت تغییر دادند. بدین ترتیب نگارندگان عبرانی هر شرح وقایع این ایام با اهمیت را که توانستند بیابند نابود کردند، و فقط روایت دیدار ابراهیم و ملک صادق بعد از نبرد سدیم را که پنداشتند افتخاری بزرگ را برای ابراهیم منعکس می‌سازد حفظ نمودند.

و بدینسان آنان با فراموشی ملک صادق، آموزش این پسر اضطراری پیرامون مأموریت معنوی پسر موعود اعطایی را نیز فراموش کردند، و از طبیعت این مأموریت آنقدر تماماً و کاملاً چشم‌برگرفتند که تعداد بسیار اندکی از اولادشان قادر بودند یا مایل بودند که میکائیل را هنگامی که مطابق پیشگویی مکی‌ونتاً در زمین و در جسم ظاهر گردید شناخته و بپذیرند.

اما یکی از نویسندگان کتاب عبرانیان مأموریت ملک صادق را درک کرد، چرا که چنین نوشته شده است: "این ملک صادق، کاهن والا مرتبه، همچنین پادشاهی صلح‌جو بود؛ بدون پدر، بدون مادر، بدون دودمان، که زمانی برای شروع روزها یا پایان زندگیش وجود نداشت بلکه شبیه یک پسر خداوند آفریده شد، و کاهنی همیشگی باقی می‌ماند." این نویسنده ملک صادق را به مثابه نوعی از اعطای آتی میکائیل معین نموده و تصریح می‌کند که عیسی "کاهنی همیشگی همپایه ملک صادق" بود. در حالی که این مقایسه مجموعاً خوب نبود، دقیقاً حقیقت داشت که مسیح "مطابق دستورات دوازده سرپرست ملک صادق" که در زمان اعطای جهانش مسئول بودند عنوان موقت در یورشیا را دریافت نمود.

in reality conferences between Abraham and Melchizedek. Later scribes regarded the term Melchizedek as synonymous with God. The record of so many contacts of Abraham and Sarah with "the angel of the Lord" refers to their numerous visits with Melchizedek.

^{93.9.8 (1023.5)} The Hebrew narratives of Isaac, Jacob, and Joseph are far more reliable than those about Abraham, although they also contain many diversions from the facts, alterations made intentionally and unintentionally at the time of the compilation of these records by the Hebrew priests during the Babylonian captivity. Keturah was not a wife of Abraham; like Hagar, she was merely a concubine. All of Abraham's property went to Isaac, the son of Sarah, the status wife. Abraham was not so old as the records indicate, and his wife was much younger. These ages were deliberately altered in order to provide for the subsequent alleged miraculous birth of Isaac.

^{93.9.9 (1023.6)} The national ego of the Jews was tremendously depressed by the Babylonian captivity. In their reaction against national inferiority they swung to the other extreme of national and racial egotism, in which they distorted and perverted their traditions with the view of exalting themselves above all races as the chosen people of God; and hence they carefully edited all their records for the purpose of raising Abraham and their other national leaders high up above all other persons, not excepting Melchizedek himself. The Hebrew scribes therefore destroyed every record of these momentous times which they could find, preserving only the narrative of the meeting of Abraham and Melchizedek after the battle of Siddim, which they deemed reflected great honor upon Abraham.

^{93.9.10 (1024.1)} And thus, in losing sight of Melchizedek, they also lost sight of the teaching of this emergency Son regarding the spiritual mission of the promised bestowal Son; lost sight of the nature of this mission so fully and completely that very few of their progeny were able or willing to recognize and receive Michael when he appeared on earth and in the flesh as Machiventa had foretold.

^{93.9.11 (1024.2)} But one of the writers of the Book of Hebrews understood the mission of Melchizedek, for it is written: "This Melchizedek, priest of the Most High, was also king of peace; without father, without mother, without pedigree, having neither beginning of days nor end of life but made like a Son of God, he abides a priest continually." This writer designated Melchizedek as a type of the later bestowal of Michael, affirming that Jesus was "a minister forever on the order of Melchizedek." While this comparison was not altogether fortunate, it was literally true that Christ did receive provisional title to Urantia "upon the orders of the twelve Melchizedek receivers" on duty at the time of his world bestowal.

10- وضعیت کنونی ماکی و نتا ملک صادق

در طول سالهای ظهور ماکی و نتا، سرپرستان ملک صادق یورنشیا به صورت یازده نفره عمل می‌کردند. هنگامی که ماکی و نتا پنداشت که مأموریتش به عنوان یک پسر اضطراری پایان یافته، این واقعیت را به یازده همکارش علامت داد، و آنان بلافاصله تکنیکی را که از طریق آن او باید از جسم رها شده و به موقعیت ملک صادق آغازینش به سلامت بازگردانده شود فراهم ساختند. و او در روز سوم پس از ناپدید شدنش از سالیم، در میان یازده همیارش که به مأموریت یورنشیا گمارده شده بودند ظاهر گشت و سیر وقفه یافته کارش را به عنوان یکی از سرپرستان سیاره‌ای ششصد و شش ستانیا از سر گرفت.

ماکی و نتا اعطایش را به عنوان یک مخلوق جسم و خون درست با همان فوریت و فقدان تشریفات که آغاز کرده بود خاتمه داد. ظهور و عزیمت او هیچکدام با اعلام یا نمایشی غیرعادی همراه نبود. نه فراخوان رستاخیزی و نه پایان دادن اعطای سیاره‌ای ظهور او را در یورنشیا نشان نکرد؛ اعطای او یک اعطای اضطراری بود. اما ماکی و نتا سفر موقت خود را در جسم موجودات بشری پایان نداد تا این که چنان که باید و شاید توسط پدر ملک صادق مرخص گردید و اطلاع یافت که اعطای اضطراری او موافقت جبرئیل سلوینگتون، رئیس اجرایی نبادان را دریافت کرده است.

ماکی و نتا ملک صادق با علاقه بسیاری امور اولاد آن انسانهایی را که به تعلیماتش در هنگام در جسم بودن او ایمان آورده بودند دنبال نمود. اما اولاد ابراهیم از طریق اسحاق آنطور که با قینی‌ها ازدواج کرده بودند تنها تیره‌ای بودند که مدت‌ها به تقویت هر مفهوم روشنی از تعلیمات سالیم ادامه دادند.

همین ملک صادق در سراسر نوزده قرن بعد به تشریک مساعی با بسیاری از پیامبران و پیشگویان ادامه داد و بدین ترتیب در زنده نگاه داشتن حقایق سالیم تا تکمیل موعد ظهور میکائیل در زمین تلاش نمود.

ماکی و نتا تا ایام پیروزی میکائیل در یورنشیا به عنوان یک سرپرست سیاره‌ای ادامه داد. متعاقباً او به عنوان یکی از مدیران بیست و چهار نفره به خدمت یورنشیا در جروسم ملحق گردید. لیکن او صرفاً به تازگی به مقام سفیر شخصی پسر آفریننده در جروسم تحت عنوان قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا ارتقا یافته است. اعتقاد ما بر این است که تا زمانی که یورنشیا سیاره‌ای مسکونی باقی بماند، ماکی و نتا ملک صادق کاملاً به وظایف رسته فرزندی خود باز نخواهد گشت بلکه به عبارت زمانی برای همیشه یک خادم سیاره‌ای و نماینده میکائیل مسیح باقی خواهد ماند.

10. PRESENT STATUS OF MACHIVENTA

MELCHIZEDEK

93:10.1 (1024.3) During the years of Machiventa's incarnation the Urantia Melchizedek receivers functioned as eleven. When Machiventa considered that his mission as an emergency Son was finished, he signalized this fact to his eleven associates, and they immediately made ready the technique whereby he was to be released from the flesh and safely restored to his original Melchizedek status. And on the third day after his disappearance from Salem he appeared among his eleven fellows of the Urantia assignment and resumed his interrupted career as one of the planetary receivers of 606 of Satania.

93:10.2 (1024.4) Machiventa terminated his bestowal as a creature of flesh and blood just as suddenly and unceremoniously as he had begun it. Neither his appearance nor departure were accompanied by any unusual announcement or demonstration; neither resurrection roll call nor ending of planetary dispensation marked his appearance on Urantia; his was an emergency bestowal. But Machiventa did not end his sojourn in the flesh of human beings until he had been duly released by the Father Melchizedek and had been informed that his emergency bestowal had received the approval of the chief executive of Nebadon, Gabriel of Salvington.

93:10.3 (1024.5) Machiventa Melchizedek continued to take a great interest in the affairs of the descendants of those men who had believed in his teachings when he was in the flesh. But the progeny of Abraham through Isaac as intermarried with the Kenites were the only line which long continued to nourish any clear concept of the Salem teachings.

93:10.4 (1024.6) This same Melchizedek continued to collaborate throughout the nineteen succeeding centuries with the many prophets and seers, thus endeavoring to keep alive the truths of Salem until the fullness of the time for Michael's appearance on earth.

93:10.5 (1025.1) Machiventa continued as a planetary receiver up to the times of the triumph of Michael on Urantia. Subsequently, he was attached to the Urantia service on Jerusem as one of the four and twenty directors, only just recently having been elevated to the position of personal ambassador on Jerusem of the Creator Son, bearing the title Vicegerent Planetary Prince of Urantia. It is our belief that, as long as Urantia remains an inhabited planet, Machiventa Melchizedek will not be fully returned to the duties of his order of sonship but will remain, speaking in the terms of time, forever a planetary minister representing Christ Michael.

آنطور که این یک اعطای اضطراری در یورنشیا بود، از روی تاریخچه امر مشخص نیست که آینده ماکیونتتا چه باشد. شاید چنین پیش آید که هیئت ملک صادق نبادان از دست دادن دائمی یکی از نفرات خود را متحمل گردد. احکام اخیری که از طرف والامرتبه‌های ایندیشیا صادر گردیده و بعداً توسط قدمای ایامهای یوروسا تأیید شده، قویاً بر این اشاره دارد که سرنوشت این ملک صادق اعطایی این است که جای پرنس سیاره‌ای ساقط شده، کلیگسشیا، را بگیرد. اگر حدسیات ما در این رابطه درست باشند، روی هم رفته ممکن است که ماکیونتتا ملک صادق دوباره در یورنشیا به صورت شخص ظاهر شود و به طریقه تعدیل یافته‌ای نقش پرنس سیاره‌ای معزول را به عهده گیرد، یا این که روی زمین ظاهر شود تا به عنوان قائم مقام پرنس سیاره‌ای به نمایندگی میکائیل مسیح که اکنون در واقع عنوان پرنس سیاره‌ای یورنشیا را دارا می‌باشد عمل کند. در حالی که برای ما به هیچ وجه مشخص نیست که سرنوشت ماکیونتتا چه خواهد بود، با این وجود، وقایعی که اخیراً رخ داده قویاً بر این دلالت دارد که حدسیات پیش گفته احتمالاً دور از حقیقت نیستند.

ما به خوبی درک می‌کنیم که چطور میکائیل با پیرویش در یورنشیا جانشین کلیگسشیا و آدم هر دو گردید؛ چطور پرنس سیاره‌ای صلح و آدم دوم شد. و اکنون ما و اگذاری عنوان قائم مقام پرنس سیاره‌ای یورنشیا را به این ملک صادق نظاره می‌کنیم. آیا او به قائم مقامی پسر ماتریال یورنشیا نیز منصوب خواهد گردید؟ یا این که احتمال دارد رخدادی غیرمنتظره و بی‌سابقه، بازگشت به سیاره آدم و حوا یا اولاد خلصی از آنان به عنوان نمایندگان میکائیل با عناوین قائم مقامان آدم دوم یورنشیا در آینده، به وقوع پیوندد؟

و تمامی این فرضیات مربوط به قطعیت ظهور آینده پسران مجیسترال و آموزگار تثلیث در ارتباط با وعده روشن پسر آفریننده که زمانی باز خواهد گشت یورنشیا را سیاره‌ای با آینده‌ای نامعلوم و یکی از جالبترین و شگفت‌آورترین کرات در تمامی جهان نبادان می‌سازد. روی هم رفته ممکن است که در یک عصر آینده آنگاه که یورنشیا به عصر نور و حیات نزدیک می‌شود، بعد از این که حکم نهایی در رابطه با امور مربوط به شورش لوسیفر و تجزیه طلبی کلیگسشیا صادر گردید ما شاهد حضور همزمان ماکیونتتا، آدم، حوا، و میکائیل مسیح، و نیز یک پسر مجیسترال، و یا حتی پسران آموزگار تثلیث در یورنشیا باشیم.

مدتها عقیده رسته ما این بوده است که حضور ماکیونتتا در هیئت مدیران یورنشیا در جروسوم، بیست و چهار مشاور، گواه کافی برای صحنه گذاردن بر این اعتقاد است که تقدیر وی دنبال نمودن انسانهای فانی یورنشیا از طریق طرح جهانی پیشرفت و صعود حتی به سپاه نهایت بهشت است. ما می‌دانیم که آدم و حوا از این رو سرنوشتشان همراهی یاران زمینی خود در ماجرای بهشت، آنگاه که یورنشیا در نور و حیات استقرار یافته است می‌باشد.

93:106 (1025:2) As his was an emergency bestowal on Urantia, it does not appear from the records what Machiventa's future may be. It may develop that the Melchizedek corps of Nebadon have sustained the permanent loss of one of their number. Recent rulings handed down from the Most Highs of Edentia, and later confirmed by the Ancients of Days of Uversa, strongly suggest that this bestowal Melchizedek is destined to take the place of the fallen Planetary Prince, Caligastia. If our conjectures in this respect are correct, it is altogether possible that Machiventa Melchizedek may again appear in person on Urantia and in some modified manner resume the role of the dethroned Planetary Prince, or else appear on earth to function as vicegerent Planetary Prince representing Christ Michael, who now actually holds the title of Planetary Prince of Urantia. While it is far from clear to us as to what Machiventa's destiny may be, nevertheless, events which have so recently taken place strongly suggest that the foregoing conjectures are probably not far from the truth.

93:107 (1025:3) We well understand how, by his triumph on Urantia, Michael became the successor of both Caligastia and Adam; how he became the planetary Prince of Peace and the second Adam. And now we behold the conferring upon this Melchizedek of the title Vicegerent Planetary Prince of Urantia. Will he also be constituted Vicegerent Material Son of Urantia? Or is there a possibility that an unexpected and unprecedented event is to take place, the sometime return to the planet of Adam and Eve or certain of their progeny as representatives of Michael with the titles vicegerents of the second Adam of Urantia?

93:108 (1025:4) And all these speculations associated with the certainty of future appearances of both Magisterial and Trinity Teacher Sons, in conjunction with the explicit promise of the Creator Son to return sometime, make Urantia a planet of future uncertainty and render it one of the most interesting and intriguing spheres in all the universe of Nebadon. It is altogether possible that, in some future age when Urantia is approaching the era of light and life, after the affairs of the Lucifer rebellion and the Caligastia secession have been finally adjudicated, we may witness the presence on Urantia, simultaneously, of Machiventa, Adam, Eve, and Christ Michael, as well as either a Magisterial Son or even Trinity Teacher Sons.

93:109 (1025:5) It has long been the opinion of our order that Machiventa's presence on the Jerusalem corps of Urantia directors, the four and twenty counselors, is sufficient evidence to warrant the belief that he is destined to follow the mortals of Urantia on through the universe scheme of progression and ascension even to the Paradise Corps of the Finality. We know that Adam and Eve are thus destined to accompany their earth fellows on the Paradise adventure when

Urantia has become settled in light and life.

93:10.10 (1025.6) Less than a thousand years ago this same Machiventa Melchizedek, the onetime sage of Salem, was invisibly present on Urantia for a period of one hundred years, acting as resident governor general of the planet; and if the present system of directing planetary affairs should continue, he will be due to return in the same capacity in a little over one thousand years.

93:10.11 (1026.1) This is the story of Machiventa Melchizedek, one of the most unique of all characters ever to become connected with the history of Urantia and a personality who may be destined to play an important role in the future experience of your irregular and unusual world.

93:10.12 (1026.1) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

کمتر از یک هزار سال پیش همین ماکي و نتا ملک صادق، که زمانی حکیم سالیب بود، برای مدت یکصد سال به طور نامرئی در یورنشیا حضور داشت و به عنوان فرماندار کل مقیم سیاره عمل می کرد؛ و اگر سیستم کنونی پیشبرد امور سیاره ای ادامه یابد، او در همان مقام کمی بیش از یک هزار سال دیگر باز خواهد گشت.

این روایت ماکي و نتا ملک صادق است، یکی از بی نظیرترین شخصیتها که تاکنون به تاریخ یورنشیا وصل شده و شخصیتی که ممکن است تقدیرش ایفای نقشی مهم در تجربه آینده دنیای بی قاعده و غیر معمول شما باشد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

مقاله 94. تعالیم ملک صادق در خاور

095 ⇨

کتاب یورنشیا

093 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 94

تعالیم ملک صادق در خاور

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- تعالیم سالیم در هند ودایی
- 2- برهمنیسم
- 3- فلسفه برهمنی
- 4- مذهب هندو
- 5- تقلا برای حقیقت در چین
- 6- لائوتسه و کنفوسیوس
- 7- گوتاما سیدارتا
- 8- کیش بودایی
- 9- گسترش بودانیسم
- 10- مذهب در تبت
- 11- فلسفه بودایی
- 12- برداشت بودانیسم از خداوند

مقدمه مقاله

آموزگاران اولیه مذهب سالیم به دوردستترین قبایل آفریقا و آسیا - اروپا رخنه کردند، و همواره بشارت ماسکوتتا مبنی بر ایمان و اعتقاد انسان به یگانه خدای جهانی به عنوان تنها بهای کسب لطف الهی را موعظه کردند. پیمان ملک صادق با ابراهیم الگویی برای تمامی تبلیغات اولیه ای بود که از سالیم و مراکز دیگر به خارج رفت. یورنشیا میسیونرهای مشتاقتر و بیباکتر از هر مذهبی نسبت به این مردان و زنان والا- که تعالیم ملک صادق را به سراسر نیمکره شرقی برند هرگز نداشته است. این میسیونرها از بسیاری مردمان و نژادها عضوگیری شدند، و آموزشهای خود را عمدتاً از طریق نوکیشان بومی پخش کردند. آنها در قسمتهای مختلف دنیا مراکز آموزشی تأسیس نمودند و در آنجا مذهب سالیم را به بومیان آموزش دادند، و سپس به این شاگردان مأموریت دادند که در میان مردم خودشان به صورت آموزگار عمل کنند.

PAPER 94

THE MELCHIZEDEK TEACHINGS IN THE ORIENT

SECTIONS

Introduction

1. The Salem Teachings in Vedic India
2. Brahmanism
3. Brahmanic Philosophy
4. The Hindu Religion
5. The Struggle for Truth in China
6. Lao-Tse and Confucius
7. Gautama Siddhartha
8. The Buddhist Faith
9. The Spread of Buddhism
10. Religion in Tibet
11. Buddhist Philosophy
12. The God Concept of Buddhism

INTRODUCTION

94:01 (1027:1) THE early teachers of the Salem religion penetrated to the remotest tribes of Africa and Eurasia, ever preaching Melchizedek's gospel of man's faith and trust in the one universal God as the only price of obtaining divine favor. Melchizedek's covenant with Abraham was the pattern for all the early propaganda that went out from Salem and other centers. Urantia has never had more enthusiastic and aggressive missionaries of any religion than these noble men and women who carried the teachings of Melchizedek over the entire Eastern Hemisphere. These missionaries were recruited from many peoples and races, and they largely spread their teachings through the medium of native converts. They established training centers in different parts of the world where they taught the natives the Salem religion and then commissioned these pupils to function as teachers

among their own people.

1- تعالیم سالیم در هند ودایی

در روزگاران ملک صادق، هند یک کشور بین‌المللی بود که به تازگی تحت استیلای سیاسی و مذهبی مهاجمان آریایی - آندی از شمال و غرب قرار گرفته بود. در این هنگام تنها قسمت‌های شمالی و غربی شبه جزیره توسط آریاییها به طور گسترده مورد رخنه واقع شده بود. این تازه واردهای ودایی خدایان متعدد قبیله‌ای خویش را به همراه خود آورده بودند. اشکال مذهبی پرستشی آنان شیوه‌های مرسوم نیاکان پیشین آندی آنها را از نزدیک دنبال می‌نمود، بدین لحاظ که پدر هنوز به عنوان کاهن مرد و مادر به عنوان کاهن زن عمل می‌کرد، و آتشکده خانوادگی هنوز به عنوان یک محراب مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در آن روزگار فرقه ودایی تحت هدایت کاست برهمنی کاهنان آموزگار، که به تدریج کنترل روی آیین در حال گسترش پرستش را در دست می‌گرفتند، در حال رشد و دگرگونی بود. اختلاط سی و سه الوهیت پیشین آریایی به خوبی پیش می‌رفت که میسیونرهای سالیم به شمال هند رخنه کردند.

چند خدا پرستی این آریاییها نمایانگر انحطاط یکتا پرستی پیشین آنها بود که به سبب گسستگی آنها به صورت واحدهای قبیله‌ای که طی آن هر قبیله خدای مورد حرمت خود را داشت انجام یافت. این عقب گرایی از یکتا پرستی آغازین و تثلیث بین‌النهرین آندی در قرون آغازین هزاره دوم پیش از مسیح در حال شکل یابی مجدد بود. خدایان بسیار به صورت یک خدای جمعی بدین شکل سازمان یافتند: تحت رهبری سه‌گانه دیوس پیتار، خدای آسمان؛ ایندرا، خدای خروشان اتمسفر؛ و آگنی، خدای سه سر آتش، خدای زمین و سمبل باقیمانده از یک برداشت پیشین از تثلیث.

رخدادهای مشخص مربوط به پرستش یکی از خدایان متعدد راه را برای یک یکتا پرستی تکامل یافته هموار می‌کرد. آگنی، باستانی‌ترین الوهیت، اغلب به عنوان سرور کلیه خدایان مورد ستایش واقع می‌شد. اصل الوهیت پدرانه که برخی اوقات پراجاپاتی نامیده می‌شد، و گاهی برهما نام می‌گرفت، در نبردی خدا شناسانه غوطه‌ور می‌شد که طی آن کاهنان برهمن بعدها با آموزگاران سالیم می‌جنگیدند. برهمن به صورت آن اصل الوهیت انرژی مورد پندار واقع می‌شد که تمامی خدایان ودایی را فعال می‌کرد.

میسیونرهای سالیم خدای یگانه ملک صادق، والامرتبه آسمان را موعظه می‌کردند. این توصیف در مجموع با مفهوم در حال پدیداری برهمای پدر به عنوان منبع کلیه خدایان ناسازگار نبود، اما دکتربین سالیم فاقد آیین و تشریفات بود و از این رو با نظریات متعصبانه، سنتها، و تعالیم کهانت برهمن مستقیماً در تقابل قرار گرفت. کاهنان برهمن آموزش سالیم پیرامون نجات از طریق ایمان، مورد لطف خواند و واقع شدن جدا از برگزاری مراسم تشریفاتی و آیینهای قربانی را هرگز نمی‌پذیرفتند.

1. THE SALEM TEACHINGS IN VEDIC INDIA

94:1.1 (1027:2) In the days of Melchizedek, India was a cosmopolitan country which had recently come under the political and religious dominance of the Aryan-Andite invaders from the north and west. At this time only the northern and western portions of the peninsula had been extensively permeated by the Aryans. These Vedic newcomers had brought along with them their many tribal deities. Their religious forms of worship followed closely the ceremonial practices of their earlier Andite forebears in that the father still functioned as a priest and the mother as a priestess, and the family hearth was still utilized as an altar.

94:1.2 (1027:3) The Vedic cult was then in process of growth and metamorphosis under the direction of the Brahman caste of teacher-priests, who were gradually assuming control over the expanding ritual of worship. The amalgamation of the onetime thirty-three Aryan deities was well under way when the Salem missionaries penetrated the north of India.

94:1.3 (1027:4) The polytheism of these Aryans represented a degeneration of their earlier monotheism occasioned by their separation into tribal units, each tribe having its venerated god. This devolution of the original monotheism and trinitarianism of Andite Mesopotamia was in process of resynthesis in the early centuries of the second millennium before Christ. The many gods were organized into a pantheon under the triune leadership of Dyaus pitar, the lord of heaven; Indra, the tempestuous lord of the atmosphere; and Agni, the three-headed fire god, lord of the earth and the vestigial symbol of an earlier Trinity concept.

94:1.4 (1027:5) Definite henotheistic developments were paving the way for an evolved monotheism. Agni, the most ancient deity, was often exalted as the father-head of the entire pantheon. The deity-father principle, sometimes called Prajapati, sometimes termed Brahma, was submerged in the theologic battle which the Brahman priests later fought with the Salem teachers. *The Brahman* was conceived as the energy-divinity principle activating the entire Vedic pantheon.

94:1.5 (1028:1) The Salem missionaries preached the one God of Melchizedek, the Most High of heaven. This portrayal was not altogether disharmonious with the emerging concept of the Father-Brahma as the source of all gods, but the Salem doctrine was nonritualistic and hence ran directly counter to the dogmas, traditions, and teachings of the Brahman priesthood. Never would the Brahman priests accept the Salem teaching of salvation through faith, favor with God apart from ritualistic

رد بشارت ملک صادق مبنی بر اعتماد به خداوند و نجات از طریق ایمان نشانگر یک نقطه عطف حیاتی برای هند بود. مسیونرهای سالیم به از دست دادن ایمان نسبت به تمامی خدایان باستانی ودایی کمک شایانی کرده بودند، اما رهبران، کاهنان ودا گرای، از پذیرش آموزش ملک صادق پیرامون خدای یگانه و یک ایمان ساده امتناع می‌ورزیدند.

برهمنها در تلاش برای مبارزه با آموزگاران سالیم متون مقدس روزگار خود را دستچین کردند، و این گردآوری، آنطور که بعدها مورد بازنویسی قرار گرفت، به عنوان ریگ ودا، یکی از باستانی‌ترین کتابهای مقدس، به دوران اخیر انتقال یافته است. و همینطور که برهمنها در صدد برآمدند که آیین پرستش و قربانی خود را شکل دهند، رسمیت بخشیدند، و بر مردمان آن روزگاران مقرر کنند، وداهای دوم، سوم، و چهارم به دنبال آن آمدند. این نوشتجات در بهترین حالت با هر مجموعه دیگری که از سرشت مشابه برخوردار باشد در زیبایی مفهوم و حقیقت ژرف نگری برابر هستند. اما همینطور که این مذهب برتر با هزاران هزار خرافات، فرقه‌ها، و آیینهای نیایشی جنوب هند آلوده گردید، به تدریج به شکل متنوع‌ترین سیستم یزدان شناسی که تاکنون توسط انسان فانی به وجود آمده دگرگون گشت. بررسی وداها برخی از والاترین و برخی از پست‌ترین مفاهیم را از الوهیت که تاکنون مورد پندار واقع شده آشکار خواهد ساخت.

2- برهمنیسم

به تدریج که مسیونرهای سالیم به سوی جنوب به داخل فلات دراویدی دکن رخنه کردند، با یک سیستم فزاینده کاست مواجه شدند. این طرح آریاییها برای ممانعت از افت هویت نژادی در شرایط سر بر افراشتن موج شکوفایی مردمان ثانویه سنگیک بود. از آنجا که کاست کهانت برهمین عیناً جوهر این سیستم بود، این نظم اجتماعی پیشرفت آموزگاران سالیم را به اندازه زیاد کند نمود. این سیستم کاست نتوانست نژاد آریایی را نجات دهد، اما در تداوم بخشیدن برهمنها که به نوبه خود هژمونی مذهبی خویش را تا زمان حال در هند حفظ نموده‌اند موفق شد.

و اکنون با تضعیف ودا گرای، کیش آریاییها از طریق رد حقیقت بالاتر در معرض یورشهای فزاینده از دکن قرار گرفت. در یک تلاش مذبحخانه برای ممانعت از موج انقراض نژادی و نابودی مذهبی، کاست برهمین در صدد برآمد که خود را والاتر از همه انگارد. آنها آموزش می‌دادند که قربانی دادن برای الوهیت خود به تنهایی تماماً ثمر بخش است، و این که توانمندی این کار بسیار تأثیر بخش است. آنها ادعا می‌کردند که از میان دو تا از اصول بنیادین الهی جهان، یکی الوهیت برهمین و دیگری کهانت برهمین است. در میان هیچیک از مردمان دیگر یورنشیا کاهنان خود را حتی بالاتر از خدایان خویش نپنداشتند؛ آنها حرمتی را برای خود قائل بودند که درخور خدایانشان بود. اما آنها با این ادعاهای گستاخانه تا آن حد مضحک پیش رفتند که تمامی سیستم متزلزل در برابر فرقه‌های پستی که از تمدنهای اطراف و کمتر پیشرفته سرازیر می‌شدند فرو ریخت. کهانت عظیم

observances and sacrificial ceremonials.

^{94:16 (1028:2)} The rejection of the Melchizedek gospel of trust in God and salvation through faith marked a vital turning point for India. The Salem missionaries had contributed much to the loss of faith in all the ancient Vedic gods, but the leaders, the priests of Vedism, refused to accept the Melchizedek teaching of one God and one simple faith.

^{94:17 (1028:3)} The Brahmins culled the sacred writings of their day in an effort to combat the Salem teachers, and this compilation, as later revised, has come on down to modern times as the Rig-Veda, one of the most ancient of sacred books. The second, third, and fourth Vedas followed as the Brahmins sought to crystallize, formalize, and fix their rituals of worship and sacrifice upon the peoples of those days. Taken at their best, these writings are the equal of any other body of similar character in beauty of concept and truth of discernment. But as this superior religion became contaminated with the thousands upon thousands of superstitions, cults, and rituals of southern India, it progressively metamorphosed into the most variegated system of theology ever developed by mortal man. An examination of the Vedas will disclose some of the highest and some of the most debased concepts of Deity ever to be conceived.

2. BRAHMANISM

^{94:21 (1028:4)} As the Salem missionaries penetrated southward into the Dravidian Deccan, they encountered an increasing caste system, the scheme of the Aryans to prevent loss of racial identity in the face of a rising tide of the secondary Sangik peoples. Since the Brahman priest caste was the very essence of this system, this social order greatly retarded the progress of the Salem teachers. This caste system failed to save the Aryan race, but it did succeed in perpetuating the Brahmins, who, in turn, have maintained their religious hegemony in India to the present time.

^{94:22 (1028:5)} And now, with the weakening of Vedism through the rejection of higher truth, the cult of the Aryans became subject to increasing inroads from the Deccan. In a desperate effort to stem the tide of racial extinction and religious obliteration, the Brahman caste sought to exalt themselves above all else. They taught that the sacrifice to deity in itself was all-efficacious, that it was all-compelling in its potency. They proclaimed that, of the two essential divine principles of the universe, one was Brahman the deity, and the other was the Brahman priesthood. Among no other Urantia peoples did the priests presume to exalt themselves above even their gods, to relegate to themselves the honors due their gods. But they went so absurdly far with these presumptuous claims that the whole precarious system collapsed before the debasing

ودایی خود دچار نابسامانی گشت و زیر سیل سیاه رخوت و بدبینی که جسارت خودخواهانه و نابخردانه‌اش بر سر تمامی هند آورده بود فرو رفت.

تمرکز نامناسب روی خود قطعاً به یک ترس از تداوم بخشی غیرتکاملی خود در یک دور بی‌پایان از تناسخ‌های پیاپی به شکل انسان، جانور، یا علف هرزه انجامید. و از میان تمامی اعتقادات آلوده‌کننده‌ای که می‌توانستند به آن چیزی وصل شوند که ممکن بود یک یکتاپرستی در حال ظهور باشد، هیچیک احمقانه‌تر از این اعتقاد به تناسخ — دگرترین ظهور ارواح در جسم — که از در اویدیهای فلات دکن آمد نبود. این اعتقاد به دور خسته‌کننده و یکنواخت از تناسخ‌های مکرر، انسان‌های در حال تکاپو را از امید گرانبه‌ای طولانی‌شان به یافتن آن رهایی و پیشرفت معنوی در مرگ که بخشی از اعتقاد پیشین ودایی بود محروم می‌ساخت.

این آموزش زبون‌کننده فلسفی، به زودی با اختراع دگرترین گریز ابدی از خود به وسیله غوطه‌وری در آرامش و آسایش جهانی یگانگی مطلق با برهمن، ابر روح تمامی آفرینش، دنبال شد. اشتیاق انسانی و بلند پروازی بشری به گونه‌ای مؤثر در ریشه‌ها و عملاً نابود گشت. برای بیش از دو هزار سال اذهان بهتر هند در پی این برآمده‌اند که از تمامی امیال بگریزند، و لذا برای ورود آن فرقه‌ها و آموزش‌های آتی که عملاً روان‌های بسیاری از مردمان هندو را در زنجیرهای ناامیدی معنوی نگاه داشته‌اند در کاملاً گشوده شد. از میان تمامی تمدنها، آریایی‌های ودایی سخت‌ترین بها را برای رد بشارت سالیم پرداختند.

کاست به تنهایی نتوانست سیستم مذهبی - فرهنگی آریایی را تداوم بخشد، و به تدریج که مذاهب دون پایه فلات دکن به شمال رخنه نمودند، عصری از یأس و نومی‌ی به وجود آمد. در طول این روزگاران تاریک بود که فرقه از بین نبردن حیات به وجود آمد، و تا این هنگام دوام آورده است. در واقع بسیاری از فرقه‌های جدید آنتیست بودند، و ادعا می‌کردند که چنین نجاتی، آنطور که قابل دستیابی بود، فقط به واسطه تلاش‌های یاری نشده خود انسان تحقق می‌یابد. اما در طول بخش عمده‌ای از تمامی این فلسفه‌نگون بخت، بقایای تحریف شده تعالیم ملک صالح و حتی آدم می‌توانند ردیابی شوند.

اینها ایام گردآوری متون آتی کیش هندو، براهمنه‌ها، و اوپانیشاده‌ها بودند. کهانت برهمنی به دنبال رد آموزش‌های مذهب شخصی از طریق تجربه شخصی اعتقاد به خدای یگانه، و به دنبال آلوده شدن با سیلی از فرقه‌ها و کیش‌های خوارکننده و زبون‌کننده از فلات دکن، با آنتروپومورفیسمها و تناسخ‌هایشان، واکنشی شدید بر علیه این عقاید گمراه‌کننده را تجربه نمود؛ تلاشی قطعی برای جستجو و یافتن واقعیت راستین وجود داشت. برهمنها در صدد برآمدن تا در برداشت هندی از الوهیت و یژگیهای انسانی برای الوهیت قائل نشوند، اما آنها در انجام این کار به ورطه خطای فاحش غیرشخصی کردن مفهوم خداوند در غلتیدند، و آنها نه با یک پندار

cults which poured in from the surrounding and less advanced civilizations. The vast Vedic priesthood itself floundered and sank beneath the black flood of inertia and pessimism which their own selfish and unwise presumption had brought upon all India.

9423 (1029.1) The undue concentration on self led certainly to a fear of the nonevolutionary perpetuation of self in an endless round of successive incarnations as man, beast, or weeds. And of all the contaminating beliefs which could have become fastened upon what may have been an emerging monotheism, none was so stultifying as this belief in transmigration — the doctrine of the reincarnation of souls — which came from the Dravidian Deccan. This belief in the weary and monotonous round of repeated transmigrations robbed struggling mortals of their long-cherished hope of finding that deliverance and spiritual advancement in death which had been a part of the earlier Vedic faith.

9424 (1029.2) This philosophically debilitating teaching was soon followed by the invention of the doctrine of the eternal escape from self by submergence in the universal rest and peace of absolute union with Brahman, the oversoul of all creation. Mortal desire and human ambition were effectually ravished and virtually destroyed. For more than two thousand years the better minds of India have sought to escape from all desire, and thus was opened wide the door for the entrance of those later cults and teachings which have virtually shackled the souls of many Hindu peoples in the chains of spiritual hopelessness. Of all civilizations, the Vedic-Aryan paid the most terrible price for its rejection of the Salem gospel.

9425 (1029.3) Caste alone could not perpetuate the Aryan religio-cultural system, and as the inferior religions of the Deccan permeated the north, there developed an age of despair and hopelessness. It was during these dark days that the cult of taking no life arose, and it has ever since persisted. Many of the new cults were frankly atheistic, claiming that such salvation as was attainable could come only by man's own unaided efforts. But throughout a great deal of all this unfortunate philosophy, distorted remnants of the Melchizedek and even the Adamic teachings can be traced.

9426 (1029.4) These were the times of the compilation of the later scriptures of the Hindu faith, the Brahmanas and the Upanishads. Having rejected the teachings of personal religion through the personal faith experience with the one God, and having become contaminated with the flood of debasing and debilitating cults and creeds from the Deccan, with their anthropomorphisms and reincarnations, the Brahmanic priesthood experienced a violent reaction against these vitiating beliefs; there was a definite effort to seek and to find *true reality*. The Brahmins set out to

والا- و معنوی از پدر بهشتی، بلکه با یک ایده دور و متافیزیکی از یک مطلق تماماً در بر گیرنده بیرون آمدند.

بر همنها در تلاشهایشان برای حفظ خود خدای یکتای ملک صادق را نپذیرفته بودند، و اکنون خودشان را با فرضیه بر همن همدل یافتند، آن خود نامشخص و خیالی فلسفی، آن موجود غیرشخصی و ناتوان که از آن روزگار بداقبال تا قرن بیستم حیات معنوی هند را در مانده و ذلیل نگاه داشته است.

در طول ایام نوشتن اوپانیشادها بود که بودائیسم در هند سر برافراشت. اما به رغم موفقیت‌های یک هزار ساله‌اش، نتوانست با هندوئیسم دوران بعد رقابت کند. به رغم یک اخلاقیات بالاتر، تصویر اولیه آن از خدا حتی از تصویر هندوئیسم از خدا که الوهیت‌های کوچکتر و شخصی را فراهم می‌کرد کمتر واضح بود. سرانجام بودائیسم در شمال هند در برابر یورش یک اسلام رزمنده با برداشت روشن و صریحش از الله به عنوان خدای متعال جهان تسلیم گردید.

3- فلسفه برهمنی

در حالی که بالاترین فاز برهمنیسم به سختی یک مذهب بود، به راستی یکی از والاترین تلاش‌های ذهن انسانی برای دسترسی به قلمروهای فلسفه و متافیزیک بود. ذهن هندی به دنبال آغاز نمودن کشف واقعیت نهایی توقف نکرد تا این که پیرامون تقریباً هر فاز از الهیات گمان پردازی نمود، به جز مفهوم اساسی دوگانه مذهب: وجود پدر جهانی کلیه مخلوقات جهان و واقعیت تجربه فرازگرایانه در جهان همین مخلوقات، آنطور که در پی دستیابی به پدر جاودان برمی‌آیند، پدری که به آنان فرمان داده است کامل باشند، حتی آنطور که او کامل است.

در برداشت برهمنی، اذهان آن روزگاران به راستی ایده یک مطلق تماماً فراگیر را درک نمی‌نمودند، چرا که این فرضیه در همان حال به صورت انرژی خلاق و واکنش کیهانی مشخص می‌گردید. تصور می‌شد که برهمن فراتر از تمامی تعاریفات می‌باشد، و فقط به وسیله نفی متعاقب کلیه کیفیت‌های متناهی می‌تواند درک شود. این قطعاً یک اعتقاد به یک مطلق، حتی یک موجود نامتناهی بود، اما این برداشت به اندازه زیاد فاقد ویژگی‌های شخصیتی بود و لذا توسط فرد فرد مذهب گرایان قابل تجربه نبود.

برهمن - نارایانا به صورت مطلق تصور می‌شود، به صورت او بوده و هست بیکران، توانمندی آغازین آفرینشگر کیهان بالقوه، یک وجود خود - وجودگرای جهانی که به صورت ساکن و بالقوه در سرتاسر ابدیت وجود دارد. اگر فیلسوفان آن روزگاران قادر بودند در پنداشت الوهیت پیشروی بعدی را صورت دهند، اگر

deanthropomorphize the Indian concept of deity, but in so doing they stumbled into the grievous error of depersonalizing the concept of God, and they emerged, not with a lofty and spiritual ideal of the Paradise Father, but with a distant and metaphysical idea of an all-encompassing Absolute.

94:27 (1029:5) In their efforts at self-preservation the Brahmans had rejected the one God of Melchizedek, and now they found themselves with the hypothesis of Brahman, that indefinite and illusive philosophic self, that impersonal and impotent *it* which has left the spiritual life of India helpless and prostrate from that unfortunate day to the twentieth century.

94:28 (1029:6) It was during the times of the writing of the Upanishads that Buddhism arose in India. But despite its successes of a thousand years, it could not compete with later Hinduism; despite a higher morality, its early portrayal of God was even less well-defined than was that of Hinduism, which provided for lesser and personal deities. Buddhism finally gave way in northern India before the onslaught of a militant Islam with its clear-cut concept of Allah as the supreme God of the universe.

3. BRAHMANIC PHILOSOPHY

94:31 (1030:1) While the highest phase of Brahmanism was hardly a religion, it was truly one of the most noble reaches of the mortal mind into the domains of philosophy and metaphysics. Having started out to discover final reality, the Indian mind did not stop until it had speculated about almost every phase of theology excepting the essential dual concept of religion: the existence of the Universal Father of all universe creatures and the fact of the ascending experience in the universe of these very creatures as they seek to attain the eternal Father, who has commanded them to be perfect, even as he is perfect.

94:32 (1030:2) In the concept of Brahman the minds of those days truly grasped at the idea of some all-pervading Absolute, for this postulate was at one and the same time identified as creative energy and cosmic reaction. Brahman was conceived to be beyond all definition, capable of being comprehended only by the successive negation of all finite qualities. It was definitely a belief in an absolute, even an infinite, being, but this concept was largely devoid of personality attributes and was therefore not experiential by individual religionists.

94:33 (1030:3) Brahman-Narayana was conceived as the Absolute, the infinite IT IS, the primordial creative potency of the potential cosmos, the Universal Self existing static and potential throughout all eternity. Had the philosophers of those days been able to make the next advance in deity conception, had

قادر می‌شدند برهن را به صورت مرتبط و خلاق، به صورت شخصیتی که توسط موجودات آفریده شده و در حال تکامل قابل دسترسی است در نظر گیرند، در آن صورت ممکن بود چنین آموزشی پیشرفته‌ترین تصویر سازی از الوهیت در یورنشیا شود، زیرا آن در بر گیرنده پنج سطح اول کل کارکرد الوهیت می‌شد و احتمالاً ممکن بود دوتای باقیمانده را نیز در نظر گیرد.

در برخی جنبه‌ها مفهوم یگانه ابر روح جهانی به عنوان تمامیت حاصل جمع تمامی وجود مخلوقات، فیلسوفان هندی را به حقیقت ایزد متعال بسیار نزدیک ساخت، اما این حقیقت برای آنان هیچ فایده‌ای نداشت زیرا آنها نتوانستند هیچ شیوه شخصی منطقی یا عقلانی را در دستیابی هدف تنوریک یکتاپرستانه خویش به برهن - نارایانا شکل دهند.

مجدداً، اصل کارمای تداوم علیت، به حقیقت پیامد سنتر کلیه اعمال زمان و فضا در حضور ربانی متعال بسیار نزدیک است؛ اما این فرضیه برای دستیابی هماهنگ شخصی الوهیت توسط فرد مذهب گرا هرگز تدارک ندید، بلکه فقط برای احاطه غائی تمامی شخصیتها توسط ابر روح جهانی.

فلسفه برهنیسم همچنین به درک سکونت تنظیم کننده فکر در فرد بسیار نزدیک گشت، تا این که از طریق درک غلط حقیقت به گمراهی کشیده شد. اگر این مفهوم به واسطه این اعتقاد که جدا از این سکونت موجود یکتای جهانی در انسان هیچ فردیت بشری وجود ندارد به طور کامل دچار گمراهی نمی‌شد، این آموزش که روان مکان اقامت برهن است راه را برای یک مذهب پیشرفته هموار می‌کرد.

در دکتین ادغام روان فرد در ابر روح، استادان الهیات هند نتوانستند بقای چیزی که بشری باشد را در نظر گیرند، چیزی جدید و بی‌نظیر، چیزی که ناشی از پیوند خواست انسان و خواست خداوند است. این آموزش بازگشت روان به برهن به حقیقت بازگشت تنظیم کننده به آغوش پدر جهانی بسیار نزدیک است، اما چیزی بارز از تنظیم کننده وجود دارد که همچنین بقا می‌یابد، همتای مورانشیایی شخصیت انسانی. و این مفهوم حیاتی از فلسفه برهنی به گونه‌ای مهلک غایب بود.

فلسفه برهنی به بسیاری از واقعیات جهان و به حقایق بیشمار کیهانی نزدیک شده است، اما اغلب قربانی این خطا شده است که نتوانسته میان چندین سطح از واقعیت، مثل مطلق، متعالی، و متناهی، تمایز قائل شود. آن نتوانسته است این امر را به حساب آورد که آنچه که ممکن است در سطح مطلق متناهی - خیالی باشد ممکن است در سطح متناهی مطلقاً واقعی باشد. و همچنین شخصیت بنیادین پدر جهانی را، که در کلیه سطوح از تجربه محدود مخلوق تکاملی در رابطه با خداوند تا تجربه نامحدود پسر جاودان در رابطه با پدر بهشتی شخصاً قابل تماس است، در نظر نگرفته است.

they been able to conceive of the Brahman as associative and creative, as a personality approachable by created and evolving beings, then might such a teaching have become the most advanced portraiture of Deity on Urantia since it would have encompassed the first five levels of total deity function and might possibly have envisioned the remaining two.

94:34(1030:4) In certain phases the concept of the One Universal Oversoul as the totality of the summation of all creature existence led the Indian philosophers very close to the truth of the Supreme Being, but this truth availed them naught because they failed to evolve any reasonable or rational personal approach to the attainment of their theoretic monotheistic goal of Brahman-Narayana.

94:35(1030:5) The karma principle of causality continuity is, again, very close to the truth of the repercussional synthesis of all time-space actions in the Deity presence of the Supreme; but this postulate never provided for the co-ordinate personal attainment of Deity by the individual religionist, only for the ultimate engulfment of all personality by the Universal Oversoul.

94:36(1030:6) The philosophy of Brahmanism also came very near to the realization of the indwelling of the Thought Adjusters, only to become perverted through the misconception of truth. The teaching that the soul is the indwelling of the Brahman would have paved the way for an advanced religion had not this concept been completely vitiated by the belief that there is no human individuality apart from this indwelling of the Universal One.

94:37(1030:7) In the doctrine of the merging of the self-soul with the Oversoul, the theologians of India failed to provide for the survival of something human, something new and unique, something born of the union of the will of man and the will of God. The teaching of the soul's return to the Brahman is closely parallel to the truth of the Adjuster's return to the bosom of the Universal Father, but there is something distinct from the Adjuster which also survives, the morontial counterpart of mortal personality. And this vital concept was fatally absent from Brahmanic philosophy.

94:38(1031:1) Brahmanic philosophy has approximated many of the facts of the universe and has approached numerous cosmic truths, but it has all too often fallen victim to the error of failing to differentiate between the several levels of reality, such as absolute, transcendental, and finite. It has failed to take into account that what may be finite-illusory on the absolute level may be absolutely real on the finite level. And it has also taken no cognizance of the essential personality of the Universal Father, who is personally contactable on all levels from the evolutionary creature's limited experience with God on up to the limitless experience of the Eternal Son with the Paradise

Father.

4- مذهب هندو

با گذشت قرن‌ها در هند، همگان به آیینهای باستانی وداها، آنطور که از طریق تعالیم میسیونرهای ملک صادق تغییر یافته و توسط کهنات آتی برهمنی شکل یافته بودند، تا اندازه‌ای بازگشت نمودند. این مذهب که باستانی‌ترین و جهانی‌ترین مذهب دنیا است در واکنش به بودائیسیم و جین‌گرایی و تأثیرات ظهور یافته آتی اسلام و مسیحیت دستخوش تغییرات بیشتری شده است. اما تا هنگام از راه رسیدن تعالیم عیسی، از پیش آنقدر غربی شده بود که یک "مذهب انسان سفید" شده بود، و لذا برای ذهن هندو غریب و بیگانه بود.

در حال حاضر الهیات هندو چهار سطح فرود یابنده الوهیت و ربانیت را به نمایش می‌گذارد:

1- برهمن، موجود مطلق و بیکران، او بوده و هست.

2- تریمورتی، تثلیث متعالی هندوئیسم. در این ارتباط، چنین پنداشته می‌شود که برهما، عضو اول، از میان برهمن — بیکرانی — به واسطه خود آفریده شده است. اگر به خاطر تعیین هویت نزدیک با یکتای بیکران چند خدا گرایانه نبود، برهما می‌توانست بنیاد یک برداشت از پدر جهانی را در بر گیرد. برهما همچنین با سرنوشت تعیین ویژگی می‌شود.

پرستش عضو دوم و سوم، سیوا و ویشنو، در هزاره اول بعد از مسیح به وجود آمد. سیوا ایزد حیات و مرگ، خدای باروری، و سرور نابودی است. ویشنو به سبب این اعتقاد که گهگاه در شکل انسانی در جسم ظاهر می‌شود شدیداً محبوب است. ویشنو بدین طریق در تصورات هندیها واقعی و زنده می‌شود. سیوا و ویشنو هر یک توسط برخی برتر از همه به شمار آورده می‌شوند.

3- الوهیت‌های ودایی و پس ودایی. بسیاری از خدایان باستانی آریاییها، همچون آگنی، ایندرا، سوما، بعد از سه عضو تریمورتی به صورت ثانوی به وجود خود ادامه داده‌اند. از روزگاران باستانی هند ودایی خدایان بیشمار دیگری برخاسته‌اند، و اینها نیز در خدایان چندگانه هندو ادغام شده‌اند.

4- نیمه خدایان: ابر مردان، نیمه خدایان، قهرمانان افسانه‌ای، دیوها، اشباح، ارواح اهریمنی، پریان، غولها، آله‌ها، و مقدسان فرقه‌های روزگار بعد.

در حالی که هندوئیسم مدتهاست که نتوانسته است مردم هند را احیا نماید، در همان حال معمولاً یک مذهب بر دبار بوده است. نقطه بزرگ قوت آن در این واقعیت نهفته است که اثبات نموده است انطباق پذیرترین و بی‌شکل‌ترین مذهبی بوده است که در یورنیشیا پدیدار گشته است. آن تقریباً قادر به تغییر نامحدود است و از رشته‌ای غیرعادی از تعدیلات انعطاف پذیر برخوردار است، از گمان پردازیهای والا- و نیمه یکتا پرستانه

4. THE HINDU RELIGION

94:4.1 (1031.2) With the passing of the centuries in India, the populace returned in measure to the ancient rituals of the Vedas as they had been modified by the teachings of the Melchizedek missionaries and crystallized by the later Brahman priesthood. This, the oldest and most cosmopolitan of the world's religions, has undergone further changes in response to Buddhism and Jainism and to the later appearing influences of Mohammedanism and Christianity. But by the time the teachings of Jesus arrived, they had already become so Occidentalized as to be a "white man's religion," hence strange and foreign to the Hindu mind.

94:4.2 (1031.3) Hindu theology, at present, depicts four descending levels of deity and divinity:

94:4.3 (1031.4) 1. *The Brahman*, the Absolute, the Infinite One, the IT IS.

94:4.4 (1031.5) 2. *The Trimurti*, the supreme trinity of Hinduism. In this association *Brahma*, the first member, is conceived as being self-created out of the Brahman — infinity. Were it not for close identification with the pantheistic Infinite One, *Brahma* could constitute the foundation for a concept of the Universal Father. *Brahma* is also identified with fate.

94:4.5 (1031.6) The worship of the second and third members, *Siva* and *Vishnu*, arose in the first millennium after Christ. *Siva* is lord of life and death, god of fertility, and master of destruction. *Vishnu* is extremely popular due to the belief that he periodically incarnates in human form. In this way, *Vishnu* becomes real and living in the imaginations of the Indians. *Siva* and *Vishnu* are each regarded by some as supreme over all.

94:4.6 (1031.7) 3. *Vedic and post-Vedic deities*. Many of the ancient gods of the Aryans, such as *Agni*, *Indra*, *Soma*, have persisted as secondary to the three members of the Trimurti. Numerous additional gods have arisen since the early days of Vedic India, and these have also been incorporated into the Hindu pantheon.

94:4.7 (1031.8) 4. *The demigods*: supermen, semigods, heroes, demons, ghosts, evil spirits, sprites, monsters, goblins, and saints of the later-day cults.

94:4.8 (1031.9) While Hinduism has long failed to vivify the Indian people, at the same time it has usually been a tolerant religion. Its great strength lies in the fact that it has proved to be the most adaptive, amorphous religion to appear on Urantia. It is capable of almost unlimited change and possesses an unusual range of flexible adjustment from the high and semimontheistic speculations of the

برهنه‌های روشنفکر تا بت‌واره گرایی محض و رسوم بدوی فرقه‌ای طبقات دون مایه و ضعیف از باورمندان نادان.

هندوئیسم به این دلیل بقا یافته است که اساساً بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختار بنیادین اجتماعی هند است. آن هیچ سلسله مراتب بزرگی که بتواند مختل شود یا نابود گردد ندارد؛ آن در الگوی زندگی مردم درآمخته است. آن نسبت به شرایط در حال تغییر از یک انطباق پذیری برخوردار است که از کلیه کیشهای دیگر برتر است، و نسبت به بسیاری از مذاهب دیگر یک رویکرد پر مدارای پذیرش‌گرانه را به نمایش می‌گذارد، طوری که ادعا می‌کند گوتاما بودا و حتی خود مسیح ظهور ویشنو در جسم می‌باشند.

امروزه در هند، نیاز بزرگ برای توصیف بشارت عیسی‌گونه، پدر بودن خداوند و فرزندی و برادری متعاقب کلیه انسانها است، که در خدمت مهرآمیز و سرویس اجتماعی شخصاً تحقق می‌یابد. در هند چهارچوب فلسفی موجود است، فرهنگ نیایشی حضور دارد؛ تنها چیزی که لازم است جرقه حیات بخش مهر دینامیکی است که در بشارت اولیه فرزند انسان به تصویر درآمد، و از تعصبات غربی و دکتربینهایی که اعطای حیات میکانیل را مذهب یک انسان سفید نشان داده‌اند تهی است.

5- تقلا برای حقیقت در چین

همینطور که مسیونرهای سالیم از میان آسیا عبور نموده، و دکتربین خدای والا مرتبه و نجات از طریق ایمان را گسترش می‌دادند، بخش عمده فلسفه و اندیشه مذهبی کشورهای گوناگونی را که از آنها عبور می‌کردند جذب نمودند. اما آموزگاران که توسط ملک صادق و جانشینان او مأموریت می‌یافتند در امانتشان خطا نکردند؛ آنها به کلیه مردمان قاره اروپا - آسیا رخنه کردند، و در وسط هزاره دوم پیش از مسیح بود که آنها به چین وارد شدند. سالیمی‌ها برای بیش از یکصد سال ستاد مرکزی خود را در سی فاج حفظ نمودند، و در آنجا آموزگاران چینی را آموزش دادند و آنها نیز در سرتاسر تمامی قلمروهای نژاد زرد دست به آموزش زدند.

در نتیجه مستقیم این آموزش بود که آغازین‌ترین شکل تائوئیسم در چین به وجود آمد، مذهبی بسیار متفاوت از مذهبی که اکنون حامل این نام می‌باشد. تائوئیسم آغازین یا نخست ترکیبی از عوامل زیرین بود:

1- تعالیم به جا مانده از سینگلانگتون، که در مفهوم شانگ‌تی، خدای آسمان، بقا یافت. در ایام سینگلانگتون مردم چین عملاً پکتا پرست شدند؛ آنها پرستش خود را روی حقیقت یگانه متمرکز کردند، که بعدها به عنوان روح آسمان، فرمانروای جهان، شناخته شد. و نژاد زرد این برداشت آغازین از الوهیت را هرگز به طور کامل از دست نداد، گرچه در قرون بعد بسیاری از خدایان و ارواح دون پایه به طور نیرنگ آمیز به داخل این مذهب خزیدند.

intellectual Brahman to the arrant fetishism and primitive cult practices of the debased and depressed classes of ignorant believers.

94:4.9 (1032:1) Hinduism has survived because it is essentially an integral part of the basic social fabric of India. It has no great hierarchy which can be disturbed or destroyed; it is interwoven into the life pattern of the people. It has an adaptability to changing conditions that excels all other cults, and it displays a tolerant attitude of adoption toward many other religions, Gautama Buddha and even Christ himself being claimed as incarnations of Vishnu.

94:4.10 (1032:2) Today, in India, the great need is for the portrayal of the Jesusonian gospel — the Fatherhood of God and the sonship and consequent brotherhood of all men, which is personally realized in loving ministry and social service. In India the philosophical framework is existent, the cult structure is present; all that is needed is the vitalizing spark of the dynamic love portrayed in the original gospel of the Son of Man, divested of the Occidental dogmas and doctrines which have tended to make Michael's life bestowal a white man's religion.

5. THE STRUGGLE FOR TRUTH IN CHINA

94:5.1 (1032:3) As the Salem missionaries passed through Asia, spreading the doctrine of the Most High God and salvation through faith, they absorbed much of the philosophy and religious thought of the various countries traversed. But the teachers commissioned by Melchizedek and his successors did not default in their trust; they did penetrate to all peoples of the Eurasian continent, and it was in the middle of the second millennium before Christ that they arrived in China. At See Fuch, for more than one hundred years, the Salemites maintained their headquarters, there training Chinese teachers who taught throughout all the domains of the yellow race.

94:5.2 (1032:4) It was in direct consequence of this teaching that the earliest form of Taoism arose in China, a vastly different religion than the one which bears that name today. Early or proto-Taoism was a compound of the following factors:

94:5.3 (1032:5) 1. The lingering teachings of Singlangton, which persisted in the concept of Shang-ti, the God of Heaven. In the times of Singlangton the Chinese people became virtually monotheistic; they concentrated their worship on the One Truth, later known as the Spirit of Heaven, the universe ruler. And the yellow race never fully lost this early concept of Deity, although in subsequent centuries many subordinate gods and spirits insidiously crept into their religion.

2- مذهب سالیام یک الوهیت والامرتبه آفریننده که در پاسخ به ایمان انسان نوع بشر را مورد لطف خود قرار می‌دهد. اما این امر تماماً بسیار حقیقت دارد که تا وقتی که مسیونرهای ملک صادق به سرزمینهای نژاد زرد رخنه کرده بودند، پیام آغازینشان از معتقدات ساده سالیام در روزگاران ماکی و نتا به طور قابل ملاحظه تغییر یافته بود.

3- برداشت برهمن - مطلق فیلسوفان هندی، در پیوند با اشتیاق به گریز از تمامی شرارتها. شاید بزرگترین تأثیر بیرونی در گسترش شرقی مذهب سالیام از طریق آموزگاران هندی کیش ودایی که پنداشت خود را از برهمن — مطلق — در اندیشه نجات گرایانه سالیامی‌ها درمیختند اعمال گردید.

این اعتقاد مختلط در سرتاسر سرزمینهای نژادهای زرد و قهوه‌ای به عنوان یک تأثیر بنیادین در اندیشه مذهبی - فلسفی گسترش یافت. در ژاپن این تائوئیسم آغازین به عنوان شینتو شناخته شد، و در این کشور، که بسیار از سالیام فلسطین دور است، مردمان از ظهور ماکی و نتا ملک صادق در جسم، که در زمین زندگی نمود تا نام خداوند توسط نوع بشر فراموش نشود، مطلع شدند.

در چین تمامی این اعتقادات بعدها با فرقه پیوسته در حال رشد پرستش نیاکن مغشوش شده و درمیختند. اما از هنگام سینگلانگون چینی‌ها هرگز به دامن بردگی زبون کهنات گرای نیفتاده‌اند. نژاد زرد اولین نژادی بود که از اسارت بربری بیرون آمده و به تمدن منظم راه یافت، زیرا اولین نژادی بود که در رابطه با ترس رقت انگیز از خدایان، و نه حتی ترس از اشباح مردگان آنطور که نژادهای دیگر از آنها می‌ترسیدند، به قدری آزادی دست یافت. چین با شکست خود مواجه شد زیرا نتوانست فراتر از رهایی آغازینش از کاهنان پیش رود؛ او به ورطه یک خطای تقریباً برابر اسف انگیز، پرستش نیاکن، سقوط کرد.

اما تلاش سالیامی‌ها بیهوده نبود. روی بنیادهای بشارت آنها بود که فیلسوفان بزرگ چین قرن ششم تعالیم خود را بنا نهادند. اتمسفر اخلاقی و گرایشات معنوی ایام لائوتسه و کنفوسیوس ناشی از آموزشهای میسیونرهای سالیام یک عصر پیشین بود.

6- لائوتسه و کنفوسیوس

در حدود ششصد سال پیش از ورود میکائیل، برای ملک صادق، مدتها پس از آن که از جسم عزیمت کرده بود، چنین به نظر آمد که خلوص آموزشش در زمین از طریق جذب کلی به عقاید قدیمی‌تر یورنشیا داشت بیش از حد مورد مخاطره قرار می‌گرفت. مدتی به نظر می‌رسید که مأموریت او به عنوان یک پیش قراول میکائیل ممکن است در خطر شکست قرار گیرد. و در قرن ششم پیش از مسیح، از طریق یک هماهنگی غیرمعمول نیروهای روحی، که تمامی آنها حتی توسط سرپرستان سیاره‌ای نیز فهم نمی‌شوند، یورنشیا شاهد

94:54 (1032:9) 2. The Salem religion of a Most High Creator Deity who would bestow his favor upon mankind in response to man's faith. But it is all too true that, by the time the Melchizedek missionaries had penetrated to the lands of the yellow race, their original message had become considerably changed from the simple doctrines of Salem in the days of Machiventa.

94:55 (1032:7) 3. The Brahman-Absolute concept of the Indian philosophers, coupled with the desire to escape all evil. Perhaps the greatest extraneous influence in the eastward spread of the Salem religion was exerted by the Indian teachers of the Vedic faith, who injected their conception of the Brahman — the Absolute — into the salvationistic thought of the Salemites.

94:56 (1033:1) This composite belief spread through the lands of the yellow and brown races as an underlying influence in religio-philosophic thought. In Japan this proto-Taoism was known as Shinto, and in this country, far-distant from Salem of Palestine, the peoples learned of the incarnation of Machiventa Melchizedek, who dwelt upon earth that the name of God might not be forgotten by mankind.

94:57 (1033:2) In China all of these beliefs were later confused and compounded with the ever-growing cult of ancestor worship. But never since the time of Singlangton have the Chinese fallen into helpless slavery to priestcraft. The yellow race was the first to emerge from barbaric bondage into orderly civilization because it was the first to achieve some measure of freedom from the abject fear of the gods, not even fearing the ghosts of the dead as other races feared them. China met her defeat because she failed to progress beyond her early emancipation from priests; she fell into an almost equally calamitous error, the worship of ancestors.

94:58 (1033:3) But the Salemites did not labor in vain. It was upon the foundations of their gospel that the great philosophers of sixth-century China built their teachings. The moral atmosphere and the spiritual sentiments of the times of Lao-tse and Confucius grew up out of the teachings of the Salem missionaries of an earlier age.

6. LAO-TSE AND CONFUCIUS

94:61 (1033:4) About six hundred years before the arrival of Michael, it seemed to Melchizedek, long since departed from the flesh, that the purity of his teaching on earth was being unduly jeopardized by general absorption into the older Urantia beliefs. It appeared for a time that his mission as a forerunner of Michael might be in danger of failing. And in the sixth century before Christ, through an unusual co-ordination of spiritual agencies, not all of which are understood even by the planetary supervisors,

غیر عادی‌ترین عرضه حقیقت چندگانه مذهبی گردید. از طریق فعالیت چندین آموزگار بشری بشارت سالیم بازگویی شده و احیا گردید، و آنطور که در آن هنگام عرضه شد، بخش عمده آن تا ایام این نوشته دوام یافته است.

این قرن بی‌نظیر پیشرفت معنوی با آموزگاران بزرگ مذهبی، اخلاقی، و فلسفی در سرتاسر دنیای متمسکین تعیین ویژگی گردید. در چین، دو آموزگار برجسته لائوتسه و کنفوسیوس بودند.

لائوتسه مستقیماً روی مفاهیم سنتهای سالیم بنا نهاد آنگاه که اعلام نمود تائو یگانه علت نخست تمامی آفرینش می‌باشد. لائو مردی با نگرش بزرگ معنوی بود. او آموزش می‌داد که سرنوشت جاودانه انسان "یگانگی ابدی با تائو، خدای متعال و پادشاه جهانی" می‌باشد. درک او از علیت غائی بسیار فهمیده بود، زیرا نوشت: "یگانگی ناشی از تائوی مطلق است، و دوگانگی کیهانی از یگانگی پدیدار می‌شود، و از چنین دوگانگی، تثلیث پا به عرصه وجود می‌گذارد، و تثلیث منبع آغازین تمامی واقعیت است." "تمامی واقعیت میان پتانسیلها و واقعتهای کیهان به طور پیوسته متوازن است، و اینها توسط روح ربانیت برای ابد هماهنگ می‌شوند."

لائوتسه همچنین یکی از آغازین‌ترین اصول عقاید پاسخ دادن بدی با نیکی را عرضه نمود: "نیکی موجب نیکی می‌شود، اما برای کسی که به راستی خوب است، بدی نیز باعث نیکی می‌شود."

او بازگشت مخلوق به آفریننده را آموزش داد و زندگی را به صورت پدیداری یک شخصیت از پتانسیلهای کیهانی تصویر نمود، در حالی که مرگ همانند بازگشت این شخصیت آفریده شده به خانه بود. برداشت او از ایمان راستین غیرمعمول بود، و او نیز آن را به "رویکرد یک کودک کوچک" تشبیه نمود.

فهم او از مقصود جاودانه خداوند روشن بود، زیرا که گفت: "الوهیت مطلق تقلا نمی‌کند بلکه همیشه پیروزمند است؛ او نوع بشر را مجبور نمی‌سازد بلکه همیشه آماده است به امیال حقیقی آنان پاسخ دهد؛ خواست خداوند در شکیبایی، جاودانه و در اجتناب ناپذیری ابراز آن، ابدی است." و در بیان این حقیقت که فرخنده‌تر است که بدهید تا دریافت کنید، در رابطه با مذهب‌گرای راستین گفت: "انسان خوب به دنبال این نیست که حقیقت را برای خود نگاه دارد بلکه تلاش می‌کند این ثروتها را به همنوعان خود هدیه کند، زیرا این تحقق حقیقت است. خواست خداوند مطلق همیشه سودمند است، هرگز نابود نمی‌سازد؛ هدف ایماندار راستین همیشه این است که عمل کند ولی هرگز مجبور نمی‌سازد."

آموزش لائو در رابطه با عدم مقاومت و تمایزی که او بین عمل و مجبور سازی قائل شد بعدها به صورت عقاید "ننیدن، انجام ندانن، و پندار نکردن" تحریف شد. اما لائو هرگز چنین خطایی را آموزش نداد، گرچه این آموزش او در رابطه با عدم مقاومت عاملی در توسعه بیشتر تمایل ذاتی منفعل مردمان چین بوده است.

Urantia witnessed a most unusual presentation of manifold religious truth. Through the agency of several human teachers the Salem gospel was restated and revitalized, and as it was then presented, much has persisted to the times of this writing.

^{9462(1033.9)} This unique century of spiritual progress was characterized by great religious, moral, and philosophic teachers all over the civilized world. In China, the two outstanding teachers were Lao-tse and Confucius.

^{9463(1033.6)} Lao-tse built directly upon the concepts of the Salem traditions when he declared Tao to be the One First Cause of all creation. Lao was a man of great spiritual vision. He taught that man's eternal destiny was "everlasting union with Tao, Supreme God and Universal King." His comprehension of ultimate causation was most discerning, for he wrote: "Unity arises out of the Absolute Tao, and from Unity there appears cosmic Duality, and from such Duality, Trinity springs forth into existence, and Trinity is the primal source of all reality." "All reality is ever in balance between the potentials and the actuals of the cosmos, and these are eternally harmonized by the spirit of divinity."

^{9464(1033.7)} Lao-tse also made one of the earliest presentations of the doctrine of returning good for evil: "Goodness begets goodness, but to the one who is truly good, evil also begets goodness."

^{9465(1033.8)} He taught the return of the creature to the Creator and pictured life as the emergence of a personality from the cosmic potentials, while death was like the returning home of this creature personality. His concept of true faith was unusual, and he too likened it to the "attitude of a little child."

^{9466(1034.1)} His understanding of the eternal purpose of God was clear, for he said: "The Absolute Deity does not strive but is always victorious; he does not coerce mankind but always stands ready to respond to their true desires; the will of God is eternal in patience and eternal in the inevitability of its expression." And of the true religionist he said, in expressing the truth that it is more blessed to give than to receive: "The good man seeks not to retain truth for himself but rather attempts to bestow these riches upon his fellows, for that is the realization of truth. The will of the Absolute God always benefits, never destroys; the purpose of the true believer is always to act but never to coerce."

^{9467(1034.2)} Lao's teaching of nonresistance and the distinction which he made between *action* and *coercion* became later perverted into the beliefs of "seeing, doing, and thinking nothing." But Lao never taught such error, albeit his presentation of nonresistance has been a factor in the further development of the pacific predilections of the Chinese peoples.

اما تائوگرایی رایج قرن بیستم یورنشیبا با احساسات والا- و برداشتهای کیهانی فیلسوف کهن که حقیقت را بنا به درک خود آموزش میداد وجه مشترک بسیار اندکی دارد. آموزش او این بود که ایمان به خدای مطلق منبع آن انرژی الهی است که دنیا را بازسازی خواهد کرد، و انسان از طریق آن به پیوند معنوی با تائو، الوهیت جاودان و آفریدگار مطلق جهانها، فراز میابد.

کنفوسیوس (کانگ فو- تسه) یک هم عصر جوانتر لائو در چین قرن ششم بود. کنفوسیوس اصول عقاید خود را روی روایات بهتر اخلاقی تاریخ طولانی نژاد زرد بنا نهاد، و او نیز تا اندازه‌ای تحت تأثیر روایات بقا یافته میسیونرهای سالیم قرار گرفت. کار عمده او شامل گردآوری گفتارهای حکیمانه فیلسوفان دوران باستان بود. او در طول حیات خود یک آموزگار مورد قبول نبود، اما نوشتجات و آموزشهای او به طور پیوسته یک تأثیر بزرگ در چین و ژاپن اعمال نموده است. کنفوسیوس برای حرکت شمن‌ها آهنگ نوینی تعیین نمود، بنین لحاظ که او اخلاقیات را به جای سحر و جادو قرار داد. اما او بنایی بسیار خوب ساخت؛ او از نظم یک بت‌واره جدید ساخت و برای رویکرد نیلکان حرمتی برقرار نمود که در هنگام این نوشته هنوز توسط چینی‌ها مورد ستایش است.

موضع کنفوسیوس پیرامون اخلاقیات مبتنی بر این تئوری بود که راه دنیوی سایه تحریف شده راه آسمانی است؛ که الگوی راستین تمدن گذرا بازتاب این‌وار نظم جاودانه بهشت است. در کنفوسیوس‌گرایی برداشت بالقوه از خداوند تقریباً به طور کامل تحت استیلای تأکیدی بود که روی راه آسمانی، الگوی کیهانی، انجام می‌شد.

به جز برای تعدادی اندک در شرق آموزشهای لائو برای همگی از دست رفته‌اند، اما نوشتجات کنفوسیوس از آن هنگام در بر گیرنده اساس تار و پود اخلاقی فرهنگ تقریباً یک سوم مردم یورنشیبا بوده است. این اصول کنفوسیوسی، ضمن این که بهترینهای گذشته را مداوم بخشیدند، تا اندازه‌ای عیناً مغایر با روح چینی پژوهشی بودند که آن دستاوردهایی را که بسیار مورد تقدیس بودند به وجود آورده بود. نفوذ این عقاید از طریق تلاشهای سلطنتی چین شی هوان تی و از طریق آموزشهای مو تی، هر دو، که یک برادری نه مبتنی بر وظیفه اخلاقی بلکه مبتنی بر مهر خداوند را اعلام می‌کردند، به گونه‌ای ناموفق مورد مقابله واقع شد. او در صدد برآمد که جستجوی باستانی برای حقیقت جدید را از نو برافروزد، اما آموزشهای او در برابر مخالفت نیرومند پیروان کنفوسیوس به شکست انجامید.

در آن اعصار تاریک معنوی چین که در فاصله میان افول و تحریف کیش تائوئیست و آمدن میسیونرهای بودایی از هند برقرار شد، مثل بسیاری از آموزگاران معنوی و اخلاقی دیگر، کنفوسیوس و لائوتسه هر دو سرانجام توسط پیروانشان در زمره خدایان شمرده شدند. در طول این قرون منحنی معنوی مذهب نژاد زرد به الهیاتی رقت انگیز تنزل نمود که در آن انبوهی از اهریمنان، شیاطین، و ارواح شرور پدیدار گشتند، و همگی نشانگر بازگشت ترسهای ذهن ناآگاه انسانی بودند.

9468 (10343) But the popular Taoism of twentieth-century Urantia has very little in common with the lofty sentiments and the cosmic concepts of the old philosopher who taught the truth as he perceived it, which was: That faith in the Absolute God is the source of that divine energy which will remake the world, and by which man ascends to spiritual union with Tao, the Eternal Deity and Creator Absolute of the universes.

9469 (10344) Confucius (Kung Fu-tze) was a younger contemporary of Lao in sixth-century China. Confucius based his doctrines upon the better moral traditions of the long history of the yellow race, and he was also somewhat influenced by the lingering traditions of the Salem missionaries. His chief work consisted in the compilation of the wise sayings of ancient philosophers. He was a rejected teacher during his lifetime, but his writings and teachings have ever since exerted a great influence in China and Japan. Confucius set a new pace for the shamans in that he put morality in the place of magic. But he built too well; he made a new fetish out of order and established a respect for ancestral conduct that is still venerated by the Chinese at the time of this writing.

94610 (10345) The Confucian preachment of morality was predicated on the theory that the earthly way is the distorted shadow of the heavenly way; that the true pattern of temporal civilization is the mirror reflection of the eternal order of heaven. The potential God concept in Confucianism was almost completely subordinated to the emphasis placed upon the Way of Heaven, the pattern of the cosmos.

94611 (10346) The teachings of Lao have been lost to all but a few in the Orient, but the writings of Confucius have ever since constituted the basis of the moral fabric of the culture of almost a third of Urantians. These Confucian precepts, while perpetuating the best of the past, were somewhat inimical to the very Chinese spirit of investigation that had produced those achievements which were so venerated. The influence of these doctrines was unsuccessfully combated both by the imperial efforts of Ch'in Shih Huang Ti and by the teachings of Mo Ti, who proclaimed a brotherhood founded not on ethical duty but on the love of God. He sought to rekindle the ancient quest for new truth, but his teachings failed before the vigorous opposition of the disciples of Confucius.

94612 (10347) Like many other spiritual and moral teachers, both Confucius and Lao-tse were eventually deified by their followers in those spiritually dark ages of China which intervened between the decline and perversion of the Taoist faith and the coming of the Buddhist missionaries from India. During these spiritually decadent centuries the religion of the yellow race degenerated into a pitiful theology wherein swarmed

و چین، که روزگاری به دلیل داشتن یک مذهب پیشرفته در تارک جامعه بشری بود، به دلیل ناکامی موقت در پیشروی در مسیر راستین توسعه آن خدا آگاهی که برای پیشرفت حقیقی، نه فقط فرد انسانی ضروری است، بلکه همچنین تمدنهای بغرنج و پیچیده‌ای که پیشرفت فرهنگ و جامعه را در یک سیاره تکاملی زمان و فضا تعیین ویژگی می‌کنند، در آن دوران عقب افتاد.

devils, dragons, and evil spirits, all betokening the returning fears of the unenlightened mortal mind. And China, once at the head of human society because of an advanced religion, then fell behind because of temporary failure to progress in the true path of the development of that God-consciousness which is indispensable to the true progress, not only of the individual mortal, but also of the intricate and complex civilizations which characterize the advance of culture and society on an evolutionary planet of time and space.

7- گوتاما سیدارتا

یک آموزگار بزرگ دیگر حقیقت که در چین هم عصر لائوتسه و کنفوسیوس بود در هند پدیدار گشت. گوتاما سیدارتا در قرن ششم پیش از مسیح در استان نپال در شمال هند به دنیا آمد. پیروان او بعدها چنان وانمود کردند که او پسر یک فرمانروای فوق‌العاده ثروتمند بود، اما در حقیقت، او وارث ظاهری تاج و تخت یک سرقبیله دود پایه بود که در یک دره کوچک و دور افتاده کوه در جنوب کوههای هیمالیا با اجازه حاکمان حکومت می‌کرد.

گوتاما آن تنوریهای را تدوین نمود که بعد از شش سال کاربرد بیهوده یوگا به فلسفه بودائیسم تبدیل شدند. سیدارتا پیکاری مصمم اما بی‌حاصل بر علیه سیستم در حال رشد کاست صورت داد. صداقتی والا و یک فداکاری بی‌نظیر پیرامون این شاهزاده جوان پیامبر وجود داشت که برای انسانهای آن روزگاران به اندازه زیاد گیرا بود. او جلوه رسم جستجو برای نجات فردی از طریق رنج فیزیکی و درد شخصی را کاهش داد. و او پیروان خود را تشویق و ترغیب نمود که بشارت او را به تمامی دنیا ببرند.

در بحبوحه سردرگمی و رسوم افراطی فرقه‌ای هند، آموزشهای خردمندانه‌تر و معتدل‌تر گوتاما به صورت یک تسکین طراوت بخش به نظر می‌رسیدند. او خدایان، کاهنان، و قربانیهای آنان را مردود شمرد، اما او نیز نتوانست شخصیت یکتای جهانی را درک کند. البته گوتاما با ناباوری به وجود روانهای فردی بشری بر علیه اعتقاد به تناسخ روح که زمانی مورد حرمت بود به طور دلاورانه مبارزه نمود. او تلاشی والامنشانه صورت داد تا انسانها را از ترس رهایی دهد، و موجب شود آنها در جهان بزرگ احساس راحتی کنند و احساس کنند در خانه و کاشانه خود هستند، اما او نتوانست مسیر رسیدن به آن منزلگاه واقعی و آسمانی انسانهای فراز یابنده — بهشت — و خدمت بسط یابنده وجود جاودانه را به آنها نشان دهد.

گوتاما یک پیامبر واقعی بود، و اگر به آموزش گدای گوشه‌گیر اعتنا می‌کرد، ممکن بود از طریق الهام احوالی بشارت سالیم مبنی بر نجات از طریق ایمان موجب برانگیختن تمامی هند شود. گداد از خانواده‌ای برآمد که هرگز روایات میسیونرهای ملک صادق را از دست نداده بود.

گوتاما مدرسه خود را در بنارس تأسیس نمود، و در طول سال دوم آن بود که یک شاگرد به نام بوتان

7. GAUTAMA SIDDHARTHA

947.1 (1035.1) Contemporary with Lao-tse and Confucius in China, another great teacher of truth arose in India. Gautama Siddhartha was born in the sixth century before Christ in the north Indian province of Nepal. His followers later made it appear that he was the son of a fabulously wealthy ruler, but, in truth, he was the heir apparent to the throne of a petty chieftain who ruled by sufferance over a small and secluded mountain valley in the southern Himalayas.

947.2 (1035.2) Gautama formulated those theories which grew into the philosophy of Buddhism after six years of the futile practice of Yoga. Siddhartha made a determined but unavailing fight against the growing caste system. There was a lofty sincerity and a unique unselfishness about this young prophet prince that greatly appealed to the men of those days. He detracted from the practice of seeking individual salvation through physical affliction and personal pain. And he exhorted his followers to carry his gospel to all the world.

947.3 (1035.3) Amid the confusion and extreme cult practices of India, the saner and more moderate teachings of Gautama came as a refreshing relief. He denounced gods, priests, and their sacrifices, but he too failed to perceive the *personality* of the One Universal. Not believing in the existence of individual human souls, Gautama, of course, made a valiant fight against the time-honored belief in transmigration of the soul. He made a noble effort to deliver men from fear, to make them feel at ease and at home in the great universe, but he failed to show them the pathway to that real and supernal home of ascending mortals — Paradise — and to the expanding service of eternal existence.

947.4 (1035.4) Gautama was a real prophet, and had he heeded the instruction of the hermit Godad, he might have aroused all India by the inspiration of the revival of the Salem gospel of salvation by faith. Godad was descended through a family that had never lost the traditions of the Melchizedek missionaries.

947.5 (1035.5) At Benares Gautama founded his school, and it was during its second year that a pupil,

روایات میسیونرهای سالیم را پیرامون پیمان ملک صادق با ابراهیم به آموزگار خود داد؛ و در حالی که سیدارتا یک برداشت بسیار روشن از پدر جهانی نداشت، در رابطه با نجات از طریق ایمان — اعتقاد ساده — موضعی پیشرفته اتخاذ نمود. بدین ترتیب او دیدگاههای خود را به پیروانش اعلام نمود و شروع به فرستادن دانشجویانش در گروههای شصت نفره به خارج نمود تا "خبر خوشنود کننده نجات مجانی" را به مردم هند اعلام کنند؛ و این که "کلیه انسانها، والا و دون پایه، می‌توانند از طریق ایمان به درستکاری و عدالت به سعادت جاودان دست یابند."

همسر گوتاما به بشارت شوهرش باور داشت و بنیانگذار یک رسته از راهبه‌ها بود. پسر او جانشین او شد و این کیش را به اندازه زیاد بسط داد؛ او ایده جدید نجات از طریق ایمان را درک نمود اما در سالهای آتی زندگی خود در رابطه با بشارت سالیم پیرامون لطف الهی از طریق ایمان تنها به تردید افتاد، و در کهنسالی کلام او در هنگام مرگ این بود: "نجات خود را با دست خود تحقق بخش."

بشارت گوتاما پیرامون نجات جهانی، عاری از قربانی، شکنجه، آیین، و کاهنان، هنگامی که در بهترین حالتش اعلام گردید، برای روزگار خود یک تکترین انقلابی و حیرت انگیز بود، و به احیا نمودن بشارت سالیم به گونه‌ای شگفت انگیز نزدیک گردید. آن برای میلیون‌ها روان محنت زده یاری بخش بود، و به رغم تحریف عجیب و غریب آن در طول قرون بعد هنوز به صورت امید میلیون‌ها موجود بشری تداوم دارد.

سیدارتا حقایقی بارها فراتر از آنچه را که در فرقه‌های امروزی حاوی نام او بقا یافته است آموزش داد. بودانیسم امروزی همانقدر آموزشهای گوتاما سیدارتا است که مسیحیت تعالیم عیسی ناصری است.

8- کیش بودایی

برای بودایی شدن، فرد صرفاً از طریق ذکر پناه بردن به طور علنی اقرار به ایمان می‌کرد: "من به بودا پناه می‌آورم؛ من به این عقاید پناه می‌آورم؛ من به برادری پناه می‌برم."

منشأ بودانیسم در یک شخص تاریخی بود، نه در یک افسانه. پیروان گوتاما او را ساستا می‌نامیدند، که به معنی استاد یا آموزگار است. در حالی که او برای خودش یا آموزشهایش هیچ ادعای فوق بشری ننمود، مریدان او در همان آغاز شروع کردند او را روشن ضمیر، بودا، بنامند؛ و بعدها، ساکیامونی بودا.

بشارت آغازین گوتاما مبتنی بر چهار حقیقت والا بود:

1- حقایق والای رنجبری.

2- منشأ رنجبری.

3- نابودی رنجبری.

4- راه نابودی رنجبری.

فلسفه راه هشتگانه به دکتترین رنج بردن و گریز

Bautan, imparted to his teacher the traditions of the Salem missionaries about the Melchizedek covenant with Abraham; and while Siddhartha did not have a very clear concept of the Universal Father, he took an advanced stand on salvation through faith — simple belief. He so declared himself before his followers and began sending his students out in groups of sixty to proclaim to the people of India "the glad tidings of free salvation; that all men, high and low, can attain bliss by faith in righteousness and justice."

94:7.6 (1036.6) Gautama's wife believed her husband's gospel and was the founder of an order of nuns. His son became his successor and greatly extended the cult; he grasped the new idea of salvation through faith but in his later years wavered regarding the Salem gospel of divine favor through faith alone, and in his old age his dying words were, "Work out your own salvation."

94:7.7 (1036.7) When proclaimed at its best, Gautama's gospel of universal salvation, free from sacrifice, torture, ritual, and priests, was a revolutionary and amazing doctrine for its time. And it came surprisingly near to being a revival of the Salem gospel. It brought succor to millions of despairing souls, and notwithstanding its grotesque perversion during later centuries, it still persists as the hope of millions of human beings.

94:7.8 (1036.8) Siddhartha taught far more truth than has survived in the modern cults bearing his name. Modern Buddhism is no more the teachings of Gautama Siddhartha than is Christianity the teachings of Jesus of Nazareth.

8. THE BUDDHIST FAITH

94:8.1 (1036.3) To become a Buddhist, one merely made public profession of the faith by reciting the Refuge: "I take my refuge in the Buddha; I take my refuge in the Doctrine; I take my refuge in the Brotherhood."

94:8.2 (1036.4) Buddhism took origin in a historic person, not in a myth. Gautama's followers called him Sasta, meaning master or teacher. While he made no superhuman claims for either himself or his teachings, his disciples early began to call him *the enlightened one*, the Buddha; later on, Sakyamuni Buddha.

94:8.3 (1036.5) The original gospel of Gautama was based on the four noble truths:

94:8.4 (1036.6) 1. The noble truths of suffering.

94:8.5 (1036.7) 2. The origins of suffering.

94:8.6 (1036.8) 3. The destruction of suffering.

94:8.7 (1036.9) 4. The way to the destruction of suffering.

94:8.8 (1036.10) Closely linked to the doctrine of suffering

از آن از نزدیک مرتبط بود: دیدگاههای درست، آرمانها، گفتار، کردار، وسیلهٔ امرار معاش، تلاش، در اندیشه داشتن، و ژرف اندیشی. منظور گوتاما این نبود که در گریز از رنج سعی شود تمامی تلاشها، امیال، و آرزوها از بین بروند؛ بلکه آموزشهای او چنین طرح شده بود که بیهودگی قرار دادن تمامی امیدها و آرزوها را تماماً روی اهداف گذرا و مقاصد مادی به انسان فانی نشان دهد. زیاد اینطور نبود که باید از مهر ورزی نسبت به هموعان اجتناب شود بلکه این که ایماندار راستین باید در فراسوی معاشرتهای این دنیای مادی به سوی واقعیات آیندهٔ جاودان نیز نظر افکند.

تعداد فرامین اخلاقی موعظهٔ گوتاما پنج عدد بود:

1- قتل نکنید.

2- دزدی نکنید.

3- نانجیب نباشید.

4- دروغ نگویید.

5- نوشابه‌های مست کننده ننوشید.

چندین فرمان اضافه با ثانوی نیز وجود داشتند که رعایت آنها توسط ایمانداران اختیاری بود.

سیدارتا به سختی به جاودانگی شخصیت بشری اعتقاد داشت؛ فلسفهٔ او فقط یک نوع تداوم کنشگرانه را فراهم می‌کرد. او هرگز به طور روشن تعریف نکرد که در دکترین نیروانا چه می‌خواست بگنجاند. این واقعیت که آن در طول وجود انسانی می‌توانست به طور تئوریک تجربه شود نشان می‌داد که این نگرش به صورت یک حالت نابودی کامل مورد نظر نبود. آن به معنی یک حالت آگاهی متعال و سعادت آسمانی بود که در آن کلیهٔ قل و زنجیرهایی که انسان را به دنیای مادی وصل می‌کردند شکسته شده بودند؛ رهایی از امیال حیات انسانی و خلاصی از کلیهٔ مخاطرات تجربه نمودن تناسخ مجدد وجود داشت.

بر طبق آموزشهای اولیهٔ گوتاما، نجات از طریق تلاش بشری، جدا از کمک الهی به دست می‌آید؛ هیچ جایی برای ایمان نجات دهنده یا دعا به نیروهای فوق بشری وجود ندارد. گوتاما در تلاشش برای به حداقل رسانیدن خرافات هند، کوشش نمود انسانها را از ادعاهای آشکار نجات سحرآمیز دور سازد. و او در انجام این تلاش، در را برای جانشینانش کاملاً باز گذارد تا آموزش او را سوء تعبیر کنند و اعلام کنند که کلیهٔ تلاشهای بشری برای پیشرفت ناگوار و دردناک هستند. پیروان او از این واقعیت چشم پوشی نمودند که بالاترین شادمانی به پیگیری هوشمندانه و پرشور اهداف ارزشمند مرتبط است، و این که چنین دستاوردهایی در بر گیرندهٔ پیشرفت حقیقی در خود شکوفایی کیهانی می‌باشند.

حقیقت بزرگ آموزش سیدارتا اعلام او مبنی بر یک جهان حاوی عدالت مطلق بود. او بهترین فلسفهٔ بی‌خدا را که تاکنون توسط انسان فانی اختراع شده است آموزش داد؛ این یک اومانیسم ایده‌آل بود و تمامی زمینه‌ها برای خرافات، آیین جادویی، و ترس از اشباح یا

and the escape therefrom was the philosophy of the Eightfold Path: right views, aspirations, speech, conduct, livelihood, effort, mindfulness, and contemplation. It was not Gautama's intention to attempt to destroy all effort, desire, and affection in the escape from suffering; rather was his teaching designed to picture to mortal man the futility of pinning all hope and aspirations entirely on temporal goals and material objectives. It was not so much that love of one's fellows should be shunned as that the true believer should also look beyond the associations of this material world to the realities of the eternal future.

94:8.9 (1036.11) The moral commandments of Gautama's preachment were five in number:

94:8.10 (1036.12) 1. You shall not kill.

94:8.11 (1036.13) 2. You shall not steal.

94:8.12 (1036.14) 3. You shall not be unchaste.

94:8.13 (1036.15) 4. You shall not lie.

94:8.14 (1036.16) 5. You shall not drink intoxicating liquors.

94:8.15 (1036.17) There were several additional or secondary commandments, whose observance was optional with believers.

94:8.16 (1036.18) Siddhartha hardly believed in the immortality of the human personality; his philosophy only provided for a sort of functional continuity. He never clearly defined what he meant to include in the doctrine of Nirvana. The fact that it could theoretically be experienced during mortal existence would indicate that it was not viewed as a state of complete annihilation. It implied a condition of supreme enlightenment and supernal bliss wherein all fetters binding man to the material world had been broken; there was freedom from the desires of mortal life and deliverance from all danger of ever again experiencing incarnation.

94:8.17 (1037.1) According to the original teachings of Gautama, salvation is achieved by human effort, apart from divine help; there is no place for saving faith or prayers to superhuman powers. Gautama, in his attempt to minimize the superstitions of India, endeavored to turn men away from the blatant claims of magical salvation. And in making this effort, he left the door wide open for his successors to misinterpret his teaching and to proclaim that all human striving for attainment is distasteful and painful. His followers overlooked the fact that the highest happiness is linked with the intelligent and enthusiastic pursuit of worthy goals, and that such achievements constitute true progress in cosmic self-realization.

94:8.18 (1037.2) The great truth of Siddhartha's teaching was his proclamation of a universe of absolute justice. He taught the best godless philosophy ever invented by mortal man; it was the ideal humanism and most effectively removed all grounds for

اهریمان را به مؤثرترین نحو از بین برد.

ضعف بزرگ در بشارت اولیه بودائیسیم این بود که یک مذهب عاری از خودخواهی که در تعلق خدمت اجتماعی باشد ایجاد نکرد. برادری بودایی برای مدتی طولانی یک برادری ایمانداران نبود بلکه یک اجتماعی از آموزگاران دانشجو بود. گوتاما دریافت پول را برای آنها قدغن نمود و از این طریق در صدد برآمد که مانع رشد تمایلات ایجاد سلسله مراتب گردد. گوتاما خود بسیار اجتماعی بود؛ زندگی او به راستی بسیار بزرگتر از موعظه‌اش بود.

9- گسترش بودائیسیم

بودائیسیم شکوفان گردید زیرا از طریق باور به بودای روشن ضمیر، نجات را عرضه نمود. آن بیشتر نمایانگر حقایق ملک صادق بود تا هر سیستم مذهبی دیگری که ممکن است در سرتاسر آسیای شرقی یافت شود. اما بودائیسیم به عنوان یک مذهب گسترش نیافت تا این که توسط پادشاه متعلق به کاست دون پایه، آشوکا، که در کنار ایخناتون در مصر یکی از خارق‌العاده‌ترین فرمانروایان مدنی بین دوره ملک صادق و میکائیل بود، به منظور حفظ خودش مورد پشتیبانی واقع شد. آشوکا از طریق تبلیغات میسیونرهای بودایی خود یک امپراتوری بزرگ هندی را بنا نهاد. او در طول یک دوره بیست و پنج ساله بیش از هفده هزار میسیونر را آموزش داده و به نورتین سرحدات تمامی دنیای شناخته شده اعزام نمود. او در یک نسل بودائیسیم را مذهب غالب نیمی از دنیا ساخت. آن به زودی در تبت، کشمیر، سیلان، برمه، جاوه، سیام، کره، چین، و ژاپن تثبیت گردید. و با گویشی کلی، آن مذهبی بود که به اندازه بسیار زیاد برتر از آنهایی بود که جانشینان گردید یا آنها را ارتقا داد.

گسترش بودائیسیم از منزلگاهش در هند به تمامی آسیای یکی از داستانهای هیجان انگیز وقف معنوی و استقامت میسیونری مذهب گرایان صادق است. آموزگاران بشارت گوتاما نه تنها با مخاطرات مسیرهای زمینی کاروانها مقابله می‌کردند بلکه همینطور که روی قاره آسیا مأموریت خویش را دنبال می‌نمودند و پیام کیش خود را به تمامی مردمان می‌آوردند با خطرات دریاهای چین رو به رو می‌شدند. اما این بودائیسیم دیگر هیچگاه دگترین ساده گوتاما نبود؛ آن بشارت معجزه آسایی بود که او را یک خدا ساخت. و هر چه بیشتر بودائیسیم از منزلگاه کوهستانی خود در هند گسترش یافت، بیشتر مغایر با آموزشهای گوتاما گردید، و بیشتر به صورت مذهبی که جانشینان می‌شد دگرگون گشت.

بعدها بودائیسیم توسط تائوئیسم در چین، شینتو در ژاپن، و مسیحیت در تبت بسیار تحت تأثیر قرار گرفت. بعد از هزار سال بودائیسیم به سانگی در هند پژمرده شده و خاتمه یافت. آن برهمنی شد و بعدها به گونه‌ای رقت انگیز به اسلام تسلیم گردید، در حالی که در سرتاسر بخش عمده باقیمانده خاور به صورت آیینی تنزل یافت که گوتاما سیدارتا هرگز به رسمیت نمی‌شناخت.

superstition, magical rituals, and fear of ghosts or demons.

^{948.19 (1037.3)} The great weakness in the original gospel of Buddhism was that it did not produce a religion of unselfish social service. The Buddhist brotherhood was, for a long time, not a fraternity of believers but rather a community of student teachers. Gautama forbade their receiving money and thereby sought to prevent the growth of hierarchal tendencies. Gautama himself was highly social; indeed, his life was much greater than his preachment.

9. THE SPREAD OF BUDDHISM

^{949.1 (1037.4)} Buddhism prospered because it offered salvation through belief in the Buddha, the enlightened one. It was more representative of the Melchizedek truths than any other religious system to be found throughout eastern Asia. But Buddhism did not become widespread as a religion until it was espoused in self-protection by the low-caste monarch Asoka, who, next to Ikhnaton in Egypt, was one of the most remarkable civil rulers between Melchizedek and Michael. Asoka built a great Indian empire through the propaganda of his Buddhist missionaries. During a period of twenty-five years he trained and sent forth more than seventeen thousand missionaries to the farthest frontiers of all the known world. In one generation he made Buddhism the dominant religion of one half the world. It soon became established in Tibet, Kashmir, Ceylon, Burma, Java, Siam, Korea, China, and Japan. And generally speaking, it was a religion vastly superior to those which it supplanted or upstepped.

^{949.2 (1037.5)} The spread of Buddhism from its homeland in India to all of Asia is one of the thrilling stories of the spiritual devotion and missionary persistence of sincere religionists. The teachers of Gautama's gospel not only braved the perils of the overland caravan routes but faced the dangers of the China Seas as they pursued their mission over the Asiatic continent, bringing to all peoples the message of their faith. But this Buddhism was no longer the simple doctrine of Gautama; it was the miraculized gospel which made him a god. And the farther Buddhism spread from its highland home in India, the more unlike the teachings of Gautama it became, and the more like the religions it supplanted, it grew to be.

^{949.3 (1038.1)} Buddhism, later on, was much affected by Taoism in China, Shinto in Japan, and Christianity in Tibet. After a thousand years, in India Buddhism simply withered and expired. It became Brahmanized and later abjectly surrendered to Islam, while throughout much of the rest of the Orient it degenerated into a ritual which Gautama Siddhartha would never have recognized.

در جنوب آموزشهای کلیشه‌ای بنیادگرایانه سیدارتا در سیلان، برمه، و شبه جزیره هندوچین تداوم یافت. این بخش هینایانی بودائیسیم است که به دکترین آغازین یا غیراجتماعی وفادار مانده است.

اما حتی پیش از سقوط در هند، گروههای پیرو گوتاما در چین و شمال هند به وجود آوردن آموزش ماهایانایی "جاده بزرگ" به سوی نجات را در تضاد با بنیادگرایان جنوب که به هینایانا یا "جاده کوچکتر" اعتقاد داشتند شروع کرده بودند. و این ماهایانیستها از محدودیتهای اجتماعی ذاتی دکترین بودایی نظر بر افکنند، و از آن هنگام این بخش شمالی بودائیسیم در چین و ژاپن به تکامل ادامه داده است.

امروزه بودائیسیم یک مذهب زنده و در حال رشد است زیرا در حفظ بسیاری از بالاترین ارزشهای اخلاقی پیروانش موفق است. آن متانت و کنترل نفس را ترویج می‌کند، بر آرامش و شادی می‌افزاید، و برای ممانعت از اندوه و سوگواری کار زیادی انجام می‌دهد. آنهایی که به این فلسفه باور دارند از بسیاری از آن آنهایی که ندارند بهتر زندگی می‌کنند.

10- مذهب در تبت

عجیبترین ارتباط تعالیم ملک صادق در ترکیب با بودائیسیم، هندوئیسم، تائوئیسم، و مسیحیت می‌توانند در تبت یافت شوند. هنگامی که مسیونرهای بودایی به تبت وارد شدند، با یک وضعیت بربریت بدوی مواجه شدند که با وضعیتی که مسیونرهای اولیه مسیحی در میان قبایل شمالی اروپا یافتند بسیار مشابه بود.

این تبتی‌های ساده ذهن سحر و جادوی باستانی خویش را به طور کامل رها نمی‌کردند. بررسی مراسم مذهبی آیین امروزی تبتی‌ها یک برادری بیش از حد رشد یافته کاهنان با سرهای تراشیده را آشکار می‌سازد که آیین مفصلی را که در برگیرنده زنگها، سرایشها، بخور، حرکتهای جمعی، تسبیحها، تندیسها، طلسمها، تصاویر، آب مقدس، جامه‌های زیبا، و گروههای کر پر زرق و برق می‌باشد انجام می‌دهند. آنها اصول جزمی خشک و اعتقادات شکل یافته، مراسم عارفانه و روزه‌های ویژه دارند. سلسله مراتب آنها شامل راهبان، راهبه‌ها، سران صومعه، و لامای بزرگ می‌باشد. آنها به فرشتگان، قدوسین، یک مادر مقدس، و خدایان دعا می‌کنند. آنها اعتراف به گناهان را به کار می‌بندند و به دوزخ اعتقاد دارند. صومعه‌های آنها پنهان و عبادتگاههای بزرگ آنها مجلل است. آنها تکرار بی‌پایانی از آیینهای مقدس را به جا می‌آورند و باور دارند که این مراسم موجب عطای نجات می‌شود. دعاها به یک چرخ نصب می‌شوند، و آنها با چرخاندن آن باور دارند که درخواستها مؤثر واقع می‌شوند. در میان هیچ مردم دیگری از دوران امروز انجام چنین آیین پر طول و تفصیلی از مذاهب بسیار یافت نمی‌شود؛ و این امر اجتناب ناپذیر است که چنین آیین نیایشی مرکب به طور بیش از حد دست و پا گیر و به گونه‌ای توان فرسا شاق شود.

94:94 (1038:2) In the south the fundamentalist stereotype of the teachings of Siddhartha persisted in Ceylon, Burma, and the Indo-China peninsula. This is the Hinayana division of Buddhism which clings to the early or asocial doctrine.

94:95 (1038:3) But even before the collapse in India, the Chinese and north Indian groups of Gautama's followers had begun the development of the Mahayana teaching of the "Great Road" to salvation in contrast with the purists of the south who held to the Hinayana, or "Lesser Road." And these Mahayanists cast loose from the social limitations inherent in the Buddhist doctrine, and ever since has this northern division of Buddhism continued to evolve in China and Japan.

94:96 (1038:4) Buddhism is a living, growing religion today because it succeeds in conserving many of the highest moral values of its adherents. It promotes calmness and self-control, augments serenity and happiness, and does much to prevent sorrow and mourning. Those who believe this philosophy live better lives than many who do not.

10. RELIGION IN TIBET

94:101 (1038:5) In Tibet may be found the strangest association of the Melchizedek teachings combined with Buddhism, Hinduism, Taoism, and Christianity. When the Buddhist missionaries entered Tibet, they encountered a state of primitive savagery very similar to that which the early Christian missionaries found among the northern tribes of Europe.

94:102 (1038:6) These simple-minded Tibetans would not wholly give up their ancient magic and charms. Examination of the religious ceremonials of present-day Tibetan rituals reveals an overgrown brotherhood of priests with shaven heads who practice an elaborate ritual embracing bells, chants, incense, processions, rosaries, images, charms, pictures, holy water, gorgeous vestments, and elaborate choirs. They have rigid dogmas and crystallized creeds, mystic rites and special fasts. Their hierarchy embraces monks, nuns, abbots, and the Grand Lama. They pray to angels, saints, a Holy Mother, and the gods. They practice confessions and believe in purgatory. Their monasteries are extensive and their cathedrals magnificent. They keep up an endless repetition of sacred rituals and believe that such ceremonials bestow salvation. Prayers are fastened to a wheel, and with its turning they believe the petitions become efficacious. Among no other people of modern times can be found the observance of so much from so many religions; and it is inevitable that such a cumulative liturgy would become inordinately cumbersome and intolerably burdensome.

تبتی‌ها از کلیه مذاهب عمده دنیا چیزی دارند به جز تعلیم ساده بشارت عیسی گونه: فرزندی با خداوند، برادری با انسان، و شهروندی پیوسته فراز یابنده در جهان جاودان.

11- فلسفه بودایی

بودائیسیم در هزاره اول بعد از مسیح به چین وارد شد، و در رسوم مذهبی نژاد زرد به خوبی جای گرفت. آنها در پرستش نیاکان مدتها به مردگان دعا کرده بودند؛ اکنون آنها همچنین می‌توانستند برای آنان دعا کنند. بودائیسیم به زودی با رسوم به جا مانده آیینی تائوئیسم در حال تلاشی در آمیخت. این مذهب جدید ترکیبی با معابد پرستشی و آداب و رسوم مشخص مذهبی به زودی عقاید به طور کلی پذیرفته شده نیایشی مردمان چین، کره، و ژاپن گردید.

در حالی که از برخی جنبه‌ها مایه تأسف است که بودائیسیم در دنیا رواج نیافت تا این که پیروان گوتاما روایات و آموزشهای فرقه را چنان تحریف نمودند که او را به یک موجود الهی تبدیل کردند، با این وجود این افسانه زندگی بشری او که در آن شکش با انجام چندین معجزه آب و تاب یافت، برای شنوندگان بشارت شمالی یا ماهایانای بودائیسیم بسیار جذاب بود.

برخی از پیروان آتی او تعلیم می‌دادند که روح ساکیامونی بودا به صورت یک بودای زنده مرتباً به زمین باز می‌گردد، و بدین ترتیب راه را برای یک تداوم غیرمشخص تنیدسهای بودا، معابد، آیین نیایشی، و "بوداهای زنده" قلابی باز می‌کردند. بدین ترتیب مذهب معترض بزرگ هندی سرانجام خود را در غل و زنجیر همان آداب و رسوم و آیین ورد خوانی می‌یابد که او با بی‌پایکی زیاد بر علیه آنها جنگید، و با شجاعت بسیار آنها را مردود شمرد.

پیشرفت بزرگ در فلسفه بودایی شامل درک آن از نسبیت تمامی حقایق است. از طریق مکائیسیم این فرضیه بودایی‌ها قادر بوده‌اند دگرسانیهای درونی متون مذهبی خودشان و نیز تفاوت‌های میان خودشان و بسیاری از دیگران را برطرف نموده و آنها را با هم همبسته سازند. چنین آموزش داده می‌شد که حقیقت کوچک برای اذهان کوچک و حقیقت بزرگ برای اذهان بزرگ است.

این فلسفه همچنین بر این عقیده بود که طبیعت (الهی) بودا در تمامی انسانها ساکن است؛ و این که انسان از طریق تلاشهای خودش می‌تواند به درک این ربانیت درون دست یابد. و این آموزش یکی از روشن‌ترین عرضه‌های حقیقت تنظیم کنندگان سکئی گزین است که تاکنون توسط یک مذهب یورنشایی انجام یافته است.

اما یک محدودیت بزرگ در بشارت اولیه سیدارتا، آنطور که توسط پیروانش تفسیر می‌شد، این بود که از طریق تکنیک منزوی ساختن فرد از واقعیت عینی به رهایی کامل نفس بشری از کلیه محدودیتهای طبیعت انسانی مبادرت ورزید. خود شکوفایی راستین کیهانی

94:10.3 (1038:7) The Tibetans have something of all the leading world religions except the simple teachings of the Jesusonian gospel: sonship with God, brotherhood with man, and ever-ascending citizenship in the eternal universe.

11. BUDDHIST PHILOSOPHY

94:11.1 (1038:8) Buddhism entered China in the first millennium after Christ, and it fitted well into the religious customs of the yellow race. In ancestor worship they had long prayed to the dead; now they could also pray for them. Buddhism soon amalgamated with the lingering ritualistic practices of disintegrating Taoism. This new synthetic religion with its temples of worship and definite religious ceremonial soon became the generally accepted cult of the peoples of China, Korea, and Japan.

94:11.2 (1039:1) While in some respects it is unfortunate that Buddhism was not carried to the world until after Gautama's followers had so perverted the traditions and teachings of the cult as to make of him a divine being, nonetheless this myth of his human life, embellished as it was with a multitude of miracles, proved very appealing to the auditors of the northern or Mahayana gospel of Buddhism.

94:11.3 (1039:2) Some of his later followers taught that Sakyamuni Buddha's spirit returned periodically to earth as a living Buddha, thus opening the way for an indefinite perpetuation of Buddha images, temples, rituals, and impostor "living Buddhas." Thus did the religion of the great Indian protestant eventually find itself shackled with those very ceremonial practices and ritualistic incantations against which he had so fearlessly fought, and which he had so valiantly denounced.

94:11.4 (1039:3) The great advance made in Buddhist philosophy consisted in its comprehension of the relativity of all truth. Through the mechanism of this hypothesis Buddhists have been able to reconcile and correlate the divergencies within their own religious scriptures as well as the differences between their own and many others. It was taught that the small truth was for little minds, the large truth for great minds.

94:11.5 (1039:4) This philosophy also held that the Buddha (divine) nature resided in all men; that man, through his own endeavors, could attain to the realization of this inner divinity. And this teaching is one of the clearest presentations of the truth of the indwelling Adjusters ever to be made by a Urantian religion.

94:11.6 (1039:5) But a great limitation in the original gospel of Siddhartha, as it was interpreted by his followers, was that it attempted the complete liberation of the human self from all the limitations of the mortal nature by the technique of isolating the

ناشی از تعیین هویت با واقعیت کیهانی و با کیهان متناهی انرژی، ذهن، و روح است که توسط فضا محدود شده و توسط زمان تعدیل می‌گردد.

اما گرچه مراسم و آیینهای نمایان بودائیسیم با آیینهای سرزمینهایی که به آن سفر کرد به اندازه فاحش آلوده گردید، این انحطاط در مجموع در حیات فلسفی اندیشمندان بزرگی که گهگاه این سیستم فکری و اعتقادی را پذیرا شدند صدق نمی‌کرد. طی بیش از دو هزار سال، بسیاری از بهترین اذهان آسیا روی مشکل اثبات نمودن حقیقت مطلق و واقعیت مطلق تمرکز نموده‌اند.

تکامل یک برداشت والا از مطلق از طریق بسیاری از کاتالهای اندیشه و به وسیله مسیریهای نادرست استدلال به دست آمد. صعود رو به بالای این دکتترین بیکرانی همچون تکامل مفهوم خدا در الهیات عبرانی آنقدر به طور واضح تعریف نشده بود. با این وجود سطوح گسترده مشخصی وجود داشتند که اذهان بودایی‌ها به آنها دست یافتند، در آنها ماندند، و در مسیرشان به تجسم منبع آغازین جهانها از آنها عبور نمودند:

1- افسانه گوتاما. در پایه این برداشت واقعیت تاریخی زندگی و تعالیم سیدارتا، شاهزاده پیامبر هند، قرار داشت. طی قرون و با حرکت به آن سوی سرزمینهای فراخ آسیا بر اسطوره پردازی این افسانه افزوده گشت تا این که از وضعیت ایده گوتاما به عنوان فرد روشن ضمیر فراتر رفت و شروع به کسب ویژگیهای اضافه نمود.

2- بوداهای بسیار. چنین استدلال می‌شد که اگر گوتاما نزد مردمان هند آمده بود، پس در گذشته دور و در آینده دور، نژادهای نوع بشر باید از سایر آموزگاران حقیقت نیز برکت می‌یافتند و بدون شک می‌یابند. این امر موجب این آموزش شد که بوداهای بسیار وجود داشتند، یک تعداد نامحدود و بی‌نهایت، حتی این که هر کس می‌تواند آرزو کند که یک بودا شود — به ربانیت یک بودا دست یابد.

3- بودای مطلق. تا هنگامی که تعداد بوداها در حال نزدیکی به بی‌نهایت بود، برای اذهان آن روزگاران ضروری گشت که این برداشت دست و پاگیر را از نو یگانه سازند. از این رو این آموزش شروع شد که کلیه بوداها چیزی جز تجلی یک جوهر والاثر نیستند، یک وجود بگتای جاودان بیکران و کامل، یک منبع مطلق تمامی واقعیتها. از اینجا به بعد، مفهوم ربانی بودائیسیم، در بالاترین شکلش، از شخص بشری گوتاما سیدارتا جدا می‌شود و از محدودیتهای آنتروپومورفیکی که آن را مهار کرده است دوری می‌گزیند. این پنداشت نهایی از بودای جاودانه می‌تواند به عنوان مطلق، حتی گاهی اوقات به صورت من هستم بیکران، به خوبی مشخص شود.

self from objective reality. True cosmic self-realization results from identification with cosmic reality and with the finite cosmos of energy, mind, and spirit, bounded by space and conditioned by time.

94:11.7 (1039:6) But though the ceremonies and outward observances of Buddhism became grossly contaminated with those of the lands to which it traveled, this degeneration was not altogether the case in the philosophical life of the great thinkers who, from time to time, embraced this system of thought and belief. Through more than two thousand years, many of the best minds of Asia have concentrated upon the problem of ascertaining absolute truth and the truth of the Absolute.

94:11.8 (1039:7) The evolution of a high concept of the Absolute was achieved through many channels of thought and by devious paths of reasoning. The upward ascent of this doctrine of infinity was not so clearly defined as was the evolution of the God concept in Hebrew theology. Nevertheless, there were certain broad levels which the minds of the Buddhists reached, tarried upon, and passed through on their way to the envisioning of the Primal Source of universes:

94:11.9 (1039:8) 1. *The Gautama legend.* At the base of the concept was the historic fact of the life and teachings of Siddhartha, the prophet prince of India. This legend grew in myth as it traveled through the centuries and across the broad lands of Asia until it surpassed the status of the idea of Gautama as the enlightened one and began to take on additional attributes.

94:11.10 (1040:1) 2. *The many Buddhas.* It was reasoned that, if Gautama had come to the peoples of India, then, in the remote past and in the remote future, the races of mankind must have been, and undoubtedly would be, blessed with other teachers of truth. This gave rise to the teaching that there were many Buddhas, an unlimited and infinite number, even that anyone could aspire to become one — to attain the divinity of a Buddha.

94:11.11 (1040:2) 3. *The Absolute Buddha.* By the time the number of Buddhas was approaching infinity, it became necessary for the minds of those days to reunify this unwieldy concept. Accordingly it began to be taught that all Buddhas were but the manifestation of some higher essence, some Eternal One of infinite and unqualified existence, some Absolute Source of all reality. From here on, the Deity concept of Buddhism, in its highest form, becomes divorced from the human person of Gautama Siddhartha and casts off from the anthropomorphic limitations which have held it in leash. This final conception of the Buddha Eternal can well be identified as the Absolute, sometimes even as the infinite I AM.

در حالی که این ایده الوهیت مطلق هرگز زیاد مورد پسند مردمان آسیا قرار نگرفت، قطعاً روشنفکران این سرزمینها را قادر ساخت که فلسفه خویش را یگانه سازند و کیهان شناسی خود را توازن بخشند. مفهوم بودای مطلق گهگاه نیمه شخصی، و گاهی اوقات کاملاً غیرشخصی — حتی یک نیروی بیکران خلاق — است. چنین مفاهیمی، گر چه برای فلسفه سودمند هستند، برای توسعه مذهبی حیاتی نیستند. حتی یک یهوه آنترپوموفیک نسبت به یک مطلق بی‌نهایت دور بودائیسیم یا برهمنیسیم از ارزش مذهبی بیشتری برخوردار است.

گاهی اوقات مطلق حتی به صورت موجودی که در من هستم بیکران محصور است مورد تصور واقع می‌شد. اما این گمان پردازیها برای توده‌های گرسنه‌ای که مشتاق شنیدن وعده‌های گفتاری، شنیدن بشارت ساده‌سالیام بودند، که ایمان به خداوند تضمین کننده لطف الهی و بقای جاودانه است، تسکینی لرزان بودند.

12- برداشت بودائیسیم از خداوند

ضعف بزرگ در کیهان شناسی بودائیسیم دوگانه بود: آلودگی آن با بسیاری از خرافات هند و چین، و متعالی ساختن کوتاما، در ابتدا به عنوان فرد روشن ضمیر، و سپس به عنوان بودای جاودانه. درست همانطور که مسیحیت از طریق جذب بسیاری از فلسفه‌های خطا آمیز بشری دستخوش تغییر شده است، بودائیسیم نیز نشان تولد بشری خود را دارا می‌باشد. اما تعالیم کوتاما در طول دو و نیم هزاره گذشته مداوماً در حال تکامل بوده است. برای یک بودایی روشن ضمیر مفهوم بودا همانقدر با شخصیت بشری کوتاما برابر است که برای یک مسیحی روشن ضمیر مفهوم یهوه با روح اهریمنی کوه حوریب برابر است. قلت واژگان، به همراه حفظ عاطفی اسامی باستانی، اغلب موجب ناتوانی در فهم اهمیت راستین تکامل مفاهیم مذهبی است.

به تدریج مفهوم خداوند، در مقایسه با مطلق، شروع به پدیدار شدن در بودائیسیم نمود. منابع آن به روزگاران اولیه این تفکیک پیروان مسیر کوچکتر و مسیر بزرگتر باز می‌گردند. در میان بخش واپسین بودائیسیم بود که درک دوگانه از خداوند و مطلق سرانجام به بلوغ رسید. مفهوم خداوند گام به گام و قرن به قرن تکامل یافته است، تا این که با تعالیم ریونین، هونین شونین، و شینران در ژاپن، این مفهوم سرانجام با اعتقاد به آمیدا بودا به نتیجه رسید.

در میان این باورمندان چنین آموزش داده می‌شود که روان به دنبال تجربه نمودن مرگ ممکن است پیش از ورود به نیروانا، غایت وجود، بهرمنندی از اقامت موقت در بهشت را برگزیند. اینطور اعلام شده است که این نجات جدید از طریق ایمان به بخششهای الهی و توجه مهر آمیز آمیدا، خدای بهشت در غرب، به دست می‌آید. آمیدا گرایان در فلسفه خویش به یک واقعیت بیکران اعتقاد دارند که فراتر از تمامی درک متناهی بشری است. آنها در مذهبشان به ایمان به آمیدای تماماً بخشنده‌ای

94:11.12 (1040.3) While this idea of Absolute Deity never found great popular favor with the peoples of Asia, it did enable the intellectuals of these lands to unify their philosophy and to harmonize their cosmology. The concept of the Buddha Absolute is at times quasi-personal, at times wholly impersonal — even an infinite creative force. Such concepts, though helpful to philosophy, are not vital to religious development. Even an anthropomorphic Yahweh is of greater religious value than an infinitely remote Absolute of Buddhism or Brahmanism.

94:11.13 (1040.4) At times the Absolute was even thought of as contained within the infinite I AM. But these speculations were chill comfort to the hungry multitudes who craved to hear words of promise, to hear the simple gospel of Salem, that faith in God would assure divine favor and eternal survival.

12. THE GOD CONCEPT OF BUDDHISM

94:12.1 (1040.5) The great weakness in the cosmology of Buddhism was twofold: its contamination with many of the superstitions of India and China and its sublimation of Gautama, first as the enlightened one, and then as the Eternal Buddha. Just as Christianity has suffered from the absorption of much erroneous human philosophy, so does Buddhism bear its human birthmark. But the teachings of Gautama have continued to evolve during the past two and one-half millenniums. The concept of Buddha, to an enlightened Buddhist, is no more the human personality of Gautama than the concept of Jehovah is identical with the spirit demon of Horeb to an enlightened Christian. Paucity of terminology, together with the sentimental retention of olden nomenclature, is often provocative of the failure to understand the true significance of the evolution of religious concepts.

94:12.2 (1040.6) Gradually the concept of God, as contrasted with the Absolute, began to appear in Buddhism. Its sources are back in the early days of this differentiation of the followers of the Lesser Road and the Greater Road. It was among the latter division of Buddhism that the dual conception of God and the Absolute finally matured. Step by step, century by century, the God concept has evolved until, with the teachings of Ryonin, Honen Shonin, and Shinran in Japan, this concept finally came to fruit in the belief in Amida Buddha.

94:12.3 (1041.1) Among these believers it is taught that the soul, upon experiencing death, may elect to enjoy a sojourn in Paradise prior to entering Nirvana, the ultimate of existence. It is proclaimed that this new salvation is attained by faith in the divine mercies and loving care of Amida, God of the Paradise in the west. In their philosophy, the Amidists hold to an Infinite Reality which is beyond all finite mortal comprehension; in their religion, they

باور دارند که آنقدر دنیا را دوست دارد که اجازه نمی‌دهد حتی یک انسان که با ایمان راستین و یک قلب پاک نام او را ندا در دهد در دستیابی به شادی آسمانی بهشت ناکام گردد.

نقطه قوت بزرگ بودائیسیم این است که پیروانش آزادند حقایق کلیه مذاهب را انتخاب نمایند. این آزادی انتخاب به ندرت یک کیش یورنشیا را تعیین ویژگی نموده است. از این جهت فرقه شین از ژاپن یکی از مترقی‌ترین گروه‌های مذهبی در دنیا شده است. آن روح باستانی میسیونری پیروان گوتاما را احیا نموده است و شروع کرده است آموزگاران به سایر مردمان اعزام نماید. این تمایل به کسب حقیقت از هر منبع و تمامی منابع به راستی یک گرایش قابل ستایش است که در طول نیمه اول قرن بیستم بعد از مسیح در میان باورمندان مذهبی پدیدار گشته است.

بودائیسیم خود دارد دستخوش یک رنسانس قرن بیستمی می‌شود، از طریق تماس با مسیحیت، جنبه‌های اجتماعی بودائیسیم به اندازه زیاد تقویت شده‌اند. در قلوب کاهنان راهب برادری اشتیاق به یادگیری از نو افروخته شده است، و در سرتاسر این کیش گسترش آموزش قطعاً انگیزه پیشرفتهای جدید در تکامل مذهبی خواهد بود.

در هنگام نگارش این متن، بخش عمده آسیا به بودائیسیم امید بسته است. آیا این کیش والا-که طی اعصار تاریک گذشته با شجاعت بسیار به بقای خود ادامه داده است، بار دیگر حقیقت واقعیات بسط یافته کیهانی را، حتی آنطور که مریدان آن آموزگار بزرگ در هند روزگاری به اعلان او در زمینه حقیقت نوین گوش می‌دادند، دریافت خواهد کرد؟ آیا این کیش باستانی بار دیگر به محرک جانبخش عرضه مفاهیم جدید پیرامون خداوند و مطلق که برای مدتهای مدید در جستجوی آن بوده است پاسخ خواهد داد؟

تمامی یورنشیا در انتظار اعلان پیام وارسته کننده میکائیل است، که از طریق دکترینها و تعصبات انباشته شده نوزده قرن تماس با مذاهب حاوی منشأ تکاملی مختل نشده است. ساعت عرضه واقعیت زنده و معنوی بشارت عیسی، نه بشارتی درباره عیسی، به بودائیسیم، به مسیحیت، به هندوئیسم، و حتی به مردمان کلیه اعتقادات فرا رسیده است.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبدان.]

cling to faith in the all-merciful Amida, who so loves the world that he will not suffer one mortal who calls on his name in true faith and with a pure heart to fail in the attainment of the supernal happiness of Paradise.

94:124 (1041.2) The great strength of Buddhism is that its adherents are free to choose truth from all religions; such freedom of choice has seldom characterized a Urantian faith. In this respect the Shin sect of Japan has become one of the most progressive religious groups in the world; it has revived the ancient missionary spirit of Gautama's followers and has begun to send teachers to other peoples. This willingness to appropriate truth from any and all sources is indeed a commendable tendency to appear among religious believers during the first half of the twentieth century after Christ.

94:125 (1041.3) Buddhism itself is undergoing a twentieth-century renaissance. Through contact with Christianity the social aspects of Buddhism have been greatly enhanced. The desire to learn has been rekindled in the hearts of the monk priests of the brotherhood, and the spread of education throughout this faith will be certainly provocative of new advances in religious evolution.

94:126 (1041.4) At the time of this writing, much of Asia rests its hope in Buddhism. Will this noble faith, that has so valiantly carried on through the dark ages of the past, once again receive the truth of expanded cosmic realities even as the disciples of the great teacher in India once listened to his proclamation of new truth? Will this ancient faith respond once more to the invigorating stimulus of the presentation of new concepts of God and the Absolute for which it has so long searched?

94:127 (1041.5) All Urantia is waiting for the proclamation of the ennobling message of Michael, unencumbered by the accumulated doctrines and dogmas of nineteen centuries of contact with the religions of evolutionary origin. The hour is striking for presenting to Buddhism, to Christianity, to Hinduism, even to the peoples of all faiths, not the gospel about Jesus, but the living, spiritual reality of the gospel of Jesus.

94:128 (1041.6) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 95. تعالیم ملک صادق در خاور نزدیک

096 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 094

III. بخش سوم - تاریخ یورنیشیا

مقاله 95

تعالیم ملک صادق در خاور نزدیک

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مذهب سالیام در بین النهرین
- 2- مذهب اولیه مصری
- 3- تکامل مفاهیم اخلاقی
- 4- تعالیم آمنموپ
- 5- ایخناتون خارق العاده
- 6- تعالیم سالیام در ایران
- 7- تعالیم سالیام در عربستان

مقدمه مقاله

همانطور که هند سرچشمه بسیاری از مذاهب و فلسفه‌های آسیای شرقی بود، خاور نزدیک نیز منزلگاه اعتقادات دنیای باختری بود. مسیونرهای سالیام از طریق فلسطین، بین‌النهرین، مصر، ایران، و عربستان در سرتاسر جنوب غربی آسیا پخش شدند و در همه جا مژده بشارت مکی‌وتنا ملک صادق را اعلام نمودند. در برخی از این سرزمینها آموزشهای آنان ثمره داشت؛ در برخی دیگر آنها با موفقیت متغیر مواجه گشتند. برخی اوقات شکستهای آنان به علت فقدان درایت و گاهی به سبب شرایط خارج از کنترل آنان صورت می‌گرفت.

1- مذهب سالیام در بین‌النهرین

تا 2000 سال پیش از میلاد مسیح مذاهب بین‌النهرین تقریباً تعالیم شیثی‌ها را از دست داده و عمدتاً تحت تأثیر عقاید بدوی دو گروه از مهاجمان قرار داشتند: سامیهای صحراگرد که از بیابان غربی داخل شده بودند و سوارکاران بربری که از شمال به پایین آمده بودند.

PAPER 95

THE MELCHIZEDEK TEACHINGS IN THE LEVANT

SECTIONS

Introduction

1. The Salem Religion in Mesopotamia
2. Early Egyptian Religion
3. Evolution of Moral Concepts
4. The Teachings of Amenemope
5. The Remarkable Ikhnaton
6. The Salem Doctrines in Iran
7. The Salem Teachings in Arabia

INTRODUCTION

^{95:0.1 (10421)} AS INDIA gave rise to many of the religions and philosophies of eastern Asia, so the Levant was the homeland of the faiths of the Occidental world. The Salem missionaries spread out all over southwestern Asia, through Palestine, Mesopotamia, Egypt, Iran, and Arabia, everywhere proclaiming the good news of the gospel of Machiventa Melchizedek. In some of these lands their teachings bore fruit; in others they met with varying success. Sometimes their failures were due to lack of wisdom, sometimes to circumstances beyond their control.

1. THE SALEM RELIGION IN MESOPOTAMIA

^{95:1.1 (10422)} By 2000 B.C. the religions of Mesopotamia had just about lost the teachings of the Sethites and were largely under the influence of the primitive beliefs of two groups of invaders, the Bedouin Semites who had filtered in from the western desert and the barbarian horsemen who had come down from the north.

اما رسم مردمان اولیه تبار آدم در گرامیداشت هفتمین روز هفته هرگز در بین‌النهرین به طور کامل محو نگردید. فقط در دوران ملک صادق روز هفتم به صورت بدین‌ترین روز محسوب می‌شد، و به آن به صورت حرام نگریسته می‌شد. به سفر رفتن، غذا پختن، یا برافروختن آتش در روز اهریمنی هفتم غیرقانونی بود. یهودیان بسیاری از تابوهای بین‌النهرینی را که در رعایت بابلی روز هفتم، شاباتوم، یافته بودند با خود به فلسطین بردند.

اگر چه آموزگاران سالیم برای پالایش و ارتقاء مذاهب بین‌النهرین کار زیادی انجام دادند، در رهنمون ساختن مردمان گوناگون به شناخت دائمی خدای یکتا کامیاب نشدند. چنین تعلیمی برای بیش از یکصد و پنجاه سال رایج بود و سپس به تدریج تحت سیطره اعتقاد پیشین به تعدد خدایان قرار گرفت.

آموزگاران سالیم تعداد خدایان بین‌النهرین را به اندازه زیاد کاهش دادند، و زمانی تعداد خدایان اصلی را به هفت عدد تنزل دادند: پل، شمش، نبو، آنو، ایا، مردوک، و سین. در اوج آموزش جدید، آنها سه تا از این خدایان را برتر از کلیه خدایان دیگر قرار دادند، خدایان سه‌گانه بابلی پل، ایا، و آنو، خدایان زمین، دریا، و آسمان. باز هم خدایان سه‌گانه دیگر در سرزمینهای مختلف سر برآوردند، که همگی یادآور تعلیم تثلیث اندیها و سومریها بوده و مبتنی بر اعتقاد سالیمی‌ها به نشان سه دایره ملک صادق بودند.

آموزگاران سالیم هرگز بر محبوبیت اشتار، مادر خدایان و روح باروری جنسی، به طور کامل فائق نیامدند. آنها برای بسیار تلاش کردند که پرستش این الهه را اصلاح نمایند، اما بابلیها و همسایگان آنان بر آشکال تغییر یافته پرستش جنسیت خویش هرگز به طور کامل چیره نشده بودند. در سراسر بین‌النهرین برای همه زنان این یک رسم همگانی شده بود که اقلاً یک بار در اوایل زندگی به رفتن در اغوش بیگانگان تن در دهند. چنین تصور می‌شد که این کار یک از خود گذشتگی است که اشتار آن را الزام‌آور ساخته است، و اعتقاد بر این بود که زاینده‌گی به میزان زیادی به این ایثار جنسی بستگی دارد.

پیشرفت اولیه آموزش ملک صادق بسیار رضایتبخش بود تا این که نبوداد، رهبر مدرسه واقع در کیش تصمیم گرفت بر علیه رسوم رایج روسپیگری در معبد دست به یک یورش هماهنگ بزند. اما میسیونرهای سالیم در تلاش خویش برای ایجاد این رفم اجتماعی شکست خوردند، و در تبااهی حاصل از این شکست کلیه تعلیم مهمتر معنوی و فلسفی آنان با ناکامی روبرو گردید.

این شکست آموزشهای عقیدتی سالیم رشد شدید آیین نیایشی اشتار را فوراً به دنبال داشت، آیینی که پیش از آن فلسطین را تحت عنوان عشتاروت، مصر را تحت عنوان آپسیس، یونان را با نام آفرودیت، و قبایل شمالی را با عنوان استارت مورد تهاجم قرار داده بود. و در رابطه با این احیای پرستش اشتار بود که کاهنان بابلی از نو به ستاره‌نگری روی آوردند؛ طالع بینی آخرین تجدید

95:1.2 (1042:3) But the custom of the early Adamite peoples in honoring the seventh day of the week never completely disappeared in Mesopotamia. Only, during the Melchizedek era, the seventh day was regarded as the worst of bad luck. It was taboo-ridden; it was unlawful to go on a journey, cook food, or make a fire on the evil seventh day. The Jews carried back to Palestine many of the Mesopotamian taboos which they had found resting on the Babylonian observance of the seventh day, the Shabbatum.

95:1.3 (1042:4) Although the Salem teachers did much to refine and uplift the religions of Mesopotamia, they did not succeed in bringing the various peoples to the permanent recognition of one God. Such teaching gained the ascendancy for more than one hundred and fifty years and then gradually gave way to the older belief in a multiplicity of deities.

95:1.4 (1042:5) The Salem teachers greatly reduced the number of the gods of Mesopotamia, at one time bringing the chief deities down to seven: Bel, Shamash, Nabu, Anu, Ea, Marduk, and Sin. At the height of the new teaching they exalted three of these gods to supremacy over all others, the Babylonian triad: Bel, Ea, and Anu, the gods of earth, sea, and sky. Still other triads grew up in different localities, all reminiscent of the trinity teachings of the Andites and the Sumerians and based on the belief of the Sumerites in Melchizedek's insignia of the three circles.

95:1.5 (1042:6) Never did the Salem teachers fully overcome the popularity of Ishtar, the mother of gods and the spirit of sex fertility. They did much to refine the worship of this goddess, but the Babylonians and their neighbors had never completely outgrown their disguised forms of sex worship. It had become a universal practice throughout Mesopotamia for all women to submit, at least once in early life, to the embrace of strangers; this was thought to be a devotion required by Ishtar, and it was believed that fertility was largely dependent on this sex sacrifice.

95:1.6 (1043:1) The early progress of the Melchizedek teaching was highly gratifying until Nabodad, the leader of the school at Kish, decided to make a concerted attack upon the prevalent practices of temple harlotry. But the Salem missionaries failed in their effort to bring about this social reform, and in the wreck of this failure all their more important spiritual and philosophic teachings went down in defeat.

95:1.7 (1043:2) This defeat of the Salem gospel was immediately followed by a great increase in the cult of Ishtar, a ritual which had already invaded Palestine as Ashtoreth, Egypt as Isis, Greece as Aphrodite, and the northern tribes as Astarte. And it was in connection with this revival of the worship of Ishtar that the Babylonian priests turned anew to stargazing; astrology experienced its last great

حیات بزرگ بین‌النهرینی خود را تجربه نمود، فالگیری رواج یافت، و برای قرن‌ها کهنات به طور فزاینده رو به وخامت گذارد.

ملک صادق به پیروان خود هشدار داده بود که راجع به خدای یگانه، پدر و آفریننده همه، آموزش دهند و فقط بشارت لطف الهی از طریق ایمان تنها را موعظه کنند. اما اشتباه آموزگاران حقیقت جدید اغلب این بوده است که دست به تلاش بیش از حد زدند و سعی کنند که انقلاب ناگهانی را جانشین تکامل آهسته کنند. میسیونرهای ملک صادق در بین‌النهرین استانداردی اخلاقی به وجود آوردند که برای مردم بیش از حد بالا بود. آنها به تلاشی بیش از حد دست زدند و آرمان والای آنان به شکست انجامید. آنها مأموریت یافته بودند که یک بشارت معین را موعظه کنند، حقیقت واقعیت پدر جهانی را اعلام نمایند، اما در آرمان ظاهراً ارزشمند ایجاد رفهم در سنن اجتماعی گرفتار شدند، و بدین ترتیب مأموریت بزرگ آنان به بیراهه رفت و عملاً در درماندگی و فراموشی از بین رفت.

در یک نسل مقر مرکزی سالیم در کیش نابود گشت، و تبلیغ اعتقاد به خدای یکتا عملاً در سراسر بین‌النهرین متوقف گردید. اما بقایای مدارس سالیم یا برجا باقی ماندند. گروه‌های کوچکی که در اینجا و آنجا پراکنده بودند به اعتقاد خود به آفریننده یکتا ادامه دادند و بر علیه بت پرستی و فساد اخلاقی کاهنان بین‌النهرینی دست به مبارزه زدند.

این میسیونرهای سالیم دوره بعد از رد تعالیم آنان بودند که بسیاری از مزامیر عهد عتیق را نوشته و آنها را روی سنگ حکاکی کردند، جایی که کاهنان عبرانی دوران بعد آنها را در طول اسارت یافته و متعاقباً در مجموعه سروده‌های نیایشی که تألیف آن به یهودیان منتسب گردیده ادغام نمودند. این مزامیر زیبا از بابل در معابد بل - مردوک نوشته نشدند. آنها کار نوادگان میسیونرهای پیشین سالیم بودند، و در مقایسه با معجون جادویی کاهنان بابل از کیفیت چشمگیری برخوردارند. کتاب ایوب انعکاس نسبتاً خوبی از تعالیم مدرسه سالیم در کیش و در سراسر بین‌النهرین می‌باشد.

بیشتر فرهنگ مذهبی بین‌النهرین از طریق کار آمیموپ و ایخناتون از راه مصر به ادبیات و آیین نیایشی عبرانیان راه یافت. مصریان تعالیم تعهد اجتماعی را به طور قابل ملاحظه‌ای حفظ نمودند. این آموزشها از بین‌النهرینی‌های پیشین اندی سرچشمه گرفته بودند و توسط بابلیهای ایام بعد که دره رود فرات را اشغال کردند به طور گسترده از دست رفتند.

2- مذهب اولیه مصری

آموزشهای اولیه ملک صادق در واقع عمیق‌ترین ریشه خود را در مصر دوانیدند و از آنجا متعاقباً به اروپا گسترش یافتند. مذهب تکاملی دره رود نیل از طریق ورود تیره‌های برتر نویدی، تبار آدم، و مردمان بعدی اندی متعلق به دره رود فرات مرتباً ارتقا می‌یافت.

Mesopotamian revival, fortunetelling became the vogue, and for centuries the priesthood increasingly deteriorated.

951.8 (1043.3) Melchizedek had warned his followers to teach about the one God, the Father and Maker of all, and to preach only the gospel of divine favor through faith alone. But it has often been the error of the teachers of new truth to attempt too much, to attempt to supplant slow evolution by sudden revolution. The Melchizedek missionaries in Mesopotamia raised a moral standard too high for the people; they attempted too much, and their noble cause went down in defeat. They had been commissioned to preach a definite gospel, to proclaim the truth of the reality of the Universal Father, but they became entangled in the apparently worthy cause of reforming the mores, and thus was their great mission sidetracked and virtually lost in frustration and oblivion.

951.9 (1043.4) In one generation the Salem headquarters at Kish came to an end, and the propaganda of the belief in one God virtually ceased throughout Mesopotamia. But remnants of the Salem schools persisted. Small bands scattered here and there continued their belief in the one Creator and fought against the idolatry and immorality of the Mesopotamian priests.

951.10 (1043.5) It was the Salem missionaries of the period following the rejection of their teaching who wrote many of the Old Testament Psalms, inscribing them on stone, where later-day Hebrew priests found them during the captivity and subsequently incorporated them among the collection of hymns ascribed to Jewish authorship. These beautiful psalms from Babylon were not written in the temples of Bel-Marduk; they were the work of the descendants of the earlier Salem missionaries, and they are a striking contrast to the magical conglomerations of the Babylonian priests. The Book of Job is a fairly good reflection of the teachings of the Salem school at Kish and throughout Mesopotamia.

951.11 (1043.6) Much of the Mesopotamian religious culture found its way into Hebrew literature and liturgy by way of Egypt through the work of Amenemope and Ikhnaton. The Egyptians remarkably preserved the teachings of social obligation derived from the earlier Andite Mesopotamians and so largely lost by the later Babylonians who occupied the Euphrates valley.

2. EARLY EGYPTIAN RELIGION

952.1 (1043.7) The original Melchizedek teachings really took their deepest root in Egypt, from where they subsequently spread to Europe. The evolutionary religion of the Nile valley was periodically augmented by the arrival of superior strains of

هر چند گاه یکبار، بسیاری از سرپرستان مدنی مصر سومری بودند. همانطور که هند در این روزگاران در بر گیرنده بالاترین اختلاط نژادهای دنیا بود، مصر نیز پرورش دهنده کاملترین نمونه در هم آمیخته فلسفه مذهبی بود که در یورنیشیا یافت می‌شد، و از دره رود نیل به بسیاری از نقاط دنیا پخش گردید. یهودیان بخش عمده ایده خود پیرامون آفرینش دنیا را از بابلیها دریافت کردند، اما برداشت خود درباره مشیت الهی را از مصریان گرفتند.

تمایلات سیاسی و اخلاقی، نه فلسفی یا مذهبی، موجب شد که برای تعالیم سالیم مصر از بین‌النهرین مناسبتر باشد. رهبر هر قبیله در مصر بعد از جنگ و ستیز و راه یابی به تاج و تخت، با اعلام این که خدای قبیله او خدای اولیه و آفریننده کلیه خدایان دیگر است، در صدد این برمی‌آمد که سلسله خود را تداوم بخشد. بدین ترتیب مصریان به تدریج به ایده یک خدای مافوق خو گرفتند، یک سکوی پرش به سوی تعالیم بعدی یک خدای جهانی آفریننده. ایده یکتاپرستی برای قرنهای بسیار در مصر به پس و پیش در نوسان بود، و اعتقاد به خدای یکتا همیشه پیشرفت می‌کرد ولی هیچگاه بر مفاهیم در حال تکامل پرستش خدایان متعدد کاملاً مستولی نمی‌گشت.

مردمان مصر برای منتهای منید به پرستش خدایان طبیعت تن داده بودند، خصوصاً هر یک از چهل قبیله جداگانه از یک خدای ویژه گروهی برخوردار بودند، یکی گاو نر را می‌پرستید، دیگری شیر، سومی قوچ، و غیره. باز پیشتر از آن قبایل توتم بودند، بسیار زیاد شبیه سرخپوستان.

به مرور زمان مصریان مشاهده کردند که بدنهای مرده که در گورهای بدون آجر گذارده می‌شوند، با عمل شن آغشته با کربنات سدیم از فاسد شدن محفوظ می‌مانند — مومیایی می‌شوند — حال آن که انتهایی که در مقبره‌های آجری دفن می‌شوند از بین می‌روند. این مشاهدات به آن آزمایشاتی منجر شد که بعدها به عمل مومیایی کردن مردگان انجامید. مصریان معتقد بودند که حفظ بدن، عبور فرد را به زندگی آینده تسهیل می‌کند. آنها برای این که یک شخص در آینده دور بعد از متلاشی شدن بدنش به درستی شناسایی شود، یک مجسمه تدفینی را در کنار جسد در گور قرار می‌دادند و تصویر فرد را روی تابوت حکاکی می‌کردند. ساختن این مجسمه‌های تدفینی منجر به پیشرفت بزرگی در هنر مصریان گردید.

برای قرن‌ها مصریان ایمان خود را به مقبره‌ها به عنوان نگاهبانان بدن و به نجات متعاقب مسرت بخش بعد از مرگ بسته بودند. تکامل بعدی کارهای جادوگران، در حالی که از گهواره تا گور برای زندگی گرانبار بود، به مؤثرترین نحو آنها را از مذهب مقبره‌ها نجات داد. کاهنان روی تابوتها متونی جادویی حک می‌کردند که بنا بر اعتقاد آنان "فرد را از این که قلبش در دنیای تحتانی از او جدا شود" حفاظت می‌نمود. بعد از مدت کوتاهی کلکسیون از این متون جادویی جمع‌آوری شده و به صورت کتاب مردگان محفوظ گردید. اما در دره رود نیل به زودی آیین جادوگری با حیطه شعور و کاراکتر درگیر گردید، که اغلب با آیین آن روزگاران تا درجه‌ای قابل دستیابی نبود. و متعاقباً به جای مقبره‌های پرنقش و

Nodite, Adamite, and later Andite peoples of the Euphrates valley. From time to time, many of the Egyptian civil administrators were Sumerians. As India in these days harbored the highest mixture of the world races, so Egypt fostered the most thoroughly blended type of religious philosophy to be found on Urantia, and from the Nile valley it spread to many parts of the world. The Jews received much of their idea of the creation of the world from the Babylonians, but they derived the concept of divine Providence from the Egyptians.

9622 (10441) It was political and moral, rather than philosophic or religious, tendencies that rendered Egypt more favorable to the Salem teaching than Mesopotamia. Each tribal leader in Egypt, after fighting his way to the throne, sought to perpetuate his dynasty by proclaiming his tribal god the original deity and creator of all other gods. In this way the Egyptians gradually got used to the idea of a supergod, a steppingstone to the later doctrine of a universal creator Deity. The idea of monotheism wavered back and forth in Egypt for many centuries, the belief in one God always gaining ground but never quite dominating the evolving concepts of polytheism.

9623 (10442) For ages the Egyptian peoples had been given to the worship of nature gods; more particularly did each of the two-score separate tribes have a special group god, one worshiping the bull, another the lion, a third the ram, and so on. Still earlier they had been totem tribes, very much like the Amerinds.

9624 (10443) In time the Egyptians observed that dead bodies placed in brickless graves were preserved — embalmed — by the action of the soda-impregnated sand, while those buried in brick vaults decayed. These observations led to those experiments which resulted in the later practice of embalming the dead. The Egyptians believed that preservation of the body facilitated one's passage through the future life. That the individual might properly be identified in the distant future after the decay of the body, they placed a burial statue in the tomb along with the corpse, carving a likeness on the coffin. The making of these burial statues led to great improvement in Egyptian art.

9625 (10444) For centuries the Egyptians placed their faith in tombs as the safeguard of the body and of consequent pleasurable survival after death. The later evolution of magical practices, while burdensome to life from the cradle to the grave, most effectually delivered them from the religion of the tombs. The priests would inscribe the coffins with charm texts which were believed to be protection against a "man's having his heart taken away from him in the nether world." Presently a diverse assortment of these magical texts was collected and preserved as The Book of the Dead. But in the Nile valley magical ritual early became

نگار، به این ایده‌آلهای اخلاقی و کرداری برای نجات اتکا ورزیده شد.

خرافات این ایام با اعتقاد کلی به تأثیر آب دهان به عنوان یک عامل شفا دهنده به خوبی نشان داده می‌شود، عقیده‌ای که منشأ آن در مصر بود و از آنجا به عربستان و بین‌النهرین اشاعه یافت. در نبرد افسانه‌ای هروس با سبت، خدای جوان چشمش را از دست داد، اما بعد از این که سبت شکست خورد، چشم او توسط خدای خرد، تات، که بر زخم تف کرده و آن را شفا داد، به حالت نخست درآمد.

مصریان مدت‌ها اعتقاد داشتند که ستارگانی که در آسمان شب چشمک می‌زنند نمایانگر نجات روانهای مردگان شایسته هستند. آنها تصور می‌کردند که سایر بقا یافتگان جذب خورشید شده‌اند. در طی یک دوره مشخص، ستایش خورشید به یک نوع پرستش نیاکان تبدیل گشت. معبر ورودی شیب‌دار هرم بزرگ مصر مستقیماً به سمت ستاره قطبی جهت‌گیری شده بود، تا روان پادشاه بتواند هنگام بیرون آمدن از گور مستقیماً به سوی گواکب ایستا و استقرار یافته ستارگان ثابت، مکان فرضی پادشاهان برود.

وقتی که انوار مورب خورشید از میان روزنه‌ای در ابرها در حال رخنه به زمین مشاهده می‌شدند، اعتقاد بر این بود که آنها گواه فرود آمدن یک پلکان آسمانی‌اند که پادشاه و روانهای پارسای دیگر بتوانند از روی آن بالا روند. "شاه پپی تابش خود را به صورت یک پلکان زیر پای خویش پایین گذارده است تا از روی آن نزد مادرش صعود کند."

هنگامی که ملک صادق در جسم ظاهر گشت، مصریان دارای مذهبی بودند که از مذهب مردمان اطراف بسیار برتر بود. آنها معتقد بودند که اگر یک روان رها شده از جسم به طور صحیحی به فرمولهای جادویی مجهز شود می‌تواند از دست ارواح اهریمنی مداخله‌جو گریخته و راه خود را به سوی تالار قضاوت اوزیریس بگشاید، و اگر در آنجا از "قتل، راهزنی، دروغ، زنا، دزدی، و خودخواهی" بری‌از گناه باشد، به قلمروهای سعادت جاوید پذیرفته می‌شود. اگر این روان در میزان سنجیده شده و مقصر شناخته شود، به جهنم، به کام نابود کننده، تسلیم خواهد شد. و این در مقایسه با اعتقادات بسیاری از مردمان اطراف، نسبتاً یک مفهوم پیشرفته از یک زندگی آینده بود.

مفهوم دآوری الهی در آخرت برای گناهان زندگی یک فرد هنگام بودن در جسم در زمین، از مصر به داخل الهیات عبرانی راه یافت. در تمامی کتاب عبرانی مزامیر واژه دآوری الهی تنها یکبار ظاهر می‌شود، و آن مزمور خاص توسط یک مصری نوشته شده است.

3- تکامل مفاهیم اخلاقی

اگر چه فرهنگ و مذهب مصر عمدتاً از بین‌النهرین آندی مشتق شده بود و به اندازه زیاد از طریق عبرانیان و

involved with the realms of conscience and character to a degree not often attained by the rituals of those days. And subsequently these ethical and moral ideals, rather than elaborate tombs, were depended upon for salvation.

^{9526 (1044.9)} The superstitions of these times are well illustrated by the general belief in the efficacy of spittle as a healing agent, an idea which had its origin in Egypt and spread therefrom to Arabia and Mesopotamia. In the legendary battle of Horus with Set the young god lost his eye, but after Set was vanquished, this eye was restored by the wise god Thoth, who spat upon the wound and healed it.

^{9527 (1044.6)} The Egyptians long believed that the stars twinkling in the night sky represented the survival of the souls of the worthy dead; other survivors they thought were absorbed into the sun. During a certain period, solar veneration became a species of ancestor worship. The sloping entrance passage of the great pyramid pointed directly toward the Pole Star so that the soul of the king, when emerging from the tomb, could go straight to the stationary and established constellations of the fixed stars, the supposed abode of the kings.

^{9528 (1045.1)} When the oblique rays of the sun were observed penetrating earthward through an aperture in the clouds, it was believed that they betokened the letting down of a celestial stairway whereon the king and other righteous souls might ascend. "King Pepi has put down his radiance as a stairway under his feet whereon to ascend to his mother."

^{9529 (1045.2)} When Melchizedek appeared in the flesh, the Egyptians had a religion far above that of the surrounding peoples. They believed that a disembodied soul, if properly armed with magic formulas, could evade the intervening evil spirits and make its way to the judgment hall of Osiris, where, if innocent of "murder, robbery, falsehood, adultery, theft, and selfishness," it would be admitted to the realms of bliss. If this soul were weighed in the balances and found wanting, it would be consigned to hell, to the Devouress. And this was, relatively, an advanced concept of a future life in comparison with the beliefs of many surrounding peoples.

^{9530 (1045.3)} The concept of judgment in the hereafter for the sins of one's life in the flesh on earth was carried over into Hebrew theology from Egypt. The word judgment appears only once in the entire Book of Hebrew Psalms, and that particular psalm was written by an Egyptian.

3. EVOLUTION OF MORAL CONCEPTS

^{9531 (1045.4)} Although the culture and religion of Egypt were chiefly derived from Andite Mesopotamia and

یونانیان به تمدنهای متعاقب انتقال یافت، بیشتر، قدر بسیار بیشتر آرمانگرایی اجتماعی و اخلاقی مصریان به صورت یک رویداد صرفاً تکاملی در دره رود نیل به وجود آمد. پیش از اعطای میکائیل، به رغم ورود بخش عمده حقیقت و فرهنگ آندی منشأ، در مصر بیشتر یک فرهنگ اخلاقی به صورت یک رویداد صرفاً بشری، در مقایسه با تکنیکهای طبیعی مشابه که در هر ناحیه محدود دیگر پدیدار گشت، به وجود آمد.

تکامل اخلاقی کاملاً به آشکارسازی الهی وابسته نیست. مفاهیم والاى اخلاقی می‌توانند از تجربه خود انسان سرچشمه یابند. انسان حتی می‌تواند از زندگانی شخصی تجربی خویش ارزشهای معنوی را به وجود آورد و به بینش کیهانی دست یابد، زیرا یک روح الهی در او ساکن است. چنین تکاملهای طبیعی سیرت و ضمیر باطن همچنین با ورود دوره‌ای آموزگاران حقیقت تقویت می‌شدند، در دوران باستان از عدن دوم، و بعدها از مقر مرکزی ملک صانع در سالیام.

هزاران سال پیش از این که تعلیمات سالیام در مصر رخنه کنند، رهبران اخلاقی آن، عدالت، انصاف، و اجتناب از طمعکاری را آموزش می‌دادند. سه هزار سال پیش از نوشته شدن متون مقدس عبرانی، شعار مصریان این بود: "انسانی که معیار او درستکاری است و مطابق طریقت آن حرکت می‌کند، پابرجا است." آنها تواضع، اعتدال، و بصیرت را آموزش می‌دادند. پیام یکی از آموزگاران بزرگ این دوره چنین بود: "درستکار باشید و با همه با عدالت رفتار کنید." شعار سه‌گانه مصری این عصر این بود: حقیقت - عدالت - درستکاری. از میان کلیه مذاهب صرفاً بشری یورنیشیا هرگز هیچیک از آنها از ایده‌آلهای اجتماعی و عظمت اخلاقی این اومانیسم پیشین دره رود نیل پیشی نگرفتند.

در خاک این عقاید نیک کردارانه و ایده‌آلهای اخلاقی در حال تکامل، تعالیم بقا یافته مذهب سالیام شکوفا شدند. مفاهیم خوب و بد در قلوب مردمی که اعتقاد داشتند "حیات به صلح جو و مرگ به گناهکار اهدا خواهد شد"، "صلح جو کسی است که آنچه را دوست داشتی است انجام می‌دهد؛ گناهکار کسی است که آنچه را که نفرت‌انگیز است به انجام می‌رساند"، پاسخی آماده یافتند. ساکنان دره رود نیل پیش از این که مفاهیم بعدی درست و غلط، و خوب و بد را در سر بپروراندند برای قرن‌ها با این معیارهای در حال ظهور اخلاقی و اجتماعی زندگی کرده بودند.

مصر روشنفکر و اخلاقی بود اما بیش از حد معنوی نبود. در عرض شش هزار سال تنها چهار پیامبر بزرگ در میان مصریان برخاست. آنها برای منتی از ائیموپ پیروی نمودند؛ اخیان را به قتل رساندند؛ ایخناتون را پذیرفتند اما با دو دلی و برای یک نسل کوتاه؛ موسی را نپذیرفتند. مجدداً، این شرایط سیاسی بود نه مذهبی، که برای ابراهیم و بعدها برای یوسف این امر را آسان ساخت که از سوی تعالیم سالیام مبنی بر وجود خدای یکتا نفوذ زیادی را در سراسر مصر اعمال گردانند. اما هنگامی که میسیونرهای سالیام در ابتدا وارد مصر شدند، با این فرهنگ بسیار اخلاقی تکاملی که با معیارهای تعدیل یافته اخلاقی مهاجران بین‌النهرینی مخلوط شده بود مواجه شدند. این آموزگاران اولیه دره

largely transmitted to subsequent civilizations through the Hebrews and Greeks, much, very much, of the social and ethical idealism of the Egyptians arose in the valley of the Nile as a purely evolutionary development. Notwithstanding the importation of much truth and culture of Andite origin, there evolved in Egypt more of moral culture as a purely human development than appeared by similar natural techniques in any other circumscribed area prior to the bestowal of Michael.

95:32 (1045:9) Moral evolution is not wholly dependent on revelation. High moral concepts can be derived from man's own experience. Man can even evolve spiritual values and derive cosmic insight from his personal experiential living because a divine spirit indwells him. Such natural evolutions of conscience and character were also augmented by the periodic arrival of teachers of truth, in ancient times from the second Eden, later on from Melchizedek's headquarters at Salem.

95:33 (1045:6) Thousands of years before the Salem gospel penetrated to Egypt, its moral leaders taught justice, fairness, and the avoidance of avarice. Three thousand years before the Hebrew scriptures were written, the motto of the Egyptians was: "Established is the man whose standard is righteousness; who walks according to its way." They taught gentleness, moderation, and discretion. The message of one of the great teachers of this epoch was: "Do right and deal justly with all." The Egyptian triad of this age was Truth-Justice-Righteousness. Of all the purely human religions of Urantia none ever surpassed the social ideals and the moral grandeur of this onetime humanism of the Nile valley.

95:34 (1045:7) In the soil of these evolving ethical ideas and moral ideals the surviving doctrines of the Salem religion flourished. The concepts of good and evil found ready response in the hearts of a people who believed that "Life is given to the peaceful and death to the guilty." "The peaceful is he who does what is loved; the guilty is he who does what is hated." For centuries the inhabitants of the Nile valley had lived by these emerging ethical and social standards before they ever entertained the later concepts of right and wrong — good and bad.

95:35 (1045:1) Egypt was intellectual and moral but not overly spiritual. In six thousand years only four great prophets arose among the Egyptians. Amenemope they followed for a season; Okhban they murdered; Ikhnaton they accepted but halfheartedly for one short generation; Moses they rejected. Again was it political rather than religious circumstances that made it easy for Abraham and, later on, for Joseph to exert great influence throughout Egypt in behalf of the Salem teachings of one God. But when the Salem missionaries first entered Egypt, they encountered this highly ethical culture of evolution blended with the modified moral standards of

رود نیل اولین کسانی بودند که ضمیر باطن را به عنوان فرمان خدا، صدای پروردگار، اعلام نمودند.

Mesopotamian immigrants. These early Nile valley teachers were the first to proclaim conscience as the mandate of God, the voice of Deity.

4- تعالیم آمنموپ

در موعد مناسب در مصر آموزگاری برخاست که توسط بسیاری "فرزند انسان" و توسط دیگران آمنموپ نامیده می‌شد. این پیامبر ضمیر باطن را تا نقطه اوج داوری بین درست و غلط تعالی بخشید، مجازات برای گناه را تعلیم داد، و نجات از طریق فرا خواندن الهه خورشید را اعلام نمود.

آمنموپ آموزش می‌داد که دارایی و ثروت هدیه خداوند است، و این مفهوم فلسفه عبرانی را که بعدها پدیدار گردید کاملاً تحت تأثیر قرار داد. این آموزگار والامتش باور داشت که خدا آگاهی عامل تعیین کننده در کلیه اعمال است؛ و این که هر لحظه زندگی باید با درک بودن در حضور خداوند و احساس مسئولیت در برابر او سپری شود. تعالیم این حکیم متعاقباً به زبان عبرانی ترجمه شدند و مدتها پیش از این که عهد عتیق به شکل نوشته در آید، کتاب مقدس آن مردم شدند. موعظه عمده این انسان نیک به آموزش پسرش پیرامون درستکاری و صداقت در مشاغل مسئول دولتی مربوط می‌شد. و این عقاید اصیل مدتها پیش مایه افتخار هر دولتمرد امروزی است.

این مرد دانای رود نیل می‌آموخت که "ثروت برای خود بال در می‌آورد و به دورها پرواز می‌کند" — یعنی این که تمامی چیزهای دنیوی ناپایدارند. دعای بزرگ او برای "رهایی از ترس" بود. او همه را ترغیب می‌کرد که از "سخنان انسانها" دوری گزینند و به "اعمال خداوند" روی آورند. در محتوا او چنین آموزش می‌داد: انسان پیشنهاد می‌کند اما خداوند حل و فصل می‌کند. تعالیم او هنگامی که به زبان عبرانی ترجمه شدند، فلسفه کتاب امثال سلیمان عهد عتیق را تعیین نمودند. آنها هنگامی که به زبان یونانی ترجمه شدند، تمامی فلسفه مذهبی بعدی یونان را تحت تأثیر قرار دادند. فیلسوف اسکندریه، فیلون، در دوران بعد نسخه‌ای از کتاب خرد را در اختیار داشت.

آمنموپ اخلاقیات تکامل و اصول اخلاقی آشکارسازی الهی را حفظ نمود و در نوشتجات خود آنها را به عبرانیان و به یونانیان هر دو انتقال داد. او از میان آموزگاران مذهبی این عصر بزرگترین آنها نبود، اما پرنفوذترین آنها بود، بدین لحاظ که اندیشه متعاقب دو حلقه حیاتی در رشد تمدن باختر را تحت تأثیر قرار داد — عبرانیان، که نقطه اوج ایمان مذهبی باختر در میان آنان تکوین یافت، و یونانیان، که اندیشه فلسفی خالصی را تا بزرگترین نقاط بالای اروپایی آن توسعه دادند.

در کتاب عبرانی امثال سلیمان، فصلهای پانزده، هفده، بیست، و فصل بیست و دو، آیه هفده، تا فصل بیست و چهار، آیه بیست و دو، تقریباً کلمه به کلمه از کتاب خرد آمنموپ گرفته شده‌اند. اولین زبور کتاب عبرانی مزامیر توسط آمنموپ نوشته شد و لب تعالیم ایخاتون می‌باشد.

4. THE TEACHINGS OF AMENEMOPE

95:41 (1046:2) In due time there grew up in Egypt a teacher called by many the "son of man" and by others Amenemope. This seer exalted conscience to its highest pinnacle of arbitrament between right and wrong, taught punishment for sin, and proclaimed salvation through calling upon the solar deity.

95:42 (1046:3) Amenemope taught that riches and fortune were the gift of God, and this concept thoroughly colored the later appearing Hebrew philosophy. This noble teacher believed that God-consciousness was the determining factor in all conduct; that every moment should be lived in the realization of the presence of, and responsibility to, God. The teachings of this sage were subsequently translated into Hebrew and became the sacred book of that people long before the Old Testament was reduced to writing. The chief preachment of this good man had to do with instructing his son in uprightness and honesty in governmental positions of trust, and these noble sentiments of long ago would do honor to any modern statesman.

95:43 (1046:4) This wise man of the Nile taught that "riches take themselves wings and fly away" — that all things earthly are evanescent. His great prayer was to be "saved from fear." He exhorted all to turn away from "the words of men" to "the acts of God." In substance he taught: Man proposes but God disposes. His teachings, translated into Hebrew, determined the philosophy of the Old Testament Book of Proverbs. Translated into Greek, they gave color to all subsequent Hellenic religious philosophy. The later Alexandrian philosopher, Philo, possessed a copy of the Book of Wisdom.

95:44 (1046:5) Amenemope functioned to conserve the ethics of evolution and the morals of revelation and in his writings passed them on both to the Hebrews and to the Greeks. He was not the greatest of the religious teachers of this age, but he was the most influential in that he colored the subsequent thought of two vital links in the growth of Occidental civilization — the Hebrews, among whom evolved the acme of Occidental religious faith, and the Greeks, who developed pure philosophic thought to its greatest European heights.

95:45 (1046:6) In the Book of Hebrew Proverbs, chapters fifteen, seventeen, twenty, and chapter twenty-two, verse seventeen, to chapter twenty-four, verse twenty-two, are taken almost verbatim from Amenemope's Book of Wisdom. The first psalm of the Hebrew Book of Psalms was written by

Amenemope and is the heart of the teachings of Ikhnaton.

5. THE REMARKABLE IKHNATON

^{9551 (1047.1)} The teachings of Amenemope were slowly losing their hold on the Egyptian mind when, through the influence of an Egyptian Salemite physician, a woman of the royal family espoused the Melchizedek teachings. This woman prevailed upon her son, Ikhnaton, Pharaoh of Egypt, to accept these doctrines of One God.

^{9552 (1047.2)} Since the disappearance of Melchizedek in the flesh, no human being up to that time had possessed such an amazingly clear concept of the revealed religion of Salem as Ikhnaton. In some respects this young Egyptian king is one of the most remarkable persons in human history. During this time of increasing spiritual depression in Mesopotamia, he kept alive the doctrine of El Elyon, the One God, in Egypt, thus maintaining the philosophic monotheistic channel which was vital to the religious background of the then future bestowal of Michael. And it was in recognition of this exploit, among other reasons, that the child Jesus was taken to Egypt, where some of the spiritual successors of Ikhnaton saw him and to some extent understood certain phases of his divine mission to Urantia.

^{9553 (1047.3)} Moses, the greatest character between Melchizedek and Jesus, was the joint gift to the world of the Hebrew race and the Egyptian royal family; and had Ikhnaton possessed the versatility and ability of Moses, had he manifested a political genius to match his surprising religious leadership, then would Egypt have become the great monotheistic nation of that age; and if this had happened, it is barely possible that Jesus might have lived the greater portion of his mortal life in Egypt.

^{9554 (1047.4)} Never in all history did any king so methodically proceed to swing a whole nation from polytheism to monotheism as did this extraordinary Ikhnaton. With the most amazing determination this young ruler broke with the past, changed his name, abandoned his capital, built an entirely new city, and created a new art and literature for a whole people. But he went too fast; he built too much, more than could stand when he had gone. Again, he failed to provide for the material stability and prosperity of his people, all of which reacted unfavorably against his religious teachings when the subsequent floods of adversity and oppression swept over the Egyptians.

^{9555 (1047.5)} Had this man of amazingly clear vision and extraordinary singleness of purpose had the political sagacity of Moses, he would have changed the whole history of the evolution of religion and the

5- ایخناتون خارق‌العاده

آموزشهای آمنوپ به تدریج داشتند تأثیر خود را در ذهن مصریان از دست می‌دادند که از طریق نفوذ یک پزشک اهل سالیم، یک زنی از خانواده سلطنتی به طرفداری از تعالیم ملک صادق برخاست. این زن پسر خود، ایخناتون، فرعون مصر، را قانع کرد که این تعالیم مربوط به خدای یگانه را بپذیرد.

از هنگام ناپدید شدن ملک صادق در جسم، هیچ موجود بشری همچون ایخناتون تا آن زمان از چنین برداشت مبهوت‌کننده‌ی واضحی از مذهب آشکار شده سالیم برخوردار نبود. از برخی جهات این پادشاه جوان مصری یکی از خارق‌العاده‌ترین اشخاص در تاریخ بشر است. در طول این دوره رکود فزاینده معنوی در بین‌النهرین، او اعتقاد به ال‌الیون، خدای یگانه، را در مصر زنده نگاه داشت، و بدین ترتیب کانال فلسفی یکتاپرستی را که برای زمینه مذهبی در آن هنگام اعطای آینده میکائیل حیاتی بود، حفظ نمود. و در رابطه با شناخت این دستاورد در زمره دلایل دیگر بود که عیسی در کودکی به مصر برده شد، جایی که برخی از جانشینان روحانی ایخناتون او را دیده و برخی از جوانب مأموریت الهی او را در یورنشیا به درجاتی درک کردند.

موسی، بزرگترین شخصیت بین ملک صادق و عیسی، هدیه مشترکی به دنیای نژاد عبرانی و خانواده سلطنتی مصر بود؛ و اگر ایخناتون از استعداد چندگانه و توان موسی برخوردار می‌بود، و اگر از خود نبوغ سیاسی همانند رهبری شگرف مذهبی نشان می‌داد، آنگاه مصر ملت یکتاپرست بزرگ آن عصر می‌شد؛ و اگر این امر رخ داده بود، این احتمال اندک وجود داشت که عیسی بخش بزرگتر حیات انسانی خویش را در مصر زندگی می‌کرد.

در تمام تاریخ هرگز هیچ پادشاهی مثل این ایخناتون استثنایی به گونه‌ای چنین متدیک کل یک ملت را از آیین چند خدایی به یکتاپرستی چرخش نداده است. این حاکم جوان با مبهوت‌کننده‌ترین عزمی راسخ پیوندش را با گذشته گسست، نامش را تغییر داد، پایتخت خود را ترک نمود، یک شهر کاملاً نو ساخت، و برای تمامی یک ملت هنر و ادبیاتی نوین به وجود آورد. اما او خیلی سریع عمل کرد؛ او خیلی زیاد ساخت، بیش از آنی که بتواند پس از رفتن او دوام آورد. دوباره، او نتوانست ثبات مادی و رفاه مردم خویش را تأمین نماید؛ و هنگامی که سیلابهای متعاقب مشقت و ستم مصریان را فرا گرفت، تمامی اینها به گونه‌ای نامساعد بر ضد تعالیم مذهبی او عمل نمودند.

اگر این انسان شگرف روشن‌بین و فوق‌العاده مصمم از فراست سیاسی موسی برخوردار بود، تمامی تاریخ تکامل مذهب و آشکارسازی حقیقت را در دنیای باختر تغییر می‌داد. او توانست در طول زندگیش فعالیت‌های

کاهنانی را که معمولاً بی اعتبار می ساخت تحت کنترل در آورد، اما آنها فرقه های خویش را در اختفا حفظ نموده و به مجرد این که پادشاه جوان از قدرت کنار رفت در صحنه عمل پدیدار شدند؛ و آنان در مرتبط ساختن تمامی مشکلات بعدی مصر با برقراری یکتاپرستی در طول حکومت او درنگ نورزیدند.

ایخناتون به گونه ای بسیار خردمندانه در لفافه خدای خورشید درصدد برقراری یکتاپرستی برآمد. این تصمیم برای پیشنهاد پرستش پدر جهانی از طریق جذب و ادغام کلیه خدایان در پرستش خورشید به دلیل رهنمود پزشک سالم بود. ایخناتون تعالیم کلی در آن هنگام موجود کیش آتون را در رابطه با پدر بودن و مادر بودن الوهیت گرفت و مذهبی ایجاد نمود که یک رابطه صمیمانه پرستشی میان انسان و خدا را به رسمیت می شناخت.

ایخناتون ضمن این که معاشران خود را در نمای پرستش خدای یگانه، آفریدگار آتون و پدر متعالی همه، هدایت می کرد پرستش ظاهری آتون، خدای خورشید، را به گونه ای خردمندانه حفظ نمود. این آموزگار - پادشاه جوان نویسنده ای پر بار بود. او مؤلف یک شرح تفصیلی با عنوان "خدای یگانه" یک کتاب سی و یک فصلی، بود که کاهنان پس از بازگشت به قدرت به کلی آن را نابود کردند. ایخناتون همچنین یکصد و سی و هفت سرود نیایشی نوشت، که نگارش دوازده عدد از آنان که اکنون در کتاب امثال سلیمان عهد عتیق حفظ شده اند، به نویسندگان عبرانی نسبت داده شده است.

سخن متعالی مذهب ایخناتون در زندگی روزمره "درستکاری" بود، و او ایده درستکاری را به سرعت بسط داد تا اخلاقیات بین المللی و نیز ملی را در بر گیرد. این نسلی با پارسامنشی مبهوت کننده شخصی بود و در میان مردان و زنان هوشمندتر با یک آرزوی حقیقی برای یافتن و شناخت خداوند تعیین ویژگی می شد. در آن روزگاران موقعیت اجتماعی یا ثروت، هیچ فرد مصری را از دیده قانون برتر نمی ساخت. زندگی خانوادگی مصر برای محفوظ نگاه داشتن و ارتقاء فرهنگ اخلاقی کار زیادی انجام داد و بعدها برای زندگی عالی خانوادگی یهودیان در فلسطین الهامبخش بود.

ضعف مهلک عقاید ایخناتون بزرگترین حقیقت آن بود، این تعلیم که آتون نه تنها آفریننده مصر بلکه "تمام دنیا، انسان و حیوانات، و تمامی سرزمینهای بیگانه، حتی سوریه و کوش، علاوه بر این سرزمین مصر" بود. "او همه چیز را در جای خود قرار می دهد و نیازمندیهای همه را برطرف می سازد." این مفاهیم الوهیت والا و ستوده بودند، اما ملی گرایانه نبودند. این تمایلات جهان گرایانه در مذهب نتوانستند روحیه ارتش مصر را در میدان نبرد ارتقا دهند، در حالی که حربه های مؤثری برای استفاده کاهنان بر علیه پادشاه جوان و مذهب جدید او فراهم نمودند. او ایده ای از الوهیت داشت که از برداشت عبرانیان آتی بسیار برتر بود، اما آن برای خدمت به اهداف یک فرد ملت ساز زیاده از حد پیشرفته بود.

اگر چه آرمان یکتاپرستی با درگذشت ایخناتون دستخوش رکود شد، ایده خدای یکتا در اذهان بسیاری از

revelation of truth in the Occidental world. During his lifetime he was able to curb the activities of the priests, whom he generally discredited, but they maintained their cults in secret and sprang into action as soon as the young king passed from power; and they were not slow to connect all of Egypt's subsequent troubles with the establishment of monotheism during his reign.

95:56 (1047:6) Very wisely Ikhnaton sought to establish monotheism under the guise of the sun-god. This decision to approach the worship of the Universal Father by absorbing all gods into the worship of the sun was due to the counsel of the Salemite physician. Ikhnaton took the generalized doctrines of the then existent Aton faith regarding the fatherhood and motherhood of Deity and created a religion which recognized an intimate worshipful relation between man and God.

95:57 (1048:1) Ikhnaton was wise enough to maintain the outward worship of Aton, the sun-god, while he led his associates in the disguised worship of the One God, creator of Aton and supreme Father of all. This young teacher-king was a prolific writer, being author of the exposition entitled "The One God," a book of thirty-one chapters, which the priests, when returned to power, utterly destroyed. Ikhnaton also wrote one hundred and thirty-seven hymns, twelve of which are now preserved in the Old Testament Book of Psalms, credited to Hebrew authorship.

95:58 (1048:2) The supreme word of Ikhnaton's religion in daily life was "righteousness," and he rapidly expanded the concept of right doing to embrace international as well as national ethics. This was a generation of amazing personal piety and was characterized by a genuine aspiration among the more intelligent men and women to find God and to know him. In those days social position or wealth gave no Egyptian any advantage in the eyes of the law. The family life of Egypt did much to preserve and augment moral culture and was the inspiration of the later superb family life of the Jews in Palestine.

95:59 (1048:3) The fatal weakness of Ikhnaton's gospel was its greatest truth, the teaching that Aton was not only the creator of Egypt but also of the "whole world, man and beasts, and all the foreign lands, even Syria and Kush, besides this land of Egypt. He sets all in their place and provides all with their needs." These concepts of Deity were high and exalted, but they were not nationalistic. Such sentiments of internationality in religion failed to augment the morale of the Egyptian army on the battlefield, while they provided effective weapons for the priests to use against the young king and his new religion. He had a Deity concept far above that of the later Hebrews, but it was too advanced to serve the purposes of a nation builder.

95:60 (1048:4) Though the monotheistic ideal suffered with the passing of Ikhnaton, the idea of one God

گروهها دوام یافت. داماد ایخناتون با کاهنان همراه شد، به پرستش خدایان پیشین بازگشت نمود، و نامش را به توتان خامن تغییر داد. پایتخت به تیبز بازگشت و کاهنان در این سرزمین بسیار متمول گشتند، و سرانجام یک هفتم تمام مصر را تصاحب کرده و در مدتی کم یکی از همین رسته از کاهنان جسورانه تاج سلطنتی را به زور به دست آورد.

اما کاهنان نتوانستند به طور کامل بر موج یکتاپرستی چیره شوند. آنها به طور فزاینده ناگزیر شدند خدایان خویش را تلفیق نموده و به هم پیوند دهند؛ خانواده خدایان هر چه بیشتر در هم ادغام شدند. ایخناتون قرص شعله‌ور افلاک را به خدای آفریننده مربوط ساخته بود، و مدتها پس از فوت اصلاح طلب جوان، این ایده در قلوب انسانها، حتی کاهنان، پیوسته شعله‌ور بود. مفهوم یکتاپرستی هرگز در قلوب انسانها در مصر و در دنیا از بین نرفت. آن حتی تا زمان ورود پسر آفریننده همان پدر الهی تداوم یافت، خدای واحدی که ایخناتون برای پرستش تمامی مصر به طور بسیار غیورانه اعلام نموده بود.

ضعف دکترین ایخناتون در این واقعیت نهفته بود که او چنان مذهب پیشرفته‌ای پیشنهاد نمود که فقط مصریان تحصیل کرده می‌توانستند آموزشهای او را به طور کامل درک کنند. طبقه عامه بزرگواران عقیده او را هرگز به درستی درک نکردند، و از این رو آماده بودند به همراه کاهنان به پرستش پیشین آیسس و زوجه او اوزیریس که ظاهراً به گونه‌ای معجزه‌آسا به دنبال مرگی بی‌رحمانه به دستان ست، خدای تاریکی و شرارت، زنده شد بازگشت نمایند.

تعلیم فناپذیری تمامی انسانها برای مصریان بسیار پیشرفته بود. فقط به پادشاهان و ثروتمندان وعده برخاستن از مرگ داده شده بود. از این رو آنها در آمادگی برای روز داوری الهی بدنهای خویش را در مقبره‌ها با دقت زیاد مومیایی و حفظ می‌نمودند. اما دموکراسی نجات و رستاخیز، انطور که توسط ایخناتون آموزش داده می‌شد سرانجام فائق آمد، حتی تا آن حد که مصریان بعدها به نجات حیوانات بی‌شعور نیز اعتقاد پیدا کردند.

اگر چه به نظر می‌رسید تلاش این فرمانروای مصری برای قبولاندن پرستش خدای یکتا به مردمش به شکست انجامید، باید نگاشته شود که پیامدهای کار او برای قرن‌ها هم در فلسطین و هم در یونان پابرجا باقی ماند، و این که بدین ترتیب مصر عامل انتقال مجموع فرهنگ تکاملی رود نیل و مذهب آشکار شده رود فرات به تمامی مردمان بعدی باختر گردید.

حدوداً هنگامی که زندگی ملی عبرانیان در حال شروع بود، شکوه این عصر بزرگ پیشرفت اخلاقی و رشد معنوی در دره رود نیل به سرعت داشت سپری می‌شد، و این صحرا نشینان به دنبال سفر موقت خود به مصر بیشتر این تعالیم را با خود بردند و بسیاری از تعالیم ایخناتون را در مذهب نژادی خود تداوم بخشیدند.

persisted in the minds of many groups. The son-in-law of Ikhnaton went along with the priests, back to the worship of the old gods, changing his name to Tutankhamen. The capital returned to Thebes, and the priests waxed fat upon the land, eventually gaining possession of one seventh of all Egypt; and presently one of this same order of priests made bold to seize the crown.

95:511 (1048:9) But the priests could not fully overcome the monotheistic wave. Increasingly they were compelled to combine and hyphenate their gods; more and more the family of gods contracted. Ikhnaton had associated the flaming disc of the heavens with the creator God, and this idea continued to flame up in the hearts of men, even of the priests, long after the young reformer had passed on. Never did the concept of monotheism die out of the hearts of men in Egypt and in the world. It persisted even to the arrival of the Creator Son of that same divine Father, the one God whom Ikhnaton had so zealously proclaimed for the worship of all Egypt.

95:512 (1048:6) The weakness of Ikhnaton's doctrine lay in the fact that he proposed such an advanced religion that only the educated Egyptians could fully comprehend his teachings. The rank and file of the agricultural laborers never really grasped his gospel and were, therefore, ready to return with the priests to the old-time worship of Isis and her consort Osiris, who was supposed to have been miraculously resurrected from a cruel death at the hands of Set, the god of darkness and evil.

95:513 (1049:1) The teaching of immortality for all men was too advanced for the Egyptians. Only kings and the rich were promised a resurrection; therefore did they so carefully embalm and preserve their bodies in tombs against the day of judgment. But the democracy of salvation and resurrection as taught by Ikhnaton eventually prevailed, even to the extent that the Egyptians later believed in the survival of dumb animals.

95:514 (1049:2) Although the effort of this Egyptian ruler to impose the worship of one God upon his people appeared to fail, it should be recorded that the repercussions of his work persisted for centuries both in Palestine and Greece, and that Egypt thus became the agent for transmitting the combined evolutionary culture of the Nile and the revelatory religion of the Euphrates to all of the subsequent peoples of the Occident.

95:515 (1049:3) The glory of this great era of moral development and spiritual growth in the Nile valley was rapidly passing at about the time the national life of the Hebrews was beginning, and consequent upon their sojourn in Egypt these Bedouins carried away much of these teachings and perpetuated many of Ikhnaton's doctrines in their racial religion.

6- تعالیم سالیم در ایران

برخی از میسیونرهای ملک صادق از فلسطین با عبور از بین‌النهرین به فلات بزرگ ایران رفتند. برای بیش از پانصد سال آموزگاران سالیم در ایران پیشرفت می‌کردند، و تمامی ملت داشت به مذهب ملک صادق چرخش می‌کرد که به ناگاه تغییر حکمرانان به سرعت موجب اذیت و آزاری تلخ شد که عملاً آموزشهای یکتاپرستانهٔ مکتب سالیم را پایان بخشید. اصول میثاق ابراهیم عملاً در ایران منسوخ گشته بود که در آن قرن بزرگ رنسانس اخلاقی، قرن ششم پیش از میلاد مسیح، زرتشت ظهور کرد و اگر نیمه‌سوز بشارت سالیم را احیا نمود.

این بنیانگذار مذهب جدید جوانی توانا و بی‌پاک بود، که در سفر زیارتی اولش به اور در بین‌النهرین علاوه بر بسیاری روایات از روایات کلیگشیا و شورش لوسیفر اطلاع یافته بود، و تمامی اینها برای طبیعت مذهبی وی جانب‌های قوی به وجود آورده بود. از این رو، در حالی که در اور بود در نتیجهٔ یک رویا تصمیم گرفت به خانهٔ شمالی خود بازگشته و بازسازی مذهب مردمش را به عهده گیرد. او ایدهٔ عبرانی یک خدای عادل، برداشت موسی از ربانیت را جذب کرده بود. ایدهٔ یک خدای متعال در ذهن او روشن بود، و او کلیهٔ خدایان دیگر را در زمرهٔ اهریمنان شمرده و آنان را در صفوف ارواح خبیث که در بین‌النهرین راجع به آنان شنیده بود قرار داد. او از داستان هفت روح استاد، آنطور که روایت آن در اور تداوم یافت، مطلع شده بود، و از این رو کهکشانی از هفت خدای متعال که اهورا مزدا در رأس آن بود پدید آورد. او این خدایان پایین‌تر را به ایده‌ال سازی قانون درست، پندار نیک، دولت اعلا، سیرت مقدس، سلامتی، و جاودانگی مربوط ساخت.

و این مذهب جدید یک مذهب عمل بود — کار — نه دعا و آیین نیایشی. خدای آن موجودی با خرد مافوق و حامی تمدن بود. آن یک فلسفهٔ رزمندهٔ مذهبی بود که متهورانه با اهریمن، بی‌عملی، و قهقرا پیکار می‌نمود.

زرتشت پرستش آتش را آموزش نداد، اما درصدد این برآمد که شعلهٔ آتش را به عنوان سمبل روحی پاک و خردمند که از استیلاهی جهانی و عالی برخوردار است به کار بندد. (این نیز تماماً حقیقت دارد که پیروان او بعدها این آتش سمبلیک را هم تقدیس و هم پرستش می‌نمودند.) سرانجام به دنبال تغییر دین یک شاهزادهٔ ایرانی، این مذهب جدید با زور شمشیر گسترش یافت. و زرتشت برای آنچه که بنا بر اعتقادش "حقیقت خدای نور" بود قهرمانانه در نبرد جن باخت.

دین زرتشت تنها کیش یورنشایی است که تعالیم دلمیشیا و عدن را دربارهٔ هفت روح استاد تداوم می‌بخشد. این دین در حالی که در شکفتن مفهوم تثلیث ناکام ماند، از جهتی به مفهوم خدای هفت‌گانه نزدیک گردید. دین اولیهٔ زرتشتی یک دوگانگی صرف نبود. اگر چه تعالیم اولیهٔ آن اهریمن را به صورت هم‌تراز زمانی نیکی تصویر می‌نمود، آن قطعاً ابدیت نهفته در واقعیت غائی نیکی بود. تنها در ایام بعد این اعتقاد که نیکی و

6. THE SALEM DOCTRINES IN IRAN

^{9561 (1049.4)} From Palestine some of the Melchizedek missionaries passed on through Mesopotamia and to the great Iranian plateau. For more than five hundred years the Salem teachers made headway in Iran, and the whole nation was swinging to the Melchizedek religion when a change of rulers precipitated a bitter persecution which practically ended the monotheistic teachings of the Salem cult. The doctrine of the Abrahamic covenant was virtually extinct in Persia when, in that great century of moral renaissance, the sixth before Christ, Zoroaster appeared to revive the smouldering embers of the Salem gospel.

^{9562 (1049.5)} This founder of a new religion was a virile and adventurous youth, who, on his first pilgrimage to Ur in Mesopotamia, had learned of the traditions of the Caligastia and the Lucifer rebellion — along with many other traditions — all of which had made a strong appeal to his religious nature. Accordingly, as the result of a dream while in Ur, he settled upon a program of returning to his northern home to undertake the remodeling of the religion of his people. He had imbibed the Hebraic idea of a God of justice, the Mosaic concept of divinity. The idea of a supreme God was clear in his mind, and he set down all other gods as devils, consigned them to the ranks of the demons of which he had heard in Mesopotamia. He had learned of the story of the Seven Master Spirits as the tradition lingered in Ur, and, accordingly, he created a galaxy of seven supreme gods with Ahura-Mazda at its head. These subordinate gods he associated with the idealization of Right Law, Good Thought, Noble Government, Holy Character, Health, and Immortality.

^{9563 (1049.6)} And this new religion was one of action — work — not prayers and rituals. Its God was a being of supreme wisdom and the patron of civilization; it was a militant religious philosophy which dared to battle with evil, inaction, and backwardness.

^{9564 (1049.7)} Zoroaster did not teach the worship of fire but sought to utilize the flame as a symbol of the pure and wise Spirit of universal and supreme dominance. (All too true, his later followers did both reverence and worship this symbolic fire.) Finally, upon the conversion of an Iranian prince, this new religion was spread by the sword. And Zoroaster heroically died in battle for that which he believed was the "truth of the Lord of light."

^{9565 (1050.1)} Zoroastrianism is the only Urantian creed that perpetuates the Dalamatian and Edenic teachings about the Seven Master Spirits. While failing to evolve the Trinity concept, it did in a certain way approach that of God the Sevenfold. Original Zoroastrianism was not a pure dualism; though the early teachings did picture evil as a time co-ordinate of goodness, it was definitely eternity-submerged in the ultimate reality of the good. Only

بدی تحت شرایط یکسان در ستیزند اعتبار یافت.

روایات یهودی بهشت و جهنم و اعتقاد به اهریمنان، انطور که در متون مقدس عبرانی نگاشته شده است، حین این که روی روایات به جا مانده پیرامون لوسیفر و کلیگششیا بنیاد نهاده شده است، در طول دورانی که یهودیان تحت سیطره سیاسی و فرهنگی ایرانیان بودند اساساً از زرتشتیان گرفته شده است. زرتشت، همانند مصریان "روز داوری خداوند" را آموزش داد، اما او این واقعه را به پایان دنیا مربوط ساخت.

حتی مذهبی که در ایران جانشین دین زرتشت گردید، به طور قابل ملاحظه از آن تأثیر پذیرفت. وقتی که کاهنان ایرانی درصدد برانداختن تعالیم زرتشت برآمدند، پرستش باستانی میترا را احیا نمودند. و میترا پرستی در سرتاسر خاور نزدیک و مناطق مدیترانه گسترش یافت و برای دورانی با یهودیت و مسیحیت هر دو هم عصر بود. بدین ترتیب تعالیم زرتشت سه مذهب بزرگ را به طور پی در پی تحت تأثیر قرار داد: یهودیت، مسیحیت، و از طریق آنها، اسلام.

اما تعالیم متعالی و سرایشهای نیایشی والای زرتشت بسیار دور از تحریفات بشارت وی بودند که در دوران اخیر توسط پارسیان به انجام رسید. این تحریفات با ترس زیاد آنان از مردگان و اعتقاد به سفسطه توأم بود که زرتشت هرگز تسلیم آن نشد و بر آن صحنه نگذارد.

این مرد بزرگ یکی از انسانهای آن گروه بی نظیر بود که در قرن ششم پیش از میلاد مسیح ظهور کرد تا مانع خاموشی کامل و نهایی آن نور سالیم گردد، نوری که با کم سویی می سوخت تا در دنیای تاریک انسان مسیر نور را که به زندگی جاوید راه می برد به او نشان دهد.

7- تعالیم سالیم در عربستان

تعالیم ملک صادق پیرامون خدای یکتا در تاریخ نسبتاً اخیری در صحرای عربی تثبیت شدند. میسیونرهای سالیم به دلیل عدم فهمشان از رهنمودهای ملک صادق در رابطه با سازماندهی بیش از حد، همچون در یونان، در عربستان ناکام ماندند. اما آنها با تعبیرشان از اندرز وی مبنی بر مخالفت با کلیه تلاشها برای پیشبرد این آرمان از طریق نیروی نظامی یا فشار مدنی بدین گونه از حرکت باز داشته نشدند.

حتی در چین و روم نیز تعالیم ملک صادق بیشتر از این ناحیه صحرایی که خود بسیار نزدیک سالیم بود به طور کامل به شکست منتهی نشدند. مدتها پس از این که اکثریت مردمان شرق و غرب به ترتیب بودایی و مسیحی شده بودند، صحرای عربی برای هزاران سال به روال گذشته همچنان ادامه داد. هر قبیله بت قدیمی خویش را می پرستید، و بسیاری از تک تک خانواده ها خدایان خانگی خود را داشتند. برای مدتها بین اشتهار بابلی، یهوه عبرانی، اهورای ایرانی، و پدر مسیحی خداوندگار عیسی مسیح مبارزه ادامه یافت. هرگز یک مفهوم نتوانست به طور کامل جانشین مفاهیم دیگر گردد.

in later times did the belief gain credence that good and evil contended on equal terms.

^{96:66 (1050:2)} The Jewish traditions of heaven and hell and the doctrine of devils as recorded in the Hebrew scriptures, while founded on the lingering traditions of Lucifer and Caligastia, were principally derived from the Zoroastrians during the times when the Jews were under the political and cultural dominance of the Persians. Zoroaster, like the Egyptians, taught the "day of judgment," but he connected this event with the end of the world.

^{96:67 (1050:3)} Even the religion which succeeded Zoroastrianism in Persia was markedly influenced by it. When the Iranian priests sought to overthrow the teachings of Zoroaster, they resurrected the ancient worship of Mithra. And Mithraism spread throughout the Levant and Mediterranean regions, being for some time a contemporary of both Judaism and Christianity. The teachings of Zoroaster thus came successively to impress three great religions: Judaism and Christianity and, through them, Mohammedanism.

^{96:68 (1050:4)} But it is a far cry from the exalted teachings and noble psalms of Zoroaster to the modern perversions of his gospel by the Parsees with their great fear of the dead, coupled with the entertainment of beliefs in sophistries which Zoroaster never stooped to countenance.

^{96:69 (1050:5)} This great man was one of that unique group that sprang up in the sixth century before Christ to keep the light of Salem from being fully and finally extinguished as it so dimly burned to show man in his darkened world the path of light leading to everlasting life.

7. THE SALEM TEACHINGS IN ARABIA

^{96:71 (1050:6)} The Melchizedek teachings of the one God became established in the Arabian desert at a comparatively recent date. As in Greece, so in Arabia the Salem missionaries failed because of their misunderstanding of Machiventa's instructions regarding overorganization. But they were not thus hindered by their interpretation of his admonition against all efforts to extend the gospel through military force or civil compulsion.

^{96:72 (1050:7)} Not even in China or Rome did the Melchizedek teachings fail more completely than in this desert region so very near Salem itself. Long after the majority of the peoples of the Orient and Occident had become respectively Buddhist and Christian, the desert of Arabia continued as it had for thousands of years. Each tribe worshiped its olden fetish, and many individual families had their own household gods. Long the struggle continued between Babylonian Ishtar, Hebrew Yahweh, Iranian Ahura, and Christian Father of the Lord Jesus

Christ. Never was one concept able fully to displace the others.

967.3 (1051.1) Here and there throughout Arabia were families and clans that held on to the hazy idea of the one God. Such groups treasured the traditions of Melchizedek, Abraham, Moses, and Zoroaster. There were numerous centers that might have responded to the Jesusonian gospel, but the Christian missionaries of the desert lands were an austere and unyielding group in contrast with the compromisers and innovators who functioned as missionaries in the Mediterranean countries. Had the followers of Jesus taken more seriously his injunction to "go into all the world and preach the gospel," and had they been more gracious in that preaching, less stringent in collateral social requirements of their own devising, then many lands would gladly have received the simple gospel of the carpenter's son, Arabia among them.

967.4 (1051.2) Despite the fact that the great Levantine monotheisms failed to take root in Arabia, this desert land was capable of producing a faith which, though less demanding in its social requirements, was nonetheless monotheistic.

967.5 (1051.3) There was only one factor of a tribal, racial, or national nature about the primitive and unorganized beliefs of the desert, and that was the peculiar and general respect which almost all Arabian tribes were willing to pay to a certain black stone fetish in a certain temple at Mecca. This point of common contact and reverence subsequently led to the establishment of the Islamic religion. What Yahweh, the volcano spirit, was to the Jewish Semites, the Kaaba stone became to their Arabic cousins.

967.6 (1051.4) The strength of Islam has been its clear-cut and well-defined presentation of Allah as the one and only Deity; its weakness, the association of military force with its promulgation, together with its degradation of woman. But it has steadfastly held to its presentation of the One Universal Deity of all, "who knows the invisible and the visible. He is the merciful and the compassionate." "Truly God is plenteous in goodness to all men." "And when I am sick, it is he who heals me." "For whenever as many as three speak together, God is present as a fourth," for is he not "the first and the last, also the seen and the hidden"?

967.7 (1051.5) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

اینجا و آنجا در سراسر عربستان خانواده‌ها و قبایلی بودند که ایده مبهم خدای یکتا را حفظ نمودند. این گروه‌ها روایات ملک صادق، ابراهیم، موسی، و زرتشت را گرامی شمردند. مراکز متعددی بودند که ممکن بود نسبت به بشارت مربوط به عیسی واکنش مثبت نشان دهند، اما میسیونرهای مسیحی سرزمینهای صحرا در مقایسه با مداراگران و نوآرانی که در کشورهای مدیترانه به عنوان میسیونر عمل می‌نمودند یک گروه سختگیر و غیرقابل انعطاف بودند. اگر پیروان عیسی فرمان او را که گفت: "به سراسر دنیا بروید و انجیل را موعظه کنید" بیشتر جدی می‌گرفتند، و اگر آنها در موعظه‌های خویش بیشتر متین بوده و در الزامات اجتماعی جانبی که ساخته خودشان بود کمتر سختگیر بودند، آنگاه بسیاری از سرزمینها بشارت ساده پسر نجار را با خرسندی می‌پذیرفتند و عربستان هم در زمره آنان می‌بود.

به رغم این واقعیت که یکتاپرستی‌های بزرگ خاور نزدیک نتوانستند در عربستان ریشه دوانند، این سرزمین صحرایی قادر بود مذهبی ایجاد کند که گرچه در الزامات اجتماعی آن از مطالبه کمتری برخوردار بود، با این وجود یکتاپرستانه بود.

تنها یک عامل که از طبیعت قبیله‌ای، نژادی، یا ملی برخوردار بود پیرامون عقاید بدوی و غیرسازمان یافته صحرا وجود داشت، و آن احترامی خاص و کلی بود که تقریباً تمامی قبایل عربی ملایل بودند به یک بت مشخص سنگی سیاه رنگ در یک پرستشگاه مشخص در مکه معطوف دارند. این نقطه تماس و تقدیس مشترک متعاقباً به برقراری مذهب اسلام منتهی شد. آنچه که یهوه، روح آتشفشان، برای سامیهای یهودی بود، سنگ کعبه برای هم نژادیهای عرب آنها شد.

نقطه قوت اسلام، عرضه روشن و واضح الله به عنوان خدای یکتا و یگانه بوده است. نقطه ضعف آن، مربوط ساختن نیروی نظامی به ترویج آن و نیز تحقیر زن می‌باشد. اما اسلام به عرضه یگانه خدای جهانی همه که "از دیدنی و نادیدنی آگاه است" با ثابت قدمی پایدار مانده است. "او بخشنده و مهربان است." "به راستی خداوند نسبت به همه انسانها سرشار از خوبی است." "و هنگامی که من بیمار هستم، اوست که مرا شفا می‌دهد." "زیرا هرگاه سه نفر با هم صحبت می‌کنند، خداوند به صورت چهارمی حاضر است"، زیرا آیا او "اولین و آخرین، و نیز دیدنی و پنهان" نیست؟

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

مقاله 96. یهوه — خدای عبرانیان

097 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 095

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 96

یهوه — خدای عبرانیان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مفاهیم الوهیت در بین سامیها
- 2- مردمان سامی
- 3- موسی بی همتا
- 4- اعلان یهوه
- 5- تعلیم موسی
- 6- برداشت از خداوند پس از درگذشت موسی
- 7- مزامیر و کتاب ایوب

مقدمه مقاله

انسان در پنداشت الوهیت ابتدا کلیه خدایان را به شمار می آورد، سپس تمامی خدایان بیگانه را تحت سیطره خدای قبیله ای خود قرار می دهد، و نهایتاً همه را به غیر از یک خدا که از ارزش غایی و عالی برخوردار است طرد می کند. یهودیان تمامی خدایان را در مفهوم والا تر خویش از پروردگار، خدای اسرائیل ادغام کردند. هندوها نیز خدایان متعدد خود را در "یک معنویت خدایان" که در ریگ - ودا توصیف شده تلفیق نمودند، حال آن که بین النهرینها خدایان خود را به سطح برداشت متمرکزتر بل - مردوک تقلیل دادند. مدتی نه چندان طولانی پس از ظهور ماکي و نتا ملک صادق در سالیم در فلسطین، این ایده های یکتاپرستی در همه جای دنیا به حد بلوغ رسید. اما برداشت ملک صادق از الوهیت شباهتی به فلسفه تکاملی شمارش، سیطره، و طرد نداشت؛ آن منحصرأ روی پایه قدرت خلاق بنا نهاده شده بود و به زودی بر بالاترین مفاهیم الوهیت در بین النهرین، هند، و مصر تأثیر گذاشت.

مذهب سالیم توسط قبیله ها و چندین قبیله کنعانی دیگر به صورت یک سنت مورد احترام بود. و این یکی از اهداف ظهور ملک صادق در جسم بود: که یک مذهب تک خدایی آن چنان رواج یابد که راه را برای اعطای زمینی یک پسر همان خدای یکتا مهیا سازد. میکائیل به سختی می توانست به یورنشیا بیاید مگر این که مردمی معتقد به پدر جهانی که او می توانست در میان

PAPER 96

YAHWEH — GOD OF THE HEBREWS

SECTIONS

Introduction

1. Deity Concepts among the Semites
2. The Semitic Peoples
3. The Matchless Moses
4. The Proclamation of Yahweh
5. The Teachings of Moses
6. The God Concept after Moses' Death
7. Psalms and the Book of Job

INTRODUCTION

^{9601 (10621)} IN CONCEIVING of Deity, man first includes all gods, then subordinates all foreign gods to his tribal deity, and finally excludes all but the one God of final and supreme value. The Jews synthesized all gods into their more sublime concept of the Lord God of Israel. The Hindus likewise combined their multifarious deities into the "one spirituality of the gods" portrayed in the Rig-Veda, while the Mesopotamians reduced their gods to the more centralized concept of Bel-Marduk. These ideas of monotheism matured all over the world not long after the appearance of Melchizedek at Salem in Palestine. But the Melchizedek concept of Deity was unlike that of the evolutionary philosophy of inclusion, subordination, and exclusion; it was based exclusively on *creative power* and very soon influenced the highest deity concepts of Mesopotamia, India, and Egypt.

^{9602 (10622)} The Salem religion was revered as a tradition by the Kenites and several other Canaanite tribes. And this was one of the purposes of Melchizedek's incarnation: That a religion of one God should be so fostered as to prepare the way for the earth bestowal of a Son of that one God. Michael could hardly come to Urantia until there

آنان ظاهر شود وجود می‌داشتند.

مذهب سالیام به صورت کیش قینی‌ها در فلسطین مداوم یافت، و این مذهب آنطور که بعدها توسط عبرانیان پذیرفته شد، در ابتدا توسط تعالیم اخلاقی مصریان، سپس به وسیله اندیشه یزدان شناسانه بابلیها، و سرانجام توسط مفاهیم ایرانی نیکو و اهریمنی تحت تأثیر قرار گرفت. مذهب عبرانی از نقطه نظر عینی مبتنی بر پیمان ابراهیم با مکی‌ونتا ملک صادق است؛ از نظر تکاملی آن حاصل بسیاری شرایط بی‌نظیر محیطی است؛ اما از نظر فرهنگی آن از مذهب، اخلاقیات، و فلسفه تلمی خاور نزدیک آزادانه به عاریت گرفته است. از طریق مذهب عبرانی است که بخش عمده اخلاقیات و اندیشه مذهبی مصر، بین‌النهرین، و ایران به مردمان باختر انتقال یافت.

1- مفاهیم الوهیت در بین سامیها

سامیهای اولیه تصور می‌کردند که در هر چیز یک روح ساکن است. ارواح دنیاهای حیوانی و گیاهی وجود داشتند؛ ارواح سالانه، خدای بارداری؛ ارواح آتش، آب، و هوا؛ مجموعه‌ای واقعی از ارواحی که مورد ترس بودند و پرستیده می‌شدند. و آموزش ملک صادق در رابطه با یک آفریدگار جهانی اعتقاد به این ارواح دون پایه یا خدایان طبیعت را هیچگاه به طور کامل از بین نبرد.

پیشرفت عبرانیان از چند خدا پرستی با گذار از پرستش یک خدا بدون انکار وجود خدایان دیگر به یکتا پرستی، یک رشد نظری بی‌وقفه و مداوم نبود. آنها در تکامل برداشتهای خویش از الوهیت قهقراهای بسیاری را تجربه نمودند، ضمن این که در طول هر دوره در میان گروههای مختلف ایمانداران سامی ایده‌های متغیری درباره خداوند وجود داشتند. هر چند گاه یکبار عبارات متعددی به برداشتهای آنان از خداوند اطلاق می‌شد؛ و برای جلوگیری از سردرگمی، این عناوین گوناگون الوهیت تا جایی که به تکامل خدانشناسی یهودیان مربوط می‌شود، تعریف خواهند شد.

1- یهوه خدای قبایل جنوبی فلسطین بود، که این برداشت از خداوند را به کوه حوریب، کوه آتشفشان سینا، مربوط می‌ساختند. یهوه صرفاً یکی از صدها و هزاران خدایان طبیعت بود که توجه قبایل و مردمان سامی را جلب نموده و پرستش وی را از آن خود ساخته بود.

2- ال‌الیون. برای قرن‌ها بعد از اقامت موقت ملک صادق در سالیام، دکترین او پیرامون الوهیت به اشکال گوناگون دوام آورد اما به طور کلی با عبارت ال‌الیون، خدای والامرتبه آسمان، مورد اشاره قرار می‌گرفت. بسیاری از سامیها، از جمله نوادگان بلا فصل ابراهیم، در دوران مختلف یهوه و ال‌الیون هر دو را پرستش می‌کردند.

3- ال‌شدای. مشکل است توضیح داد که ال‌شدای چه چیز را نمایندگی می‌کرد. این ایده از خداوند ترکیبی از عقاید بود که از تعالیم کتاب خرد آمنومپ سرچشمه یافته، توسط دکترین ایخنتون پیرامون اتون تغییر و تبدیل

existed a people believing in the Universal Father among whom he could appear.

960.3 (1052.3) The Salem religion persisted among the Kenites in Palestine as their creed, and this religion as it was later adopted by the Hebrews was influenced, first, by Egyptian moral teachings; later, by Babylonian theologic thought; and lastly, by Iranian conceptions of good and evil. Factually the Hebrew religion is predicated upon the covenant between Abraham and Machiventa Melchizedek, evolutionally it is the outgrowth of many unique situational circumstances, but culturally it has borrowed freely from the religion, morality, and philosophy of the entire Levant. It is through the Hebrew religion that much of the morality and religious thought of Egypt, Mesopotamia, and Iran was transmitted to the Occidental peoples.

1. DEITY CONCEPTS AMONG THE SEMITES

961.1 (1052.4) The early Semites regarded everything as being indwelt by a spirit. There were spirits of the animal and vegetable worlds; annual spirits, the lord of progeny; spirits of fire, water, and air; a veritable pantheon of spirits to be feared and worshiped. And the teaching of Melchizedek regarding a Universal Creator never fully destroyed the belief in these subordinate spirits or nature gods.

961.2 (1052.5) The progress of the Hebrews from polytheism through henotheism to monotheism was not an unbroken and continuous conceptual development. They experienced many retrogressions in the evolution of their Deity concepts, while during any one epoch there existed varying ideas of God among different groups of Semite believers. From time to time numerous terms were applied to their concepts of God, and in order to prevent confusion these various Deity titles will be defined as they pertain to the evolution of Jewish theology:

961.3 (1053.1) 1. *Yahweh* was the god of the southern Palestinian tribes, who associated this concept of deity with Mount Horeb, the Sinai volcano. Yahweh was merely one of the hundreds and thousands of nature gods which held the attention and claimed the worship of the Semitic tribes and peoples.

961.4 (1053.2) 2. *El Elyon*. For centuries after Melchizedek's sojourn at Salem his doctrine of Deity persisted in various versions but was generally connoted by the term *El Elyon*, the Most High God of heaven. Many Semites, including the immediate descendants of Abraham, at various times worshiped both *Yahweh* and *El Elyon*.

961.5 (1053.3) 3. *El Shaddai*. It is difficult to explain what *El Shaddai* stood for. This idea of God was a composite derived from the teachings of Amenemope's Book of Wisdom modified by

یافته، و به قدر بیشتر از تعالیم ملک صادق که در مفهوم ال‌الین گنجد شده بود تأثیر پذیرفته بود. اما به تدریج که مفهوم ال‌شدای بر ذهن مردم عبرانی نفوذ کرد، به طور کامل از عقاید صحرائشینان دربارهٔ یهوه متأثر گردید.

یکی از ایده‌های غالب مذهب این عصر، مفهوم مصری تقدیر الهی بود، این تعلیم که رفاه مادی پاداشی برای خدمت به ال‌شدای می‌باشد.

4- ال. در بحبوحهٔ تمامی این سردرگمی واژه شناسانه و ابهام مفهوم، بسیاری از ایمانداران پارسامنش صادقانه تلاش می‌کردند که تمامی این ایده‌های در حال تکامل ربانیت را پرستش کنند، و در آنجا رسم اشاره به این الوهیت مرکب به عنوان ال رشد نمود. و این عبارت باز هم سایر خدایان طبیعت صحرائشینان را در بر می‌گرفت.

5- ال‌وهیم. در کیش و اور گروه‌های سومری - کلدانی که مفهوم خدای سه - در - یک را آموزش می‌دادند مدتها دوام آوردند. این مفهوم روی روایات روزگاران آدم و ملک صادق بنا شده بود. این عقاید به مصر انتقال داده شد، جایی که این تثلیث تحت نام ال‌وهیم یا به صورت مفرد، إل‌وآ، پرستیده می‌شد. محافل فلسفی مصر و آموزگاران بعدی اسکندریه که از تبار عبری بودند این یگانگی خدایان جمعی را آموزش می‌دادند، و بسیاری از مشاوران موسی در هنگام خروج قوم یهود از مصر به این تثلیث اعتقاد داشتند. اما تا بعد از این که آنها تحت نفوذ سیاسی بابلیها قرار گرفتند مفهوم ال‌وهیم سمگانه هیچگاه بخشی واقعی از الهیات عبرانی نشد.

6- نامهای متفرقه. سامیها دوست نداشتند نام الوهیت خویش را به زبان آورند، و از این رو گاه به گاه به نامهای گوناگون نظیر روح خداوند، پروردگار، فرشتهٔ خداوند، قادر مطلق، قُدوس، والامرتبه، ادونای، قدیم‌الایامها، پروردگار خدای اسرائیل، آفرینندهٔ آسمان و زمین، کایریوس، یه، خدای لشکریان، و پدر آسمانی روی می‌آوردند.

چُهو عبارتست که در ایام اخیر به کار گرفته شده است تا مفهوم کامل یهوه را که نهایتاً در تجربهٔ طولانی عبرانیان تکوین یافت تعیین سازد. اما نام چُهو تا هزار و پانصد سال بعد از ایام عیسی مورد استفاده قرار نگرفت.

تا حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح کوه سینا به طور متناوب به صورت یک آتشفشان فعال بود، و تا زمان اقامت موقت قوم اسرائیل گهگاهی فورانهای آتشفشانی در این ناحیه رخ می‌دادند. آتش و دود، به همراه انفجارات رعدآسایی که به فورانهای این کوه آتشفشانی مربوط بودند، تماماً صحرائشینان مناطق اطراف را متأثر ساخته و موجب ترس و شگفتی آنان می‌شدند و سبب آن بودند که از یهوه بسیار بترسند. این روح کوه حوریب بعدها خدای سامیهای عبرانی گردید، و آنها سرانجام اعتقاد یافتند که او از کلیهٔ خدایان دیگر برتر است.

کنعانی‌ها برای مدتها یهوه را مورد تکریم و تقدیس

Ikhnaton's doctrine of Aton and further influenced by Melchizedek's teachings embodied in the concept of El Elyon. But as the concept of El Shaddai permeated the Hebrew mind, it became thoroughly colored with the Yahweh beliefs of the desert.

96.1.6 (1053.4) One of the dominant ideas of the religion of this era was the Egyptian concept of divine Providence, the teaching that material prosperity was a reward for serving El Shaddai.

96.1.7 (1053.5) 4. *El*. Amid all this confusion of terminology and haziness of concept, many devout believers sincerely endeavored to worship all of these evolving ideas of divinity, and there grew up the practice of referring to this composite Deity as El. And this term included still other of the Bedouin nature gods.

96.1.8 (1053.6) 5. *Elohim*. In Kish and Ur there long persisted Sumerian-Chaldean groups who taught a three-in-one God concept founded on the traditions of the days of Adam and Melchizedek. This doctrine was carried to Egypt, where this Trinity was worshiped under the name of Elohim, or in the singular as Eloah. The philosophic circles of Egypt and later Alexandrian teachers of Hebraic extraction taught this unity of pluralistic Gods, and many of Moses' advisers at the time of the exodus believed in this Trinity. But the concept of the trinitarian Elohim never became a real part of Hebrew theology until after they had come under the political influence of the Babylonians.

96.1.9 (1053.7) 6. *Sundry names*. The Semites disliked to speak the name of their Deity, and they therefore resorted to numerous appellations from time to time, such as: The Spirit of God, The Lord, The Angel of the Lord, The Almighty, The Holy One, The Most High, Adonai, The Ancient of Days, The Lord God of Israel, The Creator of Heaven and Earth, Kyrios, Jah, The Lord of Hosts, and The Father in Heaven.

96.1.10 (1053.8) *Jehovah* is a term which in recent times has been employed to designate the completed concept of Yahweh which finally evolved in the long Hebrew experience. But the name Jehovah did not come into use until fifteen hundred years after the times of Jesus.

96.1.11 (1054.1) Up to about 2000 B.C., Mount Sinai was intermittently active as a volcano, occasional eruptions occurring as late as the time of the sojourn of the Israelites in this region. The fire and smoke, together with the thunderous detonations associated with the eruptions of this volcanic mountain, all impressed and awed the Bedouins of the surrounding regions and caused them greatly to fear Yahweh. This spirit of Mount Horeb later became the god of the Hebrew Semites, and they eventually believed him to be supreme over all other gods.

96.1.12 (1054.2) The Canaanites had long revered

قرار داده بودند، و گر چه بسیاری از قینی‌ها به ال‌الین، ابرخدای مذهب سالیم، کم و بیش ایمان داشتند، اکثریت کنعانی‌ها به پرستش خدایان قبیله‌ای پیشین به طور ناپایدار ادامه دادند. آنها به سختی مایل بودند که خدایان ملی خویش را به نفع یک خدای بین‌المللی ترک کنند، چه رسد به یک خدای میان سیاره‌ای. آنها یک نگرش جهانی نسبت به الوهیت نداشتند، و از این رو این قبایل علاوه بر یهوه و گوساله‌های نقره‌ای و طلایی که مظهر برداشت گله‌ای‌های صحرائشین از روح کوه آتشفشان سینا بود، به پرستش خدایان قبیله‌ای خویش ادامه دادند.

سوریها در حالی که خدایان خویش را می‌پرستیدند، همچنین به یهوه عبرانیان اعتقاد داشتند. به این دلیل بود که پیامبران آنها به پادشاه سوریه گفتند: "خدایان آنان خدایان تپه‌ها هستند؛ از این رو آنها از ما قویتر بودند؛ لیکن بگذارید روی دشت بر علیه آنها بجنگیم، و قطعاً ما از آنها نیرومندتر خواهیم بود."

به تدریج که فرهنگ انسان پیشرفت می‌کند، خدایان کوچکتر مذهب یک خدای متعالی می‌شوند؛ ژوپیتزر بزرگ فقط به منظور ابراز شگفتی تداوم می‌یابد. بکتایرستان خدایان دون پایه خود را در سطح ارواح، دیوان، الهه‌های تقدیر، پریان، اجنه، جنهای قهوه‌ای، آدمچه‌ها، بنشی‌ها، و چشم بد نگه می‌دارند. عبرانیان از میان اعتقاد به یک خدا، بدون انکار وجود خدایان دیگر، عبور کردند و برای منتهای وجود خدایان دیگر سوا از یهوه باور داشتند، اما به طور فزاینده بر این باور بودند که این خدایان بیگانه از یهوه پایین‌ترند. آنها به واقعیت گموش، خدای اموریان، اذعان داشتند ولی معتقد بودند که او از یهوه پایین‌تر است.

ایده یهوه دستخوش بیشترین تکوین از میان کلیه تئوریهای انسانی پیرامون خداوند شده است. تکامل تدریجی آن تنها می‌تواند با دگرگونی مفهوم بودا در آسیا مقایسه گردد، که در پایان به مفهوم مطلق جهانی، حتی همینطور که مفهوم یهوه نهایتاً به ایده پدر جهانی راه برد، رهنمون گردید. اما به عنوان یک واقعیت تاریخی باید فهم شود که در حالی که یهودیان دیدگاههای خود را راجع به الوهیت از خدای قبیله‌ای کوه حوریب به پدر آفریننده با محبت و بخشنده دوران بعد بدین نحو تغییر دادند، نام او را تغییر ندادند. آنها طی این ایام این مفهوم در حال تکامل الوهیت را همواره یهوه نامیده‌اند.

2- مردمان سامی

سامیهای خاور سوارکاران به خوبی سازمان یافته و به خوبی رهبری شده‌ای بودند که نواحی شرقی هلال حاصلخیز را مورد تهاجم قرار دادند و در آنجا با بابلیها وصلت کردند. کلدانیهای نزدیک به اور در زمره پیشرفته‌ترین سامیهای شرقی بودند. فنیقی‌ها یک گروه برتر و به خوبی سازمان یافته سامیهای مختلط بودند که بخش غربی فلسطین در امتداد ساحل مدیترانه را در اختیار داشتند. از نظر نژادی، سامیها در زمره آمیخته‌ترین مردمان یورنیشیا بودند، و حاوی عوامل ارثی تقریباً تمامی نژاد دنیا بودند.

Yahweh, and although many of the Kenites believed more or less in El Elyon, the supergod of the Salem religion, a majority of the Canaanites held loosely to the worship of the old tribal deities. They were hardly willing to abandon their national deities in favor of an international, not to say an interplanetary, God. They were not universal-deity minded, and therefore these tribes continued to worship their tribal deities, including Yahweh and the silver and golden calves which symbolized the Bedouin herders' concept of the spirit of the Sinai volcano.

96:1.13 (1054:3) The Syrians, while worshiping their gods, also believed in Yahweh of the Hebrews, for their prophets said to the Syrian king: "Their gods are gods of the hills; therefore they were stronger than we; but let us fight against them on the plain, and surely we shall be stronger than they."

96:1.14 (1054:4) As man advances in culture, the lesser gods are subordinated to a supreme deity; the great Jove persists only as an exclamation. The monotheists keep their subordinate gods as spirits, demons, fates, Nereids, fairies, brownies, dwarfs, banshees, and the evil eye. The Hebrews passed through henotheism and long believed in the existence of gods other than Yahweh, but they increasingly held that these foreign deities were subordinate to Yahweh. They conceded the actuality of Chemosh, god of the Amorites, but maintained that he was subordinate to Yahweh.

96:1.15 (1054:5) The idea of Yahweh has undergone the most extensive development of all the mortal theories of God. Its progressive evolution can only be compared with the metamorphosis of the Buddha concept in Asia, which in the end led to the concept of the Universal Absolute even as the Yahweh concept finally led to the idea of the Universal Father. But as a matter of historic fact, it should be understood that, while the Jews thus changed their views of Deity from the tribal god of Mount Horeb to the loving and merciful Creator Father of later times, they did not change his name; they continued all the way along to call this evolving concept of Deity, Yahweh.

2. THE SEMITIC PEOPLES

96:2.1 (1054:6) The Semites of the East were well-organized and well-led horsemen who invaded the eastern regions of the fertile crescent and there united with the Babylonians. The Chaldeans near Ur were among the most advanced of the eastern Semites. The Phoenicians were a superior and well-organized group of mixed Semites who held the western section of Palestine, along the Mediterranean coast. Racially the Semites were among the most blended of Urantia peoples, containing hereditary factors from almost all of the

nine world races.

9622 (1054.7) Again and again the Arabian Semites fought their way into the northern Promised Land, the land that "flowed with milk and honey," but just as often were they ejected by the better-organized and more highly civilized northern Semites and Hittites. Later, during an unusually severe famine, these roving Bedouins entered Egypt in large numbers as contract laborers on the Egyptian public works, only to find themselves undergoing the bitter experience of enslavement at the hard daily toil of the common and downtrodden laborers of the Nile valley.

9623 (1055.1) It was only after the days of Melchizedek and Abraham that certain tribes of Semites, because of their peculiar religious beliefs, were called the children of Israel and later on Hebrews, Jews, and the "chosen people." Abraham was not the racial father of all the Hebrews; he was not even the progenitor of all the Bedouin Semites who were held captive in Egypt. True, his offspring, coming up out of Egypt, did form the nucleus of the later Jewish people, but the vast majority of the men and women who became incorporated into the clans of Israel had never sojourned in Egypt. They were merely fellow nomads who chose to follow the leadership of Moses as the children of Abraham and their Semite associates from Egypt journeyed through northern Arabia.

9624 (1055.2) The Melchizedek teaching concerning El Elyon, the Most High, and the covenant of divine favor through faith, had been largely forgotten by the time of the Egyptian enslavement of the Semite peoples who were shortly to form the Hebrew nation. But throughout this period of captivity these Arabian nomads maintained a lingering traditional belief in Yahweh as their racial deity.

9625 (1055.3) Yahweh was worshiped by more than one hundred separate Arabian tribes, and except for the tinge of the El Elyon concept of Melchizedek which persisted among the more educated classes of Egypt, including the mixed Hebrew and Egyptian stocks, the religion of the rank and file of the Hebrew captive slaves was a modified version of the old Yahweh ritual of magic and sacrifice.

سامیهای عرب بارها و بارها از طریق جنگ راه خود را به سوی سرزمین موعود شمالی گشودند، سرزمینی که در آن "شیر و عسل جاری بود"، اما آنها درست به همان اندازه توسط سامیها و حتیهای شمالی بهتر سازمان یافته و بسیار متمدنتر بیرون رانده شدند. بعدها، طی یک قحطی فوق العاده شدید، تعداد کثیری از این صحرانگاران پرسوزن برای کارهای عمومی مصر به عنوان کارگران قراردادی وارد مصر شدند، لیکن دستخوش تجربه تلخ بردگی در کار سخت و طاقت فرسای روزانه کارگران عامی و ستم دیده دره رود نیل شدند.

تنها بعد از روزگاران ماکی و نتا ملک صادق و ابراهیم بود که برخی از قبایل سامی، به علت اعتقادات ویژه مذهبی خود، فرزندان اسرائیل و بعدها عبرانیان، یهودیان، و "مردم برگزیده" نامیده شدند. ابراهیم پدر نژادی تمامی عبرانیان نبود. او حتی جد تمامی سامیان صحرانشین که در مصر در اسارت نگاه داشته شده بودند نیز نبود. درست است، نوادگان او که از مصر خارج شدند، هسته قوم آتی یهود را تشکیل دادند، اما اکثریت عظیم مردان و زنانی که در قبایل اسرائیل ادغام شدند هرگز در مصر اقامت نکرده بودند. آنها صرفاً چادر نشینان همتایی بودند که همینطور که فرزندان ابراهیم و یاران سامی آنها از مصر از راه شمال عربستان سفر می کردند، دنبال نمودن رهبری موسی را برگزیدند.

آموزش ملک صادق در رابطه با ال الیون، والامرتبه، و میثاق لطف الهی از طریق ایمان، تا زمان بردگی مردمان سامی در مصر که در زمان کوتاهی ملت عبرانی را تشکیل دادند، به اندازه زیادی فراموش شده بود. اما در طی این دوره اسارت، این صحرانشینان عرب یک اعتقاد سنتی مداوم به یهوه به عنوان الوهیت نژادی خویش را حفظ نمودند.

یهوه توسط بیش از یکصد قبیله جداگانه عرب پرستش می شد، و به جز اثر خفیف مفهوم ملک صادق پیرامون ال الیون که در بین طبقات تحصیل کردمتر مصر، به علاوه تیره های مختلط عبرانی و مصری، دوام یافت، مذهب طبقه عامه بردگان اسیر عبرانی یک برداشت تغییر یافته از آیین پیشین جادو و قربانی برای یهوه بود.

3- موسی بی همتا

تاریخ آغاز تکامل مفاهیم و ایده آلهای عبرانی از یک آفریننده متعال به دوران خروج سامیها از مصر تحت رهبری آن رهبر، آموزگار، و سازمانده بزرگ، موسی، باز می گردد. مادر او از خانواده سلطنتی مصر بود؛ پدر او یک افسر رابط سامی بین دولت و اسرای صحرانشین بود. موسی بدین ترتیب از کیفیتهایی برخوردار بود که از منابع برتر نژادی سرچشمه می یافت. اصل و نسب او چنان زیاد در هم آمیخته بود که غیرممکن است او را در هر یک گروه نژادی طبقه بندی نمود. اگر او از این نوع آمیخته نبود، هرگز آن استعداد چندگانه و قابلیت

3. THE MATCHLESS MOSES

9631 (1055.4) The beginning of the evolution of the Hebraic concepts and ideals of a Supreme Creator dates from the departure of the Semites from Egypt under that great leader, teacher, and organizer, Moses. His mother was of the royal family of Egypt; his father was a Semitic liaison officer between the government and the Bedouin captives. Moses thus possessed qualities derived from superior racial sources; his ancestry was so highly blended that it is impossible to classify him in any one racial group.

خارق العاده انطباق پذیری که او را قادر ساخت از عهده آن توده گوناگون برآید را آشکار نمی ساخت، توده ای که سرانجام با آن سامیهای صحرانشین که تحت رهبری او از مصر به صحرای عربی گریختند مربوط شدند.

به رغم وسوسه های فرهنگ پادشاهی رود نیل، موسی چنین برگزید که بخت خود را با مردم پدرش بیازماید. در زمانی که این سازمانده بزرگ طرح های خود را برای آزاد ساختن نهایی مردم پدرش تدوین می کرد، اسرای صحرانشین به سختی از مذهبی برخوردار بودند که ارزش نام آن را داشته باشد؛ آنها عملاً فاقد یک برداشت راستین از خداوند بوده و امیدی در دنیا نداشتند.

هرگز هیچ رهبری مسئولیت اصلاح و ارتقاء گروهی درماندتر، محزون تر، مأیوس تر، و نادان تر از موجودات بشری را به عهده نگرفته بود. اما این بردگان امکاناتی نهفته از پیشرفت را در رگه های ارثی خود حمل می کردند، و تعدادی مکفی از رهبران آموزش یافته که یک گروه از سازمان دهندگان کارآمد را تشکیل می دادند وجود داشتند، و آنها به منظور آمادگی برای روز طغیان و یورش برای آزادی توسط موسی تعلیم یافته بودند. این انسانهای برتر به عنوان سرپرستان بومی مردمشان به کار گرفته شده بودند. آنها به علت نفوذ موسی در میان حکمرانان مصر تا اندازه ای آموزش یافته بودند.

موسی تلاش کرد برای آزادی سامیهای همتای خود به طور دیپلماتیک مذاکره کند. او و برادرش وارد یک معاهده با پادشاه مصر شدند، که به موجب آن آنها اجازه یافتند دره رود نیل را به مقصد صحرای عربی به طور مسالمت آمیز ترک کنند. آنها بنا بود به نشانه خدمت طولانی خویش در مصر یک مبلغ ناچیز از پول و کالا دریافت کنند. عبرانیان به سهم خود موافقت کردند که روابط دوستانه ای با فرعونها حفظ نموده و به هیچ انتلافی بر علیه مصر ملحق نشوند. اما پادشاه بعداً صلاح دید که این پیمان را ملغی سازد، و به عنوان دلیل چنین بهانه آورد که جاسوسانش در میان اسرای صحرانشین کشف خیانت کرده اند. او ادعا کرد که آنها به این منظور درصد آزادی هستند که به صحرا بروند تا چادر نشینان را بر ضد مصر سازمان دهند.

اما موسی دلسرد نشد؛ او منتظر فرصت بود، و ظرف کمتر از یک سال هنگامی که نیروهای نظامی مصر به طور کامل سرگرم مقاومت در برابر حمله همزمان یک پیشروی قوی لیبیایی از سوی جنوب و یک تهاجم دریایی یونانی از طرف شمال بودند، این سازمانده جسور هموطنان خود را در یک فرار خارق العاده شبانه به خارج از مصر هدایت کرد. این حرکت شتابان برای آزادی به دقت طراحی شده و با مهارت به اجرا گذاشته شد. و آنها به رغم این که توسط فرعون و یک گروه کوچک از مصریان به گونه ای برآشفته مورد تعقیب قرار گرفتند به موفقیت دست یافتند. مصریان همگی در برابر خط دفاعی فراریان شکست خوردند و غنایم جنگی زیادی از خود به جا گذاشتند، و این غنیمت گیری تماماً توسط غارت لشکر در حال پیشروی اسرای فراری در حالی که به سوی سرزمین بیابانی نیلکان خود پیش می رفتند شدت یافت.

Had he not been of this mixed type, he would never have displayed that unusual versatility and adaptability which enabled him to manage the diversified horde which eventually became associated with those Bedouin Semites who fled from Egypt to the Arabian Desert under his leadership.

96:32 (1055:9) Despite the enticements of the culture of the Nile kingdom, Moses elected to cast his lot with the people of his father. At the time this great organizer was formulating his plans for the eventual freeing of his father's people, the Bedouin captives hardly had a religion worthy of the name; they were virtually without a true concept of God and without hope in the world.

96:33 (1055:6) No leader ever undertook to reform and uplift a more forlorn, downcast, dejected, and ignorant group of human beings. But these slaves carried latent possibilities of development in their hereditary strains, and there were a sufficient number of educated leaders who had been coached by Moses in preparation for the day of revolt and the strike for liberty to constitute a corps of efficient organizers. These superior men had been employed as native overseers of their people; they had received some education because of Moses' influence with the Egyptian rulers.

96:34 (1056:1) Moses endeavored to negotiate diplomatically for the freedom of his fellow Semites. He and his brother entered into a compact with the king of Egypt whereby they were granted permission peaceably to leave the valley of the Nile for the Arabian Desert. They were to receive a modest payment of money and goods in token of their long service in Egypt. The Hebrews for their part entered into an agreement to maintain friendly relations with the Pharaohs and not to join in any alliance against Egypt. But the king later saw fit to repudiate this treaty, giving as his reason the excuse that his spies had discovered disloyalty among the Bedouin slaves. He claimed they sought freedom for the purpose of going into the desert to organize the nomads against Egypt.

96:35 (1056:2) But Moses was not discouraged; he bided his time, and in less than a year, when the Egyptian military forces were fully occupied in resisting the simultaneous onslaughts of a strong Libyan thrust from the south and a Greek naval invasion from the north, this intrepid organizer led his compatriots out of Egypt in a spectacular night flight. This dash for liberty was carefully planned and skillfully executed. And they were successful, notwithstanding that they were hotly pursued by Pharaoh and a small body of Egyptians, who all fell before the fugitives' defense, yielding much booty, all of which was augmented by the loot of the advancing host of escaping slaves as they marched on toward their ancestral desert home.

4- اعلان یهوه

تکامل و ارتقاء آموزش موسی تقریباً بر نیمی از تمامی دنیا تأثیر گذاشته است، و حتی در قرن بیستم هنوز چنین است. در حالی که موسی فلسفه مذهبی پیشرفته‌تر مصر را درک می‌کرد، بردگان صحرائشین از چنین تعلیماتی اطلاع کمی داشتند، اما آنها خدای کوه حوریب را که نیاکان آنان یهوه نامیده بودند هیچگاه به طور کامل فراموش نکرده بودند.

موسی از پدر و مادرش هر دو راجع به تعالیم ماکی‌ونتتا ملک صادق شنیده بود. وجه اشتراک اعتقاد مذهبی آنان مبین وصلت غیرمعمول بین یک زن از خون شاهانه و یک مرد از یک نژاد اسیر بود. پدر زن موسی یک پرستشگر قینی ال‌الیون بود، اما والدین نجات دهنده به ال‌شدای اعتقاد داشتند. بدین ترتیب موسی به صورت یک ال‌شدیست تعلیم یافت؛ از طریق نفوذ پدر زن خود او یک ال‌لیونیست شد؛ و تا زمان استقرار عبرانیان در حول و حوش کوه سینا بعد از فرار از مصر، او ایده‌ای جدید و مبسوط از الوهیت (که از تمامی اعتقادات گذشته‌اش سرچشمه می‌گرفت) تدوین کرده بود، و به طریقه‌ای خردمندانه تصمیم گرفت آن را به صورت یک مفهوم بسط یافته از خدای باستانی قبیله‌ای آنها، یهوه، به مردم خود اعلام نماید.

موسی تلاش کرده بود که ایده ال‌الیون را به این صحرائشینان تعلیم دهد، اما پیش از ترک مصر قانع شده بود که آنها هرگز به طور کامل این دکترین را درک نخواهند کرد. از این رو او عمداً راه حلی سازشکارانه را پذیرا شده و خدای صحرائ قبیله‌ای آنان را به عنوان خدای واحد و یگانه پیروانش تعیین نمود. موسی به طور مشخص آموزش نداد که ممکن نیست مردمان و ملت‌های دیگر خدایان دیگری داشته باشند، اما مصممانه بر این باور ایستادگی کرد که یهوه بالاتر و برتر از کلیه خدایان دیگر است، به ویژه برای عبرانیان. اما او در تلاشش برای عرضه ساختن ایده جدید و والاتر خود از الوهیت به این بردگان نادان تحت پوشش عبارت باستانی یهوه، که همیشه با سمبل گوساله طلایی قبایل صحرائشین مشخص می‌شد، همیشه گرفتار یک تنگنای ناجور بود.

این واقعیت که یهوه خدای عبرانیان در حال گریز بود روشن می‌سازد که چرا آنان برای چنین مدت طولانی در مقابل کوه مقدس سینا در انتظار به سر بردند، و چرا ده فرمان را که موسی به نام یهوه، خدای حوریب، اعلام نمود در آنجا دریافت کردند. در طول این اقامت طولانی در مقابل کوه سینا آیینهای مذهبی به تازگی در حال تکامل پرستش عبرانی بیشتر تکمیل شدند.

به نظر نمی‌رسد که اگر به خاطر فوران شدید کوه حوریب در طی هفته سوم اقامت پرستشی آنان در پایه آن نبود، موسی در برقراری آیین نسبتاً پیشرفته نیایشی خویش و در حفظ بی‌کم و کاست پیروان خویش برای یک ربع قرن تا آن هنگام به موفقیت دست می‌یافت. "کوه یهوه در آتش می‌سوخت، و دود همچون دود یک کوره

4. THE PROCLAMATION OF YAHWEH

96:4.1 (1066.3) The evolution and elevation of the Mosaic teaching has influenced almost one half of all the world, and still does even in the twentieth century. While Moses comprehended the more advanced Egyptian religious philosophy, the Bedouin slaves knew little about such teachings, but they had never entirely forgotten the god of Mount Horeb, whom their ancestors had called Yahweh.

96:4.2 (1066.4) Moses had heard of the teachings of Machiventa Melchizedek from both his father and his mother, their commonness of religious belief being the explanation for the unusual union between a woman of royal blood and a man from a captive race. Moses' father-in-law was a Kenite worshiper of El Elyon, but the emancipator's parents were believers in El Shaddai. Moses thus was educated an El Shaddaist; through the influence of his father-in-law he became an El Elyonist; and by the time of the Hebrew encampment about Mount Sinai after the flight from Egypt, he had formulated a new and enlarged concept of Deity (derived from all his former beliefs), which he wisely decided to proclaim to his people as an expanded concept of their olden tribal god, Yahweh.

96:4.3 (1066.5) Moses had endeavored to teach these Bedouins the idea of El Elyon, but before leaving Egypt, he had become convinced they would never fully comprehend this doctrine. Therefore he deliberately determined upon the compromise adoption of their tribal god of the desert as the one and only god of his followers. Moses did not specifically teach that other peoples and nations might not have other gods, but he did resolutely maintain that Yahweh was over and above all, especially to the Hebrews. But always was he plagued by the awkward predicament of trying to present his new and higher idea of Deity to these ignorant slaves under the guise of the ancient term Yahweh, which had always been symbolized by the golden calf of the Bedouin tribes.

96:4.4 (1066.6) The fact that Yahweh was the god of the fleeing Hebrews explains why they tarried so long before the holy mountain of Sinai, and why they there received the ten commandments which Moses promulgated in the name of Yahweh, the god of Horeb. During this lengthy sojourn before Sinai the religious ceremonials of the newly evolving Hebrew worship were further perfected.

96:4.5 (1067.1) It does not appear that Moses would ever have succeeded in the establishment of his somewhat advanced ceremonial worship and in keeping his followers intact for a quarter of a century had it not been for the violent eruption of Horeb during the third week of their worshipful sojourn at its base. "The mountain of Yahweh was

بالا می‌رفت، و تمام کوه به شدت می‌لرزید.“ نظر به این دگرگونی ناگهانی سطح زمین، شگفت‌آور نیست که موسی توانست به برادران خود این آموزش را القا کند که خدای آنان ”پرتوان، مخوف، یک آتش نابود کننده، ترسناک، و تماماً نیرومند“ است.

موسی اعلام نمود که یهوه پروردگار، خدای اسرائیل است و عبرانیان را به عنوان مردم برگزیده خود انتخاب کرده است. او در حال ساختن یک قوم جدید بود، و به طرز عاقلانه تعالیم مذهبی خود را ملی کرد، و به پیروان خود گفت که یهوه یک کارفرمای سختگیر و یک ”خدای غیور“ است. اما با این وجود او درصدد این برآمد که برداشت آنان را از الوهیت بسط دهد، هنگامی که به آنان تعلیم داد که یهوه ”خدای ارواح تمامی انسانهاست“، و آنگاه که گفت: ”خدای جاودان پناهگاه شماست، و در زیر شما بازوان ابدی قرار دارند.“ موسی تعلیم می‌داد که یهوه یک خدای خوش عهد است؛ این که او شما را فراموش نخواهد کرد، شما را نابود نخواهد کرد، میثاق پدران شما را از خاطر نخواهد برد، زیرا خداوند شما را دوست دارد و سوگندی را که برای پدران شما خورد از یاد نخواهد برد.“

موسی تلاشی قهرمانانه به عمل آورد تا یهوه را به سطح حرمت یک خدای متعالی ارتقا دهد، آنگاه که او را به صورت ”خدای حقیقت و فاقد بی‌عدالتی، و در تمامی شیوه‌های عادل و نیکو“ عرضه نمود. و با این حال به رغم این تعلیم والا، فهم محدود پیروانش این را لازم ساخت که از خدا به صورت موجودی که شبیه انسان است و در معرض حملات عصبی، خشم، و تنیدی می‌باشد، و حتی این که او انتقام‌گیر است و به آسانی تحت تأثیر رفتار انسان قرار می‌گیرد، سخن گوید.

تحت تعالیم موسی این خدای قبیله‌ای طبیعت، یهوه، خداوند خدای اسرائیل گردید؛ خدایی که آنها را در بیابان برهوت و حتی توی تبعید دنبال می‌نمود، جایی که در مدتی کم به صورت خدای تمامی مردمان پنداشته شد. اسارت بعدی که یهودیان را در بابل به بردگی درآورد سرانجام مفهوم در حال تکامل یهوه را آزاد ساخت تا نقش یکتاپرستانه خدای تمامی ملت‌ها را به عهده گیرد.

بی‌نظیرترین و شگفت‌انگیزترین مشخصه تاریخ مذهبی عبرانیان به این تکامل مداوم مفهوم الوهیت از خدای بدوی کوه حوریب به تعالیم رهبران معنوی پیاپی آنان و سپس به سطح بالای پیشرفت که در اصول عقاید الوهیت اشعیاها هویدا است مربوط می‌شود که آن مفهوم شکوهمند پدر با محبت و بخشنده آفریننده را اعلام نمودند.

5- تعالیم موسی

موسی یک ترکیب خارق‌العاده رهبر نظامی، سازمانده اجتماعی، و آموزگار مذهبی بود. او مهمترین آموزگار و رهبر بی‌همتای دنیا بین ایام مکی‌ونتتا و عیسی بود. موسی سعی کرد فرم‌های بسیاری در اسرائیل عرضه کند که هیچ سندی از آنها باقی نیست. در مدت حیات یک انسان، او انبوه مردم چند زبانه موسوم به

consumed in fire, and the smoke ascended like the smoke of a furnace, and the whole mountain quaked greatly.” In view of this cataclysm it is not surprising that Moses could impress upon his brethren the teaching that their God was “mighty, terrible, a devouring fire, fearful, and all-powerful.”

96:46 (1057:2) Moses proclaimed that Yahweh was the Lord God of Israel, who had singled out the Hebrews as his chosen people; he was building a new nation, and he wisely nationalized his religious teachings, telling his followers that Yahweh was a hard taskmaster, a “jealous God.” But nonetheless he sought to enlarge their concept of divinity when he taught them that Yahweh was the “God of the spirits of all flesh,” and when he said, “The eternal God is your refuge, and underneath are the everlasting arms.” Moses taught that Yahweh was a covenant-keeping God; that he “will not forsake you, neither destroy you, nor forget the covenant of your fathers because the Lord loves you and will not forget the oath by which he swore to your fathers.”

96:47 (1057:3) Moses made a heroic effort to uplift Yahweh to the dignity of a supreme Deity when he presented him as the “God of truth and without iniquity, just and right in all his ways.” And yet, despite this exalted teaching, the limited understanding of his followers made it necessary to speak of God as being in man’s image, as being subject to fits of anger, wrath, and severity, even that he was vengeful and easily influenced by man’s conduct.

96:48 (1057:4) Under the teachings of Moses this tribal nature god, Yahweh, became the Lord God of Israel, who followed them through the wilderness and even into exile, where he presently was conceived of as the God of all peoples. The later captivity that enslaved the Jews in Babylon finally liberated the evolving concept of Yahweh to assume the monotheistic role of the God of all nations.

96:49 (1057:5) The most unique and amazing feature of the religious history of the Hebrews concerns this continuous evolution of the concept of Deity from the primitive god of Mount Horeb up through the teachings of their successive spiritual leaders to the high level of development depicted in the Deity doctrines of the Isaiahs, who proclaimed that magnificent concept of the loving and merciful Creator Father.

5. THE TEACHINGS OF MOSES

96:51 (1057:6) Moses was an extraordinary combination of military leader, social organizer, and religious teacher. He was the most important individual world teacher and leader between the times of Machiventa and Jesus. Moses attempted to introduce many reforms in Israel of which there is no

عبرانی را از بردگی و پرسی‌زنی غیرتمدنانه خارج ساخت، ضمن این که تولد متعاقب یک ملت و تدوام بخشیدن به یک نژاد را پیریزی نمود.

از کار بزرگ موسی نوشته بسیار کمی باقی است، زیرا عبرانیان در هنگام خروج از مصر هیچ زبان نوشتاری نداشتند. نگارش ایام و کارهای موسی از روایاتی که بیش از یک هزار سال پس از مرگ آن رهبر بزرگ موجود بود برآمده است.

بسیاری از پیشرفتهایی که موسی فراتر و بالاتر از مذهب مصریان و قبایل اطراف خاور نزدیک به آنها دست یازید به سبب روایات قینی‌ها از دوران ملک صادق بودند. بدون تعلیم ماکی‌ونتا به ابراهیم و هم عصران وی، عبرانیان در تاریکی نومیدانه از مصر خارج می‌شدند. موسی و پدر زن او، یترون، باقیمانده روایات روزگاران ملک صادق را جمع‌آوری نموده، و این تعلیمات به اضافه آموزش مصریان، موسی را در آفرینش مذهب و آیین بهبود یافته قوم اسرائیل راهنمایی نمود. موسی یک سازمانده بود؛ او بهترینهای مذهب و آداب و رسوم مصر و فلسطین را انتخاب نمود و این اعمال را با روایات تعلیم ملک صادق مربوط ساخت و سیستم آیین پرستش عبرانی را سازمان داد.

موسی به تقدیر اعتقاد داشت. او در رابطه با کنترل فوق طبیعی رود نیل و عناصر دیگر طبیعت به طور کامل از تعلیمات مصر تأثیر پذیرفته بود. او بینش فوق‌العاده‌ای از خداوند داشت، اما او کاملاً صادق بود، آنگاه که به عبرانیان تعلیم می‌داد که اگر آنها از خداوند اطاعت کنند، "او شما را دوست خواهد داشت، به شما برکت خواهد داد، و بر تعداد شما خواهد افزود. او نسل شما و ثمره سرزمین شما — ذرت، شراب، روغن، و گله‌های شما — را زیاد خواهد کرد. شما فراتر از همه مردم سعادت‌مند خواهید شد، و پروردگار خدای شما تمامی بیماریها را از شما دور خواهد کرد و هیچیک از امراض اهریمنی مصر را بر شما وارد نخواهد کرد." او حتی گفت: "پروردگار، خدایتان را به خاطر داشته باشید، زیرا اوست که به شما قوت می‌دهد تا صاحب دارایی شوید." "شما به بسیاری ملل قرض خواهید داد، اما قرض نخواهید کرد. شما بر بسیاری ملل حکومت خواهید کرد، اما آنها بر شما حکومت نخواهند کرد."

اما این به راستی رقت‌انگیز بود که این اندیشه بزرگ موسی را که سعی داشت مفهوم والای خود از ال‌لیون، والامرتبه، را به سطح فهم عبرانیان نادان و بی‌سواد انطباق دهد نظاره کرد. او در جمع رهبران خویش غرش‌کنان گفت: "پروردگار، خدای شما خدای واحد است، هیچکس غیر از او نیست؛" در حالی که به توده مختلط مردم اعلام نمود: "در میان تمامی خدایان چه کسی همانند خدای شماست؟" موسی موضعی شجاعانه و بخشا موفقیت‌آمیز در برابر بتها و بت‌پرستی اتخاذ نمود و چنین اعلام کرد: "شما نظیر آن روز را که خدای شما در کوه حوریب از میان آتش با شما صحبت می‌کرد ندیده‌اید." او همچنین ساختن هر گونه مجسمه را ممنوع کرد.

موسی می‌ترسید که بخشایش یهوه را اعلام کند. او

record. In the space of one man's life he led the polyglot horde of so-called Hebrews out of slavery and uncivilized roaming while he laid the foundation for the subsequent birth of a nation and the perpetuation of a race.

9652 (1067.7) There is so little on record of the great work of Moses because the Hebrews had no written language at the time of the exodus. The record of the times and doings of Moses was derived from the traditions extant more than one thousand years after the death of the great leader.

9653 (1068.1) Many of the advances which Moses made over and above the religion of the Egyptians and the surrounding Levantine tribes were due to the Kenite traditions of the time of Melchizedek. Without the teaching of Machiventa to Abraham and his contemporaries, the Hebrews would have come out of Egypt in hopeless darkness. Moses and his father-in-law, Jethro, gathered up the residue of the traditions of the days of Melchizedek, and these teachings, joined to the learning of the Egyptians, guided Moses in the creation of the improved religion and ritual of the Israelites. Moses was an organizer; he selected the best in the religion and mores of Egypt and Palestine and, associating these practices with the traditions of the Melchizedek teachings, organized the Hebrew ceremonial system of worship.

9654 (1068.2) Moses was a believer in Providence; he had become thoroughly tainted with the doctrines of Egypt concerning the supernatural control of the Nile and the other elements of nature. He had a great vision of God, but he was thoroughly sincere when he taught the Hebrews that, if they would obey God, "He will love you, bless you, and multiply you. He will multiply the fruit of your womb and the fruit of your land — the corn, wine, oil, and your flocks. You shall be prospered above all people, and the Lord your God will take away from you all sickness and will put none of the evil diseases of Egypt upon you." He even said: "Remember the Lord your God, for it is he who gives you the power to get wealth." "You shall lend to many nations, but you shall not borrow. You shall reign over many nations, but they shall not reign over you."

9655 (1068.3) But it was truly pitiful to watch this great mind of Moses trying to adapt his sublime concept of El Elyon, the Most High, to the comprehension of the ignorant and illiterate Hebrews. To his assembled leaders he thundered, "The Lord your God is one God; there is none beside him"; while to the mixed multitude he declared, "Who is like your God among all the gods?" Moses made a brave and partly successful stand against fetishes and idolatry, declaring, "You saw no similitude on the day that your God spoke to you at Horeb out of the midst of the fire." He also forbade the making of images of any sort.

9656 (1068.4) Moses feared to proclaim the mercy of

ترجیح می‌داد مردم خود را با بیم از عدالت خداوند دچار پروا و احترام نماید. او می‌گفت: "پروردگار خدای شما، خدای خدایان و سرور سروران است، خدایی بزرگ، خدایی پرتوان و مهیب، که طرف کسی را نمی‌گیرد." مجدداً او درصدد این برآمد که قبایل سرکش را تحت کنترل درآورد، آنگاه که اعلام نمود: "خدای شما وقتی که از او نافرمانی کنید، نابود می‌سازد؛ هنگامی که از او اطاعت کنید، شفا می‌دهد و حیات عطا می‌کند." اما موسی به این قبایل آموزش می‌داد که آنان فقط به شرطی که "تمامی فرامین او را به جا آورند و از قوانین او اطاعت کنند" مردم برگزیده خداوند می‌شوند.

در این ایام نخستین قدر اندکی از بخشندگی خداوند به عبرانیان آموزش داده شد. آنها خداوند را به صورت "قادر مطلق" می‌شناختند؛ و این که "خداوند یک انسان جنگی است، خدای نبردها، دارای قدرت شگرف، که دشمنانش را متلاشی می‌سازد." "پروردگار خدای شما در میان اردوگاه راه می‌رود تا شما را نجات دهد." قوم اسرائیل خدایشان را به صورت کسی می‌پنداشتند که آنها را دوست دارد، ولی همچنین "دل فرعون را سخت می‌سازد" و "دشمنانشان را نفرین می‌کند."

در حالی که موسی تصاویری اجمالی و گذرا از یک الوهیت جهانی و بخشنده به فرزندان اسرائیل عرضه می‌کرد، برداشت روزمره آنها از یهوه در مجموع به صورت خدایی بود که نسبت به خدایان قبیله‌ای مردمان اطراف تنها اندکی بهتر بود. درک آنها از خداوند ابتدایی، خام، و انسان انگارانه بود. وقتی موسی درگذشت، این قبایل صحرائشین به سرعت به برداشتهای نیمه بدوی خویش از خدایان باستانی حوریب و صحرا بازگشت نمودند. بینش بسیط و متعالی‌تر از خداوند که موسی هر چند گاهی به رهبران خود عرضه می‌نمود به زودی از نظر محو گردید، ضمن این که بیشتر مردم به پرستش بتهای گوساله‌ای طلایی خویش، سمبل شبان فلسطینی از یهوه، روی آوردند.

پیش از آن که موسی فرماندهی عبرانیان را به یوشع بپردازد، او هزاران تن از هم نیاکان ابراهیم، ناحور، لوط، و سایر قبایل خویشاوند را گردآوری نموده و سریعاً آنها را به صورت ملتی از جنگجویان شبان خودکفا و بخشا خود مختار تبدیل نموده بود.

6- برداشت از خداوند پس از درگذشت موسی

به دنبال درگذشت موسی، ایده‌والای او از یهوه به سرعت رو به زوال گذاشت. یوشع و رهبران اسرائیل روایات وابسته به موسی مبنی بر خدای تماماً دانا، بخشاینده، و قدرتمند را تداوم بخشیدند، اما مردم عامی سریعاً به ایده پیشین صحرا از یهوه بازگشت نمودند. و این حرکت قهقراپی از مفهوم الوهیت تحت حاکمیت پی در پی شیخهای گوناگون قبیله‌ای موسوم به داوران به طور فزاینده ادامه یافت.

جاذبه شخصیت خارق‌العاده موسی القاء یک مفهوم به طور فزاینده بسیط از خداوند را در قلوب پیروانش زنده نگاه داشته بود؛ اما هنگامی که آنها به یکباره به سرزمینهای حاصلخیز فلسطین رسیدند، به سرعت از

Yahweh, preferring to awe his people with the fear of the justice of God, saying: "The Lord your God is God of Gods, and Lord of Lords, a great God, a mighty and terrible God, who regards not man." Again he sought to control the turbulent clans when he declared that "your God kills when you disobey him; he heals and gives life when you obey him." But Moses taught these tribes that they would become the chosen people of God only on condition that they "kept all his commandments and obeyed all his statutes."

96:57 (1068:5) Little of the mercy of God was taught the Hebrews during these early times. They learned of God as "the Almighty; the Lord is a man of war, God of battles, glorious in power, who dashes in pieces his enemies." "The Lord your God walks in the midst of the camp to deliver you." The Israelites thought of their God as one who loved them, but who also "hardened Pharaoh's heart" and "cursed their enemies."

96:58 (1068:6) While Moses presented fleeting glimpses of a universal and beneficent Deity to the children of Israel, on the whole, their day-by-day concept of Yahweh was that of a God but little better than the tribal gods of the surrounding peoples. Their concept of God was primitive, crude, and anthropomorphic; when Moses passed on, these Bedouin tribes quickly reverted to the semibarbaric ideas of their olden gods of Horeb and the desert. The enlarged and more sublime vision of God which Moses every now and then presented to his leaders was soon lost to view, while most of the people turned to the worship of their fetish golden calves, the Palestinian herdsman's symbol of Yahweh.

96:59 (1068:1) When Moses turned over the command of the Hebrews to Joshua, he had already gathered up thousands of the collateral descendants of Abraham, Nahor, Lot, and other of the related tribes and had whipped them into a self-sustaining and partially self-regulating nation of pastoral warriors.

6. THE GOD CONCEPT AFTER MOSES'

DEATH

96:61 (1068:2) Upon the death of Moses his lofty concept of Yahweh rapidly deteriorated. Joshua and the leaders of Israel continued to harbor the Mosaic traditions of the all-wise, beneficent, and almighty God, but the common people rapidly reverted to the older desert idea of Yahweh. And this backward drift of the concept of Deity continued increasingly under the successive rule of the various tribal sheiks, the so-called Judges.

96:62 (1068:3) The spell of the extraordinary personality of Moses had kept alive in the hearts of his followers the inspiration of an increasingly enlarged concept of God; but when they once reached the

شیانان بیابانگرد به کشاورزان سر و سامان یافته و تا اندازه‌ای موقر تکامل پیدا کردند. و این تکامل شیوه‌های زندگی و تغییر دیدگاه مذهبی، کم و بیش تغییر کاملی در ماهیت ادراک آنان از طبیعت خدایشان، یهوه، را طلب می‌نمود. در طول ایام شروع دگردیسی خدای خشک، خشن، سختگیر، و رعدآسای صحرای سینا به برداشت یک خدای مهربان، عادل، و بخشنده که بعدها پدیدار گردید، عبرانیان تقریباً از تعالیم والای موسی نظر برگرفتند. آنها به از دست دادن کامل مفهوم یکتاپرستی نزدیک شدند؛ آنها نزدیک بود فرصت خود را برای تبدیل شدن به مردمی که می‌بایست به عنوان یک حلقه حیاتی در تکامل معنوی یورنشیا خدمت کنند از دست بدهند، گروهی که می‌بایست آموزش ملک صانع را پیرامون خدای یکتا تا ایام ظهور یک پسر اعطایی همان پدر همه محفوظ نگاه می‌داشت.

یوشع با بی‌تابی درصدد این برآمد که مفهوم یک یهوه متعال را در اذهان قبیلانشینان حفظ نماید، و موجب شد ندا داده شود: "همانطور که با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود؛ من تو را ناکام نخواهم گذاشت و ترک نخواهم کرد." یوشع لازم دید آرماتی سختگیرانه به مردم ناباور خود موعظه کند، مردمی که کلاً بسیار مایل بودند مذهب قدیمی و بومی خود را باور نمایند اما برای پیشروی در مذهب ایمان و پارسامنتی رغبتی نداشتند. بار تعلیم یوشع در این بود: "یهوه یک خدای مقدس است؛ او یک خدای غیور است؛ او عصیان و گناهان شما را نخواهد بخشید." بالاترین مفهوم این عصر یهوه را به صورت یک "خدای قدرت، قضاوت، و عدالت" تصویر می‌نمود.

اما حتی در این عصر تاریک، هر چند گاهی یک آموزگار منفرد برخاسته و برداشتی موسی‌گونه از ربانیت را اعلام می‌نمود: "شما فرزندان شرارت نمی‌توانید به خداوند خدمت نمایید، زیرا او یک خدای مقدس است" "آیا انسان فانی از خداوند عادل‌تر است؟ آیا انسان از آفریننده‌اش پاک‌تر است؟" "آیا با جستجو می‌توانید خداوند را بیابید؟ آیا می‌توانید تا حد کامل به قادر مطلق پی ببرید؟ هن، خداوند بزرگ است و ما او را نمی‌شناسیم. قادر مطلق را لمس کرده، او را در نمی‌یابیم."

7- مزامیر و کتاب ایوب

عبرانیان تحت رهبری شیوخ و کاهنانشان به طور ناپایدار در فلسطین مستقر شدند. اما آنها به زودی در عقاید جاهلانۀ صحرا به قهقرا رفته و به رسوم مذهبی کمتر پیشرفته کنعانی آلوده شدند. آنها بت‌پرست و بی‌بند و بار شدند، و برداشت آنان درباره الوهیت به سطحی بسیار پایین‌تر از مفاهیم مصری و بین‌النهرینی خداوند که توسط برخی گروه‌های بقا یافته سالیم حفظ شده بود و در برخی از مزامیر و در کتاب موسوم به ایوب ثبت شده است، تنزل نمود.

مزامیر کار حدود بیست نویسنده است. بسیاری از آنها توسط آموزگاران مصری و بین‌النهرینی نوشته شدند. در طول این ایام هنگامی که خاور نزدیک خدایان طبیعت

fertile lands of Palestine, they quickly evolved from nomadic herders into settled and somewhat sedate farmers. And this evolution of life practices and change of religious viewpoint demanded a more or less complete change in the character of their conception of the nature of their God, Yahweh. During the times of the beginning of the transmutation of the austere, crude, exacting, and thunderous desert god of Sinai into the later appearing concept of a God of love, justice, and mercy, the Hebrews almost lost sight of Moses' lofty teachings. They came near losing all concept of monotheism; they nearly lost their opportunity of becoming the people who would serve as a vital link in the spiritual evolution of Urantia, the group who would conserve the Melchizedek teaching of one God until the times of the incarnation of a bestowal Son of that Father of all.

96:6.3 (1089:4) Desperately Joshua sought to hold the concept of a supreme Yahweh in the minds of the tribesmen, causing it to be proclaimed: "As I was with Moses, so will I be with you; I will not fail you nor forsake you." Joshua found it necessary to preach a stern gospel to his disbelieving people, people all too willing to believe their old and native religion but unwilling to go forward in the religion of faith and righteousness. The burden of Joshua's teaching became: "Yahweh is a holy God; he is a jealous God; he will not forgive your transgressions nor your sins." The highest concept of this age pictured Yahweh as a "God of power, judgment, and justice."

96:6.4 (1089:5) But even in this dark age, every now and then a solitary teacher would arise proclaiming the Mosaic concept of divinity: "You children of wickedness cannot serve the Lord, for he is a holy God." "Shall mortal man be more just than God? shall a man be more pure than his Maker?" "Can you by searching find out God? Can you find out the Almighty to perfection? Behold, God is great and we know him not. Touching the Almighty, we cannot find him out."

7. PSALMS AND THE BOOK OF JOB

96:7.1 (1090:1) Under the leadership of their sheiks and priests the Hebrews became loosely established in Palestine. But they soon drifted back into the benighted beliefs of the desert and became contaminated with the less advanced Canaanite religious practices. They became idolatrous and licentious, and their idea of Deity fell far below the Egyptian and Mesopotamian concepts of God that were maintained by certain surviving Salem groups, and which are recorded in some of the Psalms and in the so-called Book of Job.

96:7.2 (1090:2) The Psalms are the work of a score or more of authors; many were written by Egyptian and Mesopotamian teachers. During these times when

را می‌پرستید، هنوز تعداد کثیری بودند که به برتری ال‌الین، والامرتبه، اعتقاد داشتند.

هیچ مجموعه‌ای از نوشتجات مذهبی همچون کتاب مزامیر بیانگر چنین نیایش غنی و عقاید الهامبخش پیرامون خداوند نمی‌باشد. و بسیار مفید خواهد بود اگر در مرور این مجموعه شگفت‌انگیز ادبیات نیایشی، مأخذ و گاهشماری هر سرود جداگانه نیایشی و پرستشی مورد ملاحظه قرار گیرد، و باید به خاطر داشت که هیچ مجموعه منفرد دیگر چنین دوره بزرگ زمانی را نمی‌پوشاند. این کتاب مزامیر نشانگر مفاهیم متغیر خداوند است که ایمانداران به مذهب سالیم در سراسر خاور نزدیک در سر می‌پروراندند و کل دوران آمنموب تا اشعیا را در بر می‌گیرد. در مزامیر، خداوند در کلیه مراحل پنداشت به نمایش درآمده است، از ایده ابتدایی یک خدای قبیله‌ای تا ایده‌ال بسیار بسط یافته عبرانیان دوران بعد که در آن یهوه به صورت یک حکمران با محبت و پدر بخشنده به تصویر درآمده است.

و هنگامی که این گروه از مزامیر بدین گونه مد نظر قرار گیرند، ارزشمندترین و مفیدترین مجموعه عواطف نیایشی را که تا ایام قرن بیستم توسط انسان گردآوری شده است در بر می‌گیرند. روح پرستشی این مجموعه سرودهای نیایشی فراتر از روح پرستشی کلیه کتب مقدس دیگر دنیا می‌باشد.

تصویر متنوع الوهیت که در کتاب ایوب عرضه شده است محصول کار بیش از بیست تن از آموزگاران مذهبی بین‌النهرین بود که فاصله زمانی تقریباً بیش از سیصد سال را در بر می‌گرفت. و هنگامی که شما مفهوم والای ربانیت را که در این منظومه عقاید بین‌النهرینی یافت می‌شود می‌خوانید، تشخیص خواهید داد که در همسایگی اور کلدیه بود که ایده یک خدای واقعی در روزگاران تاریک در فلسطین به بهترین نحو محفوظ ماند.

در فلسطین خرد و فراگیری کامل خداوند اغلب درک می‌شد ولی محبت و بخشندگی او به ندرت قابل فهم بود. بهوه این ایام "ارواح خبیث می‌فرستد تا بر روانهای دشمنانش چیره شوند." او آتاهبی را که از آن او هستند و فرزندان مطیع خود را سعادتمند می‌سازد، در حالی که کلیه سایرین را نفرین می‌کند و مورد مجازات سهمگین قرار می‌دهد. "او ترفندهای مکاران را با شکست مواجه می‌کند. او فریبکاران را در فریب خودشان غافلگیر می‌سازد."

فقط در اور ندایی برخاست تا بخشندگی خداوند را اعلام نماید: "او نزد خداوند دعا خواهد کرد و مورد لطف او واقع خواهد شد، و روی او را با شادی خواهد دید، زیرا خداوند به انسان عدالتی الهی عطا خواهد کرد." بدین ترتیب از اور نجات، لطف الهی از طریق ایمان، موعظه می‌شود: "او نسبت به فرد توبه‌کار مهربان است و می‌گوید: 'او را از رفتن به قعر دوزخ نجات ده، زیرا من فدیهای یافته‌ام.' اگر کسی بگوید: 'من گناه کرده‌ام و آنچه را نیکو است به تباهی کشانده‌ام، و این کار برای من سودی نداشت،' خداوند روان او را از رفتن به درون دوزخ نجات خواهد داد، و او نور را خواهد دید." از ایام ملک صادق، دنیای خاور نزدیک چنین پیام طنین افکن و شادی بخشی از نجات بشری

the Levant worshiped nature gods, there were still a goodly number who believed in the supremacy of El Elyon, the Most High.

967.3 (1060.3) No collection of religious writings gives expression to such a wealth of devotion and inspirational ideas of God as the Book of Psalms. And it would be very helpful if, in the perusal of this wonderful collection of worshipful literature, consideration could be given to the source and chronology of each separate hymn of praise and adoration, bearing in mind that no other single collection covers such a great range of time. This Book of Psalms is the record of the varying concepts of God entertained by the believers of the Salem religion throughout the Levant and embraces the entire period from Amenemope to Isaiah. In the Psalms God is depicted in all phases of conception, from the crude idea of a tribal deity to the vastly expanded ideal of the later Hebrews, wherein Yahweh is pictured as a loving ruler and merciful Father.

967.4 (1060.4) And when thus regarded, this group of Psalms constitutes the most valuable and helpful assortment of devotional sentiments ever assembled by man up to the times of the twentieth century. The worshipful spirit of this collection of hymns transcends that of all other sacred books of the world.

967.5 (1060.5) The variegated picture of Deity presented in the Book of Job was the product of more than a score of Mesopotamian religious teachers extending over a period of almost three hundred years. And when you read the lofty concept of divinity found in this compilation of Mesopotamian beliefs, you will recognize that it was in the neighborhood of Ur of Chaldea that the idea of a real God was best preserved during the dark days in Palestine.

967.6 (1060.6) In Palestine the wisdom and all-pervasiveness of God was often grasped but seldom his love and mercy. The Yahweh of these times "sends evil spirits to dominate the souls of his enemies"; he prospers his own and obedient children, while he curses and visits dire judgments upon all others. "He disappoints the devices of the crafty; he takes the wise in their own deceit."

967.7 (1060.7) Only at Ur did a voice arise to cry out the mercy of God, saying: "He shall pray to God and shall find favor with him and shall see his face with joy, for God will give to man divine righteousness." Thus from Ur there is preached salvation, divine favor, by faith: "He is gracious to the repentant and says, 'Deliver him from going down in the pit, for I have found a ransom.' If any say, 'I have sinned and perverted that which was right, and it profited me not,' God will deliver his soul from going into the pit, and he shall see the light." Not since the times of Melchizedek had the Levantine world heard such a ringing and cheering message of human salvation

همچون این آموزش خارق العاده الیهو، پیامبر اور و کاهن ایمانداران سالیم، یعنی باقیمانده استقرارگاه سابق ملک صادق در بین النهرین را نشنیده بود.

و بدین ترتیب بقایای بشارت دهندگان سالیم در بین النهرین نور حقیقت را در طول دوران عدم سازمان یافتگی مردمان عبرانی حفظ نمودند، تا این که اولین فرد از آن سلسله طولانی آموزگاران اسرائیل ظهور نمود، آموزگارانی که ضمن ساختن مفاهیم مختلف هرگز دست از کار نکشیدند، تا این که به نقطه اوج تکامل مفهوم یهوه یعنی درک آرمان پدر جهانی و آفریننده همه دست یازیدند.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

as this extraordinary teaching of Elihu, the prophet of Ur and priest of the Salem believers, that is, the remnant of the onetime Melchizedek colony in Mesopotamia.

^{967.8 (1061.1)} And thus did the remnants of the Salem missionaries in Mesopotamia maintain the light of truth during the period of the disorganization of the Hebrew peoples until the appearance of the first of that long line of the teachers of Israel who never stopped as they built, concept upon concept, until they had achieved the realization of the ideal of the Universal and Creator Father of all, the acme of the evolution of the Yahweh concept.

^{967.9 (1061.2)} [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 97. تکامل مفهوم خداوند در میان عبرانیان

098 ⇨

کتاب یورنشيا

⇨ 096

III. بخش سوم - تاریخ یورنشيا

مقاله 97

تکامل مفهوم خداوند در میان عبرانیان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سمونیل - نخستین پیامبر عبرانی
- 2- ایلیا و الیشع
- 3- یهوه و یعل
- 4- عاموس و هوشع
- 5- اشعیا اول
- 6- ارمیای بی‌باک
- 7- اشعیا دوم
- 8- تاریخ مقدس و غیرمذهبی
- 9- تاریخ عبرانی
- 10- مذهب عبرانی

مقدمه مقاله

رهبران معنوی عبرانیان کاری را انجام دادند که تا آن هنگام هیچکس پیش از آنها در انجامش موفق نشده بود — آنها ویژگیهای انسانی را در برداشتشان از خدا حذف کردند، بدون آن که آن را به یک الوهیت انتزاعی که فقط برای فیلسوفان قابل فهم باشد تبدیل کنند. حتی مردم عادی نیز قادر بودند که برداشت تکامل یافته از یهوه به عنوان یک پدر را مورد ملاحظه قرار دهند، اگر نه در رابطه با فرد، حداقل در رابطه با نژاد.

در حالی که در روزگاران ملک صانع مفهوم شخصیت خداوند به روشنی در سالیم تدریس می‌شد، در هنگام فرار از مصر مبهم و گنگ بود، و در پاسخ به آموزش رهبران معنوی، در ذهن عبرانی از نسل به نسل فقط به تدریج تکامل یافت. استنباط از شخصیت یهوه در تکامل تدریجی‌اش نسبت به بسیاری از ویژگیهای دیگر الوهیت بسیار بیشتر تداوم داشت. از موسی تا ملاکی یک رشد تقریباً بی‌وقفه اندیشه‌پردازانه از شخصیت خداوند در ذهن عبرانی به وقوع پیوست، و این مفهوم سرانجام از طریق آموزشهای عیسی پیرامون پدر آسمانی اوج گرفت و جلال یافت.

PAPER 97

EVOLUTION OF THE GOD
CONCEPT AMONG THE HEBREWS

SECTIONS

Introduction

1. Samuel — First of the Hebrew Prophets
2. Elijah and Elisha
3. Yahweh and Baal
4. Amos and Hosea
5. The First Isaiah
6. Jeremiah the Fearless
7. The Second Isaiah
8. Sacred and Profane History
9. Hebrew History
10. The Hebrew Religion

INTRODUCTION

97:0.1 (1062:1) THE spiritual leaders of the Hebrews did what no others before them had ever succeeded in doing — they deanthropomorphized their God concept without converting it into an abstraction of Deity comprehensible only to philosophers. Even common people were able to regard the matured concept of Yahweh as a Father, if not of the individual, at least of the race.

97:0.2 (1062:2) The concept of the personality of God, while clearly taught at Salem in the days of Melchizedek, was vague and hazy at the time of the flight from Egypt and only gradually evolved in the Hebraic mind from generation to generation in response to the teaching of the spiritual leaders. The perception of Yahweh's personality was much more continuous in its progressive evolution than was that of many other of the Deity attributes. From Moses to Malachi there occurred an almost unbroken ideational growth of the personality of God in the Hebrew mind, and this concept was

eventually heightened and glorified by the teachings of Jesus about the Father in heaven.

1- سمونیل - نخستین پیامبر عبرانی

فشار خصمانهٔ مردمان اطراف در فلسطین به زودی به شیخهای عبرانی آموخت که نمیتوانند امید به بقا داشته باشند مگر این که سازمانهای قبیله‌ای خود را به صورت یک دولت مرکزیت یافته متحد سازند. و این مرکزیت بخشیدن به مرجعیت حکومتی فرصت بهتری برای سمونیل فراهم کرد که به صورت یک آموزگار و اصلاح طلب کار کند.

سمونیل از یک تیرهٔ طولانی از آموزگاران سالیام برخاسته بود که به حفظ حقایق ملک صادق به عنوان بخشی از اشکال پرستشی خود اصرار داشتند. این آموزگار یک مرد قدرتمند و مصمم بود. فقط جانشینی بزرگ او به همراه ثبات عزم خارق‌العاده‌اش وی را قادر ساخت که هنگامی که تلاش کرد تمامی اسرائیل را به پرستش یهوه متعال روزگاران موسی بازگرداند در رویارویی با مخالفت تقریباً سراسری ایستادگی کند. و حتی در آن هنگام نیز فقط بخشاً موفق بود؛ او فقط نیمهٔ باهوش‌تر عبرانیان را به خدمت مفهوم بالاتر یهوه جلب نمود؛ و نیمهٔ دیگر به پرستش خدایان قبیله‌ای سرزمین و به استنباط‌دون‌تر یهوه ادامه دادند.

سمونیل یک نوع مرد سرسخت و آماده بود، یک اصلاح طلب عملی که می‌توانست در یک روز با دستیارانش بیرون رود و چندین عدد از مکانهای بعل را سرنگون سازد. پیشرفتی که به دست آورد از طریق نیروی زور محض بود؛ او موعظهٔ اندکی کرد و کمتر آموزش داد، اما عمل کرد. یک روز کاهن بعل را استهزا می‌کرد، روز بعد یک پادشاه اسیر را تکه تکه می‌کرد. او صادقانه به خدای یگانه باور داشت، و او یک برداشت روشنی از خدای یگانه به عنوان آفرینندهٔ آسمان و زمین داشت: "ستونهای زمین متعلق به خداوند هستند، و او دنیا را روی آن بنا نموده است."

اما کمک بزرگی که سمونیل به توسعهٔ مفهوم الوهیت کرد این اعلام طنین‌انداز او بود که یهوه تغییرناپذیر است، و برای ابد همان تجسم کمال خطانپذیر و ربانیت است. در این روزگاران یهوه به صورت یک خدای نمدمی مزاج حسود و هوسباز تصور می‌شد، که همیشه از این که این کار و آن کار را انجام داده بود پشیمان می‌گشت؛ اما اکنون برای نخستین بار از هنگامی که عبرانیان به ناگهان از مصر خارج شدند، این عبارات تکان دهنده را شنیدند: "قدرت اسرائیل دروغ نخواهد گفت و توبه نیز نخواهد کرد، زیرا او یک انسان نیست که توبه کند." ثبات در برخورد با ربانیت اعلام گردید. سمونیل پیمان ملک صادق را با ابراهیم تکرار نمود و اعلام کرد که خداوند خدای اسرائیل منبع تمامی حقیقت، ثبات، و تداوم است. عبرانیان همیشه به خدای خود به صورت یک مرد، یک ابرمرد، یک روح جلال یافته دارای منشأ ناشناخته می‌نگریستند؛ اما اکنون آنها شنیدند که روح روزگار پیشین کوه حوریب به صورت یک

1. SAMUEL — FIRST OF THE HEBREW PROPHETS

97:1.1 (1062:3) Hostile pressure of the surrounding peoples in Palestine soon taught the Hebrew sheiks they could not hope to survive unless they confederated their tribal organizations into a centralized government. And this centralization of administrative authority afforded a better opportunity for Samuel to function as a teacher and reformer.

97:1.2 (1062:4) Samuel sprang from a long line of the Salem teachers who had persisted in maintaining the truths of Melchizedek as a part of their worship forms. This teacher was a virile and resolute man. Only his great devotion, coupled with his extraordinary determination, enabled him to withstand the almost universal opposition which he encountered when he started out to turn all Israel back to the worship of the supreme Yahweh of Mosaic times. And even then he was only partially successful; he won back to the service of the higher concept of Yahweh only the more intelligent half of the Hebrews; the other half continued in the worship of the tribal gods of the country and in the baser conception of Yahweh.

97:1.3 (1062:5) Samuel was a rough-and-ready type of man, a practical reformer who could go out in one day with his associates and overthrow a score of Baal sites. The progress he made was by sheer force of compulsion; he did little preaching, less teaching, but he did act. One day he was mocking the priest of Baal; the next, chopping in pieces a captive king. He devotedly believed in the one God, and he had a clear concept of that one God as creator of heaven and earth: "The pillars of the earth are the Lord's, and he has set the world upon them."

97:1.4 (1063:1) But the great contribution which Samuel made to the development of the concept of Deity was his ringing pronouncement that Yahweh was *changeless*, forever the same embodiment of unerring perfection and divinity. In these times Yahweh was conceived to be a fitful God of jealous whims, always regretting that he had done thus and so; but now, for the first time since the Hebrews sallied forth from Egypt, they heard these startling words, "The Strength of Israel will not lie nor repent, for he is not a man, that he should repent." Stability in dealing with Divinity was proclaimed. Samuel reiterated the Melchizedek covenant with Abraham and declared that the Lord God of Israel was the source of all truth, stability, and constancy. Always had the Hebrews looked upon their God as a man, a superman, an exalted spirit of unknown origin; but

خدای تغییرناپذیر آفریننده کمال جلال یافته است. سموئیل کمک می‌کرد که برداشت خدای در حال تکامل به قللی بر فراز حالت تغییرپذیر اذهان انسانها و بی‌ثباتیهای وجود انسانی فراز یابد. تحت آموزش او، خدای عبرانیان فراز یافتن از یک ایده در رسته خدایان قبیله‌ای را به پندار یک آفریننده تماماً قدرتمند و تغییرناپذیر و سرپرست تمامی آفرینش آغاز نمود.

و او داستان صمیمیت خداوند، قابل اطمینان بودن پیمان نگاهداری او را از نو موعظه کرد. سموئیل گفت: "خداوند مردمش را فراموش نخواهد کرد." "او پیمانی جاودانه با ما بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است." و بدین ترتیب، در سرتاسر فلسطین فراخوان مجدد برای پرستش یهوه متعال اعلام گردید. این آموزگار با انرژی همواره اعلام می‌کرد. "ای پروردگار خداوند، تو بزرگی، چرا که هیچکس مانند تو نیست، و به غیر از تو هیچ خدایی نیست."

عبرانیان تا آن هنگام لطف یهوه را عمدتاً به صورت رفاه مادی در نظر گرفته بودند. این برای اسرائیل یک شوک بزرگ بود، و تقریباً به قیمت جان سموئیل تمام شد، آنگاه که جرأت کرد اعلام کند: "خداوند غنی می‌کند و فقیر می‌سازد؛ او حقیر می‌کند و تعالی می‌بخشد. فقیر را از خاک برمی‌افرازد و مسکینان را ارتقا می‌دهد تا ایشان را با امیران بنشاند و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند." از زمان موسی چنین وعده‌های آرامش دهنده‌ای برای افراد بی‌نوا و کمتر خوش اقبال اعلام نشده بود، و هزاران نومید در میان فقر شروع به امیدواری نمودند که می‌توانند وضعیت معنوی خود را بهبود بخشند.

اما سموئیل فراتر از برداشت یک خدای قبیله‌ای خیلی پیش نرفت. او یهوه‌ای را اعلام نمود که تمامی انسانها را به وجود آورده ولی عمدتاً با عبرانیان، مردم برگزیده خود، مشغول بود. حتی بدین گونه نیز همچون روزگاران موسی، یک بار دیگر مفهوم خداوند الوهیتی را تصویر نمود که مقدس و درستکار است. "هیچکس همچون خداوند مقدس نیست. چه کسی می‌تواند با این خداوند خدای مقدس مقایسه شود؟"

با گذشت سالها، رهبر کهنسال موسی سفید در فهم خدا پیشرفت نمود، زیرا اعلام کرد: "خداوند یک خدای دانا است، و اعمال توسط او سنجیده می‌شود. خداوند بر کرانه‌های زمین دوری خواهد کرد. او به بخشنده‌ها بخشش نشان خواهد داد، و با مرد درستکار نیز نیک‌منش خواهد بود." حتی اینجا نیز پگاه بخشش است، گرچه به آنهایی که بخشنده‌اند محدود است. بعدها او یک گام فراتر رفت، آنگاه که به مردمش در هنگام مشقتشان اندرز داد: "بگذارید اکنون به دستان خدا بیفتیم، زیرا رحمت‌هایش بس عظیم است." "برای خداوند هیچ مانعی در نجات دادن افراد کثیر یا قلیل وجود ندارد."

و این توسعه تدریجی مفهوم شخصیت یهوه تحت خدمت روحانی جانشینان سموئیل ادامه یافت. آنها تلاش کردند یهوه را به صورت خدایی پیمان نگاه دار ارائه کنند اما آهنگ حرکتی را که توسط سموئیل تعیین شده بود به سختی حفظ نمودند. آنها نتوانستند ایده بخشش خداوند را بدان گونه که سموئیل بعدها آن را تکوین داد

now they heard the onetime spirit of Horeb exalted as an unchanging God of creator perfection. Samuel was aiding the evolving God concept to ascend to heights above the changing state of men's minds and the vicissitudes of mortal existence. Under his teaching, the God of the Hebrews was beginning the ascent from an idea on the order of the tribal gods to the ideal of an all-powerful and changeless Creator and Supervisor of all creation.

97:1.5 (1063:2) And he preached anew the story of God's sincerity, his covenant-keeping reliability. Said Samuel: "The Lord will not forsake his people." "He has made with us an everlasting covenant, ordered in all things and sure." And so, throughout all Palestine there sounded the call back to the worship of the supreme Yahweh. Ever this energetic teacher proclaimed, "You are great, O Lord God, for there is none like you, neither is there any God beside you."

97:1.6 (1063:3) Theretofore the Hebrews had regarded the favor of Yahweh mainly in terms of material prosperity. It was a great shock to Israel, and almost cost Samuel his life, when he dared to proclaim: "The Lord enriches and impoverishes; he debases and exalts. He raises the poor out of the dust and lifts up the beggars to set them among princes to make them inherit the throne of glory." Not since Moses had such comforting promises for the humble and the less fortunate been proclaimed, and thousands of despairing among the poor began to take hope that they could improve their spiritual status.

97:1.7 (1063:4) But Samuel did not progress very far beyond the concept of a tribal god. He proclaimed a Yahweh who made all men but was occupied chiefly with the Hebrews, his chosen people. Even so, as in the days of Moses, once more the God concept portrayed a Deity who is holy and upright. "There is none as holy as the Lord. Who can be compared to this holy Lord God?"

97:1.8 (1063:5) As the years passed, the grizzled old leader progressed in the understanding of God, for he declared: "The Lord is a God of knowledge, and actions are weighed by him. The Lord will judge the ends of the earth, showing mercy to the merciful, and with the upright man he will also be upright." Even here is the dawn of mercy, albeit it is limited to those who are merciful. Later he went one step further when, in their adversity, he exhorted his people: "Let us fall now into the hands of the Lord, for his mercies are great." "There is no restraint upon the Lord to save many or few."

97:1.9 (1063:6) And this gradual development of the concept of the character of Yahweh continued under the ministry of Samuel's successors. They attempted to present Yahweh as a covenant-keeping God but hardly maintained the pace set by Samuel; they failed to develop the idea of the mercy

توسعه دهند. به رغم حفظ این نگرش که یهوه بالاتر از همه است، یک عقیدت مداوم به سوی شناسایی خدایان دیگر به وجود آمد. "ای خداوند پادشاهی از آن توست، و تو بر همگان چون سر متعال هستی."

موضوع کلیدی این دوره نیروی الهی بود؛ پیامبران این عصر مذهبی را موعظه می‌کردند که برای نشان دادن پادشاه بر روی تخت سلطنتی عبرانی طراحی شده بود. "ای خداوند، عظمت و قدرت و جلال و پیروزی و پادشاهی از آن توست. قدرت و توانایی در دست توست، و تو قادری همه را بزرگ سازی و به همه قدرت بخشی." و این وضعیت مفهوم خدا در طول روزگار سمونیل و جانشینان بلافصل او بود.

2- ایلیا و الیشع

در قرن دهم پیش از میلاد مسیح ملت عبرانی به دو پادشاهی تقسیم شد. در هر دوی این بخشهای سیاسی بسیاری آموزگاران حقیقت تلاش کردند که موج واپسگراییانه انحطاط معنوی را که ایجاد شده بود، و بعد از جنگ جدایی به گونه‌ای فاجعه‌بار ادامه یافت مهار کنند. اما این تلاشها برای پیشبرد مذهب عبرانی به موفقیت نیانجامید تا این که آن جنگجوی مصمم و بی‌پاک برای درستکاری، ایلیا، آموزش دادن خود را آغاز نمود. ایلیا برداشتی از خداوند را به پادشاهی شمالی بازگرداند که با آن که در روزگاران سمونیل مورد اعتقاد بود قابل مقایسه است. ایلیا فرصت اندکی برای ارائه یک برداشت پیشرفته از خدا داشت؛ او خود را با سرنگون ساختن محرابهای بعل و منهدم کردن بتهای خدایان دروغین مشغول نگاه داشت، همانطور که سمونیل پیش از او چنین کرده بود. و او اصلاحات خود را در شرایط مخالفت یک پادشاه بت پرست پیش برد؛ کار او حتی عظیمتر و دشوارتر از آن بود که سمونیل با آن روبرو گشت.

پس از این که ایلیا به سوی دیگر فرا خوانده شد، الیشع، همکار وفادار او، کارش را به عهده گرفت، و با یاری پرارزش میکایا که اندکی شناخته شده بود، نور حقیقت را در فلسطین زنده نگاه داشت.

اما اینها روزگاران پیشرفت در برداشت الوهیت نبودند. عبرانیان حتی به آرمان موسی نیز هنوز فراز نیافته بودند. عصر ایلیا و الیشع با طبقات بهتری که به پرستش یهوه متعال باز می‌گشتند پایان یافت و شاهد ترمیم ایده آفریننده جهانی، به تقریباً آن مکانی که سمونیل آن را باقی گذاشت، بود.

3- یهوه و بعل

مباحثه طولانی میان باورمندان به یهوه و پیروان بعل بیش از آن که یک تفاوت در اعتقادات مذهبی باشد یک برخورد جامعه شناسانه و اقتصادی میان ایندولوژیها بود.

ساکنان فلسطین در رویکردشان نسبت به مالکیت

of God as Samuel had later conceived it. There was a steady drift back toward the recognition of other gods, despite the maintenance that Yahweh was above all. "Yours is the kingdom, O Lord, and you are exalted as head above all."

97:1.10 (1064.1) The keynote of this era was divine power; the prophets of this age preached a religion designed to foster the king upon the Hebrew throne. "Yours, O Lord, is the greatness and the power and the glory and the victory and the majesty. In your hand is power and might, and you are able to make great and to give strength to all." And this was the status of the God concept during the time of Samuel and his immediate successors.

2. ELIJAH AND ELISHA

97:2.1 (1064.2) In the tenth century before Christ the Hebrew nation became divided into two kingdoms. In both of these political divisions many truth teachers endeavored to stem the reactionary tide of spiritual decadence that had set in, and which continued disastrously after the war of separation. But these efforts to advance the Hebraic religion did not prosper until that determined and fearless warrior for righteousness, Elijah, began his teaching. Elijah restored to the northern kingdom a concept of God comparable with that held in the days of Samuel. Elijah had little opportunity to present an advanced concept of God; he was kept busy, as Samuel had been before him, overthrowing the altars of Baal and demolishing the idols of false gods. And he carried forward his reforms in the face of the opposition of an idolatrous monarch; his task was even more gigantic and difficult than that which Samuel had faced.

97:2.2 (1064.3) When Elijah was called away, Elisha, his faithful associate, took up his work and, with the invaluable assistance of the little-known Micaiah, kept the light of truth alive in Palestine.

97:2.3 (1064.4) But these were not times of progress in the concept of Deity. Not yet had the Hebrews ascended even to the Mosaic ideal. The era of Elijah and Elisha closed with the better classes returning to the worship of the supreme Yahweh and witnessed the restoration of the idea of the Universal Creator to about that place where Samuel had left it.

3. YAHWEH AND BAAL

97:3.1 (1064.5) The long-drawn-out controversy between the believers in Yahweh and the followers of Baal was a socioeconomic clash of ideologies rather than a difference in religious beliefs.

97:3.2 (1064.6) The inhabitants of Palestine differed in

خصوصی زمین تفاوت داشتند. قبایل جنوبی یا سرگردان عربی (طرفداران یهوه) به زمین به صورت یک حق سلب نشدنی — به عنوان یک هدیه الوهیت به قبیله — می‌نگریستند. آنها بر این عقیده بودند که زمین نمی‌تواند فروخته یا رهن داده شود. "یهوه سخن گفت، او گفت: 'زمین نباید فروخته شود، زیرا زمین متعلق به من است.'"

کنعانیان شمالی و بیشتر تثبیت شده (طرفداران بعل) زمینهای خود را آزادانه می‌خریدند، می‌فروختند، و رهن می‌دادند. لغت بعل به معنی مالک می‌باشد. فرقه بعل بر مبنای دو دکتربین اصلی بنیاد نهاده شد: اول، تأیید مبادله ملک، قراردادهای، و بیمتها — حق خرید و فروش زمین. دوم، بعل موظف بود باران بفرستد — او یک خدای باروری خاک بود. محصولات خوب به لطف بعل بستگی داشتند. این فرقه عمدتاً درگیر زمین، مالکیت آن و باروری بود.

در کل، طرفداران بعل مالک منازل، زمینها، و برندگان بودند. آنها زمینداران آریستوکرات بودند و در شهرها زندگی می‌کردند. هر بعل یک مکان مقدس، یک کهنات، و "زنان مقدس"، روسپیان آیینی، داشت.

از درون این تفاوت بنیادین در توجه به زمین، آن آنتاگونیسمهای تلخ اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی، و رویکردهای مذهبی به وجود آمد که توسط کنعانیان و عبرانیان به نمایش گذاشته می‌شد. این مناقشه اجتماعی — اقتصادی تا روزگاران ایلایا یک مسئله قطعی مذهبی نشد. از روزگاران این پیامبر بی‌پاک، موضوع بیشتر روی خطوط منحصرأ مذهبی — یهوه در برابر بعل — مورد پیکار قرار می‌گرفت، و آن با پیروزی یهوه و پیشروی متعاقب به سوی یکتاپرستی پایان یافت.

ایلایا مباحثه یهوه — بعل را از موضوع زمین به جنبه مذهبی ایدئولوژیهای عبرانی و کنعانی تغییر جهت داد. هنگامی که آخاب نابوتها را طی دسیسه‌ای به قتل رساند تا زمینشان را تصاحب کند، ایلایا از آداب و رسوم باستانی زمین یک مسئله اخلاقی درست کرد و پیکار شدیدش بر علیه طرفداران بعل را آغاز نمود. این همچنین یک جنگ مردم برون شهر بر ضد استیلای مردم شهرها بود. عمدتاً تحت رهبری ایلایا بود که یهوه به الوهیم تبدیل شد. این پیامبر به عنوان یک اصلاح طلب ارضی آغاز کرد و با ستودن الوهیت پایان داد. بعلها بسیار بودند، یهوه یکی بود — یکتاپرستی در جنگ با چند خدا پرستی پیروز شد.

4- عاموس و هوشع

یک گام بزرگ در گذار از خدای قبیله‌ای — خدایی که برای مدتی طولانی با قربانیا و آداب و رسوم مورد خدمت واقع شده بود، یهوه عبرانیان پیشین — به خدایی که جرم و لغزش اخلاقی را حتی در میان مردم خودش تنبیه می‌کرد، توسط عاموس برداشته شد. او از میان تپه‌های جنوبی پدیدار گشت تا تبهکاری، مستی، ستمگری، و لغزش اخلاقی قبایل شمالی را محکوم کند. از هنگام روزگاران موسی چنین حقایق طنین‌اندازی در فلسطین اعلام نشده بود.

their attitude toward private ownership of land. The southern or wandering Arabian tribes (the Yahwehites) looked upon land as an inalienable — as a gift of Deity to the clan. They held that land could not be sold or mortgaged. "Yahweh spoke, saying, 'The land shall not be sold, for the land is mine.'"

97:33 (1064:7) The northern and more settled Canaanites (the Baalites) freely bought, sold, and mortgaged their lands. The word Baal means owner. The Baal cult was founded on two major doctrines: First, the validation of property exchange, contracts, and covenants — the right to buy and sell land. Second, Baal was supposed to send rain — he was a god of fertility of the soil. Good crops depended on the favor of Baal. The cult was largely concerned with *land*, its ownership and fertility.

97:34 (1065:1) In general, the Baalites owned houses, lands, and slaves. They were the aristocratic landlords and lived in the cities. Each Baal had a sacred place, a priesthood, and the "holy women," the ritual prostitutes.

97:35 (1065:2) Out of this basic difference in the regard for land, there evolved the bitter antagonisms of social, economic, moral, and religious attitudes exhibited by the Canaanites and the Hebrews. This socioeconomic controversy did not become a definite religious issue until the times of Elijah. From the days of this aggressive prophet the issue was fought out on more strictly religious lines — Yahweh vs. Baal — and it ended in the triumph of Yahweh and the subsequent drive toward monotheism.

97:36 (1065:3) Elijah shifted the Yahweh-Baal controversy from the land issue to the religious aspect of Hebrew and Canaanite ideologies. When Ahab murdered the Naboths in the intrigue to get possession of their land, Elijah made a moral issue out of the olden land mores and launched his vigorous campaign against the Baalites. This was also a fight of the country folk against domination by the cities. It was chiefly under Elijah that Yahweh became Elohim. The prophet began as an agrarian reformer and ended up by exalting Deity. Baals were many, Yahweh was *one* — monotheism won over polytheism.

4. AMOS AND HOSEA

97:41 (1065:4) A great step in the transition of the tribal god — the god who had so long been served with sacrifices and ceremonies, the Yahweh of the earlier Hebrews — to a God who would punish crime and immorality among even his own people, was taken by Amos, who appeared from among the southern hills to denounce the criminality, drunkenness, oppression, and immorality of the northern tribes. Not since the times of Moses had such ringing truths been proclaimed in Palestine.

عاموس صرفاً یک ترمیم کننده یا اصلاح طلب نبود؛ او یک کاشف مفاهیم نوین الوهیت بود. او چیزهای زیادی را درباره خدا اعلام کرد که توسط پیشینیان او اعلام شده بود و به باورمندی به یک موجود الهی که گناه در میان مردم به اصطلاح برگزیده خود را تأیید می‌کند با شهادت حمله کرد. برای نخستین بار از روزگاران ملک صادق گوشهای انسان نکوهش استاندارد دوگانه داورى ملی و اصول اخلاقی را شنید. گوش عبرانیان برای نخستین بار در تاریخشان شنید که خدای خودشان، یهوه، دیگر جرم و گناه را در زندگیشان همچون در میان هر مردم دیگر تحمل نمی‌کند. عاموس خدای سختگیر و عادل سمونیل و ایلپا را در ذهن تجسم نمود، اما همچنین خدایی را دید که در رابطه با تنبیه خطاکاری عبرانیان را متفاوت از هر ملت دیگر نمی‌دانست. این یک حمله مستقیم به دکترین خود خواهانه "مردم برگزیده" بود، و بسیاری از عبرانیان آن روزگاران از آن شدیداً آزرده خاطر بودند.

عاموس گفت: "آن کس که کوهها را شکل داد و باد را آفرید، که هفت ستاره و شکارچی را شکل داد، و آن کس که سایه مرگ را به بامداد تبدیل می‌سازد و روز را همچون شب تاریک می‌کند، به او پناه بجوید." او در نکوهش هموطنان نیمه مذهبی، فرصت طلب، و گاهی اوقات غیر اخلاقی خود در صدد این برآمد که عدالت بیرحمانه یک یهوه تغییرناپذیر را توصیف کند، آنگاه که در رابطه با شرارتکاران گفت: "حتی اگر به دوزخ فرو شوند، آنها را از آنجا بیرون خواهیم کشید؛ حتی اگر به آسمان صعود کنند، از آنجا آنها را به زیر خواهیم آورد." و حتی اگر نزد دشمنانشان به اسارت روند، آنجا به شمشیر عدالت فرمان خواهیم داد، و ایشان را خواهد کشت." عاموس شنوندگان خود را بیشتر متحیر ساخت، آنگاه که انگشت ملامت و اتهام را به سوی آنان نشانه گرفت و به نام یهوه اعلام کرد: "یقیناً هیچیک از کارهای شما را هرگز فراموش نخواهم کرد." و خاندان اسرائیل را در میان همه ملتها آلك خواهم کرد، چنان که غله در غربال آلك شود.

عاموس یهوه را "خدای تمامی ملتها" اعلام کرد و به قوم اسرائیل هشدار داد که آیین مذهبی نباید جای درستکاری را بگیرد. و پیش از آن که این آموزگار با شهادت سنگسار و کشته شود، انقدر خمیر مایه حقیقت را پخش نمود که دکترین یهوه متعال را نجات داد؛ او تکامل بیشتر آشکار سازی ملک صادق را تضمین نموده بود.

هوشع، عاموس و دکترین او مبنی بر یک خدای جهانی عادل را از طریق زنده ساختن برداشت موسی گونه یک خدای با محبت دنبال نمود. هوشع بخشش از طریق توبه را موعظه کرد، نه از طریق قربانی. او یک بشارت مهربانی مهرآمیز و بخشش الهی را اعلام کرد و گفت: "تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت؛ آری، تو را در درستکاری و عدالت و در محبت مهرآمیز و در رحمت نامزد خود خواهم ساخت. تو را حتی در وفاداری نامزد خود خواهم ساخت." "من ایشان را به رایگان دوست خواهم داشت، زیرا غضب من برگشته است."

هوشع هشدارهای اخلاقی عاموس را وفادارانۀ ادامه داد، و در رابطه با خدا گفت: "خواست من این است که آنها را تنبیه کنم." اما قوم اسرائیل این سخن او

97:4.2 (1065.5) Amos was not merely a restorer or reformer; he was a discoverer of new concepts of Deity. He proclaimed much about God that had been announced by his predecessors and courageously attacked the belief in a Divine Being who would countenance sin among his so-called chosen people. For the first time since the days of Melchizedek the ears of man heard the denunciation of the double standard of national justice and morality. For the first time in their history Hebrew ears heard that their own God, Yahweh, would no more tolerate crime and sin in their lives than he would among any other people. Amos envisioned the stern and just God of Samuel and Elijah, but he also saw a God who thought no differently of the Hebrews than of any other nation when it came to the punishment of wrongdoing. This was a direct attack on the egoistic doctrine of the "chosen people," and many Hebrews of those days bitterly resented it.

97:4.3 (1065.6) Said Amos: "He who formed the mountains and created the wind, seek him who formed the seven stars and Orion, who turns the shadow of death into the morning and makes the day dark as night." And in denouncing his half-religious, timeserving, and sometimes immoral fellows, he sought to portray the inexorable justice of an unchanging Yahweh when he said of the evildoers: "Though they dig into hell, thence shall I take them; though they climb up to heaven, thence will I bring them down." "And though they go into captivity before their enemies, thence will I direct the sword of justice, and it shall slay them." Amos further startled his hearers when, pointing a reproving and accusing finger at them, he declared in the name of Yahweh: "Surely I will never forget any of your works." "And I will sift the house of Israel among all nations as wheat is sifted in a sieve."

97:4.4 (1066.1) Amos proclaimed Yahweh the "God of all nations" and warned the Israelites that ritual must not take the place of righteousness. And before this courageous teacher was stoned to death, he had spread enough leaven of truth to save the doctrine of the supreme Yahweh; he had insured the further evolution of the Melchizedek revelation.

97:4.5 (1066.2) Hosea followed Amos and his doctrine of a universal God of justice by the resurrection of the Mosaic concept of a God of love. Hosea preached forgiveness through repentance, not by sacrifice. He proclaimed a gospel of loving-kindness and divine mercy, saying: "I will betroth you to me forever; yes, I will betroth you to me in righteousness and judgment and in loving-kindness and in mercies. I will even betroth you to me in faithfulness." "I will love them freely, for my anger is turned away."

97:4.6 (1066.3) Hosea faithfully continued the moral warnings of Amos, saying of God, "It is my desire that I chastise them." But the Israelites regarded it

را سنگدلی و در مرز خیانت به شمار آوردند، آنگاه که وی گفت: "من به آنهایی که مردم من نبودند خواهم گفت، شما مردم من هستید؛ و آنها خواهند گفت، تو خدای ما هستی." او به موعظه توبه و بخشش ادامه داد، و گفت: "من ارتداد ایشان را شفا خواهم داد؛ من ایشان را به رایگان دوست خواهم داشت، زیرا خشم من از ایشان برگشته است." هوشع همیشه امید و بخشش را اعلام نمود. موضوع اصلی پیام او همواره این بود: "من برای مردم خود بخشش خواهم داشت. آنها به غیر از من خدایی را نخواهند دانست، زیرا به جز من هیچ نجات دهنده‌ای وجود ندارد."

عاموس وجدان ملی عبرانیان را به این شناخت برانگیخت که یهوه از لغزش و گناه در میان آنها چشمپوشی نمی‌کند، زیرا ایشان ظاهراً مردم برگزیده‌اند، در حالی که هوشع صدهای آغازین در تارهای آبی بخشناخته رحم الهی و محبت مهرآمیز که توسط اشعیا و دستیارانش به گونه‌ای بدیع خوانده شد را نواخت.

5- اشعیا اول

اینها روزگارانی بودند که برخی تهدیدات تنبیه بر ضد گناهان شخصی و لغزش ملی را در میان قبایل شمالی اعلام می‌کردند، در حالی که دیگران بلا-در مجازات برای تخطی‌های پادشاهی جنوبی را پیش‌بینی می‌کردند. در نتیجه این برانگیختگی وجدان و خودآگاهی در ملت‌های عبرانی بود که اولین اشعیا ظهورش را به انجام رسانید.

اشعیا طبیعت جاودان خداوند، خرد بیکران او، و کمال تغییرناپذیر قابلیت اطمینان او را موعظه کرد. او با این گفتار خدای اسرائیل را نمایندگی کرد: "من همچنین انصاف را ریسمان اندازمگیری و عدالت را شاقول آن خواهم ساخت." "خداوند تو را از اندوه تو و از ترس تو و از بندگی طاقت‌فرسا که انسان در آن قرار گرفته رهایی خواهد بخشید." و گوشه‌های تو از پشت سرت آوازی خواهند شنید، که می‌گوید 'راه این است، در آن گام بردار.' "بنگر خداوند نجات دهنده من است؛ بر او توکل کرده و نخواهم ترسید، زیرا خداوند قدرت من و آواز من است." "خداوند می‌فرماید، 'اکنون بیا و بگذار با هم استدلال کنیم. اگر چه گناهان شما چون ارغوان باشد، همچون برف سفید خواهد شد؛ گر چه همچون قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد."

این پیامبر به عبرانیان بیمناک و تشنه روح رو کرد و گفت: "برخیز و بدرخش، زیرا نور تو آمده است، و جلال خداوند بر تو طلوع کرده است." "روح خداوند بر من است، زیرا او من مرا مسح کرده است تا فروتنان را بشارت دهم؛ او مرا فرستاده تا دلشکستگان را التیام بخشم، و آزادی را به اسیران و رهایی از زندان را به آنهایی که محبوسند اعلام کنم." "در خداوند شادی بسیار خواهم کرد، و جان من در خدایم شادمان خواهد بود، زیرا او مرا به جامه نجات ملبس ساخته و ردای پارسایی خود را به من پوشانیده است." "در تمامی رنجهای ایشان، او نیز رنج کشید، و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و گذشت خویش فدیة ایشان را پرداخت نمود."

as cruelty bordering on treason when he said: "I will say to those who were not my people, 'you are my people'; and they will say, 'you are our God.'" He continued to preach repentance and forgiveness, saying, "I will heal their backsliding; I will love them freely, for my anger is turned away." Always Hosea proclaimed hope and forgiveness. The burden of his message ever was: "I will have mercy upon my people. They shall know no God but me, for there is no savior beside me."

97:47 (1066:4) Amos quickened the national conscience of the Hebrews to the recognition that Yahweh would not condone crime and sin among them because they were supposedly the chosen people, while Hosea struck the opening notes in the later merciful chords of divine compassion and loving-kindness which were so exquisitely sung by Isaiah and his associates.

5. THE FIRST ISAIAH

97:51 (1066:5) These were the times when some were proclaiming threatenings of punishment against personal sins and national crime among the northern clans while others predicted calamity in retribution for the transgressions of the southern kingdom. It was in the wake of this arousal of conscience and consciousness in the Hebrew nations that the first Isaiah made his appearance.

97:52 (1066:6) Isaiah went on to preach the eternal nature of God, his infinite wisdom, his unchanging perfection of reliability. He represented the God of Israel as saying: "Judgment also will I lay to the line and righteousness to the plummet." "The Lord will give you rest from your sorrow and from your fear and from the hard bondage wherein man has been made to serve." "And your ears shall hear a word behind you, saying, 'this is the way, walk in it.'" "Behold God is my salvation; I will trust and not be afraid, for the Lord is my strength and my song." "'Come now and let us reason together,' says the Lord, 'though your sins be as scarlet, they shall be as white as snow; though they be red like the crimson, they shall be as wool.'"

97:53 (1066:7) Speaking to the fear-ridden and soul-hungry Hebrews, this prophet said: "Arise and shine, for your light has come, and the glory of the Lord has risen upon you." "The spirit of the Lord is upon me because he has anointed me to preach good tidings to the meek; he has sent me to bind up the brokenhearted, to proclaim liberty to the captives and the opening of the prison to those who are bound." "I will greatly rejoice in the Lord, my soul shall be joyful in my God, for he has clothed me with the garments of salvation and has covered me with his robe of righteousness." "In all their afflictions he was afflicted, and the angel of his presence saved them. In his love and in his pity he

میکاه و عوبدیا بعد از این اشعیا آمدند. آنها بشارت روح افزای او را تأیید نمودند و بر آن افزودند. و این دو پیامبر شجاع آیین عبرانیان را که زیر سلطه کاهنان بود به گونه‌ای بی‌پاک مردود شمردند و به تمامی سیستم قربانی کردن با بی‌پروایی یورش بردند.

میکاه "حکمرانانی را که برای پاداش داوری می‌کنند و کاهنانی را که برای مزد آموزش می‌دهند و پیامبرانی را که برای پول پیشگویی می‌کنند" نکوهش کرد. او یک روز رهایی از خرافات و کهانت‌گری را آموزش داد و گفت: "اما هر کس زیر تاک خود خواهد نشست، و هیچ کس او را نخواهد ترساند، زیرا همه قومها زندگی خواهند کرد، هر یک مطابق فهم خویش از خدا."

موضوع اصلی پیام میکاه همواره این بود: "آیا با قربانیهای سوختنی به حضور خداوند بیایم؟ آیا خداوند با یک هزار قوچ خشنود خواهد شد یا با ده هزار نهر روغن؟ آیا نخستزادهام را به جهت گناهم بدهم، ثمره بن خویش را برای گناه جاتم؟ ای مرد، او آنچه را نیکوست به من نشان داده است؛ و خداوند از تو چه می‌طلبد، جز آنکه انصاف را به جا آری و محبت را دوست بداری و با فروتنی با خدایت گام برداری؟" و این یک عصر بزرگ بود؛ اینها به راستی روزگاران هیجان‌انگیزی بودند، که انسان فانی بیش از دو هزار و پانصد سال پیش چنین پیامهای رهایی بخشی شنید، و برخی حتی آنها را باور کردند. و اگر به خاطر مقاومت لجوجانه کاهنان نبود، این آموزگاران تمامی آیین خونین رسوم عبرانی پرستش را واژگون می‌کردند.

6- ارمیا بی‌پاک

در حالی که چندین آموزگار به تفسیر بشارت اشعیا ادامه دادند، این کار برای ارمیا باقی ماند که گام شجاعانه بعد را در بین‌المللی ساختن یهوه، خدای عبرانیان، بردارد.

ارمیا با بی‌پاک‌ی اعلام کرد که یهوه در پیکارهای نظامی عبرانیان با ملت‌های دیگر در سوی آنها نیست. او تأکید کرد که یهوه خدای تمامی زمین، تمامی ملت‌ها و تمامی مردمان است. آموزشهای ارمیا نقطه اوج موج بالارونده بین‌المللی ساختن خدای اسرائیل بود؛ سرانجام و برای همیشه این سخنور جسور اعلام کرد که یهوه خدای تمامی ملت‌هاست، و این که اوسیریس برای مصریان، بل برای بابلیها، آشور برای آشوریها، یا داگن برای فلسطینیان نیست. و بدین ترتیب مذهب عبرانیان در آن رنسانس یکتاپرستی در سرتاسر دنیا، حدوداً در این هنگام و به دنبال آن، سهیم گردید؛ سرانجام مفهوم یهوه به سطح یک الوهیت سیاره‌ای و حتی حرمت کیهانی فراز یافته بود. اما بسیاری از همکاران ارمیا این را مشکل یافتند که یهوه را جدا از ملت عبرانی تصور کنند.

ارمیا همچنین در رابطه با خدای عادل و با محبت

redeemed them."

97:54 (1067:1) This Isaiah was followed by Micah and Obadiah, who confirmed and embellished his soul-satisfying gospel. And these two brave messengers boldly denounced the priest-ridden ritual of the Hebrews and fearlessly attacked the whole sacrificial system.

97:55 (1067:2) Micah denounced "the rulers who judge for reward and the priests who teach for hire and the prophets who divine for money." He taught of a day of freedom from superstition and priestcraft, saying: "But every man shall sit under his own vine, and no one shall make him afraid, for all people will live, each one according to his understanding of God."

97:56 (1067:3) Ever the burden of Micah's message was: "Shall I come before God with burnt offerings? Will the Lord be pleased with a thousand rams or with ten thousand rivers of oil? Shall I give my first-born for my transgression, the fruit of my body for the sin of my soul? He has shown me, O man, what is good; and what does the Lord require of you but to do justly and to love mercy and to walk humbly with your God." And it was a great age; these were indeed stirring times when mortal man heard, and some even believed, such emancipating messages more than two and a half millenniums ago. And but for the stubborn resistance of the priests, these teachers would have overthrown the whole bloody ceremonial of the Hebrew ritual of worship.

6. JEREMIAH THE FEARLESS

97:61 (1067:4) While several teachers continued to expound the gospel of Isaiah, it remained for Jeremiah to take the next bold step in the internationalization of Yahweh, God of the Hebrews.

97:62 (1067:5) Jeremiah fearlessly declared that Yahweh was not on the side of the Hebrews in their military struggles with other nations. He asserted that Yahweh was God of all the earth, of all nations and of all peoples. Jeremiah's teaching was the crescendo of the rising wave of the internationalization of the God of Israel; finally and forever did this intrepid preacher proclaim that Yahweh was God of all nations, and that there was no Osiris for the Egyptians, Bel for the Babylonians, Ashur for the Assyrians, or Dagon for the Philistines. And thus did the religion of the Hebrews share in that renaissance of monotheism throughout the world at about and following this time; at last the concept of Yahweh had ascended to a Deity level of planetary and even cosmic dignity. But many of Jeremiah's associates found it difficult to conceive of Yahweh apart from the Hebrew nation.

97:63 (1067:6) Jeremiah also preached of the just and

که اشعیا توصیف کرده بود موعظه نمود. او اعلام کرد: "آری، با مهری جاودانه به تو مهر ورزیده‌ام؛ از این رو تو را با محبتی مهرآمیز جذب کرده‌ام." "زیرا او مایل نیست فرزندان انسانها را به مصیبت و اندوه دچار سازد."

این پیامبر بی‌پاک گفت: "خدای ما درستکار است، او در تدبیر بزرگ و در کار توانمند است. چشمانش روی تمامی راههای تمامی فرزندان انسانها باز است. او به هر کس مطابق راههایش و بنا بر میوه اعمالش عطا می‌کند." اما این یک خیانت کفرآمیز تلقی می‌شد، آنگاه که در طول محاصره اورشلیم گفت: "و اکنون این سرزمین را به دست خدمتگزار خود، نبوکدنصر، پادشاه بابل سپرده‌ام." و هنگامی که ارمیا تسلیم شدن شهر را توصیه کرد، کاهنان و حکمرانان مدنی او را به داخل گودال گل‌الود یک دخمه تاریک انداختند.

loving God described by Isaiah, declaring: "Yes, I have loved you with an everlasting love; therefore with loving-kindness have I drawn you." "For he does not afflict willingly the children of men."

97:6.4 (1067:7) Said this fearless prophet: "Righteous is our Lord, great in counsel and mighty in work. His eyes are open upon all the ways of all the sons of men, to give every one according to his ways and according to the fruit of his doings." But it was considered blasphemous treason when, during the siege of Jerusalem, he said: "And now have I given these lands into the hand of Nebuchadnezzar, the king of Babylon, my servant." And when Jeremiah counseled the surrender of the city, the priests and civil rulers cast him into the miry pit of a dismal dungeon.

7- اشعیا دوم

اگر به خاطر کنش مصمم کهنات ملت عبرانی نبود، نابودی و اسارت آنها در بین‌النهرین برای الهیات در حال گسترش آنها بسیار سودمند می‌بود. ملت آنها در برابر ارتشهای بابل سقوط کرده بود، و یهوه ملی‌گرای آنها از موعظه‌های بین‌المللی رهبران روحانی آسیب دیده بود. ناخشنودی نسبت به از دست دادن خدای ملی آنها بود که موجب شد کاهنان یهودی در تلاش برای بازگرداندن یهودیان به مرتبت مردم برگزیده حتی ایده جنید و بسط یافته یک خدای بین‌المللی شده تمامی ملتها، در ابداع افسانه‌ها و ازدیاد رخدادهای ظاهراً معجزه‌آسا در تاریخ عبرانی از هیچ اقدامی فروگذار نکنند.

7. THE SECOND ISAIAH

97:7.1 (1068:1) The destruction of the Hebrew nation and their captivity in Mesopotamia would have proved of great benefit to their expanding theology had it not been for the determined action of their priesthood. Their nation had fallen before the armies of Babylon, and their nationalistic Yahweh had suffered from the international preachments of the spiritual leaders. It was resentment of the loss of their national god that led the Jewish priests to go to such lengths in the invention of fables and the multiplication of miraculous appearing events in Hebrew history in an effort to restore the Jews as the chosen people of even the new and expanded idea of an internationalized God of all nations.

یهودیان در طول اسارت بسیار تحت تأثیر روایات و افسانه‌های بابلی قرار گرفتند، گر چه باید نگاشته شود که آنها نوای اخلاقی و اهمیت روحانی داستانهای کلدانی را که پذیرفتند به طور بی‌دریغ بهبود دادند، با این وجود آنها به طور یکنواخت این افسانه‌ها را تحریف کردند تا برای نیاکان و تاریخ اسرائیل افتخار و جلال نشان دهند.

97:7.2 (1068:2) During the captivity the Jews were much influenced by Babylonian traditions and legends, although it should be noted that they unfailingly improved the moral tone and spiritual significance of the Chaldean stories which they adopted, notwithstanding that they invariably distorted these legends to reflect honor and glory upon the ancestry and history of Israel.

این کاهنان و نویسندگان عبرانی در اذهان خود تنها یک ایده داشتند، و آن بازسازی ملت یهودی، تمجید از روایات عبرانی، و والاسازی تاریخ نژادی آنها بود. اگر این واقعیت که این کاهنان ایده‌های خطاگونه خود را به چنین بخش بزرگی از دنیای باختر وصل کردند موجب ناخشنودی است، باید به خاطر آورده شود که آنها عمداً این کار را نکردند؛ آنها ادعا نکردند که از طریق الهام می‌نویسند؛ آنها ادعا نکردند که یک کتاب مقدس نگاشته‌اند. آنها صرفاً در حال آماده کردن کتابی بودند که برای تقویت روحیه کاهش یافته هموعانشان در اسارت طراحی شده بود. آنها به طور قطع بهبود روحیه ملی و روحیه هموطنانشان را هدف قرار داده بودند. این کار برای انسانهای روزگاران بعد باقی ماند که این نوشته‌ها و نوشتجات دیگر را به صورت یک کتاب راهنمای آموزشی به اصلاح خطاناپذیر گردآوری کنند.

97:7.3 (1068:3) These Hebrew priests and scribes had a single idea in their minds, and that was the rehabilitation of the Jewish nation, the glorification of Hebrew traditions, and the exaltation of their racial history. If there is resentment of the fact that these priests have fastened their erroneous ideas upon such a large part of the Occidental world, it should be remembered that they did not intentionally do this; they did not claim to be writing by inspiration; they made no profession to be writing a sacred book. They were merely preparing a textbook designed to bolster up the dwindling courage of their fellows in captivity. They were definitely aiming at improving the national spirit and morale of their compatriots. It remained for later-day men to assemble these and other writings into a guide book of supposedly infallible teachings.

کهانت یهودی بعد از اسارت از این نوشتجات به طور وافر استفاده کرد، اما آنها به واسطه حضور یک پیامبر جوان و سلطه ناپذیر، اشعیا دوم، که به خدای عادل، با محبت، درستکار، و بخشنده اشعیا ارشد به طور کامل تغییر کیش داده بود در اعمال نفوذ روی اسیران همونوع خود به اندازه زیاد باز داشته شدند. او همچنین به همراه ارمیا باور داشت که یهوه خدای تمامی ملتها شده بود. او این تنوریهای طبیعت خداوند را با چنان تأثیر گویایی موعظه نمود که به همان اندازه در میان یهودیان و اسیر کنندگان آنها نوکیشانی به وجود آورد. و این موعظهگر جوان آموزشهای خود را طوری نگاشت که کاهنان مخاصم و بی‌گذشت در صدد برآمدن که تمامی ارتباطات خود را با او قطع کنند، گر چه احترام محض برای زیبایی و شکوه آنها به ضمیمه کردن آنها به نوشتجات اشعیا پیشین منجر گشت. و از این رو می‌توان نوشتجات این اشعیا دوم را در کتابی با آن نام که شامل فصلهای چهل تا پنجاه و پنج می‌باشد پیدا نمود.

هیچ پیامبر یا آموزگار مذهبی از ماکی‌ونتتا تا روزگار عیسی به درک والای خدایی که اشعیا دوم در طول این روزگاران اسارت اعلام نمود دست نیافت. خدایی که این رهبر روحانی اعلام نمود کوچک، انسان‌گونه، و ساخت انسان نبود. "بنگر او جزیره‌ها را همچون یک گرد برمی‌گیرد." "و همانطور که آسمانها از زمین بلندترند، راههای من نیز از راههای شما بلندتر و اندیشه‌های من از افکار شما بلندتر است."

سرانجام ماکی‌ونتتا ملک صادق آموزگاران بشری را نظاره کرد که یک خدای واقعی را به انسان فانی نشان می‌دادند. این رهبر همچون اشعیا اول یک خدای آفرینش و حامی جهان را موعظه نمود. "من زمین را ساخته‌ام و انسان را روی آن نهاده‌ام. من آن را بیهوده نیافریده‌ام؛ من آن را شکل دادم تا از سکنه پر گردد." "من اول و آخرم؛ هیچ خدایی جز من وجود ندارد." این پیامبر جدید از سوی خداوند خدای اسرائیل چنین سخن گفت: "ممکن است آسمانها ناپدید شوند و زمین کهنه شود، اما درستکاری من تا ابد و نجات من از نسل تا نسل پایدار خواهد بود." "ترسان مباش، زیرا من با تو هستم؛ هراسان مباش، زیرا من خدای تو هستم." "خدایی جز من وجود ندارد — خدایی عادل و یک نجات دهنده."

و شنیدن این سخنان اسرای یهودی را تسلی می‌داد، همانطور که از آن هنگام هزاران هزار تن را آرامش بخشیده است: "خداوند می‌فرماید: 'من تو را آفریده‌ام، من فدیه تو را داده‌ام، تو را با نامت خوانده‌ام؛ تو متعلق به من هستی.'" "هنگامی که از آبها بگذری، با تو خواهم بود، زیرا تو در دیده من گرانها هستی." "ایا یک زن می‌تواند کودک شیرخوار خود را فراموش کند و برای پسرش دلسوزی نکند؟ آری، ممکن است فراموش کند، ولی من فرزندانم را فراموش نخواهم کرد، پس بنگر من آنها را بر کف دستانم نقش کرده‌ام. من حتی آنها را با سایه دستان خویش پوشانده‌ام." "بگذار شریر راههای خود را ترک گوید و شخص بدکار افکار خویش را، و بگذار به سوی خداوند بازگردد، و او به وی رحم خواهد کرد، و به سوی خدایمان بیاید، زیرا او به فراوانی عفو خواهد کرد."

97:7.4 (1068.4) The Jewish priesthood made liberal use of these writings subsequent to the captivity, but they were greatly hindered in their influence over their fellow captives by the presence of a young and indomitable prophet, Isaiah the second, who was a full convert to the elder Isaiah's God of justice, love, righteousness, and mercy. He also believed with Jeremiah that Yahweh had become the God of all nations. He preached these theories of the nature of God with such telling effect that he made converts equally among the Jews and their captors. And this young preacher left on record his teachings, which the hostile and unforgiving priests sought to divorce from all association with him, although sheer respect for their beauty and grandeur led to their incorporation among the writings of the earlier Isaiah. And thus may be found the writings of this second Isaiah in the book of that name, embracing chapters forty to fifty-five inclusive.

97:7.5 (1068.5) No prophet or religious teacher from Machiventa to the time of Jesus attained the high concept of God that Isaiah the second proclaimed during these days of the captivity. It was no small, anthropomorphic, man-made God that this spiritual leader proclaimed. "Behold he takes up the isles as a very little thing." "And as the heavens are higher than the earth, so are my ways higher than your ways and my thoughts higher than your thoughts."

97:7.6 (1068.1) At last Machiventa Melchizedek beheld human teachers proclaiming a real God to mortal man. Like Isaiah the first, this leader preached a God of universal creation and upholding. "I have made the earth and put man upon it. I have created it not in vain; I formed it to be inhabited." "I am the first and the last; there is no God beside me." Speaking for the Lord God of Israel, this new prophet said: "The heavens may vanish and the earth wax old, but my righteousness shall endure forever and my salvation from generation to generation." "Fear you not, for I am with you; be not dismayed, for I am your God." "There is no God beside me — a just God and a Savior."

97:7.7 (1068.2) And it comforted the Jewish captives, as it has thousands upon thousands ever since, to hear such words as: "Thus says the Lord, 'I have created you, I have redeemed you, I have called you by your name; you are mine.'" "When you pass through the waters, I will be with you since you are precious in my sight." "Can a woman forget her suckling child that she should not have compassion on her son? Yes, she may forget, yet will I not forget my children, for behold I have graven them upon the palms of my hands; I have even covered them with the shadow of my hands." "Let the wicked forsake his ways and the unrighteous man his thoughts, and let him return to the Lord, and he will have mercy upon him, and to our God, for he will abundantly pardon."

بار دیگر به بشارت این آشکارسازی جدید خدای سالیم گوش فرا دهید: "او همچون یک شبان گوسفندانش را خواهد چرانید؛ او بره‌ها را در بازوانش گرد خواهد آورد و آنها را در آغوش خود حمل خواهد کرد. او ضعیفان را نیرو می‌بخشد، و به آنها بی که هیچ قدرتی ندارند قوت بیشتر عطا می‌کند. آنها بی که برای خداوند انتظار می‌کشند نیروی تازه خواهند یافت؛ آنها با بالهایی همچون عقابها اوج خواهند گرفت؛ آنها خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛ آنها راه خواهند رفت و از حال نخواهند رفت."

این اشعیا به تبلیغات گسترده‌ای پیرامون عقیده مفهوم بسیط یک یهوه متعال دست زد. او در توصیف شیوای خداوند خدای اسرائیل به عنوان آفریننده جهانی با موسی رقابت نمود. او در توصیف خود از ویژگیهای بیکران پدر جهانی شاعرانه بود. از آن هنگام تاکنون هیچ بیان زیبایی پیرامون پدر آسمانی انجام نشده است. نوشته‌های اشعیا همانند مزامیر، در زمره والاترین و حقیقی‌ترین توصیفات پیرامون درک معنوی از خداوند هستند که تا پیش از ورود میکائیل به یورنشا به گوشهای انسان فانی رسیده‌اند. به توصیف او از الوهیت گوش دهید: "من آن متعال و والا مرتبه هستم که در ابدیت ساکن است." "من اول و آخرم. هیچ خدای دیگری جز من وجود ندارد." "و دست خداوند کوتاه نیست که نتواند نجات دهد، و گوش او نیز سنگین نیست که نتواند بشنود." و این یک دکترین نوین در یهودیت بود آنگاه که این پیامبر مهربان ولی فرماندهوار به موعظه ثابت الهی، وفاداری خداوند، اصرار ورزید. او اعلام کرد که "خداوند فراموش نمی‌کند، ترک نمی‌کند."

این آموزگار پر جرأت اعلام نمود که انسان به گونه‌ای بسیار تنگاتنگ به خداوند وابسته است. او گفت: "هر کس را که به نام من خوانده می‌شود برای جلال خویش آفریده‌ام، و آنها ستایش مرا به جا خواهند آورد. من، آری من، آن هستم که تخطیهای آنها را به خاطر خویشتن محو می‌سازم و گناهان آنها را به خاطر نخواهم آورد."

بشنوید که این عبرانی بزرگ برداشت یک خدای ملی را از میان می‌برد، در حالی که ربانیت پدر جهانی را در جلال اعلام می‌دارد و پیرامون او می‌گوید: "آسمانها تخت پادشاهی من است، و زمین کرسی زیر پایم." و با این وجود خدای اشعیا مقدس، با عظمت، عادل، و غیرقابل جستجو بود. مفهوم یهوه خشمگین، انتقامجو، و حسود چادر نشین بیابانی تقریباً از میان رفته است. یک درک جدید از یهوه متعال و جهانی در ذهن انسان فانی پدیدار گشته است که هرگز در نگرش بشری از دست نمی‌رود. درک عدالت الهی نابودی سحر و جادوی بدوی و ترس بیولوژیک را آغاز کرده است. سرانجام انسان به یک جهان قانونمند و منظم و به یک خدای جهانی با ویژگیهای قابل اطمینان و نهایی معرفی می‌شود.

و این موعظ‌گر یک خدای آسمانی برای اعلام این خدای محبت هرگز متوقف نشد. "من در مکان رفیع و مقدس ساکنم، و نیز با آن که یک روح توبه‌کار و فروتن دارد." و این آموزگار بزرگ با هم عصرهای خود باز سخنان آرامش دهنده بیشتری گفت: "و خداوند پیوسته

97:7.8 (1089.3) Listen again to the gospel of this new revelation of the God of Salem: "He shall feed his flock like a shepherd; he shall gather the lambs in his arms and carry them in his bosom. He gives power to the faint, and to those who have no might he increases strength. Those who wait upon the Lord shall renew their strength; they shall mount up with wings as eagles; they shall run and not be weary; they shall walk and not faint."

97:7.9 (1089.4) This Isaiah conducted a far-flung propaganda of the gospel of the enlarging concept of a supreme Yahweh. He vied with Moses in the eloquence with which he portrayed the Lord God of Israel as the Universal Creator. He was poetic in his portrayal of the infinite attributes of the Universal Father. No more beautiful pronouncements about the heavenly Father have ever been made. Like the Psalms, the writings of Isaiah are among the most sublime and true presentations of the spiritual concept of God ever to greet the ears of mortal man prior to the arrival of Michael on Urantia. Listen to his portrayal of Deity: "I am the high and lofty one who inhabits eternity." "I am the first and the last, and beside me there is no other God." "And the Lord's hand is not shortened that it cannot save, neither his ear heavy that it cannot hear." And it was a new doctrine in Jewry when this benign but commanding prophet persisted in the preachment of divine constancy, God's faithfulness. He declared that "God would not forget, would not forsake."

97:7.10 (1089.5) This daring teacher proclaimed that man was very closely related to God, saying: "Every one who is called by my name I have created for my glory, and they shall show forth my praise. I, even I, am he who blots out their transgressions for my own sake, and I will not remember their sins."

97:7.11 (1089.6) Hear this great Hebrew demolish the concept of a national God while in glory he proclaims the divinity of the Universal Father, of whom he says, "The heavens are my throne, and the earth is my footstool." And Isaiah's God was none the less holy, majestic, just, and unsearchable. The concept of the angry, vengeful, and jealous Yahweh of the desert Bedouins has almost vanished. A new concept of the supreme and universal Yahweh has appeared in the mind of mortal man, never to be lost to human view. The realization of divine justice has begun the destruction of primitive magic and biologic fear. At last, man is introduced to a universe of law and order and to a universal God of dependable and final attributes.

97:7.12 (1070.1) And this preacher of a supernal God never ceased to proclaim this *God of love*. "I dwell in the high and holy place, also with him who is of a contrite and humble spirit." And still further words of comfort did this great teacher speak to his

شما را هدایت خواهد کرد و روان شما را خشنود خواهد ساخت. شما همانند باغی سیراب خواهید بود و همانند چشمه‌ای که آبهای آن کم نمی‌شود. و اگر دشمن مثل یک سیل بیاید، روح خداوند در مقابل او یک دیوار تدافعی برخواهد افراشت. و بار دیگر کلام ترس - نابود کننده ملک صادق و مذهب اطمینان بخش سالیم برای برکت دادن نوع بشر درخشید.

اشعیای آیندنگر و دلیر از طریق توصیف متعالیش از عظمت و قدرت مطلق جهانی یهوه متعال، خدای محبت، فرمانروای جهان، و پدر پرعطوفت تمامی نوع بشر، یهوه ملی‌گرا را به گونه‌ای مؤثر تحت الشعاع قرار داد. از هنگام آن روزگاران پررویداد بالاترین برداشت خداوند در باختر، عدالت جهانی، بخشش الهی، و درستکاری جاودانه را پذیرفته است. این آموزگار بزرگ با زبان عالی و با زیبایی بی‌مانند آفریدگار تماماً قدرتمند را به عنوان پدر تماماً با محبت توصیف نمود.

این پیامبر دوران اسارت به مردمش و به آنهایی که از ملت‌های گوناگون بودند در حالی که در کنار رودخانه در بابل گوش می‌دادند موعظه نمود. و این اشعیای دوم برای خنثی کردن بسیاری مفاهیم نادرست و از نظر نژادی خودپرستانه پیرامون مأموریت مسیح موعود کار زیادی انجام داد. اما او در این تلاش به طور کامل موفق نبود. اگر کاهنان خود را وقف کار ساختن یک ملی‌گرایی نادرست نمی‌کردند، آموزش‌های دو اشعیای راه را برای شناخت و پذیرش مسیح موعود آماده می‌ساخت.

8- تاریخ مقدس و غیرمذهبی

رسم نگرش به تاریخچه تجارب عبرانیان به عنوان تاریخ مقدس و نگرش به رخدادهای باقیمانده دنیا به عنوان تاریخ غیرمذهبی، مسئول بخش عمده سردرگمی موجود در ذهن بشری پیرامون تفسیر تاریخ است. و این دشواری به این سبب است که هیچ تاریخ سکولار پیرامون یهودیان وجود ندارد. بعد از این که کاهنان تبعید شده در بابل نگاشته‌های جدید خود پیرامون برخوردهای ظاهراً معجزه‌آسای خداوند با عبرانیان، یعنی تاریخ مقدس اسرائیل انطور که در عهد عتیق توصیف شده را آماده کردند، نگاشته‌های موجود پیرامون امور عبرانیان — مثل کتابهای "کارهای پادشاهان اسرائیل" و "کارهای پادشاهان یهودا" به همراه چندین اسناد کمابیش دقیق دیگر تاریخ عبرانی را با دقت و به طور کامل نابود کردند.

برای فهم این که چگونه فشار ویران کننده و اجبار غیرقابل گریز تاریخ سکولار چنان یهودیان اسیر و توسط بیگانه حکمرانی شده را وحشتزده ساخت که آنها به بازنویسی کامل و شکل دادن مجدد تاریخ خود مبادرت کردند، باید تاریخچه تجربه مبهوت کننده ملی آنها را به طور خلاصه مرور کنیم. باید به خاطر آورده شود که یهودیان نتوانستند یک فلسفه کافی غیرمذهبی پیرامون زندگی را شکل دهند. آنها با برداشت آغازین و مصری خود از پادشاهی الهی برای درستکاری به علاوه

contemporaries: "And the Lord will guide you continually and satisfy your soul. You shall be like a watered garden and like a spring whose waters fail not. And if the enemy shall come in like a flood, the spirit of the Lord will lift up a defense against him." And once again did the fear-destroying gospel of Melchizedek and the trust-breeding religion of Salem shine forth for the blessing of mankind.

97:7.13 (1070.2) The farseeing and courageous Isaiah effectively eclipsed the nationalistic Yahweh by his sublime portraiture of the majesty and universal omnipotence of the supreme Yahweh, God of love, ruler of the universe, and affectionate Father of all mankind. Ever since those eventful days the highest God concept in the Occident has embraced universal justice, divine mercy, and eternal righteousness. In superb language and with matchless grace this great teacher portrayed the all-powerful Creator as the all-loving Father.

97:7.14 (1070.3) This prophet of the captivity preached to his people and to those of many nations as they listened by the river in Babylon. And this second Isaiah did much to counteract the many wrong and racially egoistic concepts of the mission of the promised Messiah. But in this effort he was not wholly successful. Had the priests not dedicated themselves to the work of building up a misconceived nationalism, the teachings of the two Isaiahs would have prepared the way for the recognition and reception of the promised Messiah.

8. SACRED AND PROFANE HISTORY

97:8.1 (1070.4) The custom of looking upon the record of the experiences of the Hebrews as sacred history and upon the transactions of the rest of the world as profane history is responsible for much of the confusion existing in the human mind as to the interpretation of history. And this difficulty arises because there is no secular history of the Jews. After the priests of the Babylonian exile had prepared their new record of God's supposedly miraculous dealings with the Hebrews, the sacred history of Israel as portrayed in the Old Testament, they carefully and completely destroyed the existing records of Hebrew affairs — such books as "The Doings of the Kings of Israel" and "The Doings of the Kings of Judah," together with several other more or less accurate records of Hebrew history.

97:8.2 (1070.5) In order to understand how the devastating pressure and the inescapable coercion of secular history so terrorized the captive and alien-ruled Jews that they attempted the complete rewriting and recasting of their history, we should briefly survey the record of their perplexing national experience. It must be remembered that the Jews failed to evolve an adequate nontheologic philosophy of life. They struggled with their original and Egyptian concept of divine rewards for

تنبیه‌های سهمگین برای گناه تقلا کردند. ماجرای ایوب اعتراضی بر ضد این فلسفه خطاآمیز بود. بدبینی آشکار کتاب جامعه یک واکش دنیاگرایانه خردمندانه به این اعتقادات بیش از حد خوشبینانه به مشیت الهی بود.

اما پانصد سال حاکمیت حکمرانان بیگانه حتی برای یهودیان شکیب و بردبار خیلی زیاد بود. پیامبران و کاهنان شروع به فریاد کشیدن کردند: "تا کی، ای خداوند، تا کی؟" همینطور که یهودی صانع متون مقدس را جستجو می‌کرد، سردرگمی او بیشتر می‌شد. یک پیامبر عهد عتیق وعده داد که خدا از آنها محافظت می‌کند و "مردم برگزیده‌اش" را نجات می‌دهد. عاموس تهدید کرده بود که خدا اسرائیل را ترک می‌کند مگر این که آنها شاخصهای خود برای درستکاری ملی را از نو بنا نهند. نویسنده کتاب تثبیه انتخاب بزرگ را چیزی بین خوب و بد، برکت و لعنت، تصویر کرده بود. اشعیا اول یک پادشاه نجات دهنده نیکوکار را موعظه کرده بود. ارمیا یک عصر درستکاری درونی — پیمانی را که روی لوحه‌های قلب نوشته شده بود — اعلام کرده بود. اشعیا دوم پیرامون نجات از طریق قربانی و فدیة صحبت کرده بود. حزقیال نجات از طریق خدمت فداکارانه را اعلام کرده بود، و عزرا بهروزی از طریق پیروی از قانون را وعده داده بود. اما به رغم تمامی اینها آنها در اسارت باقی ماندند، و نجات به تعویق افتاد. سپس دانیال نمایش "بحران" در شرف وقوع — در هم کوبیدن بت بزرگ و برقراری فوری حکومت جاودانه درستکاری، پادشاهی مسیح‌گونه — را ارائه نمود.

و تمامی این امید کاذب به چنان درجه‌ای از ناامیدی و استیصال نژادی منجر گشت که رهبران یهودیان چنان سردرگم شدند که نتوانستند مأموریت و خدمت روحانی یک پسر الهی بهشت را هنگامی که در شکل جسم انسانی به زودی نزد آنها آمد — به صورت فرزند انسان ظهور یافت — بشناسند و آن را بپذیرند.

تمامی مذاهب امروزی در تلاش برای تفسیر معجزه‌آسا برای برخی از ادوار تاریخ بشری به طور جدی مرتکب خطا شده‌اند. در حالی که این امر حقیقت دارد که خداوند یک دست پدرانۀ مداخلۀ الهی را بارها به جریان امور بشری وارد کرده است، این خطاست که اصول عقاید جزمی و خرافات مذهبی را به عنوان رسویی فوق طبیعی که در این جویبار تاریخ بشری با عمل معجزه‌آسا پدیدار گشته تلقی نمود. این واقعیت که "والا مرتبه‌ها در پادشاهیهای انسانها حکومت می‌کنند" تاریخ سکولار را به تاریخ به اصطلاح مقدس تغییر نمی‌دهد.

نویسندگان عهد جدید و نویسندگان مسیحی دوران بعد از طریق تلاشهای صادقانه خود برای متعال ساختن پیامبران یهودی تحریف تاریخ عبرانی را بیشتر پیچیده کردند. بدین ترتیب تاریخ عبرانی توسط نویسندگان یهودی و مسیحی، هر دو، به گونه‌ای فاجعه‌بار مورد سوء استفاده واقع شده است. تاریخ سکولار عبرانی به طور کامل دگماتیزه شده است. آن به یک افسانۀ تاریخ مقدس تبدیل شده و با مفاهیم اخلاقی و آموزشهای مذهبی به

righteousness coupled with dire punishments for sin. The drama of Job was something of a protest against this erroneous philosophy. The frank pessimism of Ecclesiastes was a worldly wise reaction to these overoptimistic beliefs in Providence.

97:8.3 (1071.1) But five hundred years of the overlordship of alien rulers was too much for even the patient and long-suffering Jews. The prophets and priests began to cry: "How long, O Lord, how long?" As the honest Jew searched the Scriptures, his confusion became worse confounded. An olden seer promised that God would protect and deliver his "chosen people." Amos had threatened that God would abandon Israel unless they re-established their standards of national righteousness. The scribe of Deuteronomy had portrayed the Great Choice — as between the good and the evil, the blessing and the curse. Isaiah the first had preached a beneficent king-deliverer. Jeremiah had proclaimed an era of inner righteousness — the covenant written on the tablets of the heart. The second Isaiah talked about salvation by sacrifice and redemption. Ezekiel proclaimed deliverance through the service of devotion, and Ezra promised prosperity by adherence to the law. But in spite of all this they lingered on in bondage, and deliverance was deferred. Then Daniel presented the drama of the impending "crisis" — the smiting of the great image and the immediate establishment of the everlasting reign of righteousness, the Messianic kingdom.

97:8.4 (1071.2) And all of this false hope led to such a degree of racial disappointment and frustration that the leaders of the Jews were so confused they failed to recognize and accept the mission and ministry of a divine Son of Paradise when he presently came to them in the likeness of mortal flesh — incarnated as the Son of Man.

97:8.5 (1071.3) All modern religions have seriously blundered in the attempt to put a miraculous interpretation on certain epochs of human history. While it is true that God has many times thrust a Father's hand of providential intervention into the stream of human affairs, it is a mistake to regard theologic dogmas and religious superstition as a supernatural sedimentation appearing by miraculous action in this stream of human history. The fact that the "Most Highs rule in the kingdoms of men" does not convert secular history into so-called sacred history.

97:8.6 (1071.4) New Testament authors and later Christian writers further complicated the distortion of Hebrew history by their well-meant attempts to transcendentalize the Jewish prophets. Thus has Hebrew history been disastrously exploited by both Jewish and Christian writers. Secular Hebrew history has been thoroughly dogmatized. It has been converted into a fiction of sacred history and has

اصطلاح ملتهای مسیحی به گونه‌ای سردرگم آمیخته شده است.

یک بازگویی کوتاه نقاط رفیع در تاریخ عبرانی روشن خواهد ساخت که چگونه واقعیات تاریخی چنان توسط کاهنان یهودی در بابل تغییر داده شدند که تاریخ روزمره سکولار مردمشان را به صورت یک تاریخ موهوم و مقدس تبدیل سازند.

9- تاریخ عبرانی

قوم اسرائیل هیچگاه دوازده قبیله نبودند — فقط سه یا چهار قبیله در فلسطین ساکن شدند. ملت عبرانی در نتیجه اتحاد به اصطلاح قوم اسرائیل و کنعانیان به وجود آمد. "و فرزندان اسرائیل در میان کنعانیان ساکن شدند. و دختران آنها را به همسری گرفتند و دخترانشان را به پسران کنعانیان دادند." عبرانیان هرگز کنعانیان را از فلسطین بیرون نراندند، اگر چه نوشته‌های کاهنان پیرامون این چیزها بلادرنگ اعلام کردند که آنها چنین کردند.

آگاهی اسرائیلی منشأ در سرزمین تپه‌ای افرایم داشت؛ آگاهی دوران بعد یهودی در قبیله جنوبی یهودا منشأ یافت. یهودیان (یهودایی‌ها) همیشه به دنبال این بودند که تاریخچه اسرائیلی‌های شمالی (افرایمی‌ها) را بدنام کنند و سیاه جلوه دهند.

تاریخ متظاهراًه عبرانی با گردآوری قشون توسط شائول از میان قبایل شمالی برای ایستادگی در برابر یک حمله عمونیان بر علیه هم قبیله‌ایهای خود، جلعادیان — شرق اردن — آغاز می‌شود. او با ارتشی اندکی بیش از سه هزار تن دشمن را شکست داد، و این دستاورد بود که موجب شد قبایل تپه او را پادشاه کنند. هنگامی که کاهنان تبعید شده این داستان را بازنویسی کردند، تعداد نفرات ارتش شائول را به 330,000 نفر افزایش دادند و "یهودا" را به فهرست قبایلی که در نبرد شرکت کردند افزودند.

بلافاصله بعد از شکست عمونیان، شائول از طریق انتخابات عمومی توسط سربازانش پادشاه شد. هیچ کاهن یا پیامبری در این امر شرکت نکرد. اما کاهنان بعدها ننگاشته‌ها ثبت کردند که پیامبر سموئیل مطابق رهنمودهای الهی تاج پادشاهی بر سر شائول نهاده است. آنها به این علت این کار را انجام دادند که برای پادشاهی یهودایی داوود یک "خط الهی تباری" ایجاد کنند.

بزرگترین تحریف تاریخ یهودی در رابطه با داوود انجام یافته است. بعد از پیروزی شائول در برابر عمونیان (که او به یهوه نسبت داد) فلسطینیان احساس خطر کردند و حملات به قبایل شمالی را آغاز نمودند. داوود و شائول هرگز نمی‌توانستند به توافق برسند. داوود با ششصد مرد وارد یک اتحاد با فلسطینیان شد و در امتداد ساحل به سوی یزرعیل پیشروی نمود. فلسطینیان در جت به داوود دستور دادند از منطقه خارج شود؛ آنها می‌ترسیدند که ممکن است او به شائول بپیوندد. داوود عقب نشینی کرد؛ فلسطینیان حمله کردند و شائول را شکست دادند. اگر داوود به اسرائیل وفادار مانده بود آنها

become inextricably bound up with the moral concepts and religious teachings of the so-called Christian nations.

^{97:8.7 (1071.5)} A brief recital of the high points in Hebrew history will illustrate how the facts of the record were so altered in Babylon by the Jewish priests as to turn the everyday secular history of their people into a fictitious and sacred history.

9. HEBREW HISTORY

^{97:9.1 (1071.6)} There never were twelve tribes of the Israelites — only three or four tribes settled in Palestine. The Hebrew nation came into being as the result of the union of the so-called Israelites and the Canaanites. "And the children of Israel dwelt among the Canaanites. And they took their daughters to be their wives and gave their daughters to the sons of the Canaanites." The Hebrews never drove the Canaanites out of Palestine, notwithstanding that the priests' record of these things unhesitatingly declared that they did.

^{97:9.2 (1071.7)} The Israelitish consciousness took origin in the hill country of Ephraim; the later Jewish consciousness originated in the southern clan of Judah. The Jews (Judahites) always sought to defame and blacken the record of the northern Israelites (Ephraimites).

^{97:9.3 (1072.1)} Pretentious Hebrew history begins with Saul's rallying the northern clans to withstand an attack by the Ammonites upon their fellow tribesmen — the Gileadites — east of the Jordan. With an army of a little more than three thousand he defeated the enemy, and it was this exploit that led the hill tribes to make him king. When the exiled priests rewrote this story, they raised Saul's army to 330,000 and added "Judah" to the list of tribes participating in the battle.

^{97:9.4 (1072.2)} Immediately following the defeat of the Ammonites, Saul was made king by popular election by his troops. No priest or prophet participated in this affair. But the priests later on put it in the record that Saul was crowned king by the prophet Samuel in accordance with divine directions. This they did in order to establish a "divine line of descent" for David's Judahite kingship.

^{97:9.5 (1072.3)} The greatest of all distortions of Jewish history had to do with David. After Saul's victory over the Ammonites (which he ascribed to Yahweh) the Philistines became alarmed and began attacks on the northern clans. David and Saul never could agree. David with six hundred men entered into a Philistine alliance and marched up the coast to Esdraelon. At Gath the Philistines ordered David off the field; they feared he might go over to Saul. David retired; the Philistines attacked and defeated Saul. They could not have done this had David

نمی‌توانستند این کار را انجام دهند. ارتش داوود یک طبقه‌بندی آمیخته از ناراضیان بود، که عمدتاً از افراد ناجور و فراریان از عدالت تشکیل شده بود.

شکست سوگبار شائول در جلیوع توسط فلسطینیان یهوه را در میان خدایان در چشمان کنعانیان اطراف به یک نقطه پایین آورد. بر حسب معمول شکست شائول باید به ارتداد از سوی یهوه نسبت داده می‌شد، اما این بار ویرایشگران یهودایی آن را به خطاهای آیینی نسبت دادند. آنها به روایت شائول و سمونیل به عنوان زمینه‌ای برای پادشاهی داوود نیاز داشتند.

داوود با ارتش کوچکش ستاد مرکزی خود را در شهر غیرعبرانی حبرون برقرار ساخت. هم وطنان او فوراً او را پادشاه پادشاهی جدید یهودا اعلام کردند. یهودا عمدتاً از عناصر غیرعبرانی — قینیان، کالیبیان، بیوسیان، و سایر کنعانیان تشکیل شده بود. آنها چادر نشین — شبان — بودند، و از این رو وقف ایده‌ی عبرانی مالکیت زمین بودند. آنها ایندولوژیهای قبایل بیابانی را داشتند.

تفاوت میان تاریخ مقدس و غیرمذهبی از طریق دو داستان متفاوت در رابطه با پادشاه کردن داوود آنطور که در عهد عتیق یافت می‌شود به خوبی توصیف شده است. بخشی از داستان سکولار از این که چگونه پیروان بلافصل او (ارتش او) او را پادشاه کردند توسط کاهنانی که متعاقباً روایت طولانی و به نثر در آمده تاریخ مقدس را آماده کردند به گونه‌ای غیرعمدی در نگاشته‌ها باقی گذاشته شد. در این داستان شرح داده شده که چگونه پیامبر سمونیل با رهنمود الهی داوود را از میان برادرانش انتخاب کرد و او را به طور رسمی و با آیین مفصل و شرعی به عنوان پادشاه عبرانیان مسح نمود، و سپس او را جانشین شائول اعلام کرد.

کاهنان بعد از آماده ساختن حکایات ساختگی خود پیرامون برخوردهای معجزه‌آسای خداوند با اسرائیل بارها نتوانستند گفته‌های آشکار و مستندی را که از پیش در نگاشته‌ها بود به طور کامل حذف کنند.

داوود به دنبال این بود که ابتدا از طریق ازدواج با دختر شائول، سپس بیوه نبال، آدمی ثروتمند، و سپس دختر تلمای، پادشاه جشور، خود را به لحاظ سیاسی ارتقا دهد. او از میان زنان پیوس شش همسر گرفت. همچنین باید به بتشیع، همسر مرد حیثی نیز اشاره کرد.

و از طریق چنین روشها و از میان چنین مردمی بود که داوود افسانه‌ی یک پادشاهی الهی یهودا را به عنوان جانشین میراث و سنتهای پادشاهی در حال ناپدید شدن شمالی اسرائیل افرایمی به وجود آورد. قبیله جهان شهری یهودای داوود بیشتر غیریهودی بود تا یهودی؛ با این وجود بزرگان ستم‌نیده افرایم آمدند و او را "به پادشاهی بر اسرائیل مسح کردند." آنگاه بعد از یک تهدید نظامی، داوود با بیوسیان یک پیمان بست و پایتخت پادشاهی متحده خود را در بیوس (اورشلیم) برقرار کرد. بیوس شهری با دیوارهای مستحکم در نیمه راه میان یهودا و اسرائیل بود. فلسطینیان تحریک شدند و فوراً به داوود حمله کردند. آنها بعد از یک نبرد شدید شکست خوردند، و بار دیگر یهوه به عنوان "خداوند خدای لشکرها" تثبیت شد.

been loyal to Israel. David's army was a polyglot assortment of malcontents, being for the most part made up of social misfits and fugitives from justice.

^{97:9.6 (1072.4)} Saul's tragic defeat at Gilboa by the Philistines brought Yahweh to a low point among the gods in the eyes of the surrounding Canaanites. Ordinarily, Saul's defeat would have been ascribed to apostasy from Yahweh, but this time the Judahite editors attributed it to ritual errors. They required the tradition of Saul and Samuel as a background for the kingship of David.

^{97:9.7 (1072.5)} David with his small army made his headquarters at the non-Hebrew city of Hebron. Presently his compatriots proclaimed him king of the new kingdom of Judah. Judah was made up mostly of non-Hebrew elements — Kenites, Calebites, Jebusites, and other Canaanites. They were nomads — herders — and so were devoted to the Hebrew idea of land ownership. They held the ideologies of the desert clans.

^{97:9.8 (1072.6)} The difference between sacred and profane history is well illustrated by the two differing stories concerning making David king as they are found in the Old Testament. A part of the secular story of how his immediate followers (his army) made him king was inadvertently left in the record by the priests who subsequently prepared the lengthy and prosaic account of the sacred history wherein is depicted how the prophet Samuel, by divine direction, selected David from among his brethren and proceeded formally and by elaborate and solemn ceremonies to anoint him king over the Hebrews and then to proclaim him Saul's successor.

^{97:9.9 (1072.6)} So many times did the priests, after preparing their fictitious narratives of God's miraculous dealings with Israel, fail fully to delete the plain and matter-of-fact statements which already rested in the records.

^{97:9.10 (1072.7)} David sought to build himself up politically by first marrying Saul's daughter, then the widow of Nabal the rich Edomite, and then the daughter of Talmi, the king of Geshur. He took six wives from the women of Jebus, not to mention Bathsheba, the wife of the Hittite.

^{97:9.11 (1073.1)} And it was by such methods and out of such people that David built up the fiction of a divine kingdom of Judah as the successor of the heritage and traditions of the vanishing northern kingdom of Ephraimite Israel. David's cosmopolitan tribe of Judah was more gentile than Jewish; nevertheless the oppressed elders of Ephraim came down and "anointed him king of Israel." After a military threat, David then made a compact with the Jebusites and established his capital of the united kingdom at Jebus (Jerusalem), which was a strong-walled city midway between Judah and Israel. The Philistines were aroused and soon attacked David. After a fierce battle they were defeated, and once

more Yahweh was established as "The Lord God of Hosts."

97:9.12 (1073.2) But Yahweh must, perforce, share some of this glory with the Canaanite gods, for the bulk of David's army was non-Hebrew. And so there appears in your record (overlooked by the Judahite editors) this telltale statement: "Yahweh has broken my enemies before me. Therefore he called the name of the place Baal-Perazim." And they did this because eighty per cent of David's soldiers were Baalites.

97:9.13 (1073.3) David explained Saul's defeat at Gilboa by pointing out that Saul had attacked a Canaanite city, Gibeon, whose people had a peace treaty with the Ephraimites. Because of this, Yahweh forsook him. Even in Saul's time David had defended the Canaanite city of Keilah against the Philistines, and then he located his capital in a Canaanite city. In keeping with the policy of compromise with the Canaanites, David turned seven of Saul's descendants over to the Gibeonites to be hanged.

97:9.14 (1073.4) After the defeat of the Philistines, David gained possession of the "ark of Yahweh," brought it to Jerusalem, and made the worship of Yahweh official for his kingdom. He next laid heavy tribute on the neighboring tribes — the Edomites, Moabites, Ammonites, and Syrians.

97:9.15 (1073.5) David's corrupt political machine began to get personal possession of land in the north in violation of the Hebrew mores and presently gained control of the caravan tariffs formerly collected by the Philistines. And then came a series of atrocities climaxed by the murder of Uriah. All judicial appeals were adjudicated at Jerusalem; no longer could "the elders" mete out justice. No wonder rebellion broke out. Today, Absalom might be called a demagogue; his mother was a Canaanite. There were a half dozen contenders for the throne besides the son of Bathsheba — Solomon.

97:9.16 (1073.6) After David's death Solomon purged the political machine of all northern influences but continued all of the tyranny and taxation of his father's regime. Solomon bankrupted the nation by his lavish court and by his elaborate building program: There was the house of Lebanon, the palace of Pharaoh's daughter, the temple of Yahweh, the king's palace, and the restoration of the walls of many cities. Solomon created a vast Hebrew navy, operated by Syrian sailors and trading with all the world. His harem numbered almost one thousand.

97:9.17 (1073.7) By this time Yahweh's temple at Shiloh was discredited, and all the worship of the nation was centered at Jebus in the gorgeous royal chapel. The northern kingdom returned more to the worship of Elohim. They enjoyed the favor of the Pharaohs, who later enslaved Judah, putting the southern kingdom under tribute.

اما یهوه الزاماً باید بخشی از این جلال را با خدایان کنعانی قسمت می‌کرد، زیرا بخش عمده ارتش داوود غیرعبرانی بودند. و از این رو در نگاشته‌های شما این بیانیۀ برملا کننده (که توسط ویرایشگران یهودایی نادیده گرفته شده) پدیدار می‌شود: "یهوه پیش روی من دشمنانم را در هم شکسته است. از این رو او نام آن مکان را بَعْل فراسیم نامید." و آنها به این علت این کار را انجام دادند که هشتاد درصد از سربازان داوود از هواخواهان بَعْل بودند.

داوود شکست شائول در جلبوع را از طریق اشاره به این امر توضیح داد که شائول به یک شهر کنعانی، جبعون، که مردمش با افرایمیها قرارداد صلح داشتند حمله کرده بود. به این دلیل یهوه او را ترک کرد. داوود حتی در زمان شائول از شهر کنعانی قعیله در برابر فلسطینیان دفاع کرده بود، و سپس پایتخت خود را در یک شهر کنعانی برقرار کرده بود. داوود در حفظ سیاست سازش با کنعانیان هفت تن از نوادگان شائول را به جبعونیان داد تا به دار آویخته شوند.

داوود بعد از شکست فلسطینیان مالکیت "صندوق یهوه" را به دست آورد، آن را به اورشلیم آورد، و پرستش یهوه را برای پادشاهی خود رسمی نمود. سپس او به قبایل همسایه — آدومیان، موآبیان، عمونیان، و سوریها — مالیات سنگین بست.

ماشین فاسد سیاسی داوود در تخطی از آداب و رسوم عبرانی شروع به تصاحب شخصی زمین در شمال نمود و فوراً کنترل تعرفه کاروانهایی را که سابقاً توسط فلسطینیان جمع‌آوری می‌شد به دست گرفت. و سپس یک سری از قساوتها که با قتل اوریا به اوج رسید به وقوع پیوست. تمامی استیفافهای قضایی در اورشلیم تحت دآوری قرار می‌گرفتند؛ دیگر "بزرگان" نمی‌توانستند عدالت را به جا آورند. شگفت‌آور نیست که شورش رخ داد. امروز ممکن است ابشالوم یک عوام فریب نامیده شود؛ مادر او یک کنعانی بود. برای تخت پادشاهی علاوه بر پسر بتشبع — سلیمان — نیم دوجین حریف وجود داشتند.

سلیمان بعد از مرگ داوود ماشین سیاسی را از تمامی نفوذهای شمالی تصفیه کرد اما به تمام بیدگري و مالیات بستن رژیم پدرش ادامه داد. سلیمان به واسطه بارگاه و لخرج خود و به دلیل برنامه ساختمان سازی مفصلش ملت را ورشکسته کرد. تالار لبنان، قصر دختر فرعون، معبد یهوه، قصر پادشاه، و بازسازی دیوارهای بسیاری از شهرها در زمره آنها بودند. سلیمان یک نیروی دریایی عظیم عبرانی به وجود آورد که توسط دریانوردان سوری به کار گرفته می‌شد و با تمامی دنیا در داد و ستد بود. تعداد زنان حرمسرای او تقریباً به هزار تن بالغ می‌شد.

تا این هنگام معبد یهوه در شیلوه بی‌اعتبار شده بود، و تمامی پرستش ملت در پیوس در نیایشگاه مجلل سلطنتی متمرکز شده بود. پادشاهی شمالی بیشتر به پرستش الوهیم بازگشت نمود. آنها از لطف فرعونها برخوردار بودند، که بعدها یهودا را به بردگی کشانند، و پادشاهی جنوبی را تحت مالیات قرار دادند.

فراز و نشیبهایی وجود داشتند — جنگهایی میان اسرائیل و یهودا. بعد از چهار سال جنگ داخلی و سه سلسله، اسرائیل تحت حکمروایی حاکمان مستبد شهری قرار گرفت که شروع به داد و ستد در سرزمین کردند. حتی شاه عُمری تلاش کرد که زمین سامر را بخرد. اما هنگامی که شلمناسر سوم تصمیم گرفت که ساحل مدیترانه را کنترل کند، به سرعت پایان کار فرا رسید. شاه آخاب افرایم ده گروه دیگر را گرد آورد و در گرگر مقاومت نمود؛ نبرد مساوی بود. طرف آشوری متوقف شد اما متحدان متحمل تلفات سنگینی شدند. این جنگ بزرگ در کتب عهد عتیق حتی ذکر نیز نشده است.

هنگامی که شاه آخاب تلاش نمود از نابوت زمین بخرد، گرفتاری جدیدی آغاز گشت. همسر فیینی او نام آخاب را روی کاغذهایی جعل نمود که فرمان می‌داد زمین نابوت مصادره شود، به این علت که او به نامهای "الوهیم و پادشاه" بی‌احترامی کرده است. او و پسرانش فوراً اعدام شدند. ایلیا قطعانه در صحنه ظاهر گشت و آخاب را برای قتل نابوت‌ها محکوم کرد. بدین ترتیب ایلیا، یکی از بزرگترین پیامبران، آموزش خود را به عنوان یک مدافع آداب و رسوم قدیمی زمین، برضد رویکرد زمین فروشی طرفداران بعل، و برضد تلاش شهرها برای تسلط بر کشور، آغاز کرد. اما رفقم موفق نبود، تا این که زمین‌دار کشوری، اییهو، نیروهایش را با سرقیله چادر نشینان، یهوناداب، متحد ساخت تا پیامبران بعل (کارگزاران زمین) را در سامره نابود کنند.

به تدریج که یهوآخاز و پسرش یربعام اسرائیل را از دست دشمنانش نجات دادند زندگی نوینی پدیدار گشت. اما تا این هنگام یک دسته تبهکار برجسته که چپاولشان با چپاول دودمان داوودی روزگاران کهن برابری می‌کرد در سامره حکومت می‌کردند. تلاش برای سرکوب ازادی بیان ایلیا، عاموس، و هوشع را بران داشت که نگارش مخفیانه خود را آغاز کنند، و این شروع واقعی کتابهای مقدس یهودی و مسیحی بود.

اما پادشاهی شمالی از تاریخ محو نگشت تا این که پادشاه اسرائیل با پادشاه مصر تبانی کرد و از پرداختن مالیات بیشتر به آشور امتناع ورزید. سپس محاصره سه ساله آغاز شد و پراکندگی کامل پادشاهی شمالی از پی آمد. بدین ترتیب افرایم (اسرائیل) محو گردید. یهودا — یهودیان، "باقیمانده اسرائیل" — شروع به تمرکز زمین در دستان تعداد اندکی نمودند، و آنطور که اشعیا گفت: "خانه به خانه و مزرعه به مزرعه بر آن افزودند." در آن هنگام یک معبد بعل در کنار معبد یهوه در اورشلیم وجود داشت. این حکومت ترور با یک شورش یکتاپرستانه که توسط یوآش، پادشاه پسر رهبری می‌شد پایان یافت. او سی و پنج سال برای یهوه مجاهدت کرد.

پادشاه بعد، اَمَسیا، با آدمیان مالیات دهندۀ شورشگر و همسایگان آنها مشکل داشت. بعد از یک پیروزی چشمگیر او بازگشت تا به همسایگان شمالی خود حمله کند و به گونه‌ای همانقدر چشمگیر شکست خورد. سپس روستانشینان شورش کردند. آنها پادشاه را به قتل رساندند و پسر شانزده ساله او را بر تخت سلطنت نشاندند. این عزریا بود که اشعیا او را عزریا نامید. بعد از عزریا چیزها از بد به بدتر تبدیل شدند، و یهودا از طریق پرداختن مالیات به پادشاهان آشور برای

97:9.18 (1073:8) There were ups and downs — wars between Israel and Judah. After four years of civil war and three dynasties, Israel fell under the rule of city despots who began to trade in land. Even King Omri attempted to buy Shemer's estate. But the end drew on apace when Shalmaneser III decided to control the Mediterranean coast. King Ahab of Ephraim gathered ten other groups and resisted at Karkar; the battle was a draw. The Assyrian was stopped but the allies were decimated. This great fight is not even mentioned in the Old Testament.

97:9.19 (1074:1) New trouble started when King Ahab tried to buy land from Naboth. His Phoenician wife forged Ahab's name to papers directing that Naboth's land be confiscated on the charge that he had blasphemed the names of "Elohim and the king." He and his sons were promptly executed. The vigorous Elijah appeared on the scene denouncing Ahab for the murder of the Naboths. Thus Elijah, one of the greatest of the prophets, began his teaching as a defender of the old land mores as against the land-selling attitude of the Baalim, against the attempt of the cities to dominate the country. But the reform did not succeed until the country landlord Jehu joined forces with the gypsy chieftain Jehonadab to destroy the prophets (real estate agents) of Baal at Samaria.

97:9.20 (1074:2) New life appeared as Jehoash and his son Jeroboam delivered Israel from its enemies. But by this time there ruled in Samaria a gangster-nobility whose depredations rivaled those of the Davidic dynasty of olden days. State and church went along hand in hand. The attempt to suppress freedom of speech led Elijah, Amos, and Hosea to begin their secret writing, and this was the real beginning of the Jewish and Christian Bibles.

97:9.21 (1074:3) But the northern kingdom did not vanish from history until the king of Israel conspired with the king of Egypt and refused to pay further tribute to Assyria. Then began the three years' siege followed by the total dispersion of the northern kingdom. Ephraim (Israel) thus vanished. Judah — the Jews, the "remnant of Israel" — had begun the concentration of land in the hands of the few, as Isaiah said, "Adding house to house and field to field." Presently there was in Jerusalem a temple of Baal alongside the temple of Yahweh. This reign of terror was ended by a monotheistic revolt led by the boy king Joash, who crusaded for Yahweh for thirty-five years.

97:9.22 (1074:4) The next king, Amaziah, had trouble with the revolting tax-paying Edomites and their neighbors. After a signal victory he turned to attack his northern neighbors and was just as signally defeated. Then the rural folk revolted; they assassinated the king and put his sixteen-year-old son on the throne. This was Azariah, called Uziah by Isaiah. After Uziah, things went from bad to worse, and Judah existed for a hundred years by

یکصد سال دوام آورد. اشعای اول به آنها گفت که اورشلیم، که شهر یهوه بود، هرگز سقوط نمی‌کند. اما ارمیا در اعلام سقوط آن درنگ نکرد.

نابودی واقعی یهودا از طریق یک حلقه فاسد و ثروتمند از سیاستمداران که تحت فرمانروایی یک پادشاه پسر، منسی، عمل می‌کردند به انجام رسید. اقتصاد در حال تغییر، بازگشت پرستش بعل را که معاملات خصوصی زمین آن برضد ایدئولوژی یهوه بود تسهیل نمود. سقوط آشور و سلطه مصر برای منتی برای یهودا رهایی آورد، و مردم روستا حکومت را به دست گرفتند. آنها تحت حکومت یوشیا حلقه سیاستمداران فاسد اورشلیم را نابود کردند.

اما آنگاه که یوشیا جسارت نمود تا بیرون رود و با ارتش قدرتمند نکوه که برای کمک به آشور بر علیه بابل در امتداد ساحل از مصر حرکت می‌کرد رو در رویی کند این عصر به گونه‌ای فاجعه‌آور پایان یافت. او تار و مار شد، و یهودا تحت مالیات مصر قرار گرفت. حزب سیاسی بعل در اورشلیم به قدرت بازگشت، و بدین ترتیب اسارت واقعی مصری آغاز گردید. سپس دوره‌ای به دنبال آمد که طی آن سیاستمداران طرفدار بعل هم دانشگاهها و هم کهنات را کنترل کردند. پرستش بعل یک سیستم اقتصادی و اجتماعی بود که به حقوق مالکیت و نیز باروری زمین مربوط بود.

با سرنگونی نکوه توسط نبوکدنصر، یهودا تحت حکمروایی بابل قرار گرفت و ده سال از پرداخت مالیات معاف شد، اما به زودی شورش کرد. هنگامی که نبوکدنصر بر علیه آنها وارد عمل شد، یهودایی‌ها اصلاحات اجتماعی، همچون آزاد کردن بردگان به منظور نفوذ روی یهوه را آغاز کردند. هنگامی که ارتش بابل به طور موقت عقب نشینی کرد، عبرانیان شادی کردند و چنین پنداشتند که سحر و جادوی فرم آنها آنان را نجات داده است. در طول این دوره بود که ارمیا در رابطه با سرنوشت شومی که در شرف وقوع بود با آنان سخن گفت، و فوراً نبوکدنصر بازگشت.

و بدین ترتیب پایان یهودا به طور ناگهانی فرا رسید. شهر نابود شد، و مردم به بابل منتقل شدند. کشمکش یهوه — بعل با اسارت پایان یافت. و اسارت باقیمانده اسرائیل را شوکه نمود و به یکتاپرستی وارد ساخت.

یهودیان در بابل به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند به صورت یک گروه کوچک در فلسطین وجود داشته باشند، رسوم ویژه اجتماعی و اقتصادی خود را داشته باشند، و این که برای پابرجایی ایدئولوژی خود باید غیریهودیان را تغییر کیش دهند. بدین ترتیب برداشت جدید آنان از سرنوشت آغاز گشت — این ایده که یهودیان باید خادمان برگزیده یهوه شوند. مذهب یهودی عهد عتیق به راستی طی اسارت در بابل تکامل یافت.

دکترین فناپذیری نیز در بابل شکل یافت. یهودیان تصور می‌کردند که ایده زندگی آینده تأکید روی بشارت آنان پیرامون عدالت اجتماعی را کاهش می‌دهد. حال برای نخستین بار الهیات جایگزین جامعه‌شناسی و اقتصاد شد. مذهب به عنوان یک سیستم پنداشت و رویکرد بشری داشت شکل می‌گرفت تا بیشتر و بیشتر از سیاست، جامعه‌شناسی، و اقتصاد فاصله گیرد.

paying tribute to the kings of Assyria. Isaiah the first told them that Jerusalem, being the city of Yahweh, would never fall. But Jeremiah did not hesitate to proclaim its downfall.

97:9.23 (1074.5) The real undoing of Judah was effected by a corrupt and rich ring of politicians operating under the rule of a boy king, Manasseh. The changing economy favored the return of the worship of Baal, whose private land dealings were against the ideology of Yahweh. The fall of Assyria and the ascendancy of Egypt brought deliverance to Judah for a time, and the country folk took over. Under Josiah they destroyed the Jerusalem ring of corrupt politicians.

97:9.24 (1074.6) But this era came to a tragic end when Josiah presumed to go out to intercept Necho's mighty army as it moved up the coast from Egypt for the aid of Assyria against Babylon. He was wiped out, and Judah went under tribute to Egypt. The Baal political party returned to power in Jerusalem, and thus began the *real* Egyptian bondage. Then ensued a period in which the Baalim politicians controlled both the courts and the priesthood. Baal worship was an economic and social system dealing with property rights as well as having to do with soil fertility.

97:9.25 (1075.1) With the overthrow of Necho by Nebuchadnezzar, Judah fell under the rule of Babylon and was given ten years of grace, but soon rebelled. When Nebuchadnezzar came against them, the Judahites started social reforms, such as releasing slaves, to influence Yahweh. When the Babylonian army temporarily withdrew, the Hebrews rejoiced that their magic of reform had delivered them. It was during this period that Jeremiah told them of the impending doom, and presently Nebuchadnezzar returned.

97:9.26 (1075.2) And so the end of Judah came suddenly. The city was destroyed, and the people were carried away into Babylon. The Yahweh-Baal struggle ended with the captivity. And the captivity shocked the remnant of Israel into monotheism.

97:9.27 (1075.3) In Babylon the Jews arrived at the conclusion that they could not exist as a small group in Palestine, having their own peculiar social and economic customs, and that, if their ideologies were to prevail, they must convert the gentiles. Thus originated their new concept of destiny — the idea that the Jews must become the chosen servants of Yahweh. The Jewish religion of the Old Testament really evolved in Babylon during the captivity.

97:9.28 (1075.4) The doctrine of immortality also took form at Babylon. The Jews had thought that the idea of the future life detracted from the emphasis of their gospel of social justice. Now for the first time theology displaced sociology and economics. Religion was taking shape as a system of human thought and conduct more and more to be

و بدین ترتیب حقیقت پیرامون مردم یهودی نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از آنچه که به صورت تاریخ مقدس پنداشته شده است فقط اندکی بیش از رویداد نگاری تاریخ معمول غیرمذهبی است. یهودیت خاکی بود که مسیحیت از آن روید، اما یهودیان مردمی معجزه‌آسا نبودند.

10- مذهب عبرانی

رهبران آنان به قوم اسرائیل آموزش داده بودند که آنها مردمی برگزیده هستند، نه برای امتیاز ویژه و انحصار لطف الهی، بلکه برای خدمت ویژه رسانی حقیقت خدای یگانه همگان به هر ملتی. و آنها به یهودیان وعده داده بودند که آنها این سرنوشت را به تحقق خواهند رساند، آنها رهبران معنوی تمامی مردمان خواهند شد، و این که مسیح آتی بر آنها و تمام دنیا به عنوان شاهزاده صلح حکومت خواهد کرد.

پس از این که یهودیان توسط پارسیان آزاد شدند، به فلسطین بازگشتند و سرانجام به اسارت عرف قوانین، قربانیها، و آیین کاهن زده خودشان درآمدند. و به همان گونه که قبایل عبرانی داستان شگفت‌آور خداوند را که در گفتار خداحافظی موسی برای آداب و رسوم قربانی و کفاره ارائه شده بود رد کردند، این بقایای ملت عبرانی نیز برداشت شکوهمند اشعیای دوم برای قوانین، مقررات، و آیین کهنانت در حال رشد خود را رد نمودند.

خودستایی ملی، ایمان کاذب به یک مسیح موعود سوء تعبیر شده، و اسارت و استبداد فزاینده کهنانت برای همیشه صداهای رهبران معنوی (به جز دانیال، حزقیال، حجتی، و ملاکی) را خاموش ساخت؛ و از آن روزگار تا هنگام یحیی تعمید دهنده تمامی اسرائیل یک عقبگرد فزاینده معنوی را تجربه نمود. اما یهودیان هرگز مفهوم پدر جهانی را از دست ندادند؛ حتی تا قرن بیستم بعد از مسیح، آنها به دنبال نمودن این برداشت الوهیت ادامه داده‌اند.

از موسی تا یحیی تعمید دهنده یک خط ممتد از آموزگاران وفادار که مشعل یکتاپرستی نور را از یک نسل به دیگری منتقل کردند امتداد یافت، ضمن این که آنها حکمرانان بی‌وجدان را به طور بی‌وقفه نکوهش نمودند، کاهنان سودجو را محکوم کردند، و پیوسته مردم را ترغیب نمودند که به پرستش یهوه متعال، خداوند خدای اسرائیل، وفادار بمانند.

یهودیان به عنوان یک ملت سرانجام هویت سیاسی خود را از دست دادند، اما مذهب عبرانی باورمندی صادقانه به خدای یگانه و جهانی در قلوب تبعیدیان پراکنده شده به زندگی ادامه می‌دهد. و این مذهب بقا می‌یابد زیرا به گونه‌ای مؤثر عمل کرده است تا والاترین ارزشهای پیروانش را حفظ نماید. مذهب یهودی ایده‌آلهای یک مردم را حفظ نمود، اما نتوانست پیشرفت را شکوفا سازد و اکتشاف فلسفی خلاق را در قلمروهای حقیقت تشویق نماید. مذهب یهودی نقایص بسیاری داشت — در

separated from politics, sociology, and economics.

^{97:9.29 (1075.5)} And so does the truth about the Jewish people disclose that much which has been regarded as sacred history turns out to be little more than the chronicle of ordinary profane history. Judaism was the soil out of which Christianity grew, but the Jews were not a miraculous people.

10. THE HEBREW RELIGION

^{97:10.1 (1075.6)} Their leaders had taught the Israelites that they were a chosen people, not for special indulgence and monopoly of divine favor, but for the special service of carrying the truth of the one God over all to every nation. And they had promised the Jews that, if they would fulfill this destiny, they would become the spiritual leaders of all peoples, and that the coming Messiah would reign over them and all the world as the Prince of Peace.

^{97:10.2 (1075.7)} When the Jews had been freed by the Persians, they returned to Palestine only to fall into bondage to their own priest-ridden code of laws, sacrifices, and rituals. And as the Hebrew clans rejected the wonderful story of God presented in the farewell oration of Moses for the rituals of sacrifice and penance, so did these remnants of the Hebrew nation reject the magnificent concept of the second Isaiah for the rules, regulations, and rituals of their growing priesthood.

^{97:10.3 (1075.8)} National egotism, false faith in a misconceived promised Messiah, and the increasing bondage and tyranny of the priesthood forever silenced the voices of the spiritual leaders (excepting Daniel, Ezekiel, Haggai, and Malachi); and from that day to the time of John the Baptist all Israel experienced an increasing spiritual retrogression. But the Jews never lost the concept of the Universal Father; even to the twentieth century after Christ they have continued to follow this Deity conception.

^{97:10.4 (1076.1)} From Moses to John the Baptist there extended an unbroken line of faithful teachers who passed the monotheistic torch of light from one generation to another while they unceasingly rebuked unscrupulous rulers, denounced commercializing priests, and ever exhorted the people to adhere to the worship of the supreme Yahweh, the Lord God of Israel.

^{97:10.5 (1076.2)} As a nation the Jews eventually lost their political identity, but the Hebrew religion of sincere belief in the one and universal God continues to live in the hearts of the scattered exiles. And this religion survives because it has effectively functioned to conserve the highest values of its followers. The Jewish religion did preserve the ideals of a people, but it failed to foster progress and encourage philosophic creative discovery in the

فلسفه کمبود داشت و تقریباً فاقد کیفیتهای هنر و زیبایی بود — اما ارزشهای اخلاقی را حفظ نمود؛ از این رو تداوم یافت. یهوه متعال، بدان گونه که با برداشتهای دیگر الوهیت مقایسه می‌شود، روشن، واضح، شخصی، و اخلاقی بود.

یهودیان عاشق عدالت، خرد، حقیقت، و درستکاری بودند، همان گونه که مردمان اندکی چنین بودند، اما آنها کمتر از تمامی مردمان به درک عقلانی و به فهم معنوی این کیفیتهای الهی کمک نمودند. اگر چه الهیات عبرانی از گسترش امتناع کرد، سهم مهمی در توسعه دو مذهب دیگر دنیا، مسیحیت و اسلام، ایفا نمود.

مذهب یهودی همچنین به علت نهادهای خود تداوم یافت. برای مذهب دشوار است که به عنوان کنش خصوصی افراد منزوی بقاء یابد. این همواره خطای رهبران مذهبی بوده است: آنها با دیدن شرارتهای مذهب نهادینه شده، به دنبال نابودی تکنیک عملکرد گروهی هستند. آنها اگر به جای نابودی تمامی آیینها، آن را اصلاح کنند بهتر عمل می‌کنند. در این رابطه، حزقیال خردمندتر از هم‌عصرهای خود بود؛ اگر چه او در اصرار ورزیدن روی مسئولیت شخصی اخلاقی به آنها پیوست، برای تثبیت برگزاری صادقانه یک آیین برتر و خالص شده نیز اقدام نمود.

و بدین ترتیب آموزگاران پی در پی اسرائیل بزرگترین کاری را در تکامل مذهبی که تاکنون در یورشیا به وجود آمده به انجام رساندند: دگرگونی تدریجی اما مداوم برداشت بربری یهوه وحشی اهریمنی، خدای روحی حسود و سنگدل آتشفشان خروشان سینا، به برداشت بعدی والا و آسمانی یهوه متعال، آفریننده تمامی چیزها و پدر با محبت و بخشنده تمامی نوع بشر. و این برداشت عبرانی از خداوند بالاترین تجسم بشری از پدر جهانی تا آن هنگام، انگاه که توسط آموزشهای شخصی و نمونه زندگی پسرش، میکائیل نبادان، بیشتر توضیح داده شد و به گونه‌ای بسیار بدیع بسط داده شد بود.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان]

realms of truth. The Jewish religion had many faults — it was deficient in philosophy and almost devoid of aesthetic qualities — but it did conserve moral values; therefore it persisted. The supreme Yahweh, as compared with other concepts of Deity, was clear-cut, vivid, personal, and moral.

97:106 (1076:3) The Jews loved justice, wisdom, truth, and righteousness as have few peoples, but they contributed least of all peoples to the intellectual comprehension and to the spiritual understanding of these divine qualities. Though Hebrew theology refused to expand, it played an important part in the development of two other world religions, Christianity and Mohammedanism.

97:107 (1076:4) The Jewish religion persisted also because of its institutions. It is difficult for religion to survive as the private practice of isolated individuals. This has ever been the error of the religious leaders: Seeing the evils of institutionalized religion, they seek to destroy the technique of group functioning. In place of destroying all ritual, they would do better to reform it. In this respect Ezekiel was wiser than his contemporaries; though he joined with them in insisting on personal moral responsibility, he also set about to establish the faithful observance of a superior and purified ritual.

97:108 (1076:5) And thus the successive teachers of Israel accomplished the greatest feat in the evolution of religion ever to be effected on Urantia: the gradual but continuous transformation of the barbaric concept of the savage demon Yahweh, the jealous and cruel spirit god of the fulminating Sinai volcano, to the later exalted and supernal concept of the supreme Yahweh, creator of all things and the loving and merciful Father of all mankind. And this Hebraic concept of God was the highest human visualization of the Universal Father up to that time when it was further enlarged and so exquisitely amplified by the personal teachings and life example of his Son, Michael of Nebadon.

97:109 (1076:6) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 98. تعالیم ملک صادق در باختر

099 ⇨

کتاب یورنشیا

097 ⇨

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 98

تعالیم ملک صادق در باختر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مذهب سالیم در میان یونانیان
- 2- اندیشه فلسفی یونانی
- 3- آموزشهای ملک صادق در روم
- 4- فرقه‌های اسرارآمیز
- 5- فرقه میترا
- 6- میترائیسم و مسیحیت
- 7- مذهب مسیحی

مقدمه مقاله

آموزشهای ملک صادق در امتداد راههای بسیاری به اروپا وارد شدند، اما آنها عمدتاً از راه مصر آمدند و بعد از این که به طور کامل هلنی شدند و بعدها مسیحی شدند، در فلسفه غربی گنجانده شدند. آرمانهای دنیای غرب اساساً سقراطی بودند، و فلسفه مذهبی بعدی آن فلسفه عیسی شد، بدان گونه که از طریق تماس با فلسفه و مذهب در حال تکامل غربی تغییر یافت و مورد توافق قرار گرفت، و تمامی آن در کلیسای مسیحی به اوج رسید.

مسیوونرهای سالیم برای مدتی طولانی به فعالیتهای خود در اروپا ادامه دادند، و به تدریج جنب بسیاری از فرقه‌ها و گروههای آیینی که گهگاه به وجود می‌آمدند شدند. در میان آنهايي که آموزشهای سالیم را در خالصترین شکل حفظ نمودند باید از کلیون نام برد. این موعظهگران ایمان و اطمینان به خداوند هنوز در قرن اول بعد از میلاد مسیح در اروپای رومی کار می‌کردند، و بعدها در مذهب به تازگی در حال شکل‌گیری مسیحی ادغام شدند.

بخش عمده دکتترین سالیم از طریق سربازان مزدبگیر یهودی که در بسیاری از پیکارهای نظامی غربی جنگیدند در اروپا گسترش یافت. در روزگاران

PAPER 98

THE MELCHIZEDEK TEACHINGS IN THE OCCIDENT

SECTIONS

Introduction

1. The Salem Religion among the Greeks
2. Greek Philosophic Thought
3. The Melchizedek Teachings in Rome
4. The Mystery Cults
5. The Cult of Mithras
6. Mithraism and Christianity
7. The Christian Religion

INTRODUCTION

^{980.1 (1077.1)} THE Melchizedek teachings entered Europe along many routes, but chiefly they came by way of Egypt and were embodied in Occidental philosophy after being thoroughly Hellenized and later Christianized. The ideals of the Western world were basically Socratic, and its later religious philosophy became that of Jesus as it was modified and compromised through contact with evolving Occidental philosophy and religion, all of which culminated in the Christian church.

^{980.2 (1077.2)} For a long time in Europe the Salem missionaries carried on their activities, becoming gradually absorbed into many of the cults and ritual groups which periodically arose. Among those who maintained the Salem teachings in the purest form must be mentioned the Cynics. These preachers of faith and trust in God were still functioning in Roman Europe in the first century after Christ, being later incorporated into the newly forming Christian religion.

^{980.3 (1077.3)} Much of the Salem doctrine was spread in Europe by the Jewish mercenary soldiers who fought in so many of the Occidental military

باستان یهودیان همانقدر برای رشادتهای نظامی شهرت داشتند که برای ویژگیهای دانش الهیات داشتند.

دکترینهای بنیادین فلسفه یونانی، الهیات یهودی، و اخلاقیات مسیحی اساساً پیامدهای آموزشهای پیشین ملک صادق بودند.

struggles. In ancient times the Jews were famed as much for military valor as for theologic peculiarities.

980.4 (1077.4) The basic doctrines of Greek philosophy, Jewish theology, and Christian ethics were fundamentally repercussions of the earlier Melchizedek teachings.

1- مذهب سالیم در میان یونانیان

اگر به خاطر تفسیر سختگیرانه سوگند منصوب شدن میسیونرهای سالیم نبود ممکن بود آنها یک ساختار بزرگ مذهبی در میان یونانیان بسازند. پیمانی که توسط ماکیونتتا تحمیل شده بود سازماندهی گردهماییهای انحصاری پرستشی را ممنوع می ساخت، و هر آموزگار را مستلزم می نمود که هرگز به عنوان یک کاهن عمل نکند، و هرگز برای خدمت مذهبی دستمزد دریافت ندارد، بلکه فقط خوراک، پوشاک، و پناهگاه. هنگامی که آموزشگران ملک صادق به یونان پیش هلنی نفوذ کردند، مردمی را پیدا کردند که هنوز سنتهای آسمان و روزگاران اندیها را ترویج می کردند، اما این آموزشها با پنداشتها و باورهای انبوه بردگان پست که در تعداد فزاینده به سواحل یونان آورده شده بودند به اندازه زیاد دستکاری شده بودند. این دستکاریها بازگشت به یک روحگرایی بدوی با مراسمی خونین را ایجاد نمود، و طبقات پایینتر حتی از اعدام جنایتکاران محکوم شده مراسم به وجود می آوردند.

نفوذ آغازین آموزگاران سالیم از طریق به اصطلاح تهاجم آریاییها از اروپای جنوبی و شرق تقریباً نابود شد. این مهاجمان هلنی برداشتهای انسان انگارانه ای از خداوند را با خود آوردند که مشابه آنهایی بود که همنوعان آریایی شان به هند برده بودند. این واردسازی سرآغاز تکامل خانواده یونانی خدایان و الهه ها بود. این مذهب جدید بخشاً مبتنی بر فرقه های در حال آمدن بربریهای هلنی بود، اما همچنین در افسانه های ساکنان قدیمی تر یونان سهیم بود.

یونانیان هلنی دنیایی مدیترانه ای را یافتند که عمدتاً تحت استیلای فرقه مادر بود، و آنها خدای مرد خود، دیاس زئوس را بر این مردمان تحمیل کردند، خدایی که همانند یهوه در میان سامیهای هنوتیستی، از پیش سالار تمامی خدایان دون مرتبه یونانی شده بود. و یونانیان در برداشت از زئوس، به جز در حفظ کنترل فراگیر سرنوشت، سرانجام می توانستند به یک یکتاپرستی راستین دست یابند. یک خدای حاوی ارزش نهایی باید خود حاکم فرجام و آفریننده سرنوشت باشد.

در نتیجه این عوامل در تکامل مذهبی، به زودی یک اعتقاد همگانی به خدایان شاد و خوش اقبال کوه آلیمپوس به وجود آمد، خدایانی که بیشتر انسانی بودند تا الهی، و خدایانی که یونانیان باهوش هرگز خیلی جدی

1. THE SALEM RELIGION AMONG THE GREEKS

981.1 (1077.5) The Salem missionaries might have built up a great religious structure among the Greeks had it not been for their strict interpretation of their oath of ordination, a pledge imposed by Machiventa which forbade the organization of exclusive congregations for worship, and which exacted the promise of each teacher never to function as a priest, never to receive fees for religious service, only food, clothing, and shelter. When the Melchizedek teachers penetrated to pre-Hellenic Greece, they found a people who still fostered the traditions of Adamson and the days of the Andites, but these teachings had become greatly adulterated with the notions and beliefs of the hordes of inferior slaves that had been brought to the Greek shores in increasing numbers. This adulteration produced a reversion to a crude animism with bloody rites, the lower classes even making ceremonial out of the execution of condemned criminals.

981.2 (1077.6) The early influence of the Salem teachers was nearly destroyed by the so-called Aryan invasion from southern Europe and the East. These Hellenic invaders brought along with them anthropomorphic God concepts similar to those which their Aryan fellows had carried to India. This importation inaugurated the evolution of the Greek family of gods and goddesses. This new religion was partly based on the cults of the incoming Hellenic barbarians, but it also shared in the myths of the older inhabitants of Greece.

981.3 (1078.1) The Hellenic Greeks found the Mediterranean world largely dominated by the mother cult, and they imposed upon these peoples their man-god, Dyaus-Zeus, who had already become, like Yahweh among the henotheistic Semites, head of the whole Greek pantheon of subordinate gods. And the Greeks would have eventually achieved a true monotheism in the concept of Zeus except for their retention of the overcontrol of Fate. A God of final value must, himself, be the arbiter of fate and the creator of destiny.

981.4 (1078.2) As a consequence of these factors in religious evolution, there presently developed the popular belief in the happy-go-lucky gods of Mount Olympus, gods more human than divine, and gods

نمی‌گرفتند. آنها این الوهیت‌های ساخته خودشان را نه زیاد دوست داشتند و نه از آنها زیاد می‌ترسیدند. آنها یک احساس وطن پرستانه و نژادی برای زئوس و خانواده نیمه انسانی و نیمه خدایی او داشتند، اما به سختی به آنها احترام می‌گذاشتند یا آنها را می‌پرستیدند.

هلنی‌ها آنقدر با دکتربینهای ضد کهانت‌گرایی آموزگاران پیشین سالیم آغشته شده بودند که هرگز هیچ کهانت با اهمیتی در یونان به وجود نیامد. حتی ساختن مجسمه‌ها برای خدایان بیشتر یک کار هنری شد تا یک امر پرستشی.

خدایان آلمپایی انسان‌انگاری معمول بشر برای الوهیت را نشان می‌دهند. اما اسطوره یونانی بیشتر هنری بود تا اخلاقی. مذهب یونانی بدین لحاظ سودمند بود که جهانی را که توسط یک گروه از خدایان حکمرانی می‌شد به نمایش در می‌آورد. اما اخلاقیات، کردار شناسی، و فلسفه یونانی، در مدتی کوتاه به مراتب فراتر از مفهوم خداوند پیش رفت، و این عدم توازن میان رشد عقلانی و معنوی همانقدر برای یونان خطرناک بود که اثبات شده در هند بوده است.

2- اندیشه فلسفی یونانی

مذهبی که به قدر اندک مورد احترام باشد و سطحی باشد نمی‌تواند دوام آورد، به ویژه هنگامی که کهانتی برای ترویج اشکال آن و برای پر کردن قلوب هواخواهان از ترس و حیرت نداشته باشد. مذهب آلمپایی وعده نجات نداد، و تشنگی معنوی باورمندان را نیز فرو ننشاند؛ از این رو محکوم به فنا بود. آن طرف یک هزاره از آغازش تقریباً از بین رفته بود، و یونانیان فاقد یک مذهب ملی بودند. خدایان آلیمپوس کنترل خود را روی اذهان بهتر از دست دادند.

وضعیت بدین گونه بود که در طول قرن ششم پیش از میلاد مسیح، مشرق و خاور نزدیک یک آگاهی روحانی و یک بیداری نوین نسبت به شناخت یکتاپرستی را تجربه نمود. اما باختر در این رخداد جدید سهیم نگردید؛ اروپا و شمال آفریقا نیز در این رنسانس مذهبی به طور وسیع شرکت نکردند. با این وجود یونانیان درگیر یک پیشرفت شکوهمند عقلانی شدند. آنها شروع به تسلط بر ترس نموده بودند و دیگر به عنوان یک نوشداروی آن به دنبال مذهب نرفتند، اما آنها درک نکردند که مذهب راستین علاج گرسنگی روان، تشویق روحی، و دلسردی اخلاقی است. آنها در ژرفای اندیشه — فلسفه و متافیزیک — به دنبال تسکین روان بودند. آنها از تعمق روی حفظ خویش — نجات — به خود شکوفایی و فهم خویش چرخش کردند.

یونانیان از طریق اندیشه موشکافانه تلاش کردند به آن آگاهی از امنیت که به عنوان جانشینی برای باور به بقا عمل می‌کرد دست یابند، اما به کلی شکست خوردند. تنها باهوش‌ترها در میان طبقات بالاتر مردمان هلنی توانستند این آموزش جدید را درک کنند؛ مردم عادی نوادگان بردگان نسلهای پیشین هیچ ظرفیتی برای پذیرش

which the intelligent Greeks never did regard very seriously. They neither greatly loved nor greatly feared these divinities of their own creation. They had a patriotic and racial feeling for Zeus and his family of half men and half gods, but they hardly revered or worshiped them.

981.5 (1078.3) The Hellenes became so impregnated with the antipriestcraft doctrines of the earlier Salem teachers that no priesthood of any importance ever arose in Greece. Even the making of images to the gods became more of a work in art than a matter of worship.

981.6 (1078.4) The Olympian gods illustrate man's typical anthropomorphism. But the Greek mythology was more aesthetic than ethic. The Greek religion was helpful in that it portrayed a universe governed by a deity group. But Greek morals, ethics, and philosophy presently advanced far beyond the god concept, and this imbalance between intellectual and spiritual growth was as hazardous to Greece as it had proved to be in India.

2. GREEK PHILOSOPHIC THOUGHT

982.1 (1078.3) A lightly regarded and superficial religion cannot endure, especially when it has no priesthood to foster its forms and to fill the hearts of the devotees with fear and awe. The Olympian religion did not promise salvation, nor did it quench the spiritual thirst of its believers; therefore was it doomed to perish. Within a millennium of its inception it had nearly vanished, and the Greeks were without a national religion, the gods of Olympus having lost their hold upon the better minds.

982.2 (1078.6) This was the situation when, during the sixth century before Christ, the Orient and the Levant experienced a revival of spiritual consciousness and a new awakening to the recognition of monotheism. But the West did not share in this new development; neither Europe nor northern Africa extensively participated in this religious renaissance. The Greeks, however, did engage in a magnificent intellectual advancement. They had begun to master fear and no longer sought religion as an antidote therefor, but they did not perceive that true religion is the cure for soul hunger, spiritual disquiet, and moral despair. They sought for the solace of the soul in deep thinking — philosophy and metaphysics. They turned from the contemplation of self-preservation — salvation — to self-realization and self-understanding.

982.3 (1078.7) By rigorous thought the Greeks attempted to attain that consciousness of security which would serve as a substitute for the belief in survival, but they utterly failed. Only the more intelligent among the higher classes of the Hellenic peoples could grasp this new teaching; the rank

این جانشین جدید مذهب نداشتند.

فیلسوفان به رغم این که عملاً همگی پیشینه‌ای از باور به دکترین سالیم مبنی بر "هوشمندی جهان"، "ایده خداوند"، و "منبع بزرگ" را به گونه‌ای سطحی حفظ نمودند، به کلیه اشکال پرستش با دیده تحقیر می‌نگریستند. تا جایی که فیلسوفان یونانی موجود الهی و ابرمتاهی را به رسمیت می‌شناختند، صادقانه یکتاپرست بودند؛ آنها تمامی کهکشان خدایان و الهه‌های المپایی را به میزان اندک به رسمیت می‌شناختند.

شاعران یونانی قرون پنجم و ششم، و به گونه‌ای چشمگیر بیندار، برای اصلاح مذهب یونانی دست به تلاش زدند. آنها آرمانهای آن را ارتقا دادند، اما آنها بیشتر هنرمند بودند تا مذهب‌گرا. آنها نتوانستند تکنیکی برای شکوفایی و حفظ ارزشهای متعالی به وجود آورند.

زنوفان خدای یگانه را آموزش داد، اما برداشت الوهیت او بیش از آن پانتئیستی بود که بتواند برای انسان فانی یک پدر شخصی باشد. آناگراگورا یک مکانیست بود، به جز این که یک علت آغازین، یک ذهن اولیه را به رسمیت می‌شناخت. سقراط و جانشینان او، افلاطون و ارسطو، آموزش دادند که فضیلت دانش است؛ نیکی سلامت روان است؛ و این که بهتر است فرد از بی‌عدالتی رنج ببرد تا این که به آن گناهکار باشد، و این که پاسخ شرارت را با شرارت دادن خطاست، و این که خدایان خردمند و نیک هستند. فضیلت‌های بنیادین آنها اینها بودند: خرد، شهامت، اعتدال، و عدالت.

تکامل فلسفه مذهبی در میان مردمان هلنی و عبرانی یک تصویر مقایسه‌ای از کارکرد کلیسا به عنوان یک نهاد در شکل دادن به پیشرفت فرهنگی می‌دهد. در فلسطین اندیشه بشری چنان تحت کنترل کاهنان بود و با متون مقدس هدایت می‌شد که فلسفه و زیباشناسی کاملاً در مذهب و اخلاقیات غوطه‌ور شدند. در یونان، تقریباً فقدان کامل کاهنان و "متون مقدس" ذهن بشری را آزاد و خارج از غل و زنجیر نگاه داشت، و به یک رخداد شگفت‌انگیز در ژرفای اندیشه منجر گشت. اما مذهب به عنوان یک تجربه شخصی نتوانست با کاوشهای عقلانی در طبیعت و واقعیت کیهان همگام بماند.

در یونان، ایمان آوردن تحت استیلای اندیشه قرار گرفت؛ در فلسطین، فکر کردن منوط به ایمان آوردن نگاه داشته شد. بخش عمده قدرت مسیحیت به سبب قرض کردن سنگین آن از اخلاقیات عبرانی و اندیشه یونانی هر دو است.

در فلسطین، دگم مذهبی چنان شکل گرفت که رشد بیشتر آن را به خطر انداخت. در یونان، اندیشه بشری آنقدر انتزاعی شد که مفهوم خداوند به یک بخار مه‌آلود از حدس و گمان پانتئیستی که به هیچ وجه متفاوت از بیکرانی غیرشخصی فیلسوفان برهمین نبود تبدیل شد.

اما انسانهای معمولی این روزگاران نتوانستند فلسفه یونانی خود شکوفایی و یک الوهیت انتزاعی را درک کنند، و به آن زیاد علاقه هم نداشتند؛ در عوض آنها

and file of the progeny of the slaves of former generations had no capacity for the reception of this new substitute for religion.

9824 (1079.1) The philosophers disdained all forms of worship, notwithstanding that they practically all held loosely to the background of a belief in the Salem doctrine of "the Intelligence of the universe," "the idea of God," and "the Great Source." In so far as the Greek philosophers gave recognition to the divine and the superfinite, they were frankly monotheistic; they gave scant recognition to the whole galaxy of Olympian gods and goddesses.

9825 (1079.2) The Greek poets of the fifth and sixth centuries, notably Pindar, attempted the reformation of Greek religion. They elevated its ideals, but they were more artists than religionists. They failed to develop a technique for fostering and conserving supreme values.

9826 (1079.3) Xenophanes taught one God, but his deity concept was too pantheistic to be a personal Father to mortal man. Anaxagoras was a mechanist except that he did recognize a First Cause, an Initial Mind. Socrates and his successors, Plato and Aristotle, taught that virtue is knowledge; goodness, health of the soul; that it is better to suffer injustice than to be guilty of it, that it is wrong to return evil for evil, and that the gods are wise and good. Their cardinal virtues were: wisdom, courage, temperance, and justice.

9827 (1079.4) The evolution of religious philosophy among the Hellenic and Hebrew peoples affords a contrastive illustration of the function of the church as an institution in the shaping of cultural progress. In Palestine, human thought was so priest-controlled and scripture-directed that philosophy and aesthetics were entirely submerged in religion and morality. In Greece, the almost complete absence of priests and "sacred scriptures" left the human mind free and unfettered, resulting in a startling development in depth of thought. But religion as a personal experience failed to keep pace with the intellectual probings into the nature and reality of the cosmos.

9828 (1079.5) In Greece, believing was subordinated to thinking; in Palestine, thinking was held subject to believing. Much of the strength of Christianity is due to its having borrowed heavily from both Hebrew morality and Greek thought.

9829 (1079.6) In Palestine, religious dogma became so crystallized as to jeopardize further growth; in Greece, human thought became so abstract that the concept of God resolved itself into a misty vapor of pantheistic speculation not at all unlike the impersonal Infinity of the Brahman philosophers.

98210 (1079.7) But the average men of these times could not grasp, nor were they much interested in, the Greek philosophy of self-realization and an abstract Deity; they rather craved promises of

مشتاق وعده‌های نجات و نیز یک خدای شخصی که می‌توانست دعا‌های آنها را بشنود بودند. آنها فیلسوفان را تبعید کردند، بقایای فرقهٔ سالیم را انیت و آزار نمودند، و هر دو دکتترین بسیار در هم آمیخته شدند، و برای آن غوطه‌خوری وحشتناک سرمستانه در نابخردیه‌های فرقه‌های اسرارآمیزی آماده شدند که در آن هنگام در سرزمینهای مدیترانه‌ای گسترش می‌یافتند. اسرار الوسیس در حیطهٔ خدایان متعدد المپایی، یک برداشت یونانی پرستش باروری، رشد کرد؛ پرستش دیونیزوس طبیعت به اوج رسید؛ بهترین فرقه برادری ارفئوس بود که موعظه‌های اخلاقی و وعده‌های نجات آن برای بسیاری جاذبهٔ زیادی داشت.

تمامی یونان درگیر این روشهای جدید نیل به نجات، این مراسم احساسی و آتشین گردید. هیچ ملتی هیچگاه به چنین قله‌هایی از فلسفهٔ هنری در چنین مدت کوتاهی دست نیافت؛ هیچکس هرگز چنین سیستم پیشرفته‌ای از اخلاقیات را نیافرید، عملاً بدون الوهیت و کاملاً فاقد وعدهٔ نجات بشری؛ هیچ ملتی همچون این مردمان یونانی، آنگاه که خود را به گرداب نابخردانهٔ فرقه‌های اسرارآمیز افکندند، هرگز با این سرعت، عمیقاً، و شدیداً به این اعماق رکود عقلانی، انحراف اخلاقی، و فقر معنوی فرو نرفت.

مذاهب بدون حمایت فلسفی مدتهای طولانی دوام آورده‌اند، اما فلسفه‌های اندکی، همچون اینها، بدون نوعی تعیین هویت با مذهب مدتهای طولانی بقا یافته‌اند. فلسفه برای مذهب مثل پنداشت برای عمل است. اما وضعیت ایده‌آل بشری آن است که فلسفه، مذهب، و دانش از طریق عمل توأم خرد، ایمان، و تجربه، به صورت یک وحدت پرمعنی در آن جوش می‌خورند.

3- آموزشهای ملک صادق در روم

مذهب بعدی لاتینها پس از این که از اشکال پیشین مذهبی پرستش خانوادهٔ خدایان خارج شد و به تقدیس قبیله‌ای برای مریخ، خدای جنگ وارد شد، طبیعی بود که نسبت به سیستمهای عقلانی یونانیان و برهمه‌ها یا مذاهب معنوی چندین مردمان دیگر، بیشتر یک رسم سیاسی شود.

در رنسانس بزرگ یکتاپرستانهٔ آموزشهای ملک صادق در طول قرن ششم پیش از میلاد مسیح، تعداد بسیار اندکی از میسیونرهای سالیم به ایتالیا رخنه کردند، و آنهایی که کردند نتوانستند بر تأثیر کهنانت به سرعت در حال گسترش ایتروسان با کهکشان جدید خدایان و معابد آن، که همگی در مذهب حکومتی روم سازمان یافتند، چیره شوند. این مذهب قبایل لاتین همچون مذهب یونانیان ناچیز و تطمیع‌شدنی نبود، و همچون مذهب عبرانیان نیز سختگیر و ظالمانه نبود؛ آن عمدتاً در برگیرندهٔ رسوم اشکال محض، پیمانه‌ها، و تابوها بود.

مذهب روم به اندازهٔ زیاد تحت تأثیر واردات گستردهٔ فرهنگی از یونان بود. سرانجام بیشتر خدایان

salvation, coupled with a personal God who could hear their prayers. They exiled the philosophers, persecuted the remnants of the Salem cult, both doctrines having become much blended, and made ready for that terrible orgiastic plunge into the follies of the mystery cults which were then overspreading the Mediterranean lands. The Eleusinian mysteries grew up within the Olympian pantheon, a Greek version of the worship of fertility; Dionysus nature worship flourished; the best of the cults was the Orphic brotherhood, whose moral preachments and promises of salvation made a great appeal to many.

98211 (1080.1) All Greece became involved in these new methods of attaining salvation, these emotional and fiery ceremonials. No nation ever attained such heights of artistic philosophy in so short a time; none ever created such an advanced system of ethics practically without Deity and entirely devoid of the promise of human salvation; no nation ever plunged so quickly, deeply, and violently into such depths of intellectual stagnation, moral depravity, and spiritual poverty as these same Greek peoples when they flung themselves into the mad whirl of the mystery cults.

98212 (1080.2) Religions have long endured without philosophical support, but few philosophies, as such, have long persisted without some identification with religion. Philosophy is to religion as conception is to action. But the ideal human estate is that in which philosophy, religion, and science are welded into a meaningful unity by the conjoined action of wisdom, faith, and experience.

3. THE MELCHIZEDEK TEACHINGS IN ROME

98311 (1080.3) Having grown out of the earlier religious forms of worship of the family gods into the tribal reverence for Mars, the god of war, it was natural that the later religion of the Latins was more of a political observance than were the intellectual systems of the Greeks and Brahmans or the more spiritual religions of several other peoples.

9832 (1080.4) In the great monotheistic renaissance of Melchizedek's gospel during the sixth century before Christ, too few of the Salem missionaries penetrated Italy, and those who did were unable to overcome the influence of the rapidly spreading Etruscan priesthood with its new galaxy of gods and temples, all of which became organized into the Roman state religion. This religion of the Latin tribes was not trivial and venal like that of the Greeks, neither was it austere and tyrannical like that of the Hebrews; it consisted for the most part in the observance of mere forms, vows, and taboos.

9833 (1080.5) Roman religion was greatly influenced by extensive cultural importations from Greece.

المپایی در خدایان متعدد لاتین پیوند یافته و در آنها ادغام شدند. یونانیان مدتها آتش آتشدان خانوادگی را پرستش می‌کردند. هستیاله باکره آتشدان بود؛ وستا الهه رومی خانه بود. زئوس مشتری شد؛ آفرودیت، زهره گردید؛ و به همین ترتیب تا بسیاری خدایان المپایی.

مراسم عضویت مذهبی جوانان رومی فرصت مراسم تقدیس صمیمانه به خدمت حکومت بود. سوگند و پذیرش به شهروندی در واقع مراسم مذهبی بودند. مردمان لاتین دارای معابد، محرابها، و زیارتگاهها بودند، و در هنگام یک بحران با پیشگویان مشورت می‌کردند. آنها استخوانهای قهرمانان و بعدها استخوانهای آدمهای مقدس مسیحی را حفظ می‌کردند.

این شکل رسمی و غیراحساسی از وطن پرستی شبه مذهبی محکوم به فروپاشی بود، و حتی آنطور که پرستش بسیار عقلانی و هنرمندانه یونانیان پیش از پرستش پر حرارت و عمیقاً احساسی فرقه‌های اسرارآمیز سقوط کنند. بزرگترین این فرقه‌های ویران کننده مذهب اسرارآمیز فرقه مادر خدا بود، که مرکز آن در آن روزگاران در مکان دقیق کلیسای کنونی سن پطرس در روم بود.

کشور در حال ظهور روم به طور سیاسی فتح کرد اما به نوبه خود توسط فرقه‌ها، آیین، گروههای سری، و برداشتهای مصر، یونان، و خاور نزدیک از خداوند مورد استیلا-واقع شد. این فرقه‌های وارداتی تا زمان آگوستوس در سرتاسر کشور روم به شکوفایی ادامه دادند. آگوستوس صرفاً به دلایل سیاسی و مدنی تلاشی قهرمانانه و قدری موفق صورت داد تا گروههای سری را نابود سازد و مذهب قدیمی‌تر سیاسی را احیا کند.

یکی از کاهنان مذهب دولتی در رابطه با تلاشهای پیشین آموزگاران سالیم برای گسترش دکتترین خدای یگانه، یک الوهیت نهایی که سرپرستی تمامی موجودات فوق طبیعی را به عهده دارد، با آگوستوس صحبت کرد؛ و این ایده چنان به طور جدی روی امپراتور تأثیر گذاشت که وی معابد بسیاری ساخت، آنها را از مجسمه‌های زیبا کاملاً پر کرد، کهنات دولتی را تجدید سازمان نمود، مذهب دولتی را از نو برقرار کرد، خود را به عنوان کفیل کاهن اعظم همه منصوب نمود، و به عنوان امپراتور درنگ نکرد که خود را خدای متعال اعلام کند.

این مذهب جدید پرستش آگوستوس رونق یافت و طی دوران حیاتش در سرتاسر امپراتوری به جز در فلسطین، منزلگاه یهودیان، مورد پیروی واقع شد. و این عصر خدایان بشری ادامه یافت تا این که فرقه رسمی رومی فهرستی بالغ بر بیش از چهل الوهیت خود - ارتقا یافته بشری داشت، که همگی ادعای تولد معجزه‌آسا و سایر ویژگیهای فوق بشری را می‌کردند.

آخرین ایستادگی گروه رو به کاهش ایمانداران سالیم توسط یک گروه کوشا از موعظه‌گران، کلیبون، صورت گرفت که رومیان را ترغیب کردند آیین بدوی و بی‌معنی مذهبی خود را ترک کنند و به یک شکل از پرستش که نمایانگر آموزشهای ملک صادق بود بازگردند، پرستشی که از طریق تماس با فلسفه یونانیان تغییر یافته و آلوده

Eventually most of the Olympian gods were transplanted and incorporated into the Latin pantheon. The Greeks long worshiped the fire of the family hearth — Hestia was the virgin goddess of the hearth; Vesta was the Roman goddess of the home. Zeus became Jupiter; Aphrodite, Venus; and so on down through the many Olympian deities.

98:34 (1080:6) The religious initiation of Roman youths was the occasion of their solemn consecration to the service of the state. Oaths and admissions to citizenship were in reality religious ceremonies. The Latin peoples maintained temples, altars, and shrines and, in a crisis, would consult the oracles. They preserved the bones of heroes and later on those of the Christian saints.

98:35 (1080:7) This formal and unemotional form of pseudoreligious patriotism was doomed to collapse, even as the highly intellectual and artistic worship of the Greeks had gone down before the fervid and deeply emotional worship of the mystery cults. The greatest of these devastating cults was the mystery religion of the Mother of God sect, which had its headquarters, in those days, on the exact site of the present church of St. Peter's in Rome.

98:36 (1080:8) The emerging Roman state conquered politically but was in turn conquered by the cults, rituals, mysteries, and god concepts of Egypt, Greece, and the Levant. These imported cults continued to flourish throughout the Roman state up to the time of Augustus, who, purely for political and civic reasons, made a heroic and somewhat successful effort to destroy the mysteries and revive the older political religion.

98:37 (1081:1) One of the priests of the state religion told Augustus of the earlier attempts of the Salem teachers to spread the doctrine of one God, a final Deity presiding over all supernatural beings; and this idea took such a firm hold on the emperor that he built many temples, stocked them well with beautiful images, reorganized the state priesthood, re-established the state religion, appointed himself acting high priest of all, and as emperor did not hesitate to proclaim himself the supreme god.

98:38 (1081:2) This new religion of Augustus worship flourished and was observed throughout the empire during his lifetime except in Palestine, the home of the Jews. And this era of the human gods continued until the official Roman cult had a roster of more than twoscore self-elevated human deities, all claiming miraculous births and other superhuman attributes.

98:39 (1081:3) The last stand of the dwindling band of Salem believers was made by an earnest group of preachers, the Cynics, who exhorted the Romans to abandon their wild and senseless religious rituals and return to a form of worship embodying Melchizedek's gospel as it had been modified and

شده بود. اما بیشتر مردم کلیون را نپذیرفتند؛ آنها ترجیح دادند که در آیین گروه‌های اسرارآمیز غوطه‌ور شوند. این آیین نه تنها امید به نجات شخصی را ارائه می‌دادند بلکه اشتیاق به سرگرمی، هیجان، و تفریح را ارضا می‌کردند.

4- فرقه‌های اسرارآمیز

اکثر مردم در دنیای یونانی - رومی که مذاهب بدوی خانوادگی و دولتی خود را از دست داده بودند و قادر یا مایل نبودند معنی فلسفه یونانی را درک کنند، توجه خود را به فرقه‌های اسرارآمیز تماشایی و احساسی از مصر و خاور نزدیک معطوف نمودند. مردم عادی مشتاق وعده‌های نجات بودند - تسلی مذهبی برای امروز و اطمینان به امید برای فناپذیری بعد از مرگ.

سه فرقه اسرارآمیز که از همه بیشتر پرتعداد شدند اینها بودند:

1- فرقه سیلی و پسرش آتیس از فریجیه.

2- فرقه مصری اوزیریس و مادرش آیسس.

3- فرقه ایرانی پرستش میترا به عنوان نجات دهنده و رستگار کننده نوع بشر گناهکار.

گروه‌های اسرارآمیز فریجیه و مصر آموزش می‌دادند که پسر الهی (به ترتیب آتیس و اوزیریس) مرگ را تجربه کرده بودند و از طریق نیروی الهی زنده شده بودند، و علاوه بر آن تمامی آنهایی که به طور صحیح عضو گروه اسرارآمیز شده و سالروز مرگ و زنده شدن خدا را با احترام جشن می‌گرفتند از آن طریق در طبیعت الهی و فناپذیری او سهیم می‌شوند.

مراسم فریجیه باشکوه ولی تحقیر کننده بودند؛ جشنواره‌های خونین آنها نشان می‌دهد که این گروه‌های اسرارآمیز خاور نزدیک چقدر گمراه و بدوی شده بودند. مقدس‌ترین روز جمعه سیاه بود، "روز خون"، بزرگداشت مرگ خود ایجاد کننده آتیس. بعد از سه روز جشن قربانی و مرگ آتیس به افتخار زنده شدن او فستیوال به شادی تبدیل می‌شد.

آیین پرستش آیسس و اوزیریس از مراسم پرستش فرقه فریجیه دقیق‌تر و شکوهمندتر بود. آیین مصری حول افسانه خدای نیل روزگار باستان ساخته شده بود، خدایی که مرد و زنده شد. این مفهوم ناشی از مشاهده توقف رشد گیاهان بود که به طور سالانه رخ می‌داد و با بازگشت بهاری تمامی گیاهان زنده به حیات دنبال می‌شد. شوریدگی مشاهده این فرقه‌های اسرارآمیز و بی‌پند و باری مراسم آنها که بنا بود به "شور و شوق" درک ربانیت راه ببرد، گاهی اوقات بسیار منجر کننده بود.

contaminated through contact with the philosophy of the Greeks. But the people at large rejected the Cynics; they preferred to plunge into the rituals of the mysteries, which not only offered hopes of personal salvation but also gratified the desire for diversion, excitement, and entertainment.

4. THE MYSTERY CULTS

98:4.1 (1081.4) The majority of people in the Greco-Roman world, having lost their primitive family and state religions and being unable or unwilling to grasp the meaning of Greek philosophy, turned their attention to the spectacular and emotional mystery cults from Egypt and the Levant. The common people craved promises of salvation — religious consolation for today and assurances of hope for immortality after death.

98:4.2 (1081.5) The three mystery cults which became most popular were:

98:4.3 (1081.6) 1. The Phrygian cult of Cybele and her son Attis.

98:4.4 (1081.7) 2. The Egyptian cult of Osiris and his mother Isis.

98:4.5 (1081.8) 3. The Iranian cult of the worship of Mithras as the savior and redeemer of sinful mankind.

98:4.6 (1081.9) The Phrygian and Egyptian mysteries taught that the divine son (respectively Attis and Osiris) had experienced death and had been resurrected by divine power, and further that all who were properly initiated into the mystery, and who reverently celebrated the anniversary of the god's death and resurrection, would thereby become partakers of his divine nature and his immortality.

98:4.7 (1081.10) The Phrygian ceremonies were imposing but degrading; their bloody festivals indicate how degraded and primitive these Levantine mysteries became. The most holy day was Black Friday, the "day of blood," commemorating the self-inflicted death of Attis. After three days of the celebration of the sacrifice and death of Attis the festival was turned to joy in honor of his resurrection.

98:4.8 (1082.1) The rituals of the worship of Isis and Osiris were more refined and impressive than were those of the Phrygian cult. This Egyptian ritual was built around the legend of the Nile god of old, a god who died and was resurrected, which concept was derived from the observation of the annually recurring stoppage of vegetation growth followed by the springtime restoration of all living plants. The frenzy of the observance of these mystery cults and the orgies of their ceremonials, which were supposed to lead up to the "enthusiasm" of the realization of divinity, were sometimes most revolting.

5- فرقه میترا

گروههای اسرارآمیز فریجیه و مصر سرانجام به بزرگترین فرقه اسرارآمیز، پرستش میترا، راه بردند. فرقه میترا برای طیف گسترده‌ای از طبیعت بشری جذاب بود و به تدریج جایگزین هر دو نیای آن شد. میترائیسم از طریق تبلیغ لشکریان روم که در خاور نزدیک عضوگیری شده بودند در امپراتوری روم گسترش یافت. این مذهب در خاور نزدیک محبوبیت داشت، زیرا آنها هر جا که می‌رفتند این عقیده را با خود می‌بردند. و این آیین جدید مذهبی یک بهبود بزرگ نسبت به فرقه‌های اسرارآمیز پیشین بود.

فرقه میترا در ایران به وجود آمد و به رغم مخالفت ستیزه جویانه پیروان زرتشت مدتی طولانی در منزلگاهش دوام آورد. اما تا هنگامی که میترائیسم به روم رسید، از طریق جذب بسیاری از آموزشهای زرتشت به اندازه زیاد بهبود یافته بود. عمدتاً از طریق فرقه میترا بود که مذهب زرتشت روی مسیحیت که بعدها پدیدار گشت تأثیر گذاشت.

فرقه میترا یک خدای ستیزه‌جو را تصویر نمود که در یک صخره بزرگ منشأ داشت، و درگیر بهرمبرداریهایی شجاعانه بود، و موجب می‌شد که از صخره‌ای که با تیرهایش مورد اصابت واقع شده بود آب بیرون جهد. سیلی رخ داد و مردی در یک قایق ویژه ساخته شده از آن فرار نمود، و شام آخری وجود داشت که میترا پیش از آن که به آسمانها صعود کند با خدای خورشید آن را جشن گرفت. این خدای خورشید یا خورشید شکست ناپذیر یک تنزل مفهوم الوهیت اهورا مزدا از دین زرتشت بود. میترا به صورت قهرمان بقا یافته خدای خورشید در مبارزه‌اش با خدای تاریکی تصور می‌شد. و در قدردانی از کشتن گاو اسطوره‌ای مقدس به دست او، میترا فناپذیر شد، و در میان خدایان و الامرتبه به مرتبه میانجی برای نژاد بشر تعالی یافت.

پیروان این فرقه در غارها و مکانهای سری دیگر پرستش می‌کردند، سرودهای نیایشی می‌خواندند، سحر و جادو زمزمه می‌کردند، گوشت حیوانات قربانی را می‌خوردند، و خون می‌نوشیدند. آنها روزی سه بار پرستش می‌کردند، با مراسم ویژه هفتگی در روز خدای خورشید و با مفصل‌ترین مراسم در جشن سالانه میترا در بیست و پنج دسامبر. اعتقاد بر این بود که خوردن نان مقدس زندگی جاودان را تضمین می‌کرد، و پس از مرگ عبور فوری به آغوش میترا را عملی می‌ساخت، و تا روز دآوری در آنجا در شادکامی در انتظار به سر برده می‌شد. در روز دآوری کلیدهای میترای بهشت قفل دروازه‌های بهشت را برای پذیرش ایمانداران باز می‌نمود، و در آن هنگام تمامی زندگان و مردگان غسل تعمید نشده به دنبال بازگشت میترا به زمین نابود می‌شدند. آموزش داده می‌شد که هنگامی که یک مرد می‌مرد برای دآوری به پیشگاه میترا می‌رفت، و این که در پایان دنیا میترا تمامی مردگان را از قبرهایشان فرا می‌خواند تا مورد آخرین دآوری قرار گیرند. شریران با آتش نابود می‌شوند، و درستکاران تا ابد با میترا حکومت می‌کنند.

5. THE CULT OF MITHRAS

9851 (10822) The Phrygian and Egyptian mysteries eventually gave way before the greatest of all the mystery cults, the worship of Mithras. The Mithraic cult made its appeal to a wide range of human nature and gradually supplanted both of its predecessors. Mithraism spread over the Roman Empire through the propagandizing of Roman legions recruited in the Levant, where this religion was the vogue, for they carried this belief wherever they went. And this new religious ritual was a great improvement over the earlier mystery cults.

9852 (10823) The cult of Mithras arose in Iran and long persisted in its homeland despite the militant opposition of the followers of Zoroaster. But by the time Mithraism reached Rome, it had become greatly improved by the absorption of many of Zoroaster's teachings. It was chiefly through the Mithraic cult that Zoroaster's religion exerted an influence upon later appearing Christianity.

9853 (10824) The Mithraic cult portrayed a militant god taking origin in a great rock, engaging in valiant exploits, and causing water to gush forth from a rock struck with his arrows. There was a flood from which one man escaped in a specially built boat and a last supper which Mithras celebrated with the sun-god before he ascended into the heavens. This sun-god, or Sol Invictus, was a degeneration of the Ahura-Mazda deity concept of Zoroastrianism. Mithras was conceived as the surviving champion of the sun-god in his struggle with the god of darkness. And in recognition of his slaying the mythical sacred bull, Mithras was made immortal, being exalted to the station of intercessor for the human race among the gods on high.

9854 (10825) The adherents of this cult worshiped in caves and other secret places, chanting hymns, mumbling magic, eating the flesh of the sacrificial animals, and drinking the blood. Three times a day they worshiped, with special weekly ceremonials on the day of the sun-god and with the most elaborate observance of all on the annual festival of Mithras, December twenty-fifth. It was believed that the partaking of the sacrament ensured eternal life, the immediate passing, after death, to the bosom of Mithras, there to tarry in bliss until the judgment day. On the judgment day the Mithraic keys of heaven would unlock the gates of Paradise for the reception of the faithful; whereupon all the unbaptized of the living and the dead would be annihilated upon the return of Mithras to earth. It was taught that, when a man died, he went before Mithras for judgment, and that at the end of the world Mithras would summon all the dead from their graves to face the last judgment. The wicked would be destroyed by fire, and the righteous would reign with Mithras forever.

در ابتدا این مذهبی فقط برای مردان بود، و هفت رتبه گوناگون وجود داشت که ایمانداران می‌توانستند متعاقباً در آن پذیرفته شوند. بعدها همسران و دختران ایمانداران به معابد مادر بزرگ که به معابد میترا متصل بودند پذیرفته شدند. فرقه زنان مخلوطی از آیین میترای و مراسم فرقه سیلی فریجیه، مادر آتیس، بود.

6- میترائیسم و مسیحیت

پیش از آمدن فرقه‌های اسرارآمیز و مسیحیت، مذهب شخصی در سرزمینهای متمدن شمال آفریقا و اروپا به سختی به صورت یک نهاد مستقل به وجود آمد؛ آن بیشتر یک امر خانوادگی، شهری – کشوری، سیاسی، و سلطنتی بود. یونانیان هلنی هرگز یک سیستم متمرکز پرستش را به وجود نیاوردند. آیین نیایشی محلی بود؛ آنها هیچ کهنات و “کتاب مقدسی” نداشتند. نهادهای مذهبی آنها بیشتر همانند رومیها فاقد یک نیروی قدرتمند محرک برای حفظ ارزشهای والا تر اخلاقی و معنوی بودند. در حالی که حقیقت دارد که نهادهای شدن مذهب معمولاً از کیفیت معنوی آن کاسته است، همچنین این یک واقعیت است که هیچ مذهبی تاکنون بدون کمک درجه‌ای بیشتر یا کمتر از سازمان بنیادین در بقایش موفق نبوده است.

از این رو مذهب غربی تا روزگاران شک اندیشان، کلیبون، اپیکوریان، و رواقیون ضعیف گردید، اما از همه مهمتر، تا روزگاران رقابت بزرگ میان میترائیسم و مذهب جدید مسیحیت پولس.

در طول قرن سوم بعد از میلاد مسیح، کلیساهای میترای و مسیحی هم در ظاهر و هم در سرشت آیین نیایشی خود بسیار شبیه هم بودند. اکثر این مکانهای پرستشی زیرزمینی بودند، و هر دو شامل محرابهایی بودند که دورنماهای آن درد و رنج نجات دهنده‌ای را که برای نژاد به گناه لعن شده بشری نجات آورده بود به طور گوناگون به نمایش می‌گذاشتند.

همیشه شیوه پرستشگران میترای در ورود به معبد این بود که انگشتان خود را در آب مقدس فرو برند. و چون در برخی نواحی کسالتی وجود داشتند که روزگاری به هر دو مذهب تعلق داشتند، این رسم را به اکثر کلیساهای مسیحی در نزدیکی روم عرضه کردند. هر دو مذهب غسل تعمید را به کار می‌گرفتند و نان و شراب آیینی را می‌خورند. یک تفاوت بزرگ میان میترائیسم و مسیحیت، جدا از کاراکتر میترا و عیسی، این بود که یکی مشوق میلیتاریسم بود، در حالی که دیگری به حد زیاد صلح‌جو بود. بردباری میترائیسم برای مذاهب دیگر (به جز مسیحیت دوران بعد) به نابودی نهایی آن انجامید. اما عامل تعیین کننده در مبارزه میان آن دو پذیرش زنان به داخل همیاری کامل روحانی اعتقاد مسیحی بود.

در پایان اعتقاد ظاهری مسیحی بر باختر مسلط گشت. فلسفه یونانی مفاهیم ارزش اخلاقی را تأمین نمود؛

9855 (10826) At first it was a religion only for men, and there were seven different orders into which believers could be successively initiated. Later on, the wives and daughters of believers were admitted to the temples of the Great Mother, which adjoined the Mithraic temples. The women's cult was a mixture of Mithraic ritual and the ceremonies of the Phrygian cult of Cybele, the mother of Attis.

6. MITHRAISM AND CHRISTIANITY

9861 (10831) Prior to the coming of the mystery cults and Christianity, personal religion hardly developed as an independent institution in the civilized lands of North Africa and Europe; it was more of a family, city-state, political, and imperial affair. The Hellenic Greeks never evolved a centralized worship system; the ritual was local; they had no priesthood and no “sacred book.” Much as the Romans, their religious institutions lacked a powerful driving agency for the preservation of higher moral and spiritual values. While it is true that the institutionalization of religion has usually detracted from its spiritual quality, it is also a fact that no religion has thus far succeeded in surviving without the aid of institutional organization of some degree, greater or lesser.

9862 (10832) Occidental religion thus languished until the days of the Skeptics, Cynics, Epicureans, and Stoics, but most important of all, until the times of the great contest between Mithraism and Paul's new religion of Christianity.

9863 (10833) During the third century after Christ, Mithraic and Christian churches were very similar both in appearance and in the character of their ritual. A majority of such places of worship were underground, and both contained altars whose backgrounds variously depicted the sufferings of the savior who had brought salvation to a sin-cursed human race.

9864 (10834) Always had it been the practice of Mithraic worshipers, on entering the temple, to dip their fingers in holy water. And since in some districts there were those who at one time belonged to both religions, they introduced this custom into the majority of the Christian churches in the vicinity of Rome. Both religions employed baptism and partook of the sacrament of bread and wine. The one great difference between Mithraism and Christianity, aside from the characters of Mithras and Jesus, was that the one encouraged militarism while the other was ultrapacific. Mithraism's tolerance for other religions (except later Christianity) led to its final undoing. But the deciding factor in the struggle between the two was the admission of women into the full fellowship of the Christian faith.

9865 (10835) In the end the nominal Christian faith dominated the Occident. Greek philosophy supplied

میترائیسم آیین برگزاری پرستش را به وجود آورد؛ و مسیحیت، بدین گونه، تکنیک حفظ ارزشهای اخلاقی و اجتماعی را فراهم ساخت.

the concepts of ethical value; Mithraism, the ritual of worship observance; and Christianity, as such, the technique for the conservation of moral and social values.

7- مذهب مسیحی

یک پسر آفریننده در شکل جسم انسانی پدیدار نگشت و خود را به بشریت یورشیا اعطا نمود که سبب آشتی با یک خدای خشمگین شود، بلکه به این علت که تمامی نوع بشر را به شناخت مهر پدر و درک فرزندی با خداوند جلب کند. روی هم رفته، حتی طرفدار بزرگ دکتترین کفاره چیزی از این حقیقت را درک کرد، زیرا اعلام کرد که "خداوند در مسیح بود تا دنیا را با خود آشتی دهد."

در حیطه این مقاله نیست که به منشأ و اشاعه مذهب مسیحی بپردازد. کافی است بگوییم که آن پیرامون شخص عیسی ناصری ساخته شده است، انسان در جسم ظهور یافته، پسر نوع میکائیل از نبادان، که برای یورشیا به عنوان مسیح، مسح شده، شناخته شده است. مسیحیت از طریق پیروان این جلیلی در سرتاسر خاور نزدیک و باختر گسترش یافت، و اشتیاق بشارت گرایانه آنها با اشتیاق نیاکان نامی آنها، شیشیها و سالیمیها، و نیز اشتیاق معاصران مصمم آنها، آموزگاران بودایی، برابری می کرد.

مذهب مسیحی، به عنوان یک سیستم اعتقادی یورشییایی، از طریق ترکیب آموزشها، تأثیرات، باورها، فرقه‌ها، و نگرشهای شخصی فردی زیرین به وجود آمد:

1- آموزشهای ملک صادق، که در کلیه مذاهب غرب و شرق یک عامل بنیادین هستند که در چهار هزار سال گذشته به وجود آمده‌اند.

2- سیستم عبرانی نیک کرداری، اخلاقیات، الهیات، و اعتقاد به مشیت الهی و یهوه متعال، هر دو.

3- پنداشت زرتشتی از مبارزه میان نیکی و شرارت کیهانی، که از پیش تأثیر خود را روی یهودیت و میترائیسم هر دو به جا گذاشته بود. دکتزینهای پیامبر ایرانی از طریق تماس طولانی مدت که روی مبارزات میان میترائیسم و مسیحیت وجود داشت یک عامل قدرتمند در تعیین اثر الهیات و فلسفه و ساختار عقاید، اصول، و کیهان شناسی برداشتهای هلنی شده و لاتین شده آموزشهای عیسی گردید.

4- فرقه‌های اسرارآمیز، به ویژه میترائیسم اما همچنین پرستش مادر بزرگ در فرقه فریجیه. حتی افسانه‌های تولد عیسی در یورشیا با برداشت رومی تولد معجزه‌آسای نجات دهنده و قهرمان ایرانی، میترا، رنگ گرفت، که بنا بود تولدش در زمین فقط توسط تعداد معدودی از شبانان حامل هدیه که توسط فرشتگان از این رخداد قریب‌الوقوع مطلع شده بودند مشاهده شود.

7. THE CHRISTIAN RELIGION

987.1 (1083.6) A Creator Son did not incarnate in the likeness of mortal flesh and bestow himself upon the humanity of Urantia to reconcile an angry God but rather to win all mankind to the recognition of the Father's love and to the realization of their sonship with God. After all, even the great advocate of the atonement doctrine realized something of this truth, for he declared that "God was in Christ reconciling the world to himself."

987.2 (1083.7) It is not the province of this paper to deal with the origin and dissemination of the Christian religion. Suffice it to say that it is built around the person of Jesus of Nazareth, the humanly incarnate Michael Son of Nebadon, known to Urantia as the Christ, the anointed one. Christianity was spread throughout the Levant and Occident by the followers of this Galilean, and their missionary zeal equaled that of their illustrious predecessors, the Sethites and Salemites, as well as that of their earnest Asiatic contemporaries, the Buddhist teachers.

987.3 (1084.1) The Christian religion, as a Urantian system of belief, arose through the compounding of the following teachings, influences, beliefs, cults, and personal individual attitudes:

987.4 (1084.2) 1. The Melchizedek teachings, which are a basic factor in all the religions of Occident and Orient that have arisen in the last four thousand years.

987.5 (1084.3) 2. The Hebraic system of morality, ethics, theology, and belief in both Providence and the supreme Yahweh.

987.6 (1084.4) 3. The Zoroastrian conception of the struggle between cosmic good and evil, which had already left its imprint on both Judaism and Mithraism. Through prolonged contact attendant upon the struggles between Mithraism and Christianity, the doctrines of the Iranian prophet became a potent factor in determining the theologic and philosophic cast and structure of the dogmas, tenets, and cosmology of the Hellenized and Latinized versions of the teachings of Jesus.

987.7 (1084.5) 4. The mystery cults, especially Mithraism but also the worship of the Great Mother in the Phrygian cult. Even the legends of the birth of Jesus on Urantia became tainted with the Roman version of the miraculous birth of the Iranian savior-hero, Mithras, whose advent on earth was supposed to have been witnessed by only a handful of gift-bearing shepherds who had been informed of this

impending event by angels.

987.8 (1084.6) 5. The historic fact of the human life of Joshua ben Joseph, the reality of Jesus of Nazareth as the glorified Christ, the Son of God.

987.9 (1084.7) 6. The personal viewpoint of Paul of Tarsus. And it should be recorded that Mithraism was the dominant religion of Tarsus during his adolescence. Paul little dreamed that his well-intentioned letters to his converts would someday be regarded by still later Christians as the "word of God." Such well-meaning teachers must not be held accountable for the use made of their writings by later-day successors.

987.10 (1084.8) 7. The philosophic thought of the Hellenistic peoples, from Alexandria and Antioch through Greece to Syracuse and Rome. The philosophy of the Greeks was more in harmony with Paul's version of Christianity than with any other current religious system and became an important factor in the success of Christianity in the Occident. Greek philosophy, coupled with Paul's theology, still forms the basis of European ethics.

987.11 (1084.9) As the original teachings of Jesus penetrated the Occident, they became Occidentalized, and as they became Occidentalized, they began to lose their potentially universal appeal to all races and kinds of men. Christianity, today, has become a religion well adapted to the social, economic, and political mores of the white races. It has long since ceased to be the religion of Jesus, although it still valiantly portrays a beautiful religion about Jesus to such individuals as sincerely seek to follow in the way of its teaching. It has glorified Jesus as the Christ, the Messianic anointed one from God, but has largely forgotten the Master's personal gospel: the Fatherhood of God and the universal brotherhood of all men.

987.12 (1085.1) And this is the long story of the teachings of Machiventa Melchizedek on Urantia. It is nearly four thousand years since this emergency Son of Nebadon bestowed himself on Urantia, and in that time the teachings of the "priest of El Elyon, the Most High God," have penetrated to all races and peoples. And Machiventa was successful in achieving the purpose of his unusual bestowal; when Michael made ready to appear on Urantia, the God concept was existent in the hearts of men and women, the same God concept that still flames anew in the living spiritual experience of the manifold children of the Universal Father as they live their intriguing temporal lives on the whirling planets of space.

987.13 (1085.2) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

5- واقعیت تاریخی زندگی بشری یوشع فرزند یوسف، واقعیت عیسی ناصری به عنوان مسیح جلال یافته، پسر خداوند.

6- دیدگاه شخصی پولس طرسوس. و باید نگاشته شود که در طول نوجوانی او میترائیسم مذهب حاکم طرسوس بود. پولس خواب آن را هم نمی‌دید که نامه‌های با حسن نیت او به نوکیشان روزگاری توسط مسیحیان دوران بعد به عنوان "کلام خداوند" تلقی شود. چنین آموزگاران نیک خواه نباید برای استفاده نوشتجات آنها توسط جانشینان روزگاران بعد مسئول پنداشته شوند.

7- اندیشه فلسفی مردمان هلنی، از اسکندریه و انطاکیه تا یونان و سیراکوز و روم. فلسفه یونانیان نسبت به هر سیستم جاری مذهبی دیگر با برداشت پولس از مسیحیت بیشتر هماهنگی داشت و عامل مهمی در موفقیت مسیحیت در باختر شد. فلسفه یونانی به همراه الهیات پولس هنوز اساس اخلاقیات اروپایی را تشکیل می‌دهد.

به تدریج که آموزشهای آغازین عیسی در غرب رخنه کردند، غربی شدند و هم‌بطور که غربی شدند، شروع به از دست دادن جاذبه بالقوه جهانی‌شان برای تمامی نژادها و انواع انسانها نمودند. امروزه مسیحیت مذهبی شده است که نسبت به آداب و رسوم اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی نژادهای سفید به خوبی انطباق یافته است. آن منتهاست که دیگر مذهب عیسی نیست، گرچه هنوز برای چنین افرادی که صادقانه درصدد دنبال کردن مسیر آموزشهای آن هستند یک مذهب زیبا درباره عیسی را شجاعانه به تصویر می‌کشد. آن عیسی را به عنوان مسیح، مسح شده نجات دهنده از سوی خداوند، جلال داده است، اما آموزشهای شخصی استاد را به اندازه زیاد فراموش کرده است: پدر بودن خداوند و برادری جهانی کلیه انسانها.

و این داستان طولانی آموزشهای ماکی‌ونتتا ملک صادق در یورنشیا است. تقریباً چهار هزار سال است که این فرزند اضطراری نبادان خود را به یورنشیا عطا نمود، و در این مدت آموزشهای "کاهن ال‌الیون، خدای والامرته" به تمامی نژادها و مردمان رخنه کرده‌اند. و ماکی‌ونتتا در دستیابی به هدف اعطای غیرمعمولش موفق بود. هنگامی که میکائیل برای ظهور در یورنشیا آماده شد، مفهوم خداوند در قلوب مردان و زنان وجود داشت، همان مفهوم خدایی که هنوز در تجربه زنده معنوی فرزندان متعدد پدر جهانی که زندگانی مسحور کننده موقت خود را در سیارات چرخان فضا زندگی می‌کنند بار دیگر شعله‌ور شده است.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

مقاله 99. مشکلات اجتماعی مذهب

⇨ 100

کتاب یورنشیا

⇨ 098

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 99

مشکلات اجتماعی مذهب

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مذهب و بازسازی اجتماعی
- 2- ضعف مذهب نهادین
- 3- مذهب و مذهبگرا
- 4- دشواریهای گذار
- 5- جنبه های اجتماعی مذهب
- 6- مذهب نهادین
- 7- کمک مذهب

مقدمه مقاله

مذهب آنگاه که کمترین ارتباط را با نهادهای سکولار جامعه دارد به بالاترین خدمت اجتماعی دست می یابد. در اعصار گذشته، از هنگامی که اصلاحات اجتماعی به اندازه زیاد به قلمرو اخلاقی محدود شد، نیاز نبود که مذهب رویکرد خود را با تغییرات گسترده در سیستمهای اقتصادی و سیاسی تنظیم نماید. مشکل اصلی مذهب تلاش برای جایگزین ساختن نیکی به جای شرارت در حیطه نظم موجود اجتماعی فرهنگ سیاسی و اقتصادی بود. از این رو مذهب به طور غیرمستقیم به تداوم نظم تثبیت شده جامعه برای بار آوردن حفظ نوع موجود تمدن متمایل بود.

اما مذهب نباید با ایجاد نظم نوین اجتماعی یا با حفظ نظم کهن به طور مستقیم درگیر باشد. مذهب راستین به عنوان یک تکنیک تکامل اجتماعی قطعاً با خشونت مخالف است، اما با تلاشهای هوشمندانه جامعه برای انطباق کاربردهایش و تنظیم نهادهایش با شرایط جدید اقتصادی و ملزومات فرهنگی مخالف نیست.

مذهب اصلاحات گاه به گاه اجتماعی قرون گذشته را قطعاً تأیید نمود، اما ضروری است که در قرن بیستم

PAPER 99

THE SOCIAL PROBLEMS OF
RELIGION

SECTIONS

Introduction

1. Religion and Social Reconstruction
2. Weakness of Institutional Religion
3. Religion and the Religionist
4. Transition Difficulties
5. Social Aspects of Religion
6. Institutional Religion
7. Religion's Contribution

INTRODUCTION

^{99:01 (1086:1)} RELIGION achieves its highest social ministry when it has least connection with the secular institutions of society. In past ages, since social reforms were largely confined to the moral realms, religion did not have to adjust its attitude to extensive changes in economic and political systems. The chief problem of religion was the endeavor to replace evil with good within the existing social order of political and economic culture. Religion has thus indirectly tended to perpetuate the established order of society, to foster the maintenance of the existent type of civilization.

^{99:02 (1086:2)} But religion should not be directly concerned either with the creation of new social orders or with the preservation of old ones. True religion does oppose violence as a technique of social evolution, but it does not oppose the intelligent efforts of society to adapt its usages and adjust its institutions to new economic conditions and cultural requirements.

^{99:03 (1086:3)} Religion did approve the occasional social reforms of past centuries, but in the twentieth

نسبت به بازسازی گسترده و مداوم تعدیل صورت گیرد. شرایط زندگی چنان سریع تغییر می‌یابد که تغییرات بنیادین باید به اندازه زیاد شتاب یابد، و مذهب باید انطباقش با این نظم نوین و پیوسته در حال تغییر اجتماعی را متناسب با آن تسریع کند.

1- مذهب و بازسازی اجتماعی

اختراعات مکانیکی و اشاعه دانش در حال تغییر تمدن هستند؛ برای اجتناب از فاجعه فرهنگی برخی تنظیمات اقتصادی و تغییرات اجتماعی ضروری است. این نظم نوین و آتی اجتماعی برای یک هزاره به گونه‌ای خودپسندانه حل و فصل نخواهد شد. نژاد بشری باید نسبت به سلسله تغییرات، تنظیمات، و باز تنظیمات تطبیق یابد. نوع بشر به سوی یک سرنوشت نوین و آشکار نشده سیاره‌ای در حال حرکت است.

مذهب باید یک تأثیر نیرومند برای ثبات اخلاقی و پیشرفت معنوی شود که در بحبوحه این شرایط پیوسته تغییر یابنده و تنظیمات بی‌پایان اقتصادی به طور دینامیک عمل می‌کند.

جامعه یورنشیا هرگز نمی‌تواند همچون اعصار گذشته امید به ثبات داشته باشد. کشتی اجتماعی از خلیج امن سنتهای تثبیت شده خارج شده است و سفر خود را روی دریاهای بلند سرنوشت تکاملی آغاز کرده است؛ و روان انسان، بدان گونه که هرگز در تاریخ دنیا نبوده است، نیاز دارد نقشه‌های اخلاقی خود را با دقت موشکافی کند و قطب‌نمای هدایت مذهبی را با تلاش زیاد مشاهده نماید. مهمترین مأموریت مذهب به عنوان یک تأثیر اجتماعی این است که در طول این روزگاران خطرناک گذار از یک فاز تمدن به دیگری، از یک سطح فرهنگ به دیگری، آرمانهای نوع بشر را تثبیت کند.

مذهب هیچ وظایف جدیدی برای انجام دادن ندارد، اما مصرانه از آن خواسته شده است که در کلیه این وضعیتهای جدید و به سرعت در حال تغییر بشری به عنوان یک راهنمای خردمند و مشاور باتجربه عمل نماید. جامعه دارد بیشتر مکانیکی، بیشتر مترکم، بیشتر پیچیده، و بیشتر به گونه‌ای حیاتی به طور متقابل وابسته می‌شود. مذهب باید دست به عمل بزند تا از قهقرا رفتن یا حتی تخریب متقابل این وابستگیهای جدید و صمیمانه پیشگیری کند. مذهب باید به صورت آن نمک کیهانی عمل کند که از نابود ساختن طعم فرهنگی تمدن به دست مخمرهای پیشرفت پیشگیری می‌کند. این روابط جدید اجتماعی و دگرگونیهای اقتصادی تنها از طریق کارکرد مذهب می‌توانند به برادری پایدار بیانجامند.

یک انسان دوستی بی‌خدا، به لحاظ بشری، یک حرکت والامشانه است، اما مذهب راستین تنها قدرتی است که می‌تواند واکنشمندی یک گروه اجتماعی را نسبت به نیازها و رنجهای گروههای دیگر به گونه‌ای

century it is of necessity called upon to face adjustment to extensive and continuing social reconstruction. Conditions of living alter so rapidly that institutional modifications must be greatly accelerated, and religion must accordingly quicken its adaptation to this new and ever-changing social order.

1. RELIGION AND SOCIAL RECONSTRUCTION

99:1.1 (1086:4) Mechanical inventions and the dissemination of knowledge are modifying civilization; certain economic adjustments and social changes are imperative if cultural disaster is to be avoided. This new and oncoming social order will not settle down complacently for a millennium. The human race must become reconciled to a procession of changes, adjustments, and readjustments. Mankind is on the march toward a new and unrevealed planetary destiny.

99:1.2 (1086:5) Religion must become a forceful influence for moral stability and spiritual progression functioning dynamically in the midst of these ever-changing conditions and never-ending economic adjustments.

99:1.3 (1086:6) Urantia society can never hope to settle down as in past ages. The social ship has steamed out of the sheltered bays of established tradition and has begun its cruise upon the high seas of evolutionary destiny; and the soul of man, as never before in the world's history, needs carefully to scrutinize its charts of morality and painstakingly to observe the compass of religious guidance. The paramount mission of religion as a social influence is to stabilize the ideals of mankind during these dangerous times of transition from one phase of civilization to another, from one level of culture to another.

99:1.4 (1087:1) Religion has no new duties to perform, but it is urgently called upon to function as a wise guide and experienced counselor in all of these new and rapidly changing human situations. Society is becoming more mechanical, more compact, more complex, and more critically interdependent. Religion must function to prevent these new and intimate interassociations from becoming mutually retrogressive or even destructive. Religion must act as the cosmic salt which prevents the ferments of progression from destroying the cultural savor of civilization. These new social relations and economic upheavals can result in lasting brotherhood only by the ministry of religion.

99:1.5 (1087:2) A godless humanitarianism is, humanly speaking, a noble gesture, but true religion is the only power which can lastingly increase the responsiveness of one social group to the needs

پایدار افزایش دهد. در گذشته، مذهب نهادین می‌توانست منفعل باقی بماند در حالی که اقشار فوقانی جامعه نسبت به رنجها و ستمدیدگی اقشار تحتانی درمانده بی‌تفاوت بودند، اما در روزگاران امروز این طبقات پایین‌تر اجتماعی دیگر چنان به طور حقیرانه نادان نیستند و به لحاظ سیاسی چنان درمانده نیستند.

مذهب نباید به طور ارگانیکی درگیر کار سکولار بازسازی اجتماعی و تجدید سازمان اقتصادی شود. اما باید از طریق تکرار واضح و قاطعانه فرامین اخلاقی و اصول معنوی خود، فلسفه مترقی خود را پیرامون زندگی بشری و بقای فرازگرایانه، با کلیه این پیشرفتهای تمدن به گونه‌ای فعال همگام نگاه دارد. روح مذهب جاودانه است، اما هر بار که فرهنگ لغت زبان بشری بازبینی می‌شود شکل بیان آن باید تکرار گردد.

2- ضعف مذهب نهادین

مذهب نهادین نمی‌تواند در این بازسازی قریب‌الوقوع اجتماعی جهانی و تجدید سازمان اقتصادی الهام بخش باشد و رهبری فراهم کند زیرا متأسفانه کم و بیش یک بخش ارگانیکی از نظم اجتماعی و سیستم اقتصادی شده است که سرنوشتش بازسازی است. فقط مذهب واقعی که حاوی تجربه شخصی معنوی است می‌تواند در بحران کنونی تمدن به گونه‌ای سودمند و خلاق عمل نماید.

مذهب نهادین اکنون در بن‌بست یک دور جانفرسا گرفتار شده است. آن بدون این که ابتدا خود را بازسازی کند نمی‌تواند جامعه را بازسازی کند؛ و چون عمده‌بخشی جدایی‌ناپذیر از نظم تثبیت شده است، نمی‌تواند خود را بازسازی کند تا این که جامعه به گونه‌ای ریشه‌ای بازسازی شده باشد.

مذهب‌گرایان باید در جامعه، در صنعت، و در سیاست به صورت فردی عمل کنند، نه به صورت گروهها، احزاب، یا نهادها. یک گروه مذهبی که به خود اجازه می‌دهد بدین صورت عمل کند، جدا از فعالیت‌های مذهبی، فوراً یک حزب سیاسی، یک سازمان اقتصادی، یا یک نهاد اجتماعی می‌شود. جمع‌گرایی مذهبی باید تلاشهای خود را به پیشبرد آرمانهای مذهبی محدود سازد.

مذهب‌گرایان در کارهای بازسازی اجتماعی نسبت به غیرمذهبی‌ها ارزش بیشتری ندارند، به جز تا آن جا که مذهب آنان به آنها آیندمنگری افزایش یافته کیهانی داده است و به آنها آن خرد برتر اجتماعی را عطا کرده است که ناشی از اشتیاق صادقانه برای دوست داشتن وافر خداوند و مهر ورزیدن به هر انسان به عنوان یک برادر در ملکوت آسمانی است. یک نظم اجتماعی ایده‌آل آن است که هر انسان همسایه خود را به همان گونه که خودش را دوست دارد دوست بدارد.

ممکن است به نظر رسد که در گذشته کلیسای نهادینه شده از طریق تمجید کردن نظامهای سیاسی و

and sufferings of other groups. In the past, institutional religion could remain passive while the upper strata of society turned a deaf ear to the sufferings and oppression of the helpless lower strata, but in modern times these lower social orders are no longer so abjectly ignorant nor so politically helpless.

99:16 (1087:3) Religion must not become organically involved in the secular work of social reconstruction and economic reorganization. But it must actively keep pace with all these advances in civilization by making clear-cut and vigorous restatements of its moral mandates and spiritual precepts, its progressive philosophy of human living and transcendent survival. The spirit of religion is eternal, but the form of its expression must be restated every time the dictionary of human language is revised.

2. WEAKNESS OF INSTITUTIONAL RELIGION

99:21 (1087:4) Institutional religion cannot afford inspiration and provide leadership in this impending world-wide social reconstruction and economic reorganization because it has unfortunately become more or less of an organic part of the social order and the economic system which is destined to undergo reconstruction. Only the real religion of personal spiritual experience can function helpfully and creatively in the present crisis of civilization.

99:22 (1087:5) Institutional religion is now caught in the stalemate of a vicious circle. It cannot reconstruct society without first reconstructing itself; and being so much an integral part of the established order, it cannot reconstruct itself until society has been radically reconstructed.

99:23 (1087:6) Religionists must function in society, in industry, and in politics as individuals, not as groups, parties, or institutions. A religious group which presumes to function as such, apart from religious activities, immediately becomes a political party, an economic organization, or a social institution. Religious collectivism must confine its efforts to the furtherance of religious causes.

99:24 (1087:7) Religionists are of no more value in the tasks of social reconstruction than nonreligionists except in so far as their religion has conferred upon them enhanced cosmic foresight and endowed them with that superior social wisdom which is born of the sincere desire to love God supremely and to love every man as a brother in the heavenly kingdom. An ideal social order is that in which every man loves his neighbor as he loves himself.

99:25 (1087:8) The institutionalized church may have appeared to serve society in the past by glorifying the established political and economic orders, but it

اقتصادی تثبیت شده به جامعه خدمت کرده است، اما آن اگر می‌خواهد بقا یابد باید فوراً دست از چنین کنشی بردارد. تنها رویکرد صحیح آن در بر گیرنده آموزش عدم خشونت، دگرگون‌سازی تکامل صلح‌آمیز به جای انقلاب خشونت‌آمیز است — صلح در زمین و خواست نیک در میان تمامی انسانها.

مذهب امروزی فقط بدین دلیل این را دشوار می‌یابد که رویکرد خود را نسبت به تغییرات به سرعت در حال دگرگونی اجتماعی تنظیم کند، که به خود اجازه داده است کاملاً سنتی، خشک اندیش، و نهادینه شود. مذهب تجربه زنده هیچ مشکلی در جلو ماندن از تمامی این رخدادهای اجتماعی و دگرگونیهای اقتصادی نمی‌یابد، حین این که پیوسته به عنوان یک تثبیت کننده اخلاقی، راهنمای اجتماعی، و پیشگام معنوی عمل می‌کند. مذهب راستین فرهنگ ارزشمند و آن خردی را که ناشی از تجربه شناخت خداوند و تلاش برای همانند او بودن است از یک عصر به عصر دیگر منتقل می‌کند.

3- مذهب و مذهب‌گرا

مسیحیت آغازین کاملاً فارغ از تمامی گرفتاریهای مدنی، تعهدات اجتماعی، و پیمانهای اقتصادی بود. فقط بعدها مسیحیت نهادینه شده یک بخش ارگانیک از ساختار سیاسی و اجتماعی تمدن غربی گردید.

ملکوت آسمانی نه یک نظم اجتماعی است و نه اقتصادی؛ آن یک برادری منحصرراً معنوی افراد دانش‌ناس است. این حقیقت دارد، چنین برادری به واسطه خود یک پدیده نوین و شگفت‌آور اجتماعی است که با پیامدهای مبهوت کننده سیاسی و اقتصادی توأم است.

مذهب‌گرا نسبت به درد و رنج اجتماعی فاقد دلسوزی نیست، نسبت به بی‌عدالتی مدنی بی‌اعتنا نیست، از اندیشه اقتصادی منزوی نیست، و نسبت به استبداد سیاسی نیز بی‌تفاوت نیست. مذهب بر بازسازی اجتماعی مستقیماً تأثیر می‌گذارد زیرا فرد شهروند را معنویت می‌بخشد و آرمان‌گرا می‌سازد. به تدریج که این افراد مذهب‌گرا اعضای فعال و بانفوذ گروه‌های گوناگون اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، و سیاسی می‌شوند تمدن فرهنگی به طور غیرمستقیم توسط رویکرد آنها تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

دستیابی به یک تمدن بالای فرهنگی ابتدا نوع ایده‌آل شهروند، و سپس مکانیسمهای ایده‌آل و مکفی اجتماعی را مطالبه می‌کند که چنین شهروندانی با آن می‌توانند نهادهای اقتصادی و سیاسی چنین جامعه پیشرفته بشری را کنترل کنند.

کلیسا به دلیل احساس مفراط کاذب، به افراد کم امتیاز و بد اقبال مدتها خدمت کرده است، و این تماماً خوب بوده است، اما همین احساس به تداوم ناخردمندانه تیره‌های از نظر نژادی منحنی انجامیده است که پیشرفت تمدن را به اندازه بسیار زیاد به عقب برده‌اند.

بسیاری از افراد نوسامان‌گرای اجتماعی ضمن این

must speedily cease such action if it is to survive. Its only proper attitude consists in the teaching of nonviolence, the doctrine of peaceful evolution in the place of violent revolution — peace on earth and good will among all men.

^{99:26 (1088:1)} Modern religion finds it difficult to adjust its attitude toward the rapidly shifting social changes only because it has permitted itself to become so thoroughly traditionalized, dogmatized, and institutionalized. The religion of living experience finds no difficulty in keeping ahead of all these social developments and economic upheavals, amid which it ever functions as a moral stabilizer, social guide, and spiritual pilot. True religion carries over from one age to another the worth-while culture and that wisdom which is born of the experience of knowing God and striving to be like him.

3. RELIGION AND THE RELIGIONIST

^{99:31 (1088:2)} Early Christianity was entirely free from all civil entanglements, social commitments, and economic alliances. Only did later institutionalized Christianity become an organic part of the political and social structure of Occidental civilization.

^{99:32 (1088:3)} The kingdom of heaven is neither a social nor economic order; it is an exclusively spiritual brotherhood of God-knowing individuals. True, such a brotherhood is in itself a new and amazing social phenomenon attended by astounding political and economic repercussions.

^{99:33 (1088:4)} The religionist is not unsympathetic with social suffering, not unmindful of civil injustice, not insulated from economic thinking, neither insensible to political tyranny. Religion influences social reconstruction directly because it spiritualizes and idealizes the individual citizen. Indirectly, cultural civilization is influenced by the attitude of these individual religionists as they become active and influential members of various social, moral, economic, and political groups.

^{99:34 (1088:5)} The attainment of a high cultural civilization demands, first, the ideal type of citizen and, then, ideal and adequate social mechanisms wherewith such a citizenry may control the economic and political institutions of such an advanced human society.

^{99:35 (1088:6)} The church, because of overmuch false sentiment, has long ministered to the underprivileged and the unfortunate, and this has all been well, but this same sentiment has led to the unwise perpetuation of racially degenerate stocks which have tremendously retarded the progress of civilization.

^{99:36 (1088:7)} Many individual social reconstructionists, while vehemently repudiating institutionalized

که مذهب نهادینه شده را شدیداً مردود شمرده‌اند، روی هم رفته، در ترویج اصلاحات اجتماعی‌شان به گونه‌ای متعصبانه مذهبی هستند. و بدین گونه است که انگیزه مذهبی، شخصی و کم و بیش به رسمیت شناخته نشده، در برنامه‌های امروزی بازسازی اجتماعی نقش بزرگی ایفا می‌کند.

ضعف بزرگ تمامی این نوع به رسمیت شناخته نشده و ناآگاهانه فعالیت مذهبی این است که قادر نیست از انتقاد آشکار مذهبی سود برد و از طریق آن به سطوح سودمند تصحیح خود دست یابد. این یک واقعیت است که مذهب رشد نمی‌کند تا این که از طریق انتقاد سازنده انضباط یابد، از طریق فلسفه تقویت گردد، از طریق دانش خالص شود، و از طریق مشارکت وفادارانه پرورش یابد.

همیشه این خطر بزرگ وجود دارد که مذهب با پیگیری اهداف نادرست تحریف و منحرف شود، همانطور که در روزگاران جنگ هر ملت در حال جنگ مذهبش را با تبلیغات نظامی پست و بی‌ارزش می‌سازد. تعصب بی‌مهر همیشه برای مذهب مضر است، در حالی که انیت و آزار فعالیت‌های مذهب را به دستیابی نوعی پیکار جامعه‌شناسانه یا الهیات منحرف می‌سازد.

مذهب فقط از راه‌های زیر می‌تواند عاری از انتلافات نامقدس سکولار نگاه داشته شود:

- 1- یک فلسفه جدّاً تصحیح کننده.
- 2- رهایی از کلیه انتلافات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی.
- 3- مشارکتهای خلاق، تسکین دهنده، و بسط دهنده مهر.
- 4- افزایش تدریجی بینش معنوی و قدردانی از ارزشهای کیهانی.
- 5- پیشگیری از افراطی‌گری از طریق پاداشهای رویکرد علمی ذهنی.

مذهب‌گرایان، به عنوان یک گروه، هرگز نباید به هیچ چیز به غیر از مذهب توجه داشته باشند، گر چه هر یک از این مذهب‌گرایان، به عنوان یک شهروند جداگانه، می‌تواند رهبر برجسته یک جنبش بازسازی اجتماعی، اقتصادی، یا سیاسی شود.

کار مذهب آفرینش، حفظ، و الهام بخشیدن به چنان وفاداری کیهانی در هر شهروند است که او را به دستیابی به موفقیت در پیشبرد تمامی این خدمات دشوار اما مطلوب اجتماعی هدایت کند.

4- دشواریهای گذار

مذهب راستین مذهب‌گرا را از نظر اجتماعی معطر می‌سازد و در همدمی بشری بصیرت ایجاد می‌کند. اما رسمیت یافتن گروه‌های مذهبی همان ارزشهایی را که برای ترویج آنها گروه برایشان سازمان یافت بارها نابود می‌سازد. دوستی بشری و مذهب الهی به طور متقابل سودمند هستند و به گونه‌ای چشمگیر روشن‌گرند، مشروط به این که رشد در هر یک برابر و موزون شود. مذهب معانی جنیدی را به کلیه پیوندهای گروهی — خانواده‌ها،

religion, are, after all, zealously religious in the propagation of their social reforms. And so it is that religious motivation, personal and more or less unrecognized, is playing a great part in the present-day program of social reconstruction.

99:37 (1088:8) The great weakness of all this unrecognized and unconscious type of religious activity is that it is unable to profit from open religious criticism and thereby attain to profitable levels of self-correction. It is a fact that religion does not grow unless it is disciplined by constructive criticism, amplified by philosophy, purified by science, and nourished by loyal fellowship.

99:38 (1088:9) There is always the great danger that religion will become distorted and perverted into the pursuit of false goals, as when in times of war each contending nation prostitutes its religion into military propaganda. Loveless zeal is always harmful to religion, while persecution diverts the activities of religion into the achievement of some sociologic or theologic drive.

99:39 (1088:1) Religion can be kept free from unholy secular alliances only by:

- 99:310 (1088:2) 1. A critically corrective philosophy.
- 99:311 (1088:3) 2. Freedom from all social, economic, and political alliances.
- 99:312 (1088:4) 3. Creative, comforting, and love-expanding fellowships.
- 99:313 (1088:5) 4. Progressive enhancement of spiritual insight and the appreciation of cosmic values.
- 99:314 (1088:6) 5. Prevention of fanaticism by the compensations of the scientific mental attitude.

99:315 (1088:7) Religionists, as a group, must never concern themselves with anything but *religion*, albeit any one such religionist, as an individual citizen, may become the outstanding leader of some social, economic, or political reconstruction movement.

99:316 (1088:7) It is the business of religion to create, sustain, and inspire such a cosmic loyalty in the individual citizen as will direct him to the achievement of success in the advancement of all these difficult but desirable social services.

4. TRANSITION DIFFICULTIES

99:41 (1088:9) Genuine religion renders the religionist socially fragrant and creates insights into human fellowship. But the formalization of religious groups many times destroys the very values for the promotion of which the group was organized. Human friendship and divine religion are mutually helpful and significantly illuminating if the growth in each is equalized and harmonized. Religion puts

مدارس، و کلوپها — می‌دهد. مذهب ارزشهای نوینی به سرگرمی می‌دهد و تمامی مزاج راستین را می‌ستاید.

رهبری اجتماعی از طریق بینش معنوی دگرگون می‌شود؛ مذهب مانع می‌شود که تمامی جنبشهای جمعی از اهداف راستینشان نظر برفاکنند. همراه با فرزندان، مذهب متحد کننده بزرگ زندگی خانوادگی است، مشروط به این که یک ایمان زنده و در حال رشد باشد. زندگی خانوادگی نمی‌تواند بدون فرزندان وجود داشته باشد؛ آن می‌تواند بدون مذهب زندگی شود، اما چنین محدودیتی دشواریهای این رابطه صمیمانه بشری را به اندازه فوق العاده زیاد افزایش می‌دهد. در طول دهه‌های آغازین قرن بیستم، زندگی خانوادگی، بعد از تجربه شخصی مذهبی، بیش از همه از انحطاطی که پیامد گذار از وفاداریهای کهن مذهبی به معانی و ارزشهای در حال پدیداری نوین است رنج می‌برد.

مذهب راستین یک راه پرمعنی زندگی رو در روی دینامیک با واقعیات معمول زندگی روزمره است. اما اگر بناست که مذهب تکامل جداگانه سرشت را برانگیزد و یکپارچگی شخصیت را افزایش دهد، نباید استاندارد شود. اگر بناست که ارزشیابی تجربه را برانگیزد و به صورت اغوا کننده ارزش عمل نماید، نباید کلیشه‌ای باشد. اگر بناست که مذهب وفاداریهای عالی را ترویج کند، نباید رسمی شود.

صرف نظر از این که چه دگرگونی‌هایی با رشد اجتماعی و اقتصادی تمدن توأم باشد، مذهبی راستین و ارزشمند است که تجربه‌ای را که حاکمیت حقیقت، زیبایی و نیکی در آن استیلا می‌یابد در فرد شکوفا می‌سازد، زیرا مفهوم راستین معنوی واقعیت متعالی چنین است. و از طریق عشق و پرستش این به صورت همیاری روحانی با انسان و فرزندی با خداوند پرمعنی می‌شود.

در نهایت، این ایمان فرد است و نه دانستن که رویکرد را تعیین می‌سازد و کارکردهای شخصی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. دانش صرفاً واقعی تأثیر بسیار اندکی روی انسان معمولی دارد مگر این که به گونه‌ای احساسی فعال گردد. اما فعال شدن مذهب امری فوق احساسی است که تمامی تجربه بشری را از طریق تماس با انرژیهای معنوی و رها ساختن آنها در سطوح متعال در زندگی انسان یگانه می‌سازد.

در طول روزگاران بی‌ثباتی روانی قرن بیستم، در بحبوحه دگرگونیهای اقتصادی، ناسازگاریهای اخلاقی، و امواج شکافنده اجتماعی تحولات توفنده یک عصر علمی، هزاران هزار مرد و زن از نظر بشری مختل شده‌اند؛ آنها مضطرب، بی‌قرار، بیمناک، نامطمئن، و بی‌ثباتند؛ آنها به گونه‌ای که هرگز پیش از آن در تاریخ دنیا وجود نداشته است به تسلی و ثبات مذهب راستین نیاز دارند. در شرایط دستاوردهای بی‌سابقه علمی و پیشرفتهای مکانیکی، رکود معنوی و هرج و مرج فلسفی وجود دارد.

هیچ خطری در این که مذهب بیشتر و بیشتر یک امر خصوصی — یک تجربه شخصی — شود وجود

new meaning into all group associations — families, schools, and clubs. It imparts new values to play and exalts all true humor.

99:4.2 (1089:10) Social leadership is transformed by spiritual insight; religion prevents all collective movements from losing sight of their true objectives. Together with children, religion is the great unifier of family life, provided it is a living and growing faith. Family life cannot be had without children; it can be lived without religion, but such a handicap enormously multiplies the difficulties of this intimate human association. During the early decades of the twentieth century, family life, next to personal religious experience, suffers most from the decadence consequent upon the transition from old religious loyalties to the emerging new meanings and values.

99:4.3 (1089:11) True religion is a meaningful way of living dynamically face to face with the commonplace realities of everyday life. But if religion is to stimulate individual development of character and augment integration of personality, it must not be standardized. If it is to stimulate evaluation of experience and serve as a value-lure, it must not be stereotyped. If religion is to promote supreme loyalties, it must not be formalized.

99:4.4 (1089:12) No matter what upheavals may attend the social and economic growth of civilization, religion is genuine and worth while if it fosters in the individual an experience in which the sovereignty of truth, beauty, and goodness prevails, for such is the true spiritual concept of supreme reality. And through love and worship this becomes meaningful as fellowship with man and sonship with God.

99:4.5 (1090:1) After all, it is what one believes rather than what one knows that determines conduct and dominates personal performances. Purely factual knowledge exerts very little influence upon the average man unless it becomes emotionally activated. But the activation of religion is superemotional, unifying the entire human experience on transcendent levels through contact with, and release of, spiritual energies in the mortal life.

99:4.6 (1090:2) During the psychologically unsettled times of the twentieth century, amid the economic upheavals, the moral crosscurrents, and the sociologic rip tides of the cyclonic transitions of a scientific era, thousands upon thousands of men and women have become humanly dislocated; they are anxious, restless, fearful, uncertain, and unsettled; as never before in the world's history they need the consolation and stabilization of sound religion. In the face of unprecedented scientific achievement and mechanical development there is spiritual stagnation and philosophic chaos.

99:4.7 (1090:3) There is no danger in religion's becoming more and more of a private matter — a personal

ندارد، مشروط به این که انگیزه خود را برای خدمت فداکارانه و مهرآمیز اجتماعی از دست ندهد. مذهب از بسیاری تأثیرات ثانویه رنج برده است: آمیختگی ناگهانی فرهنگها، اختلاط اعتقادات، کاهش اتوریته کلیسا، تغییر زندگی خانوادگی، به همراه شهری شدن و مکانیزه شدن.

بزرگترین خطر معنوی انسان شامل پیشرفت جزئی، تنگنای رشد ناتمام است: ترک کردن مذاهب تکاملی ترس بدون درک فوری مذهب مکاشفه‌ای عشق. دانش امروزی، به ویژه روانشناسی، فقط آن مذاهبی را ضعیف کرده است که به اندازه بسیار زیاد به ترس، خرافات، و احساسات وابسته‌اند.

گذار همیشه با سردرگمی توأم است، و آرامش اندکی در دنیای مذهبی وجود خواهد داشت، تا این که مبارزات بزرگ میان سه فلسفه در حال ستیز مذهب پایان یابد:

1- اعتقاد روحی (به یک الوهیت الهی) مذاهب متعدد.

2- اعتقاد بشری و آرمان‌گرایانه فلسفه‌های بسیار.

3- بینشهای مکانیستی و طبیعت‌گرایانه علوم بسیار.

و این سه دستیابی جزئی به واقعیت کیهان باید سرانجام با ارائه آشکارسازی الهی مذهب، فلسفه، و کیهان‌شناسی هماهنگ شود. این آشکارسازی وجود سه‌گانه روح، ذهن، و انرژی را که از تثلیث بهشت پیش می‌رود و به یگانگی زمان و فضا در حیطه الوهیت متعال دست می‌یابد به تصویر در می‌آورد.

5- جنبه‌های اجتماعی مذهب

در حالی که مذهب منحصرراً یک تجربه شخصی معنوی است — دانستن خداوند به عنوان یک پدر — پیامد منطقی این تجربه — دانستن انسان به عنوان یک برادر — مستلزم تنظیم خود با خودهای دیگر است، و آن جنبه اجتماعی یا گروهی زندگی مذهبی را در بر دارد. مذهب ابتدا یک تنظیم درونی یا شخصی است، و سپس یک امر خدمت اجتماعی یا تنظیم گروهی می‌شود. واقعیت اجبار اجتماعی انسان آن گروههای مذهبی را تعیین می‌سازد که به وجود خواهند آمد. آنچه که برای این گروههای مذهبی رخ می‌دهد به اندازه زیاد به رهبری هوشمند بستگی دارد. در جامعه بدوی گروه مذهبی همیشه از گروههای اقتصادی یا سیاسی بسیار متفاوت نیست. مذهب همیشه یک حافظ اخلاقیات و یک ثبات دهنده جامعه بوده است. و به رغم آموزش مغایر بسیاری از سوسیالیستها و اومانیستهای امروزی، این هنوز حقیقت دارد.

همیشه این را به خاطر داشته باشید: مذهب راستین شناخت خداوند به عنوان پدر شما و شناخت انسان به

experience — provided it does not lose its motivation for unselfish and loving social service. Religion has suffered from many secondary influences: sudden mixing of cultures, intermingling of creeds, diminution of ecclesiastical authority, changing of family life, together with urbanization and mechanization.

99:4.8 (1090.4) Man's greatest spiritual jeopardy consists in partial progress, the predicament of unfinished growth: forsaking the evolutionary religions of fear without immediately grasping the revelatory religion of love. Modern science, particularly psychology, has weakened only those religions which are so largely dependent upon fear, superstition, and emotion.

99:4.9 (1090.5) Transition is always accompanied by confusion, and there will be little tranquillity in the religious world until the great struggle between the three contending philosophies of religion is ended:

99:4.10 (1090.6) 1. The spiritistic belief (in a providential Deity) of many religions.

99:4.11 (1090.7) 2. The humanistic and idealistic belief of many philosophies.

99:4.12 (1090.8) 3. The mechanistic and naturalistic conceptions of many sciences.

99:4.13 (1090.9) And these three partial approaches to the reality of the cosmos must eventually become harmonized by the revelatory presentation of religion, philosophy, and cosmology which portrays the triune existence of spirit, mind, and energy proceeding from the Trinity of Paradise and attaining time-space unification within the Deity of the Supreme.

5. SOCIAL ASPECTS OF RELIGION

99:5.1 (1090.10) While religion is exclusively a personal spiritual experience — knowing God as a Father — the corollary of this experience — knowing man as a brother — entails the adjustment of the self to other selves, and that involves the social or group aspect of religious life. Religion is first an inner or personal adjustment, and then it becomes a matter of social service or group adjustment. The fact of man's gregariousness perforce determines that religious groups will come into existence. What happens to these religious groups depends very much on intelligent leadership. In primitive society the religious group is not always very different from economic or political groups. Religion has always been a conservator of morals and a stabilizer of society. And this is still true, notwithstanding the contrary teaching of many modern socialists and humanists.

99:5.2 (1091.1) Always keep in mind: True religion is to know God as your Father and man as your brother.

عنوان برادر شماسست. مذهب یک باور بردموار به تهدیدات تنبیه یا وعده‌های سحرانگیز پادشاهی عرفانی آینده نیست.

مذهب عیسی پویاترین تأثیری است که نژاد بشری را تاکنون فعال کرده است. عیسی سنت را متلاشی کرد، تعصب را نابود ساخت، و نوع بشر را به نیل به والاترین آرمانهایش در زمان و ابدیت فرا خواند: کامل بودن، حتی بدان گونه که پدر در بهشت کامل است.

مذهب شانس اندکی برای کنش دارد، مگر این که گروه مذهبی از کلیه گروه‌های دیگر جدا شود — پیوند اجتماعی عضویت روحانی ملکوت آسمانی.

دکترین انحراف کامل انسان بخش عمده پتانسیل مذهب برای ایجاد پیامدهای اجتماعی که حاوی یک طبیعت ارتقا دهنده و ارزش الهامبخش باشد را نابود ساخت. عیسی در صدد باز گرداندن حرمت انسان برآمد، آنگاه که اعلام نمود تمامی انسانها فرزندان خداوند هستند.

هر اعتقاد مذهبی که در معنوی ساختن ایماندار مؤثر باشد قطعاً در زندگی اجتماعی چنین فرد مذهب‌گرا اثرات قدرتمندی خواهد داشت. تجربه مذهبی در زندگی روزانه انسان با روح هدایت شده به گونه‌ای پایدار "میوه‌های روحی" به بار می‌آورد.

درست با همان قطعیت که انسانها اعتقادات مذهبی خود را در میان می‌گذارند، نوعی گروه مذهبی ایجاد می‌کنند که سرانجام اهداف مشترک به وجود می‌آورد. روزی مذهب‌گرایان گرد هم فرا خواهند آمد و به جای این که تلاش کنند بر مبنای دیدگاههای روانی و اعتقادات فقهی دست به همکاری زنند در واقع بر مبنای وحدت آرمانها و اهداف چنین خواهند کرد. به جای اعتقادات، اهداف باید مذهب‌گرایان را متحد سازد. از آنجا که مذهب راستین یک امر تجربه شخصی روحانی است، اجتناب‌ناپذیر است که هر فرد مذهب‌گرا باید تفسیر شخصی خود را از درک آن تجربه روحانی داشته باشد. اجازه دهید به جای فرمولبندی اعتقادی که برخی از گروه‌های انسانها قادر شده‌اند به عنوان یک رویکرد مشترک مذهبی روی آن توافق کنند عبارت "ایمان" برای رابطه فرد با خداوند قرار گیرد. "ایا ایمان دارید؟ پس برای خوندن داشته باشید."

این که ایمان فقط به درک ارزشهای آرمان‌گرایانه مربوط است توسط این تعریف عهد جدید نشان داده شده است که اعلام می‌دارد ایمان ماده چیزهایی است که به آن امید وجود دارد و شواهد چیزهایی است که دیدنی نیستند.

انسان بدوی تلاش اندکی به عمل می‌آورد که اعتقادات راسخ مذهبی خود را به زبان آورد. مذهب او به جای این که مورد اندیشه قرار گیرد با رقص نشان داده می‌شد. انسانهای امروزی به باورهای بسیاری اندیشه کرده‌اند و آزمونهای بسیاری از ایمان مذهبی به وجود آورده‌اند. مذهب‌گرایان آینده باید مطابق مذهب خود زندگی کنند، خود را با جان و دل وقف خدمت به برادری انسان کنند. زمان آن فرا رسیده است که انسان چنان تجربه مذهبی داشته باشد که چنان شخصی و متعالی باشد که فقط از طریق "احساساتی که عمیق تر از

Religion is not a slavish belief in threats of punishment or magical promises of future mystical rewards.

99:53 (1091.2) The religion of Jesus is the most dynamic influence ever to activate the human race. Jesus shattered tradition, destroyed dogma, and called mankind to the achievement of its highest ideals in time and eternity — to be perfect, even as the Father in heaven is perfect.

99:54 (1091.3) Religion has little chance to function until the religious group becomes separated from all other groups — the social association of the spiritual membership of the kingdom of heaven.

99:55 (1091.4) The doctrine of the total depravity of man destroyed much of the potential of religion for effecting social repercussions of an uplifting nature and of inspirational value. Jesus sought to restore man's dignity when he declared that all men are the children of God.

99:56 (1091.5) Any religious belief which is effective in spiritualizing the believer is certain to have powerful repercussions in the social life of such a religionist. Religious experience unfailingly yields the "fruits of the spirit" in the daily life of the spirit-led mortal.

99:57 (1091.6) Just as certainly as men share their religious beliefs, they create a religious group of some sort which eventually creates common goals. Someday religionists will get together and actually effect co-operation on the basis of unity of ideals and purposes rather than attempting to do so on the basis of psychological opinions and theological beliefs. Goals rather than creeds should unify religionists. Since true religion is a matter of personal spiritual experience, it is inevitable that each individual religionist must have his own and personal interpretation of the realization of that spiritual experience. Let the term "faith" stand for the individual's relation to God rather than for the creedal formulation of what some group of mortals have been able to agree upon as a common religious attitude. "Have you faith? Then have it to yourself."

99:58 (1091.7) That faith is concerned only with the grasp of ideal values is shown by the New Testament definition which declares that faith is the substance of things hoped for and the evidence of things not seen.

99:59 (1091.8) Primitive man made little effort to put his religious convictions into words. His religion was danced out rather than thought out. Modern men have thought out many creeds and created many tests of religious faith. Future religionists must live out their religion, dedicate themselves to the wholehearted service of the brotherhood of man. It is high time that man had a religious experience so personal and so sublime that it could be realized and expressed only by "feelings that lie too deep for words."

آن است که بیان شود“ بتواند تحقق یابد.

عیسی پیروان خود را ملزم نداشت که باید مرتباً گرد آیند و شکلی از عبارات را که نشانه اعتقادات مشترکشان باشد بازگو کنند. او فقط مقرر داشت که باید دور هم جمع شوند و در واقع کاری انجام دهند — یعنی در شام مشترکی که یادآور حیات اعطایی او در یورنشیا بود سهمیم شوند.

برای مسیحیان چه اشتباهی است که در ارائه مسیح به عنوان آرمان متعالی رهبری روحانی جرات کنند از مردان و زنان خداشناس بخواهند که رهبری تاریخی مردان خداشناسی را که به روشن بینی خاص ملی یا نژادی آنها در طول اعصار گذشته مساعدت کرده اند رد کنند.

6- مذهب نهادین

فرقه گرایی یک بیماری مذهب نهادین است، و دگماتیسم بردگی سرشت معنوی است. به مراتب بهتر است که مذهبی بدون یک کلیسا داشته باشید تا کلیسایی بدون مذهب. آشفتگی مذهبی قرن بیستم به خودی خود گواه انحطاط معنوی نیست. سردرگمی پیش از رشد می آید و نیز پیش از نابودی.

در اجتماعی ساختن مذهب یک هدف واقعی وجود دارد. هدف فعالیت های گروهی مذهبی این است که وفاداری نسبت به مذهب را به نمایش بگذارد؛ گریابی حقیقت، زیبایی، و نیکی را بزرگ نماید؛ جاذبه های ارزشهای متعالی را ترویج کند؛ خدمت همدی عاری از خودخواهی را افزایش دهد؛ از پتانسیل های زندگی خانوادگی تمجید کند؛ آموزش مذهبی را ترویج کند؛ رهنمود خردمندانه و هدایت معنوی را فراهم سازد؛ و پرستش گروهی را تشویق نماید. و کلیه مذاهب زنده دوستی بشری را تشویق می کنند، اخلاقیات را حفظ می کنند، رفاه محله را ترویج می کنند، و گسترش کلام ضروری پیامهای مربوطه شان پیرامون بقای جاودانه را تسهیل می سازند.

اما به تدریج که مذهب نهادینه می شود، از قدرت آن برای نیکی کاسته می شود، ضمن این که احتمالات آن برای شرارت به اندازه زیاد افزایش می یابد. خطرات مذهب رسمی شده اینها هستند: تثبیت باورها و متبلور شدن احساسات؛ انباشته شدن منافع شخصی با افزایش سکولار شدن؛ تمایل به استاندارد کردن و متحجر ساختن حقیقت؛ انحراف مذهب از خدمت کردن به خداوند به خدمت کردن به کلیسا؛ تمایل رهبران به مدیر شدن به جای خادم شدن؛ تمایل به شکل دادن فرقه ها و تقسیمات رقابت جویانه؛ استقرار مرجعیت ستمگرانه کلیسایی؛ ایجاد رویکرد اشرافی “مردم برگزیده”؛ ترویج عقاید نادرست و اغراق آمیز تقدس؛ روزمره کردن مذهب و متحجر ساختن پرستش؛ تمایل به ستودن و احترام گذاشتن به گذشته ضمن نادیده گرفتن مطالبات امروزه؛ شکست در ایجاد تفاسیر امروزی مذهب؛ گرفتار شدن در کارکردهای نهادهای سکولار؛ این کار تبعیضات شرارت آمیز کاسته های مذهبی ایجاد می کند؛ این یک قاضی نابردبار در درست آیینی می شود؛ آن نمی تواند

99:5.10 (1091.9) Jesus did not require of his followers that they should periodically assemble and recite a form of words indicative of their common beliefs. He only ordained that they should gather together to actually *do something* — partake of the communal supper of the remembrance of his bestowal life on Urantia.

99:5.11 (1091.10) What a mistake for Christians to make when, in presenting Christ as the supreme ideal of spiritual leadership, they dare to require God-conscious men and women to reject the historic leadership of the God-knowing men who have contributed to their particular national or racial illumination during past ages.

6. INSTITUTIONAL RELIGION

99:6.1 (1092.1) Sectarianism is a disease of institutional religion, and dogmatism is an enslavement of the spiritual nature. It is far better to have a religion without a church than a church without religion. The religious turmoil of the twentieth century does not, in and of itself, betoken spiritual decadence. Confusion goes before growth as well as before destruction.

99:6.2 (1092.2) There is a real purpose in the socialization of religion. It is the purpose of group religious activities to dramatize the loyalties of religion; to magnify the lures of truth, beauty, and goodness; to foster the attractions of supreme values; to enhance the service of unselfish fellowship; to glorify the potentials of family life; to promote religious education; to provide wise counsel and spiritual guidance; and to encourage group worship. And all live religions encourage human friendship, conserve morality, promote neighborhood welfare, and facilitate the spread of the essential gospel of their respective messages of eternal salvation.

99:6.3 (1092.3) But as religion becomes institutionalized, its power for good is curtailed, while the possibilities for evil are greatly multiplied. The dangers of formalized religion are: fixation of beliefs and crystallization of sentiments; accumulation of vested interests with increase of secularization; tendency to standardize and fossilize truth; diversion of religion from the service of God to the service of the church; inclination of leaders to become administrators instead of ministers; tendency to form sects and competitive divisions; establishment of oppressive ecclesiastical authority; creation of the aristocratic “chosen-people” attitude; fostering of false and exaggerated ideas of sacredness; the routinizing of religion and the petrification of worship; tendency to venerate the past while ignoring present demands; failure to make up-to-date interpretations of religion; entanglement with functions of secular institutions; it

منفعت جوانان ماجراجو را حفظ کند و پیام نجات بخش کلام پیرامون بقای جاودانه را به تدریج از دست می‌دهد.

مذهب رسمی به جای این که انسانها را از خدمت رفیع به عنوان سازندگان ملکوت خداوند رها سازد، آنها را از فعالیتهای شخصی معنویشان باز می‌دارد.

7- کمک مذهب

اگر چه کلیساها و کلیه گروههای مذهبی دیگر باید از تمامی فعالیتهای سکولار کناره گیرند، در همان حال مذهب نباید کاری انجام دهد که هماهنگی اجتماعی نهادهای بشری را باز دارد و یا کند سازد. زندگی باید به رشد در هدفمند بودن ادامه دهد؛ انسان باید به اصلاح فلسفه‌اش و پالایش مذهبش ادامه دهد.

دانش سیاسی باید از طریق تکنیکهایی که از علوم اجتماعی می‌آموزد و از طریق بینشها و انگیزههایی که از طریق زندگی مذهبی فراهم می‌شود موجب بازسازی اقتصاد و صنعت شود. در تمامی بازسازیهای اجتماعی مذهب برای یک هدف والا یک وفاداری ثابت دهنده و یک هدف استوار کننده فراتر و برفراز هدف فوری و گذرا فراهم می‌سازد. انسان فانی در بحبوحه سردرگمی‌های یک محیط به سرعت در حال تغییر به نگهداری یک دورنمای گسترده کیهانی نیاز دارد.

مذهب به انسان الهام می‌دهد که با شهامت و با شادی روی زمین زندگی کند؛ آن شکیبایی را به شور و اشتیاق، بینش را به غیرت، دلسوزی را به قدرت، و آرمانها را به انرژی پیوند می‌دهد.

انسان هرگز نمی‌تواند پیرامون مسائل گذرا به گونه‌ای خردمندانه تصمیم بگیرد و یا از خودخواهیهای منافع شخصی فراتر رود، مگر این که در حضور حاکمیت خداوند ژرف اندیشی کند و واقعیات معانی الهی و ارزشهای معنوی را به حساب آورد.

وابستگی متقابل اقتصادی و اخوت اجتماعی در نهایت به برادری منجر خواهد شد. انسان به طور طبیعی یک رویاپرداز است، اما دانش دارد به گونه‌ای او را سر عقل می‌آورد که مذهب بتواند با خطر بسیار کمتر در زمینه واکنشهای فوراً سقوط دهنده فنانیک او را فوراً فعال سازد. نیازهای اقتصادی انسان را به واقعیت قفل می‌کند، و تجربه شخصی مذهبی همین انسان را با واقعیات جاودان یک شهروندی دائماً گسترش یابنده و پیش رونده کیهانی رو به رو می‌سازد.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبدان.]

creates the evil discrimination of religious castes; it becomes an intolerant judge of orthodoxy; it fails to hold the interest of adventurous youth and gradually loses the saving message of the gospel of eternal salvation.

99:64 (1092:4) Formal religion restrains men in their personal spiritual activities instead of releasing them for heightened service as kingdom builders.

7. RELIGION'S CONTRIBUTION

99:71 (1092:5) Though churches and all other religious groups should stand aloof from all secular activities, at the same time religion must do nothing to hinder or retard the social co-ordination of human institutions. Life must continue to grow in meaningfulness; man must go on with his reformation of philosophy and his clarification of religion.

99:72 (1092:6) Political science must effect the reconstruction of economics and industry by the techniques it learns from the social sciences and by the insights and motives supplied by religious living. In all social reconstruction religion provides a stabilizing loyalty to a transcendent object, a steadying goal beyond and above the immediate and temporal objective. In the midst of the confusions of a rapidly changing environment mortal man needs the sustenance of a far-flung cosmic perspective.

99:73 (1093:1) Religion inspires man to live courageously and joyfully on the face of the earth; it joins patience with passion, insight to zeal, sympathy with power, and ideals with energy.

99:74 (1093:2) Man can never wisely decide temporal issues or transcend the selfishness of personal interests unless he meditates in the presence of the sovereignty of God and reckons with the realities of divine meanings and spiritual values.

99:75 (1093:3) Economic interdependence and social fraternity will ultimately conduce to brotherhood. Man is naturally a dreamer, but science is sobering him so that religion can presently activate him with far less danger of precipitating fanatical reactions. Economic necessities tie man up with reality, and personal religious experience brings this same man face to face with the eternal realities of an ever-expanding and progressing cosmic citizenship.

99:76 (1093:4) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 100. مذهب در تجربه بشری

101 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 099

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 100

مذهب در تجربه بشری

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- رشد مذهبی
- 2- رشد معنوی
- 3- مفاهیم حاوی ارزش متعالی
- 4- دشواریهای رشد
- 5- تغییر کیش و عرفان
- 6- نشانه‌های زندگی مذهبی
- 7- اوج زندگی مذهبی

مقدمه مقاله

تجربه زندگی پویای مذهبی فرد میان مایه را به شخصیتی با نیرویی آرمان‌گرا دگرگون می‌سازد. مذهب از طریق شکوفایی پیشرفت هر فرد به پیشرفت همه کمک می‌کند، و پیشرفت هر فرد از طریق پیشرفت همه افزایش می‌یابد.

رشد معنوی از طریق همنشینی صمیمانه با مذهب‌گرایان دیگر به طور متقابل برانگیخته می‌شود. محبت برای رشد مذهبی خاک را فراهم می‌سازد — یک گیرایی عینی به جای رضامندی ذهنی — و با این حال موجب خوشنودی عالی ذهنی می‌شود. و مذهب برای رنج بری معمول زندگی روزانه حرمت قائل می‌شود.

1- رشد مذهبی

در حالی که مذهب رشد معانی و ارتقاء ارزشها را ایجاد می‌کند، هنگامی که ارزیابیهای صرفاً شخصی به سطوح مطلق بالا می‌روند همیشه شرارت ایجاد می‌شود. یک کودک مطابق محتوای لذت تجربه را ارزشیابی می‌کند؛ عقل و درایت با جایگزینی معانی والاتر به جای لذت شخصی متناسب است، حتی وفاداری به بالاترین مفاهیم وضعیتهای گوناگون زندگی و روابط کیهانی.

PAPER 100

RELIGION IN HUMAN EXPERIENCE

SECTIONS

Introduction

1. Religious Growth
2. Spiritual Growth
3. Concepts of Supreme Value
4. Problems of Growth
5. Conversion and Mysticism
6. Marks of Religious Living
7. The Acme of Religious Living

INTRODUCTION

^{100.0.1 (1094.1)} THE experience of dynamic religious living transforms the mediocre individual into a personality of idealistic power. Religion ministers to the progress of all through fostering the progress of each individual, and the progress of each is augmented through the achievement of all.

^{100.0.2 (1094.2)} Spiritual growth is mutually stimulated by intimate association with other religionists. Love supplies the soil for religious growth — an objective lure in the place of subjective gratification — yet it yields the supreme subjective satisfaction. And religion ennobles the commonplace drudgery of daily living.

1. RELIGIOUS GROWTH

^{100.1.1 (1094.3)} While religion produces growth of meanings and enhancement of values, evil always results when purely personal evaluations are elevated to the levels of absolutes. A child evaluates experience in accordance with the content of pleasure; maturity is proportional to the substitution of higher meanings for personal

برخی از اشخاص بیش از آن خود را مشغول ساخته‌اند که بتوانند رشد کنند و از این رو در معرض خطر جدی توقف رشد معنوی قرار دارند. برای رشد مفاهیم در سنین مختلف، در فرهنگهای متوالی، و در مراحل در حال گذار تمدن پیشرو باید ترتیبی اتخاذ شود. موانع اصلی رشد تعصب و نادانی هستند.

به هر کودک در حال رشد فرصت دهید که تجربه مذهبی خودش را به وجود آورد؛ یک تجربه حاضر و آماده بزرگسالانه را به او تحمیل نکنید. به خاطر داشته باشید که پیشرفت سال به سال از طریق یک نظام تثبیت شده آموزشی لزوماً به معنی پیشرفت عقلانی نیست، تا چه رسد رشد معنوی. گسترش فرهنگ لغت نشانهگر رشد کاراگر نیست. رشد به راستی از طریق ثمرات صرف نشان داده نمی‌شود، بلکه از طریق پیشرفت. رشد واقعی آموزشی از طریق بالا-رفتن ایده‌آلها، قدردانی افزایش یافته از ارزشها، معانی نوین ارزشها، و وفاداری افزایش یافته نسبت به ارزشهای متعالی نشان داده می‌شود.

کودکان فقط از طریق وفاداری معاشران بزرگسالشان به طور دائم تحت تأثیر واقع می‌شوند. اندرز یا حتی نمونه به گونه‌ای پیدار مؤثر نیست. اشخاص وفادار اشخاص در حال رشد هستند، و رشد یک واقعیت تحسین‌انگیز و الهام بخش است. امروز را با وفاداری زندگی کنید — رشد کنید — و فردا از خود مراقبت خواهد کرد. سریعترین راه برای این که یک بچه وزغ به یک قورباغه تبدیل شود این است که هر لحظه را با وفاداری به صورت یک بچه وزغ زندگی کند.

خاک ضروری برای رشد مذهبی پیش فرض یک زندگی تدریجی خود شکوفایی، هماهنگی گرایشات طبیعی، به کار بردن کنجکاو و لذت بردن از ماجراجویی منطقی، تجربه نمودن احساسات خرسندی، کارکرد محرک ترس برای توجه و هشیاری، گیرایی در شگفتی بودن، و یک خودآگاهی نرمال نسبت به کوچکی، فروتنی، است. رشد همچنین مبتنی بر کشف خود است که با انتقاد از خود — خود آگاهی — همراه است، زیرا خود آگاهی به راستی انتقاد از خود توسط عادات ارزشمندانه خود فرد، آرمانهای شخصی، می‌باشد.

تجربه مذهبی توسط سلامت فیزیکی، خلق و خوی ارثی، و محیط اجتماعی به گونه‌ای چشمگیر تحت تأثیر واقع می‌شود. اما این شرایط موقت از طریق روانی که وقف انجام خواست پدر آسمانی است مانع پیشرفت معنوی درونی نمی‌شود. در کلیه انسانهای فانی نرمال انگیزه‌های ذاتی مشخصی در جهت رشد و خود شکوفایی وجود دارند که اگر به طور مشخص بازدارنده نشوند کار می‌کنند. تکنیک مشخص شکوفا ساختن این عطیه بنیادین پتانسیل رشد معنوی این است که یک رویکرد وقف با جان و دل به ارزشهای متعالی حفظ گردد.

مذهب نمی‌تواند عطا گردد، دریافت شود، قرض داده شود، فرا گرفته شود، یا از دست برود. این یک تجربه شخصی است که متناسب با جستجوی در حال رشد برای ارزشهای نهایی رشد می‌کند. از این رو رشد

pleasure, even loyalties to the highest concepts of diversified life situations and cosmic relations.

100:1.2 (1094:4) Some persons are too busy to grow and are therefore in grave danger of spiritual fixation. Provision must be made for growth of meanings at differing ages, in successive cultures, and in the passing stages of advancing civilization. The chief inhibitors of growth are prejudice and ignorance.

100:1.3 (1094:5) Give every developing child a chance to grow his own religious experience; do not force a ready-made adult experience upon him. Remember, year-by-year progress through an established educational regime does not necessarily mean intellectual progress, much less spiritual growth. Enlargement of vocabulary does not signify development of character. Growth is not truly indicated by mere products but rather by progress. Real educational growth is indicated by enhancement of ideals, increased appreciation of values, new meanings of values, and augmented loyalty to supreme values.

100:1.4 (1094:6) Children are permanently impressed only by the loyalties of their adult associates; precept or even example is not lastingly influential. Loyal persons are growing persons, and growth is an impressive and inspiring reality. Live loyally today — grow — and tomorrow will attend to itself. The quickest way for a tadpole to become a frog is to live loyally each moment as a tadpole.

100:1.5 (1094:7) The soil essential for religious growth presupposes a progressive life of self-realization, the co-ordination of natural propensities, the exercise of curiosity and the enjoyment of reasonable adventure, the experiencing of feelings of satisfaction, the functioning of the fear stimulus of attention and awareness, the wonder-lure, and a normal consciousness of smallness, humility. Growth is also predicated on the discovery of selfhood accompanied by self-criticism — conscience, for conscience is really the criticism of oneself by one's own value-habits, personal ideals.

100:1.6 (1095:1) Religious experience is markedly influenced by physical health, inherited temperament, and social environment. But these temporal conditions do not inhibit inner spiritual progress by a soul dedicated to the doing of the will of the Father in heaven. There are present in all normal mortals certain innate drives toward growth and self-realization which function if they are not specifically inhibited. The certain technique of fostering this constitutive endowment of the potential of spiritual growth is to maintain an attitude of wholehearted devotion to supreme values.

100:1.7 (1095:2) Religion cannot be bestowed, received, loaned, learned, or lost. It is a personal experience which grows proportionally to the growing quest for final values. Cosmic growth thus attends on the

کیهانی با انباشت معانی و ارتقاء پیوسته در حال گسترش ارزشها توأم است. اما خود نیک منشی همیشه یک رشد ناخودآگاه است.

عادات مذهبی اندیشه کردن و عمل کردن به کارکرد رشد معنوی کمک می‌کنند. در یک فرد ممکن است تمایلات مذهبی در جهت واکنش مطلوب نسبت به محرکهای معنوی به وجود آید، گونه‌ای واکنش مشروط معنوی. عاداتی که رشد مذهبی را تسهیل می‌سازند در بر گیرنده اینها هستند: حساسیت پرورده شده نسبت به ارزشهای الهی، قدردانی از زندگی مذهبی در دیگران، تعمق اندیشمندانه روی معانی کیهانی، حل مسئله با پرستش، قسمت کردن زندگی معنوی با همیاران فرد، اجتناب از خودخواهی، امتناع از محرز پنداشتن بخش الهی، زندگی کردن به گونه‌ای که گویا در حضور خداوند هستید. عوامل رشد مذهبی ممکن است عمدی باشند، اما خود رشد به گونه‌ای پایدار ناخودآگاه است.

با این وجود، طبیعت ناخودآگاه رشد مذهبی نشانگر این نیست که فعالیت است که در قلمروهای به اصطلاح نیمه خود آگاه خرد بشری کار می‌کند؛ بلکه نشانگر فعالیت‌های خلاق در سطوح فوق هشیار ذهن انسان فانی است. تجربه درک واقعیت رشد ناخودآگاه مذهبی یک دلیل قطعی وجود کنش گرایانه فوق آگاهی است.

2- رشد معنوی

رشد معنوی اول به حفظ یک ارتباط زنده معنوی با نیروهای راستین معنوی بستگی دارد؛ و دوم، به ثمره دادن مداوم میوه روحی: ارائه خدمت به هموعان فرد که از نیکوکاران معنوی فرد دریافت شده است. پیشرفت معنوی مبتنی بر شناخت عقلانی از فقر روحی به علاوه خود آگاهی اشتیاق برای کمال، اشتیاق برای شناخت خداوند و همانند او شدن است، تصمیم با جان و دل برای انجام خواست پدر آسمانی.

رشد معنوی اول یک بیداری برای نیازها است، سپس یک تشخیص معانی، و بعد یک کشف ارزشها. گواه رشد راستین معنوی شامل به نمایش گذاردن یک شخصیت بشری است که با مهرورزی برانگیخته شده است، با خدمت عاری از خودخواهی فعال شده است، و تحت استیلای پرستش با جان و دل ایده‌آلهای کمال ربانی قرار گرفته است. و تمامی این تجربه در بر گیرنده واقعیت مذهب است که تفاوتش با اعتقادات الهی صرف نشان داده می‌شود.

مذهب می‌تواند به آن سطح از تجربه پیشرفت کند که به واسطه آن یک تکنیک روشن بینانه و خردمندانه از واکنش معنوی نسبت به جهان شود. چنین مذهب جلال یافته‌ای می‌تواند در سه سطح از شخصیت بشری عمل کند: عقلانی، مورانشیایی، و معنوی؛ در ذهن، در روان در حال تکامل، و با روح ساکن در فرد.

معنویت به یک باره نشان نزدیکی فرد به خداوند و

accumulation of meanings and the ever-expanding elevation of values. But nobility itself is always an unconscious growth.

^{100:1.8 (1095:3)} Religious habits of thinking and acting are contributory to the economy of spiritual growth. One can develop religious predispositions toward favorable reaction to spiritual stimuli, a sort of conditioned spiritual reflex. Habits which favor religious growth embrace cultivated sensitivity to divine values, recognition of religious living in others, reflective meditation on cosmic meanings, worshipful problem solving, sharing one's spiritual life with one's fellows, avoidance of selfishness, refusal to presume on divine mercy, living as in the presence of God. The factors of religious growth may be intentional, but the growth itself is unvaryingly unconscious.

^{100:1.9 (1095:4)} The unconscious nature of religious growth does not, however, signify that it is an activity functioning in the supposed subconscious realms of human intellect; rather does it signify creative activities in the superconscious levels of mortal mind. The experience of the realization of the reality of unconscious religious growth is the one positive proof of the functional existence of the superconsciousness.

2. SPIRITUAL GROWTH

^{100:2.1 (1095:5)} Spiritual development depends, first, on the maintenance of a living spiritual connection with true spiritual forces and, second, on the continuous bearing of spiritual fruit: yielding the ministry to one's fellows of that which has been received from one's spiritual benefactors. Spiritual progress is predicated on intellectual recognition of spiritual poverty coupled with the self-consciousness of perfection-hunger, the desire to know God and be like him, the wholehearted purpose to do the will of the Father in heaven.

^{100:2.2 (1095:6)} Spiritual growth is first an awakening to needs, next a discernment of meanings, and then a discovery of values. The evidence of true spiritual development consists in the exhibition of a human personality motivated by love, activated by unselfish ministry, and dominated by the wholehearted worship of the perfection ideals of divinity. And this entire experience constitutes the reality of religion as contrasted with mere theological beliefs.

^{100:2.3 (1095:7)} Religion can progress to that level of experience whereon it becomes an enlightened and wise technique of spiritual reaction to the universe. Such a glorified religion can function on three levels of human personality: the intellectual, the morontial, and the spiritual; upon the mind, in the evolving soul, and with the indwelling spirit.

^{100:2.4 (1095:1)} Spirituality becomes at once the indicator

مقیاس مفید بودن فرد برای موجودات هم‌نوع می‌شود. معنویت توان کشف زیبایی در چیزها را افزایش می‌دهد، حقیقت را در معانی می‌شناسد، و نیکی در ارزشها را کشف می‌کند. رشد معنوی از طریق ظرفیت برای آن تعیین می‌شود و با حذف کیفیتهای خودخواهانه محبت مستقیماً متناسب است.

وضعیت واقعی معنوی، مقیاس دستیابی به الوهیت، هماهنگی با تنظیم کننده است. دستیابی به نهایت معنویت برابر با دستیابی به حداکثر واقعیت، حداکثر خداگونه‌گی است. حیات جاودان جستجوی بی‌پایان برای ارزشهای بیکران است.

هدف خود شکوفایی انسان باید معنوی باشد، نه مادی. تنها واقعیهایی که ارزش تکاپو دارند الهی، معنوی، و جاودانه هستند. انسان فانی حق بهر‌مندی از لذتهای فیزیکی و ارضای عطوفتهای بشری را دارد؛ او از وفاداری نسبت به پیوندهای بشری و نهادهای گذرا سود برده است؛ اما اینها بنیادهای جاودانه‌ای نیستند که شخصیت فناپذیری که باید از فضا فراتر رود، بر زمان استیلا یابد، و به سرنوشت جاودان کمال الهی و خدمت پایان دهنده دست یابد روی آن بنا می‌شود.

عیسی اطمینان ژرف انسان خداشناس را تصویر نمود، آنگاه که گفت: "برای یک انسان خداشناس باورمند به ملکوت خداوند، چه اهمیتی دارد اگر تمامی چیزهای دنیوی فروپاشند؟" امنیتهای گذرا آسیب‌پذیر هستند، اما اطمینانهای معنوی آسیب‌ناپذیرند. هنگامی که امواج سیل فجایع بشری، خودخواهی، ظلم، نفرت، کینه‌توزی، و حسادت بر روان بشری غلبه می‌یابد، می‌توانید مطمئن باشید که یک دژ درونی، قلعه روح، وجود دارد که مطلقاً یورش‌ناپذیر است؛ حداقل این امر در رابطه با هر موجود بشری صحت دارد که پیروی روان خود را وقف روح خدای جاودانه که در او ساکن است کرده است.

بعد از این نیل معنوی، چه از طریق رشد تدریجی به دست آمده باشد و یا بحران مشخص، یک جهت‌گیری جدید شخصیتی و نیز به وجود آمدن یک شاخص نوین از ارزشها به وقوع می‌پیوندد. این افراد از روح زاده شده چنان در زندگی از نو برانگیخته می‌شوند که در حالی که گرانقدرترین بلندیرواییهایی آنها از بین می‌روند و عالی‌ترین امیدهای آنها فرو می‌پاشند می‌توانند به آرامی در کنار بایستند. آنها با قطعیت می‌دانند که این فجایع فقط جهت‌یابیهای جدید رویدادهای ویرانگری هستند که آفرینشهای موقت یک فرد را پیش از به وقوع پیوستن واقعیهایی متعالی‌تر و پایدارتر از یک سطح نوین و بالاتر پیشرفت جهانی از بین می‌برند.

3- مفاهیم حاوی ارزش متعالی

مذهب تکنیکی برای نیل به یک آرامش ساکن و شادمان ذهن نیست؛ آن انگیزه‌ای برای سازماندهی روان برای خدمت دینامیک است. آن بهره‌گرفتن از جمع فردیت در خدمت وفادارانه خدای پرمهر و خدمت به انسان است. مذهب هر بهای ضروری برای نیل به هدف متعالی، پاداش جاودان، را می‌پردازد. یک کامل بودن

of one's nearness to God and the measure of one's usefulness to fellow beings. Spirituality enhances the ability to discover beauty in things, recognize truth in meanings, and discover goodness in values. Spiritual development is determined by capacity therefor and is directly proportional to the elimination of the selfish qualities of love.

10025 (1096.2) Actual spiritual status is the measure of Deity attainment, Adjuster attunement. The achievement of finality of spirituality is equivalent to the attainment of the maximum of reality, the maximum of Godlikeness. Eternal life is the endless quest for infinite values.

10026 (1096.3) The goal of human self-realization should be spiritual, not material. The only realities worth striving for are divine, spiritual, and eternal. Mortal man is entitled to the enjoyment of physical pleasures and to the satisfaction of human affections; he is benefited by loyalty to human associations and temporal institutions; but these are not the eternal foundations upon which to build the immortal personality which must transcend space, vanquish time, and achieve the eternal destiny of divine perfection and finaliter service.

10027 (1096.4) Jesus portrayed the profound surety of the God-knowing mortal when he said: "To a God-knowing kingdom believer, what does it matter if all things earthly crash?" Temporal securities are vulnerable, but spiritual sureties are impregnable. When the flood tides of human adversity, selfishness, cruelty, hate, malice, and jealousy beat about the mortal soul, you may rest in the assurance that there is one inner bastion, the citadel of the spirit, which is absolutely unassailable; at least this is true of every human being who has dedicated the keeping of his soul to the indwelling spirit of the eternal God.

10028 (1096.5) After such spiritual attainment, whether secured by gradual growth or specific crisis, there occurs a new orientation of personality as well as the development of a new standard of values. Such spirit-born individuals are so remotivated in life that they can calmly stand by while their fondest ambitions perish and their keenest hopes crash; they positively know that such catastrophes are but the redirecting cataclysms which wreck one's temporal creations preliminary to the rearing of the more noble and enduring realities of a new and more sublime level of universe attainment.

3. CONCEPTS OF SUPREME VALUE

10031 (1096.6) Religion is not a technique for attaining a static and blissful peace of mind; it is an impulse for organizing the soul for dynamic service. It is the enlistment of the totality of selfhood in the loyal service of loving God and serving man. Religion pays any price essential to the attainment of the

تقدیس شده در وفاداری مذهبی وجود دارد که فوق العاده والا است. و این وفاداریها از نظر اجتماعی مؤثرند و از نظر معنوی مترقی هستند.

برای مذهبگرا لغت خداوند سمبلی می‌شود که نشانگر نزدیکی به واقعیت متعالی و شناخت ارزش الهی است. دوست داشتنها و دوست نداشتنهای انسان نیکی و شرارت را تعیین نمی‌کند؛ ارزشهای اخلاقی ناشی از تحقق آرزوها یا ناکامی احساسی نیستند.

در ژرف اندیشی پیرامون ارزشها باید میان آنچه که ارزش هست و آنچه که ارزش دارد تمایز قائل شوید. شما باید رابطه میان فعالیت‌های لذت بخش و تلفیق پرمعنی آنها و درک افزایش یافته در سطوح پیوسته پیشرونده و بالاتر تجربه بشری را بشناسید.

معنی چیزی است که تجربه به ارزش می‌افزاید؛ این آگاهی قدرشناسانه نسبت به ارزشها است. یک لذت منفرد و صرفاً خودخواهانه ممکن است به معنی یک کاهش واقعی ارزشها، یک لذت بی‌معنی که در مرز شرارت نسبی است باشد. هنگامی که واقعیتها پرمعنی باشند و به طور ذهنی به هم مربوط باشند، آنگاه که این روابط توسط ذهن شناخته شده و مورد قدردانی واقع می‌شوند، ارزشها تجربی می‌شوند.

ارزشها هرگز نمی‌توانند ساکن باشند؛ واقعیت نشانگر تغییر و رشد است. تغییر بدون رشد، بسط معنی و ستایش از ارزش، بی‌ارزش است — شرارت بالقوه است. هرچه کیفیت انطباق کیهانی بزرگتر باشد، هر تجربه‌ای از معنی بیشتری برخوردار می‌شود. ارزشها توهم ذهنی نیستند؛ آنها واقعی هستند، اما همیشه به واقعیت روابط بستگی دارند. ارزشها همیشه هم واقعی و هم بالقوه هستند — نه آنچه که بود، بلکه آنچه که هست و باید باشد.

پیوند واقعیتها و چیزهای بالقوه برابر با رشد است، درک تجربی ارزشها. اما رشد پیشرفت صرف نیست. پیشرفت همیشه پرمعنی است، اما بدون رشد نسبتاً بی‌ارزش است. ارزش عالی زندگی بشر شامل رشد ارزشها، پیشرفت در معانی، و درک رابطه متقابل کیهانی هر دو این تجارب است. و چنین تجربه‌ای با خدا آگاهی برابر است. چنین انسانی، ضمن این که فوق طبیعی نیست، به راستی ابربشر می‌شود؛ یک روان جاودان در حال شکل‌گیری است.

انسان نمی‌تواند موجب رشد شود، اما می‌تواند شرایط مطلوب را فراهم سازد. رشد همیشه ناخودآگاه است، چه فیزیکی باشد، چه عقلانی، یا معنوی. از این رو عشق رشد می‌کند؛ آن نمی‌تواند ایجاد شود، ساخته شود، یا خریداری گردد؛ آن باید رشد کند. تکامل یک تکنیک کیهانی رشد است. رشد اجتماعی نمی‌تواند از طریق قانونگذاری به دست آید، و رشد اخلاقی از طریق مدیریت بهبود یافته به دست نمی‌آید. انسان می‌تواند یک ماشین را بسازد، اما ارزش واقعی آن باید از فرهنگ بشری و قدردانی شخصی مشتق شود. تنها کمک انسان به رشد بسیج تمامی نیروهای شخصیت او — ایمان زنده

supreme goal, the eternal prize. There is a consecrated completeness in religious loyalty which is superbly sublime. And these loyalties are socially effective and spiritually progressive.

^{100.3.2 (1096.7)} To the religionist the word God becomes a symbol signifying the approach to supreme reality and the recognition of divine value. Human likes and dislikes do not determine good and evil; moral values do not grow out of wish fulfillment or emotional frustration.

^{100.3.3 (1096.8)} In the contemplation of values you must distinguish between that which *is* value and that which *has* value. You must recognize the relation between pleasurable activities and their meaningful integration and enhanced realization on ever progressively higher and higher levels of human experience.

^{100.3.4 (1097.1)} Meaning is something which experience adds to value; it is the appreciative consciousness of values. An isolated and purely selfish pleasure may connote a virtual devaluation of meanings, a meaningless enjoyment bordering on relative evil. Values are experiential when realities are meaningful and mentally associated, when such relationships are recognized and appreciated by mind.

^{100.3.5 (1097.2)} Values can never be static; reality signifies change, growth. Change without growth, expansion of meaning and exaltation of value, is valueless — is potential evil. The greater the quality of cosmic adaptation, the more of meaning any experience possesses. Values are not conceptual illusions; they are real, but always they depend on the fact of relationships. Values are always both actual and potential — not what was, but what is and is to be.

^{100.3.6 (1097.3)} The association of actuals and potentials equals growth, the experiential realization of values. But growth is not mere progress. Progress is always meaningful, but it is relatively valueless without growth. The supreme value of human life consists in growth of values, progress in meanings, and realization of the cosmic interrelatedness of both of these experiences. And such an experience is the equivalent of God-consciousness. Such a mortal, while not supernatural, is truly becoming superhuman; an immortal soul is evolving.

^{100.3.7 (1097.4)} Man cannot cause growth, but he can supply favorable conditions. Growth is always unconscious, be it physical, intellectual, or spiritual. Love thus grows; it cannot be created, manufactured, or purchased; it must grow. Evolution is a cosmic technique of growth. Social growth cannot be secured by legislation, and moral growth is not had by improved administration. Man may manufacture a machine, but its real value must be derived from human culture and personal appreciation. Man's sole contribution to growth is

— است.

the mobilization of the total powers of his personality — living faith.

4- دشواریهای رشد

4. PROBLEMS OF GROWTH

زندگی مذهبی زندگی وقف شده است، و زندگی وقف شده زندگی خلاق است، آغازین و خودانگیزته. بینشهای مذهبی نوین ناشی از تضادهایی هستند که انتخاب عادات و اکنشی جدید و بهتر به جای الگوهای و اکنشی کهنتر و پستتر را آغاز می‌کنند. معانی جدید فقط در بحبوحه تضاد پدیدار می‌شوند؛ و تضاد فقط در شرایط امتناع از پذیرش ارزشهای بالاتر دوام می‌یابد که در معانی برتر گنجانده شده است.

سردرگمیهای مذهبی اجتناب ناپذیرند، بدون تضاد روانی و آشفتگی روحی نمی‌تواند رشدی وجود داشته باشد. سازماندهی یک شاخص فلسفی زندگی مستلزم آشوب قابل ملاحظه در قلمروهای فلسفی ذهن است. وفاداریها از سوی یک چیز بزرگ، نیک، راستین، و متعالی بدون یک تقلا- اعمال نمی‌شوند. تلاش ملازم روشن ساختن بینش معنوی و افزایش بینش کیهانی است. و خرد بشری بر علیه ترک زیستن بر مبنای انرژیهای غیرمعنوی وجود گذرا اعتراض می‌کند. ذهن تنبل حیوانی در برابر تلاش لازم برای مبارزه با حل مشکلات کیهانی شورش می‌کند.

اما مشکل بزرگ زندگی مذهبی شامل کار متحد ساختن نیروهای روان شخصیت از طریق استیلای عشق است. سلامتی، کارایی ذهنی، و شادمانی ناشی از پیوند سیستمهای فیزیکی، سیستمهای ذهنی، و سیستمهای روحی است. انسان چیز زیادی پیرامون بهداشت و سلامت روان می‌فهمد، اما در رابطه با خوشحالی به راستی قدر بسیار اندکی درک کرده است. بالاترین شادمانی به گونه‌ای پایدار به پیشرفت معنوی مربوط است. رشد معنوی شادمانی همیشگی به بار می‌آورد، آرامشی که فراتر از تمامی فهمها است.

در زندگی فیزیکی حسها از وجود چیزها سخن می‌گویند؛ ذهن واقعیت معانی را کشف می‌کند؛ اما تجربه معنوی ارزشهای راستین زندگی را برای فرد آشکار می‌سازد. این سطوح بالای زندگی بشری در عشق متعالی خداوند و در عشق عاری از خودخواهی انسان به دست می‌آید. اگر شما هموعان خود را دوست دارید، حتماً ارزشهای آنها را کشف کرده‌اید. عیسی انسانها را بسیار زیاد دوست داشت، زیرا برای آنها ارزش بالایی قائل بود. شما می‌توانید از طریق کشف انگیزه‌های همیاران خود به بهترین صورت ارزشهای آنها را کشف کنید. اگر کسی شما را آزرد می‌سازد، و احساسات رنجش در شما ایجاد می‌کند، باید به گونه‌ای دلسوزانه درصدد فهم نقطه نظر او و دلایل او برای چنین رفتار ناخوشایند برآید. اگر شما به یکباره همسایه خود را بفهمید، شکایت خواهید شد، و این شکایتی به دوستی رشد خواهد کرد و به صورت عشق به بار خواهد نشست.

در چشم ذهن، تصویری از یکی از نیاکان بدوی‌تان متعلق به روزگاران غارنشینی را به ذهن بیاورید، یک

^{100.41 (1097.5)} Religious living is devoted living, and devoted living is creative living, original and spontaneous. New religious insights arise out of conflicts which initiate the choosing of new and better reaction habits in the place of older and inferior reaction patterns. New meanings only emerge amid conflict; and conflict persists only in the face of refusal to espouse the higher values connoted in superior meanings.

^{100.42 (1097.6)} Religious perplexities are inevitable; there can be no growth without psychic conflict and spiritual agitation. The organization of a philosophic standard of living entails considerable commotion in the philosophic realms of the mind. Loyalties are not exercised in behalf of the great, the good, the true, and the noble without a struggle. Effort is attendant upon clarification of spiritual vision and enhancement of cosmic insight. And the human intellect protests against being weaned from subsisting upon the nonspiritual energies of temporal existence. The slothful animal mind rebels at the effort required to wrestle with cosmic problem solving.

^{100.43 (1097.7)} But the great problem of religious living consists in the task of unifying the soul powers of the personality by the dominance of LOVE. Health, mental efficiency, and happiness arise from the unification of physical systems, mind systems, and spirit systems. Of health and sanity man understands much, but of happiness he has truly realized very little. The highest happiness is indissolubly linked with spiritual progress. Spiritual growth yields lasting joy, peace which passes all understanding.

^{100.44 (1098.1)} In physical life the senses tell of the existence of things; mind discovers the reality of meanings; but the spiritual experience reveals to the individual the true values of life. These high levels of human living are attained in the supreme love of God and in the unselfish love of man. If you love your fellow men, you must have discovered their values. Jesus loved men so much because he placed such a high value upon them. You can best discover values in your associates by discovering their motivation. If someone irritates you, causes feelings of resentment, you should sympathetically seek to discern his viewpoint, his reasons for such objectionable conduct. If once you understand your neighbor, you will become tolerant, and this tolerance will grow into friendship and ripen into love.

^{100.45 (1098.2)} In the mind's eye conjure up a picture of one of your primitive ancestors of cave-dwelling

انسان کوتاه قامت، از شکل افتاده، کثیف، ژولیده، بغور، در حال ایستادن، با پاهای باز، چمق برافراشته، که همینطور که بی‌امان درست به جلو می‌نگرد، با نفرت و خصومت نفس می‌کشد. چنین تصویری به سختی حرمت الهی انسان را آشکار می‌سازد. اما به ما اجازه دهید تصویر را بزرگ کنیم. در جلوی این انسان به تصویر در آمده یک ببر شمشیر دندان خود را جمع کرده و آماده پرش شده است. پشت مرد، یک زن و دو کودک قرار دارند. فوراً شما تشخیص می‌دهید که چنین تصویری نمایانگر آغاز چیز زیادی است که در نژاد بشری خوب و شکوهمند است. اما این مرد در هر دو عکس یکی است. فقط در تصویر دوم فهم شما با یک افق گسترده‌تر تسهیل شده است. شما انگیزه این انسان در حال تکامل را در آنجا تشخیص می‌دهید. رویکرد او قابل ستایش می‌شود، زیرا او را می‌فهمید. اگر فقط می‌توانستید انگیزه‌های معاشران خود را درک کنید، چقدر بهتر آنها را می‌فهمیدید. اگر می‌توانستید فقط هموعان خود را بشناسید، سرانجام عاشق آنها می‌شدید.

شما به راستی نمی‌توانید از طریق یک عمل صرف ارادی هموعان خود را دوست بدارید. مهرورزی فقط از طریق فهم کامل انگیزه‌ها و احساسات همسایه شما به وجود می‌آید. آنقدر چنان مهم نیست که تمامی انسانها را امروز دوست بدارید بلکه این که هر روز یاد بگیرید یک موجود بشری بیشتر را دوست بدارید. اگر هر روز یا هر هفته شما به درک یک هموع بیشتر خود دست یابید، و اگر این حد توانایی شما باشد، پس قطعاً شما شخصیت خود را اجتماعی و به راستی معنوی می‌کنید. مهرورزی واگیردار است، و هنگامی که مهرورزی بشری هوشمندانه و خردمندانه باشد، عشق بیش از تنفر گیرا می‌شود. اما فقط عشق راستین و عاری از خودخواهی به راستی واگیردار است. اگر هر انسان فقط می‌توانست یک کانون عطوفت پویا شود، این ویروس ملایم مهرورزی به زودی به چنان حدی بر جریان عاطفی احساسی بشریت چیره می‌گشت که تمامی تمدنها با مهرورزی احاطه می‌شدند، و این تحقق برادری انسانها می‌شد.

5- تغییر کیش و عرفان

دنیا مملو از روانهای سردرگم است، سردرگم نه به مفهوم تئولوژیک آن، بلکه سردرگم به معنی جهتدار، که در میان ایسمها و فرقه‌های یک عصر درمانده فلسفی در سردرگمی سرگردانند. تعداد اندکی یاد گرفته‌اند که چگونه یک فلسفه زندگی را به جای اتوریته مذهبی قرار دهند. (نمادهای مذهب اجتماعی شده نباید به عنوان کاتالهای رشد مورد نفرت واقع شوند، گو این که بستر رودخانه، رودخانه نیست.)

پیشرفت رشد مذهبی از طریق تضاد از سکون به هماهنگی، از عدم امنیت به ایمان تزلزل ناپذیر، از سردرگمی آگاهی کیهانی به یگانگی شخصیتی، از هدف گذرا به جاودان، از اسارت ترس به آزادی فرزندی الهی راه می‌برد.

باید روشن شود که اعترافات وفاداری به آرمانهای متعالی — آگاهی روانی، احساسی، و معنوی نسبت به

times — a short, misshapen, filthy, snarling hulk of a man standing, legs spread, club upraised, breathing hate and animosity as he looks fiercely just ahead. Such a picture hardly depicts the divine dignity of man. But allow us to enlarge the picture. In front of this animated human crouches a saber-toothed tiger. Behind him, a woman and two children. Immediately you recognize that such a picture stands for the beginnings of much that is fine and noble in the human race, but the man is the same in both pictures. Only, in the second sketch you are favored with a widened horizon. You therein discern the motivation of this evolving mortal. His attitude becomes praiseworthy because you understand him. If you could only fathom the motives of your associates, how much better you would understand them. If you could only know your fellows, you would eventually fall in love with them.

100:46 (1098:3) You cannot truly love your fellows by a mere act of the will. Love is only born of thoroughgoing understanding of your neighbor's motives and sentiments. It is not so important to love all men today as it is that each day you learn to love one more human being. If each day or each week you achieve an understanding of one more of your fellows, and if this is the limit of your ability, then you are certainly socializing and truly spiritualizing your personality. Love is infectious, and when human devotion is intelligent and wise, love is more catching than hate. But only genuine and unselfish love is truly contagious. If each mortal could only become a focus of dynamic affection, this benign virus of love would soon pervade the sentimental emotion-stream of humanity to such an extent that all civilization would be encompassed by love, and that would be the realization of the brotherhood of man.

5. CONVERSION AND MYSTICISM

100:51 (1098:4) The world is filled with lost souls, not lost in the theologic sense but lost in the directional meaning, wandering about in confusion among the isms and cults of a frustrated philosophic era. Too few have learned how to install a philosophy of living in the place of religious authority. (The symbols of socialized religion are not to be despised as channels of growth, albeit the river bed is not the river.)

100:52 (1098:5) The progression of religious growth leads from stagnation through conflict to co-ordination, from insecurity to undoubting faith, from confusion of cosmic consciousness to unification of personality, from the temporal objective to the eternal, from the bondage of fear to the liberty of divine sonship.

100:53 (1098:1) It should be made clear that professions of loyalty to the supreme ideals — the psychic, emotional, and spiritual awareness of God-

خدا آگاهی — ممکن است یک رشد طبیعی و تدریجی باشد یا گاهی اوقات در مقاطع زمانی مشخص تجربه شود، مثلاً در هنگام یک بحران. پولس رسول در آن روز پرویداد در جاده دمشق، درست چنین دگرگونی ناگهانی و شکوهمندی را تجربه نمود. گوتاما سیدارثا در شبی که تنها نشست و در صدد برآمد که به راز حقیقت غایی رخنه کند تجربه مشابهی داشت. بسیاری از دیگران تجارب همسانی داشته‌اند، و بسیاری از باورمندان حقیقت بدون دگرگونی ناگهانی در روح پیشرفت کرده‌اند.

بخش عمده پدیده‌های فوق‌العاده که به دگرگونی‌های به اصطلاح مذهبی مربوطند کاملاً طبیعت روانشناسانه دارند، اما گهگاه تجاربی رخ می‌دهند که همچنین منشأ معنوی دارند. هنگامی که تحرک ذهنی در هر سطح از دستیابی روانی به سوی نیل روحی مطلقاً کامل باشد، هنگامی که انگیزه بشری در وفاداری به آرمان الهی کامل باشد، در آن هنگام اغلب یک درک ناگهانی از روح سکنی‌گزین رخ می‌دهد که با مقصود تمرکز یافته و تقدیس شده ذهن فوق آگاه انسان باورمند هماهنگ می‌شود. و چنین تجاربی از پدیده‌های یگانه شده عقلانی و معنوی است که دگرگونی را به وجود می‌آورد، که شامل عواملی فراتر و بالاتر از درگیری صرفاً روانشناسانه هستند.

اما احساس به تنهایی یک دگرگونی کاذب است؛ فرد باید ایمان و نیز احساس داشته باشد. تا حدی که این تحرک روانی قسمی باشد، و تا اندازه‌ای که این انگیزه وفاداری بشری ناکامل باشد، تا آن حد، تجربه دگرگونی یک واقعیت آمیخته عقلانی، احساسی، و معنوی خواهد بود.

اگر فرد به این تمایل داشته باشد که یک ذهن فرضی نیمه خود آگاه را در زندگی سوا از آن یگانه شده عقلانی به عنوان یک فرضیه عملی کارآمد به رسمیت بشناسد، پس برای این که منسجم باشد، فرد باید یک قلمرو مشابه و همخوان از فعالیت فرازگرایانه عقلانی را به عنوان سطح فوق آگاه، ناحیه تماس فوری با وجود سکنی‌گزین روحی، تنظیم کننده فکر، بدهی پندارد. خطر بزرگ در تمامی این گمان پردازیهی ماورای طبیعی این است که رویاها و تجارب به اصطلاح عرفانی دیگر، به همراه رویاهای خارق‌العاده، ممکن است به عنوان ارتباطات الهی با ذهن بشری تلقی شوند. در روزگار آن گذشته موجودات الهی خود را به برخی اشخاص خدا شناس آشکار ساخته‌اند، نه به دلیل خلسه‌های عرفانی یا رویاهای سهمگین آنها، بلکه به رغم تمامی این پدیده‌ها.

در مقایسه با دگرگونی طلبی، رویکرد بهتر نسبت به ناحیه‌های مورانشیایی تماس محتمل با تنظیم کننده فکر از طریق ایمان زنده و پرستش صادقانه، دعای با جان و دل و عاری از خودخواهی، می‌باشد. در مجموع بخش عمده موج خاطرات سطوح ناخودآگاه ذهن بشری با آشکارسازیهی الهی و راهبریهی روحی اشتباه گرفته شده است.

خطر بزرگی در رابطه با کنش همیشگی رویپردازای مذهبی وجود دارد؛ ممکن است

consciousness — may be a natural and gradual growth or may sometimes be experienced at certain junctures, as in a crisis. The Apostle Paul experienced just such a sudden and spectacular conversion that eventful day on the Damascus road. Gautama Siddhartha had a similar experience the night he sat alone and sought to penetrate the mystery of final truth. Many others have had like experiences, and many true believers have progressed in the spirit without sudden conversion.

100:54 (1099:2) Most of the spectacular phenomena associated with so-called religious conversions are entirely psychologic in nature, but now and then there do occur experiences which are also spiritual in origin. When the mental mobilization is absolutely total on any level of the psychic upheaval toward spirit attainment, when there exists perfection of the human motivation of loyalties to the divine idea, then there very often occurs a sudden down-grasp of the indwelling spirit to synchronize with the concentrated and consecrated purpose of the superconscious mind of the believing mortal. And it is such experiences of unified intellectual and spiritual phenomena that constitute the conversion which consists in factors over and above purely psychologic involvement.

100:55 (1099:3) But emotion alone is a false conversion; one must have faith as well as feeling. To the extent that such psychic mobilization is partial, and in so far as such human-loyalty motivation is incomplete, to that extent will the experience of conversion be a blended intellectual, emotional, and spiritual reality.

100:56 (1099:4) If one is disposed to recognize a theoretical subconscious mind as a practical working hypothesis in the otherwise unified intellectual life, then, to be consistent, one should postulate a similar and corresponding realm of ascending intellectual activity as the superconscious level, the zone of immediate contact with the indwelling spirit entity, the Thought Adjuster. The great danger in all these psychic speculations is that visions and other so-called mystic experiences, along with extraordinary dreams, may be regarded as divine communications to the human mind. In times past, divine beings have revealed themselves to certain God-knowing persons, not because of their mystic trances or morbid visions, but in spite of all these phenomena.

100:57 (1099:5) In contrast with conversion-seeking, the better approach to the morontia zones of possible contact with the Thought Adjuster would be through living faith and sincere worship, wholehearted and unselfish prayer. Altogether too much of the uprush of the memories of the unconscious levels of the human mind has been mistaken for divine revelations and spirit leadings.

100:58 (1099:6) There is great danger associated with the habitual practice of religious daydreaming; mysticism may become a technique of reality

عرفان‌گرایی یک تکنیک اجتناب از واقعیت شود، گرچه گاهی اوقات آن ابزاری از همدمی راستین معنوی بوده است. ممکن است دوران کوتاهی از کنارگیری از صحنه‌های پرمشغله زندگی به گونه‌ای جدی خطرناک نباشد، اما انزوای طولانی شخصیت بسیار نامطلوب است. تحت هیچ شرایطی حالت خلسه‌گونه هشیاری رویا بینانه نباید به عنوان یک تجربه مذهبی پرورده شود.

ویژگیهای حالت عرفانی اشاعه خودآگاهی با انبوه‌های آشکار توجه کانونی هستند که در یک خرد نسبتاً منفعل عمل می‌کنند. تمامی این کار به جای این که خودآگاهی را به سمت ناحیه تماس روحی، فوق آگاه، گرایش دهد آن را به سمت نیمه خودآگاه گرایش می‌دهد. بسیاری از عرفان‌گرایان گسستگی ذهنی خویش را به سطح تجلیهای غیرنرمال ذهنی پیش برده‌اند.

رویکرد سالمتر ژرف اندیشی معنوی باید در پرستش اندیشمندانه و در دعای شکرگزاری یافت شود. همدمی مستقیم معنوی با تنظیم کننده فکری فرد، بدان گونه که در سالهای بعدی زندگی عیسی در جسم رخ داد، نباید با این تجارب به اصلاح عرفانی اشتباه گرفته شود. عواملی که به آغاز نمودن همدمی عرفانی کمک می‌کنند نشانگر خطر این حالات روانی هستند. وضعیت عرفانی با این چیزها تسهیل می‌شود: خستگی فیزیکی، روزه، گسستگی روانی، تجارب عمیق هنری، وسوسه‌های آشکار جنسی، ترس، اضطراب، خشم شدید، و رقص هیجان‌آمیز. بخش عمده مطالبی که از چنین آمادگی مقدماتی ناشی می‌شود منشأ در ذهن نیمه خودآگاه دارد.

هر قدر شرایط برای پدیده‌های عرفانی مطلوب بوده باشند، باید کاملاً فهم شود که عیسی نصری هرگز به این روشهای مشارکت ربانی با پدر بهشتی دست نزد. عیسی هیچ توهم نیمه خودآگاه یا پندار پوچ فوق آگاه نداشت.

6- نشانه‌های زندگی مذهبی

مذاهب تکاملی و مذاهب آشکار شده الهی ممکن است در روش به گونه‌ای چشمگیر متفاوت باشند، اما در انگیزه شباهت زیادی وجود دارد. مذهب یک کارکرد مشخص زندگی نیست؛ بلکه یک شیوه زندگی کردن است. مذهب راستین وقف با جان و دل به واقعیتی است که مذهب‌گرا برای خود و تمامی نوع بشر ارزش متعالی می‌پندارد. و ویژگیهای برجسته تمامی مذاهب اینها هستند: وفاداری بی‌چون و چرا و وقف با جان و دل به ارزشهای متعال. این وقف مذهبی به ارزشهای متعال در رابطه به اصطلاح مادر غیرمذهبی با فرزندش و در وفاداری پراشتیاق غیرمذهب‌گرایان به یک آرمان مورد طرفداری نشان داده می‌شود.

ارزش پذیرفته شده متعالی مذهب‌گرا ممکن است پست یا حتی دروغین باشد، اما با این وجود مذهبی است. یک مذهب درست تا حدی راستین است که ارزشی که متعال نگریده می‌شود به راستی یک واقعیت کیهانی و حاوی ارزش راستین معنوی باشد.

avoidance, albeit it has sometimes been a means of genuine spiritual communion. Short seasons of retreat from the busy scenes of life may not be seriously dangerous, but prolonged isolation of personality is most undesirable. Under no circumstances should the trancelike state of visionary consciousness be cultivated as a religious experience.

^{100:5.9 (1099.7)} The characteristics of the mystical state are diffusion of consciousness with vivid islands of focal attention operating on a comparatively passive intellect. All of this gravitates consciousness toward the subconscious rather than in the direction of the zone of spiritual contact, the superconscious. Many mystics have carried their mental dissociation to the level of abnormal mental manifestations.

^{100:5.10 (1100.1)} The more healthful attitude of spiritual meditation is to be found in reflective worship and in the prayer of thanksgiving. The direct communion with one's Thought Adjuster, such as occurred in the later years of Jesus' life in the flesh, should not be confused with these so-called mystical experiences. The factors which contribute to the initiation of mystic communion are indicative of the danger of such psychic states. The mystic status is favored by such things as: physical fatigue, fasting, psychic dissociation, profound aesthetic experiences, vivid sex impulses, fear, anxiety, rage, and wild dancing. Much of the material arising as a result of such preliminary preparation has its origin in the subconscious mind.

^{100:5.11 (1100.2)} However favorable may have been the conditions for mystic phenomena, it should be clearly understood that Jesus of Nazareth never resorted to such methods for communion with the Paradise Father. Jesus had no subconscious delusions or superconscious illusions.

6. MARKS OF RELIGIOUS LIVING

^{100:6.1 (1100.3)} Evolutionary religions and revelatory religions may differ markedly in method, but in motive there is great similarity. Religion is not a specific function of life; rather is it a mode of living. True religion is a wholehearted devotion to some reality which the religionist deems to be of supreme value to himself and for all mankind. And the outstanding characteristics of all religions are: unquestioning loyalty and wholehearted devotion to supreme values. This religious devotion to supreme values is shown in the relation of the supposedly irreligious mother to her child and in the fervent loyalty of nonreligionists to an espoused cause.

^{100:6.2 (1100.4)} The accepted supreme value of the religionist may be base or even false, but it is nevertheless religious. A religion is genuine to just the extent that the value which is held to be supreme is truly a cosmic reality of genuine spiritual

worth.

^{10063 (1100.5)} The marks of human response to the religious impulse embrace the qualities of nobility and grandeur. The sincere religionist is conscious of universe citizenship and is aware of making contact with sources of superhuman power. He is thrilled and energized with the assurance of belonging to a superior and ennobled fellowship of the sons of God. The consciousness of self-worth has become augmented by the stimulus of the quest for the highest universe objectives — supreme goals.

^{10064 (1100.6)} The self has surrendered to the intriguing drive of an all-encompassing motivation which imposes heightened self-discipline, lessens emotional conflict, and makes mortal life truly worth living. The morbid recognition of human limitations is changed to the natural consciousness of mortal shortcomings, associated with moral determination and spiritual aspiration to attain the highest universe and superuniverse goals. And this intense striving for the attainment of supermortal ideals is always characterized by increasing patience, forbearance, fortitude, and tolerance.

^{10065 (1100.7)} But true religion is a living love, a life of service. The religionist's detachment from much that is purely temporal and trivial never leads to social isolation, and it should not destroy the sense of humor. Genuine religion takes nothing away from human existence, but it does add new meanings to all of life; it generates new types of enthusiasm, zeal, and courage. It may even engender the spirit of the crusader, which is more than dangerous if not controlled by spiritual insight and loyal devotion to the commonplace social obligations of human loyalties.

^{10066 (1101.1)} One of the most amazing earmarks of religious living is that dynamic and sublime peace, that peace which passes all human understanding, that cosmic poise which betokens the absence of all doubt and turmoil. Such levels of spiritual stability are immune to disappointment. Such religionists are like the Apostle Paul, who said: "I am persuaded that neither death, nor life, nor angels, nor principalities, nor powers, nor things present, nor things to come, nor height, nor depth, nor anything else shall be able to separate us from the love of God."

^{10067 (1101.2)} There is a sense of security, associated with the realization of triumphing glory, resident in the consciousness of the religionist who has grasped the reality of the Supreme, and who pursues the goal of the Ultimate.

^{10068 (1101.3)} Even evolutionary religion is all of this in loyalty and grandeur because it is a genuine experience. But revelatory religion is *excellent* as well as genuine. The new loyalties of enlarged spiritual vision create new levels of love and

نشانه‌های واکنش بشری به انگیزه مذهبی شامل کیفیتهای بزرگ منشی و نجابت است. مذهبگرای صادق نسبت به شهروندی جهان آگاه است و از ایجاد تماس با منابع نیروی فوق بشری باخبر است. او با اطمینان از تعلق داشتن به یک همدمی برتر و والا- با فرزندان خداوند هیجان زده و پرانرژی است. خودآگاهی نسبت به ارزش خویشستن از طریق محرک جستجو برای والاترین اهداف جهان — اهداف متعالی — تقویت شده است.

خویشستن به محرک انگیزنده یک انگیزه تماماً در بر گیرنده تسلیم شده است که انضباط تشدید شده بر خود را تحمیل می‌دارد، تضاد احساسی را کاهش می‌دهد، و موجب می‌شود که حیات انسانی به راستی ارزش زندگی کردن را داشته باشد. شناخت سهمگین محدودیتهای بشری به آگاهی طبیعی از کاستیهای انسانی تغییر می‌یابد، و به عزم راسخ اخلاقی و آرمان معنوی برای رسیدن به بالاترین اهداف جهان و ابرجهان مربوط است. و این تلاش شدید برای دستیابی به ایده‌آلهای فوق بشری همیشه از طریق شکیبایی فزاینده، گذشت، پایداری سرسختانه، و طاقت تعیین ویژگی می‌شود.

اما مذهب راستین یک عشق زنده و یک زندگی حاوی خدمت است. جدا شدگی مذهبگرا از عمده آنچه که صرفاً گذرا و ناچیز است هرگز به انزوای اجتماعی راه نمی‌برد، و این نباید حس مزاح را نابود سازد. مذهب راستین هیچ چیز را از وجود بشری جدا نمی‌سازد، بلکه قطعاً معانی جدیدی به تمامی زندگی اضافه می‌کند؛ آن انواع جدیدی از شور و شوق، اشتیاق، و شهامت ایجاد می‌کند. آن حتی ممکن است روح مبارز به وجود آورد، که اگر با بینش معنوی و جانفشانی وفادارانه به وظایف معمول اجتماعی وفاداریهای بشری کنترل نشود بسیار خطرناک است.

یکی از شگفت‌انگیزین نشانه‌های زندگی مذهبی آن آرامش پویا و متعالی است، آن آرامشی که از تمامی فهم بشری فراتر می‌رود، آن آرامش کیهانی که نشانه فقدان تمامی تردیها و آشفتگی‌ها است. چنین سطوحی از ثبات معنوی نسبت به ناامیدی مصون هستند. این مذهبگرایان مثل پولس رسول هستند، که گفت: "یقین می‌دانم که نه مرگ، نه حیات، نه فرشتگان، نه امیران، نه قدرتها، نه چیزهای حال، نه چیزهای آینده، نه بلندی، نه ژرفا، و نه هیچ چیز دیگر نخواهد توانست که ما را از محبت خداوند جدا سازد."

در ضمیر خودآگاه مذهبگرا که واقعیت متعال را درک کرده است، و هدف غائی را دنبال می‌کند، یک حس امنیت وجود دارد، که با درک شکوهمند پیروزی توأم است.

حتی مذهب تکاملی در وفاداری و شکوه، تمامی اینهاست زیرا یک تجربه راستین است. اما مذهب آشکار شده الهی، عالی و نیز راستین است. وفاداریهای نوین که حاوی نگرش معنوی بسط یافته هستند سطوح جدیدی از مهر و جانفشانی، خدمت و مشارکت روحانی می‌آفرینند؛

و تمامی این چشم‌انداز بهبود یافته اجتماعی یک آگاهی بسط یافته از پدر بودن خداوند و برادری انسانها ایجاد می‌کند.

تفاوت مشخص میان مذهب تکاملی و مذهب آشکار شده الهی یک کیفیت نوین از خرد الهی است که به خرد صرفاً تجربی بشری اضافه می‌شود. اما این تجربه در مذاهب بشری و با آنها است که ظرفیت برای پذیرش متعاقب از اعطاهای افزایش یافته خرد الهی و بینش کیهانی را به وجود می‌آورد.

7- اوج زندگی مذهبی

اگر چه انسان معمولی یورنشیا نمی‌تواند امید داشته باشد که به کمال بالای کار اکتری که عیسی ناصری ضمن اقامت موقت در جسم به دست آورد برسد، در مجموع برای هر انسان ایماندار میسر است که یک شخصیت قوی و یگانه شده در امتداد خطوط کامل شده شخصیت عیسی به وجود آورد. جنبه بی‌نظیر شخصیت استاد آنقدر کمال آن نبود، بلکه تناسب آن، یکپارچگی بدیع و متوازن آن. مؤثرترین معرفی عیسی شامل نمونه زیرین از کسی بود که حین اشاره به استاد که در مقابل متهم کنندگانش ایستاده بود گفت: "به این مرد بنگرید!"

مهربانی بی‌دریغ عیسی قلب انسانها را لمس می‌کرد، اما قدرت دلیرانه شخصیت او پیروانش را شگفت زده می‌ساخت. او به راستی صادق بود؛ هیچگونه ریاکاری در او وجود نداشت. او عاری از تظاهر بود. او همیشه به گونه‌ای بسیار طراوت بخش اصیل بود. او هرگز به خودستایی سر فرود نیامد، و هرگز به فریبکاری متوسل نشد. او مطابق حقیقت زندگی کرد، حتی بدان گونه که آن را آموزش می‌داد. او خود حقیقت بود. او ملزم بود که حقیقت نجات بخش را به نسل خود اعلام دارد، گر چه این صداقت گاهی اوقات موجب درد می‌شد. او بدون چون و چرا به تمامی حقیقت وفادار بود.

اما استاد بسیار منطقی و بسیار دست یافتنی بود. او در تمامی کارکردهایش واقع‌بین بود، ضمن این که تمامی طرحهای او با چنین خرد مقدسی تعیین ویژگی می‌شد. او کاملاً عاری از تمامی تمایلات هوسبازانه، بی‌هدف، و غیرعادی بود. او هرگز دمدمی مزاج، بلهوس، یا دچار هیستری نبود. در تمامی آموزشهای او و در هر چه که انجام می‌داد همیشه یک نکته سنجی بدیع وجود داشت که با یک حس خارق‌العاده ادب و نزاکت همراه بود.

فرزند انسان همیشه یک شخصیت کاملاً متعادل بود. حتی دشمنانش برای او یک احترام کامل داشتند؛ آنها حتی از حضور او می‌ترسیدند. عیسی بیمناک نبود. او سرشار از شور و شوق الهی بود، اما او هرگز متعصب نشد. او به لحاظ احساسی فعال بود اما هرگز دمدمی نبود. او دارای قوه خلاقیت بود اما همیشه واقع بین بود. او با واقعینهای زندگی صریحاً روبرو می‌شد، اما هرگز عاری از احساس یا عاری از تخیل نبود. او با شهامت بود اما هرگز بی‌ملاحظه نبود؛ او با احتیاط بود اما هرگز بزدل نبود. او دلسوز بود اما احساساتی نبود؛

devotion, of service and fellowship; and all this enhanced social outlook produces an enlarged consciousness of the Fatherhood of God and the brotherhood of man.

^{100:69 (1101.4)} The characteristic difference between evolved and revealed religion is a new quality of divine wisdom which is added to purely experiential human wisdom. But it is experience in and with the human religions that develops the capacity for subsequent reception of increased bestowals of divine wisdom and cosmic insight.

7. THE ACME OF RELIGIOUS LIVING

^{100:71 (1101.5)} Although the average mortal of Urantia cannot hope to attain the high perfection of character which Jesus of Nazareth acquired while sojourning in the flesh, it is altogether possible for every mortal believer to develop a strong and unified personality along the perfected lines of the Jesus personality. The unique feature of the Master's personality was not so much its perfection as its symmetry, its exquisite and balanced unification. The most effective presentation of Jesus consists in following the example of the one who said, as he gestured toward the Master standing before his accusers, "Behold the man!"

^{100:72 (1101.6)} The unfailing kindness of Jesus touched the hearts of men, but his stalwart strength of character amazed his followers. He was truly sincere; there was nothing of the hypocrite in him. He was free from affectation; he was always so refreshingly genuine. He never stooped to pretense, and he never resorted to shamming. He lived the truth, even as he taught it. He was the truth. He was constrained to proclaim saving truth to his generation, even though such sincerity sometimes caused pain. He was unquestioningly loyal to all truth.

^{100:73 (1101.7)} But the Master was so reasonable, so approachable. He was so practical in all his ministry, while all his plans were characterized by such sanctified common sense. He was so free from all freakish, erratic, and eccentric tendencies. He was never capricious, whimsical, or hysterical. In all his teaching and in everything he did there was always an exquisite discrimination associated with an extraordinary sense of propriety.

^{100:74 (1102.1)} The Son of Man was always a well-poised personality. Even his enemies maintained a wholesome respect for him; they even feared his presence. Jesus was unafraid. He was surcharged with divine enthusiasm, but he never became fanatical. He was emotionally active but never flighty. He was imaginative but always practical. He frankly faced the realities of life, but he was never dull or prosaic. He was courageous but never reckless; prudent but never cowardly. He was

او بی‌همتا بود اما نامتعارف نبود. او پارسا بود اما مقدس‌نما نبود. و او کاملاً با متانت بود زیرا به طور کامل یگانه بود.

اصالت عیسی خاموش نکردنی بود. او مقید به سنت نبود و به واسطهٔ بردگی به عرف تنگ نظرانه نیز در محدودیت قرار نداشت. او با اطمینان بی‌تردید سخن می‌گفت و با اتوریتیهٔ مطلق آموزش می‌داد. اما اصالت شکوهمند او موجب نمی‌شد که از گوهرهای حقیقت در آموزشهای پیشینیان و هم عصران خود چشمپوشی کند. و اصیلترین آموزش او تأکید روی مهر و بخشش به جای ترس و قربانی بود.

نگرش عیسی بسیار گسترده بود. او پیروان خود را ترغیب می‌کرد که بشارت خداوند را به همگی مردمان موعظه کنند. او عاری از تمامی کوته‌فکریها بود. قلب دلسوز او تمامی نوع بشر را در بر می‌گرفت، حتی یک جهان. دعوت او همیشه این بود: "بگذارید هر کس که مایل است بیاید."

در رابطه با عیسی به راستی گفته شد: "او به خدا اعتماد داشت." به عنوان یک انسان در میان انسانها، او به والاترین نحو به پدر آسمانی اعتماد داشت. او به همان گونه که یک کودک کوچک به پدر و مادر زمینی خود اعتماد دارد به پدرش اعتماد داشت. ایمان او کامل بود اما هرگز گمان‌پردازانه نبود. صرف نظر از این که طبیعت ممکن است چقدر بی‌رحم به نظر رسد یا نسبت به بهروزی انسان در زمین چقدر بی‌تفاوت باشد، عیسی هرگز در ایمانش تزلزل نشان نداد. او نسبت به ناامیدی مصون بود و نسبت به انیت و آزار مقاوم بود. او به واسطهٔ شکست ظاهری آسیب ناپذیر بود.

او انسانها را همچون برادر دوست داشت، و در همان حال تشخیص می‌داد که چقدر آنها در عطایای ذاتی و کیفیتهای اکتسابی متفاوتند. "او به دنبال انجام عمل نیک می‌رفت."

عیسی شخصی بیش از اندازه بشاش بود، لیکن او یک خوشبین کور و بی‌منطق نبود. کلام دائم پندآمیز او این بود: "همواره شادمان باشید." او به دلیل اطمینان تزلزل‌ناپذیرش به خداوند و به دلیل اعتماد دگرگون‌ناپذیرش به انسانها می‌توانست این رویکرد مطمئن را حفظ کند. او همیشه به گونه‌ای متأثر کننده نسبت به تمامی انسانها باملاحظه بود، زیرا آنها را دوست داشت و به آنها باور داشت. با این وجود او همیشه نسبت به اعتقاداتش ایمانی راسخ داشت و نسبت به وفاداری پایدارش به انجام خواست پدرش به گونه‌ای شکوهمند پایدار بود.

استاد همیشه سخاوتمند بود. او هرگز از گفتن این خسته نمی‌شد: "دادن از دریافت کردن پربرکت‌تر است." او گفت: "به رایگان یافته‌اید، به رایگان هم بدهید." و با این وجود، با تمامی سخاوتمندی بی‌حد و حصرش، او هرگز اسرافکار یا ولخرج نبود. او آموزش می‌داد که باید ایمان داشته باشید تا نجات را دریافت دارید. "زیرا هر کس که طلب کند دریافت خواهد کرد."

او رک بود، اما همیشه مهربان بود. او گفت: "اگر چنین نبود، به شما می‌گفتم." او صریح بود، اما همیشه دوستانه بود. او در مهرش برای گناهکاران و در تنفرش برای گناه بی‌پرده بود. اما در سرتاسر تمامی این

sympathetic but not sentimental; unique but not eccentric. He was pious but not sanctimonious. And he was so well-poised because he was so perfectly unified.

1007.5 (1102.2) Jesus' originality was unstifed. He was not bound by tradition or handicapped by enslavement to narrow conventionality. He spoke with undoubted confidence and taught with absolute authority. But his superb originality did not cause him to overlook the gems of truth in the teachings of his predecessors and contemporaries. And the most original of his teachings was the emphasis of love and mercy in the place of fear and sacrifice.

1007.6 (1102.3) Jesus was very broad in his outlook. He exhorted his followers to preach the gospel to all peoples. He was free from all narrow-mindedness. His sympathetic heart embraced all mankind, even a universe. Always his invitation was, "Whosoever will, let him come."

1007.7 (1102.4) Of Jesus it was truly said, "He trusted God." As a man among men he most sublimely trusted the Father in heaven. He trusted his Father as a little child trusts his earthly parent. His faith was perfect but never presumptuous. No matter how cruel nature might appear to be or how indifferent to man's welfare on earth, Jesus never faltered in his faith. He was immune to disappointment and impervious to persecution. He was untouched by apparent failure.

1007.8 (1102.5) He loved men as brothers, at the same time recognizing how they differed in innate endowments and acquired qualities. "He went about doing good."

1007.9 (1102.6) Jesus was an unusually cheerful person, but he was not a blind and unreasoning optimist. His constant word of exhortation was, "Be of good cheer." He could maintain this confident attitude because of his unswerving trust in God and his unshakable confidence in man. He was always touchingly considerate of all men because he loved them and believed in them. Still he was always true to his convictions and magnificently firm in his devotion to the doing of his Father's will.

1007.10 (1102.7) The Master was always generous. He never grew weary of saying, "It is more blessed to give than to receive." Said he, "Freely you have received, freely give." And yet, with all of his unbounded generosity, he was never wasteful or extravagant. He taught that you must believe to receive salvation. "For every one who seeks shall receive."

1007.11 (1102.8) He was candid, but always kind. Said he, "If it were not so, I would have told you." He was frank, but always friendly. He was outspoken in his love for the sinner and in his hatred for sin. But throughout all this amazing frankness he was

صراحت شگفت‌آور او به گونه‌ای خطانپذیر با انصاف بود.

عیسی به طور مداوم بشاش بود، با این وجود او گاهی از فئان اندوه بشری به گونه‌ای عمیق می‌نوشید. او با بی‌یاری با واقعیت‌های وجود روبرو می‌گشت، با این وجود او برای یشارت پادشاهی خداوند سرشار از اشتیاق بود. اما او اشتیاق خود را کنترل می‌کرد. این اشتیاق هرگز او را کنترل نکرد. او با بی‌پروایی وقف "کار پدر" بود. این اشتیاق الهی موجب می‌گشت که برادران غیرروحانی او فکر کنند او آشفته است، اما جهان‌ناظر او را به عنوان مدل سلامت روانی و الگوی جانفشانی متعال اخلاقی به شاخص‌های والای زندگی معنوی ارزیابی می‌کرد. و اشتیاق کنترل شده او واگیردار بود. دستیاران او ملزم بودند که دیگران را از خوشبینی الهی او بهرمند سازند.

این مرد جلیل یک مرد محزون نبود؛ او یک روان شادمان بود. او همیشه می‌گفت: "شاد باشید و بیش از اندازه مسرور باشید." اما هنگامی که وظیفه ایجاب می‌نمود، او راضی بود که با شهامت در "دره سایه مرگ" گام بردارد. او بشاش بود اما در همان حال فروتن بود.

شهامت او فقط با شکیبایی او برابری می‌کرد. هنگامی که او تحت فشار قرار می‌گرفت که به طور زودرس عمل کند، فقط پاسخ می‌داد: "وقت من هنوز فرا نرسیده است." او هرگز عجله نداشت؛ خوشتن‌داری او والا بود. اما او اغلب در برابر شرارت برآشفته می‌شد و تحمل گناه را نداشت. او اغلب در برابر آنچه که مغایر بهروزی فرزندانش در زمین بود به گونه‌ای قدرتمند مقاومت می‌کرد.

شهامت او شکوهمند بود، اما او هرگز بی‌فکر نبود. شعار او این بود: "ترسید." دلیری او رفیع و شهامت او اغلب قهرمانانه بود. اما شهامت او با درایت توأم بود و با منطق کنترل می‌شد. این شهامت بود که ناشی از ایمان بود، نه بی‌پروایی جسارت کورکورانه. او به راستی دلیر بود اما هرگز بی‌ملاحظه نبود.

استاد الگویی از تواضع بود. حتی دعای جوانی او چنین آغاز می‌شد: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد." او حتی به پرستش خطاآمیز هموعانش احترام می‌گذاشت. اما این امر او را از تهاجم به سنت‌های مذهبی یا خطاهای شدید اعتقادات بشری باز نمی‌داشت. او نسبت به تقدس راستین متواضع بود، و با این وجود می‌توانست به درستی از هموعانش پژوهش خواهی کند، و بگوید: "در میان شما چه کسی مرا مجرم به گناه می‌شناسد؟"

عیسی بزرگ بود زیرا نیک بود، و با این وجود با کودکان کوچک دوستی می‌کرد. او مهربان بود و در زندگی شخصیش فروتن بود، و با این وجود او انسان کامل شده یک جهان بود. معاشرانش او را استاد ناخواسته می‌نامیدند.

عیسی شخصیت کاملاً یگانه شده بشری بود. و امروز، همچون در جلیل، او به یگانه ساختن تجربه انسان فانی و هماهنگی تلاش‌های بشری ادامه می‌دهد. او

unerringly fair.

^{1007.12 (1102.9)} Jesus was consistently cheerful, notwithstanding he sometimes drank deeply of the cup of human sorrow. He fearlessly faced the realities of existence, yet was he filled with enthusiasm for the gospel of the kingdom. But he controlled his enthusiasm; it never controlled him. He was unreservedly dedicated to "the Father's business." This divine enthusiasm led his unspiritual brethren to think he was beside himself, but the onlooking universe appraised him as the model of sanity and the pattern of supreme mortal devotion to the high standards of spiritual living. And his controlled enthusiasm was contagious; his associates were constrained to share his divine optimism.

^{1007.13 (1103.1)} This man of Galilee was not a man of sorrows; he was a soul of gladness. Always was he saying, "Rejoice and be exceedingly glad." But when duty required, he was willing to walk courageously through the "valley of the shadow of death." He was gladsome but at the same time humble.

^{1007.14 (1103.2)} His courage was equaled only by his patience. When pressed to act prematurely, he would only reply, "My hour has not yet come." He was never in a hurry; his composure was sublime. But he was often indignant at evil, intolerant of sin. He was often mightily moved to resist that which was inimical to the welfare of his children on earth. But his indignation against sin never led to anger at the sinner.

^{1007.15 (1103.3)} His courage was magnificent, but he was never foolhardy. His watchword was, "Fear not." His bravery was lofty and his courage often heroic. But his courage was linked with discretion and controlled by reason. It was courage born of faith, not the recklessness of blind presumption. He was truly brave but never audacious.

^{1007.16 (1103.4)} The Master was a pattern of reverence. The prayer of even his youth began, "Our Father who is in heaven, hallowed be your name." He was even respectful of the faulty worship of his fellows. But this did not deter him from making attacks on religious traditions or assaulting errors of human belief. He was reverential of true holiness, and yet he could justly appeal to his fellows, saying, "Who among you convicts me of sin?"

^{1007.17 (1103.5)} Jesus was great because he was good, and yet he fraternized with the little children. He was gentle and unassuming in his personal life, and yet he was the perfected man of a universe. His associates called him Master unbidden.

^{1007.18 (1103.6)} Jesus was the perfectly unified human personality. And today, as in Galilee, he continues to unify mortal experience and to co-ordinate human endeavors. He unifies life, ennoble

زندگی را یگانه می‌سازد، شخصیت را تعالی می‌بخشد، و تجربه را ساده می‌کند. او به ذهن بشری وارد می‌شود تا آن را ارتقا دهد، دگرگون سازد، و تغییر شکل دهد. این عملاً حقیقت دارد: "اگر در درون هر انسانی عیسی مسیح وجود داشته باشد، آفریده تازه‌ای است. چیزهای کهنه سپری می‌شوند؛ بنگرید، همه چیز نو می‌شود."

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

character, and simplifies experience. He enters the human mind to elevate, transform, and transfigure it. It is literally true: "If any man has Christ Jesus within him, he is a new creature; old things are passing away; behold, all things are becoming new."

^{1007.19 (1103.7)} [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 101. طبیعت واقعی مذهب

102 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 100

III. بخش سوم - تاریخ یورنیشیا

مقاله 101

طبیعت واقعی مذهب

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مذهب راستین
- 2- واقعیت مذهب
- 3- ویژگیهای مذهب
- 4- محدودیتهای آشکار سازی الهی
- 5- مذهب بسط یافته از طریق آشکار سازی
- 6- تجربه پیشرونده مذهبی
- 7- یک فلسفه شخصی مذهب
- 8- ایمان و اعتقاد
- 9- مذهب و اخلاقیات
- 10- مذهب به عنوان آزاد کننده انسان

PAPER 101

THE REAL NATURE OF RELIGION

SECTIONS

Introduction

1. True Religion
2. The Fact of Religion
3. The Characteristics of Religion
4. The Limitations of Revelation
5. Religion Expanded by Revelation
6. Progressive Religious Experience
7. A Personal Philosophy of Religion
8. Faith and Belief
9. Religion and Morality
10. Religion as Man's Liberator

مقدمه مقاله

مذهب به عنوان یک تجربه بشری دامنهای از بردگی ترس بدوی انسان وحشی در حال تکامل تا آزادی ایمان متعالی و شکوهمند آن انسانهای متمدنی را که نسبت به فرزند خدای جاودانه به گونه‌ای عالی آگاهی دارند در بر می‌گیرد.

مذهب نیای نیک کرداری و اخلاقیات پیشرفته تکامل تدریجی اجتماعی است. اما مذهب، بدین گونه، صرفاً یک جنبش اخلاقی نیست، گرچه تجلیهای بیرونی و اجتماعی مذهب به گونه‌ای نیرومند تحت تأثیر شتاب اخلاقی و نیک منشانه جامعه بشری قرار دارد. مذهب همیشه الهام سرشت در حال تکامل انسان است، اما راز آن تکامل نیست.

مذهب، اعتقاد — ایمان شخصیت، همیشه می‌تواند بر منطق متناقض سطحی نومی که در ذهن بی‌ایمان مادی به وجود می‌آید پیروز شود. به راستی یک صدای حقیقی و راستین درونی وجود دارد، آن "نور حقیقی که هر انسانی را که به دنیا می‌آید نورانی می‌سازد." و این راهبری روحی از برانگیختگی اخلاقی خود آگاهی بشری متمایز است. احساس اطمینان مذهبی بیش از یک احساس عاطفی است. اطمینان مذهب از قدرت استدلال

INTRODUCTION

^{101:01 (1104:1)} RELIGION, as a human experience, ranges from the primitive fear slavery of the evolving savage up to the sublime and magnificent faith liberty of those civilized mortals who are superbly conscious of sonship with the eternal God.

^{101:02 (1104:2)} Religion is the ancestor of the advanced ethics and morals of progressive social evolution. But religion, as such, is not merely a moral movement, albeit the outward and social manifestations of religion are mightily influenced by the ethical and moral momentum of human society. Always is religion the inspiration of man's evolving nature, but it is not the secret of that evolution.

^{101:03 (1104:3)} Religion, the conviction-faith of the personality, can always triumph over the superficially contradictory logic of despair born in the unbelieving material mind. There really is a true and genuine inner voice, that "true light which lights every man who comes into the world." And this spirit leading is distinct from the ethical prompting of human conscience. The feeling of religious

ذهن فراتر می‌رود، حتی از منطق فلسفه. مذهب همان ایمان، اعتماد، و اطمینان است.

assurance is more than an emotional feeling. The assurance of religion transcends the reason of the mind, even the logic of philosophy. Religion is faith, trust, and assurance.

1- مذهب راستین

مذهب راستین یک سیستم اعتقاد فلسفی که بتواند مورد استدلال واقع شود و از طریق دلایل طبیعی اثبات گردد نیست، و نیز یک تجربه سحرآمیز و جادویی از احساسات توصیف ناپذیر سرمستانه که بتواند فقط توسط هواخواهان رمانتیک عرفان‌گرایی مورد بهروری واقع شود هم نیست. مذهب محصول استدلال نیست، اما اگر از درون مورد نگرش واقع شود مجموعاً قابل استدلال است. مذهب از منطق فلسفه بشری ناشی نشده است، اما به عنوان یک تجربه انسانی مجموعاً منطقی است. مذهب تجربه نمودن ربانیت در خود آگاهی یک موجود اخلاقی است که منشأ تکاملی دارد؛ آن نمایاگر تجربه راستین با واقعیهایی جاودانه در زمان است، تحقق خرسندیهای معنوی، ضمن بودن در جسم.

تنظیم کننده فکر مکانیسم ویژه‌ای ندارد که از طریق آن به ابراز خود دست یابد؛ هیچ حس سحرآمیز مذهبی برای دریافت یا ابراز احساسات مذهبی وجود ندارد. این تجارب از طریق مکانیسم ذهن فانی که به طور طبیعی نصیب می‌شود فراهم می‌شوند. و در آنجا یک توضیح دشواری تنظیم کننده در برقراری تماس مستقیم با ذهن مادی فردی که دائماً در آن سکنی می‌گزیند نهفته است.

روح الهی نه از طریق احساسات یا شور و هیجان، بلکه در حیطه والایترین و معنویت یافتنی‌ترین اندیشه‌پردازی با انسان فانی تماس برقرار می‌کند. این اندیشه‌های شما است، نه احساسات شما، که شما را به سوی خداوند هدایت می‌کند. طبیعت الهی فقط با چشمان ذهن می‌تواند مشاهده گردد. اما ذهنی که به راستی خداوند را تشخیص می‌دهد و تنظیم کننده سکنی‌گزین را می‌شنود، ذهن خالص است. "بدون مقدس بودن هیچ انسانی نمی‌تواند خداوند را ببیند." تمامی این همدمی‌های درونی و روحانی بینش معنوی نامیده می‌شود. چنین تجارب مذهبی ناشی از تأثیری است که توسط مجموعه کارکردهای تنظیم کننده و روح حقیقت که در بحبوحه و روی ایده‌ها، آرمانها، بینشها، و تلاشهای روحی فرزندان در حال تکامل خداوند کار می‌کنند روی ذهن انسان گذاشته می‌شود.

از این رو مذهب نه از طریق نگرش و احساس، بلکه از طریق ایمان و بصیرت زنده است و شکوفان می‌شود. آن منوط به کشف واقعیات جدید یا بافتن یک تجربه بی‌همتا نیست، بلکه کشف معانی نوین و معنوی در واقعیاتی که از پیش برای نوع بشر به خوبی شناخته شده است. والاترین تجربه مذهبی به اعمال پیشین اعتقاد، سنت، و اتوریته وابسته نیست؛ و مذهب زاده احساسات متعالی و شورمندیهای صرفاً عرفانی نیز نیست، بلکه یک تجربه بسیار ژرف و واقعی از همدمی معنوی با تأثیرات روحی است که در درون ذهن بشری ساکنند، و تا جایی که چنین تجربه‌ای از لحاظ روانشناسی قابل تعریف باشد، صرفاً تجربه تجربه نمودن واقعیت ایمان به

1. TRUE RELIGION

^{101:1.1 (1104.4)} True religion is not a system of philosophic belief which can be reasoned out and substantiated by natural proofs, neither is it a fantastic and mystic experience of indescribable feelings of ecstasy which can be enjoyed only by the romantic devotees of mysticism. Religion is not the product of reason, but viewed from within, it is altogether reasonable. Religion is not derived from the logic of human philosophy, but as a mortal experience it is altogether logical. Religion is the experiencing of divinity in the consciousness of a moral being of evolutionary origin; it represents true experience with eternal realities in time, the realization of spiritual satisfactions while yet in the flesh.

^{101:1.2 (1104.5)} The Thought Adjuster has no special mechanism through which to gain self-expression; there is no mystic religious faculty for the reception or expression of religious emotions. These experiences are made available through the naturally ordained mechanism of mortal mind. And therein lies one explanation of the Adjuster's difficulty in engaging in direct communication with the material mind of its constant indwelling.

^{101:1.3 (1104.6)} The divine spirit makes contact with mortal man, not by feelings or emotions, but in the realm of the highest and most spiritualized thinking. It is your *thoughts*, not your feelings, that lead you Godward. The divine nature may be perceived only with the eyes of the mind. But the mind that really discerns God, hears the indwelling Adjuster, is the pure mind. "Without holiness no man may see the Lord." All such inner and spiritual communion is termed spiritual insight. Such religious experiences result from the impress made upon the mind of man by the combined operations of the Adjuster and the Spirit of Truth as they function amid and upon the ideas, ideals, insights, and spirit strivings of the evolving sons of God.

^{101:1.4 (1105.1)} Religion lives and prospers, then, not by sight and feeling, but rather by faith and insight. It consists not in the discovery of new facts or in the finding of a unique experience, but rather in the discovery of new and spiritual *meanings* in facts already well known to mankind. The highest religious experience is not dependent on prior acts of belief, tradition, and authority; neither is religion the offspring of sublime feelings and purely mystical emotions. It is, rather, a profoundly deep and actual experience of spiritual communion with the spirit influences resident within the human mind, and as far as such an experience is definable in terms of

خداوند به عنوان واقعیت چنین تجربه صرفاً شخصی است.

در حالی که مذهب محصول تصورات منطقی یک کیهان شناسی مادی نیست، با این وجود، آفرینش یک بصیرت کاملاً منطقی است که در تجربه ذهن انسان سرچشمه دارد. مذهب نه ناشی از خلسه‌های عرفانی است و نه ژرف اندیشی‌های منزوی. با این همه کم یا بیش پیوسته اسرارآمیز است و از نظر استدلال صرفاً عقلانی و منطق فلسفی همیشه غیرقابل تعریف و غیرقابل توضیح است. سرچشمه سرآغازهای مذهب راستین در قلمرو خود آگاهی اخلاقی انسان می‌باشد، و آنها در رشد بیش معنوی انسان آشکار می‌شوند، آن حس شخصیت بشری که در نتیجه حضور تنظیم کننده فکری آشکار کننده خداوند در ذهن خدا — تشنه انسان فانی حاصل می‌شود.

ایمان بیش اخلاقی را با تشخیص موشکافانه ارزشها پیوند می‌دهد، و حس از پیش موجود تکاملی وظیفه نیای مذهب راستین را کامل می‌سازد. تجربه مذهب سرانجام به خود آگاهی قطعی نسبت به خداوند و به اطمینان بی‌تردید نسبت به بقای شخصیت ایماندار منجر می‌شود.

از این رو ممکن است که دیده شود اشتباههای شدید مذهبی و تمایلات شدید معنوی حاوی طبیعتی نیستند که صرفاً انسانها را به خواست ایمان به خداوند رهنمون شوند، بلکه از چنان طبیعت و نیرویی برخوردارند که انسانها عمیقاً تحت تأثیر این اعتقاد راسخ قرار می‌گیرند که باید به خدا ایمان داشته باشند. حس وظیفه تکاملی و وظایفی که به دنبال نور آشکارسازی الهی می‌آید چنان تأثیر عمیقی روی طبیعت اخلاقی انسان می‌گذارد که سرانجام به آن موقعیت ذهنی و آن رویکرد روان می‌رسد که نتیجه می‌گیرد او هیچ حقی ندارد که به خدا باور نداشته باشد. خرد بالاتر و فوق فلسفی چنین افراد روشن و با انضباط سرانجام به آنها می‌آموزد که شک کردن به خداوند یا باور نداشتن به نیکی او اثبات نمودن غیرواقعی بودن نسبت به واقعی‌ترین و عمیق‌ترین چیز در ذهن و روان بشری — تنظیم کننده الهی — است.

2- واقعیت مذهب

واقعیت مذهب به طور کامل شامل تجربه مذهبی موجودات بشری منطقی و عادی است. و این تنها مفهومی است که مذهب می‌تواند در آن همواره علمی یا حتی روانشناسانه تلقی گردد. اثبات این که آشکارسازی مکاشفه است همین واقعیت تجربه بشری است: این واقعیت که آشکارسازی ظاهراً علوم ناهمگون طبیعت و الهیات مذهب را به شکل یک فلسفه منسجم و منطقی جهان هم نهاد می‌کند، یک توضیح هماهنگ شده و مداوم از دانش و مذهب، هر دو، و بدین ترتیب یک توازن ذهن و خشنودی روح را ایجاد می‌کند که در تجربه بشری به آن پرسشهای ذهن انسان فانی پاسخ می‌دهد که شدیداً مشتاق است بداند چگونه بیکران خواست و طرحهای

psychology, it is simply the experience of experiencing the reality of believing in God as the reality of such a purely personal experience.

101:1.5 (1105:2) While religion is not the product of the rationalistic speculations of a material cosmology, it is, nonetheless, the creation of a wholly rational insight which originates in man's mind-experience. Religion is born neither of mystic meditations nor of isolated contemplations, albeit it is ever more or less mysterious and always indefinable and inexplicable in terms of purely intellectual reason and philosophic logic. The germs of true religion originate in the domain of man's moral consciousness, and they are revealed in the growth of man's spiritual insight, that faculty of human personality which accrues as a consequence of the presence of the God-revealing Thought Adjuster in the God-hungry mortal mind.

101:1.6 (1105:3) Faith unites moral insight with conscientious discriminations of values, and the pre-existent evolutionary sense of duty completes the ancestry of true religion. The experience of religion eventually results in the certain consciousness of God and in the undoubted assurance of the survival of the believing personality.

101:1.7 (1105:4) Thus it may be seen that religious longings and spiritual urges are not of such a nature as would merely lead men to *want* to believe in God, but rather are they of such nature and power that men are profoundly impressed with the conviction that they *ought* to believe in God. The sense of evolutionary duty and the obligations consequent upon the illumination of revelation make such a profound impression upon man's moral nature that he finally reaches that position of mind and that attitude of soul where he concludes that he *has no right not to believe in God*. The higher and superphilosophic wisdom of such enlightened and disciplined individuals ultimately instructs them that to doubt God or distrust his goodness would be to prove untrue to the *real*est and *deep*est thing within the human mind and soul — the divine Adjuster.

2. THE FACT OF RELIGION

101:21 (1105:5) The fact of religion consists wholly in the religious experience of rational and average human beings. And this is the only sense in which religion can ever be regarded as scientific or even psychological. The proof that revelation is revelation is this same fact of human experience: the fact that revelation does synthesize the apparently divergent sciences of nature and the theology of religion into a consistent and logical universe philosophy, a co-ordinated and unbroken explanation of both science and religion, thus creating a harmony of mind and satisfaction of spirit

خود را در ماده، با اذهان، و در روح به انجام می‌رساند.

استدلال روش دانش است؛ ایمان روش مذهب است؛ منطق تکنیک مورد مبادرت واقع شده فلسفه است. آشکارسازی از طریق فراهم ساختن یک تکنیک برای دستیابی به یگانگی در درک واقعیت و روابط ماده و روح از طریق میانجیگری ذهن فقدان دیدگاه مورانشیایی را جبران می‌سازد. و آشکارسازی راستین هرگز دانش را غیرطبیعی، مذهب را نامعقول، یا فلسفه را غیرمنطقی جلوه نمی‌دهد.

از طریق مطالعه دانش، ممکن است استدلال از راه طبیعت به یک علت آغازین راه ببرد، اما به ایمان مذهبی نیاز است تا علت آغازین دانش به یک خدای نجات دهنده تغییر شکل یابد؛ و برای تأیید چنین ایمان و چنین بصیرت معنوی باز بیشتر به آشکارسازی الهی نیاز است.

برای باور داشتن به خداوندی که نجات بشری را به بار می‌آورد دو دلیل بنیادین وجود دارد.

1- تجربه بشری، اطمینان شخصی، امید و اعتمادی که به گونه‌ای ثبت شده و توسط تنظیم کننده فکری ساکن در فرد آغاز می‌شود.

2- آشکارسازی حقیقت، چه از طریق کارکرد مستقیم شخصی روح حقیقت، چه به وسیله اعطای فرزندان الهی به کرات، یا از طریق آشکارسازیهایی گفتار نگاشته شده.

دانش جستجوی استدلالی خود را در فرضیه یک علت آغازین به پایان می‌رساند. مذهب در پرواز ایمانش متوقف نمی‌شود تا این که به یک خدای نجات دهنده اطمینان یابد. مطالعه موشکافانه دانش به طور منطقی واقعیت و وجود یک مطلق را ایجاب می‌کند. مذهب به وجود و واقعیت خدایی که نجات شخصیت را به بار می‌آورد رک و بی‌پروا باور دارد. آنچه که متافیزیک به کلی در انجامش ناتوان است، و آنچه که حتی فلسفه بخشاً در انجامش ناتوان است، آشکارسازی الهی به انجام می‌رساند؛ بدین معنی که تأیید می‌کند این علت آغازین دانش و خدای نجات دهنده مذهب همان الوهیت یگانه و یکسان است.

استدلال دلیل دانش است، ایمان گواه مذهب است، منطق دلیل فلسفه است، اما آشکارسازی الهی فقط توسط تجربه بشری اثبات می‌شود. دانش موجب شناخت می‌شود؛ مذهب موجب شادمانی می‌شود؛ فلسفه موجب وحدت می‌شود؛ آشکارسازی الهی توازن تجربی این برخورد سه‌گانه با واقعیت جهانی را تأیید می‌کند.

ژرف اندیشی پیرامون طبیعت فقط می‌تواند یک خدای طبیعت، یک خدای حرکت را آشکار سازد. طبیعت فقط ماده، حرکت، و زیست — حیات — را به نمایش می‌گذارد. ماده به علاوه انرژی، تحت شرایط مشخص، به صورت اشکال زنده تجلی می‌یابد، اما در حالی که زندگی طبیعی به صورت یک پدیده بدین گونه نسبتاً مداوم است، برای فردیتها کاملاً گذرا است. طبیعت زمینه‌ای برای اعتقاد منطقی به بقای شخصیت بشری فراهم نمی‌سازد. انسان مذهبی که خدا را در طبیعت پیدا می‌کند از پیش و در ابتدا همین خدای شخصی را در

which answers in human experience those questionings of the mortal mind which craves to know *how* the Infinite works out his will and plans in matter, with minds, and on spirit.

101:22 (1106:1) Reason is the method of science; faith is the method of religion; logic is the attempted technique of philosophy. Revelation compensates for the absence of the morontia viewpoint by providing a technique for achieving unity in the comprehension of the reality and relationships of matter and spirit by the mediation of mind. And true revelation never renders science unnatural, religion unreasonable, or philosophy illogical.

101:23 (1106:2) Reason, through the study of science, may lead back through nature to a First Cause, but it requires religious faith to transform the First Cause of science into a God of salvation; and revelation is further required for the validation of such a faith, such spiritual insight.

101:24 (1106:3) There are two basic reasons for believing in a God who fosters human survival:

101:25 (1106:4) 1. Human experience, personal assurance, the somehow registered hope and trust initiated by the indwelling Thought Adjuster.

101:26 (1106:5) 2. The revelation of truth, whether by direct personal ministry of the Spirit of Truth, by the world bestowal of divine Sons, or through the revelations of the written word.

101:27 (1106:6) Science ends its reason-search in the hypothesis of a First Cause. Religion does not stop in its flight of faith until it is sure of a God of salvation. The discriminating study of science logically suggests the reality and existence of an Absolute. Religion believes unreservedly in the existence and reality of a God who fosters personality survival. What metaphysics fails utterly in doing, and what even philosophy fails partially in doing, revelation does; that is, affirms that this First Cause of science and religion's God of salvation are *one and the same Deity*.

101:28 (1106:7) Reason is the proof of science, faith the proof of religion, logic the proof of philosophy, but revelation is validated only by human *experience*. Science yields knowledge; religion yields happiness; philosophy yields unity; revelation confirms the experiential harmony of this triune approach to universal reality.

101:29 (1106:8) The contemplation of nature can only reveal a God of nature, a God of motion. Nature exhibits only matter, motion, and animation — life. Matter plus energy, under certain conditions, is manifested in living forms, but while natural life is thus relatively continuous as a phenomenon, it is wholly transient as to individualities. Nature does not afford ground for logical belief in human-personality survival. The religious man who finds God in nature has already and first found this same

روان خودش یافته است.

ایمان خداوند را در روان آشکار می‌سازد. آشکارسازی الهی، جانشینی برای بصیرت مورانتیا در یک کره تکاملی، انسان را قادر می‌سازد که همین خدا را در طبیعتی ببیند که ایمان در روان او به نمایش می‌گذارد. از این رو آشکارسازی الهی شکاف میان مادی و معنوی را به طور موفقیت‌آمیز پر می‌کند، حتی میان آفریده و آفریننده، میان انسان و خدا.

ژرف اندیشی پیرامون طبیعت قطعاً به گونه‌ای منطقی حاکی از هدایت هوشمند، حتی سرپرستی زنده می‌باشد، اما به هیچ طریقه رضایت بخش یک خدای شخصی را آشکار نمی‌سازد. از سوی دیگر، طبیعت هیچ چیز را نشان نمی‌دهد که مانع نگرسته شدن جهان به صورت کار خدای مذهب شود. خداوند نمی‌تواند فقط از طریق طبیعت یافت شود، اما از جهت دیگر پس از این که انسان او را پیدا کرد، مطالعه طبیعت با یک تفسیر بالاتر و روحانی‌تر از جهان کاملاً سازگار می‌شود.

آشکارسازی الهی به عنوان یک پدیده دوره‌ای، متناوب است؛ به عنوان یک تجربه شخصی بشری، مداوم است. ربانیت به عنوان هدیه تنظیم‌کننده پدر، به عنوان روح حقیقت پسر، و به عنوان روح‌القدس روح جهان، در شخصیت انسانی کار می‌کند، در حالی که این سه عطیه فوق انسانی در تکامل تجربی بشر به عنوان کارکرد متعال یگانه هستند.

مذهب راستین بینشی در واقعیت است، فرزندان ایماندار دارای خود آگاهی اخلاقی، و نه یک توافق عقلانی صرف نسبت به هر مجموعه‌ای از دکترینهای تعصب‌گرا. مذهب راستین شامل تجربه‌ای است که "خود روح با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداوند هستیم." مذهب شامل پیشنهادات تنولوژیک نیست، بلکه بینش معنوی و ارجمندی اعتماد روان است.

عمیق‌ترین سرشت شما — تنظیم‌کننده الهی — در درون شما یک گرسنگی و تشنگی برای درستکاری ایجاد می‌کند، یک اشتیاق قطعی برای کمال الهی. مذهب کنش مؤمنانه شناخت این میل شدید درونی برای کمال الهی است؛ و بدین ترتیب آن اعتماد و اطمینان روان که شما به عنوان راه نجات نسبت به آن آگاه می‌شوید حاصل می‌شود، تکنیک بقای شخصیت و کلیه آن ارزشهایی که شما به صورت چیزهای حقیقی و نیک پنداشته‌اید.

درک مذهب به یادگیری زیاد یا منطق ماهرانه هرگز وابسته نبوده و هیچگاه نخواهد بود. این بینش معنوی است، و درست دلیل آن است که چرا برخی از بزرگترین آموزگاران مذهبی دنیا، حتی پیامبران، گاهی اوقات از قدر بسیار اندکی از خرد دنیا برخوردار بودند. برای افراد دانش‌آموخته و نیاموخته ایمان مذهبی به گونه‌ای یکسان موجود است.

مذهب باید همواره منتقد و داور خود باشد؛ آن هرگز نمی‌تواند از بیرون مورد پژوهش قرار گیرد، تا چه رسد به این که مورد فهم واقع شود. تنها اطمینان شما در رابطه با یک خدای شخصی در برگیرنده بینش

personal God in his own soul.

101:2.10 (1106.9) Faith reveals God in the soul. Revelation, the substitute for morontia insight on an evolutionary world, enables man to see the same God in nature that faith exhibits in his soul. Thus does revelation successfully bridge the gulf between the material and the spiritual, even between the creature and the Creator, between man and God.

101:2.11 (1107.1) The contemplation of nature does logically point in the direction of intelligent guidance, even living supervision, but it does not in any satisfactory manner reveal a personal God. On the other hand, nature discloses nothing which would preclude the universe from being looked upon as the handiwork of the God of religion. God cannot be found through nature alone, but man having otherwise found him, the study of nature becomes wholly consistent with a higher and more spiritual interpretation of the universe.

101:2.12 (1107.2) Revelation as an epochal phenomenon is periodic; as a personal human experience it is continuous. Divinity functions in mortal personality as the Adjuster gift of the Father, as the Spirit of Truth of the Son, and as the Holy Spirit of the Universe Spirit, while these three supermortal endowments are unified in human experiential evolution as the ministry of the Supreme.

101:2.13 (1107.3) True religion is an insight into reality, the faith-child of the moral consciousness, and not a mere intellectual assent to any body of dogmatic doctrines. True religion consists in the experience that "the Spirit itself bears witness with our spirit that we are the children of God." Religion consists not in theologic propositions but in spiritual insight and the sublimity of the soul's trust.

101:2.14 (1107.4) Your deepest nature — the divine Adjuster — creates within you a hunger and thirst for righteousness, a certain craving for divine perfection. Religion is the faith act of the recognition of this inner urge to divine attainment; and thus is brought about that soul trust and assurance of which you become conscious as the way of salvation, the technique of the survival of personality and all those values which you have come to look upon as being true and good.

101:2.15 (1107.5) The realization of religion never has been, and never will be, dependent on great learning or clever logic. It is spiritual insight, and that is just the reason why some of the world's greatest religious teachers, even the prophets, have sometimes possessed so little of the wisdom of the world. Religious faith is available alike to the learned and the unlearned.

101:2.16 (1107.6) Religion must ever be its own critic and judge; it can never be observed, much less understood, from the outside. Your only assurance of a personal God consists in your own insight as to

خودتان پیرامون اعتقادات، و تجربه‌تان حول چیزهای معنوی می‌باشد. برای تمامی همیاران شما که تجربه‌ای مشابه داشته‌اند، هیچ استدلالی پیرامون شخصیت یا واقعیت خداوند ضروری نیست، حال آن که برای کلیه انسانهای دیگر که بدین گونه در رابطه با خداوند مطمئن نیستند هیچ استدلال ممکن هرگز نمی‌تواند به راستی قانع کننده باشد.

در واقع ممکن است روانشناسی به مطالعه پدیده‌های واکنشهای مذهبی نسبت به محیط اجتماعی مبادرت ورزد، اما هرگز نمی‌تواند امید داشته باشد که به انگیزه‌ها و کارکردهای واقعی و درونی مذهب رخنه کند. فقط تتولوژی، حیطه ایمان و تکنیک آشکارسازی الهی می‌تواند هر گونه شناخت هوشمندانه طبیعت و محتوای تجربه مذهبی را ارائه دهد.

3- ویژگیهای مذهب

مذهب آنقدر حیاتی است که در فقدان یادگیری تداوم می‌یابد. آن به رغم آلودگی با کیهان شناسیهای خطاآمیز و فلسفه‌های دروغین دوام می‌آورد؛ آن حتی از سردرگمی متافیزیک نیز بقا می‌یابد. طی تمامی بی‌ثباتیهای تاریخی مذهب آنچه که برای پیشرفت و بقای بشر ضروری است پیوسته بقا می‌یابد، یعنی: خودآگاهی اخلاقی و ضمیر نیک کرداری.

ایمان – بینش، یا درون بینی معنوی، عطیه ذهن کیهانی در ارتباط با تنظیم کننده فکر است که هدیه پدر به انسان می‌باشد. استدلال معنوی، هوشمندی روان، عطیه روح القدس، هدیه روح آفرینشگر به انسان است. فلسفه معنوی، خردمندی واقعیات روحی، عطیه روح حقیقت، مجموعه هدیه پسران اعطایی به فرزندان انسانها است. و هماهنگی و ارتباط متقابل این عطیای روحی برای انسان در بر گیرنده یک شخصیت روحی در سرنوشت بالقوه است.

همین شخصیت روحی در شکل بدوی و آغازین، دارایی تنظیم کننده است که از مرگ طبیعی در جسم بقا می‌یابد. این وجود ترکیبی که دارای منشأ روحی است در ارتباط با تجربه بشری قادر است از طریق راه زنده که توسط پسران الهی فراهم شده است از زوال خود مادی ذهن و ماده (که در نگهداری تنظیم کننده است) بقا یابد. این امر در آن لحظه رخ می‌دهد که این شراکت گذرای مادی و روحی از طریق توقف حرکت حیاتی پایان می‌یابد.

روان انسان از طریق ایمان مذهبی خود را آشکار می‌سازد و پتانسیل ربانیت طبیعت در حال پدیدار شدن خود را از طریق شیوه ویژه‌ای که شخصیت انسان فانی را و می‌دارد که به وضعیتهای مشخص آزمون‌گرایانه عقلانی و آزمایشی اجتماعی واکش نشان دهد نشان می‌دهد. ایمان راستین معنوی (خود آگاهی راستین اخلاقی) بدین گونه آشکار می‌شود که:

1- موجب می‌شود اخلاقیات و نیک کرداریها به

your belief in, and experience with, things spiritual. To all of your fellows who have had a similar experience, no argument about the personality or reality of God is necessary, while to all other men who are not thus sure of God no possible argument could ever be truly convincing.

101:217 (1107:7) Psychology may indeed attempt to study the phenomena of religious reactions to the social environment, but never can it hope to penetrate to the real and inner motives and workings of religion. Only theology, the province of faith and the technique of revelation, can afford any sort of intelligent account of the nature and content of religious experience.

3. THE CHARACTERISTICS OF RELIGION

101:31 (1107:8) Religion is so vital that it persists in the absence of learning. It lives in spite of its contamination with erroneous cosmologies and false philosophies; it survives even the confusion of metaphysics. In and through all the historic vicissitudes of religion there ever persists that which is indispensable to human progress and survival: the ethical conscience and the moral consciousness.

101:32 (1108:1) Faith-insight, or spiritual intuition, is the endowment of the cosmic mind in association with the Thought Adjuster, which is the Father's gift to man. Spiritual reason, soul intelligence, is the endowment of the Holy Spirit, the Creative Spirit's gift to man. Spiritual philosophy, the wisdom of spirit realities, is the endowment of the Spirit of Truth, the combined gift of the bestowal Sons to the children of men. And the co-ordination and interassociation of these spirit endowments constitute man a spirit personality in potential destiny.

101:33 (1108:2) It is this same spirit personality, in primitive and embryonic form, the Adjuster possession of which survives the natural death in the flesh. This composite entity of spirit origin in association with human experience is enabled, by means of the living way provided by the divine Sons, to survive (in Adjuster custody) the dissolution of the material self of mind and matter when such a transient partnership of the material and the spiritual is divorced by the cessation of vital motion.

101:34 (1108:3) Through religious faith the soul of man reveals itself and demonstrates the potential divinity of its emerging nature by the characteristic manner in which it induces the mortal personality to react to certain trying intellectual and testing social situations. Genuine spiritual faith (true moral consciousness) is revealed in that it:

101:35 (1108:4) 1. Causes ethics and morals to progress

- رغم تمایلات ذاتی و مغایر حیوانی پیشرفت کند.
- 2- حتی در شرایط ناامیدی و شکست خرد کننده یک اعتماد متعالی به نیکی خداوند ایجاد می‌کند.
- 3- به رغم ناملایمات طبیعی و فلاکت فیزیکی، شهادت و اعتماد به نفس عمیق ایجاد می‌کند.
- 4- به رغم بیماریهای مختل کننده و حتی درد و رنج حاد فیزیکی، توازن غیرقابل توضیح و آرامش پایدار به نمایش می‌گذارد.
- 5- در شرایط بد رفتاری و بی‌عدالتی محض، یک تعادل اسرارآمیز و یک خوشتن‌داری شخصیت را حفظ می‌کند.
- 6- به رغم ستمکاریهای سرنوشت ظاهراً پنهان و بی‌تفاوتی ظاهری کامل نیروهای طبیعی نسبت به بهروزی بشری یک اعتماد الهی به پیروزی غائی را حفظ می‌کند.
- 7- به رغم تمامی نشانه‌های مغایر منطق، به اعتقاد تغییرناپذیر به خداوند اصرار می‌ورزد و در برابر تمامی استدلالات فریب‌آمیز دیگر عقلانی به طور موفقیت‌آمیز ایستادگی می‌کند.
- 8- بدون در نظر گرفتن آموزشهای فریبنده دانش دروغین و توهّمات قانع کننده فلسفه نادرست به نمایش بی‌پروای ایمان به بقای روح ادامه می‌دهد.
- 9- بدون در نظر گرفتن گرانباری خرد کننده تمدنهای پیچیده و جزئی روزگاران نوین زندگی می‌کند و پیروز می‌شود.
- 10- به رغم خودپرستی بشری، آنتاگونیسمهای اجتماعی، طمع‌های صنعتی، و ناسازگاریهای سیاسی، به بقای مداوم نوع دوستی مساعدت می‌کند.
- 11- بدون در نظر گرفتن حضور مبهوت کننده شرارت و گناه، به اعتقاد والا به یگانگی جهان و هدایت الهی با ثابت قدمی اعتقاد دارد.
- 12- به رغم هر چیز و همه چیز یک راست به پرستش خداوند می‌پردازد. با جرأت اعلام می‌کند: "حتی اگر مرا بکشد، به او خدمت خواهم کرد."
- از این رو ما به واسطه سه پدیده می‌دانیم که انسان دارای یک روح الهی یا ارواحی است که در درون او زندگی می‌کنند: اول، از طریق تجربه شخصی — ایمان مذهبی؛ دوم، از طریق آشکارسازی الهی — شخصی و قومی؛ و سوم، از طریق نمایش شگفت‌آور این واکنشهای خارق‌العاده و غیرطبیعی به محیط مادیش بدان گونه که توسط شرح ذکر شده دوازه کارکرد روح مانند در حضور وضعیتهای واقعی و آزمایش برانگیز تجربه واقعی بشری نشان داده شده است. و باز کارکردهای دیگری وجود دارند.
- و درست چنین کارکرد حیاتی و نیرومندی از ایمان در قلمرو مذهب است که انسان فانی را محق می‌سازد که دارایی شخصی و واقعیت روحی آن عطیه والای طبیعت بشری، تجربه مذهبی را تأیید کند.
- despite inherent and adverse animalistic tendencies.
- 101:36 (1108:5) 2. Produces a sublime trust in the goodness of God even in the face of bitter disappointment and crushing defeat.
- 101:37 (1108:6) 3. Generates profound courage and confidence despite natural adversity and physical calamity.
- 101:38 (1108:7) 4. Exhibits inexplicable poise and sustaining tranquillity notwithstanding baffling diseases and even acute physical suffering.
- 101:39 (1108:8) 5. Maintains a mysterious poise and composure of personality in the face of maltreatment and the rankest injustice.
- 101:310 (1108:9) 6. Maintains a divine trust in ultimate victory in spite of the cruelties of seemingly blind fate and the apparent utter indifference of natural forces to human welfare.
- 101:311 (1108:10) 7. Persists in the unswerving belief in God despite all contrary demonstrations of logic and successfully withstands all other intellectual sophistries.
- 101:312 (1108:11) 8. Continues to exhibit undaunted faith in the soul's survival regardless of the deceptive teachings of false science and the persuasive delusions of unsound philosophy.
- 101:313 (1108:12) 9. Lives and triumphs irrespective of the crushing overload of the complex and partial civilizations of modern times.
- 101:314 (1108:13) 10. Contributes to the continued survival of altruism in spite of human selfishness, social antagonisms, industrial greeds, and political maladjustments.
- 101:315 (1108:14) 11. Steadfastly adheres to a sublime belief in universe unity and divine guidance regardless of the perplexing presence of evil and sin.
- 101:316 (1108:15) 12. Goes right on worshiping God in spite of anything and everything. Dares to declare, "Even though he slay me, yet will I serve him."
- 101:317 (1108:16) We know, then, by three phenomena, that man has a divine spirit or spirits dwelling within him: first, by personal experience — religious faith; second, by revelation — personal and racial; and third, by the amazing exhibition of such extraordinary and unnatural reactions to his material environment as are illustrated by the foregoing recital of twelve spiritlike performances in the presence of the actual and trying situations of real human existence. And there are still others.
- 101:318 (1108:1) And it is just such a vital and vigorous performance of faith in the domain of religion that entitles mortal man to affirm the personal possession and spiritual reality of that crowning

endowment of human nature, religious experience.

4- محدودیتهای آشکار سازی الهی

از آنجا که کره شما نسبت به سر آغازها، حتی سر آغازهای فیزیکی عموماً ناآگاه است، به نظر خردمندان رسیده است که گاه به گاه رهنمودی در کیهان شناسی فراهم شود. و همیشه این امر برای آینده مشکل سازی کرده است. قوانین آشکار سازی به واسطه این ممنوعیت دادن دانش کسب نشده یا زودرس به اندازه زیاد برای ما مانع ایجاد می‌کنند. هر گونه کیهان شناسی که به عنوان بخشی از مذهب آشکار شده الهی ارائه شود سرانجامش این است که طی مدتی بسیار کوتاه کهنه شود. از این رو دانشجویان آینده چنین آشکار سازی و سوسه خواهند شد که هر عنصری از حقیقت راستین مذهبی را که ممکن است در آن گنجانده شده باشد دور بریزند زیرا آنها در نمای کیهان شناسیهای مربوطه که در آن عرضه می‌شود خطاهایی کشف خواهند کرد.

نوع بشر باید بفهمد که ما که در آشکار سازی حقیقت شرکت می‌کنیم به واسطه رهنمودهای مافوقان خود به گونه‌ای بسیار شدید در محدودیت قرار داریم. ما آزاد نیستیم که کشفیات علمی یک هزار سال را پیش از موعد آن آشکار کنیم. آشکار کنندگان الهی باید مطابق رهنمودهایی که بخشی از فرمان آشکار سازی را شکل می‌دهد عمل کنند. ما هیچ راهی برای فائق آمدن بر این مشکل نمی‌بینیم، چه در حال حاضر و یا هر زمان در آینده. ما کاملاً می‌دانیم که در حالی که واقعیتهای تاریخی و حقایق مذهبی این سری از مطالب ارائه شده الهی در نگارشات اعصار آینده به قوه خود پایدار باقی خواهد ماند، ظرف چند سال کوتاه، در نتیجه پیشرفتهای علمی اضافه و اکتشافات جدید بسیاری از گفته‌های ما پیرامون علوم فیزیکی نیاز به بازنگری خواهند داشت. ما حتی اکنون این پیشرفتهای جدید را پیش‌بینی می‌کنیم، اما برای ما قدغن است که این واقعیتهایی را که توسط انسانها کشف نشده‌اند در نگارشات آشکار شده الهی بگجانیم. اجازه دهید روشن شود که آشکار سازیها لزوماً الهام یافته نیستند. کیهان شناسی این آشکار سازیها الهام یافته نیست. آن به واسطه اجازه ما برای هماهنگی و طبقه‌بندی دانش امروزی در محدودیت قرار دارد. در حالی که بینش الهی یا معنوی یک هدیه است، خرد بشری باید تکامل یابد.

حقیقت همیشه یک آشکار سازی الهی است: آشکار سازی خود به خود، هنگامی که در نتیجه کار تنظیم کننده سکنی‌گزین پدیدار می‌شود؛ آشکار سازی ادواری، هنگامی که به واسطه کارکرد نیرو، گروه، یا شخصیت آسمانی دیگر ارائه می‌شود.

در تحلیل نهایی، مذهب باید به واسطه میوه‌هایش مورد دآوری قرار گیرد، مطابق شیوه و گستره‌ای که کمال ذاتی و الهی خودش را به نمایش می‌گذارد.

حقیقت ممکن است تا اندازه‌ای الهام یافته باشد، گر چه آشکار سازی به گونه‌ای ثابت یک پدیده معنوی است. در حالی که گفتارها در رابطه با کیهان شناسی هرگز الهام یافته نیستند، این گونه آشکار سازیها از ارزش عظیمی برخوردارند، بدین لحاظ که حداقل دانش را به طور گزرا به واسطه موارد زیرین روشن می‌سازند:

4. THE LIMITATIONS OF REVELATION

101:4.1 (1109.2) Because your world is generally ignorant of origins, even of physical origins, it has appeared to be wise from time to time to provide instruction in cosmology. And always has this made trouble for the future. The laws of revelation hamper us greatly by their proscription of the impartation of unearned or premature knowledge. Any cosmology presented as a part of revealed religion is destined to be outgrown in a very short time. Accordingly, future students of such a revelation are tempted to discard any element of genuine religious truth it may contain because they discover errors on the face of the associated cosmologies therein presented.

101:4.2 (1109.3) Mankind should understand that we who participate in the revelation of truth are very rigorously limited by the instructions of our superiors. We are not at liberty to anticipate the scientific discoveries of a thousand years. Revelators must act in accordance with the instructions which form a part of the revelation mandate. We see no way of overcoming this difficulty, either now or at any future time. We full well know that, while the historic facts and religious truths of this series of revelatory presentations will stand on the records of the ages to come, within a few short years many of our statements regarding the physical sciences will stand in need of revision in consequence of additional scientific developments and new discoveries. These new developments we even now foresee, but we are forbidden to include such humanly undiscovered facts in the revelatory records. Let it be made clear that revelations are not necessarily inspired. The cosmology of these revelations is *not inspired*. It is limited by our permission for the co-ordination and sorting of present-day knowledge. While divine or spiritual insight is a gift, *human wisdom must evolve*.

101:4.3 (1109.4) Truth is always a revelation: autorevelation when it emerges as a result of the work of the indwelling Adjuster; epochal revelation when it is presented by the function of some other celestial agency, group, or personality.

101:4.4 (1109.5) In the last analysis, religion is to be judged by its fruits, according to the manner and the extent to which it exhibits its own inherent and divine excellence.

101:4.5 (1109.6) Truth may be but relatively inspired, even though revelation is invariably a spiritual phenomenon. While statements with reference to cosmology are never inspired, such revelations are of immense value in that they at least transiently clarify knowledge by:

1- کاهش سردرگمی از طریق حذف تصدیق شده اشتباه.

2- هماهنگی واقعیها و مشاهدات شناخته شده یا در آستانه شناخته شدن.

3- ترمیم مقادیر مهم دانش گم شده پیرامون وقایع دوره‌ای در گذشته دور.

4- فراهم ساختن اطلاعاتی که شکافهای حیاتی مفقود شده در دانش از جهات دیگر کسب شده را پر خواهد ساخت.

5- ارائه نمودن اطلاعات کیهانی به گونه‌ای که آموزشهای معنوی را که در آشکارسازی همراه شامل است فروزان سازد.

5- مذهب بسط یافته از طریق آشکارسازی

آشکارسازی تکنیکی است که از طریق آن اعصار پی در پی زمان در کار ضروری تفکیک کردن و غربال نمودن خطاهای تکامل از حقایق نیل روحی رهایی می‌یابند.

علم با واقعیت‌ها سر و کار دارد؛ مذهب فقط به ارزشها می‌پردازد. ذهن از طریق فلسفه روشنگر تلاش در یگانه ساختن معانی هم واقعیها و هم ارزشها دارد، و بدین طریق به برداشت واقعیت کامل می‌رسد. به خاطر داشته باشید که دانش قلمرو شناخت، فلسفه قلمرو خرد، و مذهب گستره تجربه ایمان است. اما با این وجود، مذهب دو فاز از تجلی را ارائه می‌دارد:

1- مذهب تکاملی. تجربه پرستش بدوی، مذهبی که از یک ذهن مشتق شده است.

2- مذهب آشکار شده الهی. رویکرد جهان که یک فرآمده روحی است؛ اطمینان و اعتقاد به حفظ واقعیهای جاودانه، بقای شخصیت، و دستیابی نهایی به الوهیت کیهانی، که مقصودش تمامی اینها را ممکن ساخته است. این بخشی از طرح جهان است که دیر یا زود، مذهب تکاملی سرانجامش دریافت بسط روحی آشکارسازی الهی است.

علم و مذهب هر دو با پنداشت برخی بنیادهای عموماً پذیرفته شده برای برداشتهای منطقی آغاز می‌کنند. از این رو فلسفه نیز باید دوران خود را با پنداشت واقعیت سه چیز آغاز کند:

1- بدن مادی.

2- فاز فوق مادی موجود بشری، روان یا حتی روح سکنی‌گزین.

3- ذهن بشری، مکانیسم ارتباط متقابل و پیوند متقابل میان روح و ماده، میان مادی و روحی.

101:46 (1103.7) 1. The reduction of confusion by the authoritative elimination of error.

101:47 (1103.8) 2. The co-ordination of known or about-to-be-known facts and observations.

101:48 (1103.9) 3. The restoration of important bits of lost knowledge concerning epochal transactions in the distant past.

101:49 (1103.10) 4. The supplying of information which will fill in vital missing gaps in otherwise earned knowledge.

101:50 (1103.11) 5. Presenting cosmic data in such a manner as to illuminate the spiritual teachings contained in the accompanying revelation.

5. RELIGION EXPANDED BY REVELATION

101:51 (1104) Revelation is a technique whereby ages upon ages of time are saved in the necessary work of sorting and sifting the errors of evolution from the truths of spirit acquirement.

101:52 (1105) Science deals with *facts*; religion is concerned only with *values*. Through enlightened philosophy the mind endeavors to unite the meanings of both facts and values, thereby arriving at a concept of complete *reality*. Remember that science is the domain of knowledge, philosophy the realm of wisdom, and religion the sphere of the faith experience. But religion, nonetheless, presents two phases of manifestation:

101:53 (1106) 1. Evolutionary religion. The experience of primitive worship, the religion which is a mind derivative.

101:54 (1107) 2. Revealed religion. The universe attitude which is a spirit derivative; the assurance of, and belief in, the conservation of eternal realities, the survival of personality, and the eventual attainment of the cosmic Deity, whose purpose has made all this possible. It is a part of the plan of the universe that, sooner or later, evolutionary religion is destined to receive the spiritual expansion of revelation.

101:55 (1108) Both science and religion start out with the assumption of certain generally accepted bases for logical deductions. So, also, must philosophy start its career upon the assumption of the reality of three things:

101:56 (1109) 1. The material body.

101:57 (1110) 2. The supermaterial phase of the human being, the soul or even the indwelling spirit.

101:58 (1111) 3. The human mind, the mechanism for intercommunication and interassociation between spirit and matter, between the material and the spiritual.

دانشمندان واقعیات را جمع‌آوری می‌کنند، فیلسوفان ایده‌ها را هماهنگی می‌کنند، در حالی که پیامبران آرمانها را تعالی می‌بخشند. احساس و عاطفه همراهان تغییرناپذیر مذهب هستند، اما مذهب نیستند. مذهب ممکن است احساس تجربه باشد، اما به سختی تجربه احساس است. نه منطق (توجیه منطقی) نه عاطفه (احساس) ضرورتاً بخشی از تجربه مذهبی نیستند، گرچه هر دو ممکن است در پیشبرد بصیرت معنوی به سوی واقعیت، تماماً مطابق وضعیت و تمایل سرشت ذهن فرد به طور گوناگون با به کارگیری ایمان مربوط باشند.

مذهب تکاملی حاصل عطیه باور ذهن جهان محلی است که مسئولیت آفرینش و شکوفایی ویژگی پرستش در انسان در حال تکامل را به عهده دارد. این مذاهب بدوی مستقیماً درگیر اخلاقیات و نیک‌کرداری، حس وظیفه بشری، هستند. این مذاهب مبتنی بر اطمینان از وجدان هستند و به ثبات تمدنهای نسبتاً اخلاقی منجر می‌شوند.

مذاهب شخصاً آشکار شده توسط ارواح اعطایی که سه شخص تثلیث بهشت را نمایندگی می‌کنند برپا شده‌اند و به طور خاص درگیر بسط حقیقت می‌باشند. مذهب تکاملی ایده وظیفه شخصی را به فرد می‌رساند؛ مذهب آشکار شده الهی تأکید فزاینده روی مهرورزی، قاعده طلایی، دارد.

مذهب تکامل یافته کاملاً روی ایمان بنا شده است. آشکارسازی الهی اطمینان اضافه عرضه بسط یافته آن پیرامون حقایق ربانیت و واقعیت و باز شهادت ارزشمندتر تجربه واقعی را دارد که به دنبال پیوند عملی کنش‌گرایانه ایمان تکاملی و حقیقت آشکارسازی الهی انباشه می‌شود. چنین پیوند کاری ایمان بشری و حقیقت الهی در برگیرنده دارا بودن کاراکتری است که کاملاً در مسیر نیل به یک شخصیت مورانشیایی قرار گرفته است.

مذهب تکاملی فقط دلگرمی ایمان و تأیید وجدان را فراهم می‌دارد؛ مذهب آشکار شده الهی دلگرمی ایمان به علاوه حقیقت یک تجربه زنده در واقعیات آشکارسازی الهی را فراهم می‌سازد. سومین گام در مذهب، یا سومین فاز از تجربه مذهب به وضعیت مورانشیا، درک راسختر موتا مربوط است. حقایق مذهب آشکار شده الهی به طور فزاینده در پیشرفت مورانشیا بسط داده شده‌اند. شما بیشتر و بیشتر حقیقت ارزشهای متعالی، نیکی‌های الهی، روابط جهانی، واقعیات جاودانه، و سرنوشت‌های غائی را خواهید شناخت.

در سرتاسر پیشرفت مورانشیا دلگرمی حقیقت به طور فزاینده جایگزین دلگرمی ایمان می‌شود. هنگامی که شما سرانجام به دنیای واقعی روحی فرا خوانده می‌شوید، آنگاه دلگرمیهای بصیرت خالص روحی به جای ایمان و حقیقت، یا به عبارت دیگر، در تلفیق و انطباق با این تکنیکهای پیشین دلگرمی شخصیتی عمل

101:5.9 (1110.12) Scientists assemble facts, philosophers co-ordinate ideas, while prophets exalt ideals. Feeling and emotion are invariable concomitants of religion, but they are not religion. Religion may be the feeling of experience, but it is hardly the experience of feeling. Neither logic (rationalization) nor emotion (feeling) is essentially a part of religious experience, although both may variously be associated with the exercise of faith in the furtherance of spiritual insight into reality, all according to the status and temperamental tendency of the individual mind.

101:5.10 (1110.13) Evolutionary religion is the outworking of the endowment of the local universe mind adjutant charged with the creation and fostering of the worship trait in evolving man. Such primitive religions are directly concerned with ethics and morals, the sense of human duty. Such religions are predicated on the assurance of conscience and result in the stabilization of relatively ethical civilizations.

101:5.11 (1111.1) Personally revealed religions are sponsored by the bestowal spirits representing the three persons of the Paradise Trinity and are especially concerned with the expansion of truth. Evolutionary religion drives home to the individual the idea of personal duty; revealed religion lays increasing emphasis on loving, the golden rule.

101:5.12 (1111.2) Evolved religion rests wholly on faith. Revelation has the additional assurance of its expanded presentation of the truths of divinity and reality and the still more valuable testimony of the actual experience which accumulates in consequence of the practical working union of the faith of evolution and the truth of revelation. Such a working union of human faith and divine truth constitutes the possession of a character well on the road to the actual acquirement of a morontial personality.

101:5.13 (1111.3) Evolutionary religion provides only the assurance of faith and the confirmation of conscience; revelatory religion provides the assurance of faith plus the truth of a living experience in the realities of revelation. The third step in religion, or the third phase of the experience of religion, has to do with the morontia state, the firmer grasp of mota. Increasingly in the morontia progression the truths of revealed religion are expanded; more and more you will know the truth of supreme values, divine goodnesses, universal relationships, eternal realities, and ultimate destinies.

101:5.14 (1111.4) Increasingly throughout the morontia progression the assurance of truth replaces the assurance of faith. When you are finally mustered into the actual spirit world, then will the assurances of pure spirit insight operate in the place of faith and truth or, rather, in conjunction with, and superimposed upon, these former techniques of

personality assurance.

خواهند کرد.

6- تجربه پیشرونده مذهبی

فاز مورانشیایی مذهب آشکار شده الهی به تجربه بقا مربوط است، و اشتیاق بزرگ آن نیل به کمال روحی است. همچنین اشتیاق و الاثر پرستش وجود دارد که به یک فراخوانی انگیزاننده به خدمت افزایش یافته اخلاقی مربوط است. بینش مورانشیا مستلزم یک خودآگاهی پیوسته بسط یابنده هفتگانه، متعال، و حتی غائی است.

در سرتاسر تجربه مذهبی، از آغازین‌ترین پیدایش آن در سطح مادی تا وقت نیل به مرتبت کامل روحی، تنظیم‌کننده راز درک شخصی از واقعیت وجود متعال است؛ و همین تنظیم‌کننده همچنین اسرار ایمان شما را در دستیابی فرازگرایانه به غائی نگه می‌دارد. شخصیت تجربی انسان در حال تکامل، که با ذات تنظیم‌کننده خدای وجودگرا یگانه شده است، در بر گیرنده تکمیل بالقوه وجود متعال است و ذاتاً اساس منتج شده ابرمتاهی شخصیت فرازگرا است.

خواست اخلاقی شامل تصمیماتی است که مبتنی بر دانش استدلال شده است، که توسط خرد تقویت شده و توسط ایمان مذهبی تأیید شده است. چنین انتخابهایی کنشهای طبیعت اخلاقی هستند و نشانگر وجود شخصیت اخلاقی، پیشگام شخصیت مورانشیا و سرانجام مرتبت راستین روحی می‌باشند.

نوع تکاملی دانش چیزی جز انباشت ماده پروتوپلاسمی حافظه نیست؛ این بدوی‌ترین شکل خودآگاهی مخلوق است. خرد شامل ایده‌هایی است که از حافظه پروتوپلاسمی که در پروسه ارتباط و ترکیب مجدد قرار دارد فرمولبندی شده است، و چنین پدیده‌هایی ذهن بشر را از ذهن صرفاً حیوانی متمایز می‌سازد. حیوانات شناخت دارند، اما فقط انسان از ظرفیت خرد برخوردار است. حقیقت برای فرد خرد - اهدا شده از طریق اعطای ارواح پدر و پسران، تنظیم‌کننده فکر و روح حقیقت، به چنین ذهنی قابل دسترسی می‌شود.

هنگامی که میکائیل مسیح به یورانشیا اعطا شد تا زمان غسل تعمیدش تحت حاکمیت مذهب تکاملی زندگی کرد. از آن لحظه تا هنگام رخداد مصلوب شدنش، و طی آن، کار خود را از طریق مجموع هدایت مذهب تکاملی و مذهب آشکار شده پیش برد. او از بامداد رستاخیزش تا معراجش، فازهای چنگانه حیات مورانشیایی گذار انسانی از کره ماده به کره روح را پیمود. میکائیل بعد از معراجش استاد تجربه تعالیت، درک متعال، گردید؛ و از آنجا که تنها شخصی در نبادان بود که از ظرفیت نامحدود برای تجربه نمودن واقعیت متعال برخوردار بود، فوراً به وضعیت حاکمیت تعالیت در جهان محلیش و برای آن دست یافت.

6. PROGRESSIVE RELIGIOUS EXPERIENCE

^{101:61 (1111.5)} The morontia phase of revealed religion has to do with the *experience of survival*, and its great urge is the attainment of spirit perfection. There also is present the higher urge of worship, associated with an impelling call to increased ethical service. Morontia insight entails an ever-expanding consciousness of the Sevenfold, the Supreme, and even the Ultimate.

^{101:62 (1111.6)} Throughout all religious experience, from its earliest inception on the material level up to the time of the attainment of full spirit status, the Adjuster is the secret of the personal realization of the reality of the existence of the Supreme; and this same Adjuster also holds the secrets of your faith in the transcendental attainment of the Ultimate. The experiential personality of evolving man, united to the Adjuster essence of the existential God, constitutes the potential completion of supreme existence and is inherently the basis for the superfinite eventuation of transcendental personality.

^{101:63 (1111.7)} Moral will embraces decisions based on reasoned knowledge, augmented by wisdom, and sanctioned by religious faith. Such choices are acts of moral nature and evidence the existence of moral personality, the forerunner of morontia personality and eventually of true spirit status.

^{101:64 (1111.8)} The evolutionary type of knowledge is but the accumulation of protoplasmic memory material; this is the most primitive form of creature consciousness. Wisdom embraces the ideas formulated from protoplasmic memory in process of association and recombination, and such phenomena differentiate human mind from mere animal mind. Animals have knowledge, but only man possesses wisdom capacity. Truth is made accessible to the wisdom-endowed individual by the bestowal on such a mind of the spirits of the Father and the Sons, the Thought Adjuster and the Spirit of Truth.

^{101:65 (1112.1)} Christ Michael, when bestowed on Urantia, lived under the reign of evolutionary religion up to the time of his baptism. From that moment up to and including the event of his crucifixion he carried forward his work by the combined guidance of evolutionary and revealed religion. From the morning of his resurrection until his ascension he traversed the manifold phases of the morontia life of mortal transition from the world of matter to that of spirit. After his ascension Michael became master of the experience of Supremacy, the realization of the Supreme; and being the one person in Nebadon possessed of unlimited capacity to experience the reality of the

با انسان، پیوند نهایی و یگانگی حاصله با تنظیم کننده فکری ساکن در فرد — ترکیب شخصیت انسان و جوهر خداوند — او را به طور بالقوه بخشی زنده از متعال می‌سازد، و حقوق حقه جاودان دنبال نمودن بی‌پایان نهایت خدمت جهانی برای متعال و با او را برای چنین موجودی که روزگاری فانی بود تضمین می‌کند.

آشکارسازی الهی به انسان فانی آموزش می‌دهد که برای این که چنین ماجرای شکوهمند و خیره کننده‌ای را در میان فضا و از طریق پیشرفت زمان آغاز نماید، باید از طریق سازمان دادن آگاهی به شکل تصمیمات تدبیری آغاز کند؛ سپس، مقرر دارد که خرد در کار متعالیش در دگرگون ساختن آرمانهای شخصی به آرمانهای به طور فزاینده عملی اما با این حال متعالی به گونه‌ای پیگیرانه تلاش کند، حتی آن مفاهیمی که به عنوان ایده‌ها چنان معقول هستند و به عنوان ایده‌آلها چنان منطقی هستند که تنظیم کننده جرأت کند آنها را طوری ترکیب کند و روحی سازد، که آنها را برای چنین پیوندی در ذهن متاهی فراهم سازد، به گونه‌ای که آنها را مکمل واقعی انسانی بسازد که بدین نحو برای عمل روح حقیقت پسران، تجلیهای زمان و فضای حقیقت بهشت — حقیقت جهانی — آماده شوند. هماهنگی تصمیمات تدبیری، ایده‌آلهای منطقی، و حقیقت الهی، برخوردار شدن از یک کاراکتر درستکار، پیش شرط پذیرش انسان فانی به واقعیات پیوسته بسط یابنده و به طور فزاینده معنوی کرات مورانشیا را تشکیل می‌دهد.

آموزشهای عیسی در بر گیرنده اولین مذهب یورنشایی بود که چنان یک هماهنگی متوازن از دانش، خرد، ایمان، حقیقت، و عشق را به طور کامل در بر گرفت که آرامش گذرا، ایمان، اطمینان عقلانی، روشننگری اخلاقی، ثبات فلسفی، حساسیت اخلاقی، خدا آگاهی، و اطمینان قطعی از بقای شخصی را فراهم سازد. ایمان عیسی مسیر را به سوی سرانجام نجات بشری، به سوی غایت نیل اخلاقی جهانی نشان داد، زیرا موارد زیرین را تأمین نمود:

1- نجات از غل و زنجیرهای مادی در درک شخصی از فرزند با خداوند که روح است.

2- نجات از اسارت عقلانی: انسان حقیقت را خواهد دانست، و حقیقت او را آزاد خواهد ساخت.

3- نجات از نابینایی معنوی، درک بشری از برادری موجودات انسانی و آگاهی مورانشایی از برادری تمامی مخلوقات جهان؛ خدمت اکتشافی و اقصیت معنوی و کارکرد آشکارسازی نیکی ارزشهای روحی.

4- نجات از ناکاملی خود از طریق نیل به سطوح روحی جهان و از طریق درک نهایی متوازن هاونا و کمال بهشت.

Supreme, he forthwith attained to the status of the sovereignty of supremacy in and to his local universe.

101:66 (1112:2) With man, the eventual fusion and resultant oneness with the indwelling Adjuster — the personality synthesis of man and the essence of God — constitute him, in potential, a living part of the Supreme and insure for such a onetime mortal being the eternal birthright of the endless pursuit of finality of universe service for and with the Supreme.

101:67 (1112:3) Revelation teaches mortal man that, to start such a magnificent and intriguing adventure through space by means of the progression of time, he should begin by the organization of knowledge into idea-decisions; next, mandate wisdom to labor unremittingly at its noble task of transforming self-possessed ideas into increasingly practical but nonetheless supernal ideals, even those concepts which are so reasonable as ideas and so logical as ideals that the Adjuster dares so to combine and spiritize them as to render them available for such association in the finite mind as will constitute them the actual human complement thus made ready for the action of the Truth Spirit of the Sons, the time-space manifestations of Paradise truth — universal truth. The co-ordination of idea-decisions, logical ideals, and divine truth constitutes the possession of a righteous character, the prerequisite for mortal admission to the ever-expanding and increasingly spiritual realities of the morontia worlds.

101:68 (1112:4) The teachings of Jesus constituted the first Urantian religion which so fully embraced a harmonious co-ordination of knowledge, wisdom, faith, truth, and love as completely and simultaneously to provide temporal tranquillity, intellectual certainty, moral enlightenment, philosophic stability, ethical sensitivity, God-consciousness, and the positive assurance of personal survival. The faith of Jesus pointed the way to finality of human salvation, to the ultimate of mortal universe attainment, since it provided for:

101:69 (1112:5) 1. Salvation from material fetters in the personal realization of sonship with God, who is spirit.

101:6:10 (1112:6) 2. Salvation from intellectual bondage: man shall know the truth, and the truth shall set him free.

101:6:11 (1112:7) 3. Salvation from spiritual blindness, the human realization of the fraternity of mortal beings and the morontian awareness of the brotherhood of all universe creatures; the service-discovery of spiritual reality and the ministry-revelation of the goodness of spirit values.

101:6:12 (1113:1) 4. Salvation from incompleteness of self through the attainment of the spirit levels of the universe and through the eventual realization of the harmony of Havona and the perfection of Paradise.

5- نجات از خود، رهایی از محدودیتهای خود آگاهی از طریق نیل به سطوح کیهانی ذهن متعال و از طریق هماهنگی با فضایل تمامی موجودات خود آگاه دیگر.

6- نجات از زمان، دستیابی به یک حیات جاودان که حاوی پیشرفت بی‌پایان در شناخت خداوند و خدمت به خداوند است.

7- نجات از متناهی بودن، یگانگی کمال یافته با الوهیت در متعال و از طریق او که به واسطه آن مخلوق به اکتشاف فرازگرایانه غائی در سطوح بعد از پایان دهنده ابسونایت مبادرت می‌ورزد.

چنین نجات هفتگانه برابر با تکمیل و کمال درک تجربه غائی پدر جهانی است. و تمامی این امر به طور بالقوه در درون واقعیت ایمان تجربه بشری مذهب نهفته است. و این می‌تواند چنین نهفته شود زیرا ایمان عیسی حتی از طریق واقعیتی فراتر از غائی پرورش یافت و آشکار کننده آن بود؛ ایمان عیسی به مرتبت یک مطلق جهان، تا آنجا که تجلی آن در کیهان در حال تکامل زمان و فضا میسر باشد، نزدیک گشت.

انسان فانی می‌تواند از طریق برخورداری شدن از ایمان عیسی واقعیات ابدیت را در زمان پیش مزه کند. عیسی پدر نهایی را در تجربه بشری کشف نمود و برادران او در جسم حیات فانی می‌توانند در امتداد همین تجربه کشف پدر او را دنبال نمایند. آنها حتی می‌توانند به همان گونه که هستند همان رضایت در این تجربه با پدر را به همان گونه که عیسی، همانطور که بود، کسب کرد، کسب کنند. به دنبال اعطای نهایی میکائیل پتانسیلهای جدید در جهان نبادان واقعیت یافتند، و یکی از اینها روشن شدن نوین مسیر ابدیت بود که به پدر همه راه می‌یابد، و حتی می‌تواند از طریق انسانهای فانی حاوی جسم و خون مادی در حیات آغازین در سیارات فضا پیموده شود. عیسی راه جدید و زنده‌ای بود و هست که از طریق آن انسان می‌تواند به ارثیه الهی برسد که پدر مقرر داشته است فقط از طریق درخواست کردن متعلق به او خواهد بود. در عیسی هم آغازها و هم پایانهای تجربه ایمان بشریت، حتی ایمان بشریت الهی به طور وافر نشان داده می‌شود.

7- یک فلسفه شخصی مذهب

یک ایده فقط یک طرح تئوریک برای عمل است، در حالی که یک تصمیم قطعی یک طرح تأیید شده عمل است. یک کلیشه یک طرح عمل است که بدون تأیید شدن پذیرفته شده است. مطالبی که از درون آن یک فلسفه شخصی مذهب ساخته می‌شود از تجربه درونی و محیطی فرد هر دو سرچشمه می‌یابد. مرتبت اجتماعی، شرایط اقتصادی، فرصتهای آموزشی، گرایشهای اخلاقی، تأثیرات نهادین، رخدادهای سیاسی، تمایلات نژادی، و

101:6.13 (1113.2) 5. Salvation from self, deliverance from the limitations of self-consciousness through the attainment of the cosmic levels of the Supreme mind and by co-ordination with the attainments of all other self-conscious beings.

101:6.14 (1113.3) 6. Salvation from time, the achievement of an eternal life of unending progression in God-recognition and God-service.

101:6.15 (1113.4) 7. Salvation from the finite, the perfected oneness with Deity in and through the Supreme by which the creature attempts the transcendental discovery of the Ultimate on the postfinaliter levels of the absonite.

101:6.16 (1113.5) Such a sevenfold salvation is the equivalent of the completeness and perfection of the realization of the ultimate experience of the Universal Father. And all this, in potential, is contained within the reality of the faith of the human experience of religion. And it can be so contained since the faith of Jesus was nourished by, and was revelatory of, even realities beyond the ultimate; the faith of Jesus approached the status of a universe absolute in so far as such is possible of manifestation in the evolving cosmos of time and space.

101:6.17 (1113.6) Through the appropriation of the faith of Jesus, mortal man can foretaste in time the realities of eternity. Jesus made the discovery, in human experience, of the Final Father, and his brothers in the flesh of mortal life can follow him along this same experience of Father discovery. They can even attain, as they are, the same satisfaction in this experience with the Father as did Jesus as he was. New potentials were actualized in the universe of Nebadon consequent upon the terminal bestowal of Michael, and one of these was the new illumination of the path of eternity that leads to the Father of all, and which can be traversed even by the mortals of material flesh and blood in the initial life on the planets of space. Jesus was and is the new and living way whereby man can come into the divine inheritance which the Father has decreed shall be his for but the asking. In Jesus there is abundantly demonstrated both the beginnings and endings of the faith experience of humanity, even of divine humanity.

7. A PERSONAL PHILOSOPHY OF RELIGION

101:7.1 (1113.7) An idea is only a theoretical plan for action, while a positive decision is a validated plan of action. A stereotype is a plan of action accepted without validation. The materials out of which to build a personal philosophy of religion are derived from both the inner and the environmental experience of the individual. The social status, economic conditions, educational opportunities, moral trends, institutional influences, political

آموزشهای مذهبی زمان و مکان فرد همگی عواملی در تدوین یک فلسفه شخصی مذهب می‌شوند. حتی خلق و خوی ذاتی و گرایش عقلانی الگوی فلسفه مذهبی را به گونه‌ای چشمگیر تعیین می‌سازد. حرفه، ازدواج، و خویشاوندان همگی روی تکامل شاخصهای شخصی زندگی فرد تأثیر می‌گذارند.

یک فلسفه مذهب از درون یک رشد بنیادین ایده‌ها به علاوه زندگی تجربی، بدان گونه که هر دو از طریق تمایل به تقلید معاشران تغییر می‌یابند، شکل می‌یابد. درستی نتایج فلسفی به اندیشه کردن مشتاقانه، صادقانه، و موشکافانه در ارتباط با حساسیت نسبت به معانی و درستی ارزیابیها بستگی دارد. بزذلان اخلاقی هرگز به سطوح بالای اندیشه فلسفی دست نمی‌یابند؛ برای تهاجم به سطوح نوین تجربه و تلاش برای اکتشاف قلمروهای ناشناخته زندگی عقلانی به شهادت نیاز است.

در حال حاضر سیستمهای نوین ارزشها پا به عرصه وجود می‌گذارند؛ فرمولبندیهای جدیدی از اصول و شاخصها به دست می‌آیند؛ عادات و آرمانهایی دوباره شکل می‌گیرند؛ ایده‌ای از یک خدای شخصی به دست می‌آید، که با مفاهیم گسترش یابنده‌ای از روابط آن دنبال می‌شود.

تفاوت بزرگ میان یک فلسفه مذهبی و غیرمذهبی زندگی شامل سرشت و سطح ارزشهای شناخته شده و در هدف وفاداریها است. در تکامل فلسفه مذهبی چهار فاز وجود دارد: چنین تجربه‌ای ممکن است صرفاً انطباقی شود، که به تسلیم به سنت و مرجعیت واگذار شده باشد. یا ممکن است با دستیابیهای اندک خشنود باشد، آنقدر مکفی که زندگی روزانه را ثبات دهد، و بدین ترتیب در همان اوان در چنین سطح اتفاقی متوقف گردد. چنین انسانهایی باور دارند که باید چیزها را به همان گونه که هستند باقی گذارند. یک گروه سوم تا سطح عقلانیت منطقی پیش می‌رود، اما در نتیجه اسارت فرهنگی در انجا را کد می‌ماند. نظاره کردن انسانهای بزرگ خردمند که در حیطه چنگال ظالمانه اسارت فرهنگی چنان مستحکم نگاه داشته شده‌اند به راستی رقت‌بار است. مشاهده آتیهایی که اسارت فرهنگی خود را با غل و زنجیرهای مادی یک علم که به خطا چنین نامیده شده مبادله می‌کنند به همین اندازه تأثر انگیز است. سطح چهارم فلسفه به رهایی از کلیه محدودیتهای متعارف و سنتی دست می‌یابد و جرأت می‌کند اندیشه کند، عمل کند، و با صداقت، با وفاداری، با بی‌پروایی، و درستکاری زندگی کند.

تست اسیدی برای هر فلسفه مذهبی شامل این است که آیا میان واقعیات دنیاهای مادی و روحی فرق می‌گذارد یا نه، در حالی که در همان لحظه یگانگی آنها را در تلاش عقلانی و در خدمت اجتماعی به رسمیت می‌شناسد. یک فلسفه درست مذهبی چیزهای مربوط به خداوند را با چیزهای مربوط به قیصر در هم نمی‌آمیزد، و فرقه هنر و زیبایی شگفتی محض را نیز به عنوان جانشینی برای مذهب به رسمیت نمی‌شناسد.

فلسفه آن مذهب بدوی را که عمدتاً یک افسانه دروغین از وجدان بود به شکل یک تجربه زنده در ارزشهای فرازگرایانه واقعیت کیهانی دگرگون می‌سازد.

developments, racial tendencies, and the religious teachings of one's time and place all become factors in the formulation of a personal philosophy of religion. Even the inherent temperament and intellectual bent markedly determine the pattern of religious philosophy. Vocation, marriage, and kindred all influence the evolution of one's personal standards of life.

101:7.2 (1113.8) A philosophy of religion evolves out of a basic growth of ideas plus experimental living as both are modified by the tendency to imitate associates. The soundness of philosophic conclusions depends on keen, honest, and discriminating thinking in connection with sensitivity to meanings and accuracy of evaluation. Moral cowards never achieve high planes of philosophic thinking; it requires courage to invade new levels of experience and to attempt the exploration of unknown realms of intellectual living.

101:7.3 (1114.1) Presently new systems of values come into existence; new formulations of principles and standards are achieved; habits and ideals are reshaped; some idea of a personal God is attained, followed by enlarging concepts of relationship thereto.

101:7.4 (1114.2) The great difference between a religious and a nonreligious philosophy of living consists in the nature and level of recognized values and in the object of loyalties. There are four phases in the evolution of religious philosophy: Such an experience may become merely conformative, resigned to submission to tradition and authority. Or it may be satisfied with slight attainments, just enough to stabilize the daily living, and therefore becomes early arrested on such an adventitious level. Such mortals believe in letting well enough alone. A third group progress to the level of logical intellectuality but there stagnate in consequence of cultural slavery. It is indeed pitiful to behold giant intellects held so securely within the cruel grasp of cultural bondage. It is equally pathetic to observe those who trade their cultural bondage for the materialistic fetters of a science, falsely so called. The fourth level of philosophy attains freedom from all conventional and traditional handicaps and dares to think, act, and live honestly, loyally, fearlessly, and truthfully.

101:7.5 (1114.3) The acid test for any religious philosophy consists in whether or not it distinguishes between the realities of the material and the spiritual worlds while at the same moment recognizing their unification in intellectual striving and in social serving. A sound religious philosophy does not confound the things of God with the things of Caesar. Neither does it recognize the aesthetic cult of pure wonder as a substitute for religion.

101:7.6 (1114.4) Philosophy transforms that primitive religion which was largely a fairy tale of conscience into a living experience in the ascending values of

cosmic reality.

8- ایمان و اعتقاد

اعتقاد هنگامی به سطح ایمان دست یافته است که به زندگی انگیزه می‌دهد و شیوه زندگی را شکل می‌دهد. پذیرش یک آموزش به عنوان حقیقت ایمان نیست؛ آن اعتقاد صرف است. اطمینان یا اعتقاد راسخ نیز ایمان نیست. یک حالت ذهنی تنها هنگامی به سطوح ایمان دست می‌یابد که در واقع بر شیوه زندگی مسلط می‌شود. ایمان یک ویژگی زنده حاوی تجربه راستین شخصی مذهبی است. فرد به حقیقت باور دارد، زیبایی را ستایش می‌کند، و به نیکی احترام می‌گذارد، اما آنها را پرستش نمی‌کند؛ چنین رویکردی از ایمان نجات دهنده تنها روی خداوند متمرکز است، که تجسم تمامی اینها و بی‌نهایت بیشتر است.

اعتقاد همیشه محدود کننده و مقید کننده است؛ ایمان بسط دهنده و رها کننده است. اعتقاد ایستایی ایجاد می‌کند، ایمان رها می‌سازد. اما ایمان زنده مذهبی بیش از رابطه اعتقادات متعالی است؛ آن بیش از یک سیستم ستایش شده فلسفی است؛ آن یک تجربه زنده است که به معانی معنوی، آرمانهای الهی، و ارزشهای متعالی مربوط است؛ آن خدا شناس و خادم انسان است. اعتقادات ممکن است متعلقات گروهی شوند، اما ایمان باید شخصی باشد. اعتقادات تنوعی می‌توانند به یک گروه پیشنهاد شوند، اما ایمان فقط در قلب فرد مذهب‌گرا می‌تواند دمیده شود.

هنگامی که ایمان به خود اجازه می‌دهد و واقعیات را انکار کند و به هواخواهانش دانش فرض شده اعطا دارد اعتمادش را مخدوش کرده است. هنگامی که ایمان خیانت‌ورزی نسبت به حرمت عقلانی را ترویج می‌کند و وفاداری نسبت به ارزشهای متعال و آرمانهای الهی را کوچک می‌پندارد یک خائن است. ایمان از وظیفه حل مشکلات زندگی انسانی هرگز احتراز نمی‌کند. ایمان زنده تعصب، انیت و آزار، یا نابردباری را ترویج نمی‌کند.

ایمان تخیل خلاق را در غل و زنجیر نگاه نمی‌دارد، و نسبت به اکتشافات تحقیق علمی نیز یک تعصب غیرمنطقی ندارد. ایمان به مذهب حیات می‌بخشد و مذهب‌گرا را ملزم می‌دارد که به طور قهرمانانه مطابق قاعده طلایی زندگی کند. غیرت ایمان مطابق شناخت است، و تلاشهای آن پیش درآمد آرامش متعالی است.

9- مذهب و اخلاقیات

هیچ آشکارسازی اذعان شده مذهب نمی‌تواند معتبر تلقی شود اگر نتواند مطالبات وظیفه‌ای تعهد اخلاقی را که توسط مذهب تکاملی پیشین ایجاد شده و ترویج شده‌اند به رسمیت بشناسد. آشکارسازی الهی افق اخلاقی مذهب تکامل یافته را به طور بی‌دریغ توسعه می‌دهد، ضمن این که به طور همزمان و به گونه‌ای بی‌دریغ تعهدات اخلاقی کلیه آشکارسازیهایی پیشین را بسط می‌دهد.

8. FAITH AND BELIEF

^{101:81 (1114:9)} Belief has attained the level of faith when it motivates life and shapes the mode of living. The acceptance of a teaching as true is not faith; that is mere belief. Neither is certainty nor conviction faith. A state of mind attains to faith levels only when it actually dominates the mode of living. Faith is a living attribute of genuine personal religious experience. One believes truth, admires beauty, and reverences goodness, but does not worship them; such an attitude of saving faith is centered on God alone, who is all of these personified and infinitely more.

^{101:82 (1114:9)} Belief is always limiting and binding; faith is expanding and releasing. Belief fixates, faith liberates. But living religious faith is more than the association of noble beliefs; it is more than an exalted system of philosophy; it is a living experience concerned with spiritual meanings, divine ideals, and supreme values; it is God-knowing and man-serving. Beliefs may become group possessions, but faith must be personal. Theologic beliefs can be suggested to a group, but faith can rise up only in the heart of the individual religionist.

^{101:83 (1114:7)} Faith has falsified its trust when it presumes to deny realities and to confer upon its devotees assumed knowledge. Faith is a traitor when it fosters betrayal of intellectual integrity and belittles loyalty to supreme values and divine ideals. Faith never shuns the problem-solving duty of mortal living. Living faith does not foster bigotry, persecution, or intolerance.

^{101:84 (1115:1)} Faith does not shackle the creative imagination, neither does it maintain an unreasoning prejudice toward the discoveries of scientific investigation. Faith vitalizes religion and constrains the religionist heroically to live the golden rule. The zeal of faith is according to knowledge, and its strivings are the preludes to sublime peace.

9. RELIGION AND MORALITY

^{101:91 (1115:2)} No professed revelation of religion could be regarded as authentic if it failed to recognize the duty demands of ethical obligation which had been created and fostered by preceding evolutionary religion. Revelation unfailingly enlarges the ethical horizon of evolved religion while it simultaneously and unfailingly expands the moral obligations of all prior revelations.

هنگامی که شما به خود اجازه می‌دهید که پیرامون مذهب بدوی انسان (یا پیرامون مذهب انسان بدوی) به قضاوت جدی بنشینید، باید به یاد داشته باشید که چنین انسانهای بدوی را مطابق آگاهی و وضعیت وجدانی آنها داورى کنید و تجربه مذهبی آنها را ارزیابی نمایید. مرتکب این خطا نشوید که به واسطه شاخصهای شناخت و حقیقت خودتان مذهب شخص دیگر را مورد قضاوت قرار دهید.

مذهب راستین آن اعتقاد راسخ متعالی و ژرف در درون روان است که به گونه‌ای گیرا به انسان هشدار می‌دهد که برای او خطاست که به آن واقعیات مورانشیایی که در برگیرنده والاترین مفاهیم اخلاقی و وجدانی او و والاترین تفسیر او از بزرگترین ارزشهای زندگی و عمیق‌ترین واقعیات جهان هستند باور نداشته باشد. و چنین مذهبی صرفاً تجربه به بار آوردن وفاداری عقلانی نسبت به والاترین فرامین ضمیر معنوی است.

جستجو برای زیبایی تنها تا جایی بخشی از مذهب است که اخلاقی باشد و تا حدی که مفهوم اخلاقیات را غنی می‌سازد. هنر فقط هنگامی مذهبی است که با هدفی که ناشی از انگیزه والاى معنوی است پخش می‌شود.

ضمیر روشن شده معنوی انسان متمدن با یک اعتقاد خاص عقلانی یا با هر شیوه خاص زندگی چندان درگیر نیست، بلکه با کشف حقیقت زندگی، تکنیک خوب و درست و اکثراً به وضعیتهای پیوسته تکراری وجود انسانی. خودآگاهی اخلاقی فقط یک نام است که به شناخت و آگاهی بشری از آن ارزشهای اخلاقی و در حال پدیداری مورانشیایی اطلاق می‌شود که وظیفه مطالبه می‌دارد که انسان در کنترل و هدایت روزانه رفتار نسبت به آنها پایدار بماند.

اگر چه باید اذعان نمود که مذهب ناکامل است، حداقل دو تجلی عملی از سرشت و کارکرد آن وجود دارد:

1- اشتیاق معنوی و فشار فلسفی مذهب به این تمایل دارد که موجب شود انسان نظرش را پیرامون ارزشهای اخلاقی مستقیماً به سوی بیرون به امور هموعانش فرا افکند — و اکثراً اخلاقی مذهب.

2- مذهب برای ذهن بشری یک ضمیر معنویت یافته از واقعیت الهی می‌آفریند که مبتنی بر مفاهیم پیشین ارزشهای اخلاقی است و از طریق ایمان از آن ناشی شده است، و با مفاهیم افزوده شده ارزشهای معنوی هماهنگ شده است. مذهب بدین طریق یک مهار کننده امور انسانی می‌شود، شکلی از اعتماد جلال یافته اخلاقی و اطمینان به واقعیت، واقعیتهای بهبود یافته زمان و واقعیات پایدارتر ابدیت.

ایمان رابطه میان خودآگاهی اخلاقی و مفهوم معنوی واقعیت پایدار می‌شود. مذهب از طریق تکنیک نجات، دگرگونی تدریجی مورانشیایی، مسیر گریز انسان از محدودیتهای مادی دنیای گذرا و طبیعی به واقعیات متعالی دنیای جاودانه و معنوی می‌شود.

101:92 (1115:3) When you presume to sit in critical judgment on the primitive religion of man (or on the religion of primitive man), you should remember to judge such savages and to evaluate their religious experience in accordance with their enlightenment and status of conscience. Do not make the mistake of judging another's religion by your own standards of knowledge and truth.

101:93 (1115:4) True religion is that sublime and profound conviction within the soul which compellingly admonishes man that it would be wrong for him not to believe in those morontial realities which constitute his highest ethical and moral concepts, his highest interpretation of life's greatest values and the universe's deepest realities. And such a religion is simply the experience of yielding intellectual loyalty to the highest dictates of spiritual consciousness.

101:94 (1115:5) The search for beauty is a part of religion only in so far as it is ethical and to the extent that it enriches the concept of the moral. Art is only religious when it becomes diffused with purpose which has been derived from high spiritual motivation.

101:95 (1115:6) The enlightened spiritual consciousness of civilized man is not concerned so much with some specific intellectual belief or with any one particular mode of living as with discovering the truth of living, the good and right technique of reacting to the ever-recurring situations of mortal existence. Moral consciousness is just a name applied to the human recognition and awareness of those ethical and emerging morontial values which duty demands that man shall abide by in the day-by-day control and guidance of conduct.

101:96 (1115:7) Though recognizing that religion is imperfect, there are at least two practical manifestations of its nature and function:

101:97 (1115:8) 1. The spiritual urge and philosophic pressure of religion tend to cause man to project his estimation of moral values directly outward into the affairs of his fellows — the ethical reaction of religion.

101:98 (1115:9) 2. Religion creates for the human mind a spiritualized consciousness of divine reality based on, and by faith derived from, antecedent concepts of moral values and co-ordinated with superimposed concepts of spiritual values. Religion thereby becomes a censor of mortal affairs, a form of glorified moral trust and confidence in reality, the enhanced realities of time and the more enduring realities of eternity.

101:99 (1115:1) Faith becomes the connection between moral consciousness and the spiritual concept of enduring reality. Religion becomes the avenue of man's escape from the material limitations of the temporal and natural world to the supernal realities

of the eternal and spiritual world by and through the technique of salvation, the progressive morontia transformation.

10- مذهب به عنوان آزاد کننده انسان

انسان باهوش می‌داند که یک فرزند طبیعت است، بخشی از جهان مادی؛ او به همین ترتیب هیچ بقای شخصیت فرد را در حرکتها و تنشهای سطح دقیق و حساب شده جهان انرژی تشخیص نمی‌دهد. و انسان نیز هیچگاه نمی‌تواند واقعیت معنوی را از طریق بررسی علل و تأثیرات فیزیکی تشخیص دهد.

یک موجود بشری همچنین آگاه است که بخشی از کیهان اندیش‌پرداز است، اما گرچه ممکن است مفهوم فراتر از طول حیات یک انسان دوام آورد، هیچ چیز ذاتی در مفهوم وجود ندارد که بقای شخصی شخصیت اندیشمند را نشان دهد. به اتمام رساندن احتمالات منطق و استدلال نیز هیچگاه حقیقت جاودان بقای شخصیت را برای فرد منطوق‌دان یا برای فرد استدلالگر آشکار نمی‌سازد.

سطح مادی قانون برای علیت تداوم فراهم می‌سازد، واکنش پایان ناپذیر معلول نسبت به عمل پیشین؛ سطح ذهنی نشانگر جاودانگی تداوم اندیشه پرداز است، جریان پایان ناپذیر بالقوگی مفهومی از پنداشت‌های از پیش موجود. اما هیچیک از این سطوح جهان برای انسان پژوهشگر از ناکامل بودن مرتبت و از تعلیق تحمل‌ناپذیر یک واقعیت گذرا بودن در جهان، مسیری از گزیر را فاش نمی‌سازد، یک شخصیت گذرا که به دنبال به اتمام رساندن انرژیهای محدود حیات محکوم به نابودی است.

فقط از طریق مسیر مورانشیایی که به بینش معنوی راه می‌برد است که انسان همواره می‌تواند غل و زنجیرهایی را که ذاتی وضعیت انسانیش در جهان هستند بشکند. انرژی و ذهن قطعاً به بهشت و الوهیت راه می‌پروند، اما نه عطیه انرژی و نه عطیه ذهنی انسان مستقیماً از چنین الوهیت بهشت پیش نمی‌روند. انسان فقط از نظر معنوی یک فرزند خداوند است. و این حقیقت دارد زیرا فقط از نظر معنوی است که انسان در حال حاضر از طریق پدر بهشتی مورد اعطا و سکنی واقع شده است. نوع بشر هرگز نمی‌تواند ربانیت را کشف کند، به جز از طریق مسیر تجربه مذهبی و از طریق کاربرد ایمان راستین. پذیرش حقیقت خداوند از روی ایمان انسان را قادر می‌سازد که از محدودیتهای مرزبندی شده محدودیتهای مادی بگریزد و به او یک امید منطقی دستیابی به گذار امن از قلمرو مادی که در آن مرگ است به قلمرو روحی که در آن زندگی جاودانه است بدهد.

مقصود مذهب ارضای کنج‌کاو پیرامون خداوند نیست، بلکه دادن ثبات عقلانی و امنیت فلسفی به منظور استحکام بخشیدن و غنی ساختن زندگی انسان از طریق در آمیختن انسانی با الهی، ناکامل با کامل، انسان با خدا است. از طریق تجربه مذهبی است که برداشت‌های انسان

10. RELIGION AS MAN'S LIBERATOR

101:10.1 (1116.2) Intelligent man knows that he is a child of nature, a part of the material universe; he likewise discerns no survival of individual personality in the motions and tensions of the mathematical level of the energy universe. Nor can man ever discern spiritual reality through the examination of physical causes and effects.

101:10.2 (1116.3) A human being is also aware that he is a part of the ideational cosmos, but though concept may endure beyond a mortal life span, there is nothing inherent in concept which indicates the personal survival of the conceiving personality. Nor will the exhaustion of the possibilities of logic and reason ever reveal to the logician or to the reasoner the eternal truth of the survival of personality.

101:10.3 (1116.4) The material level of law provides for causality continuity, the unending response of effect to antecedent action; the mind level suggests the perpetuation of ideational continuity, the unceasing flow of conceptual potentiality from pre-existent conceptions. But neither of these levels of the universe discloses to the inquiring mortal an avenue of escape from partiality of status and from the intolerable suspense of being a transient reality in the universe, a temporal personality doomed to be extinguished upon the exhaustion of the limited life energies.

101:10.4 (1116.5) It is only through the morontial avenue leading to spiritual insight that man can ever break the fetters inherent in his mortal status in the universe. Energy and mind do lead back to Paradise and Deity, but neither the energy endowment nor the mind endowment of man proceeds directly from such Paradise Deity. Only in the spiritual sense is man a child of God. And this is true because it is only in the spiritual sense that man is at present endowed and indwelt by the Paradise Father. Mankind can never discover divinity except through the avenue of religious experience and by the exercise of true faith. The faith acceptance of the truth of God enables man to escape from the circumscribed confines of material limitations and affords him a rational hope of achieving safe conduct from the material realm, whereon is death, to the spiritual realm, wherein is life eternal.

101:10.5 (1116.6) The purpose of religion is not to satisfy curiosity about God but rather to afford intellectual constancy and philosophic security, to stabilize and enrich human living by blending the mortal with the divine, the partial with the perfect, man and God. It

پیرامون آرمانگرایی از واقعیت بهرمند می‌شوند.

دلایل علمی یا منطقی پیرامون ربانیت هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد. استدلال به تنهایی هرگز نمی‌تواند ارزشها و نیکی تجربه مذهبی را اثبات سازد. اما این همیشه حقیقت خواهد داشت: هر کس که مایل باشد خواست خداوند را انجام دهد درستی ارزشهای معنوی را درک خواهد کرد. این نزدیکترین برخورد است که می‌تواند در سطح انسانی نسبت به ارائه دلیل برای واقعیت تجربه مذهبی صورت یابد. چنین ایمانی تنها گریز از چنگال مکانیکی دنیای مادی و از تحریف خطای ناکامل بودن دنیای عقلانی را ارائه می‌دارد؛ این تنها راه حل کشف شده برای بنیست در اندیشه انسانی در رابطه با بقای مداوم شخصیت فرد است. این تنها مشکل گشا برای تکمیل واقعیت و برای جاودانگی حیات در یک آفرینش جهانی عشق، قانون، یگانگی، و نیل تدریجی به الوهیت است.

مذهب حس انزوای آرمان‌گرایانه یا تنهایی معنوی انسان را به گونه‌ای مؤثر درمان می‌کند. مذهب ایماندار را به عنوان یک فرزند خداوند، یک شهروند یک جهان نوین و هدفمند بهرمند می‌سازد. مذهب به انسان اطمینان می‌دهد که در دنبال نمودن تابش درستکاری که در روانش قابل تشخیص است، بدین طریق خود را با طرح بیگران و مقصود جاودان تعیین هویت می‌کند. چنین روان آزاده شده‌ای در این جهان نوین، جهان او، فوراً شروع می‌کند احساس کند در منزل خودش است.

هنگامی که شما چنین دگرگونی ایمان را تجربه می‌کنید، دیگر بخشی برده‌وار از کیهان دقیق و حساب شده نیستید، بلکه یک فرزند صاحب اراده رها شده پدر جهانی. دیگر چنین فرزند رها شده‌ای بر علیه سرنوشت بی‌رحم خاتمه وجود گذرا به تنهایی نمی‌جنگد؛ او در حالی که شرایط به گونه‌ای نومیدانه بر علیه او هستند دیگر با تمامی طبیعت نبرد نمی‌کند؛ او به واسطه این ترس فلج کننده که شاید به یک توهم نومید کننده اعتماد ورزیده است یا به یک خطای خیال پردازانه ایمان بسته است دیگر سراسیمه نمی‌شود.

اکنون، به بیان دقیق‌تر، فرزندان خداوند در جنگین نبرد پیروزی واقعیت بر سایه‌های ناکامل وجود با هم ثبت نام کرده‌اند. سرانجام تمامی مخلوقات از این واقعیت آگاه می‌شوند که در تقای متعالی برای دستیابی به جاودانگی حیات و ربانیت مرتبت، خداوند و کلیه گروههای انبوه الهی یک جهان تقریباً نامحدود در سمت آنان هستند. چنین فرزندان ایماندار رها شده‌ای در تقلابای زمان قطعاً در سمت نیروهای متعال و شخصیت‌های الهی ابدیت ثبت نام کرده‌اند؛ حتی ستارگان در مسیر حرکتشان هم اکنون برای آنها نبرد می‌کنند؛ سرانجام آنها از درون، از دیدگاه خداوند، به جهان چشم می‌دوزند، و همه چیز از تردیدهای انزوای مادی به قطعیت‌های پیشرفت جاودانه معنوی دگرگون می‌شود. حتی خود زمان صرفاً سایه‌ای از ابدیت می‌شود که توسط واقعیات بهشت بر پوشش در حال حرکت فضا افکنده شده است.

is through religious experience that man's concepts of ideality are endowed with reality.

101:106 (1116.7) Never can there be either scientific or logical proofs of divinity. Reason alone can never validate the values and goodnesses of religious experience. But it will always remain true: Whosoever wills to do the will of God shall comprehend the validity of spiritual values. This is the nearest approach that can be made on the mortal level to offering proofs of the reality of religious experience. Such faith affords the only escape from the mechanical clutch of the material world and from the error distortion of the incompleteness of the intellectual world; it is the only discovered solution to the impasse in mortal thinking regarding the continuing survival of the individual personality. It is the only passport to completion of reality and to eternity of life in a universal creation of love, law, unity, and progressive Deity attainment.

101:107 (1117.1) Religion effectually cures man's sense of idealistic isolation or spiritual loneliness; it enfranchises the believer as a son of God, a citizen of a new and meaningful universe. Religion assures man that, in following the gleam of righteousness discernible in his soul, he is thereby identifying himself with the plan of the Infinite and the purpose of the Eternal. Such a liberated soul immediately begins to feel at home in this new universe, his universe.

101:108 (1117.2) When you experience such a transformation of faith, you are no longer a slavish part of the mathematical cosmos but rather a liberated volitional son of the Universal Father. No longer is such a liberated son fighting alone against the inexorable doom of the termination of temporal existence; no longer does he combat all nature, with the odds hopelessly against him; no longer is he staggered by the paralyzing fear that, perchance, he has put his trust in a hopeless phantasm or pinned his faith to a fanciful error.

101:109 (1117.3) Now, rather, are the sons of God enlisted together in fighting the battle of reality's triumph over the partial shadows of existence. At last all creatures become conscious of the fact that God and all the divine hosts of a well-nigh limitless universe are on their side in the supernal struggle to attain eternity of life and divinity of status. Such faith-liberated sons have certainly enlisted in the struggles of time on the side of the supreme forces and divine personalities of eternity; even the stars in their courses are now doing battle for them; at last they gaze upon the universe from within, from God's viewpoint, and all is transformed from the uncertainties of material isolation to the sureties of eternal spiritual progression. Even time itself becomes but the shadow of eternity cast by Paradise realities upon the moving panoply of space.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

^{101:10.10 (1117.4)} [Presented by a Melchizedek of
Nebadon.]

مقاله 102. بنیادهای اعتقاد مذهبی

103 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 101

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 102

بنیادهای اعتقاد مذهبی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- اطمینانهای ایمان
- 2- مذهب و واقعیت
- 3- دانش، خرد، و بصیرت
- 4- واقعیت تجربه
- 5- برتری پتانسیل هدفمند
- 6- قطعیت ایمان مذهبی
- 7- قطعیت الهی
- 8- شواهد مذهب

مقدمه مقاله

برای ماتریالیست بی‌ایمان، انسان صرفاً یک رخداد تکاملی است. امیدهای او برای بقا روی توهمی از یک تخیل انسانی آویخته شده است؛ ترسها، عشقها، اشتیاقها، و اعتقادات او چیزی جز واکنش نسبت به فرار گرفتن اتفاقی برخی اتمهای بی‌جان ماده در کنار هم نیستند. هیچ نمایش انرژی یا ابراز اعتماد نمی‌تواند او را فراتر از گور حمل کند. کارهای جانفشانه و نبوغ الهام‌برانگیز بهترین انسانها به واسطه مرگ، شب طولانی و دلتنگی‌آور فراموشی ابدی و نابودی روان، محکوم به خاموشی هستند. نومیدی غیر قابل توصیف تنها پاداش انسان برای زندگی و تلاش زیر خورشید موقت وجود انسانی است. هر روز از زندگی به آرامی و با قطعیت چنگال یک فانی بی‌رحم را محکم می‌کند که یک جهان متخاصم و بی‌قرار ماده مقرر داشته اوج توهین به هر چیز در اشتیاق بشری باشد که زیبا، ارجمند، والا، و نیک است.

اما این پایان و سرنوشت جاودان انسان نیست؛ چنین نگرشی چیزی جز فریاد نومیدی نیست که توسط یک روان سرگردان که در تاریکی معنوی گم شده است بانگ برآورده می‌شود، و در شرایط وجود سفسطه‌های

PAPER 102

THE FOUNDATIONS OF RELIGIOUS FAITH

SECTIONS

Introduction

1. Assurances of Faith
2. Religion and Reality
3. Knowledge, Wisdom, and Insight
4. The Fact of Experience
5. The Supremacy of Purposive Potential
6. The Certainty of Religious Faith
7. The Certitude of the Divine
8. The Evidences of Religion

INTRODUCTION

1020.1 (1118.1) TO THE unbelieving materialist, man is simply an evolutionary accident. His hopes of survival are strung on a figment of mortal imagination; his fears, loves, longings, and beliefs are but the reaction of the incidental juxtaposition of certain lifeless atoms of matter. No display of energy nor expression of trust can carry him beyond the grave. The devotional labors and inspirational genius of the best of men are doomed to be extinguished by death, the long and lonely night of eternal oblivion and soul extinction. Nameless despair is man's only reward for living and toiling under the temporal sun of mortal existence. Each day of life slowly and surely tightens the grasp of a pitiless doom which a hostile and relentless universe of matter has decreed shall be the crowning insult to everything in human desire which is beautiful, noble, lofty, and good.

1020.2 (1118.2) But such is not man's end and eternal destiny; such a vision is but the cry of despair uttered by some wandering soul who has become lost in spiritual darkness, and who bravely struggles

مکانیستی یک فلسفه مادی که با سردرگمی و تحریف یک یادگیری بغرنج کور شده است با شجاعت به تقلا ادامه می‌دهد. و تمامی این نیستی تاریکی و تمامی این سرنوشت نومیدانه توسط یک گستره شجاعانه ایمان از سوی فروتن‌ترین و دانش نیاموخته‌ترین فرزندان خداوند در زمین برای همیشه زایل می‌شود.

این ایمان نجات دهنده هنگامی در قلب انسان متولد می‌شود که ضمیر اخلاقی انسان درک می‌کند ارزشهای بشری می‌توانند در تجربه انسانی از مادی به معنوی، از انسانی به الهی، و از زمان به ابدیت تبدیل شوند.

1- اطمینانهای ایمان

کار تنظیم کننده فکر در بر گیرنده توضیح تبدیل حس بدوی و تکاملی وظیفه به ایمان بالاتر و قطعی‌تر در واقعیات جاودانه آشکارسازی الهی است. در قلب انسان باید اشتیاق کمال وجود داشته باشد تا ظرفیت فهم مسیرهای ایمان به کمال متعالی را تضمین نماید. اگر هر انسانی برگزیند که خواست خداوند را انجام دهد، راه حقیقت را خواهد دانست. این عملاً حقیقت دارد: "چیزهای بشری باید شناخته شوند تا مورد مهر واقع شوند، اما چیزهای الهی باید مورد مهر واقع شوند تا شناخته شوند." اما شکهای صادقانه و پرسشهای صمیمانه گناه نیستند؛ چنین رویکردهایی صرفاً در سفر پیشرونده به سوی نیل به کمال تأخیر ایجاد می‌کنند. اعتماد کودکانه ورود انسان به ملکوت فراز بهشتی را تضمین می‌کند، اما پیشرفت به طور کامل به کاربرد قاطعانه ایمان قوی و مطمئن انسان کاملاً بالغ بستگی دارد.

استدلال علم مبتنی بر واقعیات قابل مشاهده زمان است؛ ایمان مذهب از برنامه روحی ابدیت استدلال می‌کند. آنچه که دانش و استدلال نمی‌توانند برای ما انجام دهند، خرد راستین به ما اندرز می‌دهد اجازه دهیم ایمان از طریق بصیرت مذهبی و دگرگونی معنوی به انجام رساند.

به دلیل انزوای ناشی از شورش، آشکارسازی حقیقت در پورنشیا تماماً اغلب با بیانات کیهان شناسیهای جزئی و گذرا مخلوط شده است. حقیقت نسل به نسل تغییر نیافته باقی می‌ماند، اما آموزشهای مربوطه درباره دنیای فیزیکی روز به روز و سال به سال تغییر می‌کنند. حقیقت جاودان نباید ناچیز پنداشته شود زیرا بر حسب اتفاق در همراهی با ایده‌های منسوخ پیرامون دنیای مادی یافت می‌شود. شما هر چه از علم بیشتر آگاهی داشته باشید، کمتر می‌توانید مطمئن باشید؛ هر چه بیشتر از مذهب دارا باشید، مطمئن‌تر هستید.

قطعیتهای علم کاملاً از خرد پیش می‌روند؛ یقینهای مذهب ناشی از همان بنیادهای تمام شخصیت هستند. علم برای فهم ذهن گیرایی دارد؛ مذهب برای وفاداری و وقف بدن، ذهن، و روح، حتی برای تمام شخصیت گیرایی دارد.

on in the face of the mechanistic sophistries of a material philosophy, blinded by the confusion and distortion of a complex learning. And all this doom of darkness and all this destiny of despair are forever dispelled by one brave stretch of faith on the part of the most humble and unlearned of God's children on earth.

102:0.3 (1118:3) This saving faith has its birth in the human heart when the moral consciousness of man realizes that human values may be translated in mortal experience from the material to the spiritual, from the human to the divine, from time to eternity.

1. ASSURANCES OF FAITH

102:1.1 (1118:4) The work of the Thought Adjuster constitutes the explanation of the translation of man's primitive and evolutionary sense of duty into that higher and more certain faith in the eternal realities of revelation. There must be perfection hunger in man's heart to insure capacity for comprehending the faith paths to supreme attainment. If any man chooses to do the divine will, he shall know the way of truth. It is literally true, "Human things must be known in order to be loved, but divine things must be loved in order to be known." But honest doubts and sincere questionings are not sin; such attitudes merely spell delay in the progressive journey toward perfection attainment. Childlike trust secures man's entrance into the kingdom of heavenly ascent, but progress is wholly dependent on the vigorous exercise of the robust and confident faith of the full-grown man.

102:1.2 (1119:1) The reason of science is based on the observable facts of time; the faith of religion argues from the spirit program of eternity. What knowledge and reason cannot do for us, true wisdom admonishes us to allow faith to accomplish through religious insight and spiritual transformation.

102:1.3 (1119:2) Owing to the isolation of rebellion, the revelation of truth on Urantia has all too often been mixed up with the statements of partial and transient cosmologies. Truth remains unchanged from generation to generation, but the associated teachings about the physical world vary from day to day and from year to year. Eternal truth should not be slighted because it chances to be found in company with obsolete ideas regarding the material world. The more of science you know, the less sure you can be; the more of religion you have, the more certain you are.

102:1.4 (1119:3) The certainties of science proceed entirely from the intellect; the certitudes of religion spring from the very foundations of the entire personality. Science appeals to the understanding of the mind; religion appeals to the loyalty and devotion of the body, mind, and spirit, even to the whole personality.

خداوند آنقدر تماماً واقعی و مطلق است که هیچ نشان مادی اثبات یا نمایش به اصطلاح معجزه نمی‌تواند در شهادت واقعیت او ارائه شود. ما همیشه او را خواهیم شناخت زیرا به او اعتماد داریم، و اعتقاد ما به او کاملاً مبتنی بر شرکت شخصی ما در تجلی الهی واقعیت بیکران او است.

تنظیم کننده فکری سکنی‌گزین یک اشتیاق راستین و جستجوگرانه برای کمال و نیز یک کنجکاوی ژرف به گونه‌ای بی‌دریغ در روان انسان ایجاد می‌کند که تنها می‌تواند از طریق همدمی روحانی با خداوند، منبع الهی آن تنظیم کننده، به قدر مکفی ارضا شود. روان گرسنه انسان از خشنودی نسبت به چیزی کمتر از درک شخصی از خدای زنده امتناع می‌ورزد. هر چه خداوند از یک شخصیت والا و کامل اخلاقی بیشتر باشد، نمی‌تواند در درک گرسنه و متاهی ما چیزی کمتر باشد.

2- مذهب و واقعیت

اذهان مشاهدهگر و روانهای موشکاف هنگامی مذهب را می‌شناسند که آن را در زندگی هموعانشان می‌یابند. مذهب به هیچ تعریفی نیاز ندارد؛ ما همگی میوه‌های اجتماعی، عقلانی، اخلاقی، و معنوی آن را می‌شناسیم. و این تماماً ناشی از این واقعیت است که مذهب دارایی نژاد بشری است؛ آن یک فرزند فرهنگ نیست. درست است، درک فرد از مذهب هنوز بشری است و از این رو در معرض اسارت نادانی، بردگی خرافات، فریبکاریهای سفسطه، و توهمات فلسفه دروغین است.

یکی از ویژگیهای مشخص اطمینان راستین مذهبی این است که به رغم مطلق بودن تأکیدات آن و استوار بودن رویکرد آن، روح بیان آن چنان متوازن و متعادل است که هرگز کمترین نشانی از ابراز وجود یا ستایش خودپرستانه را نمی‌رساند. خرد تجربه مذهبی چیزی مثل یک پارادوکس است، بدین لحاظ که هم از نظر انسانی آغازین و هم مشتق شده از تنظیم کننده است. نیروی مذهبی محصول امتیازات شخصی فرد نیست اما در عوض، حاصل شرکت متعالی انسان و منبع جاودان تمامی خردها است. از این رو کلمات و کنشهای مذهب راستین و آلوده نشده برای تمامی انسانهای روشن ضمیر به گونه‌ای گیرا قابل اطمینان می‌شود.

مشکل است که عوامل یک تجربه مذهبی را مشخص و تجزیه و تحلیل نمود، اما مشکل نیست که مشاهده نماییم چنین کاروران مذهبی به گونه‌ای زندگی می‌کنند و ادامه می‌دهند که گویا از پیش در حضور جاودان قرار دارند. ایمانداران به گونه‌ای به این حیات گذرا و اکتش نشان می‌دهند که گویا از پیش جاودانگی در حیطه دسترسی آنان بوده است. در زندگی این انسانها یک اصالت معتبر و یک بیان خود انگیزه وجود دارد که برای همیشه آنها را از آن هموعانشان که فقط خرد دنیا را دریافت کرده‌اند جدا می‌سازد. به نظر می‌رسد که مذهبگرایان در رهایی مؤثر از شتابزدگی ستوه آورنده

102:1.5 (1119:4) God is so all real and absolute that no material sign of proof or no demonstration of so-called miracle may be offered in testimony of his reality. Always will we know him because we trust him, and our belief in him is wholly based on our personal participation in the divine manifestations of his infinite reality.

102:1.6 (1119:5) The indwelling Thought Adjuster unfailingly arouses in man's soul a true and searching hunger for perfection together with a far-reaching curiosity which can be adequately satisfied only by communion with God, the divine source of that Adjuster. The hungry soul of man refuses to be satisfied with anything less than the personal realization of the living God. Whatever more God may be than a high and perfect moral personality, he cannot, in our hungry and finite concept, be anything less.

2. RELIGION AND REALITY

102:2.1 (1119:6) Observing minds and discriminating souls know religion when they find it in the lives of their fellows. Religion requires no definition; we all know its social, intellectual, moral, and spiritual fruits. And this all grows out of the fact that religion is the property of the human race; it is not a child of culture. True, one's perception of religion is still human and therefore subject to the bondage of ignorance, the slavery of superstition, the deceptions of sophistication, and the delusions of false philosophy.

102:2.2 (1119:7) One of the characteristic peculiarities of genuine religious assurance is that, notwithstanding the absoluteness of its affirmations and the stanchness of its attitude, the spirit of its expression is so poised and tempered that it never conveys the slightest impression of self-assertion or egoistic exaltation. The wisdom of religious experience is something of a paradox in that it is both humanly original and Adjuster derivative. Religious force is not the product of the individual's personal prerogatives but rather the outworking of that sublime partnership of man and the everlasting source of all wisdom. Thus do the words and acts of true and undefiled religion become compellingly authoritative for all enlightened mortals.

102:2.3 (1119:8) It is difficult to identify and analyze the factors of a religious experience, but it is not difficult to observe that such religious practitioners live and carry on as if already in the presence of the Eternal. Believers react to this temporal life as if immortality already were within their grasp. In the lives of such mortals there is a valid originality and a spontaneity of expression that forever segregate them from those of their fellows who have imbibed only the wisdom of the world. Religionists seem to live in effective emancipation from harrying haste and the

و استرس درآورد بی‌ثباتیهای ذاتی جریانات گذرای زمان زندگی می‌کنند؛ آنها یک ثبات شخصیت و یک آرامش کاراکتر را که با قوانین فیزیولوژی، روانشناسی، و جامعه‌شناسی توضیح داده نمی‌شود به نمایش می‌گذارند.

زمان یک عنصر تغییرناپذیر در دستیابی به دانش است؛ مذهب عطیای خود را فوراً فراهم می‌سازد، گرچه عامل مهم رشد در نیک رفتاری، پیشرفت قطعی در کلیه فازهای تجربه مذهبی است. دانش یک جستجوی ابدی است؛ شما همیشه در حال یادگیری هستید، اما شما هرگز نمی‌توانید به آگاهی کامل از حقیقت مطلق دست یابید. در دانش به تنهایی، هرگز قطعیت مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد، فقط احتمال فرایند تقریب وجود دارد؛ اما روان مذهبی حاوی آگاهی معنوی می‌داند، و اکنون می‌داند. و با این وجود این یقین ژرف و قطعی، چنین مذهب‌گرایی منطقی را به جایی رهنمون نمی‌شود که در فراز و نشیبهای پیشرفت خرد بشری که در هدف مادی خود با پیشرفتهای دانش کندرو در محدودیت قرار دارد علاقه کمتری نشان دهد.

حتی کشفیات دانش در ضمیر تجربه بشری به راستی واقعی نیستند تا این که گرمگشایی شوند و به هم مرتبط گردند، تا این که واقعیات مربوطه آنها در واقع از طریق قرار گرفتن در جریانات فکری ذهن به معنی تبدیل شوند. انسان فانی حتی به محیط فیزیکی خود از سطح ذهنی، از دیدگاه ثبت روانشناسانه آن، می‌نگرد. از این رو عجیب نیست که انسان یک تفسیر بسیار یگانه شده نسبت به جهان بسازد و سپس در صدد برآید که این یگانگی انرژی را از دانش خود با یگانگی روحی تجربه مذهبی تعیین هویت کند. ذهن یگانگی است؛ ضمیر انسانی در سطح ذهن زندگی می‌کند و واقعیات جهانی را از طریق چشمان عطیه ذهن مشاهده می‌کند. نگرش ذهن وحدت وجودگرایانه منبع واقعیت، اولین منبع و مرکز، را نشان خواهد داد، اما می‌تواند ترکیب تجربی انرژی، ذهن، و روح را در ایزد متعال و به عنوان او برای انسان به تصویر درآورد و گاهی چنین خواهد کرد. اما ذهن هرگز نمی‌تواند در این یگانگی تنوع واقعیت موفق شود مگر این که چنین ذهنی از چیزهای مادی، معانی عقلانی، و ارزشهای معنوی به گونه‌ای استوار آگاه شود؛ فقط در توازن سه‌گانگی واقعیت کنش‌گرا یگانگی وجود دارد، و فقط در یگانگی است که نسبت به درک ثبات و سازگاری کیهانی ارضاء شخصیت وجود دارد.

یگانگی به بهترین شکل در تجربه بشری از طریق فلسفه یافت می‌شود. و در حالی که جمع اندیشه فلسفی باید به طور پیوسته روی واقعیات مادی بنا شده باشد، سرشت و انرژی پویایی راستین فلسفی، بینش معنوی انسانی است.

انسان تکاملی به طور طبیعی کار سخت را دوست ندارد. در تجربه زندگی او همگام شدن با مطالبات و ادار کننده و تمایلات شدید ناگزیر کننده یک تجربه در حال رشد مذهبی به معنی فعالیت بی‌وقفه در رشد معنوی، بسط عقلانی، توسعه واقعی، و خدمت اجتماعی است. جدا از یک شخصیت بسیار فعال هیچ مذهب واقعی

painful stress of the vicissitudes inherent in the temporal currents of time; they exhibit a stabilization of personality and a tranquillity of character not explained by the laws of physiology, psychology, and sociology.

10224 (11201) Time is an invariable element in the attainment of knowledge; religion makes its endowments immediately available, albeit there is the important factor of growth in grace, definite advancement in all phases of religious experience. Knowledge is an eternal quest; always are you learning, but never are you able to arrive at the full knowledge of absolute truth. In knowledge alone there can never be absolute certainty, only increasing probability of approximation; but the religious soul of spiritual illumination *knows*, and knows *now*. And yet this profound and positive certitude does not lead such a sound-minded religionist to take any less interest in the ups and downs of the progress of human wisdom, which is bound up on its material end with the developments of slow-moving science.

10225 (11202) Even the discoveries of science are not truly *real* in the consciousness of human experience until they are unraveled and correlated, until their relevant facts actually become *meaning* through encirclement in the thought streams of mind. Mortal man views even his physical environment from the mind level, from the perspective of its psychological registry. It is not, therefore, strange that man should place a highly unified interpretation upon the universe and then seek to identify this energy unity of his science with the spirit unity of his religious experience. Mind is unity; mortal consciousness lives on the mind level and perceives the universal realities through the eyes of the mind endowment. The mind perspective will not yield the existential unity of the source of reality, the First Source and Center, but it can and sometime will portray to man the experiential synthesis of energy, mind, and spirit in and as the Supreme Being. But mind can never succeed in this unification of the diversity of reality unless such mind is firmly aware of material things, intellectual meanings, and spiritual values; only in the harmony of the trinity of functional reality is there unity, and only in unity is there the personality satisfaction of the realization of cosmic constancy and consistency.

10226 (11203) Unity is best found in human experience through philosophy. And while the body of philosophic thought must ever be founded on material facts, the soul and energy of true philosophic dynamics is mortal spiritual insight.

10227 (11204) Evolutionary man does not naturally relish hard work. To keep pace in his life experience with the impelling demands and the compelling urges of a growing religious experience means incessant activity in spiritual growth, intellectual expansion, factual enlargement, and social service.

وجود ندارد. از این رو انسانهای تن‌آسایتر اغلب توسط گونه‌ای از نوآوران خود فریب از طریق توسل جستن به یک خلوت جویی در یک پناهگاه دروغین دگرزینها و تعصبات کلیشه‌ای مذهبی در صدد گریز از سختیهای فعالیت‌های راستین مذهبی برمی‌آیند. اما مذهب راستین زنده است. شکل‌یابی عقلانی مفاهیم مذهبی برابر با مرگ معنوی است. شما نمی‌توانید مذهب را بدون ایده‌ها در نظر بگیرید، اما هنگامی که مذهب به یکباره فقط به یک ایده تنزل می‌یابد، دیگر مذهب نیست؛ آن صرفاً یک نوع از فلسفه بشری شده است.

باز انواع دیگری از روانهای بی‌ثبات و به قدر ناکافی منضبط وجود دارند که از ایده‌های عاطفی مذهب به صورت یک مسیر گریز از مطالبات آزار دهنده زندگی استفاده می‌کنند. هنگامی که برخی انسانهای مردود و ترسو تلاش می‌کنند از فشار بی‌وقفه زندگی تکاملی بگریزند، مذهب، بدان گونه که آنها آن را درک می‌کنند، به نظر می‌رسد نزدیکترین پناهگاه، بهترین راه گریز را عرضه می‌دارد. اما مأموریت مذهب این است که انسان را برای مواجهه با فراز و نشیبهای زندگی با شجاعت، حتی به گونه‌ای قهرمانانه، آماده سازد. مذهب عطیه متعالی انسان تکاملی است، تنها چیزی که او را قادر می‌سازد که ادامه دهد و "به گونه‌ای پایداری کند، که گویا او را که نادیدنی است می‌بیند." با این وجود، عرفان‌گرایی اغلب گونه‌ای گریز از زندگی توسط آن انسانهایی است که از فعالیت‌های دشوارتر زیستن یک زندگی مذهبی در عرصه‌های باز جامعه و روابط بشری لذت نمی‌برند. مذهب راستین باید عمل کند. رفتار هنگامی نتیجه مذهب خواهد بود که انسان در واقع آن را دارا می‌باشد، یا به بیان دقیق‌تر هنگامی که مذهب به راستی اجازه می‌یابد که بر انسان مستولی شود. مذهب هرگز با اندیشه صرف یا احساس بدون کنش خرسند نخواهد بود.

ما این واقعیت را نادیده نمی‌گیریم که مذهب اغلب نابخردانه، حتی غیرمذهبی عمل می‌کند، اما عمل می‌کند. انحرافات اعتقاد مذهبی به انیت و آزارهای خونین راه برده است، اما مذهب همیشه و پیوسته کاری انجام می‌دهد؛ آن دینامیک است!

3- دانش، خرد، و بصیرت

کمبود عقلانی یا فقر آموزشی نیل بالاتر مذهبی را به گونه‌ای اجتناب ناپذیر دچار نارسایی می‌کند، زیرا چنین محیط فقر زده سرشت معنوی، مذهب را از کانال اصلی تماس فلسفی آن با دنیای شناخت علمی محروم می‌سازد. معیارهای عقلانی مذهب مهم هستند، اما توسعه بیش از حد آنها نیز گاهی اوقات بسیار نارسا کننده و خجلت‌آور است. مذهب باید تحت یک ضرورت متناقض مداوماً تلاش کند: ضرورت استفاده مؤثر از اندیشه ضمن این که در همان حال مفید بودن معنوی همه گونه اندیشه پردازی مورد باور قرار نگیرد.

گمان پردازی مذهبی اجتناب ناپذیر است اما همیشه زیانبخش است؛ گمان پردازی به گونه‌ای تغییر ناپذیر مقصود خود را مخدوش می‌سازد. گمان پردازی به این

There is no real religion apart from a highly active personality. Therefore do the more indolent of men often seek to escape the rigors of truly religious activities by a species of ingenious self-deception through resorting to a retreat to the false shelter of stereotyped religious doctrines and dogmas. But true religion is alive. Intellectual crystallization of religious concepts is the equivalent of spiritual death. You cannot conceive of religion without ideas, but when religion once becomes reduced only to an *idea*, it is no longer religion; it has become merely a species of human philosophy.

^{10228 (1121.1)} Again, there are other types of unstable and poorly disciplined souls who would use the sentimental ideas of religion as an avenue of escape from the irritating demands of living. When certain vacillating and timid mortals attempt to escape from the incessant pressure of evolutionary life, religion, as they conceive it, seems to present the nearest refuge, the best avenue of escape. But it is the mission of religion to prepare man for bravely, even heroically, facing the vicissitudes of life. Religion is evolutionary man's supreme endowment, the one thing which enables him to carry on and "endure as seeing Him who is invisible." Mysticism, however, is often something of a retreat from life which is embraced by those humans who do not relish the more robust activities of living a religious life in the open arenas of human society and commerce. True religion must *act*. Conduct will be the result of religion when man actually has it, or rather when religion is permitted truly to possess the man. Never will religion be content with mere thinking or unacting feeling.

^{10229 (1121.2)} We are not blind to the fact that religion often acts unwisely, even irreligiously, but it *acts*. Aberrations of religious conviction have led to bloody persecutions, but always and ever religion does something; it is dynamic!

3. KNOWLEDGE, WISDOM, AND INSIGHT

^{10231 (1121.3)} Intellectual deficiency or educational poverty unavoidably handicaps higher religious attainment because such an impoverished environment of the spiritual nature robs religion of its chief channel of philosophic contact with the world of scientific knowledge. The intellectual factors of religion are important, but their overdevelopment is likewise sometimes very handicapping and embarrassing. Religion must continually labor under a paradoxical necessity: the necessity of making effective use of thought while at the same time discounting the spiritual serviceableness of all thinking.

^{10232 (1121.4)} Religious speculation is inevitable but always detrimental; speculation invariably falsifies its object. Speculation tends to translate religion into something material or humanistic, and thus,

تمایل دارد که مذهب را به چیزی مادی یا انسان‌گرایانه تبدیل سازد، و از این رو در حالی که در شفافیت اندیشه منطقی به طور مستقیم مداخله می‌کند، به طور غیرمستقیم موجب می‌شود که مذهب به صورت یک کارکرد دنیای گذرا به نظر رسد، همان دنیایی که باید به گونه‌ای ابدی مغایر آن باشد. از این رو مذهب همیشه با پارادوکسها تعیین ویژگی خواهد شد، پارادوکسهایی که ناشی از فقدان ارتباط تجربی میان سطوح مادی و روحی جهان هستند — موتای مورانتیا، حساسیت فوق فلسفی برای شناخت حقیقت و درک یگانگی.

احساسات مادی، عواطف بشری، مستقیماً به کارکردهای مادی، کنشهای خودخواهانه راه می‌پزند. بینشهای مذهبی، انگیزه‌های معنوی، مستقیماً به کارکردهای مذهبی، کنشهای غیرخودخواهانه خدمت اجتماعی و نیک خواهی نوع دوستانه راه می‌پزند.

میل مذهبی، اشتیاق پژوهش برای واقعیت الهی است. تجربه مذهبی درک آگاهی از یافتن خداوند است. و هنگامی که یک موجود بشری قطعاً خدا را پیدا می‌کند، در روان آن موجود چنان بی‌قراری توصیف ناپذیری از پیروزی در اکتشاف تجربه می‌شود که او وادار می‌شود درصدد تماس خادمانه مهرآمیز با هموعان کمتر آگاه خود برآید، نه برای این که فاش سازد خدا را پیدا کرده است، بلکه بدین منظور که اجازه دهد طغیان فوران نیکی جاودان در درون روان خودش هموعانش را طراوت بخشد و متعالی سازد. مذهب واقعی به خدمت افزایش یافته اجتماعی راه می‌برد.

دانش، شناخت، به آگاهی از واقعیت راه می‌برد؛ مذهب، تجربه، به آگاهی از ارزش راه می‌برد؛ فلسفه، خرد، به هماهنگی آگاهی راه می‌برد، آشکارسازی الهی (جانشین موتای مورانتیا) به آگاهی از واقعیت راستین راه می‌برد؛ در حالی که هماهنگی آگاهی از واقعیت، ارزش، و واقعیت راستین در برگیرنده آگاهی از واقعیت شخصیت، حداکثر بودن، و نیز اعتقاد به احتمال بقای همان شخصیت، می‌باشد.

دانش به قرار دادن انسانها در طبقات اجتماعی و کاستهای آغازین راه می‌برد. مذهب به خدمت کردن به انسانها رهنمون می‌شود، و از این رو اخلاقیات و نوع دوستی را ایجاد می‌کند. خرد به مشارکت والایر و بهتر ایده‌ها و هموعان فرد هر دو راه می‌برد. آشکارسازی الهی انسانها را رها می‌سازد و آنها را به پیمایش ماجرای جاودانه رهنمون می‌سازد.

دانش انسانها را طبقه‌بندی می‌کند؛ مذهب به انسانها مهر می‌ورزد، حتی همچون خودتان؛ خرد برای انسانهای گوناگون عدالت را به اجرا می‌گذارد؛ اما آشکارسازی الهی انسانها را جلال می‌دهد و ظرفیت او برای همکاری با خداوند را آشکار می‌سازد.

دانش به گونه‌ای بیهوده تلاش می‌کند که برادری فرهنگ را ایجاد کند؛ مذهب برادری روح را به وجود می‌آورد. فلسفه برای برادری خرد تلاش می‌کند؛ آشکارسازی الهی برادری جاودانه، سپاه بهشتی نهایت را توصیف می‌کند.

شناخت در واقعیت شخصیت موجب غرور می‌شود؛ خرد آگاهی از معنی شخصیت است؛ مذهب

while directly interfering with the clarity of logical thought, it indirectly causes religion to appear as a function of the temporal world, the very world with which it should everlastingly stand in contrast. Therefore will religion always be characterized by paradoxes, the paradoxes resulting from the absence of the experiential connection between the material and the spiritual levels of the universe — morontia mota, the superphilosophic sensitivity for truth discernment and unity perception.

102:33 (1121:5) Material feelings, human emotions, lead directly to material actions, selfish acts. Religious insights, spiritual motivations, lead directly to religious actions, unselfish acts of social service and altruistic benevolence.

102:34 (1121:6) Religious desire is the hunger quest for divine reality. Religious experience is the realization of the consciousness of having found God. And when a human being does find God, there is experienced within the soul of that being such an indescribable restlessness of triumph in discovery that he is impelled to seek loving service-contact with his less illuminated fellows, not to disclose that he has found God, but rather to allow the overflow of the welling-up of eternal goodness within his own soul to refresh and ennoble his fellows. Real religion leads to increased social service.

102:35 (1122:1) Science, knowledge, leads to *fact* consciousness; religion, experience, leads to *value* consciousness; philosophy, wisdom, leads to *co-ordinate* consciousness; revelation (the substitute for morontia mota) leads to the consciousness of *true reality*; while the co-ordination of the consciousness of fact, value, and true reality constitutes awareness of personality reality, maximum of being, together with the belief in the possibility of the survival of that very personality.

102:36 (1122:2) Knowledge leads to placing men, to originating social strata and castes. Religion leads to serving men, thus creating ethics and altruism. Wisdom leads to the higher and better fellowship of both ideas and one's fellows. Revelation liberates men and starts them out on the eternal adventure.

102:37 (1122:3) Science sorts men; religion loves men, even as yourself; wisdom does justice to differing men; but revelation glorifies man and discloses his capacity for partnership with God.

102:38 (1122:4) Science vainly strives to create the brotherhood of culture; religion brings into being the brotherhood of the spirit. Philosophy strives for the brotherhood of wisdom; revelation portrays the eternal brotherhood, the Paradise Corps of the Finality.

102:39 (1122:5) Knowledge yields pride in the fact of personality; wisdom is the consciousness of the

تجربه شناخت از ارزش شخصیت است؛ آشکارسازی الهی اطمینان از بقای شخصیت است.

دانش در جستجوی تعیین هویت، تجزیه و تحلیل، و طبقه‌بندی قطعات تقسیم شده کیهان نامحدود است. مذهب ایده کل، تمامی کیهان را درک می‌کند. فلسفه تلاش در تعیین هویت اجزای مادی دانش با مفهوم بینش معنوی کل دارد. جایی که فلسفه در این تلاش ناکام است، آشکارسازی الهی موفق است، و تأیید می‌کند که دایره کیهانی، جهانی، جاودانه، مطلق، و بیکران است. از این رو این کیهان من هستم بیکران، بی‌پایان، نامحدود، و تمام شمول — بدون زمان، بدون مکان، و کامل — است. و ما شهادت می‌دهیم که من هستم بیکران همچنین پدر میکائیل نبادان و خدای نجات بشری است.

دانش الوهیت را به عنوان یک واقعیت نشان می‌دهد؛ فلسفه ایده یک مطلق را ارائه می‌کند؛ مذهب خدا را به صورت یک شخصیت روحی با محبت تجسم می‌کند. آشکارسازی الهی یگانگی واقعیت الوهیت، ایده مطلق، و شخصیت معنوی خداوند را تأیید می‌کند، و علاوه بر آن، این مفهوم را به صورت پدر ما — واقعیت جهانی وجود، ایده جاودانه ذهن، و روح بیکران زندگی — عرضه می‌کند.

دنبال نمودن شناخت در بر گیرنده دانش است؛ جستجو برای خرد فلسفه است؛ عشق برای خداوند مذهب است؛ اشتیاق برای حقیقت قطعاً یک آشکارسازی الهی است. اما این تنظیم کننده سکینه‌گزین فکری است که احساس واقعیت نسبت به بینش معنوی انسان را به کیهان وصل می‌کند.

در دانش، ایده مقدم بر ابراز درک آن است؛ در مذهب، تجربه درک مقدم بر ابراز ایده است. میان اراده تکاملی برای باور داشتن و حاصل استدلال روشن ضمیر، بینش مذهبی، و آشکارسازی الهی — اراده‌ای که باور می‌کند — تفاوت عظیمی وجود دارد.

در تکامل، مذهب اغلب به ایجاد برداشتهای انسان از خداوند راه می‌برد؛ آشکارسازی الهی پدیده خود انسان در حال تکامل خدا را به نمایش در می‌آورد، در حالی که در زندگی زمینی میکائیل مسیح ما نظار مگر پدیده آشکارسازی خود خداوند به انسان هستیم. تکامل به این تمایل دارد که خداوند را شبیه به انسان بسازد؛ آشکارسازی الهی به این تمایل دارد که انسان را خداگونه سازد.

دانش فقط با اولین علتها، مذهب با شخصیت متعالی، و فلسفه با وحدت خشنود می‌گردد. آشکارسازی الهی تأیید می‌کند که این سه یکی هستند، و این که همگی نیک هستند. واقعی جاودان نیک جهان است و نه توهمات زمانی شرارت مکان. در تجربه معنوی تمامی شخصیتها، همیشه این حقیقت دارد که واقعی نیک است و نیک واقعی است.

meaning of personality; religion is the experience of cognizance of the value of personality; revelation is the assurance of personality survival.

102:3.10 (1122:6) Science seeks to identify, analyze, and classify the segmented parts of the limitless cosmos. Religion grasps the idea-of-the-whole, the entire cosmos. Philosophy attempts the identification of the material segments of science with the spiritual-insight concept of the whole. Wherein philosophy fails in this attempt, revelation succeeds, affirming that the cosmic circle is universal, eternal, absolute, and infinite. This cosmos of the Infinite I AM is therefore endless, limitless, and all-inclusive — timeless, spaceless, and unqualified. And we bear testimony that the Infinite I AM is also the Father of Michael of Nebadon and the God of human salvation.

102:3.11 (1122:7) Science indicates Deity as a fact; philosophy presents the idea of an Absolute; religion envisions God as a loving spiritual personality. Revelation affirms the unity of the fact of Deity, the idea of the Absolute, and the spiritual personality of God and, further, presents this concept as our Father — the universal fact of existence, the eternal idea of mind, and the infinite spirit of life.

102:3.12 (1122:8) The pursuit of knowledge constitutes science; the search for wisdom is philosophy; the love for God is religion; the hunger for truth is a revelation. But it is the indwelling Thought Adjuster that attaches the feeling of reality to man's spiritual insight into the cosmos.

102:3.13 (1122:9) In science, the idea precedes the expression of its realization; in religion, the experience of realization precedes the expression of the idea. There is a vast difference between the evolutionary will-to-believe and the product of enlightened reason, religious insight, and revelation — the will that believes.

102:3.14 (1122:10) In evolution, religion often leads to man's creating his concepts of God; revelation exhibits the phenomenon of God's evolving man himself, while in the earth life of Christ Michael we behold the phenomenon of God's revealing himself to man. Evolution tends to make God manlike; revelation tends to make man Godlike.

102:3.15 (1122:11) Science is only satisfied with first causes, religion with supreme personality, and philosophy with unity. Revelation affirms that these three are one, and that all are good. The eternal real is the good of the universe and not the time illusions of space evil. In the spiritual experience of all personalities, always is it true that the real is the good and the good is the real.

به دلیل حضور تنظیم کننده فکر در اذهان شما، این دیگر برای شما یک راز نیست که ذهن خداوند را بیش از اطمینان یافتن از آگاهی از شناخت هر ذهن دیگر، بشری، یا فوق بشری، بشناسید. مذهب و آگاهی اجتماعی در این مشترک هستند: آنها مبتنی بر آگاهی از ذهنیتهای دیگر هستند. تکنیکی که به واسطه آن بتوانید عقیده فرد دیگری را به عنوان عقیده خود بپذیرید همان است که از طریق آن می‌توانید "بگذارید ذهنی که در مسیح بود همچنین در شما باشد."

تجربه بشری چیست؟ آن به بیان ساده هر تأثیر متقابل میان یک خود فعال و پرسشگر و هر واقعیت فعال و خارجی دیگر است. انباشت تجربه توسط عمق مفهوم به علاوه جمع شناخت واقعیت خارج تعیین می‌شود. حرکت تجربه برابر با نیروی تخیل چشم انتظار به علاوه اشتیاق اکتشاف حسی کیفیتهای خارجی واقعیت تماس گرفته شده است. واقعیت تجربه در خود آگاهی به علاوه وجودهای دیگر — چیز بودن دیگر، ذهنیت دیگر، و روح بودن دیگر — یافت می‌شود.

انسان در همان اوان آگاهی می‌یابد که در کره یا در جهان تنها نیست. در محیط فردیت یک خود آگاهی طبیعی خود انگیزه از ذهنیت دیگر به وجود می‌آید. ایمان این تجربه طبیعی را به مذهب، شناخت خداوند به عنوان واقعیت — منبع، سرشت، و سرنوشت ذهنیت دیگر — تبدیل می‌کند. اما چنین شناختی از خداوند همواره و همیشه یک واقعیت تجربه شخصی است. اگر خداوند یک شخصیت نبود، نمی‌توانست یک بخش زنده از تجربه واقعی مذهبی یک شخصیت بشری شود.

عنصر خطا که در تجربه مذهبی بشری موجود است با محتوای ماتریالیسمی که برداشت روحی از پدر جهانی را آلوده می‌سازد مستقیماً متناسب است. پیشرفت پیش روحی انسان در جهان شامل تجربه تهی ساختنش از این ایده‌های خطاآمیز پیرامون طبیعت خداوند و واقعیت روح خالص و راستین است. الوهیت بیش از روح است، اما برخورد روحی تنها رویکرد ممکن برای انسان فرازگرا است.

دعا به راستی بخشی از تجربه مذهبی است، اما توسط مذاهب امروزی به گونه‌ای خطا مورد تأکید واقع شده است، عمدتاً به بهای غفلت و رزیدن از همدی روحانی ضروری‌تر پرستش. نیروهای اندیشمند ذهن از طریق پرستش ژرفا و گسترش می‌یابند. دعا ممکن است زندگی را غنی سازد، اما پرستش سرنوشت را روشن می‌سازد.

مذهب آشکار شده الهی عنصر یگانه کننده وجود بشری است. آشکارسازی الهی تاریخ را یگانه می‌سازد، و زمین شناسی، ستاره شناسی، فیزیک، شیمی، بیولوژی، جامعه شناسی، و روانشناسی را هماهنگ می‌کند. تجربه معنوی روان واقعی کیهان انسان است.

^{10241 (11231)} Because of the presence in your minds of the Thought Adjuster, it is no more of a mystery for you to know the mind of God than for you to be sure of the consciousness of knowing any other mind, human or superhuman. Religion and social consciousness have this in common: They are predicated on the consciousness of other-mindness. The technique whereby you can accept another's idea as yours is the same whereby you may "let the mind which was in Christ be also in you."

^{10242 (11232)} What is human experience? It is simply any interplay between an active and questioning self and any other active and external reality. The mass of experience is determined by depth of concept plus totality of recognition of the reality of the external. The motion of experience equals the force of expectant imagination plus the keenness of the sensory discovery of the external qualities of contacted reality. The fact of experience is found in self-consciousness plus other-existences — other-thingness, other-mindness, and other-spiritness.

^{10243 (11233)} Man very early becomes conscious that he is not alone in the world or the universe. There develops a natural spontaneous self-consciousness of other-mindness in the environment of selfhood. Faith translates this natural experience into religion, the recognition of God as the reality — source, nature, and destiny — of *other-mindness*. But such a knowledge of God is ever and always a reality of personal experience. If God were not a personality, he could not become a living part of the real religious experience of a human personality.

^{10244 (11234)} The element of error present in human religious experience is directly proportional to the content of materialism which contaminates the spiritual concept of the Universal Father. Man's prespirit progression in the universe consists in the experience of divesting himself of these erroneous ideas of the nature of God and of the reality of pure and true spirit. Deity is more than spirit, but the spiritual approach is the only one possible to ascending man.

^{10245 (11235)} Prayer is indeed a part of religious experience, but it has been wrongly emphasized by modern religions, much to the neglect of the more essential communion of worship. The reflective powers of the mind are deepened and broadened by worship. Prayer may enrich the life, but worship illuminates destiny.

^{10246 (11236)} Revealed religion is the unifying element of human existence. Revelation unifies history, coordinates geology, astronomy, physics, chemistry, biology, sociology, and psychology. Spiritual experience is the real soul of man's cosmos.

POTENTIAL

اگر چه برقراری واقعیت اعتقاد با برقراری واقعیت آنچه که مورد باور است برابر نیست، با این وجود، پیشرفت تکاملی زندگی ساده به مرتبت شخصیت، واقعیت وجود بالقوگی شخصیت را از آغاز به نمایش می‌گذارد. و در جهانهای زمان، بالقوگی همیشه بر واقعیت برتری دارد. در کیهان در حال تکامل بالقوگی آن است که خواهد بود، و آنچه که خواهد بود آشکار شدن فرامین هدفمند الوهیت است.

همین برتری هدفمند در تکامل اندیش‌پر دازی ذهن نشان داده می‌شود، آنگاه که ترس بدوی حیوان به تقدیس مداوماً عمیق شونده برای خداوند و به شگفتی فراینده نسبت به جهان تبدیل می‌شود. انسان بدوی بیشتر ترس مذهبی داشت تا ایمان، و برتری پتانسیلهای روحی نسبت به واقعتهای ذهن آنگاه نشان داده می‌شود که این ترس بز دلانه به ایمان زنده در واقعتهای معنوی تبدیل می‌شود.

شما می‌توانید مذهب تکاملی را تجزیه و تحلیل روانی کنید اما نه مذهب تجربه شخصی را که منشأ معنوی دارد. اخلاقیات بشری ممکن است ارزشها را بشناسد، اما فقط مذهب می‌تواند این ارزشها را حفظ کند، بالا برد، و معنویت بخشد. اما به رغم این کنشها، مذهب چیزی بیش از اخلاقیات احساسات‌آمیز شده است. مذهب برای اخلاقیات به همان گونه است که عشق نسبت به وظیفه می‌باشد، به همان گونه که فرزندی نسبت به خدمت اجباری می‌باشد، و همان گونه که جوهر نسبت به ماده است. اخلاقیات یک کنترل کننده قدرتمند را آشکار می‌سازد، یک الوهیت که باید مورد خدمت واقع شود؛ مذهب یک پدر تماماً پرمحبت را آشکار می‌سازد، خدایی که باید مورد پرستش و مهرورزی واقع شود. و باز، این بدین دلیل است که بالقوگی معنوی مذهب بر واقعیت وظیفه اخلاقیات تکامل استیلا دارد.

6- قطعیت ایمان مذهبی

حذف فلسفی ترس مذهبی و پیشرفت بی‌وقفه دانش به فناپذیری خدایان دروغین به اندازه زیاد می‌افزاید؛ و گر چه ممکن است این تلفات الوهیت‌های انسان ساخته در یک دم بینش معنوی را مبهم سازند، آن نادانی و خرافاتی را که برای منتهای طولانی خدای زنده مهر جاودانه را پنهان ساخته بود سرانجام نابود می‌سازند. رابطه میان آفریده و آفریننده یک تجربه زنده است، یک ایمان دینامیک مذهبی، که در معرض تعریف دقیق قرار ندارد. منزوی ساختن بخشی از زندگی و مذهب نامیدن آن، متلاشی ساختن زندگی و منحرف ساختن مذهب است. و درست به این علت است که خدای پرستش خواستار عهد کامل است و یا هیچ چیز.

خدایان انسانهای بدوی ممکن است چیزی بیش از سایه‌های خودشان نبوده باشند؛ خدای زنده نور الهی است که قطع شدنهای آن در بر گیرنده سایه‌های آفرینش تمامی فضا می‌باشد.

^{10251 (11237)} Although the establishment of the fact of belief is not equivalent to establishing the fact of that which is believed, nevertheless, the evolutionary progression of simple life to the status of personality does demonstrate the fact of the existence of the potential of personality to start with. And in the time universes, potential is always supreme over the actual. In the evolving cosmos the potential is what is to be, and what is to be is the unfolding of the purposive mandates of Deity.

^{10252 (11241)} This same purposive supremacy is shown in the evolution of mind ideation when primitive animal fear is transmuted into the constantly deepening reverence for God and into increasing awe of the universe. Primitive man had more religious fear than faith, and the supremacy of spirit potentials over mind actuals is demonstrated when this craven fear is translated into living faith in spiritual realities.

^{10253 (11242)} You can psychologize evolutionary religion but not the personal-experience religion of spiritual origin. Human morality may recognize values, but only religion can conserve, exalt, and spiritualize such values. But notwithstanding such actions, religion is something more than emotionalized morality. Religion is to morality as love is to duty, as sonship is to servitude, as essence is to substance. Morality discloses an almighty Controller, a Deity to be served; religion discloses an all-loving Father, a God to be worshiped and loved. And again this is because the spiritual potentiality of religion is dominant over the duty actuality of the morality of evolution.

6. THE CERTAINTY OF RELIGIOUS FAITH

^{10261 (11243)} The philosophic elimination of religious fear and the steady progress of science add greatly to the mortality of false gods; and even though these casualties of man-made deities may momentarily befog the spiritual vision, they eventually destroy that ignorance and superstition which so long obscured the living God of eternal love. The relation between the creature and the Creator is a living experience, a dynamic religious faith, which is not subject to precise definition. To isolate part of life and call it religion is to disintegrate life and to distort religion. And this is just why the God of worship claims all allegiance or none.

^{10262 (11244)} The gods of primitive men may have been no more than shadows of themselves; the living God is the divine light whose interruptions constitute the creation shadows of all space.

مذهبگرای نیل فلسفی به یک خدای شخصی نجات شخصی ایمان دارد، چیزی بیش از یک واقعیت، یک ارزش، یک سطح از دستیابی، یک پروسه متعالی، یک دگرپیشی، غایت زمان و فضا، یک اندیشه پردازی، شخصیت‌یابی انرژی، وجود جاذبه، یک تصویر بشری، آرمان‌گرایی خویشتن، فرازگشی طبیعت، تمایل به نیکی، حرکت پیشرو تکامل، یا یک فرضیه متعالی. مذهبگرا به یک خدای با محبت ایمان دارد. مهرورزی جوهر مذهب و سرچشمه تمدن برتر است.

ایمان خدای فلسفی احتمالات را به خدای نجات دهنده قطعیت در تجربه شخصی مذهبی تبدیل می‌کند. شک‌گرایی ممکن است تئوریهای الهیات را به چالش گیرد، اما اطمینان به قابل اتکا بودن تجربه شخصی، حقیقت آن اعتقاد را که به ایمان رشد کرده است تأیید می‌کند.

ممکن است از طریق استدلال خردمندانه اعتقادات راسخ در رابطه با خداوند به دست آیند، اما فرد فقط از طریق ایمان، از طریق تجربه شخصی، خداشناس می‌شود. در بیشتر آنچه که به زندگی مربوط است، احتمالات باید به حساب آورده شوند، اما هنگام رسیدن به واقعیت کیهانی، ممکن است هنگامی قطعیت تجربه شود که این معانی و ارزشها از طریق ایمان زنده به دست آیند. روان خداشناس جرأت دارد که بگوید: "من می‌دانم"، حتی هنگامی که این آگاهی از خداوند توسط فرد بی‌ایمانی که این قطعیت را انکار می‌کند مورد پرسش واقع می‌شود، زیرا آن کاملاً توسط منطق عقلانی تأیید نمی‌شود. ایماندار به هر چنین شک کننده‌ای فقط پاسخ می‌دهد: "چطور می‌دانی که من نمی‌دانم؟"

اگر چه استدلال همیشه می‌تواند ایمان را مورد پرسش قرار دهد، ایمان همیشه می‌تواند مکمل استدلال و منطق هر دو باشد. استدلال احتمالی را ایجاد می‌کند که ایمان می‌تواند به قطعیت اخلاقی، حتی یک تجربه معنوی تبدیل سازد. خداوند نخستین حقیقت و آخرین واقعیت است؛ از این رو تمامی حقایق منشأ در او دارند، ضمن این که تمامی واقعیات در رابطه با او وجود دارند. خداوند حقیقت مطلق است. فرد ممکن است خداوند را به صورت حقیقت بشناسد، اما برای فهم و توصیف خداوند، فرد باید واقعیت جهان جهانها را کاوش کند. فاصله عظیم میان تجربه حقیقت خداوند و عدم آگاهی از واقعیت خداوند فقط می‌تواند به وسیله ایمان زنده پر شود. استدلال به تنهایی نمی‌تواند میان حقیقت بیکران و واقعیت جهانی توازن ایجاد کند.

اعتقاد ممکن است نتواند در برابر شک مقاومت کند و در برابر ترس ایستادگی کند، اما ایمان همیشه بر شک پیروز است، زیرا ایمان هم مثبت و هم زنده است. مثبت همیشه بر منفی برتری دارد، و همینطور حقیقت بر خطا، تجربه بر تئوری، واقعیات معنوی بر واقعیات منفرد زمان و فضا. شواهد متقاعد کننده این قطعیت معنوی شامل میوه‌های اجتماعی روحی هستند که این باورمندان، ایمانداران، در نتیجه این تجربه راستین معنوی ثمر می‌دهند. عیسی گفت: "اگر همونان خود را بدان گونه که من شما را دوست داشته‌ام دوست بدارید، همه انسانها خواهند دانست که شاگردان من هستید."

خداوند برای علم یک امکان است، برای

^{10263 (1124.9)} The religionist of philosophic attainment has faith in a personal God of personal salvation, something more than a reality, a value, a level of achievement, an exalted process, a transmutation, the ultimate of time-space, an idealization, the personalization of energy, the entity of gravity, a human projection, the idealization of self, nature's upthrust, the inclination to goodness, the forward impulse of evolution, or a sublime hypothesis. The religionist has faith in a God of love. Love is the essence of religion and the wellspring of superior civilization.

^{10264 (1124.6)} Faith transforms the philosophic God of probability into the saving God of certainty in the personal religious experience. Skepticism may challenge the theories of theology, but confidence in the dependability of personal experience affirms the truth of that belief which has grown into faith.

^{10265 (1124.7)} Convictions about God may be arrived at through wise reasoning, but the individual becomes God-knowing only by faith, through personal experience. In much that pertains to life, probability must be reckoned with, but when contacting with cosmic reality, certainty may be experienced when such meanings and values are approached by living faith. The God-knowing soul dares to say, "I know," even when this knowledge of God is questioned by the unbeliever who denies such certitude because it is not wholly supported by intellectual logic. To every such doubter the believer only replies, "How do you know that I do not know?"

^{10266 (1125.1)} Though reason can always question faith, faith can always supplement both reason and logic. Reason creates the probability which faith can transform into a moral certainty, even a spiritual experience. God is the first truth and the last fact; therefore does all truth take origin in him, while all facts exist relative to him. God is absolute truth. As truth one may know God, but to understand — to explain — God, one must explore the fact of the universe of universes. The vast gulf between the experience of the truth of God and ignorance as to the fact of God can be bridged only by living faith. Reason alone cannot achieve harmony between infinite truth and universal fact.

^{10267 (1125.2)} Belief may not be able to resist doubt and withstand fear, but faith is always triumphant over doubting, for faith is both positive and living. The positive always has the advantage over the negative, truth over error, experience over theory, spiritual realities over the isolated facts of time and space. The convincing evidence of this spiritual certainty consists in the social fruits of the spirit which such believers, faithers, yield as a result of this genuine spiritual experience. Said Jesus: "If you love your fellows as I have loved you, then shall all men know that you are my disciples."

^{10268 (1125.3)} To science God is a possibility, to

روانشناسی یک خواست دلخواه است، برای فلسفه یک احتمال است، برای مذهب یک قطعیت، یک واقعیت تجربه مذهبی است. استدلال خواستار این است که فلسفه‌ای که نمی‌تواند خدای احتمالات را پیدا کند باید به آن ایمان مذهبی که می‌تواند خدای قطعیت را بیابد و می‌یابد، بسیار احترام بگذارد. علم نیز نباید تجربه مذهبی را بر اساس خوش باوری غیرمحتمل بشمرد، نه تا هنگامی که به این تصور اصرار می‌ورزد که هر چه بیشتر به گذشته بازگشت شود مشخص می‌شود که عطایای عقلانی و فلسفی انسان از هوشمندی‌های به طور فزاینده کمتر پدیدار شدند، و در نهایت از حیاتی بدوی سرچشمه یافتند که به کلی فاقد هر گونه اندیشه و احساس بود.

واقعیات تکامل نباید بر ضد حقیقت واقعیت قطعیت تجربه معنوی زندگی مذهبی انسان خدانشناس صف‌آرایی کنند. انسانهای باهوش باید استدلال کردن مثل کودکان را متوقف کنند و باید تلاش کنند از منطق یکپارچه بزرگسالی استفاده کنند، منطقی که برداشت حقیقت در امتداد مشاهده واقعیت را جایز می‌شمارد. ماتریالیسم علمی هنگامی ورشکسته شده است که در شرایط هر پدیده تکرار شونده جهان از طریق مربوط ساختن آنچه که به اعتراف آن بالاتر است به آنچه که به اعتراف آن پایین‌تر است به بازپرداخت مخالفت‌های کنونی خود اصرار می‌ورزد. انسجام در استدلال، به رسمیت شناختن فعالیت‌های یک آفریننده هدفمند را مطالبه می‌کند.

تکامل ارگانیسم یک واقعیت است؛ تکامل هدفمند یا تدریجی حقیقتی است که پدیده‌های از جهت دیگر متناقض دستاوردهای پیوسته فراز یابنده تکامل را منسجم می‌سازد. هر چه یک دانشمند در دانش انتخابی خود بیشتر پیشرفت کند، تئوری‌های واقعیت ماتریالیستی را به نفع حقیقت کیهانی استیلای ذهن متعال بیشتر ترک خواهد کرد. ماتریالیسم زندگی بشری را خوار و خفیف می‌سازد؛ بشارت عیسی هر انسان را به اندازه فوق‌العاده زیاد بالا می‌برد و به گونه‌ای آسمانی تعالی می‌بخشد. وجود بشری باید بدین گونه مجسم شود که شامل تجربه انگیزنده و مجذوب کننده درک واقعیت تلاقی دسترسی رو به بالای بشری و دسترسی رو به پایین الهی و نجات بخش است.

7- قطعیت الهی

از آنجا که پدر جهانی خود- موجود است، همچنین خود- توصیف کننده است؛ او در واقع در هر موجود منطقی بشری زندگی می‌کند. اما شما نمی‌توانید در رابطه با خداوند اطمینان داشته باشید مگر این که او را بشناسید؛ فرزندی تنها تجربه‌ای است که پدر بودن را قطعی می‌سازد. جهان در همه جا دستخوش تغییر است. یک جهان در حال تغییر یک جهان وابسته است؛ چنین آفرینشی نمی‌تواند نهایی یا مطلق باشد. یک جهان متناهی کاملاً به غائی و مطلق وابسته است. جهان و خداوند یکسان نیستند، یکی علت است، و دیگری معلول. علت، مطلق، بی‌کران، جاودان، و تغییرناپذیر است؛ معلول، زمان - فضا و فرازگرا اما پیوسته در حال تغییر، و همیشه در حال رشد است.

psychology a desirability, to philosophy a probability, to religion a certainty, an actuality of religious experience. Reason demands that a philosophy which cannot find the God of probability should be very respectful of that religious faith which can and does find the God of certitude. Neither should science discount religious experience on grounds of credulity, not so long as it persists in the assumption that man's intellectual and philosophic endowments emerged from increasingly lesser intelligences the further back they go, finally taking origin in primitive life which was utterly devoid of all thinking and feeling.

1026.9 (1125.4) The facts of evolution must not be arrayed against the truth of the reality of the certainty of the spiritual experience of the religious living of the God-knowing mortal. Intelligent men should cease to reason like children and should attempt to use the consistent logic of adulthood, logic which tolerates the concept of truth alongside the observation of fact. Scientific materialism has gone bankrupt when it persists, in the face of each recurring universe phenomenon, in refunding its current objections by referring what is admittedly higher back into that which is admittedly lower. Consistency demands the recognition of the activities of a purposive Creator.

1026.10 (1125.5) Organic evolution is a fact; purposive or progressive evolution is a truth which makes consistent the otherwise contradictory phenomena of the ever-ascending achievements of evolution. The higher any scientist progresses in his chosen science, the more will he abandon the theories of materialistic fact in favor of the cosmic truth of the dominance of the Supreme Mind. Materialism cheapens human life; the gospel of Jesus tremendously enhances and supernally exalts every mortal. Mortal existence must be visualized as consisting in the intriguing and fascinating experience of the realization of the reality of the meeting of the human upreach and the divine and saving downreach.

7. THE CERTITUDE OF THE DIVINE

1027.1 (1126.1) The Universal Father, being self-existent, is also self-explanatory; he actually lives in every rational mortal. But you cannot be sure about God unless you know him; sonship is the only experience which makes fatherhood certain. The universe is everywhere undergoing change. A changing universe is a dependent universe; such a creation cannot be either final or absolute. A finite universe is wholly dependent on the Ultimate and the Absolute. The universe and God are not identical; one is cause, the other effect. The cause is absolute, infinite, eternal, and changeless; the effect, time-space and transcendental but ever changing, always growing.

خداوند، یگانه و تنها واقعیت خود- معلول در جهان است. او راز نظم، طراحی، و هدف تمامی آفرینش چیزها و موجودات است. جهان همه جا تغییرپذیر از طریق قوانین مطلقاً تغییرناپذیر، عادات یک خدای تغییرناپذیر، نظم و ثبات می‌یابد. واقعیت خداوند، قانون الهی، تغییرناپذیر است؛ حقیقت خداوند، رابطه او با جهان، یک آشکارسازی نسبی است که پیوسته با جهان دائماً در حال تکامل قابل انطباق است.

آنهایی که مذهبی بدون خدا اختراع می‌کنند همانند آنهایی هستند که میوه بدون درخت جمع‌آوری می‌کنند، و فرزندان بدون والدین دارند. شما نمی‌توانید معلول بدون علت داشته باشید؛ فقط من هستم بدون علت است. واقعیت تجربه مذهبی دلالت بر وجود خداوند دارد، و چنین خدای تجربه شخصی باید یک الوهیت شخصی باشد. شما نمی‌توانید به یک فرمول شیمیایی دعا کنید، به یک معادله ریاضی استغاثه کنید، یک فرضیه را بپرسید، با یک حکم گفتگوی محرمانه کنید، با یک پروسه همدمی معنوی کنید، به یک انتزاع خدمت کنید، یا با یک قانون مشارکت مهرآمیز داشته باشید.

درست است، بسیاری از ویژگیهای ظاهراً مذهبی می‌توانند ناشی از ریشه‌های غیرمذهبی باشند. انسان می‌تواند به لحاظ عقلانی منکر خداوند شود، و با این وجود از نظر اخلاقی نیک، وفادار، دارای رابطه پدر-مادری و فرزندی، صادق، و حتی آرمان‌گرا باشد. انسان ممکن است بسیاری شاخه‌های صرفاً انسان‌گرایانه را به طبیعت بنیادین معنوی خویش پیوند زند و بدین ترتیب بحثهای خود را از جانب یک مذهب بی‌خدا ظاهراً اثبات نماید، اما چنین تجربه‌ای فاقد ارزشهای بقاء، خدانشناسی و فراز به سوی خدا است. در چنین تجربه انسانی فقط میوه‌های اجتماعی ثمره می‌یابند، نه معنوی. پیوند، طبیعت میوه را تعیین می‌کند، گرچه تغذیه زنده ناشی از ریشه‌های عطیه‌آغازین الهی ذهن و روح هر دو است.

مشخصه عقلانی مذهب اطمینان است؛ ویژگی فلسفی آن انسجام است؛ میوه‌های اجتماعی آن عشق و خدمت هستند.

فرد خدانشناس کسی نیست که نسبت به دشواریها نابینا باشد یا نسبت به موانعی که در پیچ راه خرافه، سنت، و تمایلات مادی روزگاران امروز در مسیر یافتن خداوند قرار می‌گیرند بی‌توجه باشد. او با تمامی این بازدارنده‌ها روبرو شده است و بر آنها پیروز شده است، با ایمان زنده بر آنها چیره شده است، و به رغم آنها به قله‌های تجربه معنوی دست یافته است. اما این حقیقت دارد که بسیاری که از درون به خدا اطمینان دارند به دلیل کثرت و زیرکی آنهایی که به ایمان به خداوند اعتراض می‌کنند و دشواریهای آن را بزرگ جلوه می‌دهند، از اعلام این احساسات اطمینان واهمه دارند. به ژرفای عقلانی زیادی نیاز نیست که نقایص نشان داده شوند، پرسشها پرسیده شوند، یا ابراز مخالفت انجام شود. اما به یک ذهن ماهر نیاز است تا به این پرسشها پاسخ داده شود و این دشواریها حل شوند؛ ایمان قطعاً بزرگترین تکنیک برای برخورد با تمامی این بحثهای سطحی است.

اگر دانش، فلسفه، یا جامعه‌شناسی جرأت کند که در مباحثه با پیامبران مذهب راستین دگماتیک شود، پس

102:7.2 (1126:2) God is the one and only self-caused fact in the universe. He is the secret of the order, plan, and purpose of the whole creation of things and beings. The everywhere-changing universe is regulated and stabilized by absolutely unchanging laws, the habits of an unchanging God. The fact of God, the divine law, is changeless; the truth of God, his relation to the universe, is a relative revelation which is ever adaptable to the constantly evolving universe.

102:7.3 (1126:3) Those who would invent a religion without God are like those who would gather fruit without trees, have children without parents. You cannot have effects without causes; only the I AM is causeless. The fact of religious experience implies God, and such a God of personal experience must be a personal Deity. You cannot pray to a chemical formula, supplicate a mathematical equation, worship a hypothesis, confide in a postulate, commune with a process, serve an abstraction, or hold loving fellowship with a law.

102:7.4 (1126:4) True, many apparently religious traits can grow out of nonreligious roots. Man can, intellectually, deny God and yet be morally good, loyal, filial, honest, and even idealistic. Man may graft many purely humanistic branches onto his basic spiritual nature and thus apparently prove his contentions in behalf of a godless religion, but such an experience is devoid of survival values, God-knowingness and God-ascension. In such a mortal experience only social fruits are forthcoming, not spiritual. The graft determines the nature of the fruit, notwithstanding that the living sustenance is drawn from the roots of original divine endowment of both mind and spirit.

102:7.5 (1126:5) The intellectual earmark of religion is certainty; the philosophical characteristic is consistency; the social fruits are love and service.

102:7.6 (1126:6) The God-knowing individual is not one who is blind to the difficulties or unmindful of the obstacles which stand in the way of finding God in the maze of superstition, tradition, and materialistic tendencies of modern times. He has encountered all these deterrents and triumphed over them, surmounted them by living faith, and attained the highlands of spiritual experience in spite of them. But it is true that many who are inwardly sure about God fear to assert such feelings of certainty because of the multiplicity and cleverness of those who assemble objections and magnify difficulties about believing in God. It requires no great depth of intellect to pick flaws, ask questions, or raise objections. But it does require brilliance of mind to answer these questions and solve these difficulties; faith certainty is the greatest technique for dealing with all such superficial contentions.

102:7.7 (1127:1) If science, philosophy, or sociology dares to become dogmatic in contending with the prophets of true religion, then should God-knowing men reply

انسانهای خداشناس باید به این دگماتیسمهای ناموجه با آن دگماتیسم آینده نگرانهتر قطعیت تجربه شخصی معنوی پاسخ دهند، "من می دانم چه تجربه کرده ام زیرا من یک فرزند من هستم می باشم." اگر تجربه شخصی یک ایماندار از طریق تعصب مورد چالش واقع شود، پس این فرزند در ایمان تولد یافته پدر تجربه کردنی ممکن است با آن تعصب چالش ناپذیر، بیانیۀ فرزندنی واقعی او با پدر جهانی، پاسخ دهد.

فقط یک واقعیت کامل، یک مطلق، می تواند جرأت کند به گونه ای پی گیر دگماتیک باشد. آنهایی که می پذیرند دگماتیک هستند، اگر پی گیر هستند، باید دیر یا زود به بازوان مطلق انرژی، حقیقت جهانی، و محبت بیکران رانده شوند.

اگر برخوردهای غیرمذهبی نسبت به واقعیت کیهانی به خود اجازه دهند بر اساس وضعیت اثبات نشده آن قطعیت ایمان را به چالش بطلبند، پس تجربه کنندگان روحی نیز می توانند به همین گونه به چالش دگماتیک واقعیات دانش و اعتقادات فلسفه بر این اساس که آنها نیز اثبات نشده هستند متوسل شوند؛ آنها نیز تجاربی در ضمیر خودآگاه دانشمند یا فیلسوف هستند.

در رابطه با خداوند باید گفت، او گریز ناپذیرترین تمامی وجودها، واقعی ترین تمامی واقعیتها، زنده ترین تمامی حقیقتها، بامحبت ترین تمامی دوستها، و الهی ترین تمامی ارزشها است. ما حق داریم که از میان تمامی تجارب جهان نسبت به این تجربه بالاترین اطمینان را داشته باشیم.

8- شواهد مذهب

بالاترین گواه واقعیت و تأثیر مذهب شامل واقعیت تجربه بشری است؛ به عبارت دیگر، از آنجا که انسان به طور طبیعی ترسناک و شکاک است، و به طور ذاتی از عطیه یک غریزه قدرتمند حفظ خود و اشتیاق برای بقا بعد از مرگ برخوردار است، مایل است که عمیق ترین منافع حال و آینده خویش را به نگاهداری و هدایت آن نیرو و شخصی که توسط ایمانش خداوند نام یافته است به طور کامل بسپارد. این یگانه حقیقت مرکزی تمامی مذاهب است. در رابطه با این که آن نیرو یا شخص در پاداش این مراقبت و نجات نهایی از انسان چه می طلبد، هیچ دو مذهبی با هم توافق ندارند؛ در واقع آنها کم یا بیش با هم مخالفند.

در رابطه با وضعیت هر مذهب در مقیاس تکاملی، آن به بهترین نحو می تواند از طریق داوریهای اخلاقی و شاخصهای نیک کردارانه آن مورد قضاوت قرار گیرد. هر چه نوع هر مذهب بالاتر باشد، به واسطه یک اخلاقیات اجتماعی و فرهنگ نیک کردارانه دائما در حال بهبود بیشتر تشویق می کند و مورد تشویق واقع می شود. ما نمی توانیم مذهب را از طریق وضعیت تمدن همراه آن مورد قضاوت قرار دهیم؛ ما از طریق خلوص و اصالت مذهب یک تمدن تخمین بهتری از برجسته ترین واقعی آن به دست می آوریم. بسیاری از برجسته ترین آموزگاران مذهبی دنیا عملاً فاقد دانش بوده اند. برای به کار بستن ایمان نجات دهنده در واقعیات جاودانه، خردمندی دنیا ضروری نیست.

to such unwarranted dogmatism with that more farseeing dogmatism of the certainty of personal spiritual experience, "I know what I have experienced because I am a son of I AM." If the personal experience of a faither is to be challenged by dogma, then this faith-born son of the experiencible Father may reply with that unchallengeable dogma, the statement of his actual sonship with the Universal Father.

1027.8 (1127.2) Only an unqualified reality, an absolute, could dare consistently to be dogmatic. Those who assume to be dogmatic must, if consistent, sooner or later be driven into the arms of the Absolute of energy, the Universal of truth, and the Infinite of love.

1027.9 (1127.3) If the nonreligious approaches to cosmic reality presume to challenge the certainty of faith on the grounds of its unproved status, then the spirit experiencer can likewise resort to the dogmatic challenge of the facts of science and the beliefs of philosophy on the grounds that they are likewise unproved; they are likewise experiences in the consciousness of the scientist or the philosopher.

1027.10 (1127.4) Of God, the most inescapable of all presences, the most real of all facts, the most living of all truths, the most loving of all friends, and the most divine of all values, we have the right to be the most certain of all universe experiences.

8. THE EVIDENCES OF RELIGION

1028.1 (1127.5) The highest evidence of the reality and efficacy of religion consists in the *fact of human experience*; namely, that man, naturally fearful and suspicious, innately endowed with a strong instinct of self-preservation and craving survival after death, is willing fully to trust the deepest interests of his present and future to the keeping and direction of that power and person designated by his faith as God. That is the one central truth of all religion. As to what that power or person requires of man in return for this watchcare and final salvation, no two religions agree; in fact, they all more or less disagree.

1028.2 (1127.6) Regarding the status of any religion in the evolutionary scale, it may best be judged by its moral judgments and its ethical standards. The higher the type of any religion, the more it encourages and is encouraged by a constantly improving social morality and ethical culture. We cannot judge religion by the status of its accompanying civilization; we had better estimate the real nature of a civilization by the purity and nobility of its religion. Many of the world's most notable religious teachers have been virtually unlettered. The wisdom of the world is not necessary to an exercise of saving faith in eternal

تفاوت در مذاهب اعصار گوناگون کاملاً به تفاوت در درک انسان از واقعیت و شناخت متفاوت او از ارزشهای اخلاقی، روابط نیک کردارانه، و واقعیات روحی بستگی دارد.

اخلاقیات آینه بیرونی اجتماعی یا نژادی است که پیشرفت از جهت دیگر غیرقابل مشاهده رویدادهای داخلی معنوی و مذهبی را به طور وفادارانه منعکس می‌سازد. انسان همیشه خداوند را به بهترین صورتی که می‌دانسته است، به شکل ژرفترین ایده‌ها و والاترین آرمانهای تصور کرده است. حتی مذهب تاریخی همیشه پنداشت‌های خود پیرامون خداوند را از میان والاترین ارزشهای شناخته شده خود آفریده است. هر مخلوق هوشمند نام خداوند را به بهترین و والاترین چیزی که می‌داند می‌دهد.

مذهب، هنگامی که به عبارات استدلالی و بیانات عقلانی تنزل می‌یابد، همیشه جرأت کرده است که از تمدن و پیشرفت تکاملی، بدان گونه که با شاخصهای فرهنگ نیک کردارانه و پیشرفت اخلاقی خودش مورد داوری واقع می‌شود، انتقاد ورزد.

در حالی که مذهب شخصی پیش از تکامل اخلاقیات بشری به وجود آمده است، متأسفانه چنین نگاشته شده است که مذهب نهادین به طور ثابت عقبتر از سنت‌های به آرامی در حال تغییر نژادهای بشری حرکت کرده است. مذهب سازمان یافته اثبات کرده است که به گونه‌ای محافظه‌کارانه کند بوده است. پیامبران معمولاً مردم را در تکامل مذهبی هدایت کرده‌اند؛ عالمان الهیات معمولاً آنها را عقب نگاه داشته‌اند. از آنجا که مذهب یک امر تجربه درونی یا شخصی است، هرگز نمی‌تواند خیلی جلوتر از تکامل عقلانی نژادها توسعه یابد.

اما مذهب هرگز از طریق توسل به آنچه که معجزه نام یافته ارتقا نمی‌یابد. جستجو برای معجزات یک بازگشت به مذاهب بدوی سحر و جادو است. مذهب راستین هیچ ربطی به معجزات ادعایی ندارد، و مذهب آشکار شده الهی نیز هرگز برای اثبات مرجعیت خود به معجزات اشاره نمی‌کند. مذهب به طور پیوسته و همیشه ریشه و بنیاد در تجربه شخصی دارد. و والاترین مذهب شما، زندگی عیسی، درست چنین تجربه شخصی بود: انسان، انسان فانی، که در جستجوی خدا بود و او را طی یک زندگی کوتاه در جسم به طور کامل پیدا نمود، ضمن این که در همان تجربه بشری، خداوند پدیدار گشت تا به جستجوی انسان بپردازد و او را با ارضاء کامل روان تمام عیار تعالیت بیکران پیدا نماید. و آن مذهب است، حتی بالاترین نوعی که تاکنون در جهان نبدان آشکار شده است — زندگی زمینی عیسی ناصری.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبدان.]

realities.

^{10283 (1127.7)} The difference in the religions of various ages is wholly dependent on the difference in man's comprehension of reality and on his differing recognition of moral values, ethical relationships, and spirit realities.

^{10284 (1127.8)} Ethics is the external social or racial mirror which faithfully reflects the otherwise unobservable progress of internal spiritual and religious developments. Man has always thought of God in the terms of the best he knew, his deepest ideas and highest ideals. Even historic religion has always created its God conceptions out of its highest recognized values. Every intelligent creature gives the name of God to the best and highest thing he knows.

^{10285 (1128.1)} Religion, when reduced to terms of reason and intellectual expression, has always dared to criticize civilization and evolutionary progress as judged by its own standards of ethical culture and moral progress.

^{10286 (1128.2)} While personal religion precedes the evolution of human morals, it is regretfully recorded that institutional religion has invariably lagged behind the slowly changing mores of the human races. Organized religion has proved to be conservatively tardy. The prophets have usually led the people in religious development; the theologians have usually held them back. Religion, being a matter of inner or personal experience, can never develop very far in advance of the intellectual evolution of the races.

^{10287 (1128.3)} But religion is never enhanced by an appeal to the so-called miraculous. The quest for miracles is a harking back to the primitive religions of magic. True religion has nothing to do with alleged miracles, and never does revealed religion point to miracles as proof of authority. Religion is ever and always rooted and grounded in personal experience. And your highest religion, the life of Jesus, was just such a personal experience: man, mortal man, seeking God and finding him to the fullness during one short life in the flesh, while in the same human experience there appeared God seeking man and finding him to the full satisfaction of the perfect soul of infinite supremacy. And that is religion, even the highest yet revealed in the universe of Nebadon — the earth life of Jesus of Nazareth.

^{10288 (1128.4)} [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 103. واقعیت تجربه مذهبی

104 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 102

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 103

واقعیت تجربه مذهبی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- فلسفه مذهب
- 2- مذهب و فرد
- 3- مذهب و نژاد بشری
- 4- همدمی روحانی
- 5- منشأ آرمانها
- 6- هماهنگی فلسفی
- 7- علم و مذهب
- 8- فلسفه و مذهب
- 9- جوهر مذهب

PAPER 103

THE REALITY OF RELIGIOUS
EXPERIENCE

SECTIONS

Introduction

1. Philosophy of Religion
2. Religion and the Individual
3. Religion and the Human Race
4. Spiritual Communion
5. The Origin of Ideals
6. Philosophic Co-ordination
7. Science and Religion
8. Philosophy and Religion
9. The Essence of Religion

مقدمه مقاله

کلیه واکنشهای به راستی مذهبی انسان توسط کارکرد آغازین یاور پرستش ارائه می شود و توسط یاور خرد مهار می گردد. نخستین عطیه ابرذهن انسان، عطیه قرار گرفتن شخصیت او در گستره روح مقدس روح آفرینشگر جهان است؛ و مدتها پیش از اعطای پسران الهی یا اعطای جهانی تنظیم کنندگان، این تأثیر برای گسترش دادن دیدگاه انسان پیرامون اخلاقیات، مذهب، و معنویت کار می کند. به دنبال اعطای پسران بهشت، روح آزاد شده حقیقت برای گسترش ظرفیت بشری در درک حقایق مذهبی کمکهای نیرومندی به انجام می رساند. به تدریج که تکامل در یک کره مسکونی پیش می رود، تنظیم کنندگان فکر در توسعه انواع بالاتر بینش مذهبی انسان به طور فزاینده شرکت می کنند. تنظیم کننده فکر پنجره کیهانی است که از طریق آن مخلوق متناهی از روی ایمان می تواند به قطعیتها و نیروهای الهی الوهیت بی پایان، پدر جهانی، نگاهی اجمالی بیفکند.

INTRODUCTION

^{103:0.1 (1129:1)} ALL of man's truly religious reactions are sponsored by the early ministry of the adjutant of worship and are censored by the adjutant of wisdom. Man's first supermind endowment is that of personality encirclement in the Holy Spirit of the Universe Creative Spirit; and long before either the bestowals of the divine Sons or the universal bestowal of the Adjusters, this influence functions to enlarge man's viewpoint of ethics, religion, and spirituality. Subsequent to the bestowals of the Paradise Sons the liberated Spirit of Truth makes mighty contributions to the enlargement of the human capacity to perceive religious truths. As evolution advances on an inhabited world, the Thought Adjusters increasingly participate in the development of the higher types of human religious insight. The Thought Adjuster is the cosmic window through which the finite creature may faith-glimpse the certainties and divinities of limitless Deity, the Universal Father.

^{103:0.2 (1129:2)} The religious tendencies of the human

تمایلات مذهبی نژادهای بشری ذاتی هستند؛ آنها در

همه جا تجلی می‌یابند و یک منشأ ظاهراً طبیعی دارند؛ پیدایش مذاهب بدوی همیشه تکاملی است. به تدریج که تجربه طبیعی مذهبی پیش می‌رود، آشکارسازیهایی دوره‌ای حقیقت مسیر حرکت تکامل سیاره‌ای را که از جهت دیگر کند است مورد تأکید قرار می‌دهد.

امروزه در یورنشیا چهار نوع مذهب وجود دارد:

- 1- مذهب طبیعی یا تکاملی.
- 2- مذهب فوق طبیعی یا آشکار شده الهی.
- 3- مذهب عملی یا جاری، درجات متغیر آمیخته‌ای از مذاهب طبیعی و فوق طبیعی.
- 4- مذاهب فلسفی، دکتربینهای تنولوژیک انسان ساخته یا به گونه‌ای فلسفی اندیشه شده و مذاهب ساختگی استدلالی.

1- فلسفه مذهب

یگانگی تجربه مذهبی در میان یک گروه اجتماعی یا نژادی ناشی از طبیعت یکسان قطعاً خداوند است که در فرد ساکن است. این نیروی الهی در انسان است که موجب علاقه غیرخودخواهانه او به بهروزی انسانهای دیگر می‌شود. اما از آنجا که شخصیت بی‌همتا است — هیچ دو انسانی یکسان نیستند — نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن این است که هیچ دو موجود بشری نمی‌توانند راهبرها و اشتیاقات روح ربانیت را که در ذهن آنها زندگی می‌کند به طور مشابه تفسیر نمایند. یک گروه از انسانها می‌توانند یگانگی معنوی را تجربه کنند، اما هرگز نمی‌توانند به تشابه فلسفی دست یابند. و این تنوع تفسیر اندیشه و تجربه مذهبی از طریق این واقعیت نشان داده می‌شود که عالمان الهیات و فیلسوفان قرن بیستم بیش از پانصد تعریف مختلف از مذهب تدوین نموده‌اند. در واقع، هر موجود بشری مذهب را به صورت تفسیر تجربی خودش از انگیزه‌های الهی تعریف می‌کند که از روح خداوند که در او ساکن است سرچشمه می‌یابد، و از این رو چنین تفسیری باید بی‌ظنیر و کاملاً متفاوت از فلسفه مذهبی تمامی موجودات بشری دیگر باشد.

هنگامی که یک انسان در توافق کامل با فلسفه مذهبی یک انسان همنوع است، آن پدیده نشان می‌دهد که این دو موجود یک تجربه مذهبی مشابه داشته‌اند که روی موضوعات مربوطه در تشابه تفسیر فلسفی مذهبی‌شان اثر گذاشته است.

در حالی که مذهب شما یک امر تجربه شخصی است، بسیار مهم است که شما در معرض آگاهی از یک تعداد عظیمی از تجارب مذهبی دیگر (تفاسیر متنوع انسانهای دیگر و گوناگون) قرار بگیرید، تا آن حدی که مانع آن شوید که زندگی مذهبی شما خود محور — محدود، خودخواه، و غیراجتماعی — شود.

races are innate; they are universally manifested and have an apparently natural origin; primitive religions are always evolutionary in their genesis. As natural religious experience continues to progress, periodic revelations of truth punctuate the otherwise slow-moving course of planetary evolution.

103:0.3 (1129:3) On Urantia, today, there are four kinds of religion:

103:0.4 (1129:4) 1. Natural or evolutionary religion.

103:0.5 (1129:5) 2. Supernatural or revelatory religion.

103:0.6 (1129:6) 3. Practical or current religion, varying degrees of the admixture of natural and supernatural religions.

103:0.7 (1129:7) 4. Philosophic religions, man-made or philosophically thought-out theologic doctrines and reason-created religions.

1. PHILOSOPHY OF RELIGION

103:1.1 (1129:3) The unity of religious experience among a social or racial group derives from the identical nature of the God fragment indwelling the individual. It is this divine in man that gives origin to his unselfish interest in the welfare of other men. But since personality is unique — no two mortals being alike — it inevitably follows that no two human beings can similarly interpret the leadings and urges of the spirit of divinity which lives within their minds. A group of mortals can experience spiritual unity, but they can never attain philosophic uniformity. And this diversity of the interpretation of religious thought and experience is shown by the fact that twentieth-century theologians and philosophers have formulated upward of five hundred different definitions of religion. In reality, every human being defines religion in the terms of his own experiential interpretation of the divine impulses emanating from the God spirit that indwells him, and therefore must such an interpretation be unique and wholly different from the religious philosophy of all other human beings.

103:1.2 (1130:1) When one mortal is in full agreement with the religious philosophy of a fellow mortal, that phenomenon indicates that these two beings have had a similar *religious experience* touching the matters concerned in their similarity of philosophic religious interpretation.

103:1.3 (1130:2) While your religion is a matter of personal experience, it is most important that you should be exposed to the knowledge of a vast number of other religious experiences (the diverse interpretations of other and diverse mortals) to the end that you may prevent your religious life from becoming egocentric — circumscribed, selfish, and unsocial.

خردگرایی آنگاه خطا است که تصور می‌کند مذهب در ابتدا یک اعتقاد بدوی به چیزی است که بعد با پیگیری ارزشها دنبال می‌شود. مذهب بدواً یک پیگیری ارزشها است، و بعد سیستمی از اعتقادات تفسیری را تدوین می‌کند. برای انسانها به مراتب آسانتر است که روی ارزشهای مذهبی — اهداف — بعد روی اعتقادات — تفاسیر — توافق کنند. و این روشن می‌سازد که چگونه مذهب می‌تواند روی ارزشها و اهداف توافق داشته باشد، ضمن این که پدیده سر درگم کننده حفظ اعتقاد به صدها اعتقاد متضاد — آرمانها — را به نمایش بگذارد. این همچنین روشن می‌سازد که چرا یک شخص مشخص می‌تواند در شرایط ترک یا تغییر بسیاری از اعتقادات مذهبی تجربه مذهبی خویش را حفظ کند. مذهب به رغم تغییرات انقلابی در اعتقادات مذهبی تداوم می‌یابد. الهیات مذهب را به وجود نمی‌آورد؛ این مذهب است که فلسفه تئولوژیک را به وجود می‌آورد.

این که مذهب‌گرایان به چیزهای بسیار زیادی که خطا بوده‌اند باور داشته‌اند مذهب را بی‌اعتبار نمی‌سازد، زیرا مذهب مبتنی بر شناخت ارزشها است و با ایمان حاوی تجربه شخصی مذهبی اعتبار می‌یابد. از این رو مذهب مبتنی بر تجربه و اندیشه مذهبی است؛ الهیات، فلسفه مذهب، یک تلاش صادقانه برای تفسیر آن تجربه است. چنین اعتقادات تفسیری ممکن است درست یا خطا، یا مخلوطی از حقیقت و خطا باشند.

درک شناخت ارزشهای معنوی تجربه‌ای است که فوق اندیشه‌پرداز است. هیچ لغتی در هیچ زبان بشری وجود ندارد که بتواند برای مشخص نمودن این “حس، احساس”، “درون‌بینی”، یا “تجربه” که ما برگزیده‌ایم خدا-آگاهی بنامیم به کار گرفته شود. روح خداوند که در انسان زندگی می‌کند شخصی نیست — تنظیم کننده، پیش شخصی است — اما این ناصح ارزشی را عرضه می‌دارد، و رایحه‌ای از الوهیت را می‌تراود، که از بالاترین نظر و از نظر بیکرانی، شخصی است. اگر خداوند حداقل شخصی نبود، نمی‌توانست آگاه باشد، و اگر آگاه نبود، پس مادون بشری می‌بود.

2- مذهب و فرد

مذهب در ذهن بشر کنش‌گرا است و پیش از ظهورش در ضمیر بشری به گونه‌ای تجربی تحقق یافته است. یک کودک پیش از آن که تولد را تجربه کند حدود نه ماه از وجودش می‌گذرد. اما “تولد” مذهب ناگهانی نیست، بلکه یک پدیداری تدریجی است. با این وجود، دیر یا زود یک “تولد” رخ می‌دهد. شما به ملکوت آسمانی وارد نمی‌شوید، مگر این که “از نو تولد یافته باشید” — تولدی از روح. بسیاری از تولدهای معنوی با دلتنگی زیاد روحی و اختلالات چشمگیر روانی همراه هستند، همان گونه که بسیاری از تولدهای فیزیکی با یک “زایمان طوفانی” و چیزهای غیرعادی دیگر “زایمان” تعیین ویژگی می‌شوند. سایر تولدهای معنوی یک رشد طبیعی و نرمال شناخت ارزشهای متعالی به همراه یک افزایش تجربه معنوی هستند، گرچه هیچ پیشرفت مذهبی بدون تلاش آگاهانه و عزم راسخ و فردی به وقوع نمی‌پیوندد. مذهب هیچگاه یک تجربه منفعل و یک رویکرد منفی نیست. آنچه که “تولد مذهب” نام یافته

103:1.4 (1130:3) Rationalism is wrong when it assumes that religion is at first a primitive belief in something which is then followed by the pursuit of values. Religion is primarily a pursuit of values, and then there formulates a system of interpretative beliefs. It is much easier for men to agree on religious values — goals — than on beliefs — interpretations. And this explains how religion can agree on values and goals while exhibiting the confusing phenomenon of maintaining a belief in hundreds of conflicting beliefs — creeds. This also explains why a given person can maintain his religious experience in the face of giving up or changing many of his religious beliefs. Religion persists in spite of revolutionary changes in religious beliefs. Theology does not produce religion; it is religion that produces theologic philosophy.

103:1.5 (1130:4) That religionists have believed so much that was false does not invalidate religion because religion is founded on the recognition of values and is validated by the faith of personal religious experience. Religion, then, is based on experience and religious thought; theology, the philosophy of religion, is an honest attempt to interpret that experience. Such interpretative beliefs may be right or wrong, or a mixture of truth and error.

103:1.6 (1130:5) The realization of the recognition of spiritual values is an experience which is superideational. There is no word in any human language which can be employed to designate this “sense,” “feeling,” “intuition,” or “experience” which we have elected to call God-consciousness. The spirit of God that dwells in man is not personal — the Adjuster is prepersonal — but this Monitor presents a value, exudes a flavor of divinity, which is personal in the highest and infinite sense. If God were not at least personal, he could not be conscious, and if not conscious, then would he be infrahuman.

2. RELIGION AND THE INDIVIDUAL

103:2.1 (1130:6) Religion is functional in the human mind and has been realized in experience prior to its appearance in human consciousness. A child has been in existence about nine months before it experiences *birth*. But the “birth” of religion is not sudden; it is rather a gradual emergence. Nevertheless, sooner or later there is a “birth day.” You do not enter the kingdom of heaven unless you have been “born again” — born of the Spirit. Many spiritual births are accompanied by much anguish of spirit and marked psychological perturbations, as many physical births are characterized by a “stormy labor” and other abnormalities of “delivery.” Other spiritual births are a natural and normal growth of the recognition of supreme values with an enhancement of spiritual experience, albeit no religious development occurs without conscious

است مستقیماً به تجارب موسوم به تغییر کیش مربوط نیست. این تجارب معمولاً رخدادهای مذهبی را که بعدها در نتیجه تضاد ذهنی، سرکوب احساسی، و دگرگونیهای مربوط به خلق و خو در زندگی رخ میدهند تعیین ویژگی می‌کند.

اما آن اشخاصی که توسط والدین خود به گونه‌ای پرورش یافتند که نسبت به فرزندی از یک پدر با محبت آسمانی در آگاهی رشد کردند، نباید به انسانهای همونوع خود که فقط می‌توانند از طریق یک بحران روانشناسانه، یک دگرگونی احساسی، به چنین آگاهی از همیاری روحانی با خداوند دست یابند، با سوءظن بنگرند.

خاک تکاملی در ذهن انسان که تخم مذهب آشکار شده الهی در آن جوانه می‌زند طبیعت اخلاقی است که در همان اوان موجب یک آگاهی اجتماعی می‌شود. نخستین انگیزشهای سرشت اخلاقی یک کودک به جنسیت، گناه، یا غرور شخصی ربط ندارند، بلکه به انگیزه‌های عدالت، انصاف، و اشتیاق به مهربانی — خدمت سودمند به هموعان فرد. و هنگامی که چنین بیداریهای آغازین اخلاقی پرورش می‌یابند، یک تکامل تدریجی از حیات مذهبی رخ می‌دهد که نسبتاً فارغ از تضادها، دگرگونیها، و بحرانها است.

هر موجود بشری در همان اوان چیزی از یک تضاد میان انگیزه‌های خود بینانه و نوع دوستانه‌اش را تجربه می‌کند، و بسیاری اوقات در نتیجه جستجو برای کمک فوق بشری در کار حل این تضادهای اخلاقی ممکن است اولین تجربه خدا آگاهی به دست آید.

روانشناسی یک کودک طبعاً مثبت است، نه منفی. انسانهای زیادی منفی هستند زیرا اینطور آموزش یافته‌اند. هنگامی که گفته می‌شود کودک مثبت است، به انگیزه‌های اخلاقی او اشاره می‌شود، آن نیروهای ذهنی که پدیدارشان ورود تنظیم‌کننده فکر را نشان می‌دهد.

در فقدان آموزش خطا، ذهن کودک نرمال در پدیداری آگاهی مذهبی به سوی درستکاری اخلاقی و خدمت اجتماعی به گونه‌ای مثبت حرکت می‌کند، نه منفی، به دور از خطا و گناه. در به وجود آمدن تجربه مذهبی ممکن است تضاد وجود داشته باشد یا نداشته باشد، اما تصمیمات اجتناب‌ناپذیر، تلاش، و کارکرد اراده بشری همیشه وجود دارند.

انتخاب اخلاقی معمولاً با تضاد اخلاقی کم یا بیش توأم است. و همین نخستین تضاد در ذهن کودک بین میل شدید خود پرستی و انگیزشهای نوع دوستی قرار دارد. تنظیم‌کننده فکر ارزشهای شخصیتی انگیزه خودخواهانه را نادیده نمی‌گیرد، اما قطعاً عمل می‌کند تا ترجیح اندکی روی انگیزش نوع دوستانه که به هدف شادی بشری و به شادمانیهای ملکوت آسمانی راه می‌برد صورت دهد.

effort and positive and individual determinations. Religion is never a passive experience, a negative attitude. What is termed the "birth of religion" is not directly associated with so-called conversion experiences which usually characterize religious episodes occurring later in life as a result of mental conflict, emotional repression, and temperamental upheavals.

10322 (1131.1) But those persons who were so reared by their parents that they grew up in the consciousness of being children of a loving heavenly Father, should not look askance at their fellow mortals who could only attain such consciousness of fellowship with God through a psychological crisis, an emotional upheaval.

10323 (1131.2) The evolutionary soil in the mind of man in which the seed of revealed religion germinates is the moral nature that so early gives origin to a social consciousness. The first promptings of a child's moral nature have not to do with sex, guilt, or personal pride, but rather with impulses of justice, fairness, and urges to kindness — helpful ministry to one's fellows. And when such early moral awakenings are nurtured, there occurs a gradual development of the religious life which is comparatively free from conflicts, upheavals, and crises.

10324 (1131.3) Every human being very early experiences something of a conflict between his self-seeking and his altruistic impulses, and many times the first experience of God-consciousness may be attained as the result of seeking for superhuman help in the task of resolving such moral conflicts.

10325 (1131.4) The psychology of a child is naturally positive, not negative. So many mortals are negative because they were so trained. When it is said that the child is positive, reference is made to his moral impulses, those powers of mind whose emergence signals the arrival of the Thought Adjuster.

10326 (1131.5) In the absence of wrong teaching, the mind of the normal child moves positively, in the emergence of religious consciousness, toward moral righteousness and social ministry, rather than negatively, away from sin and guilt. There may or may not be conflict in the development of religious experience, but there are always present the inevitable decisions, effort, and function of the human will.

10327 (1131.6) Moral choosing is usually accompanied by more or less moral conflict. And this very first conflict in the child mind is between the urges of egoism and the impulses of altruism. The Thought Adjuster does not disregard the personality values of the egoistic motive but does operate to place a slight preference upon the altruistic impulse as leading to the goal of human happiness and to the

هنگامی که یک شخص اخلاقی برمیگزیند که در هنگام روبرویی با میل شدید برای خود خواه بودن، عاری از خودخواهی باشد، این تجربه بدوی مذهبی است. هیچ حیوانی نمیتواند چنین انتخابی انجام دهد؛ چنین تصمیمی هم بشری و هم مذهبی است. این در بر گیرنده واقعیت خدا آگاهی است و انگیزش خدمت اجتماعی، مبنای برادری انسان را به نمایش میگذارد. هنگامی که ذهن یک داور صحیح اخلاقی را از طریق یک عمل داوطلبانه انتخاب می‌کند، چنین تصمیمی در بر گیرنده یک تجربه مذهبی است.

اما پیش از آن که یک کودک به قدر مکفی رشد کند تا ظرفیت اخلاقی کسب کند و بدین ترتیب قادر شود خدمت نوع دوستانه را انتخاب نماید، از پیش یک طبیعت قوی و کاملاً یکدست خودپرستانه را در خود به وجود آورده است. و این وضعیت واقعی است که موجب پیدایش تئوری مبارزه میان سرشتهای "بالا تر" و "پایین تر"، میان "انسان گناهکار پیشین" و "طبیعت نوین" زبیده می‌شود. در همان اوان زندگی، کودک نرمال شروع می‌کند یاد بگیرد که "دادن از گرفتن فرخنده تر است."

انسان به این تمایل دارد که اشتیاق به خدمت به خود را با غرورش — خودش — تعیین هویت نماید. در مقایسه، او به این تمایل دارد که خواستش با نوع دوستی، با تأثیری خارج از خودش — خداوند — تعیین هویت شود. و به راستی چنین قضاوتی درست است، زیرا تمامی چنین تمایلات غیرخودخواهانه در واقع منشأ در راهبریهایی تنظیم کننده فکری ساکن در فرد دارند، و این تنظیم کننده قطعه‌ای از خداوند است. انگیزش ناصح روحی به صورت اشتیاق برای نوع دوستی، متوجه مخلوق هم‌نوع بودن، در آگاهی بشری درک می‌شود. حداقل این تجربه آغازین و بنیادین ذهن کودک است. هنگامی که کودک در حال رشد در یگانه ساختن شخصیت شکست می‌خورد، ممکن است میل نوع دوستی چنان بیش از حد توسعه یابد که به بهروزی فرد آسیب جدی زند. یک ضمیر گمراه شده می‌تواند مسئول عمده تضادهای، نگرانیها، اندوهها، و عدم پایان ناخشنودی بشری باشد.

3- مذهب و نژاد بشری

در حالی که باور داشتن به ارواح، رویاها، و خرافات گوناگون دیگر همگی در منشأ تکاملی مذاهب بدوی نقش بازی کردند، شما نباید تأثیر روح همبستگی طایفه یا قبیله را نادیده انگارید. در رابطه گروهی آن وضعیت دقیق اجتماعی عرضه شد که در طبیعت اخلاقی ذهن آغازین بشری برای تضاد خود پرستانه — نوع دوستانه چالش فراهم نمود. استرالیاییهای بدوی، به رغم اعتقادشان به ارواح، هنوز مذهبشان را روی قبیله متمرکز می‌کنند. به مرور زمان، چنین مفاهیم مذهبی به این تمایل دارند که ابتدا به صورت حیوانات و سپس به صورت یک ابرانسان یا به صورت یک خدا تجسم یابند. حتی این نژادهای دون پایه همچون بیابان نشینان آفریقایی، که حتی در اعتقاداتشان توتمگرا نیستند، تفاوت میان نفع خود و نفع گروه، یک تمایز بدوی میان ارزشهای سکولار و مقدس را تشخیص می‌دهند. اما گروه اجتماعی منبع تجربه مذهبی نیست. صرف نظر از تأثیر تمامی این مساعدتهای بدوی به مذهب آغازین

joys of the kingdom of heaven.

^{10328 (1131.7)} When a moral being chooses to be unselfish when confronted by the urge to be selfish, that is primitive religious experience. No animal can make such a choice; such a decision is both human and religious. It embraces the fact of God-consciousness and exhibits the impulse of social service, the basis of the brotherhood of man. When mind chooses a right moral judgment by an act of the free will, such a decision constitutes a religious experience.

^{10329 (1131.8)} But before a child has developed sufficiently to acquire moral capacity and therefore to be able to choose altruistic service, he has already developed a strong and well-unified egoistic nature. And it is this factual situation that gives rise to the theory of the struggle between the "higher" and the "lower" natures, between the "old man of sin" and the "new nature" of grace. Very early in life the normal child begins to learn that it is "more blessed to give than to receive."

^{103210 (1131.9)} Man tends to identify the urge to be self-serving with his ego — himself. In contrast he is inclined to identify the will to be altruistic with some influence outside himself — God. And indeed is such a judgment right, for all such nonself desires do actually have their origin in the leadings of the indwelling Thought Adjuster, and this Adjuster is a fragment of God. The impulse of the spirit Monitor is realized in human consciousness as the urge to be altruistic, fellow-creature minded. At least this is the early and fundamental experience of the child mind. When the growing child fails of personality unification, the altruistic drive may become so overdeveloped as to work serious injury to the welfare of the self. A misguided conscience can become responsible for much conflict, worry, sorrow, and no end of human unhappiness.

3. RELIGION AND THE HUMAN RACE

^{10331 (1132.1)} While the belief in spirits, dreams, and diverse other superstitions all played a part in the evolutionary origin of primitive religions, you should not overlook the influence of the clan or tribal spirit of solidarity. In the group relationship there was presented the exact social situation which provided the challenge to the egoistic-altruistic conflict in the moral nature of the early human mind. In spite of their belief in spirits, primitive Australians still focus their religion upon the clan. In time, such religious concepts tend to personalize, first, as animals, and later, as a superman or as a God. Even such inferior races as the African Bushmen, who are not even totemic in their beliefs, do have a recognition of the difference between the self-interest and the group-interest, a primitive distinction between the values of the secular and the sacred. But the social

انسان، این واقعیت باقی می‌ماند که منشأ انگیزه راسنین مذهبی در وجودهای حقیقی روحی است که اراده را به عاری از خودخواهی بودن فعال می‌سازند.

مذهب بعد از پیش تحت تأثیر اعتقاد بدوی به شگفتیها و رازهای طبیعی، من غیرشخصی، قرار دارد. اما دیر یا زود مذهب در حال تکامل لازم می‌دارد که فرد برای خیر گروه اجتماعی خود نوعی قربانی شخصی انجام دهد، و باید کاری انجام دهد تا سایر مردم را خوشحالتر و بهتر کند. در نهایت، سرنوشت مذهب این است که خادم به خداوند و انسان شود.

مذهب برای تغییر محیط انسان طراحی شده است، اما عمده مذهبی که امروزه در میان انسانها یافت می‌شوند برای انجام این کار درمانده بوده‌اند. محیط بیشتر اوقات بر مذهب تسلط داشته است.

به خاطر داشته باشید که در مذهب تمامی اعصار تجربه‌ای که از همه مهمتر است احساس در رابطه با ارزشهای اخلاقی و معانی اجتماعی است، نه اندیشه کردن پیرامون تعصبات تئولوژیک یا تئوریهای فلسفی. به تدریج که مفهوم اخلاقیات جانشین عنصر سحر و جادو می‌شود، مذهب به گونه‌ای مطلوب تکامل می‌یابد.

انسان با طی نمودن خرافات من، سحر و جادو، پرستش طبیعت، ترس از روح، و پرستش حیوان تا رسیدن به آیین گوناگونی که از طریق آن رویکرد مذهبی فرد واکنشهای گروهی قبیله شد تکامل یافت. و بعد این آداب و رسوم به صورت اعتقادات قبیله‌ای تمرکز کانونی یافت و شکل پیدا نمود، و سرانجام این ترسها و عقاید به شکل خدایان تجسم یافتند. اما در تمامی این تکامل مذهبی عنصر اخلاقی هرگز به طور کامل غایب نبود. انگیزه خدا در درون انسان همیشه قدرتمند بود. و این تأثیرات نیرومند — یکی انسانی و دیگری الهی — در سرتاسر فراز و نشیبهای اعصار بقای مذهب را تضمین نمود، گر چه اغلب با یک هزار تامل و ویرانگرانه و انتاگونیسیمهای متخاصم در معرض خطر نابودی قرار گرفت.

group is not the source of religious experience. Regardless of the influence of all these primitive contributions to man's early religion, the fact remains that the true religious impulse has its origin in genuine spirit presences activating the will to be unselfish.

10332 (11322) Later religion is foreshadowed in the primitive belief in natural wonders and mysteries, the impersonal mana. But sooner or later the evolving religion requires that the individual should make some personal sacrifice for the good of his social group, should do something to make other people happier and better. Ultimately, religion is destined to become the service of God and of man.

10333 (11323) Religion is designed to change man's environment, but much of the religion found among mortals today has become helpless to do this. Environment has all too often mastered religion.

10334 (11324) Remember that in the religion of all ages the experience which is paramount is the feeling regarding moral values and social meanings, not the thinking regarding theologic dogmas or philosophic theories. Religion evolves favorably as the element of magic is replaced by the concept of morals.

10335 (11325) Man evolved through the superstitions of mana, magic, nature worship, spirit fear, and animal worship to the various ceremonials whereby the religious attitude of the individual became the group reactions of the clan. And then these ceremonies became focalized and crystallized into tribal beliefs, and eventually these fears and faiths became personalized into gods. But in all of this religious evolution the moral element was never wholly absent. The impulse of the God within man was always potent. And these powerful influences — one human and the other divine — insured the survival of religion throughout the vicissitudes of the ages and that notwithstanding it was so often threatened with extinction by a thousand subversive tendencies and hostile antagonisms.

4- همدی روحانی

تفاوت بارز میان یک وقت به خصوص اجتماعی و یک گردهمایی مذهبی این است که در مقایسه با سکولار، اتمسفر همدی روحانی بر مذهبی سایه افکنده است. معاشرت بشری بدین طریق یک احساس همیاری با الهی ایجاد می‌کند، و این آغاز پرستش گروهی است. سهیم شدن در خوردن یک وعده معمول غذایی آغازین‌ترین نوع همدی اجتماعی بود، و مذاهب آغازین نیز این امکان را فراهم کردند که برخی از قسمتهای قربانی آیینی باید توسط پرستشگران خورده شود. حتی در مسیحیت، شام خداوند این شیوه همدی روحانی را حفظ می‌کند. اتمسفر همدی روحانی یک دوره طراوت بخش و آرامش دهنده آشتی در تضاد خودپرستی خودبینانه با اشتیاق نوع دوستانه ناصح روحی ساکن در فرد را تأمین می‌کند. و این پیش درآمد پرستش راسنین

4. SPIRITUAL COMMUNION

10341 (11331) The characteristic difference between a social occasion and a religious gathering is that in contrast with the secular the religious is pervaded by the atmosphere of *communion*. In this way human association generates a feeling of fellowship with the divine, and this is the beginning of group worship. Partaking of a common meal was the earliest type of social communion, and so did early religions provide that some portion of the ceremonial sacrifice should be eaten by the worshipers. Even in Christianity the Lord's Supper retains this mode of communion. The atmosphere of the communion provides a refreshing and comforting period of truce in the conflict of the self-

است — کنش حضور خداوند که به پیداری برادری انسان منجر می‌شود.

هنگامی که انسان بدوی احساس کرد که همدمی روحانی او با خداوند مختل شده است، در تلاش برای پرداخت کفاره به نوعی قربانی کردن متوسل شد تا رابطه دوستانه را بازگرداند. گرسنگی و تشنگی برای درستکاری به کشف حقیقت راه می‌برد، و حقیقت بر ایده‌آلها می‌افزاید، و این امر برای تک تک مذهب‌گرایان مشکلات جدیدی ایجاد می‌کند، زیرا آرمانهای ما به این تمایل دارند که با پیشرفت هندسی رشد کنند، در حالی که توان ما برای زندگی کردن مطابق آنها فقط از طریق پیشرفت حسابی بالا می‌رود.

حس گناه (نه آگاهی از گناه) یا از همدمی روحانی مختل شده می‌آید یا از پایین آوردن آرمانهای اخلاقی فرد. رهایی از چنین تنگنایی فقط می‌تواند از طریق این درک حاصل شود که والاترین آرمانهای اخلاقی فرد لزوماً مترادف با خواست خداوند نیستند. انسان نمی‌تواند امید داشته باشد که مطابق والاترین آرمانهایش زندگی کند، اما می‌تواند نسبت به هدفش پیرامون یافتن خداوند و بیشتر و بیشتر مانند او شدن ثابت قدم باشد.

عیسی تمامی آیین قربانی و کفاره را از میان برد. او بنیاد تمامی این گناه موهوم و حس انزوا در جهان را از طریق این اعلام که انسان یک فرزند خداوند است نابود ساخت؛ رابطه آفریده — آفریننده روی یک بنیاد فرزند — والده قرار داده شد. خداوند یک پدر با محبت برای پسران و دختران انسانیش می‌شود. تمامی آیینی که یک بخش مشروع چنین رابطه صمیمی خانوادگی نبود برای همیشه ملغی شده است.

خدای پدر با انسان، فرزندش، نه بر مبنای فضیلت یا شایستگی، بلکه در تشخیص انگیزه فرزند برخورد می‌کند — هدف و مقصود مخلوق. رابطه یک رابطه پیوند والده — کودک است و با مهر الهی به حرکت درمی‌آید.

5- منشأ آرمانها

ذهن آغازین تکاملی منشأ یک احساس وظیفه اجتماعی و الزام اخلاقی می‌شود که عمدتاً ناشی از ترس احساسی است. اشتیاق مثبت‌تر خدمت اجتماعی و آرمانگرایی نوع‌دوستانه از انگیزش مستقیم روح الهی که در ذهن بشر ساکن است سرچشمه گرفته است.

این ایده و آرمان نیکی کردن به دیگران — انگیزش از خود راندن خودخواهی برای منفعت همسایه فرد — در ابتدا بسیار محدود است. انسان بدوی فقط آنهایی را که بسیار به او نزدیک هستند به عنوان همسایه تلقی می‌کند، آنهایی که به سان همسایه با او رفتار می‌کنند؛ به تدریج که تمدن مذهبی پیش می‌رود، مفهوم همسایه یک فرد بسط می‌یابد و شامل قبیله، طایفه، و ملت می‌شود. و

seeking ego with the altruistic urge of the indwelling spirit Monitor. And this is the prelude to true worship — the practice of the presence of God which eventuates in the emergence of the brotherhood of man.

10342 (11332) When primitive man felt that his communion with God had been interrupted, he resorted to sacrifice of some kind in an effort to make atonement, to restore friendly relationship. The hunger and thirst for righteousness leads to the discovery of truth, and truth augments ideals, and this creates new problems for the individual religionists, for our ideals tend to grow by geometrical progression, while our ability to live up to them is enhanced only by arithmetical progression.

10343 (11333) The sense of guilt (not the consciousness of sin) comes either from interrupted spiritual communion or from the lowering of one's moral ideals. Deliverance from such a predicament can only come through the realization that one's highest moral ideals are not necessarily synonymous with the will of God. Man cannot hope to live up to his highest ideals, but he can be true to his purpose of finding God and becoming more and more like him.

10344 (11334) Jesus swept away all of the ceremonials of sacrifice and atonement. He destroyed the basis of all this fictitious guilt and sense of isolation in the universe by declaring that man is a child of God; the creature-Creator relationship was placed on a child-parent basis. God becomes a loving Father to his mortal sons and daughters. All ceremonials not a legitimate part of such an intimate family relationship are forever abrogated.

10345 (11335) God the Father deals with man his child on the basis, not of actual virtue or worthiness, but in recognition of the child's motivation — the creature purpose and intent. The relationship is one of parent-child association and is actuated by divine love.

5. THE ORIGIN OF IDEALS

10351 (11336) The early evolutionary mind gives origin to a feeling of social duty and moral obligation derived chiefly from emotional fear. The more positive urge of social service and the idealism of altruism are derived from the direct impulse of the divine spirit indwelling the human mind.

10352 (11337) This idea-ideal of doing good to others — the impulse to deny the ego something for the benefit of one's neighbor — is very circumscribed at first. Primitive man regards as neighbor only those very close to him, those who treat him neighborly; as religious civilization advances, one's neighbor expands in concept to embrace the clan, the tribe, the nation. And then Jesus enlarged the neighbor

سپس عیسی گستره همسایه را گسترش داد تا شامل تمامی بشریت شود، حتی بدان گونه که باید دشمنان خود را دوست بداریم. و چیزی در درون هر موجود بشری نرمال وجود دارد که به او می‌گوید این آموزش، اخلاقی — درست — است. حتی آنهایی که این آرمان را به کمترین میزان به کار می‌بندند، اعتراف می‌کنند که آن در تئوری درست است.

تمامی انسانها جنبه اخلاقی این اشتیاق جهانی بشری به عاری از خودخواهی و نوع دوست بودن را تشخیص می‌دهند. فرد انسان‌گرا منشأ این اشتیاق وافر را به کارکرد طبیعی ذهن مادی نسبت می‌دهد؛ فرد مذهب‌گرا به گونه‌ای صحیح‌تر تشخیص می‌دهد که انگیزه به راستی عاری از خودخواهی ذهن انسان در واکنش به راهبریهای درونی روحی تنظیم کننده فکر است.

اما تفسیر انسان از این تضادهای آغازین میان خواست خودخواه و چیزی غیر از خواست خود همیشه قابل اتکا نیست. فقط یک شخصیت نسبتاً به خوبی یگانه شده می‌تواند میان ستیزهای چندگانه امیال شدید خودخواهی و آگاهی شکوفای اجتماعی داوری کند. خویشتن به اندازه همسایگان فرد از حقوق برخوردار است. هیچیک مطالبات منحصر به فرد نسبت به توجه و خدمت فرد ندارد. ناکامی در حل نمودن این مشکل موجب آغازین‌ترین نوع احساسات گناه بشری می‌شود.

شادمانی بشری فقط آنگاه به دست می‌آید که اشتیاق خودخواهی خویشتن و میل شدید نوع دوستی خویشتن بالاتر (روح الهی) از طریق خواست متحد شخصیت یکپارچه کننده و سرپرستی کننده هماهنگ و سازگار می‌شوند. ذهن انسان تکاملی همواره با مشکل بغرنج داوری مسابقه میان بسط طبیعی واکنشهای احساسی و رشد اخلاقی اشتیاقهای عاری از خودخواهی که مبتنی بر بینش معنوی است — اندیشه راستین مذهبی — روبرو است.

تلاش برای به دست آوردن چیز همان اندازه خوب برای خویشتن و برای بیشترین تعداد از خویشتن‌های دیگر مشکلی را عرضه می‌دارد که همیشه نمی‌تواند در یک چارچوب زمان و فضا به گونه‌ای رضایت‌بخش حل شود. در چارچوب یک زندگی جاودان، چنین آنتاگونیسمهایی می‌توانند حل و فصل شوند، اما در یک زندگی کوتاه بشری آنها قادر به حل شدن نیستند. عیسی به چنین پارادوکسی اشاره نمود آنگاه که گفت: "کسی که جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد، اما هر کس که به خاطر ملکوت خداوند آن را از دست بدهد، آن را خواهد یافت."

بیگیری آرمانها — تکاپو برای خداگونه شدن — یک تلاش مداوم پیش و پس از مرگ است. زندگی پس از مرگ اساساً با وجود انسانی متفاوت نیست. هر کار نیکی را که ما در این زندگی به آن دست می‌زنیم مستقیماً به بهبودی حیات آینده کمک می‌کند. مذهب واقعی تن‌آسایی اخلاقی و تنبلی معنوی را از طریق تشویق نمودن امید بیهوده به داشتن تمامی فضیلت‌های یک سرشت متعالی که در نتیجه عبور از دروازه‌های مرگ طبیعی به یک فرد اعطا می‌شود ترویج نمی‌کند. مذهب راستین در طول عمر موقت انسانی تلاشهای انسان را برای پیشرفت ناچیز نمی‌شمارد. هر دستاورد انسانی یک کمک مستقیم به غنی شدن نخستین مراحل تجربه جاودان بقا است.

scope to embrace the whole of humanity, even that we should love our enemies. And there is something inside of every normal human being that tells him this teaching is moral — right. Even those who practice this ideal least, admit that it is right in theory.

103:53 (1134:1) All men recognize the morality of this universal human urge to be unselfish and altruistic. The humanist ascribes the origin of this urge to the natural working of the material mind; the religionist more correctly recognizes that the truly unselfish drive of mortal mind is in response to the inner spirit leadings of the Thought Adjuster.

103:54 (1134:2) But man's interpretation of these early conflicts between the ego-will and the other-than-self-will is not always dependable. Only a fairly well unified personality can arbitrate the multiform contentions of the ego cravings and the budding social consciousness. The self has rights as well as one's neighbors. Neither has exclusive claims upon the attention and service of the individual. Failure to resolve this problem gives origin to the earliest type of human guilt feelings.

103:55 (1134:3) Human happiness is achieved only when the ego desire of the self and the altruistic urge of the higher self (divine spirit) are co-ordinated and reconciled by the unified will of the integrating and supervising personality. The mind of evolutionary man is ever confronted with the intricate problem of refereeing the contest between the natural expansion of emotional impulses and the moral growth of unselfish urges predicated on spiritual insight — genuine religious reflection.

103:56 (1134:4) The attempt to secure equal good for the self and for the greatest number of other selves presents a problem which cannot always be satisfactorily resolved in a time-space frame. Given an eternal life, such antagonisms can be worked out, but in one short human life they are incapable of solution. Jesus referred to such a paradox when he said: "Whosoever shall save his life shall lose it, but whosoever shall lose his life for the sake of the kingdom, shall find it."

103:57 (1134:5) The pursuit of the ideal — the striving to be Godlike — is a continuous effort before death and after. The life after death is no different in the essentials than the mortal existence. Everything we do in this life which is good contributes directly to the enhancement of the future life. Real religion does not foster moral indolence and spiritual laziness by encouraging the vain hope of having all the virtues of a noble character bestowed upon one as a result of passing through the portals of natural death. True religion does not belittle man's efforts to progress during the mortal lease on life. Every mortal gain is a direct contribution to the enrichment of the first stages of the immortal survival

این برای آرمانگرایی انسان مرگبار است آنگاه که به او آموزش داده می‌شود که تمامی انگیزه‌های نوع دوستانه او صرفاً تکامل غریزه‌های طبیعی عامی او هستند. اما او آنگاه که یاد می‌گیرد این تمایلات شدید بالاتر روان او از نیروهای روحی‌ای سرچشمه می‌یابند که در ذهن انسانی او سکنی می‌گزینند، وارسته می‌شود و به گونه‌ای قدرتمند انرژی می‌یابد.

این امر انسان را به خارج از خودش و فراتر از خودش بالا می‌برد آنگاه که به یکباره به طور کامل درک می‌کند که در درون او چیزی زندگی و تلاش می‌کند که جاودان و الهی است. و بدین سبب است که یک ایمان زنده در منشأ فوق بشری آرمانهای ما این اعتقادمان را تأیید می‌کند که ما فرزندان خداوند هستیم و اعتقادات راسخ نوع دوستانه ما، احساسات برادری انسان را واقعی می‌سازد.

انسان در قلمرو معنویت قطعاً از یک اراده آزاد برخوردار است. انسان فانی نه یک برده ناتوان حاکمیت غیر قابل انعطاف یک خدای تماماً قدرتمند است و نه قربانی هلاکت نومیدانه یک جبر مکانیستی کیهانی. انسان به طور یقین سازنده سرنوشت جاودان خودش است.

اما انسان با فشار نجات نمی‌یابد یا متعالی نمی‌گردد. رشد روحی از درون روان در حال تکامل سرچشمه می‌یابد. فشار ممکن است شخصیت را تغییر شکل دهد، اما هرگز موجب برانگیختن رشد نمی‌شود. حتی فشار آموزشی فقط به گونه‌ای منفی مؤثر است، بدین لحاظ که ممکن است به پیشگیری تجارب فاجعه‌بار کمک کند. رشد معنوی در جایی از همه بیشتر است که تمامی فشارهای بیرونی در یک حداقل هستند. "هر جا روح خداوند باشد، آنجا آزادی است." انسان هنگامی به بهترین نحو رشد می‌کند که فشارهای خانه، اجتماع، کلیسا، و دولت حداقل هستند. اما این نباید بدین معنی تلقی شود که در یک جامعه پیشرو هیچ جایی برای منزل، نهادهای اجتماعی، کلیسا، و دولت وجود ندارد.

هنگامی که عضوی از یک گروه اجتماعی مذهبی از الزامات چنین گروهی اطاعت کرده است، باید تشویق شود که در ابراز کامل تفسیر شخصی خودش از حقایق اعتقاد مذهبی و واقعیات تجربه مذهبی از آزادی مذهبی بهرمنند گردد. امنیت یک گروه مذهبی به وحدت معنوی بستگی دارد، نه به همسانی تئولوژیک. یک گروه مذهبی باید قادر باشد بدون این که "آزاد اندیش" شود از آزادی آزاد اندیشی بهرمنند گردد. برای هر کلیسایی که خدای زنده را پرستش می‌کند، برادری انسان را تأیید می‌کند، و جرأت می‌کند تمامی فشارهای اعتقادی را از روی اعضایش بردارد امید زیادی وجود دارد.

6- هماهنگی فلسفی

الهیات مطالعه کنشها و واکنشهای روح بشر است؛ آن هرگز نمی‌تواند یک علم شود زیرا در ابراز شخصیش همیشه باید کم و بیش با روانشناسی و در توصیف سیستماتیکش با فلسفه ترکیب شود. الهیات همیشه مطالعه مذهب شما است؛ مطالعه مذهب دیگری

experience.

^{103:58 (1134:6)} It is fatal to man's idealism when he is taught that all of his altruistic impulses are merely the development of his natural herd instincts. But he is ennobled and mightily energized when he learns that these higher urges of his soul emanate from the spiritual forces that indwell his mortal mind.

^{103:59 (1134:7)} It lifts man out of himself and beyond himself when he once fully realizes that there lives and strives within him something which is eternal and divine. And so it is that a living faith in the superhuman origin of our ideals validates our belief that we are the sons of God and makes real our altruistic convictions, the feelings of the brotherhood of man.

^{103:510 (1134:8)} Man, in his spiritual domain, does have a free will. Mortal man is neither a helpless slave of the inflexible sovereignty of an all-powerful God nor the victim of the hopeless fatality of a mechanistic cosmic determinism. Man is most truly the architect of his own eternal destiny.

^{103:511 (1135:1)} But man is not saved or ennobled by pressure. Spirit growth springs from within the evolving soul. Pressure may deform the personality, but it never stimulates growth. Even educational pressure is only negatively helpful in that it may aid in the prevention of disastrous experiences. Spiritual growth is greatest where all external pressures are at a minimum. "Where the spirit of the Lord is, there is freedom." Man develops best when the pressures of home, community, church, and state are least. But this must not be construed as meaning that there is no place in a progressive society for home, social institutions, church, and state.

^{103:512 (1135:2)} When a member of a social religious group has complied with the requirements of such a group, he should be encouraged to enjoy religious liberty in the full expression of his own personal interpretation of the truths of religious belief and the facts of religious experience. The security of a religious group depends on spiritual unity, not on theological uniformity. A religious group should be able to enjoy the liberty of freethinking without having to become "freethinkers." There is great hope for any church that worships the living God, validates the brotherhood of man, and dares to remove all creedal pressure from its members.

6. PHILOSOPHIC CO-ORDINATION

^{103:61 (1135:3)} Theology is the study of the actions and reactions of the human spirit; it can never become a science since it must always be combined more or less with psychology in its personal expression and with philosophy in its systematic portrayal. Theology

روانشناسی است.

هنگامی که انسان به مطالعه و بررسی جهان از بیرون نزدیک می‌شود، علوم فیزیکی گوناگون را به وجود می‌آورد؛ هنگامی که او به پژوهش خودش و جهان از درون نزدیک می‌شود، موجب پیدایش الهیات و متافیزیک می‌شود. در تلاش برای موزون ساختن بسیاری از تناقضات که در ابتدا بین یافته‌ها و آموزشهای این دو مسیر کاملاً مخالف برخورد به جهان چیزها و موجودات قطعاً پدیدار می‌شوند هنر بعدی فلسفه به وجود می‌آید.

مذهب با نگرش معنوی، آگاهی از درونی بودن تجربه بشری، سر و کار دارد. طبیعت معنوی انسان به او این فرصت را می‌دهد که جهان خارج را به درون وارونه سازد. از این رو درست است که طبیعت تمامی آفرینش اگر به طور منحصر به فرد از درونی بودن تجربه شخصیت نگریسته شود، به نظر می‌رسد معنوی است.

هنگامی که انسان از طریق عطایای مادی حسهای فیزیکی خود و درک مربوطه ذهنی به گونه‌ای تحلیلی جهان را بررسی می‌کند، به نظر می‌رسد کیهان، مکانیکی و انرژی - مادی است. چنین تکنیک مطالعه واقعیت شامل وارونه ساختن جهان از داخل به خارج است.

یک برداشت منطقی و منسجم فلسفی جهان نمی‌تواند روی فرضیات ماتریالیسم یا روحگرایی ساخته شود، زیرا هر دوی این سیستمهای اندیشه کردن، هنگامی که به طور عمومی به کار برده می‌شوند، مجبورند کیهان را در تحریف بنگرند، اولی با جهانی تماس برقرار می‌کند که از درون به بیرون وارونه شده، و دومی طبیعت جهانی را درک می‌کند که از بیرون به درون وارونه شده است. از این رو دانش یا مذهب به واسطه خود، به تنهایی، هرگز نمی‌تواند بدون هدایت فلسفه بشری و روشننگری آشکارسازی الهی به یک فهم مکفی از حقایق و روابط جهانی امید داشته باشد.

روح درونی انسان همیشه باید برای ابراز و خود شکوفایی‌اش به مکانیسم و تکنیک ذهن متکی باشد. تجربه بیرونی انسان پیرامون واقعیت مادی نیز باید مبتنی بر آگاهی ذهنی از تجربه نمودن شخصیت باشد. از این رو تجارب معنوی و مادی، درونی و بیرونی بشری همیشه با کارکرد ذهن مربوط هستند، و درک آگاه آنها مشروط به فعالیت ذهن است. انسان ماده را در ذهنش تجربه می‌کند؛ او واقعیت معنوی را در روان تجربه می‌کند، اما در ذهنش نسبت به این تجربه آگاه می‌شود. نیروی عقلانی، توازن دهنده و مشروط کننده همواره حاضر و تعدیل کننده جمع کل تجربه بشری است. چیزهای انرژی و ارزشهای روحی، هر دو، از طریق مکانیسم ذهنی آگاهی با تفسیرشان رنگ می‌گیرند.

دشواری شما در رسیدن به یک هماهنگی متوازن‌تر میان علم و مذهب به سبب ناآگاهی محض شما از قلمرو

is always the study of *your* religion; the study of another's religion is psychology.

10362 (11364) When man approaches the study and examination of his universe from the *outside*, he brings into being the various physical sciences; when he approaches the research of himself and the universe from the *inside*, he gives origin to theology and metaphysics. The later art of philosophy develops in an effort to harmonize the many discrepancies which are destined at first to appear between the findings and teachings of these two diametrically opposite avenues of approaching the universe of things and beings.

10363 (11365) Religion has to do with the spiritual viewpoint, the awareness of the *insideness* of human experience. Man's spiritual nature affords him the opportunity of turning the universe outside in. It is therefore true that, viewed exclusively from the insideness of personality experience, all creation appears to be spiritual in nature.

10364 (11366) When man analytically inspects the universe through the material endowments of his physical senses and associated mind perception, the cosmos appears to be mechanical and energy-material. Such a technique of studying reality consists in turning the universe inside out.

10365 (11367) A logical and consistent philosophic concept of the universe cannot be built up on the postulations of either materialism or spiritism, for both of these systems of thinking, when universally applied, are compelled to view the cosmos in distortion, the former contacting with a universe turned inside out, the latter realizing the nature of a universe turned outside in. Never, then, can either science or religion, in and of themselves, standing alone, hope to gain an adequate understanding of universal truths and relationships without the guidance of human philosophy and the illumination of divine revelation.

10366 (11368) Always must man's inner spirit depend for its expression and self-realization upon the mechanism and technique of the mind. Likewise must man's outer experience of material reality be predicated on the mind consciousness of the experiencing personality. Therefore are the spiritual and the material, the inner and the outer, human experiences always correlated with the mind function and conditioned, as to their conscious realization, by the mind activity. Man experiences matter in his mind; he experiences spiritual reality in the soul but becomes conscious of this experience in his mind. The intellect is the harmonizer and the ever-present conditioner and qualifier of the sum total of mortal experience. Both energy-things and spirit values are colored by their interpretation through the mind media of consciousness.

10367 (11362) Your difficulty in arriving at a more harmonious co-ordination between science and

میانی دنیای مورانشیایی چیزها و موجودات است. جهان محلی شامل سه درجه، یا مرحله از تجلی واقعیت است: ماده، مورانشیا، و روح. زاویه برخورد مورانشیا تمامی اختلافات میان یافته‌های علوم فیزیکی و کارکرد روح مذهب را محو می‌سازد. تکنیک فهم علوم، استدلال است؛ تکنیک بینش مذهب، ایمان است؛ تکنیک سطح مورانشیا، موتا است. موتا یک حساسیت فوق مادی واقعیت است که شروع به جبران رشد ناکامل می‌کند، و برای محتوایش دانش — استدلال، و برای جوهرش ایمان — بصیرت دارد. موتا یک تطبیق فوق فلسفی درک متفاوت واقعیت است که توسط شخصیت‌های مادی غیر قابل دسترسی است؛ این بخشاً مبتنی بر تجربه بقا یافتن از زندگی مادی در جسم است. اما بسیاری از انسانها مطلوب بودن داشتن نوعی روش آشتی دادن تأثیر متقابل قلمروهای وسیعاً جدا شده دانش و مذهب را تشخیص داده‌اند؛ و متافیزیک نتیجه تلاش بی‌فایده انسان برای پر کردن فاصله این شکاف کاملاً شناخته شده است. اما متافیزیک بشری ثابت کرده است که بیشتر سردرگم کننده است تا روشنگرانه. متافیزیک نشان دهنده تلاش خوش نیت اما بیهوده انسان برای جبران فقدان موتای مورانشیا است.

متافیزیک اثبات کرده است که یک ناکامی است؛ انسان نمی‌تواند موتا را درک کند. آشکارسازی الهی تنها تکنیکی است که می‌تواند فقدان حساسیت حقیقت نسبت به موتا در یک کره مادی را جبران کند. آشکارسازی الهی آشفستگی متافیزیک با استدلال به وجود آمده در یک کره تکاملی را به گونه‌ای توانمند روشن می‌سازد.

دانش مطالعه کوشنده انسان پیرامون محیط فیزیکی، دنیای انرژی — ماده، می‌باشد؛ مذهب تجربه انسان در رابطه با کیهان ارزشهای روحی است؛ فلسفه توسط تلاش ذهنی انسان به وجود آمده است تا یافته‌های این مفاهیم به طور گسترده تفکیک شده را به چیزی مثل یک رویکرد منطقی و یکپارچه نسبت به کیهان سازمان دهد و به هم مربوط سازد. هنگامی که فلسفه توسط آشکارسازی الهی روشن می‌شود، در فقدان موتا و در فقدان فروپاشی و ناکامی جانشین استدلال انسان برای موتا، یعنی متافیزیک، به گونه‌ای قابل قبول عمل می‌کند.

انسان اولیه بین سطح انرژی و سطح روحی تفاوت قائل نمی‌شد. این نژاد بنفش و جانشینان آندی آنها بودند که ابتدا تلاش کردند شکل حساب شده را از شکل ارادی جدا سازند. انسان متمدن جای پای یونانیها و سومریهای آغازین را که میان بی‌جان و جاندار فرق می‌گذاشتند به طور فزاینده دنبال نموده است. و به تدریج که تمدن پیشرفت می‌کند، باید فواصل پیوسته عریض شونده میان مفهوم روحی و مفهوم انرژی را فلسفه پر کند. اما در زمان فضا این تفاوتها در متعال یگانه هستند.

دانش همیشه باید مبتنی بر استدلال باشد، گرچه

religion is due to your utter ignorance of the intervening domain of the morontia world of things and beings. The local universe consists of three degrees, or stages, of reality manifestation: matter, morontia, and spirit. The morontia angle of approach erases all divergence between the findings of the physical sciences and the functioning of the spirit of religion. Reason is the understanding technique of the sciences; faith is the insight technique of religion; mota is the technique of the morontia level. Mota is a supermaterial reality sensitivity which is beginning to compensate incomplete growth, having for its substance knowledge-reason and for its essence faith-insight. Mota is a superphilosophical reconciliation of divergent reality perception which is nonattainable by material personalities; it is predicated, in part, on the experience of having survived the material life of the flesh. But many mortals have recognized the desirability of having some method of reconciling the interplay between the widely separated domains of science and religion; and metaphysics is the result of man's unavailing attempt to span this well-recognized chasm. But human metaphysics has proved more confusing than illuminating. Metaphysics stands for man's well-meant but futile effort to compensate for the absence of the mota of morontia.

^{10368 (11363)} Metaphysics has proved a failure; mota, man cannot perceive. Revelation is the only technique which can compensate for the absence of the truth sensitivity of mota in a material world. Revelation authoritatively clarifies the muddle of reason-developed metaphysics on an evolutionary sphere.

^{10369 (11364)} Science is man's attempted study of his physical environment, the world of energy-matter; religion is man's experience with the cosmos of spirit values; philosophy has been developed by man's mind effort to organize and correlate the findings of these widely separated concepts into something like a reasonable and unified attitude toward the cosmos. Philosophy, clarified by revelation, functions acceptably in the absence of mota and in the presence of the breakdown and failure of man's reason substitute for mota — metaphysics.

^{103610 (11365)} Early man did not differentiate between the energy level and the spirit level. It was the violet race and their Andite successors who first attempted to divorce the mathematical from the volitional. Increasingly has civilized man followed in the footsteps of the earliest Greeks and the Sumerians who distinguished between the inanimate and the animate. And as civilization progresses, philosophy will have to bridge ever-widening gulfs between the spirit concept and the energy concept. But in the time of space these divergencies are at one in the Supreme.

^{103611 (11371)} Science must always be grounded in reason, although imagination and conjecture are

تخیل و حدس در بسط مرزهای آن سودمند هستند. مذهب برای ابد به ایمان وابسته است، گرچه استدلال یک تأثیر ثبات دهنده و یک همراه کمک کننده است. و همیشه تفاسیر گمراه کننده از پدیده‌های دنیاهای طبیعی و روحی، هر دو، وجود داشته و همواره وجود خواهد داشت، علوم و مذاهبی که به طور خطا چنین نامیده شده‌اند.

انسان به سبب فهم ناکاملش از علم، مهار اندکش روی مذهب، و تلاشهای ناموفقش در متافیزیک، تلاش کرده است که فرمولبندیهای خود را پیرامون فلسفه بسازد. و اگر به خاطر فروپاشی ارتباط تماماً مهم و ضروری متافیزیکی میان دنیاهای ماده و روح، ناکامی متافیزیک برای پر کردن فاصله مورانشیایی میان فیزیکی و روحی نبود، به راستی انسان امروزی یک فلسفه ارزشمند و جذاب از خودش و جهانش می‌ساخت. انسان فانی فاقد درک ذهن و ماده مورانشیا است؛ و آشکارسازی الهی تنها تکنیک برای جبران این نقصان در یافته‌های بینشی است که انسان به منظور ساختن یک فلسفه منطقی از جهان و برای رسیدن به یک فهم ارضا کننده از مکان قطعی و با ثباتش در آن جهان به طور بسیار مبرم به آن نیاز دارد.

آشکارسازی الهی تنها امید انسان تکاملی برای پر کردن فاصله مورانشیا است. ایمان و استدلال، که توسط موتا یاری نشده‌اند نمی‌توانند یک جهان منطقی را درک نموده و بسازند. بدون بینش موتا، انسان فانی نمی‌تواند نیکی، عشق، و حقیقت را در پدیده‌های دنیای مادی تمیز دهد.

هنگامی که فلسفه انسان به شدت به سوی دنیای ماده متمایل می‌شود، خردگرا یا طبیعت‌گرا می‌شود. هنگامی که فلسفه به طور مشخص به سوی سطح معنوی تمایل می‌یابد، آرمان‌گرا یا حتی عرفان‌گرا می‌شود. هنگامی که فلسفه آنقدر بداقبال می‌شود که به متافیزیک گرایش می‌یابد، به طور بی‌دریغ شک‌گرا و سردرگم می‌شود. در اعصار گذشته، بیشتر دانش و ارزیابیهای عقلانی انسان در یکی از این سه تحریفات ادراک قرار داشته‌اند. فلسفه جرأت نمی‌کند تفسیرهای خود از واقعیت را به شکل خطی منطقی بیان کند؛ آن هرگز نباید در به حساب آوردن توازن بیضوی و واقعیت و با انحنای ضروری تمامی مفاهیم رابطه‌ای ناکام باشد.

بالاترین فلسفه قابل دستیابی انسان فانی باید منطقاً مبتنی بر استدلال علم، ایمان مذهب، و بینش حقیقت باشد که از طریق آشکارسازی الهی داده شده است. انسان با این پیوند می‌تواند ناکامی خود در شکل دادن به یک متافیزیک مکفی و عدم توانایی خود برای فهم موتای مورانشیا را تا حدی جبران کند.

7- علم و مذهب

علم با استدلال حفظ می‌شود، و مذهب با ایمان. اگر چه ایمان مبتنی بر استدلال نیست، خردمندانه است؛ گرچه از منطق مستقل است، با این حال با منطق قوی

helpful in the extension of its borders. Religion is forever dependent on faith, albeit reason is a stabilizing influence and a helpful handmaid. And always there have been, and ever will be, misleading interpretations of the phenomena of both the natural and the spiritual worlds, sciences and religions falsely so called.

^{1036.12 (1137.2)} Out of his incomplete grasp of science, his faint hold upon religion, and his abortive attempts at metaphysics, man has attempted to construct his formulations of philosophy. And modern man would indeed build a worthy and engaging philosophy of himself and his universe were it not for the breakdown of his all-important and indispensable metaphysical connection between the worlds of matter and spirit, the failure of metaphysics to bridge the morontia gulf between the physical and the spiritual. Mortal man lacks the concept of morontia mind and material; and *revelation* is the only technique for atoning for this deficiency in the conceptual data which man so urgently needs in order to construct a logical philosophy of the universe and to arrive at a satisfying understanding of his sure and settled place in that universe.

^{1036.13 (1137.3)} Revelation is evolutionary man's only hope of bridging the morontia gulf. Faith and reason, unaided by mota, cannot conceive and construct a logical universe. Without the insight of mota, mortal man cannot discern goodness, love, and truth in the phenomena of the material world.

^{1036.14 (1137.4)} When the philosophy of man leans heavily toward the world of matter, it becomes rationalistic or *naturalistic*. When philosophy inclines particularly toward the spiritual level, it becomes *idealistic* or even mystical. When philosophy is so unfortunate as to lean upon metaphysics, it unfailingly becomes *skeptical*, confused. In past ages, most of man's knowledge and intellectual evaluations have fallen into one of these three distortions of perception. Philosophy dare not project its interpretations of reality in the linear fashion of logic; it must never fail to reckon with the elliptic symmetry of reality and with the essential curvature of all relation concepts.

^{1036.15 (1137.5)} The highest attainable philosophy of mortal man must be logically based on the reason of science, the faith of religion, and the truth insight afforded by revelation. By this union man can compensate somewhat for his failure to develop an adequate metaphysics and for his inability to comprehend the mota of the morontia.

7. SCIENCE AND RELIGION

^{1037.1 (1137.6)} Science is sustained by reason, religion by faith. Faith, though not predicated on reason, is reasonable; though independent of logic, it is

تشویق می‌شود. ایمان حتی با یک فلسفه ایده‌آل نمی‌تواند پرورش یابد؛ به راستی این کار علم است، درست همان منبع چنین فلسفه‌ای. ایمان، بینش مذهبی بشری، فقط با آشکارسازی الهی می‌تواند با قطعیت رهنمود داده شود، و فقط از طریق تجربه شخصی انسان با حضور روحانی تنظیم کننده خداوند که روح است می‌تواند با اطمینان ارتقا یابد.

نجات راستین، تکنیک تکامل الهی ذهن انسانی از تعیین هویت با ماده از طریق قلمروهای رابطه مورانشیا تا مرتبت والای جهانی ارتباط روحی است. و همانطور که غریزه مادی درون بینانه مقدم بر پیداری دانش استدلال شده در تکامل دنیوی است، تجلی بینش روحی درون بینانه نیز حاکی از پیداری آتی استدلال مورانشیا و روحی و تجربه در برنامه متعالی تکامل آسمانی، کار دگرگون ساختن پتانسیلهای انسان موقت به واقعیت و ربانیت انسان جاودانه، یک پایان دهنده بهشتی، می‌باشد.

اما همینطور که انسان فرازگرا برای تجربه خداوند به سوی درون و به سوی بهشت حرکت می‌کند، به همین منوال برای یک فهم انرژی کیهان مادی به سوی برون و به سوی فضا گام برخواهد داشت. پیشرفت علم به زندگی دنیوی انسان محدود نیست؛ تجربه فرازگرایانه جهانی و ابرجهانی او به هیچ میزان اندکی مطالعه دگرگونی انرژی و دگرپیشی ماده نخواهد بود. خداوند روح است، اما الوهیت یگانگی است، و یگانگی الوهیت نه تنها در برگیرنده ارزشهای معنوی پدر جهانی و پسر جاودان است، بلکه همچنین آگاهی از واقعیات انرژی کنترلگر جهانی و جزیره بهشت می‌باشد، ضمن این که این دو فاز از واقعیت جهانی در روابط ذهنی عامل مشترک به طور کامل همبسته هستند و در سطح متناهی در الوهیت در حال پیداری ایزد متعال یکپارچه شده‌اند.

پیوند رویکرد علمی و بینش مذهبی از طریق میاتجیگری فلسفه تجربی بخشی از تجربه طولانی فرازگرایانه بهشتی انسان می‌باشد. تقریبهایی ریاضیات و قطعتهای بینش همیشه به کارکرد موزون کننده منطق ذهن در کلیه سطوح تجربه کمتر از حداکثر دستیابی به متعال نیاز خواهند داشت.

اما منطق هرگز نمی‌تواند در موزون ساختن یافته‌های علم و بینشهای مذهب موفق شود، مگر این که جنبه‌های علمی و مذهبی یک شخصیت، هر دو، تحت الشعاع حقیقت قرار گیرند، و به طور صادقانه خواهان دنبال نمودن حقیقت، هر جا که رهنمون شود باشند، صرف نظر از نتایجی که ممکن است به دست آید.

منطق تکنیک فلسفه، روش ابراز آن است. در حیطه دانش راستین، استدلال همیشه پاسخگوی منطق راستین است؛ در حیطه مذهب حقیقی، ایمان همیشه از مبنای یک دیدگاه درونی، منطقی است، گر چه چنین ایمانی از دیدگاه نظارمکرانه برخورد علمی ممکن است کاملاً بی‌پایه به نظر رسد. اگر از برون به درون

nonetheless encouraged by sound logic. Faith cannot be nourished even by an ideal philosophy; indeed, it is, with science, the very source of such a philosophy. Faith, human religious insight, can be surely instructed only by revelation, can be surely elevated only by personal mortal experience with the spiritual Adjuster presence of the God who is spirit.

103:7.2 (1137:7) True salvation is the technique of the divine evolution of the mortal mind from matter identification through the realms of morontia liaison to the high universe status of spiritual correlation. And as material intuitive instinct precedes the appearance of reasoned knowledge in terrestrial evolution, so does the manifestation of spiritual intuitive insight presage the later appearance of morontia and spirit reason and experience in the supernal program of celestial evolution, the business of transmuting the potentials of man the temporal into the actuality and divinity of man the eternal, a Paradise finaliter.

103:7.3 (1138:1) But as ascending man reaches inward and Paradiseward for the God experience, he will likewise be reaching outward and spaceward for an energy understanding of the material cosmos. The progression of science is not limited to the terrestrial life of man; his universe and superuniverse ascension experience will to no small degree be the study of energy transmutation and material metamorphosis. God is spirit, but Deity is unity, and the unity of Deity not only embraces the spiritual values of the Universal Father and the Eternal Son but is also cognizant of the energy facts of the Universal Controller and the Isle of Paradise, while these two phases of universal reality are perfectly correlated in the mind relationships of the Conjoint Actor and unified on the finite level in the emerging Deity of the Supreme Being.

103:7.4 (1138:2) The union of the scientific attitude and the religious insight by the mediation of experiential philosophy is part of man's long Paradise-ascension experience. The approximations of mathematics and the certainties of insight will always require the harmonizing function of mind logic on all levels of experience short of the maximum attainment of the Supreme.

103:7.5 (1138:3) But logic can never succeed in harmonizing the findings of science and the insights of religion unless both the scientific and the religious aspects of a personality are truth dominated, sincerely desirous of following the truth wherever it may lead regardless of the conclusions which it may reach.

103:7.6 (1138:4) Logic is the technique of philosophy, its method of expression. Within the domain of true science, reason is always amenable to genuine logic; within the domain of true religion, faith is always logical from the basis of an inner viewpoint, even though such faith may appear to be quite

نگریسته شود، جهان ممکن است مادی به نظر رسد؛ اگر از درون به برون نگریسته شود، همان جهان ممکن است کاملاً روحی به نظر رسد. استدلال ناشی از آگاهی مادی است، ایمان ناشی از آگاهی روحی است. اما از طریق میانجیگری یک فلسفه که از طریق آشکارسازی الهی تقویت شده است، منطق ممکن است نگرش درونی و بیرونی، هر دو را تأیید کند، و بدین طریق روی ثبات علم و مذهب، هر دو تأثیر بگذارد. بدین ترتیب، از طریق تماس مشترک با منطق فلسفه، ممکن است علم و مذهب به طور فزاینده نسبت به یکدیگر شکبیا و کمتر و کمتر شکگرا شوند.

آنچه که علم و مذهب در حال پیشرفت، هر دو نیاز دارند، جستجوی بیشتر و انتقاد از خود بی‌پاکانه، یک آگاهی بیشتر از ناکامل بودن در مرتبت تکاملی می‌باشد. آموزگاران علم و مذهب، هر دو، در مجموع اغلب بیش از حد دارای اعتماد به نفس و دگماتیک هستند. علم و مذهب فقط می‌توانند نسبت به واقعیات خودشان از خود منتقد باشند. درست در لحظه‌ای که از مرحله واقعیات عدول شود، استدلال به کنار گذارده می‌شود، و یا به شکل یک شریک منطق دروغین به سرعت دچار انحطاط می‌گردد.

حقیقت — یک فهم روابط کیهانی، واقعیات جهان، و ارزشهای معنوی — به بهترین نحو می‌تواند از طریق کارکرد روح حقیقت به دست آید، و به بهترین نحو می‌تواند از طریق آشکارسازی الهی مورد انتقاد واقع شود. اما آشکارسازی الهی نه سرچشمه یک علم است و نه یک مذهب؛ کارکرد آن این است که هم علم و هم مذهب را با حقیقت واقعیات هماهنگ سازد. همیشه در فقدان آشکارسازی الهی یا در ناکامی در پذیرش یا فهم آن، انسان فانی به نشان بیهوده متافیزیکش متوسل شده است. این تنها جانشین بشری برای آشکارسازی حقیقت یا برای موتای شخصیت مورانشیا است.

علم دنیای مادی انسان را قادر می‌سازد که محیط فیزیکیش را کنترل کند، و تا اندازه‌ای بر آن تسلط یابد. مذهب تجربه معنوی منبع انگیزنده برادری است که انسانها را قادر می‌سازد در وضعیتهای پیچیده تمدن یک عصر علمی با هم زندگی کنند. متافیزیک، اما با اطمینان بیشتر آشکارسازی الهی، یک زمینه مشترک برخورد برای اکتشافات هم علم و هم مذهب می‌دهد و تلاش بشری را برای مرتبط ساختن منطقی این قلمروهای فکری جدا اما وابسته به هم به شکل یک فلسفه کاملاً متوازن ثبات علمی و اطمینان مذهبی می‌سازد.

در وضعیت فانی، هیچ چیز نمی‌تواند به طور مطلق اثبات گردد؛ علم و مذهب هر دو مبتنی بر پنداشتهای هستند. در سطح مورانشیا، فرضیات علم و مذهب هر دو از طریق منطق موتا قادر به اثبات جزئی هستند. در وضعیت حداکثر سطح روحی، پیش از تجربه عملی واقعیات، نیاز برای اثبات متاهی به تدریج محو می‌شود؛ اما حتی در آن هنگام چیز زیادی فراتر از متاهی وجود دارد که اثبات نشده باقی می‌ماند.

تمامی بخشهای اندیشه بشری مبتنی بر پنداشتهای مشخصی هستند که از طریق حساسیت بنیادین واقعیات

unfounded from the inlooking viewpoint of the scientific approach. From outward, looking within, the universe may appear to be material; from within, looking out, the same universe appears to be wholly spiritual. Reason grows out of material awareness, faith out of spiritual awareness, but through the mediation of a philosophy strengthened by revelation, logic may confirm both the inward and the outward view, thereby effecting the stabilization of both science and religion. Thus, through common contact with the logic of philosophy, may both science and religion become increasingly tolerant of each other, less and less skeptical.

103:7.7 (1138:5) What both developing science and religion need is more searching and fearless self-criticism, a greater awareness of incompleteness in evolutionary status. The teachers of both science and religion are often altogether too self-confident and dogmatic. Science and religion can only be self-critical of their facts. The moment departure is made from the stage of facts, reason abdicates or else rapidly degenerates into a consort of false logic.

103:7.8 (1138:6) The truth — an understanding of cosmic relationships, universe facts, and spiritual values — can best be had through the ministry of the Spirit of Truth and can best be criticized by revelation. But revelation originates neither a science nor a religion; its function is to co-ordinate both science and religion with the truth of reality. Always, in the absence of revelation or in the failure to accept or grasp it, has mortal man resorted to his futile gesture of metaphysics, that being the only human substitute for the revelation of truth or for the mota of morontia personality.

103:7.9 (1139:1) The science of the material world enables man to control, and to some extent dominate, his physical environment. The religion of the spiritual experience is the source of the fraternity impulse which enables men to live together in the complexities of the civilization of a scientific age. Metaphysics, but more certainly revelation, affords a common meeting ground for the discoveries of both science and religion and makes possible the human attempt logically to correlate these separate but interdependent domains of thought into a well-balanced philosophy of scientific stability and religious certainty.

103:7.10 (1139:2) In the mortal state, nothing can be absolutely proved; both science and religion are predicated on assumptions. On the morontia level, the postulates of both science and religion are capable of partial proof by mota logic. On the spiritual level of maximum status, the need for finite proof gradually vanishes before the actual experience of and with reality; but even then there is much beyond the finite that remains unproved.

103:7.11 (1139:3) All divisions of human thought are predicated on certain assumptions which are

عطیه ذهن انسان پذیرفته شده‌اند، گر چه اثبات نشده‌اند. علم دوران لاف و گزاف گویی استدلال کردن خود را از طریق فرض نمودن واقعیت سه چیز آغاز می‌کند: ماده، حرکت، و حیات. مذهب با فرض معتبر بودن سه چیز آغاز می‌کند: ذهن، روح، و جهان — ایزد متعال.

علم قلمرو فکری ریاضیات، انرژی و ماده زمان در فضا می‌شود. مذهب نه فقط پرداختن به روح متاهی و گذرا را به عهده دارد، بلکه همچنین به روح جاودانگی و تعالیت. فقط از طریق یک تجربه طولانی در موتا این دو حد غایی درک جهان می‌توانند انجام شوند تا تفاسیر قابل مقایسه از سرآغازها، کارکردها، روابط، واقعیات، و فرجامها را به بار آورند. حداکثر موزون ساختن و اگرایی انرژی — روح در قرار گرفتن در دامنه هفت روح استاد می‌باشد؛ نخستین یگانگی آن، در الوهیت متعال؛ نهایت یگانگی آن، در بیکرانی اولین منبع و مرکز، من هستم، می‌باشد.

استدلال، کنش تشخیص نتایج آگاهی در رابطه با تجربه در دنیای فیزیکی انرژی و ماده و با آن می‌باشد. ایمان، کنش تشخیص اعتبار آگاهی روحی است — چیزی که قادر به اثبات انسانی دیگر نیست. منطق، پیشرفت حقیقت جویانه ساختگی یگانگی ایمان و استدلال است و مبتنی بر عطیای بنیادین ذهن موجودات انسانی، شناخت ذاتی چیزها، معانی، و ارزشها است.

یک اثبات واقعی از واقعیت روحی در حضور تنظیم کننده فکر وجود دارد، اما اعتبار این حضور برای دنیای برون قابل اثبات نیست، بلکه فقط برای کسی که سکنی گزینی خداوند را بدین گونه تجربه می‌کند. آگاهی از تنظیم کننده مبتنی بر درک عقلانی حقیقت، درک فوق ذهنی نیکی، و انگیزه شخصیت برای مهر ورزیدن است.

علم دنیای مادی را کشف می‌کند، مذهب آن را ارزیابی می‌کند، و فلسفه تلاش می‌کند معانی آن را تفسیر کند، در حالی که دیدگاه علمی مادی را با مفهوم مذهبی روحی هماهنگ می‌سازد. اما تاریخ قلمرویی است که ممکن است علم و مذهب هرگز در آن به طور کامل به توافق نرسند.

8- فلسفه و مذهب

اگر چه ممکن است علم و فلسفه هر دو از طریق استدلال و منطق خود احتمال خداوند را فرض کنند، فقط تجربه شخصی مذهبی یک انسان با روح هدایت شده می‌تواند قطعیت چنین الوهیت متعال و شخصی را تأیید کند. از طریق تکنیک چنین مظهر حقیقت زنده، فرضیه فلسفی احتمال خداوند یک واقعیت مذهبی می‌شود.

سردرگمی پیرامون تجربه قطعیت خداوند ناشی از

accepted, though unproved, by the constitutive reality sensitivity of the mind endowment of man. Science starts out on its vaunted career of reasoning by *assuming* the reality of three things: matter, motion, and life. Religion starts out with the assumption of the validity of three things: mind, spirit, and the universe — the Supreme Being.

1037.12 (1139.4) Science becomes the thought domain of mathematics, of the energy and material of time in space. Religion assumes to deal not only with finite and temporal spirit but also with the spirit of eternity and supremacy. Only through a long experience in mota can these two extremes of universe perception be made to yield analogous interpretations of origins, functions, relations, realities, and destinies. The maximum harmonization of the energy-spirit divergence is in the encirclement of the Seven Master Spirits; the first unification thereof, in the Deity of the Supreme; the finality unity thereof, in the infinity of the First Source and Center, the I AM.

1037.13 (1139.5) Reason is the act of recognizing the conclusions of consciousness with regard to the experience in and with the physical world of energy and matter. Faith is the act of recognizing the validity of spiritual consciousness — something which is incapable of other mortal proof. Logic is the synthetic truth-seeking progression of the unity of faith and reason and is founded on the constitutive mind endowments of mortal beings, the innate recognition of things, meanings, and values.

1037.14 (1139.6) There is a real proof of spiritual reality in the presence of the Thought Adjuster, but the validity of this presence is not demonstrable to the external world, only to the one who thus experiences the indwelling of God. The consciousness of the Adjuster is based on the intellectual reception of truth, the supermind perception of goodness, and the personality motivation to love.

1037.15 (1139.7) Science discovers the material world, religion evaluates it, and philosophy endeavors to interpret its meanings while co-ordinating the scientific material viewpoint with the religious spiritual concept. But history is a realm in which science and religion may never fully agree.

8. PHILOSOPHY AND RELIGION

1038.1 (1140.1) Although both science and philosophy may assume the probability of God by their reason and logic, only the personal religious experience of a spirit-led man can affirm the certainty of such a supreme and personal Deity. By the technique of such an incarnation of living truth the philosophic hypothesis of the probability of God becomes a religious reality.

1038.2 (1140.2) The confusion about the experience of

تفاسیر ناهمسان و روابط آن تجربه توسط افراد مختلف و توسط نژادهای مختلف انسانها می‌باشد. تجربه نمودن خداوند ممکن است کاملاً معتبر باشد، اما از آنجا که گفتار درباره خداوند، روشنفکرانه و فلسفی است، ناهمگون و اغلب اوقات به گونه‌ای سردرگم کننده خطا است.

یک مرد نیک و والا منش ممکن است به گونه‌ای تمام عیار عاشق همسر خود باشد اما کاملاً نتواند در یک آزمون نوشته شده پیرامون روانشناسی عشق زناشویی به گونه‌ای رضایت بخش قبول شود. مرد دیگری که عشق اندکی برای همسر خود دارد، و یا هیچ عشقی ندارد، ممکن است به پسندیدترین نحو در چنین امتحانی قبول شود. عدم کمال بصیرت عاشق در شناخت سرشت راستین معشوق حتی به کمترین میزان، واقعیت یا خلوص عشق او را بی اعتبار نمی‌سازد.

اگر شما به راستی به خداوند ایمان دارید — از روی ایمان او را می‌شناسید و به او مهر می‌ورزید — اجازه ندهید که از طریق کنایه‌های تردیدآمیز علم، خردمگریهای منطق، فرضیات فلسفه، یا نظرات زیرکانه روانهای خوش نیت که یک مذهب بدون خدا می‌سازند، از واقعیت چنین تجربه‌ای به هیچ وجه کاسته شود یا آن کم جلوه داده شود.

اطمینان فرد مذهب‌گرای خداشناس نباید از طریق عدم اطمینان ماتریالیست شک‌گرا از بین برود؛ بلکه عدم اطمینان فرد بی‌ایمان باید از طریق ایمان ژرف و اطمینان تزلزل ناپذیر فرد ایماندار تجربی به گونه‌ای قدرتمند مورد چالش واقع شود.

برای این که فلسفه حاوی بزرگترین خدمت به علم و مذهب، هر دو باشد، باید از افراطهای ماتریالیسم و پانتئیسم هر دو اجتناب ورزد. فقط یک فلسفه که واقعیت شخصیت — ثبات در شرایط وجود تغییر — را تشخیص می‌دهد، می‌تواند برای انسان حاوی ارزش اخلاقی باشد، و می‌تواند میان تئوریهای دانش مادی و مذهب معنوی به عنوان رابط خدمت کند. آشکارسازی الهی جبران ضعفهای فلسفه در حال تکامل است.

9- جوهر مذهب

الهیات با محتوای اندیشمندانه مذهب سر و کار دارد، و متافیزیک (آشکارسازی الهی) با جنبه‌های فلسفی. تجربه مذهبی همان محتوای معنوی مذهب است. به رغم خیال‌پردازیهایی اسطوره‌ای و توهمات روانشناسانه محتوای عقلانی مذهب، تصورات متافیزیکی خط‌آمیز و تکنیکهای خود فریبانه، تحریفات سیاسی و انحرافات اجتماعی — اقتصادی محتوای فلسفی مذهب، تجربه معنوی مذهب شخصی، حقیقی و معتبر باقی می‌ماند.

مذهب به احساس، کنش، و زندگی می‌پردازد، نه صرفاً به اندیشه کردن. اندیشه کردن، بیشتر به طور تنگ‌تنگ به حیات مادی مربوط است، و باید به طور

the certainty of God arises out of the dissimilar interpretations and relations of that experience by separate individuals and by different races of men. The experiencing of God may be wholly valid, but the discourse *about* God, being intellectual and philosophical, is divergent and oftentimes confusingly fallacious.

10383 (11403) A good and noble man may be consummately in love with his wife but utterly unable to pass a satisfactory written examination on the psychology of marital love. Another man, having little or no love for his spouse, might pass such an examination most acceptably. The imperfection of the lover's insight into the true nature of the beloved does not in the least invalidate either the reality or sincerity of his love.

10384 (11404) If you truly believe in God — by faith know him and love him — do not permit the reality of such an experience to be in any way lessened or detracted from by the doubting insinuations of science, the caviling of logic, the postulates of philosophy, or the clever suggestions of well-meaning souls who would create a religion without God.

10385 (11405) The certainty of the God-knowing religionist should not be disturbed by the uncertainty of the doubting materialist; rather should the uncertainty of the unbeliever be mightily challenged by the profound faith and unshakable certainty of the experiential believer.

10386 (11406) Philosophy, to be of the greatest service to both science and religion, should avoid the extremes of both materialism and pantheism. Only a philosophy which recognizes the reality of personality — permanence in the presence of change — can be of moral value to man, can serve as a liaison between the theories of material science and spiritual religion. Revelation is a compensation for the frailties of evolving philosophy.

9. THE ESSENCE OF RELIGION

10391 (11407) Theology deals with the intellectual content of religion, metaphysics (revelation) with the philosophic aspects. Religious experience is the spiritual content of religion. Notwithstanding the mythologic vagaries and the psychologic illusions of the intellectual content of religion, the metaphysical assumptions of error and the techniques of self-deception, the political distortions and the socioeconomic perversions of the philosophic content of religion, the spiritual experience of personal religion remains genuine and valid.

10392 (11408) Religion has to do with feeling, acting, and living, not merely with thinking. Thinking is more closely related to the material life and should be in

عمده، نه تماماً، تحت الشعاع استدلال و واقعیات علم باشد، و در دستیابیهای غیرمادی خود به واسطه حقیقت تحت سیطره قلمروهای روحی باشد. صرف نظر از این که الهیات یک فرد چقدر خیالی و خطاآمیز باشد، مذهب یک فرد ممکن است کاملاً راستین و برای ابد حقیقت باشد.

بودائیسیم در شکل آغازین خود یکی از بهترین مذاهب بدون خدا است که طی تمامی تاریخ تکاملی یورنشیا به وجود آمده است، گر چه با توسعه تدریجی این دین، بدون خدا باقی نماند. مذهب بدون ایمان یک تناقض است؛ بدون خدا، یک تضاد فلسفی و یک عقیده بوج عقلانی است.

تبار سحرآمیز و اسطوره‌ای مذهب طبیعی، واقعیت و حقیقت مذاهب آشکار شده الهی بعد و بشارت کامل نجات دهنده مذهب عیسی را بی اعتبار نمی سازد. زندگی و آموزشهای عیسی مذهب خرافات سحر و جادو، توهّمات اسطوره‌ای، و اسارت دگماتیسیم سنتی را سرانجام خلع کسوت نمود. اما این سحر و جادو و اسطوره آغازین از طریق فرض نمودن وجود و واقعیت ارزشها و موجودات فوق مادی، راه را برای مذهب بعد و برتر به گونه‌ای بسیار مؤثر آماده ساخت.

اگر چه تجربه مذهبی یک پدیده صرفاً ذهنی معنوی است، چنین تجربه‌ای در بر گیرنده یک رویکرد ایمان مثبت و زنده به سوی بالاترین قلمروهای واقعیت عینی جهان است. آرمان فلسفه مذهبی چنان ایمان و اعتمادی است که انسان را به طور کامل به سوی وابستگی به عشق مطلق پدر بیکران جهان جهانها رهنمون می شود. چنین تجربه راستین مذهبی به مراتب فراتر از به عینیت در آمدن فلسفی تمایل آرمان گرایانه است؛ آن در واقع نجات را مسلم می ندارد و خود را فقط با یادگیری و انجام خواست پدر بهشتی مشغول می دارد. نشانه‌های چنین مذهبی اینها هستند: ایمان به یک الوهیت متعال، امید به نجات جاودان، و عشق، به ویژه به همنوعان فرد.

هنگامی که الهیات بر مذهب چیره می شود، مذهب می میرد؛ آن به جای یک زندگی، یک دکترین می شود. مأموریت الهیات صرفاً تسهیل ساختن خود آگاهی تجربه شخصی معنوی است. الهیات در بر گیرنده تلاش مذهبی برای تعریف کردن، روشن ساختن، تفسیر کردن، و توجیه کردن ادعاهای تجربی مذهب است که در تحلیل نهایی فقط می تواند از طریق ایمان زنده اثبات گردد. در فلسفه بالاتر جهان، خرد، همانند استدلال با ایمان متحد می شود. استدلال، خرد، و ایمان بالاترین دستیابیهای بشری انسان هستند. استدلال انسان را با دنیای واقعیات، با چیزها، آشنا می سازد؛ خرد او را به دنیای حقیقت، با روابط آشنا می سازد؛ ایمان او را به دنیای ربانیت، تجربه معنوی، وارد می کند.

ایمان با مشتاقانه ترین شکل استدلال را تا جایی که می تواند برود، پیش می برد و سپس با خرد به حد کامل فلسفی پیش می رود؛ و سپس جرأت می کند که با همراهی یگانه حقیقت سفر نامحدود و پایان ناپذیر جهان را آغاز کند.

the main, but not altogether, dominated by reason and the facts of science and, in its nonmaterial reaches toward the spirit realms, by truth. No matter how illusory and erroneous one's theology, one's religion may be wholly genuine and everlastingly true.

1039.3 (1141.1) Buddhism in its original form is one of the best religions without a God which has arisen throughout all the evolutionary history of Urantia, although, as this faith developed, it did not remain godless. Religion without faith is a contradiction; without God, a philosophic inconsistency and an intellectual absurdity.

1039.4 (1141.2) The magical and mythological parentage of natural religion does not invalidate the reality and truth of the later revelational religions and the consummate saving gospel of the religion of Jesus. Jesus' life and teachings finally divested religion of the superstitions of magic, the illusions of mythology, and the bondage of traditional dogmatism. But this early magic and mythology very effectively prepared the way for later and superior religion by assuming the existence and reality of supermaterial values and beings.

1039.5 (1141.3) Although religious experience is a purely spiritual subjective phenomenon, such an experience embraces a positive and living faith attitude toward the highest realms of universe objective reality. The ideal of religious philosophy is such a faith-trust as would lead man unqualifiedly to depend upon the absolute love of the infinite Father of the universe of universes. Such a genuine religious experience far transcends the philosophic objectification of idealistic desire; it actually takes salvation for granted and concerns itself only with learning and doing the will of the Father in Paradise. The earmarks of such a religion are: faith in a supreme Deity, hope of eternal survival, and love, especially of one's fellows.

1039.6 (1141.4) When theology masters religion, religion dies; it becomes a doctrine instead of a life. The mission of theology is merely to facilitate the self-consciousness of personal spiritual experience. Theology constitutes the religious effort to define, clarify, expound, and justify the experiential claims of religion, which, in the last analysis, can be validated only by living faith. In the higher philosophy of the universe, wisdom, like reason, becomes allied to faith. Reason, wisdom, and faith are man's highest human attainments. Reason introduces man to the world of facts, to things; wisdom introduces him to a world of truth, to relationships; faith initiates him into a world of divinity, spiritual experience.

1039.7 (1141.5) Faith most willingly carries reason along as far as reason can go and then goes on with wisdom to the full philosophic limit; and then it dares to launch out upon the limitless and never-ending universe journey in the sole company of TRUTH.

علم (دانش) مبتنی بر این پنداشت ذاتی (روح یاور) است که استدلال معتبر است، و این که جهان می‌تواند مورد فهم واقع شود. فلسفه (درک هماهنگ) مبتنی بر این پنداشت ذاتی (روح خرد) است که خرد معتبر است، و این که جهان مادی می‌تواند با روحی هماهنگ شود. مذهب (حقیقت تجربه شخصی معنوی) مبتنی بر این پنداشت ذاتی (تنظیم کننده فکر) است که ایمان معتبر است، و این که خداوند می‌تواند شناخته شود و مورد دستیابی واقع شود.

درک کامل واقعیت حیات انسانی در بر گیرنده یک اشتیاق تدریجی به باور کردن این پنداشتهای استدلال، خرد، و ایمان است. این حیاتی است که با حقیقت انگیزه می‌یابد و تحت سیطره عشق است؛ و اینها ایده‌آلهای واقعیت عینی کیهانی هستند که وجودشان نمی‌تواند به طور مادی نشان داده شود.

هنگامی که استدلال به یکباره درست و خطا را تشخیص می‌دهد، خرد را به نمایش می‌گذارد؛ هنگامی که خرد بین درست و خطا، حقیقت و لغزش، انتخاب می‌کند، راهبری روح را نشان می‌دهد. و بدین ترتیب کارکردهای ذهن، روان، و روح به طور تنگاتنگ همواره متحد هستند و به طور کارکردی ارتباط متقابل دارند. استدلال با شناخت واقعی سر و کار دارد؛ خرد، با فلسفه و آشکارسازی الهی؛ ایمان، با تجربه زنده معنوی. انسان از طریق حقیقت به زیبایی دست می‌یابد و از طریق عشق معنوی به نیکی فراز می‌یابد.

ایمان به شناخت خداوند راه می‌برد، نه صرفاً به یک احساس عرفانی حضور الهی. ایمان نباید بیش از حد تحت تأثیر پیامدهای احساسی آن قرار گیرد. مذهب راستین یک تجربه باور کردن و شناختن و نیز یک احساس خرسندی است.

در تجربه مذهبی یک واقعیت وجود دارد که با محتوای معنوی متناسب است، و چنین واقعیتی فراتر از استدلال، علم، فلسفه، خرد، و تمامی دستاوردهای دیگر بشری است. اعتقادات راسخ چنین تجربه‌ای غیرقابل انکار هستند؛ منطق زندگی مذهبی انکار ناپذیر است؛ قطعیت چنین شناختی فوق بشری است؛ خرسندیها به گونه‌ای عالی الهی هستند، شجاعت شکست ناپذیر است، دل‌بستگی‌ها بی‌چون و چرا هستند، وفاداریها متعال هستند، و سرنوشتها نهایی — جاودانه، غائی، و جهانی — هستند.

[عرضه شده توسط یک ملک صانع نبادان.]

^{1039.8 (1141.6)} Science (knowledge) is founded on the inherent (adjutant spirit) assumption that reason is valid, that the universe can be comprehended. Philosophy (co-ordinate comprehension) is founded on the inherent (spirit of wisdom) assumption that wisdom is valid, that the material universe can be co-ordinated with the spiritual. Religion (the truth of personal spiritual experience) is founded on the inherent (Thought Adjuster) assumption that faith is valid, that God can be known and attained.

^{1039.9 (1141.7)} The full realization of the reality of mortal life consists in a progressive willingness to believe these assumptions of reason, wisdom, and faith. Such a life is one motivated by truth and dominated by love; and these are the ideals of objective cosmic reality whose existence cannot be materially demonstrated.

^{1039.10 (1142.1)} When reason once recognizes right and wrong, it exhibits wisdom; when wisdom chooses between right and wrong, truth and error, it demonstrates spirit leading. And thus are the functions of mind, soul, and spirit ever closely united and functionally interassociated. Reason deals with factual knowledge; wisdom, with philosophy and revelation; faith, with living spiritual experience. Through truth man attains beauty and by spiritual love ascends to goodness.

^{1039.11 (1142.2)} Faith leads to knowing God, not merely to a mystical feeling of the divine presence. Faith must not be overmuch influenced by its emotional consequences. True religion is an experience of believing and knowing as well as a satisfaction of feeling.

^{1039.12 (1142.3)} There is a reality in religious experience that is proportional to the spiritual content, and such a reality is transcendent to reason, science, philosophy, wisdom, and all other human achievements. The convictions of such an experience are unassailable; the logic of religious living is incontrovertible; the certainty of such knowledge is superhuman; the satisfactions are superbly divine, the courage indomitable, the devotions unquestioning, the loyalties supreme, and the destinies final — eternal, ultimate, and universal.

^{1039.13 (1142.4)} [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 104. رشد مفهوم تثلیث

105 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 103

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 104

رشد مفهوم تثلیث

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مفاهیم یورنشایی تثلیث
- 2- یگانگی تثلیث و تعدد الوهیت
- 3- تثلیثها و وحدتهای سهگانه
- 4- هفت وحدت سهگانه
- 5- سهگانگیها

مقدمه مقاله

مفهوم تثلیث مذهب آشکار شده الهی نباید با باورهای سهگانه مذاهب تکاملی اشتباه گرفته شود. ایده های سهگانه ناشی از بسیاری روابط ایجاب کننده بودند، اما عمدتاً به دلیل سه بندهای انگشتان بودند، زیرا سه پایه کمترین تعدادی بود که می توانست یک صندلی را ثبات دهد، زیرا سه نقطه اتکا می توانست یک چادر را برپا نگاه دارد؛ علاوه بر اینها، انسان بدوی، برای مدتی طولانی نمی توانست فراتر از سه بشمارد.

صرف نظر از برخی جفتهای طبیعی، مثل گذشته و حال، روز و شب، گرم و سرد، و مذکر و مؤنث، انسان به طور کلی به این تمایل دارد که به صورت سهگانه فکر کند: دیروز، امروز، و فردا؛ طلوع خورشید، ظهر، و غروب خورشید؛ پدر، مادر، و فرزند. به برنده سه بار هورا گفته می شود. مردگان در روز سوم دفن می شوند، و روح با سه غسل آب مورد دلجویی واقع می شود.

در نتیجه این روابط طبیعی در تجربه بشری، سهگانگی در مذهب پدیدار گشت، و این منتهای پیش از آن بود که تثلیث بهشتی الوهیتها، با حتی هر یک از نمایندگان آنها به نوع بشر آشکار شوند. بعدها پارسیان، هندوها، یونانیان، مصریان، بابلیها، رومیان، و مردم اسکانديناي همگی خدایان سهگانه داشتند، اما اینها هنوز تثلیثهای راستین نبودند. الوهیتهای سهگانه همگی یک منشأ طبیعی داشتند و در روزگاری یا روزگار دیگر در

PAPER 104

GROWTH OF THE TRINITY
CONCEPT

SECTIONS

Introduction

1. Urantian Trinity Concepts
2. Trinity Unity and Deity Plurality
3. Trinities and Triunities
4. The Seven Triunities
5. Triodities

INTRODUCTION

^{104:01 (1143.1)} THE Trinity concept of revealed religion must not be confused with the triad beliefs of evolutionary religions. The ideas of triads arose from many suggestive relationships but chiefly because of the three joints of the fingers, because three legs were the fewest which could stabilize a stool, because three support points could keep up a tent; furthermore, primitive man, for a long time, could not count beyond three.

^{104:02 (1143.2)} Aside from certain natural couplets, such as past and present, day and night, hot and cold, and male and female, man generally tends to think in triads: yesterday, today, and tomorrow, sunrise, noon, and sunset; father, mother, and child. Three cheers are given the victor. The dead are buried on the third day, and the ghost is placated by three ablutions of water.

^{104:03 (1143.3)} As a consequence of these natural associations in human experience, the triad made its appearance in religion, and this long before the Paradise Trinity of Deities, or even any of their representatives, had been revealed to mankind. Later on, the Persians, Hindus, Greeks, Egyptians, Babylonians, Romans, and Scandinavians all had triad gods, but these were still not true trinities.

میان بیشتر مردمان باهوش یورنشیا ظاهر شده‌اند. گاهی اوقات مفهوم یک سه‌گانگی تکاملی با مفهوم یک تثلیث آشکار شده الهی مخلوط شده است؛ در این موارد اغلب غیرممکن است که یکی را از دیگری تمیز داد.

Triad deities all had a natural origin and have appeared at one time or another among most of the intelligent peoples of Urantia. Sometimes the concept of an evolutionary triad has become mixed with that of a revealed Trinity; in these instances it is often impossible to distinguish one from the other.

1- مفاهیم یورنشایی تثلیث

نخستین آشکارسازی الهی یورنشایی که به درک تثلیث بهشت راه برد حدود نیم میلیون سال پیش توسط پرسنل پرنس کلیگشیا انجام شد. این آغازین‌ترین مفهوم تثلیث در روزگاران بی‌ثباتی به دنبال شورش سیاره‌ای در دنیا از دست رفت.

دومین ارائه تثلیث توسط آدم و حوا در باغهای اول و دوم انجام یافت. این آموزشها حتی در روزگاران ماکی‌ونتتا ملک صادق، در حدود سی و پنج هزار سال بعد از آن، هنوز به طور کامل محو نشده بودند، زیرا که مفهوم تثلیث شیئی‌ها در بین‌النهرین و مصر هر دو دوام یافت، اما بیشتر به طور ویژه در هند، یعنی جایی که در آگنی، خدای ودایی سه سر آتش برای مدتی طولانی تداوم یافت.

سومین ارائه تثلیث توسط ماکی‌ونتتا ملک صادق انجام یافت، و این دکتترین توسط سه دایره هم مرکز که خردمند سالیم آن را روی صفحه فلزی سینه‌اش قرار داده بود نمادین بود. اما ماکی‌ونتتا این را بسیار دشوار می‌یافت که در رابطه با پدر جهانی، پسر جاودان، و روح بیکران به فلسطینیان چادرشنین آموزش دهد. بیشتر پیروان او تصور می‌کردند که تثلیث شامل سه و الا مرتبه تراشیدایک است؛ تعداد اندکی تثلیث را به صورت حکمران سیستم، پدر کوکبه، و الوهیت آفریننده جهان محلی می‌پنداشتند؛ باز تعداد کمتری ایده همیاری بهشتی پدر، پسر، و روح را به میزان حتی کمتر درک می‌کردند.

آموزشهای ملک صادق در رابطه با تثلیث از طریق فعالیت‌های میسیونرهای سالیم به تدریج در سرتاسر بخش عمده اروپا - آسیا و شمال آفریقا گسترش یافت. اغلب دشوار است که میان سه‌گانگی‌ها و تثلیث‌ها در اعصار بعدی آندی و بعد از ملک صادق تمیز داده شود، در حالی که هر دو مفهوم تا اندازه مشخصی در آمیخته و در هم ادغام شدند.

مفهوم تثلیث در میان هندوها به صورت وجود، هوشمندی، و شادی ریشه گرفت. (یک پنداشت بعدی هندی، برهما، سیوا، و ویشنو بود.) در حالی که توصیفات پیشین‌تر تثلیث توسط کاهنان شیئی به هند آورده شدند، ایده‌های بعدی تثلیث توسط میسیونرهای سالیم وارد شدند و توسط خردمندان بومی هند از طریق آمیختن این دکت‌رین‌ها با پنداشت‌های تکاملی سه‌گانه توسعه یافتند.

کیش بودایی دو دکت‌ترین به وجود آورد که یک سرشت تثلیثی داشت: اولی آموزگار، قانون، و برادری

1. URANTIAN TRINITY CONCEPTS

^{104:1.1 (1143:4)} The first Urantian revelation leading to the comprehension of the Paradise Trinity was made by the staff of Prince Caligastia about one-half million years ago. This earliest Trinity concept was lost to the world in the unsettled times following the planetary rebellion.

^{104:1.2 (1143:5)} The second presentation of the Trinity was made by Adam and Eve in the first and second gardens. These teachings had not been wholly obliterated even in the times of Machiventa Melchizedek about thirty-five thousand years later, for the Trinity concept of the Sethites persisted in both Mesopotamia and Egypt but more especially in India, where it was long perpetuated in Agni, the Vedic three-headed fire god.

^{104:1.3 (1143:6)} The third presentation of the Trinity was made by Machiventa Melchizedek, and this doctrine was symbolized by the three concentric circles which the sage of Salem wore on his breast plate. But Machiventa found it very difficult to teach the Palestinian Bedouins about the Universal Father, the Eternal Son, and the Infinite Spirit. Most of his disciples thought that the Trinity consisted of the three Most Highs of Norlatiadek; a few conceived of the Trinity as the System Sovereign, the Constellation Father, and the local universe Creator Deity; still fewer even remotely grasped the idea of the Paradise association of the Father, Son, and Spirit.

^{104:1.4 (1144:1)} Through the activities of the Salem missionaries the Melchizedek teachings of the Trinity gradually spread throughout much of Eurasia and northern Africa. It is often difficult to distinguish between the triads and the trinities in the later Andite and the post-Melchizedek ages, when both concepts to a certain extent intermingled and coalesced.

^{104:1.5 (1144:2)} Among the Hindus the trinitarian concept took root as Being, Intelligence, and Joy. (A later Indian conception was Brahma, Siva, and Vishnu.) While the earlier Trinity portrayals were brought to India by the Sethite priests, the later ideas of the Trinity were imported by the Salem missionaries and were developed by the native intellects of India through a compounding of these doctrines with the evolutionary triad conceptions.

^{104:1.6 (1144:3)} The Buddhist faith developed two doctrines of a trinitarian nature: The earlier was Teacher, Law, and Brotherhood; that was the

بود؛ این آموزشی بود که توسط گوتاما سیدارتا ارائه شد. پنداشت بعد در میان شاخه شمالی پیروان بودا به وجود آمد، و شامل خدای متعال، روح القدس، و نجات دهنده در جسم ظهور یافته می‌شد.

و این ایده‌های هندوها و بوداییها پنداشت‌های واقعی تثلیث بودند، یعنی ایده یک تجلی سه‌گانه از یک خدای یگانه. یک پنداشت حقیقی تثلیث فقط یک گروه‌بندی سه خدای جداگانه با هم نیست.

عبرانیان در رابطه با تثلیث از روایات کنعانی روزگاران ملک صادق اطلاع داشتند، اما غیرت یکتاپرستانه آنها برای خدای واحد، بهوه، چنان تمامی این آموزشها را تحت‌الشعاع قرار داده بود که تا زمان ظهور عیسی دکتترین الوهیم عملاً از الهیات یهودی ریشه کن شده بود. ذهن عبرانی نمی‌توانست مفهوم تثلیث را با اعتقاد یکتاپرستانه به خدای یگانه، خدای اسرائیل، آشتی دهد.

پیروان دین اسلام نیز نتوانستند ایده تثلیث را درک کنند. برای یک یکتاپرستی در حال ظهور همیشه دشوار است که در هنگام روبرویی با چند خدایپرستی، سه‌گانه پرستی را تحمل کند. ایده تثلیث بهترینهای آن مذهبی را نگاه می‌دارد که یک سنت پایدار یکتاپرستانه به علاوه انعطاف‌پذیری اعتقادی دارند. یکتاپرستان بزرگ، عبرانیان و محمدی‌ها، این را دشوار یافتند که میان پرستش سه خدا، چند خدا پرستی، و سه‌گانه پرستی، یعنی پرستش یک خدا که در یک تجلی سه‌گانه از ربانیت و شخصیت وجود دارد فرق بگذارند.

عیسی حقیقت پیرامون اشخاص تثلیث بهشت را به حواریونش آموزش داد، اما آنها فکر می‌کردند که او به گونه‌ای تمثیلی و سمبلیک سخن می‌گوید. آنها که در یکتاپرستی عبرانی آموزش یافته بودند، این را دشوار یافتند که اعتقادی را باور کنند که به نظر می‌رسید با برداشت مسلط آنها پیرامون بهوه در تضاد باشد. و مسیحیان آغازین تعصب عبرانی بر علیه مفهوم تثلیث را به ارث بردند.

نخستین تثلیث مسیحیت در انطاکیه اعلام گردید و شامل خداوند، کلام او، و خرد او بود. پولس پیرامون تثلیث بهشتی پدر، پسر، و روح آگاهی داشت، اما به ندرت در رابطه با آن موعظه می‌کرد و تنها در تعداد اندکی از نامه‌هایش به کلیساهای به تازگی شکل گرفته به آن اشاره کرد. پولس حتی در آن هنگام نیز همچون حواریون همتای خود، پسر آفریننده جهان محلی را با دومین شخص الوهیت، پسر جاودان بهشت، اشتباه گرفت.

برداشت مسیحی تثلیث، که نزدیک به پایان اولین قرن بعد از مسیح شروع به کسب شناسایی نمود، شامل پدر جهانی، پسر آفریننده نیادان، و خادم الهی سلوینگتون — روح مادر جهان محلی و یار آفرینشگر پسر آفریننده — بود.

از روزگاران عیسی تاکنون هویت واقعی تثلیث بهشت در یورنشیا شناخته شده نبود (به جز توسط تعداد

presentation made by Gautama Siddhartha. The later idea, developing among the northern branch of the followers of Buddha, embraced Supreme Lord, Holy Spirit, and Incarnate Savior.

104:1.7 (1144:4) And these ideas of the Hindus and Buddhists were real trinitarian postulates, that is, the idea of a threefold manifestation of a monotheistic God. A true trinity conception is not just a grouping together of three separate gods.

104:1.8 (1144:5) The Hebrews knew about the Trinity from the Kenite traditions of the days of Melchizedek, but their monotheistic zeal for the one God, Yahweh, so eclipsed all such teachings that by the time of Jesus' appearance the Elohim doctrine had been practically eradicated from Jewish theology. The Hebrew mind could not reconcile the trinitarian concept with the monotheistic belief in the One Lord, the God of Israel.

104:1.9 (1144:6) The followers of the Islamic faith likewise failed to grasp the idea of the Trinity. It is always difficult for an emerging monotheism to tolerate trinitarianism when confronted by polytheism. The trinity idea takes best hold of those religions which have a firm monotheistic tradition coupled with doctrinal elasticity. The great monotheists, the Hebrews and Mohammedans, found it difficult to distinguish between worshipping three gods, polytheism, and trinitarianism, the worship of one Deity existing in a triune manifestation of divinity and personality.

104:1.10 (1144:7) Jesus taught his apostles the truth regarding the persons of the Paradise Trinity, but they thought he spoke figuratively and symbolically. Having been nurtured in Hebraic monotheism, they found it difficult to entertain any belief that seemed to conflict with their dominating concept of Yahweh. And the early Christians inherited the Hebraic prejudice against the Trinity concept.

104:1.11 (1144:8) The first Trinity of Christianity was proclaimed at Antioch and consisted of God, his Word, and his Wisdom. Paul knew of the Paradise Trinity of Father, Son, and Spirit, but he seldom preached about it and made mention thereof in only a few of his letters to the newly forming churches. Even then, as did his fellow apostles, Paul confused Jesus, the Creator Son of the local universe, with the Second Person of Deity, the Eternal Son of Paradise.

104:1.12 (1144:9) The Christian concept of the Trinity, which began to gain recognition near the close of the first century after Christ, was comprised of the Universal Father, the Creator Son of Nebadon, and the Divine Minister of Salvation — Mother Spirit of the local universe and creative consort of the Creator Son.

104:1.13 (1145:1) Not since the times of Jesus has the factual identity of the Paradise Trinity been known on Urantia (except by a few individuals to whom it

اندکی از افراد که این امر به طور ویژه برایشان آشکار گردید)، تا این که در این فاش سازیهای آشکار کننده ارائه گردید. اما گرچه برداشت مسیحی از تثلیث در واقع اشتباه بود، در رابطه با روابط روحانی عملاً حقیقت داشت. این برداشت فقط در پیامدهای فلسفی و نتایج کیهانیش دچار شرمندگی شد: برای بسیاری از کسانی که از ذهنیت کیهانی برخوردارند دشوار بوده است که باور کنند دومین شخص الوهیت، دومین عضو یک تثلیث بیکران، روزگاری در یورشیا سکنی گزید؛ و در حالی که به لحاظ روحی این امر حقیقت دارد، عملاً، این یک واقعیت نیست. آفرینندگان رسته میکائیل ربانیت پسر جاودان را به طور کامل در بر می گیرند، اما آنها شخصیت مطلق نیستند.

2- یگانگی تثلیث و تعدد الوهیت

یکتاپرستی به عنوان یک اعتراض فلسفی بر ضد عدم انسجام پلیتئیسم به وجود آمد. آن ابتدا از طریق سازمانهای خدایان گوناگون با تقسیمبندیهای فعالیتهای فوق طبیعی، سپس از طریق تمجید هنوئیستی یک خدا بیش از خدایان بسیار، و سرانجام از طریق طرد همگی خدایان به جز خدای یگانه که ارزش نهایی دارد توسعه یافت.

تثلیثگرایی ناشی از اعتراض تجربی بر ضد غیرممکن بودن تصور یگانگی یک الوهیت یکه و تنهایی غیرانسانی انگاشته شدهای است که از نظر اهمیت جهانی بی ربط است. با گذشت زمان کافی، فلسفه به این تمایل می یابد که کیفیتهای شخصی را از مفهوم الوهیت یکتاپرستی خالص جدا سازد، و بدین ترتیب این ایده یک خدای بی ربط را به مرتبت یک مطلق پانتئیستی کاهش می دهد. همیشه دشوار بوده است که طبیعت شخصی خدایی را که هیچ روابط برابر شخصی با موجودات شخصی دیگر و همرتبه ندارد فهمید. شخصیت در الوهیت طلب می کند که چنین الوهیتی در رابطه با الوهیت دیگر و برابر شخصی وجود داشته باشد.

از طریق شناخت مفهوم تثلیث ذهن انسان می تواند امید داشته باشد که چیزی از روابط متقابل عشق و قانون را در آفرینشهای زمان و فضا درک کند. انسان از طریق ایمان معنوی نسبت به مهر خداوند بینش به دست می آورد اما به زودی کشف می کند که این ایمان معنوی هیچ تأثیری روی قوانین مقرر شده جهان مادی ندارد. صرف نظر از راسخ بودن اعتقاد انسان به خداوند به عنوان پدر بهشتی وی، افقهای در حال گسترش کیهانی طلب می کنند که او همچنین واقعیت الوهیت بهشت به عنوان قانون جهانی را به رسمیت بشناسد، که او حاکمیت تثلیث را که از بهشت به سوی بیرون گسترش می یابد و حتی بر جهانهای محلی در حال تکامل پسران آفریننده و دختران آفرینشگر سه شخص جاودان سایه افکنده است تشخیص دهد. اتحاد الوهیت این سه شخص قطعاً واقعیت و حقیقت و تقسیم ناپذیری جاودان تثلیث بهشت است.

و همین تثلیث بهشت یک وجود واقعی است — نه یک شخصیت، بلکه به هر حال یک واقعیت راستین و مطلق؛ نه یک شخصیت، بلکه به هر حال سازگار با شخصیتهای همزیست — شخصیتهای پدر، پسر، و

was especially revealed) until its presentation in these revelatory disclosures. But though the Christian concept of the Trinity erred in fact, it was practically true with respect to spiritual relationships. Only in its philosophic implications and cosmological consequences did this concept suffer embarrassment: It has been difficult for many who are cosmic minded to believe that the Second Person of Deity, the second member of an infinite Trinity, once dwelt on Urantia; and while in spirit this is true, in actuality it is not a fact. The Michael Creators fully embody the divinity of the Eternal Son, but they are not the absolute personality.

2. TRINITY UNITY AND DEITY PLURALITY

^{104:21 (1145:2)} Monotheism arose as a philosophic protest against the inconsistency of polytheism. It developed first through pantheon organizations with the departmentalization of supernatural activities, then through the henotheistic exaltation of one god above the many, and finally through the exclusion of all but the One God of final value.

^{104:22 (1145:3)} Trinitarianism grows out of the experiential protest against the impossibility of conceiving the oneness of a deanthropomorphized solitary Deity of unrelated universe significance. Given a sufficient time, philosophy tends to abstract the personal qualities from the Deity concept of pure monotheism, thus reducing this idea of an unrelated God to the status of a pantheistic Absolute. It has always been difficult to understand the personal nature of a God who has no personal relationships in equality with other and co-ordinate personal beings. Personality in Deity demands that such Deity exist in relation to other and equal personal Deity.

^{104:23 (1145:4)} Through the recognition of the Trinity concept the mind of man can hope to grasp something of the interrelationship of love and law in the time-space creations. Through spiritual faith man gains insight into the love of God but soon discovers that this spiritual faith has no influence on the ordained laws of the material universe. Irrespective of the firmness of man's belief in God as his Paradise Father, expanding cosmic horizons demand that he also give recognition to the reality of Paradise Deity as universal law, that he recognize the Trinity sovereignty extending outward from Paradise and overshadowing even the evolving local universes of the Creator Sons and Creative Daughters of the three eternal persons whose deity union is the fact and reality and eternal indivisibility of the Paradise Trinity.

^{104:24 (1145:5)} And this selfsame Paradise Trinity is a real entity — not a personality but nonetheless a true and absolute reality; not a personality but nonetheless compatible with coexistent personalities

روح. تثلیث یک واقعیت الوهیت ابرجمعی است که از پیوند سه الوهیت بهشت منتج شده است. کیفیتها، ویژگیها، و کارکردهای تثلیث جمع ساده ویژگیهای سه الوهیت بهشت نیستند؛ کارکردهای تثلیث چیزی بی‌همتا و آغازین هستند، و از تحلیل ویژگیهای پدر، پسر، و روح به طور کامل قابل پیش بینی نیستند.

برای مثال: استاد هنگامی که در زمین بود، به پیروانش اندرز داد که عدالت هرگز یک کنش شخصی نیست؛ آن همیشه یک کارکرد گروهی است. خدایان نیز شخصاً عدالت را اجرا نمی‌کنند. بلکه آنها عیناً این کارکرد را به صورت کامل جمعی، به صورت تثلیث بهشت، اجرا می‌کنند.

درک مفهومی رابطه تثلیث پدر، پسر، و روح، ذهن بشری را برای عرضه بیشتر روابط مشخص سه‌گانه دیگر آماده می‌سازد. ممکن است دلیل تتولوژیک از طریق مفهوم تثلیث بهشت به طور کامل بسنده باشد، اما دلیل فلسفی و کیهانی، شناخت سایر ارتباطات سه‌گانه اولین منبع و مرکز را طلب می‌کند، آن وحدتهای سه‌گانه که بیکران در ظرفیتهای گوناگون غیرپدرانه که تجلی جهانی دارند در آنها کار می‌کند — روابط خداوند نیرو، انرژی، توانمندی، علّیت، واکنش، بالقوگی، واقعیت، گرانش، تنش، الگو، اصل، و وحدت.

3- تثلیثها و وحدتهای سه‌گانه

در حالی که نوع بشر گاهی اوقات فهم تثلیث سه شخص الوهیت را درک نموده است، انسجام طلب می‌کند که هوشمندی بشری درک کند که روابط مشخصی میان تمامی هفت مطلق وجود دارد. اما تمامی آنچه که پیرامون تثلیث بهشت صحت دارد لزوماً در رابطه با یک وحدت سه‌گانه حقیقت ندارد، زیرا یک وحدت سه‌گانه چیزی غیر از یک تثلیث است. یک وحدت سه‌گانه در برخی جنبه‌های کنش‌گرایانه ممکن است با یک تثلیث قابل مقایسه باشد، اما در سرشت هرگز همانند یک تثلیث نیست.

انسان فانی در حال عبور کردن از میان یک عصر بزرگ افقهای در حال گسترش و مفاهیم در حال توسعه در یورنسیا است، و تکامل فلسفه کیهانی او باید شتاب یابد تا با بسط صحنه عقلانی اندیشه بشری هماهنگ شود. به تدریج که آگاهی کیهانی انسان فانی بسط می‌یابد، او ارتباط متقابل همه چیز را که در دانش مادی، فلسفه عقلانی، و بینش معنوی خود می‌یابد مشاهده می‌کند. باز با تمامی این اعتقاد به وحدت کیهان، انسان تنوع تمامی وجود را مشاهده می‌کند. به رغم تمامی برداشتهای پیرامون تغییرناپذیری الوهیت، انسان مشاهده می‌کند که در جهانی زندگی می‌کند که حاوی تغییر مداوم و رشد تجربی است. صرف نظر از درک بقای ارزشهای معنوی، انسان باید به طور پیوسته ریاضیات و پیش ریاضیات نیرو، انرژی، و توان را به حساب آورد.

— the personalities of the Father, the Son, and the Spirit. The Trinity is a supersummative Deity reality eventuating out of the conjoining of the three Paradise Deities. The qualities, characteristics, and functions of the Trinity are not the simple sum of the attributes of the three Paradise Deities; Trinity functions are something unique, original, and not wholly predictable from an analysis of the attributes of Father, Son, and Spirit.

104:25 (1146:1) For example: The Master, when on earth, admonished his followers that justice is never a *personal* act; it is always a *group* function. Neither do the Gods, as persons, administer justice. But they perform this very function as a collective whole, as the Paradise Trinity.

104:26 (1146:2) The conceptual grasp of the Trinity association of Father, Son, and Spirit prepares the human mind for the further presentation of certain other threefold relationships. Theological reason may be fully satisfied by the concept of the Paradise Trinity, but philosophical and cosmological reason demand the recognition of the other triune associations of the First Source and Center, those triunities in which the Infinite functions in various non-Father capacities of universal manifestation — the relationships of the God of force, energy, power, causation, reaction, potentiality, actuality, gravity, tension, pattern, principle, and unity.

3. TRINITIES AND TRIUNITIES

104:31 (1146:3) While mankind has sometimes grasped at an understanding of the Trinity of the three persons of Deity, consistency demands that the human intellect perceive that there are certain relationships between all seven Absolutes. But all that which is true of the Paradise Trinity is not necessarily true of a *triunity*, for a triunity is something other than a trinity. In certain functional aspects a triunity may be analogous to a trinity, but it is never homologous in nature with a trinity.

104:32 (1146:4) Mortal man is passing through a great age of expanding horizons and enlarging concepts on Urantia, and his cosmic philosophy must accelerate in evolution to keep pace with the expansion of the intellectual arena of human thought. As the cosmic consciousness of mortal man expands, he perceives the interrelatedness of all that he finds in his material science, intellectual philosophy, and spiritual insight. Still, with all this belief in the unity of the cosmos, man perceives the diversity of all existence. In spite of all concepts concerning the immutability of Deity, man perceives that he lives in a universe of constant change and experiential growth. Regardless of the realization of the survival of spiritual values, man has ever to reckon with the mathematics and premathematics of force, energy, and power.

آکندگی جاودان بیکرانی باید به طریقی با رشد زمانی جهانهای در حال تکامل و با عدم کمال ساکنان تجربی آن سازگار باشد. پنداشت بیکرانی کامل باید به طریقی چنان تقسیم شود و تعدیل گردد که خرد انسان و روان مورانشیایی بتواند این مفهوم ارزش نهایی و اهمیت معنوی کننده را درک کند.

در حالی که استدلال یک یگانگی یکتاپرستانه واقعیت کیهانی را طلب می‌کند، تجربه متناهی اصل مطلقهای جمعی و هماهنگی آنها در روابط کیهانی را لازم می‌دارد. بدون وجودهای همتراز هیچ احتمالی برای پدیداری تنوع روابط مطلق، هیچ شانسی برای کارکرد ناهمسانها، تغییرپذیرها، متعادل کننده‌ها، کاهش دهندگان نیرو، تعدیل کنندگان، یا تقلیل دهندگان وجود ندارد.

در این مقالات جمع واقعیت (بیکرانی) بدان صورت که وجود دارد در هفت مطلق عرضه شده است:

- 1- پدر جهانی.
- 2- پسر جاودان.
- 3- روح بیکران.
- 4- جزیره بهشت.
- 5- مطلق الوهیت.
- 6- مطلق جهانی.
- 7- مطلق کامل.

اولین منبع و مرکز، که برای پسر جاودان پدر است، برای جزیره بهشت نیز الگو می‌باشد. او شخصیتی است که در پسر کامل است، اما شخصیتی که در مطلق کامل بالقوه شده است. پدر انرژی است که در بهشت - هاونا آشکار شده است و در همان حال انرژی است که در مطلق کامل پنهان گشته است. بیکران به طور پیوسته در کنشهای بی‌وقفه عامل مشترک آشکار شده است، در حالی که در فعالیتهای جبران کننده اما پوشش یافته مطلق جهانی برای ابد کار می‌کند. پدر بدین گونه با شش مطلق همتراز مرتبط است، و تمامی هفت تا، بدین گونه دایره بیکرانی را در سرتاسر چرخه‌های بی‌پایان ابدیت در بر می‌گیرند.

به نظر می‌رسد که وحدت سه‌گانه روابط مطلق اجتناب ناپذیر است. شخصیت در جستجوی سایر روابط شخصیتی در سطح مطلق و نیز در تمامی سطوح دیگر جاودانه می‌شود. و رابطه سه شخصیت بهشت نخستین وحدت سه‌گانه، پیوند شخصیتی پدر، پسر، و روح را جاودانه می‌سازد. زیرا هنگامی که این سه شخص، به عنوان اشخاص، برای کنش متحد به هم می‌پیوندند، از طریق آن شامل یک وحدت سه‌گانه حاوی وحدت کنش‌گرایانه، نه یک تثلیث، می‌شوند — یک وجود ارگانیک — اما با این وجود یک وحدت سه‌گانه، یک هم آرای جمعی سه‌گانه کنش‌گرایانه.

تثلیث بهشت یک وحدت سه‌گانه نیست؛ این یک هم آرای کنش‌گرایانه نیست؛ بلکه این الوهیت تقسیم نشده و غیرقابل تقسیم است. پدر، پسر، و روح (به عنوان

104:33 (1146:9) In some manner the eternal repleteness of infinity must be reconciled with the time-growth of the evolving universes and with the incompleteness of the experiential inhabitants thereof. In some way the conception of total infinitude must be so segmented and qualified that the mortal intellect and the morontia soul can grasp this concept of final value and spiritualizing significance.

104:34 (1146:9) While reason demands a monotheistic unity of cosmic reality, finite experience requires the postulate of plural Absolutes and of their co-ordination in cosmic relationships. Without co-ordinate existences there is no possibility for the appearance of diversity of absolute relationships, no chance for the operation of differentials, variables, modifiers, attenuators, qualifiers, or diminishers.

104:35 (1146:7) In these papers total reality (infinity) has been presented as it exists in the seven Absolutes:

- 104:36 (1146:9) 1. The Universal Father.
- 104:37 (1146:9) 2. The Eternal Son.
- 104:38 (1146:10) 3. The Infinite Spirit.
- 104:39 (1147:1) 4. The Isle of Paradise.
- 104:310 (1147:2) 5. The Deity Absolute.
- 104:311 (1147:3) 6. The Universal Absolute.
- 104:312 (1147:4) 7. The Unqualified Absolute.

104:313 (1147:5) The First Source and Center, who is Father to the Eternal Son, is also Pattern to the Paradise Isle. He is personality unqualified in the Son but personality potentialized in the Deity Absolute. The Father is energy revealed in Paradise-Havona and at the same time energy concealed in the Unqualified Absolute. The Infinite is ever disclosed in the ceaseless acts of the Conjoint Actor while he is eternally functioning in the compensating but enshrouded activities of the Universal Absolute. Thus is the Father related to the six co-ordinate Absolutes, and thus do all seven encompass the circle of infinity throughout the endless cycles of eternity.

104:314 (1147:6) It would seem that triunity of absolute relationships is inevitable. Personality seeks other personality association on absolute as well as on all other levels. And the association of the three Paradise personalities eternalizes the first triunity, the personality union of the Father, the Son, and the Spirit. For when these three persons, as persons, conjoin for united function, they thereby constitute a triunity of functional unity, not a trinity — an organic entity — but nonetheless a triunity, a threefold functional aggregate unanimity.

104:315 (1147:7) The Paradise Trinity is not a triunity; it is not a functional unanimity; rather is it undivided and indivisible Deity. The Father, Son, and Spirit (as

اشخاص) می‌توانند با تثلیث بهشت یک رابطه را حفظ کنند، زیرا تثلیث، قطعاً الوهیت تقسیم نشده آنها است. پدر، پسر، و روح چنین رابطه‌ای شخصی با اولین وحدت سه‌گانه حفظ نمی‌کنند، زیرا این دقیقاً پیوند کنش‌گرایانه آنها به عنوان سه شخص است. آنها فقط به صورت تثلیث — به صورت الوهیت تقسیم نشده — به طور جمعی یک رابطه بیرونی با وحدت سه‌گانه جمع شخصی‌شان را حفظ می‌کنند.

بدین ترتیب تثلیث بهشت در میان روابط مطلق جایی بی‌همتا دارد؛ چندین وحدت سه‌گانه وجودگرایانه وجود دارد، اما فقط یک تثلیث وجودگرایانه. یک وحدت سه‌گانه یک وجود نیست. آن بیش از آن که ارگانیک باشد کنش‌گرایانه است. اعضای آن بیش از آن که رابطه شراکتی داشته باشند شریک هستند. اجزای وحدت سه‌گانه ممکن است وجودهایی باشند، اما یک وحدت سه‌گانه خود یک مشارکت است.

با این وجود، یک نقطه تشابه میان تثلیث و وحدت سه‌گانه وجود دارد: هر دو به کارکردهایی منجر می‌شوند که چیزی غیر از جمع قابل تشخیص ویژگی‌های اجزای عضو هستند. اما در حالی که آنها از یک نقطه نظر کنش‌گرایانه بدین گونه شبیه هستند، سو از آن هیچ رابطه گروهی به نمایش نمی‌گذارند. آنها به صورت رابطه کارکرد با ساختار کمابیش مربوط هستند. اما کارکرد مشارکت وحدت سه‌گانه کارکرد ساختار تثلیث یا وجود نیست.

با این وجود وحدتهای سه‌گانه واقعی هستند؛ آنها بسیار واقعی هستند. در آنها کل واقعیت کنش می‌یابد، و پدر جهانی از طریق آنها کنترل فوری و شخصی روی کارکردهای اصلی بیکرانی اعمال می‌کند.

4- هفت وحدت سه‌گانه

در تلاش برای توصیف هفت وحدت سه‌گانه، توجه به این واقعیت معطوف می‌گردد که پدر جهانی عضو آغازین هر یک است. او نخستین منبع پدیده جهانی، مرکز مطلق، علت آغازین، کنترل کننده جهانی، انرژی دهنده نامحدود، وحدت آغازین، نگاهدارنده کامل، اولین شخص الوهیت، الگوی آغازین کیهانی، و جوهر بیکرانی هست، بوده، و همواره خواهد بود. پدر جهانی علت شخصی مطلقها است؛ او مطلق مطلقها است.

می‌توان طبیعت و معنی هفت وحدت سه‌گانه را به صورت زیر نشان داد:

اولین وحدت سه‌گانه — وحدت سه‌گانه شخصی — هدفمند. این گروه‌بندی سه شخصیت الوهیت است:

- 1- پدر جهانی.
- 2- پسر جاودان.
- 3- روح بیکران.

این پیوند سه‌گانه مهر، بخشش، و خدمت است — مشارکت هدفمند و شخصی سه شخصیت جاودان بهشت. این مشارکت الهی برادرانه، دوستدار مخلوق، کنش کننده

persons) can sustain a relationship to the Paradise Trinity, for the Trinity *is* their undivided Deity. The Father, Son, and Spirit sustain no such personal relationship to the first triunity, for that *is* their functional union as three persons. Only as the Trinity — as undivided Deity — do they collectively sustain an external relationship to the triunity of their personal aggregation.

104:3.16 (1147.8) Thus does the Paradise Trinity stand unique among absolute relationships; there are several existential triunities but only one existential Trinity. A triunity is *not* an entity. It is functional rather than organic. Its members are partners rather than corporative. The components of the triunities may be entities, but a triunity itself is an association.

104:3.17 (1147.9) There is, however, one point of comparison between trinity and triunity: Both eventuate in functions that are something other than the discernible sum of the attributes of the component members. But while they are thus comparable from a functional standpoint, they otherwise exhibit no categorical relationship. They are roughly related as the relation of function to structure. But the function of the triunity association is not the function of the trinity structure or entity.

104:3.18 (1147.10) The triunities are nonetheless real; they are very real. In them is total reality functionalized, and through them does the Universal Father exercise immediate and personal control over the master functions of infinity.

4. THE SEVEN TRIUNITIES

104:4.1 (1147.11) In attempting the description of seven triunities, attention is directed to the fact that the Universal Father is the primal member of each. He is, was, and ever will be: the First Universal Father-Source, Absolute Center, Primal Cause, Universal Controller, Limitless Energizer, Original Unity, Unqualified Upholder, First Person of Deity, Primal Cosmic Pattern, and Essence of Infinity. The Universal Father is the personal cause of the Absolutes; he is the absolute of Absolutes.

104:4.2 (1148.1) The nature and meaning of the seven triunities may be suggested as:

104:4.3 (1148.2) *The First Triunity — the personal-purposive triunity.* This is the grouping of the three Deity personalities:

- 104:4.4 (1148.3) 1. The Universal Father.
- 104:4.5 (1148.4) 2. The Eternal Son.
- 104:4.6 (1148.5) 3. The Infinite Spirit.

104:4.7 (1148.6) This is the threefold union of love, mercy, and ministry — the purposive and personal association of the three eternal Paradise

پدرانه، و ترویج دهنده فراز است. شخصیت‌های الهی این نخستین وحدت سه‌گانه، خدایان عطا کننده شخصیت، عطا کننده روح، و اعطا کننده ذهن هستند.

این وحدت سه‌گانه حاوی اراده بیکران است؛ آن در سرتاسر زمان حال جاودان و در تمامی جریان زمان در گذشته - حال - آینده عمل می‌کند. این رابطه بیکرانی اراده را به بار می‌آورد و مکانیسم‌هایی را فراهم می‌کند که از طریق آن الوهیت شخصی برای مخلوقات کیهانی در حال تکامل، خود - آشکار کننده می‌شود.

دومین وحدت سه‌گانه - وحدت سه‌گانه نیرو - الگو. چه این یک آلتیتمان ریز باشد، یک ستاره سوزان، یا یک سحابی در حال چرخش، حتی جهان مرکزی یا ابرجهانها، از کوچکترین تا بزرگترین سازمانیابیهای مادی، همیشه الگوی فیزیکی - پیکربندی کیهانی - از کارکرد این وحدت سه‌گانه سرچشمه گرفته است. این پیوند شامل اینها است:

- 1- پدر - پسر.
- 2- جزیره بهشت.
- 3- عامل مشترک.

انرژی توسط عوامل کیهانی سومین منبع و مرکز سازمان می‌یابد؛ انرژی از روی الگوی بهشت، مادیت‌یابی مطلق، شکل می‌یابد؛ اما پشت تمامی این مهار بی‌وقفه، حضور پدر - پسر وجود دارد که پیوندشان الگوی بهشت را در پیداری هاونا همزمان با تولد روح بیکران، عامل مشترک، در ابتدا به کار انداخت.

در تجربه مذهبی، مخلوقات با خدایی که محبت است تماس برقرار می‌کنند، اما این بینش معنوی هرگز نباید شناخت هوشمندانه واقعیت جهانی الگویی را که بهشت است تحت الشعاع قرار دهد. شخصیت‌های بهشت از طریق نیروی گیرای مهر الهی پرسش از آدانسه کلیه مخلوقات را جلب می‌کنند و تمامی این شخصیت‌های با روح تولد یافته را به شادمانیهای آسمانی خدمت بی‌پایان فرزندان پایان دهنده خداوند رهنمون می‌شوند. دومین وحدت سه‌گانه آرشیکت عرصه فضا است که این رخدادها در آن آشکار می‌شوند؛ آن الگوهای آرایش کیهانی را مشخص می‌سازد.

مهر ممکن است ربانیت اولین وحدت سه‌گانه را تعیین ویژگی نماید، اما الگو تجلی کهکشانی دومین وحدت سه‌گانه است. آنچه که اولین وحدت سه‌گانه برای شخصیت‌های در حال تکامل است، دومین وحدت سه‌گانه برای جهانهای در حال تکامل می‌باشد. الگو و شخصیت دو تجلی بزرگ کنشهای اولین منبع و مرکز هستند؛ و صرف نظر از این که چقدر ممکن است فهم آن دشوار باشد، با این وجود این حقیقت دارد که نیرو - الگو و شخص با محبت همان واقعیت جهانی هستند؛ جزیره بهشت و پسر جاودان آشکارسازیهی هماهنگ اما متقابل طبیعت غیرقابل درک پدر - نیروی جهانی هستند.

personalities. This is the divinely fraternal, creature-loving, fatherly-acting, and ascension-promoting association. The divine personalities of this first triunity are personality-bequeathing, spirit-bestowing, and mind-endowing Gods.

104:4.8 (1143.7) This is the triunity of infinite volition; it acts throughout the eternal present and in all of the past-present-future flow of time. This association yields volitional infinity and provides the mechanisms whereby personal Deity becomes self-revelatory to the creatures of the evolving cosmos.

104:4.9 (1143.8) *The Second Triunity — the power-pattern triunity.* Whether it be a tiny ultimatton, a blazing star, or a whirling nebula, even the central or superuniverses, from the smallest to the largest material organizations, always is the physical pattern — the cosmic configuration — derived from the function of this triunity. This association consists of:

- 104:4.10 (1143.9) 1. The Father-Son.
- 104:4.11 (1143.10) 2. The Paradise Isle.
- 104:4.12 (1143.11) 3. The Conjoint Actor.

104:4.13 (1143.12) Energy is organized by the cosmic agents of the Third Source and Center; energy is fashioned after the pattern of Paradise, the absolute materialization; but behind all of this ceaseless manipulation is the presence of the Father-Son, whose union first activated the Paradise pattern in the appearance of Havona concomitant with the birth of the Infinite Spirit, the Conjoint Actor.

104:4.14 (1143.13) In religious experience, creatures make contact with the God who is love, but such spiritual insight must never eclipse the intelligent recognition of the universe fact of the pattern which is Paradise. The Paradise personalities enlist the freewill adoration of all creatures by the compelling power of divine love and lead all such spirit-born personalities into the supernal delights of the unending service of the finaliter sons of God. The second triunity is the architect of the space stage whereon these transactions unfold; it determines the patterns of cosmic configuration.

104:4.15 (1143.14) Love may characterize the divinity of the first triunity, but pattern is the galactic manifestation of the second triunity. What the first triunity is to evolving personalities, the second triunity is to the evolving universes. Pattern and personality are two of the great manifestations of the acts of the First Source and Center; and no matter how difficult it may be to comprehend, it is nonetheless true that the power-pattern and the loving person are one and the same universal reality; the Paradise Isle and the Eternal Son are co-ordinate but antipodal revelations of the unfathomable nature of the Universal Father-Force.

سومین وحدت سهگانه — وحدت سهگانه روحی — تکاملی. آغاز و پایان تمامیت تجلی روحی در این رابطه نهفته است که شامل اینها است:

- 1- پدر جهانی.
- 2- پسر — روح.
- 3- مطلق الوهیت.

از توانمندی روحی تا روح بهشت، روح تماماً در این مشارکت سهگانه جوهر خالص روح پدر، ارزشهای فعال روح پسر — روح، و پتانسیلهای نامحدود روحی مطلق الوهیت ابراز واقعی می‌یابد. پیدایش آغازین ارزشهای وجودگرایانه، تجلی کامل، و سرنوشت نهایی روح، در این سهگانگی قرار دارد.

پدر پیش از روح وجود دارد؛ پسر — روح به صورت روح فعال آفرینشگر عمل می‌کند؛ مطلق الوهیت به صورت روح تماماً فراگیر، حتی ماورای روح، وجود دارد.

چهارمین وحدت سهگانه — وحدت سهگانه بیکرانی انرژی. در حیطه این وحدت سهگانه آغازها و پایانهایی تمامی واقعیت انرژی جاودانه می‌شود، از توانمندی فضا تا مونوتا. این گروهبندی اینها را در بر می‌گیرد:

- 1- پدر — روح.
- 2- جزیره بهشت.
- 3- مطلق کامل.

بهشت مرکز فعل و انفعالات نیرو — انرژی کیهان است — مکان جهانی اولین منبع و مرکز، نقطه کانونی کیهانی مطلق کامل، و منبع تمامی انرژی. در حیطه این وحدت سهگانه پتانسیل انرژی کیهان بیکران نهفته است که به گونه‌ای وجودگرایانه در آن موجود است، و جهان بزرگ و جهان بنیادین تنها بخشی از تجلیهای آن هستند.

چهارمین وحدت سهگانه واحدهای بنیادین انرژی کیهانی را به طول مطلق کنترل می‌کند و آنها را به نسبت مستقیم نمود در الوهیت‌های تجربی حاوی ظرفیت زیر مطلق برای کنترل کردن و ثبات بخشیدن به کیهان در حال دگرگونی، از دسترسی مطلق کامل رها می‌سازد.

این وحدت سهگانه همان نیرو و انرژی است. امکانات بی‌پایان مطلق کامل حول ابسولوت جزیره بهشت که فعالیت‌های غیرقابل تصور سکون سوا از آن ایستای کامل از آنجا سرچشمه می‌یابد متمرکز شده است. و نیش پایان ناپذیر قلب مادی بهشتی کیهان بیکران در هماهنگی با الگوی غیرقابل درک و طرح غیرقابل جستجوی انرژی دهنده بیکران، اولین منبع و مرکز، می‌تپد.

پنجمین وحدت سهگانه — وحدت سهگانه بیکرانی واکنشگر. این پیوند شامل اینها است:

104:4.16 (1149.1) *The Third Triunity — the spirit-evolutional triunity.* The entirety of spiritual manifestation has its beginning and end in this association, consisting of:

- 104:4.17 (1149.2) 1. The Universal Father.
- 104:4.18 (1149.3) 2. The Son-Spirit.
- 104:4.19 (1149.4) 3. The Deity Absolute.

104:4.20 (1149.5) From spirit potency to Paradise spirit, all spirit finds reality expression in this triune association of the pure spirit essence of the Father, the active spirit values of the Son-Spirit, and the unlimited spirit potentials of the Deity Absolute. The existential values of spirit have their primordial genesis, complete manifestation, and final destiny in this triunity.

104:4.21 (1149.6) The Father exists before spirit; the Son-Spirit functions as active creative spirit; the Deity Absolute exists as all-encompassing spirit, even beyond spirit.

104:4.22 (1149.7) *The Fourth Triunity — the triunity of energy infinity.* Within this triunity there eternalizes the beginnings and the endings of all energy reality, from space potency to monota. This grouping embraces the following:

- 104:4.23 (1149.8) 1. The Father-Spirit.
- 104:4.24 (1149.9) 2. The Paradise Isle.
- 104:4.25 (1149.10) 3. The Unqualified Absolute.

104:4.26 (1149.11) Paradise is the center of the force-energy activation of the cosmos — the universe position of the First Source and Center, the cosmic focal point of the Unqualified Absolute, and the source of all energy. Existentially present within this triunity is the energy potential of the cosmos-infinite, of which the grand universe and the master universe are only partial manifestations.

104:4.27 (1149.12) The fourth triunity absolutely controls the fundamental units of cosmic energy and releases them from the grasp of the Unqualified Absolute in direct proportion to the appearance in the experiential Deities of subabsolute capacity to control and stabilize the metamorphosing cosmos.

104:4.28 (1149.13) This triunity is force and energy. The endless possibilities of the Unqualified Absolute are centered around the absolutum of the Isle of Paradise, whence emanate the unimaginable agitations of the otherwise static quiescence of the Unqualified. And the endless throbbing of the material Paradise heart of the infinite cosmos beats in harmony with the unfathomable pattern and the unsearchable plan of the Infinite Energizer, the First Source and Center.

104:4.29 (1149.14) *The Fifth Triunity — the triunity of reactive infinity.* This association consists of:

1- پدر جهانی.

2- مطلق جهانی.

3- مطلق کامل.

این گروه بندی، جاودانگی تحقق کنش گرایانه بیکرانی هر آنچه را که در حیطه قلمروهای واقعیت غیر الوهیت قابل واقعیت یافتن است به بار می آورد. این وحدت سه گانه ظرفیت نامحدود و اکشن گر را نسبت به کنشهای ارادی، سببی، تنشی، و الگوی و وجودهای سایر وحدتهای سه گانه جلودگر می سازد.

ششمین وحدت سه گانه — وحدت سه گانه الوهیت مربوط به کیهان. این گروه بندی شامل اینها است:

1- پدر جهانی.

2- مطلق الوهیت.

3- مطلق جهانی.

این رابطه الوهیت در کیهان، همه جا حضوری الوهیت در پیوند با تعالیت الوهیت است. این آخرین معاضدت ربانیت در سطوح بیکرانی به سوی آن واقعیتی است که خارج از قلمرو واقعیت الوهیت یافته نهفته است.

هفتمین وحدت سه گانه — وحدت سه گانه حاوی یگانگی بیکران. این وحدت بیکرانی است که به طور کنش گرایانه در زمان و ابدیت تجلی یافته است، یگانه شدن هماهنگ واقعیتها و بالقوگی ها. این گروه شامل اینها است:

1- پدر جهانی.

2- عامل مشترک.

3- مطلق جهانی.

عامل مشترک جنبه های متنوع کنش گرایانه تمامی واقعیت تحقق یافته، از متناهی ها تا تعالی گرایان و تا مطلقها را در تمامی سطوح تجلی به طور سرتاسری یکپارچه می سازد. مطلق جهانی ناهمسانیهایی ذاتی در جنبه های گوناگون تمامی واقعیت ناکامل، از بالقوگیهای نامحدود واقعیت الوهیت فعل ارادی و سببی تا امکانات بیکران واقعیت غیر الوهیت ساکن و واکنش مند در قلمروهای غیر قابل درک مطلق کامل را به طور کامل جبران می سازد.

همینطور که عامل مشترک و مطلق جهانی در این وحدت سه گانه دست به کنش می زنند، نسبت به حضور الوهیت و غیر الوهیت نیز به طور همسان واکنش مند هستند، همانطور که اولین منبع و مرکز نیز که در این رابطه از نظر کلیه مقاصد و اهداف به لحاظ نظری از من هستم غیر قابل تمیز دادن است چنین می باشد.

این برآوردهای تقریبی برای روشن ساختن مفهوم وحدتهای سه گانه کافی هستند. اگر شما سطح غائی وحدتهای سه گانه را شناسید، نمی توانید هفتای اول را به طور کامل بفهمید. در حالی که ما عاقلانه نمی پنداریم که برای شرح مبسوط بیشتر دست به تلاش زنی، می توانیم بگوییم که پانزده پیوند سه گانه اولین منبع و مرکز وجود دارد که در این مقالات هشت عدد از آنها آشکار نشده

104:4.30 (1149.15) 1. The Universal Father.

104:4.31 (1149.16) 2. The Universal Absolute.

104:4.32 (1149.17) 3. The Unqualified Absolute.

104:4.33 (1149.18) This grouping yields the eternalization of the functional infinity realization of all that is actualizable within the domains of nondeity reality. This triunity manifests unlimited reactive capacity to the volitional, causative, tensional, and patternal actions and presences of the other triunities.

104:4.34 (1150.1) *The Sixth Triunity — the triunity of cosmic-associated Deity.* This grouping consists of:

104:4.35 (1150.2) 1. The Universal Father.

104:4.36 (1150.3) 2. The Deity Absolute.

104:4.37 (1150.4) 3. The Universal Absolute.

104:4.38 (1150.5) This is the association of Deity-in-the-cosmos, the immanence of Deity in conjunction with the transcendence of Deity. This is the last outreach of divinity on the levels of infinity toward those realities which lie outside the domain of deified reality.

104:4.39 (1150.6) *The Seventh Triunity — the triunity of infinite unity.* This is the unity of infinity functionally manifest in time and eternity, the co-ordinate unification of actuals and potentials. This group consists of:

104:4.40 (1150.7) 1. The Universal Father.

104:4.41 (1150.8) 2. The Conjoint Actor.

104:4.42 (1150.9) 3. The Universal Absolute.

104:4.43 (1150.10) The Conjoint Actor universally integrates the varying functional aspects of all actualized reality on all levels of manifestation, from finites through transcendentals and on to absolutes. The Universal Absolute perfectly compensates the differentials inherent in the varying aspects of all incomplete reality, from the limitless potentialities of active-volitional and causative Deity reality to the boundless possibilities of static, reactive, nondeity reality in the incomprehensible domains of the Unqualified Absolute.

104:4.44 (1150.11) As they function in this triunity, the Conjoint Actor and the Universal Absolute are alike responsive to Deity and to nondeity presences, as also is the First Source and Center, who in this relationship is to all intents and purposes conceptually indistinguishable from the I AM.

104:4.45 (1150.12) These approximations are sufficient to elucidate the concept of the triunities. Not knowing the ultimate level of the triunities, you cannot fully comprehend the first seven. While we do not deem it wise to attempt any further elaboration, we may state that there are fifteen triune associations of the First Source and Center, eight of which are

هستند. این پیوندهای آشکار ناشده به واقعیتها، فعلیتها، و بالقوگیهایی مربوط هستند که در ورای سطح تجربی تعالیت هستند.

وحدتهای سهگانه چرخ توازن کنش‌گرایانه بیکرانی، وحدت بی‌همتا بودن هفت مطلق بیکران هستند. حضور وجودگرایانه وحدتهای سهگانه است که من هستم پدر را قادر می‌سازد به رغم تنوع بیکرانی به صورت هفت مطلق، وحدت کنش‌گرایانه بیکرانی را تجربه کند. اولین منبع و مرکز، عضو یگانه‌ساز تمامی وحدتهای سهگانه می‌باشد؛ در او تمامی چیزها آغازهای کامل، وجودهای جاودان، و سرنوشت‌های بیکران خود را دارا می‌باشند — “در او همه چیز قوام دارد.”

اگرچه این پیوندها نمی‌توانند بیکرانی من هستم پدر را افزایش دهند، به نظر می‌رسد آنها تجلیهای زیربیکران و زیرمطلق واقعیت او را میسر می‌سازند. هفت وحدت سهگانه، کاربرد متنوع را چند برابر می‌سازد، ژرفاهای نوینی را جاودان می‌سازد، ارزشهای جدیدی را الوهیت می‌بخشد، بالقوگیهای نوینی را نشان می‌دهد، معانی نوینی را آشکار می‌سازد؛ و تمامی این تجلیهای تنوع یافته در زمان و فضا و در کیهان جاودان در سکون فرضی بیکرانی آغازین من هستم وجود دارند.

5- سه‌گانگی‌ها

روابط مشخص سه‌گانه دیگری وجود دارند که ساختارشان غیرپدرانه است، اما آنها وحدتهای سه‌گانه واقعی نیستند، و همیشه از وحدتهای سه‌گانه پدر تمیز داده می‌شوند. آنها به طور گوناگون وحدتهای سه‌گانه همیار، وحدتهای سه‌گانه همتراز، و سه‌گانگی‌ها نامیده می‌شوند. آنها پیامد وجود وحدتهای سه‌گانه هستند. دوتا از این پیوندها شامل پیوندهای زیرین هستند:

سه‌گانگی واقعیت. این سه‌گانگی شامل روابط متقابل این سه واقعیت مطلق هستند:

- 1- پسر جاودان.
- 2- جزیره بهشت.
- 3- عامل مشترک.

پسر جاودان، واقعیت روحی مطلق است، شخصیت مطلق. جزیره بهشت، واقعیت کیهانی مطلق است، الگوی مطلق. عامل مشترک، واقعیت ذهنی مطلق است، همتراز واقعیت مطلق روحی، و ترکیب وجودگرایانه الوهیت شخصیت و توان. این پیوند سه‌گانه به هماهنگی جمع کل واقعیت تحقق یافته روحی، کیهانی، یا ذهنی منجر می‌شود. آن در واقعیت کامل است.

سه‌گانگی بالقوگی. این سه‌گانگی شامل پیوند سه مطلق بالقوگی می‌باشد:

- 1- مطلق الوهیت.

unrevealed in these papers. These unrevealed associations are concerned with realities, actualities, and potentialities which are beyond the experiential level of supremacy.

^{104:4.46 (1150.13)} The triunities are the functional balance wheel of infinity, the unification of the uniqueness of the Seven Infinity Absolutes. It is the existential presence of the triunities that enables the Father-I AM to experience functional infinity unity despite the diversification of infinity into seven Absolutes. The First Source and Center is the unifying member of all triunities; in him all things have their unqualified beginnings, eternal existences, and infinite destinies — “in him all things consist.”

^{104:4.47 (1150.14)} Although these associations cannot augment the infinity of the Father-I AM, they do appear to make possible the subinfinite and subabsolute manifestations of his reality. The seven triunities multiply versatility, eternalize new depths, deitize new values, disclose new potentialities, reveal new meanings; and all these diversified manifestations in time and space and in the eternal cosmos are existent in the hypothetical stasis of the original infinity of the I AM.

5. TRIODITIES

^{104:5.1 (1151.1)} There are certain other triune relationships which are non-Father in constitution, but they are not real triunities, and they are always distinguished from the Father triunities. They are called variously, associate triunities, co-ordinate triunities, and *triodities*. They are consequential to the existence of the triunities. Two of these associations are constituted as follows:

^{104:5.2 (1151.2)} *The Triodity of Actuality.* This triodity consists in the interrelationship of the three absolute actuals:

^{104:5.3 (1151.3)} 1. The Eternal Son.

^{104:5.4 (1151.4)} 2. The Paradise Isle.

^{104:5.5 (1151.5)} 3. The Conjoint Actor.

^{104:5.6 (1151.6)} The Eternal Son is the absolute of spirit reality, the absolute personality. The Paradise Isle is the absolute of cosmic reality, the absolute pattern. The Conjoint Actor is the absolute of mind reality, the co-ordinate of absolute spirit reality, and the existential Deity synthesis of personality and power. This triune association eventuates the co-ordination of the sum total of actualized reality — spirit, cosmic, or mindal. It is unqualified in actuality.

^{104:5.7 (1151.7)} *The Triodity of Potentiality.* This triodity consists in the association of the three Absolutes of potentiality:

^{104:5.8 (1151.8)} 1. The Deity Absolute.

2- مطلق جهانی.

104:5.9 (1151.9) 2. The Universal Absolute.

3- مطلق کامل.

104:5.10 (1151.10) 3. The Unqualified Absolute.

ذخایر بیکرانی تمامی واقعیت پنهان انرژی — روحی، ذهنی، یا کیهانی — بدین گونه متقابل — به هم مرتبط هستند. این پیوند تلفیق تمامی واقعیت پنهان انرژی را به بار می آورد. پتانسیل آن بیکران است.

104:5.11 (1151.11) Thus are interassociated the infinity reservoirs of all latent energy reality — spirit, mindal, or cosmic. This association yields the integration of all latent energy reality. It is infinite in potential.

همانطور که وحدت‌های سه‌گانه عمدتاً درگیر یگان‌سازی کنش‌گرایانه بیکرانی هستند، سه‌گانگی‌ها نیز درگیر پدیداری کیهانی الوهیت‌های تجربی می‌باشند. وحدت‌های سه‌گانه به طور غیرمستقیم درگیر هستند، اما سه‌گانگی‌ها به طور مستقیم درگیر می‌باشند، در الوهیت‌های تجربی — متعال، غائی، و مطلق. آنها در ترکیب در حال پدیداری توانمندی-شخصیتی ایزد متعال پدیدار می‌شوند. و ایزد متعال برای مخلوقات زمان فضا، یک آشکارسازی یگانگی من هستم می‌باشد.

104:5.12 (1151.12) As the triunities are primarily concerned with the functional unification of infinity, so are triodities involved in the cosmic appearance of experiential Deities. The triunities are indirectly concerned, but the triodities are directly concerned, in the experiential Deities — Supreme, Ultimate, and Absolute. They appear in the emerging power-personality synthesis of the Supreme Being. And to the time creatures of space the Supreme Being is a revelation of the unity of the I AM.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

104:5.13 (1151.13) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 105. الوهیت و واقعیت

106 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 104

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 105

الوهیت و واقعیت

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مفهوم فلسفی من هستم
- 2- من هستم به عنوان سه گانه و به عنوان هفت گانه
- 3- هفت مطلق بیکرانی
- 4- یگانگی، دوگانگی، و سه گانگی
- 5- اشاعه واقعیت متناهی
- 6- پیامدهای واقعیت متناهی
- 7- منتج شدن تعالی گرایان

مقدمه مقاله

حتی برای رسته های بالای موجودات هوشمند جهان، بیکرانی فقط بخش قابل درک است، و نهایت واقعیت فقط به طور نسبی قابل فهم است. ذهن بشر، همینطور که در صدد بر می آید به راز جاودانگی منشأ و سرنوشت تمامی آنچه که واقعی نامیده می شود رخنه کند، می تواند به طور سودمند بدین گونه به مسئله برخورد کند که ابدیت - بیکرانی را به صورت یک بیضی تقریباً نامحدود تصور کند که توسط یک علت مطلق به وجود آمده است، و در سرتاسر این دایره جهانی تنوع بی پایان کار می کند، و به طور پیوسته به دنبال یک پتانسیل مطلق و بیکران سرنوشت است.

هنگامی که خرد انسانی تلاش می کند مفهوم تمامیت واقعیت را درک کند، چنین ذهن متناهی با واقعیت نامتناهی رو به رو می شود؛ تمام واقعیت قطعاً نامتناهی است و از این رو هرگز نمی تواند از طریق هر ذهنی که در ظرفیت برداشت زیرنامتناهی است به طور کامل درک شود.

ذهن بشر به سختی می تواند یک برداشت مکفی از وجودهای ابدیت شکل دهد، و بدون چنین درکی غیرممکن است که حتی برداشتهای خودمان را از تمامیت واقعیت توصیف کنیم. با این وجود، ما می توانیم برای ارائه چنین مطلبی تلاش کنیم، گر چه ما به طور

PAPER 105

DEITY AND REALITY

SECTIONS

Introduction

1. The Philosophic Concept of the I AM
2. The I AM as Triune and as Sevenfold
3. The Seven Absolutes of Infinity
4. Unity, Duality, and Triunity
5. Promulgation of Finite Reality
6. Repercussions of Finite Reality
7. Eventuation of Transcendentals

INTRODUCTION

^{105.01 (1152.1)} TO EVEN high orders of universe intelligences infinity is only partially comprehensible, and the finality of reality is only relatively understandable. The human mind, as it seeks to penetrate the eternity-mystery of the origin and destiny of all that is called *real*, may helpfully approach the problem by conceiving eternity-infinity as an almost limitless ellipse which is produced by one absolute cause, and which functions throughout this universal circle of endless diversification, ever seeking some absolute and infinite potential of destiny.

^{105.02 (1152.2)} When the mortal intellect attempts to grasp the concept of reality totality, such a finite mind is face to face with infinity-reality; reality totality is infinity and therefore can never be fully comprehended by any mind that is subinfinite in concept capacity.

^{105.03 (1152.3)} The human mind can hardly form an adequate concept of eternity existences, and without such comprehension it is impossible to portray even our concepts of reality totality. Nevertheless, we may attempt such a presentation,

کامل آگاهیم که برداشتهای ما باید در پروسه تغییر و تبدیل ترجمه برای سطح فهم ذهن انسان در معرض تحریف عمیقی قرار گیرند.

although we are fully aware that our concepts must be subjected to profound distortion in the process of translation-modification to the comprehension level of mortal mind.

1- مفهوم فلسفی من هستم

فیلسوفان جهانها علیت مطلق آغازین در بیکرانی را به پدر جهانی نسبت می‌دهند که به عنوان بیکران، جاودان، و من هستم مطلق عمل می‌کند.

عناصر خطرناک بسیاری در رابطه با ارائه این ایده یک من هستم بیکران به خرد انسانی وجود دارد، زیرا این ایده چنان از فهم تجربی بشری دور است که مستلزم تحریف جدی معانی و سوء فهم ارزشها است. با این وجود، مفهوم فلسفی من هستم برای یک برخورد مبادرت شده نسبت به درک ناکامل از آغازهای مطلق و سرنوشتهای بیکران، قطعاً به موجودات متناهی یک مقیاس می‌دهد. اما در تمامی تلاشهایمان برای توضیح پیدایش و ثمره دهی واقعیت، اجازه دهید روشن شود که این مفهوم من هستم، در تمامی معانی و ارزشهای شخصیت مترادف با اولین شخص الوهیت، پدر جهانی تمامی شخصیتها است. اما این اصل من هستم در قلمروهای الوهیت نیافتة واقعیت جهانی آنقدر به وضوح قابل تشخیص نیست.

من هستم بیکران است؛ من هستم همچنین بیکرانی است. از نقطه نظر ترتیب زمانی، تمامی واقعیت منشأ در من هستم بیکران دارد، که وجود تنهائیش در ابدیت بیکران گذشته باید عالی‌ترین اصل فلسفی یک مخلوق متناهی باشد. مفهوم من هستم بر بیکرانی کامل دلالت دارد، و واقعیت همسان تمامی آنچه که همواره بتواند در تمامی یک ابدیت جاودان وجود داشته باشد.

من هستم به عنوان یک مفهوم وجودگرایانه نه الوهیت یافته است و نه الوهیت نیافته، نه واقعی و نه بالقوه، نه شخصی و نه غیرشخصی، نه استاتیک و نه دینامیک. هیچ قید و شرطی نمی‌تواند به بیکران اطلاق شود، به جز این که گفته شود من هستم هست. اصل فلسفی من هستم مفهوم یگانه جهان است که درکش تا اندازه‌ای از درک مطلق کامل دشوارتر است.

برای ذهن متناهی باید صرفاً آغازی وجود داشته باشد، و گر چه برای واقعیت هرگز آغازی واقعی وجود نداشت، باز روابط سرچشمه‌ای مشخصی وجود دارد که واقعیت به بیکرانی جلوه می‌نماید. می‌توان وضعیت پیش واقعی، آغازین، و جاودانگی را چیزی شبیه به این پنداشت: در یک لحظه بی‌نهایت دور، فرضی، بعد از ابدیت، می‌توان من هستم را به صورت چیز و هیچ چیز، هر دو، تصور نمود، به صورت علت و معلول هر دو، به صورت خواست و پاسخ، هر دو. در این لحظه فرضی ابدیت هیچ گونه ناهمسانی در سرتاسر تمامی بیکرانی وجود ندارد. بیکرانی با بیکران پر شده است؛

1. THE PHILOSOPHIC CONCEPT OF THE I AM

^{105:1.1 (1152:4)} Absolute primal causation in infinity the philosophers of the universes attribute to the Universal Father functioning as the infinite, the eternal, and the absolute I AM.

^{105:1.2 (1152:5)} There are many elements of danger attendant upon the presentation to the mortal intellect of this idea of an infinite I AM since this concept is so remote from human experiential understanding as to involve serious distortion of meanings and misconception of values. Nevertheless, the philosophic concept of the I AM does afford finite beings some basis for an attempted approach to the partial comprehension of absolute origins and infinite destinies. But in all our attempts to elucidate the genesis and fruition of reality, let it be made clear that this concept of the I AM is, in all personality meanings and values, synonymous with the First Person of Deity, the Universal Father of all personalities. But this postulate of the I AM is not so clearly identifiable in undeified realms of universal reality.

^{105:1.3 (1152:6)} *The I AM is the Infinite; the I AM is also infinity.* From the sequential, time viewpoint, all reality has its origin in the infinite I AM, whose solitary existence in past infinite eternity must be a finite creature's premier philosophic postulate. The concept of the I AM connotes *unqualified infinity*, the undifferentiated reality of all that could ever be in all of an infinite eternity.

^{105:1.4 (1153:1)} As an existential concept the I AM is neither deified nor undeified, neither actual nor potential, neither personal nor impersonal, neither static nor dynamic. No qualification can be applied to the Infinite except to state that the I AM *is*. The philosophic postulate of the I AM is one universe concept which is somewhat more difficult of comprehension than that of the Unqualified Absolute.

^{105:1.5 (1153:2)} To the finite mind there simply must be a beginning, and though there never was a real beginning to reality, still there are certain source relationships which reality manifests to infinity. The pre-reality, primordial, eternity situation may be thought of something like this: At some infinitely distant, hypothetical, past-eternity moment, the I AM may be conceived as both thing and no thing, as both cause and effect, as both volition and response. At this hypothetical eternity moment there is no differentiation throughout all infinity. Infinity is

بیکران بیکرانی را احاطه می‌کند. این لحظه فرضی ایستای ابدیت است؛ واقعی‌ها هنوز در حیطه پتانسیل‌های خود محصور هستند، و پتانسیل‌ها هنوز در حیطه بیکرانی من هستم پدیدار نگشته‌اند. اما حتی در این وضعیت حدسی ما باید وجود امکان اراده نفس را تصور کنیم.

همواره به یاد داشته باشید که درک انسان از پدر جهانی یک تجربه شخصی است. خداوند به عنوان پدر روحانی شما برای شما و برای تمامی انسان‌های دیگر قابل درک است؛ اما برداشت تجربی پرستش‌آمیز شما از پدر جهانی همیشه باید کمتر از فرض فلسفی شما از بیکرانی اولین منبع و مرکز، من هستم، باشد. هنگامی که ما از پدر صحبت می‌کنیم، منظور ما خداوند بدان گونه که توسط مخلوقاتش، بالا و پایین هر دو، قابل فهم است می‌باشد، اما چیز بسیار بیشتری از الوهیت وجود دارد که برای مخلوقات جهان قابل فهم نیست. خداوند، پدر شما، و پدر من، آن فاز از بیکران است که ما در شخصیت‌هایمان به عنوان یک واقعیت حقیقی تجربی می‌بینیم، اما من هستم از تمامی آنچه که احساس می‌کنیم از اولین منبع و مرکز غیرقابل شناخت است همواره به عنوان فرضیه ما باقی می‌ماند. و حتی آن فرضیه احتمالاً بسیار کمتر از بیکرانی درک ناشده از واقعیت آغازین می‌باشد.

جهان جهانیها با گروه‌های بیشمار شخصیت‌های ساکنش یک ارگانیزم عظیم و پیچیده است، اما اولین منبع و مرکز بی‌نهایت پیچیده‌تر از جهانیها و شخصیت‌هایی است که در پاسخ به فرامین ارادی او واقعیت یافته‌اند. هنگامی که شما به واسطه عظمت جهان بنیادین در حیرت فرو می‌روید، درنگ کنید و این را مورد ملاحظه قرار دهید که حتی این آفرینش غیرقابل تصور نمی‌تواند بیش از یک آشکارسازی جزئی از بیکران باشد.

به راستی بیکرانی دور از سطح تجربه درک انسان است، اما حتی در این عصر در یورش‌ها برداشتهای شما از بیکرانی در حال رشد هستند، و آنها در سرتاسر دوران بی‌پایان زندگانی شما تا ابدیت آینده به رشد ادامه خواهند داد. بیکرانی کامل برای مخلوق متناهی بی‌معنی است، اما بیکرانی قادر به خود - محدودیت است و برای تمامی سطوح وجودهای جهان آماده بیان واقعیت است. و صورتی که بیکران به سوی تمامی شخصیت‌های جهان می‌چرخاند صورت یک پدر، پدر جهانی با محبت است.

2- من هستم به عنوان سه‌گانه و به عنوان هفت‌گانه

در بررسی پیدایش واقعیت، همواره به خاطر داشته باشید که تمامی واقعیت مطلق از ابدیت است و بدون آغاز وجود است. ما به واسطه واقعیت مطلق به سه شخص وجودگرای الوهیت، جزیره بهشت، و سه مطلق اشاره می‌کنیم. این هفت واقعیت به گونه‌ای هم‌تراز جاودانه هستند، با این وجود ما در ارائه سرآغازهای ترتیبی آنها به موجودات بشری به زبان زمان - فضا متوسل می‌شویم.

filled by the Infinite; the Infinite encompasses infinity. This is the hypothetical static moment of eternity; actuals are still contained within their potentials, and potentials have not yet appeared within the infinity of the I AM. But even in this conjectured situation we must assume the existence of the possibility of self-will.

105:1.6 (1153:3) Ever remember that man's comprehension of the Universal Father is a personal experience. God, as your spiritual Father, is comprehensible to you and to all other mortals; but your experiential worshipful concept of the Universal Father must always be less than your philosophic postulate of the infinity of the First Source and Center, the I AM. When we speak of the Father, we mean God as he is understandable by his creatures both high and low, but there is much more of Deity which is not comprehensible to universe creatures. God, your Father and my Father, is that phase of the Infinite which we perceive in our personalities as an actual experiential reality, but the I AM ever remains as our hypothesis of all that we feel is unknowable of the First Source and Center. And even that hypothesis probably falls far short of the unfathomed infinity of original reality.

105:1.7 (1153:4) The universe of universes, with its innumerable host of inhabiting personalities, is a vast and complex organism, but the First Source and Center is infinitely more complex than the universes and personalities which have become real in response to his willful mandates. When you stand in awe of the magnitude of the master universe, pause to consider that even this inconceivable creation can be no more than a partial revelation of the Infinite.

105:1.8 (1153:5) Infinity is indeed remote from the experience level of mortal comprehension, but even in this age on Urantia your concepts of infinity are growing, and they will continue to grow throughout your endless careers stretching onward into future eternity. Unqualified infinity is meaningless to the finite creature, but infinity is capable of self-limitation and is susceptible of reality expression to all levels of universe existences. And the face which the Infinite turns toward all universe personalities is the face of a Father, the Universal Father of love.

2. THE I AM AS TRIUNE AND AS SEVENFOLD

105:2.1 (1153:6) In considering the genesis of reality, ever bear in mind that all absolute reality is from eternity and is without beginning of existence. By absolute reality we refer to the three existential persons of Deity, the Isle of Paradise, and the three Absolutes. These seven realities are co-ordinately eternal, notwithstanding that we resort to time-space language in presenting their sequential origins to human beings.

در دنبال نمودن توصیف رویداد نگارانه سرآغازهای واقعیت، باید یک لحظهٔ تنوریک فرض شده از "تختین" ابراز ارادی و "تختین" واکش پیمادی در حیطهٔ من هستم وجود داشته باشد. در تلاشهایمان برای توصیف پیدایش و ایجاد واقعیت، این مرحله را میتوان به صورت تفکیک خود بیکران از بیکرانی تصور نمود، اما پنداشت این رابطهٔ دوگانه همیشه باید به یک درک سهگانه از طریق شناخت زنجیرهٔ جاودان بیکرانی، من هستم، بسط داده شود.

این خود دگرپیمایی من هستم به تفکیک چندگانه واقعیت الوهیت یافته و واقعیت الوهیت نیافته، واقعیت بالقوه و واقعی، و واقعتهای مشخص دیگر که به سختی میتوانند بدین گونه طبقبندی شوند منجر می شود. این تفکیکهای یکتاگرایانهٔ تنوریک من هستم از طریق روابط همزمانی که از درون همان من هستم برآمده اند برای ابد یکپارچه شده اند — پیش واقعیت پیش بالقوه، پیش واقعی، پیش شخصی، یگانه، که از طریق بیکران در حضور اولین منبع و مرکز و به عنوان شخصیت در مهر نامحدود پدر جهانی به عنوان مطلق آشکار شده است.

از طریق این دگرگونیهایی درونی، من هستم مبنایی برای یک خود — رابطهٔ هفتگانه را تثبیت می سازد. مفهوم فلسفی (زمانی) من هستم تنها و مفهوم گذرا (زمانی) من هستم به صورت سهگانه اکنون می تواند بسط داده شود تا من هستم را به صورت هفتگانه در بر گیرد. این طبیعت هفتگانه — یا هفت مرحله ای — می تواند به بهترین شکل در رابطه با هفت مطلق بیکرانی نشان داده شود:

1- پدر جهانی. من هستم پدر پسر جاودان. این رابطهٔ آغازین شخصیتی واقعیتها است. شخصیت مطلق پسر واقعیت پدر بودن خداوند را مطلق می سازد و فرزندی بالقوهٔ تمامی شخصیتها را تثبیت می کند. این رابطه شخصیت بیکران را تثبیت می کند و آشکارسازی روحی آن را در شخصیت پسر آغازین به اوج می رساند. این فاز من هستم حتی توسط انسانها در سطوح روحی به طور جزئی قابل تجربه کردن است، آنهایی که ضمن این که در جسم هستند، می توانند پدر ما را پرستش کنند.

2- کنترل کنندهٔ جهانی. من هستم علت بهشت جاودان. این رابطهٔ آغازین غیرشخصی از واقعیتها، رابطهٔ آغازین غیرروحی است. پدر جهانی، خداوند به عنوان محبت است؛ کنترل کنندهٔ جهانی، خداوند به عنوان الگو است. این رابطه پتانسیل شکل — نما — را تثبیت می کند، و الگوی اصلی رابطهٔ غیرشخصی و غیرروحی را تعیین می سازد — الگوی اصلی که تمامی کپی ها از آن ساخته شده اند.

3- آفرینندهٔ جهانی. من هستم یگانه با پسر جاودان. این پیوند پدر و پسر (در حضور بهشت) چرخهٔ خلاق را که در پیداری شخصیت مشترک و جهان جاودان به اوج می رسد آغاز می کند. از دیدگاه انسان متناهی، سرآغازهای راستین واقعیت در پیداری آفرینش هاونا در گسترهٔ ابدیت نهفته است. این عمل خلاق الوهیت توسط و از طریق خدای عمل صورت می گیرد. او اساساً

^{10522 (1154.1)} In following the chronological portrayal of the origins of reality, there must be a postulated theoretical moment of "first" volitional expression and "first" repercussional reaction within the I AM. In our attempts to portray the genesis and generation of reality, this stage may be conceived as the self-differentiation of *The Infinite One* from *The Infinitude*, but the postulation of this dual relationship must always be expanded to a triune conception by the recognition of the eternal continuum of *The Infinity*, the I AM.

^{10523 (1154.2)} This self-metamorphosis of the I AM culminates in the multiple differentiation of deified reality and of undeified reality, of potential and actual reality, and of certain other realities that can hardly be so classified. These differentiations of the theoretical monistic I AM are eternally integrated by simultaneous relationships arising within the same I AM — the prepotential, preactual, prepersonal, monothetic prereality which, though infinite, is revealed as absolute in the presence of the First Source and Center and as personality in the limitless love of the Universal Father.

^{10524 (1154.3)} By these internal metamorphoses the I AM is establishing the basis for a sevenfold self-relationship. The philosophic (time) concept of the solitary I AM and the transitional (time) concept of the I AM as triune can now be enlarged to encompass the I AM as sevenfold. This sevenfold — or seven phase — nature may be best suggested in relation to the Seven Absolutes of Infinity:

^{10525 (1154.4)} 1. *The Universal Father*. I AM father of the Eternal Son. This is the primal personality relationship of actualities. The absolute personality of the Son makes absolute the fact of God's fatherhood and establishes the potential sonship of all personalities. This relationship establishes the personality of the Infinite and consummates its spiritual revelation in the personality of the Original Son. This phase of the I AM is partially experiential on spiritual levels even by mortals who, while yet in the flesh, may worship our Father.

^{10526 (1154.5)} 2. *The Universal Controller*. I AM cause of eternal Paradise. This is the primal impersonal relationship of actualities, the original nonspiritual association. The Universal Father is God-as-love; the Universal Controller is God-as-pattern. This relationship establishes the potential of form — configuration — and determines the master pattern of impersonal and nonspiritual relationship — the master pattern from which all copies are made.

^{10527 (1154.6)} 3. *The Universal Creator*. I AM one with the Eternal Son. This union of the Father and the Son (in the presence of Paradise) initiates the creative cycle, which is consummated in the appearance of conjoint personality and the eternal universe. From the finite mortal's viewpoint, reality has its true beginnings with the eternity appearance

وحدت پدر – پسر است که در تمامی سطوح واقعی و برای آن تجلی یافته است. از این رو خلاقیت الهی به گونه‌ای پیدار از طریق وحدت تعیین ویژگی می‌شود، و این وحدت انعکاس بیرونی یگانگی مطلق دوگانگی پدر – پسر و سه‌گانگی پدر – پسر – روح است.

4- نگاهدارنده بیکران. من هستم خود وابسته. این رابطه آغازین استاتیکیها و پتانسیلهای واقعیت است. در این رابطه، تمامی ناکاملها و کاملها جبران می‌شوند. این فاز من هستم به بهترین نحو به عنوان مطلق جهانی فهمیده می‌شود — متحد کننده مطلقهای الوهیت و کامل.

5- پتانسیل بیکران. من هستم خود مشروط. این نشان بیکرانی است که گواه جاودان نسبت به خود – محدود سازی ارادی من هستم را که ابراز خود و خود آشکار سازی سه‌گانه به واسطه آن به دست آمد را با خود حمل می‌کند. این فاز من هستم معمولاً به عنوان مطلق الوهیت فهم می‌شود.

6- ظرفیت بیکران. من هستم استاتیک – واکنشمند. این سرچشمه بی‌پایان، امکان برای تمامی بسط کیهانی آینده است. این فاز من هستم شاید به بهترین نحو به صورت حضور آبرجانبه مطلق کامل درک شود.

7- یکتای جهانی بیکران. من هستم به عنوان من هستم. این سکون یا خود – رابطه بیکرانی است، واقعیت جاودان بیکرانی – واقعیت و حقیقت جهانی واقعیت – بیکرانی. تا جایی که این رابطه به صورت شخصیت قابل تشخیص است، در پدر الهی تمامی شخصیتها، حتی شخصیتهای مطلق، به جهانها آشکار شده است. تا جایی که این رابطه به گونه‌ای غیرشخصی قابل ابراز است، به صورت انسجام مطلق انرژی خالص و روح خالص در پیشگاه پدر جهانی به وسیله جهان مورد تماس واقع می‌شود. تا جایی که این رابطه به صورت یک مطلق قابل درک است، در آغازین بودن اولین منبع و مرکز آشکار شده است؛ ما همگی در او زندگی می‌کنیم و حرکت می‌کنیم و موجودیت خود را دارا می‌باشیم، از مخلوقات فضا تا شهروندان بهشت؛ و این امر درست به همان اندازه که در رابطه با جهان بنیادین صادق است به آلتیمتوم بسیار کوچک نیز صحت می‌کند، و درست در رابطه با آنچه که خواهد بود، آنچه که هست، و آنچه که بوده است حقیقت دارد.

3- هفت مطلق بیکرانی

هفت رابطه آغازین در حیطه من هستم به صورت هفت مطلق بیکرانی جاودانه می‌شوند. اما گر چه ما می‌توانیم سرآغازهای واقعیت و تمایز بیکرانی را به صورت یک داستان ترتیبوار توصیف نماییم، در واقع تمامی هفت مطلق به طور کامل و همتراز جاودان هستند. ممکن است برای اذهان انسانی ضروری باشد که سرآغازهای خود را در نظر بگیرند، اما این پنداشت همیشه باید تحت الشعاع این درک قرار گیرد که هفت مطلق هیچ آغازی نداشتند؛ آنها جاودان هستند و همیشه

of the Havona creation. This creative act of Deity is by and through the God of Action, who is in essence the unity of the Father-Son manifested on and to all levels of the actual. Therefore is divine creativity unfailingly characterized by unity, and this unity is the outward reflection of the absolute oneness of the duality of the Father-Son and of the Trinity of the Father-Son-Spirit.

105:28 (1155:1) 4. *The Infinite Upholder.* I AM self-associative. This is the primordial association of the statics and potentials of reality. In this relationship, all qualifieds and unqualifieds are compensated. This phase of the I AM is best understood as the Universal Absolute — the unifier of the Deity and the Unqualified Absolutes.

105:29 (1155:2) 5. *The Infinite Potential.* I AM self-qualified. This is the infinity bench mark bearing eternal witness to the volitional self-limitation of the I AM by virtue of which there was achieved threefold self-expression and self-revelation. This phase of the I AM is usually understood as the Deity Absolute.

105:210 (1155:3) 6. *The Infinite Capacity.* I AM static-reactive. This is the endless matrix, the possibility for all future cosmic expansion. This phase of the I AM is perhaps best conceived as the supergravity presence of the Unqualified Absolute.

105:211 (1155:4) 7. *The Universal One of Infinity.* I AM as I AM. This is the stasis or self-relationship of Infinity, the eternal fact of infinity-reality and the universal truth of reality-infinity. In so far as this relationship is discernible as personality, it is revealed to the universes in the divine Father of all personality — even of absolute personality. In so far as this relationship is impersonally expressible, it is contacted by the universe as the absolute coherence of pure energy and of pure spirit in the presence of the Universal Father. In so far as this relationship is conceivable as an absolute, it is revealed in the primacy of the First Source and Center; in him we all live and move and have our being, from the creatures of space to the citizens of Paradise; and this is just as true of the master universe as of the infinitesimal ultimatons, just as true of what is to be as of that which is and of what has been.

3. THE SEVEN ABSOLUTES OF INFINITY

105:31 (1155:5) The seven prime relationships within the I AM eternalize as the Seven Absolutes of Infinity. But though we may portray reality origins and infinity differentiation by a sequential narrative, in fact all seven Absolutes are unqualifiedly and co-ordinately eternal. It may be necessary for mortal minds to conceive of their beginnings, but always should this conception be overshadowed by the realization that the seven Absolutes had no beginning; they are

بدین گونه بوده‌اند. هفت مطلق پیش‌آورد واقعیت هستند. آنها در این مقالات به صورت زیرین توصیف شده‌اند:

1- اولین منبع و مرکز. اولین شخص الوهیت و الگوی آغازین غیرالوهیت، خداوند، پدر جهانی، آفریننده، کنترل کننده، و نگاهدارنده؛ محبت جهانی، روح جاودان، و انرژی بیکران؛ پتانسیل تمامی پتانسیلها و منبع تمامی واقعیات؛ ثبات تمامی استاتیکیها و دینامیسم تمامی تغییرات؛ منبع الگو و پدر اشخاص. تمامی هفت مطلق به طور جمعی با بیکرانی برابرند، اما پدر جهانی خودش در واقع بیکران است.

2- دومین منبع و مرکز. دومین شخص الوهیت، پسر جاودان و آغازین؛ واقعیتهای مطلق شخصیت من هستم و مبنایی برای درک - آشکارسازی "شخصیت من هستم." هیچ شخصیتی نمی‌تواند امید داشته باشد که به پدر جهانی دست یابد مگر از طریق پسر جاودان او؛ و شخصیت نیز جدا از کنش و یاری این الگوی مطلق برای تمامی شخصیتها نمی‌تواند به سطوح روحی وجود دست یابد. در دومین منبع و مرکز، روح کامل است در حالی که شخصیت مطلق است.

3- منبع و مرکز بهشت. دومین الگوی غیرالوهیت، جزیره جاودان بهشت؛ مبنایی برای درک - آشکارسازی "نیروی من هستم" و بنیادی برای تثبیت کنترل جاذبه در سرتاسر جهانها. در رابطه با تمامی واقعیت تحقق یافته، غیرروحی، غیرشخصی، و غیرارادی، بهشت مطلق الگوها است. درست همانطور که انرژی روحی از طریق شخصیت مطلق مادر - پسر به پدر جهانی مربوط است، تمامی انرژی کیهانی نیز از طریق الگوی مطلق جزیره بهشت در چنگال کنترل جاذبه اولین منبع و مرکز است. بهشت در فضا قرار ندارد؛ فضا در وابستگی با بهشت وجود دارد، و تداوم حرکت از طریق رابطه بهشت تعیین می‌شود. جزیره جاودان به طور مطلق در سکون است؛ تمامی انرژیهای سازمان یافته و در حال سازمانیابی دیگر در حرکت جاودان هستند؛ در تمامی فضا، فقط حضور مطلق کامل در سکون است، و کامل با بهشت هماهنگ است. بهشت در کانون فضا قرار دارد، کامل بر آن سایه افکنده است، و تمامی وجود نسبی در حیطه این قلمرو وجود دارد.

4- سومین منبع و مرکز. سومین شخص الوهیت، عامل مشترک؛ یکپارچه کننده بیکران انرژیهای کیهانی بهشت با انرژیهای روحی پسر جاودان؛ هماهنگ کننده کامل انگیزه‌های اراده و مکانیک نیرو؛ متحد کننده تمامی واقعیت عملی و در حال تحقق. روح بیکران از طریق خدمات فرزندان بیشمارش بخشش پسر جاودان را آشکار می‌سازد، ضمن این که در همان حال به عنوان کنترل کننده بیکران عمل می‌کند، و الگوی بهشت را به شکل انرژیهای فضا برای ابد در هم می‌آمیزد. همین عامل مشترک، این خدای عمل، بیانگر کامل طرحها و مقاصد نامحدود پدر - پسر است، ضمن این که خودش برای مخلوقات یک کیهان پهناور به عنوان منبع ذهن و اعطا

eternal and as such have always been. The seven Absolutes are the premise of reality. They have been described in these papers as follows:

10532 (11559) 1. *The First Source and Center.* First Person of Deity and primal nondeity pattern, God, the Universal Father, creator, controller, and upholder; universal love, eternal spirit, and infinite energy; potential of all potentials and source of all actuals; stability of all statics and dynamism of all change; source of pattern and Father of persons. Collectively, all seven Absolutes equvalate to infinity, but the Universal Father himself actually is infinite.

10533 (11557) 2. *The Second Source and Center.* Second Person of Deity, the Eternal and Original Son; the absolute personality realities of the I AM and the basis for the realization-revelation of "I AM personality." No personality can hope to attain the Universal Father except through his Eternal Son; neither can personality attain to spirit levels of existence apart from the action and aid of this absolute pattern for all personalities. In the Second Source and Center spirit is unqualified while personality is absolute.

10534 (11551) 3. *The Paradise Source and Center.* Second nondeity pattern, the eternal Isle of Paradise; the basis for the realization-revelation of "I AM force" and the foundation for the establishment of gravity control throughout the universes. Regarding all actualized, nonspiritual, impersonal, and nonvolitional reality, Paradise is the absolute of patterns. Just as spirit energy is related to the Universal Father through the absolute personality of the Mother-Son, so is all cosmic energy grasped in the gravity control of the First Source and Center through the absolute pattern of the Paradise Isle. Paradise is not in space; space exists relative to Paradise, and the chronicity of motion is determined through Paradise relationship. The eternal Isle is absolutely at rest; all other organized and organizing energy is in eternal motion; in all space, only the presence of the Unqualified Absolute is quiescent, and the Unqualified is co-ordinate with Paradise. Paradise exists at the focus of space, the Unqualified pervades it, and all relative existence has its being within this domain.

10535 (11552) 4. *The Third Source and Center.* Third Person of Deity, the Conjoint Actor; infinite integrator of Paradise cosmic energies with the spirit energies of the Eternal Son; perfect co-ordinator of the motives of will and the mechanics of force; unifier of all actual and actualizing reality. Through the ministrations of his manifold children the Infinite Spirit reveals the mercy of the Eternal Son while at the same time functioning as the infinite manipulator, forever weaving the pattern of Paradise into the energies of space. This selfsame Conjoint Actor, this God of Action, is the perfect expression of the limitless plans and purposes of

کننده خرد عمل می‌کند.

5- مطلق الوهیت. امکانات علیتی، بالقوه شخصی و اقصیت جهانی، جمع تمامی پتانسیل الوهیت. مطلق الوهیت متعادل کننده هدفمند و اقصیات کامل، مطلق، و غیر الوهیت است. مطلق الوهیت مشروط کننده مطلق و مطلق کننده مشروط شده، به عهده گیرنده سرنوشت است.

6- مطلق کامل. استاتیک، واکنش‌مند، و موقتاً غیرفعال. بیکرانی آشکار ناشده کیهانی من هستم؛ جمع و اقصیت الوهیت نیافته و نهایت تمامی پتانسیل غیرشخصی. فضا کارکرد کامل را محدود می‌سازد، اما حضور کامل بدون حد و مرز و بیکران است. برای جهان بنیادین یک محدوده فرایافتی وجود دارد، اما حضور کامل بدون حد و مرز است؛ حتی بیکرانی نمی‌تواند سکون نامحدود این مطلق غیر الوهیت را به اتمام رساند.

7- مطلق جهانی. یگانه کننده الوهیت یافته و الوهیت نیافته؛ مرتبط کننده مطلق و نسبی. مطلق جهانی (از آنجا که استاتیک، بالقوه، و مرتبط است) تنش میان پیوسته موجود و کامل ناشده را جبران می‌سازد.

هفت مطلق بیکرانی در بر گیرنده سرآغازهای واقعیت هستند. بدان گونه که اذهان انسانی آن را در نظر می‌گیرند، به نظر می‌رسد اولین منبع و مرکز مقدم بر تمامی مطلقها باشد. اما گر چه چنین فرضیه‌ای کمک کننده است، به واسطه بیکرانی همزیستی جاودان پسر، روح، سه مطلق، و جزیره بهشت باطل می‌گردد.

این یک حقیقت است که مطلقها تجلیهای من هستم اولین منبع و مرکز هستند؛ این یک واقعیت است که این مطلقها هرگز یک آغاز نداشته‌اند اما جاودانه‌های هم‌تراز با اولین منبع و مرکز هستند. روابط مطلقها در ابدیت همیشه نمی‌تواند بدون درگیر کردن پارادوکسها در زبان زمان و در الگوهای مفهومی فضا عرضه شوند. اما صرف نظر از هر سردرگمی پیرامون منشأ هفت مطلق بیکرانی، این هم واقعیت و هم حقیقت است که تمامی واقعیت مبتنی بر وجود جاودان آنها و روابط ابدی آنها است.

4- یگانگی، دوگانگی، و سه‌گانگی

فیلسوفان جهان وجود من هستم در عرصه ابدیت را به عنوان منبع آغازین تمامی واقعیت می‌پندارند. و آنها به همراه آن، خود — تقسیم شدن من هستم به روابط خودی آغازین — هفت فاز بیکرانی — را بدیهی می‌پندارند. و همزمان با این پنداشت سومین اصل قرار دارد: پدیداری هفت مطلق بیکرانی و جاودانه شدن پیوند دوگانه هفت فاز من هستم و این هفت مطلق در عرصه ابدیت.

the Father-Son while functioning himself as the source of mind and the bestower of intellect upon the creatures of a far-flung cosmos.

105:36 (1156:3) 5. *The Deity Absolute*. The causational, potentially personal possibilities of universal reality, the totality of all Deity potential. The Deity Absolute is the purposive qualifier of the unqualified, absolute, and nondeity realities. The Deity Absolute is the qualifier of the absolute and the absolutizer of the qualified — the destiny inceptor.

105:37 (1156:4) 6. *The Unqualified Absolute*. Static, reactive, and abeyant; the unrevealed cosmic infinity of the I AM; totality of nondeified reality and finality of all nonpersonal potential. Space limits the function of the Unqualified, but the presence of the Unqualified is without limit, infinite. There is a concept periphery to the master universe, but the presence of the Unqualified is limitless; even eternity cannot exhaust the boundless quiescence of this nondeity Absolute.

105:38 (1156:5) 7. *The Universal Absolute*. Unifier of the deified and the undeified; correlator of the absolute and the relative. The Universal Absolute (being static, potential, and associative) compensates the tension between the ever-existent and the uncompleted.

105:39 (1156:6) The Seven Absolutes of Infinity constitute the beginnings of reality. As mortal minds would regard it, the First Source and Center would appear to be antecedent to all absolutes. But such a postulate, however helpful, is invalidated by the eternity coexistence of the Son, the Spirit, the three Absolutes, and the Paradise Isle.

105:310 (1157:1) It is a truth that the Absolutes are manifestations of the I AM-First Source and Center; it is a fact that these Absolutes never had a beginning but are co-ordinate eternals with the First Source and Center. The relationships of absolutes in eternity cannot always be presented without involving paradoxes in the language of time and in the concept patterns of space. But regardless of any confusion concerning the origin of the Seven Absolutes of Infinity, it is both fact and truth that all reality is predicated upon their eternity existence and infinity relationships.

4. UNITY, DUALITY, AND TRIUNITY

105:41 (1157:2) The universe philosophers postulate the eternity existence of the I AM as the primal source of all reality. And concomitant therewith they postulate the self-segmentation of the I AM into the primary self-relationships — the seven phases of infinity. And simultaneous with this assumption is the third postulate — the eternity appearance of the Seven Absolutes of Infinity and the eternalization of the duality association of the seven phases of the I AM

خود – آشکارسازی من هستم بدین گونه از سکون خود از طریق خود – تقسیم شدن و خود – رابطه به روابط مطلق، روابط با مطلقهای خود – ناشی شده، پیش می‌رود. بدین ترتیب دوگانگی در پیوند ابدی هفت مطلق بیکرانی با بیکرانی هفتگانه فازهای خود تقسیم شده خود آشکار کننده من هستم موجودیت می‌یابد. این روابط دوگانه، که برای جهانها به صورت هفت مطلق جاودانه می‌شوند، بنیادهای اساسی برای تمامی واقعیت جهان را جاودان می‌سازند.

گاهی اوقات گفته شده است که یگانگی موجب دوگانگی می‌شود، که دوگانگی موجب سه‌گانگی می‌شود، و این که سه‌گانگی نیای جاودان همه چیز است. در واقع سه طبقه بزرگ از روابط آغازین وجود دارد، و آنها از این قرارند:

1- روابط یگانگی. روابطی که در درون من هستم وجود دارند، به همان گونه که یگانگی آن به صورت یک تمایز خود سه‌گانه و سپس هفتگانه تصور می‌شود.

2- روابط دوگانگی. روابطی که میان من هستم به صورت هفتگانه و هفت مطلق بیکرانی وجود دارند.

3- روابط سه‌گانگی. اینها پیوندهای کنشمنده هفت مطلق بیکرانی هستند.

روابط سه‌گانگی به دلیل اجتناب ناپذیری روابط متقابل مطلق ناشی از بنیادهای دوگانگی هستند. چنین روابط سه‌گانگی پتانسیل تمامی واقعیت را جاودانه می‌سازند؛ آنها در بر گیرنده واقعیت الوهیت یافته و الوهیت نیافته هر دو هستند.

من هستم به صورت یگانگی، بیکرانی کامل است. دوگانگی‌ها بنیادهای واقعیت را جاودانه می‌سازند. سه‌گانگی‌ها به تحقق بیکرانی به صورت کنش جهانی می‌انجامند.

پیش‌وجودها در هفت مطلق، وجودها می‌شوند، و وجودها در سه‌گانگی‌ها، ارتباط بنیادین مطلقها، کنشمنده می‌شوند. و همزمان با جاودانه شدن سه‌گانگی‌ها صحنه جهان آراسته می‌شود. پتانسیلها وجود می‌شوند و واقعی‌ها حاضرند. و تمامیت ابدیت شاهد متنوع شدن انرژی کیهانی، گسترش روح بهشت، و اعطای ذهن به همراه اعطای شخصیت می‌شود، و به واسطه آنها تمامی این فرآمدهای الوهیت و بهشت در سطح مخلوق و به وسیله تکنیکهای دیگر در سطح فوق مخلوق در تجربه یگانه می‌شوند.

5- اشاعه واقعیت متاهی

درست همانطور که تنوع یافتن آغازین من هستم باید به اراده ذاتی و خود شامل شده نسبت داده شود، اشاعه واقعیت متاهی نیز باید به کنشهای ارادی الوهیت بهشت

and these seven Absolutes.

^{105:42 (1157.3)} The self-revelation of the I AM thus proceeds from static self through self-segmentation and self-relationship to absolute relationships, relationships with self-derived Absolutes. Duality becomes thus existent in the eternal association of the Seven Absolutes of Infinity with the sevenfold infinity of the self-segmented phases of the self-revealing I AM. These dual relationships, eternalizing to the universes as the seven Absolutes, eternalize the basic foundations for all universe reality.

^{105:43 (1157.4)} It has been sometime stated that unity begets duality, that duality begets triunity, and that triunity is the eternal ancestor of all things. There are, indeed, three great classes of primordial relationships, and they are:

^{105:44 (1157.5)} 1. *Unity relationships.* Relations existent within the I AM as the unity thereof is conceived as a threefold and then as a sevenfold self-differentiation.

^{105:45 (1157.6)} 2. *Duality relationships.* Relations existent between the I AM as sevenfold and the Seven Absolutes of Infinity.

^{105:46 (1157.7)} 3. *Triunity relationships.* These are the functional associations of the Seven Absolutes of Infinity.

^{105:47 (1157.8)} Triunity relationships arise upon duality foundations because of the inevitability of Absolute interassociation. Such triunity associations eternalize the potential of all reality; they encompass both deified and undeified reality.

^{105:48 (1157.9)} The I AM is unqualified infinity as *unity*. The dualities eternalize reality *foundations*. The triunities eventuate the realization of infinity as *universal function*.

^{105:49 (1157.10)} Pre-existentials become existential in the seven Absolutes, and existentials become functional in the triunities, the basic association of Absolutes. And concomitant with the eternalization of the triunities the universe stage is set — the potentials are existent and the actuals are present — and the fullness of eternity witnesses the diversification of cosmic energy, the outspreading of Paradise spirit, and the endowment of mind together with the bestowal of personality, by virtue of which all of these Deity and Paradise derivatives are unified in experience on the creature level and by other techniques on the supercreature level.

5. PROMULGATION OF FINITE REALITY

^{105:51 (1158.1)} Just as the original diversification of the I AM must be attributed to inherent and self-contained volition, so must the promulgation of finite reality be ascribed to the volitional acts of Paradise

و به تنظیمات پیامدی سه‌گانگی‌های کنش‌مندانانه نسبت داده شود.

پیش از الوهیت یافتن متناهی، به نظر می‌رسد که تمامی تنوع یافتن واقعیت در سطوح مطلق به وقوع پیوست؛ اما عمل ارادی که واقعیت متناهی را اشاعه می‌دهد نشانگر یک ویژگی مطلق بودن است و بر پدیداری نسبیت‌ها دلالت دارد.

در حالی که ما این داستان را به ترتیب ارائه می‌کنیم و پدیداری تاریخی متناهی را به عنوان یک فرآمد مستقیم مطلق توصیف می‌کنیم، باید در نظر گرفته شود که فرازگرایان هم مقدم بر همه چیز که متناهی است واقع شدند و هم در آن موفق شدند. غایت‌های فرازگرا در رابطه با متناهی، هم سببی و هم کمال‌گرا هستند.

امکان متناهی ذاتی بیکران است، اما دگر‌دیس‌ی امکان به احتمال و اجتناب ناپذیری باید به خواست آزاد خود — موجود اولین منبع و مرکز نسبت داده شود، که تمامی روابط سه‌گانگی را فعال می‌سازد. فقط بیکرانی خواست پدر پیوسته چنان می‌توانست سطح مطلق وجود را تعدیل سازد که به یک غایی بی‌انجام یا یک متناهی را خلق کند.

با پدیداری واقعیت نسبی و مشروط یک دور جدیدی از واقعیت پا به عرصه وجود می‌گذارد — دور رشد — یک حرکت رو به پایین شکوهمند از قله‌های بیکرانی به قلمرو متناهی، که برای همیشه به سوی بهشت و الوهیت نوسان می‌کند، و همیشه در جستجوی آن سرنوشت‌های والایی برمی‌آید که با یک منبع بیکرانی متناسب است.

این کارهای غیرقابل تصور آغاز تاریخ جهان را نشان می‌کنند، و به وجود آمدن خود زمان را نشان می‌کنند. برای یک مخلوق، سرآغاز متناهی قطعاً پیدایش واقعیت است؛ بدان گونه که توسط ذهن مخلوق نگریسته می‌شود، هیچ واقعیت قابل تصویری پیش از متناهی وجود ندارد. این واقعیت متناهی به تازگی پدیدار شده در دو فاز آغازین وجود دارد:

1- حداکثرهای اولیه، واقعیت محض کامل، نوع هاونایی جهان و مخلوق.

2- حداکثرهای ثانویه، واقعیت محض کامل شده، نوع ابرجهانی مخلوق و آفرینش.

بنابراین، اینها دو تجلی آغازین هستند: اساساً کامل، و به طور تکاملی کامل شده. این دو در روابط ابدی هم‌تراز هستند، اما آنها در سرحدات زمان ظاهراً متفاوتند. یک عامل زمان برای آنچه که رشد می‌کند به معنی رشد است؛ متناهی‌های ثانویه رشد می‌کنند؛ از این رو آنهایی که در حال رشد هستند باید در زمان به صورت ناکامل پدیدار شوند. اما این تفاوتها که در این سوی بهشت بسیار مهم هستند در ابدیت وجود ندارند.

ما در رابطه با کامل و کامل شده به صورت حداکثرهای اولیه و ثانویه صحبت می‌کنیم، اما باز نوع دیگری وجود دارد: روابط در حال سه‌گانگی و روابط

Deity and to the repercussional adjustments of the functional triunities.

105:52 (1158:2) Prior to the deitization of the finite, it would appear that all reality diversification took place on absolute levels; but the volitional act promulgating finite reality connotes a qualification of absoluteness and implies the appearance of relativities.

105:53 (1158:3) While we present this narrative as a sequence and portray the historic appearance of the finite as a direct derivative of the absolute, it should be borne in mind that transcendentals both preceded and succeeded all that is finite. Transcendental ultimates are, in relation to the finite, both causal and consummational.

105:54 (1158:4) Finite possibility is inherent in the Infinite, but the transmutation of possibility to probability and inevitability must be attributed to the self-existent free will of the First Source and Center, activating all triunity associations. Only the infinity of the Father's will could ever have so qualified the absolute level of existence as to eventuate an ultimate or to create a finite.

105:55 (1158:5) With the appearance of relative and qualified reality there comes into being a new cycle of reality — the growth cycle — a majestic downsweep from the heights of infinity to the domain of the finite, forever swinging inward to Paradise and Deity, always seeking those high destinies commensurate with an infinity source.

105:56 (1158:6) These inconceivable transactions mark the beginning of universe history, mark the coming into existence of time itself. To a creature, the beginning of the finite is the genesis of reality; as viewed by creature mind, there is no actuality conceivable prior to the finite. This newly appearing finite reality exists in two original phases:

105:57 (1158:7) 1. *Primary maximums*, the supremely perfect reality, the Havona type of universe and creature.

105:58 (1158:8) 2. *Secondary maximums*, the supremely perfected reality, the superuniverse type of creature and creation.

105:59 (1158:9) These, then, are the two original manifestations: the constitutively perfect and the evolutionally perfected. The two are co-ordinate in eternity relationships, but within the limits of time they are seemingly different. A time factor means growth to that which grows; secondary finites grow; hence those that are growing must appear as incomplete in time. But these differences, which are so important this side of Paradise, are nonexistent in eternity.

105:10 (1158:10) We speak of the perfect and the perfected as primary and secondary maximums, but there is still another type: Trinitizing and other relationships between the primaries and the

دیگر میان اولیه‌ها و ثانویه‌ها به پدیداری حداکثرهای ثالث — چیزها، معانی، و ارزشهایی که نه کامل و نه کامل شده هستند، با این وجود با هر دو عامل نیایی همتر از می‌باشند.

secondaries result in the appearance of *tertiary maximums* — things, meanings, and values that are neither perfect nor perfected yet are co-ordinate with both ancestral factors.

6- پیامدهای واقعیت متناهی

تمامی اشاعه وجودهای متناهی نمایانگر یک جابجایی از پتانسیلها به واقعیتها در محدوده پیوندهای مطلق بیکرانی کنشند می‌باشد. از میان بسیاری پیامدها نسبت به واقعیت یافتن خلاق متناهی، اینها می‌توانند ذکر شوند:

1- واکنش الوهیت، پدیداری سه سطح تعالیت تجربی: واقعیت تعالیت شخصی — روحی در هاونا، پتانسیل برای تعالیت شخصی — نیرومند در جهان بزرگ آینده، و ظرفیت برای یک کارکرد ناشناخته ذهن تجربی که در جهان بنیادین آینده در یک سطح تعالیت عمل می‌کند.

2- واکنش جهان شامل فعال ساختن طرحهای ساختمانی برای سطح ابرجهانی فضا بود، و این تکامل در سرتاسر سازمان فیزیکی هفت ابرجهان هنوز پیش می‌رود.

3- واکنش مخلوق نسبت به ترویج واقعیت متناهی به پدیداری موجودات کامل در ردیف ساکنان جاودان هاونا و فرازگرایان کامل شده تکاملی از هفت ابرجهان انجامید. اما برای دستیابی به کمال به صورت یک تجربه تکاملی (زمان — خلاق) به معنی چیزی به غیر از کمال به عنوان یک نقطه عزیمت است. از این رو عدم کمال در آفرینشهای تکاملی به وجود می‌آید. و این منشأ شرارت بالقوه است. عدم انطباق، ناهمگونی، و تضاد، تمامی این چیزها ذاتی رشد تکاملی هستند، از جهانهای فیزیکی تا مخلوقات شخصی.

4- واکنش الوهیت به عدم کمال که ذاتی تأخیر زمانی تکامل است در حضور جبران کننده خدای هفتگانه نشان داده می‌شود که از طریق فعالیت‌های آن آنچه که در حال کامل شدن است در کامل و کامل شده هر دو ادغام شده است. این تأخیر زمانی از تکامل، که خلاقیت در زمان است، جدایی ناپذیر است. به این دلیل، و نیز دلایل دیگر، قدرت عظیم متعال مبتنی بر موفقیت‌های ربانیت خدای هفتگانه می‌باشد. این تأخیر زمان از طریق رخصت دادن به شخصیت‌های آفریده شده به شریک شدن با الوهیت در دستیابی به توسعه حداکثر، شرکت مخلوق در آفرینش الهی را میسر می‌سازد. حتی ذهن مادی مخلوق انسانی در دوگانه شدن روان فناپذیر با تنظیم کننده الهی بدین گونه شریک می‌شود. خدای هفتگانه همچنین تکنیک‌های جبران محدودیت‌های تجربی کمال ذاتی و نیز جبران محدودیت‌های پیش فرازیایی عدم کمال را فراهم می‌سازد.

6. REPERCUSSIONS OF FINITE REALITY

^{10561 (1159.1)} The entire promulgation of finite existences represents a transference from potentials to actuals within the absolute associations of functional infinity. Of the many repercussions to creative actualization of the finite, there may be cited:

^{10562 (1159.2)} 1. *The deity response*, the appearance of the three levels of experiential supremacy: the actuality of personal-spirit supremacy in Havona, the potential for personal-power supremacy in the grand universe to be, and the capacity for some unknown function of experiential mind acting on some level of supremacy in the future master universe.

^{10563 (1159.3)} 2. *The universe response* involved an activation of the architectural plans for the superuniverse space level, and this evolution is still progressing throughout the physical organization of the seven superuniverses.

^{10564 (1159.4)} 3. *The creature repercussion* to finite-reality promulgation resulted in the appearance of perfect beings on the order of the eternal inhabitants of Havona and of perfected evolutionary ascenders from the seven superuniverses. But to attain perfection as an evolutionary (time-creative) experience implies something other-than-perfection as a point of departure. Thus arises imperfection in the evolutionary creations. And this is the origin of potential evil. Misadaptation, disharmony, and conflict, all these things are inherent in evolutionary growth, from physical universes to personal creatures.

^{10565 (1159.5)} 4. *The divinity response* to the imperfection inherent in the time lag of evolution is disclosed in the compensating presence of God the Sevenfold, by whose activities that which is perfecting is integrated with both the perfect and the perfected. This time lag is inseparable from evolution, which is creativity in time. Because of it, as well as for other reasons, the almighty power of the Supreme is predicated on the divinity successes of God the Sevenfold. This time lag makes possible creature participation in divine creation by permitting creature personalities to become partners with Deity in the attainment of maximum development. Even the material mind of the mortal creature thus becomes partner with the divine Adjuster in the dualization of the immortal soul. God the Sevenfold also provides techniques of compensation for the experiential limitations of inherent perfection as well as compensating the

preascension limitations of imperfection.

7- منتج شدن تعالی‌گرایان

تعالی‌گرایان زیرنامتناهی و زیر مطلق، اما ابرمتناهی و ابرمخلوق هستند. تعالی‌گرایان به صورت یک سطح یکپارچه کننده منتج می‌شوند که ابرارزشهای مطلقها را با ارزشهای حداکثر متناهی‌ها به هم مربوط می‌سازند. از دیدگاه مخلوق، آنچه که فرازگرا است به نظر می‌رسد در نتیجه متناهی منتج شده است؛ از دیدگاه ابدیت، در پیش‌بینی متناهی؛ و آنهایی وجود دارند که این را به صورت یک "پیش‌پژواک" متناهی تلقی می‌کنند.

آنچه که تعالی‌گرا است لزوماً ناپیشرفت‌گرا نیست، اما از نظر متناهی ابرتکاملی است؛ و غیرتجربی هم نیست، اما آنطور که این برای مخلوقات پرمعنی است ابرتجربه است. شاید بهترین توصیف چنین پارادوکسی جهان مرکزی کمال باشد: این به سختی مطلق است — فقط جزیره بهشت از نظر "مادیت یافتگی" به راستی مطلق است. این همچون هفت ابرجهان یک آفرینش متناهی تکاملی نیز نیست. هاونا جاودان است اما بدین صورت که جهانی فاقد رشد باشد، تغییرناپذیر نیست. آن توسط مخلوقاتی مورد سکنی واقع شده است (بومیان هاونا) که در واقع هیچگاه آفریده نشدند، زیرا برای ابد وجود دارند. از این رو هاونا چیزی را ترسیم می‌کند که دقیقاً متناهی با هنوز مطلق نیست. علاوه بر آن هاونا به صورت یک حایل میان بهشت مطلق و آفرینشهای متناهی عمل می‌کند، و باز بیش از آن کارکرد تعالی‌گرایان را نشان می‌دهد. اما خود هاونا یک فرازگرا نیست — آن هاونا است.

همانطور که متعال به متناهی‌ها مربوط است، غائی نیز با تعالی‌گرایان تعیین هویت می‌شود. اما گر چه ما متعال و غائی را بدین گونه مقایسه می‌کنیم، آنها با چیزی بیش از درجه تفاوت دارند؛ تفاوت همچنین یک امر کیفیت است. غائی چیزی بیش از یک ابرمتعال است که در سطح تعالی‌گرا بیان می‌شود. غائی تمامی اینها، اما بیشتر است: غائی یک منتج شدن واقعیات جدید الوهیت است، تعدیل فازهای جدید که بیش از آن کامل بودند.

در میان آن واقعیات که با سطح تعالی‌گرا مربوط هستند اینها وجود دارند:

- 1- حضور الوهیت غائی.
- 2- مفهوم جهان بنیادین.
- 3- آرشیتکتهای جهان بنیادین.
- 4- دو رسته از سازمان دهندگان نیروی بهشت.
- 5- تغییر و تبدیلات مشخص در توانمندی فضا.
- 6- ارزشهای مشخص روحی.

7. EVENTUATION OF TRANSCENDENTALS

105:7.1 (1159:6) Transcendentals are subinfinite and subabsolute but superfinite and supercreatural. Transcendentals eventuate as an integrating level correlating the supervalue of absolutes with the maximum values of finites. From the creature standpoint, that which is transcendental would appear to have eventuated as a consequence of the finite; from the eternity viewpoint, in anticipation of the finite; and there are those who have considered it as a "pre-echo" of the finite.

105:7.2 (1159:7) That which is transcendental is not necessarily nondevelopmental, but it is superevolutional in the finite sense; neither is it nonexperiential, but it is superexperience as such is meaningful to creatures. Perhaps the best illustration of such a paradox is the central universe of perfection: It is hardly absolute — only the Paradise Isle is truly absolute in the "materialized" sense. Neither is it a finite evolutionary creation as are the seven superuniverses. Havona is eternal but not changeless in the sense of being a universe of nongrowth. It is inhabited by creatures (Havona natives) who never were actually created, for they are eternally existent. Havona thus illustrates something which is not exactly finite nor yet absolute. Havona further acts as a buffer between absolute Paradise and finite creations, still further illustrating the function of transcendentals. But Havona itself is not a transcendental — it is Havona.

105:7.3 (1160:1) As the Supreme is associated with finites, so the Ultimate is identified with transcendentals. But though we thus compare Supreme and Ultimate, they differ by something more than degree; the difference is also a matter of quality. The Ultimate is something more than a super-Supreme projected on the transcendental level. The Ultimate is all of that, but more: The Ultimate is an eventuation of new Deity realities, the qualification of new phases of the theretofore unqualified.

105:7.4 (1160:2) Among those realities which are associated with the transcendental level are the following:

- 105:7.5 (1160:3) 1. The Deity presence of the Ultimate.
- 105:7.6 (1160:4) 2. The concept of the master universe.
- 105:7.7 (1160:5) 3. The Architects of the Master Universe.
- 105:7.8 (1160:6) 4. The two orders of Paradise force organizers.
- 105:7.9 (1160:7) 5. Certain modifications in space potency.
- 105:7.10 (1160:8) 6. Certain values of spirit.

7- معانی مشخص ذهنی.

1057.11 (1160.9) 7. Certain meanings of mind.

8- کیفیتها و واقعیات ابسونايت.

1057.12 (1160.10) 8. Absonite qualities and realities.

9- قدرت مطلق، دانش مطلق، و حضور مطلق.

1057.13 (1160.11) 9. Omnipotence, omniscience, and omnipresence.

10- فضا

1057.14 (1160.12) 10. Space.

جهانی را که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم می‌توان بدین گونه تصور نمود که در سطوح متناهی، فرازگرا، و مطلق وجود دارد. این عرصه کیهانی است که درام بی‌پایان کارکرد شخصیت و دگرپیشی انرژی در آن اجرا می‌شود.

1057.15 (1160.13) The universe in which we now live may be thought of as existing on finite, transcendental, and absolute levels. This is the cosmic stage on which is enacted the endless drama of personality performance and energy metamorphosis.

و تمامی این واقعیتهای چندگانه به گونه‌ای مطلق توسط چندین سه‌گانگی، به گونه‌ای کشمند توسط آرشیتهای جهان بنیادین، و به گونه‌ای نسبی توسط هفت روح استاد، هماهنگ کنندگان زیرمعالی ربانیت خدای هفتگانه یگانه می‌شوند.

1057.16 (1160.14) And all of these manifold realities are unified *absolutely* by the several triunities, *functionally* by the Architects of the Master Universe, and *relatively* by the Seven Master Spirits, the sub supreme co-ordinators of the divinity of God the Sevenfold.

خدای هفتگانه نمایانگر آشکارسازی شخصیت و ربانیت پدر جهانی برای مخلوقات حاوی مرتبت حداکثر و زیرحداکثر هر دو می‌باشد، اما روابط هفتگانه دیگری پیرامون اولین منبع و مرکز وجود دارند که به تجلی خدمت الهی معنوی خداوند که روح است مربوط نیستند.

1057.17 (1160.15) God the Sevenfold represents the personality and divinity revelation of the Universal Father to creatures of both maximum and submaximum status, but there are other sevenfold relationships of the First Source and Center which do not pertain to the manifestation of the divine spiritual ministry of the God who is spirit.

در ابدیت گذشته، نیروهای مطلقها، ارواح الوهیتها، و شخصیتهای خدایان در واکنش به خواست خود آغازین خود موجود خواست خود به حرکت در آمدند. در این عصر جهان ما همگی نظارمگر پیامدهای حیرت‌انگیز چشم‌انداز پهناور کیهانی تجلیهای زیرمطلق پتانسیلهای نامحدود تمامی این واقعیتهای هستیم. و در مجموع ممکن است که تنوع یافتن مداوم واقعیت آغازین اولین منبع و مرکز در سرتاسر اعصار گوناگون، به گونه‌ای ممتد، به سوی ادوار دور دست و غیرقابل درک بیکرانی مطلق به جلو و به سوی بیرون پیش رود.

1057.18 (1160.16) In the eternity of the past the forces of the Absolutes, the spirits of the Deities, and the personalities of the Gods stirred in response to the primordial self-will of self-existent self-will. In this universe age we are all witnessing the stupendous repercussions of the far-flung cosmic panorama of the subabsolute manifestations of the limitless potentials of all these realities. And it is altogether possible that the continued diversification of the original reality of the First Source and Center may proceed onward and outward throughout age upon age, on and on, into the faraway and inconceivable stretches of absolute infinity.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

1057.19 (1161.1) [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 106. سطوح واقعیت جهان

107 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 105

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 106

سطوح واقعیت جهان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پیوند اولیه کنشمدان متناهی
- 2- یکپارچگی ثانوی عالی متناهی
- 3- سومین پیوند تعالی گرایانه واقعیت
- 4- یکپارچگی چهارتایی غائی
- 5- پیوند هممطلق یا فاز پنجم
- 6- یکپارچگی مطلق یا فاز ششم
- 7- نهایت سرنوشت
- 8- تثلیث تثلیثها
- 9- یگانگی وجودگرایانه بیکران

مقدمه مقاله

این کافی نیست که انسان فراز یابنده باید چیزی از روابط الوهیت با پیدایش و تجلیهای واقعیت کیهانی بداند؛ او همچنین باید چیزی از روابطی که میان خودش و سطوح بیشمار واقعیات موجود و تجربی، واقعیات بالقوه و واقعی، وجود دارند بفهمد. جهت گیری دنیوی انسان، بینش کیهانی او، و جهت یابی معنوی او همگی به واسطه یک درک بهتر از واقعیات جهان و تکنیکهای آنها در زمینه روابط متقابل، یکپارچگی، و یگانگی افزایش می یابد.

جهان بزرگ کنونی و جهان بنیادین که در حال بدیداری است از بسیاری از اشکال و فازهای واقعیت تشکیل شده اند، که به نوبه خود در چندین سطوح فعالیت کنشمدانه وجود دارند. این وجودهای چندگانه و پنهان از پیش در این مقالات نشان داده شده اند، و اکنون برای سهولت فهم در رسته های زیرین گروه بندی شده اند:

1- متناهیهای ناکامل. این وضعیت کنونی مخلوقات

PAPER 106

UNIVERSE LEVELS OF REALITY

SECTIONS

Introduction

1. Primary Association of Finite Functionals
2. Secondary Supreme Finite Integration
3. Transcendental Tertiary Reality Association
4. Ultimate Quartan Integration
5. Coabsolute or Fifth-Phase Association
6. Absolute or Sixth-Phase Integration
7. Finality of Destiny
8. The Trinity of Trinities
9. Existential Infinite Unification

INTRODUCTION

^{106Q1 (1162.1)} IT IS not enough that the ascending mortal should know something of the relations of Deity to the genesis and manifestations of cosmic reality; he should also comprehend something of the relationships existing between himself and the numerous levels of existential and experiential realities, of potential and actual realities. Man's terrestrial orientation, his cosmic insight, and his spiritual directionization are all enhanced by a better comprehension of universe realities and their techniques of interassociation, integration, and unification.

^{106Q2 (1162.2)} The present grand universe and the emerging master universe are made up of many forms and phases of reality which, in turn, are existent on several levels of functional activity. These manifold existents and latents have been previously suggested in these papers, and they are now grouped for conceptual convenience in the following categories:

^{106Q3 (1162.3)} 1. *Incomplete finites*. This is the present

فراز یابنده جهان بزرگ، مرتبت کنونی انسانهای یورنثیا است. این سطح در بر گیرنده وجود مخلوق از انسان سیاره‌ای تا مرز، اما نه شامل دست یابندگان سرنوشت است. این به جهانها مربوط می‌شود، از سرآغازهای فیزیکی اولیه تا مرز، اما نه شامل استقرار در نور و حیات. این سطح تشکیل دهنده حاشیه کنونی فعالیت خلاق در زمان و فضا می‌باشد. به نظر می‌رسد که طی پایان یافتن عصر کنونی جهان، آن از بهشت به سوی بیرون حرکت می‌کند، و این شاهد دستیابی جهان بزرگ به نور و حیات خواهد بود، و همچنین قطعاً شاهد پدیداری یک نوع جدیدی از رشد تکاملی در اولین سطح فضای بیرونی خواهد بود.

2- متناهیهای حداکثر. این وضعیت کنونی تمامی مخلوقات تجربی است که به سرنوشت دست یافته‌اند — سرنوشت بدان گونه که در محدوده عصر کنونی جهان آشکار شده است. حتی جهانها می‌توانند به حداکثر مرتبت دست یابند، به لحاظ روحی و فیزیکی، هر دو. اما عبارت “حداکثر” خود یک عبارت نسبی است — حداکثر نسبت به چه؟ و آنچه که در عصر کنونی جهان، حداکثر و ظاهراً نهایی است، ممکن است در اعصار آینده چیزی بیش از یک آغاز واقعی نباشد. به نظر می‌رسد برخی از فازهای هاونا در ردیف حداکثر باشند.

3- تعالی‌گرایان. این سطح ابرمتناهی (از نظر ترتیب زمان) به دنبال پیشرفت متناهی می‌آید. این به معنی پیدایش پیش متناهی سرآغازهای متناهی و اهمیت پس متناهی تمامی پایانه‌ها یا سرنوشت‌های ظاهراً متناهی است. به نظر می‌رسد بخش عمده بهشت — هاونا در ردیف تعالی‌گرا باشد.

4- غائبان. این سطح در بر گیرنده آن چیزی است که برای جهان بنیادین اهمیت دارد و به مرز سطح سرنوشت جهان کامل شده بنیادین می‌رسد. بهشت — هاونا (به ویژه گستره کرات پدر) از بسیاری جنبه‌ها از اهمیت غائی برخوردار است.

5- هممطلقها. این سطح بر افکندن تجربی‌ها به یک میدان ابرجهان بنیادین حاوی ابراز خلاق دلالت دارد.

6- مطلقها. این سطح بر حضور هفت مطلق وجودگرا در عرصه ابدیت دلالت دارد. این ممکن است همچنین در بر گیرنده درجاتی از نیل تجربی ارتباطی باشد، اما اگر چنین باشد، ما نمی‌فهمیم چطور، شاید از طریق پتانسیل تماس شخصیت.

7- بیکرانی. این سطح پیش‌وجودگرا و پس‌تجربی می‌باشد. وحدت کامل بیکرانی پیش از تمامی سرآغازها و بعد از تمامی فرجامها یک واقعیت فرضی است.

این سطوح واقعیت نمادپردازیهای آسان مورد توافق عصر کنونی جهان و با در نظر گرفتن دیدگاه انسانی هستند. در نگرش به واقعیت چندین راه دیگر به جز نگرش انسانی و از دیدگاه اعصار دیگر جهان وجود دارد. از این رو باید تشخیص داده شود که مفاهیمی که بدین طریق عرضه می‌شوند کاملاً نسبی هستند، نسبی از این نظر که مشروط و محدود به اینها می‌باشند:

status of the ascending creatures of the grand universe, the present status of Urantia mortals. This level embraces creature existence from the planetary human up to, but not including, destiny attainers. It pertains to universes from early physical beginnings up to, but not including, settlement in light and life. This level constitutes the present periphery of creative activity in time and space. It appears to be moving outward from Paradise, for the closing of the present universe age, which will witness the grand universe attainment of light and life, will also and surely witness the appearance of some new order of developmental growth in the first outer space level.

106Q.4 (1162.4) 2. *Maximum finites*. This is the present status of all experiential creatures who have attained destiny — destiny as revealed within the scope of the present universe age. Even universes can attain to the maximum of status, both spiritually and physically. But the term “maximum” is itself a relative term — maximum in relation to what? And that which is maximum, seemingly final, in the present universe age may be no more than a real beginning in terms of the ages to come. Some phases of Havona appear to be on the maximum order.

106Q.5 (1162.5) 3. *Transcendentals*. This superfinite level (antecedently) follows finite progression. It implies the prefinite genesis of finite beginnings and the postfinite significance of all apparent finite endings or destinies. Much of Paradise-Havona appears to be on the transcendental order.

106Q.6 (1162.6) 4. *Ultimates*. This level encompasses that which is of master universe significance and impinges on the destiny level of the completed master universe. Paradise-Havona (especially the circuit of the Father's worlds) is in many respects of ultimate significance.

106Q.7 (1163.1) 5. *Coabsolutes*. This level implies the projection of experientials upon a supermaster universe field of creative expression.

106Q.8 (1163.2) 6. *Absolutes*. This level connotes the eternity presence of the seven existential Absolutes. It may also involve some degree of associative experiential attainment, but if so, we do not understand how, perhaps through the contact potential of personality.

106Q.9 (1163.3) 7. *Infinity*. This level is pre-existential and postexperiential. Unqualified unity of infinity is a hypothetical reality before all beginnings and after all destinies.

106Q.10 (1163.4) These levels of reality are convenient compromise symbolizations of the present universe age and for the mortal perspective. There are a number of other ways of looking at reality from other-than-mortal perspective and from the standpoint of other universe ages. Thus it should be recognized that the concepts herewith presented

- 1- محدودیتهای زبان انسانی.
- 2- محدودیتهای ذهن انسانی.
- 3- توسعه محدود هفت ابرجهان.
- 4- ناآگاهی شما پیرامون شش مقصود اصلی توسعه ابرجهان که به فراز انسان به بهشت مربوط نیست.
- 5- ناتوانی شما در فهم حتی یک دیدگاه جزئی بدنیت.
- 6- غیرممکن بودن شرح تکامل و سرنوشت کیهانی در رابطه با تمامی اعصار جهان، نه فقط در رابطه با عصر کنونی پیشرفت تکاملی هفت ابرجهان.
- 7- ناتوانی هر مخلوق در فهم این امر که به راستی منظور از پیش وجودگراها یا پست تجربی‌ها چیست — آنچه که پیش از سرآغازها و پس از فرجامها قرار دارد.

رشد واقعیت مشروط به شرایط اعصار پیاپی جهان است. جهان مرکزی دستخوش هیچ تغییر تکاملی در عصر هاونا نشد، اما در ادوار کنونی عصر ابرجهان دارد دستخوش تغییرات مشخص تدریجی می‌شود که از طریق هماهنگی با ابرجهانهای تکاملی به وجود آمده است. هفت ابرجهان که اکنون در حال تکامل هستند، روزگاری به مرتبت تثبیت شده نور و حیات دست خواهند یافت، و به بیشترین حد رشد برای عصر کنونی جهان خواهند رسید. اما بدون شک، عصر بعد، عصر اولین سطح فضای بیرونی، ابرجهانها را از محدودیتهای فرجام عصر کنونی رها خواهد ساخت. به دنبال تکمیل شدن، آکنگی مداوماً در حال افزوده شدن است.

اینها برخی از محدودیتهایی هستند که ما در تلاش برای ارائه یک مفهوم یکپارچه رشد کیهانی چیزها، معانی، و ارزشها و ترکیبات آنها در سطوح پیوسته در حال فراز واقعیت با آنها مواجه می‌شویم.

1- پیوند اولیه کشمندان متناهی

فازهای آغازین یا روح — منشأ واقعیت متناهی در سطوح مخلوق به صورت شخصیت‌های کامل و در سطوح جهان به صورت آفرینش کامل هاونا فوراً نمایان می‌شوند. حتی الوهیت تجربی در شخص روحی خدای متعال در هاونا بدین گونه نمایان می‌شود. اما فازهای متناهی ثانوی، تکاملی، محدود در زمان و ماده فقط در نتیجه رشد و پیشرفت به طور کیهانی یکپارچه می‌شوند. سرانجام تمامی متناهیهای ثانوی یا در حال کمال به سطحی دست خواهند یافت که با سطح کمال آغازین برابر است، اما این سرنوشت در معرض یک تأخیر زمانی قرار دارد، یک کیفیت اساسی ابرجهانی که به

are entirely relative, relative in the sense of being conditioned and limited by:

- 1060.11 (1163.9) 1. The limitations of mortal language.
- 1060.12 (1163.9) 2. The limitations of the mortal mind.
- 1060.13 (1163.7) 3. The limited development of the seven superuniverses.
- 1060.14 (1163.9) 4. Your ignorance of the six prime purposes of superuniverse development which do not pertain to the mortal ascent to Paradise.
- 1060.15 (1163.9) 5. Your inability to grasp even a partial eternity viewpoint.
- 1060.16 (1163.10) 6. The impossibility of depicting cosmic evolution and destiny in relation to all universe ages, not just in regard to the present age of the evolutionary unfolding of the seven superuniverses.
- 1060.17 (1163.11) 7. The inability of any creature to grasp what is really meant by pre-existentials or by postexperientials — that which lies before beginnings and after destinies.

1060.18 (1163.12) Reality growth is conditioned by the circumstances of the successive universe ages. The central universe underwent no evolutionary change in the Havona age, but in the present epochs of the superuniverse age it is undergoing certain progressive changes induced by co-ordination with the evolutionary superuniverses. The seven superuniverses, now evolving, will sometime attain the settled status of light and life, will attain the growth limit for the present universe age. But beyond doubt, the next age, the age of the first outer space level, will release the superuniverses from the destiny limitations of the present age. Repletion is continually being superimposed upon completion.

1060.19 (1163.13) These are some of the limitations which we encounter in attempting to present a unified concept of the cosmic growth of things, meanings, and values and of their synthesis on ever-ascending levels of reality.

1. PRIMARY ASSOCIATION OF FINITE FUNCTIONALS

1061.1 (1163.14) The primary or spirit-origin phases of finite reality find immediate expression on creature levels as perfect personalities and on universe levels as the perfect Havona creation. Even experiential Deity is thus expressed in the spirit person of God the Supreme in Havona. But the secondary, evolutionary, time-and-matter-conditioned phases of the finite become cosmically integrated only as a result of growth and attainment. Eventually all secondary or perfecting finites are to attain a level equal to that of primary perfection, but

طور نهادین در آفرینش مرکزی یافت نمی‌شود. (ما از وجود متناهیهای سوم آگاهی داریم، اما تکنیک یکپارچه شدن آنها هنوز آشکار نشده است.)

این تأخیر زمانی ابرجهان، این مانع دستیابی به کمال، برای شرکت مخلوق در رشد تکاملی تدارک می‌بیند. از این رو برای مخلوق این را ممکن می‌سازد که در تکامل همان مخلوق به شراکت با آفریننده وارد شود. و در طول این روزگاران رشد در حال توسعه، از طریق خدمت خدای هفتگانه، ناکامل با کامل همبسته می‌شود.

خدای هفتگانه نشانگر به رسمیت شناختن موانع زمان در جهانهای تکاملی فضا توسط الوهیت بهشت است. صرف نظر از این که منشأ یک شخصیت بقا یابنده مادی چقدر از بهشت دور باشد، و چقدر در عمق فضا باشد، خدای هفتگانه در آنجا یافت خواهد شد تا برای چنین مخلوق ناکامل، در حال تقلا، و تکاملی، حاضر و مشغول خدمت مهرآمیز و بخشنده حقیقت، زیبایی، و نیکی باشد. خدمت ربانی هفتگانه از طریق پسر جاودان به سوی داخل به پدر بهشتی و از طریق قدمای ایامها به سوی بیرون به پدران جهان — پسران آفریننده — می‌رسد.

از آنجا که انسان شخصی و فراز یابنده است، از طریق پیشرفت معنوی، ربانیت شخصی و روحی الوهیت هفتگانه را می‌یابد؛ اما فازهای دیگری از هفتگانه وجود دارند که به پیشرفت شخصیت مربوط نیستند. جنبه‌های ربانی این گروه بندی الوهیت در حال حاضر در رابطه میان هفت روح استاد و عامل مشترک تلفیق شده‌اند، اما سرنوشت آنها این است که در شخصیت در حال پیداری ایزد متعال برای ابد یگانه شوند. فازهای دیگر الوهیت هفتگانه به طرق گوناگون در عصر کنونی جهان یکپارچه شده‌اند، اما سرنوشت همگی آنها نیز این است که در متعال یگانه شوند. هفتگانه، در تمامی فازها، منبع یگانگی نسبی و اقصیت کنشمندهای جهان بزرگ کنونی می‌باشد.

2- یکپارچگی ثانوی عالی متناهی

همانطور که خدای هفتگانه تکامل متناهی را به گونه‌ای کنشمند هماهنگی می‌کند، ایزد متعال نیز سرانجام نیل به سرنوشت را به وجود می‌آورد. ایزد متعال اوج ربانی تکامل جهان بزرگ است — تکامل فیزیکی به دور یک هسته روحی و استیلای نهایی هسته روحی بر قلمروهای در حال گردش و چرخش تکامل فیزیکی. و تمامی اینها مطابق فرامین شخصیت به وقوع می‌پیوندد: شخصیت بهشت از بالاترین نظر، شخصیت آفریننده از نظر جهان، شخصیت انسان فانی از نظر بشری، شخصیت متعال از جهت کمال یافتگی یا تجربی محض.

such destiny is subject to a time delay, a constitutive superuniverse qualification which is not genetically found in the central creation. (We know of the existence of tertiary finites, but the technique of their integration is as yet unrevealed.)

^{106:1.2 (1164.1)} This superuniverse time lag, this obstacle to perfection attainment, provides for creature participation in evolutionary growth. It thus makes it possible for the creature to enter into partnership with the Creator in the evolution of that selfsame creature. And during these times of expanding growth the incomplete is correlated with the perfect through the ministry of God the Sevenfold.

^{106:1.3 (1164.2)} God the Sevenfold signifies the recognition by Paradise Deity of the barriers of time in the evolutionary universes of space. No matter how remote from Paradise, how deep in space, a material survival personality may take origin, God the Sevenfold will be found there present and engaged in the loving and merciful ministry of truth, beauty, and goodness to such an incomplete, struggling, and evolutionary creature. The divinity ministry of the Sevenfold reaches inward through the Eternal Son to the Paradise Father and outward through the Ancients of Days to the universe Fathers — the Creator Sons.

^{106:1.4 (1164.3)} Man, being personal and ascending by spiritual progression, finds the personal and spiritual divinity of the Sevenfold Deity; but there are other phases of the Sevenfold which are not concerned with the progression of personality. The divinity aspects of this Deity grouping are at present integrated in the liaison between the Seven Master Spirits and the Conjoint Actor, but they are destined to be eternally unified in the emerging personality of the Supreme Being. The other phases of the Sevenfold Deity are variously integrated in the present universe age, but all are likewise destined to be unified in the Supreme. The Sevenfold, in all phases, is the source of the relative unity of the functional reality of the present grand universe.

2. SECONDARY SUPREME FINITE INTEGRATION

^{106:2.1 (1164.4)} As God the Sevenfold functionally co-ordinates finite evolution, so does the Supreme Being eventually synthesize destiny attainment. The Supreme Being is the deity culmination of grand universe evolution — physical evolution around a spirit nucleus and eventual dominance of the spirit nucleus over the encircling and whirling domains of physical evolution. And all of this takes place in accordance with the mandates of personality: Paradise personality in the highest sense, Creator personality in the universe sense, mortal personality in the human sense, Supreme personality in the culminating or experiential totaling sense.

مفهوم متعال باید شناخت متفاوت شخص روحی، نیروی تکاملی، و ترکیب نیرو — شخصیت را فراهم سازد — یگانگی نیروی تکاملی با شخصیت روحی و استیلاي آن از طریق شخصیت روحی.

در تحلیل نهایی، روح از طریق هاونا از بهشت می‌آید. انرژی — ماده ظاهراً در اعماق فضا تکامل می‌یابد و از طریق فرزندان روح بیکران در ارتباط با پسران آفرینشگر خداوند به صورت نیرو سازمان می‌یابد. و تمامی این امر تجربی است؛ این یک کارکرد در زمان و فضا است که رشته وسیعی از موجودات زنده از جمله حتی الوهیت‌های آفریننده و مخلوقات تکاملی را شامل می‌شود. چیرگی نیروی الوهیت‌های آفریننده در جهان بزرگ به آرامی بسط می‌یابد تا استقرار تکاملی و تثبیت آفرینش‌های زمان — فضا را در بر گیرد، و این شکوفایی نیروی تجربی خدای هفتگانه است. آن تمامی دامنه نیل ربانی در زمان و فضا از اعطاهای تنظیم کننده پدر جهانی تا اعطاهای حیات پسران بهشت را در بر می‌گیرد. این قدرت به دست آمده است، نیروی به نمایش در آمده، نیروی تجربی؛ آن در مقایسه با نیروی ابدیت، نیروی غیرقابل تصور، قدرت وجودگر ایانه الوهیت‌های بهشت قرار دارد.

این قدرت تجربی که ناشی از دستاوردهای ربانی خدای هفتگانه است، خود کیفیت‌های منسجم ربانیت را از طریق ادغام — یکپارچه نمودن — به صورت نیروی عظیم خبرگی به دست آمده تجربی آفرینش‌های در حال تکامل جلومگر می‌سازد. و این قدرت عظیم به نوبه خود انسجام روحی — شخصیتی را در کره راهبر کمر بند بیرونی کرات هاونا در پیوند با شخصیت روحی حضور خدای متعال در هاونا می‌یابد. از این رو الوهیت تجربی از طریق اعطای حضور روحی و شخصیت الهی که در آفرینش مرکزی ساکن است به ثمره نیروی زمان و فضا، تقلای طولانی تکاملی را به کمال می‌رساند.

بدین ترتیب ایزد متعال سرانجام به در بر گرفتن تمامی هر آنچه که در زمان و فضا تکامل یافته است دست می‌یابد، ضمن این که به این کیفیت‌ها شخصیت روحی اعطا می‌کند. از آنجا که مخلوقات، حتی انسان‌ها، شخصیت‌های شرکت کننده در این کار شکوهمند هستند، به همین ترتیب قطعاً به ظرفیت شناخت متعال و درک متعال به عنوان فرزندان راستین این الوهیت تکاملی دست می‌یابند.

میکائیل نبادان همانند پدر بهشتی است، زیرا در کمال بهشتی او سهیم است؛ انسان‌های تکاملی نیز روزگاری به خویشاوندی با متعال تجربی دست خواهند یافت، زیرا آنها به راستی در کمال تکاملی او سهیم خواهند شد.

خدای متعال تجربی است؛ از این رو کاملاً قابل تجربه کردن است. واقعیات وجودگر ایانه هفت مطلق توسط تکنیک تجربه قابل درک نیستند؛ فقط واقعیات شخصیتی پدر، پسر، و روح می‌توانند از طریق شخصیت مخلوق متناهی در رویکرد دعا — پرسش درک شوند.

10622 (1164.9) The concept of the Supreme must provide for the differential recognition of spirit person, evolutionary power, and power-personality synthesis — the unification of evolutionary power with, and its dominance by, spirit personality.

10623 (1164.9) Spirit, in the last analysis, comes from Paradise through Havona. Energy-matter seemingly evolves in the depths of space and is organized as power by the children of the Infinite Spirit in conjunction with the Creator Sons of God. And all of this is experiential; it is a transaction in time and space involving a wide range of living beings including even Creator divinities and evolutionary creatures. The power mastery of the Creator divinities in the grand universe slowly expands to encompass the evolutionary settling and stabilizing of the time-space creations, and this is the flowering of the experiential power of God the Sevenfold. It encompasses the whole gamut of divinity attainment in time and space from the Adjuster bestowals of the Universal Father to the life bestowals of the Paradise Sons. This is earned power, demonstrated power, experiential power; it stands in contrast to the eternity power, the unfathomable power, the existential power of the Paradise Deities.

10624 (1165.1) This experiential power arising out of the divinity achievements of God the Sevenfold itself manifests the cohesive qualities of divinity by synthesizing — totalizing — as the almighty power of the attained experiential mastery of the evolving creations. And this almighty power in turn finds spirit-personality cohesion on the pilot sphere of the outer belt of Havona worlds in union with the spirit personality of the Havona presence of God the Supreme. Thus does experiential Deity culminate the long evolutionary struggle by investing the power product of time and space with the spirit presence and divine personality resident in the central creation.

10625 (1165.2) Thus does the Supreme Being eventually attain to the embrace of all of everything evolving in time and space while investing these qualities with spirit personality. Since creatures, even mortals, are personality participants in this majestic transaction, so do they certainly attain the capacity to know the Supreme and to perceive the Supreme as true children of such an evolutionary Deity.

10626 (1165.3) Michael of Nebadon is like the Paradise Father because he shares his Paradise perfection; so will evolutionary mortals sometime attain to kinship with the experiential Supreme, for they will truly share his evolutionary perfection.

10627 (1165.4) God the Supreme is experiential; therefore is he completely experiential. The existential realities of the seven Absolutes are not perceivable by the technique of experience; only the *personality realities* of the Father, Son, and Spirit can be grasped by the personality of the finite creature in the prayer-worship attitude.

در حیطه شکل یابی تکمیل شده نیرو — شخصیتی ایزد متعال، تمامی مطلق بودن چندین سه‌گانگی که بتوانند بدین گونه به هم مرتبط شوند، به هم مرتبط خواهند شد، و این شخصیت شکوهمند تکامل توسط تمامی شخصیت‌های متناهی به طور تجربی قابل دستیابی و قابل فهم خواهد بود. هنگامی که فرازگرایان به هفتمین مرحله پنداشته شده وجود روحی دست می‌یابند، در آنجا درک یک معنی — ارزش نوین از مطلق بودن و بیکرانی سه‌گانگی‌هایی را تجربه خواهند کرد که در سطوح زیرمطلق در ایزد متعال، که قابل تجربه کردن است، بدین گونه آشکار شده است. اما دستیابی به این مراحل از توسعه حداکثر احتمالاً در انتظار استقرار هماهنگ تمامی جهان بزرگ در نور و حیات به سر خواهد برد.

3- سومین پیوند تعالی‌گرایانه و واقعیت

آرشیته‌های افسون‌نیت طرح را به سرانجام می‌رسانند؛ آفرینندگان متعال آن را به وجود می‌آورند؛ ایزد متعال تمامیت آن را بدان گونه که آفرینندگان متعال در زمان آفرینند، و بدان گونه که توسط آرشیته‌های استاد در فضا مورد پیش‌بینی واقع شد، به اوج خواهد رساند.

در طول عصر کنونی جهان هماهنگی اداری جهان بنیادین کارکرد آرشیته‌های جهان بنیادین است. اما پدیداری قادر متعال در خاتمه عصر کنونی جهان نشانگر این خواهد بود که متناهی تکاملی به اولین مرحله از سرنوشت تجربی دست یافته است. این رخداد قطعاً به کارکرد تکمیل شده اولین تثلیث تجربی راه خواهد برد — پیوند آفرینندگان متعال، ایزد متعال، و آرشیته‌های جهان بنیادین. سرنوشت این تثلیث این است که یکپارچگی بیشتر تکاملی آفرینش بنیادین را به وجود آورد.

تثلیث بهشت به راستی یک تثلیث بیکران است، و هیچ تثلیثی که این تثلیث آغازین را شامل نشود به هیچ وجه نمی‌تواند بیکران باشد. اما تثلیث آغازین یک پیامد پیوند ویژه الوهیت‌های مطلق است؛ موجودات زیرمطلق هیچ ربطی به این پیوند آغازین ندارند. تثلیث‌هایی که متعاقباً پدیدار می‌شوند و تثلیث‌های تجربی مساعدتهای حتی شخصیت‌های آفریده شده را شامل می‌شوند. این قطعاً در رابطه با تثلیث غایی صحت دارد، جایی که خود حضور پسران استاد آفریننده در میان اعضای متعال آفریننده آن نشانگر حضور همزمان تجربه واقعی و با حسن نیت مخلوق در درون این پیوند تثلیث می‌باشد.

نخستین تثلیث تجربی، نیل گروهی پیامدهای غائی را فراهم می‌سازد. ارتباطات گروهی قادرند ظرفیتهای فردی را پیش‌بینی کنند، و حتی از آن فراتر روند؛ و این امر حتی در فراسوی سطح متناهی صحت دارد. در اعصار آینده، بعد از این که هفت ابرجهان در نور و

106:28 (1165:5) Within the completed power-personality synthesis of the Supreme Being there will be associated all of the absoluteness of the several triadities which could be so associated, and this majestic personality of evolution will be experientially attainable and understandable by all finite personalities. When ascenders attain the postulated seventh stage of spirit existence, they will therein experience the realization of a new meaning-value of the absoluteness and infinity of the triadities as such is revealed on subabsolute levels in the Supreme Being, who is experiential. But the attainment of these stages of maximum development will probably await the co-ordinate settling of the entire grand universe in light and life.

3. TRANSCENDENTAL TERTIARY REALITY ASSOCIATION

106:31 (1165:6) The absonite architects eventuate the plan; the Supreme Creators bring it into existence; the Supreme Being will consummate its fullness as it was time created by the Supreme Creators, and as it was space forecast by the Master Architects.

106:32 (1165:7) During the present universe age the administrative co-ordination of the master universe is the function of the Architects of the Master Universe. But the appearance of the Almighty Supreme at the termination of the present universe age will signify that the evolutionary finite has attained the first stage of experiential destiny. This happening will certainly lead to the completed function of the first experiential Trinity — the union of the Supreme Creators, the Supreme Being, and the Architects of the Master Universe. This Trinity is destined to effect the further evolutionary integration of the master creation.

106:33 (1165:1) The Paradise Trinity is truly one of infinity, and no Trinity can possibly be infinite that does not include this original Trinity. But the original Trinity is an eventuality of the exclusive association of absolute Deities; subabsolute beings had nothing to do with this primal association. The subsequently appearing and experiential Trinities embrace the contributions of even creature personalities. Certainly this is true of the Trinity Ultimate, wherein the very presence of the Master Creator Sons among the Supreme Creator members thereof betokens the concomitant presence of actual and bona fide creature experience *within* this Trinity association.

106:34 (1165:2) The first experiential Trinity provides for group attainment of ultimate eventualities. Group associations are enabled to anticipate, even to transcend, individual capacities; and this is true even beyond the finite level. In the ages to come,

حیات استقرار یافتند، بدون شک سپاه نهایت مقاصد الوهیت‌های بهشت را، بدان گونه که توسط غائی تثلیث فرمان داده می‌شوند، و بدان گونه که در ایزد متعال یگانگی نیرویی - شخصیتی می‌یابند، برملا خواهد کرد.

در سرتاسر تمامی رویدادهای عظیم جهان در ابدیت گذشته و آینده، ما بسط عناصر قابل درک پدر جهانی را کشف می‌کنیم. ما رخنه او را در کل ابدیت به صورت من هستم به لحاظ فلسفی بدیهی می‌پنداریم، اما هیچ مخلوقی قادر نیست به طور تجربی دارای چنین پنداشتی شود. به تدریج که جهانها بسط می‌یابند، و به تدریج که جاذبه و عشق به داخل فضای در حال سازمانیابی طی زمان گسترش می‌یابد، ما قادر می‌شویم اولین منبع و مرکز را بیشتر و بیشتر بفهمیم. ما عمل جاذبه را که به حضور مطلق کامل در فضا رخنه می‌کند مشاهده می‌کنیم، و مخلوقات روحی را که در حیطه حضور ربانی مطلق الوهیت تکامل و بسط می‌یابند کشف می‌کنیم. در این میان، تکامل کیهانی و روحی هر دو از طریق ذهن و تجربه در سطوح متناهی الوهیت به صورت ایزد متعال یگانه می‌شوند و در سطوح تعالی‌گرا به صورت غائی تثلیث هماهنگ می‌شوند.

4- یکپارچگی چهارتایی غائی

تثلیث بهشت از جهت غائی قطعاً هماهنگی می‌کند، اما از این نظر به صورت یک مطلق خود محدود کننده عمل می‌کند؛ تثلیث تجربی غائی تعالی‌گرا را به صورت یک تعالی‌گرا هماهنگ می‌کند. در آینده جاودان این تثلیث تجربی از طریق یگانگی در حال افزایش، حضور در حال رخ دادن الوهیت غائی را بیشتر فعال خواهد کرد.

در حالی که سرنوشت غائی تثلیث این است که آفرینش بنیادین را هماهنگ کند، خدای غائی نیرو - شخصیتیابی تعالی‌گرایانه جهت‌یابی تمامی جهان بنیادین است. منجر شدن کامل شده غائی به معنی تکمیل شدن آفرینش بنیادین است و بر پدیداری کامل این الوهیت تعالی‌گرا دلالت دارد.

ما نمی‌دانیم چه تغییراتی از طریق پدیداری کامل غائی آغاز خواهد شد. اما همانطور که متعال به لحاظ روحی و شخصی اکنون در هاونا حاضر است، غائی نیز در آنجا حضور دارد، اما از نظر افسونایت و فوق شخصی. و به شما پیرامون وجود قائم مقامان شایسته غائی آگاهی داده شده است، گر چه به شما پیرامون مکان یا کارکرد کنونی آنها آگاهی داده نشده است.

اما صرف نظر از پیامدهای اجرایی ملازم با پدیداری الوهیت غائی، ارزشهای شخصی ربانیت تعالی‌گرایانه او توسط کلیه شخصیت‌هایی که در واقعیت یافتن این سطح الوهیت شرکت داشته‌اند قابل تجربه خواهد بود. فراتر رفتن از متناهی فقط می‌تواند به دستیابی به غائی راه یابد. خدای غائی در فراتر رفتن از زمان و فضا وجود دارد اما با این حال به رغم ظرفیت ذاتی برای پیوند کنش‌مندانه با مطلقها زیرمطلق است.

after the seven superuniverses have been settled in light and life, the Corps of the Finality will doubtless be promulgating the purposes of the Paradise Deities as they are dictated by the Trinity Ultimate, and as they are power-personality unified in the Supreme Being.

106:35 (1166:3) Throughout all the gigantic universe developments of past and future eternity, we detect the expansion of the comprehensible elements of the Universal Father. As the I AM, we philosophically postulate his permeation of total infinity, but no creature is able experientially to encompass such a postulate. As the universes expand, and as gravity and love reach out into time-organizing space, we are able to understand more and more of the First Source and Center. We observe gravity action penetrating the space presence of the Unqualified Absolute, and we detect spirit creatures evolving and expanding within the divinity presence of the Deity Absolute while both cosmic and spirit evolution are by mind and experience unifying on finite deity levels as the Supreme Being and are co-ordinating on transcendental levels as the Trinity Ultimate.

4. ULTIMATE QUARTAN INTEGRATION

106:41 (1166:4) The Paradise Trinity certainly co-ordinates in the ultimate sense but functions in this respect as a self-qualified absolute; the experiential Trinity Ultimate co-ordinates the transcendental as a transcendental. In the eternal future this experiential Trinity will, through augmenting unity, further activate the eventuating presence of Ultimate Deity.

106:42 (1166:5) While the Trinity Ultimate is destined to co-ordinate the master creation, God the Ultimate is the transcendental power-personalization of the directionization of the entire master universe. The completed eventuation of the Ultimate implies the completion of the master creation and connotes the full emergence of this transcendental Deity.

106:43 (1166:6) What changes will be inaugurated by the full emergence of the Ultimate we do not know. But as the Supreme is now spiritually and personally present in Havona, so also is the Ultimate there present but in the absonite and superpersonal sense. And you have been informed of the existence of the Qualified Vicegerents of the Ultimate, though you have not been informed of their present whereabouts or function.

106:44 (1167:1) But irrespective of the administrative repercussions attendant upon the emergence of Ultimate Deity, the personal values of his transcendental divinity will be experiential by all personalities who have been participants in the actualization of this Deity level. Transcendence of the finite can lead only to ultimate attainment. God the Ultimate exists in transcendence of time and

space but is nonetheless subabsolute notwithstanding inherent capacity for functional association with absolutes.

5- پیوند هممطلق یا فاز پنجم

غائی اوج واقعیت تعالی‌گرایانه است، حتی بدان گونه که متعال نهاییت واقعیت تکاملی — تجربی است. و پدیداری واقعی این دو الوهیت تجربی دومین تثلیث تجربی را بنا می‌نهد. این مطلق تثلیث است، پیوند خدای متعال، خدای غائی، و به اوج رساننده آشکار ناشده سرنوشت جهان. و این تثلیث برای فعال ساختن مطلقهای بالقوگی — الوهیت، جهانی، و کامل — دارای ظرفیت تئوریک می‌باشد. اما شکلیابی تکمیل شده این مطلق تثلیث فقط بعد از تکامل تکمیل شده سرتاسر جهان بنیادین، از هاونا تا چهارمین و بیرونی‌ترین سطح فضا می‌تواند به وقوع پیوندد.

باید روشن شود که این تثلیثهای تجربی همبسته هستند، نه فقط از کیفیتهای شخصیتی ربانیت تجربی، بلکه همچنین از تمامی کیفیتهای غیر از شخصی که یگانگی دست یافته الوهیت آنها را تعیین ویژگی می‌کند. در حالی که این مطلب عمدتاً به فازهای شخصی یگانگی کیهان می‌پردازد، با این حال این حقیقت دارد که سرنوشت جنبه‌های غیرشخصی جهان جهانیها به همین منوال این است که در معرض یگانگی قرار گیرد، بدان گونه که توسط ترکیب نیرویی — شخصیتی که اکنون در ارتباط با تکامل ایزد متعال در جریان است نشان داده می‌شود. کیفیتهای روحی — شخصی متعال از امتیازات نیرویی قادر متعال جدایی ناپذیر است، و هر دو به وسیله پتانسیل ناشناخته ذهن متعال کامل می‌شوند. خدای غائی نیز می‌تواند به صورت یک شخص از جنبه‌های غیر از شخصی الوهیت غائی جدا تصور شود. و در سطح مطلق، مطلقهای الوهیت و کامل در حضور مطلق جهانی جدایی ناپذیر و تمیز ناپذیر هستند.

تثلیثها به واسطه خود شخصی نیستند، اما با شخصیت مغایر نیز نیستند. در عوض، آنها آن را در بر می‌گیرند و با آن همبسته هستند، از یک نظر جمعی، با کارکردهای غیرشخصی. از این رو تثلیثها همیشه واقعیت الوهیت هستند اما هرگز واقعیت شخصیت نیستند. جنبه‌های شخصیتی یک تثلیث ذاتی تک تک اعضای آن هستند، و به عنوان اشخاص جداگانه، آنها آن تثلیث نیستند. آنها فقط به عنوان یک جمعی تثلیث هستند؛ این تثلیث می‌باشد. اما تثلیث همیشه در بر گیرنده تمامی الوهیت در بر گرفته شده است؛ تثلیث وحدت الوهیت است.

سه مطلق — الوهیت، جهانی، و کامل — تثلیث نیستند، زیرا همگی الوهیت نیستند. فقط الوهیت یافته می‌تواند تثلیث شود، کلیه پیوندهای دیگر وحدتهای سه‌گانه یا سه‌گانگی‌ها هستند.

5. COABSOLUTE OR FIFTH-PHASE ASSOCIATION

^{10651 (1167.2)} The Ultimate is the apex of transcendental reality even as the Supreme is the capstone of evolutionary-experiential reality. And the actual emergence of these two experiential Deities lays the foundation for the second experiential Trinity. This is the Trinity Absolute, the union of God the Supreme, God the Ultimate, and the unrevealed Consummator of Universe Destiny. And this Trinity has theoretical capacity to activate the Absolutes of potentiality — Deity, Universal, and Unqualified. But the completed formation of this Trinity Absolute could take place only after the completed evolution of the entire master universe, from Havona to the fourth and outermost space level.

^{10652 (1167.3)} It should be made clear that these experiential Trinities are correlative, not only of the personality qualities of experiential Divinity, but also of all the other-than-personal qualities which characterize their attained Deity unity. While this presentation deals primarily with the personal phases of the unification of the cosmos, it is nonetheless true that the impersonal aspects of the universe of universes are likewise destined to undergo unification as is illustrated by the power-personality synthesis now going on in connection with the evolution of the Supreme Being. The spirit-personal qualities of the Supreme are inseparable from the power prerogatives of the Almighty, and both are complemented by the unknown potential of Supreme mind. Neither can God the Ultimate as a person be considered apart from the other-than-personal aspects of Ultimate Deity. And on the absolute level the Deity and the Unqualified Absolutes are inseparable and indistinguishable in the presence of the Universal Absolute.

^{10653 (1167.4)} Trinities are, in and of themselves, not personal, but neither do they contravene personality. Rather do they encompass it and correlate it, in a collective sense, with impersonal functions. Trinities are, then, always *deity* reality but never *personality* reality. The personality aspects of a trinity are inherent in its individual members, and as individual persons they are *not* that trinity. Only as a collective are they trinity; that *is* trinity. But always is trinity inclusive of all encompassed deity; trinity is deity unity.

^{10654 (1167.5)} The three Absolutes — Deity, Universal, and Unqualified — are not trinity, for all are not deity. Only the deified can become trinity; all other associations are triunities or triodities.

6- یکپارچگی مطلق یا فاز ششم

پتانسیل کنونی جهان بنیادین به سختی مطلق است، گر چه کاملاً می‌تواند نزدیک به غائی باشد، و ما این را غیرممکن می‌پنداریم که در گستره یک کیهان زیرمطلق به آشکارسازی کامل معنی — ارزشهای مطلق دست یابیم. از این رو ما در تلاش برای پنداشت یک بیان کامل امکانات نامحدود سه مطلق یا حتی در تلاش برای تجسم شخصیت‌یابی تجربی خدای مطلق در سطح اکنون غیرشخصی مطلق الوهیت با دشواری فراوان مواجه می‌شویم.

به نظر می‌رسد که صحنه فضای جهان بنیادین برای واقعیت یافتن ایزد متعال، برای شکل‌یابی و کنش کامل غائی تثلیث، برای منجر شدن خدای غائی، و حتی برای زایش مطلق تثلیث کافی باشد. اما به نظر می‌رسد که برداشتهای ما در رابطه با کارکرد کامل این دومین تثلیث تجربی به معنی چیزی فراتر از حتی جهان بنیادین در حال گسترش باشد.

اگر ما یک جهان بیکران را در نظر بگیریم — یک کیهان محدود نشدنی در فراسوی جهان بنیادین — و اگر چنین پنداریم که تکامل نهایی تثلیث مطلق در یک چنین صحنه ابر غائی عمل به وقوع خواهد پیوست، پس ممکن می‌شود حدس بزنیم که کارکرد تکمیل شده مطلق تثلیث در آفرینشهای بیکران تجلی نهایی خواهد یافت و واقعیت‌یابی مطلق تمامی پتانسیلها را به اوج خواهد رساند. ادغام و پیوند بخشهای پیوسته در حال گسترش واقعیت، متناسب با شمول تمامی واقعیت در درون بخشهایی که بدین گونه مربوطند به مطلق بودن مرتبت نزدیک خواهد شد.

با گویشی دیگر: مطلق تثلیث، همانطور که از نامش بر می‌آید، در تمامیت کارکردش به راستی مطلق است. ما نمی‌دانیم که یک کنش مطلق چگونه می‌تواند بر یک مبنای ناکامل، محدود، یا سوا از آن کنترل شده، به ابراز کامل دست یابد. از این رو ما باید چنین پنداریم که هر چنین کنش کلیتی (به طور بالقوه) نامشروط خواهد بود. همچنین اینطور به نظر می‌رسد که نامشروط نامحدود نیز می‌باشد، حداقل از یک نقطه نظر کیفی، گر چه ما در رابطه با روابط کمی آنقدر مطمئن نیستیم.

با این وجود، از این مطمئن هستیم: در حالی که تثلیث وجودگرایانه بهشت بیکران است، و در حالی که غائی تجربی تثلیث زیرمتهای است، طبقه‌بندی کردن مطلق تثلیث آنقدر آسان نیست. اگر چه آن در پیدایش و ساختار، تجربی است، قطعاً به مرز مطلقهای تجربی بالقوگی می‌رسد.

در حالی که برای ذهن انسان به سختی سودمند است که در صدد فهم این مفاهیم دور و فوق بشری

6. ABSOLUTE OR SIXTH-PHASE
INTEGRATION

^{10661 (1167.6)} The present potential of the master universe is hardly absolute, though it may well be near-ultimate, and we deem it impossible to achieve the full revelation of absolute meaning-values within the scope of a subabsolute cosmos. We therefore encounter considerable difficulty in attempting to conceive of a total expression of the limitless possibilities of the three Absolutes or even in attempting to visualize the experiential personalization of God the Absolute on the now impersonal level of the Deity Absolute.

^{10662 (1168.1)} The space-stage of the master universe seems to be adequate for the actualization of the Supreme Being, for the formation and full function of the Trinity Ultimate, for the eventuation of God the Ultimate, and even for the inception of the Trinity Absolute. But our concepts regarding the full function of this second experiential Trinity seem to imply something beyond even the wide-spreading master universe.

^{10663 (1168.2)} If we assume a cosmos-infinite — some illimitable cosmos on beyond the master universe — and if we conceive that the final developments of the Absolute Trinity will take place out on such a superultimate stage of action, then it becomes possible to conjecture that the completed function of the Trinity Absolute will achieve final expression in the creations of infinity and will consummate the absolute actualization of all potentials. The integration and association of ever-enlarging segments of reality will approach absoluteness of status proportional to the inclusion of all reality within the segments thus associated.

^{10664 (1168.3)} Stated otherwise: The Trinity Absolute, as its name implies, is really absolute in total function. We do not know how an absolute function can achieve total expression on a qualified, limited, or otherwise restricted basis. Hence we must assume that any such totality function will be unconditioned (in potential). And it would also appear that the unconditioned would also be unlimited, at least from a qualitative standpoint, though we are not so sure regarding quantitative relationships.

^{10665 (1168.4)} Of this, however, we are certain: While the existential Paradise Trinity is infinite, and while the experiential Trinity Ultimate is subinfinite, the Trinity Absolute is not so easy to classify. Though experiential in genesis and constitution, it definitely impinges upon the existential Absolutes of potentiality.

^{10666 (1168.5)} While it is hardly profitable for the human mind to seek to grasp such faraway and

بر آید، ما پیشنهاد می‌کنیم عمل جاودان مطلق تثلیث به صورت اوج رسیدن در نوعی از تجربه نمودن مطلقهای بالقوگی تصور شود. به نظر می‌رسد که این یک نتیجه منطقی در رابطه با مطلق جهانی، اگر نه مطلق کامل باشد؛ حداقل ما می‌دانیم که مطلق جهانی نه فقط استاتیک و بالقوه است بلکه همچنین از نظر کل الوهیت آن لغات مرتبط است. اما در رابطه با ارزشهای قابل مشاهده ریانیت و شخصیت، این رخدادهای حدسی به معنی شخصیت یافتن مطلق الوهیت و پدیداری آن ارزشهای فوق شخصی و آن معانی ماورای شخصی است که ذاتی تکمیل شخصیت خدای مطلق — سومین و آخرین الوهیت تجربی — می‌باشد.

7- نهایت سرنوشت

برخی از دشواریها در شکل دادن مفاهیم یکپارچگی واقعیت بیکران در این واقعیت نهفته است که تمامی این ایده‌ها در بر گیرنده نوعی سرانجام رخداد جهانی، نوعی تحقق تجربی تمامی آنچه که می‌توانسته تاکنون باشد است. و این غیر قابل تصور است که بیکرانی کمی پیوسته بتواند به طور کامل در نهایت تحقق یابد. در سه مطلق بالقوه که هیچ کمیت رخداد تجربی هیچگاه نمی‌تواند به پایان رساند، احتمالات کاوش نشده همیشه باید باقی بماند. خود ابدیت، گر چه مطلق است، بیش از مطلق نیست.

حتی یک مفهوم احتمالی یکپارچگی نهایی از ثمرات ابدیت کامل جدایی‌ناپذیر است، و از این رو در هر زمان قابل تصور آینده عملاً تحقق ناپذیر است.

سرنوشت از طریق کنش ارادی الوهیتها که تثلیث بهشت را تشکیل می‌دهند بنا نهاده می‌شود؛ سرنوشت در عظمت سه پتانسیل بزرگ که مطلق بودن آنها احتمالات تمامی رخدادهای آینده را در بر می‌گیرد پی افکنده می‌شود؛ سرنوشت احتمالاً از طریق کنش به اوج رساننده سرنوشت جهان به اوج می‌رسد، و این کنش احتمالاً به متعال و غائی در مطلق تثلیث مربوط است. هر سرنوشت تجربی می‌تواند توسط مخلوقات در حال کسب تجربه حداقل بخشاً فهم شود؛ اما سرنوشتی که به مرز وجودگرایهای بیکران می‌رسد به سختی قابل درک است. سرنوشت ابدیت یک نیل وجودگرایانه — تجربی است که به نظر می‌رسد به مطلق الوهیت مربوط است. اما مطلق الوهیت به واسطه مطلق جهانی با مطلق کامل در رابطه ابدی قرار دارد. و این سه مطلق، که در امکان تجربی هستند، در واقع وجودگرا و بیشتر هستند. آنها نامحدود، فاقد زمان، فاقد فضا، بی‌حد و مرز، و بی‌اندازه — به راستی بیکران — می‌باشند.

با این وجود، غیرمحمتمل بودن دستیابی به هدف، از تئوری‌پردازی فلسفی پیرامون چنین سرنوشت‌های فرضی

superhuman concepts, we would suggest that the eternity action of the Trinity Absolute may be thought of as culminating in some kind of experientialization of the Absolutes of potentiality. This would appear to be a reasonable conclusion with respect to the Universal Absolute, if not the Unqualified Absolute; at least we know that the Universal Absolute is not only static and potential but also associative in the total Deity sense of those words. But in regard to the conceivable values of divinity and personality, these conjectured happenings imply the personalization of the Deity Absolute and the appearance of those superpersonal values and those ultrapersonal meanings inherent in the personality completion of God the Absolute — the third and last of the experiential Deities.

7. FINALITY OF DESTINY

^{1067.1 (1169.6)} Some of the difficulties in forming concepts of infinite reality integration are inherent in the fact that all such ideas embrace something of the finality of universal development, some kind of an experiential realization of all that could ever be. And it is inconceivable that quantitative infinity could ever be completely realized in finality. Always there must remain unexplored possibilities in the three potential Absolutes which no quantity of experiential development could ever exhaust. Eternity itself, though absolute, is not more than absolute.

^{1067.2 (1169.1)} Even a tentative concept of final integration is inseparable from the fruitions of unqualified eternity and is, therefore, practically nonrealizable at any conceivable future time.

^{1067.3 (1169.2)} Destiny is established by the volitional act of the Deities who constitute the Paradise Trinity; destiny is established in the vastness of the three great potentials whose absoluteness encompasses the possibilities of all future development; destiny is probably consummated by the act of the Consummator of Universe Destiny, and this act is probably involved with the Supreme and the Ultimate in the Trinity Absolute. Any experiential destiny can be at least partially comprehended by experiencing creatures; but a destiny which impinges on infinite existentials is hardly comprehensible. Finality destiny is an existential-experiential attainment which appears to involve the Deity Absolute. But the Deity Absolute stands in eternity relationship with the Unqualified Absolute by virtue of the Universal Absolute. And these three Absolutes, experiential in possibility, are actually existential and more, being limitless, timeless, spaceless, boundless, and measureless — truly infinite.

^{1067.4 (1169.3)} The improbability of goal attainment does not, however, prevent philosophical theorizing about such hypothetical destinies. The actualization of the

پیشگیری نمی‌کند. درک واقعیت یافتن مطلق الوهیت به عنوان یک خدای مطلق قابل دستیابی ممکن است عملاً غیرممکن باشد؛ با این وجود، چنین پیامد نهایی یک امکان تئوریک باقی می‌ماند. درگیری مطلق کامل در یک کیهان بیکران غیرقابل تصور ممکن است در آینده ابدیت بی‌پایان بی‌اندازه دور باشد، اما با این وجود چنین فرضی معتبر است. انسانها، مورانشیاییها، ارواح، پایان دهندگان، تعالی‌گرایان، و دیگران به همراه خود جهانها و کلیه فازهای دیگر واقعیت، قطعاً از یک سرنوشت بالقوه نهایی برخوردارند که ارزشش مطلق است؛ اما ما شک داریم که هر موجود یا جهان هیچگاه بتواند به کلیه جنبه‌های چنین سرنوشتی به طور کامل دست یابد.

صرف نظر از این که شما چقدر بتوانید در درک پدر رشد کنید، ذهن شما به واسطه بیکرانی آشکار نشده من هستم پدر همیشه در بهت و حیرت خواهد بود، عظمت کاوش ناشده‌ای که در سرتاسر ادوار ابدیت همیشه غیرقابل درک و غیرقابل فهم باقی خواهد ماند. صرف نظر از این که شما به چه میزان از خداوند بتوانید دست یابید، همیشه بخش بسیار بیشتری از او باقی خواهد ماند که به وجودش حتی گمان نخواهید برد. و ما باور داریم که در سطوح تعالی‌گرایانه این درست همانقدر حقیقت دارد، که در قلمروهای وجود متناهی صحت دارد. جستجو برای خداوند بی‌پایان است!

در یک دیدگاه نهایی، این ناتوانی در دستیابی به خداوند به هیچ وجه نباید مخلوقات جهان را نومید کند؛ در واقع، شما می‌توانید به سطوح الوهیت هفتگانه، متعال، و غائی دست یابید و چنین می‌کنید. این برای شما به همان معنی است که درک بیکران خدای پدر برای پسر جاودان و برای عامل مشترک در مرتبت مطلق وجود جاودان آنها معنی می‌دهد. بیکرانی خداوند، به دور از به ستوه آوردن مخلوق، باید این اطمینان عالی باشد که یک شخصیت فرازگرا در سرتاسر تمامی آینده بی‌پایان امکانات رشد شخصیت و ارتباط با الوهیت را در برابر خود خواهد داشت، که حتی ابدیت نیز نه به اتمام خواهد رساند و نه پایان خواهد داد.

برای مخلوقات متناهی جهان بزرگ، مفهوم جهان بنیادین به نظر می‌رسد تقریباً نامتناهی باشد، اما بی‌شک آرشیف‌های افسون‌نایب آن ارتباط آن را با آینده و رویدادهای غیرقابل تصور در حیطه من هستم بی‌پایان مشاهده می‌کنند. حتی خود فضا چیزی جز یک وضعیت غائی نیست، یک وضعیت ویژه در حیطه مطلق بودن نسبی ناحیه‌های آرام فضای میانی.

در لحظه غیرقابل تصور آینده دور ابدی تکمیل نهایی سرتاسر جهان بنیادین، بی‌شک ما همگی به سرتاسر تاریخ آن فقط به عنوان سرآغاز خواهیم نگرست، صرفاً آفرینش بنیادهای مشخص متناهی و تعالی‌گرا برای حتی دگرگونه‌های بزرگتر و مسحور کنندتر در بیکرانی ناشناخته. در چنین لحظه ابدیت آینده، جهان بنیادین هنوز جوان به نظر خواهد رسید؛ به راستی، در شرایط امکانات نامحدود ابدیت پایان ناپذیر، آن همیشه جوان خواهد بود.

Deity Absolute as an attainable absolute God may be practically impossible of realization; nevertheless, such a finality fruition remains a theoretical possibility. The involvement of the Unqualified Absolute in some inconceivable cosmos-infinite may be measurelessly remote in the futurity of endless eternity, but such a hypothesis is nonetheless valid. Mortals, morontians, spirits, finaliters, Transcendentalers, and others, together with the universes themselves and all other phases of reality, certainly do have a *potentially final destiny that is absolute in value*; but we doubt that any being or universe will ever completely attain all of the aspects of such a destiny.

106:7.5 (1169:4) No matter how much you may grow in Father comprehension, your mind will always be staggered by the unrevealed infinity of the Father-I AM, the unexplored vastness of which will always remain unfathomable and incomprehensible throughout all the cycles of eternity. No matter how much of God you may attain, there will always remain much more of him, the existence of which you will not even suspect. And we believe that this is just as true on transcendental levels as it is in the domains of finite existence. The quest for God is endless!

106:7.6 (1169:5) Such inability to attain God in a final sense should in no manner discourage universe creatures; indeed, you can and do attain Deity levels of the Sevenfold, the Supreme, and the Ultimate, which mean to you what the infinite realization of God the Father means to the Eternal Son and to the Conjoint Actor in their absolute status of eternity existence. Far from harassing the creature, the infinity of God should be the supreme assurance that throughout all endless futurity an ascending personality will have before him the possibilities of personality development and Deity association which even eternity will neither exhaust nor terminate.

106:7.7 (1169:6) To finite creatures of the grand universe the concept of the master universe seems to be well-nigh infinite, but doubtless the absonite architects thereof perceive its relatedness to future and unimagined developments within the unending I AM. Even space itself is but an ultimate condition, a condition of qualification *within* the relative absoluteness of the quiet zones of midspace.

106:7.8 (1170:1) At the inconceivably distant future eternity moment of the final completion of the entire master universe, no doubt we will all look back upon its entire history as only the beginning, simply the creation of certain finite and transcendental foundations for even greater and more enthralling metamorphoses in uncharted infinity. At such a future eternity moment the master universe will still seem youthful; indeed, it will be always young in the face of the limitless possibilities of never-ending eternity.

غیرمتمحمل بودن نیل به سرنوشت بیکران، حتی در کمترین حد آن مانع در سر پروراندن ایده‌هایی پیرامون چنین سرنوشتی نمی‌شود، و ما درنگ نمی‌کنیم که بگوییم اگر سه پتانسیل مطلق همواره بتوانند به طور کامل تحقق یابند، ممکن خواهد بود که یکپارچگی نهایی تمامیت واقعیت درک شود. تحقق این رخداد مبتنی بر واقعیت یافتن تکمیل شده مطلقهای کامل، جهانی، و الوهیت می‌باشد، سه بالقوگیهایی که پیوند آنها در بر گیرنده نهان بودن من هستم، واقعیات به تعویق افتاده ابدیت، امکانات تعلیق یافته تمام آینده، و بیشتر می‌باشد.

همین قدر بگوییم که چنین پیامدهایی بسیار دور هستند؛ با این حال، در مکاتیبها، شخصیتها، و پیوندهای سه تثلیث، ما باور داریم که امکان تنوریک پیوند مجدد هفت فاز مطلق من هستم پدر را شناسایی می‌کنیم. و این ما را با مفهوم تثلیث سه‌گانه رو به رو می‌سازد که در بر گیرنده تثلیث بهشت است که مرتبت وجودگرا دارد و دو تثلیث دیگر که سرشت و منشأ تجربی دارند و متعاقباً پدیدار خواهند شد.

8- تثلیث تثلیثها

توصیف سرشت تثلیث تثلیثها برای ذهن انسان دشوار است؛ این حاصل جمع واقعی تمامیت بیکرانی تجربی، بدان گونه که آن در یک بیکرانی تنوریک تحقق ابدیت تجلی یافته است می‌باشد. در تثلیث تثلیثها بیکران تجربی با بیکران وجودگرا به هویت دست می‌یابد، و هر دو در من هستم پیش تجربی و پیش وجودگرا همچون یکی هستند. تثلیث تثلیثها ابراز نهایی تمامی چیزهایی است که در پانزده وحدت سه‌گانه و سه‌گانگی‌های مربوطه معنی یافته است. برای موجودات نسبی درک نهایت‌ها دشوار است، چه آنها وجودگرا باشند یا تجربی؛ از این رو آنها همیشه باید به صورت نسبیتها ارائه شوند.

تثلیث تثلیثها در چندین فاز وجود دارد. آن شامل امکانات، احتمالات، و اجتناب ناپذیریهای است که تخیلات موجودات را به مراتب فراتر از سطح بشری تحت تأثیر قرار می‌دهد. آن پیامدهایی دارد که احتمالاً توسط فیلسوفان آسمانی مورد گمان واقع نشده‌اند، زیرا پیامدهای آن در وحدتهای سه‌گانه هستند، و در تحلیل نهایی، وحدتهای سه‌گانه غیرقابل فهم هستند.

راههای متعددی وجود دارند که تثلیث تثلیثها می‌توانند توسط آنها توصیف شوند. ما برگزیده‌ایم که مفهوم سه سطح را که به صورت زیرین است ارائه دهیم:

1- سطح سه تثلیث.

2- سطح الوهیت تجربی.

3- سطح من هستم.

اینها سطوح یگانگی فزاینده هستند. در واقع تثلیث تثلیثها سطح اول است، در حالی که سطح دوم و سوم

1067.9 (1170.2) The improbability of infinite destiny attainment does not in the least prevent the entertainment of ideas about such destiny, and we do not hesitate to say that, if the three absolute potentials could ever become completely actualized, it would be possible to conceive of the final integration of total reality. This developmental realization is predicated on the completed actualization of the Unqualified, Universal, and Deity Absolutes, the three potentialities whose union constitutes the latency of the I AM, the suspended realities of eternity, the abeyant possibilities of all futurity, and more.

1067.10 (1170.3) Such eventualities are rather remote to say the least; nevertheless, in the mechanisms, personalities, and associations of the three Trinities we believe we detect the theoretical possibility of the reuniting of the seven absolute phases of the Father-I AM. And this brings us face to face with the concept of the threefold Trinity encompassing the Paradise Trinity of existential status and the two subsequently appearing Trinities of experiential nature and origin.

8. THE TRINITY OF TRINITIES

1068.1 (1170.4) The nature of the Trinity of Trinities is difficult to portray to the human mind; it is the actual summation of the entirety of experiential infinity as such is manifested in a theoretical infinity of eternity realization. In the Trinity of Trinities the experiential infinite attains to identity with the existential infinite, and both are as one in the pre-experiential, pre-existential I AM. The Trinity of Trinities is the final expression of all that is implied in the fifteen triunities and associated triodities. Finalities are difficult for relative beings to comprehend, be they existential or experiential; therefore must they always be presented as relativities.

1068.2 (1170.5) The Trinity of Trinities exists in several phases. It contains possibilities, probabilities, and inevitabilities that stagger the imaginations of beings far above the human level. It has implications that are probably unsuspected by the celestial philosophers, for its implications are in the triunities, and the triunities are, in the last analysis, unfathomable.

1068.3 (1170.6) There are a number of ways in which the Trinity of Trinities can be portrayed. We elect to present the three-level concept, which is as follows:

1068.4 (1170.7) 1. The level of the three Trinities.

1068.5 (1170.8) 2. The level of experiential Deity.

1068.6 (1170.9) 3. The level of the I AM.

1068.7 (1170.10) These are levels of increasing unification. Actually the Trinity of Trinities is the first

یگانگی - فرآمده‌های اولی هستند.

سطح اول: در این سطح آغازین پیوند، باور بر این است که سه تثلیث به طور کاملاً هماهنگ، گر چه بارز از گروهبندیهای شخصیت‌های الوهیت عمل می‌کنند.

1- تثلیث بهشت، پیوند سه الوهیت بهشت — پدر، پسر، و روح. باید به خاطر سپرد که تثلیث بهشت به معنی یک کارکرد سه‌گانه — یک کارکرد مطلق، یک کارکرد تعالی‌گرا (تثلیث غایتی)، و یک کارکرد متناهی (تثلیث تعالیت) می‌باشد. تثلیث بهشت هر یک و تمامی اینها در هر لحظه و تمامی لحظات است.

2- تثلیث غائی. این پیوند الوهیت آفرینندگان متعال، خدای متعال، و ارشیتکتهای جهان بنیادین می‌باشد. در حالی که این یک اراده کافی از جنبه‌های ربانیت این تثلیث است، باید ثبت شود که فازهای دیگری از این تثلیث وجود دارند، که با این وجود به نظر می‌رسد به طور کامل با جنبه‌های ربانیت در حال هماهنگی هستند.

3- تثلیث مطلق. این گروهبندی خدای متعال، خدای غائی، و به اوج رساننده سرنوشت جهان در رابطه با تمامی ارزشهای ربانیت است. برخی از فازهای دیگر این گروهبندی سه‌گانه به ارزشهای غیر از ربانیت در کیهان در حال گسترش مربوط هستند. اما درست همانطور که نیرو و جنبه‌های شخصیتی الوهیت‌های تجربی اکنون در حال ترکیب تجربی می‌باشند، اینها با فازهای ربانیت در حال یگانگی هستند.

پیوند این سه تثلیث در تثلیث تثلیثها یکپارچگی ممکن نامحدود و واقعیت را فراهم می‌سازد. این گروهبندی شامل علتها، میانه‌ها، و نهایتها می‌باشد؛ آغاز کنندگان، تحقق یابندگان، و به اوج رسانندگان؛ سرآغازها، وجودها، و سرنوشتها. شراکت پدر — پسر، به شراکت پسر — روح و سپس روح — متعال تبدیل شده است، و تا متعال — غائی و غائی — مطلق، حتی تا مطلق و پدر — بیکران ادامه یافته است — تکمیل چرخه واقعیت. به همین ترتیب، در فازهای دیگر که چنان فوراً به ربانیت و شخصیت مربوط نیستند، اولین منبع و مرکز بزرگ، نامحدود بودن واقعیت پیرامون دایره ابدیت را از مطلق بودن وجود خود، از طریق بی‌پایانی خود آشکارسازی، تا نهایت درک خود به واسطه خود درک می‌کند — از مطلق وجودها تا نهایت تجربی‌ها.

سطح دوم: هماهنگی سه تثلیث به گونه‌ای اجتناب ناپذیر شامل پیوند همخوان‌گرای الوهیت‌های تجربی است، که به گونه‌ای نهادین با این تثلیثها مربوط هستند. طبیعت این سطح دوم گاهی اوقات به صورت زیرین ارائه شده است:

1- متعال. این پیامد ربانی وحدت تثلیث بهشت در رابطه تجربی با فرزندان آفریننده — آفرینشگر الوهیت‌های بهشت می‌باشد. متعال مظهر ربانی تکمیل اولین مرحله

level, while the second and third levels are unification-derivatives of the first.

1068:8 (1171.1) THE FIRST LEVEL: On this initial level of association it is believed that the three Trinities function as perfectly synchronized, though distinct, groupings of Deity personalities.

1068:9 (1171.2) 1. *The Paradise Trinity*, the association of the three Paradise Deities — Father, Son, and Spirit. It should be remembered that the Paradise Trinity implies a threefold function — an absolute function, a transcendental function (Trinity of Ultimacy), and a finite function (Trinity of Supremacy). The Paradise Trinity is any and all of these at any and all times.

1068:10 (1171.3) 2. *The Ultimate Trinity*. This is the deity association of the Supreme Creators, God the Supreme, and the Architects of the Master Universe. While this is an adequate presentation of the divinity aspects of this Trinity, it should be recorded that there are other phases of this Trinity, which, however, appear to be perfectly co-ordinating with the divinity aspects.

1068:11 (1171.4) 3. *The Absolute Trinity*. This is the grouping of God the Supreme, God the Ultimate, and the Consummator of Universe Destiny in regard to all divinity values. Certain other phases of this triune grouping have to do with other-than-divinity values in the expanding cosmos. But these are unifying with the divinity phases just as the power and the personality aspects of the experiential Deities are now in process of experiential synthesis.

1068:12 (1171.5) The association of these three Trinities in the Trinity of Trinities provides for a possible unlimited integration of reality. This grouping contains causes, intermediates, and finals; inceptors, realizers, and consummators; beginnings, existences, and destinies. The Father-Son partnership has become Son-Spirit and then Spirit-Supreme and on to Supreme-Ultimate and Ultimate-Absolute, even to Absolute and Father-Infinite — the completion of the cycle of reality. Likewise, in other phases not so immediately concerned with divinity and personality, does the First Great Source and Center self-realize the limitlessness of reality around the circle of eternity, from the absoluteness of self-existence, through the endlessness of self-revelation, to the finality of self-realization — from the absolute of existentials to the finality of experientials.

1068:13 (1171.6) THE SECOND LEVEL: The co-ordination of the three Trinities inevitably involves the associative union of the experiential Deities, who are genetically associated with these Trinities. The nature of this second level has been sometimes presented as:

1068:14 (1171.7) 1. *The Supreme*. This is the deity consequence of the unity of the Paradise Trinity in experiential liaison with the Creator-Creative

تکامل متناهی می‌باشد.

2- غائی. این پیامد ربانی وحدت منجر شده دومین تثلیث، تجلی تعالی‌گرا و ابسونایت ربانیت است. غائی در بر گیرنده یک وحدت متغیر مهم است که از کیفیتهای بسیار برخوردار است، و سزاوار است که پنداشت بشری درباره آن حداقل آن فازهای غائی را شامل شوند که رهنمون‌کننده کنترل، شخصاً قابل تجربه، و از نظر تنشی یگانه‌ساز می‌باشند، اما بسیاری جنبه‌های آشکار نشده دیگر از الوهیت منجر شده وجود دارند. در حالی که غائی و متعال قابل مقایسه هستند، آنها یکسان نیستند، و غائی نیز صرفاً یک بسط متعال نیست.

3- مطلق. تئوریهای بسیاری در رابطه با سرشت سومین عضو سطح دوم تثلیث تثلیثها وجود دارد. بدون شک خدای مطلق به عنوان پیامد شخصیتی کارکرد نهایی مطلق تثلیث در این پیوند درگیر است، با این وجود مطلق الوهیت یک واقعیت وجودگرا و حاوی مرتبت ابدی است.

دشواری برداشت در رابطه با این عضو سوم، ذاتی این واقعیت است که پیش فرض چنین عضویتی به راستی به معنی فقط یک مطلق است. از نظر تئوریک، اگر چنین رخدادی بتواند به وقوع پیوندد، ما باید نظارمگر یگانگی تجربی سه مطلق به صورت یکی باشیم. و به ما آموزش داده شده که در بیکرانی و به طور وجود گرایانه یک مطلق وجود دارد. در حالی که در کمترین حد روشن است که این عضو سوم چه کسی می‌تواند باشد، اغلب چنین پنداشته شده است که این ممکن است به شکلی از ارتباط غیرقابل تصور و تجلی کیهانی شامل مطلقهای الوهیت، جهانی، و کامل باشد. قطعاً، تثلیث تثلیثها به سختی می‌تواند به کارکرد کاملی کمتر از یگانگی کامل سه مطلق دست یابند، و سه مطلق به سختی می‌توانند کمتر از تحقق کامل تمامی پتانسیلهای بیکران یگانه باشند.

احتمالاً این نشانگر حداقل تحریف حقیقت خواهد بود اگر سومین عضو تثلیث تثلیثها به صورت مطلق جهانی تصور شود، به این شرط که این پنداشت، جهانی را نه تنها به صورت استاتیک و بالقوه بلکه همچنین به صورت همیارانه در نظر بگیرد. اما ما هنوز رابطه با جنبه‌های آفرینشگرانه و تکاملی کارکرد جمع الوهیت را درک نمی‌کنیم.

اگر چه شکل دادن به یک برداشت کامل تثلیث تثلیثها دشوار است، یک برداشت محدود آنقدر دشوار نیست. اگر دومین سطح تثلیث تثلیثها به صورت اساساً شخصی تصور شود، کاملاً ممکن می‌شود که پیوند خدای متعال، خدای غائی، و خدای مطلق به صورت پیامد شخصی پیوند تثلیثهایی شخصی که نیای این الوهیتها تجربی هستند پنداشته شود. ما بر این عقیده هستیم که این سه الوهیت تجربی به عنوان پیامد مستقیم یگانگی در حال رشد تثلیثهای نیایی و سببی آنها که اولین سطح را شکل می‌دهند قطعاً در دومین سطح یگانه خواهند شد.

children of the Paradise Deities. The Supreme is the deity embodiment of the completion of the first stage of finite evolution.

106:8.15 (1171.9) 2. *The Ultimate*. This is the deity consequence of the eventuated unity of the second Trinity, the transcendental and absonite personification of divinity. The Ultimate consists in a variably regarded unity of many qualities, and the human conception thereof would do well to include at least those phases of ultimacy which are control directing, personally experientible, and tensionally unifying, but there are many other unrevealed aspects of the eventuated Deity. While the Ultimate and the Supreme are comparable, they are not identical, neither is the Ultimate merely an amplification of the Supreme.

106:8.16 (1172.1) 3. *The Absolute*. There are many theories held as to the character of the third member of the second level of the Trinity of Trinities. God the Absolute is undoubtedly involved in this association as the personality consequence of the final function of the Trinity Absolute, yet the Deity Absolute is an existential reality of eternity status.

106:8.17 (1172.2) The concept difficulty regarding this third member is inherent in the fact that the presupposition of such a membership really implies just one Absolute. Theoretically, if such an event could take place, we should witness the *experiential* unification of the three Absolutes as one. And we are taught that, in infinity and *existentially*, there is one Absolute. While it is least clear as to who this third member can be, it is often postulated that such may consist of the Deity, Universal, and Unqualified Absolutes in some form of unimagined liaison and cosmic manifestation. Certainly, the Trinity of Trinities could hardly attain to complete function short of the full unification of the three Absolutes, and the three Absolutes can hardly be unified short of the complete realization of all infinite potentials.

106:8.18 (1172.3) It will probably represent a minimum distortion of truth if the third member of the Trinity of Trinities is conceived as the Universal Absolute, provided this conception envisions the Universal not only as static and potential but also as associative. But we still do not perceive the relationship to the creative and evolutionary aspects of the function of total Deity.

106:8.19 (1172.4) Though a completed concept of the Trinity of Trinities is difficult to form, a qualified concept is not so difficult. If the second level of the Trinity of Trinities is conceived as essentially personal, it becomes quite possible to postulate the union of God the Supreme, God the Ultimate, and God the Absolute as the personal repercussion of the union of the personal Trinities who are ancestral to these experiential Deities. We venture the opinion that these three experiential Deities will certainly unify on the second level as the direct

اولین سطح شامل سه تثلیث است؛ دومین سطح به صورت پیوند شخصیتی شخصیت‌های ربانی تجربی – تکامل یافته، تجربی – منجر شده، و تجربی – وجودگرایانه وجود دارد. و صرف نظر از هر دشواری ذهنی در فهم تثلیث کامل تثلیث‌ها، پیوند شخصی این سه الوهیت در دومین سطح در پدیده الوهیت یافتن مجستان به عصر جهان خودمان جلومگر شده است. مجستان توسط مطلق الوهیت که از طریق غائی و در پاسخ به فرمان آغازین آفرینشگرانه ایزد متعال عمل می‌کرد در این سطح دوم واقعیت یافت.

سطح سوم: در یک فرضیه کامل پیرامون دومین سطح تثلیث تثلیث‌ها، ارتباط هر فاز از هر نوع از واقعیت که در تمامیت ابدیت هست، یا بود، یا می‌تواند وجود داشته باشد، در بر گرفته شده است. ایزد متعال نه تنها روح است بلکه همچنین ذهن و نیرو و تجربه است. غائی تمامی اینها و بسیار بیشتر است، در حالی که در برداشت توام از یگانگی مطلق‌های الوهیت، جهانی، و کامل، نهایت مطلق تمامی تحقق واقعیت در بر گرفته شده است.

در پیوند متعال، غائی، و تمامیت مطلق، تجدید مونتاز کشمندانۀ آن جنبه‌های بیکرانی می‌تواند رخ دهد که بدواً توسط من هستم به قطعات تقسیم شده بود، و به پدیداری هفت مطلق بیکرانی انجامید. اگر چه فیلسوفان جهان این را یک احتمال بسیار دور می‌پندارند، باز ما اغلب این پرسش را می‌پرسیم: اگر دومین سطح تثلیث تثلیث‌ها همواره بتواند به وحدت تثلیث دست یابد، آنگاه در نتیجه این وحدت الوهیت چه رخ خواهد داد؟ ما نمی‌دانیم، اما ما اطمینان داریم که این مستقیماً به تحقق من هستم به عنوان یک دستیابی قابل تجربه راه خواهد برد. از نقطه نظر موجودات شخصی، این می‌تواند به این معنی باشد که من هستم غیرقابل شناخت به صورت پدر – بیکران قابل تجربه شدن گردیده است. آنچه که این فرجام‌های مطلق از یک دیدگاه غیرشخصی ممکن است معنی دهند یک موضوع دیگر است و چیزی است که احتمالاً فقط ابدیت می‌تواند روشن سازد. اما به تدریج که ما این سرانجام‌های دور را به صورت مخلوقات شخصی نظاره می‌کنیم، چنین استنتاج می‌کنیم که سرنوشت نهایی تمامی شخصیت‌ها شناخت نهایی پدر جهانی همین شخصیت‌ها است.

همینطور که ما من هستم را در ابدیت گذشته به گونه‌ای فلسفی تصور می‌کنیم، او تنها است، هیچکس غیر از او وجود ندارد. با نگرش به سوی ابدیت آینده، ما نمی‌بینیم که من هستم به هر طریق ممکن بتواند به صورت یک وجودگرا تغییر یابد، اما ما به این تمایل داریم که یک تفاوت عظیم تجربی را پیش‌بینی کنیم. چنین مفهومی از من هستم به معنی ادراک کامل خود است — این شامل آن کهکشان نامحدود شخصیت‌هایی است که شرکت کنندگان ارادی در خود — آشکار سازی من هستم شده‌اند، و به صورت اجزای مطلق ارادی کلیت

consequence of the growing unity of their ancestral and causative Trinities who constitute the first level.

^{106820 (11729)} The first level consists of three Trinities; the second level exists as the personality association of experiential-evolved, experiential-eventuated, and experiential-existential Deity personalities. And regardless of any conceptual difficulty in understanding the complete Trinity of Trinities, the personal association of these three Deities on the second level has become manifest to our own universe age in the phenomenon of the deitization of Majeston, who was actualized on this second level by the Deity Absolute, acting through the Ultimate and in response to the initial creative mandate of the Supreme Being.

^{106821 (11726)} THE THIRD LEVEL: In an unqualified hypothesis of the second level of the Trinity of Trinities, there is embraced the correlation of every phase of every kind of reality that is, or was, or could be in the entirety of infinity. The Supreme Being is not only spirit but also mind and power and experience. The Ultimate is all this and much more, while, in the conjoined concept of the oneness of the Deity, Universal, and Unqualified Absolutes, there is included the absolute finality of all reality realization.

^{106822 (11727)} In the union of the Supreme, Ultimate, and the complete Absolute, there could occur the functional reassembly of those aspects of infinity which were originally segmentalized by the I AM, and which resulted in the appearance of the Seven Absolutes of Infinity. Though the universe philosophers deem this to be a most remote probability, still, we often ask this question: If the second level of the Trinity of Trinities could ever achieve trinity unity, what then would transpire as a consequence of such deity unity? We do not know, but we are confident that it would lead directly to the realization of the I AM as an experiential attainable. From the standpoint of personal beings it could mean that the unknowable I AM had become experiential as the Father-Infinite. What these absolute destinies might mean from a nonpersonal standpoint is another matter and one which only eternity could possibly clarify. But as we view these remote eventualities as personal creatures, we deduce that the final destiny of all personalities is the final knowing of the Universal Father of these selfsame personalities.

^{106823 (11731)} As we philosophically conceive of the I AM in past eternity, he is alone, there is none beside him. Looking forward into future eternity, we do not see that the I AM could possibly change as an existential, but we are inclined to forecast a vast experiential difference. Such a concept of the I AM implies full self-realization — it embraces that limitless galaxy of personalities who have become volitional participants in the self-revelation of the I AM, and who will remain eternally as absolute volitional parts of the totality of infinity, final sons of

بیکرانی، آخرین فرزندان پدر مطلق، برای ابد باقی خواهند ماند.

the absolute Father.

9- یگانگی وجودگرایانه بیکران

در مفهوم تثلیث تثلیثها، ما یگانگی ممکن تجربی واقعیت بیکران را بدیهی می‌پنداریم، و گاهی چنین تئوری پردازی می‌کنیم که ممکن است تمامی این امر در دوری محض ابدیت بسیار دور دست رخ دهد. اما با این وجود یک یگانگی واقعی و حاضر از بیکرانی در همین عصر همچون کلیه اعصار گذشته و آینده جهان وجود دارد؛ این یگانگی در تثلیث بهشت وجود دارد. یگانگی بیکرانی به عنوان یک واقعیت تجربی به گونه‌ای غیرقابل تصور دور است، اما اکنون یک یگانگی کامل بیکرانی بر لحظه کنونی وجود جهان حاکم است و دوگانگی‌های تمامی واقعیت را با یک شکوه موجود که مطلق است متحد می‌سازد.

هنگامی که مخلوقات متناهی تلاش می‌کنند یگانگی بیکران را در سطوح نهایت ابدیت کامل بفهمند، با محدودیت‌های عقلانی که ذاتی وجود متناهی آنها است رو به رو می‌شوند. زمان، فضا، و تجربه در بر گیرنده موانعی برای برداشت مخلوق است؛ و با این وجود، بدون زمان، جدا از فضا، و به جز از طریق تجربه، هیچ مخلوقی نمی‌تواند به حتی یک درک محدود از واقعیت جهان دست یابد. بدون حساسیت زمانی، ممکن نیست هیچ مخلوق تکاملی بتواند روابط زنجیره‌ای را درک کند. بدون فهم فضا، هیچ مخلوقی نمی‌تواند روابط همزمان را درک کند. بدون تجربه، هیچ مخلوق تکاملی حتی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ فقط هفت مطلق بیکرانی به راستی از تجربه فراتر می‌روند، و حتی ممکن است اینها در برخی فازها تجربی باشند.

زمان، فضا، و تجربه بزرگترین مددکاران انسان برای درک نسبی واقعیت و با این وجود سخت‌ترین موانع او برای درک کامل واقعیت هستند. انسانها و بسیاری از مخلوقات دیگر جهان این را ضروری می‌یابند که پتانسیلها را به صورت واقعیت یافته در فضا، و در حال ثمر یافتن در زمان پندارند، اما تمامی این روند یک پدیده زمان – فضا است که در واقع در بهشت و در ابدیت رخ نمی‌دهد. در سطح مطلق نه زمان وجود دارد و نه فضا؛ در آنجا تمامی پتانسیلها را می‌توان به صورت واقعیت پنداشت.

مفهوم یگانگی تمامی واقعیت، چه در این عصر جهان باشد یا در هر عصر دیگر، اساساً دوگانه است: وجودگرا و تجربی. چنین وحدتی در تثلیث تثلیثها در حال تحقق تجربی است، اما درجه واقعیت‌یابی ظاهری این تثلیث سه‌گانه با ناپدید شدن محدودیتها و نواقص واقعیت در کیهان به طور مستقیم متناسب است. اما جمع یکپارچگی واقعیت به گونه‌ای کامل و ابدی و وجودگرایانه در تثلیث بهشت وجود دارد که در درونش، در همین لحظه جهان، واقعیت بیکران مطلقاً یگانه است.

9. EXISTENTIAL INFINITE UNIFICATION

^{1069.1 (1173.2)} In the concept of the Trinity of Trinities we postulate the possible experiential unification of limitless reality, and we sometimes theorize that all this may happen in the utter remoteness of far-distant eternity. But there is nonetheless an actual and present unification of infinity in this very age as in all past and future universe ages; such unification is existential in the Paradise Trinity. Infinity unification as an experiential reality is unthinkableably remote, but an unqualified unity of infinity now dominates the present moment of universe existence and unites the divergencies of all reality with an existential majesty that is *absolute*.

^{1069.2 (1173.3)} When finite creatures attempt to conceive of infinite unification on the finality levels of consummated eternity, they are face to face with intellection limitations inherent in their finite existences. Time, space, and experience constitute barriers to creature concept; and yet, without time, apart from space, and except for experience, no creature could achieve even a limited comprehension of universe reality. Without time sensitivity, no evolutionary creature could possibly perceive the relations of sequence. Without space perception, no creature could fathom the relations of simultaneity. Without experience, no evolutionary creature could even exist; only the Seven Absolutes of Infinity really transcend experience, and even these may be experiential in certain phases.

^{1069.3 (1173.4)} Time, space, and experience are man's greatest aids to relative reality perception and yet his most formidable obstacles to complete reality perception. Mortals and many other universe creatures find it necessary to think of potentials as being actualized in space and evolving to fruition in time, but this entire process is a time-space phenomenon which does not actually take place on Paradise and in eternity. On the absolute level there is neither time nor space; all potentials may be there perceived as actuals.

^{1069.4 (1173.5)} The concept of the unification of all reality, be it in this or any other universe age, is basically twofold: existential and experiential. Such a unity is in process of experiential realization in the Trinity of Trinities, but the degree of the apparent actualization of this threefold Trinity is directly proportional to the disappearance of the qualifications and imperfections of reality in the cosmos. But total integration of reality is unqualifiedly and eternally and existentially present in the Paradise Trinity, within which, at this very universe moment, infinite reality is absolutely unified.

پارادوکسی که توسط دیدگاههای تجربی و وجودگرا آفریده شده است اجتناب ناپذیر است و بخشا مبتنی بر این واقعیت است که تثلیث بهشت و تثلیث تنلیتها هر کدام یک رابطه ابدی هستند که انسانها فقط می‌توانند به صورت یک نسبیت زمان - فضا درک کنند. برداشت انسان پیرامون تحقق تدریجی تجربی تثلیث تنلیتها - دیدگاه زمان - باید از طریق این فرض اضافه که این از پیش یک تحقق‌یابی می‌باشد - دیدگاه ابدیت - کامل گردد. اما این دو دیدگاه چگونه می‌توانند به سازش دست یابند؟ ما پذیرش این حقیقت را که تثلیث بهشت، یگانگی وجودگرایانه بیکرانی است برای انسانهای متناهی پیشنهاد می‌کنیم، و این که ناتوانی در یافتن حضور واقعی و تجلی تکمیل شده تثلیث تجربی تنلیتها بخشا به سبب تحریف متقابل و به دلایل زیر است:

1- دیدگاه محدود بشری، ناتوانی در فهم مفهوم ابدیت کامل.

2- وضعیت ناکامل بشری، دوری از سطح مطلق تجربیها.

3- منظور از وجود بشری، این واقعیت که نوع بشر طوری طراحی شده که از طریق تکنیک تجربه تکامل یابد، و از این رو باید به گونه‌ای ذاتی و ساختاری به تجربه متکی باشد. فقط یک مطلق می‌تواند هم وجودگرا و هم تجربی باشد.

پدر جهانی در تثلیث بهشت، من هستم تثلیث تنلیتها است، و ناتوانی در تجربه نمودن پدر به عنوان بیکران به سبب محدودیتهای متناهی است. مفهوم من هستم وجودگرا، تنها، پیش - تثلیث غیرقابل دستیابی و اصل من هستم پس - تثلیث تنلیتهای تجربی و قابل دستیابی یکی و همان فرضیه هستند؛ هیچ تغییر واقعی در بیکران رخ نداده است؛ تمامی رخدادهای ظاهری به سبب ظرفیتهای افزایش یافته برای درک واقعیت و شناخت کیهانی هستند.

در تحلیل نهایی، من هستم، باید پیش از تمامی وجودگرایان و بعد از تمامی تجربیها وجود داشته باشد. در حالی که ممکن است این ایده‌ها پارادوکسهای ابدیت و بیکرانی را در ذهن بشر روشن نسازند، باید حداقل این خردهای متناهی را برانگیزانند که با این مشکلات پایان ناپذیر به طریقی نوین مقابله کنند، مشکلاتی که در سلوینگتون و بعدها به عنوان پایان دهندگان و به دنبال آن در سرتاسر آینده پایان ناپذیر دوران زندگانی جاودان شما در جهانهای در حال گسترش به مبهوت ساختن شما ادامه خواهند داد.

دیر یا زود تمامی شخصیتهای جهان شروع به درک این امر می‌کنند که جستجوی نهایی ابدیت، پژوهش بی‌پایان بیکرانی، سفر پایان ناپذیر اکتشافی، به مطلق بودن اولین منبع و مرکز است. دیر یا زود ما همگی آگاه می‌شویم که تمامی رشد مخلوق متناسب با تعیین هویت با پدر است. ما به این درک می‌رسیم که زندگی کردن مطابق خواست خداوند، گزینانه جاودان برای امکان پایان ناپذیر خود بیکرانی است. روزی انسانها درک خواهند کرد که موفقیت در جستجو برای بیکران با دستیابی به پدر گونه شدن مستقیماً متناسب است، و این

^{1069.5 (1174.1)} The paradox created by the experiential and the existential viewpoints is inevitable and is predicated in part on the fact that the Paradise Trinity and the Trinity of Trinities are each an eternity relationship which mortals can only perceive as a time-space relativity. The human concept of the gradual experiential actualization of the Trinity of Trinities — the time viewpoint — must be supplemented by the additional postulate that this is already a factualization — the eternity viewpoint. But how can these two viewpoints be reconciled? To finite mortals we suggest the acceptance of the truth that the Paradise Trinity is the existential unification of infinity, and that the inability to detect the actual presence and completed manifestation of the experiential Trinity of Trinities is in part due to reciprocal distortion because of:

^{1069.6 (1174.2)} 1. The limited human viewpoint, the inability to grasp the concept of unqualified eternity.

^{1069.7 (1174.3)} 2. The imperfect human status, the remoteness from the absolute level of experientials.

^{1069.8 (1174.4)} 3. The purpose of human existence, the fact that mankind is designed to evolve by the technique of experience and, therefore, must be inherently and constitutively dependent on experience. Only an Absolute can be both existential and experiential.

^{1069.9 (1174.5)} The Universal Father in the Paradise Trinity is the I AM of the Trinity of Trinities, and the failure to experience the Father as infinite is due to finite limitations. The concept of the *existential*, solitary, pre-Trinity nonattainable I AM and the postulate of the *experiential* post-Trinity of Trinities and attainable I AM are one and the same hypothesis; no actual change has taken place in the Infinite; all apparent developments are due to increased capacities for reality reception and cosmic appreciation.

^{1069.10 (1174.6)} The I AM, in the final analysis, must exist *before* all existentials and *after* all experientials. While these ideas may not clarify the paradoxes of eternity and infinity in the human mind, they should at least stimulate such finite intellects to grapple anew with these never-ending problems, problems which will continue to intrigue you on Salvington and later as finaliters and on throughout the unending future of your eternal careers in the wide-spreading universes.

^{1069.11 (1174.7)} Sooner or later all universe personalities begin to realize that the final quest of eternity is the endless exploration of infinity, the never-ending voyage of discovery into the absoluteness of the First Source and Center. Sooner or later we all become aware that all creature growth is proportional to Father identification. We arrive at the understanding that living the will of God is the eternal passport to the endless possibility of infinity itself. Mortals will sometime realize that success in

که در این عصر جهان واقعیات پدر در حیطه کیفیتهای ربانیت آشکار می‌شوند. و این کیفیتهای ربانیت، در تجربه الهی زندگی کردن، توسط مخلوقات جهان شخصاً به دست می‌آیند، و الهی زندگی کردن در واقع به معنی زندگی کردن مطابق خواست خداوند است.

برای مخلوقات مادی، تکاملی، و متناهی، حیاتی که مبتنی بر زندگی کردن مطابق خواست پدر باشد مستقیماً به نیل به تعالیت روحی در عرصه شخصیت راه خواهد برد، و این مخلوقات را به درک پدر - بیکران یک گام نزدیکتر می‌کند. این زندگی پدر گونه مبتنی بر حقیقت است، نسبت به زیبایی حساس است، و تحت سلطه نیکی قرار دارد. چنین شخص خداشناس از درون با پرستش روشنائی یافته است و از برون وقف خدمت با جان و دل به برادری جهانی تمامی شخصیتها شده است، یک کار خدماتی که با بخشش پر شده است و با مهرورزی انگیزه یافته است، در حالی که تمامی این کیفیتهای زندگی در سطوح پیوسته در حال فراز خرد کیهانی، خود شکوفایی، یافتن خداوند، و پرستش پدر، در شخصیت در حال تکامل یگانه شده‌اند.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق نبادان.]

the quest of the Infinite is directly proportional to the achievement of Fatherlikeness, and that in this universe age the realities of the Father are revealed within the qualities of divinity. And these qualities of divinity are personally appropriated by universe creatures in the experience of living divinely, and to live divinely means actually to live the will of God.

^{1069.12 (1175.1)} To material, evolutionary, finite creatures, a life predicated on the living of the Father's will leads directly to the attainment of spirit supremacy in the personality arena and brings such creatures one step nearer the comprehension of the Father-Infinite. Such a Father life is one predicated on truth, sensitive to beauty, and dominated by goodness. Such a God-knowing person is inwardly illuminated by worship and outwardly devoted to the wholehearted service of the universal brotherhood of all personalities, a service ministry which is filled with mercy and motivated by love, while all these life qualities are unified in the evolving personality on ever-ascending levels of cosmic wisdom, self-realization, God-finding, and Father worship.

^{1069.13 (1175.2)} [Presented by a Melchizedek of Nebadon.]

مقاله 107. منشأ و طبیعت تنظیم کنندگان فکر

108 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 106

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 107

منشأ و طبیعت تنظیم کنندگان فکر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- منشأ تنظیم کنندگان فکر
- 2- طبقه بندی تنظیم کنندگان
- 3- منزل تنظیم کنندگان در دیوینگتون
- 4- طبیعت و حضور تنظیم کنندگان
- 5- ذهنیت تنظیم کننده
- 6- تنظیم کنندگان به صورت ارواح خالص
- 7- تنظیم کنندگان و شخصیت

مقدمه مقاله

اگر چه پدر جهانی شخصاً در بهشت، درست در مرکز جهانها، سکونت دارد، در واقع در کرات فضا در اذهان فرزندان بیشمار زمانش نیز حضور دارد، چرا که به صورت ناصحان اسرارآمیز در آنها ساکن است. پدر جاودان در همان حال که از فرزندان انسانی سیاره ای خود بسیار فاصله دارد در ارتباطی تنگاتنگ با آنان قرار دارد.

تنظیم کنندگان واقعیت مهر پدر هستند که در روان انسانها عینیت یافته اند. آنها وعده حتمی دوران زندگانی جاودانه انسان هستند که در درون ذهن انسان محبوس می باشند؛ آنها جوهر شخصیت کمال یافته انسان پایان دهنده هستند که او می تواند در زمان پیش مزه کند. انسان از طریق صعود جهان به جهان تدریجاً در تکنیک الهی زندگی مطابق خواست پدر گام به گام خیره می شود، تا این که در واقع به حضور الهی پدر بهشتی خود دست می یابد.

خداوند پس از این که به انسان فرمان داد کامل باشد، حتی انطور که او کامل است، به صورت تنظیم کننده فرود آمده است تا در دستیابی به سرنوشت آسمانی

PAPER 107

ORIGIN AND NATURE OF THOUGHT
ADJUSTERS

SECTIONS

Introduction

1. Origin of Thought Adjusters
2. Classification of Adjusters
3. The Divinington Home of Adjusters
4. Nature and Presence of Adjusters
5. Adjuster Mindedness
6. Adjusters as Pure Spirits
7. Adjusters and Personality

INTRODUCTION

^{107:0.1 (1176:1)} ALTHOUGH the Universal Father is personally resident on Paradise, at the very center of the universes, he is also actually present on the worlds of space in the minds of his countless children of time, for he indwells them as the Mystery Monitors. The eternal Father is at one and the same time farthest removed from, and most intimately associated with, his planetary mortal sons.

^{107:0.2 (1176:2)} The Adjusters are the actuality of the Father's love incarnate in the souls of men; they are the veritable promise of man's eternal career imprisoned within the mortal mind; they are the essence of man's perfected finaliter personality, which he can foretaste in time as he progressively masters the divine technique of achieving the living of the Father's will, step by step, through the ascension of universe upon universe until he actually attains the divine presence of his Paradise Father.

^{107:0.3 (1176:3)} God, having commanded man to be perfect, even as he is perfect, has descended as the Adjuster to become man's experiential partner in

که بدین گونه مقرر گشته شریک تجربی انسان شود. قطعه خداوند که در ذهن انسان سکنی می‌گزیند خاطر جمعی مطلق و کاملی است که انسان می‌تواند در پیوند با این تنظیم کننده الهی، که از خداوند آمد تا انسان را بیابد و حتی در روزهای بودن در جسم او را به فرزندى برساند، پدر جهانی را پیدا کند.

هر انسانی که یک پسر آفریننده را دیده است پدر جهانی را دیده است، و آن کس که در او یک تنظیم کننده الهی سکونت دارد پدر بهشتی در او ساکن است. هر انسانی که به طور هشیارانه یا غیرهشیارانه از راهبری تنظیم کننده ساکن در خود اطاعت می‌کند مطابق خواست خداوند زندگی می‌کند. آگاهی از حضور تنظیم کننده آگاهی از حضور خداوند است. پیوند ابدی تنظیم کننده به عنوان یک همیار جهانی الوهیت با روان تکاملی انسان تجربه راستین پیوند ابدی با خداوند است.

این تنظیم کننده است که در درون انسان آن اشتیاق خاموشی ناپذیر و آرزوی بی‌وقفه برای خداگونه شدن، برای دستیابی به بهشت، و در آنجا در پیشگاه شخص واقعی الوهیت پرستش منبع بیکران هدیه الهی را ایجاد می‌کند. تنظیم کننده حضور زنده‌ای است که در واقع فرزند فانی را با پدر بهشتی‌اش پیوند می‌دهد و او را به پدر نزدیکتر و نزدیکتر می‌سازد. تنظیم کننده برابر ساز جبران کننده ما پیرامون تنش عظیم جهانی است که با فاصله جدایی انسان از خداوند و با درجه جزئی بودن او در مقایسه با جهانی بودن پدر جاودان ایجاد می‌شود.

تنظیم کننده جوهر مطلق یک موجود بیکران است که در درون ذهن یک مخلوق متناهی محبوس است، که بسته به انتخاب چنین انسانی می‌تواند این پیوند موقت خداوند و انسان را سرانجام به اوج رساند و در واقع پیدایش موجودی جدید را برای خدمت بی‌پایان در جهان به فعل درآورد. تنظیم کننده آن واقعیت الهی جهان است که این حقیقت را که خداوند پدر انسان است واقعیت می‌بخشد. تنظیم کننده قطب‌نمای خط‌ناپذیر کیهانی انسان است که روان را همیشه و بدون لغزش به سوی خداوند رهنمون می‌شود.

در کرات تکاملی مخلوقات صاحب اراده سه مرحله کلی رشد و نمو وجود را می‌پیمایند: از هنگام ورود تنظیم کننده تا رشد نسبتاً کامل، در حدود سن بیست سالگی در یورنشیما، ناصحان گاهی اوقات تغییر دهندگان فکر نامیده می‌شوند. از این هنگام تا رسیدن به سن بصیرت، در حدود چهل سالگی، ناصحان اسرارآمیز تنظیم کنندگان فکر نامیده می‌شوند. از رسیدن به سن بصیرت تا هنگام رهایی از جسم، آنها اغلب به صورت کنترل کنندگان فکر مورد اشاره قرار می‌گیرند. این سه مرحله حیات انسانی هیچ ربطی به سه مرحله پیشرفت تنظیم کننده در نسخه‌برداری ذهن و تکامل روان ندارد.

the achievement of the supernal destiny which has been thus ordained. The fragment of God which indwells the mind of man is the absolute and unqualified assurance that man can find the Universal Father in association with this divine Adjuster, which came forth from God to find man and sonship him even in the days of the flesh.

107.0.4 (1176.4) Any mortal who has seen a Creator Son has seen the Universal Father, and he who is indwelt by a divine Adjuster is indwelt by the Paradise Father. Every mortal who is consciously or unconsciously following the leading of his indwelling Adjuster is living in accordance with the will of God. Consciousness of Adjuster presence is consciousness of God's presence. Eternal fusion of the Adjuster with the evolutionary soul of man is the factual experience of eternal union with God as a universe associate of Deity.

107.0.5 (1176.5) It is the Adjuster who creates within man that unquenchable yearning and incessant longing to be like God, to attain Paradise, and there before the actual person of Deity to worship the infinite source of the divine gift. The Adjuster is the living presence which actually links the mortal son with his Paradise Father and draws him nearer and nearer to the Father. The Adjuster is our compensatory equalization of the enormous universe tension which is created by the distance of man's removal from God and by the degree of his partiality in contrast with the universality of the eternal Father.

107.0.6 (1176.6) The Adjuster is an absolute essence of an infinite being imprisoned within the mind of a finite creature which, depending on the choosing of such a mortal, can eventually consummate this temporary union of God and man and veritably actualize a new order of being for unending universe service. The Adjuster is the divine universe reality which factualizes the truth that God is man's Father. The Adjuster is man's infallible cosmic compass, always and unerringly pointing the soul Godward.

107.0.7 (1177.1) On the evolutionary worlds, will creatures traverse three general developmental stages of being: From the arrival of the Adjuster to comparative full growth, about twenty years of age on Urantia, the Monitors are sometimes designated Thought Changers. From this time to the attainment of the age of discretion, about forty years, the Mystery Monitors are called Thought Adjusters. From the attainment of discretion to deliverance from the flesh, they are often referred to as Thought Controllers. These three phases of mortal life have no connection with the three stages of Adjuster progress in mind duplication and soul evolution.

از آنجا که تنظیم کنندگان فکر از جوهر الوهیت اولیه هستند، هیچ کس نمی‌تواند پیرامون طبیعت و منشأ آنان با اطمینان سخن بگوید؛ من فقط می‌توانم روایات سلوینگتون و باورهای یورسا را بازگو کنم؛ من فقط می‌توانم توضیح دهم که ما این ناصحان اسرارآمیز و موجودات مرتبط به آنان در سرتاسر جهان بزرگ را چگونه تلقی می‌کنیم.

اگر چه در رابطه با نحوه اعطای تنظیم کنندگان فکر نظرات گوناگونی وجود دارد، در مورد منشأ آنان چنین تفاوتی وجود ندارد. همگی توافق دارند که آنان مستقیماً از نزد پدر جهانی، اولین منبع و مرکز، می‌آیند. آنها موجودات آفریده شده نیستند؛ آنها موجوداتی به اجزا تقسیم شده هستند که در بر گیرنده حضور واقعی خدای بیکران می‌باشند. تنظیم کنندگان به همراه بسیاری از همیاران آشکار ناشده‌شان، ربانیت رقیق نشده و مخلوط نشده، اجزای کامل و کاهش نیافته الوهیت هستند؛ آنها از خدا هستند، و تا جایی که ما قادریم تشخیص دهیم، آنها خدا هستند.

ما زمان آغاز وجود جداگانه آنها، گذشته از مطلق بودن اولین منبع و مرکز، را نمی‌دانیم؛ ما تعداد آنها را نیز نمی‌دانیم. ما قدر بسیار اندکی پیرامون دوران زندگی آنها می‌دانیم، تا این که آنها در سیارات زمان وارد شوند که در اذهان بشری سکنی گزینند، اما از آن زمان به بعد ما با پیشروی کیهانی آنها تا زمان به سرانجام رسیدن سرنوشت سه‌گانه آنها کمابیش آشنا هستیم: نیل به شخصیت از طریق پیوند با یک فراز یابنده انسانی، نیل به شخصیت از طریق فرمان پدر جهانی، یا رهایی از تکالیف شناخته شده تنظیم کنندگان فکر.

اگر چه ما نمی‌دانیم، چنین می‌پنداریم که با گسترش جهان، و به تدریج که تعداد کاندیدهای پیوند با تنظیم کننده افزایش می‌یابد، تنظیم کنندگان دائماً فردیت می‌یابند. اما به همین اندازه ممکن است که ما در تلاش برای تعیین یک کمیت عددی برای تنظیم کنندگان در خطا باشیم. همچون خود خداوند، این قطعیتی که از طبیعت غیرقابل درک او برخوردارند ممکن است به طور وجودگرایانه بیکران باشند.

تکنیک منشأ تنظیم کنندگان فکر یکی از کارکردهای آشکار ناشده پدر جهانی است. ما دلایل بسیاری داریم باور داشته باشیم که هیچیک از همیاران مطلق دیگر اولین منبع و مرکز در تولید اجزای پدر دست ندارند. تنظیم کنندگان صرفاً و برای ابد هدایای الهی هستند؛ آنها متعلق به خدا و از خدا هستند، و همانند خداوند هستند.

آنها در رابطه‌شان با مخلوقات پیوندی مهری آسمانی و خدمتی معنوی را آشکار می‌سازند که عمیقاً تأیید کننده این اعلان می‌باشد که خداوند روح است. اما علاوه بر این خدمت متعالی کار زیادی صورت می‌گیرد که هرگز برای انسانهای یورنشیا آشکار نشده است. همچنین ما به طور کامل نمی‌فهمیم که هنگامی که پدر جهانی از خود موجودی را اهدا می‌کند تا بخشی از شخصیت یک مخلوق زمان باشد، به راستی دقیقاً چه رخ می‌دهد. پیشرفت فرازگرایانه پایان دهنده‌شان بهشت نیز هنوز

107:1.1 (1177:2) Since Thought Adjusters are of the essence of original Deity, no one may presume to discourse authoritatively upon their nature and origin; I can only impart the traditions of Salvington and the beliefs of Uversa; I can only explain how we regard these Mystery Monitors and their associated entities throughout the grand universe.

107:1.2 (1177:3) Though there are diverse opinions regarding the mode of the bestowal of Thought Adjusters, there exist no such differences concerning their origin; all are agreed that they proceed direct from the Universal Father, the First Source and Center. They are not created beings; they are fragmentized entities constituting the factual presence of the infinite God. Together with their many unrevealed associates, the Adjusters are undiluted and unmixed divinity, unqualified and unattenuated parts of Deity; they are of God, and as far as we are able to discern, *they are God*.

107:1.3 (1177:4) As to the time of their beginning separate existences apart from the absoluteness of the First Source and Center, we do not know; neither do we know their number. We know very little concerning their careers until they arrive on the planets of time to indwell human minds, but from that time on we are more or less familiar with their cosmic progressions up to and including the consummation of their triune destinies: attainment of personality by fusion with some mortal ascender, attainment of personality by fiat of the Universal Father, or liberation from the known assignments of Thought Adjusters.

107:1.4 (1177:5) Although we do not know, we presume that Adjusters are being constantly individualized as the universe enlarges, and as the candidates for Adjuster fusion increase in numbers. But it may be equally possible that we are in error in attempting to assign a numerical magnitude to the Adjusters; like God himself, these fragments of his unfathomable nature may be existentially infinite.

107:1.5 (1177:6) The technique of the origin of the Thought Adjusters is one of the unrevealed functions of the Universal Father. We have every reason to believe that none of the other absolute associates of the First Source and Center have aught to do with the production of Father fragments. Adjusters are simply and eternally the divine gifts; they are of God and from God, and they are like God.

107:1.6 (1177:7) In their relationship to fusion creatures they reveal a supernal love and spiritual ministry that is profoundly confirmative of the declaration that God is spirit. But there is much that takes place in addition to this transcendent ministry that has never been revealed to Urantia mortals. Neither do we fully understand just what really transpires when the Universal Father gives of himself to be a part of the personality of a creature of time. Nor has the ascending progression of the Paradise finaliters as

احتمالات کاملی را که ذاتی این شراکت آسمانی انسان و خداوند است آشکار نساخته است. در تحلیل نهایی، اجزای پدر باید هدیه خدای مطلق به آن مخلوقاتی باشد که سرنوشتشان در بر گیرنده امکان نیل به خداوند به صورت مطلق است.

همانطور که پدر جهانی الوهیت پیش شخصی خود را به اجزای مختلف تقسیم می‌کند، روح بیکران نیز قسمتهایی از روح پیش ذهن خود را فردیت می‌دهد تا در روانهای تکاملی انسانهای در حال بقای سری پیوند روح ساکن شوند و در واقع با آنها پیوند یابند. اما طبیعت پسر جاودان بدین نحو به قطعات گوناگون قابل تقسیم نیست؛ روح پسر اولیه یا پراکنده است و یا به طور مجزا شخصی است. مخلوقات با پسر پیوند یافته با عطایای انفرادی روح پسران آفریننده پسر جاودان یگانه می‌شوند.

yet disclosed the full possibilities inherent in this supernal partnership of man and God. In the last analysis, the Father fragments must be the gift of the absolute God to those creatures whose destiny encompasses the possibility of the attainment of God as absolute.

^{107:17 (1178:1)} As the Universal Father fragmentizes his prepersonal Deity, so does the Infinite Spirit individuate portions of his premind spirit to indwell and actually to fuse with the evolutionary souls of the surviving mortals of the spirit-fusion series. But the nature of the Eternal Son is not thus fragmentable; the spirit of the Original Son is either diffuse or discretely personal. Son-fused creatures are united with individualized bestowals of the spirit of the Creator Sons of the Eternal Son.

2- طبقه‌بندی تنظیم کنندگان

تنظیم کنندگان به صورت موجوداتی باکره فردیت می‌یابند، و سرنوشت همگی‌شان این است که ناصحانی رهایی یافته، پیوند یافته، و یا شخصیت یافته شوند. ما چنین می‌پنداریم که هفت رسته تنظیم کننده فکر وجود دارد، گرچه ما در مجموع این تقسیمات را نمی‌فهمیم. ما اغلب به صورت زیرین به رسته‌های مختلف اشاره می‌کنیم:

1- تنظیم کنندگان باکره، آنهایی که در مأموریت‌های اولیه خود در اذهان کاندیداهای تکاملی برای بقای جاودانه خدمت می‌کنند. طبیعت الهی ناصحان اسرار آمیز برای ابد ثابت است. همچنین طبیعت تجربی آنها همینطور که در ابتدا از دیوبینگتون رهسپار می‌شوند ثابت است؛ تفاوت متعاقب تجربی نتیجه تجربه واقعی در خدمت در جهان است.

2- تنظیم کنندگان پیشرفته، آنهایی که یک دوره یا دوره‌های بیشتر به همراه مخلوقات صاحب اراده در کراتی خدمت کرده‌اند که در آنها پیوند نهایی میان هویت مخلوق زمان و یک بخش منحصر به فرد روح سومین منبع و مرکز که در جهان محلی تجلی یافته رخ می‌دهد.

3- تنظیم کنندگان متعال، آن ناصحانی که در ماجرای زمان در کرات تکاملی خدمت کرده‌اند، اما شرکای بشری آنها به دلیلی بقای جاودانه را نپذیرفتند، و آنهایی که متعاقباً به ماجراهای دیگر در انسانهای دیگر در کرات دیگر در حال تکامل تخصیص یافته‌اند. یک تنظیم کننده متعال گرچه بیش از یک ناصح باکره الهی نیست، از تجربه بیشتری برخوردار گشته است، و در ذهن بشری کارهای بیشتری می‌تواند انجام دهد که یک تنظیم کننده کم تجربه‌تر نمی‌تواند انجام دهد.

4- تنظیم کنندگان ناپدید شده. در اینجا در تلاشهای ما برای دنبال نمودن دوران زندگانی ناصحان اسرار آمیز وقفه‌ای رخ می‌دهد. یک مرحله چهارمی از خدمت وجود دارد که ما درباره آن اطمینان نداریم. ملک صادقها آموزش می‌دهند که تنظیم کنندگان مرحله چهارم در مأموریت جداگانه هستند. آنها در حال گشت و گذار در

2. CLASSIFICATION OF ADJUSTERS

^{107:21 (1178:2)} Adjusters are individuated as virgin entities, and all are destined to become either liberated, fused, or Personalized Monitors. We understand that there are seven orders of Thought Adjusters, although we do not altogether comprehend these divisions. We often refer to the different orders as follows:

^{107:22 (1178:3)} 1. *Virgin Adjusters*, those serving on their initial assignment in the minds of evolutionary candidates for eternal survival. Mystery Monitors are eternally uniform in divine nature. They are also uniform in experiential nature as they first go out from Divinington; subsequent experiential differentiation is the result of actual experience in universe ministry.

^{107:23 (1178:4)} 2. *Advanced Adjusters*, those who have served one or more seasons with will creatures on worlds where the final fusion takes place between the identity of the creature of time and an individualized portion of the spirit of the local universe manifestation of the Third Source and Center.

^{107:24 (1178:5)} 3. *Supreme Adjusters*, those Monitors that have served in the adventure of time on the evolutionary worlds, but whose human partners for some reason declined eternal survival, and those that have been subsequently assigned to other adventures in other mortals on other evolving worlds. A supreme Adjuster, though no more divine than a virgin Monitor, has had more experience, can do things in the human mind which a less experienced Adjuster could not do.

^{107:25 (1178:6)} 4. *Vanished Adjusters*. Here occurs a break in our efforts to follow the careers of the Mystery Monitors. There is a fourth stage of service about which we are not sure. The Melchizedeks teach that the fourth-stage Adjusters are on detached assignments, roaming the universe of

جهان جهانها هستند. پیام‌آوران منفرد به این باور تمایل دارند که آنها با اولین منبع و مرکز یگانه هستند. آنها در حال بهره‌وری از دوره‌ای از معاشرت طراوت بخش با خود پدر هستند. و کاملاً ممکن است که یک تنظیم کننده بتواند در حال گشت زنی در جهان بنیادین باشد و به طور همزمان با پدر همه جا حاضر یگانه باشد.

5- تنظیم کنندگان رهایی یافته، آن ناصحان اسرارآمیزی که برای ابد از خدمت زمان برای انسانهای کرات در حال تکامل رهایی یافته‌اند. ما نمی‌دانیم که کارکرد آنها چیست.

6- تنظیم کنندگان پیوند یافته — پایان دهندگان — آنهایی که با مخلوقات در حال فراز ابرجهانها، یاران ابدیت فرازگرایان زمان سپاه بهشتی نهایت یگانه شده‌اند. تنظیم کنندگان فکر معمولاً با انسانهای در حال فراز زمان پیوند می‌یابند، و در داخل و خارج از آسندینگتون با چنین انسانهای در حال بقا ثبت نام می‌شوند. آنها مسیر موجودات فرازگرا را دنبال می‌کنند. به نظر می‌رسد که تنظیم کننده به دنبال پیوند با روان در حال فراز تکاملی از سطح مطلق وجودگرایانه جهان به سطح متناهی تجربی همیاری عملی با یک شخصیت در حال فراز تبدیل می‌شود. یک تنظیم کننده پیوند یافته، در حالی که تمامی کاراکتر طبیعت وجودگرای الهی را حفظ می‌کند، با دوران زندگی در حال فراز یک انسان در حال بقا به طور ناگسستگی وصل می‌شود.

7- تنظیم کنندگان شخصیت یافته، آنهایی که با پسران بهشتی در جسم ظهور یافته، به همراه بسیاری که در طول اقامت انسانی به تمایز غیرمعمول دست یافته‌اند، خدمت کرده‌اند، اما تابعین آنها بقا را نپذیرفتند. ما دلایلی داریم که باور کنیم چنین تنظیم کنندگانی بر مبنای توصیه‌های قدمای ایامهای ابرجهان مأموریتشان شخصیت یافته‌اند.

راههای بسیاری وجود دارد که این اجزای اسرارآمیز پدر می‌توانند به واسطه آنها طبقه‌بندی شوند: مطابق مأموریت جهانی، از طریق انداز مگیری موفقیت در سکنی‌گزینی در یک فرد انسان، یا حتی توسط تبار نژادی کاندیدای انسانی برای پیوند.

3- منزل تنظیم کنندگان در دیوینینگتون

کلیه فعالیت‌های جهان که به اعزام، مدیریت، رهنمود، و بازگشت ناصحان اسرارآمیز از خدمت در تمامی هفت ابرجهان مربوط است به نظر می‌رسد که در کره مقدس دیوینینگتون متمرکز باشد. تا جایی که من می‌دانم، هیچکس به غیر از تنظیم کنندگان و سایر موجودات پدر در آن کره نبوده است. احتمال دارد که موجودات پیش شخصی آشکار ناشده بشمار دیوینینگتون را به عنوان یک کره پایگاه با تنظیم کنندگان قسمت می‌کنند. ما حدس می‌زنیم که این وجودهای همیار به طریقی با خدمت کنونی و آینده ناصحان اسرارآمیز مربوط باشند. اما ما واقعاً نمی‌دانیم.

universes. The Solitary Messengers are inclined to believe that they are at one with the First Source and Center, enjoying a period of refreshing association with the Father himself. And it is entirely possible that an Adjuster could be roaming the master universe simultaneously with being at one with the omnipresent Father.

107:26 (1179:7) 5. *Liberated Adjusters*, those Mystery Monitors that have been eternally liberated from the service of time for the mortals of the evolving spheres. What functions may be theirs, we do not know.

107:27 (1179:1) 6. *Fused Adjusters* — finaliters — those who have become one with the ascending creatures of the superuniverses, the eternity partners of the time ascenders of the Paradise Corps of the Finality. Thought Adjusters ordinarily become fused with the ascending mortals of time, and with such surviving mortals they are registered in and out of Ascendington; they follow the course of ascendant beings. Upon fusion with the ascending evolutionary soul, it appears that the Adjuster translates from the absolute existential level of the universe to the finite experiential level of functional association with an ascending personality. While retaining all of the character of the existential divine nature, a fused Adjuster becomes indissolubly linked with the ascending career of a surviving mortal.

107:28 (1179:2) 7. *Personalized Adjusters*, those who have served with the incarnated Paradise Sons, together with many who have achieved unusual distinction during the mortal indwelling, but whose subjects rejected survival. We have reasons for believing that such Adjusters are personalized on the recommendations of the Ancients of Days of the superuniverse of their assignment.

107:29 (1179:3) There are many ways in which these mysterious God fragments can be classified: according to universe assignment, by the measure of success in the indwelling of an individual mortal, or even by the racial ancestry of the mortal candidate for fusion.

3. THE DIVININGTON HOME OF ADJUSTERS

107:31 (1179:4) All universe activities related to the dispatch, management, direction, and return of the Mystery Monitors from service in all of the seven superuniverses seem to be centered on the sacred sphere of Divinington. As far as I know, none but Adjusters and other entities of the Father have been on that sphere. It seems likely that numerous unrevealed prepersonal entities share Divinington as a home sphere with the Adjusters. We conjecture that these fellow entities may in some manner be associated with the present and future ministry of the Mystery Monitors. But we really do not know.

هنگامی که تنظیم کنندگان فکر به پدر باز می‌گردند، به قلمرو منشأ فرضی، دیوینینگتون، برمی‌گردند؛ و احتمالاً به عنوان بخشی از این تجربه، تماسی واقعی با شخصیت بهشتی پدر و نیز با تجلی ویژه ربانیت پدر که گزارش شده در این کره اسرارآمیز واقع شده، صورت می‌گیرد.

اگر چه ما تا اندازه‌ای پیرامون تمامی هفت کرات اسرارآمیز بهشت می‌دانیم، پیرامون دیوینینگتون کمتر از سایرین می‌دانیم. موجوداتی که از مرتبت بالای معنوی هستند فقط سه فرمان الهی دریافت می‌کنند، و آنها از این قرارند:

1- همیشه احترام کافی برای تجربه و عطایای ارشدها و مافوقان خود نشان دهند.

2- همیشه نسبت به محدودیتها و بی‌تجربگی کوچکترها و زیردستانشان با ملاحظه باشد.

3- هرگز سعی در فرود آمدن در سواحل دیوینینگتون نکنند.

من اغلب فکر کرده‌ام که برای من کاملاً بی‌فایده است که به دیوینینگتون بروم؛ من احتمالاً قادر نخواهم بود هیچیک از موجودات مقیم آنجا به جز کسانی نظیر تنظیم کنندگان شخصیت یافته را ببینم، و من آنها را در جاهای دیگر دیده‌ام. من بسیار مطمئنم که هیچ چیز واقعاً ارزشمند یا سودمند برای من، هیچ چیز ضروری برای رشد و تکامل من، در دیوینینگتون وجود ندارد. در غیر اینصورت رفتن من به آنجا قدغن نمی‌شد.

از آنجا که نمی‌توانیم پیرامون طبیعت و منشأ تنظیم کنندگان دیوینینگتون چیزی بیاموزیم، و با قدر اندکی می‌توانیم بیاموزیم، ناچاریم از هزار و یک منبع مختلف اطلاعات جمع‌آوری کنیم، و لازم است این اطلاعات انباشته شده را گردآوری نموده، به هم پیوند داده، و مرتبط سازیم تا چنین دانشی آموزنده باشد.

بی‌پایکی و خردی که توسط تنظیم کنندگان فکر به نمایش گذاشته می‌شود نشان می‌دهد که آنها تحت یک آموزش فوق‌العاده گسترده و دامنه‌دار قرار گرفته‌اند. از آنجا که آنها شخصیت نیستند، این آموزش باید در مؤسسات آموزشی دیوینینگتون صورت گیرد. بدون شک تنظیم کنندگان بی‌نظیر شخصیت یافته پرسنل مدارس آموزشی تنظیم کنندگان دیوینینگتون را تشکیل می‌دهند. و ما می‌دانیم که ریاست این گروه مرکزی و سرپرست را تنظیم کننده شخصیت یافته کنونی اولین پسر بهشتی رسته میکائیل، در تکمیل اعطای هفتگانه‌اش به نژادها و مردمان قلمرو جهانش، به عهده دارد.

ما در واقع قدر بسیار اندکی درباره تنظیم کنندگان شخصیت نیافته می‌دانیم؛ ما فقط با انواع شخصیت یافته تماس گرفته و ارتباط برقرار می‌کنیم. اینها در دیوینینگتون نامگذاری شده‌اند و همیشه با نام شناخته می‌شوند و نه با شماره. تنظیم کنندگان شخصیت یافته به طور دائم در دیوینینگتون اقامت می‌کنند؛ آن کره مقدس منزلگاه آنان است. آنها تنها با خواست پدر جهانی از آن مکان خارج می‌شوند. تعداد بسیار اندکی در حوزه‌های جهانی محلی یافت می‌شوند، اما تعداد بیشتری در جهان

107:32 (1179:5) When Thought Adjusters return to the Father, they go back to the realm of supposed origin, Divinington; and probably as a part of this experience, there is actual contact with the Father's Paradise personality as well as with the specialized manifestation of the Father's divinity which is reported to be situated on this secret sphere.

107:33 (1179:6) Although we know something of all the seven secret spheres of Paradise, we know less of Divinington than of the others. Beings of high spiritual orders receive only three divine injunctions, and they are:

107:34 (1179:7) 1. Always to show adequate respect for the experience and endowments of their seniors and superiors.

107:35 (1179:8) 2. Always to be considerate of the limitations and inexperience of their juniors and subordinates.

107:36 (1179:9) 3. Never to attempt a landing on the shores of Divinington.

107:37 (1179:10) I have often reflected that it would be quite useless for me to go to Divinington; I probably should be unable to see any resident beings except such as the Personalized Adjusters, and I have seen them elsewhere. I am very sure there is nothing on Divinington of real value or profit to me, nothing essential to my growth and development, or I should not have been forbidden to go there.

107:38 (1180:1) Since we can learn little or nothing of the nature and origin of Adjusters from Divinington, we are compelled to gather information from a thousand and one different sources, and it is necessary to assemble, associate, and correlate this accumulated data in order that such knowledge may be informative.

107:39 (1180:2) The valor and wisdom exhibited by Thought Adjusters suggest that they have undergone a training of tremendous scope and range. Since they are not personalities, this training must be imparted in the educational institutions of Divinington. The unique Personalized Adjusters no doubt constitute the personnel of the Adjuster training schools of Divinington. And we do know that this central and supervising corps is presided over by the now Personalized Adjuster of the first Paradise Son of the Michael order to complete his sevenfold bestowal upon the races and peoples of his universe realms.

107:310 (1180:3) We really know very little about the nonpersonalized Adjusters; we only contact and communicate with the personalized orders. These are christened on Divinington and are always known by name and not by number. The Personalized Adjusters are permanently domiciled on Divinington; that sacred sphere is their home. They go out from that abode only by the will of the Universal Father. Very few are found in the domains of the local

مرکزی حضور دارند.

universes, but larger numbers are present in the central universe.

4- طبیعت و حضور تنظیم کنندگان

گفتن این که یک تنظیم کننده فکر الهی است صرفاً به رسمیت شناختن طبیعت منشأ است. بسیار محتمل است که چنین خلوص ربانیت در بر گیرنده جوهر پتانسیل تمامی ویژگیهای الوهیت باشد که می‌تواند در درون چنین قطعه‌ای از جوهر مطلق حضور جهانی پدر بهشتی جاودان و بیکران محصور شود.

منبع واقعی تنظیم کننده باید بیکران باشد، و پیش از پیوند با روان فناپذیر یک انسان در حال تکامل، واقعیت تنظیم کننده باید در مرز مطلق بودن باشد. تنظیم کنندگان در کلیت، از نظر الوهیت، مطلق نیستند، اما در محدوده پتانسیلهای طبیعت به اجزا تقسیم شده خود احتمالاً مطلقهای حقیقی هستند. آنها از نظر جهانی بودن واجد شرایط هستند، اما نه از نظر طبیعت. آنها از نظر گستردگی محدود هستند، اما در شدت معنی، ارزش و واقعیت مطلق هستند. به این دلیل ما گاهی اوقات هدایای الهی را به عنوان قطعات واجد شرایط مطلق پدر می‌نامیم.

هیچ تنظیم کننده‌ای تاکنون به پدر بهشتی بی‌وفا نبوده است. رسته‌های پایین‌تر مخلوقات شخصی ممکن است گاهی اوقات با هموعان بی‌وفا به ستیز برخیزند، اما تنظیم کنندگان هرگز؛ آنها در گستره آسمانی خود برای خدمت به مخلوق و کارکرد جهانی متعال و خطاپذیر هستند.

تنظیم کنندگان شخصیت نیافته فقط برای تنظیم کنندگان شخصیت یافته قابل رویت هستند. رسته من، پیام‌آوران منفرد، به همراه ارواح الهام یافته تثلیث، می‌توانند از طریق پدیده‌های واکنشی روحی به حضور تنظیم کنندگان پی ببرند؛ و حتی سرافیمها گاهی اوقات می‌توانند درخشش روحی همیاری فرضی با حضور تنظیم کنندگان را در اذهان مادی انسانها تشخیص دهند؛ اما در واقع هیچیک از ما قادر نیستیم حضور واقعی تنظیم کنندگان را تشخیص دهیم، مگر این که آنها شخصیت یافته باشند، گر چه طبیعت آنها در پیوند با شخصیت‌های پیوند یافته انسانهای در حال فراز کرات تکاملی قابل مشاهده است. نامرئی بودن عمومی تنظیم کنندگان قویاً حاکی از منشأ و طبیعت الهی والا و منحصراً به فرد آنان است.

یک نور ذاتی، یک درخشش روحی وجود دارد که با این حضور الهی همراه است، و به طور کلی با تنظیم کنندگان فکر تداعی شده است. در جهان نبادان این درخشش بهشتی به طور گسترده به عنوان "نور هدایت" شناخته شده است؛ در یوورسا آن به نام "نور حیات" نامیده می‌شود. در یورنشیا این پدیده گاهی اوقات به عنوان آن "نور حقیقی که هر انسانی را که به دنیا می‌آید منور می‌سازد" مورد اشاره واقع شده است.

برای کلیه موجوداتی که به پدر جهانی دست یافته‌اند، تنظیم کنندگان شخصیت یافته فکر مرئی هستند.

4. NATURE AND PRESENCE OF ADJUSTERS

^{107:4.1 (1180.4)} To say that a Thought Adjuster is divine is merely to recognize the nature of origin. It is highly probable that such purity of divinity embraces the essence of the potential of all attributes of Deity which can be contained within such a fragment of the absolute essence of the universal presence of the eternal and infinite Paradise Father.

^{107:4.2 (1180.5)} The actual source of the Adjuster must be infinite, and before fusion with the immortal soul of an evolving mortal, the reality of the Adjuster must border on absoluteness. Adjusters are not absolutes in the universal sense, in the Deity sense, but they are probably true absolutes within the potentialities of their fragmented nature. They are qualified as to universality but not as to nature; in extensiveness they are limited, but in intensiveness of meaning, value, and fact they are absolute. For this reason we sometimes denominate the divine gifts as the qualified absolute fragments of the Father.

^{107:4.3 (1180.6)} No Adjuster has ever been disloyal to the Paradise Father; the lower orders of personal creatures may sometimes have to contend with disloyal fellows, but never the Adjusters; they are supreme and infallible in their supernal sphere of creature ministry and universe function.

^{107:4.4 (1180.7)} Nonpersonalized Adjusters are visible only to Personalized Adjusters. My order, the Solitary Messengers, together with Inspired Trinity Spirits, can detect the presence of Adjusters by means of spiritual reactive phenomena; and even seraphim can sometimes discern the spirit luminosity of supposed association with the presence of Monitors in the material minds of men; but none of us are able actually to discern the real presence of Adjusters, not unless they have been personalized, albeit their natures are perceivable in union with the fused personalities of the ascending mortals from the evolutionary worlds. The universal invisibility of the Adjusters is strongly suggestive of their high and exclusive divine origin and nature.

^{107:4.5 (1181.1)} There is a characteristic light, a spirit luminosity, which accompanies this divine presence, and which has become generally associated with Thought Adjusters. In the universe of Nebadon this Paradise luminosity is widespreadly known as the "pilot light"; on Uversa it is called the "light of life." On Urantia this phenomenon has sometimes been referred to as that "true light which lights every man who comes into the world."

^{107:4.6 (1181.2)} To all beings who have attained the Universal Father, the Personalized Thought

تنظیم کنندگان متعلق به کلیه مراحل، به همراه تمامی موجودات، وجودها، روحها، شخصیتها، و مظاهر روحی دیگر توسط آن شخصیتهای متعالی آفریننده که منشأ در الوهیتها بهشت دارند، و مسئولیت دولتهای عمده جهان بزرگ را به عهده دارند همیشه قابل تشخیص هستند.

آیا به راستی می‌توانید اهمیت حقیقی سکنی‌گزینی تنظیم‌کننده را درک کنید؟ آیا واقعاً عمیقاً درک می‌کنید این که یک قطعه مطلق از الوهیت مطلق و بیکران، پدر جهانی، در شما سکنی می‌گزیند و با طبیعت متناهی انسانی شما پیوند می‌یابد به چه معنی است؟ هنگامی که انسان فانی با یک قطعه واقعی از علت وجودگرایانه کل جهان هستی پیوند می‌یابد، هرگز نمی‌توان هیچ حد و مرزی برای سرنوشت چنین مشارکت بی‌سابقه و غیرقابل تصور قرار داد. در ابدیت، نه تنها انسان بیکرانی الوهیت عینی را کشف خواهد کرد، بلکه همچنین پتانسیل پایان ناپذیر قطعه عینی همین خداوند را. تنظیم‌کننده همیشه شگفتی خداوند را به شخصیت انسانی آشکار خواهد ساخت، و هیچگاه این آشکارسازی آسمانی نمی‌تواند به پایان رسد، زیرا تنظیم‌کننده از خدا است و برای انسان فانی مثل خدا است.

5- ذهنیت تنظیم‌کننده

انسانهای تکاملی تمایل دارند که به ذهن به عنوان یک میانجیگری کیهانی میان روح و ماده بنگرند، چرا که این، آنطور که برای شما قابل تشخیص است، به راستی کارکرد اصلی ذهن است. از این رو برای انسانها کاملاً دشوار است تصور کنند که تنظیم‌کنندگان فکر دارای ذهن هستند، چرا که تنظیم‌کنندگان قطعات خداوند در یک سطح مطلق واقعیت هستند که نه تنها پیش شخصی است بلکه همچنین بر تمامی واگراییهای انرژی و روح مقدم است. در یک سطح یکتاگرایانه که مقدم بر تفکیک انرژی و روح است ذهن هیچ کارکرد میانجیگریانه ندارد، زیرا تباینی وجود ندارد که نیاز به میانجیگری داشته باشد.

از آنجا که تنظیم‌کنندگان می‌توانند برنامه‌ریزی کنند، کار کنند، و مهر بورزند، باید از نیروهای فردی برخوردار باشند که متناسب با ذهن است. آنها از توان نامحدود برای ارتباط با یکدیگر برخوردارند، یعنی کلیه اشکال ناصحانی که بالاتر از گروههای اول یا باکره هستند. در رابطه با طبیعت و مقصود ارتباطات متقابلشان، ما می‌توانیم قدر بسیار اندکی را آشکار سازیم، زیرا نمی‌دانیم. و علاوه بر آن ما می‌دانیم که آنها باید به طریقی از ذهن برخوردار باشند، در غیر اینصورت هرگز نمی‌توانند شخصی شوند.

ذهنیت تنظیم‌کننده فکر همانند ذهنیت پدر جهانی و پسر جاودان است — آنچه که نیای اذهان عامل پیوند است.

نوع ذهن که در یک تنظیم‌کننده تصور می‌شود باید مشابه عطیه ذهنی انواع بیشمار دیگر موجودات پیش شخصی باشد که ظاهراً به همین ترتیب منشأ در اولین منبع و مرکز دارند. اگر چه بسیاری از این رسته‌ها در یورشیا آشکار نشده‌اند، همگی آنها کیفیتهایی ذهنی از

Adjusters are visible. Adjusters of all stages, together with all other beings, entities, spirits, personalities, and spirit manifestations, are always discernible by those Supreme Creator Personalities who originate in the Paradise Deities, and who preside over the major governments of the grand universe.

^{107:47 (1181:3)} Can you really realize the true significance of the Adjuster's indwelling? Do you really fathom what it means to have an absolute fragment of the absolute and infinite Deity, the Universal Father, indwelling and fusing with your finite mortal natures? When mortal man fuses with an actual fragment of the existential Cause of the total cosmos, no limit can ever be placed upon the destiny of such an unprecedented and unimaginable partnership. In eternity, man will be discovering not only the infinity of the objective Deity but also the unending potentiality of the subjective fragment of this same God. Always will the Adjuster be revealing to the mortal personality the wonder of God, and never can this supernal revelation come to an end, for the Adjuster is of God and as God to mortal man.

5. ADJUSTER MINDEDNESS

^{107:51 (1181:4)} Evolutionary mortals are prone to look upon mind as a cosmic mediation between spirit and matter, for that is indeed the principal ministry of mind as discernible by you. Hence it is quite difficult for humans to perceive that Thought Adjusters have minds, for Adjusters are fragmentations of God on an absolute level of reality which is not only prepersonal but also prior to all energy and spirit divergence. On a monistic level antecedent to energy and spirit differentiation there could be no mediating function of mind, for there are no divergencies to be mediated.

^{107:52 (1181:5)} Since Adjusters can plan, work, and love, they must have powers of selfhood which are commensurate with mind. They are possessed of unlimited ability to communicate with each other, that is, all forms of Monitors above the first or virgin groups. As to the nature and purport of their intercommunications, we can reveal very little, for we do not know. And we further know that they must be minded in some manner else they could never be personalized.

^{107:53 (1181:6)} The mindedness of the Thought Adjuster is like the *mindedness* of the Universal Father and the Eternal Son — that which is ancestral to the *minds* of the Conjoint Actor.

^{107:54 (1181:7)} The type of mind postulated in an Adjuster must be similar to the mind endowment of numerous other orders of prepersonal entities which presumably likewise originate in the First Source and Center. Though many of these orders

خود آشکار می‌سازند. همچنین برای این فردیتهای الوهیت اولیه ممکن است که با انواع بیشمار در حال تکامل موجودات غیر انسانی و حتی با یک تعداد محدود از موجودات غیر تکاملی که ظرفیت پیوند با چنین قطعات الوهیت را در خود به وجود آورده‌اند یگانه شوند.

هنگامی که یک تنظیم کننده با روان فناناپذیر در حال تکامل مورانشیایی انسان بقا یافته پیوند می‌یابد، ذهن تنظیم کننده فقط می‌تواند به صورت وجودی که جدا از ذهن مخلوق ادامه می‌دهد تعیین هویت شود، تا این که انسان در حال صعود به سطوح روحی پیشرفت جهان دست یابد.

این ارواح مرحله ششم، پس از دستیابی به سطوح پایان دهنده تجربه فرازگرا، به نظر می‌رسد برخی عوامل ذهنی را که نمایانگر یک پیوند فازهای مشخص اذهان انسانی و تنظیم کننده هستند و سابقاً به عنوان رابط میان فازهای الهی و بشری چنین شخصیت‌های فرازگرا عمل کرده‌اند، دگرپس می‌کنند. این کیفیت تجربی ذهنی احتمالاً عطیه تجربی الوهیت تکاملی — ایزد متعال — را “تعالی می‌بخشد” و متعاقباً افزایش می‌دهد.

6- تنظیم کنندگان به صورت ارواح خالص

همانطور که تنظیم کنندگان فکر در تجربه مخلوق مورد مواجهه واقع می‌شوند، حضور و هدایت یک نفوذ روحی را آشکار می‌سازند. تنظیم کننده در واقع یک روح است، روح خالص، اما بیش از روح. ما هرگز قادر نبوده‌ایم که ناصحل اسرارآمیز را به گونه‌ای رضایت بخش طبقه‌بندی کنیم؛ تمامی آنچه که می‌توان با قطعیت در مورد آنها گفت این است که آنها به راستی خداگونه هستند.

تنظیم کننده امکان جاودانگی انسان است؛ انسان امکان شخصیتی تنظیم کننده است. تنظیم کنندگان منحصر به فرد شما کار می‌کنند تا به امید جاودانه ساختن هویت موقتتان شما را روحی سازند. تنظیم کنندگان مملو از مهر زیبا و خود - ارزانی کننده پدر روحها هستند. آنها به راستی و به طور الهی شما را دوست دارند؛ آنها زندانیان امید روح هستند که در اذهان انسانها محبوس می‌باشند. آنها شدیداً مشتاق دستیابی اذهان انسانی شما به ربانیت هستند تا تنهایی‌شان پایان یابد، تا به همراه شما از محدودیتهای جامه مادی و پوشاک زمان رهایی یابند.

مسیر شما به بهشت مسیر دستیابی به روح است، و طبیعت تنظیم کننده آشکار سازی طبیعت روحی پدر جهانی را به طور وفادارانه برملا می‌سازد. تنظیم کننده ممکن است فراتر از صعود بهشتی و در مراحل پس پایان دهنده دوران زندگانی جاودان با شریک بشری روزگار پیشین در غیر از خدمت روحی تماس گیرد؛ اما صعود بهشت و دوران زندگانی پایان دهنده شراکت میان انسان خدانشناس در حال معنویت‌یابی و خدمت روحانی تنظیم کننده آشکار کننده خداوند است.

have not been revealed on Urantia, they all disclose minded qualities. It is also possible for these individuations of original Deity to become unified with numerous evolving types of nonmortal beings and even with a limited number of nonevolutionary beings who have developed capacity for fusion with such Deity fragments.

107:5.5 (1182:1) When a Thought Adjuster is fused with the evolving immortal morontia soul of the surviving human, the mind of the Adjuster can only be identified as persisting apart from the creature's mind until the ascending mortal attains spirit levels of universe progression.

107:5.6 (1182:2) Upon the attainment of the finaliter levels of ascendant experience, these spirits of the sixth stage appear to transmute some mind factor representing a union of certain phases of the mortal and Adjuster minds which had previously functioned as liaison between the divine and human phases of such ascending personalities. This experiential mind quality probably “supremacizes” and subsequently augments the experiential endowment of evolutionary Deity — the Supreme Being.

6. ADJUSTERS AS PURE SPIRITS

107:6.1 (1182:3) As Thought Adjusters are encountered in creature experience, they disclose the presence and leading of a spirit influence. The Adjuster is indeed a spirit, pure spirit, but spirit plus. We have never been able satisfactorily to classify Mystery Monitors; all that can certainly be said of them is that they are truly Godlike.

107:6.2 (1182:4) The Adjuster is man's eternity possibility; man is the Adjuster's personality possibility. Your individual Adjusters work to spiritize you in the hope of eternalizing your temporal identity. The Adjusters are saturated with the beautiful and self-bestowing love of the Father of spirits. They truly and divinely love you; they are the prisoners of spirit hope confined within the minds of men. They long for the divinity attainment of your mortal minds that their loneliness may end, that they may be delivered with you from the limitations of material investiture and the habiliments of time.

107:6.3 (1182:5) Your path to Paradise is the path of spirit attainment, and the Adjuster nature will faithfully unfold the revelation of the spiritual nature of the Universal Father. Beyond the Paradise ascent and in the postfinaliter stages of the eternal career, the Adjuster may possibly contact with the onetime human partner in other than spirit ministry; but the Paradise ascent and the finaliter career are the partnership between the God-knowing spiritualizing mortal and the spiritual ministry of the God-revealing Adjuster.

ما می‌دانیم که تنظیم کنندگان فکر روح هستند، ارواح خالص، ظاهراً ارواح مطلق. اما تنظیم کننده همچنین باید چیزی بیش از واقعیت منحصر به فرد روحی باشد. علاوه بر ذهنیت مورد حدس، عوامل انرژی خالص نیز وجود دارند. اگر به خاطر داشته باشید که خداوند منبع انرژی خالص و روح خالص است، زیاد مشکل نخواهد بود که اجزای او به صورت هر دو در نظر گرفته شوند. این یک واقعیت است که تنظیم کنندگان فضا را روی مدارهای آنی و جهانی جاذبه جزیره بهشت می‌پیمایند.

این که ناصحان اسرارآمیز با مدارهای مادی جهان جهانها بدین شکل مرتبطند به راستی حیرت‌آور است. اما این یک واقعیت باقی می‌ماند که آنها در سرتاسر کل جهان بزرگ روی مدارهای مادی - جاذبه به طور برق‌آسا حرکت می‌کنند. کاملاً ممکن است که آنها حتی در سطوح فضای بیرونی رخنه کنند. آنها قطعاً می‌توانند حضور جاذبه بهشت را به داخل این نواحی دنبال کنند، و گر چه نوع شخصیت من می‌تواند مدارهای ذهنی عامل پیوند را همچنین فراتر از مرزهای جهان بزرگ ببیناید، ما هرگز نسبت به کشف حضور تنظیم کنندگان در نواحی ناشناخته فضای بیرونی مطمئن نبوده‌ایم.

و با این وجود، در حالی که تنظیم کنندگان مدارهای مادی - جاذبه را به کار می‌گیرند، همانند آفرینش مادی تحت تسلط آن نیستند. تنظیم کنندگان اجزای نیای جاذبه هستند، نه پیامدهای جاذبه؛ آنها در یک سطح جهانی وجود که فرضاً مقدم بر ظهور جاذبه است به اجزای مختلف تقسیم شده‌اند.

تنظیم کنندگان از زمان اعطای خود تا روز رهایی‌شان برای رهسپاری به دیوینینگتون، به دنبال مرگ طبیعی تابعان انسانی‌شان، هیچ استراحتی ندارند. و آنهایی که تابعانشان از دروازه‌های مرگ طبیعی عبور نمی‌کنند حتی این فراغت موقت را نیز تجربه نمی‌کنند. تنظیم کنندگان فکر نیازی به دریافت انرژی ندارند؛ آنها انرژی هستند، از بالاترین و الهی‌ترین نوع انرژی.

7- تنظیم کنندگان و شخصیت

تنظیم کنندگان فکر شخصیت نیستند، اما وجودهای واقعی هستند؛ آنها به راستی و به طور کامل فریدیت یافته‌اند، گر چه در حالی که در انسانها سکنی می‌گزینند، در واقع هرگز شخصیت نمی‌یابند. تنظیم کنندگان شخصیت‌های حقیقی نیستند؛ آنها واقعیت‌های حقیقی هستند، خالص‌ترین نوع واقعیت که در جهان جهانها شناخته شده است — آنها حضور الهی هستند. این قطعات شگفت‌انگیز پدر گر چه شخصی نیستند، معمولاً به عنوان موجودات و گاهی اوقات، به خاطر فازهای معنوی خدمت کنونی‌شان به انسانها، به عنوان وجودهای روحی مورد اشاره قرار می‌گیرند.

اگر تنظیم کنندگان فکر شخصیت‌هایی نیستند که از امتیازات اراده و قدرت انتخاب برخوردار باشند، پس چگونه می‌توانند افراد انسانی را انتخاب نمایند و داوطلب

^{107:6.4 (1182.6)} We know that Thought Adjusters are spirits, pure spirits, presumably absolute spirits. But the Adjuster must also be something more than exclusive spirit reality. In addition to conjectured mindedness, factors of pure energy are also present. If you will remember that God is the source of pure energy and of pure spirit, it will not be so difficult to perceive that his fragments would be both. It is a fact that the Adjusters traverse space over the instantaneous and universal gravity circuits of the Paradise Isle.

^{107:6.5 (1182.7)} That the Mystery Monitors are thus associated with the material circuits of the universe of universes is indeed puzzling. But it remains a fact that they flash throughout the entire grand universe over the material-gravity circuits. It is entirely possible that they may even penetrate the outer space levels; they certainly could follow the gravity presence of Paradise into these regions, and though my order of personality can traverse the mind circuits of the Conjoint Actor also beyond the confines of the grand universe, we have never been sure of detecting the presence of Adjusters in the uncharted regions of outer space.

^{107:6.6 (1183.1)} And yet, while the Adjusters utilize the material-gravity circuits, they are not subject thereto as is material creation. The Adjusters are fragments of the ancestor of gravity, not the consequentials of gravity; they have segmentized on a universe level of existence which is hypothetically antecedent to gravity appearance.

^{107:6.7 (1183.2)} Thought Adjusters have no relaxation from the time of their bestowal until the day of their release to start for Divinington upon the natural death of their mortal subjects. And those whose subjects do not pass through the portals of natural death do not even experience this temporary respite. Thought Adjusters do not require energy intake; they are energy, energy of the highest and most divine order.

7. ADJUSTERS AND PERSONALITY

^{107:7.1 (1183.3)} Thought Adjusters are not personalities, but they are real entities; they are truly and perfectly individualized, although they are never, while indwelling mortals, actually personalized. Thought Adjusters are not true personalities; they are *true realities*, realities of the purest order known in the universe of universes — they are the divine presence. Though not personal, these marvelous fragments of the Father are commonly referred to as beings and sometimes, in view of the spiritual phases of their present ministry to mortals, as spirit entities.

^{107:7.2 (1183.4)} If Thought Adjusters are not personalities having prerogatives of will and powers of choice, how then can they select mortal subjects and

سکنی گزیدن در این مخلوقات کرات تکاملی شوند؟ این یک سؤال آسان برای پرسیدن است، اما احتمالاً تاکنون هیچ موجودی در جهان جهانها پاسخ دقیق آن را نیافته است. حتی رسته شخصیت من، پیام‌آوران منفرد، اعطای اراده، انتخاب، و عشق در آن وجودهایی را که شخصی نیستند به طور کامل نمی‌فهمد.

ما اغلب پنداشته‌ایم که تنظیم‌کنندگان فکر باید در کلیه سطوح پیش شخصی انتخاب از اراده برخوردار باشند. آنها داوطلب سکنی گزیدن در موجودات بشری می‌شوند. آنها برای دوران زندگانی جوادان انسان طرح‌ریزی می‌کنند. آنها مطابق شرایط انطباق می‌یابند، تغییر و تبدیل، و جایگزین می‌شوند، و این فعالیتها دلالت بر اراده راستین دارد. آنها به انسانها عطاقت دارند. آنها در بحرانهای جهان دست به عمل می‌زنند. آنها همیشه منتظرند تا مطابق انتخاب بشری قاطعانه عمل نمایند، و اینها تماماً واکنشهای بسیار ارادی هستند. در کلیه وضعیتهایی که به حوزه اراده بشری مربوط نیست، آنها بدون شک رفتاری را به نمایش می‌گذارند که بر اعمال قدرتی که از هر نظر معادل اراده، حداکثر تصمیم‌گیری است، دلالت دارد.

پس چرا اگر تنظیم‌کنندگان فکر از اراده برخوردارند، تابع خواست بشری هستند؟ ما باور داریم که دلیل آن این است که اراده تنظیم‌کننده، گرچه طبیعتش مطلق است، تجلی پیش شخصی دارد. خواست بشری در سطح شخصیتی واقعیت جهان عمل می‌کند، و در سراسر کیهان چیز غیرشخصی — ناشخصی، زیرشخصی، و پیش شخصی — همواره نسبت به خواست و اعمال شخصیت موجود واکنشمند است.

در سراسر یک جهان موجودات آفریده شده و انرژیهای ناشخصی ما مشاهده نمی‌کنیم که خواست، اراده، انتخاب، و عشق جدا از شخصیت تجلی یابد. به جز در تنظیم‌کنندگان و سایر وجودهای مشابه ما شاهد کارکرد این ویژگیهای شخصیت در ارتباط با واقعیتهای غیرشخصی نیستیم. این درست نیست که یک تنظیم‌کننده زیرشخصی نامیده شود. همچنین صحیح نیست که چنین وجودی به صورت فوق شخصی مورد اشاره قرار گیرد، اما کاملاً جایز است که چنین موجودی پیش شخصی نامگذاری شود.

برای موجودی از نوع ما این اجزای الوهیت به عنوان هدایای الهی شناخته می‌شوند. ما تصدیق می‌کنیم که منشأ تنظیم‌کنندگان الهی است، و این که آنها در بر گیرنده گواه و نمایش محتمل حفظ امکان ارتباط مستقیم و نامحدود توسط پدر جهانی با هر یک و کلیه مخلوقات مادی در سراسر قلمروهای عملاً نامحدود او می‌باشند، و تمام این امر کاملاً جدا از حضور او در شخصیتهای پسران بهشتی او یا از طریق خدمات روحانی غیرمستقیم در شخصیتهای روح بیکران می‌باشد.

هیچ موجود آفریده شده‌ای وجود ندارد که از میزبانی برای ناصحان اسرارآمیز شادمان نشود، اما هیچ رسته‌ای از موجودات به جز مخلوقات تکاملی صاحب اراده که از سرنوشت پایان دهنده برخوردارند بدین شکل مورد سکنی واقع نمی‌شود.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اروانتان.]

volunteer to indwell these creatures of the evolutionary worlds? This is a question easy to ask, but probably no being in the universe of universes has ever found the exact answer. Even my order of personality, the Solitary Messengers, does not fully understand the endowment of will, choice, and love in entities that are not personal.

107:7.3 (1183.5) We have often speculated that Thought Adjusters must have volition on all *prepersonal* levels of choice. They volunteer to indwell human beings, they lay plans for man's eternal career, they adapt, modify, and substitute in accordance with circumstances, and these activities connote genuine volition. They have affection for mortals, they function in universe crises, they are always waiting to act decisively in accordance with human choice, and all these are highly volitional reactions. In all situations not concerned with the domain of the human will, they unquestionably exhibit conduct which betokens the exercise of powers in every sense the equivalent of will, maximated decision.

107:7.4 (1183.6) Why then, if Thought Adjusters possess volition, are they subservient to the mortal will? We believe it is because Adjuster volition, though absolute in nature, is prepersonal in manifestation. Human will functions on the personality level of universe reality, and throughout the cosmos the impersonal — the nonpersonal, the subpersonal, and the prepersonal — is ever responsive to the will and acts of existent personality.

107:7.5 (1183.7) Throughout a universe of created beings and nonpersonal energies we do not observe will, volition, choice, and love manifested apart from personality. Except in the Adjusters and other similar entities we do not witness these attributes of personality functioning in association with impersonal realities. It would not be correct to designate an Adjuster as subpersonal, neither would it be proper to allude to such an entity as superpersonal, but it would be entirely permissible to term such a being prepersonal.

107:7.6 (1184.1) To our orders of being these fragments of Deity are known as the divine gifts. We recognize that the Adjusters are divine in origin, and that they constitute the probable proof and demonstration of a reservation by the Universal Father of the possibility of direct and unlimited communication with any and all material creatures throughout his virtually infinite realms, and all of this quite apart from his presence in the personalities of his Paradise Sons or through his indirect ministrations in the personalities of the Infinite Spirit.

107:7.7 (1184.2) There are no created beings that would not delight to be hosts to the Mystery Monitors, but no orders of beings are thus indwelt excepting evolutionary will creatures of finaliter destiny.

107:7.8 (1184.3) [Presented by a Solitary Messenger of

Orvonton.]

مقاله 108. مأموریت و خدمت روحانی تنظیم کنندگان فکر

109 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 107

III. بخش سوم - تاریخ یورنیشیا

مقاله 108

مأموریت و خدمت روحانی تنظیم کنندگان فکر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- انتخاب و مأموریت
- 2- پیش شرطهای سکونت تنظیم کننده
- 3- سازماندهی و مدیریت
- 4- رابطه با تأثیرات روحی دیگر
- 5- مأموریت تنظیم کننده
- 6- خداوند در انسان

مقدمه مقاله

مأموریت تنظیم کنندگان فکر برای نژادهای بشری این است که برای مخلوقات فانی زمان و فضا پدر جهانی را نمایندگی کنند، و به مثابه او باشند؛ این کار بنیادین هدایای الهی است. مأموریت آنان همچنین حاوی ارتقاء اذهان انسانی و دگرگونی روانهای فناپذیر انسانها تا مرز فرازهای الهی و سطوح معنوی کمال بهشتی است. و بدین ترتیب در تجربه دگرسان نمودن طبیعت بشری مخلوق دنیوی به طبیعت الهی پایان دهنده جاودان، تنظیم کنندگان یک نوع بی نظیر موجود را به وجود می آورند، موجودی که در بر گیرنده یگانگی جاودانه تنظیم کننده کامل و مخلوق کمال یافته، که نسخه برداری از آن با هر تکنیک دیگر جهان غیر ممکن است، می باشد.

هیچ چیز در تمامی جهان نمیتواند جانشین واقعیت تجربه در سطوح غیروجودگرایانه باشد. خدای بیکران، همچون همیشه سرشار و کامل است، و به طور بی نهایت شامل تمامی چیزها به جز شرارت و تجربه مخلوق است. خداوند نمیتواند کار خطا انجام دهد؛ او خطانپذیر است. خداوند نمیتواند آنچه را که شخصاً هرگز تجربه نکرده است به طور تجربی بداند؛ پیش آگاهی خداوند وجود گرایانه است. از این رو روح پدر از بهشت فرود می آید تا به همراه انسانهای متناهی در هر تجربه با حسن

PAPER 108

MISSION AND MINISTRY OF
THOUGHT ADJUSTERS

SECTIONS

Introduction

1. Selection and Assignment
2. Prerequisites of Adjuster Indwelling
3. Organization and Administration
4. Relation to Other Spiritual Influences
5. The Adjuster's Mission
6. God in Man

INTRODUCTION

108:0.1 (1185:1) THE mission of the Thought Adjusters to the human races is to represent, to be, the Universal Father to the mortal creatures of time and space; that is the fundamental work of the divine gifts. Their mission is also that of elevating the mortal minds and of translating the immortal souls of men up to the divine heights and spiritual levels of Paradise perfection. And in the experience of thus transforming the human nature of the temporal creature into the divine nature of the eternal finaliter, the Adjusters bring into existence a unique type of being, a being consisting in the eternal union of the perfect Adjuster and the perfected creature which it would be impossible to duplicate by any other universe technique.

108:0.2 (1185:2) Nothing in the entire universe can substitute for the fact of experience on nonexistential levels. The infinite God is, as always, replete and complete, infinitely inclusive of all things except evil and creature experience. God cannot do wrong; he is infallible. God cannot experientially know what he has never personally experienced; God's preknowledge is existential. Therefore does the spirit of the Father descend from Paradise to participate with finite mortals in every bona fide

نیت دوران فرازگرایانه زندگی شرکت کند؛ تنها با چنین روشی است که خدای وجودگرا به طور حقیقی و در واقع می‌تواند پدر تجربی انسان شود. بیکرانی خدای جاودانه شامل پتانسیل تجربه‌ی متناهی است که در خدمت روحانی اجزای تنظیم‌کننده که در واقع در تجارب فراز و نشیب زندگی موجودات بشری سهیم هستند به راستی واقعی می‌شود.

1- انتخاب و مأموریت

هنگامی که تنظیم‌کنندگان برای خدمت به انسان از دیوینینگتون اعزام می‌شوند، در عطیه‌ی ربانیت وجودگرا یکسان هستند، اما متناسب با تماس پیشین با مخلوقات تکاملی در کیفیتهای تجربی تفاوت دارند. ما نمی‌توانیم مبنای مأموریت تنظیم‌کننده را توضیح دهیم، اما حدس می‌زنیم که این هدایای الهی مطابق یک سیاست خردمندانه و مؤثر شایستگی جاودان انطباق برای شخصیت مورد سکنی واقع شده عطا می‌شوند. ما مشاهده می‌کنیم که تنظیم‌کننده باتجربه‌تر اغلب در نوع والاتر ذهن بشری ساکن است؛ از این رو میراث بشری باید یک عامل قابل ملاحظه در تعیین انتخاب و مأموریت باشد.

اگر چه ما به طور قطع نمی‌دانیم، قویاً باور داریم که تمامی تنظیم‌کنندگان فکر داوطلب هستند. اما آنها همواره پیش از داوطلب شدن، اطلاعات کامل پیرامون کاندیدای سکونت را در اختیار دارند. پیش‌نویس سرافی نیاکن و الگوهای پیش‌بینی شده نحوه زندگی از طریق تکنیک بازتاب که از پایتختهای جهانهای محلی به ستادهای مرکزی ابرجهانها به سوی داخل امتداد می‌یابد از راه بهشت به سپاه ذخیره تنظیم‌کنندگان در دیوینینگتون انتقال می‌یابد. این پیش‌بینی نه تنها سوابق ارثی کاندیدای انسانی بلکه همچنین تخمین عطیه محتمل عقلانی و ظرفیت معنوی را در بر می‌گیرد. بدین ترتیب تنظیم‌کنندگان داوطلب سکونت در اذهانی می‌شوند که از طبیعت درونی آنها به طور کامل آگاهی یافته‌اند.

تنظیم‌کننده داوطلب به طور ویژه به سه کیفیت کاندیدای بشری علاقمند است:

1- ظرفیت عقلانی. آیا ذهن نرمال است؟ پتانسیل عقلانی، ظرفیت هوشمندی، چیست؟ آیا فرد می‌تواند به یک مخلوق ارادی با حسن نیت تکامل یابد؟ آیا خرد فرصت کارکرد می‌یابد؟

2- بینش معنوی. چشم‌اندازهای تکاملی در حرمت گذاردن، تولد و رشد طبیعت مذهبی. پتانسیل روان، ظرفیت محتمل پذیرش معنوی، چیست؟

3- ترکیب توانمندیهای عقلانی و معنوی. درجه‌ای که به واسطه آن این دو عطیه احتمالاً بتوانند مرتبط و ترکیب شوند، طوری که توانمندی کاراکتر بشری را ایجاد نمایند و به تکامل مشخص یک روان فناپذیر که از ارزش بقا برخوردار باشد کمک کنند.

experience of the ascending career; it is only by such a method that the existential God could become in truth and in fact man's experiential Father. The infinity of the eternal God encompasses the potential for finite experience, which indeed becomes actual in the ministry of the Adjuster fragments that actually share the life vicissitude experiences of human beings.

1. SELECTION AND ASSIGNMENT

108:1.1 (1185:3) When Adjusters are dispatched for mortal service from Divinington, they are identical in the endowment of existential divinity, but they vary in experiential qualities proportional to previous contact in and with evolutionary creatures. We cannot explain the basis of Adjuster assignment, but we conjecture that these divine gifts are bestowed in accordance with some wise and efficient policy of eternal fitness of adaptation to the indwelt personality. We do observe that the more experienced Adjuster is often the indweller of the higher type of human mind; human inheritance must therefore be a considerable factor in determining selection and assignment.

108:1.2 (1185:4) Although we do not definitely know, we firmly believe that all Thought Adjusters are volunteers. But before ever they volunteer, they are in possession of full data respecting the candidate for indwelling. The seraphic drafts of ancestry and projected patterns of life conduct are transmitted via Paradise to the reserve corps of Adjusters on Divinington by the reflectivity technique extending inward from the capitals of the local universes to the headquarters of the superuniverses. This forecast covers not only the hereditary antecedents of the mortal candidate but also the estimate of probable intellectual endowment and spiritual capacity. The Adjusters thus volunteer to indwell minds of whose intimate natures they have been fully apprised.

108:1.3 (1186:1) The volunteering Adjuster is particularly interested in three qualifications of the human candidate:

108:1.4 (1186:2) 1. *Intellectual capacity.* Is the mind normal? What is the intellectual potential, the intelligence capacity? Can the individual develop into a bona fide will creature? Will wisdom have an opportunity to function?

108:1.5 (1186:3) 2. *Spiritual perception.* The prospects of reverential development, the birth and growth of the religious nature. What is the potential of soul, the probable spiritual capacity of receptivity?

108:1.6 (1186:4) 3. *Combined intellectual and spiritual powers.* The degree to which these two endowments may possibly be associated, combined, so as to produce strength of human character and contribute to the certain evolution of

اعتقاد ما بر این است که ناصحان، با این واقعیتهای پیش رو، آزادانه برای مأموریت داوطلب می‌شوند. احتمالاً بیش از یک تنظیم کننده داوطلب می‌شود؛ شاید رسته‌های سرپرست شخصیت یافته از میان این گروه از تنظیم کنندگان داوطلب بهترین فردی را که برای کار معنویت بخشی و جاودانه ساختن شخصیت کاندیدای انسانی مناسب است انتخاب می‌نمایند. (جنسیت مخلوق در انتساب و خدمت تنظیم کنندگان مورد ملاحظه واقع نمی‌شود.)

گمان می‌رود که زمان کوتاه بین داوطلب شدن و اعزام واقعی تنظیم کننده در مدارس ناصحان شخصیت یافته در دیوینینگتون صرف می‌شود. در آنجا یک الگوی کاری از ذهن در حال انتظار بشری برای آموزش تنظیم کننده مأمور در مؤثرترین طرحها برای نزدیکی به شخصیت و معنویت سازی ذهن به کار گرفته می‌شود. این مدل ذهنی از طریق ترکیبی از اطلاعاتی که به وسیله سرویس بازتاب ابرجهان فراهم شده فرمولبندی می‌شود. حداقل این درک ماست، اعتقادی که ما در نتیجه سر هم کردن اطلاعاتی که به وسیله تماس با بسیاری از تنظیم کنندگان شخصیت یافته طی دوران طولانی کاری پیام آوران منفرد در جهان به دست آمده است به آن رسیده‌ایم.

در واقع هنگامی که تنظیم کنندگان به یکباره از دیوینینگتون اعزام می‌شوند، عملاً هیچ زمانی بین آن لحظه و ساعت ظهورشان در اذهان افراد انتخابی‌شان نمی‌گذرد. مدت زمان متوسط عبور یک تنظیم کننده از دیوینینگتون تا یورنشیا 117 ساعت، 42 دقیقه، و 7 ثانیه است. عملاً تمامی این زمان با ثبت نام در یوورسا اشغال می‌شود.

2- پیش شرطهای سکونت تنظیم کننده

اگر چه به محض رله شدن پیش‌بینیهای شخصیتی به دیوینینگتون تنظیم کنندگان برای خدمت داوطلب می‌شوند، در واقع آنها به کار گمارده نمی‌شوند تا این که افراد بشری اولین تصمیم اخلاقی شخصیتی خود را بگیرند. اولین انتخاب اخلاقی فرزند بشری به طور اتوماتیک به یاور هفتم ذهن خاطر نشان می‌شود و از طریق روح آفرینشگر جهان محلی، روی مدار جهانی جاذبه ذهنی عامل مشترک در حضور روح استاد حوزه اختیار ابرجهان مربوطه که بلافاصله این خبر را به دیوینینگتون مخابره می‌کند فوراً ثبت می‌شود. تنظیم کنندگان به طور متوسط درست پیش از ششمین روز تولد به افراد بشری خود در یورنشیا می‌رسند. در نسل کنونی این زمان به پنج سال، ده ماه، و چهار روز بالغ می‌شود؛ یعنی در دو هزار و صد و سی و چهارمین روز حیات زمینی.

تنظیم کنندگان نمی‌توانند به ذهن بشری تهاجم کنند تا این که آن به روال معمول توسط خدمت سکنتی‌گزین ارواح یاور ذهن آماده شده و در مدار روح القدس قرار گیرد. و این کار نیازمند کارکرد هماهنگ کلیه هفت یاور

an immortal soul of survival value.

108:1.7 (1186:5) With these facts before them, it is our belief that the Monitors freely volunteer for assignment. Probably more than one Adjuster volunteers; perhaps the supervising personalized orders select from this group of volunteering Adjusters the one best suited to the task of spiritualizing and eternalizing the personality of the mortal candidate. (In the assignment and service of the Adjusters the sex of the creature is of no consideration.)

108:1.8 (1186:6) The short time intervening between the volunteering and the actual dispatch of the Adjuster is presumably spent in the Divinington schools of the Personalized Monitors where a working pattern of the waiting mortal mind is utilized in instructing the assigned Adjuster as to the most effective plans for personality approach and mind spiritization. This mind model is formulated through a combination of data supplied by the superuniverse reflectivity service. At least this is our understanding, a belief which we hold as the result of putting together information secured by contact with many Personalized Adjusters throughout the long universe careers of the Solitary Messengers.

108:1.9 (1186:7) When once the Adjusters are actually dispatched from Divinington, practically no time intervenes between that moment and the hour of their appearance in the minds of their chosen subjects. The average transit time of an Adjuster from Divinington to Urantia is 117 hours, 42 minutes, and 7 seconds. Virtually all of this time is occupied with registration on Uversa.

2. PREREQUISITES OF ADJUSTER

INDWELLING

108:2.1 (1186:8) Though the Adjusters volunteer for service as soon as the personality forecasts have been relayed to Divinington, they are not actually assigned until the human subjects make their first moral personality decision. The first moral choice of the human child is automatically indicated in the seventh mind-adjutant and registers instantly, by way of the local universe Creative Spirit, over the universal mind-gravity circuit of the Conjoint Actor in the presence of the Master Spirit of superuniverse jurisdiction, who forthwith dispatches this intelligence to Divinington. Adjusters reach their human subjects on Urantia, on the average, just prior to the sixth birthday. In the present generation it is running five years, ten months, and four days; that is, on the 2,134th day of terrestrial life.

108:2.2 (1187:1) The Adjusters cannot invade the mortal mind until it has been duly prepared by the indwelling ministry of the adjutant mind-spirits and encircuited in the Holy Spirit. And it requires the co-

می‌باشد که بدین ترتیب شایستگی ذهن بشری را برای دریافت یک تنظیم کننده تأیید کنند. ذهن مخلوق باید از طریق نمایش توان انتخاب میان ارزشهای در حال ظهور نیک و شریرانه — انتخاب اخلاقی — میل به پرستش را به نمایش گذارد و کارکرد خرد را نشان دهد.

بدین ترتیب صحنه برای ذهن بشری به منظور دریافت تنظیم کنندگان فراهم می‌شود، اما به عنوان یک قاعده کلی آنها برای اقامت در چنین اذهانی فوراً ظاهر نمی‌شوند، به جز در آن کراتی که روح حقیقت به عنوان یک هماهنگ کننده روحانی این خدمات گوناگون روحی عمل می‌کند. اگر این روح پسران اعطایی حاضر باشد، در لحظه‌ای که هفتمین روح یاور ذهن شروع به کار می‌کند و به روح مادر جهانی علامت می‌دهد که به طور بالقوه به هماهنگی با شش یاور مربوطه خدمت روحانی پیشین برای چنین خرد انسانی دست یافته است، تنظیم کنندگان بالادرنگ می‌آیند. از این رو تنظیم کنندگان الهی به کلیه اذهان نرمال حاوی وضعیت اخلاقی در یورنتیا از روز پنطیکاست به طور سراسری اعطا شده‌اند.

تنظیم کنندگان حتی با ذهنی که از عطیه روح حقیقت برخوردار است نمی‌توانند پیش از پدیداری تصمیم اخلاقی به طور اختیاری به خرد انسانی تهاجم کنند. اما هنگامی که چنین تصمیم اخلاقی گرفته شد، این کمک کننده روحی مستقیماً از دیوینینگتون مسئولیت را به عهده می‌گیرد. هیچ واسطه یا مرجع مداخله کننده دیگر یا قدرتی که بین تنظیم کنندگان الهی و تابعین بشری آنها عمل کند وجود ندارد؛ خداوند و انسان به طور مستقیم به هم مرتبطند.

پیش از ایام ریختن روح حقیقت روی ساکنان یک کره تکاملی، به نظر می‌رسد اعطای تنظیم کنندگان با بسیاری تأثیرات روحی و برخوردی شخصی تعیین می‌شود. ما قوانین حاکم بر چنین اعطاهایی را به طور کامل درک نمی‌کنیم؛ ما نمی‌فهمیم رها ساختن تنظیم کنندگانی را که برای سکونت در چنین اذهان در حال تکامل داوطلب شده‌اند دقیقاً چه چیز تعیین می‌کند. اما ما تأثیرات و شرایط بیشمار را مشاهده می‌کنیم که به نظر می‌رسد با ورود تنظیم کنندگان در چنین اذهانی پیش از اعطای روح حقیقت مربوط هستند، و آنها عبارتند از:

1- گماردن فرشتگان سراف محافظ شخصی. اگر یک انسان سابقاً توسط یک تنظیم کننده مورد سکنی واقع نشده است، گماردن یک محافظ شخصی تنظیم کننده را فوراً به ارمغان می‌آورد. میان کارکرد تنظیم کنندگان و کارکرد فرشتگان سراف محافظ شخصی یک رابطه بسیار قطعی اما ناشناخته وجود دارد.

2- دستیابی به سومین دایره پیشرفت عقلانی و کمال معنوی. من مشاهده کرده‌ام که به دنبال فتح سومین دایره حتی پیش از آن که چنین دستاوردی بتواند به آگاهی شخصیت‌های جهان محلی که درگیر چنین اموری هستند برسد، تنظیم کنندگان به اذهان انسانی وارد می‌شوند.

3- به دنبال یک تصمیم‌گیری عالی حاوی اهمیت

ordinate function of all seven adjutants to thus qualify the human mind for the reception of an Adjuster. Creature mind must exhibit the worship outreach and indicate wisdom function by exhibiting the ability to choose between the emerging values of good and evil — moral choice.

^{108:23 (1187:2)} Thus is the stage of the human mind set for the reception of Adjusters, but as a general rule they do not immediately appear to indwell such minds except on those worlds where the Spirit of Truth is functioning as a spiritual co-ordinator of these different spirit ministries. If this spirit of the bestowal Sons is present, the Adjusters unfailingly come the instant the seventh adjutant mind-spirit begins to function and signalizes to the Universe Mother Spirit that it has achieved in potential the co-ordination of the associated six adjutants of prior ministry to such a mortal intellect. Therefore have the divine Adjusters been universally bestowed upon all normal minds of moral status on Urantia ever since the day of Pentecost.

^{108:24 (1187:3)} Even with a Spirit of Truth endowed mind, the Adjusters cannot arbitrarily invade the mortal intellect prior to the appearance of moral decision. But when such a moral decision has been made, this spirit helper assumes jurisdiction direct from Divinington. There are no intermediaries or other intervening authorities or powers functioning between the divine Adjusters and their human subjects; God and man are directly related.

^{108:25 (1187:4)} Before the times of the pouring out of the Spirit of Truth upon the inhabitants of an evolutionary world, the Adjusters' bestowal appears to be determined by many spirit influences and personality attitudes. We do not fully comprehend the laws governing such bestowals; we do not understand just what determines the release of the Adjusters who have volunteered to indwell such evolving minds. But we do observe numerous influences and conditions which appear to be associated with the arrival of the Adjusters in such minds prior to the bestowal of the Spirit of Truth, and they are:

^{108:26 (1187:5)} 1. The assignment of personal seraphic guardians. If a mortal has not been previously indwelt by an Adjuster, the assignment of a personal guardian brings the Adjuster forthwith. There exists some very definite but unknown relation between the ministry of Adjusters and the ministry of personal seraphic guardians.

^{108:27 (1187:6)} 2. The attainment of the third circle of intellectual achievement and spiritual attainment. I have observed Adjusters arrive in mortal minds upon the conquest of the third circle even before such an accomplishment could be signalized to the local universe personalities concerned with such matters.

^{108:28 (1187:7)} 3. Upon the making of a supreme

غیر معمول معنوی. چنین رفتار بشری در یک بحران شخصی سیاره‌ای معمولاً - ورود فوری تنظیم کننده در حال انتظار را به همراه دارد.

4- روح برادری. صرف نظر از دستیابی به دایره‌های روانی و انتساب محافظان شخصی — در شرایط فقدان هر چیزی که به یک تصمیم در بحران مشابهت داشته باشد — هنگامی که یک انسان در حال تکامل لبریز از دوست داشتن هموعان خود می‌شود و وقف خدمت غیر خودخواهانه به برادران خود در جسم می‌گردد، تنظیم کننده در حال انتظار به طور حتم فروود می‌آید تا در ذهن چنین خادم انسانی سکنی گزیند.

5- اعلام قصد انجام دادن خواست خداوند. ما مشاهده می‌کنیم که بسیاری از انسانها در کرات فضا ممکن است ظاهراً برای دریافت تنظیم کنندگان آماده باشند، و با این وجود ناصحان ظاهر نمی‌شوند. همینطور که این مخلوقات به زندگی روزمره خویش مشغولند ما به تماشای آنها ادامه می‌دهیم، و آنها به زودی به آرامی، تقریباً به طور ناخودآگاه، تصمیم می‌گیرند پیگیری انجام خواست پدر آسمانی را آغاز کنند. و سپس ما اعزام فوری تنظیم کنندگان فکر را مشاهده می‌کنیم.

6- تأثیر ایزد متعال. در کراتی که تنظیم کنندگان با روانهای در حال تکامل ساکنان انسانی پیوند نمی‌یابند، ما مشاهده می‌کنیم که تنظیم کنندگان گاهی اوقات در پاسخ به تأثیراتی که به کلی فراتر از درک ماست اعطا می‌شوند. ما حدس می‌زنیم که چنین اعطاهایی به وسیله یک عمل واکنشی کیهانی که منشأ در ایزد متعال دارد تعیین می‌شوند. ما علت این را که چرا این تنظیم کنندگان نمی‌توانند با این انواع مشخص اذهان در حال تکامل انسانی پیوند یابند یا چنین نمی‌کنند، نمی‌دانیم. چنین کارکردهایی هرگز برای ما آشکار نشده‌اند.

3- سازماندهی و مدیریت

تا جایی که ما می‌دانیم، تنظیم کنندگان به صورت یک واحد کاری مستقل در جهان جهانها سازماندهی شده‌اند و ظاهراً به طور مستقیم از دیوینیتون تحت سرپرستی قرار دارند. آنها در سرتاسر هفت ابرجهان یکنواخت هستند، و تمامی جهانهای محلی توسط انواع یکسان ناصحان اسرارآمیز مورد خدمت واقع می‌شوند. ما بر مبنای مشاهده می‌دانیم که زنجیره بیشمار از تنظیم کنندگان وجود دارند که درگیر یک سازمان ترتیبی که به نژادها، طی اعطاهای و به کرات، سیستمها، و جهانها تعمیم می‌یابد می‌شوند. با این وجود دنبال نمودن این هدایای الهی بسیار دشوار است زیرا آنها در سرتاسر جهان بزرگ به صورت تناوبی عمل می‌کنند.

آمار تنظیم کنندگان (خارج از دیوینیتون) تنها در ستاد مرکزی هفت ابرجهان کامل است. تعداد و رسته هر تنظیم کننده که در هر مخلوق در حال صعود ساکن است توسط مسئولین بهشت به ستاد مرکزی ابرجهان گزارش می‌شود، و از آنجا به اطلاع ستاد مرکزی جهان محلی مربوطه می‌رسد و به سیاره مشخص دست اندر کار منتقل می‌شود. اما اسناد جهان محلی تعداد کامل تنظیم کنندگان فکر را فاش نمی‌سازند. اسناد نبادان تنها شامل

decision of unusual spiritual import. Such human behavior in a personal planetary crisis usually is attended by the immediate arrival of the waiting Adjuster.

10829 (1187:9) 4. The spirit of brotherhood. Regardless of the attainment of the psychic circles and the assignment of personal guardians — in the absence of anything resembling a crisis decision — when an evolving mortal becomes dominated by the love of his fellows and consecrated to unselfish ministry to his brethren in the flesh, the waiting Adjuster unvaryingly descends to indwell the mind of such a mortal minister.

108210 (1188:1) 5. Declaration of intention to do the will of God. We observe that many mortals on the worlds of space may be apparently in readiness to receive Adjusters, and yet the Monitors do not appear. We go on watching such creatures as they live from day to day, and presently they quietly, almost unconsciously, arrive at the decision to begin the pursuit of the doing of the will of the Father in heaven. And then we observe the immediate dispatch of the Thought Adjusters.

108211 (1188:2) 6. Influence of the Supreme Being. On worlds where the Adjusters do not fuse with the evolving souls of the mortal inhabitants, we observe Adjusters sometimes bestowed in response to influences which are wholly beyond our comprehension. We conjecture that such bestowals are determined by some cosmic reflex action originating in the Supreme Being. As to why these Adjusters can not or do not fuse with these certain types of evolving mortal minds we do not know. Such transactions have never been revealed to us.

3. ORGANIZATION AND ADMINISTRATION

10831 (1188:3) As far as we know, Adjusters are organized as an independent working unit in the universe of universes and are apparently administered directly from Divinington. They are uniform throughout the seven superuniverses, all local universes being served by identical types of Mystery Monitors. We do know from observation that there are numerous series of Adjusters involving a serial organization that extends through races, over dispensations, and to worlds, systems, and universes. It is, however, exceedingly difficult to keep track of these divine gifts since they function interchangeably throughout the grand universe.

10832 (1188:4) Adjusters are of complete record (outside of Divinington) only on the headquarters of the seven superuniverses. The number and order of each Adjuster indwelling each ascending creature are reported out by the Paradise authorities to the headquarters of the superuniverse, and from there are communicated to the headquarters of the local universe concerned and relayed to the particular

شماره مأموریت جهان محلی، آنطور که توسط نمایندگان قدامی ایامها تعیین شده‌اند، می‌شوند. اهمیت واقعی شماره کامل تنظیم کننده فقط در دیوبینگتون شناخته شده است.

افراد بشری اغلب توسط شماره‌های تنظیم کنندگانشان شناخته می‌شوند. انسانها تا بعد از پیوند با تنظیم کننده نامهای واقعی جهانی دریافت نمی‌کنند، پیوندی که از طریق اعطای نام جدید به مخلوق جدید توسط محافظ سرنوشت اعلام می‌شود.

اگر چه ما آمار تنظیم کنندگان فکر را در اروانتان داریم، و گر چه مطلقاً هیچ مرجعیتی روی آنها یا هیچ ارتباط اداری با آنها نداریم، قویاً باور داریم که یک ارتباط اداری بسیار نزدیک میان تک تک کرات جهانی محلی و منزلگاه مرکزی هدایای الهی در دیوبینگتون وجود دارد. ما می‌دانیم که به دنبال ظهور یک پسر اعطایی بهشت، به یک کره تکاملی یک تنظیم کننده شخصیت یافته به عنوان سرپرست سیاره‌ای تنظیم کنندگان تخصیص می‌یابد.

جالب است خاطر نشان شود که بازرسان جهان محلی، هنگامی که یک بازرسی سیاره‌ای را انجام می‌دهند، درست در هنگام تحویل مسئولیت به رئیس سرافیمها و به رهبران رسته‌های دیگری از موجودات که به دولت یک کره در حال تکامل وصل هستند، همیشه رئیس سیاره‌ای تنظیم کنندگان فکر را مخاطب قرار می‌دهند. زمانی نه چندان دور، یورنشیا توسط تابامنشیا، سرپرست عالی مقام کلیه سیارات حیات آزمایشی در جهان نبادان، تحت چنین بازرسی دوره‌ای قرار گرفت. و اسناد نشان می‌دهند که علاوه بر اندرزها و ادعانه‌های او که به رئیس گوناگون شخصیت‌های فوق بشری تحویل داده شد، او همچنین آنطور که در زیر آمده از رئیس تنظیم کنندگان تقدیر نمود. ما به طور یقین نمی‌دانیم که آیا این تنظیم کننده در سیاره استقرار داشت، یا در سلوینگتون، یورسا، و یا دیوبینگتون، اما او گفت:

"اکنون من به عنوان کسی که در موضع مسئولیت موقت سری آزمایشی سیاره‌ای قرار گرفته است نزد شما عالی مقامان می‌آیم که بسیار از من بالاترید؛ و من می‌آیم تا قدردانی و احترام عمیق خود را برای این گروه ارجمند خادمان آسمانی، ناصحان اسرارآمیز، که برای خدمت در این کره غیرطبیعی داوطلب شده‌اند، ابراز دارم. صرف نظر از این که بحرانه‌ها چقدر طاقت‌فرسا باشند، شما هرگز دچار تزلزل نمی‌شوید. در اسناد نبادان یا در پیشگاه کمیسیونهای اروانتان هرگز کیفر خواستی برای یک تنظیم کننده الهی عرضه نشده است. شما نسبت به اعتمادی که به شما صورت گرفته صادق بوده‌اید؛ شما به گونه‌ای الهی وفادار بوده‌اید. شما کمک کرده‌اید که اشتباهات رفع شوند و کاستیهای کلیه کسانی که در این سیاره سردرگم زحمت می‌کشند جبران شوند. شما موجودات شگفت‌انگیزی هستید، محافظان نیکوکار در روانهای این قلمرو عقب مانده. من به شما ادای احترام می‌کنم، حتی در حالی که شما به عنوان خادمان داوطلب ظاهراً در حوزه مسئولیت من قرار دارید. من با فروتنی

planet involved. But the local universe records do not disclose the full number of the Thought Adjusters; the Nebadon records contain only the local universe assignment number as designated by the representatives of the Ancients of Days. The real significance of the Adjuster's complete number is known only on Divinington.

108:33 (1188:5) Human subjects are often known by the numbers of their Adjusters; mortals do not receive real universe names until after Adjuster fusion, which union is signalized by the bestowal of the new name upon the new creature by the destiny guardian.

108:34 (1188:6) Though we have the records of Thought Adjusters in Orvonton, and though we have absolutely no authority over them or administrative connection with them, we firmly believe that there is a very close administrative connection between the individual worlds of the local universes and the central lodgment of the divine gifts on Divinington. We do know that, following the appearance of a Paradise bestowal Son, an evolutionary world has a Personalized Adjuster assigned to it as the planetary supervisor of Adjusters.

108:35 (1188:7) It is interesting to note that local universe inspectors always address themselves, when carrying out a planetary examination, to the planetary chief of Thought Adjusters, just as they deliver charges to the chiefs of seraphim and to the leaders of other orders of beings attached to the administration of an evolving world. Not long since, Urantia underwent such a periodic inspection by Tabamantia, the sovereign supervisor of all life-experiment planets in the universe of Nebadon. And the records reveal that, in addition to his admonitions and indictments delivered to the various chiefs of superhuman personalities, he also delivered the following acknowledgment to the chief of Adjusters, whether located on the planet, on Salvington, Uversa, or Divinington, we do not definitely know, but he said:

108:36 (1188:2) "Now to you, superiors far above me, I come as one placed in temporary authority over the experimental planetary series; and I come to express admiration and profound respect for this magnificent group of celestial ministers, the Mystery Monitors, who have volunteered to serve on this irregular sphere. No matter how trying the crises, you never falter. Not on the records of Nebadon nor before the commissions of Orvonton has there ever been offered an indictment of a divine Adjuster. You have been true to your trusts; you have been divinely faithful. You have helped to adjust the mistakes and to compensate for the shortcomings of all who labor on this confused planet. You are marvelous beings, guardians of the good in the souls of this backward realm. I pay you respect even while you are apparently under my jurisdiction as volunteer ministers. I bow before you in humble recognition of your exquisite unselfishness, your

به پاس جانفشانی بدیع شما، خدمت خردمندانه شما، و از خود گذشتگی بی‌طرفانه شما، در برابران سر تعظیم فرود می‌آورم. شما شایسته نام خادمان خداگونه ساکنان انسانی این کره دچار نزاع، محزون، و مبتلا به بیماری هستید. من شما را گرامی می‌دارم! من شما را ستایش می‌کنم.

در نتیجه بسیاری خطوط مطرح شده در شواهد و مدارک، ما باور داریم که تنظیم کنندگان کاملاً سازمان یافته‌اند، و این که یک مدیریت عمیقاً هوشمند و مؤثر هدایت کننده از این هدایای الهی از یک منبع بسیار دور و مرکزی، احتمالاً دیوینینگتون، وجود دارد. ما می‌دانیم که آنها از دیوینینگتون به کرات می‌آیند، و بدون شک پس از مرگ افراد تابعشان به آنجا باز می‌گردند.

کشف مکانیسمهای مدیریت در میان رسته‌های بالاتر روحی به حد فزاینده دشوار است. شخصیت‌های رسته من، ضمن این که درگیر اجرای وظایف مشخص ما هستند، بدون شک به طور ناخودآگاه با گروه‌های بیشمار شخصی و غیرشخصی دیگر زیر الوهیت که متحداً به عنوان مرتبطین جهان پهناور عمل می‌کنند مشارکت دارند. ما گمان می‌کنیم که ما بدین گونه خدمت می‌کنیم زیرا ما تنها گروه مخلوقات شخصیت یافته (جدا از تنظیم کنندگان شخصیت یافته) هستیم که به طور یکنواخت از حضور رسته‌های بیشمار موجودات پیش شخصی آگاه هستیم.

ما از حضور تنظیم کنندگان که قطعات الوهیت پیش شخصی اولین منبع و مرکز هستند آگاه هستیم. ما حضور ارواح الهام یافته تثلیث را که جلوه‌های فوق شخصی تثلیث بهشت هستند حس می‌کنیم. ما به همین ترتیب حضور روحی برخی رسته‌های آشکار نشده‌ای را که از پسر جاودان و روح بیکران سرچشمه یافته‌اند یقیناً شناسایی می‌کنیم. و باز ما نسبت به موجودات دیگری که برای شما آشکار نشده است به طور کامل فاقد واکنش نیستیم.

ملک صادق‌های نبادان آموزش می‌دهند که پیام‌آوران منفرد، همینطور که در الوهیت در حال بسط ایزد متعالی تکاملی ثبت می‌شوند، هماهنگ کنندگان شخصیتی این تأثیرات گوناگون هستند. بسیار محتمل است که ما در یگانگی تجربی بسیاری از پدیده‌های توضیح داده نشده زمان شرکت داشته باشیم، اما ما به طور آگاهانه از چنین کارکردی مطمئن نیستیم.

4- رابطه با تأثیرات روحی دیگر

تنظیم کنندگان گذشته از هماهنگی ممکن با قطعات دیگر الوهیت، در گستره فعالیتشان در ذهن انسانی کاملاً تنها هستند. ناصحان اسرارآمیز با بیانی شیوا از این واقعیت سخن می‌گویند که گر چه پدر ظاهراً ممکن است از اعمال تمامی قدرت و اتوریته مستقیم شخصی در سراسر جهان بزرگ چشم پوشی کرده باشد، به رغم این عمل چشم پوشی از سوی فرزندان متعالی آفرینشگر

understanding ministry, and your impartial devotion. You deserve the name of the Godlike servers of the mortal inhabitants of this strife-torn, grief-stricken, and disease-afflicted world. I honor you! I all but worship you!"

^{108:37 (1189:3)} As a result of many suggestive lines of evidence, we believe that the Adjusters are thoroughly organized, that there exists a profoundly intelligent and efficient directive administration of these divine gifts from some far-distant and central source, probably Divinington. We know that they come from Divinington to the worlds, and undoubtedly they return thereto upon the deaths of their subjects.

^{108:38 (1189:4)} Among the higher spirit orders it is exceedingly difficult to discover the mechanisms of administration. My order of personalities, while engaged in the prosecution of our specific duties, is undoubtedly unconsciously participating with numerous other personal and impersonal sub-Deity groups who unitedly are functioning as far-flung universe correlators. We suspect that we are thus serving because we are the only group of personalized creatures (aside from Personalized Adjusters) who are uniformly conscious of the presence of numerous orders of the prepersonal entities.

^{108:39 (1189:5)} We are aware of the presence of the Adjusters, who are fragments of the prepersonal Deity of the First Source and Center. We sense the presence of the Inspired Trinity Spirits, who are superpersonal expressions of the Paradise Trinity. We likewise unfailingly detect the spirit presence of certain unrevealed orders springing from the Eternal Son and the Infinite Spirit. And we are not wholly unresponsive to still other entities unrevealed to you.

^{108:310 (1190:1)} The Melchizedeks of Nebadon teach that the Solitary Messengers are the personality co-ordinators of these various influences as they register in the expanding Deity of the evolutionary Supreme Being. It is very possible that we may be participants in the experiential unification of many of the unexplained phenomena of time, but we are not consciously certain of thus functioning.

4. RELATION TO OTHER SPIRITUAL INFLUENCES

^{108:41 (1190:2)} Apart from possible co-ordination with other Deity fragments, the Adjusters are quite alone in their sphere of activity in the mortal mind. The Mystery Monitors eloquently bespeak the fact that, though the Father may have apparently resigned the exercise of all direct personal power and authority throughout the grand universe,

الوهیتهای بهشت، پدر قطعاً حق چالش ناپذیر حضور در اذهان و روانهای مخلوقات در حال تکاملش را، تا حدی که بتواند با چنین عملی تمامی مخلوقات آفرینش را با هماهنگی با جاذبه روحی پسران بهشت به سوی خود جلب کند، برای خود حفظ کرده است. پسر اعطایی بهشتی شما هنگامی که هنوز در یورنشا بود گفت: "اگر من به آسمان عروج کنم، تمامی انسانها را به سوی خود جلب خواهم کرد." ما این قدرت روحی کششی پسران بهشت و همیاران آفرینشگر آنها را می‌شناسیم و می‌فهمیم، اما ما روشهای کارکرد پدر تماماً خردمند را در و از طریق این ناصحان اسرارآمیز که چنان دلیرانه در درون ذهن بشر زندگی و کار می‌کنند به طور کامل درک نمی‌کنیم.

این وجودهای اسرارآمیز در حالی که تابع، هماهنگ با، یا ظاهراً مربوط به کار جهان جهانها نیستند، و در حالی که در اذهان فرزندان انسانها به طور مستقل عمل می‌کنند، از مخلوقاتی که در آنها ساکنند به طور وقفناپذیر مصرانه می‌خواهند که به سوی ایده‌های الهی گام بردارند، و همیشه آنها را به سمت بالا، به سوی مقصد و اهداف یک آینده و زندگی بهتر ترغیب می‌کنند. این ناصحان اسرارآمیز مداوماً به برقراری گستره معنوی میکائیل در سراسر جهان نیادان کمک می‌کنند، ضمن این که به گونه‌ای اسرارآمیز به تثبیت حاکمیت قدمای ایامها در اروانتان یاری می‌رسانند. تنظیم کنندگان خواست خداوند هستند، و از آنجا که فرزندان آفرینشگر متعالی خداوند همچنین شخصاً تجسم همان خواست هستند، وابستگی متقابل اعمال تنظیم کنندگان و حاکمیت حکمرانان جهان ناپذیر است. حضور پدرانه تنظیم کنندگان و حاکمیت پدرانه میکائیل نیادان، گرچه ظاهراً به هم مربوط نیست، باید جلوه‌های گوناگون همان الوهیت باشد.

به نظر می‌رسد تنظیم کنندگان فکر کاملاً مستقل از هر یک و تمامی وجودهای روحی دیگر می‌آیند و می‌روند؛ به نظر می‌رسد آنها مطابق قوانین جهان، کاملاً جدا از آنهایی که بر اعمال کلیه تأثیرات روحی دیگر حاکم است و آنها را کنترل می‌کند، عمل می‌کنند. اما صرف نظر از چنین استقلال ظاهری، بدون شک مشاهده دراز مدت آشکار می‌سازد که آنها با همگامی و هماهنگی کامل با کلیه خدمات روحی دیگر، از جمله ارواح یاور ذهن، روح القدس، روح حقیقت، و سایر تأثیرات در ذهن انسان عمل می‌کنند.

هنگامی که یک کره از طریق شورش منزوی می‌شود، هنگامی که تمامی ارتباطات مداری بیرونی یک سیاره قطع می‌شود، آنطور که پس از تحول کلیگشیا در یورنشا چنین شد، جدا از پیام‌آوران شخصی فقط یک امکان ارتباط مستقیم بین سیاره‌ای یا جهانی باقی می‌ماند، و آن از طریق ارتباط تنظیم کنندگان کرات است. صرف نظر از این که در یک کره یا در یک جهان چه رخ دهد، تنظیم کنندگان هرگز به طور مستقیم درگیر نیستند. انزوای یک سیاره به هیچ طریق روی تنظیم کنندگان و توانایی آنان برای برقراری ارتباط با هر بخش از جهان محلی، ابرجهان، یا جهان مرکزی تأثیر نمی‌گذارد. و به این دلیل است که با تنظیم کنندگان متعال و خودکار سپاه

notwithstanding this act of abnegation in behalf of the Supreme Creator children of the Paradise Deities, the Father has certainly reserved to himself the unchallengeable right to be present in the minds and souls of his evolving creatures to the end that he may so act as to draw all creature creation to himself, co-ordinately with the spiritual gravity of the Paradise Sons. Said your Paradise bestowal Son when yet on Urantia, "I, if I am lifted up, will draw all men." This spiritual drawing power of the Paradise Sons and their creative associates we recognize and understand, but we do not so fully comprehend the methods of the all-wise Father's functioning in and through these Mystery Monitors that live and work so valiantly within the human mind.

108:42 (1190:3) While not subordinate to, co-ordinate with, or apparently related to, the work of the universe of universes, though acting independently in the minds of the children of men, unceasingly do these mysterious presences urge the creatures of their indwelling toward divine ideals, always luring them upward toward the purposes and aims of a future and better life. These Mystery Monitors are continually assisting in the establishment of the spiritual dominion of Michael throughout the universe of Nebadon while mysteriously contributing to the stabilization of the sovereignty of the Ancients of Days in Orvonton. The Adjusters are the will of God, and since the Supreme Creator children of God also personally embody that same will, it is inevitable that the actions of Adjusters and the sovereignty of the universe rulers should be mutually interdependent. Though apparently unconnected, the Father presence of the Adjusters and the Father sovereignty of Michael of Nebadon must be diverse manifestations of the same divinity.

108:43 (1190:4) Thought Adjusters appear to come and go quite independent of any and all other spiritual presences; they seem to function in accordance with universe laws quite apart from those which govern and control the performances of all other spirit influences. But regardless of such apparent independence, long-range observation unquestionably discloses that they function in the human mind in perfect synchrony and co-ordination with all other spirit ministries, including adjutant mind-spirits, Holy Spirit, Spirit of Truth, and other influences.

108:44 (1190:5) When a world is isolated by rebellion, when a planet is cut off from all outside encircuited communication, as was Urantia after the Caligastia upheaval, aside from personal messengers there remains but one possibility of direct interplanetary or universe communication, and that is through the liaison of the Adjusters of the spheres. No matter what happens on a world or in a universe, the Adjusters are never directly concerned. The isolation of a planet in no way affects the Adjusters and their ability to communicate with any part of the local universe, superuniverse, or the central

ذخیره سرنوشت در کرات قرنطینه شده به طور مکرر تماس برقرار می‌شود. توسل به چنین تکنیکی به عنوان وسیله‌ای برای دور زدن محدودیتهای انزوای سیاره‌ای صورت می‌گیرد. در سالهای اخیر مدار فرشتگان اعظم در یورنثیا عمل کرده است، اما آن شیوه ارتباطات عمدتاً فقط به کارکردهای سپاه فرشتگان اعظم محدود شده است.

ما از بسیاری پدیده‌های روحی در جهان گسترده که از فهم کامل آنها ناتوانیم آگاهیم. ما هنوز در تمامی آنچه که پیرامون ما به وقوع می‌پیوندد استاد نیستیم؛ و من معتقدم که بسیاری از این کارهای غیر قابل درک توسط پیام آوران جاذبه و برخی از انواع ناصحان اسرار آمیز انجام می‌گیرد. من باور ندارم که تنظیم کنندگان صرفاً وقف کار بازسازی اذهان انسانی هستند. من متقاعد شده‌ام که ناصحان شخصیت یافته و سایر رسته‌های روحهای آشکار نشده پیش شخصی نماینده تماس مستقیم و ناشناخته پدر جهانی با مخلوقات عالم وجود هستند.

5- مأموریت تنظیم کننده

تنظیم کنندگان هنگامی که داوطلب سکونت در موجوداتی مختلط همچون آنهایی که در یورنثیا زندگی می‌کنند می‌شوند، مأموریت دشواری را می‌پذیرند. اما آنها کار بودن در اذهان شما را به عهده گرفته‌اند. آنها در آنجا اندر زهای موجودات روحی عالم وجود را دریافت می‌کنند و سپس این پیامهای روحی را به ذهن مادی از نو ندا داده یا انتقال می‌دهند؛ آنها برای صعود بهشتی ضروری هستند.

آنچه را که تنظیم کننده فکر نمی‌تواند در زندگی کنونی شما مورد استفاده قرار دهد، آن حقایقی را که او نمی‌تواند به انسان نامزد خود به طور موفقیت‌آمیز انتقال دهد، برای استفاده در مرحله بعدی وجود با وفاداری حفظ خواهد کرد، درست همانطور که اکنون آن مواردی را که به دلیل ناتوانی یا شکست مخلوق در به عمل آوردن یک درجه مکفی همکاری نمی‌تواند در تجربه فرد انسانی ثبت کند، از دایره به دایره حمل می‌کند.

شما می‌توانید به یک چیز اطمینان داشته باشید: تنظیم کنندگان هرگز چیزی را که به آنها سپرده شده از دست نمی‌دهند. هرگز ما ندیده‌ایم که از این یاوران روحی خطایی سرزند. فرشتگان و سایر انواع بالاتر موجودات روحی، که نوع فرزندان جهان محلی استثنا نیستند، ممکن است گهگاه شرارت را پذیرا شوند، و ممکن است گاهی اوقات از راه الهی منحرف شوند، اما تنظیم کنندگان هرگز دچار تزلزل نمی‌شوند. آنها مطلقاً قابل اتکا هستند، و این به همان اندازه در مورد تمامی هفت گروه صدق می‌کند.

تنظیم کننده شما پتانسیل نوع جدید و بعدی وجود شما، اعطای فرزندی جاودانه شما با خداوند از پیش است. تنظیم کننده از طریق و با رضایت خواست شما از این قدرت برخوردار است که روندهای ذهن مادی مخلوق را تحت سلطه اعمال دگرگون کننده انگیزه‌ها و

universe. And this is the reason why contacts with the supreme and the self-acting Adjusters of the reserve corps of destiny are so frequently made on quarantined worlds. Recourse is had to such a technique as a means of circumventing the handicaps of planetary isolation. In recent years the archangels' circuit has functioned on Urantia, but that means of communication is largely limited to the transactions of the archangel corps itself.

^{108:4.5 (1191.1)} We are cognizant of many spirit phenomena in the far-flung universe which we are at a loss fully to understand. We are not yet masters of all that is transpiring about us; and I believe that much of this inscrutable work is wrought by the Gravity Messengers and certain types of Mystery Monitors. I do not believe that Adjusters are devoted solely to the remaking of mortal minds. I am persuaded that the Personalized Monitors and other orders of unrevealed prepersonal spirits are representative of the Universal Father's direct and unexplained contact with the creatures of the realms.

5. THE ADJUSTER'S MISSION

^{108:5.1 (1191.2)} The Adjusters accept a difficult assignment when they volunteer to indwell such composite beings as live on Urantia. But they have assumed the task of existing in your minds, there to receive the admonitions of the spiritual intelligences of the realms and then to undertake to redictate or translate these spiritual messages to the material mind; they are indispensable to the Paradise ascension.

^{108:5.2 (1191.3)} What the Thought Adjuster cannot utilize in your present life, those truths which he cannot successfully transmit to the man of his betrothal, he will faithfully preserve for use in the next stage of existence, just as he now carries over from circle to circle those items which he fails to register in the experience of the human subject, owing to the creature's inability, or failure, to give a sufficient degree of co-operation.

^{108:5.3 (1191.4)} One thing you can depend upon: The Adjusters will never lose anything committed to their care; never have we known these spirit helpers to default. Angels and other high types of spirit beings, not excepting the local universe type of Sons, may occasionally embrace evil, may sometimes depart from the divine way, but Adjusters never falter. They are absolutely dependable, and this is equally true of all seven groups.

^{108:5.4 (1191.5)} Your Adjuster is the potential of your new and next order of existence, the advance bestowal of your eternal sonship with God. By and with the consent of your will, the Adjuster has the power to subject the creature trends of the material mind to

مقاصد روان در حال ظهور مورانشیایی قرار دهد.

ناصران اسرارآمیز یاوران فکر نیستند؛ آنها تنظیم کنندگان فکر هستند. آنها، از طریق تنظیم و معنویت سازی، به منظور ساختن ذهنی جدید برای کرات جدید و نام جدید دوران زندگانی آینده شما با ذهن مادی تلاش می‌کنند. مأموریت آنها عمدتاً به زندگی آینده مربوط است، نه این زندگی. آنها یاران آسمانی نامیده شده‌اند، نه یاران زمینی. آنها علاقه‌ای به آسان ساختن دوران زندگانی انسان ندارند؛ بلکه آنها تا حدی منطقی به دشوار و ناهموار ساختن زندگی شما علاقمند هستند، تا بدین ترتیب تصمیمات برانگیخته و افزوده شوند. حضور یک تنظیم کننده فکری بزرگ موجب سهولت زندگی و رهایی از تفکر طاقت فرسا نمی‌شود، بلکه چنین هدیه الهی موجب راحتی فوق‌العاده خیال و یک آرامش عالی روح می‌شود.

احساسات گذرا و پیوسته در حال تغییر شادی و غم شما در واکنش اصلی کاملاً انسانی و مادی به وضعیت داخلی روانی شما و محیط بیرونی مادی شما است. این رو، برای تسلی خودخواهانه و راحتی انسانی به تنظیم کننده نگاه نکنید. کار تنظیم کننده آماده سازی شما برای ماجرای جاودانه، برای اطمینان از بقای شما است. مأموریت ناصر اسرارآمیز این نیست که بر احساسات رنجیده شما مرهم نهد یا غرور خدشه‌دار شده شما را درمان کند. آماده سازی روان شما برای دوران طولانی فرازگرایی است که توجه تنظیم کننده را جلب می‌کند و وقت او را اشغال می‌سازد.

من شک دارم بتوانم برای شما توضیح دهم که تنظیم کنندگان در اذهان شما و برای روانهای شما دقیقاً چه می‌کنند. من نمی‌دانم که از آنچه که به راستی در ارتباط کیهانی یک ناصر الهی و یک ذهن بشری رخ می‌دهد به طور کامل آگاه باشم. این تماماً تا اندازه‌ای برای ما اسرارآمیز است، نه در رابطه با طرح و مقصود بلکه در رابطه با شیوه واقعی دستاورد. و درست به همین دلیل است که ما در یافتن یک نام مناسب برای این هدایای آسمانی به انسانهای فانی با چنین مشکلی مواجه هستیم.

تنظیم کنندگان فکر مایلند که احساسات شما را از ترس به مهر و اعتماد به نفس یقین تبدیل سازند؛ اما آنها نمی‌توانند به طور مکانیکی و دلخواهانه این چنین کارهایی را انجام دهند؛ این کار وظیفه شماست. در اجرای آن تصمیماتی که شما را از قید و بندهای ترس رها می‌سازد، شما عملاً آن تکیه گاه روانی را فراهم می‌سازید که تنظیم کننده متعاقباً می‌تواند یک اهرم معنوی ارتقا و روشنگری پیشرونده را روی آن به کار برد.

هنگامی که به تضادهای تیز و آشکار میان گرایشات بالاتر و پایین‌تر نژادها می‌رسد، بین آن چیزی که به راستی درست یا غلط است (نه صرفاً آنچه را که شما ممکن است درست و غلط بنامید)، شما می‌توانید به این دلگرم باشید که تنظیم کننده همیشه به طریقی قطعی و فعال در چنین تجاربی شرکت می‌کند. صرف این واقعیت که این فعالیت تنظیم کننده ممکن است برای شریک بشری ناآشکار باشد به کمترین حدی از ارزش و واقعیت

the transforming actions of the motivations and purposes of the emerging morontial soul.

^{108:55 (1191:9)} The Mystery Monitors are not thought helpers; they are thought adjusters. They labor with the material mind for the purpose of constructing, by adjustment and spiritualization, a new mind for the new worlds and the new name of your future career. Their mission chiefly concerns the future life, not this life. They are called heavenly helpers, not earthly helpers. They are not interested in making the mortal career easy; rather are they concerned in making your life reasonably difficult and rugged, so that decisions will be stimulated and multiplied. The presence of a great Thought Adjuster does not bestow ease of living and freedom from strenuous thinking, but such a divine gift should confer a sublime peace of mind and a superb tranquility of spirit.

^{108:56 (1192:1)} Your transient and ever-changing emotions of joy and sorrow are in the main purely human and material reactions to your internal psychic climate and to your external material environment. Do not, therefore, look to the Adjuster for selfish consolation and mortal comfort. It is the business of the Adjuster to prepare you for the eternal adventure, to assure your survival. It is not the mission of the Mystery Monitor to smooth your ruffled feelings or to minister to your injured pride; it is the preparation of your soul for the long ascending career that engages the attention and occupies the time of the Adjuster.

^{108:57 (1192:2)} I doubt that I am able to explain to you just what the Adjusters do in your minds and for your souls. I do not know that I am fully cognizant of what is really going on in the cosmic association of a divine Monitor and a human mind. It is all somewhat of a mystery to us, not as to the plan and purpose but as to the actual mode of accomplishment. And this is just why we are confronted with such difficulty in finding an appropriate name for these supernal gifts to mortal men.

^{108:58 (1192:3)} The Thought Adjusters would like to change your feelings of fear to convictions of love and confidence; but they cannot mechanically and arbitrarily do such things; that is your task. In executing those decisions which deliver you from the fetters of fear, you literally supply the psychic fulcrum on which the Adjuster may subsequently apply a spiritual lever of uplifting and advancing illumination.

^{108:59 (1192:4)} When it comes to the sharp and well-defined conflicts between the higher and lower tendencies of the races, between what *really* is right or wrong (not merely what you may call right and wrong), you can depend upon it that the Adjuster will always participate in some definite and active manner in such experiences. The fact that such Adjuster activity may be unconscious to the human

آن نمی‌کاهد.

اگر شما با داشتن یک محافظ شخصی سرنوشت در بقا شکست بخورید، آن فرشته محافظ به منظور اثبات حقانیت در اجرای وفادارانه امانت سپرده شده به خود باید مورد داوری واقع شود. اما تنظیم کنندگان هنگامی که افراد تحت قیومیتشان در بقا شکست می‌خورند بدین گونه مورد رسیدگی واقع نمی‌شوند. ما همگی می‌دانیم که در حالی که ممکن است خدمت روحانی یک فرشته کامل نباشد، تنظیم کنندگان فکر به طریق کمال بهشتی کار می‌کنند؛ خدمت روحانی آنها با یک تکنیک بی‌نقص که فراتر از امکان انتقاد توسط هر موجود خارج از دیوینیتون است تعیین ویژگی می‌شود.

partner does not in the least detract from its value and reality.

108:5.10 (1192:5) If you have a personal guardian of destiny and should fail of survival, that guardian angel must be adjudicated in order to receive vindication as to the faithful execution of her trust. But Thought Adjusters are not thus subjected to examination when their subjects fail to survive. We all know that, while an angel might possibly fall short of the perfection of ministry, Thought Adjusters work in the manner of Paradise perfection; their ministry is characterized by a flawless technique which is beyond the possibility of criticism by any being outside of Divinington. You have perfect guides; therefore is the goal of perfection certainly attainable.

6- خداوند در انسان

این به راستی یک شگفتی لطف الهی است که تنظیم کنندگان والا و کامل خود را برای وجود واقعی در اذهان مخلوقات مادی نظیر انسانهای یورنشیا عطا می‌کنند، و به راستی یک وحدت مشروط با موجودات حیوان منشأ کره زمین را به انجام می‌رسانند.

صرف نظر از این که وضعیت پیشین ساکنان یک کره چه باشد، به دنبال اعطای یک پسر الهی و پس از اعطای روح حقیقت به تمامی انسانها، فوج تنظیم کنندگان به چنین کره‌ای می‌آیند تا در اذهان تمامی مخلوقات نرمال صاحب اراده سکنی گزینند. به دنبال تکمیل مأموریت یک پسر اعطایی بهشت، این ناصحان به راستی "پادشاهی آسمان در درون شما" می‌شوند. پدر از طریق اعطای هدایای الهی تنگاتنگ‌ترین نزدیکی ممکن را با گناه و شرارت به عمل می‌آورد، چرا که این عملاً صحت دارد که تنظیم کننده حتی درست در بحبوحه عدم درستکاری بشری باید در ذهن انسان همزیستی کند. تنظیم کنندگان ساکن در انسان به ویژه به واسطه آن افکاری که کاملاً پست و خودخواهانه هستند رنج می‌برند؛ آنها از بی‌حرمتی برای آنچه که زیبا و الهی است پریشان می‌شوند، و بسیاری از ترسهای ابلهانه حیوانی و اضطرابات کودکان انسان عملاً موجب ممانعت کار آنها می‌شود.

ناصران اسرارآمیز بدون شک عطیه پدر جهانی و انعکاس تصویر خداوند در گستره جهان هستند. یک آموزگار بزرگ روزگاری به انسانها اندرز می‌داد که باید در روح اندیشه‌های خود احیا شوند؛ که انسانهای نوینی شوند، که آنان همچون خداوند، در درستکاری و در تکمیل حقیقت آفریده شده‌اند. تنظیم کننده نشان ربانیت، و حضور خداوند است. "تصویر خداوند" نه به شباهت فیزیکی یا به محدودیت‌های مشخص عطیه مادی مخلوق، بلکه به هدیه حضور روحی پدر جهانی در اعطای آسمانی تنظیم کنندگان فکر به مخلوقات دون مرتبه جهانها اشاره دارد.

تنظیم کننده سرچشمه نیل معنوی و امید به دستیابی

6. GOD IN MAN

108:6.1 (1192:6) It is indeed a marvel of divine condescension for the exalted and perfect Adjusters to offer themselves for actual existence in the minds of material creatures, such as the mortals of Urantia, really to consummate a probationary union with the animal-origin beings of earth.

108:6.2 (1193:1) No matter what the previous status of the inhabitants of a world, subsequent to the bestowal of a divine Son and after the bestowal of the Spirit of Truth upon all humans, the Adjusters flock to such a world to indwell the minds of all normal will creatures. Following the completion of the mission of a Paradise bestowal Son, these Monitors truly become the "kingdom of heaven within you." Through the bestowal of the divine gifts the Father makes the closest possible approach to sin and evil, for it is literally true that the Adjuster must coexist in the mortal mind even in the very midst of human unrighteousness. The indwelling Adjusters are particularly tormented by those thoughts which are purely sordid and selfish; they are distressed by irreverence for that which is beautiful and divine, and they are virtually thwarted in their work by many of man's foolish animal fears and childish anxieties.

108:6.3 (1193:2) The Mystery Monitors are undoubtedly the bestowal of the Universal Father, the reflection of the image of God abroad in the universe. A great teacher once admonished men that they should be renewed in the spirit of their minds; that they become new men who, like God, are created in righteousness and in the completion of truth. The Adjuster is the mark of divinity, the presence of God. The "image of God" does not refer to physical likeness nor to the circumscribed limitations of material creature endowment but rather to the gift of the spirit presence of the Universal Father in the supernal bestowal of the Thought Adjusters upon the humble creatures of the universes.

108:6.4 (1193:3) The Adjuster is the wellspring of spiritual

به کاراکتر الهی در درون شما است. او توانمندی، امتیاز، و امکان بقا است، که شما را از مخلوقات صرف حیوانی به طور کامل و برای همیشه متمایز می‌سازد. او محرک بالاتر و به راستی درونی معنوی اندیشه در مقایسه با محرک بیرونی و فیزیکی است که روی مکانیسم عصبی - انرژی بدن مادی به ذهن می‌رسد.

این پاسداران وفادار دوران زندگانی آینده از هر آفرینش ذهنی به گونه‌ای استوار یک قرینه روحی می‌سازند. آنها بدین ترتیب به آرامی و با قطعیت شما را آنطور که به راستی هستید (فقط به طور معنوی) برای تجدید حیات در کرات بقا بازسازی می‌کنند. و تمامی این بازسازیهای بدیع روحی در واقعیت در حال پدیداری روان در حال تکامل و فناپذیر شما، وجود مورانشیایی شما، حفظ می‌شوند. این واقعیتها به رغم این که تنظیم کننده به ندرت قادر است این آفرینشهای قرینه‌سازی شده را آنقدر جلال دهد که به نور خود آگاهی نمایش داده شوند، در واقع آنجا هستند.

و همانطور که شما پدر و مادر بشری هستید، تنظیم کننده نیز پدر و مادر الهی شما، خود بالاتر و در حال پیشرفت شما، خود بهتر مورانشیایی و آینده روحی شما است. و این روان در حال تکامل مورانشیایی است که قضات و بازرسان، هنگامی که بقای شما را مقرر می‌دارند و شما را به سوی بالا-به کرات جنید و وجود بی‌پایان در ارتباط جاودان با همکار باوفای شما — خداوند، تنظیم کننده — اعزام می‌دارند، تمیز می‌دهند.

تنظیم کنندگان نیاکان جاودان، نسخه‌های اصلی الهی روانهای در حال تکامل فناپذیر هستند. آنها آن اشتیاق و قفناپذیر هستند که انسان را به تلاش در تسلط بر وجود مادی و کنونی در نور دوران زندگانی معنوی و آینده هدایت می‌کند. ناصحان زندانیان امید نامیرا، سرچشمه پیشرفت ابدی هستند. و چقدر آنها از برقراری ارتباط با افراد تابع خود در کاتالهای کم و بیش مستقیم لذت می‌برند! چقدر آنها مسرور می‌شوند، هنگامی که می‌توانند با علامات و سایر روشهای غیرمستقیم دست به کار زنند و پیامهای خود را مستقیماً به خرد همکاران بشری خود انتقال دهند!

شما انسانها آشکار شدن بی‌پایانی از یک چشم‌انداز تقریباً بی‌کران، یک گسترش نامحدود از عرصه‌های بی‌پایان و پیوسته در حال توسعه فرصت برای خدمت وجدآور، ماجراجویی بی‌مانند، عدم اطمینان والا، و پیشرفت بی‌حد و حصر را آغاز کرده‌اید. هنگامی که ابرها در آسمان گرد می‌آیند، ایمان شما باید واقعیت حضور تنظیم کننده ساکن را بپذیرد، و بدین ترتیب شما باید قادر باشید که فراتر از غبارهای عدم اطمینان انسانی به درخشش روشن خورشید پارسامنشی جاودان در ارتفاعات جلب کننده کرات قصر ستانیا نظر افکنید.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اروانتل.]

attainment and the hope of divine character within you. He is the power, privilege, and the possibility of survival, which so fully and forever distinguishes you from mere animal creatures. He is the higher and truly internal spiritual stimulus of thought in contrast with the external and physical stimulus, which reaches the mind over the nerve-energy mechanism of the material body.

10865 (1193.4) These faithful custodians of the future career unfailingly duplicate every mental creation with a spiritual counterpart; they are thus slowly and surely re-creating you as you really are (only spiritually) for resurrection on the survival worlds. And all of these exquisite spirit re-creations are being preserved in the emerging reality of your evolving and immortal soul, your morontia self. These realities are actually there, notwithstanding that the Adjuster is seldom able to exalt these duplicate creations sufficiently to exhibit them to the light of consciousness.

10866 (1193.5) And as you are the human parent, so is the Adjuster the divine parent of the real you, your higher and advancing self, your better morontial and future spiritual self. And it is this evolving morontial soul that the judges and censors discern when they decree your survival and pass you upward to new worlds and never-ending existence in eternal liaison with your faithful partner — God, the Adjuster.

10867 (1193.6) The Adjusters are the eternal ancestors, the divine originals, of your evolving immortal souls; they are the unceasing urge that leads man to attempt the mastery of the material and present existence in the light of the spiritual and future career. The Monitors are the prisoners of undying hope, the founts of everlasting progression. And how they do enjoy communicating with their subjects in more or less direct channels! How they rejoice when they can dispense with symbols and other methods of indirection and flash their messages straight to the intellects of their human partners!

10868 (1194.1) You humans have begun an endless unfolding of an almost infinite panorama, a limitless expanding of never-ending, ever-widening spheres of opportunity for exhilarating service, matchless adventure, sublime uncertainty, and boundless attainment. When the clouds gather overhead, your faith should accept the fact of the presence of the indwelling Adjuster, and thus you should be able to look beyond the mists of mortal uncertainty into the clear shining of the sun of eternal righteousness on the beckoning heights of the mansion worlds of Satania.

10869 (1194.2) [Presented by a Solitary Messenger of Orvonton.]

مقاله 109. رابطه تنظیم کنندگان با مخلوقات جهان

110 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 108

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 109

رابطه تنظیم کنندگان با مخلوقات جهان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- رشد و نمو تنظیم کنندگان
- 2- تنظیم کنندگان خودکار
- 3- رابطه تنظیم کنندگان با انواع انسانی
- 4- تنظیم کنندگان و شخصیت بشری
- 5- محدودیتهای مادی در سکنی گزینی تنظیم کننده
- 6- تداوم ارزشهای راستین
- 7- سرنوشت تنظیم کنندگان شخصیت یافته

مقدمه مقاله

تنظیم کنندگان فکر فرزندان دوران زندگانی جهان هستند، و به راستی ضمن این که مخلوقات انسانی رشد و تکامل می‌یابند، تنظیم کنندگان باکره باید تجربه کسب کنند. همانطور که شخصیت کودک بشری برای تقلای وجود تکاملی توسعه می‌یابد، تنظیم کننده نیز در تمرینات مرحله بعدی حیات فرازگرایانه ارتقا می‌یابد. همانطور که کودک از طریق حیات اجتماعی و تفریحی دوران اولیه کودکی برای فعالیتهای بزرگسالی خود به مهارت انطباق پذیر چند جانبه دست می‌یابد، تنظیم کننده ساکن در فرد نیز برای مرحله بعدی حیات کیهانی از طریق برنامه‌ریزی مقدماتی انسانی و تمرین آن فعالیتهایی که به دوران زندگانی مورانشیا مربوط هستند مهارت کسب می‌کند. وجود بشری در برگیرنده دوره‌ای از تمرین است که توسط تنظیم کننده در آمادگی برای مسئولیتهای افزایش یافته و موقعیتهای بزرگتر یک زندگی آینده به طور مؤثر مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما تلاشهای تنظیم کننده، ضمن این که در درون شما زندگی می‌کند، زیاد درگیر امور زندگی گذرا و وجود سیاره‌ای نیست. امروز تنظیم کنندگان فکر واقعیتهای دوران زندگانی جهان را، آنطور که هستند، در اذهان در حال تکامل موجودات بشری تمرین می‌کنند.

PAPER 109

RELATION OF ADJUSTERS TO
UNIVERSE CREATURES

SECTIONS

Introduction

1. Development of Adjusters
2. Self-Acting Adjusters
3. Relation of Adjusters to Mortal Types
4. Adjusters and Human Personality
5. Material Handicaps to Adjuster Indwelling
6. The Persistence of True Values
7. Destiny of Personalized Adjusters

INTRODUCTION

109:0.1 (1195:1) THE Thought Adjusters are the children of the universe career, and indeed the virgin Adjusters must gain experience while mortal creatures grow and develop. As the personality of the human child expands for the struggles of evolutionary existence, so does the Adjuster wax great in the rehearsals of the next stage of ascending life. As the child acquires adaptative versatility for his adult activities through the social and play life of early childhood, so does the indwelling Adjuster achieve skill for the next stage of cosmic life by virtue of the preliminary mortal planning and rehearsing of those activities which have to do with the morontia career. Human existence constitutes a period of practice which is effectively utilized by the Adjuster in preparing for the increased responsibilities and the greater opportunities of a future life. But the Adjuster's efforts, while living within you, are not so much concerned with the affairs of temporal life and planetary existence. Today, the Thought Adjusters are, as it were, rehearsing the realities of the universe career in the evolving minds of human

beings.

1- رشد و نمو تنظیم کنندگان

برای آموزش و رشد و نمو تنظیم کنندگان باکره، پیش از اعزام آنها از دیوینینگتون، باید طرحی جامع و مبسوط وجود داشته باشد، اما در واقع ما چیز زیادی درباره آن نمی‌دانیم. همچنین برای آموزش مجدد تنظیم کنندگان حاوی تجربه اقامت در فرد، پیش از آن که به مأموریت‌های جدید معاشرت انسانی مبادرت کنند، بدون شک باید سیستم گسترده‌ای وجود داشته باشد، ولی در واقع باز ما نمی‌دانیم.

تنظیم کنندگان شخصیت یافته به من گفته‌اند که هر بار یک انسان با ناصح مورد سکنی واقع شده در بقا شکست می‌خورد، هنگامی که تنظیم کننده به دیوینینگتون باز می‌گردد، در معرض درس آموزشی گسترده‌ای قرار می‌گیرد. این آموزش اضافه از طریق تجربه اقامت در یک موجود بشری میسر می‌شود، و این همیشه پیش از بازگشت تنظیم کننده به کرات تکاملی زمان صورت می‌گیرد.

تجربه واقعی زندگی هیچ جانشین کیهانی ندارد. کمال ربانیت یک تنظیم کننده فکری به تازگی شکل یافته به هیچ ترتیب به این ناصح اسرار آمیز توان تجربی خدمتی عطا نمی‌کند. تجربه از یک وجود زنده جدایی ناپذیر است؛ آن تنها چیزی است که هیچ مقدار از عطیه الهی نمی‌تواند شما را از ضرورت کسب آن از طریق زندگانی واقعی آزاد سازد. از این رو تنظیم کنندگان فکر در اشتراک با کلیه موجوداتی که در گستره کنونی متعال زندگی و عمل می‌کنند، باید تجربه کسب کنند؛ آنان باید از گروه‌های پایین‌تر و بی‌تجربه به گروه‌های بالاتر و باتجربه‌تر تکامل یابند.

تنظیم کنندگان یک دوران قطعی رشد و نمو در ذهن انسانی را طی می‌کنند؛ آنها به یک مهارت واقعی دست می‌یابند که برای ابد متعلق به آنان است. آنها صرف نظر از بقا یا عدم بقای افراد مشخص انسانی تابع خود در نتیجه هر تماس با نژادهای مادی به طور تدریجی از مهارت و توانمندی تنظیم کننده برخوردار می‌شوند. آنها همچنین شرکای برابر ذهن بشری در شکوفایی تکامل روان فناپذیر هستند که از ظرفیت بقا برخوردار است.

اولین مرحله تکامل تنظیم کننده در یگانگی با روان بقا یابنده یک موجود انسانی به دست می‌آید. از این رو، در حالی که شما طبیعتاً به سوی درون و به سمت بالا از انسان به خدا تکامل می‌یابید، تنظیم کنندگان طبیعتاً به سوی بیرون و به سمت پایین از خدا به انسان تکامل می‌یابند؛ و بدین ترتیب محصول نهایی این یگانگی ربانیت و بشریت برای ابد فرزند انسان و فرزند خداوند خواهد بود.

2- تنظیم کنندگان خودکار

1. DEVELOPMENT OF ADJUSTERS

109:1.1 (1195:2) There must be a comprehensive and elaborate plan for the training and development of virgin Adjusters before they are sent forth from Divinington, but we really do not know very much about it. There undoubtedly also exists an extensive system for retraining Adjusters of indwelling experience before they embark upon new missions of mortal association, but, again, we do not actually know.

109:1.2 (1195:3) I have been told by Personalized Adjusters that every time a Monitor-indwelt mortal fails of survival, when the Adjuster returns to Divinington, an extended course of training is engaged in. This additional training is made possible by the experience of having indwelt a human being, and it is always imparted before the Adjuster is remanded to the evolutionary worlds of time.

109:1.3 (1195:4) Actual living experience has no cosmic substitute. The perfection of the divinity of a newly formed Thought Adjuster does not in any manner endow this Mystery Monitor with experienced ministrative ability. Experience is inseparable from a living existence; it is the one thing which no amount of divine endowment can absolve you from the necessity of securing by *actual living*. Therefore, in common with all beings living and functioning within the present sphere of the Supreme, Thought Adjusters must acquire experience; they must evolve from the lower, inexperienced, to the higher, more experienced, groups.

109:1.4 (1196:1) Adjusters pass through a definite developmental career in the mortal mind; they achieve a reality of attainment which is eternally theirs. They progressively acquire Adjuster skill and ability as a result of any and all contacts with the material races, regardless of the survival or nonsurvival of their particular mortal subjects. They are also equal partners of the human mind in fostering the evolution of the immortal soul of survival capacity.

109:1.5 (1196:2) The first stage of Adjuster evolution is attained in fusion with the surviving soul of a mortal being. Thus, while you are in nature evolving inward and upward from man to God, the Adjusters are in nature evolving outward and downward from God to man; and so will the final product of this union of divinity and humanity eternally be the son of man and the son of God.

2. SELF-ACTING ADJUSTERS

شما پیرامون طبقه‌بندی تنظیم‌کنندگان در رابطه با تجربه اطلاع‌یافته‌اید: باکره، پیشرفته، و متعالی. شما همچنین باید یک طبقه‌بندی مشخص کارکردی — تنظیم‌کنندگان خودکار — را بشناسید. یک تنظیم‌کننده خودکار کسی است که:

1- تجربه مشخص لازم در حیات در حال تکامل یک مخلوق دارای اراده را به عنوان یک ساکن موقت در یک نوع کره‌ای که تنظیم‌کنندگان به افراد انسانی فقط قرض داده شده‌اند، یا در یک سیاره واقعی یگانگی که انسان در بقا شکست خورده است، دارا می‌باشد. چنین ناصحی یک تنظیم‌کننده پیشرفته و یا متعالی است.

2- در انسانی که به سومین دایره روانی رسیده و یک فرشته محافظ شخصی سراف به او تخصیص یافته، در توانمندی معنوی به توازن دست یافته است.

3- انسان تابعی دارد که تصمیم عالی را گرفته است، و به نامزدی صمیمانه و صادقانه با تنظیم‌کننده وارد شده است. تنظیم‌کننده از پیش به زمان یگانگی واقعی می‌نگرد و یگانگی را به صورت یک رخداد واقعی محسوب می‌دارد.

4- انسان تابعی دارد که به یکی از سپاههای ذخیره سرنوشت در یک کره تکاملی صعود انسانی فراخوانده شده است.

5- زمانی در طول خوابیدن انسان، از ذهن انسانی که در آن محبوس بوده موقتاً جدا شده است تا به کار ارتباطی، تماس، ثبت نام مجدد، یا خدمت فوق بشری دیگری که به مدیریت روحی کره مأموریتش مربوط است دست زند.

6- در هنگام بحران در تجربه یک موجود بشری خدمت کرده است که مکمل مادی یک شخصیت روحی بوده، شخصیتی که اجرای یک دستورالعمل کیهانی که برای کارکرد روحی سیاره ضروری بوده به او سپرده شده است.

به نظر می‌رسد تنظیم‌کنندگان خودکار، چنان که با مشغله‌های بیشمارشان هم در درون و هم در خارج از افراد انسانی متصل نشان داده می‌شود، از یک درجه قابل ملاحظه اراده در تمامی اموری که شخصیت‌های بشری مورد اقامت بلافصلشان را درگیر نمی‌سازد برخوردارند. چنین تنظیم‌کنندگانی در فعالیت‌های بیشمار عالم شرکت می‌کنند، اما آنها بیشتر مکرراً به صورت اقامت‌گران نااشکار منزلگاه‌های زمینی انتخابی خودشان عمل می‌کنند.

بدون شک این انواع بالاتر و باتجرب‌تر تنظیم‌کنندگان می‌توانند با آنهایی که در قلمروهای دیگر هستند ارتباط برقرار کنند. اما در حالی که تنظیم‌کنندگان خودکار بدین نحو ارتباط متقابل دارند، فقط در سطوح کار متقابلشان و به منظور حفظ اطلاعات سپرده شده که برای خدمت روحانی تنظیم‌کنندگان در قلمروهای اقامتشان ضروری است چنین می‌کنند، گرچه در مواقعی دانسته شده که آنها در طی ایام بحران در امور بین سیاره‌ای عمل کرده‌اند.

تنظیم‌کنندگان متعال و خودکار می‌توانند بدن انسان

109:21 (1196:3) You have been informed of the classification of Adjusters in relation to experience — virgin, advanced, and supreme. You should also recognize a certain functional classification — the self-acting Adjusters. A self-acting Adjuster is one who:

109:22 (1196:4) 1. Has had certain requisite experience in the evolving life of a will creature, either as a temporary indweller on a type of world where Adjusters are only loaned to mortal subjects or on an actual fusion planet where the human failed of survival. Such a Monitor is either an advanced or a supreme Adjuster.

109:23 (1196:5) 2. Has acquired the balance of spiritual power in a human who has made the third psychic circle and has had assigned to him a personal seraphic guardian.

109:24 (1196:6) 3. Has a subject who has made the supreme decision, has entered into a solemn and sincere betrothal with the Adjuster. The Adjuster looks beforehand to the time of actual fusion and reckons the union as an event of fact.

109:25 (1196:7) 4. Has a subject who has been mustered into one of the reserve corps of destiny on an evolutionary world of mortal ascension.

109:26 (1196:8) 5. At some time, during human sleep, has been temporarily detached from the mind of mortal incarceration to perform some exploit of liaison, contact, reregistration, or other extrahuman service associated with the spiritual administration of the world of assignment.

109:27 (1196:9) 6. Has served in a time of crisis in the experience of some human being who was the material complement of a spirit personality intrusted with the enactment of some cosmic achievement essential to the spiritual economy of the planet.

109:28 (1196:10) Self-acting Adjusters seem to possess a marked degree of will in all matters not involving the human personalities of their immediate indwelling, as is indicated by their numerous exploits both within and without the mortal subjects of attachment. Such Adjusters participate in numerous activities of the realm, but more frequently they function as undetected indwellers of the earthly tabernacles of their own choosing.

109:29 (1196:11) Undoubtedly these higher and more experienced types of Adjusters can communicate with those in other realms. But while self-acting Adjusters do thus intercommunicate, they do so only on the levels of their mutual work and for the purpose of preserving custodial data essential to the Adjuster ministry of the realms of their sojourn, though on occasions they have been known to function in interplanetary matters during times of crisis.

109:210 (1197:1) Supreme and self-acting Adjusters can

را مطابق خواستشان ترک کنند. اقامتگران یک بخش ارگاتیک یا بیولوژیک حیات انسانی نیستند؛ آنها سوار شوندگان الهی هستند که روی آن قرار گرفته‌اند. در طرحهای آغازین حیات برای آنها تدارک دیده شد، اما آنها برای وجود مادی ضروری نیستند. با این وجود باید ذکر شود که آنها منزلگاه انسانی خود را پس از این که در آن سکنی گزینند، حتی به طور موقت، به ندرت ترک می‌کنند.

تنظیم کنندگان فوق عمل کننده‌های هستند که به استیلا بر وظایف محوله خود دست یافته‌اند و فقط منتظر زوال وسیله حیات مادی یا انتقال روان فناپذیر به دنیای آن سو هستند.

3- رابطه تنظیم کنندگان با انواع انسانی

سرشت کار مفصل ناصحان اسرارآمیز بنا بر طبیعت تکالیفشان فرق می‌کند، و این که تنظیم کنندگان رابط یا پیوند باشند. برخی از تنظیم کنندگان صرفاً برای طول عمر موقت افراد تابع خود قرض داده می‌شوند؛ دیگران، اگر افراد تابعشان بقا یابند، به عنوان کاندیدهای شخصیتی برای پیوند ابدی با اجازه اعطا می‌شوند. همچنین در کار آنها در میان انواع متفاوت سیاره‌ای و نیز سیستمها و جهانهای گوناگون یک تنوع اندک وجود دارد. اما در مجموع تلاشهای آنها، بیشتر از کارکردهای هر یک از رشته‌های آفریده شده موجودات آسمانی، به گونه‌ای چشمگیر یکنواخت است.

در برخی کرات بدوی (گروه سری یک) تنظیم کننده به صورت یک آموزش تجربی، عمدتاً برای فرهختگی و توسعه تدریجی خود، در ذهن مخلوق سکنی می‌گزیند. تنظیم کنندگان باکره معمولاً در طول ایام آغازین، هنگامی که انسانهای بدوی به دره تصمیم نزدیک می‌شوند، به چنین کراتی اعزام می‌گردند؛ اما هنگامی که تعداد نسبتاً اندکی صعود از بلندیهای اخلاقی فراتر از تپه‌های استیلا بر نفس و دستیابی به کاراکتر برای رسیدن به سطوح بالاتر معنویت در حال پدیداری را انتخاب می‌کنند. (با این وجود بسیاری که از آنهاهی که قادر به پیوند با تنظیم کننده نمی‌شوند به عنوان یک فراز یابنده با روح پیوند یافته بقا می‌یابند.) تنظیم کنندگان در معاشرت گذرا با اذهان بدوی آموزش ارزشمندی دریافت می‌کنند و تجربه شگفت‌انگیزی به دست می‌آورند، و متعاقباً قادر می‌شوند این تجربه را به نفع موجودات برتر در سایر کرات مورد استفاده قرار دهند. هرگز چیزی که حاوی ارزش بقا باشد در تمامی جهان پهنور از دست نمی‌رود.

در نوع دیگری از کرات (گروه سری دوم) تنظیم کنندگان صرفاً به موجودات بشری قرض داده می‌شوند. در اینجا ناصحان از طریق چنین اقامتی هرگز به پیوند شخصیتی دست نمی‌یابند، اما در طول عمر انسان به افراد بشری تابع خود کمک زیادی می‌کنند، بسیار بیشتر از آنچه که قادرند به انسانهای یورنشیا بدهند. تنظیم کنندگان در اینجا به عنوان الگویی برای نیل بالاتر معنوی آنان فقط برای یک طول عمر به مخلوقات بشری قرض داده می‌شوند. آنها در کار کنجکاو برانگیز کامل ساختن یک کاراکتر بقا یابنده یاوران موقت هستند. تنظیم کنندگان

leave the human body at will. The indwellers are not an organic or biologic part of mortal life; they are divine superimpositions thereon. In the original life plans they were provided for, but they are not indispensable to material existence. Nevertheless it should be recorded that they very rarely, even temporarily, leave their mortal tabernacles after they once take up their indwelling.

109:2.11 (1197:2) The superacting Adjusters are those who have achieved the conquest of their intrusted tasks and only await the dissolution of the material-life vehicle or the translation of the immortal soul.

3. RELATION OF ADJUSTERS TO MORTAL TYPES

109:3.1 (1197:3) The character of the detailed work of Mystery Monitors varies in accordance with the nature of their assignments, as to whether or not they are *liaison* or *fusion* Adjusters. Some Adjusters are merely loaned for the temporal lifetimes of their subjects; others are bestowed as personality candidates with permission for everlasting fusion if their subjects survive. There is also a slight variation in their work among the different planetary types as well as in different systems and universes. But, on the whole, their labors are remarkably uniform, more so than are the duties of any of the created orders of celestial beings.

109:3.2 (1197:4) On certain primitive worlds (the series one group) the Adjuster indwells the mind of the creature as an experiential training, chiefly for self-culture and progressive development. Virgin Adjusters are usually sent to such worlds during the earlier times when primitive men are arriving in the valley of decision, but when comparatively few will elect to ascend the moral heights beyond the hills of self-mastery and character acquirement to attain the higher levels of emerging spirituality. (Many, however, who fail of Adjuster fusion do survive as Spirit-fused ascenders.) The Adjusters receive valuable training and acquire wonderful experience in transient association with primitive minds, and they are able subsequently to utilize this experience for the benefit of superior beings on other worlds. *Nothing of survival value is ever lost in all the wide universe.*

109:3.3 (1197:5) On another type of world (the series two group) the Adjusters are merely loaned to mortal beings. Here the Monitors can never attain fusion personality through such indwelling, but they do afford great help to their human subjects during the mortal lifetime, far more than they are able to give to Urantia mortals. The Adjusters are here loaned to the mortal creatures for a single life span as patterns for their higher spiritual attainment, temporary helpers in the intriguing task of perfecting a survival character. The Adjusters do

بعد از مرگ طبیعی باز نمی‌گردند. این انسانهای در حال بقا از طریق پیوند با روح به حیات جاودانه دست می‌یابند.

در کراتی نظیر یورنشیا (گروه سری سه) یک نامزدی واقعی با هدایای الهی وجود دارد، یک نامزدی حیات و مرگ. اگر شما بقا یابید، یک یگانگی جاودان، یک پیوند ابدی، تبدیل انسان و تنظیم کننده به یک موجود، به وجود خواهد آمد.

در انسانهای سه مغزه این سری از کرات، تنظیم کنندگان قادرند در طول حیات موقت نسبت به نوع یک مغزه و دو مغزه تماس عملی بسیار بیشتری با افراد تابع خود به دست آورند. اما در دوران زندگی پس از مرگ، نوع سه مغزه درست مثل مردمان نوع یک و دو مغزه — نژادهای یورنشیا — پیش می‌روند.

در کرات دو مغزه، به دنبال اقامت موقت یک پسر اعطایی بهشت، تنظیم کنندگان باکره به ندرت به شخصی که از ظرفیت محرز برای بقا برخوردارند تخصیص داده می‌شوند. اعتقاد ما بر این است که در چنین کراتی عملاً تمامی تنظیم کنندگانی که در مردان و زنان هوشمند برخوردار از ظرفیت بقا ساکنند به نوع پیشرفته یا متعال تعلق دارند.

در بسیاری از نژادهای اولیه تکاملی یورنشیا سه گروه از موجودات وجود داشتند. کسانی بودند که آنقدر حیوانی بودند که به کلی فاقد ظرفیت تنظیم کننده بودند. آنهایی بودند که ظرفیت بی‌چون و چرا برای تنظیم کنندگان را به نمایش می‌گذاشتند و هنگامی که سن مسئولیت اخلاقی فرا می‌رسید فوراً آنها را دریافت می‌کردند؛ یک طبقه سومی وجود داشت که یک موقعیت بینابینی را اشغال می‌کرد؛ آنها از ظرفیت دریافت تنظیم کننده برخوردار بودند، اما ناصحان فقط می‌توانستند به دنبال درخواست شخصی فرد در ذهن سکنی گزینند.

اما در رابطه با آن موجوداتی که به واسطه محرومیت ارثی از طریق عامل نیاکان نامناسب و پست عملاً شایسته بقا نیستند، یک تنظیم کننده باکره در تماس با ذهن تکاملی یک تجربه مقدماتی با ارزش به دست آورده است و بدین ترتیب برای انجام یک مأموریت متعاقب در یک نوع بالاتر ذهن در یک کره دیگر بهتر واجد شرایط شده است.

4- تنظیم کنندگان و شخصیت بشری

اشکال بالاتر ارتباط هوشمند میان موجودات بشری به وسیله تنظیم کنندگان ساکن به اندازه زیاد مورد کمک واقع شده است. حیوانات برای هموعان خود از احساسات برخوردارند، اما آنها مفاهیم را به یکدیگر انتقال نمی‌دهند؛ آنها می‌توانند ابراز احساسات کنند اما نمی‌توانند ایده‌ها و ایده‌آلها را بیان کنند. انسانهای دارای تجربه منشأ حیوانی نیز یک نوع بالای مبادله عقلانی یا همدمی معنوی با هموعان خویش را تجربه نمی‌کنند تا این که تنظیم کنندگان فکر اعطا شوند، گر چه هنگامی که چنین مخلوقات تکاملی دارای قدرت تکلم می‌شوند، در راستای دریافت تنظیم کنندگان قرار می‌گیرند.

not return after natural death; these surviving mortals attain eternal life through Spirit fusion.

^{109:34 (1197:6)} On worlds such as Urantia (the series three group) there is a real betrothal with the divine gifts, a life and death engagement. If you survive, there is to be an eternal union, an everlasting fusion, the making of man and Adjuster one being.

^{109:35 (1197:7)} In the three-brained mortals of this series of worlds, the Adjusters are able to gain far more actual contact with their subjects during the temporal life than in the one- and two-brained types. But in the career after death, the three-brained type proceed just as do the one-brained type and the two-brained peoples — the Urantia races.

^{109:36 (1198:1)} On the two-brain worlds, subsequent to the sojourn of a Paradise bestowal Son, virgin Adjusters are seldom assigned to persons who have unquestioned capacity for survival. It is our belief that on such worlds practically all Adjusters indwelling intelligent men and women of survival capacity belong to the advanced or to the supreme type.

^{109:37 (1198:2)} In many of the early evolutionary races of Urantia, three groups of beings existed. There were those who were so animalistic that they were utterly lacking in Adjuster capacity. There were those who exhibited undoubted capacity for Adjusters and promptly received them when the age of moral responsibility was attained. There was a third class who occupied a borderline position; they had capacity for Adjuster reception, but the Monitors could only indwell the mind on the personal petition of the individual.

^{109:38 (1198:3)} But with those beings who are virtually disqualified for survival by disinheritance through the agency of unfit and inferior ancestors, many a virgin Adjuster has served a valuable preliminary experience in contacting evolutionary mind and thus has become better qualified for a subsequent assignment to a higher type of mind on some other world.

4. ADJUSTERS AND HUMAN PERSONALITY

^{109:41 (1198:4)} The higher forms of intelligent intercommunication between human beings are greatly helped by the indwelling Adjusters. Animals do have fellow feelings, but they do not communicate concepts to each other; they can express emotions but not ideas and ideals. Neither do men of animal origin experience a high type of intellectual intercourse or spiritual communion with their fellows until the Thought Adjusters have been bestowed, albeit, when such evolutionary creatures develop speech, they are on the highroad to

حیوانات به یک طریقه بدوی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، اما در چنین تماس بدوی هیچ شخصیتی وجود ندارد یا این که اندک وجود دارد. تنظیم کنندگان شخصیت نیستند؛ آنها موجودات پیش شخصی هستند. اما آنها از منبع شخصیت می‌آیند، و حضور آنها جلوه‌های کیفی شخصیت بشری را ارتقا می‌دهد؛ این امر به ویژه اگر تنظیم کننده از تجربه پیشین برخوردار باشد صقل می‌کند.

نوع تنظیم کننده در پتانسیل ابراز شخصیت بشری نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. طی اعصار، بسیاری از رهبران بزرگ فکری و معنوی یورنشیا عمدتاً به دلیل تجربه برتر و پیشین تنظیم کنندگان ساکن در آنها تأثیر خود را اعمال کرده‌اند.

تنظیم کنندگان سکنی‌گزین در دگرگونی و انسانی ساختن نواده‌های انسانی بدوی اعصار کهن با تأثیرات دیگر روحی به اندازه زیاد همکاری کردند. اگر تنظیم کنندگانی که در اذهان ساکنان یورنشیا اقامت دارند از کار کناره گیرند، دنیا به بسیاری از صحنه‌ها و کارکردهای انسانی روزگاران اولیه به آرامی باز می‌گردد؛ ناصحان الهی یکی از پتانسیلهای واقعی تمدن پیشرو هستند.

من یک تنظیم کننده فکری ساکن در یک ذهن در یورنشیا را مشاهده کرده‌ام که مطابق اسناد یورسا پیش از آن در پانزده ذهن در اروانتان اقامت گزیده است. ما نمی‌دانیم که آیا این ناصح از تجارب مشابه در ابرجهانهای دیگر برخوردار بوده است یا نه، اما من گمان می‌پریم چنین بوده است. این یک تنظیم کننده شگفت‌انگیز و یکی از مفیدترین و قدرتمندترین نیروها در یورنشیا در طول این عصر حاضر است. آنچه دیگران از دست داده‌اند، این که بقا را نفی کردند، این موجود بشری (و تمامی کره شما) اکنون به دست می‌آورد. از او که کیفیتهای بقا ندارد حتی آن تنظیم کننده باتجربه که اکنون دارد گرفته خواهد شد، در حالی که از او که از چشم‌انداز بقا برخوردار است حتی یک تنظیم کننده از پیش با تجربه یک فراری تنبل داده خواهد شد.

از یک نظر ممکن است که تنظیم کنندگان در حال شکوفا ساختن یک درجه مشخص از باروری سیاره‌ای در قلمروهای حقیقت، زیبایی، و نیکی باشند. اما به ندرت دو تجربه سکنی‌گزینی در همان سیاره به آنها داده می‌شود. اکنون هیچ تنظیم کننده‌ای در یورنشیا خدمت نمی‌کند که سابقاً در این کره بوده باشد. من می‌دانم درباره چه سخن می‌گویم زیرا ما تعداد و سوابق آنها را در بایگانی یورسا داریم.

5- محدودیتهای مادی در سکنی‌گزینی تنظیم کننده

تنظیم کنندگان متعال و خودکار اغلب قادرند عواملی را که از اهمیت معنوی برخوردارند به ذهن بشری، هنگامی که آزادانه در کانالهای رهایی یافته ولی کنترل شده تصور خلاق جریان دارد، اهدا کنند. در چنین ایامی،

receiving Adjusters.

^{109:42 (1198:5)} Animals do, in a crude way, communicate with each other, but there is little or no *personality* in such primitive contact. Adjusters are not personality; they are prepersonal beings. But they do hail from the source of personality, and their presence does augment the qualitative manifestations of human personality; especially is this true if the Adjuster has had previous experience.

^{109:43 (1198:6)} The type of Adjuster has much to do with the potential for expression of the human personality. On down through the ages, many of the great intellectual and spiritual leaders of Urantia have exerted their influence chiefly because of the superiority and previous experience of their indwelling Adjusters.

^{109:44 (1198:7)} The indwelling Adjusters have in no small measure co-operated with other spiritual influences in transforming and humanizing the descendants of the primitive men of olden ages. If the Adjusters indwelling the minds of the inhabitants of Urantia were to be withdrawn, the world would slowly return to many of the scenes and practices of the men of primitive times; the divine Monitors are one of the real potentials of advancing civilization.

^{109:45 (1198:8)} I have observed a Thought Adjuster indwelling a mind on Urantia who has, according to the records on Uversa, indwelt fifteen minds previously in Orvonton. We do not know whether this Monitor has had similar experiences in other superuniverses, but I suspect so. This is a marvelous Adjuster and one of the most useful and potent forces on Urantia during this present age. What others have lost, in that they refused to survive, this human being (and your whole world) now gains. From him who has not survival qualities, shall be taken away even that experienced Adjuster which he now has, while to him who has survival prospects, shall be given even the pre-experienced Adjuster of a slothful deserter.

^{109:46 (1199:1)} In a sense the Adjusters may be fostering a certain degree of planetary cross-fertilization in the domains of truth, beauty, and goodness. But they are seldom given two indwelling experiences on the same planet; there is no Adjuster now serving on Urantia who has been on this world previously. I know whereof I speak since we have their numbers and records in the archives of Uversa.

5. MATERIAL HANDICAPS TO ADJUSTER INDWELLING

^{109:51 (1199:2)} Supreme and self-acting Adjusters are often able to contribute factors of spiritual import to the human mind when it flows freely in the liberated but controlled channels of creative imagination. At

و گاهی اوقات در طول خواب، تنظیم کننده قادر است جریان‌ات ذهنی را تحت کنترل در آورد، روند را متوقف سازد، و سپس حرکت ایده را تغییر جهت دهد. و این تماماً به این منظور انجام می‌شود که در نهانگاههای بالاتر فرا آگاهی موجب دگرگونیهای عمیق شود. بدین ترتیب نیروها و انرژیهای ذهنی به طریقه کاملتری با نوای نغمه‌های ارتباطی سطح روحی حال و آینده تنظیم می‌شوند.

گاهی اوقات میسر است که ذهن را روشن ساخت، و صدای الهی را که مداوماً از درون شما سخن می‌گوید شنید، تا شما نسبت به خرد، حقیقت، نیکی، و زیبایی شخصیت بالقوه‌ای که به طور ثابت در شما سکنی دارد بخشاً آگاه شوید.

اما حالات بی‌ثبات و به سرعت تغییر یابنده ذهنی شما اغلب به خنثی نمودن طرحها و مختل ساختن کار تنظیم کنندگان منجر می‌شود. کار آنها نه تنها به واسطه طبیعت ذاتی نژادهای انسانی مختل می‌شود، بلکه این کارکرد خدماتی همچنین به وسیله دیدگاههای پیش پنداشته شده، ایده‌های جا افتاده، و تعصبات پابرجای خود شما به اندازه زیاد کند می‌شود. به دلیل این محدودیتها، بارها فقط آفرینشهای ناتمام آنها در خودآگاهی پدیدار می‌شود، و سردرگمی در برداشت اجتناب ناپذیر است. از این رو، در بررسی وضعیتهای ذهنی، احتیاط فقط در شناخت فوری هر اندیشه و تجربه فقط برای آنچه که در واقع و به طور بنیادین هست نهفته است، و این که آنچه که می‌توانست باشد کاملاً نادیده انگاشته شود.

مشکل بزرگ زندگی تنظیم تمایلات اجدادی زیستن مطابق مطالبات خواسته‌های معنوی است که با حضور الهی ناصح اسرارآمیز آغاز شده است. در حالی که در دوران زندگانی در جهان و ابرجهان هیچ انسانی نمی‌تواند در خدمت دو ارباب باشد، در حیاتی که اکنون در یورنشیادارید هر انسان باید به ناچار در خدمت دو ارباب باشد. او ضمن این که فقط با یک ارباب بیعت معنوی می‌کند، باید در هنر یک سازش مداوم گذرای بشری مهارت یابد؛ و به این دلیل است که بسیاری دچار تزلزل می‌شوند و شکست می‌خورند، خسته می‌شوند و تسلیم فشارهای ناشی از تقلای تکاملی می‌شوند.

در حالی که میراث آبا و اجدادی عطیه فکری و فوق کنترل الکتروشیمیایی هر دو عمل می‌کنند تا حد و مرز گستره فعالیت مؤثر تنظیم کننده را تعیین نمایند، هیچ محدودیتی ارثی (در اذهان نرمال) هرگز مانع دستیابی نهایی معنوی نمی‌شود. وراثت ممکن است در میزان استیلائی شخصیتی اختلال ایجاد کند، اما مانع فرجام نهایی ماجرای فرازیایی نمی‌شود. اگر شما با تنظیم کننده خود همکاری کنید، هدیه الهی، دیر یا زود، روان فناپذیر مورانشیایی را تکامل خواهد بخشید، و به دنبال پیوند با او، مخلوق جدید را به پسر عالی مقام استاد جهان محلی و سرانجام به پدر تنظیم کنندگان در بهشت ارائه خواهد نمود.

such times, and sometimes during sleep, the Adjuster is able to arrest the mental currents, to stay the flow, and then to divert the idea procession; and all this is done in order to effect deep spiritual transformations in the higher recesses of the superconsciousness. Thus are the forces and energies of mind more fully adjusted to the key of the contactual tones of the spiritual level of the present and the future.

^{109:52 (1199:3)} It is sometimes possible to have the mind illuminated, to hear the divine voice that continually speaks within you, so that you may become partially conscious of the wisdom, truth, goodness, and beauty of the potential personality constantly indwelling you.

^{109:53 (1199:4)} But your unsteady and rapidly shifting mental attitudes often result in thwarting the plans and interrupting the work of the Adjusters. Their work is not only interfered with by the innate natures of the mortal races, but this ministry is also greatly retarded by your own preconceived opinions, settled ideas, and long-standing prejudices. Because of these handicaps, many times only their unfinished creations emerge into consciousness, and confusion of concept is inevitable. Therefore, in scrutinizing mental situations, safety lies only in the prompt recognition of each and every thought and experience for just what it actually and fundamentally is, disregarding entirely what it might have been.

^{109:54 (1199:5)} The great problem of life is the adjustment of the ancestral tendencies of living to the demands of the spiritual urges initiated by the divine presence of the Mystery Monitor. While in the universe and superuniverse careers no man can serve two masters, in the life you now live on Urantia every man must perforce serve two masters. He must become adept in the art of a continuous human temporal compromise while he yields spiritual allegiance to but one master; and this is why so many falter and fail, grow weary and succumb to the stress of the evolutionary struggle.

^{109:55 (1199:6)} While the hereditary legacy of cerebral endowment and that of electrochemical overcontrol both operate to delimit the sphere of efficient Adjuster activity, no hereditary handicap (in normal minds) ever prevents eventual spiritual achievement. Heredity may interfere with the rate of personality conquest, but it does not prevent eventual consummation of the ascendant adventure. If you will co-operate with your Adjuster, the divine gift will, sooner or later, evolve the immortal morontia soul and, subsequent to fusion therewith, will present the new creature to the sovereign Master Son of the local universe and eventually to the Father of Adjusters on Paradise.

تنظیم کنندگان هرگز شکست نمی‌خورند؛ چیزی که ارزش بقا داشته باشد هیچگاه از بین نمی‌رود؛ بقای هر ارزش پرمعنی در هر مخلوق صاحب اراده، صرف نظر از بقا یا عدم بقای شخصیت کاشف معنی یا ارزشیاب، قطعی است. و چنین است که گر چه یک مخلوق انسانی ممکن است بقا را نپذیرد؛ تجربه حیات تلف نمی‌شود؛ تنظیم کننده جاودان جنبه‌های ارزشمند چنین حیات ظاهراً ناکام را به دنیای دیگر حمل می‌کند و این معانی و ارزشهای بقا یافته را به یک نوع بالاتر ذهن انسانی، نوعی که از ظرفیت بقا برخوردار باشد، عطا می‌کند. هیچ تجربه ارزشمند به بیهودگی اتفاق نمی‌افتد؛ هیچ معنی راستین یا ارزش واقعی هرگز از میان نمی‌رود.

آنطور که به کاندیداهای پیوند ربط دارد، اگر یک ناصح اسرارآمیز توسط معاشر انسانی ترک شود، اگر شریک بشری از دنبال نمودن دوران زندگی فرازگرایانه خودداری کند، هنگامی که توسط مرگ طبیعی (یا پیش از آن) رها می‌شود، تنظیم کننده هر چیز حاوی ارزش بقا را که در ذهن آن مخلوق بقا نیافته تکامل یافته است با خود می‌برد. اگر یک تنظیم کننده به دلیل عدم بقای افراد پیایی تابع بشری مکرراً از دستیابی به شخصیت پیوندی ناکام بماند، و اگر این ناصح متعاقباً شخصیت یابد، تمامی تجربه کسب شده سکنی گزین و استادی در تمامی این اذهان انسانی دارایی واقعی چنین تنظیم کننده به تازگی شخصیت یافته می‌شود، عطیه‌ای که در سرتاسر تمامی اعصار آینده از آن بهره‌مند شده و مورد استفاده قرار می‌دهد. یک تنظیم کننده شخصیت یافته متعلق به این رسته یک مونتاژ مرکب تمامی ویژگیهای بقای تمامی مخلوقات میزبان پیشین خود است.

هنگامی که تنظیم کنندگان برخوردار از تجربه طولانی جهانی داوطلب می‌شوند طی مأموریت‌های اعطایی در پسران الهی سکنی گزینند، به خوبی می‌دانند از طریق این خدمت نیل به شخصیت هرگز نمی‌تواند به دست آید. اما اغلب پدر ارواح به این داوطلبان شخصیت عطا می‌کند و آنها را به عنوان مدیران نوع خود تثبیت می‌کند. اینها شخصیت‌هایی هستند که از افتخار داشتن مسئولیت در دیوبینگتون برخوردار شده‌اند. و طبیعت بی‌نظیر آنان آمیزه بشری تجارب چندگانه اقامت در انسان و همچنین نسخه روحی ربانیت بشری پسر اعطایی بهشت از تجربه نهایی سکنی گزینی است.

فعالیت‌های تنظیم کنندگان در جهان محلی شما توسط تنظیم کننده شخصیت یافته میکائیل نبادان هدایت می‌شود. او همان ناصحی است که میکائیل را در هنگام زندگی بشریش در جسم یوشع بن یوسف گام به گام راهنمایی می‌کرد. این تنظیم کننده خارق‌العاده به امانت خود وفادار بود، و این ناصح شجاع طبیعت بشری پسر بهشت را هدایت نمود، و پیوسته ذهن انسانی وی را در انتخاب مسیر خواست کامل خداوند با خردمندی راهنمایی نمود. این تنظیم کننده سابقاً در روزگار ابراهیم با ملکی و نتا ملک صادق خدمت نموده بود و در بهرموریهای شگرف، هم پیش از این سکنی گزینی، و هم بینابین این تجارب اعطایی درگیر بود.

109:61 (1200:1) Adjusters never fail; nothing worth surviving is ever lost; every meaningful value in every will creature is certain of survival, irrespective of the survival or nonsurvival of the meaning-discovering or evaluating personality. And so it is, a mortal creature may reject survival; still the life experience is not wasted; the eternal Adjuster carries the worth-while features of such an apparent life of failure over into some other world and there bestows these surviving meanings and values upon some higher type of mortal mind, one of survival capacity. No worth-while experience ever happens in vain; no true meaning or real value ever perishes.

109:62 (1200:2) As related to fusion candidates, if a Mystery Monitor is deserted by the mortal associate, if the human partner declines to pursue the ascending career, when released by natural death (or prior thereto), the Adjuster carries away everything of survival value which has evolved in the mind of that nonsurviving creature. If an Adjuster should repeatedly fail to attain fusion personality because of the nonsurvival of successive human subjects, and if this Monitor should subsequently be personalized, all the acquired experience of having indwelt and mastered all these mortal minds would become the actual possession of such a newly Personalized Adjuster, an endowment to be enjoyed and utilized throughout all future ages. A Personalized Adjuster of this order is a composite assembly of all the survival traits of all his former creature hosts.

109:63 (1200:3) When Adjusters of long universe experience volunteer to indwell divine Sons on bestowal missions, they full well know that personality attainment can never be achieved through this service. But often does the Father of spirits grant personality to these volunteers and establish them as directors of their kind. These are the personalities honored with authority on Divinington. And their unique natures embody the mosaic humanity of their multiple experiences of mortal indwelling and also the spirit transcript of the human divinity of the Paradise bestowal Son of the terminal indwelling experience.

109:64 (1200:4) The activities of Adjusters in your local universe are directed by the Personalized Adjuster of Michael of Nebadon, that very Monitor who guided him step by step when he lived his human life in the flesh of Joshua ben Joseph. Faithful to his trust was this extraordinary Adjuster, and wisely did this valiant Monitor direct the human nature, ever guiding the mortal mind of the Paradise Son in the choosing of the path of the Father's perfect will. This Adjuster had previously served with Machiventa Melchizedek in the days of Abraham and had engaged in tremendous exploits both previous to this indwelling and between these bestowal experiences.

این تنظیم کننده به راستی در ذهن بشری عیسی پیروز شد، آن ذهنی که در هر یک از وضعیتهای تکراری زندگی یک وقف تقدیس شده به خواست پدر را حفظ می نمود، و می گفت: "نه خواست من، بلکه خواست تو تحقق یابد." چنین از خود گذشته گی مصممانه گذرنامه حقیقی از محدودیتهای طبیعت بشری به فرجام نیل الهی را تشکیل می دهد.

همین تنظیم کننده اکنون در طبیعت اسرار آمیز شخصیت توانمند او بشریت پیش غسل تعمید داده شده یوشع بن یوسف را منعکس می سازد، نسخه جاودان و زنده ارزشهای جاودان و زنده ای که بزرگترین انسان یورشیا از میان شرایط حقیرانه یک زندگی معمولی، آنطور که تا مصرف کامل ارزشهای معنوی قابل دستیابی در تجربه انسانی زیست شد، آفرید.

بقای جاودان هر چیز حاوی ارزش دائمی که به یک تنظیم کننده سپرده شود تضمین شده است. ناصح در موارد مشخص این داراییها را برای اعطا به یک ذهن انسانی متعلق به سکنی گزینی آینده نگاه می دارد. در موارد دیگر، و به دنبال شخصیت یابی، این واقعیات بقا یافته و حفظ شده برای استفاده در آینده در خدمت ارشیتکتهای جهان بنیادین حفظ می شوند.

7- سرنوشت تنظیم کنندگان شخصیت یافته

ما نمی توانیم بگوئیم که آیا قطعات غیر تنظیم کننده پدر قابل شخصیت یابی هستند یا نه، اما شما آگاهی یافته اید که شخصیت عطیه مستقل داوطلبانه پدر جهانی است. تا جایی که ما می دانیم، نوع تنظیم کننده قطعه پدر تنها با نیل به ویژگیهای شخصی از طریق خدمت روحانی به یک موجود شخصی به شخصیت دست می یابد. این تنظیم کنندگان شخصیت یافته در دیوینینگتون در منزلگاهشان هستند، جایی که به دستیاران پیش شخصی خویش آموزش می دهند و آنها را راهنمایی می کنند.

تنظیم کنندگان فکری شخصیت یافته ثبات دهندگان و جبران کنندگان فاقد محدودیت، مأموریت نیافته، و مستقل جهان جهانی پهنای هستند. آنها تجربه خالق و مخلوق — وجودگرا و تجربی — را تلفیق می کنند. آنها موجودات به هم پیوسته زمان و ابدیت هستند. آنها پیش شخصی و شخصی را در اداره جهان به هم پیوند می دهند.

تنظیم کنندگان شخصیت یافته مدیران تماماً خردمند و قدرتمند ارشیتکتهای جهان بنیادین هستند. آنها عوامل شخصی خدمت کامل پدر جهانی — شخصی، پیش شخصی، و فوق شخصی — هستند. آنها خادمان شخصی کارکردهای خارق العاده، غیر عادی، و غیرمنتظره در سراسر تمامی قلمروهای کرات متعالی اَبسونایت حوزه خدای غائی، حتی تا سطوح خدای مطلق می باشند.

آنها موجودات منحصر به فرد جهانی هستند که در محدوده وجودشان تمامی روابط شناخته شده شخصیتی را در بر دارند. آنها چندشخصی هستند —

^{109:6.5 (1200.5)} This Adjuster did indeed triumph in Jesus' human mind — that mind which in each of life's recurring situations maintained a consecrated dedication to the Father's will, saying, "Not my will, but yours, be done." Such decisive consecration constitutes the true passport from the limitations of human nature to the finality of divine attainment.

^{109:6.6 (1200.6)} This same Adjuster now reflects in the inscrutable nature of his mighty personality the prebaptismal humanity of Joshua ben Joseph, the eternal and living transcript of the eternal and living values which the greatest of all Urantians created out of the humble circumstances of a commonplace life as it was lived to the complete exhaustion of the spiritual values attainable in mortal experience.

^{109:6.7 (1201.1)} Everything of permanent value which is intrusted to an Adjuster is assured eternal survival. In certain instances the Monitor holds these possessions for bestowal on a mortal mind of future indwelling; in others, and upon personalization, these surviving and conserved realities are held in trust for future utilization in the service of the Architects of the Master Universe.

7. DESTINY OF PERSONALIZED ADJUSTERS

^{109:7.1 (1201.2)} We cannot state whether or not non-Adjuster Father fragments are personalizable, but you have been informed that personality is the sovereign freewill bestowal of the Universal Father. As far as we know, the Adjuster type of Father fragment attains personality only by the acquirement of personal attributes through service-ministry to a personal being. These Personalized Adjusters are at home on Divinington, where they instruct and direct their prepersonal associates.

^{109:7.2 (1201.3)} Personalized Thought Adjusters are the untrammelled, unassigned, and sovereign stabilizers and compensators of the far-flung universe of universes. They combine the Creator and creature experience — existential and experiential. They are conjoint time and eternity beings. They associate the prepersonal and the personal in universe administration.

^{109:7.3 (1201.4)} Personalized Adjusters are the all-wise and powerful executives of the Architects of the Master Universe. They are the personal agents of the full ministry of the Universal Father — personal, prepersonal, and superpersonal. They are the personal ministers of the extraordinary, the unusual, and the unexpected throughout all the realms of the transcendental absonite spheres of the domain of God the Ultimate, even to the levels of God the Absolute.

^{109:7.4 (1201.5)} They are the exclusive beings of the universes who embrace within their being all the known relationships of personality; they are

آنها پیش از شخصیت هستند، شخصیت هستند، و بعد از شخصیت هستند. آنها شخصیت پدر جهانی را همچون در گذشته جاودان، زمان حاضر جاودان، و آینده جاودان نمایندگی می‌کنند.

پدر شخصیت وجودگرا در رده بیکران و مطلق را به پسر جاودان عطا نمود، اما چنین برگزید که شخصیت تجربی نوع تنظیم کننده شخصیت یافته را که به تنظیم کننده وجودگرای پیش شخصی اعطا شده است برای خدمت روحانی خود حفظ نماید. و از این رو سرنوشت هر دو آنها بر خورداری از فوق شخصیت آینده جاودان خدمت متعالی قلمروهای ايسوناييت غایی، متعال - غایی، و حتی تا سطوح غایی - مطلق است.

تنظیم کنندگان شخصیت یافته به ندرت در جهانها در حال فراغت دیده می‌شوند. آنها گهگاه با قدمای ایامها مشورت می‌کنند، و گاهی اوقات تنظیم کنندگان شخصیت یافته پسران آفریننده هفتگانه به کرات ستاد مرکزی کواکب می‌آیند تا با حکمرانان وُراندایک مشورت نمایند.

هنگامی که وُراندایک سیاره‌ای ناظر یورنشا — والامرتبه سرپرست که از مدتی نه چندان زیاد در گذشته نیابت اضطراری کره شما را به عهده گرفت — اتوریته خویش را در حضور فرماندار کل مقیم اعمال نمود، سرپرستی اضطراری یورنشا را با یک کادر کامل برگزیده خویش آغاز نمود. او بلافاصله به تمامی همکاران و دستیارانش وظایف سیاره‌ای‌شان را مقرر نمود. اما او سه تنظیم کننده شخصیت یافته‌ای را که در لحظه به عهده گرفتن نیابت در حضورش ظاهر شدند انتخاب نکرد. او حتی نمی‌دانست که آنها بدین گونه ظاهر می‌شوند، زیرا آنها حضور الهی خویش را در هنگام یک نیابت پیشین آشکار نساختند. و والامرتبه نیابت برای این تنظیم کنندگان داوطلب شخصیت یافته خدمتی مقرر نکرد یا وظایفی تعیین نکرد. با این وجود، این سه موجود چندشخصی در زمره فعالترین رشته‌های بیشمار موجودات آسمانی بودند که در آن هنگام در یورنشا خدمت کردند.

تنظیم کنندگان شخصیت یافته یک رشته گسترده از خدمات را برای رشته‌های بیشمار شخصیت‌های جهان انجام می‌دهند، اما ما اجازه نداریم این خدمات را با مخلوقات تکاملی که تنظیم کننده در آنان ساکن است در میان بگذاریم. این ربانیت‌های خارق‌العاده بشری در زمره فوق‌العاده‌ترین شخصیت‌های تمامی جهان بزرگ هستند، و هیچکس جرأت ندارد پیش بینی کند که مأموریت‌های آینده آنان چه می‌تواند باشد.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اروانتان.]

omnipersonal — they are before personality, they are personality, and they are after personality. They minister the personality of the Universal Father as in the eternal past, the eternal present, and the eternal future.

109:7.5 (1201.6) Existential personality on the order of the infinite and absolute, the Father bestowed upon the Eternal Son, but he chose to reserve for his own ministry the experiential personality of the type of the Personalized Adjuster bestowed upon the existential prepersonal Adjuster; and they are thus both destined to the future eternal superpersonality of the transcendental ministry of the absonite realms of the Ultimate, the Supreme-Ultimate, even to the levels of the Ultimate-Absolute.

109:7.6 (1201.7) Seldom are the Personalized Adjusters seen at large in the universes. Occasionally they consult with the Ancients of Days, and sometimes the Personalized Adjusters of the sevenfold Creator Sons come to the headquarters worlds of the constellations to confer with the Vorondadek rulers.

109:7.7 (1201.8) When the planetary Vorondadek observer of Urantia — the Most High custodian who not long since assumed an emergency regency of your world — asserted his authority in the presence of the resident governor general, he began his emergency administration of Urantia with a full staff of his own choosing. He immediately assigned to all his associates and assistants their planetary duties. But he did not choose the three Personalized Adjusters who appeared in his presence the instant he assumed the regency. He did not even know they would thus appear, for they did not so manifest their divine presence at the time of a previous regency. And the Most High regent did not assign service or designate duties for these volunteer Personalized Adjusters. Nevertheless, these three omnipersonal beings were among the most active of the numerous orders of celestial beings then serving on Urantia.

109:7.8 (1202.1) Personalized Adjusters perform a wide range of services for numerous orders of universe personalities, but we are not permitted to discuss these ministries with Adjuster-indwelt evolutionary creatures. These extraordinary human divinities are among the most remarkable personalities of the entire grand universe, and no one dares to predict what their future missions may be.

109:7.9 (1202.2) [Presented by a Solitary Messenger of Orvonton.]

مقاله 110. رابطه تنظیم کنندگان با افراد انسانی

111 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 109

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 110

رابطه تنظیم کنندگان با افراد انسانی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سکنی گزینی در ذهن انسانی
- 2- تنظیم کنندگان و اراده بشری
- 3- همکاری با تنظیم کننده
- 4- کار تنظیم کننده در ذهن
- 5- برداشتهای اشتباه از هدایت تنظیم کننده
- 6- هفت دایره روانی
- 7- دستیابی به فناپذیری

PAPER 110

RELATION OF ADJUSTERS TO
INDIVIDUAL MORTALS

SECTIONS

Introduction

1. Indwelling the Mortal Mind
2. Adjusters and Human Will
3. Co-operation with the Adjuster
4. The Adjuster's Work in the Mind
5. Erroneous Concepts of Adjuster Guidance
6. The Seven Psychic Circles
7. The Attainment of Immortality

مقدمه مقاله

اعطای موجودات ناکاملی که از آزادی برخوردار باشند تراژدی اجتناب ناپذیری را در پی دارد، و طبیعت الوهیت کامل نیایی چنین است که به طور عمومی و با عطف با همیاری مهرآمیز در این رنجاها سهیم باشد.

تا جایی که من با امور یک جهان آشنایی دارم، من به مهر و جانفشانی یک تنظیم کننده فکر به عنوان حقیقی ترین عطف الهی در تمامی آفرینش می نگرم. مهر پسران در خدمتشان به نژادها فوق العاده است، اما وقف یک تنظیم کننده به فرد به گونه ای متأثر کننده متعالی، و به طوری الهی پدروگونه است. پدر بهشتی ظاهراً این شکل از تماس شخصی با تک تک مخلوقاتش را به عنوان یک امتیاز منحصر به فرد آفریدگار حفظ کرده است. و در تمامی جهان جهانها هیچ چیز وجود ندارد که با خدمت شگفت انگیز این موجودات غیرشخصی که به گونه ای بسیار سحرانگیز در فرزندان سیارات تکاملی ساکنند دقیقاً قابل مقایسه باشد.

INTRODUCTION

1100.1 (1203.1) THE endowment of imperfect beings with freedom entails inevitable tragedy, and it is the nature of the perfect ancestral Deity to universally and affectionately share these sufferings in loving companionship.

1100.2 (1203.2) As far as I am conversant with the affairs of a universe, I regard the love and devotion of a Thought Adjuster as the most truly divine affection in all creation. The love of the Sons in their ministry to the races is superb, but the devotion of an Adjuster to the individual is touchingly sublime, divinely Fatherlike. The Paradise Father has apparently reserved this form of personal contact with his individual creatures as an exclusive Creator prerogative. And there is nothing in all the universe of universes exactly comparable to the marvelous ministry of these impersonal entities that so fascinatingly indwell the children of the evolutionary planets.

1- سکنی گزینی در ذهن انسانی

1. INDWELLING THE MORTAL MIND

نباید تنظیم کنندگان را به صورت موجوداتی که در مغز مادی موجودات بشری زندگی می‌کنند در نظر گرفت. آنها اجزای ارگانیک مخلوقات فیزیکی عالم نیستند. می‌توان تنظیم کننده فکر را به طور صحیح‌تر به این صورت تجسم نمود که در ذهن فانی انسان سکنی می‌گزیند، نه این که در محدوده یک ارگان فیزیکی تنها وجود داشته باشد. و تنظیم کننده به طور غیرمستقیم و ناشناخته دائماً با فرد بشری ارتباط برقرار می‌کند، به ویژه در طول آن تجارب والای تماس نبایش‌آمیز ذهن با روح در فوق آگاهی.

ای کاش برای من ممکن بود که به انسانهای در حال تکامل کمک کنم به درک بهتر و قدردانی کاملتری از کار فداکارانه و پر عظمت تنظیم کنندگانی که در درونشان زندگی می‌کنند دست یابند، تنظیم کنندگانی که به طور صمیمانه به کار شکوفایی سعادت معنوی انسان وفادارند. این ناصحان برای فازهای بالاتر اذهان انسانها خادمان مؤثری هستند؛ آنها کنترل‌گران خردمند و باتجربه پتانسیل معنوی نیروی عقلانی بشری هستند. این یاوران آسمانی وقف کار عظیم هدایت امن شما به سوی درون و بالا به سمت پناهگاه آسمانی شادمانی می‌باشند. این زحمتکشان خستگی ناپذیر برای ابد وقف ظهور آینده پیروزی حقیقت الهی در زندگانی شما هستند. آنها کارکنان مراقبی هستند که ضمن این که ذهن خدا آگاه بشری را از مخاطرات پنهان شرارت دور می‌سازند، روان در حال تکامل انسان را به سوی لنگرگاههای الهی کمال در سواحل دوردست و جاودانه با مهارت هدایت می‌کنند. تنظیم کنندگان رهبران با محبت، راهنمایان امن و مطمئن شما در میان پیچ راههای تاریک و نامطمئن دوران کوتاه زندگی زمینی شما هستند؛ آنها آموزگاران صبوری هستند که دائماً افراد تابع خود را در مسیرهای کمال تدریجی به طور پیوسته مصرانه به پیش هدایت می‌کنند. آنها نگاهدارندگان مراقب ارزشهای متعالی کاراکتر مخلوق هستند. ای کاش که شما می‌توانستید آنها را بیشتر دوست داشته باشید، به طور کاملتر با آنها همکاری کنید، و آنها را با عطوفت بیشتری گرامی بدارید.

اگر چه سکنی‌گزینان الهی عمدتاً درگیر آمادگی معنوی شما برای مرحله بعدی وجود پایان ناپذیر هستند، همچنین به بهروزی گذرای شما و دستاوردهای واقعی شما در زمین عمیقاً علاقمند هستند. آنها از مساعدت کردن به سلامتی، شادی، و سعادت حقیقی شما بسیار شادمان می‌شوند. آنها نسبت به موفقیت شما در کلیه امور پیشرفت سیاره‌ای که مغایر با حیات آینده پیشرفت جاودانه شما نیست بی‌تفاوت نیستند.

تنظیم کنندگان به کارهای روزانه شما و جزئیات زندگانی زندگی شما درست تا آن حد که در تعیین گزینشهای با اهمیت گذرا و تصمیمات حیاتی معنوی شما مؤثرند، و لذا در حل مشکل بقای روان و پیشرفت جاودانه شما نقش دارند، علاقمند و در آن درگیر هستند. تنظیم کننده، در حالی که در رابطه با بهروزی صرفاً گذرا غیرفعال است، پیرامون کلیه امور آینده جاودان شما به گونه‌ای الهی فعال است.

1101.1 (1203.3) Adjusters should not be thought of as living in the material brains of human beings. They are not organic parts of the physical creatures of the realms. The Thought Adjuster may more properly be envisaged as indwelling the mortal mind of man rather than as existing within the confines of a single physical organ. And indirectly and unrecognized the Adjuster is constantly communicating with the human subject, especially during those sublime experiences of the worshipful contact of mind with spirit in the superconsciousness.

1101.2 (1203.4) I wish it were possible for me to help evolving mortals to achieve a better understanding and attain a fuller appreciation of the unselfish and superb work of the Adjusters living within them, who are so devoutly faithful to the task of fostering man's spiritual welfare. These Monitors are efficient ministers to the higher phases of men's minds; they are wise and experienced manipulators of the spiritual potential of the human intellect. These heavenly helpers are dedicated to the stupendous task of guiding you safely inward and upward to the celestial haven of happiness. These tireless toilers are consecrated to the future personification of the triumph of divine truth in your life everlasting. They are the watchful workers who pilot the God-conscious human mind away from the shoals of evil while expertly guiding the evolving soul of man toward the divine harbors of perfection on far-distant and eternal shores. The Adjusters are loving leaders, your safe and sure guides through the dark and uncertain mazes of your short earthly career; they are the patient teachers who so constantly urge their subjects forward in the paths of progressive perfection. They are the careful custodians of the sublime values of creature character. I wish you could love them more, co-operate with them more fully, and cherish them more affectionately.

1101.3 (1204.1) Although the divine indwellers are chiefly concerned with your spiritual preparation for the next stage of the never-ending existence, they are also deeply interested in your temporal welfare and in your real achievements on earth. They are delighted to contribute to your health, happiness, and true prosperity. They are not indifferent to your success in all matters of planetary advancement which are not inimical to your future life of eternal progress.

1101.4 (1204.2) Adjusters are interested in, and concerned with, your daily doings and the manifold details of your life just to the extent that these are influential in the determination of your significant temporal choices and vital spiritual decisions and, hence, are factors in the solution of your problem of soul survival and eternal progress. The Adjuster, while passive regarding purely temporal welfare, is divinely active concerning all the affairs of your

eternal future.

110.1.5 (1204.3) The Adjuster remains with you in all disaster and through every sickness which does not wholly destroy the mentality. But how unkind knowingly to defile or otherwise deliberately to pollute the physical body, which must serve as the earthly tabernacle of this marvelous gift from God. All physical poisons greatly retard the efforts of the Adjuster to exalt the material mind, while the mental poisons of fear, anger, envy, jealousy, suspicion, and intolerance likewise tremendously interfere with the spiritual progress of the evolving soul.

110.1.6 (1204.4) Today you are passing through the period of the courtship of your Adjuster; and if you only prove faithful to the trust reposed in you by the divine spirit who seeks your mind and soul in eternal union, there will eventually ensue that morontia oneness, that supernal harmony, that cosmic co-ordination, that divine attunement, that celestial fusion, that never-ending blending of identity, that oneness of being which is so perfect and final that even the most experienced personalities can never segregate or recognize as separate identities the fusion partners — mortal man and divine Adjuster.

تنظیم کننده در تمامی مصائب و طی هر بیماری که ذهنیت را به طور کامل نابود نسازد با شما باقی می ماند. اما ناپاک ساختن آگاهانه یا آلوده کردن عمدی بدن فیزیکی که باید به عنوان منزلگاه زمینی این هدیه شگفت انگیز خداوند خدمت کند چقدر نامهربانانه است. تمامی سموم فیزیکی تلاشهای تنظیم کننده را برای تعالی بخشیدن به ذهن مادی به اندازه زیاد کند می کنند، ضمن این که سموم ذهنی ترس، خشم، رشک، حسادت، سوءظن، و عدم بردباری به همین ترتیب پیشرفت معنوی روان در حال تکامل را به اندازه فاحش مختل می سازند.

شما امروز دوره آشنایی با تنظیم کننده خود را طی می کنید؛ و فقط اگر وفاداریتان را نسبت به اعتمادی که روح الهی که در یگانگی جاودانه به دنبال ذهن و روان شماست به شما ورزیده اثبات کنید، سرانجام آن یگانگی مورانشیا، آن توازن آسمانی، آن همکاری کیهانی، آن هماهنگی الهی، آن پیوند آسمانی، آن آمیزش پایان ناپذیر هویت، آن یگانگی وجود که آنقدر کامل و نهایی است، که حتی باتجربترین شخصیتها هرگز نمی توانند شرکای پیوند — انسان فانی و تنظیم کننده الهی — را به عنوان هویتهای جداگانه جداسازی نموده یا تشخیص دهند، به وقوع خواهد پیوست.

2- تنظیم کنندگان و اراده بشری

هنگامی که تنظیم کنندگان فکر در اذهان بشری سکنی می گزینند، مدلهای دوران زندگانی، حیاتهای ایده آل را، انطور که توسط خودشان و تنظیم کنندگان شخصیت یافته دیوینینگتون تعیین شده و از پیش مقرر گشته است، و توسط تنظیم کننده شخصیت یافته یورنیشیا تأیید شده است، با خود می آورند. بدین ترتیب آنها با یک طرح قطعی و از پیش تعیین شده برای توسعه عقلائی و معنوی افراد بشری تابع خویش شروع به کار می کنند، اما برای هیچ موجود بشری واجب نیست که این طرح را بپذیرد. شما همگی در معرض سرنوشت از پیش تعیین شده قرار دارید، اما برای شما از پیش مقرر نگشته که این پیش سرنوشت الهی را باید بپذیرید؛ شما آزادی کامل دارید که هر بخش یا تمامی برنامه تنظیم کنندگان فکر را رد کنید. مأموریت آنها این است که موجب چنان تغییرات ذهنی شوند و چنان تنظیمات معنوی را انجام دهند که شما مشتاقانه و با هوشمندی به آنان اجازه دهید نفوذ بیشتری روی جهت گیری شخصیتی به دست آورند؛ اما این ناصحان الهی تحت هیچ شرایطی از شما سوء استفاده نمی کنند، یا به هیچ وجه به طور اختیاری در انتخابها و تصمیمات شما اعمال نفوذ نمی کنند. تنظیم کنندگان به استقلال شخصیت شما احترام می گذارند؛ آنها همیشه مطیع خواست شما هستند.

آنها در روشهای کارشان پایدار، با ابتکار، و کامل هستند، اما به خویشتن ارادی میزبانانشان هرگز آسیب نمی رسانند. هیچ موجود بشری بر خلاف خواستش توسط یک ناصح الهی هرگز معنوی نخواهد شد؛ بقایک هدیه خدایان است که باید توسط مخلوقات زمان آرزو شود. در تحلیل نهایی، اسناد نشان خواهند داد که هر چه تنظیم کننده در انجامش برای شما موفق شده، دگرگونی با رضایت همیارانه شما صورت گرفته است؛ شما در

2. ADJUSTERS AND HUMAN WILL

110.1.1 (1204.5) When Thought Adjusters indwell human minds, they bring with them the model careers, the ideal lives, as determined and foreordained by themselves and the Personalized Adjusters of Divinington, which have been certified by the Personalized Adjuster of Urantia. Thus they begin work with a definite and predetermined plan for the intellectual and spiritual development of their human subjects, but it is not incumbent upon any human being to accept this plan. You are all subjects of predestination, but it is not foreordained that you must accept this divine predestination; you are at full liberty to reject any part or all of the Thought Adjusters' program. It is their mission to effect such mind changes and to make such spiritual adjustments as you may willingly and intelligently authorize, to the end that they may gain more influence over the personality directionization; but under no circumstances do these divine Monitors ever take advantage of you or in any way arbitrarily influence you in your choices and decisions. The Adjusters respect your sovereignty of personality; they are always subservient to your will.

110.2.2 (1204.6) They are persistent, ingenious, and perfect in their methods of work, but they never do violence to the volitional selfhood of their hosts. No human being will ever be spiritualized by a divine Monitor against his will; survival is a gift of the Gods which must be desired by the creatures of time. In the final analysis, whatever the Adjuster has succeeded in doing for you, the records will show that the transformation has been accomplished with

دستیابی به هر گام از دگرگونی عظیم دوران زندگانی فرازگرایانه یک شریک مشتاق تنظیم کننده بوده‌اید.

تنظیم کننده سعی نمی‌کند اندیشه شما را بدین نحو کنترل کند، بلکه آن را معنوی و جاودانه می‌سازد. نه فرشتگان و نه تنظیم کنندگان مستقیماً وقف تأثیرگذاری روی اندیشه بشری نیستند؛ این امتیاز منحصر به فرد شخصیتی شماست. تنظیم کنندگان وقف بهبود، تعدیل، تنظیم، و هماهنگی روندهای فکری شما هستند؛ اما به طور ویژه‌تر و مشخص‌تر آنها وقف کار ایجاد همتاهای روحی دوران زندگانی شما، نسخه‌های مورانشیایی نفس حقیقی در حال پیشرفت شما برای مقاصد بقا هستند.

تنظیم کنندگان در گستره سطوح بالاتر ذهن بشری کار می‌کنند، و به طور بی‌وقفه در صدد ایجاد همتاهای مورانشیایی هر مفهوم خرد انسانی هستند. از این رو دو واقعیت وجود دارد که به مدارهای ذهن بشری خورده و روی آن متمرکز است: یکی یک نفس بشری است که از طرحهای آغازین حاملین حیات تکامل یافته است، دیگری، یک وجود فناپذیر از کرات بالاتر دیوینیتون، یک هدیه سکنی گزین از جانب خداوند است. اما نفس بشری نیز یک خود شخصی است؛ آن شخصیت دارد.

شما به عنوان یک مخلوق شخصی از ذهن و اراده برخوردار هستید. تنظیم کننده به عنوان یک مخلوق پیش شخصی از پیش ذهن و پیش اراده برخوردار است. اگر شما چنان به طور کامل با ذهن تنظیم کننده همسان شوید که در توافق کامل با آن باشید، آنگاه اذهان شما یگانه می‌شوند، و شما نیروی تقویتی ذهن تنظیم کننده را دریافت می‌کنید. متعاقباً اگر اراده شما فرمان به اجرای تصمیمات این ذهن جدید یا ترکیبی دهد و آن را تقویت کند، اراده پیش شخصی تنظیم کننده از طریق تصمیم شما به تجلی شخصیت دست می‌یابد، و تا جایی که به آن پروژه خاص مربوط است، شما و تنظیم کننده یکی هستید. ذهن شما به هماهنگی ربانی دست یافته است، و اراده تنظیم کننده به تجلی شخصیت دست یافته است.

تا حدی که این هویت تحقق یافته است، از نظر ذهنی شما به نوع مورانشیایی وجود نزدیک می‌شوید. ذهن مورانشیا واژه‌ای است که نشانگر جوهر و جمع کل اذهان همکاری کننده‌ای است که از سرشت مادی و روحی گوناگون برخوردارند. از این رو خرد مورانشیا دلالت بر یک ذهن دوگانه در جهان محلی دارد که توسط یک اراده مورد استیلا واقع شده است. و در رابطه با انسانها این اراده‌ای است که منشأ آن بشری است، و از طریق تعیین هویت ذهن بشری انسان با ذهنیت خداوند در حال الهی شدن است.

3- همکاری با تنظیم کننده

تنظیم کنندگان مشغول به بازی مقدس و پر عظمت اعصار هستند؛ آنها درگیر یکی از ماجراهای متعالی زمان در فضا هستند. و چقدر شادمان هستند، هنگامی که همکاری شما به آنان اجازه می‌دهد که همینطور که به انجام کارهای بزرگترشان در ابدیت ادامه می‌دهند، به

your co-operative consent; you will have been a willing partner with the Adjuster in the attainment of every step of the tremendous transformation of the ascension career.

^{11023 (1205.1)} The Adjuster is not trying to control your thinking, as such, but rather to spiritualize it, to eternalize it. Neither angels nor Adjusters are devoted directly to influencing human thought; that is your exclusive personality prerogative. The Adjusters are dedicated to improving, modifying, adjusting, and co-ordinating your thinking processes; but more especially and specifically they are devoted to the work of building up spiritual counterparts of your careers, morontia transcripts of your true advancing selves, for survival purposes.

^{11024 (1205.2)} Adjusters work in the spheres of the higher levels of the human mind, unceasingly seeking to produce morontia duplicates of every concept of the mortal intellect. There are, therefore, two realities which impinge upon, and are centered in, the human mind circuits: one, a mortal self evolved from the original plans of the Life Carriers, the other, an immortal entity from the high spheres of Divinington, an indwelling gift from God. But the mortal self is also a personal self; it has personality.

^{11025 (1205.3)} You as a personal creature have mind and will. The Adjuster as a prepersonal creature has premind and prewill. If you so fully conform to the Adjuster's mind that you see eye to eye, then your minds become one, and you receive the reinforcement of the Adjuster's mind. Subsequently, if your will orders and enforces the execution of the decisions of this new or combined mind, the Adjuster's prepersonal will attains to personality expression through your decision, and as far as that particular project is concerned, you and the Adjuster are one. Your mind has attained to divinity attunement, and the Adjuster's will has achieved personality expression.

^{11026 (1205.4)} To the extent that this identity is realized, you are mentally approaching the morontia order of existence. Morontia mind is a term signifying the substance and sum total of the co-operating minds of diversely material and spiritual natures. Morontia intellect, therefore, connotes a dual mind in the local universe dominated by one will. And with mortals this is a will, human in origin, which is becoming divine through man's identification of the human mind with the mindedness of God.

3. CO-OPERATION WITH THE ADJUSTER

^{11031 (1205.5)} Adjusters are playing the sacred and superb game of the ages; they are engaged in one of the supreme adventures of time in space. And how happy they are when your co-operation permits them to lend assistance in your short struggles of

تقلاهای کوتاه شما که متعلق به زمان است یاری رسانند. اما معمولاً هنگامی که تنظیم کننده شما سعی می‌کند با شما ارتباط برقرار کند، در مسیرهای مادی جریانات انرژی ذهن بشری پیام گم می‌شود؛ فقط گهگاه شما یک پژواک، یک پژواک ضعیف و دور صدای الهی را می‌گیرید.

موفقیت تنظیم کننده شما در کار هدایت شما طی حیات مادی و موجب بقای شما شدن آن چنان زیاد به تئوریهای اعتقادی شما بستگی ندارد که تصمیمات، عزم، و ایمان راسخ شما دارد. تمامی این حرکتها رشد شخصیت تأثیرات نیرومندی می‌شوند که به پیشرفت شما کمک می‌کنند، زیرا آنها به شما کمک می‌کنند که با تنظیم کننده همکاری کنید؛ آنها به شما کمک می‌کنند که از مقاومت دست بکشید. تنظیم کنندگان فکر تا آن حد در مسئولیتهای زمینی خود موفق می‌شوند یا ظاهراً شکست می‌خورند که انسانها در همکاری با طرحی که از طریق آن می‌توانند در امتداد مسیر فرازگر ایانه دستیابی به کمال پیش روند، موفق شوند یا شکست بخورند. راز بقا در نهایت میل انسان به خداگونه شدن و در تمایل مربوطه به انجام هر چیز و تمامی چیزهایی که برای نیل نهایی به آن اشتیاق وافر ضروری هستند نهفته است.

هنگامی که ما از موفقیت یا شکست یک تنظیم کننده صحبت می‌کنیم، منظورمان بقای بشری است. تنظیم کنندگان هرگز شکست نمی‌خورند؛ جوهر وجودی آنان الهی است، و آنها همیشه در هر یک از تعهدات خویش پیروزند بیرون می‌آیند.

من اغلب مشاهده می‌کنم که بسیاری از شما وقت و فکر خیلی زیادی را صرف امور صرفاً جزئی زندگی می‌کنید، در حالی که واقعیات اساسی‌تری را که اهمیت ابسی دارند تقریباً کاملاً نادیده می‌انگارید، همان دستاوردهایی را که به پیدایش یک توافق کاری موزون‌تر میان شما و تنظیم کنندگان شما مربوط هستند. هدف بزرگ وجود بشری این است که با ربانیت تنظیم کننده سکنی گزین هماهنگ شود؛ دستاورد بزرگ حیات انسانی نیل به یک وقف حقیقی و با درایت به اهداف جاودانه روحی الهی که در درون ذهن شما منتظر است و کار می‌کند می‌باشد. اما یک تلاش وقف شده و مصمم برای واقعیت بخشیدن به سرنوشت جاودان با یک حیات سرخوش و شادمان و با یک دوران زندگانی موفق و شرافتمند در زمین به طور کامل سازگار است. همکاری با تنظیم کننده فکر مستلزم شکنجه خود، پرهیزکاری مسخره، یا تحقیر خود ریاکارانه و متظاهرانه نیست. زندگی ایده‌آل به جای وجود یک دلهره هراس‌انگیز، در برگرفته خدمت مهرآمیز است.

سردرگمی، متحیر بودن، حتی گاهی اوقات مأیوس و پریشان خاطر بودن، لزوماً نشانگر مقاومت در برابر راهبریهای تنظیم کننده ساکن نیست. چنین برخوردهایی ممکن است گاهی اوقات به معنی فقدان همکاری فعال با ناصح الهی باشد و از این رو ممکن است پیشرفت معنوی را تا اندازه‌ای به تأخیر اندازد، اما چنین دشواریهای عقلانی احساسی در بقای قطعی روان خدانشناس به کمترین وجه اختلال ایجاد نمی‌کنند. نادانی به تنهایی هرگز نمی‌تواند مانع بقا شود؛ تردید ناشی از

time as they continue to prosecute their larger tasks of eternity. But usually, when your Adjuster attempts to communicate with you, the message is lost in the material currents of the energy streams of human mind; only occasionally do you catch an echo, a faint and distant echo, of the divine voice.

1103.2 (1206.9) The success of your Adjuster in the enterprise of piloting you through the mortal life and bringing about your survival depends not so much on the theories of your beliefs as upon your decisions, determinations, and steadfast *faith*. All these movements of personality growth become powerful influences aiding in your advancement because they help you to co-operate with the Adjuster; they assist you in ceasing to resist. Thought Adjusters succeed or apparently fail in their terrestrial undertakings just in so far as mortals succeed or fail to co-operate with the scheme whereby they are to be advanced along the ascending path of perfection attainment. The secret of survival is wrapped up in the supreme human desire to be Godlike and in the associated willingness to do and be any and all things which are essential to the final attainment of that overmastering desire.

1103.3 (1206.1) When we speak of an Adjuster's success or failure, we are speaking in terms of human survival. *Adjusters never fail*; they are of the divine essence, and they always emerge triumphant in each of their undertakings.

1103.4 (1206.2) I cannot but observe that so many of you spend so much time and thought on mere trifles of living, while you almost wholly overlook the more essential realities of everlasting import, those very accomplishments which are concerned with the development of a more harmonious working agreement between you and your Adjusters. The great goal of human existence is to attune to the divinity of the indwelling Adjuster; the great achievement of mortal life is the attainment of a true and understanding consecration to the eternal aims of the divine spirit who waits and works within your mind. But a devoted and determined effort to realize eternal destiny is wholly compatible with a lighthearted and joyous life and with a successful and honorable career on earth. Co-operation with the Thought Adjuster does not entail self-torture, mock piety, or hypocritical and ostentatious self-abasement; the ideal life is one of loving service rather than an existence of fearful apprehension.

1103.5 (1206.3) Confusion, being puzzled, even sometimes discouraged and distracted, does not necessarily signify resistance to the leadings of the indwelling Adjuster. Such attitudes may sometimes connote lack of active co-operation with the divine Monitor and may, therefore, somewhat delay spiritual progress, but such intellectual emotional difficulties do not in the least interfere with the certain survival of the God-knowing soul. Ignorance

سردرگمی یا شک ناشی از ترس نیز نمی‌تواند چنین کند. فقط مقاومت آگاهانه نسبت به راهبری تنظیم کننده می‌تواند مانع بقای روان فناپذیر در حال تکامل شود.

شما نباید همکاری با تنظیم کننده خود را به صورت یک روند ویژه خود آگاه تلقی کنید، زیرا چنین نیست؛ اما انگیزه‌های شما و تصمیمات شما، عزم راسخ و اشتیاق کامل شما، در بر گیرنده همکاری واقعی و مؤثر هستند. شما می‌توانید به طرق زیر به طور آگاهانه هماهنگی با تنظیم کننده را افزایش دهید:

1- گزینش پاسخ گویی به راهبری الهی؛ بنا نهادن صادقانه زندگی بشری روی والاترین آگاهی از حقیقت، زیبایی، و نیکی، و سپس هماهنگی این کیفیتهای ربانیت از طریق خرد، پرستش، ایمن، و مهر ورزیدن.

2- دوست داشتن خداوند و اشتیاق داشتن به مانند او بودن — شناخت راستین پدر بودن الهی و پرستش مهرآمیز والده آسمانی.

3- مهر ورزیدن به انسان و اشتیاق صادقانه به خدمت به او — شناخت صمیمانه برادری انسان به علاوه یک عطوفت هوشمندانه و خردمندانه برای هر یک از هموعن بشری شما.

4- پذیرش مسرورانه شهروندی کیهانی — شناخت صادقانه تعهدات تدریجی شما نسبت به ایزد متعال، آگاهی از وابستگی متقابل انسان تکاملی و الوهیت در حال تکامل. این تولد اخلاقیات کیهانی و درک در حال ظهور وظیفه جهانی است.

4- کار تنظیم کننده در ذهن

تنظیم کنندگان قادرند جریان مداوم اطلاعات کیهانی را که روی مدارهای اصلی زمان و فضا می‌آید دریافت کنند؛ آنها با هوشمندی روحی و انرژی جهانها در تماس کامل هستند. اما این سکنی گزینان نیرومند قادر نیستند چیز زیادی از این غای خرد و حقیقت را به دلیل فقدان اشتراک طبیعت و عدم شناخت و اکتشمنده به اذهن افراد انسانی تابع خود منتقل نمایند.

تنظیم کننده فکر درگیر یک تلاش مداوم برای معنوی ساختن ذهن شماست، طوری که روان مورانشیایی شما را تکامل بخشد؛ اما شما خود عمدتاً از این خدمت روحانی درونی ناآگاهید. شما از تمیز دادن محصور خرد مادی خودتان از آنی که متعلق به فعالیت‌های مشترک روان شما و تنظیم کننده است کاملاً ناتوان هستید.

برخی ارائه‌های ناگهانی افکار، نتیجه‌گیریها، و تصاویر دیگر ذهنی گاهی اوقات کار مستقیم یا غیرمستقیم تنظیم کننده است؛ اما بیشتر اوقات آنها پدیداری ناگهانی در داخل ایده‌های خود آگاه هستند که خود را در سطوح پنهان ذهنی گروهبندی ساخته‌اند، رویدادهای طبیعی و روزمره کارکرد نرمال و معمول روانی که ذاتی مدارهای ذهن در حال تکامل حیوانی

alone can never prevent survival; neither can confusional doubts nor fearful uncertainty. Only conscious resistance to the Adjuster's leading can prevent the survival of the evolving immortal soul.

110.36 (1206.4) You must not regard co-operation with your Adjuster as a particularly conscious process, for it is not; but your motives and your decisions, your faithful determinations and your supreme desires, do constitute real and effective co-operation. You can consciously augment Adjuster harmony by:

110.37 (1206.5) 1. Choosing to respond to divine leading; sincerely basing the human life on the highest consciousness of truth, beauty, and goodness, and then co-ordinating these qualities of divinity through wisdom, worship, faith, and love.

110.38 (1206.6) 2. Loving God and desiring to be like him — genuine recognition of the divine fatherhood and loving worship of the heavenly Parent.

110.39 (1206.7) 3. Loving man and sincerely desiring to serve him — wholehearted recognition of the brotherhood of man coupled with an intelligent and wise affection for each of your fellow mortals.

110.3.10 (1206.8) 4. Joyful acceptance of cosmic citizenship — honest recognition of your progressive obligations to the Supreme Being, awareness of the interdependence of evolutionary man and evolving Deity. This is the birth of cosmic morality and the dawning realization of universal duty.

4. THE ADJUSTER'S WORK IN THE MIND

110.4.1 (1207.1) Adjusters are able to receive the continuous stream of cosmic intelligence coming in over the master circuits of time and space; they are in full touch with the spirit intelligence and energy of the universes. But these mighty indwellers are unable to transmit very much of this wealth of wisdom and truth to the minds of their mortal subjects because of the lack of commonness of nature and the absence of responsive recognition.

110.4.2 (1207.2) The Thought Adjuster is engaged in a constant effort so to spiritualize your mind as to evolve your morontia soul; but you yourself are mostly unconscious of this inner ministry. You are quite incapable of distinguishing the product of your own material intellect from that of the conjoint activities of your soul and the Adjuster.

110.4.3 (1207.3) Certain abrupt presentations of thoughts, conclusions, and other pictures of mind are sometimes the direct or indirect work of the Adjuster; but far more often they are the sudden emergence into consciousness of ideas which have been grouping themselves together in the submerged mental levels, natural and everyday

هستند. (در مقایسه با این برون تابیهایی نیمه خودآگاه، آشکار سازیهایی تنظیم کننده از طریق قلمروهای فوق آگاهی پدیدار می‌شوند.)

تمامی امور ذهنی را که فراتر از سطح مرده خود آگاهی هستند به تنظیم کنندگان بسپارید. آنها در موعد مناسب، اگر نه در این دنیا، در کرات قصر نسبت به مسئولیتی که به آنان محول شده به خوبی حساب پس خواهند داد، و سرانجام آن معانی و ارزشهایی را که به توجه و مراقبت آنان سپرده شده به بار خواهند آورد. اگر شما بجا یابید آنها هر گنجینه ارزشمند ذهن انسانی را احیا خواهند کرد.

میان موجود بشری و الهی، بین انسان و خداوند، یک خلیج پهناور وجود دارد. نژادهای یورنشیا چنان به مقدار زیاد به طور الکتریکی و شیمیایی کنترل می‌شوند، چنان در رفتار مشترکشان بسیار همانند حیوان هستند، چنان در واکنشهای معمولی خود احساسی هستند، که برای ناصحان به حد فزاینده دشوار است که آنها را راهنمایی و هدایت کنند. شما چنان فاقد تصمیمات شجاعانه و همکاری وقف شده هستید که تنظیم کنندگان ساکن در شما این را تقریباً غیرممکن می‌یابند که با ذهن بشری به طور مستقیم ارتباط برقرار نمایند. حتی هنگامی که این را ممکن می‌یابند که درخشش نور ضعیفی از حقیقت جدید را به روان در حال تکامل انسان نشان دهند، این آشکارسازی معنوی اغلب چنان مخلوق را کور می‌کند که موجب آشوبی از فئاتیزم می‌شود، یا دگرگونی عقلانی دیگری را آغاز می‌کند که نتیجه‌ای فاجعه‌بار به بار می‌آورد. بسیاری مذاهب جدید و "ایسم" های عجیب ناشی از ارتباطات ناتمام، ناکامل، غلط تفهیم شده، و تحریف شده تنظیم کنندگان فکر می‌باشد.

برای هزاران سال، آنطور که اسناد جروسم نشان می‌دهد، در هر نسل موجودات کمتر و کمتری زندگی کرده‌اند که توانسته‌اند با تنظیم کنندگان خودکار با ایمنی عمل کنند. این یک تصویر نگران کننده است، و شخصیت‌های سرپرست ساتانیا به پیشنهادات برخی از سرپرستان نزدیکتر سیاره‌ای شما که طرفدار دست زدن به اقدامات طراحی شده برای شکوفایی و حفظ انواع بالاتر معنوی نژادهای یورنشیا هستند، با نظر موافق می‌نگرند.

5- برداشتهای اشتباه از هدایت تنظیم کننده

مأموریت و تأثیر تنظیم کننده را با آنچه که معمولاً خودآگاهی نامیده می‌شود اشتباه نگیرید و در هم نیامیزید؛ آنها به طور مستقیم به هم مربوط نیستند. خودآگاهی یک واکنش بشری و صرفاً روانی است. آن نباید مورد نفرت واقع شود، اما آن به سختی صدای خداوند به روان است، که در واقع تنظیم کنندگان می‌باشند، اگر چنین صدایی را بتوان شنید. خودآگاهی، به درستی، به شما اندرز می‌دهد که کار درست را انجام دهید؛ اما تنظیم کننده، علاوه بر آن، تلاش می‌کند به شما بگوید درست حقیقتاً چیست، یعنی هنگامی که و همینطور که شما قادرید هدایت ناصح را درک کنید.

occurrences of normal and ordinary psychic function inherent in the circuits of the evolving animal mind. (In contrast with these subconscious emanations, the revelations of the Adjuster appear through the realms of the superconscious.)

110.4.4 (1207.4) Trust all matters of mind beyond the dead level of consciousness to the custody of the Adjusters. In due time, if not in this world then on the mansion worlds, they will give good account of their stewardship, and eventually will they bring forth those meanings and values intrusted to their care and keeping. They will resurrect every worthy treasure of the mortal mind if you survive.

110.4.5 (1207.5) There exists a vast gulf between the human and the divine, between man and God. The Urantia races are so largely electrically and chemically controlled, so highly animallike in their common behavior, so emotional in their ordinary reactions, that it becomes exceedingly difficult for the Monitors to guide and direct them. You are so devoid of courageous decisions and consecrated co-operation that your indwelling Adjusters find it next to impossible to communicate directly with the human mind. Even when they do find it possible to flash a gleam of new truth to the evolving mortal soul, this spiritual revelation often so blinds the creature as to precipitate a convulsion of fanaticism or to initiate some other intellectual upheaval which results disastrously. Many a new religion and strange "ism" has arisen from the aborted, imperfect, misunderstood, and garbled communications of the Thought Adjusters.

110.4.6 (1207.6) For many thousands of years, so the records of Jerusalem show, in each generation there have lived fewer and fewer beings who could function safely with self-acting Adjusters. This is an alarming picture, and the supervising personalities of Satania look with favor upon the proposals of some of your more immediate planetary supervisors who advocate the inauguration of measures designed to foster and conserve the higher spiritual types of the Urantia races.

5. ERRONEOUS CONCEPTS OF ADJUSTER GUIDANCE

110.5.1 (1207.7) Do not confuse and confound the mission and influence of the Adjuster with what is commonly called conscience; they are not directly related. Conscience is a human and purely psychic reaction. It is not to be despised, but it is hardly the voice of God to the soul, which indeed the Adjuster's would be if such a voice could be heard. Conscience, rightly, admonishes you to do right; but the Adjuster, in addition, endeavors to tell you what truly is right; that is, when and as you are able to perceive the Monitor's leading.

تجارب خواب دین انسان، آن رژه نامنظم و بی ربط ذهن هماهنگ ناشده در حال خواب، دلیل مکفی شکست تنظیم کنندگان را برای هماهنگ ساختن و مربوط ساختن عوامل ناهمگون ذهن انسان عرضه می‌دارد. به عبارت ساده تنظیم کنندگان نمی‌توانند فقط طی یک دوره زندگی به طور اختیاری دو نوع این چنین نامشابه و متنوع از اندیشه همچون بشری و الهی را هماهنگ و همگام کنند. هنگامی که آنها این کار را می‌کنند، آنطور که گاهی اوقات کرده‌اند، چنین روانهایی بدون ضرورت عبور از تجربه مرگ مستقیماً به کرات قصر انتقال می‌یابند.

در هنگام خواب، تنظیم کننده تلاش می‌کند فقط به آن چیزی دست یابد که خواست شخصیت مورد سکنی واقع شده از طریق تصمیمات و گزینشهایی که در طول لحظات هشیاری کاملاً بیدار انجام شده، و بدین طریق در قلمروهای فوق ذهن، حوزه ارتباطی رابطه متقابل بشری و الهی، جای گرفته، از پیش به طور کامل تأیید کرده است.

تنظیم کنندگان ضمن این که میزبانان انسانی‌شان در خواب هستند سعی می‌کنند آفرینشهای خود را در سطوح بالاتر ذهن مادی ثبت نمایند، و برخی از رویاهای عجیب و غریب شما نشانگر شکست آنها در برقراری تماس مؤثر است. پوچ بودن حیات رویایی نه تنها گواه فشار احساسات ابراز نشده است بلکه همچنین نشانه تحریف وحشتناک ارائه مفاهیم معنوی است که توسط تنظیم کنندگان عرضه می‌شود. شورمندیها، اشتیاقها، و سایر تمایلات ذاتی شما خود را به صورت تصویر نشان می‌دهند و تمایلات ابراز ناشده خود را جانشین پیامهای الهی که سکنی گزینان در طول خواب ناهشیار تلاش می‌کنند در نگارشات روانی بگذارند می‌کنند.

این بی‌نهایت خطرناک است که محتوای حیات رویایی به تنظیم کننده نسبت داده شود. تنظیم کنندگان در طول خواب کار می‌کنند، اما تجارب معمول رویایی شما صرفاً پدیده‌های فیزیولوژیک و روانشناسانه هستند. به همین ترتیب، این مخاطره‌آمیز است که سعی در متمایز ساختن ثبت مفهوم تنظیم کنندگان از دریافت کم و بیش مداوم و هشیارانه فرامین خود آگاهی انسانی شود. اینها مشکلاتی هستند که باید از طریق تشخیص فردی و تصمیم شخصی حل شوند. اما یک موجود بشری کار بهتری انجام خواهد داد اگر از طریق باور به این امر که گویش تنظیم کننده یک تجربه صرفاً بشری است با رد آن دست به خطا زند تا این که با بالا بردن یک واکنش ذهن بشری به گستره حرمت الهی مرتکب اشتباهی بزرگ شود. به یاد داشته باشید، تأثیر یک تنظیم کننده فکر عمدتاً، گر چه نه به طور کامل، یک تجربه فوق آگاهانه است.

همینطور که شما از دایره‌های روانی صعود می‌کنید، به درجات گوناگون و به طور فزاینده، گاهی اوقات به طور مستقیم، اما غالباً به طور غیرمستقیم، با تنظیم کنندگان خود ارتباط برقرار می‌کنید. اما در سر پروراندن این ایده خطرناک است که هر مفهوم جدیدی که منشأ در ذهن بشری دارد توسط تنظیم کننده دیکته می‌شود. غالباً در موجودات نوع شما، آنچه را که شما به

11052 (1208.1) Man's dream experiences, that disordered and disconnected parade of the un-co-ordinated sleeping mind, present adequate proof of the failure of the Adjusters to harmonize and associate the divergent factors of the mind of man. The Adjusters simply cannot, in a single lifetime, arbitrarily co-ordinate and synchronize two such unlike and diverse types of thinking as the human and the divine. When they do, as they sometimes have, such souls are translated directly to the mansion worlds without the necessity of passing through the experience of death.

11053 (1208.2) During the slumber season the Adjuster attempts to achieve only that which the will of the indwelt personality has previously fully approved by the decisions and choosings which were made during times of fully wakeful consciousness, and which have thereby become lodged in the realms of the supermind, the liaison domain of human and divine interrelationship.

11054 (1208.3) While their mortal hosts are asleep, the Adjusters try to register their creations in the higher levels of the material mind, and some of your grotesque dreams indicate their failure to make efficient contact. The absurdities of dream life not only testify to pressure of unexpressed emotions but also bear witness to the horrible distortion of the representations of the spiritual concepts presented by the Adjusters. Your own passions, urges, and other innate tendencies translate themselves into the picture and substitute their unexpressed desires for the divine messages which the indwellers are endeavoring to put into the psychic records during unconscious sleep.

11055 (1208.4) It is extremely dangerous to postulate as to the Adjuster content of the dream life. The Adjusters do work during sleep, but your ordinary dream experiences are purely physiologic and psychologic phenomena. Likewise, it is hazardous to attempt the differentiation of the Adjusters' concept registry from the more or less continuous and conscious reception of the dictations of mortal conscience. These are problems which will have to be solved through individual discrimination and personal decision. But a human being would do better to err in rejecting an Adjuster's expression through believing it to be a purely human experience than to blunder into exalting a reaction of the mortal mind to the sphere of divine dignity. Remember, the influence of a Thought Adjuster is for the most part, though not wholly, a superconscious experience.

11056 (1208.5) In varying degrees and increasingly as you ascend the psychic circles, sometimes directly, but more often indirectly, you do communicate with your Adjusters. But it is dangerous to entertain the idea that every new concept originating in the human mind is the dictation of the Adjuster. More often, in beings of your order, that which you accept

عنوان صدای تنظیم کننده می‌پذیرید در واقع برون‌تابی عقلانی خود شماست. این میدان خطرناکی است، و هر موجود بشری باید این مشکلات را مطابق خرد طبیعی بشری و بیش از فوق بشری خود برای خود حل کند.

تنظیم کننده موجود بشری که از طریق او این ارتباط دارد صورت می‌گیرد عمدتاً به دلیل بی‌تفاوتی تقریباً کامل این انسان نسبت به هر تجلی نمایان حضور درونی تنظیم کننده از چنین گستره پهنای از فعالیت برخوردار است؛ به راستی جای خوشوقتی است که او در رابطه با کل روند به گونه‌ای هشیار کاملاً خونسرد باقی می‌ماند. او یکی از باتجربه‌ترین تنظیم کنندگان این روزگار و نسل را دارد، و با این وجود واکنش منفعل و نگرانی غیرفعال او نسبت به پدیده‌هایی که به حضور این تنظیم کننده ماهر در ذهن او مربوط است بنا به اعلان فرشته نگهبان سرنوشت یک واکنش نادر و نیکبختانه است. و این تماماً در بر گیرنده یک هماهنگی مطلوب تأثیرات، که هم برای تنظیم کننده در گستره بالاتر عمل و هم برای شریک انسانی از نقطه نظر سلامتی، راندمان، و آرامش مطلوب است، می‌باشد.

6- هفت دایره روانی

جمع کل تحقق یافتن شخصیت در یک کره مادی در محدوده فتح پیاپی هفت دایره روانی استعداد انسانی محصور می‌باشد. ورود به هفتمین دایره نشانگر آغاز کارکرد حقیقی شخصیت بشری است. به پایان رساندن اولین دایره حاکی از بلوغ نسبی موجود انسانی است. اگر چه پیمودن هفت دایره رشد کیهانی برابر با یگانگی با تنظیم کننده نیست، استیلا بر این دایره‌ها نشانگر دستیابی به آن مراحل است که مقدمه یگانگی با تنظیم کننده هستند.

تنظیم کننده شریک برابر شما در دستیابی به هفت دایره — نیل به بلوغ نسبی انسانی — است. تنظیم کننده به همراه شما دایره‌ها را از هفتم به اول طی می‌کند. اما کاملاً مستقل از همکاری فعال ذهن بشری به وضعیت تعالیت و خود - فعالیت پیش می‌رود.

دایره‌های روانی منحصراً عقلانی نیستند، و کاملاً مورانشیایی نیز نیستند؛ آنها به وضعیت شخصیت، کمال ذهنی، رشد روان، و هماهنگی با تنظیم کننده ربط دارند. پیمایش موفقیت‌آمیز این سطوح کارکرد موزون تمامی شخصیت را مطالبه می‌کند، نه صرفاً یک فاز از آن. رشد اجزا با بلوغ حقیقی کل برابر نیست؛ اجزا در واقع در تناسب با بسط تمامی خود — کل خود — مادی، عقلانی، و روحی رشد می‌کنند.

هنگامی که توسعه طبیعت عقلانی سریعتر از رشد معنوی پیش می‌رود، چنین وضعیتی ارتباط با تنظیم کننده فکر را هم دشوار و هم خطرناک می‌سازد. به همین

as the Adjuster's voice is in reality the emanation of your own intellect. This is dangerous ground, and every human being must settle these problems for himself in accordance with his natural human wisdom and superhuman insight.

¹¹⁰⁵⁷⁽¹²⁰⁸⁾ The Adjuster of the human being through whom this communication is being made enjoys such a wide scope of activity chiefly because of this human's almost complete indifference to any outward manifestations of the Adjuster's inner presence; it is indeed fortunate that he remains consciously quite unconcerned about the entire procedure. He holds one of the highly experienced Adjusters of his day and generation, and yet his passive reaction to, and inactive concern toward, the phenomena associated with the presence in his mind of this versatile Adjuster is pronounced by the guardian of destiny to be a rare and fortuitous reaction. And all this constitutes a favorable co-ordination of influences, favorable both to the Adjuster in the higher sphere of action and to the human partner from the standpoints of health, efficiency, and tranquillity.

6. THE SEVEN PSYCHIC CIRCLES

^{11061(1209.1)} The sum total of personality realization on a material world is contained within the successive conquest of the seven psychic circles of mortal potentiality. Entrance upon the seventh circle marks the beginning of true human personality function. Completion of the first circle denotes the relative maturity of the mortal being. Though the traversal of the seven circles of cosmic growth does not equal fusion with the Adjuster, the mastery of these circles marks the attainment of those steps which are preliminary to Adjuster fusion.

^{11062(1209.2)} The Adjuster is your equal partner in the attainment of the seven circles — the achievement of comparative mortal maturity. The Adjuster ascends the circles with you from the seventh to the first but progresses to the status of supremacy and self-activity quite independent of the active co-operation of the mortal mind.

^{11063(1209.3)} The psychic circles are not exclusively intellectual, neither are they wholly morontial; they have to do with personality status, mind attainment, soul growth, and Adjuster attunement. The successful traversal of these levels demands the harmonious functioning of the *entire personality*, not merely of some one phase thereof. The growth of the parts does not equal the true maturation of the whole; the parts really grow in proportion to the expansion of the entire self — the whole self — material, intellectual, and spiritual.

^{11064(1209.4)} When the development of the intellectual nature proceeds faster than that of the spiritual, such a situation renders communication with the

منوال، رشد بیش از حد معنوی به ایجاد یک تفسیر فانتازیک و انحرافی از راهبریهای روحی سکنی گزین الهی تمایل دارد. فقدان ظرفیت معنوی این را بسیار دشوار می‌سازد که به چنین خرد مادی حقایق معنوی را که در فوق آگاهی بالاتر ساکن است منتقل نمود. برای ذهنی که از توازن کامل برخوردار است، و در بنی از عادات پاکیزه، انرژیهای ثبات یافته عصبی، و کارکرد متوازن شیمیایی جای دارد — هنگامی که نیروهای فیزیکی، ذهنی، و روحی در توازن سه‌گانه رشد قرار دارند — حداکثر نور و حقیقت با حداقل خطر گذرا یا ریسک نسبت به بهروزی واقعی چنین موجودی می‌تواند داده شود. انسان از طریق چنین رشد متوازی دایره‌های پیشرفت سیاره‌ای را، یک به یک، از هفتمین تا اولی، درمی‌نورد.

تنظیم‌کنندگان همیشه نزدیک شما هستند و از شما هستند، اما به ندرت می‌توانند به عنوان یک موجود دیگر به طور مستقیم با شما صحبت کنند. تصمیمات عقلانی، گزینشهای اخلاقی، و رشد معنوی شما دایره به دایره به توان تنظیم‌کنندگان برای کار در ذهن شما می‌افزاید. شما بدین طریق دایره به دایره از مراحل پایین‌تر ارتباط با تنظیم‌کننده و هماهنگی ذهنی صعود می‌کنید، طوری که تنظیم‌کننده به طور فزاینده قادر می‌شود تصاویرش را از سرنوشت با وضوح و یقین بیشتر در خود آگاهی در حال تکامل این ذهن - روان جوینده خداوند ثبت نماید.

هر تصمیمی که شما می‌گیرید با مانع کارکرد تنظیم‌کننده می‌شود و یا آن را تسهیل می‌نماید. به همین ترتیب همین تصمیمات ترقی شما را در دایره‌های پیشرفت بشری تعیین می‌نمایند. این حقیقت دارد که برتر بودن یک تصمیم، رابطه بحرانی آن، به مقدار زیاد به تأثیر دایره‌ساز آن بستگی دارد. با این وجود، تعداد تصمیمات، تکرارهای مکرر، تکرارهای مصرانه، نیز برای قطعیت شکل‌دهنده عادت چنین واکنشهایی ضروری هستند.

تعریف دقیق هفت سطح پیشرفت بشر دشوار است، زیرا این سطوح شخصی هستند؛ آنها برای هر فرد فرق می‌کنند و ظاهراً توسط ظرفیت رشد هر موجود بشری تعیین می‌شوند. فتح این سطوح تکامل کیهانی از سه طریق نمایان می‌شود:

1- هماهنگی با تنظیم‌کننده. ذهن روحی شونده متناسب با دستیابی به دایره به حضور تنظیم‌کننده نزدیک می‌شود.

2- تکامل روان. پدیداری روان مورانشیا نشانگر گستره و عمق استیلا بر دایره است.

3- واقعیت شخصیت. درجه واقعیت فردی مستقیماً از طریق فتح دایره تعیین می‌شود. اشخاص همینطور که از هفتمین سطح وجود انسانی به اولین سطح صعود می‌کنند واقعی‌تر می‌شوند.

همینطور که دایره‌ها پیموده می‌شوند، فرزند تکامل

Thought Adjuster both difficult and dangerous. Likewise, overspiritual development tends to produce a fanatical and perverted interpretation of the spirit leadings of the divine indweller. Lack of spiritual capacity makes it very difficult to transmit to such a material intellect the spiritual truths resident in the higher superconsciousness. It is to the mind of perfect poise, housed in a body of clean habits, stabilized neural energies, and balanced chemical function — when the physical, mental, and spiritual powers are in triune harmony of development — that a maximum of light and truth can be imparted with a minimum of temporal danger or risk to the real welfare of such a being. By such a balanced growth does man ascend the circles of planetary progression one by one, from the seventh to the first.

1106.5 (1209.5) The Adjusters are always near you and of you, but rarely can they speak directly, as another being, to you. Circle by circle your intellectual decisions, moral choosings, and spiritual development add to the ability of the Adjuster to function in your mind; circle by circle you thereby ascend from the lower stages of Adjuster association and mind attunement, so that the Adjuster is increasingly enabled to register his picturizations of destiny with augmenting vividness and conviction upon the evolving consciousness of this God-seeking mind-soul.

1106.6 (1210.1) Every decision you make either impedes or facilitates the function of the Adjuster; likewise do these very decisions determine your advancement in the circles of human achievement. It is true that the supremacy of a decision, its crisis relationship, has a great deal to do with its circle-making influence; nevertheless, numbers of decisions, frequent repetitions, persistent repetitions, are also essential to the habit-forming certainty of such reactions.

1106.7 (1210.2) It is difficult precisely to define the seven levels of human progression, for the reason that these levels are personal; they are variable for each individual and are apparently determined by the growth capacity of each human being. The conquest of these levels of cosmic evolution is reflected in three ways:

1106.8 (1210.3) 1. *Adjuster attunement.* The spiritizing mind nears the Adjuster presence proportional to circle attainment.

1106.9 (1210.4) 2. *Soul evolution.* The emergence of the morontia soul indicates the extent and depth of circle mastery.

1106.10 (1210.5) 3. *Personality reality.* The degree of selfhood reality is directly determined by circle conquest. Persons become more real as they ascend from the seventh to the first level of mortal existence.

1106.11 (1210.6) As the circles are traversed, the child of

مادی به بشری بالغ با پتانسیل فناپذیری رشد می‌کند. واقعیت واهی طبیعت جنینی یک پیمایشگر دایره هفتم راه را برای تجلی آشکارتر طبیعت در حال ظهور مورانشیایی یک شهروند جهان محلی باز می‌کند.

در حالی که تعریف دقیق هفت سطح، یا دایره‌های روانی رشد بشری غیرممکن است، مجاز است که حدود حداقل و حداکثر این مراحل واقعیتیابی بلوغ پیشنهاد شود:

دایره هفتم. هنگامی که در موجودات بشری قدرت انتخاب شخصی، تصمیم فردی، مسئولیت اخلاقی، و ظرفیت دستیابی به فردیت روحی به وجود می‌آید، ورود به این سطح حاصل می‌شود. این نشانگر کارکرد متحد هفت روح یاور ذهن تحت سرپرستی روح خرد، قرار گرفتن مخلوق انسانی تحت نفوذ روح القدس، و در یورشیا اولین کارکرد روح حقیقت، به همراه دریافت یک تنظیم‌کننده فکر در ذهن انسانی می‌باشد. ورود به دایره هفتم مخلوق انسانی را یک شهروند به راستی بالقوه جهان محلی می‌سازد.

دایره سوم. بعد از این که صعود کننده بشری به سومین دایره دست می‌یابد و یک فرشته نگاهبان شخصی سرنوشت دریافت می‌دارد کار تنظیم‌کننده بسیار مؤثرتر می‌شود. در حالی که ظاهراً هیچ تلاش هماهنگ میان تنظیم‌کننده و فرشته نگاهبان سراف وجود ندارد، با این وجود یک بهبود خطاپذیر در تمامی فازهای پیشرفت کیهانی و توسعه معنوی به دنبال تخصیص فرشته سراف شخصی همراه مشاهده می‌شود. پس از دستیابی به سومین دایره، تنظیم‌کننده تلاش می‌کند ذهن انسان را در طول باقیمانده حیات انسانی مورانشیایی سازد، به دایره‌های باقیمانده دست یابد، و پیش از آن که مرگ طبیعی شراکت بی‌نظیر را منحل کند مرحله نهایی ارتباط الهی - بشری را به انجام رساند.

اولین دایره. تنظیم‌کننده بر حسب معمول نمی‌تواند به طور مستقیم و بلافاصله با شما صحبت کند تا این که شما به دایره اول و نهایی پیشرفت تدریجی انسانی دست یابید. این سطح نشانگر بالاترین تحقق ممکن رابطه ذهن با تنظیم‌کننده در تجربه بشری پیش از رهایی روان در حال تکامل مورانشیایی از پوشاکهای بدن مادی می‌باشد. در رابطه با ذهن، احساسات، و بینش کیهانی، این نیل به اولین دایره روانی نزدیکترین تقرب ممکن ذهن مادی و تنظیم‌کننده روحی در تجربه بشری می‌باشد.

شاید بهتر باشد این دایره‌های روانی پیشرفت انسانی سطوح کیهانی نامیده شوند — درک واقعی معنی و فهم ارزش نزدیکی تدریجی به آگاهی مورانشیایی از رابطه اولیه روان تکاملی با ایزد متعال در حال پدیداری. و همین رابطه است که این را برای ابد غیرممکن می‌سازد که اهمیت دایره‌های کیهانی را به ذهن مادی به طور کامل توضیح داد. دستیابی به این دایره‌ها فقط به طور نسبی به خدا آگاهی مربوط است. یک رهنورد دایره هفتم

material evolution is growing into the mature human of immortal potentiality. The shadowy reality of the embryonic nature of a seventh circler is giving way to the clearer manifestation of the emerging morontia nature of a local universe citizen.

^{1106.12 (1210.7)} While it is impossible precisely to define the seven levels, or psychic circles, of human growth, it is permissible to suggest the minimum and maximum limits of these stages of maturity realization:

^{1106.13 (1210.8)} *The seventh circle.* This level is entered when human beings develop the powers of personal choice, individual decision, moral responsibility, and the capacity for the attainment of spiritual individuality. This signifies the united function of the seven adjutant mind-spirits under the direction of the spirit of wisdom, the encirclement of the mortal creature in the influence of the Holy Spirit, and, on Urantia, the first functioning of the Spirit of Truth, together with the reception of a Thought Adjuster in the mortal mind. Entrance upon the seventh circle constitutes a mortal creature a truly potential citizen of the local universe.

^{1106.14 (1210.9)} *The third circle.* The Adjuster's work is much more effective after the human ascender attains the third circle and receives a personal seraphic guardian of destiny. While there is no apparent concert of effort between the Adjuster and the seraphic guardian, nonetheless there is to be observed an unmistakable improvement in all phases of cosmic achievement and spiritual development subsequent to the assignment of the personal seraphic attendant. When the third circle is attained, the Adjuster endeavors to morontiaize the mind of man during the remainder of the mortal life span, to make the remaining circles, and achieve the final stage of the divine-human association before natural death dissolves the unique partnership.

^{1106.15 (1210.10)} *The first circle.* The Adjuster cannot, ordinarily, speak directly and immediately with you until you attain the first and final circle of progressive mortal achievement. This level represents the highest possible realization of mind-Adjuster relationship in the human experience prior to the liberation of the evolving morontia soul from the habiliments of the material body. Concerning mind, emotions, and cosmic insight, this achievement of the first psychic circle is the nearest possible approach of material mind and spirit Adjuster in human experience.

^{1106.16 (1211.1)} Perhaps these psychic circles of mortal progression would be better denominated *cosmic levels* — actual meaning grasps and value realizations of progressive approach to the morontia consciousness of initial relationship of the evolutionary soul with the emerging Supreme Being. And it is this very relationship that makes it forever impossible fully to explain the significance of the

یا ششم می‌تواند تقریباً به اندازه یک رهنورد دایره دوم یا اول به راستی خداشناس — از فرزند بودن آگاه — باشد، اما این موجودات دایره‌های پایین‌تر نسبت به رابطه تجربی با ایزد متعال، شهروندی جهان، به مراتب کمتر خود آگاه هستند. اگر فرازگرایان پیش از مرگ طبیعی در این دستیابی شکست بخورند دستیابی به این دایره‌های کیهانی بخشی از تجربه آنها در کرات قصر خواهد شد.

انگیزه ایمان درک کامل فرزند خداوند بودن انسان را تجربی می‌نماید، اما عمل، انجام تصمیمات، برای دستیابی تکاملی به آگاهی از نزدیکی تدریجی به واقعیت کیهانی ایزد متعال ضروری است. ایمان در دنیای روحی پتانسیلها را به واقعیات دگرپس می‌سازد، اما در قلمروهای متناهی متعال فقط توسط و به واسطه تحقق تجربه انتخاب پتانسیلها به واقعیات تبدیل می‌شوند. اما گزینش انجام خواست خداوند ایمان معنوی را به تصمیمات مادی در عمل شخصیت وصل می‌کند و بدین ترتیب یک نقطه اتکاء الهی و معنوی برای کارکرد مؤثرتر اهرم بشری و مادی تشنگی برای خداوند فراهم می‌سازد. چنین هماهنگی خردمندانه نیروهای مادی و معنوی هم واقعیتیابی کیهانی متعال و هم فهم مورانشیایی الوهیت‌های بهشت را به اندازه زیاد افزایش می‌دهد.

استیلا- بر دایره‌های کیهانی به رشد کمی روان مورانشیا، درک معانی متعالی، مربوط است. اما وضعیت کیفی این روان فناپذیر کاملاً به برخورداری ایمان زنده از این واقعیت - ارزش پتانسیل بهشتی بستگی دارد که انسان فانی یک فرزند خدای جاودانه است. از این رو یک رهنورد دایره هفتم به کرات قصر عزیمت می‌کند تا به درک بیشتر کمی رشد کیهانی دست یابد، درست همانطور که یک رهنورد دایره دوم یا حتی دایره اول چنین می‌کنند.

میان دستیابی به دایره کیهانی و تجربه واقعی معنوی مذهبی فقط یک رابطه غیرمستقیم وجود دارد؛ چنین دستیابیایی دو جانبه می‌باشند، و از این رو متقابلاً سودمند هستند. پیشرفت صرفاً معنوی ممکن است ارتباط اندکی با سعادت مادی سیاره‌ای داشته باشد، اما دستیابی به دایره همیشه پتانسیل موفقیت بشری و پیشرفت انسانی را افزایش می‌دهد.

از هفتمین تا سومین دایره عمل افزایش یافته و متحد هفت روح یاور ذهن در کار باز داشتن ذهن انسانی از وابستگی به واقعیات مکانیسمهای مادی حیات در آمادگی برای عرضه افزایش یافته سطوح مورانشیایی تجربه به وقوع می‌پیوندد. از سومین دایره به بعد نفوذ یاور به طور تدریجی کاهش می‌یابد.

هفت دایره در بر گیرنده تجربه انسانی هستند که از بالاترین سطح صرفاً حیوانی تا پایین‌ترین سطح تماس مورانشیایی خود آگاهی به عنوان یک تجربه شخصیت امتداد می‌یابند. استیلا- بر اولین دایره کیهانی نشانگر

cosmic circles to the material mind. These circle attainments are only relatively related to God-consciousness. A seventh or sixth circler can be almost as truly God-knowing — sonship conscious — as a second or first circler, but such lower circle beings are far less conscious of experiential relation to the Supreme Being, universe citizenship. The attainment of these cosmic circles will become a part of the ascenders' experience on the mansion worlds if they fail of such achievement before natural death.

1106.17 (1211.2) The motivation of faith makes experiential the full realization of man's sonship with God, but *action*, completion of decisions, is essential to the evolutionary attainment of consciousness of progressive kinship with the *cosmic actuality* of the Supreme Being. Faith transmutes potentials to actuals in the spiritual world, but potentials become actuals in the finite realms of the Supreme only by and through the realization of choice-experience. But choosing to do the will of God joins spiritual faith to material decisions in personality action and thus supplies a divine and spiritual fulcrum for the more effective functioning of the human and material leverage of God-hunger. Such a wise co-ordination of material and spiritual forces greatly augments both cosmic realization of the Supreme and morontia comprehension of the Paradise Deities.

1106.18 (1211.3) The mastery of the cosmic circles is related to the quantitative growth of the morontia soul, the comprehension of supreme meanings. But the qualitative status of this immortal soul is *wholly* dependent on the grasp of living faith upon the Paradise-potential fact-value that mortal man is a son of the eternal God. Therefore does a seventh circler go on to the mansion worlds to attain further quantitative realization of cosmic growth just as does a second or even a first circler.

1106.19 (1211.4) There is only an indirect relation between cosmic-circle attainment and actual spiritual religious experience; such attainments are reciprocal and therefore mutually beneficial. Purely spiritual development may have little to do with planetary material prosperity, but circle attainment always augments the potential of human success and mortal achievement.

1106.20 (1211.5) From the seventh to the third circle there occurs increased and unified action of the seven adjutant mind-spirits in the task of weaning the mortal mind from its dependence on the realities of the material life mechanisms preparatory to increased introduction to morontia levels of experience. From the third circle onward the adjutant influence progressively diminishes.

1106.21 (1211.6) The seven circles embrace mortal experience extending from the highest purely animal level to the lowest actual contactual morontia level of self-consciousness as a personality experience.

دستیابی به بلوغ پیش مورانشیایی انسانی است و خاتمه خدمت مشترک ارواح پاور ذهن به عنوان یک نفوذ منحصر به فرد عمل ذهن در شخصیت بشری را مشخص می‌کند. فراتر از اولین دایره، ذهن به طور فزاینده همانند هوشمندی سطح مورانشیایی تکامل، خدمت مشترک ذهن کیهانی و عطیه ابرپاور روح آفرینشگر یک جهان محلی می‌شود.

روزهای بزرگ در دوران خاص زندگانی تنظیم کنندگان از این قرارند: اول، هنگامی که فرد بشری به سومین دایره روانی وارد می‌شود، و بدین ترتیب فعالیت فردی ناصح و دامنه افزایش یافته کارکرد را تضمین می‌نماید (به این شرط که سکنی گزین از پیش به تنهایی دست به عمل دست نزده باشد)؛ سپس، هنگامی که شریک بشری به اولین دایره روانی دست می‌یابد، و آنها بدین طریق قادر می‌شوند حداقل تا درجاتی با یکدیگر ارتباط متقابل برقرار نمایند؛ و آخر، هنگامی که آنها سرانجام و برای ابد به یگانگی می‌رسند.

7- دستیابی به فناپذیری

دستیابی به هفت دایره کیهانی به منزله پیوند با تنظیم کننده نیست. انسانهای بسیاری در یورنشیا زندگی می‌کنند که به دایره‌های خویش دست یافته‌اند؛ اما باز پیوند به پیشرفتهای معنوی بزرگتر و متعالی‌تر دیگر، به دستیابی به هماهنگی نهایی و کامل خواست انسان با خواست خداوند، آنطور که در تنظیم کننده فکر ساکن است، بستگی دارد.

هنگامی که یک موجود بشری دایره‌های پیشرفت کیهانی را تکمیل کرد، و علاوه بر آن، هنگامی که انتخاب نهایی خواست انسان به تنظیم کننده اجازه می‌دهد که مرتبط ساختن هویت بشری با روان مورانشیایی را در طول زندگی تکاملی و فیزیکی تکمیل سازد، آنگاه این ارتباطات تمام عیار روان و تنظیم کننده تا کرات قصر به طور مستقل ادامه می‌یابند، و فرمانی از یورسا صادر می‌شود که پیوند فوری تنظیم کننده و روان مورانشیایی را فراهم می‌سازد. این پیوند در طول زندگی فیزیکی بی‌درنگ بدن مادی را مشتعل می‌سازد. موجودات بشری که ممکن است شاهد چنین منظره‌ای باشند فقط مشاهده می‌کنند که انسان در حال انتقال به دنیای بعد در "ارابه‌های آتش" ناپدید می‌گردد.

بیشتر تنظیم کنندگانی که افراد تابع خود را بدون مرگ از یورنشیا به دنیای بعد انتقال داده‌اند بسیار باتجربه و بنا به اسناد سکنی گزینان انسانهای بیشمار در کرات دیگر بودند. به خاطر داشته باشید که تنظیم کنندگان در سیاراتی که به آنها قرض داده شده‌اند تجربه ارزشمند سکنی گزینی به دست می‌آورند. نمی‌توان چنین تصور کرد که تنظیم کنندگان فقط برای کار پیشرفته در آن افراد بشری که بقا نمی‌یابند تجربه به دست می‌آورند.

تنظیم کنندگان به دنبال پیوند انسانی در سرنوشت و تجربه شما سهیم می‌شوند؛ آنها شما می‌شوند. بعد از پیوند روان فناپذیر مورانشیا و تنظیم کننده مربوطه، تمامی تجربه و سرانجام تمامی ارزشهای یکی دارایی دیگری می‌شود، طوری که آن دو در واقع یک وجود می‌شوند.

The mastery of the first cosmic circle signalizes the attainment of premorontia mortal maturity and marks the termination of the conjoint ministry of the adjutant mind-spirits as an exclusive influence of mind action in the human personality. Beyond the first circle, mind becomes increasingly akin to the intelligence of the morontia stage of evolution, the conjoined ministry of the cosmic mind and the superadjutant endowment of the Creative Spirit of a local universe.

^{110.6.22 (1212.1)} The great days in the individual careers of Adjusters are: first, when the human subject breaks through into the third psychic circle, thus insuring the Monitor's self-activity and increased range of function (provided the indweller was not already self-acting); then, when the human partner attains the first psychic circle, and they are thereby enabled to intercommunicate, at least to some degree; and last, when they are finally and eternally fused.

7. THE ATTAINMENT OF IMMORTALITY

^{110.7.1 (1212.2)} The achievement of the seven cosmic circles does not equal Adjuster fusion. There are many mortals living on Urantia who have attained their circles; but fusion depends on yet other greater and more sublime spiritual achievements, upon the attainment of a final and complete attunement of the mortal will with the will of God as it is resident in the Thought Adjuster.

^{110.7.2 (1212.3)} When a human being has completed the circles of cosmic achievement, and further, when the final choosing of the mortal will permits the Adjuster to complete the association of human identity with the morontial soul during evolutionary and physical life, then do such consummated liaisons of soul and Adjuster go on independently to the mansion worlds, and there is issued the mandate from Uversa which provides for the immediate fusion of the Adjuster and the morontial soul. This fusion during physical life instantly consumes the material body; the human beings who might witness such a spectacle would only observe the translating mortal disappear "in chariots of fire."

^{110.7.3 (1212.4)} Most Adjusters who have translated their subjects from Urantia were highly experienced and of record as previous indwellers of numerous mortals on other spheres. Remember, Adjusters gain valuable indwelling experience on planets of the loan order; it does not follow that Adjusters only gain experience for advanced work in those mortal subjects who fail to survive.

^{110.7.4 (1212.5)} Subsequent to mortal fusion the Adjusters share your destiny and experience; *they are you*. After the fusion of the immortal morontia soul and the associated Adjuster, all of the experience and all of the values of the one

از یک نظر مشخص، این موجود جدید از گذشته جاودان و نیز متعلق به آینده جاودان است. تمامی آنچه که در روان در حال بقا روزگاری بشری بود، و تمامی آنچه که در تنظیم کننده به طور تجربی الهی است اکنون دارای واقعی شخصیت جدید و پیوسته فراز یابنده جهان می‌شود. اما تنظیم کننده در هر سطح جهان می‌تواند به مخلوق جدید فقط آن ویژگیهایی را عطا کند که در آن سطح پرمعنی و ارزشمند باشند. یک یگانگی مطلق با ناصح الهی، یک مصرف کامل عطیه یک تنظیم کننده، فقط می‌تواند به دنبال دستیابی نهایی به پدر جهانی، پدر ارواح، منبع همیشگی این هدایای الهی، در ابدیت به دست آید.

هنگامی که روان در حال تکامل و تنظیم کننده الهی سرانجام و برای ابد به یگانگی دست می‌یابند، هر یک تمامی کیفیتهای قابل تجربه شدن دیگری را به دست می‌آورد. این شخصیت هماهنگ تمامی خاطره تجربی بقا را که توسط ذهن نیایی انسانی نگاه داشته شده بود و سپس در روان مورانشیایی ساکن بود دارا می‌یابد، و علاوه بر آن این پایان دهنده بالقوه در بر گیرنده تمامی خاطره تجربی تنظیم کننده در تمامی مدت سکنی گزینی در انسان می‌باشد. اما برای یک تنظیم کننده به ابدیت آینده نیاز خواهد بود که شراکت شخصیتی با معانی و ارزشهایی را که ناصح الهی از ابدیت گذشته به جلو حمل می‌کند پیوسته به طور کامل اعطا نماید.

اما در رابطه با اکثریت عظیم مردم یورنشیا تنظیم کننده باید برای فرا رسیدن رهایی از طریق مرگ صبورانه منتظر بماند. او باید برای آزادی روان در حال پدیداری از استیلا تقریباً کامل الگوهای انرژی و نیروهای شیمیایی که ذاتی نوع مادی وجود شما می‌باشد منتظر بماند. دشواری اصلی که شما در برقراری تماس با تنظیم کنندگان خود تجربه می‌کنید در همین طبیعت ذاتی مادی است. تعداد بسیار اندکی از انسانها اندیشمندان واقعی هستند. شما تا نقطه ارتباط مطلوب با تنظیم کنندگان الهی از نظر معنوی رشد نمی‌کنید و اذهان خود را از انضباط برخوردار نمی‌سازید. گوش ذهن بشر به روی درخواستهای معنوی که تنظیم کننده از میان پیامهای چندگانه بخشهای مهرآمیز جهانی فرستاده شده از سوی پدر بخششها ترجمه می‌کند تقریباً کر است. تنظیم کننده تقریباً این را غیرممکن می‌یابد که این رهنمودهای الهام بخش روحی را در یک ذهن حیوانی که کاملاً تحت سیطره نیروهای شیمیایی و الکتریکی، که ذاتی طبیعت فیزیکی شما است، قرار دارد ثبت نماید.

تنظیم کنندگان از برقراری تماس با ذهن انسانی شادی می‌کنند؛ اما طی سالهای طولانی اقامت موقت خاموش که قادر نیستند در طول آن بر مقاومت حیوانی فائق شده و مستقیماً با شما ارتباط برقرار نمایند باید صبور باشند. تنظیم کنندگان فکر هر چه در مقیاس خدمت بالاتر روند، مؤثرتر می‌شوند. اما همچون هنگامی که در کرات قصر به طور ذهن به ذهن آنها را تشخیص می‌دهید، هرگز نمی‌توانند با همان عاطفه کامل، دلسوزانه، و نمایان به شما در جسم خوشامد بگویند.

eventually become the possession of the other, so that the two are actually one entity. In a certain sense, this new being is of the eternal past as well as for the eternal future. All that was once human in the surviving soul and all that is experientially divine in the Adjuster now become the actual possession of the new and ever-ascending universe personality. But on each universe level the Adjuster can endow the new creature only with those attributes which are meaningful and of value on that level. An absolute *oneness* with the divine Monitor, a complete exhaustion of the endowment of an Adjuster, can only be achieved in eternity subsequent to the final attainment of the Universal Father, the Father of spirits, ever the source of these divine gifts.

1107.5 (12126) When the evolving soul and the divine Adjuster are finally and eternally fused, each gains all of the experiential qualities of the other. This co-ordinate personality possesses all of the experiential memory of survival once held by the ancestral mortal mind and then resident in the morontia soul, and in addition thereto this potential finaliter embraces all the experiential memory of the Adjuster throughout the mortal indwellings of all time. But it will require an eternity of the future for an Adjuster ever completely to endow the personality partnership with the meanings and values which the divine Monitor carries forward from the eternity of the past.

1107.6 (12131) But with the vast majority of Urantians the Adjuster must patiently await the arrival of death deliverance; must await the liberation of the emerging soul from the well-nigh complete domination of the energy patterns and chemical forces inherent in your material order of existence. The chief difficulty you experience in contacting with your Adjusters consists in this very inherent material nature. So few mortals are real thinkers; you do not spiritually develop and discipline your minds to the point of favorable liaison with the divine Adjusters. The ear of the human mind is almost deaf to the spiritual pleas which the Adjuster translates from the manifold messages of the universal broadcasts of love proceeding from the Father of mercies. The Adjuster finds it almost impossible to register these inspiring spirit leadings in an animal mind so completely dominated by the chemical and electrical forces inherent in your physical natures.

1107.7 (12132) Adjusters rejoice to make contact with the mortal mind; but they must be patient through the long years of silent sojourn during which they are unable to break through animal resistance and directly communicate with you. The higher the Thought Adjusters ascend in the scale of service, the more efficient they become. But never can they greet you, in the flesh, with the same full, sympathetic, and expressionful affection as they will when you discern them mind to mind on the mansion worlds.

در طول حیات انسانی بدن و ذهن مادی شما را از تنظیم کنندگان جدا می‌سازد و مانع ارتباط آزادانه می‌شود؛ به دنبال مرگ، بعد از پیوند ابدی، شما و تنظیم کننده یکی هستید — شما به عنوان موجودات جداگانه قابل تشخیص نیستید — و از این رو هیچ نیازی به ارتباط، آنطور که شما آن را می‌فهمید، نیست.

در حالی که صدای تنظیم کننده همواره در درون شماست، بیشتر شما در طول دوران حیات به ندرت آن را خواهید شنید. موجودات بشری پایین‌تر از دایره سوم و دوم پیشرفت به ندرت صدای مستقیم تنظیم کننده را می‌شنوند، به جز در لحظات اشتیاق وافر، در یک وضعیت فوق‌العاده، و به دنبال یک تصمیم عالی.

در طول برقراری و گسستن یک تماس میان ذهن انسانی کسی که برای سرنوشت محفوظ مانده و سرپرستان سیاره‌ای، گاهی اوقات تنظیم کننده ساکن در وضعیتی قرار می‌گیرد که ممکن می‌شود پیامی به شریک انسانی فرستاده شود. مدتی نه چندان پیش در یورنسیا چنین پیامی توسط یک تنظیم کننده خودکار به همدم بشری، عضوی از سپاه ذخیره سرنوشت، فرستاده شد. این پیام با این حرف‌ها ارائه گردید: "و اکنون بدون آسیب رساندن با مورد مخاطره قرار دادن فرد تحت وقف مشتاقانه من، و بدون قصد سرزنش بیش از حد یا ایجاد نومی، درخواست من از او را برای من یادداشت کن." سپس یک اندرز زیبای متأثر کننده و گیرا به دنبال آمد. تنظیم کننده در زمره سایر چیزها درخواست کرد "که او با وفاداری بیشتری صمیمانه با من همکاری کند، با سرزندگی بیشتری در انجام کارهای محوله من پایداری کند، با وفاداری بیشتری برنامه‌ای را که من ترتیب داده‌ام اجرا کند، با شکایی بیشتری از مونهای انتخابی من را به انجام رساند، با استقامت و سرزندگی بیشتری در مسیر انتخابی من گام بردارد، با فروتنی بیشتری اعتباری را دریافت کند که در نتیجه تلاشهای بی‌وقفه من حاصل شده است — لذا اندرز من را به انسانی که در او سکنی گزیده‌ام برسان. من به او عشق و علاقه عالی و عطوفت یک روح الهی را عطا می‌کنم. و علاوه بر آن به فرد مورد مهر من بگو که من تا آخر کار با خردمندی و قدرت کار خواهم کرد، تا وقتی که آخرین تقای زینتی به پایان رسد؛ من به امانتداری از شخصیت خود وفادار خواهم بود. من او را برای بقا، برای این که مرا نوسازد، و مرا از پاداش تقای صبورانه و شدید خود محروم نسازد، تشویق و ترغیب می‌کنم. دستیابی ما به شخصیت به اراده انسانی بستگی دارد. من دایره به دایره صبورانه موجب فراز این ذهن انسانی شده‌ام، و من شاهد دارم که رضایت رئیس نوع خود را دریافت می‌دارم. من دایره به دایره به داور می‌رسم. من با خشنودی و بدون تشویش منتظر فراخوانی سرنوشت می‌مانم. من برای ارائه همه چیز به دانگاههای قدمای ایامها آماده‌ام."

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اروانتان.]

^{1107.8 (1213.3)} During mortal life the material body and mind separate you from your Adjuster and prevent free communication; subsequent to death, after the eternal fusion, you and the Adjuster are one — you are not distinguishable as separate beings — and thus there exists no need for communication as you would understand it.

^{1107.9 (1213.4)} While the voice of the Adjuster is ever within you, most of you will hear it seldom during a lifetime. Human beings below the third and second circles of attainment rarely hear the Adjuster's direct voice except in moments of supreme desire, in a supreme situation, and consequent upon a supreme decision.

^{1107.10 (1213.5)} During the making and breaking of a contact between the mortal mind of a destiny reservist and the planetary supervisors, sometimes the indwelling Adjuster is so situated that it becomes possible to transmit a message to the mortal partner. Not long since, on Urantia, such a message was transmitted by a self-acting Adjuster to the human associate, a member of the reserve corps of destiny. This message was introduced by these words: "And now, without injury or jeopardy to the subject of my solicitous devotion and without intent to overchastise or discourage, for me, make record of this my plea to him." Then followed a beautifully touching and appealing admonition. Among other things, the Adjuster pleaded "that he more faithfully give me his sincere co-operation, more cheerfully endure the tasks of my emplacement, more faithfully carry out the program of my arrangement, more patiently go through the trials of my selection, more persistently and cheerfully tread the path of my choosing, more humbly receive credit that may accrue as a result of my ceaseless endeavors — thus transmit my admonition to the man of my indwelling. Upon him I bestow the supreme devotion and affection of a divine spirit. And say further to my beloved subject that I will function with wisdom and power until the very end, until the last earth struggle is over; I will be true to my personality trust. And I exhort him to survival, not to disappoint me, not to deprive me of the reward of my patient and intense struggle. On the human will our achievement of personality depends. Circle by circle I have patiently ascended this human mind, and I have testimony that I am meeting the approval of the chief of my kind. Circle by circle I am passing on to judgment. I await with pleasure and without apprehension the roll call of destiny; I am prepared to submit all to the tribunals of the Ancients of Days."

^{1107.11 (1214.1)} [Presented by a Solitary Messenger of Orvonton.]

مقاله 111. تنظیم کننده و روان

112 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 110

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 111

تنظیم کننده و روان

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- عرصه ذهنی انتخاب
- 2- طبیعت روان
- 3- روان در حال تکامل
- 4- حیات درون
- 5- وقف انتخاب
- 6- پارادوکس بشری
- 7- مشکل تنظیم کننده

PAPER 111

THE ADJUSTER AND THE SOUL

SECTIONS

Introduction

1. The Mind Arena of Choice
2. Nature of the Soul
3. The Evolving Soul
4. The Inner Life
5. The Consecration of Choice
6. The Human Paradox
7. The Adjuster's Problem

مقدمه مقاله

حضور تنظیم کننده الهی در ذهن بشر این را برای علم یا فلسفه برای ابد غیرممکن می سازد که به درکی رضایت بخش از روان در حال تکامل شخصیت بشری دست یابد. روان مورانشیا فرزند جهان است و در واقع فقط از طریق بینش کیهانی و اکتشاف معنوی ممکن است شناخته شود.

مفهوم یک روان و یک روح سکنی گزین برای یورنشیا تازه نیست؛ آن در سیستمهای گوناگون اعتقادات سیاره ای مکرراً ظاهر شده است. بسیاری از باورهای شرقی و نیز برخی از باورهای غربی پی برده اند که انسان میراث الهی و نیز میراث بشری دارد. احساس حضور درونی علاوه بر همه جا حضوری بیرونی الوهیت مدتها بخشی از بسیاری مذاهب یورنشیایی را شکل داده است. انسانها مدتها بر این باور بوده اند که چیزی در درون طبیعت بشری در حال رشد است، چیزی حیاتی که مقدر است فراتر از دوران کوتاه حیات گذرا دوام بیاورد.

پیش از آن که انسان درک کند یک روح الهی پدر روان در حال تکامل او است چنین تصور می رفت که آن در اندامهای گوناگون فیزیکی — چشم، جگر، کلیه، قلب، و بعدها مغز — ساکن است. انسان بدوی روان را

INTRODUCTION

111:01 (1215:1) THE presence of the divine Adjuster in the human mind makes it forever impossible for either science or philosophy to attain a satisfactory comprehension of the evolving soul of the human personality. The morontia soul is the child of the universe and may be really known only through cosmic insight and spiritual discovery.

111:02 (1215:2) The concept of a soul and of an indwelling spirit is not new to Urantia; it has frequently appeared in the various systems of planetary beliefs. Many of the Oriental as well as some of the Occidental faiths have perceived that man is divine in heritage as well as human in inheritance. The feeling of the inner presence in addition to the external omnipresence of Deity has long formed a part of many Urantian religions. Men have long believed that there is something growing within the human nature, something vital that is destined to endure beyond the short span of temporal life.

111:03 (1215:3) Before man realized that his evolving soul was fathered by a divine spirit, it was thought to reside in different physical organs — the eye, liver, kidney, heart, and later, the brain. The savage

به خون، نفس، سایه‌ها و به انعکاسات خودش در آب مربوط می‌ساخت.

آموزگاران هندو در پنداشت روح روحها در واقع یک قدردانی تقریبی از سرشت و حضور تنظیم کننده را نشان می‌دادند، اما آنها نتوانستند که حضور مشترک روان در حال تکامل و بالقوه فناپذیر را تمیز دهند. با این وجود چینی‌ها دو جنبه یک موجود بشری، یانگ و یین، روان و روح، را شناختند. مصریان و بسیاری قبایل آفریقایی نیز به دو عامل، کا و با، باور داشتند. معمولاً باور می‌رفت که روان از پیش وجود ندارد، فقط روح چنین است.

ساکنان دره رود نیل باور داشتند که به هر فرد مورد لطف واقع شده در لحظه تولد، یا به زودی پس از آن، یک روح محافظ که کا می‌نامیدند اعطا می‌شود. آنها آموزش می‌دادند که این روح محافظ در سراسر حیات با فرد انسانی باقی می‌ماند و پیش از او رهسپار سرزمین آینده می‌شد. در دیوارهای یک معبد در لاکسور، جایی که تولد آمن هوتپ سوم به تصویر درآمده است، عکس شاهزاده کوچک روی بازوی خدای نیل دیده می‌شود، و در نزدیکی او کودک دیگری هست که درست شبیه شاهزاده است. او سمبل آن موجودی است که مصریان کا می‌نامیدند. این مجسمه پانزده قرن پیش از میلاد مسیح تکمیل گردید.

چنین آموزش داده می‌شد که کا یک روح محافظ برتر است که مایل است روان یار انسانی را به مسیرهای بهتر زندگانی گذرا هدایت کند اما به طور مشخص‌تر روی سرنوشت فرد بشری در دنیای بعد تأثیر بگذارد. هنگامی که یک فرد مصری این دوره درگذشت، انتظار می‌رفت که کا او در سمت دیگر رودخانه بزرگ منتظر او باشد. در ابتدا گمان می‌رفت که فقط پادشاهان کا دارند، اما به زودی این باور به وجود آمد که تمامی انسانهای پرهیزکار از آنها برخوردارند. یک فرمانروای مصری، که پیرامون کای درون دل خود صحبت نمود گفت: "من سخن او را نادیده نگرفتم؛ من بیم داشتم که از هدایت او تخطی کنم. من بدین طریق به اندازه زیاد سعادتمند شدم؛ از این رو به واسطه آنچه که موجب می‌گشت من انجام دهم موفق بودم؛ من به واسطه هدایت او ممتاز بودم." بسیاری باور داشتند که کا "الهامی از طرف خداوند در هر کس" بود. بسیاری باور داشتند که آنها باید "به خاطر لطف خدایی که در شماست ابدیت را در شادی دل بگذرانند."

هر نژاد از انسانهای در حال تکامل یورنسیا کلامی برابر با مفهوم روان دارد. بسیاری از مردمان بدوی باور داشتند که روان از طریق چشمان بشری به دنیا می‌نگرد؛ از این رو آنها با بزدلی زیاد از بدخواهی چشم بد می‌ترسیدند. آنها منتها باور داشته‌اند که "روح انسان چراغ خداوند است." ریگ ودا می‌گوید: "ذهن من با قلب من سخن می‌گوید."

1- عرصه ذهنی انتخاب

اگر چه سرشت کار تنظیم کنندگان معنوی است، آنها باید به ناچار کار خود را بر یک مبنای عقلانی انجام دهند. ذهن خاک بشری است که ناصح روحی باید با

associated the soul with blood, breath, shadows and with reflections of the self in water.

^{111:04 (12154)} In the conception of the *atman* the Hindu teachers really approximated an appreciation of the nature and presence of the Adjuster, but they failed to distinguish the copresence of the evolving and potentially immortal soul. The Chinese, however, recognized two aspects of a human being, the *yang* and the *yin*, the soul and the spirit. The Egyptians and many African tribes also believed in two factors, the *ka* and the *ba*; the soul was not usually believed to be pre-existent, only the spirit.

^{111:05 (12155)} The inhabitants of the Nile valley believed that each favored individual had bestowed upon him at birth, or soon thereafter, a protecting spirit which they called the *ka*. They taught that this guardian spirit remained with the mortal subject throughout life and passed before him into the future estate. On the walls of a temple at Luxor, where is depicted the birth of Amenhotep III, the little prince is pictured on the arm of the Nile god, and near him is another child, in appearance identical with the prince, which is a symbol of that entity which the Egyptians called the *ka*. This sculpture was completed in the fifteenth century before Christ.

^{111:06 (12156)} The *ka* was thought to be a superior spirit genius which desired to guide the associated mortal soul into the better paths of temporal living but more especially to influence the fortunes of the human subject in the hereafter. When an Egyptian of this period died, it was expected that his *ka* would be waiting for him on the other side of the Great River. At first, only kings were supposed to have *kas*, but presently all righteous men were believed to possess them. One Egyptian ruler, speaking of the *ka* within his heart, said: "I did not disregard its speech; I feared to transgress its guidance. I prospered thereby greatly; I was thus successful by reason of that which it caused me to do; I was distinguished by its guidance." Many believed that the *ka* was "an oracle from God in everybody." Many believed that they were to "spend eternity in gladness of heart in the favor of the God that is in you."

^{111:07 (12161)} Every race of evolving Urantia mortals has a word equivalent to the concept of soul. Many primitive peoples believed the soul looked out upon the world through human eyes; therefore did they so cravenly fear the malevolence of the evil eye. They have long believed that "the spirit of man is the lamp of the Lord." The Rig-Veda says: "My mind speaks to my heart."

1. THE MIND ARENA OF CHOICE

^{111:11 (12162)} Though the work of Adjusters is spiritual in nature, they must, perforce, do all their work upon an intellectual foundation. Mind is the human

همکاری شخصیت مورد سکنی واقع شده روان مورانشیا را از آنجا تکامل دهد.

در سطوح متعدد ذهنی جهان جهانیها یک وحدت کیهانی وجود دارد. منشأ خویشتنهای عقلانی در ذهن کیهانی است، عمدتاً همانطور که منشأ سحابیها در انرژیهای کیهانی فضای جهان است. در سطح بشری (اندا شخصی) خویشتنهای عقلانی، با توافق ذهن انسانی، به دلیل عطایای معنوی شخصیت بشری، به همراه حضور خلاق یک نقطه وجود حاوی ارزش مطلق در چنین خویشتنهای بشری، پتانسیل تکامل روح مستولی می‌شود. اما چنین استیلا روحی ذهن مادی مشروط به دو تجربه است: این ذهن باید از طریق خدمت هفت روح یاور ذهن تکامل یافته باشد، و خویشتن مادی (شخصی) در آفرینش و شکوفایی خویشتن مورانشیایی، روان تکاملی و بالقوه فناناپذیر، باید همکاری با تنظیم کننده ساکن را برگزیند.

ذهن مادی عرصه‌ای است که شخصیتهای بشری در آن زندگی می‌کنند، خود آگاه هستند، تصمیم می‌گیرند، خداوند را انتخاب می‌کنند یا او را ترک می‌کنند، خود را جاودانه می‌سازند یا نابود می‌کنند.

تکامل مادی برای شما یک ماشین حیات، بدن شما، را فراهم ساخته است؛ پدر خودش خالص‌ترین واقعیت روحی شناخته شده در جهان، تنظیم کننده فکری شما، را به شما عطا کرده است. اما به داستان شما ذهنی داده شده است که تحت امر تصمیمات خودتان است، و به واسطه ذهن است که شما زندگی می‌کنید یا می‌میرید. در حیطه این ذهن و با این ذهن است که شما آن تصمیمات اخلاقی را می‌گیرید که شما را قادر می‌سازد به همسانی با تنظیم کننده دست یابید، و این خداگونه‌گی است.

ذهن انسانی یک سیستم عقلانی موقت است که برای استفاده در طول مدت یک حیات مادی به موجودات بشری قرض داده شده است، و همینطور که آنها از این ذهن استفاده می‌کنند، پتانسیل وجود جاودانه را می‌پذیرند و یا آن را رد می‌کنند. هویت ذهن تماماً چیزی است که از واقعیت جهان دارید که تابع اراده شماست، و روان — خویشتن مورانشیایی — حاصل تصمیمات گنرا را که خویشتن انسانی می‌گیرد با وفاداری به تصویر در خواهد آورد. خود آگاهی بشری روی مکانیسم الکترو - شیمیایی در پایین با ملایمت قرار گرفته است و سیستم انرژی روحی - مورانشیایی را در بالا - با ظرافت لمس می‌کند. موجود بشری در طول زندگی انسانی خویش از هیچیک از این دو سیستم هیچگاه به طور کامل آگاه نیست. این زیاد اهمیت ندارد که ذهن چه درک می‌کند، بلکه این که ذهن تمایل به درک چه دارد است که بقا را تضمین می‌کند. این زیاد اهمیت ندارد که ذهن شبیه چه است، بلکه این که ذهن برای شبیه شدن به چه تلاش می‌کند است که هویت روحی را تشکیل می‌دهد. این زیاد اهمیت ندارد که انسان نسبت به وجود خداوند آگاه باشد، بلکه این که انسان مشتاق خداوند باشد است که به فراز در جهان منجر می‌شود. آنچه که شما امروز هستید زیاد مهم نیست، بلکه این که روز به روز و در ابدیت چه می‌شوید.

ذهن ساز کیهانی است که اراده بشری می‌تواند

soil from which the spirit Monitor must evolve the morontia soul with the co-operation of the indwelt personality.

111:1.2 (1216:3) There is a cosmic unity in the several mind levels of the universe of universes. Intellectual selves have their origin in the cosmic mind much as nebulae take origin in the cosmic energies of universe space. On the human (hence personal) level of intellectual selves the potential of spirit evolution becomes dominant, with the assent of the mortal mind, because of the spiritual endowments of the human personality together with the creative presence of an entity-point of absolute value in such human selves. But such a spirit dominance of the material mind is conditioned upon two experiences: This mind must have evolved up through the ministry of the seven adjutant mind-spirits, and the material (personal) self must choose to co-operate with the indwelling Adjuster in creating and fostering the morontia self, the evolutionary and potentially immortal soul.

111:1.3 (1216:4) Material mind is the arena in which human personalities live, are self-conscious, make decisions, choose God or forsake him, eternalize or destroy themselves.

111:1.4 (1216:5) Material evolution has provided you a life machine, your body; the Father himself has endowed you with the purest spirit reality known in the universe, your Thought Adjuster. But into your hands, subject to your own decisions, has been given mind, and it is by mind that you live or die. It is within this mind and with this mind that you make those moral decisions which enable you to achieve Adjusterlikeness, and that is Godlikeness.

111:1.5 (1216:6) Mortal mind is a temporary intellect system loaned to human beings for use during a material lifetime, and as they use this mind, they are either accepting or rejecting the potential of eternal existence. Mind is about all you have of universe reality that is subject to your will, and the soul — the morontia self — will faithfully portray the harvest of the temporal decisions which the mortal self is making. Human consciousness rests gently upon the electrochemical mechanism below and delicately touches the spirit-morontia energy system above. Of neither of these two systems is the human being ever completely conscious in his mortal life; therefore must he work in mind, of which he is conscious. And it is not so much what mind comprehends as what mind desires to comprehend that insures survival; it is not so much what mind is like as what mind is striving to be like that constitutes spirit identification. It is not so much that man is conscious of God as that man yearns for God that results in universe ascension. What you are today is not so important as what you are becoming day by day and in eternity.

111:1.6 (1217:1) Mind is the cosmic instrument on which the human will can play the discords of destruction,

آوای گوش خراش نابودی را با آن بنوازد، و یا همین اراده بشری می‌تواند ملودیهای زیبای تعیین هویت شدن با خداوند و بقای متعاقب جاودانه را به واسطه آن موجب شود. در تحلیل نهایی، تنظیم کننده‌ای که به انسان اعطا شده است نسبت به شرارت رسوخ ناپذیر و ناتوان از گناه است، اما ذهن انسان در واقع می‌تواند توسط ناپکاریهای گناهکارانه یک اراده گمراه و خود پرست بشری به انحراف کشیده شود، دچار ضلالت شود، و به شرارت و زشتی تسلیم شود. به همین ترتیب این ذهن می‌تواند مطابق با اراده با روح نورانی شده یک موجود بشری خداشناس والامنش، زیبا، راستین، و نیک — در واقع بزرگ — شود.

ذهن تکاملی فقط هنگامی که خود را در دو نقطه انتهایی اندیشمندی کیهانی — کاملاً مکانیزه شده و تماماً معنویت یافته — جلو می‌سازد، به طور کامل باثبات و قابل اتکا است. میان سرحدات عقلانی کنترل صرفاً مکانیکی و طبیعت راستین روحی، آن گروه عظیم اذهان در حال تکامل و فرازگرا قرار دارند که ثبات و آرامش آنان به طور کامل به انتخاب شخصیت و تعیین هویت روحی بستگی دارد.

اما انسان به طور غیرفعال و برده‌وار اراده خود را به تنظیم کننده تسلیم نمی‌کند، بلکه او هنگامی که و آنطور که راهبری تنظیم کننده به طور آگاهانه از تمایلات و انگیزه‌های ذهن طبیعی انسان متفاوت می‌شود، به گونه‌ای فعال، قاطعانه، و همیارانه دنباله‌روی از راهبری او را برمی‌گزیند. تنظیم کنندگان ذهن انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند اما هرگز بر خلاف خواستش بر آن استیلا نمی‌یابند. برای تنظیم کنندگان اراده بشری مافوق است. و آنها ضمن این که در عرصه تقریباً نامحدود قوه عقلانی در حال تکامل بشر سعی در دستیابی به اهداف معنوی تنظیم فکر و دگرگونی کاراکنر می‌کنند، آن را چنین ملاحظه می‌کنند و به آن احترام می‌گذارند.

ذهن کشتی شما است، تنظیم کننده سکاندار شماست، و اراده بشری ناخدا است. ناخدای کشتی انسانی باید از این خرد برخوردار باشد که به سکاندار الهی اعتماد ورزد که روان در حال فراز را به لنگرگاههای مورانشیایی بقای جاودانه هدایت کند. اراده انسانی فقط با خود خواهی، تن‌آسایی، و گناهکاری می‌تواند هدایت چنین سکاندار با مهری را رد کند و سرانجام دوران زندگانی انسانی را در ابراهای شرارت آمیز بخشش رد شده و صخره‌های گناه پذیرا شده ویران سازد. این سکاندار باوفا با رضایت شما، شما را به آن سوی موانع زمان و محدودیتهای فضا، به خود منبع ذهن الهی و فراتر از آن، حتی به پدر بهشتی تنظیم کنندگان با ایمنی خواهد رسانید.

2- طبیعت روان

طی کارکردهای ذهنی هوشمندی کیهانی، کلیت ذهن بر اجزای کارکرد عقلانی مسلط است. ذهن، در جوهر آن، وحدت کارا می‌باشد؛ از این رو ذهن در جلو می‌ساختن این وحدت بنیادین هرگز ناتوان نیست، حتی هنگامی که به واسطه اعمال و گزینشهای نابخردانه یک خویشتن گمراه مختل شده و مورد بازداري واقع شود. و این وحدت ذهنی به گونه‌ای تغییرناپذیر در تمامی سطوح ارتباطش با خویشتنهای برخوردار از حرمت اراده و

or upon which this same human will can bring forth the exquisite melodies of God identification and consequent eternal survival. The Adjuster bestowed upon man is, in the last analysis, impervious to evil and incapable of sin, but mortal mind can actually be twisted, distorted, and rendered evil and ugly by the sinful machinations of a perverse and self-seeking human will. Likewise can this mind be made noble, beautiful, true, and good — actually great — in accordance with the spirit-illuminated will of a God-knowing human being.

111:1.7 (1217.2) Evolutionary mind is only fully stable and dependable when manifesting itself upon the two extremes of cosmic intellectuality — the wholly mechanized and the entirely spiritualized. Between the intellectual extremes of pure mechanical control and true spirit nature there intervenes that enormous group of evolving and ascending minds whose stability and tranquillity are dependent upon personality choice and spirit identification.

111:1.8 (1217.3) But man does not passively, slavishly, surrender his will to the Adjuster. Rather does he actively, positively, and co-operatively choose to follow the Adjuster's leading when and as such leading consciously differs from the desires and impulses of the natural mortal mind. The Adjusters manipulate but never dominate man's mind against his will; to the Adjusters the human will is supreme. And they so regard and respect it while they strive to achieve the spiritual goals of thought adjustment and character transformation in the almost limitless arena of the evolving human intellect.

111:1.9 (1217.4) Mind is your ship, the Adjuster is your pilot, the human will is captain. The master of the mortal vessel should have the wisdom to trust the divine pilot to guide the ascending soul into the morontia harbors of eternal survival. Only by selfishness, slothfulness, and sinfulness can the will of man reject the guidance of such a loving pilot and eventually wreck the mortal career upon the evil shoals of rejected mercy and upon the rocks of embraced sin. With your consent, this faithful pilot will safely carry you across the barriers of time and the handicaps of space to the very source of the divine mind and on beyond, even to the Paradise Father of Adjusters.

2. NATURE OF THE SOUL

111:2.1 (1217.5) Throughout the mind functions of cosmic intelligence, the totality of mind is dominant over the parts of intellectual function. Mind, in its essence, is functional unity; therefore does mind never fail to manifest this constitutive unity, even when hampered and hindered by the unwise actions and choices of a misguided self. And this unity of mind invariably seeks for spirit co-ordination on all levels

امتيازات فراز در صدد هماهنگی روحی بر می‌آید.

ذهن مادی انسان فانی ماشین بافندگی کیهانی است که پارچه‌های مورانشیا را که تنظیم‌کننده فکری ساکن الگوهای روحی یک کاراکتر جهانی حاوی ارزشهای پایدار و معانی الهی — یک روان بقا یابنده برخوردار از سرنوشت غائی و دوران زندگانی بی‌پایان، یک پایان دهنده بالقوه — را در آنها نخ می‌کشد حمل می‌کند.

شخصیت بشری با ذهن و روح، که از طریق حیات در یک بدن مادی در رابطه‌ای کارا به هم وصل هستند، تعیین هویت می‌شود. این رابطه کاری چنین ذهن و روحی به ترکیبی از کیفیتها یا ویژگیهای ذهن و روح منجر نمی‌شود، بلکه به یک ارزش کاملاً جدید، آغازین، و بی‌نظیر جهانی که پایداری بالقوه جاودانه دارد، روان، می‌انجامد.

سه عامل، نه دو عامل، در آفرینش تکاملی چنین روان فناپذیری وجود دارد. این سه پیش آیند روان مورانشیایی بشر اینها هستند:

1- ذهن بشر و تمامی تأثیرات کیهانی مقدم بر آن و مماس بر آن.

2- روح الهی ساکن در این ذهن بشر و تمامی پتانسیلهایی که ذاتی چنین قطعه معنویت مطلق است، به همراه تمامی تأثیرات و عوامل روحی مربوطه در زندگی بشر.

3- رابطه میان ذهن مادی و روح الهی، که به معنی یک ارزش است و مفهومی را حمل می‌کند که در هیچیک از عوامل کمک‌کننده به چنین ارتباطی یافت نمی‌شود. واقعیت این رابطه بی‌نظیر نه مادی و نه روحی، بلکه مورانشیایی است. آن روان است.

مخلوقات بینابینی مدتهاست که این روان در حال تکامل انسان را در تمایز با ذهن پایین‌تر یا مادی و ذهن والا تر یا کیهانی، ذهن میانی نامگذاری کرده‌اند. این ذهن میانی در واقع یک پدیده مورانشیایی است، زیرا در قلمرو بین مادی و روحی وجود دارد. پتانسیل چنین تکامل مورانشیایی ذاتی دو اشتیاق جهانی ذهن است: میل ذهن متناهی مخلوق برای شناخت خداوند و دستیابی به ربانیت آفریننده، و میل ذهن بیکران آفریننده برای شناخت انسان و دستیابی به تجربه مخلوق.

این کارکرد آسمانی روان فناپذیر در حال تکامل به این دلیل امکان پذیر می‌شود که ذهن انسانی اول شخصی است و ثانیاً در تماس با واقعیات فوق حیوانی است. آن دارای یک عطیه فوق مادی کارکرد کیهانی است که تکامل یک سرشت اخلاقی را که قادر به گرفتن تصمیمات اخلاقی است تضمین می‌نماید، و بدین طریق یک تماس خلاق با حسن نیت با خدمات مربوطه روحی و با تنظیم‌کننده فکری ساکن را موجب می‌شود.

نتیجه غیرقابل اجتناب چنین معنویت یابی قابل تماس ذهن بشری، تولد تدریجی یک روان می‌باشد. این روان،

of its association with selves of will dignity and ascension prerogatives.

111:22 (1217:9) The material mind of mortal man is the cosmic loom that carries the morontia fabrics on which the indwelling Thought Adjuster threads the spirit patterns of a universe character of enduring values and divine meanings — a surviving soul of ultimate destiny and unending career, a potential finaliter.

111:23 (1218:1) The human personality is identified with mind and spirit held together in functional relationship by life in a material body. This functioning relationship of such mind and spirit does not result in some combination of the qualities or attributes of mind and spirit but rather in an entirely new, original, and unique universe value of potentially eternal endurance, the *soul*.

111:24 (1218:2) There are three and not two factors in the evolutionary creation of such an immortal soul. These three antecedents of the morontia human soul are:

111:25 (1218:3) 1. *The human mind* and all cosmic influences antecedent thereto and impinging thereon.

111:26 (1218:4) 2. *The divine spirit* indwelling this human mind and all potentials inherent in such a fragment of absolute spirituality together with all associated spiritual influences and factors in human life.

111:27 (1218:5) 3. *The relationship between material mind and divine spirit*, which connotes a value and carries a meaning not found in either of the contributing factors to such an association. The reality of this unique relationship is neither material nor spiritual but morontial. It is the soul.

111:28 (1218:6) The midway creatures have long denominated this evolving soul of man the mid-mind in contradistinction to the lower or material mind and the higher or cosmic mind. This mid-mind is really a morontia phenomenon since it exists in the realm between the material and the spiritual. The potential of such a morontia evolution is inherent in the two universal urges of mind: the impulse of the finite mind of the creature to know God and attain the divinity of the Creator, and the impulse of the infinite mind of the Creator to know man and attain the experience of the creature.

111:29 (1218:7) This supernal transaction of evolving the immortal soul is made possible because the mortal mind is first personal and second is in contact with superanimal realities; it possesses a supermaterial endowment of cosmic ministry which insures the evolution of a moral nature capable of making moral decisions, thereby effecting a bona fide creative contact with the associated spiritual ministries and with the indwelling Thought Adjuster.

111:30 (1218:8) The inevitable result of such a contactual spiritualization of the human mind is the

اولاد مشترک یک یاور ذهن است که توسط یک اراده بشری که مشتاق شناخت خداوند است مورد استیلا واقع شده است، و در ارتباط با نیروهای روحی جهان که تحت کنترل مافوق یک قطعه واقعی از همان خدای تمامی آفرینش — ناصح اسرارآمیز — می‌باشد کار می‌کند. و از این رو واقعیت مادی و انسانی خویشتن فراتر از محدودیتهای گذرای ماشینی حیات فیزیکی می‌رود و به یک تجلی جدید و یک هویت جدید در وسیله در حال تکامل برای تداوم خویشتن، روان مورانشیا و فناپذیر، دست می‌یابد.

3- روان در حال تکامل

اشتباهات ذهن انسان و خطاهای رفتار بشری ممکن است به گونه‌ای چشمگیر تکامل روان را به تأخیر اندازند، با این وجود نمی‌توانند مانع چنین پدیده مورانشیایی، پس از این که با رضایت خواست مخلوق توسط تنظیم کننده ساکن آغاز شد، بشوند. اما در هر زمان پیش از مرگ انسانی همین اراده مادی و بشری اختیار دارد که چنین انتخابی را ملغی سازد و بقا را نپذیرد. حتی بعد از بقا انسان در حال صعود هنوز این امتیاز انتخاب رد حیات جاودان را حفظ می‌کند. مخلوق در حال تکامل و در حال فراز در هر زمان پیش از پیوند با تنظیم کننده می‌تواند رو بر تافتن از خواست پدر بهشتی را انتخاب کند. پیوند با تنظیم کننده نشانگر این واقعیت است که انسان در حال فراز برای ابد و به گونه‌ای بی‌دریغ انجام خواست خداوند را برگزیده است.

روان در حال تکامل در طول حیات در جسم قادر است تصمیمات فوق مادی ذهن انسانی را تقویت کند. روان، از آنجا که فوق مادی است، در سطح مادی تجربه بشری به واسطه خود کار نمی‌کند. همچنین این روان زیر روحی نمی‌تواند بدون تشریک مساعی با روحی از الوهیت، مثل تنظیم کننده، بالاتر از سطح مورانشیا عمل نماید. همچنین روان تا هنگامی که مرگ یا انتقال به دنیای آن سو بدون مرگ آن را از ارتباط مادی با ذهن انسانی جدا سازد تصمیمات نهایی اتخاذ نمی‌کند، به جز هنگامی که و آنطور که این ذهن مادی چنین اختیاری را به طور آزادانه و از روی میل به چنین روان مورانشیایی کارکرد مربوطه تفویض نماید. اراده انسانی، نیروی شخصیتی تصمیم - انتخاب، در طول حیات در مدارهای ذهن مادی ساکن است. به تدریج که رشد زمینی انسان پیش می‌رود، این خویشتن، با نیروهای گرانبهای انتخابش، به طور فزاینده با وجود در حال ظهور روان مورانشیایی تعیین هویت می‌شود. شخصیت بشری، بعد از مرگ و به دنبال تجدید حیات در کرات قصر، به طور کامل با خویشتن مورانشیا تعیین هویت می‌شود. از این رو روان، چنین وسیله آینده مورانشیایی هویت شخصیت می‌باشد.

طبیعت این روان فناپذیر در ابتدا کاملاً مورانشیایی است، اما آن دارای چنان ظرفیتی برای رشد است که به گونه‌ای تغییرناپذیر به سطوح راستین روحی حاوی ارزش پیوند با روحهای الوهیت فراز می‌یابد، معمولاً با همان روح پدر جهانی که چنین پدیده‌ای خالق را در ذهن مخلوق به وجود آورد.

gradual birth of a soul, the joint offspring of an adjutant mind dominated by a human will that craves to know God, working in liaison with the spiritual forces of the universe which are under the overcontrol of an actual fragment of the very God of all creation — the Mystery Monitor. And thus does the material and mortal reality of the self transcend the temporal limitations of the physical-life machine and attain a new expression and a new identification in the evolving vehicle for selfhood continuity, the morontia and immortal soul.

3. THE EVOLVING SOUL

111:31 (1218:9) The mistakes of mortal mind and the errors of human conduct may markedly delay the evolution of the soul, although they cannot inhibit such a morontia phenomenon when once it has been initiated by the indwelling Adjuster with the consent of the creature will. But at any time prior to mortal death this same material and human will is empowered to rescind such a choice and to reject survival. Even after survival the ascending mortal still retains this prerogative of choosing to reject eternal life; at any time before fusion with the Adjuster the evolving and ascending creature can choose to forsake the will of the Paradise Father. Fusion with the Adjuster signalizes the fact that the ascending mortal has eternally and unreservedly chosen to do the Father's will.

111:32 (1219:1) During the life in the flesh the evolving soul is enabled to reinforce the supermaterial decisions of the mortal mind. The soul, being supermaterial, does not of itself function on the material level of human experience. Neither can this subspiritual soul, without the collaboration of some spirit of Deity, such as the Adjuster, function above the morontia level. Neither does the soul make final decisions until death or translation divorces it from material association with the mortal mind except when and as this material mind delegates such authority freely and willingly to such a morontia soul of associated function. During life the mortal will, the personality power of decision-choice, is resident in the material mind circuits; as terrestrial mortal growth proceeds, this self, with its priceless powers of choice, becomes increasingly identified with the emerging morontia-soul entity; after death and following the mansion world resurrection, the human personality is completely identified with the morontia self. The soul is thus the embryo of the future morontia vehicle of personality identity.

111:33 (1219:2) This immortal soul is at first wholly morontia in nature, but it possesses such a capacity for development that it invariably ascends to the true spirit levels of fusion value with the spirits of Deity, usually with the same spirit of the Universal Father that initiated such a creative phenomenon in the creature mind.

ذهن بشری و تنظیم کننده الهی هر دو نسبت به حضور و طبیعت ناهمسان روان در حال تکامل آگاه هستند — تنظیم کننده به طور کامل، و ذهن بخشاً. روان متناسب با رشد تکاملی خود نسبت به ذهن و تنظیم کننده، هر دو، به عنوان هویت‌های مربوط به هم به طور فزاینده آگاه می‌شود. روان کیفیت‌های ذهن بشری و روح الهی، هر دو، را دارا می‌باشد، اما به طور پیوسته به سوی افزایش کنترل روح و استیلا الهی از طریق پرورش یک کارکرد ذهنی که خواسته‌های آن در صدد هماهنگی با ارزش راستین روحی می‌باشند تکامل می‌یابد.

دوران زندگانی انسانی، تکامل روان، بیشتر یک آموزش است تا یک دوره آزمایشی. جوهر مذهب ایمان به بقای ارزش‌های متعالی است. تجربه راستین مذهبی شامل پیوند ارزش‌های متعالی و معانی کیهانی به عنوان یک تحقق واقعیت جهانی است.

ذهن کمیت، واقعیت، و معانی را می‌شناسد. اما کیفیت — ارزش‌ها — احساس می‌شود. آنچه که احساس می‌شود، آفرینش متقابل ذهن، که می‌شناسد، و روح مربوطه، که واقعیت را درک می‌کند، می‌باشد.

تا میزانی که روان در حال تکامل مورانشیایی انسان به صورت ارزش و تحقق خدا آگاهی تحت نفوذ حقیقت، زیبایی، و نیکی قرار گیرد، چنین موجود حاصله نبود نشدنی می‌شود. اگر در روان در حال تکامل انسان ارزش‌های جاودانه بقا نیابند، در آن صورت وجود انسانی بدون معنی، و خود زندگی یک توهم سوگ بار می‌باشد. اما این برای ابد حقیقت دارد: آنچه را که شما در زمان آغاز می‌کنید، قطعاً در ابدیت به پایان خواهید رساند — اگر ارزش به پایان رساندن را داشته باشد.

4- حیات درون

شناخت پروسه عقلانی جای دادن برداشتهای حسی دریافت شده از دنیای بیرون در داخل طرحهای حافظه فرد می‌باشد. فهم به این معنی است که این برداشتهای شناخته شده حسی و طرحهای حافظه مربوط به آنها در یک شبکه دینامیکی از اصولها یکپارچه شده یا سازمان یافته‌اند.

معانی از ترکیبی از شناخت و فهم ناشی می‌شوند. در یک دنیای کاملاً حسی یا مادی معانی وجود ندارند. معانی و ارزش‌ها فقط در گستره‌های درونی یا فوق مادی تجربه بشری درک می‌شوند.

پیشرفتهای تمدن راستین تماماً در این دنیای درونی نوع بشر متولد می‌شوند. فقط زندگی درونی است که به راستی خلاق است. هنگامی که اکثریت جوانان هر نسل دلبستگیها و انرژیهای خود را به پیگیریهای مادی دنیای حسی یا بیرونی تخصیص می‌دهند تمدن به سختی می‌تواند پیشرفت کند.

دنیاهای درونی و بیرونی مجموعه متفاوتی از

111:34 (1219:3) Both the human mind and the divine Adjuster are conscious of the presence and differential nature of the evolving soul — the Adjuster fully, the mind partially. The soul becomes increasingly conscious of both the mind and the Adjuster as associated identities, proportional to its own evolutionary growth. The soul partakes of the qualities of both the human mind and the divine spirit but persistently evolves toward augmentation of spirit control and divine dominance through the fostering of a mind function whose meanings seek to co-ordinate with true spirit value.

111:35 (1219:4) The mortal career, the soul's evolution, is not so much a probation as an education. Faith in the survival of supreme values is the core of religion; genuine religious experience consists in the union of supreme values and cosmic meanings as a realization of universal reality.

111:36 (1219:5) Mind knows quantity, reality, meanings. But quality — values — is felt. That which feels is the mutual creation of mind, which knows, and the associated spirit, which reality-izes.

111:37 (1219:6) In so far as man's evolving morontia soul becomes permeated by truth, beauty, and goodness as the value-realization of God-consciousness, such a resultant being becomes indestructible. If there is no survival of eternal values in the evolving soul of man, then mortal existence is without meaning, and life itself is a tragic illusion. But it is forever true: What you begin in time you will assuredly finish in eternity — if it is worth finishing.

4. THE INNER LIFE

111:41 (1219:7) Recognition is the intellectual process of fitting the sensory impressions received from the external world into the memory patterns of the individual. Understanding connotes that these recognized sensory impressions and their associated memory patterns have become integrated or organized into a dynamic network of principles.

111:42 (1220:1) Meanings are derived from a combination of recognition and understanding. Meanings are nonexistent in a wholly sensory or material world. Meanings and values are only perceived in the inner or supermaterial spheres of human experience.

111:43 (1220:2) The advances of true civilization are all born in this inner world of mankind. It is only the inner life that is truly creative. Civilization can hardly progress when the majority of the youth of any generation devote their interests and energies to the materialistic pursuits of the sensory or outer world.

111:44 (1220:3) The inner and the outer worlds have a

ارزشها را دارا می‌باشند. هر تمدن، هنگامی که سه چهارم جوانانش به حرفه‌های مادی وارد می‌شوند و خود را وقف پیگیری فعالیت‌های حسی دنیای بیرونی می‌کنند، در مخاطره است. هنگامی که جوانان در علاقمند ساختن خویش به اخلاقیات، جامعه‌شناسی، علم اصلاح نژادها، فلسفه، هنرهای زیبا، مذهب، و کیهان‌شناسی غفلت می‌کنند تمدن در خطر قرار می‌گیرد.

تنها در سطوح بالاتر ذهن فوق آگاه، آنطور که روی قلمرو روحی تجربه بشری تأثیر می‌گذارد، شما می‌توانید آن مفاهیم والاتر را در ارتباط با الگوهای مؤثر اصلی که به ساختن یک تمدن بهتر و پایدارتر کمک خواهد کرد پیدا کنید. شخصیت ذاتاً خلاق است، اما آن فقط در حیات درونی فرد بدین گونه عمل می‌کند.

شکل کریستالهای برف همیشه شش ضلعی است، اما هیچگاه دوتا از آنها نیز مثل هم نیستند. کودکان انواع گوناگون دارند، اما هیچکدام از دوتا دقیقاً همانند نیستند، حتی در مورد دوقلوها. شخصیت انواع را دنبال می‌کند اما همیشه منحصر به فرد است.

منشأ خوشحالی و شادی در حیات درونی است. شما نمی‌توانید به تنهایی شادی واقعی را تجربه کنید. یک زندگی یکه و تنها برای خوشحالی مهلک است. حتی خانواده‌ها و ملت‌ها اگر زندگی را با دیگران قسمت کنند از آن بیشتر لذت خواهند برد.

شما نمی‌توانید دنیای بیرون — محیط — را به طور کامل کنترل کنید. این خلاقیت دنیای درون است که از همه بیشتر تحت امر شماس، زیرا شخصیت شما در آنجا از قید و بندهای قوانین علیت پیشین به اندازه زیاد رهایی یافته است. یک استقلال محدود اراده به شخصیت مربوط است.

از آنجا که این حیات درونی انسان به راستی خلاق است، روی دوش هر شخص مسئولیت این انتخاب که آیا این خلاقیت خود به خود و کاملاً اتفاقی یا کنترل شده، هدایت شده، و سازنده خواهد بود، قرار دارد. چطور یک تصور خلاق می‌تواند فرزندان ارزشمند به وجود آورد هنگامی که صحنه‌ای که روی آن عمل می‌کند از پیش با تعصب، نفرت، ترس، رنجش، انتقام، و عدم تحمل عقاید دیگران مشغول است؟

منشأ ایده‌ها ممکن است در انگیزه‌های دنیای بیرون باشد، اما ایده‌آلها فقط در قلمروهای خلاق دنیای درون به وجود می‌آیند. امروزه ملت‌های دنیا توسط انسان‌هایی رهبری می‌شوند که از ایده‌های فوق وافر برخوردارند، اما در ایده‌آلها دچار فقر هستند. این امر فقر، طلاق، جنگ، و نفرت‌های نژادی را روشن می‌سازد.

مشکل این است: اگر انسان آزاد از عطیه قدرتهای خلاقیت در انسان درون برخوردار باشد، پس ما باید این را به رسمیت بشناسیم که خلاقیت از روی میل از پتانسیل تخریب از روی میل برخوردار است. و هنگامی که خلاقیت به تخریب تبدیل می‌شود، شما با تباهی شرارت و گناه — ستم، جنگ، و ویرانی — رو در رو می‌شوید. شرارت جانبداری از خلاقیت است که به سوی فروپاشی و تخریب نهایی متمایل است. تضاد تماماً شرارت‌آمیز است، از این رو که مانع کارکرد خلاق

different set of values. Any civilization is in jeopardy when three quarters of its youth enter materialistic professions and devote themselves to the pursuit of the sensory activities of the outer world. Civilization is in danger when youth neglect to interest themselves in ethics, sociology, eugenics, philosophy, the fine arts, religion, and cosmology.

111:4.5 (1220.4) Only in the higher levels of the superconscious mind as it impinges upon the spirit realm of human experience can you find those higher concepts in association with effective master patterns which will contribute to the building of a better and more enduring civilization. Personality is inherently creative, but it thus functions only in the inner life of the individual.

111:4.6 (1220.5) Snow crystals are always hexagonal in form, but no two are ever alike. Children conform to types, but no two are exactly alike, even in the case of twins. Personality follows types but is always unique.

111:4.7 (1220.6) Happiness and joy take origin in the inner life. You cannot experience real joy all by yourself. A solitary life is fatal to happiness. Even families and nations will enjoy life more if they share it with others.

111:4.8 (1220.7) You cannot completely control the external world — environment. It is the creativity of the inner world that is most subject to your direction because there your personality is so largely liberated from the fetters of the laws of antecedent causation. There is associated with personality a limited sovereignty of will.

111:4.9 (1220.8) Since this inner life of man is truly creative, there rests upon each person the responsibility of choosing as to whether this creativity shall be spontaneous and wholly haphazard or controlled, directed, and constructive. How can a creative imagination produce worthy children when the stage whereon it functions is already preoccupied by prejudice, hate, fears, resentments, revenge, and bigotries?

111:4.10 (1220.9) Ideas may take origin in the stimuli of the outer world, but ideals are born only in the creative realms of the inner world. Today the nations of the world are directed by men who have a superabundance of ideas, but they are poverty-stricken in ideals. That is the explanation of poverty, divorce, war, and racial hatreds.

111:4.11 (1220.10) This is the problem: If freewill man is endowed with the powers of creativity in the inner man, then must we recognize that freewill creativity embraces the potential of freewill destructivity. And when creativity is turned to destructivity, you are face to face with the devastation of evil and sin — oppression, war, and destruction. Evil is a partiality of creativity which tends toward disintegration and eventual destruction. All conflict is evil in that it inhibits the creative function of the inner life — it is

حیات درون می‌شود — آن یک نوع جنگ داخلی در شخصیت است.

خلاصیت درون از طریق یکپارچگی شخصیت و یگانگی خویشتن به والامنش ساختن کاراکتر کمک می‌کند. این برای ابد حقیقت دارد: گذشته غیرقابل تغییر است؛ فقط می‌توان آینده را از طریق کارکرد خلاصیت کنونی خویشتن درون تغییر داد.

a species of civil war in the personality.

111:412 (1221.1) Inner creativity contributes to ennoblement of character through personality integration and selfhood unification. It is forever true: The past is unchangeable; only the future can be changed by the ministry of the present creativity of the inner self.

5- وقف انتخاب

انجام خواست خداوند هیچ چیز بیشتر یا کمتر از یک نمایش تمایل مخلوق به قسمت کردن حیات درون با خداوند نیست — با همان خداوندی که چنین حیات مخلوق برخوردار از معنی و ارزش درون را میسر ساخته است. قسمت کردن، کاری خداگونه — الهی — است. خداوند همه چیز را با پسر جاودان و روح بیکران قسمت می‌کند، ضمن این که آنها، به نوبه خود، همه چیز را با پسران الهی و دختران روحی جهانها قسمت می‌کنند.

پیروی از خداوند کلید کمال است؛ انجام خواست او راز بقا و راز کمال در بقا است.

انسانها در خداوند زندگی می‌کنند، و خداوند نیز اراده کرده است که در انسانها زندگی کند. همینطور که انسانها خود را به او می‌سپارند، او نیز چنین می‌کند — و ابتدا — بخشی از خود را به بودن با انسانها سپرده است؛ رضایت داده است که در انسانها زندگی کند و در انسانهایی سکنی گزیند که تحت فرمان اراده بشری قرار دارند.

آرامش در این زندگی، بقا در مرگ، کمال در حیات بعد، خدمت در ابدیت — تمامی اینها (به لحاظ روحی) اکنون به دست می‌آیند، آنگاه که شخصیت مخلوق رضایت می‌دهد — برمی‌گزیند — که خواست مخلوق را تابع خواست پدر نماید. و پدر از پیش چنین برگزیده است که قطعه‌ای از خود را تابع خواست شخصیت مخلوق سازد.

این انتخاب مخلوق تسلیم اراده نیست. آن وقف اراده، بسط اراده، جلال دادن اراده، و کامل ساختن اراده است؛ و چنین انتخابی اراده مخلوق را از سطح اهمیت موقت به آن مرتبت والا تر ارتقا می‌دهد که در آن شخصیت فرزند مخلوق با شخصیت پدر روح به راز و نیاز می‌پردازد.

این انتخاب خواست پدر پیدا نمودن معنوی پدر روحی توسط انسان فانی است، گر چه پیش از آن که فرزند مخلوق در واقع بتواند در پیشگاه واقعی خداوند در بهشت بایستد باید یک عصر پشت سر گذاشته شود. این انتخاب آنقدر که به تاکید قطعی مخلوق بستگی دارد: "خواست من این است که خواست تو به انجام رسد"، به نفی خواست مخلوق وابسته نیست: "نه خواست من، بلکه خواست تو به انجام رسد". و اگر این انتخاب صورت پذیرد، دیر یا زود فرزند خداوند که خواست او را برگزیده با قطعه سکنی گزین خداوند به یگانگی درونی (پیوند) دست خواهد یافت، در حالی که همین فرزند در حال کمال با انجام همدلی پرستشی شخصیت انسان و

5. THE CONSECRATION OF CHOICE

111:51 (1221.2) The doing of the will of God is nothing more or less than an exhibition of creature willingness to share the inner life with God — with the very God who has made such a creature life of inner meaning-value possible. Sharing is Godlike — divine. God shares all with the Eternal Son and the Infinite Spirit, while they, in turn, share all things with the divine Sons and spirit Daughters of the universes.

111:52 (1221.3) The imitation of God is the key to perfection; the doing of his will is the secret of survival and of perfection in survival.

111:53 (1221.4) Mortals live in God, and so God has willed to live in mortals. As men trust themselves to him, so has he — and first — trusted a part of himself to be with men; has consented to live in men and to indwell men subject to the human will.

111:54 (1221.5) Peace in this life, survival in death, perfection in the next life, service in eternity — all these are achieved (in spirit) *now* when the creature personality consents — chooses — to subject the creature will to the Father's will. And already has the Father chosen to make a fragment of himself subject to the will of the creature personality.

111:55 (1221.6) Such a creature choice is not a surrender of will. It is a consecration of will, an expansion of will, a glorification of will, a perfecting of will; and such choosing raises the creature will from the level of temporal significance to that higher estate wherein the personality of the creature son communes with the personality of the spirit Father.

111:56 (1221.7) This choosing of the Father's will is the spiritual finding of the spirit Father by mortal man, even though an age must pass before the creature son may actually stand in the factual presence of God on Paradise. This choosing does not so much consist in the negation of creature will — "Not my will but yours be done" — as it consists in the creature's positive affirmation: "It is *my* will that *your* will be done." And if this choice is made, sooner or later will the God-choosing son find inner union (fusion) with the indwelling God fragment, while this same perfecting son will find supreme personality satisfaction in the worship communion of the

شخصیت سازنده او به نهایت رضایت شخصیت دست خواهد یافت، دو شخصیتی که ویژگیهای خلاق آنها برای ابد به صورت تجلی متقابل داوطلبانه به هم پیوسته‌اند — تولد شراکت ابدی دیگر خواست انسان و خواست خداوند.

6- پارادوکس بشری

بسیاری از دشواریهای گذرای انسان فانی ناشی از رابطه دوگانه او با کیهان است. انسان بخشی از طبیعت است — او در طبیعت وجود دارد — و باز او قادر است از طبیعت فراتر رود. انسان متناهی است، اما توسط ذره‌ای از بی‌نهایت مورد سکنی واقع شده است. چنین وضعیت دوگانه‌ای نه تنها پتانسیلی برای شرارت فراهم می‌سازد بلکه همچنین موجب بسیاری وضعیتهای اجتماعی و اخلاقی که مملو از عدم قطعیت زیاد، و نه اندکی اضطراب، هستند می‌شود.

شهامت مورد لزوم برای استیلا بر طبیعت و برای فراتر رفتن از نفس فرد، شهامتی است که ممکن است تسلیم و سوسه‌های غرور نفس شود. انسانی که بتواند بر نفس فائق شود ممکن است به این وسوسه گردن نهد که خود آگاهی خویش را به رتبه‌ی خدایی رساند. معمای انسانی در بر گیرنده این حقیقت دوگانه است که انسان برده‌ی طبیعت است، در حالی که در همان حال از یک آزادی منحصر به فرد برخوردار است — آزادی انتخاب و عمل معنوی. انسان در سطوح مادی خود را تحت انقیاد طبیعت می‌یابد، در حالی که در سطوح روحی او بر طبیعت و بر تمامی چیزهای گذرا و متناهی چیره است. چنین پارادوکسی از وسوسه، شرارت بالقوه، و خطاهای تصمیمی جدا ناشدنی است، و هنگامی که خویشتن مغرور و خود بین می‌شود، ممکن است گناه شکل گیرد.

در دنیای متناهی مشکل گناه به خودی خود وجود ندارد. واقعیت متناهی بودن شرارت‌آمیز یا گناهکارانه نیست. دنیای متناهی توسط یک آفریدگار نامتناهی به وجود آمد — آن کار پسران الهی او است — و از این رو باید خوب باشد. سوء استفاده، تحریف، و انحراف متناهی است که سرمنشأ شرارت و گناه است.

روح می‌تواند بر ذهن فائق آید؛ ذهن نیز می‌تواند انرژی را کنترل کند. اما ذهن فقط از طریق سیطره هوشمند پتانسیلهای دگرگون کننده خودش که ذاتی سطح دقیق و حساب شده علتها و معلولهای قلمروهای فیزیکی است می‌تواند انرژی را کنترل کند. ذهن مخلوق ذاتاً انرژی را کنترل نمی‌کند؛ این یک امتیاز الوهیت است. اما ذهن مخلوق درست تا حدی که بر اسرار انرژی جهان فیزیکی استیلا یافته می‌تواند انرژی را تحت سیطره خود قرار دهد و این کار را انجام می‌دهد.

هنگامی که انسان آرزو می‌کند واقعیت فیزیکی را تغییر دهد، چه خودش باشد یا محیطش، به میزانی موفقیت می‌یابد که راهها و ابزار کنترل ماده و هدایت انرژی را کشف کرده باشد. ذهن یاری نشده برای تأثیر گذاری روی هر چیز مادی ناتوان است، به جز مکانیسم فیزیکی خودش، که به گونه‌ای گریز ناپذیر به آن مرتبط است. اما ذهن از طریق استفاده هوشمند از مکانیسم بدن می‌تواند مکانیسمهای دیگری خلق کند، حتی روابط انرژی و روابط زنده، که این ذهن از طریق به کار

personality of man and the personality of his Maker, two personalities whose creative attributes have eternally joined in self-willed mutuality of expression — the birth of another eternal partnership of the will of man and the will of God.

6. THE HUMAN PARADOX

111:61 (1221:9) Many of the temporal troubles of mortal man grow out of his twofold relation to the cosmos. Man is a part of nature — he exists in nature — and yet he is able to transcend nature. Man is finite, but he is indwelt by a spark of infinity. Such a dual situation not only provides the potential for evil but also engenders many social and moral situations fraught with much uncertainty and not a little anxiety.

111:62 (1222:1) The courage required to effect the conquest of nature and to transcend one's self is a courage that might succumb to the temptations of self-pride. The mortal who can transcend self might yield to the temptation to deify his own self-consciousness. The mortal dilemma consists in the double fact that man is in bondage to nature while at the same time he possesses a unique liberty — freedom of spiritual choice and action. On material levels man finds himself subservient to nature, while on spiritual levels he is triumphant over nature and over all things temporal and finite. Such a paradox is inseparable from temptation, potential evil, decisional errors, and when self becomes proud and arrogant, sin may evolve.

111:63 (1222:2) The problem of sin is not self-existent in the finite world. The fact of finiteness is not evil or sinful. The finite world was made by an infinite Creator — it is the handiwork of his divine Sons — and therefore it must be good. It is the misuse, distortion, and perversion of the finite that gives origin to evil and sin.

111:64 (1222:3) The spirit can dominate mind; so mind can control energy. But mind can control energy only through its own intelligent manipulation of the metamorphic potentials inherent in the mathematical level of the causes and effects of the physical domains. Creature mind does not inherently control energy; that is a Deity prerogative. But creature mind can and does manipulate energy just in so far as it has become master of the energy secrets of the physical universe.

111:65 (1222:4) When man wishes to modify physical reality, be it himself or his environment, he succeeds to the extent that he has discovered the ways and means of controlling matter and directing energy. Unaided mind is impotent to influence anything material save its own physical mechanism, with which it is inescapably linked. But through the intelligent use of the body mechanism, mind can create other mechanisms, even energy

گرفتن آن می‌تواند سطح فیزیکی خود را در جهان به طور فزاینده کنترل کرده و حتی بر آن استیلا یابد.

علم منبع واقعیات است، و ذهن نمی‌تواند بدون واقعیات عمل نماید. آنها قطعات ساختمانی در ساختن خرد هستند که از طریق تجربه زندگی به هم چسبانده شده‌اند. انسان می‌تواند بدون واقعیات مهر خداوند را پیدا کند، و انسان می‌تواند بدون مهر قوانین خداوند را کشف کند، اما انسان هرگز نمی‌تواند شروع به قدردانی از تقارن بیکران، توازن آسمانی، آکندگی بدیع طبیعت تماماً فراگیر اولین منبع و مرکز کند تا این که قانون الهی و مهر الهی را بیابد و اینها را در فلسفه در حال تکامل کیهانی خود به گونه‌ای تجربی یگانه سازد.

بسط دانش مادی قدردانی عقلانی بیشتری از معانی ایده‌ها و ارزشهای ایده‌آلها را میسر می‌سازد. یک موجود بشری می‌تواند در تجربه درونی خویش حقیقت را بیابد، اما او به شناخت روشنی از واقعیات نیاز دارد تا بتواند کشف شخصی خود از حقیقت را در مطالبات بی‌رحمانه عملی زندگی روزمره به کار بندد.

این کاملاً طبیعی است که انسان فانی که خود را به گونه‌ای لاینحل در قید و بند طبیعت می‌بیند با احساسات عدم ایمنی به ستوه آید، در حالی که او از قدرتهای معنوی که به کلی فراتر از تمامی چیزهای گذرا و متناهی هستند برخوردار است. فقط اطمینان مذهبی — ایمان زنده — می‌تواند در بحبوحه چنین معضلات سخت و مبهوت کننده انسان را حفظ کند.

از میان تمامی خطراتی که سرشت فانی انسان را احاطه نموده و تمامیت معنوی او را مورد مخاطره قرار می‌دهند، غرور از همه بزرگتر است. شهادت دلبرانه است، اما خود ستایی متکبرانه و انتحاری است. اطمینان به خود منطقی نباید مردود دانسته شود. توانایی انسان برای تعالی جویی چیزی است که او را از نوع حیوان متمایز می‌سازد.

غرور چه در یک فرد، یک گروه، یک نژاد، یا یک ملت یافت شود، فریب‌آمیز، مسموم کننده، و گناه پرور است. این عملاً حقیقت دارد، "غرور به سقوط می‌انجامد."

relationships and living relationships, by the utilization of which this mind can increasingly control and even dominate its physical level in the universe.

111:66 (1222:9) Science is the source of facts, and mind cannot operate without facts. They are the building blocks in the construction of wisdom which are cemented together by life experience. Man can find the love of God without facts, and man can discover the laws of God without love, but man can never begin to appreciate the infinite symmetry, the supernal harmony, the exquisite repleteness of the all-inclusive nature of the First Source and Center until he has found divine law and divine love and has experientially unified these in his own evolving cosmic philosophy.

111:67 (1222:9) The expansion of material knowledge permits a greater intellectual appreciation of the meanings of ideas and the values of ideals. A human being can find truth in his inner experience, but he needs a clear knowledge of facts to apply his personal discovery of truth to the ruthlessly practical demands of everyday life.

111:68 (1222:7) It is only natural that mortal man should be harassed by feelings of insecurity as he views himself inextricably bound to nature while he possesses spiritual powers wholly transcendent to all things temporal and finite. Only religious confidence — living faith — can sustain man amid such difficult and perplexing problems.

111:69 (1223:1) Of all the dangers which beset man's mortal nature and jeopardize his spiritual integrity, pride is the greatest. Courage is valorous, but egotism is vainglorious and suicidal. Reasonable self-confidence is not to be deplored. Man's ability to transcend himself is the one thing which distinguishes him from the animal kingdom.

111:70 (1223:2) Pride is deceitful, intoxicating, and sin-breeding whether found in an individual, a group, a race, or a nation. It is literally true, "Pride goes before a fall."

7- مشکل تنظیم کننده

عدم اطمینان با امنیت اساس ماجرای بهشت است — عدم اطمینان در زمان و در ذهن، عدم اطمینان در رابطه با رخدادهای در حال وقوع صعود بهشتی؛ امنیت در روح و در ابدیت، امنیت در اطمینان مطلق فرزند مخلوق به ترحم الهی و مهر بیکران پدر جهانی؛ عدم اطمینان به عنوان یک شهروند بی‌تجربه جهان؛ امنیت به عنوان یک فرزند فرازگرا در قصرهای جهانی یک پدر تماماً قدرتمند، تماماً خردمند، و تماماً با محبت.

آیا می‌شود به شما اندرز دهم که به پژواک دور ندای وفادارانه تنظیم کننده به روان خود گوش فرا دهید؟ تنظیم کننده سکنی گزین نمی‌تواند تقلا در دوران زندگانی

7. THE ADJUSTER'S PROBLEM

111:71 (1223:3) Uncertainty with security is the essence of the Paradise adventure — uncertainty in time and in mind, uncertainty as to the events of the unfolding Paradise ascent; security in spirit and in eternity, security in the unqualified trust of the creature son in the divine compassion and infinite love of the Universal Father; uncertainty as an inexperienced citizen of the universe; security as an ascending son in the universe mansions of an all-powerful, all-wise, and all-loving Father.

111:72 (1223:4) May I admonish you to heed the distant echo of the Adjuster's faithful call to your soul? The indwelling Adjuster cannot stop or even materially alter your career struggle of time; the Adjuster

شما را که مربوط به زمان است متوقف کند یا حتی به گونه‌ای مادی تغییر دهد. تنظیم کننده نمی‌تواند سختی‌های زندگی را همینطور که شما در این دنیای مشقت سیر می‌کنید کاهش دهد. ضمن این که شما طی زندگی در سیارستان درگیر نبرد حیات هستید، سکنی گزین الهی فقط می‌تواند صبورانه بردباری به خرج دهد. اما همینطور که شما کار می‌کنید و نگران هستید، همینطور که می‌جنگید و زحمت می‌کشید، می‌توانید، اگر فقط بخواهید، به تنظیم کننده دلاور اجازه دهید به همراه شما و برای شما بجنگد. شما می‌توانید بسیار تسکین و الهام یابید، بسیار مسحور و شیفته شوید، اگر فقط به تنظیم کننده اجازه دهید که دائماً تصاویر انگیزه واقعی، هدف نهایی، و مقصود جاودانه تمامی این تقلای دشوار و سربالا را با مشکلات معمول دنیای کنونی مادی شما نشان دهد.

چرا به تنظیم کننده یاری نمی‌رسانید تا قرینه معنوی تمامی این تلاشهای طاقت فرسای مادی را به شما نشان دهد؟ چرا ضمن این که با مشکلات گذرای وجود مخلوق دست و پنجه نرم می‌کنید اجازه نمی‌دهید که تنظیم کننده با حقایق معنوی قدرت کیهانی شما را قوت بخشد؟ چرا یاری کننده آسمانی را تشویق نمی‌کنید که ضمن این که با بهت به مشکلات ساعت در حال گذار چشم می‌دوزید شما را با بینش روشن چشم‌انداز جاودانه حیات جهانی مسرور سازد؟ چرا ضمن این که در بحبوحه محدودیتهای زمان زحمت می‌کشید و در پیچ راه تردیها که سفر حیات انسانی شما را احاطه نموده‌اند تقلا می‌کنید از روشن بینی و الهامیابی توسط نگرش جهانی امتناع می‌کنید؟ گر چه پاهای شما باید در مسیرهای مادی تلاش زمینی گام بردارند چرا نباید اجازه دهید که تنظیم کننده اندیشه شما را معنوی سازد؟

نژادهای بشری بالاتر یورنثیا به طور پیچیده در هم آمیخته‌اند. آنها آمیزه‌ای از بسیاری نژادها و تیره‌های متعلق به منشأ گوناگون هستند. این طبیعت مرکب این را برای ناصحان به طور فزاینده دشوار می‌سازد که در طول زندگی به گونه‌ای مؤثر کار کنند، و این قطعاً به مشکلات تنظیم کننده و سرافیم نگاهبان، هر دو، بعد از مرگ می‌افزاید. مدتی نه چندان پیش من در سلوینگتون حاضر بودم و شنیدیم که یک نگاهبان سرنوشت در تخفیف دشواریهای خدمت به فرد انسانی خود یک بیانیته رسمی عرضه نمود. این سرافیم گفت:

”عمده دشواری من به سبب تضاد پایان ناپذیر میان دو سرشت فرد انسانی من بود: اشتیاق به بلند پروازی که توسط تن‌آسایی حیوانی مورد رو در رویی واقع شده بود؛ ایده‌الهای یک مردم برتر که با غرایز یک نژاد پست‌تر درآمیخته بود؛ مقاصد والای یک ذهن بزرگ که توسط اشتیاق یک میراث بدوی مورد ضدیت واقع شده بود. نگرش دوربرد یک ناصح دورنگر که توسط نزدیک بینی یک مخلوق زمان مورد مقابله واقع می‌شد؛ طرحهای مترقی یک موجود در حال فراز که توسط امیال و آرزوهای یک سرشت مادی تعدیل شده بود؛ درخششهای هوشمندی جهان که توسط فرامین شیمیایی - انرژی نژاد در حال تکامل لغو شده بود؛ اشتیاق فرشتگان که توسط احساسات یک حیوان مورد مخالفت واقع شده بود؛ آموزش یک خرد که توسط تمایلات غریزی خنثی شده بود؛ تجربه فرد که توسط گرایشات انباشته شده نژادی مورد مخالفت واقع شده بود؛ اهداف بهترینها که گرایش بترینها بر آن سایه افکنده بود؛ بلند پروازی نبوغ که توسط جانبداری میان مایگی خنثی شده بود؛ پیشرفت

cannot lessen the hardships of life as you journey on through this world of toil. The divine indweller can only patiently forbear while you fight the battle of life as it is lived on your planet; but you could, if you only would — as you work and worry, as you fight and toil — permit the valiant Adjuster to fight with you and for you. You could be so comforted and inspired, so enthralled and intrigued, if you would only allow the Adjuster constantly to bring forth the pictures of the real motive, the final aim, and the eternal purpose of all this difficult, uphill struggle with the commonplace problems of your present material world.

111:7.3 (1223.9) Why do you not aid the Adjuster in the task of showing you the spiritual counterpart of all these strenuous material efforts? Why do you not allow the Adjuster to strengthen you with the spiritual truths of cosmic power while you wrestle with the temporal difficulties of creature existence? Why do you not encourage the heavenly helper to cheer you with the clear vision of the eternal outlook of universal life as you gaze in perplexity at the problems of the passing hour? Why do you refuse to be enlightened and inspired by the universe viewpoint while you toil amidst the handicaps of time and flounder in the maze of uncertainties which beset your mortal life journey? Why not allow the Adjuster to spiritualize your thinking, even though your feet must tread the material paths of earthly endeavor?

111:7.4 (1223.9) The higher human races of Urantia are complexly admixed; they are a blend of many races and stocks of different origin. This composite nature renders it exceedingly difficult for the Monitors to work efficiently during life and adds definitely to the problems of both the Adjuster and the guardian seraphim after death. Not long since I was present on Salvington and heard a guardian of destiny present a formal statement in extenuation of the difficulties of ministering to her mortal subject. This seraphim said:

111:7.5 (1223.7) “Much of my difficulty was due to the unending conflict between the two natures of my subject: the urge of ambition opposed by animal indolence; the ideals of a superior people crossed by the instincts of an inferior race; the high purposes of a great mind antagonized by the urge of a primitive inheritance; the long-distance view of a far-seeing Monitor counteracted by the nearsightedness of a creature of time; the progressive plans of an ascending being modified by the desires and longings of a material nature; the flashes of universe intelligence cancelled by the chemical-energy mandates of the evolving race; the urge of angels opposed by the emotions of an animal; the training of an intellect annulled by the tendencies of instinct; the experience of the individual opposed by the accumulated propensities of the race; the aims of the best overshadowed by

نیکی که توسط رخوت بدی دچار عقب ماندگی شده بود؛ هنر زیبا که با حضور شرارت لجن مال شده بود؛ سرزندگی سلامتی که توسط ناتوانی بیماری خنثی شده بود؛ چشمه‌سار ایمان که با زهرهای ترس آلوده شده بود؛ بهار شادی که با آبهای اندوه تلخ کام شده بود؛ شمع پیشنگری که با تلخی واقعیت از آن توهم زدایی شده بود؛ شادیهای زندگی که با غمهای مرگ به طور پیوسته مورد تهدید واقع شده بود. چنین حیاتی در چنین سیاره‌ای! و باز، به دلیل یاری و اشتیاق پیوسته موجود تنظیم کننده فکر، این روان به درجه نسبتاً خوبی از شادی و موفقیت دست یافت و حتی اکنون به تالارهای قضاوت منسونیا صعود کرده است.”

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اروانتان.]

the drift of the worst; the flight of genius neutralized by the gravity of mediocrity; the progress of the good retarded by the inertia of the bad; the art of the beautiful besmirched by the presence of evil; the buoyancy of health neutralized by the debility of disease; the fountain of faith polluted by the poisons of fear; the spring of joy embittered by the waters of sorrow; the gladness of anticipation disillusioned by the bitterness of realization; the joys of living ever threatened by the sorrows of death. Such a life on such a planet! And yet, because of the ever-present help and urge of the Thought Adjuster, this soul did achieve a fair degree of happiness and success and has even now ascended to the judgment halls of mansonia.”

111:7.6 (12241) [Presented by a Solitary Messenger of Orvonton.]

مقاله 112. بقای شخصیت

113 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 111

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 112

بقای شخصیت

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- شخصیت و واقعیت
- 2- خویشتن
- 3- پدیده مرگ
- 4- تنظیم کنندگان بعد از مرگ
- 5- بقای خویشتن بشری
- 6- فردیت مورانشیا
- 7- پیوند یافتن با تنظیم کننده

PAPER 112

PERSONALITY SURVIVAL

SECTIONS

Introduction

1. Personality and Reality
2. The Self
3. The Phenomenon of Death
4. Adjusters after Death
5. Survival of the Human Self
6. The Morontia Self
7. Adjuster Fusion

مقدمه مقاله

سیارات تکاملی، کرات حاوی منشأ انسانی هستند، کرات آغازین دوران زندگانی انسان فراز یابنده. یورنشا نقطه شروع شما است؛ در اینجا شما و تنظیم کننده الهی فکری شما در پیوندی موقت به هم وصل می‌شوید. به شما یک راهنمای کامل اعطا شده است؛ از این رو، اگر مسابقه زمان را صادقانه طی کنید و به هدف نهایی ایمان دست یابید، پاداش اعصار متعلق به شما خواهد بود؛ شما با تنظیم کننده ساکنان برای ابد یگانه خواهید شد. سپس زندگی واقعی شما آغاز خواهد شد، زندگی فرازگرایانه‌ای که وضعیت کنونی انسانی شما در مقایسه با آن چیزی جز یک گذرگاه نیست. سپس مأموریت جلال یافته و پیشرو شما به عنوان پایان دهندگان در ابدیتی که در برابر شما گسترده است آغاز خواهد شد. و در سرتاسر تمامی این اعصار پیاپی و عرصه‌های رشد تکاملی، یک بخش از شما وجود دارد که مطلقاً تغییر نیافته باقی می‌ماند، و آن شخصیت است — پابندی در شرایط وجود تغییر.

در حالی که تلاش برای تعریف نمودن شخصیت کاری جسورانه می‌باشد، ممکن است توصیف برخی از چیزهایی که در رابطه با شخصیت شناخته شده‌اند کمک کننده باشد:

- 1- شخصیت آن کیفیت در واقعیت است که توسط خود پدر جهانی یا توسط عامل مشترک، که به جای پدر

INTRODUCTION

^{1120.1 (1225.1)} THE evolutionary planets are the spheres of human origin, the initial worlds of the ascending mortal career. Urantia is your starting point; here you and your divine Thought Adjuster are joined in temporary union. You have been endowed with a perfect guide; therefore, if you will sincerely run the race of time and gain the final goal of faith, the reward of the ages shall be yours; you will be eternally united with your indwelling Adjuster. Then will begin your real life, the ascending life, to which your present mortal state is but the vestibule. Then will begin your exalted and progressive mission as finalizers in the eternity which stretches out before you. And throughout all of these successive ages and stages of evolutionary growth, there is one part of you that remains absolutely unaltered, and that is personality — permanence in the presence of change.

^{1120.2 (1225.2)} While it would be presumptuous to attempt the definition of personality, it may prove helpful to recount some of the things which are known about personality:

- ^{1120.3 (1225.3)} 1. Personality is that quality in reality which is bestowed by the Universal Father himself

- عمل می‌کند، عطا شده است.
- 2- ممکن است به هر سیستم زنده انرژی که شامل ذهن یا روح است عطا گردد.
- 3- تحت سیطره قید و بندهای علیت پیشین به طور کامل قرار ندارد. نسبتاً خلاق یا همخلاق است.
- 4- هنگامی که به مخلوقات تکاملی مادی اعطا می‌شود، موجب می‌شود روح برای چیرگی بر انرژی — ماده از طریق میانجی‌گری ذهن تلاش کند.
- 5- شخصیت، در حالی که فاقد هویت است، می‌تواند هویت هر سیستم زنده انرژی را یگانه سازد.
- 6- فقط واکنش کیفی را نسبت به گستره شخصیت در تمایز متقابل با سه انرژی که هم واکنش کیفی و هم کمی را نسبت به جاذبه نشان می‌دهند آشکار می‌سازد.
- 7- شخصیت در شرایط وجود تغییر تغییرناپذیر است.
- 8- می‌تواند به خداوند هدیه دهد — اراده آزاد را وقف انجام خواست خداوند کردن.
- 9- با اخلاقیات تعیین ویژگی می‌شود — آگاهی از نسبیت رابطه با اشخاص دیگر. سطوح رویکرد را تمیز می‌دهد و از روی انتخاب میان آنها فرق می‌گذارد.
- 10- شخصیت بی‌همتا است، مطلقاً بی‌همتا: در زمان و فضا بی‌همتا است؛ در ابدیت و در بهشت بی‌همتا است؛ هنگامی که اعطا می‌شود بی‌همتا است — هیچ نسخه همسانی از آن وجود ندارد؛ در طول هر لحظه از وجود بی‌همتا است؛ در رابطه با خداوند بی‌همتا است — تحت تأثیر موقعیت اشخاص قرار نمی‌گیرد، اما آنها را با هم جمع نیز نمی‌کند، زیرا آنها جمع کردنی نیستند — آنها قابل ارتباط هستند اما جمع زنی نیستند.
- 11- شخصیت به حضور شخصیت‌های دیگر مستقیماً واکنش نشان می‌دهد.
- 12- این یگانه چیزی است که می‌تواند به روح اضافه شود، و بدین گونه آغازین بودن پدر را در رابطه با پسر نشان دهد. (نیازی نیست ذهن به روح اضافه شود).
- 13- ممکن است به دنبال مرگ انسانی شخصیت در روان بقا یابنده با هویت بقا یابد. تنظیم کننده و شخصیت تغییرناپذیرند؛ رابطه میان آنها (در روان) چیزی جز تغییر نیست، تکامل مداوم؛ و اگر این تغییر (رشد) متوقف شود، روان پایان می‌یابد.
- 14- شخصیت نسبت به زمان به گونه‌ای بی‌نظیر آگاه است، و این چیزی غیر از درک ذهن یا روح از زمان می‌باشد.

1- شخصیت و واقعیت

or by the Conjoint Actor, acting for the Father.

1120.4 (1225.4) 2. It may be bestowed upon any living energy system which includes mind or spirit.

1120.5 (1225.5) 3. It is not wholly subject to the fetters of antecedent causation. It is relatively creative or cocreative.

1120.6 (1225.6) 4. When bestowed upon evolutionary material creatures, it causes spirit to strive for the mastery of energy-matter through the mediation of mind.

1120.7 (1225.7) 5. Personality, while devoid of identity, can unify the identity of any living energy system.

1120.8 (1225.8) 6. It discloses only qualitative response to the personality circuit in contradistinction to the three energies which show both qualitative and quantitative response to gravity.

1120.9 (1225.9) 7. Personality is changeless in the presence of change.

1120.10 (1225.10) 8. It can make a gift to God — dedication of the free will to the doing of the will of God.

1120.11 (1225.11) 9. It is characterized by morality — awareness of relativity of relationship with other persons. It discerns conduct levels and choosingly discriminates between them.

1120.12 (1225.12) 10. Personality is unique, absolutely unique: It is unique in time and space; it is unique in eternity and on Paradise; it is unique when bestowed — there are no duplicates; it is unique during every moment of existence; it is unique in relation to God — he is no respecter of persons, but neither does he add them together, for they are nonaddable — they are associable but nontotalable.

1120.13 (1225.13) 11. Personality responds directly to other-personality presence.

1120.14 (1225.14) 12. It is one thing which can be added to spirit, thus illustrating the primacy of the Father in relation to the Son. (Mind does not have to be added to spirit.)

1120.15 (1225.15) 13. Personality may survive mortal death with identity in the surviving soul. The Adjuster and the personality are changeless; the relationship between them (in the soul) is nothing but change, continuing evolution; and if this change (growth) ceased, the soul would cease.

1120.16 (1225.16) 14. Personality is uniquely conscious of time, and this is something other than the time perception of mind or spirit.

1. PERSONALITY AND REALITY

شخصیت به عنوان یک عطیه بالقوه جاودان توسط پدر جهانی به مخلوقاتش اعطا می‌شود. این هدیه الهی طوری طراحی شده است که در سطوح بیشمار و در وضعیتهای پیاپی جهان که از متناهی دون پایه تا والترین ایسونایت، حتی تا مرزهای مطلق دامنه دارد کار کند. از این رو شخصیت در سه سطح کیهانی یا در سه فاز جهان عمل می‌کند:

1- مرتبت جایگاه. شخصیت در جهان محلی، در ابرجهان، و در جهان مرکزی به گونه‌ای یکسان و کارآمد عمل می‌کند.

2- مرتبت معنی. شخصیت در سطوح متناهی، ایسونایت، و حتی تا مرز مطلق به گونه‌ای مؤثر عمل می‌کند.

3- مرتبت ارزش. شخصیت می‌تواند در قلمروهای پیشرونده مادی، مورانشیایی، و روحی به طور تجربی تحقق یابد.

شخصیت دامنه کامل شده‌ای از کارکرد بعدی کیهانی دارد. ابعاد شخصیت متناهی سه تا هستند، و آنها به طور تقریبی به صورت زیرین عمل می‌کنند:

1- طول نمایانگر جهت و سرشت پیشرفت است — حرکت در میان فضا و بنا بر زمان — تکامل.

2- ژرفای عمودی، انگیزه‌ها و رویکردهای ارگانیک، سطوح متنوع خود شکوفایی و پدیده کلی واکنش به محیط را در بر می‌گیرد.

3- عرض در بر گیرنده سازماندهی قلمرو هماهنگی، ارتباط، و فردیت است.

نوع شخصیت که به انسانهای یورنشیا اعطا شده است یک پتانسیل هفت بُعدی از ابراز وجود یا شکوفایی شخص دارد. این پدیده‌های بُعدی به صورت سه تا در سطح متناهی، سه تا در سطح ایسونایت، و یکی در سطح مطلق قابل تحقق هستند. در سطوح زیرمطلق این بُعد هفتم یا کلیت به صورت واقعیت شخصیت قابل تجربه کردن است. این بُعد متعالی یک مطلق قابل ارتباط است، و در حالی که نامتناهی نیست، به طور بُعدی برای رخنه زیرنامتناهی مطلق از پتانسیل برخوردار است.

ابعاد متناهی شخصیت به طول، ژرفا، و عرض کیهانی مربوط هستند. طول بر معنی دلالت دارد؛ ژرفا نشانگر ارزش است؛ عرض در بر گیرنده بینش است — ظرفیت برای تجربه نمودن آگاهی غیرقابل چالش از واقعیت کیهانی.

در سطح مورانشیا تمامی این ابعاد متناهی سطح مادی به اندازه زیاد بالا رفته‌اند، و ارزشهای مشخص جدید بُعدی قابل درک هستند. تمامی این تجارب بسط یافته بُعدی سطح مورانشیا از طریق تأثیر موتا و همچنین به دلیل مساعدت ریاضیات مورانشیا به گونه‌ای شگفت‌آور با بُعد متعالی یا شخصیتی مرتبط شده‌اند.

112.1.1 (1226.9) Personality is bestowed by the Universal Father upon his creatures as a potentially eternal endowment. Such a divine gift is designed to function on numerous levels and in successive universe situations ranging from the lowly finite to the highest absonite, even to the borders of the absolute. Personality thus performs on three cosmic planes or in three universe phases:

112.1.2 (1226.6) 1. *Position status.* Personality functions equally efficiently in the local universe, in the superuniverse, and in the central universe.

112.1.3 (1226.7) 2. *Meaning status.* Personality performs effectively on the levels of the finite, the absonite, and even as impinging upon the absolute.

112.1.4 (1226.8) 3. *Value status.* Personality can be experientially realized in the progressive realms of the material, the morontial, and the spiritual.

112.1.5 (1226.9) Personality has a perfected range of cosmic dimensional performance. The dimensions of finite personality are three, and they are roughly functional as follows:

112.1.6 (1226.10) 1. *Length* represents direction and nature of progression — movement through space and according to time — evolution.

112.1.7 (1226.11) 2. *Vertical depth* embraces the organismal drives and attitudes, the varying levels of self-realization and the general phenomenon of reaction to environment.

112.1.8 (1226.12) 3. *Breadth* embraces the domain of co-ordination, association, and selfhood organization.

112.1.9 (1226.13) The type of personality bestowed upon Urantia mortals has a potentiality of seven dimensions of self-expression or person-realization. These dimensional phenomena are realizable as three on the finite level, three on the absonite level, and one on the absolute level. On subabsolute levels this seventh or totality dimension is experiential as the *fact* of personality. This supreme dimension is an associable absolute and, while not infinite, is dimensionally potential for subinfinite penetration of the absolute.

112.1.10 (1226.14) The finite dimensions of personality have to do with cosmic length, depth, and breadth. Length denotes meaning; depth signifies value; breadth embraces insight — the capacity to experience unchallengeable consciousness of cosmic reality.

112.1.11 (1227.1) On the morontia level all of these finite dimensions of the material level are greatly enhanced, and certain new dimensional values are realizable. All these enlarged dimensional experiences of the morontia level are marvelously articulated with the supreme or personality dimension through the influence of mota and also because of the contribution of morontia mathematics.

اگر مخلوق متناهی به یاد آورد که سطوح بُعدی و سطوح روحی در درک تجربی شخصیت هماهنگ نیستند، از دشواریهایی زیادی که توسط انسانها در مطالعه شخصیت بشری تجربه می‌شود می‌توان اجتناب نمود.

زندگی به راستی روندی است که میان ارگانیسم (خویشستن) و محیط آن رخ می‌دهد. شخصیت، ارزش هویت و معانی مداوم را به این ارتباط ارگانیسمی و محیطی عطا می‌دارد. از این رو تشخیص داده خواهد شد که پدیده انگیزه - واکنش یک روند صرف مکانیکی نیست زیرا شخصیت در کل وضعیت به صورت یک عامل عمل می‌کند. این همواره حقیقت دارد که مکانیسمها به طور ذاتی غیرفعال هستند؛ ارگانیسمها به طور ذاتی فعال هستند.

زندگی فیزیکی روندی است که آنقدر در درون ارگانیسم رخ نمی‌دهد بلکه میان ارگانیسم و محیط و هر چنین روندی به این تمایل دارد که الگوهای ارگانیسمی واکنش‌مند را برای چنین محیطی ایجاد کند و تثبیت سازد. و کلیه این الگوهای جهت دهنده در انتخاب هدف بسیار مؤثرند.

از طریق وساطت ذهن است که فرد و محیط تماسی پر معنی را برقرار می‌کنند. توانایی و تمایل ارگانیسم برای ایجاد این تماسهای مهم با محیط (واکنش به یک تمایل) نمایانگر رویکرد تمامی شخصیت است.

شخصیت نمی‌تواند در انزوا بسیار خوب عمل نماید. انسان به گونه‌ای ذاتی یک مخلوق اجتماعی است. او تحت سیطره اشتیاق تعلق داشتن قرار دارد. این عملاً حقیقت دارد، "هیچ انسانی برای خود زندگی نمی‌کند."

اما مفهوم شخصیت به صورت معنی تمامی مخلوق زنده و کنش‌مند بسیار بیش از یکپارچگی روابط معنی می‌دهد؛ آن نشانگر یگانگی تمامی عوامل واقعیت و نیز هماهنگی روابط است. روابط میان دو شیء وجود دارند، اما سه شیء یا بیشتر به یک سیستم منجر می‌شوند، و چنین سیستمی بسیار بیش از فقط یک رابطه بسط یافته یا پیچیده است. این تمایز حیاتی است، زیرا در یک سیستم کیهانی تک تک اعضا به یکدیگر مربوط نیستند به جز در رابطه با کل و از طریق فردیت کل.

در ارگانیسم بشری جمع اجزای آن در بر گیرنده خویشستن — فردیت — است، اما چنین روندی مطلقاً هیچ ربطی به شخصیت ندارد. شخصیت متحد کننده تمامی این عوامل، بدان گونه که به واقعیات کیهانی مربوطند می‌باشد.

در تجمع‌ها، اجزاء اضافه می‌شوند؛ در سیستمها اجزاء مرتب می‌شوند. سیستمها به دلیل سازمانیابی — ارزشهای موقعیتی — مهم هستند. در یک سیستم خوب تمامی عوامل در موقعیت کیهانی قرار دارند. در یک سیستم بد یا چیزی مفقود است و یا جا به جا شده است — به هم ریخته شده است. در سیستم بشری این شخصیت است که تمامی فعالیتها را یگانه می‌سازد و به نوبه خود کیفیتهای هویت و خلاقیت می‌دهد.

112.1.12 (1227.2) Much trouble experienced by mortals in their study of human personality could be avoided if the finite creature would remember that dimensional levels and spiritual levels are not co-ordinated in experiential personality realization.

112.1.13 (1227.3) Life is really a process which takes place between the organism (selfhood) and its environment. The personality imparts value of identity and meanings of continuity to this organismal-environmental association. Thus it will be recognized that the phenomenon of stimulus-response is not a mere mechanical process since the personality functions as a factor in the total situation. It is ever true that mechanisms are innately passive; organisms, inherently active.

112.1.14 (1227.4) Physical life is a process taking place not so much within the organism as *between* the organism and the environment. And every such process tends to create and establish organismal patterns of reaction to such an environment. And all such *directive patterns* are highly influential in goal choosing.

112.1.15 (1227.5) It is through the mediation of mind that the self and the environment establish meaningful contact. The ability and willingness of the organism to make such significant contacts with environment (response to a drive) represents the *attitude* of the whole personality.

112.1.16 (1227.6) Personality cannot very well perform in isolation. Man is innately a social creature; he is dominated by the craving of belongingness. It is literally true, "No man lives unto himself."

112.1.17 (1227.7) But the concept of the personality as the meaning of the whole of the living and functioning creature means much more than the integration of relationships; it signifies the *unification* of all factors of reality as well as co-ordination of relationships. Relationships exist between two objects, but three or more objects eventuate a *system*, and such a system is much more than just an enlarged or complex relationship. This distinction is vital, for in a cosmic system the individual members are not connected with each other except in relation to the whole and through the individuality of the whole.

112.1.18 (1227.8) In the human organism the summation of its parts constitutes selfhood — individuality — but such a process has nothing whatever to do with personality, which is the unifier of all these factors as related to cosmic realities.

112.1.19 (1227.9) In aggregations parts are added; in systems parts are *arranged*. Systems are significant because of organization — positional values. In a good system all factors are in cosmic position. In a bad system something is either missing or displaced — deranged. In the human system it is the personality which unifies all activities and in turn imparts the qualities of identity and creativity.

2- خویشتن

در مطالعه خویشتن کمک کننده خواهد بود به یاد آوریم:

1- که سیستمهای فیزیکی تابع هستند.

2- که سیستمهای عقلانی همتراز هستند.

3- که شخصیت سرآمد است.

4- که نیروی سکنی‌گزین روحی به طور بالقوه هدایت کننده است.

در کلیه مفاهیم فردیت باید تشخیص داده شود که نخست واقعیت زندگی می‌آید و بعد ارزشیابی یا تفسیر آن. کودک انسانی ابتدا زندگی می‌کند و بعد پیرامون زندگیش اندیشه می‌کند. در نظام کیهانی درونی پیش از آیندنگری می‌آید.

این واقعیت جهان که خداوند انسان می‌شود برای همیشه تمامی معانی را دگرگون ساخته است و کلیه ارزشهای شخصیت بشری را تغییر داده است. عشق، به معنی راستین کلمه، به معنی احترام متقابل شخصیت‌های کامل است، چه بشری یا الهی یا بشری و الهی. اجزای خویشتن ممکن است به طرق بیشمار عمل کنند — اندیشه کردن، احساس کردن، آرزو داشتن — اما فقط ویژگیهای هماهنگ شده شخصیت کامل در کنش هوشمندانه متمرکزند؛ و آنگاه که یک موجود بشری به گونه‌ای صادقانه و عاری از خودخواهی یک موجود دیگر، بشری یا الهی را دوست می‌دارد، تمامی این نیروها به عطیه معنوی ذهن بشری مربوط می‌شوند.

کلیه برداشتهای انسانی از واقعیت مبتنی بر فرض واقعیت شخصیت بشری هستند؛ تمامی مفاهیم واقعیات فوق بشری مبتنی بر تجربه شخصیت بشری با واقعیات کیهانی وجودهای مشخص مربوطه روحی و شخصیت‌های الهی و در آنها هستند. هر چیز غیرمعنوی در تجربه بشری، به جز شخصیت، ابزاری برای یک هدف است. هر رابطه راستین انسان فانی با اشخاص دیگر — بشری یا الهی — در خودش یک هدف است. و چنین همیاری روحانی با شخصیت الوهیت هدف جاودان فراز در جهان است.

دارا بودن شخصیت، انسان را به عنوان یک موجود روحی تعیین هویت می‌کند، زیرا وحدت خویشتن و خود آگاهی شخصیت عطایای دنیای فوق مادی هستند. صرف این واقعیت که یک ماتریالیست انسانی می‌تواند وجود واقعیات فوق مادی را انکار کند خود نشانگر وجود سنتز روحی و آگاهی کیهانی در ذهن بشری او است و کارکرد آنها را نشان می‌دهد.

میان ماده و اندیشه یک فاصله عظیم کیهانی وجود دارد، و این فاصله میان ذهن مادی و عشق معنوی بی‌اندازه بزرگتر است. آگاهی، و بسیار کمتر از آن، خودآگاهی، نمی‌تواند به وسیله هر تنوری رابطه

2. THE SELF

^{11221 (1227.10)} It would be helpful in the study of selfhood to remember:

^{11222 (1227.11)} 1. That physical systems are subordinate.

^{11223 (1227.12)} 2. That intellectual systems are co-ordinate.

^{11224 (1227.13)} 3. That personality is superordinate.

^{11225 (1227.14)} 4. That the indwelling spiritual force is potentially directive.

^{11226 (1228.1)} In all concepts of selfhood it should be recognized that the fact of life comes first, its evaluation or interpretation later. The human child first *lives* and subsequently *thinks* about his living. In the cosmic economy insight precedes foresight.

^{11227 (1228.2)} The universe fact of God's becoming man has forever changed all meanings and altered all values of human personality. In the true meaning of the word, love connotes mutual regard of whole personalities, whether human or divine or human and divine. Parts of the self may function in numerous ways — thinking, feeling, wishing — but only the co-ordinated attributes of the whole personality are focused in intelligent action; and all of these powers are associated with the spiritual endowment of the mortal mind when a human being sincerely and unselfishly loves another being, human or divine.

^{11228 (1228.3)} All mortal concepts of reality are based on the assumption of the actuality of human personality; all concepts of superhuman realities are based on the experience of the human personality with and in the cosmic realities of certain associated spiritual entities and divine personalities. Everything nonspiritual in human experience, excepting personality, is a means to an end. Every true relationship of mortal man with other persons — human or divine — is an end in itself. And such fellowship with the personality of Deity is the eternal goal of universe ascension.

^{11229 (1228.4)} The possession of personality identifies man as a spiritual being since the unity of selfhood and the self-consciousness of personality are endowments of the supermaterial world. The very fact that a mortal materialist can deny the existence of supermaterial realities in and of itself demonstrates the presence, and indicates the working, of spirit synthesis and cosmic consciousness in his human mind.

^{112210 (1228.5)} There exists a great cosmic gulf between matter and thought, and this gulf is immeasurably greater between material mind and spiritual love. Consciousness, much less self-consciousness,

مکانیستی الکترونیکی یا پدیده‌های ماتریالیستی انرژی توضیح داده شود.

cannot be explained by any theory of mechanistic electronic association or materialistic energy phenomena.

به تدریج که ذهن و واقعیت را تا تحلیل غائی آن دنبال می‌کند، ماده برای حسهای مادی ناپدید می‌شود، اما ممکن است هنوز برای ذهن، واقعی باقی بماند. هنگامی که بینش معنوی آن واقعیتی را دنبال می‌کند که بعد از ناپیدایی ماده باقی می‌ماند، و آن را تا دستیابی به یک تحلیل غائی دنبال می‌کند، برای ذهن ناپدید می‌شود، اما بینش روح هنوز می‌تواند واقعیات کیهانی و ارزشهای متعالی را که سرشتی معنوی دارند مشاهده کند. در نتیجه دانش به فلسفه راه می‌برد، در حالی که فلسفه باید به نتایجی که ذاتی تجربه راستین معنوی هستند تسلیم شود. اندیشه کردن به خرد تسلیم می‌شود، و خرد در پرستش روشن ضمیر و اندیشمندانه گم می‌شود.

1122.11 (1228.6) As mind pursues reality to its ultimate analysis, matter vanishes to the material senses but may still remain real to mind. When spiritual insight pursues that reality which remains after the disappearance of matter and pursues it to an ultimate analysis, it vanishes to mind, but the insight of spirit can still perceive cosmic realities and supreme values of a spiritual nature. Accordingly does science give way to philosophy, while philosophy must surrender to the conclusions inherent in genuine spiritual experience. Thinking surrenders to wisdom, and wisdom is lost in enlightened and reflective worship.

در دانش، خویشتن انسانی دنیای مادی را مشاهده می‌کند؛ فلسفه مشاهده این مشاهده کردن دنیای مادی است؛ مذهب، تجربه راستین معنوی، درک تجربی واقعیت کیهانی مشاهده مشاهده کردن تمامی این سنتز نسبی مواد انرژی زمان و فضا است. ساختن یک فلسفه جهان در یک ماتریالیسم منحصر به فرد، چشم پوشی کردن از این واقعیت است که در تجربه آگاهی بشری، تمامی چیزهای مادی بدو به صورت واقعی درک می‌شوند. مشاهده کننده نمی‌تواند چیز مشاهده شده باشد؛ ارزیابی، درجاتی از فراتر رفتن از چیزی را که مورد ارزیابی واقع شده است طلب می‌کند.

1122.12 (1228.7) In science the human self observes the material world; philosophy is the observation of this observation of the material world; religion, true spiritual experience, is the experiential realization of the cosmic reality of the observation of the observation of all this relative synthesis of the energy materials of time and space. To build a philosophy of the universe on an exclusive materialism is to ignore the fact that all things material are initially conceived as real in the experience of human consciousness. The observer cannot be the thing observed; evaluation demands some degree of transcendence of the thing which is evaluated.

به مرور زمان، اندیشه کردن به خرد راه می‌برد و خرد به پرستش می‌انجامد؛ در ابدیت، پرستش به خرد راه می‌برد، و خرد به نهایت اندیشه منجر می‌شود.

1122.13 (1228.8) In time, thinking leads to wisdom and wisdom leads to worship; in eternity, worship leads to wisdom, and wisdom eventuates in the finality of thought.

امکان یگانه شدن خویشتن در حال تکامل ذاتی کیفیتهای عوامل تشکیل دهنده آن است: انرژیهای بنیادین، بافتهای اصلی، کنترل فراگیر بنیادین شیمیایی، ایده‌های متعالی، انگیزه‌های متعالی، اهداف متعالی، و روح الهی اعطای بهشت — راز خود آگاهی سرشت معنوی انسان.

1122.14 (1228.1) The possibility of the unification of the evolving self is inherent in the qualities of its constitutive factors: the basic energies, the master tissues, the fundamental chemical overcontrol, the supreme ideas, the supreme motives, the supreme goals, and the divine spirit of Paradise bestowal — the secret of the self-consciousness of man's spiritual nature.

هدف تکامل کیهانی دستیابی به یگانگی شخصیت از طریق استیلای فزاینده روحی، پاسخ ارادی به آموزش و راهبری تنظیم کننده فکر می‌باشد. شخصیت، بشری و فوق بشری هر دو، از طریق یک کیفیت ذاتی کیهانی تعیین ویژگی می‌شود، که می‌توان "تکامل استیلا" نامید، بسط کنترل خود آن و محیط آن، هر دو.

1122.15 (1229.2) The purpose of cosmic evolution is to achieve unity of personality through increasing spirit dominance, volitional response to the teaching and leading of the Thought Adjuster. Personality, both human and superhuman, is characterized by an inherent cosmic quality which may be called "the evolution of dominance," the expansion of the control of both itself and its environment.

یک شخصیت فرازگرای پیشین بشری از میان دو فاز بزرگ استیلای فزاینده ارادی بر خویشتن و در جهان عبور می‌کند:

1122.16 (1229.3) An ascending onetime human personality passes through two great phases of increasing volitional dominance over the self and in the universe:

1- تجربه پیش پایان دهنده یا خدا جوینده افزایش دادن خود شکوفایی از طریق یک تکنیک بسط هویت و واقعیت یافتن به همراه حل مشکل کیهانی و خبرگی متعاقب در جهان.

1122.17 (1229.4) 1. The prefinaliter or God-seeking experience of augmenting the self-realization through a technique of identity expansion and actualization together with cosmic problem solving

2- تجربه پس پایان دهنده یا خدا آشکار کننده بسط خلاق خود شکوفایی از طریق آشکار کردن ایزد متعال تجربی به موجودات هوشمند خدا جویندهای که هنوز به سطوح الهی خداگونه دست نیافته‌اند.

شخصیتهای فرود یابنده همینطور که در صدد کسب ظرفیت بسط یافته برای محرز کردن و اجرا کردن خواستههای الهی الوهیت‌های متعال، غائی، و مطلق برمی‌آیند، از طریق ماجراجوییهای متنوعشان در جهان به تجارب قابل مقایسه‌ای دست می‌یابند.

در طول زندگی فیزیکی، خویشتن مادی، وجود خود خواهانه هویت بشری، به کارکرد مداوم وسیله مادی حیات وابسته است، به وجود مداوم موازنه نامتعادل انرژیها و خردی که در یورشیا نام حیات به آن داده شده است. اما خویشتنی که ارزش بقا دارد، خویشتنی که می‌تواند از تجربه مرگ فراتر رود، فقط از طریق برقراری یک انتقال بالقوه جایگاه هویت شخصیت در حال تکامل از وسیله حیات گذرا — بدن مادی — به سرشت بادوامتر و جاودان روان مورانشیا و فراتر از آن به آن سطوحی تکامل می‌یابد که واقعیت روحی در آن دمیده می‌شود، و سرانجام به مرتبت آن دست می‌یابد. این انتقال واقعی از پیوند مادی به هویت مورانشیایی از طریق صداقت، پایداری، و استقامت تصمیمات خدا جویانه مخلوق بشری انجام می‌شود.

3- پدیده مرگ

مردم یورشیا معمولاً فقط یک نوع مرگ را تشخیص می‌دهند، توقف فیزیکی انرژیهای حیات؛ اما در رابطه با بقای شخصیت در واقع سه نوع وجود دارد:

1- مرگ روحی (روان). اگر و هنگامی که انسان فانی سرانجام بقا را نفی کرد، هنگامی که او به نظر مشترک تنظیم کننده و سرافیم به جا مانده، به لحاظ معنوی ورشکسته و به لحاظ مورانشیایی مفلس اعلام شد، هنگامی که چنین نظر هماهنگ در یورشیا ثبت گردید، و بعد از این که بازرسان و همکاران بازتابگر آنها این یافته‌ها را تصدیق کردند، بلافاصله حکمرانان اروانتان فرمان رهایی فوری ناصح سکنی‌گزین را صادر می‌کنند. اما این رهایی تنظیم کننده به هیچ وجه روی وظایف سرافیم شخصی یا گروهی درگیر آن فرد که تنظیم کننده او را ترک کرده تأثیر نمی‌گذارد. این نوع از مرگ صرف نظر از تداوم موقت انرژیهای زنده مکانیسمهای فیزیکی و ذهنی، در اهمیت نهایی است. از نقطه نظر کیهانی، آن انسان فانی از پیش مرده است؛ حیات دوام یافته صرفاً نشاتگر استمرار گشتاور مادی انرژیهای کیهانی است.

and consequent universe mastery.

1122:18 (1229:5) 2. The postfinaliter or God-revealing experience of the creative expansion of self-realization through revealing the Supreme Being of experience to the God-seeking intelligences who have not yet attained the divine levels of Godlikeness.

1122:19 (1229:6) Descending personalities attain analogous experiences through their various universe adventures as they seek for enlarged capacity for ascertaining and executing the divine wills of the Supreme, Ultimate, and Absolute Deities.

1122:20 (1229:7) The material self, the ego-entity of human identity, is dependent during the physical life on the continuing function of the material life vehicle, on the continued existence of the unbalanced equilibrium of energies and intellect which, on Urantia, has been given the name *life*. But selfhood of survival value, selfhood that can transcend the experience of death, is only evolved by establishing a potential transfer of the seat of the identity of the evolving personality from the transient life vehicle — the material body — to the more enduring and immortal nature of the morontia soul and on beyond to those levels whereon the soul becomes infused with, and eventually attains the status of, spirit reality. This actual transfer from material association to morontia identification is effected by the sincerity, persistence, and steadfastness of the God-seeking decisions of the human creature.

3. THE PHENOMENON OF DEATH

1123:1 (1229:8) Urantians generally recognize only one kind of death, the physical cessation of life energies; but concerning personality survival there are really three kinds:

1123:2 (1229:9) 1. *Spiritual (soul) death*. If and when mortal man has finally rejected survival, when he has been pronounced spiritually insolvent, morontially bankrupt, in the conjoint opinion of the Adjuster and the surviving seraphim, when such co-ordinate advice has been recorded on Uversa, and after the Censors and their reflective associates have verified these findings, thereupon do the rulers of Orvonton order the immediate release of the indwelling Monitor. But this release of the Adjuster in no way affects the duties of the personal or group seraphim concerned with that Adjuster-abandoned individual. This kind of death is final in its significance irrespective of the temporary continuation of the living energies of the physical and mind mechanisms. From the cosmic standpoint the mortal is already dead; the continuing life merely indicates the persistence of the material momentum of cosmic energies.

2- مرگ عقلانی (ذهنی). هنگامی که مدارهای حیاتی خدمت بالاتر کمکی از طریق انحرافات عقلانی یا به دلیل نابودی جزئی مکانیسم مغز مختل شدند، و اگر این شرایط از یک نقطه مشخص بحرانی ترمیم ناپذیر عبور کنند، تنظیم کننده سکنی‌گزین برای عزیمت به مقصد دیوینینگتون فوراً رها می‌شود. در اسناد جهان، هر گاه که مدارهای حیاتی ذهنی اراده - کنش بشری نابود شدند، یک شخصیت انسانی، مرده تلقی می‌شود. و باز، این مرگ است، صرف نظر از کارکرد در حال ادامه مکانیسم زنده بدن فیزیکی. بدن منهای ذهن ارادی دیگر بشر نیست، اما بنا بر انتخاب پیشین خواست بشری، روان چنین فردی ممکن است بقاء یابد.

3- مرگ فیزیکی (بدن و ذهن). هنگامی که مرگ یک موجود بشری را در کام می‌کشد، تنظیم کننده در دژ ذهن باقی می‌ماند، تا این که به عنوان یک مکانیسم عقلانی از کنش باز ایستد، حدوداً در هنگامی که انرژیهای قابل اندازه‌گیری مغز تپشهای آهنگین حیاتی‌شان را متوقف سازند. به دنبال این فروپاشی، تنظیم کننده ذهن در حال زایل شدن را ترک می‌کند، درست به همان گونه بی‌تشریفات که سالها پیش از آن، ورودش انجام شد، و از راه یوورسا به دیوینینگتون عزیمت می‌کند.

بعد از مرگ، بدن مادی به کره آغازین که از آن سرچشمه گرفت باز می‌گردد، اما دو عامل غیرمادی شخصیت در حال بقا تداوم می‌یابد: تنظیم کننده فکری از پیش موجود، با نسخه برداری حافظه دوران زندگی انسانی به دیوینینگتون عزیمت می‌کند؛ و همچنین روان فناپذیر مورانشیایی انسان مرده تحت نگاهداری نگاهبان سرنوشت باقی می‌ماند. این فازها و اشکال روان، این فرمولهای پویای گذشته اما اکنون ساکن هویت برای تجدید شخصیت‌یابی در کرات مورانشیا ضروری هستند؛ و این پیوند مجدد تنظیم کننده و روان است که شخصیت در حال بقا را از نو مونتاژ می‌کند، و این که به شما در هنگام بیدار شدن مورانشیا از نو هشجاری می‌دهد.

برای آنهایی که نگاهبانان شخصی سراف ندارند، نگاهبانان گروهی به گونه‌ای وفادارانه و مؤثر همان سرویس امانت‌داری هویت و رستخیز شخصیت را انجام می‌دهند. سرافیمها برای از نو مونتاژ ساختن شخصیت ضروری هستند.

تنظیم کننده فکر به دنبال مرگ موقتاً شخصیت را از دست می‌دهد، اما هویت را نه؛ فرد تابع انسانی موقتاً هویت را از دست می‌دهد، اما شخصیت را نه؛ در کرات قصر هر دو در تجلی جاودانه از نو پیوند می‌یابند. یک تنظیم کننده فکری رهسپار شده هرگز به صورت موجود سکنی‌گزین پیشین به زمین باز نمی‌گردد؛ شخصیت هرگز بدون اراده بشری تجلی نمی‌یابد؛ و یک موجود بشری که تنظیم کننده‌اش را از دست داده است هرگز بعد از مرگ هویت فعال جلومگر نمی‌سازد و یا به هیچ طریقی با موجودات زنده زمین ارتباط برقرار نمی‌کند. این روانهای تنظیم کننده از دست داده در طول خواب طولانی یا کوتاه مرگ کاملاً و مطلقاً بیهوش

11233 (1230.1) 2. *Intellectual (mind) death.* When the vital circuits of higher adjutant ministry are disrupted through the aberrations of intellect or because of the partial destruction of the mechanism of the brain, and if these conditions pass a certain critical point of irreparability, the indwelling Adjuster is immediately released to depart for Divinington. On the universe records a mortal personality is considered to have met with death whenever the essential mind circuits of human will-action have been destroyed. And again, this is death, irrespective of the continuing function of the living mechanism of the physical body. The body minus the volitional mind is no longer human, but according to the prior choosing of the human will, the soul of such an individual may survive.

11234 (1230.2) 3. *Physical (body and mind) death.* When death overtakes a human being, the Adjuster remains in the citadel of the mind until it ceases to function as an intelligent mechanism, about the time that the measurable brain energies cease their rhythmic vital pulsations. Following this dissolution the Adjuster takes leave of the vanishing mind, just as unceremoniously as entry was made years before, and proceeds to Divinington by way of Uversa.

11235 (1230.3) After death the material body returns to the elemental world from which it was derived, but two nonmaterial factors of surviving personality persist: The pre-existent Thought Adjuster, with the memory transcription of the mortal career, proceeds to Divinington; and there also remains, in the custody of the destiny guardian, the immortal morontia soul of the deceased human. These phases and forms of soul, these once kinetic but now static formulas of identity, are essential to repersonalization on the morontia worlds; and it is the reunion of the Adjuster and the soul that reassembles the surviving personality, that reconsciousizes you at the time of the morontia awakening.

11236 (1230.4) For those who do not have personal seraphic guardians, the group custodians faithfully and efficiently perform the same service of identity safekeeping and personality resurrection. The seraphim are indispensable to the reassembly of personality.

11237 (1230.5) Upon death the Thought Adjuster temporarily loses personality, but not identity; the human subject temporarily loses identity, but not personality; on the mansion worlds both reunite in eternal manifestation. Never does a departed Thought Adjuster return to earth as the being of former indwelling; never is personality manifested without the human will; and never does a dis-Adjusted human being after death manifest active identity or in any manner establish communication with the living beings of earth. Such dis-Adjusted souls are wholly and absolutely unconscious during

هستند. هیچ نمایشی از هر گونه شخصیت یا توانایی در برقراری ارتباط با شخصیت‌های دیگر تا بعد از تکمیل بقا نمی‌تواند وجود داشته باشد. آنهایی که به کرات قصر می‌روند اجازه ندارند به عزیزانشان پیام بفرستند. در سرتاسر جهانها خط مشی این است که در طول یک دوران اعطایی جاری چنین ارتباطاتی قدغن است.

4- تنظیم کنندگان بعد از مرگ

هنگامی که مرگی با سرشت مادی، عقلانی، یا معنوی رخ می‌دهد، تنظیم کننده با میزبان انسانی خداحافظی می‌کند و رهسپار دیوینینگتون می‌شود. از ستاد مرکزی جهان محلی و ابرجهان با سرپرستان هر دو دولت یک تماس بازتابگرانه انجام می‌شود و خروج ناصح با همان شماره‌ای که ورودش به قلمروهای زمان ثبت شد ثبت می‌شود.

به طریقی که به طور کامل فهم نمی‌شود، بازرسان جهانی قادرند چکیده‌ای از زندگی بشری را بدان گونه که در نسخه کپیبرداری شده ارزشهای معنوی و معانی مورانشیایی ذهن مورد سکنی واقع شده نمایان است و در تعلق تنظیم کننده است به تملک درآورند. بازرسان قادرند نسخه تنظیم کننده از سرشت بقا و کیفیتهای معنوی انسان فوت کرده را تصاحب کنند، و تمامی این اطلاعات، به همراه اسناد فرشتگان سراف، در هنگام مورد داوری قرار گرفتن فرد مربوطه برای ارائه کردن موجود است. این اطلاعات همچنین برای تأیید آن فرامین ابرجهان مورد استفاده قرار می‌گیرد که برای برخی از فراز یابندگان این را میسر می‌سازد که به دنبال مرگ انسانی فوراً دوران زندگانی مورانشیایی خود را آغاز کنند و پیش از خاتمه رسمی یک دوران سیاره‌ای به کرات قصر عزیمت کنند.

به دنبال مرگ فیزیکی، به جز در رابطه با افرادی که از میان زنده‌ها به دنیای بعد عزیمت کرده‌اند، تنظیم کننده مرخص شده فوراً به کره منزلگاه دیوینینگتون عزیمت می‌کند. جزئیات آنچه که در طول زمان انتظار برای پیداری مجدد واقعی انسان بقا یافته در آن کره به وقوع می‌پیوندد عمدتاً به این بستگی دارد که آیا موجود بشری بنا بر حق فردی خودش به کرات قصر فراز می‌یابد یا این که در انتظار یک دوران فراخوانی اعطایی بقا یافتگان خفته یک عصر سیاره‌ای باقی می‌ماند.

اگر همدم انسانی به گروهی تعلق داشته باشد که در پایان یک دوران اعطایی به شکل شخص از نو پیدار خواهد شد، تنظیم کننده فوراً به کره قصر سیستم پیشین خدمت باز نخواهد گشت، بلکه بنا بر انتخاب، به یکی از مأموریت‌های موقت زیرین وارد خواهد شد:

1- به صفوف ناصحان ناپدید شده برای خدمت آشکار نشده فراخوانده می‌شود.

2- برای دوره‌ای به مشاهده نظام بهشت گمارده می‌شود.

the long or short sleep of death. There can be no exhibition of any sort of personality or ability to engage in communications with other personalities until after completion of survival. Those who go to the mansion worlds are not permitted to send messages back to their loved ones. It is the policy throughout the universes to forbid such communication during the period of a current dispensation.

4. ADJUSTERS AFTER DEATH

1124.1 (1231.1) When death of a material, intellectual, or spiritual nature occurs, the Adjuster bids farewell to the mortal host and departs for Divinington. From the headquarters of the local universe and the superuniverse a reflective contact is made with the supervisors of both governments, and the Monitor is registered out by the same number that recorded entry into the domains of time.

1124.2 (1231.2) In some way not fully understood, the Universal Censors are able to gain possession of an epitome of the human life as it is embodied in the Adjuster's duplicate transcription of the spiritual values and morontia meanings of the indwelt mind. The Censors are able to appropriate the Adjuster's version of the deceased human's survival character and spiritual qualities, and all this data, together with the seraphic records, is available for presentation at the time of the adjudication of the individual concerned. This information is also used to confirm those superuniverse mandates which make it possible for certain ascenders immediately to begin their morontia careers, upon mortal dissolution to proceed to the mansion worlds ahead of the formal termination of a planetary dispensation.

1124.3 (1231.3) Subsequent to physical death, except in individuals translated from among the living, the released Adjuster goes immediately to the home sphere of Divinington. The details of what transpires on that world during the time of awaiting the factual reappearance of the surviving mortal depend chiefly on whether the human being ascends to the mansion worlds in his own individual right or awaits a dispensational summoning of the sleeping survivors of a planetary age.

1124.4 (1231.4) If the mortal associate belongs to a group that will be repersonalized at the end of a dispensation, the Adjuster will not immediately return to the mansion world of the former system of service but will, according to choice, enter upon one of the following temporary assignments:

1124.5 (1231.5) 1. Be mustered into the ranks of vanished Monitors for undisclosed service.

1124.6 (1231.6) 2. Be assigned for a period to the observation of the Paradise regime.

3- در یکی از مدارس متعدد آموزشی دیوینینگتون ثبت نام می‌شود.

4- در یکی از شش کرات مقدس دیگر که گستره کرات بهشتی پدر را تشکیل می‌دهند برای مدتی به عنوان یک دانشجوی ناظر استقرار می‌یابد.

5- به سرویس پیام‌رسانی تنظیم کنندگان شخصیت یافته گمارده می‌شود.

6- در آن مدارس دیوینینگتون که به آموزش ناصحان متعلق به گروه باکره تخصیص یافته‌اند یک آموزگار دستیار می‌شود.

7- در صورتی که دلیلی منطقی برای این باور وجود داشته باشد که ممکن است شریک بشری بقا را نپذیرفته باشد، به انتخاب یک گروه از کرات محتمل گمارده می‌شود که در آنها خدمت نماید.

هنگامی که مرگ بر شما چیره می‌شود، اگر به سومین دایره یا یک قلمرو بالاتر دست یافته باشید و بدین ترتیب یک نگاهبان شخصی سرنوشت به شما تخصیص یافته باشد، و اگر نسخه نهایی خلاصه سرنوشت بقا که توسط تنظیم کننده ارائه شده است بدون قید و شرط توسط نگاهبان سرنوشت مورد تأیید قرار گیرد — اگر سرافیم و تنظیم کننده هر دو در هر مورد اسناد زندگیشان و توصیه‌هایشان اساساً توافق کنند — اگر بازرسان جهانی و همکاران بازتابگر آنها در یوورسا این اطلاعات را تأیید کنند، و این کار را بدون مبهم‌گویی یا تردید انجام دهند، در آن صورت قدمای ایامها فرمان مرتبت پیشرفته را برای روان بقا یافته که بدین گونه رها شده است، روی مدارهای ارتباطی با سلوینگتون اعلام می‌کنند، و دادگاههای فرمانروای نبادان عبور فوری وی را به تالارهای رستخیز کرات قصر مقرر خواهند داشت.

اگر فرد بشری بدون درنگ بقا یابد، تنظیم کننده، آنطور که به من اطلاع داده شده، در دیوینینگتون ثبت نام می‌کند، به حضور بهشتی پدر جهانی پیش می‌رود، فوراً باز می‌گردد و توسط تنظیم کنندگان شخصیت یافته ابرجهان و جهان محلی مأموریت پذیرفته می‌شود، توسط ناصح شخصیت یافته اصلی دیوینینگتون به رسمیت شناخته می‌شود، و سپس به یکباره به "ترک گذار هویت" عبور می‌کند، و در دوره سوم و در کره قصر در شکل واقعی شخصیت که برای پذیرش روان بقا یافته انسان زمین آماده شده است و بدان گونه که آن شکل توسط نگاهبان سرنوشت طرح‌ریزی شده است، از آنجا مورد فراخوانی قرار می‌گیرد.

5- بقای خویشن بشری

فردیت یک واقعیت کیهانی است، چه مادی باشد، یا مورانشیایی، یا روحی. واقعیت شخصی عطیه پدر جهانی است که به واسطه خودش یا از طریق عوامل گوناگون جهانش عمل می‌کند. گفتن این که یک موجود شخصی است، به رسمیت شناختن فردیت نسبی چنین موجودی در درون ارگانیزم کیهانی است. کیهان زنده چیزی جز تجمع بی‌نهایت یکپارچه شده واحدهای واقعی

1124.7 (1231.7) 3. Be enrolled in one of the many training schools of Divinington.

1124.8 (1231.8) 4. Be stationed for a time as a student observer on one of the other six sacred spheres which constitute the Father's circuit of Paradise worlds.

1124.9 (1231.9) 5. Be assigned to the messenger service of the Personalized Adjusters.

1124.10 (1231.10) 6. Become an associate instructor in the Divinington schools devoted to the training of Monitors belonging to the virgin group.

1124.11 (1231.11) 7. Be assigned to select a group of possible worlds on which to serve in the event that there is reasonable cause for believing that the human partner may have rejected survival.

1124.12 (1231.12) If, when death overtakes you, you have attained the third circle or a higher realm and therefore have had assigned to you a personal guardian of destiny, and if the final transcript of the summary of survival character submitted by the Adjuster is unconditionally certified by the destiny guardian — if both seraphim and Adjuster essentially agree in every item of their life records and recommendations — if the Universal Censors and their reflective associates on Uversa confirm this data and do so without equivocation or reservation, in that event the Ancients of Days flash forth the mandate of advanced standing over the communication circuits to Salvington, and, thus released, the tribunals of the Sovereign of Nebadon will decree the immediate passage of the surviving soul to the resurrection halls of the mansion worlds.

1124.13 (1232.1) If the human individual survives without delay, the Adjuster, so I am instructed, registers at Divinington, proceeds to the Paradise presence of the Universal Father, returns immediately and is embraced by the Personalized Adjusters of the superuniverse and local universe of assignment, receives the recognition of the chief Personalized Monitor of Divinington, and then, at once, passes into the "realization of identity transition," being summoned therefrom on the third period and on the mansion world in the actual personality form made ready for the reception of the surviving soul of the earth mortal as that form has been projected by the guardian of destiny.

5. SURVIVAL OF THE HUMAN SELF

11251 (1232.2) Selfhood is a cosmic reality whether material, morontial, or spiritual. The actuality of the *personal* is the bestowal of the Universal Father acting in and of himself or through his manifold universe agencies. To say that a being is personal is to recognize the relative individuation of such a being within the cosmic organism. The living cosmos

نیست که همگی نسبتاً تابع سرنوشت جمع هستند. اما به آنهایی که شخصی هستند عطیه انتخاب واقعی پذیرش سرنوشت یا رد سرنوشت داده شده است.

آنچه که از پدر می‌آید مثل پدر جاودان است، و در رابطه با شخصیت که خداوند با انتخاب آزادانه خودش اعطا می‌کند این درست همانقدر حقیقت دارد. در رابطه با تنظیم کننده الهی فکر که یک قطعه واقعی خداوند است نیز همینطور است. شخصیت انسان جاودان است اما در رابطه با هویت یک واقعیت مشروط جاودان است. شخصیت که در پاسخ به خواست پدر پدیدار گشته است، به سرنوشت الوهیت دست خواهد یافت، اما انسان باید انتخاب کند که آیا در دستیابی به چنین سرنوشتی حاضر خواهد بود یا خیر. در فقدان چنین انتخابی، شخصیت مستقیماً به الوهیت تجربی دست می‌یابد، و بخشی از ایزد متعال می‌شود. چرخه از پیش مقدر شده است، اما شرکت انسان در آن انتخابی، شخصی، و تجربی است.

هویت انسان یک شرط گذرای دوران زندگی در جهان است؛ این فقط تا آنجا واقعی است که شخصیت برگزیند یک پدیده ادامه‌دار جهان شود. این تفاوت عمده میان انسان و یک سیستم انرژی است: سیستم انرژی باید تداوم یابد، آن چاره‌ای ندارد؛ اما انسان در تعیین سرنوشت خودش کاملاً نقش دارد. تنظیم کننده به راستی راه به بهشت است، اما انسان باید خودش از طریق تصمیم خود، انتخاب آزادانه خود، آن راه را دنبال کند.

موجودات بشری فقط از نظر مادی از هویت برخوردارند. این کیفیتهای ضمیر از طریق ذهن مادی که در سیستم انرژی عقلانی عمل می‌کند جلومگر می‌شوند. هنگامی که گفته می‌شود انسان هویت دارد، این امر به رسمیت شناخته می‌شود که او صاحب یک گستره ذهنی است که تحت سیطره کنشها و انتخاب خواست شخصیت بشری قرار داده شده است. اما این یک تجلی مادی و صرفاً موقت است، درست همانطور که چنین بشری یک مرحله گذار انگلی از زندگی بشری است. موجودات بشری، از یک دیدگاه کیهانی، در یک لحظه نسبی زمان به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، و می‌میرند؛ آنها پایدار نیستند. اما شخصیت انسان، از طریق انتخاب خودش از قدرت انتقال دادن جایگاه هویتش از سیستم در حال گذار مادی - عقلانی به سیستم بالاتر مورانشیا - روان برخوردار است، و در همیاری با تنظیم کننده فکر به صورت یک ابزار نوین برای تجلی شخصیت آفریده شده است.

و همین قدرت انتخاب، نشان جهانی اراده مخلوق بودن است که بزرگترین فرصت انسان و مسئولیت عالی کیهانی او را تشکیل می‌دهد. سرنوشت جاودان پایان دهنده آینده به درستی اراده بشری وابسته است؛ تنظیم کننده الهی برای شخصیت جاودان به صداقت خواست آزاد انسانی متکی است؛ برای پدیدار شدن یک فرزند جدید فراز یابنده، پدر جهانی به وفاداری انتخاب انسانی متکی است؛ برای واقعیت تکامل تجربی، ایزد متعال به عزم راسخ و خرد تصمیم - کنشها متکی است.

is an all but infinitely integrated aggregation of real units, all of which are relatively subject to the destiny of the whole. But those that are personal have been endowed with the actual choice of destiny acceptance or of destiny rejection.

¹¹²⁵²⁽¹²³²³⁾ That which comes from the Father is like the Father eternal, and this is just as true of personality, which God gives by his own freewill choice, as it is of the divine Thought Adjuster, an actual fragment of God. Man's personality is eternal but with regard to identity a conditioned eternal reality. Having appeared in response to the Father's will, personality will attain Deity destiny, but man must choose whether or not he will be present at the attainment of such destiny. In default of such choice, personality attains experiential Deity directly, becoming a part of the Supreme Being. The cycle is foreordained, but man's participation therein is optional, personal, and experiential.

^{11253 (12324)} Mortal identity is a transient time-life condition in the universe; it is real only in so far as the personality elects to become a continuing universe phenomenon. This is the essential difference between man and an energy system: The energy system must continue, it has no choice; but man has everything to do with determining his own destiny. The Adjuster is truly the path to Paradise, but man himself must pursue that path by his own deciding, his freewill choosing.

^{11254 (12325)} Human beings possess identity only in the material sense. Such qualities of the self are expressed by the material mind as it functions in the energy system of the intellect. When it is said that man has identity, it is recognized that he is in possession of a mind circuit which has been placed in subordination to the acts and choosing of the will of the human personality. But this is a material and purely temporary manifestation, just as the human embryo is a transient parasitic stage of human life. Human beings, from a cosmic perspective, are born, live, and die in a relative instant of time; they are not enduring. But mortal personality, through its own choosing, possesses the power of transferring its seat of identity from the passing material-intellect system to the higher morontia-soul system which, in association with the Thought Adjuster, is created as a new vehicle for personality manifestation.

^{11255 (12331)} And it is this very power of choice, the universe insignia of freewill creaturehood, that constitutes man's greatest opportunity and his supreme cosmic responsibility. Upon the integrity of the human volition depends the eternal destiny of the future finaliter; upon the sincerity of the mortal free will the divine Adjuster depends for eternal personality; upon the faithfulness of mortal choice the Universal Father depends for the realization of a new ascending son; upon the steadfastness and wisdom of decision-actions the Supreme Being depends for the actuality of experiential evolution.

اگر چه دایره‌های کیهانی رشدِ شخصیت باید سرانجام مورد دستیابی واقع شوند، اگر سوانح زمان و محدودیتهای وجود مادی، بدون این که تقصیر شما باشد، مانع این شوند که شما در سیاره بومی‌تان بر این سطوح استیلا یابید، اگر مقاصد و تمایلات شما ارزش بقا داشته باشد، فرامین تمدید دوره آزمایشی شما صادر می‌شوند. به شما وقت اضافه داده خواهد شد که طی آن خود را در بوته آزمایش قرار دهید.

اگر در رابطه با عاقلانه بودن پیشروی یک هویت انسانی به کرات قصر هرگز شکی وجود داشته باشد، دولتهای جهان به طور ثابت در جهت منافع شخصی آن فرد حکم صادر می‌کنند؛ آنها بی‌درنگ چنین روانی را به مرتبت یک موجود دوران گذار پیش می‌برند، ضمن این که پیرامون هدف مورانشیا و مقصود معنوی در حال پدیداری به مشاهدات خود ادامه می‌دهند. بدین ترتیب تحقق عدالت الهی قطعی می‌شود، و به بخشش الهی فرصت بیشتری داده می‌شود تا کارکردش وسعت یابد.

دولتهای اروانتان و نبادان برای کارکرد دقیق طرح جهانی شخصیت‌یابی مجدد انسان ادعای کمال مطلق نمی‌کنند، اما ادعا می‌کنند که شکیبایی، تحمل، فهم، و دلسوزی بخشنده را متجلی سازند، و در واقع چنین می‌کنند. ما بیشتر ترجیح می‌دهیم ریسک شورش یک سیستم را پذیرا شویم تا این که خواستار مخاطرات محروم ساختن یک انسان در حال تقلا- از هر کره تکاملی که شادمانی جاودان دوران زندگانی فرازگرایانه را تعقیب می‌کند شویم.

این بدین معنی نیست که موجودات بشری در شرایط رد بهرمندی از اولین فرصت باید از یک فرصت دوم بهرمنند شوند، به هیچ وجه. اما این نشانگر آن است که کلیه مخلوقات ارادی باید یک فرصت راستین برای انجام یک انتخاب بی‌تردید، خود آگاه، و نهایی را تجربه کنند. قضات عالی رتبه جهانها هیچ موجودی را که در نهایت و به طور کامل دست به انتخاب ابدی نزده است از مرتبت شخصیت محروم نمی‌کنند؛ به روان انسان باید فرصت کامل و مکفی داده شود تا نیت راستین و مقصود واقعی خود را آشکار سازد و چنین خواهد شد.

هنگامی که انسانهای معنوی‌تر و از نظر کیهانی پیشرفته‌تر می‌میرند، فوراً به کرات قصر پیش می‌روند؛ به طور کلی، این برنامه‌ریزی برای آنها کار می‌کند که نگاهبانان شخصی سراف به آنها تخصیص یافته است. انسانهای دیگر ممکن است تا زمان تکمیل داوری امورات آنها در انتظار نگاه داشته شوند، و بعد از آن می‌توانند به کرات قصر پیش روند، یا این که ممکن است به صفوف بقا یافتگان خفته تخصیص یابند و در پایان دوران اعطایی جاری سیاره‌ای به طور دسته جمعی به صورت شخص ظاهر شوند.

دو مشکل وجود دارد که در تلاشهای من برای توضیح این که در هنگام مرگ برای شما درست چه رخ می‌دهد اختلال ایجاد می‌کند، یعنی شمای در حال بقا که از تنظیم کننده در حال عزیمت متمایز هستید. یکی از این دشواریها شامل غیرممکن بودن رساندن یک توصیف مکفی از یک کارکرد که در مرز قلمروهای فیزیکی و

11256 (1233.2) Though the cosmic circles of personality growth must eventually be attained, if, through no fault of your own, the accidents of time and the handicaps of material existence prevent your mastering these levels on your native planet, if your intentions and desires are of survival value, there are issued the decrees of probation extension. You will be afforded additional time in which to prove yourself.

11257 (1233.3) If ever there is doubt as to the advisability of advancing a human identity to the mansion worlds, the universe governments invariably rule in the personal interests of that individual; they unhesitatingly advance such a soul to the status of a transitional being, while they continue their observations of the emerging morontia intent and spiritual purpose. Thus divine justice is certain of achievement, and divine mercy is accorded further opportunity for extending its ministry.

11258 (1233.4) The governments of Orvonton and Nebadon do not claim absolute perfection for the detail working of the universal plan of mortal repersonalization, but they do claim to, and actually do, manifest patience, tolerance, understanding, and merciful sympathy. We had rather assume the risk of a system rebellion than to court the hazard of depriving one struggling mortal from any evolutionary world of the eternal joy of pursuing the ascending career.

11259 (1233.5) This does not mean that human beings are to enjoy a second opportunity in the face of the rejection of a first, not at all. But it does signify that all will creatures are to experience one true opportunity to make one undoubted, self-conscious, and final choice. The sovereign Judges of the universes will not deprive any being of personality status who has not finally and fully made the eternal choice; the soul of man must and will be given full and ample opportunity to reveal its true intent and real purpose.

1125.10 (1233.6) When the more spiritually and cosmically advanced mortals die, they proceed immediately to the mansion worlds; in general, this provision operates with those who have had assigned to them personal seraphic guardians. Other mortals may be detained until such time as the adjudication of their affairs has been completed, after which they may proceed to the mansion worlds, or they may be assigned to the ranks of the sleeping survivors who will be repersonalized en masse at the end of the current planetary dispensation.

1125.11 (1233.7) There are two difficulties that hamper my efforts to explain just what happens to *you* in death, the surviving *you* which is distinct from the departing Adjuster. One of these consists in the impossibility of conveying to your level of comprehension an adequate description of a transaction on the borderland of the physical and morontia realms.

مورانشیا می‌باشد به سطح درک شما است. دیگری به واسطه محدودیتهایی است که به حوزه اختیارات من به عنوان یک آشکار کننده حقیقت توسط مسئولان آسمانی حاکم یورنشیا قرار داده شده است. جزئیات جالب بسیاری وجود دارند که می‌توان عرضه نمود، اما من به دلیل توصیه سرپرستان بلافصل سیاره‌ای شما از گفتن آنها خودداری می‌کنم. اما در محدوده اجازه من، می‌توانم اینقدر بگویم:

چیزی واقعی وجود دارد، چیزی از تکامل بشر، چیزی اضافه بر ناصح اسرارآمیز که از مرگ بقا می‌یابد. این وجود به تازگی در حال ظهور، روان است، و آن از مرگ بدن فیزیکی شما و ذهن مادی شما هر دو بقا می‌یابد. این وجود فرزند مشترک حیات و تلاشهای آمیخته شمای انسان در ارتباط با شمای الهی، تنظیم کننده، می‌باشد. این فرزند که از پدر بشری و الهی است در بر گیرنده عنصر بقا یابنده منشأ زمینی است؛ این فرزند مورانشیا، روان فناپذیر است.

این فرزند که حاوی معنی پایدار و ارزش بقا یابنده است از زمان مرگ تا تجدید شخصیت کاملاً ناهشیار است، و در سرتاسر این دوره انتظار تحت حراست نگاهبان سراف سرنوشته می‌باشد. شما به دنبال مرگ به صورت یک موجود هشیار عمل نخواهید کرد، تا این که در کرات قصر ستانیا به هشیاری نوین مورانشیا دست یابید.

در هنگام مرگ، هویت کنشمنده که به شخصیت بشری مربوط است از طریق توقف حرکت حیاتی مختل می‌شود. شخصیت بشری، ضمن این که از اجزای تشکیل دهنده‌اش برتر است، برای هویت کنشمنده به آنها وابسته است. توقف حیات، الگوهای فیزیکی مغز را برای اعطای ذهن نابود می‌سازد، و اختلال ذهن هشیاری انسانی را خاتمه می‌دهد. هشیاری آن مخلوق نمی‌تواند متعاقباً از نو پدیدار شود تا این که یک وضعیت کیهانی ترتیب داده شود که اجازه دهد همان شخصیت بشری مجدداً در رابطه با انرژی زنده کنشمند شود.

در طول گذار انسانهای در حال بقا از کره منشأ به کرات قصر، چه آنها مونتاز جدید شخصیت را در دوره سوم تجربه کنند یا در هنگام یک رستاخیز گروهی فراز یابند، تاریخچه ساختار شخصیت توسط فرشتگان اعظم در کرات فعالیت‌های ویژه آنها به گونه‌ای وفادارانه حفظ می‌شود. این موجودات نگاهدارندگان شخصیت نیستند (بدان گونه که سرافیمهای نگاهبان نگاهدارندگان روان هستند)، اما با این وجود این حقیقت دارد که هر عامل قابل شناخت شخصیت به گونه‌ای مؤثر تحت حفاظت این سرپرستان قابل اتکای بقای انسانی قرار داده می‌شود. در رابطه با مکان دقیق شخصیت انسانی در طول زمان میان مرگ و بقا، ما اطلاعی نداریم.

وضعیتی که تجدید شخصیت را میسر می‌سازد در تالارهای رستاخیز سیارات پذیرش مورانشیای یک جهان محلی به وجود می‌آید. اینجا در این تالارهای مونتاز حیات، مسئولان سرپرست آن رابطه انرژی جهان —

The other is brought about by the restrictions placed upon my commission as a revelator of truth by the celestial governing authorities of Urantia. There are many interesting details which might be presented, but I withhold them upon the advice of your immediate planetary supervisors. But within the limits of my permission I can say this much:

1125.12 (1234.1) There is something real, something of human evolution, something additional to the Mystery Monitor, which survives death. This newly appearing entity is the soul, and it survives the death of both your physical body and your material mind. This entity is the conjoint child of the combined life and efforts of the human you in liaison with the divine you, the Adjuster. This child of human and divine parentage constitutes the surviving element of terrestrial origin; it is the morontia self, the immortal soul.

1125.13 (1234.2) This child of persisting meaning and surviving value is wholly unconscious during the period from death to repersonalization and is in the keeping of the seraphic destiny guardian throughout this season of waiting. You will not function as a conscious being, following death, until you attain the new consciousness of morontia on the mansion worlds of Satania.

1125.14 (1234.3) At death the functional identity associated with the human personality is disrupted through the cessation of vital motion. Human personality, while transcending its constituent parts, is dependent on them for functional identity. The stoppage of life destroys the physical brain patterns for mind endowment, and the disruption of mind terminates mortal consciousness. The consciousness of that creature cannot subsequently reappear until a cosmic situation has been arranged which will permit the same human personality again to function in relationship with living energy.

1125.15 (1234.4) During the transit of surviving mortals from the world of origin to the mansion worlds, whether they experience personality reassembly on the third period or ascend at the time of a group resurrection, the record of personality constitution is faithfully preserved by the archangels on their worlds of special activities. These beings are not the custodians of personality (as the guardian seraphim are of the soul), but it is nonetheless true that every identifiable factor of personality is effectually safeguarded in the custody of these dependable trustees of mortal survival. As to the exact whereabouts of mortal personality during the time intervening between death and survival, we do not know.

1125.16 (1234.5) The situation which makes repersonalization possible is brought about in the resurrection halls of the morontia receiving planets of a local universe. Here in these life-assembly

مورانشیایی، ذهنی، و روحی — را فراهم می‌سازند که از نو هشیار شدن بقا یافته خفته را میسر می‌سازد. از نو مونتاژ شدن اجزای تشکیل دهنده یک شخصیت که روزگاری مادی بود شامل اینها است:

1- ساختن یک شکل مناسب، یک الگوی مورانشیایی انرژی، که بقا یافته جدید در آن بتواند با واقعیت غیرروحی تماس برقرار کند، و شکل مورانشیایی ذهن کیهانی در آن بتواند در گستره کیهانی قرار گیرد.

2- بازگشت تنظیم کننده به مخلوق در حال انتظار مورانشیا. تنظیم کننده نگاهدارنده جاودان هویت فراز یابنده شما است؛ ناصح شما اطمینان مطلق است که خود شما و نه دیگری، شکل مورانشیایی را که برای بیداری شخصیت شما آفریده شده است اشغال خواهد کرد. و تنظیم کننده در تجدید مونتاژ شخصیت شما حاضر خواهد بود تا بار دیگر نقش راهنمای بهشت را برای خویشتن بقا یابنده شما ایفا کند.

3- هنگامی که این پیش شرطهای تجدید شخصیت فراهم شدند، سرپرست سرافی بالقوگیهای روان خفته فناپذیر، با کمک شخصیتهای بیشمار کیهانی این وجود مورانشیا را به شکل در حال انتظار ذهن — بدن مورانشیا عطا می‌کند، ضمن این که این فرزند تکاملی متعال را به رابطه جاودان با تنظیم کننده در حال انتظار می‌سپارد. و این کار، تجدید شخصیت، مونتاژ مجدد حافظه، بینش، و آگاهی — هویت — را تکمیل می‌کند.

واقعیت تجدید شخصیت شامل تصرف فاز در گستره کیهانی قرار گرفته مورانشیایی ذهن به تازگی مجزا شده کیهانی توسط خود انسان در حال بیداری می‌باشد. پدیده شخصیت به پایداری هویت و اکتش فردیت به محیط جهان وابسته است؛ و این تنها می‌تواند از طریق وسیله ذهن به وجود آید. فردیت به رغم یک تغییر مداوم در تمامی اجزای عامل فرد تداوم می‌یابد؛ در زندگی فیزیکی تغییر تدریجی است؛ در هنگام مرگ و به دنبال تجدید شخصیت تغییر ناگهانی است. واقعیت راستین تمامی فردیتها (شخصیت) قادر است به واسطه تغییر توقف ناپذیر اجزای تشکیل دهنده آن نسبت به شرایط جهان به گونه‌ای کنشمند کار کند؛ ایستایی در مرگ اجتناب ناپذیر خاتمه می‌یابد. زندگی بشری یک تغییر بی‌پایان عوامل حیات است که از طریق ثبات شخصیت تغییر ناپذیر یگانه شده‌اند.

و هنگامی که شما بدین گونه در کرات قصر جروسم بیدار می‌شوید، آنقدر تغییر خواهید یافت، و دگرگونی روحی آنقدر زیاد خواهد بود، که اگر به خاطر تنظیم کننده فکری شما و نگاهبان سرنوشت نبود، در ابتدا در مرتبط ساختن خودآگاهی جدید مورانشیا به حافظه احیا شده هویت پیشینتان دچار مشکل می‌شدید. تنظیم کننده فکر و نگاهبان سرنوشت، زندگی جدید شما را در کرات جدید با زندگی قدیمی‌تان در اولین کره به طور کامل به هم مرتبط می‌سازند. به رغم تداوم فردیت شخصی، در ابتدا بخش عمده زندگی انسانی یک رویای گنگ و مبهم به نظر می‌رسد. اما زمان بسیاری از ارتباطات انسانی

chambers the supervising authorities provide that relationship of universe energy — morontial, mindal, and spiritual — which makes possible the reconsciousizing of the sleeping survivor. The reassembly of the constituent parts of a onetime material personality involves:

1125.17 (1234.6) 1. The fabrication of a suitable form, a morontia energy pattern, in which the new survivor can make contact with nonspiritual reality, and within which the morontia variant of the cosmic mind can be encircuited.

1125.18 (1234.7) 2. The return of the Adjuster to the waiting morontia creature. The Adjuster is the eternal custodian of your ascending identity; your Monitor is the absolute assurance that you yourself and not another will occupy the morontia form created for your personality awakening. And the Adjuster will be present at your personality reassembly to take up once more the role of Paradise guide to your surviving self.

1125.19 (1235.1) 3. When these prerequisites of repersonalization have been assembled, the seraphic custodian of the potentialities of the slumbering immortal soul, with the assistance of numerous cosmic personalities, bestows this morontia entity upon and in the awaiting morontia mind-body form while committing this evolutionary child of the Supreme to eternal association with the waiting Adjuster. And this completes the repersonalization, reassembly of memory, insight, and consciousness — identity.

1125.20 (1235.2) The fact of repersonalization consists in the seizure of the encircuited morontia phase of the newly segregated cosmic mind by the awakening human self. The phenomenon of personality is dependent on the persistence of the identity of selfhood reaction to universe environment; and this can only be effected through the medium of mind. Selfhood persists in spite of a continuous change in all the factor components of self; in the physical life the change is gradual; at death and upon repersonalization the change is sudden. The true reality of all selfhood (personality) is able to function responsively to universe conditions by virtue of the unceasing changing of its constituent parts; stagnation terminates in inevitable death. Human life is an endless change of the factors of life unified by the stability of the unchanging personality.

1125.21 (1235.3) And when you thus awaken on the mansion worlds of Jerusem, you will be so changed, the spiritual transformation will be so great that, were it not for your Thought Adjuster and the destiny guardian, who so fully connect up your new life in the new worlds with your old life in the first world, you would at first have difficulty in connecting the new morontia consciousness with the reviving memory of your previous identity. Notwithstanding the continuity of personal selfhood, much of the mortal life would at first seem to be a vague and

را روشن خواهد ساخت.

تنظیم کننده فکر فقط آن خاطرات و تجاربی را به یاد شما خواهد آورد و برای شما بازگویی خواهد کرد که بخشی از دوران زندگانی جهانی شما هستند و برای آن ضروری می‌باشند. اگر تنظیم کننده در تکامل آنچه که در ذهن انسانی است یک شریک بوده است، پس این تجارب ارزشمند در خودآگاهی جاودان تنظیم کننده بقا خواهند یافت. اما بخش عمده زندگی گذشته شما و خاطرات مربوط به آن که نه معنی معنوی دارند و نه ارزش مورانشیایی، با مغز مادی از بین خواهند رفت؛ بخش عمده تجربه مادی به عنوان چوب بست روزگار پیشین پشت سر گذاشته خواهد شد. این تجارب که شما را به سطح مورانشیا وصل کرده‌اند دیگر در جهان به کار نمی‌آیند. اما شخصیت و روابط میان شخصیتها هرگز چوب بست نیستند؛ خاطره انسان از روابط شخصیتها ارزش کیهانی دارد و بقا خواهد یافت. در کرات قصر شما خواهید شناخت و مورد شناخت واقع خواهید شد، و بیشتر، به یاد خواهید آورد، و توسط باران پیشین خود در زندگی کوتاه اما جالبتان در یورانشیا به یاد آورده خواهید شد.

6- فردیت مورانشیا

درست همانطور که یک پروانه از مرحله کرم ابریشم بیرون می‌آید، شخصیت راستین موجودات بشری نیز جدا از پوشش روزگار پیشین آنها در جسم مادی، برای اولین بار در کرات قصر پدیدار خواهد شد. دوران زندگانی مورانشیا در جهان محلی به ارتقاء مداوم مکانیسم شخصیت از سطح آغازین مورانشیای وجود روان تا سطح نهایی مورانشیای معنویت تدریجی مربوط است.

دشوار است که در رابطه با اشکال مورانشیایی شخصیت شما برای دوران زندگانی جهان محلی به شما آموزش داده شود. به شما الگوهای مورانشیایی تجلی شخصیت اهدا خواهد شد، و اینها پوششهایی هستند که در تحلیل نهایی فراتر از درک شما می‌باشند. چنین اشکالی، در حالی که کاملاً واقعی هستند، الگوهای انرژی نوع مادی که اکنون شما می‌فهمید نیستند. با این وجود، آنها به همان منظور در کرات جهان محلی به کار گرفته می‌شوند که بدنهای مادی شما در سیارات زادگاه بشری شما به کار گرفته می‌شوند.

ظاهر شکل بدن مادی تا یک حد معین، نسبت به سرشت هویت شخصیت و اکشنمند است؛ بدن فیزیکی، تا یک درجه محدود، چیزی از طبیعت ذاتی شخصیت را منعکس می‌کند. شکل مورانشیایی باز بیشتر چنین می‌کند. در زندگی فیزیکی، ممکن است انسانها به لحاظ ظاهری زیبا باشند، گر چه به لحاظ درونی دوست داشتنی نباشند؛ در زندگی مورانشیای، و به طور فزاینده در سطوح بالاتر آن، شکل شخصیت مطابق سرشت درون شخص مستقیماً تغییر خواهد کرد. در سطح روحی، هویت کامل شکل ظاهری و سرشت درونی شروع به شبیه شدن می‌کند، و این هویت در سطوح بالاتر و بالاتر روحی بیشتر و بیشتر کامل می‌شود.

hazy dream. But time will clarify many mortal associations.

^{1125.22 (1235.4)} The Thought Adjuster will recall and rehearse for you only those memories and experiences which are a part of, and essential to, your universe career. If the Adjuster has been a partner in the evolution of aught in the human mind, then will these worth-while experiences survive in the eternal consciousness of the Adjuster. But much of your past life and its memories, having neither spiritual meaning nor morontia value, will perish with the material brain; much of material experience will pass away as onetime scaffolding which, having bridged you over to the morontia level, no longer serves a purpose in the universe. But personality and the relationships between personalities are never scaffolding; mortal memory of personality relationships has cosmic value and will persist. On the mansion worlds you will know and be known, and more, you will remember, and be remembered by, your onetime associates in the short but intriguing life on Urantia.

6. THE MORONTIA SELF

^{1126.1 (1235.5)} Just as a butterfly emerges from the caterpillar stage, so will the true personalities of human beings emerge on the mansion worlds, for the first time revealed apart from their onetime enshrouding in the material flesh. The morontia career in the local universe has to do with the continued elevation of the personality mechanism from the beginning morontia level of soul existence up to the final morontia level of progressive spirituality.

^{1126.2 (1235.6)} It is difficult to instruct you regarding your morontia personality forms for the local universe career. You will be endowed with morontia patterns of personality manifestability, and these are investments which, in the last analysis, are beyond your comprehension. Such forms, while entirely real, are not energy patterns of the material order which you now understand. They do, however, serve the same purpose on the local universe worlds as do your material bodies on the planets of human nativity.

^{1126.3 (1235.1)} To a certain extent, the appearance of the material body-form is responsive to the character of the personality identity; the physical body does, to a limited degree, reflect something of the inherent nature of the personality. Still more so does the morontia form. In the physical life, mortals may be outwardly beautiful though inwardly unlovely; in the morontia life, and increasingly on its higher levels, the personality form will vary directly in accordance with the nature of the inner person. On the spiritual level, outward form and inner nature begin to approximate complete identification, which grows more and more perfect on higher and higher

در شکل مورانشیا، تغییر نبادانی عطیه ذهن کیهانی روح استاد اروانتان به انسان فراز یابنده اعطا شده است. خرد انسانی، بدین گونه، از بین رفته است، و وجود آن به عنوان یک وجود تمرکز یافته جهان، جدا از مدارهای ذهنی همسان شده روح آفرینشگر متوقف شده است. اما معانی و ارزشهای ذهن انسان از میان نرفته‌اند. برخی از فازهای ذهن در روان بجا یافته ادامه می‌یابند؛ برخی ارزشهای تجربی ذهن پیشین انسان توسط تنظیم کننده نگاه داشته می‌شوند؛ و تاریخچه زندگی بشری بدان گونه که در جسم زندگی شد در جهان محلی باقی می‌ماند. برخی از نگاشته‌های زنده در موجودات بیشمار که درگیر ارزشیابی نهایی انسان فراز یابنده هستند نیز باقی می‌مانند، موجوداتی که دامنه آنها از سرافیم تا بازرسان جهانی و احتمالاً فراتر از آن تا متعال امتداد می‌یابد.

اراده مخلوق بدون ذهن نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما به رغم از دست دادن خرد مادی قطعاً بجا می‌یابد. در طول ایام بلافصل بعد از بقا، شخصیت فراز یابنده توسط الگوهای کاراکتر که از زندگی بشری به ارث رسیده و توسط کنش به تازگی در حال پیداری موتای مورانشیا به اندازه زیاد هدایت می‌شود. و این راهنمایان به رفتار منسوب در مراحل آغازین زندگی مورانشیا و پیش از پیداری اراده مورانشیا به عنوان یک جلوه تمام عیار ارادی شخصیت فراز یابنده به گونه‌ای قابل قبول کار می‌کنند.

در دوران زندگانی جهان محلی هیچ تأثیری که با هفت روح یاور ذهن وجود بشری قابل مقایسه باشد وجود ندارد. ذهن مورانشیا باید از طریق تماس مستقیم با ذهن کیهانی، بدان گونه که این ذهن کیهانی توسط منبع خلاق خرد جهان محلی — خادم الهی — تغییر داشته شده و دگرگون شده است، تکامل یابد.

ذهن انسانی، پیش از مرگ، به گونه‌ای خودآگاه از حضور تنظیم کننده مستقل است؛ ذهن یاور برای این که قادر شود کار کند فقط به الگوی مربوطه مادی - انرژی نیاز دارد. اما روان مورانشیا که ابریور است، هنگامی که از مکانیسم ذهن مادی محروم است، بدون تنظیم کننده خود آگاهی را حفظ نمی‌کند. با این وجود، این روان در حال تکامل دارای یک سرشت ادامه دهنده است که از تصمیمات ذهن یاور پیشین مربوطه خود محروم است، و این سرشت هنگامی که الگوهای آن توسط تنظیم کننده بازگشته انرژی می‌یابند حافظه فعال می‌شود.

استمرار حافظه گواه حفظ هویت خویشتن آغازین است؛ آن برای تکمیل نمودن خود آگاهی تداوم و بسط شخصیت ضروری است. آن انسانهایی که بدون تنظیم کنندگان فراز می‌یابند برای بازسازی حافظه بشری به آموزش همیاران سرافی متکی هستند؛ در غیر اینصورت روانهای مورانشیایی انسانهای با روح پیوند یافته محدود نیستند. الگوی حافظه در روان باقی می‌ماند، اما این الگو برای این که به صورت حافظه مداوم فوراً به واسطه خود درک شود نیازمند حضور تنظیم کننده پیشین است. بدون تنظیم کننده، برای این که بقا یابنده انسانی آگاهی

spirit levels.

1126.4 (1236.2) In the morontia estate the ascending mortal is endowed with the Nebadon modification of the cosmic-mind endowment of the Master Spirit of Orvonton. The mortal intellect, as such, has perished, has ceased to exist as a focalized universe entity apart from the undifferentiated mind circuits of the Creative Spirit. But the meanings and values of the mortal mind have not perished. Certain phases of mind are continued in the surviving soul; certain experiential values of the former human mind are held by the Adjuster; and there persist in the local universe the records of the human life as it was lived in the flesh, together with certain living registrations in the numerous beings who are concerned with the final evaluation of the ascending mortal, beings extending in range from seraphim to Universal Censors and probably on beyond to the Supreme.

1126.5 (1236.3) Creature volition cannot exist without mind, but it does persist in spite of the loss of the material intellect. During the times immediately following survival, the ascending personality is in great measure guided by the character patterns inherited from the human life and by the newly appearing action of morontia mota. And these guides to mansonian conduct function acceptably in the early stages of the morontia life and prior to the emergence of morontia will as a full-fledged volitional expression of the ascending personality.

1126.6 (1236.4) There are no influences in the local universe career comparable to the seven adjutant mind-spirits of human existence. The morontia mind must evolve by direct contact with cosmic mind, as this cosmic mind has been modified and translated by the creative source of local universe intellect — the Divine Minister.

1126.7 (1236.5) Mortal mind, prior to death, is self-consciously independent of the Adjuster presence; adjutant mind needs only the associated material-energy pattern to enable it to operate. But the morontia soul, being superadjutant, does not retain self-consciousness without the Adjuster when deprived of the material-mind mechanism. This evolving soul does, however, possess a continuing character derived from the decisions of its former associated adjutant mind, and this character becomes active memory when the patterns thereof are energized by the returning Adjuster.

1126.8 (1236.6) The persistence of memory is proof of the retention of the identity of original selfhood; it is essential to complete self-consciousness of personality continuity and expansion. Those mortals who ascend without Adjusters are dependent on the instruction of seraphic associates for the reconstruction of human memory; otherwise the morontia souls of the Spirit-fused mortals are not limited. The pattern of memory persists in the soul, but this pattern requires the presence of the former

حافظه از معانی و ارزشهای یک وجود پیشین را از نو کاوش کند، از نو یاد گیرد، و از نو در خاطر زنده کند، نیازمند زمان زیاد است.

روان دارای ارزش بقا کنشها و انگیزه‌های کیفی و کمی خرد مادی، هر دو، جایگاه پیشین هویت فردیت را به گونه‌ای وفادارانه منعکس می‌کند. در انتخاب حقیقت، زیبایی، و نیکی، ذهن انسانی تحت سرپرستی هفت روح یاور ذهن که تحت هدایت روح خرد متحد شده‌اند به دوران زندگانی جهانی پیش مورانشیای خود وارد می‌شود. متعاقباً، به دنبال تکمیل هفت دایره نیل پیش مورانشیا، افزودن اعطای ذهن مورانشیا به ذهن یاور، دوران زندگانی پیش روحی یا مورانشیایی پیشرفت جهان محلی را آغاز می‌کند.

هنگامی که یک مخلوق سیاره بومی خویش را ترک می‌کند، خدمت یاور را پشت سر باقی می‌گذارد و تنها به خرد مورانشیا متکی می‌شود. هنگامی که یک فراز یابنده جهان محلی را ترک می‌کند، پس از عبور از ورای سطح مورانشیا به سطح روحی وجود دست یافته است. سپس این وجود روحی به تازگی پدیدار شده با خدمت مستقیم ذهن کیهانی اروانتان هماهنگ می‌شود.

7- پیوند یافتن با تنظیم کننده

پیوند یافتن با تنظیم کننده فکر به شخصیتی که سابقاً فقط بالقوه بود واقعیت‌های جاودان را عطا می‌دارد. در زمره این عطایای جدید می‌توان اینها را ذکر نمود: تثبیت کیفیت ربانیت، تجربه و حافظه پس جاودانگی، فناپذیری، و یک مرحله از مطلق بودن محدود بالقوه.

هنگامی که مسیر زمینی شما در شکل موقت طی گردید، در سواحل یک دنیای بهتر بیدار خواهید شد، و سرانجام با تنظیم کننده وفادارتان در یک پیوند جاودان یگانه خواهید شد. و این یگانگی در بر گیرنده راز یکی ساختن خداوند و انسان است، راز تکامل مخلوق متناهی، اما این برای ابد حقیقت دارد. یگانگی راز کره مقدس آسندینگتون می‌باشد، و هنگامی که هویت یک مخلوق زمان با روح الوهیت بهشت برای ابد یگانه می‌شود، هیچ مخلوقی به جز آنهایی که یگانگی با روح الوهیت را تجربه کرده‌اند، نمی‌تواند معنی راستین ارزشهای واقعی را که پیوند خورده‌اند بفهمد.

معمولاً در حالی که فراز یابنده ساکن سیستم محلی خویش است پیوند یافتن با تنظیم کننده انجام می‌شود. این ممکن است به صورت فراسوی مرگ طبیعی رفتن در سیاره زادگاه رخ دهد؛ ممکن است آن در هر یک از کرات قصر یا در ستاد مرکزی سیستم به وقوع پیوندد؛ حتی ممکن است آن تا زمان اقامت موقت در کوکبه به تأخیر افتد؛ یا در موارد خاص، ممکن است به سرانجام نرسد تا این که فراز یابنده در پایتخت جهان محلی

Adjuster to become *immediately* self-realizable as continuing memory. Without the Adjuster, it requires considerable time for the mortal survivor to re-explore and relearn, to recapture, the memory consciousness of the meanings and values of a former existence.

1126.9 (1237.1) The soul of survival value faithfully reflects both the qualitative and the quantitative actions and motivations of the material intellect, the former seat of the identity of selfhood. In the choosing of truth, beauty, and goodness, the mortal mind enters upon its premorontia universe career under the tutelage of the seven adjutant mind-spirits unified under the direction of the spirit of wisdom. Subsequently, upon the completion of the seven circles of premorontia attainment, the superimposition of the endowment of morontia mind upon adjutant mind initiates the prespiritual or morontia career of local universe progression.

1126.10 (1237.2) When a creature leaves his native planet, he leaves the adjutant ministry behind and becomes solely dependent on morontia intellect. When an ascender leaves the local universe, he has attained the spiritual level of existence, having passed beyond the morontia level. This newly appearing spirit entity then becomes attuned to the direct ministry of the cosmic mind of Orvonton.

7. ADJUSTER FUSION

1127.1 (1237.3) Thought Adjuster fusion imparts eternal actualities to personality which were previously only potential. Among these new endowments may be mentioned: fixation of divinity quality, past-eternity experience and memory, immortality, and a phase of qualified potential absoluteness.

1127.2 (1237.4) When your earthly course in temporary form has been run, you are to awaken on the shores of a better world, and eventually you will be united with your faithful Adjuster in an eternal embrace. And this fusion constitutes the mystery of making God and man one, the mystery of finite creature evolution, but it is eternally true. Fusion is the secret of the sacred sphere of Ascendington, and no creature, save those who have experienced fusion with the spirit of Deity, can comprehend the true meaning of the actual values which are conjoined when the identity of a creature of time becomes eternally one with the spirit of Paradise Deity.

1127.3 (1237.5) Fusion with the Adjuster is usually effected while the ascender is resident within his local system. It may occur on the planet of nativity as a transcendence of natural death; it may take place on any one of the mansion worlds or on the headquarters of the system; it may even be delayed until the time of the constellation sojourn; or, in special instances, it may not be consummated until

حضور یابد.

هنگامی که پیوند یافتن با تنظیم کننده انجام می‌شود، برای دوران زندگانی جاودان چنین شخصیتی هیچ خطری در آینده نمی‌تواند وجود داشته باشد. موجودات آسمانی در سرتاسر یک تجربه طولانی مورد آزمایش قرار می‌گیرند، اما انسانها در کرات تکاملی و مورانشیا از میان یک آزمون نسبتاً کوتاه و شدید عبور می‌کنند.

پیوند یافتن با تنظیم کننده هرگز رخ نمی‌دهد تا این که فرامین ابرجهان اعلام کنند که طبیعت بشری یک انتخاب نهایی و بازگشت ناپذیر برای دوران زندگانی جاودان انجام داده است. این مجوز یگانگی است، که پس از صادر شدن، در بر گیرنده اتوریتة اجازه برای شخصیت پیوند یافته است که سرانجام سرحدات جهان محلی را ترک کند و روزی به ستاد مرکزی ابرجهان پیش رود. رهنورد زمان از این نقطه در آینده دور برای پرواز طولانی به جهان مرکزی هاونا و ماجرای الوهیت در پوشش سکنا فیمی قرار خواهد گرفت.

در کرات تکاملی فردیت مادی است؛ این چیزی در جهان است و بدین گونه تابع قوانین وجود مادی است. این یک واقعیت در زمان است و نسبت به فراز و نشیبهای آن واکنشمند است. تصمیمات بقا باید در اینجا تدوین شوند. در وضعیت مورانشیا خویشتن یک واقعیت نوین و پایدارتر جهان است، و رشد مداوم آن مبتنی بر هماهنگی فزاینده آن با مدارهای ذهنی و روحی جهانها می‌باشد. تصمیمات بقا اکنون تأیید می‌شوند. هنگامی که فرد به سطح روحی دست می‌یابد در جهان یک ارزش امن شده است، و این ارزش نوین مبتنی بر این واقعیت است که تصمیمات بقا گرفته شده‌اند، و واقعیت آن از طریق پیوند جاودان با تنظیم کننده فکر تصدیق شده است. و مخلوق به دنبال دستیابی به مرتبت یک ارزش راستین جهان برای جستجوی والاترین ارزش جهان — خداوند — به طور بالقوه رها می‌شود.

چنین موجودات پیوند یافته‌ای در واکنشهای جهانی‌شان دوگانه هستند: آنها افراد مجزای مورانشیایی هستند که در مجموع بی‌شبهت به سرافیمها نیستند، و آنها همچنین موجوداتی هستند که به طور بالقوه در ردیف پایان دهندگان بهشت می‌باشند.

اما فرد پیوند یافته به راستی یک شخصیت است، یک موجود، که یگانگی آن تمامی تلاشهای تحلیل‌گرانه توسط هر موجود هوشمند جهانها را به چالش می‌گیرد. و بدین ترتیب، شما پس از موفقیت در هیئت‌های داوری جهان محلی، از پایین‌ترین تا بالاترین، که هیچیک قادر نشده‌اند انسان یا تنظیم کننده را از یکدیگر جدا پندارند، سرانجام نزد فرمانروای مطلق نبادان، پدر جهان محلی‌تان، برده خواهید شد. و در آنجا، به دست همان موجودی که پدر بودن خلاق او در این جهان زمان واقعیت زندگی شما را ممکن ساخته است، به شما آن اعتبارنامه‌هایی اهدا خواهد شد که این حق را به شما می‌دهد که سرانجام در جستجوی پدر جهانی به دوران زندگانی ابرجهانی خود وارد شوید.

the ascender is on the local universe capital.

1127.4 (1237.6) When fusion with the Adjuster has been effected, there can be no future danger to the eternal career of such a personality. Celestial beings are tested throughout a long experience, but mortals pass through a relatively short and intensive testing on the evolutionary and morontia worlds.

1127.5 (1237.7) Fusion with the Adjuster never occurs until the mandates of the superuniverse have pronounced that the human nature has made a final and irrevocable choice for the eternal career. This is the at-onement authorization, which, when issued, constitutes the clearance authority for the fused personality eventually to leave the confines of the local universe to proceed sometime to the headquarters of the superuniverse, from which point the pilgrim of time will, in the distant future, enseconaphim for the long flight to the central universe of Havona and the Deity adventure.

1127.6 (1238.1) On the evolutionary worlds, selfhood is material; it is a thing in the universe and as such is subject to the laws of material existence. It is a fact in time and is responsive to the vicissitudes thereof. *Survival decisions must here be formulated.* In the morontia state the self has become a new and more enduring universe reality, and its continuing growth is predicated on its increasing attunement to the mind and spirit circuits of the universes. *Survival decisions are now being confirmed.* When the self attains the spiritual level, it has become a secure value in the universe, and this new value is predicated upon the fact that *survival decisions have been made*, which fact has been witnessed by eternal fusion with the Thought Adjuster. And having achieved the status of a true universe value, the creature becomes liberated in potential for the seeking of the highest universe value — God.

1127.7 (1238.2) Such fused beings are twofold in their universe reactions: They are discrete morontia individuals not altogether unlike seraphim, and they are also beings in potential on the order of the Paradise finaliters.

1127.8 (1238.3) But the fused individual is really one personality, one being, whose unity defies all attempts at analysis by any intelligence of the universes. And so, having passed the tribunals of the local universe from the lowest to the highest, none of which have been able to identify man or Adjuster, the one apart from the other, you shall finally be taken before the Sovereign of Nebadon, your local universe Father. And there, at the hand of the very being whose creative fatherhood in this universe of time has made possible the fact of your life, you will be granted those credentials which entitle you eventually to proceed upon your superuniverse career in quest of the Universal Father.

آیا تنظیم کننده پیروزمند از طریق خدمت شکوهمند به بشریت از شخصیت برخوردار گشته است، یا این که انسان سرسخت از طریق تلاشهای صادقانه برای دستیابی به همانند تنظیم کننده شدن به فناپذیری دست یافته است؟ هیچکدام؛ اما آنها با هم به تکامل عضوی از یکی از رشته‌های بی‌نظیر از شخصیت‌های فرازگرای متعال دست یافته‌اند، آن که همواره خادم، وفادار، و کارآمد یافته خواهد شد، کاندیدی برای رشد و تکامل بیشتر، که پیوسته فراز می‌یابد و هرگز صعود آسمانی را متوقف نمی‌کند تا این که هفت مدار هاونا پیموده شوند و روان روزگار پیشین که منشأ زمینی داشت در جایگاه ستایش پرستش‌آمیز شخصیت واقعی پدر که در بهشت است قرار گیرد.

در سرتاسر تمامی این صعود شکوهمند، تنظیم کننده فکر وثیقه الهی ثبات آینده و کامل معنوی انسان فراز یابنده است. در این اثنا، حضور اراده آزاد انسانی یک کمال جاودان برای رهایی طبیعت الهی و بیکران به تنظیم کننده عطا می‌دارد. اکنون این دو هویت یگانه شده‌اند؛ هیچ رخداد زمان یا ابدیت هرگز نمی‌تواند انسان و تنظیم کننده را جدا سازد؛ آنها جدایی‌ناپذیر هستند، و برای ابد پیوند یافته‌اند.

در کرات پیوند با تنظیم کننده، سرنوشت ناصح اسرارآمیز با سرنوشت انسان فراز یابنده یکسان است — سپاه نهایت بهشت. و نه تنظیم کننده یا انسان نمی‌تواند بدون همکاری کامل و کمک وفادارانه دیگری به آن هدف بی‌همتا دست یابد. این شراکت خارق‌العاده یکی از جذاب‌ترین و شگفت‌آورترین پدیده‌های کیهانی این عصر جهان است.

از زمان پیوند با تنظیم کننده وضعیت فراز یابنده وضعیت مخلوق تکاملی است. عضو بشری اولین فردی بود که از شخصیت برخوردار گردید، و از این رو در کلیه امور مربوط به شناخت شخصیت نسبت به تنظیم کننده در رتبه بالاتری قرار می‌گیرد. سناد مرکزی بهشتی این موجود پیوند یافته اسندینگتون است، نه دیوینینگتون، و این ترکیب بی‌نظیر خداوند و انسان در تمامی مسیر تا رسیدن به سپاه نهایت به صورت یک انسان فراز یابنده ارزیابی می‌شود.

هنگامی که به یکباره یک تنظیم کننده با یک انسان فراز یابنده پیوند می‌یابد، شماره آن تنظیم کننده از اسناد ابرجهان خط می‌خورد. این که در اسناد دیوینینگتون چه رخ می‌دهد، من نمی‌دانم، اما حدس می‌زنم که ثبت نام آن تنظیم کننده به دایره‌های سرنوی بارگاههای داخلی گردن‌افاندا، سرپرست موقت سپاه نهایت، انتقال می‌یابد.

با پیوند تنظیم کننده، پدر جهانی وعده خود پیرامون هدیه خویش به مخلوقات مادیش را تکمیل کرده است؛ او به این وعده عمل کرده است، و طرح اعطای جاودان ربانیت به بشریت را به انجام رسانده است. اکنون تلاش بشری برای درک و واقعیت بخشیدن به امکانات نامحدود که ذاتی شراکت آسمانی با خداوند است، که بدین گونه واقعیت یافته است، آغاز می‌شود.

1127.9 (1238.4) Has the triumphant Adjuster won personality by the magnificent service to humanity, or has the valiant human acquired immortality through sincere efforts to achieve Adjusterlikeness? It is neither; but they together have achieved the evolution of a member of one of the unique orders of the ascending personalities of the Supreme, one who will ever be found serviceable, faithful, and efficient, a candidate for further growth and development, ever ranging upward and never ceasing the supernal ascent until the seven circuits of Havona have been traversed and the onetime soul of earthly origin stands in worshipful recognition of the actual personality of the Father on Paradise.

1127.10 (1238.5) Throughout all this magnificent ascent the Thought Adjuster is the divine pledge of the future and full spiritual stabilization of the ascending mortal. Meanwhile the presence of the mortal free will affords the Adjuster an eternal channel for the liberation of the divine and infinite nature. Now have these two identities become one; no event of time or of eternity can ever separate man and Adjuster; they are inseparable, eternally fused.

1127.11 (1238.6) On the Adjuster-fusion worlds the destiny of the Mystery Monitor is identical with that of the ascending mortal — the Paradise Corps of the Finality. And neither Adjuster nor mortal can attain that unique goal without the full co-operation and faithful help of the other. This extraordinary partnership is one of the most engrossing and amazing of all the cosmic phenomena of this universe age.

1127.12 (1238.1) From the time of Adjuster fusion the status of the ascender is that of the evolutionary creature. The human member was the first to enjoy personality and, therefore, outranks the Adjuster in all matters concerned with the recognition of personality. The Paradise headquarters of this fused being is Ascendington, not Divinington, and this unique combination of God and man ranks as an ascending mortal all the way up to the Corps of the Finality.

1127.13 (1238.2) When once an Adjuster fuses with an ascending mortal, the number of that Adjuster is stricken from the records of the superuniverse. What happens on the records of Divinington, I do not know, but I surmise that the registry of that Adjuster is removed to the secret circles of the inner courts of Grandfanda, the acting head of the Corps of the Finality.

1127.14 (1238.3) With Adjuster fusion the Universal Father has completed his promise of the gift of himself to his material creatures; he has fulfilled the promise, and consummated the plan, of the eternal bestowal of divinity upon humanity. Now begins the human attempt to realize and to actualize the limitless possibilities that are inherent in the supernal partnership with God which has thus factualized.

سرنوشت شناخته شده کنونی انسانهای بقا یافته سپاه بهشتی نهایت است؛ این همچنین هدف سرنوشت برای تمامی تنظیم کنندگان فکر است که در پیوندی جاودان با یاران انسانی‌شان یگانه می‌شوند. در حال حاضر پایان دهندگان بهشت در بسیاری مسئولیتها در سرتاسر جهان بزرگ کار می‌کنند، اما ما همگی حدس می‌زنیم که در آینده دور بعد از این که هفت ابرجهان در نور و حیات استقرار یافتند، و هنگامی که سرانجام خدای متاهی از رازی که اکنون این الوهیت متعال را احاطه کرده بیرون آمد، آنها کارهای دیگر و حتی آسمانی‌تری برای انجام دادن خواهند داشت.

در رابطه با سازماندهی و پرسنل جهان مرکزی، ابرجهانها، و جهانهای محلی تا حد مشخصی به شما آموزش داده شده است؛ در رابطه با کاراکتر و منشأ برخی از شخصیتهای گوناگونی که اکنون بر این افریشهای پهناور حکومت می‌کنند قدری به شما گفته شده است. همچنین شما آگاهی یافته‌اید که کهکشانهای عظیمی از جهانها در آن دورها در ورای حاشیه جهان بزرگ، در اولین سطح بیرونی فضا در حال سازمانیابی هستند. همچنین طی این نوشته‌ها فهمانده شده است که ایزد متعال سومین کارکرد آشکار ناشده خویش را در این ناحیه‌های اکنون ناشناخته فضای بیرونی آشکار خواهد کرد؛ و همچنین به شما گفته شده است که پایان دهندگان سپاه بهشت فرزندان تجربی متعال هستند.

ما باور داریم که سرنوشت انسانهای با تنظیم کننده پیوند یافته، به همراه دستیاران پایان دهنده آنها، این است که به طریقی در اداره جهانهای اولین سطح فضای بیرونی کارکرد داشته باشند. ما کمترین شکی نداریم که این کهکشانهای غول‌آسا در زمان مناسب جهانهای مسکونی خواهند شد. و ما به همان اندازه متقاعد شده‌ایم که در زمره سرپرستان آن، پایان دهندگان بهشت که سرشتشان پیامد کیهانی آمیختن آفریده و آفریننده است، یافت خواهند شد.

چه ماجرای! چه رمان عاشقانه‌ای! یک آفرینش غول‌آسا که توسط فرزندان متعال سرپرستی خواهد شد، این تنظیم کنندگان شخصیت یافته و انسانی شده، این انسانهای تنظیم کننده شده و جاودان شده، این ترکیبات اسرارآمیز و رابطه‌های جاودان که بالاترین تجلی شناخته شده جوهر اولین منبع و مرکز و پایین‌ترین شکل حیات هوشمند که قادر به درک و دستیابی به پدر جهانی هستند. ما می‌پنداریم که این موجودات در هم آمیخته، این شراکتهای آفریننده و آفریده، فرمانروایانی عالی، سرپرستانی بی‌همتا، و مدیرانی فهیم و دلسوز برای تک و تک کلیه اشکال حیات هوشمند خواهند شد که ممکن است در سرتاسر این جهانهای آینده اولین سطح فضای بیرونی به وجود آیند.

این حقیقت دارد، که شما انسانها منشأ زمینی و حیوانی دارید؛ به راستی ساختار شما گرد و غبار است. اما اگر واقعاً بخواهید، اگر به راستی آرزو داشته باشید،

1127.15 (1239.4) The present known destiny of surviving mortals is the Paradise Corps of the Finality; this is also the goal of destiny for all Thought Adjusters who become joined in eternal union with their mortal companions. At present the Paradise finaliters are working throughout the grand universe in many undertakings, but we all conjecture that they will have other and even more supernal tasks to perform in the distant future after the seven superuniverses have become settled in light and life, and when the finite God has finally emerged from the mystery which now surrounds this Supreme Deity.

1127.16 (1239.5) You have been instructed to a certain extent about the organization and personnel of the central universe, the superuniverses, and the local universes; you have been told something about the character and origin of some of the various personalities who now rule these far-flung creations. You have also been informed that there are in process of organization vast galaxies of universes far out beyond the periphery of the grand universe, in the first outer space level. It has also been intimated in the course of these narratives that the Supreme Being is to disclose his unrevealed tertiary function in these now uncharted regions of outer space; and you have also been told that the finaliters of the Paradise corps are the experiential children of the Supreme.

1127.17 (1239.6) We believe that the mortals of Adjuster fusion, together with their finaliter associates, are destined to function in some manner in the administration of the universes of the first outer space level. We have not the slightest doubt that in due time these enormous galaxies will become inhabited universes. And we are equally convinced that among the administrators thereof will be found the Paradise finaliters whose natures are the cosmic consequence of the blending of creature and Creator.

1127.18 (1239.7) What an adventure! What a romance! A gigantic creation to be administered by the children of the Supreme, these personalized and humanized Adjusters, these Adjusterized and eternalized mortals, these mysterious combinations and eternal associations of the highest known manifestation of the essence of the First Source and Center and the lowest form of intelligent life capable of comprehending and attaining the Universal Father. We conceive that such amalgamated beings, such partnerships of Creator and creature, will become superb rulers, matchless administrators, and understanding and sympathetic directors of any and all forms of intelligent life which may come into existence throughout these future universes of the first outer space level.

1127.19 (1240.1) True it is, you mortals are of earthly, animal origin; your frame is indeed dust. But if you actually will, if you really desire, surely the heritage

قطعاً میراث اعصار متعلق به شما است، و روزی شما
در سرشت راستینتان — فرزندان خدای متعال تجربه و
فرزندان الهی پدر بهشتی کلیه شخصیتها — در سرتاسر
جهانها خدمت خواهید کرد.

[عرضه شده توسط یک پیام‌آور منفرد اروانتان.]

of the ages is yours, and you shall someday serve
throughout the universes in your true characters —
children of the Supreme God of experience and
divine sons of the Paradise Father of all
personalities.

^{1127.20 (1240.2)} [Presented by a Solitary Messenger of
Orvonton.]

مقاله 113. فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت

114 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 112

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 113

فرشتگان سراف نگاهبان سرنوشت

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- فرشتگان نگاهبان
- 2- نگاهبانان سرنوشت
- 3- رابطه با تأثیرات روحی دیگر
- 4- قلمروهای عمل فرشتگان
- 5- خدمت فرشتگان به انسانها
- 6- فرشتگان نگاهبان بعد از مرگ
- 7- سرافیمها و دوران فراز یابنده زندگی

مقدمه مقاله

پس از ارائه روایات ارواح خادم زمان و سپاهیان پیام آور فضا، ما به بررسی فرشتگان نگاهبان می پردازیم. آنها سرافیمهایی هستند که وقف خدمت به تک تک انسانهایی شده اند که تمامی طرح عظیم بقای پیشرفت معنوی برای ارتقا و کامل شدن آنها فراهم شده است. در اعصار گذشته در یورنشا، این نگاهبانان سرنوشت تقریباً تنها گروه از فرشتگان بودند که مورد قدردانی واقع شدند. سرافیمهای سیاره ای در واقع ارواح خادمی هستند که برای خدمت به آنهایی که بقا خواهند یافت فرستاده شده اند. این سرافیمهای همراه در تمامی رخدادهای بزرگ گذشته و حال به عنوان باوران معنوی انسان فانی عمل کرده اند. در بسیاری از مکاشفات الهی "سخن توسط فرشتگان گفته شده است"؛ بسیاری از فرامین بهشت توسط "خدمت فرشتگان دریافت شده اند."

سرافیمها فرشتگان سنتی بهشت هستند. آنها ارواح خادمی هستند که بسیار نزدیک شما زندگی می کنند و کارهای بسیار زیادی برای شما انجام می دهند. آنها از روزگاران آغازین هوشمندی بشری در یورنشا کار کرده اند.

1- فرشتگان نگاهبان

PAPER 113

SERAPHIC GUARDIANS OF DESTINY

SECTIONS

Introduction

1. The Guardian Angels
2. The Destiny Guardians
3. Relation to Other Spirit Influences
4. Seraphic Domains of Action
5. Seraphic Ministry to Mortals
6. Guardian Angels after Death
7. Seraphim and the Ascendant Career

INTRODUCTION

^{1130.1 (1241.1)} HAVING presented the narratives of the Ministering Spirits of Time and the Messenger Hosts of Space, we come to the consideration of the guardian angels, seraphim devoted to the ministry to individual mortals, for whose elevation and perfection all of the vast survival scheme of spiritual progression has been provided. In past ages on Urantia, these destiny guardians were about the only group of angels that had recognition. The planetary seraphim are indeed ministering spirits sent forth to do service for those who shall survive. These attending seraphim have functioned as the spiritual helpers of mortal man in all the great events of the past and the present. In many a revelation "the word was spoken by angels"; many of the mandates of heaven have been "received by the ministry of angels."

^{1130.2 (1241.2)} Seraphim are the traditional angels of heaven; they are the ministering spirits who live so near you and do so much for you. They have ministered on Urantia since the earliest times of human intelligence.

1. THE GUARDIAN ANGELS

آموزش در رابطه با فرشتگان نگاهبان یک افسانه نیست. برخی از گروههای موجودات بشری در واقع از فرشتگان شخصی برخوردارند. در تأیید این امر بود که عیسی در گفتن پیرامون کودکان پادشاهی آسمانی گفت: "مراقب باشید که حتی یک تن از این بچه‌های کوچک را تحقیر نکنید، زیرا به شما می‌گویم که فرشتگان آنها همیشه حضور روح پدر من را مد نظر دارند."

سرافیمها در ابتدا قطعاً به نژادهای جداگانه یورنسیا تخصیص یافته بودند. اما از هنگام اعطای میکائیل، آنها بر طبق هوشمندی بشری، معنویت، و سرنوشت گمارده می‌شوند. از نظر عقلانی، نوع بشر به سه طبقه تقسیم می‌شود:

1- دارندگان ذهن زیر نرمال — آنهایی که توان نرمال ارادی را اعمال نمی‌کنند؛ آنهایی که تصمیمات معمول را نمی‌گیرند. این طبقه شامل آنهایی می‌شود که نمی‌توانند خداوند را درک کنند؛ آنها فاقد ظرفیت پرستش هوشمندانه الوهیت هستند. موجودات زیر نرمال یورنسیا از یک گروه از سرافیمها، یک گروهان، با یک گردان از فرشتگان کروب برخوردار هستند. آنها به آنان تخصیص یافته‌اند تا به آنها خدمت کنند و گواه باشند که در تقالهای زندگی کره، عدالت و بخشش به آنان تعمیم می‌یابد.

2- نوع معمول و نرمال ذهن بشری. از دیدگاه خدمت فرشتگان سراف، بیشتر مردان و زنان بر طبق مرتبتشان در پیمایش دایره‌های پیشرفت بشری و تکامل معنوی در هفت طبقه گروه‌بندی شده‌اند.

3- دارندگان ذهن فوق نرمال — آنهایی که از توان تصمیم‌گیری زیاد و پتانسیل بی‌چون و چرای نیل معنوی برخوردارند؛ مردان و زنانی که کمابیش از توان تماس با تنظیم‌کنندگان ساکن در خود برخوردارند؛ اعضای گروههای ذخیره گوناگون سرنوشت. صرف نظر از این که یک انسان بر حسب اتفاق در چه دایره‌ای باشد، اگر چنین فردی به عضویت هر یک از چندین سپاه ذخیره سرنوشت در آید، درست در آن هنگام و در آنجا، سرافیمهای شخصی به او گمارده می‌شوند، و از آن هنگام تا وقتی که دوران زندگانی زمینی او پایان یابد، آن انسان از خدمت مداوم و مراقبت بی‌وقفه یک فرشته نگاهبان برخوردار خواهد گشت. همچنین، وقتی که هر موجود بشری آن تصمیم عالی را بگیرد، هنگامی که یک نامزدی واقعی با تنظیم‌کننده صورت گیرد، فوراً یک نگاهبان شخصی به آن روان گمارده می‌شود.

در خدمت به موجودات به اصطلاح نرمال، گماردن فرشتگان سراف بر طبق نیل بشری به دایره‌های عقلانیت و معنویت انجام می‌شود. شما در ذهن پوشش بشریتان در دایره هفتم آغاز می‌کنید، و در کار ادراک خود، استیلا بر خود، و خبرگی فردی به سوی درون سفر می‌کنید؛ و (اگر مرگ طبیعی دوران زندگی شما را خاتمه ندهد، و تقالهای شما را به کرات قصر انتقال ندهد) دایره به دایره پیش می‌روید، تا این که به اولین دایره یا دایره درونی تماس نسبی و پیوند با تنظیم‌کننده ساکن در خود برسید.

موجودات بشری در دایره آغازین یا هفتم از یک فرشته نگاهبان به همراه یک گروهان از فرشتگان یاری

1131.1 (1241.3) The teaching about guardian angels is not a myth; certain groups of human beings do actually have personal angels. It was in recognition of this that Jesus, in speaking of the children of the heavenly kingdom, said: "Take heed that you despise not one of these little ones, for I say to you, their angels do always behold the presence of the spirit of my Father."

1131.2 (1241.4) Originally, the seraphim were definitely assigned to the separate Urantia races. But since the bestowal of Michael, they are assigned in accordance with human intelligence, spirituality, and destiny. Intellectually, mankind is divided into three classes:

1131.3 (1241.5) 1. The subnormal minded — those who do not exercise normal will power; those who do not make average decisions. This class embraces those who cannot comprehend God; they lack capacity for the intelligent worship of Deity. The subnormal beings of Urantia have a corps of seraphim, one company, with one battalion of cherubim, assigned to minister to them and to witness that justice and mercy are extended to them in the life struggles of the sphere.

1131.4 (1241.6) 2. The average, normal type of human mind. From the standpoint of seraphic ministry, most men and women are grouped in seven classes in accordance with their status in making the circles of human progress and spiritual development.

1131.5 (1241.7) 3. The supernormal minded — those of great decision and undoubted potential of spiritual achievement; men and women who enjoy more or less contact with their indwelling Adjusters; members of the various reserve corps of destiny. No matter in what circle a human happens to be, if such an individual becomes enrolled in any of the several reserve corps of destiny, right then and there, personal seraphim are assigned, and from that time until the earthly career is finished, that mortal will enjoy the continuous ministry and unceasing watchcare of a guardian angel. Also, when any human being makes the supreme decision, when there is a real betrothal with the Adjuster, a personal guardian is immediately assigned to that soul.

1131.6 (1242.1) In the ministry to so-called normal beings, seraphic assignments are made in accordance with the human attainment of the circles of intellectuality and spirituality. You start out in your mind of mortal investment in the seventh circle and journey inward in the task of self-understanding, self-conquest, and self-mastery; and circle by circle you advance until (if natural death does not terminate your career and transfer your struggles to the mansion worlds) you reach the first or inner circle of relative contact and communion with the indwelling Adjuster.

1131.7 (1242.2) Human beings in the initial or seventh circle have one guardian angel with one company of

دهندهٔ کروب برخوردار می‌باشند، که به مراقبت و سرپرستی یک هزار انسان گمارده شده‌اند. در ششمین دایره، یک زوج سرافای به همراه یک گروهان از فرشتگان کروب برای هدایت این انسانهای فراز یابنده در گروههای پانصد نفره تخصیص می‌یابد. هنگامی که پنجمین دایره به دست می‌آید، موجودات بشری در گروهانهای تقریباً یکصد نفره گروهبندی می‌شوند، و یک زوج از فرشتگان نگاهبان سرافیم به همراه یک گروه از فرشتگان کروب در موضع سرپرستی آنها قرار می‌گیرند. به دنبال دستیابی به چهارمین دایره، موجودات بشری در گروههای ده نفره گرد آورده می‌شوند، و باز سرپرستی به عهدهٔ یک زوج از سرافیمها، که توسط یک گروهان از فرشتگان کروب یاری می‌شوند قرار داده می‌شود.

هنگامی که یک ذهن انسانی رخت میراث حیوانی را در هم می‌شکند و به سومین دایرهٔ عقلانیت بشری و معنویت کسب شده دست می‌یابد، از آن پس یک فرشتهٔ شخصی (در واقع دو تا) به طور کامل و به طور منحصر به فرد به این انسان فراز یابنده تخصیص خواهد یافت. و بدین ترتیب این روانهای بشری، علاوه بر تنظیم کنندگان فکری سکنی گزین پیوسته حاضر و به طور فزاینده مؤثر، یاری تقسیم نشدهٔ این نگاهبانان شخصی سرنوشت را در کلیهٔ تلاشهای خود دریافت می‌دارند تا سومین دایره را به اتمام رسانند، دومی را بپیمایند، و به اولی دست یابند.

2- نگاهبانان سرنوشت

سرافیمها به عنوان نگاهبانان سرنوشت شناخته نمی‌شوند تا این که به معاشرت با یک روان بشری که به یک یا تعداد بیشتری از این سه دستاورد دست یافته است گمارده شوند: تصمیم نهایی را برای خداگونه شدن اتخاذ کرده است، به سومین دایره وارد شده است، یا به داخل یکی از گروههای ذخیرهٔ سرنوشت وارد شده است.

در تکامل نژادها، یک نگاهبان سرنوشت به دقیقاً نخستین موجودی که به دایرهٔ لازم پیروزی دست می‌یابد تخصیص داده می‌شود. در یورنشیا اولین انسانی که به یک نگاهبان شخصی دست یافت، رانتووک، یک انسان خردمند از نژاد سرخ متعلق به زمانهای دور پیشین بود.

تمامی مأموریتهای فرشتگان توسط یک گروه از سرافیمهای داوطلب به انجام می‌رسند، و این انتصابها همیشه مطابق نیازهای بشری و با توجه به مرتبت زوج فرشته — نظر به تجربه، مهارت، و خرد فرشته — می‌باشند. فقط سرافیمهایی که خدمت طولانی داشته‌اند، آنهایی که با تجربه‌تر هستند و بیشتر مورد آزمون واقع شده‌اند به عنوان نگاهبانان سرنوشت گمارده می‌شوند. بسیاری از نگاهبانان تجارب ارزشمند بسیاری در آن کراتی که جزو سری عدم پیوند با تنظیم کننده هستند به دست آورده‌اند. سرافیمها، مثل تنظیم کنندگان، برای یک طول عمر تنها همراه این موجودات هستند، و سپس برای مأموریت جدید آزاد می‌شوند. بسیاری از نگاهبانان در یورنشیا این تجربهٔ پیشین عملی را در کرات دیگر داشته‌اند.

هنگامی که موجودات بشری نمی‌توانند بقا یابند، ممکن است نگاهبانان شخصی یا گروهی آنها بارها در ظرفیتهای مشابه در همان سیاره خدمت کنند. در

assisting cherubim assigned to the watchcare and custody of one thousand mortals. In the sixth circle, a seraphic pair with one company of cherubim is assigned to guide these ascending mortals in groups of five hundred. When the fifth circle is attained, human beings are grouped in companies of approximately one hundred, and a pair of guardian seraphim with a group of cherubim is placed in charge. Upon attainment of the fourth circle, mortal beings are assembled in groups of ten, and again charge is given to a pair of seraphim, assisted by one company of cherubim.

^{1131.8 (1242.3)} When a mortal mind breaks through the inertia of animal legacy and attains the third circle of human intellectuality and acquired spirituality, a personal angel (in reality two) will henceforth be wholly and exclusively devoted to this ascending mortal. And thus these human souls, in addition to the ever-present and increasingly efficient indwelling Thought Adjusters, receive the undivided assistance of these personal guardians of destiny in all their efforts to finish the third circle, traverse the second, and attain the first.

2. THE DESTINY GUARDIANS

^{1132.1 (1242.4)} Seraphim are not known as guardians of destiny until such time as they are assigned to the association of a human soul who has realized one or more of three achievements: has made a supreme decision to become Godlike, has entered the third circle, or has been mustered into one of the reserve corps of destiny.

^{1132.2 (1242.5)} In the evolution of races a guardian of destiny is assigned to the very first being who attains the requisite circle of conquest. On Urantia the first mortal to secure a personal guardian was Rantowoc, a wise man of the red race of long ago.

^{1132.3 (1242.6)} All angelic assignments are made from a group of volunteering seraphim, and these appointments are always in accordance with human needs and with regard to the status of the angelic pair — in the light of seraphic experience, skill, and wisdom. Only seraphim of long service, the more experienced and tested types, are assigned as destiny guards. Many guardians have gained much valuable experience on those worlds which are of the non-Adjuster fusion series. Like the Adjusters, the seraphim attend these beings for a single lifetime and then are liberated for new assignment. Many guardians on Urantia have had this previous practical experience on other worlds.

^{1132.4 (1243.1)} When human beings fail to survive, their personal or group guardians may repeatedly serve in similar capacities on the same planet. The seraphim develop a sentimental regard for

سرافیمها برای تک تک کرات یک نگرش عاطفی به وجود می‌آید و آنها برای برخی از نژادها و انواع مخلوقات انسانی که به گونه‌ای بسیار نزدیک و عاطفی با آنان در ارتباط بوده‌اند یک علاقه ویژه احساس می‌کنند.

فرشتگان برای همدان بشریشان یک عاطفه ابدی پیدا می‌کنند؛ و فقط اگر شما می‌توانستید سرافیمها را ببینید، شما نیز یک عاطفه گرم نسبت به آنها پیدا می‌کردید. شما بعد از ترک بدنهای مادی و یافتن اشکال روحی در بسیاری ویژگیهای شخصیتی به فرشتگان بسیار نزدیک می‌شوید. آنها در بیشتر احساسات شما سهیم هستند و برخی احساسات اضافی را تجربه می‌کنند. تنها احساسی که شما را برمی‌انگیزد و درک آن تا اندازه‌ای برای آنها دشوار است، میراث ترس حیوانی است که در زندگی ذهنی ساکنان معمول یورنثیا به قدر بسیار زیاد جای می‌گیرد. فرشتگان به راستی درک این امر را دشوار می‌یابند که چرا شما چنان مصرانه اجازه می‌دهید که نیروهای بالاتر عقلانی شما، حتی اعتقاد مذهبی شما، چنان تحت استیلا ترس قرار داشته باشد، و چنان به طور کامل به واسطه هراس بی‌فکرانه از دلهره و اضطراب تضعیف گردد.

کلیه سرافیمها نامهای منحصر به فرد دارند، اما در اسناد مأموریت برای خدمت در کرات، آنها اغلب با شماره‌های سیاره‌ای‌شان نامیده می‌شوند. در ستاد مرکزی جهان، آنها با نام و شماره ثبت شده‌اند. نگاهبان سرنوشت سوژه بشری که در این ارتباط تماسی مورد استفاده قرار گرفته است، شماره 3 از گروه 17، از گروهان 126، از گردان 4، از واحد 384، از لشکر 6، از سپاه 37، از ارتش سرافی 182,314 از نبدان می‌باشد. شماره کنونی مأموریت سیاره‌ای این سرافیم در یورنثیا و به این سوژه بشری 3,641,852 می‌باشد.

در خدمت نگاهبانی شخصی، تخصیص فرشتگان به عنوان نگاهبانان سرنوشت، سرافیمها همیشه برای خدمات خود داوطلب می‌شوند. در شهر این دیدار، یک انسان مشخص به سپاه ذخیره سرنوشت به تازگی پذیرفته شد، و چون تمامی چنین انسانهایی شخصاً توسط فرشتگان نگاهبان همراهی می‌شوند، بیش از یکصد سرافیم واجد شرایط جویای این مأموریت شدند. مدیر سیاره‌ای دوازده تن از افراد باتجربه‌تر را انتخاب نمود و متعاقباً سرافیمی را منصوب نمود که آنها به عنوان مناسبترین فرد برگزینند تا این موجود بشری را در طول سفر زندگی هدایت کند. بدین معنی که آنها یک زوج مشخص از سرافیمهایی را که به طور یکسان شایسته‌اند انتخاب نمودند؛ یکی از این زوج سرافی همیشه مشغول به کار خواهد بود.

کارهای سرافی ممکن است بی‌وقفه باشند، اما هر یک از زوج سرافی می‌تواند تمامی مسئولیتهای خدمتی را خاتمه دهد. سرافیمها، مثل کروبیان، معمولاً به صورت دوتایی خدمت می‌کنند، اما سرافیمها برخلاف همکاران کمتر پیشرفته خود، گاهی اوقات به تنهایی کار می‌کنند. آنها عملاً در تمامی تماسهایشان با موجودات بشری می‌توانند به صورت فردی عمل کنند. هر دو فرشته فقط در مدارهای بالاتر جهانها برای ارتباط و خدمت مورد نیاز هستند.

هنگامی که یک زوج سرافی مأموریت نگاهبانی را می‌پذیرند، آنها برای باقیمانده حیات آن موجود بشری

individual worlds and entertain a special affection for certain races and types of mortal creatures with whom they have been so closely and intimately associated.

^{11325 (12432)} The angels develop an abiding affection for their human associates; and you would, if you could only visualize the seraphim, develop a warm affection for them. Divested of material bodies, given spirit forms, you would be very near the angels in many attributes of personality. They share most of your emotions and experience some additional ones. The only emotion actuating you which is somewhat difficult for them to comprehend is the legacy of animal fear that bulks so large in the mental life of the average inhabitant of Urantia. The angels really find it hard to understand why you will so persistently allow your higher intellectual powers, even your religious faith, to be so dominated by fear, so thoroughly demoralized by the thoughtless panic of dread and anxiety.

^{11326 (12433)} All seraphim have individual names, but in the records of assignment to world service they are frequently designated by their planetary numbers. At the universe headquarters they are registered by name and number. The destiny guardian of the human subject used in this contactual communication is number 3 of group 17, of company 126, of battalion 4, of unit 384, of legion 6, of host 37, of the 182,314th seraphic army of Nebadon. The current planetary assignment number of this seraphim on Urantia and to this human subject is 3,641,852.

^{11327 (12434)} In the ministry of personal guardianship, the assignment of angels as destiny guardians, seraphim always volunteer their services. In the city of this visitation a certain mortal was recently admitted to the reserve corps of destiny, and since all such humans are personally attended by guardian angels, more than one hundred qualified seraphim sought the assignment. The planetary director selected twelve of the more experienced individuals and subsequently appointed the seraphim whom they selected as best adapted to guide this human being through his life journey. That is, they selected a certain pair of equally qualified seraphim; one of this seraphic pair will always be on duty.

^{11328 (12435)} Seraphic tasks may be unremitting, but either of the angelic pair can discharge all ministering responsibilities. Like cherubim, seraphim usually serve in pairs, but unlike their less advanced associates, the seraphim sometimes work singly. In practically all their contacts with human beings they can function as individuals. Both angels are required only for communication and service on the higher circuits of the universes.

^{11329 (12436)} When a seraphic pair accept guardian assignment, they serve for the remainder of the life of that human being. The complement of being (one

خدمت می‌کنند. موجود مکمل (یکی از دو فرشته) ثبت کننده مسئولیت می‌شود. این سرافیمهای مکمل، فرشتگان ثبت کننده انسانهای کرات تکاملی هستند. اسناد توسط زوج کروبی (یک فرشته کروبی و یک فرشته سنوب) حفظ می‌شود. آنها همیشه با نگاهبانان سرافی مرتبط هستند، اما این اسناد همیشه توسط یکی از سرافیمها فراهم می‌شود.

به منظور استراحت و تجدید نیرو با انرژی حیات مدارهای جهان، نگاهبان به طور مرتب توسط مکملش یاری می‌شود، و در طول غیب او، فرشته کروبی همکار به عنوان ثبت کننده عمل می‌کند، و هنگامی که سرافیم مکمل به صورت مشابه غایب است نیز بدین گونه است.

of the two angels) becomes the recorder of the undertaking. These complemental seraphim are the recording angels of the mortals of the evolutionary worlds. The records are kept by the pair of cherubim (a cherubim and a sanobim) who are always associated with the seraphic guardians, but these records are always sponsored by one of the seraphim.

^{1132.10(1244.1)} For purposes of rest and recharging with the life energy of the universe circuits, the guardian is periodically relieved by her complement, and during her absence the associated cherubim functions as the recorder, as is also the case when the complemental seraphim is similarly absent.

3- رابطه با تأثیرات روحی دیگر

یکی از مهمترین چیزها که یک نگاهبان سرنوشت برای سوژه انسانی خویش انجام می‌دهد به انجام رسانیدن یک هماهنگی شخصی از تأثیرات بیشمار غیرشخصی روحی است که در ذهن و روان مخلوق در حال تکامل مادی سکنی دارند، او را احاطه کرده‌اند، و با او تماس دارند. موجودات بشری شخصیت هستند، و برای ارواح غیرشخصی و وجودهای پیش شخصی بیش از حد دشوار است که با چنین اذهان بسیار مادی و ناهمبسته شخصی تماس مستقیم برقرار کنند. در کار فرشته نگاهبان تمامی این تأثیرات کم و بیش یگانه‌اند و از طریق طبیعت توسعه یافته اخلاقی شخصیت در حال تکامل بشری تقریباً بیشتر مورد قردانی واقع می‌شوند.

این نگاهبان سرافی به طور ویژه می‌تواند عوامل متعدد و تأثیرات روح بیکران را مرتبط سازد و چنین می‌کند. این تأثیرات در بر گیرنده قلمروهای کنترلگران فیزیکی و ارواح یاور ذهن تا روح مقدس خادم الهی و تا تأثیر همه جا حاضر روحی سومین منبع و مرکز بهشت می‌باشند. پس از این که سرافیم این خدمات عظیم روح بیکران را بدین گونه یگانه ساخت و بیشتر شخصی نمود، مرتبط ساختن این نفوذ یکپارچه عامل مشترک را با وجودهای روحی پدر و پسر به عهده می‌گیرد.

تنظیم کننده، حضور پدر است؛ روح حقیقت، حضور پسران است. این عطایای الهی در سطوح پایین‌تر تجربه معنوی بشری از طریق خدمت سرافیم نگاهبان یگانه و هماهنگ می‌شوند. فرشتگان خادم در ترکیب ساختن مهر پدر و بخشش پسر در خدمتشان به مخلوقات انسانی از استعداد برخوردارند.

و در اینجا دلیل این امر آشکار می‌شود که چرا در طول آن فاصله میان مرگ فیزیکی و رستاخیز مورانشیا نگاهبان سرافی سرانجام سرپرست شخصی الگوهای ذهنی، فرمولهای حافظه، و واقعیات روانی انسان بقایانده می‌شود. هیچکس جز فرزندان خادم روح بیکران نمی‌تواند در طول این فاز گذار از یک سطح جهان به

3. RELATION TO OTHER SPIRIT INFLUENCES

^{1133.1 (1244.2)} One of the most important things a destiny guardian does for her mortal subject is to effect a personal co-ordination of the numerous impersonal spirit influences which indwell, surround, and impinge upon the mind and soul of the evolving material creature. Human beings are personalities, and it is exceedingly difficult for nonpersonal spirits and prepersonal entities to make direct contact with such highly material and discretely personal minds. In the ministry of the guarding angel all of these influences are more or less unified and made more nearly appreciable by the expanding moral nature of the evolving human personality.

^{1133.2 (1244.3)} More especially can and does this seraphic guardian correlate the manifold agencies and influences of the Infinite Spirit, ranging from the domains of the physical controllers and the adjutant mind-spirits up to the Holy Spirit of the Divine Minister and to the Omnipresent Spirit presence of the Paradise Third Source and Center. Having thus unified and made more personal these vast ministries of the Infinite Spirit, the seraphim then undertakes to correlate this integrated influence of the Conjoint Actor with the spirit presences of the Father and the Son.

^{1133.3 (1244.4)} The Adjuster is the presence of the Father; the Spirit of Truth, the presence of the Sons. These divine endowments are unified and co-ordinated on the lower levels of human spiritual experience by the ministry of the guardian seraphim. The angelic servers are gifted in combining the love of the Father and the mercy of the Son in their ministry to mortal creatures.

^{1133.4 (1244.5)} And herein is revealed the reason why the seraphic guardian eventually becomes the personal custodian of the mind patterns, memory formulas, and soul realities of the mortal survivor during that interval between physical death and morontia resurrection. None but the ministering

سطح دیگر و سطح بالاتر از جانب مخلوق بشری بدین گونه عمل نماید. حتی هنگامی که شما در خواب پایانی انتقالتان درگیر می‌شوید، هنگامی که شما از زمان به ابدیت عبور می‌کنید، یک سوپرنافیم بالا- به عنوان سرپرست هویت مخلوق و تضمین تمامیت شخصی به همین ترتیب با شما در انتقال سهیم می‌شود.

در سطح معنوی، سرافیمها بسیاری از خدمات در غیر این صورت غیرشخصی و پیش شخصی جهان را شخصی می‌سازند؛ آنها هماهنگ کننده هستند. در سطح عقلائی آنها همبسته کنندگان ذهن و مورانشیا هستند؛ آنها مفسر هستند. و در سطح فیزیکی آنها محیط زمینی را از طریق ارتباطشان با کنترلگران استاد فیزیکی و از طریق کارکرد همیارانه مخلوقات بینابینی تحت کنترل درمی‌آورند.

این یک شرح کارکرد چندگانه و بگرنج یک سرافیم همراه است؛ اما چگونه چنین شخصیت فرشته مانند تحت فرمان که تنها اندکی بالاتر از سطح جهانی بشریت آفریده شده است چنین کارهای دشوار و پیچیده را انجام می‌دهد؟ ما به راستی نمی‌دانیم، اما حدس می‌زنیم که این کارکرد خارق‌العاده از طریق کار ناشناخته و آشکار ناشده ایزد متعال، الوهیت در حال واقعیت یافتن جهانهای در حال تکامل زمان و فضا، به یک طریقه آشکار نشده تسهیل می‌شود. سرافیمها در سرتاسر تمامی قلمرو بقای پیش رونده از طریق ایزد متعال، یک بخش اساسی پیشرفت مداوم انسانی هستند.

4- قلمروهای عمل فرشتگان

سرافیمهای نگاهبان ذهن نیستند، گر چه آنها از همان منبع به وجود می‌آیند که همچنین سرچشمه ذهن انسانی است: روح آفرینشگر. سرافیمها تحریک کنندگان ذهن هستند؛ آنها به طور مداوم به دنبال ترویج تصمیمات دایره ساز در ذهن بشر هستند. آنها این کار را آنطور که تنظیم کننده با عمل از درون و از طریق روان انجام می‌دهد، انجام نمی‌دهند، بلکه از بیرون به سوی درون، و با کار کردن از طریق محیط اجتماعی، اخلاقی، و وجدانی موجودات بشری. سرافیمها گیرایی تنظیم کننده الهی پدر جهانی نیستند، بلکه آنها به عنوان عامل شخصی خدماتی روح بیکران عمل می‌کنند.

انسان فانی ضمن این که تحت راهبری تنظیم کننده قرار دارد، تحت نفوذ هدایت فرشتگان سراف نیز می‌باشد. تنظیم کننده اساس طبیعت جاودانه انسان است؛ سرافیم آموزگار طبیعت در حال تکامل انسان است — در این زندگی، ذهن انسانی، و در زندگی بعد، روان مورانشیا. شما در کرات قصر نسبت به آموزگاران سرافی هشیار و آگاه خواهید بود، اما انسانها در اولین حیات معمولاً نسبت به آنها بی‌اطلاع هستند.

سرافیمها از طریق هدایت گامهای شخصیت بشری به مسیرهای تجارب جنید و پیش رونده به عنوان آموزگاران انسانها عمل می‌کنند. پذیرش هدایت یک سرافیم به ندرت به معنی دستیابی به یک زندگی آسوده

children of the Infinite Spirit could thus function in behalf of the human creature during this phase of transition from one level of the universe to another and higher level. Even when you engage in your terminal transition slumber, when you pass from time to eternity, a high supernaphim likewise shares the transit with you as the custodian of creature identity and the surety of personal integrity.

^{11335 (12449)} On the spiritual level, seraphim make personal many otherwise impersonal and prepersonal ministries of the universe; they are co-ordinators. On the intellectual level they are the correlators of mind and morontia; they are interpreters. And on the physical level they manipulate terrestrial environment through their liaison with the Master Physical Controllers and through the co-operative ministry of the midway creatures.

^{11336 (12447)} This is a recital of the manifold and intricate function of an attending seraphim; but how does such a subordinate angelic personality, created but a little above the universe level of humanity, do such difficult and complex things? We do not really know, but we conjecture that this phenomenal ministry is in some undisclosed manner facilitated by the unrecognized and unrevealed working of the Supreme Being, the actualizing Deity of the evolving universes of time and space. Throughout the entire realm of progressive survival in and through the Supreme Being, seraphim are an essential part of continuing mortal progression.

4. SERAPHIC DOMAINS OF ACTION

^{11341 (12451)} The guardian seraphim are not mind, though they do spring from the same source that also gives origin to mortal mind, the Creative Spirit. Seraphim are mind stimulators; they continually seek to promote circle-making decisions in human mind. They do this, not as does the Adjuster, operating from within and through the soul, but rather from the outside inward, working through the social, ethical, and moral environment of human beings. Seraphim are not the divine Adjuster lure of the Universal Father, but they do function as the personal agency of the ministry of the Infinite Spirit.

^{11342 (12452)} Mortal man, subject to Adjuster leading, is also amenable to seraphic guidance. The Adjuster is the essence of man's eternal nature; the seraphim is the teacher of man's evolving nature — in this life the mortal mind, in the next the morontia soul. On the mansion worlds you will be conscious and aware of seraphic instructors, but in the first life men are usually unaware of them.

^{11343 (12453)} Seraphim function as teachers of men by guiding the footsteps of the human personality into paths of new and progressive experiences. To accept the guidance of a seraphim rarely means

است. شما در دنبال نمودن این راهبری قطعاً با شیبهای ناهموار انتخاب اخلاقی و پیشرفت معنوی مواجه خواهید شد، و اگر شهامت داشته باشید آن را خواهید پیمود.

میل پرستش به اندازه زیاد در انگیزشهای روحی یاوران بالاتر ذهن منشأ دارد، و از طریق راهبریهایی تنظیم کننده تقویت می شود. اما اشتیاق به دعا که اغلب توسط انسانهای خدانشناس تجربه می شود بیشتر اوقات در نتیجه نفوذ فرشتگان سراف به وجود می آید. سرافیم نگاهبان دامن محیط انسانی را دستکاری می کند، بدین منظور که بینش کیهانی انسان فراز یابنده تقویت شود، تا حدی که چنین کاندیدای بقا بتواند درک افزایش یافته حضور تنظیم کننده سکنی گزین را به دست آورد و بدین طریق قادر باشد همکاری افزایش یافته با مأموریت روحی وجود الهی را به بار آورد.

در حالی که میان تنظیم کنندگان سکنی گزین و سرافیم احاطه کننده ظاهراً هیچ تماسی وجود ندارد، به نظر می رسد که آنها همیشه در هماهنگی کامل و همسازی عالی کار می کنند. در آن لحظاتی که تنظیم کنندگان در کمترین میزان فعالیت هستند نگاهبانان از همیشه فعالترند، اما خدمت آنها به طریقی به گونه ای عجیب همبسته است. چنین همکاری عالی به سختی می تواند تصادفی یا اتفاقی باشد.

شخصیت خادمانه سرافیم نگاهبان، حضور خداگونه تنظیم کننده سکنی گزین، کنش احاطه گر روح القدس، و پسر - آگاهی روح حقیقت، همگی به صورت یک وحدت پرمعنی خدمت روحانی به یک شخصیت انسانی به گونه ای الهی همبسته اند. این تأثیرات آسمانی، گرچه از منابع متفاوت و سطوح مختلف می آیند، همگی در حضور احاطه کننده و در حال تکامل ایزد متعال یکپارچه می شوند.

5- خدمت فرشتگان به انسانها

فرشتگان حریم ذهن بشر را مورد تاخت و تاز قرار نمی دهند؛ آنها اراده انسانها را کنترل نمی کنند. آنها با تنظیم کنندگان سکنی گزین نیز به طور مستقیم تماس برقرار نمی کنند. نگاهبان سرنوشت به هر طریق ممکن که با حرمت شخصیت شما همساز باشد روی شما تأثیر می گذارد؛ این فرشتگان تحت هیچ شرایطی در کنش آزاد اراده بشری مداخله نمی کنند. فرشتگان یا هیچ رسته دیگری از شخصیت های جهان نیز از قدرت با اختیار محدود ساختن یا کاستن امتیازات انتخاب بشری برخوردار نیستند.

فرشتگان آنقدر به شما نزدیکند و چنان با احساس شما را دوست دارند، که با توصیفی تمثیلی "به خاطر عدم شکیبایی و سرسختی عمدی شما گریه می کنند." سرافیمها اشک فیزیکی نمی ریزند؛ آنها بدنهای فیزیکی ندارند؛ همچنین از بال نیز برخوردار نیستند. اما احساسات معنوی دارند، و احساسات و عواطفی را که از یک طبیعت معنوی برخوردار است و از برخی جهات با احساسات بشری قابل مقایسه است تجربه

attaining a life of ease. In following this leading you are sure to encounter, and if you have the courage, to traverse, the rugged hills of moral choosing and spiritual progress.

^{1134.4 (1245.4)} The impulse of worship largely originates in the spirit promptings of the higher mind adjutants, reinforced by the leadings of the Adjuster. But the urge to pray so often experienced by God-conscious mortals very often arises as the result of seraphic influence. The guarding seraphim is constantly manipulating the mortal environment for the purpose of augmenting the cosmic insight of the human ascender to the end that such a survival candidate may acquire enhanced realization of the presence of the indwelling Adjuster and thus be enabled to yield increased co-operation with the spiritual mission of the divine presence.

^{1134.5 (1245.5)} While there is apparently no communication between the indwelling Adjusters and the encompassing seraphim, they always seem to work in perfect harmony and exquisite accord. The guardians are most active at those times when the Adjusters are least active, but their ministry is in some manner strangely correlated. Such superb co-operation could hardly be either accidental or incidental.

^{1134.6 (1245.6)} The ministering personality of the guardian seraphim, the God presence of the indwelling Adjuster, the encircled action of the Holy Spirit, and the Son-consciousness of the Spirit of Truth are all divinely correlated into a meaningful unity of spiritual ministry in and to a mortal personality. Though hailing from different sources and different levels, these celestial influences are all integrated in the enveloping and evolving presence of the Supreme Being.

5. SERAPHIC MINISTRY TO MORTALS

^{1135.1 (1245.7)} Angels do not invade the sanctity of the human mind; they do not manipulate the will of mortals; neither do they directly contact with the indwelling Adjusters. The guardian of destiny influences you in every possible manner consistent with the dignity of your personality; under no circumstances do these angels interfere with the free action of the human will. Neither angels nor any other order of universe personality have power or authority to curtail or abridge the prerogatives of human choosing.

^{1135.2 (1245.1)} Angels are so near you and care so feelingly for you that they figuratively "weep because of your willful intolerance and stubbornness." Seraphim do not shed physical tears; they do not have physical bodies; neither do they possess wings. But they do have spiritual emotions, and they do experience feelings and sentiments of a spiritual nature which are in certain

می‌کنند.

سرافیمها کاملاً مستقل از درخواستهای مستقیم شما از جانب شما عمل می‌کنند؛ آنها فرامین مافوقان خود را اجرا می‌کنند، و لذا بدون توجه به هوسهای گذرا یا حالات تغییرپذیر شما عمل می‌کنند. این بدین معنی نیست که شما نمی‌توانید کارهای آنها را آسانتر یا دشوارتر سازید، بلکه این که فرشتگان به طور مستقیم درگیر درخواستهای شما یا دعا‌های شما نیستند.

در زندگی جسمانی، هوشمندی فرشتگان به طور مستقیم برای انسانهای فانی فراهم نیست. آنها خدایگان یا مدیر نیستند؛ آنها صرفاً نگاهبان هستند. سرافیمها از شما نگاهبانی می‌کنند. آنها به دنبال این نیستند که به طور مستقیم شما را تحت نفوذ در آورند؛ شما باید مسیر خودتان را ترسیم کنید، اما این فرشتگان آنگاه وارد عمل می‌شوند تا از مسیری که برگزیده‌اید بهترین استفاده ممکن را صورت دهند. آنها (معمولاً) به طور اختیاری در امور روزمره زندگی بشر مداخله نمی‌کنند. اما هنگامی که برای انجام یک کار غیرمعمول از مافوقان خود رهنمود دریافت می‌کنند، می‌توانید مطمئن باشید که این نگاهبانان شیوه‌ای برای انجام این فرامین پیدا خواهند کرد. از این رو آنها به تصویر درام بشری به طور ناخوانده وارد نمی‌شوند، به جز در وضعیتهای اضطراری و آنگاه معمولاً با دستورات مستقیم مافوقان خود. آنها موجوداتی هستند که برای اعصار بسیار شما را دنبال خواهند کرد، و لذا آنها پیش درآمدی برای کار آینده‌شان و همدمی شخصیتی‌شان دریافت می‌کنند.

سرافیمها قادرند تحت شرایط مشخصی به عنوان کنشگران مادی برای موجودات بشری عمل نمایند، اما کنش آنها در این ظرفیت بسیار نادر است. آنها قادرند با کمک مخلوقات بینابینی و کنترلگران فیزیکی در یک رشته گسترده از فعالیتها از جانب موجودات بشری عمل نمایند، حتی با نوع بشر تماس واقعی بگیرند، اما چنین رخدادهایی بسیار غیرعادی هستند. در بیشتر موارد شرایط قلمرو مادی به واسطه عمل فرشتگان سراف به گونه‌ای تغییر نیافته پیش می‌رود، گرچه مواقعی پیش آمده است که به واسطه تحت مخاطره قرار گرفتن حلقه‌های حیاتی در زنجیره تکامل بشری، نگاهبانان سرافی با ابتکار خودشان، و به گونه‌ای صحیح، عمل نموده‌اند.

6- فرشتگان نگاهبان بعد از مرگ

حال که من قدری پیرامون کارکرد سرافیمها در طول حیات طبیعی به شما گفتم، تلاش خواهم کرد که پیرامون طرز عمل نگاهبانان سرنوشت در هنگام زوال انسانی همدان بشری آنها به شما آگاهی دهم. به دنبال مرگ شما، تاریخچه شما، ویژگیهای هویت، و وجود مورانشیایی روان بشری — که توسط کارکرد ذهن انسانی و تنظیم کننده الهی به طور مشترک تکامل یافته است — به همراه کلیه ارزشهای دیگری که به وجود آینده شما مربوط است توسط نگاهبان سرنوشت به گونه‌ای وفادارانه حفظ می‌شود. این شامل هر چیزی است که تشکیل دهنده شما است، شمای واقعی، به جز هویت وجود در حال تداوم که توسط تنظیم کننده در حال خروج و واقعیت شخصیت نمایندگی می‌شود.

ways comparable to human emotions.

1135.3 (1246.2) The seraphim act in your behalf quite independent of your direct appeals; they are executing the mandates of their superiors, and thus they function regardless of your passing whims or changing moods. This does not imply that you may not make their tasks either easier or more difficult, but rather that angels are not directly concerned with your appeals or with your prayers.

1135.4 (1246.3) In the life of the flesh the intelligence of angels is not directly available to mortal men. They are not overlords or directors; they are simply guardians. The seraphim *guard* you; they do not seek directly to influence you; you must chart your own course, but these angels then act to make the best possible use of the course you have chosen. They do not (ordinarily) arbitrarily intervene in the routine affairs of human life. But when they receive instructions from their superiors to perform some unusual exploit, you may rest assured that these guardians will find some means of carrying out these mandates. They do not, therefore, intrude into the picture of human drama except in emergencies and then usually on the direct orders of their superiors. They are the beings who are going to follow you for many an age, and they are thus receiving an introduction to their future work and personality association.

1135.5 (1246.4) Seraphim are able to function as material ministers to human beings under certain circumstances, but their action in this capacity is very rare. They are able, with the assistance of the midway creatures and the physical controllers, to function in a wide range of activities in behalf of human beings, even to make actual contact with mankind, but such occurrences are very unusual. In most instances the circumstances of the material realm proceed unaltered by seraphic action, although occasions have arisen, involving jeopardy to vital links in the chain of human evolution, in which seraphic guardians have acted, and properly, on their own initiative.

6. GUARDIAN ANGELS AFTER DEATH

1136.1 (1246.5) Having told you something of the ministry of seraphim during natural life, I will endeavor to inform you about the conduct of the guardians of destiny at the time of the mortal dissolution of their human associates. Upon your death, your records, identity specifications, and the morontia entity of the human soul — conjointly evolved by the ministry of mortal mind and the divine Adjuster — are faithfully conserved by the destiny guardian together with all other values related to your future existence, everything that constitutes you, the real you, except the identity of continuing existence represented by the departing Adjuster and the actuality of personality.

درست در لحظه‌ای که نور هدایت کننده در ذهن بشری ناپدید می‌شود، یعنی آن درخشش روحی که سرافیمها با حضور تنظیم کننده مربوط می‌سازند، فرشته همراه به فرشتگان فرمانده گروه، گروهان، گردان، واحد، لشکر، و سپاه به طور پی در پی شخصاً گزارش می‌دهد؛ و چنین فرشته‌ای، بعد از این که برای اجرای نهایی زمان و فضا به روال معمول ثبت نام شد، برای گزارش دادن به ستاره عصر (یا معاون دیگر جبرئیل) که فرماندهی ارتش سرافی این کاندیدا را برای صعود در جهان به عهده دارد توسط رئیس سپاه‌های سرافیمها گواهی دریافت می‌دارد. و بعد از این که از فرمانده این بالاترین واحد سازمانی اجازه دریافت نمود، این نگاهبان سرنوشت رهسپار اولین کره قصر می‌شود و در آنجا برای به هوش آمدن فرد تحت سرپرستیش که سابقاً در جسم بود منتظر باقی می‌ماند.

در صورتی که روان بشری بعد از دریافت تخصیص یک فرشته شخصی نتواند بقا یابد، سرافیم همراه باید رهسپار ستاد مرکزی جهان محلی شود و در آنجا نظار مگر تاریخچه کامل فرد مکمل خود، آنطور که از پیش گزارش شد، شود. او سپس به پیشگاه دادگاههای فرشتگان اعظم می‌رود، تا در موضوع شکست باقی فرد تحت سرپرستی خود از ملامت تبرئه گردد؛ و سپس به کرات باز می‌گردد، تا مجدداً به انسان دیگری که از پتانسیل فرازگرا برخوردار است یا به بخش دیگری از خدمت سرافی گمارده شود.

اما فرشتگان علاوه بر خدمات نگاهبانی شخصی و گروهی از چندین طریق به مخلوقات تکاملی خدمت می‌کنند. نگاهبانان شخصی که افراد تحت سرپرستی‌شان فوراً به کرات قصر نمی‌روند در آنجا بیکار نمی‌نشینند تا منتظر فراخوانی برای قضاوت ادواری شوند؛ آنها به مأموریت‌های بیشمار خادمانه در سرتاسر جهان از نو گمارده می‌شوند.

سرافیم نگاهبان سرپرست امانتدار ارزشهای بقا یابنده روان خفته انسان فانی است، همانطور که تنظیم کننده غایب هویت چنین موجود فناپذیر جهان می‌باشد. هنگامی که این دو در تالارهای رستاخیز منسویا در پیوند با شکل به تازگی ساخته شده مورانشیایی تشریک مساعی می‌کنند، تجدید مونتاژ عوامل تشکیل دهنده شخصیت انسان فراز یابنده به وقوع می‌پیوندد.

تنظیم کننده شما را تعیین هویت خواهد کرد؛ سرافیم نگاهبان شما را تجدید شخصیت خواهد کرد و سپس شما را برای ناصح وفادار روزگاران زمینی شما نمایندگی خواهد کرد.

و حتی هنگامی که یک عصر سیاره‌ای پایان می‌یابد، آنگاه که آنهایی که در دوایر پایین‌تر پیشرفت انسانی قرار دارند گرد هم می‌آیند، نگاهبانان گروهی آنان هستند که آنها را در تالارهای رستاخیز کرات قصر از نو مونتاژ می‌کنند، حتی به آن گونه که نگارشات شما می‌گوید: "و او فرشتگانش را با یک صدای بلند خواهد فرستاد و برگزیدگانش را از یک سوی عالم تا سوی دیگر گرد خواهد آورد."

1136.2 (1246.6) The instant the pilot light in the human mind disappears, the spirit luminosity which seraphim associate with the presence of the Adjuster, the attending angel reports in person to the commanding angels, successively, of the group, company, battalion, unit, legion, and host; and after being duly registered for the final adventure of time and space, such an angel receives certification by the planetary chief of seraphim for reporting to the Evening Star (or other lieutenant of Gabriel) in command of the seraphic army of this candidate for universe ascension. And upon being granted permission from the commander of this highest organizational unit, such a guardian of destiny proceeds to the first mansion world and there awaits the conscousizing of her former ward in the flesh.

1136.3 (1247.1) In case the human soul fails of survival after having received the assignment of a personal angel, the attending seraphim must proceed to the headquarters of the local universe, there to witness to the complete records of her complement as previously reported. Next she goes before the tribunals of the archangels, to be absolved from blame in the matter of the survival failure of her subject; and then she goes back to the worlds, again to be assigned to another mortal of ascending potentiality or to some other division of seraphic ministry.

1136.4 (1247.2) But angels minister to evolutionary creatures in many ways aside from the services of personal and group guardianship. Personal guardians whose subjects do not go immediately to the mansion worlds do not tarry there in idleness awaiting the dispensational roll calls of judgment; they are reassigned to numerous ministering missions throughout the universe.

1136.5 (1247.3) The guardian seraphim is the custodial trustee of the survival values of mortal man's slumbering soul as the absent Adjuster is the identity of such an immortal universe being. When these two collaborate in the resurrection halls of mansonia in conjunction with the newly fabricated morontia form, there occurs the reassembly of the constituent factors of the personality of the mortal ascender.

1136.6 (1247.4) The Adjuster will identify you; the guardian seraphim will repersonalize you and then re-present you to the faithful Monitor of your earth days.

1136.7 (1247.5) And even so, when a planetary age ends, when those in the lower circles of mortal achievement are forgathered, it is their group guardians who reassemble them in the resurrection halls of the mansion spheres, even as your record tells: "And he shall send his angels with a great voice and shall gather together his elect from one end of the realm to another."

تکنیک عدالت طلب می‌کند که نگاهبانان شخصی یا گروهی به فراخوانی دوره‌ای از جانب تمامی شخصیت‌های بقا نیاننده پاسخ دهند. تنظیم کنندگان چنین بقا نیافته‌هایی باز نمی‌گردند، و هنگامی که فراخوانیها انجام می‌شوند، سرافیمها پاسخ می‌دهند، اما تنظیم کنندگان جوابی نمی‌دهند. این در برگیرنده "رستاخیز ناعادلان" است، در واقع شناخت رسمی توقف وجود مخلوق. این فراخوانی عدالت همیشه فوراً به دنبال فراخوانی بخشش، رستاخیز بقا یافتگان خفته می‌آید. اما اینها موضوعاتی هستند که به هیچکس جز قضات عالی و تماماً دانای ارزشهای بقا مربوط نمی‌شوند. این مشکلات دآوری به راستی به ما مربوط نیستند.

نگاهبانان گروهی ممکن است طی اعصار متوالی در یک سیاره خدمت کنند و سرانجام سرپرستان روانهای خفته هزاران هزار بقیایافته خفته شوند. آنها می‌توانند در یک سیستم مشخص در بسیاری کرات گوناگون بدین گونه خدمت کنند، زیرا واکنش به رستاخیز در کرات قصر رخ می‌دهد.

تمامی نگاهبانان شخصی و گروهی در سیستم ستانیا که در شورش لوسیفر به گمراهی کشانیده شدند، هر چند که بسیاری از آنها از نابرداری خود صادقانه توبه کردند، تا هنگام دآوری نهایی شورش در جروسم زندانی خواهند ماند. بازرسان جهانی از پیش به طور اختیاری اختیار کلیه جنبه‌های روانهای امانت‌شان را از این نگاهبانان نافرمان و ناصادق گرفته‌اند و این واقعیت‌های مورانشیا را تحت سرپرستی سکنافیمهای داوطلب برای حفاظت قرار داده‌اند.

7- سرافیمها و دوران فراز یابنده زندگی

در دوران زندگانی یک انسان فراز یابنده، این اولین بیدار شدن در سواحل کره قصر، به راستی یک عصر نوین است؛ این که در واقع برای نخستین بار یاران فرشته روزگاران زمینی خود را که منتها شما را دوست داشته‌اند و پیوسته حاضر بوده‌اند در آنجا ببینید؛ و همچنین این که در آنجا نسبت به هویت و حضور ناصح الهی که منتها در ذهن شما در کره زمین سکنی گزید به راستی آگاه شوید. چنین تجربه‌ای در بر گیرنده یک بیداری شکوهمند، یک رستاخیز واقعی است.

در کرات مورانشیا سرافیمهای همراه یاران آشکار شما هستند (آنان دو تن می‌باشند). همینطور که شما از میان دوران زندگانی کرات دوران گذار پیش می‌روید، این فرشتگان نه تنها همراه شما هستند، و به هر طریق ممکن شما را در دستیابی به وضعیت مورانشیا و روحی یاری می‌دهند، بلکه همچنین از طریق مطالعه در مدارس ضمیمه برای سرافیمهای تکاملی که در کرات قصر حفظ می‌شوند از فرصت پیشروی بهره می‌برند.

نژاد بشری فقط اندکی پایین‌تر از انواع سادتر رسته‌های فرشتگان آفریده شده است. از این رو به دنبال

^{1136.8 (1247.6)} The technique of justice demands that personal or group guardians shall respond to the dispensational roll call in behalf of all nonsurviving personalities. The Adjusters of such nonsurvivors do not return, and when the rolls are called, the seraphim respond, but the Adjusters make no answer. This constitutes the "resurrection of the unjust," in reality the formal recognition of the cessation of creature existence. This roll call of justice always immediately follows the roll call of mercy, the resurrection of the sleeping survivors. But these are matters which are of concern to none but the supreme and all-knowing Judges of survival values. Such problems of adjudication do not really concern us.

^{1136.9 (1247.7)} Group guardians may serve on a planet age after age and eventually become custodians of the slumbering souls of thousands upon thousands of sleeping survivors. They can so serve on many different worlds in a given system since the resurrection response occurs on the mansion worlds.

^{1136.10 (1247.8)} All personal and group guardians in the system of Satania who went astray in the Lucifer rebellion, notwithstanding that many sincerely repented of their folly, are to be detained on Jerusem until the final adjudication of the rebellion. Already have the Universal Censors arbitrarily taken from these disobedient and unfaithful guardians all aspects of their soul trusts and lodged these morontia realities for safekeeping in the custody of volunteer seconaphim.

7. SERAPHIM AND THE ASCENDANT CAREER

^{1137.1 (1248.1)} It is indeed an epoch in the career of an ascending mortal, this first awakening on the shores of the mansion world; there, for the first time, actually to see your long-loved and ever-present angelic companions of earth days; there also to become truly conscious of the identity and presence of the divine Monitor who so long indwelt your mind on earth. Such an experience constitutes a glorious awakening, a real resurrection.

^{1137.2 (1248.2)} On the morontia spheres the attending seraphim (there are two of them) are your open companions. These angels not only consort with you as you progress through the career of the transition worlds, in every way possible assisting you in the acquirement of morontia and spirit status, but they also avail themselves of the opportunity to advance by study in the extension schools for evolutionary seraphim maintained on the mansion worlds.

^{1137.3 (1248.3)} The human race was created just a little lower than the more simple types of the angelic

رهایی شما از قید و بند جسم، اولین مأموریت شما طی حیات مورانتیا در کار بلافصلی که در هنگام دستیابی شما به آگاهی شخصیت در انتظار شما است، به عنوان دستیاران سرافیمها خواهد بود.

پیش از ترک کرات قصر، کلیه انسانها از فرشتگان دائم همدم سراف یا نگاهبان برخوردار خواهند شد. و همینطور که شما از کرات مورانتیا فراز می‌یابید، سرانجام نگاهبانان سراف هستند که شاهد فرامین پیوند جاودانه شما با تنظیم کنندگان فکر هستند و بر آن گواهی می‌دهند. آنها با هم هویت شخصیت شما را به عنوان فرزندان جسم از کرات زمان تثبیت نموده‌اند. سپس با دستیابی شما به وضعیت تکامل یافته مورانتیایی، آنها شما را طی عبور از جروسم و کرات مربوطه پیشرفت و فرهنگ سیستم همراهی می‌کنند. بعد از آن آنها با شما به ایدنشا و هفتاد کرات معاشرت پیشرفته آن می‌روند، و متعاقباً شما را به ملک صادقها رهنمون خواهند شد و شما را طی دوران زندگانی عالی کرات ستاد مرکزی جهان دنبال خواهند نمود. و هنگامی که شما خرد و فرهنگ ملک صادقها را فرا گرفتید، شما را به سلوینگتون خواهند برد، و در آنجا شما در پیشگاه فرمانروای مطلق تمامی نبادان به طور رو در رو خواهید ایستاد. و باز این راهنمایان سرافی شما را از میان ناحیه‌های فرعی و اصلی ابرجهان و تا کرات پذیرش یوورسا دنبال خواهند کرد، و با شما باقی خواهند ماند تا این که سرانجام به مقصد پرواز طولانی هاونا بپوشش سکناقیمی قرار گیرید.

برخی از نگاهبانان الحاقی سرنوشت در طول زندگانی انسانی مسیر رهنوردان فراز یابنده را از میان هاونا دنبال می‌کنند. دیگران با معاشران طولانی مدت انسانی خود موقتاً خداحافظی می‌کنند، و سپس، در حالی که این انسانها دوایر جهان مرکزی را می‌پیمایند، این نگاهبانان سرنوشت به دوایر سرافینگتون دست می‌یابند. و آنها در سواحل بهشت منتظر خواهند ماند تا این که معاشران انسانی آنها از آخرین خواب گذار زمان بیدار شوند تا به سوی تجارب جدید ابدیت پیش روند. این سرافیمهای فراز یابنده متعاقباً به خدمات گوناگون در سپاه پایان دهندگان و به سپاه سرافی کمال وارد می‌شوند.

انسان و فرشته ممکن است در خدمت جاودانه از نو به هم وصل شوند یا نشوند، اما هر جا که مأموریت سرافی آنها را ببرد، سرافیمها همیشه با افراد تحت سرپرستی پیشینشان در کرات تکاملی، انسانهای فراز یابنده زمان، در ارتباط هستند. معاشرتهای صمیمانه و وصلتهای عاطفی قلمروهای منشأ بشری هرگز فراموش نمی‌شوند و هرگز به طور کامل نیز قطع نمی‌شوند. در اعصار جاودانه انسانها و فرشتگان در خدمت الهی همکاری خواهند کرد، همانطور که در دوران زندگانی زمان می‌کردند.

برای سرافیمها مطمئن‌ترین راه برای دستیابی به الوهیت‌های بهشت، هدایت موفقیت‌آمیز یک روان حاوی منشأ تکاملی به دروازه‌های بهشت است. از این رو مأموریت نگاهبان سرنوشت بالاترین پاداش وظیفه سرافی است.

فقط نگاهبانان سرنوشت به داخل سپاه اولیه یا

orders. Therefore will your first assignment of the morontia life be as assistants to the seraphim in the immediate work awaiting at the time you attain personality consciousness subsequent to your liberation from the bonds of the flesh.

1137.4 (1248.4) Before leaving the mansion worlds, all mortals will have permanent seraphic associates or guardians. And as you ascend the morontia spheres, eventually it is the seraphic guardians who witness and certify the decrees of your eternal union with the Thought Adjusters. Together they have established your personality identities as children of the flesh from the worlds of time. Then, with your attainment of the mature morontia estate, they accompany you through Jerusem and the associated worlds of system progress and culture. After that they go with you to Edentia and its seventy spheres of advanced socialization, and subsequently will they pilot you to the Melchizedeks and follow you through the superb career of the universe headquarters worlds. And when you have learned the wisdom and culture of the Melchizedeks, they will take you on to Salvington, where you will stand face to face with the Sovereign of all Nebadon. And still will these seraphic guides follow you through the minor and major sectors of the superuniverse and on to the receiving worlds of Uversa, remaining with you until you finally enseconaphim for the long Havona flight.

1137.5 (1248.5) Some of the destiny guardians of attachment during the mortal career follow the course of the ascending pilgrims through Havona. The others bid their long-time mortal associates a temporary farewell, and then, while these mortals traverse the circles of the central universe, these guardians of destiny achieve the circles of Seraphington. And they will be in waiting on the shores of Paradise when their mortal associates awaken from the last transit sleep of time into the new experiences of eternity. Such ascending seraphim subsequently enter upon divergent services in the finaliter corps and in the Seraphic Corps of Completion.

1137.6 (1248.6) Man and angel may or may not be reunited in eternal service, but wherever seraphic assignment may take them, the seraphim are always in communication with their former wards of the evolutionary worlds, the ascendant mortals of time. The intimate associations and the affectionate attachments of the realms of human origin are never forgotten nor ever completely severed. In the eternal ages men and angels will co-operate in the divine service as they did in the career of time.

1137.7 (1248.1) For seraphim, the surest way of achieving the Paradise Deities is by successfully guiding a soul of evolutionary origin to the portals of Paradise. Therefore is the assignment of guardian of destiny the most highly prized seraphic duty.

1137.8 (1248.2) Only destiny guardians are mustered into

انسانی نهایت گرد می‌آیند، و این زوج درگیر ماجرای متعالی هویت در یگانگی می‌شوند؛ دو موجود پیش از پذیرش آنها به داخل سپاه نهایت به یگانگی دوتایی معنوی دست یافته‌اند. در این تجربه دو طبیعت فرشته گونه، که در تمامی کارکردهای جهان بدین گونه مکملند به یگانگی غائی روحی دو در یک دست می‌یابند، و به یک ظرفیت جنید برای پذیرش و پیوند با یک ذره غیرتنظیم کننده از پدر بهشتی می‌رسند. و بدین ترتیب برخی از همیاران با محبت سرافی شما سرانجام همچنین همیاران پایان دهنده شما در ابدیت، فرزندان متعال و فرزندان کامل شده پدر بهشتی می‌شوند.

[ارائه شده توسط رئیس سرافیمها که در یورنشیا ساکن است].

the primary or mortal Corps of the Finality, and such pairs have engaged in the supreme adventure of identity at-oneness; the two beings have achieved spiritual bi-unification on Seraphington prior to their reception into the finaliter corps. In this experience the two angelic natures, so complemental in all universe functions, achieve ultimate spirit two-in-oneness, repercussing in a new capacity for the reception of, and fusion with, a non-Adjuster fragment of the Paradise Father. And so do some of your loving seraphic associates in time also become your finaliter associates in eternity, children of the Supreme and perfected sons of the Paradise Father.

1137.9 (1243.3) [Presented by the Chief of Seraphim stationed on Urantia.]

مقاله 114. دولت سیاره‌ای فرشتگان سراف

115 ⇨

کتاب یورنشا

⇨ 113

III. بخش سوم - تاریخ یورنشا

مقاله 114

دولت سیاره‌ای فرشتگان سراف

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- حاکمیت یورنشا
- 2- هیئت سرپرستان سیاره‌ای
- 3- فرماندار کل مقیم
- 4- ناظر والامرته
- 5- دولت سیاره‌ای
- 6- سرافیم ارشد سرپرستی سیاره‌ای
- 7- گروه ذخیره سرنوشت

PAPER 114

SERAPHIC PLANETARY
GOVERNMENT

SECTIONS

Introduction

1. The Sovereignty of Urantia
2. The Board of Planetary Supervisors
3. The Resident Governor General
4. The Most High Observer
5. The Planetary Government
6. The Master Seraphim of Planetary Supervision
7. The Reserve Corps of Destiny

مقدمه مقاله

والامرته‌ها از طریق نیروها و عوامل آسمانی متعدد اما عمدتاً از طریق خدمت سرافیمها در پادشاهیهای انسانها حکومت می‌کنند.

امروز در هنگام ظهر، در لحظه حضور و غیاب فرشتگان سیاره‌ای، نگاهبانان، و دیگران، 501,234,619 جفت از سرافیمها در یورنشا حضور داشتند. دویست سپاه از فرشتگان سراف شامل 597,196,800 جفت از سرافیمها یا 1,194,393,600 فرشته تنها تحت فرماندهی من قرار داشتند. با این وجود دفتر ثبت 1,002,469,238 فرد را نشان می‌دهد. از این رو به دنبال آن درج شده که 191,924,362 فرشته به دلیل کار انتقال، پیام رسانی، و مرگ از این کره غایب بودند. (در یورنشا تقریباً به همان تعداد از سرافیمها فرشتگان کروب وجود دارند، و آنها به نحوی مشابه سازمان یافته‌اند.)

سرافیمها و کروبیان همکار آنها در رابطه با جزئیات دولت فوق بشری یک سیاره کار زیادی انجام می‌دهند، به ویژه در رابطه با کراتی که به واسطه شورش در انزوا بوده‌اند. فرشتگان که توسط بینابینها به گونه‌ای توانمند یاری می‌شوند، به عنوان خادمان فوق مادی واقعی که فرامین فرماندار کل مقیم و کلیه همکاران

INTRODUCTION

1140.1 (1250.1) THE Most Highs rule in the kingdoms of men through many celestial forces and agencies but chiefly through the ministry of seraphim.

1140.2 (1250.2) At noon today the roll call of planetary angels, guardians, and others on Urantia was 501,234,619 pairs of seraphim. There were assigned to my command two hundred seraphic hosts — 597,196,800 pairs of seraphim, or 1,194,393,600 individual angels. The registry, however, shows 1,002,469,238 individuals; it follows therefore that 191,924,362 angels were absent from this world on transport, messenger, and death duty. (On Urantia there are about the same number of cherubim as seraphim, and they are similarly organized.)

1140.3 (1250.3) Seraphim and their associated cherubim have much to do with the details of the superhuman government of a planet, especially of worlds which have been isolated by rebellion. The angels, ably assisted by the midwayers, function on Urantia as the actual supermaterial ministers who execute the mandates of the resident governor general and all

و زیردستان او را اجرا می‌کنند در یورنشیا عمل می‌کنند. سرافیمها به عنوان یک طبقه با بسیاری تکالیف به غیر از تکالیف شخصی و سرپرستی گروهی مشغول هستند.

یورنشیا فاقد سرپرستی صحیح و مؤثر از حکمرانان سیستم، کوکبه، و جهان نیست. اما دولت سیاره‌ای از دولت هر کره دیگر در سیستم ستانیا، و حتی در سرتاسر نیادان متفاوت است. این بی‌همتایی در طرح سرپرستی شما به سبب تعدادی شرایط غیر عادی است:

- 1- وضعیت تغییر و تبدیل حیات یورنشیا.
- 2- وضع اضطراری شورش لوسیفر.
- 3- اختلالات مربوط به خطای آدم.
- 4- بی‌قاعدگیهای ناشی از این واقعیت که یورنشیا یکی از کرات اعطایی حکمران جهان است. میکائیل نیادان پرنس سیاره‌ای یورنشیا است.
- 5- کارکرد ویژه بیست و چهار منیر سیاره‌ای.
- 6- مکان در سیاره مدار یک فرشته اعظم.
- 7- گمارش اخیرتر ماکینوتا ملک صادق که روزگاری در جسم ظاهر شد به عنوان معاون پرنس سیاره‌ای.

1- حاکمیت یورنشیا

حاکمیت آغازین یورنشیا توسط فرمانروای سیستم ستانیا به امانت حفظ گردید. آن ابتدا توسط او به یک کمسیون مشترک ملک صادقها و حاملین حیات سپرده شد، و این گروه تا هنگام ورود معمول یک پرنس سیاره‌ای برگزیده در یورنشیا عمل نمود. به دنبال سقوط پرنس کلیگشیا، در هنگام شورش لوسیفر، یورنشیا هیچ رابطه مطمئن و تثبیت شده‌ای با جهان محلی و بخشهای اداری آن نداشت، تا این که اعطای میکائیل در جسم تکمیل گردید، و سپس او توسط اتحاد ایامها، پرنس سیاره‌ای یورنشیا اعلام شد. چنین اعلامی با اطمینان و در اصول برای همیشه وضعیت کره شما را تثبیت نمود، اما عملاً پسر آفریننده حکمران هیچ نشانی از سرپرستی شخصی سیاره نشان نداد، به جز برقراری کمسیون جروسم متشکل از بیست و چهار یورنشیایی پیشین که او را در دولت یورنشیا و تمامی سیارات قرنطینه شده دیگر در سیستم با اختیار نمایندگی کنند. یکی از اعضای این شورا اکنون همیشه به عنوان فرماندار کل مقیم در یورنشیا ساکن است.

اتوریته قائم مقامی برای عمل کردن از جانب میکائیل به عنوان پرنس سیاره‌ای اخیراً به ماکینوتا ملک صادق داده شده است، اما این پسر جهان محلی کوچکترین حرکتی در جهت تغییر نظام کنونی سیاره‌ای دولتهای بیایی فرمانداران کل مقیم انجام ن داده است.

his associates and subordinates. Seraphim as a class are occupied with many assignments other than those of personal and group guardianship.

1140.4 (1250.4) Urantia is not without proper and effective supervision from the system, constellation, and universe rulers. But the planetary government is unlike that of any other world in the Satania system, even in all Nebadon. This uniqueness in your plan of supervision is due to a number of unusual circumstances:

- 1140.5 (1250.5) 1. The life modification status of Urantia.
- 1140.6 (1250.6) 2. The exigencies of the Lucifer rebellion.
- 1140.7 (1250.7) 3. The disruptions of the Adamic default.
- 1140.8 (1250.8) 4. The irregularities growing out of the fact that Urantia was one of the bestowal worlds of the Universe Sovereign. Michael of Nebadon is the Planetary Prince of Urantia.
- 1140.9 (1250.9) 5. The special function of the twenty-four planetary directors.
- 1140.10 (1250.10) 6. The location on the planet of an archangels' circuit.
- 1140.11 (1250.11) 7. The more recent designation of the onetime incarnated Machiventa Melchizedek as vicegerent Planetary Prince.

1. THE SOVEREIGNTY OF URANTIA

1141.1 (1251.12) The original sovereignty of Urantia was held in trust by the sovereign of the Satania system. It was first delegated by him to a joint commission of Melchizedeks and Life Carriers, and this group functioned on Urantia until the arrival of a regularly constituted Planetary Prince. Subsequent to the downfall of Prince Caligastia, at the time of the Lucifer rebellion, Urantia had no sure and settled relationship with the local universe and its administrative divisions until the completion of Michael's bestowal in the flesh, when he was proclaimed, by the Union of Days, Planetary Prince of Urantia. Such a proclamation in surety and in principle forever settled the status of your world, but in practice the Sovereign Creator Son made no gesture of personal administration of the planet aside from the establishment of the Jerusem commission of twenty-four former Urantians with authority to represent him in the government of Urantia and all other quarantined planets in the system. One of this council is now always resident on Urantia as resident governor general.

1141.2 (1251.1) Vicegerent authority to act for Michael as Planetary Prince has been recently vested in Machiventa Melchizedek, but this Son of the local universe has made not the slightest move toward modifying the present planetary regime of the successive administrations of the resident

احتمال اندکی وجود دارد که در طول دوران حاکمیت کنونی تغییر قابل توجهی در دولت یورنشا انجام شود، مگر این که قائم مقام پرنس سیاره‌ای برای به عهده گرفتن این مسئولیتهای افتخاری وارد شود. برای برخی از همکاران ما به نظر می‌رسد که در زمانی در آینده نزدیک طرح اعزام یکی از بیست و چهار مشاور به یورنشا که به عنوان فرماندار کل عمل کند با ورود رسمی ماکی‌ونتتا ملک صادق با فرمان قائم مقامی حاکمیت یورنشا مورد جایگزینی واقع شود. او به عنوان پرنس سیاره‌ای موقت تا هنگام صدور حکم نهایی برای شورش لوسیفر و احتمالاً طی برقراری نور و حیات در سیاره در آینده دور بدون شک به سرپرستی سیاره ادامه خواهد داد.

برخی باور دارند که ماکی‌ونتتا خواهد آمد تا سرپرستی شخصی امور یورنشا را تا پایان دوران حاکمیت کنونی به عهده گیرد. دیگران بر این باورند که پرنس قائم مقام ممکن است بدین گونه نیاید، تا این که میکائیل روزگاری به یورنشا بازگردد، همانطور که در هنگامی که هنوز در جسم بود وعده داد. باز سائیرین، از جمله این گوینده در انتظار ظهور ملک صادق در هر روز یا ساعت هستند.

2- هیئت سرپرستان سیاره‌ای

از هنگام روزگاران اعطای میکائیل به کره شما سرپرستی عمومی یورنشا به یک گروه ویژه در جروسم متشکل از بیست و چهار تنی که روزگاری مردم یورنشا بودند سپرده شده است. شایستگی برای عضویت در این کمیسیون برای ما ناشناخته است، اما ما مشاهده کرده‌ایم که آنهایی که بدین گونه مأموریت یافته‌اند همگی به حاکمیت در حال گسترش متعال در سیستم سیاتیا کمک کرده‌اند. آنها بنا بر سرشتشان هنگامی که در یورنشا عمل می‌کردند همگی رهبران واقعی بودند، و (به جز ماکی‌ونتتا ملک صادق) این کیفیتهای رهبری به واسطه تجربه کرات قصر تقویت شده و به واسطه آموزش در شهروندی جروسم اضافه شده است. اعضا از طریق کابینه لانافورج برای گروه بیست و چهار نفره کاندید می‌شوند، توسط والا مرتبه‌های ایدنشا تأیید می‌شوند، توسط نگاهبان تخصیص یافته جروسم تصویب می‌شوند، و توسط جبرئیل سلوینگتون مطابق فرمان میکائیل گمارده می‌شوند. منصوب شدگان موقت درست همانند اعضای دائم این کمیسیون سرپرستان ویژه به طور کامل عمل می‌کنند.

این هیئت از مدیران سیاره‌ای به ویژه درگیر سرپرستی آن فعالیتها در این کره است که ناشی از این واقعیت است که میکائیل اعطای نهایی خود را در اینجا تجربه کرد. آنها از طریق فعالیتهای ارتباطی یک ستاره تابناک عصر، همان موجودی که در سرتاسر اعطای انسانی مراقب عیسی بود، در تماس نزدیک و فوری با میکائیل نگاه داشته می‌شوند.

governors general.

^{114:1.3 (1251.2)} There is little likelihood that any marked change will be made in the government of Urantia during the present dispensation unless the vicegerent Planetary Prince should arrive to assume his titular responsibilities. It appears to certain of our associates that at some time in the near future the plan of sending one of the twenty-four counselors to Urantia to act as governor general will be superseded by the formal arrival of Machiventa Melchizedek with the vicegerent mandate of the sovereignty of Urantia. As acting Planetary Prince he would undoubtedly continue in charge of the planet until the final adjudication of the Lucifer rebellion and probably on into the distant future of planetary settlement in light and life.

^{114:1.4 (1251.3)} Some believe that Machiventa will not come to take personal direction of Urantian affairs until the end of the current dispensation. Others hold that the vicegerent Prince may not come, as such, until Michael sometime returns to Urantia as he promised when still in the flesh. Still others, including this narrator, look for Melchizedek's appearance any day or hour.

2. THE BOARD OF PLANETARY SUPERVISORS

^{114:2.1 (1251.4)} Since the times of Michael's bestowal on your world the general management of Urantia has been intrusted to a special group on Jerusem of twenty-four onetime Urantians. Qualification for membership on this commission is unknown to us, but we have observed that those who have been thus commissioned have all been contributors to the enlarging sovereignty of the Supreme in the system of Satania. By nature they were all real leaders when they functioned on Urantia, and (excepting Machiventa Melchizedek) these qualities of leadership have been further augmented by mansion world experience and supplemented by the training of Jerusem citizenship. Members are nominated to the twenty-four by the cabinet of Lanaforge, seconded by the Most Highs of Edentia, approved by the Assigned Sentinel of Jerusem, and appointed by Gabriel of Salvington in accordance with the mandate of Michael. The temporary appointees function just as fully as do the permanent members of this commission of special supervisors.

^{114:2.2 (1251.5)} This board of planetary directors is especially concerned with the supervision of those activities on this world which result from the fact that Michael here experienced his terminal bestowal. They are kept in close and immediate touch with Michael by the liaison activities of a certain Brilliant Evening Star, the identical being who attended upon

در حال حاضر فردی به نام یحیی، که برای شما به نام "تعمید دهنده" شناخته شده است، رئیس این شورا، آنگاه که در جروسم در جلسه است، می‌باشد. اما سرپرست این شورا به واسطه سیمتش نگاهبان ساتانیا، نماینده مستقیم و شخصی بازرس دستیار در سلوینگتون و رئیس عالی اجرایی اروانتان می‌باشد.

اعضای همین کمیسیون یورنشیاپیهای پیشین نیز به عنوان سرپرستان مشورتی سی و شش کرات دیگر سیستم عمل می‌کنند که به واسطه شورش در انزوا قرار گرفته‌اند. آنها یک خدمت بسیار ارزشمند در نگاه داشتن لانافورج، حکمران سیستم، در تماس نزدیک و دلسوزانه با امور این سیارات که هنوز کمابیش تحت کنترل فراگیر پدران کوبکبه نرلاشیادک باقی هستند به انجام می‌رسانند. این بیست و چهار مشاور به هر یک از سیارات قرنطینه شده، به ویژه به یورنشیا، سفرهای مکرر انجام می‌دهند.

هر یک از کرات منزوی دیگر توسط کمیسیونهای مشابه که اندازه متغیر دارند و در بر گیرنده ساکنان روزگاران پیشین آن کرات هستند مورد مشورت قرار می‌گیرند، اما این کمیسیونهای دیگر تحت فرمان گروه یورنشیاپی بیست و چهار نفره قرار دارند. در حالی که اعضای کمیسیون ذکر شده بدین ترتیب به هر فاز از پیشرفت بشری در هر کره قرنطینه شده در ساتانیا به گونه‌ای فعال علاقمند هستند، به ویژه و به طور فوق‌العاده درگیر رفاه و پیشرفت نژادهای انسانی یورنشیا می‌باشند، زیرا آنها فوراً و به طور مستقیم امور هیچیک از سیارات به جز یورنشیا را سرپرستی نمی‌کنند، و حتی در اینجا اختیار آنها به جز در قلمروهای مشخصی که به بقای انسانی مربوطند کامل نیست.

هیچکس نمی‌داند این بیست و چهار مشاور یورنشیا، جدا از برنامه معمول فعالیت‌های جهان، تا کی در موقعیت کنونی خود ادامه خواهند داد. بدون شک آنها تا وقتی که در وضعیت سیاره‌ای تغییراتی رخ دهد در ظرفیتهای کنونی خود به خدمت ادامه خواهند داد. در زمره این تغییرات، پایان یک دوره، به عهده‌گیری اتوریتیه کامل توسط ماکی‌ونتتا ملک صادق، دآوری نهایی پیرامون شورش لوسیفیر، یا ظهور مجدد میکائیل در کره اعطای نهایی او می‌باشد. به نظر می‌رسد فرماندار کل کنونی ساکن یورنشیا بر این عقیده است که در لحظه‌ای که سیستم ساتانیا به مدارهای کوبکبه بازگردد، همگی به جز ماکی‌ونتتا ممکن است برای صعود به بهشت آزاد شوند. اما دیدگاههای دیگری نیز وجود دارند.

3- فرماندار کل مقیم

هر یکصدسال به وقت یورنشیا، گروه جروسمی بیست و چهار سرپرست سیاره‌ای یکی از افراد خود را برای اقامت در کره شما تعیین می‌کند تا به عنوان نماینده اجرایی‌شان، به عنوان فرماندار کل مقیم، عمل نمایند. در طول ایام آمادگی این نوشته‌ها این افسر اجرایی تغییر کرد. او نوزدهمین فردی بود که بدین گونه خدمت کرد و فرد بیستم جانشین او گردید. نام سرپرست کنونی

Jesus throughout the mortal bestowal.

^{11423 (1252.1)} At the present time one John, known to you as "the Baptist," is chairman of this council when it is in session on Jerusalem. But the ex officio head of this council is the Assigned Sentinel of Satania, the direct and personal representative of the Associate Inspector on Salvington and of the Supreme Executive of Orvonton.

^{11424 (1252.2)} The members of this same commission of former Urantians also act as advisory supervisors of the thirty-six other rebellion-isolated worlds of the system; they perform a very valuable service in keeping Lanaforge, the System Sovereign, in close and sympathetic touch with the affairs of these planets, which still remain more or less under the overcontrol of the Constellation Fathers of Norlatiadek. These twenty-four counselors make frequent trips as individuals to each of the quarantined planets, especially to Urantia.

^{11425 (1252.3)} Each of the other isolated worlds is advised by similar and varying sized commissions of its onetime inhabitants, but these other commissions are subordinate to the Urantian group of twenty-four. While the members of the latter commission are thus actively interested in every phase of human progress on each quarantined world in Satania, they are especially and particularly concerned with the welfare and advancement of the mortal races of Urantia, for they immediately and directly supervise the affairs of none of the planets except Urantia, and even here their authority is not complete excepting in certain domains concerned with mortal survival.

^{11426 (1252.4)} No one knows how long these twenty-four Urantia counselors will continue in their present status, detached from the regular program of universe activities. They will no doubt continue to serve in their present capacities until some change in planetary status ensues, such as the end of a dispensation, the assumption of full authority by Machiventa Melchizedek, the final adjudication of the Lucifer rebellion, or the reappearance of Michael on the world of his final bestowal. The present resident governor general of Urantia seems inclined to the opinion that all but Machiventa may be released for Paradise ascension the moment the system of Satania is restored to the constellation circuits. But other opinions are also current.

3. THE RESIDENT GOVERNOR GENERAL

^{11431 (1252.5)} Every one hundred years of Urantia time, the Jerusalem corps of twenty-four planetary supervisors designate one of their number to sojourn on your world to act as their executive representative, as resident governor general. During the times of the preparation of these narratives this executive officer was changed, the

سیاره‌ای فقط به این دلیل از شما پنهان نگاه داشته شده است، که انسان فانی به این تمایل دارد که هموطنان خارق‌العاده و مافوقان فوق بشری خود را مورد تقدیس و احترام قرار دهد، و حتی در زمره خدایان بشمارد.

فرماندار کل مقیم هیچ اتوریتة واقعی شخصی در مدیریت امور کره ندارد، به جز به عنوان نماینده بیست و چهار مشاور جروسم. او به عنوان هماهنگ کننده دولت فوق بشری عمل می‌کند و رئیس مورد احترام و رهبر عموماً به رسمیت شناخته شده موجودات آسمانی است که در یورنشیا عمل می‌کنند. تمامی رسته‌های گروه‌های فرشتگان او را به عنوان مدیر هماهنگ کننده خود تلقی می‌کنند، در حالی که بیناییهای متحد، از هنگام عزیمت 1-2-3 اولین که یکی از بیست و چهار مشاور گشت، به راستی به فرمانداران کل پیاپی به عنوان پدران سیاره‌ای خود می‌نگرند.

اگر چه فرماندار کل اتوریتة واقعی و شخصی در سیاره ندارد، هر روزه فرامین و تصمیمات متعددی صادر می‌کند که توسط کلیه شخصیت‌های مربوطه به عنوان کلام آخر پذیرفته می‌شود. او عمدتاً بیشتر به عنوان یک مشاور پدران است تا یک حکمران تکنیکی. از برخی جهات او همچون یک پرنس سیاره‌ای عمل می‌کند، اما دولت او بسیار بیشتر به دولت فرزندان ماتریال شباهت نزدیک دارد.

دولت یورنشیا مطابق ترتیبی که به واسطه آن فرماندار کل بازگشته به عنوان یک عضو موقت کابینه حکمران سیستم که در برگزیده پرنسهای سیاره‌ای است در شوراهای جروسم نمایندگی می‌شود. هنگامی که ماکوینتا به عنوان قائم مقام پرنس تعیین شد، انتظار می‌رفت که او جای خود را در شورای پرنسهای سیاره‌ای ساتانیا فوراً به عهده گیرد، اما تاکنون او در این جهت چیزی نشان نداده است.

دولت فوق مادی یورنشیا یک رابطه بسیار نزدیک ارگانیک با واحدهای بالاتر جهان محلی ندارد. از جهتی فرماندار کل مقیم، سلوینگتون و نیز جروسم را نمایندگی می‌کند، زیرا او از سوی بیست و چهار مشاور که مستقیماً نماینده میکائیل و جبرئیل هستند عمل می‌نماید. و فرماندار سیاره‌ای که شهروند جروسم است، می‌تواند برای حکمران سیستم به عنوان یک سخنگو عمل نماید. مسئولان کوکبه از طریق یک پسر ورناداک، ناظر ایندشیا، مستقیماً نمایندگی می‌شوند.

4- ناظر والامرته

حاکمیت یورنشیا به واسطه تصاحب اختیاری اتوریتة سیاره‌ای که مدت کوتاهی پس از شورش سیاره‌ای توسط دولت نرلاشیادک در گذشته صورت گرفت بیشتر پیچیده شده است. هنوز در یورنشیا یک پسر ورناداک ساکن است. او یک ناظر والامرته‌های

nineteenth so to serve being succeeded by the twentieth. The name of the current planetary supervisor is withheld from you only because mortal man is so prone to venerate, even to deify, his extraordinary compatriots and superhuman superiors.

114:32 (1252:6) The resident governor general has no actual personal authority in the management of world affairs except as the representative of the twenty-four Jerusalem counselors. He acts as the co-ordinator of superhuman administration and is the respected head and universally recognized leader of the celestial beings functioning on Urantia. All orders of angelic hosts regard him as their co-ordinating director, while the United Midwayers, since the departure of 1-2-3 the first to become one of the twenty-four counselors, really look upon the successive governors general as their planetary fathers.

114:33 (1253:1) Although the governor general does not possess actual and personal authority on the planet, he hands down scores of rulings and decisions each day which are accepted as final by all personalities concerned. He is much more of a fatherly adviser than a technical ruler. In certain ways he functions as would a Planetary Prince, but his administration much more closely resembles that of the Material Sons.

114:34 (1253:2) The Urantia government is represented in the councils of Jerusalem in accordance with an arrangement whereby the returning governor general sits as a temporary member of the System Sovereign's cabinet of Planetary Princes. It was expected, when Machiventa was designated vicegerent Prince, that he would immediately assume his place in the council of the Planetary Princes of Satania, but thus far he has made no gesture in this direction.

114:35 (1253:3) The supermaterial government of Urantia does not maintain a very close organic relationship with the higher units of the local universe. In a way, the resident governor general represents Salvington as well as Jerusalem since he acts on behalf of the twenty-four counselors, who are directly representative of Michael and Gabriel. And being a Jerusalem citizen, the planetary governor can function as a spokesman for the System Sovereign. The constellation authorities are represented directly by a Vorondadek Son, the Edentia observer.

4. THE MOST HIGH OBSERVER

114:41 (1253:4) The sovereignty of Urantia is further complicated by the onetime arbitrary seizure of planetary authority by the government of Norlatiadek shortly after the planetary rebellion. There is still resident on Urantia a Vorondadek Son,

ایدنشیا است و در غیاب عمل مستقیم میکائیل، امانتدار حاکمیت سیاره‌ای است. ناظر کنونی و الامرئیه (و زمانی نایب حکمران) بیست و سومین نفری است که بدین گونه در یورنشیا خدمت می‌کند.

گروه‌های مشخصی از مشکلات سیاره‌ای وجود دارند که هنوز تحت کنترل و الامرئیه‌های ایدنشیا هستند، و در هنگام شورش لوسیفر تحت حوزه اختیارات آنها قرار گرفتند. اتورئیه در این امور توسط یک پسر وُراندادک اِعمال می‌شود. او یک ناظر نرلاشیادک است که روابط مشورتی بسیار نزدیکی با سرپرستان سیاره‌ای دارد. سرپرستان نژادی در یورنشیا بسیار فعال هستند، و رئیس‌ان گوناگون گروهی آنها به ناظر وُراندادک مقیم که به عنوان مدیر مشورتی آنها عمل می‌کند به طور غیررسمی وصل هستند.

در هنگام یک بحران سرپرست واقعی و عالی دولت، به جز در برخی امور صرفاً روحی، این پسر وُراندادک ایدنشیا می‌باشد که اکنون مشغول به کار نظارت است. (در این مشکلات منحصر به فرد روحی و در برخی امور صرفاً شخصی به نظر می‌رسد اتورئیه عالی به فرشته اعظم فرماده که به ستاد فرماندهی ناحیه‌ای آن رسته وصل است و به تازگی در یورنشیا برقرار شده محول شده است.)

یک ناظر و الامرئیه از این قدرت برخوردار است که بنا به صلاحدید خود دولت سیاره‌ای را در لحظات بحرانهای جدی سیاره‌ای تصرف کند، و نگاشته شده است که در تاریخ یورنشیا این امر سی و سه بار رخ داده است. در چنین اوقاتی ناظر و الامرئیه به عنوان قائم مقام و الامرئیه عمل می‌کند، و روی تمامی سرپرستان و مدیران مقیم سیاره به جز سازمان ناحیه‌ای فرشتگان اعظم اتورئیه بی‌چون و چرا اِعمال می‌کند.

قائم مقامیهای وُراندادک برای سیارات با شورش در انزوا قرار گرفته چیز عجیب و غریبی نیستند، زیرا ممکن است و الامرئیه‌ها در هر زمان در امور کرات مسکونی مداخله کنند، و خرد برتر فرمانروایان کوکبه را در امور پادشاهیهای انسانها دخالت دهند.

5- دولت سیاره‌ای

توصیف دولت واقعی یورنشیا به راستی دشوار است. در راستای خطوط سازماندهی جهان، همچون بخش مقننه، مجریه، و قضایی جداگانه، هیچ دولت رسمی وجود ندارد. بیست و چهار مشاور به شاخه مقننه دولت سیاره‌ای شدن بسیار نزدیک هستند. فرماندار کل یک رئیس اجرایی موقت و مشورتی با قدرت و تو است که ناظر و الامرئیه از آن برخوردار است. و مطلقاً هیچ قدرت مرجع قضایی عامل در سیاره وجود ندارد — بلکه فقط کمیسیونهای میانجی‌گر.

اکثر مشکلاتی که به سرافیمها و بینابینها مربوط

an observer for the Most Highs of Edentia and, in the absence of direct action by Michael, trustee of planetary sovereignty. The present Most High observer (and sometime regent) is the twenty-third thus to serve on Urantia.

114.4.2 (1253.9) There are certain groups of planetary problems which are still under the control of the Most Highs of Edentia, jurisdiction over them having been seized at the time of the Lucifer rebellion. Authority in these matters is exercised by a Vorondadek Son, the Norlatiadek observer, who maintains very close advisory relations with the planetary supervisors. The race commissioners are very active on Urantia, and their various group chiefs are informally attached to the resident Vorondadek observer, who acts as their advisory director.

114.4.3 (1253.9) In a crisis the actual and sovereign head of the government, excepting in certain purely spiritual matters, would be this Vorondadek Son of Edentia now on observation duty. (In these exclusively spiritual problems and in certain purely personal matters, the supreme authority seems to be vested in the commanding archangel attached to the divisional headquarters of that order which was recently established on Urantia.)

114.4.4 (1253.7) A Most High observer is empowered, at his discretion, to seize the planetary government in times of grave planetary crises, and it is of record that this has happened thirty-three times in the history of Urantia. At such times the Most High observer functions as the Most High regent, exercising unquestioned authority over all ministers and administrators resident on the planet excepting only the divisional organization of the archangels.

114.4.5 (1253.8) Vorondadek regencies are not peculiar to rebellion-isolated planets, for the Most Highs may intervene at any time in the affairs of the inhabited worlds, interposing the superior wisdom of the constellation rulers in the affairs of the kingdoms of men.

5. THE PLANETARY GOVERNMENT

114.5.1 (1254.1) The actual administration of Urantia is indeed difficult to describe. There exists no formal government along the lines of universe organization, such as separate legislative, executive, and judicial departments. The twenty-four counselors come the nearest to being the legislative branch of the planetary government. The governor general is a provisional and advisory chief executive with the veto power resident in the Most High observer. And there are no absolutely authoritative judicial powers operative on the planet — only the conciliating commissions.

114.5.2 (1254.2) A majority of the problems involving seraphim and midwayers are, by mutual consent,

می‌شود با رضایت متقابل توسط فرماندار کل مورد داوری قرار می‌گیرد. اما تمامی احکام او، به جز هنگامی که فرامین بیست و چهار مشاور را اعلام می‌دارد، در معرض استیناف کمیسیونهای میانجیگر، مسئولین محلی که برای کارکرد سیاره‌ای منصوب شده‌اند، و یا حتی حکمران سیستم بیتانیا قرار دارند.

فقدان پرسنل مادی یک پرسنل سیاره‌ای و نظام مادی یک پسر و دختر نوع آدم به واسطه کارکرد ویژه سرافیمها و به خاطر خدمات غیرعادی مخلوقات بینابینی بخشاً جبران می‌شود. فقدان پرسنل سیاره‌ای توسط حضور سه‌گانه فرشتگان اعظم، ناظر و الامرته، و فرماندار کل به گونه‌ای مؤثر جبران می‌شود.

این دولت سیاره‌ای نسبتاً سازمان یافته ناپایدار و تا اندازه‌ای شخصاً مورد سرپرستی واقع شده به دلیل یاری زمان اندوز فرشتگان اعظم و مدار پیوسته آماده آنها که به طور بسیار مکرر در وضعیتهای اضطراری سیاره‌ای و دشواریهای اداری مورد استفاده قرار می‌گیرد بیش از حد انتظار مؤثر است. به لحاظ تکنیکی سیاره هنوز از نظر روحی در مدارهای نرلاشیادک در انزوا قرار دارد، اما در یک وضعیت اضطراری این نارسایی اکنون می‌تواند از طریق کاربرد مدار فرشتگان اعظم مورد احتراز قرار گیرد. البته از هنگام ریخته شدن روح حقیقت بر روی تمامی انسانها در هزار و نهصد سال پیش، انزوای سیاره‌ای به تک تک انسانها ربط اندکی دارد.

هر روز اداری در یورنشیا با یک گفتگوی مشورتی آغاز می‌شود که در آن فرماندار کل، رئیس سیاره‌ای فرشتگان اعظم، ناظر و الامرته، سوبرنافیم سرپرست، رئیس حاملین حیات مقیم سیاره، و میهمانان دعوت شده از میان فرزندان و الامرته جهان، یا از میان برخی از دانشجویان دیدارگر که ممکن است بر حسب اتفاق در سیاره اقامت داشته باشند شرکت دارند.

کابینه مستقیم اداری فرماندار کل شامل دوازده سرافیم است. آنها رئیسان اجرایی دوازده گروه از فرشتگان ویژه هستند که به عنوان مدیران بلافصل فوق بشری پیشرفت و ثبات سیاره‌ای عمل می‌کنند.

6- سرافیم ارشد سرپرستی سیاره‌ای

هنگامی که نخستین فرماندار کل به یورنشیا وارد شد، همزمان با ریختن روح حقیقت، او با دوازده گروه از سرافیمهای ویژه همراهی می‌شد. آنها فارغ‌التحصیلان سرافینگتون بودند که فوراً به برخی خدمات ویژه سیاره‌ای گمارده شده بودند. این فرشتگان والا به عنوان سرافیم ارشد سرپرستی سیاره شناخته شده‌اند، و جدا از کنترل فراگیر ناظر و الامرته سیاره‌ای، تحت سرپرستی بلافصل فرماندار کل مقیم هستند.

decided by the governor general. But except when voicing the mandates of the twenty-four counselors, his rulings are all subject to appeal to conciliating commissions, to local authorities constituted for planetary function, or even to the System Sovereign of Satania.

^{114:53 (1254:3)} The absence of the corporeal staff of a Planetary Prince and the material regime of an Adamic Son and Daughter is partially compensated by the special ministry of seraphim and by the unusual services of the midway creatures. The absence of the Planetary Prince is effectively compensated by the triune presence of the archangels, the Most High observer, and the governor general.

^{114:54 (1254:4)} This rather loosely organized and somewhat personally administered planetary government is more than expectedly effective because of the timesaving assistance of the archangels and their ever-ready circuit, which is so frequently utilized in planetary emergencies and administrative difficulties. Technically, the planet is still spiritually isolated in the Norlatiadek circuits, but in an emergency this handicap can now be circumvented through utilization of the archangels' circuit. Planetary isolation is, of course, of little concern to individual mortals since the pouring out of the Spirit of Truth upon all flesh nineteen hundred years ago.

^{114:55 (1254:5)} Each administrative day on Urantia begins with a consultative conference, which is attended by the governor general, the planetary chief of archangels, the Most High observer, the supervising supernaphim, the chief of resident Life Carriers, and invited guests from among the high Sons of the universe or from among certain of the student visitors who may chance to be sojourning on the planet.

^{114:56 (1254:6)} The direct administrative cabinet of the governor general consists of twelve seraphim, the acting chiefs of the twelve groups of special angels functioning as the immediate superhuman directors of planetary progress and stability.

6. THE MASTER SERAPHIM OF PLANETARY SUPERVISION

^{114:61 (1254:7)} When the first governor general arrived on Urantia, concurrent with the outpouring of the Spirit of Truth, he was accompanied by twelve corps of special seraphim, Seraphington graduates, who were immediately assigned to certain special planetary services. These exalted angels are known as the master seraphim of planetary supervision and are, aside from the overcontrol of the planetary Most High observer, under the immediate direction of the resident governor general.

این دوازده گروه از فرشتگان، در حالی که تحت سرپرستی عمومی فرماندار کل مقیم عمل می‌کنند، فوراً توسط شورای فرشتگان دوازده نفره سراف، رئیسان عامل هر گروه، سرپرستی می‌شوند. این شورا همچنین به عنوان کابینه داوطلب فرماندار کل مقیم خدمت می‌کند.

من به عنوان رئیس سیاره‌ای سرافیمها سرپرستی این شورای رئیسان فرشتگان سراف را به عهده دارم، و من یک سوپرنافیم داوطلب از رسته اولیه هستم که به عنوان جانشین رئیس پیشین گروههای فرشتگان سیاره که در هنگام جدایی کلیکشیا خطا کرد در یورنشیا خدمت می‌کنم.

دوازده گروه از سرافیمهای ارشد سرپرستی سیاره‌ای به صورت زیر در یورنشیا عمل می‌کنند:

1- فرشتگان ادواری. اینها فرشتگان عصر حاضر، گروه دوره‌ای هستند. سرپرستی و مدیریت امور هر نسل که متناسب با موزائیک عصری که در آن رخ می‌دهند طراحی شده‌اند، به این خادمان آسمانی سپرده شده است. گروه کنونی فرشتگان ادواری که در یورنشیا خدمت می‌کنند سومین گروهی است که در طول دوره حاضر به سیاره گمارده شده است.

2- فرشتگان پیشرفت. کار آغاز نمودن پیشرفت تکاملی اعصار متوالی اجتماعی به این سرافیمها محول شده است. آنها توسعه روند ذاتی پیشرفت مخلوقات تکاملی را شکوفا می‌سازند. آنها به گونه‌ای وقفه ناپذیر تلاش می‌کنند تا چیزها را آنچه که باید باشند بسازند. گروهی که اکنون مشغول به کار است دومین گروهی است که به سیاره تخصیص یافته است.

3- نگاهبانان مذهبی. اینها "فرشتگان کلیساها" هستند، کوشاترین نگاهدارندگان آنچه که هست و بوده است. آنها تلاش می‌کنند که ایده‌آلهای آنچه را که به خاطر گذار امن ارزشهای اخلاقی از یک دوره به دوره دیگر بقا یافته است حفظ کنند. آنها کیش و مات فرشتگان پیشرفت هستند، و در همان حال به دنبال انتقال ارزشهای جاودان اشکال کهن و در حال گذار به الگوهای نوین و لذا کمتر ثبات یافته اندیشه و رفتار از یک نسل به دیگری می‌باشند. این فرشتگان برای اشکال معنوی مبارزه می‌کنند، اما آنها منبع فوق فرقه‌گرایی و بخشهای بی‌معنی جنجالی مذهب‌گرایان متظاهر نیستند. گروهی که اکنون در یورنشیا عمل می‌نماید پنجمین گروهی است که بدین گونه عمل می‌کند.

4- فرشتگان زندگی ملت. اینها "فرشتگان شیپورها" هستند، مدیران کارکردهای سیاسی زندگی ملی یورنشیا. گروهی که اکنون در کنترل فراگیر روابط بین‌المللی عمل می‌کند چهارمین گروهی است که در سیاره خدمت می‌نماید. به ویژه از طریق خدمت این بخش از فرشتگان سراف است که "والامرتبه‌ها در پادشاهیهای انسانها" حکومت می‌کنند.

5- فرشتگان نژادها. آنهایی که برای حفظ نژادهای

11462 (1255.1) These twelve groups of angels, while functioning under the general supervision of the resident governor general, are immediately directed by the seraphic council of twelve, the acting chiefs of each group. This council also serves as the volunteer cabinet of the resident governor general.

11463 (1255.2) As planetary chief of seraphim, I preside over this council of seraphic chiefs, and I am a volunteer supernaphim of the primary order serving on Urantia as the successor of the onetime chief of the angelic hosts of the planet who defaulted at the time of the Caligastia secession.

11464 (1255.3) The twelve corps of the master seraphim of planetary supervision are functional on Urantia as follows:

11465 (1255.4) 1. *The epochal angels.* These are the angels of the current age, the dispensational group. These celestial ministers are intrusted with the oversight and direction of the affairs of each generation as they are designed to fit into the mosaic of the age in which they occur. The present corps of epochal angels serving on Urantia is the third group assigned to the planet during the current dispensation.

11466 (1255.5) 2. *The progress angels.* These seraphim are intrusted with the task of initiating the evolutionary progress of the successive social ages. They foster the development of the inherent progressive trend of evolutionary creatures; they labor incessantly to make things what they ought to be. The group now on duty is the second to be assigned to the planet.

11467 (1255.6) 3. *The religious guardians.* These are the "angels of the churches," the earnest contenders for that which is and has been. They endeavor to maintain the ideals of that which has survived for the sake of the safe transit of moral values from one epoch to another. They are the checkmates of the angels of progress, all the while seeking to translate from one generation to another the imperishable values of the old and passing forms into the new and therefore less stabilized patterns of thought and conduct. These angels do contend for spiritual forms, but they are not the source of ultrasectarianism and meaningless controversial divisions of professed religionists. The corps now functioning on Urantia is the fifth thus to serve.

11468 (1255.7) 4. *The angels of nation life.* These are the "angels of the trumpets," directors of the political performances of Urantia national life. The group now functioning in the overcontrol of international relations is the fourth corps to serve on the planet. It is particularly through the ministry of this seraphic division that "the Most Highs rule in the kingdoms of men."

11469 (1255.8) 5. *The angels of the races.* Those who work for the conservation of the evolutionary races

تکاملی زمان کار می‌کنند، صرف نظر از درگیریهای سیاسی و گروه‌بندیهای مذهبی آنها. در یورنشیا بقایای نه نژاد بشری وجود دارند که با مردم روزگاران امروز در آمیخته و ترکیب شده‌اند. این سرافیمها به طور نزدیک به خدمت سرپرستان نژادی مربوط هستند، و گروهی که اکنون در یورنشیا است، گروه آغازینی است که به زودی بعد از روز پنطیکاست به سیاره تخصیص یافت.

6- فرشتگان آینده. اینها فرشتگان پیش‌بینی هستند که یک عصر و طرح آینده را برای تحقق چیزهای بهتر یک دوره جدید و در حال پیشرفت پیش‌بینی می‌کنند؛ آنها آرشیتکتهای اعصار پیاپی هستند. گروهی که اکنون در سیاره است از آغاز دوره کنونی در سیاره بدین گونه عمل کرده است.

7- فرشتگان روشننگری. یورنشیا اکنون کمک سومین گروه از سرافیمها را که وقف شکوفایی آموزش سیاره‌ای هستند دریافت می‌دارد. این فرشتگان به کار آموزش ذهنی و اخلاقی، بدان گونه که به افراد، خانواده‌ها، گروه‌ها، مدارس، اجتماعات، ملت‌ها، و تمامی نژادها مربوط است، مشغول هستند.

8- فرشتگان سلامتی. اینها خادمان سرافی هستند که به یاری آن عوامل انسانی که وقف ترویج سلامتی و پیشگیری از بیماری هستند تخصیص یافته‌اند. گروه کنونی ششمین گروهی است که در طول این دوره خدمت می‌نماید.

9- سرافیمهای خانه. یورنشیا اکنون از خدمات پنجمین گروه از خادمان فرشته که وقف حفظ و پیشرفت خانه، نهاد بنیادین تمدن بشری، می‌باشد بهره‌مند است.

10- فرشتگان صنعت. این گروه از فرشتگان سراف درگیر ترویج توسعه صنعتی و بهبود شرایط اقتصادی در میان مردمان یورنشیا می‌باشد. این گروه از هنگام اعطای میکائیل هفت بار تغییر یافته است.

11- فرشتگان تفریح. اینها سرافیمهایی هستند که ارزشهای تفریح، مزاح، و استراحت را ترویج می‌کنند. آنها همواره در صدد ارتقاء سرگرمیهای تفریحی انسان هستند و بدین ترتیب ترویج بهرموری سودمندتر از فراغت بشری را ترویج می‌کنند. گروه کنونی سومین گروه از آن رسته است که در یورنشیا خدمت می‌کند.

12- فرشتگان خدمت فوق بشری. اینها فرشتگان فرشتگان هستند، آن سرافیمهایی که به خدمت در کلیه زندگیهای دیگر فوق بشری در سیاره، موقت یا دائم، تخصیص یافته‌اند. این گروه از هنگام آغاز دوره کنونی خدمت کرده است.

هنگامی که این گروه‌های سرافیمهای ارشد در امور سیاست با شیوه سیاره‌ای توافق ندارند، اختلافات آنها معمولاً توسط فرماندار کل حل و فصل می‌شود، اما تمامی احکام او بنا بر طبیعت و سنگینی موارد مورد اختلاف در معرض استیناف قرار دارند.

of time, regardless of their political entanglements and religious groupings. On Urantia there are remnants of nine human races which have commingled and combined into the people of modern times. These seraphim are closely associated with the ministry of the race commissioners, and the group now on Urantia is the original corps assigned to the planet soon after the day of Pentecost.

1146.10 (1255.9) 6. *The angels of the future.* These are the projection angels, who forecast a future age and plan for the realization of the better things of a new and advancing dispensation; they are the architects of the successive eras. The group now on the planet has thus functioned since the beginning of the current dispensation.

1146.11 (1256.1) 7. *The angels of enlightenment.* Urantia is now receiving the help of the third corps of seraphim dedicated to the fostering of planetary education. These angels are occupied with mental and moral training as it concerns individuals, families, groups, schools, communities, nations, and whole races.

1146.12 (1256.2) 8. *The angels of health.* These are the seraphic ministers assigned to the assistance of those mortal agencies dedicated to the promotion of health and the prevention of disease. The present corps is the sixth group to serve during this dispensation.

1146.13 (1256.3) 9. *The home seraphim.* Urantia now enjoys the services of the fifth group of angelic ministers dedicated to the preservation and advancement of the home, the basic institution of human civilization.

1146.14 (1256.4) 10. *The angels of industry.* This seraphic group is concerned with fostering industrial development and improving economic conditions among the Urantia peoples. This corps has been seven times changed since the bestowal of Michael.

1146.15 (1256.5) 11. *The angels of diversion.* These are the seraphim who foster the values of play, humor, and rest. They ever seek to uplift man's recreational diversions and thus to promote the more profitable utilization of human leisure. The present corps is the third of that order to minister on Urantia.

1146.16 (1256.6) 12. *The angels of superhuman ministry.* These are the angels of the angels, those seraphim who are assigned to the ministry of all other superhuman life on the planet, temporary or permanent. This corps has served since the beginning of the current dispensation.

1146.17 (1256.7) When these groups of master seraphim disagree in matters of planetary policy or procedure, their differences are usually composed by the governor general, but all his rulings are subject to appeal in accordance with the nature and gravity of the issues involved in the disagreement.

هیچیک از این گروه‌های فرشتگان کنترل مستقیم یا اختیاری روی قلمروهای مأموریت خویش اعمال نمی‌دارند. آنها نمی‌توانند امور قلمرو عمل مربوط به خود را به طور کامل کنترل نمایند، اما می‌توانند چنان شرایط سیاره‌ای را تحت کنترل درآورند و طوری شرایط را به هم مرتبط سازند که بتوانند به گونه‌ای مطلوب روی گستره‌های فعالیت بشری که به آن وصل هستند تأثیر بگذارند و آنها چنین می‌کنند.

سرافیم‌های ارشد سرپرستی سیاره‌ای نیروهای بسیاری را برای اجرای مأموریت‌های خود به کار می‌گیرند. آنها به صورت ادارات مرکزی اندیشه پرداز، متمرکز کنندگان کانون ذهنی، و ترویج دهندگان پروژه عمل می‌کنند. آنها ضمن این که قادر نیستند مفاهیم جدید و بالاتری را به اذهان بشری وارد کنند، اغلب برای شدت بخشیدن به برخی ایده‌آلهای بالاتر که در درون یک خرد بشری از پیش پدیدار شده است عمل می‌کنند.

اما جدا از این ابزار گوناگون عمل مثبت، سرافیم‌های ارشد پیشرفت سیاره‌ای را در برابر مخاطرات حیاتی از طریق بسیج، آموزش، و حفظ گروه ذخیره سرنوشت بیمه می‌کنند. کارکرد اصلی این نیروهای ذخیره تضمین در برابر فروپاشی پیشرفت تکاملی است. آنها دور اندیشیهایی هستند که نیروهای آسمانی در مقابل غافلگیری ایجاد کرده‌اند؛ آنها تضمین در برابر فاجعه هستند.

7- گروه ذخیره سرنوشت

گروه ذخیره سرنوشت شامل مردان و زنان زنده‌ای است که به خدمت ویژه دولت فوق بشری امور کره پذیرفته شده‌اند. این گروه در بر گیرنده مردان و زنان هر نسل است که توسط سرپرستان روحی عالم انتخاب شده‌اند تا به اجرای کارکرد بخشش و خرد به فرزندان زمان در کرات تکاملی یاری رسانند. در اجرای امور طرحهای فراز، این شیوه کلی است که این به کار گرفتن مرتبط مخلوقات ارادی انسانی را بعد از این که آنها برای به عهده گرفتن این مسئولیتها شایستگی و اعتماد را کسب کردند آغاز کنند. از این رو، به محض این که مردان و زنان با ظرفیت کافی ذهنی، مرتبت کافی اخلاقی، و معنویت لازم در صحنه عمل گذرا پدیدار شدند، به سرعت به گروه آسمانی مناسب شخصیت‌های سیاره‌ای به عنوان انسانهای رابط، یاوران انسانی، گمارده شوند.

هنگامی که موجودات بشری به عنوان پاسداران سرنوشت سیاره‌ای برگزیده می‌شوند، هنگامی که آنها در طرحهایی که سرپرستان دنیا اجرا می‌کنند افراد محوری می‌شوند، در آن هنگام رئیس سیاره‌ای سرافیمها پیوند گذرای آنها را به گروه سرافی تأیید می‌کند و نگاهبانان شخصی سرنوشت را منصوب می‌کند تا به همراه این نیروهای ذخیره انسانی خدمت کنند. کلیه نیروهای ذخیره از تنظیم کنندگان خود-آگاه برخوردارند، و بیشتر آنها در دایره‌های بالاتر کیهانی پیشرفت عقلانی و دستیابی روحی عمل می‌کنند.

انسانهای عالم به دلایل زیرین برای خدمت در گروه

114:6.18 (1256:8) None of these angelic groups exercise direct or arbitrary control over the domains of their assignment. They cannot fully control the affairs of their respective realms of action, but they can and do so manipulate planetary conditions and so associate circumstances as favorably to influence the spheres of human activity to which they are attached.

114:6.19 (1256:9) The master seraphim of planetary supervision utilize many agencies for the prosecution of their missions. They function as ideational clearinghouses, mind focalizers, and project promoters. While unable to inject new and higher conceptions into human minds, they often act to intensify some higher ideal which has already appeared within a human intellect.

114:6.20 (1256:10) But aside from these many means of positive action, the master seraphim insure planetary progress against vital jeopardy through the mobilization, training, and maintenance of the reserve corps of destiny. The chief function of these reservists is to insure against breakdown of evolutionary progress; they are the provisions which the celestial forces have made against surprise; they are the guarantees against disaster.

7. THE RESERVE CORPS OF DESTINY

114:7.1 (1257:1) The reserve corps of destiny consists of living men and women who have been admitted to the special service of the superhuman administration of world affairs. This corps is made up of the men and women of each generation who are chosen by the spirit directors of the realm to assist in the conduct of the ministry of mercy and wisdom to the children of time on the evolutionary worlds. It is the general practice in the conduct of the affairs of the ascension plans to begin this liaison utilization of mortal will creatures immediately they are competent and trustworthy to assume such responsibilities. Accordingly, as soon as men and women appear on the stage of temporal action with sufficient mental capacity, adequate moral status, and requisite spirituality, they are quickly assigned to the appropriate celestial group of planetary personalities as human liaisons, mortal assistants.

114:7.2 (1257:2) When human beings are chosen as protectors of planetary destiny, when they become pivotal individuals in the plans which the world administrators are prosecuting, at that time the planetary chief of seraphim confirms their temporal attachment to the seraphic corps and appoints personal destiny guardians to serve with these mortal reservists. All reservists have self-conscious Adjusters, and most of them function in the higher cosmic circles of intellectual achievement and spiritual attainment.

114:7.3 (1257:3) Mortals of the realm are chosen for

ذخیره سرنوشت در کرات مسکونی برگزیده می‌شوند:

1- ظرفیت ویژه برای تمرین مخفیانه برای مأموریت‌های بیشمار محتمل اضطراری در اجرای فعالیت‌های گوناگون امور کره.

2- وقف با جان و دل به یک آرمان ویژه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، معنوی، یا دیگر، به همراه اشتیاق به خدمت بدون قدردانی و پاداش بشری.

3- برخورداری از یک تنظیم کننده فکر که در پاسخگویی به دشواری‌های سیاره‌ای و مقابله با وضعیت‌های قریب‌الوقوع اضطراری کره استعداد خارق‌العاده و تجربه احتمالی پیش‌یورنشیا دارد.

هر بخش از خدمت آسمانی سیاره‌ای مشمول یک گروه ارتباطی از این انسان‌های رتبه سرنوشت می‌باشد. هر کره متوسط مسکونی هفتاد گروه جداگانه سرنوشت را که از نزدیک به راهبرد فوق بشری کنونی امور کره وصل هستند به کار می‌گیرد. در یورنشیا دوازده گروه ذخیره سرنوشت وجود دارد، یکی برای هر یک از گروه‌های سیاره‌ای دارای سرپرستی سرافی.

دوازده گروه نیروهای ذخیره سرنوشت یورنشیا شامل ساکنان انسانی کره‌ای هستند که برای کارهای بیشمار حیاتی در زمین تمرین داده شده‌اند و برای عمل کردن در وضعیت‌های محتمل سیاره‌ای در آمادگی به سر می‌برند. مجموعه این گروه اکنون شامل 962 شخص است. تعداد نفرات کوچکترین گروه 41 تن و بزرگترین آنها 172 تن می‌باشد. به جز کمتر از بیست تن از شخصیت‌های ارتباطی، اعضای این گروه بی‌همتا نسبت به آمادگی‌شان برای کارکرد محتمل در برخی بحران‌های سیاره‌ای کاملاً بی‌اطلاع هستند. این نیروهای ذخیره انسانی توسط گروهی که به ترتیب به آنها وصل هستند برگزیده می‌شوند و به همین ترتیب توسط تکنیک ترکیبی تنظیم کننده فکر و کارکرد فرشته نگاهبان سراف در اعماق ذهن آموزش و تمرین داده می‌شوند. شخصیت‌های بیشمار آسمانی دیگر بارها در این آموزش ناخودآگاه شرکت می‌کنند، و در تمامی این آمادگی ویژه بینابینها خدمات ارزشمند و ضروری را انجام می‌دهند.

در بسیاری کرات مخلوقات بینابینی ثانویه که بهتر انطباق یافته‌اند قادرند به درجات متغیری از تماس با تنظیم کنندگان فکری برخی انسان‌های مطلوب برگزیده از طریق تأثیر ماهرانه روی اذهان ذکر شده مورد اقامت دست یابند. (و درست از طریق چنین ترکیب نیک بختانه تنظیمات کیهانی بود که این آشکارسازها به زبان انگلیسی در یورنشیا پدیدار گشتند.) این انسان‌های مورد تماس بالقوه کرات تکاملی در گروه‌های بیشمار ذخیره بسیج می‌شوند، و تا حد مشخصی، از طریق این گروه‌های کوچک شخصیت‌های آینده‌نگر است که تمدن معنوی پیش می‌رود و والا مرتبه‌ها قادر می‌شوند در پادشاهی‌های انسان‌ها حکومت کنند. مردان و زنان این گروه‌های ذخیره سرنوشت از طریق کارکرد مداخله کننده مخلوقات بینابینی بدین گونه درجات گوناگونی از تماس را با تنظیم کنندگان خود دارا می‌باشند؛ اما همین

service in the reserve corps of destiny on the inhabited worlds because of:

1147.4 (1257.4) 1. Special capacity for being secretly rehearsed for numerous possible emergency missions in the conduct of various activities of world affairs.

1147.5 (1257.5) 2. Wholehearted dedication to some special social, economic, political, spiritual, or other cause, coupled with willingness to serve without human recognition and rewards.

1147.6 (1257.6) 3. The possession of a Thought Adjuster of extraordinary versatility and probable pre-Urantia experience in coping with planetary difficulties and contending with impending world emergency situations.

1147.7 (1257.7) Each division of planetary celestial service is entitled to a liaison corps of these mortals of destiny standing. The average inhabited world employs seventy separate corps of destiny, which are intimately connected with the superhuman current conduct of world affairs. On Urantia there are twelve reserve corps of destiny, one for each of the planetary groups of seraphic supervision.

1147.8 (1257.8) The twelve groups of Urantia destiny reservists are composed of mortal inhabitants of the sphere who have been rehearsed for numerous crucial positions on earth and are held in readiness to act in possible planetary emergencies. This combined corps now consists of 962 persons. The smallest corps numbers 41 and the largest 172. With the exception of less than a score of contact personalities, the members of this unique group are wholly unconscious of their preparation for possible function in certain planetary crises. These mortal reservists are chosen by the corps to which they are respectively attached and are likewise trained and rehearsed in the deep mind by the combined technique of Thought Adjuster and seraphic guardian ministry. Many times numerous other celestial personalities participate in this unconscious training, and in all this special preparation the midwayers perform valuable and indispensable services.

1147.9 (1258.1) On many worlds the better adapted secondary midway creatures are able to attain varying degrees of contact with the Thought Adjusters of certain favorably constituted mortals through the skillful penetration of the minds of the latters' indwelling. (And it was by just such a fortuitous combination of cosmic adjustments that these revelations were materialized in the English language on Urantia.) Such potential contact mortals of the evolutionary worlds are mobilized in the numerous reserve corps, and it is, to a certain extent, through these small groups of forward-looking personalities that spiritual civilization is advanced and the Most Highs are able to rule in the kingdoms of men. The men and women of these

انسانها برای هموعان خود به قدر اندکی شناخته شده‌اند، به جز در آن وضعیتهای نادر اضطراری اجتماعی و حالات فوق‌العاده روحی که این شخصیت‌های ذخیره برای پیشگیری از تلاشی فرهنگ تکاملی یا نابودی نور حقیقت زنده در آن عمل می‌کنند. در یورنشیا این نیروهای ذخیره سرنوشت به ندرت در صفحات تاریخ بشری جلوه‌گر شده‌اند.

افراد ذخیره به گونه‌ای ناخودآگاه به عنوان نگهدارندگان اطلاعات ضروری سیاره‌ای عمل می‌کنند. بارها به دنبال مرگ یک فرد ذخیره، از طریق ارتباط دو تنظیم‌کننده فکر، انتقال برخی اطلاعات حیاتی از ذهن فرد ذخیره در حال مردن به یک جانشین جوانتر انجام می‌شود. تنظیم‌کنندگان بدون شک از طریق بسیاری راه‌های دیگر که برای ما ناشناخته است در ارتباط با این گروه ذخیره عمل می‌کنند.

در یورنشیا گروه ذخیره سرنوشت، گرچه هیچ سرپرست دائمی ندارد، از شوراهای دائمی خود برخوردار است که سازمان اداره‌کننده آن را تشکیل می‌دهند. اینها شامل شورای قضایی، شورای اصالت تاریخی، شورای حاکمیت سیاسی، و بسیاری دیگر می‌شوند. گاه به گاه مطابق سازماندهی گروه، سرپرستان افتخاری (انسانی) کل گروه ذخیره توسط این شوراهای دائم برای کارکرد مشخص مأموریت یافته‌اند. طول مدت دوران تصدی این رئیس‌ان ذخیره معمولاً چند ساعت است که به انجام یک کار مشخص محدود است.

گروه ذخیره یورنشیا بزرگترین عضویت خود را در روزگاران آدمیها و آندیها داشت، و با رقیق شدن خون بنفش به طور بی‌وقفه کاهش یافت و در حدود زمان پنطیکاست به نقطه پایین خود رسید، و از آن هنگام عضویت گروه ذخیره به طور پیوسته افزایش یافته است.

(اکنون تعداد نفرات گروه ذخیره کیهانی شهروندان جهان - آگاه در یورنشیا بیش از هزار انسان است که بینش شهروندی کیهانی آنها به مراتب فراتر از گستره منزلگاه زمینی آنها است، اما برای من قدغن است که طبیعت واقعی کارکرد این گروه بی‌نظیر از موجودات زنده بشری را آشکار سازم.)

انسانهای یورنشیا نباید اجازه دهند انزوای نسبی روحی کره‌شان از برخی مدارهای جهان محلی یک احساس ترک شدگی کیهانی یا یتیم بودن سیاره‌ای را ایجاد کند. در سیاره یک سرپرستی بسیار قطعی و مؤثر فوق بشری از امور کره و سرنوشت‌های بشری عمل می‌کند.

اما این حقیقت دارد که شما در بهترین حالت فقط می‌توانید یک ایده ناکافی از یک دولت ایده‌آل سیاره‌ای داشته باشید. از هنگام روزگاران آغازین پرنس سیاره‌ای، یورنشیا از ناکامی طرح الهی رشد کره و توسعه نژادی رنج برده است. کرات مسکونی وفادار ستانیا همانند یورنشیا حکمرانی نمی‌شوند. با این وجود، دولتهای

reserve corps of destiny thus have various degrees of contact with their Adjusters through the intervening ministry of the midway creatures; but these same mortals are little known to their fellows except in those rare social emergencies and spiritual exigencies wherein these reserve personalities function for the prevention of the breakdown of evolutionary culture or the extinction of the light of living truth. On Urantia these reservists of destiny have seldom been emblazoned on the pages of human history.

114.7.10 (1258.2) The reservists unconsciously act as conservators of essential planetary information. Many times, upon the death of a reservist, a transfer of certain vital data from the mind of the dying reservist to a younger successor is made by a liaison of the two Thought Adjusters. The Adjusters undoubtedly function in many other ways unknown to us, in connection with these reserve corps.

114.7.11 (1258.3) On Urantia the reserve corps of destiny, though having no permanent head, does have its own permanent councils which constitute its governing organization. These embrace the judiciary council, the historicity council, the council on political sovereignty, and many others. From time to time, in accordance with the corps organization, titular (mortal) heads of the whole reserve corps have been commissioned by these permanent councils for specific function. The tenure of such reservist chiefs is usually a matter of a few hours' duration, being limited to the accomplishment of some specific task at hand.

114.7.12 (1258.4) The Urantia reserve corps had its largest membership in the days of the Adamites and Andites, steadily declining with the dilution of the violet blood and reaching its low point around the time of Pentecost, since which time reserve corps membership has steadily increased.

114.7.13 (1258.5) (The cosmic reserve corps of universe-conscious citizens on Urantia now numbers over one thousand mortals whose insight of cosmic citizenship far transcends the sphere of their terrestrial abode, but I am forbidden to reveal the real nature of the function of this unique group of living human beings.)

114.7.14 (1258.6) Urantia mortals should not allow the comparative spiritual isolation of their world from certain of the local universe circuits to produce a feeling of cosmic desertion or planetary orphanage. There is operative on the planet a very definite and effective superhuman supervision of world affairs and human destinies.

114.7.15 (1258.7) But it is true that you can have, at best, only a meager idea of an ideal planetary government. Since the early times of the Planetary Prince, Urantia has suffered from the miscarriage of the divine plan of world growth and racial development. The loyal inhabited worlds of Satania

سیاره‌ای شما در مقایسه با سایر کرات منزوی آنقدر دون پایه نبوده‌اند؛ فقط می‌توان گفت یک یا دو کره ممکن است بهتر باشند، و یک تعداد اندکی ممکن است قدری بهتر باشند، اما اکثریت در یک سطح برابری با شما قرار دارند.

به نظر نمی‌رسد کسی در جهان محلی بداند چه وقت وضعیت نامشخص دولت سیاره‌ای پایان خواهد یافت. ملک صادق‌های نبادان به این نظر تمایل دارند که تا هنگام ورود دوم شخصی میکائیل به یورنشیا تغییر اندکی در دولت و سرپرستی سیاره‌ای رخ خواهد داد. بدون شک در این هنگام، اگر نه از پیش، تغییرات گسترده‌ای در مدیریت سیاره‌ای به مورد اجرا در خواهد آمد. اما در رابطه با طبیعت این تغییرات سرپرستی کره به نظر نمی‌رسد کسی قادر باشد حتی حدس بزند. در تمامی تاریخ کرات مسکونی جهان نبادان هیچ پیشینه‌ای برای چنین رخدادی وجود ندارد. در میان بسیاری چیزها در رابطه با دولت آینده یورنشیا که فهم آن دشوار است، یک چیز چشمگیر مکان یک مدار و ستاد مرکزی ناحیه‌ای فرشتگان اعظم در سیاره است.

کره منزوی شما در راینشیا جهان فراموش نشده است. یورنشیا یک یتیم کیهانی نیست که با گناه بنام شده باشد و به سبب شورش از مراقبت الهی کنار گذاشته شده باشد. از یوورسا تا سلوینگتون و تا جروسم، حتی در هاونا و در بهشت، آنها همگی می‌دانند ما اینجا هستیم؛ و شما انسانها که اکنون در یورنشیا اقامت دارید درست همانقدر به گونه‌ای مهرآمیز عزیز شمرده می‌شوید و درست همانقدر به گونه‌ای وفادارانه مورد مراقبت هستید که گویا کره هرگز توسط یک پرنس سیاره‌ای عهد شکن مورد خیانت واقع نشده بود، و حتی بیشتر اینطور است. این برای ابد حقیقت دارد، "خود پدر شما را دوست دارد."

[ارائه شده توسط رئیس سرافیمها که مقیم یورنشیا است.]

are not governed as is Urantia. Nevertheless, compared with the other isolated worlds, your planetary governments have not been so inferior; only one or two worlds may be said to be worse, and a few may be slightly better, but the majority are on a plane of equality with you.

114:7.16 (1259.1) No one in the local universe seems to know when the unsettled status of the planetary administration will terminate. The Nebadon Melchizedeks are inclined to the opinion that little change will occur in the planetary government and administration until Michael's second personal arrival on Urantia. Undoubtedly at this time, if not before, sweeping changes will be effected in planetary management. But as to the nature of such modifications of world administration, no one seems to be able even to conjecture. There is no precedent for such an episode in all the history of the inhabited worlds of the universe of Nebadon. Among the many things difficult to understand concerning the future government of Urantia, a prominent one is the location on the planet of a circuit and divisional headquarters of the archangels.

114:7.17 (1259.2) Your isolated world is not forgotten in the counsels of the universe. Urantia is not a cosmic orphan stigmatized by sin and shut away from divine watchcare by rebellion. From Uversa to Salvington and on down to Jerusem, even in Havona and on Paradise, they all know we are here; and you mortals now dwelling on Urantia are just as lovingly cherished and just as faithfully watched over as if the sphere had never been betrayed by a faithless Planetary Prince, even more so. It is eternally true, "the Father himself loves you."

114:7.18 (1259.3) [Presented by the Chief of Seraphim stationed on Urantia.]

مقاله 115. ایزد متعال

116 ⇨

کتاب یورنشيا

114 ⇨

III. بخش سوم - تاريخ يورنشيا

مقاله 115

ایزد متعال

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- نسبیت چارچوبهای مفهوم
- 2- مبنای مطلق برای تعالیت
- 3- آغازین، واقعی، و بالقوه
- 4- منابع واقعیت متعال
- 5- رابطه متعال با تثلیث بهشت
- 6- رابطه متعال با الوهیت‌های سه‌گانه
- 7- طبیعت متعال

PAPER 115

THE SUPREME BEING

SECTIONS

Introduction

1. Relativity of Concept Frames
2. The Absolute Basis for Supremacy
3. Original, Actual, and Potential
4. Sources of Supreme Reality
5. Relation of the Supreme to the Paradise Trinity
6. Relation of the Supreme to the Triodities
7. The Nature of the Supreme

مقدمه مقاله

با خدای پدر، فرزندی رابطه‌ای بزرگ است. با ایزد متعال، دستاورد پیش درآمد مرتبت است — فرد باید کاری انجام دهد و نیز چیزی باشد.

INTRODUCTION

^{115:0.1 (1260.1)} WITH God the Father, sonship is the great relationship. With God the Supreme, achievement is the prerequisite to status — one must do something as well as be something.

1- نسبیت چارچوبهای مفهوم

اگر به خاطر توانایی ذاتی تمامی اذهان بالا یا پایین برای شکل دادن یک چارچوب جهانی نبود که بتوانند در آن فکر کنند، هوشمندیهای جزئی، ناکامل، و در حال تکامل در جهان بنیادین ناتوان می‌بودند و قادر نبودند نخستین الگوی منطقی فکری را شکل دهند. اگر ذهن نتواند نتایج را درک کند، اگر نتواند در منشأهای راستین رخنه کند، پس چنین ذهنی به گونه‌ای قطعی نتایجی را بدیهی خواهد پنداشت و منشأهایی را ابداع خواهد کرد که ممکن است ابزاری برای اندیشه منطقی در درون چارچوب این فرضیات ذهن ساخته داشته باشد. و در حالی که این چارچوبهای جهانی برای اندیشه مخلوق برای کنشهای منطقی عقلانی ضروری هستند، بدون استثنا، آنها به درجات بیشتر یا کمتر خطا می‌باشند.

چارچوبهای بینشی جهان فقط به طور نسبی حقیقی

1. RELATIVITY OF CONCEPT FRAMES

^{115:1.1 (1260.2)} Partial, incomplete, and evolving intellects would be helpless in the master universe, would be unable to form the first rational thought pattern, were it not for the innate ability of all mind, high or low, to form a *universe frame* in which to think. If mind cannot fathom conclusions, if it cannot penetrate to true origins, then will such mind unfailingly postulate conclusions and invent origins that it may have a means of logical thought within the frame of these mind-created postulates. And while such universe frames for creature thought are indispensable to rational intellectual operations, they are, without exception, erroneous to a greater or lesser degree.

^{115:1.2 (1260.3)} Conceptual frames of the universe are

هستند؛ آنها چوب بستهای قابل استفاده‌ای هستند که باید سرانجام در برابر بسط در حال افزایش درک کیهانی راه باز کنند. فهم حقیقت، زیبایی، و نیکی، اخلاقیات، نیک کرداری، وظیفه، عشق، ربانیت، منشأ، وجود، مقصود، سرنوشت، زمان، فضا، حتی الوهیت، فقط به طور نسبی حقیقی هستند. خداوند بسیار بسیار بیشتر از یک پدر است، اما پدر والاترین برداشت انسان از خداوند است؛ با این وجود، پدر و فرزند توصیف نمودن رابطه آفریننده – آفریده از طریق آن برداشتهای فوق انسانی از الوهیت که در اروانتان، در هاونا، و در بهشت به دست خواهند آمد افزایش خواهد یافت. انسان باید در یک چارچوب جهانی انسانی فکر کند، اما این بدین معنی نیست که او نمیتواند چارچوبهای دیگر و بالاتری را تصور کند که در آن اندیشه میتواند به وقوع پیوندد.

به منظور تسهیل درک انسانی از جهان جهانیها، سطوح متنوع واقعیت کیهانی به صورت متناهی، ایسونایت، و مطلق نام یافته‌اند. از میان اینها فقط مطلق به طور کامل جاودانه و به راستی وجودگرا است. ایسونایتها و متناهیها مشتقها، تغییرات، قید و شرطها، و کاهشهای واقعیت مطلق منشأ و آغازین بیکرانی هستند.

قلمروهای متناهی به واسطه مقصود جاودان خداوند وجود دارند. مخلوقات متناهی، بالا و پایین، ممکن است تئوریهای را پیشنهاد کنند، و در رابطه با ضرورت متناهی در نظام کیهانی، چنین کرده‌اند، اما در تحلیل نهایی به این دلیل وجود دارند که خداوند چنین خواسته است. جهان نمیتواند توضیح داده شود، و یک مخلوق متناهی نیز نمیتواند بدون رجوع به کارکردهای پیشین و خواست پیش موجود موجودات نیایی، آفرینندگان یا به وجود آورندگان، یک دلیل منطقی برای وجود شخص خودش ارائه کند.

2- مبنای مطلق برای تعالیت

از دیدگاه وجودگرایانه، هیچ چیز جدید نمیتواند در سرتاسر کهکشانها رخ دهد، زیرا تکمیل بیکرانی ذاتی در من هستم برای ابد در هفت مطلق موجود است، به طور کارکردی با سه‌گانگی مربوط است، و به گونه‌ای قابل انتقال با الوهیت سه‌گانه مرتبط است. اما این واقعیت که بیکرانی بدین گونه به طریقی وجودگرایانه در این ارتباطات مطلق حضور دارد به هیچ وجه این را غیرممکن نمی‌سازد که تجارب نوین کیهانی تحقق یابند. از دیدگاه یک مخلوق متناهی، بیکرانی شامل بسیاری چیزها است که بالقوه هستند، چیزهای زیادی که در رده یک احتمال آینده هستند، به جای این که یک واقعیت کنونی باشند.

ارزش، یک عنصر بی‌همتا در واقعیت جهان است. ما نمی‌فهمیم چطور ارزش هر چیز بیکران و الهی می‌تواند احتمالاً افزایش یابد. اما ما کشف می‌کنیم که حتی در روابط الوهیت بیکران، معانی اگر افزایش نیابند، می‌توانند تغییر یابند. برای جهانهای تجربی حتی ارزشهای الهی از طریق درک افزایش یافته معانی واقعیت به صورت واقعیات افزایش می‌یابند.

تمامی طرح آفرینش و تکامل جهانی در کلیه سطوح تجربی ظاهراً یک امر تبدیل چیزهای بالقوه به واقعیات

only relatively true; they are serviceable scaffolding which must eventually give way before the expansions of enlarging cosmic comprehension. The understandings of truth, beauty, and goodness, morality, ethics, duty, love, divinity, origin, existence, purpose, destiny, time, space, even Deity, are only relatively true. God is much, much more than a Father, but the Father is man's highest concept of God; nonetheless, the Father-Son portrayal of Creator-creature relationship will be augmented by those supermortal conceptions of Deity which will be attained in Orvonton, in Havona, and on Paradise. Man must think in a mortal universe frame, but that does not mean that he cannot envision other and higher frames within which thought can take place.

1151.3 (1261.4) In order to facilitate mortal comprehension of the universe of universes, the diverse levels of cosmic reality have been designated as finite, absonite, and absolute. Of these only the absolute is unqualifiedly eternal, truly existential. Absonites and finites are derivatives, modifications, qualifications, and attenuations of the original and primordial absolute reality of infinity.

1151.4 (1261.5) The realms of the finite exist by virtue of the eternal purpose of God. Finite creatures, high and low, may propound theories, and have done so, as to the necessity of the finite in the cosmic economy, but in the last analysis it exists because God so willed. The universe cannot be explained, neither can a finite creature offer a rational reason for his own individual existence without appealing to the prior acts and pre-existent volition of ancestral beings, Creators or procreators.

2. THE ABSOLUTE BASIS FOR SUPREMACY

1152.1 (1261.1) From the existential standpoint, nothing new can happen throughout the galaxies, for the completion of infinity inherent in the I AM is eternally present in the seven Absolutes, is functionally associated in the triunities, and is transmutively associated in the triadities. But the fact that infinity is thus existentially present in these absolute associations in no way makes it impossible to realize new cosmic experientials. From a finite creature's viewpoint, infinity contains much that is potential, much that is on the order of a future possibility rather than a present actuality.

1152.2 (1261.2) Value is a unique element in universe reality. We do not comprehend how the value of anything infinite and divine could possibly be increased. But we discover that *meanings* can be modified if not augmented even in the relations of infinite Deity. To the experiential universes even divine values are increased as actualities by enlarged comprehension of reality meanings.

1152.3 (1261.3) The entire scheme of universal creation and evolution on all experiencing levels is

است؛ و این دگر دیسی به همان اندازه به قلمروهای توانمندی فضا، توانمندی ذهن، و توانمندی روح مربوط است.

روش ظاهری که از طریق آن احتمالات کیهان به وجود واقعی آورده می‌شوند از سطح تا سطح فرق می‌کند. این تکامل تجربی در متناهی و منتج شدن تجربی در ابسونایت است. بیکرانی وجودگرایی به راستی در تمامی شمول خود کامل است، و این شمول کامل خود لزوماً باید حتی احتمال تجربه تکاملی متناهی را در بر گیرد. و احتمال برای این رشد تجربی از طریق روابط الوهیت سه‌گانه که روی متعال تأثیر می‌گذارد یک واقعیت جهان می‌شود.

3- آغازین، واقعی، و بالقوه

کیهان مطلق به طور نظری بدون حد و مرز است. تعریف کردن گستره و طبیعت این واقعیت آغازین، قید و شرط قائل شدن برای بیکرانی و کاهش دادن مفهوم خالص جاودانگی است. ایده بیکران — جاودانه، جاودانه — بیکران، کامل در گستره و مطلق در واقعیت است. در گذشته، حال، یا آینده یورنشیا هیچ زبانی وجود ندارد که برای بیان واقعیت بیکرانی یا بیکرانی واقعیت کافی باشد. انسان، که یک مخلوق متناهی در یک کیهان نامتناهی است، باید خود را با اندیشه‌های تحریف شده و پنداشتهای کاهش یافته آن وجود نامحدود، لایتنای، بدون آغاز، و بدون پایانی که فهمش به راستی فراتر از توانش است قانع سازد.

ذهن هرگز نمی‌تواند امید داشته باشد که ابتدا بدون تلاش برای شکستن یگانگی چنین واقعیتی مفهوم یک مطلق را درک کند. ذهن یگانه‌کننده تمامی واگرایها است، اما در شرایط فقدان این واگرایها، ذهن هیچ مبنایی برای تلاش در تدوین مفاهیم قابل فهم نمی‌یابد.

ایستایی آغازین بیکرانی پیش از تلاشهای انسان برای فهم این امر تقسیم کردن به اجزا را لازم می‌دارد. در بیکرانی یک یگانگی وجود دارد که در این مقالات به عنوان من هستم بیان شده است — نخستین پنداشت ذهن مخلوق. اما یک مخلوق هیچگاه نمی‌تواند بفهمد چگونه است که این یگانگی به دوگانگی، سه‌گانگی، و تنوع تبدیل می‌شود، در حالی که با این حال به عنوان یگانگی کامل باقی می‌ماند. انسان با یک مشکل مشابه مواجه می‌شود، آنگاه که درنگ می‌کند تا الوهیت تقسیم نشده تثلیث را در کنار شخصیتیابی جمعی خداوند مورد تعمق قرار دهد.

فقط فاصله انسان از بیکرانی است که موجب می‌شود این مفهوم به صورت یک لغت بیان شود. در حالی که بیکرانی از یک نظر یگانگی است، از سوی دیگر آن تنوع بدون پایان یا حد و مرز است. بیکرانی، انطور که توسط موجودات هوشمند متناهی مشاهده می‌شود، حداکثر پارادوکس فلسفه مخلوق و متافیزیک متناهی است. اگر چه طبیعت معنوی انسان در تجربه نیایش به پدر که بیکران است می‌رسد، ظرفیت درک عقلانی انسان به واسطه درک حداکثر ایزد متعال به پایان

apparently a matter of the conversion of potentialities into actualities; and this transmutation has to do equally with the realms of space potency, mind potency, and spirit potency.

^{11524 (1261.4)} The apparent method whereby the possibilities of the cosmos are brought into actual existence varies from level to level, being experiential evolution in the finite and experiential eventuation in the absonite. Existential infinity is indeed unqualified in all-inclusiveness, and this very all-inclusiveness must, perforce, encompass even the possibility for evolutionary finite experiencing. And the possibility for such experiential growth becomes a universe actuality through triodity relationships impinging upon and in the Supreme.

3. ORIGINAL, ACTUAL, AND POTENTIAL

^{11531 (1261.5)} The absolute cosmos is conceptually without limit; to define the extent and nature of this primal reality is to place qualifications upon infinity and to attenuate the pure concept of eternity. The idea of the infinite-eternal, the eternal-infinite, is unqualified in extent and absolute in fact. There is no language in the past, present, or future of Urantia adequate to express the reality of infinity or the infinity of reality. Man, a finite creature in an infinite cosmos, must content himself with distorted reflections and attenuated conceptions of that limitless, boundless, never-beginning, never-ending existence the comprehension of which is really beyond his ability.

^{11532 (1261.6)} Mind can never hope to grasp the concept of an Absolute without attempting first to break the unity of such a reality. Mind is unifying of all divergencies, but in the very absence of such divergencies, mind finds no basis upon which to attempt to formulate understanding concepts.

^{11533 (1261.7)} The primordial stasis of infinity requires segmentation prior to human attempts at comprehension. There is a unity in infinity which has been expressed in these papers as the I AM — the premier postulate of the creature mind. But never can a creature understand how it is that this unity becomes duality, triunity, and diversity while yet remaining an unqualified unity. Man encounters a similar problem when he pauses to contemplate the undivided Deity of Trinity alongside the plural personalization of God.

^{11534 (1262.1)} It is only man's distance from infinity that causes this concept to be expressed as one word. While infinity is on the one hand UNITY, on the other it is DIVERSITY without end or limit. Infinity, as it is observed by finite intelligences, is the maximum paradox of creature philosophy and finite metaphysics. Though man's spiritual nature reaches up in the worship experience to the Father who is infinite, man's intellectual comprehension

می‌رسد. فراتر از متعال، مفاهیم به طور فزاینده نامها هستند؛ آنها کمتر و کمتر القاب راستین واقعیت هستند؛ آنها بیشتر و بیشتر برآورد مخلوق از فهم متاهی به سوی فوق متاهی هستند.

یک مفهوم بنیادین سطح مطلق شامل پنداشتی است که سه فاز دارد:

1- آغازین. مفهوم کامل اولین منبع و مرکز، آن تجلی منبع من هستیم که تمامی واقعیت منشأ در آن دارد.

2- واقعی. وحدت سه مطلق واقعیت، منابع و مراکز دوم، سوم، و بهشت. این الوهیت سه‌گانه پسر جاودان، روح بیکران، و جزیره بهشت در بر گیرنده آشکارسازی واقعی آغازین بودن اولین منبع و مرکز است.

3- بالقوه. یگانگی سه مطلق بالقوگی، مطلقهای الوهیت، کامل، و جهانی. این الوهیت سه‌گانه بالقوگی وجودگرا در بر گیرنده آشکارسازی بالقوه آغازین بودن اولین منبع و مرکز است.

رابطه متقابل آغازین، واقعی، و بالقوه موجب تنش در محدوده بیکرانی می‌شود که به احتمال رشد تمامی جهان می‌انجامد؛ و رشد، سرشت هفتگانه، متعال، و غائی است.

در ارتباط مطلقهای الوهیت، جهانی، و کامل، بالقوگی مطلق است؛ در حالی که واقعیت در حال پیداری است؛ در ارتباط منابع و مراکز دوم، سوم، و بهشت، واقعیت مطلق است؛ در حالی که بالقوگی در حال پیداری است؛ در آغازین بودن اولین منبع و مرکز، ما نمی‌توانیم بگوییم که واقعیت یا بالقوگی موجود یا در حال پیداری است — پدر هست.

از دیدگاه زمان، واقعی آن است که بوده و هست؛ بالقوه آن است که دارد می‌شود و خواهد بود؛ آغازین بودن آن است که هست. از دیدگاه ابدیت، تفاوت‌های میان آغازین، واقعی، و بالقوه بدین گونه نمایان نیستند. این کیفیتهای سه‌گانه در سطوح بهشت — ابدیت چنان قابل تمیز دادن نیستند. در ابدیت همه چیز هست — فقط همه چیز هنوز در زمان و فضا آشکار نشده است.

از دیدگاه یک مخلوق، واقعیت ماده است، بالقوگی ظرفیت است. واقعیت در مرکز‌ترین نقطه وجود دارد و از آنجا به بیکرانی پیرامون گسترش می‌یابد؛ بالقوگی از پیرامون بیکرانی به سوی درون می‌آید و در مرکز تمامی چیزها تلاقی می‌کند. آغازین بودن آن است که ابتدا موجب حرکات دوگانه چرخه دگردیسی واقعیت از بالقوگیها به واقعیات و بالقوه ساختن واقعیات موجود می‌شود و سپس آنها را متعادل می‌سازد.

سه مطلق بالقوگی در سطح کاملاً جاودان کیهان عمل می‌کنند، از این رو هرگز در سطوح زیرمطلق بدین گونه عمل نمی‌کنند. الوهیت سه‌گانه بالقوگی در سطوح

capacity is exhausted by the maximum conception of the Supreme Being. Beyond the Supreme, concepts are increasingly names; less and less are they true designations of reality; more and more do they become the creature's projection of finite understanding toward the superfinite.

1153.5 (1262.2) One basic conception of the absolute level involves a postulate of three phases:

1153.6 (1262.3) 1. *The Original*. The unqualified concept of the First Source and Center, that source manifestation of the I AM from which all reality takes origin.

1153.7 (1262.4) 2. *The Actual*. The union of the three Absolutes of actuality, the Second, Third, and Paradise Sources and Centers. This triodity of the Eternal Son, the Infinite Spirit, and the Paradise Isle constitutes the actual revelation of the originality of the First Source and Center.

1153.8 (1262.5) 3. *The Potential*. The union of the three Absolutes of potentiality, the Deity, Unqualified, and Universal Absolutes. This triodity of existential potentiality constitutes the potential revelation of the originality of the First Source and Center.

1153.9 (1262.6) The interassociation of the Original, the Actual, and the Potential yields the tensions within infinity which result in the possibility for all universe growth; and growth is the nature of the Sevenfold, the Supreme, and the Ultimate.

1153.10 (1262.7) In the association of the Deity, Universal, and Unqualified Absolutes, potentiality is absolute while actuality is emergent; in the association of the Second, Third, and Paradise Sources and Centers, actuality is absolute while potentiality is emergent; in the originality of the First Source and Center, we cannot say that either actuality or potentiality is either existent or emergent — *the Father is*.

1153.11 (1262.8) From the time viewpoint, the Actual is that which was and is; the Potential is that which is becoming and will be; the Original is that which is. From the eternity viewpoint, the differences between the Original, the Actual, and the Potential are not thus apparent. These triune qualities are not so distinguished on Paradise-eternity levels. In eternity all is — only has all not yet been revealed in time and space.

1153.12 (1262.9) From a creature's viewpoint, actuality is substance, potentiality is capacity. Actuality exists centermost and expands therefrom into peripheral infinity; potentiality comes inward from the infinity periphery and converges at the center of all things. Originality is that which first causes and then balances the dual motions of the cycle of reality metamorphosis from potentials to actuals and the potentializing of existing actuals.

1153.13 (1262.10) The three Absolutes of potentiality are operative on the purely eternal level of the cosmos, hence never function as such on subabsolute

فروید یابنده و افعیت با غائی و در متعال تجلی می‌یابد. بالقوه ممکن است نتواند در رابطه با یک بخش در یک سطح زیرمطلق در زمان و افعیت یابد، اما هرگز در جمع چنین نیست. خواست خداوند در نهایت حاکم می‌شود، نه همیشه در رابطه با فرد اما به گونه‌ای تغییرناپذیر در رابطه با جمع.

در سه‌گانگی و افعیت است که وجودهای کیهان مرکز خویش را دارا می‌باشند؛ چه روح، ذهن، یا انرژی باشد، همگی در این ارتباط پسر، روح، و بهشت متمرکزند. شخصیت پسر روحی الگوی اصلی برای تمامی شخصیتها در سرتاسر تمامی جهانها است. جوهر جزیره بهشت آن الگوی بنیادین است که هاونا یک آشکارسازی کامل، و ابرجهانها یک آشکارسازی در حال کمال آن هستند. عامل مشترک در همان حال فعال سازی ذهنی انرژی کیهانی، آفریدن مفهوم هدف روحی، و تلفیق علتها و معلولهای دقیقاً حساب شده سطوح مادی با مقاصد و انگیزه‌های ارادی سطح معنوی است. در یک جهان متناهی و برای آن پسر، روح، و بهشت در غائی و بنا بر او، انطور که او در متعال مشروط می‌شود و در او شایستگی می‌یابد، عمل می‌کنند.

واقعیت (الوهیت) آن است که انسان در صعود به بهشت در جستجوی آن است. بالقوگی (ربانیت بشری) آن است که انسان در آن جستجو تکامل می‌یابد. آغازین آن است که وجود مشترک و ادغام انسان واقعی، انسان بالقوه، و انسان جاودانه را میسر می‌سازد.

پویایی نهایی کیهان به انتقال مداوم واقعیت از بالقوگی به فعلیت مربوط است. در تئوری، ممکن است برای این دگرپسویی پایانی وجود داشته باشد، اما در واقع، این غیرممکن است، زیرا بالقوه و واقعی هر دو در گستره آغازین (من هستم) هستند، و این تعیین هویت برای همیشه این را غیرممکن می‌سازد که حدی برای پیشرفت تکاملی جهان قائل شد. هر چه که با من هستم تعیین هویت شود هرگز نمی‌تواند پایانی برای پیشرفت بیاید زیرا واقعیت پتانسیلهای من هستم مطلق است، و بالقوگی واقعیات من هستم نیز مطلق است. همیشه واقعیتهای راههای جدیدی از درک بالقوگیهایی که تا این هنگام غیرممکن بودند خواهند گشت — هر تصمیم بشری نه تنها یک واقعیت نو در تجربه بشری تحقق می‌بخشد بلکه همچنین یک ظرفیت نوینی برای رشد بشر می‌گشاید. انسان در هر کودکی زندگی می‌کند، و پیشگام مورانشیا در انسان خدانشناس بالغ سکونت دارد.

سکون در رشد هرگز نمی‌تواند در تمام کیهان پدیدار شود، زیرا مبنای رشد — واقعیات مطلق — کامل است، و زیرا احتمالات رشد — پتانسیلهای مطلق — نامحدود هستند. از یک نقطه نظر عملی فیلسوفان جهان به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ چیز به نام پایان وجود ندارد.

از یک دیدگاه محدود، در واقع پایانه‌های بسیاری

levels. On the descending levels of reality the trinity of potentiality is manifest with the Ultimate and upon the Supreme. The potential may fail to time-actualize with respect to a part on some subabsolute level, but never in the aggregate. The will of God does ultimately prevail, not always concerning the individual but invariably concerning the total.

1153.14 (1263.1) It is in the trinity of actuality that the existents of the cosmos have their center; be it spirit, mind, or energy, all center in this association of the Son, the Spirit, and Paradise. The personality of the spirit Son is the master pattern for all personality throughout all universes. The substance of the Paradise Isle is the master pattern of which Havona is a perfect, and the superuniverses are a perfecting, revelation. The Conjoint Actor is at one and the same time the mind activation of cosmic energy, the conceptualization of spirit purpose, and the integration of the mathematical causes and effects of the material levels with the volitional purposes and motives of the spiritual level. In and to a finite universe the Son, Spirit, and Paradise function in and upon the Ultimate as he is conditioned and qualified in the Supreme.

1153.15 (1263.2) Actuality (of Deity) is what man seeks in the Paradise ascent. Potentiality (of human divinity) is what man evolves in that search. The Original is what makes possible the coexistence and integration of man the actual, man the potential, and man the eternal.

1153.16 (1263.3) The final dynamics of the cosmos have to do with the continual transfer of reality from potentiality to actuality. In theory, there may be an end to this metamorphosis, but in fact, such is impossible since the Potential and the Actual are both encircuited in the Original (the I AM), and this identification makes it forever impossible to place a limit on the developmental progression of the universe. Whatsoever is identified with the I AM can never find an end to progression since the actuality of the potentials of the I AM is absolute, and the potentiality of the actuals of the I AM is also absolute. Always will actuals be opening up new avenues of the realization of hitherto impossible potentials — every human decision not only actualizes a new reality in human experience but also opens up a new capacity for human growth. The man lives in every child, and the morontia progressor is resident in the mature God-knowing man.

1153.17 (1263.4) Statics in growth can never appear in the total cosmos since the basis for growth — the absolute actuals — is unqualified, and since the possibilities for growth — the absolute potentials — are unlimited. From a practical viewpoint the philosophers of the universe have come to the conclusion that there is no such thing as an end.

1153.18 (1263.5) From a circumscribed view there are,

وجود دارند، پایانهای بسیاری از فعالیتها، اما از یک نقطه نظر بزرگتر در یک سطح بالاتر جهان، هیچ پایانی وجود ندارد، صرفاً گذار از یک فاز از رخدادها به دیگری. رویدارنگاری عمده جهان بنیادین درگیر چندین عصر جهان است، اعصار هاونا، ابرجهان، و جهان بیرونی. اما حتی این بخشهای پایه‌ای تسلسل روابط نمیتواند بیش از نشانه‌های نسبی در شاهراه بی‌پایان ابدیت باشد.

رخنه نهایی حقیقت، زیبایی، و نیکی ایزد متعال فقط می‌تواند آن کیفیتهای ایسونایتی حاوی ربانیت غائی را برای مخلوق در حال پیشرفت بگشاید که ورای سطوح برداشت حقیقت، زیبایی، و نیکی هستند.

4- منابع واقعیت متعال

هر بررسی منشأهای خدای متعال باید با تثلیث بهشت آغاز شود، زیرا تثلیث الوهیت آغازین است، در حالی که متعال الوهیت منتج شده است. هر بررسی رشد متعال باید الوهیت سه‌گانه وجودگرا را مورد ملاحظه قرار دهد، زیرا آنها تمامی واقعیت مطلق و تمامی بالقوگی نامتناهی را (در تلفیق با اولین منبع و مرکز) در بر می‌گیرند. و متعال تکاملی کانون ارادی در حال اوج و شخصی دگرپرسی — دگرگونی — پتانسیلها به واقعیات در سطح متناهی وجود می‌باشد. دو الوهیت سه‌گانه، واقعی و بالقوه، تمامیت روابط متقابل رشد را در جهانها در بر می‌گیرند.

منبع متعال در تثلیث بهشت — الوهیت جاودانه، واقعی، و تقسیم نشده — می‌باشد. متعال در ابتدای همه یک شخص روحی است، و این شخص روحی از تثلیث می‌آید. اما ثانیاً متعال یک الوهیت رشد — رشد تکاملی — است، و این رشد از دو الوهیت سه‌گانه، واقعی و بالقوه، ناشی می‌شود.

اگر درک این امر مشکل باشد که الوهیت‌های سه‌گانه نامتناهی می‌توانند در سطح متناهی عمل کنند، درنگ کنید و این امر را مورد ملاحظه قرار دهید که خود بی‌نهایت بودن آنها باید در خود بالقوگی متناهی را دارا باشد؛ بیکرانی تمامی چیزها را در بر می‌گیرد و از پایین‌ترین و شایسته‌ترین وجود متناهی تا بالاترین واقعیات و مطلق تمام عیار امتداد می‌یابد.

درک این امر آنقدر دشوار نیست که نامتناهی در بر گیرنده متناهی است، همان گونه که فهم آن دشوار نیست که این نامتناهی درست چگونه به متناهی آشکار می‌شود. اما تنظیم کنندگان فکر که در انسان فانی سکونت دارند یکی از دلایل جاودانه‌ای هستند که حتی خداوند مطلق (به عنوان مطلق) در واقع می‌تواند با حتی دوزخ‌ترین و ناچیزترین مخلوقات ارادی جهان تماس مستقیم برقرار سازد و چنین می‌کند.

الوهیت‌های سه‌گانه که به طور جمعی واقعی و بالقوه را در بر می‌گیرند در پیوند با ایزد متعال در سطح

indeed, many ends, many terminations of activities, but from a larger viewpoint on a higher universe level, there are no endings, merely transitions from one phase of development to another. The major chronicity of the master universe is concerned with the several universe ages, the Havona, the superuniverse, and the outer universe ages. But even these basic divisions of sequence relationships cannot be more than relative landmarks on the unending highway of eternity.

^{1153.19 (1263.6)} The final penetration of the truth, beauty, and goodness of the Supreme Being could only open up to the progressing creature those absonite qualities of ultimate divinity which lie beyond the concept levels of truth, beauty, and goodness.

4. SOURCES OF SUPREME REALITY

^{1154.1 (1263.7)} Any consideration of the *origins* of God the Supreme must begin with the Paradise Trinity, for the Trinity is original Deity while the Supreme is derived Deity. Any consideration of the *growth* of the Supreme must give consideration to the existential triodities, for they encompass all absolute actuality and all infinite potentiality (in conjunction with the First Source and Center). And the evolutionary Supreme is the culminating and personally volitional focus of the transmutation — the transformation — of potentials to actuals in and on the finite level of existence. The two triodities, actual and potential, encompass the totality of the interrelationships of growth in the universes.

^{1154.2 (1264.1)} The source of the Supreme is in the Paradise Trinity — eternal, actual, and undivided Deity. The Supreme is first of all a spirit person, and this spirit person stems from the Trinity. But the Supreme is secondly a Deity of growth — evolutionary growth — and this growth derives from the two triodities, actual and potential.

^{1154.3 (1264.2)} If it is difficult to comprehend that the infinite triodities can function on the finite level, pause to consider that their very infinity must in itself contain the potentiality of the finite; infinity encompasses all things ranging from the lowest and most qualified finite existence to the highest and unqualifiedly absolute realities.

^{1154.4 (1264.3)} It is not so difficult to comprehend that the infinite does contain the finite as it is to understand just how this infinite actually is manifest to the finite. But the Thought Adjusters indwelling mortal man are one of the eternal proofs that even the absolute God (as absolute) can and does actually make direct contact with even the lowest and least of all universe will creatures.

^{1154.5 (1264.4)} The triodities which collectively encompass the actual and the potential are

متناهی آشکار می‌شوند. تکنیک این آشکار شدن هم مستقیم و هم غیرمستقیم است: مستقیم تا آنجا که روابط الوهیت سه‌گانه به طور مستقیم در متعال نتیجه می‌یابند و غیرمستقیم تا آنجا که از طریق سطح منتج شده ابسونایت مشتق شده‌اند.

واقعیت متعال، که تمامیت واقعیت متناهی است، در جریان رشد دینامیک میان پتانسیلهای کامل فضای بیرونی و واقعیت‌های کامل در مرکز تمامی چیزها است. از این رو قلمرو متناهی از طریق همکاری عوامل ابسونایت بهشت و شخصیت‌های آفریننده متعال زمان تحقق می‌یابد. عمل به سرانجام رساندن احتمالات ناکامل سه مطلق بزرگ بالقوه کارکرد ابسونایت آرشینکتهای جهان بنیادین و همکاران تعالی‌گرای آنها است. و هنگامی که این سرانجامها به یک نقطه مشخص بلوغ دست یافتند، شخصیت‌های متعال آفریننده از بهشت خارج می‌شوند تا درگیر کار طولانی مدت آوردن جهانهای در حال تکامل به صورت وجود واقعی شوند.

رشد تعالیت از الوهیت‌های سه‌گانه سرچشمه می‌یابد؛ شخص روحی متعال، از تثلیث؛ اما امتیازات قدرت قادر متعال مبتنی بر موفقیت‌های ربانی خدای هفت‌گانه است، در حالی که پیوند امتیازات قدرت قادر متعال با شخص روحی خدای متعال از طریق خدمت عامل مشترک که ذهن متعال را به عنوان عامل پیوند در این الوهیت تکاملی عطا نمود رخ می‌دهد.

5- رابطه متعال با تثلیث بهشت

ایزد متعال برای واقعیت طبیعت شخصی و روحی خود مطلقاً به وجود و عمل تثلیث بهشت وابسته است. در حالی که رشد متعال یک امر رابطه الوهیت سه‌گانه است، شخصیت روحی خدای متعال به تثلیث بهشت وابسته است و از آن ناشی شده است. تثلیث بهشت به عنوان مرکز و منبع مطلق ثبات کامل و بیکران که رشد تکاملی متعال به طور تدریجی حول آن آشکار می‌شود همواره باقی می‌ماند.

کارکرد تثلیث به کارکرد متعال مربوط است، زیرا تثلیث در تمام (جمع) سطوح، از جمله سطح کارکرد تعالیت، کارکرد دارد. اما همانطور که عصر هاونا به عصر ابرجهانها راه می‌برد، کنش قابل تشخیص تثلیث نیز به عنوان آفریننده بلافصل به کنشهای خلاق فرزندان الوهیت‌های بهشت راه می‌برد.

6- رابطه متعال با الوهیت‌های سه‌گانه

manifest on the finite level in conjunction with the Supreme Being. The technique of such manifestation is both direct and indirect: direct in so far as triodity relations repercuss directly in the Supreme and indirect in so far as they are derived through the eventuated level of the absonite.

^{1154.6 (1264.5)} Supreme reality, which is total finite reality, is in process of dynamic growth between the unqualified potentials of outer space and the unqualified actuals at the center of all things. The finite domain thus factualizes through the co-operation of the absonite agencies of Paradise and the Supreme Creator Personalities of time. The act of maturing the qualified possibilities of the three great potential Absolutes is the absonite function of the Architects of the Master Universe and their transcendental associates. And when these eventualities have attained to a certain point of maturation, the Supreme Creator Personalities emerge from Paradise to engage in the agelong task of bringing the evolving universes into factual being.

^{1154.7 (1264.6)} The growth of Supremacy derives from the triodities; the spirit person of the Supreme, from the Trinity; but the power prerogatives of the Almighty are predicated on the divinity successes of God the Sevenfold, while the conjoining of the power prerogatives of the Almighty Supreme with the spirit person of God the Supreme takes place by virtue of the ministry of the Conjoint Actor, who bestowed the mind of the Supreme as the conjoining factor in this evolutionary Deity.

5. RELATION OF THE SUPREME TO THE PARADISE TRINITY

^{1155.1 (1264.7)} The Supreme Being is absolutely dependent on the existence and action of the Paradise Trinity for the reality of his personal and spirit nature. While the growth of the Supreme is a matter of triodity relationship, the spirit personality of God the Supreme is dependent upon, and is derived from, the Paradise Trinity, which ever remains as the absolute center-source of perfect and infinite stability around which the evolutionary growth of the Supreme progressively unfolds.

^{1155.2 (1265.1)} The function of the Trinity is related to the function of the Supreme, for the Trinity is functional on all (total) levels, including the level of the function of Supremacy. But as the age of Havona gives way to the age of the superuniverses, so does the discernible action of the Trinity as immediate creator give way to the creative acts of the children of the Paradise Deities.

6. RELATION OF THE SUPREME TO THE

TRIODITIES

الوهیت سه‌گانه و افعیت به کنش در ادوار بعد از هاونا به طور مستقیم ادامه می‌دهد؛ جاذبه بهشت واحدهای بنیادین وجود مادی را در دست دارد. جاذبه روحی پسر جاودان روی ارزشهای بنیادین وجود روحی به طور مستقیم عمل می‌کند، و جاذبه ذهنی عامل مشترک تمامی معانی حیاتی وجود عقلانی را به گونه‌ای خطاپذیر در چنگال دارد.

اما همینطور که هر مرحله فعالیت خلاق از میان فضای نقشه برداری نشده پیش می‌رود، دورتر و دورتر جدا از عمل مستقیم توسط نیروهای خلاق و شخصیت‌های الهی مکان استقرار مرکزی — جزیره مطلق بهشت و الوهیت‌های بیکران که در آن اقامت دارند — عمل می‌کند و وجود دارد. از این رو این سطوح متوالی وجود کیهانی به رخدادهای حیطه سه بالقوگی مطلق بیکرانی به طور فزاینده وابسته می‌شوند.

ایزد متعال در بر گیرنده احتمالات خدمت کیهانی است که ظاهر آن در پسر جاودان، روح بیکران، یا واقعیت‌های غیرشخصی جزیره بهشت تجلی نیافته‌اند. این بیانیه با ملاحظه درخور برای مطلق بودن این سه واقعیت بنیادین گفته شده است، اما رشد متعال نه تنها مبتنی بر این واقعیت‌های الوهیت و بهشت است بلکه همچنین شامل رخدادهایی است که در حیطه مطلق‌های الوهیت، جهانی، و کامل می‌باشند.

همینطور که آفرینندگان و مخلوقات جهانی‌ها در حال تکامل به خداگونه‌گی دست می‌یابند، نه تنها متعال رشد می‌کند، بلکه در نتیجه چیرمستی آفریده و آفریننده در زمینه احتمالات متناهی جهان بزرگ این الوهیت متناهی نیز رشد را تجربه می‌کند. حرکت متعال دوگانه است: به شدت به سوی بهشت و الوهیت، و به طور گسترده به سوی بیکرانی مطلق‌های بالقوه.

در عصر کنونی جهان این حرکت دوگانه در شخصیت‌های فرود یابنده و فراز یابنده جهان بزرگ آشکار می‌شود. شخصیت‌های متعالی آفریننده و کلیه همکاران الهی آنها منعکس کننده حرکت بیرونی و ناهمگرای متعال هستند، در حالی که رهوردان فراز یابنده از هفت ابرجهان نشانگر گرایش درون‌گرا و همگرای تعالیت هستند.

الوهیت متناهی همیشه در جستجوی همبستگی دوگانه است، درون‌گرا به سوی بهشت و الوهیت‌های آن و برون‌گرا به سوی بی‌نهایت و مطلق‌های آن. فوران قدرتمند ربانیت بهشت — خلاق که در پسران آفریننده شخصیت می‌یابد و در کنترل‌گران نیرو قدرت می‌یابد، نشانگر برون ریزی عظیم تعالیت به داخل قلمروهای بالقوگی است، در حالی که حرکت بی‌پایان مخلوقات فرازگرای جهان بزرگ شاهد درون ریزی قدرتمند تعالیت به سوی یگانگی با الوهیت بهشت است.

^{1156.1 (1265.2)} The triodity of actuality continues to function directly in the post-Havona epochs; Paradise gravity grasps the basic units of material existence, the spirit gravity of the Eternal Son operates directly upon the fundamental values of spirit existence, and the mind gravity of the Conjoint Actor unerringly clutches all vital meanings of intellectual existence.

^{1156.2 (1265.3)} But as each stage of creative activity proceeds out through uncharted space, it functions and exists farther and farther removed from direct action by the creative forces and divine personalities of central emplacement — the absolute Isle of Paradise and the infinite Deities resident thereon. These successive levels of cosmic existence become, therefore, increasingly dependent upon developments within the three Absolute potentialities of infinity.

^{1156.3 (1265.4)} The Supreme Being embraces possibilities for cosmic ministry that are not apparently manifested in the Eternal Son, the Infinite Spirit, or the nonpersonal realities of the Isle of Paradise. This statement is made with due regard for the absoluteness of these three basic actualities, but the growth of the Supreme is not only predicated on these actualities of Deity and Paradise but is also involved in developments within the Deity, Universal, and Unqualified Absolutes.

^{1156.4 (1265.5)} The Supreme not only grows as the Creators and creatures of the evolving universes attain to Godlikeness, but this finite Deity also experiences growth as a result of the creature and Creator mastery of the finite possibilities of the grand universe. The motion of the Supreme is twofold: intensively toward Paradise and Deity and extensively toward the limitlessness of the Absolutes of potential.

^{1156.5 (1265.6)} In the present universe age this dual motion is revealed in the descending and ascending personalities of the grand universe. The Supreme Creator Personalities and all their divine associates are reflective of the outward, diverging motion of the Supreme, while the ascending pilgrims from the seven superuniverses are indicative of the inward, converging trend of Supremacy.

^{1156.6 (1265.7)} Always is the finite Deity seeking for dual correlation, inward toward Paradise and the Deities thereof and outward toward infinity and the Absolutes therein. The mighty eruption of the Paradise-creative divinity personalizing in the Creator Sons and powerizing in the power controllers, signifies the vast outsurge of Supremacy into the domains of potentiality, while the endless procession of the ascending creatures of the grand universe witnesses the mighty insurge of Supremacy toward unity with Paradise Deity.

موجودات بشری یاد گرفته‌اند که حرکت چیز نامرئی ممکن است گاهی اوقات از طریق مشاهده تأثیرات آن روی چیز مرئی قابل تشخیص باشد؛ و ما در جهانها منتها است که یاد گرفته‌ایم به حرکات و گرایشات تعالیت از طریق مشاهده پیامدهای این تکاملها در شخصیتها و الگوهای جهان بزرگ پی ببریم.

اگر چه ما مطمئن نیستیم، باور داریم که به عنوان یک انعکاس متناهی الوهیت بهشت، متعال درگیر یک پیشرفت جاودانه به داخل فضای بیرونی است؛ اما این آیزد متعال به عنوان یک ویژگی سه بالقوه مطلق فضای بیرونی برای ابد در صدد انسجام بهشتی است. و به نظر می‌رسد که این حرکات دوگانه توجیه کننده بیشتر فعالیت‌های بنیادین در جهانهای سازمان یافته کنونی باشند.

7- طبیعت متعال

در الوهیت متعال، من هستم پدر به رهایی نسبتاً کامل از محدودیتهای ذاتی در بیکرانی مرتبت، بیکرانی وجود، و مطلق بودن طبیعت دست یافته است. اما خدای متعال فقط از طریق قرار گرفتن در معرض ویژگیهای تجربی کارکرد جهانی از کلیه محدودیتهای موجود رهایی یافته است. خدای متناهی، در دستیابی به ظرفیت تجربه، همچنین تابع ضرورت آن می‌شود؛ قادر متعال، در دستیابی به رهایی از بیکرانی، با موانع زمان رو به رو می‌شود؛ و متعال به عنوان یک پیامد ناکامل بودن وجود و ناکامل بودن طبیعت، نامطلق بودن وجود، فقط می‌تواند رشد و تکامل را بشناسد.

تمامی این امر باید مطابق طرح پدر باشد، که پیشرفت متناهی را بر تلاش، موفقیت مخلوق را بر پشتکار، و رشد شخصیت را بر ایمان مبتنی ساخته است. پدر بدین گونه از طریق مقدر ساختن تجربه و تکامل متعال برای مخلوقات متناهی این را ممکن ساخته است که در جهانها وجود داشته باشند، و از طریق پیشرفت تجربی، روزگاری به ربانیت تعالیت دست یابند.

تمامی واقعیت، از جمله متعال، و حتی غائی، به جز ارزشهای کامل هفت مطلق، نسبی است. واقعیت تعالیت مبتنی بر نیروی بهشت، شخصیت پسر، و عمل مشترک است، اما رشد متعال در بر گیرنده مطلق الوهیت، مطلق کامل، و مطلق جهانی است. و این الوهیت ترکیب کننده و یگانه‌ساز — خدای متعال — تجلی سایه متناهی است که از طریق یگانگی بینهایت طبیعت غیرقابل جستجوی پدر بهشتی، اولین منبع و مرکز، بر سرتاسر جهان بزرگ افکنده شده است.

تا حدی که الوهیت‌های سه‌گانه مستقیماً در سطح متناهی عمل می‌کنند، روی متعال که کانون متمرکز الوهیت و حاصل جمع کیهانی کیفیتهای متناهی طبیعت‌های مطلق واقعی و مطلق بالقوه می‌باشد، تأثیر می‌گذارند.

^{1156.7 (1266.8)} Human beings have learned that the motion of the invisible may sometimes be discerned by observing its effects on the visible; and we in the universes have long since learned to detect the movements and trends of Supremacy by observing the repercussions of such evolutions in the personalities and patterns of the grand universe.

^{1156.8 (1266.1)} Though we are not sure, we believe that, as a finite reflection of Paradise Deity, the Supreme is engaged in an eternal progression into outer space; but as a qualification of the three Absolute potentials of outer space, this Supreme Being is forever seeking for Paradise coherence. And these dual motions seem to account for most of the basic activities in the presently organized universes.

7. THE NATURE OF THE SUPREME

^{1157.1 (1266.2)} In the Deity of the Supreme the Father-I AM has achieved relatively complete liberation from the limitations inherent in infinity of status, eternity of being, and absoluteness of nature. But God the Supreme has been freed from all existential limitations only by having become subject to experiential qualifications of universal function. In attaining capacity for experience, the finite God also becomes subject to the necessity thereof; in achieving liberation from eternity, the Almighty encounters the barriers of time; and the Supreme could only know growth and development as a consequence of partiality of existence and incompleteness of nature, nonabsoluteness of being.

^{1157.2 (1266.3)} All this must be according to the Father's plan, which has predicated finite progress upon effort, creature achievement upon perseverance, and personality development upon faith. By thus ordaining the experience-evolution of the Supreme, the Father has made it possible for finite creatures to exist in the universes and, by experiential progression, sometime to attain the divinity of Supremacy.

^{1157.3 (1266.4)} Including the Supreme and even the Ultimate, all reality, excepting the unqualified values of the seven Absolutes, is relative. The fact of Supremacy is predicated on Paradise power, Son personality, and Conjoint action, but the growth of the Supreme is involved in the Deity Absolute, the Unqualified Absolute, and the Universal Absolute. And this synthesizing and unifying Deity — God the Supreme — is the personification of the finite shadow cast athwart the grand universe by the infinite unity of the unsearchable nature of the Paradise Father, the First Source and Center.

^{1157.4 (1266.5)} To the extent that the triodities are directly operative on the finite level, they impinge upon the Supreme, who is the Deity focalization and cosmic summation of the finite qualifications of the

تثلیث بهشت اجتناب ناپذیری مطلق محسوب می‌شود؛ هفت روح استاد ظاهر آ اجتناب ناپذیریهای تثلیث هستند؛ واقعیت‌یابی نیرویی - ذهنی - روحی - شخصیتی متعال باید اجتناب ناپذیری تکاملی باشد.

به نظر نمی‌رسد خدای متعال در بیکرانی کامل اجتناب ناپذیر باشد، اما به نظر می‌رسد او در تمامی سطوح نسبییت باشد. او متمرکز کننده کانونی، خلاصه کننده، و در برگرفته اجتناب ناپذیر تجربه تکاملی است، و نتایج این شیوه درک واقعیت در طبیعت الوهیتش را به گونه‌ای مؤثر یگانه می‌سازد. و به نظر می‌رسد او تمامی این کار را به مقصود کمک به پدیداری نتیجه اجتناب ناپذیر، تجلی فوق تجربه و فوق متناهی خدای غائی انجام دهد.

ایزد متعال نمی‌تواند بدون ملاحظه منبع، کارکرد، و سرنوشت به طور کامل مورد قدردانی واقع شود: رابطه با تثلیث آغازین، جهان فعالیت، و غایت تثلیث سرنوشت بلافصل.

متعال از طریق روند جمع‌بندی تجربه تکاملی متناهی را به ابدونایت وصل می‌کند، حتی به آن گونه که ذهن عامل مشترک معنویت الهی پسر شخصی را با انرژیهای تغییرناپذیر الگوی بهشت در هم می‌آمیزد، و همانطور که حضور مطلق جهانی کنش الوهیت را با واکنش کامل یگانه می‌سازد. و این یگانگی باید یک آشکارسازی کارکرد کشف ناشده یگانگی آغازین اولین پدر علت و منبع الگوی تمامی چیزها و تمامی موجودات باشد.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک پیام‌آور توانمند است که موقتاً در یورنشیا اقامت دارد.]

natures of the Absolute Actual and the Absolute Potential.

1157.5 (1266.6) The Paradise Trinity is considered to be the absolute inevitability; the Seven Master Spirits are apparently Trinity inevitabilities; the power-mind-spirit-personality actualization of the Supreme must be the evolutionary inevitability.

1157.6 (1266.7) God the Supreme does not appear to have been inevitable in unqualified infinity, but he seems to be on all relativity levels. He is the indispensable focalizer, summarizer, and encompasser of evolutionary experience, effectively unifying the results of this mode of reality perception in his Deity nature. And all this he appears to do for the purpose of contributing to the appearance of the inevitable eventuation, the superexperience and superfinite manifestation of God the Ultimate.

1157.7 (1267.1) The Supreme Being cannot be fully appreciated without taking into consideration source, function, and destiny: relationship to the originating Trinity, the universe of activity, and the Trinity Ultimate of immediate destiny.

1157.8 (1267.2) By the process of summing evolutionary experience the Supreme connects the finite with the absonite, even as the mind of the Conjoint Actor integrates the divine spirituality of the personal Son with the immutable energies of the Paradise pattern, and as the presence of the Universal Absolute unifies Deity activation with the Unqualified reactivity. And this unity must be a revelation of the undetected working of the original unity of the First Father-Cause and Source-Pattern of all things and all beings.

1157.9 (1267.3) [Sponsored by a Mighty Messenger temporarily sojourning on Urantia.]

مقاله 116. قادر متعال

117 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 115

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 116

قادر متعال

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ذهن متعال
- 2- قادر و خدای هفتگانه
- 3- قادر و الوهیت بهشت
- 4- آفرینندگان قادر و متعال
- 5- کنترلگران قدرتمند و هفتگانه
- 6- استیلای روح
- 7- ارگانسیم زنده جهان بزرگ

مقدمه مقاله

اگر انسان تشخیص می‌داد که آفرینندگانش — سرپرستان بلافصل او — ضمن این که الهی هستند متناهی نیز می‌باشند، و این که خدای زمان و فضا یک الوهیت در حال تکامل و نامطلق است، در آن صورت ناهمسازیهای نابرابریهای گذرا دیگر پارادوکسهای ژرف مذهبی نمی‌شدند. دیگر ایمان مذهبی با ترویج ظاهر آراسته اجتماعی در میان نیکبختان بی‌مقدار نمی‌شد، ضمن این که کاربردش در میان قربانیان نگون‌بخت محرومیت اجتماعی فقط تشویق بی‌توجهی نسبت به لذات دنیوی باشد.

هنگام نظاره کرات بدیعاً کامل هاونا، هم خردمندانه و هم منطقی است که باور کنیم توسط یک آفریننده کامل، بیکران، و مطلق ساخته شده‌اند. اما همان خرد و منطق در هنگام نظاره آشوب، عدم کمال، و بی‌عدالتی‌های یورنشیا، هر موجود صادق را وادار می‌دارد نتیجه‌گیری کند که دنیای شما توسط آفرینندگانی که زیرمطلق، پیش‌بیکران، و غیر از کاملند ساخته شده و اداره می‌شود.

رشد تجربی بر شراکت آفریده - آفریننده دلالت دارد — شراکت خداوند و انسان. رشد ویژگی الوهیت تجربی است: هاونا رشد نکرد؛ هاونا هست و همیشه

PAPER 116

THE ALMIGHTY SUPREME

SECTIONS

Introduction

1. The Supreme Mind
2. The Almighty and God the Sevenfold
3. The Almighty and Paradise Deity
4. The Almighty and the Supreme Creators
5. The Almighty and the Sevenfold Controllers
6. Spirit Dominance
7. The Living Organism of the Grand Universe

INTRODUCTION

^{116Q.1 (1268.1)} IF MAN recognized that his Creators — his immediate supervisors — while being divine were also finite, and that the God of time and space was an evolving and nonabsolute Deity, then would the inconsistencies of temporal inequalities cease to be profound religious paradoxes. No longer would religious faith be prostituted to the promotion of social smugness in the fortunate while serving only to encourage stoical resignation in the unfortunate victims of social deprivation.

^{116Q.2 (1268.2)} When viewing the exquisitely perfect spheres of Havona, it is both reasonable and logical to believe they were made by a perfect, infinite, and absolute Creator. But that same reason and logic would compel any honest being, when viewing the turmoil, imperfections, and inequities of Urantia, to conclude that your world had been made by, and was being managed by, Creators who were subabsolute, preinfinite, and other than perfect.

^{116Q.3 (1268.3)} Experiential growth implies creature-Creator partnership — God and man in association. Growth is the earmark of experiential Deity: Havona

بوده است. هاونا مثل خدایان جاودان که منبع آن می‌باشند وجودگرا است. اما رشد ویژگی جهان بزرگ است.

قادر متعال یک الوهیت زنده و در حال تکامل توانمندی و شخصیت است؛ قلمرو کنونی او، جهان بزرگ، همچنین یک قلمرو در حال رشد توانمندی و شخصیت است. سرنوشت او کمال است، اما تجربه کنونی او در بر گیرنده عناصر رشد و مرتبت ناکمال است.

ایزد متعال در جهان مرکزی بدو به صورت یک شخصیت روحی عمل می‌کند؛ ثانیاً در جهان بزرگ به صورت خدای قادر، یک شخصیت توانمند. کارکرد سوم متعال در جهان بنیادین اکنون پنهان است، و فقط به صورت یک پتانسیل ناشناخته ذهنی وجود دارد. هیچکس نمی‌داند که این رشد سوم ایزد متعال دقیقاً چه را آشکار خواهد کرد. برخی باور دارند که وقتی ابرجهانها در نور و حیات استقرار یابند، متعال از یوورسا به صورت حکمران قادر و تجربی جهان بزرگ عمل خواهد کرد، ضمن این که قدرت او به عنوان ابرقادر جهانهای بیرونی بسط خواهد یافت. دیگران گمان می‌کنند که سومین مرحله تعالیت در بر گیرنده سومین سطح تجلی الوهیت خواهد بود. اما هیچیک از ما به راستی نمی‌دانیم.

1- ذهن متعال

تجربه هر شخصیت آفریده در حال تکامل یک فاز از تجربه قادر متعال می‌باشد. استیلاي هوشمندانه بر هر بخش فیزیکی از ابرجهانها بخشی از کنترل در حال رشد قادر متعال می‌باشد. سنتز خلاق قدرت و شخصیت بخشی از اشتیاق خلاق ذهن متعال است و عیناً اساس رشد تکاملی یگانگی در ایزد متعال می‌باشد.

پیوند ویژگیهای قدرت و شخصیت تعالیت کارکرد ذهن متعال است؛ و تکامل تکمیل شده قادر متعال به یک الوهیت یگانه شده و شخصی خواهد انجامید — نه در هر پیوند هماهنگ شده ناپایدار ویژگیهای الهی. از دیدگاه گسترده‌تر، جدا از متعال هیچ قادری، و جدا از قادر هیچ متعالی وجود نخواهد داشت.

در سرتاسر اعصار تکاملی، پتانسیل فیزیکی قدرت متعال به هفت مدیر عالی نیرو داده شده است، و پتانسیل ذهن در هفت روح استاد نهفته است. ذهن بیکران کارکرد روح بیکران می‌باشد؛ ذهن کیهانی، کارکرد هفت روح استاد است؛ ذهن متعال در هماهنگی جهان بزرگ و در پیوند کنش‌مندانه با آشکارسازی و دستیابی به خدای هفتگانه در حال پدیدار شدن است.

ذهن زمان — فضا، ذهن کیهانی، به گونه‌ای ناهمسان

did not grow, Havona is and always has been; it is existential like the everlasting Gods who are its source. But growth characterizes the grand universe.

^{1160.4 (1288.4)} The Almighty Supreme is a living and evolving Deity of power and personality. His present domain, the grand universe, is also a growing realm of power and personality. His destiny is perfection, but his present experience encompasses the elements of growth and incomplete status.

^{1160.5 (1288.5)} The Supreme Being functions primarily in the central universe as a spirit personality; secondarily in the grand universe as God the Almighty, a personality of power. The tertiary function of the Supreme in the master universe is now latent, existing only as an unknown mind potential. No one knows just what this third development of the Supreme Being will disclose. Some believe that, when the superuniverses are settled in light and life, the Supreme will become functional from Uversa as the almighty and experiential sovereign of the grand universe while expanding in power as the superalmighty of the outer universes. Others speculate that the third stage of Supremacy will involve the third level of Deity manifestation. But none of us really know.

1. THE SUPREME MIND

^{1161.1 (1288.6)} The experience of every evolving creature personality is a phase of the experience of the Almighty Supreme. The intelligent subjugation of every physical segment of the superuniverses is a part of the growing control of the Almighty Supreme. The creative synthesis of power and personality is a part of the creative urge of the Supreme Mind and is the very essence of the evolutionary growth of unity in the Supreme Being.

^{1161.2 (1289.1)} The union of the power and personality attributes of Supremacy is the function of Supreme Mind; and the completed evolution of the Almighty Supreme will result in one unified and personal Deity — not in any loosely co-ordinated association of divine attributes. From the broader perspective, there will be no Almighty apart from the Supreme, no Supreme apart from the Almighty.

^{1161.3 (1289.2)} Throughout the evolutionary ages the physical power potential of the Supreme is vested in the Seven Supreme Power Directors, and the mind potential reposes in the Seven Master Spirits. The Infinite Mind is the function of the Infinite Spirit; the cosmic mind, the ministry of the Seven Master Spirits; the Supreme Mind is in process of actualizing in the co-ordination of the grand universe and in functional association with the revelation and attainment of God the Sevenfold.

^{1161.4 (1289.3)} The time-space mind, the cosmic mind, is

در هفت ابرجهان در حال کار کردن است، اما از طریق یک تکنیک ناشناخته همیارانه در ایزد متعال هماهنگی می‌شود. کنترل فراگیر قادر بر جهان بزرگ به گونه‌ای بی‌همتا فیزیکی و روحی نیست. در هفت ابرجهان، این بدو اُمادی و روحی است، اما پدیده‌های متعال که هم عقلانی و هم روحی هستند نیز وجود دارند.

ما در مقایسه با هر جنبه دیگر این الوهیت در حال تکامل، به راستی کمتر درباره ذهن تعالیت می‌دانیم. این ذهن به طور بی چون و چرا در سرتاسر جهان بزرگ فعال است و باور می‌رود که یک سرنوشت بالقوه با کارکرد جهان بنیادین داشته باشد که گستره‌ای وسیع دارد. اما ما این را می‌دانیم: در حالی که ممکن است بدن به رشد کامل دست یابد، و در حالی که روح ممکن است به رشد کامل برسد، پیشرفت ذهن هیچگاه متوقف نمی‌شود — این تکنیکی تجربی با پیشرفت بی‌پایان است. متعال یک الوهیت تجربی است و از این رو هیچگاه به کمال پیشرفت ذهنی دست نمی‌یابد.

2- قادر و خدای هفتگانه

ظهور قدرتمند قادر در جهان با پدیداری آفرینندگان و کنترلگران والای ابرجهانهای تکاملی در عرصه کنش کیهانی همزمان است.

خدای متعال ویژگیهای روح و شخصیتش را از تثلیث بهشت می‌گیرد، اما او در کنشهای پسران آفریننده، قدمای ایامها، و ارواح استاد که کنشهای جمعی‌شان منبع قدرت در حال رشد او به عنوان حکمران توانمند برای هفت ابرجهان و در آنها می‌باشد در حال پدیداری قدرتمند است.

الوهیت کامل بهشت برای مخلوقات در حال تکامل زمان و فضا غیرقابل درک است. ابدیت و بیکرانی در برگیرنده یک سطح از واقعیت الوهیت است که مخلوقات زمان - فضا قادر به درک آن نیستند. بیکرانی الوهیت و مطلق بودن حاکمیت، ذاتی تثلیث بهشت است، و تثلیث یک واقعیت است که تا اندازه‌ای فراتر از فهم انسان فانی است. مخلوقات زمان - فضا باید دارای منشأ، نسبییت، و سرنوشت باشند تا بتوانند روابط جهانی را درک کنند و ارزشهای معنی ربانیت را بفهمند. از این رو تثلیث بهشت تجلیهای برون بهشتی ربانیت را رفیق می‌کند و سوا از آن محدود می‌کند، و بدین ترتیب آفرینندگان متعال و دستیاران آنها را که به طور پیوسته نور حیات را دورتر و دورتر از منبع بهشتی آن حمل می‌کنند به وجود می‌آورد، تا این که دورترین و زیباترین تجلی آن را در زندگی زمینی پسران اعطایی در کرات تکاملی بیابد.

و این منشأ خدای هفتگانه‌ای است که سطوح پیاپی

differently functioning in the seven superuniverses, but it is co-ordinated by some unknown associative technique in the Supreme Being. The Almighty overcontrol of the grand universe is not exclusively physical and spiritual. In the seven superuniverses it is primarily material and spiritual, but there are also present phenomena of the Supreme which are both intellectual and spiritual.

116:1.5 (1269:4) We really know less about the mind of Supremacy than about any other aspect of this evolving Deity. It is unquestionably active throughout the grand universe and is believed to have a potential destiny of master universe function which is of vast extent. But this we do know: Whereas physique may attain completed growth, and whereas spirit may achieve perfection of development, mind never ceases to progress — it is the experiential technique of endless progress. The Supreme is an experiential Deity and therefore never achieves completion of mind attainment.

2. THE ALMIGHTY AND GOD THE SEVENFOLD

116:2.1 (1269:5) The appearance of the universe power presence of the Almighty is concomitant with the appearance on the stage of cosmic action of the high creators and controllers of the evolutionary superuniverses.

116:2.2 (1269:6) God the Supreme derives his spirit and personality attributes from the Paradise Trinity, but he is power-actualizing in the doings of the Creator Sons, the Ancients of Days, and the Master Spirits, whose collective acts are the source of his growing power as almighty sovereign to and in the seven superuniverses.

116:2.3 (1269:7) Unqualified Paradise Deity is incomprehensible to the evolving creatures of time and space. Eternity and infinity connote a level of deity reality which time-space creatures cannot comprehend. Infinity of deity and absoluteness of sovereignty are inherent in the Paradise Trinity, and the Trinity is a reality which lies somewhat beyond the understanding of mortal man. Time-space creatures must have origins, relativities, and destinies in order to grasp universe relationships and to understand the meaning values of divinity. Therefore does Paradise Deity attenuate and otherwise qualify the extra-Paradise personalizations of divinity, thus bringing into existence the Supreme Creators and their associates, who ever carry the light of life farther and farther from its Paradise source until it finds its most distant and beautiful expression in the earth lives of the bestowal Sons on the evolutionary worlds.

116:2.4 (1270:1) And this is the origin of God the

آن توسط انسان فانی به ترتیب زیر مورد مواجهه واقع می‌شود:

1- پسران آفریننده (و ارواح آفرینشگر).

2- قدمای ایامها.

3- هفت روح استاد.

4- ایزد متعال.

5- عامل مشترک.

6- پسر جاودان.

7- پدر جهانی.

سه سطح اول آفرینندگان متعال هستند؛ سه سطح آخر الوهیت‌های بهشت می‌باشند. متعال به عنوان تجسم روحی تجربی تثلیث بهشت و به عنوان تمرکز کانونی تجربی قدرت توانمند تکاملی فرزندان آفریننده الوهیت‌های بهشت به طور پیوسته مداخله می‌کند. ایزد متعال آشکارسازی حداکثر الوهیت برای هفت ابرجهان و برای عصر کنونی جهان می‌باشد.

از طریق تکنیک منطق انسانی می‌توان استنتاج نمود که پیوند مجدد تجربی کنشهای جمعی سه سطح اول خدای هفتگانه با سطح الوهیت بهشت برابر است، اما چنین نیست. الوهیت بهشت الوهیت وجودگرا است. آفرینندگان متعال در وحدت الهی قدرت و شخصیتشان، در بر گیرنده و نشانگر یک پتانسیل توانمندی نوین الوهیت تجربی هستند. و این پتانسیل توانمندی که منشأ تجربی دارد با الوهیت تجربی که منشأ در تثلیث دارد — ایزد متعال — پیوندی اجتناب ناپذیر و گریزناپذیر می‌یابد.

خدای متعال تثلیث بهشت نیست. او هر یک یا تمامی آن آفرینندگان ابرجهان که فعالیت‌های کنشمنده‌شان در واقع ایجاد کننده قدرت در حال تکامل توانمند او می‌باشد نیز نیست. خدای متعال، ضمن این که منشأ در تثلیث دارد، فقط از طریق کنشهای هماهنگ شده سه سطح اول خدای هفتگانه به صورت یک شخصیت دارای قدرت به مخلوقات تکاملی متجلی می‌شود. قادر متعال اکنون از طریق فعالیت‌های شخصیت‌های متعال آفریننده در زمان و فضا در حال واقعیت‌یابی است، حتی همانطور که در ابدیت عامل مشترک از طریق خواست پدر جهانی و پسر جاودان به عرصه وجود گام نهاد. این موجودات سه سطح اول خدای هفتگانه همان سرشت و منبع قدرت قادر متعال هستند؛ از این رو آنها باید به طور پیوسته با کنشهای اداری او همراهی نموده و آنها را حفظ کنند.

3- قادر و الوهیت بهشت

الوهیت‌های بهشت نه فقط در مدارهای جاذبه‌شان در سرتاسر جهان بزرگ به طور مستقیم عمل می‌کنند، بلکه همچنین از طریق عوامل گوناگون خود و سایر تجلیها

Sevenfold, whose successive levels are encountered by mortal man in the following order:

11625 (1270.2) 1. The Creator Sons (and Creative Spirits).

11626 (1270.3) 2. The Ancients of Days.

11627 (1270.4) 3. The Seven Master Spirits.

11628 (1270.5) 4. The Supreme Being.

11629 (1270.6) 5. The Conjoint Actor.

116210 (1270.7) 6. The Eternal Son.

116211 (1270.8) 7. The Universal Father.

116212 (1270.9) The first three levels are the Supreme Creators; the last three levels are the Paradise Deities. The Supreme ever intervenes as the experiential spirit personalization of the Paradise Trinity and as the experiential focus of the evolutionary almighty power of the creator children of the Paradise Deities. The Supreme Being is the maximum revelation of Deity to the seven superuniverses and for the present universe age.

116213 (1270.10) By the technique of mortal logic it might be inferred that the experiential reunification of the collective acts of the first three levels of God the Sevenfold would equvalate to the level of Paradise Deity, but such is not the case. Paradise Deity is *existential* Deity. The Supreme Creators, in their divine unity of power and personality, are constitutive and expressive of a new power potential of *experiential* Deity. And this power potential of experiential origin finds inevitable and inescapable union with the experiential Deity of Trinity origin — the Supreme Being.

116214 (1270.11) God the Supreme is not the Paradise Trinity, neither is he any one or all of those superuniverse Creators whose functional activities actually synthesize his evolving almighty power. God the Supreme, while of origin in the Trinity, becomes manifest to evolutionary creatures as a personality of power only through the co-ordinated functions of the first three levels of God the Sevenfold. The Almighty Supreme is now factualizing in time and space through the activities of the Supreme Creator Personalities, even as in eternity the Conjoint Actor flashed into being by the will of the Universal Father and the Eternal Son. These beings of the first three levels of God the Sevenfold are the very nature and source of the power of the Almighty Supreme; therefore must they ever accompany and sustain his administrative acts.

3. THE ALMIGHTY AND PARADISE DEITY

11631 (1270.12) The Paradise Deities not only act directly in their gravity circuits throughout the grand universe, but they also function through their

کار می‌کنند، مثل:

1- تمرکزهای کانونی ذهنی سومین منبع و مرکز. قلمروهای متناهی انرژی و روح عملاً توسط وجودهای ذهنی عامل مشترک حفظ می‌شوند. این امر از روح آفرینشگر در یک جهان محلی از طریق ارواح بازتابگر یک ابرجهان تا ارواح استاد در جهان بزرگ حقیقت دارد. مدارهای ذهنی که از این کانونهای هوشمندی گوناگون سرچشمه می‌گیرند نشانگر عرصه کیهانی انتخاب مخلوق هستند. ذهن واقعی است انعطاف‌پذیر که آفریده‌ها و آفرینندگان می‌توانند فوراً تحت سیطره خود در آورند؛ ذهن حلقه حیاتی است که ماده و روح را به هم وصل می‌کند. اعطای ذهنی سومین منبع و مرکز، شخص روحی خدای متعال را با نیروی تجربی قادر تکاملی یگانه می‌سازد.

2- آشکارسازیهایی شخصیتی دومین منبع و مرکز. وجودهای ذهنی عامل مشترک روح ربانیت را با الگوی انرژی یگانه می‌سازد. پدیداریهای اعطایی پسر جاودان و پسران بهشتی او سرشت الهی یک آفریننده را با سرشت در حال تکامل یک مخلوق یگانه می‌سازد، و در واقع جوش می‌دهد. متعال هم آفریده است و هم آفریننده؛ امکان این گونه بودن او در کنشهای اعطایی پسر جاودان و پسران همتراز و تحت فرمان او آشکار شده است. رسته‌های اعطایی فرزندی، میکائیلها و اوئالها، سرشت الهی خود را با سرشت مخلوقات با حسن نیتی که از طریق زندگی کردن در شکل حیات واقعی مخلوق در کرات تکاملی متعلق به آنها شده‌اند، در واقع بالا می‌برند. هنگامی که ربانیت همانند بشریت می‌شود، در ذات این رابطه این امکان به وجود می‌آید که بشریت بتواند الهی شود.

3- وجودهای سکنی‌گزین اولین منبع و مرکز. ذهن علیّهای روح را با واکنشهای انرژی یگانه می‌سازد؛ کارکرد اعطایی، فرودهای ربانیت را با فرازهای مخلوق یگانه می‌سازد؛ و قطعات سکنی‌گزین پدر جهانی مخلوقات در حال تکامل را با خداوند در بهشت در واقع یگانه می‌سازد. حضورهای این چنینی متعددی از پدر وجود دارد که در رسته‌های بیشمار شخصیتها سکنی می‌گزینند، و در انسان فانی این قطعات الهی پدر، تنظیم کنندگان فکر هستند. ناصحان اسرارآمیز برای موجودات بشری چیزی هستند که تثلیث بهشت برای ایزد متعال می‌باشد. تنظیم کنندگان بنیادهای مطلق هستند، و انتخاب از ادانه می‌تواند موجب شود واقعیت الهی سرشت یک موجود جاودان بر بنیادهای مطلق تکامل یابد. این امر در مورد انسان سرشت یک پالین دهنده، و در خدای متعال سرشت الوهیت است.

پدیداری اعطایی رسته‌های فرزندی بهشت به شکل مخلوق این پسران الهی را قادر می‌سازد از طریق دستیابی به سرشت واقعی مخلوقات جهان شخصیت خود را غنا بخشند، ضمن این که این پدیداریهای اعطایی راه بهشتی نیل به ربانیت را به خود مخلوقات به گونه‌ای استوار آشکار می‌سازد. اعطای پدر جهانی به صورت تنظیم کنندگان او را قادر می‌سازد که شخصیت مخلوقات دارای اراده را به خود جذب کند. و در سرتاسر تمامی این روابط در جهانهای متناهی عامل مشترک منبع پیوسته

various agencies and other manifestations, such as:

11632 (1270.13) 1. *The mind focalizations of the Third Source and Center.* The finite domains of energy and spirit are literally held together by the mind presences of the Conjoint Actor. This is true from the Creative Spirit in a local universe through the Reflective Spirits of a superuniverse to the Master Spirits in the grand universe. The mind circuits emanating from these varied intelligence focuses represent the cosmic arena of creature choice. Mind is the flexible reality which creatures and Creators can so readily manipulate; it is the vital link connecting matter and spirit. The mind bestowal of the Third Source and Center unifies the spirit person of God the Supreme with the experiential power of the evolutionary Almighty.

11633 (1271.1) 2. *The personality revelations of the Second Source and Center.* The mind presences of the Conjoint Actor unify the spirit of divinity with the pattern of energy. The bestowal incarnations of the Eternal Son and his Paradise Sons unify, actually fuse, the divine nature of a Creator with the evolving nature of a creature. The Supreme is both creature and creator; the possibility of his being such is revealed in the bestowal actions of the Eternal Son and his co-ordinate and subordinate Sons. The bestowal orders of sonship, the Michaels and the Avonals, actually augment their divine natures with bona fide creature natures which have become theirs by the living of the actual creature life on the evolutionary worlds. When divinity becomes like humanity, inherent in this relationship is the possibility that humanity can become divine.

11634 (1271.2) 3. *The indwelling presences of the First Source and Center.* Mind unifies spirit causations with energy reactions; bestowal ministry unifies divinity descensions with creature ascensions; and the indwelling fragments of the Universal Father actually unify the evolving creatures with God on Paradise. There are many such presences of the Father which indwell numerous orders of personalities, and in mortal man these divine fragments of God are the Thought Adjusters. The Mystery Monitors are to human beings what the Paradise Trinity is to the Supreme Being. The Adjusters are absolute foundations, and upon absolute foundations freewill choice can cause to be evolved the divine reality of an eternaliter nature, finaliter nature in the case of man, Deity nature in God the Supreme.

11635 (1271.3) The creature bestowals of the Paradise orders of sonship enable these divine Sons to enrich their personalities by the acquisition of the actual nature of universe creatures, while such bestowals unfailingly reveal to the creatures themselves the Paradise path of divinity attainment. The Adjuster bestowals of the Universal Father enable him to draw the personalities of the volitional will creatures to himself. And throughout all these

حاضر کارکرد ذهن است که به واسطه آن این فعالیتها رخ می‌دهند.

الوهیتهای بهشت از طریق این راهها و بسیاری راههای دیگر در تکاملهای زمان، که در سیارات چرخنده فضا آشکار می‌شوند، و در پدیداری شخصیت متعال نتیجه تمامی تکامل به اوج می‌رسند، شرکت می‌کنند.

4- آفرینندگان قادر و متعال

یگانگی تمامیت متعال به یگانگی تدریجی اجزای متناهی وابسته است؛ واقعیت یافتن متعال ناشی از همین یگانگی‌های عوامل تعالیت — آفرینندگان، مخلوقات، موجودات هوشمند، و انرژیهای جهانها — است و ایجاد کننده آنها می‌باشد.

در طول آن اعصاری که طی آن حاکمیت تعالیت تحت توسعه زمانی آن قرار گرفته است، قدرت توانمندانه متعال به کنشهای ربانی خدای هفتگانه وابسته است، ضمن این که به نظر می‌رسد یک رابطه خاص نزدیک میان ایزد متعال و عامل مشترک به همراه شخصیتهای اصلی او، هفت روح استاد، وجود داشته باشد. روح بیکران به عنوان عامل مشترک به طرق بسیاری که عدم کمال الوهیت تکاملی را جبران می‌کند عمل می‌کند و روابط بسیار نزدیکی با متعال حفظ می‌کند. این نزدیکی رابطه تا اندازه‌ای توسط تمامی ارواح استاد قسمت می‌شود، اما به طور ویژه توسط روح استاد شماره هفت که برای متعال به عنوان سخنگو عمل می‌کند. این روح استاد متعال را می‌شناسد — با او در تماس شخصی است.

در اوان برنامه‌ریزی برای طرح ابرجهانی آفرینش، ارواح استاد در آفرینش مشترک چهل و نه ارواح بازتابگر به تثلیث نیایی پیوستند، و به طور همزمان ایزد متعال به عنوان به اوج رساننده کنشهای توأم تثلیث بهشت و فرزندان آفرینشگر الوهیت بهشت به گونه‌ای خلاق عمل نمود. مجستان پدیدار گردید و از آن هنگام حضور کیهانی ذهن متعال را متمرکز ساخته است، در حالی که ارواح استاد به صورت مراکز مبدأ برای کارکرد گسترده ذهن کیهانی ادامه می‌دهند.

اما ارواح استاد به سرپرستی ارواح بازتابگر ادامه می‌دهند. هفتمین روح استاد (در سرپرستی کلی خود بر اروانتان که از جهان مرکزی انجام می‌دهد) در تماس شخصی با هفت روح بازتابگر که در یوورسا واقع شده‌اند می‌باشد و کنترل فراگیر آنها را به عهده دارد. او در کنترلها و مدیریتهای خود بر درون ابرجهانها و بین ابرجهانها در تماس بازتابگرانه با ارواح بازتابگر از نوع خودش که در پایتخت هر ابرجهان واقع شده‌اند قرار دارد.

relationships in the finite universes the Conjoint Actor is the ever-present source of the mind ministry by virtue of which these activities take place.

^{11636 (1271.4)} In these and many other ways do the Paradise Deities participate in the evolutions of time as they unfold on the circling planets of space, and as they culminate in the emergence of the Supreme personality consequence of all evolution.

4. THE ALMIGHTY AND THE SUPREME CREATORS

^{11641 (1271.5)} The unity of the Supreme Whole is dependent on the progressive unification of the finite parts; the actualization of the Supreme is resultant from, and productive of, these very unifications of the factors of supremacy — the creators, creatures, intelligences, and energies of the universes.

^{11642 (1272.1)} During those ages in which the sovereignty of Supremacy is undergoing its time development, the almighty power of the Supreme is dependent on the divinity acts of God the Sevenfold, while there seems to be a particularly close relationship between the Supreme Being and the Conjoint Actor together with his primary personalities, the Seven Master Spirits. The Infinite Spirit as the Conjoint Actor functions in many ways which compensate the incompleteness of evolutionary Deity and sustains very close relations to the Supreme. This closeness of relationship is shared in measure by all of the Master Spirits but especially by Master Spirit Number Seven, who speaks for the Supreme. This Master Spirit knows — is in personal contact with — the Supreme.

^{11643 (1272.2)} Early in the projection of the superuniverse scheme of creation, the Master Spirits joined with the ancestral Trinity in the cocreation of the forty-nine Reflective Spirits, and concomitantly the Supreme Being functioned creatively as the culminator of the conjoined acts of the Paradise Trinity and the creative children of Paradise Deity. Majeston appeared and ever since has focalized the cosmic presence of the Supreme Mind, while the Master Spirits continue as source-centers for the far-flung ministry of the cosmic mind.

^{11644 (1272.3)} But the Master Spirits continue in supervision of the Reflective Spirits. The Seventh Master Spirit is (in his overall supervision of Orvonton from the central universe) in personal contact with (and has overcontrol of) the seven Reflective Spirits located on Uversa. In his inter- and intrasuperuniverse controls and administrations he is in reflective contact with the Reflective Spirits of his own type located on each superuniverse capital.

این ارواح استاد نه تنها پشتیبانان و ارتقا دهنندگان حاکمیت تعالیت هستند، بلکه به نوبه خود تحت تأثیر مقاصد خلاق متعال قرار می‌گیرند. به طور معمول، آفرینشهای جمعی ارواح استاد از نوع نیمه مادی هستند (مدیران نیرو، و غیره)، در حالی که آفرینشهای منفرد آنها از نوع روحی می‌باشند (سوپرنافیم، و غیره). اما هنگامی که ارواح استاد در پاسخ به خواست و مقصود ایزد متعال، هفت روح مدار را به طور جمعی آفرینند، باید توجه شود که فرزندان این کنش خلاق روحی هستند، نه مادی یا نیمه مادی.

و به همان گونه که در رابطه با ارواح استاد ابرجهانها است، در رابطه با حکمرانان سه‌گانه این ابرآفرینشها — قدمای ایامها — نیز می‌باشد. این تجلیهای قضاوت — داوریت تثلیث در زمان و فضا تکیه‌گاههای ناحیه‌ای برای قدرت در حال بسیج توانمند متعال می‌باشند، که به صورت نقاط هفتگانه کانونی برای تکامل حاکمیت سه‌گانه در قلمروهای زمان و فضا خدمت می‌کنند. این حکمرانان تثلیث منشأ، از جایگاه خود در موقعیت میانی بین بهشت و کرات در حال تکامل، هر دو راه را می‌بینند، از هر دو راه آگاهند، و هر دو راه را هماهنگی می‌کنند.

اما جهانهای محلی آزمایشگاههایی واقعی هستند که تجارب ذهنی، ماجراجوییهای کهکشانی، آشکارسازیهای ربانیت، و پیشرفتهای شخصیت در آنها انجام می‌شوند، و هنگامی که در گستره کیهان جمع زده شدند، در بر گیرنده بنیادهایی واقعی می‌شوند که متعال از طریق تجربه بر مبنای آنها به تکامل الوهیت دست می‌یابد.

در جهانهای محلی حتی آفرینندگان تکامل می‌یابند: حضور عامل مشترک از یک نقطه کانونی زنده قدرتمند به مرتبت شخصیت الهی یک روح مادر جهان تکامل می‌یابد؛ پسر آفریننده از سرشت ربانیت وجودگرایانه بهشت به سرشت تجربی حاکمیت متعال تکامل می‌یابد. جهانهای محلی نقاط شروع تکامل راستین هستند، زایشگاههای شخصیت‌های با حسن نیت ناکامل که از عطیه انتخاب آزاد ارادی آفرینندگان مشترک خود شدن، بدان گونه که خواهند بود، برخوردار گشته‌اند.

پسران مجبسترال در اعطای خود به کرات تکاملی سرانجام سرشتی را به دست می‌آورند که جلومگر ربانیت بهشت در یگانگی تجربی با بالاترین ارزشهای معنوی سرشت مادی انسان است. و از طریق این اعطاها و سایر اعطاها، آفرینندگان نوع میکائیل به همین ترتیب به سرشت و دیدگاههای کیهانی فرزندان واقعی جهان محلی خود دست می‌یابند. این پسران آفریننده استاد به تکمیل تجربه زیرمتعالی نزدیک می‌شوند؛ و هنگامی که حاکمیت جهان محلی آنها بسط می‌یابد تا در بر گیرنده ارواح آفرینشگر مربوطه شود، می‌شود گفت که به سرحدات تعالیت در محدوده پتانسیلهای کنونی جهان تکاملی بزرگ نزدیک می‌شود.

هنگامی که پسران اعطایی راههای جدیدی را برای

^{1164.5 (1272.4)} These Master Spirits are not only the supporters and augmenters of the sovereignty of Supremacy, but they are in turn affected by the creative purposes of the Supreme. Ordinarily, the collective creations of the Master Spirits are of the quasi-material order (power directors, etc.), while their individual creations are of the spiritual order (supernaphim, etc.). But when the Master Spirits collectively produced the Seven Circuit Spirits in response to the will and purpose of the Supreme Being, it is to be noted that the offspring of this creative act are spiritual, not material or quasi-material.

^{1164.6 (1272.5)} And as it is with the Master Spirits of the superuniverses, so is it with the triune rulers of these supercreations — the Ancients of Days. These personifications of Trinity justice-judgment in time and space are the field fulcrums for the mobilizing almighty power of the Supreme, serving as the sevenfold focal points for the evolution of trinitarian sovereignty in the domains of time and space. From their vantage point midway between Paradise and the evolving worlds, these Trinity-origin sovereigns see both ways, know both ways, and co-ordinate both ways.

^{1164.7 (1272.6)} But the local universes are the real laboratories in which are worked out the mind experiments, galactic adventures, divinity unfoldings, and personality progressions which, when cosmically totaled, constitute the actual foundation upon which the Supreme is achieving deity evolution in and by experience.

^{1164.8 (1272.7)} In the local universes even the Creators evolve: The presence of the Conjoint Actor evolves from a living power focus to the status of the divine personality of a Universe Mother Spirit; the Creator Son evolves from the nature of existential Paradise divinity to the experiential nature of supreme sovereignty. The local universes are the starting points of true evolution, the spawning grounds of bona fide imperfect personalities endowed with the freewill choice of becoming cocreators of themselves as they are to be.

^{1164.9 (1273.1)} The Magisterial Sons in their bestowals upon the evolutionary worlds eventually acquire natures expressive of Paradise divinity in experiential unification with the highest spiritual values of material human nature. And through these and other bestowals the Michael Creators likewise acquire the natures and cosmic viewpoints of their actual local universe children. Such Master Creator Sons approximate the completion of sub-supreme experience; and when their local universe sovereignty is enlarged to embrace the associated Creative Spirits, it may be said to approximate the limits of supremacy within the present potentials of the evolutionary grand universe.

^{1164.10 (1273.2)} When the bestowal Sons reveal new ways for man to find God, they are not creating

یافتن خداوند به انسان آشکار می‌کنند، این راههای دستیابی به ربانیت را نمی‌آفرینند، بلکه شاهراههای ابدی پیشرفت را که از طریق حضور متعال به شخص پدر بهشتی راه می‌برد روشن می‌سازند.

جهان محلی نقطه شروع برای آن شخصیهایی است که بیشترین فاصله را از خداوند دارند، و از این رو می‌توانند بیشترین میزان فراز معنوی را در جهان تجربه کنند، و می‌توانند به حداکثر شرکت تجربی در آفرینش مشترک خودشان دست یابند. همین جهانهای محلی به همین ترتیب بیشترین عمق ممکن تجربه را برای شخصیهایی فرود یابنده فراهم می‌کنند. این شخصیهایی از این طریق به چیزی دست می‌یابند که برایشان درست به اندازه فراز بهشت برای یک مخلوق در حال تکامل پرمعنی است.

به نظر می‌رسد که انسان فانی برای کارکرد کامل خدای هفتگانه، بدان گونه که این گروه‌بندی ربانیت واقعیت یافتن متعال به اوج می‌رسد، ضروری است. رسته‌های متعدد دیگری از شخصیهایی جهان وجود دارند که برای تکامل توان قدرتمند متعال به همان اندازه ضروری هستند. اما این توصیف به منظور تعالی فکری موجودات بشری عرضه شده است، و لذا تا اندازه زیاد به آن عواملی محدود است که در تکامل خدای هفتگانه که به انسان فانی مربوط می‌باشند عمل می‌کنند.

5- کنترلگران قدرتمند و هفتگانه

به شما پیرامون رابطه خدای هفتگانه با ایزد متعال آموزش داده شده است، و شما اکنون باید تشخیص دهید که هفتگانه شامل کنترلگران و نیز آفرینندگان جهان بزرگ می‌شود. این کنترلگران هفتگانه جهان بزرگ در بر گیرنده اینها هستند:

- 1- کنترلگران استاد فیزیکی.
- 2- مراکز عالی نیرو.
- 3- مدیران عالی نیرو.
- 4- قادر متعال.
- 5- خدای عمل — روح بیکران.
- 6- جزیره بهشت.
- 7- منبع بهشت — پدر جهانی.

این هفت گروه به لحاظ کارکردی از خدای هفتگانه جدایی ناپذیرند و سطح کنترل فیزیکی این رابطه الوهیت را تشکیل می‌دهند.

دو شاخگی انرژی و روح (که ناشی از حضور توام پسر جاودان و جزیره بهشت است) از نظر ابرجهان هنگامی نمادین گردید که هفت روح استاد به طور متحد درگیر اولین کنش خود در آفرینش جمعی شدند. این رخداد شاهد پدیداری هفت مدیر عالی نیرو گردید. همزمان با آن مدارهای روحی ارواح استاد به گونه‌ای

these paths of divinity attainment; rather are they illuminating the everlasting highways of progression which lead through the presence of the Supreme to the person of the Paradise Father.

^{1164.11 (1273.3)} The local universe is the starting place for those personalities who are farthest from God, and who can therefore experience the greatest degree of spiritual ascent in the universe, can achieve the maximum of experiential participation in the cocreation of themselves. These same local universes likewise provide the greatest possible depth of experience for the descending personalities, who thereby achieve something which is to them just as meaningful as the Paradise ascent is to an evolving creature.

^{1164.12 (1273.4)} Mortal man appears to be necessary to the full function of God the Sevenfold as this divinity grouping culminates in the actualizing Supreme. There are many other orders of universe personalities who are equally necessary to the evolution of the almighty power of the Supreme, but this portrayal is presented for the edification of human beings, hence is largely limited to those factors operating in the evolution of God the Sevenfold which are related to mortal man.

5. THE ALMIGHTY AND THE SEVENFOLD CONTROLLERS

^{1165.1 (1273.5)} You have been instructed in the relationship of God the Sevenfold to the Supreme Being, and you should now recognize that the Sevenfold encompasses the controllers as well as the creators of the grand universe. These sevenfold controllers of the grand universe embrace the following:

- ^{1165.2 (1273.6)} 1. The Master Physical Controllers.
- ^{1165.3 (1273.7)} 2. The Supreme Power Centers.
- ^{1165.4 (1273.8)} 3. The Supreme Power Directors.
- ^{1165.5 (1273.9)} 4. The Almighty Supreme.
- ^{1165.6 (1273.10)} 5. The God of Action — the Infinite Spirit.
- ^{1165.7 (1273.11)} 6. The Isle of Paradise.
- ^{1165.8 (1273.12)} 7. The Source of Paradise — the Universal Father.

^{1165.9 (1273.13)} These seven groups are functionally inseparable from God the Sevenfold and constitute the physical-control level of this Deity association.

^{1165.10 (1273.14)} The bifurcation of energy and spirit (stemming from the conjoint presence of the Eternal Son and the Paradise Isle) was symbolized in the superuniverse sense when the Seven Master Spirits unitedly engaged in their first act of collective creation. This episode witnessed the appearance of

قابل مقایسه از فعالیتهای فیزیکی سرپرستی مدیران نیرو متمایز گشتند، و ذهن کیهانی به صورت یک عامل جدید که ماده و روح را هماهنگ می‌کند فوراً پدیدار گشت.

قادر متعال به صورت کنترلگر فراگیر نیروی فیزیکی جهان بزرگ در حال تکامل است. در عصر کنونی جهان این پتانسیل نیروی فیزیکی به نظر می‌رسد در هفت مدیر عالی نیرو که از طریق مکانهای ثابت مراکز نیرو و از طریق حضور متحرک کنترلگران فیزیکی عمل می‌کنند متمرکز شده باشد.

جهانهای زمان کامل نیستند؛ کمال سرنوشت آنان است. تقلا برای کمال نه تنها به سطوح عقلانی و روحی مربوط است، بلکه همچنین به سطح فیزیکی انرژی و جرم. استقرار هفت ابرجهان در نور و حیات پیش فرض دستیابی آنها به ثبات فیزیکی می‌باشد. و حدس زده می‌شود که دستیابی نهایی توازن ماده نشانگر تکامل تکمیل شده کنترل فیزیکی قادر خواهد بود.

در روزهای آغازین ساخت جهان حتی آفرینندگان بهشت بدو درگیر موازنه ماده هستند. الگوی یک جهان محلی نه تنها در نتیجه فعالیتهای مراکز نیرو و شکل می‌یابد، بلکه همچنین به دلیل حضور روح آفرینشگر در فضا. و در سرتاسر این ادوار آغازین جهان محلی، پسر آفرینشگر یک ویژگی اندک فهم شده کنترل ماده را به نمایش می‌گذارد، و او سیاره پایتخت خویش را ترک نمی‌کند تا این که توازن کلی جهان محلی تثبیت شده باشد.

در تحلیل نهایی، تمامی انرژیها به ذهن واکتش نشان می‌دهند، و کنترلگران فیزیکی فرزندان خدای ذهن که فعال‌ساز الگوی بهشت است می‌باشند. هوشمندی مدیران نیرو به طور پیگیرانه وقف کار ایجاد کنترل ماده است. تقلا برای آنها برای استیلا فیزیکی بر روابط انرژی و حرکتی جرم هرگز متوقف نمی‌شود تا این که آنها به پیروزی متناهی بر انرژیها و اجرایی که قلمروهای دائمی فعالیت آنها را شامل می‌شوند دست می‌یابند.

تقلاهای روح در زمان و فضا به تکامل استیلا روح بر ماده از طریق وساطت ذهن (شخصی) مربوط است؛ تکامل (غیرشخصی) فیزیکی جهانها به هماهنگ ساختن انرژی کیهانی با مفاهیم موازنه ذهن که تابع کنترل فراگیر روح است مربوط است. جمع تکامل سرتاسر جهان بزرگ یک امر یگانگی شخصیتی ذهن کنترل کننده انرژی با هوشمندی هماهنگ شده با روح می‌باشد و در پیداری کامل قدرت توانمند متعال آشکار خواهد شد.

دشواری در رسیدن به یک وضعیت موازنه

the Seven Supreme Power Directors. Concomitant therewith the spiritual circuits of the Master Spirits contrastively differentiated from the physical activities of power director supervision, and immediately did the cosmic mind appear as a new factor co-ordinating matter and spirit.

^{1165.11 (1274.1)} The Almighty Supreme is evolving as the overcontroller of the physical power of the grand universe. In the present universe age this potential of physical power appears to be centered in the Seven Supreme Power Directors, who operate through the fixed locations of the power centers and through the mobile presences of the physical controllers.

^{1165.12 (1274.2)} The time universes are not perfect; that is their destiny. The struggle for perfection pertains not only to the intellectual and the spiritual levels but also to the physical level of energy and mass. The settlement of the seven superuniverses in light and life presupposes their attainment of physical stability. And it is conjectured that the final attainment of material equilibrium will signify the completed evolution of the physical control of the Almighty.

^{1165.13 (1274.3)} In the early days of universe building even the Paradise Creators are primarily concerned with material equilibrium. The pattern of a local universe takes shape not only as a result of the activities of the power centers but also because of the space presence of the Creative Spirit. And throughout these early epochs of local universe building the Creator Son exhibits a little-understood attribute of material control, and he does not leave his capital planet until the gross equilibrium of the local universe has been established.

^{1165.14 (1274.4)} In the final analysis, all energy responds to mind, and the physical controllers are the children of the mind God, who is the activator of Paradise pattern. The intelligence of the power directors is unremittently devoted to the task of bringing about material control. Their struggle for physical dominance over the relationships of energy and the motions of mass never ceases until they achieve finite victory over the energies and masses which constitute their perpetual domains of activity.

^{1165.15 (1274.5)} The spirit struggles of time and space have to do with the evolution of spirit dominance over matter by the mediation of (personal) mind; the physical (nonpersonal) evolution of the universes has to do with bringing cosmic energy into harmony with the equilibrium concepts of mind subject to the overcontrol of spirit. The total evolution of the entire grand universe is a matter of the personality unification of the energy-controlling mind with the spirit-co-ordinated intellect and will be revealed in the full appearance of the almighty power of the Supreme.

^{1165.16 (1274.6)} The difficulty in arriving at a state of

دینامیک، ذاتی واقعیت کیهان در حال رشد است. مدارهای تثبیت شده آفرینش فیزیکی از طریق پدیداری انرژی جدید و جرم جدید مداوماً مورد مخاطره قرار می‌گیرند. یک جهان در حال رشد یک جهان تثبیت نشده است؛ از این رو هیچ بخش از کلیت کیهانی نمی‌تواند ثبات واقعی یابد تا این که تمامیت زمان شاهد تکمیل مادی هفت ابرجهان گردد.

در جهانهای تثبیت شده نور و حیات هیچ رخداد غیرمنتظره فیزیکی که اهمیت عمده داشته باشد وجود ندارد. کنترل نسبتاً کامل روی آفرینش مادی به دست آمده است؛ هنوز دشواریهای رابطه جهانهای تثبیت شده با جهانهای در حال تکامل مهارت مدیران نیروی جهان را مداوماً به چالش می‌طلبد. اما به تدریج که جهان بزرگ به اوج تجلی تکاملی نزدیک می‌شود این مشکلات با کاهش فعالیت جدید خلاق به تدریج از میان خواهند رفت.

6- استیلای روح

در ابرجهانهای تکاملی انرژی – ماده مسلط است، به جز در شخصیت، جایی که روح از طریق وساطت ذهن برای چیرگی تقلا می‌کند. هدف جهانهای تکاملی استیلا بر انرژی – ماده از طریق ذهن و هماهنگی ذهن با روح است، و تمامی این کار به واسطه حضور خلاق و یگانه‌ساز شخصیت صورت می‌یابد. از این رو، در رابطه با شخصیت، سیستمهای فیزیکی تحت سلطه در می‌آیند؛ سیستمهای ذهنی هماهنگ می‌شوند، و سیستمهای روحی هدایت کننده می‌شوند.

این پیوند نیرو و شخصیت در متعال و به عنوان متعال در سطوح الوهیت تجلی می‌یابد. اما تکامل واقعی استیلای روح رشدی است که مبتنی بر کنشهای داوطلبانه آفرینندگان و مخلوقات جهان بزرگ می‌باشد.

در سطوح مطلق، انرژی و روح یگانه‌اند. اما در لحظه‌ای که از این سطوح مطلق خروج به عمل آید، تفاوت ظاهر می‌شود، و همینطور که انرژی و روح از بهشت به سوی فضا حرکت می‌کنند، فاصله میان آنها افزایش می‌یابد، تا این که در جهانهای محلی آنها کاملاً واکرا می‌شوند. آنها دیگر همسان نیستند. آنها مشابه نیز نیستند، و ذهن باید مداخله کند تا آنها را متقابلاً به هم مربوط سازد.

این که انرژی می‌تواند از طریق کنش شخصیتهای کنترلگر جهت یابد، واکنشمندی انرژی را نسبت به کنش ذهن آشکار می‌سازد. این که جرم می‌تواند از طریق کنش همین وجودهای کنترل کننده ثبات یابد واکنشمندی جرم را نسبت به حضور سامان دهنده ذهن نشان می‌دهد. و این که خود روح در شخصیت ارادی می‌تواند برای چیرگی بر انرژی – ماده از طریق ذهن تکاپو کند، یگانگی بالقوه تمامی آفرینش متناهی را آشکار می‌سازد.

یک وابستگی متقابل میان تمامی نیروها و شخصیتها در سرتاسر جهان جهانها وجود دارد. پسران آفریننده و

dynamic equilibrium is inherent in the fact of the growing cosmos. The established circuits of physical creation are being continually jeopardized by the appearance of new energy and new mass. A growing universe is an unsettled universe; hence no part of the cosmic whole can find real stability until the fullness of time witnesses the material completion of the seven superuniverses.

^{1165.17 (1274.7)} In the settled universes of light and life there are no unexpected physical events of major importance. Relatively complete control over the material creation has been achieved; still the problems of the relationship of the settled universes to the evolving universes continue to challenge the skill of the Universe Power Directors. But these problems will gradually vanish with the diminution of new creative activity as the grand universe approaches culmination of evolutionary expression.

6. SPIRIT DOMINANCE

^{1166.1 (1275.1)} In the evolutionary superuniverses energy-matter is dominant except in personality, where spirit through the mediation of mind is struggling for the mastery. The goal of the evolutionary universes is the subjugation of energy-matter by mind, the co-ordination of mind with spirit, and all of this by virtue of the creative and unifying presence of personality. Thus, in relation to personality, do physical systems become subordinate; mind systems, co-ordinate; and spirit systems, directive.

^{1166.2 (1275.2)} This union of power and personality is expressive on deity levels in and as the Supreme. But the actual evolution of spirit dominance is a growth which is predicated on the freewill acts of the Creators and creatures of the grand universe.

^{1166.3 (1275.3)} On absolute levels, energy and spirit are one. But the moment departure is made from such absolute levels, difference appears, and as energy and spirit move spaceward from Paradise, the gulf between them widens until in the local universes they have become quite divergent. They are no longer identical, neither are they alike, and mind must intervene to interrelate them.

^{1166.4 (1275.4)} That energy can be directionized by the action of controller personalities discloses the responsiveness of energy to mind action. That mass can be stabilized through the action of these same controlling entities indicates the responsiveness of mass to the order-producing presence of mind. And that spirit itself in volitional personality can strive through mind for the mastery of energy-matter discloses the potential unity of all finite creation.

^{1166.5 (1275.5)} There is an interdependence of all forces and personalities throughout the universe of

ارواح آفرینشگر به کارکرد همیارانه مراکز نیرو و کنترلگران فیزیکی در سازماندهی جهانها متکی هستند. مدیران عالی نیرو بدون کنترل فراگیر ارواح آفرینشگر ناکاملند. در یک موجود بشری مکانیسم حیات فیزیکی نسبت به فرامین ذهن (شخصی) بخشاً واکنشمند است. همین ذهن ممکن است به نوبه خود تحت استیلاى راهبریهایی روح هدفمند قرار گیرد، و نتیجه این توسعه تکاملی به وجود آمدن یک فرزند جدید متعال، یک یگانگی جدید شخصی چندین نوع از واقعیت کیهانی، می‌باشد.

و همینطور که در رابطه با اجزا هست، در رابطه با کل نیز چنین است؛ شخص روحی تعالیت برای دستیابی به تکمیل الوهیت و نیل به سرنوشت پیوستگی تثلیث به نیروی تکاملی قادر نیازمند است. تلاش توسط شخصیت‌های زمان و فضا صورت می‌گیرد، اما به اوج رسیدن و اجرا شدن این تلاش کنش قادر متعال می‌باشد. و از این رو در حالی که رشد کل یک جمع شدن رشد جمعی اجزا است، به همین گونه استدلال می‌شود که تکامل اجزا یک انعکاس قسمی از رشد هدفمند کل می‌باشد.

در بهشت، مونوتا و روح همچون یکی هستند. آنها به جز در رابطه با نامشان غیرقابل تمیز دادن هستند. در هاونا، ماده و روح، در حالی که به گونه‌ای قابل تشخیص متفاوتند، در همان حال به گونه‌ای ذاتی هماهنگ هستند. با این وجود در هفت ابرجهان، یک واگرایی بزرگ وجود دارد؛ میان انرژی کیهانی و روح الهی یک فاصله زیاد وجود دارد؛ از این رو برای کنش ذهن در متوازن ساختن و سرانجام یگانه ساختن الگوی فیزیکی با مقاصد روحی یک پتانسیل تجربی بزرگتری وجود دارد. در جهانهای فضا که طی زمان تکامل می‌یابند کاهش بیشتری از ربانیت وجود دارد، مشکلات سخت‌تری که باید حل شوند، و فرصت بیشتری برای کسب تجربه در حل آنها وجود دارد. و تمامی این وضعیت ابرجهان یک عرصه بزرگتری از وجود تکاملی را که در آن امکان تجربه کیهانی برای آفریده و آفریننده — حتی برای الوهیت متعال — به طور یکسان فراهم می‌شود به وجود می‌آورد.

استیلاى روح، که در سطوح مطلق، وجودگرایانه است در سطوح متناهی و در هفت ابرجهان یک تجربه تکاملی می‌شود. و این تجربه توسط همه، از انسان فانی تا ایزد متعال به طور همسان قسمت می‌شود. همگی برای پیشرفت تلاش می‌کنند، شخصاً تلاش می‌کنند؛ همگی در سرنوشت شرکت می‌کنند، شخصاً شرکت می‌کنند.

7- ارگانیزم زنده جهان بزرگ

جهان بزرگ نه تنها یک آفرینش مادی با عظمت فیزیکی، فرازمندی روحی، و بزرگی عقلانی است، بلکه همچنین یک ارگانیزم شکوهمند و واکنشمند زنده

universes. Creator Sons and Creative Spirits depend on the co-operative function of the power centers and physical controllers in the organization of universes; the Supreme Power Directors are incomplete without the overcontrol of the Master Spirits. In a human being the mechanism of physical life is responsive, in part, to the dictates of (personal) mind. This very mind may, in turn, become dominated by the leadings of purposive spirit, and the result of such evolutionary development is the production of a new child of the Supreme, a new personal unification of the several kinds of cosmic reality.

¹¹⁶⁶⁶⁽¹²⁷⁵⁶⁾ And as it is with the parts, so it is with the whole; the spirit person of Supremacy requires the evolutionary power of the Almighty to achieve completion of Deity and to attain destiny of Trinity association. The effort is made by the personalities of time and space, but the culmination and consummation of this effort is the act of the Almighty Supreme. And while the growth of the whole is thus a totalizing of the collective growth of the parts, it equally follows that the evolution of the parts is a segmented reflection of the purposive growth of the whole.

¹¹⁶⁶⁷⁽¹²⁷⁵⁷⁾ On Paradise, monota and spirit are as one — indistinguishable except by name. In Havona, matter and spirit, while distinguishably different, are at the same time innately harmonious. In the seven superuniverses, however, there is great divergence; there is a wide gulf between cosmic energy and divine spirit; therefore is there a greater experiential potential for mind action in harmonizing and eventually unifying physical pattern with spiritual purposes. In the time-evolving universes of space there is greater divinity attenuation, more difficult problems to be solved, and larger opportunity to acquire experience in their solution. And this entire superuniverse situation brings into being a larger arena of evolutionary existence in which the possibility of cosmic experience is made available alike to creature and Creator — even to Supreme Deity.

¹¹⁶⁶⁸⁽¹²⁷⁶¹⁾ The dominance of spirit, which is existential on absolute levels, becomes an evolutionary experience on finite levels and in the seven superuniverses. And this experience is shared alike by all, from mortal man to the Supreme Being. All strive, personally strive, in the achievement; all participate, personally participate, in the destiny.

7. THE LIVING ORGANISM OF THE GRAND UNIVERSE

¹¹⁶⁷¹⁽¹²⁷⁶²⁾ The grand universe is not only a material creation of physical grandeur, spirit sublimity, and intellectual magnitude, it is also a magnificent and

است. حیاتی واقعی وجود دارد که در سرتاسر مکانیسم آفرینش پهناور کیهان سرزنده در حال تپش است. واقعیت فیزیکی جهانها نماد واقعیت قابل مشاهده قادر متعال می باشد؛ و این ارگانیکسم مادی و زنده توسط مدارهای هوشمند مورد رخنه واقع شده است، حتی بدان گونه که بدن انسان توسط شبکه‌ای از باریک راههای حس عصبی در نور دیده می شود. این جهان فیزیکی توسط خطوط انرژی که آفرینش مادی را به گونه‌ای مؤثر فعال می سازد مورد رسوخ واقع شده است، حتی بدان گونه که بدن انسان توسط توزیع گردشی محصولات انرژی قابل جذب غذایی تغذیه می شود و انرژی می یابد. جهان پهناور بدون این مراکز هماهنگ کننده کنترل فراگیر شکوهمند که ممکن است با سیستم ظریف کنترل شیمیایی مکانیسم بشری مقایسه شوند نیست. اما اگر شما فقط چیزی درباره پیکر یک مرکز نیرو می دانستید، می توانستیم از طریق قیاس چیز بسیار بیشتری راجع به جهان فیزیکی به شما بگوییم.

کمابیش همانقدر که انسانها برای حفظ حیات به انرژی خورشیدی نظر می افکنند، جهان بزرگ نیز برای حفظ فعالیت های مادی و حرکت های کیهانی فضا به انرژی های بی پایانی که از بهشت تحتانی سرچشمه می یابند متکی است.

به انسانها ذهن داده شده است که با آن بتوانند نسبت به هویت و شخصیت خود - آگاه شوند؛ و ذهن — حتی یک ذهن متعال — به تمامیت متناهی اعطا شده است و روح این شخصیت در حال ظهور کیهان از طریق آن برای چیرگی بر انرژی — ماده به طور پیوسته تلاش می کند.

انسان فانی به هدایت روحی و اکثمنند است، حتی بدان گونه که جهان بزرگ به دسترسی گسترده جاذبه روحی پسر جاودان، انسجام جهانی فوق مادی ارزشهای جاودان روحی تمامی آفرینشهای کیهان متناهی زمن و فضا، و اکثمنند است.

موجودات بشری قادرند یک خود - شناسایی ابدی با واقعیت کل و غیر قابل نابودی جهان — پیوند با تنظیم کننده فکری سکونی گزین — صورت دهند. به همین ترتیب متعال به ثبات مطلق الوهیت آغازین، تثلیث بهشت، برای ابد متکی است.

اشتیاق انسان برای کمال بهشتی، تلاش او برای دستیابی به خداوند، یک تنش راستین ربانی در کیهان زنده ایجاد می کند که فقط می تواند از طریق تکامل یک روان فناپذیر حل شود؛ این چیزی است که در تجربه یک مخلوق یگانه فانی رخ می دهد. اما هنگامی که تمامی مخلوقات و تمامی آفرینندگان در جهان بزرگ به همین ترتیب برای دستیابی به خداوند و کمال الهی تلاش می کنند، یک تنش ژرف کیهانی ایجاد می شود که فقط می تواند در سنتز متعالی قدرت توانمند با شخص روحی خدای در حال تکامل تمامی مخلوقات، ایزد متعال، راه حل بیابد.

[ضمانت شده توسط یک پیام آور توانمند که موقتاً در یورشیا اقامت دارد.]

responsive living organism. There is actual life pulsating throughout the mechanism of the vast creation of the vibrant cosmos. The physical reality of the universes is symbolic of the perceivable reality of the Almighty Supreme; and this material and living organism is penetrated by intelligence circuits, even as the human body is traversed by a network of neural sensation paths. This physical universe is permeated by energy lanes which effectively activate material creation, even as the human body is nourished and energized by the circulatory distribution of the assimilable energy products of nourishment. The vast universe is not without those co-ordinating centers of magnificent overcontrol which might be compared to the delicate chemical-control system of the human mechanism. But if you only knew something about the physique of a power center, we could, by analogy, tell you so much more about the physical universe.

1167.2 (1276.3) Much as mortals look to solar energy for life maintenance, so does the grand universe depend upon the unfailing energies emanating from nether Paradise to sustain the material activities and cosmic motions of space.

1167.3 (1276.4) Mind has been given to mortals wherewith they may become self-conscious of identity and personality; and mind — even a Supreme Mind — has been bestowed upon the totality of the finite whereby the spirit of this emerging personality of the cosmos ever strives for the mastery of energy-matter.

1167.4 (1276.5) Mortal man is responsive to spirit guidance, even as the grand universe responds to the far-flung spirit-gravity grasp of the Eternal Son, the universal supermaterial cohesion of the eternal spiritual values of all the creations of the finite cosmos of time and space.

1167.5 (1276.6) Human beings are capable of making an everlasting self-identification with total and indestructible universe reality — fusion with the indwelling Thought Adjuster. Likewise does the Supreme everlastingly depend on the absolute stability of Original Deity, the Paradise Trinity.

1167.6 (1276.7) Man's urge for Paradise perfection, his striving for God-attainment, creates a genuine divinity tension in the living cosmos which can only be resolved by the evolution of an immortal soul; this is what happens in the experience of a single mortal creature. But when all creatures and all Creators in the grand universe likewise strive for God-attainment and divine perfection, there is built up a profound cosmic tension which can only find resolution in the sublime synthesis of almighty power with the spirit person of the evolving God of all creatures, the Supreme Being.

1167.7 (1277.1) [Sponsored by a Mighty Messenger temporarily sojourning on Urantia.]

مقاله 117. خدای متعال

118 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 116

III. بخش سوم - تاریخ یورنشیا

مقاله 117

خدای متعال

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- طبیعت ایزد متعال
- 2- منبع رشد تکاملی
- 3- اهمیت متعال برای مخلوقات جهان
- 4- خدای متناهی
- 5- ابر روح آفرینش
- 6- جستجو برای متعال
- 7- آینده متعال

PAPER 117

GOD THE SUPREME

SECTIONS

Introduction

1. Nature of the Supreme Being
2. The Source of Evolutionary Growth
3. Significance of the Supreme to Universe Creatures
4. The Finite God
5. The Oversoul of Creation
6. The Quest for the Supreme
7. The Future of the Supreme

مقدمه مقاله

تا حدی که ما خواست خداوند را در هر ایستگاه جهان که ممکن است وجود ما در آن باشد انجام دهیم، تا آن اندازه پتانسیل قدرتمند متعال یک گام واقعی‌تر می‌شود. خواست خداوند مقصود اولین منبع و مرکز است که در سه مطلق بالقوه می‌شود، در پسر جاودان شخصیت می‌یابد، برای کنش جهان در روح بیکران به هم پیوسته می‌شود، و در الگوهای ابدی بهشت جاودان می‌گردد. و خدای متعال در حال تبدیل شدن به بالاترین تجلی متناهی تمامی خواست خداوند است.

اگر تمامی ساکنان جهان بزرگ به طور نسبی کاملاً مطابق خواست خداوند زندگی کنند، در آن صورت آفرینشهای زمان - فضا در نور و حیات استقرار می‌یابند، و سپس قادر، پتانسیل ربانی تعالیت، در پدیداری شخصیت الهی خدای متعال عملی می‌شود.

هنگامی که یک ذهن در حال تکامل با مدارهای ذهن کیهانی هماهنگ می‌شود، هنگامی که یک جهان در حال تکامل مطابق الگوی جهان مرکزی ثبات می‌یابد، هنگامی که یک روح در حال پیشرفت با کارکرد متحد ارواح استاد تماس می‌گیرد، هنگامی که یک شخصیت

INTRODUCTION

^{117.0.1 (1278.1)} TO THE extent that we do the will of God in whatever universe station we may have our existence, in that measure the almighty potential of the Supreme becomes one step more actual. The will of God is the purpose of the First Source and Center as it is potentialized in the three Absolutes, personalized in the Eternal Son, conjoined for universe action in the Infinite Spirit, and eternalized in the everlasting patterns of Paradise. And God the Supreme is becoming the highest finite manifestation of the total will of God.

^{117.0.2 (1278.2)} If all grand universers should ever relatively achieve the full living of the will of God, then would the time-space creations be settled in light and life, and then would the Almighty, the deity potential of Supremacy, become factual in the emergence of the divine personality of God the Supreme.

^{117.0.3 (1278.3)} When an evolving mind becomes attuned to the circuits of cosmic mind, when an evolving universe becomes stabilized after the pattern of the central universe, when an advancing spirit contacts the united ministry of the Master Spirits, when an

در حال فراز انسانی سرانجام با راهبری الهی تنظیم کننده سکنی‌گزین هماهنگ می‌شود، آنگاه و اقیعیت متعال تا یک درجه دیگر در جهانها واقعی می‌شود؛ آنگاه ربانیت تعالیت یک گام دیگر به سوی تحقق کیهانی پیش می‌رود.

اجزا و افراد جهان بزرگ به صورت یک بازتاب تکامل کامل متعال تکامل می‌یابند، در حالی که متعال به نوبه خود جمع ترکیبی انباشتی از تمامی تکامل جهان بزرگ می‌باشد. از دیدگاه انسانی هر دو تکاملی و تجربی دو جانبه هستند.

1- طبیعت ایزد متعال

متعال زیبایی توازن فیزیکی، حقیقت معنی عقلانی، و نیکی ارزش معنوی است. او شیرینی موفقیت راستین و شادمانی پیشرفت ابدی است. او ابر روح جهان بزرگ، خود آگاهی کیهان متاهی، تکمیل و اقیعیت متاهی، و تجسم تجربه آفریننده - آفریده است. خدای متعال در سرتاسر تمامی ابدیت آینده، و اقیعیت تجربه ارادی را در روابط تثلیث الوهیت ندا خواهد داد.

در شخص آفرینندگان متعال، خدایان از بهشت به قلمروهای زمان و فضا فرود آمده‌اند تا در آنجا مخلوقاتی با ظرفیت نیل به بهشت بیافرینند و تکامل دهند که می‌توانند در جستجوی پدر به آنجا فراز یابند. این حرکت جهانی آفرینندگان فرود یابنده‌ای که خداوند را آشکار می‌کنند و مخلوقات فراز یابنده‌ای که در جستجوی خداوند هستند آشکار کننده تکامل الوهیت متعال است که در او فرود یابندگان و فراز یابندگان هر دو به دو طرفه بودن فهم، کشف برادری جاودان و جهانی دست می‌یابند. ایزد متعال بدین ترتیب ترکیب متاهی تجربه علت آفریننده کامل و پاسخ مخلوق در حال کامل شدن می‌شود.

جهان بزرگ در بر گیرنده امکان یگانگی کامل است و به طور پیوسته در جستجوی آن می‌باشد، و این ناشی از این واقعیت است که این تجربه کیهانی یک پیامد کنشهای خلاق و فرامین قدرت تثلیث بهشت است که یگانگی کامل می‌باشد. همین یگانگی سه‌گانه در کیهان متاهی در متعال تجلی می‌یابد، و به تدریج که جهانها به حداکثر رتبه تعیین هویت با تثلیث دست می‌یابند و اقیعیت متعال به طور فزاینده آشکار می‌شود.

خواست آفریننده و خواست مخلوق به طور کیفی متفاوتند، اما همچنین از نظر تجربی یکسان هستند، زیرا آفریده و آفریننده می‌توانند در دستیابی جهان به کمال تشریک مساعی کنند. انسان می‌تواند در ارتباط با خداوند کار کند و از این طریق یک پایان دهنده جاودان را به طور مشترک خلق کند. خداوند می‌تواند در ظهور فرزندان در جسم حتی به صورت بشریت کار کند. این فرزندان از این طریق به تعالیت تجربه مخلوق دست

ascending mortal personality finally attunes to the divine leading of the indwelling Adjuster, then has the actuality of the Supreme become real by one more degree in the universes; then has the divinity of Supremacy advanced one more step toward cosmic realization.

117.0.4 (1278.4) The parts and individuals of the grand universe evolve as a reflection of the total evolution of the Supreme, while in turn the Supreme is the synthetic cumulative total of all grand universe evolution. From the mortal viewpoint both are evolutionary and experiential reciprocals.

1. NATURE OF THE SUPREME BEING

117.1.1 (1278.5) The Supreme is the beauty of physical harmony, the truth of intellectual meaning, and the goodness of spiritual value. He is the sweetness of true success and the joy of everlasting achievement. He is the oversoul of the grand universe, the consciousness of the finite cosmos, the completion of finite reality, and the personification of Creator-creature experience. Throughout all future eternity God the Supreme will voice the reality of volitional experience in the trinity relationships of Deity.

117.1.2 (1278.6) In the persons of the Supreme Creators the Gods have descended from Paradise to the domains of time and space, there to create and to evolve creatures with Paradise-attainment capacity who can ascend thereto in quest of the Father. This universe procession of descending God-revealing Creators and ascending God-seeking creatures is revelatory of the Deity evolution of the Supreme, in whom both descenders and ascenders achieve mutuality of understanding, the discovery of eternal and universal brotherhood. The Supreme Being thus becomes the finite synthesis of the experience of the perfect-Creator cause and the perfecting-creature response.

117.1.3 (1279.1) The grand universe contains the possibility of, and ever seeks for, complete unification, and this grows out of the fact that this cosmic existence is a consequence of the creative acts and the power mandates of the Paradise Trinity, which is unqualified unity. This very trinitarian unity is expressed in the finite cosmos in the Supreme, whose reality becomes increasingly apparent as the universes attain to the maximum level of Trinity identification.

117.1.4 (1279.2) The will of the Creator and the will of the creature are qualitatively different, but they are also experientially akin, for creature and Creator can collaborate in the achievement of universe perfection. Man can work in liaison with God and thereby cocreate an eternal finaliter. God can work even as humanity in the incarnations of his Sons, who thereby achieve the supremacy of creature

می‌یابند.

در ایزد متعال، آفریننده و آفریده در یک الوهیت که خواستش جلومگر یک شخصیت الهی است متحد هستند. و این خواست متعال چیزی بیش از خواست آفریده یا آفریننده است، حتی بدان گونه که خواست عالی پسر استاد نبادان اکنون چیزی بیش از یک ترکیب خواست ربانیت و بشریت است. پیوند کمال بهشتی و تجربه زمان - فضا یک ارزش نوین معنی در سطوح الوهیت و واقعیت را به بار می‌آورد.

سرشت در حال تکامل الهی متعال در حال تبدیل شدن به یک تصویر وفادارانه تجربه بی‌همتای کلیه مخلوقات و کلیه آفرینندگان در جهان بزرگ است. در متعال، آفرینندگی و آفریدگی یگانه هستند؛ آنها از طریق آن تجربه که ناشی از فراز و نشیبهای مربوط به راه حل مشکلات متعددی که گریبانگیر تمامی آفرینش متناهی است برای ابد یگانه هستند، آفرینشی که در جستجوی کمال و رهایی از قید و بندهای عدم کمال راه جاودان را دنبال می‌کند.

حقیقت، زیبایی، و نیکی در خدمت روح، شکوه بهشت، بخشش پسر، و تجربه متعال لازم و ملزوم هستند. خدای متعال قطعاً حقیقت، زیبایی، و نیکی است، زیرا این مفاهیم ربانیت نمایانگر حداکثرهای متناهی تجربه اندیشه پردازانه هستند. منابع جاودان این کیفیتهای سه‌گانه ربانیت در سطوح ابرمتناهی هستند، اما یک مخلوق فقط می‌تواند این منابع را به صورت ابرحقیقت، ابرزیبایی، و ابرنیکی تصور کند.

میکائیل، که یک آفریننده است، مهر الهی پدر آفریننده را برای فرزندان زمینی‌اش آشکار ساخت. و انسانها به دنبال کشف و دریافت این مهر الهی می‌توانند آرزو داشته باشند که این مهر را برای برادرانشان در جسم آشکار سازند. این عطوفت مخلوق یک بازتاب راستین مهر متعال است.

متعال به گونه‌ای متقارن در بر گیرنده است. اولین منبع و مرکز در سه مطلق بزرگ بالقوه است، در بهشت، در پسر، و در روح واقعی است؛ اما متعال هم واقعی و هم بالقوه است. او یک وجود تعالیت شخصی و قدرت توانمند است، و به طور همسان نسبت به تلاش مخلوق و مقصود آفریننده واکنش‌مند است؛ او در جهان خود - کنش‌مند و نسبت به جمع کل جهان خود - واکنش‌مند است؛ و در همان حال آفریننده متعال و مخلوق متعال است. از این رو الوهیت تعالیت بیانگر جمع کل تمامی متناهی است.

2- منبع رشد تکاملی

متعال خدا در زمان است؛ راز رشد مخلوق در زمان متعلق به او است. استیلا بر زمان حال ناکامل و به اوج رسیدن آینده در حال کمال نیز از آن او است. و

experience.

^{117:1.5 (1279.3)} In the Supreme Being, Creator and creature are united in one Deity whose will is expressive of one divine personality. And this will of the Supreme is something more than the will of either creature or Creator, even as the sovereign will of the Master Son of Nebadon is now something more than a combination of the will of divinity and humanity. The union of Paradise perfection and time-space experience yields a new meaning value on deity levels of reality.

^{117:1.6 (1279.4)} The evolving divine nature of the Supreme is becoming a faithful portrayal of the matchless experience of all creatures and of all Creators in the grand universe. In the Supreme, creatorship and creaturehood are at one; they are forever united by that experience which was born of the vicissitudes attendant upon the solution of the manifold problems which beset all finite creation as it pursues the eternal path in quest of perfection and liberation from the fetters of incompleteness.

^{117:1.7 (1279.5)} Truth, beauty, and goodness are correlated in the ministry of the Spirit, the grandeur of Paradise, the mercy of the Son, and the experience of the Supreme. God the Supreme is truth, beauty, and goodness, for these concepts of divinity represent finite maximums of ideational experience. The eternal sources of these triune qualities of divinity are on superfinite levels, but a creature could only conceive of such sources as supertruth, superbeauty, and supergoodness.

^{117:1.8 (1279.6)} Michael, a creator, revealed the divine love of the Creator Father for his terrestrial children. And having discovered and received this divine affection, men can aspire to reveal this love to their brethren in the flesh. Such creature affection is a true reflection of the love of the Supreme.

^{117:1.9 (1279.7)} The Supreme is symmetrically inclusive. The First Source and Center is potential in the three great Absolutes, is actual in Paradise, in the Son, and in the Spirit; but the Supreme is both actual and potential, a being of personal supremacy and of almighty power, responsive alike to creature effort and Creator purpose; self-acting upon the universe and self-reactive to the sum total of the universe; and at one and the same time the supreme creator and the supreme creature. The Deity of Supremacy is thus expressive of the sum total of the entire finite.

2. THE SOURCE OF EVOLUTIONARY GROWTH

^{117:2.1 (1280.1)} The Supreme is God-in-time; his is the secret of creature growth in time; his also is the conquest of the incomplete present and the

میوه‌های نهایی تمامی رشد متناهی اینها هستند: قدرتی که از طریق ذهن، توسط روح، به واسطه حضور متحد کننده و خلاق شخصیت کنترل می‌شود. پیام به اوج رساننده تمامی این رشد، ایزد متعال است.

برای انسان فانی، وجود برابر با رشد است. و به راستی به نظر می‌رسد چنین باشد، حتی در نگرش بزرگتر جهان، زیرا به نظر می‌رسد وجود با روح هدایت شده به رشد تجربی — افزایش مرتبت — منجر می‌شود. با این حال ما منتها بر این باور بوده‌ایم که رشد کنونی که وجود مخلوق را در عصر کنونی جهان تعیین ویژگی می‌کند یک کارکرد متعال است. ما به همان اندازه بر این باوریم که این نوع رشد مختص عصر رشد متعال می‌باشد، و این که با تکمیل شدن رشد متعال پایان خواهد یافت.

وضعیت فرزندان مخلوق - تثلیث بافته را مورد ملاحظه قرار دهید: آنها در عصر کنونی جهان به دنیا می‌آیند و زندگی می‌کنند؛ آنها دارای شخصیت و نیز عطایای ذهنی و روحی هستند. آنها دارای تجربه و خطرۀ آن هستند، اما همانند فرازگرایان رشد نمی‌کنند. باور و فهم ما این است که این فرزندان مخلوق — تثلیث بافته، ضمن این که در عصر کنونی جهان هستند، در واقع متعلق به عصر بعدی جهان می‌باشند — عصری که به دنبال تکمیل شدن رشد متعال می‌آید. از این رو آنها به صورت وضعیت کنونی عدم کمال و رشد متعاقب متعال در او نیستند. در نتیجه آنها در رشد تجربی عصر کنونی جهان شرکت نمی‌کنند، و برای عصر بعدی جهان ذخیره نگاه داشته شده‌اند.

رسته خود من، پیام‌آوران توانمند، از آنجا که با تثلیث احاطه شده‌اند، در رشد عصر کنونی جهان شرکت نمی‌کنند. از یک نظر وضعیت ما مربوط به عصر پیشین جهان است، در واقع به همان گونه که فرزندان ثابت تثلیث می‌باشند. یک چیز قطعی است: وضعیت ما به واسطه احاطه شدن با تثلیث ثابت است، و تجربه دیگر به رشد منجر نمی‌شود.

این امر در رابطه با پایان دهندگان یا هر یک از سایر رسته‌های تکاملی و تجربی که در روند رشد متعال شرکت دارند صحت ندارد. شما انسانها که اکنون در یورنشیا زندگی می‌کنید و ممکن است آرزوی نیل به بهشت و مرتبت پایان دهنده را داشته باشید باید بفهمید که چنین سرنوشتی فقط به این علت قابل تحقق است که شما در متعال و متعلق به او هستید، و از این رو در چرخه رشد متعال شرکت دارید.

رشد متعال روزگاری پایان خواهد یافت؛ او (از نقطه نظر انرژی - روحی) به مرتبت کمال دست خواهد یافت. این خاتمه تکامل متعال همچنین شاهد پایان یافتن تکامل مخلوق به عنوان بخشی از تعالیت خواهد بود. این که جهانهای فضای بیرونی با چه نوع رشدی ممکن است تعیین ویژگی شوند، ما نمی‌دانیم. اما بسیار مطمئن هستیم که چیزی خواهد بود بسیار متفاوت از هر آنچه که در عصر کنونی تکامل هفت ابرجهان دیده شده است. بدون شک این کارکرد شهروندان تکاملی جهان بزرگ خواهد بود که این فقدان رشد تعالیت را برای ساکنان فضای

consummation of the perfecting future. And the final fruits of all finite growth are: power controlled through mind by spirit by virtue of the unifying and creative presence of personality. The culminating consequence of all this growth is the Supreme Being.

117:22 (1280:2) To mortal man, existence is equivalent to growth. And so indeed it would seem to be, even in the larger universe sense, for spirit-led existence does seem to result in experiential growth — augmentation of status. We have long held, however, that the present growth which characterizes creature existence in the present universe age is a function of the Supreme. We equally hold that this kind of growth is peculiar to the age of the growth of the Supreme, and that it will terminate with the completion of the growth of the Supreme.

117:23 (1280:3) Consider the status of the creature-trinitized sons: They are born and live in the present universe age; they have personalities, together with mind and spirit endowments. They have experiences and the memory thereof, but they do not grow as do ascenders. It is our belief and understanding that these creature-trinitized sons, while they are *in* the present universe age, are really *of* the next universe age — the age which will follow the completion of the growth of the Supreme. Hence they are not *in* the Supreme as of his present status of incompleteness and consequent growth. Thus they are nonparticipating in the experiential growth of the present universe age, being held in reserve for the next universe age.

117:24 (1280:4) My own order, the Mighty Messengers, being Trinity embraced, are nonparticipating in the growth of the present universe age. In a sense we are in status as of the preceding universe age as in fact are the Stationary Sons of the Trinity. One thing is certain: Our status is fixed by the Trinity embrace, and experience no longer eventuates in growth.

117:25 (1280:5) This is not true of the finaliters nor of any other of the evolutionary and experiential orders which are participants in the growth process of the Supreme. You mortals now living on Urantia who may aspire to Paradise attainment and finaliter status should understand that such a destiny is only realizable because you are in and of the Supreme, hence are participants in the cycle of the growth of the Supreme.

117:26 (1280:6) There will come an end sometime to the growth of the Supreme; his status will achieve completion (in the energy-spirit sense). This termination of the evolution of the Supreme will also witness the ending of creature evolution as a part of Supremacy. What kind of growth may characterize the universes of outer space, we do not know. But we are very sure that it will be something very different from anything that has been seen in the present age of the evolution of the seven

بیرونی جبران کنند.

ایزد متعال که در پایان عصر کنونی جهان موجودیت خواهد یافت، در جهان بزرگ به صورت حکمران تجربی عمل خواهد کرد. ساکنان فضای بیرونی — شهروندان عصر بعدی جهان — یک رشد بالقوه پس ابرجهانی خواهند داشت، ظرفیتی برای نیل تکاملی که حاکمیت قادر متعال را پیش فرض دارد، و از این رو شرکت مخلوق را در ترکیب قدرت — شخصیت عصر کنونی جهان حذف می‌کند.

بدین ترتیب عدم کمال متعال ممکن است به صورت یک حسن تلقی شود زیرا رشد تکاملی مخلوق — آفرینش جهانهای کنونی را ممکن می‌سازد. تهی بودن از حسن خود برخوردار است، زیرا ممکن است به طور تجربی پر شود.

یکی از کنجکاوای برانگیزترین پرسشها در فلسفه متناهی این است: آیا ایزد متعال در واکنش به تکامل جهان بزرگ واقعیت می‌یابد؟ یا این که این کیهان متناهی در واکنش به واقعیت یافتن تدریجی متعال به طور تدریجی تکامل می‌یابد؟ یا این که ممکن است آنها به طور متقابل برای رشدشان به هم وابسته باشند؟ این که آنها به طور دو جانبه تکاملی هستند، و هر یک موجب رشد دیگری می‌شود؟ ما در رابطه با این امر مطمئن هستیم: مخلوقات و جهانها، بالا و پایین، در درون متعال در حال تکاملند، و همینطور که آنها تکامل می‌یابند، حاصل جمع یگانه شده تمامی فعالیت متناهی این عصر جهان پدیدار می‌شود. و این پدیداری ایزد متعال است، برای تمامی شخصیتها، تکامل توان قدرتمند خدای متعال.

3- اهمیت متعال برای مخلوقات جهان

واقعیت کیهانی که به گونه‌ای متنوع ایزد متعال، خدای متعال، و قادر متعال نامیده شده است، ترکیب پیچیده و جهانی فازهای در حال پدیداری تمامی واقعیت متناهی است. تنوع بخشیدن گسترده انرژی جاودان، روح الهی، و ذهن جهانی در تکامل متعال به اوج متناهی دست می‌یابد. او جمع کل تمامی رشد متناهی است که در سطوح ربانی حداکثر کمال متناهی به واسطه خود تحقق یافته است.

متعال کانال الهی است که بیکرانی خلاق سه‌گانگی‌ها که در چشم انداز کهکشانی فضا متبلور می‌شود از طریق او جریان می‌یابد. در برابر دورنمای فضا این نمایش شکوهمند شخصیت زمان به وقوع می‌پیوندد: فتح روحی انرژی — ماده از طریق وساطت ذهن.

عیسی گفت: "من راه زنده هستم"، و بدین ترتیب او راه زنده از سطح مادی خود - آگاهی به سطح روحی

superuniverses. It will undoubtedly be the function of the evolutionary citizens of the grand universe to compensate the outer-spacers for this deprivation of the growth of Supremacy.

^{117:27 (1280:7)} As existent upon the consummation of the present universe age, the Supreme Being will function as an experiential sovereign in the grand universe. Outer-spacers — citizens of the next universe age — will have a postsuperuniverse growth potential, a capacity for evolutionary attainment presupposing the sovereignty of the Almighty Supreme, hence excluding creature participation in the power-personality synthesis of the present universe age.

^{117:28 (1281:1)} Thus may the incompleteness of the Supreme be regarded as a virtue since it makes possible the evolutionary growth of the creature-creation of the present universes. Emptiness does have its virtue, for it may become experientially filled.

^{117:29 (1281:2)} One of the most intriguing questions in finite philosophy is this: Does the Supreme Being actualize in response to the evolution of the grand universe, or does this finite cosmos progressively evolve in response to the gradual actualization of the Supreme? Or is it possible that they are mutually interdependent for their development? that they are evolutionary reciprocals, each initiating the growth of the other? Of this we are certain: Creatures and universes, high and low, are evolving within the Supreme, and as they evolve, there is appearing the unified summation of the entire finite activity of this universe age. And this is the appearance of the Supreme Being, to all personalities the evolution of the almighty power of God the Supreme.

3. SIGNIFICANCE OF THE SUPREME TO UNIVERSE CREATURES

^{117:31 (1281:3)} The cosmic reality variously designated as the Supreme Being, God the Supreme, and the Almighty Supreme, is the complex and universal synthesis of the emerging phases of all finite realities. The far-flung diversification of eternal energy, divine spirit, and universal mind attains finite culmination in the evolution of the Supreme, who is the sum total of all finite growth, self-realized on deity levels of finite maximum completion.

^{117:32 (1281:4)} The Supreme is the divine channel through which flows the creative infinity of the triadities that crystallizes into the galactic panorama of space, against which takes place the magnificent personality drama of time: the spirit conquest of energy-matter through the mediation of mind.

^{117:33 (1281:5)} Said Jesus: "I am the living way," and so he is the living way from the material level of self-

خدا - آگاهی است. و حتی به همین گونه که او این راه زنده فراز از خود به خدا است، متعال نیز راه زنده از آگاهی متناهی به فرازیابی آگاهی، حتی به بینش آسبونی است.

پسر آفریننده شما در واقع می‌تواند چنین کانال زنده‌ای از بشریت به ربانیت باشد، زیرا او تمامیت پیمایش این راه جهانی پیشرفت از بشریت راستین یوشع بن یوسف، پسر انسان، به ربانیت بهشتی میکائیل نبادان، پسر خدای بیکران را شخصاً تجربه کرده است. ایزد متعال نیز به گونه‌ای مشابه می‌تواند به صورت رویکرد جهان با فرازیابی محدودیتهای متناهی عمل کند، زیرا او تجسم واقعی و مظهر شخصی تمامی تکامل، پیشرفت، و معنویت‌یابی مخلوق می‌باشد. حتی تجارب شخصیت‌های فرود یابنده از بهشت در جهان بزرگ آن بخش از تجربه او هستند که مکمل حاصل جمع تجارب فرازگرایانه رهنوردان زمان است.

انسان فانی بیش از توصیفی تمثیلی به شکل خدا آفریده شده است. از یک دیدگاه فیزیکی این گفته حقیقت ندارد، اما در رابطه با برخی بالقوگیهای جهان این یک واقعیت حقیقی است. در نژاد بشری، چیزی از همان نمایش نیل تکاملی در یک مقیاس بسیار بزرگتر در جهان جهانها که در حال وقوع است در حال آشکار شدن می‌باشد. انسان، یک شخصیت ارادی، در رابطه با یک تنظیم کننده، یک وجود غیرشخصی، در شرایط وجود بالقوگیهای متناهی متعال خلاق می‌شود، و نتیجه آن شکوفایی یک روان فناپذیر است. در جهانها، شخصیت‌های آفریننده زمان و فضا در رابطه با روح غیرشخصی تثلیث بهشت کار می‌کنند و از طریق آن آفرینشگر یک پتانسیل جدید نیروی واقعیت الوهیت می‌شوند.

انسان فانی که یک مخلوق است، دقیقاً همانند ایزد متعال که الوهیت است، نیست، اما تکامل انسان به طریقی شبیه به رشد متعال است. انسان از طریق قدرت، توانمندی، و پایداری در تصمیمات خودش به طور آگاهانه از مادی به روحی رشد می‌کند؛ همچنین به تدریج که تنظیم کننده فکری او برای تماس با او از سطوح روحی به روان مورانشیایی تکنیک‌های نوینی به وجود می‌آورد او رشد می‌کند؛ و آنگاه که روان به وجود می‌آید، در خود و به واسطه خود شروع به رشد می‌کند.

این تا اندازه‌ای شبیه به راهی است که ایزد متعال در آن بسط می‌یابد. حاکمیت او ناشی از کنشها و دستاوردهای شخصیت‌های متعال آفریننده است؛ این تکامل عظمت قدرت او به عنوان حکمران جهان بزرگ است. سرشت الوهیت او نیز به یگانگی از پیش موجود تثلیث بهشت وابسته است. اما باز جنبه دیگری از تکامل خدای متعال وجود دارد: خدای متعال خودش یک شرکت کننده ارادی و خلاق در تحقق یافتن الوهیت خودش می‌باشد. روان مورانشیایی بشری نیز یک شریک ارادی و هم-آفرینشگر در جاودانه شدن خودش است.

consciousness to the spiritual level of God-consciousness. And even as he is this living way of ascension from the self to God, so is the Supreme the living way from finite consciousness to transcendence of consciousness, even to the insight of absonity.

117:3.4 (1281.6) Your Creator Son can actually be such a living channel from humanity to divinity since he has personally experienced the fullness of the traversal of this universe path of progression, from the true humanity of Joshua ben Joseph, the Son of Man, to the Paradise divinity of Michael of Nebadon, the Son of the infinite God. Similarly can the Supreme Being function as the universe approach to the transcendence of finite limitations, for he is the actual embodiment and personal epitome of all creature evolution, progression, and spiritualization. Even the grand universe experiences of the descending personalities from Paradise are that part of his experience which is complementary to his summation of the ascending experiences of the pilgrims of time.

117:3.5 (1281.7) Mortal man is more than figuratively made in the image of God. From a physical standpoint this statement is hardly true, but with reference to certain universe potentialities it is an actual fact. In the human race, something of the same drama of evolutionary attainment is being unfolded as takes place, on a vastly larger scale, in the universe of universes. Man, a volitional personality, becomes creative in liaison with an Adjuster, an impersonal entity, in the presence of the finite potentialities of the Supreme, and the result is the flowering of an immortal soul. In the universes the Creator personalities of time and space function in liaison with the impersonal spirit of the Paradise Trinity and become thereby creative of a new power potential of Deity reality.

117:3.6 (1282.1) Mortal man, being a creature, is not exactly like the Supreme Being, who is deity, but man's evolution does in some ways resemble the growth of the Supreme. Man consciously grows from the material toward the spiritual by the strength, power, and persistency of his own decisions; he also grows as his Thought Adjuster develops new techniques for reaching down from the spiritual to the morontial soul levels; and once the soul comes into being, it begins to grow in and of itself.

117:3.7 (1282.2) This is somewhat like the way in which the Supreme Being expands. His sovereignty grows in and out of the acts and achievements of the Supreme Creator Personalities; that is the evolution of the majesty of his power as the ruler of the grand universe. His deity nature is likewise dependent on the pre-existent unity of the Paradise Trinity. But there is still another aspect to the evolution of God the Supreme: He is not only Creator-evolved and Trinity-derived; he is also self-evolved and self-derived. God the Supreme is himself a volitional, creative participant in his own deity actualization.

پدر در تغییر و تبدیل انرژیهای بهشت و در واکنشمند ساختن اینها نسبت به متعال با عامل مشترک تشریک مساعی می‌کند. پدر در به وجود آوردن شخصیت‌های آفریننده که کنشهایشان روزگاری در حاکمیت متعال به اوج می‌رسد با پسر جاودان تشریک مساعی می‌کند. پدر تا آن زمان که تکامل کامل شده متعال، او را برای به عهده گرفتن آن حاکمیت شایسته سازد در آفرینش شخصیت‌های تثلیث برای کنش به عنوان حکمرانان جهان بزرگ با پسر و روح هر دو تشریک مساعی می‌کند. پدر از این راه و بسیاری راه‌های دیگر در پیشبرد تکامل تعالیت با هم‌ترازان الهی و غیرالهی هم‌کاری می‌کند، اما در این امور تنها نیز عمل می‌کند. و کارکرد تنه‌ای او در خدمت تنظیم کنندگان فکر و وجودهای مربوط به آنها احتمالاً به بهترین نحو آشکار می‌شود.

الوهیت یگانگی است، که در تثلیث وجودگرا، در متعال تجربی، و در انسانها در پیوند با تنظیم کننده مخلوق – تحقق یافته است. حضور تنظیم کنندگان فکر در انسان فانی یگانگی بنیادین جهان را آشکار می‌سازد، زیرا انسان که پایین‌ترین نوع ممکن شخصیت جهان است در درونش یک قطعه واقعی از بالاترین واقعیت جاودان، حتی پدر آغازین تمامی شخصیتها را دارا می‌باشد.

ایزد متعال به واسطه ارتباطش با تثلیث بهشت و در نتیجه موفقیت‌های الهی فرزندان آفریننده و مدیر آن تثلیث تکامل می‌یابد. روان فناپذیر انسان از طریق ارتباط با حضور الهی پدر بهشتی و مطابق تصمیمات شخصیتی ذهن بشر سرنوشت جاودان خود را شکل می‌دهد. آنچه که تثلیث برای خدای متعال می‌باشد، تنظیم کننده برای انسان در حال تکامل است.

در طول عصر کنونی جهان ظاهراً ایزد متعال قادر نیست مستقیماً به صورت یک آفریننده عمل کند، به جز در آن مواردی که امکانات متناهی کنش از طریق نیروهای آفرینشگر زمان و فضا به اتمام رسیده‌اند. تاکنون در تاریخ جهان این فقط یک بار رخ داده است؛ هنگامی که امکانات کنش متناهی در رابطه با بازتاب جهان به اتمام رسید، آنگاه متعال به صورت به اوج رساننده خلاق تمامی کنشهای نیایی آفریننده عمل نمود. و ما باور داریم که هرگاه آفرینندگی نیایی یک چرخه مناسب از فعالیت خلاق را تکمیل کند او دوباره به صورت یک به اوج رساننده در اعصار آینده عمل خواهد کرد.

ایزد متعال انسان را نیافرید، اما انسان عملاً از بالقوگی متعال آفریده شد، و زندگی او عیناً از او سرچشمه یافت. او انسان را تکامل نیز نمی‌بخشد؛ با این وجود خود متعال همان جوهر تکامل است. از نقطه نظر متناهی، ما در واقع در درون ذات متعال زندگی می‌کنیم، حرکت می‌کنیم، و از وجود خود برخورداریم.

The human morontial soul is likewise a volitional, cocreative partner in its own immortalization.

117:3.8 (1282.3) The Father collaborates with the Conjoint Actor in manipulating the energies of Paradise and in rendering these responsive to the Supreme. The Father collaborates with the Eternal Son in the production of Creator personalities whose acts will sometime culminate in the sovereignty of the Supreme. The Father collaborates with both Son and Spirit in the creation of Trinity personalities to function as rulers of the grand universe until such time as the completed evolution of the Supreme qualifies him to assume that sovereignty. The Father co-operates with his Deity and non-Deity co-ordinates in these and many other ways in the furtherance of the evolution of Supremacy, but he also functions alone in these matters. And his solitary function is probably best revealed in the ministry of the Thought Adjusters and their associated entities.

117:3.9 (1282.4) Deity is unity, existential in the Trinity, experiential in the Supreme, and, in mortals, creature-realized in Adjuster fusion. The presence of the Thought Adjusters in mortal man reveals the essential unity of the universe, for man, the lowest possible type of universe personality, contains within himself an actual fragment of the highest and eternal reality, even the original Father of all personalities.

117:3.10 (1282.5) The Supreme Being evolves by virtue of his liaison with the Paradise Trinity and in consequence of the divinity successes of the creator and administrator children of that Trinity. Man's immortal soul evolves its own eternal destiny by association with the divine presence of the Paradise Father and in accordance with the personality decisions of the human mind. What the Trinity is to God the Supreme, the Adjuster is to evolving man.

117:3.11 (1282.6) During the present universe age the Supreme Being is apparently unable to function directly as a creator except in those instances where the finite possibilities of action have been exhausted by the creative agencies of time and space. Thus far in universe history this has transpired but once; when the possibilities of finite action in the matter of universe reflectivity had been exhausted, then did the Supreme function as the creative culminator of all antecedent creator actions. And we believe he will again function as a culminator in future ages whenever antecedent creatorship has completed an appropriate cycle of creative activity.

117:3.12 (1283.1) The Supreme Being did not create man, but man was literally created out of, his very life was derived from, the potentiality of the Supreme. Nor does he evolve man; yet is the Supreme himself the very essence of evolution. From the finite standpoint, we actually live, move, and have our

متعال ظاهر نمی‌تواند علیت آغازین را آغاز کند، اما به نظر می‌رسد کاتالیزور تمامی رشد جهان باشد و تا جایی که به سرنوشت تمامی موجودات تجربی – تکاملی مربوط است ظاهر سرنوشتش فراهم ساختن کمال برای جمع می‌باشد. پدر سرچشمه مفهوم یک کیهان متناهی است؛ پسران آفریننده با رضایت و همکاری ارواح آفرینشگر این ایده را در زمان و فضا تحقق می‌بخشند؛ متعال جمع متناهی را به اوج کمال می‌رساند و رابطه‌اش را با سرنوشت ابدانیت تثبیت می‌سازد.

4- خدای متناهی

همینطور که ما تقلاهای بی‌وقفه آفرینش مخلوق را برای به کمال رسانیدن مرتبت و ربانیت وجود نظاره می‌کنیم، چاره‌ای نداریم جز این که باور کنیم این تلاشهای بی‌پایان نشاتگر تقلا بی‌وقفه متعال برای خود شکوفایی الهی است. خدای متعال الوهیت متناهی است، و باید بر مشکلات متناهی به مفهوم کامل آن لغت چیره شود. تقلاهای ما در رابطه با فراز و نشیبهای زمان در روند تکاملی فضا بازتابهای تلاشهای او برای نیل به واقعیت خویشتن و تکمیل حاکمیت در محدوده قلمرو عمل هستند که طبیعت در حال تکامل او تا دورترین سرحدات امکان در حال بسط دادن است.

در سرتاسر جهان بزرگ متعال برای تجلی تقلا می‌کند. تکامل الهی او بخشاً مبتنی بر خرد – کنش هر شخصیت در وجود است. هنگامی که یک موجود بشری بقای جاودان را انتخاب می‌کند، او سرنوشت را مشترکاً خلق می‌کند؛ و در زندگی این انسان فراز یابنده خدای متناهی به یک میزان افزایش یافته از خود شکوفایی شخصیت و یک گسترش حاکمیت تجربی دست می‌یابد. اما اگر یک مخلوق دوران زندگانی جاودان را رد کند، آن بخش از متعال که به این انتخاب مخلوق متکی بود تأخیری گریزنپذیر را تجربه می‌کند؛ محرومیتی که باید از طریق تجربه جایگزین یا موازی جبران شود؛ در رابطه با شخصیت فرد بقا نیافته، آن جذب ابر روح آفرینش می‌شود، و بخشی از الوهیت متعال می‌گردد.

خداوند آنقدر اعتماد کننده و آنقدر پرمحبت است، که بخشی از سرشت الهی خود را برای امانتداری و خود شکوفایی به دستان حتی موجودات بشری می‌سپارد. سرشت پدر، حضور تنظیم کننده، صرف نظر از انتخاب موجود بشری، نابود نشدنی است. فرزند متعال، فرد در حال تکامل، به رغم این که شخصیت بالقوه در حال یگانگی چنین فرد گمراهی به عنوان یک عامل الوهیت تعالیت بقا خواهد یافت، می‌تواند نابود شود.

شخصیت بشری به راستی می‌تواند فردیت مخلوق بودن را نابود سازد، و گر چه تمامی آنچه که در زندگی چنین خودکشی کیهانی ارزشمند بود بقا خواهد یافت، این

being within the immanence of the Supreme.

117:3.13 (1283.2) The Supreme apparently cannot initiate original causation but appears to be the catalyzer of all universe growth and is seemingly destined to provide totality culmination as regards the destiny of all experiential-evolutionary beings. The Father originates the concept of a finite cosmos; the Creator Sons factualize this idea in time and space with the consent and co-operation of the Creative Spirits; the Supreme culminates the total finite and establishes its relationship with the destiny of the absonite.

4. THE FINITE GOD

117:4.1 (1283.3) As we view the ceaseless struggles of the creature creation for perfection of status and divinity of being, we cannot but believe that these unending efforts bespeak the unceasing struggle of the Supreme for divine self-realization. God the Supreme is the finite Deity, and he must cope with the problems of the finite in the total sense of that word. Our struggles with the vicissitudes of time in the evolutions of space are reflections of his efforts to achieve reality of self and completion of sovereignty within the sphere of action which his evolving nature is expanding to the outermost limits of possibility.

117:4.2 (1283.4) Throughout the grand universe the Supreme struggles for expression. His divine evolution is in measure predicated on the wisdom-action of every personality in existence. When a human being chooses eternal survival, he is cocreating destiny; and in the life of this ascending mortal the finite God finds an increased measure of personality self-realization and an enlargement of experiential sovereignty. But if a creature rejects the eternal career, that part of the Supreme which was dependent on this creature's choice experiences inescapable delay, a deprivation which must be compensated by substitutional or collateral experience; as for the personality of the nonsurvivor, it is absorbed into the oversoul of creation, becoming a part of the Deity of the Supreme.

117:4.3 (1283.5) God is so trusting, so loving, that he gives a portion of his divine nature into the hands of even human beings for safekeeping and self-realization. The Father nature, the Adjuster presence, is indestructible regardless of the choice of the mortal being. The child of the Supreme, the evolving self, can be destroyed notwithstanding that the potentially unifying personality of such a misguided self will persist as a factor of the Deity of Supremacy.

117:4.4 (1283.6) The human personality can truly destroy individuality of creaturehood, and though all that was worth while in the life of such a cosmic suicide

کیفیتها به عنوان یک مخلوق تنها بجا نخواهند یافت. متعال در مخلوقات جهانها دوباره تجلی خواهد یافت اما دیگر هرگز به عنوان آن شخص خاص تجلی نخواهد یافت؛ همانطور که یک قطره آب به دریا باز می‌گردد، شخصیت بی‌همتای یک فراز نیابنده به متعال باز می‌گردد.

هر کنش منزوی اجزای شخصی متناهی نسبت به ظهور نهایی کل متعال نسبتاً بی‌ربط است، اما با این وجود، کل به جمع کنشهای اجزای متعدد متکی است. شخصیت فرد انسانی در برابر جمع تعالیت بی‌اهمیت است، اما شخصیت هر موجود بشری نمایانگر یک معنی – ارزش جایگزین ناپذیر در متناهی است؛ پس از این که شخصیت تجلی یافت، دیگر هرگز ابراز یکسان نمی‌یابد به جز در وجود مداوم آن شخصیت زنده.

و بدین ترتیب، همینطور که ما برای ابراز وجود تلاش می‌کنیم، متعال در ما، و با ما، برای ابراز الوهیت تلاش می‌کند. همینطور که ما پدر را می‌یابیم، متعال نیز دوباره آفریننده بهشتی تمامی چیزها را یافته است. همینطور که ما بر مشکلات شکوفایی خود چیره می‌شویم، خدای تجربه نیز در جهانهای زمان و فضا به توانمندی تعالیت دست می‌یابد.

نوع بشر بدون تلاش در جهان فراز نمی‌یابد. متعال نیز بدون کنش هدفمند و هوشمندانه تکامل نمی‌یابد. مخلوقات از طریق بی‌کنشی صرف به کمال دست نمی‌یابند. روح تعالیت نیز نمی‌تواند بدون کنش بی‌وقفه خدمتی به آفرینش متناهی، قدرت قادر را واقعیت دهد.

رابطه موقت انسان با متعال بنیاد اخلاقیات کیهانی است، حساسیت جهانی نسبت به وظیفه و پذیرش آن. این اخلاقیاتی است که از حس‌گذاری درست و غلط نسبی فراتر می‌رود؛ این اخلاقیاتی است که مستقیماً مبتنی بر قدردانی خود – آگاهانه مخلوق از وظیفه تجربی نسبت به الوهیت تجربی است. انسان فانی و کلیه مخلوقات متناهی دیگر از پتانسیل زنده انرژی، ذهن، و روح که در متعال وجود دارد آفریده شده‌اند. بر بنیاد متعال است که فرازگرای تنظیم‌کننده – انسان، کاراکتر فناناپذیر و الهی یک پایان‌دهنده را به وجود می‌آورد. در نتیجه همین واقعیت متعال است که تنظیم‌کننده، با رضایت خواست بشری، الگوهای طبیعت جاودان یک فرزند فرازباینده خداوند را می‌یابد.

تکامل پیشرفت تنظیم‌کننده در معنویت بخشیدن و جاودان ساختن یک شخصیت بشری مستقیماً حاصل یک بسط حاکمیت متعال است. چنین دستاوردهایی در تکامل بشری در همان حال دستاوردهایی در واقعیت بخشیدن تکاملی متعال هستند. در حالی که این حقیقت دارد که مخلوقات نمی‌توانند بدون متعال تکامل یابند، این نیز احتمالاً حقیقت دارد که تکامل متعال هرگز نمی‌تواند مستقل از تکامل تکمیل شده کلیه مخلوقات به طور کامل به دست آید. در اینجا این مسئولیت بزرگ کیهانی شخصیت‌های خود آگاه نهفته است: که الوهیت متعال از

will persist, these qualities will not persist as an individual creature. The Supreme will again find expression in the creatures of the universes but never again as that particular person; the unique personality of a nonascender returns to the Supreme as a drop of water returns to the sea.

117:4.5 (1284.1) Any isolated action of the personal parts of the finite is comparatively irrelevant to the eventual appearance of the Supreme Whole, but the whole is nonetheless dependent on the total acts of the manifold parts. The personality of the individual mortal is insignificant in the face of the total of Supremacy, but the personality of each human being represents an irreplaceable meaning-value in the finite; personality, having once been expressed, never again finds identical expression except in the continuing existence of that living personality.

117:4.6 (1284.2) And so, as we strive for self-expression, the Supreme is striving in us, and with us, for deity expression. As we find the Father, so has the Supreme again found the Paradise Creator of all things. As we master the problems of self-realization, so is the God of experience achieving almighty supremacy in the universes of time and space.

117:4.7 (1284.3) Mankind does not ascend effortlessly in the universe, neither does the Supreme evolve without purposeful and intelligent action. Creatures do not attain perfection by mere passivity, nor can the spirit of Supremacy factualize the power of the Almighty without unceasing service ministry to the finite creation.

117:4.8 (1284.4) The temporal relation of man to the Supreme is the foundation for cosmic morality, the universal sensitivity to, and acceptance of, duty. This is a morality which transcends the temporal sense of relative right and wrong; it is a morality directly predicated on the self-conscious creature's appreciation of experiential obligation to experiential Deity. Mortal man and all other finite creatures are created out of the living potential of energy, mind, and spirit existent in the Supreme. It is upon the Supreme that the Adjuster-mortal ascender draws for the creation of the immortal and divine character of a finaliter. It is out of the very reality of the Supreme that the Adjuster, with the consent of the human will, weaves the patterns of the eternal nature of an ascending son of God.

117:4.9 (1284.5) The evolution of Adjuster progress in the spiritualizing and eternalizing of a human personality is directly productive of an enlargement of the sovereignty of the Supreme. Such achievements in human evolution are at the same time achievements in the evolutionary actualization of the Supreme. While it is true that creatures could not evolve without the Supreme, it is probably also true that the evolution of the Supreme can never be fully attained independent of the completed

یک جهت مشخص به انتخاب اراده انسانی متکی است. و پیشرفت متقابل تکامل مخلوق و تکامل متعال روی مکانیسمهای اسرارآمیز بازتاب جهان به گونه‌ای وفادارانه و کامل به قلمای ایامها نشان داده می‌شود.

چالش بزرگی که به انسان فانی داده شده است این است: آیا تصمیم خواهی گرفت که معانی قابل تجربه ارزش کیهان را به شکل خویشتن در حال تکامل خود شخصی کنی؟ یا این که با رد بقا اجازه خواهی داد که این اسرار تعالیت غیرفعال بمانند، و در انتظار کنش مخلوقی دیگر در زمانی دیگر به سر برند که از راه خودش به مساعدت مخلوق به تکامل خدای متناهی مبادرت کند؟ اما این کمک او به متعال خواهد بود، نه کمک شما.

تقلای بزرگ این عصر جهان بین بالقوه و واقعی است — جستجو برای واقعیت بخشیدن توسط تمامی آنچه که هنوز تجلی نیافته است. اگر انسان فانی به ماجرای بهشت بپردازد، او حرکت‌های زمان را دنبال می‌کند، که به صورت جریان‌هایی که در درون جویبار ابدیت هستند جاری می‌شوند؛ اگر انسان فانی دوران زندگانی جاودان را رد کند، او در خلاف جهت جویبار رخدادها در جهانهای متناهی حرکت می‌کند. آفرینش مکانیکی مطابق مقصود در حال بر ملا شدن پدر بهشتی به گونه‌ای بی‌امان پیش می‌رود، اما آفرینش ارادی از انتخاب پذیرش یا رد نقش شرکت شخصیت در ماجرای ابدیت برخوردار است. انسان فانی نمی‌تواند ارزشهای متعالی وجود بشری را نابود سازد، اما قطعاً می‌تواند از تکامل این ارزشها در تجربه شخصی خودش پیشگیری کند. تا حدی که خویشتن بشری از شرکت کردن در فراز بهشت بدین نحو خودداری می‌کند، درست تا همان حد، متعال در دستیابی به ابراز ربانیت در جهان بزرگ تأخیر می‌کند.

نه فقط حضور تنظیم کننده پدر بهشتی تحت حراست انسان فانی قرار داده شده، بلکه همچنین کنترل سرنوشت ذره‌ای بسیار کوچک از آینده متعال. زیرا همینطور که انسان به سرنوشت بشری دست می‌یابد، متعال نیز در سطوح الوهیت به سرنوشت دست می‌یابد.

و بدین ترتیب این تصمیم در انتظار هر یک از شما است، همانطور که روزگاری در انتظار هر یک از ما بود: آیا شما خدای زمان را که به تصمیمات ذهن متناهی بسیار متکی است ناکام خواهید گذاشت؟ آیا شما از طریق تن‌آسایی قهقرایی حیوانی موجب شکست شخصیت متعال جهانها می‌شوید؟ آیا شما برادر بزرگ تمامی مخلوقات را که به هر مخلوق بسیار متکی است ناکام خواهید گذاشت؟ آیا وقتی که چشمانداز مسحور کننده دوران زندگانی جهان — کشف الهی پدر بهشتی و شرکت الهی در جستجو برای خدای تعالیت و تکامل او — در پیش روی شما قرار دارد می‌توانید به خود اجازه دهید که از قلمرو تحقق نیافته گذر کنید؟

هدایای خداوند — اعطای واقعیت توسط او — جدایی‌های از او نیستند؛ او آفرینش را نسبت به خود

evolution of all creatures. Herein lies the great cosmic responsibility of self-conscious personalities: That Supreme Deity is in a certain sense dependent on the choosing of the mortal will. And the mutual progression of creature evolution and of Supreme evolution is faithfully and fully indicated to the Ancients of Days over the inscrutable mechanisms of universe reflectivity.

117:4.10 (1284:6) The great challenge that has been given to mortal man is this: Will you decide to personalize the experiential value meanings of the cosmos into your own evolving selfhood? or by rejecting survival, will you allow these secrets of Supremacy to lie dormant, awaiting the action of another creature at some other time who will in his way attempt a creature contribution to the evolution of the finite God? But that will be his contribution to the Supreme, not yours.

117:4.11 (1284:7) The great struggle of this universe age is between the potential and the actual — the seeking for actualization by all that is as yet unexpressed. If mortal man proceeds upon the Paradise adventure, he is following the motions of time, which flow as currents within the stream of eternity; if mortal man rejects the eternal career, he is moving counter to the stream of events in the finite universes. The mechanical creation moves on inexorably in accordance with the unfolding purpose of the Paradise Father, but the volitional creation has the choice of accepting or of rejecting the role of personality participation in the adventure of eternity. Mortal man cannot destroy the supreme values of human existence, but he can very definitely prevent the evolution of these values in his own personal experience. To the extent that the human self thus refuses to take part in the Paradise ascent, to just that extent is the Supreme delayed in achieving divinity expression in the grand universe.

117:4.12 (1285:1) Into the keeping of mortal man has been given not only the Adjuster presence of the Paradise Father but also control over the destiny of an infinitesimal fraction of the future of the Supreme. For as man attains human destiny, so does the Supreme achieve destiny on deity levels.

117:4.13 (1285:2) And so the decision awaits each of you as it once awaited each of us: Will you fail the God of time, who is so dependent upon the decisions of the finite mind? will you fail the Supreme personality of the universes by the slothfulness of animalistic retrogression? will you fail the great brother of all creatures, who is so dependent on each creature? can you allow yourself to pass into the realm of the unrealized when before you lies the enchanting vista of the universe career — the divine discovery of the Paradise Father and the divine participation in the search for, and the evolution of, the God of Supremacy?

117:4.14 (1285:3) God's gifts — his bestowal of reality — are not divorcements from himself; he does not

بیگانه نمی‌سازد، اما او در آفرینشهایی که به دور بهشت در گردشند کوششهایی ایجاد کرده است. خداوند ابتدا انسان را دوست دارد و پتانسیل فناپذیری — واقعیت جاودان — را به او اعطا می‌دارد. و همینطور که انسان خداوند را دوست می‌دارد، انسان بدینسان در واقعیت جاودانه می‌شود. و راز اینجا است: هر قدر انسان از طریق دوست داشتن به طور تنگاتنگ بیشتر به خداوند نزدیک می‌شود، واقعیت آن انسان — بودن او — بیشتر می‌شود. هر چه انسان از خداوند بیشتر کناره می‌گیرد، به طور تنگاتنگ به عدم واقعیت — توقف وجود — بیشتر نزدیک می‌شود. هنگامی که انسان خواست خود را وقف انجام خواست پدر می‌کند، هنگامی که انسان تمامی آنچه را که دارد به خداوند می‌دهد، آنگاه خداوند آن انسان را به بیش از آنچه که هست تبدیل می‌سازد.

5- ابر روح آفرینش

متعال بزرگ ابر روح کیهانی جهان بزرگ است. کیفیتها و کمیتهای کیهان قطعاً بازتاب الوهیتشان را در او می‌یابند؛ سرشت الوهیت او ترکیب موزائیک جمع عظمت تمامی سرشت آفریده — آفریننده در سرتاسر جهانهای در حال تکامل است. و متعال همچنین یک الوهیت در حال واقعیت‌یابی است و نمایانگر یک خواست خلاق است که یک مقصود در حال تکامل جهان را در بر می‌گیرد.

ضمیرهای عقلانی و بالقوه شخصی متناهی از سومین منبع و مرکز به وجود می‌آیند و در متعال به ترکیب متناهی الوهیت زمان — فضا دست می‌یابند. هنگامی که مخلوق به خواست آفریننده تسلیم می‌شود، شخصیت خود را منکوب یا تسلیم نمی‌سازد. تک تک شخصیتهای شرکت کننده در واقعیت یافتن خدای متناهی از طریق این گونه کنش کردن خویشتن ارادی خود را از دست نمی‌دهند. در عوض، این شخصیتها از طریق شرکت در این ماجرای بزرگ الوهیت به طور تدریجی ارتقا می‌یابند؛ انسان از طریق این یگانگی با ربانیت ضمیر در حال تکامل خویش را تا خود آستانه تعالیت بالا می‌برد، غنی می‌سازد، معنویت می‌بخشد، و یگانه می‌کند.

روان در حال تکامل فناپذیر انسان، آفرینش مشترک ذهن مادی و تنظیم کننده، بدین سان به بهشت فراز می‌یابد و به دنبال آن، بعد از این که به سپاه نهایت فرا خوانده شد، از طریق یک تکنیک تجربی که به فرازیابی پایان دهنده شهرت دارد به طریقی جدید با گستره روحی — جاذبه پسر جاودان پیوند می‌یابد. از این رو این پایان دهندگان برای شناخت تجربی به عنوان شخصیتهای خدای متعال کاندیداهای قابل پذیرشی می‌شوند. و هنگامی که این خرده‌های انسانی در تکالیف آشکار ناشده آینده سپاه نهایت به هفتمین مرحله وجود روحی دست یافتند، این اذهان دوگانه سه‌گانه خواهند شد. این دو ذهن هماهنگ شده، بشری و الهی، در پیوند با ذهن تجربی ایزد متعال که در آن هنگام واقعیت یافته است جلال خواهند یافت.

در آینده جاودان، خدای متعال در ذهن معنویت یافته و روان فناپذیر انسان فراز یابنده واقعیت خواهد یافت

alienate creation from himself, but he has set up tensions in the creations circling Paradise. God first loves man and confers upon him the potential of immortality — eternal reality. And as man loves God, so does man become eternal in actuality. And here is mystery: The more closely man approaches God through love, the greater the reality — actuality — of that man. The more man withdraws from God, the more nearly he approaches nonreality — cessation of existence. When man consecrates his will to the doing of the Father's will, when man gives God all that he *has*, then does God make that man more than he is.

5. THE OVERSOUL OF CREATION

^{117:5.1 (1265.4)} The great Supreme is the cosmic oversoul of the grand universe. In him the qualities and quantities of the cosmos do find their deity reflection; his deity nature is the mosaic composite of the total vastness of all creature-Creator nature throughout the evolving universes. And the Supreme is also an actualizing Deity embodying a creative will which embraces an evolving universe purpose.

^{117:5.2 (1265.5)} The intellectual, potentially personal selves of the finite emerge from the Third Source and Center and achieve finite time-space Deity synthesis in the Supreme. When the creature submits to the will of the Creator, he does not submerge or surrender his personality; the individual personality participants in the actualization of the finite God do not lose their volitional selfhood by so functioning. Rather are such personalities progressively augmented by participation in this great Deity adventure; by such union with divinity man exalts, enriches, spiritualizes, and unifies his evolving self to the very threshold of supremacy.

^{117:5.3 (1266.1)} The evolving immortal soul of man, the joint creation of the material mind and the Adjuster, ascends as such to Paradise and subsequently, when mustered into the Corps of the Finality, becomes allied in some new way with the spirit-gravity circuit of the Eternal Son by a technique of experience known as *finaliter transcendation*. Such finaliters thus become acceptable candidates for experiential recognition as personalities of God the Supreme. And when these mortal intellects in the unrevealed future assignments of the Corps of the Finality attain the seventh stage of spirit existence, such dual minds will become triune. These two attuned minds, the human and the divine, will become glorified in union with the experiential mind of the then actualized Supreme Being.

^{117:5.4 (1266.2)} In the eternal future, God the Supreme will be actualized — creatively expressed and spiritually portrayed — in the spiritualized mind, the

— به گونه‌ای خلاق تجلی خواهد یافت و به طور روحی ظاهر خواهد گشت — حتی بدان گونه که پدر جهانی بدین شکل در زندگی زمینی عیسی آشکار گردید.

انسان با متعال یگانه نمی‌شود و هویت شخصی خود را منکوب نمی‌سازد، اما پیامدهای جهانی تجربه کلیه انسانها یک بخش از تجربه الهی متعال را بدین گونه شکل می‌دهند. “کنش متعلق به ما است، پیامدها از آن خداوند هستند.”

به تدریج که شخصیت در حال پیشروی از میان سطوح در حال فراز جهانها عبور می‌کند، دنباله‌ای از واقعیت تحقق یافته را پشت سر باقی می‌گذارد. چه آنها ذهن، روح، یا انرژی باشند، آفرینشهای در حال رشد زمان و فضا از طریق پیشرفت شخصیت در قلمروهایشان تغییر و تبدیل می‌شوند. هنگامی که انسان عمل می‌کند، متعال واکنش نشان می‌دهد، و این کارکرد در بر گیرنده واقعیت پیشرفت است.

گستره‌های بزرگ انرژی، ذهن، و روح هرگز دارایی‌های دائم شخصیت در حال فراز نیستند؛ این کارکردها برای ابد بخشی از تعالیت باقی می‌مانند. در تجربه انسانی، خرد بشری در تپشهای موزون ارواح یاور ذهن ساکن است و در حیطه عرصه‌ای که توسط قرار گرفتن در گستره این کارکرد ایجاد می‌شود بر تصمیمات آن تأثیر می‌گذارد. به دنبال مرگ انسانی، خویشن بشری برای همیشه از گستره یاور جدا می‌شود. در حالی که هرگز به نظر نمی‌رسد این یاوران از یک شخصیت به دیگری تجربه را منتقل کنند، آنها می‌توانند پیامدهای غیرشخصی تصمیم — کنش را از طریق خدای هفتگانه به خدای متعال منتقل کنند، و آنها چنین می‌کنند. (حداقل این در مورد یاوران پرستش و خرد صدق می‌کند.)

و در رابطه با گستره‌های روحی چنین است: انسان اینها را در فراز خود در جهانها به کار می‌گیرد، اما او به عنوان بخشی از شخصیت جاودانش هرگز مالک آنها نمی‌شود. اما این گستره‌های خدمت روحانی، چه روح حقیقت باشد، یا روح القدس، و یا وجودهای روحی ابرجهان، نسبت به ارزشهای در حال پیداری در شخصیت در حال فراز، دریافت کننده و واکنش‌مند هستند، و این ارزشها به گونه‌ای وفادارانه از طریق هفتگانه به متعال انتقال می‌یابند.

در حالی که این تأثیرات روحی همچون روح القدس و روح حقیقت خدمات جهان محلی هستند، هدایت آنها به طور کامل منحصر به محدودیتهای جغرافیایی یک آفرینش محلی مشخص نیست. همینطور که انسان فراز یابنده به وراى سرحدات جهان محلی منشأ خود گذر می‌کند، به طور کامل از خدمت روح حقیقت محروم نمی‌شود. روح حقیقت مداوماً به او آموزش می‌دهد و او را از میان پیچ راههای فلسفی کرات مادی و مورانشیایی هدایت می‌کند، و در هر بحران فراز به گونه‌ای بی‌دریغ رهنورد بهشت را راهنمایی می‌کند و پیوسته می‌گوید: “راه این است.” هنگامی که شما قلمروهای جهان محلی را ترک می‌کنید، از طریق کارکرد روح در حال پیداری ایزد متعال و از طریق تسهیلات بازتاب ابرجهان، هنوز در فراز بهشتی‌تان از طریق روح تسکین دهنده هدایت کننده پسران اعطایی بهشتی خداوند راهنمایی خواهید شد.

immortal soul, of ascendant man, even as the Universal Father was so revealed in the earth life of Jesus.

117:55 (1266:3) Man does not unite with the Supreme and submerge his personal identity, but the universe repercussions of the experience of all men do thus form a part of the divine experiencing of the Supreme. “The act is ours, the consequences God’s.”

117:56 (1266:4) The progressing personality leaves a trail of actualized reality as it passes through the ascending levels of the universes. Be they mind, spirit, or energy, the growing creations of time and space are modified by the progression of personality through their domains. When man acts, the Supreme reacts, and this transaction constitutes the fact of progression.

117:57 (1266:5) The great circuits of energy, mind, and spirit are never the permanent possessions of ascending personality; these ministries remain forever a part of Supremacy. In the mortal experience the human intellect resides in the rhythmic pulsations of the adjutant mind-spirits and effects its decisions within the arena produced by encirclement within this ministry. Upon mortal death the human self is everlastingly divorced from the adjutant circuit. While these adjutants never seem to transmit experience from one personality to another, they can and do transmit the impersonal repercussions of decision-action through God the Sevenfold to God the Supreme. (At least this is true of the adjutants of worship and wisdom.)

117:58 (1266:6) And so it is with the spiritual circuits: Man utilizes these in his ascent through the universes, but he never possesses them as a part of his eternal personality. But these circuits of spiritual ministry, whether Spirit of Truth, Holy Spirit, or superuniverse spirit presences, are receptive and reactive to the emerging values in ascending personality, and these values are faithfully transmitted through the Sevenfold to the Supreme.

117:59 (1266:7) While such spiritual influences as the Holy Spirit and the Spirit of Truth are local universe ministrations, their guidance is not wholly confined to the geographic limitations of a given local creation. As the ascending mortal passes beyond the boundaries of his local universe of origin, he is not entirely deprived of the ministry of the Spirit of Truth which has so constantly taught and guided him through the philosophic mazes of the material and morontial worlds, in every crisis of ascension unfailingly directing the Paradise pilgrim, ever saying: “This is the way.” When you leave the domains of the local universe, through the ministry of the spirit of the emerging Supreme Being and through the provisions of superuniverse reflectivity, you will still be guided in your Paradise ascent by the comforting directive spirit of the Paradise bestowal Sons of God.

چگونه این قلمروهای چندگانه خدمت کیهانی معانی، ارزشها، و واقعیات تجربه تکاملی را در متعال ثبت می‌کنند؟ ما کاملاً مطمئن نیستیم، اما باور داریم که این ثبت از طریق اشخاص آفرینندگان متعالی که منشأ بهشتی دارند و اعطا کنندگان بلافصل این قلمروهای زمان و فضا هستند صورت می‌گیرد. انباشتهای ذهنی - تجربی هفت روح یاور ذهن، در خدمتشان به سطح فیزیکی خرد، بخشی از تجربه جهان محلی خادم الهی هستند، و از طریق این روح آفرینشگر احتمالاً در ذهن تعالیت ثبت می‌شوند. به همین ترتیب تجارب انسانی با روح حقیقت و روح القدس احتمالاً از طریق تکنیکهای مشابه در شخص تعالیت ثبت می‌شوند.

حتی تجربه انسان و تنظیم کننده باید در ربانیت خدای متعال پژواک یابد، زیرا همانطور که تنظیم کنندگان تجربه کسب می‌کنند، همانند متعال هستند، و روان در حال تکامل انسان فانی از امکان پیش موجود برای چنین تجربه‌ای از درون متعال به وجود می‌آید.

تجارب چندگانه تمامی آفرینش بدین طریق بخشی از تکامل تعالیت می‌شوند. مخلوقات همینطور که به سوی پدر فراز می‌یابند صرفاً کیفیتها و کمیتهای متناهی را به کار می‌گیرند؛ پیامدهای غیرشخصی چنین به کار گیری برای ابد بخشی از کیهان زنده، شخص متعال، باقی می‌ماند.

آنچه که انسان خود به عنوان یک دارایی شخصیت با خود می‌برد پیامدهای کاراکتر تجربه استفاده کردن از قلمروهای ذهنی و روحی جهان بزرگ در فراز بهشتیش می‌باشد. هنگامی که انسان تصمیم می‌گیرد، و هنگامی که این تصمیم را در عمل به اوج می‌رساند، انسان تجربه می‌کند، و معانی و ارزشهای این تجربه برای ابد بخشی از سرشت جاودان او در کلیه سطوح، از متناهی تا نهایی، می‌باشند. سرشت از نظر کیهانی اخلاقی و به طور الهی معنوی نمایانگر انباشت سرمایه‌ای تصمیمات شخصی مخلوق هستند که از طریق پرستش صادقانه نورانی شده‌اند، از طریق مهرورزی هوشمندانه جلال یافته‌اند، و در خدمت برادرانه به اوج رسیده‌اند.

متعال در حال تکامل عدم توانایی مخلوقات متناهی در دستیابی به بیش از تماس محدود تجربی با جهان جهانها را سرانجام جبران خواهد نمود. مخلوقات می‌توانند به پدر بهشتی دست یابند، اما از آنجا که اذهان تکاملی آنها متناهی است، به راستی قادر نیستند پدر نامتناهی و مطلق را درک کنند. اما از آنجا که تمامی تجربه مخلوق در متعال ثبت می‌شود و بخشی از او است، هنگامی که تمامی مخلوقات به سطح نهایی وجود متناهی دست می‌یابند، و بعد از این که مجموع توسعه جهان دستیابی آنها به خدای متعال را به عنوان یک وجود واقعی ربانی ممکن می‌سازد، آنگاه سرشت واقعیت چنین تماسی، تماس با جمع تجربه است. متناهی زمان در درونش هسته‌های ابدیت را دارا می‌باشد؛ و به ما آموزش داده شده که هنگامی که تمامیت تکامل نظارمگر مصرف کامل ظرفیت برای رشد کیهانی گردید، تمامیت متناهی، فازهای ابدانیت دوران زندگانی جاودان را در

117:5.10 (1287.1) How do these manifold circuits of cosmic ministry register the meanings, values, and facts of evolutionary experience in the Supreme? We are not exactly certain, but we believe that this registry takes place through the persons of the Supreme Creators of Paradise origin who are the immediate bestowers of these circuits of time and space. The mind-experience accumulations of the seven adjutant mind-spirits, in their ministry to the physical level of intellect, are a part of the local universe experience of the Divine Minister, and through this Creative Spirit they probably find registry in the mind of Supremacy. Likewise are mortal experiences with the Spirit of Truth and the Holy Spirit probably registered by similar techniques in the person of Supremacy.

117:5.11 (1287.2) Even the experience of man and Adjuster must find echo in the divinity of God the Supreme, for, as the Adjusters experience, they are like the Supreme, and the evolving soul of mortal man is created out of the pre-existent possibility for such experience within the Supreme.

117:5.12 (1287.3) In this manner do the manifold experiences of all creation become a part of the evolution of Supremacy. Creatures merely utilize the qualities and quantities of the finite as they ascend to the Father; the impersonal consequences of such utilization remain forever a part of the living cosmos, the Supreme person.

117:5.13 (1287.4) What man himself takes with him as a personality possession are the character consequences of the experience of having used the mind and spirit circuits of the grand universe in his Paradise ascent. When man decides, and when he consummates this decision in action, man experiences, and the meanings and the values of this experience are forever a part of his eternal character on all levels, from the finite to the final. Cosmically moral and divinely spiritual character represents the creature's capital accumulation of personal decisions which have been illuminated by sincere worship, glorified by intelligent love, and consummated in brotherly service.

117:5.14 (1287.5) The evolving Supreme will eventually compensate finite creatures for their inability ever to achieve more than limited experience contact with the universe of universes. Creatures can attain the Paradise Father, but their evolutionary minds, being finite, are incapable of really understanding the infinite and absolute Father. But since all creature experiencing registers in, and is a part of, the Supreme, when all creatures attain the final level of finite existence, and after total universe development makes possible their attainment of God the Supreme as an actual divinity presence, then, inherent in the fact of such contact, is contact with total experience. The finite of time contains within itself the seeds of eternity; and we are taught that, when the fullness of evolution witnesses the

جستجوی پدر به عنوان غائی آغاز خواهد کرد.

6- جستجو برای متعال

ما در جستجوی متعال در جهانها هستیم، اما او را نمی‌یابیم. "او در درون و در بیرون تمامی چیزها و موجودات در حال حرکت و ساکن است. او در رازش غیرقابل شناخت است، و گرچه دور است، با این حال نزدیک است." قادر متعال "شکل شکل نیافته، الگوی فعلاً آفریده نشده است." متعال منزلگاه جهانی شما است، و هنگامی که او را می‌یابید، همانند بازگشت به خانه خواهد بود. او والدۀ تجربی شما است، و حتی همچون در تجربۀ موجودات بشری، او در تجربۀ پدرانه و مادرانۀ الهی رشد کرده است. او شما را می‌شناسد زیرا همانند آفریده و نیز همانند آفریننده است.

اگر شما به راستی مشتاق یافتن خداوند هستید، چاره‌ای ندارید جز این که در ذهنتان آگاهی از متعال را در نظر بگیرید. همانطور که خداوند پدر الهی شما است، متعال نیز مادر الهی شما است، و شما در سرتاسر زندگی‌تان به عنوان مخلوقات جهان در او پرورش می‌یابید. "چقدر متعال جهانی است — او در همه سو هست! چیزهای نامحدود آفرینش به حضور او برای زندگی متکی هستند، و هیچیک جواب رد نمی‌گیرند."

آنچه که میکائیل برای نبادان است، متعال برای کیهان متناهی است؛ الوهیت او راه بزرگی است که مهر پدر از طریق آن به سوی بیرون به تمامی آفرینش جاری می‌شود، و او راه بزرگی است که مخلوقات متناهی از طریق او در جستجویشان برای پدر که عشق است به سوی درون عبور می‌کنند. حتی تنظیم کنندگان فکر به او مربوط هستند؛ آنها در سرشت آغازین و ربانیت همانند پدر هستند، اما هنگامی که کارکردهای زمان را در جهانهای فضا تجربه می‌کنند، همانند متعال می‌شوند.

کنش انتخاب مخلوق برای انجام دادن خواست آفریننده یک ارزش کیهانی است و یک معنی جهانی دارد که توسط یک نیروی آشکار نشده اما همه جا حاضر هماهنگ کننده، احتمالاً کارکرد کنش پیوسته بسط یابنده ایزد متعال، فوراً مورد واکنش واقع می‌شود.

روان مورانشیایی یک انسان در حال تکامل به راستی فرزند کنش تنظیم کننده پدر جهانی و فرزند واکنش کیهانی ایزد متعال، مادر جهانی، می‌باشد. تأثیر مادر در سرتاسر دوران کودکی جهان محلی روان در حال رشد، شخصیت بشری را تحت سلطه قرار می‌دهد. تأثیر والدین ربانی بعد از پیوند با تنظیم کننده و در طول دوران زندگی ابرجهان بیشتر برابر می‌شود، اما هنگامی که مخلوقات زمان پیمایش جهان مرکزی ابدیت را آغاز می‌کنند، طبیعت پدر به طور فزاینده تجلی می‌یابد، و به دنبال شناخت پدر جهانی و پذیرش به سپاه نهایت به اوج تجلی متناهی خود دست می‌یابد.

exhaustion of the capacity for cosmic growth, the total finite will embark upon the absonite phases of the eternal career in quest of the Father as Ultimate.

6. THE QUEST FOR THE SUPREME

117:6.1 (1287:6) We seek the Supreme in the universes, but we find him not. "He is the within and the without of all things and beings, moving and quiescent. Unrecognizable in his mystery, though distant, yet is he near." The Almighty Supreme is "the form of the yet unformed, the pattern of the yet uncreated." The Supreme is your universe home, and when you find him, it will be like returning home. He is your experiential parent, and even as in the experience of human beings, so has he grown in the experience of divine parenthood. He knows you because he is creaturelike as well as creatorlike.

117:6.2 (1288:1) If you truly desire to find God, you cannot help having born in your minds the consciousness of the Supreme. As God is your divine Father, so is the Supreme your divine Mother, in whom you are nurtured throughout your lives as universe creatures. "How universal is the Supreme — he is on all sides! The limitless things of creation depend on his presence for life, and none are refused."

117:6.3 (1288:2) What Michael is to Nebadon, the Supreme is to the finite cosmos; his Deity is the great avenue through which the love of the Father flows outward to all creation, and he is the great avenue through which finite creatures pass inward in their quest of the Father, who is love. Even Thought Adjusters are related to him; in original nature and divinity they are like the Father, but when they experience the transactions of time in the universes of space, they become like the Supreme.

117:6.4 (1288:3) The act of the creature's choosing to do the will of the Creator is a cosmic value and has a universe meaning which is immediately reacted to by some unrevealed but ubiquitous force of co-ordination, probably the functioning of the ever-enlarging action of the Supreme Being.

117:6.5 (1288:4) The morontia soul of an evolving mortal is really the son of the Adjuster action of the Universal Father and the child of the cosmic reaction of the Supreme Being, the Universal Mother. The mother influence dominates the human personality throughout the local universe childhood of the growing soul. The influence of the Deity parents becomes more equal after the Adjuster fusion and during the superuniverse career, but when the creatures of time begin the traversal of the central universe of eternity, the Father nature becomes increasingly manifest, attaining its height of finite manifestation upon the recognition of the Universal Father and the admission into the Corps of the Finality.

در تجربه نیل به پایان دهنده و طی آن، کیفیتهای تجربی مادرانه فرد در حال فراز از طریق تماس و پیوند با حضور روحی پسر جاودان و حضور ذهنی روح بیکران به اندازه فوق العاده زیاد تحت تأثیر قرار می‌گیرد. سپس در سرتاسر قلمروهای فعالیت پایان دهنده در جهان بزرگ، یک بیداری نوین از پتانسیل پنهان مادرانه متعال پدیدار می‌شود، یک درک نوین از معانی تجربی، یک ترکیب جدید از ارزشهای تجربی سرتاسر دوران فراز. به نظر می‌رسد که این شکوفایی فرد در دوران زندگی جهانی پایان دهندگان مرحله ششم ادامه خواهد یافت تا این که میراث مادرانه متعال به همگامی متناهی با میراث تنظیم کننده پدر دست یابد. این دوره کنجکاوی برانگیز کارکرد جهان بزرگ نمایانگر دوران مداوم زندگی بزرگسالانه انسان فراز یابنده و کامل شده می‌باشد.

به دنبال تکمیل مرحله ششم وجود و ورود به مرحله هفتم و نهایی مرتبت روحی، احتمالاً اعصار در حال پیشروی تجربه سرشار، خرد کامل، و درک ربانیت به دنبال می‌آید. در سرشت پایان دهنده این با نیل تکمیل شده تقلائی ذهنی برای شکوفایی روح، تکمیل هماهنگی سرشت انسان فراز یابنده با سرشت تنظیم کننده الهی در محدوده سرحدات امکانات متناهی احتمالاً برابر است. چنین فرد و الامرته جهان بدین ترتیب فرزند پایان دهنده جاودان پدر بهشتی و نیز فرزند جاودان جهانی متعال مادر می‌شود، یک فرد جهان که شایسته است پدر و مادر جهانها هر دو و شخصیهایی که در هر فعالیت یا کاری که مربوط به اداره متناهی چیزها و موجودات آفریده شده، آفریننده، یا در حال تکامل می‌باشد را نمایندگی کند.

تمامی انسانهایی که روانشان در حال تکامل است عملاً فرزندان تکاملی خدای پدر و خدای مادر، ایزد متعال، می‌باشند. اما تا زمانی که انسان فانی نسبت به میراث الهی روان - آگاه شود، این اطمینان از خویشاوندی ربانی باید از طریق ایمان درک شود. تجربه بشری زندگی پبله کیهانی است که عطایای جهانی ایزد متعال و حضور پدر جهانی در جهان (که هیچیک از آنها شخصیت نیستند) روان مورانشیایی زمان و سرشت بشری - الهی پایان دهنده را که از سرنوشت جهانی و خدمت جاودان برخوردار است تکامل می‌بخشند.

انسانها همگی اغلب فراموش می‌کنند که خداوند بزرگترین تجربه در وجود بشری است. سایر تجربه‌ها در سرشت و محتوایشان محدود هستند، اما تجربه کردن خداوند هیچ حدی ندارد، به جز آن تجاربی که از ظرفیت درک مخلوق برخوردارند، و همین تجربه خود بسط دهنده ظرفیت است. هنگامی که انسانها خداوند را جستجو می‌کنند، آنها در جستجوی همه چیز هستند. هنگامی که آنها خداوند را پیدا می‌کنند، همه چیز را پیدا کرده‌اند. جستجو برای خداوند اعطای نامحدود عشق است که توام با اکتشافات حیرت‌آور جدید و عشق بیشتر است که اعطا می‌شود.

117.6.6 (1288.9) In and through the experience of finaliter attainment the experiential mother qualities of the ascending self become tremendously affected by contact and infusion with the spirit presence of the Eternal Son and the mind presence of the Infinite Spirit. Then, throughout the realms of finaliter activity in the grand universe, there appears a new awakening of the latent mother potential of the Supreme, a new realization of experiential meanings, and a new synthesis of experiential values of the entire ascension career. It appears that this realization of self will continue in the universe careers of the sixth-stage finaliters until the mother inheritance of the Supreme attains to finite synchrony with the Adjuster inheritance of the Father. This intriguing period of grand universe function represents the continuing adult career of the ascendant and perfected mortal.

117.6.7 (1288.9) Upon the completion of the sixth stage of existence and the entrance upon the seventh and final stage of spirit status, there will probably ensue the advancing ages of enriching experience, ripening wisdom, and divinity realization. In the nature of the finaliter this will probably equal the completed attainment of the mind struggle for spirit self-realization, the completion of the co-ordination of the ascendant man-nature with the divine Adjuster-nature within the limits of finite possibilities. Such a magnificent universe self thus becomes the eternal finaliter son of the Paradise Father as well as the eternal universe child of the Mother Supreme, a universe self qualified to represent both the Father and Mother of universes and personalities in any activity or undertaking pertaining to the finite administration of created, creating, or evolving things and beings.

117.6.8 (1289.1) All soul-evolving humans are literally the evolutionary sons of God the Father and God the Mother, the Supreme Being. But until such time as mortal man becomes soul-conscious of his divine heritage, this assurance of Deity kinship must be faith realized. Human life experience is the cosmic cocoon in which the universe endowments of the Supreme Being and the universe presence of the Universal Father (none of which are personalities) are evolving the morontia soul of time and the human-divine finaliter character of universe destiny and eternal service.

117.6.9 (1289.2) Men all too often forget that God is the greatest experience in human existence. Other experiences are limited in their nature and content, but the experience of God has no limits save those of the creature's comprehension capacity, and this very experience is in itself capacity enlarging. When men search for God, they are searching for everything. When they find God, they have found everything. The search for God is the unstinted bestowal of love attended by amazing discoveries of new and greater love to be bestowed.

تمامی عشق راستین از خداوند است، و انسان همینطور که خود این عشق را به هموعانش عطا می‌کند مهر الهی را دریافت می‌دارد. عشق پویا است. آن هرگز نمی‌تواند تسخیر شود؛ عشق زنده، آزاد، شغف‌انگیز، و همیشه احساس برانگیز است. انسان هرگز نمی‌تواند مهر پدر را بگیرد و آن را در درون قلبش محبوس سازد. مهر پدر تنها وقتی می‌تواند برای انسان فانی واقعی گردد که از میان شخصیت آن انسان عبور کند، وقتی که او به نوبه خود این عشق را به هموعانش عطا می‌دارد. مدار بزرگ عشق از پدر، از طریق پسران به برادران، و لذا به متعال است. عشق پدر از طریق کارکرد تنظیم‌کننده سکنی‌گزین در شخصیت انسانی پدیدار می‌شود. چنین فرزند خدانشناسی این عشق را به برادران جهانی خود آشکار می‌سازد، و این عطوفت برادرانه جوهر عشق متعال است.

هیچ راهی برای دستیابی به متعال وجود ندارد به جز از طریق تجربه، و در ادوار کنونی آفرینش فقط سه راه دستیابی به تعالیت برای مخلوق وجود دارد:

1- شهروندان بهشت از طریق هاونا از جزیره جاودان فرود می‌آیند. آنها در آنجا از طریق مشاهده تفاوت واقعیت بهشت - هاونا و از طریق کشف آزمایشی فعالیت‌های چندگانه شخصیت‌های متعال آفریننده، که از ارواح استاد تا پسران آفریننده دامنه دارند ظرفیت درک تعالیت را کسب می‌کنند.

2- فراز یابندگان زمان - فضا که از جهانهای تکاملی آفرینندگان متعال بالا می‌آیند در پیمایش هاونا به عنوان یک مرحله مقدماتی برای قدردانی فراینده از وحدت تثلیث بهشت به متعال برخورد نزدیک انجام می‌دهند.

3- بومیان هاونا از طریق تماس با رهنوردان فرود یابنده از بهشت و رهنوردان فراز یابنده از هفت ابرجهان یک درک از متعال را به دست می‌آورند. بومیان هاونا ذاتاً در موقعیتی هستند که دیدگاههای اساساً متفاوت شهروندان جزیره جاودان و شهروندان جهانهای تکاملی را هماهنگ سازند.

برای مخلوقات تکاملی هفت راه بزرگ دستیابی به پدر جهانی وجود دارد، و هر یک از این فرازهای بهشت از میان ربانیت یکی از هفت روح استاد عبور می‌کند؛ و به دنبال خدمت مخلوق در ابرجهانی که منعکس‌کننده سرشت آن روح استاد است از طریق گسترش دریافت تجربه هر یک از این دستیابی‌ها میسر می‌شود. جمع کل این هفت تجربه در برگیرنده سرحدات شناخته شده کنونی آگاهی یک مخلوق از حقیقت و واقعیت خدای متعال می‌باشد.

فقط محدودیتهای خود انسان نیست که مانع یافتن خدای متاهی توسط انسان می‌شود؛ بلکه ناکامل بودن جهان نیز هست؛ حتی ناکامل بودن تمامی مخلوقات — گذشته، حال، و آینده — متعال را غیرقابل دسترسی

117:6.10 (1289.3) All true love is from God, and man receives the divine affection as he himself bestows this love upon his fellows. Love is dynamic. It can never be captured; it is alive, free, thrilling, and always moving. Man can never take the love of the Father and imprison it within his heart. The Father's love can become real to mortal man only by passing through that man's personality as he in turn bestows this love upon his fellows. The great circuit of love is from the Father, through sons to brothers, and hence to the Supreme. The love of the Father appears in the mortal personality by the ministry of the indwelling Adjuster. Such a God-knowing son reveals this love to his universe brethren, and this fraternal affection is the essence of the love of the Supreme.

117:6.11 (1289.4) There is no approach to the Supreme except through experience, and in the current epochs of creation there are only three avenues of creature approach to Supremacy:

117:6.12 (1289.5) 1. The Paradise Citizens descend from the eternal Isle through Havona, where they acquire capacity for Supremacy comprehension through observation of the Paradise-Havona reality differential and by exploratory discovery of the manifold activities of the Supreme Creator Personalities, ranging from the Master Spirits to the Creator Sons.

117:6.13 (1289.6) 2. The time-space ascenders coming up from the evolutionary universes of the Supreme Creators make close approach to the Supreme in the traversal of Havona as a preliminary to the augmenting appreciation of the unity of the Paradise Trinity.

117:6.14 (1289.7) 3. The Havona natives acquire a comprehension of the Supreme through contacts with descending pilgrims from Paradise and ascending pilgrims from the seven superuniverses. Havona natives are inherently in position to harmonize the essentially different viewpoints of the citizens of the eternal Isle and the citizens of the evolutionary universes.

117:6.15 (1290.1) To evolutionary creatures there are seven great approaches to the Universal Father, and each of these Paradise ascensions passes through the divinity of one of the Seven Master Spirits; and each such approach is made possible by an enlargement of experience receptivity consequent upon the creature's having served in the superuniverse reflective of the nature of that Master Spirit. The sum total of these seven experiences constitutes the present-known limits of a creature's consciousness of the reality and actuality of God the Supreme.

117:6.16 (1290.2) It is not only man's own limitations which prevent him from finding the finite God; it is also the incompleteness of the universe; even the incompleteness of all creatures — past, present, and future —

می‌سازد. خدای پدر می‌تواند توسط هر فردی که به سطح الهی خداگونه‌گی دست یافته است یافت شود، اما خدای متعال تا آن زمان بسیار دور آینده که کلیه مخلوقات از طریق نیل جهانی به کمال، به طور همزمان او را خواهند یافت هرگز شخصاً توسط هر یک مخلوق کشف نخواهد شد.

به رغم این واقعیت که شما در این عصر جهان بدان گونه که پدر، پسر، و روح را می‌توانید بیابید و خواهید یافت، نمی‌توانید شخصاً او را بیابید، با این حال، فراز بهشت و دوران زندگانی متعاقب جهانی در ضمیر شما شناخت از حضور جهانی و کنش کیهانی خدای تمامی تجربه را به تدریج ایجاد خواهد کرد. میوه‌های روح، جوهر متعال بدان گونه که او در تجربه بشری قابل درک است، می‌باشند.

نیل انسان به متعال در روزگار آینده به دنبال یگانگی او با روح الهی بهشت حاصل می‌شود. در رابطه با مردم یورنثیا این روح، حضور تنظیم کننده پدر جهانی می‌باشد؛ و گرچه ناصح اسرارآمیز از پدر و همانند پدر است، ما شک داریم که حتی چنین هدیه الهی بتواند به کار غیرممکن آشکار ساختن سرشت خدای بیکران به یک مخلوق متناهی دست یابد. ما گمان می‌کنیم که آنچه که تنظیم کنندگان به پایان دهندگان مرحله هفتم آینده آشکار خواهند ساخت، ربانیت و سرشت خدای متعال خواهد بود. و این آشکارسازی برای یک مخلوق متناهی چیزی خواهد بود که آشکارسازی بیکران برای یک موجود مطلق می‌باشد.

متعال بیکران نیست، اما احتمالاً او تمامی بیکرانی را که یک مخلوق متناهی پیوسته بتواند به راستی درک کند در بر می‌گیرد. بیش از متعال فهمیدن، بیش از متناهی بودن است!

تمامی آفرینشهای تجربی در درکشان از سرنوشت به هم وابستگی متقابل دارند. فقط واقعیت وجودگرایانه خود شامل و خود موجود است. هاونا و هفت ابرجهان برای دستیابی به حداکثر نیل متناهی به یکدیگر نیاز دارند؛ به همین منوال آنها در آینده برای فراتر رفتن از متناهی به جهانهای آینده فضای بیرونی متکی خواهند بود.

یک فراز یابنده بشری می‌تواند پدر را بیابد؛ صرف نظر از وضعیت تجربه در کل جهان، خداوند وجودگرایانه و از این رو واقعی است. اما هیچ فراز یابنده واحدی هرگز متعال را نخواهد یافت تا این که تمامی فرازگرایان به آن حداکثر بلوغ جهان که آنها را برای شرکت در این اکتشاف به طور همزمان واجد شرایط می‌کند دست یابند.

پدر از هیچکس جانبداری نمی‌کند؛ او با هر یک از فرزندان فراز یابنده خویش به صورت افراد کیهانی رفتار می‌کند. به همین منوال متعال نیز از هیچ شخصی جانبداری نمی‌کند؛ او با فرزندان تجربی خویش به صورت یک جمع واحد کیهانی رفتار می‌کند.

انسان می‌تواند پدر را در قلبش کشف کند، اما باید در قلب تمامی انسانهای دیگر به جستجوی متعال

makes the Supreme inaccessible. God the Father can be found by any individual who has attained the divine level of Godlikeness, but God the Supreme will never be personally discovered by any one creature until that far-distant time when, through the universal attainment of perfection, all creatures will simultaneously find him.

117:6.17 (1290.3) Despite the fact that you cannot, in this universe age, personally find him as you can and will find the Father, the Son, and the Spirit, nevertheless, the Paradise ascent and subsequent universe career will gradually create in your consciousness the recognition of the universe presence and the cosmic action of the God of all experience. The fruits of the spirit are the substance of the Supreme as he is realizable in human experience.

117:6.18 (1290.4) Man's sometime attainment of the Supreme is consequent upon his fusion with the spirit of Paradise Deity. With Urantians this spirit is the Adjuster presence of the Universal Father; and though the Mystery Monitor is from the Father and like the Father, we doubt that even such a divine gift can achieve the impossible task of revealing the nature of the infinite God to a finite creature. We suspect that what the Adjusters will reveal to future seventh-stage finaliters will be the divinity and nature of God the Supreme. And this revelation will be to a finite creature what the revelation of the Infinite would be to an absolute being.

117:6.19 (1290.5) The Supreme is not infinite, but he probably embraces all of infinity that a finite creature can ever really comprehend. To understand more than the Supreme is to be more than finite!

117:6.20 (1290.6) All experiential creations are interdependent in their realization of destiny. Only existential reality is self-contained and self-existent. Havona and the seven superuniverses require each other to achieve the maximum of finite attainment; likewise will they be sometime dependent on the future universes of outer space for finite transcendence.

117:6.21 (1290.7) A human ascender can find the Father; God is existential and therefore real, irrespective of the status of experience in the total universe. But no single ascender will ever find the Supreme until all ascenders have reached that maximum universe maturity which qualifies them simultaneously to participate in this discovery.

117:6.22 (1290.8) The Father is no respecter of persons; he treats each of his ascending sons as cosmic individuals. The Supreme likewise is no respecter of persons; he treats his experiential children as a single cosmic total.

117:6.23 (1290.9) Man can discover the Father in his heart, but he will have to search for the Supreme in the hearts of all other men; and when all creatures

بپردازد؛ و هنگامی که تمامی مخلوقات مهر متعال را به طور کامل آشکار ساختند، آنگاه او برای تمامی مخلوقات یک واقعیت جهان خواهد شد. و این درست یک طرز دیگر گفتن این حرف است که جهانها در نور و حیات استقرار خواهند یافت.

دستیابی به خود شکوفایی کمال یافته توسط تمامی شخصیتها به علاوه نیل به توازن کامل شده در سرتاسر جهانها با نیل به متعال برابر است و گواه رهایی تمامی واقعیت متناهی از محدودیتهای وجود ناکامل است. این مصرف کامل تمامی پتانسیلهای متناهی، نیل تکمیل شده متعال را به بار می آورد و ممکن است از جهت دیگر به صورت واقعیت یافتن کامل شده تکاملی خود ایزد متعال تعریف شود.

انسانها آنطور که یک زمین لرزه در درون صخره ها شکافهای عمیق ایجاد می کند متعال را به طور ناگهانی و تماشایی نمی یابند، اما همانطور که یک رودخانه خاک زیرش را به آرامی دچار سلیبگی می کند او را به کندی و صبورانه می یابند.

هنگامی که شما پدر را پیدا می کنید، علت بزرگ فراز معنوی خود را در جهانها خواهید یافت؛ هنگامی که متعال را پیدا می کنید، نتیجه بزرگ دوران پیشرفت بهشتی خود را کشف خواهید کرد.

اما هیچ انسان خدانشناسی هرگز نمی تواند در سفرش در کیهان تنها باشد، زیرا او می داند که پدر در هر مرحله راه در کنار او گام برمی دارد، ضمن این که همان راهی را که می پیماید حضور متعال است.

7- آینده متعال

تحقق کامل شده تمامی پتانسیلهای متناهی با تکمیل تحقق تمامی تجربه تکاملی برابر است. این نشانگر پدیداری نهایی متعال به عنوان یک حضور توانمند الوهیت در جهانها می باشد. ما باور داریم که متعال در این مرحله از پدیداری همانطور به طور مجزا شخصی خواهد بود که پسر جاودان می باشد، به همان اندازه به طور عینی قدرت می یابد که جزیره بهشت می باشد، به همان اندازه به طور کامل یگانه است که عامل مشترک می باشد، و تمامی این در حیطه محدودیتهای امکانات متناهی تعالیت در اوج عصر کنونی جهان صورت می یابد.

در حالی که این یک مفهوم تماماً صحیح از آینده متعال است، ما توجه شما را به برخی مشکلات که ذاتی این مفهوم هستند جلب می کنیم:

1- سرپرستان کامل متعال در هر مرحله پیش از تکامل تکمیل شده او به سختی می توانند الوهیت یابند، و با این وجود همین سرپرستان در رابطه با جهانهایی که در نور و حیات استقرار یافته اند حتی اکنون به گونه ای محدود حاکمیت تعالیت را اعمال می کنند.

2- متعال به سختی می تواند در غائی تثلیث عمل کند، تا این که به واقعیت کامل مرتبت جهان دست یابد، و

perfectly reveal the love of the Supreme, then will he become a universe actuality to all creatures. And that is just another way of saying that the universes will be settled in light and life.

117:6.24 (1291.1) The attainment of perfected self-realization by all personalities plus the attainment of perfected equilibrium throughout the universes equals the attainment of the Supreme and witnesses the liberation of all finite reality from the limitations of incomplete existence. Such an exhaustion of all finite potentials yields the completed attainment of the Supreme and may be otherwise defined as the completed evolutionary actualization of the Supreme Being himself.

117:6.25 (1291.2) Men do not find the Supreme suddenly and spectacularly as an earthquake tears chasms into the rocks, but they find him slowly and patiently as a river quietly wears away the soil beneath.

117:6.26 (1291.3) When you find the Father, you will find the great cause of your spiritual ascent in the universes; when you find the Supreme, you will discover the great result of your career of Paradise progression.

117:6.27 (1291.4) But no God-knowing mortal can ever be lonely in his journey through the cosmos, for he knows that the Father walks beside him each step of the way, while the very way that he is traversing is the presence of the Supreme.

7. THE FUTURE OF THE SUPREME

117:7.1 (1291.5) The completed realization of all finite potentials equals the completion of the realization of all evolutionary experience. This suggests the final emergence of the Supreme as an almighty Deity presence in the universes. We believe that the Supreme, in this stage of development, will be as discretely personalized as is the Eternal Son, as concretely powerized as is the Isle of Paradise, as completely unified as is the Conjoint Actor, and all of this within the limitations of the finite possibilities of Supremacy at the culmination of the present universe age.

117:7.2 (1291.6) While this is an entirely proper concept of the future of the Supreme, we would call attention to certain problems inherent in this concept:

117:7.3 (1291.7) 1. The Unqualified Supervisors of the Supreme could hardly be deitized at any stage prior to his completed evolution, and yet these same supervisors even now qualifiedly exercise the sovereignty of supremacy concerning the universes settled in light and life.

117:7.4 (1291.8) 2. The Supreme could hardly function in the Trinity Ultimate until he had attained complete

با این وجود غائی تثلیث حتی اکنون یک واقعیت ناکامل است، و شما از وجود قائم مقامان ناکامل غائی اطلاع یافته‌اید.

3- متعال برای مخلوقات جهان کاملاً واقعی نیست، اما دلایل بسیاری برای این استنتاج وجود دارد که او برای الوهیت هفتگانه که از پدر جهانی در بهشت تا پسران آفریننده و ارواح آفرینشگر جهانهای محلی امتداد می‌یابد کاملاً واقعی است.

ممکن است اینطور باشد که در سرحدات فوقانی متناهی، جایی که زمان به فراسوی زمان ملحق می‌شود، گونه‌ای ابهام و آمیختگی ترتیب وجود داشته باشد. ممکن است اینطور باشد که متعال قادر باشد حضور خود را در جهان به سوی این سطوح ابرزمان پیش‌بینی کند و سپس تکامل آینده را از طریق منعکس ساختن این پیش‌بینی آینده به روی سطوح آفریده شده به عنوان حلول ناکامل پیش‌بینی شده تا یک درجه محدود پیش‌نگری کند. چنین پدیده‌ای ممکن است هر جا که متناهی با ابرمتناهی تماس برقرار می‌کند مشاهده شود، همچون در تجارب موجودات بشری که توسط تنظیم کنندگان فکر مورد سکنی واقع شده‌اند. آنها پیش‌بینیهای واقعی دستیابیهای آینده انسان در جهان در سرتاسر تمامی ابدیت هستند.

هنگامی که فراز یابندگان انسانی به سپاه پایان دهندگان بهشت پذیرفته می‌شوند، در پیشگاه تثلیث بهشت سوگند می‌خورند، و در انجام این سوگند وفاداری، بدین طریق با خدای متعال که مطابق فهم تمامی شخصیت‌های آفریده شده متناهی همان تثلیث است پیمان جاودان می‌بندند. متعاقباً، به تدریج که گروه‌های پایان دهنده در سرتاسر جهانهای در حال تکامل عمل می‌کنند، تا روزگاران پرویداد استقرار جهانهای محلی در نور و حیات، فقط به فرامینی که منشأ بهشتی دارند پاسخگو هستند. به تدریج که سازمانهای جدید دولتی این آفرینشهای کامل شده شروع می‌کنند منعکس کننده حاکمیت در حال پیداری متعال باشند، ما مشاهده می‌کنیم که در آن هنگام گروه‌های دور افتاده پایان دهنده صلاحیت قضایی چنین دولت‌های جدید را تصدیق می‌کنند. به نظر می‌رسد که خدای متعال به عنوان متحد کننده سپاه تکاملی نهایت در حال تکامل است، اما بسیار محتمل است که سرنوشت جاودان این هفت سپاه توسط متعال به عنوان عضوی از تثلیث غائی رهبری شود.

ایزد متعال در بر گیرنده سه امکان ابرمتناهی برای تجلی جهانی است:

1- تشریک مساعی افسونایت در نخستین تثلیث تجربی.

2- رابطه مطلق مشترک در دومین تثلیث تجربی.

3- شرکت بیکران مشترک در تثلیث تثلیثها، اما ما هیچ برداشت قانع کننده‌ای در رابطه با این که به راستی این به چه معنی است نداریم.

این یکی از فرضیه‌های عموماً پذیرفته شده آینده متعال است، اما همچنین گمان‌پردازیهایی بسیاری پیرامون روابط او با جهان بزرگ کنونی به دنبال دستیابی آن به

actuality of universe status, and yet the Trinity Ultimate is even now a qualified reality, and you have been informed of the existence of the Qualified Vicegerents of the Ultimate.

117.7.5 (1291.9) 3. The Supreme is not completely real to universe creatures, but there are many reasons for deducing that he is quite real to the Sevenfold Deity, extending from the Universal Father on Paradise to the Creator Sons and the Creative Spirits of the local universes.

117.7.6 (1291.10) It may be that on the upper limits of the finite, where time conjoins transcended time, there is some sort of blurring and blending of sequence. It may be that the Supreme is able to forecast his universe presence onto these supertime levels and then to a limited degree anticipate future evolution by reflecting this future forecast back to the created levels as the Immanence of the Projected Incomplete. Such phenomena may be observed wherever finite makes contact with superfinite, as in the experiences of human beings who are indwelt by Thought Adjusters that are veritable predictions of man's future universe attainments throughout all eternity.

117.7.7 (1292.1) When mortal ascenders are admitted to the finaliter corps of Paradise, they take an oath to the Paradise Trinity, and in taking this oath of allegiance, they are thereby pledging eternal fidelity to God the Supreme, who is the Trinity as comprehended by all finite creature personalities. Subsequently, as the finaliter companies function throughout the evolving universes, they are solely amenable to the mandates of Paradise origin until the eventful times of the settling of local universes in light and life. As the new governmental organizations of these perfected creations begin to be reflective of the emerging sovereignty of the Supreme, we observe that the outlying finaliter companies then acknowledge the jurisdictional authority of such new governments. It appears that God the Supreme is evolving as the unifier of the evolutionary Corps of the Finality, but it is highly probable that the eternal destiny of these seven corps will be directed by the Supreme as a member of the Ultimate Trinity.

117.7.8 (1292.2) The Supreme Being contains three superfinite possibilities for universe manifestation:

117.7.9 (1292.3) 1. Absonite collaboration in the first experiential Trinity.

117.7.10 (1292.4) 2. Coabsolute relationship in the second experiential Trinity.

117.7.11 (1292.5) 3. Coinfinite participation in the Trinity of Trinities, but we have no satisfactory concept as to what this really means.

117.7.12 (1292.6) This is one of the generally accepted hypotheses of the future of the Supreme, but there are also many speculations concerning his relations

مرتبت نور و حیات وجود دارد.

هدف کنونی ابرجهانها این است که بدان گونه که هستند و در محدوده پتانسیلهای آنها، کامل شوند، حتی بدان گونه که هاونا کامل است. این کامل شدن به کمال فیزیکی و معنوی مربوط می‌شود، حتی به توسعه اداری، دولتی، و برادرانه. باور می‌رود که در اعصار آینده، امکانات عدم توازن، ناسازگاری، و عدم انطباق در ابرجهانها سرانجام از میان برود. گستره‌های انرژی در توازن کامل و تحت سیطره کامل ذهن قرار خواهند گرفت، در حالی که روح، در شرایط وجود شخصیت، به استیلا بر ذهن دست خواهد یافت.

حس زده می‌شود که در این زمان بسیار دور، شخص روحی متعال و نیروی کسب شده قادر به توسعه هماهنگ دست یابند، و این که هر دو، بدان گونه که در ذهن متعال و توسط آن یگانه شده‌اند، به صورت ایزد متعال و اقیعیت یابند، یک واقعیت کامل شده در جهانها — واقعیتی که توسط تمامی مخلوقات هوشمند قابل مشاهده خواهد بود، توسط تمامی انرژیهای آفریده شده مورد واکنش واقع خواهد شد، در تمامی وجودهای روحی هماهنگ خواهد شد، و توسط تمامی شخصیتهای جهان تجربه خواهد شد.

این مفهوم به معنی حاکمیت واقعی متعال در جهان بزرگ می‌باشد. در مجموع محتمل است که سرپرستان کنونی تثلیث به صورت قائم مقامان او ادامه دهند، اما ما باور داریم که مرزبندیهای کنونی میان هفت ابرجهان به تدریج ناپدید خواهد شد، و این که تمامی جهان بزرگ به صورت یک تمامیت کامل شده عمل خواهد کرد.

ممکن است که در آن هنگام متعال شخصاً در یوورسا، ستاد مرکزی اروانتان، ساکن شود، و از آنجا اداره آفرینشهای زمان را رهبری کند، اما واقعاً این فقط یک حدس است. با این حال قطعاً شخصیت ایزد متعال به طور یقین در یک جایگاه مشخص قابل تماس خواهد بود، گر چه حضور همزمان وجود الوهیت او احتمالاً به رسوخ در جهان جهانها ادامه خواهد داد. این که رابطه شهروندان ابرجهان آن عصر با متعال چه خواهد بود، ما نمی‌دانیم، اما ممکن است چیزی همانند رابطه کنونی میان بومیان هاونا و تثلیث بهشت باشد.

جهان بزرگ کامل شده آن روزگاران آینده از آنچه که در حال حاضر است به اندازه بسیار زیاد متفاوت خواهد بود. ماجراهای شگفتانگیز سازماندهی کهکشانهای فضا، کاشتن حیات در کرات بی‌ثبات زمان، و تکامل توازن از میان هرج و مرج، زیبایی از میان پتانسیلهای، حقیقت از میان معانی، و نیکی از میان ارزشها سپری خواهند شد. جهانهای زمان به تحقق سرنوشت متناهی دست یافته‌اند! و شاید برای مدتی استراحت باشد، آسودگی از تقلای طولانی مدت برای دستیابی به کمال تکاملی. اما نه برای مدتی طولانی! قطعاً، به طور یقین، و به طور بی‌امان معمای الوهیت در حال پیداری خدای غایی این شهروندان کامل شده جهانهای تثبیت شده را به چالش خواهد گرفت، درست همانطور که نیاکان در حال

to the present grand universe subsequent to its attainment of the status of light and life.

117.7.13 (1232.7) The present goal of the superuniverses is to become, as they are and within their potentials, perfect, even as is Havona. This perfection pertains to physical and spiritual attainment, even to administrative, governmental, and fraternal development. It is believed that, in the ages to come, the possibilities for disharmony, maladjustment, and misadaptation will be eventually exhausted in the superuniverses. The energy circuits will be in perfect balance and in complete subjugation to mind, while spirit, in the presence of personality, will have achieved the dominance of mind.

117.7.14 (1232.8) It is conjectured that at this far-distant time the spirit person of the Supreme and attained power of the Almighty will have achieved co-ordinate development, and that both, as unified in and by the Supreme Mind, will factualize as the Supreme Being, a completed actuality in the universes — an actuality which will be observable by all creature intelligences, reacted to by all created energies, co-ordinated in all spiritual entities, and experienced by all universe personalities.

117.7.15 (1232.9) This concept implies the actual sovereignty of the Supreme in the grand universe. It is altogether likely that the present Trinity administrators will continue as his vicegerents, but we believe that the present demarcations between the seven superuniverses will gradually disappear, and that the entire grand universe will function as a perfected whole.

117.7.16 (1232.10) It is possible that the Supreme may then be personally resident on Uversa, the headquarters of Orvonton, from which he will direct the administration of the time creations, but this is really only a conjecture. Certainly, though, the personality of the Supreme Being will be definitely contactable at some specific locality, although the ubiquity of his Deity presence will probably continue to permeate the universe of universes. What the relation of the superuniverse citizens of that age will be to the Supreme we do not know, but it may be something like the present relationship between the Havona natives and the Paradise Trinity.

117.7.17 (1233.1) The perfected grand universe of those future days will be vastly different from what it is at present. Gone will be the thrilling adventures of the organization of the galaxies of space, the planting of life on the uncertain worlds of time, and the evolving of harmony out of chaos, beauty out of potentials, truth out of meanings, and goodness out of values. The time universes will have achieved the fulfillment of finite destiny! And perhaps for a space there will be rest, relaxation from the agelong struggle for evolutionary perfection. But not for long! Certainly, surely, and inexorably the enigma of the emerging Deity of God the Ultimate will challenge these

تقلای تکاملی آنها روزگاری به واسطه جستجو برای خدای متعال به چالش کشیده شدند. پرده سرنوشت کیهانی عقب کشیده خواهد شد تا شکوه فرازگرایانه جستجوی مجذوب کننده ايسونایت برای دستیابی به پدر جهانی در آن سطوح نوین و بالاتر در غایت تجربه مخلوق اشکار گردد.

[ضمانت شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً در یورنثیا اقامت دارد].

perfected citizens of the settled universes just as their struggling evolutionary forebears were once challenged by the quest for God the Supreme. The curtain of cosmic destiny will draw back to reveal the transcendent grandeur of the alluring absonite quest for the attainment of the Universal Father on those new and higher levels revealed in the ultimate of creature experience.

^{117:7.18 (12932)} [Sponsored by a Mighty Messenger temporarily sojourning on Urantia.]

مقاله 118. متعال و غائی - زمان و فضا

119 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 117

III. بخش سوم - تاریخ یورنیشیا

مقاله 118

متعال و غائی - زمان و فضا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- زمان و ابدیت
- 2- حضور همه جانبه و حضور همزمان در همه جا
- 3- روابط زمان - فضا
- 4- علیت اولیه و ثانویه
- 5- قدرت مطلق و امکان توام
- 6- قدرت مطلق و آفرینندگی نامحدود
- 7- دانش مطلق و تعیین سرنوشت از پیش
- 8- کنترل و فراسوی کنترل
- 9- مکانیسمهای جهان
- 10- کارکردهای مشیت الهی

مقدمه مقاله

در رابطه با چندین سرشت الوهیت می‌توان گفت:

- 1- پدر خویشتن خود - موجود است.
- 2- پسر خویشتن هم - زیست است.
- 3- روح خویشتن توام - موجود است.
- 4- متعال خویشتن تکاملی - تجربی است.
- 5- هفتگانه ربانیت خود - توزیع کننده است.
- 6- غائی خویشتن فرازگرا - تجربی است.
- 7- مطلق خویشتن وجودگرا - تجربی است.

در حالی که خدای هفتگانه برای کمال تکاملی متعال ضروری است، متعال نیز برای پیداری نهایی غائی ضروری است. و حضور دوگانه متعال و غائی در بر

PAPER 118

SUPREME AND ULTIMATE — TIME AND SPACE

SECTIONS

Introduction

1. Time and Eternity
2. Omnipresence and Ubiquity
3. Time-Space Relationships
4. Primary and Secondary Causation
5. Omnipotence and Compossibility
6. Omnipotence and Omnificence
7. Omniscience and Predestination
8. Control and Overcontrol
9. Universe Mechanisms
10. Functions of Providence

INTRODUCTION

1180.1 (1294.1) CONCERNING the several natures of Deity, it may be said:

1180.2 (1294.2) 1. The Father is self-existent self.

1180.3 (1294.3) 2. The Son is coexistent self.

1180.4 (1294.4) 3. The Spirit is conjoint-existent self.

1180.5 (1294.5) 4. The Supreme is evolutionary-experiential self.

1180.6 (1294.6) 5. The Sevenfold is self-distributive divinity.

1180.7 (1294.7) 6. The Ultimate is transcendental-experiential self.

1180.8 (1294.8) 7. The Absolute is existential-experiential self.

1180.9 (1294.9) While God the Sevenfold is indispensable to the evolutionary attainment of the Supreme, the Supreme is also indispensable to the

گیرنده ارتباط بنیادین الوهیت زیرمطلق و مشتق شده می‌باشد، زیرا آنها با اتکای متقابل در دستیابی به سرنوشت مکمل هم هستند. آنها با هم در بر گیرنده پلی تجربی هستند که سرآغازها و فرجامهای تمامی رشد خلاق در جهان بنیادین را به هم وصل می‌کند.

رشد خلاق، پایان ناپذیر اما همواره خشنود کننده و بی‌پایان در گستره است، اما همیشه توسط آن لحظات خشنود کننده شخصیت که حاوی نیل به هدف گذرا هستند نشان می‌شود که به عنوان پیش درآمدهای حرکت به سوی ماجراهای جدید در رشد کیهانی، اکتشاف جهان، و نیل به الوهیت به گونه‌ای بسیار مؤثر عمل می‌کنند.

در حالی که قلمرو ریاضیات با محدودیتهای کیفی احاطه شده است، قطعاً برای ذهن متناهی یک مبنای نظری در رابطه با ژرف اندیشی پیرامون بیکرانی فراهم می‌کند. هیچ محدودیت کمی برای اعداد وجود ندارد، حتی در ادراک ذهن متناهی. صرف نظر از این که عدد مورد تصور چقدر بزرگ باشد، همیشه می‌توانید اضافه کردن یک شماره بیشتر به آن را در نظر بگیرید. و همچنین می‌توانید درک کنید که این از بی‌نهایت کوچکتر است، زیرا صرف نظر از این که چند بار این افزون به شماره را تکرار کنید، همیشه هنوز یکی بیشتر می‌توان به آن اضافه نمود.

در همان حال، سری بینهایت در هر نقطه مشخص می‌تواند جمع زده شود، و این جمع (به طور صحیح‌تر، یک زیرجمع) تمامیت شیرین بودن نیل به هدف را برای یک شخص مشخص در یک زمان و مرتبت مشخص فراهم می‌دارد. اما دیر یا زود، همین شخص شروع می‌کند که مشتاق اهداف جدید و بزرگتر شود و آرزوی آنها را داشته باشد، و چنین ماجراهایی در رشد در تمامیت زمان و ادوار ابدیت برای همیشه قریب‌الوقوع خواهند بود.

هر عصر بیپای جهان پیش دوره عصر متعاقب رشد کیهانی است، و هر دوره جهان سرنوشت بلافصل برای تمامی مراحل پیشین را فراهم می‌سازد. هاونا، به واسطه خود، یک آفرینش کامل اما محدود به کمال می‌باشد؛ کمال هاونا، که به سوی ابرجهانهای تکاملی بسط می‌یابد، نه فقط سرنوشت کیهانی را پیدا می‌کند بلکه همچنین راهی از محدودیتهای وجود پیش تکاملی را.

1- زمان و ابدیت

برای آشنایی کیهانی انسان مفید است که وی به درکی تماماً ممکن از رابطه الوهیت با کیهان دست یابد. در حالی که طبیعت الوهیت مطلق جاودان است، خدایان به صورت یک تجربه در ابدیت به زمان مربوط هستند. در جهانهای تکاملی، ابدیت پایداری موقت است — پایداری کنونی.

شخصیت مخلوق انسانی می‌تواند از طریق تعیین هویت خویشتن با روح سکنی‌گزین به وسیله تکنیک گزینش انجام خواست پدر جاودانه شود. چنین وقف خواست به منزله تحقق هدف ابدیت - واقعیت است. این

eventual emergence of the Ultimate. And the dual presence of the Supreme and the Ultimate constitutes the basic association of subabsolute and derived Deity, for they are interdependently complementary in the attainment of destiny. Together they constitute the experiential bridge linking the beginnings and the completions of all creative growth in the master universe.

1180.10 (1294.10) Creative growth is unending but ever satisfying, endless in extent but always punctuated by those personality-satisfying moments of transient goal attainment which serve so effectively as the mobilization preludes to new adventures in cosmic growth, universe exploration, and Deity attainment.

1180.11 (1294.11) While the domain of mathematics is beset with qualitative limitations, it does provide the finite mind with a conceptual basis of contemplating infinity. There is no quantitative limitation to numbers, even in the comprehension of the finite mind. No matter how large the number conceived, you can always envisage one more being added. And also, you can comprehend that that is short of infinity, for no matter how many times you repeat this addition to number, still always one more can be added.

1180.12 (1294.12) At the same time, the infinite series can be totaled at any given point, and this total (more properly, a subtotal) provides the fullness of the sweetness of goal attainment for a given person at a given time and status. But sooner or later, this same person begins to hunger and yearn for new and greater goals, and such adventures in growth will be forever forthcoming in the fullness of time and the cycles of eternity.

1180.13 (1294.13) Each successive universe age is the antechamber of the following era of cosmic growth, and each universe epoch provides immediate destiny for all preceding stages. Havona, in and of itself, is a perfect, but perfection-limited, creation; Havona perfection, expanding out into the evolutionary superuniverses, finds not only cosmic destiny but also liberation from the limitations of pre-evolutionary existence.

1. TIME AND ETERNITY

1181.1 (1295.1) It is helpful to man's cosmic orientation to attain all possible comprehension of Deity's relation to the cosmos. While absolute Deity is eternal in nature, the Gods are related to time as an experience in eternity. In the evolutionary universes eternity is temporal everlastingness — the everlasting now.

1181.2 (1295.2) The personality of the mortal creature may eternalize by self-identification with the indwelling spirit through the technique of choosing to do the will of the Father. Such a consecration of

بدین معنی است که مقصود مخلوق در رابطه با تسلسل لحظات پایدار شده است. به عبارت دیگر، تسلسل لحظات در مقصود مخلوق گواه هیچ تغییری نخواهد بود. یک میلیون یا یک میلیارد لحظه هیچ فرقی نمی‌کند. عدد انتخاب مخلوق به علاوه انتخاب خداوند به واقعیات جاودان پیوند پایان ناپذیر روح خداوند و طبیعت انسان در خدمت ابدی فرزندان خداوند و پدر بهشتی آنها منجر می‌شود.

در هر خرد مشخص میان درایت و واحد آگاهی از زمان یک رابطه مستقیم وجود دارد. واحد زمان ممکن است یک روز، یک سال، یا یک دوره طولانی‌تر باشد، اما آن به گونه‌ای اجتناب ناپذیر معیاری است که به واسطه آن خویششن آگاه شرایط زندگی را مورد سنجش قرار می‌دهد، و خرد اندیشمند به واسطه آن، واقعیات وجود موقت را اندازگیری و ارزیابی می‌کند.

تجربه، خرد، و داوری، ملازمهای طولانی کردن واحد زمان در تجربه انسانی هستند. همانطور که ذهن بشری به گذشته سیر می‌کند تا چیزی را مورد ارزیابی قرار دهد، به تجربه گذشته با هدف تعمیم آن به یک وضعیت کنونی می‌نگرد. همینطور که ذهن به سوی آینده سیر می‌کند، تلاش می‌کند که اهمیت آینده عمل محتمل را ارزیابی کند. و اراده انسانی پس از احتساب تجربه و خرد، هر دو، داوری و تصمیم را در زمان حال به کار می‌گیرد، و طرح عمل که بدین گونه از گذشته ناشی می‌شود، در آینده پا به عرصه وجود می‌گذارد.

در بلوغ فرد در حال تکامل، گذشته و آینده نزد هم آورده می‌شوند تا معنی راستین زمان حال را روشن سازند. همینطور که فرد خرد کسب می‌کند، برای تجربه بیشتر و بیشتر به گذشته رجوع می‌کند، ضمن این که پیش‌بینیهای خردمندانه آن در صدد بر می‌آیند به آینده ناشناخته عمیق‌تر و عمیق‌تر رخنه کنند. و همینطور که فرد اندیشمند این دستیابی را هر چه بیشتر به سوی گذشته و آینده هر دو گسترش می‌دهد، داوری نیز کمتر و کمتر به زمان حال گذرا متکی می‌شود. تصمیم و کنش بدین طریق شروع به گریز از قید و بندهای زمان حال در حال حرکت می‌کند، ضمن این که شروع می‌کند جنبه‌های مهم گذشته - آینده را به چالش بکشد.

شکلیابی توسط آن انسانهایی به کار گرفته می‌شود که واحدهای زمانشان کوتاه هستند؛ بلوغ راستین به وسیله یک بردباری که ناشی از فهم واقعی است از شکلیابی فراتر می‌رود.

خردمند شدن، شدیدتر در زمان حال زندگی کردن است، و در همان حال گریختن از محدودیتهای زمان حال است. طرحهای خردمندانه که روی تجربه گذشته بنیاد نهاده شده‌اند، به گونه‌ای در زمان حال به وجود می‌آیند که ارزشهای آینده را تقویت کنند.

واحد زمان بی‌خردی معنی - ارزش را در لحظه حال متمرکز می‌کند، به گونه‌ای که حال را از رابطه

will is tantamount to the realization of eternity-reality of purpose. This means that the purpose of the creature has become fixed with regard to the succession of moments; stated otherwise, that the succession of moments will witness no change in creature purpose. A million or a billion moments makes no difference. Number has ceased to have meaning with regard to the creature's purpose. Thus does creature choice plus God's choice eventuate in the eternal realities of the never-ending union of the spirit of God and the nature of man in the everlasting service of the children of God and of their Paradise Father.

1181.3 (1295.3) There is a direct relationship between maturity and the unit of time consciousness in any given intellect. The time unit may be a day, a year, or a longer period, but inevitably it is the criterion by which the conscious self evaluates the circumstances of life, and by which the conceiving intellect measures and evaluates the facts of temporal existence.

1181.4 (1295.4) Experience, wisdom, and judgment are the concomitants of the lengthening of the time unit in mortal experience. As the human mind reckons backward into the past, it is evaluating past experience for the purpose of bringing it to bear on a present situation. As mind reaches out into the future, it is attempting to evaluate the future significance of possible action. And having thus reckoned with both experience and wisdom, the human will exercises judgment-decision in the present, and the plan of action thus born of the past and the future becomes existent.

1181.5 (1295.5) In the maturity of the developing self, the past and future are brought together to illuminate the true meaning of the present. As the self matures, it reaches further and further back into the past for experience, while its wisdom forecasts seek to penetrate deeper and deeper into the unknown future. And as the conceiving self extends this reach ever further into both past and future, so does judgment become less and less dependent on the momentary present. In this way does decision-action begin to escape from the fetters of the moving present, while it begins to take on the aspects of past-future significance.

1181.6 (1295.6) Patience is exercised by those mortals whose time units are short; true maturity transcends patience by a forbearance born of real understanding.

1181.7 (1295.7) To become mature is to live more intensely in the present, at the same time escaping from the limitations of the present. The plans of maturity, founded on past experience, are coming into being in the present in such manner as to enhance the values of the future.

1181.8 (1295.8) The time unit of immaturity concentrates meaning-value into the present moment in such a

راستینش نه با حال، بلکه گذشته - آینده جدا سازد. واحد زمان خردمندی چنان تناسب بندی شده که رابطه هماهنگ گذشته - حال - آینده را که فرد شروع به آگاهی درون بینانه از تمامیت رخدادها می‌کند آشکار سازد. او شروع می‌کند به دورنمای زمان از دیدگاه پانورامیک افقهای گسترده بنگرد، شاید شروع می‌کند استمرار جاودان بدون آغاز و بی‌پایان، که اجزایش زمان نامیده می‌شوند را محتمل شمرد.

در سطوح بیکران و مطلق لحظه حال در بر گیرنده تمامی گذشته و نیز تمامی آینده است. من هستم همچنین نشانگر من بودم و من خواهم بود است. و این نشانگر بهترین برداشت ما از ابدیت و جاودانگی است.

در سطح مطلق و جاودان، واقعیت بالقوه درست به اندازه واقعیت بالفعل پرمعنی است. فقط در سطح متناهی و برای مخلوقات محدود در زمان به نظر می‌رسد چنین تفاوت عظیمی وجود داشته باشد. برای خداوند، به عنوان مطلق، یک انسان فراز یابنده که تصمیم ابدی را گرفته است، از پیش یک پایان دهنده بهشت است. اما پدر جهانی بدین ترتیب، از طریق تنظیم کننده فکری سکنی‌گزین، در آگاهی محدود نیست، اما همچنین می‌تواند از هر تقلای گذرای مربوط به مشکلات فراز مخلوق از سطوح حیوان‌گونه‌گی تا خداگونه‌گی وجود آگاهی یابد و در آن شرکت کند.

2- حضور همه جانبه و حضور همزمان در همه جا

همه جا حضوری همزمان الوهیت نباید با غایتی حضور همه جانبه الهی اشتباه گرفته شود. خواست پدر جهانی این است که متعال، غائی، و مطلق همه جا حضوری همزمان او را در زمان و فضا و حضور همه جانبه فراتر از زمان و فضا رفته او را با حضور مطلق و جهانی بدون زمان و بدون فضای او جبران کنند، هماهنگ کنند، و یگانه سازند. و شما باید به خاطر داشته باشید که در حالی که همه جا حضوری الوهیت ممکن است اغلب اوقات به فضا مربوط گردد، آن لزوماً مشروط به زمان نیست.

شما به عنوان فراز یابندگان انسانی و مورانشیایی از طریق کارکرد خدای هفتگانه به طور تدریجی خداوند را تشخیص خواهید داد. شما از طریق هاؤنا خدای متعال را کشف می‌کنید. شما در بهشت او را به عنوان یک شخص می‌پایید، و سپس به عنوان پایان دهنندگان فوراً تلاش خواهید کرد او را به عنوان غائی بشناسید. بعد از رسیدن به مرتبت پایان دهنده، به نظر می‌رسد فقط یک مسیر پیمایش بعد از دستیابی به غائی وجود داشته باشد، و آن آغاز نمودن جستجو برای مطلق است. هیچ پایان دهنده‌ای به واسطه عدم اطمینان در دستیابی به مطلق الوهیت پریشان نمی‌شود، زیرا در پایان فراز یابیهای متعال و غائی او با خدای پدر روبرو شده است. این پایان دهنندگان بدون شک باور خواهند داشت که حتی اگر در یافتن خدای مطلق موفق شوند، فقط همان خدا را کشف خواهند کرد، یعنی پدر بهشتی که خود را در سطوح تقریباً بیکران و جهانی آشکار می‌سازد. بدون شک دستیابی خداوند در مطلق، نیای آغازین جهانها و نیز پدر

way as to divorce the present of its true relationship to the not-present — the past-future. The time unit of maturity is proportioned so to reveal the co-ordinate relationship of past-present-future that the self begins to gain insight into the wholeness of events, begins to view the landscape of time from the panoramic perspective of broadened horizons, begins perhaps to suspect the nonbeginning, nonending eternal continuum, the fragments of which are called time.

1181.9 (1296.1) On the levels of the infinite and the absolute the moment of the present contains all of the past as well as all of the future. I AM signifies also I WAS and I WILL BE. And this represents our best concept of eternity and the eternal.

1181.10 (1296.2) On the absolute and eternal level, potential reality is just as meaningful as actual reality. Only on the finite level and to time-bound creatures does there appear to be such a vast difference. To God, as absolute, an ascending mortal who has made the eternal decision is already a Paradise finaliter. But the Universal Father, through the indwelling Thought Adjuster, is not thus limited in awareness but can also know of, and participate in, every temporal struggle with the problems of the creature ascent from animallike to Godlike levels of existence.

2. OMNIPRESENCE AND UBIQUITY

1182.1 (1296.3) The ubiquity of Deity must not be confused with the ultimacy of the divine omnipresence. It is volitional with the Universal Father that the Supreme, the Ultimate, and the Absolute should compensate, co-ordinate, and unify his time-space ubiquity and his time-space-transcended omnipresence with his timeless and spaceless universal and absolute presence. And you should remember that, while Deity ubiquity may be so often space associated, it is not necessarily time conditioned.

1182.2 (1296.4) As mortal and morontia ascenders you progressively discern God through the ministry of God the Sevenfold. Through Havona you discover God the Supreme. On Paradise you find him as a person, and then as finaliters you will presently attempt to know him as Ultimate. Being finaliters, there would seem to be but one course to pursue after having attained the Ultimate, and that would be to begin the quest of the Absolute. No finaliter will be disturbed by the uncertainties of the attainment of the Deity Absolute since at the end of the supreme and ultimate ascensions he encountered God the Father. Such finaliters will no doubt believe that, even if they should be successful in finding God the Absolute, they would only be discovering the same God, the Paradise Father manifesting himself on more nearly infinite and universal levels. Undoubtedly the attainment of God in absolute

نهایی شخصیتها را آشکار می‌سازد.

ممکن است خدای متعال یک نمایش حضور همه جانبیه الوهیت در زمان و فضا نباشد، اما او عملاً یک تجلی همه جا حضوری همزمان الهی است. بین حضور روحی آفریدگار و تجلیهای مادی آفرینش یک قلمرو عظیم از همه جا حاضر شدن — پدیداری الوهیت تکاملی در جهان — وجود دارد.

اگر خدای متعال کنترل مستقیم جهانهای زمان و فضا را زمانی به عهده گیرد، ما اطمینان داریم که چنین دولت الوهیتی تحت کنترل فراگیر غائی عمل خواهد نمود. در چنین رخدادی خدای غائی شروع خواهد کرد به جهانهای زمان به صورت قادر تعالی‌گرا (قادر مطلق) جلوگر شود و کنترل فراگیر ابرزمان و فضای فراتر رفته را در رابطه با کارکردهای اداری قادر متعال اعمال کند.

ذهن انسانی ممکن است حتی مثل ما این را بپرسد: اگر تکامل خدای متعال به سوی اتوریته اداری در جهان بزرگ با تجلیهای افزایش یافته خدای غائی همراه است، آیا پدیداری مشابه خدای غائی در جهانهای فرضی فضای بیرونی با آشکارسازیهای مشابه و افزایش یافته خدای مطلق همراه خواهد بود؟ اما ما به راستی نمی‌دانیم.

3- روابط زمان - فضا

الوهیت فقط از طریق همه جا حضوری همزمان می‌تواند تجلیهای زمان - فضا را با برداشت متناهی یگانه سازد، زیرا زمان یک تسلسل لحظه‌ها است، در حالی که فضا سیستمی از نقاط مربوط به هم است. شما در نهایت زمان را از طریق تجزیه و تحلیل و فضا را از طریق سنتز مشاهده می‌کنید. شما این دو پنداشت نامشابه را از طریق یکپارچه ساختن درون بینی شخصیت هماهنگ می‌سازید و به هم مربوط می‌کنید. در میان تمامی دنیای حیوانی فقط انسان از این قابلیت ادراک زمان - فضا برخوردار است. برای یک حیوان حرکت دارای یک معنی است، اما حرکت فقط برای یک مخلوق دارای مرتبت شخصیت ارزش به نمایش می‌گذارد.

چیزها مشروط به زمان هستند، اما حقیقت فاقد زمان است. هر چه شما حقیقت بیشتری را بدانید، حقیقت بیشتری هستید، میزان بیشتری از گذشته را می‌توانید بفهمید و قدر بیشتری از آینده را می‌توانید درک کنید.

حقیقت آسیب‌ناپذیر است — از تمامی فراز و نشیبهای گذرا برای ابد مستثنی است، گر چه هیچگاه مرده و رسمی نیست، همیشه زنده و انعطاف‌پذیر است — به گونه‌ای تابناک زنده. اما هنگامی که حقیقت با واقعیت مرتبط می‌گردد، آنگاه زمان و فضا هر دو معانی آن را تعدیل می‌سازند و ارزشهای آن را به هم مربوط می‌کنند. چنین واقعیاتی که حاوی حقیقت تلفیق شده با واقعیت هستند به مفاهیم تبدیل می‌شوند و متناسب با آن به قلمرو واقعیات نسبی کیهانی سپرده می‌شوند.

would reveal the Primal Ancestor of universes as well as the Final Father of personalities.

11823 (1296.5) God the Supreme may not be a demonstration of the time-space omnipresence of Deity, but he is literally a manifestation of divine ubiquity. Between the spiritual presence of the Creator and the material manifestations of creation there exists a vast domain of the ubiquitous *becoming* — the universe emergence of evolutionary Deity.

11824 (1296.6) If God the Supreme ever assumes direct control of the universes of time and space, we are confident such a Deity administration will function under the overcontrol of the Ultimate. In such an event God the Ultimate would begin to become manifest to the universes of time as the transcendental Almighty (the Omnipotent) exercising the overcontrol of supertime and transcended space concerning the administrative functions of the Almighty Supreme.

11825 (1297.1) The mortal mind may ask, even as we do: If the evolution of God the Supreme to administrative authority in the grand universe is attended by augmented manifestations of God the Ultimate, will a corresponding emergence of God the Ultimate in the postulated universes of outer space be attended by similar and enhanced revelations of God the Absolute? But we really do not know.

3. TIME-SPACE RELATIONSHIPS

11831 (1297.2) Only by ubiquity could Deity unify time-space manifestations to the finite conception, for time is a succession of instants while space is a system of associated points. You do, after all, perceive time by analysis and space by synthesis. You co-ordinate and associate these two dissimilar conceptions by the integrating insight of personality. Of all the animal world only man possesses this time-space perceptibility. To an animal, motion has a meaning, but motion exhibits value only to a creature of personality status.

11832 (1297.3) Things are time conditioned, but truth is timeless. The more truth you know, the more truth you *are*, the more of the past you can understand and of the future you can comprehend.

11833 (1297.4) Truth is inconcussible — forever exempt from all transient vicissitudes, albeit never dead and formal, always vibrant and adaptable — radiantly alive. But when truth becomes linked with fact, then both time and space condition its meanings and correlate its values. Such realities of truth wedded to fact become concepts and are accordingly relegated to the domain of relative cosmic realities.

مرتبط ساختن حقیقت مطلق و جاودان آفریننده با تجربه واقعی مخلوق متناهی و موقت به ارزش نوین و در حال پیداری متعال منجر می‌شود. مفهوم متعال برای هماهنگی فراز دنیای الهی و تغییرناپذیر با زیر دنیای متناهی و پیوسته در حال تغییر ضروری است.

از میان تمامی چیزهای غیرمطلق، فضا به مطلق بودن از همه نزدیکتر است. ظاهراً فضا مطلقاً غائی است. دشواری واقعی که ما در فهم فضا در سطح مادی داریم به سبب این واقعیت است که ضمن این که اجرام مادی در فضا وجود دارند، در همین اجرام مادی نیز فضا وجود دارد. در حالی که بسی چیزها در رابطه با فضا وجود دارد که مطلق است، این بدین معنی نیست که فضا مطلق است.

ممکن است در فهم روابط فضا سودمند باشد اگر شما این را در نظر بگیرید که با گویشی نسبی، فضا در نهایت یک ویژگی کلیه اجرام مادی است. از این رو، هنگامی که یک جرم در میان فضا حرکت می‌کند، تمامی ویژگیهایش را نیز با خود می‌برد، حتی فضایی که در درون و یا متعلق به چنین جرم در حال حرکت است.

تمامی الگوهای واقعیت در سطوح مادی فضا را اشغال می‌کنند، اما الگوهای روحی فقط در رابطه با فضا وجود دارند؛ آنها فضا را اشغال یا جا به جا نمی‌کنند، و آن را در بر نیز نمی‌گیرند. اما برای ما معمای اصلی فضا به الگوی یک ایده مربوط می‌شود. هنگامی که ما وارد حوزه ذهنی می‌شویم، با معماهای بسیاری رو به رو می‌شویم. آیا الگو — واقعیت — یک ایده فضا را اشغال می‌کند؟ ما به راستی نمی‌دانیم، گر چه مطمئن هستیم که الگوی یک ایده در بر گیرنده فضا نمی‌شود. اما به سختی احتیاط‌آمیز است حدس بزنیم که غیرمادی همیشه فاقد فضا است.

4- علیت اولیه و ثانویه

بسیاری از دشواریهای تئولوژیک و معماهای متافیزیکی انسان فانی به سبب جا به جا ساختن نادرست شخصیت الوهیت توسط انسان و تخصیص متعاقب ویژگیهای بیکران و مطلق به ربانیت تابع و الوهیت تکاملی می‌باشد. شما نباید فراموش کنید که ضمن این که به راستی یک علت راستین آغازین وجود دارد، گروهی از علت‌های هم‌تراز و تابع، علت‌های شریک و ثانویه، هر دو، نیز وجود دارند.

تمایز اصلی میان علت‌های اولیه و علت‌های ثانویه این است که علت‌های اولیه تأثیرات آغازین ایجاد می‌کنند که از میراث هر عامل مشتق شده از هر علیت پیشین فارغ هستند. علت‌های ثانویه تأثیراتی به بار می‌آورند که میراثی از علیت دیگر و پیشین را به گونه‌ای تغییرناپذیر به نمایش می‌گذارند.

پتانسیلهای صرفاً استاتیک که ذاتی مطلق کامل هستند نسبت به آن علت‌های مطلق الوهیت که توسط کنشهای تثلیث بهشت ایجاد شده‌اند و اکثمتند هستند. در حضور مطلق جهانی این پتانسیلهای سببی — بارور شده استاتیک نسبت به نفوذ عوامل تعالی‌گرایانه مشخصی که

11834 (1297.5) The linking of the absolute and eternal truth of the Creator with the factual experience of the finite and temporal creature eventuates a new and emerging value of the Supreme. The concept of the Supreme is essential to the co-ordination of the divine and unchanging overworld with the finite and ever-changing underworld.

11835 (1297.6) Space comes the nearest of all nonabsolute things to being absolute. Space is apparently absolutely ultimate. The real difficulty we have in understanding space on the material level is due to the fact that, while material bodies exist in space, space also exists in these same material bodies. While there is much about space that is absolute, that does not mean that space is absolute.

11836 (1297.7) It may help to an understanding of space relationships if you would conjecture that, relatively speaking, space is after all a property of all material bodies. Hence, when a body moves through space, it also takes all its properties with it, even the space which is in and of such a moving body.

11837 (1297.8) All patterns of reality occupy space on the material levels, but spirit patterns only exist in relation to space; they do not occupy or displace space, neither do they contain it. But to us the master riddle of space pertains to the pattern of an idea. When we enter the mind domain, we encounter many a puzzle. Does the pattern — the reality — of an idea occupy space? We really do not know, albeit we are sure that an idea pattern does not contain space. But it would hardly be safe to postulate that the immaterial is always nonspatial.

4. PRIMARY AND SECONDARY CAUSATION

11841 (1298.1) Many of the theologic difficulties and the metaphysical dilemmas of mortal man are due to man's mislocation of Deity personality and consequent assignment of infinite and absolute attributes to subordinate Divinity and to evolutionary Deity. You must not forget that, while there is indeed a true First Cause, there are also a host of co-ordinate and subordinate causes, both associate and secondary causes.

11842 (1298.2) The vital distinction between first causes and second causes is that first causes produce original effects which are free from inheritance of any factor derived from any antecedent causation. Secondary causes yield effects which invariably exhibit inheritance from other and preceding causation.

11843 (1298.3) The purely static potentials inherent in the Unqualified Absolute are reactive to those causations of the Deity Absolute which are produced by the actions of the Paradise Trinity. In the presence of the Universal Absolute these

کنشهایشان به دگر دیسی این پتانسیلهای فعال شده به سوی موقعیت احتمالات راستین جهان برای تکامل، ظرفیتهای تحقق یافته برای رشد، منجر می شود فوراً فعال و کشمند می شوند. بر روی چنین پتانسیلهای کمال یافته است که آفرینندگان و کنترلگران جهان بزرگ نمایش پایان ناپذیر تکامل کیهانی را اجرا می کنند.

علیت، صرف نظر از وجودگرایانه ها، در ساختار بنیادینش سه گانه است. همینطور که آن در این عصر جهان و در رابطه با سطح متناهی هفت ابرجهان عمل می کند می تواند به صورت زیرین تصور شود:

1- فعال شدن پتانسیلهای استاتیک. تثبیت سرنوشت در مطلق جهانی از طریق کنشهای مطلق الوهیت، که در مطلق کامل و مبتنی بر او و به دنبال فرامین ارادی تثلیث بهشت عمل می کند.

2- منتج شدن ظرفیتهای جهان. این شامل دگرگونی پتانسیلهای همسان به طرحهای تفکیک شده و تعریف شده است. این کنش تعالیت الوهیت و عوامل چندگانه سطح تعالی گرا است. چنین کنشهایی در پیش بینی کامل نیازهای آینده تمامی جهان بنیادین هستند. در رابطه با تفکیک پتانسیلها است که آرشیوکنهای جهان بنیادین به صورت مظاهر راستین برداشت الوهیت از جهانها وجود دارند. به نظر می رسد که گستره طرحهای آنها به واسطه حد برداشت جهان بنیادین در فضا نهایتاً محدود باشد، اما آنها غیر از آن به عنوان طرح به زمان یا فضا مشروط نیستند.

3- آفرینش و تکامل واقعینهای جهان. به واسطه یک کیهان بارور شده از طریق حضور ظرفیت - ایجاد کننده غایت الوهیت است که آفرینندگان متعال دست به عمل می زنند تا طی زمان روی دگرگون ساختن پتانسیلهای کمال یافته به واقعینهای تجربی تأثیر بگذارند. در محدوده جهان بنیادین تمامی تحقق یابی واقعیت بالقوه به واسطه ظرفیت غائی برای توسعه محدود است و در مراحل نهایی پدیداری به زمان و فضا مشروط است. پسران آفریننده که از بهشت اعزام می شوند، از نظر کیهانی در واقع آفرینندگان دگرگون کننده می باشند. اما این امر برداشت انسان از آنها را به عنوان آفرینندگان به هیچ وجه بی اعتبار نمی سازد؛ از دیدگاه متناهی آنها قطعاً می توانند بیافرینند و چنین می کنند.

5- قدرت مطلق و امکان توام

قدرت مطلق الوهیت به معنی توان انجام دادن کار نشدنی نیست. در چهارچوب زمان - فضا و از نقطه مرجع عقلانی درک انسانی، حتی خدای بیکران نمی تواند دایره های مربع شکل بیافریند یا شرارتی به وجود آورد که ذاتاً نیک است. خداوند نمی تواند کار غیر خداگونه انجام دهد. چنین تناقض عبارات فلسفی با عدم وجود برابر است و بدین معنی است که بدین ترتیب هیچ آفریده

causative-impregnated static potentials forthwith become active and responsive to the influence of certain transcendental agencies whose actions result in the transmutation of these activated potentials to the status of true universe possibilities for development, actualized capacities for growth. It is upon such matured potentials that the creators and controllers of the grand universe enact the never-ending drama of cosmic evolution.

1184.4 (1298.4) Causation, disregarding existentials, is threefold in its basic constitution. As it operates in this universe age and concerning the finite level of the seven superuniverses, it may be conceived as follows:

1184.5 (1298.5) 1. *Activation of static potentials.* The establishment of destiny in the Universal Absolute by the actions of the Deity Absolute, operating in and upon the Unqualified Absolute and in consequence of the volitional mandates of the Paradise Trinity.

1184.6 (1298.6) 2. *Eventuation of universe capacities.* This involves the transformation of undifferentiated potentials into segregated and defined plans. This is the act of the Ultimacy of Deity and of the manifold agencies of the transcendental level. Such acts are in perfect anticipation of the future needs of the entire master universe. It is in connection with the segregation of potentials that the Architects of the Master Universe exist as the veritable embodiments of the Deity concept of the universes. Their plans appear to be ultimately space limited in extent by the concept periphery of the master universe, but as *plans* they are not otherwise conditioned by time or space.

1184.7 (1298.7) 3. *Creation and evolution of universe actuals.* It is upon a cosmos impregnated by the capacity-producing presence of the Ultimacy of Deity that the Supreme Creators operate to effect the time transmutations of matured potentials into experiential actuals. Within the master universe all actualization of potential reality is limited by ultimate capacity for development and is time-space conditioned in the final stages of emergence. The Creator Sons going out from Paradise are, in actuality, *transformative* creators in the cosmic sense. But this in no manner invalidates man's concept of them as creators; from the finite viewpoint they certainly can and do create.

5. OMNIPOTENCE AND COMPOSSIBILITY

1185.1 (1299.1) The omnipotence of Deity does not imply the power to do the nondoable. Within the time-space frame and from the intellectual reference point of mortal comprehension, even the infinite God cannot create square circles or produce evil that is inherently good. God cannot do the ungodlike thing. Such a contradiction of philosophic

می‌شود. یک ویژگی شخصیتی در آن واحد نمی‌تواند خداگونه و غیرخداگونه باشد. امکان توأم ذاتی قدرت الهی است. و تمامی این ناشی از این واقعیت است که قدرت مطلق نه فقط چیزها را با یک سرشت می‌آفریند بلکه همچنین به سرشت تمامی چیزها و موجودات منشأ می‌دهد.

در آغاز پدر همه کارها را انجام می‌دهد، اما به تدریج که چشم‌انداز ابدیت در پاسخ به خواست و فرامین بیکران برملا-می‌گردد، به طور فزاینده آشکار می‌شود که مخلوقات، حتی انسانها، باید در تحقق نهایت سرنوشت شریک خداوند شوند. و این صحت دارد حتی در زندگی در جسم؛ هنگامی که انسان و خداوند وارد شراکت می‌شوند، هیچ محدودیتی نمی‌تواند روی احتمالات آینده چنین شراکتی قرار داده شود. هنگامی که انسان درک می‌کند که پدر جهانی شریک او در پیشرفت جاودان است، هنگامی که او با وجود سکنی‌گزین پدر پیوند می‌خورد، او در روح، قید و بندهای زمان را شکسته است و در جستجو برای پدر جهانی از پیش وارد پیشرفتهای ابدیت شده است.

خودآگاهی انسانی از واقعیت، به معنی، و سپس به ارزش پیش می‌رود. خودآگاهی آفریننده از اندیشه - ارزش از طریق واژه - معنی به واقعیت کنش پیش می‌رود. خداوند همیشه باید عمل کند تا بنیست وحدت کامل را که ذاتی بیکرانی وجودگرایانه است بشکند. الوهیت همیشه باید جهان الگو، شخصیت‌های کامل، حقیقت آغازین، زیبایی، و نیکی را که کلیه آفرینش‌های زیر الوهیت برای آن تلاش می‌کنند فراهم کند. همیشه خداوند ابتدا باید انسان را پیدا کند تا بعد انسان بتواند خداوند را پیدا کند. همیشه پیش از آن که فرزندی جهانی و برادری متعاقب جهانی وجود داشته باشد باید یک پدر جهانی وجود داشته باشد.

6- قدرت مطلق و آفرینندگی نامحدود

خداوند به راستی قادر مطلق است، اما او آفرینندگی نامحدود ندارد — او همه کاری را که انجام می‌شود شخصاً انجام نمی‌دهد. قدرت مطلق در بر گیرنده قدرت — پتانسیل قادر متعال و ایزد متعال است، اما کنشهای ارادی خدای متعال کارکردهای شخصی خدای بیکران نیستند.

جانب‌داری کردن از آفرینندگی نامحدود الوهیت آغازین با محروم کردن تقریباً یک میلیون فرزندان آفریننده بهشت برابر است، و تازه از گروه‌های بیشمار رسته‌های گوناگون دیگر یاوران دستیار آفرینشگر سخن به میان آورده نشده است. تنها یک علت بی‌علت در تمامی جهان وجود دارد. کلیه علت‌های دیگر مشتق‌های این یک منبع و مرکز نخستین هستند. و این فلسفه به هیچ وجه به اراده آزاد هزاران فرزند الوهیت که در سرتاسر یک جهان عظیم پراکنده هستند آسیب نمی‌رساند.

در حیطه یک چهارچوب محلی، ممکن است به نظر رسد اراده به صورت یک علت بی‌علت عمل می‌کند، اما آن به گونه‌ای استوار آن عوامل اثری را به

terms is the equivalent of nonentity and implies that nothing is thus created. A personality trait cannot at the same time be Godlike and ungodlike. Compossibility is innate in divine power. And all of this is derived from the fact that omnipotence not only creates things with a nature but also gives origin to the nature of all things and beings.

1185.2 (1299.2) In the beginning the Father does all, but as the panorama of eternity unfolds in response to the will and mandates of the Infinite, it becomes increasingly apparent that creatures, even men, are to become God's partners in the realization of finality of destiny. And this is true even in the life in the flesh; when man and God enter into partnership, no limitation can be placed upon the future possibilities of such a partnership. When man realizes that the Universal Father is his partner in eternal progression, when he fuses with the indwelling Father presence, he has, in spirit, broken the fetters of time and has already entered upon the progressions of eternity in the quest for the Universal Father.

1185.3 (1299.3) Mortal consciousness proceeds from the fact, to the meaning, and then to the value. Creator consciousness proceeds from the thought-value, through the word-meaning, to the fact of action. Always must God act to break the deadlock of the unqualified unity inherent in existential infinity. Always must Deity provide the pattern universe, the perfect personalities, the original truth, beauty, and goodness for which all subdeity creations strive. Always must God first find man that man may later find God. Always must there be a Universal Father before there can ever be universal sonship and consequent universal brotherhood.

6. OMNIPOTENCE AND OMNIFICENCE

1186.1 (1299.4) God is truly omnipotent, but he is not omnificent — he does not personally do all that is done. Omnipotence embraces the power-potential of the Almighty Supreme and the Supreme Being, but the volitional acts of God the Supreme are not the personal doings of God the Infinite.

1186.2 (1299.5) To advocate the omnificence of primal Deity would be equal to disenfranchising well-nigh a million Creator Sons of Paradise, not to mention the innumerable hosts of various other orders of concurring creative assistants. There is but one uncaused Cause in the whole universe. All other causes are derivatives of this one First Great Source and Center. And none of this philosophy does any violence to the free-willness of the myriads of the children of Deity scattered through a vast universe.

1186.3 (1299.6) Within a local frame, volition may appear to function as an uncaused cause, but it unfailingly exhibits inheritance factors which establish

نمایش می‌گذارد که رابطه با علت‌های بی‌همتا، آغازین، و مطلق نخست را تثبیت می‌سازند.

اختیار تماماً نسبی است. در دیدگاه آغازین، فقط من هستم پدر از نهایت اختیار برخوردار است؛ از نظر مطلق، فقط پدر، پسر، و روح امتیازات ارادی را که مشروط به زمان نیستند و در فضا نامحدود هستند به نمایش می‌گذارند. انسان فانی از عطیه آزادی اراده، قدرت انتخاب برخوردار است، و گر چه این انتخاب مطلق نیست، با این وجود، در سطح متناهی و در رابطه با سرنوشت انتخاب شخصیت به طور نسبی نهایی است.

اراده در هر سطح کمتر از مطلق با محدودیتهایی مواجه می‌شود که در همان شخصیتی که قدرت انتخاب را اعمال می‌کند اساسی هستند. انسان نمی‌تواند فراتر از گستره آنچه که قابل انتخاب است انتخاب نماید. به عنوان مثال او نمی‌تواند برگزیند که چیزی غیر از یک موجود بشری باشد، به جز این که می‌تواند برگزیند بیش از یک انسان شود؛ او می‌تواند برگزیند که به سفر فراز در جهان مبادرت ورزد، اما این امر به این دلیل است که انتخاب بشری و خواست الهی اتفاقاً روی این نقطه منطبق هستند. و آنچه که یک پسر می‌طلبد و پدر می‌خواهد قطعاً به وقوع خواهد پیوست.

در زندگی انسانی، مسیرهای رفتار ناهمسان مداوماً باز و بسته می‌شوند، و در طول اوقاتی که انتخاب ممکن است، شخصیت بشری دائماً میان این مسیرهای متعدد کنش تصمیم می‌گیرد. خواست گذرا به زمان مرتبط است، و باید منتظر گذشت زمان بماند تا فرصت ابراز یابد. خواست معنوی به دنبال دستیابی به گریز جزئی از توالی زمان، شروع کرده است رهایی از قید و بندهای زمان را تجربه کند، و دلیل آن این است که خواست معنوی با خواست خداوند تعیین هویت می‌شود.

اراده، عمل انتخاب، باید در چهارچوب جهان که در پاسخ به انتخاب بالاتر و مهمتر تحقق یافته عمل کند. تمامی گستره خواست بشری صرفاً متناهی – محدود است، به جز در یک مورد خاص: هنگامی که انسان برمی‌گزیند خداوند را بیابد و همانند او باشد، چنین انتخابی فوق‌متناهی است؛ فقط ابدیت می‌تواند آشکار سازد که آیا این انتخاب همچنین فوق‌ابسونایت است یا نه.

پذیرش قدرت مطلق الوهیت به معنی بهرمندی از امنیت در تجربه خودتان در زمینه شهروندی کیهانی و اطمینان داشتن از امنیت در سفر طولانی به بهشت است. اما پذیرفتن خطای آفرینندگی نامحدود به معنی پذیرش اشتباه عظیم پانتئیسیم است.

7- دانش مطلق و تعیین سرنوشت از پیش

کارکرد خواست آفریننده و خواست مخلوق، در جهان بزرگ، در محدوده‌ها و مطابق امکاناتی که توسط ارشیتکتهای استاد تثبیت شده عمل می‌کند. این از پیش تعیین شدگی این محدوده‌های حداکثر حتی در کمترین حد حاکمیت خواست مخلوق را در درون این سرحدات کم

relationship with the unique, original, and absolute First Causes.

^{11864 (1299.7)} All volition is relative. In the originating sense, only the Father-I AM possesses finality of volition; in the absolute sense, only the Father, the Son, and the Spirit exhibit the prerogatives of volition unconditioned by time and unlimited by space. Mortal man is endowed with free will, the power of choice, and though such choosing is not absolute, nevertheless, it is relatively final on the finite level and concerning the destiny of the choosing personality.

^{11865 (1300.1)} Volition on any level short of the absolute encounters limitations which are constitutive in the very personality exercising the power of choice. Man cannot choose beyond the range of that which is choosable. He cannot, for instance, choose to be other than a human being except that he can elect to become more than a man; he can choose to embark upon the voyage of universe ascension, but this is because the human choice and the divine will happen to be coincident upon this point. And what a son desires and the Father wills will certainly come to pass.

^{11866 (1300.2)} In the mortal life, paths of differential conduct are continually opening and closing, and during the times when choice is possible the human personality is constantly deciding between these many courses of action. Temporal volition is linked to time, and it must await the passing of time to find opportunity for expression. Spiritual volition has begun to taste liberation from the fetters of time, having achieved partial escape from time sequence, and that is because spiritual volition is self-identifying with the will of God.

^{11867 (1300.3)} Volition, the act of choosing, must function within the universe frame which has actualized in response to higher and prior choosing. The entire range of human will is strictly finite-limited except in one particular: When man chooses to find God and to be like him, such a choice is superfinite; only eternity can disclose whether this choice is also superabsonite.

^{11868 (1300.4)} To recognize Deity omnipotence is to enjoy security in your experience of cosmic citizenship, to possess assurance of safety in the long journey to Paradise. But to accept the fallacy of omnificence is to embrace the colossal error of pantheism.

7. OMNISCIENCE AND PREDESTINATION

^{1187.1 (1300.5)} The function of Creator will and creature will, in the grand universe, operates within the limits, and in accordance with the possibilities, established by the Master Architects. This foreordination of these maximum limits does not, however, in the least

نمی‌کند. پیش‌آگاهی غائی — اجازه دادن کامل برای تمامی انتخاب متاهی — نیز در برگرفته یک کاستن اراده متاهی نیست. یک موجود بشری خردمند و آینده‌نگر ممکن است قادر باشد تصمیم یک همکار جوانتر را با بیشترین دقت پیش‌بینی کند، اما این پیش‌آگاهی هیچ چیز را از آزادی و اصالت خود تصمیم کسر نمی‌کند. خدایان دامنه‌کنش اراده ناکامل را به گونه‌ای خردمندانه محدود کرده‌اند، اما با این حال، در محدوده این سرحدات مشخص، این اراده راستین است.

حتی مرتبط ساختن عالی تمامی انتخاب گذشته، حال، و آینده اصالت این انتخابها را بی‌اعتبار نمی‌سازد. این در عوض نشان دهنده روند از پیش تعیین شده کیهان است و پیش‌آگاهی آن موجودات ارادی را نشان می‌دهد که ممکن است برگزینند اجزای مساعدت کننده تحقق تجربی تمامی واقعیت باشند و یا ممکن است چنین برنگزینند.

خطا در انتخاب متاهی محصور در زمان و محدود به زمان است. آن فقط می‌تواند در زمان و در محدوده وجود در حال تکامل ایزد متعال وجود داشته باشد. این انتخاب خطا در زمان ممکن است و (علاوه بر ناکامل بودن متعال) نشانگر آن دامنه قطعی انتخاب است که باید به مخلوقات ناکامل به منظور بهرمندی از پیشرفت در جهان از طریق انجام تماس داوطلبانه با واقعیت عطا گردد.

گناه در فضای مشروط به زمان، آزادی موقت — حتی جواز — خواست متاهی را به طور آشکار به اثبات می‌رساند. گناه ناکامل بودن را به نمایش می‌گذارد که با آزادی اراده نسبتاً خود مختار شخصیت سرگشته شده است، در حالی که در مشاهده وظایف عالی و وظایف شهروندی کیهانی ناکام مانده است.

شرارت در قلمروهای متاهی واقعیت گذرای تمامی فردیت با خدا تعیین هویت نشده را آشکار می‌سازد. فقط هنگامی که یک مخلوق با خداوند تعیین هویت می‌شود، در جهانها به راستی واقعی می‌شود. شخصیت متاهی خود — آفریده نیست، بلکه در عرصه ابرجهانی انتخاب، سرنوشت را توسط خود تعیین می‌کند.

اعطای حیات سیستمهای مادی — انرژی را ارانه می‌کند که قادر به تداوم بخشیدن به خود، تکثیر خود، و انطباق خود هستند. اعطای شخصیت به ارگانسیمهای زنده امتیازات بیشتر خود مختاری، تکامل خود، و تعیین هویت خود را با یک روح پیوند الوهیت اعطا می‌دارد.

چیزهای زیرشخصی زنده نشان دهنده انرژی — ماده فعال کننده ذهن هستند، نخست به صورت کنترلگران فیزیکی، و سپس به صورت ارواح یاور ذهن. اعطای شخصیت از پدر می‌آید و امتیازات بی‌همتای انتخاب را به سیستم زنده اهدا می‌کند. اما اگر شخصیت از امتیاز اعمال کردن انتخاب ارادی تعیین هویت با واقعیت برخوردار است، و اگر این یک انتخاب راستین و آزاد است، پس شخصیت در حال تکامل نیز باید از انتخاب ممکن خود — همراه کننده، خود — مختل کننده، و خود — نابود کننده شدن برخوردار باشد. اگر بناست که شخصیت در حال تکامل به راستی در اعمال اراده متاهی آزاد باشد، از احتمال خود — نابود سازی کیهانی نمی‌توان

abridge the sovereignty of creature will within these boundaries. Neither does ultimate foreknowledge — full allowance for all finite choice — constitute an abrogation of finite volition. A mature and farseeing human being might be able to forecast the decision of some younger associate most accurately, but this foreknowledge takes nothing away from the freedom and genuineness of the decision itself. The Gods have wisely limited the range of the action of immature will, but it is true will, nonetheless, within these defined limits.

1187.2 (1300.6) Even the supreme correlation of all past, present, and future choice does not invalidate the authenticity of such choosings. It rather indicates the foreordained trend of the cosmos and suggests foreknowledge of those volitional beings who may, or may not, elect to become contributory parts of the experiential actualization of all reality.

1187.3 (1300.7) Error in finite choosing is time bound and time limited. It can exist only in time and *within* the evolving presence of the Supreme Being. Such mistaken choosing is time possible and indicates (besides the incompleteness of the Supreme) that certain range of choice with which immature creatures must be endowed in order to enjoy universe progression by making freewill contact with reality.

1187.4 (1301.1) Sin in time-conditioned space clearly proves the temporal liberty — even license — of the finite will. Sin depicts immaturity dazzled by the freedom of the relatively sovereign will of personality while failing to perceive the supreme obligations and duties of cosmic citizenship.

1187.5 (1301.2) Iniquity in the finite domains reveals the transient reality of all God-unidentified selfhood. Only as a creature becomes God identified, does he become truly real in the universes. Finite personality is not self-created, but in the superuniverse arena of choice it does self-determine destiny.

1187.6 (1301.3) The bestowal of life renders material-energy systems capable of self-perpetuation, self-propagation, and self-adaptation. The bestowal of personality imparts to living organisms the further prerogatives of self-determination, self-evolution, and self-identification with a fusion spirit of Deity.

1187.7 (1301.4) Subpersonal living things indicate mind activating energy-matter, first as physical controllers, and then as adjutant mind-spirits. Personality endowment comes from the Father and imparts unique prerogatives of choice to the living system. But if personality has the prerogative of exercising volitional choice of reality identification, and if this is a true and free choice, then must evolving personality also have the possible choice of becoming self-confusing, self-disrupting, and self-destroying. The possibility of cosmic self-destruction cannot be avoided if the evolving

اجتناب نمود.

از این رو در محدود ساختن سرحدات انتخاب شخصیت در سرتاسر سطوح پایین‌تر وجود امنیت افزایش یافته وجود دارد. به تدریج که جهانها مورد فراز واقع می‌شوند، انتخاب به طور فزاینده آزاد می‌شود؛ هنگامی که شخصیت در حال فراز به ربانیت مرتبت، تعالیت وقف به مقاصد جهان، تکمیل نیل به خرد کیهانی، و نهایت تعیین هویت مخلوق با خواست و راه خداوند دست می‌یابد، سرانجام انتخاب به آزادی الهی نزدیک می‌شود.

8- کنترل و فراسوی کنترل

در آفرینشهای زمان - فضا، آزادی انتخاب با موانع، با محدودیتهایی احاطه شده است. تکامل حیات مادی ابتدا مکانیکی است، سپس با ذهن فعال می‌شود، و (بعد از اعطای شخصیت) ممکن است با روح هدایت شود. تکامل ارگانیسم در کرات مسکونی با پتانسیلهای کاشتهای آغازین حیات فیزیکی حاملین حیات به لحاظ فیزیکی محدود است.

انسان فانی یک ماشین، یک مکانیسم زنده است؛ ریشه‌های او به راستی در دنیای فیزیکی انرژی نهفته‌اند. سرشت بسیاری از واکنشهای بشری مکانیکی است. بخش عمده‌ای از زندگی همانند ماشین است. اما انسان، یک مکانیسم، بسیار بیش از یک ماشین است؛ به او ذهن اعطا شده است و روح در او اقامت گزیده است؛ و گرچه او در سرتاسر زندگی مادیش هرگز نمی‌تواند از مکانیک شیمیایی و الکتریکی وجودش بگریزد، به طور فزاینده می‌تواند یاد بگیرد که از طریق روند وقف ذهن بشری به اجرای تمایلات شدید روحی تنظیم کننده فکری سکنی‌گزین، چگونه این ماشین حیات فیزیکی را تحت سلطه خرد هدایت کننده تجربه قرار دهد.

روح کارکرد اراده را آزاد می‌سازد، و مکانیسم محدود می‌سازد. انتخاب ناکامل، که توسط مکانیسم کنترل نشده است، و توسط روح تعیین هویت نشده است، خطرناک و بی‌ثبات است. استیلا مکانیکی، ثبات را به بهای پیشرفت تضمین می‌کند؛ همبستگی روحی انتخاب را از سطح فیزیکی آزاد می‌سازد و در همان حال ثبات الهی را که از طریق بینش تقویت شده جهان و درک افزایش یافته کیهانی ایجاد می‌شود تضمین می‌کند.

خطر بزرگی که گریبانگیر مخلوق می‌شود این است که در دستیابی به رهایی از قید و بندهای مکانیسم حیات، او از طریق ایجاد یک رابطه موزون کارآمد با روح در جبران نمودن این از دست دادن ثبات ناکام خواهد ماند. انتخاب مخلوق، هنگامی که به طور نسبی از ثبات مکانیکی نسبتاً رهایی می‌یابد، ممکن است مستقل از تعیین هویت بیشتر با روح به رهایی خود بیشتری مبادرت ورزد.

تمامی اصل تکامل بیولوژیک این را برای انسان بدوی میسر می‌سازد که با هر عطیه بزرگی از خود - محدودیت در کرات مسکونی پدیدار شود. از این رو همان طراح خلاق که تکامل را هدفمند ساخت به همین

personality is to be truly free in the exercise of finite will.

1187.8 (1301.5) Therefore is there increased safety in narrowing the limits of personality choice throughout the lower levels of existence. Choice becomes increasingly liberated as the universes are ascended; choice eventually approximates divine freedom when the ascending personality achieves divinity of status, supremacy of consecration to the purposes of the universe, completion of cosmic-wisdom attainment, and finality of creature identification with the will and the way of God.

8. CONTROL AND OVERCONTROL

1188.1 (1301.6) In the time-space creations, free will is hedged about with restraints, with limitations. Material-life evolution is first mechanical, then mind activated, and (after the bestowal of personality) it may become spirit directed. Organic evolution on the inhabited worlds is physically limited by the potentials of the original physical-life implantations of the Life Carriers.

1188.2 (1301.7) Mortal man is a machine, a living mechanism; his roots are truly in the physical world of energy. Many human reactions are mechanical in nature; much of life is machinelike. But man, a mechanism, is much more than a machine; he is mind endowed and spirit indwelt; and though he can never throughout his material life escape the chemical and electrical mechanics of his existence, he can increasingly learn how to subordinate this physical-life machine to the directive wisdom of experience by the process of consecrating the human mind to the execution of the spiritual urges of the indwelling Thought Adjuster.

1188.3 (1301.8) The spirit liberates, and the mechanism limits, the function of will. Imperfect choice, uncontrolled by mechanism, unidentified with spirit, is dangerous and unstable. Mechanical dominance insures stability at the expense of progress; spirit alliance liberates choice from the physical level and at the same time assures the divine stability produced by augmented universe insight and increased cosmic comprehension.

1188.4 (1302.1) The great danger that besets the creature is that, in achieving liberation from the fetters of the life mechanism, he will fail to compensate this loss of stability by effecting a harmonious working liaison with spirit. Creature choice, when relatively liberated from mechanical stability, may attempt further self-liberation independent of greater spirit identification.

1188.5 (1302.2) The whole principle of biologic evolution makes it impossible for primitive man to appear on the inhabited worlds with any large endowment of self-restraint. Therefore does the same creative

گونه آن محدودیتهای بیرونی زمان و فضا، گرسنگی و ترس را فراهم می‌سازد که دامنه زیرمعنوی انتخاب چنین مخلوقات بدون فرهنگ را به گونه‌ای مؤثر محدود می‌کند. همانطور که ذهن انسان از موانع به طور فزاینده دشوار با موفقیت پیشی می‌گیرد، همین طرح خلاق انباشت آهسته میراث نژادی خرد با مشقت به دست آمده تجربی را فراهم ساخته است — به عبارت دیگر، برای حفظ یک توازن میان محدودیتهای کاهش یابنده بیرونی و محدودیتهای فزاینده درونی.

آهسته بودن تکامل، کندی پیشرفت فرهنگی بشر، به مؤثر بودن آن ترمز — اینرسی مادی — که برای کند ساختن سرعتهای خطرناک پیشرفت به گونه‌ای مؤثر عمل می‌کند گواهی می‌دهد. از این رو خود زمان نتایج سوا از آن مهلک گریز زود هنگام از موانع احاطه کننده آینده را برای کنش بشری کاهش می‌دهد و پراکنده می‌سازد. زیرا هنگامی که فرهنگ با سرعت بیش از حد پیش می‌رود، هنگامی که پیشرفت مادی از تکامل پرستش — خرد پیشی می‌گیرد، آنگاه تمدن در محدوده خودش بذرهایی سیر قهقراپی را در بر می‌گیرد؛ و اگر چنین جوامع بشری با افزایش سریع خرد تجربی تقویت نشوند، از سطوح بالا-ولی زود هنگام پیشرفت عقب خواهند رفت، و "اعصار تاریک" تعلیق خرد به بازگشت بی‌امان عدم توازن میان آزادی خود و کنترل خود شهادت خواهند داد.

شرارت کلیگشیا نادیده انگاشتن عامل تعیین کننده زمان در مسیر رهایی تدریجی بشری، نابودی بیجای موانع بازدارنده بود، موانعی که اذهان فانی آن روزگاران به طور تجربی از روی آنها رد نشده بودند.

آن ذهنی که می‌تواند یک محدودیت جزئی زمان و فضا را ایجاد کند، با همین کنش ثابت می‌کند که دارای دانه‌های عقلانی است که می‌تواند به جای موانع عالی بازدارنده به طور مؤثر عمل کند.

لوسیفر به گونه‌ای مشابه در صدد برآمد که عامل تعیین کننده زمان را که در پیشگیری دستیابی زود هنگام به آزادیهای مشخص در سیستم محلی عمل می‌کرد مختل سازد. یک سیستم محلی که در نور و حیات استقرار یافته است به طور تجربی به آن دیدگاهها و بینشهایی دست یافته است که کارکرد بسیاری تکنیکهایی را که در اعصار پیش تثبیت شده همان قلمرو مختل کننده و نابود کننده هستند میسر می‌سازد.

به تدریج که انسان خود را از غل و زنجیرهای ترس خلاص می‌کند، به تدریج که او قاره‌ها و اقیانوسها را با ماشینهای خود و نسلها و قرن‌ها را با نگارشات تاریخی خود به هم وصل می‌کند، باید یک بازدارندگی نوین و به طور داوطلبانه پذیرفته شده را مطابق فرامین اخلاقی خرد در حال بسط بشری جایگزین هر بازدارندگی عالی سازد. این بازدارندگیهای خود تمیل شده به یکباره قدرتمندترین و لطیفترین عامل در میان کلیه عوامل تمدن بشری — مفاهیم عدالت و ایده‌آلهای برادری — هستند. انسان حتی هنگامی خود را برای جامه‌های باز دارنده بخشش شایسته می‌سازد، که جرأت می‌کند هموعان خود را دوست بدارد، ضمن این که به

design which purposed evolution likewise provide those external restraints of time and space, hunger and fear, which effectively circumscribe the subspiritual choice range of such uncultured creatures. As man's mind successfully overstrides increasingly difficult barriers, this same creative design has also provided for the slow accumulation of the racial heritage of painfully garnered experiential wisdom — in other words, for the maintenance of a balance between the diminishing external restraints and the augmenting internal restraints.

^{11886 (13023)} The slowness of evolution, of human cultural progress, testifies to the effectiveness of that brake — material inertia — which so efficiently operates to retard dangerous velocities of progress. Thus does time itself cushion and distribute the otherwise lethal results of premature escape from the next-encompassing barriers to human action. For when culture advances overfast, when material achievement outruns the evolution of worship-wisdom, then does civilization contain within itself the seeds of retrogression; and unless buttressed by the swift augmentation of experiential wisdom, such human societies will recede from high but premature levels of attainment, and the "dark ages" of the interregnum of wisdom will bear witness to the inexorable restoration of the imbalance between self-liberty and self-control.

^{11887 (13024)} The iniquity of Caligastia was the by-passing of the time governor of progressive human liberation — the gratuitous destruction of restraining barriers, barriers which the mortal minds of those times had not experientially overridden.

^{11888 (13025)} That mind which can effect a partial abridgment of time and space, by this very act proves itself possessed of the seeds of wisdom which can effectively serve in lieu of the transcended barrier of restraint.

^{11889 (13026)} Lucifer similarly sought to disrupt the time governor operating in restraint of the premature attainment of certain liberties in the local system. A local system settled in light and life has experientially achieved those viewpoints and insights which make feasible the operation of many techniques that would be disruptive and destructive in the presettled eras of that very realm.

^{118810 (13027)} As man shakes off the shackles of fear, as he bridges continents and oceans with his machines, generations and centuries with his records, he must substitute for each transcended restraint a new and voluntarily assumed restraint in accordance with the moral dictates of expanding human wisdom. These self-imposed restraints are at once the most powerful and the most tenuous of all the factors of human civilization — concepts of justice and ideals of brotherhood. Man even qualifies himself for the restraining garments of mercy when he dares to love his fellow men, while

سرآغازهای برادری معنوی دست می‌یابد، آنگاه که برمی‌گزیند برای آنها آن رفتاری را مقرر دارد که با خودش انجام می‌شود، حتی آن رفتاری که تصور می‌کند خداوند با آنها خواهد داشت.

یک واکنش اتوماتیک جهان باثبات است، و به شکلی در کیهان تداوم دارد. شخصیتی که خداوند را می‌شناسد و اشتیاق دارد خواست او را انجام دهد، شخصیتی که بیش روحی دارد، به طور الهی باثبات است و برای ابد وجود دارد. ماجرای بزرگ انسان در جهان شامل عبور ذهن فانی او از ثبات استاتیک مکانیکی به ریانیّت دینامیک روحی است، و او از طریق نیرو و ثبات تصمیمات شخصیتی خودش به این دگرگونی دست می‌یابد. او در هر یک از وضعیتهای زندگی اعلام می‌دارد: "خواست من این است که خواست تو انجام شود."

he achieves the beginnings of spiritual brotherhood when he elects to mete out to them that treatment which he himself would be accorded, even that treatment which he conceives that God would accord them.

^{1188.11 (1303.1)} An automatic universe reaction is stable and, in some form, continuing in the cosmos. A personality who knows God and desires to do his will, who has spirit insight, is divinely stable and eternally existent. Man's great universe adventure consists in the transit of his mortal mind from the stability of mechanical statics to the divinity of spiritual dynamics, and he achieves this transformation by the force and constancy of his own personality decisions, in each of life's situations declaring, "It is my will that your will be done."

9- مکانیسمهای جهان

زمان و فضا یک مکانیسم به هم پیوسته جهان بنیادین هستند. آنها ابزاری هستند که از طریق آنها مخلوقات متناهی می‌توانند در کیهان با بیکران همزیستی کنند. مخلوقات متناهی از طریق زمان و فضا از سطوح مطلق به طور مؤثر عایق سازی شده‌اند. اما این وسیله‌های عایق کننده که بدون آنها هیچ انسانی نمی‌تواند وجود داشته باشد، برای محدود کردن رشته کش متناهی به طور مستقیم عمل می‌کنند. بدون آنها هیچ مخلوق نمی‌تواند عمل کند، اما به واسطه آنها کنشهای هر مخلوق به طور قطعی محدود هستند.

مکانیسمهایی که توسط اذهان بالاتر ایجاد می‌شوند دست به عمل می‌زنند تا منابع خلاقشان را رها سازند، اما تا درجاتی کنش تمامی موجودات هوشمند تابع را به گونه‌ای ثابت محدود می‌سازند. برای مخلوقات جهانها این محدودیت به صورت مکانیسم جهانها آشکار می‌شود. انسان از اراده آزاد بدون قید و شرط برخوردار نیست؛ برای گستره انتخابهای او محدودیتهایی وجود دارد، اما در حیطه شعاع این انتخاب خواست او به طور نسبی مستقل است.

مکانیسم حیات شخصیت انسانی، بدن انسان، محصول طراحی ابرفانی خلاق است؛ از این رو هرگز نمی‌تواند توسط خود انسان به طور کامل کنترل شود. فقط هنگامی که انسان فرایابنده در ارتباط با تنظیم کننده پیوند یافته، برای تجلی شخصیت، مکانیسم را خود می‌آفریند، به کنترل کامل شده آن دست خواهد یافت.

جهان بزرگ مکانیسم و نیز ارگانیسم است، مکانیکی و زنده — یک مکانیسم زنده که توسط یک ذهن متعال فعال شده است، و با یک روح متعال هماهنگی می‌شود، و در سطوح حداکثر یگانگی نیرو و شخصیت به صورت ایزد متعال تجلی می‌یابد. اما انکار نمودن مکانیسم آفرینش متناهی، انکار نمودن واقعیت و نادیده گرفتن حقیقت است.

مکانیسمها فراورده‌های ذهن هستند، ذهن خلاق که روی پتانسیلهای کیهانی و در آنها عمل می‌کند. مکانیسمها تبلورهای ثابت اندیشه آفریننده هستند، و آنها به سوی آن

9. UNIVERSE MECHANISMS

^{1189.1 (1303.2)} Time and space are a conjoined mechanism of the master universe. They are the devices whereby finite creatures are enabled to coexist in the cosmos with the Infinite. Finite creatures are effectively insulated from the absolute levels by time and space. But these insulating media, without which no mortal could exist, operate directly to limit the range of finite action. Without them no creature could act, but by them the acts of every creature are definitely limited.

^{1189.2 (1303.3)} Mechanisms produced by higher minds function to liberate their creative sources but to some degree unvaryingly limit the action of all subordinate intelligences. To the creatures of the universes this limitation becomes apparent as the mechanism of the universes. Man does not have unfettered free will; there are limits to his range of choice, but within the radius of this choice his will is relatively sovereign.

^{1189.3 (1303.4)} The life mechanism of the mortal personality, the human body, is the product of supermortal creative design; therefore it can never be perfectly controlled by man himself. Only when ascending man, in liaison with the fused Adjuster, self-creates the mechanism for personality expression, will he achieve perfected control thereof.

^{1189.4 (1303.5)} The grand universe is mechanism as well as organism, mechanical and living — a living mechanism activated by a Supreme Mind, co-ordinating with a Supreme Spirit, and finding expression on maximum levels of power and personality unification as the Supreme Being. But to deny the mechanism of the finite creation is to deny fact and to disregard reality.

^{1189.5 (1303.6)} Mechanisms are the products of mind, creative mind acting on and in cosmic potentials. Mechanisms are the fixed crystallizations of Creator

مفهوم ارادی که به آنها منشأ داد به طور پیوسته به درستی عمل می‌کنند. اما هدفمندی هر مکانیسم در منشأ آن است، نه در کارکرد آن.

این مکانیسمها نباید به صورت محدود کنندگان کنش الوهیت در نظر گرفته شوند؛ بلکه این حقیقت دارد که در همین مکانیک، الوهیت به یک فاز از تجلی جاودان دست یافته است. مکانیسمهای بنیادین جهان در پاسخ به خواست مطلق اولین منبع و مرکز به وجود آمده‌اند، و از این رو آنها در توازن کامل با طرح بیکران برای ابد کار خواهند کرد؛ آنها به راستی الگوهای غیر ارادی همان طرح هستند.

ما تا اندازه‌ای می‌فهمیم که چگونه مکانیسم بهشت با شخصیت پسر جاودان لازم و ملزوم است؛ این کارکرد عامل مشترک است. و ما تئوریهایی در رابطه با عملکردهای مطلق جهانی درباره مکانیسمهای تئوریک کامل و شخص بالقوه مطلق الوهیت داریم. اما در الوهیت‌های در حال تکامل متعال و غائی، ما مشاهده می‌کنیم که فازهای مشخص غیرشخصی با همتهای ارادیشان در واقع در حال متحد شدن هستند، و لذا یک رابطه جدید میان الگو و شخص در حال تکامل یافتن است.

در ابدیت گذشته پدر و پسر در یگانگی تجلی روح بیکران یگانگی یافتند. اگر در ابدیت آینده، پسران آفریننده و ارواح آفرینشگر جهانهای محلی زمان و فضا در قملروهای فضای بیرونی به پیوند خلاق دست یابند، یگانگی آنها به عنوان مجموع تجلی سرشت الهی آنها چه ایجاد خواهد کرد؟ ممکن است کاملاً چنین باشد که ما شاهد یک تجلی تاکنون آشکار نشده الوهیت غائی بشویم، یک نوع جدید فوق سرپرست. چنین موجوداتی که پیوند آفریننده شخصی، روح غیرشخصی آفرینشگر، تجربه فانی - مخلوق، و شخصیت‌یابی تدریجی خادم الهی می‌باشند، امتیازات بی‌همتایی از شخصیت را در بر می‌گیرند. چنین موجوداتی می‌توانند بدین لحاظ غائی باشند که واقعیت شخصی و غیرشخصی را در بر می‌گیرند، ضمن این که تجارب آفریننده و آفریده را تلفیق می‌کنند. ویژگیهای چنین اشخاص سومی از این تثلیثهای مفروض کنش‌مندان آفرینشهای فضای بیرونی هر چه که باشد، آنها چیزی از همان رابطه‌ای را با پدران آفریننده‌شان و مادران آفرینشگرشان حفظ خواهند کرد که روح بیکران با پدر جهانی و پسر جاودان حفظ می‌کند.

خدای متعال تجلی تمامی تجربه جهان، تمرکز کانونی تمامی تکامل متناهی، بالاترین سطح تمامی واقعیت مخلوق، به اوج رسیدن خرد کیهانی، تجسم زیباییهای متوازن کهکشانهای زمان، حقیقت معانی کیهانی ذهن، و نیکی ارزشهای متعال روحی است. و خدای متعال در آینده جاودان این تنوعات چندگانه متناهی را به صورت یک تمامیت تجربی پرمعنی یکپارچه خواهد کرد، حتی به همان گونه که اکنون در سطوح مطلق در تثلیث بهشت به طور وجودگر ایانه یگانه شده‌اند.

thought, and they ever function true to the volitional concept that gave them origin. But the purposiveness of any mechanism is in its origin, not in its function.

^{1189.6 (1303.7)} These mechanisms should not be thought of as limiting the action of Deity; rather is it true that in these very mechanics Deity has achieved one phase of eternal expression. The basic universe mechanisms have come into existence in response to the absolute will of the First Source and Center, and they will therefore eternally function in perfect harmony with the plan of the Infinite; they are, indeed, the nonvolitional patterns of that very plan.

^{1189.7 (1303.8)} We understand something of how the mechanism of Paradise is correlated with the personality of the Eternal Son; this is the function of the Conjoint Actor. And we have theories regarding the operations of the Universal Absolute with respect to the theoretical mechanisms of the Unqualified and the potential person of the Deity Absolute. But in the evolving Deities of Supreme and Ultimate we observe that certain impersonal phases are being actually united with their volitional counterparts, and thus there is evolving a new relationship between pattern and person.

^{1189.8 (1304.1)} In the eternity of the past the Father and the Son found union in the unity of the expression of the Infinite Spirit. If, in the eternity of the future, the Creator Sons and the Creative Spirits of the local universes of time and space should attain creative union in the realms of outer space, what would their unity create as the combined expression of their divine natures? It may well be that we are to witness a hitherto unrevealed manifestation of Ultimate Deity, a new type of superadministrator. Such beings would embrace unique prerogatives of personality, being the union of personal Creator, impersonal Creative Spirit, mortal-creature experience, and progressive personalization of the Divine Minister. Such beings could be ultimate in that they would embrace personal and impersonal reality, while they would combine the experiences of Creator and creature. Whatever the attributes of such third persons of these postulated functioning trinities of the creations of outer space, they will sustain something of the same relation to their Creator Fathers and their Creative Mothers that the Infinite Spirit does to the Universal Father and the Eternal Son.

^{1189.9 (1304.2)} God the Supreme is the personalization of all universe experience, the focalization of all finite evolution, the maximization of all creature reality, the consummation of cosmic wisdom, the embodiment of the harmonious beauties of the galaxies of time, the truth of cosmic mind meanings, and the goodness of supreme spirit values. And God the Supreme will, in the eternal future, synthesize these manifold finite diversities into one experientially meaningful whole, even as they are

now existentially united on absolute levels in the Paradise Trinity.

10. FUNCTIONS OF PROVIDENCE

118:101 (1304:3) Providence does not mean that God has decided all things for us and in advance. God loves us too much to do that, for that would be nothing short of cosmic tyranny. Man does have relative powers of choice. Neither is the divine love that shortsighted affection which would pamper and spoil the children of men.

118:102 (1304:4) The Father, Son, and Spirit — as the Trinity — are not the Almighty Supreme, but the supremacy of the Almighty can never be manifest without them. The *growth* of the Almighty is centered on the Absolutes of actuality and predicated on the Absolutes of potentiality. But the *functions* of the Almighty Supreme are related to the functions of the Paradise Trinity.

118:103 (1304:5) It would appear that, in the Supreme Being, all phases of universe activity are being partially reunited by the personality of this experiential Deity. When, therefore, we desire to view the Trinity as one God, and if we limit this concept to the present known and organized grand universe, we discover that the evolving Supreme Being is the partial portraiture of the Paradise Trinity. And we further find that this Supreme Deity is evolving as the personality synthesis of finite matter, mind, and spirit in the grand universe.

118:104 (1304:6) The Gods have attributes but the Trinity has functions, and like the Trinity, providence is a function, the composite of the other-than-personal overcontrol of the universe of universes, extending from the evolutionary levels of the Sevenfold synthesizing in the power of the Almighty on up through the transcendental realms of the Ultimacy of Deity.

118:105 (1304:7) God loves each creature as a child, and that love overshadows each creature throughout all time and eternity. Providence functions with regard to the total and deals with the function of any creature as such function is related to the total. Providential intervention with regard to any being is indicative of the importance of the *function* of that being as concerns the evolutionary growth of some total; such total may be the total race, the total nation, the total planet, or even a higher total. It is the importance of the function of the creature that occasions providential intervention, not the importance of the creature as a person.

118:106 (1305:1) Nevertheless, the Father as a person may at any time interpose a fatherly hand in the stream of cosmic events all in accordance with the will of God and in consonance with the wisdom of God and as motivated by the love of God.

10- کارکردهای مشیت الهی

مشیت الهی بدین معنی نیست که خداوند همه چیز را برای ما و از پیش تعیین کرده است. خداوند بیش از آن ما را دوست دارد که چنین کند، چرا که این کار چیزی کمتر از استبداد کیهانی نیست. انسان از نیروهای نسبی انتخاب برخوردار است. مهر الهی نیز آن عطوفت کوتاه بینانه که فرزندان انسانها را ناز پرورده و لوس سازد نیست.

پدر، پسر، و روح — به عنوان تثلیث — قادر متعال نیستند، اما تعالیت قادر هرگز نمی‌تواند بدون آنها جلو مگر شود. رشد قادر روی مطلقهای واقعیت تمرکز یافته است و مبتنی بر مطلقهای بالقوگی است. اما کارکردهای قادر متعال به کارکردهای تثلیث بهشت مربوط هستند.

به نظر می‌رسد که در ایزد متعال، کلیه فازهای فعالیت جهان به واسطه شخصیت این الوهیت تجربی بخشاً از نو در حال یگانه شدن هستند. از این رو هنگامی که ما تمایل می‌یابیم تثلیث را به صورت یک خدا ببینیم، و اگر ما این مفهوم را به جهان شناخته شده و سازمان یافته کنونی محدود کنیم، ما کشف می‌کنیم که ایزد متعال در حال تکامل تصویر جزئی تثلیث بهشت است. و علاوه بر آن ما درمی‌یابیم که این الوهیت متعال به صورت ترکیب شخصیتی ماده، ذهن، و روح متناهی در جهان بزرگ در حال تکامل است.

خدایان از ویژگیها برخوردارند اما تثلیث دارای کارکردها می‌باشد، و مثل تثلیث، مشیت الهی قطعاً یک کارکرد است، ترکیب کنترل فراگیر غیر از شخصی جهان جهانها، که از سطوح تکاملی هفتگانه که در نیروی قادر تا قلمروهای تعالی‌گرایانه غایت الوهیت ترکیب شده است امتداد می‌یابد.

خداوند هر مخلوق را به صورت یک فرزند دوست دارد، و آن دوست داشتن در سرتاسر تمامی زمان و ابدیت بر هر مخلوق سایه می‌افکند. مشیت الهی در رابطه با جمع کار می‌کند و بدان گونه که این کارکرد به جمع مربوط است با کارکرد هر مخلوق سر و کار دارد. مداخله مشیت الهی در رابطه با هر موجود نشان دهنده اهمیت کارکرد آن موجود بدان گونه که به رشد تکاملی مقداری از جمع مربوط است می‌باشد؛ این جمع ممکن است جمع نژاد، جمع ملت، جمع سیاره، یا حتی یک جمع بالاتر باشد. اهمیت کارکرد مخلوق است که موجب مداخله مشیت الهی می‌شود، نه اهمیت مخلوق به عنوان یک شخص.

با این حال، پدر به عنوان یک شخص ممکن است در هر زمان در جریان رخدادهای کیهانی تماماً مطابق خواست خداوند و در هماهنگی با خرد خداوند و بدان گونه که توسط مهر خداوند برانگیخته می‌شود یک دست پدرانه را به کار گیرد.

اما آنچه را که انسان مشیت الهی می‌نامد اغلب اوقات تماماً حاصل تخیل خودش، قرار گرفتن تصادفی شرایط اتفاقی است. با این وجود یک مشیت واقعی و در حال پیداری الهی در قلمرو متناهی وجود جهان وجود دارد، یک ارتباط متقابل راستین و در حال وقوع انرژی‌های فضا، حرکات زمان، پندارهای عقلانی، ایده‌آلهای کاراکتر، تمایلاتی با سرشت معنوی، و کنشهای هدفمند ارادی شخصیت‌های در حال تکامل. شرایط قلمروهای مادی در وجودهای به هم پیوسته متعال و غائی، یکپارچگی نهایی متناهی می‌یابند.

به تدریج که مکانیسمهای جهان بزرگ از طریق کنترل فراگیر ذهن تا یک نقطه دقت نهایی کامل می‌شوند، و به تدریج که ذهن مخلوق از طریق یکپارچگی کامل شده با روح به کمال نیل به ربانیت فراز می‌یابد، و به تدریج که متعال به عنوان یک یگانه‌کننده واقعی تمامی این پدیده‌های جهان متعاقباً پدیدار می‌شود، مشیت الهی نیز به طور فزاینده قابل تشخیص می‌شود.

برخی از شرایط به طور حیرت‌آور تصادفی که گهگاه در کرات تکاملی غالب می‌شود ممکن است به سبب حضور به تدریج در حال پیداری متعال باشد، پیش برآمد فعالیت‌های آینده او در جهان. بیشتر آنچه که یک انسان مشیت الهی می‌نامد مشیت الهی نیست؛ دآوری او پیرامون چنین اموری به واسطه فقدان نگرش دوراندیشانه در جهت معانی راستین شرایط زندگی دچار نارسایی بسیار شده است. بیشتر آنچه را که یک انسان خوش شانس می‌نامد ممکن است در واقع بد شانس باشد؛ لبخند اقبال که آسایش باد آورده و ثروت ناسزاوار را اعطا می‌دارد ممکن است بزرگترین مصائب بشری باشند؛ بی‌رحمی ظاهری یک سرنوشت ناگوار که موجب انباشت محنت برای یک انسان رنج دیده می‌شود ممکن است در واقع آتش استوار کننده‌ای باشد که آهن نرم شخصیت ناکامل را به شکل فولاد آبدیده با کاراکتری اصیل تبدیل می‌کند.

در جهانهای در حال تکامل یک مشیت الهی وجود دارد، و آن می‌تواند توسط مخلوقات درست تا حدی که آنها به ظرفیت درک مقصود جهانهای در حال تکامل دست یافته‌اند کشف شود. ظرفیت کامل برای تشخیص مقاصد جهان با تکمیل تکاملی مخلوق برابر است و سوا از آن ممکن است به صورت دستیابی به متعال در محدوده‌های وضعیت کنونی جهانهای ناکامل ابراز شود.

مهر پدر، مستقل از کنشها یا واکنشهای تمامی افراد دیگر، مستقیماً در قلب فرد عمل می‌کند؛ این رابطه شخصی است — انسان و خداوند. حضور غیرشخصی الوهیت (قادر متعال و تثلیث بهشت) کل را مورد ملاحظه قرار می‌دهد، نه جزء. مشیت کنترل فراگیر تعالیت به صورت اجزای پیاپی پیشرفت جهان در دستیابی به فرجامهای متناهی به طور فزاینده پدیدار می‌شود. به تدریج که سیستمها، کواکب، جهانها، و ابرجهانها در نور و حیات استقرار می‌یابند، متعال به عنوان ارتباط دهنده پر معنی تمامی آنچه که در حال رخ دادن است به طور فزاینده پدیدار می‌شود، در حالی که غائی به عنوان یگانه‌ساز تعالی‌گرای تمامی چیزها به

118:107 (1305:2) But what man calls providence is all too often the product of his own imagination, the fortuitous juxtaposition of the circumstances of chance. There is, however, a real and emerging providence in the finite realm of universe existence, a true and actualizing correlation of the energies of space, the motions of time, the thoughts of intellect, the ideals of character, the desires of spiritual natures, and the purposive volitional acts of evolving personalities. The circumstances of the material realms find final finite integration in the interlocking presences of the Supreme and the Ultimate.

118:108 (1305:3) As the mechanisms of the grand universe are perfected to a point of final precision through the overcontrol of mind, and as creature mind ascends to the perfection of divinity attainment through perfected integration with spirit, and as the Supreme consequently emerges as an *actual* unifier of all these universe phenomena, so does providence become increasingly discernible.

118:109 (1305:4) Some of the amazingly fortuitous conditions occasionally prevailing on the evolutionary worlds may be due to the gradually emerging presence of the Supreme, the foretasting of his future universe activities. Most of what a mortal would call providential is not; his judgment of such matters is very handicapped by lack of farsighted vision into the true meanings of the circumstances of life. Much of what a mortal would call good luck might really be bad luck; the smile of fortune that bestows unearned leisure and undeserved wealth may be the greatest of human afflictions; the apparent cruelty of a perverse fate that heaps tribulation upon some suffering mortal may in reality be the tempering fire that is transmuting the soft iron of immature personality into the tempered steel of real character.

118:10,10 (1305:5) There is a providence in the evolving universes, and it can be discovered by creatures to just the extent that they have attained capacity to perceive the purpose of the evolving universes. Complete capacity to discern universe purposes equals the evolutionary completion of the creature and may otherwise be expressed as the attainment of the Supreme within the limits of the present state of the incomplete universes.

118:10,11 (1305:6) The love of the Father operates directly in the heart of the individual, independent of the actions or reactions of all other individuals; the relationship is personal — man and God. The impersonal presence of Deity (Almighty Supreme and Paradise Trinity) manifests regard for the whole, not for the part. The providence of the overcontrol of Supremacy becomes increasingly apparent as the successive parts of the universe progress in the attainment of finite destinies. As the systems, constellations, universes, and superuniverses become settled in light and life, the Supreme increasingly emerges as the meaningful

تدریج پدیدار می‌شود.

در سرآغازها در یک کره تکاملی رخدادهای طبیعی نظم مادی و تمایلات شخصی موجودات بشری اغلب به نظر می‌رسد آنتاگونیستی باشند. درک بخش عمده آنچه که در یک کره در حال تکامل رخ می‌دهد برای انسان فانی دشوار است — قانون طبیعی نسبت به تمامی آنچه که در درک بشری راستین، زیبا، و نیک است اغلب اوقات ظاهراً ظالمانه، سنگدلانه، و بی‌تفاوت است. اما به تدریج که بشریت در توسعه سیاره‌ای پیشرفت می‌کند، ما مشاهده می‌کنیم که این دیدگاه به واسطه عوامل زیرین تغییر می‌یابد:

1- بینش فزاینده انسان — فهم افزایش یافته او از دنیایی که در آن زندگی می‌کند؛ ظرفیت بسط یابنده او برای درک واقعیت‌های مادی زمان، ایده‌های پرمعنی اندیشه، و آرمانهای ارزشمند بینش معنوی. تا هنگامی که انسانها فقط با معیار چیزهای حاوی طبیعت فیزیکی می‌سنجند، هرگز نمی‌توانند امید به پیدا کردن یگانگی در زمان و فضا داشته باشند.

2- کنترل فزاینده انسان — انباشت تدریجی دانش قوانین دنیای مادی، اهداف وجود معنوی، و احتمالات هماهنگی فلسفی این دو واقعیت. انسان بدوی، در برابر حملات بی‌امان نیروهای طبیعی درمانده بود. او پیش از تسلط مشقت‌بار بر ترسهای درونی خودش همانند برده بود. انسان نیمه متمدن شروع به باز کردن قفل مخزن اسرار قلمروهای طبیعی نموده است، و دانش او به کندی اما به گونه‌ای مؤثر در حال نابود کردن خرافات او است، ضمن این که در همان حال یک مبنای نوین و بسط یافته واقعی برای درک معانی فلسفه و ارزشهای تجربه راستین معنوی فراهم می‌سازد. انسان متمدن روزگاری به تسلط نسبی بر نیروهای فیزیکی سیاره خود دست خواهد یافت؛ مهر خداوند در قلبش به صورت مهر به هموعانش به طور مؤثر فوران خواهد کرد، ضمن این که ارزشهای وجود بشری به سرحدات ظرفیت انسانی نزدیک خواهند شد.

3- ادغام انسان در جهان — افزایش بینش بشری به علاوه افزایش دستاوردهای تجربی بشر او را به هماهنگی نزدیکتر با حضور یگانه‌ساز تعالیت — تثلیث بهشت و ایزد متعال — می‌رساند. و این همان چیزی است که حاکمیت متعال را در کراتی که مدت‌های طولانی در نور و حیات استقرار یافته‌اند تثبیت می‌کند. چنین سیارات پیشرفته‌ای به راستی اشعار توازن هستند، تصاویر زیبایی‌نکی کسب شده که از طریق دنبال نمودن حقیقت کیهانی به دست آمده‌اند. و اگر چنین چیزهایی می‌تواند برای یک سیاره رخ دهد، به تدریج که یک سیستم و واحدهای بزرگتر جهان بزرگ به ثباتی که نشان دهنده به پایان رسیدن پتانسیلهای رشد متناهی می‌باشد دست می‌یابند، حتی چیزهای بزرگتری می‌تواند برای آنها رخ دهد.

در یک سیاره از این نوع پیشرفته، مشیت الهی به یک واقعیت تبدیل شده است، شرایط زندگی لازم و

correlator of all that is transpiring, while the Ultimate gradually emerges as the transcendental unifier of all things.

118:10.12 (1306.1) In the beginnings on an evolutionary world the natural occurrences of the material order and the personal desires of human beings often appear to be antagonistic. Much that takes place on an evolving world is rather hard for mortal man to understand — natural law is so often apparently cruel, heartless, and indifferent to all that is true, beautiful, and good in human comprehension. But as humanity progresses in planetary development, we observe that this viewpoint is modified by the following factors:

118:10.13 (1306.2) 1. *Man's augmenting vision* — his increased understanding of the world in which he lives; his enlarging capacity for the comprehension of the material facts of time, the meaningful ideas of thought, and the valuable ideals of spiritual insight. As long as men measure only by the yardstick of the things of a physical nature, they can never hope to find unity in time and space.

118:10.14 (1306.3) 2. *Man's increasing control* — the gradual accumulation of the knowledge of the laws of the material world, the purposes of spiritual existence, and the possibilities of the philosophic co-ordination of these two realities. Man, the savage, was helpless before the onslaughts of natural forces, was slavish before the cruel mastery of his own inner fears. Semicivilized man is beginning to unlock the storehouse of the secrets of the natural realms, and his science is slowly but effectively destroying his superstitions while at the same time providing a new and enlarged factual basis for the comprehension of the meanings of philosophy and the values of true spiritual experience. Man, the civilized, will someday achieve relative mastery of the physical forces of his planet; the love of God in his heart will be effectively outpoured as love for his fellow men, while the values of human existence will be nearing the limits of mortal capacity.

118:10.15 (1306.4) 3. *Man's universe integration* — the increase of human insight plus the increase of human experiential achievement brings him into closer harmony with the unifying presences of Supremacy — Paradise Trinity and Supreme Being. And this is what establishes the sovereignty of the Supreme on the worlds long settled in light and life. Such advanced planets are indeed poems of harmony, pictures of the beauty of achieved goodness attained through the pursuit of cosmic truth. And if such things can happen to a planet, then even greater things can happen to a system and the larger units of the grand universe as they too achieve a settledness indicating the exhaustion of the potentials for finite growth.

118:10.16 (1306.5) On a planet of this advanced order, providence has become an actuality, the

ملزوم شده‌اند، اما این تنها به این دلیل نیست که انسان به تسلط بر مشکلات مادی دنیای خود دست یافته است؛ بلکه همچنین به این دلیل است که او شروع کرده است مطابق روال جهانها زندگی کند؛ او مسیر تعالیت را برای دستیابی به پدر جهانی دنبال می‌کند.

ملکوت خداوند در قلوب انسانها است، و هنگامی که این ملکوت در قلب هر فرد در یک کره واقعی می‌شود، آنگاه فرمانروایی خداوند در آن سیاره واقعی شده است؛ و این حاکمیت دست یافته ایزد متعال است.

برای درک مشیت الهی در زمان، انسان باید کار دستیابی به کمال را به انجام رساند. اما همینطور که انسان پیرامون این واقعیت جهان ژرف اندیشی می‌کند که همه چیز، خوب یا بد، برای پیشرفت انسانهای خداشناس در جستجویشان برای رسیدن به پدر همه، با هم کار می‌کند، می‌تواند این مشیت الهی را در معانی ابدی آن حتی اکنون پیش مرز کند.

به تدریج که انسانها به سوی بالا از مادی به معنوی می‌رسند مشیت الهی به طور فزاینده قابل تشخیص می‌شود. دستیابی به بینش کامل معنوی شخصیت فراز یابنده را قادر می‌سازد در آنچه که پیش از آن هرج و مرج بود توازن کشف کند. حتی موتای مورانشیا نمایانگر یک پیشرفت واقعی در این جهت است.

مشیت الهی بخشاً کنترل فراگیر متعال ناکامل است که در جهانهای ناکامل تجلی یافته است، و از این رو باید همواره اینها باشد:

1. ناکامل — به سبب ناکامل بودن واقعیت یافتن ایزد متعال، و:

2. غیرقابل پیش‌بینی — به سبب نوسانات در رویکرد مخلوق، که از سطح به سطح همواره تغییر می‌یابد، و لذا موجب واکنش متقابل ظاهراً متغیر در متعال می‌شود.

هنگامی که انسانها برای مداخله خواست الهی در شرایط زندگی دعا می‌کنند، بسیاری اوقات پاسخ به دعاهايشان نگرش تغییر یافته خودشان به زندگی است. اما مشیت الهی بله‌وسانه نیست، و تخیلی و جادویی نیز نیست. آن پدیداری آرام و مطمئن حکمران قدرتمند جهانهای متناهی است که مخلوقات در حال تکامل در پیشرفتشان در جهان به حضور شکوهمند او گهگاه پی می‌برند. مشیت الهی رژه مطمئن و قطعی کهکشانهای فضا و شخصیت‌های زمان به سوی اهداف ابدیت است، نخست در متعال، سپس در غائی، و شاید در مطلق. و ما باور داریم که همان مشیت الهی در بیکرانی وجود دارد، و این خواست، کنشها، و مقصود تثلیث بهشت است که بدین ترتیب چشم‌انداز کیهانی جهانهای گوناگون را برمی‌انگیزد.

[ضمانت شده توسط یک پیام‌آور توانمند که موقتاً در یورنشیا اقامت دارد.]

circumstances of life are correlated, but this is not only because man has come to dominate the material problems of his world; it is also because he has begun to live according to the trend of the universes; he is following the pathway of Supremacy to the attainment of the Universal Father.

118:10.17 (1306.6) The kingdom of God is in the hearts of men, and when this kingdom becomes actual in the heart of every individual on a world, then God's rule has become actual on that planet; and this is the attained sovereignty of the Supreme Being.

118:10.18 (1306.7) To realize providence in time, man must accomplish the task of achieving perfection. But man can even now foretaste this providence in its eternity meanings as he ponders the universe fact that all things, be they good or evil, work together for the advancement of God-knowing mortals in their quest for the Father of all.

118:10.19 (1306.8) Providence becomes increasingly discernible as men reach upward from the material to the spiritual. The attainment of completed spiritual insight enables the ascending personality to detect harmony in what was theretofore chaos. Even morontia mota represents a real advance in this direction.

118:10.20 (1307.1) Providence is in part the overcontrol of the incomplete Supreme manifested in the incomplete universes, and it must therefore ever be:

118:10.21 (1307.2) 1. *Partial* — due to the incompleteness of the actualization of the Supreme Being, and

118:10.22 (1307.3) 2. *Unpredictable* — due to the fluctuations in creature attitude, which ever varies from level to level, thus causing apparently variable reciprocal response in the Supreme.

118:10.23 (1307.4) When men pray for providential intervention in the circumstances of life, many times the answer to their prayer is their own changed attitudes toward life. But providence is not whimsical, neither is it fantastic nor magical. It is the slow and sure emergence of the mighty sovereign of the finite universes, whose majestic presence the evolving creatures occasionally detect in their universe progressions. Providence is the sure and certain march of the galaxies of space and the personalities of time toward the goals of eternity, first in the Supreme, then in the Ultimate, and perhaps in the Absolute. And in infinity we believe there is the same providence, and this is the will, the actions, the purpose of the Paradise Trinity thus motivating the cosmic panorama of universes upon universes.

118:10.24 (1307.5) [Sponsored by a Mighty Messenger temporarily sojourning on Urantia.]

مقاله 119. اعطاهای میکائیل مسیح

120 ⇨

کتاب یورنشیا

118 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 119

اعطاهای میکائیل مسیح

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- اولین اعطا
- 2- دومین اعطا
- 3- سومین اعطا
- 4- چهارمین اعطا
- 5- پنجمین اعطا
- 6- اعطای ششم
- 7- اعطای هفتم و نهایی
- 8- وضعیت پس اعطایی میکائیل

مقدمه مقاله

جبرئیل مأموریت آشکارسازی داستان هفت اعطای فرمانروای جهان، میکائیل نبادان را در یورنشیا به من، رئیس ستارگان عصر نبادان، محول کرده است، و نام من گوالیا می باشد. در ارائه این مطالب من اکیداً به محدودیتهایی که توسط حکم من ایجاد گردیده ملزم خواهم بود.

خصیصه اعطا شدن ذاتی پسران بهشتی پدر جهانی می باشد. رسته های گوناگون پسران بهشت، در خواسته شان برای نزدیک شدن به تجربیات زندگی مخلوقات زنده پایین تر طبیعت الهی و الدین بهشتی خود را منعکس می سازند. پسر جاودان تثلیث بهشت پس از این که در طی ایام صعود گردن فاند و اولین رهنوردان زمان و مکان خود را هفت بار بر هفت مدار هاونا اعطا کرد در این کنش راهگشایی نمود. و پسر جاودان به اعطای خود بر جهانهای محلی فضا در اشخاص نمایندگان، پسران رسته میکائیل و اُنال ادامه می دهد.

PAPER 119

THE BESTOWALS OF CHRIST

MICHAEL

SECTIONS

Introduction

1. The First Bestowal
2. The Second Bestowal
3. The Third Bestowal
4. The Fourth Bestowal
5. The Fifth Bestowal
6. The Sixth Bestowal
7. The Seventh and Final Bestowal
8. Michael's Postbestowal Status

INTRODUCTION

^{119:0.1 (1308.1)} CHIEF of the Evening Stars of Nebadon, I am assigned to Urantia by Gabriel on the mission of revealing the story of the seven bestowals of the Universe Sovereign, Michael of Nebadon, and my name is Gavalia. In making this presentation, I will adhere strictly to the limitations imposed by my commission.

^{119:0.2 (1308.2)} The attribute of bestowal is inherent in the Paradise Sons of the Universal Father. In their desire to come close to the life experiences of their subordinate living creatures, the various orders of the Paradise Sons are reflecting the divine nature of their Paradise parents. The Eternal Son of the Paradise Trinity led the way in this practice, having seven times bestowed himself upon the seven circuits of Havona during the times of the ascension of Grandfanda and the first of the pilgrims from time and space. And the Eternal Son continues to bestow himself upon the local universes of space in the persons of his representatives, the Michael and Avonal Sons.

هنگامی که پسر جاودان یک پسر آفریننده را بر یک جهان محلی پیش بینی شده اعطا می‌نماید، آن پسر آفریننده مسئولیت کامل اتمام، کنترل، و ساختن آن جهان جدید را به عهده می‌گیرد و رسماً در پیشگاه تثلیث جاودان سوگند یاد می‌کند که تا زمان تکمیل موفقیت‌آمیز هفت اعطای خویش در پوش مخلوق و تأیید رسمی آن توسط قدمای ایامهای حوزه قضایی ابرجهان مربوطه، حاکمیت کامل بر آفرینش جدید را به دست نگیرد. این الزام توسط هر پسر رسته میکائیل که برای تقبل سازماندهی و آفرینش جهان داوطلب اعزام از بهشت می‌گردد، به عهده گرفته می‌شود.

مقصود از این ظهور یافتنها به صورت مخلوق این است که چنین آفرینندگانی را قادر سازد که فرمانروایانی خردمند، دلسوز، عادل، و با درایت گردند. این پسران الهی ذاتاً عادل هستند، ولی آنان در نتیجه این تجارب پی در پی اعطایی به گونه‌ای فهمیده بخشنده می‌گردند. آنان طبعاً با شفقت هستند، اما این تجارب به طرقی جدید و اضافی آنان را بخشنده می‌سازد. این اعطاهای آخرین مراحل در تعلیم و آموزش آنان برای کارهای والای حکمرانی بر جهانهای محلی در چهارچوب درستکاری الهی و از طریق قضاوت عادلانه می‌باشد.

اگر چه منافع جانبی بیشمارای عاید کرات، سیستمها، و کواکب گوناگون، و نیز رسته‌های مختلف موجودات هوشمند گیتی که از این اعطاهای تأثیر پذیرفته و منفعت می‌برند می‌شود، با این وجود آنها اساساً برای تکمیل آموزش شخصی و تعلیم جهانی خود یک پسر آفریننده طراحی شده‌اند. این اعطاهای برای مدیریت خردمندانه، عادلانه، و مؤثر یک جهان محلی ضروری نیستند، اما برای یک اداره عادلانه، رحمت‌آمیز، و قابل فهم چنین آفرینشی که مملو از اشکال گوناگون زندگی و هزاران مخلوق هوشمند ولی ناکامل آن می‌باشد مطلقاً ضروری می‌باشند.

پسران رسته میکائیل کار خود را برای سازماندهی جهان با احساس دلسوزی کامل و عادلانه برای رسته‌های گوناگون موجوداتی که خلق کرده‌اند آغاز می‌کنند. آنها از ترحم بسیار زیاد برای تمامی این مخلوقات متفاوت، حتی دلسوزی برای آنهایی که در بتلاق خودخواهانه محصور کار خود خطا می‌کنند و دست و پا می‌زنند، برخوردارند. اما به تخمین قدمای ایامها چنین عطیای عادلانه و خیراندیشانه کفایت نخواهد کرد. این حکمرانان سه‌گانه ابرجهانها هرگز یک پسر آفریننده را به عنوان فرمانروای جهان تصدیق نخواهند کرد تا این که او خودش به راستی به نقطه نظر مخلوقات خودش از طریق تجربه عملی در محیط وجودشان و به صورت خود همین مخلوقات دست یافته باشد. این پسران بدین طریق حکمرانانی هوشمند و با ادراک می‌شوند. آنها از گروههای گوناگونی که بر آنها حکومت می‌کنند و اتوریته جهانی اعمال می‌کنند شناخت کسب می‌کنند. آنها از طریق تجربه زنده خود را از دلسوزی عملی، قضاوت عادلانه، و شکیبایی که ناشی از وجود تجربی مخلوق است برخوردار می‌سازند.

جهان محلی نبادان اکنون توسط یک پسر آفریننده که خدمت اعطایی خود را تکمیل کرده است فرمانروایی

1190.3 (1308.3) When the Eternal Son bestows a Creator Son upon a projected local universe, that Creator Son assumes full responsibility for the completion, control, and composure of that new universe, including the solemn oath to the eternal Trinity not to assume full sovereignty of the new creation until his seven creature bestowals shall have been successfully completed and certified by the Ancients of Days of the superuniverse of jurisdiction. This obligation is assumed by every Michael Son who volunteers to go out from Paradise to engage in universe organization and creation.

1190.4 (1308.4) The purpose of these creature incarnations is to enable such Creators to become wise, sympathetic, just, and understanding sovereigns. These divine Sons are innately just, but they become understandingly merciful as a result of these successive bestowal experiences; they are naturally merciful, but these experiences make them merciful in new and additional ways. These bestowals are the last steps in their education and training for the sublime tasks of ruling the local universes in divine righteousness and by just judgment.

1190.5 (1308.5) Though numerous incidental benefits accrue to the various worlds, systems, and constellations, as well as to the different orders of universe intelligences affected and benefited by these bestowals, still they are primarily designed to complete the personal training and universe education of a Creator Son himself. These bestowals are not essential to the wise, just, and efficient management of a local universe, but they are absolutely necessary to a fair, merciful, and understanding administration of such a creation, teeming with its varied forms of life and its myriads of intelligent but imperfect creatures.

1190.6 (1308.6) The Michael Sons begin their work of universe organization with a full and just sympathy for the various orders of beings whom they have created. They have vast stores of mercy for all these differing creatures, even pity for those who err and flounder in the selfish mire of their own production. But such endowments of justice and righteousness will not suffice in the estimate of the Ancients of Days. These triune rulers of the superuniverses will never certify a Creator Son as Universe Sovereign until he has really acquired the viewpoint of his own creatures by actual experience in the environment of their existence and as these very creatures themselves. In this way such Sons become intelligent and understanding rulers; they come to *know* the various groups over which they rule and exercise universe authority. By living experience they possess themselves of practical mercy, fair judgment, and the patience born of experiential creature existence.

1190.7 (1308.7) The local universe of Nebadon is now ruled by a Creator Son who has completed his

می‌شود؛ او با عدالت و بخشندگی مافوق در تمامی قلمروهای پهناور جهان در حال تکامل و در حال کمال خود حکومت می‌کند. میکائیل نبادان ششصد و یازده هزار و صد و بیست یکمین عطیة پسر جاودان به جهانهای زمان و فضا می‌باشد، و او در حدود چهارصد میلیارد سال پیش سازماندهی جهان محلی شما را آغاز نمود. یک میلیارد سال پیش، حدوداً زمانی که یورنسیا به شکل کنونی خود دست می‌یافت، میکائیل برای اولین ماجرای اعطایی خویش آماده گشت. اعطاهای او با فاصله حدوداً صد و پنجاه میلیون سال از هم رخ داده‌اند، که آخرین آنها هزار و نهصد سال پیش در یورنسیا به وقوع پیوست. اکنون من به آشکارسازی طبیعت و سرشت این اعطاها تا حدی که مأموریت من اجازه می‌دهد می‌پردازم.

1- اولین اعطا

تقریباً یک میلیارد سال پیش در سلوینگتون رخداد خطیری به وقوع پیوست هنگامی که مدیران و رئیس‌ان گرد آمده جهان نبادان این اعلان میکائیل را شنیدند که عمانوئیل، برادر بزرگتر او، طی غیبت او (میکائیل) برای انجام یک مأموریت نامعلوم، فوراً مسئولیت امور را در نبادان به عهده می‌گیرد. هیچ اعلان دیگری درباره این کار صورت نگرفت به جز این که اعلام خداحافظی، در میان رهنمودهای دیگر، به پدران کوکبه گفت: "و برای این مدت، ضمن این که من برای انجام کار پدر بهشتی‌ام می‌روم، شما را تحت مراقبت و نگاهداری عمانوئیل قرار می‌دهم."

میکائیل بعد از ارسال این پیام خداحافظی در میدان اعزام سلوینگتون ظاهر شد، درست مثل بسیاری موقعیتهای پیشین که برای عزیمت به یوورسا یا بهشت آماده می‌گشت، به جز این که او به تنهایی آمد. او بیانیة عزیمت خود را با این کلمات به پایان رسانید: "من شما را برای یک دوران کوتاه ترک می‌کنم. من می‌دانم که بسیاری از شما مایلید با من بروید، اما شما نمی‌توانید به جایی که من می‌روم بپیایید. آنچه را که من در استانه انجامش هستم شما نمی‌توانید انجام دهید. من می‌روم تا خواست الهیتهای بهشت را به انجام رسانم، و هنگامی که مأموریت خود را به پایان رسانیدم و این تجربه را کسب کردم، به جای خود در میان شما باز خواهم گشت." و میکائیل نبادان به دنبال این سخنان از دید تمامی آنهایی که گرد آمده بودند ناپدید گشت و تا بیست سال استاندارد مجدداً ظاهر نشد. در تمامی سلوینگتون فقط خادم الهی و عمانوئیل می‌دانستند چه داشت رخ می‌داد، و اتحاد ایامها راز خود را فقط با رئیس اجرایی جهان، جبرئیل، ستاره تابان و بامداد، در میان گذاشت.

تمامی ساکنان سلوینگتون و آنهایی که در کرات ستاد مرکزی کوکبه و سیستم اقامت داشتند در اطراف ایستگاههای دریافتی مربوطه خود برای اطلاعات جهان گرد آمدند، به این امید که در رابطه با مأموریت و مکان پسر آفریننده اطلاعی کسب کنند. تا سومین روز بعد از عزیمت میکائیل هیچ پیام احتمالی مهمی دریافت نشد. در این روز از کره ملک صادق، ستاد مرکزی آن رسته در نبادان، که صرفاً این کار خارق‌العاده و هرگز از پیش نشنیده را ثبت نمود، این مخابره در سلوینگتون ثبت شد: "امروز در هنگام ظهر در میدان دریافت این کره یک

service of bestowal; he reigns in just and merciful supremacy over all the vast realms of his evolving and perfecting universe. Michael of Nebadon is the 611,121st bestowal of the Eternal Son upon the universes of time and space, and he began the organization of your local universe about four hundred billion years ago. Michael made ready for his first bestowal adventure about the time Urantia was taking on its present form, one billion years ago. His bestowals have occurred about one hundred and fifty million years apart, the last taking place on Urantia nineteen hundred years ago. I will now proceed to unfold the nature and character of these bestowals as fully as my commission permits.

1. THE FIRST BESTOWAL

^{119:1.1 (1309:2)} It was a solemn occasion on Salvington almost one billion years ago when the assembled directors and chiefs of the universe of Nebadon heard Michael announce that his elder brother, Immanuel, would presently assume authority in Nebadon while he (Michael) would be absent on an unexplained mission. No other announcement was made about this transaction except that the farewell broadcast to the Constellation Fathers, among other instructions, said: "And for this period I place you under the care and keeping of Immanuel while I go to do the bidding of my Paradise Father."

^{119:1.2 (1309:3)} After sending this farewell broadcast, Michael appeared on the dispatching field of Salvington, just as on many previous occasions when preparing for departure to Uversa or Paradise except that he came alone. He concluded his statement of departure with these words: "I leave you but for a short season. Many of you, I know, would go with me, but whither I go you cannot come. That which I am about to do, you cannot do. I go to do the will of the Paradise Deities, and when I have finished my mission and have acquired this experience, I will return to my place among you." And having thus spoken, Michael of Nebadon vanished from the sight of all those assembled and did not reappear for twenty years of standard time. In all Salvington, only the Divine Minister and Immanuel knew what was taking place, and the Union of Days shared his secret only with the chief executive of the universe, Gabriel, the Bright and Morning Star.

^{119:1.3 (1309:4)} All the inhabitants of Salvington and those dwelling on the constellation and system headquarters worlds assembled about their respective receiving stations for universe intelligence, hoping to get some word of the mission and whereabouts of the Creator Son. Not until the third day after Michael's departure was any message of possible significance received. On this day a communication was registered on Salvington from the Melchizedek sphere, the headquarters of

پسر عجیب ملک صادق، که جزو نفرات ما نبود اما کاملاً شبیه رسته ما بود ظاهر گشت. او توسط یک امنیافیم منفرد که اعتبارنامه‌هایی از یوورسا با خود حمل می‌کرد همراهی می‌شد و دستوراتی را که مخاطب آن رئیس ما بود ارائه نمود. این دستورات که از قدمای ایامها صادر شده و توسط عمانوئیل سلوینگتون مورد تأیید قرار گرفته بود فرمان می‌داد که این پسر جدید ملک صادق به داخل رسته ما پذیرفته شود و به کار خدمت اضطراری ملک صادقهای نبادان گمارده شود. و دستور داده شده چنین شود؛ این کار انجام یافته است.”

و تقریباً تمامی آنچه که در رابطه با اولین اعطای میکائیل در نگارشات سلوینگتون پدیدار می‌شود همین است. هیچ چیز بیشتری تا یکصد سال بعد به وقت یورنشیا، یعنی هنگامی که واقعیت بازگشت میکائیل و از سرگیری اعلام نشده هدایت امور جهان ثبت شد، پدیدار نمی‌شود. اما در کره ملک صادق یک نگارش عجیب پیدا می‌شود، یک بازگویی خدمت این پسر بی‌نظیر ملک صادق متعلق به سپاه اضطراری آن عصر. این یادداشت در یک معبد ساده که اکنون جلوی منزلگاه پدر ملک صادق را اشغال می‌کند حفظ شده است، و در بر گیرنده روایت خدمت این پسر موقت ملک صادق در ارتباط با گمارده شدن او به بیست و چهار مأموریت اضطراری جهان می‌باشد. و این یادداشت را که به تازگی من مرور کرده‌ام چنین پایان می‌پذیرد:

”و این پسر دیدارگر رسته ما در هنگام ظهر در این روز، بدون اعلام قبلی، در حالی که تنها سه تن از برادران ما شاهد بودند، و در حالی که توسط یک امنیافیم منفرد همراهی می‌شد، همانطور که آمد از کره ما ناپدید گشت؛ و این نگارش اکنون با تصدیق این امر به پایان می‌رسد که این دیدارگر به عنوان یک ملک صادق زندگی کرد، به شکل یک ملک صادق و به صورت یک ملک صادق کار کرد، و تمامی تکالیف خود را به عنوان یک پسر اضطراری رسته ما وفادارانه به انجام رسانید. او پس از این که به واسطه خرد بی‌همتا، محبت عالی، و وقف خارق‌العاده‌اش به انجام وظیفه مهر و ستایش ما را کسب نمود، با رضایت عمومی رئیس ملک صادقها شده است. او به ما محبت نمود، ما را درک کرد، و به همراه ما خدمت کرد، و ما برای ابد ملک صادقهای وفادار و وقف شده همیار او می‌باشیم، چرا که این غریبه اکنون در کره ما برای ابد یک خادم جهانی از سرشت ملک صادق شده است.“

و این تمامی چیزی است که من اجازه دارم پیرامون اولین اعطای میکائیل به شما بگویم. البته ما کاملاً می‌فهمیم که این ملک صادق عجیب که یک میلیارد سال پیش به گونه‌ای بسیار اسرارآمیز با ملک صادقها خدمت نمود کسی جز میکائیل که طی مأموریت اولین اعطایش ظاهر شده بود نبود. نگارشات به طور مشخص ذکر نمی‌کنند که این ملک صادق بی‌نظیر و مؤثر میکائیل بود، اما عموماً باور می‌رود که او بود. احتمالاً بیان حقیقی آن واقعیت خارج از نگارشات سونارینگتون نمی‌تواند پیدا شود، و اسناد آن کره اسرارآمیز برای ما گشوده نیست. فقط در این کره مقدس پسران الهی اسرار ظهور در جسم و اعطا به طور کامل شناخته شده است. ما همگی

that order in Nebadon, which simply recorded this extraordinary and never-before-heard-of transaction: “At noon today there appeared on the receiving field of this world a strange Melchizedek Son, not of our number but wholly like our order. He was accompanied by a solitary omniaphim who bore credentials from Uversa and presented orders addressed to our chief, derived from the Ancients of Days and concurred in by Immanuel of Salvington, directing that this new Melchizedek Son be received into our order and assigned to the emergency service of the Melchizedeks of Nebadon. And it has been so ordered; it has been done.”

119:1.4 (1310.1) And this is about all that appears on the records of Salvington regarding the first Michael bestowal. Nothing more appears until after one hundred years of Urantia time, when there was recorded the fact of Michael's return and unannounced resumption of the direction of universe affairs. But a strange record is to be found on the Melchizedek world, a recital of the service of this unique Melchizedek Son of the emergency corps of that age. This record is preserved in a simple temple which now occupies the foreground of the home of the Father Melchizedek, and it comprises the narration of the service of this transitory Melchizedek Son in connection with his assignment to twenty-four missions of universe emergency. And this record, which I have so recently reviewed, ends thus:

119:1.5 (1310.2) “And at noon on this day, without previous announcement and witnessed by only three of our brotherhood, this visiting Son of our order disappeared from our world as he came, accompanied only by a solitary omniaphim; and this record is now closed with the certification that this visitor lived as a Melchizedek, in the likeness of a Melchizedek he worked as a Melchizedek, and he faithfully performed all of his assignments as an emergency Son of our order. By universal consent he has become chief of Melchizedeks, having earned our love and adoration by his matchless wisdom, supreme love, and superb devotion to duty. He loved us, understood us, and served with us, and forever we are his loyal and devoted fellow Melchizedeks, for this stranger on our world has now eternally become a universe minister of Melchizedek nature.”

119:1.6 (1310.3) And that is all I am permitted to tell you of the first bestowal of Michael. We, of course, fully understand that this strange Melchizedek who so mysteriously served with the Melchizedeks a billion years ago was none other than the incarnated Michael on the mission of his first bestowal. The records do not specifically state that this unique and efficient Melchizedek was Michael, but it is universally believed that he was. Probably the actual statement of that fact cannot be found outside of the records of Sonarington, and the records of that secret world are not open to us.

از واقعتهای اعطاهای میکائیل اطلاع داریم، اما نمی‌فهمیم چگونه صورت می‌یابند. ما نمی‌دانیم که چگونه فرمانروای یک جهان، آفریننده ملک صادقها، می‌تواند به طور چنان ناگهانی و اسرارآمیز یکی از نفرات آنها شود، به صورت یکی از آنها در میان آنها زندگی کند و برای یکصد سال به عنوان یک پسر ملک صادق کار کند. اما این امر بدین صورت اتفاق افتاد.

Only on this sacred world of the divine Sons are the mysteries of incarnation and bestowal fully known. We all know of the facts of the Michael bestowals, but we do not understand how they are effected. We do not know how the ruler of a universe, the creator of the Melchizedeks, can so suddenly and mysteriously become one of their number and, as one of them, live among them and work as a Melchizedek Son for one hundred years. But it so happened.

2- دومین اعطا

برای تقریباً یکصد و پنجاه میلیون سال بعد از اعطای میکائیل به شکل ملک صادق، همه چیز در جهان نبادان به خوبی پیش می‌رفت، تا این که در سیستم 11 از کوکبه 37 آشوبی شروع به تکوین نمود. این آشوب به یک سوء تفاهم توسط یک پسر لانوناندک، یک حکمران سیستم، مربوط می‌شد که توسط پدران کوکبه مورد صدور فتوی واقع شده و توسط مؤمن ایامها، مشاور بهشتی برای آن کوکبه، تأیید شده بود، اما حکم صادره به طور کامل مورد پذیرش حکمران معترض سیستم قرار نگرفته بود. او پس از بیش از یکصد سال نارضایتی همکاران خود را در یکی از گسترده‌ترین و فاجعه‌آمیزترین شورشیها که تا آن زمان بر علیه حاکمیت پسر آفریننده در جهان نبادان برانگیخته شده بود رهبری نمود، شورشی که مدتها قبل با عمل قدمای ایامها در یوورسا مورد داوری واقع شد و به پایان رسید.

این حکمران یاغی سیستم، لوتنسیا، برای بیش از بیست سال زمان استاندارد نبادان در سیاره ستاد مرکزی خود با اقتدار حکومت می‌کرد، تا این که والا مرتبه با دریافت تأیید از یوورسا فرمان جدایی او را صادر نمود و از حکمرانان سلوینگتون درخواست کرد که یک حکمران جدید سیستم برای به دست گرفتن هدایت آن سیستم با نزاع از هم گسیخته و سردرگم کرات مسکونی تخصیص دهند.

به طور همزمان با دریافت این تقاضا در سلوینگتون، میکائیل دومین اعلان خارق‌العاده قصد غیبت از ستاد مرکزی جهان به منظور "انجام دستور پدر بهشتی‌ام" را صورت داد، و وعده داد "در موعد مناسب باز می‌گردم" و تمامی اختیارات را در دستن برادر بهشتی خود، عمانوئیل، اتحاد ایامها، متمرکز نمود.

و سپس میکائیل با همان تکنیکی که در هنگام عزیمتش در رابطه با اعطا به شکل ملک صادق مشاهده شد کره ستاد مرکزی خود را ترک نمود. سه روز پس از این عزیمت نامشخص یک عضو جدید و ناشناخته در میان سپاه ذخیره پسران لانوناندک اولیه نبادان ظاهر گشت. این پسر جدید، بدون اعلام قبلی و در حالی که توسط یک ترشیافیم تنها همراهی می‌شد در هنگام ظهر ظاهر شد. این ترشیافیم اعتبارنامه‌هایی از قدمای ایامهای یوورسا، که توسط عمانوئیل سلوینگتون تصدیق شده بود، با خود حمل می‌کرد، که فرمان می‌داد این پسر جدید تا هنگام انتصاب یک حکمران جدید به عنوان جانشین لوتنسیای برکنار شده و با اتوریتیه کامل به عنوان

2. THE SECOND BESTOWAL

^{11921 (1310.4)} For almost one hundred and fifty million years after the Melchizedek bestowal of Michael, all went well in the universe of Nebadon, when trouble began to brew in system 11 of constellation 37. This trouble involved a misunderstanding by a Lanonandek Son, a System Sovereign, which had been adjudicated by the Constellation Fathers and approved by the Faithful of Days, the Paradise counselor to that constellation, but the protesting System Sovereign was not fully reconciled to the verdict. After more than one hundred years of dissatisfaction he led his associates in one of the most widespread and disastrous rebellions against the sovereignty of the Creator Son ever instigated in the universe of Nebadon, a rebellion long since adjudicated and ended by the action of the Ancients of Days on Uversa.

^{11922 (1311.1)} This rebel System Sovereign, Lutentia, reigned supreme on his headquarters planet for more than twenty years of standard Nebadon time; whereupon, the Most Highs, with approval from Uversa, ordered his segregation and requisitioned the Salvington rulers for the designation of a new System Sovereign to assume direction of that strife-torn and confused system of inhabited worlds.

^{11923 (1311.2)} Simultaneously with the reception of this request on Salvington, Michael initiated the second of those extraordinary proclamations of intention to be absent from the universe headquarters for the purpose of "doing the bidding of my Paradise Father," promising to "return in due season" and concentrating all authority in the hands of his Paradise brother, Immanuel, the Union of Days.

^{11924 (1311.3)} And then, by the same technique observed at the time of his departure in connection with the Melchizedek bestowal, Michael again took leave of his headquarters sphere. Three days after this unexplained leave-taking there appeared among the reserve corps of the primary Lanonandek Sons of Nebadon, a new and unknown member. This new Son appeared at noon, unannounced and accompanied by a lone tertiphim who bore credentials from the Uversa Ancients of Days, certified by Immanuel of Salvington, directing that this new Son be assigned to system 11 of constellation 37 as the successor of

حکمران موقت سیستم به سیستم 11 از کوکبه 37 گمارده شود.

برای بیش از هفده سال به وقت جهان این حکمران موقت عجیب و ناشناخته امور این سیستم محلی سردرگم و درمانده را سرپرستی نمود و به طور خردمندانه دشواریهای آن را مورد داوری قرار داد. هیچ حکمران سیستمی تا آن هنگام به طور آتشین تر مورد مهر واقع نشده بود یا به طور گسترده تر مورد تجلیل و احترام واقع نگشته بود. این حکمران جدید با عدالت و بخشندگی به سیستم متلاطم نظم بخشید، ضمن این که با جدیت به کلیه افراد تحت فرمانش خدمت نمود. او حتی به مسئول شورشگر پیشین خود امتیاز سهیم شدن در تخت قدرت سیستم را پیشنهاد کرد، فقط با این شرط که او به خاطر بی‌مبالاتی خود از عمانوئیل معذرت بخواهد. اما لوتنشیا این پیشنهاد ترحامیز را نپذیرفت. او به خوبی می‌دانست که این حکمران جدید و عجیب سیستم کسی جز میکائیل نبود، همان فرمانروای جهان که او به تازگی با او رو در رویی نموده بود. اما میلیونها تن از پیروان منحرف و فریب خورده او بخشش این حکمران جدید، که در آن روزگار به عنوان حکمران نجات دهنده سیستم پالانیا شناخته شده بود، را نپذیرفتند.

و سپس آن روز پرماجرا فرا رسید. در آن روز حکمران به تازگی منصوب شده سیستم که توسط مسئولین جهان به عنوان جانشین دائم لوتنشیا بر کنار شده تعیین شده بود وارد گشت، و تمامی پالانیا به دلیل عزیمت و امانش‌ترین و مهربان‌ترین حکمران سیستم که نبادان تا آن هنگام شناخته بود در غم فرو رفت. تمامی سیستم به او مهر می‌ورزید و همیاران او که متعلق به تمامی گروههای پسران لانوناندک بودند او را در حد پرستش دوست داشتند. عزیمت او بی‌تشریفات نبود؛ هنگامی که او ستاد مرکزی سیستم را ترک نمود یک جشن بزرگ ترتیب داده شد. حتی مسئول خطاکار پیشین این پیام را فرستاد: "تو در تمامی راههای خود عادل و درستکار هستی. در حالی که من به عدم پذیرش حکمرانی بهشت ادامه می‌دهم، ناچارم اعتراف کنم که تو یک مدیر عادل و بخشنده هستی."

و سپس این حکمران موقت یک سیستم شورشگر سیاره اقامت کوتاه تحت مدیریت خود را ترک نمود، در حالی که در روز سوم بعد از آن میکائیل در سلوینگتون ظاهر گشت و سرپرستی جهان نبادان را از سر گرفت. به زودی سومین اعلان یوورسا که حاوی قلمرو پیش رونده حاکمیت و اتوریته میکائیل بود به دنبال آمد. اولین اعلان در هنگام ورود او به نبادان صورت گرفت، دومین اعلان بلافاصله بعد از تکمیل اعطای او به شکل ملک صائق انجام یافت، و اکنون سومی به دنبال خاتمه دومین مأموریت یا مأموریت لانوناندکی صورت می‌یابد.

3- سومین اعطا

شورای عالی در سلوینگتون بررسی درخواست حاملین حیات در سیاره 217 در سیستم 87 در کوکبه 61 را برای اعزام یک پسر ماتریال برای کمک به آنان

the deposed Lutentia and with full authority as acting System Sovereign pending the appointment of a new sovereign.

^{11925 (1311.4)} For more than seventeen years of universe time this strange and unknown temporary ruler administered the affairs and wisely adjudicated the difficulties of this confused and demoralized local system. No System Sovereign was ever more ardently loved or more widely honored and respected. In justice and mercy this new ruler set the turbulent system in order while he painstakingly ministered to all his subjects, even offering his rebellious predecessor the privilege of sharing the system throne of authority if he would only apologize to Immanuel for his indiscretions. But Lutentia spurned these overtures of mercy, well knowing that this new and strange System Sovereign was none other than Michael, the very universe ruler whom he had so recently defied. But millions of his misguided and deluded followers accepted the forgiveness of this new ruler, known in that age as the Savior Sovereign of the system of Palonia.

^{11926 (1311.9)} And then came that eventful day on which there arrived the newly appointed System Sovereign, designated by the universe authorities as the permanent successor of the deposed Lutentia, and all Palonia mourned the departure of the most noble and the most benign system ruler that Nebadon had ever known. He was beloved by all the system and adored by his fellows of all groups of the Lanonandek Sons. His departure was not unceremonious; a great celebration was arranged when he left the system headquarters. Even his erring predecessor sent this message: "Just and righteous are you in all your ways. While I continue in rejection of the Paradise rule, I am compelled to confess that you are a just and merciful administrator."

^{11927 (1312.1)} And then did this transient ruler of a rebellious system take leave of the planet of his short administrative sojourn, while on the third day thereafter Michael appeared on Salvington and resumed the direction of the universe of Nebadon. There soon followed the third Uversa proclamation of the advancing jurisdiction of the sovereignty and authority of Michael. The first proclamation was made at the time of his arrival in Nebadon, the second was issued soon after the completion of the Melchizedek bestowal, and now the third follows upon the termination of the second or Lanonandek mission.

3. THE THIRD BESTOWAL

^{11931 (1312.3)} The supreme council on Salvington had just finished the consideration of the call of the Life Carriers on planet 217 in system 87 in constellation

تازه به پایان رسانیده بود. حال این سیاره در یک سیستم کرات مسکونی که حکمران سیستم دیگری در آن به گمراهی گشاییده شده بود واقع شده بود. این دومین شورش از این نوع در تمامی نبادان تا آن هنگام بود.

به دنبال درخواست میکائیل، اقدام پیرامون تقاضای حاملین حیات این سیاره تا بررسی آن توسط عمانوئیل و گزارش او در این رابطه به تعویق افتاده بود. این یک روال غیرعادی بود، و من به خوبی به خاطر می‌آورم که ما چطور همگی چیزی غیرمعمول را پیش‌بینی می‌کردیم، و ما مدتی طولانی در انتظار به سر نبردیم. میکائیل سرپرستی جهان را در دستان عمانوئیل قرار داد، ضمن این که فرماندهی نیروهای آسمانی را به جبرئیل سپرد، و بدین ترتیب پس از حل و فصل مسئولیتهای اداری خود، روح مادر جهان را ترک نمود و از میدان اعزام سلوینگتون ناپدید گشت، دقیقاً همانطور که در دو رویداد پیشین چنین کرده بود.

و آنطور که ممکن بود انتظار برود، در سومین روز بعد از آن یک پسر ماتریال عجیب که توسط یک سکنا فیم تنها همراهی می‌شد، و از قدمای ایامهای یوورسا اعتبارنامه دریافت نموده و توسط عمانوئیل سلوینگتون تصدیق شده بود، در کره ستاد مرکزی سیستم 87 در کوکبه 61 بدون اعلام قبلی ظاهر گشت. حکمران موقت سیستم فوراً این پسر ماتریال جنید و اسرارآمیز را به عنوان پرنس سیاره‌ای موقت کره 217 منصوب نمود، و این گزینش فوراً توسط والامرتبه کوکبه 61 تأیید شد.

بدین ترتیب این پسر ماتریال بی‌نظیر دوران دشوار کاری خود را در یک کره قرنطینه شده جدایی طلب و شورش‌ی که در یک سیستم محاصره شده واقع شده بود بدون هر گونه ارتباط مستقیم با جهان خارج آغاز نمود، و برای یک نسل کامل به وقت سیاره‌ای به تنهایی کار کرد. این پسر ماتریال اضطراری موجب توبه و بازایی پرنس سیاره‌ای خطاکار و تمامی پرسنل او گردید و شاهد بازگشت سیاره به خدمت وفادارانه حکمرانی بهشت آنطور که در جهانهای محلی تثبیت شده بود گردید. در موعد مناسب یک پسر و دختر ماتریال به این کره طراوت یافته و نجات یافته وارد شدند، و هنگامی که به طور معمول به عنوان حکمرانان مرئی سیاره‌ای منصوب شدند پرنس سیاره‌ای موقت یا اضطراری رسماً آنجا را ترک نمود و یک روز در هنگام ظهر ناپدید گشت. در سومین روز بعد از آن میکائیل در مکان معمول خود در سلوینگتون ظاهر گشت، و سیستمهای پخش خبر ابرجهان خیلی زود چهارمین اعلان قدمای ایامها را رسانید و پیشروی بیشتر حاکمیت میکائیل را در نبادان اعلام نمود.

متأسفم که اجازه ندارم شکیبایی، شجاعت خلل ناپذیر، و مهارتی را که به واسطه آن این پسر ماتریال با وضعیتهای طاقت فرسا در این سیاره سردرگم مواجه گردید توصیف کنم. احیای این کره منزوی یکی از متأثر کنندترین فصول زیبا در رویداد نگاری نجات در سرتاسر نبادان می‌باشد. تا پایان این مأموریت برای تمامی نبادان آشکار شده بود که چرا فرمانروای محبوب

61 for the dispatch to their assistance of a Material Son. Now this planet was situated in a system of inhabited worlds where another System Sovereign had gone astray, the second such rebellion in all Nebadon up to that time.

^{119.32 (13123)} Upon the request of Michael, action on the petition of the Life Carriers of this planet was deferred pending its consideration by Immanuel and his report thereon. This was an irregular procedure, and I well remember how we all anticipated something unusual, and we were not long held in suspense. Michael proceeded to place universe direction in the hands of Immanuel, while he intrusted command of the celestial forces to Gabriel, and having thus disposed of his administrative responsibilities, he took leave of the Universe Mother Spirit and vanished from the dispatching field of Salvington precisely as he had done on two previous occasions.

^{119.33 (13124)} And, as might have been expected, on the third day thereafter there appeared, unannounced, on the headquarters world of system 87 in constellation 61, a strange Material Son, accompanied by a lone seconaphim, accredited by the Uversa Ancients of Days, and certified by Immanuel of Salvington. Immediately the acting System Sovereign appointed this new and mysterious Material Son acting Planetary Prince of world 217, and this designation was at once confirmed by the Most Highs of constellation 61.

^{119.34 (13125)} Thus did this unique Material Son begin his difficult career on a quarantined world of secession and rebellion, located in a beleaguered system without any direct communication with the outside universe, working alone for one whole generation of planetary time. This emergency Material Son effected the repentance and reclamation of the defaulting Planetary Prince and his entire staff and witnessed the restoration of the planet to the loyal service of the Paradise rule as established in the local universes. In due time a Material Son and Daughter arrived on this rejuvenated and redeemed world, and when they had been duly installed as visible planetary rulers, the transitory or emergency Planetary Prince took formal leave, disappearing at noon one day. On the third day thereafter, Michael appeared in his accustomed place on Salvington, and very soon the superuniverse broadcasts carried the fourth proclamation of the Ancients of Days announcing the further advancement of the sovereignty of Michael in Nebadon.

^{119.35 (13126)} I regret that I do not have permission to narrate the patience, fortitude, and skill with which this Material Son met the trying situations on this confused planet. The reclamation of this isolated world is one of the most beautifully touching chapters in the annals of salvation throughout Nebadon. By the end of this mission it had become evident to all Nebadon as to why their beloved ruler

آنها درگیری در این اعطاهای تکراری در شکل یک رسته تحت فرمان از موجودات هوشمند را برگزید.

اعطاهای میکائیل به عنوان یک پسر ملک صادق، سپس به صورت یک پسر لانوناندک، و بعد به عنوان یک پسر ماتریال همگی به طور یکسان اسرارآمیز و فراتر از توضیح می‌باشند. در هر مورد او به طور ناگهانی و به صورت یک فرد کاملاً رشد یافته آن گروه اعطایی ظاهر شد. راز چنین ظهور یافته‌ای در جسم هرگز دانسته نخواهد شد به جز برای آنهایی که به دایره درونی اسناد در کره مقدس سونارینگتون دسترسی دارند.

از هنگام این اعطای شگفت‌انگیز به عنوان یک پرنس سیاره‌ای کره‌ای که در انزوا و شورش است هرگز هیچیک از پسران و دختران ماتریال در نبادان وسوسه نشده‌اند که پیرامون مأموریت‌های خویش شکایت کنند یا در رابطه با دشواری‌های مأموریت‌های سیاره‌ای خویش نقصی بیابند. پسران ماتریال در تمامی لحظات می‌دانند که آنان در پسر آفریننده جهان فرمانروایی با درایت و دوستی دلسوز دارند، کسی که در "تمامی موارد تحت آزمایش و آزمون قرار گرفته است"، حتی آنطور که آنان باید مورد آزمایش و آزمون قرار گیرند.

هر یک از این مأموریت‌ها به دنبال یک عصر خدمت و وفاداری فزاینده در میان تمامی موجودات هوشمند آسمانی که منشأ در جهان داشتند آمد، در حالی که هر عصر متعاقب اعطایی با پیشرفت و بهبود در کلیه روش‌های اداره جهان و در تمامی تکنیک‌های دولتی تعیین ویژگی می‌شد. از هنگام این اعطا هیچ پسر یا دختر ماتریال تاکنون به طور آگاهانه بر ضد میکائیل به شورش نپیوسته است. آنها آنقدر او را با جان فشانی زیاد دوست دارند و گرامی می‌دارند که هیچگاه او را به طور آگاهانه طرد نخواهند کرد. فقط آدمهای روزگاران اخیر از طریق نیرنگ و استدلال فریب‌آمیز توسط انواع بالاتر شخصیت‌های شورشی به گمراهی کشانیده شده‌اند.

4- چهارمین اعطا

در پایان یکی از فراخوانی‌های دوره‌ای هزاره‌ای یوورسا بود که میکائیل دولت نبادان را در دست‌ان عثمانیل و جبرئیل قرار داد؛ و البته ما با به خاطر آوردن آنچه که در روزگاران پس از چنین عملی رخ داده بود همگی آماده شدیم شاهد ناپدید شدن میکائیل در چهارمین مأموریت اعطایی او باشیم، و ما مدتی طولانی در انتظار به سر نبردیم، زیرا او پس از مدتی کوتاه رهسپار میدان اعزام شد و از دید ما محو گردید.

در سومین روز بعد از این ناپیدی اعطایی، ما از ستاد مرکزی فرشتگان سراف نبادان این مطلب مهم خبری را در سیستم پخش خبر جهان به یوورسا مشاهده کردیم: "گزارش ورود اعلام نشده یک سرافیم ناشناخته که توسط یک سوپرنافیم منفرد و جبرئیل سلوینگتون همراهی می‌شد. این سرافیم ثبت نشده از مشخصات رسته متعلق به نبادان برخوردار است و اعتبارنامه‌هایی از قدمای ایامهای یوورسا را با خود حمل می‌کند که توسط عثمانیل سلوینگتون تصدیق شده است. این سرافیم

chose to engage in these repeated bestowals in the likeness of some subordinate order of intelligent being.

^{119.36 (13131)} The bestowals of Michael as a Melchizedek Son, then as a Lanonandek Son, and next as a Material Son are all equally mysterious and beyond explanation. In each instance he appeared *suddenly* and as a fully developed individual of the bestowal group. The mystery of such incarnations will never be known except to those who have access to the inner circle of the records on the sacred sphere of Sonarington.

^{119.37 (13132)} Never, since this marvelous bestowal as the Planetary Prince of a world in isolation and rebellion, have any of the Material Sons or Daughters in Nebadon been tempted to complain of their assignments or to find fault with the difficulties of their planetary missions. For all time the Material Sons know that in the Creator Son of the universe they have an understanding sovereign and a sympathetic friend, one who has in "all points been tried and tested," even as they must also be tried and tested.

^{119.38 (13133)} Each of these missions was followed by an age of increasing service and loyalty among all celestial intelligences of universe origin, while each succeeding bestowal age was characterized by advancement and improvement in all methods of universe administration and in all techniques of government. Since this bestowal no Material Son or Daughter has ever knowingly joined in rebellion against Michael; they love and honor him too devotedly ever consciously to reject him. Only through deception and sophistry have the Adams of recent times been led astray by higher types of rebel personalities.

4. THE FOURTH BESTOWAL

^{119.41 (13134)} It was at the end of one of the periodic millennial roll calls of Uversa that Michael proceeded to place the government of Nebadon in the hands of Immanuel and Gabriel; and, of course, recalling what had happened in times past following such action, we all prepared to witness Michael's disappearance on his fourth mission of bestowal, and we were not long kept waiting, for he shortly went out upon the Salvington dispatching field and was lost to our view.

^{119.42 (13135)} On the third day after this bestowal disappearance we observed, in the universe broadcasts to Uversa, this significant news item from the seraphic headquarters of Nebadon: "Reporting the unannounced arrival of an unknown seraphim, accompanied by a solitary supernaphim and Gabriel of Salvington. This unregistered seraphim qualifies as of the Nebadon order and bears credentials from the Uversa Ancients of Days,

به رسته عالی فرشتگان یک جهان محلی تعلق دارد و از پیش به سپاه مشاوران آموزشگر گمارده شده است.“

میکائیل در طول این اعطای سرافی برای یک دوره بیش از چهل ساله استاندارد جهان از سلوینگتون غایب بود. در طول این مدت او به عنوان یک مشاور سرافی آموزگار، چیزی که شما ممکن است یک منشی خصوصی بنامید، به بیست و شش آموزگار استاد مختلف که در بیست و دو کره مختلف کار می‌کردند ملحق بود. آخرین مأموریت یا مأموریت پایانی او به عنوان مشاور و یاری دهنده بود که به مأموریت اعطایی یک پسر آموزگار تثلیث در کره 462 در سیستم 84 از کوکبه 3 در جهان نبادان وصل بود.

این پسر آموزگار تثلیث در سراسر هفت سال این مأموریت هرگز پیرامون هویت همکار سرافی خود به طور کامل متقاعد نشد. درست است، در طول آن عصر به تمامی سرافیمها با علاقه و ژرف نگری خاص نگرینسته می‌شد. ما همگی به خوبی می‌دانستیم که فرمانروای محبوب ما به صورت یک سرافیم در جهان خارج تغییر چهره داده است، اما هرگز نمی‌توانستیم نسبت به هویت او مطمئن باشیم. او تا زمان الحاقش به مأموریت اعطایی پسر آموزگار تثلیث هرگز به طور قطعی تعیین هویت نشد. اما در سراسر این دوران همیشه به سرافیمهای عالی با نگرانی خاص نگاه می‌شد، تا مبدا هیچیک از ما دریابیم که ناآگاهانه میزبان فرمانروای جهان در یک مأموریت اعطای مخلوق بوده‌ایم. و از این رو در رابطه با فرشتگان برای ابد این امر حقیقت داشته است که آفریننده و فرمانروای آنها “به شکل شخص فرشتگان سراف در تمامی موارد تحت آزمون و آزمایش قرار گرفته است.“

به تدریج که این اعطاهای پیاپی به طور فزاینده طبیعت اشکال پایین‌تر حیات جهان را به خود گرفت، جبرئیل بیشتر و بیشتر در این ماجراهای ظهور در جسم درگیر شد، و به عنوان رابط جهانی میان میکائیل اعطا شده و فرمانروای موقت جهان، عمانوئیل، عمل نمود.

حال میکائیل تجربه اعطایی این سه رسته پسران آفریده شده جهان خود را پشت سر گذاشته است: ملک صادقها، لانوناندکها، و پسران ماتریال. سپس او پیش از آن که توجه خود را به فازهای گوناگون دوران زندگی فراز یابنده پایین‌ترین شکل از مخلوقات صاحب اراده، انسانهای تکاملی زمان و فضا مبدول کند، نزول می‌کند تا به شکل حیات نوع فرشته به عنوان یک سرافیم عالی شخصیت یابد.

5. پنجمین اعطا

آنطور که زمان در یورنثیا محاسبه می‌شود، اندکی بیش از سیصد میلیون سال پیش، ما شاهد یکی دیگر از آن انتقالهای مسئولیت جهان به عمانوئیل بودیم و آماده سازهایی میکائیل را برای عزیمت مشاهده کردیم. این رخداد از رویدادهای پیشین متفاوت بود، بدین لحاظ که او اعلام نمود مقصدش یوورسا، ستاد مرکزی ابرجهان

certified by Immanuel of Salvington. This seraphim tests out as belonging to the supreme order of the angels of a local universe and has already been assigned to the corps of the teaching counselors.”

^{119.4.3 (1313.6)} Michael was absent from Salvington during this, the seraphic bestowal, for a period of over forty standard universe years. During this time he was attached as a seraphic teaching counselor, what you might denominate a private secretary, to twenty-six different master teachers, functioning on twenty-two different worlds. His last or terminal assignment was as counselor and helper attached to a bestowal mission of a Trinity Teacher Son on world 462 in system 84 of constellation 3 in the universe of Nebadon.

^{119.4.4 (1314.1)} Never, throughout the seven years of this assignment, was this Trinity Teacher Son wholly persuaded as to the identity of his seraphic associate. True, all seraphim during that age were regarded with peculiar interest and scrutiny. Full well we all knew that our beloved Sovereign was abroad in the universe, disguised as a seraphim, but never could we be certain of his identity. Never was he positively identified until the time of his attachment to the bestowal mission of this Trinity Teacher Son. But always throughout this era were the supreme seraphim regarded with special solicitude, lest any of us should find that we had unawares been host to the Sovereign of the universe on a mission of creature bestowal. And so it has become forever true, concerning angels, that their Creator and Ruler has been “in all points tried and tested in the likeness of seraphic personality.”

^{119.4.5 (1314.2)} As these successive bestowals partook increasingly of the nature of the lower forms of universe life, Gabriel became more and more an associate of these incarnation adventures, functioning as the universe liaison between the bestowed Michael and the acting universe ruler, Immanuel.

^{119.4.6 (1314.3)} Now has Michael passed through the bestowal experience of three orders of his created universe Sons: the Melchizedeks, the Lanonandeks, and the Material Sons. Next he condescends to personalize in the likeness of angelic life as a supreme seraphim before turning his attention to the various phases of the ascending careers of his lowest form of will creatures, the evolutionary mortals of time and space.

5. THE FIFTH BESTOWAL

^{119.5.1 (1314.4)} A little over three hundred million years ago, as time is reckoned on Urantia, we witnessed another of those transfers of universe authority to Immanuel and observed the preparations of Michael for departure. This occasion was different from the previous ones in that he announced that his

اروانتان، است. فرمانروای ما در زمان مناسب عزیمت نمود، اما سیستمهای پخش خبر ابرجهان هرگز ورود میکائیل را به بارگاه قدمای ایامها ذکر نکردند. مدت کوتاهی پس از عزیمت او از سلوینگتون این بیانیۀ مهم در سیستمهای پخش خبر یوورسا پدیدار گردید: "امروز یک رهنورد فرازگرای بی‌شماره که منشأ انسانی از جهان نبادان داشت بدون اعلام قبلی و در حالی که توسط عمانوئیل سلوینگتون تصدیق شده و توسط جبرئیل نبادان همراهی می‌شد وارد گشت. این موجود ناشناخته نمایانگر وضعیت یک روح راستین است و به انجمن ما پذیرفته شده است."

اگر شما امروز از یوورسا دیدن کنید، بازگویی روزگاری را که ایونتاد در آنجا موقتاً اقامت داشت خواهید شنید. این رهنورد ویژه و ناشناخته زمان و فضا در یوورسا به این نام شهرت داشت. و این انسان فرازگرا، حداقل یک شخصیت خارق‌العاده که دقیقاً شبیه مرحله روحی انسانهای فرازگرا بود، برای مدت یازده سال به وقت استاندارد اروانتان در یوورسا زندگی و کار کرد. این موجود تکالیفش را دریافت می‌نمود و وظایف مشترک یک انسان روحی و همقطارانش را که از جهانهای محلی گوناگون اروانتان می‌آمدند انجام می‌داد. "او در تمامی موارد، حتی همچون هموعانش، تحت آزمون و آزمایش قرار گرفت"، و در تمامی مواقع اثبات نمود که لایق اعتماد و اطمینان مافوقهای خود می‌باشد، ضمن این که به گونه‌ای پایدار از احترام و تحسین وفادارانه روحهای همتای خود برخوردار بود.

در سلوینگتون ما دوران زندگانی این رهنورد روحی را با علاقه کامل دنبال می‌کردیم، و به واسطه حضور جبرئیل به خوبی می‌دانستیم که این روح ناپنداشته و بی‌شماره رهنورد کسی جز فرمانروای اعطا شده جهان محلی ما نبود. این اولین ظهور میکائیل که در نقش یک مرحله از تکامل انسانی ظاهر شده بود رویدادی بود که تمامی نبادان را هیجان زده و مسحور کرده بود. ما پیرامون چنین چیزهایی شنیده بودیم ولی اکنون نظار مگر آن بودیم. او به صورت یک انسان روحی کاملاً رشد یافته و تماماً آموزش یافته در یوورسا ظاهر شد، و دوران زندگانی خود را تا هنگام پیشروی یک گروه از انسانهای فرازگرا به هاونا بدین نحو ادامه داد. او در آنجا با قدمای ایامها به گفتگو نشست و بلافاصله در حضور جبرئیل به طور ناگهانی و بدون تشریفات یوورسا را ترک نمود، و مدتی کوتاه بعد از آن در مکان معمول خود در سلوینگتون ظاهر گشت.

در پایان این اعطا بود که سرانجام ما پی بردیم که میکائیل احتمالاً - دارد به شکل رسته‌های گوناگون شخصیتهای جهان خود ظاهر می‌شود، از بالاترین ملک صادقها گرفته تا انسانهای حاوی جسم و خون در کرات تکاملی زمان و فضا. حدوداً در این هنگام کالجهای ملک صادق شروع به آموزش احتمال ظهور آینده میکائیل به صورت یک انسان حاوی جسم نمودند، و گمان پردازی زیادی در رابطه با تکنیک احتمالی چنین اعطای غیرقابل توضیح صورت گرفت. این که میکائیل شخصاً در نقش یک انسان فرازگرا ظاهر شده بود موجب علاقه جدید و اضافه‌ای به طرح کلی پیشرفت مخلوق تماماً طی گذار

destination was Uversa, headquarters of the superuniverse of Orvonton. In due time our Sovereign departed, but the broadcasts of the superuniverse never made mention of Michael's arrival at the courts of the Ancients of Days. Shortly after his departure from Salvington there did appear in the Uversa broadcasts this significant statement: "There arrived today an unannounced and unnumbered ascendant pilgrim of mortal origin from the universe of Nebadon, certified by Immanuel of Salvington and accompanied by Gabriel of Nebadon. This unidentified being presents the status of a true spirit and has been received into our fellowship."

11952 (13145) If you should visit Uversa today, you would hear the recounting of the days when Eventod sojourned there, this particular and unknown pilgrim of time and space being known on Uversa by that name. And this ascending mortal, at least a superb personality in the exact likeness of the spirit stage of the ascending mortals, lived and functioned on Uversa for a period of eleven years of Orvonton standard time. This being received the assignments and performed the duties of a spirit mortal in common with his fellows from the various local universes of Orvonton. In "all points he was tested and tried, even as his fellows," and on all occasions he proved worthy of the confidence and trust of his superiors, while he unfailingly commanded the respect and loyal admiration of his fellow spirits.

11953 (13151) On Salvington we followed the career of this spirit pilgrim with consummate interest, knowing full well, by the presence of Gabriel, that this unassuming and unnumbered pilgrim spirit was none other than the bestowed ruler of our local universe. This first appearance of Michael incarnated in the role of one stage of mortal evolution was an event which thrilled and enthralled all Nebadon. We had heard of such things but now we beheld them. He appeared on Uversa as a fully developed and perfectly trained spirit mortal and, as such, continued his career up to the occasion of the advancement of a group of ascending mortals to Havona; whereupon he held converse with the Ancients of Days and immediately, in the company of Gabriel, took sudden and unceremonious leave of Uversa, appearing shortly thereafter in his accustomed place on Salvington.

11954 (13152) Not until the completion of this bestowal did it finally dawn upon us that Michael was probably going to incarnate in the likeness of his various orders of universe personalities, from the highest Melchizedeks right on down to the mortals of flesh and blood on the evolutionary worlds of time and space. About this time the Melchizedek colleges began to teach the probability of Michael's sometime incarnating as a mortal of the flesh, and there occurred much speculation as to the possible technique of such an inexplicable bestowal. That

از جهان محلی و ابرجهان، هر دو، شده بود.

تکنیک این اعطاهای پی در پی هنوز یک راز باقی ماند. حتی جبرئیل اعتراف می‌کند که روشی را که به واسطه آن این پسر بهشت و آفریننده جهان می‌توانست به طور دلخواه به شکل شخصیت یکی از مخلوقات تحت فرمانش ظاهر شود و زندگی او را تجربه کند نمی‌فهمد.

6- اعطای ششم

حال که تمامی سلوینگتون با مقدمات یک اعطای در شرف وقوع آشنا شد، میکائیل اقامتگران را در سیاره ستاد مرکزی فرا خواند و برای اولین بار باقیمانده طرح ظهور در جسم را آشکار ساخت. او اعلام نمود که به منظور تجربه نمودن دوران زندگی یک انسان مورانشیا در بارگاه پدران و الامرتیه در سیاره ستاد مرکزی کوکبه پنجم به زودی سلوینگتون را ترک می‌کند. و سپس برای اولین بار این اعلام را شنیدیم که اعطای هفتمی یا نهایی او در یک کره تکاملی در شکل جسم انسانی انجام خواهد یافت.

میکائیل پیش از ترک سلوینگتون به منظور اعطای ششم ساکنان گرد آمده کره را مخاطب قرار داد و در حالی که توسط یک سرافیم تنها و ستاره تابان و بامداد نبادان همراهی می‌شد جلوی دیدگان کامل همه عزیمت نمود. در حالی که بار دیگر سرپرستی جهان به عمانوئیل سپرده شده بود، مسئولیتهای اداری به طور گسترده‌تر تقسیم گردید.

میکائیل به صورت یک انسان کاملاً بالغ مورانشیایی که از وضعیت فرازگرا برخوردار بود در ستاد مرکزی کوکبه پنج ظاهر گشت. من متأسفم که مجاز نیستم جزئیات این دوران زندگی انسان مورانشیایی بی‌شماره را آشکار سازم، چرا که آن یکی از خارق‌العاده‌ترین و شگفت‌انگیزترین ادوار در تجربه اعطایی میکائیل بود، و این حتی اقامت پرماجرا و سوگبار او را در یورنشیا مستثنی نمی‌سازد. اما در میان بسیاری محدودیتهایی که در پذیرش این مأموریت بر من اعمال شد، ممنوعیت در فاش ساختن جزئیات این دوران شگفت‌انگیز زندگی میکائیل به عنوان انسان مورانشیایی ایندنتوم می‌باشد.

هنگامی که میکائیل از این اعطای مورانشیایی بازگشت، برای تمامی ما آشکار بود که آفریننده ما یک مخلوق همتا شده بود، و این که فرمانروای جهان همچنین دوست و یاور دلسوز حتی پایین‌ترین شکل از موجودات هوشمند آفریده شده در عالمش بود. ما این اکتساب تدریجی دیدگاه مخلوق در اداره جهان را پیش از این امر ملاحظه کرده بودیم، چرا که به تدریج پدیدار شده بود، اما بعد از تکمیل اعطای مورانشیایی انسانی بیشتر آشکار گردید، حتی بعد از بازگشت او از دوران زندگی پسر نجار در یورنشیا باز هم بیشتر چنین شد.

Michael had in person performed in the role of an ascending mortal lent new and added interest to the whole scheme of creature progression all the way up through both the local universe and the superuniverse.

^{11955 (13153)} Still, the technique of these successive bestowals remained a mystery. Even Gabriel confesses that he does not comprehend the method whereby this Paradise Son and universe Creator could, at will, assume the personality and live the life of one of his own subordinate creatures.

6. THE SIXTH BESTOWAL

^{11961 (13154)} Now that all Salvington was familiar with the preliminaries of an impending bestowal, Michael called the sojourners on the headquarters planet together and, for the first time, unfolded the remainder of the incarnation plan, announcing that he was soon to leave Salvington for the purpose of assuming the career of a morontia mortal at the courts of the Most High Fathers on the headquarters planet of the fifth constellation. And then we heard for the first time the announcement that his seventh and final bestowal would be made on some evolutionary world in the likeness of mortal flesh.

^{11962 (13155)} Before leaving Salvington for the sixth bestowal, Michael addressed the assembled inhabitants of the sphere and departed in full view of everyone, accompanied by a lone seraphim and the Bright and Morning Star of Nabadon. While the direction of the universe had again been intrusted to Immanuel, there was a wider distribution of administrative responsibilities.

^{11963 (13156)} Michael appeared on the headquarters of constellation five as a full-fledged morontia mortal of ascending status. I regret that I am forbidden to reveal the details of this unnumbered morontia mortal's career, for it was one of the most extraordinary and amazing epochs in Michael's bestowal experience, not even excepting his dramatic and tragic sojourn on Urantia. But among the many restrictions imposed upon me in accepting this commission is one which forbids my undertaking to unfold the details of this wonderful career of Michael as the morontia mortal of Endantum.

^{11964 (13161)} When Michael returned from this morontia bestowal, it was apparent to all of us that our Creator had become a fellow creature, that the Universe Sovereign was also the friend and sympathetic helper of even the lowest form of created intelligence in his realms. We had noted this progressive acquirement of the creature's viewpoint in universe administration before this, for it had been gradually appearing, but it became more apparent after the completion of the morontia mortal bestowal, even still more so after his return

ما توسط جبرئیل پیرامون زمان رهایی میکائیل از اعطای مورانشیا از پیش اطلاع داشتیم، و از این رو ضیافتی مناسب در سلوینگتون ترتیب دادیم. میلیونها میلیون موجود از کرات ستاد مرکزی کواکب نبادان گرد آمدند و اکثریت اقامتگران در کرات مجاور سلوینگتون گرد هم آمدند تا او را به فرمانروایی جهانش خوشامد گویند. در پاسخ به خوشامدگوییهای متعدد ما و اظهار قدردانی از یک فرمانروایی که به گونه‌ای پرشور به مخلوقاتش علاقمند است، او تنها پاسخ داد: "من صرفاً مشغول به انجام کار پدرم بوده‌ام. من فقط کار مسرت بخش پسران بهشت را انجام می‌دهم که مخلوقاتشان را دوست دارند و مشتاق درک آنها هستند."

اما از آن روز تا ساعتی که میکائیل به عنوان پسر انسان به ماجرای خویش در یورنشیا مبادرت ورزید، تمامی نبادان به بحث پیرامون بسیاری دستاوردهای فرمانروای عالی مقامشان، آنطور که به عنوان ظهور اعطایی یک انسان مورانشیایی صعود تکاملی در ایندنتوم عمل نمود، ادامه داد. او در آنجا همچون تمامی همیارانش که از کرات مادی تمامی کوکبه اقامتشان گرد آمده بودند در تمامی موارد مورد آزمون قرار گرفت.

7- اعطای هفتم و نهایی

برای دهها هزار سال ما همگی چشم انتظار اعطای هفتم و نهایی میکائیل بودیم. جبرئیل به ما آموزش داده بود که این اعطای نهایی در شکل جسم انسانی انجام می‌شود، اما ما از زمان، مکان، و شیوه این ماجرای نهایی به طور کامل بی‌خبر بودیم.

مدتی کوتاه پس از این که ما از خطای آدم و حوا مطلع شدیم این اعلام عمومی که میکائیل یورنشیا را به عنوان صحنه اعطای نهایی خویش برگزیده بود صورت گرفت. و بدین ترتیب برای بیش از سی و پنج هزار سال کره شما یک مکان بسیار نمایان در همایشهای تمامی جهان را اشغال نمود. هیچگونه نهانکاری (سوا از راز ظهور یافتن در جسم) در رابطه با هر مرحله از اعطای یورنشیا در کار نبود. از اولین تا آخرین، تا بازگشت نهایی و پیروزمندانه میکائیل به سلوینگتون به عنوان فرمانروای عالی جهان، کاملترین علنی‌سازی جهانی پیرامون تمامی آنچه که در کره کوچک اما بسیار سربلند شما به وقوع پیوست صورت گرفت.

در حالی که ما باور داشتیم روش کار چنین است، تا زمان فرا رسیدن خود رخداد که میکائیل به عنوان یک نوزاد ناتوان عالم در زمین پدیدار گردید، هرگز اطلاع نداشتیم. پیش از آن زمان او همیشه به صورت یک فرد کاملاً رشد یافته گروه شخصیتی گزینش اعطایی ظاهر شده بود، و این یک اعلام شورانگیز بود که از سلوینگتون پخش گردید که گفته شد نوزاد بیت‌لحم در یورنشیا متولد شده است.

در آن هنگام نه تنها ما پی بردیم که آفریننده و

from the career of the carpenter's son on Urantia.

¹¹⁹⁶⁵⁽¹³¹⁶²⁾ We were informed in advance by Gabriel of the time of Michael's release from the morontia bestowal, and accordingly we arranged a suitable reception on Salvington. Millions upon millions of beings were assembled from the constellation headquarters worlds of Nebadon, and a majority of the sojourners on the worlds adjacent to Salvington were gathered together to welcome him back to the rulership of his universe. In response to our many addresses of welcome and expressions of appreciation of a Sovereign so vitally interested in his creatures, he only replied: "I have simply been about my Father's business. I am only doing the pleasure of the Paradise Sons who love and crave to understand their creatures."

¹¹⁹⁶⁶⁽¹³¹⁶³⁾ But from that day down to the hour when Michael embarked upon his Urantia adventure as the Son of Man, all Nebadon continued to discuss the many exploits of their Sovereign Ruler as he functioned on Endantum as the bestowal incarnation of a morontia mortal of evolutionary ascension, being in all points tested like his fellows assembled from the material worlds of the entire constellation of his sojourn.

7. THE SEVENTH AND FINAL BESTOWAL

¹¹⁹⁷¹⁽¹³¹⁶⁴⁾ For tens of thousands of years we all looked forward to the seventh and final bestowal of Michael. Gabriel had taught us that this terminal bestowal would be made in the likeness of mortal flesh, but we were wholly ignorant of the time, place, and manner of this culminating adventure.

¹¹⁹⁷²⁽¹³¹⁶⁵⁾ The public announcement that Michael had selected Urantia as the theater for his final bestowal was made shortly after we learned about the default of Adam and Eve. And thus, for more than thirty-five thousand years, your world occupied a very conspicuous place in the councils of the entire universe. There was no secrecy (aside from the incarnation mystery) connected with any step in the Urantia bestowal. From first to last, up to the final and triumphant return of Michael to Salvington as supreme Universe Sovereign, there was the fullest universe publicity of all that transpired on your small but highly honored world.

¹¹⁹⁷³⁽¹³¹⁶⁶⁾ While we believed that this would be the method, we never knew, until the time of the event itself, that Michael would appear on earth as a helpless infant of the realm. Theretofore had he always appeared as a fully developed individual of the personality group of the bestowal selection, and it was a thrilling announcement which was broadcast from Salvington telling that the babe of Bethlehem had been born on Urantia.

¹¹⁹⁷⁴⁽¹³¹⁶⁷⁾ We then not only realized that our Creator and friend was taking the most precarious

دوست ما مخاطره‌آمیزترین گام را در تمامی دوران زندگانی خویش داشت برمی‌داشت، و ظاهراً موقعیت و اتوریته خویش را در این اعطا به صورت یک نوزاد ناتوان به خطر می‌انداخت، بلکه همچنین فهمیدیم که تجربه او در این اعطای نهایی و انسانی او را به عنوان فرمانروای بدون چون و چرا و عالی جهان‌نبدان برای ابد بر اریکه قدرت می‌نشاند. برای یک سوم قرن به وقت زمین تمامی چشمها در تمامی بخشهای این جهان محلی به یورنشیا دوخته شده بود. تمامی موجودات هوشمند درک می‌کردند که آخرین اعطا در جریان بود، و همانطور که ما مدت‌ها از شورش لوسیفر در سیتانیا و معاندت کلیگسشیا در یورنشیا آگاهی داشتیم، شدت تقلایی را که پس از فرود آمدن و پدیداری فرمانروای ما در یورنشیا در شکل و شباهت فروتنانه جسم انسانی به دنبال می‌آمد به خوبی درک می‌کردیم.

یوشع فرزند یوسف، نوزاد یهودی، درست همانند تمامی نوزادان دیگر پیش از او و از آن هنگام تا به حال، نطفه‌اش بسته شد و در این دنیا متولد گشت، به جز این که این نوزاد ویژه ظهور میکائیل نبدان، یک پسر الهی بهشت و آفریننده تمامی این جهان محلی چیزها و موجودات بود. و این راز ظهور الوهیت به شکل بشری عیسی، که سوا از آن دارای منشأ طبیعی در دنیا بود، برای ابد حل نشده باقی خواهد ماند. شما حتی در ابدیت هرگز از تکنیک و روش ظهور آفریننده در شکل و شباهت مخلوقاتش اطلاع نخواهید یافت. این راز سونارینگتون می‌باشد، و این اسرار دارایی منحصر به فرد آن پسران الهی است که تجربه اعطایی را پشت سر گذاشته‌اند.

برخی از مردان خردمند زمین از ورود در شرف وقوع میکائیل اطلاع داشتند. این مردان خردمند که دارای بینش معنوی بودند از طریق تماسهای یک کره با کره دیگر از اعطای قریب‌الوقوع میکائیل در یورنشیا اطلاع یافتند. و سرافیمها از طریق مخلوقات بینایی به یک گروه از کاهنان کلدانی که رهبرشان آرنان بود این امر را اعلام کردند. این مردان خدا از کودک نوزاد در آخور دیدار کردند. تنها رخداد فوق طبیعی مربوط به تولد عیسی این اعلام به آرنان و دستیاران او از طریق سرافیمی که سابقاً به آدم و حوا در اولین باغ وصل بود می‌بود.

والدین بشری عیسی مردم حد متوسط روزگار و نسل خود بودند، و این پسر در جسم ظهور یافته خداوند بدین نحو از زن متولد شد و به شیوه معمول کودکان آن نژاد و عصر پرورش یافت.

داستان اقامت موقت میکائیل در یورنشیا، روایت اعطای انسانی پسر آفریننده در کره شما، موضوعی است که فراتر از محدوده و مقصود این روایت است.

8- وضعیت پس اعطایی میکائیل

بعد از اعطای نهایی و موفقیت‌آمیز میکائیل در یورنشیا نه تنها او به عنوان فرمانروای خود مختار نبدان توسط قدمای ایامها مورد پذیرش واقع شد، بلکه همچنین

step in all his career, apparently risking his position and authority on this bestowal as a helpless infant, but we also understood that his experience in this final and mortal bestowal would eternally enthrone him as the undisputed and supreme sovereign of the universe of Nebadon. For a third of a century of earth time all eyes in all parts of this local universe were focused on Urantia. All intelligences realized that the last bestowal was in progress, and as we had long known of the Lucifer rebellion in Satania and of the Caligastia disaffection on Urantia, we well understood the intensity of the struggle which would ensue when our ruler condescended to incarnate on Urantia in the humble form and likeness of mortal flesh.

^{1197.5 (1317.1)} Joshua ben Joseph, the Jewish baby, was conceived and was born into the world just as all other babies before and since *except* that this particular baby was the incarnation of Michael of Nebadon, a divine Son of Paradise and the creator of all this local universe of things and beings. And this mystery of the incarnation of Deity within the human form of Jesus, otherwise of natural origin on the world, will forever remain unsolved. Even in eternity you will never know the technique and method of the incarnation of the Creator in the form and likeness of his creatures. That is the secret of Sonarington, and such mysteries are the exclusive possession of those divine Sons who have passed through the bestowal experience.

^{1197.6 (1317.2)} Certain wise men of earth knew of Michael's impending arrival. Through the contacts of one world with another, these wise men of spiritual insight learned of the forthcoming bestowal of Michael on Urantia. And the seraphim did, through the midway creatures, make announcement to a group of Chaldean priests whose leader was Ardnnon. These men of God visited the newborn child in the manger. The only supernatural event associated with the birth of Jesus was this announcement to Ardnnon and his associates by the seraphim of former attachment to Adam and Eve in the first garden.

^{1197.7 (1317.3)} Jesus' human parents were average people of their day and generation, and this incarnated Son of God was thus born of woman and was reared in the ordinary manner of the children of that race and age.

^{1197.8 (1317.4)} The story of Michael's sojourn on Urantia, the narrative of the mortal bestowal of the Creator Son on your world, is a matter beyond the scope and purpose of this narrative.

8. MICHAEL'S POSTBESTOWAL STATUS

^{1198.1 (1317.5)} After Michael's final and successful bestowal on Urantia he was not only accepted by the Ancients of Days as sovereign ruler of Nebadon,

به عنوان مدیر تثبیت شده جهان محلی آفرینش خودش توسط پدر جهانی به رسمیت شناخته شد. این میکائیل، پسر انسان و پسر خدا، به دنبال بازگشتش به سلوینگتون به عنوان حکمران تثبیت شده نبادان اعلام گردید. هشتمین اعلام حاکمیت میکائیل از یوورسا آمد، در حالی که اعلان مشترک پدر جهانی و پسر جوادان از بهشت آمد، که این پیوند خداوند و انسان را یگانه سرپرست جهان مقرر داشت و به اتحاد ایامهایی که در سلوینگتون ساکن بود رهنمون داد که قصد خود را برای کنارگیری و عزیمت به بهشت اعلام دارد. به مؤمنان ایامها در ستاد مرکزی کوکبه نیز رهنمود داده شد که از شوراها و الامرتیه‌ها کناره گیرند. اما میکائیل به خاتمه مشاوره و همکاری پسران تثلیث رضایت نداد. او آنها را در سلوینگتون گرد آورد و شخصاً از آنها تقاضا نمود که برای همیشه برای ادامه کار در نبادان باقی بمانند. آنها به مدیران خود در بهشت ابراز تمایل کردند که از این تقاضا اطاعت می‌کنند، و مدت کوتاهی بعد آن فرامین جدایی از بهشت که برای ابد این پسران جهان مرکزی را به بارگاه میکائیل نبادان وصل می‌ساخت صادر گردید.

به تقریباً یک میلیارد سال به وقت یورنشیا زمان لازم بود که دوران اعطایی میکائیل تکمیل گردد و تثبیت نهایی اتوریتیه عالی او در جهان آفرینش خودش انجام شود. میکائیل یک آفریننده به دنیا آمد، به صورت یک اداره کننده آموزش یافت، به صورت یک مدیر اجرایی تعلیم دید، اما لازم بود که حاکمیت خویش را از طریق تجربه به دست آورد. و بدین ترتیب کره کوچک شما به عنوان عرصه‌ای که میکائیل تجربه‌اش را تکمیل نمود در سراسر نبادان شناخته شده است، تجربه‌ای که برای هر پسر آفریننده بهشتی پیش از این که کنترل نامحدود و سرپرستی جهان ساخت خودش به او داده شود لازم است. به تدریج که شما در جهان محلی صعود می‌کنید، پیرامون ایده‌های شخصیهایی که درگیر اعطاهای پیشین میکائیل بودند بیشتر خواهید آموخت.

میکائیل در تکمیل اعطایش به شکل مخلوق نه تنها حاکمیت خودش را تثبیت می‌نمود بلکه همچنین حاکمیت در حال تکامل خدای متعال را نیز افزایش می‌داد. پسر آفریننده در جریان این اعطاها نه تنها در یک پژوهش فرود آینده از سرشتهای گوناگون شخصیت مخلوق درگیر شد، بلکه به آشکارسازی خواستههای متعدد و گوناگون الوهینهای بهشت که یگانگی ترکیبی آنها، انطور که توسط آفرینندگان متعالی آشکار می‌شود، آشکار کننده خواست ایزد متعال است، نیز دست یافت.

این جنبه‌های گوناگون خواست الوهینها برای ابد در سرشت متفاوت هفت روح استاد تجسم یافته است، و هر یک از اعطاهای میکائیل به طور ویژه آشکار کننده یکی از این جلوه‌های ربانیت بود. او در اعطای خود به شکل ملک صادق خواست متحد پدر، پسر، و روح را متجلی ساخت؛ در اعطا به شکل لائوناندک، خواست پدر و پسر؛ در اعطای آدمی، خواست پدر و روح را آشکار نمود؛ در اعطا به شکل فرشته سراف، خواست پسر و روح؛ در اعطا به شکل انسان یوورسا او خواست عامل پیوند را به نمایش گذارد؛ در اعطا به شکل انسان

but he was also recognized by the Universal Father as the established director of the local universe of his own creation. Upon his return to Salvington this Michael, the Son of Man and the Son of God, was proclaimed the settled ruler of Nebadon. From Uversa came the eighth proclamation of Michael's sovereignty, while from Paradise came the joint pronouncement of the Universal Father and the Eternal Son constituting this union of God and man sole head of the universe and directing the Union of Days stationed on Salvington to signify his intention of withdrawing to Paradise. The Faithfuls of Days on the constellation headquarters were also instructed to retire from the councils of the Most Highs. But Michael would not consent to the withdrawal of the Trinity Sons of counsel and co-operation. He assembled them on Salvington and personally requested them forever to remain on duty in Nebadon. They signified their desire to comply with this request to their directors on Paradise, and shortly thereafter there were issued those mandates of Paradise divorcement which forever attached these Sons of the central universe to the court of Michael of Nebadon.

^{1198.2 (1318.1)} It required almost one billion years of Urantia time to complete the bestowal career of Michael and to effect the final establishment of his supreme authority in the universe of his own creation. Michael was born a creator, educated an administrator, trained an executive, but he was required to earn his sovereignty by experience. And thus has your little world become known throughout all Nebadon as the arena wherein Michael completed the experience which is required of every Paradise Creator Son before he is given unlimited control and direction of the universe of his own making. As you ascend the local universe, you will learn more about the ideals of the personalities concerned in Michael's previous bestowals.

^{1198.3 (1318.2)} In completing his creature bestowals, Michael was not only establishing his own sovereignty but also was augmenting the evolving sovereignty of God the Supreme. In the course of these bestowals the Creator Son not only engaged in a descending exploration of the various natures of creature personality, but he also achieved the revelation of the variously diversified wills of the Paradise Deities, whose synthetic unity, as revealed by the Supreme Creators, is revelatory of the will of the Supreme Being.

^{1198.4 (1318.3)} These various will aspects of the Deities are eternally personalized in the differing natures of the Seven Master Spirits, and each of Michael's bestowals was peculiarly revelatory of one of these divinity manifestations. On his Melchizedek bestowal he manifested the united will of the Father, Son, and Spirit, on his Lanonandek bestowal the will of the Father and the Son; on the Adamic bestowal he revealed the will of the Father and the Spirit, on the seraphic bestowal the will of the Son and the Spirit;

مورانشیا، خواست پسر جاودان؛ و در اعطای مادی در یورنشیا، مطابق خواست پدر جهانی زندگی نمود، حتی به عنوان یک انسان دارای جسم و خون.

تکمیل این هفت اعطا به تحقق حاکمیت عالی میکائیل و همچنین به پیدایش احتمال حاکمیت متعال در نبادان انجامید. میکائیل در هیچیک از اعطاهایش خدای متعال را آشکار نداشت، اما جمع کل تمامی هفت اعطا یک آشکارسازی جدید ایزد متعال در نبادان است.

میکائیل در تجربه فرود از خداوند به انسان، صعود از ناکامل بودن قابلیت تجلی به تعالیت عمل نامتناهی و نهایت رهایی پتانسیل خود برای کارکرد آسونايت را به طور همزمان تجربه می‌کرد. میکائیل، یک پسر آفریننده، یک آفریننده زمان و مکان است، اما میکائیل، یک پسر استاد هفتگانه، عضوی از یکی از گروه‌های الهی است که غایت تثلیث را تشکیل می‌دهند.

پسر آفریننده در عبور از میان تجربه آشکارسازی خواستهای هفت روح استاد تثلیث، از میان تجربه آشکار ساختن خواست متعال عبور کرده است. میکائیل در کارکرد به عنوان آشکار کننده خواست تعالیت، به همراه کلیه پسران استاد دیگر، خود را برای ابد با متعال تعیین هویت کرده است. او در این عصر جهان متعال را آشکار می‌سازد و در واقعیت بخشیدن به حاکمیت تعالیت شرکت می‌کند. اما ما باور داریم که در عصر بعدی جهان او در اولین تثلیث تجربی برای جهانهای فضایی بیرونی و در آنها با ایزد متعال تشریک مساعی خواهد کرد.

یورنشیا معبد احساس برانگیز تمامی نبادان، سرور ده میلیون کره مسکونی، منزلگاه انسانی میکائیل مسیح، فرمانروای تمامی نبادان، یک خادم ملک صادق برای قلمروها، یک نجات دهنده سیستم، یک نجات دهنده از نوع آدم، یک همیار سرافی، یک دستیار روحهای فرازگرا، یک پیشرونده مورانشیا، یک پسر انسان در شکل جسم انسانی، و پرنس سیاره‌ای یورنشیا است. و نگارشات شما حقیقت را می‌گوید آنگاه که می‌گوید همین عیسی وعده داده است که روزی به کره اعطای نهایی خویش، کره صلیب، بازگردد.

[این مقاله که هفت اعطای میکائیل مسیح را وصف می‌کند شصت و سومین مقاله از یک سری از ارائه مطالبی است که مسئولیتش به عهده شخصیت‌های گوناگون است، و تاریخ یورنشیا را تا زمان ظهور میکائیل در زمین در شکل جسم انسانی نقل می‌کند. این مقالات توسط یک کمسیون نبادانی دوازده نفره که تحت سرپرستی منتوشیا ملک صادق عمل می‌کردند اجازه نگارش یافته است. ما این روایات را نگاشته‌ایم و آنها را از طریق تکنیکی که توسط مسئولین ما در سال 1935 بعد از میلاد مسیح به وقت یورنشیا مجاز گردیده به زبان انگلیسی در آورديم.]

on the Uversa mortal bestowal he portrayed the will of the Conjoint Actor, on the morontia mortal bestowal the will of the Eternal Son; and on the Urantia material bestowal he lived the will of the Universal Father, even as a mortal of flesh and blood.

^{1198.5 (1318.4)} The completion of these seven bestowals resulted in the liberation of Michael's supreme sovereignty and also in the creation of the possibility for the sovereignty of the Supreme in Nebadon. On none of Michael's bestowals did he reveal God the Supreme, but the sum total of all seven bestowals is a new Nebadon revelation of the Supreme Being.

^{1198.6 (1318.5)} In the experience of descending from God to man, Michael was concomitantly experiencing the ascent from partiality of manifestability to supremacy of finite action and finality of the liberation of his potential for absonite function. Michael, a Creator Son, is a time-space creator, but Michael, a sevenfold Master Son, is a member of one of the divine corps constituting the Trinity Ultimate.

^{1198.7 (1318.6)} In passing through the experience of revealing the Seven Master Spirit wills of the Trinity, the Creator Son has passed through the experience of revealing the will of the Supreme. In functioning as a revelator of the will of Supremacy, Michael, together with all other Master Sons, has identified himself eternally with the Supreme. In this universe age he reveals the Supreme and participates in the actualization of the sovereignty of Supremacy. But in the next universe age we believe he will be collaborating with the Supreme Being in the first experiential Trinity for and in the universes of outer space.

^{1198.8 (1319.1)} Urantia is the sentimental shrine of all Nebadon, the chief of ten million inhabited worlds, the mortal home of Christ Michael, sovereign of all Nebadon, a Melchizedek minister to the realms, a system savior, an Adamic redeemer, a seraphic fellow, an associate of ascending spirits, a morontia progressor, a Son of Man in the likeness of mortal flesh, and the Planetary Prince of Urantia. And your record tells the truth when it says that this same Jesus has promised sometime to return to the world of his terminal bestowal, the World of the Cross.

^{1198.9 (1319.2)} [This paper, depicting the seven bestowals of Christ Michael, is the sixty-third of a series of presentations, sponsored by numerous personalities, narrating the history of Urantia down to the time of Michael's appearance on earth in the likeness of mortal flesh. These papers were authorized by a Nebadon commission of twelve acting under the direction of Mantutia Melchizedek. We indited these narratives and put them in the English language, by a technique authorized by our superiors, in the year A.D. 1935 of Urantia time.]

کتاب یورنشا

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 120. اعطای میکائیل به یورنشیا

121 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 119

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 120

اعطای میکائیل به یورنشیا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- هفتمین مأموریت اعطایی
- 2- محدودیتهای اعطا
- 3- پند و اندرز بیشتر
- 4- پدیداری در جسم - یگانه ساختن دو تن

مقدمه مقاله

کار سرپرستی بازگویی زندگی میکائیل، هنگامی که در شکل جسم انسانی در یورنشیا بود، توسط جبرئیل به من، مدیر ملک صادق کمیسیون آشکارسازی، محول گردیده است. من اجازه دارم این داستان رخدادهای مشخصی را که بلافاصله پیش از ورود پسر آفریننده به یورنشیا در فاز نهایی تجربه اعطای او به جهان به وقوع پیوست عرضه کنم. زندگی کردن به شکل حیات یکسان آنطور که او بر موجودات هوشمند آفرینش خود ملزوم می‌دارد، و اعطای خود به شکل انواع گوناگون موجودات آفریده خود بدین نحو، بخشی از قیمتی است که هر پسر آفریننده باید برای حاکمیت کامل و عالی جهان ساخت خودش که حاوی چیزها و موجودات است بپردازد.

پیش از رخدادهایی که اکنون شرح خواهم داد، میکائیل نبادان خود را شش بار به شکل شش رسته متفاوت از آفرینش متنوع موجودات هوشمند خویش اعطا نمود. سپس او آماده گشت که به شکل جسم انسانی، پایین‌ترین رسته از مخلوقات هوشمندش که از اراده برخوردارند، در یورنشیا فرود آید، و به عنوان چنین انسان قلمرو مادی، عمل نهایی در درام نیل به حاکمیت جهان را مطابق فرامین فرمانروایان الهی بهشتی جهان جهاتها به اجرا در آورد.

PAPER 120

THE BESTOWAL OF MICHAEL ON
URANTIA

SECTIONS

Introduction

1. The Seventh Bestowal Commission
2. The Bestowal Limitations
3. Further Counsel and Advice
4. The Incarnation — Making Two One

INTRODUCTION

^{120.0.1 (1323.1)} ASSIGNED by Gabriel to supervise the restatement of the life of Michael when on Urantia and in the likeness of mortal flesh, I, the Melchizedek director of the revelatory commission intrusted with this task, am authorized to present this narrative of certain events which immediately preceded the Creator Son's arrival on Urantia to embark upon the terminal phase of his universe bestowal experience. To live such identical lives as he imposes upon the intelligent beings of his own creation, thus to bestow himself in the likeness of his various orders of created beings, is a part of the price which every Creator Son must pay for the full and supreme sovereignty of his self-made universe of things and beings.

^{120.0.2 (1323.2)} Before the events I am about to delineate, Michael of Nebadon had bestowed himself six times after the similitude of six differing orders of his diverse creation of intelligent beings. Then he prepared to descend upon Urantia in the likeness of mortal flesh, the lowest order of his intelligent will creatures, and, as such a human of the material realm, to execute the final act in the drama of the acquirement of universe sovereignty in accordance with the mandates of the divine Paradise Rulers of the universe of universes.

میکائیل در جریان هر یک از این اعطاهای پیشین نه تنها تجربه متناهی یک گروه از موجودات آفریده شده خود را به دست آورد، بلکه همچنین در همکاری با بهشت به یک تجربه ضروری دست یافت که به واسطه خود به منصوب نمودن او به عنوان فرمانروای جهان ساخته خویش بیشتر کمک می نمود. میکائیل می توانست در هر لحظه از اوقات سپری شده به وقت جهان محلی به عنوان یک پسر آفریننده حاکمیت شخصی خویش را اعمال کند و به عنوان یک پسر آفریننده می توانست به شیوه انتخابی خودش بر جهانش حکومت کند. در چنین حالتی، عمانوئیل و پسران بهشتی مربوطه جهان را ترک می کردند. اما میکائیل مایل نبود که صرفاً به واسطه حق جداگانه خویش به عنوان یک پسر آفریننده بر نبادان حکومت کند. او آرزو می کرد که با فرمانبرداری همیارانه از تثلیث بهشت از طریق تجربه عملی به آن جایگاه والا در مرتبت جهان فراز یابد، جایی که با آن کمال بینش و خرد اجرایی که در آینده ویژگی فرمانروایی والا یزد متعال خواهد بود از صلاحیت حکومت بر جهانش و اداره امور آن برخوردار می گشت. آرزوی او نه کمال در حکومت به عنوان یک پسر آفریننده بلکه مدیریت متعالی به عنوان مظهر خرد جهان و تجربه الهی یزد متعال بود.

از این رو میکائیل در انجام این هفت اعطا به رسته های گوناگون مخلوقات جهانش یک مقصود دوگانه داشت: نخست، او تجربه لازم در فهم مخلوق را تکمیل می نمود، که از کلیه پسران آفریننده پیش از آن که حاکمیت کامل را به عهده گیرند مطالبه می شود. یک پسر آفریننده می تواند در هر زمان مطابق حق خودش بر جهانش حکومت کند، اما او تنها پس از عبور از هفت اعطا به شکل مخلوقات جهان می تواند به عنوان نماینده عالی تثلیث بهشت حکومت کند. دوم، او آرزوی داشتن افتخار نمایندگی حداکثر اتوریتیه تثلیث بهشت را که می تواند در اداره مستقیم و شخصی یک جهان محلی اعمال گردد داشت. از این رو میکائیل در طول تجربه هر یک از اعطاهای جهانی خود به طور موفقیت آمیز و قابل قبول خود را به طور داوطلبانه مطیع خواسته های در بر گرفته شده گوناگون ارتباطی متنوع اشخاص تثلیث بهشت ساخت. به این معنی که در اولین اعطا او مطیع جمع خواست پدر، پسر، و روح بود؛ در دومین اعطا خواست پدر و پسر؛ در سومین اعطا خواست پدر و روح؛ در چهارمین اعطا خواست پسر و روح؛ در پنجمین اعطا خواست روح بیکران؛ در ششمین اعطا خواست پسر جاودان؛ و در طول اعطای هفتم و آخر، در یورنشیاء، خواست پدر جهانی.

از این رو میکائیل خواست الهی فازهای هفتگانه آفرینندگان جهانی را با تجربه فهمیده مخلوقات جهان محلی خویش در حاکمیت شخصیش ترکیب می کند. بدین ترتیب دولت او نماینده بزرگترین قدرت و اتوریتیه ممکن شده است، گر چه از تمامی پنداشتهای اختیاری تهی

^{1200.3 (1323.3)} In the course of each of these preceding bestowals Michael not only acquired the finite experience of one group of his created beings, but he also acquired an essential experience in Paradise co-operation which would, in and of itself, further contribute to constituting him the sovereign of his self-made universe. At any moment throughout all past local universe time, Michael could have asserted personal sovereignty as a Creator Son and as a Creator Son could have ruled his universe after the manner of his own choosing. In such an event, Immanuel and the associated Paradise Sons would have taken leave of the universe. But Michael did not wish to rule Nebadon merely in his own isolated right, as a Creator Son. He desired to ascend through actual experience in co-operative subordination to the Paradise Trinity to that high place in universe status where he would become qualified to rule his universe and administer its affairs with that perfection of insight and wisdom of execution which will sometime be characteristic of the exalted rule of the Supreme Being. He aspired not to perfection of rule as a Creator Son but to supremacy of administration as the embodiment of the universe wisdom and the divine experience of the Supreme Being.

^{1200.4 (1324.1)} Michael, therefore, had a double purpose in the making of these seven bestowals upon the various orders of his universe creatures: First, he was completing the required experience in creature understanding which is demanded of all Creator Sons before they assume complete sovereignty. At any time a Creator Son may rule his universe in his own right, but he can rule as the supreme representative of the Paradise Trinity only after passing through the seven universe-creature bestowals. Second, he was aspiring to the privilege of representing the maximum authority of the Paradise Trinity which can be exercised in the direct and personal administration of a local universe. Accordingly, did Michael, during the experience of each of his universe bestowals, successfully and acceptably voluntarily subordinate himself to the variously constituted wills of the diverse associations of the persons of the Paradise Trinity. That is, on the first bestowal he was subject to the combined will of the Father, Son, and Spirit; on the second bestowal to the will of the Father and the Son; on the third bestowal to the will of the Father and the Spirit; on the fourth bestowal to the will of the Son and the Spirit; on the fifth bestowal to the will of the Infinite Spirit; on the sixth bestowal to the will of the Eternal Son; and during the seventh and final bestowal, on Urantia, to the will of the Universal Father.

^{1200.5 (1324.2)} Michael, therefore, combines in his personal sovereignty the divine will of the sevenfold phases of the universal Creators with the understanding experience of his local universe creatures. Thus has his administration become

گشته است. قدرت او نامحدود است زیرا ناشی از ارتباط تجربی با الوهیت‌های بهشت است. اتوریته او بی چون و چرا است زیرا از طریق تجربه واقعی در شکل مخلوقات جهان به دست آمد. حاکمیت او عالی است زیرا در آن واحد شامل دیدگاه هفتگانه الوهیت بهشت و دیدگاه مخلوق زمان و فضا می‌باشد.

میکائیل پس از تعیین زمان اعطای نهایی خویش و پس از انتخاب سیاره‌ای که بنا بود این رویداد خارق‌العاده در آن به وقوع بپیوندد، به رایزنی پیش اعطایی معمول با جبرئیل پرداخت و سپس نزد برادر بزرگتر و مشاور بهشتیش عمانوئیل رفت. میکائیل تمامی قدرتهای دولت جهان را که سابقاً به جبرئیل اعطا نشده بود اکنون به عمانوئیل سپرد. و درست پیش از عزیمت میکائیل برای ظهور در یورنشیا، عمانوئیل در قبول نگاهداری از جهان در طول زمان اعطای یورنشیا اقدام به رهنمود دادن پیرامون اعطا نمود. هنگامی که میکائیل به عنوان یک انسان عالم در یورنشیا بزرگ می‌شد این رهنمودها به عنوان راهنمای ظهور در جسم برای او عمل می‌کردند.

در این رابطه باید به خاطر داشت که میکائیل چنین برگزیده بود که این اعطا به شکل جسم انسانی را مطابق خواست پدر بهشتی اجرا کند. پسر آفریننده برای اجرای این ظهور در جسم که تنها به منظور دستیابی به حاکمیت جهان بود نیاز به رهنمود هیچ کس نداشت، اما او به یک برنامه آشکارسازی متعال میادرت ورزیده بود، که در بر گیرنده کارکرد همیارانه با خواسته‌های گوناگون الوهیت‌های بهشت بود. بدین ترتیب حاکمیت او، هنگامی که سرانجام و شخصاً به دست آمد، در واقع تماماً در بر گیرنده خواست هفتگانه الوهیت، آنطور که در متعال به اوج می‌رسد، بود. از این رو او سابقاً شش بار توسط نمایندگان شخصی الوهیت‌های گوناگون بهشت و دستیاران آنها رهنمود دریافت کرده بود؛ و اکنون او توسط اتحاد ایامها، سفیر تثلیث بهشت برای جهان محلی نبادان، که از جانب پدر جهانی عمل می‌کرد، راهنمایی می‌شد.

فواید فوری و پاداشهای فوق‌العاده‌ای از تمایل این پسر توانمند آفریننده که بار دیگر خود را به طور داوطلبانه تابع خواست الوهیت‌های بهشت، این بار خواست پدر جهانی، می‌ساخت حاصل می‌شد. میکائیل از طریق این تصمیم برای اجرای چنین فرمانبرداری مرتبطی نه تنها طبیعت انسان فانی بلکه همچنین خواست پدر بهشتی همه را در این ظهور در جسم تجربه می‌نمود. و علاوه بر آن او می‌توانست با این اطمینان کامل به این اعطای بی‌نظیر وارد شود که نه تنها در طول غیبتش در اعطای یورنشیا عمانوئیل اتوریته کامل پدر بهشتی را در اداره جهانش اعمال می‌کرد، بلکه همچنین با این اطلاع تسکین دهنده که قدمای ایامهای ابرجهان امنیت قلمرو او را در طی تمامی دوران اعطایی مقرر داشته بودند.

representative of the greatest possible power and authority although divested of all arbitrary assumptions. His power is unlimited since it is derived from experienced association with the Paradise Deities; his authority is unquestioned inasmuch as it was acquired through actual experience in the likeness of universe creatures; his sovereignty is supreme since it embodies at one and the same time the sevenfold viewpoint of Paradise Deity with the creature viewpoint of time and space.

1200.6 (1324.3) Having determined the time of his final bestowal and having selected the planet whereon this extraordinary event would take place, Michael held the usual prebestowal conference with Gabriel and then presented himself before his elder brother and Paradise counselor, Immanuel. All powers of universe administration which had not previously been conferred upon Gabriel, Michael now assigned to the custody of Immanuel. And just before Michael's departure for the Urantia incarnation, Immanuel, in accepting the custody of the universe during the time of the Urantia bestowal, proceeded to impart the bestowal counsel which would serve as the incarnation guide for Michael when he would presently grow up on Urantia as a mortal of the realm.

1200.7 (1324.4) In this connection it should be borne in mind that Michael had elected to execute this bestowal in the likeness of mortal flesh, subject to the will of the Paradise Father. The Creator Son required instructions from no one in order to effect this incarnation for the sole purpose of achieving universe sovereignty, but he had embarked upon a program of the revelation of the Supreme which involved co-operative functioning with the diverse wills of the Paradise Deities. Thus his sovereignty, when finally and personally acquired, would actually be all-inclusive of the sevenfold will of Deity as it culminates in the Supreme. He had, therefore, six times previously been instructed by the personal representatives of the various Paradise Deities and associations thereof; and now he was instructed by the Union of Days, ambassador of the Paradise Trinity to the local universe of Nebadon, acting on behalf of the Universal Father.

1200.8 (1325.1) There were immediate advantages and tremendous compensations resultant from the willingness of this mighty Creator Son once more voluntarily to subordinate himself to the will of the Paradise Deities, this time to that of the Universal Father. By this decision to effect such associative subordination, Michael would experience in this incarnation, not only the nature of mortal man, but also the will of the Paradise Father of all. And further, he could enter upon this unique bestowal with the complete assurance, not only that Immanuel would exercise the full authority of the Paradise Father in the administration of his universe during his absence on the Urantia

و این زمینه آن رویداد بسیار مهم بود آنگاه که عمانوئیل هفتمین مأموریت اعطایی را عرضه نمود. و من اجازه دارم که از این رهنمودهای پیش اعطایی عمانوئیل به حکمران جهان که متعاقباً در یورنشیا عیسی ناصری (میکائیل مسیح) شد، گزیده‌های زیرین را عرضه کنم:

1- هفتمین مأموریت اعطایی

”برادر آفرینشگر من، من در آستانه مشاهده هفتمین و آخرین اعطای تو به جهان هستم. تو با وفاداری کامل و به طور تمام و کمال شش مأموریت پیشین را به اجرا در آوردی، و من مطمئنم که تو به همان اندازه در این اعطای نهایی حاکمیت خود پیروزمند خواهی بود. پیش از این تو به صورت یک موجود کاملاً بالغ رسته انتخابی خود در کرات اعطایی خویش ظاهر شده‌ای. اکنون تو در آستانه ظهور در یورنشیا، سیاره نابسمان و اختلال یافته انتخابی خود هستی، نه به صورت یک انسان کاملاً بالغ، بلکه به صورت یک نوزاد ناتوان. ای رفیق من، این برای تو یک تجربه جدید و آزمون نشده خواهد بود. تو به زودی بهای کامل اعطای خود را خواهی پرداخت و روشن بینی کامل ظهور یک آفریننده به شکل یک مخلوق را تجربه خواهی نمود.

”تو طی هر یک از اعطاهای پیشینت به طور داوطلبانه برگزیده‌ای که خود را تابع خواست سه الوهیت بهشت و معاشران الهی آنها سازی. تو در اعطاهای پیشینت از میان هفت فاز خواست متعال در معرض همه قرار گرفته‌ای، به جز خواست شخصی پدر بهشتیت. اکنون که انتخاب نموده‌ای که طی هفتمین اعطایت کاملاً تابع خواست پدرت باشی، من، به عنوان نماینده شخصی پدر من، مسئولیت کامل جهان تو را برای مدت ظهورت در جسم به عهده می‌گیرم.

”تو در ورود به اعطای یورنشیا خود را از کلیه حمایت‌های خارج سیاره‌ای و کمک ویژه از قبیل آنچه که ممکن است توسط هر مخلوق آفریده خودت ارائه شود، به طور داوطلبانه محروم ساخته‌ای. همانطور که فرزندان آفریده تو در نبادان برای اجرای امن امور طی دوران زندگانشان در جهان کاملاً به تو وابسته‌اند، تو نیز اکنون برای اجرای امن امور طی تحولات آشکار نشده دوران زندگانی بعدی انسانی خویش باید کاملاً و به طور بی‌دریغ به پدر بهشتی خود وابسته شوی. و هنگامی که این تجربه اعطایی را به پایان رساندی، معنی کامل و اهمیت سرشار آن ایمان و اعتمادی را که به طور تغییرناپذیر از کلیه مخلوقات انتظار داری به عنوان بخشی از رابطه صمیمانه‌شان با تو به عنوان آفریدگار و پدر جهان محلی‌شان در آن مهارت یابند به گونه‌ای کاملاً حقیقی خواهی دانست.

bestowal, but also with the comforting knowledge that the Ancients of Days of the superuniverse had decreed the safety of his realm throughout the entire bestowal period.

120:09 (1325:2) And this was the setting of the momentous occasion when Immanuel presented the seventh bestowal commission. And from this prebestowal charge of Immanuel to the universe ruler who subsequently became Jesus of Nazareth (Christ Michael) on Urantia, I am permitted to present the following excerpts:

1. THE SEVENTH BESTOWAL COMMISSION

120:11 (1325:3) “My Creator brother, I am about to witness your seventh and final universe bestowal. Most faithfully and perfectly have you executed the six previous commissions, and I entertain no thought but that you will be equally triumphant on this, your terminal sovereignty bestowal. Heretofore you have appeared on your bestowal spheres as a fully developed being of the order of your choosing. Now you are about to appear upon Urantia, the disordered and disturbed planet of your choice, not as a fully developed mortal, but as a helpless babe. This, my comrade, will be a new and untried experience for you. You are about to pay the full price of bestowal and to experience the complete enlightenment of the incarnation of a Creator in the likeness of a creature.

120:12 (1325:4) “Throughout each of your former bestowals you have voluntarily chosen to subject yourself to the will of the three Paradise Deities and their divine interassociations. Of the seven phases of the will of the Supreme you have in your previous bestowals been subject to all but the personal will of your Paradise Father. Now that you have elected to be wholly subject to your Father's will throughout your seventh bestowal, I, as the personal representative of our Father, assume the unqualified jurisdiction of your universe for the time of your incarnation.

120:13 (1325:5) “In entering upon the Urantia bestowal, you have voluntarily divested yourself of all extraplanetary support and special assistance such as might be rendered by any creature of your own creation. As your created sons of Nebadon are wholly dependent upon you for safe conduct throughout their universe careers, so now must you become wholly and unreservedly dependent upon your Paradise Father for safe conduct throughout the unrevealed vicissitudes of your ensuing mortal career. And when you shall have finished this bestowal experience, you will know in very truth the full meaning and the rich significance of that faith-trust which you so unvaryingly require all your creatures to master as a part of their intimate relationship with you as their local universe Creator and Father.

“در سرتاسر اعطای تو در یورنشیا فقط باید به یک چیز توجه کنی، ارتباط ناگسسته روحانی میان تو و پدر بهشتیت، و با کامل شدن چنین رابطه‌ای خواهد بود که کره اعطایی تو، حتی تمامی جهان آفریده تو، نظارمگر یک آشکارسازی جدید و قابل فهم‌تر از پدر تو و پدر من، پدر جهانی همه، خواهد بود. از این رو، توجه تو فقط باید به زندگی شخصی تو در یورنشیا مبدول شود. از لحظه ترک داوطلبانه قدرت توسط تو تا زمانی که به عنوان فرمانروای جهان نزد ما بازگردی من به طور کامل و مؤثر مسئول امنیت و اداره مداوم جهان تو خواهم بود. آنگاه تو توسط بهشت مورد تأیید واقع خواهی گشت و از دستن من، نه اختیار قائم مقامی را که اکنون به من تحویل می‌دهی، بلکه قدرت عالی و اختیار جهانیت را باز پس خواهی گرفت.

”و برای این که با اطمینان خاطر بدانی که از قدرت انجام تمامی آنچه را که اکنون وعده می‌دهم برخوردارم (با آگاهی کامل از این که من مورد اعتماد تمامی بهشت برای انجام وفادارانه پیمانم هستم)، به تو اعلام می‌دارم که هم اکنون فرمانی از قدمای ایامها در یورسا به من رسیده شده که در سراسر دوران اعطای داوطلبانه تو از تمامی مخاطرات روحی در نبادان ممانعت به عمل می‌آورد. از لحظه‌ای که با آغاز پیداری در جسم انسانی آگاهی را تسلیم می‌کنی، تا زمانی که به عنوان فرمانروای عالی و بی‌چون و چرای این جهان آفریده و سازمان داده شده خونت نزد ما بازگردی، هیچ چیز که از اهمیت جدی برخوردار باشد نمی‌تواند در تمامی نبادان رخ دهد. در اثنای ظهور تو در جسم، در حالی که در این اعطا غایب هستی، من نگاهدارنده فرامین قدمای ایامها هستم که به طور قاطع دستور به نابودی آنی و اتوماتیک هر موجودی که در جهان نبادان مقصر به شورش باشد یا تصور رود تحریک به شورش می‌کند می‌دهد. برادر من، نظر به اتوریت بهشت که اساس حضور من است و توسط فرمان قضایی یورسا قوت می‌یابد، جهان تو و تمامی مخلوقات وفادار آن در طول اعطای تو ایمن خواهند بود. تو می‌توانی با یک اندیشه تنها عازم مأموریت خود شوی: آشکارسازی افزایش یافته پدر ما برای موجودات هوشمند جهان تو.

”همچون هر یک از اعطاهای پیشینت، به تو یادآوری می‌کنم که من دریافت کننده اختیار جهان تو به عنوان برادری امانتدار می‌باشم. من به نام تو اتوریت کامل را به کار می‌گیرم و قدرت کامل را اعمال می‌کنم. من همچون پدر بهشتیمان و مطابق تقاضای صریح تو که به جای تو بدین گونه عمل کنم کار می‌کنم. و این امر از واقعیت برخوردار است که تمامی این قدرت تفویض شده متعلق به تو است که مجدداً به کار بندی و در هر لحظه که مناسب می‌بینی می‌توانی بازگشت آن را درخواست کنی. اعطای تو، در سراسر آن، کاملاً داوطلبانه است. تو به عنوان یک انسان ظهور یافته در دنیا فاقد عطایای آسمانی هستی، اما هر زمان که انتخاب کنی خود را از اتوریت جهانی برخوردار سازی تمامی قدرت و اگزار شده‌ات را می‌توانی به دست آوری. اگر انتخاب کنی که قدرت و اتوریت خود را از نو برقرار سازی، به خاطر

120:1.4 (1326:1) “Throughout your Urantia bestowal you need be concerned with but one thing, the unbroken communion between you and your Paradise Father; and it will be by the perfection of such a relationship that the world of your bestowal, even all the universe of your creation, will behold a new and more understandable revelation of your Father and my Father, the Universal Father of all. Your concern, therefore, has only to do with your personal life on Urantia. I will be fully and efficiently responsible for the security and unbroken administration of your universe from the moment of your voluntary relinquishment of authority until you return to us as Universe Sovereign, confirmed by Paradise, and receive back from my hands, not the vicegerent authority which you now surrender to me, but, instead, the supreme power over, and jurisdiction of, your universe.

120:1.5 (1326:2) “And that you may know with assurance that I am empowered to do all that I am now promising (knowing full well that I am the assurance of all Paradise for the faithful performance of my word), I announce to you that there has just been communicated to me a mandate of the Ancients of Days on Uversa which will prevent all spiritual jeopardy in Nebadon throughout the period of your voluntary bestowal. From the moment you surrender consciousness, upon the beginning of the mortal incarnation, until you return to us as supreme and unconditional sovereign of this universe of your own creation and organization, nothing of serious import can happen in all Nebadon. In this interim of your incarnation, I hold the orders of the Ancients of Days which unqualifiedly mandate the instantaneous and automatic extinction of any being guilty of rebellion or presuming to instigate insurrection in the universe of Nebadon while you are absent on this bestowal. My brother, in view of the authority of Paradise inherent in my presence and augmented by the judicial mandate of Uversa, your universe and all its loyal creatures will be secure during your bestowal. You may proceed upon your mission with but a single thought — the enhanced revelation of our Father to the intelligent beings of your universe.

120:1.6 (1326:3) “As in each of your previous bestowals, I would remind you that I am recipient of your universe jurisdiction as brother-trustee. I exercise all authority and wield all power in your name. I function as would our Paradise Father and in accordance with your explicit request that I thus act in your stead. And such being the fact, all this delegated authority is yours again to exercise at any moment you may see fit to requisition its return. Your bestowal is, throughout, wholly voluntary. As a mortal incarnate in the realm you are without celestial endowments, but all your relinquished power may be had at any time you may choose to reinvest yourself with universe authority. If you should choose to reinstate yourself in power and

داشته باش، کاملاً به دلایل شخصی خواهد بود، زیرا من پیمان زنده و عالی هستم که حضور و وعده‌اش اداره امن جهان تو را مطابق خواست پدرت تضمین می‌کند. شورش، نظیر آنچه که سه بار در نبادان رخ داد، نمی‌تواند در طول غیبت تو از سلوینگتون در این اعطا به وقوع بپیوندد. برای دوره اعطا در یورنشیا قدمای ایامها مقرر داشته‌اند که شورش در نبادان با دانه اتوماتیک نابودی خودش آراسته خواهد گشت.

”تا وقتی که تو در این اعطای نهایی و خارق‌العاده غایب هستی، من (با همکاری جبرئیل) قول می‌دهم جهان تو را به گونه‌ای وفادارانه اداره کنم؛ و همینطور که سفارش می‌کنم تو این خدمت آشکارسازی الهی را به عهده گیری و به این تجربه کامل شده فهم بشری تن در دهی، من از جانب پدرم و پدر تو عمل می‌کنم و رهنمودهای زیرین را به تو پیشنهاد می‌کنم، که به تدریج که در رابطه با مأموریت الهی اقامت مداومت خود آگاه می‌شوی باید تو را در زیست نمودن این حیات زمینی تو در جسم هدایت کند.

2- محدودیتهای اعطا

”1- مطابق سنتها و در تطابق با تکنیک سونارینگتون — در اطاعت از فرامین پسر جاودان بهشت — من در هماهنگی با طرحهایی که توسط تو تدوین شده و توسط جبرئیل به من سپرده شده، برای ورود فوری تو به این اعطای انسانی به هر طریق تدارک دیده‌ام. تو در حالی که تماماً تابع خواست پدر بهشتیت هستی به عنوان یک فرزند عالم در یورنشیا بزرگ خواهی شد، آموزشهای بشری خود را تکمیل خواهی نمود، انطور که مشخص کرده‌ای زندگیت را در یورنشیا خواهی زیست، اقامت موقت سیاره‌ای خویش را خاتمه خواهی داد، و برای صعود نزد پدرت آماده خواهی شد تا حاکمیت عالی جهانت را از او دریافت داری.

”2- گذشته از مأموریت زمینی تو و آشکارسازی جهانت، اما لازم برای هر دو، من رهنمود می‌دهم که بعد از این که از هویت الهی خویش به قدر مکفی خود آگاه شدی، کار اضافه خاتمه تکنیکی شورش لوسیفر را در سیستم ساتانیا به عهده گیری، و این که تمامی این کار را به عنوان پسر انسان انجام دهی؛ و بدین ترتیب، به عنوان یک مخلوق انسانی عالم که با تسلیم وفادارانه به خواست پدرت در ضعف قدرتمند شدی، من توصیه می‌کنم که تمامی آنچه را که در هنگام آغاز این شورش گناهکارانه و غیرقابل توجیه مکرراً از روی میل از انجامش خودداری کرده‌ای، در حالی که از توان آن برخوردار بودی، با قدرت و توانمندی به طور بزرگ منشانه به انجام رسانی. من این را به عنوان نقطه اوج شایسته اعطای انسانی تو تلقی می‌کنم که به عنوان پسر انسان، پرنس سیاره‌ای یورنشیا، و نیز پسر خداوند، فرمانروای عالی جهانت، نزد ما بازگردد. به عنوان یک انسان فانی، دون رتبه‌ترین نوع مخلوق هوشمند در نبادان، با دعاوی کفرآمیز کلیگشیا و لوسیفر مواجه شو و آن را مورد قضاوت قرار ده، و در وضعیت مورد پیشبینی فروتنانه خود، برای همیشه به جلوه‌های دروغین

authority, remember, it will be wholly for *personal* reasons since I am the living and supreme pledge whose presence and promise guarantee the safe administration of your universe in accordance with your Father's will. Rebellion, such as has three times occurred in Nebadon, cannot occur during your absence from Salvington on this bestowal. For the period of the Urantia bestowal the Ancients of Days have decreed that rebellion in Nebadon shall be invested with the automatic seed of its own annihilation.

120:1.7 (1326:4) “As long as you are absent on this final and extraordinary bestowal, I pledge (with Gabriel's co-operation) the faithful administration of your universe; and as I commission you to undertake this ministry of divine revelation and to undergo this experience of perfected human understanding, I act in behalf of my Father and your Father and offer you the following counsel, which should guide you in the living of your earth life as you become progressively self-conscious regarding the divine mission of your continued sojourn in the flesh:

2. THE BESTOWAL LIMITATIONS

120:2.1 (1327:1) “1. In accordance with the usages and in conformity with the technique of Sonarington — in compliance with the mandates of the Eternal Son of Paradise — I have provided in every way for your immediate entrance upon this mortal bestowal in harmony with the plans formulated by you and placed in my keeping by Gabriel. You will grow up on Urantia as a child of the realm, complete your human education — all the while subject to the will of your Paradise Father — live your life on Urantia as you have determined, terminate your planetary sojourn, and prepare for ascension to your Father to receive from him the supreme sovereignty of your universe.

120:2.2 (1327:2) “2. Apart from your earth mission and your universe revelation, but incidental to both, I counsel that you assume, after you are sufficiently self-conscious of your divine identity, the additional task of technically terminating the Lucifer rebellion in the system of Satania, and that you do all this as the *Son of Man*; thus, as a mortal creature of the realm, in weakness made powerful by faith-submission to the will of your Father, I suggest that you graciously achieve all you have repeatedly declined arbitrarily to accomplish by power and might when you were so endowed at the time of the inception of this sinful and unjustified rebellion. I would regard it as a fitting climax of your mortal bestowal if you should return to us as the Son of Man, Planetary Prince of Urantia, as well as the Son of God, supreme sovereign of your universe. As a mortal man, the lowest type of intelligent creature in Nebadon, meet and adjudicate the blasphemous pretensions of Caligastia and Lucifer and, in your

خجالت‌آور این فرزندان گمراه شده نور پایان ده. تو پس از این که از طریق اعمال امتیازات آفرینندگیت با عزم راسخ از بی‌اعتبار ساختن این شورشیان خودداری ورزیدی، اکنون شایسته است که به شکل دون مرتبه‌ترین مخلوقات آفرینش حاکمیت را از دستان این پسران گمراه شده خارج سازی؛ و بدین ترتیب تمامی جهان محلی تو با دادگری تمام به طور روشن و برای همیشه عدالت کار تو را در نقش جسم انسانی تصدیق کند، آن کارهایی که بخشندگی تو را از طریق نیروی اتوریته مستبدانه از انجام آن برحذر می‌داشت. و تو پس از این که از طریق اعطای خودت احتمال حاکمیت متعال را در نبدان بدن گونه تثبیت نمودی، امور مورد داوری واقع نشده کلیه شورشیان پیشین را در واقع پایان خواهی بخشید، گر چه در تحقق این دستاورد یک تأخیر زمانی بیشتر یا کمتر وجود خواهد داشت. مناقشات بلا تکلیف جهان تو با این عمل در کل از بین خواهد رفت. و با اعطای متعاقب حاکمیت عالی روی جهان تو، چالشهای مشابه برای اتوریته تو در هیچ بخش از آفرینش بزرگ شخصی تو هرگز نمی‌تواند دوباره پدیدار شود.

”3- هنگامی که در خاتمه بخشیدن به جدایی یورنشیا موفق شدی، همانطور که بدون شک انجام خواهی داد، من به تو رهنمود می‌دهم که اعطای عنوان ‘پرنس سیاره‌ای یورنشیا’ را به عنوان سپاس جاودانه توسط جهان تجربه نهایی اعطایی خویش از جبرئیل بپذیری؛ و این که علاوه بر آن تمامی کارها را در سازگاری با مقصود اعطای خود انجام دهی، و اندوه و سردرگمی را که به واسطه خیانت کلیگشیا و خطای متعاقب آدم دچار یورنشیا شد جبران کنی.

”4- جبرئیل و کلیه افراد مربوطه در هنگام ابراز تمایل تو برای پایان بخشیدن به اعطای یورنشیا مطابق تقاضای تو با تو همکاری خواهند نمود. در آن هنگام یک قضاوت الهی دنیا که با پایان یک عصر، برخاستن بقا یافتگان خفته انسانی از مرگ، و برقراری خواست الهی روح اعطا شده حقیقت همراه خواهد بود اعلام خواهد شد.

”5- آنطور که به سیاره اعطای تو و نسلی بلا فصل از انسانها که در هنگام اقامت موقت انسانی تو در آن زندگی می‌کنند مربوط می‌شود، من به تو توصیه می‌کنم که عمدتاً در نقش یک آموزگار عمل کنی. نخست به رهایی و الهام بخشی طبیعت معنوی انسان توجه کن. سپس، خرد تیره شده بشری را روشنایی ده، روانهای انسانها را شفا ده، و اذهان آنها را از ترسهای دیرین رها ساز. و آنگاه، مطابق خرد انسانی خود به سلامت فیزیکی و آسایش مادی برادرانت در جسم پیرداز. برای الهام و تزکیه تمامی جهانت یک زندگی ایده‌آل مذهبی داشته باش.

”6- در سیاره اعطایی خود، انسان با شورش جدا شده را از نظر معنوی آزاد کن. در یورنشیا، کمک بیشتری به حاکمیت متعال کن، و بدین ترتیب تثبیت این

assumed humble estate, forever end the shameful misrepresentations of these fallen children of light. Having steadfastly declined to discredit these rebels through the exercise of your creator prerogatives, now it would be fitting that you should, in the likeness of the lowest creatures of your creation, wrest dominion from the hands of these fallen Sons; and so would your whole local universe in all fairness clearly and forever recognize the justice of your doing in the role of mortal flesh those things which mercy admonished you not to do by the power of arbitrary authority. And having thus by your bestowal established the possibility of the sovereignty of the Supreme in Nebadon, you will in effect have brought to a close the unadjudicated affairs of all preceding insurrections, notwithstanding the greater or lesser time lag involved in the realization of this achievement. By this act the pending dissensions of your universe will be in substance liquidated. And with the subsequent endowment of supreme sovereignty over your universe, similar challenges to your authority can never recur in any part of your great personal creation.

12023 (1327.3) “3. When you have succeeded in terminating the Urantia secession, as you undoubtedly will, I counsel you to accept from Gabriel the conference of the title of ‘Planetary Prince of Urantia’ as the eternal recognition by your universe of your final bestowal experience; and that you further do any and all things, consistent with the purport of your bestowal, to atone for the sorrow and confusion brought upon Urantia by the Caligastia betrayal and the subsequent Adamic default.

12024 (1328.1) “4. In accordance with your request, Gabriel and all concerned will co-operate with you in the expressed desire to end your Urantia bestowal with the pronouncement of a dispensational judgment of the realm, accompanied by the termination of an age, the resurrection of the sleeping mortal survivors, and the establishment of the dispensation of the bestowed Spirit of Truth.

12025 (1328.2) “5. As concerns the planet of your bestowal and the immediate generation of men living thereon at the time of your mortal sojourn, I counsel you to function largely in the role of a teacher. Give attention, first, to the liberation and inspiration of man's spiritual nature. Next, illuminate the darkened human intellect, heal the souls of men, and emancipate their minds from age-old fears. And then, in accordance with your mortal wisdom, minister to the physical well-being and material comfort of your brothers in the flesh. Live the ideal religious life for the inspiration and edification of all your universe.

12026 (1328.3) “6. On the planet of your bestowal, set rebellion-segregated man spiritually free. On Urantia, make a further contribution to the sovereignty of the Supreme, thus extending the

حاکمیت را در سرتاسر قلمروهای پهناور آفرینش شخصی خود وسعت ده. در این اعطای مادی تو به شکل جسم، تو در آستانه تجربه نمودن روشن بینی نهایی یک آفریننده زمان و فضا هستی، تجربه دوگانه کار کردن در حیطه طبیعت انسان با خواست پدر بهشتیت. در حیات موقت تو خواست مخلوق متناهی و خواست آفریننده نامتناهی باید یکی شوند، حتی آنطور که در الوهیت در حال تکامل ایزد متعال نیز در حال یگانه شدن هستند. روح حقیقت را روی سیاره اعطایی خود جاری کن و بدین ترتیب خدمت حضور جداگانه پدر بهشتیمان، تنظیم کنندگان فکری دنیا را، برای تمامی انسانهای نرمال در آن کره منزوی فوراً و به طور کامل قابل دسترس کن.

"7- در کلیه کارهایی که ممکن است در کره اعطایی خود انجام دهی، پیوسته به خاطر داشته باش که تو برای آموزش و تزکیه تمامی جهانت زندگی می کنی. تو این زندگی پدیدار شده در جسم انسانی را به یورنشیا اعطا می کنی، اما برای الهام بخشی معنوی هر موجود هوشمند بشری و فوق بشری که در هر کره مسکونی زندگی کرده است، اکنون وجود دارد، یا ممکن است در آینده زندگی کند باید این چنین زندگی کنی، کراتی که بخشی از کهکشان پهناور حوزه اداری تو را شکل داده است، اکنون شکل می دهد، یا در آینده شکل خواهد داد. زندگی زمینی تو در شکل جسم انسانی نباید طوری زیست شود که در روزهای اقامت موقت زمینی تو برای انسانهای یورنشیا یا برای هر نسل متعاقب از موجودات بشری در یورنشیا یا در هر کره دیگر به مثابه یک نمونه باشد. بلکه زندگانی تو در جسم در یورنشیا باید الهامی برای تمامی زندگیا در کرات نبادان در سراسر تمامی نسلهای اعصار آینده باشد.

"8- مأموریت بزرگ تو که باید با ظهور در جسم انسانی تحقق یابد و تجربه شود در بر گیرنده تصمیم تو برای زندگی نمودن به شکل حیاتی است که برای انجام خواست پدر بهشتی تو، و لذا آشکارسازی خداوند، پدر تو، در جسم و به ویژه به مخلوقات برخوردار از جسم، با جان و دل انگیزه یافته است. در همان حال تو همچنین با یک بهسازی جدید پدرمان را برای موجودات فوق انسانی تمامی نبادان تفسیر خواهی نمود. به طور یکسان با این کارکرد آشکارسازی جدید و تفسیر افزایش یافته پدر بهشتی به نوع بشری و فوق بشری ذهن، تو همچنین طوری عمل خواهی کرد که یک آشکارسازی جدیدی از انسان به خداوند صورت دهی. در زندگی کوتاه یگانه خود در جسم امکانات متعالی را که در طول دوران کوتاه وجود انسانی توسط یک انسان خداشناس قابل دستیابی است طوری به نمایش در آور که پیش از آن هرگز در تمامی نبادان دیده نشده باشد، و برای تمامی موجودات هوشمند فوق بشری تمامی نبادان و برای تمامی اعصار یک تفسیر جدید و روشنگر از انسان و فراز و نشیبهای حیات سیاره ای او به عمل آور. تو باید به شکل جسم انسانی در یورنشیا فرود آیی، و در روزگار و نسل خود به عنوان یک مرد زندگی کنی. تو باید طوری عمل کنی که بتوانی آرمان تکنیک کامل شده در درگیری عالی امور آفرینش پهناورت را به تمامی جهانت نشان دهی: دستاورد خدایی که در جستجوی انسان است و او را می یابد، و پدیده انسانی که در جستجوی خداوند است و او را می یابد؛ و تمامی این

establishment of this sovereignty throughout the broad domains of your personal creation. In this, your material bestowal in the likeness of the flesh, you are about to experience the final enlightenment of a time-space Creator, the dual experience of working within the nature of man with the will of your Paradise Father. In your temporal life the will of the finite creature and the will of the infinite Creator are to become as one, even as they are also uniting in the evolving Deity of the Supreme Being. Pour out upon the planet of your bestowal the Spirit of Truth and thus make all normal mortals on that isolated sphere immediately and fully accessible to the ministry of the segregated presence of our Paradise Father, the Thought Adjusters of the realms.

12027 (1328.4) "7. In all that you may perform on the world of your bestowal, bear constantly in mind that you are living a life for the instruction and edification of all your universe. You are *bestowing* this life of mortal incarnation upon Urantia, but you are to *live* such a life for the spiritual inspiration of every human and superhuman intelligence that has lived, now exists, or may yet live on every inhabited world which has formed, now forms, or may yet form a part of the vast galaxy of your administrative domain. Your earth life in the likeness of mortal flesh shall not be so lived as to constitute an *example* for the mortals of Urantia in the days of your earthly sojourn nor for any subsequent generation of human beings on Urantia or on any other world. Rather shall your life in the flesh on Urantia be the *inspiration* for all lives upon all Nebadon worlds throughout all generations in the ages to come.

12028 (1328.5) "8. Your great mission to be realized and experienced in the mortal incarnation is embraced in your decision to live a life wholeheartedly motivated to do the will of your Paradise Father, thus to *reveal God*, your Father, in the flesh and especially to the creatures of the flesh. At the same time you will also *interpret*, with a new enhancement, our Father, to the supermortal beings of all Nebadon. Equally with this ministry of new revelation and augmented interpretation of the Paradise Father to the human and the superhuman type of mind, you will also so function as to make a new revelation of man to God. Exhibit in your one short life in the flesh, as it has never before been seen in all Nebadon, the transcendent possibilities attainable by a God-knowing human during the short career of mortal existence, and make a new and illuminating *interpretation* of man and the vicissitudes of his planetary life to all the superhuman intelligences of all Nebadon, and for all time. You are to go down to Urantia in the likeness of mortal flesh, and living as a man in your day and generation, you will so function as to show your entire universe the ideal of perfected technique in the supreme engagement of the affairs of your vast creation: The achievement of God seeking man and

کارها را با رضایت متقابل انجام دهی و آن را طی یک زندگانی کوتاه در جسم به انجام رسانی.

”9- من به تو هشدار می‌دهم همواره به خاطر داشته باشی که در واقع ضمن این که باید یک انسان معمولی دنیا شوی، به طور بالقوه یک پسر آفریننده پدر بهشتی باقی خواهی ماند. تو در طول این ظهور در جسم، اگر چه به صورت یک پسر انسان زندگی خواهی کرد و عمل خواهی نمود، ویژگیهای آفرینشگرانه ربانیت شخصی تو از سلوینگتون به یورنشیا تو را دنبال خواهند نمود. به دنبال ورود تنظیم کننده فکری تو همواره در حیطه قدرت اراده تو خواهد بود که در هر لحظه پدیداری در جسم را خاتمه دهی. من پیش از ورود و پذیرش تنظیم کننده حرمت شخصیت تو را تضمین خواهم نمود. اما تو به دنبال ورود تنظیم کننده خود و همزمان با شناخت تدریجی طبیعت و مفهوم مأموریت اعطایی خود، نظر به این واقعیت که امتیازات آفرینندگی تو با شخصیت انسانی تو مرتبط باقی خواهد ماند، به دلیل جدایی ناپذیری این ویژگیها از حضور شخصی تو، باید از تدوین هر دستیابی ارادی، دستاورد، یا قدرت فوق بشری خودداری کنی. اما جدا از خواست پدر بهشتی هیچ واکنش فوق بشری با دوران زندگانی زمینی تو همراه نخواهد بود، مگر این که با یک عمل اراده آگاه و عمدی به یک تصمیم کامل دست زنی که انتخاب کامل شخصیت تو را خاتمه خواهد داد.

finding him and the phenomenon of man seeking God and finding him; and doing all of this to mutual satisfaction and doing it during one short lifetime in the flesh.

120:29 (1329:1) “9. I caution you ever to bear in mind that, while in fact you are to become an ordinary human of the realm, in potential you will remain a Creator Son of the Paradise Father. Throughout this incarnation, although you will live and act as a Son of Man, the creative attributes of your personal divinity will follow you from Salvington to Urantia. It will ever be within your power-of-will to terminate the incarnation at any moment subsequent to the arrival of your Thought Adjuster. Prior to the arrival and reception of the Adjuster I will vouch for your personality integrity. But subsequent to the arrival of your Adjuster and concomitant with your progressive recognition of the nature and import of your bestowal mission, you should refrain from the formulation of any superhuman will-to-attainment, achievement, or power in view of the fact that your creator prerogatives will remain associated with your mortal personality because of the inseparability of these attributes from your personal presence. But no superhuman repercussions will attend your earthly career apart from the will of the Paradise Father unless you should, by an act of conscious and deliberate will, make an undivided decision which would terminate in whole-personality choice.

3- پند و اندرز بیشتر

”و اکنون برادر من، حین ترک تو همینطور که برای عزیمت به یورنشیا آماده می‌شوی، و بعد از رهنمود دادن به تو در رابطه با مشی کلی اعطای تو، به من اجازه بده که برخی از اندرزهایی را که در مشورت با جبرئیل به آن دست یافته‌ایم و به فازهای جزئی زندگانی انسانی تو مربوط می‌شود ارائه دهیم. ما علاوه بر آن توصیه می‌کنیم که:

”1- در تعقیب آرمان حیات زمینی انسانی تو، باید همچنین در تحقق بخشیدن و سرمشق ساختن برخی چیزهای عملی و فوراً سودمند برای هموعان انسانی خود قدری توجه کنی.

”2- تا جایی که به روابط خانوادگی مربوط می‌شود، به سنتهای پذیرفته شده زندگی خانوادگی انطور که آنها را در روزگار و نسل اعطایی خود تثبیت شده می‌بینی اولویت بده. زندگی خانوادگی و اجتماعی خود را مطابق آداب و رسوم مردمی که برگزیده‌ای در میانشان ظاهر شوی زیست کن.

”3- در روابط خود با نظم اجتماعی ما توصیه می‌کنیم که تلاشهای خود را عمدتاً به احیای معنوی و رهایی عقلانی محدود سازی. از کلیه درگیریهایی با ساختار اقتصادی و تعهدات سیاسی روزگار خود پرهیز کن. به طور ویژه خود را به زندگی کردن مطابق حیات ایده‌آل مذهبی در یورنشیا وقف کن.

3. FURTHER COUNSEL AND ADVICE

120:31 (1329:2) “And now, my brother, in taking leave of you as you prepare to depart for Urantia and after counseling you regarding the general conduct of your bestowal, allow me to present certain advices that have been arrived at in consultation with Gabriel, and which concern minor phases of your mortal life. We further suggest:

120:32 (1329:3) “1. That, in the pursuit of the ideal of your mortal earth life, you also give some attention to the realization and exemplification of some things practical and immediately helpful to your fellow men.

120:33 (1329:4) “2. As concerns family relationships, give precedence to the accepted customs of family life as you find them established in the day and generation of your bestowal. Live your family and community life in accordance with the practices of the people among whom you have elected to appear.

120:34 (1329:5) “3. In your relations to the social order we advise that you confine your efforts largely to spiritual regeneration and intellectual emancipation. Avoid all entanglements with the economic structure and the political commitments of your day. More especially devote yourself to living the ideal religious life on Urantia.

”4- تحت هیچ شرایط و نه حتی در کمترین حد نباید در تکامل تدریجی نرمال و منظم نژادهای یورنشیا مداخله کنی. اما این ممانعت نباید به عنوان محدود ساختن تلاشهای تو در به جا گذاشتن یک سیستم پایدار و بهبود یافته از اخلاقیات مثبت مذهبی تعبیر شود. به تو به عنوان یک پسر اعطایی دوران امتیازات مشخصی در رابطه با پیشبرد وضعیت معنوی و مذهبی مردمان دنیا داده شده است.

”5- آنطور که شایسته می‌بینی، باید خود را با جنبشهای موجود مذهبی و معنوی آنطور که ممکن است در یورنشیا یافت شوند تعیین هویت کنی، اما به هر طریق ممکن از برقراری رسمی یک فرقه سازمان یافته، یک مذهب شکل گرفته، یا یک گروه‌بندی جدا شده اخلاقی از موجودات انسانی احتراز کن. زندگی و آموزشهای تو باید میراث مشترک کلیه مذاهب و تمامی مردمان بشود.

”6- برای این که به ایجاد سیستمهای متعاقب کلیشه‌ای اعتقادات مذهبی یورنشیا یا انواع دیگر باورهای غیرمترقی مذهبی به گونه‌ای غیرضروری مساعدت نکنی، علاوه بر این باز به تو توصیه می‌کنیم که هیچ نوشته‌ای از خودت در سیاره به جا نگذاری. از هر گونه نوشتن روی مواد ماندگار خودداری کن. همیاران خود را از ساختن تصاویر یا سایر اشکال جسمانی خودت منع کن. مراقب باش که در لحظه عزیمت تو هیچ چیز بالقوه بت پرستانه در سیاره به جا گذاشته نشود.

”7- در حالی که در سیاره یک زندگی نرمال و معمول اجتماعی خواهی داشت، و یک فرد نرمال از جنس مذکر خواهی بود، احتمالاً وارد رابطه ازدواج نخواهی شد. اگر چه این رابطه کاملاً شرافتمندانه و با اعطای تو سازگار می‌باشد؛ ولی باید به تو یادآوری کنم که یکی از فرامین سونارینگتون پیرامون ظهور در جسم به جا گذاشتن فرزند انسانی را در هر سیاره توسط یک پسر اعطایی که منشأ بهشتی دارد قدغن می‌سازد.

”8- در کلیه جزئیات دیگر اعطای در حال وقوع تو، ما تو را به راهبری تنظیم کننده ساکن، آموزش روح الهی همواره حاضر برای هدایت بشر، و استدلال - داوری ذهن بشری در حال توسعه تو که از عطیه ارثی برخوردار است می‌سپاریم. چنین ارتباطی از ویژگیهای مخلوق و خالق تو را قادر خواهد ساخت که در گستره‌های سیاره‌ای برای ما زندگی کامل انسانی داشته باشی، نه لزوماً کامل آنطور که توسط هر یک انسان، در هر یک نسل، در هر یک کره تلقی می‌شود (تا چه رسد در یورنشیا) بلکه کاملاً و در حد عالی سرشار آنطور که در کرات بسیار کمال یافته‌تر و در حال کمال جهان پهناور تو ارزشیابی می‌شود.

”و اکنون باشد که پدر تو و پدر من، که همواره ما را در کلیه عملکردهای گذشته حفظ کرده است، تو را از لحظه‌ای که ما را ترک می‌کنی و به تسلیم خودآگاهی شخصیت خود دست می‌یابی، طی بازگشت تدریجی تو به شناخت هویت الهیت که در شکل بشری ظهور یافته، و سپس طی تمامی تجربه اعطایی تو در یورنشیا تا

120:35 (1329:6) “4. Under no circumstances and not even in the least detail, should you interfere with the normal and orderly progressive evolution of the Urantia races. But this prohibition must not be interpreted as limiting your efforts to leave behind you on Urantia an enduring and improved system of *positive religious ethics*. As a dispensational Son you are granted certain privileges pertaining to the advancement of the *spiritual* and *religious* status of the world peoples.

120:36 (1330:1) “5. As you may see fit, you are to identify yourself with existing religious and spiritual movements as they may be found on Urantia but in every possible manner seek to avoid the formal establishment of an organized cult, a crystallized religion, or a segregated ethical grouping of mortal beings. Your life and teachings are to become the common heritage of all religions and all peoples.

120:37 (1330:2) “6. To the end that you may not unnecessarily contribute to the creation of subsequent stereotyped systems of Urantia religious beliefs or other types of nonprogressive religious loyalties, we advise you still further: Leave no writings behind you on the planet. Refrain from all writing upon permanent materials; enjoin your associates to make no images or other likenesses of yourself in the flesh. See that nothing potentially idolatrous is left on the planet at the time of your departure.

120:38 (1330:3) “7. While you will live the normal and average social life of the planet, being a normal individual of the male sex, you will probably not enter the marriage relation, which relation would be wholly honorable and consistent with your bestowal; but I must remind you that one of the incarnation mandates of Sonarington forbids the leaving of human offspring behind on any planet by a bestowal Son of Paradise origin.

120:39 (1330:4) “8. In all other details of your oncoming bestowal we would commit you to the leading of the indwelling Adjuster, the teaching of the ever-present divine spirit of human guidance, and the reason-judgment of your expanding human mind of hereditary endowment. Such an association of creature and Creator attributes will enable you to live for us the perfect life of man on the planetary spheres, not necessarily perfect as regarded by any one man in any one generation on any one world (much less on Urantia) but wholly and supremely replete as evaluated on the more highly perfected and perfecting worlds of your far-flung universe.

120:310 (1330:5) “And now, may your Father and my Father, who has ever sustained us in all past performances, guide and sustain you and be with you from the moment you leave us and achieve the surrender of your consciousness of personality, throughout your gradual return to recognition of your divine identity incarnate in human form, and

رهایی تو از جسم و صعود تو به حاکمیت در دست راست پدرمان، هدایت و حفظ کند، و با تو باشد. هنگامی که دوباره تو را در سلوینگتون خواهیم دید، بازگشت تو را نزد ما به عنوان فرمانروای عالی و بی‌چون و چرای این جهان آفریده شده، مورد خدمت واقع شده، و کاملاً فهم شده خودت خوشامد خواهیم گفت.

”من اکنون به جای تو حکومت می‌کنم. من در طول دوره موقت اعطای هفتم و انسانی تو در یورنشیا اختیار تمامی نیادان را به عنوان فرمانروای موقت به عهده می‌گیرم. و جبرئیل، من حفاظت از پسر انسان را که در آستانه تحقق است تا هنگامی که به عنوان پسر انسان و پسر خداوند به زودی و با قدرت و شکوه نزد من بازگردد به تو می‌سپارم. و جبرئیل، تا هنگامی که میکائیل بدین گونه بازگردد من فرمانروای تو هستم.“

سپس، در پیشگاه تمامی اجتماع سلوینگتون، میکائیل فوراً از میان ما عزیمت نمود، و تا بازگشت او به عنوان فرمانروای عالی و شخصی جهان، به دنبال تکمیل دوران زندگانی اعطایی او در یورنشیا، دیگر او را در مکن معمولش ندیدیم.

4- پدیداری در جسم - یگانه ساختن دو تن

و بدین ترتیب برخی از فرزندان ناشایسته میکائیل که آفریننده و پدر خود را به کوشش برای فرمانروایی خودخواهانه متهم کرده بودند و با زیاده‌روی با کنایه می‌گفتند که پسر آفریننده به واسطه وفاداری نامعقول یک جهان فریب خورده از مخلوقات مطیع به گونه‌ای خودکامه و استبدادی در قدرت نگاه داشته شده است، برای همیشه خاموش و مبهور می‌شدند و به خاطر حیات حاوی خدمت فداکارانه‌ای که اکنون پسر خداوند به عنوان پسر انسان به آن وارد می‌شد — ضمن این که همواره تابع ”خواست پدر بهشتی“ بود — از آنها توهم زدایی می‌شد.

اما اشتباه نکنید؛ در حالی که میکائیل مسیح به راستی موجودی با منشأ دوگانه بود، یک شخصیت دوگانه نبود. او خداوند در ارتباط با انسان نبود، بلکه خداوند پدیدار شده در انسان بود. و او همیشه فقط آن موجود ترکیبی بود. تنها عامل تدریجی در چنین رابطه غیرقابل فهم، درک و شناخت تدریجی خودآگاهانه (توسط ذهن بشری) از این واقعیت خدا و انسان بودن بود.

میکائیل مسیح به طور تدریجی خدا نشد. خدا در یک لحظه حیاتی در حیات زمینی عیسی انسان نشد. عیسی خدا و انسان بود — همیشه و حتی تا ابد. و این خدا و این انسان یکی بودند و اکنون هستند، حتی آنطور که تثلیث بهشتی سه موجود در واقع یک الوهیت است.

هرگز این واقعیت را فراموش نکنید که مقصود عالی معنوی اعطای میکائیل افزایش آشکارسازی خداوند بود.

then on through the whole of your bestowal experience on Urantia until your deliverance from the flesh and your ascension to our Father's right hand of sovereignty. When I shall again see you on Salvington, we shall welcome your return to us as the supreme and unconditional sovereign of this universe of your own making, serving, and completed understanding.

120:3.11 (1330:6) "In your stead I now reign. I assume jurisdiction of all Nebadon as acting sovereign during the interim of your seventh and mortal bestowal on Urantia. And to you, Gabriel, I commit the safekeeping of the Son of Man about-to-be until he shall presently and in power and glory be returned to me as the Son of Man and the Son of God. And, Gabriel, I am your sovereign until Michael thus returns."

120:3.12 (1330:7) Then, immediately, in the presence of all Salvington assembled, Michael removed himself from our midst, and we saw him no more in his accustomed place until his return as the supreme and personal ruler of the universe, subsequent to the completion of his bestowal career on Urantia.

4. THE INCARNATION — MAKING TWO ONE

120:4.1 (1331:1) And so certain unworthy children of Michael, who had accused their Creator-father of selfishly seeking rulership and indulged the insinuation that the Creator Son was arbitrarily and autocratically upheld in power by virtue of the unreasoning loyalty of a deluded universe of subservient creatures, were to be silenced forever and left confounded and disillusioned by the life of self-forgetful service which the Son of God now entered upon as the Son of Man — all the while subject to "the will of the Paradise Father."

120:4.2 (1331:2) But make no mistake; Christ Michael, while truly a dual-origin being, was not a double personality. He was not God in association *with* man but, rather, God *incarnate* in man. And he was always just that combined being. The only progressive factor in such a nonunderstandable relationship was the progressive self-conscious realization and recognition (by the human mind) of this fact of being God and man.

120:4.3 (1331:3) Christ Michael did not progressively become God. God did not, at some vital moment in the earth life of Jesus, become man. Jesus was God *and* man — always and even forevermore. And this God and this man were, and now are, *one*, even as the Paradise Trinity of three beings is in reality *one* Deity.

120:4.4 (1331:4) Never lose sight of the fact that the supreme spiritual purpose of the Michael bestowal was to enhance the *revelation of God*.

انسانهای یورنسیا برداشتهای متفاوتی از چیزهای معجزه‌آسا دارند، اما برای ما که به عنوان شهروندان جهان محلی زندگی می‌کنیم معجزات اندکی وجود دارد، و جالبترین اینها به میزان زیاد اعطاهای پسران بهشت به صورت پدیداری در جسم می‌باشد. ما ظهور یک پسر الهی به صورت روندهای ظاهراً طبیعی را در کره شما یک معجزه تلقی می‌کنیم — عملکرد قوانین جهانی فراتر از فهم ما. عیسی ناصری یک شخص معجزه‌آسا بود.

در تمامی این تجربه خارق‌العاده و طی آن، خدای پدر برگزید که خود را به طریقه معمول متجلی سازد، آنطور که همیشه انجام می‌دهد — به طریقه نرمال، طبیعی، و قابل اتکای عمل الهی.

^{120:4.5 (1331.5)} Urantia mortals have varying concepts of the miraculous, but to us who live as citizens of the local universe there are few miracles, and of these by far the most intriguing are the incarnational bestowals of the Paradise Sons. The appearance in and on your world, by apparently natural processes, of a divine Son, we regard as a miracle — the operation of universal laws beyond our understanding. Jesus of Nazareth was a miraculous person.

^{120:4.6 (1331.6)} In and through all this extraordinary experience, God the Father chose to manifest himself as he always does — *in the usual way* — in the normal, natural, and dependable way of divine acting.

مقاله 121. ایام اعطای میکائیل

122 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 120

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 121

ایام اعطای میکائیل

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- باختر در قرن اول بعد از مسیح
- 2- مردم یهود
- 3- در میان غیریهودیان
- 4- فلسفه غیریهودی
- 5- مذاهب غیریهودی
- 6- مذهب عبرانی
- 7- یهودیان و غیریهودیان
- 8- اسناد نگاشته شده پیشین

PAPER 121

THE TIMES OF MICHAEL'S
BESTOWAL

SECTIONS

Introduction

1. The Occident of the First Century after Christ
2. The Jewish People
3. Among the Gentiles
4. Gentile Philosophy
5. The Gentile Religions
6. The Hebrew Religion
7. Jews and Gentiles
8. Previous Written Records

مقدمه مقاله

من تحت سرپرستی کمیسیون متشکل از دوازده عضو برادری متحد بینابینهای یورنشیا، که مسئولیت آن توسط سرپرست مسئول رسته ما و ملک صادق مسئول ثبت مشترکاً به عهده گرفته شده است، عمل می‌کنم. من آن بینابینی ثانویه هستم که سابقاً به آندریاس رسول وصل بودم، و اجازه دارم روایت کارکردهای زندگی عیسی ناصری را آنطور که توسط مخلوقات زمینی رسته من مشاهده شدند، و متعاقباً توسط فرد بشری تحت سرپرستی موقت من بخشاً ثبت شدند به نگارش درآورم. با اطلاع از این که استاد او چگونه با دقت زیاد از به جا گذاشتن اسناد نوشته شده احتراز می‌کرد، آندریاس از تکثیر نسخه‌های روایت نوشته شده خویش با عزمی راسخ خودداری ورزید. رویکردی مشابه از جانب رسولان دیگر عیسی نوشتن انجیلها را به اندازه زیاد به تأخیر انداخت.

INTRODUCTION

121:01 (1332:1) ACTING under the supervision of a commission of twelve members of the United Brotherhood of Urantia Midwayers, conjointly sponsored by the presiding head of our order and the Melchizedek of record, I am the secondary midwayer of onetime attachment to the Apostle Andrew, and I am authorized to place on record the narrative of the life transactions of Jesus of Nazareth as they were observed by my order of earth creatures, and as they were subsequently partially recorded by the human subject of my temporal guardianship. Knowing how his Master so scrupulously avoided leaving written records behind him, Andrew steadfastly refused to multiply copies of his written narrative. A similar attitude on the part of the other apostles of Jesus greatly delayed the writing of the Gospels.

- 1- باختر در قرن اول بعد از مسیح

1. THE OCCIDENT OF THE FIRST CENTURY
AFTER CHRIST

عیسی در طول یک عصر انحطاط معنوی به این دنیا نیامد. در زمان تولد او یورنشیا چنان تجدید حیاتی از اندیشه معنوی و زندگی مذهبی را تجربه می‌کرد که در تمامی تاریخ پیشین خود بعد از آدم ندیده بود و در هیچ عصری نیز از آن هنگام آن را تجربه نکرده است. هنگامی که میکائیل در یورنشیا ظاهر شد، دنیا مطلوبترین شرایطی را که برای اعطای پسر آفریننده تا آن هنگام حاکم بود یا تاکنون حکمفرما بوده است عرضه نمود. درست در قرنهای پیش از این ایام فرهنگ یونانی و زبان یونانی در سراسر باختر و نزدیکی خاور گسترش یافته بود، و یهودیان که یک نژاد خاور نزدیک بودند، و طبیعتی بخشا غربی و بخشا شرقی داشتند به گونه‌ای چشمگیر شایسته بودند که از چنین زمینه‌های فرهنگی و زبانی برای گسترش مؤثر یک مذهب جدید به شرق و غرب هر دو بهره گیرند. این شرایط بسیار مطلوب از طریق فرمانروایی مدارای سیاسی دنیای مدیترانه توسط رومیها بیشتر بهبود یافت.

ترکیب کامل تأثیرات دنیا با فعالیتهای پولس که در فرهنگ مذهبی یک عبرانی عبرانیان بود کاملاً روشن است. او بشارت یک مسیح یهودی را به زبان یونانی اعلام نمود، در حالی که خود یک شهروند رومی بود.

هیچ چیز همانند تمدن ایام عیسی پیش از آن روزگاران یا از آن هنگام تاکنون در باختر دیده نشده است. تمدن اروپا تحت یک تأثیر خارق‌العاده سه‌گانه متحد و هماهنگ گردید:

1- سیستمهای سیاسی و اجتماعی روم.

2- زبان و فرهنگ یونانی، و تا اندازه مشخص فلسفه آن.

3- نفوذ به سرعت در حال گسترش آموزشهای مذهبی و اخلاقی یهودی.

هنگامی که عیسی به دنیا آمد، تمامی دنیای مدیترانه یک امپراتوری متحد بود. برای اولین بار در تاریخ دنیا جاده‌های خوب مراکز اصلی بسیاری را به هم وصل می‌کردند. دریاها از دزدان دریایی تهی شده بودند، و یک عصر بزرگ از بازرگانی و سفر به سرعت در حال پیشروی بود. اروپا تا قرن نوزدهم بعد از مسیح دوباره از چنین دوره دیگری از سفر و بازرگانی بهره‌مند نشد.

به رغم آرامش درونی و رفاه سطحی دنیای یونانی - رومی، اکثریت ساکنان امپراتوری در فلاکت و فقر پڑمرده شده بودند. طبقه کوچک فوقانی غنی بود؛ عامه بشریت را یک طبقه نگون بخت و فقیر تحتانی تشکیل می‌داد. در آن روزها هیچ طبقه متوسط شاد و مرفه وجود نداشت؛ آن تازه داشت در جامعه روم پدیدار می‌گشت.

اولین کشمکشها میان کشورهای در حال گسترش روم و پارت در گذشته اخیر آن دوران پایان یافته بود، و سوریه را در دستان رومیها باقی گذاشته بود. در ایام

121:1.1 (1332:2) Jesus did not come to this world during an age of spiritual decadence; at the time of his birth Urantia was experiencing such a revival of spiritual thinking and religious living as it had not known in all its previous post-Adamic history nor has experienced in any era since. When Michael incarnated on Urantia, the world presented the most favorable condition for the Creator Son's bestowal that had ever previously prevailed or has since obtained. In the centuries just prior to these times Greek culture and the Greek language had spread over Occident and near Orient, and the Jews, being a Levantine race, in nature part Occidental and part Oriental, were eminently fitted to utilize such cultural and linguistic settings for the effective spread of a new religion to both East and West. These most favorable circumstances were further enhanced by the tolerant political rule of the Mediterranean world by the Romans.

121:1.2 (1332:3) This entire combination of world influences is well illustrated by the activities of Paul, who, being in religious culture a Hebrew of the Hebrews, proclaimed the gospel of a Jewish Messiah in the Greek tongue, while he himself was a Roman citizen.

121:1.3 (1332:4) Nothing like the civilization of the times of Jesus has been seen in the Occident before or since those days. European civilization was unified and co-ordinated under an extraordinary threefold influence:

121:1.4 (1332:5) 1. The Roman political and social systems.

121:1.5 (1332:6) 2. The Grecian language and culture — and philosophy to a certain extent.

121:1.6 (1332:7) 3. The rapidly spreading influence of Jewish religious and moral teachings.

121:1.7 (1332:8) When Jesus was born, the entire Mediterranean world was a unified empire. Good roads, for the first time in the world's history, interconnected many major centers. The seas were cleared of pirates, and a great era of trade and travel was rapidly advancing. Europe did not again enjoy another such period of travel and trade until the nineteenth century after Christ.

121:1.8 (1333:1) Notwithstanding the internal peace and superficial prosperity of the Greco-Roman world, a majority of the inhabitants of the empire languished in squalor and poverty. The small upper class was rich; a miserable and impoverished lower class embraced the rank and file of humanity. There was no happy and prosperous middle class in those days; it had just begun to make its appearance in Roman society.

121:1.9 (1333:2) The first struggles between the expanding Roman and Parthian states had been concluded in the then recent past, leaving Syria in

عیسی، فلسطین و سوریه از یک دوره رفاه، صلح نسبی، و مبادله گسترده تجاری با سرزمینهای سوی شرق و غرب، هر دو، بهره می‌برند.

the hands of the Romans. In the times of Jesus, Palestine and Syria were enjoying a period of prosperity, relative peace, and extensive commercial intercourse with the lands to both the East and the West.

2- مردم یهود

یهودیان بخشی از نژاد قدیمی‌تر سامی بودند که همچنین شامل بابلیها، فینیقیها، و دشمنان اخیرتر روم، کارتاژیها می‌شد. در طول بخش آغازین اولین قرن بعد از مسیح، یهودیان با نفوذترین گروه مردمان سامی بودند، و اتفاقاً آنها یک مکان ویژه استراتژیک جغرافیایی را، آنطور که در آن هنگام برای بازرگانی بر آن حکومت می‌شد و سازمان یافته بود، در دنیا اشغال کرده بودند.

بسیاری از شاهراههای بزرگ که ملتهای دوران باستان را به هم وصل می‌کردند از میان فلسطین عبور می‌کردند، که بدین ترتیب مکان دیدار، یا مکان تقاطع سه قاره می‌شد. سفر، بازرگانی، و ارتشهای بابل، آشور، مصر، سوریه، یونان، پارت، و روم به طور موفقیت‌آمیز فلسطین را درنوردیدند. از روزگار دیرین، بسیاری از مسیرهای کاروانهای شرق از میان بخشی از این ناحیه به سوی اندک بنادر خوب پایانه شرقی دریای مدیترانه می‌گذشتند، و کشتیها از آنجا محموله‌های آنها را به تمامی سواحل غرب حمل می‌کردند. و بیش از نیمی از این ترافیک کاروانها از میان شهر کوچک ناصره در جلیل یا در نزدیکی آن عبور می‌کرد.

اگر چه فلسطین منزلگاه فرهنگ مذهبی یهود و زادگاه مسیحیت بود، یهودیان در دنیا پراکنده بودند، و در میان بسیاری از ملتها زندگی می‌کردند و در هر استان کشورهای روم و پارت داد و ستد می‌کردند.

یونان یک زبان و یک فرهنگ را فراهم کرد، روم جاده‌ها را ساخت و یک امپراتوری را متحد نمود، اما پراکندگی یهودیان، با بیش از دویست کنیسه و اجتماعات بسیار سازمان یافته مذهبی‌شان که در نقاط مختلف در سرتاسر دنیای روم پراکنده بودند آن مراکز فرهنگی را فراهم نمودند که در آنها بشارت جدید پادشاهی آسمانی پذیرش اولیه را دریافت نمود، و متعاقباً از آنجا به بخشهای دور افتاده دنیا گسترش یافت.

هر کنیسه یهودی اقلیتی از ایمانداران غیریهودی، مردان "پارسا" یا "خدا ترس" را تحمل می‌کرد، و در میان این اقلیت تازه ایمان آورده بود که پولس اکثر گروندگان اولیه خود به مسیحیت را به وجود آورد. حتی آستان مزین معبد اورشلیم از غیریهودیان تشکیل شده بود. میان فرهنگ، بازرگانی، و پرستش اورشلیم و انطاکیه رابطه بسیار نزدیکی وجود داشت. پیروان پولس در انطاکیه در ابتدا "مسیحی" نامیده می‌شدند.

تمرکز پرستش یهودیان در معبد اورشلیم به همان اندازه راز بقای یکتا پرستی آنان و وعده پرورش و

2. THE JEWISH PEOPLE

^{121:21 (1333:3)} The Jews were a part of the older Semitic race, which also included the Babylonians, the Phoenicians, and the more recent enemies of Rome, the Carthaginians. During the fore part of the first century after Christ, the Jews were the most influential group of the Semitic peoples, and they happened to occupy a peculiarly strategic geographic position in the world as it was at that time ruled and organized for trade.

^{121:22 (1333:4)} Many of the great highways joining the nations of antiquity passed through Palestine, which thus became the meeting place, or crossroads, of three continents. The travel, trade, and armies of Babylonia, Assyria, Egypt, Syria, Greece, Parthia, and Rome successively swept over Palestine. From time immemorial, many caravan routes from the Orient passed through some part of this region to the few good seaports of the eastern end of the Mediterranean, whence ships carried their cargoes to all the maritime Occident. And more than half of this caravan traffic passed through or near the little town of Nazareth in Galilee.

^{121:23 (1333:5)} Although Palestine was the home of Jewish religious culture and the birthplace of Christianity, the Jews were abroad in the world, dwelling in many nations and trading in every province of the Roman and Parthian states.

^{121:24 (1333:6)} Greece provided a language and a culture, Rome built the roads and unified an empire, but the dispersion of the Jews, with their more than two hundred synagogues and well-organized religious communities scattered hither and yon throughout the Roman world, provided the cultural centers in which the new gospel of the kingdom of heaven found initial reception, and from which it subsequently spread to the uttermost parts of the world.

^{121:25 (1333:7)} Each Jewish synagogue tolerated a fringe of gentile believers, "devout" or "God-fearing" men, and it was among this fringe of proselytes that Paul made the bulk of his early converts to Christianity. Even the temple at Jerusalem possessed its ornate court of the gentiles. There was very close connection between the culture, commerce, and worship of Jerusalem and Antioch. In Antioch Paul's disciples were first called "Christians."

^{121:26 (1333:8)} The centralization of the Jewish temple worship at Jerusalem constituted alike the secret of the survival of their monotheism and the promise of

فرستادن یک مفهوم جدید و بسیط از آن خدای واحد تمامی ملتها و پدر تمامی انسانها را به دنیا تشکیل می‌داد. با وجود زوال تسلسلی از خدایگان ملی غیریهودی و ستمگران نژادی، سرویس معبد در اورشلیم نمایانگر بقای یک مفهوم فرهنگی مذهبی بود.

اگر چه مردم یهودی این زمان تحت سلطه روم بودند، از درجه قابل ملاحظه‌ای از حکومت بر خود بهرمنند بودند، و با به یاد آوردن تنها دستاوردهای جدید قهرمانانه رهایی بخش آن زمان که توسط یهودای مکابی و جانشینان بلافصل وی به انجام رسید، با انتظار ظهور فوری یک نجات دهنده باز هم بزرگتر، مسیحی که مدتها انتظارش می‌رفت، سرزنده بودند.

راز بقای فلسطین، پادشاهی یهودیان، به عنوان یک کشور نیمه مستقل در سیاست خارجی دولت روم نهفته بود که مایل بود کنترل شاهراه فلسطینی رفت و آمد میان سوریه و مصر و نیز ترمینالهای غربی مسیرهای کاروانی میان شرق و غرب را حفظ نماید. روم آرزوی برخاستن هیچ قدرتی را در شرق که بسط آتی او را در این مناطق محدود سازد نداشت. سیاست دسیسته که هدفش به مقابله کشاندن سوریه سلوکی و مصر بطلمیوسی با یکدیگر بود شکوفایی فلسطین را به عنوان یک کشور جداگانه و مستقل ضروری می‌ساخت. سیاست روم، زوال مصر، و تضعیف تدریجی سلوکیان در برابر قدرت در حال افزایش پارتها، روشن می‌سازد که چرا برای چندین نسل یک گروه کوچک و ناتوان از یهودیان قادر بود استقلالش را در برابر سلوکیان به سوی شمال و بطلمیوسیها به سوی جنوب حفظ نماید. یهودیان این آزادی نیکبختانه و استقلال از حکومت سیاسی مردمان اطراف و قدرتمندتر را به این واقعیت نسبت می‌دادند که آنها با مداخله مستقیم پیهو "مردم برگزیده" بودند. چنین رویکرد برتری نژادی این را تماماً برای آنها دشوارتر می‌ساخت که سلطه روم را هنگامی که سرانجام بر سرزمینشان حاکم شد تحمل کنند. اما حتی در آن ساعت غم‌انگیز یهودیان از یادگیری این امر که مأموریتشان در دنیا معنوی بود، نه سیاسی، خودداری می‌ورزیدند.

یهودیان در طول ایام عیسی به گونه‌ای غیرمعمول بیمناک و شکاک بودند زیرا در آن هنگام توسط یک خارجی، هیروдіس ادومی، که از طریق عزیز کردن زیرکانه خویش نزد فرمانروایان رومی سلطه بر یهودیه را به دست آورد مورد حکمرانی واقع می‌شدند. و گر چه هیروдіس به آداب و رسوم عبرانی ابراز وفاداری می‌کرد، برای بسیاری از خدایان عجیب اقدام به ساختن معابد نمود.

روابط دوستانه هیروдіس با حکمرانان رومی دنیا را برای سفر یهودیان امن ساخت و بدین ترتیب راه را برای نفوذ افزایش یافته یهودیان حتی در بخشهای دوردست امپراتوری روم و ملل خارجی که با آنان معاهده داشت با بشارت جدید پادشاهی آسمانی باز کرد. حکومت هیروдіس همچنین به آمیختگی بیشتر فلسفه‌های عبرانی و یونانی کمک زیادی نمود.

the nurture and sending forth to the world of a new and enlarged concept of that one God of all nations and Father of all mortals. The temple service at Jerusalem represented the survival of a religious cultural concept in the face of the downfall of a succession of gentile national overlords and racial persecutors.

^{121:27 (1334.1)} The Jewish people of this time, although under Roman suzerainty, enjoyed a considerable degree of self-government and, remembering the then only recent heroic exploits of deliverance executed by Judas Maccabee and his immediate successors, were vibrant with the expectation of the immediate appearance of a still greater deliverer, the long-expected Messiah.

^{121:28 (1334.2)} The secret of the survival of Palestine, the kingdom of the Jews, as a semi-independent state was wrapped up in the foreign policy of the Roman government, which desired to maintain control of the Palestinian highway of travel between Syria and Egypt as well as the western terminals of the caravan routes between the Orient and the Occident. Rome did not wish any power to arise in the Levant which might curb her future expansion in these regions. The policy of intrigue which had for its object the pitting of Seleucid Syria and Ptolemaic Egypt against each other necessitated fostering Palestine as a separate and independent state. Roman policy, the degeneration of Egypt, and the progressive weakening of the Seleucids before the rising power of Parthia, explain why it was that for several generations a small and unpowerful group of Jews was able to maintain its independence against both Seleucidae to the north and Ptolemies to the south. This fortuitous liberty and independence of the political rule of surrounding and more powerful peoples the Jews attributed to the fact that they were the "chosen people," to the direct interposition of Yahweh. Such an attitude of racial superiority made it all the harder for them to endure Roman suzerainty when it finally fell upon their land. But even in that sad hour the Jews refused to learn that their world mission was spiritual, not political.

^{121:29 (1334.3)} The Jews were unusually apprehensive and suspicious during the times of Jesus because they were then ruled by an outsider, Herod the Idumean, who had seized the overlordship of Judea by cleverly ingratiating himself with the Roman rulers. And though Herod professed loyalty to the Hebrew ceremonial observances, he proceeded to build temples for many strange gods.

^{121:2.10 (1334.4)} The friendly relations of Herod with the Roman rulers made the world safe for Jewish travel and thus opened the way for increased Jewish penetration even of distant portions of the Roman Empire and of foreign treaty nations with the new gospel of the kingdom of heaven. Herod's reign also contributed much toward the further blending of

هیرودیس بندر قیصریه را ساخت، و این امر به تبدیل شدن فلسطین به کانون دنیای متمدن کمک بیشتری نمود. او در سال 4 پیش از میلاد مسیح مرد، و پسرش هیرودیس آنتی پاس در طول دوران جوانی و خدمت روحانی عیسی تا سال 39 پس از میلاد مسیح بر جلیل و پریا حکومت کرد. آنتی پاس همانند پدرش یک سازنده بزرگ بود. او بسیاری از شهرهای جلیل از جمله مرکز مهم بازرگانی سفوریس را بازسازی کرد.

رهبران مذهبی اورشلیم و آموزگاران شرعیات یهود به جلیلیها کاملاً با نظر موافق نمی‌نگریستند. هنگامی که عیسی به دنیا آمد جلیل بیشتر غیریهودی بود تا یهودی.

3- در میان غریبه‌دیان

اگر چه شرایط اجتماعی و اقتصادی کشور روم در بالاترین سطح نبود، صلح و بهروزی گسترده داخلی برای اعطای میکائیل مطلوب بود. در قرن اول بعد از مسیح جامعه دنیای مدیترانه شامل پنج قشر به خوبی تعریف شده بود:

1- آریستوکراسی: طبقات فوقانی با پول و قدرت رسمی، گروههای صاحب امتیاز و حاکم.

2- گروههای تجاری. شاهزاده‌های تاجر و بانکداران، بازرگانان — وارد کنندگان و صادر کنندگان بزرگ — تاجران بین‌المللی.

3- طبقه متوسط کوچک. اگر چه این گروه به راستی کوچک بود، بسیار بانفوذ بود و ستون اصلی اخلاقی کلیسای اولیه مسیحی را، که این گروهها را تشویق می‌کرد به صنایع دستی و داد و ستدهای گوناگون خود ادامه دهند، فراهم کرد. در میان یهودیان بسیاری از فریسیها به این طبقه از تاجر تعلق داشتند.

4- پرولتاریای آزاد. این گروه از مرتبت اجتماعی اندکی برخوردار بود و یا این که از هیچ مرتبت اجتماعی برخوردار نبود. آنها گر چه به آزادی خود مغرور بودند، در وضعیت بسیار نامساعدی قرار داشتند زیرا مجبور بودند با کارگران برده رقابت کنند. طبقات فوقانی به آنان با دیده تحقیر می‌نگریستند، و چنین استنتاج می‌کردند که آنها به جز "مقاصد زاد و ولد" بی‌خاصیت هستند.

5- بردگان. نیمی از جمعیت کشور روم برده بود. بسیاری افراد برتری بودند و به سرعت راه خود را در میان پرولتاریای آزاد و حتی در زمره بازرگانان گشودند. اکثریت متوسط و یا بسیار سطح پایین بودند.

بردگی، حتی برای مردمان برتر، جنبه‌ای از استیلای نظامی روم بود. قدرت ارباب روی پرده‌اش بی‌چون و چرا بود. کلیسای اولیه مسیحی عمدتاً شامل طبقات پایین‌تر و این بردگان بود.

بردگان برتر اغلب مزد دریافت می‌کردند و قادر

Hebrew and Hellenistic philosophies.

121:211 (1334:5) Herod built the harbor of Caesarea, which further aided in making Palestine the crossroads of the civilized world. He died in 4 B.C., and his son Herod Antipas governed Galilee and Perea during Jesus' youth and ministry to A.D. 39. Antipas, like his father, was a great builder. He rebuilt many of the cities of Galilee, including the important trade center of Sepphoris.

121:212 (1334:6) The Galileans were not regarded with full favor by the Jerusalem religious leaders and rabbinical teachers. Galilee was more gentile than Jewish when Jesus was born.

3. AMONG THE GENTILES

121:31 (1334:7) Although the social and economic condition of the Roman state was not of the highest order, the widespread domestic peace and prosperity was propitious for the bestowal of Michael. In the first century after Christ the society of the Mediterranean world consisted of five well-defined strata:

121:32 (1335:1) 1. *The aristocracy.* The upper classes with money and official power, the privileged and ruling groups.

121:33 (1335:2) 2. *The business groups.* The merchant princes and the bankers, the traders — the big importers and exporters — the international merchants.

121:34 (1335:3) 3. *The small middle class.* Although this group was indeed small, it was very influential and provided the moral backbone of the early Christian church, which encouraged these groups to continue in their various crafts and trades. Among the Jews many of the Pharisees belonged to this class of tradesmen.

121:35 (1335:4) 4. *The free proletariat.* This group had little or no social standing. Though proud of their freedom, they were placed at great disadvantage because they were forced to compete with slave labor. The upper classes regarded them disdainfully, allowing that they were useless except for "breeding purposes."

121:36 (1335:5) 5. *The slaves.* Half the population of the Roman state were slaves; many were superior individuals and quickly made their way up among the free proletariat and even among the tradesmen. The majority were either mediocre or very inferior.

121:37 (1335:6) Slavery, even of superior peoples, was a feature of Roman military conquest. The power of the master over his slave was unqualified. The early Christian church was largely composed of the lower classes and these slaves.

121:38 (1335:7) Superior slaves often received wages

می‌شدند با پس‌انداز درآمدهای خود آزادی خویش را بخرند. بسیاری از این بردگان رهایی یافته در کشور، کلیسا، و دنیای تجارت به مقامهای بالایی ارتقا یافتند. و درست چنین امکاناتی بود که کلیسای اولیه مسیحی را نسبت به این شکل تعدیل یافته بردگی بسیار مدارا ساخت.

در قرن اول بعد از مسیح هیچ مشکل اجتماعی گسترده‌ای در امپراتوری روم وجود نداشت. بخش عمده مردم خود را متعلق به آن گروهی که بر حسب اتفاق در آن به دنیا آمده بودند می‌دانستند. همیشه در گشوده‌ای وجود داشت که افراد با استعداد و توانا می‌توانستند از طریق آن از طبقات پایین‌تر به بالاتر جامعه روم صعود کنند، اما مردم عموماً از مرتبت اجتماعی خود خرسند بودند. آنها آگاهی طبقاتی نداشتند، و نسبت به این تمایزات طبقاتی نیز به صورت بی‌عدالتی یا چیز ناروا نگاه نمی‌کردند. مسیحیت به هیچ وجه یک جنبش اقتصادی که هدفش بهبود مصائب طبقات فقیر باشد نبود.

اگر چه زن در سراسر امپراتوری روم نسبت به موقعیت محدودش در فلسطین از آزادی بیشتری برخوردار بود، دلبستگی خانوادگی و عطوفت طبیعی یهودیان بسیار فراتر از مهرورزی دنیای غیریهود بود.

4- فلسفه غیریهودی

غیریهودیان از نقطه نظر اخلاقی تا اندازه‌ای نسبت به یهودیان پایین‌تر بودند، اما در قلوب غیریهودیان والامنش‌تر خاک و آفری از نیکی طبیعی و عطوفت بالقوه بشری وجود داشت که جوانه زدن دانه مسیحیت و بار آوردن خرمن فراوان سرشت اخلاقی و دستاورد معنوی در آن میسر بود. دنیای غیریهودی در آن هنگام تحت سیطره چهار فلسفه بزرگ قرار داشت که همگی کم و بیش از افلاطون گرای بی‌پیشین یونانیها سرچشمه گرفته بودند. این مکاتب فلسفی عبارت بودند از:

1- اپیکوریها. این مکتب فکری وقف دنبال نمودن شادمانی بود. اپیکوریهای بهتر تسلیم زیاده‌رویهای نفسانی نشدند. حداقل این دکتترین به رهایی رومیها از یک شکل مرگبارتر اعتقاد به قضا و قدر کمک نمود. آن آموزش داد که انسانها می‌توانند کاری انجام دهند که وضعیت دنیوی خویش را بهبود بخشند. آن به گونه‌ای مؤثر با خرافات جاهلانه بیکار نمود.

2- رواقیون. رواق گرایی فلسفه برتر طبقات بالاتر بود. رواقیون باور داشتند که یک خرد و تقدیر کنترل کننده بر تمامی طبیعت حاکم است. آنها آموزش می‌دادند که روان انسان الهی است؛ و این که در بدنی اهریمنی که طبیعتی فیزیکی دارد زندانی است. روان انسان از طریق زندگی هماهنگ با طبیعت، با خداوند، به آزادی دست می‌یابد؛ لذا پرهیزکاری به پاداش خود منجر می‌شود. رواق گرایی به یک اخلاقیات عالی فراز یافت. از آن هنگام هرگز هیچ سیستم صرفاً بشری فلسفی از این آرمان گرایی فراتر نرفته است. در حالی که رواقیون اذعان داشتند که "اولاد خداوند" هستند،

and by saving their earnings were able to purchase their freedom. Many such emancipated slaves rose to high positions in state, church, and the business world. And it was just such possibilities that made the early Christian church so tolerant of this modified form of slavery.

121:3.9 (1335.9) There was no widespread social problem in the Roman Empire in the first century after Christ. The major portion of the populace regarded themselves as belonging in that group into which they chanced to be born. There was always the open door through which talented and able individuals could ascend from the lower to the higher strata of Roman society, but the people were generally content with their social rank. They were not class conscious, neither did they look upon these class distinctions as being unjust or wrong. Christianity was in no sense an economic movement having for its purpose the amelioration of the miseries of the depressed classes.

121:3.10 (1335.9) Although woman enjoyed more freedom throughout the Roman Empire than in her restricted position in Palestine, the family devotion and natural affection of the Jews far transcended that of the gentile world.

4. GENTILE PHILOSOPHY

121:4.1 (1335.10) The gentiles were, from a moral standpoint, somewhat inferior to the Jews, but there was present in the hearts of the nobler gentiles abundant soil of natural goodness and potential human affection in which it was possible for the seed of Christianity to sprout and bring forth an abundant harvest of moral character and spiritual achievement. The gentile world was then dominated by four great philosophies, all more or less derived from the earlier Platonism of the Greeks. These schools of philosophy were:

121:4.2 (1335.11) 1. *The Epicurean*. This school of thought was dedicated to the pursuit of happiness. The better Epicureans were not given to sensual excesses. At least this doctrine helped to deliver the Romans from a more deadly form of fatalism; it taught that men could do something to improve their terrestrial status. It did effectually combat ignorant superstition.

121:4.3 (1336.1) 2. *The Stoic*. Stoicism was the superior philosophy of the better classes. The Stoics believed that a controlling Reason-Fate dominated all nature. They taught that the soul of man was divine; that it was imprisoned in the evil body of physical nature. Man's soul achieved liberty by living in harmony with nature, with God; thus virtue came to be its own reward. Stoicism ascended to a sublime morality, ideals never since transcended by any purely human system of philosophy. While the Stoics professed to be the "offspring of God," they

نتوانستند او را بشناسند و بدین ترتیب نتوانستند او را بیابند. رواق گرایی یک فلسفه باقی ماند؛ آن هرگز یک مذهب نشد. پیروان آن در صدد این برآمدند که اذهان خود را با آوای ذهن جهانی هماهنگ سازند، اما نتوانستند خود را به عنوان فرزندان یک پدر مهربان تجسم کنند. پولس به شدت به رواق گرایی گرایش داشت، آنگاه که نوشت: "آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قانع باشم."

3- کلیبیون. اگر چه کلیبیون فلسفه خویش را به دیوژن آتن ردیابی می‌کردند، بخش عمده دکتربین خود را از بقایای تعالیم ماکي و نتا ملک صادق گرفتند. کلیبی‌گرایی سابقاً بیشتر یک مذهب بود تا یک فلسفه. اقلأ کلیبیون فلسفه مذهبی خویش را دمکراتیک ساختند. آنها در مزارع و در بازارها مداوماً این دکتربین خود را موعظه می‌کردند که "اگر انسان بخواهد می‌تواند خود را نجات دهد." آنها سادگی و پرهیزکاری را موعظه می‌کردند و به انسانها اصرار می‌ورزیدند که با بی‌پروایی با مرگ مواجه شوند. این موعظه‌گران سرگردان کلیبی کار زیادی انجام دادند تا مردم تشنه معنویت را برای میسیونرهای آتی مسیحی آماده سازند. طرح موعظه مردمی آنان عمدتاً از روی الگو، و مطابق سبک رساله‌های پولس بود.

4- شک‌گرایان. شک‌گرایی تأکید داشت که دانش مغالطه‌آمیز است، و این که اعتقاد راسخ و اطمینان غیرممکن است. آن یک رویکرد کاملاً منفی بود و هرگز گسترش نیافت.

این فلسفه‌ها نیمه مذهبی بودند؛ آنها اغلب قوت دهنده، اخلاقی، و وارسته کننده بودند اما معمولاً بالاتر از مردم عادی بودند. به استثنای محتمل کلیبی‌گرایی، آنها فلسفه‌هایی برای قدرتمندان و خردمندان بودند، نه مذاهب نجات برای حتی فقیران و ضعیفان.

5- مذاهب غیریهودی

در سراسر اعصار پیشین مذهب عمدتاً یک امر مربوط به قبیله یا ملت بود؛ آن اغلب یک امر مورد علاقه برای فرد نبود. خدایان قبیله‌ای یا ملی بودند، نه شخصی. چنین سیستمهای مذهبی برای آرزوهای فردی معنوی شخص معمولی خشنودی اندکی فراهم می‌کردند.

در ایام عیسی مذاهب باختر شامل اینها بودند:

1- فرقه‌های بت پرست. اینها ترکیبی از اسطوره پردازی یونانی و لاتین، وطن پرستی، و سنت بودند.

2- پرستش امپراتورها. این خدا سازی انسان به عنوان سمبل کشور برای یهودیان و مسیحیان اولیه به طور بسیار جدی ناخوشایند بود و مستقیماً به انیت و آزار تلخ هر دو کلیسا توسط دولت روم انجامید.

3- طالع بینی. این دانش دروغین بابل در سراسر امپراتوری یونانی - رومی به شکل یک مذهب توسعه

failed to know him and therefore failed to find him. Stoicism remained a philosophy; it never became a religion. Its followers sought to attune their minds to the harmony of the Universal Mind, but they failed to envisage themselves as the children of a loving Father. Paul leaned heavily toward Stoicism when he wrote, "I have learned in whatsoever state I am, therewith to be content."

121:44 (1336:2) 3. *The Cynic*. Although the Cynics traced their philosophy to Diogenes of Athens, they derived much of their doctrine from the remnants of the teachings of Machiventa Melchizedek. Cynicism had formerly been more of a religion than a philosophy. At least the Cynics made their religio-philosophy democratic. In the fields and in the market places they continually preached their doctrine that "man could save himself if he would." They preached simplicity and virtue and urged men to meet death fearlessly. These wandering Cynic preachers did much to prepare the spiritually hungry populace for the later Christian missionaries. Their plan of popular preaching was much after the pattern, and in accordance with the style, of Paul's Epistles.

121:45 (1336:3) 4. *The Skeptic*. Skepticism asserted that knowledge was fallacious, and that conviction and assurance were impossible. It was a purely negative attitude and never became widespread.

121:46 (1336:4) These philosophies were semireligious; they were often invigorating, ethical, and ennobling but were usually above the common people. With the possible exception of Cynicism, they were philosophies for the strong and the wise, not religions of salvation for even the poor and the weak.

5. THE GENTILE RELIGIONS

121:51 (1336:5) Throughout preceding ages religion had chiefly been an affair of the tribe or nation; it had not often been a matter of concern to the individual. Gods were tribal or national, not personal. Such religious systems afforded little satisfaction for the individual spiritual longings of the average person.

121:52 (1336:6) In the times of Jesus the religions of the Occident included:

121:53 (1336:7) 1. *The pagan cults*. These were a combination of Hellenic and Latin mythology, patriotism, and tradition.

121:54 (1336:8) 2. *Emperor worship*. This deification of man as the symbol of the state was very seriously resented by the Jews and the early Christians and led directly to the bitter persecutions of both churches by the Roman government.

121:55 (1337:1) 3. *Astrology*. This pseudo science of Babylon developed into a religion throughout the

یافت. حتی در قرن بیستم انسان از این اعتقاد خرافی به طور کامل رهایی نیافته است.

4- مذاهب اسرارآمیز. سیلابی از فرقه‌های اسرارآمیز بر چنین دنیای تشنه‌ی معنویت سرازیر شده بود، مذاهب جدید و عجیب از خاور نزدیک، که مردم عادی را شیفته‌ی خود نموده و به آنها وعده‌ی نجات فردی داده بود. این مذاهب به سرعت اعتقاد مورد پذیرش طبقات پایینی دنیای یونانی - رومی گردیدند. و آنها کار زیادی برای آماده‌سازی مسیر برای گسترش سریع آموزش‌های بسیار برتر مسیحی که یک برداشت شوک‌همند از الوهیت ارائه می‌نمودند و با یک الهیات کنجکاو برانگیز برای هوشمندان و یک پیشنهاد عمیق نجات برای همه، از جمله انسان عادی نادان اما تشنه‌ی معنویت آن روزگاران همراه بود، انجام دادند.

مذاهب اسرارآمیز موجب پایان اعتقادات ملی شدند و به تولد فرقه‌های بیشمار شخصی منجر گشتند. رازها بسیار بودند اما همگی با اینها تعیین ویژگی می‌شدند:

1- یک افسانه‌ی اسطوره‌ای، یک چیز اسرارآمیز، که نامش را از آن گرفته بود. به عنوان یک قاعده این راز به داستان زندگی و مرگ و بازگشت به حیات یک خدا مربوط می‌شد، همانطور که با تعالیم میترائیسم مشخص است، که برای مدتی با یک رقیب، فرقه‌ی در حال ظهور مسیحیت پولس، همزمان بود.

2- فرقه‌های سرّی غیرملی و میان نژادی بودند. آنها شخصی و برادرانه بودند، و موجب پیداری برادریهای مذهبی و جوامع بیشمار فرقه‌ای شدند.

3- آنها در جلسات خود با مراسم مفصل عضویت و آیین تحسین برانگیز پرستشی تعیین ویژگی می‌شدند. مراسم و تشریفات مخفی آنها گاهی اوقات هولناک و منجر کننده بود.

4- اما صرف نظر از این که طبیعت مراسم آنها یا درجه‌ی زیاده رویهای آنها چه بود، این فرقه‌های سرّی به طور ثابت به پیروان خودنجات، "رهایی از بدبختی، بقا بعد از مرگ، و حیات جاودان در قلمروهای شادمان در آن سوی دنیای محنت و بردگی" را وعده می‌دادند.

اما مرتکب این خطا نشوید که تعالیم عیسی را با فرقه‌های سرّی اشتباه گیرید. محبوبیت فرقه‌های سرّی تجسس انسان را برای بقا آشکار می‌سازد، و لذا یک گرسنگی و تشنگی واقعی برای مذهب شخصی و تقوای فردی را به نمایش می‌گذارد. اگر چه فرقه‌های سرّی نتوانستند این اشتیاق را به قدر مکفی ارضا کنند، راه را برای ظهور متعاقب عیسی، که به راستی نان و آب حیات را به این دنیا آورد آماده ساختند.

پولس در تلاش برای این که تبعیت گسترده نسبت به انواع بهتر مذاهب اسرارآمیز را مورد استفاده قرار دهد، تعالیم عیسی را طوری جرح و تعدیل نمود که آنها را برای تعداد بیشتری از نوکیشان آتی بیشتر قابل پذیرش سازد. اما حتی عدول پولس از تعالیم عیسی (مسیحیت) از بهترین فرقه‌های اسرارآمیز برتر بود، بدین لحاظ که:

Greco-Roman Empire. Even in the twentieth century man has not been fully delivered from this superstitious belief.

121:56 (1337:2) 4. *The mystery religions.* Upon such a spiritually hungry world a flood of mystery cults had broken, new and strange religions from the Levant, which had enamored the common people and had promised them *individual* salvation. These religions rapidly became the accepted belief of the lower classes of the Greco-Roman world. And they did much to prepare the way for the rapid spread of the vastly superior Christian teachings, which presented a majestic concept of Deity, associated with an intriguing theology for the intelligent and a profound proffer of salvation for all, including the ignorant but spiritually hungry average man of those days.

121:57 (1337:3) The mystery religions spelled the end of national beliefs and resulted in the birth of the numerous personal cults. The mysteries were many but were all characterized by:

121:58 (1337:4) 1. Some mythical legend, a mystery — whence their name. As a rule this mystery pertained to the story of some god's life and death and return to life, as illustrated by the teachings of Mithraism, which, for a time, were contemporary with, and a competitor of, Paul's rising cult of Christianity.

121:59 (1337:5) 2. The mysteries were nonnational and interracial. They were personal and fraternal, giving rise to religious brotherhoods and numerous sectarian societies.

121:510 (1337:6) 3. They were, in their services, characterized by elaborate ceremonies of initiation and impressive sacraments of worship. Their secret rites and rituals were sometimes gruesome and revolting.

121:511 (1337:7) 4. But no matter what the nature of their ceremonies or the degree of their excesses, these mysteries invariably promised their devotees *salvation*, "deliverance from evil, survival after death, and enduring life in blissful realms beyond this world of sorrow and slavery."

121:512 (1337:8) But do not make the mistake of confusing the teachings of Jesus with the mysteries. The popularity of the mysteries reveals man's quest for survival, thus portraying a real hunger and thirst for personal religion and individual righteousness. Although the mysteries failed adequately to satisfy this longing, they did prepare the way for the subsequent appearance of Jesus, who truly brought to this world the bread of life and the water thereof.

121:513 (1337:9) Paul, in an effort to utilize the widespread adherence to the better types of the mystery religions, made certain adaptations of the teachings of Jesus so as to render them more acceptable to a larger number of prospective converts. But even Paul's compromise of Jesus' teachings (Christianity) was superior to the best in

1- پولس یک رستگاری اخلاقی، یک نجات نیکوخیانه را آموزش داد. مسیحیت یک حیات نوین را مژده داد و یک آرمان نو را اعلام نمود. پولس این سحرآمیز و افسونگریهای مرسوم را رها نمود.

2- مسیحیت مذهبی را ارائه نمود که با راه حلهای نهایی برای معضلات بشری دست به گریبان بود، زیرا نه تنها رهایی از اندوه و حتی از مرگ را ارزانی می‌داشت، بلکه همچنین رهایی از گناه را وعده می‌داد که با اعطای یک سیرت پرهیزکار که از کیفیتهای جاودانه بقا برخوردار است دنبال می‌شد.

3- فرقه‌های اسرارآمیز روی اسطوره‌ها بنا شده بودند. مسیحیت، آنطور که پولس آن را موعظه می‌کرد، روی یک واقعیت تاریخی بنیاد نهاده شده بود: اعطای میکائیل، پسر خداوند، به نوع بشر.

اخلاقیات در میان غریبه‌دیان لزوماً به فلسفه یا مذهب مربوط نبود. خارج از فلسطین همیشه به ذهن مردم خطور نمی‌کرد که کاهن یک مذهب می‌بایست در یک زندگی اخلاقی پیشگام باشد. مذهب یهودی و متعاقباً تعالیم عیسی و بعدها مسیحیت در حال تکامل پولس اولین مذاهب اروپایی بودند که یک دست را روی اخلاقیات و دیگری را روی کردار نیک می‌گذاشتند، و اصرار می‌ورزیدند که مذهب گرایان به هر دو قدری توجه کنند.

عیسی در میان چنین نسلی از انسانها، که تحت استیلای چنین سیستمهای ناکامل فلسفی قرار داشتند و با چنین فرقه‌های پیچیده مذهبی حیران بودند، در فلسطین به دنیا آمد. و او متعاقباً بشارت مذهب شخصی خویش — فرزندی با خداوند — را به همین نسل ارائه نمود.

6- مذهب عبرانی

تا پایان قرن اول پیش از مسیح اندیشه مذهبی اورشلیم به اندازه فوق‌العاده زیاد تحت تأثیر تعالیم فرهنگی یونانی و حتی فلسفه یونانی قرار گرفته و تا اندازه‌ای توسط آن تعدیل یافت. در رقابت طولانی میان نظرات مکاتب شرقی و غربی فکری عبرانی، اورشلیم و باقیمانده باختر و خاور به طور کلی دیدگاه غربی یهودی یا تعدیل یافته یونانی را پذیرفتند.

در روزگاران عیسی سه زبان در فلسطین رایج بود: مردم عادی با لهجه‌ای از زبان آرامی صحبت می‌کردند؛ کاهنان و استادان شرعیات به زبان عبرانی تکلم می‌کردند؛ طبقات تحصیل کرده و لایه‌های بالایی یهودیان به طور کلی یونانی صحبت می‌کردند. ترجمه اولیه متون مقدس عبرانی به یونانی در اسکندریه به اندازه زیاد مسئول استیلای متعاقب بخش یونانی فرهنگ و الهیات یهودی بود. و نوشته‌های آموزگاران مسیحی به زودی در همان زبان ظاهر گشت. تاریخ رنسانس یهودیت به ترجمه یونانی متون مقدس عبرانی باز می‌گردد. این یک تأثیر حیاتی بود که بعدها گرایش فرقه مسیحی پولس را به سوی غرب به جای شرق تعیین نمود.

the mysteries in that:

121:5.14 (1337.10) 1. Paul taught a moral redemption, an ethical salvation. Christianity pointed to a new life and proclaimed a new ideal. Paul forsook magic rites and ceremonial enchantments.

121:5.15 (1337.11) 2. Christianity presented a religion which grappled with final solutions of the human problem, for it not only offered salvation from sorrow and even from death, but it also promised deliverance from sin followed by the endowment of a righteous character of eternal survival qualities.

121:5.16 (1338.1) 3. The mysteries were built upon myths. Christianity, as Paul preached it, was founded upon a historic fact: the bestowal of Michael, the Son of God, upon mankind.

121:5.17 (1138.2) Morality among the gentiles was not necessarily related to either philosophy or religion. Outside of Palestine it not always occurred to people that a priest of religion was supposed to lead a moral life. Jewish religion and subsequently the teachings of Jesus and later the evolving Christianity of Paul were the first European religions to lay one hand upon morals and the other upon ethics, insisting that religionists pay some attention to both.

121:5.18 (1338.3) Into such a generation of men, dominated by such incomplete systems of philosophy and perplexed by such complex cults of religion, Jesus was born in Palestine. And to this same generation he subsequently gave his gospel of personal religion — sonship with God.

6. THE HEBREW RELIGION

121:6.1 (1338.4) By the close of the first century before Christ the religious thought of Jerusalem had been tremendously influenced and somewhat modified by Greek cultural teachings and even by Greek philosophy. In the long contest between the views of the Eastern and Western schools of Hebrew thought, Jerusalem and the rest of the Occident and the Levant in general adopted the Western Jewish or modified Hellenistic viewpoint.

121:6.2 (1338.5) In the days of Jesus three languages prevailed in Palestine: The common people spoke some dialect of Aramaic; the priests and rabbis spoke Hebrew; the educated classes and the better strata of Jews in general spoke Greek. The early translation of the Hebrew scriptures into Greek at Alexandria was responsible in no small measure for the subsequent predominance of the Greek wing of Jewish culture and theology. And the writings of the Christian teachers were soon to appear in the same language. The renaissance of Judaism dates from the Greek translation of the Hebrew scriptures. This was a vital influence which later determined the drift of Paul's Christian cult toward the West instead of

toward the East.

^{121:63 (1338:6)} Though the Hellenized Jewish beliefs were very little influenced by the teachings of the Epicureans, they were very materially affected by the philosophy of Plato and the self-abnegation doctrines of the Stoics. The great inroad of Stoicism is exemplified by the Fourth Book of the Maccabees; the penetration of both Platonic philosophy and Stoic doctrines is exhibited in the Wisdom of Solomon. The Hellenized Jews brought to the Hebrew scriptures such an allegorical interpretation that they found no difficulty in conforming Hebrew theology with their revered Aristotelian philosophy. But this all led to disastrous confusion until these problems were taken in hand by Philo of Alexandria, who proceeded to harmonize and systemize Greek philosophy and Hebrew theology into a compact and fairly consistent system of religious belief and practice. And it was this later teaching of combined Greek philosophy and Hebrew theology that prevailed in Palestine when Jesus lived and taught, and which Paul utilized as the foundation on which to build his more advanced and enlightening cult of Christianity.

^{121:64 (1338:7)} Philo was a great teacher; not since Moses had there lived a man who exerted such a profound influence on the ethical and religious thought of the Occidental world. In the matter of the combination of the better elements in contemporaneous systems of ethical and religious teachings, there have been seven outstanding human teachers: Sethard, Moses, Zoroaster, Lao-tse, Buddha, Philo, and Paul.

^{121:65 (1338:1)} Many, but not all, of Philo's inconsistencies resulting from an effort to combine Greek mystical philosophy and Roman Stoic doctrines with the legalistic theology of the Hebrews, Paul recognized and wisely eliminated from his pre-Christian basic theology. Philo led the way for Paul more fully to restore the concept of the Paradise Trinity, which had long been dormant in Jewish theology. In only one matter did Paul fail to keep pace with Philo or to transcend the teachings of this wealthy and educated Jew of Alexandria, and that was the doctrine of the atonement; Philo taught deliverance from the doctrine of forgiveness only by the shedding of blood. He also possibly glimpsed the reality and presence of the Thought Adjusters more clearly than did Paul. But Paul's theory of original sin, the doctrines of hereditary guilt and innate evil and redemption therefrom, was partially Mithraic in origin, having little in common with Hebrew theology, Philo's philosophy, or Jesus' teachings. Some phases of Paul's teachings regarding original sin and the atonement were original with himself.

^{121:66 (1338:2)} The Gospel of John, the last of the narratives of Jesus' earth life, was addressed to the Western peoples and presents its story much in the light of the viewpoint of the later Alexandrian

اگر چه اعتقادات یونانی شده یهودی به قدر بسیار اندکی از تعالیم اپیکوریها تأثیر پذیرفت، به طور مادی متأثر از فلسفه افلاطون و دکتترین ایثارگرانه رواقیون بود. یورش بزرگ رواق گرایی از طریق کتاب چهارم مکابیون به نمایش در می آید. نفوذ فلسفه افلاطونی و دکتترین رواقیون هر دو در خردمندی سلیمان نشان داده می شود. یهودیان یونانی شده به متون مقدس عبرانی چنان تفسیر نمادینی آوردند که در منطبق ساختن الهیات عبرانی با فلسفه مورد تقدیس ارسطویی خویش مشکلی نیافتند. اما این تماماً به سردرگمی فاجعه باری انجامید تا این که این مشکلات توسط فیلون اسکندرانی به دست گرفته شدند. او به سازگار کردن و همساز کردن فلسفه یونانی و الهیات عبرانی اقدام نمود و آنها را به صورت سیستمی فشرده و نسبتاً منسجم از باورها و رسوم مذهبی درآورد. و این آموزش بعدی ترکیب فلسفه یونانی و الهیات عبرانی بود که در هنگام زندگی و تدریس عیسی در فلسطین رایج بود، و پولس آن را به عنوان مبنایی که فرقه پیشرفته تر و روشنگر مسیحیت خویش را روی آن بنا نهاد به کار گرفت.

فیلون یک آموزگار بزرگ بود؛ از هنگام روزگار موسی انسانی زندگی نکرده بود که چنین تأثیر عمیقی بر افکار اخلاقی و مذهبی دنیای باختر اعمال کند. در زمینه ترکیب عناصر بهتر در سیستمهای معاصر تعالیم اخلاقی و مذهبی، هفت آموزگار برجسته بشری وجود داشته اند: ستارد، موسی، زرتشت، لائوتسه، بودا، فیلون، و پولس.

پولس، بسیاری، ولی نه تمامی تناقضات فیلون را که ناشی از تلاش برای ادغام فلسفه عرفانی یونانی و دکتترین رواق گرایی رومی با الهیات شریعت عبرانیان بود شناخت و آنها را از الهیات بنیادین پیش مسیحی خویش با خردمندی حذف نمود. فیلون راه را برای پولس آماده ساخت تا مفهوم تثلیث بهشت را که برای مدتها در الهیات یهودی خاموش بود به طور کاملتر ترمیم سازد. تنها در یک مورد پولس نتوانست با فیلون همگام باشد یا از تعالیم این یهودی ثروتمند و تحصیل کرده اسکندریه پیشی گیرد، و آن دکتترین کفاره بود. فیلون رهایی از دکتترین بخشش فقط از طریق ریختن خون را آموزش می داد. او همچنین احتمالاً - به واقعیت و حضور تنظیم کنندگان فکر روشنتر از پولس نگاهی اجمالی نمود. اما منشأ تئوری پولس در زمینه گناه آغازین، دکتترین گناه ارثی و شرارت ذاتی و رستگاری از آن، بخشاً میترایی بود، و با الهیات عبرانی، فلسفه فیلون، یا تعالیم عیسی وجه مشترک اندکی داشت. برخی از جنبه های تعالیم پولس در رابطه با گناه آغازین و کفاره منشأ در خود او داشت.

انجیل یوحنا، آخرین روایات حیات زمینی عیسی، خطاب به مردمان غربی صورت گرفت و داستان خود را عمدتاً با در نظر گرفتن دیدگاه مسیحیان آتی

اسکندرانی، که همچنین پیروان تعالیم فیلون بودند، ارائه می‌نماید.

حدوداً در زمان مسیح یک برگشت عجیب احساسی نسبت به یهودیان در اسکندریه به وقوع پیوست، و از این پایگاه سابق یهودی یک موج خصمانهٔ انیت و آزار پیش رفت که حتی تا روم وسعت یافت، و هزاران نفر از آنجا تبعید شدند. اما این تلاش برای غلط جلوه دادن مدت کوتاهی دوام آورد. دولت سلطنتی فوراً آزادیهای محدود شدهٔ یهودیان را در سرتاسر امپراتوری به طور کامل بازگرداند.

در سرتاسر تمامی دنیای پهناور، صرف نظر از این که یهودیان به واسطهٔ تجارت یا ستم کجا خود را پراکنده یافتند، همگی قلوب خود را با یک پیمان به سوی معبد مقدس در اورشلیم متمرکز نگاه داشتند. الهیات یهودی آنطور که در اورشلیم تفسیر شده و به کار بسته می‌شد بقا یافت. با این همه آن چندین بار با دخالت به موقع برخی آموزگاران بابلی از فراموشی نجات یافت.

تا دو و نیم میلیون نفر از این یهودیان پراکنده شده برای برگزاری جشن فستیوالهای ملی مذهبی خویش به اورشلیم می‌آمدند. و صرف نظر از این که تفاوت‌های فقهی یا فلسفی یهودیان شرقی (بابلیها) و غربی (یونانیها) چه بود، آنها همگی در این که اورشلیم مرکز پرستشی آنان باشد در توافق بودند و پیوسته چشم انتظار آمدن مسیح بودند.

7- یهودیان و غیریهودیان

تا ایام عیسی یهودیان به برداشت تثبیت شده‌ای از منشأ، تاریخ، و سرنوشت خویش رسیده بودند. آنها میان خود و دنیای غیریهودی یک دیوار سخت جدایی ساخته بودند؛ آنها به تمامی راههای غیریهودی با دیدهٔ تحقیر محض می‌نگریستند. آنها کلام شریعت را پرستش می‌کردند و بر مبنای غرور تباری کاذب در شکلی از پارسائیمایی افراط می‌کردند. آنها تصورات پیش پندار شده‌ای پیرامون مسیح موعود شکل داده بودند، و بیشتر این انتظارات مسیحی را مجسم می‌کرد که می‌بایست به عنوان بخشی از تاریخ ملی و نژادی آنها بیاید. برای عبرانیان آن روزها الهیات یهودی به طور قطعی تثبیت شده و برای ابد ثابت بود.

آموزش‌ها و اعمال عیسی پیرامون بردباری و مهربانی بر خلاف رویکرد مستمر یهودیان نسبت به مردمان دیگر که آنها آنان را لامذهب می‌دانستند بود. یهودیان برای نسل‌ها رویکردی را نسبت به دنیای خارج پرورانده بودند که این را برای آنان غیرممکن می‌ساخت که تعالیم استاد را پیرامون برادری معنوی انسان بپذیرند. آنها مایل نبودند که تحت شرایط یکسان یهوه را با غیریهودیان قسمت کنند و به همین ترتیب مایل نبودند که پسر خداوند را به عنوان کسی که چنین دگرترین جدید و عجیبی را آموزش می‌داد بپذیرند.

Christians, who were also disciples of the teachings of Philo.

^{121:67 (1339:3)} At about the time of Christ a strange reversion of feeling toward the Jews occurred in Alexandria, and from this former Jewish stronghold there went forth a virulent wave of persecution, extending even to Rome, from which many thousands were banished. But such a campaign of misrepresentation was short-lived; very soon the imperial government fully restored the curtailed liberties of the Jews throughout the empire.

^{121:68 (1339:4)} Throughout the whole wide world, no matter where the Jews found themselves dispersed by commerce or oppression, all with one accord kept their hearts centered on the holy temple at Jerusalem. Jewish theology did survive as it was interpreted and practiced at Jerusalem, notwithstanding that it was several times saved from oblivion by the timely intervention of certain Babylonian teachers.

^{121:69 (1339:5)} As many as two and one-half million of these dispersed Jews used to come to Jerusalem for the celebration of their national religious festivals. And no matter what the theologic or philosophic differences of the Eastern (Babylonian) and the Western (Hellenic) Jews, they were all agreed on Jerusalem as the center of their worship and in ever looking forward to the coming of the Messiah.

7. JEWS AND GENTILES

^{121:71 (1339:6)} By the times of Jesus the Jews had arrived at a settled concept of their origin, history, and destiny. They had built up a rigid wall of separation between themselves and the gentile world; they looked upon all gentile ways with utter contempt. They worshiped the letter of the law and indulged a form of self-righteousness based upon the false pride of descent. They had formed preconceived notions regarding the promised Messiah, and most of these expectations envisaged a Messiah who would come as a part of their national and racial history. To the Hebrews of those days Jewish theology was irrevocably settled, forever fixed.

^{121:72 (1339:7)} The teachings and practices of Jesus regarding tolerance and kindness ran counter to the long-standing attitude of the Jews toward other peoples whom they considered heathen. For generations the Jews had nourished an attitude toward the outside world which made it impossible for them to accept the Master's teachings about the spiritual brotherhood of man. They were unwilling to share Yahweh on equal terms with the gentiles and were likewise unwilling to accept as the Son of God one who taught such new and strange doctrines.

کاتبان، فریسیان، و کاهنان یهودیان را در یک اسارت شدید از آداب پرستی و شریعت گرایانگی نگاه داشتند، اسارتی که از اسارت تحت حکومت سیاسی روم بسیار بیشتر واقعی بود. یهودیان روزگار عیسی نه تنها زیر یوغ شریعت نگاه داشته شده بودند بلکه به واسطه مطالبات برده‌وار سنتها، که هر زمینه از زندگی شخصی و اجتماعی را در بر می‌گرفت و به آن تهاجم می‌کرد، به همان اندازه گرفتار بودند. این مقررات ریز مربوط به کردار، هر یهودی وفادار را دنبال می‌کرد و بر او حاکم بود، و عجیب نیست که آنها یکی از افراد خویش را که جسورانه سنتهای مقدس آنان را نادیده می‌انگاشت و جرأت می‌نمود که مقررات دیرین گرامی نگاه داشته شده آنان را پیرامون رفتار اجتماعی مورد تمسخر قرار دهد فوراً طرد کردند. آنها به سختی می‌توانستند با تعالیم کسی که در برخورد با خشک اندیشیهایی که آنان تصور می‌کردند توسط خود ابراهیم پدر مقرر شده درنگ نمی‌کرد با نظر موافق بنگرند. موسی شریعتشان را به آنان داده بود و آنها به سازش تمایل نداشتند.

تا هنگام قرن اول بعد از مسیح، تفسیر گفته شده شریعت توسط آموزگاران شناخته شده، کاتبان، به مرجعیتی بالاتر از خود شریعت نگاشته شده تبدیل شده بود. و تمامی این امر این را برای برخی از رهبران مذهبی یهودیان آسانتر ساخت که موجب صف آرایی مردم بر ضد پندرش یک بشارت جدید شوند.

این شرایط این را برای یهودیان غیرممکن می‌ساخت که سرنوشت الهی خویش را به عنوان قاصدان بشارت جدید آزادی مذهبی و رهایی معنوی تحقق بخشند. آنها نمی‌توانستند غل و زنجیرهای سنت را بشکنند. ارمیا چنین گفته بود که "باید شریعت در قلوب انسانها نوشته شود". حزقیال در رابطه با "روحی جدید که باید در روان انسان زندگی کند" سخن گفته بود، و نویسنده مزامیر دعا کرده بود که خداوند "دلی پاک در درون بیافریند و روحی راست از نو عطا کند." اما هنگامی که مذهب یهودی کارهای نیک و بردگی نسبت به شریعت قربانی رکود رخوب سنت گرایان گشت، حرکت تکامل مذهبی به سمت غرب به سوی مردمان اروپا گذار نمود.

و بدین ترتیب مردمی متفاوت فرا خوانده شدند تا یک الهیات در حال پیشروی را به دنیا حمل کنند، سیستمی از آموزش که نمایانگر فلسفه یونانیها، شریعت رومیها، اخلاقیات عبرانیان، و بشارت حرمت شخصیت و رهایی معنوی را که توسط پولس تدوین شده بود و مبنی بر تعالیم عیسی بود می‌بود.

فرقه مسیحیت پولس اخلاقیاتش را به صورت یک نشان تولد یهودی به نمایش درآورد. یهودیان به تاریخ به عنوان مشیت خداوند — کار یهوه — می‌نگریستند. یونانیان برداشتهای روشنتری از حیات جاودان به آموزش جدید آوردند. دکترین پولس در الهیات و فلسفه نه تنها از تعالیم عیسی بلکه همچنین از افلاطون و فیلون تأثیر پذیرفت. او در اخلاقیات نه تنها از مسیح بلکه همچنین از رواق گرایان الهام یافت.

بشارت عیسی، آنطور که در فرقه مسیحیت انطاکیه پولس نمایان بود، با آموزشهای زیرین آمیخته شد:

^{121:7.3 (1340.1)} The scribes, the Pharisees, and the priesthood held the Jews in a terrible bondage of ritualism and legalism, a bondage far more real than that of the Roman political rule. The Jews of Jesus' time were not only held in subjugation to the law but were equally bound by the slavish demands of the traditions, which involved and invaded every domain of personal and social life. These minute regulations of conduct pursued and dominated every loyal Jew, and it is not strange that they promptly rejected one of their number who presumed to ignore their sacred traditions, and who dared to flout their long-honored regulations of social conduct. They could hardly regard with favor the teachings of one who did not hesitate to clash with dogmas which they regarded as having been ordained by Father Abraham himself. Moses had given them their law and they would not compromise.

^{121:7.4 (1340.2)} By the time of the first century after Christ the spoken interpretation of the law by the recognized teachers, the scribes, had become a higher authority than the written law itself. And all this made it easier for certain religious leaders of the Jews to array the people against the acceptance of a new gospel.

^{121:7.5 (1340.3)} These circumstances rendered it impossible for the Jews to fulfill their divine destiny as messengers of the new gospel of religious freedom and spiritual liberty. They could not break the fetters of tradition. Jeremiah had told of the "law to be written in men's hearts," Ezekiel had spoken of a "new spirit to live in man's soul," and the Psalmist had prayed that God would "create a clean heart within and renew a right spirit." But when the Jewish religion of good works and slavery to law fell victim to the stagnation of traditionalistic inertia, the motion of religious evolution passed westward to the European peoples.

^{121:7.6 (1340.4)} And so a different people were called upon to carry an advancing theology to the world, a system of teaching embodying the philosophy of the Greeks, the law of the Romans, the morality of the Hebrews, and the gospel of personality sanctity and spiritual liberty formulated by Paul and based on the teachings of Jesus.

^{121:7.7 (1340.5)} Paul's cult of Christianity exhibited its morality as a Jewish birthmark. The Jews viewed history as the providence of God — Yahweh at work. The Greeks brought to the new teaching clearer concepts of the eternal life. Paul's doctrines were influenced in theology and philosophy not only by Jesus' teachings but also by Plato and Philo. In ethics he was inspired not only by Christ but also by the Stoics.

^{121:7.8 (1340.6)} The gospel of Jesus, as it was embodied in Paul's cult of Antioch Christianity, became blended with the following teachings:

1- استدلال فلسفی نوکیشان یونانی به یهودیت، از جمله برخی از برداشتهای آنان پیرامون حیات جاودان.

2- تعالیم جذاب فرقه‌های رایج اسرارآمیز، به ویژه دکترین میتراپی رستگاری، کفاره، و نجات از طریق قربانی که توسط خدایی صورت گرفته بود.

3- اخلاقیات قدرتمند مذهب تثبیت شده یهودی.

امپراتوری مدیترانه‌ای روم، پادشاهی پارتها، و مردمان مجاور روزگار عیسی همگی ایده‌هایی خام و بدوی پیرامون جغرافیای دنیا، ستاره شناسی، بهداشت، و بیماری داشتند؛ و طبعاً به واسطه گفته‌های جدید و تکان دهنده نجار ناصره شگفت زده شدند. عقاید جن زندگی، خوب و بد، نه فقط توسط موجودات بشری مورد باور بودند، بلکه بسیاری تصور می‌کردند که هر تخته سنگ و درخت جن زده است. این یک عصر طلسم و جادو بود، و هر کس به معجزات به عنوان رخدادهای عادی اعتقاد داشت.

8- اسناد نگاشته شده پیشین

ما در انطباق با حکم خود، تا جایی که ممکن است تلاش کرده‌ایم که اسناد موجودی را که به زندگی عیسی در یورنشیا مربوط است به کار ببریم و تا اندازه‌ای هماهنگ سازیم. اگر چه ما از دسترسی به نوشته مفقود شده آندریاس رسول بهرمنند گشته‌ایم و از تشریک مساعی با گروه عظیمی از موجودات آسمانی که در طول روزگاران اعطای میکائیل (به ویژه تنظیم کننده اکنون شخصی شده او) در کره زمین بودند سود برده‌ایم، هدف ما همچنین این بوده است که از انجیل‌های موسوم به متی، مرقس، لوقا، و یوحنا استفاده کنیم.

منشأ این نگارشات عهد جدید در جزئیات زیرین بود:

1- انجیل مرقس. یوحنا مرقس قدیمی‌ترین (به جز نوشته‌های آندریاس)، خلاصه‌ترین، و ساده‌ترین نگارش را پیرامون زندگی عیسی نوشت. او استاد را به عنوان یک خادم، به عنوان انسان در میان انسانها ارائه نمود. اگر چه مرقس مرد جوانی بود که روی بسیاری از صحنه‌هایی که توصیف می‌کند مکث نمود، نگاشته او در واقع انجیل به روایت شمعون پطرس می‌باشد. او در آغاز با پطرس و بعد با پولس معاشر بود. مرقس این نگاشته را با تشویق پطرس و با درخواست صمیمانه کلیسای روم نوشت. مرقس با آگاهی از این که استاد هنگامی که در زمین و در جسم بود چطور مداوماً از نوشتن تعالیم خودداری می‌کرد، مثل رسولان و سایر حواریون پیشگام در نوشتن آنها مردد بود. اما پطرس احساس کرد که کلیسای روم به کمک چنین روایت نوشته شده‌ای نیاز دارد، و مرقس رضایت داد که آماده سازی آن را به عهده گیرد. او پیش از این که پطرس در سال 67 بعد از میلاد مسیح بمیرد یادداشتهای بسیاری نوشت، و مطابق متن خلاصه‌ای که توسط پطرس و برای کلیسای روم تأیید شد، فوراً بعد از مرگ پطرس نوشتن خود را آغاز نمود. انجیل نزدیک به پایان سال

121:7.9 (1340.7) 1. The philosophic reasoning of the Greek proselytes to Judaism, including some of their concepts of the eternal life.

121:7.10 (1340.8) 2. The appealing teachings of the prevailing mystery cults, especially the Mithraic doctrines of redemption, atonement, and salvation by the sacrifice made by some god.

121:7.11 (1340.9) 3. The sturdy morality of the established Jewish religion.

121:7.12 (1341.1) The Mediterranean Roman Empire, the Parthian kingdom, and the adjacent peoples of Jesus' time all held crude and primitive ideas regarding the geography of the world, astronomy, health, and disease; and naturally they were amazed by the new and startling pronouncements of the carpenter of Nazareth. The ideas of spirit possession, good and bad, applied not merely to human beings, but every rock and tree was viewed by many as being spirit possessed. This was an enchanted age, and everybody believed in miracles as commonplace occurrences.

8. PREVIOUS WRITTEN RECORDS

121:8.1 (1341.2) As far as possible, consistent with our mandate, we have endeavored to utilize and to some extent co-ordinate the existing records having to do with the life of Jesus on Urantia. Although we have enjoyed access to the lost record of the Apostle Andrew and have benefited from the collaboration of a vast host of celestial beings who were on earth during the times of Michael's bestowal (notably his now Personalized Adjuster), it has been our purpose also to make use of the so-called Gospels of Matthew, Mark, Luke, and John.

121:8.2 (1341.3) These New Testament records had their origin in the following circumstances:

121:8.3 (1341.4) 1. *The Gospel by Mark.* John Mark wrote the earliest (excepting the notes of Andrew), briefest, and most simple record of Jesus' life. He presented the Master as a minister, as man among men. Although Mark was a lad lingering about many of the scenes which he depicts, his record is in reality the Gospel according to Simon Peter. He was early associated with Peter; later with Paul. Mark wrote this record at the instigation of Peter and on the earnest petition of the church at Rome. Knowing how consistently the Master refused to write out his teachings when on earth and in the flesh, Mark, like the apostles and other leading disciples, was hesitant to put them in writing. But Peter felt the church at Rome required the assistance of such a written narrative, and Mark consented to undertake its preparation. He made many notes before Peter died in A.D. 67, and in accordance with the outline approved by Peter and for the church at Rome, he began his writing soon after Peter's death. The

68 بعد از میلاد مسیح تکمیل گردید. مرقس کاملاً از روی حافظه خودش و حافظه پطرس نوشت. از آن هنگام نوشته به قدر قابل ملاحظه‌ای تغییر یافته است. مطالب متعددی حذف شده‌اند و متون بعدی در پایان اضافه شده‌اند تا جانشین یک پنجم پایانی انجیل اولیه شوند که پیش از این که رونوشت برداری شود از اولین نسخه خطی از دست رفت. این نوشته مرقس، به همراه نگارشات آندریاس و متی، مبنای نوشته شده کلیه روایات متعاقب انجیلی بود که در صدد توصیف زندگی و تعالیم عیسی برآمد.

2- انجیل متی. به اصطلاح انجیل به روایت متی تاریخچه زندگی استاد است که برای آموزش معنوی مسیحیان یهودی نوشته شد. نویسنده این نوشته مداوماً به دنبال این است که در زندگی عیسی کارهایی را که او کرد نشان دهد، که "مطابق آنچه که پیامبر گفت تحقق یافت." انجیل متی عیسی را به عنوان پسر داود توصیف می‌کند، و او را به عنوان فردی که احترام زیادی برای شریعت و پیامبران قائل است تصویر می‌کند.

متی رسول این انجیل را نوشت. آن توسط ایسادر، یکی از شاگردان او نوشته شد، که در کارش به عنوان یک کمک نه فقط از خاطره شخصی متی پیرامون این رخدادها، بلکه همچنین از نگاشته شخصی که پیرامون گفته‌های عیسی مستقیماً بعد از مصلوب شدن او به رشته تحریر در آورده بود برخوردار بود. ایسادر این نوشته را که توسط متی به زبان آرامی نوشته شده بود به یونانی نوشت. قصد این نبود که با نسبت دادن نوشته به متی فریبکاری شود. در آن روزها رسم بر این بود که شاگردان آموزگاران خود را بدین نحو ارج نهند.

نوشته اولیه متی، درست پیش از آن که او اورشلیم را به منظور انجام موعظه‌های بشارتی ترک کند، در سال 40 بعد از میلاد مسیح اصلاح گردید و بر آن افزوده گشت. این یک نوشته خصوصی بود. آخرین نسخه در سوزاندن یک صومعه سوری در سال 416 بعد از میلاد مسیح نابود شده بود.

ایسادر در سال 70 بعد از میلاد مسیح بعد از محاصره شهر توسط ارتشهای تیتوس از اورشلیم گریخت، و نسخه‌ای از یادداشتهای متی را با خود به پلا برد. ایسادر در سال 71، در حالی که در پلا زندگی می‌کرد انجیل به روایت متی را نوشت. او همچنین چهار پنجم اول نوشته مرقس را با خود همراه داشت.

3- انجیل لوقا. لوقا، پزشک انطاکیه در پیسیدیا، یک نوکیش غریبه‌ی پولس بود، و داستان کاملاً متفاوتی از زندگی استاد نوشت. او شروع به دنبال کردن پولس نمود و در سال 47 بعد از میلاد مسیح پیرامون زندگی و تعالیم عیسی از او آموخت. لوقا بخش عمده "فیض خداوند عیسی مسیح" را همینطور که این وقایع را از پولس و دیگران جمع آوری نمود در نوشته خود حفظ می‌کند. لوقا استاد را به عنوان "دوست مالیات گیران و گناهکاران" ارائه می‌کند. او یادداشتهای زیاد خود را تا بعد از مرگ پولس به صورت انجیل تدوین ننمود. لوقا در سال 82 در آخا دست به نوشتن زد. او برنامه داشت سه کتاب پیرامون تاریخ مسیح و مسیحیت بنویسد اما درست پیش از آن که دومین این آثار، "اعمال رسولان"، را تمام کند در سال 90 بعد از میلاد مسیح مرد.

Gospel was completed near the end of A.D. 68. Mark wrote entirely from his own memory and Peter's memory. The record has since been considerably changed, numerous passages having been taken out and some later matter added at the end to replace the latter one fifth of the original Gospel, which was lost from the first manuscript before it was ever copied. This record by Mark, in conjunction with Andrew's and Matthew's notes, was the written basis of all subsequent Gospel narratives which sought to portray the life and teachings of Jesus.

121:84 (1341:5) 2. *The Gospel of Matthew.* The so-called Gospel according to Matthew is the record of the Master's life which was written for the edification of Jewish Christians. The author of this record constantly seeks to show in Jesus' life that much which he did was that "it might be fulfilled which was spoken by the prophet." Matthew's Gospel portrays Jesus as a son of David, picturing him as showing great respect for the law and the prophets.

121:85 (1341:6) The Apostle Matthew did not write this Gospel. It was written by Isador, one of his disciples, who had as a help in his work not only Matthew's personal remembrance of these events but also a certain record which the latter had made of the sayings of Jesus directly after the crucifixion. This record by Matthew was written in Aramaic; Isador wrote in Greek. There was no intent to deceive in accrediting the production to Matthew. It was the custom in those days for pupils thus to honor their teachers.

121:86 (1342:1) Matthew's original record was edited and added to in A.D. 40 just before he left Jerusalem to engage in evangelistic preaching. It was a private record, the last copy having been destroyed in the burning of a Syrian monastery in A.D. 416.

121:87 (1342:2) Isador escaped from Jerusalem in A.D. 70 after the investment of the city by the armies of Titus, taking with him to Pella a copy of Matthew's notes. In the year 71, while living at Pella, Isador wrote the Gospel according to Matthew. He also had with him the first four fifths of Mark's narrative.

121:88 (1342:3) 3. *The Gospel by Luke.* Luke, the physician of Antioch in Pisidia, was a gentile convert of Paul, and he wrote quite a different story of the Master's life. He began to follow Paul and learn of the life and teachings of Jesus in A.D. 47. Luke preserves much of the "grace of the Lord Jesus Christ" in his record as he gathered up these facts from Paul and others. Luke presents the Master as "the friend of publicans and sinners." He did not formulate his many notes into the Gospel until after Paul's death. Luke wrote in the year 82 in Achaia. He planned three books dealing with the history of Christ and Christianity but died in A.D. 90 just before he finished the second of these works, the "Acts of the Apostles."

لوقا برای گردآوری مطلب این انجیل ابتدا به داستان زندگی عیسی، آنطور که پولس آن را برای او نقل کرده بود، اتکا کرد. از این رو انجیل لوقا از جهاتی انجیل به روایت پولس است. اما لوقا منابع اطلاعاتی دیگری داشت. او نه تنها با شاهدان زیادی پیرامون رخدادهای بیشتر زندگی عیسی که ثبت می‌نماید مصاحبه نمود، بلکه او یک نسخه از انجیل مرقس، یعنی چهار پنجم اول، نوشته ایسادر، و یک نوشته خلاصه که در سال 78 بعد از میلاد مسیح توسط یک ایماندار به نام سیدس در انطاکیه نگاشته شد را نیز با خود داشت. لوقا همچنین یک نسخه ناقص و بسیار اصلاح شده از برخی یادداشت‌هایی را که ظاهراً اندریاس رسول نوشته بود داشت.

4- انجیل یوحنا. انجیل به روایت یوحنا بخش عمده کار عیسی در یهودیه و اطراف اورشلیم را نقل می‌کند که در نوشته‌های دیگر موجود نیست. این به اصطلاح انجیل به روایت یوحنا، پسر زبدی است، و گر چه یوحنا آن را ننوشت، او موجب الهام آن گشت. آن از زمان نگارش اولش چندین بار اصلاح شده است که چنین به نظر رساند که توسط خود یوحنا نوشته شده است. هنگامی که این نوشته به رشته تحریر درآمد، یوحنا انجیل‌های دیگر را داشت، و دید که مطالب زیادی از آنها حذف شده است. از این رو او در سال 101 بعد از میلاد مسیح همکار خود ناتان، یک یهودی یونانی از قیصریه، را تشویق کرد که نوشتن را آغاز کند. یوحنا مطالبش را از طریق حافظه و از طریق رجوع به سه نوشته‌ای که از پیش موجود بود فراهم نمود. او هیچ نگارش نوشته شده‌ای از خود نداشت. رساله‌ای که به "اول یوحنا" شهرت دارد به عنوان یک نامه رو برای اثری که ناتان تحت هدایت او به وجود آورد توسط خود یوحنا نوشته شد.

کلیه این نویسندگان تصاویر صادقانه‌ای از عیسی عرضه نمودند، آنطور که دیدند، به خاطر داشتند، یا از او آموخته بودند، و آنطور که برداشته‌ای آنان از این رخدادهای دور به وسیله طرفداری متعاقب آنان از الهیات مسیحیت پولس تأثیر پذیرفت. و این نگارشات، گر چه ناقص هستند، برای تغییر مسیر تاریخ یورنشیا برای تقریباً دو هزار سال کافی بوده‌اند.

[اعلانیه: من در اجرای مأموریتم برای ذکر مجدد تعالیم و بازگویی کارهای عیسی ناصری به طور آزادانه از کلیه منابع نگارشی و اطلاعات سیاره‌ای مطلب درآورده‌ام. انگیزه غالب من آماده سازی نگاشته‌ای بوده است که نه تنها برای نسل انسانهایی که اکنون زندگی می‌کنند روشنگر خواهد بود، بلکه همچنین ممکن است برای تمامی نسل‌های آینده یاری کننده باشد. از اندوخته عظیم اطلاعات که برای من فراهم شده است، من آن را که برای تحقق این هدف از همه مناسبتر است انتخاب نموده‌ام. تا جایی که ممکن است من اطلاعات خود را از منابع کاملاً بشری به دست آورده‌ام. فقط هنگامی که چنین منابعی بسنده نبودند، من به آن اسنادی که فوق بشری هستند متوسل شده‌ام. هنگامی که عقاید و برداشتها پیرامون زندگی و تعالیم عیسی توسط یک ذهن بشری به گونه‌ای قابل قبول ابراز شدند، من به گونه‌ای تغییرناپذیر تقدم را به این الگوهای فکری ظاهراً بشری دادم. اگر چه من در پی این بوده‌ام که توصیف لغوی را تنظیم کنم تا با برداشتمانی از معنی واقعی و مفهوم حقیقی زندگی و تعالیم استاد بهتر مطابقت داشته باشم، تا جایی که ممکن

121:8,9 (1342:4) As material for the compilation of his Gospel, Luke first depended upon the story of Jesus' life as Paul had related it to him. Luke's Gospel is, therefore, in some ways the Gospel according to Paul. But Luke had other sources of information. He not only interviewed scores of eyewitnesses to the numerous episodes of Jesus' life which he records, but he also had with him a copy of Mark's Gospel, that is, the first four fifths, Isador's narrative, and a brief record made in the year A.D. 78 at Antioch by a believer named Cedes. Luke also had a mutilated and much-edited copy of some notes purported to have been made by the Apostle Andrew.

121:8,10 (1342:5) 4. *The Gospel of John.* The Gospel according to John relates much of Jesus' work in Judea and around Jerusalem which is not contained in the other records. This is the so-called Gospel according to John the son of Zebedee, and though John did not write it, he did inspire it. Since its first writing it has several times been edited to make it appear to have been written by John himself. When this record was made, John had the other Gospels, and he saw that much had been omitted; accordingly, in the year A.D. 101 he encouraged his associate, Nathan, a Greek Jew from Caesarea, to begin the writing. John supplied his material from memory and by reference to the three records already in existence. He had no written records of his own. The Epistle known as "First John" was written by John himself as a covering letter for the work which Nathan executed under his direction.

121:8,11 (1342:6) All these writers presented honest pictures of Jesus as they saw, remembered, or had learned of him, and as their concepts of these distant events were affected by their subsequent espousal of Paul's theology of Christianity. And these records, imperfect as they are, have been sufficient to change the course of the history of Urantia for almost two thousand years.

121:8,12 (1343:1) [Acknowledgment: In carrying out my commission to restate the teachings and retell the doings of Jesus of Nazareth, I have drawn freely upon all sources of record and planetary information. My ruling motive has been to prepare a record which will not only be enlightening to the generation of men now living, but which may also be helpful to all future generations. From the vast store of information made available to me, I have chosen that which is best suited to the accomplishment of this purpose. As far as possible I have derived my information from purely human sources. Only when such sources failed, have I resorted to those records which are superhuman. When ideas and concepts of Jesus' life and teachings have been acceptably expressed by a human mind, I invariably gave preference to such apparently human thought patterns. Although I have sought to adjust the verbal expression the better to conform to our

است، در کلیه روایتهای خود به برداشت واقعی و الگوی فکری بشری وفادار مانده‌ام. من به خوبی می‌دانم که آن مفاهیمی که منشأ در ذهن بشری داشته‌اند برای کلیه اذهان دیگر بشری قابل قبول‌تر و یاری‌کننده‌تر خواهند بود. من هنگامی که نتوانستم برداشتهای ضروری را در نگارشات بشری یا در توصیفات بشری بیابم، آنگاه به منابع حافظه‌ای مخلوقات زمینی رسته‌خودم، بینابینهای متوسل شده‌ام و هنگامی که آن منبع ثانوی اطلاعاتی ناکافی بود، بی‌درنگ به منابع فوق سیاره‌ای اطلاعاتی متوسل شده‌ام.

یادداشت‌هایی را که من جمع‌آوری کرده‌ام، و این روایت زندگی و تعالیم عیسی را از آنها آماده ساخته‌ام — جدا از حافظه مربوط به نگاشته‌اندریاس رسول — در برگیرنده گهرهای فکری و مفاهیم برتر پیرامون تعالیم عیسی است که از بیش از دو هزار موجود بشری گردآوری شده است که از روزگاران عیسی تا زمان نگارش این آشکارسازیه‌ها، و به عبارت صحیح‌تر بازگویی آنها، در کره زمین زندگی کرده‌اند. تنها هنگامی اجازه مکاشفه‌ای به کار گرفته شده است که نگارشات بشری و برداشتهای بشری نتوانسته‌اند یک الگوی مکفی فکری فراهم سازند. کمیسیون مکاشفه‌ای من مرا منع نمود که به منابع فوق بشری اطلاعاتی یا توصیفی توسل جویم، مگر این که بتوانم شهادت دهم در تلاشهایم برای یافتن توصیف مورد نیاز نظری در منابع صرفاً بشری ناکام بوده‌ام.

هر چند که من با تشریک مساعی با یازده بینابینی هم‌تا و همیار خود و تحت سرپرستی ملک صادق مسئول ثبت، این روایت را مطابق برداشت خود از ترتیب مؤثر آن و در پاسخ به گزینش خود برای بیان فوری به تصویر درآورده‌ام، با این وجود، اکثر ایده‌ها و حتی برخی از توصیفات مؤثری که بدین گونه به کار گرفته‌ام منشأ در اذهان انسانهای بسیاری از نژادهایی دارد که در طول نسلهای بینابین، درست تا عصر انهایی که در هنگام نگارش این روایات هنوز زنده هستند، در زمین زندگی کرده‌اند. از بسیاری جهات من بیشتر به عنوان یک گردآورنده و اصلاح‌کننده خدمت کرده‌ام تا یک نقل‌کننده آغازین. من بی‌درنگ آن ایده‌ها و برداشتهای ترجیحاً بشری را که مرا قادر می‌سازد مؤثرترین تصویر از زندگی عیسی را بیافرینم، و مرا واجد شرایط می‌سازد که تعالیم بی‌نظیر او را به گونه‌ای چشمگیر با یاری کنندمترین و برای همه الهام‌بخش‌ترین عبارت پردازی بازگویی کنم برگزیده‌ام. من از جانب برادری بینابینهای متحد یورنشیا، با سپاس فراوان مدیون بودن خودمان را نسبت به تمامی منابع نگارشی و مفهومی که در بازگویی مبسوط‌تر ما از زندگی عیسی در زمین در بخشهای بعد مورد استفاده قرار گرفته‌اند اذعان می‌دارم.]

concept of the real meaning and the true import of the Master's life and teachings, as far as possible, I have adhered to the actual human concept and thought pattern in all my narratives. I well know that those concepts which have had origin in the human mind will prove more acceptable and helpful to all other human minds. When unable to find the necessary concepts in the human records or in human expressions, I have next resorted to the memory resources of my own order of earth creatures, the midwayers. And when that secondary source of information proved inadequate, I have unhesitatingly resorted to the superplanetary sources of information.

121:8.13 (1343.2) The memoranda which I have collected, and from which I have prepared this narrative of the life and teachings of Jesus — aside from the memory of the record of the Apostle Andrew — embrace thought gems and superior concepts of Jesus' teachings assembled from more than two thousand human beings who have lived on earth from the days of Jesus down to the time of the inditing of these revelations, more correctly restatements. The revelatory permission has been utilized only when the human record and human concepts failed to supply an adequate thought pattern. My revelatory commission forbade me to resort to extrahuman sources of either information or expression until such a time as I could testify that I had failed in my efforts to find the required conceptual expression in purely human sources.

121:8.14 (1343.3) While I, with the collaboration of my eleven associate fellow midwayers and under the supervision of the Melchizedek of record, have portrayed this narrative in accordance with my concept of its effective arrangement and in response to my choice of immediate expression, nevertheless, the majority of the ideas and even some of the effective expressions which I have thus utilized had their origin in the minds of the men of many races who have lived on earth during the intervening generations, right on down to those who are still alive at the time of this undertaking. In many ways I have served more as a collector and editor than as an original narrator. I have unhesitatingly appropriated those ideas and concepts, preferably human, which would enable me to create the most effective portraiture of Jesus' life, and which would qualify me to restate his matchless teachings in the most strikingly helpful and universally uplifting phraseology. In behalf of the Brotherhood of the United Midwayers of Urantia, I most gratefully acknowledge our indebtedness to all sources of record and concept which have been hereinafter utilized in the further elaboration of our restatement of Jesus' life on earth.]

مقاله 122. تولد و کودکی عیسی

123 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 121

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 122

تولد و کودکی عیسی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- یوسف و مریم
- 2- جبرئیل به الیزابت ظاهر می‌شود
- 3- اعلان جبرئیل به مریم
- 4- رویای یوسف
- 5- والدین زمینی عیسی
- 6- منزل در ناصره
- 7- سفر به بیت‌لحم
- 8- تولد عیسی
- 9- عرضه در معبد
- 10- اعمال هیرودیس

مقدمه مقاله

به سختی ممکن خواهد بود که بسیاری از دلایلی را که به انتخاب فلسطین به عنوان سرزمین اعطای میکائیل انجامید به طور کامل توضیح داد، و به ویژه این که دقیقاً چرا باید خانواده یوسف و مریم به عنوان صحنه بلا فصل ظهور این پسر خداوند در یورنشیا انتخاب می‌شدند.

میکائیل بعد از مطالعه گزارش ویژه پیرامون وضعیت کرات جدا شده که توسط ملک صادقها تهیه شده بود، در مشورت با جبرئیل سرانجام یورنشیا را به عنوان سیاره‌ای که اعطای نهایی خویش را در آن به اجرا در می‌آورد انتخاب نمود. به دنبال این تصمیم جبرئیل یک دیدار شخصی از یورنشیا انجام داد، و در نتیجه مطالعه گروههای بشری و بررسی جنبه‌های معنوی، عقلانی، نژادی، و جغرافیایی کره و مردمان آن، به این نتیجه رسید که عبرانیان از آن مزیت‌های نسبی برخوردارند که گزینش آنها را به عنوان نژاد اعطایی مجاز می‌شمارد. به دنبال تأیید این تصمیم توسط میکائیل، جبرئیل کمیسیون دوازده نفره خانواده را که از میان رده‌های بالاتر شخصیت‌های جهان انتخاب شده بود و عهده‌دار کار تحقیق پیرامون زندگی خانوادگی یهودیان

PAPER 122

BIRTH AND INFANCY OF JESUS

SECTIONS

Introduction

1. Joseph and Mary
2. Gabriel Appears to Elizabeth
3. Gabriel's Announcement to Mary
4. Joseph's Dream
5. Jesus' Earth Parents
6. The Home at Nazareth
7. The Trip to Bethlehem
8. The Birth of Jesus
9. The Presentation in the Temple
10. Herod Acts

INTRODUCTION

^{122:01(1344.1)} IT WILL hardly be possible fully to explain the many reasons which led to the selection of Palestine as the land for Michael's bestowal, and especially as to just why the family of Joseph and Mary should have been chosen as the immediate setting for the appearance of this Son of God on Urantia.

^{122:02(1344.2)} After a study of the special report on the status of segregated worlds prepared by the Melchizedeks, in counsel with Gabriel, Michael finally chose Urantia as the planet whereon to enact his final bestowal. Subsequent to this decision Gabriel made a personal visit to Urantia, and, as a result of his study of human groups and his survey of the spiritual, intellectual, racial, and geographic features of the world and its peoples, he decided that the Hebrews possessed those relative advantages which warranted their selection as the bestowal race. Upon Michael's approval of this decision, Gabriel appointed and dispatched to Urantia the Family Commission of Twelve —

بود برگزید و به یورنشیا اعزام نمود. هنگامی که این کمپسیون به تلاشهای خود خاتمه داد، جبرئیل در یورنشیا حاضر بود و گزارشی را دریافت کرد که سه پیوند زناشویی محتمل را که به عقیده کمپسیون به عنوان خانواده‌های اعطایی برای ظهور پیش بینی شده میکائیل به طور یکسان مطلوب بودند نامزد می‌نمود.

از میان سه زوجی که نامزد شده بودند، جبرئیل شخصاً یوسف و مریم را انتخاب نمود، و متعاقباً خود را شخصاً به مریم ظاهر ساخت، و آنگاه این خبر مسرت بخش را به وی داد که او انتخاب شده است که مادر زمینی کودک اعطایی باشد.

1- یوسف و مریم

یوسف، پدر بشری عیسی (یوشع بن یوسف)، یک عبرانی عبرانی بود، هر چند که او تیره‌های نژادی غیریهودی بسیاری را که گاه به گاه از طریق خطوط مؤنت نیاکانش به شجره آبا و اجدادش اضافه شده بودند حمل می‌کرد. اصل و نسب پدر عیسی به روزگاران ابراهیم باز می‌گشت، و از طریق این سردودمان ارجمند به خطوط پیشین توارث به سومریها و نودیها، و از طریق قبایل جنوبی انسان باستانی آبی به اندان و فانتا راه می‌برد. داوود و سلیمان در خط مستقیم نیایی یوسف نبودند، و دودمان یوسف نیز به طور مستقیم به آدم باز نمی‌گشت. نیاکان بلافصل یوسف مکانیک — معمار، نجار، بنا، و فلزکار — بودند. یوسف خود یک نجار و بعدها یک پیمانکار بود. خانواده او به یک خط طولانی و برجسته از اصالت مردم عادی تعلق داشت که گاه به گاه با ظهور افراد فوق‌العاده که خود را در رابطه با تکامل مذهب در یورنشیا متمایز ساخته بودند برجسته شده بود.

مریم، مادر زمینی عیسی، نواده‌ای از یک خط طولانی از نیاکان بی‌نظیر بود که بسیاری از فوق‌العاده‌ترین زنان در تاریخ نژادی یورنشیا را در بر می‌گرفت. اگر چه مریم یک زن عادی روزگار و نسل خود بود و از طبع نسبتاً نرمالی برخوردار بود، در زمره نیاکانش، زنانی مشهور همچون آنان، تامار، روت، بنشیع، آنسی، کلوا، حوا، ایتا، و راتا به شمار می‌رفت. هیچ زن یهودی آن روزگار اصل و نسب برجستتری از پیشینیان مشترک یا اصل و نسبی که به سرآغاز فرخندتری امتداد باید نداشت. اصل و نسب مریم، مثل دودمان یوسف، با استیلاي افراد قوی اما معمولی تعیین ویژگی می‌شد که گهگاه در رژه تمن و تکامل تدریجی مذهب با شخصیت‌های برجسته بشمار مورد یاری واقع می‌شد. از نقطه نظر نژادی به سختی صحیح است که مریم را یک یهودی پنداشت. او در فرهنگ و عقیده یک یهودی بود، اما در عطیه ارثی بیشتر ترکیبی از تیره‌های سوری، هیتی، فینیقی، یونانی، و مصری بود، و توارث نژادی او از توارث نژادی یوسف فراگیرتر بود.

selected from among the higher orders of universe personalities — which was intrusted with the task of making an investigation of Jewish family life. When this commission ended its labors, Gabriel was present on Urantia and received the report nominating three prospective unions as being, in the opinion of the commission, equally favorable as bestowal families for Michael's projected incarnation.

^{1220.3 (1344.3)} From the three couples nominated, Gabriel made the personal choice of Joseph and Mary, subsequently making his personal appearance to Mary, at which time he imparted to her the glad tidings that she had been selected to become the earth mother of the bestowal child.

1. JOSEPH AND MARY

^{1221.1 (1344.4)} Joseph, the human father of Jesus (Joshua ben Joseph), was a Hebrew of the Hebrews, albeit he carried many non-Jewish racial strains which had been added to his ancestral tree from time to time by the female lines of his progenitors. The ancestry of the father of Jesus went back to the days of Abraham and through this venerable patriarch to the earlier lines of inheritance leading to the Sumerians and Nodites and, through the southern tribes of the ancient blue man, to Andon and Fonta. David and Solomon were not in the direct line of Joseph's ancestry, neither did Joseph's lineage go directly back to Adam. Joseph's immediate ancestors were mechanics — builders, carpenters, masons, and smiths. Joseph himself was a carpenter and later a contractor. His family belonged to a long and illustrious line of the nobility of the common people, accentuated ever and anon by the appearance of unusual individuals who had distinguished themselves in connection with the evolution of religion on Urantia.

^{1221.2 (1345.1)} Mary, the earth mother of Jesus, was a descendant of a long line of unique ancestors embracing many of the most remarkable women in the racial history of Urantia. Although Mary was an average woman of her day and generation, possessing a fairly normal temperament, she reckoned among her ancestors such well-known women as Annon, Tamar, Ruth, Bathsheba, Ansie, Cloa, Eve, Enta, and Ratta. No Jewish woman of that day had a more illustrious lineage of common progenitors or one extending back to more auspicious beginnings. Mary's ancestry, like Joseph's, was characterized by the predominance of strong but average individuals, relieved now and then by numerous outstanding personalities in the march of civilization and the progressive evolution of religion. Racially considered, it is hardly proper to regard Mary as a Jewess. In culture and belief she was a Jew, but in hereditary endowment she was more a composite of Syrian, Hittite, Phoenician,

از میان کلیه زوجیهایی که حدوداً در هنگام اعطای پیش بینی شده میکائیل در فلسطین زندگی می‌کردند، یوسف و مریم از ایده‌آل‌ترین ترکیب روابط گسترده نژادی و از حد متوسط بالای عطایای معمول شخصیتی برخوردار بودند. طرح میکائیل این بود که به عنوان یک مرد معمولی در زمین ظاهر شود، تا عامه مردم بتوانند او را بفهمند و بپذیرند؛ از این رو جبرئیل فقط اشخاصی همچون یوسف و مریم را انتخاب نمود که والدین اعطایی شوند.

2- جبرئیل به الیزابت ظاهر می‌شود

زندگی کاری عیسی در یورنشیا در واقع با بحیی تعمید دهنده آغاز گشت. زکریا، پدر بحیی، به کهانت یهود تعلق داشت، در حالی که مادرش، الیزابت، عضوی از شاخه مرفه‌تر همان گروه بزرگ خانوادگی بود که مریم مادر عیسی نیز به آن تعلق داشت. با این که زکریا و الیزابت سالهای زیادی مزدوج بودند، بی‌فرزند بودند.

در اواخر ماه ژوئن، سال 8 پیش از میلاد مسیح، در حدود سه ماه بعد از ازدواج یوسف و مریم بود که جبرئیل یک روز در هنگام ظهر به الیزابت ظاهر شد، درست همانطور که بعداً حضورش را به مریم آشکار نمود. جبرئیل گفت:

”در حالی که شوهر تو، زکریا، در برابر محراب در اورشلیم می‌ایستد، و در حالی که مردم گرد آمده برای آمدن یک نجات دهنده دعا می‌کنند، من، جبرئیل، آمده‌ام که اعلام کنم به زودی تو پسری خواهی آورد که پیش قراول این آموزگار الهی خواهد بود، و تو پسرت را بحیی خواهی نامیدی. او بزرگ خواهد شد و وقف خداوند خدای تو خواهد شد، و هنگامی که به بزرگسالی رسید، دل تو را خشنود خواهد ساخت زیرا بسیاری از روانها را به سوی خداوند چرخش خواهد داد، و همچنین آمدن شفا دهنده روان مردم تو و رها کننده روح تمامی نوع بشر را اعلام خواهد نمود. خوشاوند تو مریم مادر این کودک موعود خواهد بود، و من به او نیز ظاهر خواهم شد.“

این روایا الیزابت را به اندازه زیاد ترساند. بعد از عزیمت جبرئیل او در ذهن خود این تجربه را بازنگری کرد، و پیرامون سخنان دیدار کننده با عظمت برای مدتی طولانی تعمق کرد، اما تا دیدار متعاقبش با مریم در اوایل فوریه سال بعد در رابطه با این آشکار سازی به غیر از شوهرش با هیچکس صحبت نکرد.

با این وجود الیزابت برای پنج ماه رازش را حتی از شوهرش پنهان نگاه داشت. پس از این که او داستان دیدار جبرئیل را برملا ساخت، زکریا بسیار مردود بود و برای هفته‌ها به تمامی تجربه شک داشت، و فقط هنگامی که دیگر نمی‌توانست باردار شدن او را زیر سؤال ببرد با او دلی رضایت داد که دیدار جبرئیل از همسرش را باور کند. زکریا در رابطه با مادر شدن احتمالی الیزابت بسیار زیاد مبهور بود، اما به رغم کهولت سنی خود به

Greek, and Egyptian stocks, her racial inheritance being more general than that of Joseph.

^{122:13 (1345:2)} Of all couples living in Palestine at about the time of Michael's projected bestowal, Joseph and Mary possessed the most ideal combination of widespread racial connections and superior average of personality endowments. It was the plan of Michael to appear on earth as an *average* man, that the common people might understand him and receive him; wherefore Gabriel selected just such persons as Joseph and Mary to become the bestowal parents.

2. GABRIEL APPEARS TO ELIZABETH

^{122:21 (1345:3)} Jesus' lifework on Urantia was really begun by John the Baptist. Zacharias, John's father, belonged to the Jewish priesthood, while his mother, Elizabeth, was a member of the more prosperous branch of the same large family group to which Mary the mother of Jesus also belonged. Zacharias and Elizabeth, though they had been married many years, were childless.

^{122:22 (1345:4)} It was late in the month of June, 8 B.C., about three months after the marriage of Joseph and Mary, that Gabriel appeared to Elizabeth at noontide one day, just as he later made his presence known to Mary. Said Gabriel:

^{122:23 (1345:5)} "While your husband, Zacharias, stands before the altar in Jerusalem, and while the assembled people pray for the coming of a deliverer, I, Gabriel, have come to announce that you will shortly bear a son who shall be the forerunner of this divine teacher, and you shall call your son John. He will grow up dedicated to the Lord your God, and when he has come to full years, he will gladden your heart because he will turn many souls to God, and he will also proclaim the coming of the soul-healer of your people and the spirit-liberator of all mankind. Your kinswoman Mary shall be the mother of this child of promise, and I will also appear to her."

^{122:24 (1345:6)} This vision greatly frightened Elizabeth. After Gabriel's departure she turned this experience over in her mind, long pondering the sayings of the majestic visitor, but did not speak of the revelation to anyone save her husband until her subsequent visit with Mary in early February of the following year.

^{122:25 (1345:7)} For five months, however, Elizabeth withheld her secret even from her husband. Upon her disclosure of the story of Gabriel's visit, Zacharias was very skeptical and for weeks doubted the entire experience, only consenting halfheartedly to believe in Gabriel's visit to his wife when he could no longer question that she was expectant with child. Zacharias was very much perplexed regarding

درستکاری همسرش شک نداشت. در حدود شش هفته پیش از تولد یحیی، در نتیجه یک رویای متأثر کننده بود که زکریا کاملاً متقاعد گشت که الیزابت مادر یک پسر سرنوشت می‌شود، کسی که بنا بود راه را برای آمدن مسیح آماده سازد.

جبرئیل حدوداً در اواسط نوامبر سال 8 پیش از میلاد مسیح، در حالی که مریم در منزلش در ناصره مشغول به کار بود، به او ظاهر گشت. بعدها، پس از این که مریم بی‌تردید می‌دانست که مادر می‌شود، یوسف را متقاعد نمود که اجازه دهد وی به شهر یهودیه، چهار مایل غرب اورشلیم، در تپه‌ها سفر کند و الیزابت را ملاقات کند. جبرئیل هر یک از این مادران آینده را در رابطه با ظهورش به دیگری مطلع ساخته بود. آنها طبعاً مشتاق بودند گرد هم آیند، تجاربشان را مقایسه کنند، و پیرامون آینده محتمل پسرانشان با هم صحبت کنند. مریم برای سه هفته نزد دختر عموی دور خود باقی ماند. الیزابت کار زیادی انجام داد که ایمان مریم را در رابطه با رویای جبرئیل تقویت کند، طوری که او به خانه بازگشت و به طور کاملتری وقف ندای مادری کردن برای کودک سرنوشت شد، کودکی که او بنا بود به صورت یک نوزاد ناتوان، یک طفل معمولی و نرمال آن سرزمین به زودی به دنیا عرضه کند.

یحیی در 25 مارس سال 7 پیش از میلاد مسیح در شهر یهودیه به دنیا آمد. زکریا و الیزابت با فهم این که بنا به وعده جبرئیل صاحب پسری شده بودند به اندازه زیاد شادمان شدند، و هنگامی که در روز هشتم کودک را برای ختنه عرضه کردند، همانطور که از پیش راهنمایی شده بودند، او را رسماً یحیی نام نهادند. یک برادرزاده زکریا از پیش عازم ناصره شده بود، و پیام الیزابت را به مریم رساند و اعلام نمود که او پسری به دنیا آورده و این که بناست نامش یحیی باشد.

یحیی از دوران آغازین نوزادی خود به طرزى مدبرانه تحت تأثیر این ایده والدینش قرار داشت که باید بزرگ شود و یک رهبر معنوی و آموزگار مذهبی گردد. و خاک دل یحیی نسبت به کاشتن این تخمهای القا کننده به طور پیوسته و اکثراً بود. حتی او در هنگام کودکی در طول دوران خدمت پدرش مکرراً در معبد یافت می‌شد، و به اندازه بسیار زیاد تحت تأثیر اهمیت تمامی آنچه که می‌دید قرار می‌گرفت.

3- اعلان جبرئیل به مریم

یک روز عصر حدوداً در هنگام غروب آفتاب، پیش از آن که یوسف به خانه بازگردد، جبرئیل در کنار یک میز سنگی کوتاه به مریم ظاهر شد، و بعد از این که او به خود آمد، گفت: "من به دستور کسی که سرور من است و تو او را دوست خواهی داشت و بزرگ خواهی کرد می‌آیم. مریم من برای تو خبری خوشنود کننده می‌آورم آنگاه که اعلام می‌کنم جنینی که در درون توست توسط بهشت مقدر گشته است، و این که در موعد مقرر تو مادر یک پسر خواهی شد؛ تو او را یوشع خواهی نامیدی، و او پادشاهی آسمان را در زمین و در میان

the prospective motherhood of Elizabeth, but he did not doubt the integrity of his wife, notwithstanding his own advanced age. It was not until about six weeks before John's birth that Zacharias, as the result of an impressive dream, became fully convinced that Elizabeth was to become the mother of a son of destiny, one who was to prepare the way for the coming of the Messiah.

^{12226 (1346.1)} Gabriel appeared to Mary about the middle of November, 8 B.C., while she was at work in her Nazareth home. Later on, after Mary knew without doubt that she was to become a mother, she persuaded Joseph to let her journey to the City of Judah, four miles west of Jerusalem, in the hills, to visit Elizabeth. Gabriel had informed each of these mothers-to-be of his appearance to the other. Naturally they were anxious to get together, compare experiences, and talk over the probable futures of their sons. Mary remained with her distant cousin for three weeks. Elizabeth did much to strengthen Mary's faith in the vision of Gabriel, so that she returned home more fully dedicated to the call to mother the child of destiny whom she was so soon to present to the world as a helpless babe, an average and normal infant of the realm.

^{12227 (1346.2)} John was born in the City of Judah, March 25, 7 B.C. Zacharias and Elizabeth rejoiced greatly in the realization that a son had come to them as Gabriel had promised, and when on the eighth day they presented the child for circumcision, they formally christened him John, as they had been directed aforetime. Already had a nephew of Zacharias departed for Nazareth, carrying the message of Elizabeth to Mary proclaiming that a son had been born to her and that his name was to be John.

^{12228 (1346.3)} From his earliest infancy John was judiciously impressed by his parents with the idea that he was to grow up to become a spiritual leader and religious teacher. And the soil of John's heart was ever responsive to the sowing of such suggestive seeds. Even as a child he was found frequently at the temple during the seasons of his father's service, and he was tremendously impressed with the significance of all that he saw.

3. GABRIEL'S ANNOUNCEMENT TO MARY

^{12231 (1346.4)} One evening about sundown, before Joseph had returned home, Gabriel appeared to Mary by the side of a low stone table and, after she had recovered her composure, said: "I come at the bidding of one who is my Master and whom you shall love and nurture. To you, Mary, I bring glad tidings when I announce that the conception within you is ordained by heaven, and that in due time you will become the mother of a son; you shall call him Joshua, and he shall inaugurate the kingdom of heaven on earth and among men. Speak not of this

انسانها افتتاح خواهد کرد. در رابطه با این امر با کسی صحبت نکن به جز با یوسف و با الیزابت، خویشاوندت، که به او نیز ظاهر شده‌ام، و او نیز به زودی پسری به دنیا خواهد آورد که نامش یحیی خواهد بود، که راه را برای پیام رهایی آماده خواهد ساخت، پیامی که پسر تو با قدرت زیاد و اعتقاد عمیق برای انسانها اعلام خواهد کرد. و مریم، به سخن من شک نداشته باش، زیرا این خانه به عنوان منزلگاه انسانی کودک سرنوشت برگزیده شده است. دعای خیر من با تو همراه است، قدرت والامرتبه‌ها تو را قوت خواهد بخشید، و خدای سراسر زمین بر تو سایه افکنده است.”

مریم پیش از آن که جرأت کند این رخدادهای غیرعادی را برای شوهرش فاش سازد برای هفته‌های بسیار پیرامون این دیدار در دلش به طور مخفیانه تعمق نمود، تا این که اطمینان یافت که دارای کودکی است. هنگامی که یوسف همه چیز را در این رابطه شنید، گر چه اعتماد زیادی به مریم داشت، بسیار نگران شد و شبهای زیادی نتوانست بخوابد. در ابتدا یوسف درباره دیدار جبرئیل تردید داشت. سپس هنگامی که تقریباً متقاعد گشت که مریم به راستی صدای پیام‌آور الهی را شنیده و شکل او را دیده است، ذهنش مشوش گردید، زیرا به فکر فرو رفت که چگونه چنین چیزهایی میسرند. چطور فرزند موجودات بشری می‌تواند کودکی با سرنوشت الهی باشد؟ یوسف هرگز نتوانست این ایده‌های متضاد را پذیرا شود، تا این که بعد از چندین هفته فکر کردن، او و مریم هر دو به این نتیجه رسیدند که آنها برگزیده شده‌اند که والدین مسیح شوند، گر چه این یک پنداشت یهودی نبود که نجات دهنده مورد انتظار باید از سرشت الهی برخوردار باشد. مریم به دنبال رسیدن به این نتیجه بسیار مهم شتابان عازم دیدار از الیزابت شد.

مریم به دنبال بازگشتش رفت از پدر و مادرش یوآخیم و حنا دیدار کند. دو برادر و دو خواهرش، و نیز والدینش همیشه پیرامون مأموریت الهی عیسی بسیار تردید داشتند، گر چه البته در این هنگام آنها هیچ چیز پیرامون دیدار جبرئیل نمی‌دانستند. اما مریم این راز را با خواهرش سالومه در میان گذاشت که تصور می‌کرد سرنوشت پسرش این است که یک آموزگار بزرگ شود.

اعلام جبرئیل به مریم در روز بعد از بسته شدن نطفه عیسی صورت گرفت و تنها رخداد فوق طبیعی بود که به تمامی تجربه او پیرامون بارداری و به دنیا آوردن کودک موعود مربوط بود.

4- رویای یوسف

یوسف این ایده را که مریم بناست مادر یک کودک خارق‌العاده شود تا بعد از این که یک رویای بسیار متأثر کننده را تجربه نمود پذیرا نشد. در این رویا یک پیام‌آور برجسته آسمانی به او ظاهر گشت، و در میان چیزهای دیگر گفت: ”یوسف، من به فرمان آن که اکنون در آسمان حکومت می‌کند ظاهر می‌شوم، و به من دستور داده شده که در رابطه با پسری که مریم خواهد زانید، و نوری بزرگ در دنیا خواهد شد به تو رهنمود دهم. در او حیات خواهد بود، و زندگی او نور نوع بشر خواهد شد. او در

matter save to Joseph and to Elizabeth, your kinswoman, to whom I have also appeared, and who shall presently also bear a son, whose name shall be John, and who will prepare the way for the message of deliverance which your son shall proclaim to men with great power and deep conviction. And doubt not my word, Mary, for this home has been chosen as the mortal habitat of the child of destiny. My benediction rests upon you, the power of the Most Highs will strengthen you, and the Lord of all the earth shall overshadow you.”

^{122:32 (1346:5)} Mary pondered this visitation secretly in her heart for many weeks until of a certainty she knew she was with child, before she dared to disclose these unusual events to her husband. When Joseph heard all about this, although he had great confidence in Mary, he was much troubled and could not sleep for many nights. At first Joseph had doubts about the Gabriel visitation. Then when he became well-nigh persuaded that Mary had really heard the voice and beheld the form of the divine messenger, he was torn in mind as he pondered how such things could be. How could the offspring of human beings be a child of divine destiny? Never could Joseph reconcile these conflicting ideas until, after several weeks of thought, both he and Mary reached the conclusion that they had been chosen to become the parents of the Messiah, though it had hardly been the Jewish concept that the expected deliverer was to be of divine nature. Upon arriving at this momentous conclusion, Mary hastened to depart for a visit with Elizabeth.

^{122:33 (1347:1)} Upon her return, Mary went to visit her parents, Joachim and Hannah. Her two brothers and two sisters, as well as her parents, were always very skeptical about the divine mission of Jesus, though, of course, at this time they knew nothing of the Gabriel visitation. But Mary did confide to her sister Salome that she thought her son was destined to become a great teacher.

^{122:34 (1347:2)} Gabriel's announcement to Mary was made the day following the conception of Jesus and was the only event of supernatural occurrence connected with her entire experience of carrying and bearing the child of promise.

4. JOSEPH'S DREAM

^{122:41 (1347:3)} Joseph did not become reconciled to the idea that Mary was to become the mother of an extraordinary child until after he had experienced a very impressive dream. In this dream a brilliant celestial messenger appeared to him and, among other things, said: "Joseph, I appear by command of Him who now reigns on high, and I am directed to instruct you concerning the son whom Mary shall bear, and who shall become a great light in the

ابتدا نزد مردم خود خواهد آمد، اما آنها او را نخواهند پذیرفت؛ اما به آن تعدادی که او را بپذیرند، او برای آنها آشکار خواهد کرد که فرزندان خداوند هستند. “بعد از این تجربه یوسف دیگر هرگز به داستان دیدار جبرئیل از مریم و این وعده که کودک متولد نشده برای دنیا یک پیام‌آور الهی خواهد شد به طور کامل شک نکرد.

در کلیه این دیدارها هیچ چیز پیرامون خاندان داوود گفته نشد. هیچگاه اعلام نشد که عیسی یک “نجات دهنده یهودیان” خواهد شد، و نه حتی این که او بناست مسیحی باشد که منتها انتظار آن می‌رفت. عیسی چنان مسیحی نبود که یهودیان پیش بینی کرده بودند، اما او نجات دهنده دنیا بود. مأموریت او برای تمامی نژادها و مردمان بود، نه برای گروهی یگانه.

یوسف از تبار داوود پادشاه نبود. مریم نسبت به یوسف قدر بیشتری از تیره نبایی داوود را داشت. درست است که یوسف به شهر داوود، بیت‌لحم، رفت تا به منظور آمارگیری رومیها ثبت نام شود، اما آن به این دلیل بود که شش نسل پیش از آن، نیای پدری یوسف که متعلق به آن نسل بود یتیمی بود که توسط فردی به نام زیداک که یک نواده مستقیم داوود بود به فرزند خواندگی پذیرفته شده بود؛ از این رو یوسف نیز از “خاندان داوود” به شمار می‌رفت.

بیشتر به اصطلاح پیشگوییهای عهد عتیق پیرامون مسیح منتهی پس از آن که زندگی عیسی در زمین به پایان رسید ساخته شدند تا به او اطلاق گردند. برای قرن‌ها پیامبران عبرانی آمدن یک نجات دهنده را اعلام کرده بودند، و نسل‌های متوالی این وعده‌ها را چنین تعبیر کرده بودند که به یک فرمانروای جدید یهودی اشاره دارد که در تخت سلطنت داوود می‌نشیند، و با روشهای گفته شده معجزه‌آسای موسی، یهودیان را به عنوان ملتی قدرتمند در فلسطین تثبیت، و تماماً از سلطه خارجی آزاد می‌کند. مجدداً، بسیاری از مطالب تمثیلی که در سراسر متون مقدس عبرانی یافت می‌شود متعاقباً به گونه‌ای نادرست به مأموریت زندگی عیسی اطلاق گردیدند. بسیاری از گفتارهای عهد عتیق آنقدر تحریف شدند که چنین جلوه دهند رخدادی از زندگی زمینی استاد را به نمایش می‌گذارند. عیسی خود یکبار هر رابطه‌ای را با خاندان سلطنتی داوود به طور علنی انکار نمود. حتی عبارت “دختر جوان پسری خواهد زائید” را به این شکل تغییر دادند: “یک باکره پسری خواهد زائید”. این امر همچنین در مورد بسیاری از شجرنامه‌های یوسف و مریم هر دو که پس از دوران زندگی میکائیل در زمین ساخته شدند صادق است. بسیاری از این اصل و نسبها شامل بخش عمده اجداد استاد می‌باشند، اما در مجموع آنها موفق نیستند و نباید به صورت مطلب واقعی مورد اتکا واقع شوند. پیروان اولیه عیسی همگی اغلب به این وسوسه گردن می‌نهادند که کلیه گفتارهای پیشگوییانه پیشین را چنین جلوه دهند که در زندگی خداوند و استادشان تحقق یافته است.

world. In him will be life, and his life shall become the light of mankind. He shall first come to his own people, but they will hardly receive him; but to as many as shall receive him to them will he reveal that they are the children of God.” After this experience Joseph never again wholly doubted Mary’s story of Gabriel’s visit and of the promise that the unborn child was to become a divine messenger to the world.

122:4.2 (1347:4) In all these visitations nothing was said about the house of David. Nothing was ever intimated about Jesus’ becoming a “deliverer of the Jews,” not even that he was to be the long-expected Messiah. Jesus was not such a Messiah as the Jews had anticipated, but he was the *world’s deliverer*. His mission was to all races and peoples, not to any one group.

122:4.3 (1347:5) Joseph was not of the line of King David. Mary had more of the Davidic ancestry than Joseph. True, Joseph did go to the City of David, Bethlehem, to be registered for the Roman census, but that was because, six generations previously, Joseph’s paternal ancestor of that generation, being an orphan, was adopted by one Zadoc, who was a direct descendant of David; hence was Joseph also accounted as of the “house of David.”

122:4.4 (1347:6) Most of the so-called Messianic prophecies of the Old Testament were made to apply to Jesus long after his life had been lived on earth. For centuries the Hebrew prophets had proclaimed the coming of a deliverer, and these promises had been construed by successive generations as referring to a new Jewish ruler who would sit upon the throne of David and, by the reputed miraculous methods of Moses, proceed to establish the Jews in Palestine as a powerful nation, free from all foreign domination. Again, many figurative passages found throughout the Hebrew scriptures were subsequently misapplied to the life mission of Jesus. Many Old Testament sayings were so distorted as to appear to fit some episode of the Master’s earth life. Jesus himself onetime publicly denied any connection with the royal house of David. Even the passage, “a maiden shall bear a son,” was made to read, “a virgin shall bear a son.” This was also true of the many genealogies of both Joseph and Mary which were constructed subsequent to Michael’s career on earth. Many of these lineages contain much of the Master’s ancestry, but on the whole they are not genuine and may not be depended upon as factual. The early followers of Jesus all too often succumbed to the temptation to make all the olden prophetic utterances appear to find fulfillment in the life of their Lord and Master.

یوسف مردی متین، فوق العاده درستکار، و از هر جهت به آداب و رسوم و آیین مذهبی مردم خویش وفادار بود. او اندک حرف می‌زد اما زیاد فکر می‌کرد. گرفتاری اسفانگیز مردم یهود برای یوسف موجب اندوه فراوان بود. او به عنوان یک جوان، در میان هشت برادر و خواهر خود، شادابتر بود، اما در سالهای آغازین زندگی زناشویی (در طول دوران کودکی عیسی) در معرض دوره‌هایی از دلسردی خفیف معنوی قرار داشت. این جلوه‌های مزاجی درست پیش از مرگ نابهنگام او و بعد از این که به واسطه پیشرفت او از رسته نجار به نقش یک پیمانکار متمول، شرایط اقتصادی خانواده‌اش بهتر شد، به اندازه زیاد بهبود یافتند.

خلق و خوی مریم کاملاً مخالف مزاج شوهرش بود. او معمولاً بشاش بود، بسیار به ندرت محزون بود، و از یک منش پیوسته شاداب برخوردار بود. مریم به وفور به ابراز آزادانه و مکرر احساسات عاطفی خود می‌پرداخت و تا بعد از مرگ ناگهانی یوسف هیچگاه مشاهده نشد غمگین باشد. و او به سختی آرامش خود را از این ضربه روحی باز یافته بود که اضطرابها و پرسشهایی که به سبب مسیر خارق العاده زندگی پسر ارشدش ایجاد شده بود به او تحمیل شدند؛ مسیری که در برابر نگاه شگفت زده‌اش به سرعت آشکار می‌گشت. اما طی تمامی این تجربه غیرمعمول مریم در رابطه‌اش با اولین پسر عجیب و کم فهم شده و برادران و خواهران باز مانده او آرام، شجاع، و نسبتاً خردمند بود.

عیسی بیشتر تواضع غیرمعمول و فهم دلسوزانه شگفت‌انگیز خود را پیرامون طبیعت بشری از پدرش گرفت. او عطیه خود را به عنوان یک آموزگار بزرگ و ظرفیت عظیم خود را برای خشم پارسا منشانه از مادرش به ارث برد. عیسی در واکنشهای احساسی نسبت به محیط زندگی بزرگسالی خود روزی همانند پدرش، ژرف اندیش و نیایش‌گرا بود، و گاهی اوقات با اندوه آشکار تعیین ویژگی می‌شد؛ اما او بیشتر اوقات مطابق طبع خوش بینانه و مصمم مادرش پیش می‌رفت. روی هم رفته، طبع مریم به این متمایل بود که بر مسیر زندگی پسر الهی، همبستگی که او بزرگ می‌شد و به گامهای بسیار مهم زندگی بزرگسالی خود وارد می‌شد، سلطه یابد. در برخی موارد خاص عیسی آمیخته‌ای از ویژگیهای والدینش بود؛ در برخی جنبه‌های دیگر او ویژگیهای یکی را در مقایسه با ویژگیهای دیگری به نمایش می‌گذاشت.

عیسی آموزش مشخص خود در کاربرد آیین‌های یهودی و آشنایی غیرمعمول خود با متون مقدس عبرانی را از یوسف کسب کرد. او یک دیدگاه جامع‌تر از زندگی مذهبی و یک برداشت لیبرال‌تر از آزادی شخصی معنوی را از مریم گرفت.

خانواده‌های یوسف و مریم هر دو برای زمان خود بسیار تحصیل کرده بودند. یوسف و مریم بسیار فراتر از حد متوسط روزگار و موقعیت خویش در زندگی آموزش یافته بودند. یوسف یک اندیشمند بود؛ مریم یک برنامه‌ریز، متخصص در انطباق، و در اجرای فوری

^{122:51 (1348:1)} Joseph was a mild-mannered man, extremely conscientious, and in every way faithful to the religious conventions and practices of his people. He talked little but thought much. The sorry plight of the Jewish people caused Joseph much sadness. As a youth, among his eight brothers and sisters, he had been more cheerful, but in the earlier years of married life (during Jesus' childhood) he was subject to periods of mild spiritual discouragement. These temperamental manifestations were greatly improved just before his untimely death and after the economic condition of his family had been enhanced by his advancement from the rank of carpenter to the role of a prosperous contractor.

^{122:52 (1348:2)} Mary's temperament was quite opposite to that of her husband. She was usually cheerful, was very rarely downcast, and possessed an ever-sunny disposition. Mary indulged in free and frequent expression of her emotional feelings and was never observed to be sorrowful until after the sudden death of Joseph. And she had hardly recovered from this shock when she had thrust upon her the anxieties and questionings aroused by the extraordinary career of her eldest son, which was so rapidly unfolding before her astonished gaze. But throughout all this unusual experience Mary was composed, courageous, and fairly wise in her relationship with her strange and little-understood first-born son and his surviving brothers and sisters.

^{122:53 (1348:3)} Jesus derived much of his unusual gentleness and marvelous sympathetic understanding of human nature from his father; he inherited his gift as a great teacher and his tremendous capacity for righteous indignation from his mother. In emotional reactions to his adult-life environment, Jesus was at one time like his father, meditative and worshipful, sometimes characterized by apparent sadness; but more often he drove forward in the manner of his mother's optimistic and determined disposition. All in all, Mary's temperament tended to dominate the career of the divine Son as he grew up and swung into the momentous strides of his adult life. In some particulars Jesus was a blending of his parents' traits; in other respects he exhibited the traits of one in contrast with those of the other.

^{122:54 (1348:4)} From Joseph Jesus secured his strict training in the usages of the Jewish ceremonials and his unusual acquaintance with the Hebrew scriptures; from Mary he derived a broader viewpoint of religious life and a more liberal concept of personal spiritual freedom.

^{122:55 (1348:1)} The families of both Joseph and Mary were well educated for their time. Joseph and Mary were educated far above the average for their day and station in life. He was a thinker; she was a planner, expert in adaptation and practical in

واقع بین بود. یوسف دارای چشمان مشکی، سبزه و مو خرمایی بود؛ مریم یک نمونه چشم قهوه‌ای و تقریباً مو طلایی بود.

اگر یوسف ادامه حیات داده بود، بدون شک به مأموریت الهی پسر ارشدش به گونه‌ای راسخ ایمان می‌آورد. مریم به طور تناوبی میان باور و تردید تغییر موضع می‌داد، و به اندازه زیاد تحت تأثیر موضعی که توسط فرزندان دیگرش و توسط دوستان و خویشاوندانش اتخاذ می‌شد قرار داشت، اما به واسطه خاطره ظهور جبرئیل به او، بلافاصله بعد از این که کودک نطفه‌اش بسته شد، همیشه در رویکرد نهایی‌اش راسخ عزم بود.

مریم یک بافنده خیره بود و در بیشتر هنرهای خانگی آن روزگار بیش از حد متوسط مهارت داشت؛ او یک خانه‌دار خوب و یک کدبانوی فوق‌العاده بود. یوسف و مریم هر دو آموزگاران خوبی بودند، و سعی می‌کردند اطمینان یابند که فرزندان‌شان همگی در دانش آن روزگار آزموده باشند.

هنگامی که یوسف مردی جوان بود، توسط پدر مریم در کار ساختن یک قطعه الحاقی به منزلش استخدام شد، و طی وقت ناهار در هنگام آوردن یک فجان آب برای یوسف بود که دوران نامزدی این زوج که سرنوشت‌شان پدر و مادر شدن عیسی بود به راستی آغاز گردید.

یوسف و مریم مطابق آداب و رسوم یهودی در منزل مریم در حومه ناصره هنگامی که یوسف بیست و یک ساله بود ازدواج کردند. این ازدواج به دنبال یک دوران معمول نامزدی تقریباً دو ساله صورت گرفت. مدت کوتاهی بعد از آن آنها به منزل جدیدشان در ناصره که توسط یوسف و با یاری دو تن از برادرانش ساخته شده بود نقل مکان کردند. منزل در نزدیکی پایه سرزمین مرتفع مجاوری که به گونه‌ای دلپذیر بر دشت اطراف اشراف داشت واقع شده بود. در این خانه، که به طور خاص آماده شده بود، این والدین جوان و منتظر در اندیشه خوشامدگویی به کودک موعود بودند، و از این امر درک اندکی داشتند که بنا بود این رخداد بسیار مهم یک جهان در حالی که آنان از خانه خود در بیت‌لحم یهودیه غایب بودند روی دهد.

بخش بزرگتر خانواده یوسف به تعالیم عیسی ایمان آوردند، اما تعداد بسیار اندکی از مردم مریم، بعد از این که او از این دنیا عزیمت نمود، به او ایمان آوردند. یوسف بیشتر به سمت برداشت معنوی از مسیح مورد انتظار متمایل بود، اما مریم و خانواده‌اش، به ویژه پدرش، به ایده مسیح به عنوان یک نجات دهنده موقت و فرمانروای سیاسی وفادار باقی ماندند. نیاکان مریم به گونه‌ای چشمگیر با فعالیت‌های مکابیان آن دوران اخیر تعیین هویت می‌شدند.

یوسف به طور سرسختانه به دیدگاه‌های شرقی یا بابلی مذهب یهود باور داشت؛ مریم به طور راسخ به سمت تفسیر لیبرال‌تر و جامع‌تر غربی یا یونانی از شریعت و پیامبران تمایل داشت.

immediate execution. Joseph was a black-eyed brunet; Mary, a brown-eyed well-nigh blond type.

^{12256 (1342)} Had Joseph lived, he undoubtedly would have become a firm believer in the divine mission of his eldest son. Mary alternated between believing and doubting, being greatly influenced by the position taken by her other children and by her friends and relatives, but always was she steadied in her final attitude by the memory of Gabriel's appearance to her immediately after the child was conceived.

^{12257 (1343)} Mary was an expert weaver and more than averagely skilled in most of the household arts of that day; she was a good housekeeper and a superior homemaker. Both Joseph and Mary were good teachers, and they saw to it that their children were well versed in the learning of that day.

^{12258 (1344)} When Joseph was a young man, he was employed by Mary's father in the work of building an addition to his house, and it was when Mary brought Joseph a cup of water, during a noontime meal, that the courtship of the pair who were destined to become the parents of Jesus really began.

^{12259 (1345)} Joseph and Mary were married, in accordance with Jewish custom, at Mary's home in the environs of Nazareth when Joseph was twenty-one years old. This marriage concluded a normal courtship of almost two years' duration. Shortly thereafter they moved into their new home in Nazareth, which had been built by Joseph with the assistance of two of his brothers. The house was located near the foot of the near-by elevated land which so charmingly overlooked the surrounding countryside. In this home, especially prepared, these young and expectant parents had thought to welcome the child of promise, little realizing that this momentous event of a universe was to transpire while they would be absent from home in Bethlehem of Judea.

^{122510 (1346)} The larger part of Joseph's family became believers in the teachings of Jesus, but very few of Mary's people ever believed in him until after he departed from this world. Joseph leaned more toward the spiritual concept of the expected Messiah, but Mary and her family, especially her father, held to the idea of the Messiah as a temporal deliverer and political ruler. Mary's ancestors had been prominently identified with the Maccabean activities of the then but recent times.

^{122511 (1347)} Joseph held vigorously to the Eastern, or Babylonian, views of the Jewish religion; Mary leaned strongly toward the more liberal and broader Western, or Hellenistic, interpretation of the law and the prophets.

منزل عیسی از تپه مرتفع در قسمت شمالی ناصره، که از چشمه دهکده قدری فاصله داشت، دور نبود؛ چشمه در بخش شرقی شهرک واقع شده بود. خانواده عیسی در حاشیه شهر ساکن بود، و این امر این را برای او بسیار آسانتر می‌ساخت که متعاقباً از قدم زن‌های مکرر در دشت اطراف لذت ببرد و به بالای این کوهستان مجاور، مرتفع‌ترین تپه جنوب جلیل، به استثنای رشته کوه تابور در شرق و تپه نائین که حدوداً ارتفاع یکسانی داشت، برود. منزل آنها اندکی به سوی جنوب و شرق برآمدگی جنوبی این تپه و حدوداً وسط پایه این ارتفاع و جاده‌ای که از ناصره به سوی قانا راه می‌برد واقع شده بود. صرف نظر از بالا رفتن از تپه، پیاده‌روی مورد علاقه عیسی دنبال نمودن یک رده باریک بود که به دور پایه تپه در یک جهت شمال شرقی به سوی نقطه‌ای که به جاده‌ای به سوی سفوریس وصل می‌شد پیچ می‌خورد.

منزل یوسف و مریم یک ساختمان سنگی یک اتاقه با یک سقف صاف و یک ساختمان چسبیده به آن برای جا دادن حیوانات بود. میلمان شامل یک میز سنگی کوتاه، ظروف سفالین، ظروف سنگی و دیگهای سنگی، یک دستگاه بافندگی، یک میز چراغ، چندین چهار پایه کوچک، و زیراندازها برای خوابیدن روی کف سنگی اتاق بود. در حیاط پشت در نزدیکی جایگاه الحاقی حیوانات، سرپناهی وجود داشت که اجاق و آسیاب برای آسیاب کردن گندم را می‌پوشانید. برای به کار انداختن این نوع آسیاب به دو شخص نیاز بود، یکی برای آسیاب کردن و دیگری برای ریختن گندم در دستگاه. عیسی به عنوان یک پسر کوچک اغلب توی این آسیاب گندم می‌ریخت، در حالی که مادرش دستگاه آسیاب را می‌چرخاند.

در سالهای بعد، به تدریج که اندازه خانواده بزرگ شد، آنها همگی به دور میز سنگی بزرگ شده جمع می‌شدند تا از غذاهای خود لذت ببرند. آنها از یک بشقاب یا دیگ مشترک غذا استفاده می‌کردند. در طول زمستان، در هنگام وعده غذای عصر، میز با یک چراغ کوچک مسطح سفالی که با روغن زیتون پر شده بود نورانی می‌شد. بعد از تولد مارتا، یوسف یک بخش الحاقی به این منزل ساخت، یک اتاق بزرگ که در طول روز به عنوان یک کارگاه نجاری و در هنگام شب به عنوان یک اتاق خواب استفاده می‌شد.

7- سفر به بیت‌لحم

در ماه مارس سال 8 پیش از میلاد مسیح (در ماهی که یوسف و مریم ازدواج کردند)، آگوستوس فیصر مقرر داشت که کلیه ساکنان امپراتوری روم باید شمارش شوند، که باید یک سرشماری صورت گیرد که در اجرای مالیات بندی بهتر بتواند مورد استفاده قرار گیرد. یهودیان همیشه در برابر هر تلاشی برای "شمارش مردم" به اندازه زیاد نظر منفی داشتند، و این امر در رابطه با دشواریهای جدی محلی هیروдіس، پادشاه یهودیه، برای یک سال موجب به تعویق افتادن انجام این سرشماری در سرزمین یهودی شده بود. این سرشماری در سرتاسر امپراتوری روم در سال 8 پیش از میلاد مسیح ثبت گردید، به جز در پادشاهی فلسطینی هیروдіس، که یک سال بعد در سال 7 پیش از میلاد

^{122.6.1 (1349.8)} The home of Jesus was not far from the high hill in the northerly part of Nazareth, some distance from the village spring, which was in the eastern section of the town. Jesus' family dwelt in the outskirts of the city, and this made it all the easier for him subsequently to enjoy frequent strolls in the country and to make trips up to the top of this near-by highland, the highest of all the hills of southern Galilee save the Mount Tabor range to the east and the hill of Nain, which was about the same height. Their home was located a little to the south and east of the southern promontory of this hill and about midway between the base of this elevation and the road leading out of Nazareth toward Cana. Aside from climbing the hill, Jesus' favorite stroll was to follow a narrow trail winding about the base of the hill in a northeasterly direction to a point where it joined the road to Sephoris.

^{122.6.2 (1350.1)} The home of Joseph and Mary was a one-room stone structure with a flat roof and an adjoining building for housing the animals. The furniture consisted of a low stone table, earthenware and stone dishes and pots, a loom, a lampstand, several small stools, and mats for sleeping on the stone floor. In the back yard, near the animal annex, was the shelter which covered the oven and the mill for grinding grain. It required two persons to operate this type of mill, one to grind and another to feed the grain. As a small boy Jesus often fed grain to this mill while his mother turned the grinder.

^{122.6.3 (1350.2)} In later years, as the family grew in size, they would all squat about the enlarged stone table to enjoy their meals, helping themselves from a common dish, or pot, of food. During the winter, at the evening meal the table would be lighted by a small, flat clay lamp, which was filled with olive oil. After the birth of Martha, Joseph built an addition to this house, a large room, which was used as a carpenter shop during the day and as a sleeping room at night.

7. THE TRIP TO BETHLEHEM

^{122.7.1 (1350.3)} In the month of March, 8 B.C. (the month Joseph and Mary were married), Caesar Augustus decreed that all inhabitants of the Roman Empire should be numbered, that a census should be made which could be used for effecting better taxation. The Jews had always been greatly prejudiced against any attempt to "number the people," and this, in connection with the serious domestic difficulties of Herod, King of Judea, had conspired to cause the postponement of the taking of this census in the Jewish kingdom for one year. Throughout all the Roman Empire this census was registered in the year 8 B.C., except in the

مسیح انجام شد.

لازم نبود که مریم برای ثبت نام به بیت‌لحم برود — یوسف اجازه داشت که به جای خانواده‌اش ثبت نام نماید — اما مریم که یک شخص ماجراجو و پرتحرک بود، اصرار داشت که او را همراهی نماید. او بیم داشت که در حالی که یوسف در سفر بود تنها بماند و کودک به دنیا بیاید، و باز، از آنجا که بیت‌لحم زیاد از شهر یهودیه دور نبود، مریم احتمال یک دیدار لذت بخش با خویشاوندش الیزابت را از پیش می‌دید.

یوسف عملاً همراهی کردن مریم را با خود قدغن نمود، اما این کار فایده‌ای نداشت. هنگامی که خوراک برای یک سفر سه یا چهار روزه بسته بندی شد، مریم سهمیه‌ای دو چندان آماده ساخت و برای سفر آماده گشت. اما پیش از آن که آنها در واقع عازم سفر شوند، یوسف با همراهی مریم موافقت نمود، و آنها در هنگام سپیده دم با شادی از ناصره عزیمت نمودند.

یوسف و مریم فقیر بودند، و چون فقط یک حیوان باربر داشتند، مریم به دلیل باردار بودن به همراه آذوقه‌ها سوار بر حیوان شد، در حالی که یوسف پیاده راه می‌رفت و حیوان را هدایت می‌کرد. ساختن یک خانه و پر کردن آن با اسباب و اثاثیه انرژی زیادی از یوسف گرفت، زیرا او همچنین باید به تأمین والدینش کمک می‌نمود، چرا که پدرش به تازگی ناتوان شده بود. و بدین ترتیب این زوج یهودی زود هنگام در بامداد 18 اوت سال 7 پیش از میلاد مسیح از منزل محقر خویش عازم سفر به بیت‌لحم شدند.

روز اول سفرشان آنها را به اطراف پایه کوه جلیبوع رساند. آنها در آنجا برای طول شب در کنار رودخانه اردن اردو زدند و درگیر گمانه زنیهای بسیاری شدند که صاحب چه نوع پسری خواهند شد. یوسف به این ایده باور داشت که او یک آموزگار روحانی خواهد شد و مریم به این پنداشت اعتقاد داشت که او یک نجات دهنده یهودی، یک ناجی ملت عبرانی خواهد شد.

یوسف و مریم صبح زود 19 اوت دوباره راه افتادند. آنها در هنگام ظهر در پایه کوه سارتابا که به دره اردن مشرف بود ناهار خود را خوردند، و به سفرشان ادامه دادند. آنها در شب هنگام به اریحا رسیدند، و در آنجا در مسافرخانه‌ای که در جاده اصلی در حومه شهر واقع شده بود توقف کردند. مسافران ناصره، به دنبال وعده غذای عصر و بعد از بحث زیاد پیرامون ظالمانه بودن حکومت روم، هیروдіس، ثبت نام برای سرشماری، و نفوذ نسبی اورشلیم و اسکندریه به عنوان مراکز آموزش و فرهنگ یهود، به استراحت شبانه پرداختند. صبح زود 20 اوت آنها به سفر خود ادامه دادند و پیش از ظهر به اورشلیم رسیدند، از معبد دیدار کردند، و عازم مقصد خویش شدند، و در نیمه بعد از ظهر به بیت‌لحم رسیدند.

مسافرخانه بیش از حد شلوغ بود، و از این رو یوسف در صدد برآمد با بستگان دور خویش هم مسکن شود، اما در بیت‌لحم هر اتاق بیش از اندازه پر بود. پس

Palestinian kingdom of Herod, where it was taken in 7 B.C., one year later.

^{122.7.2 (1350.4)} It was not necessary that Mary should go to Bethlehem for enrollment — Joseph was authorized to register for his family — but Mary, being an adventurous and aggressive person, insisted on accompanying him. She feared being left alone lest the child be born while Joseph was away, and again, Bethlehem being not far from the City of Judah, Mary foresaw a possible pleasurable visit with her kinswoman Elizabeth.

^{122.7.3 (1350.5)} Joseph virtually forbade Mary to accompany him, but it was of no avail; when the food was packed for the trip of three or four days, she prepared double rations and made ready for the journey. But before they actually set forth, Joseph was reconciled to Mary's going along, and they cheerfully departed from Nazareth at the break of day.

^{122.7.4 (1350.6)} Joseph and Mary were poor, and since they had only one beast of burden, Mary, being large with child, rode on the animal with the provisions while Joseph walked, leading the beast. The building and furnishing of a home had been a great drain on Joseph since he had also to contribute to the support of his parents, as his father had been recently disabled. And so this Jewish couple went forth from their humble home early on the morning of August 18, 7 B.C., on their journey to Bethlehem.

^{122.7.5 (1351.1)} Their first day of travel carried them around the foothills of Mount Gilboa, where they camped for the night by the river Jordan and engaged in many speculations as to what sort of a son would be born to them, Joseph adhering to the concept of a spiritual teacher and Mary holding to the idea of a Jewish Messiah, a deliverer of the Hebrew nation.

^{122.7.6 (1351.2)} Bright and early the morning of August 19, Joseph and Mary were again on their way. They partook of their noontide meal at the foot of Mount Sartaba, overlooking the Jordan valley, and journeyed on, making Jericho for the night, where they stopped at an inn on the highway in the outskirts of the city. Following the evening meal and after much discussion concerning the oppressiveness of Roman rule, Herod, the census enrollment, and the comparative influence of Jerusalem and Alexandria as centers of Jewish learning and culture, the Nazareth travelers retired for the night's rest. Early in the morning of August 20 they resumed their journey, reaching Jerusalem before noon, visiting the temple, and going on to their destination, arriving at Bethlehem in midafternoon.

^{122.7.7 (1351.3)} The inn was overcrowded, and Joseph accordingly sought lodgings with distant relatives, but every room in Bethlehem was filled to

از بازگشت به حیاط مسافرخانه، او اطلاع یافت که اصطبلهای کاروان که از پهلوی تخته سنگی بریده شده و درست زیر مسافرخانه واقع شده بودند، از حیوانات تخلیه شده و برای پذیرش مسافران پاکیزه شده بودند. یوسف پس از گذاشتن خر در حیاط، کیف لباسها و لوازمشان را روی دوش حمل نمود و به همراه مریم از پله‌های سنگی به سوی اقامتگاهشان پایین رفت. آنها جای خود را در آنچه که یک انبار غله در جلوی اصطبلها و آخورها بود یافتند. پرده‌های چادر آویزان شده بودند، و آنها خود را خوش اقبال محسوب می‌کردند که چنین جایگاه راحتی دارند.

یوسف فکر کرد که به یکباره برود و ثبت نام کند، اما مریم خسته بود؛ او بسیار فرسوده بود و از یوسف استدعا کرد که در کنار او باقی بماند، و او نیز چنین کرد.

8- تولد عیسی

مریم تمامی آن شب بی‌قرار بود، لذا هیچیک از آنها زیاد نخوابیدند. تا هنگام سپیده دم دردهای شدید ناشی از زایمان به خوبی نمایان بود، و در هنگام ظهر، 21 اوت، سال 7 پیش از میلاد مسیح، با کمک و معاضدت مهرآمیز هم مسافریهای زن، مریم یک کودک پسر به دنیا آورد. عیسی نصری به دنیا آمد، در لباسهایی که مریم به منظور این رویداد محتمل آورده بود پیچیده شد، و در یک آخور مجاور قرار داده شد.

کودک موعود درست به همان طریقی که کلیه نوزادان پیش از آن روز و تا امروز به دنیا آمده‌اند به دنیا آمد؛ و در روز هشتم مطابق آداب و رسوم یهودی ختنه شد و رسماً یوشع (عیسی) نامیده شد.

روز بعد پس از تولد عیسی، یوسف او را ثبت نام نمود. یوسف پس از دیدار از مردی که دو شب پیش در اریحا با او صحبت کرده بودند، توسط او نزد یک دوست ثروتمند که در مسافرخانه اتاقی داشت برده شد، و گفت با خرسندی با زوج نصری جا عوض می‌کند. آنها آن روز بعد از ظهر به مسافرخانه نقل مکان کردند، و برای تقریباً سه هفته در آنجا زندگی کردند تا این که در منزل یک خویشاوند دور یوسف منزل‌گاهی یافتند.

روز دوم بعد از تولد عیسی، مریم برای الیزابت پیام فرستاد که کودک او به دنیا آمده است و متقابلاً پیامی دریافت کرد که یوسف به اورشلیم دعوت شده تا پیرامون تمامی امورشان با زکریا صحبت کنند. هفته بعد یوسف به اورشلیم رفت تا با زکریا تبادل نظر کند. زکریا و الیزابت هر دو صادقانه تحت تأثیر این اعتقاد راسخ قرار داشتند که به راستی عیسی نجات دهنده یهودی، مسیح، می‌شود، و این که پسرشان یحیی رئیس دستیاران او، مرد سرنوشت و دست راست او خواهد شد. و چون مریم همین عقاید را داشت، دشوار نبود که یوسف را متقاعد سازد که در بیت‌لحم، شهر داوود، باقی بماند، طوری که عیسی بتواند بزرگ شود و جانشین داوود در پادشاهی تمامی اسرائیل شود. از این رو آنها بیش از یک سال در بیت‌لحم باقی ماندند، و در این اثنا یوسف در حرفه نجاریش قدری کار کرد.

overflowing. On returning to the courtyard of the inn, he was informed that the caravan stables, hewn out of the side of the rock and situated just below the inn, had been cleared of animals and cleaned up for the reception of lodgers. Leaving the donkey in the courtyard, Joseph shouldered their bags of clothing and provisions and with Mary descended the stone steps to their lodgings below. They found themselves located in what had been a grain storage room to the front of the stalls and mangers. Tent curtains had been hung, and they counted themselves fortunate to have such comfortable quarters.

^{12278 (1351.4)} Joseph had thought to go out at once and enroll, but Mary was weary; she was considerably distressed and besought him to remain by her side, which he did.

8. THE BIRTH OF JESUS

^{12281 (1351.5)} All that night Mary was restless so that neither of them slept much. By the break of day the pangs of childbirth were well in evidence, and at noon, August 21, 7 B.C., with the help and kind ministrations of women fellow travelers, Mary was delivered of a male child. Jesus of Nazareth was born into the world, was wrapped in the clothes which Mary had brought along for such a possible contingency, and laid in a near-by manger.

^{12282 (1351.6)} In just the same manner as all babies before that day and since have come into the world, the promised child was born; and on the eighth day, according to the Jewish practice, he was circumcised and formally named Joshua (Jesus).

^{12283 (1351.7)} The next day after the birth of Jesus, Joseph made his enrollment. Meeting a man they had talked with two nights previously at Jericho, Joseph was taken by him to a well-to-do friend who had a room at the inn, and who said he would gladly exchange quarters with the Nazareth couple. That afternoon they moved up to the inn, where they lived for almost three weeks until they found lodgings in the home of a distant relative of Joseph.

^{12284 (1351.8)} The second day after the birth of Jesus, Mary sent word to Elizabeth that her child had come and received word in return inviting Joseph up to Jerusalem to talk over all their affairs with Zacharias. The following week Joseph went to Jerusalem to confer with Zacharias. Both Zacharias and Elizabeth had become possessed with the sincere conviction that Jesus was indeed to become the Jewish deliverer, the Messiah, and that their son John was to be his chief of aides, his right-hand man of destiny. And since Mary held these same ideas, it was not difficult to prevail upon Joseph to remain in Bethlehem, the City of David, so that Jesus might grow up to become the successor of David on the throne of all Israel. Accordingly, they

در هنگام تولد عیسی در هنگام ظهر سرافیمهای یورشیا که تحت سرپرستی مدیرانشان گرد آمده بودند، بر فراز آخور بیتلحم سرودهای ستایش‌آمیز سر دادند، اما این گفته‌های نیایشی توسط گوشه‌های بشری شنیده نشدند. تا روز ورود برخی کاهنان اور که توسط زکریا از اورشلیم به آنجا فرستاده شدند هیچ چوپان یا مخلوق انسانی دیگری برای ادای احترام نزد نوزاد بیتلحم نیامد.

متی پیش یک آموزگار مذهبی عجیب از کشور این کاهنان بین‌النهرین به آنان گفته بود که او رویایی داشت که در آن آگاهی یافته بود که "نور حیات" به صورت یک نوزاد در میان یهودیان در آستانه ظهور در زمین است. و این سه آموزگار در جستجوی این "نور حیات" به آنجا رفتند. بعد از هفته‌های بسیار از جستجوی بیهوده در اورشلیم، آنها در آستانه بازگشت به اور بودند که زکریا با آنها ملاقات کرد و این اعتقادش را فاش ساخت که عیسی هدف جستجوی آنها است و آنها را به بیتلحم فرستاد. آنها در آنجا نوزاد را پیدا کردند و هدایای خود را نزد مریم، مادر زمینی او، باقی گذاشتند. در هنگام دیدار آنها نوزاد تقریباً سه هفته سن داشت.

این مردان عاقل هیچ ستاره‌ای که آنها را به بیتلحم هدایت کند ندیدند. منشأ داستان زیبایی ستاره بیتلحم از این قرار بود: عیسی در 21 اوت سال 7 پیش از میلاد مسیح در هنگام ظهر به دنیا آمد. در 29 مه سال 7 پیش از میلاد مسیح در صورت فلکی حوت، مشتری و زحل در یک تقارن خارق‌العاده قرار گرفتند. و این یک واقعیت استثنایی نجومی است که در 29 سپتامبر و 5 دسامبر همان سال تقارنهای مشابهی به وقوع پیوستند. بر مبنای این رخدادهای خارق‌العاده ولی کاملاً طبیعی، متعصبان خوش نیت نسل بعد افسانه پرجاذبه ستاره بیتلحم را ساختند و بدین طریق مجوسیان مجبوفه به آخور راه یافتند، جایی که در آن نوزاد تازه به دنیا آمده را نگریسته و پرستش کردند. اذهان شرقی و نزدیک به شرقی از داستانهای تخیلی لذت می‌بردند، و آنها مداوماً چنین افسانه‌های زیبایی پیرامون زندگی رهبران مذهبی و قهرمانان سیاسی خویش به هم می‌یافند. در فقدان چاپ، هنگامی که بیشتر دانش بشری از یک نسل به نسل دیگر دهان به دهان انتقال می‌یافت، بسیار آسان بود که افسانه‌ها به روایات تبدیل شوند و روایات در نهایت به صورت واقعیات پذیرفته شوند.

9- عرضه در معبد

موسی به یهودیان آموزش داده بود که هر پسر نخست زاده به خداوند تعلق دارد، و این که به جای قربانی کردن او، آنطور که در میان ملت‌های غیریهودی مرسوم بود، چنین پسری می‌تواند زنده بماند به این شرط که والدین او از طریق پرداخت پنج شیکل به هر کاهن مجاز او را باز خرید نمایند. همچنین قانونی از موسی وجود داشت که فرمان می‌داد یک مادر، بعد از گذشت یک مدت زمان مشخص، باید خود را برای پاک سازی

remained in Bethlehem more than a year, Joseph meantime working some at his carpenter's trade.

^{12285 (13521)} At the noontide birth of Jesus the seraphim of Urantia, assembled under their directors, did sing anthems of glory over the Bethlehem manger, but these utterances of praise were not heard by human ears. No shepherds nor any other mortal creatures came to pay homage to the babe of Bethlehem until the day of the arrival of certain priests from Ur, who were sent down from Jerusalem by Zacharias.

^{12286 (13522)} These priests from Mesopotamia had been told sometime before by a strange religious teacher of their country that he had had a dream in which he was informed that "the light of life" was about to appear on earth as a babe and among the Jews. And thither went these three teachers looking for this "light of life." After many weeks of futile search in Jerusalem, they were about to return to Ur when Zacharias met them and disclosed his belief that Jesus was the object of their quest and sent them on to Bethlehem, where they found the babe and left their gifts with Mary, his earth mother. The babe was almost three weeks old at the time of their visit.

^{12287 (13523)} These wise men saw no star to guide them to Bethlehem. The beautiful legend of the star of Bethlehem originated in this way: Jesus was born August 21 at noon, 7 B.C. On May 29, 7 B.C., there occurred an extraordinary conjunction of Jupiter and Saturn in the constellation of Pisces. And it is a remarkable astronomic fact that similar conjunctions occurred on September 29 and December 5 of the same year. Upon the basis of these extraordinary but wholly natural events the well-meaning zealots of the succeeding generation constructed the appealing legend of the star of Bethlehem and the adoring Magi led thereby to the manger, where they beheld and worshiped the newborn babe. Oriental and near-Oriental minds delight in fairy stories, and they are continually spinning such beautiful myths about the lives of their religious leaders and political heroes. In the absence of printing, when most human knowledge was passed by word of mouth from one generation to another, it was very easy for myths to become traditions and for traditions eventually to become accepted as facts.

9. THE PRESENTATION IN THE TEMPLE

^{12291 (13524)} Moses had taught the Jews that every first-born son belonged to the Lord, and that, in lieu of his sacrifice as was the custom among the heathen nations, such a son might live provided his parents would redeem him by the payment of five shekels to any authorized priest. There was also a Mosaic ordinance which directed that a mother, after the passing of a certain period of time, should present herself (or have someone make the proper

در معبد عرضه کند، یا این که بگذارد کسی قربانی مناسب را به جای او انجام دهد. مرسوم بود که هر دو این مراسم در آن واحد صورت گیرند. از این رو، یوسف و مریم شخصاً به معبد در اورشلیم رفتند تا عیسی را به کاهنان عرضه دارند و باز خرید او را به اجرا در آورند و همچنین قربانی مناسب را انجام دهند تا از تطهیرسازی تشریفاتی مریم از به اصطلاح ناپاکی ناشی از زایمان اطمینان حاصل نمایند.

دو شخصیت خارق‌العاده دائماً حول و حوش محوطه حیاطهای معبد پرسه می‌زدند، یک خواننده به نام شمعون و یک شاعر به نام آنا. شمعون از یهودیه بود، اما آنا از جلیل بود. این زوج مکرراً با هم همراه بودند، و هر دو از دوستان صمیمی زکریای کاهن بودند که راز یحیی و عیسی را با آنها در میان گذاشته بود. شمعون و آنا هر دو آرزوی آمدن مسیح را داشتند، و اعتماد آنها به زکریا آنها را به این باور رهنمون ساخت که عیسی نجات دهنده مورد انتظار مردم یهود است.

زکریا از روزی که انتظار می‌رفت یوسف و مریم با عیسی در معبد ظاهر شوند مطلع بود، و او با شمعون و آنا از قبل ترتیب داده بود که با ادای احترام از طریق دست افراشته‌اش نشان دهد که در صف کودکان نخست زاده کدام یک عیسی است.

آنا برای این رویداد شعری نوشته بود که شمعون با شگفتی فراوان یوسف، مریم، و کلیه کسانی که در حیاطهای معبد گرد آمده بودند شروع به خواندن آن نمود. و این سرود نیایشی آنان پیرامون باز خرید پسر نخست زاده بود:

متبارک باد خداوند، خدای اسرائیل،

چرا که او از ما دیدار کرده است و اقدام به رستگاری مردمش نموده است؛

در منزل خادمش داوود

او نمادی از رستگاری برای تمامی ما بر افراشته است.

حتی در حالی که با دهان پیامبران مقدس سخن می‌گفت —

رهایی از دشمنانمان و از دست کلیه کسانی که از ما نفرت دارند؛

تا به پدرانمان بخشش نشان دهد، و پیمان مقدس را به خاطر آورد —

سوگندی که برای ابراهیم پدر ما خورد،

او دعای ما را مستجاب می‌سازد، ما که در حال رهایی یافتن از دست دشمنانمان هستیم،

باید بدون ترس او را خدمت کنیم،

در تقدس و پرهیزکاری در پیشگاه او در تمامی روزهایمان.

آری، و تو، ای کودک موعود، پیامبر و الامرته نامیده خواهی شد؛

sacrifice for her) at the temple for purification. It was customary to perform both of these ceremonies at the same time. Accordingly, Joseph and Mary went up to the temple at Jerusalem in person to present Jesus to the priests and effect his redemption and also to make the proper sacrifice to insure Mary's ceremonial purification from the alleged uncleanness of childbirth.

122:9.2 (1353:1) There lingered constantly about the courts of the temple two remarkable characters, Simeon a singer and Anna a poetess. Simeon was a Judean, but Anna was a Galilean. This couple were frequently in each other's company, and both were intimates of the priest Zacharias, who had confided the secret of John and Jesus to them. Both Simeon and Anna longed for the coming of the Messiah, and their confidence in Zacharias led them to believe that Jesus was the expected deliverer of the Jewish people.

122:9.3 (1353:2) Zacharias knew the day Joseph and Mary were expected to appear at the temple with Jesus, and he had prearranged with Simeon and Anna to indicate, by the salute of his upraised hand, which one in the procession of first-born children was Jesus.

122:9.4 (1353:3) For this occasion Anna had written a poem which Simeon proceeded to sing, much to the astonishment of Joseph, Mary, and all who were assembled in the temple courts. And this was their hymn of the redemption of the first-born son:

122:9.5 (1353:4) Blessed be the Lord, the God of Israel,

122:9.6 (1353:5) For he has visited us and wrought redemption for his people;

122:9.7 (1353:6) He has raised up a horn of salvation for all of us

122:9.8 (1353:7) In the house of his servant David.

122:9.9 (1353:8) Even as he spoke by the mouth of his holy prophets —

122:9.10 (1353:9) Salvation from our enemies and from the hand of all who hate us;

122:9.11 (1353:10) To show mercy to our fathers, and remember his holy covenant —

122:9.12 (1353:11) The oath which he swore to Abraham our father,

122:9.13 (1353:12) To grant us that we, being delivered out of the hand of our enemies,

122:9.14 (1353:13) Should serve him without fear,

122:9.15 (1353:14) In holiness and righteousness before him all our days.

122:9.16 (1353:15) Yes, and you, child of promise, shall be called the prophet of the Most High;

چرا که تو به پیشگاه خداوند خواهی رفت تا
پادشاهی او را برقرار سازی؛
تا در بخشش گناهانشان

مردم او را از رستگاری آگاه سازی.

در بخشش مهرآمیز خداوندان شادی کنی زیرا
اکنون سپیده دم از آسمان از ما دیدار کرده است

تا بر آنهایی که در تاریکی و سایه مرگ می‌نشینند
نور افشانی کند؛

پاهای ما را به داخل راههای صلح و آرامش هدایت
کند.

و اکنون ای خداوند بگذار خادم تو بنا به کلامت در
آرامش رهسپار شود،

زیرا چشمان من رستگاری تو را دیده‌اند،

که تو در پیش روی تمامی مردمان؛

نوری حتی برای آشکارسازی به غیریهودین

و جلال مردم تو اسرائیل آماده ساخته‌ای.

یوسف و مریم در مسیر بازگشت به بیت‌لحم
خاموش — سردرگم و سخت متحیر — بودند. مریم به
واسطه خداحافظی احترام‌آمیز آنا، شاعره سالخورده،
بسیار مشوش گردید، و یوسف با این تلاش زود هنگام
برای این که عیسی، مسیح مورد انتظار مردم یهود نشان
داده شود همدل نبود.

10- اعمال هیروдіس

اما دیدهبانان هیروдіس غیرفعال نبودند. هنگامی که
آنها دیدار کاهنان اور از بیت‌لحم را به او گزارش دادند،
هیروдіس این کلدانیها را احضار نمود تا در پیشگاه او
ظاهر شوند. او با پیگیری پیرامون "پادشاه" جدید
"یهودیان" از این مردان عاقل پرس و جو نمود، اما آنها
قدر اندکی او را خرسند ساختند، و توضیح دادند که
نوزاد از زنی متولد شده که به همراه شوهرش به منظور
ثبت نام در سرشماری از بیت‌لحم به آنجا آمده است.
هیروдіس که از این پاسخ راضی نشده بود آنها را با یک
کیف پول به آنجا فرستاد و به آنان دستور داد که کودک
را پیدا کنند تا او نیز بیاید و کودک را پرستش کند، چرا
که آنها اعلام کرده بودند که بناست پادشاهی او معنوی
باشد، نه گذرا. اما هنگامی که مردان عاقل باز نگشتند،
هیروдіس مشکوک شد. همینطور که او این چیزها را در
ذهنش مورد بررسی قرار می‌داد، جاسوسان او بازگشتند
و گزارش کاملی از رخدادهای اخیر در معبد تهیه
کردند، و نسخه‌ای از قسمتهایی از شعر شمعون را که
در مراسم باز خرید عیسی خوانده شده بود برای او
آوردند. اما آنها نتوانسته بودند یوسف و مریم را دنبال
کنند، و هنگامی که آنها نتوانستند به او بگویند که آن زوج
نوزاد را کجا برده‌اند هیروдіس از دست آنها بسیار
خشمگین شد. سپس او جستجوگرانی را اعزام نمود تا
مکان یوسف و مریم را پیدا کنند. از آنجا که زکریا و

^{122.9.17 (1363.16)} For you shall go before the face of the
Lord to establish his kingdom;

^{122.9.18 (1363.17)} To give knowledge of salvation to his
people

^{122.9.19 (1363.18)} In the remission of their sins.

^{122.9.20 (1363.19)} Rejoice in the tender mercy of our God
because the dayspring from on high has now visited
us

^{122.9.21 (1363.20)} To shine upon those who sit in
darkness and the shadow of death;

^{122.9.22 (1363.21)} To guide our feet into ways of peace.

^{122.9.23 (1363.22)} And now let your servant depart in
peace, O Lord, according to your word,

^{122.9.24 (1363.23)} For my eyes have seen your salvation,

^{122.9.25 (1363.24)} Which you have prepared before the
face of all peoples;

^{122.9.26 (1363.25)} A light for even the unveiling of the
gentiles

^{122.9.27 (1363.26)} And the glory of your people Israel.

^{122.9.28 (1363.27)} On the way back to Bethlehem, Joseph
and Mary were silent — confused and overawed.
Mary was much disturbed by the farewell salutation
of Anna, the aged poetess, and Joseph was not in
harmony with this premature effort to make Jesus
out to be the expected Messiah of the Jewish
people.

10. HEROD ACTS

^{122.10.1 (1363.28)} But the watchers for Herod were not
inactive. When they reported to him the visit of the
priests of Ur to Bethlehem, Herod summoned these
Chaldeans to appear before him. He inquired
diligently of these wise men about the new "king of
the Jews," but they gave him little satisfaction,
explaining that the babe had been born of a woman
who had come down to Bethlehem with her husband
for the census enrollment. Herod, not being
satisfied with this answer, sent them forth with a
purse and directed that they should find the child so
that he too might come and worship him, since they
had declared that his kingdom was to be spiritual,
not temporal. But when the wise men did not return,
Herod grew suspicious. As he turned these things
over in his mind, his informers returned and made
full report of the recent occurrences in the temple,
bringing him a copy of parts of the Simeon song
which had been sung at the redemption ceremonies
of Jesus. But they had failed to follow Joseph and
Mary, and Herod was very angry with them when
they could not tell him whither the pair had taken
the babe. He then dispatched searchers to locate

الیزابت می‌دانستند که هیرودیس در تعقیب خانواده نصری است، از بیت‌لحم دور ماندند. نوزاد پسر مخفیانه نزد خویشان یوسف باقی ماند.

یوسف می‌ترسید به دنبال کار برود، و پس‌انداز اندک آنها به سرعت داشت ناپدید می‌شد. حتی در هنگام مراسم تطهیرسازی در معبد، یوسف آنقدر خود را فقیر می‌پنداشت که هدیه خود را برای مریم، دو کبوتر جوان، آنطور که موسی برای تطهیر مادران در میان فقرا مقرر کرده بود، توجیه نماید.

آنگاه که پس از بیش از یک سال جستجو، جاسوسان هیرودیس مکان عیسی را پیدا نکردند، و به دلیل این سوءظن که نوزاد هنوز در بیت‌لحم پنهان شده است، او فرمائی آماده ساخت که مقرر می‌داشت یک جستجوی سیستماتیک از هر خانه در بیت‌لحم انجام گیرد، و این که تمامی نوزادان پسر زیر دو سال باید کشته شوند. هیرودیس بدین طریق امید داشت که اطمینان یابد این کودک که بنا بود "پادشاه یهودیان" شود نابود می‌شود. و بدین ترتیب در یک روز شانزده نوزاد پسر در بیت‌لحم یهودیه به هلاکت رسیدند. اما در بارگاه هیرودیس، و حتی در خانواده بلافضل خودش، دسیسه و قتل رخدادهایی معمول بودند.

قتل عام این نوزادان در حدود نیمه اکتبر سال 6 پیش از میلاد مسیح، هنگامی که عیسی اندکی بیش از یکسال داشت، به وقوع پیوست. اما حتی در میان مقامات رسمی بارگاه هیرودیس ایماندارانی به مسیح آتی وجود داشتند، و یکی از اینها که از فرمان کشتار نوزادان پسر بیت‌لحم آگاهی یافته بود، با زکریا ارتباط برقرار کرد، و او نیز به نوبه خود قاصدی نزد یوسف فرستاد؛ و یوسف و مریم شب پیش از قتل عام به همراه نوزاد به مقصد اسکندریه در مصر از بیت‌لحم خارج شدند. آنها به منظور اجتناب از جلب توجه به همراه عیسی به تنهایی به مصر سفر کردند. آنها با پولی که توسط زکریا فراهم شده بود به اسکندریه رفتند، و ضمن این که مریم و عیسی در منزل خویشاوندان ثروتمند خانواده یوسف سکنی گزینند، یوسف در حرفه خود در آنجا کار می‌کرد. آنها دو سال کامل در اسکندریه موقتاً اقامت نمودند، و تا بعد از مرگ هیرودیس به بیت‌لحم باز نگشتند.

Joseph and Mary. Knowing Herod pursued the Nazareth family, Zacharias and Elizabeth remained away from Bethlehem. The boy baby was secreted with Joseph's relatives.

^{122:10.2 (1354.1)} Joseph was afraid to seek work, and their small savings were rapidly disappearing. Even at the time of the purification ceremonies at the temple, Joseph deemed himself sufficiently poor to warrant his offering for Mary two young pigeons as Moses had directed for the purification of mothers among the poor.

^{122:10.3 (1354.2)} When, after more than a year of searching, Herod's spies had not located Jesus, and because of the suspicion that the babe was still concealed in Bethlehem, he prepared an order directing that a systematic search be made of every house in Bethlehem, and that all boy babies under two years of age should be killed. In this manner Herod hoped to make sure that this child who was to become "king of the Jews" would be destroyed. And thus perished in one day sixteen boy babies in Bethlehem of Judea. But intrigue and murder, even in his own immediate family, were common occurrences at the court of Herod.

^{122:10.4 (1354.3)} The massacre of these infants took place about the middle of October, 6 B.C., when Jesus was a little over one year of age. But there were believers in the coming Messiah even among Herod's court attachés, and one of these, learning of the order to slaughter the Bethlehem boy babies, communicated with Zacharias, who in turn dispatched a messenger to Joseph; and the night before the massacre Joseph and Mary departed from Bethlehem with the babe for Alexandria in Egypt. In order to avoid attracting attention, they journeyed alone to Egypt with Jesus. They went to Alexandria on funds provided by Zacharias, and there Joseph worked at his trade while Mary and Jesus lodged with well-to-do relatives of Joseph's family. They sojourned in Alexandria two full years, not returning to Bethlehem until after the death of Herod.

مقاله 123. اوان کودکی عیسی

124 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 122

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 123

اوان کودکی عیسی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- در ناصره
- 2- سال پنجم (سال 2 پیش از میلاد مسیح)
- 3- رخدادهای سال ششم (سال 1 پیش از میلاد مسیح)
- 4- سال هفتم (سال 1 بعد از میلاد مسیح)
- 5- روزهای مدرسه در ناصره
- 6- هشتمین سال او (سال 2 بعد از میلاد مسیح)

مقدمه مقاله

به دلیل تردیدها و اضطرابهای سفرشان در بیت لحم، مریم نوزاد را از شیر نگرفت تا این که آنها صحیح و سالم به اسکندریه رسیدند، جایی که خانواده آنها توانست برای یک زندگی نرمال مستقر شود. آنها با خویشاوندان زندگی کردند، و یوسف مدت کوتاهی بعد از ورودشان به محض کسب شغل به خوبی توانست خانواده اش را تأمین کند. او به عنوان یک نجار برای چندین ماه استخدام شد و سپس به رتبه سرگروه یک گروه بزرگ از صنعتگران که در یکی از ساختمانهای عمومی در آن هنگام در حال ساخته شدن کار می کردند ارتقا یافت. این تجربه جدید به او ایده یک پیمانکار و ساختمان ساز شدن را بعد از بازگشت آنها به ناصره داد.

طی تمامی این سالهای آغازین ناتوانی نوزادی عیسی، مریم یک شب زنده داری طولانی و مداوم را حفظ نمود، تا مبادا حادثه ای که ممکن است سلامتی کودکش را مورد خطر قرار دهد برای او رخ دهد، و یا به هر طریق مأموریت آینده او را در زمین مختل سازد؛ هیچ مادری تا آن هنگام پیش از او برای فرزندش فداکاری نکرده بود. در خانه ای که عیسی بر حسب اتفاق در آن بود دو کودک دیگر در حدود سن و سال او وجود داشتند، و در میان همسایگان نزدیک شش کودک دیگر بودند و سن آنها آنقدر به سن خودش نزدیک بود که

PAPER 123

THE EARLY CHILDHOOD OF JESUS

SECTIONS

Introduction

1. Back in Nazareth
2. The Fifth Year (2 B.C.)
3. Events of the Sixth Year (1 B.C.)
4. The Seventh Year (A.D. 1)
5. School Days in Nazareth
6. His Eighth Year (A.D. 2)

INTRODUCTION

^{1230.1 (1355.1)} OWING to the uncertainties and anxieties of their sojourn in Bethlehem, Mary did not wean the babe until they had arrived safely in Alexandria, where the family was able to settle down to a normal life. They lived with kinsfolk, and Joseph was well able to support his family as he secured work shortly after their arrival. He was employed as a carpenter for several months and then elevated to the position of foreman of a large group of workmen employed on one of the public buildings then in process of construction. This new experience gave him the idea of becoming a contractor and builder after their return to Nazareth.

^{1230.2 (1355.2)} All through these early years of Jesus' helpless infancy, Mary maintained one long and constant vigil lest anything befall her child which might jeopardize his welfare or in any way interfere with his future mission on earth; no mother was ever more devoted to her child. In the home where Jesus chanced to be there were two other children about his age, and among the near neighbors there were six others whose ages were sufficiently near his own to make them acceptable play-fellows. At first Mary was disposed to keep Jesus close by her side. She

بتوانند هم بازیهای قابل قبولی باشند. در ابتدا مریم مایل بود عیسی را نزدیک به خود نگاه دارد. او بیم داشت که اگر عیسی اجازه یابد با کودکان دیگر در باغ بازی کند ممکن است برای او حادثه‌ای رخ دهد؛ اما یوسف، با کمک خویشاوندانش توانست او را متقاعد سازد که این نحوه کار عیسی را از تجربه سودمند یاد گرفتن چگونگی تنظیم رابطه با کودکان هم سنش محروم می‌سازد. و مریم با درک این امر که چنین برنامه پناه دادن نامناسب و حفاظت غیرعادی او را خجالتی و تا اندازه‌ای خود محور می‌سازد، سرانجام به این طرح رضایت داد که اجازه دهد کودک موعود درست مانند هر کودک دیگر بزرگ شود؛ و گرچه مریم مطیع این تصمیم بود، این کار را وظیفه خود به حساب آورد که ضمن این که بچه‌ها حول و حوش منزل یا در باغ مشغول بازی بودند، همیشه مراقب باشد. فقط یک مادر پرعاطفه می‌تواند این بار مسئولیت را که مریم در طول این سالهای نوزادی و اوان کودکی او برای امنیت پسرش در قلبش حمل می‌کرد تشخیص دهد.

در طول دو سال اقامت موقت آنها در اسکندریه، عیسی از سلامتی خوب بهره‌مند بود و به رشد طبیعی ادامه داد. گذشته از یک تعداد اندک از دوستان و خویشاوندان، در رابطه با این که عیسی یک "کودک موعود" است به هیچ کس چیزی گفته نشد. یکی از بستگان یوسف این را به تعداد اندکی از دوستان در ممفیس، نوادگان ایخناتون از گذشته‌های دور، برملا ساخت، و آنها به همراه گروه کوچکی از ایمانداران اسکندریه مدت کوتاهی پیش از بازگشت به فلسطین به منظور آرزوی خیر برای خانواده ناصری و ادای احترام به کودک در منزل کاخ مانند خویشاوند نیکوکار یوسف گرد آمدند. در این فرصت، دوستان گرد آمده یک نسخه کامل از ترجمه یونانی متون مقدس عبرانی را به عیسی عرضه کردند. اما این نسخه از نوشتجات مقدس یهودی در دستان یوسف قرار داده نشد تا این که او و مریم هر دو سرانجام دعوت دوستان ممفیس و اسکندریه‌ای آنها را برای ماندن در مصر رد کردند. این ایمانداران اصرار داشتند که کودک سرنوشت قادر خواهد بود به عنوان یک ساکن اسکندریه در مقایسه با هر مکان مشخص دیگر در فلسطین تأثیر بسیار بیشتری داشته باشد. بعد از این که آنها خبر مرگ هیروдіس را دریافت کردند، این متقاعد ساختنها عزیمت آنها را به مقصد فلسطین برای مدتی به تأخیر انداخت.

یوسف و مریم سرانجام اسکندریه را با قایقی که به دوستشان عزرائون تعلق داشت و عازم جافا بود ترک کردند. آنها در اواخر اوت سال 4 پیش از میلاد مسیح به آن بندر رسیدند. آنها مستقیماً به بیت‌لحم رفتند و تمامی ماه سپتامبر را در رابطه با این که آیا باید در آنجا بمانند یا به ناصره بازگردند در مشورت با دوستان و بستگانشان در آنجا گذراندند.

مریم از این ایده که عیسی باید در بیت‌لحم، شهر داوود، رشد کند هرگز به طور کامل دست نکشیده بود. یوسف در واقع باور نمی‌کرد که پسرشان یک نجات دهنده شاهانه اسرائیل بشود. علاوه بر این، او می‌دانست که او خودش در واقع یک نواده داوود نیست؛ و علت این که او در زمره نوادگان داوود محسوب می‌شد به خاطر به فرزند خواندگی پذیرفته شدن یکی از نیاکان او به داخل خط تباری داوود بود. البته مریم فکر می‌کرد که شهر داوود مناسبترین مکانی است که کاندیدای جدید برای تخت پادشاهی داوود می‌تواند در آن پرورش یابد،

feared something might happen to him if he were allowed to play in the garden with the other children, but Joseph, with the assistance of his kinsfolk, was able to convince her that such a course would deprive Jesus of the helpful experience of learning how to adjust himself to children of his own age. And Mary, realizing that such a program of undue sheltering and unusual protection might tend to make him self-conscious and somewhat self-centered, finally gave assent to the plan of permitting the child of promise to grow up just like any other child; and though she was obedient to this decision, she made it her business always to be on watch while the little folks were at play about the house or in the garden. Only an affectionate mother can know the burden that Mary carried in her heart for the safety of her son during these years of his infancy and early childhood.

1230.3 (1365.3) Throughout the two years of their sojourn at Alexandria, Jesus enjoyed good health and continued to grow normally. Aside from a few friends and relatives no one was told about Jesus' being a "child of promise." One of Joseph's relatives revealed this to a few friends in Memphis, descendants of the distant Ikhnaton, and they, with a small group of Alexandrian believers, assembled at the palatial home of Joseph's relative-benefactor a short time before the return to Palestine to wish the Nazareth family well and to pay their respects to the child. On this occasion the assembled friends presented Jesus with a complete copy of the Greek translation of the Hebrew scriptures. But this copy of the Jewish sacred writings was not placed in Joseph's hands until both he and Mary had finally declined the invitation of their Memphis and Alexandrian friends to remain in Egypt. These believers insisted that the child of destiny would be able to exert a far greater world influence as a resident of Alexandria than of any designated place in Palestine. These persuasions delayed their departure for Palestine for some time after they received the news of Herod's death.

1230.4 (1366.1) Joseph and Mary finally took leave of Alexandria on a boat belonging to their friend Ezraeon, bound for Joppa, arriving at that port late in August of the year 4 B.C. They went directly to Bethlehem, where they spent the entire month of September in counsel with their friends and relatives concerning whether they should remain there or return to Nazareth.

1230.5 (1366.2) Mary had never fully given up the idea that Jesus ought to grow up in Bethlehem, the City of David. Joseph did not really believe that their son was to become a kingly deliverer of Israel. Besides, he knew that he himself was not really a descendant of David; that his being reckoned among the offspring of David was due to the adoption of one of his ancestors into the Davidic line of descent. Mary, of course, thought the City of David the most appropriate place in which the new candidate for

اما یوسف ترجیح داد بخت خود را با هیروдіس آنتیپاس بیامید تا با برادرش آرچلوس. او برای امنیت کودک در بیت لحم یا در هر شهر دیگر در یهودیه بیم بسیاری داشت و حدس می زد که بیشتر احتمال دارد آرچلوس سیاستهای تهدیدآمیز پدرش هیروдіس را دنبال کند، تا آنتیپاس در جلیل. و علاوه بر تمامی این دلایل، یوسف در ترجیحش برای جلیل به عنوان یک مکان بهتر برای پرورش و آموزش کودک صریح و بی پرده بود، اما به سه هفته وقت نیاز بود تا بر مخالفت های مریم فائق شود.

تا اول اکتبر یوسف مریم و تمامی دوستانشان را متقاعد کرد که برای آنها بهتر است به ناصره بازگردند. از این رو، در اوایل اکتبر در سال 4 پیش از میلاد مسیح، آنها از راه لاد و اسکیتوپولیس از بیت لحم به ناصره عزیمت کردند. در پگاه یک صبح یکشنبه آنها سفر خود را آغاز کردند. مریم و کودک سوار بر حیوان باربر به تازگی به دست آمده خود بودند، در حالی که یوسف و پنج تن از خویشاوندان همراهشان پیاده حرکت کردند. خویشاوندان یوسف به آنها اجازه ندادند که به تنهایی به ناصره سفر کنند. آنها می ترسیدند که از راه اورشلیم و دره اردن به جلیل بروند، و برای دو مسافر تنها با یک کودک کم سن و سال مسیرهای غربی در مجموع امن نبودند.

1- در ناصره

در چهارمین روز سفر، گروه سلامت به مقصدش رسید. آنها بدون اعلام قبلی به منزلگاه ناصره که توسط یکی از برادران مزدوج یوسف برای بیش از سه سال اشغال شده بود رسیدند. او به راستی از دیدن آنها شگفت زده شد؛ آنها چنان بی سر و صدا به دنبال کار خود رفته بودند که نه خانواده یوسف و نه خانواده مریم نمی دانستند که آنها حتی اسکندریه را ترک کرده اند. روز بعد برادر یوسف خانواده خود را تغییر مکان داد، و مریم برای اولین بار از هنگام تولد عیسی با خانواده کوچک خود در آنجا استقرار یافت تا از زندگی در منزل خودشان لذت ببرند. در کمتر از یک هفته یوسف به عنوان یک نجار کار به دست آورد، و آنها به قدر فراوان خوشحال بودند.

عیسی در هنگام بازگشتشان به ناصره در حدود سه سال و دو ماه داشت. او در تمامی این سفرها بسیار خوب تاب آورده بود و در سلامت عالی بود و به خاطر داشتن مکانهای خودش برای بازی و لذت بردن، سرشار از شور و هیجان کودکانه بود. اما او به سبب از دست دادن ارتباط با همبازیهایش در اسکندریه به اندازه زیاد دلتنگ بود.

یوسف در مسیر رفتن به ناصره مریم را متقاعد کرد که پخش این خبر در میان دوستان و بستگان جلیلی آنها که عیسی کودک موعود است ناخردانه است. آنها توافق کردند که از ذکر کامل این مسائل به هر کسی خودداری کنند. و آنها هر دو در حفظ این قول بسیار وفادار بودند.

تمامی چهارمین سال عیسی یک دوره رشد طبیعی

David's throne could be reared, but Joseph preferred to take chances with Herod Antipas rather than with his brother Archelaus. He entertained great fears for the child's safety in Bethlehem or in any other city in Judea, and surmised that Archelaus would be more likely to pursue the menacing policies of his father, Herod, than would Antipas in Galilee. And besides all these reasons, Joseph was outspoken in his preference for Galilee as a better place in which to rear and educate the child, but it required three weeks to overcome Mary's objections.

^{123:06 (1366:3)} By the first of October Joseph had convinced Mary and all their friends that it was best for them to return to Nazareth. Accordingly, early in October, 4 B.C., they departed from Bethlehem for Nazareth, going by way of Lydda and Scythopolis. They started out early one Sunday morning, Mary and the child riding on their newly acquired beast of burden, while Joseph and five accompanying kinsmen proceeded on foot; Joseph's relatives refused to permit them to make the trip to Nazareth alone. They feared to go to Galilee by Jerusalem and the Jordan valley, and the western routes were not altogether safe for two lone travelers with a child of tender years.

1. BACK IN NAZARETH

^{123:11 (1366:4)} On the fourth day of the journey the party reached its destination in safety. They arrived unannounced at the Nazareth home, which had been occupied for more than three years by one of Joseph's married brothers, who was indeed surprised to see them; so quietly had they gone about their business that neither the family of Joseph nor that of Mary knew they had even left Alexandria. The next day Joseph's brother moved his family, and Mary, for the first time since Jesus' birth, settled down with her little family to enjoy life in their own home. In less than a week Joseph secured work as a carpenter, and they were supremely happy.

^{123:12 (1366:5)} Jesus was about three years and two months old at the time of their return to Nazareth. He had stood all these travels very well and was in excellent health and full of childish glee and excitement at having premises of his own to run about in and to enjoy. But he greatly missed the association of his Alexandrian playmates.

^{123:13 (1366:6)} On the way to Nazareth Joseph had persuaded Mary that it would be unwise to spread the word among their Galilean friends and relatives that Jesus was a child of promise. They agreed to refrain from all mention of these matters to anyone. And they were both very faithful in keeping this promise.

^{123:14 (1367:1)} Jesus' entire fourth year was a period of

فیزیکی و فعالیت غیر معمول ذهنی بود. در این اثنا او یک پیوند بسیار نزدیک با یک پسر همسایه تقریباً هم سنش به نام یعقوب شکل داد. عیسی و یعقوب همیشه در بازیهایشان خوشحال بودند، و آنها بزرگ شدند و دوستان خوب و همنشینان وفاداری شدند.

رخداد مهم بعدی در زندگی این خانواده ناصری تولد دومین کودک، یعقوب، در ساعات آغازین بامداد دوم آوریل سال 3 پیش از میلاد مسیح بود. عیسی به واسطه فکر داشتن یک برادر نوزاد ذوق زده بود، و او ساعت به ساعت در آن حول و حوش می ایستاد تا فقط فعالیتهای آغازین نوزاد را مشاهده کند.

نیمه تابستان همین سال بود که یوسف یک کارگاه کوچک نزدیک به چشمه دهکده و نزدیک به مکان توقف کاروان ساخت. بعد از این او کار نجاری بسیار اندکی در طول روز انجام می داد. او دو تن از برادرانش و چندین تن از صنعتگران دیگر را به عنوان دستیار داشت. او ضمن این که برای ساختن یوغ و گاوآهن و انجام کارهای چوبی دیگر در کارگاه باقی می ماند، آنها را به کار می فرستاد. او همچنین کارهایی با چرم و با طناب و کرباس انجام می داد. و عیسی، همبسطور که بزرگ می شد، هنگامی که در مدرسه نبود، وقت خود را تقریباً به طور مساوی میان کمک کردن به مادرش حول کارهای خانه و نظاره کار کردن پدرش در کارگاه صرف می کرد، و در عین حال به گفتگو و خبرچینی رهبران کاروان و مسافران از چهار گوشه زمین گوش می داد.

در ژوئیه همین سال، یک ماه پیش از آن که عیسی چهار ساله شود، از طریق تماس با مسافران کاروان یک شیوع بیماری مهلک روده در سرتاسر ناصره گسترش یافت. مریم چنان با خطر قرار گرفتن عیسی در معرض این بیماری و اگر دار بیمناک شد که هر دو کودک خود را بچه بندی کرد و به منزل روستایی برادرش، در چند مایلی جنوب ناصره در جاده مجذو نزدیک به سارید گریخت. آنها برای بیش از دو ماه به ناصره باز نگشتند؛ عیسی از این نخستین تجربه خود در یک مزرعه به اندازه زیاد لذت برد.

normal physical development and of unusual mental activity. Meantime he had formed a very close attachment for a neighbor boy about his own age named Jacob. Jesus and Jacob were always happy in their play, and they grew up to be great friends and loyal companions.

^{123:1.5 (1357:2)} The next important event in the life of this Nazareth family was the birth of the second child, James, in the early morning hours of April 2, 3 B.C. Jesus was thrilled by the thought of having a baby brother, and he would stand around by the hour just to observe the baby's early activities.

^{123:1.6 (1357:3)} It was midsummer of this same year that Joseph built a small workshop close to the village spring and near the caravan tarrying lot. After this he did very little carpenter work by the day. He had as associates two of his brothers and several other mechanics, whom he sent out to work while he remained at the shop making yokes and plows and doing other woodwork. He also did some work in leather and with rope and canvas. And Jesus, as he grew up, when not at school, spent his time about equally between helping his mother with home duties and watching his father work at the shop, meanwhile listening to the conversation and gossip of the caravan conductors and passengers from the four corners of the earth.

^{123:1.7 (1357:4)} In July of this year, one month before Jesus was four years old, an outbreak of malignant intestinal trouble spread over all Nazareth from contact with the caravan travelers. Mary became so alarmed by the danger of Jesus being exposed to this epidemic of disease that she bundled up both her children and fled to the country home of her brother, several miles south of Nazareth on the Megiddo road near Sarid. They did not return to Nazareth for more than two months; Jesus greatly enjoyed this, his first experience on a farm.

2- سال پنجم (سال 2 پیش از میلاد مسیح)

در چیزی بیش از یک سال بعد از بازگشت به ناصره، عیسی پسر به سن نخستین تصمیم شخصی و کامل اخلاقی رسید؛ و یک تنظیم کننده فکر، یک هدیه الهی پدر بهشتی که پیش از آن با ماکینوتا ملک صادق خدمت کرده بود، آمد تا با او بماند تا بدین طریق تجربه کار کردن در رابطه با پیداری یک موجود ابرفانی را که در شکل جسم انسانی زندگی کرد به دست آورد. این رویداد در 11 فوریه سال 2 پیش از میلاد مسیح رخ داد، و عیسی بیش از میلیونها میلیون تن از فرزندان دیگر که پیش از آن و از آن هنگام به همین نحو این تنظیم کنندگان فکری را برای اقامت در ذهنشان و کار کردن برای معنویت بخشیدن غائی این اذهان و نجات ابدی روانهای در حال تکامل فناپذیرشان دریافت کرده اند، از آمدن ناصح الهی آگاه نبود.

2. THE FIFTH YEAR (2 B.C.)

^{123:2.1 (1357:5)} In something more than a year after the return to Nazareth the boy Jesus arrived at the age of his first personal and wholehearted moral decision; and there came to abide with him a Thought Adjuster, a divine gift of the Paradise Father, which had aforetime served with Machiventa Melchizedek, thus gaining the experience of functioning in connection with the incarnation of a supermortal being living in the likeness of mortal flesh. This event occurred on February 11, 2 B.C. Jesus was no more aware of the coming of the divine Monitor than are the millions upon millions of other children who, before and since that day, have likewise received these Thought Adjusters to indwell their minds and work for the ultimate spiritualization of these minds and the eternal survival of their evolving immortal souls.

در این روز در فوریه، نظارت مستقیم و شخصی فرمائروایان جهان، بدان گونه که به ظهور بدون نقص کودکوار میکائیل در جسم مربوط بود خاتمه یافت. از آن زمان به بعد در سرتاسر آشکار شدن ظهور، سرپرستی عیسی به دستان این تنظیم کننده سکنی‌گزین و محافظان مربوطه سرافی سپرده شد، و کارهای آنها گاه به گاه با کارکرد مخلوقات بینابینی که مطابق رهنمود سرپرستان سیاره‌ای‌شان انجام برخی وظایف قطعی به آنها سپرده شده بود تکمیل می‌شد.

در اوت همین سال عیسی پنج سال داشت، و از این رو، ما به این امر به عنوان پنجمین سال (تقویمی) زندگی او اشاره خواهیم کرد. در این سال، سال 2 پیش از میلاد مسیح، اندکی بیش از یک ماه پیش از پنجمین سالروز تولد او، عیسی به واسطه آمدن خواهرش مریم که در شب 11 ژوئیه به دنیا آمد بسیار خوشحال شد. در طول عصر روز بعد عیسی در رابطه با شیوه‌ای که گروه‌های گوناگون چیزهای زنده به صورت موجودات جداگانه به دنیا می‌آیند یک گفتگوی طولانی با پدرش داشت. ارزشمندترین قسمت آموزش اولیه عیسی از پدر و مادرش در پاسخ به پرسشهای اندیشمندانه و جستجوگرانه او به دست آمد. یوسف هرگز از انجام وظیفه کاملش در پاسخ دادن به پرسشهای بیشمار پسر با صبر و حوصله و صرف وقت فروگذار نکرد. از هنگامی که عیسی پنج ساله بود تا وقتی که به سن ده سالگی رسید، او یک علامت سؤال مداوم بود. در حالی که یوسف و مریم همیشه نمی‌توانستند به پرسشهای او پاسخ دهند، هرگز از بحث کامل پیرامون پرسشهای او و به هر طریق ممکن دیگر برای یاری رسانیدن به او در تلاشهایش برای رسیدن به یک راه حل رضایتبخش برای مشکلی که به ذهن هوشیار او رسیده بود فروگذار نمی‌کردند.

از هنگام بازگشت به ناصره، خانواده آنها یک خانواده پر مشغله بود، و یوسف به گونه‌ای غیرمعمول مشغول به ساختن کارگاه جدیدش و راه انداختن مجدد کسب و کارش بود. او آنقدر به طور کامل مشغول بود که وقتی برای ساختن یک گهواره برای یعقوب پیدا نکرده بود، اما این منتهای پیش از آمدن مریم تصحیح شد، طوری که او یک گهواره بسیار راحتی داشت. او در آن می‌آرمید ضمن این که خانواده او را تحسین می‌کردند. و عیسی کودک به تمامی این تجارب طبیعی و نرمال خانه با اشتیاق وارد شد. او از برادر کوچکش و خواهر نوازانش به اندازه زیاد لذت می‌برد و در مراقبت از آنها کمک بزرگی برای مریم بود.

در دنیای غیریهودی آن روزگاران خانه‌های اندکی بودند که می‌توانستند آموزش عقلائی، اخلاقی، و مذهبی بهتری نسبت به منازل یهودی جلیل به یک کودک بدهند. این یهودیان برای پرورش و آموزش کودکانشان یک برنامه سیستماتیک داشتند. آنها زندگی یک کودک را به هفت مرحله تقسیم می‌کردند:

1- کودک نوزاد، روز اول تا هشتم.

2- کودک شیرخوار.

3- کودک از شیر گرفته شده.

^{12322 (1357.6)} On this day in February the direct and personal supervision of the Universe Rulers, as it was related to the integrity of the childlike incarnation of Michael, terminated. From that time on throughout the human unfolding of the incarnation, the guardianship of Jesus was destined to rest in the keeping of this indwelling Adjuster and the associated seraphic guardians, supplemented from time to time by the ministry of midway creatures assigned for the performance of certain definite duties in accordance with the instruction of their planetary superiors.

^{12323 (1357.7)} Jesus was five years old in August of this year, and we will, therefore, refer to this as his fifth (calendar) year of life. In this year, 2 B.C., a little more than one month before his fifth birthday anniversary, Jesus was made very happy by the coming of his sister Miriam, who was born on the night of July 11. During the evening of the following day Jesus had a long talk with his father concerning the manner in which various groups of living things are born into the world as separate individuals. The most valuable part of Jesus' early education was secured from his parents in answer to his thoughtful and searching inquiries. Joseph never failed to do his full duty in taking pains and spending time answering the boy's numerous questions. From the time Jesus was five years old until he was ten, he was one continuous question mark. While Joseph and Mary could not always answer his questions, they never failed fully to discuss his inquiries and in every other possible way to assist him in his efforts to reach a satisfactory solution of the problem which his alert mind had suggested.

^{12324 (1358.1)} Since returning to Nazareth, theirs had been a busy household, and Joseph had been unusually occupied building his new shop and getting his business started again. So fully was he occupied that he had found no time to build a cradle for James, but this was corrected long before Miriam came, so that she had a very comfortable crib in which to nestle while the family admired her. And the child Jesus heartily entered into all these natural and normal home experiences. He greatly enjoyed his little brother and his baby sister and was of great help to Mary in their care.

^{12325 (1358.2)} There were few homes in the gentile world of those days that could give a child a better intellectual, moral, and religious training than the Jewish homes of Galilee. These Jews had a systematic program for rearing and educating their children. They divided a child's life into seven stages:

^{12326 (1358.3)} 1. The newborn child, the first to the eighth day.

^{12327 (1358.4)} 2. The suckling child.

^{12328 (1358.5)} 3. The weaned child.

4- دوره وابستگی به مادر، که تا پایان سال پنجم دوام می‌یافت.

5- آغاز استقلال کودک، و پدر با پسران مسئولیت آموزش آنها را به عهده می‌گرفت.

6- پسران و دختران نوجوان.

7- مردان جوان و زنان جوان.

رسم یهودیان جلیلی این بود که مادر مسئولیت آموزش یک کودک را تا پنجمین زادروز به عهده گیرد، و سپس، اگر کودک یک پسر بود، از آن هنگام به بعد پدر برای آموزش پسر مسئول شمرده می‌شد. از این رو، در این سال عیسی به پنجمین مرحله دوران زندگی یک کودک یهودی جلیلی وارد شد، و در نتیجه مریم در 21 اوت سال 2 پیش از میلاد مسیح رسماً او را برای آموزشهای بیشتر به یوسف تحویل داد.

اگر چه اکنون یوسف مسئولیت مستقیم برای آموزش عقلائی و مذهبی عیسی را به عهده گرفته بود، مادرش هنوز به آموزش او در منزلش علاقمند بود. او به عیسی شناخت و مراقبت از تاکها و گل‌هایی را که در مجاورت دیوارهای باغ رشد کرده و محوطه خانه را کاملاً احاطه کرده بودند یاد می‌داد. او همچنین روی پشت بام خانه (اتاق خواب تابستانی) جعبه‌های کم عمقی از شن فراهم کرد که عیسی در آن نقشه درست می‌کرد و بخش عمده تمرین آغازین خود را در زمینه نوشتن زبان آرامی، یونانی، و بعدها عبرانی در آن انجام می‌داد. او به مرور زمان یاد گرفت که هر سه زبان را به طور سلیس بخواند، بنویسد، و صحبت کند.

به نظر می‌رسید عیسی از نظر فیزیکی یک کودک تقریباً کامل باشد و او از نظر ذهنی و احساسی به پیشرفت طبیعی ادامه داد. او در بخش بعدی این، پنجمین سال (تقویمی) خود، یک ناراحتی خفیف گوارشی، نخستین بیماری جزئی‌اش را تجربه کرد.

اگر چه یوسف و مریم اغلب درباره آینده فرزند ارشد خود صحبت می‌کردند، اگر شما آنجا بودید، فقط رشد یک کودک نرمال، تندرست، آسوده خاطر، اما بسیار کنجکاو آن زمان و مکان را مشاهده می‌کردید.

3- رخدادهای سال ششم (سال 1 پیش از میلاد مسیح)

عیسی با کمک مادرش از پیش بر لهجه جلیلی زبان آرامی تسلط یافته بود؛ و اکنون پدرش شروع کرد به او یونانی یاد دهد. مریم قدر اندکی یونانی صحبت می‌کرد، اما یوسف یک سخنگوی مسلط زبان آرامی و یونانی هر دو بود. کتاب درسی برای مطالعه زبان یونانی کپی متون مقدس عبری — یک نسخه کامل قانون و پیامبران، از جمله مزامیر — بود که در هنگام ترک مصر به آنها اهدا شده بود. فقط دو نسخه کامل از کتاب مقدس به یونانی در تمام ناصره وجود داشت، و داشتن یکی از آنها توسط خانواده نجار، منزل یوسف را به یک مکان بسیار خواستنی تبدیل ساخت و عیسی را هم‌بطور که بزرگ می‌شد قادر نمود با یک گروه تقریباً بی‌پایان از دانشجویان باپشتکار و جویندگان صادق حقیقت دیدار

123:29 (1368:9) 4. The period of dependence on the mother, lasting up to the end of the fifth year.

123:10 (1368:7) 5. The beginning independence of the child and, with sons, the father assuming responsibility for their education.

123:11 (1368:9) 6. The adolescent youths and maidens.

123:12 (1368:9) 7. The young men and the young women.

123:13 (1368:10) It was the custom of the Galilean Jews for the mother to bear the responsibility for a child's training until the fifth birthday, and then, if the child were a boy, to hold the father responsible for the lad's education from that time on. This year, therefore, Jesus entered upon the fifth stage of a Galilean Jewish child's career, and accordingly on August 21, 2 B.C., Mary formally turned him over to Joseph for further instruction.

123:14 (1368:11) Though Joseph was now assuming the direct responsibility for Jesus' intellectual and religious education, his mother still interested herself in his home training. She taught him to know and care for the vines and flowers growing about the garden walls which completely surrounded the home plot. She also provided on the roof of the house (the summer bedroom) shallow boxes of sand in which Jesus worked out maps and did much of his early practice at writing Aramaic, Greek, and later on, Hebrew, for in time he learned to read, write, and speak, fluently, all three languages.

123:15 (1368:12) Jesus appeared to be a well-nigh perfect child physically and continued to make normal progress mentally and emotionally. He experienced a mild digestive upset, his first minor illness, in the latter part of this, his fifth (calendar) year.

123:16 (1368:1) Though Joseph and Mary often talked about the future of their eldest child, had you been there, you would only have observed the growing up of a normal, healthy, carefree, but exceedingly inquisitive child of that time and place.

3. EVENTS OF THE SIXTH YEAR (1 B.C.)

123:1 (1368:2) Already, with his mother's help, Jesus had mastered the Galilean dialect of the Aramaic tongue; and now his father began teaching him Greek. Mary spoke little Greek, but Joseph was a fluent speaker of both Aramaic and Greek. The textbook for the study of the Greek language was the copy of the Hebrew scriptures — a complete version of the law and the prophets, including the Psalms — which had been presented to them on leaving Egypt. There were only two complete copies of the Scriptures in Greek in all Nazareth, and the possession of one of them by the carpenter's family made Joseph's home a much-sought place and

داشته باشد. پیش از این که این سال به پایان رسد، عیسی حراست از این نسخه گرانبها را به عهده گرفت. در ششمین زادروز او به او گفته شده بود که کتاب مقدس توسط دوستان و بستگان اسکندریه‌ای به او اهدا شده است. و او در یک مدت زمان بسیار کوتاه توانست به آسانی آن را بخواند.

اولین شوک بزرگ زندگی جوانی عیسی هنگامی رخ داد که او کاملاً شش سال نداشت. به نظر کودک رسیده بود که پدرش — حداقل پدر و مادرش با هم — همه چیز را می‌دانند. از این رو، شگفتی این کودک کنجکاو را تصور کنید، هنگامی که از پدرش علت یک زمین لرزه خفیف را که به تازگی رخ داده بود پرسید، او شنید یوسف گفت: "پسرم، من به راستی نمی‌دانم." بدین ترتیب آن توهم زدایی طولانی و گیج کننده که در طول آن عیسی دریافت که والدین زمینی او تماماً خردمند و تماماً دانا نیستند آغاز شد.

نخستین اندیشه یوسف این بود که به عیسی بگوید زمین لرزه توسط خدا به وجود آمده است، اما فکر لحظه‌ای به او هشدار داد که چنین پاسخی فوراً موجب پرسشهای بیشتر و باز خجالت‌آورتری خواهد شد. حتی در یک سن آغازین پاسخ دادن به پرسشهای عیسی پیرامون پدیده‌های فیزیکی یا اجتماعی با گفتن بی‌فکرانه به او که خداوند یا شیطان مسئول هستند بسیار دشوار بود. در هماهنگی با اعتقاد غالب مردم یهودی، عیسی مدتها مایل بود که دکتربین ارواح خوب و ارواح شرور را به عنوان توضیح محتمل پدیده‌های ذهنی و روحی بپذیرد، اما او در همان اوان شک داشت که این تأثیرات نادیدنی مسئول رخدادهای فیزیکی دنیای طبیعی هستند.

پیش از آن که عیسی شش ساله شود، در اوایل تابستان سال 1 پیش از میلاد مسیح، ذکریا و الیزابت و پسرشان یحیی به دیدار خانواده ناصری رفتند. عیسی و یحیی در طول این دیدار لحظات خوشی داشتند. این اولین دیدار آنها در خاطراتشان بود. اگر چه دیدارگران فقط برای چند روز می‌توانستند بمانند، والدین در رابطه با بسیاری چیزها، از جمله طرحهای آینده برای پسرانشان صحبت کردند. در حالی که آنها بدین گونه مشغول بودند فرزندانشان با بلوکهایی در شن در بالای منزل بازی می‌کردند و به طرق بسیار دیگر به شیوه واقعاً پسرانه از خود لذت می‌بردند.

عیسی پس از دیدار با یحیی که از نزدیک اورشلیم آمده بود، شروع به نشان دادن علاقه غیرمعمول به تاریخ اسرائیل نمود و در رابطه با معنی مراسم سبت، موعظه‌های کنیسه، و جشنهای تکراری یادبود با جزئیات زیاد پرس و جو کرد. پدرش معنی تمامی این ایام را به او توضیح داد. اول جشن روشنائی در نیمه زمستان بود که هشت روز طول می‌کشید، و با یک شمع در شب اول آغاز می‌شد و هر شب بعد یک شمع به آن اضافه می‌گشت. این کار به دنبال از سرگیری خدمات آیین موسی توسط یهودای مکابی یادبود وقف معبد را به جا می‌آورد. به دنبال آن جشن پوریم در اوایل بهار، جشن استر و رهایی اسرائیل از طریق او می‌آمد. سپس عید مذهبی فصح به دنبال آن می‌آمد که هر گاه ممکن بود بزرگسالان در اورشلیم جشن می‌گرفتند، ضمن آن که

enabled Jesus, as he grew up, to meet an almost endless procession of earnest students and sincere truth seekers. Before this year ended, Jesus had assumed custody of this priceless manuscript, having been told on his sixth birthday that the sacred book had been presented to him by Alexandrian friends and relatives. And in a very short time he could read it readily.

^{123:32 (1359:3)} The first great shock of Jesus' young life occurred when he was not quite six years old. It had seemed to the lad that his father — at least his father and mother together — knew everything. Imagine, therefore, the surprise of this inquiring child, when he asked his father the cause of a mild earthquake which had just occurred, to hear Joseph say, "My son, I really do not know." Thus began that long and disconcerting disillusionment in the course of which Jesus found out that his earthly parents were not all-wise and all-knowing.

^{123:33 (1359:4)} Joseph's first thought was to tell Jesus that the earthquake had been caused by God, but a moment's reflection admonished him that such an answer would immediately be provocative of further and still more embarrassing inquiries. Even at an early age it was very difficult to answer Jesus' questions about physical or social phenomena by thoughtlessly telling him that either God or the devil was responsible. In harmony with the prevailing belief of the Jewish people, Jesus was long willing to accept the doctrine of good spirits and evil spirits as the possible explanation of mental and spiritual phenomena, but he very early became doubtful that such unseen influences were responsible for the physical happenings of the natural world.

^{123:34 (1359:5)} Before Jesus was six years of age, in the early summer of 1 B.C., Zacharias and Elizabeth and their son John came to visit the Nazareth family. Jesus and John had a happy time during this, their first visit within their memories. Although the visitors could remain only a few days, the parents talked over many things, including the future plans for their sons. While they were thus engaged, the lads played with blocks in the sand on top of the house and in many other ways enjoyed themselves in true boyish fashion.

^{123:35 (1359:6)} Having met John, who came from near Jerusalem, Jesus began to evince an unusual interest in the history of Israel and to inquire in great detail as to the meaning of the Sabbath rites, the synagogue sermons, and the recurring feasts of commemoration. His father explained to him the meaning of all these seasons. The first was the midwinter festive illumination, lasting eight days, starting out with one candle the first night and adding one each successive night; this commemorated the dedication of the temple after the restoration of the Mosaic services by Judas Maccabee. Next came the early springtime celebration of Purim, the feast of Esther and Israel's

کودکان در خانه به خاطر می‌آوردند که برای تمام هفته هیچ نان دارای خمیر ترش نباید بخورند. بعد جشن اولین میوه‌ها می‌آمد، برداشت محصول؛ و در آخر مهمتر از همه، جشن سال نو، روز کفار. در حالی که فهم برخی از این جشنها و مراسم برای ذهن جوان عیسی دشوار بود، او به طور جدی در مورد آنها ژرف اندیشی می‌کرد و سپس به طور کامل در شادی جشن خیمه‌ها وارد می‌شد. این فصل تعطیلات سالانه برای تمام مردم یهود بود، هنگامی که آنها در خیمه‌های برگذار کمپ می‌کردند و تسلیم خنده و شادی و لذت می‌شدند.

در طول این سال یوسف و مریم با عیسی در رابطه با دعاهایش مشکل داشتند. او اصرار می‌ورزید که با پدر آسمانی‌اش صحبت کند، بیشتر همانطور که با یوسف، پدر زمینی‌اش صحبت می‌کرد. این خروج از شیوه‌های شرعی‌تر و احترام‌آمیزتر ارتباط با الوهیت برای والدینش، به ویژه برای مادرش قدری پریشان کننده بود، اما برای تغییر او کاری برای متقاعد ساختنش انجام نمی‌شد؛ او درست همانطور که آموزش یافته بود دعاهایش را می‌گفت، و بعد از آن اصرار می‌ورزید که می‌خواهم "فقط قدری با پدر آسمانی‌ام حرف بزنم."

در ژوئن این سال یوسف کارگاه ناصره را به برادرانش واگذار کرد و رسماً به کارش به عنوان یک سازنده وارد شد. پیش از آن که سال به پایان برسد، درآمد خانواده بیش از سه برابر شد. دیگر هیچگاه تا بعد از مرگ یوسف خانواده ناصری فشار فقر را حس نکرد. خانواده بزرگتر و بزرگتر شد، و آنها پول زیادی برای آموزش و مسافرت بیشتر خرج می‌کردند، اما همیشه درآمد روز افزون یوسف با هزینه‌های رو به رشد همگام بود.

چند سال بعد یوسف کار قابل توجهی در قانا، بیت‌لحم (از جلیل)، مجدل، نائین، سفوریس، کفرناحوم، و عین‌دور و نیز کار ساختمانی زیادی در ناصره و در نزدیکی آن انجام داد. به تدریج که یعقوب به قدر کافی بزرگ شد که بتواند در رابطه با کارهای خانه و مراقبت از فرزندان جوانتر به مادرش کمک کند، عیسی سفرهای مکرری دور از خانه با پدرش به این شهرها و دهکده‌های اطراف انجام داد. عیسی یک ناظر مشتاق بود و از این سفرهای دور از خانه دانش عملی زیادی کسب کرد؛ او در رابطه با انسان و روال زندگی او در زمین با پشتکار به اندوختن دانش مشغول بود.

این سال عیسی در تنظیم احساسات قوی و انگیزه‌های شدیدش نسبت به مطالبات همکاری خانواده و انضباط خانه پیشرفت زیادی کرد. مریم یک مادر پرمهر اما یک شخص با انضباط نسبتاً سختگیر بود. با این وجود یوسف به طرق بسیار کنترل بیشتری روی عیسی اعمال می‌کرد، و شیوه او این بود که با پسرش بنشیند و دلایل واقعی و اصلی برای ضرورت محدود ساختن منضبط خواسته‌های شخصی در ملاحظه رفاه و آرامش کل خانواده را به طور کامل شرح دهد. وقتی که وضعیت به عیسی توضیح داده می‌شد، او همیشه به

deliverance through her. Then followed the solemn Passover, which the adults celebrated in Jerusalem whenever possible, while at home the children would remember that no leavened bread was to be eaten for the whole week. Later came the feast of the first-fruits, the harvest ingathering; and last, the most solemn of all, the feast of the new year, the day of atonement. While some of these celebrations and observances were difficult for Jesus' young mind to understand, he pondered them seriously and then entered fully into the joy of the feast of tabernacles, the annual vacation season of the whole Jewish people, the time when they camped out in leafy booths and gave themselves up to mirth and pleasure.

^{123:36 (1300:1)} During this year Joseph and Mary had trouble with Jesus about his prayers. He insisted on talking to his heavenly Father much as he would talk to Joseph, his earthly father. This departure from the more solemn and reverent modes of communication with Deity was a bit disconcerting to his parents, especially to his mother, but there was no persuading him to change; he would say his prayers just as he had been taught, after which he insisted on having "just a little talk with my Father in heaven."

^{123:37 (1300:2)} In June of this year Joseph turned the shop in Nazareth over to his brothers and formally entered upon his work as a builder. Before the year was over, the family income had more than trebled. Never again, until after Joseph's death, did the Nazareth family feel the pinch of poverty. The family grew larger and larger, and they spent much money on extra education and travel, but always Joseph's increasing income kept pace with the growing expenses.

^{123:38 (1300:3)} The next few years Joseph did considerable work at Cana, Bethlehem (of Galilee), Magdala, Nain, Sepphoris, Capernaum, and Endor, as well as much building in and near Nazareth. As James grew up to be old enough to help his mother with the housework and care of the younger children, Jesus made frequent trips away from home with his father to these surrounding towns and villages. Jesus was a keen observer and gained much practical knowledge from these trips away from home; he was assiduously storing up knowledge regarding man and the way he lived on earth.

^{123:39 (1300:4)} This year Jesus made great progress in adjusting his strong feelings and vigorous impulses to the demands of family co-operation and home discipline. Mary was a loving mother but a fairly strict disciplinarian. In many ways, however, Joseph exerted the greater control over Jesus as it was his practice to sit down with the boy and fully explain the real and underlying reasons for the necessity of disciplinary curtailment of personal desires in deference to the welfare and tranquillity of the entire family. When the situation had been

گونه‌ای هوشمندانه و رضایت‌مندانه با خواسته‌های والدین و مقررات خانواده همکاری می‌کرد.

بخش عمده اوقات فراغت او — وقتی که مادرش به کمکش در رابطه با خانه نیاز نداشت — صرف مطالعه گلها و گیاهان در طول روز و ستارگان در طول شب می‌شد. او یک میل وافر مشکل‌آفرین به این نشان می‌داد که در این خانواده کاملاً با انضباط ناصری مدتی طولانی بعد از وقت معمول خوابش روی پشتش دراز بکشد و با شگفتی به آسمان پرستاره چشم بدوزد.

4- سال هفتم (سال 1 بعد از میلاد مسیح)

این به راستی یک سال پررویداد در زندگی عیسی بود. در اوایل ژانویه یک طوفان بزرگ برف در جلیل رخ داد. به عمق دو فوت برف بارید؛ این سنگین‌ترین ریزش برف بود که عیسی در طول زندگی‌اش دید، و یکی از شدیدترین ریزشهای برف طی یکصد سال در ناصره بود.

زندگی بازی کودکان یهودی در روزگاران عیسی واقعاً محدود بود؛ اغلب اوقات بچه‌ها بازیهای جدی‌تری را که آنها مشاهده می‌کردند بزرگتر هایشان انجام می‌دهند انجام می‌دادند. آنها عمدتاً در عروسیها و مراسم سوگواری بازی می‌کردند، مراسمی که مکرراً می‌دیدند و بسیار تماشایی بودند. آنها می‌رقصیدند و آواز می‌خواندند اما بازیهای سازمان یافته اندکی، آنطور که کودکان روزگاران بعد بسیار زیاد از آنها لذت می‌بردند داشتند.

عیسی در همراهی با یک پسر همسایه و بعدها برادرش یعقوب، از بازی کردن در گوشه دور کارگاه خانوادگی نجاری شادمان می‌شد. آنها در آنجا با تراشه‌ها و بلوکهای چوبی سرگرمی خوبی داشتند. درک زبان برخی بازیهای خاص که در روز سبت قدغن بودند همیشه برای عیسی دشوار بود، اما او هیچگاه از پیروی کردن از خواسته‌های والدین خود کوتاهی نکرد. او برای مزاح و شوخی که در محیط روزگار و نسل او فرصت اندکی برای ابراز به آن داده می‌شد ظرفیت داشت، اما تا سن چهارده سالگی بیشتر اوقات بشاش و شاد بود.

مریم در بالای حیوان‌خانه که به منزل وصل بود یک کیوتر خانه داشت، و آنها از سود فروش کیوتران به عنوان یک صندوق خیریه ویژه استفاده می‌کردند که عیسی بعد از کسر ده یک از آن و دادن آن به متصدی کنیسه بر آن نظارت داشت.

تنها حادثه واقعی که عیسی تا این هنگام داشت سقوط از پله‌های سنگی حیاط پشت بود که به اتفاق خواب سق‌پارچه‌ای منتهی می‌شد. این رخداد در طول یک طوفان غیرمنتظره‌ش از شرق در ماه ژوئیه اتفاق افتاد. بادهای داغ که جریانات شدیدش ریز را با خود حمل می‌کردند معمولاً در طول فصل باران به ویژه در ماه مارس و آوریل می‌وزیدند. رخ دادن چنین طوفانی در ماه ژوئیه خارق‌العاده بود. هنگامی که طوفان آمد، عیسی در شیروانی منزل در حال بازی کردن بود. این برای او یک عادت بود، زیرا در طول بخش عمده فصل خشک

explained to Jesus, he was always intelligently and willingly co-operative with parental wishes and family regulations.

^{123:3.10 (1361.5)} Much of his spare time — when his mother did not require his help about the house — was spent studying the flowers and plants by day and the stars by night. He evinced a troublesome penchant for lying on his back and gazing wonderingly up into the starry heavens long after his usual bedtime in this well-ordered Nazareth household.

4. THE SEVENTH YEAR (A.D. 1)

^{123:4.1 (1361.1)} This was, indeed, an eventful year in Jesus' life. Early in January a great snowstorm occurred in Galilee. Snow fell two feet deep, the heaviest snowfall Jesus saw during his lifetime and one of the deepest at Nazareth in a hundred years.

^{123:4.2 (1361.2)} The play life of Jewish children in the times of Jesus was rather circumscribed; all too often the children played at the more serious things they observed their elders doing. They played much at weddings and funerals, ceremonies which they so frequently saw and which were so spectacular. They danced and sang but had few organized games, such as children of later days so much enjoy.

^{123:4.3 (1361.3)} Jesus, in company with a neighbor boy and later his brother James, delighted to play in the far corner of the family carpenter shop, where they had great fun with the shavings and the blocks of wood. It was always difficult for Jesus to comprehend the harm of certain sorts of play which were forbidden on the Sabbath, but he never failed to conform to his parents' wishes. He had a capacity for humor and play which was afforded little opportunity for expression in the environment of his day and generation, but up to the age of fourteen he was cheerful and lighthearted most of the time.

^{123:4.4 (1361.4)} Mary maintained a dovecote on top of the animal house adjoining the home, and they used the profits from the sale of doves as a special charity fund, which Jesus administered after he deducted the tithe and turned it over to the officer of the synagogue.

^{123:4.5 (1361.5)} The only real accident Jesus had up to this time was a fall down the back-yard stone stairs which led up to the canvas-roofed bedroom. It happened during an unexpected July sandstorm from the east. The hot winds, carrying blasts of fine sand, usually blew during the rainy season, especially in March and April. It was extraordinary to have such a storm in July. When the storm came up, Jesus was on the housetop playing, as was his habit, for during much of the dry season this was his

این اتلاق بازی معمول او بود. او در هنگام پایین آمدن از پله‌ها بینایی خود را از طریق شنها از دست داد و افتاد. بعد از این حادثه یوسف در هر دو سمت پلکان یک نرده ساخت.

هیچ راهی برای پیشگیری از این حادثه وجود نداشت. محافظان موقف بینابینی را نمی‌شد به غفلت‌ورزی متهم نمود. یک بینابینی اولیه و یک ثانویه، به مراقبت از پسر گمارده شده بودند؛ فرشته محافظ سرافیم نیز قابل اتهام نبود. به بیان ساده، این رخداد قابل اجتناب نبود. اما این حادثه ناچیز که ضمن غیب یوسف به علت بودن او در عین‌دور رخ داد، موجب به وجود آمدن چنان اضطراب زیادی در ذهن مریم شد که او به گونه‌ای نابخردانه تلاش کرد عیسی را برای چندین ماه کاملاً نزدیک خود نگاه دارد.

شخصیتهای آسمانی در حوادث مادی، رخدادهای معمول که طبیعت فیزیکی دارند، به طور اختیاری مداخله نمی‌کنند. تحت شرایط معمولی فقط مخلوقات بینابینی می‌توانند برای محافظت از اشخاص مرد و زن سرنوشت در شرایط مادی مداخله کنند، و حتی در وضعیتهای ویژه این موجودات فقط در اطاعت از فرامین مشخص مافوقان خود می‌تواند بدین گونه عمل کنند.

و این تنها یکی از چندین حادثه جزئی از این قبیل بود که متعاقباً برای این جوان کنجکاو و ماجراجو رخ داد. اگر شما دوران معمول کودکی و جوانی یک پسر بی‌پاک را تجسم کنید، ایده نسبتاً خوبی از دوران جوانی عیسی خواهید داشت، و قادر خواهید بود تصور کنید که او کم و بیش چقدر موجب اضطراب والدین خود، به ویژه مادرش گردید.

چهارمین عضو خانواده ناصری، یوسف، چهارشنبه صبح در 16 مارس سال 1 بعد از میلاد مسیح به دنیا آمد.

5- روزهای مدرسه در ناصره

اکنون عیسی هفت ساله بود، سنی که کودکان یهودی موظف بودند آموزشهای رسمی خود را در مدارس کنیسه آغاز کنند. بر این اساس، در اوت این سال او به زندگی پروویداد آموزشی خود در ناصره وارد شد. این پسر از پیش یک خواننده، نویسنده، و سخنگوی سلیس دو زبان، آرامی و یونانی بود. او اکنون باید خود را با کار یادگیری خواندن، نوشتن، و صحبت کردن با زبان عبری آشنا می‌کرد. و او برای زندگی نوین مدرسه که در برابر او قرار داشت به راستی مشتاق بود.

او برای سه سال — تا وقتی که ده ساله شد — در مدرسه ابتدایی کنیسه ناصره شرکت کرد. او برای این سه سال مبادی اولیه کتاب قانون را که به زبان عبری نگاشته شده بود مطالعه کرد. برای سه سال بعد او در مدرسه پیشرفته درس خواند، و از طریق روش تکرار با صدای بلند، آموزشهای عمیقتر قانون مقدس را حفظ کرد. او در طول سیزدهمین سالش از این مدرسه کنیسه فارغ‌التحصیل شد و توسط حکمرانان کنیسه به عنوان

accustomed playroom. He was blinded by the sand when descending the stairs and fell. After this accident Joseph built a balustrade up both sides of the stairway.

^{123:46 (1361.6)} There was no way in which this accident could have been prevented. It was not chargeable to neglect by the midway temporal guardians, one primary and one secondary midwayer having been assigned to the watchcare of the lad; neither was it chargeable to the guardian seraphim. It simply could not have been avoided. But this slight accident, occurring while Joseph was absent in Endor, caused such great anxiety to develop in Mary's mind that she unwisely tried to keep Jesus very close to her side for some months.

^{123:47 (1361.7)} Material accidents, commonplace occurrences of a physical nature, are not arbitrarily interfered with by celestial personalities. Under ordinary circumstances only midway creatures can intervene in material conditions to safeguard the persons of men and women of destiny, and even in special situations these beings can so act only in obedience to the specific mandates of their superiors.

^{123:48 (1361.8)} And this was but one of a number of such minor accidents which subsequently befell this inquisitive and adventurous youth. If you envisage the average childhood and youth of an aggressive boy, you will have a fairly good idea of the youthful career of Jesus, and you will be able to imagine just about how much anxiety he caused his parents, particularly his mother.

^{123:49 (1362.1)} The fourth member of the Nazareth family, Joseph, was born Wednesday morning, March 16, A.D. 1.

5. SCHOOL DAYS IN NAZARETH

^{123:51 (1362.2)} Jesus was now seven years old, the age when Jewish children were supposed to begin their formal education in the synagogue schools. Accordingly, in August of this year he entered upon his eventful school life at Nazareth. Already this lad was a fluent reader, writer, and speaker of two languages, Aramaic and Greek. He was now to acquaint himself with the task of learning to read, write, and speak the Hebrew language. And he was truly eager for the new school life which was ahead of him.

^{123:52 (1362.3)} For three years — until he was ten — he attended the elementary school of the Nazareth synagogue. For these three years he studied the rudiments of the Book of the Law as it was recorded in the Hebrew tongue. For the following three years he studied in the advanced school and committed to memory, by the method of repeating aloud, the deeper teachings of the sacred law. He graduated

یک "پسر" آموزش یافته "فرمان موسی" و از این پس به عنوان یک شهروند مسئول کشور اسرائیل، که تماماً مستلزم شرکت او در اعیاد فصح در اورشلیم بود، به والدینش تحویل داده شد؛ از این رو، او در آن سال در نخستین عید فصح خود به همراه پدر و مادرش شرکت کرد.

در ناصره شاگردان به صورت یک نیم دایره روی زمین می‌نشستند، در حالی که آموزگارشان، حذان، یک مسئول کنیسه، رو در روی آنها می‌نشست. آنها با کتاب لاولین شروع می‌کردند و سپس به مطالعه سایر کتابهای قانون می‌پرداختند، و به دنبال آن پیامبران و مزامیر را مطالعه می‌کردند. کنیسه ناصره از یک نسخه کامل کتاب مقدس به زبان عبری برخوردار بود. پیش از سال دوازدهم هیچ چیز جز کتاب مقدس مطالعه نمی‌شد. در ماههای تابستان ساعات مدرسه به اندازه زیاد کوتاه می‌شدند.

عیسی به زودی یک استاد زبان عبری شد، و هنگامی که هیچ بازدید کننده برجسته‌ای بر حسب اتفاق در ناصره موقتاً اقامت نداشت، اغلب از او به عنوان یک مرد جوان درخواست می‌شد که برای ایماندارانی که در سرویسهای معمول سبت در کنیسه گرد آمده بودند متون مقدس عبرانی را بخواند.

البته این مدارس کنیسه، هیچ کتاب درسی نداشتند. حذان یک گفته را به زبان می‌آورد ضمن این که شاگردان آن را بعد از او با هم تکرار می‌کردند. هنگامی که دانشجو به کتب نگاشته شده قانون دسترسی داشت، در سش را از طریق خواندن با صدای بلند و از طریق تکرار دائم یاد می‌گرفت.

بعد عیسی علاوه بر یادگیری رسمی‌تر خود، همینطور که انسانها از بسیاری سرزمینها به کارگاه تعمیرات پدرش داخل و از آن خارج می‌شدند، شروع به برقراری ارتباط با طبیعت بشری از چهار سوی زمین کرد. هنگامی که او بزرگتر شد، با کاروانهایی که برای استراحت و صرف غذا در نزدیکی چشمه توقف می‌کردند آزادانه نشست و برخاست می‌کرد. از آنجا که او به طور سلیس به زبان یونانی صحبت می‌کرد، در گفتگو با اکثر مسافران و گردانندگان کاروان مشکلی نداشت.

ناصره یک ایستگاه کاروانی و راه اتصال سفر بود و جمعیتش عمدتاً غریبه‌ای بود؛ آن در همان حال وسیعاً به عنوان یک مرکز تفسیر لیبرال قوانین سنتی یهودی شناخته شده بود. در جلیل یهودیان در مقایسه با یهودیه بیش از آن قدر که رسمشان بود آزادانه‌تر با غریبه‌دیان در می‌آمیختند. و از میان تمامی شهرهای جلیل، یهودیان ناصره در تفسیرشان از محدودیتهای اجتماعی که مبتنی بر ترس از آلودگی در نتیجه تماس با غریبه‌دیان بود از همه لیبرال‌تر بودند. و این شرایط موجب پیدایش این گفته عامیانه در اورشلیم شد: "ایا هیچ چیز خوبی می‌تواند از ناصره بیرون بیاید؟"

عیسی آموزش اخلاقی و فرهنگ معنوی خود را عمدتاً در منزل خودش دریافت کرد. او بخش عمده آموزش عقلانی و تتولوژیک خود را از حذان به دست آورد. اما آموزش واقعی او — آن ابزار ذهنی و قلبی برای آزمون واقعی پیکار با مشکلات دشوار زندگی —

from this school of the synagogue during his thirteenth year and was turned over to his parents by the synagogue rulers as an educated "son of the commandment" — henceforth a responsible citizen of the commonwealth of Israel, all of which entailed his attendance at the Passovers in Jerusalem; accordingly, he attended his first Passover that year in company with his father and mother.

12353 (1362.4) At Nazareth the pupils sat on the floor in a semicircle, while their teacher, the chazan, an officer of the synagogue, sat facing them. Beginning with the Book of Leviticus, they passed on to the study of the other books of the law, followed by the study of the Prophets and the Psalms. The Nazareth synagogue possessed a complete copy of the Scriptures in Hebrew. Nothing but the Scriptures was studied prior to the twelfth year. In the summer months the hours for school were greatly shortened.

12354 (1362.5) Jesus early became a master of Hebrew, and as a young man, when no visitor of prominence happened to be sojourning in Nazareth, he would often be asked to read the Hebrew scriptures to the faithful assembled in the synagogue at the regular Sabbath services.

12355 (1362.6) These synagogue schools, of course, had no textbooks. In teaching, the chazan would utter a statement while the pupils would in unison repeat it after him. When having access to the written books of the law, the student learned his lesson by reading aloud and by constant repetition.

12356 (1362.7) Next, in addition to his more formal schooling, Jesus began to make contact with human nature from the four quarters of the earth as men from many lands passed in and out of his father's repair shop. When he grew older, he mingled freely with the caravans as they tarried near the spring for rest and nourishment. Being a fluent speaker of Greek, he had little trouble in conversing with the majority of the caravan travelers and conductors.

12357 (1362.8) Nazareth was a caravan way station and crossroads of travel and largely gentile in population; at the same time it was widely known as a center of liberal interpretation of Jewish traditional law. In Galilee the Jews mingled more freely with the gentiles than was their practice in Judea. And of all the cities of Galilee, the Jews of Nazareth were most liberal in their interpretation of the social restrictions based on the fears of contamination as a result of contact with the gentiles. And these conditions gave rise to the common saying in Jerusalem, "Can any good thing come out of Nazareth?"

12358 (1363.1) Jesus received his moral training and spiritual culture chiefly in his own home. He secured much of his intellectual and theological education from the chazan. But his real education — that equipment of mind and heart for the actual test of

را از طریق در آمیختن با هموعائش به دست آورد. این ارتباط نزدیک با هموعائش، پیر و جوان، یهودی و غیریهودی بود که به او فرصت شناخت نژاد بشر را داد. عیسی از این نظر بسیار آموزش یافته بود که انسانها را به طور کامل درک می‌کرد و به گونه‌ای عاطفی آنها را دوست داشت.

او در سرتاسر سالهایش در کنیسه یک دانشجوی با استعداد بود، و از مزیت زیادی برخوردار بود زیرا با سه زبان آشنا بود. حذان ناصره به مناسبت اتمام درس عیسی در مدرسه‌اش به یوسف گفت که او نگران این است که بیش از آن که "تواند به پسر آموزش دهد، از پرسشهای موشکافانه عیسی یاد گرفته است."

عیسی در طول دوره آموزشی‌اش بسیار یاد گرفت و از خطبه‌های روزمره سبب در کنیسه الهام زیادی دریافت کرد. رسم بود که از دیدارگران برجسته که برای سبت در ناصره توقف می‌کردند درخواست شود که در کنیسه سخنرانی کنند. به تدریج که عیسی بزرگ شد، شرح دیدگاههای بسیاری اندیشمندان بزرگ تمامی دنیای یهود و همچنین بسیاری از یهودیان غیرارتدکس را شنید، زیرا کنیسه ناصره یک مرکز پیشرفته و لیبرال اندیشه و فرهنگ عبرانی بود.

در هنگام ورود به مدرسه در هفت سالگی برای شاگردان مرسوم بود که "متن تولد" خود را انتخاب کنند (در این سن یهودیان تازه یک قانون اجباری آموزش را شروع کرده بودند). این یک گونه قاعده طلایی برای هدایت آنها در سرتاسر آموزشهایشان بود که اغلب در فارغ التحصیلی‌شان در هنگام سیزده سالگی روی آن بحث می‌کردند. متنی که عیسی انتخاب کرد از اشعای پیامبر بود: "روح خداوند متعال بر من است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است؛ او مرا فرستاده است تا به فروتنان مژده دهم، دلشکستگان را شفا بخشم، آزادی را به اسیران اعلام کنم، و اسیران روحی را آزاد سازم."

ناصره یکی از بیست و چهار مراکز کهانت ملت عبرانی بود. اما کهانت جلیلی در تفسیر قوانین سنتی لیبرال‌تر از کاتبان و آموزگاران شرع یهود بود. و در ناصره در رابطه با رعایت سبت آنها همچنین لیبرال‌تر بودند. از این رو روال کار یوسف این بود که در بعد از ظهرهای سبت عیسی را برای پیاده‌روی بیرون ببرد، و یکی از گردشهای مورد علاقه آنها این بود که از تپه بلند نزدیک منزلشان بالا بروند. آنها از آنجا می‌توانستند به یک منظره پانورامیک از سرتاسر جلیل دست یابند. به سوی شمال غربی، در روزهای روشن آنها می‌توانستند ستیغ طویل کوه گرم را که تا دریا امتداد می‌یافت ببینند؛ و عیسی بارها بازگویی داستان ایلیا را از پدرش شنید. او یکی از نخستین پیامبران از زنجیره طولانی پیامبران عبرانی بود که آهاب را ملامت می‌کرد و کاهنان بعل را افشا می‌نمود. کوه حرمون در سمت شمال، قله برفی خود را با شکوهی با عظمت برافراشته بود و تقریباً 3000 فوت از دامنه‌های بالایی که با برف دائم درخششی سفید داشت خط افق را در انحصار خود درآورده بود. در آن دورها در سمت شرقی، آنها می‌توانستند دره اردن و در ماورای آن تا دورها، تپه‌های

grappling with the difficult problems of life — he obtained by mingling with his fellow men. It was this close association with his fellow men, young and old, Jew and gentile, that afforded him the opportunity to know the human race. Jesus was highly educated in that he thoroughly understood men and devotedly loved them.

123:5.9 (1363:2) Throughout his years at the synagogue he was a brilliant student, possessing a great advantage since he was conversant with three languages. The Nazareth chazan, on the occasion of Jesus' finishing the course in his school, remarked to Joseph that he feared he "had learned more from Jesus' searching questions" than he had "been able to teach the lad."

123:5.10 (1363:3) Throughout his course of study Jesus learned much and derived great inspiration from the regular Sabbath sermons in the synagogue. It was customary to ask distinguished visitors, stopping over the Sabbath in Nazareth, to address the synagogue. As Jesus grew up, he heard many great thinkers of the entire Jewish world expound their views, and many also who were hardly orthodox Jews since the synagogue of Nazareth was an advanced and liberal center of Hebrew thought and culture.

123:5.11 (1363:4) When entering school at seven years (at this time the Jews had just inaugurated a compulsory education law), it was customary for the pupils to choose their "birthday text," a sort of golden rule to guide them throughout their studies, one upon which they often expatiated at their graduation when thirteen years old. The text which Jesus chose was from the Prophet Isaiah: "The spirit of the Lord God is upon me, for the Lord has anointed me; he has sent me to bring good news to the meek, to bind up the brokenhearted, to proclaim liberty to the captives, and to set the spiritual prisoners free."

123:5.12 (1363:5) Nazareth was one of the twenty-four priest centers of the Hebrew nation. But the Galilean priesthood was more liberal in the interpretation of the traditional laws than were the Judean scribes and rabbis. And at Nazareth they were also more liberal regarding the observance of the Sabbath. It was therefore the custom for Joseph to take Jesus out for walks on Sabbath afternoons, one of their favorite jaunts being to climb the high hill near their home, from which they could obtain a panoramic view of all Galilee. To the northwest, on clear days, they could see the long ridge of Mount Carmel running down to the sea; and many times Jesus heard his father relate the story of Elijah, one of the first of that long line of Hebrew prophets, who reproved Ahab and exposed the priests of Baal. To the north Mount Hermon raised its snowy peak in majestic splendor and monopolized the skyline, almost 3,000 feet of the upper slopes glistening white with perpetual snow. Far to the east they could discern the Jordan valley and, far beyond, the

صخره‌ای موآب را تشخیص دهند. همچنین به سوی جنوب و شرق، هنگامی که خورشید روی دیوارهای مرمری آن می‌درخشید، آنها می‌توانستند شهرهای یونانی - رومی دکاپولیس با آمفی‌تئاترها و معابد پرزرق و برق آنها را ببینند. و هنگامی که آنها به پایین رفتن خورشید نظر می‌افکند، به سمت غرب می‌توانستند کشتیهای در حال حرکت در دریای مدیترانه را از فاصله دور ببینند.

عیسی از چهار جهت می‌توانست دنباله‌های کاروان را که در مسیرشان به ناصره سفر می‌کردند و از آن خارج می‌شدند مشاهده کند، و او می‌توانست به سوی جنوب، دشت پهناور و حاصلخیز اِسدرالون را که به سوی کوه جلبوع و سامره امتداد می‌یافت ببیند.

آنها هنگامی که برای دیدن مناظر دور از ارتفاعات بالا- نمی‌رفتند، در دشت و صحرا گشت می‌زدند و طبیعت را در حالت‌های مختلفش مطابق با فصول مطالعه می‌کردند. آغازین‌ترین آموزش عیسی، صرف نظر از آموزش خانگی، به تماس احترام‌آمیز و دلسوزانه با طبیعت مربوط می‌شد.

او پیش از آن که 8 ساله شود، برای تمامی مادران و زنان جوان ناصره که در چشمه با او دیدار و صحبت کرده بودند شناخته شده بود. این چشمه زیاد از منزل او دور نبود، و یکی از مراکز اجتماعی تماس و خبرچینی برای تمامی شهر بود. این سال عیسی یاد گرفت که از گاو خانواده شیر بدوشد و از سایر حیوانات مراقبت کند. او همچنین در طول این سال و سال بعد درست کردن پنیر و بافندگی را یاد گرفت. هنگامی که او ده ساله بود یک کارور متخصص دستگاه بافندگی بود. حدوداً در این هنگام بود که عیسی و پسر همسایه، یعقوب، دوستان خوب یک سفالگر که در نزدیکی چشمه جاری کار می‌کرد شدند؛ و همینطور که آنها شکل دادن گل رس را روی چرخ سفالگری توسط انگشتان ماهر ناتان نظاره می‌کردند بارها هر دو آنها تصمیم گرفتند وقتی که بزرگ شدند سفالگر شوند. ناتان به پسرها بسیار علاقمند بود و اغلب به آنها گل رس می‌داد تا با آن بازی کنند. او به دنبال این بود که از طریق برانگیختن تلاشهای رقابتی در ساختن اشیاء و حیوانات گوناگون تخیلات خلاق آنها را برانگیزد.

6- هشتمین سال او (سال 2 بعد از میلاد مسیح)

این یک سال جالب در مدرسه بود. اگر چه عیسی یک دانش‌آموز غیرعادی نبود، او یک شاگرد کوشا بود و به یک سوم پیشرفت‌خیز کلاس تعلق داشت. او کارش را چنان خوب انجام می‌داد که هر ماه به مدت یک هفته از حضور در کلاس مرخص می‌شد. این هفته او وقت خود را معمولاً یا با عمومی ماهیگیری در سواحل دریای جلیل در نزدیکی مجدله و یا در مزرعه دانی‌اش (برادر مادرش) که در پنج مایلی جنوب ناصره بود می‌گذراند.

اگر چه مادرش بیش از حد نگران سلامتی و ایمنی او شده بود، به تدریج نسبت به این سفرهای دور از خانه رضایت داد. عموها و عمه‌های عیسی همگی بسیار شیفته او بودند، و برای به دست آوردن همدمی با او برای این دیدارهای ماهانه در سرتاسر این سال و سالهای بلافصل

rocky hills of Moab. Also to the south and the east, when the sun shone upon their marble walls, they could see the Greco-Roman cities of the Decapolis, with their amphitheatres and pretentious temples. And when they lingered toward the going down of the sun, to the west they could make out the sailing vessels on the distant Mediterranean.

^{1235.13 (1364.1)} From four directions Jesus could observe the caravan trains as they wended their way in and out of Nazareth, and to the south he could overlook the broad and fertile plain country of Esdraelon, stretching off toward Mount Gilboa and Samaria.

^{1235.14 (1364.2)} When they did not climb the heights to view the distant landscape, they strolled through the countryside and studied nature in her various moods in accordance with the seasons. Jesus' earliest training, aside from that of the home hearth, had to do with a reverent and sympathetic contact with nature.

^{1235.15 (1364.3)} Before he was eight years of age, he was known to all the mothers and young women of Nazareth, who had met him and talked with him at the spring, which was not far from his home, and which was one of the social centers of contact and gossip for the entire town. This year Jesus learned to milk the family cow and care for the other animals. During this and the following year he also learned to make cheese and to weave. When he was ten years of age, he was an expert loom operator. It was about this time that Jesus and the neighbor boy Jacob became great friends of the potter who worked near the flowing spring; and as they watched Nathan's deft fingers mold the clay on the potter's wheel, many times both of them determined to be potters when they grew up. Nathan was very fond of the lads and often gave them clay to play with, seeking to stimulate their creative imaginations by suggesting competitive efforts in modeling various objects and animals.

6. HIS EIGHTH YEAR (A.D. 2)

^{1236.1 (1364.4)} This was an interesting year at school. Although Jesus was not an unusual student, he was a diligent pupil and belonged to the more progressive third of the class, doing his work so well that he was excused from attendance one week out of each month. This week he usually spent either with his fisherman uncle on the shores of the Sea of Galilee near Magdala or on the farm of another uncle (his mother's brother) five miles south of Nazareth.

^{1236.2 (1364.5)} Although his mother had become unduly anxious about his health and safety, she gradually became reconciled to these trips away from home. Jesus' uncles and aunts were all very fond of him, and there ensued a lively competition among them

بعد یک رقابت پر جنب و جوش در میان آنها به وجود آمد؛ نخستین هفته اقامت او (از هنگام نوزادی) در مزرعه دانیال در ژانویه این سال بود؛ تجربه ماهیگیری هفته اول در دریای جلیل در ماه مه رخ داد.

حدوداً در این هنگام عیسی یک آموزگار ریاضیات از دمشق را ملاقات کرد، و او با یادگیری برخی تکنیکهای جدید اعداد برای چندین سال وقت زیادی روی ریاضیات صرف کرد. در او یک حس مشتاقانه برای اعداد، مسافتها، و تناسبها به وجود آمد.

عیسی به حد بسیار زیاد شروع به لذت بردن از برادرش یعقوب کرد و تا پایان این سال شروع به آموزش الفبا به او نمود.

این سال عیسی ترتیباتی برای مبادله محصولات لبنیاتی با گرفتن درس روی نواختن چنگ داد. او به هر چیز آهنگین علاقه خاصی داشت. بعدها او برای ترویج علاقه به موسیقی صوتی در میان معاشران جوانش کار زیادی انجام داد. تا پیش از رسیدن به سن یازده سالگی او یک نوازنده ماهر چنگ بود و با اجرای خارق العاده و ساختههای آنی توانمند خود از سرگرم کردن خانواده و دوستان، هر دو، به اندازه زیاد لذت میبرد.

در حالی که عیسی به پیشرفتی رشکبرانگیز در مدرسه ادامه میداد، برای والدین یا آموزگاران همه چیز به گونه ای دلخواه پیش نمی رفت. او به پرسیدن بسیاری پرسشهای خجالت آور در رابطه با علم و مذهب هر دو ادامه داد، به ویژه در رابطه با جغرافیا و ستاره شناسی. او به خصوص اصرار داشت بفهمد چرا در فلسطین یک فصل خشک و یک فصل بارانی وجود دارد. او مکرراً به دنبال یافتن توضیحی برای تفاوت زیاد میان درجه حرارت ناصره و دره اردن بود. به بیان ساده، او از پرسیدن چنین پرسشهای هوشمندانه اما مبہوت کننده هرگز دست نمی کشید.

سومین برادر او، شمعون، در عصر جمعه، 14 آوریل همین سال، سال 2 بعد از میلاد مسیح به دنیا آمد.

در فوریه، ناحور، یکی از آموزگاران در یک آکادمی آموزگاران شرع یهود در اورشلیم، که به یک مأموریت مشابه به منزل زکریا در نزدیکی اورشلیم رفته بود، به ناصره آمد تا عیسی را مشاهده کند. او به تشویق پدر یحیی به ناصره آمد. در حالی که او در ابتدا به واسطه رکبویی عیسی و شیوه غیر متعارف مربوط ساختنش به چیزهای مذهبی قدری شگفت زده شده بود، این را به دور بودن جلیل از مراکز یادگیری و فرهنگ عبرانی نسبت داد و به یوسف و مریم توصیه کرد به او اجازه دهند عیسی را با خود به اورشلیم ببرد، جایی که او میتواند از مزایای آموزش و یادگیری در مرکز فرهنگ یهودی در آن برخوردار گردد. مریم نیمه متقاعد شد که رضایت دهد؛ او باور داشت که بزرگترین پسرش مسیح، نجات دهنده یهودی خواهد شد؛ یوسف تردید داشت؛ او به همان اندازه متقاعد شده بود که عیسی باید بزرگ شود و یک مرد سرنوشت شود، اما این که آن سرنوشت چه خواهد بود، او عمیقاً نامطمئن بود. اما او واقعاً هرگز شک نداشت که پسرش یک مأموریت بزرگ را در زمین به انجام خواهد رساند. هر چه بیشتر او درباره توصیه ناحور فکر می کرد، بیشتر حکمت اقامت مورد پیشنهاد در اورشلیم را زیر سؤال می برد.

to secure his company for these monthly visits throughout this and immediately subsequent years. His first week's sojourn on his uncle's farm (since infancy) was in January of this year; the first week's fishing experience on the Sea of Galilee occurred in the month of May.

^{12363 (1364.6)} About this time Jesus met a teacher of mathematics from Damascus, and learning some new techniques of numbers, he spent much time on mathematics for several years. He developed a keen sense of numbers, distances, and proportions.

^{12364 (1364.7)} Jesus began to enjoy his brother James very much and by the end of this year had begun to teach him the alphabet.

^{12365 (1364.8)} This year Jesus made arrangements to exchange dairy products for lessons on the harp. He had an unusual liking for everything musical. Later on he did much to promote an interest in vocal music among his youthful associates. By the time he was eleven years of age, he was a skillful harpist and greatly enjoyed entertaining both family and friends with his extraordinary interpretations and able improvisations.

^{12366 (1365.1)} While Jesus continued to make enviable progress at school, all did not run smoothly for either parents or teachers. He persisted in asking many embarrassing questions concerning both science and religion, particularly regarding geography and astronomy. He was especially insistent on finding out why there was a dry season and a rainy season in Palestine. Repeatedly he sought the explanation for the great difference between the temperatures of Nazareth and the Jordan valley. He simply never ceased to ask such intelligent but perplexing questions.

^{12367 (1365.2)} His third brother, Simon, was born on Friday evening, April 14, of this year, A.D. 2.

^{12368 (1365.3)} In February, Nahor, one of the teachers in a Jerusalem academy of the rabbis, came to Nazareth to observe Jesus, having been on a similar mission to Zacharias's home near Jerusalem. He came to Nazareth at the instigation of John's father. While at first he was somewhat shocked by Jesus' frankness and unconventional manner of relating himself to things religious, he attributed it to the remoteness of Galilee from the centers of Hebrew learning and culture and advised Joseph and Mary to allow him to take Jesus back with him to Jerusalem, where he could have the advantages of education and training at the center of Jewish culture. Mary was half persuaded to consent; she was convinced her eldest son was to become the Messiah, the Jewish deliverer; Joseph hesitated; he was equally persuaded that Jesus was to grow up to become a man of destiny, but what that destiny would prove to be he was profoundly uncertain. But he never really doubted that his son was to fulfill some great mission on earth. The more he thought

به دلیل این اختلاف نظر میان یوسف و مریم، ناحور درخواست کرد که تمامی موضوع را با عیسی مطرح کند. عیسی با دقت گوش داد، با یوسف، مریم و یک همسایه، یعقوب سنگکار، که پسرش همبازی مورد علاقه او بود صحبت کرد، و سپس دو روز بعد گزارش داد که چون میان والدین و مشاورانش چنین اختلاف نظری وجود دارد، و چون او احساس می‌کرد برای به عهده گرفتن مسئولیت برای چنین تصمیمی صلاحیت ندارد، و به یک سو یا سوی دیگر احساسی قوی ندارد، نظر به وضعیت کلی، سرانجام بدین گونه تصمیم گرفت که باید با "پدرم که در بهشت است صحبت کنم؛" و در حالی که کاملاً در رابطه با پاسخ مطمئن نبود، احساس کرد که باید "با پدر و مادرم" در خانه بمانم، و اینطور اضافه کرد که "آنهایی که مرا بسیار زیاد دوست دارند نسبت به غریبه‌ها که فقط می‌توانند بدن من را ببینند و ذهن مرا مشاهده کنند اما به راستی نمی‌توانند مرا بشناسند باید بتوانند برایم بیشتر کار انجام دهند و مرا امن‌تر راهنمایی کنند." آنها همگی شگفت‌زده شدند، و ناحور به راه خود به اورشلیم بازگشت. و سالها طول کشید تا موضوع رفتن عیسی از خانه دوباره برای بررسی مطرح شود.

about Nahor's advice, the more he questioned the wisdom of the proposed sojourn in Jerusalem.

^{12369 (13654)} Because of this difference of opinion between Joseph and Mary, Nahor requested permission to lay the whole matter before Jesus. Jesus listened attentively, talked with Joseph, Mary, and a neighbor, Jacob the stone mason, whose son was his favorite playmate, and then, two days later, reported that since there was such a difference of opinion among his parents and advisers, and since he did not feel competent to assume the responsibility for such a decision, not feeling strongly one way or the other, in view of the whole situation, he had finally decided to "talk with my Father who is in heaven"; and while he was not perfectly sure about the answer, he rather felt he should remain at home "with my father and mother," adding, "they who love me so much should be able to do more for me and guide me more safely than strangers who can only view my body and observe my mind but can hardly truly know me." They all marveled, and Nahor went his way, back to Jerusalem. And it was many years before the subject of Jesus' going away from home again came up for consideration.

مقاله 124. دوران بعدی کودکی عیسی

125 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 123

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 124

دوران بعدی کودکی عیسی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- نهمین سال عیسی (سال سوم پس از میلاد مسیح)
- 2- سال دهم (سال 4 بعد از میلاد مسیح)
- 3- یازدهمین سال (سال پنجم بعد از میلاد مسیح)
- 4- سال دوازدهم (سال 6 بعد از میلاد مسیح)
- 5- سیزدهمین سال او (سال 7 بعد از میلاد مسیح)
- 6- سفر به اورشلیم

مقدمه مقاله

اگر چه ممکن بود عیسی در اسکندریه از فرصت بهتری برای آموزش نسبت به جلیل برخوردار شود، نمی‌توانست چنین محیط باشکوهی با حداقلی از هدایت آموزشی برای حل مشکلات زندگی خودش داشته باشد، و در همان حال از مزیت بزرگ تماس دائم با چنین تعداد زیادی از کلیه طبقات مردان و زنان که از هر بخش از دنیای متمدن می‌آمدند برخوردار گردد. اگر او در اسکندریه می‌ماند، آموزش او توسط یهودیان و منحصرراً در راستای خطوط یهودی هدایت می‌شد. او در ناصره تعلیم یافت و آموزشی کسب کرد که او را به گونه‌ای قابل قبول‌تر برای فهم غریبه‌دیان آماده می‌ساخت، و به او یک ایده بهتر و متوازن‌تر از ارزشهای نسبی دیدگاههای شرقی یا بابلی، و غربی یا هینی در زمینه الهیات عبرانی می‌داد.

1- نهمین سال عیسی (سال سوم پس از میلاد مسیح)

اگر چه می‌توان گفت که عیسی هیچگاه به طور

PAPER 124

THE LATER CHILDHOOD OF JESUS

SECTIONS

Introduction

1. Jesus' Ninth Year (A.D. 3)
2. The Tenth Year (A.D. 4)
3. The Eleventh Year (A.D. 5)
4. The Twelfth Year (A.D. 6)
5. His Thirteenth Year (A.D. 7)
6. The Journey to Jerusalem

INTRODUCTION

^{124:0.1 (1366.1)} ALTHOUGH Jesus might have enjoyed a better opportunity for schooling at Alexandria than in Galilee, he could not have had such a splendid environment for working out his own life problems with a minimum of educational guidance, at the same time enjoying the great advantage of constantly contacting with such a large number of all classes of men and women hailing from every part of the civilized world. Had he remained at Alexandria, his education would have been directed by Jews and along exclusively Jewish lines. At Nazareth he secured an education and received a training which more acceptably prepared him to understand the gentiles, and which gave him a better and more balanced idea of the relative merits of the Eastern, or Babylonian, and the Western, or Hellenic, views of Hebrew theology.

1. JESUS' NINTH YEAR (A.D. 3)

^{124:1.1 (1366.2)} Though it could hardly be said that Jesus was ever seriously ill, he did have some of the minor

جدی بیمار نشد، او به همراه برادران و خواهر نوزادش برخی از بیماریهای جزئی دوران کودکی را در این سال داشت.

مدرسه ادامه یافت و او همچنان یک شاگرد مورد علاقه بود، و هر ماه یک هفته آزاد بود، و او همچنان وقت خود را میان سفر به شهرهای مجاور با پدرش، اقامت موقت در مزرعه عمویش در جنوب ناصره، و سفرهای تفریحی برای ماهیگیری در خارج از مجده تقریباً به طور مساوی تقسیم می‌کرد.

جدی‌ترین مشکلی که تا این زمان در اواخر زمستان در مدرسه رخ داد هنگامی بود که عیسی جرأت کرد در رابطه با این آموزش که طبیعت تمامی مجسمه‌ها، تصاویر، و نقاشیها بت پرستانه است، حذر را به چالش بکشد. عیسی از نقاشی کردن مناظر و نیز در ساختن انواع زیادی از اشیاء سفالی لذت می‌برد. هر کاری از این نوع بر طبق قوانین یهود کاملاً ممنوع بود، اما تا این هنگام او توانسته بود اعتراض والدین خود را خنثی سازد، تا حدی که آنها به او اجازه داده بودند به این فعالیتها ادامه دهد.

اما وقتی که در مدرسه یکی از شاگردان واپسگراتر متوجه شد عیسی دارد تصویر معلم را در کف کلاس درس با زغال نقاشی می‌کند باز مشکل تشدید شد. نقاشی به روشنی روز نمایان بود، و بسیاری از بزرگان پیش از آن که کمیته به دیدار یوسف بروند و از او بخواهند برای متوقف کردن بی‌قانونی پسر ارشدش کاری انجام شود آن را دیدند. و گرچه این نخستین باری نبود که نزد یوسف و مریم پیرامون کنشهای فرزند چند هنره و بی‌پاک آنها شکایت می‌شد، این جدی‌ترین اتهامی بود که تاکنون به او زده شده بود. عیسی در حالی که روی یک تخته سنگ بزرگ درست بیرون در پشتی نشسته بود به اتهامی که بر علیه تلاشهای هنریش زده شده بود برای مدتی گوش داد. او از سرزنش کردن پدرش به خاطر جرائمی که به ادعای آنها مرتکب شده بود آزاده شد؛ لذا به سوی متهم کنندگانش پیش رفت و با شجاعت با آنها رو برو شد. بزرگان به سردرگمی افکنده شدند. برخی تمایل داشتند که ماجرا را طنزآمیز ببینند، در حالی که به نظر می‌رسید یک یا دو تن تصور می‌کردند کار این پسر حتی اگر کفرآمیز نباشد بی‌حرمتی به مقدسات است. یوسف به‌ت‌زده بود، مریم برآشفته بود، اما عیسی اصرار داشت که به او گوش کنند. او حرفش را زد، با شهادت از دیدگاهش دفاع کرد، و با خویشتنداری کامل اعلام کرد که در این مورد، همچون کلیه موارد بحث‌انگیز دیگر از تصمیم پدرش اطاعت می‌کند. و کمیته بزرگان در سکوت از آنجا خارج شد.

مریم تلاش کرد یوسف را متقاعد سازد به عیسی اجازه دهد در منزل اشیاء سفالی بسازد، به این شرط که او قول دهد هیچیک از این فعالیتهای سوال برانگیز را در مدرسه ادامه ندهد، اما یوسف احساس کرد مجبور است بدین گونه حکم دهد که تفسیر نگرش آموزگاران شرع یهود از دومین فرمان موسی باید اجرا شود. و لذا از آن روز تا وقتی که عیسی در منزل پدرش زندگی می‌کرد هیچ تصویری را که شبیه به چیزی باشد نقاشی نکرد و مدل آن را نساخت. اما او نسبت به خطا بودن آنچه که انجام داده بود متقاعد نشد، و دست کشیدن از چنین سرگرمی مورد علاقه‌اش یکی از سختیهای بزرگ

ailments of childhood this year, along with his brothers and baby sister.

124:1.2 (1366:3) School went on and he was still a favored pupil, having one week each month at liberty, and he continued to divide his time about equally between trips to neighboring cities with his father, sojourns on his uncle's farm south of Nazareth, and fishing excursions out from Magdala.

124:1.3 (1366:4) The most serious trouble as yet to come up at school occurred in late winter when Jesus dared to challenge the chazan regarding the teaching that all images, pictures, and drawings were idolatrous in nature. Jesus delighted in drawing landscapes as well as in modeling a great variety of objects in potter's clay. Everything of that sort was strictly forbidden by Jewish law, but up to this time he had managed to disarm his parents' objection to such an extent that they had permitted him to continue in these activities.

124:1.4 (1366:5) But trouble was again stirred up at school when one of the more backward pupils discovered Jesus drawing a charcoal picture of the teacher on the floor of the schoolroom. There it was, plain as day, and many of the elders had viewed it before the committee went to call on Joseph to demand that something be done to suppress the lawlessness of his eldest son. And though this was not the first time complaints had come to Joseph and Mary about the doings of their versatile and aggressive child, this was the most serious of all the accusations which had thus far been lodged against him. Jesus listened to the indictment of his artistic efforts for some time, being seated on a large stone just outside the back door. He resented their blaming his father for his alleged misdeeds; so in he marched, fearlessly confronting his accusers. The elders were thrown into confusion. Some were inclined to view the episode humorously, while one or two seemed to think the boy was sacrilegious if not blasphemous. Joseph was nonplused, Mary indignant, but Jesus insisted on being heard. He had his say, courageously defended his viewpoint, and with consummate self-control announced that he would abide by the decision of his father in this as in all other matters controversial. And the committee of elders departed in silence.

124:1.5 (1367:1) Mary endeavored to influence Joseph to permit Jesus to model in clay at home, provided he promised not to carry on any of these questionable activities at school, but Joseph felt impelled to rule that the rabbinical interpretation of the second commandment should prevail. And so Jesus no more drew or modeled the likeness of anything from that day as long as he lived in his father's house. But he was unconvinced of the wrong of what he had done, and to give up such a favorite pastime constituted one of the great trials of his young life.

زندگی جوانی او بود.

در آخرین بخش ژوئن، برای اولین بار عیسی به همراه پدرش تا قله کوه تabor بالا-رفت. این یک روز روشن بود و منظره عالی بود. برای این پسر نه ساله به نظر می‌رسید که به راستی به تمام دنیا به جز هند، آفریقا، و روم می‌نگرد.

دومین خواهر عیسی، مارتا، پنجمین شب، 13 سپتامبر به دنیا آمد. سه هفته بعد از آمدن مارتا، یوسف که برای مدتی در خانه بود شروع به ساختن یک بخش الحاقی به منزلشان نمود، ترکیب یک کارگاه و اتاق خواب. یک میز کار کوچک برای عیسی ساخته شد، و برای نخستین بار او ابزار خودش را داشت. او گهگاه برای سالهای بسیار روی این میز کاری کار می‌کرد و در ساختن یوغ بسیار ماهر شد.

این زمستان و زمستان بعد سردترین زمستانهای ناصره طی چندین دهه بودند. عیسی در کوهها برف دیده بود، و چندین بار در ناصره برف باریده بود، و فقط برای مدت کوتاهی روی زمین مانده بود؛ اما او تا این زمستان یخ ندیده بود. این واقعیت که آب می‌تواند به صورت جامد، مایع، و بخار وجود داشته باشد، موجب شده بود که پسر درباره دنیای فیزیکی و ساختار آن به اندازه زیاد ژرف اندیشی کند. (او مدت‌ها راجع به خارج شدن بخار از ظروف در حال جوشش فکر کرده بود؛ و با این وجود، شخصیتی که در این جوان در حال رشد تجسم یافته بود در تمام این مدت آفریننده واقعی و سازمانده تمامی این چیزها در سرتاسر یک جهان پهناور بود.

آب و هوای ناصره جانفرسا نبود. ژانویه سردترین ماه بود، و میانگین دما در حدود 50 درجه فارنهایت بود. در طول ژانویه و اوت، گرمترین ماهها، دما بین 75 تا 90 درجه فارنهایت تغییر می‌کرد. از کوهها تا اردن و دره بحرالمیت دامنۀ آب و هوای فلسطین از بسیار سرد تا گرم و سوزان تغییر می‌کرد. و لذا از جهتی، یهودیان آماده بودند تا تقریباً در هر گونه و تمامی آب و هواهای متغیر دنیا زندگی کنند.

حتی در طول گرمترین ماههای تابستان معمولاً از ساعت 10 بامداد تا حدود ساعت 10 شب یک نسیم خنک دریایی از سمت غرب می‌وزید. اما گهگاه بادهای شدید گرم از صحرای شرقی به سرتاسر فلسطین می‌وزید. این وزشهای شدید گرم معمولاً نزدیک به پایان فصل باران در فوریه و مارس می‌آمد. در آن روزها رگبارهای طراوت بخشی از نوامیر تا آوریل می‌بارید، اما بارندگی مداوم نبود. در فلسطین فقط دو فصل وجود داشت، تابستان و زمستان، فصلهای خشک و بارانی. در ژانویه گلها شروع به شکفتن می‌کردند، و تا پایان آوریل تمامی سرزمین یک باغ پهناور گل بود.

در ماه مه این سال، عیسی برای نخستین بار در مزرعه عمویش در برداشت غلات کمک کرد. پیش از آن که او سیزده ساله شود، توانسته بود عملاً در رابطه با هر کاری، به جز فلزکاری، که مردان و زنان در ناصره انجام می‌دادند چیزی یاد بگیرد، و او وقتی که بزرگتر شد، پس از مرگ پدرش چندین ماه را در یک کارگاه آهنگری گذراند.

124:1.6 (1367:2) In the latter part of June, Jesus, in company with his father, first climbed to the summit of Mount Tabor. It was a clear day and the view was superb. It seemed to this nine-year-old lad that he had really gazed upon the entire world excepting India, Africa, and Rome.

124:1.7 (1367:3) Jesus' second sister, Martha, was born Thursday night, September 13. Three weeks after the coming of Martha, Joseph, who was home for awhile, started the building of an addition to their house, a combined workshop and bedroom. A small workbench was built for Jesus, and for the first time he possessed tools of his own. At odd times for many years he worked at this bench and became highly expert in the making of yokes.

124:1.8 (1367:4) This winter and the next were the coldest in Nazareth for many decades. Jesus had seen snow on the mountains, and several times it had fallen in Nazareth, remaining on the ground only a short time; but not until this winter had he seen ice. The fact that water could be had as a solid, a liquid, and a vapor — he had long pondered over the escaping steam from the boiling pots — caused the lad to think a great deal about the physical world and its constitution; and yet the personality embodied in this growing youth was all this while the actual creator and organizer of all these things throughout a far-flung universe.

124:1.9 (1367:5) The climate of Nazareth was not severe. January was the coldest month, the temperature averaging around 50° F. During July and August, the hottest months, the temperature would vary from 75° to 90° F. From the mountains to the Jordan and the Dead Sea valley the climate of Palestine ranged from the frigid to the torrid. And so, in a way, the Jews were prepared to live in about any and all of the world's varying climates.

124:1.10 (1367:6) Even during the warmest summer months a cool sea breeze usually blew from the west from 10:00 A.M. until about 10:00 P.M. But every now and then terrific hot winds from the eastern desert would blow across all Palestine. These hot blasts usually came in February and March, near the end of the rainy season. In those days the rain fell in refreshing showers from November to April, but it did not rain steadily. There were only two seasons in Palestine, summer and winter, the dry and rainy seasons. In January the flowers began to bloom, and by the end of April the whole land was one vast flower garden.

124:1.11 (1367:7) In May of this year, on his uncle's farm, Jesus for the first time helped with the harvest of the grain. Before he was thirteen, he had managed to find out something about practically everything that men and women worked at around Nazareth except metal working, and he spent several months in a smith's shop when older, after the death of his

هنگامی که کار و سفر با کاروان کساد می‌شد، عیسی سفرهای بسیاری با پدرش برای تفریح یا کار به قانا، عین‌دور، و نائین که نزدیک بودند انجام می‌داد. او حتی به عنوان یک نوجوان مکرراً از سفوریس که فقط اندکی بیش از سه مایل در سمت شمال غربی ناصره بود، و از سال 4 پیش از میلاد مسیح تا حدود سال 25 بعد از میلاد مسیح پایتخت جلیل و یکی از اقامتگاههای هیرودیس آنتیپاس بود دیدار کرد.

عیسی به رشد فیزیکی، عقلانی، اجتماعی، و معنوی ادامه داد. سفرهای او به دور از خانه برای دادن درک بهتر و پربارتر از خانواده خودش روی او تأثیر زیادی داشت، و تا این هنگام حتی والدینش در حین آموختن به او شروع به یاد گرفتن از او کرده بودند. عیسی حتی در هنگام جوانیش یک اندیشمند اصیل و یک آموزگار ماهر بود. او با به اصطلاح "قوانین شفاهی" مداوماً برخورد داشت، اما همیشه تلاش می‌کرد خود را با رسوم خانواده‌اش تطبیق دهد. او با بچه‌های هم سن و سالش نسبتاً جور بود، اما اغلب به واسطه اذعان کند - کنشگر آنها دلسرد می‌شد. او پیش از آن که ده ساله شود رهبر یک گروه هفت نفره از پسرانی شده بود که برای ترویج فراگیریهای مردانگی - فیزیکی، عقلانی، و مذهبی - خود را به صورت یک انجمن شکل داده بودند. عیسی موفق شد که چندین بازی جدید و روشهای گوناگون بهبود یافته تفریح فیزیکی را به این پسران عرضه کند.

2- سال دهم (سال 4 بعد از میلاد مسیح)

پنجم ژوئیه، نخستین سَبت ماه بود که عیسی حین قدم زدن با پدرش در دشت و صحرا برای نخستین بار احساسات و ایده‌هایی را ابراز نمود که نشان می‌داد نسبت به طبیعت غیرمعمول مأموریتش در زندگی در حال خود آگاه شدن است. یوسف به سخنان بسیار مهم پسرش با دقت گوش داد اما اظهار نظر اندکی نمود؛ او برای دادن هیچ اطلاعاتی داوطلب نشد. روز بعد عیسی گفتگوی مشابه ولی طولانی‌تری با مادرش داشت. مریم نیز به همین ترتیب به اظهارات پسر گوش داد، اما او نیز داوطلب دادن هیچ اطلاعاتی نشد. تقریباً دو سال سپری شد پیش از آن که عیسی در رابطه با این الهام فزاینده در درون ضمیر خود آگاهی پیرامون طبیعت شخصیتش و سرشت مأموریتش در زمین بار دیگر با پدر و مادرش صحبت کند.

او در ماه اوت به مدرسه پیشرفته کنیسه وارد شد. او در مدرسه با سؤالاتی که به پرسیدن آنها اصرار می‌ورزید دائماً مشکل ایجاد می‌کرد. او کم و بیش در سرتاسر ناصره به طور فزاینده جار و جنجال به پا می‌کرد. پدر و مادر او مایل نبودند که او را از پرسیدن این پرسشهای نگران کننده منع کنند، و معلم اصلی او به واسطه کنجکاوی، بینش، و اشتیاق وافر پسر به دانش به اندازه زیاد شگفت زده شده بود.

همبازیهای عیسی هیچ چیز ماوراءطبیعی در رفتار او نمی‌دیدند. در بیشتر موارد او مجموعاً شبیه خودشان

father.

^{124:1.12 (1368:1)} When work and caravan travel were slack, Jesus made many trips with his father on pleasure or business to near-by Cana, Endor, and Nain. Even as a lad he frequently visited Sepphoris, only a little over three miles from Nazareth to the northwest, and from 4 B.C. to about A.D. 25 the capital of Galilee and one of the residences of Herod Antipas.

^{124:1.13 (1368:2)} Jesus continued to grow physically, intellectually, socially, and spiritually. His trips away from home did much to give him a better and more generous understanding of his own family, and by this time even his parents were beginning to learn from him as well as to teach him. Jesus was an original thinker and a skillful teacher, even in his youth. He was in constant collision with the so-called "oral law," but he always sought to adapt himself to the practices of his family. He got along fairly well with the children of his age, but he often grew discouraged with their slow-acting minds. Before he was ten years old, he had become the leader of a group of seven lads who formed themselves into a society for promoting the acquirements of manhood — physical, intellectual, and religious. Among these boys Jesus succeeded in introducing many new games and various improved methods of physical recreation.

2. THE TENTH YEAR (A.D. 4)

^{124:2.1 (1368:3)} It was the fifth of July, the first Sabbath of the month, when Jesus, while strolling through the countryside with his father, first gave expression to feelings and ideas which indicated that he was becoming self-conscious of the unusual nature of his life mission. Joseph listened attentively to the momentous words of his son but made few comments; he volunteered no information. The next day Jesus had a similar but longer talk with his mother. Mary likewise listened to the pronouncements of the lad, but neither did she volunteer any information. It was almost two years before Jesus again spoke to his parents concerning this increasing revelation within his own consciousness regarding the nature of his personality and the character of his mission on earth.

^{124:2.2 (1368:4)} He entered the advanced school of the synagogue in August. At school he was constantly creating trouble by the questions he persisted in asking. Increasingly he kept all Nazareth in more or less of a hubbub. His parents were loath to forbid his asking these disquieting questions, and his chief teacher was greatly intrigued by the lad's curiosity, insight, and hunger for knowledge.

^{124:2.3 (1368:5)} Jesus' playmates saw nothing supernatural in his conduct; in most ways he was

بود. علاقه او به مطالعه قدری بالاتر از حد میانگین بود اما کاملاً غیرعادی نبود. او در مدرسه در کلاسش نسبت به بقیه سوالات بیشتری می‌پرسید.

شاید غیر معمول‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی او عدم تمایلش به جنگیدن برای حقوق خود بود. از آنجایی که او نسبت به سنش یک پسر کاملاً رشد یافته بود، برای همبازیهایش عجیب به نظر می‌رسید که او تمایلی به دفاع از خودش نداشت، حتی نسبت به بی‌عدالتی یا هنگامی که شخصاً مورد بدرفتاری قرار می‌گرفت. بدان گونه که رخ داد، او به دلیل دوستی با یعقوب، یک پسر همسایه که یک سال از او بزرگتر بود، به خطر این ویژگی رنج زیادی نبرد. یعقوب پسر یک سنگ کار بود که یک همکار یوسف بود. او یک ستایشگر بزرگ عیسی بود و این را وظیفه خود تلقی می‌کرد که اجازه ندهد کسی به خاطر بیزاری عیسی از درگیری فیزیکی به او زور بگوید. چندین بار جوانان بزرگتر و قلندر با اتکا به شهرت عیسی به متین بودن، به او حمله کردند، اما آنها همیشه به داستان قهرمان خود - منصوب شده و مدافع همواره آماده او، یعقوب پسر سنگ کار، به سرعت و با قطعیت مجازات می‌شدند.

عیسی رهبر عموماً پذیرفته شده آن پسران ناصری بود که روی آرمانهای والا تر روزگار و نسلشان ایستادگی می‌کردند. معاشران جوانش او را به راستی دوست داشتند، نه تنها به این دلیل که او خوش سیما بود، بلکه همچنین به این خاطر که او از یک دلسوزی نادر و فهمیده‌ای برخوردار بود که نشانگر عشق بود و با همدردی با ملاحظه‌ای همراه بود.

در این سال او شروع به نشان دادن ترجیح آشکار به مصاحبت با اشخاص بزرگتر نمود. او از صحبت کردن درباره موضوعات فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و مذهبی با اذهان بزرگتر لذت می‌برد، و عمق استدلال و اشتیاق او برای مشاهده، چنان معاشران بزرگسال او را مسحور می‌ساخت که همیشه بیش از اندازه خواهان دیدار او بودند. تا وقتی که او مسئول حمایت خانواده‌اش شد، پدر و مادرش همواره تلاش می‌کردند او را ترغیب کنند که به جای معاشرت با افراد مسن‌تر و مطلع‌تر، که او به وضوح ترجیح می‌داد، با هم سن و سالهای خودش، یا نزدیکتر به سنش معاشرت کند.

در اواخر این سال، او با عمویش به مدت دو ماه یک تجربه ماهیگیری در دریای جلیل داشت، و او بسیار موفق بود. او پیش از رسیدن به بزرگسالی یک ماهیگیر خبره شده بود.

رشد فیزیکی او ادامه یافت؛ او یک شاگرد پیشرفته و ممتاز در مدرسه بود؛ او در خانه با برادران و خواهران جوانترش سازگاری نسبتاً خوبی داشت. او از این مزیت برخوردار بود که از بزرگترین فرزندان دیگر سه سال و نیم بزرگتر بود. در ناصره نسبت به او نظر خوبی داشتند، به جز از سوی والدین برخی از بچه‌های کودن که اغلب درباره عیسی می‌گفتند او بیش از حد جسور است، و فاقد فروتنی مناسب و متانت جوانی است. او برای هدایت فعالیت‌های تفریحی معاشران جوانش به سوی کانالهای جدی‌تر و اندیشمندانه‌تر تمایل فزاینده‌ای را نشان می‌داد. او یک آموزگار به دنیا آمده بود و به

altogether like themselves. His interest in study was somewhat above the average but not wholly unusual. He did ask more questions at school than others in his class.

124:24 (1368:6) Perhaps his most unusual and outstanding trait was his unwillingness to fight for his rights. Since he was such a well-developed lad for his age, it seemed strange to his playfellows that he was disinclined to defend himself even from injustice or when subjected to personal abuse. As it happened, he did not suffer much on account of this trait because of the friendship of Jacob, a neighbor boy, who was one year older. He was the son of the stone mason, a business associate of Joseph. Jacob was a great admirer of Jesus and made it his business to see that no one was permitted to impose upon Jesus because of his aversion to physical combat. Several times older and uncouth youths attacked Jesus, relying upon his reputed docility, but they always suffered swift and certain retribution at the hands of his self-appointed champion and ever-ready defender, Jacob the stone mason's son.

124:25 (1369:1) Jesus was the generally accepted leader of the Nazareth lads who stood for the higher ideals of their day and generation. He was really loved by his youthful associates, not only because he was fair, but also because he possessed a rare and understanding sympathy that betokened love and bordered on discreet compassion.

124:26 (1369:2) This year he began to show a marked preference for the company of older persons. He delighted in talking over things cultural, educational, social, economic, political, and religious with older minds, and his depth of reasoning and keenness of observation so charmed his adult associates that they were always more than willing to visit with him. Until he became responsible for the support of the home, his parents were constantly seeking to influence him to associate with those of his own age, or more nearly his age, rather than with older and better-informed individuals for whom he evinced such a preference.

124:27 (1369:3) Late this year he had a fishing experience of two months with his uncle on the Sea of Galilee, and he was very successful. Before attaining manhood, he had become an expert fisherman.

124:28 (1369:4) His physical development continued; he was an advanced and privileged pupil at school; he got along fairly well at home with his younger brothers and sisters, having the advantage of being three and one-half years older than the oldest of the other children. He was well thought of in Nazareth except by the parents of some of the duller children, who often spoke of Jesus as being too pert, as lacking in proper humility and youthful reserve. He manifested a growing tendency to direct the play activities of his youthful associates into

سادگی نمی‌توانست از چنین کنشی خودداری ورزد، حتی هنگامی که ظاهراً درگیر بازی بود.

یوسف در همان ابتدا شروع کرد شیوه‌های گوناگون گذران زندگی را به عیسی آموزش دهد، و مزایای کشاورزی نسبت به صنعت و تجارت را به او توضیح داد. جلیل نسبت به یهودیه یک ناحیه زیباتر و آبادتر بود، و هزینه زندگی در آنجا فقط یک چهارم اورشلیم و یهودیه بود. جلیل استانی با دهکده‌های کشاورزی و شهرهای پررونق صنعتی بود که شامل بیش از دویست شهرک با بیش از پنج هزار سکنه و سی شهرک با جمعیت بالای پانزده هزار نفر بود.

عیسی در نخستین سفری که با پدرش به دیدن صنعت ماهیگیری در دریای جلیل رفت، کم و بیش تصمیم گرفت که یک ماهیگیر شود؛ اما بعدها ارتباط نزدیک با حرفه پدرش، او را بر آن داشت که یک نجار شود، در حالی که باز بعدها ترکیبی از تأثیرات او را به سوی انتخاب نهایی یک آموزگار مذهبی از یک رسته نوین شدن هدایت نمود.

3- یازدهمین سال (سال پنجم بعد از میلاد مسیح)

در سرتاسر این سال پسر به انجام سفر به خارج از خانه با پدرش ادامه داد، اما همچنین به طور مکرر از مزرعه عمویش دیدن می‌نمود و گهگاه با عمویش که مرکز کاری خود را نزدیک به آن شهر قرار داده بود به مجدل می‌رفت تا مشغول به ماهیگیری شود.

یوسف و مریم اغلب وسوسه می‌شدند که نسبت به عیسی قدری جانبداری ویژه نشان دهند و یا از جهات دیگر آگاهی خود را از این که او کودک موعود و پسر سرنوشت است فاش سازند. اما هر دو والدین او در تمامی این امور به طرز فوق‌العاده‌ای خردمند و دانا بودند. چند باری که آنها در برخی موارد حتی به کمترین میزان نسبت به او فرق قائل شدند، پسر به سرعت تمامی چنین ملاحظات ویژه را رد کرد.

عیسی وقت قابل ملاحظه‌ای در دکان لوازم کاروان صرف کرد، و از طریق گفتگو کردن با مسافران از تمامی نقاط دنیا، اطلاعات فراوانی پیرامون امور بین‌المللی کسب نمود که با در نظر گرفتن سن او حیرت‌آور بود. این آخرین سالی بود که او از تفریح آزادانه و شادی جوانی به قدر زیاد لذت می‌برد. از این هنگام به بعد دشواریها و مسئولیتها در زندگی این جوان به سرعت افزایش یافت.

در عصر چهارشنبه، 24 ژوئن، سال 5 بعد از میلاد مسیح، یهودا به دنیا آمد. تولد این کودک هفتم با دشواریهایی همراه بود. مریم برای چندین هفته چنان شدیداً بیمار بود که یوسف در خانه باقی ماند. عیسی بسیار درگیر کارهای پدرش و وظایف متعددی که به واسطه بیماری جدی مادرش پیش آمده بود گردید. این جوان دیگر هرگز این را ممکن نیافت که به رویکرد کودکانه سالهای آغازینش بازگردد. او از هنگام بیماری

more serious and thoughtful channels. He was a born teacher and simply could not refrain from so functioning, even when supposedly engaged in play.

^{124:29 (1369.5)} Joseph early began to instruct Jesus in the diverse means of gaining a livelihood, explaining the advantages of agriculture over industry and trade. Galilee was a more beautiful and prosperous district than Judea, and it cost only about one fourth as much to live there as in Jerusalem and Judea. It was a province of agricultural villages and thriving industrial cities, containing more than two hundred towns of over five thousand population and thirty of over fifteen thousand.

^{124:210 (1369.6)} When on his first trip with his father to observe the fishing industry on the lake of Galilee, Jesus had just about made up his mind to become a fisherman; but close association with his father's vocation later on influenced him to become a carpenter, while still later a combination of influences led him to the final choice of becoming a religious teacher of a new order.

3. THE ELEVENTH YEAR (A.D. 5)

^{124:31 (1369.7)} Throughout this year the lad continued to make trips away from home with his father, but he also frequently visited his uncle's farm and occasionally went over to Magdala to engage in fishing with the uncle who made his headquarters near that city.

^{124:32 (1369.8)} Joseph and Mary were often tempted to show some special favoritism for Jesus or otherwise to betray their knowledge that he was a child of promise, a son of destiny. But both of his parents were extraordinarily wise and sagacious in all these matters. The few times they did in any manner exhibit any preference for him, even in the slightest degree, the lad was quick to refuse all such special consideration.

^{124:33 (1370.1)} Jesus spent considerable time at the caravan supply shop, and by conversing with the travelers from all parts of the world, he acquired a store of information about international affairs that was amazing, considering his age. This was the last year in which he enjoyed much free play and youthful joyousness. From this time on difficulties and responsibilities rapidly multiplied in the life of this youth.

^{124:34 (1370.2)} On Wednesday evening, June 24, A.D. 5, Jude was born. Complications attended the birth of this, the seventh child. Mary was so very ill for several weeks that Joseph remained at home. Jesus was very much occupied with errands for his father and with many duties occasioned by his mother's serious illness. Never again did this youth find it possible to return to the childlike attitude of his earlier years. From the time of his mother's illness

— مادرش — درست پیش از آن که یازده ساله شود — مجبور شد مسئولیتهای پسر ارشد را به عهده گیرد، و تمامی این کارها را یک یا دو سال کامل پیش از آن که باید این مسئولیتها به طور طبیعی بر دوش او می افتاد انجام می داد.

حذان هر هفته یک روز عصر را با عیسی می گذراند، و به او کمک می کرد تا متون مقدس عبرانی را یاد بگیرد. او به پیشرفت شاگرد آینده دارش به اندازه زیاد علاقمند بود؛ از این رو میل بود به طرق بسیار به او کمک کند. این آموزگار یهودی روی این ذهن در حال رشد تأثیر زیادی گذاشت، اما هرگز قادر نبود بفهمد چرا عیسی نسبت به تمامی پیشنهادات او در رابطه با چشم اندازهای رفتن به اورشلیم برای ادامه آموزشهایش زیر نظر آموزگاران شرعیات یهود چنان بی تفاوت است.

در حدود او اسط ماه مه، پسر پدرش را در یک سفر تجاری به اسکیتوپولیس، شهر اصلی یونانی دیکاپولیس، شهر باستانی عبرانی بیت شنان، همراهی نمود. در طی مسیر یوسف بخش زیادی از تاریخ باستانی شاه شانول، فلسطینی ها، و رخدادهای متعاقب تاریخ پر آشوب اسرائیل را بازگویی نمود. عیسی فوق العاده تحت تأثیر ظاهر پاکیزه و نظم و ترتیب این شهر به اصطلاح کفرآلود قرار گرفت. او از دیدن تناثر رو باز آنجا شگفت زده شد و معبد مرمرین زیبایی را که به پرستش خدایان "غیریهودی" تخصیص یافته بود تحسین نمود. یوسف از اشتیاق پسرش بسیار نگران شده بود و تلاش کرد از طریق ستودن زیبایی و شکوه معبد یهودی در اورشلیم با این احساسات موافق مقابله کند. عیسی اغلب از تپه ناصره به این شهر شکوهمند یونانی با کنجکاوی چشم دوخته بود، و درباره آثار فراوان عمومی و ساختمانهای مزین آن بارها پرس و جو کرده بود، اما پدرش همیشه تلاش کرده بود از پاسخ دادن به این پرسشها اجتناب کند. آنها اکنون با زیباییهای این شهر غیریهودی رو در رو شده بودند، و یوسف دیگر نمی توانست پرسشهای عیسی را مؤدبانه نادیده انگارد.

چنین پیش آمد که درست در همین هنگام بازیهای سالانه رقابتی و نمایشات عمومی دلاوریهای فیزیکی بین شهرهای یونانی دیکاپولیس در آمفی تناثر اسکیتوپولیس در جریان بود، و عیسی اصرار داشت که پدرش او را برای دیدن بازیها ببرد، و او چنان اصرار ورزید که یوسف نتوانست از پذیرش درخواست او امتناع کند. پسر از دیدن بازیها هیجان زده شده بود و به روح نمایشات توسعه فیزیکی و مهارت ورزشی با اشتیاق وافر وارد شد. یوسف از مشاهده اشتیاق پسرش که این نمایشات غرورآمیز "غیریهودی" را نظاره می کرد به گونه ای وصف ناپذیر شوکه شد. بعد از این که بازیها به پایان رسید، یوسف کاملاً شگفت زده شد، از این که شنید عیسی تأیید خود را نسبت به آنها ابراز داشت و گفت خوب است مردان جوان ناصره هم بتوانند بدین گونه از فعالیتهای سلامت بخش فیزیکی در هوای آزاد بهره مند شوند. یوسف درباره ماهیت شیطانی چنین تمریناتی به طور جدی و به مدت طولانی با عیسی صحبت کرد، اما او به خوبی می دانست که پسرش قانع نشده است.

— just before he was eleven years old — he was compelled to assume the responsibilities of the first-born son and to do all this one or two full years before these burdens should normally have fallen on his shoulders.

124:35 (1370:3) The chazan spent one evening each week with Jesus, helping him to master the Hebrew scriptures. He was greatly interested in the progress of his promising pupil; therefore was he willing to assist him in many ways. This Jewish pedagogue exerted a great influence upon this growing mind, but he was never able to comprehend why Jesus was so indifferent to all his suggestions regarding the prospects of going to Jerusalem to continue his education under the learned rabbis.

124:36 (1370:4) About the middle of May the lad accompanied his father on a business trip to Scythopolis, the chief Greek city of the Decapolis, the ancient Hebrew city of Beth-shean. On the way Joseph recounted much of the olden history of King Saul, the Philistines, and the subsequent events of Israel's turbulent history. Jesus was tremendously impressed with the clean appearance and well-ordered arrangement of this so-called heathen city. He marveled at the open-air theater and admired the beautiful marble temple dedicated to the worship of the "heathen" gods. Joseph was much perturbed by the lad's enthusiasm and sought to counteract these favorable impressions by extolling the beauty and grandeur of the Jewish temple at Jerusalem. Jesus had often gazed curiously upon this magnificent Greek city from the hill of Nazareth and had many times inquired about its extensive public works and ornate buildings, but his father had always sought to avoid answering these questions. Now they were face to face with the beauties of this gentile city, and Joseph could not gracefully ignore Jesus' inquiries.

124:37 (1370:5) It so happened that just at this time the annual competitive games and public demonstrations of physical prowess between the Greek cities of the Decapolis were in progress at the Scythopolis amphitheater, and Jesus was insistent that his father take him to see the games, and he was so insistent that Joseph hesitated to deny him. The boy was thrilled with the games and entered most heartily into the spirit of the demonstrations of physical development and athletic skill. Joseph was inexpressibly shocked to observe his son's enthusiasm as he beheld these exhibitions of "heathen" vaingloriousness. After the games were finished, Joseph received the surprise of his life when he heard Jesus express his approval of them and suggest that it would be good for the young men of Nazareth if they could be thus benefited by wholesome outdoor physical activities. Joseph talked earnestly and long with Jesus concerning the evil nature of such practices, but he well knew that the lad was unconvinced.

تنها وقتی که عیسی دید پدرش نسبت به او خشمگین شده است، آن شب در اتاقشان در مهمانسرا بود. در آن هنگام در جریان بحثهایشان، پسر چنان گرایشات اندیشه یهودی را فراموش کرد که پیشنهاد کرد به خانه بازگردند و برای ساختن یک آمفی تئاتر در ناصره کار کنند. هنگامی که یوسف شنید پسر ارشدش چنین احساسات غیریهودی را ابراز می‌دارد رفتار آرام معمولش را فراموش کرد، شانه عیسی را گرفت، و با عصبانیت گفت: "پسر، تا وقتی که زنده‌ای دیگر هیچگاه نمی‌خواهم بیان چنین افکار شیطانی را از سوی تو بشنوم." عیسی از این نمایش احساسات پدرش یکه خورد؛ پیش از این او هرگز سوزش شخصی خشم پدرش را حس نکرده بود و فراتر از توصیف شگفت‌زده و شوکه شد. او فقط پاسخ داد: "بسیار خوب پدرم، همینطور خواهد بود." و پسر تا وقتی که پدرش زنده بود دیگر هیچگاه حتی در کمترین حد به بازیها و سایر فعالیتهای ورزشی یونانیان اشاره‌ای نکرد.

بعدها عیسی آمفی تئاتر یونانی در اورشلیم را دید و پی برد که چقدر این چیزها از دیدگاه یهودی نفرت انگیزند. با این وجود، او در سرتاسر زندگی‌اش تلاش کرد ایده تفریحات سلامت بخش را تا جایی که رسوم یهودی اجازه می‌داد، در طرحهای شخصیش و در برنامه آتی فعالیتهای منظم برای دوازده حواریش بگنجاند.

عیسی در پایان این سال یازدهم جوانی نیرومند، کاملاً رشد یافته، نسبتاً شوخ طبع، و تا اندازه‌ای شاداب بود، اما از این سال به بعد بیشتر و بیشتر وقت اوقات ویژه ژرف اندیشی و درون نگری جدی شد. او عمدتاً به این فکر مشغول می‌شد که چگونه تعهداتش را نسبت به خانواده‌اش به انجام رساند و در همان حال نسبت به ندایی که او را به مأموریتش در این دنیا فرا می‌خواند فراموش‌نشد؛ او از پیش دریافته بود که کارکرد او به بهبود بخشیدن مردم یهود محدود نمی‌شد.

4- سال دوازدهم (سال 6 بعد از میلاد مسیح)

این یک سال پروریدار در زندگی عیسی بود. او به پیشرفت در مدرسه ادامه داد و در مطالعه‌اش پیرامون طبیعت خستگی‌ناپذیر بود، در حالی که مطالعه روشهایی را که به واسطه آن انسانها امرار معاش می‌کنند به طور فزاینده دنبال می‌نمود. او شروع به انجام کارهای معمول در دکان نجاری منزل نمود و اجازه یافت کسب درآمد خودش را مدیریت کند، ترتیبی که در یک خانواده یهودی بسیار غیرمعمول بود. در این سال او همچنین خرد مخفی نگاه داشتن چنین اموری را در خانواده یاد گرفت. او در رابطه با شیوه‌ای که به واسطه آن در دهکده مشکل‌سازی کرده بود آگاهی می‌یافت، و از این پس در پنهان نگاه داشتن هر چیزی که ممکن بود موجب شود نسبت به همیارانش متفاوت به شمار آید به طور فزاینده محتاط گردید.

در طول این سال او دورانهای متعددی از عدم اطمینان، اگر نه شک واقعی را، در رابطه با طبیعت مأموریتش تجربه کرد. ذهن طبعاً در حال تکامل بشری

^{124:38 (1371.1)} The only time Jesus ever saw his father angry with him was that night in their room at the inn when, in the course of their discussions, the boy so far forgot the trends of Jewish thought as to suggest that they go back home and work for the building of an amphitheater at Nazareth. When Joseph heard his first-born son express such un-Jewish sentiments, he forgot his usual calm demeanor and, seizing Jesus by the shoulder, angrily exclaimed, "My son, never again let me hear you give utterance to such an evil thought as long as you live." Jesus was startled by his father's display of emotion; he had never before been made to feel the personal sting of his father's indignation and was astonished and shocked beyond expression. He only replied, "Very well, my father, it shall be so." And never again did the boy even in the slightest manner allude to the games and other athletic activities of the Greeks as long as his father lived.

^{124:39 (1371.2)} Later on, Jesus saw the Greek amphitheater at Jerusalem and learned how hateful such things were from the Jewish point of view. Nevertheless, throughout his life he endeavored to introduce the idea of wholesome recreation into his personal plans and, as far as Jewish practice would permit, into the later program of regular activities for his twelve apostles.

^{124:310 (1371.3)} At the end of this eleventh year Jesus was a vigorous, well-developed, moderately humorous, and fairly lighthearted youth, but from this year on he was more and more given to peculiar seasons of profound meditation and serious contemplation. He was much given to thinking about how he was to carry out his obligations to his family and at the same time be obedient to the call of his mission to the world; already he had conceived that his ministry was not to be limited to the betterment of the Jewish people.

4. THE TWELFTH YEAR (A.D. 6)

^{124:41 (1371.4)} This was an eventful year in Jesus' life. He continued to make progress at school and was indefatigable in his study of nature, while increasingly he prosecuted his study of the methods whereby men make a living. He began doing regular work in the home carpenter shop and was permitted to manage his own earnings, a very unusual arrangement to obtain in a Jewish family. This year he also learned the wisdom of keeping such matters a secret in the family. He was becoming conscious of the way in which he had caused trouble in the village, and henceforth he became increasingly discreet in concealing everything which might cause him to be regarded as different from his fellows.

^{124:42 (1371.5)} Throughout this year he experienced many seasons of uncertainty, if not actual doubt, regarding the nature of his mission. His naturally

او هنوز واقعیت طبیعت دوگانه‌اش را به طور کامل درک نمی‌کرد. این واقعیت که او یک شخصیت یگانه داشت برای ضمیر او این را دشوار می‌ساخت که منشأ دوگانه آن عواملی که تشکیل دهنده طبیعت مربوط به همان شخصیت بودند را بشناسد.

از این زمان به بعد او در کنار آمدن با برادران و خواهرانش موفق‌تر شد. او به طور فزاینده با تدبیر بود، و همیشه نسبت به بهروزی و شادی آنها دلسوز و باملاحظه بود، و تا زمان شروع خدمت روحانی همگانی خود روابط خوبی با آنها داشت. اگر روشن‌تر بگوییم: او با یعقوب، مریم، و دو فرزند جوانتر، عاموس و روت (که هنوز به دنیا نیامده بودند)، به بهترین نحو سازگاری داشت. او همیشه با مارتا به گونه‌ای نسبتاً خوب سازگاری داشت. مشکلی که در خانه داشت عمدتاً ناشی از ناسازگاری با یوسف و یهودا بود، به ویژه دومی.

برای یوسف و مریم این یک تجربه دشوار بود که پرورش این ترکیب بی‌سابقه ربانیت و بشریت را به عهده گیرند، و آنها برای این که چنین وفادارانه و موفق مسئولیتهای پدرانه و مادرانه خود را به انجام رسانند سزاوار تحسین فراوانی هستند. والدین عیسی به طور روز افزون متوجه می‌شدند که چیزی فوق بشری در این پسر ارشد وجود دارد، اما هرگز حتی در کمترین حد تصور این را نیز نمی‌کردند که این پسر موعود در واقع و در حقیقت آفریننده واقعی هر چیز و هر کس در این جهان محلی است. یوسف و مریم زندگی کردند و از دنیا رفتند بدون آن که هرگز بدانند پسرشان عیسی در واقع آفریننده جهان بود که در جسم انسانی ظهور یافته بود.

در این سال عیسی بیش از پیش به موسیقی توجه نشان داد، و او به آموزش برادران و خواهرانش در مدرسه خانگی ادامه داد. حدوداً در این هنگام بود که پسر از تفاوت میان دیدگاههای یوسف و مریم پیرامون طبیعت مأموریتش به طور مشتاقانه آگاه شد. او پیرامون دیدگاههای متفاوت والدینش بسیار تعمق کرد، و هنگامی که آنها فکر می‌کردند او به خواب عمیق فرو رفته است، اغلب بحثهای آنها را می‌شنید. او بیشتر و بیشتر به دیدگاه پدرش متمایل بود، لذا مادرش با این درک که پسرش رهنمودهای او را در امور مربوط به زندگی حرفه‌ای خود به تدریج رد می‌کند مقدر به آزرده خاطر شدن شده بود. و به تدریج با گذشت سالیان، این نقض ادراک وسعت یافت. مریم مفهوم مأموریت عیسی را کمتر و کمتر درک می‌کرد، و این مادر خوب با ناکامی پسر مورد علاقه‌اش در برآورده ساختن انتظارات بیش از حد او به طور روز افزون آزرده خاطر می‌گشت.

یوسف اعتقادی روز افزون به طبیعت معنوی مأموریت عیسی پیدا می‌کرد. و اما به دلایل دیگر و مهمتر تأسفانگیز به نظر می‌رسد که او نتوانست آنقدر زنده بماند که تحقق برداشتنش از اعطای عیسی به زمین را ببیند.

عیسی در طول آخرین سالش در مدرسه، هنگامی که دوازده ساله بود، در رابطه با رسم یهودی لمس کردن بخشی از کاغذ پوستی که بالای چارچوب در میخکوب شده بود، و این که هر بار پس از ورود یا خروج از

developing human mind did not yet fully grasp the reality of his dual nature. The fact that he had a single personality rendered it difficult for his consciousness to recognize the double origin of those factors which composed the nature associated with that selfsame personality.

124:43 (1371:6) From this time on he became more successful in getting along with his brothers and sisters. He was increasingly tactful, always compassionate and considerate of their welfare and happiness, and enjoyed good relations with them up to the beginning of his public ministry. To be more explicit: He got along with James, Miriam, and the two younger (as yet unborn) children, Amos and Ruth, most excellently. He always got along with Martha fairly well. What trouble he had at home largely arose out of friction with Joseph and Jude, particularly the latter.

124:44 (1372:1) It was a trying experience for Joseph and Mary to undertake the rearing of this unprecedented combination of divinity and humanity, and they deserve great credit for so faithfully and successfully discharging their parental responsibilities. Increasingly Jesus' parents realized that there was something superhuman resident within this eldest son, but they never even faintly dreamed that this son of promise was indeed and in truth the actual creator of this local universe of things and beings. Joseph and Mary lived and died without ever learning that their son Jesus really was the Universe Creator incarnate in mortal flesh.

124:45 (1372:2) This year Jesus paid more attention than ever to music, and he continued to teach the home school for his brothers and sisters. It was at about this time that the lad became keenly conscious of the difference between the viewpoints of Joseph and Mary regarding the nature of his mission. He pondered much over his parents' differing opinions, often hearing their discussions when they thought he was sound asleep. More and more he inclined to the view of his father, so that his mother was destined to be hurt by the realization that her son was gradually rejecting her guidance in matters having to do with his life career. And, as the years passed, this breach of understanding widened. Less and less did Mary comprehend the significance of Jesus' mission, and increasingly was this good mother hurt by the failure of her favorite son to fulfill her fond expectations.

124:46 (1372:3) Joseph entertained a growing belief in the spiritual nature of Jesus' mission. And but for other and more important reasons it does seem unfortunate that he could not have lived to see the fulfillment of his concept of Jesus' bestowal on earth.

124:47 (1372:4) During his last year at school, when he was twelve years old, Jesus remonstrated with his father about the Jewish custom of touching the bit of parchment nailed upon the doorpost each time on

خانه، انگشتی را که کاغذ پوستی را لمس می‌کرد می‌پوسیدند، پدرش را نکوهش کرد. به عنوان بخشی از این آیین، رسم بود که بگویند: "خداوند ما را در خروج و ورود، از این لحظه به بعد و حتی تا ابد محافظت نماید." یوسف و مریم دلایل نساختن مجسمه یا نقاشی نکردن را به طور مکرر به عیسی آموزش داده بودند، و توضیح داده بودند که ممکن است چنین کارهایی به مقاصد بت پرستانه به کار گرفته شوند. اگر چه عیسی نتوانست ممنوعیت آنها را در رابطه با تندیسها و تصاویر به طور کامل بفهمد، درک بسیار منسجمی داشت و از این رو سرشت اساساً بت‌پرستانه این تعظیم و تکریم عادت‌وار به کاغذ پوستی چارچوب در را به پدرش خاطر نشان کرد. و یوسف پس از این که عیسی بدین گونه او را نکوهش کرد، کاغذ پوستی را برداشت.

با گذشت زمان، عیسی تلاش زیادی به خرج داد تا رسم اشکال مذهبی آنها را اصلاح سازد، از جمله دعا‌های خانوادگی و رسوم دیگر. و انجام بسیاری از این کارها در ناصره امکان‌پذیر بود، زیرا کنیسه آن تحت نفوذ یک مدرسه لیبرال از آموزگاران یهودی بود که نمونه آن آموزگار معروف ناصره، یوسف بود.

عیسی در طول این سال و دو سال بعد در نتیجه تلاش دائمش برای تطبیق دادن دیدگاههای شخصیش در زمینه رسوم مذهبی و تسهیلات اجتماعی با اعتقادات تثبیت شده پدر و مادرش دچار رنج ذهنی زیادی شد. او به واسطه تضاد میان اشتیاق برای وفاداری به اعتقادات خودش و هشدار ضمیر درون برای تسلیم وظیفه شناسانه به پدر و مادرش پریشان بود. تعارض اصلی او میان دو فرمان بزرگ بود که در ذهن جوان او از همه برجسته‌تر بودند. یکی این بود: "به اصول بالاترین اعتقادات خود پیرامون حقیقت و درستی وفادار باش." و دیگری این بود: "به پدر و مادرت احترام بگذار، زیرا آنها به تو زندگی بخشیده‌اند و تو را پرورده‌اند." با این وجود او از زیر بار مسئولیت انجام تنظیمات ضروری روزانه میان این قلمروهای وفاداری با اعتقادات شخصی فردی و وظیفه در قبال خانواده‌اش هرگز شانه خالی نکرد، و او به رضایت ایجاد یک در هم آمیختن فزاینده موزون اعتقادات شخصی و وظایف خانوادگی به یک مفهوم استادانه از همبستگی گروهی بر اساس وفاداری، عدالت، بردباری، و عشق دست یافت.

5- سیزدهمین سال او (سال 7 بعد از میلاد مسیح)

در این سال این پسر اهل ناصره از دوران نوجوانی به آغاز اوان مردانگی عبور کرد؛ صدای او شروع به تغییر کرد، و سایر ویژگیهای ذهنی و جسمی شاهد فرا رسیدن وضعیت مردانگی بود.

در یکشنبه شب، 9 ژانویه، سال 7 بعد از میلاد مسیح، برادر نوزادش، عاموس، به دنیا آمد. یهودا هنوز دو سال نداشت، و خواهر نوزاد، روت، هنوز به دنیا نیامده بود؛ از این رو می‌توان دید که عیسی یک خانواده

going into, or coming out of, the house and then kissing the finger that touched the parchment. As a part of this ritual it was customary to say, "The Lord shall preserve our going out and our coming in, from this time forth and even forevermore." Joseph and Mary had repeatedly instructed Jesus as to the reasons for not making images or drawing pictures, explaining that such creations might be used for idolatrous purposes. Though Jesus failed fully to grasp their proscriptions against images and pictures, he possessed a high concept of consistency and therefore pointed out to his father the essentially idolatrous nature of this habitual obeisance to the doorpost parchment. And Joseph removed the parchment after Jesus had thus remonstrated with him.

^{124:48 (1372:5)} As time passed, Jesus did much to modify their practice of religious forms, such as the family prayers and other customs. And it was possible to do many such things at Nazareth, for its synagogue was under the influence of a liberal school of rabbis, exemplified by the renowned Nazareth teacher, Jose.

^{124:49 (1372:6)} Throughout this and the two following years Jesus suffered great mental distress as the result of his constant effort to adjust his personal views of religious practices and social amenities to the established beliefs of his parents. He was distraught by the conflict between the urge to be loyal to his own convictions and the conscientious admonition of dutiful submission to his parents; his supreme conflict was between two great commands which were uppermost in his youthful mind. The one was: "Be loyal to the dictates of your highest convictions of truth and righteousness." The other was: "Honor your father and mother, for they have given you life and the nurture thereof." However, he never shirked the responsibility of making the necessary daily adjustments between these realms of loyalty to one's personal convictions and duty toward one's family, and he achieved the satisfaction of effecting an increasingly harmonious blending of personal convictions and family obligations into a masterful concept of group solidarity based upon loyalty, fairness, tolerance, and love.

5. HIS THIRTEENTH YEAR (A.D. 7)

^{124:51 (1373:1)} In this year the lad of Nazareth passed from boyhood to the beginning of young manhood; his voice began to change, and other features of mind and body gave evidence of the oncoming status of manhood.

^{124:52 (1373:2)} On Sunday night, January 9, A.D. 7, his baby brother, Amos, was born. Jude was not yet two years of age, and the baby sister, Ruth, was yet to come; so it may be seen that Jesus had a sizable family of small children left to his watchcare when

بزرگ از بچه‌های کوچک داشت که وقتی پدرش سال بعد در اثر یک حادثه از دنیا رفت، تحت مراقبت او قرار گرفتند.

حدوداً در اواسط فوریه بود که عیسی از نظر انسانی اطمینان یافت که سرنوشتش انجام یک مأموریت در زمین برای روشننگری انسانها و آشکار کردن خداوند است. تصمیمات بسیار مهم، به همراه طرحهای فراگیر در ذهن این جوان که در ظاهر یک پسر یهودی معمولی اهل ناصره بود در حال شکل گرفتن بودند. به تدریج که تمامی اینها در اندیشه و کنش پسر نجار تازه بالغ شروع به پدیدار شدن کرد، حیات هوشمند تمامی نبادان با شیفتگی و شگفتی در حال نظاره بودند.

در اولین روز هفته، 20 مارس، سال 7 بعد از میلاد مسیح، عیسی از دوره آموزشی در مدرسه محلی که به کنیسه ناصره مربوط بود فارغ‌التحصیل شد. این یک روز بزرگ در زندگی هر خانواده بلند پرواز یهودی بود، روزی که نخستین پسر زاده شده یک "پسر فرمان خدا" و نخستین زاده شده فدیه شده به خداوند خدای اسرائیل، یک "فرزند خدای والا مرتبه" و خادم خدای تمامی زمین اعلام می‌شد.

جمعه هفته قبل، یوسف برای حضور در این مناسبت شاد از سفوریس آمده بود، جایی که او مسئول کار روی یک ساختمان عمومی جدید بود. آموزگار عیسی با اطمینان باور داشت که سرنوشت شاگرد هشیار و کوشایش این است که کاری برجسته و مأموریتی ممتاز داشته باشد. بزرگان، به رغم تمامی مشکلاتشان با تمایلات خلاف عرف عیسی بسیار به پسر مباحثات می‌کردند و از پیش شروع به آماده ساختن طرحهایی کرده بودند که او را قادر می‌ساخت به اورشلیم برود و تحصیلات خود را در آکادمیهای معروف عبرانی ادامه دهد.

همینطور که عیسی گاه به گاه گفتگو پیرامون این طرحها را می‌شنید، به طور فزاینده اطمینان می‌یافت که برای مطالعه نزد آموزگاران یهودی هرگز به اورشلیم نخواهد رفت. اما او این تراژدی را که در شرف وقوع بود در خواب هم نمی‌دید. این رخداد ترک تمامی این طرحها را تضمین نمود، چرا که او را مجبور ساخت مسئولیت حمایت و هدایت یک خانواده بزرگ که در آن هنگام شامل پنج برادر و سه خواهر و نیز مادرش و خودش بود را به عهده گیرد. عیسی در مقایسه با یوسف، پدرش، تجربه‌ای بیشتر و طولانی‌تر در پرورش این خانواده داشت؛ و او از عهده انجام شاخصی که او متعاقباً برای خودش قرار داد برآمد: این که آموزگاری خردمند، شکیب، فهیم، و مؤثر و برادر بزرگتر برای این خانواده — خانواده خودش — شود، که به طور بسیار ناگهانی غم زده و به گونه‌ای بسیار غیرمنتظره سوگوار گشت.

6- سفر به اورشلیم

عیسی که اکنون به آستانه مردانگی جوان رسیده بود و رسماً از مدارس کنیسه فارغ‌التحصیل شده بود، از این شایستگی برخوردار بود که برای شرکت در جشن

his father met his accidental death the following year.

^{124:53 (1373:3)} It was about the middle of February that Jesus became humanly assured that he was destined to perform a mission on earth for the enlightenment of man and the revelation of God. Momentous decisions, coupled with far-reaching plans, were formulating in the mind of this youth, who was, to outward appearances, an average Jewish lad of Nazareth. The intelligent life of all Nebadon looked on with fascination and amazement as all this began to unfold in the thinking and acting of the now adolescent carpenter's son.

^{124:54 (1373:4)} On the first day of the week, March 20, A.D. 7, Jesus graduated from the course of training in the local school connected with the Nazareth synagogue. This was a great day in the life of any ambitious Jewish family, the day when the first-born son was pronounced a "son of the commandment" and the ransomed first-born of the Lord God of Israel, a "child of the Most High" and servant of the Lord of all the earth.

^{124:55 (1373:5)} Friday of the week before, Joseph had come over from Sepphoris, where he was in charge of the work on a new public building, to be present on this glad occasion. Jesus' teacher confidently believed that his alert and diligent pupil was destined to some outstanding career, some distinguished mission. The elders, notwithstanding all their trouble with Jesus' nonconformist tendencies, were very proud of the lad and had already begun laying plans which would enable him to go to Jerusalem to continue his education in the renowned Hebrew academies.

^{124:56 (1373:6)} As Jesus heard these plans discussed from time to time, he became increasingly sure that he would never go to Jerusalem to study with the rabbis. But he little dreamed of the tragedy, so soon to occur, which would insure the abandonment of all such plans by causing him to assume the responsibility for the support and direction of a large family, presently to consist of five brothers and three sisters as well as his mother and himself. Jesus had a larger and longer experience rearing this family than was accorded to Joseph, his father; and he did measure up to the standard which he subsequently set for himself: to become a wise, patient, understanding, and effective teacher and eldest brother to this family — his family — so suddenly sorrow-stricken and so unexpectedly bereaved.

6. THE JOURNEY TO JERUSALEM

^{124:61 (1374:1)} Jesus, having now reached the threshold of young manhood and having been formally graduated from the synagogue schools, was

نخستین عید فصح خود به همراه والدینش به اورشلیم برود. عید فصح این سال به شنبه، 9 آوریل، سال 7 بعد از میلاد مسیح افتاده بود. سحرگاه صبح دوشنبه، 4 آوریل، یک گروه قابل توجه (103 نفره) آماده رفتن از ناصره به اورشلیم شدند. آنها به سمت جنوب به سوی سامره سفر کردند، اما به محض رسیدن به یزرعیل، به سمت شرق تغییر جهت دادند، و کوه جلیوع را به سوی دره اردن دور زدند تا از عبور از طریق سامره اجتناب کنند. یوسف و خانواده اش می توانستند با رفتن به سامره از طریق مسیر چاه یعقوب و بتل لذت ببرند، اما چون یهودیان دوست نداشتند با سامریها برخورد کنند، تصمیم گرفتند از راه دره اردن با همسایگان خود بروند.

آرچلوس که بسیار مورد ترس بود عزل شده بود، و آنها دیگر ترسی از بردن عیسی به اورشلیم نداشتند. از زمانی که هیروдіس اول در صدد نابود کردن نوزاد بیت لحم برآمد دوازده سال گذشته بود، و اکنون دیگر هیچکس به مربوط ساختن آن قضیه به این پسر گمنام ناصری فکر نمی کرد.

پیش از رسیدن به تقاطع یزرعیل، و همینطور که آنها به سفر خود ادامه می دادند، به زودی در سمت چپ از دهکده باستانی شونم عبور کردند، و عیسی بار دیگر درباره زیباترین دوشیزه تمام اسرائیل که روزگاری در آنجا زندگی می کرد و نیز درباره کارهای شگفت آوری که الیشع در آنجا اجرا می کرد شنید. والدین عیسی حین عبور از طریق یزرعیل کارهای آهلب و ایزابل و کارهای چشمگیر یهو را بازگویی کردند. در هنگام دور زدن کوه جلیوع، آنها در رابطه با شاتول که در دامنه های این کوه به زندگی خود خاتمه داد، و داوود پادشاه و اجتماعات این مکان تاریخی بسیار صحبت کردند.

این زائران در هنگام دور زدن پایه کوه جلیوع می توانستند شهر یونانی اسکیتوپولیس را در سمت راست ببینند. آنها از دور به ساختمانهای مرمری چشم می دوختند اما به شهر غریبه یهودی نزدیک نمی شدند تا مبدا خود را بدین طریق آلوده سازند و نتوانند در مراسم مذهبی و مقدس عید فصح که در اورشلیم پیش رو بود شرکت کنند. مریم نمی توانست بفهمد که چرا یوسف با عیسی هیچکدام از اسکیتوپولیس صحبت نمی کنند. او از مشاجره سال گذشته آنها اطلاعی نداشت، زیرا هیچگاه این رخداد را برایش تعریف نکرده بودند.

اکنون جاده مستقیماً به دره گرمسیری اردن به پایین راه می برد، و به زودی اردن پر پیچ و خم با آبهای درخشان و موج دارش که به سمت بحرالمت سرازیر می شدند در معرض شگفت زده عیسی قرار می گرفت. در حالی که آنها در این دره گرمسیری به سوی جنوب سفر می کردند لباسهای بیرونی خود را کنار گذاشتند، و از مزارع مجلل غلات و خرزهره های زیبا که مملو از گل های صورتی بود لذت بردند، در حالی که کوه عظیم و پوشیده از برف هرمون در آن دورها در سمت شمال با شکوه ایستاده بود، و به این دره تاریخی به سوی پایین می نگریست. آنها با اندکی بیش از سه ساعت حرکت از اسکیتوپولیس که در سوی مقابل بود به یک چشمه جوشان رسیدند، و شبانه زیر آسمان پرستاره در اینجا چادر زدند.

qualified to proceed to Jerusalem with his parents to participate with them in the celebration of his first Passover. The Passover feast of this year fell on Saturday, April 9, A.D. 7. A considerable company (103) made ready to depart from Nazareth early Monday morning, April 4, for Jerusalem. They journeyed south toward Samaria, but on reaching Jezreel, they turned east, going around Mount Gilboa into the Jordan valley in order to avoid passing through Samaria. Joseph and his family would have enjoyed going down through Samaria by way of Jacob's well and Bethel, but since the Jews disliked to deal with the Samaritans, they decided to go with their neighbors by way of the Jordan valley.

^{124:62 (1374:2)} The much-dreaded Archelaus had been deposed, and they had little to fear in taking Jesus to Jerusalem. Twelve years had passed since the first Herod had sought to destroy the babe of Bethlehem, and no one would now think of associating that affair with this obscure lad of Nazareth.

^{124:63 (1374:3)} Before reaching the Jezreel junction, and as they journeyed on, very soon, on the left, they passed the ancient village of Shunem, and Jesus heard again about the most beautiful maiden of all Israel who once lived there and also about the wonderful works Elisha performed there. In passing by Jezreel, Jesus' parents recounted the doings of Ahab and Jezebel and the exploits of Jehu. In passing around Mount Gilboa, they talked much about Saul, who took his life on the slopes of this mountain, King David, and the associations of this historic spot.

^{124:64 (1374:4)} As they rounded the base of Gilboa, the pilgrims could see the Greek city of Scythopolis on the right. They gazed upon the marble structures from a distance but went not near the gentile city lest they so defile themselves that they could not participate in the forthcoming solemn and sacred ceremonies of the Passover at Jerusalem. Mary could not understand why neither Joseph nor Jesus would speak of Scythopolis. She did not know about their controversy of the previous year as they had never revealed this episode to her.

^{124:65 (1374:5)} The road now led immediately down into the tropical Jordan valley, and soon Jesus was to have exposed to his wondering gaze the crooked and ever-winding Jordan with its glistening and rippling waters as it flowed down toward the Dead Sea. They laid aside their outer garments as they journeyed south in this tropical valley, enjoying the luxurious fields of grain and the beautiful oleanders laden with their pink blossoms, while massive snow-capped Mount Hermon stood far to the north, in majesty looking down on the historic valley. A little over three hours' travel from opposite Scythopolis they came upon a bubbling spring, and here they camped for the night, out under the starlit heavens.

آنها در روز دوم سفرشان از جایی که رود زرقا از شرق به داخل اردن جاری می‌شود گذشتند، و با نگرینستن به سمت شرق این دره رود، از روزگاران جدعون یاد کردند، زمانی که مدیانیان برای تصرف این سرزمین به سوی آن هجوم آوردند. نزدیک به پایان دومین روز سفر، آنها در نزدیکی پایه کوه سارتابا، بلندترین کوهی که به دره اردن مشرف بود، چادر زدند. دژ اسکندریه در قلعه این کوه قرار دارد، جایی که هیرودیس یکی از همسران خود را در آن زندانی کرده و دو پسرش را پس از خفه کردن آنها در آن دفن کرده بود.

در روز سوم آنها از کنار دو دهکده که به تازگی توسط هیرودیس ساخته شده بود عبور کردند و معماری برتر آنها و باغهای زیبای نخل آنها را مشاهده کردند. آنها تا شب هنگام به اریحا رسیدند و تا روز بعد در آنجا ماندند. عصر آن روز یوسف، مریم، و عیسی تا مکان باستانی اریحا یک و نیم مایل راه رفتند، جایی که بنا بر روایات یهودی یوشع که عیسی به اسم او نامگذاری شده بود شاهکارهای معروف خود را اجرا کرده بود.

تا چهارمین و آخرین روز سفر، یک حرکت مداوم از زائران در جاده جریان داشت. آنها اکنون شروع به بالاروی از تپه‌هایی که به اورشلیم راه می‌برد کردند. همینطور که آنها به بالای تپه نزدیک می‌شدند، می‌توانستند به آن سوی اردن، به کوههایی که در ماورا و جنوب آبهای آرام بحرالمت قرار داشتند، بنگرند. در حدود نیمه راه به سمت اورشلیم، عیسی برای نخستین بار کوه زیتون (ناحیه‌ای که بخش عمده‌ای از زندگی آینده‌اش می‌شد) را دید، و یوسف به او اشاره کرد که شهر مقدس درست در آن سوی تیغه این کوه قرار دارد، و قلب پسر از این پیش بینی شادی بخش که به زودی شهر و منزلگاه پدر آسمانیش را نظاره خواهد کرد به تندی به تپش درآمد.

آنها در دامنه‌های شرقی کوه زیتون در مرزهای دهکده کوچکی که بتانی نام داشت برای استراحت توقف کردند. روستائیان مهمان‌نواز برای خدمت به این زائران به آنجا سرازیر شدند، و چنین پیش آمد که یوسف و خانواده‌اش در نزدیکی خانه فردی به نام شمعون که دارای سه فرزند حدوداً هم سن عیسی — مریم، مارتا، و ایلعازر — بود توقف کردند. آنها این خانواده ناصری را برای صرف غذا به منزلشان دعوت کردند، و یک دوستی دیرپا میان این دو خانواده شکل گرفت. بعد از آن، عیسی بارها در طول زندگی پررویداد خود در این خانه توقف کرد.

آنها به راه خود ادامه دادند، و به زودی در لبه کوه زیتون ایستادند، و عیسی برای نخستین بار (در خاطره خود) شهر مقدس، کاخهای پر زرق و برق، و معبد الهامبخش پدرش را دید. عیسی در طول زندگیش هیچگاه چنین شور و شغف ناب بشری را تجربه نکرده بود، طوری که در این لحظه، در این بعدازظهر آوریل در هنگام ایستادن در کوه زیتون، برای نخستین بار با شایستگی تمام محو تماشای اورشلیم گردید. و او سالها بعد، در همین نقطه ایستاد و به خاطر شهری که در آستانه نفی پیامبری دیگر بود، یعنی آخرین و بزرگترین آموزگار آسمانیش، گریست.

اما آنها شتابان به سوی اورشلیم رفتند. اکنون بعد از ظهر روز پنجشنبه بود. آنها پس از رسیدن به شهر از

^{124:66 (1374:6)} On their second day's journey they passed by where the Jabbok, from the east, flows into the Jordan, and looking east up this river valley, they recounted the days of Gideon, when the Midianites poured into this region to overrun the land. Toward the end of the second day's journey they camped near the base of the highest mountain overlooking the Jordan valley, Mount Sartaba, whose summit was occupied by the Alexandrian fortress where Herod had imprisoned one of his wives and buried his two strangled sons.

^{124:67 (1375:1)} The third day they passed by two villages which had been recently built by Herod and noted their superior architecture and their beautiful palm gardens. By nightfall they reached Jericho, where they remained until the morrow. That evening Joseph, Mary, and Jesus walked a mile and a half to the site of the ancient Jericho, where Joshua, for whom Jesus was named, had performed his renowned exploits, according to Jewish tradition.

^{124:68 (1375:2)} By the fourth and last day's journey the road was a continuous procession of pilgrims. They now began to climb the hills leading up to Jerusalem. As they neared the top, they could look across the Jordan to the mountains beyond and south over the sluggish waters of the Dead Sea. About halfway up to Jerusalem, Jesus gained his first view of the Mount of Olives (the region to be so much a part of his subsequent life), and Joseph pointed out to him that the Holy City lay just beyond this ridge, and the lad's heart beat fast with joyous anticipation of soon beholding the city and house of his heavenly Father.

^{124:69 (1375:3)} On the eastern slopes of Olivet they paused for rest in the borders of a little village called Bethany. The hospitable villagers poured forth to minister to the pilgrims, and it happened that Joseph and his family had stopped near the house of one Simon, who had three children about the same age as Jesus — Mary, Martha, and Lazarus. They invited the Nazareth family in for refreshment, and a lifelong friendship sprang up between the two families. Many times afterward, in his eventful life, Jesus stopped in this home.

^{124:610 (1375:4)} They pressed on, soon standing on the brink of Olivet, and Jesus saw for the first time (in his memory) the Holy City, the pretentious palaces, and the inspiring temple of his Father. At no time in his life did Jesus ever experience such a purely human thrill as that which at this time so completely enthralled him as he stood there on this April afternoon on the Mount of Olives, drinking in his first view of Jerusalem. And in after years, on this same spot he stood and wept over the city which was about to reject another prophet, the last and the greatest of her heavenly teachers.

^{124:611 (1375:5)} But they hurried on to Jerusalem. It was now Thursday afternoon. On reaching the city, they journeyed past the temple, and never had Jesus

معبد عبور کردند، و عیسی هیچگاه چنین جمعیت انبوهی از موجودات بشری را ندیده بود. او در رابطه با این که چگونه این یهودیان از دورترین نقاط دنیای شناخته شده در اینجا گرد آمده بودند عمیقاً اندیشه کرد.

آنها به زودی به مکانی رسیدند که برای اقامت آنها در طول هفته عید فصح از پیش ترتیب داده شده بود. این منزل بزرگ متعلق به یک خویشاوند ثروتمند مریم بود، کسی که از طریق زکریا درباره تاریخ آغازین یحیی و عیسی هر دو چیزهایی شنیده بود. روز بعد، روز آمادگی، آنها برای برگزاری شایسته جشن سبت عید فصح آماده شدند.

در حالی که تمامی اورشلیم در آمادگی برای عید فصح در تکیو بود، یوسف فرصتی پیدا کرد تا پسرش را به دیدن دانشکده‌ای ببرد که به محض رسیدن او به سن مورد نیاز پانزده سالگی برای ادامه تحصیل او برای دو سال بعد در نظر گرفته شده بود. هنگامی که یوسف دید عیسی نسبت به تمامی این طرح‌های به دقت برنامه‌ریزی شده چه علاقه اندکی نشان می‌دهد به راستی متحیر شد.

عیسی عمیقاً تحت تأثیر معبد و تمامی خدمات مربوطه و فعالیت‌های دیگر قرار گرفته بود. برای نخستین بار از هنگامی که چهار ساله بود، او چنان با ژرف اندیشی‌های خود مشغول بود که نمی‌توانست سؤالات زیادی بپرسد. با این وجود او (همچون دفعات قبل) چندین سؤال خجالت‌آور از پدرش پرسید، مثلاً این که چرا پدر آسمانی نیازمند ریختن خون این همه حیوان بی‌گناه و بی‌دفاع است. و پدرش از حالت چهره پسر به خوبی می‌دانست که پاسخها و تلاشهای او برای توضیح، برای پسر ژرف اندیش و سخت استدلال‌گر او قانع کننده نبود.

در روز پیش از سبت عید فصح، امواج سیلابی از روشنایی روحانی ذهن انسانی عیسی را فرا گرفت و قلب بشری او را از دلسوزی محبت‌آمیز برای جمعیت انبوه از نظر معنوی کور و از نظر اخلاقی نادان که برای جشن بزرگداشت عید باستانی فصح گرد آمده بودند لبریز ساخت. این یکی از خارق‌العاده‌ترین روزهایی بود که پسر خداوند در جسم گذراند؛ و در طول آن شب، برای نخستین بار در دوران زندگی زمینی‌اش یک پیام‌آور تخصیص یافته از سلوینگتون که توسط عمانوئیل به مأموریت فرستاده شده بود در برابر او ظاهر گشت، که گفت: "ساعت آن فرا رسیده است. وقت آن است که انجام کار پدرت را آغاز کنی."

و بدین ترتیب، حتی پیش از آن که مسئولیتهای سنگین خانواده ناصری بر دوشهای جوان او فرود آیند، اکنون پیام‌آور آسمانی از راه رسید تا به این پسر که هنوز به طور کامل سیزده سال نداشت یادآوری کند که ساعت آن فرا رسیده است که از سرگیری مسئولیتهای یک جهان را آغاز کند. این نخستین رویداد از یک زنجیره طولانی از رخدادهایی بود که سرانجام به تکمیل اعطای پسر در یورنشیا و جایگزینی "دولت یک جهان بر شاه‌های بشری - الهی او" انجامید.

beheld such throngs of human beings. He meditated deeply on how these Jews had assembled here from the uttermost parts of the known world.

124:6.12 (1375:6) Soon they reached the place prearranged for their accommodation during the Passover week, the large home of a well-to-do relative of Mary's, one who knew something of the early history of both John and Jesus, through Zacharias. The following day, the day of preparation, they made ready for the appropriate celebration of the Passover Sabbath.

124:6.13 (1375:7) While all Jerusalem was astir in preparation for the Passover, Joseph found time to take his son around to visit the academy where it had been arranged for him to resume his education two years later, as soon as he reached the required age of fifteen. Joseph was truly puzzled when he observed how little interest Jesus evinced in all these carefully laid plans.

124:6.14 (1375:8) Jesus was profoundly impressed by the temple and all the associated services and other activities. For the first time since he was four years old, he was too much preoccupied with his own meditations to ask many questions. He did, however, ask his father several embarrassing questions (as he had on previous occasions) as to why the heavenly Father required the slaughter of so many innocent and helpless animals. And his father well knew from the expression on the lad's face that his answers and attempts at explanation were unsatisfactory to his deep-thinking and keen-reasoning son.

124:6.15 (1376:1) On the day before the Passover Sabbath, flood tides of spiritual illumination swept through the mortal mind of Jesus and filled his human heart to overflowing with affectionate pity for the spiritually blind and morally ignorant multitudes assembled for the celebration of the ancient Passover commemoration. This was one of the most extraordinary days that the Son of God spent in the flesh; and during the night, for the first time in his earth career, there appeared to him an assigned messenger from Salvington, commissioned by Immanuel, who said: "The hour has come. It is time that you began to be about your Father's business."

124:6.16 (1376:2) And so, even ere the heavy responsibilities of the Nazareth family descended upon his youthful shoulders, there now arrived the celestial messenger to remind this lad, not quite thirteen years of age, that the hour had come to begin the resumption of the responsibilities of a universe. This was the first act of a long succession of events which finally culminated in the completion of the Son's bestowal on Urantia and the replacing of "the government of a universe on his human-divine shoulders."

با گذشت زمان، راز پیداری عیسی در جسم، برای همگی ما بیشتر و بیشتر غیر قابل فهم می‌شد. ما به سختی می‌توانستیم درک کنیم که این پسر ناصری آفریننده تمامی نبادان بود. حتی امروزه نیز نمی‌فهمیم چگونه روح همین پسر آفریننده و روح پدر بهشتی او با روانهای انسانها ارتباط دارند. با گذشت زمان، ما می‌توانستیم ببینیم که ذهن بشری او به طور فزاینده می‌فهمید که در حالی که زندگیش را در جسم زندگی می‌کرد، در روح، مسئولیت یک جهان روی دوشهای او استوار بود.

بدین ترتیب دوران زندگانی پسر ناصری به پایان می‌رسد، و داستان آن جوان بالغ — انسان به طور فزاینده خود آگاه الهی — آغاز می‌گردد که اکنون ضمن تلاش برای تلفیق مقصود در حال گسترش زندگیش با آرزوهای والدینش و وظایفش در قبال خانواده‌اش و جامعه روزگار و عصرش، تعمق پیرامون دوران زندگانش را در زمین آغاز می‌کند.

^{124:6.17 (1376.3)} As time passed, the mystery of the incarnation became, to all of us, more and more unfathomable. We could hardly comprehend that this lad of Nazareth was the creator of all Nebadon. Neither do we nowadays understand how the spirit of this same Creator Son and the spirit of his Paradise Father are associated with the souls of mankind. With the passing of time, we could see that his human mind was increasingly discerning that, while he lived his life in the flesh, in spirit on his shoulders rested the responsibility of a universe.

^{124:6.18 (1376.4)} Thus ends the career of the Nazareth lad, and begins the narrative of that adolescent youth — the increasingly self-conscious divine human — who now begins the contemplation of his world career as he strives to integrate his expanding life purpose with the desires of his parents and his obligations to his family and the society of his day and age.

مقاله 125. عیسی در اورشلیم

126 ⇨

کتاب یورنشیا

124 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 125

عیسی در اورشلیم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- دیدار عیسی از معبد
- 2- عیسی و عید فصح
- 3- عزیمت یوسف و مریم
- 4- روزهای اول و دوم در معبد
- 5- سومین روز در معبد
- 6- چهارمین روز در معبد

مقدمه مقاله

هیچ رخدادی در تمام دوران پررویداد زندگی زمینی عیسی مشغول کننده تر و از جنبه انسانی هیجان انگیزتر از این نخستین دیدار به یاد ماندنی او به اورشلیم نبود. او به ویژه تحت تأثیر تجربه بحثهای معبد که به تنهایی در آن شرکت داشت قرار گرفته بود، و این به عنوان رویداد بزرگ دوران بعدی کودکی و نوجوانی او تا مدتها در خاطرش باقی ماند. این نخستین فرصت او برای لذت بردن از چند روز زندگی مستقل، و شور و شغف آمد و رفت بدون کنترل و محدودیت بود. این دوره کوتاه زندگی هدایت نشده، در طول هفته بعد از عید فصح، نخستین رهایی کامل از مسئولیتهایی بود که او تا آن هنگام از آن بهره مند شده بود. و پس از آن سالها طول کشید تا بار دیگر بتواند یک دوره رهایی مثل آن از هر حس مسئولیت، حتی برای مدتی کوتاه، داشته باشد.

زنان به ندرت برای جشن عید فصح به اورشلیم می رفتند؛ حضور آنها اجباری نبود. با این وجود عیسی عملاً از رفتن امتناع می کرد، مگر این که مادرش آنها را همراهی می کرد. و هنگامی که مادرش تصمیم گرفت برود، بسیاری از زنان دیگر ناصره برای رفتن به این سفر ترغیب شدند. از این رو گروه عید فصح در بر گیرنده بیشترین تعداد زنان نسبت به مردان بود، که همیشه از ناصره عازم عید فصح می شدند. آنها گهگاه در طول مسیر رفتن به اورشلیم مزمور یکصد و سی را به صورت آواز می خواندند.

PAPER 125

JESUS AT JERUSALEM

SECTIONS

Introduction

1. Jesus Views the Temple
2. Jesus and the Passover
3. Departure of Joseph and Mary
4. First and Second Days in the Temple
5. The Third Day in the Temple
6. The Fourth Day in the Temple

INTRODUCTION

^{125:01 (1377:1)} NO INCIDENT in all Jesus' eventful earth career was more engaging, more humanly thrilling, than this, his first remembered visit to Jerusalem. He was especially stimulated by the experience of attending the temple discussions by himself, and it long stood out in his memory as the great event of his later childhood and early youth. This was his first opportunity to enjoy a few days of independent living, the exhilaration of going and coming without restraint and restrictions. This brief period of undirected living, during the week following the Passover, was the first complete freedom from responsibility he had ever enjoyed. And it was many years subsequent to this before he again had a like period of freedom from all sense of responsibility, even for a short time.

^{125:02 (1377:2)} Women seldom went to the Passover feast at Jerusalem; they were not required to be present. Jesus, however, virtually refused to go unless his mother would accompany them. And when his mother decided to go, many other Nazareth women were led to make the journey, so that the Passover company contained the largest number of women, in proportion to men, ever to go up to the Passover from Nazareth. Ever and anon, on the way to Jerusalem, they chanted the one

hundred and thirtieth Psalm.

از هنگامی که آنها ناصره را ترک کردند تا وقتی که به قله کوه زیتون رسیدند، عیسی یک انتظار قابل پیش بینی و طاقت فرسای طولانی را تجربه کرد. او در سرتاسر دوران شاد کودکی شنیده بود که از اورشلیم و معبدش به گونه‌ای احترام‌آمیز یاد می‌شود؛ و اکنون بنا بود به زودی در واقعیت آنها را مشاهده کند. معبد از کوه زیتون و از بیرون، از فاصله نزدیکتر تماماً بیش از چیزی بود که عیسی انتظار داشت؛ اما هنگامی که به یک باره از دروازه‌های مقدس آن داخل شد، سرخوردگی بزرگش آغاز گشت.

عیسی همراه با پدر و مادرش از میان محوطه معبد عبور کرد تا به آن گروه از پسران جدید قانون بپیوندد که قرار بود به عنوان شهروندان اسرائیل متبرک اعلام شوند. او از نحوه رفتار کلی جمعیت معبد قدری ناامید شد، اما اولین شوک بزرگ روز وقتی به او وارد شد که مادرش در مسیر رفتنش به سالن زنان، آنها را ترک کرد. هیچگاه به ذهن عیسی خطور نکرده بود که مادرش برای رفتن به مراسم تبرک او را همراهی نخواهد کرد، و او از این که مادرش مجبور شده بود چنین تبعیض غیرعادلانه‌ای را متحمل شود کاملاً برآشفته بود. در حالی که او به شدت از این موضوع آزرده شده بود، به جز چند اظهار نظر اعتراض‌آمیز به پدرش، چیزی نگفت. اما او فکر کرد، و عمیقاً فکر کرد، چنان که یک هفته بعد پرسشهای او از کاتبان و آموزگاران این را آشکار ساخت.

او مراسم تبرک را پشت سر گذاشت، اما به خاطر سرسری بودن و سرشت عادی آن مأیوس شد. او برای آن علاقه شخصی که مراسم کلیسه ناصره را تعیین ویژگی می‌کرد دلتنگ شده بود. سپس او بازگشت و به مادرش خوشامد گفت و آماده شد تا پدرش را در اولین سفرش به حول و حوش معبد و حیاطها، سالنها، و راهروهای گوناگون آن همراهی کند. محوطه معبد می‌توانست در آن واحد بیش از دویست هزار تن نیاشگر را در خود جای دهد، و گر چه عظمت این ساختمانها — در مقایسه با هر ساختمان دیگر که او تا آن هنگام دیده بود — به اندازه زیاد روی ذهنش تأثیر گذاشت، او بیشتر با تعمق روی اهمیت معنوی مراسم معبد و پرستش مربوط به آنها کنجکاو شده بود.

اگر چه بسیاری از آیینهای معبد در رابطه با آنچه که زیبا و نمادین است روی احساس او به گونه‌ای عمیق تأثیر می‌گذاشت، او از توضیح معانی واقعی این مراسم که پدر و مادرش در پاسخ به بسیاری از پرسشهای جستجوگرانه او ارائه می‌کردند همیشه ناامید می‌شد. عیسی آن تفاسیر پرستش و نیایش مذهبی را که در بر گیرنده اعتقاد به خشم خداوند یا غضب قادر متعال باشد به هیچ وجه نمی‌پذیرفت. پس از پایان دیدار از معبد، در بحثهای بیشتر پیرامون این پرسشها، هنگامی که پدرش با ملایمت اصرار ورزید که او پذیرش اعتقادات ارتدکس یهودی را تصدیق کند، عیسی به ناگاه به پدر و مادرش رو کرد، و با نگاهی ملتسمانه به چشمان پدرش گفت: "پدرم، این نمی‌تواند حقیقت داشته باشد — پدر آسمانی نمی‌تواند به فرزندان خطاکارش در زمین بدین گونه بنگرد. پدر آسمانی نمی‌تواند کمتر از آنی که تو مرا دوست داری فرزندانش را دوست بدارد. و من خوب می‌دانم، صرف نظر از این که چه کار نابخردانه‌ای انجام

^{125:03 (1377:3)} From the time they left Nazareth until they reached the summit of the Mount of Olives, Jesus experienced one long stress of expectant anticipation. All through a joyful childhood he had reverently heard of Jerusalem and its temple; now he was soon to behold them in reality. From the Mount of Olives and from the outside, on closer inspection, the temple had been all and more than Jesus had expected; but when he once entered its sacred portals, the great disillusionment began.

^{125:04 (1377:4)} In company with his parents Jesus passed through the temple precincts on his way to join that group of new sons of the law who were about to be consecrated as citizens of Israel. He was a little disappointed by the general demeanor of the temple throngs, but the first great shock of the day came when his mother took leave of them on her way to the women's gallery. It had never occurred to Jesus that his mother was not to accompany him to the consecration ceremonies, and he was thoroughly indignant that she was made to suffer from such unjust discrimination. While he strongly resented this, aside from a few remarks of protest to his father, he said nothing. But he thought, and thought deeply, as his questions to the scribes and teachers a week later disclosed.

^{125:05 (1377:5)} He passed through the consecration rituals but was disappointed by their perfunctory and routine natures. He missed that personal interest which characterized the ceremonies of the synagogue at Nazareth. He then returned to greet his mother and prepared to accompany his father on his first trip about the temple and its various courts, galleries, and corridors. The temple precincts could accommodate over two hundred thousand worshipers at one time, and while the vastness of these buildings — in comparison with any he had ever seen — greatly impressed his mind, he was more intrigued by the contemplation of the spiritual significance of the temple ceremonies and their associated worship.

^{125:06 (1378:1)} Though many of the temple rituals very touchingly impressed his sense of the beautiful and the symbolic, he was always disappointed by the explanation of the real meanings of these ceremonies which his parents would offer in answer to his many searching inquiries. Jesus simply would not accept explanations of worship and religious devotion which involved belief in the wrath of God or the anger of the Almighty. In further discussion of these questions, after the conclusion of the temple visit, when his father became mildly insistent that he acknowledge acceptance of the orthodox Jewish beliefs, Jesus turned suddenly upon his parents and, looking appealingly into the eyes of his father, said: "My father, it cannot be true — the Father in heaven cannot so regard his erring children on earth. The heavenly Father cannot love his children

دهم، تو هرگز بر من خشمگین و غضبناک نمی‌شوی. اگر تو، پدر زمینی من، از چنین بازتابی انسانی از خصوصیات الهی برخورداری، پس پدر آسمانی چه اندازه بیشتر می‌باید آکنده از نیکی و سرشار از بخشندگی باشد. من این عقیده را نمی‌پذیرم که پدر آسمانیم کمتر از پدر زمینیم مرا دوست دارد.

هنگامی که یوسف و مریم این سخنان پسر ارشد خود را شنیدند، آرامش خود را حفظ کردند، و دیگر هیچگاه تلاش نکردند که نظر او را درباره مهر خداوند و بخشندگی پدر آسمانی تغییر دهند.

1- دیدار عیسی از معبد

در سرتاسر حیاطهای معبد، عیسی به هر جا که می‌رفت، از مشاهده روح بی‌حرمتی شوکه و ناراحت می‌شد. او رفتار جمعیت در معبد را با حضورشان در "منزل پدرش" ناسازگار می‌پنداشت. اما هنگامی که پدرش او را به داخل محوطه غیریهودیان برد، او شوک دوران زندگی جوانیش را دریافت کرد. در آنجا سر و صدای زبانهای نامفهوم، صحبت کردن با صدای بلند و دشنام دادن که با بع بع گوسفندان به گونه‌ای آشفته در آمیخته بود، و صداهای بی‌معنی که نشانگر حضور صرافان و فروشندگان حیوانات قربانی و کالاهای گوناگون تجاری دیگر بود شنیده می‌شد.

اما بیش از همه، حس نزاکت او بود که به واسطه دیدن روسپیان سبک سری که تقریباً در داخل این محوطه معبد جولان می‌دادند برآشفته شده بود، درست شبیه چنین زنان آرایش کرده‌ای که در هنگام دیدار از سفوریس به تازگی دیده بود. این بی‌حرمتی معبد تمام خشم جوانی او را به طور کامل برانگیخت، و او از در میان گذاشتن از ادانه احساس خود با یوسف درنگ نکرد.

عیسی احساسات و خدمت در معبد را تحسین می‌کرد، اما از دیدن زشتی معنوی در چهره بسیاری از نیاپشگران بی‌فکر شوکه شده بود.

آنها اکنون به حیاط کاهنان در زیر تاقچه سنگی در روبروی معبد رسیدند که محراب در آنجا قرار داشت، تا کشتن گله‌هایی از حیوانات و شستن خون از دستان کاهنان عهده‌دار سلاخی در فواره برنزی را مشاهده کنند. سنگفرش خون آلود، دستان خونین کاهنان، و صدای حیوانات در حال مرگ، بیش از آنی بود که این پسر عاشق طبیعت بتواند تحمل کند. آن صحنه وحشتناک این پسر ناصری را ناراحت می‌کرد؛ او بازوی پدرش را محکم گرفت و التماس کرد از آنجا بروند. آنها از میان حیاط غیریهودیان بازگشتند، و حتی خنده‌های ناهنجار و شوخی‌های زننده که او در آنجا شنید تسکین دهنده‌تر از صحنه‌هایی بودند که او به تازگی دیده بود.

یوسف که دید چگونه تماشای آیین معبد حال پسرش

less than you love me. And I well know, no matter what unwise thing I might do, you would never pour out wrath upon me nor vent anger against me. If you, my earthly father, possess such human reflections of the Divine, how much more must the heavenly Father be filled with goodness and overflowing with mercy. I refuse to believe that my Father in heaven loves me less than my father on earth."

125:07 (1378:2) When Joseph and Mary heard these words of their first-born son, they held their peace. And never again did they seek to change his mind about the love of God and the mercifulness of the Father in heaven.

1. JESUS VIEWS THE TEMPLE

125:1.1 (1378:3) Everywhere Jesus went throughout the temple courts, he was shocked and sickened by the spirit of irreverence which he observed. He deemed the conduct of the temple throngs to be inconsistent with their presence in "his Father's house." But he received the shock of his young life when his father escorted him into the court of the gentiles with its noisy jargon, loud talking and cursing, mingled indiscriminately with the bleating of sheep and the babble of noises which betrayed the presence of the money-changers and the vendors of sacrificial animals and sundry other commercial commodities.

125:1.2 (1378:4) But most of all was his sense of propriety outraged by the sight of the frivolous courtesans parading about within this precinct of the temple, just such painted women as he had so recently seen when on a visit to Sepphoris. This profanation of the temple fully aroused all his youthful indignation, and he did not hesitate to express himself freely to Joseph.

125:1.3 (1378:5) Jesus admired the sentiment and service of the temple, but he was shocked by the spiritual ugliness which he beheld on the faces of so many of the unthinking worshippers.

125:1.4 (1378:6) They now passed down to the priests' court beneath the rock ledge in front of the temple, where the altar stood, to observe the killing of the droves of animals and the washing away of the blood from the hands of the officiating slaughter priests at the bronze fountain. The bloodstained pavement, the gory hands of the priests, and the sounds of the dying animals were more than this nature-loving lad could stand. The terrible sight sickened this boy of Nazareth; he clutched his father's arm and begged to be taken away. They walked back through the court of the gentiles, and even the coarse laughter and profane jesting which he there heard were a relief from the sights he had just beheld.

125:1.5 (1379:1) Joseph saw how his son had sickened at the sight of the temple rites and wisely led him

را دگرگون کرده، به طور عاقلانه او را برای دیدن "دروازه زیبا" به آنجا هدایت کرد، دروازه‌ای که به طور هنرمندانه از برنز قرنتی ساخته شده بود. اما همین مقدار برای نخستین دیدار عیسی از معبد کافی بود. آنها به حیاط بالایی نزد مریم بازگشتند و دور از جمعیت به مدت یک ساعت در هوای آزاد قدم زدند. آنها از خانه مجلل هیرودیس، قصر خشمونی، و برج نگهبانان رومی دیدن کردند. در طی این گردش یوسف به عیسی توضیح داد که فقط ساکنان اورشلیم اجازه دارند شاهد قربانیهای روزانه در معبد باشند، و این که ساکنان جلیل فقط سه بار در سال برای شرکت در نیایش معبد به آنجا می‌آیند: در هنگام عید فصح، در وقت جشن پنطیکاست (هفت هفته بعد از عید فصح)، و در هنگام عید خیمه‌ها در اکتبر. این جشنها توسط موسی بنیاد نهاده شدند. سپس آنها پیرامون دو عید وقف و پوریم که بعدها برقرار شدند صحبت کردند. پس از آن آنها به محل سکونتشان رفتند و برای جشن عید فصح آماده شدند.

2- عیسی و عید فصح

در جشن عید فصح پنج خانواده ناصری از میهمانان، یا بستگان خانواده شمعون بتانی بودند، و شمعون برای گروه بره عید فصح خریده بود. سلاخی کردن این بره‌ها در چنین تعداد انبوه بود که عیسی را در هنگام دیدارش از معبد بسیار متأثر ساخت. قرار بود که شام عید فصح با خویشاوندان مریم صرف شود، اما عیسی پدر و مادرش را متقاعد نمود که دعوت برای رفتن به بتانی را بپذیرند.

آن شب آنها برای مراسم عید فصح گرد هم آمدند و گوشت بریان شده با نان فطیر و سبزیهای تلخ خوردند. از آنجا که عیسی پسری تازه پیمان بسته بود، از او خواسته شد تا منشأ عید فصح را شرح دهد، و او به خوبی این کار را انجام داد، اما او به واسطه چیزهایی که به تازگی دیده و شنیده بود، با اضافه کردن اظهار نظرهای بیشمار که کمی منعکس کننده احساسات روی ذهن جوان ولی اندیشمندش بود پدر و مادرش را تا اندازه‌ای دستپاچه ساخت. این آغاز مراسم هفت روزه جشن عید فصح بود.

حتی در این وقت زود هنگام، گر چه عیسی درباره این موضوعات به پدر و مادرش چیزی نگفت، شروع به بررسی ژرف اندیشانه این امر در ذهنش نمود که شایسته است جشن عید فصح بدون بره قربانی برگزار شود. او در ذهن خودش احساس اطمینان می‌نمود که پدر آسمانی از این صحنه هدایای قربانی خشنود نیست، و با گذشت سالها، او به طور فزاینده مصمم می‌گشت که روزی جشن یک عید فصح بدون خونریزی را برقرار کند.

عیسی در آن شب بسیار کم خوابید. استراحت او با خوابهای پریشان کننده در رابطه با کشتار و رنج به اندازه زیاد مختل گشت. ذهن او به واسطه تناقضات و بیهودگی الهیات کل سیستم آیینی یهودی آشفته بود و قلبش جریحهدار شده بود. پدر و مادر او نیز کم خوابیدند. آنها به سبب رخدادهای روزی که تازه پایان یافته بود به

around to view the "gate beautiful," the artistic gate made of Corinthian bronze. But Jesus had had enough for his first visit at the temple. They returned to the upper court for Mary and walked about in the open air and away from the crowds for an hour, viewing the Asmonean palace, the stately home of Herod, and the tower of the Roman guards. During this stroll Joseph explained to Jesus that only the inhabitants of Jerusalem were permitted to witness the daily sacrifices in the temple, and that the dwellers in Galilee came up only three times a year to participate in the temple worship: at the Passover, at the feast of Pentecost (seven weeks after Passover), and at the feast of tabernacles in October. These feasts were established by Moses. They then discussed the two later established feasts of the dedication and of Purim. Afterward they went to their lodgings and made ready for the celebration of the Passover.

2. JESUS AND THE PASSOVER

^{12521 (1379.2)} Five Nazareth families were guests of, or associates with, the family of Simon of Bethany in the celebration of the Passover, Simon having purchased the paschal lamb for the company. It was the slaughter of these lambs in such enormous numbers that had so affected Jesus on his temple visit. It had been the plan to eat the Passover with Mary's relatives, but Jesus persuaded his parents to accept the invitation to go to Bethany.

^{12522 (1379.3)} That night they assembled for the Passover rites, eating the roasted flesh with unleavened bread and bitter herbs. Jesus, being a new son of the covenant, was asked to recount the origin of the Passover, and this he well did, but he somewhat disconcerted his parents by the inclusion of numerous remarks mildly reflecting the impressions made on his youthful but thoughtful mind by the things which he had so recently seen and heard. This was the beginning of the seven-day ceremonies of the feast of the Passover.

^{12523 (1379.4)} Even at this early date, though he said nothing about such matters to his parents, Jesus had begun to turn over in his mind the propriety of celebrating the Passover without the slaughtered lamb. He felt assured in his own mind that the Father in heaven was not pleased with this spectacle of sacrificial offerings, and as the years passed, he became increasingly determined someday to establish the celebration of a bloodless Passover.

^{12524 (1379.5)} Jesus slept very little that night. His rest was greatly disturbed by revolting dreams of slaughter and suffering. His mind was distraught and his heart torn by the inconsistencies and absurdities of the theology of the whole Jewish ceremonial system. His parents likewise slept little. They were greatly disconcerted by the events of the

اندازه زیاد به هم ریخته بودند. آنها به خاطر رفتار پسر که از دید آنان عجیب و مصمم به نظر می‌رسید در قلبشان کاملاً رنجیده بودند. مریم در طول بخش آغازین شب به گونه‌ای بی‌قرار مضطرب بود، اما یوسف آرام باقی ماند، گرچه به همان اندازه سردرگم بود. هر دو آنها از این که در رابطه با این مسائل صادقانه با پسر صحبت کنند بیم داشتند، با این حال اگر آنها جرأت می‌کردند که او را تشویق کنند عیسی با خرسندی با پدر و مادرش صحبت می‌کرد.

خدمات روحانی روز بعد در معبد برای عیسی قابل قبول‌تر بود، و برای تسکین خاطرات ناخوشایند روز قبل مؤثر بود. بامداد روز بعد ایلعازر جوان راهنمایی عیسی را به عهده گرفت، و آنها شروع به سیر و سیاحت سیستماتیک اورشلیم و حومه آن نمودند. پیش از آن که روز به پایان رسد، عیسی مکانهای گوناگون در اطراف معبد که آموزش و جلسات پرسش و پاسخ در آنها جریان داشتند را کشف نمود؛ و به غیر از چند دیدار از مکان قدس‌الاقداص که با شگفتی به آن خیره شده بود تا بفهمد در پشت پرده جدا کننده به راستی چه قرار دارد، بیشتر وقتش را در حول و حوش معبد در این جلسات آموزشی گذراند.

در سرتاسر هفته عید فصح، عیسی جایگاه خود را در میان پسران جدید فرمان خدا حفظ نمود، و این بدین معنی بود که او می‌بایست در خارج از نرده‌ای می‌نشست که کلیه افرادی را که شهروندان کامل اسرائیل نبودند جدا می‌ساخت. او که بدین ترتیب نسبت به جوانیش آگاه بود از پرسیدن بسیاری پرسشها که در ذهنش همچون موجی خروشان در تلاطم بودند خودداری می‌کرد؛ حداقل او تا پایان جشن عید فصح و رفع این محدودیتها برای جوانان به تازگی وقف شده خودداری نمود.

در چهارشنبه هفته عید فصح، عیسی اجازه یافت به منزل ایلعازر برود و شب را در بتانی بگذراند. در عصر این روز ایلعازر، مارتا، و مریم صحبت‌های عیسی را درباره موضوعات گذرا و جاودان، بشری و الهی شنیدند، و از آن شب به بعد هر سه آنها چنان او را دوست داشتند که گویا او برادر خودشان است.

تا پایان هفته، عیسی کمتر ایلعازر را دید، زیرا او حتی برای پذیرش به دایره بیرونی بحث‌های معبد واجد شرایط نبود، هر چند که در برخی از مباحث عمومی که در حیاط‌های بیرونی برگزار می‌شد شرکت می‌کرد. ایلعازر هم سن عیسی بود، اما در اورشلیم جوانان به ندرت برای وقف به عنوان پسران قانون پذیرفته می‌شدند، مگر این که به طور کامل سیزده ساله بودند.

در طول هفته عید فصح، پدر و مادرش بارها عیسی را در حالی که به تنهایی نشسته و سر جانش را در میان دست‌های گرفته و عمیقاً فکر می‌کرد می‌یافتند. آنها هرگز چنین رفتاری را از او ندیده بودند، و از آنجا که نمی‌دانستند با تجربه‌ای که از سر می‌گذراند چه اندازه ذهنش سر در گم و روحش آزرده است، به شدت گیج شده بودند؛ آنها نمی‌دانستند چه کنند. آنها از گذشت روزهای هفته عید فصح استقبال می‌کردند و دلشان می‌خواست پسرشان را که رفتاری عجیب داشت امن و آمان به ناصره بازگردانند.

day just ended. They were completely upset in their own hearts by the lad's, to them, strange and determined attitude. Mary became nervously agitated during the fore part of the night, but Joseph remained calm, though he was equally puzzled. Both of them feared to talk frankly with the lad about these problems, though Jesus would gladly have talked with his parents if they had dared to encourage him.

^{125/25 (1379.6)} The next day's services at the temple were more acceptable to Jesus and did much to relieve the unpleasant memories of the previous day. The following morning young Lazarus took Jesus in hand, and they began a systematic exploration of Jerusalem and its environs. Before the day was over, Jesus discovered the various places about the temple where teaching and question conferences were in progress; and aside from a few visits to the holy of holies to gaze in wonder as to what really was behind the veil of separation, he spent most of his time about the temple at these teaching conferences.

^{125/26 (1380.1)} Throughout the Passover week, Jesus kept his place among the new sons of the commandment, and this meant that he must seat himself outside the rail which segregated all persons who were not full citizens of Israel. Being thus made conscious of his youth, he refrained from asking the many questions which surged back and forth in his mind; at least he refrained until the Passover celebration had ended and these restrictions on the newly consecrated youths were lifted.

^{125/27 (1380.2)} On Wednesday of the Passover week, Jesus was permitted to go home with Lazarus to spend the night at Bethany. This evening, Lazarus, Martha, and Mary heard Jesus discuss things temporal and eternal, human and divine, and from that night on they all three loved him as if he had been their own brother.

^{125/28 (1380.3)} By the end of the week, Jesus saw less of Lazarus since he was not eligible for admission to even the outer circle of the temple discussions, though he attended some of the public talks delivered in the outer courts. Lazarus was the same age as Jesus, but in Jerusalem youths were seldom admitted to the consecration of sons of the law until they were a full thirteen years of age.

^{125/29 (1380.4)} Again and again, during the Passover week, his parents would find Jesus sitting off by himself with his youthful head in his hands, profoundly thinking. They had never seen him behave like this, and not knowing how much he was confused in mind and troubled in spirit by the experience through which he was passing, they were sorely perplexed; they did not know what to do. They welcomed the passing of the days of the Passover week and longed to have their strangely acting son safely back in Nazareth.

عیسی هر روز درباره مشکلاتش فكر مي كرد. تا پايان هفته او تنظيمات زيادي به انجام رساند؛ اما هنگامي كه وقت بازگشت به ناصره فرا رسيد، ذهن جوانش هنوز با انبوه سردرگمي ها رو به رو بود و با مجموعه اي از پرسشهاي پاسخ نيافته و مشكلات حل نشده احاطه شده بود.

پيش از آن كه يوسف و مريم اورشليم را ترك كنند، به همراه آموزگار عيسي از ناصره ترتيباتي قطعي دادند كه عيسي پس از رسيدن به سن پانزده سالگي بازگردد و دوره طولاني تحصيلي خود را در يكي از معروفترين آكادميهاي شرعيات يهود آغاز كند. عيسي والدين و آموزگارشان را در ديدارهايشان به مدرسه همراهي نمود، اما آنها از مشاهده اين كه او نسبت به هر آنچه آنها مي گفتند و انجام مي دادند انقدر بي تفاوت به نظر مي رسيد همگي ناراحت بودند. مريم از واكنشهاي او نسبت به ديدار اورشليم عميقاً آزرده بود، و يوسف از اظهارات عجيب و رفتار غيرمعمول پسر كاملاً حيرت زده شده بود.

با اين همه، هفته عيد فصح يك رويداد بزرگ در زندگي عيسي بود. او از فرصت ملاقات با تعداد زيادي از پسران هم سن خود، كانديداهاي همتا براي وقف، لذت برد، و اين تماسها را به منظور آگاه شدن از نحوه زندگي مردم در بين النهرين، تركستان، و پارت، و نيز استانهاي دوردست غربي روم به كار گرفت. او با نحوه رشد جوانان مصر و ساير مناطق نزديك فلسطين تا اندازه اي از پيش آشنا بود. در اين هنگام هزاران جوان در اورشليم حضور داشتند و پسر ناصري با پيش از يكصد و پنجاه تن از آنها شخصاً ملاقات نموده، و كم و بيش مفصلاً گفتگو كرد. او به ويژه به آنهایی كه از كشورهاي شرقي دور و كشورهاي دور افتاده غربي مي آمدند علاقمند بود. در نتيجه اين تماسها به منظور آگاهي يافتن از اين كه گروههاي گوناگون انسانهاي همنوعش براي گذران زندگيشان چگونه زحمت مي كشند ميل به سفر به دور دنيا در پسر ايجاد شد.

3- عزيمت يوسف و مريم

قرار بر اين بود كه گروه ناصري در نخستين روز هفته پس از پايان جشن عيد فصح در نيمه پيش از ظهر در ناحيه اي از معبد جمع شوند. آنها اين كار را انجام دادند و سفر بازگشت به ناصره را آغاز كردند. در حالي كه پدر و مادر عيسي منتظر گرد آمدن همسفرانشان بودند او براي گوش دادن به بحثها به داخل معبد رفت. به زودي گروه آماده حركت شد. به همان گونه كه طي رفت و آمد به جشنهاي اورشليم براي آنان رسم بود، مردان در يك گروه و زنان در گروه ديگر رفتند. عيسي به همراه مادرش و گروه زنان به اورشليم رفته بود. او كه اكنون يك مرد جوان وقف شده بود، بنا بود به همراه پدرش و گروه مردان به ناصره بازگردد. اما در حالي كه گروه ناصري به سوي بتاني حركت مي كرد، عيسي در معبد كاملاً مجذوب بحث فرشتگان شده بود، و از گذشت زمان براي عزيمت والدين خود كاملاً غافل مانده بود. و او تا وقت تعطيل موقت گفتگوهاي معبد در هنگام ظهر متوجه نشد كه پشت سر باقي مانده است.

^{125:210 (1380:5)} Day by day Jesus was thinking through his problems. By the end of the week he had made many adjustments; but when the time came to return to Nazareth, his youthful mind was still swarming with perplexities and beset by a host of unanswered questions and unsolved problems.

^{125:211 (1380:6)} Before Joseph and Mary left Jerusalem, in company with Jesus' Nazareth teacher they made definite arrangements for Jesus to return when he reached the age of fifteen to begin his long course of study in one of the best-known academies of the rabbis. Jesus accompanied his parents and teacher on their visits to the school, but they were all distressed to observe how indifferent he seemed to all they said and did. Mary was deeply pained at his reactions to the Jerusalem visit, and Joseph was profoundly perplexed at the lad's strange remarks and unusual conduct.

^{125:212 (1380:7)} After all, Passover week had been a great event in Jesus' life. He had enjoyed the opportunity of meeting scores of boys about his own age, fellow candidates for the consecration, and he utilized such contacts as a means of learning how people lived in Mesopotamia, Turkestan, and Parthia, as well as in the Far-Western provinces of Rome. He was already fairly conversant with the way in which the youth of Egypt and other regions near Palestine grew up. There were thousands of young people in Jerusalem at this time, and the Nazareth lad personally met, and more or less extensively interviewed, more than one hundred and fifty. He was particularly interested in those who hailed from the Far-Eastern and the remote Western countries. As a result of these contacts the lad began to entertain a desire to travel about the world for the purpose of learning how the various groups of his fellow men toiled for their livelihood.

3. DEPARTURE OF JOSEPH AND MARY

^{125:31 (1381:1)} It had been arranged that the Nazareth party should gather in the region of the temple at midforenoon on the first day of the week after the Passover festival had ended. This they did and started out on the return journey to Nazareth. Jesus had gone into the temple to listen to the discussions while his parents awaited the assembly of their fellow travelers. Presently the company prepared to depart, the men going in one group and the women in another as was their custom in journeying to and from the Jerusalem festivals. Jesus had gone up to Jerusalem in company with his mother and the women. Being now a young man of the consecration, he was supposed to journey back to Nazareth in company with his father and the men. But as the Nazareth party moved on toward Bethany, Jesus was completely absorbed in the discussion of angels, in the temple, being wholly unmindful of the passing of the time for the

departure of his parents. And he did not realize that he had been left behind until the noontime adjournment of the temple conferences.

^{125:32 (1381:2)} The Nazareth travelers did not miss Jesus because Mary surmised he journeyed with the men, while Joseph thought he traveled with the women since he had gone up to Jerusalem with the women, leading Mary's donkey. They did not discover his absence until they reached Jericho and prepared to tarry for the night. After making inquiry of the last of the party to reach Jericho and learning that none of them had seen their son, they spent a sleepless night, turning over in their minds what might have happened to him, recounting many of his unusual reactions to the events of Passover week, and mildly chiding each other for not seeing to it that he was in the group before they left Jerusalem.

مسافران ناصره متوجه نبودن عیسی نشدند زیرا مریم گمان می‌کرد که او با گروه مردان سفر کرده است، در حالی که یوسف فکر می‌کرد او با گروه زنان رهسپار شده است، زیرا عیسی با گروه زنان، در حالی که الاغ مریم را هدایت می‌کرد، به اورشلیم رفته بود. آنها متوجه غیبت او نشدند تا این که به اریحا رسیدند و آماده اقامت شبانه شدند. آنها پس از پرس و جو از آخرین گروهی که به اریحا رسیده بود و اطلاع از این که هیچیک از آنها پسرشان را ندیده بود، شبی بدون خواب را گذراندند. آنها بسیاری از واکنشهای غیرمعمول او را نسبت به رخدادهای هفته عید فصح و این که چه اتفاقی ممکن است برای او افتاده باشد در ذهنشان برشمردند، و برای این که پیش از ترک اورشلیم اطمینان نیافتند او در گروه است، یکدیگر را به آرامی سرزنش کردند.

4- روزهای اول و دوم در معبد

در این اثنا، عیسی در طول بعد از ظهر در معبد باقی مانده بود، و به دنبال ناپدید شدن کم و بیش جمعیت انبوه هفته عید فصح، به بحثها گوش می‌کرد و از جو آرامتر و با نزاکتتر آنجا لذت می‌برد. عیسی در پایان بحثهای بعد از ظهر، که در هیچیک از آنها شرکت نکرد، به بتانی رفت، و درست وقتی که خانواده شمعون برای صرف شامشان آماده می‌شدند از راه رسید. سه جوان از دیدن عیسی بسیار خوشحال شدند و به او خوشامد گفتند، و او شب در منزل شمعون ماند. او در طول عصر دیدار بسیار کمی انجام داد، و بخش عمده وقتش را در تنهایی در باغ به ژرف اندیشی گذراند.

سحرگاه روز بعد عیسی بیدار شد و روانه معبد گردید. او در بالای کوه زیتون توقف کرد و از دیدن منظره‌ای که با چشمانش می‌دید گریست — مردمی با فقر معنوی، در قید و بند سنت که تحت نظارت سپاهیان روم زندگی می‌کردند. او کمی پیش از ظهر خود را در معبد یافت، و تصمیمش را گرفته بود که در بحثها شرکت کند. در این اثنا، یوسف و مریم نیز صبح زود از خواب برخاسته و از همان راه به اورشلیم بازگشتند. ابتدا آنها شتابان به منزل خویشاوندان خود رفتند، جایی که در طول هفته عید فصح به صورت یک خانواده در آن اقامت داشتند، اما پرس و جو این واقعیت را آشکار ساخت که هیچکس عیسی را ندیده است. پس از آن که تمام روز را گشتند و هیچ اثری از او نیافتند، برای شب نزد خویشاوندان خود بازگشتند.

در دومین گردهمایی عیسی شهادت به خرج داد و سوالات خود را مطرح کرد. او به شیوه‌ای بسیار شگفت‌انگیز اما همیشه به طریقی سازگار با جوانیش در بحثهای معبد شرکت کرد. گاهی اوقات پرسشهای صریح او برای آموزگاران عالم قانون یهود تا اندازه‌ای خجلت‌آور بودند، اما او چنان روحیه‌ای متواضع و خوش برخورد توأم با اشتیاق آشکار برای یادگیری از خود نشان می‌داد که اکثر آموزگاران معبد مایل بودند با

4. FIRST AND SECOND DAYS IN THE TEMPLE

^{125:41 (1381:3)} In the meantime, Jesus had remained in the temple throughout the afternoon, listening to the discussions and enjoying the more quiet and decorous atmosphere, the great crowds of Passover week having about disappeared. At the conclusion of the afternoon discussions, in none of which Jesus participated, he betook himself to Bethany, arriving just as Simon's family made ready to partake of their evening meal. The three youngsters were overjoyed to greet Jesus, and he remained in Simon's house for the night. He visited very little during the evening, spending much of the time alone in the garden meditating.

^{125:42 (1381:4)} Early next day Jesus was up and on his way to the temple. On the brow of Olivet he paused and wept over the sight his eyes beheld — a spiritually impoverished people, tradition bound and living under the surveillance of the Roman legions. Early forenoon found him in the temple with his mind made up to take part in the discussions. Meanwhile, Joseph and Mary also had arisen with the early dawn with the intention of retracing their steps to Jerusalem. First, they hastened to the house of their relatives, where they had lodged as a family during the Passover week, but inquiry elicited the fact that no one had seen Jesus. After searching all day and finding no trace of him, they returned to their relatives for the night.

^{125:43 (1382:1)} At the second conference Jesus had made bold to ask questions, and in a very amazing way he participated in the temple discussions but always in a manner consistent with his youth. Sometimes his pointed questions were somewhat embarrassing to the learned teachers of the Jewish law, but he evinced such a spirit of candid fairness, coupled with an evident hunger for knowledge, that

ملاحظه کامل با او رفتار کنند. اما هنگامی که او جسارت به خرج داد که عدالت کشتن یک غریبه‌ی مست را که در خارج از حیطه غریبه‌دین پرسه می‌زد و به طور غیر عمدی به محوطه ممنوع و معروف به مقدس معبد وارد شده است زیر سوال ببرد، یکی از آموزگاران متعصبتر صبرش از انتقادهای تلویحی پسر لبریز شد، و با نگاهی خشمگینانه به او رو کرد و پرسید چند سال دارد. عیسی پاسخ داد: "اندکی بیش از چهار ماه کمتر از سیزده سال." آموزگار که اکنون عصبانی شده بود در پاسخ گفت: "پس چرا تو اینجا هستی؟ تو که به سن یک پسر قانون نرسیده‌ای." و هنگامی که عیسی توضیح داد در طول مراسم عید فصح مراسم تقدیس و تبرک را به انجام رسانده، و این که یک شاگرد فارغ‌التحصیل از مدارس ناصره است، آموزگاران یکصدا به گونه‌ای تمسخرآمیز پاسخ دادند: "باید می‌دانستیم که او اهل ناصره است." اما رهبر آنها اصرار ورزید که اگر حکمرانان کنیسه در ناصره در واقع او را در سن دوازده سالگی به جای سیزده سالگی فارغ‌التحصیل کرده‌اند، عیسی نباید سرزنش شود؛ و به رغم این که چندین تن از بدگویان او از جا برخاستند و آنجا را ترک کردند، حکم بر این شد که پسر می‌تواند بدون مزاحمت به عنوان یک شاگرد بحثهای معبد ادامه دهد.

هنگامی که این، دومین روز او در معبد پایان یافت، او باز برای شب به بتانی رفت. و باز به باغ رفت تا ژرف اندیشی و دعا کند. آشکار بود که ذهن او درگیر تعمق و تفکر پیرامون مشکلاتی سنگین است.

5- سومین روز در معبد

سومین روز عیسی با کاتبان و آموزگاران در معبد شاهد گردهمایی بسیاری از تماشاگرانی بود که درباره این پسر جوان از جلیل شنیده بودند، و آمده بودند که از تجربه دیدن یک پسر جوان که مردان دانی قانون را خجلت زده می‌سازد لذت ببرند. شمعون نیز از بتانی آمده بود تا ببیند پسر مشغول چه کاری است. در سرتاسر این روز یوسف و مریم به جستجوی پراضطراب خود برای عیسی ادامه دادند، حتی چندین بار به داخل معبد رفتند، اما هرگز به فکرشان نرسید که چندین گروه مباحثه را به دقت بررسی کنند، گرچه یک بار تقریباً به فاصله شنیدن صدای مسحور کننده او رسیدند.

پیش از آن که روز به پایان برسد، تمامی توجه گروه اصلی مباحثه معبد روی پرسشهایی که توسط عیسی پرسیده می‌شد متمرکز شده بود. در زمره بسیاری از پرسشهای او اینها بودند:

- 1- در قدس الاقداس، در پشت پرده، به راستی چه چیزی وجود دارد؟
- 2- چرا در اسرائیل مادران باید از پرستشگران مرد معبد جدا شوند؟

3- اگر خداوند پدری است که به فرزندانش عشق می‌ورزد، چرا برای جلب لطف الهی این همه حیوان کشتار می‌شود؟ آیا آموزشهای موسی غلط فهم شده است؟

the majority of the temple teachers were disposed to treat him with every consideration. But when he presumed to question the justice of putting to death a drunken gentile who had wandered outside the court of the gentiles and unwittingly entered the forbidden and reputedly sacred precincts of the temple, one of the more intolerant teachers grew impatient with the lad's implied criticisms and, glowering down upon him, asked how old he was. Jesus replied, "thirteen years lacking a trifle more than four months." "Then," rejoined the now irate teacher, "why are you here, since you are not of age as a son of the law?" And when Jesus explained that he had received consecration during the Passover, and that he was a finished student of the Nazareth schools, the teachers with one accord derisively replied, "We might have known; he is from Nazareth." But the leader insisted that Jesus was not to be blamed if the rulers of the synagogue at Nazareth had graduated him, technically, when he was twelve instead of thirteen; and notwithstanding that several of his detractors got up and left, it was ruled that the lad might continue undisturbed as a pupil of the temple discussions.

^{125:44 (1382:2)} When this, his second day in the temple, was finished, again he went to Bethany for the night. And again he went out in the garden to meditate and pray. It was apparent that his mind was concerned with the contemplation of weighty problems.

5. THE THIRD DAY IN THE TEMPLE

^{125:51 (1382:3)} Jesus' third day with the scribes and teachers in the temple witnessed the gathering of many spectators who, having heard of this youth from Galilee, came to enjoy the experience of seeing a lad confuse the wise men of the law. Simon also came down from Bethany to see what the boy was up to. Throughout this day Joseph and Mary continued their anxious search for Jesus, even going several times into the temple but never thinking to scrutinize the several discussion groups, although they once came almost within hearing distance of his fascinating voice.

^{125:52 (1382:4)} Before the day had ended, the entire attention of the chief discussion group of the temple had become focused upon the questions being asked by Jesus. Among his many questions were:

- ^{125:53 (1382:5)} 1. What really exists in the holy of holies, behind the veil?
- ^{125:54 (1382:6)} 2. Why should mothers in Israel be segregated from the male temple worshippers?

^{125:55 (1382:7)} 3. If God is a father who loves his children, why all this slaughter of animals to gain divine favor — has the teaching of Moses been misunderstood?

4- از آنجایی که معبد وقف پرستش پدر آسمانی است، آیا این امر با مجاز دانستن حضور آنهایی که مشغول داد و ستد و تجارت دنیوی هستند جور در می‌آید؟

5- آیا مسیح مورد انتظار یک شاهزاده دنیوی خواهد شد که بر تخت داوود خواهد نشست، یا این که به عنوان نور حیات در برقرار ساختن یک پادشاهی معنوی عمل خواهد کرد؟

و در تمام طول روز، کسانی که گوش دادند از این پرسشها شگفت‌زده شدند، و هیچیک بیش از شمعون متحیر نشد. برای بیش از چهار ساعت این جوان ناصری این آموزگاران یهودی را با پرسشهای فکر برانگیز و دل جستجوگر سؤال‌پیش نمود. او در پاسخ به گفته‌های بزرگانش اظهار نظر اندکی نمود. او از طریق سوالاتی که می‌پرسید آموزشهایش را بیان می‌کرد. او از طریق بیان ماهرانه و زیرکانه یک پرسش در همان حال تعالیم آنها را به چالش می‌گرفت و آموزشهای خود را پیشنهاد می‌کرد. در نحوه پرسیدن سؤال او ترکیبی جذاب از دانایی و شوخ طبعی وجود داشت که او را حتی برای آنهایی که جوانیش کم و بیش برایشان خوشایند نبود محبوب می‌ساخت. او همیشه در پرسیدن این سوالات هوشمندانه به گونه‌ای چشمگیر منصف و با ملاحظه بود. در این بعد از ظهر پررویداد در معبد او همان اکراهی را نسبت به بهرگیری غیرعادلانه از یک مخالف به نمایش گذارد که بعدها تمامی خدمت روحانی عمویش را تعیین ویژگی نمود. او به عنوان یک جوان، و بعدها به عنوان یک مرد به نظر می‌رسید از تمامی تمایلات خودپرستانه برای برنده شدن در یک مباحثه، صرفاً به خاطر کسب پیروزی منطقی بر همنوعانش، به کلی رها است. او تنها به یک چیز فوق‌العاده علاقه داشت: اعلام حقیقت ابدی و بدین ترتیب انجام یک آشکارسازی کاملتر از خدای جاودان.

هنگامی که روز به پایان رسید، شمعون و عیسی رهسپار بتانی شدند. مرد و پسر هر دو برای بیشتر مسیر ساکت بودند. عیسی باز در نوک کوه زیتون توقف کرد، اما هنگامی که به شهر و معبدش می‌نگریست، گریه نکرد؛ او تنها در سکوت به نشانه احترام سرش را خم نمود.

او بعد از صرف شام در بتانی بار دیگر از پیوستن به آن جمع پر نشاط امتناع کرد، اما در عوض به باغ رفت، و تا پاسی از شب در آنجا ماند و بدون کامیابی تلاش کرد طرحی مشخص برای برخورد با مشکلات کار عمده زندگی پیدا کند و تصمیم بگیرد چگونه می‌تواند به بهترین نحو تلاش کند تا برداشت زیباتری از پدر آسمانی را برای هموطنانش که از نظر معنوی نابینا بودند آشکار سازد و آنها را از قید و بند وحشتناکشان به قانون، آیین، رسوم، و سنتهای پوسیده رها سازد. اما راه حل روشنی به ذهن این پسر جویای حقیقت خطور نمی‌کرد.

6- چهارمین روز در معبد

عیسی به طرز عجیبی از پدر و مادر زمینی خود غافل مانده بود؛ حتی در وقت صبحانه، هنگامی که مادر ایلعازر به او یادآوری کرد که والدینش تا آن هنگام کم و بیش باید به خانه رسیده باشند، به نظر نمی‌رسید که

125:56 (1382:8) 4. Since the temple is dedicated to the worship of the Father in heaven, is it consistent to permit the presence of those who engage in secular barter and trade?

125:57 (1382:9) 5. Is the expected Messiah to become a temporal prince to sit on the throne of David, or is he to function as the light of life in the establishment of a spiritual kingdom?

125:58 (1383:1) And all the day through, those who listened marveled at these questions, and none was more astonished than Simon. For more than four hours this Nazareth youth plied these Jewish teachers with thought-provoking and heart-searching questions. He made few comments on the remarks of his elders. He conveyed his teaching by the questions he would ask. By the deft and subtle phrasing of a question he would at one and the same time challenge their teaching and suggest his own. In the manner of his asking a question there was an appealing combination of sagacity and humor which endeared him even to those who more or less resented his youthfulness. He was always eminently fair and considerate in the asking of these penetrating questions. On this eventful afternoon in the temple he exhibited that same reluctance to take unfair advantage of an opponent which characterized his entire subsequent public ministry. As a youth, and later on as a man, he seemed to be utterly free from all egoistic desire to win an argument merely to experience logical triumph over his fellows, being interested supremely in just one thing: to proclaim everlasting truth and thus effect a fuller revelation of the eternal God.

125:59 (1383:2) When the day was over, Simon and Jesus wended their way back to Bethany. For most of the distance both the man and the boy were silent. Again Jesus paused on the brow of Olivet, but as he viewed the city and its temple, he did not weep; he only bowed his head in silent devotion.

125:10 (1383:3) After the evening meal at Bethany he again declined to join the merry circle but instead went to the garden, where he lingered long into the night, vainly endeavoring to think out some definite plan of approach to the problem of his lifework and to decide how best he might labor to reveal to his spiritually blinded countrymen a more beautiful concept of the heavenly Father and so set them free from their terrible bondage to law, ritual, ceremonial, and musty tradition. But the clear light did not come to the truth-seeking lad.

6. THE FOURTH DAY IN THE TEMPLE

125:61 (1383:4) Jesus was strangely unmindful of his earthly parents; even at breakfast, when Lazarus's mother remarked that his parents must be about home by that time, Jesus did not seem to

عیسی می‌فهمید از این که او پشت سر باقی مانده است آنها می‌باید تا اندازه‌ای نگران باشند.

باز او راهی معبد شد، اما برای ژرف اندیشی بر فراز کوه زیتون توقف نکرد. در طول بحثهای صبح وقت زیادی به قانون و پیامبران تخصیص یافت، و آموزگاران از این که عیسی با کتاب مقدس به زبانهای عبری و نیز یونانی آشنایی بسیار داشت مبهور گشتند. اما آنها نه آنقدر از دانش او پیرامون حقیقت، بلکه از جوانیش شگفت‌زده شده بودند.

آنها در گردهمایی بعد از ظهر به سختی شروع به پاسخ دادن به پرسش او در رابطه با مقصود از دعا کرده بودند، که رهبرشان از پسر دعوت کرد به جلو بیاید و در کنار او بنشیند، و از او درخواست کرد نظرات خودش را در رابطه با دعا و پرستش بیان کند.

عصر روز قبل، والدین عیسی درباره این نوجوان عجیب که با تفسیر کنندگان قانون با مهارت زیاد بحث می‌کرد شنیده بودند، اما به ذهنشان خطور نکرد که این نوجوان پسر خودشان است. آنها تقریباً تصمیم گرفته بودند که به خانه زکریا بروند، زیرا فکر می‌کردند ممکن است عیسی برای دیدن الیزابت و یحیی به آنجا رفته باشد. با این فکر که ممکن است زکریا در معبد باشد، در مسیرشان به سوی شهر یهودیه در آنجا توقف کردند. همینطور که در حیاطهای معبد گشت می‌زدند، غافلگیری و شگفتی آنها را تصور کنید، آنگاه که صدای پسر گمشده را تشخیص دادند و او را دیدند که در میان آموزگاران معبد نشسته است.

یوسف زبانش بند آمده بود، اما مریم ترس و اضطراب طولانی مدت سرکوب شده‌اش را بیرون ریخت، به سوی پسر که اکنون برای سلام گفتن به پدر و مادر حیرت زده‌اش ایستاده بود دوید و گفت: "فرزندم، چرا با ما اینطور رفتار کردی؟ اکنون بیش از سه روز است که پدرت و من با اندوه به دنبال می‌گردیم. چه چیزی تو را تحت تأثیر قرار داد که ما را ترک کردی؟" لحظه پرتنش بود. چشمها همگی به عیسی دوخته شده بود که ببینند او چه می‌گوید. پدرش به گونه‌ای سرزنش‌آمیز به او نگاه کرد اما چیزی نگفت.

باید به خاطر داشت که عیسی یک مرد جوان پنداشته می‌شد. او دوره‌ی عادی مدرسه‌ی یک کودک را به پایان رسانده بود، به عنوان یک پسر قانون شناخته شده بود، و به عنوان یک شهروند اسرائیل تبرک یافته بود. و با این وجود مادرش در برابر تمامی کسانی که جمع شده بودند او را بیش از حد اندک سرزنش نمود، درست در وسط جدی‌ترین و عالی‌ترین تلاش زندگی جوانش، و بدین ترتیب یکی از بزرگترین فرصتهایی را که تا آن هنگام به او عطا شده بود تا به عنوان یک آموزگار حقیقت، یک موعظه‌کننده عدالت، یک آشکارکننده سرشت مهرآمیز پدر آسمانیش عمل کند، به پایانی غیرشکوه‌مند رساند.

اما پسر از عهده پاسخگویی برآمد. اگر شما همه عواملی را که در ایجاد این موقعیت در هم آمیختند مورد ملاحظه عادلانه قرار دهید، بهتر آماده خواهید بود که خرد پاسخ پسر به سرزنش ناخواسته مادرش را درک کنید. عیسی پس از لحظه‌ای تفکر به مادرش پاسخ داد. او گفت: "چرا برای چنین مدتی طولانی به جستجوی من پرداختید؟ حال که زمان آن فرا رسیده به کار پدرم

comprehend that they would be somewhat worried about his having lingered behind.

^{125:62 (1383:5)} Again he journeyed to the temple, but he did not pause to meditate at the brow of Olivet. In the course of the morning's discussions much time was devoted to the law and the prophets, and the teachers were astonished that Jesus was so familiar with the Scriptures, in Hebrew as well as Greek. But they were amazed not so much by his knowledge of truth as by his youth.

^{125:63 (1383:6)} At the afternoon conference they had hardly begun to answer his question relating to the purpose of prayer when the leader invited the lad to come forward and, sitting beside him, bade him state his own views regarding prayer and worship.

^{125:64 (1383:7)} The evening before, Jesus' parents had heard about this strange youth who so deftly sparred with the expounders of the law, but it had not occurred to them that this lad was their son. They had about decided to journey out to the home of Zacharias as they thought Jesus might have gone thither to see Elizabeth and John. Thinking Zacharias might perhaps be at the temple, they stopped there on their way to the City of Judah. As they strolled through the courts of the temple, imagine their surprise and amazement when they recognized the voice of the missing lad and beheld him seated among the temple teachers.

^{125:65 (1384:1)} Joseph was speechless, but Mary gave vent to her long-pent-up fear and anxiety when, rushing up to the lad, now standing to greet his astonished parents, she said: "My child, why have you treated us like this? It is now more than three days that your father and I have searched for you sorrowing. Whatever possessed you to desert us?" It was a tense moment. All eyes were turned on Jesus to hear what he would say. His father looked reprovingly at him but said nothing.

^{125:66 (1384:2)} It should be remembered that Jesus was supposed to be a young man. He had finished the regular schooling of a child, had been recognized as a son of the law, and had received consecration as a citizen of Israel. And yet his mother more than mildly upbraided him before all the people assembled, right in the midst of the most serious and sublime effort of his young life, thus bringing to an inglorious termination one of the greatest opportunities ever to be granted him to function as a teacher of truth, a preacher of righteousness, a revealer of the loving character of his Father in heaven.

^{125:67 (1384:3)} But the lad was equal to the occasion. When you take into fair consideration all the factors which combined to make up this situation, you will be better prepared to fathom the wisdom of the boy's reply to his mother's unintended rebuke. After a moment's thought, Jesus answered his mother, saying: "Why is it that you have so long sought me?

بپردازم، آیا انتظار نداشتید که من را در منزل پدرم بیابید؟“

همه از طرز صحبت کردن پسر مبهوت شده بودند. آنها همگی در سکوت به کنار رفتند و او را با پدر و مادرش تنها گذاشتند. مرد جوان به زودی هر سه را از شرمندگی رها ساخت، آنگاه که به آرامی گفت: “بیایید والدین من، هیچکس به هیچ وجه کاری نکرده است، مگر او که بهتر از همه می‌اندیشد. این کارها توسط پدر آسمانی ما مقدر گشته است؛ بگذارید عازم خانه شویم.”

آنها در سکوت به راه افتادند، و شب به اریحا رسیدند. آنها تنها یک بار توقف کردند، و آن در نوک کوه زیتون بود، وقتی که پسر چوبدستی خود را بالا برد و در حالی که از سر تا پا زیر موجی از احساسات شدید می‌لرزید، گفت: “ای اورشلیم، اورشلیم، و مردمانش، چه برنگانی هستید — زیر یوغ اسارت روم و قربانی ستمهای خودتان — اما من باز خواهم گشت تا معبد آنجا را پاکسازی کنم و مردم را از این اسارت رها سازم!”

در سفر سه روزه به ناصره عیسی قدر اندکی سخن گفت؛ و پدر و مادرش هم در حضور او چیز زیادی نگفتند. آنها به راستی از فهم رفتار پسر ارشدشان در مانده شده بودند، اما گفته‌های او را در قلبشان گرمی داشتند، هر چند نمی‌توانستند معانی آنها را به طور کامل درک کنند.

پس از رسیدن به خانه، عیسی سخنان کوتاهی به پدر و مادرش اظهار داشت، و آنان را از مهرش نسبت به آنها مطمئن ساخت و به طور ضمنی به آنها فهماند که نباید از این بترسند که او بار دیگر به دلیل رفتارش موجب رنج و اضطراب آنها می‌شود. او این بیان بسیار مهم را با این گفته به پایان رساند: “من در همان حال که باید خواست پدر آسمانیم را انجام دهم، مطیع پدرم در زمین نیز خواهم بود. من منتظر وقتم خواهم ماند.”

اگر چه عیسی در ذهنش بارها از پذیرش تلاشهای با حسن نیت اما گمراه کننده والدینش در زمینه دیکته کردن مسیر فکر کردنش یا برنامه‌ریزی برای کارش در زمین امتناع نمود، باز به هر طریقی که با تعهدش به انجام خواست پدر بهشتی‌اش سازگار بود، با زبندترین نحو از خواستهای پدر زمینی‌اش و رسوم خانواده‌اش در جسم پیروی نمود. حتی هنگامی که نمی‌توانست رضایت دهد، هر کار ممکن را انجام می‌داد که خود را با آن وفق دهد. او در زمینه تنظیم تعهدش به وظیفه و وظایفش در رابطه با وفاداری خانوادگی و خدمت اجتماعی یک هنرمند بود.

یوسف سردرگم بود، اما مریم که روی این تجارب تعمق کرده بود، سرانجام با نگرش بیانات او در کوه زیتون به عنوان پیشگویی رسالت مسیح گونه پسرش به عنوان منجی اسرائیل خاطرش آسوده گشت. او با نیرویی احیا شده برای شکل دادن به اندیشه‌هایش به کانه‌های وطن پرستانه و ناسیونالیستی به کار پرداخت و تلاشهای برادرش، دانی محبوب عیسی را جلب نمود؛ و مادر عیسی در پی آن بود که به هر طریق دیگر پسر ارشدش را برای به عهده گرفتن رهبری انتهایی آماده سازد که

Would you not expect to find me in my Father's house since the time has come when I should be about my Father's business?”

^{125:68 (1384:4)} Everyone was astonished at the lad's manner of speaking. Silently they all withdrew and left him standing alone with his parents. Presently the young man relieved the embarrassment of all three when he quietly said: “Come, my parents, none has done aught but that which he thought best. Our Father in heaven has ordained these things; let us depart for home.”

^{125:69 (1384:5)} In silence they started out, arriving at Jericho for the night. Only once did they pause, and that on the brow of Olivet, when the lad raised his staff aloft and, quivering from head to foot under the surging of intense emotion, said: “O Jerusalem, Jerusalem, and the people thereof, what slaves you are — subservient to the Roman yoke and victims of your own traditions — but I will return to cleanse yonder temple and deliver my people from this bondage!”

^{125:610 (1384:6)} On the three days' journey to Nazareth Jesus said little; neither did his parents say much in his presence. They were truly at a loss to understand the conduct of their first-born son, but they did treasure in their hearts his sayings, even though they could not fully comprehend their meanings.

^{125:611 (1384:7)} Upon reaching home, Jesus made a brief statement to his parents, assuring them of his affection and implying that they need not fear he would again give any occasion for their suffering anxiety because of his conduct. He concluded this momentous statement by saying: “While I must do the will of my Father in heaven, I will also be obedient to my father on earth. I will await my hour.”

^{125:612 (1384:8)} Though Jesus, in his mind, would many times refuse to *consent* to the well-intentioned but misguided efforts of his parents to dictate the course of his thinking or to establish the plan of his work on earth, still, in every manner consistent with his dedication to the doing of his Paradise Father's will, he did most gracefully *conform* to the desires of his earthly father and to the usages of his family in the flesh. Even when he could not consent, he would do everything possible to conform. He was an artist in the matter of adjusting his dedication to duty to his obligations of family loyalty and social service.

^{125:613 (1385:1)} Joseph was puzzled, but Mary, as she reflected on these experiences, gained comfort, eventually viewing his utterance on Olivet as prophetic of the Messianic mission of her son as Israel's deliverer. She set to work with renewed energy to mold his thoughts into patriotic and nationalistic channels and enlisted the efforts of her brother, Jesus' favorite uncle; and in every other way did the mother of Jesus address herself to the

خواهان بازگرداندن تخت پادشاهی داوود و برای همیشه
به دور انداختن یوغ بندگی سیاسی غیریهودیان بودند.

task of preparing her first-born son to assume the
leadership of those who would restore the throne of
David and forever cast off the gentile yoke of
political bondage.

مقاله 126. دو سال حیاتی

127 ⇨

کتاب یورنشیا

125 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 126

دو سال حیاتی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- چهاردهمین سال او (سال 8 بعد از میلاد مسیح)
- 2- مرگ یوسف
- 3- سال پانزدهم (سال 9 بعد از میلاد مسیح)
- 4- نخستین موعظه در کنیسه
- 5- تقلای مالی

مقدمه مقاله

از میان تمام تجارب حیات زمینی عیسی، سالهای چهاردهم و پانزدهم از همه بیشتر حیاتی بودند. این دو سال، پس از این که او نسبت به الوهیت و سرنوشت شروع به خود آگاهی نماید، و پیش از آن که به ارتباط گسترده با تنظیم کننده ساکن در خود دست یابد، پرآزمونترین سالهای زندگی پروریداد او در یورنشیا بودند. این دوره دو ساله است که باید آزمون بزرگ، وسوسه واقعی نامیده شود. تا آن هنگام هیچ انسان جوانی در گذار از سردرگمی های اولیه و تنظیم مشکلات بلوغ، آزمون حیاتی تری را بیشتر از عیسی که طی گذار از دوران کودکی به مردانگی جوان از میان آن عبور کرد تجربه نکرده بود.

این دوره مهم در سیر تکاملی دوران جوانی عیسی با پایان دیدار از اورشلیم و بازگشت او به ناصره آغاز گشت. در ابتدا مریم با این فکر که بار دیگر پسرش را باز یافته است خوشحال بود، از این که عیسی به خانه بازگشته است که یک پسر فرمانبردار باشد — نه این که او تا آن هنگام چیز دیگری بود — و این که او از این پس بیشتر پذیرای طرحهای وی برای زندگی آینده اش باشد. اما او در این افتاب توهم مادرانه و غرور به رسمیت شناخته نشده خانوادگی برای مدتی طولانی نیاسود؛ او خیلی زود به طور کامل از توهم در آمد. پسر بیشتر و بیشتر با پدرش همنشین بود؛ او کمتر و کمتر با مشکلاتش نزد مادرش می رفت، ضمن این که هر دو آنها به طور فزاینده نتوانستند تناوب مکرر او میان امور این

PAPER 126

THE TWO CRUCIAL YEARS

SECTIONS

Introduction

1. His Fourteenth Year (A.D. 8)
2. The Death of Joseph
3. The Fifteenth Year (A.D. 9)
4. First Sermon in the Synagogue
5. The Financial Struggle

INTRODUCTION

^{126:0.1 (1386.1)} OF ALL Jesus' earth-life experiences, the fourteenth and fifteenth years were the most crucial. These two years, after he began to be self-conscious of divinity and destiny, and before he achieved a large measure of communication with his indwelling Adjuster, were the most trying of his eventful life on Urantia. It is this period of two years which should be called the great test, the real temptation. No human youth, in passing through the early confusions and adjustment problems of adolescence, ever experienced a more crucial testing than that which Jesus passed through during his transition from childhood to young manhood.

^{126:0.2 (1386.2)} This important period in Jesus' youthful development began with the conclusion of the Jerusalem visit and with his return to Nazareth. At first Mary was happy in the thought that she had her boy back once more, that Jesus had returned home to be a dutiful son — not that he was ever anything else — and that he would henceforth be more responsive to her plans for his future life. But she was not for long to bask in this sunshine of maternal delusion and unrecognized family pride; very soon she was to be more completely disillusioned. More and more the boy was in the company of his father; less and less did he come to her with his problems,

دنیا و تعمق پیرامون رابطه او با کار پدرش را بفهمند. صادقانه بگوئیم، آنها او را درک نکردند، اما به راستی او را دوست داشتند.

به تدریج که او بزرگتر می‌شد، دلسوزی و عشق عیسی برای مردم یهودی عمیق‌تر می‌گشت، اما با گذشت سالیان، یک حس در حال رشد ناخشنودی به حق نسبت به حضور کاهنان در معبد پدر که به گونه‌ای سیاسی منصوب شده بودند در ذهن او به وجود آمد. عیسی احترام زیادی برای فریسیان صادق و کاتبان درستکار داشت، اما به فریسیان ریاکار و عالمان ناصداق الهیات با نگاهی بسیار تحقیرآمیز می‌نگریست. او به همه آن رهبران مذهبی که صادق نبودند با دیده بیزاری نگاه می‌کرد. هنگامی که او رهبری اسرائیل را مورد بررسی قرار می‌داد گاهی وسوسه می‌شد نسبت به این احتمال که نجات دهنده مورد انتظار یهودیان شود با نظر موافق بنگرد، اما او هرگز به چنین وسوسه‌ای تن نداد.

داستان کارهای چشمگیر او در میان انسانهای خردمند معبد در اورشلیم برای تمام ناصره خشنود کننده بود، به ویژه برای آموزگاران پیشین او در مدرسه کنیسه. برای منتهی ستایش او بر روی لبنان همه کس بود. تمام دهکده خرد دوران کودکی و رفتار ستودنی او را بازگو نمود و پیش‌بینی کرد که تقدیر او این است که در اسرائیل یک رهبر بزرگ شود؛ سرانجام یک آموزگار به راستی بزرگ از ناصره در جلیل در استانه ظهور بود. و آنها همگی چشم انتظار زمانی بودند که او پانزده ساله شود، تا شاید اجازه یابد در روز سبت به طور مرتب کتاب مقدس را در کنیسه بخواند.

1- چهاردهمین سال او (سال 8 بعد از میلاد مسیح)

این سال تقویمی چهاردهمین زادروز او است. او یک یوغ ساز خوب شده بود و با کرباس و چرم هر دو به خوبی کار می‌کرد. او همچنین به سرعت به یک نجار و کابینت‌ساز ماهر تبدیل می‌گشت. این تابستان او سفرهای مکرری به نوک تپه به سوی شمال غربی ناصره برای دعا و ژرف اندیشی انجام داد. او نسبت به سرشت اعطای خود در زمین به تدریج خود آگاهتر می‌شد.

این تپه، اندکی بیش از یکصد سال پیش از آن، "مکان بلند بعل" بود، و اکنون محل مقبره شمعون بود، کسی که گفته شده یک مرد مقدس اسرائیل بود. عیسی از نوک این تپه شمعون به ناصره و دشت پیرامون آن نظر افکند. او به مجتو چشم دوخت و داستان نخستین پیروزی بزرگ ارتش مصر در آسیا را به یاد آورد؛ و این که چگونه بعدها ارتشی دیگری مثل آن شاه یوشیای یهودیه را شکست داد. نه چندان دورتر از آن، او می‌توانست به تَعَاك نگاه کند، جایی که دبوره و باراق سیسیرا را شکست دادند. از فاصله دور او می‌توانست تپه‌های دوتان را نظاره کند، جایی که به او آموزش داده شده بود برادران یوسف او را به بردگی مصریان فروختند. او سپس نگاههای خود را به عیال و جرّیم تغییر جهت داد

while increasingly both his parents failed to comprehend his frequent alternation between the affairs of this world and the contemplation of his relation to his Father's business. Frankly, they did not understand him, but they did truly love him.

^{126:0.3 (1386:3)} As he grew older, Jesus' pity and love for the Jewish people deepened, but with the passing years, there developed in his mind a growing righteous resentment of the presence in the Father's temple of the politically appointed priests. Jesus had great respect for the sincere Pharisees and the honest scribes, but he held the hypocritical Pharisees and the dishonest theologians in great contempt; he looked with disdain upon all those religious leaders who were not sincere. When he scrutinized the leadership of Israel, he was sometimes tempted to look with favor on the possibility of his becoming the Messiah of Jewish expectation, but he never yielded to such a temptation.

^{126:0.4 (1386:4)} The story of his exploits among the wise men of the temple in Jerusalem was gratifying to all Nazareth, especially to his former teachers in the synagogue school. For a time his praise was on everybody's lips. All the village recounted his childhood wisdom and praiseworthy conduct and predicted that he was destined to become a great leader in Israel; at last a really great teacher was to come out of Nazareth in Galilee. And they all looked forward to the time when he would be fifteen years of age so that he might be permitted regularly to read the Scriptures in the synagogue on the Sabbath day.

1. HIS FOURTEENTH YEAR (A.D. 8)

^{126:1.1 (1387:1)} This is the calendar year of his fourteenth birthday. He had become a good yoke maker and worked well with both canvas and leather. He was also rapidly developing into an expert carpenter and cabinetmaker. This summer he made frequent trips to the top of the hill to the northwest of Nazareth for prayer and meditation. He was gradually becoming more self-conscious of the nature of his bestowal on earth.

^{126:1.2 (1387:2)} This hill, a little more than one hundred years previously, had been the "high place of Baal," and now it was the site of the tomb of Simeon, a reputed holy man of Israel. From the summit of this hill of Simeon, Jesus looked out over Nazareth and the surrounding country. He would gaze upon Megiddo and recall the story of the Egyptian army winning its first great victory in Asia; and how, later on, another such army defeated the Judean king Josiah. Not far away he could look upon Taanach, where Deborah and Barak defeated Sisera. In the distance he could view the hills of Dothan, where he had been taught Joseph's brethren sold him into Egyptian slavery. He then would shift his gaze over

و روایات ابراهیم، یعقوب، و آبیملیک را برای خود برشمرد. و بدین ترتیب او رخدادهای تاریخی و سنتی مردم پدرش یوسف را به یاد آورد و آنها را در ذهنش بررسی نمود.

او درسهای پیشرفته مطالعاتش را زیر نظر آموزگاران کنیسه دنبال نمود، و همچنین تدریس خانگی برادران و خواهرانش را که بزرگ می‌شدند و به سنین مناسب می‌رسیدند ادامه داد.

در اوایل این سال یوسف ترتیبی داد تا درآمد دارایی‌اش در ناصره و کفرناحوم را کنار بگذارد تا خرج مسیر طولانی تحصیل عیسی در اورشلیم را بپردازد. این طور برنامه‌ریزی شده بود که در ماه اوت سال بعد وقتی او پانزده ساله شد به اورشلیم برود.

تا اوایل این سال یوسف و مریم هر دو درباره سرنوشت فرزند ارشدشان بارها به شک افتادند. او به راستی یک کودک با استعداد و دوست داشتنی بود، اما درک کردن او بسیار دشوار بود، به سختی زیاد می‌شد او را فهمید، و باز، هیچ چیز خارق‌العاده یا معجزه‌آسایی هیچگاه رخ نداد. مادر سرافراز او بارها با اشتیاق فراوان در انتظار نشست. او انتظار داشت ببیند پسرش در نوعی کارکرد فوق بشری یا معجزه‌آسا درگیر شود، اما همیشه امیدهای او با ناامیدی دردآور از بین رفتند. و تمامی این امر دلسرده کننده و حتی مأیوس کننده بود. مردم پارسای آن روزگاران به راستی باور داشتند که پیامبران و مردان موعود همیشه از طریق انجام معجزات و دست زدن به کارهای شگفت‌آور رسالت خود را نشان می‌دهند و قدرت الهی خود را ثابت می‌کنند. اما عیسی هیچیک از این کارها را انجام نداد؛ از این رو همینطور که پدر و مادرش به آینده او فکر می‌کردند سردرگمی آنها به طور پیوسته افزایش می‌یافت.

شرایط بهبود یافته اقتصادی خانواده ناصری از بسیاری جهات در حول و حوش خانه آشکار بود، و به ویژه در افزایش تعداد تخته‌های صاف سفید که به عنوان لوحه‌های سنگی نوشتن مورد استفاده قرار می‌گرفت، و نوشتن روی آنها با زغال انجام می‌شد. عیسی همچنین اجازه یافت دروس موسیقی خود را ادامه دهد؛ او بسیار مشتاق نواختن چنگ بود.

در واقع می‌توان گفت که در طول این سال "محبوبیت عیسی نزد مردم و خدا افزایش می‌یافت." آتیۀ خانواده خوب به نظر می‌رسید؛ آینده روشن بود.

2- مرگ یوسف

همه چیز به خوبی پیش می‌رفت تا این که در آن روز سرنوشت‌ساز سه‌شنبه 25 سپتامبر، دوندهای از سفوریس این خبر مصیبت‌بار را برای این خانواده ناصری آورد که در حالی که یوسف در منزل فرماندار مشغول به کار بود با سقوط از یک بالابر به شدت مجروح شده است. پیام‌آور از سفوریس در مسیر رفتن به منزل یوسف در کارگاه توقف کرده و عیسی را از سانحه پدرش مطلع ساخته بود، و آنها با هم به خانه رفتند تا خبر غم‌انگیز را به مریم بدهند. عیسی میل بود که

to Ebal and Gerizim and recount to himself the traditions of Abraham, Jacob, and Abimelech. And thus he recalled and turned over in his mind the historic and traditional events of his father Joseph's people.

^{126:1.3 (1387.3)} He continued to carry on his advanced courses of reading under the synagogue teachers, and he also continued with the home education of his brothers and sisters as they grew up to suitable ages.

^{126:1.4 (1387.4)} Early this year Joseph arranged to set aside the income from his Nazareth and Capernaum property to pay for Jesus' long course of study at Jerusalem, it having been planned that he should go to Jerusalem in August of the following year when he would be fifteen years of age.

^{126:1.5 (1387.5)} By the beginning of this year both Joseph and Mary entertained frequent doubts about the destiny of their first-born son. He was indeed a brilliant and lovable child, but he was so difficult to understand, so hard to fathom, and again, nothing extraordinary or miraculous ever happened. Scores of times had his proud mother stood in breathless anticipation, expecting to see her son engage in some superhuman or miraculous performance, but always were her hopes dashed down in cruel disappointment. And all this was discouraging, even disheartening. The devout people of those days truly believed that prophets and men of promise always demonstrated their calling and established their divine authority by performing miracles and working wonders. But Jesus did none of these things; wherefore was the confusion of his parents steadily increased as they contemplated his future.

^{126:1.6 (1387.6)} The improved economic condition of the Nazareth family was reflected in many ways about the home and especially in the increased number of smooth white boards which were used as writing slates, the writing being done with charcoal. Jesus was also permitted to resume his music lessons; he was very fond of playing the harp.

^{126:1.7 (1387.7)} Throughout this year it can truly be said that Jesus "grew in favor with man and with God." The prospects of the family seemed good; the future was bright.

2. THE DEATH OF JOSEPH

^{126:2.1 (1388.1)} All did go well until that fateful day of Tuesday, September 25, when a runner from Sepphoris brought to this Nazareth home the tragic news that Joseph had been severely injured by the falling of a derrick while at work on the governor's residence. The messenger from Sepphoris had stopped at the shop on the way to Joseph's home, informing Jesus of his father's accident, and they went together to the house to break the sad news to

فوراً نزد پدرش برود، اما مریم به هیچ چیز گوش نمی‌داد به جز این که باید نزد شوهرش بشتابد. او فرمان داد که یعقوب که در آن هنگام ده سال داشت باید او را به سفوریس همراهی کند، ضمن این که عیسی تا وقت بازگشت او نزد کودکان کوچکتر در منزل باقی ماند، و او نمی‌دانست که با چه شدتی یوسف مجروح شده است. اما یوسف پیش از رسیدن مریم از جراحتش جان سپرد. آنها او را به ناصره آوردند، و در روز بعد او را نزد پدرانش دفن کردند.

درست در زمانی که چشماندازها خوب بودند و آینده روشن به نظر می‌رسید، یک دست ظاهراً بی‌رحم سرپرست این خانواده ناصری را از پای درآورد، امور این خانه مختل گشت، و هر طرحی برای عیسی و تحصیلات آینده‌اش نابود شد. این نجار نوجوان، که اکنون بیش از چهارده سال سن داشت بر این واقعیت چشم گشود که نه تنها می‌بایست مأموریت پدر آسمانیش برای آشکار ساختن سرشت الهی در زمین و در جسم را به انجام برساند، بلکه سرشت جوان بشری او می‌بایست مسئولیت مراقبت از مادر بیوه و هفت برادر و خواهرش و یکی دیگر را که هنوز به دنیا نیامده بود نیز به عهده گیرد. این نوجوان ناصری اکنون تنها حامی و تسلی دهنده این خانواده به ناگاه ماتم زده شد. بدین ترتیب آن رخدادهایی که حاوی نظم طبیعی در یورشیا بودند اجازه وقوع یافتند، و این مرد جوان سرنوشت را ناچار ساختند که به طور زود هنگام این مسئولیتهای سنگین اما بسیار آموزشی و انضباطی که ملازم با سرپرست یک خانواده بشری شدن است را به عهده گیرد، مسئولیت پدر شدن برای برادران و خواهران خودش، و حمایت و نگهداری از مادرش، و عمل کردن به صورت سرپرست خانه پدرش، تنها خانه‌ای که او می‌بایست ضمن زندگی در این دنیا از آن شناخت پیدا می‌کرد.

عیسی مسئولیتهایی را که به طور بسیار ناگهانی به او تحمیل شده بودند با شادی و سرزندگی پذیرفت، و او آنها را با فداکاری تا پایان بر دوش کشید. حداقل یک مشکل بزرگ و دشواری قابل پیش‌بینی در زندگی او به گونه‌ای سوزناک حل شده بود — اکنون دیگر از او انتظار نمی‌رفت به اورشلیم برود و زیر نظر آموزگاران شرعیات یهود تحصیل کند. این گفته همیشه حقیقت باقی ماند که عیسی "در پای هیچ انسانی ننشست." او همواره مایل بود که حتی از سادترین کودکان کوچک یاد بگیرد، اما هرگز اختیار نداشت از منابع بشری حقیقت را آموزش دهد.

او هنوز از دیدار جبرئیل از مادرش پیش از تولدش هیچ چیز نمی‌دانست؛ او تنها در روز غسل تعمیدش، در آغاز خدمت عمومی روحانیش از طریق یوحنا پیرامون این امر آگاهی یافت.

با گذشت سالها، این نجار جوان ناصری هر نهاد جامعه و هر کاربرد مذهب را از طریق این آزمون ثابت به طور فزاینده می‌سنجید: برای روان بشری چه کاری انجام می‌دهد؟ آیا خدا را به سوی انسان می‌آورد؟ آیا انسان را به سوی خدا می‌آورد؟ در حالی که این جوان جنبه‌های تفریحی و اجتماعی زندگی را به طور کامل نادیده نگرفت، بیشتر و بیشتر وقت و انرژیهای خود را صرفاً به دو هدف اختصاص داد: مراقبت از خانواده‌اش و آمادگی برای انجام خواست پدر آسمانیش در زمین.

Mary. Jesus desired to go immediately to his father, but Mary would hear to nothing but that she must hasten to her husband's side. She directed that James, then ten years of age, should accompany her to Sepphoris while Jesus remained home with the younger children until she should return, as she did not know how seriously Joseph had been injured. But Joseph died of his injuries before Mary arrived. They brought him to Nazareth, and on the following day he was laid to rest with his fathers.

^{12622 (13882)} Just at the time when prospects were good and the future looked bright, an apparently cruel hand struck down the head of this Nazareth household, the affairs of this home were disrupted, and every plan for Jesus and his future education was demolished. This carpenter lad, now just past fourteen years of age, awakened to the realization that he had not only to fulfill the commission of his heavenly Father to reveal the divine nature on earth and in the flesh, but that his young human nature must also shoulder the responsibility of caring for his widowed mother and seven brothers and sisters — and another yet to be born. This lad of Nazareth now became the sole support and comfort of this so suddenly bereaved family. Thus were permitted those occurrences of the natural order of events on Urantia which would force this young man of destiny so early to assume these heavy but highly educational and disciplinary responsibilities attendant upon becoming the head of a human family, of becoming father to his own brothers and sisters, of supporting and protecting his mother, of functioning as guardian of his father's home, the only home he was to know while on this world.

^{12623 (13883)} Jesus cheerfully accepted the responsibilities so suddenly thrust upon him, and he carried them faithfully to the end. At least one great problem and anticipated difficulty in his life had been tragically solved — he would not now be expected to go to Jerusalem to study under the rabbis. It remained always true that Jesus "sat at no man's feet." He was ever willing to learn from even the humblest of little children, but he never derived authority to teach truth from human sources.

^{12624 (13884)} Still he knew nothing of the Gabriel visit to his mother before his birth; he only learned of this from John on the day of his baptism, at the beginning of his public ministry.

^{12625 (13885)} As the years passed, this young carpenter of Nazareth increasingly measured every institution of society and every usage of religion by the unvarying test: What does it do for the human soul? does it bring God to man? does it bring man to God? While this youth did not wholly neglect the recreational and social aspects of life, more and more he devoted his time and energies to just two purposes: the care of his family and the preparation

این سال برای همسایگان عادت شد که در طول شبهای زمستان به منزل عیسی بروند تا نواختن چنگ توسط او را بشنوند، به داستانهای او گوش دهند (زیرا این نوجوان یک قصهگوی استاد بود)، و به خواندن متون مقدس یونانی توسط او گوش فرا دهند.

امور اقتصادی خانواده همچنان نسبتاً به خوبی پیش می‌رفت، زیرا در هنگام مرگ یوسف تا اندازه‌ای پول جمع شده بود. عیسی در همان اوان نشان داد که از قضاوت عالی تجاری و دانایی مالی برخوردار است. او سخاوتمند اما صرفه‌جو بود؛ او هزینه اندیش اما گشاده دست بود. او اثبات کرد که در رابطه با دارایی پدرش یک مدیر خردمند و کارآمد است.

اما به رغم تمام کارهایی که عیسی و همسایگان ناصری برای آوردن شادی به خانه می‌توانستند انجام دهند، غم بر مریم و حتی کودکان سایه افکنده بود. یوسف رفته بود. یوسف یک شوهر و پدر غیرمعمول بود، و آنها همگی دلشان برای او تنگ شده بود. و فکر کردن به این رخداد حتی جانشینان را به نظر می‌رسید که پیش از آن که آنها بتوانند با او صحبت کنند یا دعای خیر خداحافظی او را بشنوند او از دنیا رفت.

3- سال پانزدهم (سال 9 بعد از میلاد مسیح)

تا اواسط این سال پانزدهم — و ما مطابق تقویم قرن بیستم زمان را به حساب می‌آوریم، نه مطابق سال یهودی — عیسی مدیریت خانواده‌اش را به خوبی به دست گرفته بود. پیش از سپری شدن این سال، اندوخته آنها تقریباً ناپدید شده بود، و آنها با ضرورت خلاص شدن از یکی از منازل ناصره که یوسف و همسایه‌اش یعقوب به طور شریکی داشتند مواجه شدند.

در عصر چهارشنبه، 17 آوریل، سال 9 بعد از میلاد مسیح، روت، نوزاد خانواده به دنیا آمد، و عیسی در بهترین حد توانش تلاش کرد در طول این آزمون سخت و غیرعادی غم‌انگیز جای پدرش را در تسلی دادن و خدمت کردن به مادرش بگیرد. برای تقریباً بیست سال (تا وقتی که خدمت همگانی خود را آغاز کرد) هیچ پدری نمی‌توانست بیش از آن حد که عیسی از روت کوچک مراقبت می‌کرد دخترش را با عاطفه‌ای بیشتر و با فداکاری بیشتر دوست دارد و به پرورش او بپردازد. و او برای تمامی اعضای دیگر خانواده‌اش به همان اندازه یک پدر خوب بود.

در طول این سال عیسی ابتدا دعایی را تدوین کرد که متعاقباً به حواریونش آموزش داد، و برای بسیاری به عنوان “دعای ربانی” شناخته شد. این دعا از جهتی تکامل محراب خانواده بود؛ آنها اشکال متعددی از نیایش و چندین دعای رسمی داشتند. عیسی پس از مرگ پدرش تلاش کرد به فرزندان بزرگتر آموزش دهد که خواسته خود را به طور فردی در دعا ابراز دارند — عمدتاً همانطور که او از انجامش بسیار لذت می‌برد — اما آنها نمی‌توانستند افکار او را بفهمند و به طور تغییرناپذیر به اشکال دعاها حفظ شده خود باز می‌گشتند. در این تلاش برای برانگیختن برادران و خواهران بزرگترش در گفتن

to do his Father's heavenly will on earth.

^{126:26 (1389:1)} This year it became the custom for the neighbors to drop in during the winter evenings to hear Jesus play upon the harp, to listen to his stories (for the lad was a master storyteller), and to hear him read from the Greek scriptures.

^{126:27 (1389:2)} The economic affairs of the family continued to run fairly smoothly as there was quite a sum of money on hand at the time of Joseph's death. Jesus early demonstrated the possession of keen business judgment and financial sagacity. He was liberal but frugal; he was saving but generous. He proved to be a wise and efficient administrator of his father's estate.

^{126:28 (1389:3)} But in spite of all that Jesus and the Nazareth neighbors could do to bring cheer into the home, Mary, and even the children, were overcast with sadness. Joseph was gone. Joseph was an unusual husband and father, and they all missed him. And it seemed all the more tragic to think that he died ere they could speak to him or hear his farewell blessing.

3. THE FIFTEENTH YEAR (A.D. 9)

^{126:31 (1389:4)} By the middle of this fifteenth year — and we are reckoning time in accordance with the twentieth-century calendar, not by the Jewish year — Jesus had taken a firm grasp upon the management of his family. Before this year had passed, their savings had about disappeared, and they were face to face with the necessity of disposing of one of the Nazareth houses which Joseph and his neighbor Jacob owned in partnership.

^{126:32 (1389:5)} On Wednesday evening, April 17, A.D. 9, Ruth, the baby of the family, was born, and to the best of his ability Jesus endeavored to take the place of his father in comforting and ministering to his mother during this trying and peculiarly sad ordeal. For almost a score of years (until he began his public ministry) no father could have loved and nurtured his daughter any more affectionately and faithfully than Jesus cared for little Ruth. And he was an equally good father to all the other members of his family.

^{126:33 (1389:6)} During this year Jesus first formulated the prayer which he subsequently taught to his apostles, and which to many has become known as “The Lord's Prayer.” In a way it was an evolution of the family altar; they had many forms of praise and several formal prayers. After his father's death Jesus tried to teach the older children to express themselves individually in prayer — much as he so enjoyed doing — but they could not grasp his thought and would invariably fall back upon their memorized prayer forms. It was in this effort to

دعاهای فردی بود که عیسی تلاش می‌کرد آنها را با عبارات الهام بخش راهنمایی کند، و به زودی، بدون آن که او قصد آن را داشته باشد، جریان بدین گونه پیش رفت که آنها همگی شکلی از دعا را استفاده می‌کردند که عمدتاً روی این خطوط الهام بخش که عیسی به آنها آموزش داده بود بنا شده بود.

سرانجام عیسی از این ایده که هر عضو خانواده دعاهای خودانگیزته را فرموله کند صرف نظر کرد، و یک روز عصر در اکتبر او در کنار یک چراغ کوچک کوتاه که روی میز سنگی کوتاهی قرار داشت نشست، و روی یک تکه از تخته صاف چوب سدر که در حدود هجده اینچ مربع بود با یک تکه زغال دعایی را نوشت که از آن هنگام به بعد درخواست استاندارد خانوادگی شد.

این سال عیسی از سردرگمی فکری دچار دشواری زیادی گردید. مسئولیت خانواده هر فکری را در رابطه با اجرای فوری طرح پاسخ دادن به دیدار اورشلیم که به او رهنمود می‌داد "به دنبال کار پدر برو" تا اندازه‌ای به طور مؤثر زدوده بود. عیسی به درستی این گونه استدلال می‌کرد که مسئولیت مراقبت از خانواده زمینی پدرش باید مقدم بر کلیه وظایف او باشد، و این که حمایت از خانواده‌اش باید نخستین وظیفه او شود.

در طول این سال عیسی متنی را در کتاب موسوم به خنوخ پیدا کرد که در انتخاب آتی عبارت "فرزند انسان" به عنوان یک نامگذاری برای مأموریت اعطایی او در یورشیا روی او تأثیر گذاشت. او ایده نجات دهنده یهودی را کاملاً مورد ملاحظه قرار داده بود و قاطعانه متقاعد شده بود که او آن نجات دهنده خواهد بود. او آرزو داشت که به مردم پدرش کمک کند، اما هرگز انتظار نداشت که ارتشهای یهودی را در براندازی استیلای بیگانگان بر فلسطین رهبری کند. او می‌دانست که هرگز بر تخت داوود در اورشلیم نخواهد نشست. و نیز باور نداشت که مأموریتش مأموریت یک نجات دهنده معنوی یا آموزگار اخلاقی فقط برای مردمان یهودی باشد. از این رو مأموریت زندگی او به هیچ وجه نمی‌توانست تحقق آرزوهای پرشور و به اصطلاح پیشگوییهایی مسیح گونه متون مقدس عبرانی باشد؛ حداقل نه به آن صورت که یهودیان این پیش بینیهایی پیامبران را می‌فهمیدند. به همین ترتیب او مطمئن بود که هرگز به عنوان فرزند انسان که توسط دانیال نبی توصیف شده بود ظاهر نخواهد شد.

اما هنگامی که وقت آن فرا رسید که به عنوان یک آموزگار دنیا پیش برود، خود را چه باید می‌نامید؟ در رابطه با مأموریتش چه ادعایی باید می‌کرد؟ مردمی که به آموزشهای او باور می‌کردند با چه نامی باید او را صدا می‌کردند؟

در حالی که تمامی این مشکلات را در ذهنش بررسی می‌کرد، در کتابخانه کتیبه ناصره در میان کتابهای مکاشفهای که در حال مطالعه آنها بود، این کتاب دست نوشته را که "کتاب خنوخ" نام داشت پیدا نمود؛ و گر چه مطمئن بود که این کتاب توسط خنوخ روزگاران کهن نوشته نشده بود، برایش بسیار جالب به نظر می‌رسید، و او بارها آن را خواند. قطعه‌ای وجود داشت که به طور خاص او را تحت تأثیر قرار داد، قطعه‌ای که این عبارت "فرزند انسان" در آن پدیدار گشت. نویسنده این به اصطلاح کتاب خنوخ درباره این فرزند انسان

stimulate his older brothers and sisters to say individual prayers that Jesus would endeavor to lead them along by suggestive phrases, and presently, without intention on his part, it developed that they were all using a form of prayer which was largely built up from these suggestive lines which Jesus had taught them.

^{126:34 (1399:7)} At last Jesus gave up the idea of having each member of the family formulate spontaneous prayers, and one evening in October he sat down by the little squat lamp on the low stone table, and, on a piece of smooth cedar board about eighteen inches square, with a piece of charcoal he wrote out the prayer which became from that time on the standard family petition.

^{126:35 (1399:8)} This year Jesus was much troubled with confused thinking. Family responsibility had quite effectively removed all thought of immediately carrying out any plan for responding to the Jerusalem visitation directing him to "be about his Father's business." Jesus rightly reasoned that the watchcare of his earthly father's family must take precedence of all duties; that the support of his family must become his first obligation.

^{126:36 (1399:1)} In the course of this year Jesus found a passage in the so-called Book of Enoch which influenced him in the later adoption of the term "Son of Man" as a designation for his bestowal mission on Urantia. He had thoroughly considered the idea of the Jewish Messiah and was firmly convinced that he was not to be that Messiah. He longed to help his father's people, but he never expected to lead Jewish armies in overthrowing the foreign domination of Palestine. He knew he would never sit on the throne of David at Jerusalem. Neither did he believe that his mission was that of a spiritual deliverer or moral teacher solely to the Jewish people. In no sense, therefore, could his life mission be the fulfillment of the intense longings and supposed Messianic prophecies of the Hebrew scriptures; at least, not as the Jews understood these predictions of the prophets. Likewise he was certain he was never to appear as the Son of Man depicted by the Prophet Daniel.

^{126:37 (1399:2)} But when the time came for him to go forth as a world teacher, what would he call himself? What claim should he make concerning his mission? By what name would he be called by the people who would become believers in his teachings?

^{126:38 (1399:3)} While turning all these problems over in his mind, he found in the synagogue library at Nazareth, among the apocalyptic books which he had been studying, this manuscript called "The Book of Enoch"; and though he was certain that it had not been written by Enoch of old, it proved very intriguing to him, and he read and reread it many times. There was one passage which particularly impressed him, a passage in which this term "Son of Man" appeared. The writer of this so-called Book of

سخن گفته بود، و کارهایی را که بنا بود او در زمین انجام دهد توصیف کرده بود، و توضیح داده بود که این فرزند انسان پیش از فرود آمدن به این زمین و آوردن رستگاری برای نوع بشر در بارگاههای شکوه آسمانی با پدرش، پدر همه، راه رفته بود؛ و این که او به تمامی این شکوه و جلال پشت کرده بود تا به زمین فرود آید و برای انسانهای نیازمند نجات را اعلام دارد. همینطور که عیسی این متون را می‌خواند (و با فهم کامل این امر که بخش عمده تصوف شرقی که با این آموزشها مخلوط شده بود خطا بود)، در قلبش واکنش نشان داد و در ذهنش این را به رسمیت شناخت که از میان تمامی پیشگوییهای مسیح گونه متون مقدس عبرانی و از میان تمامی تنویرها پیرامون نجات دهنده یهودی هیچیک مثل این داستان که در این کتاب فقط بخشاً معتبر خنوخ نهفته است به حقیقت نزدیک نیستند؛ و سپس او در آن هنگام و در آنجا تصمیم گرفت که به عنوان لقب آغازین خود عنوان "فرزند انسان" را انتخاب کند. و او بعد از آغاز نمودن کار همگانی خود این کار را انجام داد. عیسی یک توانایی خطاناپذیر برای شناخت حقیقت داشت، و او هرگز از پذیرش حقیقت درنگ نکرد، صرف نظر از این که از چه منبعی به نظر می‌رسید سرچشمه می‌یابد.

تا این هنگام او تکلیف بسیاری چیزها را در رابطه با کار آینده‌اش برای دنیا به طور کامل روشن ساخته بود، اما او درباره این موضوعات هیچ چیز به مادرش نگفت. مادر او هنوز به این ایده که او نجات دهنده یهودیان است به گونه‌ای استوار باور داشت.

اکنون سردرگمی بزرگ روزهای جوانتر عیسی پدیدار گشت. او پس از این که قدری سرشت مأموریتش در زمین را روشن ساخت، یعنی "رفتن به دنبال کار پدرش" — نشان دادن سرشت مهرآمیز پدرش به تمامی نوع بشر — از نو شروع به فکر کردن به بسیاری از گفته‌های کتاب مقدس نمود که به آمدن یک نجات دهنده ملی، یک آموزگار یهودی یا پادشاه اشاره داشت. این پیشگوییها به چه رخدادی اشاره می‌کردند؟ آیا او یک یهودی نبود؟ یا این که بود؟ آیا او از دودمان داوود بود یا نبود؟ مادرش با یقین می‌گفت که او بود؛ پدرش حکم کرده بود که نبود. او داور می‌کرد که نبود. اما آیا پیامبران در رابطه با سرشت و مأموریت نجات دهنده سردرگم بودند؟

روی هم رفته، آیا امکان دارد که حق با مادرش بود؟ در بیشتر موارد، وقتی که در گذشته اختلاف نظر به وجود آمده بود، او درست گفته بود. اگر عیسی یک آموزگار جدید بود و مسیح نبود، پس اگر در طول مدت مأموریتش در زمین چنین شخصی در اورشلیم ظاهر می‌شد، چطور می‌توانست نجات دهنده یهودی را تشخیص دهد؟ و علاوه بر آن، رابطه او با این نجات دهنده یهودی چه باید می‌بود؟ و بعد از آغاز کردن مأموریت زندگی، رابطه‌اش با خانواده‌اش چه باید می‌بود؟ با ملت یهود و مذهب چطور؟ با امپراتوری روم چطور؟ با غیریهودیان و مذاهب آنها چطور؟ این جوان جلیلی به بررسی هر یک از این مشکلات بسیار مهم در ذهنش پرداخت و به طور جدی پیرامون آنها اندیشه کرد، ضمن آن که در کنار میز نجاری به کار ادامه داد و با سخت‌کوشی مخارج خودش، مادرش، و هشت دهان گرسنه دیگر را تأمین نمود.

Enoch went on to tell about this Son of Man, describing the work he would do on earth and explaining that this Son of Man, before coming down on this earth to bring salvation to mankind, had walked through the courts of heavenly glory with his Father, the Father of all; and that he had turned his back upon all this grandeur and glory to come down on earth to proclaim salvation to needy mortals. As Jesus would read these passages (well understanding that much of the Eastern mysticism which had become admixed with these teachings was erroneous), he responded in his heart and recognized in his mind that of all the Messianic predictions of the Hebrew scriptures and of all the theories about the Jewish deliverer, none was so near the truth as this story tucked away in this only partially accredited Book of Enoch; and he then and there decided to adopt as his inaugural title "the Son of Man." And this he did when he subsequently began his public work. Jesus had an unerring ability for the recognition of truth, and truth he never hesitated to embrace, no matter from what source it appeared to emanate.

126:39 (130:4) By this time he had quite thoroughly settled many things about his forthcoming work for the world, but he said nothing of these matters to his mother, who still held stoutly to the idea of his being the Jewish Messiah.

126:310 (130:5) The great confusion of Jesus' younger days now arose. Having settled something about the nature of his mission on earth, "to be about his Father's business" — to show forth his Father's loving nature to all mankind — he began to ponder anew the many statements in the Scriptures referring to the coming of a national deliverer, a Jewish teacher or king. To what event did these prophecies refer? Was not he a Jew? or was he? Was he or was he not of the house of David? His mother averred he was; his father had ruled that he was not. He decided he was not. But had the prophets confused the nature and mission of the Messiah?

126:311 (139:1) After all, could it be possible that his mother was right? In most matters, when differences of opinion had arisen in the past, she had been right. If he were a new teacher and *not* the Messiah, then how should he recognize the Jewish Messiah if such a one should appear in Jerusalem during the time of his earth mission; and, further, what should be his relation to this Jewish Messiah? And what should be his relation, after embarking on his life mission, to his family? to the Jewish commonwealth and religion? to the Roman Empire? to the gentiles and their religions? Each of these momentous problems this young Galilean turned over in his mind and seriously pondered while he continued to work at the carpenter's bench, laboriously making a living for himself, his mother, and eight other hungry mouths.

پیش از پایان این سال مریم نظارمگر کاهش صندوق خانوانگی بود. او فروش کبوتران را به یعقوب محول کرد. آنها در مدتی کوتاه یک گاو دوم خریدند، و با کمک مریم شروع به فروش شیر به همسایگان ناصری خود کردند.

دوره‌های عمیق ژرفاندیشی او، سفرهای مکرر او به نوک تپه برای دعا، و بسیاری ایده‌های عجیب که عیسی گاه به گاه پیش می‌برد، مادرش را به طور کامل مضطرب می‌ساخت. گاهی اوقات او فکر می‌کرد که پسرش آشفته است. و سپس با به خاطر آوردن این که او در نهایت یک کودک موعود است و به طریقی از جوانان دیگر متفاوت است، بر ترسش چیره می‌گشت.

اما عیسی داشت یاد می‌گرفت که از تمام افکارش سخن نگوید، و تمام ایده‌هایش را به دنیا ارائه نکند، نه حتی به مادر خودش. از این سال به بعد، فاش‌سازیهای عیسی درباره این که در ذهنش چه می‌گذرد مداوماً کاهش می‌یافت؛ بدین معنی که او درباره آن چیزهایی که یک شخص عادی نمی‌توانست بفهمد، و به این امر راه می‌برد که او به صورت عجیب و غریب یا متفاوت از آدمهای معمولی مورد نگرش واقع شود کمتر صحبت می‌کرد. او در ظاهر عادی و متعارف شد، گر چه شدیداً مشتاق کسی بود که بتواند مشکلات او را بفهمد. او از ته دل خواستار یک دوست قابل اعتماد و محرم بود، اما مشکلات او بسیار پیچیده‌تر از آن بودند که معاشران بشریش بتوانند بفهمند. بی‌همتا بودن وضعیت غیرمعمول او وی را ناچار می‌ساخت که بارهای خود را به تنهایی حمل کند.

4- نخستین موعظه در کنیسه

عیسی با فرا رسیدن پانزدهمین زادروزش توانست در روز سبت منبر کنیسه را به طور رسمی اشغال کند. بارها پیش از آن، در غیاب سخنگویان، از عیسی خواسته شده بود کتاب مقدس را بخواند، اما اکنون آن روز که او مطابق قانون می‌توانست سرویس را برگزار نماید فرا رسیده بود. از این رو در اولین سبت بعد از پانزدهمین تولدش حذان ترتیبی داد تا عیسی سرویس بامدادی کنیسه را برگزار نماید. و هنگامی که تمامی ایمانداران ناصره گرد آمدند، مرد جوان مدتی را از کتاب مقدس انتخاب نمود، ایستاد و شروع به خواندن کرد:

”روح خدای متعال بر من است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است؛ او مرا فرستاده تا فروتنان را بشارت دهم، دل شکستگان را التیام بخشم، آزادی را به اسیران اعلام کنم، و محبوسان معنوی را رها سازم؛ سال لطف خداوند و روز رسیدگی خداوندان را اعلام کنم؛ تا همه سوگواران را تسلی بخشم، زیبایی به عوض خاکستر، روغن شادمانی به جای سوگواری، نغمه ستایش به جای روح اندوه به آنها دهم، تا آنها درختان پارسایی، نهالهای خداوند خوانده شوند، تا با آن او جلال یابد.

”در پی نیکی باشید و نه شرارت، تا زنده بمانید، و بدین گونه خداوند، خدای لشکرها با شما خواهد بود. از

^{126:3.12 (1391.2)} Before the end of this year Mary saw the family funds diminishing. She turned the sale of doves over to James. Presently they bought a second cow, and with the aid of Miriam they began the sale of milk to their Nazareth neighbors.

^{126:3.13 (1391.3)} His profound periods of meditation, his frequent journeys to the hilltop for prayer, and the many strange ideas which Jesus advanced from time to time, thoroughly alarmed his mother. Sometimes she thought the lad was beside himself, and then she would steady her fears, remembering that he was, after all, a child of promise and in some manner different from other youths.

^{126:3.14 (1391.4)} But Jesus was learning not to speak of all his thoughts, not to present all his ideas to the world, not even to his own mother. From this year on, Jesus' disclosures about what was going on in his mind steadily diminished; that is, he talked less about those things which an average person could not grasp, and which would lead to his being regarded as peculiar or different from ordinary folks. To all appearances he became commonplace and conventional, though he did long for someone who could understand his problems. He craved a trustworthy and confidential friend, but his problems were too complex for his human associates to comprehend. The uniqueness of the unusual situation compelled him to bear his burdens alone.

4. FIRST SERMON IN THE SYNAGOGUE

^{126:4.1 (1391.5)} With the coming of his fifteenth birthday, Jesus could officially occupy the synagogue pulpit on the Sabbath day. Many times before, in the absence of speakers, Jesus had been asked to read the Scriptures, but now the day had come when, according to law, he could conduct the service. Therefore on the first Sabbath after his fifteenth birthday the chazan arranged for Jesus to conduct the morning service of the synagogue. And when all the faithful in Nazareth had assembled, the young man, having made his selection of Scriptures, stood up and began to read:

^{126:4.2 (1391.6)} “The spirit of the Lord God is upon me, for the Lord has anointed me; he has sent me to bring good news to the meek, to bind up the brokenhearted, to proclaim liberty to the captives, and to set the spiritual prisoners free; to proclaim the year of God's favor and the day of our God's reckoning; to comfort all mourners, to give them beauty for ashes, the oil of joy in the place of mourning, a song of praise instead of the spirit of sorrow, that they may be called trees of righteousness, the planting of the Lord, wherewith he may be glorified.

^{126:4.3 (1392.1)} “Seek good and not evil that you may live, and so the Lord, the God of hosts, shall be with you. Hate the evil and love the good; establish

شرارت بیزار باشید و نیکی را دوست بدارید؛ در محکمه عدالت را برقرار سازید. شاید لطف خداوند متعال شامل حال باقیماندگان یوسف شود.

”خوشتن را بشویید، خود را پاک سازید؛ بدی اعمال خود را از نظرم دور کنید؛ از شرارت دست بردارید و نیکوکاری را بیاموزید؛ انصاف را بجوید، ستمدینگان را رهایی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و به دفاع از حق بیومرزنان برخیزید.

”با چه چیز به حضور خداوند بیایم، و در پیشگاه خدای تمام زمین خم شوم؟ آیا با قربانیهای سوختنی و با گوساله‌های یک ساله به پیشگاه او بروم؟ آیا خداوند با هزاران قوچ، دهها هزار گوسفند خشنود خواهد شد، یا با نهرهای روغن؟ آیا نخست‌زاده‌ام را به عوض عصیانم بدهم، و ثمره بدنم را برای گناه جانم؟ نه! ای مردان، زیرا خداوند آنچه را که نیکوست به ما نشان داده است. و خداوند از تو چه می‌طلبد، جز آن که انصاف را به جا آوری و مهرورزی را دوست بداری، و با فروتنی با خدایت گام برداری؟

”پس خدا را به که تشبیه می‌کنید؟ اوست که بر دایره زمین نشسته است. چشمان خود را برافرازد و بنگرید. کیست که تمامی این کرات را آفریده است؟ کیست که لشکر آنها را به شماره بیرون می‌آورد و آنها را جملگی با نامشان می‌خواند؟ او همه این کارها را با عظمت قدرتش انجام می‌دهد، و به سبب عظمت توانمندی وی هیچیک از آنها گم نمی‌شود. او ضعیفان را قوت می‌بخشد، و به آنهایی که خسته‌اند نیروی بیشتر عطا می‌کند. نترس، زیرا که من با تو هستم؛ نگران نباش، زیرا من خدای تو هستم. من تو را تقویت خواهم کرد و یاری خواهم داد؛ آری، من با دست راست عدالت خویش از تو حمایت خواهم نمود، زیرا من خداوند خدای تو هستم. و من دست راست تو را خواهم گرفت، و به تو خواهم گفتم، نترس، زیرا من تو را یاری خواهم کرد.

”و خداوند می‌فرماید، شما شاهدان و خادمان من هستید. شما را برگزیده‌ام تا همگی مرا بشناسید و به من ایمان آورید و دریابید که من جاودان هستم. من، آری من، خداوند هستم، و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست.“

و هنگامی که او متون را بدین گونه خواند، نشست، و مردم به خانه‌هایشان رفتند و پیرامون کلماتی که او با متانت زیاد برایشان خوانده بود فکر کردند. هیچگاه شهروندان او را با چنان صمیمیت شکوهمندی ندیده بودند؛ هیچگاه آنها صدای او را چنان صمیمانه و صادقانه نشنیده بودند؛ هیچگاه آنها او را چنان مردانه و مصمم، و چنان مقتدر مشاهده نکرده بودند.

این بعد از ظهر سبت، عیسی با یعقوب از تپه ناصره بالا رفت، و هنگامی که به خانه بازگشتند، روی دو تخته صاف چوبی ده فرمان را با زغال به یونانی نوشت. به دنبال آن، مارتا این تخته‌ها را رنگ آمیزی و تزیین کرد، و آنها برای مدتی طولانی بر فراز میز کوچک کاری یعقوب روی دیوار آویزان بودند.

judgment in the gate. Perhaps the Lord God will be gracious to the remnant of Joseph.

126:44 (1392:2) “Wash yourselves, make yourselves clean; put away the evil of your doings from before my eyes; cease to do evil and learn to do good; seek justice, relieve the oppressed. Defend the fatherless and plead for the widow.

126:45 (1392:3) “Wherewith shall I come before the Lord, to bow myself before the Lord of all the earth? Shall I come before him with burnt offerings, with calves a year old? Will the Lord be pleased with thousands of rams, ten thousands of sheep, or with rivers of oil? Shall I give my first-born for my transgression, the fruit of my body for the sin of my soul? No! for the Lord has showed us, O men, what is good. And what does the Lord require of you but to deal justly, love mercy, and walk humbly with your God?

126:46 (1392:4) “To whom, then, will you liken God who sits upon the circle of the earth? Lift up your eyes and behold who has created all these worlds, who brings forth their host by number and calls them all by their names. He does all these things by the greatness of his might, and because he is strong in power, not one fails. He gives power to the weak, and to those who are weary he increases strength. Fear not, for I am with you; be not dismayed, for I am your God. I will strengthen you and I will help you; yes, I will uphold you with the right hand of my righteousness, for I am the Lord your God. And I will hold your right hand, saying to you, fear not, for I will help you.

126:47 (1392:5) “And you are my witness, says the Lord, and my servant whom I have chosen that all may know and believe me and understand that I am the Eternal. I, even I, am the Lord, and beside me there is no savior.”

126:48 (1392:6) And when he had thus read, he sat down, and the people went to their homes, pondering over the words which he had so graciously read to them. Never had his townspeople seen him so magnificently solemn; never had they heard his voice so earnest and so sincere; never had they observed him so manly and decisive, so authoritative.

126:49 (1392:7) This Sabbath afternoon Jesus climbed the Nazareth hill with James and, when they returned home, wrote out the Ten Commandments in Greek on two smooth boards in charcoal. Subsequently Martha colored and decorated these boards, and for long they hung on the wall over James's small workbench.

5- تقای مالی

عیسی و خانواده‌اش به تدریج به زندگی ساده

5. THE FINANCIAL STRUGGLE

126:51 (1392:8) Gradually Jesus and his family returned to the simple life of their earlier years. Their clothes

سالهای پیشین خود بازگشتند. لباسهای آنها و حتی خوراک آنها ساده‌تر شد. آنها مقدار زیادی شیر، کره، و پنیر داشتند. آنها از محصولات فصلی باغشان بهره‌مند می‌شدند، اما گذشت هر ماه انجام صرفه‌جویی بیشتری را ضروری می‌ساخت. صبحانه‌های آنها بسیار ساده بودند؛ آنها بهترین غذای خود را برای وعده غذای عصر ذخیره می‌کردند. با این وجود، در میان این یهودیان فقدان ثروت به معنی دین پایگی اجتماعی نبود.

این جوان به درک این امر که انسانها در روزگارش چگونه زندگی می‌کردند از پیش تقریباً دست یافته بود. و این که او در خانه، بیرون خانه و کارگاه چقدر خوب زندگی را می‌فهمید با آموزشهای متعاقب او نشان داده می‌شود، آموزشهایی که تماس نزدیک او را با کلیه فازهای وجود بشری به طور کامل آشکار می‌سازد.

حذان ناصره به پایبندی به این باور ادامه داد که عیسی یک آموزگار بزرگ، و احتمالاً جانشین غمالئیل معروف در اورشلیم می‌شود.

ظاهراً کلیه طرحهای عیسی برای یک دوران حرفه‌ای بی‌نتیجه ماند. بدان گونه که اکنون امور پیش می‌رفتند آینده درخشان به نظر نمی‌رسید. اما او تزلزل نشان نداد؛ او دلسرد نشد. او روز به روز به زندگی ادامه می‌داد، وظیفه زمان حال را به خوبی به انجام می‌رساند و مسئولیتهای فوری مرحله‌ای زندگیش را وفادارانه انجام می‌داد. زندگی عیسی آرامش ابدی تمامی آرمن‌گرایان ناامید است.

دستمزد یک نجار معمولی روز مزد به آرامی در حال کاهش بود. تا پایان این سال عیسی از طریق کار کردن از سحرگاه تا دیر وقت تنها می‌توانست معادل حدوداً بیست و پنج سنت در روز درآمد کسب کند. تا سال بعد آنها پرداخت مالیاتهای کشوری را دشوار یافتند، تا چه رسد به مالیاتهای کنیسه و مالیات معبد که نیم شکل بود. در طول این سال مالیاتگیر تلاش کرد از عیسی درآمد مالیاتی بیشتری بگیرد، و حتی تهدید کرد که ساز چنگ او را از او بگیرد.

عیسی با ترس از این که ممکن است رونوشت متون مقدس یونانی توسط مالیاتگیران کشف و ضبط شود، در پانزدهمین زاد روز خود آن را به عنوان هدیه بلوغش به خداوند به کتابخانه کنیسه ناصره داد.

شوگ بزرگ پانزدهمین سال او هنگامی آمد که عیسی به سفوریس رفت تا تصمیم هیروдіس در رابطه با درخواست تجدید نظری را که در اختلاف پیرامون مقدار پول قابل پرداخت به یوسف در هنگام مرگ تصادفی او نزد وی برده شده بود دریافت کند. عیسی و مریم امید داشتند که مقدار قابل توجهی پول دریافت کنند، ولی خزانedar در سفوریس مقدار ناچیزی به آنان پیشنهاد کرده بود. برادران یوسف یک درخواست تجدید نظر را نزد خود هیروдіس برده بودند، و اکنون عیسی در قصر ایستاد و این حکم هیروдіس را شنید که در هنگام مرگ پدرش هیچ چیز به او قابل پرداخت نبود. و به دلیل این تصمیم ناعادلانه عیسی دیگر هرگز به هیروдіس آنتیپاس اعتماد نکرد. تعجب‌آور نیست که او یک بار به هیروдіس به عنوان "آن روباه" اشاره کرد.

کار نزدیک در کنار میز کاری نجاری در طول این

and even their food became simpler. They had plenty of milk, butter, and cheese. In season they enjoyed the produce of their garden, but each passing month necessitated the practice of greater frugality. Their breakfasts were very plain; they saved their best food for the evening meal. However, among these Jews lack of wealth did not imply social inferiority.

126:52 (1392:9) Already had this youth well-nigh encompassed the comprehension of how men lived in his day. And how well he understood life in the home, field, and workshop is shown by his subsequent teachings, which so repletely reveal his intimate contact with all phases of human experience.

126:53 (1392:10) The Nazareth chazan continued to cling to the belief that Jesus was to become a great teacher, probably the successor of the renowned Gamaliel at Jerusalem.

126:54 (1393:1) Apparently all Jesus' plans for a career were thwarted. The future did not look bright as matters now developed. But he did not falter; he was not discouraged. He lived on, day by day, doing well the present duty and faithfully discharging the immediate responsibilities of his station in life. Jesus' life is the everlasting comfort of all disappointed idealists.

126:55 (1393:2) The pay of a common day-laboring carpenter was slowly diminishing. By the end of this year Jesus could earn, by working early and late, only the equivalent of about twenty-five cents a day. By the next year they found it difficult to pay the civil taxes, not to mention the synagogue assessments and the temple tax of one-half shekel. During this year the tax collector tried to squeeze extra revenue out of Jesus, even threatening to take his harp.

126:56 (1393:3) Fearing that the copy of the Greek scriptures might be discovered and confiscated by the tax collectors, Jesus, on his fifteenth birthday, presented it to the Nazareth synagogue library as his maturity offering to the Lord.

126:57 (1393:4) The great shock of his fifteenth year came when Jesus went over to Sepphoris to receive the decision of Herod regarding the appeal taken to him in the dispute about the amount of money due Joseph at the time of his accidental death. Jesus and Mary had hoped for the receipt of a considerable sum of money when the treasurer at Sepphoris had offered them a paltry amount. Joseph's brothers had taken an appeal to Herod himself, and now Jesus stood in the palace and heard Herod decree that his father had nothing due him at the time of his death. And for such an unjust decision Jesus never again trusted Herod Antipas. It is not surprising that he once alluded to Herod as "that fox."

126:58 (1393:5) The close work at the carpenter's bench during this and subsequent years deprived Jesus of

سال و سالهای بعد عیسی را از فرصت درآمیختن با مسافران کاروان محروم ساخت. فروشگاه خانوادگی توسط عموی او از پیش تصاحب شده بود، و عیسی تماماً در کارگاه خانگی کار می‌کرد، تا در آنجا نزدیک مریم باشد تا بتواند در رابطه با خانواده به او کمک کند. حدوداً در این زمان او شروع کرد یعقوب را به جایگاه شتران بفرستد تا دربارهٔ رخدادهای دنیا اطلاعات جمع‌آوری کند، و بدین طریق او تلاش کرد در رابطه با اخبار روزگار خود مطلع بماند.

همینطور که او به سن مردانگی رشد می‌کرد، از میان تمامی آن تضادها و سردرگمی‌هایی که جوانان عادی روزگاران پیشین و بعد دستخوش آن شده‌اند عبور می‌نمود. و تجربهٔ سخت تأمین هزینهٔ زندگی خانوادهاش یک تضمین مطمئن در برابر داشتن وقت بیش از حد برای تفکر بیهوده یا زیاده‌روی در تمایلات عارفانه برای او بود.

این سالی بود که عیسی یک قطعه زمین بزرگ را که به عنوان یک قطعه باغ خانوادگی تقسیم شده بود درست در شمال منزلشان اجاره نمود. هر یک از فرزندان بزرگتر یک باغ جداگانه داشتند، و آنها در تلاشهای کشاورزیشان به رقابتی شدید وارد شدند. در طول فصل کشت سبزیجات بزرگترین برادر آنها هر روز در باغ با آنها قدری وقت می‌گذراند. همینطور که عیسی با برادران و خواهران کوچکترش در باغ کار می‌کرد، بارها این آرزو را در ذهن پروراند که همگی در یک مزرعه در روستایی مستقر شوند که بتوانند از آزادی و رهایی ناشی از یک زندگی بدون سر و صدا لذت ببرند. اما آنها خود را در روستایی که در آن بزرگ شوند نیافتند؛ و عیسی که یک جوان کاملاً واقع‌بین و نیز آرمانگرا بود، با هوشمندی و جدیت به مشکلاتش همینطور که آنها را می‌یافت تهاجم می‌کرد، و هر کاری را که در توانش بود انجام می‌داد تا خود و خانواده‌اش را با واقعیات وضعیتشان تنظیم کند و شرایطشان را به بالاترین رضایت ممکن نسبت به آرزوهای فردی و جمعی‌شان تطبیق دهد.

یک بار عیسی به قدری اندک امیدوار بود که اگر آنها بتوانند به دلیل کار پدرش در قصر هیروдіس مقدار قابل ملاحظه‌ای پول دریافت کنند ممکن است بتواند با جمع‌آوری پول مکفی خریدن یک مزرعهٔ کوچک را تضمین نماید. او واقعاً به این طرح انتقال خانواده‌اش به روستا به طور جدی فکر کرده بود. اما هنگامی که هیروдіس از دادن پولی که باید به خاطر یوسف به آنها پرداخت می‌شد امتناع کرد، آنها از بلند پروازی داشتن یک خانه در روستا صرف نظر کردند. تحت آن شرایط، آنها طرحی ریختند که به واسطهٔ آن بتوانند از بخش عمدهٔ تجربهٔ زندگی در مزرعه لذت ببرند، به گونه‌ای که آنها اکنون علاوه بر کبوتران، دارای سه گاو، چهار گوسفند، یک دسته مرغ و خروس، یک خر، و یک سگ بودند. در طرح به خوبی تنظیم شدهٔ مدیریت که زندگی خانگی این خانوادهٔ ناصری را تعیین ویژگی می‌کرد، حتی کودکان نیز وظایف معمول خود را داشتند که باید انجام می‌دادند.

عیسی با پایان یافتن پانزدهمین سالش، پیمایش آن دورهٔ خطرناک و دشوار را در وجود بشری تکمیل نمود، آن زمان گذار از سالهای آسودمتر کودکی به خودآگاهی نسبت به نزدیک شدن مردانگی، با مسئولیتها

the opportunity of mingling with the caravan passengers. The family supply shop had already been taken over by his uncle, and Jesus worked altogether in the home shop, where he was near to help Mary with the family. About this time he began sending James up to the camel lot to gather information about world events, and thus he sought to keep in touch with the news of the day.

^{126:5.9 (1393.6)} As he grew up to manhood, he passed through all those conflicts and confusions which the average young persons of previous and subsequent ages have undergone. And the rigorous experience of supporting his family was a sure safeguard against his having overmuch time for idle meditation or the indulgence of mystic tendencies.

^{126:5.10 (1393.7)} This was the year that Jesus rented a considerable piece of land just to the north of their home, which was divided up as a family garden plot. Each of the older children had an individual garden, and they entered into keen competition in their agricultural efforts. Their eldest brother spent some time with them in the garden each day during the season of vegetable cultivation. As Jesus worked with his younger brothers and sisters in the garden, he many times entertained the wish that they were all located on a farm out in the country where they could enjoy the liberty and freedom of an unhampered life. But they did not find themselves growing up in the country; and Jesus, being a thoroughly practical youth as well as an idealist, intelligently and vigorously attacked his problem just as he found it, and did everything within his power to adjust himself and his family to the realities of their situation and to adapt their condition to the highest possible satisfaction of their individual and collective longings.

^{126:5.11 (1393.8)} At one time Jesus faintly hoped that he might be able to gather up sufficient means, provided they could collect the considerable sum of money due his father for work on Herod's palace, to warrant undertaking the purchase of a small farm. He had really given serious thought to this plan of moving his family out into the country. But when Herod refused to pay them any of the funds due Joseph, they gave up the ambition of owning a home in the country. As it was, they contrived to enjoy much of the experience of farm life as they now had three cows, four sheep, a flock of chickens, a donkey, and a dog, in addition to the doves. Even the little tots had their regular duties to perform in the well-regulated scheme of management which characterized the home life of this Nazareth family.

^{126:5.12 (1394.1)} With the close of this fifteenth year Jesus completed the traversal of that dangerous and difficult period in human existence, that time of transition between the more complacent years of

و فرصتهای افزایش یافته برای به دست آوردن تجربه پیشرفته در به وجود آمدن یک کاراکتر متعالی. دوره رشد برای ذهن و بدن به پایان رسیده بود، و اکنون دوران واقعی زندگی این مرد جوان ناصری آغاز گردید.

childhood and the consciousness of approaching manhood with its increased responsibilities and opportunities for the acquirement of advanced experience in the development of a noble character. The growth period for mind and body had ended, and now began the real career of this young man of Nazareth.

مقاله 127. سالهای دوران بلوغ

128 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 126

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 127

سالهای دوران بلوغ

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- شانزدهمین سال (سال 10 بعد از میلاد مسیح)
- 2- هفدهمین سال (سال 11 بعد از میلاد مسیح)
- 3- هجدهمین سال (سال 12 بعد از میلاد مسیح)
- 4- نوزدهمین سال (سال 13 بعد از میلاد مسیح)
- 5- ربکا، دختر عزرا
- 6- بیستمین سال او (سال 14 بعد از میلاد مسیح)

مقدمه مقاله

به تدریج که عیسی به سالهای دوران بلوغش وارد شد، خود را سرپرست و تنها حامی یک خانواده بزرگ یافت. ظرف چند سال بعد از مرگ پدرش تمامی دارایی آنها از بین رفته بود. با گذشت زمان او به طور فزاینده از پیش-وجودش آگاه شد؛ در همان حال او شروع کرد به طور کاملتر بفهمد که او فقط به منظور مشخص آشکار ساختن پدر بهشتیش به فرزندان انسانها در زمین و در جسم حضور دارد.

هیچ جوان بالغی که در این کره و یا در هر کره دیگری زندگی کرده و یا در آینده زندگی خواهد کرد مشکلات سنگین‌تری برای حل کردن و یا دشواریهای پیچیده‌تری برای گرم‌گشایی کردن نداشته و یا در آینده نخواهد داشت. هیچ جوان یورنشیا هرگز فرا خوانده نخواهد شد تا از میان تضادهای آموزن برانگیزتر یا وضعیتهای دشوارتر، بیش از آن حد که خود عیسی در طول آن سالهای طاقت فرسا از پانزده تا بیست سالگی تحمل کرد، عبور کند.

بدین ترتیب فرزند انسان پس از آزمودن تجربه

PAPER 127

THE ADOLESCENT YEARS

SECTIONS

Introduction

1. The Sixteenth Year (A.D. 10)
2. The Seventeenth Year (A.D. 11)
3. The Eighteenth Year (A.D. 12)
4. The Nineteenth Year (A.D. 13)
5. Rebecca, the Daughter of Ezra
6. His Twentieth Year (A.D. 14)

INTRODUCTION

^{127:0.1 (1395.1)} AS JESUS entered upon his adolescent years, he found himself the head and sole support of a large family. Within a few years after his father's death all their property was gone. As time passed, he became increasingly conscious of his pre-existence; at the same time he began more fully to realize that he was present on earth and in the flesh for the express purpose of revealing his Paradise Father to the children of men.

^{127:0.2 (1395.2)} No adolescent youth who has lived or ever will live on this world or any other world has had or ever will have more weighty problems to resolve or more intricate difficulties to untangle. No youth of Urantia will ever be called upon to pass through more testing conflicts or more trying situations than Jesus himself endured during those strenuous years from fifteen to twenty.

^{127:0.3 (1395.3)} Having thus tasted the actual experience of living these adolescent years on a world beset by

واقعی زندگی این سالهای نوجوانی در کره‌ای که با شرارت احاطه شده بود و با گناه آشفته گشته بود، پیرامون تجربه زندگی جوانان سرتاسر قلمروهای نبادان از آگاهی کامل برخوردار شد، و بدین ترتیب برای نوجوانان پریشان و سردرگم تمامی اعصار و در کلیه کرات در سرتاسر جهان محلی برای همیشه پناهگاهی با درایت گشت.

این پسر الهی، به آرامی، اما با قطعیت و از طریق تجربه واقعی، در حال به دست آوردن این حق است که فرمانروای جهانش، حکمران بی‌چون و چرا و عالی تمام موجودات هوشمند آفریده شده در کلیه کرات جهان محلی، پناهگاه با درایت موجودات کلیه اعصار و کلیه درجات عطیه و تجربه شخصی شود.

evil and distraught by sin, the Son of Man became possessed of full knowledge about the life experience of the youth of all the realms of Nebadon, and thus forever he became the understanding refuge for the distressed and perplexed adolescents of all ages and on all worlds throughout the local universe.

^{127:0.4 (1395.4)} Slowly, but certainly and by actual experience, this divine Son is *earning* the right to become sovereign of his universe, the unquestioned and supreme ruler of all created intelligences on all local universe worlds, the understanding refuge of the beings of all ages and of all degrees of personal endowment and experience.

1- شانزدهمین سال (سال 10 بعد از میلاد مسیح)

پسر در جسم ظهور یافته از میان نوزادی عبور کرد و یک کودکی عاری از رویدادهای مهم را تجربه نمود. سپس او از آن مرحله گذار آزمون برانگیز و طاقت‌فرسا بین کودکی و مردانگی جوان بیرون آمد — او عیسی نوجوان گردید.

او در این سال به رشد کامل فیزیکی خود دست یافت. او یک جوان مرداسا و خوش منظر بود. او به طور فزاینده متین و جدی شد، اما مهربان و دلسوز بود. چشم او مهرآمیز اما جستجوگر بود؛ لبخند او همیشه جذاب و دلگرم کننده بود. صدای او آهنگین اما دارای اقتدار بود؛ سلام او مؤدبانه اما صاف و صادق بود. همیشه حتی در عادی‌ترین تماسهای او، لمس یک طبیعت دوگانه، بشری و الهی، مشهود به نظر می‌رسید. او این ترکیب دوست دلسوز و آموزگار مقتدر را همواره به نمایش می‌گذاشت. و این ویژگیهای شخصیتی در همان اوان، حتی در این سالهای نوجوانی، شروع به تجلی نمودند.

این جوان از نظر فیزیکی قوی و نیرومند همچین به رشد کامل خرد بشری خود دست یافت، نه تجربه کامل اندیشه بشری بلکه تمامیت ظرفیت برای چنین رشد عقلانی. او از یک بدن سالم و کاملاً متناسب، یک ذهن با استعداد و تحلیلگر، یک منش مهربان و دلسوز، یک روحیه نسبتاً در حال نوسان اما بی‌پاک برخوردار بود، و تمامی این ویژگیها به صورت یک شخصیت قوی، چشمگیر، و جذاب در حال سازمان یافتن بودند.

با گذشت زمان، درک او برای مادرش و برادران و خواهرانش دشوارتر می‌گشت؛ آنها از گفتارهای او حاج و واج بودند و از کنشهای او برداشت اشتباه داشتند. آنها برای فهم زندگی برادر ارشد خود همگی فاقد صلاحیت بودند، زیرا مادر آنها این درک را به آنان انتقال داده بود که سرنوشت او این است که نجات دهنده مردم یهودی شود. پس از این که آنها این اشارات را به عنوان اسرار خانوادگی از مریم دریافت کردند، سردرگمی آنها را تصور کنید، آنگاه که عیسی تمامی این ایده‌ها و مقاصد را صریحاً انکار کرد.

1. THE SIXTEENTH YEAR (A.D. 10)

^{127:1.1 (1395.5)} The incarnated Son passed through infancy and experienced an uneventful childhood. Then he emerged from that testing and trying transition stage between childhood and young manhood — he became the adolescent Jesus.

^{127:1.2 (1395.6)} This year he attained his full physical growth. He was a virile and comely youth. He became increasingly sober and serious, but he was kind and sympathetic. His eye was kind but searching; his smile was always engaging and reassuring. His voice was musical but authoritative; his greeting cordial but unaffected. Always, even in the most commonplace of contacts, there seemed to be in evidence the touch of a twofold nature, the human and the divine. Ever he displayed this combination of the sympathizing friend and the authoritative teacher. And these personality traits began early to become manifest, even in these adolescent years.

^{127:1.3 (1395.7)} This physically strong and robust youth also acquired the full growth of his human intellect, not the full experience of human thinking but the fullness of capacity for such intellectual development. He possessed a healthy and well-proportioned body, a keen and analytical mind, a kind and sympathetic disposition, a somewhat fluctuating but aggressive temperament, all of which were becoming organized into a strong, striking, and attractive personality.

^{127:1.4 (1395.1)} As time went on, it became more difficult for his mother and his brothers and sisters to understand him; they stumbled over his sayings and misinterpreted his doings. They were all unfitted to comprehend their eldest brother's life because their mother had given them to understand that he was destined to become the deliverer of the Jewish people. After they had received from Mary such intimations as family secrets, imagine their confusion when Jesus would make frank denials of all such ideas and intentions.

در این سال شمعون شروع به تحصیل نمود، و آنها مجبور شدند که یک خانه دیگر را بفروشند. یعقوب اکنون مسئولیت آموزش سه خواهرش را به عهده گرفت، و دو تن از آنان آنقدر بزرگ بودند که بتوانند مطالعه جدی را آغاز کنند. به محض این که روت بزرگ شد، مریم و مارتا مسئولیت او را به عهده گرفتند. بر حسب معمول دختران خانواده‌های یهودی آموزش اندکی دریافت می‌کردند، اما عیسی بر این عقیده بود که دختران باید مثل پسران به مدرسه بروند (و مادر او موافقت کرد)، و چون مدرسه کنیسه آنها را نمی‌پذیرفت، کاری نمی‌شد کرد جز این که یک مدرسه خانگی به طور خاص برای آنها ترتیب داده می‌شد.

در سرتاسر این سال عیسی از نزدیک به میز کار محصور بود. خوشبختانه او کار زیادی داشت؛ صرف نظر از این که کار در آن ناحیه چقدر کساد بود، کار او از چنان کیفیت برتری برخوردار بود که او هرگز بی‌کار نبود. گاهی اوقات او آنقدر کارش زیاد بود که یعقوب به او کمک می‌کرد.

تا پایان این سال او تقریباً تصمیمش را گرفته بود که بعد از سر و سامان دادن به وضعیت خانواده‌اش و به دنبال ازدواج آنها، به عنوان یک آموزگار حقیقت و به عنوان یک آشکار کننده پدر آسمانی به دنیا، به کار همگانی خود وارد شود. او می‌دانست که نجات دهنده مورد انتظار یهودی نخواهد شد، و به این نتیجه رسید که بحث کردن پیرامون این موضوعات با مادرش تقریباً بی‌فایده است؛ او تصمیم گرفت بگذارد مادرش هر ایده‌ای را که ممکن بود انتخاب کند در ذهنش پیروا کند، زیرا تمامی آنچه را که در گذشته گفته بود روی مادرش تأثیر اندکی گذاشته بود و یا این که هیچ تأثیری نگذاشته بود، و او به یاد می‌آورد که پدرش هیچگاه قادر نشده بود چیزی بگوید که تصمیم مادرش را عوض کند. از این سال به بعد او کمتر و کمتر با مادرش، یا هر کس دیگر، پیرامون این مشکلات صحبت کرد. مأموریت او چنان ویژه بود که هیچکس که در زمین زندگی می‌کرد نمی‌توانست در رابطه با اجرای آن به او مشاوره دهد.

او یک پدر واقعی اما جوان برای خانواده بود؛ او هر ساعت ممکن را با کودکان می‌گذراند، و آنها به راستی او را دوست داشتند. مادرش از دیدن زیاد سخت کار کردن او اندوهگین می‌شد؛ او از این که عیسی مطابق برنامه‌ریزی آرزومندانه آنها، به جای بودن در اورشلیم و دنبال نمودن درس تحت نظر آموزگاران شرعیات یهود برای تأمین مخارج خانواده هر روز در کنار میز نجاری سخت کار می‌کرد غمگین بود. در حالی که مریم چیزهای زیادی را در رابطه با پسرش نمی‌توانست بفهمد، او را قطعاً دوست داشت، و از شیوه مشتاقانه‌ای که به واسطه آن مسئولیت‌های خانه را به عهده می‌گرفت به طور کامل قدردانی می‌کرد.

2- هفدهمین سال (سال 11 بعد از میلاد مسیح)

حدوداً در این هنگام آشوب زیادی، به ویژه در اورشلیم و در یهودیه، در طرفداری از شورش بر علیه پرداخت مالیات به روم به وجود آمد. یک گروه ناسیونالیستی قوی در حال به وجود آمدن بود که در مدتی کوتاه زیلوتها نامیده شد. زیلوتها برخلاف فریسیان مایل نبودند که منتظر آمدن مسیح شوند. آنها در نظر داشتند که از طریق شورش سیاسی کارها را به سرانجام برسانند.

^{127:1.5 (1396.2)} This year Simon started to school, and they were compelled to sell another house. James now took charge of the teaching of his three sisters, two of whom were old enough to begin serious study. As soon as Ruth grew up, she was taken in hand by Miriam and Martha. Ordinarily the girls of Jewish families received little education, but Jesus maintained (and his mother agreed) that girls should go to school the same as boys, and since the synagogue school would not receive them, there was nothing to do but conduct a home school especially for them.

^{127:1.6 (1396.3)} Throughout this year Jesus was closely confined to the workbench. Fortunately he had plenty of work; his was of such a superior grade that he was never idle no matter how slack work might be in that region. At times he had so much to do that James would help him.

^{127:1.7 (1396.4)} By the end of this year he had just about made up his mind that he would, after rearing his family and seeing them married, enter publicly upon his work as a teacher of truth and as a revealer of the heavenly Father to the world. He knew he was not to become the expected Jewish Messiah, and he concluded that it was next to useless to discuss these matters with his mother; he decided to allow her to entertain whatever ideas she might choose since all he had said in the past had made little or no impression upon her and he recalled that his father had never been able to say anything that would change her mind. From this year on he talked less and less with his mother, or anyone else, about these problems. His was such a peculiar mission that no one living on earth could give him advice concerning its prosecution.

^{127:1.8 (1396.5)} He was a real though youthful father to the family; he spent every possible hour with the youngsters, and they truly loved him. His mother grieved to see him work so hard; she sorrowed that he was day by day toiling at the carpenter's bench earning a living for the family instead of being, as they had so fondly planned, at Jerusalem studying with the rabbis. While there was much about her son that Mary could not understand, she did love him, and she most thoroughly appreciated the willing manner in which he shouldered the responsibility of the home.

2. THE SEVENTEENTH YEAR (A.D. 11)

^{127:2.1 (1396.6)} At about this time there was considerable agitation, especially at Jerusalem and in Judea, in favor of rebellion against the payment of taxes to Rome. There was coming into existence a strong nationalist party, presently to be called the Zealots. The Zealots, unlike the Pharisees, were not willing to await the coming of the Messiah. They proposed to bring things to a head through political revolt.

یک گروه از سازمان دهندگان اورشلیم به جلیل وارد شدند و به خوبی در حال پیشروی بودند تا این که به ناصره رسیدند. هنگامی که آنان برای دیدن عیسی آمدند، او به دقت به سخنان آنها گوش داد و سوالات بسیاری پرسید اما از پیوستن به گروه امتناع کرد. او از فاش ساختن دلایل خود برای ملحق نشدن به آنها به طور کامل خودداری نمود، و امتناع کردن او روی وارد نشدن بسیاری از همیاران جوانش در ناصره تأثیر داشت.

مریم حداکثر تلاش خود را به عمل آورد تا او را وادار سازد که به گروه بپیوندد، اما نتوانست رضایت او را به دست آورد. او حتی تا آن حد پیش رفت که به عیسی بفهماند امتناع او از حمایت از این آرمان ملی‌گرایانه نافرمانی از درخواست او و نقض پیمان او است که به دنبال بازگشت آنها از اورشلیم بسته شده بود. او قول داده بود که مطیع پدر و مادرش باشد؛ اما او در پاسخ به این اشاره فقط دستش را با مهربانی روی شانه مریم گذاشت و با نگاه کردن به صورتش گفت: "مادرم، چطور می‌توانی؟" و مریم حرفش را پس گرفت.

یکی از دایی‌های عیسی (برادر مریم، شمعون) از پیش به این گروه پیوسته بود، و متعاقباً در بخش جلیل یک افسر شده بود. و برای چندین سال بین عیسی و دانی‌اش نوعی کدورت وجود داشت.

اما در ناصره مشکل شروع به تکوین نمود. رویکرد عیسی در این قضایا به ایجاد یک اختلاف در میان جوانان یهودی شهر منجر شده بود. در حدود نیمی از آنها به سازمان ناسیونالیست پیوسته بودند، و نیمه دیگر شروع به تشکیل یک گروه مخالف از وطن پرستان معتدل‌تر نمودند، و انتظار داشتند که عیسی رهبری آن را به عهده گیرد. هنگامی که او اقتضای آن را که به او پیشنهاد شده بود رد کرد آنها شگفت‌زده شدند. او مسئولیت‌های سنگین خانوادگی خود را به عنوان یک عذر ذکر کرد، و همگی آنها آن را پذیرفتند. اما وضعیت باز هم پیچیده‌تر بود، آنگاه که یک یهودی ثروتمند، اسحاق، که یک وام دهنده به غریبه‌دیان بود، فوراً گام به جلو نهاد و موافقت کرد که اگر عیسی ابزارش را زمین بگذارد و رهبری این وطن پرستان ناصره را به عهده گیرد، مخارج خانواده عیسی را تأمین خواهد کرد.

عیسی که در آن هنگام به سختی هفده سال داشت، با یکی از حساس‌ترین و دشوارترین وضعیت‌های زندگی آغازینش مواجه شد. مسائل میهن‌پرستانه، به ویژه هنگامی که از طریق ستمگران مالیات جمع‌کن بیگانه پیچیده می‌شود، همیشه درک آن برای رهبران معنوی دشوار است، و در این مورد دو برابر دشوارتر بود، زیرا مذهب یهودی درگیر تمامی این آشوبها بر علیه روم بود.

موقعیت عیسی دشوارتر گشت زیرا مادر و عموی، و حتی برادر کوچک‌ترش یعقوب، همگی به او اصرار می‌ورزیدند که به این آرمان ناسیونالیستی بپیوندد. همه یهودیان بهتر ناصره به آنها پیوسته بودند، و اگر عیسی تصمیمش را عوض می‌کرد آن مردان جوانی که به جنبش نپیوسته بودند همگی به آن می‌پیوستند. او تنها یک مشاور خردمند در سرتاسر ناصره داشت، آموزگار قدیمی او، حذان. هنگامی که کمیته شهروندان ناصره آمدند تا پاسخ او را به درخواست همگان که از او به عمل آمده بود جویا شوند، حذان به او رهنمود داد. در تمامی زندگی جوان عیسی این دقیقاً نخستین بار بود که او آگاهانه به استراتژی علنی متوسل می‌شد. تا آن هنگام،

^{127:22 (1396:7)} A group of organizers from Jerusalem arrived in Galilee and were making good headway until they reached Nazareth. When they came to see Jesus, he listened carefully to them and asked many questions but refused to join the party. He declined fully to disclose his reasons for not enlisting, and his refusal had the effect of keeping out many of his youthful fellows in Nazareth.

^{127:23 (1397:1)} Mary did her best to induce him to enlist, but she could not budge him. She went so far as to intimate that his refusal to espouse the nationalist cause at her behest was insubordination, a violation of his pledge made upon their return from Jerusalem that he would be subject to his parents; but in answer to this insinuation he only laid a kindly hand on her shoulder and, looking into her face, said: "My mother, how could you?" And Mary withdrew her statement.

^{127:24 (1397:2)} One of Jesus' uncles (Mary's brother Simon) had already joined this group, subsequently becoming an officer in the Galilean division. And for several years there was something of an estrangement between Jesus and his uncle.

^{127:25 (1397:3)} But trouble began to brew in Nazareth. Jesus' attitude in these matters had resulted in creating a division among the Jewish youths of the city. About half had joined the nationalist organization, and the other half began the formation of an opposing group of more moderate patriots, expecting Jesus to assume the leadership. They were amazed when he refused the honor offered him, pleading as an excuse his heavy family responsibilities, which they all allowed. But the situation was still further complicated when, presently, a wealthy Jew, Isaac, a moneylender to the gentiles, came forward agreeing to support Jesus' family if he would lay down his tools and assume leadership of these Nazareth patriots.

^{127:26 (1397:4)} Jesus, then scarcely seventeen years of age, was confronted with one of the most delicate and difficult situations of his early life. Patriotic issues, especially when complicated by tax-gathering foreign oppressors, are always difficult for spiritual leaders to relate themselves to, and it was doubly so in this case since the Jewish religion was involved in all this agitation against Rome.

^{127:27 (1397:5)} Jesus' position was made more difficult because his mother and uncle, and even his younger brother James, all urged him to join the nationalist cause. All the better Jews of Nazareth had enlisted, and those young men who had not joined the movement would all enlist the moment Jesus changed his mind. He had but one wise counselor in all Nazareth, his old teacher, the chazan, who counseled him about his reply to the citizens' committee of Nazareth when they came to ask for his answer to the public appeal which had been made. In all Jesus' young life this was the very

او برای روشن ساختن وضعیت، همیشه به یک بیانیه صریح حقیقت اتکا داشت، اما او اکنون نمی‌توانست حقیقت کامل را بیان کند. او نمی‌توانست اعلام کند که بیش از یک انسان است؛ او نمی‌توانست نظرش را در رابطه با مأموریتی که در انتظار نیل او به یک مردانگی پخته‌تر بود فاش سازد. به رغم این محدودیتها پایبندی مذهبی و وفاداری ملی او به طور مستقیم مورد چالش قرار گرفت. خانواده او در یک آشفتگی، دوستان جوان او در اختلاف، و تمامی گروه یهودی شهر در یک در هم و برهمی به سر می‌بردند. و عجیب است که تصور می‌شد برای تمامی اینها او باید مورد سرزنش قرار گیرد! و او از هر قصدی برای هر گونه ایجاد مشکل بسیار بی‌تقصیر بود، تا چه رسد به یک آشوب از این نوع.

باید کاری انجام می‌شد. او باید موضع خود را بیان می‌کرد، و او این کار را مطابق رضایت بسیاری، اما نه همه، به طور شجاعانه و به گونه‌ای دیپلماتیک انجام داد. او به کلمات اظهارات اولیه خود پایبند بود، و معتقد بود که نخستین وظیفه‌اش در قبال خانواده‌اش است، و این که یک مادر بیوه و هشت برادر و خواهر به چیزی بیش از آنچه پول صرف می‌توانست بخرد — ضروریات فیزیکی زندگی — نیاز دارند، و این که آنها مستحق مراقبت و هدایت یک پدر هستند، و این که او از روی ضمیر روشن نمی‌توانست خودش را از وظایفی که یک سانحه ظالمانه به او تحمیل کرده بود رها سازد. او مادر و بزرگترین برادرش را برای این که حاضر بودند او را از قید و بند رها سازند مورد تحسین قرار داد، اما مجدداً تأکید کرد که وفاداری به یک پدر مرده او را از ترک خانواده باز داشته است، صرف نظر از این که برای حمایت مادی آنها چقدر پول فراهم می‌گشت. او این گفته فراموشی‌ناپذیرش را بیان کرد که: "پول نمی‌تواند عشق بیافریند." در طول این خطابه، عیسی چندین اشاره مبهم به "مأموریت زندگی" نمود، اما توضیح داد که صرف نظر از این که ممکن است آن با ایده نظامی ناسازگار باشد یا نباشد، به همراه هر چیز دیگر در زندگی رها شده است تا او بتواند مسئولیتش را در قبال خانواده‌اش به طور وفادارانه به انجام رساند. هر کس در ناصره به خوبی می‌دانست که او یک پدر خوب برای خانواده‌اش است، و این موضوعی بود که آنچنان به قلب هر یهودی و الامنش نزدیک بود که اظهارات عیسی در قلوب بسیاری از شنوندگانش پاسخی قدرشناسانه دریافت می‌کرد؛ و برخی از آنهایی که بدین گونه فکر نمی‌کردند با یک سخنرانی که توسط یعقوب انجام شد نظرشان عوض شد. سخنرانی یعقوب ضمن آن که جزو برنامه نبود، در این هنگام ایراد گردید. در همان روز حذان یعقوب را در انجام سخنرانش تمرین داده بود، اما این راز آنها بود.

یعقوب گفت که مطمئن است اگر او (یعقوب) فقط آنقدر از سن مکفی برخوردار بود که می‌توانست مسئولیت خانواده را به عهده گیرد عیسی کمک می‌کرد تا مردمش آزاد شوند، و این که اگر آنها فقط رضایت دهند که عیسی "با ما بماند، تا پدر و آموزگار ما باشد، آنگاه شما نه فقط یک رهبر از خانواده یوسف، بلکه در مدتی کوتاه پنج ناسیونالیست وفادار خواهید داشت، زیرا آیا ما پنج پسر نیستیم که بزرگ خواهیم شد و از طریق هدایت برادر — پدرمان گام به پیش خواهیم نهاد و به ملتمان خدمت خواهیم کرد؟" و بدین ترتیب این نوجوان یک وضعیت بسیار پرتنش و تهدیدآمیز را به یک پایان نسبتاً

first time he had consciously resorted to public strategy. Theretofore, always had he depended upon a frank statement of truth to clarify the situation, but now he could not declare the full truth. He could not intimate that he was more than a man; he could not disclose his idea of the mission which awaited his attainment of a riper manhood. Despite these limitations his religious fealty and national loyalty were directly challenged. His family was in a turmoil, his youthful friends in division, and the entire Jewish contingent of the town in a hubbub. And to think that he was to blame for it all! And how innocent he had been of all intention to make trouble of any kind, much less a disturbance of this sort.

^{127:28 (1397:9)} Something had to be done. He must state his position, and this he did bravely and diplomatically to the satisfaction of many, but not all. He adhered to the terms of his original plea, maintaining that his first duty was to his family, that a widowed mother and eight brothers and sisters needed something more than mere money could buy — the physical necessities of life — that they were entitled to a father's watchcare and guidance, and that he could not in clear conscience release himself from the obligation which a cruel accident had thrust upon him. He paid compliment to his mother and eldest brother for being willing to release him but reiterated that loyalty to a dead father forbade his leaving the family no matter how much money was forthcoming for their material support, making his never-to-be-forgotten statement that "money cannot love." In the course of this address Jesus made several veiled references to his "life mission" but explained that, regardless of whether or not it might be inconsistent with the military idea, it, along with everything else in his life, had been given up in order that he might be able to discharge faithfully his obligation to his family. Everyone in Nazareth well knew he was a good father to his family, and this was a matter so near the heart of every noble Jew that Jesus' plea found an appreciative response in the hearts of many of his hearers; and some of those who were not thus minded were disarmed by a speech made by James, which, while not on the program, was delivered at this time. That very day the chazan had rehearsed James in his speech, but that was their secret.

^{127:29 (1398:1)} James stated that he was sure Jesus would help to liberate his people if he (James) were only old enough to assume responsibility for the family, and that, if they would only consent to allow Jesus to remain "with us, to be our father and teacher, then you will have not just one leader from Joseph's family, but presently you will have five loyal nationalists, for are there not five of us boys to grow up and come forth from our brother-father's guidance to serve our nation?" And thus did the lad bring to a fairly happy ending a very tense and threatening situation.

شاد رساند.

بحران در حال حاضر خاتمه یافته بود، اما این رخداد هرگز در ناصره فراموش نشد. آشوب تداوم یافت؛ عیسی دیگر محبوب همگان نبود؛ اختلاف احساسات هرگز به طور کامل مورد غلبه واقع نشد. و این رخداد، که با رخدادهای دیگر و متعاقب فزونی یافت، یکی از دلایل اصلی برای نقل مکان او به کفرناحوم در سالهای بعد بود. از این پس ناصره یک اختلاف احساسی را در رابطه با فرزند انسان حفظ نمود.

بعقوب در این سال از مدرسه فارغ التحصیل شد و در کارگاه نجاری در منزل کار تمام وقت را آغاز نمود. او در کار با ابزار یک کارگر باهوش شده بود و اکنون کار ساختن یوغ و وسیله شخم زدن را به عهده گرفت، ضمن آن که عیسی بیشتر شروع به انجام کارهای نهایی خانه سازی و کابینت سازی ماهرانه نمود.

در این سال عیسی در سازماندهی ذهنش پیشرفت زیادی انجام داد. او به تدریج سرشت الهی و بشری خود را پیوند زد، و او تمامی این سازماندهی عقلانی را از طریق نیروی تصمیمات خودش و فقط با کمک ناصح سکریگزین خود به انجام رساند. کلیه انسانهای نرمال در کلیه کراتی که پسران اعطایی در آنها ظاهر شده‌اند درست از چنین ناصحی در اذهانشان برخوردارند. تا این هنگام هیچ چیز ماوراءطبیعی در دوران زندگی این مرد جوان رخ نداده بود، به جز دیدار یک پیام‌آور، که توسط برادر بزرگترش عمانوئیل که یک بار در طول شب در اورشلیم به او ظاهر شد اعزام شده بود.

3- هجدهمین سال (سال 12 بعد از میلاد مسیح)

در طول این سال تمامی دارایی خانواده، به جز خانه و باغ فروخته شد. آخرین قطعه ملک کفرناحوم (به جز ارزش خالص یکی دیگر)، که از پیش رهن گذاشته شده بود فروخته شد. درآمد حاصله برای پرداخت مالیات، برای خریدن برخی ابزار جدید برای یعقوب، و برای پرداخت هزینه انبار قدیمی خانوادگی و کارگاه تعمیرات در نزدیکی زمین کاروان مورد استفاده قرار گرفت. عیسی اکنون پیشنهاد کرد که این کارگاه بازخرید شود، زیرا یعقوب از سن کافی برای کار کردن در کارگاه خانه و کمک کردن به مریم در حول و حوش خانه برخوردار بود. با کاهش یافتن فشار مالی برای زمان حاضر، عیسی تصمیم گرفت یعقوب را به عید فصح ببرد. آنها یک روز زودتر به اورشلیم رفتند تا تنها باشند. آنها از راه سامره رفتند. آنها قدم زدند، و عیسی درباره مکانهای تاریخی در مسیر رفتن با یعقوب صحبت کرد، همانطور که پدرش در یک سفر مشابه پنج سال پیش از آن به او آموزش داده بود.

آنها حین عبور از سامره مناظر عجیب زیادی را دیدند. آنها در این سفر راجع به بسیاری از مشکلاتشان، شخصی، خانوادگی، و ملی، صحبت کردند. یعقوب یک نوجوان بسیار مذهبی بود، و در حالی که او در رابطه با طرحهایی که پیرامون کار عمده زندگی عیسی، به همان میزان اندک که درباره آن می‌دانست، کاملاً با مادرش موافق نبود، چشم انتظار وقتی بود که بتواند مسئولیت خانواده را به عهده گیرد، طوری که عیسی بتواند مأموریتش را آغاز نماید. او از این که عیسی او را به عید فصح برد بسیار قدردان بود، و آنها بیش از همیشه

127:2.10 (1398:2) The crisis for the time being was over, but never was this incident forgotten in Nazareth. The agitation persisted; not again was Jesus in universal favor; the division of sentiment was never fully overcome. And this, augmented by other and subsequent occurrences, was one of the chief reasons why he moved to Capernaum in later years. Henceforth Nazareth maintained a division of sentiment regarding the Son of Man.

127:2.11 (1398:3) James graduated at school this year and began full-time work at home in the carpenter shop. He had become a clever worker with tools and now took over the making of yokes and plows while Jesus began to do more house finishing and expert cabinet work.

127:2.12 (1398:4) This year Jesus made great progress in the organization of his mind. Gradually he had brought his divine and human natures together, and he accomplished all this organization of intellect by the force of his own *decisions* and with only the aid of his indwelling Monitor, just such a Monitor as all normal mortals on all postbestowal-Son worlds have within their minds. So far, nothing supernatural had happened in this young man's career except the visit of a messenger, dispatched by his elder brother Immanuel, who once appeared to him during the night at Jerusalem.

3. THE EIGHTEENTH YEAR (A.D. 12)

127:3.1 (1398:5) In the course of this year all the family property, except the home and garden, was disposed of. The last piece of Capernaum property (except an equity in one other), already mortgaged, was sold. The proceeds were used for taxes, to buy some new tools for James, and to make a payment on the old family supply and repair shop near the caravan lot, which Jesus now proposed to buy back since James was old enough to work at the house shop and help Mary about the home. With the financial pressure thus eased for the time being, Jesus decided to take James to the Passover. They went up to Jerusalem a day early, to be alone, going by way of Samaria. They walked, and Jesus told James about the historic places en route as his father had taught him on a similar journey five years before.

127:3.2 (1398:1) In passing through Samaria, they saw many strange sights. On this journey they talked over many of their problems, personal, family, and national. James was a very religious type of lad, and while he did not fully agree with his mother regarding the little he knew of the plans concerning Jesus' lifework, he did look forward to the time when he would be able to assume responsibility for the family so that Jesus could begin his mission. He was very appreciative of Jesus' taking him up to the

درباره آینده به طور کاملتر صحبت کردند.

همینطور که آنها از سامره عبور می‌کردند، به ویژه در بیتل، و هنگامی که از چاه یعقوب می‌نوشتند، عیسی بسیار اندیشید. او و برادرش در رابطه با روایات ابراهیم، اسحاق، و یعقوب بحث کردند. او برای آماده ساختن یعقوب برای آنچه که در اورشلیم در آستانه دیدن آن بود کار زیادی انجام داد، و بدین ترتیب تلاش کرد که شوکه شدن او را بدان گونه که خودش در اولین دیدارش از معبد تجربه کرده بود کاهش دهد. اما یعقوب نسبت به برخی از این مناظر زیاد حساس نبود. او در رابطه با شیوه‌ای که برخی از کاهنان وظایف خود را با بی‌میلی و بدون اشتیاق انجام می‌دادند اظهار نظر کرد اما در مجموع از سفرش در اورشلیم بسیار لذت برد.

عیسی برای شام عید فصح یعقوب را به بتانی برد. شمعون در کنار پدرانش دفن شده بود، و عیسی پس از آوردن بره عید فصح از معبد سرپرستی عید فصح را برای این خانواده به عهده گرفت.

بعد از شام عید فصح مریم نشست تا با یعقوب صحبت کند، ضمن این که مارتا، ایلعازر، و عیسی تا پاسی از شب با یکدیگر به گفتگو پرداختند. روز بعد آنها در مراسم معبد شرکت کردند، و یعقوب به شهروندی کشور اسرائیل پذیرفته شد. در آن بامداد، همینطور که آنها برای دیدن معبد در نوک کوه زیتون توقف کردند، در حالی که یعقوب با شگفتی صحبت می‌کرد، عیسی در سکوت به اورشلیم چشم دوخت. یعقوب نمی‌توانست طرز رفتار برادرش را بفهمد. آن شب آنها مجدداً به بتانی بازگشتند و بنا بود روز بعد از آنجا به مقصد خانه عزیمت کنند، اما یعقوب اصرار ورزید که برای دیدن معبد بازگردند، و توضیح داد که می‌خواهد حرفه‌ای آموزگاران را بشنود. و در حالی که این امر حقیقت داشت، او به طور پنهانی در قلبش می‌خواست با شرکت عیسی در بحثها حرفه‌ای او را بشنود، زیرا از مادرش راجع به آن شنیده بود. از این رو آنها به معبد رفتند و بحثها را شنیدند، اما عیسی هیچ سوالی نپرسید. برای این ذهن در حال بیداری انسان و خدا همه چیز بسیار کودکانه و بی‌اهمیت به نظر می‌رسید — او فقط می‌توانست نسبت به آنها احساس دلسوزی کند. یعقوب از این که عیسی چیزی نگفت ناامید شد. در پاسخ به پرسشهای او، عیسی فقط گفت: "وقت من هنوز فرا نرسیده است."

روز بعد آنها از طریق اریحا و دره اردن به خانه رفتند، و عیسی در طول مسیر بسیاری چیزها را شرح داد، از جمله سفر پیشین خود از طریق این جاده هنگامی که سیزده ساله بود.

به دنبال بازگشت به ناصره، عیسی در کارگاه تعمیرات قدیمی خانوادگی شروع به کار نمود و از این که توانست هر روز تعداد زیادی از مردم تمام نقاط کشور و نواحی اطراف را ببیند به اندازه زیاد شادمان شد. عیسی به راستی مردم را دوست داشت — همین مردم عادی. او هر ماه قسط کارگاه را پرداخت می‌کرد، و با کمک یعقوب، به تأمین مخارج خانواده ادامه می‌داد.

چندین بار در سال، هنگامی که دیدارگران حضور نداشتند تا بدین گونه عمل کنند، عیسی به خواندن متون مقدس سبت در کنیسه ادامه داد و بارها در رابطه با

Passover, and they talked over the future more fully than ever before.

127:33 (1399:2) Jesus did much thinking as they journeyed through Samaria, particularly at Bethel and when drinking from Jacob's well. He and his brother discussed the traditions of Abraham, Isaac, and Jacob. He did much to prepare James for what he was about to witness at Jerusalem, thus seeking to lessen the shock such as he himself had experienced on his first visit to the temple. But James was not so sensitive to some of these sights. He commented on the perfunctory and heartless manner in which some of the priests performed their duties but on the whole greatly enjoyed his sojourn at Jerusalem.

127:34 (1399:3) Jesus took James to Bethany for the Passover supper. Simon had been laid to rest with his fathers, and Jesus presided over this household as the head of the Passover family, having brought the paschal lamb from the temple.

127:35 (1399:4) After the Passover supper Mary sat down to talk with James while Martha, Lazarus, and Jesus talked together far into the night. The next day they attended the temple services, and James was received into the commonwealth of Israel. That morning, as they paused on the brow of Olivet to view the temple, while James exclaimed in wonder, Jesus gazed on Jerusalem in silence. James could not comprehend his brother's demeanor. That night they again returned to Bethany and would have departed for home the next day, but James was insistent on their going back to visit the temple, explaining that he wanted to hear the teachers. And while this was true, secretly in his heart he wanted to hear Jesus participate in the discussions, as he had heard his mother tell about. Accordingly, they went to the temple and heard the discussions, but Jesus asked no questions. It all seemed so puerile and insignificant to this awakening mind of man and God — he could only pity them. James was disappointed that Jesus said nothing. To his inquiries Jesus only made reply, "My hour has not yet come."

127:36 (1399:5) The next day they journeyed home by Jericho and the Jordan valley, and Jesus recounted many things by the way, including his former trip over this road when he was thirteen years old.

127:37 (1399:6) Upon returning to Nazareth, Jesus began work in the old family repair shop and was greatly cheered by being able to meet so many people each day from all parts of the country and surrounding districts. Jesus truly loved people — just common folks. Each month he made his payments on the shop and, with James's help, continued to provide for the family.

127:38 (1399:7) Several times a year, when visitors were not present thus to function, Jesus continued to read the Sabbath scriptures at the synagogue and

درس نظراتش را عرضه نمود، اما معمولاً طوری متون را انتخاب می‌کرد که نیازی به تفسیر نباشد. او ماهر بود، و طوری ترتیب خواندن متون گوناگون را تنظیم می‌کرد که یک متن، متن دیگر را روشن می‌ساخت. اگر هوا اجازه می‌داد، او همیشه در بعد از ظهر سبب برادران و خواهرانش را برای پیاده‌روی در دامان طبیعت بیرون می‌برد.

حدوداً در این هنگام حذان برای بحثهای فلسفی یک کلوپ جوانان را افتتاح نمود که در منازل اعضای مختلف و اغلب در منزل خودش دیدار داشتند، و عیسی یک عضو برجسته این گروه شد. او از این طریق توانست قدری از اعتبار محلی را که در هنگام مباحثات ناسیونالیستی اخیر از دست داده بود از نو به دست آورد.

زندگی اجتماعی او، در حالی که محدود بود، به طور کامل نادیده انگاشته نشد. او در میان مردان جوان و زنان جوان ناصره هر دو بسیاری دوستان گرم و ستایشگران وفادار داشت.

در سپتامبر، الیزابت و یحیی آمدند تا از خانواده ناصری دیدن کنند. یحیی که پدرش را از دست داده بود، قصد داشت برای پرداختن به کار کشاورزی و گوسفند پروری به تپه‌های بهودی بازگردد، مگر این که عیسی به او توصیه می‌کرد که در ناصره بماند تا به نجاری یا یک رشته دیگر کاری بپردازد. آنها نمی‌دانستند که خانواده ناصری عملاً بی‌پول است. هر چه بیشتر مریم و الیزابت درباره پسرانشان گفتگو می‌کردند، بیشتر متقاعد می‌شدند که برای این دو مرد جوان خوب است که با هم کار کنند و بیشتر یکدیگر را ببینند.

عیسی و یحیی گفتگوهای بسیاری با هم داشتند؛ و آنها درباره برخی موضوعات بسیار محرمانه و شخصی صحبت کردند. وقتی آنها این دیدار را به پایان رساندند، تصمیم گرفتند مجدداً یکدیگر را نبینند تا این که می‌بایست در خدمت روحانی همگانی‌شان بعد از این که "پدر آسمانی، آنها را به کارشان فرا خواند" دیدار داشته باشند. یحیی به واسطه آنچه که در ناصره دید چنان به اندازه زیاد تحت تأثیر قرار گرفت که تصمیم گرفت به خانه بازگردد و برای تأمین مخارج مادرش کار کند. او متقاعد شد که باید بخشی از مأموریت زندگی عیسی شود، اما او دید که عیسی می‌بایست سالهای زیادی را صرف حمایت از خانواده‌اش می‌کرد؛ لذا او بسیار بیشتر راضی بود که به خانه‌اش بازگردد و به مراقبت از مزرعه کوچکی‌شان و برآورده ساختن نیازهای مادرش بپردازد. و دیگر هیچگاه یحیی و عیسی تا آن روز در کنار رود اردن، هنگامی که فرزند انسان خود را برای غسل تعمید عرضه کرد، یکدیگر را ندیدند.

در بعد از ظهر شنبه، 3 دسامبر همین سال، مرگ برای دومین بار به این خانواده ناصری ضربه زد. عاموس کوچک، برادر نوزاد آنها بعد از یک هفته بیماری با یک تب بالا مرد. مریم، بعد از عبور از این زمان اندوه با پسر ارشدش به عنوان تنها حامی‌اش، سرانجام و به کاملترین نحو، عیسی را به عنوان سرپرست واقعی خانواده به رسمیت شناخت؛ و او به راستی یک سرپرست شایسته بود.

برای چهار سال، استاندارد زندگی آنها به طور مداوم کاهش یافته بود؛ آنها تنگای فقر فزاینده را سال به سال حس می‌کردند. تا پایان این سال، آنها با یکی از

many times offered comments on the lesson, but usually he so selected the passages that comment was unnecessary. He was skillful, so arranging the order of the reading of the various passages that the one would illuminate the other. He never failed, weather permitting, to take his brothers and sisters out on Sabbath afternoons for their nature strolls.

^{127:39 (1400.1)} About this time the chazan inaugurated a young men's club for philosophic discussion which met at the homes of different members and often at his own home, and Jesus became a prominent member of this group. By this means he was enabled to regain some of the local prestige which he had lost at the time of the recent nationalistic controversies.

^{127:3.10 (1400.2)} His social life, while restricted, was not wholly neglected. He had many warm friends and staunch admirers among both the young men and the young women of Nazareth.

^{127:3.11 (1400.3)} In September, Elizabeth and John came to visit the Nazareth family. John, having lost his father, intended to return to the Judean hills to engage in agriculture and sheep raising unless Jesus advised him to remain in Nazareth to take up carpentry or some other line of work. They did not know that the Nazareth family was practically penniless. The more Mary and Elizabeth talked about their sons, the more they became convinced that it would be good for the two young men to work together and see more of each other.

^{127:3.12 (1400.4)} Jesus and John had many talks together; and they talked over some very intimate and personal matters. When they had finished this visit, they decided not again to see each other until they should meet in their public service after "the heavenly Father should call" them to their work. John was tremendously impressed by what he saw at Nazareth that he should return home and labor for the support of his mother. He became convinced that he was to be a part of Jesus' life mission, but he saw that Jesus was to occupy many years with the rearing of his family; so he was much more content to return to his home and settle down to the care of their little farm and to minister to the needs of his mother. And never again did John and Jesus see each other until that day by the Jordan when the Son of Man presented himself for baptism.

^{127:3.13 (1400.5)} On Saturday afternoon, December 3, of this year, death for the second time struck at this Nazareth family. Little Amos, their baby brother, died after a week's illness with a high fever. After passing through this time of sorrow with her first-born son as her only support, Mary at last and in the fullest sense recognized Jesus as the real head of the family; and he was truly a worthy head.

^{127:3.14 (1400.6)} For four years their standard of living had steadily declined; year by year they felt the pinch of increasing poverty. By the close of this year

دشوارترین تجارب تمامی تقلاهای سختشان رو به رو شدند. یعقوب هنوز شروع به کسب درآمد زیاد نکرده بود، و هزینه‌های یک کفن و دفن علاوه بر هر چیز دیگر اوضاع آنها را به هم ریخت. اما عیسی به مادر مضطرب و سوگوارش فقط می‌گفت: "مادر مریم، غم و اندوه به ما کمک نخواهد کرد؛ همه ما تمام تلاش خود را به کار می‌گیریم، و از قضا، لبخند مادر، حتی ممکن است به ما الهام بخشد تا بهتر عمل کنیم. ما به واسطه امیدمان برای روزهای بهتر آینده برای انجام این کارها روز به روز قوت می‌یابیم." خوشبینی محکم و عملی او به راستی و اگیردار بود؛ تمامی بچه‌ها در یک اتمسفر پیش‌بینی اوقات بهتر و چیزهای بهتر زندگی می‌کردند. و به رغم اندوهبار بودن فقرشان، این روحیه امیدوارانه به پیدایش کاراکترهای قوی و متعالی به گونه‌ای قدرتمند کمک می‌کرد.

عیسی از این توان برخوردار بود که تمامی قدرتهای ذهنی، روحی و بدنی خود را برای انجام کاری که فوراً در دست بود به طور موثر بسیج نماید. او می‌توانست ذهن ژرف اندیش خود را حول یک مشکل که مایل بود حل کند متمرکز نماید، و این، در رابطه با شکیبایی خستگی ناپذیرش، او را قادر می‌ساخت مصائب یک وجود دشوار انسانی را با متانت تحمل نماید، و به گونه‌ای زندگی کند که گویا "او را که نادیدنی است می‌بیند."

4- نوزدهمین سال (سال 13 بعد از میلاد مسیح)

تا این زمان، عیسی و مریم بسیار بهتر می‌توانستند با یکدیگر همساز باشند. مریم کمتر عیسی را به صورت یک فرزند می‌دید؛ عیسی برای مریم بیشتر همانند یک پدر برای فرزندانش شده بود. هر روز زندگی پر از دشواریهای عملی و فوری بود. آنها کمتر از زندگی کاری او صحبت می‌کردند، زیرا با گذشت زمان، تمامی اندیشه‌های آنها به طور متقابل وقف حمایت و پرورش خانواده‌شان بود که متشکل از چهار پسر و سه دختر بود.

تا آغاز این سال عیسی مادرش را کاملاً متقاعد ساخته بود که روشهای او را در زمینه پرورش کودک بپذیرد — فرمان مثبت انجام کار نیک به جای روش قدیمی‌تر یهودی ممنوعیت انجام کار بد. عیسی در منزلش و در سرتاسر دوران تدریس همگانش به طور ثابت شکل مثبت اندرز را به کار گرفت. او همیشه و همه جا می‌گفت: "شما این کار را انجام خواهید داد. شما باید آن کار را انجام دهید." او هرگز شیوه منفی آموزش را که از تابوهای باستان سرچشمه می‌گرفت به کار نرفت. او از طریق قدغن ساختن کار شروانه از تأکید کردن روی آن خودداری می‌ورزید، ضمن آن که از طریق فرمان دادن به انجام کار نیک، آن را مورد ستایش قرار می‌داد. وقت دعا کردن در این خانواده، فرصتی بود برای بحث کردن در رابطه با هر چیز و همه چیز که به بهروزی خانواده مربوط می‌شد.

عیسی انضباطی خردمندانه را بر برادران و خواهرانش در چنان سن کمی آغاز کرد که برای به دست آوردن اطاعت فوری و قلبی آنها هیچگاه نیازی به تنبیه نبود و یا این که نیاز اندکی بود. تنها استثنا یهودا بود. عیسی در مواقع متعدد آن را ضروری یافت که به خاطر سرپیچی او از قوانین خانه، او را تنبیه کند. در

they faced one of the most difficult experiences of all their uphill struggles. James had not yet begun to earn much, and the expenses of a funeral on top of everything else staggered them. But Jesus would only say to his anxious and grieving mother: "Mother-Mary, sorrow will not help us; we are all doing our best, and mother's smile, perchance, might even inspire us to do better. Day by day we are strengthened for these tasks by our hope of better days ahead." His sturdy and practical optimism was truly contagious; all the children lived in an atmosphere of anticipation of better times and better things. And this hopeful courage contributed mightily to the development of strong and noble characters, in spite of the depressiveness of their poverty.

^{127:3.15 (1400.7)} Jesus possessed the ability effectively to mobilize all his powers of mind, soul, and body on the task immediately in hand. He could concentrate his deep-thinking mind on the one problem which he wished to solve, and this, in connection with his untiring *patience*, enabled him serenely to endure the trials of a difficult mortal existence — to live as if he were "seeing Him who is invisible."

4. THE NINETEENTH YEAR (A.D. 13)

^{127:4.1 (1401.1)} By this time Jesus and Mary were getting along much better. She regarded him less as a son; he had become to her more a father to her children. Each day's life swarmed with practical and immediate difficulties. Less frequently they spoke of his lifework, for, as time passed, all their thought was mutually devoted to the support and upbringing of their family of four boys and three girls.

^{127:4.2 (1401.2)} By the beginning of this year Jesus had fully won his mother to the acceptance of his methods of child training — the positive injunction to do good in the place of the older Jewish method of forbidding to do evil. In his home and throughout his public-teaching career Jesus invariably employed the *positive* form of exhortation. Always and everywhere did he say, "You shall do this — you ought to do that." Never did he employ the negative mode of teaching derived from the ancient taboos. He refrained from placing emphasis on evil by forbidding it, while he exalted the good by commanding its performance. Prayer time in this household was the occasion for discussing anything and everything relating to the welfare of the family.

^{127:4.3 (1401.3)} Jesus began wise discipline upon his brothers and sisters at such an early age that little or no punishment was ever required to secure their prompt and wholehearted obedience. The only exception was Jude, upon whom on sundry occasions Jesus found it necessary to impose

سه رویداد هنگامی که خردمندانه به نظر رسید که یهودا به خاطر نقض خود - اذعان شده و عمدی قوانین خانواده در زمینه رفتار تنبیه شود، تنبیه او از طریق حکم متفق القول فرزندان بزرگتر تعیین شد و پیش از آن که اجرا شود توسط خود یهودا مورد موافقت قرار گرفت.

در حالی که عیسی در هر کاری که انجام می‌داد بسیار روشمند و سیستماتیک بود، در همه فرامین اجرایی‌اش نیز یک انعطاف‌پذیری طراوت بخش از تفسیر و یک فردیت انطباقی وجود داشت که تمامی بچه‌ها را با روح عدالتی که پدر - برادرشان را به حرکت در می‌آورد به اندازه زیاد تحت تأثیر قرار می‌داد. او هرگز به طور مستبدانه برادران و خواهرانش را تنبیه نکرد، و این انصاف یکنواخت و ملاحظه شخصی عیسی را برای تمامی خانواده‌اش به اندازه زیاد عزیز می‌ساخت.

یعقوب و شمعون بزرگ شدند و سعی کردند طرح دلجویی عیسی از همبازیهای ستیزه‌جو و گاهی اوقات خشمگین خود از طریق متقاعد ساختن و عدم مقاومت را دنبال کنند، و آنها نسبتاً موفق بودند؛ اما یوسف و یهودا، در حالی که نسبت به چنین آموزش‌هایی در خانه موافق بودند، هنگامی که توسط رفقای خود مورد حمله قرار می‌گرفتند در دفاع از خود شتاب به خرج می‌دادند؛ به ویژه یهودا در نقض روح این آموزش‌ها گناهکار بود. اما عدم مقاومت یک قانون خانواده نبود. هیچ مجازاتی به نقض آموزش‌های شخصی وصل نبود.

به طور کلی، تمامی بچه‌ها، به ویژه دخترها، در مورد مشکلات کودکی خود با عیسی مشورت می‌کردند و درست همانطور که به یک پدر پر عاطفه اعتماد می‌کردند به او اعتماد می‌ورزیدند.

یعقوب داشت بزرگ می‌شد تا یک جوان کاملاً متوازن و متین شود، اما بدان گونه که عیسی معنوی بود، آنطور به معنویت تمایل نداشت. او یک دانش‌آموز بسیار بهتر از یوسف بود. یوسف در حالی که یک کارکن بالیمان بود، حتی از معنویت کمتری برخوردار بود. یوسف یک زحمت‌کش بود و در سطح عقلانی فرزندان دیگر نبود. شمعون یک پسر با حسن نیت بود اما بیش از حد رویاپرداز بود. او در سامان بخشیدن به زندگیش کند بود و برای عیسی و مریم باعث اضطراب قابل ملاحظه بود. اما او همیشه یک نوجوان نیک و خوش نیت بود. یهودا یک آتش افروز بود. او بالاترین آرمانها را داشت، اما در خلق و خو ناپایدار بود. او تمامی عزم و اراده و بی‌پاکی مادرش و بیش از آن را داشت، اما عمداً فاقد تناسب و درایت او بود.

مریم یک دختر کاملاً متوازن و متعادل و دارای یک حس قدردانی شدید از چیزهای اصیل و معنوی بود. مارتا در اندیشه و عمل کند بود، اما فرزندی بسیار قابل اعتماد و کارآمد بود. روت کودک، مایه شادی خانه بود؛ گرچه او نسبت به حرفه‌ایش بی‌توجه بود، بسیار صمیمی و صادق بود. او برادر بزرگ و پدرش را تقریباً تا حد پرستش دوست داشت. اما آنها او را لوس بار نیاوردند. او یک بچه زیبا بود اما مثل مریم چنان ملیح نبود. مریم سوگلی خانواده و حتی شهر بود.

penalties for his infractions of the rules of the home. On three occasions when it was deemed wise to punish Jude for self-confessed and deliberate violations of the family rules of conduct, his punishment was fixed by the unanimous decree of the older children and was assented to by Jude himself before it was inflicted.

^{127:44 (1401:4)} While Jesus was most methodical and systematic in everything he did, there was also in all his administrative rulings a refreshing elasticity of interpretation and an individuality of adaptation that greatly impressed all the children with the spirit of justice which actuated their father-brother. He never arbitrarily disciplined his brothers and sisters, and such uniform fairness and personal consideration greatly endeared Jesus to all his family.

^{127:45 (1401:5)} James and Simon grew up trying to follow Jesus' plan of placating their bellicose and sometimes irate playmates by persuasion and nonresistance, and they were fairly successful; but Joseph and Jude, while assenting to such teachings at home, made haste to defend themselves when assailed by their comrades; in particular was Jude guilty of violating the spirit of these teachings. But nonresistance was not a *rule* of the family. No penalty was attached to the violation of personal teachings.

^{127:46 (1401:6)} In general, all of the children, particularly the girls, would consult Jesus about their childhood troubles and confide in him just as they would have in an affectionate father.

^{127:47 (1401:7)} James was growing up to be a well-balanced and even-tempered youth, but he was not so spiritually inclined as Jesus. He was a much better student than Joseph, who, while a faithful worker, was even less spiritually minded. Joseph was a plodder and not up to the intellectual level of the other children. Simon was a well-meaning boy but too much of a dreamer. He was slow in getting settled down in life and was the cause of considerable anxiety to Jesus and Mary. But he was always a good and well-intentioned lad. Jude was a firebrand. He had the highest of ideals, but he was unstable in temperament. He had all and more of his mother's determination and aggressiveness, but he lacked much of her sense of proportion and discretion.

^{127:48 (1402:1)} Miriam was a well-balanced and level-headed daughter with a keen appreciation of things noble and spiritual. Martha was slow in thought and action but a very dependable and efficient child. Baby Ruth was the sunshine of the home; though thoughtless of speech, she was most sincere of heart. She just about worshiped her big brother and father. But they did not spoil her. She was a beautiful child but not quite so comely as Miriam, who was the belle of the family, if not of the city.

با گذشت زمان، عیسی کارهای زیادی انجام داد که آموزشهای خانواده و رسوم مربوط به رعایت سبت و بسیاری از جنبه‌های دیگر مذهب را لیبرال سازد و تعدیل کند، و مریم برای تمامی این تغییرات رضایت قلبی داد. تا این هنگام، عیسی سرپرست بی‌چون و چرای خانه شده بود.

در این سال یهودا شروع به تحصیل نمود، و برای عیسی لازم بود که چنگ خود را بفروشد تا این هزینه‌ها را پرداخت نماید. بدین ترتیب آخرین لذت تفریحی او ناپدید گشت. هنگامی که او در ذهن و در بدن خسته می‌شد، بسیار دوست داشت چنگ بنوازد، اما او خود را با این اندیشه تسلی می‌داد که حداقل چنگ از مصادره توسط مالیات‌گیر محفوظ مانده است.

5- ربکا، دختر عزرا

اگر چه عیسی فقیر بود، منزلت اجتماعی او در ناصره به هیچ وجه تضعیف نشده بود. او یکی از سرشناس‌ترین مردان جوان شهر بود و توسط بیشتر زنان جوان به اندازه بسیار زیاد مورد احترام بود. از آنجا که عیسی یک نمونه تحسین‌انگیز از مردانگی قوی و روشنفکرانه بود، و با در نظر گرفتن شهرت او به عنوان یک رهبر معنوی، عجیب نبود که ربکا، بزرگترین دختر عزرا، یک تاجر ثروتمند و بازرگان ناصره، پی ببرد که به آرامی دارد عاشق این پسر یوسف می‌شود. او ابتدا مهرش را با مریم، خواهر عیسی به طور خصوصی در میان گذاشت، و مریم به نوبه خود در رابطه با تمامی این جریان با مادرش صحبت نمود. مریم به اندازه زیاد تحت تأثیر قرار گرفت. آیا او در استانه از دست دادن پسرش بود که اکنون سرپرست کنار نگذاشتنی خانواده شده بود؟ آیا مشکلات هرگز متوقف نمی‌شوند؟ بعد چه اتفاقی می‌تواند بیفتد؟ و سپس او درنگ کرد تا به این فکر کند که از دواج چه تأثیری روی آینده دوران زندگی عیسی خواهد داشت؛ نه اغلب، اما حداقل گاهی اوقات، او این واقعیت را به یاد می‌آورد که عیسی یک "فرزند موعود" بود. بعد از این که او و مریم درباره این موضوع صحبت کردند، تصمیم گرفتند که پیش از آن که عیسی از آن آگاهی یابد تلاش کنند آن را متوقف سازند، و از طریق رفتن نزد ربکا به طور مستقیم، تمام داستان را در برابر او قرار دهند، و در رابطه با این اعتقادشان صادقانه به او بگویند که عیسی یک پسر سرنوشت است؛ و این که او یک رهبر بزرگ مذهبی، و شاید مسیح خواهد شد.

ربکا به طور جدی گوش داد؛ او از شنیدن ماجرا سرشار از شور و شغف شد و بیش از پیش مصمم گشت که بخشش را با این مرد انتخابش بیازماید و در زندگی رهبری او سهیم شود. او (پیش خود) استدلال می‌کرد که چنین مردی هر چه بیشتر نیازمند یک همسر وفادار و کارآمد است. او تلاشهای مریم را برای منصرف ساختن او به عنوان یک واکنش طبیعی نسبت به ترس از دست دادن سرپرست و تنها حامی خانواده‌اش تعبیر می‌کرد؛ اما با آگاهی از این که پدرش مهر و عاطفه او را برای پسر نجار تأیید می‌کند، به درستی می‌پنداشت که او با خشنودی درآمد مکفی برای خانواده تأمین خواهد کرد تا فقدان درآمد عیسی را به طور کامل جبران نماید. هنگامی که پدرش با چنین طرحی موافقت کرد، ربکا گفتگوهای بیشتری با مریم مادر عیسی و مریم خواهر عیسی داشت، و هنگامی که او نتوانست حمایت آنها را

127:4.9 (1402.2) As time passed, Jesus did much to liberalize and modify the family teachings and practices related to Sabbath observance and many other phases of religion, and to all these changes Mary gave hearty assent. By this time Jesus had become the unquestioned head of the house.

127:4.10 (1402.3) This year Jude started to school, and it was necessary for Jesus to sell his harp in order to defray these expenses. Thus disappeared the last of his recreational pleasures. He much loved to play the harp when tired in mind and weary in body, but he comforted himself with the thought that at least the harp was safe from seizure by the tax collector.

5. REBECCA, THE DAUGHTER OF EZRA

127:5.1 (1402.4) Although Jesus was poor, his social standing in Nazareth was in no way impaired. He was one of the foremost young men of the city and very highly regarded by most of the young women. Since Jesus was such a splendid specimen of robust and intellectual manhood, and considering his reputation as a spiritual leader, it was not strange that Rebecca, the eldest daughter of Ezra, a wealthy merchant and trader of Nazareth, should discover that she was slowly falling in love with this son of Joseph. She first confided her affection to Miriam, Jesus' sister, and Miriam in turn talked all this over with her mother. Mary was intensely aroused. Was she about to lose her son, now become the indispensable head of the family? Would troubles never cease? What next could happen? And then she paused to contemplate what effect marriage would have upon Jesus' future career; not often, but at least sometimes, did she recall the fact that Jesus was a "child of promise." After she and Miriam had talked this matter over, they decided to make an effort to stop it before Jesus learned about it, by going direct to Rebecca, laying the whole story before her, and honestly telling her about their belief that Jesus was a son of destiny; that he was to become a great religious leader, perhaps the Messiah.

127:5.2 (1402.5) Rebecca listened intently; she was thrilled with the recital and more than ever determined to cast her lot with this man of her choice and to share his career of leadership. She argued (to herself) that such a man would all the more need a faithful and efficient wife. She interpreted Mary's efforts to dissuade her as a natural reaction to the dread of losing the head and sole support of her family; but knowing that her father approved of her attraction for the carpenter's son, she rightly reckoned that he would gladly supply the family with sufficient income fully to compensate for the loss of Jesus' earnings. When her father agreed to such a plan, Rebecca had further conferences with Mary and Miriam, and when she failed to win their support, she made bold

به دست آورد، شجاعانه مستقیماً نزد عیسی رفت. او این کار را با همکاری پدرش انجام داد. پدرش عیسی را برای برگزاری جشن هفدهمین زادروز ربکا به منزلشان دعوت کرد.

عیسی با توجه کامل و به طور دلسوزانه به بازگویی این سخنان گوش داد، ابتدا به سخنان پدر، سپس به حرفهای خود ربکا. او با مهربانی با این مضمون پاسخ داد که هیچ مقدار پولی نمیتواند جای انجام وظیفه‌اش در سرپرستی خانواده پدرش را شخصاً بگیرد، زیرا این کار "به انجام رسانیدن مقدس‌ترین اعتماد از میان کلیه اعتمادهای بشری است — وفاداری نسبت به جسم و خون متعلق به فرد." پدر ربکا عمیقاً تحت تأثیر سخنان عیسی پیرامون جانفشانی برای خانواده قرار گرفت و از گفتگو کناره گرفت. تنها پاسخ او به مریم، همسرش، این بود: "ما نمیتوانیم او را به عنوان یک فرزند داشته باشیم؛ او برای ما فراتر از والامنش است."

سپس آن گفتگوی مهم با ربکا آغاز شد. عیسی تا این روز در زندگیش تمایز اندکی در ارتباطش با پسران و دختران، با مردان جوان و زنان جوان قائل شده بود. ذهن او در مجموع بیش از آن با مشکلات مبرم امور واقعی زمینی و تعمق انگیزنده پیرامون دوران متعاقب زندگانش "درباره کار پدرش" مشغول بود که بتواند توجه جدی به انجام عشق شخصی در ازدواج بشری مبذول نماید. اما اکنون او با یکی دیگر از آن مشکلاتی که هر موجود معمولی بشری باید با آن مواجه شود و تصمیم بگیرد رو به رو بود. به راستی او "به همان گونه که شما مورد آزمون واقع می‌شوید در کلیه نقاط مورد آزمون واقع شد."

او بعد از این که با دقت به سخنان ربکا گوش داد، به خاطر ابراز تحسین او به طور صمیمانه از او سپاسگزاری کرد، و افزود: "این سخنان در تمامی روزهای زندگی من مرا شاد خواهد ساخت و به من آرامش خواهد داد." او توضیح داد که آزاد نیست به رابطه با هر زنی وارد شود، به جز یک رابطه ساده برادرانه و دوستی صرف. او روشن نمود که نخستین و مهمترین وظیفه او سرپرستی خانواده پدرش است، و این که نمیتواند ازدواج را در نظر گیرد تا این که این وظیفه به انجام برسد؛ و سپس اضافه کرد: "اگر من یک پسر سرنوشت هستم، تا زمانی که سرنوشت من آشکار شود نباید تعهدی را به عهده گیرم که یک عمر به طول می‌کشد."

ربکا دل شکسته شد. او حاضر نشد تسلی داده شود، و پدرش را تحت فشار قرار داد تا ناصره را ترک کنند، تا این که او سرانجام رضایت داد به سفوریس نقل مکان کنند. در سالهای بعد، برای بسیاری از مردان که برای ازدواج از او خواستگاری کردند، ربکا فقط یک پاسخ داشت. او تنها برای یک هدف زندگی می‌کرد — منتظر لحظه‌ای بماند که این مرد، برای او بزرگترین مردی که تا آن هنگام زندگی کرده بود، دوران کارش را به عنوان یک آموزگار حقیقت زنده آغاز کند. و او عیسی را در طول سالهای پروریدار کار همگانیش به طور وفادارانه دنبال نمود، و آن روز (بدون این که توسط عیسی دیده شود) هنگامی که او با پیروزمندی سواره به اورشلیم وارد شد حضور داشت؛ و او در آن بعد از ظهر سرنوشت ساز و غمانگیز هنگامی که فرزند انسان روی صلیب آویخته شد "در میان سایر زنان" در کنار مریم ایستاد. برای او، و نیز برای کرات بیشمار

to go directly to Jesus. This she did with the co-operation of her father, who invited Jesus to their home for the celebration of Rebecca's seventeenth birthday.

127:53 (1403:1) Jesus listened attentively and sympathetically to the recital of these things, first by the father, then by Rebecca herself. He made kindly reply to the effect that no amount of money could take the place of his obligation personally to rear his father's family, to "fulfill the most sacred of all human trusts — loyalty to one's own flesh and blood." Rebecca's father was deeply touched by Jesus' words of family devotion and retired from the conference. His only remark to Mary, his wife, was: "We can't have him for a son; he is too noble for us."

127:54 (1403:2) Then began that eventful talk with Rebecca. Thus far in his life, Jesus had made little distinction in his association with boys and girls, with young men and young women. His mind had been altogether too much occupied with the pressing problems of practical earthly affairs and the intriguing contemplation of his eventual career "about his Father's business" ever to have given serious consideration to the consummation of personal love in human marriage. But now he was face to face with another of those problems which every average human being must confront and decide. Indeed was he "tested in all points like as you are."

127:55 (1403:3) After listening attentively, he sincerely thanked Rebecca for her expressed admiration, adding, "it shall cheer and comfort me all the days of my life." He explained that he was not free to enter into relations with any woman other than those of simple brotherly regard and pure friendship. He made it clear that his first and paramount duty was the rearing of his father's family, that he could not consider marriage until that was accomplished; and then he added: "If I am a son of destiny, I must not assume obligations of lifelong duration until such a time as my destiny shall be made manifest."

127:56 (1403:4) Rebecca was heartbroken. She refused to be comforted and importuned her father to leave Nazareth until he finally consented to move to Sepphoris. In after years, to the many men who sought her hand in marriage, Rebecca had but one answer. She lived for only one purpose — to await the hour when this, to her, the greatest man who ever lived would begin his career as a teacher of living truth. And she followed him devotedly through his eventful years of public labor, being present (unobserved by Jesus) that day when he rode triumphantly into Jerusalem; and she stood "among the other women" by the side of Mary on that fateful and tragic afternoon when the Son of Man hung upon the cross, to her, as well as to countless worlds on high, "the one altogether lovely and the

بالا، عیسی "مردی کاملاً دوست داشتی و بزرگترین مرد در میان ده هزار تن" بود.

greatest among ten thousand."

6- بیستمین سال او (سال 14 بعد از میلاد مسیح)

داستان عشق ربکا برای عیسی در حول و حوش ناصره و بعدها در کفرناحوم زمزمه شد. در سالهای بعد بسیاری از زنان حتی بدان گونه که مردان او را دوست داشتند، به عیسی عشق می‌ورزیدند، لذا دیگر نیاز نبود که او ابراز وفاداری شخصی نیک زن دیگری را رد کند. از این زمان به بعد ابراز عاطفه بشری نسبت به عیسی بیشتر سرشت پرستش‌آمیز و احترام تحسین‌آمیز داشت. مردان و زنان هر دو به طور وفادارانه، و برای آنچه که او بود، او را دوست داشتند، نه با هر نشان رضایت از خود یا تمایل برای تصاحب عاطفی. اما برای سالهای بسیار، هر گاه که داستان شخصیت بشری عیسی توصیف می‌شد، مهرورزی ربکا نیز بازگو می‌شد.

مریم، با آگاهی کامل از موضوع ربکا و آگاهی از این که برادرش حتی عشق یک زن جوان زیبا را فراموش کرده بود (بدون درک عامل دوران آینده سرنوشت او) به عیسی به گونه‌ای آرمان‌گرایانه می‌نگریست و او را همچون یک پدر و نیز یک برادر با مهری متأثر کننده و عمیق دوست داشت.

اگر چه آنها به سختی می‌توانستند از عهده مخارج آن برآیند، عیسی یک اشتیاق عجیب برای رفتن به اورشلیم به مناسبت عید فصح داشت. مادرش با آگاهی از تجربه اخیر او با ربکا، به گونه‌ای عاقلانه به او اصرار کرد که به این سفر دست نزند. عیسی به طور چشمگیر از آن آگاه نبود، اما آنچه که از همه بیشتر می‌خواست فرصتی برای صحبت کردن با ایلعازر و دیدار مارتا و مریم بود. او بعد از خانواده خودش این سه را از همه بیشتر دوست داشت.

او در انجام این سفر به اورشلیم، از راه مَجْدُو، آنتیپاتریس، و لَده رفت، و بخشاً همان مسیری را طی کرد که هنگام بازگشت از مصر و آوردن او به ناصره پیموده شده بود. او برای رفتن به عید فصح چهار روز وقت صرف کرد و درباره رخدادهای گذشته که در مَجْدُو، رزمگاه بین‌المللی فلسطین، و حول و حوش آن اتفاق افتاده بود بسیار فکر کرد.

عیسی از میان اورشلیم عبور کرد، و فقط توقف کرد تا معبد و جمعیت گرد آمده بازدید کننده را نظاره کند. او نسبت به این معبد که توسط هیرودیس ساخته شده بود و کهانت آن که به گونه‌ای سیاسی منصوب شده بود یک حس بیزاری عجیب و فزاینده داشت. او بیش از هر چیز می‌خواست که ایلعازر، مارتا، و مریم را ببیند. ایلعازر هم سن عیسی و اکنون سرپرست خانه بود؛ تا هنگام این دیدار، مادر ایلعازر نیز در آرامگاه نهاده شده بود. مارتا اندکی بیش از یک سال از عیسی بزرگتر بود، در حالی که مریم دو سال جوانتر بود. و عیسی ایده‌آل بسیار مورد تحسین هر سه تای آنها بود.

در این دیدار، یکی از آن وقایع دوره‌ای شورش بر ضد سنت به وقوع پیوست — ابراز نفرت برای آن رسوم تشریفاتی که عیسی آن را جلوه غلط پدر آسمانش

6. HIS TWENTIETH YEAR (A.D. 14)

^{127:6.1 (1403.5)} The story of Rebecca's love for Jesus was whispered about Nazareth and later on at Capernaum, so that, while in the years to follow many women loved Jesus even as men loved him, not again did he have to reject the personal proffer of another good woman's devotion. From this time on human affection for Jesus partook more of the nature of worshipful and adoring regard. Both men and women loved him devotedly and for what he was, not with any tinge of self-satisfaction or desire for affectionate possession. But for many years, whenever the story of Jesus' human personality was recited, the devotion of Rebecca was recounted.

^{127:6.2 (1404.1)} Miriam, knowing fully about the affair of Rebecca and knowing how her brother had forsaken even the love of a beautiful maiden (not realizing the factor of his future career of destiny), came to idealize Jesus and to love him with a touching and profound affection as for a father as well as for a brother.

^{127:6.3 (1404.2)} Although they could hardly afford it, Jesus had a strange longing to go up to Jerusalem for the Passover. His mother, knowing of his recent experience with Rebecca, wisely urged him to make the journey. He was not markedly conscious of it, but what he most wanted was an opportunity to talk with Lazarus and to visit with Martha and Mary. Next to his own family he loved these three most of all.

^{127:6.4 (1404.3)} In making this trip to Jerusalem, he went by way of Megiddo, Antipatris, and Lydda, in part covering the same route traversed when he was brought back to Nazareth on the return from Egypt. He spent four days going up to the Passover and thought much about the past events which had transpired in and around Megiddo, the international battlefield of Palestine.

^{127:6.5 (1404.4)} Jesus passed on through Jerusalem, only pausing to look upon the temple and the gathering throngs of visitors. He had a strange and increasing aversion to this Herod-built temple with its politically appointed priesthood. He wanted most of all to see Lazarus, Martha, and Mary. Lazarus was the same age as Jesus and now head of the house; by the time of this visit Lazarus's mother had also been laid to rest. Martha was a little over one year older than Jesus, while Mary was two years younger. And Jesus was the idolized ideal of all three of them.

^{127:6.6 (1404.5)} On this visit occurred one of those periodic outbreaks of rebellion against tradition — the expression of resentment for those ceremonial

می‌پنداشت. ایلعازر با عدم اطلاع از آمدن عیسی، ترتیبی داده بود تا عید فصح در یک دهکده مجاور در پایین جاده اریحا با دوستان جشن گرفته شود. عیسی اکنون پیشنهاد کرد که آنها عید را در همان جا که هستند، در منزل ایلعازر جشن بگیرند. ایلعازر گفت: "ولی ما هیچ بره قربانی نداریم." و سپس عیسی وارد یک بحث طولانی جدی و قانع کننده با این مضمون شد که پدر آسمانی به راستی به چنین آیین کودکانه و بی‌معنی علاقمند نیست. آنها بعد از یک دعای صادقانه و بر حرارت از جا برخاستند، و عیسی گفت: "بگذارید اذهان کودکانه و تیره مردم من به همان گونه که موسی فرمان داد به خدایشان خدمت کنند؛ بهتر است که آنها چنین کنند، اما بگذارید ما که نور حیات را دیده‌ایم دیگر هیچگاه با تاریکی مرگ به پدرمان نزدیک نشویم. بگذارید ما با آگاهی از حقیقت مهر جاودان پدرمان آزاد باشیم."

در آن عصر در حدود شامگاه این چهار تن نشستند و شام عید فصح را صرف کردند. تا آن هنگام، این نخستین عید فصح بود که بدون بره قربانی توسط یهودیان مؤمن جشن گرفته می‌شد. نان فطیر و شراب برای این عید فصح آماده شده بود، و این نمادها را که عیسی "نان حیات" و "آب حیات" می‌نامید، به یارانش سیرو کرد، و آنها در هم‌نوایی صادقانه با آموزش‌هایی که تازه ارائه شده بود خوردند. روال کار او این بود که بعدها هر گاه که از بتانی دیدار می‌کرد این شعائر آیینی را به جا می‌آورد. هنگامی که او به خانه بازگشت، تمامی این رخدادهای را به مادرش گفت. او در ابتدا شوکه شد، اما به تدریج نقطه نظر عیسی را پذیرفت؛ با این وجود، هنگامی که عیسی به او اطمینان داد که قصد ندارد این ایده جدید از عید فصح را در خانواده‌شان عرضه کند به اندازه زیاد آرام شد. در خانه با بچه‌ها، او هر ساله به خوردن عید فصح "مطابق قانون موسی" ادامه داد.

در طول این سال بود که مریم در رابطه با ازدواج یک گفتگوی طولانی با عیسی داشت. مریم به طور صریح از او پرسید که اگر از مسئولیتهای خانوادگی‌اش رها بود آیا ازدواج می‌کرد؟ عیسی به او توضیح داد که چون وظایف فوری مانع ازدواج او شده است، او قدر اندکی به این موضوع فکر کرده است. او بدین گونه اظهار نظر کرد که شک دارد هیچگاه به مرحله ازدواج برسد؛ او گفت که تمامی این گونه کارها باید برای "ساعت من" منتظر بمانند، زمانی که "کار پدرم باید آغاز شود." او از پیش با روشن ساختن این امر در ذهنش که نباید پدر فرزندی در جسم شود، قدر بسیار اندکی به موضوع ازدواج بشری فکر نمود.

در این سال او کار بیشتر در هم آمیختن سرشت انسانی و الهی خود را به یک فردیت ساده و مؤثر بشری از نو آغاز نمود. و او همچنان به رشد در مرتبت اخلاقی و درک معنوی ادامه داد.

اگر چه تمام دارایی آنها در ناصره (به جز منزلشان) از دست رفته بود، در این سال آنها از فروش یک سهم در یک قطعه ملک در کفرناحوم کمک مالی اندکی دریافت کردند. این آخرین بخش از تمامی دارایی یوسف بود. این فروش ملک در کفرناحوم با یک

practices which Jesus deemed misrepresentative of his Father in heaven. Not knowing Jesus was coming, Lazarus had arranged to celebrate the Passover with friends in an adjoining village down the Jericho road. Jesus now proposed that they celebrate the feast where they were, at Lazarus's house. "But," said Lazarus, "we have no paschal lamb." And then Jesus entered upon a prolonged and convincing dissertation to the effect that the Father in heaven was not truly concerned with such childlike and meaningless rituals. After solemn and fervent prayer they rose, and Jesus said: "Let the childlike and darkened minds of my people serve their God as Moses directed; it is better that they do, but let us who have seen the light of life no longer approach our Father by the darkness of death. Let us be free in the knowledge of the truth of our Father's eternal love."

^{127:6.7 (1404.6)} That evening about twilight these four sat down and partook of the first Passover feast ever to be celebrated by devout Jews without the paschal lamb. The unleavened bread and the wine had been made ready for this Passover, and these emblems, which Jesus termed "the bread of life" and "the water of life," he served to his companions, and they ate in solemn conformity with the teachings just imparted. It was his custom to engage in this sacramental ritual whenever he paid subsequent visits to Bethany. When he returned home, he told all this to his mother. She was shocked at first but came gradually to see his viewpoint; nevertheless, she was greatly relieved when Jesus assured her that he did not intend to introduce this new idea of the Passover in their family. At home with the children he continued, year by year, to eat the Passover "according to the law of Moses."

^{127:6.8 (1404.7)} It was during this year that Mary had a long talk with Jesus about marriage. She frankly asked him if he would get married if he were free from his family responsibilities. Jesus explained to her that, since immediate duty forbade his marriage, he had given the subject little thought. He expressed himself as doubting that he would ever enter the marriage state; he said that all such things must await "my hour," the time when "my Father's work must begin." Having settled already in his mind that he was not to become the father of children in the flesh, he gave very little thought to the subject of human marriage.

^{127:6.9 (1405.1)} This year he began anew the task of further weaving his mortal and divine natures into a simple and effective *human individuality*. And he continued to grow in moral status and spiritual understanding.

^{127:6.10 (1405.2)} Although all their Nazareth property (except their home) was gone, this year they received a little financial help from the sale of an equity in a piece of property in Capernaum. This was the last of Joseph's entire estate. This real estate deal in Capernaum was with a boatbuilder

قایق‌ساز به نام زبدی انجام گرفت.

یوسف در این سال از مدرسه کنیسه فارغ‌التحصیل شد و آماده شد تا در کنار میز کوچکی در کارگاه نجاری خانه شروع به کار کند. اگر چه دارایی پدرشان اکنون به اتمام رسیده بود، چشم‌اندازهایی وجود داشت که آنها را قادر می‌ساخت با موفقیت با فقر مقابله کنند، زیرا اکنون سه تای آنها به طور مرتب کار می‌کردند.

عیسی به سرعت در حال تبدیل شدن به یک مرد است، نه فقط یک مرد جوان، بلکه یک بزرگسال. او به خوبی یاد گرفته است که مسئولیت را به عهده گیرد. او می‌داند چگونه در شرایط ناامیدی به زندگی ادامه دهد. هنگامی که طرح‌های او بی‌نتیجه می‌مانند و اهداف او موقتاً شکست می‌خورند، او با شجاعت روحیه خود را حفظ می‌کند. او یاد گرفته است که حتی در شرایط بی‌عدالتی چگونه منصف و عادل باشد. او دارد یاد می‌گیرد که چگونه آرمانهایش را در زمینه زندگی معنوی با مطالبات عملی وجود زمینی تنظیم کند. او دارد یاد می‌گیرد که در حالی که برای دستیابی به یک هدف نزدیکتر و فوری ضرورت با جدیت تلاش می‌کند چگونه برای رسیدن به یک هدف والا تر و دور دست آرمان‌گرایانه برنامه‌ریزی کند. او مداوماً در حال به دست آوردن هنر تنظیم کردن آرزوهایش با مطالبات معمول کار و زندگی بشری است. او در تکنیک به کار گرفتن انرژی انگیزه معنوی برای به حرکت در آوردن مکانیسم پیشرفت مادی تقریباً استاد شده است. او به آرامی دارد یاد می‌گیرد که در حالی که به وجود زمینی ادامه می‌دهد چگونه مطابق زندگی آسمانی زندگی کند. او در حالی که نقش پدران هدایت و رهبری فرزندان خانواده زمینی‌اش را به عهده می‌گیرد بیشتر و بیشتر به هدایت غائی پدر آسمانیش وابسته می‌شود. او در بیرون کشیدن ماهرانه پیروزی از کام شکست دارد باتجربه می‌شود؛ او دارد یاد می‌گیرد که چگونه دشواریهای زمان را به پیروزیهای ابدیت تبدیل سازد.

و بدین ترتیب، با گذشت سالها، این مرد جوان ناصره به تجربه نمودن زندگی بدان گونه که در کرات زمان و فضا در جسم انسانی زندگی می‌شود ادامه می‌دهد. او یک حیات کامل، نمونه، و سرشار را در یورشیا زندگی می‌کند. او این کره را با تجربه کاملی که مخلوقاتش در طول سالهای کوتاه و پرتلاقی نخستین زندگیشان، زندگی در جسم، از میان آن عبور می‌کنند، ترک نمود. و تمامی این تجربه بشری یک دارایی جاودان فرمانروای جهان است. او برادر با درایت، دوست دلسوز، فرمانروای باتجربه، و پدر بخشنده ما است.

او به عنوان یک کودک مقدار بسیار زیادی دانش اندوخت؛ او به عنوان یک جوان این اطلاعات را دست‌بندی و طبقه‌بندی نمود، و به هم مرتبط ساخت؛ و اکنون به عنوان یک انسان گسترده جهان، او شروع می‌کند این دارایی‌های ذهنی را در آمادگی برای به کار بستن آن در آموزش، خدمت روحانی، و کار متعاقب خود به سود انسانهای هم نوع خود در این کره و در کلیه کرات مسکونی دیگر در سرتاسر جهان نیادان سازماندهی کند.

او به صورت یک نوزاد گسترده جهان به دنیا آمده است، حیات دوران کودکی خود را زندگی کرده است و از میان مراحل متوالی نوجوانی و مردانگی جوان عبور

named Zebedee.

^{127:6.11 (1405.3)} Joseph graduated at the synagogue school this year and prepared to begin work at the small bench in the home carpenter shop. Although the estate of their father was exhausted, there were prospects that they would successfully fight off poverty since three of them were now regularly at work.

^{127:6.12 (1405.4)} Jesus is rapidly becoming a man, not just a young man but an adult. He has learned well to bear responsibility. He knows how to carry on in the face of disappointment. He bears up bravely when his plans are thwarted and his purposes temporarily defeated. He has learned how to be fair and just even in the face of injustice. He is learning how to adjust his ideals of spiritual living to the practical demands of earthly existence. He is learning how to plan for the achievement of a higher and distant goal of idealism while he toils earnestly for the attainment of a nearer and immediate goal of necessity. He is steadily acquiring the art of adjusting his aspirations to the commonplace demands of the human occasion. He has very nearly mastered the technique of utilizing the energy of the spiritual drive to turn the mechanism of material achievement. He is slowly learning how to live the heavenly life while he continues on with the earthly existence. More and more he depends upon the ultimate guidance of his heavenly Father while he assumes the fatherly role of guiding and directing the children of his earth family. He is becoming experienced in the skillful wresting of victory from the very jaws of defeat; he is learning how to transform the difficulties of time into the triumphs of eternity.

^{127:6.13 (1405.5)} And so, as the years pass, this young man of Nazareth continues to experience life as it is lived in mortal flesh on the worlds of time and space. He lives a full, representative, and replete life on Urantia. He left this world ripe in the experience which his creatures pass through during the short and strenuous years of their first life, the life in the flesh. And all this human experience is an eternal possession of the Universe Sovereign. He is our understanding brother, sympathetic friend, experienced sovereign, and merciful father.

^{127:6.14 (1405.6)} As a child he accumulated a vast body of knowledge; as a youth he sorted, classified, and correlated this information; and now as a man of the realm he begins to organize these mental possessions preparatory to utilization in his subsequent teaching, ministry, and service in behalf of his fellow mortals on this world and on all other spheres of habitation throughout the entire universe of Nebadon.

^{127:6.15 (1405.7)} Born into the world a babe of the realm, he has lived his childhood life and passed through the successive stages of youth and young manhood; he now stands on the threshold of full

کرده است؛ او اکنون در آستانهٔ مردانگی کامل قرار گرفته است، غنی در تجربهٔ زندگی بشری، سرشار در فهم طبیعت بشری، و آکنده از دلسوزی برای ضعفهای سرشت بشری. او در هنر الهی آشکار ساختن پدر بهشتیش به تمام اعصار و مراحل مخلوقات انسانی دارد خبره می‌شود.

و اکنون به عنوان یک انسان کاملاً بالغ — یک بزرگسال گسترهٔ جهان — آماده می‌شود تا مأموریت عالی خود را پیرامون آشکار ساختن خداوند به انسانها و هدایت انسانها به سوی خداوند ادامه دهد.

manhood, rich in the experience of human living, replete in the understanding of human nature, and full of sympathy for the frailties of human nature. He is becoming expert in the divine art of revealing his Paradise Father to all ages and stages of mortal creatures.

^{127:6.16 (1406.1)} And now as a full-grown man — an adult of the realm — he prepares to continue his supreme mission of revealing God to men and leading men to God.

مقاله 128. دوران آغازین مردانگی عیسی

129 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 127

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 128

دوران آغازین مردانگی عیسی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سال بیست و یکم (سال 15 بعد از میلاد مسیح)
- 2- بیست و دومین سال (سال 16 بعد از میلاد مسیح)
- 3- بیست و سومین سال (سال 17 بعد از میلاد مسیح)
- 4- رخداد دمشق
- 5- سال بیست و چهارم (سال 18 بعد از میلاد مسیح)
- 6- بیست و پنجمین سال (سال 19 بعد از میلاد مسیح)
- 7- بیست و ششمین سال (سال 20 بعد از میلاد مسیح)

مقدمه مقاله

تا هنگام ورود عیسی ناصری به سالهای آغازین زندگی بزرگسالش، او یک زندگی نرمال و معمولی از حیات بشری را در زمین زندگی کرده و همچنان بدان گونه به زندگی ادامه داده بود. عیسی درست به همان صورت که کودکان دیگر به دنیا می‌آیند به این دنیا آمد؛ او در انتخاب والدین خود هیچ نقشی نداشت. او این کره مشخص را به عنوان سیاره‌ای که هفتمین و آخرین اعطای خود، که ظهورش در شکل جسم انسانی را باید در آن انجام می‌داد انتخاب نمود، اما به جز این، او به یک شیوه طبیعی به دنیا وارد شد، و به صورت یک کودک گستره جهان رشد کرد و درست همانند انسانهای فانی دیگر در این کره و کرات مشابه با فراز و نشیبهای محیطش دست به گریبان شد.

همیشه هدف دوگانه اعطای میکائیل در یورنشیا را در نظر داشته باشید:

- 1- استاد شدن در تجربه زندگی کردن به روال حیات کامل یک مخلوق بشری در جسم انسانی، تکمیل

PAPER 128

JESUS' EARLY MANHOOD

SECTIONS

Introduction

1. The Twenty-First Year (A.D. 15)
2. The Twenty-Second Year (A.D. 16)
3. The Twenty-Third Year (A.D. 17)
4. The Damascus Episode
5. The Twenty-Fourth Year (A.D. 18)
6. The Twenty-Fifth Year (A.D. 19)
7. The Twenty-Sixth Year (A.D. 20)

INTRODUCTION

128:0.1 (1407:1) AS JESUS of Nazareth entered upon the early years of his adult life, he had lived, and continued to live, a normal and average human life on earth. Jesus came into this world just as other children come; he had nothing to do with selecting his parents. He did choose this particular world as the planet whereon to carry out his seventh and final bestowal, his incarnation in the likeness of mortal flesh, but otherwise he entered the world in a natural manner, growing up as a child of the realm and wrestling with the vicissitudes of his environment just as do other mortals on this and on similar worlds.

128:0.2 (1407:2) Always be mindful of the twofold purpose of Michael's bestowal on Urantia:

- 128:0.3 (1407:3) 1. The mastering of the experience of living the full life of a human creature in mortal flesh,

حاکمیتش در نبادان.

2- آشکار ساختن پدر جهانی به اقامت کنندگان بشری در کرات زمان و فضا و هدایت مؤثرتر همین انسانها به یک فهم بهتر از پدر جهانی.

تمام منافع مخلوقات و فواید دیگر برای جهان نسبت به این مقاصد اصلی اعطای انسانی، فرعی و ثانوی بودند.

1- سال بیست و یکم (سال 15 بعد از میلاد مسیح)

عیسی با رسیدن به سالهای بزرگسالی کار تکمیل ساختن تجربه استاد شدن در شناخت زندگی پایینترین شکل مخلوقات هوشمندش را با جدیت و با خودآگاهی کامل آغاز نمود، و از این طریق حق فرمانروایی کامل بر جهان خود ساخته‌اش را سرانجام و به طور کامل به دست آورد. او با درک کامل طبیعت دوگانه‌اش به این کار شگفت‌آور وارد شد. اما او این دو سرشت را در یکی — عیسی ناصری — از پیش به طور مؤثر درآمیخته بود.

یوشع فرزند یوسف کاملاً می‌دانست که یک انسان است، یک انسان فانی، که از یک زن زاده شده است. این امر در انتخاب نخستین عنوان او، فرزند انسان، نشان داده شده است. او به راستی دارای جسم و خون بود، و حتی اکنون در حالی که مسئولیت سرنوشت یک جهان را با اقتدار مطلق به عهده دارد، هنوز در میان عناوین بی‌شماری که به گونه‌ای درخور کسب کرده، عنوان فرزند انسان را دارا می‌باشد. این عملاً حقیقت دارد که کلام هستی بخش پدر جهانی — پسر آفریننده — تبدیل به جسم شد و به صورت یک انسان گستره جهان در یورشیا سکنی گزید. او کار کرد، خسته شد، استراحت کرد، و خوابید. او گرسنه شد و این میل شدید را با خوراک برطرف نمود؛ او تشنه شد و تشنگی خود را با آب فرو نشاند. او دامنه کامل احساسات و عواطف بشری را تجربه نمود؛ او "در همه چیز مورد آزمون واقع شد، حتی بدان گونه که شما می‌شوید،" و او رنج کشید و مرد.

او دانش کسب کرد، تجربه به دست آورد، و اینها را با خرد تلفیق نمود، درست به همان گونه که سایر انسانهای گستره عالم انجام می‌دهند. او تا بعد از این غسل تعمیدش خود را از هیچ قدرت فوق طبیعی بهرمنند ساخت. او به عنوان پسر یوسف و مریم هیچ نیرویی را که بخشی از زندگی بشریش باشد به کار نگرفت.

در رابطه با ویژگیهای وجود پیش بشریش، او خود را تهی ساخت. پیش از شروع کار همگانش، آگاهی او از انسانها و رخدادهای کاملاً خود — محدود شده بود. او یک انسان راستین در میان انسانها بود.

این برای ابد و به گونه‌ای شکوهمند حقیقت دارد: "ما فرمانروایی و الامقام داریم که می‌تواند با حس ضعفهای ما متأثر شود. ما حکمرانی داریم که در همه نقاط مورد آزمایش قرار گرفت و همچون ما وسوسه شد، با این حال عاری از گناه بود." و چون او خودش رنج برده است، و مورد آزمایش و امتحان واقع شده

the completion of his sovereignty in Nebadon.

128:0.4 (1407.4) 2. The revelation of the Universal Father to the mortal dwellers on the worlds of time and space and the more effective leading of these same mortals to a better understanding of the Universal Father.

128:0.5 (1407.5) All other creature benefits and universe advantages were incidental and secondary to these major purposes of the mortal bestowal.

1. THE TWENTY-FIRST YEAR (A.D. 15)

128:1.1 (1407.4) With the attainment of adult years Jesus began in earnest and with full self-consciousness the task of completing the experience of mastering the knowledge of the life of his lowest form of intelligent creatures, thereby finally and fully earning the right of unqualified rulership of his self-created universe. He entered upon this stupendous task fully realizing his dual nature. But he had already effectively combined these two natures into one — Jesus of Nazareth.

128:1.2 (1407.5) Joshua ben Joseph knew full well that he was a man, a mortal man, born of woman. This is shown in the selection of his first title, the *Son of Man*. He was truly a partaker of flesh and blood, and even now, as he presides in sovereign authority over the destinies of a universe, he still bears among his numerous well-earned titles that of Son of Man. It is literally true that the creative Word — the Creator Son — of the Universal Father was "made flesh and dwelt as a man of the realm on Urantia." He labored, grew weary, rested, and slept. He hungered and satisfied such cravings with food; he thirsted and quenched his thirst with water. He experienced the full gamut of human feelings and emotions; he was "in all things tested, even as you are," and he suffered and died.

128:1.3 (1407.6) He obtained knowledge, gained experience, and combined these into wisdom, just as do other mortals of the realm. Until after his baptism he availed himself of no supernatural power. He employed no agency not a part of his human endowment as a son of Joseph and Mary.

128:1.4 (1408.1) As to the attributes of his prehuman existence, he emptied himself. Prior to the beginning of his public work his knowledge of men and events was wholly self-limited. He was a true man among men.

128:1.5 (1408.2) It is forever and gloriously true: "We have a high ruler who can be touched with the feeling of our infirmities. We have a Sovereign who was in all points tested and tempted like as we are, yet without sin." And since he himself has suffered, being tested and tried, he is abundantly able to understand and minister to those who are confused

است، به حد وافر قادر است آنهایی را که سردرگم و درمانده هستند درک کند و به آنها کمک کند.

نجار ناصره کاری را که در برابر او قرار داشت اکنون به طور کامل می‌فهمید، اما او برگزید که زندگی بشری خود را در کانال جریان طبیعتش بگذراند. و او در برخی از این موارد برای مخلوقات انسانی خویش به راستی یک نمونه است، حتی بدان گونه که نگاشته شده است: "بگذارید این اندیشه در شما باشد که نیز در مسیح عیسی بود. او که با خدا هم سرشت بود، گر چه برابر بودن با خدا عجیب نیست. اما او خود را کم اهمیت ساخت، و شکل یک مخلوق را به خود گرفت، و شبیه به نوع بشر به دنیا آمد. و پس از این که به صورت یک انسان شکل یافت، خود را خوار ساخت و مطیع مرگ گردید، حتی مرگ بر روی صلیب."

او زندگی انسانی خویش را درست همانطور که کلیه افراد دیگر خانواده بشری ممکن است زندگی کنند زیست. "او که در روزهای زندگی در جسم مکرراً به او که قادر است از تمامی شرارتها نجات دهد دعا و استغاثه کرد، حتی با احساسات قوی و اشک، و دعاها و مؤثر بودند زیرا او ایمان داشت." از این رو برای او لازم بود که از هر جهت همانند برادرانش شود تا بتواند برای آنها یک فرمانروای مؤثر بخشنده و با ادراک گردد.

او در رابطه با طبیعت بشری خویش هرگز شک نکرد؛ این امر در ضمیر او خود-آشکار و همیشه موجود بود. اما در رابطه با سرشت الهی او همیشه جای شک و گمان وجود داشت، حداقل این امر درست تا هنگام رویداد غسل تعمیدش صحت داشت. درک خویشتن از الوهیت یک آشکارسازی کند، و از دیدگاه بشری یک آشکارسازی طبیعی تکاملی بود. این آشکارسازی و درک خویشتن از الوهیت در اورشلیم آغاز شد، آنگاه که او در هنگام نخستین رخداد فوق طبیعی وجود بشریش هنوز کاملاً سیزده ساله نبود؛ و این تجربه انجام درک خویشتن از سرشت الهی در هنگام دومین تجربه فوق طبیعی او در حالی که در جسم بود تکمیل گردید، رخدادی که مربوط به غسل تعمید او توسط یحیی در رود اردن بود. این رویداد نشانگر آغاز دوران خدمت روحانی عمومی و تدریس او بود.

بین این دو دیدار آسمانی، یکی در سیزده سالگی او دیگری در هنگام غسل تعمیدش، هیچ چیز فوق طبیعی یا فوق بشری در زندگی این پسر در جسم ظاهر شده آفریننده به وقوع نپیوست. به رغم این امر، نوزاد بیت‌لحم، نوجوان، جوان، و مرد ناصره در واقع آفریننده در جسم پدیدار شده یک جهان بود؛ اما او هرگز از این قدرت یک بار هم استفاده نکرد، و در زیستن حیات بشریش تا روز غسل تعمیدش توسط یحیی، هدایت شخصیتهای آسمانی، به جز سرافیم نگاهبانش را نیز به کار نگرفت. و ما که بدین گونه شهادت می‌دهیم می‌دانیم از کجا سخن می‌گوییم.

و با این وجود، او در سرتاسر تمامی این سالهای زندگی در جسم به راستی الهی بود. او در واقع یک پسر آفریننده پدر بهشتی بود. هنگامی که او به یکباره دوران زندگی همگانی خود را آغاز کرد، به دنبال تکمیل تکنیکی تجربه صرفاً انسانی نیل به حاکمیتش، درنگ

and distressed.

128:1.6 (1408:3) The Nazareth carpenter now fully understood the work before him, but he chose to live his human life in the channel of its natural flowing. And in some of these matters he is indeed an example to his mortal creatures, even as it is recorded: "Let this mind be in you which was also in Christ Jesus, who, being of the nature of God, thought it not strange to be equal with God. But he made himself to be of little import and, taking upon himself the form of a creature, was born in the likeness of mankind. And being thus fashioned as a man, he humbled himself and became obedient to death, even the death of the cross."

128:1.7 (1408:4) He lived his mortal life just as all others of the human family may live theirs, "who in the days of the flesh so frequently offered up prayers and supplications, even with strong feelings and tears, to Him who is able to save from all evil, and his prayers were effective because he believed." Wherefore it behooved him in every respect to be made like his brethren that he might become a merciful and understanding sovereign ruler over them.

128:1.8 (1408:5) Of his human nature he was never in doubt; it was self-evident and always present in his consciousness. But of his divine nature there was always room for doubt and conjecture, at least this was true right up to the event of his baptism. The self-realization of divinity was a slow and, from the human standpoint, a natural evolutionary revelation. This revelation and self-realization of divinity began in Jerusalem when he was not quite thirteen years old with the first supernatural occurrence of his human existence; and this experience of effecting the self-realization of his divine nature was completed at the time of his second supernatural experience while in the flesh, the episode attendant upon his baptism by John in the Jordan, which event marked the beginning of his public career of ministry and teaching.

128:1.9 (1408:6) Between these two celestial visitations, one in his thirteenth year and the other at his baptism, there occurred nothing supernatural or superhuman in the life of this incarnated Creator Son. Notwithstanding this, the babe of Bethlehem, the lad, youth, and man of Nazareth, was in reality the incarnated Creator of a universe; but he never once used aught of this power, nor did he utilize the guidance of celestial personalities, aside from that of his guardian seraphim, in the living of his human life up to the day of his baptism by John. And we who thus testify know whereof we speak.

128:1.10 (1408:7) And yet, throughout all these years of his life in the flesh he was truly divine. He was actually a Creator Son of the Paradise Father. When once he had espoused his public career, subsequent to the technical completion of his purely

نکرد تا به طور علنی اعتراف کند که پسر خداوند است. او درنگ نکرد اعلام کند: "من آلفا و امگا هستم، آغاز و پایان، اول و آخر." او در سالهای بعد، آنگاه که به این نامها نامیده شد، هیچ اعتراضی نکرد: خدای جلال، فرمانروای یک جهان، خداوند خدای تمامی آفرینش، قدوس اسرائیل، خدای همه، سرور ما و خدای ما، خدا با ما، دارای نامی بالاتر از هر نام و در تمامی کرات، قدرت مطلق یک جهان، ذهن جهانی این آفرینش، آن که تمامی گنجینه‌های خرد و دانش در او نهفته است، تمامیت او که تمامی چیزها را پر می‌کند، کلام ابدی خدای جاودان، آن که پیش از همه چیز بود و همه چیز مبتنی بر او است، آفریننده آسمان و زمین، نگاه دارنده یک جهان، قضای تمامی زمین، اعطا کننده حیات جاودان، شبان راستین، نجات دهنده کرات، و سالار رهایی ما.

او به دنبال بیرون آمدن از حیات صرفاً بشری خود و ورود به سالهای آتی خودآگاهی پیرامون کارکرد ربانیت در بشریت، و برای بشریت، و نسبت به بشریت در این کره و برای تمام کرات دیگر، به هیچیک از این عناوین که برای او به کار گرفته می‌شد هرگز اعتراض نکرد. عیسی فقط به یک عنوان که برای او به کار گرفته شد اعتراض کرد: هنگامی که یک بار عمانوئیل نامیده شد، صرفاً پاسخ داد: "من نه، او برادر بزرگتر من است."

همیشه، حتی بعد از پیداری او به زندگی فراگیرتر در زمین، عیسی به گونه‌ای رضامندانه مطیع خواست پدر آسمانی بود.

او بعد از غسل تعمیدش اشکالی در این نمی‌دید که به باورمندان صادق و پیروان قدرشناسش اجازه دهد او را پرستش کنند. او حتی در حالی که با فقر دست و پنجه نرم می‌کرد و برای تأمین ضروریات زندگی برای خانواده‌اش با دستاورد زحمت می‌کشید، آگاهی از این که یک فرزند خداوند است در حال افزایش بود؛ او می‌دانست که آفریننده آسمانها و همین زمین است که اکنون در وجود بشریش روی آن زندگی می‌کرد. و گروههای عظیم موجودات آسمانی در سرتاسر جهان بزرگ و ناظر نیز می‌دانستند که این مرد ناصره فرمانروای محبوب و آفریننده و پدر آنها است. در سرتاسر این سالها یک انتظار عمیق بر جهان نبادان سایه افکنده بود؛ تمامی چشمان آسمانی مداوماً روی یورنسیا — روی فلسطین — متمرکز شده بودند.

عیسی در این سال برای برگزاری جشن عید فصح با یوسف به اورشلیم رفت. پس از این که او یعقوب را برای مراسم تبرک به معبد برد، این را وظیفه خود پنداشت که یوسف را ببرد. عیسی در برخورد با خانواده‌اش هرگز هیچ درجه از جانبداری نشان نداد. او از طریق مسیر معمول دره رود اردن به یوسف به اورشلیم رفت، اما از طریق راه شرق اردن که از آماتوس می‌گذشت به ناصره بازگشت. عیسی طی عبور از اردن تاریخ یهود را برای یوسف نقل کرد و در سفر بازگشت درباره تجارب قبایل مشهور رؤبین، جاد، و جلعید که به طور سنتی در این مناطق در شرق رودخانه زندگی می‌کردند به او گفت.

mortal experience of sovereignty acquirement, he did not hesitate publicly to admit that he was the Son of God. He did not hesitate to declare, "I am Alpha and Omega, the beginning and the end, the first and the last." He made no protest in later years when he was called Lord of Glory, Ruler of a Universe, the Lord God of all creation, the Holy One of Israel, the Lord of all, our Lord and our God, God with us, having a name above every name and on all worlds, the Omnipotence of a universe, the Universe Mind of this creation, the One in whom are hid all treasures of wisdom and knowledge, the fullness of Him who fills all things, the eternal Word of the eternal God, the One who was before all things and in whom all things consist, the Creator of the heavens and the earth, the Upholder of a universe, the Judge of all the earth, the Giver of life eternal, the True Shepherd, the Deliverer of the worlds, and the Captain of our salvation.

128:1.11 (1409:1) He never objected to any of these titles as they were applied to him subsequent to the emergence from his purely human life into the later years of his self-consciousness of the ministry of divinity in humanity, and for humanity, and to humanity on this world and for all other worlds. Jesus objected to but one title as applied to him: When he was once called Immanuel, he merely replied, "Not I, that is my elder brother."

128:1.12 (1409:2) Always, even after his emergence into the larger life on earth, Jesus was submissively subject to the will of the Father in heaven.

128:1.13 (1409:3) After his baptism he thought nothing of permitting his sincere believers and grateful followers to worship him. Even while he wrestled with poverty and toiled with his hands to provide the necessities of life for his family, his awareness that he was a Son of God was growing; he knew that he was the maker of the heavens and this very earth whereon he was now living out his human existence. And the hosts of celestial beings throughout the great and onlooking universe likewise knew that this man of Nazareth was their beloved Sovereign and Creator-father. A profound suspense pervaded the universe of Nebadon throughout these years; all celestial eyes were continuously focused on Urantia — on Palestine.

128:1.14 (1409:4) This year Jesus went up to Jerusalem with Joseph to celebrate the Passover. Having taken James to the temple for consecration, he deemed it his duty to take Joseph. Jesus never exhibited any degree of partiality in dealing with his family. He went with Joseph to Jerusalem by the usual Jordan valley route, but he returned to Nazareth by the east Jordan way, which led through Amathus. Going down the Jordan, Jesus narrated Jewish history to Joseph and on the return trip told him about the experiences of the reputed tribes of Ruben, Gad, and Gilead that traditionally had dwelt in these regions east of the river.

یوسف از عیسی سؤالات عمده بسیاری در رابطه با مأموریت زندگی پر سید، اما عیسی در پاسخ به بیشتر این پرسشها فقط می‌گفت: "ساعت من هنوز فرا نرسیده است." با این وجود، در این بحثهای خصوصی کلمات بسیاری گفته شدند که یوسف در طول رخدادهای پرکشش سالهای بعد به خاطر آورد. عیسی همانطور که عادتش بود در هنگام بودن در اورشلیم و شرکت در این بزرگداشت‌های عید، به همراه یوسف این عید فصیح را با سه دوستش در بتانی گذراند.

^{128:1.15 (1409.9)} Joseph asked Jesus many leading questions concerning his life mission, but to most of these inquiries Jesus would only reply, "My hour has not yet come." However, in these intimate discussions many words were dropped which Joseph remembered during the stirring events of subsequent years. Jesus, with Joseph, spent this Passover with his three friends at Bethany, as was his custom when in Jerusalem attending these festival commemorations.

2- بیست و دومین سال (سال 16 بعد از میلاد مسیح)

این یکی از چندین سالی بود که در طول آن برادران و خواهران عیسی با مصائب و محتفای ویژه‌ای که مختص مشکلات و تنظیمات مجدد بزرگسالی بود رو به رو بودند. عیسی اکنون برادران و خواهرانی داشت که سنشان از هفت تا هجده سال بود، و او با کمک کردن به آنها خود را مشغول می‌داشت تا بتوانند خود را نسبت به بیداریهای جدید زندگی عقلانی و احساسی‌شان تنظیم کنند. او بدین ترتیب می‌بایست با مشکلات بزرگسالی که در زندگی برادران و خواهران جوانترش پدیدار می‌شدند مقابله می‌کرد.

در این سال شمعون از مدرسه فارغ‌التحصیل شد و با همبازی قدیمی کودکی و مدافع همیشه آماده عیسی، یعقوب سنگ‌کار، شروع به کار کرد. در نتیجه چندین گفتگوی خانوادگی تصمیم گرفته شد که این خردمندانه نیست که همه پسران شغل نجاری را در پیش گیرند. تصور می‌شد که آنها از طریق متنوع ساختن حرفه‌شان آماده خواهند شد فرارادهایی برای بنا کردن سرتاسر ساختمانها را بگیرند. باز، آنها همگی مشغول نبودند زیرا سه تن از آنها به عنوان نجاران تمام وقت مشغول به کار بودند.

عیسی در این سال به کارهای پایانی خانه سازی و کابینت سازی ادامه داد اما بیشتر وقتش را در کارگاه تعمیرات کاروان سپری می‌کرد. یعقوب شروع کرد به طور نوبتی با او در کارگاه حضور یابد. بخش آخر این سال، هنگامی که کار نجاری در حول و حوش ناصره کساد بود، عیسی یعقوب را مسئول کارگاه تعمیرات ساخت و یوسف را به کار در کنار میز کار در منزل گمارد، ضمن این که خود به سفرورس رفت تا با یک فلزکار کار کند. او شش ماه با فلزات کار کرد و مهارت قابل ملاحظه‌ای در کار با سندان به دست آورد.

عیسی پیش از گرفتن کار جدیدش در سفرورس یکی از گفتگوهای دوره‌ای خانوادگی را برگزار کرد و یعقوب را که در آن هنگام تازه سنش از هجده سالگی گذشته بود رسماً به عنوان سرپرست موقت خانواده منصوب کرد. او به برادرش وعده حمایت با جان و دل و همکاری کامل را داد و هر یک از اعضای خانواده را مستلزم کرد که به یعقوب قول دهند رسماً از او اطاعت خواهند کرد. از این روز یعقوب مسئولیت کامل مالی خانواده را به عهده گرفت، و عیسی به طور هفتگی به برادرش پول پرداخت می‌کرد. دیگر هیچگاه عیسی زمام امور را از دستان یعقوب خارج نکرد. او در حالی که در سفرورس کار می‌کرد اگر ضرورت داشت می‌توانست قدم زنان هر شب به خانه بیاید، اما او عمداً از آنجا دور ماند. او آب و هوا و دلایل دیگر را به

2. THE TWENTY-SECOND YEAR (A.D. 16)

^{128:2.1 (1409.9)} This was one of several years during which Jesus' brothers and sisters were facing the trials and tribulations peculiar to the problems and readjustments of adolescence. Jesus now had brothers and sisters ranging in ages from seven to eighteen, and he was kept busy helping them to adjust themselves to the new awakenings of their intellectual and emotional lives. He had thus to grapple with the problems of adolescence as they became manifest in the lives of his younger brothers and sisters.

^{128:2.2 (1410.1)} This year Simon graduated from school and began work with Jesus' old boyhood playmate and ever-ready defender, Jacob the stone mason. As a result of several family conferences it was decided that it was unwise for all the boys to take up carpentry. It was thought that by diversifying their trades they would be prepared to take contracts for putting up entire buildings. Again, they had not all kept busy since three of them had been working as full-time carpenters.

^{128:2.3 (1410.2)} Jesus continued this year at house finishing and cabinetwork but spent most of his time at the caravan repair shop. James was beginning to alternate with him in attendance at the shop. The latter part of this year, when carpenter work was slack about Nazareth, Jesus left James in charge of the repair shop and Joseph at the home bench while he went over to Sepphoris to work with a smith. He worked six months with metals and acquired considerable skill at the anvil.

^{128:2.4 (1410.3)} Before taking up his new employment at Sepphoris, Jesus held one of his periodic family conferences and solemnly installed James, then just past eighteen years old, as acting head of the family. He promised his brother hearty support and full co-operation and exacted formal promises of obedience to James from each member of the family. From this day James assumed full financial responsibility for the family, Jesus making his weekly payments to his brother. Never again did Jesus take the reins out of James's hands. While working at Sepphoris he could have walked home every night if necessary, but he purposely remained away, assigning weather and other reasons, but his true

عنوان دلیل ذکر کرد، اما انگیزه اصلی او این بود که یعقوب و یوسف را در پذیرش مسئولیت خانوادگی آموزش دهد. او روند کند ترک خانواده‌اش را آغاز کرده بود. عیسی در هر سبت و گاهی اوقات در طول هفته هنگامی که فرصتی ملزوم می‌داشت که کارکرد طرح جنید را مشاهده کند و اندرز دهد و پیشنهادات سودمندی ارائه دهد به ناصره باز می‌گشت.

گذرانیدن بخش عمده اوقات در سفوریس برای شش ماه به عیسی فرصت جنیدی داد که با دیدگاه غیریهودی زندگی به نحو بهتری آشنا شود. او با غیریهودیان کار کرد، با غیریهودیان زندگی کرد، و به هر شیوه ممکن یک مطالعه نزدیک و دقیق از عادات زندگی آنان و ذهن غیریهودی به عمل آورد.

استانداردهای اخلاقی این شهر منزلگاه هیروдіس آنتیپاس چنان زیر استانداردهای اخلاقی حتی شهر کاروانی ناصره بود که عیسی بعد از شش ماه اقامت در سفوریس برای یافتن بهانه‌ای برای بازگشت به ناصره بی‌میل نبود. گروهی که او برای آن کار می‌کرد بنا بود در سفوریس و شهر جدید طبریه هر دو درگیر کار عمومی شود، و عیسی به انجام هیچ گونه کار تحت سرپرستی هیروдіس آنتیپاس تمایلی نداشت. و از نظر عیسی باز دلایل دیگری وجود داشتند که بازگشت او را به ناصره خردمندانه می‌ساختند. هنگامی که او به کارگاه تعمیرات بازگشت، دیگر هدایت شخصی امور خانواده را به عهده نگرفت. او در ارتباط با یعقوب در کارگاه کار می‌کرد و تا جایی که ممکن بود به او اجازه داد به سرپرستی خانه ادامه دهد. مدیریت یعقوب بر هزینه‌های خانواده و مدیریت او بر بودجه خانواده دست نخورده باقی ماند.

درست با چنین برنامه‌ریزی خردمندانه و اندیشمندانه‌ای بود که عیسی راه را برای دست کشیدن متعاقب از شرکت فعال در امور خانواده‌اش آماده ساخت. هنگامی که یعقوب به عنوان سرپرست موقت خانواده دو سال تجربه داشت — و دو سال کامل پیش از این که او (یعقوب) ازدواج کند — مسئولیت صندوق مالی خانواده به یوسف محول گردید و مدیریت کلی خانه به او واگذار شد.

3- بیست و سومین سال (سال 17 بعد از میلاد مسیح)

در این سال از فشار مالی اندکی کاسته شد زیرا چهار تن کار می‌کردند. مریم از طریق فروش شیر و کره پول قابل توجهی به دست آورد؛ مارتا یک بافنده خیره شده بود. بیش از یک سوم بهای خرید کارگاه تعمیرات پرداخت شده بود. وضعیت طوری بود که عیسی سه هفته کار را متوقف کرد تا شمعون را برای عید فصح به اورشلیم ببرد، و این طولانی‌ترین دوره به دور از تلاشهای روزانه بود که او از هنگام مرگ پدرش از آن به‌رهمند شده بود.

آنها از راه دکاپولیس، و از طریق پلا، جراسا، فیلالفیه، حشبون، و اریحا به اورشلیم سفر کردند. آنها از طریق مسیر ساحلی که با لاد، جافا، و قیصریه مماس

motive was to train James and Joseph in the bearing of the family responsibility. He had begun the slow process of weaning his family. Each Sabbath Jesus returned to Nazareth, and sometimes during the week when occasion required, to observe the working of the new plan, to give advice and offer helpful suggestions.

^{12825 (1410.4)} Living much of the time in Sepphoris for six months afforded Jesus a new opportunity to become better acquainted with the gentile viewpoint of life. He worked with gentiles, lived with gentiles, and in every possible manner did he make a close and painstaking study of their habits of living and of the gentile mind.

^{12826 (1410.5)} The moral standards of this home city of Herod Antipas were so far below those of even the caravan city of Nazareth that after six months' sojourn at Sepphoris Jesus was not averse to finding an excuse for returning to Nazareth. The group he worked for were to become engaged on public work in both Sepphoris and the new city of Tiberias, and Jesus was disinclined to have anything to do with any sort of employment under the supervision of Herod Antipas. And there were still other reasons which made it wise, in the opinion of Jesus, for him to go back to Nazareth. When he returned to the repair shop, he did not again assume the personal direction of family affairs. He worked in association with James at the shop and as far as possible permitted him to continue oversight of the home. James's management of family expenditures and his administration of the home budget were undisturbed.

^{12827 (1410.6)} It was by just such wise and thoughtful planning that Jesus prepared the way for his eventual withdrawal from active participation in the affairs of his family. When James had had two years' experience as acting head of the family — and two full years before he (James) was to be married — Joseph was placed in charge of the household funds and intrusted with the general management of the home.

3. THE TWENTY-THIRD YEAR (A.D. 17)

^{12831 (1411.1)} This year the financial pressure was slightly relaxed as four were at work. Miriam earned considerable by the sale of milk and butter; Martha had become an expert weaver. The purchase price of the repair shop was over one third paid. The situation was such that Jesus stopped work for three weeks to take Simon to Jerusalem for the Passover, and this was the longest period away from daily toil he had enjoyed since the death of his father.

^{12832 (1411.2)} They journeyed to Jerusalem by way of the Decapolis and through Pella, Gerasa, Philadelphia, Heshbon, and Jericho. They returned

می‌شد، و از آنجا با گردش به دور کوه گرمیل به پتولامیس و ناصره می‌رسید به ناصره بازگشتند. این سفر عیسی را با تمام فلسطین در شمال ناحیه اورشلیم به طور نسبتاً خوب آشنا کرد.

در فیلادلفیه، عیسی و شمعون با بازرگانی از دمشق آشنا شدند که به این دو فرد ناصری علاقه زیادی پیدا کرد، طوری که اصرار کرد آنها به همراه او در منزلگاهش در اورشلیم توقف کنند. در حالی که شمعون در معبد حضور یافت، عیسی بخش زیادی از وقتش را در گفتگو با این مرد کاملاً تحصیل کرده و بسیار دنیا دیده گذراند. این بازرگان مالک بیش از چهار هزار شتر کاروانی بود؛ او منافعی در سرتاسر دنیای روم داشت و اکنون در حال رفتن به روم بود. او پیشنهاد کرد که عیسی به دمشق برود تا به کار تجارت واردات شرقی او وارد شود، اما عیسی توضیح داد که این را موجه احساس نمی‌کند که درست در آن هنگام از خانواده‌اش آنقدر دور شود. اما او در راه بازگشت به خانه درباره این شهرهای دور و حتی کشورهای دورافتادتر باختر دور و خاور دور به اندازه زیاد فکر کرد، کشورهای که او اغلب شنیده بود مسافران و هدایت کنندگان کاروان درباره آنها صحبت می‌کنند.

شمعون از دیدارش از اورشلیم به اندازه زیاد لذت برد. او در جریان عید فصح در مراسم تبرک پسران جنید فرمان خدا به روال معمول به شهروندی کشور اسرائیل پذیرفته شد. در حالی که شمعون در مراسم عید فصح حضور داشت، عیسی با جمعیت دیدار کننده در آمیخت و مشغول بسیاری گفتگوهای جالب شخصی با شمار زیادی از نوکیشان غیریهودی شد.

شاید قابل توجه‌ترین تمامی این تماسها با یک یونانی‌گرای جوان به نام استیفان بود. این مرد جوان در حال انجام نخستین دیدارش از اورشلیم بود و بر حسب اتفاق در بعد از ظهر پنجشنبه هفته عید فصح با عیسی ملاقات کرد. در حالی که آنها هر دو قدم زن در حال نظاره قصر خشمونی بودند، عیسی یک گفتگوی خودمآنی را آغاز کرد که منجر به علاقمند شدن آنها به یکدیگر گردید، و به یک بحث چهار ساعته پیرامون شیوه زندگی و خدای راستین و پرستش او راه برد. استیفان به شدت تحت تأثیر آنچه که عیسی گفت قرار گرفت؛ او هرگز سخنان عیسی را فراموش نکرد.

و این همان استیفان بود که متعاقباً یک باورمند به آموزشهای عیسی گردید، و شجاعت او در موعظه کردن این بشارت آغازین منجر به سنگسار شدن و مرگ او توسط یهودیان خشمگین گردید. قدری از جسارت خارق‌العاده استیفان در اعلام دیدگاهش پیرامون بشارت جدید نتیجه مستقیم این مصاحبه پیشین با عیسی بود. اما استیفان حتی در کمترین حد حدس نمی‌زد که این مرد جلیلی که حدود پانزده سال پیش از آن با او صحبت کرده بود همان شخصی است که بعدها او اعلام کرد نجات دهنده دنیا است، و بنا بود او به زودی برایش بمیرد، و بدین ترتیب او نخستین شهید کیش به تازگی در حال پیدایش مسیحی شد. هنگامی که استیفان جانش را به عنوان بهای حمله‌اش به معبد یهودی و رسوم سنتی آن داد، فردی به نام پولس که یک شهروند طرسوس بود در کنارش ایستاده بود. و هنگامی که پولس دید چگونه این

to Nazareth by the coast route, touching Lydda, Joppa, Caesarea, thence around Mount Carmel to Ptolemais and Nazareth. This trip fairly well acquainted Jesus with the whole of Palestine north of the Jerusalem district.

^{128:33 (1411.3)} At Philadelphia Jesus and Simon became acquainted with a merchant from Damascus who developed such a great liking for the Nazareth couple that he insisted they stop with him at his Jerusalem headquarters. While Simon gave attendance at the temple, Jesus spent much of his time talking with this well-educated and much-traveled man of world affairs. This merchant owned over four thousand caravan camels; he had interests all over the Roman world and was now on his way to Rome. He proposed that Jesus come to Damascus to enter his Oriental import business, but Jesus explained that he did not feel justified in going so far away from his family just then. But on the way back home he thought much about these distant cities and the even more remote countries of the Far West and the Far East, countries he had so frequently heard spoken of by the caravan passengers and conductors.

^{128:34 (1411.4)} Simon greatly enjoyed his visit to Jerusalem. He was duly received into the commonwealth of Israel at the Passover consecration of the new sons of the commandment. While Simon attended the Passover ceremonies, Jesus mingled with the throngs of visitors and engaged in many interesting personal conferences with numerous gentile proselytes.

^{128:35 (1411.5)} Perhaps the most notable of all these contacts was the one with a young Hellenist named Stephen. This young man was on his first visit to Jerusalem and chanced to meet Jesus on Thursday afternoon of Passover week. While they both strolled about viewing the Asmonean palace, Jesus began the casual conversation that resulted in their becoming interested in each other, and which led to a four-hour discussion of the way of life and the true God and his worship. Stephen was tremendously impressed with what Jesus said; he never forgot his words.

^{128:36 (1411.6)} And this was the same Stephen who subsequently became a believer in the teachings of Jesus, and whose boldness in preaching this early gospel resulted in his being stoned to death by irate Jews. Some of Stephen's extraordinary boldness in proclaiming his view of the new gospel was the direct result of this earlier interview with Jesus. But Stephen never even faintly surmised that the Galilean he had talked with some fifteen years previously was the very same person whom he later proclaimed the world's Savior, and for whom he was so soon to die, thus becoming the first martyr of the newly evolving Christian faith. When Stephen yielded up his life as the price of his attack upon the Jewish temple and its traditional practices, there stood by one named Saul, a citizen of Tarsus. And

یونانی می‌توانست برای ایمانش بمیرد، در قلبش چنین احساساتی شعله‌ور شد که سرانجام موجب شد او آرمانی را که استیفان برای آن مُرد بپذیرد؛ بعدها او پولس بی‌پاک و تزلزل‌ناپذیر، فیلسوف، اگر نه یگانه‌بنیانگذار مذهب مسیحی گردید.

در یکشنبه بعد از هفتهٔ عید فصح، شمعون و عیسی بازگشتشان به ناصره را آغاز کردند. شمعون آنچه را که عیسی در این سفر به او یاد داد هرگز فراموش نکرد. او همیشه عاشق عیسی بود، اما اکنون احساس کرد که شروع به شناختن پدر – برادرش کرده است. آنها همین‌طور که از میان دشت و صحرا سفر می‌کردند و خوراکی‌ها را در کنار جاده آماده می‌کردند گفتگوهای صمیمانهٔ بسیاری داشتند. آنها در ظهر پنجشنبه به خانه رسیدند، و شمعون در آن شب خانواده را تا دیر وقت بیدار نگاه داشت تا تجاربش را نقل کند.

مریم از شنیدن گزارش شمعون که عیسی در هنگام بودن در اورشلیم، بیشتر وقتش را در "دیدار با غریبه‌ها، به ویژه آنهایی که از کشورهای دور بودند" گذرانده است بسیار ناراحت شد. خانوادهٔ عیسی هرگز نتوانست علاقهٔ زیاد او را به مردم، اشتیاق او را برای ملاقات آنها، و آگاهی یافتن از شیوهٔ زندگی آنها، و پی بردن به این که به چه فکر می‌کنند بفهمد.

توجه خانوادهٔ ناصری بیشتر و بیشتر جلب مشکلات بلافصل و بشریشان گردید؛ اغلب به مأموریت آیندهٔ عیسی اشاره‌ای نمی‌شد، و او نیز خود به ندرت پیرامون دوران زندگی آیندهٔ خویش سخن می‌گفت. مادر او به این که فرزندش یک فرزند موعود است به ندرت فکر می‌کرد. او به تدریج از این ایده که عیسی هر گونه مأموریت الهی را در زمین به انجام خواهد رساند داشت چشمپوشی می‌کرد، با این وجود گاهی اوقات وقتی که درنگ می‌کرد تا دیدار جبرئیل را پیش از تولد کودک به یاد آورد ایمانش احیا می‌شد.

4- رخداد دمشق

عیسی چهار ماه آخر این سال را به عنوان میهمان تاجری که در راه رفتن به اورشلیم در ابتدا در فیلاذلفیه ملاقات کرد در دمشق گذراند. یک نمایندهٔ این تاجر هنگامی که در حال عبور از ناصره بود برای یافتن عیسی به جستجو پرداخته بود و بعد او را تا دمشق همراهی نمود. این تاجر نیمه یهودی پیشنهاد کرد که یک مبلغ فوق‌العاده پول را برای تأسیس یک مدرسهٔ فلسفهٔ مذهبی در دمشق اختصاص دهد. او قصد داشت یک مرکز یادگیری ایجاد کند که رقیب اسکندریه باشد. و او پیشنهاد کرد که عیسی باید در تدارک برای سرپرستی این پروژهٔ جدید یک تور طولانی از مراکز آموزشی دنیا را فوراً آغاز کند. این یکی از بزرگترین وسوسه‌هایی بود که عیسی تا آن هنگام در مسیر دوران زندگی صرفاً بشری خود با آن روبرو گشت.

در آن هنگام این تاجر یک گروه از دوازده تاجر و باتکدار را که موافقت کردند از این مدرسهٔ پیشنهادی جدید حمایت کنند نزد عیسی آورد. عیسی علاقهٔ عمیقی به مدرسهٔ پیشنهاد شده نشان داد و به آنها کمک کرد

when Saul saw how this Greek could die for his faith, there were aroused in his heart those emotions which eventually led him to espouse the cause for which Stephen died; later on he became the aggressive and indomitable Paul, the philosopher, if not the sole founder, of the Christian religion.

^{128:37 (1412:1)} On the Sunday after Passover week Simon and Jesus started on their way back to Nazareth. Simon never forgot what Jesus taught him on this trip. He had always loved Jesus, but now he felt that he had begun to know his father-brother. They had many heart-to-heart talks as they journeyed through the country and prepared their meals by the wayside. They arrived home Thursday noon, and Simon kept the family up late that night relating his experiences.

^{128:38 (1412:2)} Mary was much upset by Simon's report that Jesus spent most of the time when in Jerusalem "visiting with the strangers, especially those from the far countries." Jesus' family never could comprehend his great interest in people, his urge to visit with them, to learn about their way of living, and to find out what they were thinking about.

^{128:39 (1412:3)} More and more the Nazareth family became engrossed with their immediate and human problems; not often was mention made of the future mission of Jesus, and very seldom did he himself speak of his future career. His mother rarely thought about his being a child of promise. She was slowly giving up the idea that Jesus was to fulfill any divine mission on earth, yet at times her faith was revived when she paused to recall the Gabriel visitation before the child was born.

4. THE DAMASCUS EPISODE

^{128:41 (1412:4)} The last four months of this year Jesus spent in Damascus as the guest of the merchant whom he first met at Philadelphia when on his way to Jerusalem. A representative of this merchant had sought out Jesus when passing through Nazareth and escorted him to Damascus. This part-Jewish merchant proposed to devote an extraordinary sum of money to the establishment of a school of religious philosophy at Damascus. He planned to create a center of learning which would out-rival Alexandria. And he proposed that Jesus should immediately begin a long tour of the world's educational centers preparatory to becoming the head of this new project. This was one of the greatest temptations that Jesus ever faced in the course of his purely human career.

^{128:42 (1412:5)} Presently this merchant brought before Jesus a group of twelve merchants and bankers who agreed to support this newly projected school. Jesus manifested deep interest in the proposed school, helped them plan for its organization, but

برای سازماندهی آن برنامه‌ریزی کنند، اما همیشه ابراز نگرانی می‌کرد که تعهدات دیگر و گفته نشده اما مهم‌تر او مانع می‌شود که او هدایت چنین کار ظاهراً باشکوهی را بپذیرد. خیرخواه بالقوه او مُصِر بود، و او عیسی را برای انجام یک کار ترجمه به گونه‌ای سودمند در منزلش استخدام نمود، ضمن این که او، همسرش، و پسران و دخترانش تلاش کردند عیسی را قانع سازند که این اقتضای پیشنهادی را بپذیرد. اما او رضایت نمی‌داد. او به خوبی می‌دانست که مأموریتش در زمین از طریق نهادهای آموزشی مورد یاری واقع نخواهد شد؛ او می‌دانست که نباید خود را در کمترین حد ملزم دارد که با "مشاوره‌های انسانها" هدایت شود، صرف نظر از این که چقدر آنها حسن نیت داشته باشند.

او که توسط رهبران مذهبی اورشلیم پذیرفته نشده بود، حتی بعد از این که رهبری خود را به نمایش گذاشته بود، به عنوان یک آموزگار استاد توسط تاجران و بانکداران دمشق به رسمیت شناخته شده و مورد استقبال واقع شده بود، و تمامی اینها هنگامی رخ داد که او یک نجار گمنام و ناشناخته ناصره بود.

او هرگز درباره این پیشنهاد با خانواده‌اش صحبت نکرد، و در پایان این سال به ناصره بازگشت و مشغول انجام وظایف روزانه خود گشت، درست گویا که او با پیشنهادات دلنواز دوستان دمشق خود هرگز وسوسه نشده بود. این مردان دمشق نیز شهروند آتی کفرناحوم را که رویکرد تمامی یهودیان را نسبت به نجار پیشین ناصره دگرگون نمود هرگز با او مرتبط نساختند، یعنی نسبت به کسی که جرات کرده بود افتخاری را که جمع ثروت آنها می‌توانست تأمین کند رد کند.

عیسی به گونه‌ای بسیار هوشمندانه و عمدتاً بدین شکل طرح‌ریزی کرد که رخدادهای گوناگون زندگی‌اش را از هم جدا سازد، طوری که در چشمان دنیا هرگز به صورت کارکردهای یک فرد تنها به هم مرتبط نشوند. او در سالیانی بعد بارها به بازگویی همین داستان فرد جلیلی عجیب که فرصت بنیانگذاری یک مدرسه در دمشق برای رقابت با اسکندریه را نپذیرفت گوش داد.

یک هدف که عیسی در ذهن داشت، هنگامی که به دنبال جدا ساختن برخی ویژگی‌ها از تجربه زمینی خود بود، این بود که از ایجاد چنان دوران زندگانی چند هنره و تماشایی که موجب شود نسل‌های بعد به جای اطاعت از حقیقتی که او مطابق آن زندگی کرد و آن را آموزش داد آموزگار را ستایش کنند پیشگیری کند. عیسی نمی‌خواست چنان پیشینه‌ای از دستاورد بشری بسازد که به جای آموزش‌هایش جلب توجه کند. در همان اوان او تشخیص داد که ممکن است پیروانش وسوسه شوند مذهبی درباره او تدوین کنند که رقیب بشارت پادشاهی خداوند که او قصد داشت به دنیا اعلام کند شود. از این رو، او مداوماً به دنبال این بود که در طول زندگی پررویداش هر چیزی را که فکر می‌کرد ممکن است در خدمت این تمایل طبیعی بشری درآید که به جای تبلیغ آموزش‌هایش، آموزگار مورد ستایش قرار گیرد موقوف سازد.

همین انگیزه نیز روشن می‌سازد که چرا او به خود اجازه می‌داد در طول دوره‌های گوناگون زندگی متنوعش در زمین با عناوین مختلف شناخته شود. مجدداً، او نمی‌خواست هیچ نفوذ پیش از موعودی به خانواده‌اش یا

always expressed the fear that his other and unstated but prior obligations would prevent his accepting the direction of such a pretentious enterprise. His would-be benefactor was persistent, and he profitably employed Jesus at his home doing some translating while he, his wife, and their sons and daughters sought to prevail upon Jesus to accept the proffered honor. But he would not consent. He well knew that his mission on earth was not to be supported by institutions of learning; he knew that he must not obligate himself in the least to be directed by the "councils of men," no matter how well-intentioned.

128:43 (1412:6) He who was rejected by the Jerusalem religious leaders, even after he had demonstrated his leadership, was recognized and hailed as a master teacher by the businessmen and bankers of Damascus, and all this when he was an obscure and unknown carpenter of Nazareth.

128:44 (1412:7) He never spoke about this offer to his family, and the end of this year found him back in Nazareth going about his daily duties just as if he had never been tempted by the flattering propositions of his Damascus friends. Neither did these men of Damascus ever associate the later citizen of Capernaum who turned all Jewry upside down with the former carpenter of Nazareth who had dared to refuse the honor which their combined wealth might have procured.

128:45 (1413:1) Jesus most cleverly and intentionally contrived to detach various episodes of his life so that they never became, in the eyes of the world, associated together as the doings of a single individual. Many times in subsequent years he listened to the recital of this very story of the strange Galilean who declined the opportunity of founding a school in Damascus to compete with Alexandria.

128:46 (1413:2) One purpose which Jesus had in mind, when he sought to segregate certain features of his earthly experience, was to prevent the building up of such a versatile and spectacular career as would cause subsequent generations to venerate the teacher in place of obeying the truth which he had lived and taught. Jesus did not want to build up such a human record of achievement as would attract attention from his teaching. Very early he recognized that his followers would be tempted to formulate a religion about him which might become a competitor of the gospel of the kingdom that he intended to proclaim to the world. Accordingly, he consistently sought to suppress everything during his eventful career which he thought might be made to serve this natural human tendency to exalt the teacher in place of proclaiming his teachings.

128:47 (1413:3) This same motive also explains why he permitted himself to be known by different titles during various epochs of his diversified life on earth. Again, he did not want to bring any undue

دیگران تحمیل سازد که موجب شود آنها بر خلاف اعتقادات صادقانه خود به او ایمان آورند. او همیشه از سوء استفاده بیجا یا ناعادلانه از ذهن بشری امتناع می‌کرد. او نمی‌خواست انسانها به او ایمان آورند مگر این که قلبهای آنها نسبت به واقعیات معنوی که در آموزشهای او آشکار شده بود واکنشمند باشند.

تا پایان این سال امور منزلگاه ناصره نسبتاً به خوبی پیش می‌رفت. کودکان داشتند بزرگ می‌شدند، و مریم به دور بودن عیسی از خانه داشت عادت می‌کرد. او به دادن درآمدهای خود به یعقوب برای حمایت از خانواده ادامه داد، و فقط بخش کوچکی را برای هزینه‌های فوری شخصی خود نگاه می‌داشت.

با گذشت سالها، فهم این امر دشوارتر می‌گشت که این مرد یک فرزند خدا در زمین است. به نظر می‌رسید او درست مثل یک فرد دنیا باشد، درست انسانی دیگر در میان انسانها. و توسط پدر آسمانی اینطور مقرر گشته بود که اعطای او باید به همین گونه آشکار شود.

5- سال بیست و چهارم (سال 18 بعد از میلاد مسیح)

این نخستین سال رهایی نسبی عیسی از مسئولیتهای خانوادگی بود. یعقوب با کمک مشورتی و مالی عیسی در مدیریت خانه بسیار موفق بود.

هفته بعد از عید فصح این سال یک مرد جوان از اسکندریه به ناصره آمد تا در اواخر سال در نقطه‌ای در ساحل فلسطین ملاقاتی میان عیسی و یک گروه از یهودیان اسکندریه ترتیب دهد. این گفتگو برای اواسط ژوئن ترتیب داده شد، و عیسی به قیصریه رفت تا با پنج یهودی برجسته اسکندریه دیدار کند. آنها از او تقاضا کردند که خود را به عنوان یک آموزگار مذهبی در شهر آنان تثبیت کند. آنها برای شروع کار به عنوان یک مشوق مقام دستیار حذان در کنیسه اصلیشان را به او پیشنهاد کردند.

سخنگوی این کمیته به عیسی توضیح داد که اسکندریه در آینده ستاد مرکزی فرهنگ یهود برای تمامی دنیا خواهد شد؛ و این که روند یونانی امور یهودی در واقع از مکتب بابلی پیشی گرفته است. آنها غرضهای بد شگون شورش در اورشلیم و در سرتاسر فلسطین را به عیسی یادآوری کردند و به او اطمینان دادند که هر قیام یهودیان فلسطینی معادل خودکشی ملی خواهد بود، و این که دست آهنین روم شورش را ظرف سه ماه در هم خواهد کوبید، و این که اورشلیم نابود می‌شود و معبد تخریب می‌گردد، و این که هیچ سنگی روی سنگ دیگر به جا نخواهد ماند.

عیسی به تمامی آنچه که آنها برای گفتن داشتند گوش داد، از آنها برای اعتمادشان سپاسگزاری کرد، و با عدم پذیرش رفتن به اسکندریه در محتوا گفت: "وقت من هنوز فرا نرسیده است." آنها به خاطر بی‌تفاوتی ظاهری او نسبت به افتخاری که می‌خواستند به او اهدا

influence to bear upon his family or others which would lead them to believe in him against their honest convictions. He always refused to take undue or unfair advantage of the human mind. He did not want men to believe in him unless their hearts were responsive to the spiritual realities revealed in his teachings.

^{12848 (14134)} By the end of this year the Nazareth home was running fairly smoothly. The children were growing up, and Mary was becoming accustomed to Jesus' being away from home. He continued to turn over his earnings to James for the support of the family, retaining only a small portion for his immediate personal expenses.

^{12849 (14135)} As the years passed, it became more difficult to realize that this man was a Son of God on earth. He seemed to become quite like an individual of the realm, just another man among men. And it was ordained by the Father in heaven that the bestowal should unfold in this very way.

5. THE TWENTY-FOURTH YEAR (A.D. 18)

^{12851 (14136)} This was Jesus' first year of comparative freedom from family responsibility. James was very successful in managing the home with Jesus' help in counsel and finances.

^{12852 (14137)} The week following the Passover of this year a young man from Alexandria came down to Nazareth to arrange for a meeting, later in the year, between Jesus and a group of Alexandrian Jews at some point on the Palestinian coast. This conference was set for the middle of June, and Jesus went over to Caesarea to meet with five prominent Jews of Alexandria, who besought him to establish himself in their city as a religious teacher, offering as an inducement to begin with, the position of assistant to the chazan in their chief synagogue.

^{12853 (14141)} The spokesmen for this committee explained to Jesus that Alexandria was destined to become the headquarters of Jewish culture for the entire world; that the Hellenistic trend of Jewish affairs had virtually outdistanced the Babylonian school of thought. They reminded Jesus of the ominous rumblings of rebellion in Jerusalem and throughout Palestine and assured him that any uprising of the Palestinian Jews would be equivalent to national suicide, that the iron hand of Rome would crush the rebellion in three months, and that Jerusalem would be destroyed and the temple demolished, that not one stone would be left upon another.

^{12854 (14142)} Jesus listened to all they had to say, thanked them for their confidence, and, in declining to go to Alexandria, in substance said, "My hour has not yet come." They were nonplused by his apparent indifference to the honor they had sought to confer upon him. Before taking leave of Jesus,

کنند حیرت زده شدند. آنها پیش از ترک عیسی به نشان احترام دوستان اسکندریه‌ای او و در جبران وقت و هزینه امن به قیصریه برای مشورت با آنها یک کیف پول به او اهدا کردند. اما او به همین ترتیب از پذیرش پول امتناع کرد، و گفت: "خانواده یوسف هیچگاه صدقه دریافت نکرده است، و تا وقتی که من بازوان قوی دارم و برادرانم می‌توانند کار کنند ما نمی‌توانیم نان کس دیگری را بخوریم."

دوستان مصری او عازم خانه شدند، و در سالهای بعد هنگامی که شایعاتی را از قایق‌ساز کفرناحوم که چنین بلوایی را داشت در فلسطین ایجاد می‌کرد شنیدند، تعداد اندکی از آنها حدس زدند که او همان نوزاد بیت‌لحم می‌باشد که بزرگ شده است و همان جلیلی است که با رفتاری عجیب به گونه‌ای بسیار بی‌تعارف دعوت به یک آموزگار بزرگ شدن در اسکندریه را نپذیرفت.

عیسی به ناصره بازگشت. باقیمانده این سال بی‌رویدانترین شش ماه تمام دوران زندگی او بود. او از این وقفه موقت در برنامه معمول مشکلاتی که باید حل می‌شدند و دشواریهایی که او باید بر آنها چیره می‌گشت لذت برد. او با پدر آسمانش بسیار راز و نیاز می‌کرد و در زمینه تسلط بر ذهن بشری خود پیشرفت خارق‌العاده‌ای کرد.

اما امور بشری در کرات زمان و فضا مدتها به خوبی پیش نمی‌رود. یعقوب در دسامبر یک گفتگوی خصوصی با عیسی انجام داد، و به او توضیح داد که شدیداً عاشق است، یک زن جوان از ناصره شده است، و این که اگر بشود ترتیب آن داده شود آنها مایلند در آینده با هم ازدواج کنند. او به این واقعیت اشاره کرد که یوسف به زودی هجده ساله خواهد شد، و این که برای او تجربه خوبی خواهد بود که مجال یابد به عنوان سرپرست موقت خانواده خدمت کند. عیسی دو سال بعد به ازدواج یعقوب رضایت داد، بدین شرط که او در طول این مدت یوسف را برای به عهده گرفتن سرپرستی خانه به گونه‌ای صحیح آموزش دهد.

و اکنون اتفاقاتی شروع به رخ دادن کردند — ازدواج بلا تکلیف بود. موفقیت یعقوب در به دست آوردن موافقت عیسی نسبت به ازدواجش به مریم جرأت داد که برای طرحهای خودش به برادر — پدرش مراجعه کند. یعقوب، سنگ‌کار جوانتر، که روزگاری قهرمان خود منصوب شده عیسی، و اکنون دستیار کاری یعقوب (برادر عیسی) و یوسف بود مدتها به دنبال این بود که از مریم برای ازدواج خواستگاری کند. بعد از این که مریم طرحهای خود را در برابر عیسی قرار داد، عیسی رهنمود داد که یعقوب باید نزد او آید و رسماً برای مریم از او تقاضا کند و وعده داد که به محض این که مریم حس کرد مارتا برای به عهده گرفتن وظایفش به عنوان دختر ارشد از صلاحیت برخوردار گشته، ازدواج را برکت خواهد داد.

هنگامی که او در خانه بود، سه بار در هفته به تدریس در مدرسه شبانه ادامه داد، و اغلب در کنیسه در سنت کتاب مقدس را می‌خواند، از مادرش دیدار می‌کرد، به بچه‌ها آموزش می‌داد، و به طور کلی به عنوان یک شهروند ارزشمند و مورد احترام ناصره در کشور اسرائیل عمل می‌کرد.

they presented him with a purse in token of the esteem of his Alexandrian friends and in compensation for the time and expense of coming over to Caesarea to confer with them. But he likewise refused the money, saying: "The house of Joseph has never received alms, and we cannot eat another's bread as long as I have strong arms and my brothers can labor."

^{12855 (1414.3)} His friends from Egypt set sail for home, and in subsequent years, when they heard rumors of the Capernaum boatbuilder who was creating such a commotion in Palestine, few of them surmised that he was the babe of Bethlehem grown up and the same strange-acting Galilean who had so unceremoniously declined the invitation to become a great teacher in Alexandria.

^{12856 (1414.4)} Jesus returned to Nazareth. The remainder of this year was the most uneventful six months of his whole career. He enjoyed this temporary respite from the usual program of problems to solve and difficulties to surmount. He communed much with his Father in heaven and made tremendous progress in the mastery of his human mind.

^{12857 (1414.5)} But human affairs on the worlds of time and space do not run smoothly for long. In December James had a private talk with Jesus, explaining that he was much in love with Esta, a young woman of Nazareth, and that they would sometime like to be married if it could be arranged. He called attention to the fact that Joseph would soon be eighteen years old, and that it would be a good experience for him to have a chance to serve as the acting head of the family. Jesus gave consent for James's marriage two years later, provided he had, during the intervening time, properly trained Joseph to assume direction of the home.

^{12858 (1414.6)} And now things began to happen — marriage was in the air. James's success in gaining Jesus' assent to his marriage emboldened Miriam to approach her brother-father with her plans. Jacob, the younger stone mason, onetime self-appointed champion of Jesus, now business associate of James and Joseph, had long sought to gain Miriam's hand in marriage. After Miriam had laid her plans before Jesus, he directed that Jacob should come to him making formal request for her and promised his blessing for the marriage just as soon as she felt that Martha was competent to assume her duties as eldest daughter.

^{12859 (1414.7)} When at home, he continued to teach the evening school three times a week, read the Scriptures often in the synagogue on the Sabbath, visited with his mother, taught the children, and in general conducted himself as a worthy and respected citizen of Nazareth in the commonwealth of Israel.

6- بیست و پنجمین سال (سال 19 بعد از میلاد مسیح)

این سال با سلامتی کلیه اعضای خانواده ناصری آغاز شد و شاهد پایان یافتن مدرسه معمول کلیه بچه‌ها به جز برخی کارها که مارتا باید برای روت انجام می‌داد بود.

عیسی یکی از نیرومندترین و منزه‌ترین نمونه‌های مردانگی بود که از روزگاران آدم در زمین پدیدار گشت. رشد فیزیکی او عالی بود. ذهن او در مقایسه با ذهنیت معمول انسانهای هم عصرش فعال، تیز، و نافذ بود، و به اندازه فوق‌العاده زیادی رشد کرده بود، و روح او به راستی به گونه‌ای بشری الهی بود.

امور مالی خانواده از هنگام نابید شدن دارایی یوسف در بهترین شرایط قرار داشت. پرداختهای نهایی برای کارگاه تعمیرات کاروان انجام شده بود؛ آنها به هیچکس بدهی نداشتند و برای نخستین بار طی سالها اندوخته‌ای پس‌انداز کرده بودند. از آنجا که این امر حقیقت داشت، و چون عیسی برادران دیگرش را برای نخستین مراسم عید فصح آنها به اورشلیم برده بود، تصمیم گرفت یهودا را (که به تازگی از مدرسه کنیسه فارغ‌التحصیل شده بود) در نخستین دیدارش از معبد همراهی کند.

آنها به اورشلیم رفتند و از طریق همان مسیر، دره رود اردن، بازگشتند، زیرا عیسی بیم داشت که اگر برادر جوانش را از طریق سامره ببرد ممکن است مشکلی رخ دهد. یهودا به دلیل طبع عجولانه‌اش، و نیز احساسات شدید میهن‌پرستانه‌اش چندین بار در گذشته در ناصره اندکی دچار مشکل شده بود.

آنها در وقت مقرر به اورشلیم رسیدند و برای یک دیدار اول راهی معبد شدند. دیدن معبد، خود تا اعماق روان یهودا را زیر و رو کرده و به شور و هیجان آورد. در آن هنگام آنها فرصتی یافتند تا از ایلعازر بنائی دیدار کنند. در حالی که عیسی با ایلعازر گفتگو می‌کرد و به دنبال ترتیب دادن جشن مشترکشان برای عید فصح بود، یهودا برای همگی آنها مشکلی واقعی ایجاد کرد. در نزدیکی آنها یک نگهبان رومی ایستاده بود که در رابطه با یک دختر یهودی که از آنجا عبور می‌کرد سخنانی ناشایست گفت. یهودا در اثر خشم برافروخته شد و در ابراز انزجارش از این عمل زشت که مستقیماً در حیطه شئون سرباز بود کند نبود. حال، سربازان لژیونهای رومی نسبت به هر چیزی که از سوی یهودیان در مرز بی‌احترامی بود بسیار حساس بودند؛ لذا نگهبان فوراً یهودا را دستگیر نمود. این کار برای میهن پرست جوان گران تمام شد، و پیش از آن که عیسی بتواند با یک نگاه اخطار دهنده به او هشدار دهد او با سخنانی نکوهش کننده که آکنده از احساسات فرو خورده ضد رومی بود خود را گرفتار نمود، و این تماماً فقط یک امر بد را بنتر ساخت. یهودا در حالی که عیسی در کنارش بود به یکباره به زندان نظامی برده شد.

عیسی تلاش کرد تا برای یهودا یا یک جلسه فوری رسیدگی به دست آورد و یا این که رهایی به موقع او را

6. THE TWENTY-FIFTH YEAR (A.D. 19)

^{12861 (1415.1)} This year began with the Nazareth family all in good health and witnessed the finishing of the regular schooling of all the children with the exception of certain work which Martha must do for Ruth.

^{12862 (1415.2)} Jesus was one of the most robust and refined specimens of manhood to appear on earth since the days of Adam. His physical development was superb. His mind was active, keen, and penetrating — compared with the average mentality of his contemporaries, it had developed gigantic proportions — and his spirit was indeed humanly divine.

^{12863 (1415.3)} The family finances were in the best condition since the disappearance of Joseph's estate. The final payments had been made on the caravan repair shop; they owed no man and for the first time in years had some funds ahead. This being true, and since he had taken his other brothers to Jerusalem for their first Passover ceremonies, Jesus decided to accompany Jude (who had just graduated from the synagogue school) on his first visit to the temple.

^{12864 (1415.4)} They went up to Jerusalem and returned by the same route, the Jordan valley, as Jesus feared trouble if he took his young brother through Samaria. Already at Nazareth Jude had got into slight trouble several times because of his hasty disposition, coupled with his strong patriotic sentiments.

^{12865 (1415.5)} They arrived at Jerusalem in due time and were on their way for a first visit to the temple, the very sight of which had stirred and thrilled Jude to the very depths of his soul, when they chanced to meet Lazarus of Bethany. While Jesus talked with Lazarus and sought to arrange for their joint celebration of the Passover, Jude started up real trouble for them all. Close at hand stood a Roman guard who made some improper remarks regarding a Jewish girl who was passing. Jude flushed with fiery indignation and was not slow in expressing his resentment of such an impropriety directly to and within hearing of the soldier. Now the Roman legionnaires were very sensitive to anything bordering on Jewish disrespect; so the guard promptly placed Jude under arrest. This was too much for the young patriot, and before Jesus could caution him by a warning glance, he had delivered himself of a voluble denunciation of pent-up anti-Roman feelings, all of which only made a bad matter worse. Jude, with Jesus by his side, was taken at once to the military prison.

^{12866 (1415.6)} Jesus endeavored to obtain either an immediate hearing for Jude or else his release in time for the Passover celebration that evening, but

برای جشن عید فصح در همان شب کسب کند، اما او در این تلاشها ناکام ماند. از آنجا که روز بعد یک "گردهمایی مقدس" در اورشلیم بود، حتی رومیها نیز به خود اجازه نمی‌دادند که به اتهامات علیه یک یهودی رسیدگی کنند. از این رو یهودا تا بامداد روز دوم بعد از دستگیری خود در حبس باقی ماند، و عیسی در زندان با او ماند. آنها در هنگام مراسم پذیرش پسران قانون به شهروندی کامل اسرائیل در معبد حضور نداشتند. یهودا تا چندین سال این مراسم رسمی را به جا نیاورد، تا این که بعدها در ارتباط با کار تبلیغاتی از جانب زیلوتها، سازمان میهن پرستی که به آن تعلق داشت و در آن بسیار فعال بود، در عید فصح به اورشلیم رفت.

بامداد بعد از دومین روزشان در زندان، عیسی از جانب یهودا در برابر قاضی نظامی ظاهر شد. عیسی از طریق عذرخواهی برای جوانی برادرش و از طریق یک گفتار توضیحی بیشتر اما عاقلانه با اشاره به سرشت تحریک کننده رخدادی که به دستگیری برادرش منجر شد، طوری پرونده را مدیریت کرد که قاضی دادگاه اظهار نظر کرد که ممکن است یهودی جوان عذر احتمالی برای خشم شدید خود داشته باشد. بعد از اخطار دادن به یهودا که دیگر به خود اجازه ندهد متهم به چنین رفتار ناسنجیده شود، با مرخص کردن آنها به عیسی گفت: "بهتر است که تو مراقب این پسر جوان باشی؛ او مستعد است که برای همگی شما مشکلات زیادی ایجاد کند." و قاضی رومی حقیقت را می‌گفت. یهودا مشکلات قابل ملاحظه‌ای برای عیسی ایجاد می‌کرد، و نوع مشکل همیشه همین بود — برخورد با مقامات کشوری به خاطر خشم بی‌فکرانه و نابخردانه میهن پرستانه‌اش.

عیسی و یهودا برای شب به بتانی رفتند، و توضیح دادند که چرا نتوانستند قرار قبلی خود را برای شام عید فصح حفظ کنند، و روز بعد عازم ناصره شدند. عیسی درباره دستگیری برادر جوانش در اورشلیم به خانواده چیزی نگفت، اما در حدود سه هفته بعد از بازگشتشان درباره این رخداد یک صحبت طولانی با یهودا داشت. یهودا بعد از این گفتگو با عیسی خودش ماجرا را به خانواده گفت. او شکیبایی و گذشت برادر — پدرش را که در تمامی این تجربه دشوار جلومگر بود هرگز فراموش نکرد.

این آخرین عید فصح بود که عیسی با هر عضو خانواده خودش در آن شرکت کرد. فرزند انسان از رابطه نزدیک با جسم و خون خودش به طور فزاینده داشت جدا می‌شد.

در این سال اوقات ژرف اندیشی عمیق او اغلب توسط روت و همبازیهایش مختل می‌گشت. و عیسی همیشه آماده بود تعمق روی کار آینده‌اش را برای دنیا و جهان به تعویق اندازد، تا بتواند در شادی کودکی و شادمانی نوجوانی این نوجوانان که از گوش دادن به عیسی در نقل تجارب سفرهای گوناگونش به اورشلیم هرگز خسته نمی‌شدند سهمیم شود. آنها همچنین از داستانهای او درباره حیوانات و طبیعت بسیار لذت می‌بردند.

he failed in these attempts. Since the next day was a "holy convocation" in Jerusalem, even the Romans would not presume to hear charges against a Jew. Accordingly, Jude remained in confinement until the morning of the second day after his arrest, and Jesus stayed at the prison with him. They were not present in the temple at the ceremony of receiving the sons of the law into the full citizenship of Israel. Jude did not pass through this formal ceremony for several years, until he was next in Jerusalem at a Passover and in connection with his propaganda work in behalf of the Zealots, the patriotic organization to which he belonged and in which he was very active.

^{12867 (14157)} The morning following their second day in prison Jesus appeared before the military magistrate in behalf of Jude. By making apologies for his brother's youth and by a further explanatory but judicious statement with reference to the provocative nature of the episode which had led up to the arrest of his brother, Jesus so handled the case that the magistrate expressed the opinion that the young Jew might have had some possible excuse for his violent outburst. After warning Jude not to allow himself again to be guilty of such rashness, he said to Jesus in dismissing them: "You had better keep your eye on the lad; he's liable to make a lot of trouble for all of you." And the Roman judge spoke the truth. Jude did make considerable trouble for Jesus, and always was the trouble of this same nature — clashes with the civil authorities because of his thoughtless and unwise patriotic outbursts.

^{12868 (14161)} Jesus and Jude walked over to Bethany for the night, explaining why they had failed to keep their appointment for the Passover supper, and set out for Nazareth the following day. Jesus did not tell the family about his young brother's arrest at Jerusalem, but he had a long talk with Jude about this episode some three weeks after their return. After this talk with Jesus Jude himself told the family. He never forgot the patience and forbearance his brother-father manifested throughout the whole of this trying experience.

^{12869 (14162)} This was the last Passover Jesus attended with any member of his own family. Increasingly the Son of Man was to become separated from close association with his own flesh and blood.

^{128610 (14163)} This year his seasons of deep meditation were often broken into by Ruth and her playmates. And always was Jesus ready to postpone the contemplation of his future work for the world and the universe that he might share in the childish joy and youthful gladness of these youngsters, who never tired of listening to Jesus relate the experiences of his various trips to Jerusalem. They also greatly enjoyed his stories about animals and nature.

بچه‌ها همیشه در کارگاه تعمیرات مورد خوشامد واقع می‌شدند. عیسی شن، بلوک، و سنگ را در کنار کارگاه فراهم می‌کرد، و گروهی از نوجوانان در آنجا جمع می‌کردند تا خودشان را سرگرم سازند. هنگامی که آنها از بازی‌شان خسته می‌شدند، جسورترها به داخل کارگاه سرک می‌کشیدند، و اگر صاحب آن مشغول نبود، شجاعانه داخل می‌شدند و می‌گفتند: “عمو یوشع، بیا بیرون و یک داستان بزرگ برای ما بگو.” سپس دست‌اش را می‌کشیدند و او را به بیرون هدایت می‌کردند تا این که او روی سنگ مورد علاقه در گوشه کارگاه می‌نشست، و بچه‌ها به صورت یک نیم دایره مقابل او روی زمین می‌نشستند. و چقدر کودکان از عمو یوشع خود لذت می‌بردند. آنها داشتند یاد می‌گرفتند بخندند، و از ته دل بخندند. روال کار این بود که یک یا دو تن از کوچکترین بچه‌ها روی زانوهای او بالا روند و در آنجا بنشینند، و همینطور که او داستانهایی خود را می‌گفت، با شگفتی به سیمای بیانگر او به بالا نگاه می‌کردند. بچه‌ها عاشق عیسی بودند، و عیسی عاشق بچه‌ها بود.

برای دوستان او دشوار بود که دامنه فعالیت‌های عقلانی او را درک کنند، این که چگونه می‌توانست به طور ناگهانی و به طور کامل از بحث عمیق سیاست، فلسفه، یا مذهب به بازی شاد و مسرت‌بخش این کودکان که از پنج تا ده سال سن داشتند نوسان کند. به تدریج که برادران و خواهران خودش بزرگ می‌شدند، به تدریج که وقت فراغت بیشتری به دست می‌آورد، و پیش از آن که نوه‌ها از راه برسند، او توجه زیادی به این کودکان به عمل آورد. اما او آنقدر در زمین زندگی نکرد که از نوه‌ها به اندازه بسیار زیاد لذت ببرد.

7- بیست و ششمین سال (سال 20 بعد از میلاد مسیح)

با آغاز این سال، عیسی ناصری از این که دامنه گسترده‌ای از قدرتهای بالقوه دارد قویاً آگاه گشت. اما همچنین به طور کامل معتقد بود که این قدرت نباید توسط شخصیتش به عنوان فرزند انسان به کار گرفته شود، حداقل نه تا هنگامی که باید وقتش فرا برسد.

او در این هنگام درباره رابطه خودش با پدر آسمانش زیاد فکر می‌کرد اما اندک می‌گفت. و نتیجه تمامی این فکر کردن یک بار در دعایش در روی تپه بیان شد، آنگاه که گفت: “صرف نظر از این که چه کسی هستم و چه نیرویی ممکن است داشته باشم یا نداشته باشم، همیشه مطیع خواست پدر بهشتی‌ام بوده‌ام و همیشه خواهم بود.” و با این وجود، همینطور که این مرد در حوالی ناصره سر کارش می‌رفت و از آن باز می‌گشت، تا جایی که به یک جهان پهناور مربوط بود، عملاً این حقیقت داشت: “تمامی گنجینه‌های خرد و دانش در او نهفته بودند.”

در تمام طول این سال امور خانواده، به جز برای یهودا، به خوبی پیش می‌رفت. یعقوب سالها با جوانترین برادرش مشکل داشت، زیرا او تمایل به کار کردن نداشت و برای سهم خویش از مخارج خانه نیز قابل اتکا نبود. در حالی که او در خانه زندگی می‌کرد درباره انجام سهم خویش از کارهای خانواده احساس مسئولیت نمی‌کرد.

^{128:6.11 (1416:4)} The children were always welcome at the repair shop. Jesus provided sand, blocks, and stones by the side of the shop, and bebies of youngsters flocked there to amuse themselves. When they tired of their play, the more intrepid ones would peek into the shop, and if its keeper were not busy, they would make bold to go in and say, “Uncle Joshua, come out and tell us a big story.” Then they would lead him out by tugging at his hands until he was seated on the favorite rock by the corner of the shop, with the children on the ground in a semicircle before him. And how the little folks did enjoy their Uncle Joshua. They were learning to laugh, and to laugh heartily. It was customary for one or two of the smallest of the children to climb upon his knees and sit there, looking up in wonderment at his expressive features as he told his stories. The children loved Jesus, and Jesus loved the children.

^{128:6.12 (1416:5)} It was difficult for his friends to comprehend the range of his intellectual activities, how he could so suddenly and so completely swing from the profound discussion of politics, philosophy, or religion to the lighthearted and joyous playfulness of these tots of from five to ten years of age. As his own brothers and sisters grew up, as he gained more leisure, and before the grandchildren arrived, he paid a great deal of attention to these little ones. But he did not live on earth long enough to enjoy the grandchildren very much.

7. THE TWENTY-SIXTH YEAR (A.D. 20)

^{128:7.1 (1416:6)} As this year began, Jesus of Nazareth became strongly conscious that he possessed a wide range of potential power. But he was likewise fully persuaded that this power was not to be employed by his personality as the Son of Man, at least not until his hour should come.

^{128:7.2 (1417:1)} At this time he thought much but said little about the relation of himself to his Father in heaven. And the conclusion of all this thinking was expressed once in his prayer on the hilltop, when he said: “Regardless of who I am and what power I may or may not wield, I always have been, and always will be, subject to the will of my Paradise Father.” And yet, as this man walked about Nazareth to and from his work, it was literally true — as concerned a vast universe — that “in him were hidden all the treasures of wisdom and knowledge.”

^{128:7.3 (1417:2)} All this year the family affairs ran smoothly except for Jude. For years James had trouble with his youngest brother, who was not inclined to settle down to work nor was he to be depended upon for his share of the home expenses. While he would live at home, he was not conscientious about earning his share of the family upkeep.

عیسی یک مرد صلحجو بود، و گهگاه به خاطر کارهای ستیزه‌جویانه و فوران خشم میهن پرستانهٔ یهودا شرمنده می‌شد. یعقوب و یوسف خواستار بیرون انداختن او بودند، اما عیسی رضایت نمی‌داد. هنگامی که شکیبایی آنها شدیداً مورد آزمون واقع می‌شد، عیسی فقط اندرز می‌داد: "شکیبا باشید. در رهنمود خود خردمند باشید و در زندگی خود خوش بیان باشید، تا برادر جوان شما بتواند از ابتدا راه بهتر را بشناسد و سپس ملزم شود شما را در آن دنبال کند." اندرز خردمندانه و مهرآمیز عیسی از یک شکاف در خانواده پیشگیری کرد؛ آنها با هم ماندند. اما یهودا تا بعد از ازدواجش هرگز رفتارش ملایم نشد.

مریم به ندرت از مأموریت آیندهٔ عیسی سخن می‌گفت. هرگاه این موضوع مورد اشاره قرار می‌گرفت، عیسی فقط پاسخ می‌داد: "وقت من هنوز فرا نرسیده است." عیسی کار دشوار برگرفتن خانواده‌اش از وابستگی به حضور فوری شخصیت خویش را تقریباً تکمیل نموده بود. او به سرعت در حال آماده شدن برای روزی بود که بتواند این منزلگاه ناصره را به گونه‌ای استوار ترک کند تا مقدمهٔ فعالیت در خدمت واقعی روحانی خویش را برای انسانها آغاز نماید.

هرگز از این واقعیت نظر برنیافکنید که مأموریت اصلی عیسی در هفتمین اعطایش به دست آوردن تجربهٔ مخلوق و نیل به حاکمیت نبدان بود. و او طی کسب همین تجربه آشکارسازی عالی پدر بهشتی به یورنشیا و به سرتاسر جهان محلیش را به انجام رسانید. او به همراه این اهداف همچنین گرمکشایی از امور پیچیدهٔ این سیاره را بدان گونه که به شورش لوسیفر مربوط بودند به عهده گرفت.

در این سال عیسی بیش از حد معمول از اوقات فراغت برخوردار گردید، و وقت بسیار زیادی به آموزش یعقوب در مدیریت کارگاه تعمیرات و در هدایت امور خانه به یوسف تخصیص داد. مریم احساس کرد که او در حال آماده شدن برای ترک آنها است. آنها را ترک کند که کجا برود؟ و به چه کاری بپردازد؟ او از این فکر که عیسی نجات دهنده است تقریباً دست کشیده بود. او نمی‌توانست عیسی را درک کند؛ او به سادگی نمی‌توانست پسر ارشد خود را بفهمد.

در این سال عیسی زمان بسیار زیادی با تک تک اعضای خانواده‌اش گذراند. او آنها را برای پیاده‌رویهای طولانی و مکرر به بالای تپه و از میان دشت و صحرا می‌برد. او پیش از برداشت محصول یهودا را نزد عموی کشاورز در جنوب ناصره برد، اما یهودا بعد از برداشت محصول مدت زیادی در آنجا نماند. او فرار کرد، و شمعون بعدها او را نزد ماهیگیران در کنار دریاچه پیدا کرد. هنگامی که شمعون او را به خانه بازگرداند، عیسی در رابطه با مسائل مختلف با نوجوان فراری صحبت کرد، و از آنجا که او می‌خواست یک ماهیگیر شود، با او به مجدل رفت و او را تحت سرپرستی یک خویشاوند، یک ماهیگیر، قرار داد؛ و یهودا از آن هنگام به بعد تا زمان ازدواجش نسبتاً به خوبی و مرتب کار کرد، و بعد از ازدواجش به عنوان یک ماهیگیر به کار ادامه داد.

سرانجام آن روز فرا رسیده بود که همهٔ برادران عیسی زندگی کاری خویش را انتخاب نموده و در آن

^{1287.4 (1417.3)} Jesus was a man of peace, and ever and anon was he embarrassed by Jude's belligerent exploits and numerous patriotic outbursts. James and Joseph were in favor of casting him out, but Jesus would not consent. When their patience would be severely tried, Jesus would only counsel: "Be patient. Be wise in your counsel and eloquent in your lives, that your young brother may first know the better way and then be constrained to follow you in it." The wise and loving counsel of Jesus prevented a break in the family; they remained together. But Jude never was brought to his sober senses until after his marriage.

^{1287.5 (1417.4)} Mary seldom spoke of Jesus' future mission. Whenever this subject was referred to, Jesus only replied, "My hour has not yet come." Jesus had about completed the difficult task of weaning his family from dependence on the immediate presence of his personality. He was rapidly preparing for the day when he could consistently leave this Nazareth home to begin the more active prelude to his real ministry for men.

^{1287.6 (1417.5)} Never lose sight of the fact that the prime mission of Jesus in his seventh bestowal was the acquirement of creature experience, the achievement of the sovereignty of Nebadon. And in the gathering of this very experience he made the supreme revelation of the Paradise Father to Urantia and to his entire local universe. Incidental to these purposes he also undertook to untangle the complicated affairs of this planet as they were related to the Lucifer rebellion.

^{1287.7 (1417.6)} This year Jesus enjoyed more than usual leisure, and he devoted much time to training James in the management of the repair shop and Joseph in the direction of home affairs. Mary sensed that he was making ready to leave them. Leave them to go where? To do what? She had about given up the thought that Jesus was the Messiah. She could not understand him; she simply could not fathom her first-born son.

^{1287.8 (1417.7)} Jesus spent a great deal of time this year with the individual members of his family. He would take them for long and frequent strolls up the hill and through the countryside. Before harvest he took Jude to the farmer uncle south of Nazareth, but Jude did not remain long after the harvest. He ran away, and Simon later found him with the fishermen at the lake. When Simon brought him back home, Jesus talked things over with the runaway lad and, since he wanted to be a fisherman, went over to Magdala with him and put him in the care of a relative, a fisherman; and Jude worked fairly well and regularly from that time on until his marriage, and he continued as a fisherman after his marriage.

^{1287.9 (1418.1)} At last the day had come when all Jesus' brothers had chosen, and were established in, their

تثبیت شده بودند. صحنه برای عزیمت عیسی از منزل داشت فراهم می‌شد.

در نوامبر یک عروسی دوتایی به وقوع پیوست. یعقوب (James) و ایستا، و مریم و یعقوب (Jacob) ازدواج کردند. به راستی این یک رویداد مسرتبخش بود. حتی مریم (مادر عیسی) نیز یک بار دیگر خوشحال بود، به جز این که گهگاه متوجه می‌شد که عیسی داشت برای ترک آنها آماده می‌شد. او تحت فشار این عدم اطمینان زیاد رنج می‌برد: اگر عیسی فقط می‌نشست و پیرامون همه چیز ازادانه با او صحبت می‌کرد، به همان گونه که در کودکیش چنین کرد، اما او مداوماً ساکت بود؛ او درباره آینده عمیقاً در سکوت بود.

یعقوب و عروستش، ایستا، به یک خانه آراسته کوچک در سمت غرب شهر که هدیه پدر ایستا بود نقل مکان کردند. در حالی که یعقوب به حمایتش از منزل مادرش ادامه داد، به دلیل ازدواجش نیمی از سهمیه او کاسته شد، و عیسی رسماً یوسف را به عنوان سرپرست خانواده منصوب کرد. اکنون یهودا سهم نقدی خود را به گونه‌ای بسیار وفادارانه هر ماه به خانه ارسال می‌کرد. دو عروسی یعقوب و مریم تأثیر بسیار سودمندی روی یهودا داشتند، و هنگامی که او به مقصد مکان ماهیگیری آنها را ترک نمود، روز بعد از دو عروسی، او به یوسف اطمینان داد که وی می‌تواند "برای انجام وظیفه کاملش، و حتی بیش از آن اگر لازم باشد" به او متکی باشد. و او وعده خود را حفظ کرد.

مریم (خواهر عیسی) در خانه مجاور منزل مریم (مادر عیسی)، در خانه یعقوب (Jacob) زندگی کرد. یعقوب سالمند نزد پدرانش در آرامگاه نهاده شده بود. مارتا جای مریم را در خانه گرفت، و سازمان جدید پیش از آن که سال به پایان رسد به خوبی کار می‌کرد.

روز بعد از این عروسی دوگانه عیسی یک گفتگوی مهم با یعقوب (James) داشت. او به طور محرمانه به یعقوب گفت که در حال آمادگی برای ترک خانه است. او سند مالکیت کامل کارگاه تعمیرات را به یعقوب ارائه کرد، و از سرپرستی منزل یوسف به طور رسمی و صادقانه کنارگیری نمود، و به عاطفی‌ترین شکل برادرش یعقوب را به عنوان "سرپرست و حافظ منزل پدرش" منصوب نمود. او یک پیمان سری که هر دو امضا کردند نوشت. در این نوشته تصریح شده بود که در عوض هدیه کارگاه تعمیرات، یعقوب از آن پس مسئولیت کامل مالی خانواده را به عهده خواهد گرفت، و بدین ترتیب عیسی را از کلیه تعهدات بیشتر در این امور رها خواهد ساخت. بعد از این که پیمان امضا شد، بعد از این که بودجه به گونه‌ای ترتیب داده شد که هزینه‌های واقعی خانواده بدون هر کمک عیسی تأمین خواهد شد، عیسی به یعقوب گفت: "اما فرزندانم، من همچنان هر ماه برای تو قدری پول خواهم فرستاد تا این که وقت من فرا برسد، اما آنچه که من می‌فرستم بدان گونه که موقعیت مطالبه کند باید توسط تو مورد استفاده قرار گیرد. پولهای مرا بدان گون که شایسته می‌بینی صرف نیازهای خانواده یا تفریح کن. آنها را در هنگام بیماری استفاده کن و یا آنها را برای رفع شرایط اضطراری غیرمنتظره که ممکن است برای هر یک از اعضای خانواده رخ دهد به کار ببر."

و بدین ترتیب عیسی آماده ورود به مرحله دوم و جدا از منزل زندگی بزرگسال خویش، پیش از ورود عمومی به کار پدرش گشت.

lifework. The stage was being set for Jesus' departure from home.

^{1287.10 (1418.2)} In November a double wedding occurred. James and Esta, and Miriam and Jacob were married. It was truly a joyous occasion. Even Mary was once more happy except every now and then when she realized that Jesus was preparing to go away. She suffered under the burden of a great uncertainty: If Jesus would only sit down and talk it all over freely with her as he had done when he was a boy, but he was consistently uncommunicative; he was profoundly silent about the future.

^{1287.11 (1418.3)} James and his bride, Esta, moved into a neat little home on the west side of town, the gift of her father. While James continued his support of his mother's home, his quota was cut in half because of his marriage, and Joseph was formally installed by Jesus as head of the family. Jude was now very faithfully sending his share of funds home each month. The weddings of James and Miriam had a very beneficial influence on Jude, and when he left for the fishing grounds, the day after the double wedding, he assured Joseph that he could depend on him "to do my full duty, and more if it is needed." And he kept his promise.

^{1287.12 (1418.4)} Miriam lived next door to Mary in the home of Jacob, Jacob the elder having been laid to rest with his fathers. Martha took Miriam's place in the home, and the new organization was working smoothly before the year ended.

^{1287.13 (1418.5)} The day after this double wedding Jesus held an important conference with James. He told James, confidentially, that he was preparing to leave home. He presented full title to the repair shop to James, formally and solemnly abdicated as head of Joseph's house, and most touchingly established his brother James as "head and protector of my father's house." He drew up, and they both signed, a secret compact in which it was stipulated that, in return for the gift of the repair shop, James would henceforth assume full financial responsibility for the family, thus releasing Jesus from all further obligations in these matters. After the contract was signed, after the budget was so arranged that the actual expenses of the family would be met without any contribution from Jesus, Jesus said to James: "But, my son, I will continue to send you something each month until my hour shall have come, but what I send shall be used by you as the occasion demands. Apply my funds to the family necessities or pleasures as you see fit. Use them in case of sickness or apply them to meet the unexpected emergencies which may befall any individual member of the family."

^{1287.14 (1418.6)} And thus did Jesus make ready to enter upon the second and home-detached phase of his adult life before the public entrance upon his Father's business.

مقاله 129. زندگی بعدی بزرگسالی عیسی

130 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 128

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 129

زندگی بعدی بزرگسالی عیسی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سال بیست و هفتم (سال 21 بعد از میلاد مسیح)
- 2- بیست و هشتمین سال (سال 22 بعد از میلاد مسیح)
- 3- سال بیست و نهم (سال 23 بعد از میلاد مسیح)
- 4- عیسی بشر

مقدمه مقاله

عیسی سرانجام خود را از مدیریت امور خانگی خانواده ناصری و سرپرستی فوری افراد آن به طور کامل جدا ساخت. او درست تا هنگام رخداد غسل تعمیدش به کمک کردن به امور مالی خانواده و داشتن یک علاقه مشتاقانه شخصی به بهروزی معنوی هر یک از برادران و خواهرانش ادامه داد. و او همیشه آماده بود تا هر کاری را که از نظر بشری ممکن بود برای رفاه و شادی مادر بیوه خود انجام دهد.

اکنون فرزند انسان هر گونه آماده سازی را برای جدا ساختن دائمی خود از خانه ناصره انجام داده بود؛ و انجام این کار برای او آسان نبود. عیسی طبعاً مردمش را دوست داشت؛ او خانواده اش را دوست داشت، و این عاطفه طبیعی از طریق فداکاری فوق العاده اش برای آنها به اندازه بسیار زیاد افزایش یافته بود. هر چه ما به طور کاملتر خود را وقف هموعائمان کنیم، بیشتر آنها را دوست خواهیم داشت؛ و چون عیسی خود را به طور کامل وقف خانواده اش کرده بود، آنها را با یک مهر زیاد و عمیق دوست داشت.

تمامی خانواده به آرامی به این درک چشم گشوده بود که عیسی در حال آمادگی برای ترک آنان بود. اندوهناک بودن جدایی پیش بینی شده فقط از طریق این

PAPER 129

THE LATER ADULT LIFE OF JESUS

SECTIONS

Introduction

1. The Twenty-Seventh Year (A.D. 21)
2. The Twenty-Eighth Year (A.D. 22)
3. The Twenty-Ninth Year (A.D. 23)
4. The Human Jesus

INTRODUCTION

^{129:01 (1419.1)} JESUS had fully and finally separated himself from the management of the domestic affairs of the Nazareth family and from the immediate direction of its individuals. He continued, right up to the event of his baptism, to contribute to the family finances and to take a keen personal interest in the spiritual welfare of every one of his brothers and sisters. And always was he ready to do everything humanly possible for the comfort and happiness of his widowed mother.

^{129:02 (1419.2)} The Son of Man had now made every preparation for detaching himself permanently from the Nazareth home; and this was not easy for him to do. Jesus naturally loved his people; he loved his family, and this natural affection had been tremendously augmented by his extraordinary devotion to them. The more fully we bestow ourselves upon our fellows, the more we come to love them; and since Jesus had given himself so fully to his family, he loved them with a great and fervent affection.

^{129:03 (1419.3)} All the family had slowly awakened to the realization that Jesus was making ready to leave them. The sadness of the anticipated separation

روش آماده سازی تدریجی آنها برای اعلام عزیمت در نظر گرفته شده و تعدیل می‌گشت. بیش از چهار سال بود که آنها پی برده بودند که او در حال برنامه‌ریزی برای این جدایی نهایی است.

was only tempered by this graduated method of preparing them for the announcement of his intended departure. For more than four years they discerned that he was planning for this eventual separation.

1- سال بیست و هفتم (سال 21 بعد از میلاد مسیح)

در ژانویه این سال، سال 21 بعد از میلاد مسیح، در یک بامداد بارانی یکشنبه، عیسی به طور غیررسمی خانواده‌اش را ترک کرد. او فقط توضیح داد که دارد به طبریه و سپس به دین شهرهای دیگر در اطراف دریای جلیل می‌رود. و او بدین ترتیب آنها را ترک نمود، و دیگر هیچگاه یک عضو ثابت آن خانواده نبود.

او یک هفته را در طبریه گذراند. طبریه شهر جدیدی بود که به زودی به عنوان پایتخت جلیل جانشین سفورس می‌شد؛ و چون او نتوانست چیزی بیابد که علاقه‌اش را جلب کند، متعاقباً از طریق مجدل و بیت‌صیدا به کفرناحوم رفت و در آنجا توقف کرد تا از دوست پدرش، زبیدی، دیدن کند. پسران زبیدی ماهیگیر بودند؛ او خودش یک قایق‌ساز بود. عیسی ناصری در طراحی و در ساختن، هر دو، ماهر بود؛ او در کار کردن با چوب استاد بود؛ و زبیدی منتها بود که از مهارت صنعتگر ناصره آگاهی داشت. برای مدتی طولانی زبیدی در فکر ساختن قایقهای بهتر بود؛ او اکنون طرحهای خود را در برابر عیسی قرار داد و از نجار دیدارگر دعوت کرد تا در این کار به او ببیند، و عیسی فوراً موافقت کرد.

عیسی فقط اندکی بیش از یک سال با زبیدی کار کرد، اما در طول آن مدت یک مدل جدید قایق درست کرد و روشهای کاملاً جدید قایق سازی را ابداع نمود. عیسی و زبیدی از طریق تکنیک برتر و روشهای کاملاً بهبود یافته بخار دادن تخته‌ها شروع به ساختن قایقهایی از یک نوع بسیار برتر کردند، قایقهایی که نسبت به نوعهای قدیمی‌تر برای قایقرانی در دریاچه بسیار امن‌تر بودند. زبیدی برای چندین سال این قایقهای مدل جدید را تولید می‌کرد و بیش از آن میزان کار داشت که مغازه کوچک او بتواند از عهده انجام آن برآید؛ در ظرف کمتر از پنج سال عملاً تمامی قایقهای روی دریاچه در کارگاه زبیدی در کفرناحوم ساخته شده بودند. عیسی به عنوان طراح قایقهای جدید برای ماهیگیران جلیل به خوبی شناخته شد.

زبیدی یک مرد نسبتاً ثروتمند بود؛ کارگاههای قایق‌سازی او در جنوب کفرناحوم در کنار دریاچه قرار داشتند، و منزل او در پایین ساحل دریاچه نزدیک به مرکز ماهیگیری بیت‌صیدا واقع شده بود. عیسی در طول سال در منزل زبیدی زندگی می‌کرد و بیشتر در کفرناحوم می‌ماند. او منتها به تنهایی در دنیا کار کرده بود، یعنی بدون یک پدر، و از این دوره از کار کردن با یک همکار پدر به اندازه زیاد لذت برد.

همسر زبیدی، سالومه، یک خویشاوند حنا بود. حنا روزگاری در اورشلیم کاهن اعظم بود و هنوز بانفوذترین فرد از طایفه صدوقیان بود، و فقط هشت سال پیش از آن تبعید شده بود. سالومه یک ستایشگر بزرگ عیسی شد.

1. THE TWENTY-SEVENTH YEAR (A.D. 21)

^{129:1.1 (1419:4)} In January of this year, A.D. 21, on a rainy Sunday morning, Jesus took unceremonious leave of his family, only explaining that he was going over to Tiberias and then on a visit to other cities about the Sea of Galilee. And thus he left them, never again to be a regular member of that household.

^{129:1.2 (1419:5)} He spent one week at Tiberias, the new city which was soon to succeed Sepphoris as the capital of Galilee; and finding little to interest him, he passed on successively through Magdala and Bethsaida to Capernaum, where he stopped to pay a visit to his father's friend Zebedee. Zebedee's sons were fishermen; he himself was a boatbuilder. Jesus of Nazareth was an expert in both designing and building; he was a master at working with wood; and Zebedee had long known of the skill of the Nazareth craftsman. For a long time Zebedee had contemplated making improved boats; he now laid his plans before Jesus and invited the visiting carpenter to join him in the enterprise, and Jesus readily consented.

^{129:1.3 (1419:6)} Jesus worked with Zebedee only a little more than one year, but during that time he created a new style of boat and established entirely new methods of boatmaking. By superior technique and greatly improved methods of steaming the boards, Jesus and Zebedee began to build boats of a very superior type, craft which were far more safe for sailing the lake than were the older types. For several years Zebedee had more work, turning out these new-style boats, than his small establishment could handle; in less than five years practically all the craft on the lake had been built in the shop of Zebedee at Capernaum. Jesus became well known to the Galilean fisherfolk as the designer of the new boats.

^{129:1.4 (1420:1)} Zebedee was a moderately well-to-do man; his boatbuilding shops were on the lake to the south of Capernaum, and his home was situated down the lake shore near the fishing headquarters of Bethsaida. Jesus lived in the home of Zebedee during the year and more he remained at Capernaum. He had long worked alone in the world, that is, without a father, and greatly enjoyed this period of working with a father-partner.

^{129:1.5 (1420:2)} Zebedee's wife, Salome, was a relative of Annas, onetime high priest at Jerusalem and still the most influential of the Sadducean group, having been deposed only eight years previously. Salome

او عیسی را درست به اندازه پسران خودش، یعقوب، یوحنا، و داوود دوست داشت، ضمن این که چهار دخترش به عیسی به عنوان برادر بزرگشان نگاه می‌کردند. عیسی اغلب با یعقوب، یوحنا، و داوود به ماهیگیری می‌رفت، و آنها آگاهی یافتند که او یک ماهیگیر باتجربه و نیز یک قایق‌ساز ماهر است.

در تمام طول این سال عیسی هر ماه برای یعقوب پول می‌فرستاد. او در ماه اکتبر به ناصره بازگشت تا در عروسی مارتا شرکت کند، و دیگر تا بیش از دو سال در ناصره نبود، تا این که مدت کوتاهی پیش از عروسی دوگانه شمعون و یهوذا بازگشت.

در سرتاسر این سال عیسی قایق ساخت و به مشاهده نحوه زندگی انسانها در زمین ادامه داد. او اغلب اوقات برای دیدار به ایستگاه کاروان می‌رفت. کفرناحوم در مسیر مستقیم سفر از دمشق به جنوب بود. کفرناحوم یک قرارگاه قدرتمند نظامی رومی بود، و افسر فرمانده قرارگاه یک باورمند غریبه‌دلی به یهوه بود، و بدان گونه که یهودیان عادت به توصیف چنین نوکیشانی داشتند، او "یک مرد پارسا" بود. این افسر به یک خانواده ثروتمند رومی تعلق داشت، و او این کار را به عهده گرفت که یک کنیسه زیبا در کفرناحوم بسازد. مدت کوتاهی پیش از آن که عیسی بیاید و با خانواده زبیدی زندگی کند او آن را به یهودیان اهدا کرده بود. عیسی بیش از نیمی از اوقات در این سال مراسم مذهبی را در این کنیسه جدید رهبری کرد، و برخی از مردم کاروان که بر حسب اتفاق در آن شرکت کردند او را به عنوان نجار ناصره به یاد داشتند.

هنگامی که وقت پرداخت مالیاتها شد، عیسی خود را به عنوان یک "صنعتگر ماهر کفرناحوم" ثبت نام کرد. او از این روز به بعد تا پایان حیات زمینی خود به عنوان یک ساکن کفرناحوم شناخته می‌شد. او هرگز مدعی منزلگاه قانونی دیگری نبود، گر چه به دلایل گوناگون به دیگران اجازه داد که اقامتگاه او را دمشق، بتانی، ناصره، و حتی اسکندریه قلمداد کنند.

او در کنیسه کفرناحوم بسیاری کتابهای جنید را در قفسه‌های کتابخانه پیدا کرد، و حداقل پنج عصر در هفته به مطالعه شدید پرداخت. او یک عصر را به زندگی اجتماعی با مردم مسن‌تر اختصاص داد، و یک عصر را با جوانان گذراند. چیزی زینده و الهام‌بخش پیرامون شخصیت عیسی وجود داشت که به طور ثابت جوانان را جذب می‌کرد. او همیشه موجب می‌شد آنها در حضورش احساس راحتی کنند. شاید راز بزرگ او در سازگاری با آنها در بر گیرنده این واقعیت دوگانه بود که او همیشه به آنچه آنها انجام می‌دادند علاقمند بود، ضمن این که به ندرت به آنها اندرز می‌داد، مگر این که آنها درخواست آن را می‌کردند.

خانواده زبیدی تقریباً عیسی را پرستش می‌کردند، و آنها شرکت در جلسات پرستش و پاسخ را که او هر عصر بعد از شام پیش از رفتن به کنیسه برای مطالعه برگزار می‌کرد هرگز از دست نمی‌دادند. همسایگان جوان نیز برای شرکت در این جلسات بعد از شام مکرراً می‌آمدند. عیسی برای این گردهمایی‌های کوچک نیز آموزشهای متنوع و پیشرفته ارائه می‌داد، درست در آن حد پیشرفته که آنها بتوانند بفهمند. او کاملاً از ادانه با آنها

became a great admirer of Jesus. She loved him as she loved her own sons, James, John, and David, while her four daughters looked upon Jesus as their elder brother. Jesus often went out fishing with James, John, and David, and they learned that he was an experienced fisherman as well as an expert boatbuilder.

129:1.6 (1420:3) All this year Jesus sent money each month to James. He returned to Nazareth in October to attend Martha's wedding, and he was not again in Nazareth for over two years, when he returned shortly before the double wedding of Simon and Jude.

129:1.7 (1420:4) Throughout this year Jesus built boats and continued to observe how men lived on earth. Frequently he would go down to visit at the caravan station, Capernaum being on the direct travel route from Damascus to the south. Capernaum was a strong Roman military post, and the garrison's commanding officer was a gentile believer in Yahweh, "a devout man," as the Jews were wont to designate such proselytes. This officer belonged to a wealthy Roman family, and he took it upon himself to build a beautiful synagogue in Capernaum, which had been presented to the Jews a short time before Jesus came to live with Zebedee. Jesus conducted the services in this new synagogue more than half the time this year, and some of the caravan people who chanced to attend remembered him as the carpenter from Nazareth.

129:1.8 (1420:5) When it came to the payment of taxes, Jesus registered himself as a "skilled craftsman of Capernaum." From this day on to the end of his earth life he was known as a resident of Capernaum. He never claimed any other legal residence, although he did, for various reasons, permit others to assign his residence to Damascus, Bethany, Nazareth, and even Alexandria.

129:1.9 (1420:6) At the Capernaum synagogue he found many new books in the library chests, and he spent at least five evenings a week at intense study. One evening he devoted to social life with the older folks, and one evening he spent with the young people. There was something gracious and inspiring about the personality of Jesus which invariably attracted young people. He always made them feel at ease in his presence. Perhaps his great secret in getting along with them consisted in the twofold fact that he was always interested in what they were doing, while he seldom offered them advice unless they asked for it.

129:1.10 (1420:7) The Zebedee family almost worshiped Jesus, and they never failed to attend the conferences of questions and answers which he conducted each evening after supper before he departed for the synagogue to study. The youthful neighbors also came in frequently to attend these after-supper meetings. To these little gatherings Jesus gave varied and advanced instruction, just as

صحبت می‌کرد، و نظرات و آرمان‌هایش را پیرامون سیاست، جامعه‌شناسی، دانش، و فلسفه اظهار می‌کرد، اما هرگز به خود اجازه نمی‌داد که با اطمینان قاطع صحبت کند، به جز هنگامی که در رابطه با مذهب — رابطه انسان با خداوند — بحث می‌کرد.

عیسی یک بار در هفته با تمام افراد خانواده، کارگاه، و کمک کنندگان در ساحل یک جلسه برگزار می‌کرد، زیرا زبدي کارمندان بسیاری داشت. و در میان این کارگران بود که در ابتدا عیسی "استاد" نامیده شد. آنها همگی او را دوست داشتند. او از کار کردن با زبدي در کفرناحوم لذت می‌برد، اما دلش برای بچه‌هایی که در کنار کارگاه نجاری ناصره بازی می‌کردند تنگ می‌شد.

از میان پسران زبدي، یعقوب از همه بیشتر به عیسی به عنوان یک آموزگار و به عنوان یک فیلسوف علاقمند بود. یوحنا بیشتر به آموزشها و نظرات مذهبی او علاقه داشت. داوود به او به عنوان یک مکانیک احترام می‌گذاشت اما به دیدگاههای مذهبی و آموزشی فلسفی او اهمیت اندکی می‌داد.

یهودا مکرراً در روز سبت به آنجا می‌آمد تا به سخنان عیسی در کنیسه گوش دهد و می‌ماند تا با او ملاقات کند. و هر چه بیشتر یهودا بزرگترین برادر خود را می‌دید، بیشتر معتقد می‌شد که عیسی به راستی مرد بزرگی است.

در این سال عیسی در تسلط فرازگرایانه بر ذهن بشری خود پیشرفت زیادی کرد و به سطوح جدید و بالایی تماس هشیارانه با تنظیم کننده فکری ساکن در خود دست یافت.

این آخرین سال زندگی تثبیت شده او بود. عیسی دیگر هیچگاه تمامی یک سال را در یک مکان یا در یک کار سپری نکرد. روزهای سفرهای زمینی او به سرعت نزدیک می‌شدند. دوره‌های فعالیت شدید او در آینده دور نبودند، اما اکنون بین زندگی ساده اما شدیداً فعال گذشته او و کار همگانی باز شنیدن و پرتکاپوتر او، چند سال اندک فاصله وجود داشت که شامل سفر زیاد و فعالیت بسیار متنوع شخصی می‌شد. پیش از آن که او بتواند به عنوان خدا — انسان کامل شده — مراحل الهی و بعد از بشری اعطای خود به پورنشا به دوران زندگانی تدریس و موعظه خود وارد شود، آموزش او به عنوان یک انسان گستره عالم باید تکمیل می‌شد.

advanced as they could comprehend. He talked quite freely with them, expressing his ideas and ideals about politics, sociology, science, and philosophy, but never presumed to speak with authoritative finality except when discussing religion — the relation of man to God.

129:1.11 (1421.1) Once a week Jesus held a meeting with the entire household, shop, and shore helpers, for Zebedee had many employees. And it was among these workers that Jesus was first called "the Master." They all loved him. He enjoyed his labors with Zebedee in Capernaum, but he missed the children playing out by the side of the Nazareth carpenter shop.

129:1.12 (1421.2) Of the sons of Zebedee, James was the most interested in Jesus as a teacher, as a philosopher. John cared most for his religious teaching and opinions. David respected him as a mechanic but took little stock in his religious views and philosophic teachings.

129:1.13 (1421.3) Frequently Jude came over on the Sabbath to hear Jesus talk in the synagogue and would tarry to visit with him. And the more Jude saw of his eldest brother, the more he became convinced that Jesus was a truly great man.

129:1.14 (1421.4) This year Jesus made great advances in the ascendant mastery of his human mind and attained new and high levels of conscious contact with his indwelling Thought Adjuster.

129:1.15 (1421.5) This was the last year of his settled life. Never again did Jesus spend a whole year in one place or at one undertaking. The days of his earth pilgrimages were rapidly approaching. Periods of intense activity were not far in the future, but there were now about to intervene between his simple but intensely active life of the past and his still more intense and strenuous public ministry, a few years of extensive travel and highly diversified personal activity. His training as a man of the realm had to be completed before he could enter upon his career of teaching and preaching as the perfected God-man of the divine and posthuman phases of his Urantia bestowal.

2- بیست و هشتمین سال (سال 22 بعد از میلاد مسیح)

در ماه مارس، سال 22 بعد از میلاد مسیح، عیسی زبدي و کفرناحوم را ترک کرد. او برای پرداخت هزینه‌های سفرش به اورشلیم درخواست مقدار اندکی پول کرد. او در حالی که با زبدي کار می‌کرد فقط مقادیر اندکی پول برداشت می‌کرد، و هر ماه این پول را برای خانواده‌اش در ناصره می‌فرستاد. یک ماه یوسف برای پول به کفرناحوم می‌آمد؛ ماه بعد یهودا به کفرناحوم می‌آمد، پول را از عیسی می‌گرفت و آن را به ناصره می‌برد. مقر مرکزی ماهیگیری یهودا فقط در چند مایلی جنوب کفرناحوم قرار داشت.

2. THE TWENTY-EIGHTH YEAR (A.D. 22)

129:2.1 (1421.6) In March, A.D. 22, Jesus took leave of Zebedee and of Capernaum. He asked for a small sum of money to defray his expenses to Jerusalem. While working with Zebedee he had drawn only small sums of money, which each month he would send to the family at Nazareth. One month Joseph would come down to Capernaum for the money; the next month Jude would come over to Capernaum, get the money from Jesus, and take it up to Nazareth. Jude's fishing headquarters was only a few miles south of Capernaum.

هنگامی که عیسی خانواده زبیدی را ترک کرد، موافقت کرد که تا وقت عید فصح در اورشلیم بماند، و آنها همگی قول دادند برای آن رویداد حاضر باشند. آنها حتی ترتیبی دادند که شام عید فصح را با هم جشن بگیرند. هنگامی که عیسی آنها را ترک کرد، آنان همگی غمگین شدند، به ویژه دختران زبیدی.

عیسی پیش از ترک کفرناحوم یک گفتگوی طولانی با دوست به تازگی یافته و یار نزدیکش یوحنا زبیدی داشت. او به یوحنا گفت که در فکر این است که به طور گسترده سفر کند، تا این که "وقت من فرا برسد"، و از یوحنا درخواست کرد هر ماه در امر فرستادن قدری پول به خانواده اش در ناصره به جای او عمل کند، تا این که پولهایی که باید به او پرداخت شود به اتمام برسد. و یوحنا این قول را به او داد: "آموزگار من، برو و به کارت برس، کارت را در دنیا انجام بده؛ در این امر یا هر مورد دیگر، من به جای تو عمل خواهم کرد، و من مراقب خانواده تو خواهم بود، حتی بدان گونه که از مادر خودم نگهداری می کنم و از برادران و خواهران خودم مراقبت می کنم. من پولهای تو را که پدرم نگه می دارد به گونه ای که تو رهنمود دادی و بدان گونه که ممکن است مورد نیاز باشد، پرداخت خواهم کرد، و هنگامی که پول تو به اتمام رسید، اگر پول بیشتری از تو دریافت نکنم، و اگر مادر تو نیازمند باشد، درآمدهای خودم را با او تقسیم خواهم کرد. در آرامش به راه خود برو. من در تمام این امور به جای تو عمل خواهم کرد."

از این رو، بعد از عزیمت عیسی به مقصد اورشلیم، یوحنا در رابطه با پولی که می بایست به عیسی پرداخت می شد با پدرش زبیدی مشورت کرد، و او از این که این مبلغ آنقدر زیاد است تعجب کرد. از آنجا که عیسی این قضیه را به طور کامل به دستن آنها سپرده بود، آنها موافقت کردند که بهتر است این پولها در یک ملک سرمایه گذاری شود و درآمد آن برای کمک به خانواده ناصری مورد استفاده قرار گیرد؛ و چون زبیدی از وجود یک خانه کوچک در کفرناحوم که با خود وام داشت و برای فروش بود اطلاع داشت، به یوحنا رهنمود داد که با پول عیسی این خانه را بخرد و سند مالکیت را برای دوستش به امانت نگه دارد. و یوحنا همانطور که پدرش به او توصیه کرده بود عمل کرد. برای دو سال اجاره این خانه برای پرداخت وام آن به کار برده شد، و این، به علاوه مقدار زیادی پول که عیسی در مدتی کوتاه برای تأمین نیازهای خانواده اش برای یوحنا فرستاد تقریباً با میزان این بدهی وام برابر بود؛ و زبیدی نیز مابه التفاوت آن را پرداخت کرد، و بدین ترتیب یوحنا باقیمانده وام را در هنگامی که موعد پرداخت آن فرا رسید پرداخت نمود، و از این طریق سند مالکیت کامل این خانه دو اتاقه را به دست آورد. عیسی از این راه مالک یک خانه در کفرناحوم گشت، اما چیزی درباره آن به او گفته نشد.

هنگامی که خانواده ناصری خبر عزیمت عیسی را از کفرناحوم شنید، با فقدان آگاهی از این برنامه ریزی مالی با یوحنا، به این باور رسید که زمان آن فرا رسیده که بدون هر گونه کمک بیشتر از سوی عیسی روی پای خود بایستد. یعقوب قراردانش با عیسی را به خاطر آورد، و با کمک برادرانش فوراً مسئولیت کامل مراقبت از خانواده را به عهده گرفت.

اما بگذارید به عقب برویم تا عیسی را در اورشلیم مشاهده کنیم. او برای تقریباً دو ماه بخش عمده وقتش را

^{129:22 (1421:7)} When Jesus took leave of Zebedee's family, he agreed to remain in Jerusalem until Passover time, and they all promised to be present for that event. They even arranged to celebrate the Passover supper together. They all sorrowed when Jesus left them, especially the daughters of Zebedee.

^{129:23 (1421:8)} Before leaving Capernaum, Jesus had a long talk with his new-found friend and close companion, John Zebedee. He told John that he contemplated traveling extensively until "my hour shall come" and asked John to act in his stead in the matter of sending some money to the family at Nazareth each month until the funds due him should be exhausted. And John made him this promise: "My Teacher, go about your business, do your work in the world; I will act for you in this or any other matter, and I will watch over your family even as I would foster my own mother and care for my own brothers and sisters. I will disburse your funds which my father holds as you have directed and as they may be needed, and when your money has been expended, if I do not receive more from you, and if your mother is in need, then will I share my own earnings with her. Go your way in peace. I will act in your stead in all these matters."

^{129:24 (1422:1)} Therefore, after Jesus had departed for Jerusalem, John consulted with his father, Zebedee, regarding the money due Jesus, and he was surprised that it was such a large sum. As Jesus had left the matter so entirely in their hands, they agreed that it would be the better plan to invest these funds in property and use the income for assisting the family at Nazareth; and since Zebedee knew of a little house in Capernaum which carried a mortgage and was for sale, he directed John to buy this house with Jesus' money and hold the title in trust for his friend. And John did as his father advised him. For two years the rent of this house was applied on the mortgage, and this, augmented by a certain large fund which Jesus presently sent up to John to be used as needed by the family, almost equaled the amount of this obligation; and Zebedee supplied the difference, so that John paid up the remainder of the mortgage when it fell due, thereby securing clear title to this two-room house. In this way Jesus became the owner of a house in Capernaum, but he had not been told about it.

^{129:25 (1422:2)} When the family at Nazareth heard that Jesus had departed from Capernaum, they, not knowing of this financial arrangement with John, believed the time had come for them to get along without any further help from Jesus. James remembered his contract with Jesus and, with the help of his brothers, forthwith assumed full responsibility for the care of the family.

^{129:26 (1422:3)} But let us go back to observe Jesus in Jerusalem. For almost two months he spent the

صرف گوش دادن به بحثهای معبد و دیدارهای گاه به گاه از مدارس مختلف آموزگاران شرعیات یهود کرد. او بیشتر روزهای سبت را در بتانی سپری کرد.

عیسی نامه‌ای از سالومه، همسر زبدی را با خود به اورشلیم برده بود که وی را به عنوان "کسی که همچون پسر خودم هست" به کاهن اعظم پیشین، حننا، معرفی می‌کرد. حننا وقت زیادی با او گذراند، و شخصاً او را به دین بسیاری آکادمیهای آموزگاران مذهبی اورشلیم برد. اگر چه عیسی از این مدارس به طور کامل بازدید نمود و روشهای آموزشی آنها را با دقت مشاهده کرد، هیچگاه در انظار عموم پرسشی مطرح نکرد. اگر چه حننا به عیسی به عنوان یک مرد بزرگ می‌نگریست، از این که چگونه به او اندرز دهد سردرگم بود. او تصدیق می‌کرد که این پیشنهاد به او که به عنوان یک دانشجو به هر یک از مدارس اورشلیم وارد شود کاری نابخردانه است، و با این وجود به خوبی می‌دانست که چون عیسی هرگز در این مدارس آموزش ندیده است هیچگاه رتبه‌ای یک آموزگار معمولی به او داده نخواهد شد.

زمان عید فصح به زودی نزدیک می‌شد، و زبدی و تمامی اعضای خانواده‌اش به همراه جمعیتی که از هر سو می‌آمدند از کفرناحوم به اورشلیم رسیدند. آنها همگی در منزل بزرگ حننا توقف کردند، و به عنوان یک خانواده خوشحال عید فصح را در آنجا جشن گرفتند.

پیش از پایان این هفته عید فصح، عیسی ظاهراً بر حسب اتفاق یک مسافر ثروتمند و پسرش، مردی جوان را که سنش در حدود هفده سال بود، ملاقات کرد. این مسافران از هند آمده بودند، و در مسیرشان برای دیدار از روم و نقاط گوناگون دیگر در سواحل مدیترانه ترتیبی داده بودند که در طول عید فصح به اورشلیم وارد شوند. آنها امیدوار بودند که کسی را پیدا کنند که بتوانند به عنوان مترجم برای هر دو و به عنوان معلم خصوصی برای پسر به کار گیرند. پدر اصرار داشت که عیسی رضایت دهد با آنها سفر کند. عیسی درباره خانواده‌اش به آنها گفت و این که عادلانه نیست برای تقریباً دو سال به سفر بروند، زیرا در طول این مدت ممکن است آنها به او نیاز پیدا کنند. از این رو، این مسافر شرقی پیشنهاد کرد که مزد یک سال را از پیش به عیسی بدهد، تا او بتواند این پولها را برای تأمین نیازهای خانواده‌اش نزد دوستانش به امانت بگذارد. و عیسی موافقت کرد که دست به این سفر بزند.

عیسی این مبلغ زیاد پول را به یوحنا پسر زبدی داد. و به شما گفته شد که چگونه یوحنا این پول را در جهت پرداخت کامل وام ملک کفرناحوم به کار برد. عیسی در رابطه با این سفر به دریای مدیترانه به طور کاملاً محرمانه زبدی را در جریان قرار داد، اما به او حکم کرد که به هیچکس حتی به فرزندان خودش نیز چیزی نگوید، و زبدی آگاهی خود از محل سکونت عیسی در طول این مدت زمان طولانی را که تقریباً دو سال بود هرگز فاش نساخت. پیش از بازگشت عیسی از این سفر، خانواده ناصری تقریباً او را مرده پنداشته بود. فقط دلگرمیهای زبدی که در چندین فرصت به همراه پسرش یوحنا به ناصره رفت، امید را در قلب مریم زنده نگاه می‌داشت.

در طول این مدت خانواده ناصری به خوبی

greater part of his time listening to the temple discussions with occasional visits to the various schools of the rabbis. Most of the Sabbath days he spent at Bethany.

^{129:27 (1422:4)} Jesus had carried with him to Jerusalem a letter from Salome, Zebedee's wife, introducing him to the former high priest, Annas, as "one, the same as my own son." Annas spent much time with him, personally taking him to visit the many academies of the Jerusalem religious teachers. While Jesus thoroughly inspected these schools and carefully observed their methods of teaching, he never so much as asked a single question in public. Although Annas looked upon Jesus as a great man, he was puzzled as to how to advise him. He recognized the foolishness of suggesting that he enter any of the schools of Jerusalem as a student, and yet he well knew Jesus would never be accorded the status of a regular teacher inasmuch as he had never been trained in these schools.

^{129:28 (1422:5)} Presently the time of the Passover drew near, and along with the throngs from every quarter there arrived at Jerusalem from Capernaum, Zebedee and his entire family. They all stopped at the spacious home of Annas, where they celebrated the Passover as one happy family.

^{129:29 (1422:6)} Before the end of this Passover week, by apparent chance, Jesus met a wealthy traveler and his son, a young man about seventeen years of age. These travelers hailed from India, and being on their way to visit Rome and various other points on the Mediterranean, they had arranged to arrive in Jerusalem during the Passover, hoping to find someone whom they could engage as interpreter for both and tutor for the son. The father was insistent that Jesus consent to travel with them. Jesus told him about his family and that it was hardly fair to go away for almost two years, during which time they might find themselves in need. Whereupon, this traveler from the Orient proposed to advance to Jesus the wages of one year so that he could intrust such funds to his friends for the safeguarding of his family against want. And Jesus agreed to make the trip.

^{129:2:10 (1423:1)} Jesus turned this large sum over to John the son of Zebedee. And you have been told how John applied this money toward the liquidation of the mortgage on the Capernaum property. Jesus took Zebedee fully into his confidence regarding this Mediterranean journey, but he enjoined him to tell no man, not even his own flesh and blood, and Zebedee never did disclose his knowledge of Jesus' whereabouts during this long period of almost two years. Before Jesus' return from this trip the family at Nazareth had just about given him up as dead. Only the assurances of Zebedee, who went up to Nazareth with his son John on several occasions, kept hope alive in Mary's heart.

^{129:2:11 (1423:2)} During this time the Nazareth family got

امور ایش می‌گذشت؛ یهودا سهم خود را به میزان قابل توجهی افزایش داده بود و تا هنگامی که ازدواج کرد به انجام این کمک اضافی ادامه داد. با وجود این که آنها به کمک اندکی نیاز داشتند، روال کار یوحنا زبدی این بود که مطابق رهنمود عیسی به او هر ماه هدایایی را برای مریم و روت ببرد.

3- سال بیست و نهم (سال 23 بعد از میلاد مسیح)

تمامی بیست و نهمین سال عیسی صرف تکمیل نمودن سفر به دنیای مدیترانه شد. رخدادهای اصلی، تا جایی که ما اجازه داریم این تجارب را آشکار سازیم، شامل موضوعات روایاتی است که فوراً به دنبال این مقاله خواهد آمد.

در سرتاسر این سفر به دنیای روم، به بسیاری دلایل، عیسی با نام کاتب دمشق شناخته می‌شد. با این وجود در سفر بازگشتش در قُرْنُس و مکانهای دیگر توقف به عنوان آموزگار خصوصی یهودی شناخته می‌شد.

این یک دوره پررویداد در زندگی عیسی بود. در حالی که او در این سفر تماسهای بسیاری با هموعان خود برقرار کرد، اما این تجربه یک مرحله از زندگی او است که او به هیچیک از اعضای خانواده‌اش یا هیچیک از حواریون هرگز فاش نداشت. عیسی حیاتش را در جسم زندگی کرد و بدون این که کسی (به جز زبدی از بیت صیدا) بداند که او به این سفر گسترده دست زده است از این دنیا عزیمت کرد. برخی از دوستانش فکر کردند که او به دمشق بازگشته است؛ دیگران فکر کردند که او به هند رفته است. خانواده خودش به این باور تمایل داشتند که او در اسکندریه است، زیرا آنها می‌دانستند که او یکبار به این دلیل دعوت شده بود به آنجا برود که یک دستیار حدان شود.

هنگامی که عیسی به فلسطین بازگشت، برای تغییر دیدگاه خانواده‌اش مبنی بر این که از اورشلیم به اسکندریه رفته است هیچ کاری انجام نداد؛ او به آنها اجازه داد به این باور ادامه دهند که تمامی اوقاتی را که در فلسطین نبوده است در آن شهر یادگیری و فرهنگ گذرانده است. فقط زبدی، قایق‌ساز بیت صیدا واقعیتها را درباره این امور می‌دانست، و زبدی به هیچکس چیزی نگفت.

در کلیه تلاشهایتان برای رازگشایی از معنی زندگی عیسی در یورنشیا، باید انگیزه اعطای میکائیل را به خاطر داشته باشید. اگر شما معنی بسیاری از کارهای ظاهراً عجیب او را بفهمید، باید بتوانید منظور اقامت موقت او در کرمتان را تشخیص دهید. او مداوماً مراقب بود که یک دوران زندگی شخصی بیش از حد جذاب و توجه‌انگیز را بنا نکند. او نمی‌خواست هیچ جاذبه غیرمعمول یا بیش از حد قدرتمند برای هموعان خود بسازد. او وقف کار آشکار ساختن پدر آسمانی به هموعان بشری خود شده بود و در همان حال خود را وقف کار والای زندگی انسانی زمینی خود کرده بود، ضمن آن که تماماً مطیع خواست همان پدر بهشتی بود.

along very well; Jude had considerably increased his quota and kept up this extra contribution until he was married. Notwithstanding that they required little assistance, it was the practice of John Zebedee to take presents each month to Mary and Ruth, as Jesus had instructed him.

3. THE TWENTY-NINTH YEAR (A.D. 23)

^{129:31 (1423:3)} The whole of Jesus' twenty-ninth year was spent finishing up the tour of the Mediterranean world. The main events, as far as we have permission to reveal these experiences, constitute the subjects of the narratives which immediately follow this paper.

^{129:32 (1423:4)} Throughout this tour of the Roman world, for many reasons, Jesus was known as the *Damascus scribe*. At Corinth and other stops on the return trip he was, however, known as the *Jewish tutor*.

^{129:33 (1423:5)} This was an eventful period in Jesus' life. While on this journey he made many contacts with his fellow men, but this experience is a phase of his life which he never revealed to any member of his family nor to any of the apostles. Jesus lived out his life in the flesh and departed from this world without anyone (save Zebedee of Bethsaida) knowing that he had made this extensive trip. Some of his friends thought he had returned to Damascus; others thought he had gone to India. His own family inclined to the belief that he was in Alexandria, as they knew that he had once been invited to go there for the purpose of becoming an assistant chazan.

^{129:34 (1423:6)} When Jesus returned to Palestine, he did nothing to change the opinion of his family that he had gone from Jerusalem to Alexandria; he permitted them to continue in the belief that all the time he had been absent from Palestine had been spent in that city of learning and culture. Only Zebedee the boatbuilder of Bethsaida knew the facts about these matters, and Zebedee told no one.

^{129:35 (1423:7)} In all your efforts to decipher the meaning of Jesus' life on Urantia, you must be mindful of the motivation of the Michael bestowal. If you would comprehend the meaning of many of his apparently strange doings, you must discern the purpose of his sojourn on your world. He was consistently careful not to build up an overattractive and attention-consuming personal career. He wanted to make no unusual or overpowering appeals to his fellow men. He was dedicated to the work of revealing the heavenly Father to his fellow mortals and at the same time was consecrated to the sublime task of living his mortal earth life all the while subject to the will of the same Paradise Father.

همچنین در فهم زندگی عیسی در زمین همیشه کمک کننده خواهد بود اگر تمامی دانشجویان بشری این اعطای الهی به خاطر داشته باشند که گرچه او این زندگی ظهور در جسم را در یورشیا زیست، او برای تمامی جهانش آن را زندگی کرد. چیزی ویژه و الهام بخش وجود داشت که با حیاتی که او در جسم حاوی سرشت بشری برای تک تک کرات مسکونی در سرتاسر جهان نیادان زندگی کرد مربوط بود. همین امر نیز در مورد کلیه آن کراتی که از هنگام این روزگاران پررویداد اقامت موقت او در یورشیا مسکونی شده‌اند صدق می‌کند. و همچنین به همان اندازه برای کلیه کراتی که ممکن است توسط مخلوقات صاحب اراده در تمامی تاریخ آینده این جهان محلی مسکونی شوند صادق خواهد بود.

فرزند انسان، در طول زمان و از طریق تجارب این سفر به دنیای روم، عملاً تماس-آموزش تعلیمی خود را با مردمان گوناگون دنیای روزگار و نسلش تکمیل ساخت. او تا زمان بازگشتش به ناصره، از طریق این سفر آموزشی تقریباً آموخته بود که انسان چگونه زندگی می‌کند و وجودش را در یورشیا شکل می‌دهد.

مقصود واقعی سفر او به دور ساحل دریای مدیترانه شناختن انسانها بود. او در این سفر به صدها انسان بسیار نزدیک شد. او با انواع و اقسام انسانها، غنی و فقیر، و بالا و دون مرتبه، سیاه و سفید، تحصیل کرده و بی‌سواد، با فرهنگ و بی‌فرهنگ، حیوانی و معنوی، مذهبی و غیرمذهبی، اخلاقی و غیر اخلاقی آشنا شد و به آنها مهر ورزید.

عیسی در این سفر به دریای مدیترانه در کار بشری خود در زمینه استیلا بر ذهن مادی و انسانی پیشرفت زیادی کرد و تنظیم کننده ساکن در او در ارتقا بخشیدن و فتح معنوی همین خرد بشری بسیار پیشرفت کرد. عیسی تا پایان این سفر، با قطعیت کامل بشری، عملاً می‌دانست که یک فرزند خداوند، یک پسر آفرینشگر پدر جهانی است. تنظیم کننده بیشتر و بیشتر توانست در ذهن فرزند انسان خاطراتی مبهم از تجربه بهشتی او را در رابطه با پدر الهیش که او پیش از آن آمده بود تا این جهان محلی نیادان را سازماندهی و مدیریت کند بیاورد. بدین ترتیب تنظیم کننده اندک اندک آن خاطرات ضروری از وجود پیشین و الهی عیسی را در ادوار گوناگون گذشته تقریباً جاودان به ضمیر بشری او آورد. آخرین رخداد وجود پیش بشری او که توسط تنظیم کننده به خاطر او آورده شد گفتگوی خداحافظی او با عمانوئیل سلوینگتون، درست پیش از تسلیم شخصیت هشیارش به منظور مباردت ورزیدن به ظهور در جسم در یورشیا بود. و این تصویر نهایی حافظه وجود پیش بشری دقیقاً در روز غسل تعمیدش توسط یحیی در رود اردن در ضمیر عیسی آشکار گردید.

4- عیسی بشر

^{129:36 (1424:1)} It will also always be helpful in understanding Jesus' life on earth if all mortal students of this divine bestowal will remember that, while he lived this life of incarnation on Urantia, he lived it for his entire universe. There was something special and inspiring associated with the life he lived in the flesh of mortal nature for every single inhabited sphere throughout all the universe of Nebadon. The same is also true of all those worlds which have become habitable since the eventful times of his sojourn on Urantia. And it will likewise be equally true of all worlds which may become inhabited by will creatures in all the future history of this local universe.

^{129:37 (1424:2)} The Son of Man, during the time and through the experiences of this tour of the Roman world, practically completed his educational contact-training with the diversified peoples of the world of his day and generation. By the time of his return to Nazareth, through the medium of this travel-training he had just about learned how man lived and wrought out his existence on Urantia.

^{129:38 (1424:3)} The real purpose of his trip around the Mediterranean basin was to *know men*. He came very close to hundreds of humankind on this journey. He met and loved all manner of men, rich and poor, high and low, black and white, educated and uneducated, cultured and uncultured, animalistic and spiritual, religious and irreligious, moral and immoral.

^{129:39 (1424:4)} On this Mediterranean journey Jesus made great advances in his human task of mastering the material and mortal mind, and his indwelling Adjuster made great progress in the ascension and spiritual conquest of this same human intellect. By the end of this tour Jesus virtually knew — with all human certainty — that he was a Son of God, a Creator Son of the Universal Father. The Adjuster more and more was able to bring up in the mind of the Son of Man shadowy memories of his Paradise experience in association with his divine Father ere he ever came to organize and administer this local universe of Nebadon. Thus did the Adjuster, little by little, bring to Jesus' human consciousness those necessary memories of his former and divine existence in the various epochs of the well-nigh eternal past. The last episode of his prehuman experience to be brought forth by the Adjuster was his farewell conference with Immanuel of Salvington just before his surrender of conscious personality to embark upon the Urantia incarnation. And this final memory picture of prehuman existence was made clear in Jesus' consciousness on the very day of his baptism by John in the Jordan.

4. THE HUMAN JESUS

برای موجودات هوشمند آسمانی ناظر جهان محلی، این سفر به دریای مدیترانه از میان تمامی تجارب زمینی عیسی از همه مسحور کننده‌تر بود، حداقل از میان تمامی دوران زندگانی او تا زمان رخداد مصلوب شدن و مرگ بشری او. این دوره مجذوب کننده خدمت روحانی شخصی او در مقایسه با دوره خدمت روحانی همگانی او بود که به زودی به دنبال آن تحقق یافت. این رخداد بی‌نظیر بسیار جذاب‌تر بود زیرا او در این هنگام هنوز نجار ناصره، قالیق‌ساز کفرناحوم، و کاتب دمشق بود؛ او هنوز فرزند انسان بود. او هنوز به استیلا کامل بر ذهن بشری خود دست نیافته بود؛ تنظیم کننده بر هویت انسانی به طور کامل تسلط نیافته بود و از آن نسخه‌برداری نکرده نبود. او هنوز انسانی در میان انسانها بود.

تجربه مذهبی صرفاً بشری، رشد شخصی معنوی فرزند انسان، در طول این سال بیستم و نهم به اوج کمال رسید. این تجربه رشد معنوی از لحظه ورود تنظیم کننده فکری او تا روز تکمیل و تأیید آن رابطه طبیعی و نرمال بشری میان ذهن مادی انسان و اعطای ذهن روحی یک رشد تدریجی مداوم بود — پدیده یگانه ساختن این دو ذهن، تجربه‌ای که فرزند انسان به عنوان یک انسان در جسم ظهور یافته گستره عالم، در روز غسل تعمیدش در رود اردن به طور کامل و نهایی به آن دست یافت.

در طول این سالها، در حالی که به نظر نمی‌رسید او در بسیاری از ادوار ارتباط رسمی روحانی با پدر آسمانی مشغول باشد، او روشهای مؤثر ارتباط شخصی با حضور روح پدر بهشتی را که در او ساکن بود به طور فزاینده به کمال رسانید. او یک زندگی واقعی، یک زندگی کامل، و یک زندگی به راستی نرمال، طبیعی، و معمولی را در جسم زیست. او از طریق تجربه شخصی، معادل واقعیت جمع کل و محتوای زندگی کردن مطابق زندگی موجودات بشری در کرات مادی زمان و فضا را می‌داند.

فرزند انسان آن طیف گسترده از احساسات بشری که از شادمانی وافر تا اندوه عمیق را در بر می‌گیرد تجربه کرد. او یک کودک شاد و موجودی با شوخ طبعی نادر بود؛ او همچنین یک "مرد غمناک" و با اندوه آشنا بود. از یک نقطه نظر معنوی، او تجربه زندگی انسانی از پایین تا بالا و از آغاز تا پایان را از سر گذراند. از یک دیدگاه مادی، ممکن است به نظر رسد که او از تجربه زندگی در هر دو نقطه مفرط اجتماعی وجود بشری گریخته است، اما از نظر عقلانی او با تجربه یکپارچه و کامل نوع بشر به طور کامل آشنا گردید.

عیسی درباره اندیشه‌ها و احساسات، امیال و هوسهای انسانهای تکاملی و فرازگرای گستره عالم، از تولد تا مرگ، می‌داند. او زندگی بشری را از آغازهای فردیت فیزیکی، عقلانی، و معنوی تا نوزادی، کودکی، جوانی، و بزرگسالی — حتی تا تجربه بشری مرگ — زیسته است. او نه تنها از میان این دوره‌های معمول و آشنای بشری پیشرفت عقلانی و معنوی عبور نمود، بلکه

^{129.4.1 (1424.9)} To the onlooking celestial intelligences of the local universe, this Mediterranean trip was the most enthralling of all Jesus' earth experiences, at least of all his career right up to the event of his crucifixion and mortal death. This was the fascinating period of his *personal ministry* in contrast with the soon-following epoch of public ministry. This unique episode was all the more engrossing because he was at this time still the carpenter of Nazareth, the boatbuilder of Capernaum, the scribe of Damascus; he was still the Son of Man. He had not yet achieved the complete mastery of his human mind; the Adjuster had not fully mastered and counterparted the mortal identity. He was still a man among men.

^{129.4.2 (1425.1)} The purely human religious experience — the personal spiritual growth — of the Son of Man well-nigh reached the apex of attainment during this, the twenty-ninth year. This experience of spiritual development was a consistently gradual growth from the moment of the arrival of his Thought Adjuster until the day of the completion and confirmation of that natural and normal human relationship between the material mind of man and the mind-endowment of the spirit — the phenomenon of the making of these two minds one, the experience which the Son of Man attained in completion and finality, as an incarnated mortal of the realm, on the day of his baptism in the Jordan.

^{129.4.3 (1425.2)} Throughout these years, while he did not appear to engage in so many seasons of formal communion with his Father in heaven, he perfected increasingly effective methods of personal communication with the indwelling spirit presence of the Paradise Father. He lived a real life, a full life, and a truly normal, natural, and average life in the flesh. He knows from personal experience the equivalent of the actuality of the entire sum and substance of the living of the life of human beings on the material worlds of time and space.

^{129.4.4 (1425.3)} The Son of Man experienced those wide ranges of human emotion which reach from superb joy to profound sorrow. He was a child of joy and a being of rare good humor; likewise was he a "man of sorrows and acquainted with grief." In a spiritual sense, he did live through the mortal life from the bottom to the top, from the beginning to the end. From a material point of view, he might appear to have escaped living through both social extremes of human existence, but intellectually he became wholly familiar with the entire and complete experience of humankind.

^{129.4.5 (1425.4)} Jesus knows about the thoughts and feelings, the urges and impulses, of the evolutionary and ascendant mortals of the realms, from birth to death. He has lived the human life from the beginnings of physical, intellectual, and spiritual selfhood up through infancy, childhood, youth, and adulthood — even to the human experience of

همچنین آن فازهای بالاتر و پیشرفته‌تر انطباق انسان و تنظیم کننده را که تعداد بسیار اندکی از انسانهای یورنشیا به آن دست می‌یابند به طور کامل تجربه کرد. و از این رو او حیات کامل انسان فانی را تجربه نمود، نه فقط بدان گونه که در کره شما زیسته می‌شود، بلکه همچنین بدان گونه که در کلیه کرات تکاملی دیگر زمان و فضا، حتی در بالاترین و پیشرفته‌ترین کراتی که در نور و حیات استقرار یافته‌اند، زندگی می‌شود.

اگر چه ممکن است این حیات کامل را که او در شکل جسم انسانی زندگی کرد، تأیید کامل و یکسره هموعان انسانی او را، آنهایی که بر حسب اتفاق هم عصران او در زمین بودند، دریافت نکرده باشد، با این حال، حیاتی که عیسی ناصری در جسم و در یورنشیا زندگی کرد، پذیرش کامل و بی‌چون و چرای پدر جهانی را دریافت نمود. این کار در همان حال، در برگرفته یک و همان شخصیت حیات، و تمامیت آشکارسازی خدای جاودان به انسان فانی و ارائه شخصیت کامل شده انسانی و مطابق رضایت آفریننده بیکران بود.

و این هدف راستین و متعالی او بود. او پایین نیامد که به صورت نمونه کامل و مفصل برای هر کودک یا بزرگسال، هر مرد یا زن، در آن عصر یا هر عصر دیگر در یورنشیا زندگی کند. به راستی این حقیقت دارد، که ما همگی می‌توانیم در زندگی کامل، سرشار، زیبا، و متعالی او، چیزهای زیادی را که به گونه‌ای بدیع نمونه، و به گونه‌ای الهی الهامبخش است بیابیم، اما آن به این دلیل است که او یک زندگی راستین و اصیل بشری را زیست. عیسی در زمین زندگی نکرد که برای نسخه‌برداری کلیه موجودات بشری دیگر یک نمونه باشد. او با همان کارکرد دلسوزانه‌ای که شما همگی می‌توانید در زمین زندگی کنید در جسم زندگی کرد؛ و او زندگی انسانی خود را در روزگارش و همانطور که بود زیست، و بدین ترتیب نمونه‌ای برای همگی ما ایجاد کرد که در روزگارمان و همانطور که هستیم بدان گونه زندگی کنیم. ممکن است شما آرزو نداشته باشید که مثل او زندگی کنید، اما می‌توانید اراده کنید که حتی بدان گونه که او زیست و به همان شیوه زندگی کنید. ممکن است عیسی برای تمامی انسانهای کلیه اعصار در تمامی قلمروهای این جهان محلی نمونه تکنیکی و مو به مو نباشد، اما او برای ابد الهام و راهنمای تمامی رهوردان بهشت از کرات فراز آغازین تا جهان‌ها و بعد از آن از هاونا تا بهشت می‌باشد. عیسی راه نو و زنده از انسان تا خدا، از ناکامل تا کامل، از زمینی تا آسمانی، و از زمان تا ابدیت است.

عیسی ناصری تا پایان بیست و نهمین سال عملاً زندگی کردن بدان گونه که برای انسانها به عنوان اقامت کنندگان موقت در جسم لازم است را به پایان رسانده بود. او به صورت تمامیت خدایی که به انسان آشکار می‌شود به زمین آمد؛ او اکنون تقریباً انسان کاملی شده بود که در انتظار فرصت آشکار شدن به خداوند است. و او تمامی این کارها را پیش از آن که سی ساله شود به انجام رسانید.

death. He not only passed through these usual and familiar human periods of intellectual and spiritual advancement, but he also fully experienced those higher and more advanced phases of human and Adjuster reconciliation which so few Urantia mortals ever attain. And thus he experienced the full life of mortal man, not only as it is lived on your world, but also as it is lived on all other evolutionary worlds of time and space, even on the highest and most advanced of all the worlds settled in light and life.

129:4.6 (1425.5) Although this perfect life which he lived in the likeness of mortal flesh may not have received the unqualified and universal approval of his fellow mortals, those who chanced to be his contemporaries on earth, still, the life which Jesus of Nazareth lived in the flesh and on Urantia did receive full and unqualified acceptance by the Universal Father as constituting at one and the same time, and in one and the same personality-life, the fullness of the revelation of the eternal God to mortal man and the presentation of perfected human personality to the satisfaction of the Infinite Creator.

129:4.7 (1425.6) And this was his true and supreme purpose. He did not come down to live on Urantia as the perfect and detailed example for any child or adult, any man or woman, in that age or any other. True it is, indeed, that in his full, rich, beautiful, and noble life we may all find much that is exquisitely exemplary, divinely inspiring, but this is because he lived a true and genuinely human life. Jesus did not live his life on earth in order to set an example for all other human beings to copy. He lived this life in the flesh by the same mercy ministry that you all may live your lives on earth; and as he lived his mortal life in his day and as he was, so did he thereby set the example for all of us thus to live our lives in our day and as we are. You may not aspire to live his life, but you can resolve to *live your lives* even as, and by the same means that, he lived his. Jesus may not be the technical and detailed example for all the mortals of all ages on all the realms of this local universe, but he is everlastingly the inspiration and guide of all Paradise pilgrims from the worlds of initial ascension up through a universe of universes and on through Havona to Paradise. Jesus is the *new and living way* from man to God, from the partial to the perfect, from the earthly to the heavenly, from time to eternity.

129:4.8 (1426.1) By the end of the twenty-ninth year Jesus of Nazareth had virtually finished the living of the life required of mortals as sojourners in the flesh. He came on earth the fullness of God to be manifest to man; he had now become well-nigh the perfection of man awaiting the occasion to become manifest to God. And he did all of this before he was thirty years of age.

مقاله 130. در راه رفتن به روم

131 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 129

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 130

در راه رفتن به روم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- در یافا — بحث پیرامون یونس
- 2- در قیصریه
- 3- در اسکندریه
- 4- بحث پیرامون واقعیت
- 5- در جزیره کرت
- 6- مرد جوانی که می‌ترسید
- 7- در کارتاژ — بحث پیرامون زمان و فضا
- 8- در راه رفتن به ناپل و روم

مقدمه مقاله

سفر به دنیای روم بخش عمده بیست و هشت سالگی و تمام بیست و نه سالگی زندگی عیسی در زمین را به خود اختصاص داد. عیسی و دو بومی از هند — گناد و پسرش گنید — در یک بامداد یکشنبه، در 26 آوریل سال 22 بعد از میلاد مسیح اورشلیم را ترک کردند. آنها مطابق برنامه سفرشان را به انجام رساندند، و عیسی در دهمین روز دسامبر سال بعد، سال 23 بعد از میلاد مسیح، در شهر خاراکس در خلیج فارس به پدر و پسر بدرود گفت.

آنها از اورشلیم از راه جافا به قیصریه رفتند. در قیصریه قایقی به مقصد اسکندریه گرفتند، و از اسکندریه با قایق به مقصد لسانیه در کرت رفتند. آنها از کرت به مقصد کارتاژ قایقرانی کردند و به مرز قیروان رسیدند. در کارتاژ یک قایق به مقصد ناپل گرفتند، و طی مسیر در مالت، سیراکوز، و مسینا توقف کردند. آنها از ناپل به کاپوآ رفتند، و از آنجا از طریق جاده آپیا به روم سفر کردند.

آنها بعد از ماندنشان در روم از راه خشکی به تارانتو رفتند و از آنجا به مقصد آتن در یونان قایقرانی کردند، و طی مسیر در نیکوپولیس و قرنتس توقف کردند. آنها از آتن از راه ترواس به افسس رفتند، و سپس از افسس به مقصد قبرس قایقرانی کردند و در

PAPER 130

ON THE WAY TO ROME

SECTIONS

Introduction

1. At Joppa — Discourse on Jonah
2. At Caesarea
3. At Alexandria
4. Discourse on Reality
5. On the Island of Crete
6. The Young Man Who Was Afraid
7. At Carthage — Discourse on Time and Space
8. On the Way to Naples and Rome

INTRODUCTION

^{130.0.1 (1427.1)} THE tour of the Roman world consumed most of the twenty-eighth and the entire twenty-ninth year of Jesus' life on earth. Jesus and the two natives from India — Gonod and his son Ganid — left Jerusalem on a Sunday morning, April 26, A.D. 22. They made their journey according to schedule, and Jesus said good-bye to the father and son in the city of Charax on the Persian Gulf on the tenth day of December the following year, A.D. 23.

^{130.0.2 (1427.2)} From Jerusalem they went to Caesarea by way of Joppa. At Caesarea they took a boat for Alexandria. From Alexandria they sailed for Lasea in Crete. From Crete they sailed for Carthage, touching at Cyrene. At Carthage they took a boat for Naples, stopping at Malta, Syracuse, and Messina. From Naples they went to Capua, whence they traveled by the Appian Way to Rome.

^{130.0.3 (1427.3)} After their stay in Rome they went overland to Tarentum, where they set sail for Athens in Greece, stopping at Nicopolis and Corinth. From Athens they went to Ephesus by way of Troas. From Ephesus they sailed for Cyprus, putting in at

طول مسیر به رویدس رفتند. آنها وقت زیادی برای دیدار و استراحت در قبرس صرف کردند، و سپس به مقصد آنطاکیه در سوریه قایقرانی کردند. آنها از آنطاکیه به سمت جنوب به صیدون سفر کردند و سپس به دمشق رفتند. آنها به وسیله کاروان از آنجا به بین‌النهرین سفر کردند، و از تاپساکوس و لاریسا عبور کردند. آنها قدری در بابل وقت گذراندند، از اور و مکانهای دیگر دیدن کردند، و سپس به شوش رفتند. آنها از شوش به خاراکس سفر کردند، و از آن مکان گناد و گنید عازم هند شدند.

طی چهار ماه کار کردن در دمشق بود که عیسی مبادی اولیهٔ زبانی را که توسط گناد و گنید صحبت می‌شد آموخت. او در حالی که آنجا بود بیشتر اوقات با ترجمه کردن زبان یونانی به یکی از زبانهای هندی مشغول به کار بود، و توسط یک بومی زانگاه گناد باری می‌شد.

عیسی در این سفر به دریای مدیترانه در حدود نیمی از هر روز را صرف تدریس به گنید می‌کرد و در طول گفتگوهای تجاری و تماسهای اجتماعی گناد به عنوان مترجم عمل می‌کرد. او باقیماندهٔ هر روز را که آزاد بود به انجام آن تماسهای نزدیک شخصی با هموعلتش، آن ارتباطات صمیمانه با انسانهای دنیا، اختصاص می‌داد. این تماسها فعالیتهای او را درست در طول این سالهای پیش از خدمت روحانی عمومی او تعیین و بزرگی می‌کردند.

عیسی از طریق مشاهدات دست اول و تماس واقعی، خود را با تمین بالاتر مادی و عقلانی باختر و خاور آشنا ساخت؛ او از گناد و پسر با استعدادش چیزهای زیادی دربارهٔ تمدن و فرهنگ هند و چین یاد گرفت، زیرا گناد که خود یک شهروند هند بود به سه سفر گسترده به امپراتوری نژاد زرد دست زده بود.

مرد جوان، گنید، در طول این ارتباط طولانی و صمیمانه از عیسی بسیار آموخت. در آنها احساس عاطفی زیادی نسبت به هم به وجود آمد، و پدر مرد جوان بارها تلاش کرد عیسی را متقاعد سازد به همراه آنها به هند بازگردد، اما عیسی همیشه این درخواست را رد می‌کرد، و ضرورت بازگشت به خانواده‌اش در فلسطین را به عنوان دلیل آن ذکر می‌کرد.

1- در یافا — بحث پیرامون یونس

در طور اقامتشان در یافا، عیسی با گادیا آشنا شد. او یک مترجم فلسطینی بود که برای یک دباغ به نام شمعون کار می‌کرد. کارگزاران گناد در بین‌النهرین با این شمعون کار تجاری زیادی انجام داده بودند؛ از این رو گناد و پسرش مایل بودند در مسیرشان به قیصریه از او دیدار کنند. در حالی که آنها در یافا ماندند، عیسی و گادیا دوستانی صمیمی شدند. این فلسطینی جوان یک جویندهٔ حقیقت بود. عیسی یک عرضه کنندهٔ حقیقت بود؛ او برای آن نسل در یورشیا خود حقیقت بود. هنگامی که یک جویندهٔ بزرگ حقیقت و یک عرضه کنندهٔ بزرگ حقیقت ملاقات می‌کنند، نتیجه یک روشنگری بزرگ و رهایی‌بخش است که از تجربهٔ حقیقت نو ناشی می‌شود.

یک روز بعد از غذای عصرانه، عیسی و فلسطینی

Rhodes on the way. They spent considerable time visiting and resting on Cyprus and then sailed for Antioch in Syria. From Antioch they journeyed south to Sidon and then went over to Damascus. From there they traveled by caravan to Mesopotamia, passing through Thapsacus and Larissa. They spent some time in Babylon, visited Ur and other places, and then went to Susa. From Susa they journeyed to Charax, from which place Gonod and Ganid embarked for India.

^{130.0.4 (1427.4)} It was while working four months at Damascus that Jesus had picked up the rudiments of the language spoken by Gonod and Ganid. While there he had labored much of the time on translations from Greek into one of the languages of India, being assisted by a native of Gonod's home district.

^{130.0.5 (1427.5)} On this Mediterranean tour Jesus spent about half of each day teaching Ganid and acting as interpreter during Gonod's business conferences and social contacts. The remainder of each day, which was at his disposal, he devoted to making those close personal contacts with his fellow men, those intimate associations with the mortals of the realm, which so characterized his activities during these years that just preceded his public ministry.

^{130.0.6 (1427.6)} From firsthand observation and actual contact Jesus acquainted himself with the higher material and intellectual civilization of the Occident and the Levant; from Gonod and his brilliant son he learned a great deal about the civilization and culture of India and China, for Gonod, himself a citizen of India, had made three extensive trips to the empire of the yellow race.

^{130.0.7 (1427.7)} Ganid, the young man, learned much from Jesus during this long and intimate association. They developed a great affection for each other, and the lad's father many times tried to persuade Jesus to return with them to India, but Jesus always declined, pleading the necessity for returning to his family in Palestine.

1. AT JOPPA — DISCOURSE ON JONAH

^{130.1.1 (1428.1)} During their stay in Joppa, Jesus met Gadiah, a Philistine interpreter who worked for one Simon a tanner. Gonod's agents in Mesopotamia had transacted much business with this Simon; so Gonod and his son desired to pay him a visit on their way to Caesarea. While they tarried at Joppa, Jesus and Gadiah became warm friends. This young Philistine was a truth seeker. Jesus was a truth giver; he was the truth for that generation on Urantia. When a great truth seeker and a great truth giver meet, the result is a great and liberating enlightenment born of the experience of new truth.

^{130.1.2 (1428.2)} One day after the evening meal Jesus

جوان در کنار دریا قدم می‌زدند، و گادیا به نمی‌دانست این "کاتب دمشق" به روایات عبرانی کاملاً آگاهی دارد، داستان پهلوی گرفتن یک کشتی را که گفته شده یونس در سفر بدفرجامش به ترشیش سوار آن شد به عیسی خاطر نشان کرد. و هنگامی که اظهاراتش را به پایان رسانید این سؤال را از عیسی پرسید: "اما آیا فکر می‌کنی که به راستی ماهی بزرگ یونس را بلعید؟" عیسی متوجه شد که زندگی این مرد جوان به اندازه فوق‌العاده زیاد از این روایت تأثیر پذیرفته است، و این که فکر به آن حماقت تلاش برای گریز از وظیفه را در خاطر او ثبت کرده است؛ از این رو عیسی چیزی نگفت که بنیادهای انگیزه کنونی گادیا را برای یک زندگی مفید به طور ناگهانی از بین ببرد. عیسی در پاسخ به این سؤال گفت: "دوست من، ما همگی یونس‌هایی هستیم که باید مطابق خواست خدا زندگی کنیم، و در تمامی لحظات هنگامی که ما درصدد برمی‌آییم که با فرار به سوی وسوسه‌های دوردست از وظایف کنونی بگریزیم، از آن طریق خود را در کنترل بلافصل آن تأثیراتی قرار می‌دهیم که با قدرتهای حقیقت و نیروهای درستکاری هدایت نشده‌اند. گریز از وظیفه، قربانی کردن حقیقت است. فرار از خدمت نور و حیات فقط می‌تواند به آن تضادهای دردسر دهنده با نهنگهای دشوار خودخواهی منجر شود که سرانجام به تاریکی و مرگ راه می‌برد، مگر این که این یونس‌های روی برتافته از خدا حتی در هنگام بودن در اعماق ناامیدی قلبشان را در جهت جستجو برای خدا و نیکی او بگردانند. و هنگامی که این روانهای مأیوس صادقانه به دنبال خدا — اشتیاق برای حقیقت و تشنگی برای درستکاری — بروند، دیگر هیچ چیز وجود ندارد که بتواند آنها را در اسارت بیشتر نگاه دارد. صرف نظر از این که آنها در چه اعماق زیادی سقوط کرده باشند، هنگامی که با تمامی قلبشان جویای نور شوند، روح خداوند خدای آسمان، آنها را از اسارتشان نجات خواهد داد؛ شرایط بد زندگی، آنها را به روی سرزمین خشک فرصتهای تازه برای خدمت نو و زندگی خردمندانه‌تر بیرون خواهد افکند."

گادیا به گونه‌ای قدرتمند تحت تأثیر این آموزش عیسی قرار گرفت، و آنها تا پاسی از شب در کنار دریا گفتگو کردند، و پیش از این که به خانه‌هایشان بروند با هم و برای هم دعا کردند. این همان گادیا بود که به موعظه بعدی پطرس گوش داد، یک باورمند عمیق به عیسی ناصری گردید، و در عصر یک روز در منزل دورکاس یک بحث فراموش نشدنی با پطرس داشت. و گادیا در تصمیم نهایی شمعون، تاجر ثروتمند چرم، برای پذیرش مسیحیت نقش به سزایی داشت.

(در این توصیف کارهای شخصی عیسی با انسانهای هم‌نوعش، در این سفر به دریای مدیترانه، ما بنا بر اجازمان، سخنان او را به طور آزادانه به روش نگارش امروزی که در هنگام ارائه این مطلب در یورنشیا متداول است ترجمه خواهیم کرد.)

در آخرین دیدار عیسی با گادیا به بحثی پیرامون نیک و شر پرداخته شد. این فلسطینی جوان به واسطه یک حس بی‌عدالتی به دلیل وجود شرارت در کنار نیکی در دنیا بسیار آشفته بود. او گفت: "اگر خداوند بی‌نهایت

and the young Philistine strolled down by the sea, and Gadijah, not knowing that this "scribe of Damascus" was so well versed in the Hebrew traditions, pointed out to Jesus the ship landing from which it was reputed that Jonah had embarked on his ill-fated voyage to Tarshish. And when he had concluded his remarks, he asked Jesus this question: "But do you suppose the big fish really did swallow Jonah?" Jesus perceived that this young man's life had been tremendously influenced by this tradition, and that its contemplation had impressed upon him the folly of trying to run away from duty; Jesus therefore said nothing that would suddenly destroy the foundations of Gadijah's present motivation for practical living. In answering this question, Jesus said: "My friend, we are all Jonahs with lives to live in accordance with the will of God, and at all times when we seek to escape the present duty of living by running away to far-off enticements, we thereby put ourselves in the immediate control of those influences which are not directed by the powers of truth and the forces of righteousness. The flight from duty is the sacrifice of truth. The escape from the service of light and life can only result in those distressing conflicts with the difficult whales of selfishness which lead eventually to darkness and death unless such God-forsaking Jonahs shall turn their hearts, even when in the very depths of despair, to seek after God and his goodness. And when such disheartened souls sincerely seek for God — hunger for truth and thirst for righteousness — there is nothing that can hold them in further captivity. No matter into what great depths they may have fallen, when they seek the light with a whole heart, the spirit of the Lord God of heaven will deliver them from their captivity; the evil circumstances of life will spew them out upon the dry land of fresh opportunities for renewed service and wiser living."

130:1.3 (1428:3) Gadijah was mightily moved by Jesus' teaching, and they talked long into the night by the seaside, and before they went to their lodgings, they prayed together and for each other. This was the same Gadijah who listened to the later preaching of Peter, became a profound believer in Jesus of Nazareth, and held a memorable argument with Peter one evening at the home of Dorcas. And Gadijah had very much to do with the final decision of Simon, the wealthy leather merchant, to embrace Christianity.

130:1.4 (1428:4) (In this narrative of the personal work of Jesus with his fellow mortals on this tour of the Mediterranean, we shall, in accordance with our permission, freely translate his words into modern phraseology current on Urantia at the time of this presentation.)

130:1.5 (1429:1) Jesus' last visit with Gadijah had to do with a discussion of good and evil. This young Philistine was much troubled by a feeling of injustice because of the presence of evil in the world

نیک است، چطور می‌تواند بگذارد ما از غم و اندوه ناشی از شرارت رنج ببریم؛ در نهایت، چه کسی شرارت را می‌آفریند؟“ در آن روزگاران هنوز بسیاری باور داشتند که خداوند نیک و شر، هر دو را می‌آفریند، اما عیسی هرگز چنین خطایی را آموزش نداد. عیسی در پاسخ به این پرسش گفت: ”برادر من، خدا محبت است؛ از این رو باید نیک باشد، و خوبی او آنقدر زیاد و واقعی است که نمی‌تواند در بر گیرنده چیزهای کوچکی و غیر واقعی شرورانه باشد. خداوند چنان به گونه‌ای مثبت نیک است که در او مطلقاً هیچ جایی برای شرارت منفی وجود ندارد. شرارت انتخاب ناپخته و گام بی‌فکرانه خطاآمیز آنهایی است که نسبت به نیکی مقاوم، نسبت به زیبایی ناپذیرا، و نسبت به حقیقت بی‌وفا هستند. شرارت فقط عدم انطباق ناپختگی یا تأثیر مختل‌کننده و تحریف‌کننده نادانی است. شرارت تاریکی اجتناب‌ناپذیری است که روی پاشنه‌های رد نابخردانه نور می‌آید. شرارت آن چیزی است که تاریک و دروغین است، و هنگامی که به طور آگاهانه پذیرفته شود و عمداً تأیید شود، به گناه تبدیل می‌شود.

”پدر آسمانی تو، با دادن قدرت انتخاب میل حقیقت و خطا به تو، منفی بالقوه راه مثبت نور و حیات را ایجاد کرد؛ اما این خطاهای شرورانه در واقع ناموجود هستند، مگر این که یک مخلوق هوشمند از طریق عدم انتخاب راه حیات خواهان وجود داشتن آنها شود. و سپس این شرارتها از طریق انتخاب آگاهانه و تعمدی چنین مخلوق صاحب اراده و شورشگر بعدها به گناه ارتقا می‌یابند. به این دلیل است که پدر آسمانی ما اجازه می‌دهد که نیکی و شرارت تا پایان زندگی ادامه یابند، درست همانطور که طبیعت اجازه می‌دهد گندم و گیاه زهرآگین تا وقت برداشت محصول در کنار هم برویند.“ گادیا بعد از این که بحث متعاقبش با عیسی معنی واقعی این بیانات بسیار مهم را در ذهنش روشن ساخت از پاسخ او به پرسش خود به طور کامل راضی شد.

alongside the good. He said: “How can God, if he is infinitely good, permit us to suffer the sorrows of evil; after all, who creates evil?” It was still believed by many in those days that God creates both good and evil, but Jesus never taught such error. In answering this question, Jesus said: “My brother, God is love; therefore he must be good, and his goodness is so great and real that it cannot contain the small and unreal things of evil. God is so positively good that there is absolutely no place in him for negative evil. Evil is the immature choosing and the unthinking misstep of those who are resistant to goodness, rejectful of beauty, and disloyal to truth. Evil is only the misadaptation of immaturity or the disruptive and distorting influence of ignorance. Evil is the inevitable darkness which follows upon the heels of the unwise rejection of light. Evil is that which is dark and untrue, and which, when consciously embraced and willfully endorsed, becomes sin.

130:1.6 (1429.2) “Your Father in heaven, by endowing you with the power to choose between truth and error, created the potential negative of the positive way of light and life; but such errors of evil are really nonexistent until such a time as an intelligent creature wills their existence by mischoosing the way of life. And then are such evils later exalted into sin by the knowing and deliberate choice of such a willful and rebellious creature. This is why our Father in heaven permits the good and the evil to go along together until the end of life, just as nature allows the wheat and the tares to grow side by side until the harvest.” Gadiab was fully satisfied with Jesus’ answer to his question after their subsequent discussion had made clear to his mind the real meaning of these momentous statements.

2- در قیصریه

عیسی و دوستانش فراتر از زمان مورد انتظار در قیصریه ماندند، زیرا اکتشاف به عمل آمد که یکی از پاروهای بسیار بزرگ رانش کشتی که آنها قصد داشتند سوار آن شوند در خطر دو نیم شدن قرار گرفته است. کاپیتان کشتی تصمیم گرفت که حین ساخته شدن یک پاروی جدید در لنگرگاه بماند. برای این کار یک کمبود نجاران ماهر وجود داشت، لذا عیسی داوطلب شد که کمک کند. در طول عصرها عیسی و دوستانش در حول و حوش دیوار زیبایی که دور تا دور لنگرگاه به عنوان یک گردشگاه عمل می‌کرد پیاده‌روی می‌کردند. گنبد از توضیحات عیسی در رابطه با سیستم آب شهر و تکنیکی که از طریق آن امواج آب برای شستن خیابانها و فاضلابهای شهر به کار گرفته می‌شدند به اندازه زیاد لذت برد. این جوان هندی بسیار تحت تأثیر معبد آگوستوس قرار گرفت. این معبد در یک ارتفاع واقع شده بود و یک مجسمه غول‌آسای امپراتور روم بر فراز آن قرار داشت. در دومین بعد از ظهر اقامتشان، هر سه نفر آنها در نمایشی در یک آمفی‌تئاتر عظیم که می‌توانست بیست هزار نفر را در خود جای دهد شرکت کردند، و در آن شب آنها به یک نمایش یونانی در تئاتر رفتند. اینها

2. AT CAESAREA

130:2.1 (1429.3) Jesus and his friends tarried in Caesarea beyond the time expected because one of the huge steering paddles of the vessel on which they intended to embark was discovered to be in danger of cleaving. The captain decided to remain in port while a new one was being made. There was a shortage of skilled woodworkers for this task, so Jesus volunteered to assist. During the evenings Jesus and his friends strolled about on the beautiful wall which served as a promenade around the port. Ganid greatly enjoyed Jesus’ explanation of the water system of the city and the technique whereby the tides were utilized to flush the city’s streets and sewers. This youth of India was much impressed with the temple of Augustus, situated upon an elevation and surmounted by a colossal statue of the Roman emperor. The second afternoon of their stay the three of them attended a performance in the enormous amphitheater which could seat twenty thousand persons, and that night they went to a Greek play at the theater. These were the first

نخستین نمایشها از این گونه بودند که گنبد تا آن هنگام دیده بود، و او پرسشهای زیادی درباره آنها از عیسی پرسید. در بامداد سومین روز آنها یک دیدار رسمی از قصر فرماندار به عمل آوردند، زیرا قیصریه پایتخت فلسطین و مکان اقامت فرماندار روم بود.

در مسافرخانه آنها همچنین تاجری از مغولستان اقامت داشت، و چون این ساکن خاور دور زبان یونانی را نسبتاً خوب صحبت می کرد، عیسی چندین دیدار طولانی با او داشت. این مرد بسیار تحت تأثیر نگرش عیسی پیرامون فلسفه زندگی قرار گرفته بود، و هرگز سخنان خردمندانه او در رابطه با "داشتن یک زندگی آسمانی طی دوران زندگی در زمین از طریق اطاعت روزانه از خواست پدر آسمانی" را فراموش نکرد. این تاجر یک تائوئیست بود، و از آن طریق یک باورمند قوی به دکنترین یک الوهیت جهانی شده بود. او پس از بازگشت به مغولستان شروع به تدریس این حقایق پیشرفته به همسایگانش و همکاران تجاریش نمود، و در نتیجه مستقیم این فعالیتها، بزرگترین پسر او تصمیم گرفت یک کاهن تائوئیست شود. این مرد جوان تأثیر زیادی را در جانبداری از حقیقت پیشرفته در طول عمرش اعمال کرد، و به دنبال او یک پسر و یک نوه اش راه او را دنبال نمودند و آنها نیز به دکنترین خدای یگانه — فرمانروای متعال بهشت — با جان و دل وفادار ماندند.

در حالی که شاخه شرقی کلیسای اولیه مسیحی که مقر مرکزی آن در فیلادلفیه بود، نسبت به برادرانشان در اورشلیم بیشتر به آموزشهای عیسی وفادار ماند، تأسفاور بود که هیچکس مثل پطرس وجود نداشت که به چین برود، و یا مثل پولس به هند وارد شود، جایی که در آن هنگام خاک معنویت برای کاشتن بذر بشارت جنید پادشاهی خداوند بسیار مناسب بود. همین آموزشهای عیسی، بدان گونه که توسط مردم فیلادلفیه مورد باور بودند، می توانستند برای اذهان مردمان آسیا که از نظر معنوی مشتاق بودند جاذبه ای فوری و مؤثر ایجاد کنند، درست همانقدر که موعظه های پطرس و پولس در غرب جاذبه داشتند.

یکی از مردان جوانی که یک روز روی پاروی رانش کشتی با عیسی کار می کرد به سخنانی که او هنگام کار کردن آنها در کارخانه کشتی سازی ساعت به ساعت بیان می کرد بسیار علاقمند شد. وقتی که عیسی اظهار داشت پدر آسمانی به بهروزی فرزندانش در زمین علاقمند است، این جوان یونانی که نامش آناکساند بود، گفت: "اگر خدایان به من علاقمند هستند، پس چرا سرکارگر ظالم و ستمگر این کارگاه را از اینجا بر نمی دارند؟" او از این پاسخ عیسی بکه خورد: "از آنجا که تو راههای مهربانی را می شناسی و ارزش عدالت را می دانی، شاید خدایان این مرد خطاکار را نزدیک تو آورده اند که تو بتوانی او را به این راه بهتر هدایت کنی. شاید تو نمکی هستی که باید این برادر را برای همه انسانهای دیگر خوشایندتر سازد؛ یعنی اگر طعم خود را از دست نداده باشی. در شرایط فعلی، این مرد بر تو تسلط دارد، از این نظر که راههای شرارت آمیز او به گونه ای نامطلوب روی تو تأثیر می گذارد. چرا از طریق قدرت نیکی، تسلط خود را بر شرارت اعمال نمی کنی، و بدین ترتیب بر کلیه روابط میان هر شما دو تا استیلا نمی یابی؟ من پیش بینی می کنم که اگر به این کار یک فرصت عادلانه و زنده بدهی، نیکی موجود در تو می تواند بر شرارت موجود در او چیره شود. طی

exhibitions of this sort Ganid had ever witnessed, and he asked Jesus many questions about them. On the morning of the third day they paid a formal visit to the governor's palace, for Caesarea was the capital of Palestine and the residence of the Roman procurator.

^{13022(1429.4)} At their inn there also lodged a merchant from Mongolia, and since this Far-Easterner talked Greek fairly well, Jesus had several long visits with him. This man was much impressed with Jesus' philosophy of life and never forgot his words of wisdom regarding "the living of the heavenly life while on earth by means of daily submission to the will of the heavenly Father." This merchant was a Taoist, and he had thereby become a strong believer in the doctrine of a universal Deity. When he returned to Mongolia, he began to teach these advanced truths to his neighbors and to his business associates, and as a direct result of such activities, his eldest son decided to become a Taoist priest. This young man exerted a great influence in behalf of advanced truth throughout his lifetime and was followed by a son and a grandson who likewise were devotedly loyal to the doctrine of the One God — the Supreme Ruler of Heaven.

^{13023 (1430.1)} While the eastern branch of the early Christian church, having its headquarters at Philadelphia, held more faithfully to the teachings of Jesus than did the Jerusalem brethren, it was regrettable that there was no one like Peter to go into China, or like Paul to enter India, where the spiritual soil was then so favorable for planting the seed of the new gospel of the kingdom. These very teachings of Jesus, as they were held by the Philadelphians, would have made just such an immediate and effective appeal to the minds of the spiritually hungry Asiatic peoples as did the preaching of Peter and Paul in the West.

^{13024 (1430.2)} One of the young men who worked with Jesus one day on the steering paddle became much interested in the words which he dropped from hour to hour as they toiled in the shipyard. When Jesus intimated that the Father in heaven was interested in the welfare of his children on earth, this young Greek, Anaxand, said: "If the Gods are interested in me, then why do they not remove the cruel and unjust foreman of this workshop?" He was startled when Jesus replied, "Since you know the ways of kindness and value justice, perhaps the Gods have brought this erring man near that you may lead him into this better way. Maybe you are the salt which is to make this brother more agreeable to all other men; that is, if you have not lost your savor. As it is, this man is your master in that his evil ways unfavorably influence you. Why not assert your mastery of evil by virtue of the power of goodness and thus become the master of all relations between the two of you? I predict that the good in you could overcome the evil in him if you gave it a fair and living chance. There is no

زندگی انسانی هیچ ماجرای مسحور کننده‌تر از این نیست که از شور و شغف شراکت زندگی مادی با انرژی معنوی و حقیقت الهی در یکی از پیکارهای پیروزمندان‌شان با خطا و شرارت لذت ببری. این یک تجربه شگفت‌انگیز و دگرگون کننده است که برای انسانی که در تاریکی معنوی به سر می‌برد به کمال زنده نور معنوی تبدیل شوی. اگر تو به واسطه برخورداری از حقیقت از این مرد برکت یافته‌تری، نیاز او باید تو را به چالش بکشد. یقیناً تو آن انسان ترسویی نیستی که بتواند در کنار ساحل بایستاد و نظاره‌گر هلاکت یک هموع که نمی‌تواند شنا کند باشد! روان این انسان که در تاریکی دست و پا می‌زند در مقایسه با بدنش که در حال غرق شدن در آب است بسیار ارزشمندتر است!“

آنکساند به اندازه فوق‌العاده زیاد تحت تأثیر سخنان عیسی قرار گرفت. او آنچه را که عیسی گفته بود فوراً به مافوقش گفت، و آن شب آنها هر دو از عیسی درخواست کردند که برای بهروزی روحشان به آنها اندرز دهد. و بعدها، بعد از این که پیام مسیحی در قیصریه اعلام گردید، این مردان، هر دو، که یکی یونانی و دیگری رومی بود، به موعظه فیلیپ ایمان آوردند و از اعضای برجسته کلیسایی شدند که او بنیان نهاد. بعدها این جوان یونانی مسئول گرنلیوس گردید. گرنلیوس یک افسر فرمانده یک گروه صد نفره رومی بود که از طریق کار بشارتی پطرس یک ایماندار گردید. آنکساند تا روزگاران زندانی شدن پولس در قیصریه به کار خادمانه افشاندن نور به آنهایی که در تاریکی به سر می‌پرند ادامه داد، تا این که در کشتار بزرگ بیست هزار یهودی، در حالی که به رنج کشیده‌ها و آنهایی که در حال مردن بودند خدمت می‌کرد، به طور تصادفی جان خود را از دست داد.

گنید تا این هنگام شروع به آگاهی از این امر کرده بود که آموزگار او چگونه وقت فراغت خود را در این کار خدمت غیرمعمول شخصی به هموعانش صرف می‌کند، و این هندی جوان تصمیم گرفت به انگیزه عیسی برای این فعالیتهای بی‌وقفه پی ببرد. او پرسید: “چرا تو به طور چنان مداوم با این دیدار از غریبه‌ها خود را مشغول می‌داری؟“ و عیسی پاسخ داد: “گنید، هیچ انسانی برای کسی که خدا را می‌شناسد غریبه نیست. در تجربه یافتن پدر آسمانی، تو متوجه می‌شوی که تمامی انسانها برادران تو هستند، و آیا این عجیب به نظر می‌رسد که کسی از شور و شغف دیدار با یک برادر به تازگی کشف شده لذت می‌برد؟ آشنایی با برادران و خواهران یک فرد، شناخت از مشکلات آنها و یاد گرفتن دوست داشتن آنها، تجربه متعالی زندگی است.“

این گفتگویی بود که کاملاً تا پاسی از شب ادامه یافت، و طی آن مرد جوان از عیسی درخواست کرد که تفاوت میان خواست خداوند و آن کنش انتخاب ذهن انسان را که آن نیز خواست نامیده می‌شود به او بگوید. عیسی در محتوا گفت: خواست خدا راه خدا است، همکاری در انتخاب خداوند در شرایط وجود هر گزینه بالقوه. از این رو، انجام خواست خداوند تجربه تدریجی بیشتر و بیشتر خداگونه شدن است، و خداوند سرچشمه و فرجام تمامی هر آنچه که نیک و زیبا و حقیقت است می‌باشد. خواست انسان راه انسان است، مجموعه و جوهر آنچه که انسان برمی‌گزیند باشد و انجام دهد. خواست، انتخاب عمدی یک موجود خود آگاه است که به تصمیم و رفتار بر مبنای تعمق هوشمندانه راه می‌برد.

adventure in the course of mortal existence more enthralling than to enjoy the exhilaration of becoming the material life partner with spiritual energy and divine truth in one of their triumphant struggles with error and evil. It is a marvelous and transforming experience to become the living channel of spiritual light to the mortal who sits in spiritual darkness. If you are more blessed with truth than is this man, his need should challenge you. Surely you are not the coward who could stand by on the seashore and watch a fellow man who could not swim perish! How much more of value is this man's soul floundering in darkness compared to his body drowning in water!”

13025 (1430.3) Anaxand was mightily moved by Jesus' words. Presently he told his superior what Jesus had said, and that night they both sought Jesus' advice as to the welfare of their souls. And later on, after the Christian message had been proclaimed in Caesarea, both of these men, one a Greek and the other a Roman, believed Philip's preaching and became prominent members of the church which he founded. Later this young Greek was appointed the steward of a Roman centurion, Cornelius, who became a believer through Peter's ministry. Anaxand continued to minister light to those who sat in darkness until the days of Paul's imprisonment at Caesarea, when he perished, by accident, in the great slaughter of twenty thousand Jews while he ministered to the suffering and dying.

13026 (1431.1) Ganid was, by this time, beginning to learn how his tutor spent his leisure in this unusual personal ministry to his fellow men, and the young Indian set about to find out the motive for these incessant activities. He asked, “Why do you occupy yourself so continuously with these visits with strangers?” And Jesus answered: “Ganid, no man is a stranger to one who knows God. In the experience of finding the Father in heaven you discover that all men are your brothers, and does it seem strange that one should enjoy the exhilaration of meeting a newly discovered brother? To become acquainted with one's brothers and sisters, to know their problems and to learn to love them, is the supreme experience of living.”

13027 (1431.2) This was a conference which lasted well into the night, in the course of which the young man requested Jesus to tell him the difference between the will of God and that human mind act of choosing which is also called will. In substance Jesus said: The will of God is the way of God, partnership with the choice of God in the face of any potential alternative. To do the will of God, therefore, is the progressive experience of becoming more and more like God, and God is the source and destiny of all that is good and beautiful and true. The will of man is the way of man, the sum and substance of that which the mortal chooses to be and do. Will is the deliberate choice of a self-conscious being which

آن بعد از ظهر عیسی و گنید هر دو از بازی با یک سگ چوپان بسیار باهوش لذت برده بودند، و گنید میخواست بداند که آیا این سگ روح دارد، آیا دارای اراده است، و عیسی در پاسخ به پرسشهای او گفت: "سگ یک ذهن دارد که می‌تواند انسان مادی، صاحبش را بشناسد، اما نمی‌تواند خدا را که روح است بشناسد؛ از این رو سگ از یک سرشت روحی برخوردار نیست و نمی‌تواند از یک تجربه معنوی بهره‌مند شود. سگ ممکن است از یک اراده که ناشی از طبیعت است و با آموزش تقویت شده است برخوردار باشد، اما این نیروی ذهنی یک نیروی معنوی نیست، و با اراده بشری نیز قابل مقایسه نیست، چون اندیشمندانه نیست — نتیجه معانی متمایز کننده والا تر و اخلاقی یا انتخاب معنوی و ارزشهای جاودان نیست. داشتن چنین نیروهایی از تمایز معنوی و انتخاب حقیقت است که انسان فانی را یک موجود اخلاقی می‌سازد، مخلوقی که از عطیه ویزگیهای مسئولیت معنوی و پتانسیل بقای جاودان برخوردار است." عیسی در ادامه توضیح داد که فقدان چنین قدرتهای ذهنی در حیوان است که برای ابد این را برای دنیای حیوانی غیرممکن می‌سازد که در زمان زبان به وجود آورد یا هر چیزی را که معادل بقای شخصیت در ابدیت است تجربه کند. در نتیجه آموزش این روز، گنید دیگر هرگز به تناسخ روح انسان به بدن حیوانات اعتقاد نداشت.

روز بعد گنید در رابطه با تمام این حرفها با پدرش صحبت کرد، و در پاسخ به پرسش گنید که عیسی توضیح داد که "خواستهای انسانی که به طور کامل به اتخاذ تصمیمات صرفاً موقت مربوط به مشکلات مادی وجود حیوانی مشغول هستند، در زمان نابود خواهند شد. انهایی که تصمیمات قلبی اخلاقی می‌گیرند و به انتخابهای کامل معنوی دست می‌زنند بدین گونه به طور تدریجی با روح سکنی‌گزین و الهی تعیین هویت می‌شوند، و از این طریق به ارزشهای حاوی بقای جاودان — پیشرفت پایان‌ناپذیر خدمت الهی — به طور فزاینده دگرگون می‌شوند."

در همین روز بود که ما نخست آن حقیقت بسیار مهم را شنیدیم، که اگر به عبارات امروزی بیان شود بدین گونه معنی می‌دهد: "اراده آن تجلی ذهن بشری است که ضمیر خودآگاه فرد را قادر می‌سازد خود را به طور عینی ابراز دارد و پدیده آرزوی خداگونه شدن را تجربه کند." و به همین جهت است که هر موجود بشری اندیشمند و دارای ذهن معنوی می‌تواند خلاق بشود.

3- در اسکندریه

این یک دیدار پرروداد در قیصریه بود، و هنگامی که قایق حاضر شد، یک روز در هنگام ظهر عیسی و دو دوستش عازم اسکندریه در مصر شدند.

هر سه تن از یک سفر بسیار دلپذیر به اسکندریه

leads to decision-conduct based on intelligent reflection.

^{13028 (1431.3)} That afternoon Jesus and Ganid had both enjoyed playing with a very intelligent shepherd dog, and Ganid wanted to know whether the dog had a soul, whether it had a will, and in response to his questions Jesus said: "The dog has a mind which can know material man, his master, but cannot know God, who is spirit; therefore the dog does not possess a spiritual nature and cannot enjoy a spiritual experience. The dog may have a will derived from nature and augmented by training, but such a power of mind is not a spiritual force, neither is it comparable to the human will, inasmuch as it is not reflective — it is not the result of discriminating higher and moral meanings or choosing spiritual and eternal values. It is the possession of such powers of spiritual discrimination and truth choosing that makes mortal man a moral being, a creature endowed with the attributes of spiritual responsibility and the potential of eternal survival." Jesus went on to explain that it is the absence of such mental powers in the animal which makes it forever impossible for the animal world to develop language in time or to experience anything equivalent to personality survival in eternity. As a result of this day's instruction Ganid never again entertained belief in the transmigration of the souls of men into the bodies of animals.

^{13029 (1431.4)} The next day Ganid talked all this over with his father, and it was in answer to Gonod's question that Jesus explained that "human wills which are fully occupied with passing only upon temporal decisions having to do with the material problems of animal existence are doomed to perish in time. Those who make wholehearted moral decisions and unqualified spiritual choices are thus progressively identified with the indwelling and divine spirit, and thereby are they increasingly transformed into the values of eternal survival — unending progression of divine service."

^{130210 (1431.5)} It was on this same day that we first heard that momentous truth which, stated in modern terms, would signify: "Will is that manifestation of the human mind which enables the subjective consciousness to express itself objectively and to experience the phenomenon of aspiring to be Godlike." And it is in this same sense that every reflective and spiritually minded human being can become *creative*.

3. AT ALEXANDRIA

^{13031 (1432.1)} It had been an eventful visit at Caesarea, and when the boat was ready, Jesus and his two friends departed at noon one day for Alexandria in Egypt.

^{13032 (1432.2)} The three enjoyed a most pleasant

لذت بردند. گنید از این سفر بسیار شادمان گردید، و عیسی را با پاسخ دادن به پرسشهایش مشغول نگاه داشت. همینطور که آنها به بندر شهر نزدیک می‌شدند، مرد جوان از دیدن فانوس دریایی بزرگ فراس که در جزیره واقع شده بود هیجان‌زده شد. اسکندر این جزیره را از طریق یک بندرگاه موج شکن‌دار به سرزمین اصلی وصل کرده بود، و بدین ترتیب دو بندر باشکوه ایجاد شده بود که از این طریق اسکندریه به مکان وصل دریایی تجاری آفریقا، آسیا، و اروپا تبدیل شده بود. این فانوس بزرگ دریایی یکی از هفت شگفتی دنیا بود و پیش‌قراول همه فانوسهای دریایی بعد بود. آنها صبح زود بیدار شدند تا این ابزار باشکوه نجات‌بخش انسان را ببینند، و در بحبوحه ابراز شگفتی گنید، عیسی گفت: "و تو فرزندم، وقتی به هند بازگردی مثل این فانوس دریایی خواهی بود، حتی بعد از این که پدرت از دنیا رفت؛ تو مثل نور حیات برای آنهایی خواهی شد که در اطراف تو در تاریکی به سر می‌برند، و تو راه امن رسیدن به بندر نجات را به آنهایی که می‌لنگند نشان خواهی داد." و همینطور که گنید دست عیسی را می‌فشرد گفت: "من چنین خواهم کرد."

و باز می‌گویم که وقتی آموزگاران آغازین مذهب مسیحی توجه خود را منحصرأ به تمدن غربی دنیای روم معطوف داشتند اشتباه بزرگی مرتکب شدند. آموزشهای عیسی، بدان گونه که توسط ایمانداران بین‌النهرینی قرن اول مورد باور بودند، می‌توانستند توسط گروههای گوناگون مذهب‌گرایان آسیا فوراً پذیرفته شوند.

تا ساعت چهارم بعد از رسیدن به ساحل، آنها در نزدیکی انتهای شرقی مسیر طولانی و فراخ که یکصد فوت عرض و 5 مایل طول داشت، و تا سرحدات غربی این شهر یک میلیون نفره امتداد می‌یافت استقرار یافتند. بعد از نخستین بررسی دیدنیهای اصلی شهر — دانشگاه (موزه)، کتابخانه، آرامگاه سلطنتی اسکندر، قصر، معبد نپتون، تئاتر، ورزشگاه — گناد خود را به کار مشغول کرد، ضمن این که عیسی و گنید به کتابخانه که بزرگترین در دنیا بود رفتند. در اینجا نزدیک به یک میلیون کتاب دست‌نوشته از سرتاسر دنیای متمدن گردآوری شده بود: یونان، روم، فلسطین، پارت، هند، چین، و حتی ژاپن. گنید در این کتابخانه بزرگترین کلکسیون ادبیات هندی تمامی دنیا را دید؛ و آنها در طول اقامتشان در اسکندریه هر روز قدری در اینجا وقت صرف کردند. عیسی درباره ترجمه متون عبرانی به یونانی در این مکان به گنید توضیح داد. و آنها درباره کلیه مذاهب دنیا بارها بحث کردند، و عیسی تلاش کرد حقایق نهفته در هر یک را به این ذهن جوان نشان دهد. او همیشه اضافه می‌کرد: "اما یهوه خدایی است که از آشکارسازیهایی ملک صادق و پیمان ابراهیم به وجود آمده است. یهودیان اولاد ابراهیم بودند و متعاقباً همان سرزمینی را اشغال کردند که ملک صادق در آن زندگی کرده و آموزش داده بود، و آموزگاران را از آنجا به سرتاسر دنیا فرستاده بود؛ و مذهب آنها نسبت به هر مذهب دیگر دنیا شناخت روشن‌تری را از خداوند خدای اسرائیل به عنوان پدر جهانی آسمانی سرانجام نشان داد."

تحت هدایت عیسی، گنید مجموعه‌ای از آموزشهای

passage to Alexandria. Ganid was delighted with the voyage and kept Jesus busy answering questions. As they approached the city's harbor, the young man was thrilled by the great lighthouse of Pharos, located on the island which Alexander had joined by a mole to the mainland, thus creating two magnificent harbors and thereby making Alexandria the maritime commercial crossroads of Africa, Asia, and Europe. This great lighthouse was one of the seven wonders of the world and was the forerunner of all subsequent lighthouses. They arose early in the morning to view this splendid lifesaving device of man, and amidst the exclamations of Ganid Jesus said: "And you, my son, will be like this lighthouse when you return to India, even after your father is laid to rest; you will become like the light of life to those who sit about you in darkness, showing all who so desire the way to reach the harbor of salvation in safety." And as Ganid squeezed Jesus' hand, he said, "I will."

^{130:33 (1432:3)} And again we remark that the early teachers of the Christian religion made a great mistake when they so exclusively turned their attention to the western civilization of the Roman world. The teachings of Jesus, as they were held by the Mesopotamian believers of the first century, would have been readily received by the various groups of Asiatic religionists.

^{130:34 (1432:4)} By the fourth hour after landing they were settled near the eastern end of the long and broad avenue, one hundred feet wide and five miles long, which stretched on out to the western limits of this city of one million people. After the first survey of the city's chief attractions — university (museum), library, the royal mausoleum of Alexander, the palace, temple of Neptune, theater, and gymnasium — Gonod addressed himself to business while Jesus and Ganid went to the library, the greatest in the world. Here were assembled nearly a million manuscripts from all the civilized world: Greece, Rome, Palestine, Parthia, India, China, and even Japan. In this library Ganid saw the largest collection of Indian literature in all the world; and they spent some time here each day throughout their stay in Alexandria. Jesus told Ganid about the translation of the Hebrew scriptures into Greek at this place. And they discussed again and again all the religions of the world, Jesus endeavoring to point out to this young mind the truth in each, always adding: "But Yahweh is the God developed from the revelations of Melchizedek and the covenant of Abraham. The Jews were the offspring of Abraham and subsequently occupied the very land wherein Melchizedek had lived and taught, and from which he sent teachers to all the world; and their religion eventually portrayed a clearer recognition of the Lord God of Israel as the Universal Father in heaven than any other world religion."

^{130:35 (1432:5)} Under Jesus' direction Ganid made a

همه آن مذاهب دنیا که یک الوهیت جهانی را به رسمیت می‌شناختند گردآوری نمود، گرچه ممکن بود آنها از الوهیت‌های زیردست نیز شناسایی بیشتر یا کمتری صورت دهند. عیسی و گنید بعد از بحث‌های زیاد به این نتیجه رسیدند که رومیها در مذهبشان هیچ خدای واقعی نداشتند، و این که مذهب آنها بیش از پرستش امپراتور نبود. آنها اینطور نتیجه‌گیری کردند که یونانیها یک فلسفه داشتند، اما یک مذهب با یک خدای شخصی نداشتند. آنها فرقه‌های اسرارآمیز را به دلیل سردرگمی کثرتشان دور انداختند، و به این دلیل که به نظر می‌رسید برداشتهای گوناگون آنها از الوهیت از مذاهب دیگر و قدیمی‌تر سرچشمه گرفته است.

اگر چه این ترجمه‌ها در اسکندریه انجام شده بودند، با نزدیک شدن به پایان اقامت موقتشان در روم بود که سرانجام گنید این انتخابها را طبقه‌بندی نموده و نتیجه‌گیریهای شخصی خودش را به آنها اضافه کرد. او از این کشف بسیار شگفت‌زده شد که بهترین نویسندگان نوشتجات مقدس دنیا همگی کم یا بیش وجود یک خدای جاودان را به روشنی به رسمیت می‌شناختند و در رابطه با سرشت او و رابطه او با انسان فانی در توافق بودند.

عیسی و گنید در طول اقامتشان در اسکندریه وقت زیادی در موزه صرف کردند. این موزه مجموعه‌ای از اشیاء نادر نبود اما در عوض دانشگاهی از هنرهای زیبا، دانش، و ادبیات بود. استادان دانش آموخته در اینجا سخنرانیهای روزانه ارائه می‌دادند، و در آن ایام اینجا مرکز روشنفکرانه دنیای باختر بود. عیسی سخنرانیها را به طور روزانه برای گنید ترجمه می‌کرد؛ یک روز در طول هفته دوم مرد جوان بانگ زد: "آموزگار یوشع، تو بیش از این استادان می‌دانی؛ تو باید از جا بلند شوی و چیزهای بزرگی را که به من گفته‌ای به آنها بگویی؛ آنها با فکر زیاد سردرگم شده‌اند. من با پدرم صحبت خواهم کرد و از او می‌خواهم که ترتیب آن را بدهد." عیسی لبخند زد، و گفت: "تو یک شاگرد قابل تحسین هستی، اما این آموزگاران اهمیت نمی‌دهند که تو و من به آنها آموزش دهیم. در تجربه بشری، غرور یادگیری معنویت نیافته یک چیز فریب‌آمیز است. آموزگار راستین از طریق یادگیری مداوم حرمت عقلانی خود را حفظ می‌کند."

اسکندریه شهر فرهنگ در هم آمیخته غرب بود و بعد از روم بزرگترین و باشکوهترین شهر در دنیا بود. بزرگترین کنیسه یهودی دنیا، مسند دولت شورای عالی یهود اسکندریه، هفتاد حکمران ارشد، در اینجا واقع شده بود.

در میان بسیاری از مردان که گنید با آنها تجارت می‌کرد، یک بانکدار به خصوص یهودی به نام اسکندر وجود داشت که برادرش، فیلون، یک فیلسوف معروف مذهبی آن روزگار بود. فیلون درگیر کار ستودنی اما فوق‌العاده دشوار هماهنگ ساختن فلسفه یونانی و الهیات عبرانی بود. گنید و عیسی درباره آموزشهای فیلون بسیار صحبت کردند و انتظار داشتند که در برخی از سخنرانیهای او شرکت کنند، اما در طول اقامتشان در اسکندریه این یهودی معروف هلنی در بستر بیماری قرار گرفت.

عیسی بسیاری از چیزهایی را که در فلسفه یونانی

collection of the teachings of all those religions of the world which recognized a Universal Deity, even though they might also give more or less recognition to subordinate deities. After much discussion Jesus and Ganid decided that the Romans had no real God in their religion, that their religion was hardly more than emperor worship. The Greeks, they concluded, had a philosophy but hardly a religion with a personal God. The mystery cults they discarded because of the confusion of their multiplicity, and because their varied concepts of Deity seemed to be derived from other and older religions.

^{130:36 (1433:1)} Although these translations were made at Alexandria, Ganid did not finally arrange these selections and add his own personal conclusions until near the end of their sojourn in Rome. He was much surprised to discover that the best of the authors of the world's sacred literature all more or less clearly recognized the existence of an eternal God and were much in agreement with regard to his character and his relationship with mortal man.

^{130:37 (1433:2)} Jesus and Ganid spent much time in the museum during their stay in Alexandria. This museum was not a collection of rare objects but rather a university of fine art, science, and literature. Learned professors here gave daily lectures, and in those times this was the intellectual center of the Occidental world. Day by day Jesus interpreted the lectures to Ganid; one day during the second week the young man exclaimed: "Teacher Joshua, you know more than these professors; you should stand up and tell them the great things you have told me; they are befogged by much thinking. I shall speak to my father and have him arrange it." Jesus smiled, saying: "You are an admiring pupil, but these teachers are not minded that you and I should instruct them. The pride of unspiritualized learning is a treacherous thing in human experience. The true teacher maintains his intellectual integrity by ever remaining a learner."

^{130:38 (1433:3)} Alexandria was the city of the blended culture of the Occident and next to Rome the largest and most magnificent in the world. Here was located the largest Jewish synagogue in the world, the seat of government of the Alexandria Sanhedrin, the seventy ruling elders.

^{130:39 (1433:4)} Among the many men with whom Gonod transacted business was a certain Jewish banker, Alexander, whose brother, Philo, was a famous religious philosopher of that time. Philo was engaged in the laudable but exceedingly difficult task of harmonizing Greek philosophy and Hebrew theology. Ganid and Jesus talked much about Philo's teachings and expected to attend some of his lectures, but throughout their stay at Alexandria this famous Hellenistic Jew lay sick abed.

^{130:310 (1433:5)} Jesus commended to Ganid much in the

و دکتربین رواقیون بود در برابر گنبد مورد تأیید قرار داد، اما این حقیقت را به این نوجوان خاطر نشان کرد که این سیستمهای اعتقادی، مثل آموزشهای مبهم برخی از مردم خودش فقط از این جهت مذهب پنداشته می‌شدند که انسانها را به یافتن خداوند و لذت بردن از یک تجربه زنده در شناخت خدای جاودان هدایت می‌کردند.

4- بحث پیرامون واقعیت

گنبد و عیسی شب پیش از ترک اسکندریه با یکی از استادان دولتی که پیرامون آموزشهای افلاطون سخنرانی می‌کرد یک دیدار طولانی در دانشگاه داشتند. عیسی برای آموزگار دانش آموخته یونانی فلسفه یونانی را تفسیر کرد اما در رد آن هیچ آموزشی از خودش را به آن اضافه نکرد. گنبد در آن شب برای یک کار تجاری بیرون رفته بود؛ از این رو، بعد از این که استاد رفت، آموزگار و شاگردانش یک گفتگوی طولانی و صمیمانه درباره دکتربینهای افلاطون داشتند. در حالی که عیسی برخی از آموزشهای یونانی را به طور مشروط تأیید می‌کرد، در صدد بر آمد که یک بنیاد قابل اعتمادتر برای تعمق این نوجوان بنا نهد. این آموزشهای یونانی به این تئوری مربوط بودند که چیزهای مادی دنیا انعکاسات سایه‌وار نادیدنی اما واقعیات ارزشمندتر معنوی هستند. لذا عیسی یک بحث طولانی را در رابطه با سرشت واقعیت در جهان آغاز نمود. در محتوا و به سبک گفتار امروزی عیسی به گنبد گفت:

بیکران سرچشمه واقعیت جهان است. چیزهای مادی آفرینش متناهی پیامدهای زمان — فضای الگوی بهشت و ذهن جهانی خدای جاودان هستند. علیت در دنیای فیزیکی، خود آگاهی در دنیای عقلانی، و فریدت پیشرونده در دنیای روح — آنگاه که این واقعیات در یک مقیاس جهانی نشان داده شوند، در ارتباط جاودان در هم آمیزند، و با کیفیت کامل و ارزش ربانیت تجربه شوند — در بر گیرنده واقعیت متعال می‌باشند. اما در یک جهان پیوسته در حال تغییر، شخصیت آغازین علیت، هوشمندی، و تجربه روحی، تغییرناپذیر و مطلق است. کلیه چیزها، حتی در یک جهان جاودان که حاوی ارزشهای نامحدود و کیفیتهای الهی هستند، ممکن است تغییر یابند و اغلب تغییر می‌یابند، به جز مطلقها و آنچه که به مرتبت فیزیکی، احاطه عقلانی، یا هویت معنوی که مطلق است دست یافته است.

بالاترین سطحی که یک مخلوق متناهی می‌تواند به آن پیشرفت کند، شناخت پدر جهانی و شناخت متعال است. و حتی در آن هنگام این موجوداتی که به نهایت سرنوشت رسیده‌اند در حرکتهای دنیای فیزیکی و در پدیده‌های مادی آن همچنان تغییر را تجربه می‌کنند. آنها به همین ترتیب از پیشرفت فردی در فرازیایی مداومشان در جهان روحی و از آگاهی در حال رشد در قدرشناسی عمیق شونده خود از کیهان عقلانی و واکنش به آن، آگاه باقی می‌مانند. آفریده فقط در کمال، توازن، و یکدلی اراده می‌تواند با آفریننده یگانه شود؛ و آفریده فقط از طریق ادامه دادن به زندگی در زمان و ابدیت و از طریق انطباق مداوم خواست شخصی متناهی خود با خواست الهی آفریننده به این مرتبت ربانیت دست می‌یابد و آن را

Greek philosophy and the Stoic doctrines, but he impressed upon the lad the truth that these systems of belief, like the indefinite teachings of some of his own people, were religions only in the sense that they led men to find God and enjoy a living experience in knowing the Eternal.

4. DISCOURSE ON REALITY

^{13041 (14336)} The night before they left Alexandria Ganid and Jesus had a long visit with one of the government professors at the university who lectured on the teachings of Plato. Jesus interpreted for the learned Greek teacher but injected no teaching of his own in refutation of the Greek philosophy. Gonod was away on business that evening; so, after the professor had departed, the teacher and his pupil had a long and heart-to-heart talk about Plato's doctrines. While Jesus gave qualified approval of some of the Greek teachings which had to do with the theory that the material things of the world are shadowy reflections of invisible but more substantial spiritual realities, he sought to lay a more trustworthy foundation for the lad's thinking; so he began a long dissertation concerning the nature of reality in the universe. In substance and in modern phraseology Jesus said to Ganid:

^{13042 (14341)} The source of universe reality is the Infinite. The material things of finite creation are the time-space repercussions of the Paradise Pattern and the Universal Mind of the eternal God. Causation in the physical world, self-consciousness in the intellectual world, and progressing selfhood in the spirit world — these realities, projected on a universal scale, combined in eternal relatedness, and experienced with perfection of quality and divinity of value — constitute the *reality of the Supreme*. But in an ever-changing universe the Original Personality of causation, intelligence, and spirit experience is changeless, absolute. All things, even in an eternal universe of limitless values and divine qualities, may, and oftentimes do, change except the Absolutes and that which has attained the physical status, intellectual embrace, or spiritual identity which is absolute.

^{13043 (14342)} The highest level to which a finite creature can progress is the recognition of the Universal Father and the knowing of the Supreme. And even then such beings of finality destiny go on experiencing change in the motions of the physical world and in its material phenomena. Likewise do they remain aware of selfhood progression in their continuing ascension of the spiritual universe and of growing consciousness in their deepening appreciation of, and response to, the intellectual cosmos. Only in the perfection, harmony, and unanimity of will can the creature become as one with the Creator; and such a state of divinity is

حفظ می‌کند. در روان یک فرزند فرایابنده خداوند اشتیاق به انجام خواست پدر باید همیشه در حد عالی باشد و این اشتیاق بر ذهن او مسلط باشد.

یک شخص یک چشم هرگز نمی‌تواند امید داشته باشد که ژرفای یک منظره را تجسم کند. دانشمندان مادی‌گرایی تک چشم با عارفان معنوی و تمثیل نویسان تک چشم نیز نمی‌توانند اعماق حقیقی واقعیت جهان را به گونه‌ای صحیح تجسم کنند و به قدر مکفی آن را بفهمند. تمامی ارزشهای راستین تجربه مخلوق در عمق شناخت نهفته است.

علیت فاقد ذهن نمی‌تواند خالص و پیچیده را از خام و ساده تکامل بخشد، و تجربه بی‌روح نیز نمی‌تواند کاراکترهای الهی را که بقای جاودان دارند از اذهان مادی انسانهای زمان تکامل بخشد. یگانه خصیصه جهان که به طور بسیار منحصر به فرد الوهیت بیکران را تعیین ویژگی می‌کند، این اعطای بی‌پایان خلاق شخصیت است که می‌تواند در دستیابی تدریجی به الوهیت بقا یابد.

شخصیت آن عطیه کیهانی، آن فاز واقعیت جهان است که می‌تواند با تغییر نامحدود همزیستی کند و در همان حال در شرایط وجود کلیه این تغییرات، و برای ابد بعد از آن، هویت خود را حفظ نماید.

زندگی یک انطباق علیت آغازین کیهانی نسبت به مطالبات و احتمالات وضعیتهای جهان است، و از طریق عمل ذهن جهانی و فعال شدن جرقه روحی خداوند که روح است به وجود می‌آید. معنی زندگی قابلیت انطباق آن است؛ ارزش زندگی قابلیت پیشرفت آن است — حتی به قله‌های خدا — آگاهی.

عدم انطباق زندگی خود آگاه با جهان به عدم توازن کیهانی منجر می‌شود. و اگرایی نهایی خواست شخصیت از روندهای جهانها به انزوی عقلانی و جدا شدن شخصیت می‌انجامد. از دست دادن هدایت روح سکنی‌گزین به توقف روحی وجود می‌انجامد. آنگاه زندگی هوشمند و پیشرونده به واسطه خود، یک اثبات بی‌چون و چرای وجود یک جهان هدفمند می‌شود که خواست یک آفریننده الهی را نشان می‌دهد. و این زندگی، در مجموع، به سوی ارزشهای بالاتری تلاش می‌کند که هدف نهایی آن پدر جهانی است.

انسان صرف نظر از کارکردهای بالاتر و نیمه روحی عقلانی فقط تا درجه‌ای دارای ذهنی بالاتر از سطح حیوانی است. از این رو حیوانات (که پرستش نمی‌کنند و خرد ندارند) نمی‌توانند آثر هشیاری، آگاهی آگاهی را تجربه کنند. ذهن حیوانی فقط از جهان عینی آگاه است.

دانش، قلمرو ذهن مادی یا تشخیص دهنده واقعیت است. حقیقت، حیطه خرد برخوردار از عطیه معنوی است که نسبت به شناخت خداوند هشیار است. دانش قابل اثبات است؛ حقیقت تجربه می‌شود. دانش یک دارایی

attained and maintained only by the creature's continuing to live in time and eternity by consistently conforming his finite personal will to the divine will of the Creator. Always must the desire to do the Father's will be supreme in the soul and dominant over the mind of an ascending son of God.

130.4.4 (1434.3) A one-eyed person can never hope to visualize depth of perspective. Neither can single-eyed material scientists nor single-eyed spiritual mystics and allegorists correctly visualize and adequately comprehend the true depths of universe reality. All true values of creature experience are concealed in depth of recognition.

130.4.5 (1434.4) Mindless causation cannot evolve the refined and complex from the crude and the simple, neither can spiritless experience evolve the divine characters of eternal survival from the material minds of the mortals of time. The one attribute of the universe which so exclusively characterizes the infinite Deity is this unending creative bestowal of personality which can survive in progressive Deity attainment.

130.4.6 (1434.5) Personality is that cosmic endowment, that phase of universal reality, which can coexist with unlimited change and at the same time retain its identity in the very presence of all such changes, and forever afterward.

130.4.7 (1434.6) Life is an adaptation of the original cosmic causation to the demands and possibilities of universe situations, and it comes into being by the action of the Universal Mind and the activation of the spirit spark of the God who is spirit. The meaning of life is its adaptability; the value of life is its progressability — even to the heights of God-consciousness.

130.4.8 (1434.7) Misadaptation of self-conscious life to the universe results in cosmic disharmony. Final divergence of personality will from the trend of the universes terminates in intellectual isolation, personality segregation. Loss of the indwelling spirit pilot supervenes in spiritual cessation of existence. Intelligent and progressing life becomes then, in and of itself, an incontrovertible proof of the existence of a purposeful universe expressing the will of a divine Creator. And this life, in the aggregate, struggles toward higher values, having for its final goal the Universal Father.

130.4.9 (1435.1) Only in degree does man possess mind above the animal level aside from the higher and quasi-spiritual ministrations of intellect. Therefore animals (not having worship and wisdom) cannot experience superconsciousness, consciousness of consciousness. The animal mind is only conscious of the objective universe.

130.4.10 (1435.2) Knowledge is the sphere of the material or fact-discerning mind. Truth is the domain of the spiritually endowed intellect that is conscious of knowing God. Knowledge is demonstrable; truth is

ذهن است؛ حقیقت یک تجربه روان است، فردیت در حال پیشرفت. دانش یک کارکرد سطح غیرمعنوی است؛ حقیقت یک فاز از سطح ذهنی – روحی جهانها است. چشم ذهن مادی یک دنیای حاوی دانش واقعی را مشاهده می‌کند؛ چشم خرد معنویت یافته دنیایی از ارزشهای راستین را تمیز می‌دهد. این دو نگرش که هماهنگ و متوازن شوند، دنیای واقعیت را که در آن خرد، پندیده‌های جهان را به صورت تجربه تدریجی شخصی تفسیر می‌کند آشکار می‌سازند.

خطا (شرارت) کیفر عدم کمال است. کیفیتهای عدم کمال یا واقعیات عدم انطباق در سطح مادی از طریق مشاهده نکته‌سنجانه و از طریق تحلیل علمی، و در سطح اخلاقی از طریق تجربه بشری آشکار می‌شوند. وجود شرارت در بر گیرنده اثبات لغزشهای ذهن و ناکامل بودن فرد در حال تکامل است. از این رو، شرارت، همچنین یک مقیاس عدم کمال در تفسیر جهان است. احتمال اشتباه کردن ذاتی کسب خرد است، طرح پیشرفت از جزئی و گذرا به کامل و جاودان، از نسبی و ناکامل به نهایی و کامل شده. خطا سایه ناکامل بودن نسبی است که به دلیل ضرورت باید در مسیر در حال فراز جهان به سوی کمال بهشت به وقوع پیوندد. خطا (شرارت) یک کیفیت واقعی جهان نیست، بلکه صرفاً مشاهده یک نسبیت در مربوط بودن عدم کمال متناهی ناکامل با سطوح فراز یابنده متعال و غائی است.

اگر چه عیسی تمامی اینها را با زبانی که به بهترین نحو برای درک این نوجوان مناسب بود گفت، در پایان بحث، گنید چشمانش سنگین شد و زود به خواب فرو رفت. آنها روز بعد صبح زود برخاستند تا سوار قایقی شوند که عازم لِسائِیه در جزیره کرت بود. اما پیش از آن که سوار قایق شوند، پسر جوان هنوز پرسشهای بیشتری در رابطه با شرارت داشت، که عیسی بدین گونه به آنها پاسخ داد:

شرارت یک مفهوم نسبیت است. این ناشی از مشاهده عدم کمالاتی است که در سایه افکنده شده توسط یک جهان متناهی که در بر گیرنده چیزها و موجودات است پدیدار می‌شود، به همان صورت که یک کیهان، نور زنده تجلی جهانی واقعیات جاودان خدای بیکران یکتا را تاریک می‌سازد.

شرارت بالقوه ذاتی ناکامل بودن ضروری آشکارسازی خداوند به عنوان یک تجلی زمان – فضای محدود بیکرانی و ابدیت است. واقعیت جزئی در حضور کامل در بر گیرنده نسبیت واقعیت است، برای انتخاب عقلانی ضرورت ایجاد می‌کند، و سطوح ارزشی شناخت و واکنش روح را برقرار می‌سازد. مفهوم ناکامل و متناهی بیکران که توسط ذهن گذرا و محدود مخلوق حفظ می‌شود، به واسطه خود، شرارت بالقوه است. اما خطای فزاینده نقص غیرموجه در اصلاح منطقی معنوی این ناموزونیه‌های بدو ذاتی عقلانی و نارساییهای معنوی، با تحقق شرارت واقعی برابر است.

experienced. Knowledge is a possession of the mind; truth an experience of the soul, the progressing self. Knowledge is a function of the nonspiritual level; truth is a phase of the mind-spirit level of the universes. The eye of the material mind perceives a world of factual knowledge; the eye of the spiritualized intellect discerns a world of true values. These two views, synchronized and harmonized, reveal the world of reality, wherein wisdom interprets the phenomena of the universe in terms of progressive personal experience.

130.4.11 (1435.3) Error (evil) is the penalty of imperfection.

The qualities of imperfection or facts of misadaptation are disclosed on the material level by critical observation and by scientific analysis; on the moral level, by human experience. The presence of evil constitutes proof of the inaccuracies of mind and the immaturity of the evolving self. Evil is, therefore, also a measure of imperfection in universe interpretation. The possibility of making mistakes is inherent in the acquisition of wisdom, the scheme of progressing from the partial and temporal to the complete and eternal, from the relative and imperfect to the final and perfected. Error is the shadow of relative incompleteness which must of necessity fall across man's ascending universe path to Paradise perfection. Error (evil) is not an actual universe quality; it is simply the observation of a relativity in the relatedness of the imperfection of the incomplete finite to the ascending levels of the Supreme and Ultimate.

130.4.12 (1435.4) Although Jesus told all this to the lad in

language best suited to his comprehension, at the end of the discussion Ganid was heavy of eye and was soon lost in slumber. They rose early the next morning to go aboard the boat bound for Lasea on the island of Crete. But before they embarked, the lad had still further questions to ask about evil, to which Jesus replied:

130.4.13 (1435.5) Evil is a relativity concept. It arises out of

the observation of the imperfections which appear in the shadow cast by a finite universe of things and beings as such a cosmos obscures the living light of the universal expression of the eternal realities of the Infinite One.

130.4.14 (1435.6) Potential evil is inherent in the

necessary incompleteness of the revelation of God as a time-space-limited expression of infinity and eternity. The fact of the partial in the presence of the complete constitutes relativity of reality, creates necessity for intellectual choosing, and establishes value levels of spirit recognition and response. The incomplete and finite concept of the Infinite which is held by the temporal and limited creature mind is, in and of itself, *potential evil*. But the augmenting error of unjustified deficiency in reasonable spiritual rectification of these originally inherent intellectual disharmonies and spiritual insufficiencies, is equivalent to the realization of *actual evil*.

تمامی مفاهیم استاتیک و مرده به طور بالقوه اهریمنی هستند. سایه متناهی حقیقت نسبی و زنده مداوماً در حال حرکت است. مفاهیم استاتیک به طور تغییرناپذیر دانش، سیاست، جامعه، و مذهب را عقب نگاه می‌دارند. مفاهیم استاتیک ممکن است یک دانش مشخص را ارائه کنند، اما آنها در خرد کمبود دارند و فاقد حقیقت هستند. اما اجازه نده که مفهوم نسبیت چنان تو را گمراه سازد که نتوانی هماهنگی جهان تحت هدایت ذهن کیهانی و کنترل تثبیت شده آن توسط انرژی و روح متعال را تشخیص دهی.

5- در جزیره کرت

مسافران در رفتن به کرت فقط یک هدف داشتند، و این بود که تفریح کنند، و در جزیره پیاده‌روی و کوهنوردی کنند. مردم کرت در آن روزگار در میان مردمان اطراف از یک شهرت رشکبرانگیز برخوردار نبودند. با این وجود، عیسی و گنید روانهای بسیاری را به سطوح بالاتر اندیشه و زندگی جلب کردند و بدین ترتیب برای پذیرش سریع آموزشهای بعدی بشارت مسیحی پایه‌ریزی نمودند، و در آن هنگام بود که نخستین موعظه‌گران از اورشلیم وارد شدند. عیسی این مردم کرت را دوست داشت، گر چه پولس آنگاه که برای تجدید سازمان کلیساهای آنان متعاقباً تیطوس را به جزیره فرستاد سخنان تندی در رابطه با آنها گفت.

عیسی در کنار کوه در کرت نخستین گفتگوی طولانی خود در رابطه با مذهب را با گناد داشت. و پدر بسیار تحت تأثیر قرار گرفت، و گفت: "شگفت‌آور نیست که پسر هر چه را که به او می‌گویی باور می‌کند، اما من هرگز نمی‌دانستم که آنها حتی در اورشلیم چنین مذهبی داشتند، تا چه رسد در دمشق." در طول اقامت در جزیره بود که گناد ابتدا به عیسی پیشنهاد کرد با آنها به هند بازگردد، و گنید از این فکر شادمان شد که شاید عیسی به چنین قراری رضایت دهد.

یک روز هنگامی که گنید از عیسی پرسید چرا خود را وقف کار یک آموزگار همگانی نکرده است، او گفت: "پسرم، هر چیز باید منتظر فرا رسیدن وقت خود شود. تو در این دنیا متولد شده‌ای، اما هیچ میزان از اضطراب و هیچ جلوه‌ای از بی‌صبری به رشد تو کمک نخواهد کرد. تو باید در تمامی این امور منتظر زمان باشی. فقط زمان موجب رسیدن میوه سبز بر روی درخت خواهد شد. فقط با گذشت زمان فصل به دنبال فصل و غروب خورشید به دنبال طلوع خورشید می‌آید. اکنون من به همراه تو و پدرت عازم روم هستیم، و این برای امروز کافی است. فردای من کاملاً در دستان پدر آسمانی من است." و سپس او داستان موسی و چهل سال انتظار هشیارانه و آماده‌سازی مداوم را به گنید گفت.

در جریان یک دیدار به بندرهای نیک چیزی اتفاق افتاد که گنید هرگز فراموش نکرد؛ خاطره این رخداد همیشه موجب می‌شد که او آرزو کند بتواند کاری انجام دهد که سیستم کاست را در سرزمین مادریش هند تغییر دهد. در بزرگراه عمومی یک آدم فاسد و مست داشت به یک دختر برده حمله می‌کرد. هنگامی که عیسی

^{1304.15 (1436.1)} All static, dead, concepts are potentially evil. The finite shadow of relative and living truth is continually moving. Static concepts invariably retard science, politics, society, and religion. Static concepts may represent a certain knowledge, but they are deficient in wisdom and devoid of truth. But do not permit the concept of relativity so to mislead you that you fail to recognize the co-ordination of the universe under the guidance of the cosmic mind, and its stabilized control by the energy and spirit of the Supreme.

5. ON THE ISLAND OF CRETE

^{1305.1 (1436.2)} The travelers had but one purpose in going to Crete, and that was to play, to walk about over the island, and to climb the mountains. The Cretans of that time did not enjoy an enviable reputation among the surrounding peoples. Nevertheless, Jesus and Ganid won many souls to higher levels of thinking and living and thus laid the foundation for the quick reception of the later gospel teachings when the first preachers from Jerusalem arrived. Jesus loved these Cretans, notwithstanding the harsh words which Paul later spoke concerning them when he subsequently sent Titus to the island to reorganize their churches.

^{1305.2 (1436.3)} On the mountainside in Crete Jesus had his first long talk with Gonod regarding religion. And the father was much impressed, saying: "No wonder the boy believes everything you tell him, but I never knew they had such a religion even in Jerusalem, much less in Damascus." It was during the island sojourn that Gonod first proposed to Jesus that he go back to India with them, and Ganid was delighted with the thought that Jesus might consent to such an arrangement.

^{1305.3 (1436.4)} One day when Ganid asked Jesus why he had not devoted himself to the work of a public teacher, he said: "My son, everything must await the coming of its time. You are born into the world, but no amount of anxiety and no manifestation of impatience will help you to grow up. You must, in all such matters, wait upon time. Time alone will ripen the green fruit upon the tree. Season follows season and sundown follows sunrise only with the passing of time. I am now on the way to Rome with you and your father, and that is sufficient for today. My tomorrow is wholly in the hands of my Father in heaven." And then he told Ganid the story of Moses and the forty years of watchful waiting and continued preparation.

^{1305.4 (1436.5)} One thing happened on a visit to Fair Havens which Ganid never forgot; the memory of this episode always caused him to wish he might do something to change the caste system of his native India. A drunken degenerate was attacking a slave girl on the public highway. When Jesus saw the

گرفتاری دختر را دید به پیش شتافت و دختر را از یورش مرد دیوانه دور کرد. در حالی که بچه وحشت زده به او چسبیده بود، او مرد خشمگین را با بازوی راست قدرتمند دراز شده خود در یک فاصله امن نگاه داشت، تا این که آدم بیچاره با کوبیدن ضربات خشمگین خود به هوا خود را خسته کرد. گنید قویاً حس کرد که برای مهار قضیه باید به عیسی کمک کند، اما پدرش مانع شد. اگر چه آنها نمی‌توانستند با زبان دختر صحبت کنند، او توانست عمل ترحم‌آمیز آنها را بفهمد و در حالی که هر سه تایی آنها او را تا منزلش همراهی می‌کردند از آنها صمیمانه قدردانی کرد. این احتمالاً نزدیکترین برخورد شخصی عیسی با هموعانش در سرتاسر زندگی در جسم بود. اما او در آن شب کار دشواری داشت، و آن این بود که تلاش کرد به گنید توضیح دهد چرا مرد مست را نکوبید. گنید تصور می‌کرد که این مرد حداقل به همان دفعات که دختر را زده بود باید کوبیده می‌شد.

6- مرد جوانی که می‌ترسید

در حالی که آنها در بالای کوهها بودند، عیسی یک گفتگوی طولانی با یک مرد جوان که ترسیده و غمگین بود داشت. این جوان چون نتوانسته بود از معاشرت با هموعانش آرامش و قوت قلب پیدا کند، به انزوا در تپه‌ها پناه برده بود؛ او با یک حس درماندگی و حقارت بزرگ شده بود. این تمایلات طبیعی با شرایط دشوار بیشمار که این نوجوان در حین رشد با آنها مواجه شده بود تقویت شده بود، به خصوص از دست دادن پدرش، وقتی که دوازده ساله بود. بعد از این که آنها با هم آشنا شدند، عیسی گفت: "دروها، دوست من! چرا در چنین روز زیبایی اینقدر غمگین هستی؟ اگر چیزی رخ داده که موجب اندوه تو شده، شاید من بتوانم به طریقی به تو کمک کنم. به هر حال موجب خشنودی واقعی من است که خدمت‌م را به تو ارزانی دارم."

مرد جوان تمایلی به گفتگو نداشت، و لذا عیسی برای دومین بار به روان او نزدیک شد و گفت: "من می‌فهمم که تو به بالای این تپه‌ها می‌روی تا از مردم دور شوی؛ از این رو البته نمی‌خواهی با من صحبت کنی، اما من مایلم بدانم که آیا تو با این تپه‌ها آشنا هستی؟ آیا تو جهت این راههای باریک را می‌دانی؟ و بر حسب اتفاق، آیا می‌توانی بهترین مسیر رفتن به فینیکس را به من نشان دهی؟" حال، این جوان با این کوهها بسیار آشنا بود، و او واقعاً بسیار علاقمند شد که راه رفتن به فینیکس را به عیسی بگوید، آنقدر زیاد علاقمند شد که تمامی راهها را روی زمین ترسیم کرد و همه جزئیات را به طور کامل توضیح داد. اما او حیرت زده و کنجکاو شد، وقتی که عیسی بعد از خداحافظی و وانمود کردن به ترک آنجا، به ناگاه به او رو کرد و گفت: "من به خوبی می‌دانم که تو مایلی در اندوه خود تنها گذاشته شوی؛ اما برای من نه مهربانانه و نه عادلانه است که برای یافتن بهترین راه رفتن به فینیکس چنین کمک سخاوتمندانه‌ای را از تو دریافت دارم و سپس با بی‌فکری تو را ترک کنم، بدون این که کمترین تلاشی به عمل آورم که به تقاضای التماس‌آمیز تو برای کمک و هدایت در رابطه با بهترین راه برای رفتن به سوی هدف سرنوشت، که تو ضمن بودن در اینجا در کنار کوه در قلبت به دنبالش هستی پاسخ دهم. همانطور که تو به علت سفرهای متعدد به

plight of the girl, he rushed forward and drew the maiden away from the assault of the madman. While the frightened child clung to him, he held the infuriated man at a safe distance by his powerful extended right arm until the poor fellow had exhausted himself beating the air with his angry blows. Ganid felt a strong impulse to help Jesus handle the affair, but his father forbade him. Though they could not speak the girl's language, she could understand their act of mercy and gave token of her heartfelt appreciation as they all three escorted her home. This was probably as near a personal encounter with his fellows as Jesus ever had throughout his entire life in the flesh. But he had a difficult task that evening trying to explain to Ganid why he did not smite the drunken man. Ganid thought this man should have been struck at least as many times as he had struck the girl.

6. THE YOUNG MAN WHO WAS AFRAID

^{1306:1 (1437:1)} While they were up in the mountains, Jesus had a long talk with a young man who was fearful and downcast. Failing to derive comfort and courage from association with his fellows, this youth had sought the solitude of the hills; he had grown up with a feeling of helplessness and inferiority. These natural tendencies had been augmented by numerous difficult circumstances which the lad had encountered as he grew up, notably, the loss of his father when he was twelve years of age. As they met, Jesus said: "Greetings, my friend! why so downcast on such a beautiful day? If something has happened to distress you, perhaps I can in some manner assist you. At any rate it affords me real pleasure to proffer my services."

^{1306:2 (1437:2)} The young man was disinclined to talk, and so Jesus made a second approach to his soul, saying: "I understand you come up in these hills to get away from folks; so, of course, you do not want to talk with me, but I would like to know whether you are familiar with these hills; do you know the direction of the trails? and, perchance, could you inform me as to the best route to Phenix?" Now this youth was very familiar with these mountains, and he really became much interested in telling Jesus the way to Phenix, so much so that he marked out all the trails on the ground and fully explained every detail. But he was startled and made curious when Jesus, after saying good-bye and making as if he were taking leave, suddenly turned to him, saying: "I well know you wish to be left alone with your disconsolation; but it would be neither kind nor fair for me to receive such generous help from you as to how best to find my way to Phenix and then unthinkingly to go away from you without making the least effort to answer your appealing request for help and guidance regarding the best route to the goal of destiny which you seek in your heart while you tarry here on the mountainside. As you so well

فینیکس راههای رفتن به آن را به خوبی می‌دانی، من نیز راه رفتن به شهر امیدهای ناکام مانده و آرزوهای تحقق نیافته تو را به خوبی می‌دانم. و چون تو از من تقاضای کمک کرده‌ای، تو را ناامید نخواهم ساخت. "جوان تقریباً تحت تأثیر قرار گرفت، اما با لکنت زبان پاسخ داد: "ولی من هیچ چیز از تو نخواستم." و عیسی که با مهربانی دست روی شانه او گذاشته بود گفت: "نه فرزندم، نه با کلمات، بلکه با نگاههای مشتاقانه از قلبم درخواست کردی. پسر، برای کسی که همنوعانش را دوست دارد، یک درخواست گویای کمک در سیمای تو که نومیدی و یأس در آن موج می‌زند وجود دارد. کنار من بنشین تا من درباره راههای خدمت و شاهراههای شادی که از غمهای فردی به شادیهای فعالیت‌های مهرآمیز در برادری انسانها و در خدمت خدای آسمان راه می‌برد به تو بگویم."

مرد جوان تا این هنگام اشتیاق بسیار زیادی به گفتگو با عیسی پیدا کرده بود، و او جلوی پای عیسی زانو زد و به او التماس کرد که به او کمک کند، و راه گریز از دنیای اندوه شخصی و شکست او را به او نشان دهد. عیسی گفت: "دوست من، برخیز! مثل یک مرد به پا خیز! ممکن است تو با دشمنان کوچک احاطه شده باشی و با موانع بسیار از پیشرفت عقب مانده باشی، اما چیزهای بزرگ و چیزهای واقعی این دنیا و کائنات پشتیبان تو هستند. خورشید هر روز صبح طلوع می‌کند تا به تو خوشامد گوید، درست همانطور که برای قدرتمندترین و موفق‌ترین انسان در زمین چنین می‌کند. بنگر، تو یک بدن قوی و عضلات قدرتمند داری. دستگاه فیزیکی تو از حد معمول بهتر است. البته، این تقریباً بی‌فایده است که در اینجا در کنار کوه بنشینی و به خاطر شوریختیهای خود، واقعی یا تخیلی، محزون شوی. اما اگر تو شتابان به جایی بروی که کارهای بزرگ منتظر انجام هستند، می‌توانی با بدن خود کارهای بزرگی انجام دهی. تو داری سعی می‌کنی از خویشن غمگین خود بگریزی، اما این کار نمی‌تواند انجام شود. تو و مشکلات زندگی تو واقعی هستند؛ تا زمانی که زنده‌ای نمی‌توانی از آنها بگریزی. اما باز بنگر، ذهن تو روشن و قادر است. بدن قوی تو یک ذهن باهوش برای هدایت آن دارد. ذهنت را به کار ببند تا مشکلاتش را حل کند؛ به خرد خود آموزش بده که برایت کار کند؛ دیگر اجازه نده که مثل یک حیوان بی‌فکر ترس بر تو غلبه یابد. به جای این که به روال گذشته برده سرافکنده ترس و خادم اسیر افسردگی و شکست ذهن خود باشی، باید ذهنت در حل مشکلات زندگی تو متحد شجاع تو باشد. اما ارزشمندتر از همه، پتانسیل تو برای پیشرفت واقعی، روحی است که در درون تو زندگی می‌کند، و ذهن تو را برای کنترل آن و فعال ساختن بدن برمی‌انگیزد و الهام می‌بخشد، به شرطی که آن را از غل و زنجیرهای ترس رها سازی و بدین ترتیب سرشت معنوی خود را قادر سازی که از طریق حضور نیرومند ایمان زنده رهایی تو را از شرارت‌های بی‌عملی آغاز کند. و سپس این ایمان از طریق حضور گیرای آن عشق نوین و تماماً مسلط برای همنوعان تو فوراً ترس از انسانها را مغلوب خواهد کرد، و این به زودی روان تو را به گونه‌ای سرشار پر خواهد کرد، زیرا بصیرتی که در قلب تو زاده شده به تو نشان می‌دهد که تو یک فرزند خداوند هستی.

"پسر، در این روز، تو باید به خاطر خدا از نو

know the trails to Phenix, having traversed them many times, so do I well know the way to the city of your disappointed hopes and thwarted ambitions. And since you have asked me for help, I will not disappoint you." The youth was almost overcome, but he managed to stammer out, "But — I did not ask you for anything — " And Jesus, laying a gentle hand on his shoulder, said: "No, son, not with words but with longing looks did you appeal to my heart. My boy, to one who loves his fellows there is an eloquent appeal for help in your countenance of discouragement and despair. Sit down with me while I tell you of the service trails and happiness highways which lead from the sorrows of self to the joys of loving activities in the brotherhood of men and in the service of the God of heaven."

13063 (1437:3) By this time the young man very much desired to talk with Jesus, and he knelt at his feet imploring Jesus to help him, to show him the way of escape from his world of personal sorrow and defeat. Said Jesus: "My friend, arise! Stand up like a man! You may be surrounded with small enemies and be retarded by many obstacles, but the big things and the real things of this world and the universe are on your side. The sun rises every morning to salute you just as it does the most powerful and prosperous man on earth. Look — you have a strong body and powerful muscles — your physical equipment is better than the average. Of course, it is just about useless while you sit out here on the mountainside and grieve over your misfortunes, real and fancied. But you could do great things with your body if you would hasten off to where great things are waiting to be done. You are trying to run away from your unhappy self, but it cannot be done. You and your problems of living are real; you cannot escape them as long as you live. But look again, your mind is clear and capable. Your strong body has an intelligent mind to direct it. Set your mind at work to solve its problems; teach your intellect to work for you; refuse longer to be dominated by fear like an unthinking animal. Your mind should be your courageous ally in the solution of your life problems rather than your being, as you have been, its abject fear-slave and the bond servant of depression and defeat. But most valuable of all, your potential of real achievement is the spirit which lives within you, and which will stimulate and inspire your mind to control itself and activate the body if you will release it from the fetters of fear and thus enable your spiritual nature to begin your deliverance from the evils of inaction by the power-presence of living faith. And then, forthwith, will this faith vanquish fear of men by the compelling presence of that new and all-dominating love of your fellows which will so soon fill your soul to overflowing because of the consciousness which has been born in your heart that you are a child of God.

13064 (1438:1) "This day, my son, you are to be reborn, re-established as a man of faith, courage, and

متولد شوی، و به عنوان یک انسان ایماندار، شجاع، و وقف شده به خدمت به انسانها، از نو استوار شوی. و هنگامی که در درون خودت نسبت به زندگی بدین گونه از نو تنظیم شوی، به همین ترتیب نسبت به جهان از نو تنظیم می‌شوی؛ تو از نو زاده شده‌ای — زاده شده از روح — و از این پس تمامی زندگی تو در برگیرنده دستاوردهای پیروزمندانه خواهد بود. دشواری به تو نیرو خواهد بخشید؛ نومیدی به تو انگیزه خواهد داد؛ مشکلات تو را به چالش خواهد طلبید؛ و موانع تو را برخواهد انگخت. مرد جوان، برخیز! با زندگی خفتبار ترس‌آلود و بزدلی گریزان وداع کن. شتابان به انجام خدمت بازگرد و به عنوان یک فرزند خداوند زندگی خود را در جسم پیش ببر، به عنوان انسانی که وقف خدمت شرافتمندانه انسان در زمین شده و به خدمت شکوهمند و جاودان خداوند در ابدیت تخصیص داده شده است.

و این جوان، اقبال، متعاقباً رهبر مسیحیان در کرت و همکار نزدیک تیطوس در تلاشهای او برای ارتقاء روحیه ایمانداران کرت گردید.

پس از این که مسافران به راستی استراحت کرده و تجدید قوا شدند یک روز در حدود ظهر آماده شدند تا به مقصد کارتاژ در شمال آفریقا قایقرانی کنند، و دو روز در قیروان توقف کردند. در اینجا بود که عیسی و گنید به نوجوانی به نام روفس که با فروپاشی یک گاری پر از بار آسیب دیده بود کمکهای اولیه رساندند. آنها او را به منزل نزد مادرش بردند، و پدرش شمعون خواب آن را هم نمی‌دید که بعدها مردی که به فرمان یک سرباز رومی صلیبش را برایش حمل کرد همان غریبه‌ای بود که روزگاری دوست پسرش بود.

7- در کارتاژ — بحث پیرامون زمان و فضا

عیسی در مسیر رفتن به کارتاژ بیشتر اوقات درباره مسائل اجتماعی، سیاسی، و تجاری با هم سفریهای خود صحبت می‌کرد؛ به سختی حتی یک لغت درباره مذهب گفته شد. برای اولین بار گناد و گنید پی بردند که عیسی یک داستانگوی خوب است، و آنها او را با گفتن داستانهایی درباره زندگی آغازینش در جلیل مشغول نگاه داشتند. آنها همچنین آگاهی یافتند که او در جلیل بزرگ شده و نه در اورشلیم یا دمشق.

گنید که متوجه شده بود اکثر اشخاصی که آنها بر حسب اتفاق ملاقات کرده‌اند مجذوب عیسی شده بودند، پرسید انسان برای پیدا کردن دوست چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ آموزگار او گفت: "به هموعان خود علاقمند بشو؛ یاد بگیر چگونه آنها را دوست داشته باشی و منتظر موقعیتی باش که برای آنها کاری انجام دهی که مطمئن هستی آنها می‌خواهند انجام شود"، و سپس او این ضرب‌المثل قدیمی یهودی را نقل قول کرد: "کسی که می‌خواهد دوست پیدا کند باید رفتار دوستانه از خود نشان دهد."

عیسی در کارتاژ یک گفتگوی طولانی و به یاد ماندنی با یک کاهن میترایی درباره جاودانگی، و درباره زمان و ابدیت داشت. این فرد ایرانی در اسکندریه آموزش یافته بود، و او به راستی مایل بود از عیسی یاد بگیرد. عیسی در پاسخ به پرسشهای متعدد او به کلام امروز و در محتوا چنین گفت:

devoted service to man, for God's sake. And when you become so readjusted to life within yourself, you become likewise readjusted to the universe; you have been born again — born of the spirit — and henceforth will your whole life become one of victorious accomplishment. Trouble will invigorate you; disappointment will spur you on; difficulties will challenge you; and obstacles will stimulate you. Arise, young man! Say farewell to the life of cringing fear and fleeing cowardice. Hasten back to duty and live your life in the flesh as a son of God, a mortal dedicated to the ennobling service of man on earth and destined to the superb and eternal service of God in eternity."

13065 (1438.2) And this youth, Fortune, subsequently became the leader of the Christians in Crete and the close associate of Titus in his labors for the uplift of the Cretan believers.

13066 (1438.3) The travelers were truly rested and refreshed when they made ready about noon one day to sail for Carthage in northern Africa, stopping for two days at Cyrene. It was here that Jesus and Ganid gave first aid to a lad named Rufus, who had been injured by the breakdown of a loaded oxcart. They carried him home to his mother, and his father, Simon, little dreamed that the man whose cross he subsequently bore by orders of a Roman soldier was the stranger who once befriended his son.

7. AT CARTHAGE — DISCOURSE ON TIME AND SPACE

13071 (1438.4) Most of the time en route to Carthage Jesus talked with his fellow travelers about things social, political, and commercial; hardly a word was said about religion. For the first time Gonod and Ganid discovered that Jesus was a good storyteller, and they kept him busy telling tales about his early life in Galilee. They also learned that he was reared in Galilee and not in either Jerusalem or Damascus.

13072 (1438.5) When Ganid inquired what one could do to make friends, having noticed that the majority of persons whom they chanced to meet were attracted to Jesus, his teacher said: "Become interested in your fellows; learn how to love them and watch for the opportunity to do something for them which you are sure they want done," and then he quoted the olden Jewish proverb — "A man who would have friends must show himself friendly."

13073 (1438.1) At Carthage Jesus had a long and memorable talk with a Mithraic priest about immortality, about time and eternity. This Persian had been educated at Alexandria, and he really desired to learn from Jesus. Put into the words of today, in substance Jesus said in answer to his

many questions:

1307.4 (1439.2) Time is the stream of flowing temporal events perceived by creature consciousness. Time is a name given to the succession-arrangement whereby events are recognized and segregated. The universe of space is a time-related phenomenon as it is viewed from any interior position outside of the fixed abode of Paradise. The motion of time is only revealed in relation to something which does not move in space as a time phenomenon. In the universe of universes Paradise and its Deities transcend both time and space. On the inhabited worlds, human personality (indwelt and oriented by the Paradise Father's spirit) is the only physically related reality which can transcend the material sequence of temporal events.

1307.5 (1439.3) Animals do not sense time as does man, and even to man, because of his sectional and circumscribed view, time appears as a succession of events; but as man ascends, as he progresses inward, the enlarging view of this event procession is such that it is discerned more and more in its wholeness. That which formerly appeared as a succession of events then will be viewed as a whole and perfectly related cycle; in this way will circular simultaneity increasingly displace the onetime consciousness of the linear sequence of events.

1307.6 (1439.4) There are seven different conceptions of space as it is conditioned by time. Space is measured by time, not time by space. The confusion of the scientist grows out of failure to recognize the reality of space. Space is not merely an intellectual concept of the variation in relatedness of universe objects. Space is not empty, and the only thing man knows which can even partially transcend space is mind. Mind can function independently of the concept of the space-relatedness of material objects. Space is relatively and comparatively finite to all beings of creature status. The nearer consciousness approaches the awareness of seven cosmic dimensions, the more does the concept of potential space approach ultimacy. But the space potential is truly ultimate only on the absolute level.

1307.7 (1439.5) It must be apparent that universal reality has an expanding and always relative meaning on the ascending and perfecting levels of the cosmos. Ultimately, surviving mortals achieve identity in a seven-dimensional universe.

1307.8 (1439.6) The time-space concept of a mind of material origin is destined to undergo successive enlargements as the conscious and conceiving personality ascends the levels of the universes. When man attains the mind intervening between the material and the spiritual planes of existence, his ideas of time-space will be enormously expanded both as to quality of perception and quantity of experience. The enlarging cosmic conceptions of an advancing spirit personality are due to

زمان جریان رخدادهای جاری گذرا است که توسط ضمیر مخلوق مشاهده می‌شود. زمان نامی است که به ترتیب توالی داده می‌شود، که از طریق آن رخدادهای تشخیص داده شده و از هم تفکیک می‌شوند. جهان فضا یک پدیده مرتبط با زمان است که از هر موقعیت داخلی در خارج از محدوده ثابت بهشت مورد نگرش واقع می‌شود. حرکت زمان فقط در رابطه با چیزی که به عنوان یک پدیده زمانی در فضا حرکت نمی‌کند آشکار می‌شود. در جهان جهانها، بهشت و الوهیت‌های آن فراتر از زمان و فضا هر دو هستند. در کرات مسکونی، شخصیت بشری (که توسط روح پدر بهشتی مورد سکنی واقع شده و تنظیم می‌شود) تنها واقعیت مربوطه فیزیکی است که می‌تواند از توالی مادی رخدادهای گذرا فراتر رود.

حیوانات مثل انسان زمان را حس نمی‌کنند، و حتی برای انسان، زمان به علت نگرش قسمی و محدودش به سان یک توالی رخدادهای به نظر می‌رسد؛ اما به تدریج که انسان فراز می‌یابد، و همینطور که به سوی درون پیش می‌رود، نگرش بسط یابنده این حرکت رویدادی چنان است که بیشتر و بیشتر در تمامیتش تشخیص داده می‌شود. آنچه که سابقاً به عنوان یک توالی رخدادهای به نظر می‌رسید در آن هنگام به صورت یک چرخه تمام و کاملاً مرتبط دیده خواهد شد؛ همزمانی دایره‌ای شکل بدین طریق جای ضمیر پیشین توالی خطی رخدادهای را به طور فزاینده خواهد گرفت.

هفت پنداشت متفاوت از فضا، بدان گونه که مشروط به زمان می‌باشد، وجود دارد. فضا به وسیله زمان اندازه‌گیری می‌شود، نه زمان به وسیله فضا. سردرگمی دانشمند ناشی از ناتوانی در شناخت واقعیت فضا است. فضا صرفاً یک برداشت عقلانی از تنوع در مرتبط بودن اشیاء جهان نیست. فضا تهی نیست، و تنها چیزی که انسان می‌داند که حتی می‌تواند بخشاً از فضا فراتر رود ذهن است. ذهن می‌تواند مستقل از مفهوم ارتباط فضایی اشیاء مادی عمل کند. فضا برای کلیه موجوداتی که از مرتبت مخلوق برخوردارند تا اندازه‌ای و نسبتاً متنهای است. هر چه خودآگاهی به آگاهی هفت بعد کیهانی نزدیکتر شود، مفهوم فضای بالقوه به غایت بیشتر نزدیک می‌شود. اما پتانسیل فضا فقط در سطح مطلق به راستی غائی است.

باید مشخص باشد که واقعیت جهان در سطوح فراز یابنده و کامل شونده کیهان یک معنی بسط یابنده و همیشه نسبی دارد. در نهایت، انسانهای بقا یابنده در یک جهان هفت بعدی به هویت دست می‌یابند.

به تدریج که شخصیت آگاه و اندیشمند در سطوح جهانها فراز می‌یابد، فرجام مفهوم زمان – فضا در ذهنی که منشأ مادی دارد این می‌شود که دستخوش توسعه‌های پیاپی شود. هنگامی که انسان به ذهنی میان سطوح مادی و معنوی وجود دست می‌یابد، برداشتهای او از زمان – فضا در زمینه کیفیت ادراک و کمیت تجربه، هر دو، به اندازه فوق‌العاده زیاد بسط خواهد یافت. پنداشتهای بسط یابنده کیهانی یک شخصیت روحی پیشرو به سبب افزایش عمق بینش و گستره آگاهی، هر دو است. و همینطور که شخصیت به بالا و درون، به سطوح متعالی

الوهیت-گونه می‌رسد، برداشت زمان - فضا به طور فزاینده به برداشتهای فاقد زمان و فاقد فضای مطلقها نزدیک خواهد شد. به طور نسبی، و مطابق نیل تعالی‌گرایانه، این برداشتهای سطح مطلق توسط فرزندان فرجام غائی تجسم می‌شوند.

augmentations of both depth of insight and scope of consciousness. And as personality passes on, upward and inward, to the transcendental levels of Deity-likeness, the time-space concept will increasingly approximate the timeless and spaceless concepts of the Absolutes. Relatively, and in accordance with transcendental attainment, these concepts of the absolute level are to be envisioned by the children of ultimate destiny.

8- در راه رفتن به ناپل و روم

نخستین توقف در مسیر رفتن به ایتالیا در جزیره مالیت بود. عیسی در اینجا یک گفتگوی طولانی با یک مرد جوان افسرده و ناامید به نام کلاودوس داشت. این فرد در نظر داشت که به زندگی خود خاتمه دهد، اما هنگامی که گفتگو با کاتب دمشق را به پایان رساند، گفت: "من مثل یک مرد با زندگی روبرو خواهم شد؛ من دیگر نقش یک آدم ترسو را بازی نخواهم کرد. من نزد مردم خود باز خواهم گشت و کاملاً از نو شروع خواهم کرد." او مدتی کوتاه بعد از آن یک موعظه‌گر مشتاق کلیبیون گشت، و باز بعد از آن در اعلام مسیحیت در روم و ناپل به پطرس پیوست، و بعد از مرگ پطرس به اسپانیا رفت و بشارت مسیح را موعظه کرد. اما او هرگز آگاهی نیافت که مردی که در مالیت به او الهام بخشید همان عیسی بود که او متعاقباً وی را به عنوان نجات دهنده دنیا اعلام نمود.

آنها یک هفته کامل را در سیراکوز گذراندند. رخداد درخور توجه توقف آنها در اینجا بازآموزی عزرا، یک یهودی لغزش کرده، بود. او از مسافرخانه‌ای که عیسی و همراهانش در آن توقف کرده بودند نگاهداری می‌کرد. عزرا مسحور طرز برخورد عیسی شده بود و از او درخواست کرد به او کمک کند به ایمان اسرائیل بازگردد. او با این گفتار ناامیدی خود را ابراز داشت: "من می‌خواهم یک فرزند راستین ابراهیم باشم، اما نمی‌توانم خدا را بیابم." عیسی گفت: "اگر تو به راستی می‌خواهی خدا را پیدا کنی، این میل شدید به واسطه خود گواه این است که او را از پیش پیدا کرده‌ای. دشواری تو این نیست که نمی‌توانی خدا را پیدا کنی، زیرا پدر از پیش تو را پیدا کرده است. مشکل تو صرفاً این است که خدا را نمی‌شناسی. آیا در کتاب ارمیای نبی نخوانده‌ای: 'به دنبال من خواهی گشت و آنگاه که با تمامی قلب خود مرا بجویی مرا خواهی یافت.' و باز همین پیامبر می‌گوید: 'و به تو قلبی خواهم داد که مرا بشناسی، که من خداوند هستم، و تو به مردم من تعلق خواهی داشت، و من خدای تو خواهم بود.' و آیا همچنین در کتاب مقدس نخوانده‌ای که می‌گوید: 'او به انسانها می‌نگرد، و اگر کسی بگوید: من گناه کرده‌ام و حق را مخدوش ساخته‌ام، و مرا سودی نبخشید، سپس خداوند روان آن انسان را از تاریکی نجات خواهد داد، و او نور را خواهد دید.' و عزرا خدا را پیدا کرد و مطابق رضایت روانش. بعدها این یهودی، به همراه یک نوکیش ثروتمند یونانی، نخستین کلیسای مسیحی را در سیراکوز ساخت.

آنها تنها برای یک روز در مسینا توقف کردند، اما طول مدت آن آنقدر کافی بود تا زندگی یک پسر کوچک که یک دستفروش میوه بود را عوض کند. عیسی از او میوه خرید و در عوض او را با نان حیات تغذیه کرد.

8. ON THE WAY TO NAPLES AND ROME

^{1308.1 (1440.1)} The first stop on the way to Italy was at the island of Malta. Here Jesus had a long talk with a downhearted and discouraged young man named Claudus. This fellow had contemplated taking his life, but when he had finished talking with the scribe of Damascus, he said: "I will face life like a man; I am through playing the coward. I will go back to my people and begin all over again." Shortly he became an enthusiastic preacher of the Cynics, and still later on he joined hands with Peter in proclaiming Christianity in Rome and Naples, and after the death of Peter he went on to Spain preaching the gospel. But he never knew that the man who inspired him in Malta was the Jesus whom he subsequently proclaimed the world's Deliverer.

^{1308.2 (1440.2)} At Syracuse they spent a full week. The notable event of their stop here was the rehabilitation of Ezra, the backslidden Jew, who kept the tavern where Jesus and his companions stopped. Ezra was charmed by Jesus' approach and asked him to help him come back to the faith of Israel. He expressed his hopelessness by saying, "I want to be a true son of Abraham, but I cannot find God." Said Jesus: "If you truly want to find God, that desire is in itself evidence that you have already found him. Your trouble is not that you cannot find God, for the Father has already found you; your trouble is simply that you do not know God. Have you not read in the Prophet Jeremiah, 'You shall seek me and find me when you shall search for me with all your heart'? And again, does not this same prophet say: 'And I will give you a heart to know me, that I am the Lord, and you shall belong to my people, and I will be your God'? And have you not also read in the Scriptures where it says: 'He looks down upon men, and if any will say: I have sinned and perverted that which was right, and it profited me not, then will God deliver that man's soul from darkness, and he shall see the light'?" And Ezra found God and to the satisfaction of his soul. Later, this Jew, in association with a well-to-do Greek proselyte, built the first Christian church in Syracuse.

^{1308.3 (1440.3)} At Messina they stopped for only one day, but that was long enough to change the life of a small boy, a fruit vendor, of whom Jesus bought fruit and in turn fed with the bread of life. The lad

پسر کلمات عیسی و نگاه مهربانانه‌ای را که با آن توأم بود هرگز فراموش نکرد. عیسی در حالی که دستش را روی شانه پسر گذاشته بود گفت: "بدرود پسر، همینطور که از کودکی به مردانگی رشد می‌کنی شجاع باش، و بعد از این که بدن را تغذیه کردی، یاد بگیر که چگونه روان را نیز تغذیه کنی. و پدر آسمانی من با تو خواهد بود و پیش از تو خواهد رفت." آن پسر یک هواخواه مذهب میترایی شد و بعدها به اعتقاد مسیحی گروید.

آنها سرانجام به ناپل رسیدند و احساس کردند که از مقصدشان، روم، دور نیستند. گناد در ناپل کار تجاری زیادی داشت، و سوا از وقتی که عیسی به عنوان یک مترجم مورد نیاز بود، او و گنید وقت فراغت خود را در دیدار و کاوش شهر صرف کردند. گنید در یافتن آنهایی که به نظر می‌رسید نیازمند هستند داشت خبره می‌شد. آنها در این شهر فقر زیادی پیدا کردند و خیرات زیادی تقسیم کردند. اما گنید معنی کلمات عیسی را هرگز نفهمید، آنگاه که او بعد از دادن یک سکه به یک گدای خیابانی از درنگ کردن و صحبت کردن به گونه‌ای تسلی دهنده با آن مرد امتناع کرد. عیسی گفت: "چرا برای کسی که نمی‌تواند معنی آنچه را که می‌گویی درک کند کلمات را هدر دهی؟ روح پدر نمی‌تواند به کسی که هیچ ظرفیتی برای فرزندی ندارد آموزش دهد و او را نجات دهد." منظور عیسی این بود که این مرد ذهن نرمال نداشت؛ و این که او فاقد توان واکنش نسبت به هدایت روح بود.

در ناپل هیچ تجربه مهمی وجود نداشت؛ عیسی و مرد جوان شهر را کاملاً کاوش کردند و با لبخند زندهای بسیار به صدها مرد، زن، و کودک، شادی و سرور بخش کردند.

آنها از اینجا از راه کاپوا به روم رفتند، و برای سه روز در کاپوا توقف کردند. آنها از طریق جاده آپیان در کنار حیوانات باربر خود به سوی روم به سفر ادامه دادند، و هر سه مشتاق بودند این نماد امپراتوری و بزرگترین شهر در سرتاسر دنیا را ببینند.

never forgot the words of Jesus and the kindly look which went with them when, placing his hand on the boy's shoulder, he said: "Farewell, my lad, be of good courage as you grow up to manhood and after you have fed the body learn how also to feed the soul. And my Father in heaven will be with you and go before you." The lad became a devotee of the Mithraic religion and later on turned to the Christian faith.

13084 (1440.4) At last they reached Naples and felt they were not far from their destination, Rome. Gonod had much business to transact in Naples, and aside from the time Jesus was required as interpreter, he and Ganid spent their leisure visiting and exploring the city. Ganid was becoming adept at sighting those who appeared to be in need. They found much poverty in this city and distributed many alms. But Ganid never understood the meaning of Jesus' words when, after he had given a coin to a street beggar, he refused to pause and speak comfortingly to the man. Said Jesus: "Why waste words upon one who cannot perceive the meaning of what you say? The spirit of the Father cannot teach and save one who has no capacity for sonship." What Jesus meant was that the man was not of normal mind; that he lacked the ability to respond to spirit leading.

13085 (1441.1) There was no outstanding experience in Naples; Jesus and the young man thoroughly canvassed the city and spread good cheer with many smiles upon hundreds of men, women, and children.

13086 (1441.2) From here they went by way of Capua to Rome, making a stop of three days at Capua. By the Appian Way they journeyed on beside their pack animals toward Rome, all three being anxious to see this mistress of empire and the greatest city in all the world.

مقاله 131. مذاهب دنیا

132 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 130

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 131

مذاهب دنیا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- فلسفه کلبی
- 2- یهودیت
- 3- بودائیسیم
- 4- هندوئیسم
- 5- آیین زرتشت
- 6- سودوانیسم (جین‌گرایی)
- 7- شینتو
- 8- تائوئیسم
- 9- کنفوسیوس‌گرایی
- 10- "مذهب ما"

PAPER 131

THE WORLD'S RELIGIONS

SECTIONS

Introduction

1. Cynicism
2. Judaism
3. Buddhism
4. Hinduism
5. Zoroastrianism
6. Suduanism (Jainism)
7. Shinto
8. Taoism
9. Confucianism
10. "Our Religion"

مقدمه مقاله

در طول اقامت موقت عیسی، گناد، و گنید در اسکندریه، مرد جوان بخش عمده وقتش و مقداری از پول پدرش را که کم هم نبود صرف گردآوری آموزشهای مذاهب دنیا درباره خداوند و روابط او با انسان فانی نمود. گنید بیش از شصت مترجم دانش آموخته را در ساختن این تلخیص دکتربینهای مذهبی دنیا در رابطه با الوهیتها استخدام کرد. و باید در این نوشته به روشنی توضیح داده شود که کلیه این آموزشها که یکتاپرستی را توصیف می‌کردند به طور مستقیم یا غیرمستقیم عمدتاً از موعظه‌های میسیونرهای ماکی‌ونتا ملک صادق مشتق شده بودند. آنها از مقر مرکزیشان در سالیم اعزام گشتند تا دکتربین خدای یگانه — والا مرتبه — را در اقصی نقاط زمین پخش کنند.

در اینجا خلاصه‌ای از دست‌نوشته گنید که او در اسکندریه و روم آماده ساخت ارائه می‌شود. این دست‌نویس تا صدها سال بعد از مرگ او در هند حفظ شده بود. او این مطالب را تحت ده عنوان به صورت زیرین گردآوری نمود:

INTRODUCTION

^{131:01 (14421)} DURING the Alexandrian sojourn of Jesus, Gonod, and Ganid, the young man spent much of his time and no small sum of his father's money making a collection of the teachings of the world's religions about God and his relations with mortal man. Ganid employed more than threescore learned translators in the making of this abstract of the religious doctrines of the world concerning the Deities. And it should be made plain in this record that all these teachings portraying monotheism were largely derived, directly or indirectly, from the preachments of the missionaries of Machiventa Melchizedek, who went forth from their Salem headquarters to spread the doctrine of one God — the Most High — to the ends of the earth.

^{131:02 (14422)} There is presented herewith an abstract of Ganid's manuscript, which he prepared at Alexandria and Rome, and which was preserved in India for hundreds of years after his death. He collected this material under ten heads, as follows:

1- فلسفه کلیبی

باقیمانده آموزشهای حواریون ملک صادق، به غیر از آنهایی که در مذهب یهودی دوام یافتند به بهترین نحو در دکتربینهای کلیبون حفظ شدند. انتخاب گنید در بر گیرنده مطالب زیرین بود:

”خداوند متعال است؛ او خدای والامرتبه آسمان و زمین است. خداوند دایره کامل ابدیت است، و بر جهان جهانیها فرمانروایی می‌کند. او یگانه سازنده آسمانها و زمین است. وقتی او چیزی را مقرر می‌دارد، آن چیز به وقوع می‌پیوندد. خدای ما خدای یگانه است، و او بخشنده و مهربان است. هر چیز که والا، مقدس، راستین، و زیبا است مثل خدای ماست. خدای والامرتبه نور آسمان و زمین است؛ او خدای شرق، غرب، شمال، و جنوب است.

”حتی اگر زمین از بین برود، صورت درخشان متعال در شکوه و جلال پابرجا خواهد ماند. خدای والامرتبه اولین و آخرین، آغاز و پایان هر چیز است. تنها همین یک خدا وجود دارد، و نام او حقیقت است. خداوند خود - موجود است، و او فاقد هر گونه خشم و خصومت است؛ او جاودان و بی‌کران است. خدای ما قادر مطلق و پرسخاوت است. در حالی که او تجلیهای بسیاری دارد، ما فقط خود خدا را می‌پرستیم. خداوند از همه چیز - اسرار ما و اعلانات ما - آگاهی دارد؛ او همچنین می‌داند که هر یک از ما سزاوار چه هستیم. قدرت او با همه چیز برابر است.

”خداوند یک آرامش دهنده و یک محافظ باوفای کلیه کسانی است که از او می‌ترسند و به او اعتماد می‌ورزند. او به کلیه کسانی که به او خدمت می‌کنند نجات را اهدا می‌کند. تمامی آفرینش در قدرت خدای والامرتبه وجود دارد. سرچشمه مهر الهی او تقدس قدرت او است، و عطوفت او ناشی از قدرت بزرگی او است. خدای والامرتبه پیوند بدن و روان را مقرر داشته است و روح خودش را به انسان اعطا نموده است. آنچه که انسان انجام می‌دهد باید به پایان رسد، اما آنچه که آفریننده انجام می‌دهد برای ابد ادامه می‌یابد. ما از تجربه انسان دانش کسب می‌کنیم، اما از طریق ژرف اندیشی به خدای والامرتبه خرد به دست می‌آوریم.

”خداوند بر زمین باران می‌بارد، او موجب تابش آفتاب بر دانه در حال جوانه زدن است، و او محصولات فراوانی از چیزهای خوب این زندگی و نجات جاودان در دنیای آینده را عطا می‌دارد. خدای ما از مرجعیت بزرگی بهره‌مند است؛ نام او عالی است و سرشت او غیرقابل درک است. هنگامی که مریض هستید، خدای والامرتبه است که شما را شفا می‌دهد. خداوند نسبت به تمامی انسانها سرشار از خوبی است؛ ما هیچ دوستی مثل خدای والامرتبه نداریم. بخشش او تمامی مکانها را پر می‌کند و نیکی او تمامی روانها را در بر می‌گیرد. خدای والامرتبه تغییرناپذیر است؛ و در هر لحظه نیاز، او یاور ماست. به هر سو که برای دعا کردن رو می‌کنید، صورت خدای والامرتبه و گوش باز خدای ما آنجاست. شاید شما خود را از انسانها پنهان کنید، اما نه از خداوند. خداوند فاصله زیادی با ما ندارد؛ او همه جا حاضر است. خداوند تمامی مکانها را پر می‌کند و در قلب انسانی که از نام مقدس او می‌ترسد زندگی می‌کند.

1. CYNICISM

131:1.1 (1442:3) The residual teachings of the disciples of Melchizedek, excepting those which persisted in the Jewish religion, were best preserved in the doctrines of the Cynics. Ganid's selection embraced the following:

131:1.2 (1442:4) "God is supreme; he is the Most High of heaven and earth. God is the perfected circle of eternity, and he rules the universe of universes. He is the sole maker of the heavens and the earth. When he decrees a thing, that thing is. Our God is one God, and he is compassionate and merciful. Everything that is high, holy, true, and beautiful is like our God. The Most High is the light of heaven and earth; he is the God of the east, the west, the north, and the south.

131:1.3 (1442:5) "Even if the earth should pass away, the resplendent face of the Supreme would abide in majesty and glory. The Most High is the first and the last, the beginning and the end of everything. There is but this one God, and his name is Truth. God is self-existent, and he is devoid of all anger and enmity; he is immortal and infinite. Our God is omnipotent and bounteous. While he has many manifestations, we worship only God himself. God knows all — our secrets and our proclamations; he also knows what each of us deserves. His might is equal to all things.

131:1.4 (1442:6) "God is a peace giver and a faithful protector of all who fear and trust him. He gives salvation to all who serve him. All creation exists in the power of the Most High. His divine love springs forth from the holiness of his power, and affection is born of the might of his greatness. The Most High has decreed the union of body and soul and has endowed man with his own spirit. What man does must come to an end, but what the Creator does goes on forever. We gain knowledge from the experience of man, but we derive wisdom from the contemplation of the Most High.

131:1.5 (1443:1) "God pours rain upon the earth, he causes the sun to shine upon the sprouting grain, and he gives us the abundant harvest of the good things of this life and eternal salvation in the world to come. Our God enjoys great authority; his name is Excellent and his nature is unfathomable. When you are sick, it is the Most High who heals you. God is full of goodness toward all men; we have no friend like the Most High. His mercy fills all places and his goodness encompasses all souls. The Most High is changeless; and he is our helper in every time of need. Wherever you turn to pray, there is the face of the Most High and the open ear of our God. You may hide yourself from men, but not from God. God is not a great distance from us; he is omnipresent. God fills all places and lives in the heart of the man who fears his holy name. Creation is in the Creator and the Creator in his creation. We

آفرینش در آفریننده است و آفریننده در آفرینش او. ما به دنبال خدای والامرتبه می‌گردیم و سپس او را در قلبهایمان پیدا می‌کنیم. شما به دنبال یک دوست عزیز می‌گردید، و سپس او را در روان خود کشف می‌کنید.

”انسانی که خدا را می‌شناسد همهٔ انسانها را برابر می‌بیند؛ آنها برادران او هستند. آنهایی که خودخواه هستند، آنهایی که برادران خود در جسم را نادیده می‌انگارند، پاداششان فقط فرسودگی است. آنهایی که به هموعان خود مهر می‌ورزند و آنهایی که قلبی پاک دارند خداوند را خواهند دید. خداوند هرگز صداقت را فراموش نمی‌کند. او پاکدلان را به سوی حقیقت هدایت خواهد کرد، زیرا خداوند حقیقت است.

”در زندگی خود خطا را و ازگون سازید و از طریق عشق به حقیقت زنده بر شرارت چیره شوید. در تمامی روابط خود با انسانها پاسخ شرارت را با نیکی دهید. خداوند متعال باگذشت و بامحبت است؛ او بخشنده است. بگذارید خدا را دوست بداریم، زیرا او در ابتدا به ما مهر ورزید. از طریق مهر خداوند و از طریق بخشش او ما نجات خواهیم یافت. انسانهای فقیر و انسانهای غنی برادرند. خداوند پدر آنها است. شرارتی را که به خود روا نمی‌داری به دیگران روا مدار.

”در تمامی لحظات نام او را بخوان، و همینطور که به نام او ایمان می‌آوری، دعای تو شنیده خواهد شد. چه افتخار بزرگی است که خدای والامرتبه را پرستش کنیم! تمامی کرات و جهانها خدای والامرتبه را پرستش می‌کنند. و با تمامی دعاها بهت سپاسگزاری کن — به پرستش برخیز. پرستش نیایش‌آمیز از شرارت احتراز می‌کند و گناه را قدغن می‌سازد. در تمامی لحظات بگذارید نام خدای والامرتبه را ستایش کنیم. انسانی که به خدای والامرتبه پناه می‌جوید نقایصش را از جهان پنهان می‌سازد. هنگامی که با یک قلب پاک در پیشگاه خداوند می‌ایستید، نسبت به تمامی آفرینش بی‌پاک می‌شوید. خدای والامرتبه مثل یک پدر و مادر با محبت است؛ او به راستی ما فرزندان در زمین را دوست دارد. خدای ما، ما را خواهد بخشید و قدمهای ما را به راههای نجات هدایت خواهد کرد. او دست ما را خواهد گرفت و ما را به سوی خود هدایت خواهد نمود. خداوند آنهایی را که به او اعتماد دارند نجات می‌دهد؛ او انسان را مجبور نمی‌سازد که به نام او خدمت کند.

”اگر ایمان به خدای والامرتبه به قلب شما وارد شده است، پس در سرتاسر روزهای زندگیتان از ترس رها خواهید بود. خود را به دلیل رفاه خدانشناسان ناراحت نکنید؛ از آنهایی که نقشهٔ شرورانه می‌کشند نترسید؛ بگذارید روان از گناه دوری گزیند و اعتماد کامل خود را به خدای نجات قرار دهید. روان خستهٔ انسان سرگردان در بازوان خدای والامرتبه آرامش ابدی می‌یابد؛ انسان خردمند مشتاق آغوش الهی است؛ زمین فرزند مشتاق امنیت بازوان پدر جهانی است. انسان والامنش به دنبال آن مرتبت والایی است که روان انسان در آن با روح متعال در می‌آمیزد. خداوند عادل است؛ آن میوه‌ای را که از کاشتهای خود در این دنیا دریافت نکنیم، در دنیای بعد دریافت خواهیم کرد.“

search for the Most High and then find him in our hearts. You go in quest of a dear friend, and then you discover him within your soul.

131:16 (14432) “The man who knows God looks upon all men as equal; they are his brethren. Those who are selfish, those who ignore their brothers in the flesh, have only weariness as their reward. Those who love their fellows and who have pure hearts shall see God. God never forgets sincerity. He will guide the honest of heart into the truth, for God is truth.

131:17 (14433) “In your lives overthrow error and overcome evil by the love of the living truth. In all your relations with men do good for evil. The Lord God is merciful and loving; he is forgiving. Let us love God, for he first loved us. By God's love and through his mercy we shall be saved. Poor men and rich men are brothers. God is their Father. The evil you would not have done you, do not to others.

131:18 (14434) “At all times call upon his name, and as you believe in his name, so shall your prayer be heard. What a great honor it is to worship the Most High! All the worlds and the universes worship the Most High. And with all your prayers give thanks — ascend to worship. Prayerful worship shuns evil and forbids sin. At all times let us praise the name of the Most High. The man who takes shelter in the Most High conceals his defects from the universe. When you stand before God with a clean heart, you become fearless of all creation. The Most High is like a loving father and mother; he really loves us, his children on earth. Our God will forgive us and guide our footsteps into the ways of salvation. He will take us by the hand and lead us to himself. God saves those who trust him; he does not compel man to serve his name.

131:19 (14435) “If the faith of the Most High has entered your heart, then shall you abide free from fear throughout all the days of your life. Fret not yourself because of the prosperity of the ungodly; fear not those who plot evil; let the soul turn away from sin and put your whole trust in the God of salvation. The weary soul of the wandering mortal finds eternal rest in the arms of the Most High; the wise man hungers for the divine embrace; the earth child longs for the security of the arms of the Universal Father. The noble man seeks for that high estate wherein the soul of the mortal blends with the spirit of the Supreme. God is just: What fruit we receive not from our plantings in this world we shall receive in the next.”

قینیان فلسطین بخش عمده آموزشهای ملک صانع را حفظ کردند، و از این نگاشته‌ها، بدان گونه که توسط یهودیان حفظ شد و تغییر یافت، عیسی و گنید بخشهای زیر را انتخاب کردند:

”در آغاز خدا آسمانها و زمین و تمامی چیزهایی را که در آن هستند آفرید. و بنگرید، تمامی آنچه را که آفرید بسیار نیکو بود. پروردگار، او خداوند است؛ غیر از او هیچ چیز در آسمان در بالا و زمین در پایین وجود ندارد. از این رو خداوند خدای خود را با تمام قلبلتن و با تمام وجودتن و با تمام توانتن دوست بدارید. همانطور که آبها دریا را می‌پوشانند زمین از شناخت خداوند پر خواهد شد. آسمانها جلال خداوند را اعلام می‌دارند، و فلک کار دست او را نشان می‌دهد. روز بعد از روز سخن می‌گوید؛ شب بعد از شب شناخت نشان می‌دهد. هیچ سخن یا زبانی وجود ندارد که صدای آنها در آنجا شنیده نشود. کار خداوند بزرگ است، و او همه چیز را با خرد آفریده است؛ بزرگی خداوند اکتشاف‌ناپذیر است. او تعداد ستارگان را می‌داند؛ او همگی آنها را با نامشان صدا می‌زند.

”قدرت خداوند عظیم است، و فهم او بی‌نهایت است. خداوند می‌فرماید: ‘همانطور که آسمانها از زمین بالاترند، راههای من نیز از راههای شما و افکار من از افکار شما بالاترند.’ خداوند چیزهای ژرف و نهان را آشکار می‌سازد، زیرا در او نور ساکن است. خداوند بخشنده و دلسوز است؛ او بسیار بردبار و سرشار از نیکی و حقیقت است. خداوند خوب و درستکار است؛ او فروتن را با درایت هدایت خواهد کرد. بجشید و ببینید که خداوند خوب است! پربرکت است انسانی که به خداوند اعتماد می‌کند. خداوند پناهگاه و قوت ماست، یک یاور کاملاً حاضر در هنگام دشواری.

”بخشش خداوند برای آنهایی که از او و درستکاری او می‌ترسند، حتی برای فرزندان فرزندان ما، از جاودان تا جاودان است. خداوند دلسوز و سرشار از شفقت است. خداوند نسبت به همه خوب است، و بخششهای مهرآمیز او تمام آفرینش او را در بر می‌گیرد؛ او دل شکستگان را شفا می‌دهد و زخمهای آنان را می‌بندد. از روح خداوند به کجا بروم؟ از حضور الهی به کجا بگریزم؟ خدای متعال و والا که در ابدیت ساکن است، و اسمش مقدس است می‌فرماید: ‘من در مکان بالا و مقدس و نیز نزد آن که یک قلب توبه‌کار و یک روح فروتن دارد اقامت دارم!’ هیچکس نمی‌تواند خود را از خدای ما پنهان سازد، زیرا او آسمان و زمین را پر می‌کند. بگذارید فلک خوشحال باشد و بگذارید زمین شادی کند. بگذارید تمام ملتها بگویند: خداوند سلطنت می‌کند! خداوند را سپاس گوید، زیرا بخشش او تا ابد پا بر جاست.

”فلک درستکاری خداوند را اعلام می‌دارد، و تمام مردم جلال او را دیده‌اند. خداوند است که ما را آفریده است، و نه خود ما؛ ما مردم او هستیم، گوسفند چراگاه او. بخشش او ابدی است، و حقیقت او برای تمام نسلها پا بر جاست. خدای ما در میان ملتها فرمانروا است. بگذارید زمین از جلال او پر شود! وه که انسانها خدا را برای نیکی او و برای هدایای شگفت‌آور او به فرزندان انسانها ستایش می‌کنند!

131:21 (1444:1) The Kenites of Palestine salvaged much of the teaching of Melchizedek, and from these records, as preserved and modified by the Jews, Jesus and Ganid made the following selection:

131:22 (1444:2) “In the beginning God created the heavens and the earth and all things therein. And, behold, all he created was very good. The Lord, he is God; there is none beside him in heaven above or upon the earth beneath. Therefore shall you love the Lord your God with all your heart and with all your soul and with all your might. The earth shall be full of the knowledge of the Lord as the waters cover the sea. The heavens declare the glory of God, and the firmament shows his handiwork. Day after day utters speech; night after night shows knowledge. There is no speech or language where their voice is not heard. The Lord's work is great, and in wisdom has he made all things; the greatness of the Lord is unsearchable. He knows the number of the stars; he calls them all by their names.

131:23 (1444:3) “The power of the Lord is great and his understanding infinite. Says the Lord: ‘As the heavens are higher than the earth, so are my ways higher than your ways, and my thoughts higher than your thoughts.’ God reveals the deep and secret things because the light dwells with him. The Lord is merciful and gracious; he is long-suffering and abundant in goodness and truth. The Lord is good and upright; the meek will he guide in judgment. Taste and see that the Lord is good! Blessed is the man who trusts God. God is our refuge and strength, a very present help in trouble.

131:24 (1444:4) “The mercy of the Lord is from everlasting to everlasting upon those who fear him and his righteousness even to our children's children. The Lord is gracious and full of compassion. The Lord is good to all, and his tender mercies are over all his creation; he heals the brokenhearted and binds up their wounds. Whither shall I go from God's spirit? whither shall I flee from the divine presence? Thus says the High and Lofty One who inhabits eternity, whose name is Holy: ‘I dwell in the high and holy place; also with him who is of a contrite heart and a humble spirit!’ None can hide himself from our God, for he fills heaven and earth. Let the heavens be glad and let the earth rejoice. Let all nations say: The Lord reigns! Give thanks to God, for his mercy endures forever.

131:25 (1444:5) “The heavens declare God's righteousness, and all the people have seen his glory. It is God who has made us, and not we ourselves; we are his people, the sheep of his pasture. His mercy is everlasting, and his truth endures to all generations. Our God is governor among the nations. Let the earth be filled with his glory! O that men would praise the Lord for his goodness and for his wonderful gifts to the children of men!

”خداوند انسان را اندکی کمتر از الهی ساخته است و او را با عشق و بخشش مزین نموده است. خداوند راه درستکار را می‌داند، اما راه فرد خدانشناس تباه خواهد شد. ترس از خدا آغاز خرد است؛ شناخت متعال فهم است. خدای قادر می‌فرماید: ‘پیش روی من گام بردار و کامل باش.’ فراموش نکن که غرور پیش از نابودی و یک روحیه مغرور پیش از سقوط می‌آید. آن که بر نفس خود مسلط باشد از آن که یک شهر را تسخیر می‌کند قدرتمندتر است. خداوند خدای مقدس می‌فرماید: ‘در بازگشت به آرامش معنوی خود نجات خواهی یافت؛ قدرت تو در سکوت و اعتماد خواهد بود.’ آنهایی که منتظر خدا می‌مانند قدرت خود را احیا خواهند کرد. آنها با بالهایی همچون عقابها فراز خواهند یافت. آنها خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛ آنها قدم خواهند زد و دچار ضعف نخواهند شد. خداوند در برابر ترس تو به تو آرامش خواهد داد. خداوند می‌فرماید: ‘نترس، زیرا من با تو هستم. بیمناک نباش، زیرا من خدای تو هستم. من به تو قوت خواهم بخشید؛ من به تو کمک خواهم کرد؛ آری، من تو را با دست راست عدالتم حفظ خواهم کرد.’

”خداوند پدر ماست؛ خداوند رستگار کننده ماست. خداوند فرشتگان جهان را آفریده است، و او همه آنها را حفظ می‌کند. عدالت او مثل کوهها و داوری او مثل ژرفای عظیم است. او موجب می‌شود که ما از نهر لذت‌های او بنوشیم، و ما در نور او نور را خواهیم دید. خوب است که از خدا سپاسگزاری کنیم و برای خدای والا مرتبه سرود نیایش بخوانیم؛ در بامداد مهربانی مهرآمیز و هر شب وفاداری الهی نشان دهیم. پادشاهی خداوند یک پادشاهی جاودان است، و سلطنت او در تمام نسلها پایدار است. خداوند شبان من است؛ محتاج نخواهم بود. او در چراگاههای سرسبز مرا می‌خواباند؛ نزد آبهای آرامبخش مرا هدایت می‌کند. جان مرا تازه می‌سازد. به راههای درست هدایت می‌کند. آری، حتی اگر در وادی تاریک مرگ گام بردارم، از شرارت نخواهم ترسید، زیرا خدا با من است. همانا در تمام روزهای زندگیم نیکی و رحمت مرا دنبال خواهد نمود، و در خانه خداوند برای ابد ساکن خواهم بود.

”یهوه خدای نجات من است؛ از این رو اعتماد خود را در نام الهی خواهم گذاشت. من با تمام قلم به خدا اعتماد خواهم ورزید؛ به فهم خود متکی نخواهم بود. در تمام راههای خود از او قدردانی خواهم کرد، و او راههای مرا هدایت خواهد نمود. خدا وفادار است؛ او برای آنهایی که به او خدمت می‌کنند پیمانش را حفظ می‌کند؛ درستکار با ایمانش زندگی خواهد کرد. اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی بدین خاطر است که گناه بر در به کمین نشسته؛ انسانها شرارتی را که کشت می‌کنند و گناهی را که می‌کارند درو می‌کنند. به سبب شریران خویشتن را مشوش مساز. اگر در قلبت شرارت راه دهی، خداوند صدای تو را نخواهد شنید؛ اگر بر ضد خداوند گناه ورزی، به روان خودت نیز زیان می‌رسانی. خدا کار هر انسان با هر کار نهان را مورد داوری قرار خواهد داد، چه نیک باشد یا شریرانه. انسان بدان گونه است که در قلبش می‌اندیشد.

”خداوند به همه آنان که با صداقت و در راستی او را می‌خوانند نزدیک است. ممکن است یک شب به گریه بگذرد، اما در بامداد شادمانی می‌آید. دل شادمان داروی شفابخش است. خداوند هیچ چیز نیکو را از آنان که در

131:26 (1444) “God has made man a little less than divine and has crowned him with love and mercy. The Lord knows the way of the righteous, but the way of the ungodly shall perish. The fear of the Lord is the beginning of wisdom; the knowledge of the Supreme is understanding. Says the Almighty God: ‘Walk before me and be perfect.’ Forget not that pride goes before destruction and a haughty spirit before a fall. He who rules his own spirit is mightier than he who takes a city. Says the Lord God, the Holy One: ‘In returning to your spiritual rest shall you be saved; in quietness and confidence shall be your strength.’ They who wait upon the Lord shall renew their strength; they shall mount up with wings like eagles. They shall run and not be weary; they shall walk and not be faint. The Lord shall give you rest from your fear. Says the Lord: ‘Fear not, for I am with you. Be not dismayed, for I am your God. I will strengthen you; I will help you; yes, I will uphold you with the right hand of my righteousness.’

131:27 (1445) “God is our Father; the Lord is our redeemer. God has created the universal hosts, and he preserves them all. His righteousness is like the mountains and his judgment like the great deep. He causes us to drink of the river of his pleasures, and in his light we shall see light. It is good to give thanks to the Lord and to sing praises to the Most High; to show forth loving-kindness in the morning and the divine faithfulness every night. God’s kingdom is an everlasting kingdom, and his dominion endures throughout all generations. The Lord is my shepherd; I shall not want. He makes me to lie down in green pastures; he leads me beside still waters. He restores my soul. He leads me in the paths of righteousness. Yes, even though I walk through the valley of the shadow of death, I will fear no evil, for God is with me. Surely goodness and mercy shall follow me all the days of my life, and I shall dwell in the house of the Lord forever.

131:28 (1445) “Yahweh is the God of my salvation; therefore in the divine name will I put my trust. I will trust in the Lord with all my heart; I will lean not upon my own understanding. In all my ways I will acknowledge him, and he shall direct my paths. The Lord is faithful; he keeps his word with those who serve him; the just shall live by his faith. If you do not well, it is because sin lies at the door; men reap the evil they plough and the sin they sow. Fret not yourself because of evildoers. If you regard iniquity in your heart, the Lord will not hear you; if you sin against God, you also wrong your own soul. God will bring every man’s work to judgment with every secret thing, whether it be good or evil. As a man thinks in his heart, so is he.

131:29 (1445) “The Lord is near all who call upon him in sincerity and in truth. Weeping may endure for a night, but joy comes in the morning. A merry heart does good like a medicine. No good thing will God

راستی گام برمی‌دارند دریغ نخواهد داشت. از خدا بترس و فرامین او را نگاه دار، زیرا این تمام وظیفه انسان است. خداوند که آسمانها را آفرید و زمین را شکل داد می‌فرماید: 'غیر از من خدایی وجود ندارد، خدایی عادل و یک نجات دهنده. ای تمام کرانه‌های زمین، رو به سوی من آرید و نجات یابید. اگر مرا بجویی، مرا خواهی یافت، اگر با تمام قلبت مرا بجویی.' فروتنان وارث زمین خواهند شد و از وفور آرامش لذت خواهند برد. هر کس شرارت بکارد بلا-درو خواهد کرد؛ آنهایی که باد می‌کارند گردباد درو خواهند کرد.

"خداوند می‌فرماید: 'اکنون بیا، بگذار با هم استدلال کنیم، گر چه گناهانت همچون ارغوان باشد، همچون برف سفید خواهد شد. و گر چه همچون قرمز، سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد.' اما برای شرور هیچ آرامشی وجود ندارد؛ گناهان خودت است که چیزهای خوب را از شما باز داشته است. خداوند سلامتی رخسار من و شادی روان من است. خدای جاودان قوت من است؛ او منزلگاه ماست، و زیر ما بازوان جاودان است. خداوند به شکسته دلان نزدیک است؛ او همه آنهایی را که یک روح کودکوار دارند نجات می‌دهد. رنجهای انسان پرهیزکار بسیار است، اما خداوند او را از همه آنها رهایی خواهد بخشید. راه خود را به خدا بسپار — به او اعتماد کن — و او تو را از آن عبور خواهد داد. او که در مکان سری والامرتبه اقامت دارد زیر سایه قادر متعال خواهد ماند.

"همسایه‌ات را همچون خویشتن دوست بدار؛ با هیچکس دشمنی مکن. از هر آنچه که نفرت داری با هیچکس انجام نده. برادرت را دوست بدار، زیرا خداوند گفته است: 'من فرزندانم را به رایگان دوست خواهم داشت.' راه درستکار همانند نور درخشانی است که تا روز کامل بیشتر و بیشتر می‌درخشد. آنهایی که خردمند هستند به سان درخشش آسمان و آنهایی که بسیاری را به درستکاری سوق می‌دهند به صورت ستارگان برای ابد و همیشه خواهند درخشید. بگذار که شرور از راه شرورانه خویش و انسان ناپارسا از اندیشه‌های شورشگرانه خویش دست کشد. خداوند می‌فرماید: 'بگذار به سوی من بازگردند، و من به آنها ترحم خواهم داشت؛ من به وفور خواهم بخشید.'

"خداوند، آفریننده آسمان و زمین می‌فرماید: 'آنهایی که قوانین مرا دوست دارند آرامش زیادی دارند. فرامین من اینها هستند: مرا با تمام قلبت دوست بدار؛ تو را خدایان دیگر جز من مباد؛ نام مرا بیهوده مبر؛ روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس شمار؛ پدر و مادرت را گرامی دار؛ قتل مکن؛ زنا مکن؛ دزدی مکن؛ شهادت دروغ مده؛ طمع موز.'"

"و برای همه آنهایی که خداوند را در حد عالی و همسایگانشان را همچون خودشان دوست دارند، خدای آسمان می‌فرماید: 'تو را از گور رها خواهم ساخت؛ تو را از مرگ نجات خواهم داد. نسبت به فرزندانم بخشنده و نیز عادل خواهم بود. آیا در رابطه با مخلوقاتم در زمین نگفته‌ام، که فرزندان خدای زنده هستید؟ و آیا شما را با یک مهر جاودان دوست نداشته‌ام؟ و آیا شما را نخوانده‌ام که همچون من شوید و تا ابد با من در بهشت سکنی گزینید؟"

withhold from those who walk uprightly. Fear God and keep his commandments, for this is the whole duty of man. Thus says the Lord who created the heavens and who formed the earth: 'There is no God beside me, a just God and a savior. Look to me and be saved, all the ends of the earth. If you seek me, you shall find me if you search for me with all your heart.' The meek shall inherit the earth and shall delight themselves in the abundance of peace. Whoever sows iniquity shall reap calamity; they who sow the wind shall reap the whirlwind.

131:210 (1445:4) "'Come now, let us reason together,' says the Lord, 'Though your sins be as scarlet, they shall be as white as snow. Though they be red like crimson, they shall be as wool.' But there is no peace for the wicked; it is your own sins which have withheld the good things from you. God is the health of my countenance and the joy of my soul. The eternal God is my strength; he is our dwelling place, and underneath are the everlasting arms. The Lord is near to those who are brokenhearted; he saves all who have a childlike spirit. Many are the afflictions of the righteous man, but the Lord delivers him out of them all. Commit your way to the Lord — trust him — and he will bring it to pass. He who dwells in the secret place of the Most High shall abide under the shadow of the Almighty.

131:211 (1445:5) "Love your neighbor as yourself; bear a grudge against no man. Whatsoever you hate do to no man. Love your brother, for the Lord has said: 'I will love my children freely.' The path of the just is as a shining light which shines more and more until the perfect day. They who are wise shall shine as the brightness of the firmament and they who turn many to righteousness as the stars forever and ever. Let the wicked forsake his evil way and the unrighteous man his rebellious thoughts. Says the Lord: 'Let them return to me, and I will have mercy on them; I will abundantly pardon.'

131:212 (1446:1) "Says God, the creator of heaven and earth: 'Great peace have they who love my law. My commandments are: You shall love me with all your heart; you shall have no gods before me; you shall not take my name in vain; remember the Sabbath day to keep it holy; honor your father and mother; you shall not kill; you shall not commit adultery; you shall not steal; you shall not bear false witness; you shall not covet.'

131:213 (1446:1) "And to all who love the Lord supremely and their neighbors like themselves, the God of heaven says: 'I will ransom you from the grave; I will redeem you from death. I will be merciful to your children, as well as just. Have I not said of my creatures on earth, you are the sons of the living God? And have I not loved you with an everlasting love? Have I not called you to become like me and to dwell forever with me in Paradise?'"

3- بودانیسم

گنید از این کشف شوکه شد که چقدر بودانیسم به این که یک مذهب بزرگ و زیبای بدون خدا، بدون یک الوهیت شخصی و جهانی شود نزدیک شد. با این وجود، او نگارشات از برخی اعتقادات پیشین را پیدا نمود که چیزی از تأثیر آموزشهای بشارت دهندگان ملک صادق را منعکس می‌ساخت که حتی تا روزگاران بودا کارشان را در هند ادامه دادند. عیسی و گنید بیانات زیرین را از نوشتجات بودایی گردآوری نمودند:

”از درون یک قلب پاک شادی به سوی بی‌نهایت جاری خواهد شد؛ تمام وجود من با این سرور ابرانسانی در آرامش خواهد بود. روان من سرشار از خرسندی است، و قلب من لیریز از شادمانی اطمینان صلح جویانه است. من ترسی ندارم؛ من از اضطراب رها هستم. من در امنیت زندگی می‌کنم، و دشمنانم نمی‌توانند مرا مضطرب سازند. من از میوه‌های اعتماد به نفسم خشنودم. من شیوه دسترسی آسان به جاودانه را پیدا نموده‌ام. من دعا می‌کنم که در سفر طولانی ایمانم مرا قوت بخشد؛ من می‌دانم که ایمان از فراسو مرا ناکام نخواهد گذاشت. من می‌دانم که اگر برادرانم از ایمان به جاودانه سرشار شوند بهروزی خواهند یافت، حتی ایمانی که اعتدال، درستکاری، خرد، شهامت، دانش، و پشتکار می‌آفریند. بگذار اندوه را ترک کنیم و ترس را به دور افکنیم. بگذارید از طریق ایمان، درستکاری حقیقی و جوانمردی راستین را حفظ کنیم. بگذارید یاد بگیریم که روی عدالت و بخشش ژرف اندیشی کنیم. ایمان ثروت راستین انسان، و عطیة پرهیزکاری و جلال است.

”ناپارسایی قابل نکوهش است؛ گناه نفرت‌انگیز است. شرارت خوار کننده است، چه در اندیشه نگاه داشته شود و یا در کنشها شکل داده شود. همانطور که گرد و خاک از پی باد می‌آید، درد و اندوه به دنبال راه شرارت‌آمیز می‌آید. همانطور که سایه جسم چیزهای مادی را دنبال می‌کند، شادی و آرامش ذهن از پی اندیشه پاک و زندگی پارسامنشانه می‌آید. شرارت میوه اندیشه به خطا رهنمون شده است. این شرورانه است که در جایی که گناهی وجود ندارد گناه دیده شود، و جایی که گناه وجود دارد گناه دیده نشود. شرارت راه دگرپنهای دروغین است. آنهایی که از طریق دیدن چیزها بدن گونه که هستند از شرارت اجتناب می‌کنند، با پذیرش حقیقت بدین ترتیب شادی به دست می‌آورند. با بیزاری از گناه به تیره بختی خویش پایان دهید. وقتی که به خدای متعال نظر می‌افکنید، با تمام جان و دل از گناه دوری کنید. برای شرارت عذرخواهی نکنید؛ برای گناه بهانه نیاورید. شما از طریق تلاشهایتان برای جبران گناهان گذشته، قدرت به دست می‌آوردید که در برابر تمایلات آینده نسبت به آن مقاومت کنید. خویشنداری ناشی از توبه است. هیچ تقصیر اعتراف نشده را در برابر خدای متعال باقی نگذارید.

”شادی و سرور پاداش اعمالی هستند که به خوبی و برای جلال خدای جاودان انجام می‌شوند. هیچ انسانی نمی‌تواند شما را از آزادی ذهن خونتان محروم کند. آنگاه که ایمان مذهبیتان را از قید و بند رها ساخت، هنگامی که ذهن، مثل یک کوه، استوار و غیرقابل حرکت شد، آنگاه آرامش روان مثل یک رودخانه آب به آرامی جاری خواهد گشت. آنهایی که از نجات مطمئن

3. BUDDHISM

131:31 (1446:3) Ganid was shocked to discover how near Buddhism came to being a great and beautiful religion without God, without a personal and universal Deity. However, he did find some record of certain earlier beliefs which reflected something of the influence of the teachings of the Melchizedek missionaries who continued their work in India even to the times of Buddha. Jesus and Ganid collected the following statements from the Buddhist literature:

131:32 (1446:4) “Out of a pure heart shall gladness spring forth to the Infinite; all my being shall be at peace with this supermortal rejoicing. My soul is filled with content, and my heart overflows with the bliss of peaceful trust. I have no fear; I am free from anxiety. I dwell in security, and my enemies cannot alarm me. I am satisfied with the fruits of my confidence. I have found the approach to the Immortal easy of access. I pray for faith to sustain me on the long journey; I know that faith from beyond will not fail me. I know my brethren will prosper if they become imbued with the faith of the Immortal, even the faith that creates modesty, uprightness, wisdom, courage, knowledge, and perseverance. Let us forsake sorrow and disown fear. By faith let us lay hold upon true righteousness and genuine manliness. Let us learn to meditate on justice and mercy. Faith is man’s true wealth; it is the endowment of virtue and glory.

131:33 (1446:5) “Unrighteousness is contemptible; sin is despicable. Evil is degrading, whether held in thought or wrought out in deeds. Pain and sorrow follow in the path of evil as the dust follows the wind. Happiness and peace of mind follow pure thinking and virtuous living as the shadow follows the substance of material things. Evil is the fruit of wrongly directed thinking. It is evil to see sin where there is no sin; to see no sin where there is sin. Evil is the path of false doctrines. Those who avoid evil by seeing things as they are gain joy by thus embracing the truth. Make an end of your misery by loathing sin. When you look up to the Noble One, turn away from sin with a whole heart. Make no apology for evil; make no excuse for sin. By your efforts to make amends for past sins you acquire strength to resist future tendencies thereto. Restraint is born of repentance. Leave no fault unconfessed to the Noble One.

131:34 (1447:1) “Cheerfulness and gladness are the rewards of deeds well done and to the glory of the Immortal. No man can rob you of the liberty of your own mind. When the faith of your religion has emancipated your heart, when the mind, like a mountain, is settled and immovable, then shall the peace of the soul flow tranquilly like a river of

هستند برای همیشه از شهوت، حسادت، نفرت، و فریفتگی ثروت رها می‌باشند. در حالی که ایمان، انرژی زندگی بهتر است، با این حال، شما باید نجات خود را با پشتکار به دست آورید. اگر از نجات نهایی خود مطمئن هستید، پس اطمینان حاصل کنید که به طور صادقانه به دنبال تحقق عدالت کامل هستید. اطمینان قلب را که از درون سرچشمه می‌یابد پرورش دهید، و بدین ترتیب از شور و شغف نجات ابدی بهره‌مند شوید.

”هیچ فرد مذهب‌گرا که به تن‌پروری، تن‌آسایی، سستی، بیکاری، بی‌شرمی، و خودخواهی اصرار می‌ورزد نمی‌تواند امید داشته باشد که به روشن‌بینی خرد جاودان دست می‌یابد. اما هر کس که باتدبیر، محتاط، اندیشمند، پراشتیاق، و دارای خلوص نیت و پشتکار باشد، حتی در حالی که هنوز در زمین زندگی می‌کند، می‌تواند به روشن‌بینی متعالی آرامش و آزادی خرد الهی دست یابد. به خاطر داشته باشید که هر کاری پاداش خود را دریافت خواهد کرد. شرارت به اندوه منجر می‌شود و گناه به درد منتهی می‌گردد. شادی و سرور پیامد یک زندگی نیک هستند. حتی فرد شرارت‌کار پیش از آن که وقت نتیجه کامل کارهای شرارت‌آمیزش فرا برسد، از یک دوره مهلت اضافه برخوردار می‌گردد، اما ثمره کامل تبهکاری باید به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر فرا برسد. اجازه ندهید که هیچ انسانی گناه را ناچیز شمارد، و در قلبش بگوید: ‘جزای خطاکاری به من نزدیک نخواهد شد.’ کاری را که انجام دهی، با داوری خردمندانه به تو انجام خواهد شد. آن بی‌عدالتی که به هموعانت می‌کنی به تو باز خواهد گشت. مخلوق نمی‌تواند از عاقبت کارهایش بگریزد.

”نادان در قلبش گفته است: ‘اهریمن بر من چیره خواهد گشت؛’ اما ایمنی فقط هنگامی یافت می‌شود که روان آرزوی تصحیح شدن را دارد و ذهن به دنبال خرد است. مرد خردمند یک روان متعالی است که در میان دشمنانش دوستانه، در بین آشوبگران آرام، و در میان آزمندان سخاوتمند است. عشق به خود مثل علفهای هرز در یک مزرعه مرغوب است. خودخواهی به اندوه می‌انجامد؛ نگرانی مداوم نابود می‌سازد. ذهن فرمانبردار شادی به ارمغان می‌آورد. بزرگترین جنگجو اوست که بر خود چیره می‌شود و خود را مهار می‌کند. خویش‌تداری در همه چیز خوب است. فقط آن کس یک شخص برتر است که فضیلت را ارج می‌نهد و به وظیفه‌اش پایبند است. اجازه ندهید که خشم و نفرت بر شما استیلا یابد. در رابطه با هیچکس به تندی سخن نگویند. قناعت بزرگترین ثروت است. آنچه که با خردمندی داده می‌شود به خوبی ذخیره می‌گردد. آن کارهایی را که مایل نیستید نسبت به شما انجام شود نسبت به دیگران انجام ندهید. پاسخ شرارت را با نیکی دهید؛ با نیکی بر شرارت فائق آید.

”یک روان درستکار بیش از حاکمیت بر تمام زمین مطلوب است. جاودانگی مقصد صداقت، و مرگ فرجام زندگی بی‌فکرانه است. آنهایی که دارای خلوص نیت و پشتکار هستند نمی‌میرند، و بی‌فکران از پیش مرده‌اند. پریرکتند آنهایی که نسبت به وضعیت نامیرا از درون‌نگری برخوردارند. آنهایی که زندگان را شکنجه می‌کنند بعد از مرگ شادی نخواهند یافت. آنهایی که عاری از خودخواهی هستند به بهشت می‌روند. آنها در آنجا در خوشی سخاوتمندی بیکران شادی خواهند کرد، و سخاوتمندی و لامشانه آنها مداوماً افزون خواهد گشت. هر انسانی که به گونه‌ای پارسامنشانه بیانید، با بزرگ

waters. Those who are sure of salvation are forever free from lust, envy, hatred, and the delusions of wealth. While faith is the energy of the better life, nevertheless, must you work out your own salvation with perseverance. If you would be certain of your final salvation, then make sure that you sincerely seek to fulfill all righteousness. Cultivate the assurance of the heart which springs from within and thus come to enjoy the ecstasy of eternal salvation.

131:35 (1447:2) “No religionist may hope to attain the enlightenment of immortal wisdom who persists in being slothful, indolent, feeble, idle, shameless, and selfish. But whoso is thoughtful, prudent, reflective, fervent, and earnest — even while he yet lives on earth — may attain the supreme enlightenment of the peace and liberty of divine wisdom. Remember, every act shall receive its reward. Evil results in sorrow and sin ends in pain. Joy and happiness are the outcome of a good life. Even the evildoer enjoys a season of grace before the time of the full ripening of his evil deeds, but inevitably there must come the full harvest of evil-doing. Let no man think lightly of sin, saying in his heart: ‘The penalty of wrongdoing shall not come near me.’ What you do shall be done to you, in the judgment of wisdom. Injustice done to your fellows shall come back upon you. The creature cannot escape the destiny of his deeds.

131:36 (1447:3) “The fool has said in his heart, ‘Evil shall not overtake me’; but safety is found only when the soul craves reproof and the mind seeks wisdom. The wise man is a noble soul who is friendly in the midst of his enemies, tranquil among the turbulent, and generous among the grasping. Love of self is like weeds in a goodly field. Selfishness leads to grief; perpetual care kills. The tamed mind yields happiness. He is the greatest of warriors who overcomes and subdues himself. Restraint in all things is good. He alone is a superior person who esteems virtue and is observant of his duty. Let not anger and hate master you. Speak harshly of no one. Contentment is the greatest wealth. What is given wisely is well saved. Do not to others those things you would not wish done to you. Pay good for evil; overcome evil with the good.

131:37 (1447:4) “A righteous soul is more to be desired than the sovereignty of all the earth. Immortality is the goal of sincerity; death, the end of thoughtless living. Those who are earnest die not; the thoughtless are dead already. Blessed are they who have insight into the deathless state. Those who torture the living will hardly find happiness after death. The unselfish go to heaven, where they rejoice in the bliss of infinite liberality and continue to increase in noble generosity. Every mortal who thinks righteously, speaks nobly, and acts

منشی سخن گوید، و بدون خودخواهی عمل کند، نه تنها در طول این زندگی کوتاه در اینجا از خوبی لذت خواهد برد، بلکه بعد از نابودی جسم، به لذت بردن از شادمانیهای بهشت ادامه خواهد داد.“

4- هندوئیسم

مسیونرهای ملک صادق به هر جا که سفر می‌کردند آموزشهای خدای یگانه را با خود می‌بردند. بخش عمده این دکتترین یکتاپرستانه، به همراه مفاهیم دیگر و پیشین، در آموزشهای متعاقب هندوئیسم گنجانده شد. عیسی و گنبد نقل قولهای زیر را استخراج نمودند:

”او خدای بزرگ است، و از هر جهت متعالی است. او خدایی است که همه چیزها را در بر می‌گیرد. او آفریننده و کنترل کننده جهان جهانها است. خداوند یک خدا است؛ او تنها و با خودش است؛ او فقط یکی است. و این خدای یگانه سازنده ما و فرجام نهایی روان است. خدای متعال فراتر از توصیف پرجلال است؛ او نور نورها است. هر قلب و هر دنیا با این نور الهی روشنایی می‌یابد. خداوند نگهدار ماست — او از مخلوقاتش مراقبت می‌کند — و آنهایی که یاد می‌گیرند او را بشناسند فناپذیر می‌شوند. خداوند سرچشمه بزرگ انرژی است؛ او روح بزرگ است. او بر همه چیز به طور کامل فرمانروایی می‌کند. این خدای یگانه بامحبت، شکوهمند، و پرستیدنی است. خدای ما از همه قدرتمندتر است و در منزلگاه عالی اقامت دارد. این شخص راستین، جاودان و الهی است؛ او خداوندگار آغازین فلک است. کلیه پیامبران او را گرامی داشته‌اند، و او خود را به ما آشکار ساخته است. ما او را می‌پرستیم. ای شخص متعال، سرچشمه موجودات، خدای آفرینش، و فرمانروای جهان، برای ما مخلوقات خود، قدرتی را آشکار کن که از طریق آن در همه جا اقامت داری! خدا خورشید و ستارگان را آفریده است؛ او نورانی، پاک، و خود — موجود است. دانش جاودان او به گونه‌ای الهی خردمندانه است. شرارت در جاودان رخنه نمی‌کند. از آنجا که جهان از خدا سرچشمه یافته است، او به گونه‌ای شایسته بر آن فرمانروایی می‌کند. او علت آفرینش است، و از این رو همه چیز در او ریشه دارد.

”خداوند پناهگاه مطمئن هر انسان نیکویی است که نیازمند است؛ خدای جاودان تمامی نوع بشر را دوست دارد. نجات خداوند قوی است و مهربانی او بزرگواریه است. او یک محافظ پرمحبت، و یک مدافع پربرکت است. خداوند می‌فرماید: ’من همچون یک چراغ خرد در درون روانهای خودشان اقامت دارم. من شکوه پرجلال و خوبی خوبها هستم. هنگامی که دو یا سه تن گرد هم جمع شوند، من نیز آنجا هستم.‘ آفریده نمی‌تواند از حضور آفریننده بگریزد. خداوند حتی چشمک زدن بی‌وقفه چشمان هر انسان فانی را می‌شمرد؛ و ما این موجود الهی را به عنوان یار جدانشدنی خویش پرستش می‌کنیم. او تماماً غالب، پرساخوت، همه جا حاضر، و بی‌نهایت مهربان است. خداوند فرمانروای ما، پناهگاه ما، و کنترل کننده متعال است، و روح آغازین او در درون روان انسان فانی سکنی می‌گزیند. شاهد جاودان بدی و پرهیزکاری در درون قلب انسان زندگی می‌کند. بگذارید روی احیا کننده پرستیدنی و الهی برای مدتی طولانی تعمق کنیم؛ بگذارید روح او اندیشه‌های ما را به طور

unselfishly shall not only enjoy virtue here during this brief life but shall also, after the dissolution of the body, continue to enjoy the delights of heaven.”

4. HINDUISM

^{131:41 (1447:5)} The missionaries of Melchizedek carried the teachings of the one God with them wherever they journeyed. Much of this monotheistic doctrine, together with other and previous concepts, became embodied in the subsequent teachings of Hinduism. Jesus and Ganid made the following excerpts:

^{131:42 (1448:1)} “He is the great God, in every way supreme. He is the Lord who encompasses all things. He is the creator and controller of the universe of universes. God is one God; he is alone and by himself; he is the only one. And this one God is our Maker and the last destiny of the soul. The Supreme One is brilliant beyond description; he is the Light of Lights. Every heart and every world is illuminated by this divine light. God is our protector — he stands by the side of his creatures — and those who learn to know him become immortal. God is the great source of energy; he is the Great Soul. He exercises universal lordship over all. This one God is loving, glorious, and adorable. Our God is supreme in power and abides in the supreme abode. This true Person is eternal and divine; he is the primal Lord of heaven. All the prophets have hailed him, and he has revealed himself to us. We worship him. O Supreme Person, source of beings, Lord of creation, and ruler of the universe, reveal to us, your creatures, the power whereby you abide immanent! God has made the sun and the stars; he is bright, pure, and self-existent. His eternal knowledge is divinely wise. The Eternal is unpenetrated by evil. Inasmuch as the universe sprang from God, he does rule it appropriately. He is the cause of creation, and hence are all things established in him.

^{131:43 (1448:2)} “God is the sure refuge of every good man when in need; the Immortal One cares for all mankind. God’s salvation is strong and his kindness is gracious. He is a loving protector, a blessed defender. Says the Lord: ‘I dwell within their own souls as a lamp of wisdom. I am the splendor of the splendid and the goodness of the good. Where two or three gather together, there am I also.’ The creature cannot escape the presence of the Creator. The Lord even counts the ceaseless winking of every mortal’s eyes; and we worship this divine Being as our inseparable companion. He is all-prevailing, bountiful, omnipresent, and infinitely kind. The Lord is our ruler, shelter, and supreme controller, and his primeval spirit dwells within the mortal soul. The Eternal Witness to vice and virtue dwells within man’s heart. Let us long meditate on the adorable and divine Vivifier; let his spirit fully

کامل راهبری کند. ما را از این دنیای غیرواقعی به واقعی راهبری فرما! ما را از تاریکی به نور راهنمایی فرما! ما را از مرگ به سوی جاودانگی هدایت فرما!

”بگذارید با قلبهایمان که تماماً از نفرت پاک شده است، جاودان را پرستش کنیم. خدای ما خدای دعا است؛ او فریاد فرزندانش را می‌شنود. بگذارید تمام انسانها خواستشان را به او، خدای مصمم، ارائه دهند. بگذارید برای سخاوتمندی خدای دعا شادمانی کنیم. دعا را نزدیکترین دوست خود، و پرستش را پشتیبان روان خود بسازید. جاودان می‌فرماید: ‘اگر مرا تنها با مهر پرستش کنید، به شما خرد عطا خواهم کرد تا به من دست یابید، زیرا پرستش من فضیلتی است که در تمامی مخلوقات مشترک است.’ خداوند روشنایی‌بخش افسردگان و نیروی آنهایی است که ضعیف هستند. چون خداوند دوست قدرتمند ماست، دیگر ترسی نداریم. ما نام فاتح هرگز فتح نشده را ستایش می‌کنیم. ما او را می‌پرستیم زیرا او یاور وفادار و جاودان انسان است. خداوند رهبر مطمئن و راهنمای پایدار ماست. او پدر کبیر آسمان و زمین است که از انرژی نامحدود و خرد بیکران برخوردار است. شکوه او اعجاب‌آور و زیبایی او الهی است. او بالاترین پناهگاه جهان و نگاهبان تغییرناپذیر قانون ابدی است. خدای ما خدای زندگی و تسلی دهنده تمامی انسانها است؛ او عاشق نوع بشر و یاری دهنده آنهایی است که محزون هستند. او عطا کننده حیات ما و شبان نیکوی انبوه انسانها است. خداوند، پدر، برادر، و دوست ماست. و ما آرزو داریم که این خداوند را در وجود درونی خویش بشناسیم.

”ما آموخته‌ایم که از طریق آرزوی قلبی خود ایمان بیاوریم. ما از طریق محدود ساختن احساساتمان به خرد دست یافته‌ایم، و از طریق خرد، آرامش را در متعال تجربه کرده‌ایم. آن کس که سرشار از ایمان است آنگاه که نفس درونش متوجه خدا است، به راستی پرستش می‌کند. خدای ما آسمانها را همچون یک ردا می‌پوشد؛ او همچنین در شش جهان تماماً در حال گسترش دیگر سکنی می‌گزیند. او بر همه چیز سلطه دارد و در همه چیز متعال است. ما برای تمام تخطی‌های خود بر ضد هموعالمان از خداوند طلب بخشش می‌کنیم؛ و ما دوستمان را از خطایی که نسبت به ما روا داشته می‌بخشیم. روح ما از تمام شرارتها بیزار است؛ پس ای خداوند، ما را از گزند گناه رها کن. ما به خدا به عنوان یک تسلی دهنده، حامی، و نجات دهنده دعا می‌کنیم — به او که به ما مهر می‌ورزد.

”روح نگاهدارنده جهان وارد روان مخلوق ساده می‌شود. آن انسانی خردمند است که خدای یگانه را پرستش می‌کند. آنهایی که برای نیل به کمال تلاش می‌کنند به راستی باید خدای متعال را بشناسند. آن کس که ایمنی شغف‌انگیز متعال را می‌شناسد هرگز نمی‌ترسد، زیرا متعال به آنهایی که به او خدمت می‌کنند می‌فرماید: ‘نترس، زیرا من با تو هستم.’ پدر ما خدای مشیت است. خداوند حقیقت است. و خواست خداوند این است که مخلوقاتش او را درک کنند، و به طور کامل از حقیقت آگاه شوند. حقیقت جاودانه است و جهان را حفظ می‌کند. بالاترین آرزوی ما باید یگانگی با متعال باشد. کنترل کننده بزرگ به وجود آورنده همه چیز است، و همه چیز از او تکامل می‌یابد. و این جمع وظیفه است: اجازه ندهید هیچکس با دیگری کاری کند که برای خودش نفرت‌انگیز است؛ بدخواهی را در خاطر نپروانید. به آن کس که به شما ضربه می‌زند ضربه نزنید. با گذشت بر خشم چیره شوید، و با نیک خواهی نفرت را مغلوب سازید. و تمام

direct our thoughts. From this unreal world lead us to the real! From darkness lead us to the light! From death guide us to immortality!

131:44 (144:3) “With our hearts purged of all hate, let us worship the Eternal. Our God is the Lord of prayer; he hears the cry of his children. Let all men submit their wills to him, the Resolute. Let us delight in the liberality of the Lord of prayer. Make prayer your inmost friend and worship your soul's support. ‘If you will but worship me in love,’ says the Eternal, ‘I will give you the wisdom to attain me, for my worship is the virtue common to all creatures.’ God is the illuminator of the gloomy and the power of those who are faint. Since God is our strong friend, we have no more fear. We praise the name of the never-conquered Conqueror. We worship him because he is man's faithful and eternal helper. God is our sure leader and unfailing guide. He is the great parent of heaven and earth, possessed of unlimited energy and infinite wisdom. His splendor is sublime and his beauty divine. He is the supreme refuge of the universe and the changeless guardian of everlasting law. Our God is the Lord of life and the Comforter of all men; he is the lover of mankind and the helper of those who are distressed. He is our life giver and the Good Shepherd of the human flocks. God is our father, brother, and friend. And we long to know this God in our inner being.

131:45 (144:4) “We have learned to win faith by the yearning of our hearts. We have attained wisdom by the restraint of our senses, and by wisdom we have experienced peace in the Supreme. He who is full of faith worships truly when his inner self is intent upon God. Our God wears the heavens as a mantle; he also inhabits the other six wide-spreading universes. He is supreme over all and in all. We crave forgiveness from the Lord for all of our trespasses against our fellows; and we would release our friend from the wrong he has done us. Our spirit loathes all evil; therefore, O Lord, free us from all taint of sin. We pray to God as a comforter, protector, and savior — one who loves us.

131:46 (144:1) “The spirit of the Universe Keeper enters the soul of the simple creature. That man is wise who worships the One God. Those who strive for perfection must indeed know the Lord Supreme. He never fears who knows the blissful security of the Supreme, for the Supreme says to those who serve him, ‘Fear not, for I am with you.’ The God of providence is our Father. God is truth. And it is the desire of God that his creatures should understand him — come fully to know the truth. Truth is eternal; it sustains the universe. Our supreme desire shall be union with the Supreme. The Great Controller is the generator of all things — all evolves from him. And this is the sum of duty: Let no man do to another what would be repugnant to himself; cherish no malice, smite not him who smites you, conquer anger with mercy, and vanquish hate by

این کارها را باید انجام دهیم، زیرا خداوند یک دوست مهربان و یک پدر دلسوز است که تمام خطاهای زمینی ما را می‌بخشد.

”خداوند پدر ما، زمین مادر ما، و جهان مکن تولد ماست. بدون خداوند روان یک زندانی است؛ شناخت از خداوند، روان را آزاد می‌سازد. از طریق ژرف اندیشی روی خداوند، از طریق پیوند با او، رهایی از توهمات شیطانی و نجات غائی از تمام قید و بندهای مادی فرا می‌رسد. هنگامی که انسان همچون یک تکه چرم فضا را لوله کند، آنگاه پایان شرارت فرا خواهد رسید، زیرا انسان خدا را یافته است. ای خداوند، ما را از ویرانی سه‌گانه جهنم — شهوت، خشم، و طمع — نجات بده. ای روان، برای تقلائی روحی فناپذیری آماده عمل شو! هنگامی که پایان حیات انسانی فرا می‌رسد، درنگ نکن که این بدن را برای رسیدن به یک شکل مناسب‌تر و زیباتر و برای بیدار شدن در قلمروهای متعال و جاودان رها سازی، جایی که در آن ترس، اندوه، گرسنگی، تشنگی، یا مرگ وجود ندارد. شناختن خداوند، بریدن بندهای مرگ است. روان خدا شناس به همان گونه که سرشیر روی شیر ظاهر می‌شود در جهان فرا می‌یابد. ما خداوند تماماً کنشگر و روح بزرگ را که همیشه در قلب مخلوقاتش جای دارد پرستش می‌کنیم. و آنهایی که می‌دانند خداوند در قلب انسان بر تخت سلطنت نشسته است، فرجامشان این است که همانند او فناپذیر شوند. شرارت باید در این دنیا پشت سر گذاشته شود، اما درستکاری روان را تا بهشت دنبال می‌کند.

”فقط شروران هستند که می‌گویند: جهان نه حقیقت و نه فرمانروایی دارد، و فقط برای شهوتهای ما طراحی شده است. چنین روانهایی به واسطه اندک بودن خردشان فریب می‌خورند. از این رو آنها خود را تسلیم لذت شهوتهایشان می‌کنند و روانشان را از شادمانیهای نجابت و لذت‌های درستکاری محروم می‌سازند. چه چیزی می‌تواند بزرگتر از تجربه رهایی از گناه باشد؟ انسانی که متعال را دیده است فناپذیر است. دوستان جسمانی انسان نمی‌توانند از مرگ نجات یابند؛ همینطور که انسان به سوی دشتهای دلشاد کننده و نورانی بهشت پیش می‌رود، فقط نجابت می‌تواند او را همراهی کند.“

5- آیین زرتشت

زرتشت خودش با نوادگان میسیونرهای پیشین ملک صادق مستقیماً در تماس بود، و دکتترین آنها پیرامون خدای یگانه به یک آموزش مرکزی در مذهبی تبدیل شد که او در ایران بنیاد نهاد. به جز دین یهود، هیچ مذهب آن روزگار بیش از این در برگیرنده این آموزشهای سالم نبود. از نگارشات این مذهب، گنید نقل قولهای زیر را استخراج نمود:

”همه چیز از خدای یگانه می‌آید و به او تعلق دارد، خدایی تماماً خردمند، نیک، درستکار، مقدس، پرشکوه، و پر جلال. این خدای ما سرچشمه تمام نورهاست. او آفریننده است، خدای تمام مقاصد نیک، و حافظ عدالت جهان. مسیر خردمندانه در زندگی این است که در هم‌آوایی با روح حقیقت عمل شود. خداوند تماماً بیناست، و نظار مگر اعمال شرورانه اهریمنان و کارهای نیک درستکاران، هر دو است؛ خدای ما همه چیز را با

benevolence. And all this we should do because God is a kind friend and a gracious father who remits all our earthly offenses.

131:47 (1449.2) “God is our Father, the earth our mother, and the universe our birthplace. Without God the soul is a prisoner; to know God releases the soul. By meditation on God, by union with him, there comes deliverance from the illusions of evil and ultimate salvation from all material fetters. When man shall roll up space as a piece of leather, then will come the end of evil because man has found God. O God, save us from the threefold ruin of hell — lust, wrath, and avarice! O soul, gird yourself for the spirit struggle of immortality! When the end of mortal life comes, hesitate not to forsake this body for a more fit and beautiful form and to awake in the realms of the Supreme and Immortal, where there is no fear, sorrow, hunger, thirst, or death. To know God is to cut the cords of death. The God-knowing soul rises in the universe like the cream appears on top of the milk. We worship God, the all-worker, the Great Soul, who is ever seated in the heart of his creatures. And they who know that God is enthroned in the human heart are destined to become like him — immortal. Evil must be left behind in this world, but virtue follows the soul to heaven.

131:48 (1449.3) “It is only the wicked who say: The universe has neither truth nor a ruler; it was only designed for our lusts. Such souls are deluded by the smallness of their intellects. They thus abandon themselves to the enjoyment of their lusts and deprive their souls of the joys of virtue and the pleasures of righteousness. What can be greater than to experience salvation from sin? The man who has seen the Supreme is immortal. Man’s friends of the flesh cannot survive death; virtue alone walks by man’s side as he journeys ever onward toward the gladsome and sunlit fields of Paradise.”

5. ZOROASTRIANISM

131:51 (1449.4) Zoroaster was himself directly in contact with the descendants of the earlier Melchizedek missionaries, and their doctrine of the one God became a central teaching in the religion which he founded in Persia. Aside from Judaism, no religion of that day contained more of these Salem teachings. From the records of this religion Ganid made the following excerpts:

131:52 (1450.1) “All things come from, and belong to, the One God — all-wise, good, righteous, holy, resplendent, and glorious. This, our God, is the source of all luminosity. He is the Creator, the God of all good purposes, and the protector of the justice of the universe. The wise course in life is to act in consonance with the spirit of truth. God is all-seeing, and he beholds both the evil deeds of the wicked and the good works of the righteous; our

چشمی تیزبین مشاهده می‌کند. لمس او لمسی شفا دهنده است. خداوند یک نیکوکار تماماً قدرتمند است. خداوند دست نیکومنشانه خود را به سوی درستکار و شرور، هر دو، دراز می‌کند. خداوند دنیا را بنا نهاد و برای نیک و برای شرور پاداش و سزا مقرر نمود. خدای تماماً خردمند به روانهای پارسامنشی که پاک می‌اندیشند و درست عمل می‌کنند وعده جاودانگی داده است. بدان گونه‌ای خواهید شد که نهایت آرزوی آن را دارید. برای آنهایی که خدا را در جهان می‌فهمند نور خورشید همچون خرد است.

”خدا را از طریق جوییدن خواست خدای خردمند نیایش کنید. خدای نور را از طریق پیمایش مسرتبخش در راههایی که مذهب آشکار شده او مقرر ساخته‌اند پرستش کنید. تنها یک خدای متعال وجود دارد، خدای نورها. ما او را پرستش می‌کنیم که آبها، گیاهان، حیوانات، زمین، و آسمانها را آفرید. خدای ما، خداوند است، که از همه نیکومنشتر است. ما زیباترین و پرسخاوتترین جاودان را پرستش می‌کنیم که از عطیه نور ابدی برخوردار است. خداوند از ما بسیار دور است، و در همان حال به ما نزدیکترین است، بدین لحاظ که در درون روان ما اقامت دارد. خدای ما روح الهی و مقدس‌ترین روح بهشت است، و با این وجود از دوستانه‌ترین مخلوقات با انسان دوستانه‌تر است. خداوند در این بزرگترین کار، که شناخت خودش است، به ما بسیار کمک کننده است. خداوند ستودنی‌ترین و درستکارترین دوست ماست؛ او خرد، زندگی، و نیروی روان و بدن ما است. آفریننده خردمند از طریق اندیشه نیکمان ما را قادر خواهد ساخت که خواستش را انجام دهیم، و بدین طریق به درک تمامی آنچه که به طور الهی کامل است دست یابیم.

”خداوند، در حالی که برای زندگی بعدی روحی آماده می‌شویم، به ما یاد بده که چگونه این حیات در جسم را زندگی کنیم. خداوند با ما سخن بگو، و ما فرمان تو را اجرا خواهیم کرد. راههای نیک را به ما یاد بده، و ما در مسیر درست حرکت خواهیم کرد. درخواست ما را مستجاب فرما، تا بتوانیم با تو به یگانگی برسیم. ما می‌دانیم که مذهبی درست است که به یگانگی با درستکاری راه ببرد. خداوند سرشت خردمندانه، بهترین پندار، و کردار نیک ماست. الهی خداوند یگانگی با روح الهی و جاودانگی در خودش را به ما اعطا کند!

”این مذهب خدای خردمند، ایماندار را از هر اندیشه شرورانه و کردار گناهکارانه پاک می‌سازد. اگر من در پندار، گفتار، یا کردار — به طور عمدی یا غیرعمدی — تخلف کرده‌ام، در پیشگاه خدای آسمان در توبه سر فرود می‌آورم، و برای رحمت دعا می‌کنم، و برای بخشش نیایش می‌کنم. می‌دانم که وقتی به گناه اعتراف می‌کنم، اگر تصمیم بگیرم که دیگر کار شرورانه انجام ندهم، آن گناه از روان من زوده خواهد شد. من می‌دانم که بخشش بندهای گناه را جدا می‌سازد. آنهایی که شرارت می‌کنند مجازات خواهند شد، اما آنهایی که حقیقت را دنبال می‌کنند از شادمانی یک نجات جاودان بهرمند خواهند گشت. با بزرگواری ما را حفظ فرما و نیروی نجات بخش را برای روان ما به کار ببر. ما درخواست بخشش می‌کنیم زیرا آرزوی دستیابی به کمال داریم؛ ما همچون خدا خواهیم بود.“

God observes all things with a flashing eye. His touch is the touch of healing. The Lord is an all-powerful benefactor. God stretches out his beneficent hand to both the righteous and the wicked. God established the world and ordained the rewards for good and for evil. The all-wise God has promised immortality to the pious souls who think purely and act righteously. As you supremely desire, so shall you be. The light of the sun is as wisdom to those who discern God in the universe.

131:53 (14496) "Praise God by seeking the pleasure of the Wise One. Worship the God of light by joyfully walking in the paths ordained by his revealed religion. There is but one Supreme God, the Lord of Lights. We worship him who made the waters, plants, animals, the earth, and the heavens. Our God is Lord, most beneficent. We worship the most beautiful, the bountiful Immortal, endowed with eternal light. God is farthest from us and at the same time nearest to us in that he dwells within our souls. Our God is the divine and holiest Spirit of Paradise, and yet he is more friendly to man than the most friendly of all creatures. God is most helpful to us in this greatest of all businesses, the knowing of himself. God is our most adorable and righteous friend; he is our wisdom, life, and vigor of soul and body. Through our good thinking the wise Creator will enable us to do his will, thereby attaining the realization of all that is divinely perfect.

131:54 (14497) "Lord, teach us how to live this life in the flesh while preparing for the next life of the spirit. Speak to us, Lord, and we will do your bidding. Teach us the good paths, and we will go right. Grant us that we may attain union with you. We know that the religion is right which leads to union with righteousness. God is our wise nature, best thought, and righteous act. May God grant us unity with the divine spirit and immortality in himself!

131:55 (14498) "This religion of the Wise One cleanses the believer from every evil thought and sinful deed. I bow before the God of heaven in repentance if I have offended in thought, word, or act — intentionally or unintentionally — and I offer prayers for mercy and praise for forgiveness. I know when I make confession, if I purpose not to do again the evil thing, that sin will be removed from my soul. I know that forgiveness takes away the bonds of sin. Those who do evil shall receive punishment, but those who follow truth shall enjoy the bliss of an eternal salvation. Through grace lay hold upon us and minister saving power to our souls. We claim mercy because we aspire to attain perfection; we would be like God."

سومین گروه ایمانداران مذهبی که دکتترین خدای یگانه در هند — بقای آموزش ملک صادق — را حفظ کردند، در آن روزگاران به عنوان سودوآنیستها شناخته می‌شدند. اخیراً این ایمانداران به عنوان پیروان جینیسم شناخته شده‌اند. آنها بدین گونه آموزش می‌دادند:

”خدای آسمان، متعال است. آنهایی که مرتکب گناه می‌شوند به مرتبت والا- فراز نخواهند یافت، اما آنهایی که در مسیرهای درستکاری گام برمی‌دارند مکانی در بهشت خواهند یافت. اگر ما حقیقت را بشناسیم حیات پس از مرگ برایمان تضمین شده است. روان انسان می‌تواند به بلند مرتب‌ترین بهشت فراز یابد، و در آنجا سرشت راستین معنوی خویش را توسعه دهد، و به کمال دست یابد. مکان بهشت انسان را از اسارت گناه رها می‌سازد و او را با سعادت‌های نهایی آشنا می‌کند؛ انسان درستکار پایان گناه و کلیه بدبختیهای مربوط به آن را از پیش تجربه کرده است. نفس، دشمن شکست‌ناپذیر انسان است، و نفس به صورت چهار تا از بزرگترین احساسات انسان تجلی می‌یابد: خشم، غرور، فریب، و طمع. بزرگترین پیروزی انسان استیلا- بر خودش است. هنگامی که انسان برای بخشش به خدا رو می‌کند، و هنگامی که برای بهرمندی از این آزادی شجاع می‌شود، بدین طریق از ترس رهایی می‌یابد. انسان باید بدین گونه در زندگی سفر کند که به همان شکل که می‌خواهد با او رفتار شود با مخلوقات هموعش رفتار کند.“

7- شینتو

نسخه‌های خطی این مذهب خاور دور فقط اخیراً در کتابخانه اسکندریه جای گرفته‌اند. این تنها مذهب دنیا بود که گنبد هرگز در رابطه با آن نشینده بود. این اعتقاد نیز، همانطور که در متون خلاصه زیر نشان داده شده است، در بر گیرنده بقایای آموزشهای پیشین ملک صادق بود:

”خداوند می‌فرماید: ‘شما همگی دریافت کننده نیروی الهی من هستید؛ کلیه انسانها از خدمت بخشنده من بهرمنند می‌شوند. من از افزایش انسانهای درستکار در سرتاسر زمین بسیار لذت می‌برم. شاهزاده آسمان خواستار این است که در زیباییهای طبیعت و نجابت انسانها، هر دو، خود را آشکار سازد و سرشت درستکار خود را نشان دهد. چون مردم باستان نام مرا نمی‌دانستند، از طریق زاده شدن در دنیا، به صورت یک وجود قابل دیدن خود را نشان دادم و متحمل چنین تحقیری شدم تا انسان نام مرا فراموش نکند. من سازنده آسمان و زمینم؛ خورشید و ماه و کلیه ستارگان از خواست من اطاعت می‌کنند. من فرمانروای کلیه مخلوقات در زمین و در چهار دریا هستم. اگر چه من بزرگ و متعال هستم، باز برای دعای فقیرترین انسان احترام قائلم. اگر هر مخلوقی مرا پرستش کند، دعای او را خواهم شنید و آرزوی قلبی او را برآورده خواهم کرد.’

”هر بار که انسان به اضطراب تسلیم می‌شود، از راهبری روح قلبش یک گام دور می‌شود.‘ غرور خدا را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اگر می‌خواهید کمک آسمانی به دست آورید، غرور خود را کنار بگذارید؛ هر موی غرور نور نجات بخش را بدان گونه که هست با یک ابر بزرگ مسدود می‌سازد؛ اگر درون شما درست نیست، دعا کردن برای آنچه که در بیرون است بی‌فایده است.

^{131:61 (1450:5)} The third group of religious believers who preserved the doctrine of one God in India — the survival of the Melchizedek teaching — were known in those days as the Suduanists. Latterly these believers have become known as followers of Jainism. They taught:

^{131:62 (1450:6)} “The Lord of Heaven is supreme. Those who commit sin will not ascend on high, but those who walk in the paths of righteousness shall find a place in heaven. We are assured of the life hereafter if we know truth. The soul of man may ascend to the highest heaven, there to develop its true spiritual nature, to attain perfection. The estate of heaven delivers man from the bondage of sin and introduces him to the final beatitudes; the righteous man has already experienced an end of sin and all its associated miseries. Self is man’s invincible foe, and self is manifested as man’s four greatest passions: anger, pride, deceit, and greed. Man’s greatest victory is the conquest of himself. When man looks to God for forgiveness, and when he makes bold to enjoy such liberty, he is thereby delivered from fear. Man should journey through life treating his fellow creatures as he would like to be treated.”

7. SHINTO

^{131:71 (1451:1)} Only recently had the manuscripts of this Far-Eastern religion been lodged in the Alexandrian library. It was the one world religion of which Ganid had never heard. This belief also contained remnants of the earlier Melchizedek teachings as is shown by the following abstracts:

^{131:72 (1451:2)} “Says the Lord: ‘You are all recipients of my divine power; all men enjoy my ministry of mercy. I derive great pleasure in the multiplication of righteous men throughout the land. In both the beauties of nature and the virtues of men does the Prince of Heaven seek to reveal himself and to show forth his righteous nature. Since the olden people did not know my name, I manifested myself by being born into the world as a visible existence and endured such abasement even that man should not forget my name. I am the maker of heaven and earth; the sun and the moon and all the stars obey my will. I am the ruler of all creatures on land and in the four seas. Although I am great and supreme, still I have regard for the prayer of the poorest man. If any creature will worship me, I will hear his prayer and grant the desire of his heart.’

^{131:73 (1451:3)} “‘Every time man yields to anxiety, he takes one step away from the leading of the spirit of his heart.’ Pride obscures God. If you would obtain heavenly help, put away your pride; every hair of pride shuts off saving light, as it were, by a great cloud. If you are not right on the inside, it is useless to pray for that which is on the outside. ‘If I hear

‘اگر من دعای شما را بشنوم، بدین دلیل است که با یک قلب پاک نزد من می‌آیید، فارغ از فریبکاری و ریاکاری، با روانی که مثل یک آینه حقیقت را منعکس می‌سازد. اگر می‌خواهید به جاودانگی دست یابید، دنیا را رها سازید و نزد من آیید.’“

8- تائوئیسم

پیام‌آوران ملک صادق تا اقصی نقاط چین رخنه کردند، و دکنترین خدای یگانه بخشی از آموزشهای پیشین چندین مذهب چینی گردید؛ آن که از همه بیشتر دوام آورد و در برگیرنده بخش عمده حقیقت یکتاپرستانه بود تائوئیسم بود، و گنید مطالب زیر را از آموزشهای بنیانگذار آن گردآوری نمود:

“خدای متعال چه پاک و آرام است و با این وجود چه قدرتمند و پرتوان، چه ژرف و غیرقابل فهم! این خدای آسمان نیای و الامقام همه چیز است. اگر جاودان را می‌شناسید، روشن ضمیر و خردمند هستید. اگر جاودان را نمی‌شناسید، پس نادانی خود را به صورت شرارت جلومگر می‌سازد، و اشتیاق به گناه بدین گونه به وجود می‌آید. این وجود شگفت‌آور پیش از آن که آسمان و زمین وجود داشته باشند وجود داشت. او به راستی روحانی است؛ تنها او پا بر جا است و تغییر نمی‌کند. به راستی او مادر دنیا است، و تمام آفرینش به دور او حرکت می‌کند. این خدای یگانه، خود را به انسانها آشکار می‌سازد، و بدین طریق آنها را قادر می‌سازد که پیشی بگیرند و بقا یابند. حتی اگر کسی فقط قدر اندکی دانش داشته باشد، هنوز می‌تواند در راههای متعال گام بردارد؛ او می‌تواند با خواست فلک انطباق یابد.

“کلیده کارهای نیک که به راستی خادمانه هستند از متعال می‌آیند. همه چیز به سرچشمه بزرگ زندگی بستگی دارد. متعال بزرگ برای عطایای خود هیچ اعتباری نمی‌جوید. قدرت او متعالی است، و با این وجود او از دیدگان ما پنهان مانده است. او ویژگیهایش را به طور وقفه‌ناپذیر نگرین می‌سازد، ضمن این که مخلوقاتش را کامل می‌کند. علت آسمانی در طراحیهای خود آهسته و شکیبا است اما از دستاوردهای خود اطمینان دارد. متعال جهان را فرا گرفته است و سرتاسر آن را حفظ می‌کند. نفوذ سرشار و نیروی گیرای او چه بزرگ و قدرتمند است! نیکی راستین همانند آب است، بدین لحاظ که همه چیز را برکت می‌دهد و به هیچ چیز آسیب نمی‌رساند. و نیکی راستین، همانند آب پست‌ترین مکانها را می‌جوید، حتی آن سطوحی که دیگران از آن اجتناب می‌کنند، و آن به این دلیل است که آن شبیه متعال است. متعال همه چیز را می‌آفریند، در طبیعت آنها را پرورش می‌دهد و در روح آنها را کامل می‌سازد. و این یک راز است که چگونه متعال مخلوق را پرورش می‌دهد، از او نگهداری می‌کند، و او را کمال می‌بخشد، بدون این که او را مجبور سازد. او ارشاد و هدایت می‌کند، اما بدون ابراز وجود. او موجب پیشرفت می‌شود، اما بدون سلطه.

“انسان خردمند قلبش را جهانی می‌سازد. دانش اندک یک چیز خطرناک است. آنهایی که آرزوی بزرگ بودن را دارند باید یاد بگیرند که فروتن باشند. در آفرینش، متعال مادر دنیا شد. شناختن مادر یک فرد به رسمیت شناختن فرزندی فرد است. آن کسی خردمند است که به کلیده اجزا از نقطه نظر جمع می‌نگرد.

your prayers, it is because you come before me with a clean heart, free from falsehood and hypocrisy, with a soul which reflects truth like a mirror. If you would gain immortality, forsake the world and come to me.”

8. TAOISM

131:81 (1451:4) The messengers of Melchizedek penetrated far into China, and the doctrine of one God became a part of the earlier teachings of several Chinese religions; the one persisting the longest and containing most of the monotheistic truth was Taoism, and Ganid collected the following from the teachings of its founder:

131:82 (1451:5) “How pure and tranquil is the Supreme One and yet how powerful and mighty, how deep and unfathomable! This God of heaven is the honored ancestor of all things. If you know the Eternal, you are enlightened and wise. If you know not the Eternal, then does ignorance manifest itself as evil, and thus do the passions of sin arise. This wondrous Being existed before the heavens and the earth were. He is truly spiritual; he stands alone and changes not. He is indeed the world’s mother, and all creation moves around him. This Great One imparts himself to men and thereby enables them to excel and to survive. Even if one has but a little knowledge, he can still walk in the ways of the Supreme; he can conform to the will of heaven.

131:83 (1452:1) “All good works of true service come from the Supreme. All things depend on the Great Source for life. The Great Supreme seeks no credit for his bestowals. He is supreme in power, yet he remains hidden from our gaze. He unceasingly transmutes his attributes while perfecting his creatures. The heavenly Reason is slow and patient in his designs but sure of his accomplishments. The Supreme overspreads the universe and sustains it all. How great and mighty are his overflowing influence and drawing power! True goodness is like water in that it blesses everything and harms nothing. And like water, true goodness seeks the lowest places, even those levels which others avoid, and that is because it is akin to the Supreme. The Supreme creates all things, in nature nourishing them and in spirit perfecting them. And it is a mystery how the Supreme fosters, protects, and perfects the creature without compelling him. He guides and directs, but without self-assertion. He ministers progression, but without domination.

131:84 (1452:2) “The wise man universalizes his heart. A little knowledge is a dangerous thing. Those who aspire to greatness must learn to humble themselves. In creation the Supreme became the world’s mother. To know one’s mother is to recognize one’s sonship. He is a wise man who

طوری خود را به هر انسان مربوط سازید، که گویا در جای او هستید. آسیب زدن را با مهریانی جبران کنید. اگر مردم را دوست بدارید، به شما جذب خواهند شد — شما هیچ مشکلی در به دست آوردن دل آنها نخواهید داشت.

“متعالی بزرگ تماماً فراگیر است؛ او در سمت چپ و در سمت راست است؛ او از سرتاسر آفرینش نگاهداری می‌کند و در تمام موجودات راستین سکنی می‌گزیند. شما نمی‌توانید متعالی را پیدا کنید، و نمی‌توانید به مکانی بروید که او نیست. اگر یک انسان بدی راههای خویش را تشخیص دهد و قلباً از گناهش توبه کند، آنگاه می‌تواند طلب بخشش کند؛ ممکن است که او از مجازات بگریزد؛ ممکن است که او بلا را به برکت تغییر دهد. متعالی پناهگاه امن برای سرتاسر آفرینش است؛ او محافظ و نجات‌دهنده نوع بشر است. اگر به طور روزانه او را بجوید، او را خواهید یافت. چون او می‌تواند گناهان را ببخشد، به راستی برای تمام انسانها بسیار گرانبها است. همیشه به خاطر داشته باشید که خداوند انسان را برای آنچه که انجام می‌دهد پاداش نمی‌دهد، بلکه برای آنچه که هست؛ از این رو باید به هموعان خویش بدون اندیشه پاداش کمک کنید. بدون فکر نفع خویش کار نیک انجام دهید.

“آنهايي که قوانین جاودان را می‌دانند خردمند هستند. نادانی نسبت به قانون الهی بدبختی و مصیبت است. آنهايي که قوانین خداوند را می‌دانند آزاد اندیش هستند. اگر جاودان را می‌شناسید، حتی اگر بدن شما نابود شود، روان شما در خدمت روحی بقا خواهد یافت. هنگامی که بی‌اهمیت بودن خود را تشخیص دهید به راستی خردمند هستید. اگر در نور جاودان پدیدار بمانید، از روشنایی متعالی بهره‌مند خواهید گشت. آنهايي که خود را وقف خدمت به متعالی می‌کنند در این جستجوی جاودان شادمان هستند. هنگامی که انسان می‌میرد، روح شروع می‌کند سفر طولانی خویش را در سفر بزرگ به خانه به انجام رساند.”

9- کنفوسیوس‌گرایی

حتی کوچکترین مذاهب خداشناس بزرگ دنیا یکپارستی میسیونرهای ملک صابق و جانشینان ثابت قدم آنها را به رسمیت می‌شناختند. خلاصه یافته‌های گنید پیرامون کنفوسیوس‌گرایی این بود:

“آنچه که خداوند برمی‌گزیند بدون خطاست. حقیقت واقعی و الهی است. همه چیز منشأ در خداوند دارد، و خداوند بزرگ خطا نمی‌کند. خداوند برای یاری رساندن به آموزش و ارتقاء مخلوقات دون مرتبه فرمانبرداران متعددی را برگزیده است. خدای یگانه که از عالم بالا بر انسان فرمانروایی می‌کند، بزرگ، بسیار بزرگ است. قدرت خداوند شکوهمند و داوری او اعجاب‌آور است. اما این خدای بزرگ حتی به بسیاری مردم دون مایه یک حس اخلاقی اهدا کرده است. خیر و برکت خداوند هیچگاه متوقف نمی‌شود. بهترین هدیه خداوند به انسانها نیکخواهی است. خداوند اصالت خود را به روان انسان اعطا کرده است؛ فضایل انسان میوه این عطیه اصالت خداوند است. خداوند بزرگ تماماً با درایت است و در کلیه کارکردهای خود انسان را همراهی می‌کند. و هنگامی که ما خدای بزرگ را پدر و مادر خویش می‌نامیم، درست عمل می‌کنیم. اگر بدین ترتیب ما خادمان

regards all parts from the point of view of the whole. Relate yourself to every man as if you were in his place. Recompense injury with kindness. If you love people, they will draw near you — you will have no difficulty in winning them.

131:8,5 (1452:3) “The Great Supreme is all-pervading; he is on the left hand and on the right; he supports all creation and indwells all true beings. You cannot find the Supreme, neither can you go to a place where he is not. If a man recognizes the evil of his ways and repents of sin from the heart, then may he seek forgiveness; he may escape the penalty; he may change calamity into blessing. The Supreme is the secure refuge for all creation; he is the guardian and savior of mankind. If you seek for him daily, you shall find him. Since he can forgive sins, he is indeed most precious to all men. Always remember that God does not reward man for what he does but for what he is; therefore should you extend help to your fellows without the thought of rewards. Do good without thought of benefit to the self.

131:8,6 (1452:4) “They who know the laws of the Eternal are wise. Ignorance of the divine law is misery and disaster. They who know the laws of God are liberal minded. If you know the Eternal, even though your body perish, your soul shall survive in spirit service. You are truly wise when you recognize your insignificance. If you abide in the light of the Eternal, you shall enjoy the enlightenment of the Supreme. Those who dedicate their persons to the service of the Supreme are joyous in this pursuit of the Eternal. When man dies, the spirit begins to wing its long flight on the great home journey.”

9. CONFUCIANISM

131:9,1 (1452:5) Even the least God-recognizing of the world's great religions acknowledged the monotheism of the Melchizedek missionaries and their persistent successors. Ganid's summary of Confucianism was:

131:9,2 (1452:6) “What Heaven appoints is without error. Truth is real and divine. Everything originates in Heaven, and the Great Heaven makes no mistakes. Heaven has appointed many subordinates to assist in the instruction and uplifting of the inferior creatures. Great, very great, is the One God who rules man from on high. God is majestic in power and awful in judgment. But this Great God has conferred a moral sense even on many inferior people. Heaven's bounty never stops. Benevolence is Heaven's choicest gift to men. Heaven has bestowed its nobility upon the soul of man; the virtues of man are the fruit of this endowment of Heaven's nobility. The Great Heaven is all-discerning and goes with man in all his doings. And we do well when we call the Great Heaven our

نیاکان الهی مان هستیم، پس می‌توانیم با اطمینان به خداوند دعا کنیم. در کلیه لحظات و در هر چیز، بگذارید نسبت به عظمت خداوند احساس بیم و احترام کنیم. ای خداوند، ای قادر و الامرئیه و مطلق، ما اذعان می‌کنیم که داوری از آن توست، و این که تمام بخششها از قلب الهی جاری می‌شود.

”خداوند با ماست؛ از این رو در قلیمان ترس نداریم. اگر فضیلتی در من یافت شود، تجلی خداوند است که در من باقی است. اما این خدا در درون من اغلب مطالبات سختی از ایمان من دارد. اگر خدا با من است، به یقین می‌گویم که هیچ تردیدی در قلبم ندارم. ایمان باید به حقیقت چیزها بسیار نزدیک باشد. و من نمی‌فهمم که چگونه یک انسان می‌تواند بدون این ایمان نیک زندگی کند. نیکی و بدی بدون دلیل برای انسان رخ نمی‌دهد. خداوند مطابق خواسته روان انسان با او برخورد می‌کند. هنگامی که خود را در خطا می‌یابید، در اعتراف به خطایان درنگ نکنید و به سرعت اشتباهات خود را رفع کنید.“

”یک انسان خردمند مشغول جستجو برای حقیقت است، نه فقط جستجو برای یک زندگی ساده. هدف انسان دستیابی به کمال الهی است. انسان برتر وقف کار تنظیم خود است، و او عاری از اضطراب و ترس است. خداوند با توست؛ هیچ شکی در قلبت نداشته باش. هر عمل نیک پاداش خود را دارد. انسان برتر بر علیه خداوند زمزمه نمی‌کند و بر علیه انسانها نیز حس بدخواهی ندارد. آنچه را که دوست نداری نسبت به تو انجام شود، در حق دیگران انجام نده. بگذارید دلسوزی بخشی از تمام مجازاتها باشد؛ از هر طریق تلاش کنی مجازات را به برکت تبدیل کنی. راه خدای بزرگ چنین است. در حالی که تمام مخلوقات باید بمیرند و به زمین بازگردند، روح انسان و الامنش پیش می‌رود تا در بالا در معرض نمایش گذاشته شود و به نور شکوهمند تابندگی نهایی فراز یابد.“

10- ”مذهب ما“

گنبد بعد از تلاش طاقت‌فرسا در این گردآوری آموزشهای مذاهب دنیا در رابطه با پدر بهشتی به کار تدوین آنچه که خلاصه‌ای از اعتقادش در رابطه با خداوند می‌پنداشت پرداخت. او در نتیجه آموزشهای عیسی به این باورها دست یافته بود. این مرد جوان عادت داشت که به این باورها به عنوان ”مذهب ما“ اشاره کند. این نگاشته او بود:

”خداوند، خدای ما خدای یگانه است، و باید او را با تمام ذهن و قلب خود دوست داشته باشید، ضمن این که بهترین تلاش خود را به عمل آورید که بدان گونه که خود را دوست دارید تمامی فرزندان را دوست بدارید. این خدای یگانه پدر آسمانی ماست، و همه چیز مبتنی بر او است. او با روحش در روان هر انسان صادق سکنی می‌گزیند. و ما که فرزندان خداوند هستیم باید یاد بگیریم که چگونه نگاهداری از روان خود را به او که یک آفریننده وفادار است بسپاریم. با پدر آسمانی ما همه چیز ممکن است. چون او آفریننده است، و همه چیزها و همه موجودات را آفریده است، غیر از این نمی‌تواند باشد.“

Father and our Mother. If we are thus servants of our divine ancestors, then may we in confidence pray to Heaven. At all times and in everything let us stand in awe of the majesty of Heaven. We acknowledge, O God, the Most High and sovereign Potentate, that judgment rests with you, and that all mercy proceeds from the divine heart.

131:9.3 (1453.1) “God is with us; therefore we have no fear in our hearts. If there be found any virtue in me, it is the manifestation of Heaven who abides with me. But this Heaven within me often makes hard demands on my faith. If God is with me, I have determined to have no doubt in my heart. Faith must be very near the truth of things, and I do not see how a man can live without this good faith. Good and evil do not befall men without cause. Heaven deals with man’s soul in accordance with its purpose. When you find yourself in the wrong, do not hesitate to confess your error and be quick to make amends.

131:9.4 (1453.2) “A wise man is occupied with the search for truth, not in seeking for a mere living. To attain the perfection of Heaven is the goal of man. The superior man is given to self-adjustment, and he is free from anxiety and fear. God is with you; have no doubt in your heart. Every good deed has its recompense. The superior man murmurs not against Heaven nor holds a grudge against men. What you do not like when done to yourself, do not to others. Let compassion be a part of all punishment; in every way endeavor to make punishment a blessing. Such is the way of Great Heaven. While all creatures must die and return to the earth, the spirit of the noble man goes forth to be displayed on high and to ascend to the glorious light of final brightness.”

10. “OUR RELIGION”

131:10.1 (1453.3) After the arduous labor of effecting this compilation of the teachings of the world religions concerning the Paradise Father, Ganid set himself to the task of formulating what he deemed to be a summary of the belief he had arrived at regarding God as a result of Jesus’ teaching. This young man was in the habit of referring to such beliefs as “our religion.” This was his record:

131:10.2 (1453.4) “The Lord our God is one Lord, and you should love him with all your mind and heart while you do your very best to love all his children as you love yourself. This one God is our heavenly Father, in whom all things consist, and who dwells, by his spirit, in every sincere human soul. And we who are the children of God should learn how to commit the keeping of our souls to him as to a faithful Creator. With our heavenly Father all things are possible. Since he is the Creator, having made all things and all beings, it could not be otherwise. Though we cannot see God, we can know him. And by daily

اگر چه نمی‌توانیم خدا را ببینیم، می‌توانیم او را بشناسیم. و از طریق زندگی کردن به طور روزمره مطابق خواست پدر آسمانی، می‌توانیم او را به هموعان خویش آشکار سازیم.

”جلوه‌های الهی سرشت خداوند باید بی‌نهایت عمیق و برای ابد خردمندانه باشد. ما نمی‌توانیم از طریق دانش به وجود خداوند پی ببریم، اما می‌توانیم او را از طریق تجربه شخصی در قلب خود بشناسیم. در حالی که عدالت او ممکن است فراتر از ادراک باشد، فروتن‌ترین موجود در زمین می‌تواند رحمت او را دریافت کند. در حالی که پدر جهان را پر می‌کند، در قلوب ما نیز زندگی می‌کند. ذهن انسان بشری و فانی است، اما روح انسان الهی و فناپذیر است. خداوند نه تنها تماماً قدرتمند است، بلکه تماماً خردمند است. اگر والدین زمینی ما که گرایش شرورانه دارند می‌دانند چگونه فرزندانشان را دوست بدارند و هدایای نیکو به آنها اهدا کنند، پدر نیکوی آسمانی چقدر بیشتر باید بداند که چطور با خردمندی فرزندانش را در زمین دوست بدارد و برکات درخور به آنها عطا نماید.

”پدر آسمانی نمی‌خواهد حتی یک فرزند در زمین هلاک گردد، مشروط به این که آن فرزند آرزوی یافتن پدر را داشته باشد و به راستی مشتاق باشد همانند او باشد. پدر ما حتی شروران را دوست دارد و همیشه نسبت به ناسپاسان مهربان است. اگر موجودات بشری بیشتری می‌توانستند فقط درباره نیکی خداوند بدانند، قطعاً در جهت توبه کردن از راههای شرورانه خویش گام برمی‌داشتند و از تمام گناهان شناخته شده دست می‌کشیدند. سرچشمه تمام چیزهای نیک از پدر نورها است. در او هیچ تغییرپذیری و یا سایه تغییر وجود ندارد. روح خدای راستین در قلب انسان است. او خواستار این است که تمام انسانها برادر باشند. هنگامی که انسانها شروع به حس کردن حضور خداوند می‌کنند، این خود گواه این است خداوند آنها را یافته است، و این که آنها در جستجوی آگاهی پیرامون او هستند. ما در خداوند زندگی می‌کنیم و خداوند در ما سکنی می‌گزیند.

”من دیگر راضی نخواهم بود که باور داشته باشم خداوند پدر همه مردم من است؛ از این پس من باور خواهم داشت که او پدر من نیز می‌باشد. من همیشه تلاش خواهم کرد که با کمک روح حقیقت که باور من است خداوند را پرستش کنم، آنگاه که به راستی خدانشناس شدم. اما اول از همه از طریق آموختن این که چگونه خواست خداوند در زمین را انجام دهم به پرستش خدا خواهم پرداخت؛ بدین معنی که بهترین تلاش خود را به عمل خواهم آورد که با هر یک از هموعان خویش به گونه‌ای رفتار کنم که تصور می‌کنم خداوند دوست دارد با او رفتار شود. و هنگامی که بدین گونه در جسم زندگی می‌کنیم، می‌توانیم بسیاری چیزها را از خدا درخواست کنیم، و او آرزوی قلبی ما را به ما عطا خواهد کرد، تا بهتر آماده باشیم به هموعان خویش خدمت کنیم. و تمامی این خدمت مهرآمیز فرزندان خداوند ظرفیت ما را برای دریافت و تجربه نمودن شادیهای بهشت، لذت‌های والای خدمت روح بهشت، بسط می‌دهد.

”من هر روز برای هدایای وصف‌ناکردنی خدا از او سپاسگزاری خواهم کرد؛ من برای کارهای شگفت‌آور او برای فرزندان انسانها او را نیایش خواهم کرد. برای من، او قادر مطلق، آفریننده، نیرو، و رحمت است، اما بیش از همه، او پدر روحی من است، و من به عنوان فرزند زمینی او روزی عازم دیدار او خواهم شد. و

living the will of the Father in heaven, we can reveal him to our fellow men.

131:103 (1453) “The divine riches of God's character must be infinitely deep and eternally wise. We cannot search out God by knowledge, but we can know him in our hearts by personal experience. While his justice may be past finding out, his mercy may be received by the humblest being on earth. While the Father fills the universe, he also lives in our hearts. The mind of man is human, mortal, but the spirit of man is divine, immortal. God is not only all-powerful but also all-wise. If our earth parents, being of evil tendency, know how to love their children and bestow good gifts on them, how much more must the good Father in heaven know how wisely to love his children on earth and to bestow suitable blessings upon them.

131:104 (1454) “The Father in heaven will not suffer a single child on earth to perish if that child has a desire to find the Father and truly longs to be like him. Our Father even loves the wicked and is always kind to the ungrateful. If more human beings could only know about the goodness of God, they would certainly be led to repent of their evil ways and forsake all known sin. All good things come down from the Father of light, in whom there is no variableness neither shadow of changing. The spirit of the true God is in man's heart. He intends that all men should be brothers. When men begin to feel after God, that is evidence that God has found them, and that they are in quest of knowledge about him. We live in God and God dwells in us.

131:105 (1454) “I will no longer be satisfied to believe that God is the Father of all my people; I will henceforth believe that he is also *my* Father. Always will I try to worship God with the help of the Spirit of Truth, which is my helper when I have become really God-knowing. But first of all I am going to practice worshiping God by learning how to do the will of God on earth; that is, I am going to do my best to treat each of my fellow mortals just as I think God would like to have him treated. And when we live this sort of a life in the flesh, we may ask many things of God, and he will give us the desire of our hearts that we may be the better prepared to serve our fellows. And all of this loving service of the children of God enlarges our capacity to receive and experience the joys of heaven, the high pleasures of the ministry of the spirit of heaven.

131:106 (1454) “I will every day thank God for his unspeakable gifts; I will praise him for his wonderful works to the children of men. To me he is the Almighty, the Creator, the Power, and the Mercy, but best of all, he is my spirit Father, and as his earth child I am sometime going forth to see him. And my

استاد من گفته است که از طریق جستجو برای او همانند او خواهم شد. از طریق ایمان به خداوند، با او به آرامش دست یافته‌ام. این مذهب جدید ما کاملاً سرشار از شادمانی است، و یک شادی پایدار ایجاد می‌کند. من مطمئنم که حتی تا مرگ با ایمان خواهم بود، و این که حتماً تاج حیات جاودان را دریافت خواهم کرد.

”من دارم یاد می‌گیرم که همه چیز را مورد سنجش قرار دهم و به آنچه که نیک است پایبند باشم. هر آنچه را که می‌خواهم انسانها با من انجام دهند با هموعانم انجام خواهم داد. من از طریق این ایمان نوین می‌دانم که انسان می‌تواند فرزند خداوند باشد، اما وقتی که درنگ می‌کنم که به این فکر کنم که همه انسانها برادران من هستند این گاهی مرا وحشتزده می‌سازد، اما این باید حقیقت داشته باشد. من نمی‌فهمم که چگونه می‌توانم در پدر بودن خداوند شادمان باشم، در حالی که از پذیرش برادر بودن انسانها امتناع می‌کنم. هر کس که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت. اگر این حقیقت داشته باشد، پس همه انسانها باید برادران من باشند.“

”من از این پس کارهای نیکم را در نهان انجام خواهم داد؛ همچنین وقتی که تنها هستم در بیشترین حد دعا خواهم کرد. من داوری نمی‌کنم تا مبدا با هموعانم نامنصف نباشم. من یاد می‌گیرم که دشمنانم را دوست داشته باشم؛ من این شیوه خداگونه بودن را هنوز به درستی نیاموخته‌ام. اگر چه در این مذاهب دیگر خدا را می‌بینم، در 'مذهب ما' او را زیباتر، بامحبت‌تر، بخشنده‌تر، شخصی‌تر، و مثبت‌تر می‌یابم. اما بیش از همه، این موجود بزرگ و شکوهمند، پدر معنوی من است؛ من فرزند او هستم. و هیچ وسیله دیگری جز آرزوی صادقانه‌ام که می‌خواهم مثل او باشم، وجود ندارد که به واسطه آن بتوانم او را سرانجام بیابم و برای ابد به او خدمت کنم. سرانجام مذهبی با یک خدا دارم، خدایی شگفت‌انگیز، و او خدایی با نجات جاودان است.“

tutor has said that by searching for him I shall become like him. By faith in God I have attained peace with him. This new religion of ours is very full of joy, and it generates an enduring happiness. I am confident that I shall be faithful even to death, and that I will surely receive the crown of eternal life.

131:107 (1454.4) "I am learning to prove all things and adhere to that which is good. Whatsoever I would that men should do to me, that I will do to my fellows. By this new faith I know that man may become the son of God, but it sometimes terrifies me when I stop to think that all men are my brothers, but it must be true. I do not see how I can rejoice in the fatherhood of God while I refuse to accept the brotherhood of man. Whosoever calls upon the name of the Lord shall be saved. If that is true, then all men must be my brothers.

131:108 (1454.5) "Henceforth will I do my good deeds in secret; I will also pray most when by myself. I will judge not that I may not be unfair to my fellows. I am going to learn to love my enemies; I have not truly mastered this practice of being Godlike. Though I see God in these other religions, I find him in 'our religion' as being more beautiful, loving, merciful, personal, and positive. But most of all, this great and glorious Being is my spiritual Father; I am his child. And by no other means than my honest desire to be like him, I am eventually to find him and eternally to serve him. At last I have a religion with a God, a marvelous God, and he is a God of eternal salvation."

مقاله 132. اقامت موقت در روم

133

کتاب یورنشیا

131

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 132

اقامت موقت در روم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ارزشهای راستین
- 2- نیکی و شرارت
- 3- حقیقت و ایمان
- 4- کار روحانی شخصی
- 5- مشاوره دادن به مرد ثروتمند
- 6- خدمت اجتماعی
- 7- سفرهایی به حول و حوش روم

PAPER 132

THE SOJOURN AT ROME

SECTIONS

Introduction

1. True Values
2. Good and Evil
3. Truth and Faith
4. Personal Ministry
5. Counseling the Rich Man
6. Social Ministry
7. Trips about Rome

مقدمه مقاله

از آنجا که گناد حامل دروهای شاهزاده‌های هند به تیسریوس فرمانروای روم بود، در روز سوم بعد از ورود آنها به روم، دو هندی و عیسی در پیشگاه او حضور یافتند. در این روز امپراتور بد خلق به گونه‌ای غیرمعمول شاد بود و با این سه تن برای مدتی طولانی به گفتگوی دوستانه پرداخت. و هنگامی که آنها از حضور او رفتند، امپراتور با اشاره به عیسی به دستکاری که در سمت راست او ایستاده بود گفت: "اگر من طرز رفتار شاهانه و شیوه برخورد متین آن مرد را داشتم، یک امپراتور راستین می‌بودم، این طور نیست؟"

گناد در طول مدتی که در روم بود ساعتهای منظمی برای مطالعه و برای دیدن مکانهای مورد علاقه در حول و حوش شهر داشت. پدر او کار تجاری زیادی داشت، و آرزو داشت که پسرش بزرگ شود و در مدیریت منافع عظیم تجاری او یک جانشین شایسته شود. او فکر می‌کرد که وقت آن رسیده که پسرش را به دنیای تجارت آشنا سازد. شهروندان هندی زیادی در روم بودند، و اغلب یکی از کارمندان خود گناد وی را به عنوان مترجم همراهی می‌کرد تا عیسی بتواند روزهای کاملی را برای خود داشته باشد؛ این به او فرصت می‌داد تا با این شهر که دارای دو میلیون سکنه بود به طور کامل آشنا شود. او مکرراً در میدان شهر که مرکز حیات سیاسی، حقوقی، و تجاری بود یافت می‌شد. او اغلب به بالای تپه کاپیتولیوم می‌رفت و همینطور که به این معبد باشکوه که به ژوپتر، یونو، و میزرو وقف شده بود می‌نگریست، به

INTRODUCTION

^{132.01 (1455.1)} SINCE Gonod carried greetings from the princes of India to Tiberius, the Roman ruler, on the third day after their arrival in Rome the two Indians and Jesus appeared before him. The morose emperor was unusually cheerful on this day and chatted long with the trio. And when they had gone from his presence, the emperor, referring to Jesus, remarked to the aide standing on his right, "If I had that fellow's kingly bearing and gracious manner, I would be a real emperor, eh?"

^{132.02 (1455.2)} While at Rome, Ganid had regular hours for study and for visiting places of interest about the city. His father had much business to transact, and desiring that his son grow up to become a worthy successor in the management of his vast commercial interests, he thought the time had come to introduce the boy to the business world. There were many citizens of India in Rome, and often one of Gonod's own employees would accompany him as interpreter so that Jesus would have whole days to himself; this gave him time in which to become thoroughly acquainted with this city of two million inhabitants. He was frequently to be found in the forum, the center of political, legal, and business life. He often went up to the Capitolium and

اسارت جهالتی که این رومیها در آن گرفتار بودند می‌اندیشید. او همچنین وقت زیادی را در تپه پالاتیوم که منزل امپراتور، معبد آپولو، و کتابخانه‌های یونانی و لاتین در آن واقع شده بودند صرف می‌کرد.

در این هنگام امپراتوری روم شامل تمام جنوب اروپا، آسیای صغیر، سوریه، مصر، و شمال غربی آفریقا بود؛ و ساکنان آن در بر گیرنده شهروندان هر کشور نیم کره شرقی بودند. تمایل او برای مطالعه و در آمیختن با این توده جهان شهری انسانهای یورنشیا دلیل اصلی برای این بود که عیسی رضایت داد به این سفر دست بزند.

عیسی هنگامی که در روم بود چیزهای زیادی درباره انسانها یاد گرفت، اما ارزشمندترین تجربه از میان تمامی تجارب چنگانه اقامت موقت شش ماهه او در آن شهر، تماس او با رهبران مذهبی پایتخت امپراتوری و تأثیرگذاری روی آنها بود. پیش از پایان هفته اول در روم، عیسی به جستجوی رهبران ارزشمند کلیون، رواقیون، و فرقه‌های اسرار آمیز، به ویژه گروه میتراپی برآمد و با آنها آشنا گردید. برای عیسی خواه آشکار بود یا نبود که یهودیان مأموریت او را نخواهند پذیرفت، او قطعاً پیش‌بینی نمود که پیام‌آورش به زودی به روم می‌آیند تا ملکوت اسمانی را اعلام کنند؛ و از این رو او به شگفت‌آورترین نحو شروع به آماده کردن راه برای پذیرش بهتر و قطعی‌تر پیام آنها نمود. او پنج تن از رواقیون برجسته، یازده تن از کلیون، شانزده تن از رهبران فرقه‌های اسرار آمیز را انتخاب نمود و بخش عمده وقت اضافش را برای تقریباً شش ماه در ارتباط نزدیک با این آموزگاران مذهبی گذراند. و این روش آموزش او بود: او هرگز یک بار نیز به خطاهای آنها حمله نکرد و حتی نقایص آموزشهای آنها را ذکر نکرد. در هر مورد او حقیقتی را که در آموزشهای آنها نهفته بود انتخاب می‌کرد و سپس چنان این حقیقت را در اذهان آنها آراسته می‌ساخت و نورانی می‌کرد که در مدتی بسیار کوتاه این بهسازی حقیقت خطای مربوطه را به گونه‌ای مؤثر تحت‌الشعاع قرار می‌داد؛ و بدین ترتیب این مردان و زنانی که توسط عیسی آموزش دیده بودند برای شناخت متعاقب حقایق بیشتر و مشابه در آموزشهای میسیونرهای آغازین مسیحی آماده می‌شدند. این پذیرش اولیه آموزشهای موعظمگران بشارت مسیحی بود که آن نیروی قدرتمند برای گسترش سریع مسیحیت در روم و از آنجا به سرتاسر امپراتوری را ایجاد کرد.

اهمیت این کار خارق‌العاده از طریق ثبت این واقعیت بهتر می‌تواند درک شود که از میان این گروه سی و دو نفره از رهبران مذهبی در روم که توسط عیسی آموزش دیدند، فقط دو تن بی‌ثمر بودند؛ سی تن به افراد کلیدی در استقرار مسیحیت در روم تبدیل شدند، و برخی از آنها همچنین به تبدیل معبد اصلی میتراپی به نخستین کلیسای مسیحی آن شهر کمک کردند. ما که از پشت صحنه و در پرتو نوزده قرن زمان به فعالیت‌های بشری نظر می‌افکنیم، تنها سه عامل را در آمادسازی آغازین صحنه برای گسترش سریع مسیحیت در سرتاسر اروپا از ارزش فوق‌العاده تلقی می‌کنیم، و آنها از این قرارند:

pondered the bondage of ignorance in which these Romans were held as he beheld this magnificent temple dedicated to Jupiter, Juno, and Minerva. He also spent much time on Palatine hill, where were located the emperor's residence, the temple of Apollo, and the Greek and Latin libraries.

1320.3 (1455.3) At this time the Roman Empire included all of southern Europe, Asia Minor, Syria, Egypt, and northwest Africa; and its inhabitants embraced the citizens of every country of the Eastern Hemisphere. His desire to study and mingle with this cosmopolitan aggregation of Urantia mortals was the chief reason why Jesus consented to make this journey.

1320.4 (1455.4) Jesus learned much about men while in Rome, but the most valuable of all the manifold experiences of his six months' sojourn in that city was his contact with, and influence upon, the religious leaders of the empire's capital. Before the end of the first week in Rome Jesus had sought out, and had made the acquaintance of, the worth-while leaders of the Cynics, the Stoics, and the mystery cults, in particular the Mithraic group. Whether or not it was apparent to Jesus that the Jews were going to reject his mission, he most certainly foresaw that his messengers were presently coming to Rome to proclaim the kingdom of heaven; and he therefore set about, in the most amazing manner, to prepare the way for the better and more certain reception of their message. He selected five of the leading Stoics, eleven of the Cynics, and sixteen of the mystery-cult leaders and spent much of his spare time for almost six months in intimate association with these religious teachers. And this was his method of instruction: Never once did he attack their errors or even mention the flaws in their teachings. In each case he would select the truth in what they taught and then proceed so to embellish and illuminate this truth in their minds that in a very short time this enhancement of the truth effectively crowded out the associated error; and thus were these Jesus-taught men and women prepared for the subsequent recognition of additional and similar truths in the teachings of the early Christian missionaries. It was this early acceptance of the teachings of the gospel preachers which gave that powerful impetus to the rapid spread of Christianity in Rome and from there throughout the empire.

1320.5 (1456.1) The significance of this remarkable doing can the better be understood when we record the fact that, out of this group of thirty-two Jesus-taught religious leaders in Rome, only two were unfruitful; the thirty became pivotal individuals in the establishment of Christianity in Rome, and certain of them also aided in turning the chief Mithraic temple into the first Christian church of that city. We who view human activities from behind the scenes and in the light of nineteen centuries of time recognize just three factors of paramount value in the early setting of the stage for the rapid spread of Christianity

1- انتخاب و حفظ شمعون پطرس به عنوان یک رسول.

2- گفتگو با استفان در اورشلیم که مرگ او به تغییر کیش دادن سولس طرسوس منتهی‌گشت.

3- آماده‌سازی مقدماتی این سی رومی برای رهبری متعاقب مذهب جدید در روم و در سرتاسر امپراتوری.

نه استفان و نه سی فرد انتخاب شده در سرتاسر تمامی تجاربشان هیچگاه متوجه نشدند که آنها با مردی که نامش موضوع آموزش مذهبی آنها گردید یک بار صحبت کرده بودند. کار عیسی با سی و دو تن اولیه کاملاً شخصی بود. کاتب دمشق در تلاشه‌ایش برای این افراد هیچگاه با بیش از سه تن از آنها در یک نوبت دیدار نداشت، و به ندرت بیش از دو تن، در حالی که بیشتر اوقات به صورت فردی به آنها آموزش می‌داد. او می‌توانست این کار بزرگ آموزش مذهبی را انجام دهد زیرا این مردان و زنان به سنت التزام نداشتند؛ آنها در رابطه با تمامی رخدادهای مذهبی آینده قربانیان یک پیش‌پنداشت تثبیت شده نبودند.

در سالهایی که به زودی بعد از آن آمدند، پطرس، پولس، و سایر آموزگاران مسیحی در روم در رابطه با این کاتب دمشق که پیش از آنها آمده بود و به گونه‌ای بسیار آشکار (و به تصور آنها به طور ناخواسته) با بشارت جدید خداوند راه را برای آمدن آنها آماده ساخت بارها شنیدند. اگر چه پولس در واقع هویت این کاتب دمشق را هرگز حدس نزد، مدت کوتاهی پیش از مرگش، به دلیل تشابه توصیفات شخصی به این نتیجه رسید که "چادر ساز انطاکیه" همان "کاتب دمشق" بود. شمعون پطرس یک بار در حالی که در روم موعظه می‌کرد پس از گوش دادن به یک توصیف کاتب دمشق، حدس زد که ممکن است این فرد عیسی باشد اما به سرعت این ایده را کنار گذاشت، و کاملاً می‌دانست (البته بدان گونه که او تصور می‌کرد) که استاد هرگز در روم نبوده است.

1- ارزشهای راستین

عیسی در اوایل اقامت موقتش در روم یک بار با آنگامون، رهبر رواقیون، در تمام طول شب یک گفتگو داشت. این مرد متعاقباً یک دوست بزرگ پولس شد و اثبات نمود که یکی از حامیان قدرتمند کلیسای مسیحی در روم است. عیسی در محتوا و با بازگویی در نگارش امروزی به آنگامون اینطور آموزش داد:

شاخص ارزشهای راستین باید در دنیای معنوی و در سطوح الهی واقعی جاودان مورد جستجو واقع شود. برای یک انسان فرازگرا کلیه معیارهای پایین‌تر و مادی باید به صورت چیزهای گذرا، جزئی، و دون پایه مورد نگرش واقع شوند. دانشمند، بدین گونه، نسبت به اکتشاف مرتبط بودن واقعیات مادی به هم محدود است. از نظر تکنیکی، او حق ندارد تصریح کند که او ماتریالیست یا ایده‌آلیست است، زیرا او در این نحوه

throughout Europe, and they are:

1320.6 (1456.2) 1. The choosing and holding of Simon Peter as an apostle.

1320.7 (1456.3) 2. The talk in Jerusalem with Stephen, whose death led to the winning of Saul of Tarsus.

1320.8 (1456.4) 3. The preliminary preparation of these thirty Romans for the subsequent leadership of the new religion in Rome and throughout the empire.

1320.9 (1456.5) Through all their experiences, neither Stephen nor the thirty chosen ones ever realized that they had once talked with the man whose name became the subject of their religious teaching. Jesus' work in behalf of the original thirty-two was entirely personal. In his labors for these individuals the scribe of Damascus never met more than three of them at one time, seldom more than two, while most often he taught them singly. And he could do this great work of religious training because these men and women were not tradition bound; they were not victims of a settled preconception as to all future religious developments.

1320.10 (1456.6) Many were the times in the years so soon to follow that Peter, Paul, and the other Christian teachers in Rome heard about this scribe of Damascus who had preceded them, and who had so obviously (and as they supposed unwittingly) prepared the way for their coming with the new gospel. Though Paul never really surmised the identity of this scribe of Damascus, he did, a short time before his death, because of the similarity of personal descriptions, reach the conclusion that the "tentmaker of Antioch" was also the "scribe of Damascus." On one occasion, while preaching in Rome, Simon Peter, on listening to a description of the Damascus scribe, surmised that this individual might have been Jesus but quickly dismissed the idea, knowing full well (so he thought) that the Master had never been in Rome.

1. TRUE VALUES

1321.1 (1456.7) It was with Angamon, the leader of the Stoics, that Jesus had an all-night talk early during his sojourn in Rome. This man subsequently became a great friend of Paul and proved to be one of the strong supporters of the Christian church at Rome. In substance, and restated in modern phraseology, Jesus taught Angamon:

1321.2 (1457.1) The standard of true values must be looked for in the spiritual world and on divine levels of eternal reality. To an ascending mortal all lower and material standards must be recognized as transient, partial, and inferior. The scientist, as such, is limited to the discovery of the relatedness of material facts. Technically, he has no right to assert that he is either materialist or idealist, for in so doing he has assumed to forsake the attitude of

عملکرد رویکرد یک دانشمند راستین را رها کرده است، چرا که هر گونه و تمامی این تصریحات رویکرد دقیقاً جوهر فلسفه می‌باشند.

تا وقتی که بینش اخلاقی و نیل معنوی نوع بشر به طور متناسب افزایش نیافته باشد، پیشرفت نامحدود یک فرهنگ صرفاً مادی‌گرا می‌تواند برای تمدن سرانجام به یک تهدید تبدیل شود. یک دانش صرفاً ماتریالیستی در درون خودش تخم بالقوه نابودی تمامی تلاشهای علمی را حمل می‌کند، زیرا همین رویکرد، حاکی از فروپاشی غائی تمدنی است که حس ارزشهای اخلاقی خود را ترک نموده است و دستیابی به هدف معنوی خود را طرد کرده است.

دانشمند ماتریالیست و آرمان‌گرای افراطی همیشه فرجامشان برخورد با یکنیگر است. این امر در مورد آن دانشمندان و آرمان‌گرایانی که دارای یک شاخص مشترک از ارزشهای بالای اخلاقی و سطوح معیار معنوی هستند صدق نمی‌کند. در هر عصر دانشمندان و مذهب‌گرایان باید تشخیص دهند که در پیشگاه دادگاه نیاز بشری تحت محاکمه هستند. آنها باید از انجام هر گونه جنگ در میان خود احتراز کنند، ضمن این که شجاعانه تلاش کنند از طریق وقف افزایش یافته به خدمت به پیشرفت بشر بقای مداوم خود را توجیه کنند. اگر به اصطلاح دانش یا مذهب هر عصر دروغین باشد، پس باید یا فعالیت‌های خود را مطهر سازد و یا این که در برابر پیداری یک دانش مادی یا مذهب معنوی که از مرتبت راستین‌تر و ارزشمندتر برخوردار است از میان برود.

2- نیکی و شرارت

ماردوس رهبر شناخته شده کلیون روم بود، و او یک دوست بزرگ کاتب دمشق شد. او روزهای متوالی با عیسی گفتگو نمود، و شبهای متوالی به آموزشهای آسمانی او گوش داد. در میان بحثهای مهمتر با ماردوس بحثی بود که برای پاسخ دادن به این پرسش کلی صاف درباره نیکی و شرارت طراحی شده بود. در محتوا و با عبارتپردازی قرن بیستم، عیسی گفت:

برادر من، نیکی و شرارت به سادگی کلماتی هستند که نماد سطوح نسبی درک بشری از جهان قابل مشاهده می‌باشند. اگر تو به لحاظ اخلاقی تنبل و به لحاظ اجتماعی بی‌تفاوت باشی، می‌توانی از کاربردهای اجتماعی کنونی به عنوان شاخص نیکی استفاده کنی. اگر تو از نظر معنوی تن‌آسا و از نظر اخلاقی غیرمترقی باشی، می‌توانی رسوم و سنتهای مذهبی هم‌عصران خود را به عنوان شاخص نیکی به کارگیری. اما روانی که از زمان بقا می‌یابد و به ابدیت وارد می‌شود باید میان نیکی و شرارت، بدان گونه که به وسیله ارزشهای راستین معیارهای معنوی تعیین شده است، به یک انتخاب زنده و شخصی دست بزند. این معیارهای معنوی توسط روح الهی که پدر آسمانی برای سکونت در قلب انسان فرستاده مقرر شده است. این روح سکنی‌گزین شاخص بقای شخصیت است.

نیکی، مثل حقیقت، همیشه نسبی و به گونه‌ای

a true scientist since any and all such assertions of attitude are the very essence of philosophy.

^{132.1.3 (1457.2)} Unless the moral insight and the spiritual attainment of mankind are proportionately augmented, the unlimited advancement of a purely materialistic culture may eventually become a menace to civilization. A purely materialistic science harbors within itself the potential seed of the destruction of all scientific striving, for this very attitude presages the ultimate collapse of a civilization which has abandoned its sense of moral values and has repudiated its spiritual goal of attainment.

^{132.1.4 (1457.3)} The materialistic scientist and the extreme idealist are destined always to be at loggerheads. This is not true of those scientists and idealists who are in possession of a common standard of high moral values and spiritual test levels. In every age scientists and religionists must recognize that they are on trial before the bar of human need. They must eschew all warfare between themselves while they strive valiantly to justify their continued survival by enhanced devotion to the service of human progress. If the so-called science or religion of any age is false, then must it either purify its activities or pass away before the emergence of a material science or spiritual religion of a truer and more worthy order.

2. GOOD AND EVIL

^{132.2.1 (1457.4)} Mardus was the acknowledged leader of the Cynics of Rome, and he became a great friend of the scribe of Damascus. Day after day he conversed with Jesus, and night upon night he listened to his supernal teaching. Among the more important discussions with Mardus was the one designed to answer this sincere Cynic's question about good and evil. In substance, and in twentieth-century phraseology, Jesus said:

^{132.2.2 (1457.5)} My brother, good and evil are merely words symbolizing relative levels of human comprehension of the observable universe. If you are ethically lazy and socially indifferent, you can take as your standard of good the current social usages. If you are spiritually indolent and morally unprogressive, you may take as your standards of good the religious practices and traditions of your contemporaries. But the soul that survives time and emerges into eternity must make a living and personal choice between good and evil as they are determined by the true values of the spiritual standards established by the divine spirit which the Father in heaven has sent to dwell within the heart of man. This indwelling spirit is the standard of personality survival.

^{132.2.3 (1457.6)} Goodness, like truth, is always relative

استوار متضاد با شرارت است. درک این کیفیتهای نیکی و حقیقت است که روانهای در حال تکامل انسانها را قادر می‌سازد به آن تصمیمات شخصی انتخابی که برای بقای ابدی ضروری هستند دست زند.

فرد از نظر معنوی نابینا که به طور منطقی احکام علمی، رسوم اجتماعی، و اندیشه خشک مذهبی را دنبال می‌کند در معرض این خطر مهلک قرار دارد که آزادی اخلاقی خود را قربانی کند و رهایی معنوی خود را از دست بدهد. فرجام چنین روانی این است که یک طوطی روشنفکر، یک آدم ماشینی اجتماعی، و یک برده برای مرجع مذهبی شود.

نیکی همیشه به سوی سطوح نوین آزادی فزاینده در خود شکوفایی اخلاقی و پیشرفت معنوی شخصیت — کشف تنظیم‌کننده سکنی‌گزین و تعیین هویت با او — در حال رشد است. یک تجربه وقتی نیک است که قدردانی از زیبایی را به اوج می‌رساند، خواست اخلاقی را افزایش می‌دهد، تشخیص دادن حقیقت را بالا می‌برد، بر ظرفیت مهر ورزیدن و خدمت کردن به هموعان می‌افزاید، آرمانهای معنوی را تعالی می‌بخشد، و انگیزه‌های عالی بشری زمان را با طرحهای جاودان تنظیم‌کننده سکنی‌گزین یگانه می‌سازد، و تمام اینها مستقیماً به یک اشتیاق افزایش یافته برای انجام خواست پدر راه می‌برد، و از این طریق اشتیاق الهی برای یافتن خداوند و بیشتر مثل او شدن را به بار می‌آورد.

به تدریج که شما در زمینه رشد مخلوق از نردبان جهان بالا می‌روید، در انطباق کامل با ظرفیت خود برای تجربه نیکی و تشخیص حقیقت، نیکی فزاینده و شرارت کاهش یابنده خواهید یافت. تا هنگام دستیابی روان در حال فراز بشری به سطوح نهایی روحی، توانایی در سر پروراندن خطا یا تجربه نمودن شرارت به طور کامل از میان نخواهد رفت.

نیکی، زنده، نسبی، همیشه پیشرونده، و به گونه‌ای ثابت یک تجربه شخصی است، و برای همیشه با تشخیص حقیقت و زیبایی همبسته است. نیکی در شناخت ارزشهای راستین مثبت سطح معنوی یافت می‌شود، و باید در تجربه بشری با همتای منفی آن — سایه‌های شرارت بالقوه — مقایسه شود.

تا وقتی که شما به سطوح بهشت دست نیابید، نیکی همیشه بیشتر یک جستجو خواهد بود تا یک دارایی، بیشتر یک هدف خواهد بود تا یک نیل تجربی. اما حتی وقتی که گرسنه و تشنه درستی‌کاری هستید، رضایت فزاینده‌ای در نیل جزئی به نیکی تجربه می‌کنید. وجود نیکی و شرارت در دنیا به واسطه خود، اثبات قطعی وجود و واقعیت خواست اخلاقی انسان، یعنی شخصیت است که این ارزشها را بنین گونه مشخص می‌کند و نیز قادر است میان آنها انتخاب کند.

تا وقت دستیابی به بهشت، ظرفیت انسان فراز یابنده برای تعیین هویت خویشتن با ارزشهای راستین روحی چنان افزایش یافته است که به دستیابی به کمال داشتن نور حیات منجر می‌شود. چنین شخصیت کامل شده روحی چنان به طور کامل، به طور الهی، و به طور

and unfailingly evil-contrasted. It is the perception of these qualities of goodness and truth that enables the evolving souls of men to make those personal decisions of choice which are essential to eternal survival.

13224 (1458.1) The spiritually blind individual who logically follows scientific dictation, social usage, and religious dogma stands in grave danger of sacrificing his moral freedom and losing his spiritual liberty. Such a soul is destined to become an intellectual parrot, a social automaton, and a slave to religious authority.

13225 (1458.2) Goodness is always growing toward new levels of the increasing liberty of moral self-realization and spiritual personality attainment — the discovery of, and identification with, the indwelling Adjuster. An experience is good when it heightens the appreciation of beauty, augments the moral will, enhances the discernment of truth, enlarges the capacity to love and serve one's fellows, exalts the spiritual ideals, and unifies the supreme human motives of time with the eternal plans of the indwelling Adjuster, all of which lead directly to an increased desire to do the Father's will, thereby fostering the divine passion to find God and to be more like him.

13226 (1458.3) As you ascend the universe scale of creature development, you will find increasing goodness and diminishing evil in perfect accordance with your capacity for goodness-experience and truth-discernment. The ability to entertain error or experience evil will not be fully lost until the ascending human soul achieves final spirit levels.

13227 (1458.4) Goodness is living, relative, always progressing, invariably a personal experience, and everlastingly correlated with the discernment of truth and beauty. Goodness is found in the recognition of the positive truth-values of the spiritual level, which must, in human experience, be contrasted with the negative counterpart — the shadows of potential evil.

13228 (1458.5) Until you attain Paradise levels, goodness will always be more of a quest than a possession, more of a goal than an experience of attainment. But even as you hunger and thirst for righteousness, you experience increasing satisfaction in the partial attainment of goodness. The presence of goodness and evil in the world is in itself positive proof of the existence and reality of man's moral will, the personality, which thus identifies these values and is also able to choose between them.

13229 (1458.6) By the time of the attainment of Paradise the ascending mortal's capacity for identifying the self with true spirit values has become so enlarged as to result in the attainment of the perfection of the possession of the light of life. Such a perfected

معنوی با کیفیتهای مثبت و متعالی نیکی، زیبایی، و حقیقت یگانه می‌شود که وقتی در معرض درخشش نافذ نور الهی فرمانروایان بیکران بهشت قرار می‌گیرد هیچ احتمالی باقی نمی‌ماند که چنین روح در ستکاری هیچ سایه منفی شرارت بالقوه بیافکند. در کلیه این شخصیت‌های روحی، نیکی دیگر هیچگاه جزئی، مغایر، و نسبی نیست؛ آن به طور الهی کامل و به لحاظ معنوی سرشار شده است؛ آن به خلوص و کمال متعال نزدیک می‌شود.

امکان شرارت برای انتخاب اخلاقی ضروری است، اما نه واقعیت آن. یک سایه فقط به طور نسبی واقعی است. شرارت واقعی به عنوان یک تجربه شخصی ضروری نیست. در قلمروهای پیشرفت اخلاقی در سطوح پایین‌تر رشد معنوی، شرارت بالقوه به عنوان یک انگیزه تصمیم به همان اندازه خوب عمل می‌کند. شرارت فقط وقتی به یک واقعیت تجربه شخصی تبدیل می‌شود که یک ذهن اخلاقی شرارت را به عنوان گزینه‌اش انتخاب کند.

3- حقیقت و ایمان

نبون یک یهودی یونانی بود و در میان رهبران فرقه اصلی اسرارآمیز در روم، فرقه میتراایی، از همه سرشناس‌تر بود. در حالی که این کاهن اعظم میترائیسم گفتگوهای زیادی با کاتب دمشق انجام داد، به خاطر بحث‌شان در مورد حقیقت و ایمان که در یک بعد از ظهر انجام شد به پایدارترین نحو تحت تأثیر قرار گرفت. نبون به این فکر کرده بود که به یک تغییر کیش داده عیسی تبدیل شود، و حتی پیشنهاد داده بود که به عنوان یک آموزگار میتراایی به فلسطین بازگردد. او متوجه نبود که عیسی داشت او را آماده می‌ساخت تا یکی از تغییر کیش داده‌های آغازین به بشارت ملکوت خداوند شود. محتوای آموزش عیسی که به بیان امروزی بازگویی شده این بود:

حقیقت نمی‌تواند با کلمات تعریف شود، بلکه فقط از طریق زندگی کردن. حقیقت همیشه بیش از دانش است. دانش به چیزهایی که مشاهده می‌شوند مربوط است، اما حقیقت از این سطوح صرفاً مادی فراتر می‌رود، بدین لحاظ که با خرد سازگار است و در بر گیرنده این چیزهای غیرقابل ژرف اندیشی همچون تجربه بشری، حتی واقعیات روحی و زنده است. شناخت، در علم منشأ دارد؛ خرد، در فلسفه راسخین؛ و حقیقت، در تجربه مذهبی زندگی معنوی. دانش با واقعیات سر و کار دارد؛ خرد، با روابط؛ و حقیقت، با ارزشهای واقعیات.

انسان به این تمایل دارد که به علم یک شکل قطعی دهد، فلسفه را تدوین نماید، و حقیقت را جزم اندیشی کند، زیرا در تنظیم با تلاشهای پیشرونده زندگی از نظر ذهنی تنبلی است، در حالی که از ناشناخته‌ها نیز به اندازه زیاد می‌ترسد. انسان طبیعی در شروع نمودن تغییرات در عاداتش پیرامون اندیشه کردن و در تکنیک‌هایش در زمینه زندگی کند است.

حقیقت آشکار شده، حقیقت شخصاً کشف شده، شادمانی وافر روان بشری است؛ این آفرینش مشترک ذهن مادی و روح ساکن در اوست. نجات ابدی این روان

spirit personality becomes so wholly, divinely, and spiritually unified with the positive and supreme qualities of goodness, beauty, and truth that there remains no possibility that such a righteous spirit would cast any negative shadow of potential evil when exposed to the searching luminosity of the divine light of the infinite Rulers of Paradise. In all such spirit personalities, goodness is no longer partial, contrastive, and comparative; it has become divinely complete and spiritually replete; it approaches the purity and perfection of the Supreme.

^{132:210 (1458:7)} The possibility of evil is necessary to moral choosing, but not the actuality thereof. A shadow is only relatively real. Actual evil is not necessary as a personal experience. Potential evil acts equally well as a decision stimulus in the realms of moral progress on the lower levels of spiritual development. Evil becomes a reality of personal experience only when a moral mind makes evil its choice.

3. TRUTH AND FAITH

^{132:31 (1459:1)} Nabon was a Greek Jew and foremost among the leaders of the chief mystery cult in Rome, the Mithraic. While this high priest of Mithraism held many conferences with the Damascus scribe, he was most permanently influenced by their discussion of truth and faith one evening. Nabon had thought to make a convert of Jesus and had even suggested that he return to Palestine as a Mithraic teacher. He little realized that Jesus was preparing him to become one of the early converts to the gospel of the kingdom. Restated in modern phraseology, the substance of Jesus' teaching was:

^{132:32 (1459:2)} Truth cannot be defined with words, only by living. Truth is always more than knowledge. Knowledge pertains to things observed, but truth transcends such purely material levels in that it consorts with wisdom and embraces such imponderables as human experience, even spiritual and living realities. Knowledge originates in science; wisdom, in true philosophy; truth, in the religious experience of spiritual living. Knowledge deals with facts; wisdom, with relationships; truth, with reality values.

^{132:33 (1459:3)} Man tends to crystallize science, formulate philosophy, and dogmatize truth because he is mentally lazy in adjusting to the progressive struggles of living, while he is also terribly afraid of the unknown. Natural man is slow to initiate changes in his habits of thinking and in his techniques of living.

^{132:34 (1459:4)} Revealed truth, personally discovered truth, is the supreme delight of the human soul; it is the joint creation of the material mind and the

حقیقت شناس و دوستدار زیبایی از طریق آن گرسنگی و تشنگی برای نیکی تضمین می‌شود که این انسان را به ایجاد یک مقصود یگانه برای انجام خواست پدر، یعنی یافتن خداوند و همانند او شدن، هدایت می‌کند. هرگز میان دانش راستین و حقیقت تضاد وجود ندارد. ممکن است میان دانش و اعتقادات بشری تضاد وجود داشته باشد، اعتقاداتی که با تعصب رنگ خورده‌اند، با ترس تحریف شده‌اند، و تحت الشعاع ترس از رو در رویی با واقعیات جدید کشف مادی یا پیشرفت معنوی قرار گرفته‌اند.

اما بدون به کارگیری ایمان، حقیقت هرگز نمی‌تواند دارایی انسان شود. این حقیقت دارد زیرا اندیشه‌ها، خرد، اخلاقیات، و آرمانهای انسان هرگز از ایمان او، امید والای او، بالاتر نخواهد رفت. و تمامی این ایمان راستین مبتنی بر اندیشه ژرف، انتقاد از خود صادقانه، و ضمیر خلل ناپذیر اخلاقی می‌باشد. ایمان، الهام تخیل روحی شده خلق است.

ایمان آغازگر فعالیت‌های فوق بشری جرقه الهی است، آن جوانه فناپذیری که در درون ذهن انسان زندگی می‌کند و پتانسیل بقای جاودان است. گیاهان و حیوانات از طریق تکنیک منتقل ساختن ذرات یکسان خود از یک نسل به نسل دیگر در زمان بقا می‌یابند. روان بشری انسان (شخصیت) از طریق پیوند زدن هویت با این جرقه الهی ساکن در او که جاودان است، و برای تداوم بخشیدن شخصیت بشری به یک سطح ادامه یابنده و بالاتر وجود پیشرونده جهان عمل می‌کند، از مرگ فانی بقا می‌یابد. تخم پنهان روان بشری یک روح جاودان است. دومین نسل روح انسان، اولین پیداری شخصیت از میان تسلسلی از پدیداریهای شخصیت در وجودهای روحی و پیشرونده است، و فقط هنگامی که این وجود الهی به سرچشمه وجودش، یعنی سرچشمه شخصی تمامی وجود، خداوند، پدر جهانی، دست می‌یابد این تسلسل به انتها می‌رسد.

زندگی بشری ادامه می‌یابد — بقا می‌یابد — زیرا یک کارکرد جهانی دارد، کار یافتن خداوند. روان با ایمان فعال شده انسان، نمی‌تواند پیش از دستیابی به این هدف سرنوشت متوقف گردد؛ و هنگامی که به یکباره به این هدف الهی دست یافت، هرگز نمی‌تواند کارش را به پایان رساند، زیرا خداگونه — جاودان — شده است.

تکامل معنوی یک تجربه انتخاب فزاینده و داوطلبانه نیکی است که با یک کاهش برابر و پیشرونده امکان شرارت توأم است. با دستیابی به انتخاب نهایی برای نیکی و ظرفیت تکمیل شده برای قردرانی از حقیقت، یک کمال زیبایی و تقدس پا به عرصه وجود می‌گذارد که درستکاری آن برای ابد مانع امکان پیداری حتی مفهوم پتانسیل شرارت می‌شود. چنین روان خدا شناسی هنگامی که در چنین سطح بالایی روحی از نیکی الهی عمل می‌کند، هیچ سایه‌ای از شرارت تردیدآمیز نمی‌افکند.

حضور روح بهشتی در ذهن انسان در بر گیرنده آشکارسازی قول و پیمان وفادارانه یک وجود ابدی

indwelling spirit. The eternal salvation of this truth-discerning and beauty-loving soul is assured by that hunger and thirst for goodness which leads this mortal to develop a singleness of purpose to do the Father's will, to find God and to become like him. There is never conflict between true knowledge and truth. There may be conflict between knowledge and human beliefs, beliefs colored with prejudice, distorted by fear, and dominated by the dread of facing new facts of material discovery or spiritual progress.

132:35 (1459:5) But truth can never become man's possession without the exercise of faith. This is true because man's thoughts, wisdom, ethics, and ideals will never rise higher than his faith, his sublime hope. And all such true faith is predicated on profound reflection, sincere self-criticism, and uncompromising moral consciousness. Faith is the inspiration of the spiritized creative imagination.

132:36 (1459:6) Faith acts to release the superhuman activities of the divine spark, the immortal germ, that lives within the mind of man, and which is the potential of eternal survival. Plants and animals survive in time by the technique of passing on from one generation to another identical particles of themselves. The human soul (personality) of man survives mortal death by identity association with this indwelling spark of divinity, which is immortal, and which functions to perpetuate the human personality upon a continuing and higher level of progressive universe existence. The concealed seed of the human soul is an immortal spirit. The second generation of the soul is the first of a succession of personality manifestations of spiritual and progressing existences, terminating only when this divine entity attains the source of its existence, the personal source of all existence, God, the Universal Father.

132:37 (1459:7) Human life continues — survives — because it has a universe function, the task of finding God. The faith-activated soul of man cannot stop short of the attainment of this goal of destiny; and when it does once achieve this divine goal, it can never end because it has become like God — eternal.

132:38 (1460:1) Spiritual evolution is an experience of the increasing and voluntary choice of goodness attended by an equal and progressive diminution of the possibility of evil. With the attainment of finality of choice for goodness and of completed capacity for truth appreciation, there comes into existence a perfection of beauty and holiness whose righteousness eternally inhibits the possibility of the emergence of even the concept of potential evil. Such a God-knowing soul casts no shadow of doubting evil when functioning on such a high spirit level of divine goodness.

132:39 (1460:2) The presence of the Paradise spirit in the mind of man constitutes the revelation promise

پیشرفت الهی برای هر روانی است که به دنبال نیل به تعیین هویت با این قطعه روحی فناپذیر پدر جهانی است که در فرد ساکن است.

پیشرفت در جهان با آزادی فزاینده شخصیت تعیین ویژگی می‌شود، زیرا این به دستیابی تدریجی به سطوح بالاتر و بالاتر و الاستر فهم خود و به دنبال آن، محدودیت داوطلبانه خود مربوط است. دستیابی به حد عالی خود – محدودیت معنوی با کامل بودن آزادی جهانی و آزادی شخصی برابر است. ایمان روان انسان را در بحبوحه سردرگمی جهت‌گیری آغازین او در چنین جهان پهنای پرورش می‌دهد و حفظ می‌کند، در حالی که دعا یگانه‌ساز بزرگ الهام‌های گوناگون تخیل خلاق و تمایلات ایمانی یک روان می‌شود که تلاش دارد خود را با آرمانهای روحی حضور سکنی‌گزین و مربوطه الهی تعیین هویت کند.

نبون به واسطه هر یک از گفتگوهایش با عیسی به اندازه زیاد تحت تأثیر این کلمات قرار می‌گرفت. این حقایق مداوماً در درون قلب او شعلهور می‌شدند، و او برای موعظه‌گران بشارت عیسی که بعدها از راه رسیدند بسیار یاری دهنده بود.

4- کار روحانی شخصی

وقتی که عیسی در روم بود، تمامی اوقات فراغت خود را به این کار آماده ساختن مردان و زنان که شاگردان آینده در پادشاهی پیش رو شوند اختصاص داد. او وقت زیادی را صرف کسب آگاهی کامل از کلیه نژادها و طبقات انسانی که در روم زندگی می‌کردند نمود. این شهر در آن هنگام بزرگترین و جهانی‌ترین شهر دنیا بود. عیسی در هر یک از این تماسهای بیشمار بشری یک هدف دوگانه داشت: او مشتاق بود که از واکنشهای آنها نسبت به حیاتی که در جسم زندگی می‌کردند آگاهی یابد، و نیز می‌خواست چیزی بگوید یا کاری انجام دهد که آن زندگی را غنی‌تر و ارزشمندتر سازد. آموزشهای مذهبی او در طول این هفته‌ها متفاوت از آن آموزشهایی که زندگی آتی او را به عنوان آموزگار دوازده تن و موعظه‌گر توده‌ها تعیین ویژگی می‌کرد نبودند.

همیشه موضوع اصلی پیام او این بود: واقعیت پدر آسمانی و حقیقت بخشش او، به همراه این مژده که انسان یک فرزند ایماندار همین خدای محبت است. تکنیک معمول عیسی در زمینه تماس اجتماعی این بود که توجه مردم را جلب کند و از طریق پرسیدن سوالاتی از آنها به گفتگو با خود بکشانند. این گفتگو معمولاً از طریق پرسیدن سوالاتش از آنها آغاز می‌شد و با پرسیدن سوالات آنها از او پایان می‌یافت. او از طریق پرسیدن یا پاسخ دادن به سوالات، به همین اندازه در آموزش دادن مهارت داشت. به عنوان یک قاعده، به آنهایی که از همه بیشتر آموزش می‌داد در کمترین حد می‌گفت. آنهایی که از خدمت روحانی شخصی او در بیشترین حد بهره بردند انسانهایی گرانبار، مضطرب، و محزون بودند که به دلیل یافتن فرصتی برای سبک کردن روانهای خود نزد یک شنونده دلسوز و با ادراک بسیار تسکین می‌یافتند، و او همه اینها و حتی بیشتر بود. و هنگامی که این موجودات بشری ناسازگار درباره دشواریهای خویش

and the faith pledge of an eternal existence of divine progression for every soul seeking to achieve identity with this immortal and indwelling spirit fragment of the Universal Father.

^{132:3.10 (1460.3)} Universe progress is characterized by increasing personality freedom because it is associated with the progressive attainment of higher and higher levels of self-understanding and consequent voluntary self-restraint. The attainment of perfection of spiritual self-restraint equals completeness of universe freedom and personal liberty. Faith fosters and maintains man's soul in the midst of the confusion of his early orientation in such a vast universe, whereas prayer becomes the great unifier of the various inspirations of the creative imagination and the faith urges of a soul trying to identify itself with the spirit ideals of the indwelling and associated divine presence.

^{132:3.11 (1460.4)} Nabon was greatly impressed by these words, as he was by each of his talks with Jesus. These truths continued to burn within his heart, and he was of great assistance to the later arriving preachers of Jesus' gospel.

4. PERSONAL MINISTRY

^{132:4.1 (1460.5)} Jesus did not devote all his leisure while in Rome to this work of preparing men and women to become future disciples in the oncoming kingdom. He spent much time gaining an intimate knowledge of all races and classes of men who lived in this, the largest and most cosmopolitan city of the world. In each of these numerous human contacts Jesus had a double purpose: He desired to learn their reactions to the life they were living in the flesh, and he was also minded to say or do something to make that life richer and more worth while. His religious teachings during these weeks were no different than those which characterized his later life as teacher of the twelve and preacher to the multitudes.

^{132:4.2 (1460.6)} Always the burden of his message was: the fact of the heavenly Father's love and the truth of his mercy, coupled with the good news that man is a faith-son of this same God of love. Jesus' usual technique of social contact was to draw people out and into talking with him by asking them questions. The interview would usually begin by his asking them questions and end by their asking him questions. He was equally adept in teaching by either asking or answering questions. As a rule, to those he taught the most, he said the least. Those who derived most benefit from his personal ministry were overburdened, anxious, and dejected mortals who gained much relief because of the opportunity to unburden their souls to a sympathetic and understanding listener, and he was all that and more. And when these maladjusted human beings

به عیسی می‌گفتند، او همیشه قادر بود در جهت تصحیح مشکلات واقعی آنها پیشنهادات عملی و فوراً مؤثری عرضه دارد، هر چند که از گفتن کلمات فوراً تسکین دهنده و بی‌درنگ تسلی دهنده غافل نبود. و او به گونه‌ای ثابت به این انسانهای پریشان درباره مهر خداوند می‌گفت و با روشهای متفاوت و گوناگون این آگاهی را می‌داد که آنها فرزندان این پدر آسمانی با محبت هستند.

به این شیوه، در طول اقامت موقت در روم، عیسی شخصاً با بیش از پانصد انسان از سرزمین تماسی عاطفی و تعالی‌بخش برقرار کرد. او بدین نحو اطلاعاتی از نژادهای مختلف نوع بشر به دست آورد که هرگز نمی‌توانست در اورشلیم و حتی در اسکندریه به دست آورد. او همیشه این شش ماه را به عنوان یکی از غنی‌ترین و آموزنده‌ترین دوره‌های مشابه در دوران زندگی زمینی خود تلقی می‌کرد.

همانطور که انتظار می‌رفت، چنین مرد چند هنره و پویا نمی‌توانست برای شش ماه در کلان شهر دنیا بدین گونه کار کند بدون این که اشخاص بیشمار که مشتاق بودند خدمات او را در ارتباط با کاری و بارها برای یک پروژه تدریس، اصلاحات اجتماعی، یا جنبش مذهبی کسب کنند به او مراجعه نکنند. بیش از دوازده عدد از این گونه پیشنهادات به او عرضه شد، و او هر یک را به عنوان موقعیتی برای دادن قدری اندیشه تعالی بخش معنوی از طریق کلمات به خوبی انتخاب شده یا از طریق یک خدمت مهربانانه به کار گرفت. عیسی بسیار مشتاق انجام دادن کارها — حتی کارهای کوچک — برای انواع مردم بود.

او با یک سناتور رومی در رابطه با سیاست و کشورداری صحبت کرد، و این تماس تنها با عیسی چنان تأثیری روی این قانونگذار گذاشت که او باقی عمرش را بدون کامیابی تلاش کرد که همکارانش را متقاعد سازد روند سیاست حاکم را از این ایده که دولت از مردم حمایت کند و آنها را تغذیه کند به این ایده که مردم از دولت حمایت کنند تغییر دهند. عیسی یک عصر را با یک برده‌دار ثروتمند گذراند، و درباره انسان به عنوان یک فرزند خداوند صحبت کرد، و روز بعد این مرد، کلاودیوس، یکصد و هفده برده را آزاد نمود. او در هنگام شام از یک پزشک یونانی دیدار کرد، و به او گفت که بیماران او دارای ذهن، روح، و نیز بدن هستند، و بدین ترتیب این دکتر توانمند را راهنمایی کرد که به یک خدمت عمیق‌تر به هموعانش مبادرت ورزد. او با انواع و اقسام مردمان از هر رده زندگی گفتگو کرد. تنها مکان در روم که از آن دیدار نکرد حمام‌های عمومی بود. او به دلیل بی‌بند و باری جنسی که در آنجا رواج داشت از همراهی کردن با دوستانش به حمام‌ها امتناع کرد.

او به یک سرباز رومی، در حالی که در امتداد رود تیبر قدم می‌زدند، گفت: "به اندازه دستانت در قلبت شجاع باش. جرات داشته باش که عدالت را اجرا کنی و آنقدر بزرگ باش که بخشش نشان دهی. همانطور که از مافوق‌ان خود اطاعت می‌کنی، سرشت پایین‌ترت را مجبور کن که از سرشت والاثرت اطاعت کند. حرمت نیکی را نگهدار و حقیقت را ستایش کن. به جای زشتی

had told Jesus about their troubles, always was he able to offer practical and immediately helpful suggestions looking toward the correction of their real difficulties, albeit he did not neglect to speak words of present comfort and immediate consolation. And invariably would he tell these distressed mortals about the love of God and impart the information, by various and sundry methods, that they were the children of this loving Father in heaven.

^{132:43 (1461:1)} In this manner, during the sojourn in Rome, Jesus personally came into affectionate and uplifting contact with upward of five hundred mortals of the realm. He thus gained a knowledge of the different races of mankind which he could never have acquired in Jerusalem and hardly even in Alexandria. He always regarded this six months as one of the richest and most informative of any like period of his earth life.

^{132:44 (1461:2)} As might have been expected, such a versatile and aggressive man could not thus function for six months in the world's metropolis without being approached by numerous persons who desired to secure his services in connection with some business or, more often, for some project of teaching, social reform, or religious movement. More than a dozen such proffers were made, and he utilized each one as an opportunity for imparting some thought of spiritual ennoblement by well-chosen words or by some obliging service. Jesus was very fond of doing things — even little things — for all sorts of people.

^{132:45 (1461:3)} He talked with a Roman senator on politics and statesmanship, and this one contact with Jesus made such an impression on this legislator that he spent the rest of his life vainly trying to induce his colleagues to change the course of the ruling policy from the idea of the government supporting and feeding the people to that of the people supporting the government. Jesus spent one evening with a wealthy slaveholder, talked about man as a son of God, and the next day this man, Claudius, gave freedom to one hundred and seventeen slaves. He visited at dinner with a Greek physician, telling him that his patients had minds and souls as well as bodies, and thus led this able doctor to attempt a more far-reaching ministry to his fellow men. He talked with all sorts of people in every walk of life. The only place in Rome he did not visit was the public baths. He refused to accompany his friends to the baths because of the sex promiscuity which there prevailed.

^{132:46 (1461:4)} To a Roman soldier, as they walked along the Tiber, he said: "Be brave of heart as well as of hand. Dare to do justice and be big enough to show mercy. Compel your lower nature to obey your higher nature as you obey your superiors. Revere goodness and exalt truth. Choose the beautiful in place of the ugly. Love your fellows and reach out for God with a whole heart, for God is your Father in

زیبایی را انتخاب کن. به هموعانت محبت کن و با تمام قلب به خدا نزدیک شو، زیرا خدا پدر آسمانی تو است.”

او به سخنگوی میدان شهر گفت: ”شیوایی گویش تو خشنود کننده است، منطق تو قابل تحسین است، صدای تو خوشایند است، اما آموزشهای تو به سختی از حقیقت برخوردار است. اگر فقط می‌توانستی از رضایت الهامبخش شناخت خداوند به عنوان پدر معنوی خود لذت ببری، قدرت سخنگویی خود را به کار می‌گرفتی تا هموعان خویش را از اسارت تاریکی و از بردگی نادانی رها سازی.“ این همان مارکوس بود که موعظه پطرس را در روم شنید و جانشین او شد. هنگامی که آنها پطرس شمعون را به صلیب کشیدند، این مرد بود که آزار دهنده‌گان رومی را به چالش گرفت و به موعظه بشارت نوین مسیحی شجاعانه ادامه داد.

عیسی به دنبال دیدار از یک مرد فقیر که به دروغ مورد اتهام قرار گرفته بود با او نزد قاضی رفت، و پس از این که اجازه ویژه دریافت کرد که به نمایندگی از او حضور یابد، آن خطابه عالی را ایراد کرد و در جریان آن گفت: ”عدالت یک ملت را بزرگ می‌سازد، و هر چه یک ملت بزرگتر باشد بیشتر مشتاق آن خواهد بود که ببیند حتی برای حقیرترین شهروندش بی‌عدالتی رخ ندهد. وای بر هر ملتی که فقط آنهایی که پول و نفوذ دارند بتوانند عدالت بی‌درنگ را در دادگاههایش به دست آورند! این وظیفه مقدس یک قاضی است که بی‌گناه را تبرئه کند و نیز گناهکار را تنبیه کند. پایداری یک ملت به بی‌طرفی، عدالت، و درستی دادگاههای آن بستگی دارد. دولت مدنی روی عدالت بنا شده است، حتی بدان گونه که مذهب راستین روی بخشش بنا شده است.“ قاضی پرونده را از نو باز کرد، و هنگامی که شواهد مورد بررسی قرار گرفت، او زندانی را آزاد کرد. از میان تمام فعالیتهای عیسی در طول این روزهای خدمت روحانی شخصی، این فعالیت به این که یک حضور علنی شود از همه نزدیکتر بود.

5- مشاوریه دادن به مرد ثروتمند

یک مرد خاص ثروتمند، یک شهروند روم و یک رواقی، که توسط انگامون معرفی شده بود به اندازه زیاد به آموزشهای عیسی علاقمند گشت. بعد از بسیاری گفتگوهای صمیمانه، این شهروند ثروتمند از عیسی پرسید که اگر دارای ثروت بود با آن چه می‌کرد، و عیسی به او پاسخ داد: ”من ثروت مادی را وقف بهبود زندگی مادی می‌کردم، حتی بدان گونه که دانش، خرد، و خدمت معنوی را برای غنی ساختن زندگی عقلانی، متعالی ساختن زندگی اجتماعی، و پیشبرد زندگی معنوی به کار می‌گرفتم. من ثروت مادی را به عنوان یک سپرده خردمندانه و مؤثر منابع یک نسل برای منفعت و متعالی ساختن نسلهای بعد و بعد از آن به کار می‌گرفتم.“

اما مرد ثروتمند از پاسخ عیسی به طور کامل قانع نشد. او بی‌پاک شد و دوباره پرسید: ”اما فکر می‌کنی که مردی در موقعیت من باید با ثروتش چه کند؟ آیا باید آن حفظ کنم و یا آن را ببخشم؟“ و هنگامی که عیسی دید او

heaven.”

^{132:47 (1461:5)} To the speaker at the forum he said: “Your eloquence is pleasing, your logic is admirable, your voice is pleasant, but your teaching is hardly true. If you could only enjoy the inspiring satisfaction of knowing God as your spiritual Father, then you might employ your powers of speech to liberate your fellows from the bondage of darkness and from the slavery of ignorance.” This was the Marcus who heard Peter preach in Rome and became his successor. When they crucified Simon Peter, it was this man who defied the Roman persecutors and boldly continued to preach the new gospel.

^{132:48 (1462:1)} Meeting a poor man who had been falsely accused, Jesus went with him before the magistrate and, having been granted special permission to appear in his behalf, made that superb address in the course of which he said: “Justice makes a nation great, and the greater a nation the more solicitous will it be to see that injustice shall not befall even its most humble citizen. Woe upon any nation when only those who possess money and influence can secure ready justice before its courts! It is the sacred duty of a magistrate to acquit the innocent as well as to punish the guilty. Upon the impartiality, fairness, and integrity of its courts the endurance of a nation depends. Civil government is founded on justice, even as true religion is founded on mercy.” The judge reopened the case, and when the evidence had been sifted, he discharged the prisoner. Of all Jesus’ activities during these days of personal ministry, this came the nearest to being a public appearance.

5. COUNSELING THE RICH MAN

^{132:51 (1462:2)} A certain rich man, a Roman citizen and a Stoic, became greatly interested in Jesus’ teaching, having been introduced by Angamon. After many intimate conferences this wealthy citizen asked Jesus what he would do with wealth if he had it, and Jesus answered him: “I would bestow material wealth for the enhancement of material life, even as I would minister knowledge, wisdom, and spiritual service for the enrichment of the intellectual life, the ennoblement of the social life, and the advancement of the spiritual life. I would administer material wealth as a wise and effective trustee of the resources of one generation for the benefit and ennoblement of the next and succeeding generations.”

^{132:52 (1462:3)} But the rich man was not fully satisfied with Jesus’ answer. He made bold to ask again: “But what do you think a man in my position should do with his wealth? Should I keep it, or should I give it away?” And when Jesus perceived that he really

به راستی مشتاق است از حقیقت درباره وفاداریش به خداوند و وظیفه‌اش در قبال انسانها بیشتر بداند، در ادامه پاسخ داد: "دوست خوب من: من اینطور تشخیص می‌دهم که تو جوینده صادقی هستی که به دنبال خرد و یک دوستدار شرافتمند حقیقت است؛ از این رو می‌خواهم دیدگاهم را پیرامون راه حل مشکلات تو که به مسئولیت‌های ثروت مربوط است در برابر تو قرار دهم. من به این دلیل این کار را انجام می‌دهم که از من درخواست مشورت نموده‌ای، و من در دادن این اندرز به تو، کاری به ثروت هر مرد ثروتمند دیگر ندارم؛ من فقط به تو و برای هدایت شخصی تو این اندرز را می‌دهم. اگر به راستی آرزو داری که ثروت خود را به عنوان یک امانت تلقی کنی، اگر واقعاً می‌خواهی یک مباشر خردمند و مؤثر ثروت انباشته شده خود بشوی، پس به تو مشاوره می‌دهم که تحلیل زیرین را در رابطه با منابع ثروت خود به عمل آوری: از خود بپرس، و بهترین تلاش خود را به عمل آور که پاسخی صادقانه بیابی، این ثروت از کجا آمده است؟ و به عنوان کمکی در مطالعه منابع دارایی بزرگ خود، پیشنهاد می‌کنم که ده روش متفاوت زیرین انباشت ثروت مادی را در نظر داشته باشی:

"1- ثروت به ارث رسیده — ثروتی که از والدین و نیاکان دیگر سرچشمه یافته باشد.

"2- ثروت کشف شده — ثروتی که از منابع کشت ناشده زمین مادر سرچشمه یافته است.

"3- ثروت تجاری — ثروتی که به صورت یک سود عادلانه در معاوضه و مبادله کالاهای مادی به دست آمده است.

"4- ثروت ناعادلانه — ثروتی که حاصل استثمار ناعادلانه یا به بردگی درآوردن هموعان است.

"5- ثروت سود — درآمدی که حاصل سود عادلانه و منصفانه امکانات سرمایه‌گذاری شده است.

"6- ثروت نبوغ — ثروتی که از پادشاهای عطایای خلاق و مبتکرانه ذهن بشر به دست آمده باشد.

"7- ثروت تصادفی — ثروتی که حاصل سخاوت هموعان باشد یا در شرایط زندگی منشأ داشته باشد.

"8- ثروت سرقت شده — ثروتی که از طریق غیرمنصفانه، نادرستی، دزدی، یا کلاهبرداری به دست آمده باشد.

"9- وجوه امانتی — ثروتی که به منظور یک استفاده مشخص، اکنون یا در آینده، توسط هموعانتان در دستان شما قرار گرفته باشد.

"10- ثروت اکتسابی — ثروتی که به طور مستقیم حاصل کار شخصی شما، پاداش عادلانه و منصفانه تلاشهای روزمره ذهن و بدن خودتان باشد.

"و بدین ترتیب، دوست من، اگر در پیشگاه خدا و در خدمت به انسانها، یک مباشر صادق و عادل ثروت بزرگ خود باشی، باید ثروت خود را به طور تقریبی به این ده بخش بزرگ تقسیم کنی، و سپس در اداره نمودن هر بخش مطابق تفسیر خردمندانه و صادقانه قوانین

desired to know more of the truth about his loyalty to God and his duty to men, he further answered: "My good friend, I discern that you are a sincere seeker after wisdom and an honest lover of truth; therefore am I minded to lay before you my view of the solution of your problems having to do with the responsibilities of wealth. I do this because you have asked for my counsel, and in giving you this advice, I am not concerned with the wealth of any other rich man; I am offering advice only to you and for your personal guidance. If you honestly desire to regard your wealth as a trust, if you really wish to become a wise and efficient steward of your accumulated wealth, then would I counsel you to make the following analysis of the sources of your riches: Ask yourself, and do your best to find the honest answer, whence came this wealth? And as a help in the study of the sources of your great fortune, I would suggest that you bear in mind the following ten different methods of amassing material wealth:

132:53 (1462:4) "1. Inherited wealth — riches derived from parents and other ancestors.

132:54 (1462:5) "2. Discovered wealth — riches derived from the uncultivated resources of mother earth.

132:55 (1462:6) "3. Trade wealth — riches obtained as a fair profit in the exchange and barter of material goods.

132:56 (1462:7) "4. Unfair wealth — riches derived from the unfair exploitation or the enslavement of one's fellows.

132:57 (1463:1) "5. Interest wealth — income derived from the fair and just earning possibilities of invested capital.

132:58 (1463:2) "6. Genius wealth — riches accruing from the rewards of the creative and inventive endowments of the human mind.

132:59 (1463:3) "7. Accidental wealth — riches derived from the generosity of one's fellows or taking origin in the circumstances of life.

132:510 (1463:4) "8. Stolen wealth — riches secured by unfairness, dishonesty, theft, or fraud.

132:511 (1463:5) "9. Trust funds — wealth lodged in your hands by your fellows for some specific use, now or in the future.

132:512 (1463:6) "10. Earned wealth — riches derived directly from your own personal labor, the fair and just reward of your own daily efforts of mind and body.

132:513 (1463:7) "And so, my friend, if you would be a faithful and just steward of your large fortune, before God and in service to men, you must approximately divide your wealth into these ten grand divisions, and then proceed to administer

عدالت، برابری، انصاف، و کارآیی راستین اقدام کنی؛ با این همه، اگر در وضعیتهای مبهم، در زمینه ملاحظه بخشنده و عاری از خودخواهی برای پریشانی قربانیان رنج دیده شرایط ناگوار حیات انسانی گاهی اوقات خطا کنی، خدای آسمان تو را محکوم نخواهد کرد. وقتی درباره عدل و عدالت وضعیتهای مادی به طور صادقانه تردید داشته باشی، بگذار تصمیمات تو به نفع آنها باشد که نیازمندند، آنها را مورد توجه قرار بده که از شوربختی سختیهای ناسزاوار رنج می‌برند.”

بعد از چندین ساعت بحث درباره این امور و در پاسخ به درخواست مرد ثروتمند برای آموزشهای بیشتر و مفصلتر، عیسی به بسط دادن اندرز خود ادامه داد و در محتوا چنین گفت: ”در حالی که من پیشنهادات بیشتری در رابطه با رویکرد تو نسبت به ثروت عرضه می‌دارم، به تو خطر نشان می‌کنم که مشاوره مرا به صورت اندرزی که فقط به تو داده شده و برای هدایت شخصی توست دریافت داری. من فقط از جانب خودم و به عنوان یک دوست جستجوگر با تو صحبت می‌کنم. من از تو صمیمانه درخواست می‌کنم که در رابطه با این که چگونه مردان ثروتمند دیگر باید ثروتشان را مورد ملاحظه قرار دهند یک دیکتاتور نشوی. من به تو توصیه می‌کنم که:

”1- تو به عنوان مباشر ثروت به ارث رسیده باید منابع آن را مورد ملاحظه قرار دهی. تو وظیفه اخلاقی داری که بعد از برداشتن یک سهم عادلانه برای سود نسل کنونی، در انتقال صادقانه ثروت مشروع به نسلهای بعد، نسل گذشته را نمایندگی کنی. اما تو موظف نیستی که به هر ناصادقی یا بی‌عدالتی که در انباشت غیرعادلانه ثروت توسط نیاکان صورت گرفته تداوم بخشی. هر قسمت از ثروت به ارث رسیده را که مشخص شده از طریق کلابرداری یا عدم انصاف به دست آمده است، می‌توانی مطابق اعتقادات قلبی ات پیرامون عدالت، سخاوت، و جبران خسارت، پرداخت کنی. از باقیمانده ثروت مشروع به ارث رسیده می‌توانی به عنوان امانتدار یک نسل برای نسل بعد به طور عادلانه استفاده کنی و با اطمینان خاطر آن را انتقال دهی. باید شناخت خردمندانه و قضاوت استوار، تصمیمات تو را در رابطه با میراث ثروت به جانشینانت دیکته کند.

”2- هر کس که در نتیجه اکتشاف از ثروت برخوردار شود باید به یاد داشته باشد که یک فرد فقط برای یک مدت کوتاه می‌تواند در زمین زندگی کند، و از این رو باید برای قسمت کردن این اکتشافات از طریق راههای سودمند بین بیشترین تعداد ممکن از هموعانش به طور مکفی تدارک ببیند. در حالی که اکتشاف کننده نباید از کلیه پاداشها برای تلاشهای اکتشاف محروم گردد، او نیز نباید تمامی مزایا و برکات ناشی از پرده برداشتن از منابع انباشته شده طبیعت را به طور خودخواهانه در تملک انحصاری خود قرار دهد.

”3- تا وقتی که انسانها برمی‌گزینند که معاملات دنیا را از طریق داد و ستد و مبادله کالا به انجام رسانند مستحق یک سود منصفانه و مشروع هستند. هر پیشه‌ور برای خدماتش سزاوار دریافت مزد است؛ تاجر استحقاق مزدش را دارد. منصفانه بودن داد و ستد و رفتار صادقانه نسبت به هموعان یک فرد در تجارت سازمان

each portion in accordance with the wise and honest interpretation of the laws of justice, equity, fairness, and true efficiency; albeit, the God of heaven would not condemn you if sometimes you erred, in doubtful situations, on the side of merciful and unselfish regard for the distress of the suffering victims of the unfortunate circumstances of mortal life. When in honest doubt about the equity and justice of material situations, let your decisions favor those who are in need, favor those who suffer the misfortune of undeserved hardships.”

132:5.14 (1463:8) After discussing these matters for several hours and in response to the rich man's request for further and more detailed instruction, Jesus went on to amplify his advice, in substance saying: "While I offer further suggestions concerning your attitude toward wealth, I would admonish you to receive my counsel as given only to you and for your personal guidance. I speak only for myself and to you as an inquiring friend. I adjure you not to become a dictator as to how other rich men shall regard their wealth. I would advise you:

132:5.15 (1463:9) "1. As steward of inherited wealth you should consider its sources. You are under moral obligation to represent the past generation in the honest transmittal of legitimate wealth to succeeding generations after subtracting a fair toll for the benefit of the present generation. But you are not obligated to perpetuate any dishonesty or injustice involved in the unfair accumulation of wealth by your ancestors. Any portion of your inherited wealth which turns out to have been derived through fraud or unfairness, you may disburse in accordance with your convictions of justice, generosity, and restitution. The remainder of your legitimate inherited wealth you may use in equity and transmit in security as the trustee of one generation for another. Wise discrimination and sound judgment should dictate your decisions regarding the bequest of riches to your successors.

132:5.16 (1463:10) "2. Everyone who enjoys wealth as a result of discovery should remember that one individual can live on earth but a short season and should, therefore, make adequate provision for the sharing of these discoveries in helpful ways by the largest possible number of his fellow men. While the discoverer should not be denied all reward for efforts of discovery, neither should he selfishly presume to lay claim to all of the advantages and blessings to be derived from the uncovering of nature's hoarded resources.

132:5.17 (1464:1) "3. As long as men choose to conduct the world's business by trade and barter, they are entitled to a fair and legitimate profit. Every tradesman deserves wages for his services; the merchant is entitled to his hire. The fairness of trade and the honest treatment accorded one's

یافته دنیا انواع بسیار متفاوتی از ثروت ناشی از سود ایجاد می‌کند، و تمامی این منابع ثروت باید با بالاترین اصول عدالت، صداقت، و انصاف مورد داوری واقع شوند. بازرگان صادق نباید در گرفتن همان سودی که در یک معامله مشابه با شادمانی به بازرگان همتای خود می‌دهد درنگ کند. در حالی که این نوع ثروت با درآمد شخصاً کسب شده، وقتی که معاملات تجاری در یک مقیاس بزرگ انجام می‌شوند، یکسان نیست، در عین حال، چنین ثروت صادقانه اندوخته شده‌ای، تا جایی که به داشتن نظر در تقسیم متعاقبش مربوط می‌شود به مالک آن سهم قابل ملاحظه‌ای می‌دهد.

"4- هیچ انسانی که خدا را می‌شناسد و به دنبال انجام خواست الهی است نمی‌تواند درگیر کرنش کردن به ستمگریهای ثروت شود. هیچ انسان و الامنشی تلاش نخواهد کرد که از طریق به بردگی کشیدن یا استثمار غیرعادلانه برادرانش در جسم ثروت انباشته کند و به اندوختن ثروت - قدرت بپردازد. ثروت وقتی که ناشی از بهرمکشی انسان ستمیده باشد یک لعن اخلاقی و یک ننگ معنوی است. تمامی چنین ثروتی باید به آنهایی که بدین گونه مورد سرقت واقع شده‌اند و یا به فرزندان آنها و فرزندان فرزندان آنها باز گردانده شود. یک تمدن پایدار نمی‌تواند روی روال ربودن مزد کارگر بنا شود.

"5- ثروت صادقانه مجاز به گرفتن بهره است. تا وقتی که انسانها قرض می‌دهند و قرض می‌گیرند، می‌توان آنچه را که بهره منصفانه است وصول نمود، مشروط به این که سرمایه قرض داده شده ثروت مشروع باشد. پیش از آن که بهره مطالبه کنی، اول سرمایه‌ات را پاک کن. آنقدر حقیر و حریص نباش که به عملکرد رباخواری کرنش کنی. هرگز به خود اجازه نده که چنان خودخواه شوی که با استفاده از قدرت پول نسبت به همنوعان در حال تقلای خود مزیت ناعادلانه به دست آوری. به این وسوسه تن نده که از برادرت در هنگام گرفتاری مالی ربا بگیری.

"6- اگر بر حسب اتفاق از طریق راههای مبتکرانه ثروت به دست آوری، اگر ثروت‌های تو حاصل پادشاهی عطیه ابتکارآمیز باشد، یک بخش نامنصفانه این پادشاهی را مطالبه نکن. فرد مبتکر به نیاکانش و فرزندانش، هر دو، چیزی مدیون است؛ به همین ترتیب او به نژاد، ملت، و شرایط اکتشافات مبتکرانه خود مدیون است؛ او همچنین باید به خاطر داشته باشد که به صورت انسانی در میان انسانها بود که تلاش کرد و اختراعاتش را شکل داد. به همین اندازه ناعادلانه است که فرد مبتکر از تمامی سود ثروتش محروم گردد. و همیشه برای انسانها غیرممکن خواهد بود که قوانین و مقرراتی را برقرار سازند که به تمامی این مشکلات تقسیم منصفانه ثروت به طور برابر اطلاق پذیر باشد. شما باید در ابتدا انسان را به عنوان برادر خود بشناسید، و اگر به طور صادقانه مایلید که او به گونه‌ای با شما رفتار کند که شما با او رفتار می‌کنید، اصول معمول عدالت، صداقت، و انصاف شما را در حل و فصل عادلانه و بی‌طرفانه هر مشکل تکراری پادشاهی اقتصادی و عدالت اجتماعی هدایت خواهد کرد.

"7- به جز برای اجزای عادلانه و مشروعی که در سرپرستی کسب می‌شود، هیچ انسانی نباید نسبت به آن ثروتی که ممکن است بر حسب زمان و شانس نصیب او گردد مطالبه شخصی کند. ثروت تصادفی باید تا

fellows in the organized business of the world create many different sorts of profit wealth, and all these sources of wealth must be judged by the highest principles of justice, honesty, and fairness. The honest trader should not hesitate to take the same profit which he would gladly accord his fellow trader in a similar transaction. While this sort of wealth is not identical with individually earned income when business dealings are conducted on a large scale, at the same time, such honestly accumulated wealth endows its possessor with a considerable equity as regards a voice in its subsequent distribution.

1325:18 (1464:2) "4. No mortal who knows God and seeks to do the divine will can stoop to engage in the oppressions of wealth. No noble man will strive to accumulate riches and amass wealth-power by the enslavement or unfair exploitation of his brothers in the flesh. Riches are a moral curse and a spiritual stigma when they are derived from the sweat of oppressed mortal man. All such wealth should be restored to those who have thus been robbed or to their children and their children's children. An enduring civilization cannot be built upon the practice of defrauding the laborer of his hire.

1325:19 (1464:3) "5. Honest wealth is entitled to interest. As long as men borrow and lend, that which is fair interest may be collected provided the capital lent was legitimate wealth. First cleanse your capital before you lay claim to the interest. Do not become so small and grasping that you would stoop to the practice of usury. Never permit yourself to be so selfish as to employ money-power to gain unfair advantage over your struggling fellows. Yield not to the temptation to take usury from your brother in financial distress.

1325:20 (1464:4) "6. If you chance to secure wealth by flights of genius, if your riches are derived from the rewards of inventive endowment, do not lay claim to an unfair portion of such rewards. The genius owes something to both his ancestors and his progeny; likewise is he under obligation to the race, nation, and circumstances of his inventive discoveries; he should also remember that it was as man among men that he labored and wrought out his inventions. It would be equally unjust to deprive the genius of all his increment of wealth. And it will ever be impossible for men to establish rules and regulations applicable equally to all these problems of the equitable distribution of wealth. You must first recognize man as your brother, and if you honestly desire to do by him as you would have him do by you, the commonplace dictates of justice, honesty, and fairness will guide you in the just and impartial settlement of every recurring problem of economic rewards and social justice.

1325:21 (1464:5) "7. Except for the just and legitimate fees earned in administration, no man should lay personal claim to that wealth which time and chance may cause to fall into his hands. Accidental riches

اندازه‌ای به صورت سپرده‌ای تلقی شود که برای منفعت گروه اجتماعی یا اقتصادی فرد باید مصرف شود. به دارندگان چنین ثروتی باید در تعیین تقسیم خردمندان و مؤثر چنین منابع کسب نشده‌ای رأی اصلی داده شود. انسان متمدن همیشه به تمامی آنچه که کنترل می‌کند به صورت دارایی شخصی و خصوصی خود نگاه خواهد کرد.

”8- اگر هر بخش از ثروت شما به طور آگاهانه از طریق کلاهبرداری کسب شده باشد؛ اگر بخشی از ثروت شما از طریق شیوه‌های ناصداقانه یا روشهای غیرعادلانه انباشته شده باشد؛ اگر ثروت شما محصول معاملات ناعادلانه با همکاران شما باشد، تمامی این سودهای نامشروع را شتابان به صاحبان راستین آن بازگردانید. کار خود را جبران کنید و بدین ترتیب دارایی خود را از تمام ثروت ناصداقانه پاک گردانید.

”9- امانت‌داری کردن از ثروت یک شخص برای منفعت دیگران یک مسئولیت خطیر و مقدس است. چنین امانتی را در معرض ریسک پذیری قرار ندهید و آن را به خطر نیندازید. برای خودتان فقط از آن سپرده‌ای برداشت کنید که تمامی انسانهای صادق مجاز می‌شمارند.

”10- آن بخش از ثروت شما که نمایانگر درآمدهای ناشی از تلاشهای ذهنی و فیزیکی خودتان است — اگر کار شما با عدل و انصاف انجام شده باشد — به راستی متعلق به خودتان است. هیچ انسانی نمی‌تواند حق شما را برای حفظ و استفاده از چنین ثروتی، بدان گونه که مناسب می‌بینید، انکار کند، مشروط به این که به کارگیری این حق توسط شما به همکارانتان آسیب نرساند.“

پس از این که عیسی به اندرز دادن به او خاتمه داد، این رومی ثروتمند از روی میل خود برخاست، و طی بدرود گفتن برای آن شب، این قول را داد: ”دوست خوب من، می‌بینم که تو مردی با خرد و نیکی زیاد هستی، و فردا من مدیریت تمام ثروتم را مطابق اندرز تو آغاز خواهم کرد.“

6- خدمت اجتماعی

اینجا در روم همچنین آن رخداد متأثر کننده به وقوع پیوست که طی آن آفریننده یک جهان چندین ساعت را صرف بازگرداندن یک کودک گم شده به مادر مضطربش نمود. این پسر کوچک از منزلش دور شده بود، و عیسی او را در حالی که با درماندگی گریه می‌کرد پیدا کرد. او و گنید در حال رفتن به کتابخانه‌ها بودند، اما خود را وقف بازگرداندن کودک به خانه کردند. گنید هیچگاه این گفته عیسی را فراموش نکرد: ”می‌دانی گنید، بیشتر موجودات بشری مثل کودک گمشده هستند. آنها بخش اعظم وقت خود را در ترس و گریه و در رنج و اندوه سپری می‌کنند، در حالی که در حقیقت از سلامتی و امنیت فقط فاصله اندکی دارند، حتی بدین گونه که این کودک فقط قدر کمی از خانه فاصله داشت. و کلیه آنهایی که راه حقیقت را می‌شناسند و از اطمینان شناخت خداوند بهره‌مند می‌شوند باید این را یک امتیاز تلقی کنند، نه یک وظیفه، که در تلاشهایشان برای یافتن رضایت از زندگی، هموعانشان را راهنمایی کنند. آیا ما در این کار بازگرداندن کودک به مادرش به اندازه زیاد لذت نبرديم؟ به همین ترتیب آنهایی که انسانها را به سوی

should be regarded somewhat in the light of a trust to be expended for the benefit of one's social or economic group. The possessors of such wealth should be accorded the major voice in the determination of the wise and effective distribution of such unearned resources. Civilized man will not always look upon all that he controls as his personal and private possession.

132:5.22 (1465:1) “8. If any portion of your fortune has been knowingly derived from fraud; if aught of your wealth has been accumulated by dishonest practices or unfair methods; if your riches are the product of unjust dealings with your fellows, make haste to restore all these ill-gotten gains to the rightful owners. Make full amends and thus cleanse your fortune of all dishonest riches.

132:5.23 (1465:2) “9. The trusteeship of the wealth of one person for the benefit of others is a solemn and sacred responsibility. Do not hazard or jeopardize such a trust. Take for yourself of any trust only that which all honest men would allow.

132:5.24 (1465:3) “10. That part of your fortune which represents the earnings of your own mental and physical efforts — if your work has been done in fairness and equity — is truly your own. No man can gainsay your right to hold and use such wealth as you may see fit provided your exercise of this right does not work harm upon your fellows.”

132:5.25 (1465:4) When Jesus had finished counseling him, this wealthy Roman arose from his couch and, in saying farewell for the night, delivered himself of this promise: “My good friend, I perceive you are a man of great wisdom and goodness, and tomorrow I will begin the administration of all my wealth in accordance with your counsel.”

6. SOCIAL MINISTRY

132:6.1 (1465:5) Here in Rome also occurred that touching incident in which the Creator of a universe spent several hours restoring a lost child to his anxious mother. This little boy had wandered away from his home, and Jesus found him crying in distress. He and Ganid were on their way to the libraries, but they devoted themselves to getting the child back home. Ganid never forgot Jesus' comment: “You know, Ganid, most human beings are like the lost child. They spend much of their time crying in fear and suffering in sorrow when, in very truth, they are but a short distance from safety and security, even as this child was only a little way from home. And all those who know the way of truth and enjoy the assurance of knowing God should esteem it a privilege, not a duty, to offer guidance to their fellows in their efforts to find the satisfactions of living. Did we not supremely enjoy this ministry of restoring the child to his mother? So do those who

خدا هدایت می‌کنند، رضایت فوق‌العاده خدمت به انسانها را تجربه می‌کنند.“ و از آن روز به بعد، گنید برای باقیمانده زندگی طبیعی خود به طور مداوم در جستجوی کودکان گمشده‌ای بود که بتواند به خانه‌هایشان بازگرداند.

بیوه‌ای بود که دارای پنج فرزند بود و شوهر او به طور تصادفی کشته شده بود. عیسی درباره از دست دادن پدر خودش که در اثر تصادف جانش را از دست داد به گنید گفت، و آنها بارها رفتند تا این مادر و فرزندان را تسکین دهند، ضمن آن که گنید برای تأمین خوراک و پوشاک آنها از پدرش درخواست پول نمود. آنها از تلاشهای خود دست نکشیدند تا این که برای پسر بزرگتر کاری پیدا کردند، طوری که او توانست برای مراقبت از خانواده کمک کند.

آن شب، همینطور که گناد به بازگویی این تجارب گوش می‌داد، با خوش رویی به عیسی گفت: “من قصد دارم که از پسرم یک دانشمند یا یک تاجر بسازم، و اکنون تو شروع کرده‌ای که از او یک فیلسوف یا آدم نیکوکار بسازی.“ و عیسی با لبخند پاسخ داد: “شاید ما او را هر چهار تا بسازیم؛ در آن صورت همینطور که گوش او برای شناخت ملودی بشری قادر خواهد بود به جای یک صدا چهار صدا را تشخیص دهد، می‌تواند از یک رضایت چهارگانه در زندگی بهرمنند گردد.“ سپس گناد گفت: “من می‌بینم که تو به راستی یک فیلسوف هستی. تو باید برای نسلهای آینده یک کتاب بنویسی.“ و عیسی پاسخ داد: “یک کتاب نه — مأموریت من این است که در این نسل و برای تمامی نسلها زندگی کنم. من — اما او متوقف شد و به گنید گفت: “پسرم، وقت آن است که از کار دست بکشیم.“

lead men to God experience the supreme satisfaction of human service.” And from that day forward, for the remainder of his natural life, Ganid was continually on the lookout for lost children whom he might restore to their homes.

132:62 (1465:9) There was the widow with five children whose husband had been accidentally killed. Jesus told Ganid about the loss of his own father by an accident, and they went repeatedly to comfort this mother and her children, while Ganid sought money from his father to provide food and clothing. They did not cease their efforts until they had found a position for the eldest boy so that he could help in the care of the family.

132:63 (1465:7) That night, as Gonod listened to the recital of these experiences, he said to Jesus, good-naturedly: “I propose to make a scholar or a businessman of my son, and now you start out to make a philosopher or philanthropist of him.” And Jesus smilingly replied: “Perhaps we will make him all four; then can he enjoy a fourfold satisfaction in life as his ear for the recognition of human melody will be able to recognize four tones instead of one.” Then said Gonod: “I perceive that you really are a philosopher. You must write a book for future generations.” And Jesus replied: “Not a book — my mission is to live a life in this generation and for all generations. I — “ but he stopped, saying to Ganid, “My son, it is time to retire.”

7- سفرهایی به حول و حوش روم

عیسی، گناد، و گنید به پنج سفر به دور از روم، به نقاط مورد علاقه در مناطق اطراف دست زدند. در دیدارشان از دریاچه‌های شمالی ایتالیا، عیسی در رابطه با غیرممکن بودن آموزش دادن به یک انسان درباره خداوند، اگر آن انسان مایل نباشد خداوند را بشناسد، گفتگویی طولانی با گنید داشت. آنها ضمن سفرشان به سوی دریاچه‌ها یک بی‌دین نابخرد را به طور تصادفی ملاقات کردند، و گنید شگفت‌زده شد که عیسی عادت معمولش را در انجام گفتگو با آن مرد که به طور طبیعی به بحث پیرامون پرسشهای معنوی راه می‌برد دنبال نکرد. هنگامی که گنید از آموزگارش پرسید چرا او علاقه بسیار اندکی به این فرد بی‌دین نشان داد، عیسی پاسخ داد:

“گنید، آن مرد گرسنه حقیقت نبود. او از خودش ناخشنود نبود. او برای درخواست کمک آماده نبود، و چشمان ذهنش باز نبودند که برای روانش نور دریافت کنند. آن مرد برای برخورد کردن از نجات آماده نبود؛ باید به او وقت بیشتری داده شود تا آزمونها و دشواریهای زندگی، او را برای پذیرش خرد و یادگیری بالاتر آماده سازد. یا اگر می‌توانستیم به او اجازه دهیم با ما زندگی کند، ممکن بود از طریق زندگیمن پدر آسمانی را به او نشان دهیم، و بدین ترتیب او به واسطه زندگی ما به عنوان فرزندان خداوند چنان جذب می‌شد که ناگزیر می‌شد درباره پدر ما پرس و جو کند. تو نمی‌توانی خداوند را به آلهایی که در جستجوی او نیستند آشکار

7. TRIPS ABOUT ROME

132:71 (1465:1) Jesus, Gonod, and Ganid made five trips away from Rome to points of interest in the surrounding territory. On their visit to the northern Italian lakes Jesus had the long talk with Ganid concerning the impossibility of teaching a man about God if the man does not desire to know God. They had casually met a thoughtless pagan while on their journey up to the lakes, and Ganid was surprised that Jesus did not follow out his usual practice of enlisting the man in conversation which would naturally lead up to the discussion of spiritual questions. When Ganid asked his teacher why he evinced so little interest in this pagan, Jesus answered:

132:72 (1465:2) “Ganid, the man was not hungry for truth. He was not dissatisfied with himself. He was not ready to ask for help, and the eyes of his mind were not open to receive light for the soul. That man was not ripe for the harvest of salvation; he must be allowed more time for the trials and difficulties of life to prepare him for the reception of wisdom and higher learning. Or, if we could have him live with us, we might by our lives show him the Father in heaven, and thus would he become so attracted by our lives as sons of God that he would be constrained to inquire about our Father. You cannot

سازی؛ تو نمی‌توانی روانهای بی‌میل را به لذت‌های نجات رهنمون شوی. انسان باید در نتیجه تجارب زندگی گرسنه حقیقت شود، یا باید در نتیجه تماس با زندگی آنهایی که با پدر الهی آشنا هستند آرزوی شناختن خداوند را داشته باشد، پیش از آن که یک موجود بشری دیگر بتواند به عنوان ابزار هدایت چنین انسان هم‌نوع به سوی پدر آسمانی عمل کند. اگر ما خداوند را بشناسیم، کار واقعی ما در زمین این است که چنان زندگی کنیم که به پدر اجازه دهیم خود را در زندگی ما آشکار سازد، و بدین ترتیب تمامی اشخاص جوینده خدا پدر را خواهند دید و در آگاهی یافتن بیشتر پیرامون خدا که بدین گونه در زندگی ما جلومگر است از ما تقاضای کمک خواهند کرد.

در دیدار از سوئیس در بالای کوه‌ها بود که عیسی یک روز کامل با پدر و پسر، هر دو، درباره بودائیسیم گفتگو کرد. گنید بارها پرسشهای مستقیمی درباره بودا از عیسی پرسیده بود، اما همیشه کم و بیش پاسخهای گریزجوبانه‌ای دریافت کرده بود. اکنون، در حضور پسر، پدر از عیسی یک پرسش بی‌پرده درباره بودا پرسید، و او یک پاسخ صریح دریافت کرد. گنید گفت: "من واقعاً مایلیم بدانم که تو درباره بودا چه فکر می‌کنی." و عیسی پاسخ داد:

"بودای شما بسیار بهتر از بودائیسیم شما بود. مرد بزرگی بود، و حتی برای مردمش یک پیامبر بود، اما او یک پیامبر یتیم بود؛ منظور من این است که او در همان اوان از پدر معنوی خویش، پدر آسمانی، نظر برافکند. تجربه او سوزناک بود. او تلاش کرد که به عنوان یک پیامبر خداوند، اما بدون خداوند، زندگی کند و آموزش دهد. بودا کشتی نجات خویش را درست تا لنگرگاه امن، درست تا ورودی بندرگاه نجات بشری هدایت نمود، و در آنجا، به دلیل نقشه‌های خطاآمیز ناوبری، کشتی نیک به گِل نشست. این کشتی این نسل‌های بسیار را در آنجا رها ساخته است، و بی‌حرکت و تقریباً ناامید به حال خود رها کرده است. و لذا بسیاری از مردم شما در تمامی این سال‌ها در آنجا مانده‌اند. آنها در فاصله قابل شنیدن آلهای امن سکون زندگی می‌کنند، اما از وارد شدن امتناع می‌ورزند، زیرا کشتی با عظمت بودای خوب درست در خارج از لنگرگاه با بداقبالی توقف مواجه شد. و مردمان بودایی هرگز وارد این لنگرگاه نخواهند شد، مگر این که کشتی فلسفی پیامبر خویش را ترک کنند و روح شریف او را به دست آورند. اگر مردم شما نسبت به روح بودا وفادار مانده بودند، مدتها بود که به بندرگاهتان در زمینه آرامش روح، آسایش روان، و اطمینان از نجات وارد شده بودید.

"می‌بینی، گنید، بودا خدا را در روح می‌شناخت اما نتوانست او را به روشنی در ذهن کشف کند؛ یهودیان خدا را در ذهن کشف کردند اما تا حد زیادی نتوانستند او را در روح بشناسند. امروز، بوداییها در فلسفه‌ای بدون خدا دست و پا می‌زنند، در حالی که مردم من به گونه‌ای تأسف‌آور برده‌ترس از یک خدا بدون یک فلسفه نجات بخش زندگی و آزادی هستند. شما فلسفه‌ای بدون یک خدا دارید؛ یهودیان یک خدا دارند اما تا حد زیاد بدون یک فلسفه زندگی بدان گونه که به آن مربوط است می‌باشند. بودا پس از این که نتوانست خدا را به عنوان یک روح و به عنوان یک پدر ببیند، نتوانست در آموزشهایش انرژی اخلاقی و نیروی معنوی انگیزاننده‌ای را فراهم کند که

reveal God to those who do not seek for him; you cannot lead unwilling souls into the joys of salvation. Man must become hungry for truth as a result of the experiences of living, or he must desire to know God as the result of contact with the lives of those who are acquainted with the divine Father before another human being can act as the means of leading such a fellow mortal to the Father in heaven. If we know God, our real business on earth is so to live as to permit the Father to reveal himself in our lives, and thus will all God-seeking persons see the Father and ask for our help in finding out more about the God who in this manner finds expression in our lives."

1327.3 (1466.3) It was on the visit to Switzerland, up in the mountains, that Jesus had an all-day talk with both father and son about Buddhism. Many times Ganid had asked Jesus direct questions about Buddha, but he had always received more or less evasive replies. Now, in the presence of the son, the father asked Jesus a direct question about Buddha, and he received a direct reply. Said Gonod: "I would really like to know what you think of Buddha." And Jesus answered:

1327.4 (1466.4) "Your Buddha was much better than your Buddhism. Buddha was a great man, even a prophet to his people, but he was an orphan prophet; by that I mean that he early lost sight of his spiritual Father, the Father in heaven. His experience was tragic. He tried to live and teach as a messenger of God, but without God. Buddha guided his ship of salvation right up to the safe harbor, right up to the entrance to the haven of mortal salvation, and there, because of faulty charts of navigation, the good ship ran aground. There it has rested these many generations, motionless and almost hopelessly stranded. And thereon have many of your people remained all these years. They live within hailing distance of the safe waters of rest, but they refuse to enter because the noble craft of the good Buddha met the misfortune of grounding just outside the harbor. And the Buddhist peoples never will enter this harbor unless they abandon the philosophic craft of their prophet and seize upon his noble spirit. Had your people remained true to the spirit of Buddha, you would have long since entered your haven of spirit tranquillity, soul rest, and assurance of salvation.

1327.5 (1467.1) "You see, Gonod, Buddha knew God in spirit but failed clearly to discover him in mind; the Jews discovered God in mind but largely failed to know him in spirit. Today, the Buddhists flounder about in a philosophy without God, while my people are piteously enslaved to the fear of a God without a saving philosophy of life and liberty. You have a philosophy without a God; the Jews have a God but are largely without a philosophy of living as related thereto. Buddha, failing to envision God as a spirit and as a Father, failed to provide in his teaching the moral energy and the spiritual driving power which a

یک مذهب برای تغییر یک نژاد و متعالی ساختن یک ملت باید دارا باشد.

سپس گنید بانگ زد: "آموزگار، بگذار من و تو یک مذهب جدید بسازیم، مذهبی که برای هند به قدر کافی نیک و برای روم به قدر کافی بزرگ باشد، و شاید بتوانیم آن را برای یهودیان با یهوه مبادله کنیم." و عیسی پاسخ داد: "گنید، مذاهب ساخته نمی‌شوند. مذاهب انسانها در ادوار طولانی زمان رشد می‌کنند، در حالی که آشکارسازیهای خداوند در زندگی انسانهایی که خدا را برای هموعان خود آشکار می‌کنند در زمین به ناگاه پدیدار می‌شوند." اما آنها معنی این سخنان پیشگویانه را درک نکردند.

آن شب بعد از این که آنها از کار دست کشیدند، گنید نتوانست بخوابد. او مدتی طولانی با پدرش گفتگو نمود و سرانجام گفت: "پدر، می‌دانی، من گاهی اوقات فکر می‌کنم که یوشع یک پیامبر است." و پدرش فقط با خواب آلودگی پاسخ داد: "پسر، دیگران هم هستند."

از این روز، گنید برای باقیمانده زندگی طبیعی‌اش به شکل دادن یک مذهب خودش ادامه داد. او در ذهن خودش به گونه‌ای نیرومند تحت تأثیر ضمیر روشن، انصاف، و بردباری عیسی قرار گرفت. این مرد جوان در تمامی بحثهایشان پیرامون فلسفه و مذهب هرگز احساسات رنجش یا واکنش ستیزمجویانه را تجربه نکرد.

چه صحنه‌ای برای نظاره موجودات هوشمند آسمانی به وجود آمد، این منظره که یک نوجوان هندی به آفریننده یک جهان پیشنهاد کند که آنها یک مذهب جدیدی بسازند! و گرچه مرد جوان نمی‌دانست، آنها درست در آن هنگام و همانجا در حال ساختن یک مذهب جدید و پایدار بودند — این راه جدید نجات، آشکار ساختن خداوند به انسان از طریق عیسی و در او. آنچه را که پسر جوان بسیار خواهان انجام آن بود، در واقع به گونه‌ای ناخودآگاه داشت انجام می‌داد. و این گونه بود و همواره بدین گونه هست. آنچه را که تخیل روشن و اندیشمندانه بشری که دارای آموزش و راهبری معنوی است، با دل و جان و عاری از خودخواهی می‌خواهد انجام دهد و باشد، مطابق درجه وقف انسان به انجام الهی خواست پدر به گونه‌ای قابل اندازه‌گیری خلاق می‌شود. هنگامی که انسان با خداوند همکاری می‌کند، چیزهای بزرگ می‌توانند رخ دهند و قطعاً رخ می‌دهند.

religion must possess if it is to change a race and exalt a nation."

^{132:7.6 (1467.2)} Then exclaimed Ganid: "Teacher, let's you and I make a new religion, one good enough for India and big enough for Rome, and maybe we can trade it to the Jews for Yahweh." And Jesus replied: "Ganid, religions are not made. The religions of men grow up over long periods of time, while the revelations of God flash upon earth in the lives of the men who reveal God to their fellows." But they did not comprehend the meaning of these prophetic words.

^{132:7.7 (1467.3)} That night after they had retired, Ganid could not sleep. He talked a long time with his father and finally said, "You know, father, I sometimes think Joshua is a prophet." And his father only sleepily replied, "My son, there are others —"

^{132:7.8 (1467.4)} From this day, for the remainder of his natural life, Ganid continued to evolve a religion of his own. He was mightily moved in his own mind by Jesus' broadmindedness, fairness, and tolerance. In all their discussions of philosophy and religion this youth never experienced feelings of resentment or reactions of antagonism.

^{132:7.9 (1467.5)} What a scene for the celestial intelligences to behold, this spectacle of the Indian lad proposing to the Creator of a universe that they make a new religion! And though the young man did not know it, they were making a new and everlasting religion right then and there — this new way of salvation, the revelation of God to man through, and in, Jesus. That which the lad wanted most to do he was unconsciously actually doing. And it was, and is, ever thus. That which the enlightened and reflective human imagination of spiritual teaching and leading wholeheartedly and unselfishly wants to do and be, becomes measurably creative in accordance with the degree of mortal dedication to the divine doing of the Father's will. When man goes in partnership with God, great things may, and do, happen.

مقاله 133. بازگشت از روم

134 ⇨

کتاب یورنثیا

132 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 133

بازگشت از روم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- بخشش و عدالت
- 2- پیاده شدن در تارانتو
- 3- در قرنتس
- 4- کار شخصی در قرنتس
- 5- در آتن — بحث پیرامون علم
- 6- در افسس — بحث پیرامون روان
- 7- اقامت موقت در قبرس — بحث پیرامون ذهن
- 8- در انطاکیه
- 9- در بین النهرین

مقدمه مقاله

عیسی در هنگام آماده شدن برای ترک روم با هیچیک از دوستانش خداحافظی نکرد. کاتب دمشق بدون اعلام در روم ظاهر شد و به همان شیوه ناپدید گشت. پیش از آن که آنهایی که او را می‌شناختند و او را دوست داشتند امید دیدن مجدد او را از دست بدهند یک سال تمام سپری شد. پیش از پایان دومین سال گروههای کوچک از آنهایی که او را شناخته بودند به واسطه علاقه مشترکشان به آموزشهای او و از طریق خاطره متقابل از لحظات خویشان با او جذب یکدیگر شدند. و این گروههای کوچک از رواقیون، کلیبیون، و فرقه‌مگرایان اسرارآمیز به برگزاری این جلسات نامنظم و غیررسمی درست تا زمان ظهور نخستین موعظه‌گران مذهب مسیحی در روم ادامه دادند.

گناد و گنید آنقدر چیزهای زیادی در اسکندریه و روم خریده بودند که تمام متعلقاتشان را توسط کاروان باربر از پیش به تارانتو فرستادند، در حالی که سه مسافر از روی جاده بزرگ اپیا به گونه‌ای تفریحی به آن سوی ایتالیا پیاده رفتند. آنها در این سفر با همه گونه موجودات بشری روبرو شدند. بسیاری از شهروندان

PAPER 133

THE RETURN FROM ROME

SECTIONS

Introduction

1. Mercy and Justice
2. Embarking at Tarentum
3. At Corinth
4. Personal Work in Corinth
5. At Athens — Discourse on Science
6. At Ephesus — Discourse on the Soul
7. The Sojourn at Cyprus — Discourse on Mind
8. At Antioch
9. In Mesopotamia

INTRODUCTION

^{133:01 (1468:1)} WHEN preparing to leave Rome, Jesus said good-bye to none of his friends. The scribe of Damascus appeared in Rome without announcement and disappeared in like manner. It was a full year before those who knew and loved him gave up hope of seeing him again. Before the end of the second year small groups of those who had known him found themselves drawn together by their common interest in his teachings and through mutual memory of their good times with him. And these small groups of Stoics, Cynics, and mystery cultists continued to hold these irregular and informal meetings right up to the time of the appearance in Rome of the first preachers of the Christian religion.

^{133:02 (1468:2)} Gonod and Ganid had purchased so many things in Alexandria and Rome that they sent all their belongings on ahead by pack train to Tarentum, while the three travelers walked leisurely across Italy over the great Appian Way. On this journey they encountered all sorts of human beings.

والا منش رومی و مهاجرنشینان یونانی در امتداد این جاده زندگی می‌کردند، اما نوادگان تعداد زیادی از بردگان دون پایه از پیش شروع به پدیدار شدن کرده بودند.

یک روز هنگام ناهار در حالی که گنید در حال استراحت بود، تقریباً در نیمه راه به تارانتو از عیسی یک سؤال مستقیم پرسید، این که او در رابطه با سیستم کاست هند چه فکر می‌کند. عیسی گفت: "اگر چه موجودات بشری، یکی نسبت به دیگری، از بسیار جهات متفاوتند، در پیشگاه خداوند و در دنیای روحی همه انسانها در یک موقعیت برابر قرار دارند. در چشمان خداوند فقط دو گروه انسان وجود دارد: آنهایی که آرزو دارند خواست او را انجام دهند و آنهایی که ندارند. وقتی که جهان به یک کره مسکونی می‌نگرد، به همین ترتیب دو طبقه بزرگ را تشخیص می‌دهد: آنهایی که خدا را می‌شناسند و آنهایی که نمی‌شناسند. آنهایی که نمی‌توانند خدا را بشناسند در زمره حیوانات هر گستره مشخص محسوب می‌شوند. نوع بشر مطابق ویژگیهای متفاوت، بدان گونه که ممکن است از نظر فیزیکی، ذهنی، اجتماعی، حرفه‌ای، یا اخلاقی مورد نگرش واقع شود، می‌تواند به گونه‌ای شایسته به چندین طبقه تقسیم شود، اما بدان گونه که این طبقات متفاوت از انسانها در محکمه داوری خداوند ظاهر می‌شوند، در یک موقعیت برابر قرار دارند؛ به راستی خداوند هیچ امتیاز ویژه‌ای برای اشخاص قائل نمی‌شود. اگر چه تو نمی‌توانی از شناخت تواناییها و عطایای متفاوت بشری در امور عقلانی، اجتماعی، و اخلاقی بگریزی، نباید در برادری معنوی انسانها، هنگامی که برای پرستش در حضور خداوند جمع شده‌اند، چنین تمیزی قائل شوی."

1- بخشش و عدالت

در بعد از ظهر یک روز همینطور که آنها به تارانتو نزدیک می‌شدند یک رخداد بسیار جالب در کنار جاده اتفاق افتاد. آنها یک جوان خشن و زورگو را مشاهده کردند که به طرزی وحشیانه به یک نوجوان کوچکتر حمله می‌کرد. عیسی به یاری جوان مورد هجوم واقع شده شتافت، و پس از این که او را نجات داد، فرد متخلف را محکم با دست نگاه داشت تا این که نوجوان کوچکتر گریخت. درست در لحظه‌ای که عیسی جوان قلدر کوچک را رها کرد، گنید روی پسر پرید و با قدرت شروع به کتک زدن او کرد، و در شگفتی گنید، عیسی فوراً مداخله نمود. بعد از این که او گنید را مهار کرد و اجازه داد جوان وحشتزده بگریزد، مرد جوان، به محض این که نفس خود را باز یافت با هیجان فریاد زد: "آموزگار، من نمی‌توانم تو را درک کنم. اگر بخشش مستلزم این است که تو نوجوان کوچکتر را نجات دهی، آیا عدالت مجازات جوان بزرگتر و متخلف را مطالبه نمی‌کند؟" عیسی در پاسخ گفت:

"گنید، درست است، تو نمی‌فهمی. کارکرد بخشش همیشه کار فرد است، اما مجازات ناشی از عدالت کارکرد گروههای اداری اجتماعی، دولتی، یا جهان است. به عنوان یک فرد من موظفم بخشش نشان دهم؛ من باید به نجات نوجوان مورد هجوم واقع شده بروم، و برای داشتن انسجام کامل، می‌توانم برای مهار فرد مهاجم نیروی مکفی به کار گیرم. و این درست کاری است که انجام دادم. من نجات نوجوان مورد هجوم واقع شده را به انجام رساندم؛ این پایان کارکرد بخشش بود. سپس من

Many noble Roman citizens and Greek colonists lived along this road, but already the progeny of great numbers of inferior slaves were beginning to make their appearance.

133:0.3 (1468:3) One day while resting at lunch, about halfway to Tarentum, Ganid asked Jesus a direct question as to what he thought of India's caste system. Said Jesus: "Though human beings differ in many ways, the one from another, before God and in the spiritual world all mortals stand on an equal footing. There are only two groups of mortals in the eyes of God: those who desire to do his will and those who do not. As the universe looks upon an inhabited world, it likewise discerns two great classes: those who know God and those who do not. Those who cannot know God are reckoned among the animals of any given realm. Mankind can appropriately be divided into many classes in accordance with differing qualifications, as they may be viewed physically, mentally, socially, vocationally, or morally, but as these different classes of mortals appear before the judgment bar of God, they stand on an equal footing; God is truly no respecter of persons. Although you cannot escape the recognition of differential human abilities and endowments in matters intellectual, social, and moral, you should make no such distinctions in the spiritual brotherhood of men when assembled for worship in the presence of God."

1. MERCY AND JUSTICE

133:1.1 (1468:4) A very interesting incident occurred one afternoon by the roadside as they neared Tarentum. They observed a rough and bullying youth brutally attacking a smaller lad. Jesus hastened to the assistance of the assaulted youth, and when he had rescued him, he tightly held on to the offender until the smaller lad had made his escape. The moment Jesus released the little bully, Ganid pounced upon the boy and began soundly to thrash him, and to Ganid's astonishment Jesus promptly interfered. After he had restrained Ganid and permitted the frightened boy to escape, the young man, as soon as he got his breath, excitedly exclaimed: "I cannot understand you, Teacher. If mercy requires that you rescue the smaller lad, does not justice demand the punishment of the larger and offending youth?" In answering, Jesus said:

133:1.2 (1469:1) "Ganid, it is true, you do not understand. Mercy ministry is always the work of the individual, but justice punishment is the function of the social, governmental, or universe administrative groups. As an individual I am beholden to show mercy; I must go to the rescue of the assaulted lad, and in all consistency I may employ sufficient force to restrain the aggressor. And that is just what I did. I achieved the deliverance of the assaulted lad; that was the

با اِعمال قدرت فرد مهاجم را برای یک مدت زمان کافی مهار کردم تا فرد ضعیفتر درگیر مشاجره را قادر سازم بگریزد، و بعد از آن از قضیه کنار کشیدم. من برای فرد مهاجم به داوری ننشستم، که بدین ترتیب در رابطه با انگیزه او حکم کنم — یعنی پیرامون تمام آنچه که در تهاجم او به همنوعش نقش داشت قضاوت کنم — و سپس اجرای مجازاتی را که ممکن است ذهن من به عنوان جبران عادلانه خطاکاری او به آن حکم کند به عهده گیرم. گنید، ممکن است بخشش سخاوتمندانه باشد، اما عدالت دقیق است. آیا نمی‌توانی تشخیص دهی که احتمالاً هیچ دو فردی نمی‌توانند روی مجازاتی که مطالبات عدالت را برآورده می‌سازد توافق کنند؟ یکی چهل ضربه شلاق حکم می‌دهد، دیگری بیست ضربه، در حالی که باز فرد دیگر ممکن است زندان انفرادی را به عنوان یک مجازات عادلانه توصیه کند. آیا نمی‌توانی ببینی که بهتر است در این دنیا چنین مسئولیتهایی به گروه محول شود و با توسط نمایندگان برگزیده گروه مورد نظارت واقع شود؟ در جهان، قضاوت به آنهایی اعطا می‌شود که سوابق تمام خطاکاریها و نیز انگیزه آن را به طور کامل می‌دانند. در جامعه متمن و در یک جهان سازمان یافته، به دنبال داوری عادلانه، اجرای عدالت صدور حکم عادلانه را پیش فرض دارد، و چنین امتیازاتی به گروه‌های قضایی کرات و به سرپرستان تماماً آگاه جهانهای بالاتر تمامی آفرینش اعطا می‌گردد.“

آنها روزها درباره این مشکل اعطای بخشش و اجرای عدالت گفتگو کردند. و گنید حداقل تا حدی فهمید چرا عیسی درگیر پیکار شخصی نمی‌شود. اما گنید یک سؤال آخر را پرسید، و او هرگز یک پاسخ کاملاً رضایتبخش برای آن دریافت نکرد؛ و آن سؤال این بود: “اما آموزگار، اگر یک مخلوق قوی‌تر و بدخلق به تو حمله کند و تهدید کند که تو را نابود خواهد کرد، چه خواهی کرد؟ آیا هیچ تلاشی برای دفاع از خود به عمل نخواهی آورد؟” اگر چه عیسی نتوانست به طور کامل و قانع کننده به سؤال پسر جوان پاسخ دهد، نظر به این که مایل نبود برای او فاش سازد که او (عیسی) به عنوان نمونه مهر پدر بهشتی برای یک جهان ناظر در زمین زندگی می‌کرد، قطعاً در این حد سخن گفت:

“گنید، من می‌توانم به خوبی بفهمم که چگونه برخی از این مشکلات تو را گیج می‌کنند، و من تلاش خواهم کرد به سؤال تو پاسخ دهم. نخست، در کلیه تهاجماتی که ممکن است بر علیه شخص من صورت گیرد، مشخص می‌کنم که آیا فرد مهاجم یک فرزند خداوند — برادر من در جسم — است یا نه، و اگر تصور کردم که چنین مخلوقی از قضاوت اخلاقی و توانایی استدلال معنوی برخوردار نیست، تا حد ظرفیت کامل قدرتهای مقاومت، صرف نظر از پیامدهای آن برای فرد مهاجم، بی‌درنگ از خود دفاع می‌کردم. اما من به فردی که از وضعیت فرزندی برخوردار است، حتی در دفاع از خود، بدین گونه یورش نمی‌پردم. یعنی، من او را از پیش و بدون داوری برای تهاجمش به من تنبیه نمی‌کردم. من از طریق هر تردستی ممکن سعی می‌کردم که مانع چنین حمله‌ای شوم و او را از انجام این کار منصرف سازم و در صورت عدم کامیابی خود برای متوقف کردن آن، تلاش می‌کردم شدت آن را کاهش دهم. گنید، من به مراقبت بیش از حد پدر آسمانیم اطمینان مطلق دارم؛ من وقف

end of mercy ministry. Then I forcibly detained the aggressor a sufficient length of time to enable the weaker party to the dispute to make his escape, after which I withdrew from the affair. I did not proceed to sit in judgment on the aggressor, thus to pass upon his motive — to adjudicate all that entered into his attack upon his fellow — and then undertake to execute the punishment which my mind might dictate as just recompense for his wrongdoing. Ganid, mercy may be lavish, but justice is precise. Cannot you discern that no two persons are likely to agree as to the punishment which would satisfy the demands of justice? One would impose forty lashes, another twenty, while still another would advise solitary confinement as a just punishment. Can you not see that on this world such responsibilities had better rest upon the group or be administered by chosen representatives of the group? In the universe, judgment is vested in those who fully know the antecedents of all wrongdoing as well as its motivation. In civilized society and in an organized universe the administration of justice presupposes the passing of just sentence consequent upon fair judgment, and such prerogatives are vested in the juridical groups of the worlds and in the all-knowing administrators of the higher universes of all creation.”

133:1.3 (1469:2) For days they talked about this problem of manifesting mercy and administering justice. And Ganid, at least to some extent, understood why Jesus would not engage in personal combat. But Ganid asked one last question, to which he never received a fully satisfactory answer; and that question was: “But, Teacher, if a stronger and ill-tempered creature should attack you and threaten to destroy you, what would you do? Would you make no effort to defend yourself?” Although Jesus could not fully and satisfactorily answer the lad's question, inasmuch as he was not willing to disclose to him that he (Jesus) was living on earth as the exemplification of the Paradise Father's love to an onlooking universe, he did say this much:

133:1.4 (1469:3) “Ganid, I can well understand how some of these problems perplex you, and I will endeavor to answer your question. First, in all attacks which might be made upon my person, I would determine whether or not the aggressor was a son of God — my brother in the flesh — and if I thought such a creature did not possess moral judgment and spiritual reason, I would unhesitatingly defend myself to the full capacity of my powers of resistance, regardless of consequences to the attacker. But I would not thus assault a fellow man of sonship status, even in self-defense. That is, I would not punish him in advance and without judgment for his assault upon me. I would by every possible artifice seek to prevent and dissuade him from making such an attack and to mitigate it in case of my failure to abort it. Ganid, I have absolute confidence in my heavenly Father's overcare; I am consecrated to doing the will of my Father in

انجام خواست پدر آسمانیم هستم. من باور ندارم که آسیب واقعی بتواند بر من وارد شود؛ من باور ندارم که از طریق هر آسیبی که ممکن است دشمنانم آرزو داشته باشند به من وارد کنند، کار مهم زندگی من به راستی بتواند مورد مخاطره قرار گیرد، و مطمئناً ما ترس از خشونت از سوی دوستانمان نداریم. من مطلقاً اطمینان دارم که سرتاسر جهان با من دوستانه است. من به اعتقاد داشتن به این حقیقت تماماً قدرتمند با اطمینان قلبی اصرار می‌ورزم، به رغم آن که ظواهر امر خلاف آن را نشان دهد.

اما گنید به طور کامل قانع نشد. آنها بارها پیرامون این موضوعات گفتگو کردند، و عیسی برخی از تجارب دوران نوجوانی خود و نیز در رابطه با یعقوب، پسر سنگ کار را به او گفت. گنید پس از این که آگاهی یافت چگونه یعقوب خود را به دفاع کردن از عیسی منصوب کرد گفت: "آری، من شروع به درک موضوع کردم! اول این که هر موجود بشری نرمال به ندرت می‌خواهد به چنین شخص مهربانی مانند تو حمله کند، و حتی اگر کسی آنقدر بی‌فکر باشد که چنین کاری انجام دهد، حتماً انسان دیگری در دسترس خواهد بود که به یاری تو خواهد شتافت، حتی بدان گونه که تو همیشه به نجات هر شخصی که مشاهده می‌کنی در رنج است می‌روی. آموزگار، من در قلم با تو موافقم، اما در سرم هنوز فکر می‌کنم که اگر جای یعقوب بودم از تنبیه کردن آن آدمهای گستاخ لذت می‌بردم، آن آدمهایی که به خود اجازه می‌دادند به تو حمله کنند، فقط به این علت که تصور می‌کردند تو از خود دفاع نخواهی کرد. من گمان می‌کنم که تو طی زندگی در سفرت نسبتاً امن هستی، زیرا تو بخش عمده وقت خود را صرف کمک کردن به دیگران و خدمت به هموعانت که در رنج هستند می‌کنی. خوب به احتمال زیاد، همیشه کسی در دسترس خواهد بود که از تو دفاع کند." و عیسی پاسخ داد: "گنید، این آزمون هنوز نیامده است، و وقتی که بیاید، باید از خواست پدر پیروی کنیم." و این تقریباً کل مطلبی بود که پسر جوان توانست آموزگارش را قانع کند که در رابطه با این موضوع دشوار دفاع از خود و عدم مقاومت بگوید. در یک موقعیت دیگر او از عیسی این عقیده را استنتاج کرد که جامعه سازمان یافته از هر حقی برای به کار گرفتن زور در اجرای فرامین عادلانه‌اش برخوردار است.

heaven. I do not believe that real harm can befall me; I do not believe that my lifework can really be jeopardized by anything my enemies might wish to visit upon me, and surely we have no violence to fear from our friends. I am absolutely assured that the entire universe is friendly to me — this all-powerful truth I insist on believing with a wholehearted trust in spite of all appearances to the contrary."

^{133:1.5 (1470.1)} But Ganid was not fully satisfied. Many times they talked over these matters, and Jesus told him some of his boyhood experiences and also about Jacob the stone mason's son. On learning how Jacob appointed himself to defend Jesus, Ganid said: "Oh, I begin to see! In the first place very seldom would any normal human being want to attack such a kindly person as you, and even if anyone should be so unthinking as to do such a thing, there is pretty sure to be near at hand some other mortal who will fly to your assistance, even as you always go to the rescue of any person you observe to be in distress. In my heart, Teacher, I agree with you, but in my head I still think that if I had been Jacob, I would have enjoyed punishing those rude fellows who presumed to attack you just because they thought you would not defend yourself. I presume you are fairly safe in your journey through life since you spend much of your time helping others and ministering to your fellows in distress — well, most likely there'll always be someone on hand to defend you." And Jesus replied: "That test has not yet come, Ganid, and when it does, we will have to abide by the Father's will." And that was about all the lad could get his teacher to say on this difficult subject of self-defense and nonresistance. On another occasion he did draw from Jesus the opinion that organized society had every right to employ force in the execution of its just mandates.

2- پیاده شدن در تارانتو

مسافران در حالی که در بارانداز کشتی توقف کردند و منتظر بودند که بار قایق تخلیه شود، مردی را مشاهده کردند که با همسرش بدرفتاری می‌کند. عیسی مطابق عادتش، به نفع شخصی که مورد حمله قرار گرفته بود مداخله کرد. او سریع پشت سر شوهر خشمگین رفت، و با ملایمت روی شانه او زد و گفت: "دوست من، ممکن است برای یک لحظه به طور خصوصی با تو صحبت کنم؟" مرد خشمگین از چنین برخوردی حیرت زده شد، و بعد از یک لحظه درنگ خجلت‌آور با لکنت زبان گفت: "چی، چرا، بله، از من چه می‌خواهی؟" پس از این که عیسی او را به یک سو هدایت کرد، او گفت: "دوست من، می‌بینم که چیزی وحشتناک باید برایت رخ داده باشد؛ من بسیار مایلم به من بگویی برای مردی قوی همچون تو چه می‌تواند رخ دهد که او را به حمله به همسرش، مادر فرزندانش رهنمون شود، و آن هم درست در اینجا در برابر چشمان همه.

2. EMBARKING AT TARENTUM

^{133:2.1 (1470.2)} While tarrying at the ship landing, waiting for the boat to unload cargo, the travelers observed a man mistreating his wife. As was his custom, Jesus intervened in behalf of the person subjected to attack. He stepped up behind the irate husband and, tapping him gently on the shoulder, said: "My friend, may I speak with you in private for a moment?" The angry man was nonplused by such an approach and, after a moment of embarrassing hesitation, stammered out — "er — why — yes, what do you want with me?" When Jesus had led him to one side, he said: "My friend, I perceive that something terrible must have happened to you; I very much desire that you tell me what could happen to such a strong man to lead him to attack his wife, the mother of his children, and that right

من مطمئنم که تو باید احساس کنی برای این حمله دلایل خوبی داری. این زن چه کرده که سزاوار چنین رفتاری از سوی شوهرش باشد؟ همینطور که من به تو نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم که در چهره تو عشق به عدالت و چه بسا اشتیاق به نشان دادن بخشش را تشخیص می‌دهم. من با جرأت می‌گویم که اگر تو مرا در کنار جاده پیدا می‌کردی، که توسط سارقان مورد حمله واقع شده‌ام، بی‌درنگ به نجات من می‌شتافتی. من با جرأت می‌گویم که تو در طول زندگی کارهای شجاعانه زیادی انجام داده‌ای. اکنون، دوست من، به من بگو چه شده؟ آیا زن کار خطایی انجام داده، یا این که تو با بی‌خردی عقلت را از دست دادی و بی‌فکرانه به او حمله کردی؟“ آنقدر تأثیر گفته‌های او نبود که قلب این مرد را لمس کرد، بلکه نگاه مهربانانه و لبخند دلسوزانه‌ای که عیسی در پایان گفتارش به او نشان داد. مرد گفت: “من می‌بینم که تو یک کاهن کلبی هستی، و من سیاست‌گزارم که تو مرا مهار کردی. همسر من خطای بزرگی مرتکب نشده؛ او زن خوبی است، اما به خاطر شیوه‌ای او که در برابر دید همگان به من گیر می‌دهد مرا خشمگین می‌سازد و من از کوره در می‌روم. من برای عدم کنترل خود متأسفم، و قول می‌دهم تلاش کنم که مطابق تعهد قبلی خود به یکی از برادرانت که بسیاری سالهای پیش راه بهتر را به من آموزش داد عمل کنم. من به تو قول می‌دهم.”

و سپس، عیسی در هنگام خداحافظی با او گفت: “برادر من، همیشه به خاطر داشته باش که مرد هیچ اختیار سزاواری روی زن ندارد مگر این که زن از روی رضایت و به طور داوطلبانه به او چنین اجازه‌ای را داده باشد. همسر تو پذیرفته که با تو زندگی کند، در جنگ با پیکارهای آن به تو کمک کند، و سهم بسیار بزرگتر بار نگهداری و پرورش فرزندان را به عهده گیرد؛ و در عوض برای این خدمت ویژه فقط منصفانه است که او آن محافظت ویژه را از تو دریافت دارد که مرد می‌تواند به زن به عنوان شریکی که باید فرزندان را آیسنتن شود، نگهداری کند، و پرورش دهد بدهد. مراقبت مهرآمیز و توجهی که یک مرد مایل است به همسر و فرزندان اهدا کند، مقیاس دستیابی آن مرد به سطوح بالاتر خود - آگاهی خلاق و معنوی است. آیا نمی‌دانی که مردان و زنان با خداوند شریک هستند، بدین لحاظ که برای آفرینش موجوداتی که رشد می‌کنند تا خود را از پتانسیل روانهای جاودان برخوردار سازند همکاری می‌کنند؟ پدر آسمانی با مادر روحی فرزندان جهان به صورت کسی که با خودش برابر است رفتار می‌کند. این خداگونه است که زندگی و تمام آنچه را که به آن مربوط است با شریک مادری به صورت مساوی قسمت کنی که آن تجربه الهی بازتولید خود را در زندگی فرزندان به طور کامل با تو قسمت می‌کند. اگر فقط بتوانی فرزندان را به همان گونه که خدا تو را دوست دارد دوست بداری، همسرت را به همان گونه که پدر آسمانی، روح بیکران، مادر تمامی فرزندان روحی یک جهان پهن‌آور، را گرمی می‌دارد و ارج می‌نهد، دوست خواهی داشت و او را عزیز خواهی شمرد.”

همینطور که آنها سوار قایق می‌شدند، رو به عقب نموده و به صحنه زوج گریان که در سکوت یکنیگر را در آغوش گرفته بودند نگاه کردند. گناد پس از شنیدن نیمه دوم پیام عیسی به آن مرد تمام طول روز را در تعمق روی آن گذراند، و هنگامی که به هند بازگشت، تصمیم گرفت خانه‌اش را از نو سازماندهی کند.

out here before all eyes. I am sure you must feel that you have some good reason for this assault. What did the woman do to deserve such treatment from her husband? As I look upon you, I think I discern in your face the love of justice if not the desire to show mercy. I venture to say that, if you found me out by the wayside, attacked by robbers, you would unhesitatingly rush to my rescue. I dare say you have done many such brave things in the course of your life. Now, my friend, tell me what is the matter? Did the woman do something wrong, or did you foolishly lose your head and thoughtlessly assault her?" It was not so much what he said that touched this man's heart as the kindly look and the sympathetic smile which Jesus bestowed upon him at the conclusion of his remarks. Said the man: "I perceive you are a priest of the Cynics, and I am thankful you restrained me. My wife has done no great wrong; she is a good woman, but she irritates me by the manner in which she picks on me in public, and I lose my temper. I am sorry for my lack of self-control, and I promise to try to live up to my former pledge to one of your brothers who taught me the better way many years ago. I promise you."

^{13322 (1471.1)} And then, in bidding him farewell, Jesus said: "My brother, always remember that man has no rightful authority over woman unless the woman has willingly and voluntarily given him such authority. Your wife has engaged to go through life with you, to help you fight its battles, and to assume the far greater share of the burden of bearing and rearing your children; and in return for this special service it is only fair that she receive from you that special protection which man can give to woman as the partner who must carry, bear, and nurture the children. The loving care and consideration which a man is willing to bestow upon his wife and their children are the measure of that man's attainment of the higher levels of creative and spiritual self-consciousness. Do you not know that men and women are partners with God in that they co-operate to create beings who grow up to possess themselves of the potential of immortal souls? The Father in heaven treats the Spirit Mother of the children of the universe as one equal to himself. It is Godlike to share your life and all that relates thereto on equal terms with the mother partner who so fully shares with you that divine experience of reproducing yourselves in the lives of your children. If you can only love your children as God loves you, you will love and cherish your wife as the Father in heaven honors and exalts the Infinite Spirit, the mother of all the spirit children of a vast universe."

^{13323 (1471.2)} As they went on board the boat, they looked back upon the scene of the teary-eyed couple standing in silent embrace. Having heard the latter half of Jesus' message to the man, Gonod was all day occupied with meditations thereon, and he resolved to reorganize his home when he returned to India.

سفر به نیکوپولیس دلپذیر اما کند بود، زیرا باد مساعد نبود. این سه تن ساعتهای زیادی را صرف بازگویی تجاربشان در روم کردند و درباره تمام آنچه که از هنگام دیدار اولشان در اورشلیم برایشان رخ داده بود با هم صحبت کردند. گنید داشت از روح خدمت شخصی سرشار می‌شد. او روی مهماندار کشتی کارش را آغاز کرد، اما در روز دوم، هنگامی که به بحث عمیق مذهبی وارد شد، از یوشع خواست او را یاری کند.

آنها چندین روز را در نیکوپولیس گذرانند، شهری که آگوستوس در یادبود نبرد آکتیوم حدود پنجاه سال پیش از آن به عنوان "شهر پیروزی" بنا کرده بود. این مکان سرزمینی بود که او پیش از نبرد، با ارتش خود در آن اردو زد. آنها در خانه فردی به نام جرامی، یک نوکیش یونانی از دین یهودی، که در عرشه کشتی ملاقات کردند ساکن شدند. پولس رسول در جریان سومین سفر بشارتی خود تمام زمستان را در همان منزل با پسر جرامی گذراند. آنها از نیکوپولیس با همان قایق به مقصد قرنتس، پایتخت استان رومی آخائیه قایقرانی کردند.

3- در قرنتس

تا وقتی که آنها به قرنتس رسیدند، گنید داشت به مذهب یهودی بسیار علاقمند می‌شد، و لذا عجیب نبود که یک روز همینطور که کنیسه را پشت سر گذاشتند و دیدند مردم داخل آن می‌شوند، از عیسی درخواست کرد که او را به داخل مراسم نیایشی ببرد. آنها در آن روز شنیدند که یک آموزگار دانشور شرعیات یهود در رابطه با "سرنوشت اسرائیل" بحث می‌کند، و آنها بعد از مراسم نیایشی با فردی به نام کریسپوس، رهبر اصلی این کنیسه، دیدار کردند. آنها بارها به جلسات کنیسه بازگشتند، اما بیشتر به منظور دیدار از کریسپوس. گنید به کریسپوس، همسرش، و خانواده آنها که متشکل از پنج فرزند بود بسیار علاقمند شد. او از مشاهده این که چگونه یک یهودی زندگی خانوادگی خود را پیش می‌برد بسیار لذت می‌برد.

در حالی که گنید زندگی خانوادگی را مطالعه می‌کرد، عیسی در حال آموزش دادن راههای بهتر زندگی مذهبی به کریسپوس بود. عیسی بیش از بیست جلسه با این یهودی آینده‌نگر برگزار نمود؛ و تعجب‌آور نیست که سالهای بعد، هنگامی که پولس در همین کنیسه داشت موعظه می‌کرد، و هنگامی که یهودیان پیام او را رد کرده بودند و به ممنوع ساختن موعظه‌های بیشتر او در کنیسه رأی داده بودند، و هنگامی که بعد نزد غیریهودیان رفت، کریسپوس با تمام خانواده‌اش مذهب جدید را پذیرفت، و یکی از حامیان اصلی کلیسای مسیحی که پولس متعاقباً در قرنتس سازمان داد گردید.

در طول هجده ماهی که پولس در قرنتس موعظه کرد، و بعد از این که سیلاس و تیموتائوس به او پیوستند، بسیاری افراد دیگر را دید که توسط "آموزشگر یهودی پسر یک تاجر هندی آموزش یافته بود."

در قرنتس آنها با مردم هر نژادی که از سه قاره

^{13324 (1471.3)} The journey to Nicopolis was pleasant but slow as the wind was not favorable. The three spent many hours recounting their experiences in Rome and reminiscing about all that had happened to them since they first met in Jerusalem. Ganid was becoming imbued with the spirit of personal ministry. He began work on the steward of the ship, but on the second day, when he got into deep religious water, he called on Joshua to help him out.

^{13325 (1471.4)} They spent several days at Nicopolis, the city which Augustus had founded some fifty years before as the "city of victory" in commemoration of the battle of Actium, this site being the land whereon he camped with his army before the battle. They lodged in the home of one Jeramy, a Greek proselyte of the Jewish faith, whom they had met on shipboard. The Apostle Paul spent all winter with the son of Jeramy in the same house in the course of his third missionary journey. From Nicopolis they sailed on the same boat for Corinth, the capital of the Roman province of Achaia.

3. AT CORINTH

^{13331 (1471.5)} By the time they reached Corinth, Ganid was becoming very much interested in the Jewish religion, and so it was not strange that, one day as they passed the synagogue and saw the people going in, he requested Jesus to take him to the service. That day they heard a learned rabbi discourse on the "Destiny of Israel," and after the service they met one Crispus, the chief ruler of this synagogue. Many times they went back to the synagogue services, but chiefly to meet Crispus. Ganid grew to be very fond of Crispus, his wife, and their family of five children. He much enjoyed observing how a Jew conducted his family life.

^{13332 (1472.1)} While Ganid studied family life, Jesus was teaching Crispus the better ways of religious living. Jesus held more than twenty sessions with this forward-looking Jew; and it is not surprising, years afterward, when Paul was preaching in this very synagogue, and when the Jews had rejected his message and had voted to forbid his further preaching in the synagogue, and when he then went to the gentiles, that Crispus with his entire family embraced the new religion, and that he became one of the chief supports of the Christian church which Paul subsequently organized at Corinth.

^{13333 (1472.2)} During the eighteen months Paul preached in Corinth, being later joined by Silas and Timothy, he met many others who had been taught by the "Jewish tutor of the son of an Indian merchant."

^{13334 (1472.3)} At Corinth they met people of every race hailing from three continents. Next to Alexandria and

آمده بودند دیدار کردند. این شهر بعد از اسکندریه و روم جهانی‌ترین شهر امپراتوری سرزمینهای مدیترانه بود. چیزهای زیادی در این شهر وجود داشت که توجه یک فرد را جلب نماید، و گنبد هرگز از دیدار دژی که تقریباً دو هزار فوت بالاتر از سطح دریا قرار داشت خسته نشد. او همچنین بخش زیادی از اوقات فراغت خود را در حول و حوش کنیسه و در منزل کریسپوس گذراند. او ابتدا به واسطه مرتبت زن در منزل این یهودی شوکه، و بعدها مسحور آن شد؛ برای این هندی جوان این یک رازگشایی بود.

عیسی و گنبد اغلب در منزل یک یهودی دیگر، یُسُطُس، که یک تاجر پارسانش بود و در کنار کنیسه زندگی می‌کرد، مهمان بودند. و بارها هنگامی که متعاقباً پولس رسول در این منزل موقتاً اقامت داشت، به بازگویی این دیدارها با پسر هندی و آموزگار یهودی او گوش فرا داد، ضمن آن که پولس و یُسُطُس، هر دو، کنجکاو بودند بدانند که برای این آموزگار خردمند و برجسته عبرانی چه پیش آمد.

گنبد، هنگامی که در روم بود، مشاهده کرد که عیسی از همراهی آنها به حمامهای عمومی امتناع می‌ورزد. بعد از آن چندین بار مرد جوان خواست عیسی را ترغیب کند که نظرش را پیرامون روابط جنسها بیشتر بیان کند. اگر چه او به پرسشهای پسر جوان پاسخ می‌داد، هرگز به نظر نمی‌رسید که مایل باشد پیرامون این موضوعات به طور مفصل صحبت کند. یک روز عصر همینطور که آنها در اطراف قرئش، نزدیک به جایی که دیوار دژ به دریا منتهی می‌شد، قدم می‌زدند، با دو زن روسپی مواجه شدند. گنبد به درستی این نظر را پذیرفته بود که عیسی مردی با آرمانهای والا می‌باشد، و این که او از هر چیز ناپاک با آنچه که خصلت شرارت‌آمیز دارد منجر است؛ از این رو او با این زنان به گونه‌ای تند و تیز صحبت نمود و به گونه‌ای خشن به آنها اشاره کرد که دور شوند. وقتی که عیسی این را دید، به گنبد گفت: "تو نیت خیر داری، اما نباید به خود اجازه دهی که با فرزندان خداوند بدین گونه صحبت کنی، حتی اگر آنها بر حسب اتفاق فرزندان خطاکار او باشند. ما که هستیم که باید پیرامون این زنان به داوری بنشینیم؟ آیا بر حسب اتفاق تمام شرایطی را که موجب شد آنها به این روشهای تأمین زندگی دست زنند می‌دانی؟ ضمن این که ما درباره این امور صحبت می‌کنیم اینجا با من بمان." زنان روسپی حتی بیش از گنبد نسبت به آنچه که او گفت شگفت‌زده شدند.

همینطور که آنها در زیر نور مهتاب در آنجا ایستاده بودند، عیسی ادامه داد و گفت: "در درون هر ذهن بشری یک روح الهی، هدیه پدر آسمانی، زندگی می‌کند. این روح نیک همواره تلاش می‌کند که ما را به سوی خداوند هدایت کند، به ما کمک می‌کند که خداوند را ببینیم و خداوند را بشناسیم؛ اما در درون انسانها همچنین تمایلات طبیعی فیزیکی بسیاری وجود دارد که آفریننده در آنجا گذاشته است که برای سلامت فرد و نژاد به کار گرفته شود. حال، گاهی اوقات، مردان و زنان در تلاشهایشان برای درک خویشتن و برای مقابله کردن با دشواریهای چنگاکننده تأمین زندگی در دنیایی که به اندازه بسیار زیاد تحت سلطه خودخواهی و گناه قرار دارد سردرگم می‌شوند. گنبد، من می‌بینم که هیچیک از این زنان به طور عمد شرور نیست. من از طریق چهره آنها می‌توانم بگویم که آنها غم و اندوه زیادی را تجربه کرده‌اند؛ آنها به دستان یک سرنوشت ظاهراً ظالمانه

Rome, it was the most cosmopolitan city of the Mediterranean empire. There was much to attract one's attention in this city, and Ganid never grew weary of visiting the citadel which stood almost two thousand feet above the sea. He also spent a great deal of his spare time about the synagogue and in the home of Crispus. He was at first shocked, and later on charmed, by the status of woman in the Jewish home; it was a revelation to this young Indian.

133:35 (1472:4) Jesus and Ganid were often guests in another Jewish home, that of Justus, a devout merchant, who lived alongside the synagogue. And many times, subsequently, when the Apostle Paul sojourned in this home, did he listen to the recounting of these visits with the Indian lad and his Jewish tutor, while both Paul and Justus wondered whatever became of such a wise and brilliant Hebrew teacher.

133:36 (1472:5) When in Rome, Ganid observed that Jesus refused to accompany them to the public baths. Several times afterward the young man sought to induce Jesus further to express himself in regard to the relations of the sexes. Though he would answer the lad's questions, he never seemed disposed to discuss these subjects at great length. One evening as they strolled about Corinth out near where the wall of the citadel ran down to the sea, they were accosted by two public women. Ganid had imbibed the idea, and rightly, that Jesus was a man of high ideals, and that he abhorred everything which partook of uncleanness or savored of evil; accordingly he spoke sharply to these women and rudely motioned them away. When Jesus saw this, he said to Ganid: "You mean well, but you should not presume thus to speak to the children of God, even though they chance to be his erring children. Who are we that we should sit in judgment on these women? Do you happen to know all of the circumstances which led them to resort to such methods of obtaining a livelihood? Stop here with me while we talk about these matters." The courtesans were astonished at what he said even more than was Ganid.

133:37 (1472:6) As they stood there in the moonlight, Jesus went on to say: "There lives within every human mind a divine spirit, the gift of the Father in heaven. This good spirit ever strives to lead us to God, to help us to find God and to know God; but also within mortals there are many natural physical tendencies which the Creator put there to serve the well-being of the individual and the race. Now, oftentimes, men and women become confused in their efforts to understand themselves and to grapple with the manifold difficulties of making a living in a world so largely dominated by selfishness and sin. I perceive, Ganid, that neither of these women is willfully wicked. I can tell by their faces that they have experienced much sorrow; they have suffered much at the hands of an apparently cruel

بسیار رنج کشیده‌اند؛ آنها عمداً این نوع از زندگی را انتخاب نکرده‌اند؛ آنها با دلسردی در مرز نومی‌دی به فشار لحظه تسلیم شده‌اند و این وسیله ناگوار تأمین زندگی را به عنوان بهترین راه برای خارج شدن از وضعیتی که برای آنان نومیدانه به نظر می‌رسید پذیرفته‌اند. گنید، برخی از مردم واقعاً قلبی شرور دارند؛ آنها انجام کارهای شرورانه را عمداً برمی‌گزینند، اما به من بگو، همینطور که به این چهره‌های اکنون اشک‌آلود می‌نگری، آیا چیزی بد یا شرورانه می‌بینی؟“ و همینطور که عیسی برای پاسخ او درنگ نمود، صدای گنید در حالی که پاسخش را با لکنت می‌داد در گلو خفه شد: “نه آموزگار، نمی‌بینم. و من برای گستاخی‌ام نسبت به آنها معذرت می‌خواهم — من از آنها طلب بخشش می‌کنم.” سپس عیسی گفت: “و من به جای آنها می‌گویم که آنها تو را بخشیده‌اند، همانطور که من از سوی پدر آسمانی‌ام می‌گویم که آنها را بخشیده است. اکنون شما همگی با من به منزل یک دوست بیایید تا در آنجا درخواست خوراک و نوشیدنی کنیم و برای زندگی نوین و بهتر پیش رو برنامه‌ریزی کنیم.” تا این لحظه زنان شگفت‌زده یک لغت هم به زبان نیاورده بودند؛ آنها به یکدیگر نگاه کردند و در سکوت مردان را که راه را نشان می‌دادند دنبال نمودند.

تعجب همسر یُسطُس را تصور کنید، هنگامی که در این ساعت دیروقت، عیسی با گنید و این دو غریبه ظاهر شد، و گفت: “برای آمدن در این ساعت ما را ببخشید، اما گنید و من مایلم که یک لقمه غذا بخوریم، و می‌خواهیم آن را با این دوستان به تازگی یافته‌مان که نیز محتاج غذا هستند قسمت کنیم؛ و علاوه بر اینها، ما با این فکر نزد شما می‌آییم که شما در رابطه با بهترین راه کمک کردن به این زنان برای یافتن یک آغاز جدید در زندگی علاقمند به مشاوره دادن با ما خواهید بود. آنها می‌توانند داستان‌شان را به شما بگویند، اما من حدس می‌زنم که آنها دشواری‌های زیادی داشته‌اند، و دقیقاً حضور آنها در اینجا در منزل شما گواه این است که چقدر صادقانه خواهان آشنایی با مردم خوب هستند، و چقدر مشتاقانه این فرصت را بپذیرا خواهند شد که به تمام دنیا — و حتی فرشتگان آسمان — نشان دهند چه زنان شجاع و شرافتمندی می‌توانند بشوند.”

بعد از این که مارتا، همسر یُسطُس، غذا را روی میز پهن کرد، عیسی در حالی که به طور غیرمنتظره آنها را ترک می‌کرد، گفت: “چون دارد دیر می‌شود، و از آنجا که پدر این مرد جوان منتظر ما خواهد بود، در حالی که شما سه زن، فرزندان محبوب خدای و الامرئیه، را در اینجا با هم تنها می‌گذاریم، دعا می‌کنیم که ما را معذور بدارید. و در حالی که شما برای یک زندگی نوین و بهتر در زمین و حیات جاودان در دنیای بزرگ آینده برنامه‌ریزی می‌کنید، من برای هدایت معنوی شما دعا خواهم کرد.”

بدین ترتیب عیسی و گنید زنان را ترک کردند. تا این لحظه دو زن روسپی هیچ چیز نگفته بودند؛ گنید نیز به همین گونه از شگفتی خاموش بود. و برای چند لحظه مارتا نیز ساکت بود، اما او با استفاده از این فرصت در آن لحظه برخاست و هر کاری را که عیسی برایش امید داشت برای این غریبه‌ها انجام داد. زن مسن‌تر از میان این دو، با امیدهای روشن از بقای جاودان، مدت کوتاهی پس از آن درگذشت، و زن جوانتر در مکان کار یُسطُس کار کرد و بعدها یک عضو مادام‌العمر نخستین کلیسای مسیحی در قرنتس گردید.

fate; they have not intentionally chosen this sort of life; they have, in discouragement bordering on despair, surrendered to the pressure of the hour and accepted this distasteful means of obtaining a livelihood as the best way out of a situation that to them appeared hopeless. Ganid, some people are really wicked at heart; they deliberately choose to do mean things, but, tell me, as you look into these now tear-stained faces, do you see anything bad or wicked?” And as Jesus paused for his reply, Ganid's voice choked up as he stammered out his answer: “No, Teacher, I do not. And I apologize for my rudeness to them — I crave their forgiveness.” Then said Jesus: “And I bespeak for them that they have forgiven you as I speak for my Father in heaven that he has forgiven them. Now all of you come with me to a friend's house where we will seek refreshment and plan for the new and better life ahead.” Up to this time the amazed women had not uttered a word; they looked at each other and silently followed as the men led the way.

133:38 (1473:1) Imagine the surprise of Justus' wife when, at this late hour, Jesus appeared with Ganid and these two strangers, saying: “You will forgive us for coming at this hour, but Ganid and I desire a bite to eat, and we would share it with these our new-found friends, who are also in need of nourishment; and besides all this, we come to you with the thought that you will be interested in counseling with us as to the best way to help these women get a new start in life. They can tell you their story, but I surmise they have had much trouble, and their very presence here in your house testifies how earnestly they crave to know good people, and how willingly they will embrace the opportunity to show all the world — and even the angels of heaven — what brave and noble women they can become.”

133:39 (1473:2) When Martha, Justus' wife, had spread the food on the table, Jesus, taking unexpected leave of them, said: “As it is getting late, and since the young man's father will be awaiting us, we pray to be excused while we leave you here together — three women — the beloved children of the Most High. And I will pray for your spiritual guidance while you make plans for a new and better life on earth and eternal life in the great beyond.”

133:40 (1473:3) Thus did Jesus and Ganid take leave of the women. So far the two courtesans had said nothing; likewise was Ganid speechless. And for a few moments so was Martha, but presently she rose to the occasion and did everything for these strangers that Jesus had hoped for. The elder of these two women died a short time thereafter, with bright hopes of eternal survival, and the younger woman worked at Justus' place of business and later became a lifelong member of the first Christian church in Corinth.

عیسی و گنید چندین بار در منزل کریسپوس فردی به نام غایوس را ملاقات کردند که متعاقباً یک حامی وفادار پولس شد. در طول این دو ماه در قرنٹس آنها گفتگوهای صمیمانه‌ای با شماری از افراد ارزشمند انجام دادند، و در نتیجه تمام این تماسهای ظاهراً گاه به گاه بیش از نیمی از افرادی که بدین گونه تحت تأثیر قرار گرفته بودند جزو اعضای جامعه آتی مسیحی شدند.

هنگامی که پولس برای نخستین بار به قرنتس رفت، قصد نداشت که یک دیدار طولانی داشته باشد. اما او نمی‌دانست که آموزگار یهودی راه را برای تلاشهای او به خوبی آماده کرده بود. و علاوه بر آن، او پی برد که علاقه زیادی از پیش توسط آکیلا و پریسکیلا برانگیخته شده بود. آکیلا یکی از کلیون بود که عیسی هنگام بودن در روم با او در ارتباط قرار گرفته بود. این زوج پناهندگان یهودی از روم بودند، و آنها آموزشهای پولس را به سرعت پذیرفتند. او با آنها زندگی و کار کرد، زیرا آنها نیز چادر ساز بودند. به دلیل این شرایط بود که پولس مدت اقامتش در قرنتس را طولانی کرد.

4- کار شخصی در قرنتس

عیسی و گنید تجارب جالب بسیار بیشتری در قرنتس داشتند. آنها با تعداد کثیری از اشخاص که از آموزشهای دریافت شده از عیسی بسیار سود می‌بردند مکالمه صمیمانه داشتند.

او درباره خرد کردن دانه‌های حقیقت در آسیاب تجربه زنده به آسیابان آموزش داد، به گونه‌ای که چیزهای دشوار زندگی الهی توسط حتی افراد ضعیف و سست در میان هموعان انسانی فرد فوراً قابل دریافت باشد. عیسی گفت: "شیر حقیقت را به آنهایی بدهید که در ادراک معنوی نوزاد هستند. در خدمت زنده و مهرآمیزتان تا حد ظرفیت پذیرش هر یک از جویندگان خود به شکل جذاب و مناسب خوراک معنوی بدهید."

او به افسر رومی گفت: "مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا. خدمت صادقانه به خداوند و خدمت وفادارانه به قیصر متضاد نیستند، مگر این که قیصر به خود اجازه دهد که آن بیعتی را که به تنهایی می‌تواند توسط الوهیت مطالبه شود به خود تخصیص دهد. وفاداری به خداوند، اگر بیایی او را شناسی، در وفاداریت نسبت به یک امپراتور ارزشمند، تو را هر چه بیشتر وفادار و مؤمن می‌سازد."

او به رهبر صادق فرقه میترائی گفت: "کار خوبی می‌کنی که به دنبال مذهبی باشی که حاوی نجات جاودان است، اما اشتباه می‌کنی که در میان فرقه‌های انسان ساخته اسرارآمیز و فلسفه‌های بشری به جستجوی چنین حقیقت شکوهمندی بروی. آیا نمی‌دانی که راز نجات جاودان در درون روان خودت زندگی می‌کند؟ آیا نمی‌دانی که خدای آسمان روحش را فرستاده که در درون تو زندگی کند، و این که این روح، همه انسانهای دوستدار حقیقت و خادم خداوند را به خارج از این زندگی و از میان دروازه‌های مرگ به قله‌های جاودان نور هدایت خواهد کرد، جایی که خداوند در انتظار

^{133.3.11 (1473.4)} Several times in the home of Crispus, Jesus and Ganid met one Gaius, who subsequently became a loyal supporter of Paul. During these two months in Corinth they held intimate conversations with scores of worth-while individuals, and as a result of all these apparently casual contacts more than half of the individuals so affected became members of the subsequent Christian community.

^{133.3.12 (1473.5)} When Paul first went to Corinth, he had not intended to make a prolonged visit. But he did not know how well the Jewish tutor had prepared the way for his labors. And further, he discovered that great interest had already been aroused by Aquila and Priscilla, Aquila being one of the Cynics with whom Jesus had come in contact when in Rome. This couple were Jewish refugees from Rome, and they quickly embraced Paul's teachings. He lived with them and worked with them, for they were also tentmakers. It was because of these circumstances that Paul prolonged his stay in Corinth.

4. PERSONAL WORK IN CORINTH

^{133.4.1 (1474.1)} Jesus and Ganid had many more interesting experiences in Corinth. They had close converse with a great number of persons who greatly profited by the instruction received from Jesus.

^{133.4.2 (1474.2)} The miller he taught about grinding up the grains of truth in the mill of living experience so as to render the difficult things of divine life readily receivable by even the weak and feeble among one's fellow mortals. Said Jesus: "Give the milk of truth to those who are babes in spiritual perception. In your living and loving ministry serve spiritual food in attractive form and suited to the capacity of receptivity of each of your inquirers."

^{133.4.3 (1474.3)} To the Roman centurion he said: "Render unto Caesar the things which are Caesar's and unto God the things which are God's. The sincere service of God and the loyal service of Caesar do not conflict unless Caesar should presume to arrogate to himself that homage which alone can be claimed by Deity. Loyalty to God, if you should come to know him, would render you all the more loyal and faithful in your devotion to a worthy emperor."

^{133.4.4 (1474.4)} To the earnest leader of the Mithraic cult he said: "You do well to seek for a religion of eternal salvation, but you err to go in quest of such a glorious truth among man-made mysteries and human philosophies. Know you not that the mystery of eternal salvation dwells within your own soul? Do you not know that the God of heaven has sent his spirit to live within you, and that this spirit will lead all truth-loving and God-serving mortals out of this life and through the portals of death up to the eternal heights of light where God waits to receive his

پذیرش فرزندان است؟ و هرگز فراموش نکن: شما که خداوند را می‌شناسید فرزندان خداوند هستید، اگر به راستی آرزو دارید همانند او باشید.

او به آموزگار اپیکوری گفت: "کار خوبی می‌کنی که بهترین را انتخاب می‌کنی و چیز نیک را گرمی می‌شماری، اما آیا خردمند هستی، آنگاه که نمی‌توانی چیزهای بزرگتر زندگی انسانی را که در قلمروهای روحی مجسم هستند و ناشی از فهم حضور خداوند در قلب انسان هستند تشخیص دهی؟ کار بزرگ در تمامی تجربه بشری، درک شناخت خدایی است که روحش در درون تو زندگی می‌کند و در تلاش است تو را در آن سفر طولانی و تقریباً بی‌پایان دست یافتن به حضور شخصی پدر مشترک ما، خدای تمامی آفرینش، خدای جهانها، به پیش هدایت کند."

او به پیمانکار و معمار یونانی گفت: "دوست من، همینطور که ساختمانهای مادی انسانها را می‌سازی، یک سرشت معنوی مشابه روح الهی در درون روانت رشد بده. اجازه نده که دستاوردهایت به عنوان یک معمار موقت بر فضیلت تو به عنوان یک فرزند معنوی ملکوت آسمان پیشی بگیرد. ضمن این که کاخهای زمان را برای دیگری می‌سازی، برای کسب سند مالکیت کاخهای ابدی برای خودت غفلت نکن. همواره به خاطر داشته باش، شهری وجود دارد که بنیانهای آن درستکاری و حقیقت هستند، و سازنده و آفریننده آن خداوند است."

او به قاضی رومی گفت: "همینطور که انسانها را مورد قضاوت قرار می‌دهی، به یاد داشته باش که تو خودت نیز روزی در پیشگاه دادگاه حکمرانان یک جهان مورد قضاوت قرار خواهی گرفت. عادلانه داور کن، حتی با بخشندگی، حتی بدان گونه که روزی به همین ترتیب از دستان داور متعال طلب بخشش و عنایت خواهی کرد. بدان گونه داور کن که تحت شرایط مشابه مورد قضاوت قرار می‌گیری، و توسط روح قانون و نیز متن آن بدین طریق هدایت می‌شوی. و حتی همینطور که عدالتی عطا می‌کنی که با در نظر گرفتن نیاز آنهایی که نزد تو آورده می‌شوند تحت حاکمیت انصاف قرار دارد، به همین ترتیب از این حق برخوردار خواهی بود که وقتی روزی در پیشگاه قاضی تمامی زمین ایستادی، انتظار عدالتی را داشته باشی که با بخشش توام است."

او به خانم مدیر مسافرخانه یونانی گفت: "مهمان‌نوازی خود را مثل کسی که از فرزندان خدای و الامرته پذیرایی می‌کند به انجام رسان. رنج‌بری کار سخت روزانه‌ات را از طریق این درک فزاینده که به خدا خدمت می‌کنی تا سطوح بالای یک هنر زیبا ارتقا بده، خدایی که از طریق روحش در اشخاص سکنی می‌گزیند. روح او فرود آمده تا در درون قلب انسانها زندگی کند، و از این طریق تلاش می‌کند اذهان آنها را دگرگون سازد و روانشان را به شناخت پدر بهشتی تمامی این هدایای اهدا شده روح الهی هدایت کند."

عیسی دیدارهای متعددی با یک تاجر چینی داشت. او در خداحافظی بدین گونه به او اندرز داد: "فقط خدا را که نیای راستین روحی توست پرستش کن. به خاطر داشته باش که روح پدر همواره در درون تو زندگی می‌کند و همیشه سمت و سوی بهشت را به روان تو نشان می‌دهد. اگر تو راهبریهای ناخودآگاه این روح جاودان را دنبال کنی، قطعاً در راه متعالی یافتن خداوند ادامه خواهی داد. و دست یافتن تو به پدر آسمانی، به این

children? And never forget: You who know God are the sons of God if you truly yearn to be like him."

^{133:45 (1474:5)} To the Epicurean teacher he said: "You do well to choose the best and esteem the good, but are you wise when you fail to discern the greater things of mortal life which are embodied in the spirit realms derived from the realization of the presence of God in the human heart? The great thing in all human experience is the realization of knowing the God whose spirit lives within you and seeks to lead you forth on that long and almost endless journey of attaining the personal presence of our common Father, the God of all creation, the Lord of universes."

^{133:46 (1474:6)} To the Greek contractor and builder he said: "My friend, as you build the material structures of men, grow a spiritual character in the similitude of the divine spirit within your soul. Do not let your achievement as a temporal builder outrun your attainment as a spiritual son of the kingdom of heaven. While you build the mansions of time for another, neglect not to secure your title to the mansions of eternity for yourself. Ever remember, there is a city whose foundations are righteousness and truth, and whose builder and maker is God."

^{133:47 (1474:7)} To the Roman judge he said: "As you judge men, remember that you yourself will also some day come to judgment before the bar of the Rulers of a universe. Judge justly, even mercifully, even as you shall some day thus crave merciful consideration at the hands of the Supreme Arbiter. Judge as you would be judged under similar circumstances, thus being guided by the spirit of the law as well as by its letter. And even as you accord justice dominated by fairness in the light of the need of those who are brought before you, so shall you have the right to expect justice tempered by mercy when you sometime stand before the Judge of all the earth."

^{133:48 (1475:1)} To the mistress of the Greek inn he said: "Minister your hospitality as one who entertains the children of the Most High. Elevate the drudgery of your daily toil to the high levels of a fine art through the increasing realization that you minister to God in the persons whom he indwells by his spirit which has descended to live within the hearts of men, thereby seeking to transform their minds and lead their souls to the knowledge of the Paradise Father of all these bestowed gifts of the divine spirit."

^{133:49 (1475:2)} Jesus had many visits with a Chinese merchant. In saying good-bye, he admonished him: "Worship only God, who is your true spirit ancestor. Remember that the Father's spirit ever lives within you and always points your soul-direction heavenward. If you follow the unconscious leadings of this immortal spirit, you are certain to continue on in the uplifted way of finding God. And when you do attain the Father in heaven, it will be because by

دلیل است که از طریق جستجو برای او بیشتر و بیشتر همانند او شده‌ای. و لذا بدرد چنگ، اما فقط برای یک دوران، زیرا ما مجدداً در کرات نور دیدار خواهیم داشت، جایی که پدر روانهای روحی برای آنهایی که عازم بهشت هستند مکانهای توقف لذتبخش بسیاری فراهم کرده است.

او به مسافری از بریتانیا گفت: "برادر من، می‌بینم که تو در جستجوی حقیقت هستی، و نظر من این است که ممکن است روح پدر تمامی حقیقتها شانس زندگی در درون تو را داشته باشد. آیا تاکنون صادقانه تلاش کرده‌ای که با روح روان خود گفتگو کنی؟ چنین چیزی به راستی دشوار است و به ندرت آگاهی از موفقیت به بار می‌آورد؛ اما هر تلاش صادقانه ذهن مادی برای برقراری ارتباط با روح ساکن در او با موفقیت قطعی رو به رو می‌شود، به رغم این که اکثر تمامی چنین تجارب شکوهمند بشری باید به صورت ثبتهای فوق آگاه در روانهای چنین انسانهای خدانشناس مدتها باقی بماند."

عیسی به پسر نوجوان فراری گفت: "به خاطر داشته باش که نمی‌توانی از دو چیز بگریزی — خدا و خودت. هر جا که بتوانی بروی، خودت و روح پدر آسمانی را که در درون قلب تو زندگی می‌کند با خود می‌بری. پسر، سعی نکن خودت را فریب دهی؛ در عمل شجاعانه روبرو شدن با واقعیات زندگی پابرجا بمان؛ همانطور که به تو آموزش داده‌ام به فرزندی با خداوند و قطعیت زندگی جاودان کاملاً اطمینان داشته باش. از امروز به بعد تصمیم بگیر که یک مرد واقعی باشی، مردی که مصمم است شجاعانه و هوشمندانه با زندگی روبرو شود."

او در آخرین ساعت به مجرم محکوم شده گفت: "برادر، تو در روزگار شرارت سقوط کرده‌ای. تو راحت را گم کردی؛ تو در تورهای جرم گیر افتادی. از گفتگو با تو، به خوبی می‌دانم که برای انجام کاری که دارد به قیمت از دست دادن زندگی موقت تو تمام می‌شود برنامه‌ریزی نکردی. اما تو این کار شرورانه را انجام دادی، و همنوعان تو را گناهکار شناخته‌اند؛ آنها حکم قطعی داده‌اند که باید بمیری. تو یا من نمی‌توانیم دولت را از این حق دفاع از خود به شیوه انتخابی خودش محروم کنیم. به نظر می‌رسد که از نظر انسانی هیچ راهی برای گریز از مجازات خطاکاری تو وجود ندارد. همنوعان تو باید به واسطه آنچه که انجام دادی تو را مورد داوری قرار دهند، اما داوری وجود دارد که می‌توانی از او تقاضای بخشش کنی، و او به واسطه انگیزه‌های واقعی و نیت‌های بهتر تو، تو را مورد داوری قرار خواهد داد. اگر توبه تو راستین و ایمانت صادقانه باشد، لزومی ندارد که از قضاوت خداوند بترسی. این واقعیت که خطای تو با خودش مجازات مرگی به همراه دارد که توسط انسانها تحمیل شده، به شانس روانت برای دریافت عدالت و بهرمندی از بخشش در پیشگاه دادگاههای آسمانی لطمه نمی‌زند."

عیسی از خیلی گفتگوهای صمیمانه با یک تعداد زیاد از روانهای گرسنه لذت برد، بسیار بیش از آن که بشود در این نوشته جایی یابد. این سه مسافر از اقامت موقتشان در فرنیس لذت بردند. به جز آن، که به عنوان یک مرکز آموزشی از شهرت بیشتری برخوردار بود، در طول این روزگاران رومی، فرنیس مهمترین شهر در یونان بود، و اقامت دو ماهه آنها در این مرکز پررونق

seeking him you have become more and more like him. And so farewell, Chang, but only for a season, for we shall meet again in the worlds of light where the Father of spirit souls has provided many delightful stopping-places for those who are Paradise-bound."

1334.10 (1475.3) To the traveler from Britain he said: "My brother, I perceive you are seeking for truth, and I suggest that the spirit of the Father of all truth may chance to dwell within you. Did you ever sincerely endeavor to talk with the spirit of your own soul? Such a thing is indeed difficult and seldom yields consciousness of success; but every honest attempt of the material mind to communicate with its indwelling spirit meets with certain success, notwithstanding that the majority of all such magnificent human experiences must long remain as superconscious registrations in the souls of such God-knowing mortals."

1334.11 (1475.4) To the runaway lad Jesus said: "Remember, there are two things you cannot run away from — God and yourself. Wherever you may go, you take with you yourself and the spirit of the heavenly Father which lives within your heart. My son, stop trying to deceive yourself; settle down to the courageous practice of facing the facts of life; lay firm hold on the assurances of sonship with God and the certainty of eternal life, as I have instructed you. From this day on purpose to be a real man, a man determined to face life bravely and intelligently."

1334.12 (1475.5) To the condemned criminal he said at the last hour: "My brother, you have fallen on evil times. You lost your way; you became entangled in the meshes of crime. From talking to you, I well know you did not plan to do the thing which is about to cost you your temporal life. But you did do this evil, and your fellows have adjudged you guilty; they have determined that you shall die. You or I may not deny the state this right of self-defense in the manner of its own choosing. There seems to be no way of humanly escaping the penalty of your wrongdoing. Your fellows must judge you by what you did, but there is a Judge to whom you may appeal for forgiveness, and who will judge you by your real motives and better intentions. You need not fear to meet the judgment of God if your repentance is genuine and your faith sincere. The fact that your error carries with it the death penalty imposed by man does not prejudice the chance of your soul to obtain justice and enjoy mercy before the heavenly courts."

1334.13 (1476.1) Jesus enjoyed many intimate talks with a large number of hungry souls, too many to find a place in this record. The three travelers enjoyed their sojourn in Corinth. Excepting Athens, which was more renowned as an educational center, Corinth was the most important city in Greece during these Roman times, and their two months'

تجاری برای هر سه نفر آنها موقعیتی فراهم کرد که تجربه بسیار ارزشمندی به دست آورند. اقامت موقت آنها در این شهر یکی از جالبترین توقف‌های آنها در مسیر بازگشت از روم بود.

گناد کارهای تجاری بسیاری در قرنتس داشت، اما سرانجام کار تجاریش تمام شد، و آنها برای قایقرانی به مقصد آتن آماده شدند. آنها با یک قایق کوچک که می‌شد از طریق خشکی روی یک رد زمینی از یکی از بندرگاههای قرنتس به دیگری حمل شود، مسافتی بالغ بر ده مایل، سفر کردند.

5- در آتن — بحث پیرامون علم

آنها در مدتی کوتاه به مرکز باستانی دانش و یادگیری یونان رسیدند، و گنید با فکر بودن در آتن و بودن در یونان، که روزگاری مرکز فرهنگی امپراتوری اسکندری بود، و مرزهایش حتی تا سرزمین خودش، هند، امتداد یافته بود بسیار هیجان زده بود. کار تجاری اندکی وجود داشت؛ لذا گناد بیشتر وقتش را با عیسی و گنید صرف کرد، و از بسیاری نقاط مورد علاقه دیدار کرد و به بحثهای جالب پسرش و آموزگار همه فن حریف او گوش فرا داد.

یک دانشگاه بزرگ هنوز در آتن رونق داشت، و این سه تن دیدارهای مکرری از سالنهای یادگیری آن انجام دادند. عیسی و گنید در هنگام حضور در سخنرانیهایی در موزه اسکندریه پیرامون آموزشهای افلاطون به طور کامل بحث کردند. آنها همگی از هنر یونان که نمونه‌هایش در اینجا و آنجا در حول و حوش شهر هنوز یافت می‌شد لذت بردند.

پدر و پسر هر دو از بحث پیرامون علم که عیسی یک روز عصر با یک فیلسوف یونانی در مسافرخانه آنها داشت به اندازه زیاد لذت بردند. بعد از این که این معلم فضل فروش برای تقریباً سه ساعت صحبت کرده بود، و هنگامی که او بحث خود را پایان داد، عیسی به زبان اندیشه امروزی گفت:

دانشمندان ممکن است یک روز انرژی، یا نمودهای نیروی جاذبه، نور، و الکتریسیته را اندازه‌گیری کنند، اما همین دانشمندان هرگز نمی‌توانند (به طور علمی) به شما بگویند این پدیده‌های جهان چه هستند. علم با فعالیتهای انرژی فیزیکی سر و کار دارد؛ مذهب به ارزشهای جاودان می‌پردازد. فلسفه راستین ناشی از خردی است که به بهترین نحو تلاش می‌کند همین مشاهدات کمی و کیفی را به هم مربوط سازد. همیشه این خطر وجود دارد که دانشمند صرفاً فیزیکی ممکن است به غرور ریاضیات و خودبینی آماری، و ناگفته نماند، به کوری معنوی مبتلا شود.

منطق در دنیای مادی معتبر است، و ریاضیات هنگامی قابل اطمینان است که به کاربردش به چیزهای فیزیکی محدود باشد؛ اما هیچیک از آنها وقتی که برای مشکلات زندگی به کار گرفته می‌شوند نباید به طور کامل قابل اطمینان یا خطا پذیر تلقی شوند. زندگی در بر گیرنده پدیده‌هایی است که به طور کامل مادی نیستند. ریاضیات می‌گوید که اگر یک مرد بتواند پشم یک

stay in this thriving commercial center afforded opportunity for all three of them to gain much valuable experience. Their sojourn in this city was one of the most interesting of all their stops on the way back from Rome.

^{1334.14 (1476.2)} Gonod had many interests in Corinth, but finally his business was finished, and they prepared to sail for Athens. They traveled on a small boat which could be carried overland on a land track from one of Corinth's harbors to the other, a distance of ten miles.

5. AT ATHENS — DISCOURSE ON SCIENCE

^{1335.1 (1476.3)} They shortly arrived at the olden center of Greek science and learning, and Ganid was thrilled with the thought of being in Athens, of being in Greece, the cultural center of the onetime Alexandrian empire, which had extended its borders even to his own land of India. There was little business to transact; so Gonod spent most of his time with Jesus and Ganid, visiting the many points of interest and listening to the interesting discussions of the lad and his versatile teacher.

^{1335.2 (1476.4)} A great university still thrived in Athens, and the trio made frequent visits to its halls of learning. Jesus and Ganid had thoroughly discussed the teachings of Plato when they attended the lectures in the museum at Alexandria. They all enjoyed the art of Greece, examples of which were still to be found here and there about the city.

^{1335.3 (1476.5)} Both the father and the son greatly enjoyed the discussion on science which Jesus had at their inn one evening with a Greek philosopher. After this pedant had talked for almost three hours, and when he had finished his discourse, Jesus, in terms of modern thought, said:

^{1335.4 (1476.6)} Scientists may some day measure the energy, or force manifestations, of gravitation, light, and electricity, but these same scientists can never (scientifically) tell you what these universe phenomena are. Science deals with physical-energy activities; religion deals with eternal values. True philosophy grows out of the wisdom which does its best to correlate these quantitative and qualitative observations. There always exists the danger that the purely physical scientist may become afflicted with mathematical pride and statistical egotism, not to mention spiritual blindness.

^{1335.5 (1476.7)} Logic is valid in the material world, and mathematics is reliable when limited in its application to physical things; but neither is to be regarded as wholly dependable or infallible when applied to life problems. Life embraces phenomena which are not wholly material. Arithmetic says that, if one man could shear a sheep in ten minutes, ten

گوسفند را در ده دقیقه قیچی کند، ده مرد می‌توانند آن را در یک دقیقه قیچی کنند. این ریاضیات معقول است، اما حقیقت ندارد، زیرا ده مرد نمی‌توانند بدین گونه عمل کنند؛ آنها چنان بد سد راه یکدیگر می‌شوند که کار به اندازه زیاد به تأخیر می‌افتد.

ریاضیات تصریح می‌کند که اگر یک شخص برای دفاع از یک واحد مشخص که از ارزش عقلانی و اخلاقی برخوردار باشد پایداری داشته باشد، ده شخص برای ده برابر این ارزش پایداری خواهند داشت. اما در برخورد با شخصیت بشری به حقیقت نزدیکتر است که گفته شود چنین ارتباط شخصیتی، به جای این که حاصل جمع ساده حسابی باشد، حاصل جمعی است که برابر با مجذور تعداد شخصیت‌های مربوطه در معادله خواهد بود. یک گروه اجتماعی از موجودات بشری که در هارمونی هماهنگ شده کاری هستند نسبت به جمع ساده اجزای آن می‌توانند در برابر یک نیروی بسیار بزرگتر مقاومت کنند.

کمیت می‌تواند به صورت یک واقعیت مشخص شود، و بدین ترتیب یک همسانی علمی شود. کیفیت، که یک موضوع تفسیر ذهن است، نمایانگر یک تخمین از ارزشها است، و از این رو باید یک تجربه فرد باقی بماند. هنگامی که دانش و مذهب هر دو کمتر دگماتیگ می‌شوند و نسبت به انتقادات بیشتر شکیبایی نشان می‌دهند، فلسفه در آن هنگام شروع به دستیابی به یگانگی در درک هوشمندانه جهان خواهد کرد.

در جهان کیهانی یگانگی وجود دارد، ای کاش می‌توانستید کارکردهای آن را در واقعیت تشخیص دهید. جهان واقعی با هر فرزند خدای جاودان دوستانه است. مشکل واقعی این است: چگونه ذهن متناهی انسان می‌تواند به یک یگانگی منطقی، راستین، و همخوان اندیشه دست یابد؟ این وضعیت جهان‌شناس فقط از طریق مشاهده این امر می‌تواند به دست آید که واقعیت کمی و ارزش کیفی از یک علیت مشترک در پدر بهشتی برخوردارند. چنین درکی از واقعیت یک بینش جامع‌تر از یگانگی هدفمند پدیده‌های جهان را به بار می‌آورد؛ آن حتی یک هدف معنوی از پیشرفت تدریجی شخصیت را آشکار می‌سازد. و این یک برداشت از یگانگی است که می‌تواند زمینه تغییر ناپذیر یک جهان زنده حاوی پیوندهای مداوم در حال تغییر غیرشخصی و روابط در حال تکامل شخصی را درک کند.

ماده و روح و حالتی که میان آنها است سه سطح مربوط به هم و به هم پیوسته یگانگی راستین جهان واقعی می‌باشند. صرف نظر از این که پدیده‌های واقعی و ارزشمند جهان چقدر متفاوت ممکن است به نظر رسند، در تحلیل نهایی، همگی در متعال یگانه شده‌اند.

واقعیت وجود مادی ناشی از انرژی ناشناخته و نیز ماده قابل دیدن است. هنگامی که انرژیهای جهان آنقدر آهسته می‌شوند که به درجه لازم حرکت دست می‌یابند، تحت شرایط مطلوب، همین انرژیها به جرم تبدیل می‌شوند. و فراموش نکن که ذهنی که به تنهایی می‌تواند وجود واقعیات آشکار را درک کند، خود نیز واقعی است. و علت بنیادین این جهان انرژی – جرم، ذهن و روح، جاودان است — آن به صورت پدر جهانی و همتر از آن مطلق او وجود دارد و شامل سرشت و واکنشهای آنها است.

men could shear it in one minute. That is sound mathematics, but it is not true, for the ten men could not so do it; they would get in one another's way so badly that the work would be greatly delayed.

13356 (1477.1) Mathematics asserts that, if one person stands for a certain unit of intellectual and moral value, ten persons would stand for ten times this value. But in dealing with human personality it would be nearer the truth to say that such a personality association is a sum equal to the square of the number of personalities concerned in the equation rather than the simple arithmetical sum. A social group of human beings in co-ordinated working harmony stands for a force far greater than the simple sum of its parts.

13357 (1477.2) Quantity may be identified as a *fact*, thus becoming a scientific uniformity. Quality, being a matter of mind interpretation, represents an estimate of *values*, and must, therefore, remain an experience of the individual. When both science and religion become less dogmatic and more tolerant of criticism, philosophy will then begin to achieve *unity* in the intelligent comprehension of the universe.

13358 (1477.3) There is unity in the cosmic universe if you could only discern its workings in actuality. The real universe is friendly to every child of the eternal God. The real problem is: How can the finite mind of man achieve a logical, true, and corresponding unity of thought? This universe-knowing state of mind can be had only by conceiving that the quantitative fact and the qualitative value have a common causation in the Paradise Father. Such a conception of reality yields a broader insight into the purposeful unity of universe phenomena; it even reveals a spiritual goal of progressive personality achievement. And this is a concept of unity which can sense the unchanging background of a living universe of continually changing impersonal relations and evolving personal relationships.

13359 (1477.4) Matter and spirit and the state intervening between them are three interrelated and interassociated levels of the true unity of the real universe. Regardless of how divergent the universe phenomena of fact and value may appear to be, they are, after all, unified in the Supreme.

133510 (1477.5) Reality of material existence attaches to unrecognized energy as well as to visible matter. When the energies of the universe are so slowed down that they acquire the requisite degree of motion, then, under favorable conditions, these same energies become mass. And forget not, the mind which can alone perceive the presence of apparent realities is itself also real. And the fundamental cause of this universe of energy-mass, mind, and spirit, is eternal — it exists and consists in the nature and reactions of the Universal Father

آنها همگی به واسطه کلمات عیسی بیش از شگفت زده شدند، و هنگامی که فرد یونانی آنها را ترک کرد، او گفت: "سرانجام چشمان من یک یهودی را دید که به چیزی علاوه بر برتری نژادی فکر می‌کند و در رابطه با چیزی علاوه بر مذهب صحبت می‌کند." و آنها برای آن شب دست از کار کشیدند.

اقامت موقت در آتن دلپذیر و سودمند بود، اما در تماسهای بشریش به طور خاص ثمربخش نبود. بسیاری از آتنی‌های آن روزگار یا از شهرتشان برای روزی دیگر به لحاظ عقلانی مغرور بودند یا از نظر ذهنی کورن و نادان بودند. آنها نوادگان بردگان پست آن ادوار پیشین بودند، در آن هنگام که در یونان شکوه و در اذهان مردمش خرد وجود داشت. حتی آنگاه، هنوز اذهان تیزهوش بسیاری بودند که در میان شهروندان آتن یافت می‌شدند.

6- در افسس — بحث پیرامون روان

هنگام عزیمت از آتن، مسافران از راه تروآس به افسس، پایتخت استان رومی آسیا رفتند. آنها سفرهای بسیاری به معبد معروف آرتمیس افسسیان در حدود دو مایلی شهر انجام دادند. آرتمیس مشهورترین الهه تمام آسیای صغیر و یک تداوم الهه مادر باز قدیمی‌تر روزگاران آناتولی باستان بود. شایع بود که بت برهنه‌ای که در معبدی غول‌آسا به نمایش گذاشته شده بود و به پرستش وی اختصاص یافته بود، از آسمان به زمین افتاده بود. تمام آموزشهای اولیه گنبد در رابطه با احترام گذاشتن به مجسمه‌ها به عنوان سمبل‌های الوهیت از بین نرفته بودند، و او تصور کرد بهتر است برای تجلیل از این الهه باروری آسیای صغیر یک ضریح نقره‌ای کوچک بخرد. آن شب آنها درباره پرستش چیزهایی که با دستان بشر ساخته شده مفصلاً صحبت کردند.

آنها در سومین روز اقامتشان در کنار رودخانه قدم زدند تا لایروبی دهانه بندرگاه را مشاهده کنند. در هنگام ظهر آنها با یک فینیقی جوان که دلتنگ و بسیار ناامید بود گفتگو کردند؛ اما مهمتر از همه او نسبت به مرد جوان مشخصی که از او پیشی گرفته و ترفیع یافته بود حسادت می‌کرد. عیسی کلمات آرامش دهنده‌ای به او گفت و این حکایت قدیمی حکیمانه عبرانی را برایش نقل قول کرد: "هدیه یک فرد برای او راه می‌گشاید و او را به محضر بزرگان می‌رساند."

از میان کلیه شهرهای بزرگی که آنها در این تور مدیترانه بازدید کردند، برای کار متعاقب مپسیونرهای مسیحی در اینجا کم ارزش‌ترین کارها را انجام دادند. مسیحیت آغاز خود را عمدتاً از طریق تلاشهای پولس که بیش از دو سال در اینجا سکونت کرد در افسس به دست آورد. او برای تأمین معاش چادر درست می‌کرد و هر شب در تالار سخنرانی مدرسه تیرانوس در رابطه با مذهب و فلسفه سخنرانی می‌کرد.

یک اندیشمند مترقی وجود داشت که به این مدرسه محلی فلسفه مربوط بود، و عیسی چندین جلسه سودمند با

and his absolute co-ordinates.

^{1335.11 (1477.6)} They were all more than astounded at the words of Jesus, and when the Greek took leave of them, he said: "At last my eyes have beheld a Jew who thinks something besides racial superiority and talks something besides religion." And they retired for the night.

^{1335.12 (1477.7)} The sojourn in Athens was pleasant and profitable, but it was not particularly fruitful in its human contacts. Too many of the Athenians of that day were either intellectually proud of their reputation of another day or mentally stupid and ignorant, being the offspring of the inferior slaves of those earlier periods when there was glory in Greece and wisdom in the minds of its people. Even then, there were still many keen minds to be found among the citizens of Athens.

6. AT EPHEBUS — DISCOURSE ON THE SOUL

^{1336.1 (1477.8)} On leaving Athens, the travelers went by way of Troas to Ephesus, the capital of the Roman province of Asia. They made many trips out to the famous temple of Artemis of the Ephesians, about two miles from the city. Artemis was the most famous goddess of all Asia Minor and a perpetuation of the still earlier mother goddess of ancient Anatolian times. The crude idol exhibited in the enormous temple dedicated to her worship was reputed to have fallen from heaven. Not all of Ganid's early training to respect images as symbols of divinity had been eradicated, and he thought it best to purchase a little silver shrine in honor of this fertility goddess of Asia Minor. That night they talked at great length about the worship of things made with human hands.

^{1336.2 (1478.1)} On the third day of their stay they walked down by the river to observe the dredging of the harbor's mouth. At noon they talked with a young Phoenician who was homesick and much discouraged; but most of all he was envious of a certain young man who had received promotion over his head. Jesus spoke comforting words to him and quoted the olden Hebrew proverb: "A man's gift makes room for him and brings him before great men."

^{1336.3 (1478.2)} Of all the large cities they visited on this tour of the Mediterranean, they here accomplished the least of value to the subsequent work of the Christian missionaries. Christianity secured its start in Ephesus largely through the efforts of Paul, who resided here more than two years, making tents for a living and conducting lectures on religion and philosophy each night in the main audience chamber of the school of Tyrannus.

^{1336.4 (1478.3)} There was a progressive thinker connected with this local school of philosophy, and

او داشت. در جریان این گفتگوها عیسی به طور مکرر از لغت "روان" استفاده کرده بود. این یونانی دانش آموخته سرانجام از او پرسید منظور او از "روان" چیست، و او پاسخ داد:

"روان قسمت خود — اندیشمند، تشخیص دهنده حقیقت، و روح — درک کننده انسان است که موجود بشری را بالاتر از سطح دنیای حیوانی تا ابد ارتقا می‌دهد. خود آگاهی، به واسطه خود، روان نیست. خود آگاهی اخلاقی خود شکوفایی راستین بشری است و در بر گیرنده بنیاد روان بشری است، و روان آن بخش از انسان است که نمایانگر ارزش بالقوه بقای تجربه بشری است. انتخاب اخلاقی و نیل معنوی، توانایی شناخت خداوند و اشتیاق برای مانند او بودن، ویژگیهای روان هستند. روان انسان نمی‌تواند جدا از اندیشه اخلاقی و فعالیت معنوی وجود داشته باشد. یک روان ایستا یک روان در حال مردن است. اما روان انسان از روح الهی که در درون ذهن سکنی می‌گزیند متفاوت است. روح الهی به طور همزمان با نخستین فعالیت اخلاقی ذهن بشر وارد می‌شود، و این رویداد تولد روان است.

"حفظ کردن یا از دست دادن یک روان به این امر مربوط است که آیا آگاهی اخلاقی از طریق پیوند ابدی با عطیه روحی مربوطه فناپذیرش به مرتبت بقا دست می‌یابد یا خیر. نجات، معنویت بخشیدن خود شکوفایی آگاهی اخلاقی است که از طریق آن از ارزش بقا برخوردار می‌شود. کلیه اشکال تضاد روان در بر گیرنده فقدان هارمونی میان خود آگاهی اخلاقی یا معنوی و خود آگاهی کاملاً عقلانی می‌باشند.

"روان بشر، هنگامی که به بلوغ، و ارستگی، و معنویت دست می‌یابد، به مرتبت آسمانی نزدیک می‌شود، از این نظر که به تبدیل شدن به موجودی که میان مادی و روحی است، یعنی خود مادی و روح الهی، نزدیک می‌شود. توصیف روان در حال تکامل یک موجود بشری دشوار است و اثبات آن دشوارتر است، زیرا از طریق روشهای تحقیق مادی یا اثبات روحی قابل اکتشاف نیست. دانش مادی نمی‌تواند وجود یک روان و نیز آزمون کامل روحی را اثبات کند. به رغم ناتوانی دانش مادی و استانداردهای معنوی، هر دو، برای کشف وجود روان بشری، هر انسان آگاه اخلاقی از وجود روان خود به عنوان یک تجربه واقعی و عملی شخصی آگاه است."

7- اقامت موقت در قبرس — بحث پیرامون ذهن

پس از مدتی کوتاه مسافران به مقصد قبرس شروع به قایقرانی کردند، و در روپس توقف نمودند. آنها از سفر طولانی در آب لذت بردند و پس از این که از نظر بدنی بسیار استراحت کرده و از نظر روحی تجدید قوا کرده بودند به مقصد جزیره‌ای خود رسیدند.

Jesus had several profitable sessions with him. In the course of these talks Jesus had repeatedly used the word "soul." This learned Greek finally asked him what he meant by "soul," and he replied:

13365 (14784) "The soul is the self-reflective, truth-discerning, and spirit-perceiving part of man which forever elevates the human being above the level of the animal world. Self-consciousness, in and of itself, is not the soul. Moral self-consciousness is true human self-realization and constitutes the foundation of the human soul, and the soul is that part of man which represents the potential survival value of human experience. Moral choice and spiritual attainment, the ability to know God and the urge to be like him, are the characteristics of the soul. The soul of man cannot exist apart from moral thinking and spiritual activity. A stagnant soul is a dying soul. But the soul of man is distinct from the divine spirit which dwells within the mind. The divine spirit arrives simultaneously with the first moral activity of the human mind, and that is the occasion of the birth of the soul.

13366 (14785) "The saving or losing of a soul has to do with whether or not the moral consciousness attains survival status through eternal alliance with its associated immortal spirit endowment. Salvation is the spiritualization of the self-realization of the moral consciousness, which thereby becomes possessed of survival value. All forms of soul conflict consist in the lack of harmony between the moral, or spiritual, self-consciousness and the purely intellectual self-consciousness.

13367 (14786) "The human soul, when matured, ennobled, and spiritualized, approaches the heavenly status in that it comes near to being an entity intervening between the material and the spiritual, the material self and the divine spirit. The evolving soul of a human being is difficult of description and more difficult of demonstration because it is not discoverable by the methods of either material investigation or spiritual proving. Material science cannot demonstrate the existence of a soul, neither can pure spirit-testing. Notwithstanding the failure of both material science and spiritual standards to discover the existence of the human soul, every morally conscious mortal knows of the existence of his soul as a real and actual personal experience."

7. THE SOJOURN AT CYPRUS — DISCOURSE ON MIND

13371 (14791) Shortly the travelers set sail for Cyprus, stopping at Rhodes. They enjoyed the long water voyage and arrived at their island destination much rested in body and refreshed in spirit.

برنامه آنها این بود که با به پایان رسیدن سفر مدیترانه‌ای آنها، در این دیدار از قبرس، از یک دوره استراحت واقعی و تفریح لذت ببرند. آنها در پافوس فرود آمدند و به یکباره شروع به جمع‌آوری لوازم برای اقامت چند هفته‌ای خود در کوههای مجاور نمودند. آنها در سومین روز بعد از ورودشان با حیوانات باربرشان که کاملاً بار زده شده بودند به سوی تپه‌ها شروع به حرکت کردند.

این سه نفر برای دو هفته از اوقات خود به اندازه زیاد لذت بردند، و سپس، بدون هشدار، گنید جوان به ناگهان به شدت بیمار شد. او برای دو هفته از یک تب شدید رنج برد، و اغلب دچار هذیان می‌شد. عیسی و گنید، هر دو با مراقبت از پسر مریض مشغول نگاه داشته شده بودند. عیسی با چیرمدستی و مهربانی از پسر جوان مراقبت می‌کرد، و پدر به واسطه خوش رفتاری و مهارتی که در تمامی خدمتش به جوان رنجور نشان داده می‌شد شگفت زده بود. آنها از سکونتگاههای بشری بسیار دور بودند، و پسر بسیار بیمارتر از آن بود که بتوان او را حرکت داد؛ لذا آنها به بهترین نحوی که می‌توانستند آماده شدند تا درست همانجا در کوهها تا بازگشت سلامتی او از او پرستاری کنند.

در طول شفایابی گنید که سه هفته طول کشید، عیسی چیزهای جالب بسیاری درباره طبیعت و حالات گوناگون آن به او می‌گفت. و چه اوقات خوشی داشتند، همینطور که روی کوهها به گشت و گذار مشغول بودند، پسر پرسش می‌کرد، و عیسی به پرسشها پاسخ می‌داد، و پدر به خطر تمام کارها شگفت‌زده بود.

عیسی و گنید در هفته آخر اقامتشان در کوهها، یک گفتگوی طولانی در رابطه با کارکردهای ذهن بشری داشتند. بعد از چندین ساعت بحث، پسر جوان این سؤال را پرسید: "اما آموزگار، منظور تو چیست وقتی که می‌گویی انسان نسبت به حیوانات بالاتر یک شکل بالاتر از خود آگاهی را تجربه می‌کند؟" و با بازگویی به نگارش امروز، عیسی پاسخ داد:

پسرم، من چیزهای زیادی را درباره ذهن انسان و روح الهی که در آن زندگی می‌کند از پیش به تو گفته‌ام، اما اکنون بگذار تاکید کنم که خودآگاهی یک واقعیت است. هنگامی که هر حیوانی خودآگاه می‌شود، یک انسان بدوی می‌شود. چنین کمالی ناشی از یک هماهنگی کارکرد میان انرژی غیرشخصی و ذهن درک کننده روح است، و این پدیده است که اعطای یک نقطه مطلق کانونی را برای شخصیت بشری، روح پدر آسمانی، تضمین می‌کند.

ایده‌ها صرفاً یک نگارش احساسات نیستند؛ ایده‌ها احساسات به علاوه تفسیرهای اندیشمندانه خویشتن شخصی هستند؛ و خویشتن بیش از جمع احساسات فرد است. در یک فردیت در حال تکامل چیزی از یک نزدیکی به یگانگی شروع به پدیدار شدن می‌کند، و آن یگانگی ناشی از حضور سکنی‌گزین بخشی از یگانگی مطلق است که یک چنین ذهن خود آگاه حیوان منشأ را به طور معنوی فعال می‌سازد.

هیچ حیوان صرفی نمی‌تواند یک خود آگاهی زمانی داشته باشد. حیوانات از یک هماهنگی فیزیولوژیک شناخت مربوطه حسی و خاطره مربوط به آن

^{1337.2 (1479.2)} It was their plan to enjoy a period of real rest and play on this visit to Cyprus as their tour of the Mediterranean was drawing to a close. They landed at Paphos and at once began the assembly of supplies for their sojourn of several weeks in the near-by mountains. On the third day after their arrival they started for the hills with their well-loaded pack animals.

^{1337.3 (1479.3)} For two weeks the trio greatly enjoyed themselves, and then, without warning, young Ganid was suddenly taken grievously ill. For two weeks he suffered from a raging fever, oftentimes becoming delirious; both Jesus and Gonod were kept busy attending the sick boy. Jesus skillfully and tenderly cared for the lad, and the father was amazed by both the gentleness and adeptness manifested in all his ministry to the afflicted youth. They were far from human habitations, and the boy was too ill to be moved; so they prepared as best they could to nurse him back to health right there in the mountains.

^{1337.4 (1479.4)} During Ganid's convalescence of three weeks Jesus told him many interesting things about nature and her various moods. And what fun they had as they wandered over the mountains, the boy asking questions, Jesus answering them, and the father marveling at the whole performance.

^{1337.5 (1479.5)} The last week of their sojourn in the mountains Jesus and Ganid had a long talk on the functions of the human mind. After several hours of discussion the lad asked this question: "But, Teacher, what do you mean when you say that man experiences a higher form of self-consciousness than do the higher animals?" And as restated in modern phraseology, Jesus answered:

^{1337.6 (1479.6)} My son, I have already told you much about the mind of man and the divine spirit that lives therein, but now let me emphasize that self-consciousness is a reality. When any animal becomes self-conscious, it becomes a primitive man. Such an attainment results from a co-ordination of function between impersonal energy and spirit-conceiving mind, and it is this phenomenon which warrants the bestowal of an absolute focal point for the human personality, the spirit of the Father in heaven.

^{1337.7 (1479.7)} Ideas are not simply a record of sensations; ideas are sensations plus the reflective interpretations of the personal self; and the self is more than the sum of one's sensations. There begins to be something of an approach to unity in an evolving selfhood, and that unity is derived from the indwelling presence of a part of absolute unity which spiritually activates such a self-conscious animal-origin mind.

^{1337.8 (1479.8)} No mere animal could possess a time self-consciousness. Animals possess a physiological co-ordination of associated sensation-

برخوردارند، اما هیچیک یک شناخت پرمعنی حسی را تجربه نمی‌کنند، و یا یک ارتباط هدفمند از این مجموع تجارب فیزیکی را بدان گونه که در نتایج تفسیرهای هوشمندانه و اندیشمندانه بشری تجلی می‌یابد به نمایش نمی‌گذارند. و این واقعیت وجود خود آگاه که به واقعیت تجربه متعاقب معنوی او مربوط است، انسان را یک فرزند بالقوه جهان می‌سازد و خبر از دستیابی نهایی او به یگانگی متعال جهان می‌دهد.

خویشتن بشری نیز صرفاً جمع حالات پی در پی آگاهی نیست. بدون کارکرد مؤثر یک دست‌بندی کننده و مرتبط کننده آگاهی، یگانگی مکفی که تخصیص دادن یک خویشتن را توجیه کند وجود نخواهد داشت. چنین ذهن یگانه نشده‌ای به سختی می‌تواند به سطوح آگاه از مرتبط بشری دست یابد. اگر ارتباطات آگاهی فقط یک تصادف بودند، آنگاه اذهان تمام انسانها ارتباطات کنترل نشده و تصادفی فازهای مشخص آشفته‌گی ذهنی را به نمایش می‌گذاشتند.

یک ذهن بشری، که صرفاً از آگاهی از حسهای فیزیکی ساخته شده باشد هرگز نمی‌تواند به سطوح معنوی دست یابد؛ این نوع از ذهن مادی کاملاً فاقد یک حس ارزشهای اخلاقی و بدون یک حس هدایت کننده از استیلائی معنوی است که برای دستیابی به یگانگی موزون شخصیتی در زمان بسیار ضروری است، و از بقای شخصیت در ابدیت جدایی ناپذیر است.

ذهن بشری در همان اوان شروع به نشان دادن کیفیتهایی می‌کند که فوق مادی هستند؛ خرد به راستی اندیشمند بشری مجموعاً در قید و بند محدودیتهای زمان نیست. این که افراد در کارکردهای زندگیشان بسیار متفاوتند نه فقط عطیای متغیر ارثی و تأثیرات مختلف محیط را نشان می‌دهد بلکه همچنین درجه یگانگی با روح سکنی‌گزین پدر، که از طریق خویشتن به دست آمده است، و مقیاس تعیین هویت یکی با دیگری است.

ذهن بشری در برابر تضاد وفاداری دوگانه به خوبی تاب نمی‌آورد. این یک فشار شدید روی روان است که دستخوش تجربه تلاش برای خدمت به نیکی و شرارت هر دو شود. ذهن فوق‌العاده شاد و به گونه‌ای مؤثر یگانه، ذهنی است که کاملاً وقف انجام خواست پدر آسمانی شده است. تضادهای حل نشده یگانگی را نابود می‌سازند و ممکن است به اختلال ذهنی بیانجامند. اما کاراکتر بقای یک روان از طریق تلاش برای به دست آوردن آرامش ذهنی به هر قیمت، از طریق صرف نظر کردن از آرمانهای عالی، و از طریق عدول کردن از ایده‌الهای معنوی حاصل نمی‌شود؛ بلکه این آرامش از طریق اعلام شجاعانه پیروزی آنچه که حقیقت است کسب می‌شود، و این پیروزی در چیرگی بر شرارت با نیروی قدرتمند نیکی به دست می‌آید.

روز بعد آنها رهسپار سالامیس شدند، و از آنجا به آنتیاک در ساحل سوریه عزیمت کردند.

recognition and memory thereof, but none experience a meaningful recognition of sensation or exhibit a purposeful association of these combined physical experiences such as is manifested in the conclusions of intelligent and reflective human interpretations. And this fact of self-conscious existence, associated with the reality of his subsequent spiritual experience, constitutes man a potential son of the universe and foreshadows his eventual attainment of the Supreme Unity of the universe.

1337.9 (1480.1) Neither is the human self merely the sum of the successive states of consciousness. Without the effective functioning of a consciousness sorter and associator there would not exist sufficient unity to warrant the designation of a selfhood. Such an ununified mind could hardly attain conscious levels of human status. If the associations of consciousness were just an accident, the minds of all men would then exhibit the uncontrolled and random associations of certain phases of mental madness.

1337.10 (1480.2) A human mind, built up solely out of the consciousness of physical sensations, could never attain spiritual levels; this kind of material mind would be utterly lacking in a sense of moral values and would be without a guiding sense of spiritual dominance which is so essential to achieving harmonious personality unity in time, and which is inseparable from personality survival in eternity.

1337.11 (1480.3) The human mind early begins to manifest qualities which are supermaterial; the truly reflective human intellect is not altogether bound by the limits of time. That individuals so differ in their life performances indicates, not only the varying endowments of heredity and the different influences of the environment, but also the degree of unification with the indwelling spirit of the Father which has been achieved by the self, the measure of the identification of the one with the other.

1337.12 (1480.4) The human mind does not well stand the conflict of double allegiance. It is a severe strain on the soul to undergo the experience of an effort to serve both good and evil. The supremely happy and efficiently unified mind is the one wholly dedicated to the doing of the will of the Father in heaven. Unresolved conflicts destroy unity and may terminate in mind disruption. But the survival character of a soul is not fostered by attempting to secure peace of mind at any price, by the surrender of noble aspirations, and by the compromise of spiritual ideals; rather is such peace attained by the stalwart assertion of the triumph of that which is true, and this victory is achieved in the overcoming of evil with the potent force of good.

1337.13 (1480.5) The next day they departed for Salamis, where they embarked for Antioch on the Syrian coast.

8- در انطاکیه

انطاکیه پایتخت استان رومی سوریه بود، و منزل فرماندار سلطنتی در اینجا بود. انطاکیه نیم میلیون سکنه داشت؛ از نظر اندازه سومین شهر امپراتوری و در شرارت و فساد فاحش اخلاقی در رده نخست بود. گناد کار تجاری قابل ملاحظه‌ای برای انجام داشت؛ از این رو عیسی و گنید بیشتر اوقات تنها بودند. آنها از هر جای این شهر چند زبانه به غیر از باغ میوه دافنه دیدن کردند. گناد و گنید از این حرم بدنام شرم‌آور دیدن کردند، اما عیسی از همراهی کردن آنها امتناع کرد. چنین صحنه‌هایی برای هندیها زیاد تکان دهنده نبود، اما آنها برای یک عبرانی آرماتگرا منزجر کننده بودند.

همینطور که عیسی به فلسطین و پایان سفرشان نزدیکتر می‌شد هشیار و اندیشمند می‌گشت. او با چند نفر در انطاکیه ملاقات کرد؛ او به ندرت به گردش در شهر می‌پرداخت. گنید، بعد از پرسشهای بسیار در رابطه با این که چرا آموزگارش علاقه بسیار اندکی به انطاکیه نشان می‌دهد، سرانجام عیسی را وادار نمود بگوید: "این شهر زیاد از فلسطین دور نیست؛ شاید من روزی به اینجا بازگردم."

گنید تجربه بسیار جالبی در انطاکیه داشت. این مرد جوان خود را شاگردی تیزهوش نشان داده بود و از پیش شروع کرده بود که از برخی آموزشهای عیسی استفاده‌ای عملی ببرد. یک هندی خاص به کار تجاری پدرش در انطاکیه وصل بود. او آنقدر بدقلق و ناراضی شده بود که اخراج وی در نظر گرفته شده بود. هنگامی که گنید این را شنید، خود را به محل کار پدرش رساند و یک گفتگوی طولانی با هموطن خود برگزار کرد. این مرد احساس می‌کرد که در کار نامناسبی قرار داده شده است. گنید درباره پدر آسمانی به او گفت و از راههای زیاد نظراتش پیرامون مذهب را بسط داد. اما از میان همه آنچه که گنید گفت، نقل قول از یک گفتار حکیمانه عبرانی از همه مؤثرتر بود، و آن کلام خردمندانه این بود: "هر آنچه را که دستت برای انجام دادن بیابد با تمام توان خویش انجام بده."

بعد از آماده کردن چمدانشان برای کاروان شتر، آنها به صیدون و از آنجا به دمشق رفتند، و بعد از سه روز آنها برای سفر طولانی به آن سوی شنزارهای بیابان آماده شدند.

9- در بین‌النهرین

سفر کاروانی به آن سوی بیابان برای این مردان بسیار سفر کرده یک تجربه جدید نبود. بعد از این که گنید دید آموزگارش در کار بار زدن بیست شتر آنها کمک می‌کند و مشاهده کرد که برای پیش راندن حیوان خودشان داوطلب می‌شود بانگ زد: "آموزگار، آیا کاری هست که تو نتوانی انجام دهی؟" عیسی فقط لبخند زد و گفت: "مطمناً آموزگار در چشمان یک شاگرد کوشا بی‌حرمت نیست." و بدین ترتیب آنها عازم شهر باستانی اور شدند.

8. AT ANTIOCH

^{133:81 (1481:6)} Antioch was the capital of the Roman province of Syria, and here the imperial governor had his residence. Antioch had half a million inhabitants; it was the third city of the empire in size and the first in wickedness and flagrant immorality. Gonod had considerable business to transact; so Jesus and Ganid were much by themselves. They visited everything about this polyglot city except the grove of Daphne. Gonod and Ganid visited this notorious shrine of shame, but Jesus declined to accompany them. Such scenes were not so shocking to Indians, but they were repellent to an idealistic Hebrew.

^{133:82 (1481:7)} Jesus became sober and reflective as he drew nearer Palestine and the end of their journey. He visited with few people in Antioch; he seldom went about in the city. After much questioning as to why his teacher manifested so little interest in Antioch, Ganid finally induced Jesus to say: "This city is not far from Palestine; maybe I shall come back here sometime."

^{133:83 (1481:1)} Ganid had a very interesting experience in Antioch. This young man had proved himself an apt pupil and already had begun to make practical use of some of Jesus' teachings. There was a certain Indian connected with his father's business in Antioch who had become so unpleasant and disgruntled that his dismissal had been considered. When Ganid heard this, he betook himself to his father's place of business and held a long conference with his fellow countryman. This man felt he had been put at the wrong job. Ganid told him about the Father in heaven and in many ways expanded his views of religion. But of all that Ganid said, the quotation of a Hebrew proverb did the most good, and that word of wisdom was: "Whatsoever your hand finds to do, do that with all your might."

^{133:84 (1481:2)} After preparing their luggage for the camel caravan, they passed on down to Sidon and thence over to Damascus, and after three days they made ready for the long trek across the desert sands.

9. IN MESOPOTAMIA

^{133:91 (1481:3)} The caravan trip across the desert was not a new experience for these much-traveled men. After Ganid had watched his teacher help with the loading of their twenty camels and observed him volunteer to drive their own animal, he exclaimed, "Teacher, is there anything that you cannot do?" Jesus only smiled, saying, "The teacher surely is not without honor in the eyes of a diligent pupil." And so they set forth for the ancient city of Ur.

عیسی به تاریخ آغازین اور، زادگاه ابراهیم، بسیار علاقمند بود، و او به همین اندازه مجذوب خرابه‌ها و روایات مربوط به شوش بود، آنقدر زیاد که گناد و گنید اقامتشان در این قسمت‌ها را سه هفته تمدید کردند تا به عیسی برای انجام تحقیقاتش وقت بیشتری دهند و نیز برای متقاعد کردن وی برای بازگشت به هند با آنها فرصت بیشتری فراهم کنند.

در اور بود که گنید در رابطه با تفاوت میان دانش، خرد، و حقیقت یک گفتگوی طولانی با عیسی داشت. و او به اندازه زیاد مسحور گفته این مرد خردمند عبرانی شد: "خرد، برترین است؛ پس خرد را به دست آور. با تمام جستجوی خود برای دانایی، فهم را کسب کن. خرد را ستایش کن که تو را سرفراز خواهد ساخت. اگر آن را کاملاً در برگیری، تو را عزت خواهد بخشید."

سرانجام روز جدایی فرا رسید. آنها همگی شجاع بودند، به ویژه پسر جوان، اما این یک آزمون دشوار بود. چشمان آنها گریان بود اما قلباً دلیر بودند. گنید در هنگام خداحافظی با آموزگارش گفت: "بدرود آموزگار، اما نه برای همیشه. وقتی که دوباره به دمشق بیایم، دنبال تو خواهیم گشت. من تو را دوست دارم، زیرا تصور می‌کنم پدر آسمانی باید چیزی شبیه تو باشد؛ حداقل می‌دانم که تو بسیار شبیه آن هستی که درباره او به من گفته‌ای. من آموزشهای تو را به خاطر خواهم سپرد، اما مهمتر از همه، هرگز تو را فراموش نخواهم کرد." پدر گفت: "بدرود به یک آموزگار بزرگ، آموزگاری که ما را بهتر ساخته است و به ما کمک کرده است که خدا را بشناسیم." و عیسی پاسخ داد: "به سلامت، و برکت پدر آسمانی همواره با شما باشد." و عیسی در ساحل ایستاد و همینطور که قایق کوچک آنها را به کشتی لنگر انداخته آنها منتقل می‌کرد به نظاره پرداخت. بدین ترتیب استاد دوستانش از هند را در خاراگس ترک کرد، و دیگر آنها را در این دنیا ندید؛ آنها نیز در این دنیا هیچگاه آگاهی نیافتند که مردی که بعدها به عنوان عیسی ناصری پدیدار گشت همین دوستی بود که اکنون آنها او را ترک کرده بودند — یوشع، آموزگار آنها.

در هند، گنید بزرگ شد تا به مردی بانفوذ و یک جانشین لایق برای پدر شایسته‌اش تبدیل شود، و او حقایق پرشکوه بسیاری را که از عیسی، آموزگار محبوبش، یاد گرفته بود در همه جا پخش نمود. بعدها در زندگی، هنگامی که گنید درباره آموزگار عجیب در فلسطین که دوران زندگیش را روی یک صلیب خاتمه داد شنید، گرچه او شباهت میان بشارت این فرزند انسان و آموزشهای آموزگار یهودیش را تشخیص داد، هرگز به ذهنش خطور نکرد که این دو در واقعی یک شخص بودند.

بدین ترتیب آن فصل در زندگی فرزند انسان که می‌توان رسالت یوشع آموزگار نامید پایان یافت.

^{1339.2 (1481.4)} Jesus was much interested in the early history of Ur, the birthplace of Abraham, and he was equally fascinated with the ruins and traditions of Susa, so much so that Gonod and Ganid extended their stay in these parts three weeks in order to afford Jesus more time to conduct his investigations and also to provide the better opportunity to persuade him to go back to India with them.

^{1339.3 (1481.5)} It was at Ur that Ganid had a long talk with Jesus regarding the difference between knowledge, wisdom, and truth. And he was greatly charmed with the saying of the Hebrew wise man: "Wisdom is the principal thing; therefore get wisdom. With all your quest for knowledge, get understanding. Exalt wisdom and she will promote you. She will bring you to honor if you will but embrace her."

^{1339.4 (1481.6)} At last the day came for the separation. They were all brave, especially the lad, but it was a trying ordeal. They were tearful of eye but courageous of heart. In bidding his teacher farewell, Ganid said: "Farewell, Teacher, but not forever. When I come again to Damascus, I will look for you. I love you, for I think the Father in heaven must be something like you; at least I know you are much like what you have told me about him. I will remember your teaching, but most of all, I will never forget you." Said the father, "Farewell to a great teacher, one who has made us better and helped us to know God." And Jesus replied, "Peace be upon you, and may the blessing of the Father in heaven ever abide with you." And Jesus stood on the shore and watched as the small boat carried them out to their anchored ship. Thus the Master left his friends from India at Charax, never to see them again in this world; nor were they, in this world, ever to know that the man who later appeared as Jesus of Nazareth was this same friend they had just taken leave of — Joshua their teacher.

^{1339.5 (1481.7)} In India, Ganid grew up to become an influential man, a worthy successor of his eminent father, and he spread abroad many of the noble truths which he had learned from Jesus, his beloved teacher. Later on in life, when Ganid heard of the strange teacher in Palestine who terminated his career on a cross, though he recognized the similarity between the gospel of this Son of Man and the teachings of his Jewish tutor, it never occurred to him that these two were actually the same person.

^{1339.6 (1482.1)} Thus ended that chapter in the life of the Son of Man which might be termed: *The mission of Joshua the teacher.*

مقاله 134. سالهای گذار

135 ⇨

کتاب یورنشیا

133 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 134

سالهای گذار

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- سال سیام (سال 24 بعد از میلاد مسیح)
- 2- سفر کاروان به دریای خزر
- 3- سخنرانیهای ارومیه
- 4- حاکمیت — الهی و بشری
- 5- حاکمیت سیاسی
- 6- قانون، آزادی، و حاکمیت
- 7- سال سی و یکم (سال 25 بعد از میلاد مسیح)
- 8- اقامت موقت در کوه حرمون
- 9- زمان انتظار

مقدمه مقاله

عیسی در طول سفر به مدیترانه مردمی را که ملاقات نمود و کشورهایی را که از میان آنها عبور کرد به دقت مورد مطالعه قرار داده بود، و حدوداً در این هنگام در رابطه با باقیمانده عمرش در زمین به تصمیم نهایی خود رسید. او طرحی را که به موجب آن باید از والدین یهودی در فلسطین به دنیا می‌آمد به طور کامل مورد ملاحظه قرار داده بود و اکنون سرانجام آن را تأیید نمود، و از این رو عمداً به جلیل بازگشت تا در انتظار آغاز مهمترین کار زندگیش به عنوان یک آموزگار همگانی حقیقت بماند. او شروع به طراحی یک دوران زندگانی عمومی در سرزمین مردم پدرش یوسف نمود، و او این کار را با خواست داوطلبانه خودش انجام داد.

عیسی از طریق تجربه شخصی و بشری دریافته بود که برای انجام فصول پایانی، و برای ایفای صحنه‌های نهایی زندگیش در زمین فلسطین بهترین مکان در تمامی دنیای رومی است. برای اولین بار او با برنامه هویدا ساختن علنی طبیعت راستینش و آشکار ساختن هویت الهیش در میان یهودیان و غیریهودیان فلسطین بومیش به طور کامل خشنود گردید. او قطعاً تصمیم گرفت که زندگیش را در زمین به پایان رساند و دوران زندگی وجود انسانیش را در همان سرزمینی که به

PAPER 134

THE TRANSITION YEARS

SECTIONS

Introduction

1. The Thirtieth Year (A.D. 24)
2. The Caravan Trip to the Caspian
3. The Urmia Lectures
4. Sovereignty — Divine and Human
5. Political Sovereignty
6. Law, Liberty, and Sovereignty
7. The Thirty-First Year (A.D. 25)
8. The Sojourn on Mount Hermon
9. The Time of Waiting

INTRODUCTION

^{134:01 (1483:1)} DURING the Mediterranean journey Jesus had carefully studied the people he met and the countries through which he passed, and at about this time he reached his final decision as to the remainder of his life on earth. He had fully considered and now finally approved the plan which provided that he be born of Jewish parents in Palestine, and he therefore deliberately returned to Galilee to await the beginning of his lifework as a public teacher of truth; he began to lay plans for a public career in the land of his father Joseph's people, and he did this of his own free will.

^{134:02 (1483:2)} Jesus had found out through personal and human experience that Palestine was the best place in all the Roman world wherein to set forth the closing chapters, and to enact the final scenes, of his life on earth. For the first time he became fully satisfied with the program of openly manifesting his true nature and of revealing his divine identity among the Jews and gentiles of his native Palestine. He definitely decided to finish his life on earth and

عنوان یک نوزاد ناتوان وارد تجربه بشری در آن شده بود تکمیل سازد. دوران زندگی او در یورشیا در میان یهودیان در فلسطین آغاز گشت، و او برگزید که زندگیش را در فلسطین و در میان یهودیان خاتمه دهد.

to complete his career of mortal existence in the same land in which he entered the human experience as a helpless babe. His Urantia career began among the Jews in Palestine, and he chose to terminate his life in Palestine and among the Jews.

1- سال سیام (سال 24 بعد از میلاد مسیح)

عیسی بعد از ترک گناد و گنید در خاراکس (در دسامبر سال 23 بعد از میلاد مسیح) از طریق اور به بابل بازگشت، و در آنجا به کاروانی در بیابان که در راه رفتن به دمشق بود پیوست. او از دمشق به ناصره رفت، و فقط برای چند ساعت در کفرناحوم توقف کرد و در آنجا برای دیدار با خانواده زبیدی درنگ نمود. او در آنجا با برادرش یعقوب دیدار نمود. یعقوب مدتی پیش از آن آمده بود تا در کارگاه قالیق سازی زبیدی به جای او کار کند. عیسی بعد از صحبت کردن با یعقوب و یهودا (که نیز بر حسب تصادف در کفرناحوم بودند) و بعد از بازگرداندن خانه کوچکی به برادرش یعقوب که یوحنا زبیدی توانسته بود بخرد به ناصره رفت.

عیسی در پایان سفر مدیریتانه‌ای خویش به اندازه کافی پول دریافت کرده بود تا تقریباً تا زمان آغاز خدمت روحانی همگانی خود هزینه‌های زندگیش را تأمین سازد. اما صرف نظر از زبیدی کفرناحوم و مردمی که در این سفر خارق‌العاده ملاقات نمود، دنیا هرگز اطلاع نیافت که او به این سفر دست زد. خانواده او همیشه باور داشت که او این زمان را در اسکندریه در مطالعه گذرانده بود. عیسی هرگز این باورها را تأیید نکرد، و به طور آشکار نیز چنین سوءتفاهماتی را انکار نکرد.

عیسی در طول اقامت چند هفته‌ای خود در ناصره با خانواده و دوستانش دیدار نمود، و قدری در کارگاه تعمیر قالیق با برادرش یوسف وقت گذراند، اما بیشتر توجه خود را به مریم و روت مبذول داشت. روت در آن هنگام تقریباً پانزده ساله بود، و از هنگامی که او یک زن جوان شده بود این اولین فرصت عیسی برای انجام صحبت‌های طولانی با او بود.

مدتی بود که شمعون و یهودا هر دو می‌خواستند ازدواج کنند، اما آنها دوست نداشتند این کار را بدون رضایت عیسی انجام دهند؛ از این رو آنها این رخدادهای را به تعویق انداخته بودند، و به بازگشت بزرگترین برادر خود امید بسته بودند. اگر چه آنها در بیشتر امور یعقوب را به عنوان سرپرست خانواده تلقی می‌کردند، در رابطه با ازدواج کردن، آنها تأیید عیسی را می‌خواستند. از این رو شمعون و یهودا در اوایل مارس این سال، 24 پس از میلاد مسیح، در یک عروسی دوگانه ازدواج کردند. تمامی فرزندان بزرگتر اکنون مزدوج بودند؛ فقط روت، که از همه جوانتر بود با مریم در منزل باقی ماند.

عیسی با تک تک اعضای خانواده‌اش به گونه‌ای کاملاً نرمال و طبیعی دیدار نمود، اما هنگامی که آنها همگی با هم بودند، آنقدر چیز کمی برای گفتن داشت که آنها درباره آن میان خود اظهار نظر کردند. مریم به طور ویژه به واسطه این رفتار عجیب و غیرمعمول اولین پسرش پریشان گشت.

1. THE THIRTIETH YEAR (A.D. 24)

^{134:1.1 (1483.3)} After taking leave of Gonod and Ganid at Charax (in December of A.D. 23), Jesus returned by way of Ur to Babylon, where he joined a desert caravan that was on its way to Damascus. From Damascus he went to Nazareth, stopping only a few hours at Capernaum, where he paused to call on Zebedee's family. There he met his brother James, who had sometime previously come over to work in his place in Zebedee's boatshop. After talking with James and Jude (who also chanced to be in Capernaum) and after turning over to his brother James the little house which John Zebedee had managed to buy, Jesus went on to Nazareth.

^{134:1.2 (1483.4)} At the end of his Mediterranean journey Jesus had received sufficient money to meet his living expenses almost up to the time of the beginning of his public ministry. But aside from Zebedee of Capernaum and the people whom he met on this extraordinary trip, the world never knew that he made this journey. His family always believed that he spent this time in study at Alexandria. Jesus never confirmed these beliefs, neither did he make open denial of such misunderstandings.

^{134:1.3 (1483.5)} During his stay of a few weeks at Nazareth, Jesus visited with his family and friends, spent some time at the repair shop with his brother Joseph, but devoted most of his attention to Mary and Ruth. Ruth was then nearly fifteen years old, and this was Jesus' first opportunity to have long talks with her since she had become a young woman.

^{134:1.4 (1484.1)} Both Simon and Jude had for some time wanted to get married, but they had disliked to do this without Jesus' consent; accordingly they had postponed these events, hoping for their eldest brother's return. Though they all regarded James as the head of the family in most matters, when it came to getting married, they wanted the blessing of Jesus. So Simon and Jude were married at a double wedding in early March of this year, A.D. 24. All the older children were now married; only Ruth, the youngest, remained at home with Mary.

^{134:1.5 (1484.2)} Jesus visited with the individual members of his family quite normally and naturally, but when they were all together, he had so little to say that they remarked about it among themselves. Mary especially was disconcerted by this unusually peculiar behavior of her first-born son.

حدوداً هنگامی که عیسی برای ترک ناصره آماده می‌گشت، رهبر یک کاروان بزرگ که داشت از میان شهر عبور می‌کرد، شدیداً بیمار شد، و عیسی که یک زبان شناس بود، داوطلب شد که جای او را بگیرد. چون این سفر غیبت او را برای یک سال ضروری می‌ساخت، و نظر به این که کلیه برادران او ازدواج کرده بودند و مادرش با روت در منزل زندگی می‌کرد، عیسی برای یک گفتگوی خانوادگی فراخوان داد، و طی آن پیشنهاد نمود که مادرش و روت به کفرناحوم بروند و در منزلی که او به تازگی به یعقوب داده بود زندگی کنند. از این رو، چند روز پس از این که عیسی به همراه کاروان آنجا را ترک نمود، مریم و روت به کفرناحوم نقل مکان کردند و برای باقی عمر مریم در منزلی که عیسی فراهم کرده بود زندگی کردند. یوسف و خانواده‌اش به منزل قدیمی در ناصره نقل مکان نمودند.

این یکی از غیرمعمول‌ترین سالها در تجربه درونی پسر انسان بود؛ در ایجاد توازن کاری میل ذهن بشری او و تنظیم کننده ساکن در او پیشرفت زیادی حاصل شد. تنظیم کننده در تجدید سازمان اندیشه و در تمرین ذهن برای رخدادهای بزرگی که در آن هنگام آینده دوری نبودند به گونه‌ای فعال درگیر بود. شخصیت عیسی برای تغییر بزرگ رویکرد او نسبت به دنیا در حال آماده شدن بود. اینها ایام میانی بودند، مرحله گذار آن موجودی که زندگی را به عنوان خدایی که به صورت انسان ظاهر گشت آغاز نمود، و اکنون آماده می‌شد که دوران زندگی زمینی خود را به عنوان انسانی که به صورت خدا پدیدار می‌گشت تکمیل نماید.

2- سفر کاروان به دریای خزر

روز اول آوریل سال 24 بعد از میلاد مسیح بود که عیسی در سفری کاروانی ناصره را به مقصد ناحیه دریای خزر ترک نمود. کاروانی که عیسی به عنوان راهبر آن به آن پیوست از اورشلیم از طریق دمشق و دریاچه ارومیه از طریق آشور، ماد، و پارت به ناحیه جنوب شرقی دریای خزر می‌رفت. یک سال تمام طول کشید تا این که او از این سفر بازگشت.

این سفر کاروانی برای عیسی یک سفر ماجراجویانه اکتشافی دیگر و خدمت روحانی شخصی بود. او با خانواده کاروانی خود — مسافران، نگهبانان، و شتربانان — یک تجربه جالب داشت. تتی چند از مردان، زنان، و کودکان که در امتداد مسیر حرکت کاروان زندگی می‌کردند در نتیجه تماسشان با عیسی از زندگی غنی‌تری برخوردار گشتند. برای آنها او یک راهبر خارق‌العاده یک کاروان معمولی بود. کلیه کسانی که از این موقعیتهای خدمت روحانی شخصی او برخوردار می‌شدند به واسطه آن سود نبردند، اما اکثریت عظیم آنهایی که با او دیدار داشتند و گفتگو نمودند برای باقیمانده زندگی طبیعی خود انسانهای بهتری شدند.

از میان کلیه سفرهای جهانی او، این سفر به دریای خزر عیسی را به خاور نزدیکتر ساخت، و او را قادر ساخت که فهم بهتری از مردمان خاور دور به دست آورد. او تماسی نزدیک و شخصی با هر یک از نژادهای بقا یافته یورنشیا به جز نژاد سرخ برقرار

^{134:1.6 (1484.3)} About the time Jesus was preparing to leave Nazareth, the conductor of a large caravan which was passing through the city was taken violently ill, and Jesus, being a linguist, volunteered to take his place. Since this trip would necessitate his absence for a year, and inasmuch as all his brothers were married and his mother was living at home with Ruth, Jesus called a family conference at which he proposed that his mother and Ruth go to Capernaum to live in the home which he had so recently given to James. Accordingly, a few days after Jesus left with the caravan, Mary and Ruth moved to Capernaum, where they lived for the rest of Mary's life in the home that Jesus had provided. Joseph and his family moved into the old Nazareth home.

^{134:1.7 (1484.4)} This was one of the more unusual years in the inner experience of the Son of Man; great progress was made in effecting working harmony between his human mind and the indwelling Adjuster. The Adjuster had been actively engaged in reorganizing the thinking and in rehearsing the mind for the great events which were in the not then distant future. The personality of Jesus was preparing for his great change in attitude toward the world. These were the in-between times, the transition stage of that being who began life as God appearing as man, and who was now making ready to complete his earth career as man appearing as God.

2. THE CARAVAN TRIP TO THE CASPIAN

^{134:2.1 (1484.5)} It was the first of April, A.D. 24, when Jesus left Nazareth on the caravan trip to the Caspian Sea region. The caravan which Jesus joined as its conductor was going from Jerusalem by way of Damascus and Lake Urmia through Assyria, Media, and Parthia to the southeastern Caspian Sea region. It was a full year before he returned from this journey.

^{134:2.2 (1484.6)} For Jesus this caravan trip was another adventure of exploration and personal ministry. He had an interesting experience with his caravan family — passengers, guards, and camel drivers. Scores of men, women, and children residing along the route followed by the caravan lived richer lives as a result of their contact with Jesus, to them, the extraordinary conductor of a commonplace caravan. Not all who enjoyed these occasions of his personal ministry profited thereby, but the vast majority of those who met and talked with him were made better for the remainder of their natural lives.

^{134:2.3 (1484.7)} Of all his world travels this Caspian Sea trip carried Jesus nearest to the Orient and enabled him to gain a better understanding of the Far-Eastern peoples. He made intimate and personal contact with every one of the surviving races of

ساخت. او از خدمت روحانی شخصی خود به هر یک از این نژادهای گوناگون و مردمان در هم آمیخته به همان اندازه لذت برد، و کلیه آنها پذیرای حقیقت زندهای بودند که او برای آنها آورد. اروپاییها از باختر دور و آسیاییها از خاور دور به گفتار او پیرامون امید و زندگی جاودان به طور همسان توجه نمودند و به واسطه زندگی حاوی خدمت مهرآمیز و خدمت روحانی که او با متانت بسیار در میان آنها به انجام رساند به طور یکسان تأثیر پذیرفتند.

سفر کاروانی از هر نظر موفقیتآمیز بود. این یکی از جالبترین رخدادها در حیات بشری عیسی بود، زیرا او در طول این سال در یک ظرفیت مدیرانه عمل نمود. او برای چیزهایی که به او سپرده شده بود و برای هدایت امن مسافران که گروه کاروانی را تشکیل میدادند مسئول بود. و او به صادقانهترین، مؤثرترین، و خردمندانهترین نحو وظایف چندگانه خویش را به انجام رسانید.

عیسی در بازگشت از ناحیه خزر، رهبری کاروان را در دریایچه ارومیه رها ساخت، و برای اندکی بیش از دو هفته در آنجا توقف نمود. او با یک کاروان بعد به عنوان یک مسافر به دمشق بازگشت، و در آنجا صاحبان شترها از او خواستند که در خدمت آنها باقی بماند. او این پیشنهاد را رد نمود، و به همراه صف کاروان به مقصد گفرناحوم به سفر ادامه داد، و در اول آوریل سال 25 بعد از میلاد مسیح به آنجا رسید. او دیگر ناصره را به عنوان منزلگاه خود تلقی نمیکرد. گفرناحوم منزلگاه عیسی، یعقوب، مریم، و روت شده بود. اما عیسی دیگر هرگز با خانوادهاش زندگی نکرد. او هنگامی که در گفرناحوم بود به همراه زبیدیها در یک منزل زندگی میکرد.

3- سخنرانیهای ارومیه

عیسی در مسیر رفتن به دریای خزر برای استراحت و بازیافتن انرژی در شهر باستانی ارومیه در سواحل غربی دریایچه ارومیه برای چندین روز توقف نمود. در بزرگترین جزیره، از میان گروهی از جزایر که در فاصله کوتاهی از ساحل در نزدیکی ارومیه واقع شده بودند، یک ساختمان بزرگ قرار داشت، یک آمفی تئاتر سخنرانی، که به "روح مذهب" تخصیص یافته بود. این ساختمان در واقع یک معبد فلسفه مذاهب بود.

این معبد مذهب توسط یک تاجر ثروتمند شهروند ارومیه و سه پسر او ساخته شده بود. این مرد سیمبوتون نام داشت، و او در زمره نیاکانش مردمان متنوع بسیاری داشت.

سخنرانیهایی و بحثها در این مدرسه مذهب در ساعت ده هر روز صبح در هفته آغاز میگشت. جلسات بعدازظهر در ساعت سه آغاز میگشت، و مباحثات عصرانه در ساعت 8 گشایش مییافت. سیمبوتون یا یکی از سه پسرش همیشه این جلسات آموزشی، بحث، و گفتار را سرپرستی میکردند. بنیانگذار این مدرسه بی نظیر مذاهب بدون این که هیچگاه اعتقادات شخصی مذهبی خود را آشکار سازد زندگی کرد و مرد.

عیسی در چندین فرصت در این بحثها شرکت نمود، و پیش از آن که ارومیه را ترک کند، سیمبوتون با

Urantia excepting the red. He equally enjoyed his personal ministry to each of these varied races and blended peoples, and all of them were receptive to the living truth which he brought them. The Europeans from the Far West and the Asiatics from the Far East alike gave attention to his words of hope and eternal life and were equally influenced by the life of loving service and spiritual ministry which he so graciously lived among them.

^{134:24 (1485:1)} The caravan trip was successful in every way. This was a most interesting episode in the human life of Jesus, for he functioned during this year in an executive capacity, being responsible for the material intrusted to his charge and for the safe conduct of the travelers making up the caravan party. And he most faithfully, efficiently, and wisely discharged his multiple duties.

^{134:25 (1485:2)} On the return from the Caspian region, Jesus gave up the direction of the caravan at Lake Urmia, where he tarried for slightly over two weeks. He returned as a passenger with a later caravan to Damascus, where the owners of the camels besought him to remain in their service. Declining this offer, he journeyed on with the caravan train to Capernaum, arriving the first of April, A.D. 25. No longer did he regard Nazareth as his home. Capernaum had become the home of Jesus, James, Mary, and Ruth. But Jesus never again lived with his family; when in Capernaum he made his home with the Zebedees.

3. THE URMIA LECTURES

^{134:31 (1485:3)} On the way to the Caspian Sea, Jesus had stopped several days for rest and recuperation at the old Persian city of Urmia on the western shores of Lake Urmia. On the largest of a group of islands situated a short distance offshore near Urmia was located a large building — a lecture amphitheater — dedicated to the "spirit of religion." This structure was really a temple of the philosophy of religions.

^{134:32 (1485:4)} This temple of religion had been built by a wealthy merchant citizen of Urmia and his three sons. This man was Cymboyton, and he numbered among his ancestors many diverse peoples.

^{134:33 (1485:5)} The lectures and discussions in this school of religion began at ten o'clock every morning in the week. The afternoon sessions started at three o'clock, and the evening debates opened at eight o'clock. Cymboyton or one of his three sons always presided at these sessions of teaching, discussion, and debate. The founder of this unique school of religions lived and died without ever revealing his personal religious beliefs.

^{134:34 (1485:6)} On several occasions Jesus participated in these discussions, and before he left Urmia,

عیسی قرار گذاشت که در سفر بازگشت خود برای دو هفته نزد آنها موقتاً اقامت کند و بیست و چهار سخنرانی در رابطه با "برادری انسانها" انجام دهد، و دوازده جلسه عصرانه پرسش، بحث، و گفتن در سخنرانیهایش به طور ویژه، و در رابطه با برادری انسانها به طور کلی صورت دهد.

مطابق این قرار، عیسی در سفر بازگشت توقف نمود و این سخنرانیها را ایراد کرد. این سیستماتیکترین و رسمیترین سخنرانی از میان کلیه آموزشهای استاد در یورنشیا بود. او هرگز پیش یا پس از آن پیرامون یک موضوع، آنطور که در این سخنرانیها و بحثها پیرامون برادری انسانها نهفته بود به این اندازه سخن نگفت. در واقع این سخنرانیها در رابطه با "سلطنت خداوند" و "پادشاهیهای انسانها" بودند.

بیش از سی مذهب و فرقه مذهبی در هیئت استادان این معبد فلسفه مذهبی نمایندگی شده بود. این آموزگاران توسط گروههای مذهبی مربوطه خوش انتخاب شده، مورد حمایت واقع شده، و کاملاً معتبر شناخته شده بودند. در این هنگام در حدود هفتاد و پنج آموزگار در هیئت استادان وجود داشت، و آنها در کلیههایی که هر یک حدوداً دوازده تن را جای میدادند زندگی میکردند. این گروهها در هر ماه جدید از طریق قرعهکشی تغییر مییافتند. عدم تحمل دیگران، روح ستیزهجویی، یا هر رفتار دیگری که مخل نظم آرام جامعه میگشت موجب اخراج فوری و بیدرنگ آموزگار متخلف میشد. او بدون تعارف اخراج میگشت، و فرد جایگزین او که در لیست انتظار قرار داشت به جای او منصوب میشد.

این آموزگاران مذاهب گوناگون تلاش زیادی به خرج میدادند که نشان دهند مذهبشان در رابطه با چیزهای بنیادین این حیات و حیات بعد چقدر مشابه هم هستند. تنها یک دکنترین وجود داشت که برای دستیابی به مسند این هیئت استادان میبایست پذیرفته میشد. هر آموزگار میبایست مذهبی را نمایندگی میکرد که خداوند، یعنی نوعی الوهیت متعال را، مورد شناسایی قرار میداد. پنج آموزگار مستقل در هیئت استادان وجود داشتند که هیچ مذهب سازمان یافتهای را نمایندگی نمیکردند، و عیسی به عنوان چنین آموزگار مستقلی در برابر آنها ظاهر گشت.

[هنگامی که ما، بینابینیها، در ابتدا خلاصه آموزشهای عیسی در ارومیه را آماده کردیم، در رابطه با حکمت گنجاندن این آموزشها در آشکار سازی الهی یورنشیا میان سرافیمهای کلیساها و سرافیمهای پیشرفت یک عدم توافق به وجود آمد. شرایط قرن بیستم، که بر مذهب و دولتهای بشری، هر دو، حاکم است، آنقدر متفاوت از شرایط حاکم در روزگار عیسی است که به راستی دشوار بود که آموزشهای استاد در ارومیه را با مشکلات سلطنت خداوند و پادشاهیهای انسانها، آنطور که این کارکردهای دنیا در قرن بیستم موجود هستند، انطباق داد. ما هرگز قادر نبودیم بیانیهای را پیرامون آموزشهای استاد تدوین کنیم که برای هر دو گروه از این سرافیمهای دولت سیاره ای قابل پذیرش باشد. سرانجام، رئیس ملک صادق کمیسیون آشکار سازی الهی، کمیسیونی متشکل از سه نفر از افراد ما را منصوب نمود تا دیدگاه ما را پیرامون آموزشهای استاد در ارومیه، آنطور که با

Cymboyton arranged with Jesus to sojourn with them for two weeks on his return trip and give twenty-four lectures on "The Brotherhood of Men," and to conduct twelve evening sessions of questions, discussions, and debates on his lectures in particular and on the brotherhood of men in general.

134:35 (1486:7) In accordance with this arrangement, Jesus stopped off on the return trip and delivered these lectures. This was the most systematic and formal of all the Master's teaching on Urantia. Never before or after did he say so much on one subject as was contained in these lectures and discussions on the brotherhood of men. In reality these lectures were on the "Kingdom of God" and the "Kingdoms of Men."

134:36 (1486:1) More than thirty religions and religious cults were represented on the faculty of this temple of religious philosophy. These teachers were chosen, supported, and fully accredited by their respective religious groups. At this time there were about seventy-five teachers on the faculty, and they lived in cottages each accommodating about a dozen persons. Every new moon these groups were changed by the casting of lots. Intolerance, a contentious spirit, or any other disposition to interfere with the smooth running of the community would bring about the prompt and summary dismissal of the offending teacher. He would be unceremoniously dismissed, and his alternate in waiting would be immediately installed in his place.

134:37 (1486:2) These teachers of the various religions made a great effort to show how similar their religions were in regard to the fundamental things of this life and the next. There was but one doctrine which had to be accepted in order to gain a seat on this faculty — every teacher must represent a religion which recognized God — some sort of supreme Deity. There were five independent teachers on the faculty who did not represent any organized religion, and it was as such an independent teacher that Jesus appeared before them.

134:38 (1486:3) [When we, the midwayers, first prepared the summary of Jesus' teachings at Urmia, there arose a disagreement between the seraphim of the churches and the seraphim of progress as to the wisdom of including these teachings in the Urantia Revelation. Conditions of the twentieth century, prevailing in both religion and human governments, are so different from those prevailing in Jesus' day that it was indeed difficult to adapt the Master's teachings at Urmia to the problems of the kingdom of God and the kingdoms of men as these world functions are existent in the twentieth century. We were never able to formulate a statement of the Master's teachings which was acceptable to both groups of these seraphim of planetary government. Finally, the Melchizedek chairman of the revelatory commission appointed a commission of three of our

شرایط مذهبی و سیاسی قرن بیستم در یورنشیا انطباق یافته است، آماده سازد. از این رو، ما سه بینایی ثانویه این انطباق آموزشهای عیسی را تکمیل نمودیم، و اظهارات او را آنطور که آنها را به شرایط کنونی دنیا اطلاق می‌کنیم بازگو نمودیم، و ما اکنون این اظهارات را آنطور که موجود هستند، پس از این که توسط رئیس ملک صادق کمیسیون آشکارسازی الهی ویرایش گشته است، ارائه می‌داریم.]

4- حاکمیت — الهی و بشری

برادری انسانها مبتنی بر پدر بودن خداوند است. خانواده خداوند از مهر خداوند سرچشمه گرفته است — خداوند محبت است. خداوند پدر به گونه‌ای الهی فرزندان را دوست دارد، همگی آنها را.

پادشاهی آسمانی، دولت الهی، مبتنی بر واقعیت حاکمیت الهی است — خداوند روح است. از آنجا که خداوند روح است، این پادشاهی روحانی است. پادشاهی آسمانی نه مادی است و نه صرفاً عقلانی؛ آن یک رابطه معنوی میان خداوند و انسان است.

اگر مذاهب گوناگون حاکمیت معنوی خداوند پدر را به رسمیت بشناسند، آنگاه کلیه این مذاهب در صلح باقی خواهند ماند. فقط هنگامی که یک مذهب تصور می‌کند که به طریقی از کلیه مذاهب دیگر برتر است، و این که نسبت به مذاهب دیگر دارای مرجعیت منحصر به فرد است، چنین مذهبی نسبت به مذاهب دیگر نامدارا خواهد گشت و یا این که به خود اجازه خواهد داد که باورمندان مذهبی دیگر را مورد انیت و آزار قرار دهد.

صلح مذهبی — برادری — هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر این که کلیه مذاهب مایل باشند که خود را از تمامی مرجعیت مذهبی کاملاً تهی سازند و از تمامی برداشتهای حاکمیت معنوی به طور کامل صرف نظر کنند. تنها خدا روح حاکم است.

شما نمی‌توانید بدون داشتن جنگهای مذهبی، میان مذاهب برابری (آزادی مذهبی) داشته باشید، مگر این که کلیه مذاهب رضایت دهند که تمامی حاکمیت مذهبی را به یک سطح فوق بشری، به خود خدا، انتقال دهند.

پادشاهی آسمانی در قلوب انسانها یگانگی مذهبی (نه لزوماً همسانی) ایجاد خواهد کرد، زیرا هر گروه و کلیه گروههای مذهبی که در بر گیرنده چنین باورمندان مذهبی هستند از تمامی پنداشتهای اتوریته مذهبی — حاکمیت مذهبی — آزاد خواهند بود.

خداوند روح است، و خداوند قطعه‌ای از وجود روحی خود را عطا می‌دارد تا در قلب انسان سکنی گزیند. کلیه انسانها از نظر روحی برابرند. پادشاهی آسمانی عاری از کاستها، طبقات، سطوح اجتماعی، و گروههای اقتصادی است. شما همگی خواهر و برادر هستید.

اما درست در لحظه‌ای که شما از حاکمیت روحی خدای پدر نظر بر می‌افکنید، یک مذهب شروع خواهد کرد که برتری خود را روی سایر مذاهب اعمال گرداند؛

number to prepare our view of the Master's Urmia teachings as adapted to twentieth-century religious and political conditions on Urantia. Accordingly, we three secondary midwayers completed such an adaptation of Jesus' teachings, restating his pronouncements as we would apply them to present-day world conditions, and we now present these statements as they stand after having been edited by the Melchizedek chairman of the revelatory commission.]

4. SOVEREIGNTY — DIVINE AND HUMAN

134:4.1 (1486.4) The brotherhood of men is founded on the fatherhood of God. The family of God is derived from the love of God — God is love. God the Father divinely loves his children, all of them.

134:4.2 (1486.5) The kingdom of heaven, the divine government, is founded on the fact of divine sovereignty — God is spirit. Since God is spirit, this kingdom is spiritual. The kingdom of heaven is neither material nor merely intellectual; it is a spiritual relationship between God and man.

134:4.3 (1486.6) If different religions recognize the spirit sovereignty of God the Father, then will all such religions remain at peace. Only when one religion assumes that it is in some way superior to all others, and that it possesses exclusive authority over other religions, will such a religion presume to be intolerant of other religions or dare to persecute other religious believers.

134:4.4 (1487.1) Religious peace — brotherhood — can never exist unless all religions are willing to completely divest themselves of all ecclesiastical authority and fully surrender all concept of spiritual sovereignty. God alone is spirit sovereign.

134:4.5 (1487.2) You cannot have equality among religions (religious liberty) without having religious wars unless all religions consent to the transfer of all religious sovereignty to some superhuman level, to God himself.

134:4.6 (1487.3) The kingdom of heaven in the hearts of men will create religious unity (not necessarily uniformity) because any and all religious groups composed of such religious believers will be free from all notions of ecclesiastical authority — religious sovereignty.

134:4.7 (1487.4) God is spirit, and God gives a fragment of his spirit self to dwell in the heart of man. Spiritually, all men are equal. The kingdom of heaven is free from castes, classes, social levels, and economic groups. You are all brethren.

134:4.8 (1487.5) But the moment you lose sight of the spirit sovereignty of God the Father, some one religion will begin to assert its superiority over other

و سپس، به جای صلح در زمین و خواست نیکو در میان انسانها، مناقشات، تهمت‌های متقابل، حتی جنگهای مذهبی، اقلاً جنگ میان مذهبگرایان، آغاز خواهد گشت.

موجودات برخوردار از اراده آزاد که خود را با یکدیگر برابر تلقی می‌کنند، تا وقتی که متقابلاً ادعای نکنند که تحت استیلائی نوعی ابرحاکمیت، مرجعیتی فراتر و بالاتر از خودشان، هستند، دیر یا زود وسوسه می‌شوند که توان خود را برای نیل به قدرت و مرجعیت روی اشخاص و گروهها امتحان کنند. مفهوم برابری هرگز صلح نمی‌آورد، به جز در شناخت متقابل نوعی تأثیر فراگیر ابرحاکمیت.

مذهبگرایان ارومیه بدین علت در صلح و آرامش نسبی با یکدیگر زندگی کردند که از تمامی باورهایشان به حاکمیت مذهبی به طور کامل دست کشیده بودند. آنها از نظر معنوی همگی به یک خدای مطلق باور داشتند. از نظر اجتماعی، مرجعیت کامل و چالش‌ناپذیر در دست رهبرشان سیمبوتون بود. آنها به خوبی می‌دانستند که برای هر آموزگاری که در صدد سلطه‌گری بر آموزگاران همیارشان برآید چه اتفاقی می‌افتاد. هیچ صلح پایدار مذهبی نمی‌تواند در یورشیا برقرار گردد، مگر این که تمامی گروههای مذهبی به طور آزادانه از کلیه پنداشتهای خود در زمینه لطف الهی، مردم برگزیده، و حاکمیت مذهبی دست بکشند. تنها وقتی که خدای پدر در تعالیت قرار گیرد انسانها برادران مذهبی خواهند شد و در زمین در صلح مذهبی با یکدیگر زندگی خواهند کرد.

5- حاکمیت سیاسی

[در حالی که آموزش استاد در رابطه با حاکمیت خداوند یک حقیقت است — و تنها به واسطه پدیداری متعاقب مذهب درباره او در میان مذاهب دنیا پیچیده می‌شود — مطالب او در رابطه با حاکمیت سیاسی به واسطه تکامل سیاسی حیات ملت در طول هزار و نهصد سال گذشته و بیشتر به اندازه زیاد پیچیده می‌شود. در ایام عیسی تنها دو قدرت بزرگ جهانی وجود داشتند — امپراتوری روم در باختر و امپراتوری هان در خاور — و اینها توسط پادشاهی پارتها و سایر سرزمینهای بینابین نواحی خزر و ترکستان به اندازه زیاد از هم جدا شده بودند. از این رو ما در مطالب زیرین از جوهر آموزشهای استاد در ارومیه در رابطه با حاکمیت سیاسی به اندازه زیادتیر فاصله گرفته‌ایم، و در همان حال تلاش کرده‌ایم که مفهوم این آموزشها را آنطور که به مرحله ویژه بحرانی تکامل حاکمیت سیاسی در قرن بیستم بعد از مسیح قابل اطلاق است توصیف کنیم.]

تا هنگامی که ملتها به تصورات خیالی حاکمیت نامحدود ملی دلبسته‌اند جنگ در یورشیا هرگز خاتمه نخواهد یافت. تنها دو سطح از حاکمیت نسبی در یک کره مسکونی وجود دارد: خواست آزاد معنوی فرد انسانی و حاکمیت جمعی نوع بشر به عنوان یک کل. میان سطح موجود منفرد بشری و سطح کل نوع بشر، تمامی گروه‌بندیها و انجمنها نسبی و گذرا هستند، و تا

religions; and then, instead of peace on earth and good will among men, there will start dissensions, recriminations, even religious wars, at least wars among religionists.

134:4.9 (1487.6) Freewill beings who regard themselves as equals, unless they mutually acknowledge themselves as subject to some supersovereignty, some authority over and above themselves, sooner or later are tempted to try out their ability to gain power and authority over other persons and groups. The concept of equality never brings peace except in the mutual recognition of some overcontrolling influence of supersovereignty.

134:4.10 (1487.7) The Urmia religionists lived together in comparative peace and tranquillity because they had fully surrendered all their notions of religious sovereignty. Spiritually, they all believed in a sovereign God; socially, full and unchallengeable authority rested in their presiding head — Cymboyton. They well knew what would happen to any teacher who assumed to lord it over his fellow teachers. There can be no lasting religious peace on Urantia until all religious groups freely surrender all their notions of divine favor, chosen people, and religious sovereignty. Only when God the Father becomes supreme will men become religious brothers and live together in religious peace on earth.

5. POLITICAL SOVEREIGNTY

134:5.1 (1487.8) [While the Master's teaching concerning the sovereignty of God is a truth — only complicated by the subsequent appearance of the religion about him among the world's religions — his presentations concerning political sovereignty are vastly complicated by the political evolution of nation life during the last nineteen hundred years and more. In the times of Jesus there were only two great world powers — the Roman Empire in the West and the Han Empire in the East — and these were widely separated by the Parthian kingdom and other intervening lands of the Caspian and Turkestan regions. We have, therefore, in the following presentation departed more widely from the substance of the Master's teachings at Urmia concerning political sovereignty, at the same time attempting to depict the import of such teachings as they are applicable to the peculiarly critical stage of the evolution of political sovereignty in the twentieth century after Christ.]

134:5.2 (1487.9) War on Urantia will never end so long as nations cling to the illusive notions of unlimited national sovereignty. There are only two levels of relative sovereignty on an inhabited world: the spiritual free will of the individual mortal and the collective sovereignty of mankind as a whole. Between the level of the individual human being and the level of the total of mankind, all groupings and

جایی از ارزش برخوردارند که سعادت، سلامت، و پیشرفت فرد و جمع کل سیاره‌ای — انسان و نوع بشر — را تقویت می‌کنند.

آموزگاران مذهبی باید همیشه به یاد داشته باشند که حاکمیت معنوی خداوند بالاتر از کلیه وفاداریهای بینایی و میان مرحله‌ای معنوی قرار دارد. روزی حکمرانان مدنی یاد خواهند گرفت که والامرتبه‌ها در پادشاهیهای انسانها حکومت می‌کنند.

این فرمانروایی والامرتبه‌ها در پادشاهیهای انسانها برای منفعت خاص هر گروه ویژه مورد لطف واقع شده از انسانها نیست. چیزی به نام "مردم برگزیده" وجود ندارد. فرمانروایی والامرتبه‌ها، کنترل‌کنندگان فراگیر تکامل سیاسی، یک فرمانروایی است که برای ترویج بیشترین سعادت‌مندی برای بیشترین تعداد کلیه انسانها و برای بزرگترین طول زمان طراحی شده است.

حاکمیت قدرت است و از طریق سازماندهی رشد می‌کند. این رشد سازماندهی قدرت سیاسی نیک و صحیح است، زیرا به این تمایل دارد که بخشهای پیوسته گسترش‌یافته جمع نوع بشر را در بر گیرد. اما همین رشد سازمانهای سیاسی در هر مرحله بینابین میان سازماندهی آغازین و طبیعی قدرت سیاسی — خانواده — و اوج نهایی رشد سیاسی — دولت تمامی نوع بشر، توسط تمامی نوع بشر، و برای تمامی نوع بشر — یک مشکل ایجاد می‌کند.

حاکمیت سیاسی با شکل‌گیری قدرت والدین در گروه خانواده آغاز می‌شود، و با تداخل تدریجی خانواده‌ها در یکدیگر به شکل قبایل هم‌تباری که به دلایل گوناگون به صورت واحدهای قبیله‌ای — گروه‌بندیهای فوق هم‌تبار سیاسی — متحد می‌شوند از طریق سازماندهی تکامل می‌یابد. و سپس قبایل از طریق بازرگانی، داد و ستد، و کشورگشایی به صورت یک ملت متحد می‌شوند، در حالی که خود ملتها گاهی اوقات از طریق امپراتوری متحد می‌شوند.

به تدریج که حاکمیت از گروههای کوچکتر به گروههای بزرگتر انتقال می‌یابد، جنگها کاهش می‌یابند. بدین معنی که جنگهای جزئی میان ملتهای کوچکتر کاهش می‌یابند، اما به تدریج که ملتهای خود مختار بزرگتر و بزرگتر می‌شوند، امکان جنگهای بزرگتر افزایش می‌یابد. در مدتی کوتاه، هنگامی که تمامی دنیا مورد کاوش قرار گرفت و اشغال گردید، هنگامی که ملتها اندک، قوی، و قدرتمند هستند، هنگامی که این ملتهای بزرگ و ظاهراً خود مختار مرزهایشان در مجاورت هم قرار می‌گیرد، هنگامی که تنها اقیانوسها آنها را از هم جدا می‌سازد، آنگاه صحنه برای جنگهای عمده، ستیزهای جهانی آماده می‌شود. ملتهای به اصطلاح خود مختار نمی‌توانند بدون ایجاد تضاد و منتج شدن کارشان به جنگ در ناسازگاری و اختلاف نظر باقی بمانند.

دشواری در تکامل حاکمیت سیاسی از سطح خانواده تا سطح کلیه افراد بشر در مقاومت در برابر تغییر نهفته است که در کلیه سطوح بینابین نمایان است. خانواده‌ها در مواقعی قبیله خود را به چالش طلبیده‌اند، در حالی که قبایل و طایفه‌ها نسبت به حاکمیت کشور مرز و بوم خود اغلب برانداز بوده‌اند. هر تکامل جدید و

associations are relative, transitory, and of value only in so far as they enhance the welfare, well-being, and progress of the individual and the planetary grand total — man and mankind.

134:53 (1488:1) Religious teachers must always remember that the spiritual sovereignty of God overrides all intervening and intermediate spiritual loyalties. Someday civil rulers will learn that the Most Highs rule in the kingdoms of men.

134:54 (1488:2) This rule of the Most Highs in the kingdoms of men is not for the especial benefit of any especially favored group of mortals. There is no such thing as a "chosen people." The rule of the Most Highs, the overcontrollers of political evolution, is a rule designed to foster the greatest good to the greatest number of all men and for the greatest length of time.

134:55 (1488:3) Sovereignty is power and it grows by organization. This growth of the organization of political power is good and proper, for it tends to encompass ever-widening segments of the total of mankind. But this same growth of political organizations creates a problem at every intervening stage between the initial and natural organization of political power — the family — and the final consummation of political growth — the government of all mankind, by all mankind, and for all mankind.

134:56 (1488:4) Starting out with parental power in the family group, political sovereignty evolves by organization as families overlap into consanguineous clans which become united, for various reasons, into tribal units — superconsanguineous political groupings. And then, by trade, commerce, and conquest, tribes become unified as a nation, while nations themselves sometimes become unified by empire.

134:57 (1488:5) As sovereignty passes from smaller groups to larger groups, wars are lessened. That is, minor wars between smaller nations are lessened, but the potential for greater wars is increased as the nations wielding sovereignty become larger and larger. Presently, when all the world has been explored and occupied, when nations are few, strong, and powerful, when these great and supposedly sovereign nations come to touch borders, when only oceans separate them, then will the stage be set for major wars, world-wide conflicts. So-called sovereign nations cannot rub elbows without generating conflicts and eventuating wars.

134:58 (1488:6) The difficulty in the evolution of political sovereignty from the family to all mankind, lies in the inertia-resistance exhibited on all intervening levels. Families have, on occasion, defied their clan, while clans and tribes have often been subversive of the sovereignty of the territorial state. Each new and

آینده نگرانه حاکمیت سیاسی از طریق "مراحل چوب بست" پیشرفتهای پیشین در سازماندهی سیاسی دچار دشواری و اختلال می‌شود و همیشه شده است. و این امر صحت دارد، زیرا تغییر دادن وفاداریهای بشری، آنگاه که به حرکت درآیند، مشکل است. همان وفاداری که تکامل قبیله را میسر می‌سازد، تکامل ابرقبیله — کشور حاوی مرز و بوم — را دشوار می‌سازد. و همان وفاداری (وطن پرستی) که تکامل کشور دارای مرز و بوم را میسر می‌سازد، توسعه تکاملی دولت تمامی نوع بشر را به اندازه زیاد پیچیده می‌سازد.

حاکمیت سیاسی از میان واگذار کردن خود مختاری به وجود می‌آید، ابتدا توسط فرد در درون خانواده و سپس توسط خانواده‌ها و طایفه‌ها در رابطه با قبیله و گروهبندهای بزرگتر. این انتقال تدریجی خود مختاری از سازمانهای سیاسی کوچکتر به پیوسته بزرگتر از هنگام تأسیس سلسله‌های مینگ و مغول به طور کلی به گونه‌ای کاهش نیافته در خاور ادامه یافته است. آن در غرب برای بیش از یک هزار سال تا پایان جنگ جهانی حکم فرما بود، تا این که در آن هنگام یک جنبش تأسف‌آور عقب‌گرا این روند نرمال را از طریق برقراری مجدد حاکمیت اضمحلال یافته سیاسی گروههای متعدد کوچک در اروپا به طور موقت معکوس نمود.

یورنیشیا از صلح پایدار بهرمنند نخواهد شد تا این که ملت‌های موسوم به خود مختار قدرتهای تام خود را به دستان برادری انسانها — دولت نوع بشر — به گونه‌ای هوشمندانه و به طور کامل تسلیم کنند. انترناسیونالیسم — اتحادیه ملت‌ها — هرگز نمی‌تواند برای نوع بشر صلح دائم بیاورد. کنفدراسیونهای جهانی ملت‌ها از جنگهای جزئی به گونه‌ای مؤثر پیشگیری خواهند کرد و به گونه‌ای قابل پذیرش ملت‌های کوچکتر را کنترل خواهند نمود، اما آنها از جنگهای جهانی پیشگیری نخواهند کرد و سه، چهار، یا پنج عدد از قدرتمندترین دولت‌ها را نیز کنترل نخواهند نمود. در شرایط تضادهای واقعی، یکی از این قدرتهای جهانی از اتحادیه بیرون خواهد آمد و اعلام جنگ خواهد کرد. شما نمی‌توانید تا زمانی که ملت‌ها با ویروس توهم حاکمیت ملی آلوده باقی می‌مانند از رفتن آنها به جنگ پیشگیری کنید. انترناسیونالیسم گامی در جهت درست است. یک نیروی پلیسی بین‌المللی از جنگهای جزئی بسیاری پیشگیری خواهد کرد، اما در پیشگیری از جنگهای عمده، تضاد میان دولت‌های بزرگ نظامی زمین مؤثر خواهد بود.

به تدریج که تعداد ملت‌های به راستی خود مختار (قدرتهای بزرگ) کاهش می‌یابد، فرصت و نیاز، هر دو، برای دولت نوع بشر افزایش می‌یابد. هنگامی که فقط تعداد اندکی از قدرتهای به راستی خود مختار (بزرگ) وجود دارند، یا باید برای برتری ملی (شاهانه) دست به مبارزه مرگ و زندگی بزنند، و یا باید از طریق تسلیم داوطلبانه امتیازات مشخص حاکمیت، هسته اساسی نیروی فوق ملی را که به عنوان آغاز حاکمیت واقعی تمامی نوع بشر به کار گرفته خواهد شد ایجاد نمایند.

صلح به یورنیشیا نخواهد آمد تا این که هر ملت به اصطلاح خود مختار قدرتش را برای انجام جنگ به دستان یک دولت نماینده از تمامی نوع بشر بسپارد.

forward evolution of political sovereignty is (and has always been) embarrassed and hampered by the "scaffolding stages" of the previous developments in political organization. And this is true because human loyalties, once mobilized, are hard to change. The same loyalty which makes possible the evolution of the tribe, makes difficult the evolution of the supertribe — the territorial state. And the same loyalty (patriotism) which makes possible the evolution of the territorial state, vastly complicates the evolutionary development of the government of all mankind.

134:5.9 (1488.7) Political sovereignty is created out of the surrender of self-determinism, first by the individual within the family and then by the families and clans in relation to the tribe and larger groupings. This progressive transfer of self-determination from the smaller to ever larger political organizations has generally proceeded unabated in the East since the establishment of the Ming and the Mogul dynasties. In the West it obtained for more than a thousand years right on down to the end of the World War, when an unfortunate retrograde movement temporarily reversed this normal trend by re-establishing the submerged political sovereignty of numerous small groups in Europe.

134:5.10 (1489.1) Urantia will not enjoy lasting peace until the so-called sovereign nations intelligently and fully surrender their sovereign powers into the hands of the brotherhood of men — mankind government. Internationalism — Leagues of Nations — can never bring permanent peace to mankind. World-wide confederations of nations will effectively prevent minor wars and acceptably control the smaller nations, but they will not prevent world wars nor control the three, four, or five most powerful governments. In the face of real conflicts, one of these world powers will withdraw from the League and declare war. You cannot prevent nations going to war as long as they remain infected with the delusional virus of national sovereignty. Internationalism is a step in the right direction. An international police force will prevent many minor wars, but it will not be effective in preventing major wars, conflicts between the great military governments of earth.

134:5.11 (1489.2) As the number of truly sovereign nations (great powers) decreases, so do both opportunity and need for mankind government increase. When there are only a few really sovereign (great) powers, either they must embark on the life and death struggle for national (imperial) supremacy, or else, by voluntary surrender of certain prerogatives of sovereignty, they must create the essential nucleus of supernational power which will serve as the beginning of the real sovereignty of all mankind.

134:5.12 (1489.3) Peace will not come to Urantia until every so-called sovereign nation surrenders its power to make war into the hands of a representative government of all mankind. Political

حاکمیت سیاسی در سرشت مردمان دنیا است. آنگاه که تمامی مردمان یورنشیا یک دولت جهانی را ایجاد کنند، از این حق و قدرت برخوردارند که چنین دولتی را خود مختار بسازند؛ و هنگامی که چنین قدرت نماینده یا مکرراتیک جهانی نیروهای زمینی، هوایی، و دریایی کره زمین را کنترل نماید، صلح در زمین و خواست نیک در میان انسانها می‌تواند استیلا یابد، اما این امر تا آن هنگام رخ نخواهد داد.

یک نمونه مهم قرن نوزدهم و بیستم را مورد استفاده قرار می‌دهیم: چهل و هشت ایالات اتحادیه فدرال آمریکا برای منتهای از صلح برخوردار بوده‌اند. آنها دیگر در میان خود جنگی ندارند. آنها حاکمیت خود را به دولت فدرال تسلیم کرده‌اند، و از طریق حکم داوری جنگ، آنها تمامی خواسته‌هایشان را نسبت به توهّمات خود مختاری ترک نموده‌اند. در حالی که هر ایالت امور داخلی خود را تنظیم می‌کند، درگیر روابط خارجی، گمرکات، مهاجرت، امور نظامی، یا تجارت بین ایالتی نیست. تک تک ایالات نیز خود را با امور شهروندی درگیر نمی‌سازند. تنها هنگامی که حاکمیت دولت فدرال به طریقی مورد مخاطره واقع می‌شود، چهل و هشت ایالت متحمل اثرات ویرانگر جنگ می‌شوند.

این چهل و هشت ایالت که استدلالات فریب‌آمیز دوگانه حاکمیت و خود مختاری را ترک نموده‌اند، از صلح و آرامش بین ایالتی بهره‌مند هستند. به همین ترتیب هنگامی که ملت‌های یورنشیا حاکمیت‌های مربوطه خویش را به طور آزادانه به دستان یک دولت سراسری — حاکمیت برادری انسانها — تسلیم کنند، شروع به بهرموری از صلح خواهند نمود. در این کشور جهانی ملت‌های کوچک به اندازه ملت بزرگ قدرتمند خواهند بود، حتی همانطور که ایالت کوچک رد آیلند در کنگره آمریکا برای خود دارای دو سناتور است، و درست همانطور که ایالت پرجمعیت نیویورک یا ایالت بزرگ نگزاس چنین می‌باشد.

حاکمیت محدود (ایالتی) این چهل و هشت ایالت توسط انسانها و برای انسانها آفریده شد. حاکمیت (ملی) ابرایالت اتحادیه فدرال آمریکا توسط سیزده ایالت آغازین این ایالتها برای منفعت خودشان و برای منفعت انسانها ایجاد گشت. روزی حاکمیت فوق ملی دولت سیاره‌ای نوع بشر به همین ترتیب توسط ملت‌ها برای منفعت خودشان و برای منفعت تمامی انسانها ایجاد خواهد شد.

شهروندان برای منفعت دولتها به وجود نمی‌آیند؛ دولتها سازمانهایی هستند که برای منفعت انسانها ایجاد و ابداع می‌شوند. هیچ پایانی برای تکامل حاکمیت سیاسی، کمتر از پدیداری دولت حاکمیت تمامی انسانها، نمی‌تواند وجود داشته باشد. کلیه حاکمیت‌های دیگر در ارزش نسبی، در فحوا متوسط، و در مرتبت پایین‌تر هستند.

با پیشرفت علمی، جنگ‌ها بیشتر و بیشتر ویران‌کنندتر خواهند شد، تا این که آنها تقریباً به لحاظ نژادی انتحاری شوند. چند جنگ جهانی باید جنگیده شود و چند اتحادیه ملت‌ها باید شکست بخورند تا این که انسانها مایل شوند دولت نوع بشر را تأسیس کنند و شروع به

sovereignty is innate with the peoples of the world. When all the peoples of Urantia create a world government, they have the right and the power to make such a government SOVEREIGN; and when such a representative or democratic world power controls the world's land, air, and naval forces, peace on earth and good will among men can prevail — but not until then.

134:5.13 (1489.4) To use an important nineteenth- and twentieth-century illustration: The forty-eight states of the American Federal Union have long enjoyed peace. They have no more wars among themselves. They have surrendered their sovereignty to the federal government, and through the arbitrament of war, they have abandoned all claims to the delusions of self-determination. While each state regulates its internal affairs, it is not concerned with foreign relations, tariffs, immigration, military affairs, or interstate commerce. Neither do the individual states concern themselves with matters of citizenship. The forty-eight states suffer the ravages of war only when the federal government's sovereignty is in some way jeopardized.

134:5.14 (1489.5) These forty-eight states, having abandoned the twin sophistries of sovereignty and self-determination, enjoy interstate peace and tranquillity. So will the nations of Urantia begin to enjoy peace when they freely surrender their respective sovereignties into the hands of a global government — the sovereignty of the brotherhood of men. In this world state the small nations will be as powerful as the great, even as the small state of Rhode Island has its two senators in the American Congress just the same as the populous state of New York or the large state of Texas.

134:5.15 (1490.1) The limited (state) sovereignty of these forty-eight states was created by men and for men. The superstate (national) sovereignty of the American Federal Union was created by the original thirteen of these states for their own benefit and for the benefit of men. Sometime the supernational sovereignty of the planetary government of mankind will be similarly created by nations for their own benefit and for the benefit of all men.

134:5.16 (1490.2) Citizens are not born for the benefit of governments; governments are organizations created and devised for the benefit of men. There can be no end to the evolution of political sovereignty short of the appearance of the government of the sovereignty of all men. All other sovereignties are relative in value, intermediate in meaning, and subordinate in status.

134:5.17 (1490.3) With scientific progress, wars are going to become more and more devastating until they become almost racially suicidal. How many world wars must be fought and how many leagues of nations must fail before men will be willing to establish the government of mankind and begin to

بهرموری از برکات صلح دائم کنند و با آرامش خواست نیک — نیک خواهی جهانی — در میان انسانها شروع به کامیابی کنند؟

enjoy the blessings of permanent peace and thrive on the tranquillity of good will — world-wide good will — among men?

6- قانون، آزادی، و حاکمیت

اگر یک انسان خواستار آزادی — رهایی — باشد، باید به خاطر داشته باشد که کلیه انسانهای دیگر مشتاق همان آزادی هستند. گروههایی از چنین انسانهای دوستدار آزادی بدون این که مطیع چنین قوانین، مقررات، و آیینهایی شوند که بتوانند به هر شخص همان درجه از آزادی را عطا کنند، نمیتوانند در صلح با هم زندگی کنند، در حالی که در همان حال یک درجه برابر از آزادی را برای کلیه هموعان انسانی او حفظ کنند. اگر بنا باشد که یک انسان مطلقاً آزاد باشد، پس انسان دیگر باید یک برده مطلق شود. و سرشت نسبی آزادی به لحاظ اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی حقیقی است. آزادی هدیه تمدن است که از طریق اجرای قانون میسر می شود.

مذهب از نظر معنوی این را میسر می سازد که برادری انسانها تحقق یابد، اما به دولت نوع بشر نیاز خواهد بود که مشکلات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی را که با چنین هدف شادی و کارایی بشری مرتبطند تنظیم کند.

درست تا هنگامی که حاکمیت سیاسی دنیا توسط یک گروه از کشورهای یک ملیتی تقسیم شده و به گونه ای غیر عادلانه نگاه داشته شده است، جنگها و شایعه جنگها پیش خواهند آمد — ملت بر علیه ملت قیام خواهد کرد. انگلستان، اسکاتلند، و ویلز همیشه با هم می جنگیدند، تا این که آنها حاکمیت مربوطه شان را رها ساختند، و آن را به ممالک متحده بریتانیا سپردند.

یک جنگ جهانی دیگر به ملت های موسوم به خود مختار یاد خواهد داد که نوعی فدراسیون را شکل دهند، و بدین ترتیب ساختار پیشگیری از جنگ های کوچک، جنگ های بین ملت های کوچکتر را ایجاد کنند. اما جنگ های جهانی ادامه خواهند یافت تا این که دولت نوع بشر ایجاد گردد. حاکمیت جهانی از جنگ های جهانی پیشگیری خواهد کرد — هیچ چیز دیگر نمیتواند این کار را انجام دهد.

چهل و هشت ایالات آزاد آمریکا در صلح با هم زندگی می کنند. آنها در زمره شهروندان این چهل و هشت ایالات کلیه ملیتها و نژادهای گوناگونی هستند که در ملت های پیوسته در حال جنگ اروپا زندگی می کنند. این آمریکاییها نمایانگر تقریباً کلیه مذاهب و گروهها و فرقه های مذهبی تمامی دنیای بزرگ هستند، و با این وجود اینجا در آمریکای شمالی آنها در صلح با هم زندگی می کنند. و این تماماً به این دلیل میسر شده است که این چهل و هشت ایالت از حاکمیت خود صرف نظر کرده اند و کلیه پنداشتهای به اصطلاح حقوق خود مختاری را ترک نموده اند.

مسئله ربطی به تسلیحات یا خلع سلاح ندارد. و موضوع احضار به خدمت سربازی یا خدمت داوطلبانه نظامی نیز به این مشکلات حفظ صلح جهانی وارد نمی شود. اگر شما هر شکل از تسلیحات مدرن مکانیکی و کلیه انواع مواد انفجاری را از دست ملت های قدرتمند

6. LAW, LIBERTY, AND SOVEREIGNTY

134:61 (1490:4) If one man craves freedom — liberty — he must remember that *all* other men long for the same freedom. Groups of such liberty-loving mortals cannot live together in peace without becoming subservient to such laws, rules, and regulations as will grant each person the same degree of freedom while at the same time safeguarding an equal degree of freedom for all of his fellow mortals. If one man is to be absolutely free, then another must become an absolute slave. And the relative nature of freedom is true socially, economically, and politically. Freedom is the gift of civilization made possible by the enforcement of LAW.

134:62 (1490:5) Religion makes it spiritually possible to realize the brotherhood of men, but it will require mankind government to regulate the social, economic, and political problems associated with such a goal of human happiness and efficiency.

134:63 (1490:6) There shall be wars and rumors of wars — nation will rise against nation — just as long as the world's political sovereignty is divided up and unjustly held by a group of nation-states. England, Scotland, and Wales were always fighting each other until they gave up their respective sovereignties, reposing them in the United Kingdom.

134:64 (1490:7) Another world war will teach the so-called sovereign nations to form some sort of federation, thus creating the machinery for preventing small wars, wars between the lesser nations. But global wars will go on until the government of mankind is created. Global sovereignty will prevent global wars — nothing else can.

134:65 (1490:8) The forty-eight American free states live together in peace. There are among the citizens of these forty-eight states all of the various nationalities and races that live in the ever-warring nations of Europe. These Americans represent almost all the religions and religious sects and cults of the whole wide world, and yet here in North America they live together in peace. And all this is made possible because these forty-eight states have surrendered their sovereignty and have abandoned all notions of the supposed rights of self-determination.

134:66 (1490:9) It is not a question of armaments or disarmament. Neither does the question of conscription or voluntary military service enter into these problems of maintaining world-wide peace. If you take every form of modern mechanical

بگیرید، تا زمانی که آنها به توهمات خود در رابطه با حق الهی حاکمیت ملی چسبیده‌اند، با مشت، سنگ، و چماق خواهند جنگید.

جنگ بیماری بزرگ و وحشتناک انسان نیست؛ جنگ یک نشان بیماری، یک نتیجه است. بیماری واقعی ویروس حاکمیت ملی است.

ملتهای یورنشیا از حاکمیت واقعی برخوردار نبوده‌اند؛ آنها هرگز حاکمیتی نداشته‌اند که آنها را از اثرات تخریبی و ویرانگریهای جنگهای جهانی حفظ نماید. در ایجاد دولت جهانی نوع بشر، ملتها از حاکمیت دست نمی‌کشند، بلکه در واقع یک حاکمیت واقعی، با حسن نیت، و پایدار جهانی ایجاد می‌کنند که از آن پس به طور کامل قادر خواهد بود از آنها در برابر کلیه جنگها به طور کامل محافظت کند. امور محلی از طریق دولتهای محلی اداره خواهد شد؛ امور ملی از طریق دولتهای ملی؛ و امور بین‌المللی توسط دولت جهانی مدیریت خواهد شد.

صلح جهانی نمی‌تواند از طریق پیمانها، دیپلماسی، سیاستهای خارجی، ائتلافها، توازنهای قدرت، یا هر نوع دیگر از جا به جایی موقت با حاکمیتهای ملی‌گرایانه حفظ شود. قانون جهانی باید از طریق دولت جهانی — حاکمیت تمامی نوع بشر — به وجود آید و اجرا شود.

تحت دولت جهانی فرد از آزادی بسیار بیشتری بهره‌مند خواهد شد. امروزه شهروندان قدرتهای بزرگ به گونه‌ای تقریباً طاقت‌فرسا تحت پرداخت مالیات قرار می‌گیرند، تحت نظارت درمی‌آیند، و کنترل می‌شوند، و هنگامی که دولتهای ملی مایل باشند که حاکمیت خود را در رابطه با امور بین‌المللی به دستان دولت جهانی بسپارند بخش عمده این مداخله کنونی در آزادیهای فردی از میان خواهد رفت.

تحت دولت جهانی یک فرصت واقعی برای درک آزادیهای شخصی دموکراسی حقیقی و بهره‌مندی از آن به گروههای ملی داده خواهد شد. سفسطه خود مختاری پایان خواهد یافت. با تنظیم جهانی پول و بازرگانی، عصر نوین صلح جهانی خواهد آمد. به زودی یک زبان جهانی می‌تواند به وجود آید، و حداقل روزی آمیدی به داشتن یک مذهب جهانی — یا مذهبی با یک دیدگاه جهانی — وجود خواهد داشت.

امنیت جمعی هرگز موجب صلح نخواهد شد تا این که جمع شامل تمامی نوع بشر شود.

حاکمیت سیاسی دولت نماینده نوع بشر صلح پایدار در زمین را خواهد آورد، و برادری معنوی انسان برای ابد نیکخواهی را در میان کلیه انسانها تضمین خواهد نمود. و هیچ راه دیگری وجود ندارد که از طریق آن صلح در زمین و نیکخواهی در میان انسانها بتواند تحقق یابد.

بعد از مرگ سیمبویتون پسران او در حفظ یک هیئت استادان صلح جو با مشکلات بزرگی رو به رو شدند. اگر آموزگاران مسیحی دوران بعد که به هیئت استادان ارومیه پیوستند خردمندی بیشتری به نمایش گذارده بودند و شکیبایی بیشتری به کار بسته بودند اثرات آموزشهای عیسی بسیار بزرگتر می‌شد.

armaments and all types of explosives away from strong nations, they will fight with fists, stones, and clubs as long as they cling to their delusions of the divine right of national sovereignty.

134:67 (1491.1) War is not man's great and terrible disease; war is a symptom, a result. The real disease is the virus of national sovereignty.

134:68 (1491.2) Urantia nations have not possessed real sovereignty; they never have had a sovereignty which could protect them from the ravages and devastations of world wars. In the creation of the global government of mankind, the nations are not giving up sovereignty so much as they are actually creating a real, bona fide, and lasting world sovereignty which will henceforth be fully able to protect them from all war. Local affairs will be handled by local governments; national affairs, by national governments; international affairs will be administered by global government.

134:69 (1491.3) World peace cannot be maintained by treaties, diplomacy, foreign policies, alliances, balances of power, or any other type of makeshift juggling with the sovereignties of nationalism. World law must come into being and must be enforced by world government — the sovereignty of all mankind.

134:70 (1491.4) The individual will enjoy far more liberty under world government. Today, the citizens of the great powers are taxed, regulated, and controlled almost oppressively, and much of this present interference with individual liberties will vanish when the national governments are willing to trustee their sovereignty as regards international affairs into the hands of global government.

134:71 (1491.5) Under global government the national groups will be afforded a real opportunity to realize and enjoy the personal liberties of genuine democracy. The fallacy of self-determination will be ended. With global regulation of money and trade will come the new era of world-wide peace. Soon may a global language evolve, and there will be at least some hope of sometime having a global religion — or religions with a global viewpoint.

134:72 (1491.6) Collective security will never afford peace until the collectivity includes all mankind.

134:73 (1491.7) The political sovereignty of representative mankind government will bring lasting peace on earth, and the spiritual brotherhood of man will forever insure good will among all men. And there is no other way whereby peace on earth and good will among men can be realized.

134:74 (1491.8) After the death of Cymboyton, his sons encountered great difficulties in maintaining a peaceful faculty. The repercussions of Jesus' teachings would have been much greater if the later Christian teachers who joined the Urmia faculty had exhibited more wisdom and exercised more

tolerance.

^{134:6.15 (1491.9)} Cymboyton's eldest son had appealed to Abner at Philadelphia for help, but Abner's choice of teachers was most unfortunate in that they turned out to be unyielding and uncompromising. These teachers sought to make their religion dominant over the other beliefs. They never suspected that the oft-referred-to lectures of the caravan conductor had been delivered by Jesus himself.

^{134:6.16 (1491.10)} As confusion increased in the faculty, the three brothers withdrew their financial support, and after five years the school closed. Later it was reopened as a Mithraic temple and eventually burned down in connection with one of their orgiastic celebrations.

بزرگترین پسر سیمبوتون از ابنر در فیладельفیه درخواست کمک کرد، اما انتخاب آموزگاران توسط ابنر بسیار ناخجسته بود، بدین لحاظ که آنها انعطاف ناپذیر و سازش ناپذیر از آب درآمدند. این آموزگاران درصدد این برآمدند که مذهبشان را روی اعتقادات دیگر مسلط کنند. آنها هرگز گمان نبردند که سخنرانیهای راهنمای کاروان که اغلب به آن اشاره می‌شد توسط خود عیسی انجام یافته بود.

به تدریج که در هیئت استادان سردرگمی افزایش یافت، سه برادر از کمک مالی خود دست کشیدند، و بعد از پنج سال مدرسه بسته شد. بعدها آن به عنوان یک معبد میترائی بازگشایی شد و سرانجام در ارتباط با یکی از جشنهای سرمستانه آنها در اثر آتش سوزی نابود گردید.

7- سال سی و یکم (سال 25 بعد از میلاد مسیح)

هنگامی که عیسی از سفر به دریای خزر بازگشت، می‌دانست که سفرهای جهانی او تقریباً پایان یافته است. او فقط یک سفر دیگر به خارج از فلسطین انجام داد، و آن به سوریه بود. او بعد از یک دیدار کوتاه از کفرناحوم به ناصره رفت، و به منظور دیدار برای چند روز در آنجا توقف نمود. او در اواسط آوریل ناصره را به مقصد صور ترک نمود. او از آنجا به سوی شمال سفرش را ادامه داد، و برای چند روز در صیدون موقتاً اقامت نمود، اما مقصد او انطاکیه بود.

این سال سیر و سیاحت تنهای عیسی در فلسطین و سوریه است. در سرتاسر این سال سفر او با نامهای گوناگون در بخشهای مختلف کشور شناخته شده بود: نجار ناصره، قایق ساز کفرناحوم، کاتب دمشق، و آموزگار اسکندریه.

پسر انسان بیش از دو ماه در انطاکیه زندگی کرد، کار کرد، مشاهده کرد، مطالعه کرد، دیدار کرد، خدمت روحانی کرد، و در تمامی مدت یاد گرفت که انسان چگونه زندگی می‌کند، چگونه می‌اندیشد، احساس می‌کند، و نسبت به محیط وجود بشری واکنش نشان می‌دهد. برای سه هفته از این دوره او به عنوان یک چادرساز کار کرد. او مدتی طولانی‌تر از هر مکان دیگر که در این سفر دیدار نمود در انطاکیه باقی ماند. ده سال بعد، هنگامی که پولس رسول در انطاکیه موعظه می‌کرد و شنید که پیروانش در رابطه با دکتربین کاتب دمشق سخن می‌گویند، نمی‌دانست که شاگردانش صدای خود استاد را شنیده بودند و به آموزشهای او گوش داده بودند.

عیسی از انطاکیه در امتداد ساحل به سوی جنوب به قیصریه رفت، و برای چند هفته در آنجا ماند، و سپس در امتداد ساحل به حرکت ادامه داد و به یافا رفت. او از یافا با طی مسیر درون مرزی به بینه، اشدود، و غزه رفت. او از غزه مسیر درون مرزی را طی نمود و به بئرشیع رفت و برای یک هفته در آنجا باقی ماند.

عیسی سپس تور نهایی خویش را به عنوان یک فرد تنها با عبور از قلب فلسطین آغاز نمود. او از بئرشیع در جنوب به دان در شمال رفت. او در این سفر به سوی

7. THE THIRTY-FIRST YEAR (A.D. 25)

^{134:7.1 (1492.1)} When Jesus returned from the journey to the Caspian Sea, he knew that his world travels were about finished. He made only one more trip outside of Palestine, and that was into Syria. After a brief visit to Capernaum, he went to Nazareth, stopping over a few days to visit. In the middle of April he left Nazareth for Tyre. From there he journeyed on north, tarrying for a few days at Sidon, but his destination was Antioch.

^{134:7.2 (1492.2)} This is the year of Jesus' solitary wanderings through Palestine and Syria. Throughout this year of travel he was known by various names in different parts of the country: the carpenter of Nazareth, the boatbuilder of Capernaum, the scribe of Damascus, and the teacher of Alexandria.

^{134:7.3 (1492.3)} At Antioch the Son of Man lived for over two months, working, observing, studying, visiting, ministering, and all the while learning how man lives, how he thinks, feels, and reacts to the environment of human existence. For three weeks of this period he worked as a tentmaker. He remained longer in Antioch than at any other place he visited on this trip. Ten years later, when the Apostle Paul was preaching in Antioch and heard his followers speak of the doctrines of the *Damascus scribe*, he little knew that his pupils had heard the voice, and listened to the teachings, of the Master himself.

^{134:7.4 (1492.4)} From Antioch Jesus journeyed south along the coast to Caesarea, where he tarried for a few weeks, continuing down the coast to Joppa. From Joppa he traveled inland to Jamnia, Ashdod, and Gaza. From Gaza he took the inland trail to Beersheba, where he remained for a week.

^{134:7.5 (1492.5)} Jesus then started on his final tour, as a private individual, through the heart of Palestine, going from Beersheba in the south to Dan in the north. On this journey northward he stopped at

شمال در هیرون، بیتلحم (جایی که مکان تولدش را دید)، اورشلیم (او از بیتعنیا دیدار نکرد)، بثیروت، لیونه، سوخار، شکیم، سامره، جابع، عینجنیم، عیندور، و مادون توقف نمود. او با عبور از قریه مریم مجدلیه و کفرناحوم سفرش را به سوی شمال ادامه داد، و پس از عبور از شرق آبهای مروم از طریق کاراها تا دان یا قیصریه فیلیپ رفت.

اکنون تنظیم کننده فکری ساکن در عیسی، او را به ترک مکانهای اقامت انسانها رهنمون گشت تا به بالای کوه حرمون برود و بتواند کارش را در زمینه استیلا بر ذهن بشریش به اتمام رساند و کار وقف کاملش به باقیمانده مهمترین کارش در زمین را تکمیل نماید.

این یکی از آن ادوار غیرمعمول و خارق العاده در حیات زمینی استاد در یورنشیا بود. یک مورد بسیار مشابه دیگر تجربه ای بود که او در هنگام تنهایی در تپه های نزدیک به پلا درست بعد از غسل تعمیش از سر گذراند. این دوره انزوا در کوه حرمون نشانگر پایان دوران زندگانی صرفاً بشری او بود، یعنی پایان تکنیکی اعطای انسانی، در حالی که انزوای بعدی نشانگر آغاز فاز الهی تر اعطا بود. و عیسی برای شش هفته در سراسیمه های کوه حرمون با خدا در تنهایی زندگی کرد.

8- اقامت موقت در کوه حرمون

عیسی بعد از صرف قدری وقت در نزدیکی قیصریه فیلیپ لوازم خود را آماده کرد، و پس از فراهم ساختن یک حیوان باربر و یک نوجوان به نام تغلت، در امتداد جاده دمشق به سوی دهکده ای در دامنه های کوه حرمون که زمانی به بیتجن معروف بود به حرکت خود ادامه داد. تقریباً در اواسط اوت سال 25 بعد از میلاد مسیح، او مقر اصلی خود را در اینجا برپا ساخت و پس از به جا گذاشتن لوازمش نزد تغلت از سراسیمه های خالی از سکنه کوه بالا رفت. تغلت عیسی را در این روز اول تا بالای کوه تا یک نقطه مشخص در ارتفاع حدوداً 6000 فوتی بالاتر از سطح دریا همراهی نمود. آنها در آنجا یک ظرف سنگی ساختند و بنا شد که تغلت هفته ای دو بار در آن غذا بگذارد.

روز اول، بعد از این که او تغلت را ترک نمود، عیسی فقط به فاصله کوتاهی از کوه بالا رفت و آنگاه درنگ نمود تا دعا کند. او در زمره سایر چیزها از پدرش خواست که سرافیم نگاهبان را بازگرداند تا "با تغلت باشد." او درخواست نمود اجازه یابد که به آخرین تقلایش با واقعیات وجود انسانی به تنهایی بالا رود. و درخواست او پذیرفته شد. او فقط با تنظیم فکری ساکن در او به داخل این آزمون بزرگ رفت تا او را راهنمایی کند و قوت قلب دهد.

عیسی هنگامی که در کوه بود با صرفه جویی غذا می خورد؛ او فقط برای یک یا دو روز در هر نوبت از خوردن تمامی غذاها امتناع کرد. موجودات فوق بشری که در این کوه با او مواجه شدند، و او در روح با آنها درگیر شد، و او آنها را با قدرتمندی شکست داد، واقعی بودند. آنها دشمنان اصلی او در سیستم ستانیا بودند. آنها اشباحی خیالی نبودند که از خیال پردازیهای عقلمانی یک انسان تضعیف شده و به شدت گرسنه ای که نمی توانست

Hebron, Bethlehem (where he saw his birthplace), Jerusalem (he did not visit Bethany), Beeroth, Lebonah, Sychar, Schecham, Samaria, Geba, En-Gannim, Endor, Madon; passing through Magdala and Capernaum, he journeyed on north; and passing east of the Waters of Merom, he went by Karahta to Dan, or Caesarea-Philippi.

134:7.6 (1492.6) The indwelling Thought Adjuster now led Jesus to forsake the dwelling places of men and betake himself up to Mount Hermon that he might finish his work of mastering his human mind and complete the task of effecting his full consecration to the remainder of his lifework on earth.

134:7.7 (1492.7) This was one of those unusual and extraordinary epochs in the Master's earth life on Urantia. Another and very similar one was the experience he passed through when alone in the hills near Pella just subsequent to his baptism. This period of isolation on Mount Hermon marked the termination of his purely human career, that is, the technical termination of the mortal bestowal, while the later isolation marked the beginning of the more divine phase of the bestowal. And Jesus lived alone with God for six weeks on the slopes of Mount Hermon.

8. THE SOJOURN ON MOUNT HERMON

134:8.1 (1492.8) After spending some time in the vicinity of Caesarea-Philippi, Jesus made ready his supplies, and securing a beast of burden and a lad named Tiglath, he proceeded along the Damascus road to a village sometime known as Beit Jenn in the foothills of Mount Hermon. Here, near the middle of August, A.D. 25, he established his headquarters, and leaving his supplies in the custody of Tiglath, he ascended the lonely slopes of the mountain. Tiglath accompanied Jesus this first day up the mountain to a designated point about 6,000 feet above sea level, where they built a stone container in which Tiglath was to deposit food twice a week.

134:8.2 (1493.1) The first day, after he had left Tiglath, Jesus had ascended the mountain only a short way when he paused to pray. Among other things he asked his Father to send back the guardian seraphim to "be with Tiglath." He requested that he be permitted to go up to his last struggle with the realities of mortal existence alone. And his request was granted. He went into the great test with only his indwelling Adjuster to guide and sustain him.

134:8.3 (1493.2) Jesus ate frugally while on the mountain; he abstained from all food only a day or two at a time. The superhuman beings who confronted him on this mountain, and with whom he wrestled in spirit, and whom he defeated in power, were *real*; they were his archenemies in the system of Satania; they were not phantasms of the imagination evolved out of the intellectual vagaries of a weakened and

واقعیت را از رویاهای یک ذهن مغشوش تشخیص دهد ناشی شده باشند.

عیسی سه هفته آخر اوت و سه هفته اول سپتامبر را در کوه حرمون گذراند. در طول این هفته‌ها او کار انسانی نیل به دوا بر درک ذهنی و کنترل شخصیت را به پایان رسانید. در سرتاسر این دوره همدی روحانی با پدر آسمانیش، تنظیم کننده ساکن در او نیز خدمات محوله را تکمیل نمود. هدف انسانی این مخلوق زمین در آنجا به دست آمد. فقط فاز نهایی میزان نمودن ذهن و تنظیم کننده باقی ماند تا به انجام رسد.

عیسی بعد از بیش از پنج هفته از همدی ناگسسته روحانی با پدر بهشتیش از طبیعتش و از قطعیت پیرویش بر سطوح مادی تجلی زمانی - فضایی شخصیت به طور مطلق اطمینان یافت. او به استیلا طبیعت الهیش بر طبیعت بشریش به طور کامل باور داشت و در تصریح نمودن آن درنگ نکرد.

نزدیک به پایان اقامت موقت در کوه، عیسی از پدرش درخواست نمود که اجازه یابد به عنوان پسر انسان، به عنوان یوشع بن یوسف، با دشمنانش از سیتانیا گفتگو نماید. این درخواست اجابت شد. در طول هفته آخر در کوه حرمون، وسوسه بزرگ، آزمون جهل، به وقوع پیوست. شیطان (که لوسیفر را نمایندگی می‌کرد) و پرنس شورشگر سیاره‌ای، کلیگشیا، در برابر عیسی حضور یافتند و به طور کامل برای او قابل رویت شدند. و این "وسوسه"، این آخرین آزمون وفاداری بشری در شرایط جلومنمایی غلط شخصیت‌های یاغی، هیچ ربطی به خوراک، بالا- بردن روی معبد، یا اعمال جسورانه نداشت. آن هیچ ربطی به پادشاهی‌های این دنیا نداشت، بلکه به حاکمیت بر یک جهان توانمند و شکوهمند مربوط بود. نمادپردازی نوشته‌های شما برای اعصار عقب افتاده اندیشه بچه‌گانه دنیا در نظر گرفته شده بودند. و نسلهای بعد باید بفهمند که در آن روز پرویداد در کوه حرمون، پسر انسان چه تفرای بزرگی را از سر گذراند.

در برابر بسیاری از پیشنهادات و پیشنهادات متقابل فرستاده‌های لوسیفر، عیسی صرفاً پاسخ داد: "خواست پدر بهشتی من تحقق یابد، و تو ای پسر شورشگر من، قدمای ایامها به گونه‌ای الهی تو را مورد داوری قرار دهند. من آفریننده و پدر تو هستم؛ من به سختی می‌توانم تو را به طور عادلانه مورد داوری قرار دهم، و تو بخشش مرا از پیش رد کرده‌ای. من تو را به داوری قضات یک جهان بزرگتر می‌سپارم."

عیسی در برابر تمامی سازشکاریها و راهکارهای پیشنهادی لوسیفر، در برابر تمامی این طرحهای فریبنده در رابطه با اعطای در جسم صرفاً پاسخ داد: "خواست پدر بهشتی من تحقق یابد." و هنگامی که آزمون سخت پایان یافت، سرافیم نگاهبان جدا شده نزد عیسی بازگشت و به او خدمت روحانی کرد.

در یک بعد از ظهر در اواخر تابستان، در میان درختان و در سکوت طبیعت، میکائیل نبادان حاکمیت بی‌چون و چرای جهانش را به دست آورد. در آن روز

starving mortal who could not distinguish reality from the visions of a disordered mind.

134:84 (1493:3) Jesus spent the last three weeks of August and the first three weeks of September on Mount Hermon. During these weeks he finished the mortal task of achieving the circles of mind-understanding and personality-control. Throughout this period of communion with his heavenly Father the indwelling Adjuster also completed the assigned services. The mortal goal of this earth creature was there attained. Only the final phase of mind and Adjuster attunement remained to be consummated.

134:85 (1493:4) After more than five weeks of unbroken communion with his Paradise Father, Jesus became absolutely assured of his nature and of the certainty of his triumph over the material levels of time-space personality manifestation. He fully believed in, and did not hesitate to assert, the ascendancy of his divine nature over his human nature.

134:86 (1493:5) Near the end of the mountain sojourn Jesus asked his Father if he might be permitted to hold conference with his Satania enemies as the Son of Man, as Joshua ben Joseph. This request was granted. During the last week on Mount Hermon the great temptation, the universe trial, occurred. Satan (representing Lucifer) and the rebellious Planetary Prince, Caligastia, were present with Jesus and were made fully visible to him. And this "temptation," this final trial of human loyalty in the face of the misrepresentations of rebel personalities, had not to do with food, temple pinnacles, or presumptuous acts. It had not to do with the kingdoms of this world but with the sovereignty of a mighty and glorious universe. The symbolism of your records was intended for the backward ages of the world's childlike thought. And subsequent generations should understand what a great struggle the Son of Man passed through that eventful day on Mount Hermon.

134:87 (1493:6) To the many proposals and counterproposals of the emissaries of Lucifer, Jesus only made reply: "May the will of my Paradise Father prevail, and you, my rebellious son, may the Ancients of Days judge you divinely. I am your Creator-father; I can hardly judge you justly, and my mercy you have already spurned. I commit you to the adjudication of the Judges of a greater universe."

134:88 (1494:1) To all the Lucifer-suggested compromises and makeshifts, to all such specious proposals about the incarnation bestowal, Jesus only made reply, "The will of my Father in Paradise be done." And when the trying ordeal was finished, the detached guardian seraphim returned to Jesus' side and ministered to him.

134:89 (1494:2) On an afternoon in late summer, amid the trees and in the silence of nature, Michael of Nebadon won the unquestioned sovereignty of his

او کاری را که برای پسران آفریننده تعیین شده بود تکمیل نمود. این کار زیستن زندگی کامل ظهور یافته در شباهت جسم انسانی در کرات تکاملی زمان و فضا بود. اعلام جهانی این دستاورد بسیار مهم تا روز غسل تعمید او، ماهها بعد، انجام نشد، اما تمامی این کار به راستی در آن روز در کوه انجام یافت. و هنگامی که عیسی از سفر موقت در کوه حرمون پایین آمد، شورش لوسیفر در سیتانیا و جدایی طلبی کلیگششیا در یورنشیا عملاً حل و فصل شد. عیسی آخرین بهای مورد لزوم برای به دست آوردن حاکمیت جهانش را پرداخته بود. این کار به واسطه خود وضعیت تمامی شورشگران را سامان می‌دهد و مشخص می‌سازد که تمامی این گونه آشوبهای آینده (اگر زمانی رخ دهند) ممکن است بی‌درنگ و به گونه‌ای مؤثر مورد رسیدگی قرار گیرند. از این رو، می‌توان مشاهده نمود که به اصطلاح "وسوسه بزرگی" عیسی مدتی پیش از غسل تعمید او و نه درست بعد از آن رخداد به وقوع پیوست.

در پایان این اقامت موقت در کوه، همینطور که عیسی داشت از کوه پایین می‌آمد، با تغلت که با غذا در حال بالا آمدن به مکان دیدار بود برخورد نمود. عیسی با بازگرداندن او فقط گفت: "دوره استراحت به پایان رسیده است؛ من باید به انجام کار پدرم بازگردم." طی بازگشت آنها به سوی دان او یک مرد خاموش و بسیار تغییر یافته‌ای بود. در دان او پسر نوجوان را ترک نمود و خر را به او داد. او سپس از همان راهی که به کفرناحوم آمده بود به سوی جنوب راه افتاد.

9- زمان انتظار

اکنون نزدیک به پایان تابستان، تقریباً در هنگام روز کفاره و جشن خیمه‌ها بود، عیسی طی سبت یک دیدار خانوادگی در کفرناحوم داشت و روز بعد به همراه یوحنا پسر زبدي روانه اورشلیم شد. او به سوی شرق دریاچه و کنار جرش و به سوی دره اردن رفت. در حالی که او به همراه همسفرش طی مسیر از برخی دیدار نمود، یوحنا یک تغییر بزرگی در عیسی مشاهده کرد.

عیسی و یوحنا شبانه نزد ایلعازر و خواهرانش در بتانی توقف کردند، و صبح زود روز بعد به اورشلیم رفتند. آنها تقریباً سه هفته را در داخل شهر و اطراف آن گذراندند، حداقل یوحنا چنین کرد. بسیاری روزها یوحنا به تنهایی به اورشلیم رفت، در حالی که عیسی در حول و حوش تپه‌های مجاور به قدم زدن پرداخت و در چندین نوبت به کار همدمی روحانی با پدرش در بهشت پرداخت.

هر دوی آنها در خدمات مذهبی روز کفاره حاضر بودند. یوحنا از میان تمامی روزهای آیین مذهبی یهودی از مراسم این روز بیشتر متأثر گردید، اما عیسی یک نظارگر اندیشمند و خاموش باقی ماند. برای پسر انسان، این عملکرد رقت‌بار و اسفناک بود. او تمامی این کارها را نمایانگر نادرست کاراکتر و ویژگیهای پدرش در بهشت تلقی می‌کرد. او به کارهای این روز به عنوان یک کار مضحک پیرامون واقعیت‌های عدالت الهی و حقایق بخشش بیکران می‌نگریست. او سوزانید تا اعلام

universe. On that day he completed the task set for Creator Sons to live to the full the incarnated life in the likeness of mortal flesh on the evolutionary worlds of time and space. The universe announcement of this momentous achievement was not made until the day of his baptism, months afterward, but it all really took place that day on the mountain. And when Jesus came down from his sojourn on Mount Hermon, the Lucifer rebellion in Satania and the Caligastia secession on Urantia were virtually settled. Jesus had paid the last price required of him to attain the sovereignty of his universe, which in itself regulates the status of all rebels and determines that all such future upheavals (if they ever occur) may be dealt with summarily and effectively. Accordingly, it may be seen that the so-called "great temptation" of Jesus took place sometime before his baptism and not just after that event.

134:8.10 (1494:3) At the end of this sojourn on the mountain, as Jesus was making his descent, he met Tiglath coming up to the rendezvous with food. Turning him back, he said only: "The period of rest is over; I must return to my Father's business." He was a silent and much changed man as they journeyed back to Dan, where he took leave of the lad, giving him the donkey. He then proceeded south by the same way he had come, to Capernaum.

9. THE TIME OF WAITING

134:9.1 (1494:4) It was now near the end of the summer, about the time of the day of atonement and the feast of tabernacles. Jesus had a family meeting in Capernaum over the Sabbath and the next day started for Jerusalem with John the son of Zebedee, going to the east of the lake and by Gerasa and on down the Jordan valley. While he visited some with his companion on the way, John noted a great change in Jesus.

134:9.2 (1494:5) Jesus and John stopped overnight at Bethany with Lazarus and his sisters, going early the next morning to Jerusalem. They spent almost three weeks in and around the city, at least John did. Many days John went into Jerusalem alone while Jesus walked about over the near-by hills and engaged in many seasons of spiritual communion with his Father in heaven.

134:9.3 (1494:6) Both of them were present at the solemn services of the day of atonement. John was much impressed by the ceremonies of this day of all days in the Jewish religious ritual, but Jesus remained a thoughtful and silent spectator. To the Son of Man this performance was pitiful and pathetic. He viewed it all as misrepresentative of the character and attributes of his Father in heaven. He looked upon the doings of this day as a travesty upon the facts of divine justice and the truths of infinite mercy. He

حقیقت واقعی پیرامون سرشت مهرآمیز پدرش و رویکرد بخشناونده او در جهان را آشکار سازد، اما ناصح وفادار او، به او اندرز داد که زمان او هنوز فرا نرسیده است. اما آن شب، در بتانی، عیسی مطالب متعددی گفت که یوحنا را به اندازه زیاد آشفته ساخت؛ و یوحنا اهمیت واقعی آنچه را که عیسی در شنودشان در آن عصر گفت هرگز به طور کامل نفهمید.

عیسی برنامه داشت که در سرتاسر هفته جشن خیمه‌ها با یوحنا بماند. این جشن برای تمامی فلسطین تعطیل سالانه بود؛ آن هنگام تعطیلات یهودی بود. اگر چه عیسی در شادی این مناسبت شرکت نکرد، آشکار بود که از نظاره سرخوشی و شور و شغف مسرت بخش پیر و جوان لذت می‌برد و خرسندی را تجربه می‌کرد.

در وسط هفته جشن و پیش از اتمام جشن و سرور، عیسی یوحنا را ترک نمود، و گفت که مایل است در تپه‌ها خلوت جویی کند تا در آنجا بتواند با پدر بهشتیش بهتر همدمی روحانی داشته باشد. یوحنا مایل بود با او برود، اما عیسی اصرار نمود که او طی جشنها بماند. او گفت: "لازم نیست که تو بار مسئولیت پسر انسان را حمل کنی؛ در حالی که شهر در آرامش می‌خواهد، فقط نگه‌بان باید بیدار بماند." عیسی به اورشلیم باز نگشت. بعد از تقریباً یک هفته تنهایی در تپه‌ها در نزدیکی بتانی، او عازم کفرناحوم شد. او در مسیر رفتن به منزل یک روز و یک شب را در سرایشی تپه‌های جلبوع، در نزدیکی جایی که شاه شاول جان خود را گرفته بود، در تنهایی گذراند؛ و هنگامی که به کفرناحوم رسید، بشاشت‌تر از هنگامی که نظر می‌رسید که یوحنا را در اورشلیم ترک نموده بود.

صبح روز بعد عیسی به صندوقچه‌ای که لوازم شخصیش در آن بود و در کارگاه زبیدی باقی مانده بود رفت. او پیشینش را پوشید، و خود را برای کار عرضه نمود، و گفت: "لازم است من خودم را مشغول نگاه دارم، ضمن این که منتظر فرا رسیدن زمانم هستم." و او چندین ماه تا ژانویه سال بعد در کارگاه قلیق سازی در کنار برادرش یعقوب کار کرد. یعقوب بعد از این دوره از کار کردن با عیسی، صرف نظر از این که چه تردیدهایی در فهمش پیرامون مهمترین کار پسر انسان ایجاد شد، دیگر هرگز به راستی و به طور کامل ایمانش را نسبت به مأموریت عیسی از دست نداد.

او در طول این دوره نهایی از کار عیسی در کارگاه قلیق سازی بیشتر وقت خود را در تکمیل داخل برخی از کشتیهای بزرگتر گذراند. او مشقات زیادی را در تمامی کارهای دستی خود متحمل شد و هنگامی که بخشی قابل تحسین از کار را به پایان می‌رسانید به نظر می‌رسید که به خاطر موفقیت بشری رضایت را تجربه می‌کند. اگر چه او وقت اندکی روی چیزهای کم اهمیت تلف می‌نمود، هنگامی که نوبت به ضروریات هر کار مشخصی می‌رسید یک صنعتکار سخت کوش بود.

با گذشت زمان، شایعاتی به فردی به نام یحیی در کفرناحوم رسید. وی در حالی که توبه‌کاران را در رود اردن غسل تعمید می‌داد موعظه می‌کرد، و یحیی چنین موعظه می‌کرد: "پادشاهی آسمانی نزدیک است، توبه

burned to give vent to the declaration of the real truth about his Father's loving character and merciful conduct in the universe, but his faithful Monitor admonished him that his hour had not yet come. But that night, at Bethany, Jesus did drop numerous remarks which greatly disturbed John; and John never fully understood the real significance of what Jesus said in their hearing that evening.

134:9.4 (1495.1) Jesus planned to remain throughout the week of the feast of tabernacles with John. This feast was the annual holiday of all Palestine; it was the Jewish vacation time. Although Jesus did not participate in the merriment of the occasion, it was evident that he derived pleasure and experienced satisfaction as he beheld the lighthearted and joyous abandon of the young and the old.

134:9.5 (1495.2) In the midst of the week of celebration and ere the festivities were finished, Jesus took leave of John, saying that he desired to retire to the hills where he might the better commune with his Paradise Father. John would have gone with him, but Jesus insisted that he stay through the festivities, saying: "It is not required of you to bear the burden of the Son of Man; only the watchman must keep vigil while the city sleeps in peace." Jesus did not return to Jerusalem. After almost a week alone in the hills near Bethany, he departed for Capernaum. On the way home he spent a day and a night alone on the slopes of Gilboa, near where King Saul had taken his life; and when he arrived at Capernaum, he seemed more cheerful than when he had left John in Jerusalem.

134:9.6 (1495.3) The next morning Jesus went to the chest containing his personal effects, which had remained in Zebedee's workshop, put on his apron, and presented himself for work, saying, "It behooves me to keep busy while I wait for my hour to come." And he worked several months, until January of the following year, in the boatshop, by the side of his brother James. After this period of working with Jesus, no matter what doubts came up to becloud James's understanding of the lifework of the Son of Man, he never again really and wholly gave up his faith in the mission of Jesus.

134:9.7 (1495.4) During this final period of Jesus' work at the boatshop, he spent most of his time on the interior finishing of some of the larger craft. He took great pains with all his handiwork and seemed to experience the satisfaction of human achievement when he had completed a commendable piece of work. Though he wasted little time upon trifles, he was a painstaking workman when it came to the essentials of any given undertaking.

134:9.8 (1495.5) As time passed, rumors came to Capernaum of one John who was preaching while baptizing penitents in the Jordan, and John preached: "The kingdom of heaven is at hand; repent and be baptized." Jesus listened to these

کنید و غسل تعمید یابید.“ عیسی به این گزارشات گوش می‌داد که یحیی از پایاب رودخانه که به اورشلیم از همه نزدیکتر بود به سوی دره رود اردن به کنده حرکت کرد. اما عیسی به کار ادامه داد، او قایق می‌ساخت، تا این که یحیی در ماه ژانویه سال بعد، سال 26 بعد از میلاد مسیح به بالای رودخانه تا نقطه‌ای در نزدیکی پلا سفر کرد. در آن هنگام او ابزار خود را بر زمین نهاد، و چنین اعلام نمود: “زمان من فرا رسیده”، و فوراً خود را برای غسل تعمید به یحیی عرضه نمود.

اما عیسی تحت تغییر زیادی قرار گرفته بود. پس از این که عیسی از بالا-تا پایین زمین گردش نمود فقط تعداد اندکی از مردم که از دیدارها و خدمات روحانی او لذت می‌بردند در آموزگار همگان همان شخصی را که به عنوان یک فرد خصوصی در سالهای پیشین شناخته و دوست داشتند متعاقباً شناختند. و برای این ناتوانی بهرموران آغازین او در شناخت او در نقش بعدی او به عنوان آموزگار همگان و توانا دلیلی وجود داشت. این دگرگونی ذهنی و روحی برای سالهای طولانی پیش می‌رفت، و در طول اقامت موقت پروریداد در کوه حرمون به پایان رسید.

reports as John slowly worked his way up the Jordan valley from the ford of the river nearest to Jerusalem. But Jesus worked on, making boats, until John had journeyed up the river to a point near Pella in the month of January of the next year, A.D. 26, when he laid down his tools, declaring, “My hour has come,” and presently presented himself to John for baptism.

^{134:99 (1405:6)} But a great change had been coming over Jesus. Few of the people who had enjoyed his visits and ministrations as he had gone up and down in the land ever subsequently recognized in the public teacher the same person they had known and loved as a private individual in former years. And there was a reason for this failure of his early beneficiaries to recognize him in his later role of public and authoritative teacher. For long years this transformation of mind and spirit had been in progress, and it was finished during the eventful sojourn on Mount Hermon.

مقاله 135. یحیی تعمید دهنده

136 ⇨

کتاب یورنشیا

134 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 135

یحیی تعمید دهنده

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- یحیی یک نذیره می شود
- 2- مرگ زکریا
- 3- زندگی یک شبان
- 4- مرگ الیزابت
- 5- پادشاهی خداوند
- 6- یحیی شروع به موعظه می کند
- 7- یحیی به شمال سفر می کند
- 8- ملاقات عیسی و یحیی
- 9- چهل روز موعظه
- 10- یحیی به جنوب سفر می کند
- 11- یحیی در زندان
- 12- مرگ یحیی تعمید دهنده

مقدمه مقاله

در 25 مارس سال 7 پیش از میلاد مسیح، مطابق قولی که در ژوئن سال قبل جبرئیل به الیزابت داده بود یحیی تعمید دهنده به دنیا آمد. برای پنج ماه الیزابت دیدار جبرئیل را مخفی نگاه داشت؛ و هنگامی که به شوهرش زکریا گفت، او بسیار نگران شد و فقط بعد از این که در حدود شش هفته پیش از تولد یحیی یک رویای غیرمعمول داشت گفته او را به طور کامل باور کرد. به جز دیدار جبرئیل با الیزابت و خواب زکریا، هیچ چیز غیرعادی یا فوق طبیعی به تولد یحیی تعمید دهنده مرتبط نبود.

در هشتمین روز یحیی مطابق سنت یهودی ختنه شد. او روز به روز و سال به سال، در دهکده ای کوچک که در آن روزگاران به عنوان شهر یهودیه شناخته شده بود، و در حدود چهار مایل در غرب اورشلیم قرار داشت، به صورت یک کودک معمولی بزرگ شد.

پررودادترین حادثه در دوران آغازین کودکی یحیی

PAPER 135

JOHN THE BAPTIST

SECTIONS

Introduction

1. John Becomes a Nazarite
2. The Death of Zacharias
3. The Life of a Shepherd
4. The Death of Elizabeth
5. The Kingdom of God
6. John Begins to Preach
7. John Journeys North
8. Meeting of Jesus and John
9. Forty Days of Preaching
10. John Journeys South
11. John in Prison
12. Death of John the Baptist

INTRODUCTION

^{135:01 (1496:1)} JOHN the Baptist was born March 25, 7 B.C., in accordance with the promise that Gabriel made to Elizabeth in June of the previous year. For five months Elizabeth kept secret Gabriel's visitation; and when she told her husband, Zacharias, he was greatly troubled and fully believed her narrative only after he had an unusual dream about six weeks before the birth of John. Excepting the visit of Gabriel to Elizabeth and the dream of Zacharias, there was nothing unusual or supernatural connected with the birth of John the Baptist.

^{135:02 (1496:2)} On the eighth day John was circumcised according to the Jewish custom. He grew up as an ordinary child, day by day and year by year, in the small village known in those days as the City of Judah, about four miles west of Jerusalem.

^{135:03 (1496:3)} The most eventful occurrence in John's

دیدار او به همراه والدینش با عیسی و خانواده ناصری بود. هنگامی که او اندکی بیش از شش سال سن داشت، این دیدار در ماه ژوئن در سال 1 پیش از میلاد مسیح رخ داد.

پس از بازگشت آنها از ناصره، والدین یحیی آموزش سیستماتیک پسر جوان را آغاز کردند. در این دهکده کوچک هیچ مدرسه و وابسته به کلیسه وجود نداشت؛ با این حال، چون زکریا یک کاهن بود، نسبتاً خوب آموزش یافته بود، و الیزابت از حد یک زن معمولی یهودیه به مراتب بهتر آموزش دیده بود؛ از آنجا که او از تبار "دختران هارون" بود، او نیز از کهنات برخوردار بود. چون یحیی یگانه کودکشان بود، آنها وقت زیادی را روی آموزش ذهنی و معنوی وی صرف کردند. زکریا فقط دوره‌های کوتاهی از خدمت در معبد در اورشلیم را داشت، از این رو او بخش عمده وقتش را به آموزش پسرش اختصاص داد.

زکریا و الیزابت یک مزرعه کوچک داشتند که در آن گوسفند پرورش می‌دادند. آنها به سختی در این سرزمین زندگی‌شان تأمین می‌شد، اما زکریا از صندوق معبد که به کهنات اختصاص یافته بود یک مستمری مرتب دریافت می‌کرد.

1- یحیی یک نذیره می‌شود

یحیی مدرسه‌ای نداشت که در سن چهارده سالگی از آن فارغ‌التحصیل شود، اما والدین او این را به عنوان سالی مناسب برای او انتخاب کرده بودند که پیمان رسمی نذیره شدن را انجام دهد. از این رو، زکریا و الیزابت پسرشان را به عین جیدی در کنار دریای مرده بردند. اینجا مقر جنوبی انجمن براندی نذیره بود، و در آنجا پسر جوان به گونه‌ای شایسته و مطابق رسوم مذهبی به این نوع زندگی وارد شد. بعد از این مراسم و عهد کردن برای پرهیز از همه گونه نوشیدنی مست کننده، و بلند کردن مو، و احتراز از لمس مردگان، خانواده به اورشلیم رفت، و در آنجا در برابر معبد، یحیی تقدیم قربانی را تکمیل نمود. این کار برای آنهایی که به نذیره شدن متعهد می‌شدند الزام‌آور بود.

یحیی همان پیمانهای زندگی را که در مورد پیشینیان نامدارش سامسون و ساموئل نبی اجرا شده بود انجام داد. به یک نذیره مادام‌العمر به صورت یک شخصیت منزله و مقدس نگریسته می‌شد. یهودیان تقریباً با همان احترام و تقدیسی که به کاهنان والا اعطا می‌شد به یک نذیره می‌نگریستند، و این عجیب نبود زیرا به جز کاهنان والامرتبه، نذیره‌هایی که وقف مادام‌العمر شده بودند تنها اشخاصی بودند که پیوسته اجازه داشتند به فُس‌الاقداس در معبد وارد شوند.

یحیی از اورشلیم به خانه بازگشت تا از گوسفندان پدرش مراقبت کند و بزرگ شود تا یک مرد قوی با کاراکتری والامنش شود.

هنگامی که یحیی شانزده ساله بود، در نتیجه خواندن درباره ایلیا، به اندازه زیاد تحت تأثیر پیامبر کوه کَرْمَل قرار گرفت و تصمیم گرفت شیوه لباس پوشیدن او را انتخاب کند. از آن روز به بعد یحیی همیشه یک لباس پرمو با یک کمربند چرمی می‌پوشید. در شانزده سالگی او بیش از شش فوت قد داشت و تقریباً به طور کامل

early childhood was the visit, in company with his parents, to Jesus and the Nazareth family. This visit occurred in the month of June, 1 B.C., when he was a little over six years of age.

^{135:04 (1496:4)} After their return from Nazareth John's parents began the systematic education of the lad. There was no synagogue school in this little village; however, as he was a priest, Zacharias was fairly well educated, and Elizabeth was far better educated than the average Judean woman; she was also of the priesthood, being a descendant of the "daughters of Aaron." Since John was an only child, they spent a great deal of time on his mental and spiritual training. Zacharias had only short periods of service at the temple in Jerusalem so that he devoted much of his time to teaching his son.

^{135:05 (1496:5)} Zacharias and Elizabeth had a small farm on which they raised sheep. They hardly made a living on this land, but Zacharias received a regular allowance from the temple funds dedicated to the priesthood.

1. JOHN BECOMES A NAZARITE

^{135:11 (1496:6)} John had no school from which to graduate at the age of fourteen, but his parents had selected this as the appropriate year for him to take the formal Nazarite vow. Accordingly, Zacharias and Elizabeth took their son to Engedi, down by the Dead Sea. This was the southern headquarters of the Nazarite brotherhood, and there the lad was duly and solemnly inducted into this order for life. After these ceremonies and the making of the vows to abstain from all intoxicating drinks, to let the hair grow, and to refrain from touching the dead, the family proceeded to Jerusalem, where, before the temple, John completed the making of the offerings which were required of those taking Nazarite vows.

^{135:12 (1496:7)} John took the same life vows that had been administered to his illustrious predecessors, Samson and the prophet Samuel. A life Nazarite was looked upon as a sanctified and holy personality. The Jews regarded a Nazarite with almost the respect and veneration accorded the high priest, and this was not strange since Nazarites of lifelong consecration were the only persons, except high priests, who were ever permitted to enter the holy of holies in the temple.

^{135:13 (1497:1)} John returned home from Jerusalem to tend his father's sheep and grew up to be a strong man with a noble character.

^{135:14 (1497:2)} When sixteen years old, John, as a result of reading about Elijah, became greatly impressed with the prophet of Mount Carmel and decided to adopt his style of dress. From that day on John always wore a hairy garment with a leather girdle. At sixteen he was more than six feet tall and almost full

رشد کرده بود. او با موی آخت و سبک خاص لباس پوشیدنش به راستی جوانی خوش سیما بود. و پدر و مادر او از این تنها پسرشان که یک فرزند موعود و یک نذیره مادام‌العمر بود انتظار کارهای بزرگی داشتند.

2- مرگ زکریا

هنگامی که سن یحیی تازه از هجده سالگی گذشت، زکریا بعد از یک بیماری چند ماهه در ژوئیه سال 12 بعد از میلاد مسیح فوت کرد. این یک وقت خجالت‌زدگی زیاد برای یحیی بود، زیرا پیمان نذیره تماس با مردگان، حتی فردی از خانواده خودش را ممنوع می‌کرد. اگر چه یحیی تلاش کرده بود که محدودیتهای پیمانش در رابطه با آلودگی توسط مردگان را رعایت کند، شک داشت که از الزامات فرمان نذیره به طور کامل اطاعت کرده است؛ از این رو بعد از دفن پدرش به اورشلیم رفت و در آنجا در گوشه نذیره‌ای حیاط زنان قربانیهای لازم برای پاک شدنش را ارائه کرد.

در سپتامبر این سال الیزابت و یحیی به ناصره سفر کردند تا از مریم و عیسی دیدن کنند. یحیی تقریباً تصمیمش را گرفته بود که کار اصلی زندگیش را آغاز کند، اما نه فقط با کلمات عیسی، بلکه همچنین به واسطه نمونه او از انجام این کار برحذر شد، و این گونه اندرز گرفت که به خانه بازگردد، از مادرش مراقبت کند، و برای "فرا رسیدن ساعت پدر" منتظر بماند. بعد از خداحافظی با عیسی و مریم در پایان این دیدار لذتبخش، یحیی دیگر عیسی را تا هنگام رخداد تعمید او در رود اردن ندید.

یحیی و الیزابت به منزلشان بازگشتند و شروع به برنامه‌ریزی برای آینده نمودند. از آنجا که یحیی از پذیرش سهمیه قابل پرداخت به کاهن از صندوق معبد به خود امتناع می‌ورزید، آنها تا پایان دو سال همه چیز به جز خانه‌شان را از دست دادند؛ لذا تصمیم گرفتند که با گله گوسفندان به سمت جنوب بروند. از این رو، در تابستانی که یحیی بیست ساله بود شاهد نقل مکانشان به حبرون بود. در به اصطلاح "بیابان یهودا" در امتداد یک جویبار که شاخه‌ای از یک جریان بزرگتر بود و به دریای مرده در عین جدی وارد می‌شد، یحیی به نگهداری از گوسفندانش مشغول بود. اسکانگاه عین جدی نه تنها شامل نذیره‌های مادام‌العمر و وقفهای برخوردار از مدت زمان مشخص می‌شد، بلکه بسیاری از گله‌بانهای پارسای دیگر که در این ناحیه با گله‌هایشان جمع می‌شدند و با انجمن نذیره‌ها معاشرت و دوستی می‌کردند. آنها از طریق پرورش گوسفندان و با هدایایی که یهودیان ثروتمند به گروه آنها اهدا می‌کردند هزینه زندگی خویش را تأمین می‌کردند.

با گذشت زمان، یحیی کمتر به حبرون باز می‌گشت، در حالی که دیدارهای مکرر بیشتری از عین جدی انجام می‌داد. او آنقدر به طور کامل از اکثر نذیره‌ها متفاوت بود که این را بسیار دشوار می‌یافت که به طور کامل با برادران انجمن معاشرت کند. اما او بسیار شیفته ابنیر، رهبر شناخته شده و رئیس اسکانگاه عین جدی بود.

3- زندگی یک شبان

grown. With his flowing hair and peculiar mode of dress he was indeed a picturesque youth. And his parents expected great things of this their only son, a child of promise and a Nazarite for life.

2. THE DEATH OF ZACHARIAS

^{135:21 (1497:3)} After an illness of several months Zacharias died in July, A.D. 12, when John was just past eighteen years of age. This was a time of great embarrassment to John since the Nazarite vow forbade contact with the dead, even in one's own family. Although John had endeavored to comply with the restrictions of his vow regarding contamination by the dead, he doubted that he had been wholly obedient to the requirements of the Nazarite order; therefore, after his father's burial he went to Jerusalem, where, in the Nazarite corner of the women's court, he offered the sacrifices required for his cleansing.

^{135:22 (1497:4)} In September of this year Elizabeth and John made a journey to Nazareth to visit Mary and Jesus. John had just about made up his mind to launch out in his lifework, but he was admonished, not only by Jesus' words but also by his example, to return home, take care of his mother, and await the "coming of the Father's hour." After bidding Jesus and Mary good-bye at the end of this enjoyable visit, John did not again see Jesus until the event of his baptism in the Jordan.

^{135:23 (1497:5)} John and Elizabeth returned to their home and began to lay plans for the future. Since John refused to accept the priest's allowance due him from the temple funds, by the end of two years they had all but lost their home; so they decided to go south with the sheep herd. Accordingly, the summer that John was twenty years of age witnessed their removal to Hebron. In the so-called "wilderness of Judea" John tended his sheep along a brook that was tributary to a larger stream which entered the Dead Sea at Engedi. The Engedi colony included not only Nazarites of lifelong and time-period consecration but numerous other ascetic herdsmen who congregated in this region with their herds and fraternized with the Nazarite brotherhood. They supported themselves by sheep raising and from gifts which wealthy Jews made to the order.

^{135:24 (1497:6)} As time passed, John returned less often to Hebron, while he made more frequent visits to Engedi. He was so entirely different from the majority of the Nazarites that he found it very difficult fully to fraternize with the brotherhood. But he was very fond of Abner, the acknowledged leader and head of the Engedi colony.

3. THE LIFE OF A SHEPHERD

یحیی در امتداد دره این جویبار کوچک بیش از دوازده پناهگاه سنگی و طویله شب ساخت که شامل سنگهای روی هم چیده شده بودند. او در آنجا می‌توانست از گله‌های گوسفندان و بزهای خود مراقبت و نگهداری کند. زندگی یحیی به عنوان یک شبان فرصت زیادی برای اندیشیدن به او می‌داد. او با عزدا، یک پسر یتیم از بیت صور که او را به گونه‌ای به فرزند خواندگی پذیرفته بود بسیار گفتگو می‌کرد. هنگامی که یحیی برای دیدن مادرش و فروش گوسفندان به حبرون می‌رفت و نیز هنگامی که برای مراسم مذهبی سبت به عین جدی می‌رفت، عزدا از گله‌ها مراقبت می‌کرد. یحیی و پسر جوان بسیار ساده زندگی می‌کردند. آنها از گوشت گوسفند، شیر بز، عسل وحشی، و ملخ‌های خوردنی آن ناحیه تغذیه می‌کردند. این غذای ثابت آنها با مواد خوراکی که گهگاه از حبرون و عین جدی آورده می‌شدند تکمیل می‌شد.

الیزابت یحیی را در رابطه با امور فلسطین و دنیا مطلع نگاه می‌داشت، و این اعتقاد او عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شد که زمان برای به پایان رسیدن نظم کهن به سرعت نزدیک می‌شود؛ این که او باید پیش قراول نزدیک شدن یک عصر نوین، "ملکوت آسمانی" شود. این شبان زمخت نسبت به نوشته‌های دانیال نبی بسیار علاقمند بود. او توصیف دانیال از بت بزرگ را هزار بار خواند. زکریا به او گفته بود این نشانگر تاریخ پادشاهی‌های بزرگ دنیاست که با بابل آغاز می‌شود، سپس پارس، یونان، و سرانجام روم به دنبال آن می‌آیند. یحیی تصور می‌کرد که روم چنان از پیش در بر گیرنده این مردمان و نژادهای چند زبانه شده بود که هرگز نمی‌توانست به یک امپراتوری پایدار و کاملاً مستحکم تبدیل شود. او باور داشت که روم حتی در آن هنگام به صورت سوریه، مصر، فلسطین، و سایر استانیات تقسیم شده بود؛ و سپس او در ادامه خواند: "در روزگاران این پادشاهان خدای آسمان ملکوتی را برپا خواهد کرد که هرگز نابود نخواهد شد. و این ملکوت برای سایر مردم باقی گذاشته نخواهد شد بلکه تمام این پادشاهی‌ها را متلاشی و نابود خواهد ساخت، و برای ابد پابرجا خواهد بود." "و به او حکومت و جلال و ملکوت داده خواهد شد تا تمام مردمان، ملت‌ها، و زبان‌ها به او خدمت کنند. حکومت او یک حکومت ابدی است، که از بین نخواهد رفت، و پادشاهی او هرگز نابود نخواهد شد." "و پادشاهی و فرمانروایی و عظمت پادشاهی زیر تمامی آسمان به مردم مقدس آن و الامرئیه‌ای داده خواهد شد، که پادشاهیش یک پادشاهی ابدی است، و تمام حکومت‌ها به او خدمت خواهند کرد و از او اطاعت خواهند نمود."

یحیی هرگز نتوانست که از آن اغتشاش فکری به طور کامل فراز یابد، اغتشاشی که از طریق آنچه که از والدین خود در رابطه با عیسی شنیده بود و به واسطه این متونی که در کتاب مقدس خوانده بود ایجاد شده بود. او در دانیال خواند: "من در رویاهای شب می‌نگریستم و دیدم کسی شبیه به پسر انسان با ابرهای آسمان آمد، و سلطنت و جلال و پادشاهی به او داده شد." اما این کلمات پیامبر با آنچه که پدر و مادرش به او آموزش داده بودند سازگار نبود. و گفتگوی او با عیسی، در هنگام دیدارش وقتی که هجده ساله بود، با این گفته‌های کتاب مقدس همخوانی نداشت. به رغم این سردرگمی، در

135:31 (1497:7) Along the valley of this little brook John built no less than a dozen stone shelters and night corrals, consisting of piled-up stones, wherein he could watch over and safeguard his herds of sheep and goats. John's life as a shepherd afforded him a great deal of time for thought. He talked much with Ezda, an orphan lad of Beth-zur, whom he had in a way adopted, and who cared for the herds when he made trips to Hebron to see his mother and to sell sheep, as well as when he went down to Engedi for Sabbath services. John and the lad lived very simply, subsisting on mutton, goat's milk, wild honey, and the edible locusts of that region. This, their regular diet, was supplemented by provisions brought from Hebron and Engedi from time to time.

135:32 (1498:1) Elizabeth kept John posted about Palestinian and world affairs, and his conviction grew deeper and deeper that the time was fast approaching when the old order was to end; that he was to become the herald of the approach of a new age, "the kingdom of heaven." This rugged shepherd was very partial to the writings of the Prophet Daniel. He read a thousand times Daniel's description of the great image, which Zacharias had told him represented the history of the great kingdoms of the world, beginning with Babylon, then Persia, Greece, and finally Rome. John perceived that already was Rome composed of such polyglot peoples and races that it could never become a strongly cemented and firmly consolidated empire. He believed that Rome was even then divided, as Syria, Egypt, Palestine, and other provinces; and then he further read "in the days of these kings shall the God of heaven set up a kingdom which shall never be destroyed. And this kingdom shall not be left to other people but shall break in pieces and consume all these kingdoms, and it shall stand forever." "And there was given him dominion and glory and a kingdom that all peoples, nations, and languages should serve him. His dominion is an everlasting dominion, which shall not pass away, and his kingdom never shall be destroyed." "And the kingdom and dominion and the greatness of the kingdom under the whole heaven shall be given to the people of the saints of the Most High, whose kingdom is an everlasting kingdom, and all dominions shall serve and obey him."

135:33 (1498:2) John was never able completely to rise above the confusion produced by what he had heard from his parents concerning Jesus and by these passages which he read in the Scriptures. In Daniel he read: "I saw in the night visions, and, behold, one like the Son of Man came with the clouds of heaven, and there was given him dominion and glory and a kingdom." But these words of the prophet did not harmonize with what his parents had taught him. Neither did his talk with Jesus, at the time of his visit when he was eighteen years old, correspond with these statements of the

سرتاسر ابهامش مادرش به او اطمینان داد که پسر عمومی دور او، عیسی ناصری، مسیح راستین است، و این که او آمده است که روی تخت پادشاهی داوود بنشیند، و این که او (یحیی) باید پیش‌قراول و حامی اصلی او شود.

از تمام آنچه که یحیی در مورد پلیدی و شرارت روم و هرزگی و بی‌بند و باری اخلاقی امپراتوری می‌شنید، از آنچه که از کارهای شرارت‌آمیز هیروдіس آنتیپاس و فرمانداران یهودیه می‌دانست، به این باور رسیده بود که پایان عصر نزدیک است. برای این کودک سختگیر و نجیب طبیعت به نظر می‌رسید که دنیا برای پایان عصر انسان و طلوع عصر نوین و الهی — ملکوت آسمانی — آماده است. این احساس در قلب یحیی رشد می‌کرد که او آخرین فرد از پیامبران قدیمی و نخستین فرد از پیامبران جدید خواهد بود. و او با این انگیزه فزاینده کاملاً به جنب و جوش می‌افتاد که برود و به تمام انسانها اعلام کند: "توبه کنید! در پیشگاه خدا درستکار باشید! برای پایان آماده شوید؛ خود را برای ظهور نظم جدید و جاودان امور زمین، ملکوت آسمانی، آماده کنید."

4- مرگ الیزابت

در 17 اوت سال 22 بعد از میلاد مسیح، هنگامی که یحیی بیست و هشت ساله بود، مادرش ناگهان درگذشت. دوستان الیزابت که از محدودیت‌های نذیره‌ها در رابطه با تماس با مردگان، حتی در خانواده خود شخص، آگاه بودند، پیش از فرستادن قصد به یحیی، تمام ترتیبات لازم برای دفن الیزابت را انجام دادند. هنگامی که او خبر مرگ مادرش را دریافت کرد، از عزا خواست که گله‌های او را به عین جدی ببرد و خود عازم حبرون شد.

او پس از بازگشت به عین جدی از مراسم خاکسپاری مادرش، گله‌های خود را به انجمن برادران اهدا کرد و در حالی که روزه می‌گرفت و دعا می‌کرد، برای مدتی خود را از دنیای بیرون جدا ساخت. یحیی فقط از روشهای قدیمی نزدیکی به الوهیت آگاه بود؛ او فقط از نگارشات مربوط به ایلیا، ساموئل، و دانیال آگاهی داشت. ایلیا پیامبر ایده‌آل او بود. ایلیا نخستین آموزگار اسرائیل بود که یک پیامبر محسوب می‌شد، و یحیی به راستی باور داشت که باید آخرین پیامبر از میان این خط طولانی و برجسته از پیامبران آسمانی می‌شد.

یحیی به مدت دو سال و نیم در عین جدی زندگی کرد، و بیشتر اعضای انجمن برادری را متقاعد ساخت که "پایان عصر نزدیک است"؛ و این که "ملکوت آسمانی در آستانه ظهور می‌باشد." و تمام آموزش اولیه او مبتنی بر ایده و برداشت جاری یهودی از مسیح به عنوان نجات دهنده موعود ملت یهود از سیطره حکمرانان غیریهودی آنان بود.

در سرتاسر این دوره یحیی بخش زیادی از نوشته‌های مقدسی را که در منزل نذیره‌ها در عین جدی پیدا می‌کرد خواند. او به خصوص تحت تأثیر اشعیا و ملاکی که تا آن هنگام آخرین پیامبران بودند قرار گرفته

Scriptures. Notwithstanding this confusion, throughout all of his perplexity his mother assured him that his distant cousin, Jesus of Nazareth, was the true Messiah, that he had come to sit on the throne of David, and that he (John) was to become his advance herald and chief support.

^{135:34 (1488:3)} From all John heard of the vice and wickedness of Rome and the dissoluteness and moral barrenness of the empire, from what he knew of the evil doings of Herod Antipas and the governors of Judea, he was minded to believe that the end of the age was impending. It seemed to this rugged and noble child of nature that the world was ripe for the end of the age of man and the dawn of the new and divine age — the kingdom of heaven. The feeling grew in John's heart that he was to be the last of the old prophets and the first of the new. And he fairly vibrated with the mounting impulse to go forth and proclaim to all men: "Repent! Get right with God! Get ready for the end; prepare yourselves for the appearance of the new and eternal order of earth affairs, the kingdom of heaven."

4. THE DEATH OF ELIZABETH

^{135:41 (1499:1)} On August 17, A.D. 22, when John was twenty-eight years of age, his mother suddenly passed away. Elizabeth's friends, knowing of the Nazarite restrictions regarding contact with the dead, even in one's own family, made all arrangements for the burial of Elizabeth before sending for John. When he received word of the death of his mother, he directed Ezda to drive his herds to Engedi and started for Hebron.

^{135:42 (1499:2)} On returning to Engedi from his mother's funeral, he presented his flocks to the brotherhood and for a season detached himself from the outside world while he fasted and prayed. John knew only of the old methods of approach to divinity; he knew only of the records of such as Elijah, Samuel, and Daniel. Elijah was his ideal of a prophet. Elijah was the first of the teachers of Israel to be regarded as a prophet, and John truly believed that he was to be the last of this long and illustrious line of the messengers of heaven.

^{135:43 (1499:3)} For two and a half years John lived at Engedi, and he persuaded most of the brotherhood that "the end of the age was at hand"; that "the kingdom of heaven was about to appear." And all his early teaching was based upon the current Jewish idea and concept of the Messiah as the promised deliverer of the Jewish nation from the domination of their gentile rulers.

^{135:44 (1499:4)} Throughout this period John read much in the sacred writings which he found at the Engedi home of the Nazarites. He was especially impressed by Isaiah and by Malachi, the last of the prophets

بود. او پنج فصل آخر اشعیا را خواند و دوباره خواند و به این پیشگوییها باور داشت. سپس او در ملاکی می‌خواند: "بگریه، من ایلیای نبی را پیش از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد؛ و او قلب پدران را به سوی فرزندان و قلب فرزندان را به سوی پدران باز خواهد گردانید، مبدا بیایم و زمین را با یک نفرین در هم بکوبم." و فقط این وعده ملاکی در رابطه با بازگشت ایلیا بود که یحیی را از حرکت برای موعظه درباره ملکوت آینده و اندرز دادن به همیاران یهودیش برای فرار از غضبی که در پیش بود باز می‌داشت. یحیی برای اعلام پیام ملکوت پیش رو مستعد بود، اما این انتظار آمدن ایلیا او را برای بیش از دو سال عقب نگاه داشت. او می‌دانست که او ایلیا نیست. پس منظور ملاکی چه بود؟ آیا این پیشگویی حقیقی بود یا تمثیلی؟ چطور او می‌توانست از حقیقت آگاه شود؟ او سرانجام جرات یافت فکر کند که چون نخستین پیامبر از میان پیامبران ایلیا نامیده می‌شد، پس آخرین پیامبر باید سرانجام با همین نام شناخته شود. با این وجود، او شک داشت، آنقدر شک داشت که هیچگاه نتوانست خود را ایلیا بنامد.

تأثیر ایلیا بود که موجب شد یحیی روشهای مستقیم و رک او را در حمله به گناهان و پلیدیهای هم عصران خود بپذیرد. او نحوه لباس پوشیدن ایلیا را دنبال نمود، و تلاش نمود مثل ایلیا صحبت کند؛ از هر جنبه ظاهری او مانند این پیامبر باستان بود. او دقیقاً یک فرزند تتومند و زیبایی طبیعت و درست یک موعظهگر بی‌پاک و پر جرات کردار پارسامنشانه بود. یحیی بی‌سواد نبود. او نوشته‌های مقدس یهودی را به خوبی می‌دانست، اما او به سختی با فرهنگ بود. او یک اندیشمند روشن، یک سخنران قدرتمند، و یک نکوهشگر آتشین بود. او به سختی برای عصر خویش یک نمونه بود، اما او یک سرزنشگر خوش بیان بود.

سرانجام او روش اعلام عصر نوین، پادشاهی خداوند، را مورد بررسی دقیق قرار داد؛ او به این نتیجه رسید که باید پیش قر اول مسیح شود؛ او تمام تردیدها را کنار گذاشت و یک روز در مارس سال 25 بعد از میلاد مسیح از عین جدی عزیمت کرد تا فعالیت کوتاه مدت اما درخشان خود را به عنوان یک موعظهگر همگانی آغاز کند.

5- پادشاهی خداوند

برای فهم پیام یحیی، باید وضعیت مردم یهودی در وقتی که او در صحنه عمل ظاهر شد در نظر گرفته شود. برای تقریباً یکصد سال تمام اسرانیل در یک سرگستگی بود؛ آنها در توضیح تحت استیلا قرار گرفتن مداوم خود توسط اربابان غریبه‌ی ناتوان بودند. آیا موسی آموزش نداده بود که درستکاری همیشه با بهروزی و قدرت مورد پادشاه واقع می‌شود؟ آیا آنها مردم برگزیده خداوند نبودند؟ چرا تخت پادشاهی داوود متروک و تهی بود؟ نظر به نکتین موسی و آموزه‌های پیامبران، یهودیان توضیح فلاکت طولانی مدت و مداوم ملی خویش را دشوار می‌یافتند.

up to that time. He read and reread the last five chapters of Isaiah, and he believed these prophecies. Then he would read in Malachi: "Behold, I will send you Elijah the prophet before the coming of the great and dreadful day of the Lord; and he shall turn the hearts of the fathers toward the children and the hearts of the children toward their fathers, lest I come and smite the earth with a curse." And it was only this promise of Malachi that Elijah would return that deterred John from going forth to preach about the coming kingdom and to exhort his fellow Jews to flee from the wrath to come. John was ripe for the proclamation of the message of the coming kingdom, but this expectation of the coming of Elijah held him back for more than two years. He knew he was not Elijah. What did Malachi mean? Was the prophecy literal or figurative? How could he know the truth? He finally dared to think that, since the first of the prophets was called Elijah, so the last should be known, eventually, by the same name. Nevertheless, he had doubts, doubts sufficient to prevent his ever calling himself Elijah.

^{135:45 (1499:5)} It was the influence of Elijah that caused John to adopt his methods of direct and blunt assault upon the sins and vices of his contemporaries. He sought to dress like Elijah, and he endeavored to talk like Elijah; in every outward aspect he was like the olden prophet. He was just such a stalwart and picturesque child of nature, just such a fearless and daring preacher of righteousness. John was not illiterate, he did well know the Jewish sacred writings, but he was hardly cultured. He was a clear thinker, a powerful speaker, and a fiery denunciator. He was hardly an example to his age, but he was an eloquent rebuke.

^{135:46 (1499:6)} At last he thought out the method of proclaiming the new age, the kingdom of God; he settled that he was to become the herald of the Messiah; he swept aside all doubts and departed from Engedi one day in March of A.D. 25 to begin his short but brilliant career as a public preacher.

5. THE KINGDOM OF GOD

^{135:51 (1500:1)} In order to understand John's message, account should be taken of the status of the Jewish people at the time he appeared upon the stage of action. For almost one hundred years all Israel had been in a quandary; they were at a loss to explain their continuous subjugation to gentile overlords. Had not Moses taught that righteousness was always rewarded with prosperity and power? Were they not God's chosen people? Why was the throne of David desolate and vacant? In the light of the Mosaic doctrines and the precepts of the prophets the Jews found it difficult to explain their long-continued national desolation.

در حدود یکصد سال پیش از روزگاران عیسی و یحیی یک مدرسه جدید از آموزگاران مذهبی، آپوکالیپتیستها، در فلسطین به وجود آمد. این آموزگاران جدید یک سیستم اعتقادی به وجود آوردند که علت درد و رنج و تحقیر یهودیان را بدین صورت توضیح می‌داد که آنها در حال پرداخت مجازات برای گناهان ملت هستند. آنها به این دلایل به خوبی شناخته شده بازگشت نمودند که اسارت به دست بابلیها و سایر اسارت‌های روزگاران پیشین را توضیح می‌داد. اما آپوکالیپتیستها نیز آموزش می‌دادند که اسرائیل باید امیدوار باشد؛ روزهای رنج آنها تقریباً به پایان رسیده است؛ تنبیه مردم برگزیده خداوند تقریباً خاتمه یافته است؛ صبر خداوند در رابطه با بیگانه‌گان غریبه‌ودی تقریباً به انتها رسیده است. پایان فرمانروایی روم مترادف با پایان عصر، و از یک نظر مشخص پایان دنیا بود. این آموزگاران جدید به پیشگوییهای دانیال به شدت تکیه می‌کردند، و به طور مداوم آموزش می‌دادند که آفرینش در آستانه گذار به مرحله نهایی خود است؛ پادشاهیهای این دنیا در آستانه تبدیل شدن به پادشاهی خداوند هستند. برای ذهن یهودی آن روزگار این معنی آن عبارت — پادشاهی آسمانی — بود که در سرتاسر آموزشهای یحیی و عیسی هر دو جاری است. برای یهودیان فلسطین عبارت "پادشاهی آسمانی" فقط یک معنی داشت: یک کشور مطلقاً درستکار که در آن خداوند (مسیح) درست به همان گونه که در آسمان فرمانروایی می‌کرد در کمال قدرت بر ملتهای زمین فرمانروایی می‌کند — "خواست تو به همان گونه که در آسمان انجام می‌شود بر زمین نیز به انجام رسد."

در روزگاران یحیی تمام یهودیان به گونه‌ای چشم انتظار می‌پرسیدند: "ملکوت کی فرا خواهد رسید؟" یک احساس کلی وجود داشت که پایان فرمانروایی ملتهای غریبه‌ودی در حال نزدیک شدن است. در میان تمام یهودیان یک امید زنده و یک انتظار مشتاقانه وجود داشت که تحقق آرزوی اعصار در طول عمر آن نسل به وقوع خواهد پیوست.

در حالی که یهودیان در برآوردهایشان پیرامون سرشت پادشاهی آینده بسیار متفاوت بودند، در این اعتقاداتشان همسان بودند که این رخداد در شرف وقوع و نزدیک، و حتی در آستانه انجام شدن بود. بسیاری که عهد عتیق را خواندند عملاً چشم انتظار یک پادشاه جدید در فلسطین بودند، چشم انتظار یک ملت احیا شده یهودی که از دست دشمنانش نجات یافته بود و جانشین شاه داوود بر آن حکومت می‌کرد، نجات دهنده‌ای که به سرعت توسط فرمانروای به حق و درستکار تمام دنیا تصدیق می‌شد. گروه دیگری از یهودیان پارسا، هر چند کوچکتر، از این پادشاهی خداوند یک نگرش بسیار متفاوت داشتند. آنها آموزش می‌دادند که پادشاهی آینده متعلق به این دنیا نیست، و این که دنیا به پایان قطعی خود نزدیک می‌شود، و این که "یک آسمان جدید و یک زمین جدید" در برقراری ملکوت خداوند به وجود خواهد آمد؛ این که این ملکوت یک حاکمیت ابدی خواهد بود، این که گناه به پایان خواهد رسید، این که شهروندان این پادشاهی نوین در بهرمندی خویش از این سعادت بی‌پایان جاودانه خواهند شد.

همه موافق بودند که پیش از برقراری پادشاهی جدید در زمین یک تنبیه شدیداً پاک کننده یا منزه کننده از

13552 (1500.2) About one hundred years before the days of Jesus and John a new school of religious teachers arose in Palestine, the apocalyptists. These new teachers evolved a system of belief that accounted for the sufferings and humiliation of the Jews on the ground that they were paying the penalty for the nation's sins. They fell back onto the well-known reasons assigned to explain the Babylonian and other captivities of former times. But, so taught the apocalyptists, Israel should take heart; the days of their affliction were almost over; the discipline of God's chosen people was about finished; God's patience with the gentile foreigners was about exhausted. The end of Roman rule was synonymous with the end of the age and, in a certain sense, with the end of the world. These new teachers leaned heavily on the predictions of Daniel, and they consistently taught that creation was about to pass into its final stage; the kingdoms of this world were about to become the kingdom of God. To the Jewish mind of that day this was the meaning of that phrase — the kingdom of heaven — which runs throughout the teachings of both John and Jesus. To the Jews of Palestine the phrase "kingdom of heaven" had but one meaning: an absolutely righteous state in which God (the Messiah) would rule the nations of earth in perfection of power just as he ruled in heaven — "Your will be done on earth as in heaven."

13553 (1500.3) In the days of John all Jews were expectantly asking, "How soon will the kingdom come?" There was a general feeling that the end of the rule of the gentile nations was drawing near. There was present throughout all Jewry a lively hope and a keen expectation that the consummation of the desire of the ages would occur during the lifetime of that generation.

13554 (1500.4) While the Jews differed greatly in their estimates of the nature of the coming kingdom, they were alike in their belief that the event was impending, near at hand, even at the door. Many who read the Old Testament literally looked expectantly for a new king in Palestine, for a regenerated Jewish nation delivered from its enemies and presided over by the successor of King David, the Messiah who would quickly be acknowledged as the rightful and righteous ruler of all the world. Another, though smaller, group of devout Jews held a vastly different view of this kingdom of God. They taught that the coming kingdom was not of this world, that the world was approaching its certain end, and that "a new heaven and a new earth" were to usher in the establishment of the kingdom of God; that this kingdom was to be an everlasting dominion, that sin was to be ended, and that the citizens of the new kingdom were to become immortal in their enjoyment of this endless bliss.

13555 (1500.5) All were agreed that some drastic purging or purifying discipline would of necessity

روی ضرورت به وقوع خواهد پیوست. واقع‌گرایان آموزش می‌دادند که یک جنگ جهانی روی خواهد داد که تمام بی‌ایمانان را نابود خواهد ساخت، در حالی که ایمانداران به پیروزی جهانی و جاودان دست خواهند یافت. روح‌گرایان آموزش می‌دادند که این پادشاهی آن قضاوت بزرگ خداوند را به همراه خواهد داشت که گناهکاران را با مجازات کاملاً سزاوار و نابودی نهایی آنها روبرو خواهد ساخت، و در همان حال مقدسان ایماندار مردم برگزیده را به همراه فرزند انسان که به نام خداوند بر ملت‌های رستگار فرمانروایی خواهد کرد، به مسند والای افتخار و قدرت ارتقا خواهد داد. و این گروه دوم حتی باور داشتند که ممکن است بسیاری از غیریهودیان پارسا به همنشینی با این پادشاهی نوین پذیرفته شوند.

برخی از یهودیان اعتقاد داشتند که احتمالاً ممکن است خداوند این پادشاهی نوین را از طریق دخالت مستقیم و الهی برقرار سازد، اما اکثریت عظیم باور داشتند که او از طریق یک واسطه نمایند، یعنی مسیح، مداخله خواهد کرد. و این تنها معنی ممکن بود که عبارت مسیح می‌توانست در اذهان یهودیان نسل یحیی و عیسی داشته باشد. مسیح به هیچ وجه نمی‌توانست به کسی اشاره داشته باشد که صرفاً خواست خداوند را آموزش می‌داد یا ضرورت زندگی پارسامنشانه را اعلام می‌کرد. یهودیان به تمام چنین اشخاص مقدس عنوان پیامبر می‌دادند. مسیح باید بیش از یک پیامبر می‌بود؛ مسیح باید برقراری پادشاهی نوین، پادشاهی خداوند، را می‌آورد. از نظر سنت یهودی، کسی که در انجام این کار موفق نبود نمی‌توانست مسیح باشد.

این مسیح چه کسی خواهد بود؟ باز آموزگاران یهودی نظرشان متفاوت بود. قدیمی‌ترها به دکترین پسر داوود چسبیدند. جدیدترها آموزش می‌دادند که چون این پادشاهی نوین یک پادشاهی آسمانی است، ممکن است فرمانروای جدید نیز یک شخصیت الهی باشد، کسی که منتها در دست راست خداوند در آسمان نشسته است. و گرچه ممکن است عجیب به نظر رسد، آنهایی که به فرمانروای پادشاهی جدید بدین گونه می‌نگریستند، به او به عنوان یک مسیح بشری، یک انسان صرف، نگاه نمی‌کردند، بلکه به عنوان "فرزند انسان" — یک فرزند خداوند — یک شاهزاده آسمانی که منتها در انتظار نگاه داشته شده است تا فرمانروایی زمین را که نو شده است بدین گونه به عهده گیرد. زمینه مذهبی دنیای یهودی بدین شکل بود که یحیی گام به پیش نهاد و اعلام نمود: "توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمانی نزدیک است!"

از این رو معلوم می‌شود که اعلام پادشاهی آتی توسط یحیی در اذهان آنهایی که به موعظه‌های پرشور و حرارت او گوش می‌دادند بیش از نیم دوجین معانی مختلف داشت. اما صرف نظر از این که آنها چه اهمیتی برای عباراتی که یحیی به کار می‌گرفت قائل بودند، هر یک از این گروه‌های گوناگون منتظر پادشاهی یهود از اعلانهای این موعظه‌گر صادق، پرشور، زمخت و آماده درستی و توبه که شنوندگان خود را چنان صادقانه نصیحت می‌کرد "از خشمی که در پیش است بگریزید"، کنج‌کو و حیرت‌زده بودند.

precede the establishment of the new kingdom on earth. The literalists taught that a world-wide war would ensue which would destroy all unbelievers, while the faithful would sweep on to universal and eternal victory. The spiritists taught that the kingdom would be ushered in by the great judgment of God which would relegate the unrighteous to their well-deserved judgment of punishment and final destruction, at the same time elevating the believing saints of the chosen people to high seats of honor and authority with the Son of Man, who would rule over the redeemed nations in God's name. And this latter group even believed that many devout gentiles might be admitted to the fellowship of the new kingdom.

^{135:56 (1501.1)} Some of the Jews held to the opinion that God might possibly establish this new kingdom by direct and divine intervention, but the vast majority believed that he would interpose some representative intermediary, the Messiah. And that was the only possible meaning the term Messiah could have had in the minds of the Jews of the generation of John and Jesus. *Messiah* could not possibly refer to one who merely taught God's will or proclaimed the necessity for righteous living. To all such holy persons the Jews gave the title of *prophet*. The Messiah was to be more than a prophet; the Messiah was to bring in the establishment of the new kingdom, the kingdom of God. No one who failed to do this could be the Messiah in the traditional Jewish sense.

^{135:57 (1500.7)} Who would this Messiah be? Again the Jewish teachers differed. The older ones clung to the doctrine of the son of David. The newer taught that, since the new kingdom was a heavenly kingdom, the new ruler might also be a divine personality, one who had long sat at God's right hand in heaven. And strange as it may appear, those who thus conceived of the ruler of the new kingdom looked upon him not as a human Messiah, not as a mere *man*, but as "the Son of Man" — a Son of God — a heavenly Prince, long held in waiting thus to assume the rulership of the earth made new. Such was the religious background of the Jewish world when John went forth proclaiming: "Repent, for the kingdom of heaven is at hand!"

^{135:58 (1500.8)} It becomes apparent, therefore, that John's announcement of the coming kingdom had not less than half a dozen different meanings in the minds of those who listened to his impassioned preaching. But no matter what significance they attached to the phrases which John employed, each of these various groups of Jewish-kingdom expectants was intrigued by the proclamations of this sincere, enthusiastic, rough-and-ready preacher of righteousness and repentance, who so solemnly exhorted his hearers to "flee from the wrath to come."

6- یحیی شروع به موعظه می‌کند

در اوایل ماه مارس سال 25 پس از میلاد مسیح، یحیی به دور تا دور ساحل غربی دریای مرده و به سمت رودخانه اردن مقابل اریحا، پایاب باستانی که یوشع و فرزندان اسرائیل در بدو ورودشان به سرزمین موعود از روی آن عبور کردند سفر کرد؛ و او با عبور به سمت دیگر رودخانه، خود را در نزدیکی ورودی به پایاب رودخانه مستقر کرد و شروع به موعظه به مردمی کرد که در مسیر رفت و برگشت خود به آن سوی رودخانه از آن نقطه عبور می‌کردند. از میان تمام گذرگاههای رود اردن این پربورترین مکان بود.

برای کلیه کسانی که سخنان یحیی را می‌شنیدند آشکار بود که او بیش از یک موعظه‌گر است. اکثریت عظیم آنهایی که به این مرد عجیب که از سرزمین یهودا آمده بود گوش فرا می‌دادند، با این باور که صدای یک پیامبر را شنیده بودند از آنجا می‌رفتند. شگفت‌آور نیست که روانهای این یهودیان خسته و منتظر به واسطه این پدیده عمیقاً برانگیخته می‌شد. هرگز در تمام تاریخ یهود فرزندان پارسای ابراهیم برای "تسلی اسرائیل" چنین مشتاق نبودند و یا با تب و تاب بیشتری "بازگشت پادشاهی" را پیش‌بینی نکرده بودند. هرگز در تمام تاریخ یهود این پیام یحیی که "پادشاهی آسمانی نزدیک است" نمی‌توانست درست مثل آن هنگام که او به گونه‌ای بسیار اسرارآمیز در ساحل این گذرگاه جنوبی رود اردن ظاهر شد یک جاذبه عمیق و سراسری ایجاد کند.

او مثل آموس از میان شبانها آمد. او مثل ایلای روزگاران کهن لباس می‌پوشید، و اندرهای خود را با خروش بیان می‌کرد و هشدارهای خود را با "شور و قدرت ایلای" اعلام می‌کرد. همینطور که مسافران خبر موعظه او در امتداد رود اردن را در خارج پخش می‌کردند، تعجب‌آور نیست که این موعظه‌گر عجیب در سرتاسر فلسطین یک شور و هیجان قدرتمند ایجاد کرد.

باز یک ویژگی دیگر و جدید درباره کار این موعظه‌گر نذیره وجود داشت: او هر یک از باورمندانش را "برای بخشش گناهان" در رود اردن تعمید می‌داد. اگر چه تعمید یک مراسم جدید در میان یهودیان نبود، آنها هرگز ندیده بودند که بدان گونه که یحیی اکنون آن را به کار گرفته بود آن به کار گرفته شود. مدت‌ها رسم بود که نوکیشان غیریهودی را در هنجشینی محوطه بیرونی معبد بدین گونه تعمید دهند، اما هرگز از خود یهودیان خواسته نشده بود که به تعمید توبه تن در دهند. فقط پانزده ماه بین زمانی که یحیی شروع به موعظه و تعمید دادن نمود و دستگیری و زندانی شدن او به تحریک هیرودیس آنتیپاس فاصله وجود داشت، اما در این مدت کوتاه او بیش از یکصد هزار توبه کار را تعمید داد.

یحیی پیش از حرکت به سوی شمال رود اردن چهار ماه در پایاب بتانی موعظه کرد. دهها هزار شنونده، برخی کنجکاو اما بسیاری مشتاق و جدی از تمام قسمتهای یهودیه، پریا، و سامره آمدند تا به سخنان او گوش دهند. حتی تعداد اندکی از جلیل آمدند.

در ماه مه این سال، در حالی که او هنوز در پایاب

6. JOHN BEGINS TO PREACH

^{13561 (1501.4)} Early in the month of March, A.D. 25, John journeyed around the western coast of the Dead Sea and up the river Jordan to opposite Jericho, the ancient ford over which Joshua and the children of Israel passed when they first entered the promised land; and crossing over to the other side of the river, he established himself near the entrance to the ford and began to preach to the people who passed by on their way back and forth across the river. This was the most frequented of all the Jordan crossings.

^{13562 (1501.5)} It was apparent to all who heard John that he was more than a preacher. The great majority of those who listened to this strange man who had come up from the Judean wilderness went away believing that they had heard the voice of a prophet. No wonder the souls of these weary and expectant Jews were deeply stirred by such a phenomenon. Never in all Jewish history had the devout children of Abraham so longed for the "consolation of Israel" or more ardently anticipated "the restoration of the kingdom." Never in all Jewish history could John's message, "the kingdom of heaven is at hand," have made such a deep and universal appeal as at the very time he so mysteriously appeared on the bank of this southern crossing of the Jordan.

^{13563 (1502.1)} He came from the herdsmen, like Amos. He was dressed like Elijah of old, and he thundered his admonitions and poured forth his warnings in the "spirit and power of Elijah." It is not surprising that this strange preacher created a mighty stir throughout all Palestine as the travelers carried abroad the news of his preaching along the Jordan.

^{13564 (1502.2)} There was still another and a new feature about the work of this Nazarite preacher: He baptized every one of his believers in the Jordan "for the remission of sins." Although baptism was not a new ceremony among the Jews, they had never seen it employed as John now made use of it. It had long been the practice thus to baptize the gentile proselytes into the fellowship of the outer court of the temple, but never had the Jews themselves been asked to submit to the baptism of repentance. Only fifteen months intervened between the time John began to preach and baptize and his arrest and imprisonment at the instigation of Herod Antipas, but in this short time he baptized considerably over one hundred thousand penitents.

^{13565 (1502.3)} John preached four months at Bethany ford before starting north up the Jordan. Tens of thousands of listeners, some curious but many earnest and serious, came to hear him from all parts of Judea, Perea, and Samaria. Even a few came from Galilee.

^{13566 (1502.4)} In May of this year, while he still lingered

بتانی بود، کاهنان و لایوان هیئتی را فرستادند تا از یحیی بپرسند که آیا او ادعا می‌کند مسیح است، و این که با اجازه چه کسی موعظه می‌کند. یحیی به این پرسش کنندگان بدین گونه پاسخ داد: "بروید به سرور آن خود بگویید که صدای کسی را که در بیابان فریاد می‌کشید شنیده‌اید، بدان گونه که توسط پیامبری گفته شد: 'راه خداوند را آماده کنید. برای خداوندان راهها را هموار سازید. هر دره‌ای پر خواهد شد، و هر کوه و تپه‌ای پست خواهد شد؛ زمین ناهموار هموار خواهد شد، در حالی که مکانهای ناهموار به یک دره صاف تبدیل خواهند شد؛ و تمامی بشریت نجات خداوند را خواهند دید.'"

یحیی یک موعظه‌گر قهرمان اما بی‌تدبیر بود. یک روز هنگامی که او در ساحل غربی رود اردن در حال موعظه کردن و تعمید دادن بود، یک گروه از فریسیان و یک تعداد از صدوقیان جلو آمدند و خود را برای تعمید گرفتن عرضه کردند. یحیی پیش از هدایت کردن آنها به داخل آب، به صورت گروهی آنها را خطاب قرار داد و گفت: "چه کسی به شما هشدار داد که به سان افعیان در برابر آتش، از غضبی که در پیش است بگریزید؟ من شما را تعمید خواهم داد، اما به شما هشدار می‌دهم که اگر بخشش گناهانتان را دریافت می‌کنید ثمره‌ای دهید که ارزش توبه صادقانه را داشته باشد. به من بگویید که ابراهیم پدر شماست. من اعلام می‌کنم که خداوند قادر است از این دوازده سنگ در اینجا در برابر شما فرزندان ارزشمندی برای ابراهیم پدید آورد. و حتی اکنون تیشه بر همین ریشه درختان نهاده شده است. هر درختی که میوه خوب ندهد سرنوشتش این است که بریده شده و در آتش افکنده شود." (دوازده سنگی که او به آنها اشاره می‌کرد سنگهای یادبود معروف بودند که برای بزرگداشت عبور "دوازده قبیله" در همین نقطه، هنگامی که نخست آنها به سرزمین موعود وارد شدند، توسط یوشع چیده شده بودند.)

یحیی برای شاگردانش کلاسهای را برگزار کرد، و در جریان آن در رابطه با جزئیات زندگی جدیدشان به آنها آموزش داد و تلاش کرد به پرسشهای گوناگون آنها پاسخ دهد. او به آموزگاران رهنمود داد که بنا به جوهر قانون و مطابق آن آموزش دهند. او به ثروتمندان آموزش داد که به فقیران خوراک دهند؛ و به مالیات‌گیران گفت: "بیش از آن که برای شما مقرر شده مطالبه نکنید." او به سربازان گفت: "دست به خشونت نزنید و هیچ کار خطایی انجام ندهید — از مزد خود راضی باشید." در حالی که به همه بدین گونه اندرز می‌داد: "برای پایان عصر آماده شوید — پادشاهی آسمانی نزدیک است."

7- یحیی به شمال سفر می‌کند

یحیی هنوز درباره نظرات پیرامون پادشاهی پیش رو و پادشاه آن سردرگم بود. او هر چه بیشتر موعظه می‌کرد، بیشتر سردرگم می‌شد، اما این عدم اطمینان عقلانی راجع به سرشت پادشاهی پیش رو هرگز اعتقاد راسخ او را پیرامون قطعیت ظهور فوری پادشاهی در کمترین حد کاهش نداد. ممکن است یحیی در ذهن سردرگم بود، اما در روح هرگز. او درباره پادشاهی پیش رو تردید نداشت، اما در رابطه با این که آیا عیسی فرمانروای آن پادشاهی خواهد بود یا نه، از قطعیت فاصله زیادی داشت. تا وقتی که یحیی ایده احیای تخت

at Bethany ford, the priests and Levites sent a delegation out to inquire of John whether he claimed to be the Messiah, and by whose authority he preached. John answered these questioners by saying: "Go tell your masters that you have heard 'the voice of one crying in the wilderness,' as spoken by the prophet, saying, 'make ready the way of the Lord, make straight a highway for our God. Every valley shall be filled, and every mountain and hill shall be brought low; the uneven ground shall become a plain, while the rough places shall become a smooth valley; and all flesh shall see the salvation of God.'"

135:67 (1502:9) John was a heroic but tactless preacher.

One day when he was preaching and baptizing on the west bank of the Jordan, a group of Pharisees and a number of Sadducees came forward and presented themselves for baptism. Before leading them down into the water, John, addressing them as a group said: "Who warned you to flee, as vipers before the fire, from the wrath to come? I will baptize you, but I warn you to bring forth fruit worthy of sincere repentance if you would receive the remission of your sins. Tell me not that Abraham is your father. I declare that God is able of these twelve stones here before you to raise up worthy children for Abraham. And even now is the ax laid to the very roots of the trees. Every tree that brings not forth good fruit is destined to be cut down and cast into the fire." (The twelve stones to which he referred were the reputed memorial stones set up by Joshua to commemorate the crossing of the "twelve tribes" at this very point when they first entered the promised land.)

135:68 (1502:9) John conducted classes for his disciples,

in the course of which he instructed them in the details of their new life and endeavored to answer their many questions. He counseled the teachers to instruct in the spirit as well as the letter of the law. He instructed the rich to feed the poor; to the tax gatherers he said: "Extort no more than that which is assigned you." To the soldiers he said: "Do no violence and exact nothing wrongfully — be content with your wages." While he counseled all: "Make ready for the end of the age — the kingdom of heaven is at hand."

7. JOHN JOURNEYS NORTH

135:71 (1503:1) John still had confused ideas about the

coming kingdom and its king. The longer he preached the more confused he became, but never did this intellectual uncertainty concerning the nature of the coming kingdom in the least lessen his conviction of the certainty of the kingdom's immediate appearance. In mind John might be confused, but in spirit never. He was in no doubt about the coming kingdom, but he was far from certain as to whether or not Jesus was to be the

پادشاهی داوود را حفظ نمود، آموزشهای والدینش مبنی بر این که عیسی، متولد شهر داوود، نجات دهنده‌ای خواهد بود که مدتها مورد انتظار بود، سازگار به نظر می‌رسیدند؛ اما در آن ایام هنگامی که او بیشتر به سوی دکتترین یک پادشاهی معنوی و پایان عصر دنیوی در زمین متمایل بود، نسبت به نقشی که بنا بود عیسی در چنین رخدادهایی ایفا کند شدیداً تردید داشت. گاهی اوقات او همه چیز را مورد سؤال قرار می‌داد، اما نه برای مدتی زیاد. او به راستی آرزو داشت که در این رابطه با تمام اینها از نو با پسرعمویش گفتگو کند، اما این خلاف توافق صریح آنها بود.

یحیی حین سفر به سوی شمال درباره عیسی بسیار فکر کرد. او در طول سفر به بالای رود اردن در بیش از دوازده مکان توقف کرد. در ادم بود که او در پاسخ به این سؤال مستقیم که شاگردانش از او پرسیدند که "ایا تو مسیح هستی؟"، برای اولین بار به "شخص دیگری که بعد از من خواهد آمد" اشاره کرد. و در ادامه گفت: "پس از من کسی خواهد آمد که از من بزرگتر است، و من لایق نیستم که خم شوم و بندهای کفش او را باز کنم. من شما را با آب تعمید می‌دهم، اما او با روح‌القدس شما را تعمید خواهد داد. و بیل او در دستش است تا خرمنگاه خود را کاملاً پاک گرداند؛ او گندم را در انبار غله‌اش جمع خواهد نمود، ولی کاه را با آتش قضاوت خواهد سوزاند."

یحیی در پاسخ به پرسشهای شاگردانش به بسط دادن آموزشهای خود ادامه داد، و در مقایسه با این پیام آغازین و مهم خود که "توبه کنید و تعمید یابید"، روز به روز بیش از آنچه که سودمند و آرامش دهنده بود به آن افزود. تا این هنگام انبوه مردم از جلیل و دکاپولیس داشتند از راه می‌رسیدند. هر روزه شمار زیادی از ایمانداران بی‌آلایش در کنار آموزگار محبوب خود پرسیه می‌زدند.

8. ملاقات عیسی و یحیی

تا دسامبر سال 25 بعد از میلاد مسیح، هنگامی که یحیی در سفرش به بالای رود اردن به حول و حوش پلا رسید، شهرتش در سرتاسر فلسطین گسترش یافته بود، و کارش موضوع اصلی صحبتها در تمام شهرها در اطراف دریاچه جلیل شده بود. عیسی در رابطه با پیام یحیی به نیکی سخن گفته بود، و این امر موجب شده بود که بسیاری از کفرناحوم به فرقه توبه و تعمید یحیی پیوندند. یعقوب و یوحنا، پسران ماهیگیر زبیدی، به زودی بعد از این که یحیی مکان موعظه خود در نزدیکی پلا را در اختیار گرفت در دسامبر به پایین رفته بودند، و خود را برای تعمید عرضه کرده بودند. آنها هفته‌ای یک بار به دیدن یحیی می‌رفتند و گزارشات تازه و دست اول از کار این مبلغ مذهبی را برای عیسی می‌آوردند.

برادران عیسی، یعقوب و یهودا، درباره رفتن نزد یحیی برای تعمید صحبت کرده بودند؛ و اکنون که یهودا برای جلسات سبت به کفرناحوم رفته بود، او و یعقوب هر دو بعد از گوش دادن به سخنان عیسی در کنیسه، تصمیم گرفتند در رابطه با طرحهایشان با او مشورت کنند. این در شنبه شب، 12 ژانویه سال 26 بعد از میلاد مسیح رخ داد. عیسی درخواست کرد که آنها بحث را تا

ruler of that kingdom. As long as John held to the idea of the restoration of the throne of David, the teachings of his parents that Jesus, born in the City of David, was to be the long-expected deliverer, seemed consistent; but at those times when he leaned more toward the doctrine of a spiritual kingdom and the end of the temporal age on earth, he was sorely in doubt as to the part Jesus would play in such events. Sometimes he questioned everything, but not for long. He really wished he might talk it all over with his cousin, but that was contrary to their expressed agreement.

^{13572 (15032)} As John journeyed north, he thought much about Jesus. He paused at more than a dozen places as he traveled up the Jordan. It was at Adam that he first made reference to "another one who is to come after me" in answer to the direct question which his disciples asked him, "Are you the Messiah?" And he went on to say: "There will come after me one who is greater than I, whose sandal straps I am not worthy to stoop down and unloose. I baptize you with water, but he will baptize you with the Holy Spirit. And his shovel is in his hand thoroughly to cleanse his threshing floor; he will gather the wheat into his garner, but the chaff will be burn up with the judgment fire."

^{13573 (15033)} In response to the questions of his disciples John continued to expand his teachings, from day to day adding more that was helpful and comforting compared with his early and cryptic message: "Repent and be baptized." By this time throngs were arriving from Galilee and the Decapolis. Scores of earnest believers lingered with their adored teacher day after day.

8. MEETING OF JESUS AND JOHN

^{13581 (15034)} By December of A.D. 25, when John reached the neighborhood of Pella in his journey up the Jordan, his fame had extended throughout all Palestine, and his work had become the chief topic of conversation in all the towns about the lake of Galilee. Jesus had spoken favorably of John's message, and this had caused many from Capernaum to join John's cult of repentance and baptism. James and John the fishermen sons of Zebedee had gone down in December, soon after John took up his preaching position near Pella, and had offered themselves for baptism. They went to see John once a week and brought back to Jesus fresh, firsthand reports of the evangelist's work.

^{13582 (15035)} Jesus' brothers James and Jude had talked about going down to John for baptism; and now that Jude had come over to Capernaum for the Sabbath services, both he and James, after listening to Jesus' discourse in the synagogue, decided to take counsel with him concerning their plans. This was on Saturday night, January 12, A.D. 26. Jesus requested that they postpone the

روز بعد به تعویق اندازند، و او در آن هنگام پاسخ خود را به آنها خواهد داد. او آن شب بسیار کم خوابید، و در همدمی نزدیک با پدر آسمانی بود. او قرار گذاشته بود که با برادرانش در هنگام ظهر ناهار بخورد و در رابطه با تعمید توسط یحیی به آنها مشاوره بدهد. آن یکشنبه صبح عیسی مطابق معمول داشت در کارگاه قلیق سازی کار می‌کرد. یعقوب و یهودا با ناهار از راه رسیده بودند و در اتاق الوار منتظر او بودند، زیرا هنوز وقت تعطیل نیم‌روز نبود، و آنها می‌دانستند که عیسی درباره این موضوعات بسیار منظم است.

درست پیش از وقت استراحت ظهر، عیسی ابزارش را زمین گذاشت، پیش‌بند کارش را برداشت، و صرفاً به سه کارگری که با او در اتاق بودند اعلام کرد "وقت من فرا رسیده است." او نزد برادرانش یعقوب و یهودا رفت، و تکرار کرد: "وقت من فرا رسیده است — بگذارید نزد یحیی برویم." و آنها فوراً به مقصد پلا شروع به حرکت کردند، و حین سفر ناهار خود را خوردند. این در یکشنبه، 13 ژانویه رخ داد. آنها شب را در دره رود اردن ماندند و در حدود ظهر روز بعد به صحنه انجام تعمید توسط یحیی رسیدند.

یحیی تازه تعمید دادن کاندیداهای روز را شروع کرده بود. شمار زیادی از توبه کنندگان در صف ایستاده بودند و منتظر نوبتشان بودند که عیسی و دو برادرش در این صف مردان و زنان بی‌الایش که از باورمندان موعظه یحیی پیرامون پادشاهی آینده شده بودند در جای خود قرار گرفتند. یحیی از پسران زبیدی درباره عیسی پرس و جو کرده بود. او پیرامون گفته‌های عیسی در رابطه با موعظه خود شنیده بود، و روز به روز انتظار داشت که ورود او را در صحنه ببیند، اما انتظار نداشت که در صف کاندیداهای تعمید به او خوشامد گوید.

یحیی که توجه خود را به جزئیات تعمید دادن سریع چنین تعداد کثیری از نوکیشان معطوف ساخته بود، به بالا نگاه نکرد تا عیسی را ببیند، تا این که فرزند انسان در برابر حضور بلافصل او ایستاد. هنگامی که یحیی عیسی را شناخت، مراسم برای یک لحظه متوقف شد، و در حالی که او به پسر عمومی خود در جسم خوشامد می‌گفت از او پرسید: "اما چرا به داخل آب می‌آیی که با من احوال پرسی کنی؟" و عیسی پاسخ داد: "برای این که توسط تو تعمید بگیرم." یحیی پاسخ داد: "اما من نیاز دارم که توسط تو تعمید شوم. چرا تو نزد من می‌آیی؟" و عیسی زمزمه کنان به یحیی گفت: "اکنون با من همراه باش، زیرا ما باید برای برادرانم که اینجا در کنار من ایستاده‌اند این نمونه را برقرار کنیم، و این که مردم بتوانند بدانند که ساعت من فرا رسیده است."

یک لحن قطعیت و اقتدار در صدای عیسی وجود داشت. در حالی که یحیی برای تعمید دادن عیسی ناصری در رود اردن در هنگام ظهر در دوشنبه، 14 ژانویه سال 26 بعد از میلاد مسیح آماده می‌شد در اثر احساسات به لرزه افتاد. بدین ترتیب یحیی عیسی و دو برادرش یعقوب و یهودا را تعمید داد. و بعد از این که یحیی این سه تن را تعمید داد، دیگران را برای آن روز مرخص کرد، و اعلام کرد که در ظهر روز بعد تعمید دادن را از سر خواهد گرفت. همینطور که مردم آنجا را ترک می‌کردند، آن چهار مرد که هنوز در آب ایستاده بودند یک صدای عجیب و غریبی را شنیدند، و بلافاصله برای یک لحظه یک موجود روحی مرئی بالای سر

discussion until the following day, when he would give them his answer. He slept very little that night, being in close communion with the Father in heaven. He had arranged to have noontime lunch with his brothers and to advise them concerning baptism by John. That Sunday morning Jesus was working as usual in the boatshop. James and Jude had arrived with the lunch and were waiting in the lumber room for him, as it was not yet time for the midday recess, and they knew that Jesus was very regular about such matters.

135.83 (1504.1) Just before the noon rest, Jesus laid down his tools, removed his work apron, and merely announced to the three workmen in the room with him, "My hour has come." He went out to his brothers James and Jude, repeating, "My hour has come — let us go to John." And they started immediately for Pella, eating their lunch as they journeyed. This was on Sunday, January 13. They tarried for the night in the Jordan valley and arrived on the scene of John's baptizing about noon of the next day.

135.84 (1504.2) John had just begun baptizing the candidates for the day. Scores of repentants were standing in line awaiting their turn when Jesus and his two brothers took up their positions in this line of earnest men and women who had become believers in John's preaching of the coming kingdom. John had been inquiring about Jesus of Zebedee's sons. He had heard of Jesus' remarks concerning his preaching, and he was day by day expecting to see him arrive on the scene, but he had not expected to greet him in the line of baptismal candidates.

135.85 (1504.3) Being engrossed with the details of rapidly baptizing such a large number of converts, John did not look up to see Jesus until the Son of Man stood in his immediate presence. When John recognized Jesus, the ceremonies were halted for a moment while he greeted his cousin in the flesh and asked, "But why do you come down into the water to greet me?" And Jesus answered, "To be subject to your baptism." John replied: "But I have need to be baptized by you. Why do you come to me?" And Jesus whispered to John: "Bear with me now, for it becomes us to set this example for my brothers standing here with me, and that the people may know that my hour has come."

135.86 (1504.4) There was a tone of finality and authority in Jesus' voice. John was atremble with emotion as he made ready to baptize Jesus of Nazareth in the Jordan at noon on Monday, January 14, A.D. 26. Thus did John baptize Jesus and his two brothers James and Jude. And when John had baptized these three, he dismissed the others for the day, announcing that he would resume baptisms at noon the next day. As the people were departing, the four men still standing in the water heard a strange sound, and presently there appeared for a moment an apparition immediately over the head of Jesus,

عیسی پدیدار گشت، و آنها صدایی را شنیدند که گفت: "این فرزند محبوب من است که از او بسیار خشنودم." چهره عیسی بسیار تغییر کرد، و پس از این که او در سکوت از آب خارج شد، آنها را ترک کرد و به سوی تپه‌ها به سمت شرق روانه شد. و دیگر هیچکس برای چهل روز عیسی را ندید.

یحیی عیسی را برای یک فاصله مکفی دنبال نمود تا طی آن داستان دیدار جبرئیل از مادرش پیش از آن که هر یک از آن دو به دنیا بیایند را به او بگوید، چرا که آن را بارها از لبان مادرش شنیده بود. سپس او گفت: "اکنون با اطمینان می‌دانم که تو همان نجات دهنده هستی"، و بعد به عیسی اجازه داد که به راهش ادامه دهد. اما عیسی پاسخی نداد.

9. چهل روز موعظه

هنگامی که یحیی نزد شاگردانش بازگشت (اکنون او حدود بیست و پنج یا سی شاگرد داشت که دائماً نزد او اقامت داشتند)، آنها را در گفتگویی جدی یافت. آنها در مورد آنچه که تازه در ارتباط با تعمید عیسی رخ داده بود بحث می‌کردند. آنگاه وقتی که یحیی داستان دیدار جبرئیل از مریم پیش از به دنیا آمدن عیسی را برای آنها آشکار ساخت، و نیز این که حتی بعد از گفتن این رخداد به عیسی، او هیچ حرفی با وی نزد، آنها بسیار بیشتر شگفت‌زده شدند. آن شب باران نیامد، و این گروه سی نفره یا بیشتر تا دل آن شب که با نور ستارگان منور شده بود با یکدیگر صحبت کردند. آنها کنجکاو بودند بدانند عیسی کجا رفته است، و کی دوباره او را خواهند دید.

بعد از تجربه این روز، موعظه یحیی نشانه‌های جدید و مطمئنی در رابطه با اعلام پادشاهی آینده و مسیح مورد انتظار به خود گرفت. این چهل روز انتظار، اوقات پرتنش بودند، منتظر بودن برای بازگشت عیسی. اما یحیی با قدرت زیاد به موعظه ادامه داد، و شاگردان او حدوداً در این هنگام به جمعیت عظیمی که در رود اردن به دور یحیی جمع شده بودند شروع به موعظه نمودند.

در طول این چهل روز انتظار، شایعات بسیاری در حومه شهر و حتی تا تیریه و اورشلیم پخش شد. هزاران نفر برای دیدن این چیز جذاب جدید در اردوگاه یحیی، مسیح معروف، به آنجا آمدند، اما عیسی دیده نمی‌شد. هنگامی که شاگردان یحیی اعلام کردند که مرد عجیب خدا به تپه‌ها رفته است، بسیاری به تمام داستان شک کردند.

در حدود سه هفته بعد از این که عیسی آنها را ترک کرد، یک هیئت جدید نمایندگی از کاهنان و فریسیان اورشلیم در پلا وارد صحنه شدند. آنها صریحاً از یحیی سوال کردند که آیا او ایلیا یا پیامبری است که موسی وعده داده بود؛ و هنگامی که یحیی گفت، "من نیستم"، آنها جسور شدند که بپرسند، "آیا تو مسیح هستی؟" و یحیی پاسخ داد، "من نیستم." سپس این مردان اورشلیم گفتند: "اگر تو ایلیا، یا پیامبر، یا مسیح نیستی، پس چرا مردم را تعمید می‌دهی و تمام این شور و هیجان را ایجاد می‌کنی؟" و یحیی پاسخ داد: "انتهایی که سخنان مرا شنیده‌اند و تعمید مرا دریافت کرده‌اند باید بگویند من که هستم، اما من به شما اعلام می‌کنم که در حالی که من با

and they heard a voice saying, "This is my beloved Son in whom I am well pleased." A great change came over the countenance of Jesus, and coming up out of the water in silence he took leave of them, going toward the hills to the east. And no man saw Jesus again for forty days.

^{13587 (15045)} John followed Jesus a sufficient distance to tell him the story of Gabriel's visit to his mother ere either had been born, as he had heard it so many times from his mother's lips. He allowed Jesus to continue on his way after he had said, "Now I know of a certainty that you are the Deliverer." But Jesus made no reply.

9. FORTY DAYS OF PREACHING

^{13591 (15051)} When John returned to his disciples (he now had some twenty-five or thirty who abode with him constantly), he found them in earnest conference, discussing what had just happened in connection with Jesus' baptism. They were all the more astonished when John now made known to them the story of the Gabriel visitation to Mary before Jesus was born, and also that Jesus spoke no word to him even after he had told him about this. There was no rain that evening, and this group of thirty or more talked long into the starlit night. They wondered where Jesus had gone, and when they would see him again.

^{13592 (15052)} After the experience of this day the preaching of John took on new and certain notes of proclamation concerning the coming kingdom and the expected Messiah. It was a tense time, these forty days of tarrying, waiting for the return of Jesus. But John continued to preach with great power, and his disciples began at about this time to preach to the overflowing throngs which gathered around John at the Jordan.

^{13593 (15053)} In the course of these forty days of waiting, many rumors spread about the countryside and even to Tiberias and Jerusalem. Thousands came over to see the new attraction in John's camp, the reputed Messiah, but Jesus was not to be seen. When the disciples of John asserted that the strange man of God had gone to the hills, many doubted the entire story.

^{13594 (15054)} About three weeks after Jesus had left them, there arrived on the scene at Pella a new deputation from the priests and Pharisees at Jerusalem. They asked John directly if he was Elijah or the prophet that Moses promised; and when John said, "I am not," they made bold to ask, "Are you the Messiah?" and John answered, "I am not." Then said these men from Jerusalem: "If you are not Elijah, nor the prophet, nor the Messiah, then why do you baptize the people and create all this stir?" And John replied: "It should be for those who have heard me and received my baptism to say who I am,

آب تعمید می‌دهم، در میان ما کسی بوده است که باز خواهد گشت تا شما را با روح القدس تعمید دهد.”

این چهل روز برای یحیی و شاگردانش یک دوره دشوار بود. رابطه یحیی با عیسی بنا بود چه باشد؟ یکصد سوال برای بحث پیش آمد. سیاست و ترجیح خودخواهانه شروع به پدیداری نمود. در رابطه با ایده‌ها و مفاهیم گوناگون پیرامون مسیح بحثهای شدیدی در گرفت. آیا او یک رهبر نظامی و پادشاهی از دودمان داوود خواهد شد؟ آیا همانطور که یوشع کنعانیان را در هم کوبید، او ارتشهای رومیان را نابود خواهد کرد؟ یا این که او برای برقراری یک پادشاهی معنوی خواهد آمد؟ در عوض یحیی به همراه اقلیت نظرش بر این بود که عیسی برای برقراری پادشاهی آسمانی آمده است، گرچه در مجموع او در ذهن خودش روشن نبود که این مأموریت برقراری پادشاهی آسمانی درست در بر گیرنده چه خواهد بود.

اینها روزهای دشواری در تجربه یحیی بودند، و او برای بازگشت عیسی دعا می‌کرد. برخی از شاگردان یحیی گروههای جستجوگر را سازمان دادند تا به جستجوی عیسی بپردازند، اما یحیی این کار را ممنوع کرد و گفت: “اوقات ما در دستن خدای آسمان است؛ او فرزند برگزیده خود را هدایت خواهد کرد.”

سحرگاه بامداد سبت، 23 فوریه بود که همراهان یحیی به خوردن وعده غذای بامداد خود مشغول شدند. آنها به بالا به سوی شمال نگاه کردند و دیدند عیسی به سوی آنها می‌آید. همینطور که او به آنها نزدیک می‌شد، یحیی روی یک صخره بزرگ ایستاد، و با بلند کردن صدای پرطنین خود گفت: “پسر خدا را بنگرید، نجات دهنده دنیا! این است آن که درباره‌اش گفته‌ام: پس از من کسی خواهد آمد که از من برتر است زیرا پیش از من بوده است.” به همین دلیل من از بیابان بیرون آمدم تا توبه را موعظه کنم و با آب تعمید دهم، و اعلام کنم که پادشاهی آسمانی نزدیک است. و اکنون کسی می‌آید که شما را با روح القدس تعمید خواهد داد. و من روح الهی را دیدم که بر این مرد فرود آمد، و من صدای خداوند را شنیدم که اعلام کرد: “این فرزند محبوب من است که از او کاملاً خشنودم.”

عیسی از آنها درخواست کرد که به غذای خود بازگردند در حالی که او نشست تا با یحیی غذا بخورد. برادران او یعقوب و یهودا به کفرناحوم بازگشته بودند.

در سحرگاه بامداد روز بعد، او یحیی و شاگردانش را ترک کرد و به جلیل بازگشت. او به آنها نگفت که آنها کی دوباره او را خواهند دید. عیسی در پاسخ به پرسشهای یحیی درباره موعظه و مأموریت خودش فقط گفت: “پدرم اکنون و در آینده، همچون گذشته تو را هدایت خواهد کرد.” و این دو مرد بزرگ در آن بامداد در سواحل رود اردن از هم جدا شدند، و دیگر هیچگاه در جسم با یکدیگر سلام و احوالپرسی نکردند.

but I declare to you that, while I baptize with water, there has been among us one who will return to baptize you with the Holy Spirit.”

^{135:9.5 (1506:9)} These forty days were a difficult period for John and his disciples. What was to be the relation of John to Jesus? A hundred questions came up for discussion. Politics and selfish preferment began to make their appearance. Intense discussions grew up around the various ideas and concepts of the Messiah. Would he become a military leader and a Davidic king? Would he smite the Roman armies as Joshua had the Canaanites? Or would he come to establish a spiritual kingdom? John rather decided, with the minority, that Jesus had come to establish the kingdom of heaven, although he was not altogether clear in his own mind as to just what was to be embraced within this mission of the establishment of the kingdom of heaven.

^{135:9.6 (1506:9)} These were strenuous days in John's experience, and he prayed for the return of Jesus. Some of John's disciples organized scouting parties to go in search of Jesus, but John forbade, saying: “Our times are in the hands of the God of heaven; he will direct his chosen Son.”

^{135:9.7 (1506:7)} It was early on the morning of Sabbath, February 23, that the company of John, engaged in eating their morning meal, looked up toward the north and beheld Jesus coming to them. As he approached them, John stood upon a large rock and, lifting up his sonorous voice, said: “Behold the Son of God, the deliverer of the world! This is he of whom I have said, ‘After me there will come one who is preferred before me because he was before me.’ For this cause came I out of the wilderness to preach repentance and to baptize with water, proclaiming that the kingdom of heaven is at hand. And now comes one who shall baptize you with the Holy Spirit. And I beheld the divine spirit descending upon this man, and I heard the voice of God declare, ‘This is my beloved Son in whom I am well pleased.’”

^{135:9.8 (1506:1)} Jesus bade them return to their food while he sat down to eat with John, his brothers James and Jude having returned to Capernaum.

^{135:9.9 (1506:2)} Early in the morning of the next day he took leave of John and his disciples, going back to Galilee. He gave them no word as to when they would again see him. To John's inquiries about his own preaching and mission Jesus only said, “My Father will guide you now and in the future as he has in the past.” And these two great men separated that morning on the banks of the Jordan, never again to greet each other in the flesh.

از آنجا که عیسی به سمت شمال به جلیل رفته بود، یحیی احساس کرد که باید رد پای او را به سوی جنوب دنبال کند. از این رو در بامداد یکشنبه، سوم مارس، یحیی و باقیمانده شاگردانش سفرشان را به سمت جنوب آغاز کردند. در این اثنا، حدود یک چهارم پیروان بلافاصله یحیی در جستجوی عیسی عازم جلیل شدند. یک غم و اندوه ناشی از سردرگمی در یحیی وجود داشت. او دیگر هرگز همچون پیش از تعمد دادن عیسی موعظه نکرد. او به نوعی احساس می‌کرد که دیگر مسئولیت پادشاهی آینده بر شانه‌های او قرار ندارد. او احساس می‌کرد که کارش تقریباً به پایان رسیده است؛ او اندوهگین و تنها بود. اما او همچنان موعظه کرد، تعمد داد، و به حرکت به سمت جنوب ادامه داد.

یحیی برای چندین هفته در نزدیکی دهکده آدم توقف کرد، و در اینجا بود که آن حمله به یاد ماندنی به هیرودیس آنتیپاس را به دلیل گرفتن غیرقانونی همسر مردی دیگر انجام داد. تا ژوئن این سال (سال 26 بعد از میلاد مسیح) یحیی به پایاب بتانی رود اردن بازگشته بود، یعنی جایی که موعظه‌اش پیرامون پادشاهی آینده را بیش از یک سال پیش آغاز کرده بود. در هفته‌های بعد از تعمد عیسی، ماهیت موعظه یحیی به تدریج به اعلام بخشش برای مردم عادی تغییر یافت، ضمن این که او حاکمان فاسد سیاسی و مذهبی را با شدت تجدید شده محکوم کرد.

هیرودیس آنتیپاس که یحیی در قلمرو او موعظه می‌کرد نگران شد که مبادا او و شاگردانش شروع به یک شورش کنند. هیرودیس همچنین از انتقادهای علنی یحیی نسبت به امور خانوادگی خود آزرده خاطر بود. نظر به همه اینها، هیرودیس تصمیم گرفت که یحیی را به زندان اندازد. از این رو، در سحرگاه بامداد 12 ژوئن، پیش از این که جمعیت برای شنیدن موعظه از راه برسند و شاهد تعمد باشند، مأموران هیرودیس یحیی را دستگیر کردند. با گذشت هفته‌ها و آزاد نشدن او، شاگردانش در سرتاسر فلسطین پراکنده شدند. بسیاری از آنها به جلیل رفتند تا به پیروان عیسی بپیوندند.

11- یحیی در زندان

یحیی یک تجربه دل‌تنگی و تا اندازه‌ای تلخ در زندان داشت. تعداد اندکی از پیروان او اجازه یافتند او را ببینند. او آرزو داشت عیسی را ببیند اما باید با شنیدن درباره کار او از طریق آن پیروانش که از باورمندان به پسر انسان شده بودند خشنود می‌بود. او اغلب وسوسه می‌شد که به عیسی و مأموریت الهی او شک کند. اگر عیسی همان مسیح بود، چرا کاری نکرد که او را از این حبس غیرقابل تحمل نجات دهد؟ برای بیش از یک سال و نیم این مرد نیرومند خدا که به دشت و صحرا تعلق داشت در آن زندان نفرت‌انگیز پژمرده شد. و این تجربه یک آزمون بزرگ برای ایمان و وفاداری او به عیسی بود. به راستی تمام این تجربه یک آزمون بزرگ برای ایمان یحیی حتی به خدا بود. بارها او وسوسه شد که حتی به اسالت مأموریت و تجربه خودش شک بورزد.

بعد از این که او چندین ماه در زندان بود، یک گروه از شاگردانش آمدند او را ببینند، و بعد از دادن

^{135:10.1 (1506.3)} Since Jesus had gone north into Galilee, John felt led to retrace his steps southward. Accordingly, on Sunday morning, March 3, John and the remainder of his disciples began their journey south. About one quarter of John's immediate followers had meantime departed for Galilee in quest of Jesus. There was a sadness of confusion about John. He never again preached as he had before baptizing Jesus. He somehow felt that the responsibility of the coming kingdom was no longer on his shoulders. He felt that his work was almost finished; he was disconsolate and lonely. But he preached, baptized, and journeyed on southward.

^{135:10.2 (1506.4)} Near the village of Adam, John tarried for several weeks, and it was here that he made the memorable attack upon Herod Antipas for unlawfully taking the wife of another man. By June of this year (A.D. 26) John was back at the Bethany ford of the Jordan, where he had begun his preaching of the coming kingdom more than a year previously. In the weeks following the baptism of Jesus the character of John's preaching gradually changed into a proclamation of mercy for the common people, while he denounced with renewed vehemence the corrupt political and religious rulers.

^{135:10.3 (1506.5)} Herod Antipas, in whose territory John had been preaching, became alarmed lest he and his disciples should start a rebellion. Herod also resented John's public criticisms of his domestic affairs. In view of all this, Herod decided to put John in prison. Accordingly, very early in the morning of June 12, before the multitude arrived to hear the preaching and witness the baptizing, the agents of Herod placed John under arrest. As weeks passed and he was not released, his disciples scattered over all Palestine, many of them going into Galilee to join the followers of Jesus.

11. JOHN IN PRISON

^{135:11.1 (1506.6)} John had a lonely and somewhat bitter experience in prison. Few of his followers were permitted to see him. He longed to see Jesus but had to be content with hearing of his work through those of his followers who had become believers in the Son of Man. He was often tempted to doubt Jesus and his divine mission. If Jesus were the Messiah, why did he do nothing to deliver him from this unbearable imprisonment? For more than a year and a half this rugged man of God's outdoors languished in that despicable prison. And this experience was a great test of his faith in, and loyalty to, Jesus. Indeed, this whole experience was a great test of John's faith even in God. Many times was he tempted to doubt even the genuineness of his own mission and experience.

^{135:11.2 (1507.1)} After he had been in prison several months, a group of his disciples came to him and,

گزارش در رابطه با فعالیتهای علنی عیسی گفتند: "پس میبینی، آموزگار، آن که در بالای رود اردن با تو بود کامیاب می‌شود و همه کسانی را که نزد او می‌آیند به حضور می‌پذیرد. او حتی با مالیات‌گیران و گناهکاران به بزم می‌نشیند. تو شجاعانه به او شهادت دادی، و با این وجود او برای تحقق رهایی تو هیچ کاری انجام نمی‌دهد." اما یحیی به دوستانش پاسخ داد: "این مرد هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد مگر این که توسط پدر آسمانی به او محول شده باشد. شما به خوبی به یاد می‌آورید که من گفتم، 'من مسیح نیستم، اما کسی هستم که از پیش فرستاده شده‌ام تا راه را برای او آماده سازم.' و من همین کار را کردم. او که عروس را دارد داماد است، اما دوست داماد که در نزدیکی می‌ایستد و صدای او را می‌شنود به دلیل صدای داماد بسیار شادی می‌کند. از این رو این شادی من تحقق یافته است. او باید فزونی یابد اما من باید تقلیل یابم. من از این زمین هستم و پیام خود را اعلام کرده‌ام. عیسی ناصری از آسمان به پایین آمده و بالاتر از همه ماست. پسر انسان از خدا فرود آمده است، و او سخنان خداوند را به شما اعلام خواهد کرد. زیرا پدر آسمانی روح را در حد معین به پسر خودش نمی‌دهد. پدر پسرش را دوست دارد و فوراً همه چیز را در دستان این پسر قرار خواهد داد. آن که به پسر باور داشته باشد زندگی جاودان دارد. و این کلماتی را که می‌گویم حقیقت دارند و پایدار هستند."

این شاگردان از اظهار نظر یحیی حیرت‌زده شدند، آنقدر زیاد که در سکوت آنجا را ترک کردند. یحیی نیز بسیار پریشان حال بود، زیرا دید که یک پیشگویی کرده است. او دیگر هرگز به مأموریت و ربانیت عیسی به طور کامل شک نکرد. اما این برای یحیی شدیداً ناامید کننده بود که عیسی هیچ پیامی برای او نفرستاد، و این که برای دیدن او نیامد، و این که او هیچیک از قدرتهای عظیمش را برای رهایی او از زندان به کار نگرفت. اما عیسی همه چیز را در این باره می‌دانست. او به یحیی بسیار مهر می‌ورزید، اما اکنون که او از سرشت الهی خود آگاه بود و هنگامی که از این دنیا عزیمت نمود از کارهای بزرگ در آمادگی برای یحیی به طور کامل آگاهی داشت، و نیز با دانستن این که کار یحیی در زمین خاتمه یافته است، خود را مقید ساخت که در کارکردهای طبیعی دوران کاری این موعظه‌گر و پیامبر بزرگ دخالت نکند.

این بلاستکلیفی طولانی در زندان از نظر انسانی غیرقابل تحمل بود. یحیی فقط چند روز پیش از مرگش مجدداً پیام‌رسانی معتمد را نزد عیسی فرستاد، و پرسید: "آیا کار من انجام شده است؟ چرا من در زندان رنج می‌کنم؟ آیا به راستی تو مسیح هستی، یا باید در جستجوی فرد دیگری باشیم؟" و هنگامی که این دو شاگرد این پیام را به عیسی دادند، فرزند انسان پاسخ داد: "نزد یحیی برگردید و به او بگویید که فراموش نکرده‌ام، بلکه این را نیز به من اجازه بده، زیرا این ما هستیم که باید درستکاری را کاملاً تحقق بخشیم. آنچه را که دیده‌اید و شنیده‌اید به یحیی بگویید — که خبرهای خوب به فقیران موعظه می‌شود — و سرانجام به پیش قراول محبوب مأموریت زمینی من بگویید که اگر علتی برای شک کردن به من نیابد و لغزش نکند، در عصر آینده به وفور برکت خواهد یافت." و این آخرین کلامی بود که یحیی از عیسی دریافت کرد. این پیام به اندازه زیاد او را تسلی بخشید و ایمان او را بسیار محکم نمود و او را برای پایان سوزناک زندگیش در جسم که به زودی بعد از این رویداد به یاد ماندنی رخ داد آماده ساخت.

after reporting concerning the public activities of Jesus, said: "So you see, Teacher, that he who was with you at the upper Jordan prospers and receives all who come to him. He even feasts with publicans and sinners. You bore courageous witness to him, and yet he does nothing to effect your deliverance." But John answered his friends: "This man can do nothing unless it has been given him by his Father in heaven. You well remember that I said, 'I am not the Messiah, but I am one sent on before to prepare the way for him.' And that I did. He who has the bride is the bridegroom, but the friend of the bridegroom who stands near by and hears him rejoices greatly because of the bridegroom's voice. This, my joy, therefore is fulfilled. He must increase but I must decrease. I am of this earth and have declared my message. Jesus of Nazareth comes down to the earth from heaven and is above us all. The Son of Man has descended from God, and the words of God he will declare to you. For the Father in heaven gives not the spirit by measure to his own Son. The Father loves his Son and will presently put all things in the hands of this Son. He who believes in the Son has eternal life. And these words which I speak are true and abiding."

135:11.3 (1507:2) These disciples were amazed at John's pronouncement, so much so that they departed in silence. John was also much agitated, for he perceived that he had uttered a prophecy. Never again did he wholly doubt the mission and divinity of Jesus. But it was a sore disappointment to John that Jesus sent him no word, that he came not to see him, and that he exercised none of his great power to deliver him from prison. But Jesus knew all about this. He had great love for John, but being now cognizant of his divine nature and knowing fully the great things in preparation for John when he departed from this world and also knowing that John's work on earth was finished, he constrained himself not to interfere in the natural outworking of the great preacher-prophet's career.

135:11.4 (1507:3) This long suspense in prison was humanly unbearable. Just a few days before his death John again sent trusted messengers to Jesus, inquiring: "Is my work done? Why do I languish in prison? Are you truly the Messiah, or shall we look for another?" And when these two disciples gave this message to Jesus, the Son of Man replied: "Go back to John and tell him that I have not forgotten but to suffer me also this, for it becomes us to fulfill all righteousness. Tell John what you have seen and heard — that the poor have good tidings preached to them — and, finally, tell the beloved herald of my earth mission that he shall be abundantly blessed in the age to come if he finds no occasion to doubt and stumble over me." And this was the last word John received from Jesus. This message greatly comforted him and did much to stabilize his faith and prepare him for the tragic end of his life in the flesh which followed so

soon upon the heels of this memorable occasion.

12. DEATH OF JOHN THE BAPTIST

^{135:121 (1508:1)} As John was working in southern Perea when arrested, he was taken immediately to the prison of the fortress of Machaerus, where he was incarcerated until his execution. Herod ruled over Perea as well as Galilee, and he maintained residence at this time at both Julias and Machaerus in Perea. In Galilee the official residence had been moved from Sepphoris to the new capital at Tiberias.

^{135:122 (1508:2)} Herod feared to release John lest he instigate rebellion. He feared to put him to death lest the multitude riot in the capital, for thousands of Pereans believed that John was a holy man, a prophet. Therefore Herod kept the Nazarite preacher in prison, not knowing what else to do with him. Several times John had been before Herod, but never would he agree either to leave the domains of Herod or to refrain from all public activities if he were released. And this new agitation concerning Jesus of Nazareth, which was steadily increasing, admonished Herod that it was no time to turn John loose. Besides, John was also a victim of the intense and bitter hatred of Herodias, Herod's unlawful wife.

^{135:123 (1508:3)} On numerous occasions Herod talked with John about the kingdom of heaven, and while sometimes seriously impressed with his message, he was afraid to release him from prison.

^{135:124 (1508:4)} Since much building was still going on at Tiberias, Herod spent considerable time at his Perea residences, and he was partial to the fortress of Machaerus. It was a matter of several years before all the public buildings and the official residence at Tiberias were fully completed.

^{135:125 (1508:5)} In celebration of his birthday Herod made a great feast in the Machaerian palace for his chief officers and other men high in the councils of the government of Galilee and Perea. Since Herodias had failed to bring about John's death by direct appeal to Herod, she now set herself to the task of having John put to death by cunning planning.

^{135:126 (1508:6)} In the course of the evening's festivities and entertainment, Herodias presented her daughter to dance before the banqueters. Herod was very much pleased with the damsel's performance and, calling her before him, said: "You are charming. I am much pleased with you. Ask me on this my birthday for whatever you desire, and I will give it to you, even to the half of my kingdom." And Herod did all this while well under the influence of his many wines. The young lady drew aside and inquired of her mother what she should ask of

12- مرگ یحیی تعمید دهنده

یحیی در جنوب پریا داشت کار می‌کرد که دستگیر شد. او فوراً به زندان قلعهٔ ماکائروس برده شد و تا وقت اعدامش در آنجا زندانی بود. هیرودیس بر پریا و نیز بر جلیل حکومت می‌کرد و در این هنگام در جولیا و ماکائروس، هر دو، در پریا اقامت داشت. در جلیل، منزل رسمی‌اش از سفوریس به پایتخت جدید در تیبریة انتقال یافته بود.

هیرودیس می‌ترسید یحیی را آزاد کند، مبدا این که او تحریک به شورش کند. او می‌ترسید یحیی را بکشد مبدا این که توده‌های مردم در پایتخت شورش کنند، زیرا هزاران پریایی باور داشتند که یحیی یک مرد مقدس، یک پیامبر است. از این رو هیرودیس موعظه‌گر نذیره را در زندان نگاه داشت، زیرا نمی‌دانست دیگر با او چه کند. یحیی چندین بار در پیشگاه هیرودیس بود، اما هرگز موافقت نمی‌کرد که اگر آزاد شود، قلمروهای هیرودیس را ترک کند یا از کلیهٔ فعالیت‌های علنی خودداری کند. و این آشوب جدید در رابطه با عیسی ناصری، که مداوماً در حال افزایش بود به هیرودیس گوشزد می‌کرد که وقت آزاد کردن یحیی نیست. علاوه بر این، یحیی همچنین یک قربانی نفرت شدید و تلخ هیرودیا، همسر غیرقانونی هیرودیس، بود.

هیرودیس در فرصت‌های متعدد دربارهٔ پادشاهی آسمانی با یحیی گفتگو کرد، و در حالی که گاهی اوقات به طور جدی تحت تأثیر پیام او قرار می‌گرفت، می‌ترسید او را از زندان آزاد سازد.

از آنجا که هنوز ساختمان‌سازیهای زیادی در تیبریة جریان داشت، هیرودیس وقت قابل ملاحظه‌ای در اقامتگاه‌های خود در پریا می‌گذراند، و او به قلعهٔ ماکائروس علاقمند بود. چندین سال طول کشید که ساختن تمام ساختمان‌های عمومی و اقامتگاه رسمی در تیبریة به طور کامل تکمیل گردد.

هیرودیس در جشن تولدش برای افسران ارشد خود و سایر مردان بلند پایه در شوراهای دولت جلیل و پریا جشن بزرگی در قصر ماکائروس برگزار کرد. از آنجا که هیرودیا نتوانسته بود از طریق درخواست مستقیم از هیرودیس موجب مرگ یحیی شود، اکنون خود را وقف کار کشتن یحیی از طریق برنامه‌ریزی حیل‌گرانه نمود.

در طول جشنها و سرگرمیهای عصرانه، هیرودیا دخترش را برای رقصیدن در برابر میهمانان ارائه کرد. هیرودیس از اجرای رقص این دوشیزه بسیار خشنود گشت، و او را نزد خود فرا خواند و گفت: "تو دلربا هستی. من از تو بسیار خشنودم. در این زادروز من، هر چه آرزو داری از من درخواست کن، و من آن را به تو خواهم داد، حتی تا نیمی از پادشاهی خود را." و هیرودیس در حالی تمام این کار را انجام داد که کاملاً تحت تأثیر شرابه‌های فراوان خود بود. بانوی جوان به کناری رفت و از مادرش پرسید از هیرودیس چه باید بخواهد. هیرودیا گفت: "نزد هیرودیس برو و از او سر

یحیی تعمید دهنده را درخواست کن." و زن جوان پس از بازگشت به میز ضیافت به هیرودیس گفت: "من درخواست می‌کنم که فوراً سر یحیی تعمید دهنده را روی یک سینی به من بدهی."

هیرودیس از ترس و اندوه پر شد، اما به دلیل سوگند خود و به خاطر تمام آنهایی که با او سر شام نشسته بودند درخواست را رد نکرد. و هیرودیس آنتیپاس یک سرباز را فرستاد و به او فرمان داد که سر یحیی را بیاورد. بدین ترتیب یحیی در آن شب در زندان سربریده شد. سرباز سر پیامبر را روی یک سینی آورد و آن را در پشت سالن ضیافت به زن جوان تقدیم کرد. و دوشیزه سینی را به مادرش داد. وقتی که شاگردان یحیی این را شنیدند برای گرفتن پیکر یحیی به زندان آمدند، و پس از آن که آن را در یک مقبره قرار دادند، رفتند و به عیسی گفتند.

Herod. Herodias said, "Go to Herod and ask for the head of John the Baptist." And the young woman, returning to the banquet table, said to Herod, "I request that you forthwith give me the head of John the Baptist on a platter."

^{135:127 (15087)} Herod was filled with fear and sorrow, but because of his oath and because of all those who sat at meat with him, he would not deny the request. And Herod Antipas sent a soldier, commanding him to bring the head of John. So was John that night beheaded in the prison, the soldier bringing the head of the prophet on a platter and presenting it to the young woman at the rear of the banquet hall. And the damsel gave the platter to her mother. When John's disciples heard of this, they came to the prison for the body of John, and after laying it in a tomb, they went and told Jesus.

مقاله 136. تعمید و چهل روز

137 ⇨

کتاب یورنشیا

135 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 136

تعمید و چهل روز

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- برداشتهایی از مسیح مورد انتظار
- 2- تعمید عیسی
- 3- چهل روز
- 4- طرحها برای کار همگانی
- 5- نخستین تصمیم بزرگ
- 6- تصمیم دوم
- 7- سومین تصمیم
- 8- چهارمین تصمیم
- 9- پنجمین تصمیم
- 10- ششمین تصمیم

مقدمه مقاله

عیسی در اوج علاقه مردمی به موعظه یحیی و در هنگامی که مردم یهودی فلسطین مشتاقانه به دنبال ظهور نجات دهنده موعود بودند کار همگانی خود را آغاز نمود. تفاوت زیادی میان یحیی و عیسی وجود داشت. یحیی یک کارکن مشتاق و کوشا بود، اما عیسی یک زحمتکش آرام و شاد بود؛ او در سرتاسر زندگیش فقط به دفعات اندک عجله به خرج داد. عیسی مایه تسلی و آرامش برای دنیا و به نوعی یک نمونه بود؛ یحیی به سختی یک تسلی دهنده یا یک نمونه بود. او درباره ملکوت آسمانی موعظه کرد اما به سختی به شادمانی آن پرداخت. اگر چه عیسی در رابطه با یحیی به عنوان بزرگترین پیامبر رسته کهن سخن گفت، اما همچنین گفت که کوچکترین آنهایی که نور بزرگ راه نو را دیدند و از این طریق به داخل ملکوت آسمانی وارد شدند به راستی بزرگتر از یحیی بود.

هنگامی که یحیی در رابطه با پادشاهی آتی موعظه می کرد، موضوع اصلی پیام او این بود: توبه کنید! از خشمی که خواهد آمد بگریزید. هنگامی که عیسی شروع به موعظه نمود، اندرز به توبه باقی بود، اما این پیام

PAPER 136

BAPTISM AND THE FORTY DAYS

SECTIONS

Introduction

1. Concepts of the Expected Messiah
2. The Baptism of Jesus
3. The Forty Days
4. Plans for Public Work
5. The First Great Decision
6. The Second Decision
7. The Third Decision
8. The Fourth Decision
9. The Fifth Decision
10. The Sixth Decision

INTRODUCTION

^{136:01 (1509:1)} JESUS began his public work at the height of the popular interest in John's preaching and at a time when the Jewish people of Palestine were eagerly looking for the appearance of the Messiah. There was a great contrast between John and Jesus. John was an eager and earnest worker, but Jesus was a calm and happy laborer; only a few times in his entire life was he ever in a hurry. Jesus was a comforting consolation to the world and somewhat of an example; John was hardly a comfort or an example. He preached the kingdom of heaven but hardly entered into the happiness thereof. Though Jesus spoke of John as the greatest of the prophets of the old order, he also said that the least of those who saw the great light of the new way and entered thereby into the kingdom of heaven was indeed greater than John.

^{136:02 (1509:2)} When John preached the coming kingdom, the burden of his message was: Repent! flee from the wrath to come. When Jesus began to preach, there remained the exhortation to

همیشه با بشارت او، خبر خوب شادمانی و آزادی پادشاهی نوین دنبال می‌شد.

repentance, but such a message was always followed by the gospel, the good tidings of the joy and liberty of the new kingdom.

1- برداشتهایی از مسیح مورد انتظار

یهودیان ایده‌های بسیاری دربارهٔ نجات دهندهٔ مورد انتظار در سر داشتند، و هر یک از این مکاتب مختلف آموزشی پیرامون ناجی موعود قادر بودند برای اثبات عقایدشان به گفته‌های متون مقدس عبرانی اشاره کنند. به طور کلی، یهودیان به تاریخ ملی خود بدین گونه می‌نگریستند که با ابراهیم آغاز می‌شود و به مسیح و عصر نوین پادشاهی خداوند می‌انجامد. در روزگاران پیش‌تر، آنها این نجات دهنده را به صورت "خادم خداوند"، و سپس به عنوان "پسر انسان" تصور می‌کردند، در حالی که بعد از آن برخی حتی تا آن حد پیش رفتند که به این نجات دهنده به صورت "پسر خداوند" اشاره کنند. اما صرف نظر از این که او "زاد و رود ابراهیم" یا "پسر داوود" نامیده می‌شد، همگی موافق بودند که او باید مسیح، یعنی "مسح شده" باشد. بدین ترتیب این مفهوم از "خادم خداوند" به "پسر داوود"، "پسر انسان"، و "پسر خداوند" تکامل یافت.

در روزگاران یحیی و عیسی یهودیان دانش آموخته‌تر ایده‌ای از مسیح آینده را به عنوان یهودی کامل شده و نماینده‌ای که مقام سه‌گانهٔ پیامبر، کاهن، و پادشاه را به صورت "خادم خداوند" در خود آمیخته بود به وجود آورده بودند.

یهودیان صادقانه باور داشتند که به همان گونه که موسی از طریق کارهای شگفت‌آور معجزه‌آسا پدرانشان را از اسارت در مصر نجات داده بود، مسیح آینده نیز از طریق حتی معجزات قدرتمندتر و شگفتیهای پیروزی نژادی، مردم یهود را از سیطرهٔ رومیان نجات خواهد داد. آموزگاران شرعیات یهود تقریباً پانصد قطعه از متون مقدس را جمع‌آوری کرده بودند که به رغم تناقضات آشکارشان، یقین داشتند پیشگویی پیرامون مسیح آینده است. و در بحبوحهٔ تمام این جزئیات زمان، تکنیک، و کارکرد، آنها تقریباً به طور کامل از شخصیت مسیح موعود نظر برگرفتند. آنها به جای نجات دنیا، به دنبال احیای افتخار ملی یهودیان — ستایش دنیوی اسرائیل — بودند. از این رو آشکار است که عیسی ناصری هرگز نمی‌توانست این برداشت ماتریالیستی ذهن یهودی از نجات دهنده را برآورده سازد. اگر آنها به این گفته‌های پیشگوییانه از یک نقطه نظر متفاوت نگرینسته بودند، بسیاری از پیشگوییهای مشهور آنها پیرامون نجات دهنده اذهان آنها را برای به رسمیت شناختن عیسی به عنوان پایان دهندهٔ یک عصر و آغاز کنندهٔ یک اعطای نوین و بهتر از بخشش و نجات برای تمامی ملتها به طور بسیار طبیعی آماده می‌ساخت.

یهودیان بدین گونه بار آورده شده بودند که به دکترین شیکینا باور داشته باشند. اما این نماد مشهور حضور الهی در معبد دیده نمی‌شد. آنها باور داشتند که آمدن مسیح موجب بازسازی آن خواهد شد. آنها ایده‌های

1. CONCEPTS OF THE EXPECTED MESSIAH

^{136:1.1 (1509:3)} The Jews entertained many ideas about the expected deliverer, and each of these different schools of Messianic teaching was able to point to statements in the Hebrew scriptures as proof of their contentions. In a general way, the Jews regarded their national history as beginning with Abraham and culminating in the Messiah and the new age of the kingdom of God. In earlier times they had envisaged this deliverer as "the servant of the Lord," then as "the Son of Man," while latterly some even went so far as to refer to the Messiah as the "Son of God." But no matter whether he was called the "seed of Abraham" or "the son of David," all were agreed that he was to be the Messiah, the "anointed one." Thus did the concept evolve from the "servant of the Lord" to the "son of David," "Son of Man," and "Son of God."

^{136:1.2 (1509:4)} In the days of John and Jesus the more learned Jews had developed an idea of the coming Messiah as the perfected and representative Israelite, combining in himself as the "servant of the Lord" the threefold office of prophet, priest, and king.

^{136:1.3 (1509:5)} The Jews devoutly believed that, as Moses had delivered their fathers from Egyptian bondage by miraculous wonders, so would the coming Messiah deliver the Jewish people from Roman domination by even greater miracles of power and marvels of racial triumph. The rabbis had gathered together almost five hundred passages from the Scriptures which, notwithstanding their apparent contradictions, they averred were prophetic of the coming Messiah. And amidst all these details of time, technique, and function, they almost completely lost sight of the *personality* of the promised Messiah. They were looking for a restoration of Jewish national glory — Israel's temporal exaltation — rather than for the salvation of the world. It therefore becomes evident that Jesus of Nazareth could never satisfy this materialistic Messianic concept of the Jewish mind. Many of their reputed Messianic predictions, had they but viewed these prophetic utterances in a different light, would have very naturally prepared their minds for a recognition of Jesus as the terminator of one age and the inaugurator of a new and better dispensation of mercy and salvation for all nations.

^{136:1.4 (1510:1)} The Jews had been brought up to believe in the doctrine of the *Shekinah*. But this reputed symbol of the Divine Presence was not to be seen in the temple. They believed that the coming of the Messiah would effect its restoration.

سر در گم کننده‌ای درباره گناه نژادی و طبیعت به اصطلاح شرورانه انسان داشتند. برخی آموزش می‌دادند که گناه آدم موجب لعن و نفرین نژاد بشر شده است، و این که مسیح این نفرین را پاک خواهد کرد و انسان را به دریافت لطف الهی باز خواهد گرداند. دیگران آموزش می‌دادند که خداوند، در آفرینش انسان، هم سرشت نیک و هم شرورانه را در وجود او قرار داده است؛ و این که وقتی او نتیجه این ترتیبات را مشاهده کرد، بسیار نومید گشت، و این که "او از این که انسان را بدین گونه آفریده بود توبه کرد." و آنهایی که این را آموزش می‌دادند باور داشتند که مسیح خواهد آمد تا انسان را از این طبیعت ذاتی شرورانه رها سازد.

اکثر یهودیان باور داشتند که به دلیل گناهان ملی آنها و به علت دودلی نوکیشان غیریهودی، پژمردگی آنها تحت سیطره روم تداوم یافته بود. ملت یهودی با دل و جان توبه نکرده بود؛ از این رو مسیح آمدنش را به تعویق انداخته بود. صحبت زیادی درباره توبه وجود داشت؛ لذا این موعظه یحیی که "توبه کنید و تعمید شوید، زیرا ملکوت آسمانی نزدیک است"، جاذبه‌ای نیرومند و فوری داشت. و برای هر یهودی پارسا، ملکوت آسمانی فقط می‌توانست یک معنی داشته باشد: آمن مسیح.

یک جنبه از اعطای میکائیل وجود داشت که برای برداشت یهودی از مسیح به کلی بیگانه بود، و آن پیوند دو سرشت بشری و الهی بود. یهودیان به طور گوناگون مسیح را به عنوان انسان کامل شده، ابرانسان، و حتی الهی تصور می‌کردند، اما آنها هرگز مفهوم پیوند بشری و الهی را در سر نپروراندند. و این مانع بزرگ حواریون آغازین عیسی بود. آنها مفهوم بشری مسیح به عنوان پسر داوود را بدان گونه که توسط پیامبران پیشتر عرضه شده بود درک می‌کردند؛ به عنوان پسر انسان، ایده فوق بشری دانیال و برخی از پیامبران بعد؛ و حتی به عنوان پسر خدا، بدان گونه که توسط نویسنده کتاب خنوخ و توسط برخی از هم عصران وی توصیف شده بود؛ اما آنها برای یک لحظه نیز مفهوم راستین پیوند دو سرشت، بشری و الهی، در یک شخصیت واحد زمینی را در سر نپرورانده بودند. ظهور آفریننده به شکل مخلوق پیش از آن آشکار نشده بود. این فقط در عیسی آشکار گشت؛ دنیا از این چیزها چیزی نمی‌دانست، تا این که پسر آفریننده به جسم تبدیل گشت و در میان انسانهای عالم زندگی کرد.

They held confusing ideas about racial sin and the supposed evil nature of man. Some taught that Adam's sin had cursed the human race, and that the Messiah would remove this curse and restore man to divine favor. Others taught that God, in creating man, had put into his being both good and evil natures; that when he observed the outworking of this arrangement, he was greatly disappointed, and that "He repented that he had thus made man." And those who taught this believed that the Messiah was to come in order to redeem man from this inherent evil nature.

^{136:1.5 (1510.2)} The majority of the Jews believed that they continued to languish under Roman rule because of their national sins and because of the halfheartedness of the gentile proselytes. The Jewish nation had not wholeheartedly repented; therefore did the Messiah delay his coming. There was much talk about repentance; wherefore the mighty and immediate appeal of John's preaching, "Repent and be baptized, for the kingdom of heaven is at hand." And the kingdom of heaven could mean only one thing to any devout Jew. The coming of the Messiah.

^{136:1.6 (1510.3)} There was one feature of the bestowal of Michael which was utterly foreign to the Jewish conception of the Messiah, and that was the union of the two natures, the human and the divine. The Jews had variously conceived of the Messiah as perfected human, superhuman, and even as divine, but they never entertained the concept of the union of the human and the divine. And this was the great stumbling block of Jesus' early disciples. They grasped the human concept of the Messiah as the son of David, as presented by the earlier prophets; as the Son of Man, the superhuman idea of Daniel and some of the later prophets; and even as the Son of God, as depicted by the author of the Book of Enoch and by certain of his contemporaries; but never had they for a single moment entertained the true concept of the union in one earth personality of the two natures, the human and the divine. The incarnation of the Creator in the form of the creature had not been revealed beforehand. It was revealed only in Jesus; the world knew nothing of such things until the Creator Son was made flesh and dwelt among the mortals of the realm.

2- تعمید عیسی

عیسی دقیقاً در اوج موعظه یحیی هنگامی تعمید یافت که فلسطین با انتظار تحقق این پیام او که "پادشاهی خداوند نزدیک است" هیجان‌زده شده بود. در آن هنگام تمام یهودیان درگیر بازبینی جدی و صادقانه خویشتن بودند. حس همبستگی نژادی یهودیان بسیار ژرف بود. یهودیان نه تنها باور داشتند که گناهان پدر ممکن است فرزندان را دچار مصیبت سازد، بلکه آنها به گونه‌ای پاسخ باور داشتند که گناه یک فرد ممکن است ملت را مورد نفرین قرار دهد. از این رو، تمام آنهایی که به

2. THE BAPTISM OF JESUS

^{136:2.1 (1510.4)} Jesus was baptized at the very height of John's preaching when Palestine was aflame with the expectancy of his message — "the kingdom of God is at hand" — when all Jewry was engaged in serious and solemn self-examination. The Jewish sense of racial solidarity was very profound. The Jews not only believed that the sins of the father might afflict his children, but they firmly believed that the sin of one individual might curse the nation.

تعمید یحیی تن در دادند نسبت به گناهان مشخصی که یحیی تقیح کرده بود خود را گناهکار تلقی نمی‌کردند. بسیاری از روانهای پارسا برای سعادت اسرائیل توسط یحیی تعمید داده شدند. آنها از این واهمه داشتند که مبادا یک گناه ناشی از نادانی از سوی آنها آمدن مسیح را به تعویق اندازد. آنها احساس می‌کردند که خود به یک ملت گناهکار و به سبب گناه، نفرین شده تعلق دارند، و آنها به این علت خود را برای تعمید ارائه کردند که بتوانند از طریق این کار ثمره‌های ندامت نژادی را آشکار سازند. از این رو واضح است که عیسی به هیچ وجه به عنوان یک آیین توبه یا برای بخشش گناهان تعمید یحیی را دریافت نکرد. عیسی با پذیرش تعمید به دستان یحیی، فقط داشت الگوی بسیاری از یهودیان پارسامنش را دنبال می‌کرد.

هنگامی که عیسی ناصری برای تعمید به داخل رود اردن رفت، یک انسان عالم بود که در کلیه امور که به استیلا- بر ذهن و به تعیین هویت خویشتن با روح مربوط بود به اوج فراز تکاملی بشری دست یافته بود. او در آن روز به عنوان یک انسان کامل شده کرات تکاملی زمان و فضا در رود اردن ایستاد. هماهنگی تمام و کمال و ارتباط کامل میان ذهن انسانی عیسی و تنظیم‌کننده روحی ساکن در او، هدیه الهی پدرش در بهشت، برقرار شده بود. و از هنگام صعود میکائیل به سرپرستی جهانش، در کلیه موجودات نرمال که در یورشیا زندگی می‌کنند درست چنین تنظیم‌کننده‌ای ساکن بوده است، به جز این که تنظیم‌کننده عیسی از طریق اقامت مشابه در یک ابرانسان دیگر، مکی‌ونتا ملک صادق، که در شکل جسم انسانی پدیدار شده بود، برای این مأموریت ویژه از پیش آماده شده بود.

معمولاً هنگامی که یک انسان عالم به چنین سطوح بالایی از کمال شخصیت دست می‌یابد، آن پدیده‌های مقدماتی تعالی معنوی که به پیوند نهایی روان بالغ انسان با تنظیم‌کننده الهی مربوط به آن می‌انجامد رخ می‌دهند. و ظاهراً بنا بود چنین تغییری در تجربه شخصیتی عیسی ناصری در همان روزی که با دو برادرش برای گرفتن تعمید توسط یحیی به داخل رود اردن رفت به وقوع پیوندد. این مراسم آخرین عمل حیات صرفاً بشری او در یورشیا بود و بسیاری از مشاهده‌کنندگان فوق‌بشری انتظار داشتند که شاهد پیوند تنظیم‌کننده با ذهنی که در آن ساکن بود باشند، اما همگی دچار نومیدی شدند. چیزی جدید و حتی بزرگتر به وقوع پیوست. همینطور که یحیی دستايش را روی عیسی نهاد تا او را تعمید دهد تنظیم‌کننده ساکن در او روان کامل شده بشری یوشع بن یوسف را برای بار آخر ترک نمود. و پس از چند لحظه این وجود الهی به عنوان یک تنظیم‌کننده شخصیت یافته و رئیس رسته خودش در سرتاسر جهان محلی نبادان از دیوبیننگون بازگشت. بدین ترتیب عیسی روح الهی پیشین خویش را مشاهده کرد که پس از بازگشت، در شکل شخصیت یافته بر او فرود آمد. و او اکنون سخنان همین روحی را که منشأ بهشتی داشت شنید، که گفت: "این پسر محبوب من است که من از او بسیار خوشنودم." و یحیی نیز با دو برادر عیسی همین سخنان را شنید. شاگردان یحیی که در لب آب ایستاده بودند این کلمات را نشنیدند، و روح مرئی تنظیم‌کننده شخصیت یافته را نیز ندیدند. فقط چشمان عیسی تنظیم‌کننده شخصیت یافته را دید.

Accordingly, not all who submitted to John's baptism regarded themselves as being guilty of the specific sins which John denounced. Many devout souls were baptized by John for the good of Israel. They feared lest some sin of ignorance on their part might delay the coming of the Messiah. They felt themselves to belong to a guilty and sin-cursed nation, and they presented themselves for baptism that they might by so doing manifest fruits of race penitence. It is therefore evident that Jesus in no sense received John's baptism as a rite of repentance or for the remission of sins. In accepting baptism at the hands of John, Jesus was only following the example of many pious Israelites.

^{13622 (1511.1)} When Jesus of Nazareth went down into the Jordan to be baptized, he was a mortal of the realm who had attained the pinnacle of human evolutionary ascension in all matters related to the conquest of mind and to self-identification with the spirit. He stood in the Jordan that day a perfected mortal of the evolutionary worlds of time and space. Perfect synchrony and full communication had become established between the mortal mind of Jesus and the indwelling spirit Adjuster, the divine gift of his Father in Paradise. And just such an Adjuster indwells all normal beings living on Urantia since the ascension of Michael to the headship of his universe, except that Jesus' Adjuster had been previously prepared for this special mission by similarly indwelling another superhuman incarnated in the likeness of mortal flesh, Machiventa Melchizedek.

^{13623 (1511.2)} Ordinarily, when a mortal of the realm attains such high levels of personality perfection, there occur those preliminary phenomena of spiritual elevation which terminate in eventual fusion of the matured soul of the mortal with its associated divine Adjuster. And such a change was apparently due to take place in the personality experience of Jesus of Nazareth on that very day when he went down into the Jordan with his two brothers to be baptized by John. This ceremony was the final act of his purely human life on Urantia, and many superhuman observers expected to witness the fusion of the Adjuster with its indwelt mind, but they were all destined to suffer disappointment. Something new and even greater occurred. As John laid his hands upon Jesus to baptize him, the indwelling Adjuster took final leave of the perfected human soul of Joshua ben Joseph. And in a few moments this divine entity returned from Divinington as a Personalized Adjuster and chief of his kind throughout the entire local universe of Nabadon. Thus did Jesus observe his own former divine spirit descending on its return to him in personalized form. And he heard this same spirit of Paradise origin now speak, saying, "This is my beloved Son in whom I am well pleased." And John, with Jesus' two brothers, also heard these words. John's disciples, standing by the water's edge, did not hear

these words, neither did they see the apparition of the Personalized Adjuster. Only the eyes of Jesus beheld the Personalized Adjuster.

^{13624 (1511.3)} When the returned and now exalted Personalized Adjuster had thus spoken, all was silence. And while the four of them tarried in the water, Jesus, looking up to the near-by Adjuster, prayed: "My Father who reigns in heaven, hallowed be your name. Your kingdom come! Your will be done on earth, even as it is in heaven." When he had prayed, the "heavens were opened," and the Son of Man saw the vision, presented by the now Personalized Adjuster, of himself as a Son of God as he was before he came to earth in the likeness of mortal flesh, and as he would be when the incarnated life should be finished. This heavenly vision was seen only by Jesus.

^{13625 (1512.1)} It was the voice of the Personalized Adjuster that John and Jesus heard, speaking in behalf of the Universal Father, for the Adjuster is of, and as, the Paradise Father. Throughout the remainder of Jesus' earth life this Personalized Adjuster was associated with him in all his labors; Jesus was in constant communion with this exalted Adjuster.

^{13626 (1512.2)} When Jesus was baptized, he repented of no misdeeds; he made no confession of sin. His was the baptism of consecration to the performance of the will of the heavenly Father. At his baptism he heard the unmistakable call of his Father, the final summons to be about his Father's business, and he went away into private seclusion for forty days to think over these manifold problems. In thus retiring for a season from active personality contact with his earthly associates, Jesus, as he was and on Urantia, was following the very procedure that obtains on the morontia worlds whenever an ascending mortal fuses with the inner presence of the Universal Father.

^{13627 (1512.3)} This day of baptism ended the purely human life of Jesus. The divine Son has found his Father, the Universal Father has found his incarnated Son, and they speak the one to the other.

^{13628 (1512.4)} (Jesus was almost thirty-one and one-half years old when he was baptized. While Luke says that Jesus was baptized in the fifteenth year of the reign of Tiberius Caesar, which would be A.D. 29 since Augustus died in A.D. 14, it should be recalled that Tiberius was coemperor with Augustus for two and one-half years before the death of Augustus, having had coins struck in his honor in October, A.D. 11. The fifteenth year of his actual rule was, therefore, this very year of A.D. 26, that of Jesus' baptism. And this was also the year that Pontius Pilate began his rule as governor of Judea.)

هنگامی که تنظیم کننده بازگشته و اکنون متعالی شخصیت یافته بدین گونه سخن گفت، سکوت کامل برقرار بود. و در حالی که چهار تن از آنها در آب ماندند، عیسی با نگاه کردن به بالا به سمت تنظیم کننده نزدیک آنها بدین گونه دعا کرد: "پدر من که در آسمان فرمانروایی می‌کنی، نام تو مقدس باد. پادشاهی تو بیاید! اراده تو بدان گونه که در آسمان است در زمین نیز تحقق یابد." پس از این که او دعا کرد، "آسمانها گشوده شدند"، و پسر انسان رویایی از خودش را دید که توسط تنظیم کننده اکنون شخصیت یافته عرضه گردید. این رویا او را پیش از آن که در شکل جسم انسانی در زمین پدیدار گردد بدان گونه که به عنوان پسر خداوند وجود داشت و به صورتی که بنا بود پس از اتمام زندگی در جسم باشد نشان می‌داد. این رویای آسمانی فقط توسط عیسی دیده شد.

این صدای تنظیم کننده شخصیت یافته بود که بچی و عیسی شنیدند. او از جانب پدر جهانی سخن می‌گفت، زیرا تنظیم کننده از پدر بهشتی و همچون او است. در سرتاسر باقیمانده زندگی زمینی عیسی، این تنظیم کننده شخصیت یافته در کلیه کارهای او با او در ارتباط بود؛ عیسی با این تنظیم کننده و الامرتبه در همدمی معنوی دائم بود.

هنگامی که عیسی تعمید یافت، از هیچ کار بدی توبه نکرد؛ او به هیچ گناهی اعتراف نکرد. تعمید او در رابطه با وقف به کار خواست پدر آسمانی بود. او در تعمیدش ندای تردینناپذیر پدرش، یعنی فراخوانی نهایی برای انجام کار پدرش را شنید. و او برای چهل روز به خلوتگاهی نهان رفت تا درباره این مشکلات چندگانه فکر کند. عیسی بدین ترتیب برای یک مدت با کناره گرفتن از تماس فعال شخصیتی با دستیاران زمینی‌اش، بدان گونه که بود، دقیقاً روالی را در پورنشیا دنبال می‌کرد که در کرات مورانشیا حکم فرما است، یعنی هر گاه که هر انسان فراز یابنده با حضور درونی پدر جهانی پیوند می‌یابد.

این روز تعمید زندگی صرفاً بشری عیسی را خاتمه داد. پسر الهی پدرش را یافته است، پدر جهانی پسر در جسم پدیدار شده‌اش را یافته است، و آنها با یکدیگر گفتگو می‌کنند.

(عیسی هنگامی که تعمید یافت تقریباً سی و یک سال و نیم سن داشت. در حالی که لوقا می‌گوید که عیسی در پانزدهمین سال سلطنت قیصر تیبریوس یعنی سال 29 بعد از میلاد مسیح تعمید یافت، زیرا آگوستوس در سال 14 بعد از میلاد مسیح مرد، باید به خاطر آورده شود که تیبریوس پیش از مرگ آگوستوس برای دو سال و نیم، به همراه آگوستوس امپراتور مشترک بود، و در اکتبر سال 11 بعد از میلاد مسیح به افتخار او سکه زد. از این رو، پانزدهمین سال حکومت واقعی او هفتمین سال 26 بعد از میلاد مسیح، سال تعمید عیسی بود. و این هفتمین سالی بود که پنطیوس پیلاطس حکومت خود را به عنوان فرماندار یهودیه آغاز کرد.)

3- چهل روز

عیسی در برابر وسوسه بزرگ اعطای انسانی خویش پیش از تعمید خود هنگامی که با عرق ریختن در کوه هرمون برای شش هفته خیس شده بود پایداری نموده بود. آنجا در کوه هرمون، او به عنوان یک انسان یاری نشده عالم، با متظاهر یورنشا، کلیگشتیا، پرنس این دنیا، دیدار نموده و او را شکست داده بود. در آن روز پرویداد، از روی اسناد جهان، عیسی ناصری، پرنس سیاره‌ای یورنشا شده بود. و این پرنس یورنشا، که بنا بود به زودی فرمانروای عالی نبادان اعلام شود، اکنون برای چهل روز به خلوت رفت تا طرحهایش را تدوین کند و تکنیک اعلام پادشاهی نوین خداوند در قلوب انسانها را تعیین نماید.

او بعد از تعمیدش به چهل روز تنظیم خود با روابط تغییر یافته کره و جهان که از طریق شخصیت یافتن تنظیم کننده‌اش صورت گرفته بود وارد شد. او در طول این انزوا در تپه‌های پریا سیاستی را که در آستانه افتتاح مرحله جدید و تغییر یافته زندگی زمینی‌اش باید دنبال می‌شد و روشهایی را که باید به کار گرفته می‌شد تعیین نمود.

عیسی به منظور روزه گرفتن و برای رنجور ساختن روانش به خلوتگاه نرفت. او یک زاهد نبود، و او آمد تا تمامی این پندارها در رابطه با نزدیکی به خداوند را از بین ببرد. دلایل او برای پناه جستن به این خلوتگاه کاملاً متفاوت از دلایلی بودند که موسی و ایلیا، و حتی یحیی تعمید دهنده را به حرکت وا داشته بود. عیسی در آن زمان در مورد رابطه‌اش با جهان ساخته خودش و نیز جهان جهانها که توسط پدر بهشتی، پدر آسمانی او، سرپرستی می‌شود کاملاً خود-آگاه بود. او اکنون مسئولیت اعطا و رهنمودهای مربوط به آن را که توسط برادر بزرگترش، عمانوئیل، مورد نظارت واقع شد، پیش از آن که در یورنشا به پیداری در جسم وارد شود، به طور کامل به یاد آورد. او اکنون تمام این روابط گسترده را به روشنی و به طور کامل درک می‌کرد، و او مایل بود برای یک دوره ژرف اندیشی خاموش دور باشد تا بتواند در زمینه طرحهایش فکر کند و روی شیوه‌های اجرای کارهای همگانی خود از جانب این کره و برای تمام کرات دیگر در جهان محلی خود تصمیم بگیرد.

عیسی در حالی که برای یافتن یک پناهگاه مناسب در تپه‌ها مشغول گشت زدن بود، با رئیس اجرایی جهان، جبرئیل، ستاره تابان و بامداد نبادان رو به رو شد. جبرئیل اکنون با پسر آفریننده جهان از نو تماس شخصی برقرار نمود؛ از هنگامی که میکائیل دستیارانش در سلوینگتون را ترک نمود و برای تدارک ورود به اعطای یورنشا به ایندیشیا رفت، آنها برای نخستین بار به طور مستقیم دیدار نمودند. جبرئیل با رهنمود عمانوئیل و با اجازه قلمای ایامهای یوورسا، اکنون این آگاهی را در برابر عیسی قرار داد که نشان می‌داد تجربه اعطای او در یورنشا، تا جایی که به کسب حاکمیت کامل شده جهان و نیز پایان شورش لوسیفر مربوط می‌شد، عملاً خاتمه یافته است. مورد اول در روز تعمید او هنگامی که شخصیت یافتن تنظیم کننده او کامل شدن و تکمیل

3. THE FORTY DAYS

^{136:31 (1512:5)} Jesus had endured the great temptation of his mortal bestowal before his baptism when he had been wet with the dews of Mount Hermon for six weeks. There on Mount Hermon, as an unaided mortal of the realm, he had met and defeated the Urantia pretender, Caligastia, the prince of this world. That eventful day, on the universe records, Jesus of Nazareth had become the Planetary Prince of Urantia. And this Prince of Urantia, so soon to be proclaimed supreme Sovereign of Nebadon, now went into forty days of retirement to formulate the plans and determine upon the technique of proclaiming the new kingdom of God in the hearts of men.

^{136:32 (1512:6)} After his baptism he entered upon the forty days of adjusting himself to the changed relationships of the world and the universe occasioned by the personalization of his Adjuster. During this isolation in the Perean hills he determined upon the policy to be pursued and the methods to be employed in the new and changed phase of earth life which he was about to inaugurate.

^{136:33 (1512:7)} Jesus did not go into retirement for the purpose of fasting and for the affliction of his soul. He was not an ascetic, and he came forever to destroy all such notions regarding the approach to God. His reasons for seeking this retirement were entirely different from those which had actuated Moses and Elijah, and even John the Baptist. Jesus was then wholly self-conscious concerning his relation to the universe of his making and also to the universe of universes, supervised by the Paradise Father, his Father in heaven. He now fully recalled the bestowal charge and its instructions administered by his elder brother, Immanuel, ere he entered upon his Urantia incarnation. He now clearly and fully comprehended all these far-flung relationships, and he desired to be away for a season of quiet meditation so that he could think out the plans and decide upon the procedures for the prosecution of his public labors in behalf of this world and for all other worlds in his local universe.

^{136:34 (1513:1)} While wandering about in the hills, seeking a suitable shelter, Jesus encountered his universe chief executive, Gabriel, the Bright and Morning Star of Nebadon. Gabriel now re-established personal communication with the Creator Son of the universe; they met directly for the first time since Michael took leave of his associates on Salvington when he went to Edentia preparatory to entering upon the Urantia bestowal. Gabriel, by direction of Immanuel and on authority of the Uversa Ancients of Days, now laid before Jesus information indicating that his bestowal experience on Urantia was practically finished so far as concerned the earning of the perfected

اعطای او در شکل جسم انسانی را به نمایش گذاشت به دست آمد، و مورد دوم یک واقعیت تاریخی در آن روز بود، یعنی هنگامی که او از کوه هرمون پایین آمد تا به نوجوان در حال انتظار، تغلت، ملحق شود. عیسی اکنون از طریق بالاترین مرجعیت جهان محلی و ابرجهان آگاهی یافت که کار اعطای او تا جایی که روی وضعیت شخصی او در رابطه با حاکمیت و شورش تأثیر داشت به پایان رسیده است. او در رویای مربوط به تعمیم و در پدیده شخصیت یافتن تنظیم کننده فکری ساکن در او، از پیش این اطمینان را مستقیماً از بهشت دریافت کرده بود.

در حالی که او در کوه ماند و با جبرئیل به گفتگو پرداخت، پدر کوکیه ایندشیا شخصاً بر عیسی و جبرئیل ظاهر گشت، و گفت: "اسناد تکمیل شده‌اند. حاکمیت میکائیل شماره 611,121 بر جهان نبادان او در دست راست پدر جهانی تکمیل شده است. من معافیت اعطا شده توسط عمانوئیل، برادر حامی تو برای پدیداری در جسم در یورنشیا را برای تو به ارمغان می‌آورم. تو اکنون یا در هر زمان بعد آزاد هستی که به شیوه انتخابی خودت عطیه پدیداری خود در جسم را خاتمه دهی، به دست راست پدرت فراز یابی، حاکمیت خود را دریافت کنی، و فرمانروایی بی قید و شرط و به خوبی کسب شده خود بر تمامی نبادان را به عهده بگیری. من همچنین با اجازه قدمای ایامها تکمیل شدن اسناد ابرجهان را که به خاتمه یافتن تمام شورش گناهکارانه در جهان تو مربوط است گواهی می‌دهم و برای برخورد با کلیه این گونه آشوبهای ممکن در آینده به تو اختیار کامل و نامحدود می‌دهم. از نظر تکنیکی، کار تو در یورنشیا و در جسم مخلوق انسانی به پایان رسیده است. از این پس مسیر تو به انتخاب خودت بستگی دارد."

پس از این که پدر والامرتبه ایندشیا آنجا را ترک نمود، عیسی در رابطه با بهروزی جهان یک گفتگوی طولانی با جبرئیل انجام داد و پس از فرستادن درود به عمانوئیل، به او اطمینان داد که در کاری که در یورنشیا در آستانه انجام آن است، اندرزهایی را که در ارتباط با پندهای پیش اعطایی در سلوینگتون دریافت کرده بود همواره مد نظر خواهد داشت.

در سرتاسر این چهل روز انزوا، یعقوب و یوحنا، پسران زبدی، مشغول جستجو برای عیسی بودند. آنها در بسیاری مواقع از مکان اقامت او دور نبودند، اما هرگز او را پیدا نکردند.

4- طرحها برای کار همگانی

عیسی روز به روز در بالای تپه‌ها برای باقیمانده اعطای خود به یورنشیا طرحهایی را تدوین نمود. او ابتدا تصمیم گرفت که همزمان با یحیی تدریس نکند. او اینطور برنامه‌ریزی کرد که تا وقت دستیابی کار یحیی به

sovereignty of his universe and the termination of the Lucifer rebellion. The former was achieved on the day of his baptism when the personalization of his Adjuster demonstrated the perfection and completion of his bestowal in the likeness of mortal flesh, and the latter was a fact of history on that day when he came down from Mount Hermon to join the waiting lad, Tiglath. Jesus was now informed, upon the highest authority of the local universe and the superuniverse, that his bestowal work was finished in so far as it affected his personal status in relation to sovereignty and rebellion. He had already had this assurance direct from Paradise in the baptismal vision and in the phenomenon of the personalization of his indwelling Thought Adjuster.

136:35 (1513:2) While he tarried on the mountain, talking with Gabriel, the Constellation Father of Edentia appeared to Jesus and Gabriel in person, saying: "The records are completed. The sovereignty of Michael number 611,121 over his universe of Nebadon rests in completion at the right hand of the Universal Father. I bring to you the bestowal release of Immanuel, your sponsor-brother for the Urantia incarnation. You are at liberty now or at any subsequent time, in the manner of your own choosing, to terminate your incarnation bestowal, ascend to the right hand of your Father, receive your sovereignty, and assume your well-earned unconditional rulership of all Nebadon. I also testify to the completion of the records of the superuniverse, by authorization of the Ancients of Days, having to do with the termination of all sin-rebellion in your universe and endowing you with full and unlimited authority to deal with any and all such possible upheavals in the future. Technically, your work on Urantia and in the flesh of the mortal creature is finished. Your course from now on is a matter of your own choosing."

136:36 (1513:3) When the Most High Father of Edentia had taken leave, Jesus held long converse with Gabriel regarding the welfare of the universe and, sending greetings to Immanuel, proffered his assurance that, in the work which he was about to undertake on Urantia, he would be ever mindful of the counsel he had received in connection with the prebestowal charge administered on Salvington.

136:37 (1514:1) Throughout all of these forty days of isolation James and John the sons of Zebedee were engaged in searching for Jesus. Many times they were not far from his abiding place, but never did they find him.

4. PLANS FOR PUBLIC WORK

136:41 (1514:2) Day by day, up in the hills, Jesus formulated the plans for the remainder of his Urantia bestowal. He first decided not to teach contemporaneously with John. He planned to remain in comparative retirement until the work of

هدفش، با تا هنگامی که یحیی از طریق زندانی شدن به طور ناگهانی متوقف شود، در انزوای نسبی باقی بماند. عیسی به خوبی می‌دانست که موعظه بی‌پاک و بی‌تدبیر یحیی فوراً موجب ترس و دشمنی حکمرانان مدنی می‌شود. با در نظر گرفتن وضعیت متزلزل یحیی، عیسی برای برنامه کارهای همگانی خویش از جانب مردمش و کره زمین، و به نمایندگی از هر کره مسکونی در سرتاسر جهان پهناورش به طور مشخص شروع به طرح‌ریزی نمود. اعطای انسانی میکائیل در یورنشیایا، اما برای تمامی کرات نبادان بود.

نخستین کاری که عیسی انجام داد، پس از این که طرح کلی هماهنگ کردن برنامه‌اش با جنبش یحیی را به طور کامل مورد تفکر قرار داد، این بود که آموزشی‌های عمانوئیل را در ذهنش مرور کند. او اندرزهایی را که در رابطه با روشهای کاریش به او داده شده بود، و این که نباید هیچ نوشته ماندگار در سیاره به جا می‌گذاشت با دقت مورد بازاندیشی قرار داد. عیسی دیگر هیچگاه روی چیزی به غیر از ماسه ننوشت. عیسی در دیدار بعدی خود از ناصر، به رغم اندوه برادرش یوسف، تمامی نوشته‌های خود را که در این سو و آن سوی کارگاه نجاری روی تخته‌ها حفظ شده بود و روی دیوارهای منزل قدیمی آویزان شده بود نابود ساخت. و عیسی روی اندرز عمانوئیل در رابطه با رویکرد اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی خود نسبت به کره بدان گونه که آن را باید می‌یافت به خوبی تعمق کرد.

عیسی در طول این چهل روز انزوا روزه نگرفت. طولانی‌ترین مدتی که او بدون غذا گذراند دو روز اولش در تپه‌ها بود، یعنی هنگامی که آنچنان غرق در فکر کردن خود بود که خوردن را کاملاً فراموش کرد. اما در روز سوم او به جستجوی غذا رفت. همچنین در طول این مدت توسط هیچ روح اهریمنی یا شخصیت شورشگر مقیم این کره یا هر کره دیگر وسوسه نشد.

این چهل روز، فرصت گفتگوی نهایی میان اذهان بشری و الهی، و به بیان دقیق‌تر نخستین کارکرد واقعی این دو ذهن بود که اکنون یگانه شده بودند. نتایج این دوره بسیار مهم ژرف اندیشی به طور قاطع نشان داد که ذهن الهی به گونه‌ای پیروزمندانه و معنوی بر خرد بشری استیلا یافته است. از این وقت به بعد ذهن انسان به ذهن خدا تبدیل شده است، و گر چه فردیت ذهن انسان همیشه وجود دارد، این ذهن معنویت یافته بشری همیشه می‌گوید: "نه خواست من، بلکه خواست تو انجام شود."

کارهای این زمان پروریداد، رویاهای تخیلی یک ذهن گرسنه و ضعیف شده نبودند، و نمادگراییهای سردرگم و نابخردانه نیز نبودند که بعدها به عنوان "وسوسه‌های عیسی در بیابان برهوت" ثبت شدند. به بیان دقیق‌تر این یک دوره تفکر پیرامون تمام دوران پروریداد و متنوع اعطای یورنشیایا و برای انجام آن برنامه‌ریزی‌های دقیق برای کار خادمانه بیشتر بودند که به بهترین نحو می‌توانستند به این کره خدمت کنند، ضمن این که به بهبودی کلیه کرات دیگر که به علت شورش در انزوا قرار گرفته بودند نیز کمک می‌کردند. عیسی تمام دوران حیات بشری در یورنشیایا، از روزگاران آندان و فانتا، تا دوران خطای آدم، و در ادامه، کار خادمانه ملک صالحین را مورد بازاندیشی قرار داد.

John achieved its purpose, or until John was suddenly stopped by imprisonment. Jesus well knew that John's fearless and tactless preaching would presently arouse the fears and enmity of the civil rulers. In view of John's precarious situation, Jesus began definitely to plan his program of public labors in behalf of his people and the world, in behalf of every inhabited world throughout his vast universe. Michael's mortal bestowal was on Urantia but for all worlds of Nebadon.

^{136:42 (1514:3)} The first thing Jesus did, after thinking through the general plan of co-ordinating his program with John's movement, was to review in his mind the instructions of Immanuel. Carefully he thought over the advice given him concerning his methods of labor, and that he was to leave no permanent writing on the planet. Never again did Jesus write on anything except sand. On his next visit to Nazareth, much to the sorrow of his brother Joseph, Jesus destroyed all of his writing that was preserved on the boards about the carpenter shop, and which hung upon the walls of the old home. And Jesus pondered well over Immanuel's advice pertaining to his economic, social, and political attitude toward the world as he should find it.

^{136:43 (1514:4)} Jesus did not fast during this forty days' isolation. The longest period he went without food was his first two days in the hills when he was so engrossed with his thinking that he forgot all about eating. But on the third day he went in search of food. Neither was he *tempted* during this time by any evil spirits or rebel personalities of station on this world or from any other world.

^{136:44 (1514:5)} These forty days were the occasion of the final conference between the human and the divine minds, or rather the first real functioning of these two minds as now made one. The results of this momentous season of meditation demonstrated conclusively that the divine mind has triumphantly and spiritually dominated the human intellect. The mind of man has become the mind of God from this time on, and though the selfhood of the mind of man is ever present, always does this spiritualized human mind say, "Not my will but yours be done."

^{136:45 (1514:6)} The transactions of this eventful time were not the fantastic visions of a starved and weakened mind, neither were they the confused and puerile symbolisms which afterward gained record as the "temptations of Jesus in the wilderness." Rather was this a season for thinking over the whole eventful and varied career of the Urantia bestowal and for the careful laying of those plans for further ministry which would best serve this world while also contributing something to the betterment of all other rebellion-isolated spheres. Jesus thought over the whole span of human life on Urantia, from the days of Andon and Fonta, down through Adam's default, and on to the ministry of the Melchizedek of Salem.

جبرئیل به عیسی یادآوری کرده بود که اگر تصمیم گرفت برای مدتی در یورنیشیا بماند دو راه وجود داشت که او می‌توانست از طریق آنها خود را به دنیا متجلی سازد. و برای عیسی مشخص گردید که انتخاب او در این مورد هیچ ربطی به حاکمیت او بر جهانش یا پایان شورش لوسیفر ندارد. این دو راه کار خدمتی در کره زمین اینها بودند:

1- راه خودش — راهی که ممکن است از نقطه نظر نیازهای فوری این کره و تزکیه کنونی جهان خودش از همه خوشایندتر و سودمندتر به نظر برسد.

2- راه پدر — نمونه‌ای از یک آرمان‌دورنگر حیات مخلوق که توسط شخصیت‌های والای مدیریت بهشتی جهان جهات‌پیش‌بینی می‌شود.

بدین ترتیب برای عیسی روشن شد که برای این که بتواند باقیمانده حیات زمینی خود را نظم دهد دو راه وجود دارد. در تأیید هر یک از این راه‌ها می‌شد چیزی گفت که با در نظر گرفتن وضعیت فوری باید مورد ملاحظه قرار می‌گرفت. فرزند انسان به روشنی دید که انتخاب او میان این دو شیوه رویکرد هیچ ربطی به پذیرش حاکمیت جهان توسط او ندارد؛ این موضوعی بود که در اسناد جهان جهات‌ها از پیش تعیین تکلیف شده و مهر شده بود و فقط در انتظار مطالبه شخصی او بود. اما به عیسی نشان داده شد که اگر او، عیسی، صلاح بداند که همیشه مطابق خواست پدر، دوران زندگی زمینی خویش به صورت پدیداری در جسم را به همان گونه که با شکوه آغاز گردید کامل نماید، این موجب خشنودی زیاد برادر بهشتی او، عمتوتیل، خواهد شد. در سومین روز این انزوا عیسی به خود قول داد که به دنیا بازگردد و دوران زندگی زمینی خود را کامل نماید، و این که در وضعیتی که در برگیرنده دو راه است، همیشه خواست پدر را انتخاب کند. و او باقیمانده حیات زمینی خویش را همیشه مطابق این عظم راسخ زندگی نمود. او حتی تا پایان تلخ، خواست مستقل خود را به گونه‌ای ثابت تابع خواست پدر آسمانی خود قرار داد.

چهل روز در برهوت کوه یک دوره وسوسه بزرگ نبود، بلکه دوره تصمیمات بزرگ استاد بود. او در طول این روزهای همدمی تنها با خودش و حضور بلافصل پدرش — یعنی تنظیم کننده شخصیت یافته (او دیگر یک فرشته محافظ شخصی سراف نداشت) — به تصمیمات یک به یک بزرگی رسید که باید سیاستها و طرز عمل او را برای باقیمانده دوران زندگی او در زمین کنترل می‌کردند. بعدها از طریق سردرگمی با روایات ناقص و پراکنده تفلاهای کوه هرمون، روایت یک وسوسه بزرگ به این دوره انزوا افزوده شد، و علاوه بر آن، دلیل دیگر این بود که رسم بود تمام پیامبران بزرگ و رهبران بشری دوران کاری همگانی خویش را از طریق اجرای این دوره‌های به اصطلاح روزه و دعا آغاز کنند. همیشه روال کار عیسی این بود که در هنگام مواجهه با هر تصمیم جدید یا جدی برای همدمی معنوی با روح خودش به انزوا رو بیاورد تا بتواند درصدد آگاهی از خواست خدا برآید.

^{136:46 (1514:7)} Gabriel had reminded Jesus that there were two ways in which he might manifest himself to the world in case he should choose to tarry on Urantia for a time. And it was made clear to Jesus that his choice in this matter would have nothing to do with either his universe sovereignty or the termination of the Lucifer rebellion. These two ways of world ministry were:

^{136:47 (1515:1)} 1. His own way — the way that might seem most pleasant and profitable from the standpoint of the immediate needs of this world and the present edification of his own universe.

^{136:48 (1515:2)} 2. The Father's way — the exemplification of a farseeing ideal of creature life visualized by the high personalities of the Paradise administration of the universe of universes.

^{136:49 (1515:3)} It was thus made clear to Jesus that there were two ways in which he could order the remainder of his earth life. Each of these ways had something to be said in its favor as it might be regarded in the light of the immediate situation. The Son of Man clearly saw that his choice between these two modes of conduct would have nothing to do with his reception of universe sovereignty; that was a matter already settled and sealed on the records of the universe of universes and only awaited his demand in person. But it was indicated to Jesus that it would afford his Paradise brother, Immanuel, great satisfaction if he, Jesus, should see fit to finish up his earth career of incarnation as he had so nobly begun it, always subject to the Father's will. On the third day of this isolation Jesus promised himself he would go back to the world to finish his earth career, and that in a situation involving any two ways he would always choose the Father's will. And he lived out the remainder of his earth life always true to that resolve. Even to the bitter end he invariably subordinated his sovereign will to that of his heavenly Father.

^{136:4:10 (1515:4)} The forty days in the mountain wilderness were not a period of great temptation but rather the period of the Master's *great decisions*. During these days of lone communion with himself and his Father's immediate presence — the Personalized Adjuster (he no longer had a personal seraphic guardian) — he arrived, one by one, at the great decisions which were to control his policies and conduct for the remainder of his earth career. Subsequently the tradition of a great temptation became attached to this period of isolation through confusion with the fragmentary narratives of the Mount Hermon struggles, and further because it was the custom to have all great prophets and human leaders begin their public careers by undergoing these supposed seasons of fasting and prayer. It had always been Jesus' practice, when facing any new or serious decisions, to withdraw for communion with his own spirit that he might seek to know the will of God.

عیسی در تمام این برنامه‌ریزی برای باقیمانده حیات زمینی خود همیشه در قلب بشری خویش دستخوش دو مسیر متضاد رویکرد بود:

1- او اشتیاق شدید داشت که مردمش — و تمام دنیا — به او جلب شوند، به او ایمان آورند و پادشاهی نوین معنوی او را بپذیرند. و او از اعتقادات آنان در رابطه با مسیح آتی به خوبی آگاه بود.

2- به گونه‌ای زندگی و کار کند که می‌دانست پدرش تأیید می‌کند، کارش را از جانب سایر کرات نیازمند به انجام رساند، و به برقراری پادشاهی خداوند ادامه دهد، پدر را آشکار سازد و سرشت مهرآمیز الهی او را نشان دهد.

در سرتاسر این روزهای پررویداد عیسی در یک غار سنگی باستانی زندگی می‌کرد. این پناهگاهی در دامنه تپه‌ها نزدیک به یک دهکده بود که روزگاری بیت آدیس نامیده می‌شد. او از چشمه کوچکی که از دامنه تپه در نزدیکی این پناهگاه سنگی می‌آمد می‌نوشید.

5- نخستین تصمیم بزرگ

در سومین روز بعد از شروع این همایش عیسی با خودش و تنظیم‌کننده شخصیت یافته‌اش، گروه‌های بزرگ آسمانی گرد آمده نبادان که توسط فرماندهانشان اعزام شده بودند در عالم رویا به عیسی ارائه شدند. آنها منتظر انجام خواست فرمانروای محبوب خویش بودند. این گروه قدرتمند شامل دوازده لشکر از سرافیمها و تعداد متناسبی از هر رسته از موجودات هوشمند جهان بودند. و نخستین تصمیم بزرگ انزوای عیسی به این امر مربوط بود که آیا در ارتباط با برنامه آتی کار همگانی خویش در یورشیا این شخصیت‌های قدرتمند را به کار خواهد گرفت یا نه.

عیسی تصمیم گرفت که حتی یک شخصیت واحد از این گروه عظیم گرد آمده را نیز به کار نگیرد مگر این که مشخص شود که این خواست پدرش است. به رغم این تصمیم کلی، در سرتاسر باقیمانده حیات زمینی او این گروه عظیم همراه او باقی ماند، و همیشه آماده بود از کمترین نشانه خواست فرمانروای خود اطاعت کند. اگر چه عیسی این شخصیت‌های همراه را با چشمان بشری خویش دائماً نظاره نکرد، تنظیم‌کننده شخصیت یافته مرتبط با او همگی آنها را دائماً می‌نگریست و می‌توانست با آنها ارتباط برقرار کند.

عیسی پیش از پایین آمدن از چهل روز خلوت کردن در تپه‌ها، فرماندهی بلافصل این گروه همراه از شخصیت‌های جهان را به تنظیم‌کننده به تازگی شخصیت یافته خویش گمارد، و برای بیش از چهار سال به وقت یورشیا، این شخصیت‌های برگزیده شده از هر بخش از موجودات هوشمند جهان با اطاعت و احترام تحت هدایت خردمندانه این ناصح اسرارآمیز شخصیت یافته و الامرته و با تجربه عمل کردند. تنظیم‌کننده که یک قسمت پیشین و جوهر پدر بهشتی بود، در هنگام به عهده گرفتن فرماندهی این مجمع قدرتمند به عیسی اطمینان داد که این نیروهای فوق بشری به هیچ وجه اجازه نخواهند یافت در ارتباط و یا از جانب دوران زندگی زمینی او خدمت کنند و یا خود را جلومگر سازند، مگر این که چنین پیش آید

^{136.4.11 (1515.5)} In all this planning for the remainder of his earth life, Jesus was always torn in his human heart by two opposing courses of conduct:

^{136.4.12 (1515.6)} 1. He entertained a strong desire to win his people — and the whole world — to believe in him and to accept his new spiritual kingdom. And he well knew their ideas concerning the coming Messiah.

^{136.4.13 (1515.7)} 2. To live and work as he knew his Father would approve, to conduct his work in behalf of other worlds in need, and to continue, in the establishment of the kingdom, to reveal the Father and show forth his divine character of love.

^{136.4.14 (1515.8)} Throughout these eventful days Jesus lived in an ancient rock cavern, a shelter in the side of the hills near a village sometime called Beit Adis. He drank from the small spring which came from the side of the hill near this rock shelter.

5. THE FIRST GREAT DECISION

^{136.5.1 (1516.1)} On the third day after beginning this conference with himself and his Personalized Adjuster, Jesus was presented with the vision of the assembled celestial hosts of Nebadon sent by their commanders to wait upon the will of their beloved Sovereign. This mighty host embraced twelve legions of seraphim and proportionate numbers of every order of universe intelligence. And the first great decision of Jesus' isolation had to do with whether or not he would make use of these mighty personalities in connection with the ensuing program of his public work on Urantia.

^{136.5.2 (1516.2)} Jesus decided that he would *not* utilize a single personality of this vast assemblage unless it should become evident that this was his *Father's will*. Notwithstanding this general decision, this vast host remained with him throughout the balance of his earth life, always in readiness to obey the least expression of their Sovereign's will. Although Jesus did not constantly behold these attendant personalities with his human eyes, his associated Personalized Adjuster did constantly behold, and could communicate with, all of them.

^{136.5.3 (1516.3)} Before coming down from the forty days' retreat in the hills, Jesus assigned the immediate command of this attendant host of universe personalities to his recently Personalized Adjuster, and for more than four years of Urantia time did these selected personalities from every division of universe intelligences obediently and respectfully function under the wise guidance of this exalted and experienced Personalized Mystery Monitor. In assuming command of this mighty assembly, the Adjuster, being a onetime part and essence of the Paradise Father, assured Jesus that in no case would these superhuman agencies be permitted to

که پدر چنین مداخله‌ای را اراده کند. بدین ترتیب عیسی از طریق یک تصمیم بزرگ از تمام همکاریهای فوق بشری در کلیه اموری که به باقیمانده دوران زندگی انسانی او مربوط بود به طور داوطلبانه خود را محروم ساخت، مگر این که پدر به طور مستقل انتخاب می‌کرد که در یک عمل مشخص یا رخدادی از تلاشهای زمینی پسر شرکت کند.

تنظیم کننده شخصیت یافته با پذیرش این فرماندهی گروههای بزرگ جهان که همراه میکائیل مسیح بودند، بسیار تلاش کرد به عیسی خاطر نشان کند که در حالی که چنین مجمعی از مخلوقات جهان می‌توانند به واسطه اتوریته محول شده آفریننده خود در فعالیت‌هایشان در فضا محدود باشند، چنین محدودیتهایی در ارتباط با کارکردشان در زمان عمل نمی‌کنند. و این محدودیت به این واقعیت بستگی داشت که وقتی تنظیم کنندگان به یکباره شخصیت می‌یابند موجودات فاقد زمان می‌شوند. از این رو به عیسی اندرز داده شد که در حالی که کنترل تنظیم کننده روی موجودات هوشمند زنده که تحت فرماندهی او قرار داده شده‌اند، در کلیه اموری که به فضا مربوط است کامل و تمام عیار است، چنین محدودیتهای کاملی که در رابطه با زمان تحمیل شده باشد نمی‌تواند وجود داشته باشد. تنظیم کننده گفت: "همانطور که تو فرمان داده‌ای، من به کار گرفتن این گروه بزرگ همراه از موجودات هوشمند جهان را به هر شکل در ارتباط با دوران کار زمینی تو ممنوع خواهم ساخت، به غیر از آن مواردی که پدر بهشتی به من فرمان دهد این نیروها را مرخص سازم تا خواست الهی او که مورد انتخاب توست به انجام رسد، و نیز در آن مواردی که ممکن است تو در هر گزینه یا عمل خواست الهی - بشری خود درگیر شوی که فقط شامل خروج از نظم طبیعی زمینی که به زمان مربوط است خواهد بود. در کلیه این رخدادهای من فاقد قدرت هستم، و مخلوقات تو که در کمال و یگانگی قدرت در اینجا گرد آمده‌اند نیز ناتوان هستند. اگر سرشتهای یگانه شده تو به یکباره این تمایلات را در سر پیروانند، این فرامینی انتخابی تو فوراً اجرا خواهند شد. خواست تو در کلیه این امور در بر گیرنده محدودیت زمان خواهد بود، و چیزی که طرح ریزی شود قطعاً موجودیت می‌یابد. تحت فرماندهی من این در بر گیرنده کامل‌ترین محدودیت ممکن است که می‌تواند بر حاکمیت بالقوه تو تحمیل شود. در خود-آگاهی من زمان وجود ندارد، و از این رو من نمی‌توانم مخلوقات تو را در هر چیز مربوط به آن محدود نمیم."

بدین ترتیب عیسی از نتایج تصمیمش برای ادامه زندگی به عنوان یک انسان در میان انسانها آگاهی یافت. او از طریق یک تصمیم واحد تمامی گروههای بزرگ همراه جهان خود را که در بر گیرنده موجودات هوشمند گوناگون بودند از شرکت کردن در خدمت متعاقب همگانی خود محروم ساخت، به جز در مواردی که فقط به زمان مربوط بود. بدین ترتیب مشخص می‌شود که هر همراهی فوق طبیعی ممکن یا ظاهراً فوق بشری کار روحانی عیسی کاملاً به حذف زمان مربوط بود، مگر این که پدر آسمانی به طور مشخص غیر از آن حکم می‌کرد. هیچ معجزه، اعمال بخشش، یا هر رخداد ممکن دیگر که در رابطه با تلاشهای باقیمانده زمینی عیسی به وقوع پیوست نمی‌توانست به گونه‌ای ممکن از طبیعت یا سرشت هر عملی باشد که از قوانین طبیعی تثبیت شده و

serve, or manifest themselves in connection with, or in behalf of, his earth career unless it should develop that the Father willed such intervention. Thus by one great decision Jesus voluntarily deprived himself of all superhuman co-operation in all matters having to do with the remainder of his mortal career unless the Father might independently choose to participate in some certain act or episode of the Son's earth labors.

136:54 (1516:4) In accepting this command of the universe hosts in attendance upon Christ Michael, the Personalized Adjuster took great pains to point out to Jesus that, while such an assembly of universe creatures could be limited in their space activities by the delegated authority of their Creator, such limitations were not operative in connection with their function in time. And this limitation was dependent on the fact that Adjusters are nontime beings when once they are personalized. Accordingly was Jesus admonished that, while the Adjuster's control of the living intelligences placed under his command would be complete and perfect as to all matters involving space, there could be no such perfect limitations imposed regarding time. Said the Adjuster: "I will, as you have directed, enjoin the employment of this attendant host of universe intelligences in any manner in connection with your earth career except in those cases where the Paradise Father directs me to release such agencies in order that his divine will of your choosing may be accomplished, and in those instances where you may engage in any choice or act of your divine-human will which shall only involve departures from the natural earth order as to time. In all such events I am powerless, and your creatures here assembled in perfection and unity of power are likewise helpless. If your united natures once entertain such desires, these mandates of your choice will be forthwith executed. Your wish in all such matters will constitute the abridgment of time, and the thing projected is existent. Under my command this constitutes the fullest possible limitation which can be imposed upon your potential sovereignty. In my self-consciousness time is nonexistent, and therefore I cannot limit your creatures in anything related thereto."

136:55 (1517:1) Thus did Jesus become apprised of the working out of his decision to go on living as a man among men. He had by a single decision excluded all of his attendant universe hosts of varied intelligences from participating in his ensuing public ministry except in such matters as concerned time only. It therefore becomes evident that any possible supernatural or supposedly superhuman accompaniments of Jesus' ministry pertained wholly to the elimination of time unless the Father in heaven specifically ruled otherwise. No miracle, ministry of mercy, or any other possible event occurring in connection with Jesus' remaining earth labors could possibly be of the nature or character of an act transcending the natural laws established

مرتباً عمل شده در امور انسان، بدان گونه که او در یورشپا زندگی می‌کند فراتر رود، به جز در این امر صریحاً بیان شده زمان. البته روی تجلیهای "خواست پدر" هیچ محدودیتی نمی‌توان گذاشت. حذف زمان در رابطه با تمایل بیان شده این فرمانروای بالقوه یک جهان فقط می‌تواند از طریق عمل مستقیم و آشکار خواست این خدا — انسان مورد اجتناب قرار گیرد، بدین معنی که زمان، به آن صورت که به عمل یا رخداد مورد سؤال مربوط است، نباید کوتاه شود یا حذف گردد. به منظور پیشگیری از پیداری معجزات ظاهری زمان، برای عیسی ضروری بود که دائماً نسبت به زمان آگاه باقی بماند. هر درنگ در آگاهی از زمان از جانب او، در ارتباط با در سر پروراندن تمایل مشخص، معادل اجرای چیزی بود که در ذهن این پسر آفریننده و بدون دخالت زمان تصور می‌شد.

از طریق کنترل نظارتگرانه تنظیم کننده شخصیت یافته و مربوط به او، برای میکائیل ممکن بود که فعالیت‌های شخصی زمینی خود را در رابطه با فضا کاملاً محدود سازد، اما برای فرزند انسان ممکن نبود که مرتب نوین زمینی خود را به عنوان فرمانروای بالقوه نبدان تا آنجا که به زمان مربوط می‌شود بدین گونه محدود سازد. و این وضعیت واقعی عیسی ناصری بود که او برای آغاز کردن کار روحانی همگانی خود در یورشپا گام به پیش نهاد.

6- تصمیم دوم

پس از این که عیسی سیاست خود در رابطه با کلیه شخصیت‌های تمامی طبقات مخلوقات هوشمند آفریده شده خویش را تعیین نمود، نظر به پتانسیل ذاتی رتبه جدید ربانیت او، تا جایی که می‌توانست مشخص شود، او اکنون افکارش را به خودش معطوف نمود. اکنون آفریننده کاملاً خود-آگاه کلیه چیزها و موجودات موجود در این جهان، با این امتیازات آفرینندگی در وضعیت‌های تکراری زندگی که او به دنبال بازگشت به جلیل برای از سرگیری کارش در میان انسانها فوراً با آنها مواجه می‌گشت، چه باید می‌کرد؟ در واقع، از پیش، و درست در جایی که او در این تپه‌ها در انزوا بود، این مشکل در امر یافتن غذا به زور خود را نشان داده بود. تا سومین روز ژرف اندیشی‌های تنهای او، بدن بشری گرسنه شد. آیا او همانند یک انسان معمولی باید به جستجوی خوراک برود، یا صرفاً باید نیروهای نرمال خلاق خویش را به کار گیرد و غذای مناسب بدن را که فوراً در دسترس است تولید کند؟ و این تصمیم بزرگ استاد برای شما به صورت یک وسوسه — به صورت یک چالش توسط دشمنان فرضی — توصیف شده است که او "فرمان بدهد این سنگها به تکه‌های نان تبدیل شوند."

بدین ترتیب عیسی سیاستی دیگر و منسجم را برای باقیمانده تلاش‌های زمینی خویش تعیین نمود. تا آنجا که به ضرورت‌های شخصی او مربوط می‌شد، و به طور کلی حتی در روابطش با سایر شخصیتها، او اکنون عمداً دنبال نمودن مسیر وجود نرمال زمینی را برگزید؛ او قطعاً بر ضد سیاستی که از قوانین تثبیت شده طبیعی خودش فراتر رود، آن را نقض کند، یا به آن تعدی کند تصمیم گرفت. اما او همانطور که توسط تنظیم کننده

and regularly working in the affairs of man as he lives on Urantia *except* in this expressly stated matter of *time*. No limits, of course, could be placed upon the manifestations of "the Father's will." The elimination of time in connection with the expressed desire of this potential Sovereign of a universe could only be avoided by the direct and explicit act of the *will* of this God-man to the effect that time, as related to the act or event in question, *should not be shortened or eliminated*. In order to prevent the appearance of apparent *time miracles*, it was necessary for Jesus to remain constantly time conscious. Any lapse of time consciousness on his part, in connection with the entertainment of definite desire, was equivalent to the enactment of the thing conceived in the mind of this Creator Son, and without the intervention of time.

^{13656 (1517.2)} Through the supervising control of his associated and Personalized Adjuster it was possible for Michael perfectly to limit his personal earth activities with reference to space, but it was not possible for the Son of Man thus to limit his new earth status as potential Sovereign of Nebadon as regards *time*. And this was the actual status of Jesus of Nazareth as he went forth to begin his public ministry on Urantia.

6. THE SECOND DECISION

^{13661 (1517.3)} Having settled his policy concerning all personalities of all classes of his created intelligences, so far as this could be determined in view of the inherent potential of his new status of divinity, Jesus now turned his thoughts toward himself. What would he, now the fully self-conscious creator of all things and beings existent in this universe, do with these creator prerogatives in the recurring life situations which would immediately confront him when he returned to Galilee to resume his work among men? In fact, already, and right where he was in these lonely hills, had this problem forcibly presented itself in the matter of obtaining food. By the third day of his solitary meditations the human body grew hungry. Should he go in quest of food as any ordinary man would, or should he merely exercise his normal creative powers and produce suitable bodily nourishment ready at hand? And this great decision of the Master has been portrayed to you as a temptation — as a challenge by supposed enemies that he "command that these stones become loaves of bread."

^{13662 (1518.1)} Jesus thus settled upon another and consistent policy for the remainder of his earth labors. As far as his personal necessities were concerned, and in general even in his relations with other personalities, he now deliberately chose to pursue the path of normal earthly existence; he definitely decided against a policy which would transcend, violate, or outrage his own established

شخصیت یافته‌اش از پیش مورد هشدار واقع شده بود نتوانست به خودش قول دهد که این قوانین طبیعی در برخی شرایط قابل تصور احتمالاً نباید به اندازه زیاد شتاب یابند. در اصل، عیسی تصمیم گرفت که کار عمده زندگی او باید مطابق قانون طبیعی و در هماهنگی با سازمان اجتماعی موجود سازماندهی و اجرا شود. استاد بدین طریق یک برنامه زندگی را انتخاب نمود که معادل تصمیم‌گیری بر ضد معجزات و کارهای اعجاب‌آور بود. مجدداً او به نفع "خواست پدر" تصمیم گرفت. مجدداً او هر چیز را به دستن پدر بهشتیش سپرد.

طبیعت بشری عیسی حکم می‌کرد که نخستین وظیفه حفظ خود باشد؛ این رویکرد نرمال انسان طبیعی در کرات زمان و فضا است، و از این رو این یک واکنش مشروع یک انسان یورنثیا است. اما عیسی صرفاً به این کره و مخلوقاتش علاقمند نبود؛ او حیاتی را زندگی می‌کرد که برای آموزش دادن و الهام بخشیدن به مخلوقات گوناگون یک جهان پهناور طراحی شده بود.

او پیش از روشنائی تعمیدش در تسلیم کامل به خواست و هدایت پدر آسمانش زندگی کرده بود. او مصرانه تصمیم گرفت که فقط به چنین وابستگی بی‌چون و چرای انسانی به خواست پدر ادامه دهد. او تصمیم گرفت که مسیر غیرطبیعی را دنبال کند — او تصمیم گرفت به دنبال حفظ خود نباشد. او اینطور برگزید که به دنبال نمودن سیاست امتناع از دفاع از خود ادامه دهد. او نتیجه‌گیریهای خود را در این کلمات کتاب مقدس که با ذهن بشریش آشنا بود تدوین نمود: "انسان تنها با نان زندگی نمی‌کند بلکه با هر کلمه‌ای که از دهان خداوند بیرون می‌آید." فرزند انسان در رسیدن به این نتیجه در رابطه با اشتیهای طبیعت فیزیکی که در گرسنگی برای خوراک بیان شده است، اعلام نهایی خویش در رابطه با همه تمایلات دیگر جسم و امیال طبیعی سرشت بشری را به انجام رساند.

ممکن بود که او نیروی فوق بشری خود را برای دیگران به کار گیرد، اما برای خودش هرگز. و او این سیاست را دقیقاً تا انتها به طور مداوم دنبال نمود، آنگاه که نسبت به او با تمسخر گفته شد: "او دیگران را نجات داد؛ اما نتوانست خود را نجات دهد." — زیرا این کار را نمی‌کرد.

یهودیان در انتظار نجات دهنده‌ای بودند که حتی کارهای اعجاب‌آورتری نسبت به موسی انجام دهد. گفته شده بود او در یک مکان بیابانی از صخره آب بیرون آورده بود و در بیابان برهوت نیاکانشان را با من خوراک داده بود. عیسی با آن نوع نجات دهنده که هموطنانش انتظار داشتند آشنایی داشت، و از تمام نیروها و امتیازات برای برآوردن امیدوارانه‌ترین انتظارانشان برخوردار بود، اما او بر ضد چنین برنامه شکوهمند قدرت و جلال تصمیم گرفت. عیسی به چنین مسیر مورد انتظار معجزه‌گرانه به عنوان یک بازگشت به روزگاران باستانی سحر و جادوی جاهلانه و کارکردهای پست جادوگران بدوی می‌نگریست. او شاید برای نجات مخلوقاتش قانون طبیعی را شتاب می‌بخشید، اما این که برای منفعت خودش و یا تحت تأثیر قرار دادن هموعانش از قوانین خودش فراتر رود، حاضر نبود این کار را انجام دهد. و تصمیم استاد نهایی بود.

natural laws. But he could not promise himself, as he had already been warned by his Personalized Adjuster, that these natural laws might not, in certain conceivable circumstances, be greatly accelerated. In principle, Jesus decided that his lifework should be organized and prosecuted in accordance with natural law and in harmony with the existing social organization. The Master thereby chose a program of living which was the equivalent of deciding against miracles and wonders. Again he decided in favor of "the Father's will"; again he surrendered everything into the hands of his Paradise Father.

13663 (15182) Jesus' human nature dictated that the first duty was self-preservation; that is the normal attitude of the natural man on the worlds of time and space, and it is, therefore, a legitimate reaction of a Urantia mortal. But Jesus was not concerned merely with this world and its creatures; he was living a life designed to instruct and inspire the manifold creatures of a far-flung universe.

13664 (15183) Before his baptismal illumination he had lived in perfect submission to the will and guidance of his heavenly Father. He emphatically decided to continue on in just such implicit mortal dependence on the Father's will. He purposed to follow the unnatural course — he decided not to seek self-preservation. He chose to go on pursuing the policy of refusing to defend himself. He formulated his conclusions in the words of Scripture familiar to his human mind: "Man shall not live by bread alone but by every word that proceeds from the mouth of God." In reaching this conclusion in regard to the appetite of the physical nature as expressed in hunger for food, the Son of Man made his final declaration concerning all other urges of the flesh and the natural impulses of human nature.

13665 (15184) His superhuman power he might possibly use for others, but for himself, never. And he pursued this policy consistently to the very end, when it was jeeringly said of him: "He saved others; himself he cannot save" — because he would not.

13666 (15185) The Jews were expecting a Messiah who would do even greater wonders than Moses, who was reputed to have brought forth water from the rock in a desert place and to have fed their forefathers with manna in the wilderness. Jesus knew the sort of Messiah his compatriots expected, and he had all the powers and prerogatives to measure up to their most sanguine expectations, but he decided against such a magnificent program of power and glory. Jesus looked upon such a course of expected miracle working as a harking back to the olden days of ignorant magic and the degraded practices of the savage medicine men. Possibly, for the salvation of his creatures, he might accelerate natural law, but to transcend his own laws, either for the benefit of himself or the

عیسی برای مردمش اندوهگین بود؛ او به طور کامل می‌فهمید که چگونه آنها به سوی انتظار برای نجات دهنده آینده هدایت شده بودند، برای هنگامی که "زمین ده هزار برابر میوه خواهد داد و در یک تاک هزار شاخه وجود خواهد داشت، و هر شاخه هزار خوشه تولید خواهد کرد، و هر خوشه هزار انگور بار خواهد آورد، و هر انگور یک گالن شراب تولید خواهد کرد." "یهودیان باور داشتند که نجات دهنده به وجود آورنده یک عصر وفور معجزه‌آسا خواهد بود. منتها بود که عبرانیان روی روایات معجزات و افسانه‌های شگفت‌آور پرورش یافته بودند.

او نجات دهنده‌ای نبود که برای افزودن نان و شراب آمده باشد. او نیامد که فقط نیازهای گذرا را برآورده سازد؛ او آمد که پدر آسمانی‌اش را به فرزندان در زمین آشکار سازد، ضمن این که درصدد برآمد که فرزندان زمین‌اش را هدایت کند تا در تلاشی صادقانه به او پیوندند و به گونه‌ای زندگی کنند که خواست پدر آسمانی را به انجام رسانند.

در این تصمیم، عیسی ناصری حماقت و گناه بی‌مقدار کردن استعدادهای الهی و تواناییهای خدا داده را برای بزرگنمایی شخصی یا برای منفعت و جلال صرفاً خودخواهانه برای یک جهان‌نظار مگر به نمایش درآورد. این گناه لوسیفر و کلیگشتیا بود.

این تصمیم بزرگ عیسی این حقیقت را به گونه‌ای پرشور به نمایش درمی‌آورد که ارضای خودخواهانه و خشنودی احساس‌برانگیز، به تنهایی و به واسطه خود، قادر نیستند به موجودات در حال تکامل بشری شادی دهند. در وجود انسانی ارزشهایی والا تر — خیرگی عقلانی و پیشرفت معنوی — وجود دارند که از ضرورت خشنودی اشتیاقهای صرفاً فیزیکی انسان و امیال او بسیار فراتر می‌روند. عطیه طبیعی انسان در زمینه استعداد و توانایی باید عمدتاً به توسعه و متعالی ساختن نیروهای بالاتر ذهنی و روحی او اختصاص یابد.

عیسی بدین ترتیب تکنیک راه نوین و بهتر، ارزشهای بالاتر اخلاقی زندگی و خشنودیهای عمیق‌تر معنوی وجود تکاملی بشری در کرات فضا را به مخلوقات جهانش آشکار ساخت.

7- سومین تصمیم

بعد از این که او تصمیماتش را در رابطه با اموری همچون غذا و پاس‌خگویی فیزیکی به نیازهای بدن مادی خود، مراقبت از سلامتی خودش و یارانش، اتخاذ نمود، باز مشکلات دیگری باقی ماند که باید حل می‌شد. هنگامی که با خطر شخصی مواجه می‌شد رویکرد او چه باید می‌بود؟ او تصمیم گرفت که روی امنیت بشری خود مراقبت نرمال اعمال کند و احتیاط منطقی به خرج دهد تا از پایان یافتن بی‌موقع دوران زندگی خود در جسم پیشگیری کند، اما وقتی که زندگیش در جسم در معرض بحران قرار گرفت از تمامی مداخلات فوق‌بشری

overawing of his fellow men, that he would not do. And the Master's decision was final.

^{13667 (1518.9)} Jesus sorrowed for his people; he fully understood how they had been led up to the expectation of the coming Messiah, the time when "the earth will yield its fruits ten thousandfold, and on one vine there will be a thousand branches, and each branch will produce a thousand clusters, and each cluster will produce a thousand grapes, and each grape will produce a gallon of wine." The Jews believed the Messiah would usher in an era of miraculous plenty. The Hebrews had long been nurtured on traditions of miracles and legends of wonders.

^{13668 (1519.1)} He was not a Messiah coming to multiply bread and wine. He came not to minister to temporal needs only; he came to reveal his Father in heaven to his children on earth, while he sought to lead his earth children to join him in a sincere effort so to live as to do the will of the Father in heaven.

^{13669 (1519.2)} In this decision Jesus of Nazareth portrayed to an onlooking universe the folly and sin of prostituting divine talents and God-given abilities for personal aggrandizement or for purely selfish gain and glorification. That was the sin of Lucifer and Caligastia.

^{136610 (1519.3)} This great decision of Jesus portrays dramatically the truth that selfish satisfaction and sensuous gratification, alone and of themselves, are not able to confer happiness upon evolving human beings. There are higher values in mortal existence — intellectual mastery and spiritual achievement — which far transcend the necessary gratification of man's purely physical appetites and urges. Man's natural endowment of talent and ability should be chiefly devoted to the development and ennoblement of his higher powers of mind and spirit.

^{136611 (1519.4)} Jesus thus revealed to the creatures of his universe the technique of the new and better way, the higher moral values of living and the deeper spiritual satisfactions of evolutionary human existence on the worlds of space.

7. THE THIRD DECISION

^{13671 (1519.5)} Having made his decisions regarding such matters as food and physical ministration to the needs of his material body, the care of the health of himself and his associates, there remained yet other problems to solve. What would be his attitude when confronted by personal danger? He decided to exercise normal watchcare over his human safety and to take reasonable precaution to prevent the untimely termination of his career in the flesh but to refrain from all superhuman intervention

خودداری ورزد. همینطور که عیسی در حال تدوین این تصمیم بود، در زیر سایه یک درخت روی لبه آویزان یک صخره نشسته بود و درست آنجا در مقابل او یک پرتگاه قرار داشت. او کاملاً درک می‌کرد که می‌توانست خود را از لبه به بیرون و به داخل فضای خارج پرت کند، و هیچ چیز که به او آسیب بزند نمی‌توانست رخ دهد، به شرطی که او نخستین تصمیم بزرگ خود را فسخ کند و مداخله موجودات هوشمند آسمانیش در پیگیری کار عمده زندگیش در یورنشیا را به کار نگیرد، و به شرطی که دومین تصمیمش در رابطه با رویکردش پیرامون حفظ خود را ملغی سازد.

عیسی می‌دانست که هموطنانش در انتظار نجات دهنده‌ای بودند که بالاتر از قانون طبیعی باشد. این گفته کتاب مقدس به خوبی به او آموزش داده شده بود: "هیچ بدی برای تو رخ نخواهد داد، و هیچ بلایی نزدیک اقامتگاه تو نخواهد آمد. زیرا او مسئولیت مراقبت از تو را به فرشتگانش خواهد سپرد، تا در همه راههای نگاهبان تو باشند. آنها تو را بر دستانشان برخوانند داشت مبدا پاپیت را به سنگی بزنی." آیا این نوع پیش فرض، این مقابله‌جویی با قوانین جاذبه پدرش، برای حفظ خودش از آسیب ممکن یا بر حسب اتفاق به دست آوردن اطمینان مردم بد آموخته و سردرگمش توجیه‌پذیر است؟ اما چنین مسیری، هر چند که برای یهودیانی که در جستجوی علامت بودند خشنود کننده بود، یک آشکار سازی پدرش نبود، بلکه یک مسیر ناچیز پرسش‌برانگیز نسبت به قوانین تثبیت شده جهان جهانها بود.

با فهم تمامی اینها و دانستن این که استاد، تا جایی که به رویکرد شخصی او مربوط بود، از کار کردن در تقابل با قوانین تثبیت شده طبیعت امتناع می‌کرد، شما با قطعیت می‌دانید که او هرگز روی آب راه نرفت و دست به هیچ کار دیگری نزد که بر هم زنده نظم مادی مدیریت دنیای او باشد؛ البته همیشه به خاطر داشته باشید که هنوز هیچ راهی وجود نداشت که او به واسطه آن بتواند از فقدان کنترل روی عنصر زمان در ارتباط با آن اموری که تحت حوزه مسئولیت تنظیم کننده شخصیت یافته گذاشته شده بود به طور کامل رهایی یابد.

عیسی طی سرتاسر زندگی زمینی خود نسبت به این تصمیم پیوسته وفادار بود. خواه فریسیان او را برای یک علامت مورد تمسخر قرار می‌دادند، یا ناظران در جلجتا او را به چالش می‌طلبیدند که از صلیب پایین بیاید، او به تصمیم این ساعت روی دامنه تپه با عزمی راسخ پایبند بود.

8- چهارمین تصمیم

مشکل بزرگ بعدی که این خدا – انسان با آن درگیر بود و فوراً مطابق خواست پدر آسمانی برای آن تصمیم گرفت در رابطه با این پرسش بود که آیا به مقصود جلب توجه و به دست آوردن وفاداری هموعانش باید هر یک از نیروهای فوق بشری او به کار گرفته شود یا نه. آیا برای ارضای هوس شدید یهودیان برای کارهای خارق‌العاده و اعجاب‌آور او باید نیروهای جهانی خود را به هر طریق به کار گیرد. او تصمیم گرفت که نباید چنین کند. او سیاستی را اتخاذ نمود که

when the crisis of his life in the flesh should come. As he was formulating this decision, Jesus was seated under the shade of a tree on an overhanging ledge of rock with a precipice right there before him. He fully realized that he could cast himself off the ledge and out into space, and that nothing could happen to harm him provided he would rescind his first great decision not to invoke the interposition of his celestial intelligences in the prosecution of his lifework on Urantia, and provided he would abrogate his second decision concerning his attitude toward self-preservation.

^{136:7.2 (1519:9)} Jesus knew his fellow countrymen were expecting a Messiah who would be above natural law. Well had he been taught that Scripture: "There shall no evil befall you, neither shall any plague come near your dwelling. For he shall give his angels charge over you, to keep you in all your ways. They shall bear you up in their hands lest you dash your foot against a stone." Would this sort of presumption, this defiance of his Father's laws of gravity, be justified in order to protect himself from possible harm or, perchance, to win the confidence of his mistaught and distracted people? But such a course, however gratifying to the sign-seeking Jews, would be, not a revelation of his Father, but a questionable trifling with the established laws of the universe of universes.

^{136:7.3 (1519:7)} Understanding all of this and knowing that the Master refused to work in defiance of his established laws of nature in so far as his personal conduct was concerned, you know of a certainty that he never walked on the water nor did anything else which was an outrage to his material order of administering the world; always, of course, bearing in mind that there had, as yet, been found no way whereby he could be wholly delivered from the lack of control over the element of time in connection with those matters put under the jurisdiction of the Personalized Adjuster.

^{136:7.4 (1520:1)} Throughout his entire earth life Jesus was consistently loyal to this decision. No matter whether the Pharisees taunted him for a sign, or the watchers at Calvary dared him to come down from the cross, he steadfastly adhered to the decision of this hour on the hillside.

8. THE FOURTH DECISION

^{136:8.1 (1520:2)} The next great problem with which this God-man wrestled and which he presently decided in accordance with the will of the Father in heaven, concerned the question as to whether or not any of his superhuman powers should be employed for the purpose of attracting the attention and winning the adherence of his fellow men. Should he in any manner lend his universe powers to the gratification of the Jewish hankering for the spectacular and the marvelous? He decided that he should not. He

تمامی این گونه عملکردها به عنوان روش جلب توجه انسانها به مأموریتش را رد می‌کرد. و او مداوماً مطابق این تصمیم بزرگ زندگی کرد. حتی هنگامی که اجازه داد کوتاه شدن زمان برای عطای بخشش به دفعات زیاد تجلی یابد، تقریباً به گونه‌ای ثابت به دریافت کنندگان کار شفا دهنده‌اش تذکر داد که درباره کمکهایی که دریافت کرده‌اند به هیچکس چیزی نگویند. و او همیشه از چالش تمسخرآمیز دشمنانش که می‌گفتند در اثبات و نمایش الوهیت خود "علامتی به ما نشان بده" سرباز می‌زد.

عیسی به گونه‌ای بسیار عاقلانه پیش‌بینی می‌کرد که انجام معجزات و اجرای کارهای اعجاب‌آور از طریق تحت تأثیر قرار دادن ذهن مادی فقط موجب وفاداری ظاهری می‌شود؛ این گونه عملکردها خداوند را آشکار نمی‌سازد و انسانها را نیز نجات نمی‌دهد. او از این که صرفاً یک شگفتی‌آفرین باشد امتناع می‌کرد. او مصمم بود که فقط با یک کار — برقراری ملکوت آسمانی — مشغول باشد.

در تمام این گفتگوی بسیار مهم و راز و نیاز عیسی با خودش، عنصر بشری زیر سوال بردن و تقریباً تردید نشان دادن برای عیسی موجود بود، زیرا عیسی انسان و نیز خدا بود. بدیهی بود که اگر او دست به کارهای شگفت‌آور نمی‌زد یهودیان هرگز او را به عنوان مسیح نمی‌پذیرفتند. علاوه بر آن، اگر او رضایت می‌داد که فقط یک کار غیرطبیعی انجام دهد، ذهن بشری با قطعیت می‌دانست که این کار در اطاعت از یک ذهن به راستی الهی بود. آیا این با "خواست پدر" سازگار است که ذهن الهی به این طبیعت دودل ذهن بشری اعتراف کند؟ عیسی اینطور دآوری نمود که چنین نیست و حضور تنظیم‌کننده شخصیت یافته را به عنوان دلیل مکفی ربانیت در شراکت با بشریت ذکر نمود.

عیسی بسیار سفر کرده بود؛ او روم، اسکندریه و دمشق را به یاد می‌آورد. او از روشهای دنیا آگاهی داشت — این که چگونه مردم در سیاست و تجارت از طریق سازش و دیپلماسی به اهدافشان دست می‌یافتند. آیا او برای پیشبرد مأموریت خود در زمین باید این آگاهی را به کار می‌گرفت؟ نه! او به همین منوال بر ضد همه گونه سازش با خرد دنیا و تأثیر ثروت در برقراری پادشاهی تصمیم گرفت. باز او تصمیم گرفت که به طور منحصر به فرد به خواست پدر متکی باشد.

عیسی از میانبرهایی که نسبت به یکی از قدرتهایش باز بود به طور کامل آگاه بود. او راههای زیادی را می‌دانست که می‌توانست به وسیله آنها توجه ملت، و تمام دنیا را فوراً به خودش متمرکز سازد. به زودی عید فصح در اورشلیم جشن گرفته می‌شد؛ شهر مملو از جمعیت دیدار کننده می‌شد. او می‌توانست از نوک معبد بالا رود و در برابر جمعیت شگفت‌زده روی هوا راه برود؛ این همان نوع نجات دهنده‌ای بود که آنها به دنبال آن می‌گشتند. اما او متعاقباً آنها را ناامید می‌ساخت، زیرا او نیامده بود که تخت سلطنت داوود را از نو برقرار سازد. و او بیهودگی روش کلیگشیا مبنی بر تلاش در پیشی گرفتن از راه طبیعی، کند، و قطعی انجام مقصود الهی را می‌دانست. باز، فرزند انسان به راه پدر، خواست پدر، با فرمانبرداری سر تعظیم فرود آورد.

settled upon a policy of procedure which eliminated all such practices as the method of bringing his mission to the notice of men. And he consistently lived up to this great decision. Even when he permitted the manifestation of numerous time-shortening ministrations of mercy, he almost invariably admonished the recipients of his healing ministry to tell no man about the benefits they had received. And always did he refuse the taunting challenge of his enemies to "show us a sign" in proof and demonstration of his divinity.

136:82 (1520:3) Jesus very wisely foresaw that the working of miracles and the execution of wonders would call forth only outward allegiance by overawing the material mind; such performances would not reveal God nor save men. He refused to become a mere wonder-worker. He resolved to become occupied with but a single task — the establishment of the kingdom of heaven.

136:83 (1520:4) Throughout all this momentous dialogue of Jesus' communing with himself, there was present the human element of questioning and near-doubting, for Jesus was man as well as God. It was evident he would never be received by the Jews as the Messiah if he did not work wonders. Besides, if he would consent to do just one unnatural thing, the human mind would know of a certainty that it was in subservience to a truly divine mind. Would it be consistent with "the Father's will" for the divine mind to make this concession to the doubting nature of the human mind? Jesus decided that it would not and cited the presence of the Personalized Adjuster as sufficient proof of divinity in partnership with humanity.

136:84 (1520:5) Jesus had traveled much; he recalled Rome, Alexandria, and Damascus. He knew the methods of the world — how people gained their ends in politics and commerce by compromise and diplomacy. Would he utilize this knowledge in the furtherance of his mission on earth? No! He likewise decided against all compromise with the wisdom of the world and the influence of riches in the establishment of the kingdom. He again chose to depend exclusively on the Father's will.

136:85 (1520:6) Jesus was fully aware of the short cuts open to one of his powers. He knew many ways in which the attention of the nation, and the whole world, could be immediately focused upon himself. Soon the Passover would be celebrated at Jerusalem; the city would be thronged with visitors. He could ascend the pinnacle of the temple and before the bewildered multitude walk out on the air; that would be the kind of a Messiah they were looking for. But he would subsequently disappoint them since he had not come to re-establish David's throne. And he knew the futility of the Caligastia method of trying to get ahead of the natural, slow, and sure way of accomplishing the divine purpose. Again the Son of Man bowed obediently to the

Father's way, the Father's will.

عیسی برگزید که از طریق روشهای طبیعی، عادی، دشوار، و طاقت فرسا ملکوت آسمانی را در قلوب نوع بشر برقرار کند، درست همان شیوه‌هایی که فرزندانش در زمین در کارهایشان در زمینه توسعه و گسترش آن ملکوت آسمانی باید متعاقباً دنبال کنند. زیرا فرزند انسان به خوبی می‌دانست که "از طریق رنج زیاد است که بسیاری از فرزندان از تمامی سنن به پادشاهی خداوند وارد می‌شوند." عیسی اکنون داشت از میان آزمون بزرگ انسان متمدن عبور می‌کرد، یعنی این که از قدرت برخوردار باشد و از استفاده از آن برای مقاصد صرفاً خودخواهانه یا شخصی با عزمی راسخ امتناع کند.

شما در بررسی خود پیرامون زندگی و تجربه فرزند انسان باید همواره به خاطر داشته باشید که پسر خدا در ذهن یک موجود بشری قرن اول پدیدار شده بود، نه در ذهن یک انسان قرن بیستم یا قرن دیگر. منظور ما از گفتن این حرف، رساندن این اندیشه است که عطایای بشری عیسی حاوی اکتساب طبیعی بودند. او محصول عوامل ارثی و محیطی زمانش به علاوه تأثیر آموزش و تحصیلاتش بود. بشریت او راستین و طبیعی بود، و کاملاً برآمده از سوابق و پرورش یافته توسط وضعیت واقعی عقلانی و شرایط اجتماعی و اقتصادی آن روزگار و نسل بود. در حالی که در تجربه این خدا - انسان همیشه این احتمال وجود داشت که ذهن الهی از خرد بشری فراتر رود، با این وجود، هنگامی که و همینطور که ذهن بشری او عمل می‌کرد، به همان گونه که یک ذهن به راستی انسانی تحت شرایط محیط بشری آن روزگار عمل می‌نمود عمل کرد.

عیسی حماقت ایجاد وضعیتهای مصنوعی به منظور به نمایش گذاشتن مرجعیت اختیاری یا زیاده‌روی در به کار بردن قدرت استثنایی به مقصود بالا بردن ارزشهای اخلاقی یا شتاب بخشیدن به پیشرفت معنوی را به تمامی کرات جهان پنهان‌نشان داد. عیسی تصمیم گرفت که مأموریتش در زمین را با تکرار ناامیدی حکومت مکابیان مواجه نسازد. او از بی‌مقدار ساختن ویژگیهای الهیش به منظور به دست آوردن محبوبیت کسب نشده یا برای کسب اعتبار سیاسی امتناع ورزید. او به تغییر شکل دادن انرژی الهی و خلاق به نیروی ملی یا اعتبار بین‌المللی رضایت نداد. عیسی ناصری از سازش با شرارت امتناع ورزید، تا چه رسد به سازش با گناه. استاد وفاداری به خواست پدرش را به گونه‌ای پیروزمندانه فراتر از هر ملاحظه زمینی و گذرای دیگر قرار داد.

9- پنجمین تصمیم

بعد از پاسخ دادن به این گونه پرسشها در زمینه سیاست بدان گونه که به تک تک روابطش با قانون طبیعی و قدرت روحی مربوط می‌شد، او توجه خود را به انتخاب روشهایی که در اعلام و برقراری پادشاهی خداوند باید به کار می‌گرفت معطوف کرد. بجای از پیش

^{136:86 (1521.1)} Jesus chose to establish the kingdom of heaven in the hearts of mankind by natural, ordinary, difficult, and trying methods, just such procedures as his earth children must subsequently follow in their work of enlarging and extending that heavenly kingdom. For well did the Son of Man know that it would be "through much tribulation that many of the children of all ages would enter into the kingdom." Jesus was now passing through the great test of civilized man, to have power and steadfastly refuse to use it for purely selfish or personal purposes.

^{136:87 (1521.2)} In your consideration of the life and experience of the Son of Man, it should be ever borne in mind that the Son of God was incarnate in the mind of a first-century human being, not in the mind of a twentieth-century or other-century mortal. By this we mean to convey the idea that the human endowments of Jesus were of natural acquirement. He was the product of the hereditary and environmental factors of his time, plus the influence of his training and education. His humanity was genuine, natural, wholly derived from the antecedents of, and fostered by, the actual intellectual status and social and economic conditions of that day and generation. While in the experience of this God-man there was always the possibility that the divine mind would transcend the human intellect, nonetheless, when, and as, his human mind functioned, it did perform as would a true mortal mind under the conditions of the human environment of that day.

^{136:88 (1521.3)} Jesus portrayed to all the worlds of his vast universe the folly of creating artificial situations for the purpose of exhibiting arbitrary authority or of indulging exceptional power for the purpose of enhancing moral values or accelerating spiritual progress. Jesus decided that he would not lend his mission on earth to a repetition of the disappointment of the reign of the Maccabees. He refused to prostitute his divine attributes for the purpose of acquiring unearned popularity or for gaining political prestige. He would not countenance the transmutation of divine and creative energy into national power or international prestige. Jesus of Nazareth refused to compromise with evil, much less to consort with sin. The Master triumphantly put loyalty to his Father's will above every other earthly and temporal consideration.

9. THE FIFTH DECISION

^{136:91 (1521.4)} Having settled such questions of policy as pertained to his individual relations to natural law and spiritual power, he turned his attention to the choice of methods to be employed in the proclamation and establishment of the kingdom of God. John had already begun this work; how might

این کار را آغاز کرده بود؛ او چگونه می‌تواند به پیام ادامه دهد؟ چگونه باید ادامهٔ مأموریت یحیی را به عهده گیرد؟ چگونه باید پیروانش را برای تلاش مؤثر و همکاری هوشمندانه سازماندهی کند؟ عیسی اکنون داشت به این تصمیم نهایی نزدیک می‌شد که از این که بیش از این خود را به عنوان نجات دهندهٔ یهودیان به شمار آورد منع می‌ساخت، حداقل به عنوان نجات دهنده‌ای که در آن روزگار مورد تصور عموم بود.

یهودیان نجات دهنده‌ای را در ذهن مجسم می‌کردند که با قدرتی معجزه‌آسا می‌آید تا دشمنان اسرائیل را به زیر بيفکند و یهودیان را فارغ از تنگدستی و ظلم به عنوان فرمانروایان دنیا مستقر سازد. عیسی می‌دانست که این امید هرگز واقعیت نخواهد یافت. او می‌دانست که ملکوت آسمانی به برانداختن شرارت در قلب انسانها مربوط است، و این موضوع صرفاً یک امر معنوی بود. او عاقلانه بودن افتتاح ملکوت معنوی را با یک نمایش تابناک و خیره کنندهٔ قدرت مورد بررسی دقیق قرار داد — و چنین مسیری مجاز بود و کاملاً تحت حوزهٔ اختیار میکائیل قرار داشت — اما او کاملاً بر ضد چنین طرحی تصمیم گرفت. او با تکنیکهای انقلابی کلیگشیا سازش نمی‌کرد. او از طریق تسلیم شدن به خواست پدر حمایت دنیا را به طور بالقوه به دست آورده بود، و او پیشنهاد کرد که کارش را به همان گونه که به عنوان فرزند انسان آن را آغاز کرده بود، به پایان رساند.

شما به سختی می‌توانید تصور کنید که در یورنشيا چه رخ می‌داد اگر این خدا — انسان که اکنون در مالکیت بالقوهٔ تمام قدرتها در آسمان و در زمین بود به یکباره تصمیم می‌گرفت که پرچم حاکمیت را برافرازد و گردانهای شگفتی‌آفرین خود را در صف آرایش رزمی قرار دهد! اما او نمی‌خواست سازش کند. او نمی‌خواست به شرارتی که پرستش خدا می‌توانست احتمالاً از آن ناشی شود خدمت کند. او از خواست پدر اطاعت می‌کرد. او به یک جهان نظارمگر اعلام می‌کرد: ”خداوند، خدایتان را پرستش کنید و فقط به او خدمت کنید.“

با گذشت روزها، با شفافیت پیوسته فزاینده، عیسی فهمید که چه نوع آشکار کنندهٔ حقیقت خواهد شد. او تشخیص داد که راه خدا راهی آسان نخواهد بود. او شروع به درک این امر کرد که فغان باقیماندهٔ تجربهٔ بشری او احتمالاً ممکن است تلخ باشد، اما او تصمیم گرفت آن را بنوشد.

حتی ذهن بشری او در حال خداحافظی با تخت سلطنت داوود است. این ذهن بشری گام به گام مسیر الهی را دنبال می‌کند. ذهن بشری هنوز سوالاتی را می‌پرسد اما پاسخیهای الهی را به عنوان احکام نهایی در این زندگی ترکیبی کردن به عنوان یک انسان در دنیا به گونه‌ای استوار می‌پذیرد، ضمن این که همواره به طور کامل به انجام خواست جاودان و الهی پدر تسلیم می‌شود.

روم ارباب دنیای غرب بود. فرزند انسان که اکنون در انزوا قرار داشت و به این تصمیمات بسیار مهم دست یافته بود، با گروههای آسمانی تحت فرمانش، نمایانگر آخرین شانس یهودیان برای دستیابی به سلطه بر دنیا بود؛ اما این یهودی در زمین زاده شده که دارای چنین خرد و قدرت خارق‌العاده‌ای بود از استفاده کردن از عطیای

he continue the message? How should he take over John's mission? How should he organize his followers for effective effort and intelligent co-operation? Jesus was now reaching the final decision which would forbid that he further regard himself as the Jewish Messiah, at least as the Messiah was popularly conceived in that day.

^{136:9.2 (1522:1)} The Jews envisaged a deliverer who would come in miraculous power to cast down Israel's enemies and establish the Jews as world rulers, free from want and oppression. Jesus knew that this hope would never be realized. He knew that the kingdom of heaven had to do with the overthrow of evil in the hearts of men, and that it was purely a matter of spiritual concern. He thought out the advisability of inaugurating the spiritual kingdom with a brilliant and dazzling display of power — and such a course would have been permissible and wholly within the jurisdiction of Michael — but he fully decided against such a plan. He would not compromise with the revolutionary techniques of Caligastia. He had won the world in potential by submission to the Father's will, and he proposed to finish his work as he had begun it, and as the Son of Man.

^{136:9.3 (1522:2)} You can hardly imagine what would have happened on Urantia had this God-man, now in potential possession of all power in heaven and on earth, once decided to unfurl the banner of sovereignty, to marshal his wonder-working battalions in militant array! But he would not compromise. He would not serve evil that the worship of God might presumably be derived therefrom. He would abide by the Father's will. He would proclaim to an onlooking universe, "You shall worship the Lord your God and him only shall you serve."

^{136:9.4 (1522:3)} As the days passed, with ever-increasing clearness Jesus perceived what kind of a truth-revealer he was to become. He discerned that God's way was not going to be the easy way. He began to realize that the cup of the remainder of his human experience might possibly be bitter, but he decided to drink it.

^{136:9.5 (1522:4)} Even his human mind is saying good-bye to the throne of David. Step by step this human mind follows in the path of the divine. The human mind still asks questions but unfailingly accepts the divine answers as final rulings in this combined life of living as a man in the world while all the time submitting unqualifiedly to the doing of the Father's eternal and divine will.

^{136:9.6 (1522:5)} Rome was mistress of the Western world. The Son of Man, now in isolation and achieving these momentous decisions, with the hosts of heaven at his command, represented the last chance of the Jews to attain world dominion; but this earthborn Jew, who possessed such tremendous

جهانی خویش برای بزرگ جلوه دادن خودش یا برای نشان دادن مردمش بر تخت سلطنت امتناع کرد. او "پادشاهیهای این دنیا" را بدان گونه که بودند دید، و او از قدرت تسخیر آنها برخوردار بود. و الامرتبه‌های ایندُنیا تمامی این قدرتها را به دست او سپرده بودند، اما او آنها را نمی‌خواست. پادشاهیهای زمین برای جلب علاقه آفریننده و فرمانروای یک جهان چیزهای کم اهمیتی بودند. او فقط یک هدف داشت، آشکارسازی بیشتر خداوند به انسان، برقراری ملکوت خداوند، فرمانروایی پدر آسمانی در قلوب نوع بشر.

ایده نبرد، ستیز، و کشتار برای عیسی نفرت‌انگیز بود؛ او هیچیک از آنها را نمی‌خواست. او برای آشکار ساختن یک خدای بامحبت به عنوان شاهزاده صلح در زمین پدیدار گشت. او پیش از تعمیدش از پیشنهاد زیلوتها برای رهبری آنها در شورش بر ضد ستمگران رومی باز امتناع ورزیده بود. و اکنون او تصمیم نهایی خویش را در رابطه با آن متون کتاب مقدس که مادرش به او آموخته بود گرفت، مثل: "خداوند به من گفته است، تو فرزند من هستی؛ امروز تو را به دنیا آورده‌ام. از من درخواست کن، و من غیریهودیان را به عنوان میراث تو و دورترین نقاط زمین را به عنوان دارایی تو به تو خواهم داد. تو آنها را با یک میله آهنی در هم خواهی شکست؛ تو آنها را همچون یک ظرف سفالگر متلاشی خواهی کرد."

عیسی ناصری به این نتیجه رسید که این گفته‌ها به او اشاره نداشتند. سرانجام و در نهایت، ذهن بشری فرزند انسان تمام این دشواریها و تناقضات پیشگویانه — متون مقدس عبرانی، آموزش والدین، تعلیم حضان، انتظارات یهودی، و آرزوهای بلندپروازانه بشری — را کاملاً پس زد؛ یک بار و برای همیشه او مسیرش را تعیین نمود. او تصمیم گرفت به جلیل باز گردد و اعلام پادشاهی خداوند را به آرامی آغاز کند و به پدرش (تنظیم کننده شخصیت یافته) اعتماد داشته باشد که جزئیات روال کار را روز به روز حل کند.

عیسی آنگاه که از طریق این تصمیمات از به کار بردن آزمونهای مادی برای اثبات مشکلات معنوی امتناع ورزید و آنگاه که از مقابله‌جویی با قوانین طبیعی جسورانه امتناع ورزید، برای هر شخص در هر کره در سرتاسر یک جهان پهناور یک نمونه ارزشمند ایجاد نمود. و آنگاه که او از دستیابی به قدرت گذرا به عنوان پیش‌درآمد جلال معنوی امتناع ورزید، یک نمونه الهام‌برانگیز از وفاداری جهانی و تعالی اخلاقی را نشان داد.

اگر فرزند انسان، هنگامی که بعد از تعمیدش به بالایی تپه‌ها رفت، هر تردیدی درباره مأموریتش و سرشت آن داشت، پس از بازگشت نزد هموعانش به دنبال چهل روز انزوا و تصمیم، دیگر هیچ تردیدی نداشت.

عیسی برای برقراری پادشاهی پدر برنامه‌ای را تدوین کرده است. او خشنودی فیزیکی مردم را ارضا نخواهد کرد. او به انبوه مردم بدان گونه که به تازگی انجام آن را در روم دیده بود نان نخواهد داد. او از طریق انجام کارهای شگفت‌آور به خود توجه جلب خواهد کرد، گر چه یهودیان درست در انتظار همان نوع

wisdom and power, declined to use his universe endowments either for the aggrandizement of himself or for the enthronement of his people. He saw, as it were, "the kingdoms of this world," and he possessed the power to take them. The Most Highs of Edentia had resigned all these powers into his hands, but he did not want them. The kingdoms of earth were paltry things to interest the Creator and Ruler of a universe. He had only one objective, the further revelation of God to man, the establishment of the kingdom, the rule of the heavenly Father in the hearts of mankind.

1369.7 (1522.6) The idea of battle, contention, and slaughter was repugnant to Jesus; he would have none of it. He would appear on earth as the Prince of Peace to reveal a God of love. Before his baptism he had again refused the offer of the Zealots to lead them in rebellion against the Roman oppressors. And now he made his final decision regarding those Scriptures which his mother had taught him, such as: "The Lord has said to me, 'You are my Son; this day have I begotten you. Ask of me, and I will give you the heathen for your inheritance and the uttermost parts of the earth for your possession. You shall break them with a rod of iron; you shall dash them in pieces like a potter's vessel.'"

1369.8 (1522.7) Jesus of Nazareth reached the conclusion that such utterances did not refer to him. At last, and finally, the human mind of the Son of Man made a clean sweep of all these Messianic difficulties and contradictions — Hebrew scriptures, parental training, chazan teaching, Jewish expectations, and human ambitious longings; once and for all he decided upon his course. He would return to Galilee and quietly begin the proclamation of the kingdom and trust his Father (the Personalized Adjuster) to work out the details of procedure day by day.

1369.9 (1523.1) By these decisions Jesus set a worthy example for every person on every world throughout a vast universe when he refused to apply material tests to prove spiritual problems, when he refused presumptuously to defy natural laws. And he set an inspiring example of universe loyalty and moral nobility when he refused to grasp temporal power as the prelude to spiritual glory.

1369.10 (1523.2) If the Son of Man had any doubts about his mission and its nature when he went up in the hills after his baptism, he had none when he came back to his fellows following the forty days of isolation and decisions.

1369.11 (1523.3) Jesus has formulated a program for the establishment of the Father's kingdom. He will not cater to the physical gratification of the people. He will not deal out bread to the multitudes as he has so recently seen it being done in Rome. He will not attract attention to himself by wonder-working, even

نجات دهنده هستند. او از طریق یک نمایش مرجعیت سیاسی یا قدرت گذرا نیز به دنبال کسب پذیرش یک پیام معنوی نخواهد بود.

عیسی با رد این روشهای ارتقاء پادشاهی آتی در چشمان یهودیان منتظر مطمئن بود که همین یهودیان قطعاً و سرانجام تمام ادعاهای او را نسبت به مرجعیت و ربانیت رد خواهند کرد. عیسی با دانستن تمامی اینها، مدتها به دنبال این بود که مانع این شود که پیروان آغازینش به او به عنوان نجات دهنده اشاره کنند.

او در طول خدمت روحانی همگانش با ضرورت برخورد با سه وضعیت دائماً تکراری مواجه بود: هیاهوی غذا داده شدن، اصرار به معجزات، و این درخواست نهایی که به پیروانش اجازه دهد او را پادشاه کنند. اما عیسی از تصمیماتی که در طول این روزهای انزوای خود در تپه‌های پریا اتخاذ کرد هرگز عدول نکرد.

10- ششمین تصمیم

در آخرین روز این انزوای به یاد ماندنی، پیش از آن که از کوه پایین برود تا به یحیی و شاگردان او بپیوندد، فرزند انسان آخرین تصمیمش را گرفت. و او با این کلمات این تصمیم را با تنظیم کننده شخصیت یافته در میان گذاشت: "و در همه موارد دیگر، مانند این تصمیمات اکنون تاریخی، با تو عهد می‌کنم که تابع خواست پدرم خواهم بود." و بعد از که بدین گونه سخن گفت، از کوه پایین رفت. و صورتش با شکوه پیروزی معنوی و کامیابی اخلاقی درخشید.

though the Jews are expecting just that sort of a deliverer. Neither will he seek to win acceptance of a spiritual message by a show of political authority or temporal power.

^{136:9.12 (1523.4)} In rejecting these methods of enhancing the coming kingdom in the eyes of the expectant Jews, Jesus made sure that these same Jews would certainly and finally reject all of his claims to authority and divinity. Knowing all this, Jesus long sought to prevent his early followers alluding to him as the Messiah.

^{136:9.13 (1523.5)} Throughout his public ministry he was confronted with the necessity of dealing with three constantly recurring situations: the clamor to be fed, the insistence on miracles, and the final request that he allow his followers to make him king. But Jesus never departed from the decisions which he made during these days of his isolation in the Perea hills.

10. THE SIXTH DECISION

^{136:10.1 (1523.6)} On the last day of this memorable isolation, before starting down the mountain to join John and his disciples, the Son of Man made his final decision. And this decision he communicated to the Personalized Adjuster in these words, "And in all other matters, as in these now of decision-record, I pledge you I will be subject to the will of my Father." And when he had thus spoken, he journeyed down the mountain. And his face shone with the glory of spiritual victory and moral achievement.

مقاله 137. وقت توقف در جلیل

138 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 136

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 137

وقت توقف در جلیل

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- انتخاب چهار حواری اول
- 2- انتخاب فیلیپ و نثنائیل
- 3- دیدار از کفرناحوم
- 4- عروسی در قانا
- 5- بازگشت به کفرناحوم
- 6- رخدادهای یک روز سبت
- 7- چهار ماه آموزش
- 8- موعظه پیرامون پادشاهی

PAPER 137

TARRYING TIME IN GALILEE

SECTIONS

Introduction

1. Choosing the First Four Apostles
2. Choosing Philip and Nathaniel
3. The Visit to Capernaum
4. The Wedding at Cana
5. Back in Capernaum
6. The Events of a Sabbath Day
7. Four Months of Training
8. Sermon on the Kingdom

مقدمه مقاله

عیسی در سحرگاه بامداد شنبه، 23 فوریه، سال 26 بعد از میلاد مسیح، از تپه‌ها پایین آمد تا به گروه یحیی که در پلا اردو زده بودند بپیوندد. در تمام آن روز عیسی با توده‌های مردم در آمیخت. او به پسر جوانی که در یک سقوط به خود آسیب زده بود کمک کرد و به دهکده مجاور پلا سفر کرد تا پسر را سلامت به دستن والدینش تحویل دهد.

INTRODUCTION

^{137:0.1 (1524.1)} EARLY on Saturday morning, February 23, A.D. 26, Jesus came down from the hills to rejoin John's company encamped at Pella. All that day Jesus mingled with the multitude. He ministered to a lad who had injured himself in a fall and journeyed to the near-by village of Pella to deliver the boy safely into the hands of his parents.

1- انتخاب چهار حواری اول

در طول این سبت دو تن از شاگردان برجسته یحیی وقت زیادی با عیسی صرف کردند. از میان کلیه پیروان یحیی یک نفر به نام اندریاس از همه بیشتر تحت تأثیر عیسی قرار گرفت؛ او به همراه پسر آسیب دیده عیسی را در سفر به پلا همراهی نمود. او در راه بازگشت به مکان دیدار یحیی سوالات بسیاری از عیسی پرسید، و آن دو درست پیش از رسیدن به مقصدشان برای یک گفتگوی کوتاه توقف کردند، که طی آن اندریاس گفت: "از وقتی که تو به کفرناحوم آمدی من تو را نظاره کرده‌ام، و من باور دارم که تو آموزگار جدید هستی، و گرچه تمام آموزشهای تو را نمی‌فهمم، کاملاً تصمیم خود را گرفته‌ام که تو را دنبال کنم؛ من کنار پاهای تو

1. CHOOSING THE FIRST FOUR APOSTLES

^{137:1.1 (1524.2)} During this Sabbath two of John's leading disciples spent much time with Jesus. Of all John's followers one named Andrew was the most profoundly impressed with Jesus; he accompanied him on the trip to Pella with the injured boy. On the way back to John's rendezvous he asked Jesus many questions, and just before reaching their destination, the two paused for a short talk, during which Andrew said: "I have observed you ever since you came to Capernaum, and I believe you are the new Teacher, and though I do not understand all your teaching, I have fully made up my mind to follow you; I would sit at your feet and learn the

می‌نشینم و تمام حقیقت درباره پادشاهی نوین را می‌آموزم.“ و عیسی، با اطمینان قلبی به آندریاس به عنوان نخستین حواری خود خوشامد گفت. حواریون آن گروه دوازده نفره بودند که بنا بود در کار برقرار ساختن پادشاهی نوین خداوند در قلوب انسانها با او دست به تلاش بزنند.

آندریاس یک ناظر خاموش به کار یحیی و یک باورمند صانع به او بود، و او یک برادر بسیار توانمند و پرشور به نام شمعون داشت که یکی از پیشگامترین شاگردان یحیی بود. گفتن این اشتباه نخواهد بود که شمعون یکی از اصلی‌ترین حامیان یحیی بود.

به زودی بعد از آن که عیسی و آندریاس به کمپ بازگشتند، آندریاس به جستجوی برادرش شمعون پرداخت، و پس از این که او را به کناری برد، به او اطلاع داد که در ذهن خودش به این نتیجه رسیده است که عیسی آن آموزگار بزرگ است، و این که با خود عهد کرده است که یک شاگرد او باشد. او در ادامه گفت که عیسی پیشنهاد خدمت او را پذیرفته است و پیشنهاد کرده است که او (شمعون) نیز نزد عیسی برود و خود را برای مشارکت در خدمت این پادشاهی نوین ارزانی دارد. شمعون گفت: “از وقتی که این مرد برای کار کردن در کارگاه زبدی آمد، من باور داشته‌ام که او توسط خدا فرستاده شده است، اما یحیی چطور؟ آیا باید او را ترک کنیم؟ آیا انجام این کار درست است؟” در نتیجه آنها توافق کردند که برای مشورت فوراً نزد یحیی بروند. یحیی با فکر از دست دادن دو تن از مشاوران توانمند و پراتیتم‌ترین شاگردانش غمگین شد، اما شجاعانه به پرسشهای آنها پاسخ داد، و گفت: “این فقط شروع کار است؛ کار من به زودی پایان خواهد یافت، و ما همگی شاگردان او خواهیم شد.” سپس آندریاس به عیسی اشاره کرد که به کناری برود و همزمان اعلام نمود که برادرش مایل است در کار خدمت به این پادشاهی نوین به خود او بپیوندد. و عیسی با خوشامدگویی به شمعون به عنوان دومین حواری خود گفت: “شمعون، شور و اشتیاق تو ستودنی است، اما برای کار پادشاهی خداوند خطرناک است. من به تو توصیه می‌کنم که در گفتار خود بیشتر اندیشمندانه باشی. من نام تو را به پطرس تغییر می‌دهم.”

والدین پسر آسیب دیده‌ای که در پلا زندگی می‌کردند از عیسی استدعا کرده بودند که شب را با آنها بگذرانند و منزل آنها را منزل خود بدانند، و او قول داده بود که چنین کند. عیسی پیش از ترک آندریاس و برادرش گفت: “صبح زود به جلیل می‌رویم.”

پس از این که عیسی برای گذراندن شب به پلا بازگشت، و در حالی که آندریاس و شمعون هنوز در رابطه با نوع خدمتشان در برقراری پادشاهی آینده بحث می‌کردند، یعقوب و یوحنا پسران زبدی که تازه از جستجوی طولانی و بیهوده خود برای عیسی در تپه‌ها بازگشتند وارد صحنه شدند. هنگامی که آنها سخنان شمعون پطرس را شنیدند که چگونه او و برادرش آندریاس نخستین مشاوران پذیرفته شده پادشاهی نوین شده بودند، و این که آنها با استاد جدیدشان در بامداد عازم جلیل خواهند شد، یعقوب و یوحنا هر دو غمگین شدند. مدتی بود که آنها عیسی را می‌شناختند، و او را دوست داشتند. آنها روزهای زیاد در تپه‌ها به جستجوی او پرداخته بودند، و اکنون پس از بازگشت آگاهی یافتند که دیگران پیش از آنها مقدم شمرده شده بودند. آنها پرس و

whole truth about the new kingdom.” And Jesus, with hearty assurance, welcomed Andrew as the first of his apostles, that group of twelve who were to labor with him in the work of establishing the new kingdom of God in the hearts of men.

^{137:1.2 (1524.3)} Andrew was a silent observer of, and sincere believer in, John's work, and he had a very able and enthusiastic brother, named Simon, who was one of John's foremost disciples. It would not be amiss to say that Simon was one of John's chief supporters.

^{137:1.3 (1524.4)} Soon after Jesus and Andrew returned to the camp, Andrew sought out his brother, Simon, and taking him aside, informed him that he had settled in his own mind that Jesus was the great Teacher, and that he had pledged himself as a disciple. He went on to say that Jesus had accepted his proffer of service and suggested that he (Simon) likewise go to Jesus and offer himself for fellowship in the service of the new kingdom. Said Simon: “Ever since this man came to work in Zebedee's shop, I have believed he was sent by God, but what about John? Are we to forsake him? Is this the right thing to do?” Whereupon they agreed to go at once to consult John. John was saddened by the thought of losing two of his able advisers and most promising disciples, but he bravely answered their inquiries, saying: “This is but the beginning; presently will my work end, and we shall all become his disciples.” Then Andrew beckoned to Jesus to draw aside while he announced that his brother desired to join himself to the service of the new kingdom. And in welcoming Simon as his second apostle, Jesus said: “Simon, your enthusiasm is commendable, but it is dangerous to the work of the kingdom. I admonish you to become more thoughtful in your speech. I would change your name to Peter.”

^{137:1.4 (1525.1)} The parents of the injured lad who lived at Pella had besought Jesus to spend the night with them, to make their house his home, and he had promised. Before leaving Andrew and his brother, Jesus said, “Early on the morrow we go into Galilee.”

^{137:1.5 (1525.2)} After Jesus had returned to Pella for the night, and while Andrew and Simon were yet discussing the nature of their service in the establishment of the forthcoming kingdom, James and John the sons of Zebedee arrived upon the scene, having just returned from their long and futile searching in the hills for Jesus. When they heard Simon Peter tell how he and his brother, Andrew, had become the first accepted counselors of the new kingdom, and that they were to leave with their new Master on the morrow for Galilee, both James and John were sad. They had known Jesus for some time, and they loved him. They had searched for him many days in the hills, and now

جو کردند که عیسی کجا رفته و برای یافتن او شتاب نمودند.

هنگامی که آنها به محل اقامت عیسی رسیدند او خواب بود، اما آنها او را بیدار کردند، و گفتند: "چگونه است، ما که برای مدتی طولانی با تو زندگی کرده‌ایم در تپه‌ها در جستجوی تو هستیم، و تو دیگران را بر ما ترجیح می‌دهی و اندریاس و شمعون را به عنوان نخستین دستیاران خود در پادشاهی نوین انتخاب می‌کنی؟" عیسی به آنها پاسخ داد، "در قلبتان آرام باشید و از خود بپرسید: 'چه کسی رهنمود داد که وقتی فرزند انسان مشغول انجام کار پدرش بود باید به جستجوی او بپردازید؟' بعد از این که آنها جزئیات جستجوی طولانی‌شان در تپه‌ها را شرح دادند، عیسی بدین گونه بیشتر به آنان آموزش داد: "شما باید یاد بگیرید که در قلبتان به جستجوی راز پادشاهی نوین بپردازید، و نه در تپه‌ها. آنچه را که در جستجوی آن بودید از پیش در روان شما موجود بود. شما به راستی برادران من هستید — نیازی نبود که توسط من پذیرفته شوید — شما از پیش جزو پادشاهی بودید، و باید بسی شاد باشید، و نیز باید آماده شوید که فردا با ما به جلیل بروید." آنگاه یوحنا شجاع شد و پرسید: "اما استاد، آیا در پادشاهی نوین یعقوب و من نیز حتی همچون اندریاس و شمعون دستیاران تو خواهیم بود؟" و عیسی روی شانه هر یک از آنها دست گذاشت و گفت: "برادران من، شما در روح پادشاهی از پیش با من بوده‌اید، حتی پیش از آن که دیگران این را درخواست کنند که پذیرفته شوند. نیازی نیست که شما برادرانم، برای ورود به پادشاهی درخواست کنید؛ شما از آغاز با من در پادشاهی بوده‌اید. در پیشگاه انسانها ممکن است دیگران بر شما تقدم داشته باشند، اما من در قلم شما را نیز جزو مشاوران پادشاهی به شمار آوردم، حتی پیش از آن که به فکر انجام این درخواست از من بیفتید. و با این که ممکن است در پیشگاه انسانها جزو اولین‌ها بودید، در اشتغال به انجام کار خوش نیت اما خود — محول شده جستجو برای کسی که گم نشده بود غیب نداشته‌اید. در پادشاهی آینده، آن چیزهایی را که موجب اضطراب شما می‌شود در نظر نداشته باشید، بلکه تمامی لحظات فقط به فکر انجام خواست پدر آسمانی باشید."

یعقوب و یوحنا این نکوهش را با حسن نیت پذیرفتند؛ آنها دیگر هیچگاه نسبت به اندریاس و شمعون حسود نبودند. و آنها با دو حواری همیارشان آماده شدند تا بامداد روز بعد به جلیل عزیمت کنند. از این روز به بعد عبارت حواری برای متمایز ساختن خانواده برگزیده مشاوران عیسی از توده عظیم شاگردان ایماندار که متعاقباً او را دنبال نمودند به کار گرفته شد.

اواخر آن عصر، یعقوب، یوحنا، اندریاس، و شمعون با یحیی تعمید دهنده به گفتگو پرداختند، و پیامبر دلاور یهودی دو تن از شاگردان برجسته خود را با چشمان اشک‌آلود اما صدای استوار تسلیم نمود تا حواریون شاهزاده جلیلی پادشاهی آینده شوند.

2- انتخاب فیلیپ و نثنائیل

they returned to learn that others had been preferred before them. They inquired where Jesus had gone and made haste to find him.

137:1.6 (1525.3) Jesus was asleep when they reached his abode, but they awakened him, saying: "How is it that, while we who have so long lived with you are searching in the hills for you, you prefer others before us and choose Andrew and Simon as your first associates in the new kingdom?" Jesus answered them, "Be calm in your hearts and ask yourselves, 'who directed that you should search for the Son of Man when he was about his Father's business?'" After they had recited the details of their long search in the hills, Jesus further instructed them: "You should learn to search for the secret of the new kingdom in your hearts and not in the hills. That which you sought was already present in your souls. You are indeed my brethren — you needed not to be received by me — already were you of the kingdom, and you should be of good cheer, making ready also to go with us tomorrow into Galilee." John then made bold to ask, "But, Master, will James and I be associates with you in the new kingdom, even as Andrew and Simon?" And Jesus, laying a hand on the shoulder of each of them, said: "My brethren, you were already with me in the spirit of the kingdom, even before these others made request to be received. You, my brethren, have no need to make request for entrance into the kingdom; you have been with me in the kingdom from the beginning. Before men, others may take precedence over you, but in my heart did I also number you in the councils of the kingdom, even before you thought to make this request of me. And even so might you have been first before men had you not been absent engaged in a well-intentioned but self-appointed task of seeking for one who was not lost. In the coming kingdom, be not mindful of those things which foster your anxiety but rather at all times concern yourselves only with doing the will of the Father who is in heaven."

137:1.7 (1525.4) James and John received the rebuke in good grace; never more were they envious of Andrew and Simon. And they made ready, with their two associate apostles, to depart for Galilee the next morning. From this day on the term apostle was employed to distinguish the chosen family of Jesus' advisers from the vast multitude of believing disciples who subsequently followed him.

137:1.8 (1525.5) Late that evening, James, John, Andrew, and Simon held converse with John the Baptist, and with tearful eye but steady voice the stalwart Judean prophet surrendered two of his leading disciples to become the apostles of the Galilean Prince of the coming kingdom.

2. CHOOSING PHILIP AND NATHANIEL

بامداد یکشنبه، 24 فوریه، سال 26 بعد از میلاد مسیح، عیسی یحیی تعمید دهنده را از کنار رودخانه نزدیک پلا-ترک نمود، و دیگر هرگز او را در جسم ندید.

آن روز، هنگامی که عیسی و چهار شاگرد - حواری او آنها را به مقصد جلیل ترک نمودند، در اردوگاه پیروان یحیی هیاهوی زیادی ایجاد شد. اولین اختلاف بزرگ در شرف وقوع بود. روز قبل، یحیی به آندریاس و عزرا قاطعانه اعلام کرده بود که عیسی همان نجات دهنده است. آندریاس تصمیم گرفت از عیسی پیروی کند، اما عزرا نجار متین ناصره را رد نمود، و به همیارانش اعلام کرد: "دانیال نبی اعلام می‌دارد که پسر انسان در قدرت و شکوه عظیم با ابرهای آسمان خواهد آمد. این نجار جلیلی، این قایق‌ساز کفرناحوم نمی‌تواند نجات دهنده باشد. آیا چنین هدیه‌ای از خدا می‌تواند از ناصره بیرون بیاید؟ این عیسی یک خوشاوند یحیی است، و آموزگار ما به خطر مهربانی زیاد قلبش فریب خورده است. بگذارید از این مسیح دروغین دور بمانیم." هنگامی که یحیی عزرا را برای این گفته‌ها سرزنش کرد، او با بسیاری از شاگردان از آنجا دور شد و به سوی جنوب شتافت. و این گروه به نام یحیی به تعمید ادامه داد و سرانجام فرقه‌ای از آنهایی را بنیان نهاد که به یحیی باور داشتند اما از پذیرش عیسی امتناع می‌کردند. باقیمانده‌ای از این گروه حتی تا امروز در بین‌النهرین تداوم یافته است.

در حالی که این گرفتاری در میان پیروان یحیی در شرف تکوین بود، عیسی و چهار شاگرد - حواری او در مسیرشان به سوی جلیل کاملاً پیش رفته بودند. پیش از آن که آنها از رود اردن عبور کنند و از طریق مسیر نائین به ناصره بروند، عیسی با نگاه کردن به جلو و بالای جاده شخصی به نام فیلیپ بیت‌صیدا را دید که به همراه یک دوست به سوی آنها می‌آمد. عیسی از پیش با فیلیپ آشنا بود، و او برای همه چهار حواری جدید نیز کاملاً شناخته شده بود. او به همراه دوستش نتانئیل در راه رفتن به دیدار یحیی در پلا بود تا درباره پادشاهی اعلام شده آینده خداوند بیشتر آگاهی یابد، و او بسیار خوشحال بود که به عیسی خوشامد بگوید. فیلیپ از هنگامی که برای نخستین بار به کفرناحوم آمد یک ستایشگر عیسی بود. اما نتانئیل که در قانا در جلیل زندگی می‌کرد عیسی را نمی‌شناخت. در حالی که نتانئیل زیر سایه یک درخت در کنار جاده استراحت می‌کرد، فیلیپ جلو رفت تا به دوستانش خوشامد بگوید.

پطرس فیلیپ را به کناری برد و با اشاره به خودش، آندریاس، یعقوب، و یوحنا، بدین گونه به توضیح دادن ادامه داد که آنها همگی دستیاران عیسی در پادشاهی نوین شده‌اند و قویاً به فیلیپ اصرار کرد که برای خدمت داوطلب شود. فیلیپ حاج و واج بود. او باید چه کند؟ در اینجا، در کنار جاده در نزدیکی اردن، آنها بدون یک لحظه هشدار به آنجا آمده بودند تا پیرامون مهمترین پرسش یک طول عمر تصمیمی فوری بگیرند. تا این هنگام او با پطرس، آندریاس، و یوحنا مشغول گفتگویی مهم بود، در حالی که عیسی داشت طرح کلی سفر از طریق جلیل و تا کفرناحوم را برای یعقوب توضیح می‌داد. سرانجام، آندریاس به فیلیپ پیشنهاد کرد: "چرا از آموزگار نپرسیم؟"

ناگهان به نظر فیلیپ رسید که عیسی یک مرد به

137:21 (1526:1) Sunday morning, February 24, A.D. 26, Jesus took leave of John the Baptist by the river near Pella, never again to see him in the flesh.

137:22 (1526:2) That day, as Jesus and his four disciple-apostles departed for Galilee, there was a great tumult in the camp of John's followers. The first great division was about to take place. The day before, John had made his positive pronouncement to Andrew and Ezra that Jesus was the Deliverer. Andrew decided to follow Jesus, but Ezra rejected the mild-mannered carpenter of Nazareth, proclaiming to his associates: "The Prophet Daniel declares that the Son of Man will come with the clouds of heaven, in power and great glory. This Galilean carpenter, this Capernaum boatbuilder, cannot be the Deliverer. Can such a gift of God come out of Nazareth? This Jesus is a relative of John, and through much kindness of heart has our teacher been deceived. Let us remain aloof from this false Messiah." When John rebuked Ezra for these utterances, he drew away with many disciples and hastened south. And this group continued to baptize in John's name and eventually founded a sect of those who believed in John but refused to accept Jesus. A remnant of this group persists in Mesopotamia even to this day.

137:23 (1526:3) While this trouble was brewing among John's followers, Jesus and his four disciple-apostles were well on their way toward Galilee. Before they crossed the Jordan, to go by way of Nain to Nazareth, Jesus, looking ahead and up the road, saw one Philip of Bethsaida with a friend coming toward them. Jesus had known Philip aforetime, and he was also well known to all four of the new apostles. He was on his way with his friend Nathaniel to visit John at Pella to learn more about the reported coming of the kingdom of God, and he was delighted to greet Jesus. Philip had been an admirer of Jesus ever since he first came to Capernaum. But Nathaniel, who lived at Cana of Galilee, did not know Jesus. Philip went forward to greet his friends while Nathaniel rested under the shade of a tree by the roadside.

137:24 (1526:4) Peter took Philip to one side and proceeded to explain that they, referring to himself, Andrew, James, and John, had all become associates of Jesus in the new kingdom and strongly urged Philip to volunteer for service. Philip was in a quandary. What should he do? Here, without a moment's warning — on the roadside near the Jordan — there had come up for immediate decision the most momentous question of a lifetime. By this time he was in earnest converse with Peter, Andrew, and John while Jesus was outlining to James the trip through Galilee and on to Capernaum. Finally, Andrew suggested to Philip, "Why not ask the Teacher?"

137:25 (1526:5) It suddenly dawned on Philip that Jesus

راستی بزرگ و احتمالاً مسیح است، و او تصمیم گرفت در این مورد از تصمیم عیسی پیروی کند؛ و او یگراست نزد او رفت و پرسید: "آموزگار، آیا باید نزد یحیی بروم یا باید به دوستانم که از تو پیروی می‌کنند بپیوندم؟" و عیسی پاسخ داد: "مرا دنبال کن." فیلیپ با این اطمینان ذوقزده شد که نجات دهنده را پیدا کرده است.

فیلیپ اکنون به گروه پیشنهاد کرد که در جایی که بودند بمانند، ضمن این که او شتابان بازگشت تا خبر تصمیمش را به دوستش نتانیل که هنوز زیر درخت توت پشت سر مانده بود بدهد. نتانیل در ذهنش در حال بررسی چیزهای بسیاری بود که در رابطه با یحیی تعجب دهنده، پادشاهی آینده، و مسیح مورد انتظار شنیده بود. فیلیپ وسط این ژرف اندیشی‌ها سرزده وارد شد و اعلام کرد: "من نجات دهنده را پیدا کرده‌ام، همان کسی که موسی و پیامبران درباره‌اش نوشتند و یحیی درباره‌اش اعلام کرده است." نتانیل با نگاه به بالا پرسید: "این آموزگار از کجا می‌آید؟" و فیلیپ پاسخ داد: "او عیسی ناصری، پسر یوسف نجار است که اخیراً در کفرناحوم اقامت داشت." و سپس نتانیل که تا اندازه‌ای شوکه شده بود پرسید: "آیا چنین چیز خوبی می‌تواند از ناصره بیرون بیاید؟" اما فیلیپ بازوی او را گرفت و گفت: "بیا و ببین."

فیلیپ نتانیل را به سوی عیسی هدایت کرد. عیسی به چهره شک‌کننده صانع با مهربانی نگاه کرد و گفت: "بنگرید، یک اسرائیلی اصیل که هیچ فریبی در او وجود ندارد. مرا دنبال کن." و نتانیل به فیلیپ رو کرد و گفت: "حق با توست. او به راستی یک استاد انسانها است. اگر شایسته باشم، من نیز دنبال خواهم کرد." و عیسی با سر به نتانیل اشاره کرد و دوباره گفت: "مرا دنبال کن."

عیسی اکنون نیمی از گروه دستیاران نزدیک آینده‌اش را گردآوری کرده بود، پنج نفر که برای مدتی او را می‌شناختند و یک غریبه، نتانیل. آنها بدون تأخیر بیشتر از رود اردن عبور کردند و دیر هنگام در آن عصر از طریق دهکده نائین به ناصره رسیدند.

آنها همگی در طول شب در خانه دوران نوجوانی عیسی با یوسف ماندند. دستیاران عیسی قدر کمی می‌فهمیدند که چرا آموزگار تازه پیدا شده آنها اینقدر درگیر نبود کردن کامل هر نشانه‌ای از نوشته‌هایش بود که حول و حوش خانه به شکل ده فرمان و سایر شعارها و گفته‌ها باقی مانده بود. اما این اقدام، به همراه این واقعیت که آنها هرگز ندیدند که او متعاقباً بنویسد — به جز روی گرد و خاک و یا در شن — روی اذهان آنها تأثیر عمیقی گذاشت.

3- دیدار از کفرناحوم

روز بعد عیسی حواریونش را به قانا فرستاد، زیرا همگی آنها به عروسی یک زن جوان سرشناس آن شهر دعوت شده بودند، ضمن این که او آماده شد یک دیدار شتابزده از مادرش در کفرناحوم انجام دهد، و با توقف در مجدل برادرش یهودا را ببیند.

was a really great man, possibly the Messiah, and he decided to abide by Jesus' decision in this matter; and he went straight to him, asking, "Teacher, shall I go down to John or shall I join my friends who follow you?" And Jesus answered, "Follow me." Philip was thrilled with the assurance that he had found the Deliverer.

137:26 (1526:6) Philip now motioned to the group to remain where they were while he hurried back to break the news of his decision to his friend Nathaniel, who still tarried behind under the mulberry tree, turning over in his mind the many things which he had heard concerning John the Baptist, the coming kingdom, and the expected Messiah. Philip broke in upon these meditations, exclaiming, "I have found the Deliverer, him of whom Moses and the prophets wrote and whom John has proclaimed." Nathaniel, looking up, inquired, "Whence comes this teacher?" And Philip replied, "He is Jesus of Nazareth, the son of Joseph, the carpenter, more recently residing at Capernaum." And then, somewhat shocked, Nathaniel asked, "Can any such good thing come out of Nazareth?" But Philip, taking him by the arm, said, "Come and see."

137:27 (1527:1) Philip led Nathaniel to Jesus, who, looking benignly into the face of the sincere doubter, said: "Behold a genuine Israelite, in whom there is no deceit. Follow me." And Nathaniel, turning to Philip, said: "You are right. He is indeed a master of men. I will also follow, if I am worthy." And Jesus nodded to Nathaniel, again saying, "Follow me."

137:28 (1527:2) Jesus had now assembled one half of his future corps of intimate associates, five who had for some time known him and one stranger, Nathaniel. Without further delay they crossed the Jordan and, going by the village of Nain, reached Nazareth late that evening.

137:29 (1527:3) They all remained overnight with Joseph in Jesus' boyhood home. The associates of Jesus little understood why their new-found teacher was so concerned with completely destroying every vestige of his writing which remained about the home in the form of the ten commandments and other mottoes and sayings. But this proceeding, together with the fact that they never saw him subsequently write — except upon the dust or in the sand — made a deep impression upon their minds.

3. THE VISIT TO CAPERNAUM

137:31 (1527:4) The next day Jesus sent his apostles on to Cana, since all of them were invited to the wedding of a prominent young woman of that town, while he prepared to pay a hurried visit to his mother at Capernaum, stopping at Magdala to see his brother Jude.

دستیاران جدید عیسی پیش از ترک ناصره دربارهٔ رخدادهای شگفت‌آور در آن هنگام گذشتهٔ اخیر به یوسف و سایر اعضای خانوادهٔ عیسی گفتند و این اعتقادشان را از ادانه بیان کردند که عیسی نجات دهندهٔ از دیرباز مورد انتظار می‌باشد. و این اعضای خانوادهٔ عیسی در رابطه با تمام این امر گفتگو کردند، و یوسف گفت: "به هر حال، شاید مادر درست می‌گفت — شاید برادر عجیب ما پادشاه آتی است."

یهودا در تعمید عیسی حاضر بود، و با برادرش یعقوب، یک باورمند راسخ به مأموریت عیسی در زمین شده بود. اگر چه یعقوب و یهودا هر دو در رابطه با ماهیت مأموریت برادرشان بسیار سردرگم بودند، مادرشان تمام امیدهای پیشین خود را که عیسی، نجات دهنده و پسر داوود است زنده کرده بود، و او پسرانش را تشویق کرد که به برادرشان به عنوان نجات دهندهٔ اسرائیل ایمان داشته باشند.

عیسی دوشنبه شب به کفرناحوم وارد شد، اما به منزل خودش، جایی که یعقوب و مادرش زندگی می‌کردند نرفت؛ او مستقیماً به منزل زبدی رفت. تمام دوستانش در کفرناحوم یک تغییر بزرگ و خشنود کننده در او دیدند. یک بار دیگر به نظر می‌رسید او نسبتاً شاد و بیشتر شبیه خودش بود، همانطور که در طول سالهای پیشین در ناصره بود. برای سالها پیش از تعمیدش و دوره‌های انزوا درست پیش و پس از آن، او به‌طور فزایندهٔ جدی و خوددار شده بود. اکنون برای همگی آنها، او کاملاً مثل خویشتن قدیمی خود به نظر می‌رسید. در رابطه با او چیزی از اهمیت شکوهمند و والا-وجود داشت، اما او یک بار دیگر دوباره شاد و مسرور بود.

مریم از انتظار هيجان زده شده بود. او پیش‌بینی می‌کرد که وعدهٔ جبرئیل به زودی تحقق یابد. او انتظار داشت که تمام فلسطین از طریق ظهور معجزه‌آسای پسرش به عنوان پادشاه فوق‌طبیعی یهودیان به زودی مبهوت و حیرت‌زده شود. اما برای تمام پرسشهای زیادی که مادرش، یعقوب، یهودا، و زبدی می‌پرسیدند، عیسی فقط با لبخند پاسخ می‌داد: "بهتر است که من برای متی در اینجا بمانم؛ من باید خواست پدرم را که در آسمان است انجام دهم."

در روز بعد، سه‌شنبه، همهٔ آنها برای عروسی نعو می‌که قرار بود در روز بعد انجام شود به قانا سفر کردند. و به رغم هشدارهای مکرر عیسی مبنی بر این که آنها به هیچکس دربارهٔ او نگویند "تا ساعت پدر فرا رسد"، آنان اصرار داشتند که بی‌سر و صدا این خبر را در خارج منتشر کنند که نجات دهنده را پیدا کرده‌اند. آنها هر یک با اطمینان انتظار داشتند که عیسی به عهده گرفتن مرجعیت ناجی موعود را در عروسی پیش رو در قانا آغاز نماید، و این که این کار را با قدرت عظیم و شکوه شگفت‌انگیز انجام دهد. آنها آنچه را که دربارهٔ پدیدهٔ مربوط به تعمیدش به آنان گفته شده بود به یاد داشتند، و باور داشتند که مسیر آیندهٔ او در زمین با تجلیهای فزایندهٔ کارهای شگفت‌آور فوق‌طبیعی و نمایشات معجزه‌آسا مشخص خواهد شد. از این رو، تمام حومهٔ شهر داشت آماده می‌شد که برای جشن عروسی نعو می و یوهاب پسر ناتان گرد هم جمع شود.

^{137:32 (1527:5)} Before leaving Nazareth, the new associates of Jesus told Joseph and other members of Jesus' family about the wonderful events of the then recent past and gave free expression to their belief that Jesus was the long-expected deliverer. And these members of Jesus' family talked all this over, and Joseph said: "Maybe, after all, Mother was right — maybe our strange brother is the coming king."

^{137:33 (1527:6)} Jude was present at Jesus' baptism and, with his brother James, had become a firm believer in Jesus' mission on earth. Although both James and Jude were much perplexed as to the nature of their brother's mission, their mother had resurrected all her early hopes of Jesus as the Messiah, the son of David, and she encouraged her sons to have faith in their brother as the deliverer of Israel.

^{137:34 (1527:7)} Jesus arrived in Capernaum Monday night, but he did not go to his own home, where lived James and his mother; he went directly to the home of Zebedee. All his friends at Capernaum saw a great and pleasant change in him. Once more he seemed to be comparatively cheerful and more like himself as he was during the earlier years at Nazareth. For years previous to his baptism and the isolation periods just before and just after, he had grown increasingly serious and self-contained. Now he seemed quite like his old self to all of them. There was about him something of majestic import and exalted aspect, but he was once again lighthearted and joyful.

^{137:35 (1528:1)} Mary was thrilled with expectation. She anticipated that the promise of Gabriel was nearing fulfillment. She expected all Palestine soon to be startled and stunned by the miraculous revelation of her son as the supernatural king of the Jews. But to all of the many questions which his mother, James, Jude, and Zebedee asked, Jesus only smilingly replied: "It is better that I tarry here for a while; I must do the will of my Father who is in heaven."

^{137:36 (1527:9)} On the next day, Tuesday, they all journeyed over to Cana for the wedding of Naomi, which was to take place on the following day. And in spite of Jesus' repeated warnings that they tell no man about him "until the Father's hour shall come," they insisted on quietly spreading the news abroad that they had found the Deliverer. They each confidently expected that Jesus would inaugurate his assumption of Messianic authority at the forthcoming wedding at Cana, and that he would do so with great power and sublime grandeur. They remembered what had been told them about the phenomena attendant upon his baptism, and they believed that his future course on earth would be marked by increasing manifestations of supernatural wonders and miraculous demonstrations. Accordingly, the entire countryside was preparing to gather together at Cana for the wedding feast of Naomi and Johab the son of

Nathan.

137:37 (1527:10) Mary had not been so joyous in years.

She journeyed to Cana in the spirit of the queen mother on the way to witness the coronation of her son. Not since he was thirteen years old had Jesus' family and friends seen him so carefree and happy, so thoughtful and understanding of the wishes and desires of his associates, so touchingly sympathetic. And so they all whispered among themselves, in small groups, wondering what was going to happen. What would this strange person do next? How would he usher in the glory of the coming kingdom? And they were all thrilled with the thought that they were to be present to see the revelation of the might and power of Israel's God.

4- عروسی در قانا

تا ظهر چهارشنبه تقریباً یک هزار مهمان به قانا وارد شده بود، بیش از چهار برابر تعداد دعوت شده به جشن عروسی. برگزاری جشن عروسی در چهارشنبه یک رسم یهودی بود، و دعوتنامه‌های عروسی از یک ماه پیش به همه جا فرستاده شده بود. پیش از ظهر و در اوایل بعد از ظهر بیشتر به نظر می‌رسید این یک مهمانی همگانی برای عیسی باشد تا یک عروسی. هر کس می‌خواست به این جلیلی تقریباً مشهور خوشامد بگوید، و او نسبت به همه، جوان و پیر، یهودی و غیریهودی، بسیار صمیمی بود. و هنگامی که عیسی موافقت کرد که حرکت دستجمعی مقدماتی عروسی را رهبری کند همه شاد شدند.

عیسی اکنون در رابطه با وجود بشریش، پیش-وجود الهیش، و وضعیت ترکیبی، یا پیوند یافته سرشت بشری و الهیش کاملاً خود آگاه بود. او با توازن کامل می‌توانست در یک لحظه نقش انسان را ایفا کند یا امتیازات شخصیتی سرشت الهی را فوراً به عهده گیرد.

با به پایان رسیدن روز، عیسی به طور فزاینده آگاه شد که مردم انتظار دارند او کاری شگفت‌آور انجام دهد؛ به خصوص او تشخیص داد که خانواده‌اش و شش شاگرد - حواری او منتظر بودند که او از طریق یک نمایش حیرت‌آور و فوق‌طبیعی پادشاهی آتی خود را به گونه‌ای شایسته اعلام کند.

اوایل بعد از ظهر مریم یعقوب را فرا خواند، و آنها با هم جسارت کردند که به عیسی نزدیک شوند تا از او بپرسند آیا تا این حد به آنها اعتماد می‌کند که به آنها اطلاع دهد در ارتباط با مراسم عروسی در چه ساعت و در چه نقطه برنامه دارد خود را به عنوان "شخص فوق‌طبیعی" آشکار سازد. از این سخن آنها به عیسی چیزی نگذشته بود که دیدند موجب برانگیختن برآشفته‌گی خاص او شدند. او فقط گفت: "اگر مرا دوست دارید، پس راضی باشید که در حالی که من در انتظار خواست پدر آسمانیم هستم منتظر من بمانید." اما شیوایی نکوهش او در حالت چهره او نمایان بود.

4. THE WEDDING AT CANA

137:41 (1528:4) By noon on Wednesday almost a thousand guests had arrived in Cana, more than four times the number bidden to the wedding feast. It was a Jewish custom to celebrate weddings on Wednesday, and the invitations had been sent abroad for the wedding one month previously. In the forenoon and early afternoon it appeared more like a public reception for Jesus than a wedding. Everybody wanted to greet this near-famous Galilean, and he was most cordial to all, young and old, Jew and gentile. And everybody rejoiced when Jesus consented to lead the preliminary wedding procession.

137:42 (1528:9) Jesus was now thoroughly self-conscious regarding his human existence, his divine pre-existence, and the status of his combined, or fused, human and divine natures. With perfect poise he could at one moment enact the human role or immediately assume the personality prerogatives of the divine nature.

137:43 (1528:6) As the day wore on, Jesus became increasingly conscious that the people were expecting him to perform some wonder; more especially he recognized that his family and his six disciple-apostles were looking for him appropriately to announce his forthcoming kingdom by some startling and supernatural manifestation.

137:44 (1529:1) Early in the afternoon Mary summoned James, and together they made bold to approach Jesus to inquire if he would admit them to his confidence to the extent of informing them at what hour and at what point in connection with the wedding ceremonies he had planned to manifest himself as the "supernatural one." No sooner had they spoken of these matters to Jesus than they saw they had aroused his characteristic indignation. He said only: "If you love me, then be willing to tarry with me while I wait upon the will of my Father who is in heaven." But the eloquence of his rebuke lay in the expression of his face.

این حرکت مادرش یک ناامیدی بزرگ برای عیسی انسان بود، و عیسی در واکنش خود نسبت به پیشنهاد و سوسه‌انگیز او مبنی بر این که اجازه دهد به گونه‌ای حیرت‌آور دست به نمایش بیرونی الوهیت خود بزند بسیار متین بود. این دقیقاً یکی از کارهایی بود که وقتی اخیراً در تپه‌ها در انزوا بود تصمیم گرفته بود انجام ندهد. مریم برای چندین ساعت بسیار افسرده بود. او به یعقوب گفت: "من نمی‌توانم او را درک کنم؛ تمام اینها به چه معنی می‌تواند باشد؟ آیا برای رفتار عجیب او پایداری نیست؟" یعقوب و یهوذا تلاش کردند مادرشان را دلداري دهند، در حالی که عیسی برای یک ساعت تنهایی کناره گرفت. اما به گردهمایی بازگشت و یک بار دیگر سرخوش و شاد بود.

عروسی با یک سکوت انتظار ادامه یافت، اما تمام مراسم به پایان رسید و از مهمان‌ها هیچ حرکت یا کلامی دیده نشد. سپس در اطراف نجار و قاب‌ساز که یحیی به عنوان "نجات‌دهنده" اعلام کرده بود این زمزمه شنیده شد که او در طول جشنهای عصر، شاید در وقت شام عروسی قدرتش را نشان خواهد داد. اما تمام انتظارات درباره این نمایش عملاً از ذهن شش شاگرد — حواری او خارج شد، آنگاه که آنها را درست پیش از شام عروسی فرا خواند، و با صمیمیت زیاد گفت: "فکر نکنید که من برای خشنودی خاطر افراد کنجکاو یا برای قانع کردن آنهایی که شک می‌ورزند به این مکان آمده‌ام تا یک کار معجزه‌آسا انجام دهم. بلکه ما اینجا هستیم تا منتظر خواست پدرمان که در آسمان است بمانیم." اما هنگامی که مریم و دیگران او را در حال مشورت با دستیارانش دیدند، در ذهن خودشان کاملاً متقاعد شدند که چیزی خارقالعاده در استثنای رخ دادن است. و آنها همگی نشستند تا از شام عروسی و بعد از ظهر همنشینی نیک جشن و سرور لذت ببرند.

پدر داماد برای کلیه مهمانانی که به جشن ازدواج دعوت شده بودند مقدار زیادی شراب فراهم کرده بود، اما او چطور باید می‌دانست که ازدواج پسرش به رخدادی تبدیل می‌شود که به طور تنگاتنگ به آشکار شدن مورد انتظار عیسی به عنوان ناجی موعود مربوط است؟ او بسیار خشنود بود که از افتخار به شمار آوردن جلیلی نامدار در زمره مهمانانش برخوردار شود، اما پیش از این که شام عروسی پایان یابد، خدمتکاران برای او این خبر خجلت‌آور را آوردند که شراب در حال تمام شدن است. تا وقتی که شام رسمی پایان یافته بود و مهمانان در حال قدم زدن در حول و حوش باغ بودند، مادر داماد به طور محرمانه با مریم در میان گذاشت که ذخیره شراب تمام شده است. و مریم با اطمینان گفت: "نگران نباش — با پسر صحبت خواهم کرد. او به ما کمک خواهد کرد." و بدین ترتیب به رغم نگوشت چند ساعت پیش از آن، او به خود اجازه داد که سخن بگوید.

در سرتاسر یک دوره چندین ساله، مریم همیشه برای دریافت کمک در هر بحران زندگی خانگی آنها در ناصره به عیسی رو آورده بود، از این رو برای او کاملاً طبیعی بود که در این هنگام به او فکر کند. اما این مادر بلندپرواز برای درخواست کردن از پسر ارشدش در این موقعیت هنوز انگیزه‌های دیگری داشت. همینطور که عیسی در یک گوشه باغ تنها ایستاده بود، مادرش به او نزدیک شد و گفت: "پسر، آنها شراب ندارند." و عیسی

^{137:45 (1529:2)} This move of his mother was a great disappointment to the human Jesus, and he was much sobered by his reaction to her suggestive proposal that he permit himself to indulge in some outward demonstration of his divinity. That was one of the very things he had decided not to do when so recently isolated in the hills. For several hours Mary was much depressed. She said to James: "I cannot understand him; what can it all mean? Is there no end to his strange conduct?" James and Jude tried to comfort their mother, while Jesus withdrew for an hour's solitude. But he returned to the gathering and was once more lighthearted and joyous.

^{137:46 (1529:3)} The wedding proceeded with a hush of expectancy, but the entire ceremony was finished and not a move, not a word, from the honored guest. Then it was whispered about that the carpenter and boatbuilder, announced by John as "the Deliverer," would show his hand during the evening festivities, perhaps at the wedding supper. But all expectancy of such a demonstration was effectually removed from the minds of his six disciple-apostles when he called them together just before the wedding supper and, in great earnestness, said: "Think not that I have come to this place to work some wonder for the gratification of the curious or for the conviction of those who doubt. Rather are we here to wait upon the will of our Father who is in heaven." But when Mary and the others saw him in consultation with his associates, they were fully persuaded in their own minds that something extraordinary was about to happen. And they all sat down to enjoy the wedding supper and the evening of festive good fellowship.

^{137:47 (1529:4)} The father of the bridegroom had provided plenty of wine for all the guests bidden to the marriage feast, but how was he to know that the marriage of his son was to become an event so closely associated with the expected manifestation of Jesus as the Messianic deliverer? He was delighted to have the honor of numbering the celebrated Galilean among his guests, but before the wedding supper was over, the servants brought him the disconcerting news that the wine was running short. By the time the formal supper had ended and the guests were strolling about in the garden, the mother of the bridegroom confided to Mary that the supply of wine was exhausted. And Mary confidently said: "Have no worry — I will speak to my son. He will help us." And thus did she presume to speak, notwithstanding the rebuke of but a few hours before.

^{137:48 (1529:5)} Throughout a period of many years, Mary had always turned to Jesus for help in every crisis of their home life at Nazareth so that it was only natural for her to think of him at this time. But this ambitious mother had still other motives for appealing to her eldest son on this occasion. As Jesus was standing alone in a corner of the garden, his mother approached him, saying, "My son, they

پاسخ داد: "بانوی خوب من، این چه ربطی به من دارد؟" مریم گفت: "اما من باور دارم که ساعت تو فرا رسیده است؛ آیا نمی‌توانی به ما کمک کنی؟" عیسی پاسخ داد: "باز من اعلام می‌کنم که نیامده‌ام بدین طریق کار انجام دهم. چرا باز با این قضایا مزاحم من می‌شوی؟ و سپس مریم در حالی که اشک می‌ریخت به او التماس کرد: "اما پسر من، من به آنها قول دادم که تو به ما کمک خواهی کرد؛ آیا لطفاً کاری برای من نمی‌کنی؟" و سپس عیسی گفت: "زن، انجام چنین وعده‌هایی چه ربطی به تو دارد؟ مراقب باش که دیگر این کار را نکنی. ما در کلیه کارها باید منتظر خواست پدر آسمانی باشیم."

مریم، مادر عیسی خرد شد. او متحیر شد! همینطور که او در برابر عیسی بی‌حرکت در آنجا ایستاده بود، و اشک از صورتش سرازیر می‌شد، قلب بشری عیسی برای زنی که او را در جسم به دنیا آورده بود آکنده از ترحم شد؛ و در حالی که به جلو خم شده بود دستش را با مهربانی روی سر او گذاشت و گفت: "اکنون، اکنون، مادر مریم، به خاطر گفتارهای ظاهراً سخت من محزون شو، آیا بارها به تو نگفته‌ام که من فقط آمده‌ام تا خواست پدر آسمانیم را انجام دهم؟ اگر آنچه را که از من تقاضا می‌کنی بخشی از خواست پدر باشد با خشنودی کامل انجام خواهم داد" — و عیسی سخن را کوتاه کرد و درنگ نمود. به نظر می‌رسید مریم حس کرد که چیزی در حال رخ دادن است. او به بالا خیز برداشت و بازوانش را به دور گردن عیسی انداخت، او را بوسید، و شتابان به سوی جایگاه خدمتکاران رفت و گفت: "هر چه پسر من می‌گوید انجام دهید." اما عیسی هیچ چیز نگفت. او اکنون متوجه شد که تاکنون بیش از حد گفته بود و یا به بیان دقیق‌تر بیش از حد آرزومندانه به آن فکر کرده بود.

مریم داشت با شادمانی می‌رقصید. او نمی‌دانست چگونه باید شراب تولید شود، اما با اطمینان باور داشت که سرانجام پسر ارشدش را متقاعد کرده است که قدرتش را نشان دهد، جرأت کند گام به پیش نهد و مرتبت خود را مطالبه کند، و قدرت خود را به عنوان ناجی موعود به نمایش بگذارد. و به دلیل حضور و ارتباط برخی از نیروها و شخصیت‌های جهان که تمامی حاضران نسبت به آنها کاملاً ناآگاه بودند او ناامید گذاشته نمی‌شد. شربتی را که مریم می‌خواست و عیسی خدا — انسان به گونه‌ای بشری و دلسوزانه خواستار آن بود در دست تهیه بود.

در نزدیکی آنها شش خمره سنگی آب قرار داشت که با آب پر شده بود، و هر یک در حدود بیست گالن گنجایش داشت. این آب برای استفاده متعاقب در مراسم نهایی تظهير جشن عروسی در نظر گرفته شده بود. همه خدمتکاران درباره این ظروف بسیار بزرگ سنگی، تحت مدیریت پرتکاپوی مادرش، توجه عیسی را جلب کرد. او به سمت آنان رفت و دید که آنها داشتند از طریق پارچ از آنها شراب بیرون می‌آوردند.

عیسی به تدریج داشت متوجه می‌شد که چه رخ داده است. از میان کلیه اشخاصی که در جشن ازدواج قانا حضور داشتند، عیسی از همه شگفت‌زده‌تر بود. دیگران انتظار داشتند که او به یک کار معجزه‌آسا دست زند، اما این درست کاری بود که او قصد انجامش را نداشت. و سپس پسر انسان اندرز تنظیم‌کننده فکری شخصیت یافته

have no wine." And Jesus answered, "My good woman, what have I to do with that?" Said Mary, "But I believe your hour has come; cannot you help us?" Jesus replied: "Again I declare that I have not come to do things in this wise. Why do you trouble me again with these matters?" And then, breaking down in tears, Mary entreated him, "But, my son, I promised them that you would help us; won't you please do something for me?" And then spoke Jesus: "Woman, what have you to do with making such promises? See that you do it not again. We must in all things wait upon the will of the Father in heaven."

137:4.9 (1530:1) Mary the mother of Jesus was crushed; she was stunned! As she stood there before him motionless, with the tears streaming down her face, the human heart of Jesus was overcome with compassion for the woman who had borne him in the flesh; and bending forward, he laid his hand tenderly upon her head, saying: "Now, now, Mother Mary, grieve not over my apparently hard sayings, for have I not many times told you that I have come only to do the will of my heavenly Father? Most gladly would I do what you ask of me if it were a part of the Father's will —" and Jesus stopped short, he hesitated. Mary seemed to sense that something was happening. Leaping up, she threw her arms around Jesus' neck, kissed him, and rushed off to the servants' quarters, saying, "Whatever my son says, that do." But Jesus said nothing. He now realized that he had already said — or rather desirously thought — too much.

137:4.10 (1530:2) Mary was dancing with glee. She did not know how the wine would be produced, but she confidently believed that she had finally persuaded her first-born son to assert his authority, to dare to step forth and claim his position and exhibit his Messianic power. And, because of the presence and association of certain universe powers and personalities, of which all those present were wholly ignorant, she was not to be disappointed. The wine Mary desired and which Jesus, the God-man, humanly and sympathetically wished for, was forthcoming.

137:4.11 (1530:3) Near at hand stood six waterpots of stone, filled with water, holding about twenty gallons apiece. This water was intended for subsequent use in the final purification ceremonies of the wedding celebration. The commotion of the servants about these huge stone vessels, under the busy direction of his mother, attracted Jesus' attention, and going over, he observed that they were drawing wine out of them by the pitcherful.

137:4.12 (1530:4) It was gradually dawning upon Jesus what had happened. Of all persons present at the marriage feast of Cana, Jesus was the most surprised. Others had expected him to work a wonder, but that was just what he had purposed not to do. And then the Son of Man recalled the

خود را در تپه‌ها به خاطر آورد. او به یاد آورد که چگونه تنظیم کننده درباره ناتوانی هر نیرو یا شخصیت برای محروم ساختن او از امتیاز آفریننده در امر مستقل بودن از زمان به او هشدار داده بود. در این رویداد تبدیل کنندگان نیرو، بینایی‌ها، و کلیه شخصیت‌های مورد نیاز دیگر نزدیک به آب و سایر عناصر ضروری جمع شده بودند، و در شرایط خواست بیان شده فرمانروای آفریننده جهان، از پدیداری آبی شراب گریزی نبود. و این رخداد به طور مضاعف قطعیت یافت زیرا تنظیم کننده شخصیت یافته نشان داده بود که اجرای خواست پسر به هیچ وجه نقض خواست پدر نیست.

اما این به هیچ وجه یک معجزه نبود. هیچ قانون طبیعت تغییر داده نشد، فسخ نشد، یا حتی از آن پیشی گرفته نشد. هیچ چیز رخ نداد به جز ملغی شدن زمان در ارتباط با گردآوری آسمانی عناصر شیمیایی مورد نیاز برای ساختن شراب. در قانا در این رخداد، کارگزاران آفریننده شراب را درست همانطور که از طریق فرایندهای معمول طبیعی ساخته می‌شود درست کردند، به جز این که آنها این کار را مستقل از زمان و با دخالت نیروهای فوق‌بشری در امر گردآوری فضایی عناصر ضروری شیمیایی انجام دادند.

علاوه بر این بدیهی بود که اجرای این به اصطلاح معجزه برخلاف خواست پدر بهشتی نبود، در غیر این صورت به وقوع نمی‌پیوست، زیرا عیسی در کلیه کارها از پیش خود را مطیع خواست پدر قرار داده بود.

هنگامی که خدمتکاران این شراب جدید را کشیدند و آن را نزد ساقدوش، "رئیس مجلس" بردند، و وقتی که او آن را چشید، داماد را فرا خواند و گفت: "رسم این است که نخست شراب ناب را می‌آورند، و هنگامی که میهمانان کاملاً مست شدند، میوه نامرغوب تاک را می‌آورند؛ اما تو شراب ناب را تا آخرین لحظه جشن نگاه داشته‌ای."

مریم و شاگردان عیسی به خاطر این معجزه ظاهری که آنان تصور کردند عیسی عمداً انجام داده است به اندازه زیاد شادی کردند، اما عیسی در یک کنج خلوت حافظدار باغ کناره گرفت و برای چند لحظه کوتاه به طور جدی درگیر اندیشیدن شد. او سرانجام به این نتیجه رسید که تحت شرایط موجود این رخداد فراتر از کنترل شخصی او بود، و چون برخلاف خواست پدرش نبود، اجتناب‌ناپذیر بود. وقتی او نزد مردم بازگشت، آنها با شگفت‌زدگی و احترام به او نگاه می‌کردند؛ آنها همگی به او به عنوان نجات دهنده ایمان آوردند. اما عیسی به شدت حیرت‌زده بود، زیرا می‌دانست که آنها فقط به دلیل این رخداد غیرمعمول که هم اکنون به گونه‌ای ناخواسته نظاره کرده بودند به او ایمان آوردند. عیسی باز برای مدتی در بام منزل کناره گرفت تا از نو درباره همه چیز فکر کند.

عیسی اکنون به طور کامل درک می‌کرد که باید دائماً مراقب باشد که مبدا دلسوزی و ترحم بیش از حد او موجب رخدادهای مکرر از این گونه شود. با این وجود، پیش از آن که سرانجام پسر انسان حیات انسانی خویش در جسم را پایان دهد رخدادهای مشابه بسیاری به

admonition of his Personalized Thought Adjuster in the hills. He recounted how the Adjuster had warned him about the inability of any power or personality to deprive him of the creator prerogative of independence of time. On this occasion power transformers, midwayers, and all other required personalities were assembled near the water and other necessary elements, and in the face of the expressed wish of the Universe Creator Sovereign, there was no escaping the instantaneous appearance of wine. And this occurrence was made doubly certain since the Personalized Adjuster had signified that the execution of the Son's desire was in no way a contravention of the Father's will.

137:4.13 (1530.5) But this was in no sense a miracle. No law of nature was modified, abrogated, or even transcended. Nothing happened but the abrogation of time in association with the celestial assembly of the chemical elements requisite for the elaboration of the wine. At Cana on this occasion the agents of the Creator made wine just as they do by the ordinary natural processes except that they did it independently of time and with the intervention of superhuman agencies in the matter of the space assembly of the necessary chemical ingredients.

137:4.14 (1531.1) Furthermore it was evident that the enactment of this so-called miracle was not contrary to the will of the Paradise Father, else it would not have transpired, since Jesus had already subjected himself in all things to the Father's will.

137:4.15 (1531.2) When the servants drew this new wine and carried it to the best man, the "ruler of the feast," and when he had tasted it, he called to the bridegroom, saying: "It is the custom to set out first the good wine and, when the guests have well drunk, to bring forth the inferior fruit of the vine; but you have kept the best of the wine until the last of the feast."

137:4.16 (1531.3) Mary and the disciples of Jesus were greatly rejoiced at the supposed miracle which they thought Jesus had intentionally performed, but Jesus withdrew to a sheltered nook of the garden and engaged in serious thought for a few brief moments. He finally decided that the episode was beyond his personal control under the circumstances and, not being adverse to his Father's will, was inevitable. When he returned to the people, they regarded him with awe; they all believed in him as the Messiah. But Jesus was sorely perplexed, knowing that they believed in him only because of the unusual occurrence which they had just inadvertently beheld. Again Jesus retired for a season to the housetop that he might think it all over.

137:4.17 (1531.4) Jesus now fully comprehended that he must constantly be on guard lest his indulgence of sympathy and pity become responsible for repeated episodes of this sort. Nevertheless, many similar events occurred before the Son of Man took final

leave of his mortal life in the flesh.

5. BACK IN CAPERNAUM

^{137:5.1 (1531.9)} Though many of the guests remained for the full week of wedding festivities, Jesus, with his newly chosen disciple-apostles — James, John, Andrew, Peter, Philip, and Nathaniel — departed very early the next morning for Capernaum, going away without taking leave of anyone. Jesus' family and all his friends in Cana were much distressed because he so suddenly left them, and Jude, Jesus' youngest brother, set out in search of him. Jesus and his apostles went directly to the home of Zebedee at Bethsaida. On this journey Jesus talked over many things of importance to the coming kingdom with his newly chosen associates and especially warned them to make no mention of the turning of the water into wine. He also advised them to avoid the cities of Sepphoris and Tiberias in their future work.

^{137:5.2 (1531.6)} After supper that evening, in this home of Zebedee and Salome, there was held one of the most important conferences of all Jesus' earthly career. Only the six apostles were present at this meeting; Jude arrived as they were about to separate. These six chosen men had journeyed from Cana to Bethsaida with Jesus, walking, as it were, on air. They were alive with expectancy and thrilled with the thought of having been selected as close associates of the Son of Man. But when Jesus set out to make clear to them who he was and what was to be his mission on earth and how it might possibly end, they were stunned. They could not grasp what he was telling them. They were speechless; even Peter was crushed beyond expression. Only the deep-thinking Andrew dared to make reply to Jesus' words of counsel. When Jesus perceived that they did not comprehend his message, when he saw that their ideas of the Jewish Messiah were so completely crystallized, he sent them to their rest while he walked and talked with his brother Jude. And before Jude took leave of Jesus, he said with much feeling: "My father-brother, I never have understood you. I do not know of a certainty whether you are what my mother has taught us, and I do not fully comprehend the coming kingdom, but I do know you are a mighty man of God. I heard the voice at the Jordan, and I am a believer in you, no matter who you are." And when he had spoken, he departed, going to his own home at Magdala.

^{137:5.3 (1532.1)} That night Jesus did not sleep. Donning his evening wraps, he sat out on the lake shore thinking, thinking until the dawn of the next day. In the long hours of that night of meditation Jesus came clearly to comprehend that he never would be able to make his followers see him in any other light than as the long-expected Messiah. At last he

وقوع پیوستند.

5- بازگشت به کفرناحوم

اگر چه بسیاری از میهمانان برای هفته کامل جشنهای عروسی باقی ماندند، عیسی به همراه شاگرد — حواریون به تازگی برگزیده‌اش — یعقوب، یوحنا، آندریاس، پطرس، فیلیپ، و نتنائیل — در صبح زود روز بعد عازم کفرناحوم شد و بدون خداحافظی کردن با کسی عزیمت نمود. خانواده عیسی و کلیه دوستانش در قانا بسیار اندوهگین بودند زیرا او به طور بسیار ناگهانی آنها را ترک کرد، و یهو، جوانترین برادر عیسی بیرون رفت تا به جستجوی او بپردازد. عیسی و حواریونش مستقیماً به منزل زبیدی در بیت‌صیدا رفتند. عیسی در این سفر درباره بسیاری مسائل مهم پیرامون پادشاهی آینده با دستیاران تازه انتخاب شده خود گفتگو کرد و به ویژه به آنها هشدار داد که درباره تبدیل کردن آب به شراب چیزی نگویند. او همچنین به آنها توصیه کرد که در کارهای آینده خود از شهرهای سفوریس و طبریه اجتناب کنند.

بعد از شام در آن شب، در این منزل زبیدی و سالمه، یکی از مهمترین گفتگوهای تمام دوران زندگی زمینی عیسی برگزار شد. در این گردهمایی فقط آن شش حواری حضور داشتند؛ یهو، هنگامی از راه رسید که آنها در آستانه جدا شدن از هم بودند. این شش مرد انتخاب شده به همراه عیسی از قانا به بیت‌صیدا سفر کرده بودند، و به گونه‌ای که گویا در هوا راه می‌روند. آنها سرشار از امید بودند و با این فکر که به عنوان دستیاران نزدیک پسر انسان انتخاب شده بودند ذوق زده بودند. اما هنگامی که عیسی برای آنها روشن ساخت که او کیست و مأموریت او در زمین چه خواهد بود و احتمالاً چگونه پایان خواهد یافت، آنها حیرت‌زده شدند. آنها آنچه را که او به آنان می‌گفت نمی‌توانستند بفهمند. آنها زبانشان بند آمده بود؛ حتی پطرس فراتر از توصیف خرد شد. فقط آندریاس ژرف اندیش جرأت کرد که به کلمات پندآمیز عیسی پاسخ دهد. وقتی عیسی دریافت که آنها پیامش را نمی‌فهمند، هنگامی که دید ایده آنها از مسیح یهودی به طور کامل شکل گرفته است، آنها را مرخص کرد ضمن این که قدم‌زنان با برادرش یهو، به گفتگو پرداخت. و پیش از آن که یهو، عیسی را ترک کند، او با احساس بسیار گفت: "پدر — برادرم، من هرگز تو را درک نکرده‌ام. من به طور یقین نمی‌دانم که آیا تو آن هستی که مادرم به ما آموزش داده است، و من پادشاهی آینده را به طور کامل نمی‌فهمم، اما قطعاً می‌دانم که تو یک مرد توانمند خدا هستی. من آن صدا را در رود اردن شنیدم، و صرف نظر از این که چه کسی هستی، من یک باورمند به تو هستم." و پس از این که سخنان او پایان یافت، آنجا را ترک کرد، و به خانه خودش در مجدل رفت.

آن شب عیسی نخوابید. او پس از پوشیدن لباس عصرانه خود در ساحل دریاچه نشست و به فکر کردن پرداخت، و تا سحرگاه روز بعد در اندیشه بود. عیسی در ساعات طولانی آن شب ژرف اندیشی به روشنی فهمید که هرگز قادر نخواهد بود به پیروانش بفهماند که او را به صورت شخصیت دیگری غیر از نجات دهنده‌ای که مدتها مورد انتظار بود ببینند. سرانجام او

تشخیص داد که هیچ راهی وجود ندارد که پیامش را پیرامون پادشاهی خداوند به جز به عنوان تحقق پیشگویی یحیی و به صورت کسی که یهودیان به دنبالش بودند آغاز نماید. از این گذشته، گرچه او نوع داوودی مسیح نبود، به راستی تحقق گفته‌های پیشگویانه پیامبران باستان که ذهن معنویت یافتنری داشتند بود. او دیگر هرگز به طور کامل انکار نکرد که مسیح است. او تصمیم گرفت که گرمگشایی نهایی این وضعیت پیچیده را به عمل نموند خواست پدر و اگذار نماید.

بامداد روز بعد عیسی برای صبحانه به دوستانش پیوست، اما آنها یک گروه محزون بودند. او با آنها دیدار کرد و در پایان صرف غذا آنها را دور خود جمع کرد و گفت: "خواست پدر من این است که برای منتهی در این حوالی بمانیم. شما این سخن یحیی را شنیده‌اید که او آمد تا راه را برای پادشاهی خداوند آماده سازد؛ از این رو لازم است که برای تکمیل موعظه یحیی منتظر بمانیم. هنگامی که پیش‌قراول پسر انسان کارش را به پایان رساند، ما اعلام مژده پادشاهی خداوند را آغاز خواهیم کرد." او به حواریونش رهنمود داد که به تورهای خود بازگردند، در حالی که او آماده شد با زبیدی به کارگاه قایق‌سازی برود، و قول داد روز بعد آنها را در کنیسه، در جایی که بنا بود سخن بگوید، ببیند و در آن بعد از ظهر سبت با آنها به گفتگو بپردازد.

6- رخدادهای یک روز سبت

نخستین ظاهر شدن عمومی عیسی به دنبال تعمیش در کنیسه کفرناحوم در سبت، 2 مارس سال 26 بعد از میلاد مسیح بود. کنیسه لبریز از جمعیت بود. خبرهای جنید از قانا درباره آب و شراب اکنون به داستان تعمید در رود اردن افزوده شده بود. عیسی جایگاههای افتخاری را به شش حواریونش داد، و برادرانش در جسم، یعقوب و یهودا در کنار آنها نشسته بودند. مادرش که عصر روز قبل به همراه یعقوب از کفرناحوم بازگشته بود نیز در آنجا حضور داشت، و در قسمت زنان در کنیسه نشسته بود. تمام شنوندگان در تب و تاب بودند؛ آنها انتظار داشتند تجلی خارق‌العاده‌ای از قدرت فوق طبیعی را نظاره کنند که یک گواه شایسته برای سرشت و مرجعیت او که بنا بود در آن روز با آنها صحبت کند باشد. اما آنها تقدیرشان ناامیدی بود.

هنگامی که عیسی ایستاد، رئیس کنیسه طومار کتاب مقدس را به او داد، و او از اشعای نبی خواند: "خداوند چنین می‌فرماید: 'آسمان تخت پادشاهی من است، و زمین کرسی زیر پایم. خانه‌ای که برایم ساخته‌اید کجاست؟ و مکان اقامتم کجاست؟' خداوند می‌فرماید: 'همه این چیزها را دست من ساخته است.' اما به این شخص نظر خواهم افکند، حتی به او که مسکین است و روحی توبه‌کار دارد، و از کلام من می‌لرزد.' ای شما که می‌لرزید و می‌ترسید، کلام خداوند را بشنوید: 'برادرانتان از شما نفرت داشتند و به خاطر نام من شما را بیرون راندند.' اما بگذارید خداوند جلال یابد. او با شادی به شما ظاهر خواهد شد، و دیگران همگی سرافکنده خواهند شد. صدایی از شهر، صدایی از معبد، صدایی از خداوند

recognized that there was no way to launch his message of the kingdom except as the fulfillment of John's prediction and as the one for whom the Jews were looking. After all, though he was not the Davidic type of Messiah, he was truly the fulfillment of the prophetic utterances of the more spiritually minded of the olden seers. Never again did he wholly deny that he was the Messiah. He decided to leave the final untangling of this complicated situation to the outworking of the Father's will.

137:54 (1532:2) The next morning Jesus joined his friends at breakfast, but they were a cheerless group. He visited with them and at the end of the meal gathered them about him, saying: "It is my Father's will that we tarry hereabouts for a season. You have heard John say that he came to prepare the way for the kingdom; therefore it behooves us to await the completion of John's preaching. When the forerunner of the Son of Man shall have finished his work, we will begin the proclamation of the good tidings of the kingdom." He directed his apostles to return to their nets while he made ready to go with Zebedee to the boatshop, promising to see them the next day at the synagogue, where he was to speak, and appointing a conference with them that Sabbath afternoon.

6. THE EVENTS OF A SABBATH DAY

137:61 (1532:3) Jesus' first public appearance following his baptism was in the Capernaum synagogue on Sabbath, March 2, A.D. 26. The synagogue was crowded to overflowing. The story of the baptism in the Jordan was now augmented by the fresh news from Cana about the water and the wine. Jesus gave seats of honor to his six apostles, and seated with them were his brothers in the flesh James and Jude. His mother, having returned to Capernaum with James the evening before, was also present, being seated in the women's section of the synagogue. The entire audience was on edge; they expected to behold some extraordinary manifestation of supernatural power which would be a fitting testimony to the nature and authority of him who was that day to speak to them. But they were destined to disappointment.

137:62 (1532:4) When Jesus stood up, the ruler of the synagogue handed him the Scripture roll, and he read from the Prophet Isaiah: "Thus says the Lord: 'The heaven is my throne, and the earth is my footstool. Where is the house that you built for me? And where is the place of my dwelling? All these things have my hands made,' says the Lord. 'But to this man will I look, even to him who is poor and of a contrite spirit, and who trembles at my word.' Hear the word of the Lord, you who tremble and fear: 'Your brethren hated you and cast you out for my name's sake.' But let the Lord be glorified. He shall appear to you in joy, and all others shall be

می‌گوید: 'او پیش از درد زایمان زاییده است؛ پیش از آن که درد او را فرو بگیرد، پسری به دنیا آورده.' چه کسی چنین چیزی را شنیده است؟ آیا سرزمینی در یک روز متولد می‌شود؟ یا آیا ملتی می‌تواند در یک لحظه به دنیا بیاید؟ اما خداوند چنین می‌فرماید: 'بنا کنید من صلح را مثل یک رود جاری خواهم ساخت، و شکوه حتی غریبه‌دیان همانند یک نهر روان خواهد بود. همچون کسی که مادرش او را تسلی می‌دهد، من نیز شما را تسلی خواهم داد. و شما حتی در اورشلیم تسلی خواهید یافت. و هنگامی که این چیزها را ببینید، قلبتان شادمان خواهد شد.'

پس از این که عیسی این خواندن را به پایان رساند، طومار را به نگاه دارنده‌اش بازگرداند. او پیش از نشستن صرفاً گفت: "صبور باشید و جلال خداوند را خواهید دید؛ حتی برای تمام آنهایی که نزد من می‌مانند و بدین ترتیب یاد می‌گیرند که خواست پدر آسمانیم را انجام دهند چنین خواهد شد." و مردم به خانه‌هایشان رفتند، و کنج‌گاو شدند بدانند معنی تمام اینها چیست.

بعد از ظهر آن روز عیسی و حواریونش با یعقوب و یهودا وارد یک قایق شدند و مسافت اندکی در امتداد ساحل پلین رفته و در آنجا لنگر انداختند، و او در این اثنا درباره پادشاهی آتی خداوند با آنها به گفتگو پرداخت. و آنها بیش از پنجشنبه شب فهمیدند.

عیسی به آنها رهنمود داد که تا "ساعت فرا رسیدن پادشاهی" وظایف معمول خود را به انجام رسانند. و او برای تشویق آنها، با بازگشت مرتب به کارگاه قایق‌سازی و کار کردن در آنجا نمونه‌ای را برقرار کرد. علاوه بر آن عیسی در توضیح این که باید هر عصر سه ساعت را صرف مطالعه و آماده‌سازی برای کار آینده‌شان کنند گفت: "ما همگی در این حوالی باقی خواهیم ماند تا این که پدر به من بگوید شما را فرا بخوانم. اکنون هر یک از شما باید به کار معمول خویش بازگردید، درست مثل این که هیچ اتفاقی نیفتاده است. به هیچ کس درباره من نگویید و به خاطر داشته باشید که پادشاهی من نباید با سر و صدا و زرق و برق بیاید بلکه با تغییر زیادی که پدر من در قلب شما ایجاد خواهد کرد و نیز در قلب آنهایی که فرا خوانده خواهند شد که در شوراهای پادشاهی به شما بپیوندند. شما اکنون دوستان من هستید؛ من به شما اعتماد دارم و شما را دوست دارم؛ شما به زودی دستیاران شخصی من خواهید شد. شکیبا باشید، مهربان باشید. همیشه مطیع خواست پدر باشید. خود را برای فراخوانی پادشاهی آماده سازید. در حالی که شما در خدمت پدرم شادی زیادی را تجربه خواهید کرد، برای گرفتاری نیز باید آماده باشید، زیرا به شما هشدار می‌دهم که فقط از طریق محنت زیاد خواهد بود که بسیاری به پادشاهی وارد خواهند شد. اما آنهایی که پادشاهی را یافته‌اند، شادیشان کامل خواهد بود، و آنها برکت یافته‌های تمام زمین نام خواهند یافت. اما امید کاذب در سر نپرورانید؛ دنیا به خاطر سخنان من هاج و واج خواهد شد. حتی شما، دوستان من، آنچه را که برای اذهان سر در گم شما آشکار می‌سازم به طور کامل درک نمی‌کنید. اشتباه نکنید؛ ما پیش می‌رویم تا برای یک نسل جویای علامت تلاش کنیم. آنها برای اثبات این که من توسط پدرم فرستاده شده‌ام کارهای عجیب‌انگیز مطالبه خواهند کرد، و آنها در آشکار شدن مهر پدر من اعتبار مأموریت مرا به کندی تشخیص خواهند داد."

ashamed. A voice from the city, a voice from the temple, a voice from the Lord says: 'Before she travailed, she brought forth; before her pain came, she was delivered of a man child.' Who has heard such a thing? Shall the earth be made to bring forth in one day? Or can a nation be born at once? But thus says the Lord: 'Behold I will extend peace like a river, and the glory of even the gentiles shall be like a flowing stream. As one whom his mother comforts, so will I comfort you. And you shall be comforted even in Jerusalem. And when you see these things, your heart shall rejoice.'

137:63 (1533:1) When he had finished this reading, Jesus handed the roll back to its keeper. Before sitting down, he simply said: "Be patient and you shall see the glory of God; even so shall it be with all those who tarry with me and thus learn to do the will of my Father who is in heaven." And the people went to their homes, wondering what was the meaning of all this.

137:64 (1533:2) That afternoon Jesus and his apostles, with James and Jude, entered a boat and pulled down the shore a little way, where they anchored while he talked to them about the coming kingdom. And they understood more than they had on Thursday night.

137:65 (1533:3) Jesus instructed them to take up their regular duties until "the hour of the kingdom comes." And to encourage them, he set an example by going back regularly to work in the boatshop. In explaining that they should spend three hours every evening in study and preparation for their future work, Jesus further said: "We will all remain hereabout until the Father bids me call you. Each of you must now return to his accustomed work just as if nothing had happened. Tell no man about me and remember that my kingdom is not to come with noise and glamor, but rather must it come through the great change which my Father will have wrought in your hearts and in the hearts of those who shall be called to join you in the councils of the kingdom. You are now my friends; I trust you and I love you; you are soon to become my personal associates. Be patient, be gentle. Be ever obedient to the Father's will. Make yourselves ready for the call of the kingdom. While you will experience great joy in the service of my Father, you should also be prepared for trouble, for I warn you that it will be only through much tribulation that many will enter the kingdom. But those who have found the kingdom, their joy will be full, and they shall be called the blest of all the earth. But do not entertain false hope; the world will stumble at my words. Even you, my friends, do not fully perceive what I am unfolding to your confused minds. Make no mistake; we go forth to labor for a generation of sign seekers. They will demand wonder-working as the proof that I am sent by my Father, and they will be slow to recognize in the revelation of my Father's love the credentials of my mission."

عصر آن روز پس از این که آنها به خشکی بازگشتند، پیش از آن که به راه خود بروند، عیسی در حالی که در لب آب ایستاده بود اینطور دعا کرد: "پدر من، تو را به خاطر این کوچکیا سپاس می‌گویم، که به رغم تردیدهایشان، حتی اکنون باور دارند. و به خاطر آنها من خودم را وقف انجام خواست تو کرده‌ام. و اکنون باشد که آنها یاد بگیرند یگانه باشند، حتی بدان گونه که ما یگانه هستیم."

7- چهار ماه آموزش

به مدت چهار ماه طولانی — مارس، آوریل، مه، و ژوئن — این زمان اقامت موقت ادامه یافت؛ عیسی بیش از یکصد جلسه طولانی و مهم، گرچه سرزنده و شاد، با این شش دستیار و برادر خودش یعقوب برگزار کرد، یهودا به دلیل بیماری در خانواده‌اش به ندرت قادر بود در این کلاسها شرکت کند. یعقوب، برادر عیسی، ایمانش را به او از دست نداد، اما در طول این ماههای درنگ و بی‌عملی، مریم تقریباً از پسرش ناامید شد. ایمان او که به چنین اوجهایی در قانا بالا رفت، اکنون به سطوح جدید پایین سقوط کرد. او فقط می‌توانست به این بیان اغلب تکراری خویش بازگردد: "من نمی‌توانم او را بفهمم. من نمی‌توانم درک کنم تمام اینها به چه معنی هستند." اما همسر یعقوب کار زیادی انجام داد که روحیه مریم را تقویت کند.

در سرتاسر این چهار ماه این هفت ایماندار، که یکی برادر خودش در جسم بود، داشتند با عیسی آشنا می‌شدند؛ آنها داشتند به ایده زندگی با این خدا — انسان عادت می‌کردند. اگر چه آنها او را رابی صدا می‌کردند، داشتند یاد می‌گرفتند که از او نترسند. عیسی از آن زببندگی بی‌همتای شخصیت برخوردار بود که او را قادر می‌ساخت به گونه‌ای در میان آنها زندگی کند که آنان به واسطه الوهیت او بیمناک نمی‌شدند. آنها به راستی این را آسان می‌یافتند که "با خدا دوست" باشند، خدایی که به شکل انسان در جسم پدیدار شده بود. این زمان انتظار تمام گروه ایمانداران را به طور جدی مورد آزمون قرار داد. هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز معجزه‌آسایی رخ نداد. آنها روز به روز به کارهای روزمره خویش می‌پرداختند، در حالی که شب به شب کنار پاهای عیسی می‌نشستند. و جمع آنها از طریق شخصیت بی‌همتای او و سخنان مهرآمیزی که عصر به عصر به آنها می‌گفت حفظ می‌شد.

این دوره انتظار و آموزش به ویژه برای پطرس شمعون دشوار بود. او بارها به دنبال آن بود که عیسی را متقاعد سازد که ضمن این که بجایی به موعظه در یهودیه ادامه می‌دهد، او کارش را با موعظه پادشاهی در جلیل آغاز کند. اما پاسخ عیسی به پطرس همیشه این بود: "سکینا باش، شمعون. پیشرفت کن. هنگامی که پدر فراخوان دهد هیچیک از ما بسیار آماده نخواهیم بود." و آندریاس گهگاه با اندرزهای مجرب‌تر و فلسفی‌تر خویش پطرس را آرام می‌ساخت. آندریاس به اندازه فوق‌العاده زیاد تحت تأثیر طبیعی بودن بشری عیسی قرار می‌گرفت. او هرگز از فکر کردن به این امر خسته نمی‌شد که چگونه کسی که می‌تواند بسیار نزدیک به خدا زندگی کند می‌تواند آنقدر دوستانه و نسبت به انسانها باملاحظه باشد.

طی تمام این دوره به غیر از دو بار، عیسی در

^{137:6,6 (1533:4)} That evening, when they had returned to the land, before they went their way, Jesus, standing by the water's edge, prayed: "My Father, I thank you for these little ones who, in spite of their doubts, even now believe. And for their sakes have I set myself apart to do your will. And now may they learn to be one, even as we are one."

7. FOUR MONTHS OF TRAINING

^{137:7,1 (1533:5)} For four long months — March, April, May, and June — this tarrying time continued; Jesus held over one hundred long and earnest, though cheerful and joyous, sessions with these six associates and his own brother James. Owing to sickness in his family, Jude seldom was able to attend these classes. James, Jesus' brother, did not lose faith in him, but during these months of delay and inaction Mary nearly despaired of her son. Her faith, raised to such heights at Cana, now sank to new low levels. She could only fall back on her so oft-repeated exclamation: "I cannot understand him. I cannot figure out what it all means." But James's wife did much to bolster Mary's courage.

^{137:7,2 (1534:1)} Throughout these four months these seven believers, one his own brother in the flesh, were getting acquainted with Jesus; they were getting used to the idea of living with this God-man. Though they called him Rabbi, they were learning not to be afraid of him. Jesus possessed that matchless grace of personality which enabled him so to live among them that they were not dismayed by his divinity. They found it really easy to be "friends with God," God incarnate in the likeness of mortal flesh. This time of waiting severely tested the entire group of believers. Nothing, absolutely nothing, miraculous happened. Day by day they went about their ordinary work, while night after night they sat at Jesus' feet. And they were held together by his matchless personality and by the gracious words which he spoke to them evening upon evening.

^{137:7,3 (1534:2)} This period of waiting and teaching was especially hard on Simon Peter. He repeatedly sought to persuade Jesus to launch forth with the preaching of the kingdom in Galilee while John continued to preach in Judea. But Jesus' reply to Peter ever was: "Be patient, Simon. Make progress. We shall be none too ready when the Father calls." And Andrew would calm Peter now and then with his more seasoned and philosophic counsel. Andrew was tremendously impressed with the human naturalness of Jesus. He never grew weary of contemplating how one who could live so near God could be so friendly and considerate of men.

^{137:7,4 (1534:3)} Throughout this entire period Jesus

کنیسه صحبت کرد. تا پایان این هفته‌های متعدد انتظار، گزارشات درباره تعمیدش و شراب قانا شروع به فروکش کرده بود. و عیسی اطمینان حاصل کرد که طی این مدت هیچ معجزه ظاهری دیگری رخ ندهد. اما اگر چه آنها به طور بسیار ساکت در بیت‌صیدا زندگی می‌کردند، گزارشات کارهای عجیب عیسی به هیروдіس آنتیپاس رسیده بود، و او به نوبه خود جاسوسانی را فرستاد تا معلوم شود عیسی مشغول به چه کاری است. اما هیروдіس بیشتر نگران موعظه یحیی بود. او تصمیم گرفت به عیسی که کارش در کفرناحوم به آرامی ادامه می‌یافت اذیت و آزاری نرساند.

در این زمان انتظار، عیسی تلاش کرد به دستیارانش آموزش دهد که رویکرد آنها نسبت به گروه‌های گوناگون مذهبی و دسته‌های سیاسی فلسطین چه باید باشد. سخنان عیسی همیشه این بود: "ما به دنبال جلب همه آنها هستیم، اما متعلق به هیچیک از آنها نیستیم."

کاتبان و رابی‌ها، با هم فریسیان نامیده می‌شدند. آنها به عنوان "دستیاران" به خود اشاره می‌کردند. آنها از بسیاری جهات گروهی مترقی در میان یهودیان بودند. آنها آموزش‌های بسیاری را پذیرفته بودند که به طور روشن در متون مقدس عبرانی یافت نمی‌شد، مثل اعتقاد به رستائیز مردگان، دکترینی که فقط توسط یک پیامبر دوران بعد، دانیال، ذکر شده بود.

صدوقیان شامل کهنات و برخی یهودیان ثروتمند بودند. آنها برای جزئیات اجرای قانون چنان سختگیر نبودند. فریسیان و صدوقیان در واقع دسته‌های مذهبی بودند نه فرقه.

اسینها یک فرقه مذهبی واقعی بودند، که در طول شورش مکابیان به وجود آمدند، و الزامات آنها از برخی نظرها سختگیرانه‌تر از الزامات فریسیان بود. آنها بسیاری از اعتقادات و رسوم ایرانی را پذیرفته بودند، به صورت یک گروه برادرانه در صومعه‌ها زندگی می‌کردند، از ازدواج کردن خودداری می‌کردند، و در همه چیز مالکیت مشترک داشتند. تخصص آنها آموزش پیرامون فرشتگان بود.

زیلوتها یک گروه شدیداً وطن‌پرست یهودی بودند. آنها از این ایده طرفداری می‌کردند که هر روش و کلیه روشها در مبارزه برای رهایی از اسارت بند رومیان موجه است.

هیرودیان یک گروه کاملاً سیاسی بودند که از رهایی از حکومت مستقیم روم از طریق بازگشت سلسله هیرودیان جانبداری می‌کردند.

دقیقاً در وسط فلسطین سامریها زندگی می‌کردند، که با آنها "یهودیان سر و کاری نداشتند"، به رغم این که آنها دیدگاههای بسیاری شبیه به آموزشهای یهودی داشتند.

تمام این دسته‌ها و فرقه‌ها، از جمله گروه کوچکت‌ر برادری نذیره به امن مسیح در آینده اعتقاد داشتند. همه آنها به دنبال یک نجات دهنده ملی بودند. اما عیسی به طور بسیار قطعی روشن ساخته بود که او و شاگردانش با هیچیک از این مکاتب فکری یا عملی متحد نخواهند شد. پسر انسان نه یک نذیره و نه یک اسینی نمی‌شد.

spoke in the synagogue but twice. By the end of these many weeks of waiting the reports about his baptism and the wine of Cana had begun to quiet down. And Jesus saw to it that no more apparent miracles happened during this time. But even though they lived so quietly at Bethsaida, reports of the strange doings of Jesus had been carried to Herod Antipas, who in turn sent spies to ascertain what he was about. But Herod was more concerned about the preaching of John. He decided not to molest Jesus, whose work continued along so quietly at Capernaum.

137:7.5 (1534.4) In this time of waiting Jesus endeavored to teach his associates what their attitude should be toward the various religious groups and the political parties of Palestine. Jesus' words always were, "We are seeking to win all of them, but we are not of any of them."

137:7.6 (1534.5) The scribes and rabbis, taken together, were called Pharisees. They referred to themselves as the "associates." In many ways they were the progressive group among the Jews, having adopted many teachings not clearly found in the Hebrew scriptures, such as belief in the resurrection of the dead, a doctrine only mentioned by a later prophet, Daniel.

137:7.7 (1534.6) The Sadducees consisted of the priesthood and certain wealthy Jews. They were not such sticklers for the details of law enforcement. The Pharisees and Sadducees were really religious parties, rather than sects.

137:7.8 (1534.7) The Essenes were a true religious sect, originating during the Maccabean revolt, whose requirements were in some respects more exacting than those of the Pharisees. They had adopted many Persian beliefs and practices, lived as a brotherhood in monasteries, refrained from marriage, and had all things in common. They specialized in teachings about angels.

137:7.9 (1535.1) The Zealots were a group of intense Jewish patriots. They advocated that any and all methods were justified in the struggle to escape the bondage of the Roman yoke.

137:7.10 (1535.2) The Herodians were a purely political party that advocated emancipation from the direct Roman rule by a restoration of the Herodian dynasty.

137:7.11 (1535.3) In the very midst of Palestine there lived the Samaritans, with whom "the Jews had no dealings," notwithstanding that they held many views similar to the Jewish teachings.

137:7.12 (1535.4) All of these parties and sects, including the smaller Nazarite brotherhood, believed in the sometime coming of the Messiah. They all looked for a national deliverer. But Jesus was very positive in making it clear that he and his disciples would not become allied to any of these schools of thought or

با آن که عیسی بعداً دستور داد حواریون مثل یحیی باید بیرون بروند، بشارت خداوند را موعظه کنند و به ایمانداران آموزش دهند، او روی اعلام "مژده ملکوت آسمان" تأکید داشت. او همواره به دستیارانش یادآوری می‌کرد که باید "عشق، همدردی، و دلسوزی نشان دهند". او در همان اوان به پیروانش آموزش می‌داد که پادشاهی آسمان یک تجربه معنوی است که به سلطنت خداوند در قلب انسانها مربوط است.

عیسی و آن هفت تن بدین ترتیب ضمن اقامت در آنجا پیش از مبادرت کردن به موعظه فعال عمومی‌شان هر هفته دو شب را به مطالعه متون مقدس عبرانی در کنیسه گذرانند. در سالهای بعد، پس از دوره‌هایی از کار شدید عمومی، حواریون به این چهار ماه به صورت گرانبهاترین و سودمندترین تمام ارتباطشان با استاد می‌نگریستند. عیسی تمام آنچه را که این مردان می‌توانستند جذب کنند به آنها آموزش داد. او اشتباه بیش از حد آموزش دادن به آنها را مرتکب نشد. او از طریق عرضه حقیقت خیلی فراتر از ظرفیت درک آنها موجب سردرگمی آنها نشد.

8- موعظه پیرامون پادشاهی

در سبت، 22 ژوئن، مدت کوتاهی پیش از این که آنها عازم نخستین سفر موعظه خود شوند و در حدود ده روز بعد از زندانی شدن یحیی، عیسی از زمانی که حواریونش را به کفرناحوم آورد برای دومین بار در منیر کنیسه قرار گرفت.

چند روز پیش از انجام این موعظه پیرامون "پادشاهی"، همینطور که عیسی در کارگاه قالیق‌سازی مشغول به کار بود، پطرس خبر دستگیری یحیی را برای او آورد. عیسی بار دیگر ابزار خود را زمین گذاشت، پیشبند خود را از تن در آورد، و به پطرس گفت: "ساعت پدر فرا رسیده است. بگذارید آماده شویم تا بشارت پادشاهی را اعلام کنیم."

عیسی در این سه‌شنبه، 18 ژوئن، سال 26 بعد از میلاد مسیح، آخرین کار خود را در کنار میز نجاری انجام داد. پطرس شتابان از کارگاه خارج شد و تا نیمه بعد از ظهر کلیه یاران خود را گرد آورده بود، و پس از این که آنها را در یک باغ در کنار ساحل تنها گذاشت، به جستجوی عیسی پرداخت. اما او نتوانست وی را پیدا کند، زیرا استاد برای دعا کردن به باغ دیگری رفته بود. و آنها تا اواخر آن عصر او را ندیدند، تا این که در این هنگام او به منزل زبیدی بازگشت و تقاضای غذا کرد. روز بعد او برادرش یعقوب را فرستاد تا برای امتیاز سخن گفتن در کنیسه در روز سبت آتی تقاضا کند. و رئیس کنیسه از این که عیسی بار دیگر حاضر به هدایت مراسم نیایش بود بسیار خشنود گشت.

پیش از آن که عیسی در این نخستین تلاش شکوهمند از دوران عمومی کار خویش این موعظه به یاد ماندنی را درباره پادشاهی خداوند انجام دهد، این سطور را از کتاب مقدس خواند: "شما برای من مملکتی

practice. The Son of Man was to be neither a Nazarite nor an Essene.

^{137:7.13 (1535:9)} While Jesus later directed that the apostles should go forth, as John had, preaching the gospel and instructing believers, he laid emphasis on the proclamation of the "good tidings of the kingdom of heaven." He unfailingly impressed upon his associates that they must "show forth love, compassion, and sympathy." He early taught his followers that the kingdom of heaven was a spiritual experience having to do with the enthronement of God in the hearts of men.

^{137:7.14 (1535:6)} As they thus tarried before embarking on their active public preaching, Jesus and the seven spent two evenings each week at the synagogue in the study of the Hebrew scriptures. In later years after seasons of intense public work, the apostles looked back upon these four months as the most precious and profitable of all their association with the Master. Jesus taught these men all they could assimilate. He did not make the mistake of overteaching them. He did not precipitate confusion by the presentation of truth too far beyond their capacity to comprehend.

8. SERMON ON THE KINGDOM

^{137:8.1 (1535:7)} On Sabbath, June 22, shortly before they went out on their first preaching tour and about ten days after John's imprisonment, Jesus occupied the synagogue pulpit for the second time since bringing his apostles to Capernaum.

^{137:8.2 (1535:8)} A few days before the preaching of this sermon on "The Kingdom," as Jesus was at work in the boatshop, Peter brought him the news of John's arrest. Jesus laid down his tools once more, removed his apron, and said to Peter: "The Father's hour has come. Let us make ready to proclaim the gospel of the kingdom."

^{137:8.3 (1535:9)} Jesus did his last work at the carpenter bench on this Tuesday, June 18, A.D. 26. Peter rushed out of the shop and by midafternoon had rounded up all of his associates, and leaving them in a grove by the shore, he went in quest of Jesus. But he could not find him, for the Master had gone to a different grove to pray. And they did not see him until late that evening when he returned to Zebedee's house and asked for food. The next day he sent his brother James to ask for the privilege of speaking in the synagogue the coming Sabbath day. And the ruler of the synagogue was much pleased that Jesus was again willing to conduct the service.

^{137:8.4 (1535:1)} Before Jesus preached this memorable sermon on the kingdom of God, the first pretentious effort of his public career, he read from the Scriptures these passages: "You shall be to me a

از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود. یهوه داور ماست، یهوه شریعت دهنده ماست، یهوه پادشاه ماست؛ او ما را نجات خواهد داد. یهوه پادشاه من و خدای من است. او یک پادشاه بزرگ بر تمامی زمین است. در این پادشاهی، محبت مهرآمیز بر اسرائیل جاری است. جلال خداوند پربرکت باد، زیرا او پادشاه ماست.”

هنگامی که عیسی خواندن را به پایان رساند، گفت:

”من آمده‌ام تا برقراری پادشاهی خداوند را اعلام کنم. و این پادشاهی شامل روانهای پرستشگر یهودی و غیریهودی، غنی و فقیر، آزاد و برده خواهد بود، زیرا پدر من از هیچکس جانبداری نمی‌کند؛ مهر او و بخشش او شامل همه است.

”پدر آسمانی روحش را می‌فرستد تا در اذهان انسانها سکنی گزیند، و هنگامی که من کارم را در زمین به پایان رساندم، به همین ترتیب روح حقیقت بر تمام انسانها ریخته خواهد شد. و روح پدر من و روح حقیقت، شما را در پادشاهی آتی فهم معنوی و درستکاری الهی تثبیت خواهند کرد. پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. پسر انسان برای برقراری یک تخت قدرت با یک پادشاهی جلال دنیوی ارتشها را در نبرد رهبری نخواهد کرد. وقتی که پادشاهی من بیاید، شما پسر انسان را به عنوان شاهزاده صلح و تجلی پدر جاودان خواهید شناخت. فرزندان این دنیا برای برقراری و گسترش پادشاهیهای این دنیا می‌جنگند، اما شاگردان من از طریق تصمیمات اخلاقی و از طریق پیروزیهای روحی خویش به پادشاهی آسمانی وارد خواهند شد؛ و هنگامی که آنها به یکباره وارد آن می‌شوند، شادی، درستکاری، و حیات جاودان خواهند یافت.

”آنهايي که نخست به دنبال ورود به پادشاهی هستند، و بدین ترتیب برای کسب یک سیرت متعالی همچون سرشت پدرم شروع به تلاش می‌کنند، از همه چیز دیگر که مورد نیاز است فوراً برخوردار خواهند شد. اما من با خلوص تمام به شما می‌گویم: تا وقتی که با ایمان و با پشتگرمی و اعتماد یک کودک خردسال به دنبال ورود به پادشاهی نباشید، به هیچ وجه نمی‌توانید به پذیرش به آن دست یابید.

”توسط آنهايي که می‌آیند و می‌گویند پادشاهی اینجاست، یا پادشاهی آنجاست، فریب نخورید، زیرا پادشاهی پدر من به چیزهایی که دیدنی و مادی هستند مربوط نیست. و این پادشاهی حتی اکنون در میان شماست، زیرا جایی که روح خدا روان انسان را آموزش می‌دهد و هدایت می‌کند، در واقع آنجا پادشاهی آسمانی است. و این پادشاهی خداوند درستکاری، آرامش، و شادی در روح القدس است.

”یحیی به راستی شما را به نشانه توبه و برای بخشش گناهانتان تعمید می‌داد، اما هنگامی که به پادشاهی آسمانی وارد می‌شوید، با روح القدس تعمید خواهید یافت.

”در پادشاهی پدرم نه یهودی و نه غیریهودی وجود خواهد داشت، بلکه فقط آنهايي که از طریق خدمت به دنبال کمال هستند، زیرا من اعلام می‌کنم که در پادشاهی پدرم آن کس که بزرگ است باید نخست خادم همه باشد. اگر شما مایل باشید به هموعانتان خدمت کنید، در

kingdom of priests, a holy people. Yahweh is our judge, Yahweh is our lawgiver, Yahweh is our king; he will save us. Yahweh is my king and my God. He is a great king over all the earth. Loving-kindness is upon Israel in this kingdom. Blessed be the glory of the Lord for he is our King.”

137:8.5 (1536.2) When he had finished reading, Jesus said:

137:8.6 (1536.3) “I have come to proclaim the establishment of the Father's kingdom. And this kingdom shall include the worshiping souls of Jew and gentile, rich and poor, free and bond, for my Father is no respecter of persons; his love and his mercy are over all.

137:8.7 (1536.4) “The Father in heaven sends his spirit to indwell the minds of men, and when I shall have finished my work on earth, likewise shall the Spirit of Truth be poured out upon all flesh. And the spirit of my Father and the Spirit of Truth shall establish you in the coming kingdom of spiritual understanding and divine righteousness. My kingdom is not of this world. The Son of Man will not lead forth armies in battle for the establishment of a throne of power or a kingdom of worldly glory. When my kingdom shall have come, you shall know the Son of Man as the Prince of Peace, the revelation of the everlasting Father. The children of this world fight for the establishment and enlargement of the kingdoms of this world, but my disciples shall enter the kingdom of heaven by their moral decisions and by their spirit victories; and when they once enter therein, they shall find joy, righteousness, and eternal life.

137:8.8 (1536.5) “Those who first seek to enter the kingdom, thus beginning to strive for a nobility of character like that of my Father, shall presently possess all else that is needful. But I say to you in all sincerity: Unless you seek entrance into the kingdom with the faith and trusting dependence of a little child, you shall in no wise gain admission.

137:8.9 (1536.6) “Be not deceived by those who come saying here is the kingdom or there is the kingdom, for my Father's kingdom concerns not things visible and material. And this kingdom is even now among you, for where the spirit of God teaches and leads the soul of man, there in reality is the kingdom of heaven. And this kingdom of God is righteousness, peace, and joy in the Holy Spirit.

137:8.10 (1536.7) “John did indeed baptize you in token of repentance and for the remission of your sins, but when you enter the heavenly kingdom, you will be baptized with the Holy Spirit.

137:8.11 (1536.8) “In my Father's kingdom there shall be neither Jew nor gentile, only those who seek perfection through service, for I declare that he who would be great in my Father's kingdom must first become server of all. If you are willing to serve your fellows, you shall sit down with me in my kingdom,

پادشاهی من با من خواهید نشست، حتی از طریق خدمت به شکل مخلوق، من فوراً با پدرم در پادشاهی او خواهم نشست.

”این پادشاهی نوین مثل یک دانه است که در خاک خوب یک مزرعه می‌روید. آن دانه به سرعت به میوه کامل تبدیل نمی‌شود. یک فاصله زمانی میان برقراری پادشاهی در روان انسان و آن ساعت که پادشاهی به میوه کامل درستی ابدی و نجات جاودان می‌رسد وجود دارد.

”و این پادشاهی که من به شما اعلام می‌کنم یک حکومت قدرت و وفور نیست. پادشاهی آسمانی یک امر گوشت و نوشیدنی نیست بلکه یک زندگی درستی پشرونده و شادی فزاینده در خدمت کمال بخش پدرم که در آسمان است می‌باشد. زیرا آیا پدر در رابطه با فرزندان در دنیا نگفته است: ’خواست من این است که آنها سرانجام باید کامل باشند، حتی بدان گونه که من کامل هستم.’

”من آمده‌ام که مژده پادشاهی را موعظه کنم. من نیامده‌ام که بر بار سنگین آنهایی که به این پادشاهی وارد می‌شوند بیفزایم. من راه جدید و بهتر را اعلام می‌کنم، و آنهایی که قادرند به پادشاهی آتی وارد شوند از استراحت الهی بهره‌مند خواهند گشت. و هر آنچه در چیزهای دنیا برای شما هزینه بردارد، صرف نظر از این که برای ورود به پادشاهی آسمانی چه بهایی ممکن است بپردازید، در این دنیا چندین برابر بیشتر از لذت و پیشرفت معنوی و در عصر آتی حیات جاودان دریافت خواهید کرد.

”ورود به پادشاهی پدر در انتظار ارتشهای در حال پیشروی، پادشاهیهای واژگون شده این دنیا، و شکستن یوغهای اسیران نیست. پادشاهی آسمانی نزدیک است، و کلیه کسانی که به آن وارد می‌شوند آزادی فراوان و نجات شادی بخش خواهند یافت.

”این پادشاهی یک قلمرو جاودان است. آنهایی که به این پادشاهی وارد می‌شوند به سوی پدرم فراز خواهند یافت؛ آنها قطعاً به دست راست شکوه او در بهشت دست خواهند یافت. و کلیه کسانی که به پادشاهی آسمانی وارد می‌شوند فرزندان خداوند خواهند شد، و در عصر آتی آنها نیز به سوی پدر فراز خواهند یافت. و من نیامده‌ام که درستیکاران بالقوه را فرا بخوانم، بلکه گناهکاران و کلیه کسانی که گرسنه و تشنه درستیکاری کمال الهی هستند.

”یحیی آمد تا توبه را موعظه کند و شما را برای پادشاهی آماده سازد؛ اکنون من آمده‌ام تا ایمان، هدیه خدا به عنوان بهای ورود به پادشاهی آسمانی را اعلام دارم. اگر شما باور داشته باشید که پدرم شما را با یک مهر بیکران دوست دارد، پس در پادشاهی خداوند هستید.“

پس از این که او بدین گونه سخن گفت، نشست. همه کسانی که او را شنیدند از سخنان او حیرت‌زده شدند. شاگردان او در شگفتی فرو رفتند. اما مردم برای دریافت خبرهای خوش از لبان این خدا - انسان آماده نبودند. در حدود یک سوم از آنهایی که او را شنیدند به پیام او ایمان آوردند، گرچه آنها نتوانستند به طور کامل آن را بفهمند؛ در حدود یک سوم در قلبهایشان آماده بودند که این مفهوم صرفاً معنوی پادشاهی مورد انتظار را رد

even as, by serving in the similitude of the creature, I shall presently sit down with my Father in his kingdom.

137:8.12 (1536.9) "This new kingdom is like a seed growing in the good soil of a field. It does not attain full fruit quickly. There is an interval of time between the establishment of the kingdom in the soul of man and that hour when the kingdom ripens into the full fruit of everlasting righteousness and eternal salvation.

137:8.13 (1536.10) "And this kingdom which I declare to you is not a reign of power and plenty. The kingdom of heaven is not a matter of meat and drink but rather a life of progressive righteousness and increasing joy in the perfecting service of my Father who is in heaven. For has not the Father said of his children of the world, 'It is my will that they should eventually be perfect, even as I am perfect.'

137:8.14 (1537.1) "I have come to preach the glad tidings of the kingdom. I have not come to add to the heavy burdens of those who would enter this kingdom. I proclaim the new and better way, and those who are able to enter the coming kingdom shall enjoy the divine rest. And whatever it shall cost you in the things of the world, no matter what price you may pay to enter the kingdom of heaven, you shall receive manifold more of joy and spiritual progress in this world, and in the age to come eternal life.

137:8.15 (1537.2) "Entrance into the Father's kingdom waits not upon marching armies, upon overturned kingdoms of this world, nor upon the breaking of captive yokes. The kingdom of heaven is at hand, and all who enter therein shall find abundant liberty and joyous salvation.

137:8.16 (1537.3) "This kingdom is an everlasting dominion. Those who enter the kingdom shall ascend to my Father; they will certainly attain the right hand of his glory in Paradise. And all who enter the kingdom of heaven shall become the sons of God, and in the age to come so shall they ascend to the Father. And I have not come to call the would-be righteous but sinners and all who hunger and thirst for the righteousness of divine perfection.

137:8.17 (1537.4) "John came preaching repentance to prepare you for the kingdom; now have I come proclaiming faith, the gift of God, as the price of entrance into the kingdom of heaven. If you would but believe that my Father loves you with an infinite love, then you are in the kingdom of God."

137:8.18 (1537.5) When he had thus spoken, he sat down. All who heard him were astonished at his words. His disciples marveled. But the people were not prepared to receive the good news from the lips of this God-man. About one third who heard him believed the message even though they could not fully comprehend it; about one third prepared in their hearts to reject such a purely spiritual concept of the expected kingdom, while the remaining one

کنند، در حالی که یک سوم باقیمانده نتوانستند آموزش او
را بفهمند، و بسیاری به راستی باور داشتند که او
"احساسات شدیدی داشت."

third could not grasp his teaching, many truly
believing that he "was beside himself."

مقاله 138. آموزش پیام‌آوران پادشاهی

139 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 137

IV. بخش چهارم - زندگی و تعلیم عیسی

مقاله 138

آموزش پیام‌آوران پادشاهی

بخش‌ها

مقدمه مقاله

- 1- رهنمودهای نهایی
- 2- انتخاب شش تن
- 3- فراخواندن متی و شمعون
- 4- فراخواندن دو قلوها
- 5- فراخواندن توماس و یهوذا
- 6- هفته آموزش شدید
- 7- یک ناامیدی دیگر
- 8- نخستین کار دوازده تن
- 9- پنج ماه آزمایش
- 10- سازماندهی دوازده تن

مقدمه مقاله

عیسی بعد از انجام موعظه پیرامون "پادشاهی"، شش حواری را در آن بعد از ظهر فرا خواند و شروع به آشکار ساختن طرح‌های خود برای دیدار از شهرهای اطراف و حول و حوش دریای جلیل نمود. احساسات برادران او یعقوب و یهوذا بسیار جریحه‌دار شد زیرا به این گفتگو فراخوانده نشدند. آنها تا این هنگام خود را متعلق به حلقه درونی دستیاران عیسی تلقی کرده بودند. اما طرح عیسی این بود که برای پادشاهی هیچ خویشاوند نزدیک را به عنوان اعضای این گروه از مدیران حواری نداشته باشد. این خودداری از گنجاندن یعقوب و یهوذا در شمار محدود افراد برگزیده، به همراه دوری ظاهری او از مادرش از هنگام تجربه در قانا نقطه شروع یک شکاف پیوسته عمیق شونده میان عیسی و خانواده‌اش بود. این وضعیت طی خدمت همگانی او ادامه یافت — آنها نزدیک بود او را طرد کنند — و این اختلافات تا بعد از مرگ و رستاخیز او به طور کامل برطرف نشدند. مادر او دائماً بین رویکردهای ایمان و امید در حال نوسان، و احساسات فزاینده ناامیدی، سرافکنگی، و دلسردی نوسان می‌کرد. فقط روت، که از همه جوانتر بود به طور ثابت به پدر — برادرش وفادار باقی ماند.

PAPER 138

TRAINING THE KINGDOM'S
MESSENGERS

SECTIONS

Introduction

1. Final Instructions
2. Choosing the Six
3. The Call of Matthew and Simon
4. The Call of the Twins
5. The Call of Thomas and Judas
6. The Week of Intensive Training
7. Another Disappointment
8. First Work of the Twelve
9. Five Months of Testing
10. Organization of the Twelve

INTRODUCTION

^{138:01 (1538:1)} AFTER preaching the sermon on "The Kingdom," Jesus called the six apostles together that afternoon and began to disclose his plans for visiting the cities around and about the Sea of Galilee. His brothers James and Jude were very much hurt because they were not called to this conference. Up to this time they had regarded themselves as belonging to Jesus' inner circle of associates. But Jesus planned to have no close relatives as members of this corps of apostolic directors of the kingdom. This failure to include James and Jude among the chosen few, together with his apparent aloofness from his mother ever since the experience at Cana, was the starting point of an ever-widening gulf between Jesus and his family. This situation continued throughout his public ministry — they very nearly rejected him — and these differences were not fully removed until after his death and resurrection. His mother constantly wavered between attitudes of fluctuating

faith and hope, and increasing emotions of disappointment, humiliation, and despair. Only Ruth, the youngest, remained unswervingly loyal to her father-brother.

^{138:02 (1538:2)} Until after the resurrection, Jesus' entire family had very little to do with his ministry. If a prophet is not without honor save in his own country, he is not without understanding appreciation save in his own family.

1- رهنمودهای نهایی

روز بعد، یکشنبه، 23 ژوئن، سال 26 بعد از میلاد مسیح، عیسی آخرین رهنمودهایش را به آن شش تن داد. او به آنها رهنمود داد که دو به دو بیرون بروند تا مژده پادشاهی را آموزش دهند. او تعمید دادن را برای آنها ممنوع ساخت و بر علیه موعظه عمومی توصیه نمود. او در ادامه توضیح داد که بعدها به آنها اجازه خواهد داد که در ملأ عام موعظه کنند، اما این که برای مدتی، و به دلایل بسیاری مایل بود آنها در برخورد شخصی با هموعانشان تجربه عملی کسب کنند. مقصود عیسی این بود که نخستین سفر آنها کاملاً یک کار شخصی باشد. اگر چه این اعلام برای حواریون نوعی ناامیدی بود، با این حال آنها حداقل بخشاً دلیل عیسی را برای شروع اعلام پادشاهی بدین گونه دیدند، و آنها با خواست قلبی و با شور و شوق مطمئن کارشان را شروع کردند. او آنها را دو به دو اعزام نمود، یعقوب و یوحنا به خرسا و اندریاس و پطرس به کفرناحوم رفتند، در حالی که فیلیپ و تئتائیل به تارچیا رفتند.

پیش از آن که آنها این دو هفته اول خدمت را آغاز کنند، عیسی به آنها اعلام کرد که مایل است دوازده حواری را منصوب دارد که بعد از عزیمتش به کار پادشاهی ادامه دهند و به هر یک از آنها اختیار داد که یک مرد را از میان تغییر کیش داده‌های آغازین خود برای عضویت در گروه پیش‌بینی شده حواریون انتخاب کند. یوحنا لب به سخن گشود و پرسید: "اما استاد، آیا این شش مرد به میان ما خواهند آمد و با ما که از هنگام رود اردن با تو بوده‌ایم و به منظور کسب آمادگی برای این کار، یعنی نخستین تلاشمان برای پادشاهی، به همه آموزشهای تو گوش داده‌ایم، در همه چیز به طور مساوی سهیم خواهند بود؟" و عیسی پاسخ داد: "آری، یوحنا، مردانی را که شما انتخاب می‌کنید با ما یگانه خواهند شد، و شما هر آنچه را که به پادشاهی مربوط می‌شود به آنها آموزش خواهید داد، حتی بدان گونه که من به شما آموزش داده‌ام." عیسی بعد از گفتن این سخنان، آنها را ترک کرد.

آن شش تن برای رفتن به کارشان از هم جدا نشدند تا این که در بحث پیرامون آموزش عیسی که هر یک از آنها باید یک حواری جدید را انتخاب کند حرفهای زیادی رد و بدل کردند. اندرز اندریاس سرانجام غالب گشت، و آنها عازم کارشان شدند. اندریاس در محتوا چنین گفت: "استاد درست می‌گوید؛ برای انجام این کار تعداد ما بسیار اندک است. نیاز به آموزگاران بیشتر است، و استاد اعتماد زیادی به ما نشان داده است، زیرا انتخاب این شش حواری جدید را به عهده ما گذاشته است." در این بامداد، همینطور که آنها از هم جدا شدند که به

1. FINAL INSTRUCTIONS

^{138:1.1 (1538:3)} The next day, Sunday, June 23, A.D. 26, Jesus imparted his final instructions to the six. He directed them to go forth, two and two, to teach the glad tidings of the kingdom. He forbade them to baptize and advised against public preaching. He went on to explain that later he would permit them to preach in public, but that for a season, and for many reasons, he desired them to acquire practical experience in dealing personally with their fellow men. Jesus purposed to make their first tour entirely one of *personal work*. Although this announcement was something of a disappointment to the apostles, still they saw, at least in part, Jesus' reason for thus beginning the proclamation of the kingdom, and they started out in good heart and with confident enthusiasm. He sent them forth by twos, James and John going to Kheresa, Andrew and Peter to Capernaum, while Philip and Nathaniel went to Tarichea.

^{138:1.2 (1538:4)} Before they began this first two weeks of service, Jesus announced to them that he desired to ordain twelve apostles to continue the work of the kingdom after his departure and authorized each of them to choose one man from among his early converts for membership in the projected corps of apostles. John spoke up, asking: "But, Master, will these six men come into our midst and share all things equally with us who have been with you since the Jordan and have heard all your teaching in preparation for this, our first labor for the kingdom?" And Jesus replied: "Yes, John, the men you choose shall become one with us, and you will teach them all that pertains to the kingdom, even as I have taught you." After thus speaking, Jesus left them.

^{138:1.3 (1539:1)} The six did not separate to go to their work until they had exchanged many words in discussion of Jesus' instruction that each of them should choose a new apostle. Andrew's counsel finally prevailed, and they went forth to their labors. In substance Andrew said: "The Master is right; we are too few to encompass this work. There is need for more teachers, and the Master has manifested great confidence in us inasmuch as he has intrusted us with the choosing of these six new apostles." This morning, as they separated to go to

کارشان بروند، در هر قلبی قدری افسردگی پنهان وجود داشت. آنها می‌دانستند که دلشان برای عیسی تنگ خواهد شد، و علاوه بر ترس و واهمه‌شان، این راهی نبود که آنها آغاز پادشاهی آسمانی را تصور کرده بودند.

مقرر شده بود که این شش تن به مدت دو هفته کار کنند، و بعد از آن برای انجام یک گفتگو به منزل زبیدی بازگردند. در این اثنا عیسی برای دیدار یوسف و شمعون و سایر اعضای خانواده‌اش که در آن نزدیکی زندگی می‌کردند به ناصره رفت. عیسی هر کاری را که از نظر انسانی ممکن بود و با وقف او به انجام خواست پدرش سازگار بود انجام داد تا اعتماد و مهر خانواده‌اش را حفظ کند. او در این مورد وظیفه‌اش را به طور کامل و بیشتر انجام داد.

در حالی که حواریون در حال انجام این مأموریت در بیرون بودند، عیسی درباره یحیی که اکنون در زندان بود بسیار فکر کرد. وسوسه زیادی وجود داشت که او برای رهایی وی از قدرتهای بالقوه خود استفاده کند، اما یک بار دیگر او خود را به "انتظار برای خواست پدر" سپرد.

2- انتخاب شش تن

این نخستین سفر بشارتی شش تن کاملاً موفقیت‌آمیز بود. آنها همگی ارزش زیاد تماس مستقیم و شخصی با انسانها را کشف کردند. آنها با این درک کاملتر نزد عیسی بازگشتند که در نهایت، مذهب یک امر صرفاً و کاملاً تجربه شخصی است. آنها شروع کردند حس کنند که چقدر مردم عادی برای شنیدن کلمات آرامش‌بخش مذهبی و شادی‌بخش معنوی مشتاقند. هنگامی که آنها به گرد عیسی جمع شدند، همگی می‌خواستند به یکباره صحبت کنند، اما آندریاس مسئولیت این کار را به عهده گرفت، و آنها را یک به یک فراخواند. آنها گزارشات رسمی خود را به استاد عرضه نمودند و نامزدهای خود برای شش حواری جدید را ارائه کردند.

بعد از این که هر مرد انتخاب خود را برای گروه جدید حواریون ارائه کرد، عیسی از همه افراد دیگر پرسید که به نامزدها رأی بدهند؛ از این رو همه شش حواری جدید توسط کلیه شش حواری قدیمی‌تر به طور رسمی مورد پذیرش قرار گرفتند. سپس عیسی اعلام کرد که همه آنها از این کاندیداها دیدار خواهند کرد و آنها را به خدمت فرا خواهند خواند.

حواریون به تازگی انتخاب شده اینها بودند:

1- متی لاوی، مالیات‌گیر کفرناحوم، که دفترش درست در شرق شهر، نزدیک مرزهای باتانیا بود. او توسط آندریاس انتخاب شد.

2- توماس دیدیموس، یک ماهیگیر تاریچیا و روزگاری نجار و سنگ‌کار جیذرا بود. او توسط فیلیپ انتخاب شد.

3- یعقوب خلفی، یک ماهیگیر و کشاورز خرسا، توسط یعقوب زبیدی انتخاب شد.

their work, there was a bit of concealed depression in each heart. They knew they were going to miss Jesus, and besides their fear and timidity, this was not the way they had pictured the kingdom of heaven being inaugurated.

138:1.4 (1539.2) It had been arranged that the six were to labor for two weeks, after which they were to return to the home of Zebedee for a conference. Meantime Jesus went over to Nazareth to visit with Joseph and Simon and other members of his family living in that vicinity. Jesus did everything humanly possible, consistent with his dedication to the doing of his Father's will, to retain the confidence and affection of his family. In this matter he did his full duty and more.

138:1.5 (1539.3) While the apostles were out on this mission, Jesus thought much about John, now in prison. It was a great temptation to use his potential powers to release him, but once more he resigned himself to "wait upon the Father's will."

2. CHOOSING THE SIX

138:2.1 (1539.4) This first missionary tour of the six was eminently successful. They all discovered the great value of direct and personal contact with men. They returned to Jesus more fully realizing that, after all, religion is purely and wholly a matter of *personal experience*. They began to sense how hungry were the common people to hear words of religious comfort and spiritual good cheer. When they assembled about Jesus, they all wanted to talk at once, but Andrew assumed charge, and as he called upon them one by one, they made their formal reports to the Master and presented their nominations for the six new apostles.

138:2.2 (1539.5) Jesus, after each man had presented his selection for the new apostleships, asked all the others to vote upon the nomination; thus all six of the new apostles were formally accepted by all of the older six. Then Jesus announced that they would all visit these candidates and give them the call to service.

138:2.3 (1539.6) The newly selected apostles were:

138:2.4 (1539.7) 1. *Matthew Levi*, the customs collector of Capernaum, who had his office just to the east of the city, near the borders of Batanea. He was selected by Andrew.

138:2.5 (1539.8) 2. *Thomas Didymus*, a fisherman of Tarichea and onetime carpenter and stone mason of Gadara. He was selected by Philip.

138:2.6 (1539.9) 3. *James Alpheus*, a fisherman and farmer of Kheresa, was selected by James Zebedee.

4- یهودای خلفی، برادر دوقلوی یعقوب خلفی، که او نیز یک ماهیگیر بود و توسط یوحنا زبدي انتخاب شد.

5- شمعون غيور یک افسر بلندمرتبه در سازمان ميهن پرستان غيوران بود. اين مقامی بود که او رها کرد تا به حواریون عیسی بپیوندد. شمعون پیش از پیوستن به غيوران یک تاجر بود. او توسط پطرس انتخاب شد.

6- یهودای اسخريوطی تنها پسر یک پدر و مادر ثروتمند يهودی بود که در اريحا زندگی می کردند. او به يحيی تعمید دهنده پیوسته بود، و والدین صدوقی او وی را علق کرده بودند. او در اين نواحی به دنبال کار می گشت که حواریون عیسی او را پیدا کردند، و عمدتاً به دليل تجربه اش با امور مالی، نتانیل از او دعوت کرد که به صفوف آنها بپیوندد. يهودای اسخريوطی تنها فرد اهل يهودیه در میان دوازده حواری بود.

عیسی یک روز کامل را با این شش تن گذراند، به پرسشهای آنها پاسخ گفت و به جزئیات گزارشات آنها گوش داد، زیرا آنها تجارب جالب و سودمند بسیاری برای گفتن داشتند. آنها اکنون خرد طرح استاد برای فرستادنشان به کار به یک شیوه ساکت و شخصی پیش از آغاز نمودن تلاشهای علنی آشکارتر خویش را می دیدند.

3- فراخواندن متی و شمعون

روز بعد عیسی و این شش تن به دیدار متی مالیات گیر رفتند. متی منتظر آنها بود. او پس از این که حسابهایش را مورد موازنه قرار داد آماده شد تا امور دفتر کارش را به برادرش تحویل دهد. همینطور که آنها به دفتر مالیات نزدیک شدند، اندریاس با عیسی گام به پیش نهادند. عیسی به صورت متی نگاه کرد و گفت: "مرا دنبال کن." او از جا برخاست و با عیسی و حواریون به منزلش رفت.

متی در رابطه با ضیافتی که برای آن شب ترتیب داده بود به عیسی گفت، حداقل این که اگر عیسی تأیید کند و رضایت دهد که مهمان افتخاری باشد، مایل است چنین شامی را به خانواده و دوستان او بدهد. و عیسی رضایتش را با تکان دادن سر نشان داد. سپس پطرس متی را به کناری برد و توضیح داد که فردی به نام شمعون را دعوت کرده که به حواریون بپیوندد و رضایت او را به دست آورد که شمعون نیز به این ضیافت دعوت شود.

بعد از یک ناهار وقت ظهر در منزل متی، آنها همگی با پطرس رفتند تا شمعون غيور را دعوت کنند. آنها او را در مکان قدیمی کارش که اکنون توسط پسر برادرش اداره می شد پیدا کردند. هنگامی که پطرس عیسی را نزد شمعون برد، استاد به این ميهن پرست آتشین مزاج خوشامد گفت و فقط گفت: "مرا دنبال کن."

آنها همگی به منزل متی بازگشتند و تا وقت وعده غذای عصر درباره سیاست و مذهب در آنجا بسیار گفتگو کردند. خانواده لاوی مدتها درگیر تجارت و جمع آوری مالیات بودند؛ از این رو بسیاری از مهمانان

^{138:27 (1539:10)} 4. Judas Alpheus, the twin brother of James Alpheus, also a fisherman, was selected by John Zebedee.

^{138:28 (1540:1)} 5. Simon Zelotes was a high officer in the patriotic organization of the Zealots, a position which he gave up to join Jesus' apostles. Before joining the Zealots, Simon had been a merchant. He was selected by Peter.

^{138:29 (1540:2)} 6. Judas Iscariot was an only son of wealthy Jewish parents living in Jericho. He had become attached to John the Baptist, and his Sadducee parents had disowned him. He was looking for employment in these regions when Jesus' apostles found him, and chiefly because of his experience with finances, Nathaniel invited him to join their ranks. Judas Iscariot was the only Judean among the twelve apostles.

^{138:210 (1540:3)} Jesus spent a full day with the six, answering their questions and listening to the details of their reports, for they had many interesting and profitable experiences to relate. They now saw the wisdom of the Master's plan of sending them out to labor in a quiet and personal manner before the launching of their more pretentious public efforts.

3. THE CALL OF MATTHEW AND SIMON

^{138:31 (1540:4)} The next day Jesus and the six went to call upon Matthew, the customs collector. Matthew was awaiting them, having balanced his books and made ready to turn the affairs of his office over to his brother. As they approached the toll house, Andrew stepped forward with Jesus, who, looking into Matthew's face, said, "Follow me." And he arose and went to his house with Jesus and the apostles.

^{138:32 (1540:5)} Matthew told Jesus of the banquet he had arranged for that evening, at least that he wished to give such a dinner to his family and friends if Jesus would approve and consent to be the guest of honor. And Jesus nodded his consent. Peter then took Matthew aside and explained that he had invited one Simon to join the apostles and secured his consent that Simon be also bidden to this feast.

^{138:33 (1540:6)} After a noontide luncheon at Matthew's house they all went with Peter to call upon Simon the Zealot, whom they found at his old place of business, which was now being conducted by his nephew. When Peter led Jesus up to Simon, the Master greeted the fiery patriot and only said, "Follow me."

^{138:34 (1540:7)} They all returned to Matthew's home, where they talked much about politics and religion until the hour of the evening meal. The Levi family had long been engaged in business and tax gathering; therefore many of the guests bidden to

که توسط متی به این ضیافت دعوت شده بودند توسط فریسیان "مالیات‌گیران و گناهکاران" نامیده می‌شدند.

در آن روزها، هنگامی که یک ضیافت و پذیرایی از این نوع برای یک فرد برجسته برگزار می‌شد، برای تمام اشخاص علاقمند رسم بود که در اطراف اتاق ضیافت پرسه بزنند تا مهمانان را سر میز غذا مشاهده کنند و به گفتگوها و سخنرانیهای آمه‌ای سرشناس گوش دهند. از این رو، بیشتر فریسیان کفرناحوم به همین مناسبت برای مشاهده رفتار عیسی در این گردهمایی غیرمعمول اجتماعی حضور داشتند.

با پیش رفتن صرف شام، شادی و پایکوبی دعوت شدگان به اوج رسید، و به هر کس آنقدر خوش می‌گذشت که فریسیان ناظر به خاطر شرکت عیسی در چنین رویداد سرخوش و بی‌دغدغه در قلبشان شروع به انتقاد از او نمودند. بعداً در هنگام عصر، وقتی که آنها در حال گفتگو بودند، یکی از فریسیان ضرورتاً تا آنجا پیش رفت که از رفتار عیسی نزد پطرس انتقاد نمود. او گفت: "چطور جرأت می‌کنی آموزش دهی که این مرد درستکار است، وقتی که او با مالیات‌گیران و گناهکاران غذا می‌خورد و بدین نحو در چنین صحنه‌هایی از لذتجویی سهل‌انگاران حضور می‌یابد." پیش از آن که عیسی کسانی را که جمع شده بودند در هنگام خداحافظی برکت دهد، پطرس این انتقاد را در گوش او نجوا کرد. پس از این که عیسی شروع به سخن گفتن کرد، گفت: "امشب با آمدن به اینجا در استقبال از پیوستن متی و شمعون به مشارکت روحانی ما، من خوشنودم که شاهد سرخوشی و شادی اجتماعی شما باشم، اما شما باز باید بیشتر شادی کنید زیرا بسیاری از شما به پادشاهی روحی پیش رو وارد خواهید شد و در آنجا از چیزهای خوب پادشاهی آسمانی بسیار بیشتر لذت خواهید برد. و برای شمایی که به خاطر آمدن من به اینجا و شادی کردن با این دوستان در قلیتان از من انتقاد می‌کنید، بگذارید بگویم که من آمده‌ام به ستم‌دیدگان اجتماعی، شادی و به اسیران اخلاقی، آزادی معنوی اعلام کنم. آیا لازم است به شما یادآوری کنم که آنهایی که سالم هستند به یک پزشک نیاز ندارند، بلکه آنهایی که بیمارند؟ من نیامده‌ام که درستکاران را فرا بخوانم، بلکه گناهکاران را."

و به راستی در میان تمام یهودیان این یک بینش عجیب بود: دیدن مردی نیک سرشت و با احساسات والامنشانه که آزادانه و شادمان با مردم عادی درآمیزد، حتی با توده‌های غیرمذهبی و لذتجو از مالیات‌گیران و گناهکاران معروف. شمعون غیور میل بود که در این گردهمایی در منزل متی یک سخنرانی انجام دهد، اما آندریاس که می‌دانست عیسی نمی‌خواهد پادشاهی پیش رو با جنبش زیلوتها اشتباه گرفته شود، او را قانع کرد که از انجام هر اظهار نظر علنی خودداری ورزد.

عیسی و حواریون آن شب در منزل متی ماندند، و همینطور که مردم به منزلشان می‌رفتند، فقط درباره یک چیز صحبت می‌کردند: خوبی و صمیمیت عیسی.

this banquet by Matthew would have been denominated "publicans and sinners" by the Pharisees.

^{138:35 (1540:8)} In those days, when a reception-banquet of this sort was tendered a prominent individual, it was the custom for all interested persons to linger about the banquet room to observe the guests at meat and to listen to the conversation and speeches of the men of honor. Accordingly, most of the Capernaum Pharisees were present on this occasion to observe Jesus' conduct at this unusual social gathering.

^{138:36 (1540:9)} As the dinner progressed, the joy of the diners mounted to heights of good cheer, and everybody was having such a splendid time that the onlooking Pharisees began, in their hearts, to criticize Jesus for his participation in such a lighthearted and carefree affair. Later in the evening, when they were making speeches, one of the more malignant of the Pharisees went so far as to criticize Jesus' conduct to Peter, saying: "How dare you to teach that this man is righteous when he eats with publicans and sinners and thus lends his presence to such scenes of careless pleasure making." Peter whispered this criticism to Jesus before he spoke the parting blessing upon those assembled. When Jesus began to speak, he said: "In coming here tonight to welcome Matthew and Simon to our fellowship, I am glad to witness your lightheartedness and social good cheer, but you should rejoice still more because many of you will find entrance into the coming kingdom of the spirit, wherein you shall more abundantly enjoy the good things of the kingdom of heaven. And to you who stand about criticizing me in your hearts because I have come here to make merry with these friends, let me say that I have come to proclaim joy to the socially downtrodden and spiritual liberty to the moral captives. Need I remind you that they who are whole need not a physician, but rather those who are sick? I have come, not to call the righteous, but sinners."

^{138:37 (1541:1)} And truly this was a strange sight in all Jewry: to see a man of righteous character and noble sentiments mingling freely and joyously with the common people, even with an irreligious and pleasure-seeking throng of publicans and reputed sinners. Simon Zelotes desired to make a speech at this gathering in Matthew's house, but Andrew, knowing that Jesus did not want the coming kingdom to become confused with the Zealots' movement, prevailed upon him to refrain from making any public remarks.

^{138:38 (1541:2)} Jesus and the apostles remained that night in Matthew's house, and as the people went to their homes, they spoke of but one thing: the goodness and friendliness of Jesus.

4- فرا خواندن دوقلوها

در هنگام بامداد کلیه نه نفر آنها با قلیق به خرسا رفتند تا فراخوانی رسمی دو حواری بعدی، یعقوب و یوحنا یهودا، پسران دوقلوی خلفی، کاندیدهای یعقوب و یوحنا زبیدی را به انجام رسانند. دوقلوهای ماهیگیر در انتظار عیسی و حواریونش بودند و از این رو در ساحل منتظر آنها بودند. یعقوب زبیدی استاد را به ماهیگیران خرسا عرضه نمود، و عیسی با خیره شدن به آنها سرش را تکان داد و گفت: "مرا دنبال کنید."

آن بعد از ظهر، که آنها با هم گذرانند، عیسی در رابطه با شرکت در مجالس سرور آمیز به طور کامل به آنها رهنمود داد، و سخنان خود را با این گفتار خاتمه داد: "کلیه مردان برادران من هستند." پدر آسمانی من از هیچ مخلوق آفریده ما نفرت ندارد. پادشاهی آسمانی به روی تمامی مردان و زنان گشوده است. هیچ کس نمی‌تواند در بخشش را به روی هر روان گرسنه که به دنبال ورود به آن است ببندد. ما در وقت شام با همه آنهایی که مشتاق شنیدن درباره پادشاهی هستند خواهیم نشست. همینطور که پدر آسمانی ما به انسانها می‌نگرد، همه یکسان هستند. از این رو از پاره کردن نان با فریسی یا گناهکار، صدوقی یا مالیات‌گیر، رومی یا یهودی، غنی یا فقیر، آزاد یا برده، امتناع نکنید. در پادشاهی برای کلیه کسانی که مالیند حقیقت را بدانند و خداوند را بیابند به طور کامل گشوده است."

آن شب در یک شام ساده در منزل خلفی، برادران دوقلو به خانواده گروه حواریون پذیرفته شدند. بعداً در هنگام عصر، عیسی در رابطه با منشأ، ماهیت، و سرنوشت ارواح ناپاک نخستین درس را به حواریونش داد، اما آنها نمی‌توانستند معنی آنچه را که او به آنها گفت درک کنند. آنها این را بسیار آسان می‌یافتند که عیسی را دوست بدانند و تحسین کنند، اما فهم بسیاری از آموزشهای او را بسیار دشوار می‌یافتند.

بعد از یک شب استراحت، تمام گروه که اکنون تعدادشان یازده تن بود از طریق قلیق به تاریچیا رفتند.

5- فراخواندن توماس و یهودا

توماس ماهیگیر و یهودای سرگردان در بارانداز قایقهای ماهیگیری در تاریچیا با عیسی و حواریون ملاقات کردند و توماس گروه را به منزلش که در آن نزدیکی بود هدایت کرد. اکنون فیلیپ توماس را به عنوان کاندیدای خود برای گروه حواریون عرضه نمود و نتنائیل یهودای اسخریوطی اهل یهودیه را برای افتخارات مشابه ارائه کرد. عیسی به توماس نگاه کرد و گفت: "توماس، تو فاقد ایمان هستی؛ با این وجود، من تو را می‌پذیرم. مرا دنبال کن." استاد به یهودای اسخریوطی گفت: "یهودا، ما همگی یک بدن هستیم، و همینطور که تو را به جمعمان می‌پذیرم، دعا می‌کنم که همیشه به برادران جلیلی خویش وفادار باشی. مرا دنبال کن."

پس از این که آنها تجدید قوا کردند، عیسی دوازده تن را برای مدتی جدا ساخت تا با آنها دعا کند و پیرامون سرشت و کار روح‌القدس به آنها آموزش دهد، اما باز آنها عمدتاً نتوانستند معنی آن حقایق شگفت‌آور را که او

4. THE CALL OF THE TWINS

^{138:41 (1541:3)} On the morrow all nine of them went by boat over to Kheresa to execute the formal calling of the next two apostles, James and Judas the twin sons of Alpheus, the nominees of James and John Zebedee. The fisherman twins were expecting Jesus and his apostles and were therefore awaiting them on the shore. James Zebedee presented the Master to the Kheresa fishermen, and Jesus, gazing on them, nodded and said, "Follow me."

^{138:42 (1541:4)} That afternoon, which they spent together, Jesus fully instructed them concerning attendance upon festive gatherings, concluding his remarks by saying: "All men are my brothers. My Father in heaven does not despise any creature of our making. The kingdom of heaven is open to all men and women. No man may close the door of mercy in the face of any hungry soul who may seek to gain an entrance thereto. We will sit at meat with all who desire to hear of the kingdom. As our Father in heaven looks down upon men, they are all alike. Refuse not therefore to break bread with Pharisee or sinner, Sadducee or publican, Roman or Jew, rich or poor, free or bond. The door of the kingdom is wide open for all who desire to know the truth and to find God."

^{138:43 (1541:5)} That night at a simple supper at the Alpheus home, the twin brothers were received into the apostolic family. Later in the evening Jesus gave his apostles their first lesson dealing with the origin, nature, and destiny of unclean spirits, but they could not comprehend the import of what he told them. They found it very easy to love and admire Jesus but very difficult to understand many of his teachings.

^{138:44 (1542:1)} After a night of rest the entire party, now numbering eleven, went by boat over to Tarichea.

5. THE CALL OF THOMAS AND JUDAS

^{138:51 (1542:2)} Thomas the fisherman and Judas the wanderer met Jesus and the apostles at the fisher-boat landing at Tarichea, and Thomas led the party to his near-by home. Philip now presented Thomas as his nominee for apostleship and Nathaniel presented Judas Iscariot, the Judean, for similar honors. Jesus looked upon Thomas and said: "Thomas, you lack faith; nevertheless, I receive you. Follow me." To Judas Iscariot the Master said: "Judas, we are all of one flesh, and as I receive you into our midst, I pray that you will always be loyal to your Galilean brethren. Follow me."

^{138:52 (1542:3)} When they had refreshed themselves, Jesus took the twelve apart for a season to pray with them and to instruct them in the nature and work of the Holy Spirit, but again did they largely fail

تلاش کرد به آنان آموزش دهد بفهمند. یکی یک نکته را درک می‌کرد و دیگری نکته دیگر را می‌فهمید، اما هیچیک از آنها نتوانستند تمامی آموزش او را بفهمند. آنها همیشه این اشتباه را مرتکب می‌شدند که آموزشهای نوین عیسی را در اشکال قدیمی اعتقاد مذهبی‌شان بگجانند. آنها نمی‌توانستند این ایده را درک کنند که عیسی آمده بود آموزش نوینی از نجات را اعلام کند و یک راه جدید یافتن خداوند را برقرار سازد؛ آنها درک نمی‌کردند که او خود یک آشکار سازی نوین پدر آسمانی بود.

روز بعد عیسی دوازده حواری خود را کاملاً تنها گذاشت؛ او می‌خواست که آنها با هم آشنا شوند و مایل بود که آنها تنها باشند تا درباره آنچه که به آنها آموزش داده بود گفتگو کنند. استاد برای وعده غذای عصر بازگشت، و در طول ساعات بعد از شام درباره خدمت سرافیمها با آنها گفتگو کرد، و برخی از حواریون آموزش او را فهمیدند. آنها برای یک شب استراحت کردند و روز بعد با قایق عازم کفرناحوم شدند.

زبیدی و سالومه رفته بودند تا با پسرشان داوود زندگی کنند تا بدین طریق ممکن شود که منزل بزرگشان به عیسی و دوازده حواری او تحویل داده شود. عیسی در اینجا یک سبت آرام را با پیام‌آوران انتخابش گذراند؛ او طرحهایش برای اعلام پادشاهی را با دقت تشریح کرد و اهمیت اجتناب از هر گونه برخورد با مراجع مننی را به طور کامل توضیح داد. او گفت: "اگر قرار شد حکمرانان مننی مورد نکویش واقع شوند، این کار را به من واگذار کنید. اطمینان حاصل کنید که قیصر یا خدمتکارانش را مورد نکویش قرار ندهید." همین عصر بود که یهودای اسخریوطی عیسی را به کناری کشید تا بپرسد چرا برای بیرون آوردن یحیی از زندان کاری انجام نشد. و یهودا از رویکرد عیسی به طور کامل خشنود نبود.

6- هفته آموزش شدید

هفته بعد به یک برنامه آموزشی شدید اختصاص یافت. هر روز شش حواری جدید در آمادگی برای کار پادشاهی، برای یک مرور دقیق از تمامی آنچه که آموخته و تجربه کرده بودند به دستان کاندید کنندگان مربوطه خویش سپرده می‌شدند. حواریون قدیمی‌تر برای استفاده شش حواری جدیدتر، آموزشهای عیسی تا آن ساعت را با دقت مرور می‌کردند. عصرها همه آنها در باغ زبیدی جمع می‌شدند تا آموزش عیسی را دریافت کنند.

در این هنگام بود که عیسی تعطیل میان هفته را برای استراحت و تفریح برقرار کرد. و آنها این طرح استراحت برای یک روز در هر هفته را در سرتاسر باقیمانده زندگی مادی خویش دنبال نمودند. به عنوان یک قاعده کلی، آنها هرگز فعالیتهای معمول خویش را در چهارشنبه انجام نمی‌دادند. در این تعطیل هفتگی عیسی معمولاً خود را از آنها دور می‌کرد و می‌گفت: "فرزندان من، یک روز را به تفریح بپردازید. خود را از کارهای دشوار پادشاهی فراغت دهید و از تجدید قوایی که از بازگشت به حرفه‌های پیشین شما یا از کشف انواع جدید فعالیتهای تفریحی می‌آید لذت ببرید." در حالی که عیسی در این دوره از زندگی زمینی خویش در واقع این روز

to comprehend the meaning of those wonderful truths which he endeavored to teach them. One would grasp one point and one would comprehend another, but none of them could encompass the whole of his teaching. Always would they make the mistake of trying to fit Jesus' new gospel into their old forms of religious belief. They could not grasp the idea that Jesus had come to proclaim a new gospel of salvation and to establish a new way of finding God; they did not perceive that he was a new revelation of the Father in heaven.

138:53 (1542:4) The next day Jesus left his twelve apostles quite alone; he wanted them to become acquainted and desired that they be alone to talk over what he had taught them. The Master returned for the evening meal, and during the after-supper hours he talked to them about the ministry of seraphim, and some of the apostles comprehended his teaching. They rested for a night and the next day departed by boat for Capernaum.

138:54 (1542:5) Zebedee and Salome had gone to live with their son David so that their large home could be turned over to Jesus and his twelve apostles. Here Jesus spent a quiet Sabbath with his chosen messengers; he carefully outlined the plans for proclaiming the kingdom and fully explained the importance of avoiding any clash with the civil authorities, saying: "If the civil rulers are to be rebuked, leave that task to me. See that you make no denunciations of Caesar or his servants." It was this same evening that Judas Iscariot took Jesus aside to inquire why nothing was done to get John out of prison. And Judas was not wholly satisfied with Jesus' attitude.

6. THE WEEK OF INTENSIVE TRAINING

138:61 (1542:6) The next week was devoted to a program of intense training. Each day the six new apostles were put in the hands of their respective nominators for a thoroughgoing review of all they had learned and experienced in preparation for the work of the kingdom. The older apostles carefully reviewed, for the benefit of the younger six, Jesus' teachings up to that hour. Evenings they all assembled in Zebedee's garden to receive Jesus' instruction.

138:62 (1542:7) It was at this time that Jesus established the mid-week holiday for rest and recreation. And they pursued this plan of relaxation for one day each week throughout the remainder of his material life. As a general rule, they never prosecuted their regular activities on Wednesday. On this weekly holiday Jesus would usually take himself away from them, saying: "My children, go for a day of play. Rest yourselves from the arduous labors of the kingdom and enjoy the refreshment that comes from reverting to your former vocations or from discovering new sorts of recreational activity." While

استراحت را الزام آور نکرد، مطابق این طرح عمل کرد، زیرا می‌دانست برای دستیاران بشریش از همه بهتر بود. عیسی، آموزگار — استاد — بود؛ دستیاران او، شاگردانش — رسولان — بودند.

عیسی تلاش کرد تفاوت میان آموزش‌هایش و زندگی‌اش در میان آنان و آموزش‌هایی را که ممکن بود متعاقباً درباره او به وجود آیند برای حواریونش روشن سازد. عیسی گفت: "پادشاهی من و بشارتی که به آن مربوط است بار پیام شما خواهد بود. به موعظه کردن درباره من و درباره آموزش‌های من به حاشیه نروید. بشارت پادشاهی را اعلام کنید و آشکارسازی من پیرامون پدر آسمانی را توصیف کنید، اما به بیراهه‌های ایجاد نمودن افسانه‌ها و ساختن یک فرقه که به اعتقادات و آموزش‌هایی درباره اعتقادات و آموزش‌های من مربوط است به گمراهی کشانیده نشوید." اما باز آنها نفهمیدند که چرا او بدین گونه سخن گفت، و هیچکس جرأت نکرد پرسد که چرا او بدین گونه به آنها آموزش داد.

در این آموزش‌های اولیه عیسی تلاش کرد تا جایی که ممکن است از جر و بحث با حواریونش اجتناب کند، به جز آن مواردی که به برداشتهای خط‌آمیز پیرامون پدر آسمانی او مربوط می‌شد. در کلیه این موارد او هرگز در تصحیح اعتقادات اشتباه درنگ نکرد. در زندگی پس-تعمید عیسی در یورنشیا فقط یک انگیزه وجود داشت، و آن یک آشکارسازی بهتر و حقیقی‌تر از پدر بهشتی او بود؛ او پیش‌تاز راه نوین و بهتر به سوی خدا بود، راه ایمان و عشق. اندرز او به حواریون همیشه این بود: "بروید به دنبال گناهکاران بگردید؛ شکسته دلان را پیدا کنید و مضطربان را تسلی دهید."

عیسی یک درک کامل از شرایط داشت؛ او از نیروی نامحدودی برخوردار بود که می‌توانست در پیشبرد مأموریتش به کار گرفته شود، اما او از وسیله‌ها و شخصیت‌هایی که بیشتر مردم ناکافی تلقی می‌کردند و به آنها به صورت غیرمهم می‌نگریستند کاملاً خشنود بود. او درگیر مأموریتی بود که از امکانات شگرف عظیمی برخوردار بود، اما او اصرار داشت که به آرام‌ترین و عادی‌ترین شکل به کار پدرش ادامه دهد؛ او از نمایش هر گونه قدرت اکیداً اجتناب می‌کرد. و اکنون او در نظر داشت که حداقل برای چندین ماه با دوازده حواری خویش در حول و حوش دریای جلیل بی‌سر و صدا کار کند.

7- یک ناامیدی دیگر

عیسی برای یک کارزار بی‌سر و صدای بشارتی پنج ماهه کار شخصی برنامه‌ریزی کرده بود. او به حواریون نگفت که این کار چه مدت طول خواهد کشید؛ آنها هفته به هفته کار می‌کردند. و در اوایل این نخستین روز هفته، درست وقتی که او قصد داشت این را به دوازده حواری خویش اعلام کند، شمعون پطرس، یعقوب زبیدی، و یهودای اسخریوطی آمدند تا با او یک گفتگوی خصوصی داشته باشند. پطرس بعد از این که عیسی را به کناری کشید، جسورانه گفت: "استاد، ما با درخواست یارانمان می‌آیم تا بپرسیم آیا وقت آن نرسیده است که به پادشاهی وارد شویم. و آیا در کفرناحوم

Jesus, at this period of his earth life, did not actually require this day of rest, he conformed to this plan because he knew it was best for his human associates. Jesus was the teacher — the Master; his associates were his pupils — disciples.

1386:3 (1543:1) Jesus endeavored to make clear to his apostles the difference between his teachings and his *life among them* and the teachings which might subsequently spring up *about* him. Said Jesus: "My kingdom and the gospel related thereto shall be the burden of your message. Be not sidetracked into preaching about me and about my teachings. Proclaim the gospel of the kingdom and portray my revelation of the Father in heaven but do not be misled into the bypaths of creating legends and building up a cult having to do with beliefs and teachings about my beliefs and teachings." But again they did not understand why he thus spoke, and no man dared to ask why he so taught them.

1386:4 (1543:2) In these early teachings Jesus sought to avoid controversies with his apostles as far as possible excepting those involving wrong concepts of his Father in heaven. In all such matters he never hesitated to correct erroneous beliefs. There was just one motive in Jesus' postbaptismal life on Urantia, and that was a better and truer revelation of his Paradise Father; he was the pioneer of the new and better way to God, the way of faith and love. Ever his exhortation to the apostles was: "Go seek for the sinners; find the downhearted and comfort the anxious."

1386:5 (1543:3) Jesus had a perfect grasp of the situation; he possessed unlimited power, which might have been utilized in the furtherance of his mission, but he was wholly content with means and personalities which most people would have regarded as inadequate and would have looked upon as insignificant. He was engaged in a mission of enormous dramatic possibilities, but he insisted on going about his Father's business in the most quiet and undramatic manner; he studiously avoided all display of power. And he now planned to work quietly, at least for several months, with his twelve apostles around about the Sea of Galilee.

7. ANOTHER DISAPPOINTMENT

1387:1 (1543:4) Jesus had planned for a quiet missionary campaign of five months' personal work. He did not tell the apostles how long this was to last; they worked from week to week. And early on this first day of the week, just as he was about to announce this to his twelve apostles, Simon Peter, James Zebedee, and Judas Iscariot came to have private converse with him. Taking Jesus aside, Peter made bold to say: "Master, we come at the behest of our associates to inquire whether the time is not now ripe to enter into the kingdom. And will you proclaim the kingdom at Capernaum, or are we to move on to

پادشاهی را اعلام خواهی کرد، یا این که باید به اورشلیم برویم؟ و کی هر یک از ما از رتبه‌هایی که در برقراری پادشاهی با تو اشغال خواهیم کرد آگاهی خواهیم یافت؟“ و پطرس قصد داشت که سوالات بیشتری بپرسد، اما عیسی دستش را به نشانه هشدار بلند کرد و او را متوقف ساخت. و عیسی به حواریون دیگر که در فاصله نزدیک ایستاده بودند اشاره کرد که به آنها بپیوندند و گفت: “فرزندان کوچک من، تا کی باید با شما مدارا کنم! آیا برای شما روشن نساخته‌ام که پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست؟ بارها به شما گفته‌ام که من نیامده‌ام بر تخت سلطنت داوود بنشینم، و اکنون چگونه است که می‌رسید هر یک از شما در پادشاهی پدر چه مکانی را اشغال خواهید کرد؟ آیا نمی‌توانید درک کنید که شما را به عنوان سفیران یک پادشاهی معنوی فرا خوانده‌ام؟ آیا نمی‌فهمید که به زودی، بسیار زود، باید مرا در دنیا و در اعلام پادشاهی نمایندگی کنید، حتی بدان گونه که من اکنون پدرم را که در آسمان است نمایندگی می‌کنم؟ آیا می‌تواند چنین باشد که من شما را به عنوان پیام‌آوران پادشاهی برگزیده‌ام و آموزش داده‌ام، و باز شما سرشت و اهمیت این پادشاهی آینده را که در قلب انسانها از برتری الهی برخوردار است درک نمی‌کنید؟ دوستان من، یک بار به من گوش کنید. این ایده را از اذهان خود دور کنید که پادشاهی من یک حکومت قدرت یا یک سلطنت جلال است. در واقع، به زودی تمام قدرتها در آسمان و در زمین به دستان من داده خواهند شد، اما خواست پدر این نیست که ما در این عصر از این عطیه الهی برای جلال دادن خودمان استفاده کنیم. در عصری دیگر به راستی شما در قدرت و جلال با من خواهید نشست، اما اکنون برای ما لازم است که به خواست پدر تسلیم شویم و با اطاعت فروتنانه پیش برویم و خواست او را در زمین اجرا کنیم.”

یک بار دیگر دستیاران او شوکه و متحیر شدند. عیسی آنها را دو به دو به کناری فرستاد تا دعا کنند و از آنها خواست که در هنگام ظهر نزد او بازگردند. در این پیش از ظهر حیاتی هر یک از آنها به دنبال یافتن خدا بود، و هر یک تلاش کرد که به دیگری روحیه دهد و او را قوت بخشد، و به همان گونه که عیسی از آنان خواسته بود آنها نزد او بازگشتند.

عیسی اکنون آمدن یحیی، تعمید در رود اردن، جشن ازدواج در قانا، انتخاب اخیر شش تن، و جدا شدن برادران خودش در جسم از آنها را برای آنان بازگو نمود، و به آنها هشدار داد که دشمن پادشاهی نیز به دنبال این است که آنها را دور سازد. بعد از این گفتگوی کوتاه ولی مهم، همه حواریون از جا برخاستند تا تحت رهبری پطرس وفاداری ابدی خود را به استادشان اعلام کنند و متعهد شوند که به پادشاهی وفاداری بی‌چون و چرا داشته باشند، و بدان گونه که توماس بیان کرد: “به این پادشاهی آینده، صرف نظر از این که چیست و حتی اگر به طور کامل آن را نمی‌فهمم.” همه آنها به راستی به عیسی ایمان داشتند، هر چند که آموزش او را به طور کامل نمی‌فهمیدند.

عیسی اکنون از آنها پرسید بین خود چقدر پول دارند؛ او همچنین سؤال کرد که برای خانواده‌هایشان چه تدارکی دیده‌اند. هنگامی که مشخص شد آنها برای تأمین مخارجشان برای دو هفته به سختی از پول کافی برخوردارند، او گفت: “خواست پدر من این نیست که ما کارمان را بدین گونه آغاز کنیم. ما دو هفته اینجا در کنار دریا خواهیم ماند و ماهیگیری خواهیم کرد یا هر چه را

Jerusalem? And when shall we learn, each of us, the positions we are to occupy with you in the establishment of the kingdom — ” and Peter would have gone on asking further questions, but Jesus raised an admonitory hand and stopped him. And beckoning the other apostles standing near by to join them, Jesus said: “My little children, how long shall I bear with you! Have I not made it plain to you that my kingdom is not of this world? I have told you many times that I have not come to sit on David's throne, and now how is it that you are inquiring which place each of you will occupy in the Father's kingdom? Can you not perceive that I have called you as ambassadors of a spiritual kingdom? Do you not understand that soon, very soon, you are to represent me in the world and in the proclamation of the kingdom, even as I now represent my Father who is in heaven? Can it be that I have chosen you and instructed you as messengers of the kingdom, and yet you do not comprehend the nature and significance of this coming kingdom of divine pre-eminence in the hearts of men? My friends, hear me once more. Banish from your minds this idea that my kingdom is a rule of power or a reign of glory. Indeed, all power in heaven and on earth will presently be given into my hands, but it is not the Father's will that we use this divine endowment to glorify ourselves during this age. In another age you shall indeed sit with me in power and glory, but it behooves us now to submit to the will of the Father and to go forth in humble obedience to execute his bidding on earth.”

138:7.2 (1544.1) Once more were his associates shocked, stunned. Jesus sent them away two and two to pray, asking them to return to him at noontime. On this crucial forenoon they each sought to find God, and each endeavored to cheer and strengthen the other, and they returned to Jesus as he had bidden them.

138:7.3 (1544.2) Jesus now recounted for them the coming of John, the baptism in the Jordan, the marriage feast at Cana, the recent choosing of the six, and the withdrawal from them of his own brothers in the flesh, and warned them that the enemy of the kingdom would seek also to draw them away. After this short but earnest talk the apostles all arose, under Peter's leadership, to declare their undying devotion to their Master and to pledge their unswerving loyalty to the kingdom, as Thomas expressed it, “To this coming kingdom, no matter what it is and even if I do not fully understand it.” They all truly *believed in Jesus*, even though they did not fully comprehend his teaching.

138:7.4 (1544.3) Jesus now asked them how much money they had among them; he also inquired as to what provision had been made for their families. When it developed that they had hardly sufficient funds to maintain themselves for two weeks, he said: “It is not the will of my Father that we begin our work in this way. We will remain here by the sea two weeks

که دستاتمان برای انجام دادن ببایند انجام خواهیم داد؛ و در این اثنا، تحت هدایت آندریاس، نخستین حواری برگزیده، طوری خود را سازماندهی خواهید کرد که برای کار آینده خود هر چیز مورد نیاز را فراهم کنید، هم برای کار خدماتی شخصی کنونی و نیز هنگامی که بعداً شما را به انجام موعظه انجیل و آموزش ایمانداران منصوب می‌کنم. “ همه آنها به واسطه این سخنان به اندازه زیاد مسرور شدند؛ این نخستین تفهیم روشن و صریح آنها بود که عیسی برنامه‌ریزی نمود تا بعدها به تلاشهای فعالتر و باشکوتر علنی وارد شود.

حواریون باقیمانده روز را صرف کامل ساختن سازماندهی خویش و تکمیل ساختن ترتیبات برای قایقها و تورها برای پرداختن به کار ماهیگیری در روز بعد نمودند، زیرا آنها همگی تصمیم گرفته بودند خود را وقف ماهیگیری کنند؛ اکثر آنها ماهیگیر بودند، حتی عیسی یک قایقران و ماهیگیر باتجربه بود. بسیاری از قایقهایی که آنها طی چند سال بعد استفاده کردند توسط دستن خود عیسی ساخته شده بودند. و آنها قایقهای خوب و قابل اطمینانی بودند.

عیسی به آنها فرمان داد که برای دو هفته خود را وقف ماهیگیری کنند، و اضافه کرد: “و سپس شما می‌روید که صیاد انسانها شوید.” آنها در سه گروه ماهیگیری کردند، و عیسی هر شب با یک گروه متفاوت بیرون می‌رفت. و آنها همگی از همنشینی با عیسی بسیار لذت می‌بردند! او یک ماهیگیر خوب، یک صاحب بشاش، و یک دوست الهامبخش بود؛ هر چه بیشتر آنها با او کار می‌کردند، بیشتر او را دوست می‌داشتند. یک روز متی گفت: “هر چه بیشتر برخی آنها را درک می‌کنی، کمتر آنها را تحسین می‌کنی، اما در رابطه با این مرد، حتی هر چه کمتر او را می‌فهمم، بیشتر او را دوست می‌دارم.”

این طرح ماهیگیری برای دو هفته و بیرون رفتن برای انجام کار شخصی از جانب پادشاهی برای دو هفته، برای بیش از پنج ماه دنبال شد، حتی تا پایان این سال 26 بعد از میلاد مسیح، تا بعد از توقف آن انیت و آزارهای ویژه که بر ضد شاگردان یحیی، به دنبال زندانی شدن او انجام یافته بود.

8- نخستین کار دوازده تن

بعد از جمع‌آوری وجوه به دست آمده از دو هفته ماهیگیری، یهودای اسخریوطی، همان کسی که برای عمل کردن به عنوان صندوقدار دوازده تن انتخاب شده بود، وجوه حواریون را به شش سهم مساوی تقسیم نمود. پول برای مراقبت از خانواده‌های وابسته از پیش فراهم شده بود. و سپس نزدیک به اواسط اوت، در سال 26 بعد از میلاد مسیح، آنها دو به دو عازم مناطق کار که توسط آندریاس تعیین شده بود شدند. عیسی دو هفته اول را با آندریاس و پطرس بیرون رفت، دو هفته دوم را با یعقوب و یوحنا، و به همین ترتیب با دوتاهای دیگر به ترتیب انتخابشان. پیش از آن که او آنها را برای آغاز خدمت عمومی‌شان فرا بخواند بدین ترتیب توانست با هر دو نفرشان حداقل یک بار بیرون برود.

عیسی به آنها آموزش داد که بخشش گاهان از

and fish or do whatever our hands find to do; and in the meantime, under the guidance of Andrew, the first chosen apostle, you shall so organize yourselves as to provide for everything needful in your future work, both for the present personal ministry and also when I shall subsequently ordain you to preach the gospel and instruct believers.” They were all greatly cheered by these words; this was their first clear-cut and positive intimation that Jesus designed later on to enter upon more aggressive and pretentious public efforts.

^{138:7.5 (1544.4)} The apostles spent the remainder of the day perfecting their organization and completing arrangements for boats and nets for embarking on the morrow's fishing as they had all decided to devote themselves to fishing; most of them had been fishermen, even Jesus was an experienced boatman and fisherman. Many of the boats which they used the next few years had been built by Jesus' own hands. And they were good and trustworthy boats.

^{138:7.6 (1544.5)} Jesus enjoined them to devote themselves to fishing for two weeks, adding, “And then will you go forth to become fishers of men.” They fished in three groups, Jesus going out with a different group each night. And they all so much enjoyed Jesus! He was a good fisherman, a cheerful companion, and an inspiring friend; the more they worked with him, the more they loved him. Said Matthew one day: “The more you understand some people, the less you admire them, but of this man, even the less I comprehend him, the more I love him.”

^{138:7.7 (1545.1)} This plan of fishing two weeks and going out to do personal work in behalf of the kingdom for two weeks was followed for more than five months, even to the end of this year of A.D. 26, until after the cessation of those special persecutions which had been directed against John's disciples subsequent to his imprisonment.

8. FIRST WORK OF THE TWELVE

^{138:8.1 (1545.2)} After disposing of the fish catches of two weeks, Judas Iscariot, the one chosen to act as treasurer of the twelve, divided the apostolic funds into six equal portions, funds for the care of dependent families having been already provided. And then near the middle of August, in the year A.D. 26, they went forth two and two to the fields of work assigned by Andrew. The first two weeks Jesus went out with Andrew and Peter, the second two weeks with James and John, and so on with the other couples in the order of their choosing. In this way he was able to go out at least once with each couple before he called them together for the beginning of their public ministry.

^{138:8.2 (1545.3)} Jesus taught them to preach the

طریق ایمان به خداوند را بدون کفارہ یا قربانی موعظه کنند، و این که پدر آسمانی همه فرزندان را با مهر یکسان جاودان دوست دارد. او به حواریونش فرمان داد که از بحث پیرامون این موارد اجتناب کنند:

1- کار و زندانی شدن یحیی تعمید دهنده.

2- صدا در تعمید. عیسی گفت: "فقط آنهایی که صدا را شنیدند می‌توانند به آن اشاره کنند. فقط درباره آنچه که از من شنیدید صحبت کنید؛ درباره شایعات صحبت نکنید."

3- تبدیل کردن آب به شراب در قانا. عیسی به طور جدی این را از آنها خواست. او گفت: "به هیچکس درباره آب و شراب نگوئید."

آنها در طول این پنج یا شش ماه که طی آن هر دو هفته در میان به عنوان ماهیگیر کار می‌کردند لحظات شگفت‌آوری داشتند. آنها از این طریق برای تأمین خودشان در صحنه برای هر دو هفته بعد کار بشارتی برای پادشاهی پول کافی به دست می‌آوردند.

مردم عادی از آموزش و کار خدماتی عیسی و حواریونش در شگفتی بودند. آموزگاران شرعیات یهود مسن‌ها به یهودیان آموزش داده بودند که ناآموخته‌ها نمی‌توانند پارسا یا درستکار باشند. اما حواریون عیسی هم پارسا و هم درستکار بودند؛ با این وجود آنها از بخش زیادی از دانش آموزگاران شرعیات یهود و خرد دنیا با شادی بی‌اطلاع بودند.

عیسی تفاوت میان توبه از طریق کارهای نیک را بدان گونه که توسط یهودیان آموزش داده می‌شد و تغییر عقیده از طریق ایمان — تولد نو — را که او به عنوان بهای پذیرش به پادشاهی لازم می‌دانست برای حواریونش روشن ساخت. او به حواریونش آموزش می‌داد که ایمان تنها شرط ورود به پادشاهی پدر است. یحیی "توبه را برای گریز از خشمی که خواهد آمد" به آنها آموزش داده بود. عیسی اینطور آموزش می‌داد که "ایمان، در گشوده برای ورود به مهر کنونی، کامل، و جاودان خداوند است." عیسی مثل یک پیامبر صحبت نمی‌کرد، یعنی همانند کسی که برای اعلام نمودن کلام خداوند می‌آید. گویی او مثل کسی که دارای مرجعیت است درباره خودش صحبت می‌کرد. عیسی به دنبال این بود که اذهان آنها را از جستجو برای معجزه، به یافتن یک تجربه واقعی و شخصی در رضایت و اطمینان از سکنی گزیدن روح مهرآمیز و لطف و برکت نجات دهنده خداوند تغییر مسیر دهد.

حواریون در همان اوان پی بردند که استاد برای هر موجود بشری که ملاقات می‌کرد یک احترام عمیق و ملاحظه دلسوزانه داشت، و آنها به اندازه زیاد تحت تأثیر این توجه یکسان و تغییرناپذیر که او به گونه‌ای بسیار یکنواخت به همه نوع مردان، زنان، و کودکان نشان می‌داد قرار گرفتند. او در وسط یک بحث عمیق درنگ می‌کرد تا بیرون برود و در جاده به یک زن در حال گذر که بدن و روانش گرانیبار بود شادباش بگوید. او یک گفتگوی جدی با حواریونش را قطع می‌کرد تا با یک کودک مزاحم دوستی برقرار کند. هیچگاه به نظر نمی‌رسید چیزی همچون خود انسان که بر حسب تصادف در حضور بلافصل عیسی بود برای او چنان از اهمیت برخوردار باشد. او استاد و آموزگار بود، اما او بیشتر بود — او همچنین یک دوست و همسایه، و یک رفیق

forgiveness of sin through *faith in God* without penance or sacrifice, and that the Father in heaven loves all his children with the same eternal love. He enjoined his apostles to refrain from discussing:

13883 (15454) 1. The work and imprisonment of John the Baptist.

13884 (15455) 2. The voice at the baptism. Said Jesus: "Only those who heard the voice may refer to it. Speak only that which you have heard from me; speak not hearsay."

13885 (15456) 3. The turning of the water into wine at Cana. Jesus seriously charged them, saying, "Tell no man about the water and the wine."

13886 (15457) They had wonderful times throughout these five or six months during which they worked as fishermen every alternate two weeks, thereby earning enough money to support themselves in the field for each succeeding two weeks of missionary work for the kingdom.

13887 (15458) The common people marveled at the teaching and ministry of Jesus and his apostles. The rabbis had long taught the Jews that the ignorant could not be pious or righteous. But Jesus' apostles were both pious and righteous; yet they were cheerfully ignorant of much of the learning of the rabbis and the wisdom of the world.

13888 (15459) Jesus made plain to his apostles the difference between the repentance of so-called good works as taught by the Jews and the change of mind by faith — the new birth — which he required as the price of admission to the kingdom. He taught his apostles that *faith* was the only requisite to entering the Father's kingdom. John had taught them "repentance — to flee from the wrath to come." Jesus taught, "Faith is the open door for entering into the present, perfect, and eternal love of God." Jesus did not speak like a prophet, one who comes to declare the word of God. He seemed to speak of himself as one having authority. Jesus sought to divert their minds from miracle seeking to the finding of a real and personal experience in the satisfaction and assurance of the indwelling of God's spirit of love and saving grace.

13889 (15460) The disciples early learned that the Master had a profound respect and sympathetic regard for every human being he met, and they were tremendously impressed by this uniform and unvarying consideration which he so consistently gave to all sorts of men, women, and children. He would pause in the midst of a profound discourse that he might go out in the road to speak good cheer to a passing woman laden with her burden of body and soul. He would interrupt a serious conference with his apostles to fraternize with an intruding child. Nothing ever seemed so important to Jesus as the *individual human* who chanced to be in his immediate presence. He was master and

بالدراک بود.

اگر چه تدریس عمومی عیسی عمدتاً شامل تمثیلهای و گفتارهای کوتاه بود، او به گونه‌ای تغییرناپذیر از طریق پرسش و پاسخ به حواریون خود درس می‌داد. او در طول گفتارهای بعدی عمومی خود همیشه درنگ می‌کرد تا به پرسشهای صادقانه پاسخ دهد.

حواریون در ابتدا به واسطه رفتار عیسی با زنان شوکه می‌شدند، اما در همان اوان به آن عادت کردند؛ او این را برای آنان کاملاً روشن ساخت که در پادشاهی باید زنان با مردان حقوق برابر داشته باشند.

9- پنج ماه آزمایش

این دوره نسبتاً یکنواخت یکی در میان ماهیگیری و کار شخصی، نشان داد که یک تجربه طاقت‌فرسا برای دوازده حواری بود، اما آنها در این آزمایش پایداری نشان دادند. آنها با تمام غر زدن‌ها، تردیدها، و نارضایتی‌های گذریشان به پیمان جانفشانی و وفاداریشان به استاد ثابت قدم باقی ماندند. رابطه شخصی آنها با عیسی در طول این ماههای آزمایش چنان او را برای آنها عزیز داشت که آنها همگی (به جز یهودای اسخریوطی) حتی در ساعتهای تاریک از مون و مصلوب شدن به او وفادار و صادق باقی ماندند. در واقع مردان راستین به سادگی نمی‌توانستند یک آموزگار مورد تقدیس و احترام همچون عیسی را که با آنان بسیار نزدیک زندگی کرده بود و برای آنها چنان جانفشانی کرده بود ترک کنند. در طول ساعات تاریک مرگ استاد، در قلبهای این حواریون، به واسطه حرمت به فقط یک احساس خارق‌العاده بشری — احساس متعالی دوستی و وفاداری — آیا همه گونه استدلال، داور، و منطق به کنار گذاشته شد. این پنج ماه کار با عیسی موجب شد که هر یک از این حواریون او را به عنوان بهترین دوستی که در تمام دنیا دارند تلقی کنند. و این احساس بشری بود، نه آموزشهای عالی او یا کارکردهای شگفت‌آورش، که تا بعد از رستاخیز و از سرگیری اعلام بشارت پادشاهی، آنها را متحد نگاه داشت.

نه فقط این ماههای کار بی‌سر و صدا یک آزمون بزرگ برای حواریون بود، آزمونی که از آن جان به در برند، بلکه این دوره فقدان فعالیت همگانی یک آزمون بزرگ برای خانواده عیسی بود. تا هنگامی که عیسی آماده شد کار عمومی را آغاز کند، تمام خانواده‌اش (به جز روت) عملاً او را ترک کرده بود. فقط طی چند فرصت اندک آنها تلاش کردند با او متعاقباً تماس برقرار کنند، و آن هم به این دلیل که او را متقاعد سازند با آنها به خانه بازگردند، زیرا آنها نزدیک بود باور کنند که او عقلش را از دست داده است. آنها به سادگی نمی‌توانستند فلسفه او را درک کنند یا آموزش او را بفهمند؛ این برای آنهایی که از جسم و خون خودش بودند تماماً زیاده از حد بود.

حواریون به کار شخصی خود در کفرناحوم، بیت‌صیدا — جولیس، خورزین، چراسا، هیپوس، مجدل، قانا، بیت‌لحم در جلیل، جتاپاتا، رامه، صرقت، گیسکالا، جیرا، و آبیلا ادامه دادند. علاوه بر این شهرکها آنها در بسیاری دهکده‌ها و نیز در حومه شهرها دست به تلاش

teacher, but he was more — he was also a friend and neighbor, an understanding comrade.

^{138.8.10 (1546.1)} Though Jesus' public teaching mainly consisted in parables and short discourses, he invariably taught his apostles by questions and answers. He would always pause to answer sincere questions during his later public discourses.

^{138.8.11 (1546.2)} The apostles were at first shocked by, but early became accustomed to, Jesus' treatment of women; he made it very clear to them that women were to be accorded equal rights with men in the kingdom.

9. FIVE MONTHS OF TESTING

^{138.9.1 (1546.3)} This somewhat monotonous period of alternate fishing and personal work proved to be a grueling experience for the twelve apostles, but they endured the test. With all of their grumblings, doubts, and transient dissatisfactions they remained true to their vows of devotion and loyalty to the Master. It was their personal association with Jesus during these months of testing that so endeared him to them that they all (save Judas Iscariot) remained loyal and true to him even in the dark hours of the trial and crucifixion. Real men simply could not actually desert a revered teacher who had lived so close to them and had been so devoted to them as had Jesus. Through the dark hours of the Master's death, in the hearts of these apostles all reason, judgment, and logic were set aside in deference to just one extraordinary human emotion — the supreme sentiment of friendship-loyalty. These five months of work with Jesus led these apostles, each one of them, to regard him as the best *friend* he had in all the world. And it was this human sentiment, and not his superb teachings or marvelous doings, that held them together until after the resurrection and the renewal of the proclamation of the gospel of the kingdom.

^{138.9.2 (1546.4)} Not only were these months of quiet work a great test to the apostles, a test which they survived, but this season of public inactivity was a great trial to Jesus' family. By the time Jesus was prepared to launch forth on his public work, his entire family (except Ruth) had practically deserted him. On only a few occasions did they attempt to make subsequent contact with him, and then it was to persuade him to return home with them, for they came near to believing that he was beside himself. They simply could not fathom his philosophy nor grasp his teaching; it was all too much for those of his own flesh and blood.

^{138.9.3 (1546.5)} The apostles carried on their personal work in Capernaum, Bethsaida-Julias, Chorazin, Gerasa, Hippos, Magdala, Cana, Bethlehem of Galilee, Jotapata, Ramah, Safed, Gischala, Gadara, and Abila. Besides these towns they labored in

زدند. تا پایان این دوره این دوازده تن طرحهای نسبتاً رضایتبخشی را برای مراقبت از خانواده‌های مربوطه خود به انجام رساندند. بیشتر حواریون مزدوج بودند، برخی از آنها چندین فرزند داشتند، اما آنها چنان ترتیباتی را برای تأمین افراد خانه خود داده بودند که با کمک اندکی از وجوه گروه حواریون می‌توانستند بدون نگرانی دربارهٔ بهروزی مالی خانواده‌های خویش تمام انرژیهای خود را وقف کار استاد کنند.

many villages as well as in the countryside. By the end of this period the twelve had worked out fairly satisfactory plans for the care of their respective families. Most of the apostles were married, some had several children, but they had made such arrangements for the support of their home folks that, with some little assistance from the apostolic funds, they could devote their entire energies to the Master's work without having to worry about the financial welfare of their families.

10- سازماندهی دوازده تن

حواریون در همان اوان خود را به شیوهٔ زیر سازماندهی کردند:

1- آندریاس، نخستین حواری انتخاب شده، به عنوان رئیس و سرپرست عمومی دوازده تن تعیین شد.

2- پطرس، یعقوب، و یوحنا به عنوان همراهان شخصی عیسی منصوب شدند. آنها موظف بودند روز و شب او را همراهی کنند، نیازهای فیزیکی و متفرقهٔ او را برآورده سازند، و در آن شبهای بیداری شبانه برای دعا و همدی اسرارآمیز با پدر آسمانی همراه او باشند.

3- فیلیپ مهماندار گروه شد. وظیفهٔ او این بود که خوراک فراهم کند، و اطمینان حاصل کند که دیدارگران، و حتی توده‌های شنونده در لحظات مختلف چیزی برای خوردن داشته باشند.

4- نثنائیل به نیازهای خانواده‌های دوازده تن رسیدگی می‌کرد. او گزارشات مرتبی در رابطه با الزامات خانوادهٔ حواریون دریافت می‌کرد. او از یهودا که خزانه‌دار بود می‌خواست هر هفته برای آنهايي که نیاز داشتند پول بفرستد.

5- متی مسئول مالی گروه حواریون بود. وظیفهٔ او این بود که ببیند بودجه متعادل است و خزانه از نو پر شده است. اگر پولها برای تأمین هزینهٔ مشترک فراهم نمی‌شد، اگر کمکهای مکفی مالی برای تأمین مخارج گروه دریافت نمی‌شد، متی اختیار داشت که به این دوازده تن فرمان دهد برای مدتی به تورهای صید خود بازگردند. اما بعد از این که آنها کار همگانی خویش را آغاز کردند، این کار هرگز ضرورت نداشت؛ او برای تأمین مالی فعالیتهای آنها همیشه پول کافی در دستن خزانه‌دار داشت.

6- توماس مدیر برنامهٔ سفر بود. این مسئولیت به او محول شده بود که محل اقامت آنها را تهیه کند و به طور کلی مکانهایی را برای آموزش و موعظه انتخاب کند، و از این طریق یک برنامهٔ سفر آرام و سریع را تضمین نماید.

7- یعقوب و یهودا، پسران دوقلوی خلفی به مدیریت توده‌ها گمارده شده بودند. کار آنها این بود که یک تعداد کافی از راهنمایان دستیار را تعیین کنند تا آنها را قادر سازد در طول موعظه در میان جمعیت نظم را حفظ کنند.

10. ORGANIZATION OF THE TWELVE

^{138:10.1 (1547.1)} The apostles early organized themselves in the following manner:

^{138:10.2 (1547.2)} 1. Andrew, the first chosen apostle, was designated chairman and director general of the twelve.

^{138:10.3 (1547.3)} 2. Peter, James, and John were appointed personal companions of Jesus. They were to attend him day and night, to minister to his physical and sundry needs, and to accompany him on those night vigils of prayer and mysterious communion with the Father in heaven.

^{138:10.4 (1547.4)} 3. Philip was made steward of the group. It was his duty to provide food and to see that visitors, and even the multitude of listeners at times, had something to eat.

^{138:10.5 (1547.5)} 4. Nathaniel watched over the needs of the families of the twelve. He received regular reports as to the requirements of each apostle's family and, making requisition on Judas, the treasurer, would send funds each week to those in need.

^{138:10.6 (1547.6)} 5. Matthew was the fiscal agent of the apostolic corps. It was his duty to see that the budget was balanced, the treasury replenished. If the funds for mutual support were not forthcoming, if donations sufficient to maintain the party were not received, Matthew was empowered to order the twelve back to their nets for a season. But this was never necessary after they began their public work; he always had sufficient funds in the treasurer's hands to finance their activities.

^{138:10.7 (1547.7)} 6. Thomas was manager of the itinerary. It devolved upon him to arrange lodgings and in a general way select places for teaching and preaching, thereby insuring a smooth and expeditious travel schedule.

^{138:10.8 (1547.8)} 7. James and Judas the twin sons of Alpheus were assigned to the management of the multitudes. It was their task to deputize a sufficient number of assistant ushers to enable them to maintain order among the crowds during the preaching.

8- مسئولیت تفریح و سرگرمی به شمعون غیور محول شد. او برنامه‌های چهارشنبه را مدیریت می‌کرد و همچنین به دنبال این بود که هر روزه برای چند ساعت استراحت و سرگرمی تدارک ببیند.

9- یهودای اسخریوطی به عنوان خزانه‌دار منصوب شد. او کیف را حمل می‌کرد. او تمام هزینه‌ها را می‌پرداخت و مسئول حساب و کتاب بود. او هفته به هفته برای متی بودجه تخمین می‌زد و نیز به اندریاس گزارش هفتگی می‌داد. یهودا با اجازه اندریاس پول مخارج را پرداخت می‌کرد.

این دوازده تن از هنگام سازماندهی اولیه خویش تا زمان تجدید سازمان که به دلیل ترک یهودای خیانتکار ضرورت یافته بود بدین طریق عمل کردند. استاد و حواریون مرید او تا یکشنبه، 12 ژانویه سال 27 بعد از میلاد مسیح به همین شیوه ساده ادامه دادند، تا این که در این هنگام او آنان را فرا خواند و رسماً آنها را به عنوان سفیران پادشاهی و موعظه‌گران خبر شمعف‌انگیز آن منصوب نمود. و به زودی بعد از آن، آنها آماده شدند تا در نخستین تور موعظه عمومی خویش به اورشلیم و یهودا عزیمت کنند.

138:10.9 (1547.9) 8. Simon Zelotes was given charge of recreation and play. He managed the Wednesday programs and also sought to provide for a few hours of relaxation and diversion each day.

138:10.10 (1547.10) 9. Judas Iscariot was appointed treasurer. He carried the bag. He paid all expenses and kept the books. He made budget estimates for Matthew from week to week and also made weekly reports to Andrew. Judas paid out funds on Andrew's authorization.

138:10.11 (1547.11) In this way the twelve functioned from their early organization up to the time of the reorganization made necessary by the desertion of Judas, the betrayer. The Master and his disciple-apostles went on in this simple manner until Sunday, January 12, A.D. 27, when he called them together and formally ordained them as ambassadors of the kingdom and preachers of its glad tidings. And soon thereafter they prepared to start for Jerusalem and Judea on their first public preaching tour.

مقاله 139. دوازده حواری

140 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 138

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 139

دوازده حواری

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آندریاس، نخستین انتخاب شده
- 2- شمعون پطرس
- 3- یعقوب زیدی
- 4- یوحنا زیدی
- 5- فیلیپ کنجکاو
- 6- نتنائیل صادق
- 7- متی لای
- 8- توما دیدیموس
- 9 و 10- یعقوب و یهودای حلفی
- 11- شمعون غیور
- 12- یهودای اسخریوطی

PAPER 139

THE TWELVE APOSTLES

SECTIONS

Introduction

1. Andrew, the First Chosen
2. Simon Peter
3. James Zebedee
4. John Zebedee
5. Philip the Curious
6. Honest Nathaniel
7. Matthew Levi
8. Thomas Didymus
- 9 and 10. James and Judas Alpheus
11. Simon the Zealot
12. Judas Iscariot

مقدمه مقاله

این یک گواه گویا برای جذابیت و درستکاری حیات زمینی عیسی است که، گر چه او بارها امیدهای حواریونش را متلاشی ساخت و هر بلندپروازی آنها را برای ستایش شخصی پاره پاره نمود، فقط یک نفر او را ترک کرد.

حواریون درباره پادشاهی آسمان از عیسی آموختند، و عیسی درباره پادشاهی انسانها و سرشت بشری بدان گونه که در یورنشیا و در سایر کرات تکاملی زمان و فضا وجود دارد بسیار از آنها آموخت. این دوازده مرد نمایانگر انواع بسیار متفاوتی از خلق و خوی بشری بودند، و آنها از طریق آموزش شبیه به هم نشده بودند. بسیاری از این ماهیگیران جلیل در نتیجه تغییر کیش اجباری جمعیت غیریهودی جلیل، یکصد سال پیش از آن، تیره های سنگینی از خون غیریهودی را حمل می کردند.

این اشتباه را در رابطه با حواریون مرتکب نشوید که آنها را در مجموع نادان و بی دانش پندارید. همگی آنها، به جز دوقلوهای حلفی، فارغ التحصیلان مدارس

INTRODUCTION

^{139.0.1 (1548.1)} IT IS an eloquent testimony to the charm and righteousness of Jesus' earth life that, although he repeatedly dashed to pieces the hopes of his apostles and tore to shreds their every ambition for personal exaltation, only one deserted him.

^{139.0.2 (1548.2)} The apostles learned from Jesus about the kingdom of heaven, and Jesus learned much from them about the kingdom of men, human nature as it lives on Urantia and on the other evolutionary worlds of time and space. These twelve men represented many different types of human temperament, and they had not been made *alike* by schooling. Many of these Galilean fishermen carried heavy strains of gentile blood as a result of the forcible conversion of the gentile population of Galilee one hundred years previously.

^{139.0.3 (1548.3)} Do not make the mistake of regarding the apostles as being altogether ignorant and unlearned. All of them, except the Alpheus twins, were graduates of the synagogue schools, having

کنیسه‌ها بودند. آنها در متون مقدس عبرانی و در بخش عمدهٔ دانش جاری آن روزگار به طور کامل آموزش یافته بودند. هفت تن از آنها فارغ‌التحصیلان مدارس کنیسه‌های کفرناحوم بودند، و هیچ مدرسهٔ یهودی بهتری در تمام جلیل وجود نداشت.

هنگامی که نگارشات شما به این پیام‌آوران پادشاهی به عنوان "افرادی عامی و آموزش ندیده" اشاره می‌کنند، منظور رساندن این ایده بود که آنها آدمهایی غیرروحانی بودند. آنها در دانش آموزگاران شرعیات یهود درس نیاموخته بودند و در روشهای تفسیر این آموزگاران از متون مقدس آموزش نیافته بودند. آنها فاقد به اصطلاح آموزش بالاتر بودند. در ایام امروز آنها قطعاً آموزش ندیده پنداشته می‌شدند، و در برخی از محافل جامعه حتی بی‌فرهنگ. یک چیز قطعی است: همهٔ آنها تحت برنامهٔ سختگیرانه و کلیشه‌ای آموزشی یکسان قرار نگرفته بودند. از نوجوانی به بعد، آنها از تجارب جداگانهٔ فرا گرفتن نحوهٔ زیستن بهرمنند شده بودند.

1- آندریاس، نخستین انتخاب شده

آندریاس، رئیس گروه حواریون پادشاهی، در کفرناحوم به دنیا آمد. او بزرگترین کودک در یک خانوادهٔ پنج نفره بود که متشکل از خودش، برادرش شمعون، و سه خواهرش بودند. پدرش که اکنون فوت کرده بود، یک شریک زبیدی در کار خشک کردن ماهی در بیت‌صیدا، بندرگاه ماهیگیری کفرناحوم، بود. هنگامی که آندریاس یک حواری شد، ازدواج نکرده بود ولی در منزل برادر متأهلش، شمعون پطرس، زندگی می‌کرد. هر دو آنها ماهیگیر و شریک یعقوب و یوحنا، پسران زبیدی بودند.

در سال 26 بعد از میلاد مسیح، سالی که آندریاس به عنوان یک حواری انتخاب شد، 33 ساله بود، یک سال کامل مسن‌تر از عیسی و مسن‌ترین حواری. او از یک تیرهٔ عالی از نیاکان برآمده بود و توانمندترین فرد از میان دوازده تن بود. به جز در زمینهٔ سخفوری، او تقریباً در هر توانمندی قابل تصور با همیاران خود هم‌تراز بود. عیسی هرگز به آندریاس یک اسم خودمانی، یک نام برادرانه، نداد. اما حتی هم‌بطن که حواریون به زودی شروع کردند عیسی را استاد خطاب کنند، آندریاس را نیز با عبارتی که معادل رئیس بود می‌نامیدند.

آندریاس یک سازمانده خوب ولی یک مدیر بهتر بود. او یکی از افراد دایرهٔ درونی چهار حواری بود، اما انتصاب او توسط عیسی به عنوان سرپرست گروه حواریون، این را برای او ضروری ساخت که ضمن این که سه‌تای دیگر از همدی بسپار نزدیک روحانی با استاد بهرمنند می‌شدند، برای انجام وظیفه نزد برادرانش باقی بماند. آندریاس درست تا آخر سرپرست گروه حواریون باقی ماند.

اگر چه آندریاس هرگز یک موعظه‌گر مؤثر نبود، یک کارکن شخصی کارآمد بود. او میسیونر پیشگام پادشاهی بود، بدین لحاظ که به عنوان نخستین حواری انتخاب شده، فوراً برادرش شمعون را نزد عیسی آورد که متعاقباً یکی از بزرگترین موعظه‌گران پادشاهی گردید. آندریاس حامی اصلی سیاست عیسی در زمینهٔ به کار گرفتن برنامهٔ کار شخصی به عنوان ابزار آموزش دوازده تن به عنوان پیام‌آوران پادشاهی بود.

been thoroughly trained in the Hebrew scriptures and in much of the current knowledge of that day. Seven were graduates of the Capernaum synagogue schools, and there were no better Jewish schools in all Galilee.

139:04 (1548:4) When your records refer to these messengers of the kingdom as being "ignorant and unlearned," it was intended to convey the idea that they were laymen, unlearned in the lore of the rabbis and untrained in the methods of rabbinical interpretation of the Scriptures. They were lacking in so-called higher education. In modern times they would certainly be considered uneducated, and in some circles of society even uncultured. One thing is certain: They had not all been put through the same rigid and stereotyped educational curriculum. From adolescence on they had enjoyed separate experiences of learning how to live.

1. ANDREW, THE FIRST CHOSEN

139:1.1 (1548:5) Andrew, chairman of the apostolic corps of the kingdom, was born in Capernaum. He was the oldest child in a family of five — himself, his brother Simon, and three sisters. His father, now dead, had been a partner of Zebedee in the fish-drying business at Bethsaida, the fishing harbor of Capernaum. When he became an apostle, Andrew was unmarried but made his home with his married brother, Simon Peter. Both were fishermen and partners of James and John the sons of Zebedee.

139:1.2 (1548:6) In A.D. 26, the year he was chosen as an apostle, Andrew was 33, a full year older than Jesus and the oldest of the apostles. He sprang from an excellent line of ancestors and was the ablest man of the twelve. Excepting oratory, he was the peer of his associates in almost every imaginable ability. Jesus never gave Andrew a nickname, a fraternal designation. But even as the apostles soon began to call Jesus Master, so they also designated Andrew by a term the equivalent of Chief.

139:1.3 (1548:1) Andrew was a good organizer but a better administrator. He was one of the inner circle of four apostles, but his appointment by Jesus as the head of the apostolic group made it necessary for him to remain on duty with his brethren while the other three enjoyed very close communion with the Master. To the very end Andrew remained dean of the apostolic corps.

139:1.4 (1548:2) Although Andrew was never an effective preacher, he was an efficient personal worker, being the pioneer missionary of the kingdom in that, as the first chosen apostle, he immediately brought to Jesus his brother, Simon, who subsequently became one of the greatest preachers of the kingdom. Andrew was the chief supporter of Jesus' policy of utilizing the program of personal work as a means of training the twelve as messengers of the

عیسی چه به طور خصوصی به حواریون آموزش می‌داد و چه به توده‌ها، آندریاس معمولاً در جریان آنچه رخ می‌داد قرار داشت؛ او یک مدیر اجرایی با درایت و یک سرپرست کارآمد بود. او در مورد هر امری که در معرض توجه او قرار داده می‌شد فوراً تصمیم می‌گرفت، مگر این که او مسئله را فراتر از حوزه اختیارش قلمداد می‌کرد، که در این صورت آن را مستقیماً نزد عیسی می‌برد.

کاراکتر و خلق و خوی آندریاس و پطرس بسیار از هم متفاوت بود، اما در اعتبار دادن به آنها باید برای همیشه ثبت شود که آنها به گونه‌ای عالی با هم سازگاری داشتند. آندریاس هیچگاه نسبت به توانایی سخنوری پطرس حسود نبود. اغلب مشاهده نمی‌شود که یک مرد مسن‌تر همچون تیپ آندریاس چنین تأثیر عمیقی بر یک برادر جوانتر و با استعداد بگذارد. هیچگاه به نظر نمی‌رسید که آندریاس و پطرس حنی در کمترین حد نسبت به توانایی‌ها یا دستاوردهای یکدیگر حسود باشند. در اواخر عصر روز پنطیکاست، هنگامی که عمدتاً از طریق موعظه پارانرژی و الهام‌برانگیز پطرس، دو هزار روان به پادشاهی افزوده شد، آندریاس به برادرش گفت: "من نتوانستم این کار را انجام دهم، اما خوشحالم که برادری دارم که توانست." و پطرس در پاسخ به او گفت: "و اگر مرا نزد استاد نیاورده بودی و اگر در نگاه داشتن من نزد او مصمم نبودی، برای انجام این کار من اینجا نمی‌بودم." آندریاس و پطرس از این قاعده مستثنی بودند، و اثبات کردند که حتی برادران می‌توانند در صلح و آرامش با هم زندگی کنند و به گونه‌ای مؤثر با هم کار کنند.

بعد از پنطیکاست پطرس معروف شد، اما این هرگز آندریاس مسن‌تر را آزار نداد که طی باقیمانده عمر خویش به عنوان "برادر شمعون پطرس" معرفی شود.

از میان همگی حواریون، آندریاس بهترین داور انسانها بود. حتی هنگامی که هیچیک از دیگران گمان نمی‌بردند که برای خزاندار آنها اشکالی وجود دارد، او می‌دانست که در قلب یهودای اسخریوطی آشفتگی در حال شکل گرفتن است؛ اما او راجع به نگرانیهای خود به هیچیک از آنها چیزی نگفت. خدمت بزرگ آندریاس به پادشاهی در اندرز دادن به پطرس، یعقوب، و یوحنا در رابطه با انتخاب نخستین بشارتگرانی بود که برای اعلام بشارت خداوند اعزام شده بودند. او همچنین درباره سازماندهی امور اداری پادشاهی به این رهبران اولیه مشاوره می‌داد. آندریاس برای کشف منابع پنهان و استعدادهای نهفته جوانان توانایی زیادی داشت.

خیلی زود پس از معراج عیسی به عالم بالا، آندریاس نوشتن یک نگارش شخصی از بسیاری گفته‌ها و کنشهای استاد عزیمت کرده خویش را آغاز نمود. بعد از مرگ آندریاس، رونوشت‌های دیگری از این نگاشته خصوصی انجام گرفتند و در میان آموزگاران آغازین کلیسای مسیحی آزادانه منتشر شدند. این یادداشتهای غیررسمی آندریاس متعاقباً ویرایش شدند، اصلاح شدند، تغییر داده شدند، و بر آنها اضافه شد، تا این که آنها یک روایت نسبتاً متوالی از زندگی استاد در زمین را تشکیل دادند. آخرین نسخه از میان این چند نسخه تغییر داده شده و اصلاح شده، در حدود یکصد سال بعد از این که نسخه اصلی توسط نخستین برگزیده از میان دوازده حواری

kingdom.

^{139:1.5 (1549:3)} Whether Jesus privately taught the apostles or preached to the multitude, Andrew was usually conversant with what was going on; he was an understanding executive and an efficient administrator. He rendered a prompt decision on every matter brought to his notice unless he deemed the problem one beyond the domain of his authority, in which event he would take it straight to Jesus.

^{139:1.6 (1549:4)} Andrew and Peter were very unlike in character and temperament, but it must be recorded everlastingly to their credit that they got along together splendidly. Andrew was never jealous of Peter's oratorical ability. Not often will an older man of Andrew's type be observed exerting such a profound influence over a younger and talented brother. Andrew and Peter never seemed to be in the least jealous of each other's abilities or achievements. Late on the evening of the day of Pentecost, when, largely through the energetic and inspiring preaching of Peter, two thousand souls were added to the kingdom, Andrew said to his brother: "I could not do that, but I am glad I have a brother who could." To which Peter replied: "And but for your bringing me to the Master and by your steadfastness *keeping* me with him, I should not have been here to do this." Andrew and Peter were the exceptions to the rule, proving that even brothers can live together peaceably and work together effectively.

^{139:1.7 (1549:5)} After Pentecost Peter was famous, but it never irritated the older Andrew to spend the rest of his life being introduced as "Simon Peter's brother."

^{139:1.8 (1549:6)} Of all the apostles, Andrew was the best judge of men. He knew that trouble was brewing in the heart of Judas Iscariot even when none of the others suspected that anything was wrong with their treasurer; but he told none of them his fears. Andrew's great service to the kingdom was in advising Peter, James, and John concerning the choice of the first missionaries who were sent out to proclaim the gospel, and also in counseling these early leaders about the organization of the administrative affairs of the kingdom. Andrew had a great gift for discovering the hidden resources and latent talents of young people.

^{139:1.9 (1549:7)} Very soon after Jesus' ascension on high, Andrew began the writing of a personal record of many of the sayings and doings of his departed Master. After Andrew's death other copies of this private record were made and circulated freely among the early teachers of the Christian church. These informal notes of Andrew's were subsequently edited, amended, altered, and added to until they made up a fairly consecutive narrative of the Master's life on earth. The last of these few altered and amended copies was destroyed by fire at Alexandria about one hundred years after the

نوشته شد، در اسکندریه با آتش نابود گردید.

آندریاس مردی با بینش روشن، اندیشه منطقی، و عزمی راسخ بود، و قدرت فوق‌العاده کاراکتر او در بر گیرنده ثبات عالی او بود. نقصان خلق و خوی او کمبود شور و شوق او بود؛ او بارها نتوانست از طریق تحسین مدبرانه یارانش را تشویق کند. و کم حرفی او در تمجید از دستاوردهای ارزشمند دوستانش ناشی از نفرت او از چاپلوسی و ریاکاری بود. آندریاس یکی از آن مردان چند هنره، متین، خود ساخته، موفق، و متواضع بود.

هر یک از حواریون عاشق عیسی بودند، اما این نیز حقیقت دارد که هر یک از دوازده تن به دلیل برخی ویژگیهای شخصیتی که برای هر حواری یک جاذبه ویژه داشت جذب او شده بودند. آندریاس به دلیل صداقت باثبات عیسی و بزرگمنشی بی‌شائبه او وی را تحسین می‌کرد. هنگامی که انسانها به یک باره عیسی را می‌شناختند، از این میل وافر برخوردار می‌شدند که او را با دوستانشان به اشتراک بگذارند؛ آنها به راستی می‌خواستند تمام دنیا او را بشناسد.

هنگامی که اذیت و آزارهای دوران بعد سرانجام حواریون را از اورشلیم پراکنده ساخت، آندریاس به ارمنستان، آسیای صغیر، و مقدونیه سفر کرد، و بعد از این که چندین هزار نفر را به پادشاهی آورد، سرانجام در پاترا در آچایا دستگیر و مصلوب گردید. دو روز کامل طول کشید تا این مرد تنومند روی صلیب جان داد، و در طول این ساعات سوگبار، او به اعلام نمون مژده نجات پادشاهی آسمان به گونه‌ای مؤثر ادامه داد.

2- شمعون پطرس

هنگامی که شمعون به حواریون پیوست، سی ساله بود. او متاهل بود، سه فرزند داشت، و در بیت‌صیدا، نزدیک کفرناحوم زندگی می‌کرد. برادر او، آندریاس، و مادر همسرش با او زندگی می‌کردند. پطرس و آندریاس هر دو ماهیگیران شریک پسران زبیدی بودند.

پیش از آن که آندریاس شمعون را به عنوان دومین حواری به استاد معرفی کند، مدتی بود که او وی را می‌شناخت. هنگامی که عیسی به شمعون نام پطرس را داد، با یک لبخند این کار را انجام داد؛ بنا بود که این یک نوع اسم خودمانی باشد. شمعون برای تمام دوستانش کاملاً به صورت یک فرد غیرعادی و عجول شناخته شده بود. درست است که بعدها عیسی به این نام مستعار با احتیاط اعطا شده یک معنی جدید و مهم وصل نمود.

شمعون پطرس مردی کنشگرا بدون پیش اندیشی و یک خوشبین بود. او طوری بزرگ شده بود که به خود اجازه می‌داد در نشان دادن احساسات شدید آزادانه زیاده‌روی کند؛ او دائماً با مشکل روبرو می‌شد، زیرا به سخن گفتن بدون فکر کردن ادامه می‌داد. این نوع بی‌فکری همچنین برای تمام دوستان و یارانش مشکلات بی‌وقفه ایجاد می‌کرد و موجب شد از سوی استادش چندین بار به طور ملایم مورد سرزنش قرار گیرد. تنها

original was written by the first chosen of the twelve apostles.

^{139:1.10 (1550:1)} Andrew was a man of clear insight, logical thought, and firm decision, whose great strength of character consisted in his superb stability. His temperamental handicap was his lack of enthusiasm; he many times failed to encourage his associates by judicious commendation. And this reticence to praise the worthy accomplishments of his friends grew out of his abhorrence of flattery and insincerity. Andrew was one of those all-round, even-tempered, self-made, and successful men of modest affairs.

^{139:1.11 (1550:2)} Every one of the apostles loved Jesus, but it remains true that each of the twelve was drawn toward him because of some certain trait of personality which made a special appeal to the individual apostle. Andrew admired Jesus because of his consistent sincerity, his unaffected dignity. When men once knew Jesus, they were possessed with the urge to share him with their friends; they really wanted all the world to know him.

^{139:1.12 (1550:3)} When the later persecutions finally scattered the apostles from Jerusalem, Andrew journeyed through Armenia, Asia Minor, and Macedonia and, after bringing many thousands into the kingdom, was finally apprehended and crucified in Patrae in Achaia. It was two full days before this robust man expired on the cross, and throughout these tragic hours he continued effectively to proclaim the glad tidings of the salvation of the kingdom of heaven.

2. SIMON PETER

^{139:2.1 (1550:4)} When Simon joined the apostles, he was thirty years of age. He was married, had three children, and lived at Bethsaida, near Capernaum. His brother, Andrew, and his wife's mother lived with him. Both Peter and Andrew were fisher partners of the sons of Zebedee.

^{139:2.2 (1550:5)} The Master had known Simon for some time before Andrew presented him as the second of the apostles. When Jesus gave Simon the name Peter, he did it with a smile; it was to be a sort of nickname. Simon was well known to all his friends as an erratic and impulsive fellow. True, later on, Jesus did attach a new and significant import to this lightly bestowed nickname.

^{139:2.3 (1550:6)} Simon Peter was a man of impulse, an optimist. He had grown up permitting himself freely to indulge strong feelings; he was constantly getting into difficulties because he persisted in speaking without thinking. This sort of thoughtlessness also made incessant trouble for all of his friends and associates and was the cause of his receiving many mild rebukes from his Master. The only reason

دلیلی که پطرس به واسطه حرفهای بی‌فکرانه خویش دچار مشکلات بیشتری نشد این بود که در همان اوان یاد گرفت پیش از آن که به انجام طرحهای علنی مبادرت ورزد درباره بسیاری از طرحها و نقشه‌های خود با برادرش اندریاس صحبت کند.

پطرس یک سخنران سلیس، شیوا و پرشور بود. او همچنین یک رهبر طبیعی و الهام‌برانگیز انسانها، یک اندیشمند سریع بود، اما یک استدلال‌کننده عمیق نبود. او پرسشهای بسیاری می‌پرسید، بیش از مجموع حواریون، و در حالی که اکثریت این پرسشها خوب و مربوط بودند، بسیاری از آنها بی‌فکرانه و نابخردانه بودند. پطرس یک ذهن ژرف نداشت، اما ذهنش را نسبتاً خوب می‌شناخت. از این رو او مردی با تصمیم سریع و عمل ناگهانی بود. در حالی که دیگران به خاطر دیدن عیسی در ساحل با شگفت‌زدگی گفتگو می‌کردند، پطرس برای دیدن استاد به وسط می‌پرید و تا ساحل شنا می‌کرد.

یک ویژگی که پطرس در عیسی بسیار تحسین می‌کرد ملایمت فوق‌العاده عالی او بود. پطرس هرگز از فکر کردن به بردباری عیسی خسته نمی‌شد. او این درس درباره بخشیدن خطاکار، نه تنها هفت بار بلکه هفتاد مرتبه هفت بار، را هرگز فراموش نکرد. او درباره این تأثیرات کاراکتر بخشنده استاد در طول آن روزهای تاریک و غم‌انگیز بلافاصله بعد از انکار بی‌فکرانه و غیرعمدی عیسی در حیات کاهن اعظم بسیار فکر کرد.

شمعون پطرس با نگرانی در نوسان بود؛ او به طور ناگهانی از یک حالت افراطی به افراط دیگر نوسان می‌کرد. ابتدا او اجازه نداد عیسی پاهایش را بشوید و سپس، با شنیدن پاسخ استاد التماس کرد که تماماً شسته شود. اما در نهایت، عیسی می‌دانست که عیب‌های پطرس سرچشمه در سر او داشتند و نه در قلبش. او یکی از غیرقابل توضیح‌ترین آمیزه‌های شجاعت و بزدلی بود که تاکنون در زمین وجود داشته است. نقطه بزرگ قوت او وفاداری و دوستی بود. پطرس به راستی و حقیقتاً عیسی را دوست داشت. و با این وجود به رغم این قدرت رفیع وفاداری، او چنان بی‌ثبات و متغیر بود که اجازه داد یک دختر خدمتگزار او را تحریک کند که منکر سرور و استادش شود. پطرس می‌توانست در برابر انیت و آزار و هر شکل دیگر از حمله مستقیم ایستادگی کند، اما در برابر استهزا مأیوس می‌شد و عقب می‌نشست. هنگامی که او با یک حمله رو در رو مواجه می‌گشت یک سرباز شجاع بود، اما وقتی که با یک حمله از پشت غافلگیر می‌شد یک بزدل از ترس کز کرده بود.

پطرس نخستین حواری عیسی بود که گام به پیش نهاد و از کار فیلیپ در میان سامریها و پولس در میان غیریهودیان دفاع کرد؛ با این وجود بعدها در انطاکیه هنگامی که با یهودی‌گرایان تمسخرکننده مواجه شد تغییر عقیده داد. او موقتاً از غیریهودیان کناره گرفت، و فقط نکوهش بی‌پروای پولس را بر سر خود فرود آورد.

او نخستین حواری بود که به بشریت و ربانیت توام عیسی با تمام قلب اعتراف کرد، و نخستین حواری — به جز یهودا — بود که او را انکار نمود. پطرس چندان یک رویاپرداز نبود، اما دوست نداشت که از ابرهای شعف و شور و شوق افراط وافر به دنیای ساده و بی‌روح واقعیت فرود آید.

Peter did not get into more trouble because of his thoughtless speaking was that he very early learned to talk over many of his plans and schemes with his brother, Andrew, before he ventured to make public proposals.

^{139:24 (1550.7)} Peter was a fluent speaker, eloquent and dramatic. He was also a natural and inspirational leader of men, a quick thinker but not a deep reasoner. He asked many questions, more than all the apostles put together, and while the majority of these questions were good and relevant, many of them were thoughtless and foolish. Peter did not have a deep mind, but he knew his mind fairly well. He was therefore a man of quick decision and sudden action. While others talked in their astonishment at seeing Jesus on the beach, Peter jumped in and swam ashore to meet the Master.

^{139:25 (1551.1)} The one trait which Peter most admired in Jesus was his supernal tenderness. Peter never grew weary of contemplating Jesus' forbearance. He never forgot the lesson about forgiving the wrongdoer, not only seven times but seventy times and seven. He thought much about these impressions of the Master's forgiving character during those dark and dismal days immediately following his thoughtless and unintended denial of Jesus in the high priest's courtyard.

^{139:26 (1551.2)} Simon Peter was distressingly vacillating; he would suddenly swing from one extreme to the other. First he refused to let Jesus wash his feet and then, on hearing the Master's reply, begged to be washed all over. But, after all, Jesus knew that Peter's faults were of the head and not of the heart. He was one of the most inexplicable combinations of courage and cowardice that ever lived on earth. His great strength of character was loyalty, friendship. Peter really and truly loved Jesus. And yet despite this towering strength of devotion he was so unstable and inconstant that he permitted a servant girl to tease him into denying his Lord and Master. Peter could withstand persecution and any other form of direct assault, but he withered and shrank before ridicule. He was a brave soldier when facing a frontal attack, but he was a fear-cringing coward when surprised with an assault from the rear.

^{139:27 (1551.3)} Peter was the first of Jesus' apostles to come forward to defend the work of Philip among the Samaritans and Paul among the gentiles; yet later on at Antioch he reversed himself when confronted by ridiculing Judaizers, temporarily withdrawing from the gentiles only to bring down upon his head the fearless denunciation of Paul.

^{139:28 (1551.4)} He was the first one of the apostles to make wholehearted confession of Jesus' combined humanity and divinity and the first — save Judas — to deny him. Peter was not so much of a dreamer, but he disliked to descend from the clouds of ecstasy and the enthusiasm of dramatic indulgence

او در دنبال نمودن عیسی، عملاً و ظاهراً، یا حرکت جمعیت را هدایت می‌کرد و یا از آنها عقب می‌افتاد — “با فاصله زیاد دنبال می‌کرد.” اما او موعظه‌گر برجسته دوازده تن بود؛ او به جز پولس بیش از هر یک مرد دیگر برای استقرار پادشاهی کار انجام داد، و در یک نسل پیام‌آوران پادشاهی را به چهار گوشه زمین اعزام کرد.

او بعد از این که چند بار به طور شتابزده استاد را انکار کرد خود را باز یافت، و با هدایت دلسوزانه و فهمیده آندریاس راه بازگشت به سوی تورهای ماهیگیری را از نو راهبری نمود، ضمن این که حواریون در آنجا ماندند تا دریابند بعد از مصلوب شدن عیسی چه رخ خواهد داد. پس از این که او به طور کامل اطمینان یافت که عیسی او را بخشیده است و آگاهی یافت که از نو به جمع یاران استاد پذیرفته شده است، آتش پادشاهی چنان به طور تابناک در درون روانش شعلهور شد که برای هزاران تن که در تاریکی به سر می‌بردند به یک نور بزرگ و نجات دهنده تبدیل شد.

پس از ترک اورشلیم و پیش از این که پولس در میان کلیساهای غیریهودی مسیحی به روح رهبری کننده تبدیل شود، پطرس به طور گسترده سفر کرد و از کلیه کلیساها از بابل تا قرنتس دیدار نمود. او حتی از بسیاری از کلیساهایی که توسط پولس برپا شده بودند دیدار نمود و به آنها خدمت کرد. اگر چه پطرس و پولس در خلق و خو و تحصیلات، و حتی در الهیات بسیار متفاوت بودند، برای برپایی کلیساها در طول سالهای بعدشان به گونه‌ای هماهنگ با هم کار کردند.

در موعظه‌هایی که بخشاً توسط لوقا و در انجیل مرقس ثبت شده، چیزی از سبک و آموزش پطرس نشان داده شده است. شیوه نگارش قدرتمند او در نامه‌اش که به عنوان رساله اول پطرس شناخته شده بهتر نشان داده شده است؛ حداقل پیش از این که بعداً نامه توسط یک شاگرد پولس تغییر داده شود این امر صحت داشت.

اما پطرس به انجام این اشتباه اصرار ورزید که تلاش نمود یهودیان را متقاعد سازد که عیسی در نهایت، در واقع و به راستی همان نجات دهنده یهودیان است. شمعون پطرس درست تا روز مرگش میان مفاهیم عیسی به عنوان نجات دهنده یهودیان، مسیح به عنوان ناجی دنیا، و پسر انسان به عنوان آشکارسازی خداوند، پدر بامحبت تمام نوع بشر، همچنان در ذهنش دچار سردرگمی بود.

همسر پطرس یک زن بسیار توانا بود. او سالها به عنوان عضوی از گروه زنان به گونه‌ای قابل قبول کار کرد، و هنگامی که پطرس از اورشلیم بیرون رانده شد، او را در کلیه سفرهایش به کلیساها و نیز در کلیه سفرهای بشارتی او همراهی کرد. و روزی که شوهر نامور او زندگیش را تسلیم نمود، او در میدانی در روم به میان حیوانات وحشی پرتاب شد.

و از این رو این مرد، پطرس، یک یار صمیمی عیسی، یکی از افراد دایره درونی، از اورشلیم بیرون رفت تا مژده پادشاهی را با قدرت و افتخار اعلام نماید، تا این که تمامیت کار خدمتی او به انجام رسید؛ و هنگامی که اسیر کنندگان او به وی اطلاع دادند که به همان گونه که سرورش مرده بود — روی صلیب —

to the plain and matter-of-fact world of reality.

^{139:29 (1551:5)} In following Jesus, literally and figuratively, he was either leading the procession or else trailing behind — “following afar off.” But he was the outstanding preacher of the twelve; he did more than any other one man, aside from Paul, to establish the kingdom and send its messengers to the four corners of the earth in one generation.

^{139:210 (1551:6)} After his rash denials of the Master he found himself, and with Andrew's sympathetic and understanding guidance he again led the way back to the fish nets while the apostles tarried to find out what was to happen after the crucifixion. When he was fully assured that Jesus had forgiven him and knew he had been received back into the Master's fold, the fires of the kingdom burned so brightly within his soul that he became a great and saving light to thousands who sat in darkness.

^{139:211 (1551:7)} After leaving Jerusalem and before Paul became the leading spirit among the gentile Christian churches, Peter traveled extensively, visiting all the churches from Babylon to Corinth. He even visited and ministered to many of the churches which had been raised up by Paul. Although Peter and Paul differed much in temperament and education, even in theology, they worked together harmoniously for the upbuilding of the churches during their later years.

^{139:212 (1552:1)} Something of Peter's style and teaching is shown in the sermons partially recorded by Luke and in the Gospel of Mark. His vigorous style was better shown in his letter known as the First Epistle of Peter; at least this was true before it was subsequently altered by a disciple of Paul.

^{139:213 (1552:2)} But Peter persisted in making the mistake of trying to convince the Jews that Jesus was, after all, really and truly the Jewish Messiah. Right up to the day of his death, Simon Peter continued to suffer confusion in his mind between the concepts of Jesus as the Jewish Messiah, Christ as the world's redeemer, and the Son of Man as the revelation of God, the loving Father of all mankind.

^{139:214 (1552:3)} Peter's wife was a very able woman. For years she labored acceptably as a member of the women's corps, and when Peter was driven out of Jerusalem, she accompanied him upon all his journeys to the churches as well as on all his missionary excursions. And the day her illustrious husband yielded up his life, she was thrown to the wild beasts in the arena at Rome.

^{139:215 (1552:4)} And so this man Peter, an intimate of Jesus, one of the inner circle, went forth from Jerusalem proclaiming the glad tidings of the kingdom with power and glory until the fullness of his ministry had been accomplished; and he regarded himself as the recipient of high honors when his captors informed him that he must die as

باید بمیرد، خود را دریافت کننده افتخارات عالی پنداشت. و بدین ترتیب شمعون پطرس در روم به صلیب کشیده شد.

his Master had died — on the cross. And thus was Simon Peter crucified in Rome.

3- یعقوب زبدي

یعقوب، پسر بزرگتر از میان دو پسران زبدي که جزو حواریون بودند و عیسی آنها را "پسران تندر" می‌نامید، وقتی یک حواری شد سی ساله بود. او متأهل بود، چهار فرزند داشت، و در حول و حوش کفرناحوم، بیت‌صیدا، نزدیک به پدر و مادرش زندگی می‌کرد. او یک ماهیگیر بود، و در همراهی با برادر جوانترش یوحنا و در ارتباط با آندریاس و شمعون به فراخوانی خود پاسخ مثبت داد. یعقوب و برادرش یوحنا از این مزیت برخوردار بودند که مدتی طولانی‌تر از هر حواری دیگر عیسی را می‌شناختند.

این حواری توانا یک تناقض خلق و خو بود؛ به راستی به نظر می‌رسید او دارای دو سرشت است، و هر دو تالی آنها به واسطه احساسات قوی برانگیخته می‌شدند. هنگامی که خشم او به یکباره به طول کامل برانگیخته می‌شد به طور خاص احساساتی می‌شد. وقتی که به یکباره به قدر مکفی تحریک می‌شد یک طبع آتشین مزاج داشت، و هنگامی که طوفان تمام می‌شد، همیشه عادت داشت خشم خود را توجیه کند و آن را تحت این بهانه که کاملاً یک تجلی خشم پارسامنشانه است موجه جلوه دهد. به جز این دگرگوئیهای متناوب خشم‌آلود، شخصیت یعقوب بسیار شبیه شخصیت آندریاس بود. او بصیرت یا درون‌نگری آندریاس نسبت به سرشت بشری را نداشت، اما یک سخنران عمومی بسیار بهتر بود. بعد از پطرس، اگر متی نبود، یعقوب بهترین سخنران عمومی در میان دوازده تن بود.

اگر چه یعقوب به هیچ وجه دمدمی مزاج نبود، می‌توانست یک روز ساکت و کم حرف باشد و روز بعد یک سخنگو و داستان‌گوی بسیار خوب باشد. او معمولاً آزادانه با عیسی گفتگو می‌کرد، اما در میان دوازده تن، هر چند روز یکبار مردی ساکت بود. یک نقطه ضعف بزرگ او این دوره‌های سکوت غیرقابل توضیح بود.

جنبه برجسته شخصیت یعقوب توانایی او برای دیدن همه جوانب یک پیشنهاد بود. از میان تمامی دوازده تن، او بیش از همه به درک مفهوم واقعی و اهمیت آموزشهای عیسی نزدیک شد. او نیز در ابتدا در فهم مفاهیم استاد کند بود، اما پیش از آن که آنها آموزش خود را به پایان رسانند، او به یک برداشت برتر از پیام عیسی دست یافته بود. یعقوب توانست دامنه گسترده‌ای از طبیعت بشری را بفهمد؛ او با آندریاس چند هنره، پطرس عجول، و برادر خوددانش یوحنا به خوبی سازگاری داشت.

اگر چه یعقوب و یوحنا در تلاش برای کار کردن با یکدیگر دشواریهای خودشان را داشتند، مشاهده آن الهامبخش بود که چه خوب با یکدیگر سازگار هستند. آنها مثل آندریاس و پطرس کاملاً موفق نبودند، اما انطور که معمولاً از دو برادر انتظار می‌رود بسیار بهتر عمل کردند، به ویژه از چنین برادران یک‌کننده و مصمم. اما اگر چه ممکن است عجیب به نظر رسد، این دو پسران زبدي

3. JAMES ZEBEDEE

^{139:31 (1552:9)} James, the older of the two apostle sons of Zebedee, whom Jesus nicknamed "sons of thunder," was thirty years old when he became an apostle. He was married, had four children, and lived near his parents in the outskirts of Capernaum, Bethsaida. He was a fisherman, plying his calling in company with his younger brother John and in association with Andrew and Simon. James and his brother John enjoyed the advantage of having known Jesus longer than any of the other apostles.

^{139:32 (1552:9)} This able apostle was a temperamental contradiction; he seemed really to possess two natures, both of which were actuated by strong feelings. He was particularly vehement when his indignation was once fully aroused. He had a fiery temper when once it was adequately provoked, and when the storm was over, he was always wont to justify and excuse his anger under the pretense that it was wholly a manifestation of righteous indignation. Except for these periodic upheavals of wrath, James's personality was much like that of Andrew. He did not have Andrew's discretion or insight into human nature, but he was a much better public speaker. Next to Peter, unless it was Matthew, James was the best public orator among the twelve.

^{139:33 (1552:7)} Though James was in no sense moody, he could be quiet and taciturn one day and a very good talker and storyteller the next. He usually talked freely with Jesus, but among the twelve, for days at a time he was the silent man. His one great weakness was these spells of unaccountable silence.

^{139:34 (1552:8)} The outstanding feature of James's personality was his ability to see all sides of a proposition. Of all the twelve, he came the nearest to grasping the real import and significance of Jesus' teaching. He, too, was slow at first to comprehend the Master's meaning, but ere they had finished their training, he had acquired a superior concept of Jesus' message. James was able to understand a wide range of human nature; he got along well with the versatile Andrew, the impetuous Peter, and his self-contained brother John.

^{139:35 (1553:1)} Though James and John had their troubles trying to work together, it was inspiring to observe how well they got along. They did not succeed quite so well as Andrew and Peter, but they did much better than would ordinarily be expected of two brothers, especially such headstrong and determined brothers. But, strange as it may seem,

در مقایسه با غریبه‌ها نسبت به هم بسیار شکیبازتر بودند. آنها برای هم عاطفه زیادی داشتند؛ آنها همیشه همبازیهای شادی بودند. همین "پسران تندر" بودند که می‌خواستند ندا در دهند از آسمان آتش فرو ریزد تا سامریه‌ایی را که ظاهراً نسبت به استادشان بی‌احترامی نشان داده بودند نابود سازد. اما مرگ نابهنگام یعقوب خلق و خوی آتشین برادر جوانترش یوحنا را به اندازه زیاد تغییر داد.

آن ویژگی عیسی که یعقوب بسیار تحسین می‌کرد عاطفه دلسوزانه استاد بود. علاقه فهمیده عیسی به کوچک و بزرگ، غنی و فقیر، برای او جاذبه زیادی ایجاد می‌کرد.

یعقوب زبدي يك اندیشمند و برنامه‌ریز کاملاً متوازن بود. او به همراه آندریاس، یکی از افراد معقول‌تر از گروه حواریون بود. او یک فرد قاطع بود اما هرگز عجول نبود. او یک چرخ توازن عالی برای پطرس بود.

او فروتن و غیرنمایشی، یک خادم روزمره، و یک کارکن غیرمنتظره بود، و هنگامی که به یکباره چیزی از معنی واقعی پادشاهی را فهمید پاداش خاصی طلب نکرد. و حتی در داستان مادر یعقوب و یوحنا، که درخواست نمود به پسرانش مقامی در دست راست و دست چپ عیسی داده شود، باید به یاد آورده شود که این مادر بود که این درخواست را نمود. و هنگامی که آنها نشان دادند برای به عهده گرفتن چنین مسئولیتهایی آماده‌اند، باید تشخیص داده شود که آنها از مخاطرات مربوط به شورش فرضی استاد بر ضد قدرت روم آگاه بودند، و این که آنها همچنین حاضر بودند بها بپردازند. هنگامی که عیسی پرسید آیا آنها حاضرند از فتنان مخاطرات بنوشند، آنها پاسخ دادند که هستند. و تا آنجا که به یعقوب مربوط می‌شود، این عملاً حقیقت داشت — او قطعاً با استاد از این فتنان نوشید، و همانطور که دیده شد او نخستین حواری بود که شهادت را تجربه نمود، و در همان او ان توسط هیروдіس اگریپا با شمشیر کشته شد. از این رو یعقوب نخستین فرد از میان دوازده تن بود که زندگیش را در خط جنید نبرد پادشاهی فدا نمود. هیروдіس اگریپا بیش از کلیه حواریون دیگر از یعقوب می‌ترسید. او به راستی اغلب ساکت و خاموش بود، اما هنگامی که اعتقاداتش برانگیخته می‌شد و مورد چالش قرار می‌گرفت، شجاع و مصمم بود.

یعقوب زندگیش را تا حد کامل زیست، و هنگامی که پایان فرا رسید، با چنان متانت و شجاعت خلل ناپذیری پایداری نمود که حتی متهم کننده و خبرچین او که در محاکمه و اعدام او شرکت کرد، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از صحنه مرگ یعقوب شتابان دور شد تا به حواریون عیسی بپیوندد.

4- یوحنا زبدي

هنگامی که یوحنا یک حواری شد، بیست و چهار سال داشت و جوانترین فرد از میان دوازده تن بود. او مجرد بود و با پدر و مادرش در بیت‌صیدا زندگی می‌کرد؛ او یک ماهیگیر بود و در شراکت با آندریاس و پطرس با برادرش یعقوب کار می‌کرد. یوحنا هم پیش از

these two sons of Zebedee were much more tolerant of each other than they were of strangers. They had great affection for one another; they had always been happy playmates. It was these "sons of thunder" who wanted to call fire down from heaven to destroy the Samaritans who presumed to show disrespect for their Master. But the untimely death of James greatly modified the vehement temperament of his younger brother John.

^{139:36 (1553:2)} That characteristic of Jesus which James most admired was the Master's sympathetic affection. Jesus' understanding interest in the small and the great, the rich and the poor, made a great appeal to him.

^{139:37 (1553:3)} James Zebedee was a well-balanced thinker and planner. Along with Andrew, he was one of the more level-headed of the apostolic group. He was a vigorous individual but was never in a hurry. He was an excellent balance wheel for Peter.

^{139:38 (1553:4)} He was modest and undramatic, a daily server, an unpretentious worker, seeking no special reward when he once grasped something of the real meaning of the kingdom. And even in the story about the mother of James and John, who asked that her sons be granted places on the right hand and the left hand of Jesus, it should be remembered that it was the mother who made this request. And when they signified that they were ready to assume such responsibilities, it should be recognized that they were cognizant of the dangers accompanying the Master's supposed revolt against the Roman power, and that they were also willing to pay the price. When Jesus asked if they were ready to drink the cup, they replied that they were. And as concerns James, it was literally true — he did drink the cup with the Master, seeing that he was the first of the apostles to experience martyrdom, being early put to death with the sword by Herod Agrippa. James was thus the first of the twelve to sacrifice his life upon the new battle line of the kingdom. Herod Agrippa feared James above all the other apostles. He was indeed often quiet and silent, but he was brave and determined when his convictions were aroused and challenged.

^{139:39 (1553:5)} James lived his life to the full, and when the end came, he bore himself with such grace and fortitude that even his accuser and informer, who attended his trial and execution, was so touched that he rushed away from the scene of James's death to join himself to the disciples of Jesus.

4. JOHN ZEBEDEE

^{139:41 (1553:6)} When he became an apostle, John was twenty-four years old and was the youngest of the twelve. He was unmarried and lived with his parents at Bethsaida; he was a fisherman and worked with his brother James in partnership with Andrew and

حواری شدن و هم پس از آن، در برخورد با خانواده استاد به عنوان نماینده شخصی عیسی عمل می‌کرد، و او تا وقتی که مریم، مادر عیسی زنده بود همچنان این مسئولیت را به عهده داشت.

از آنجا که یوحنا جوانترین فرد از میان دوازده تن بود و در امور خانواده عیسی بسیار به او نزدیک بود، برای استاد بسیار عزیز بود، اما در حقیقت نمی‌توان گفت که او "آن حواری که عیسی دوست داشت" بود. شما نمی‌توانید چنین پندارید که شخصیتی بزرگوار همچون عیسی به نشان دادن جانبداری گناهکار باشد، این که یکی از حواریونش را بیش از سایرین دوست داشته باشد. این واقعیت که یوحنا یکی از سه دستیار شخصی عیسی بود رنگ بیشتری به این ایده خطا داد. علاوه بر آن، یوحنا به همراه برادرش یعقوب برای مدتی طولانی‌تر از دیگران عیسی را می‌شناخت.

پطرس، یعقوب، و یوحنا، به زودی بعد از این که حواری شدند، به عنوان دستیاران شخصی عیسی تعیین شدند. مدت کوتاهی بعد از انتخاب دوازده تن و در هنگامی که عیسی آندریاس را برگزید تا به عنوان مدیر گروه عمل کند، به او گفت: "و اکنون می‌خواهم که تو دو یا سه تن از یارانانت را انتخاب کنی که با من باشند و در کنار من بمانند، مرا تسکین دهند و نیازهای روزانه مرا برآورده سازند." و آندریاس فکر کرد که بهتر است به عنوان وظیفه ویژه‌اش، سه حواری برگزیده اولیه بعدی را انتخاب کند. او مایل بود که خود برای این خدمت پربرکت داوطلب شود، اما استاد مأموریت او را از پیش به او داده بود؛ لذا او فوراً فرمان داد که پطرس، یعقوب، و یوحنا خود را به عیسی وصل کنند.

یوحنا زبدي ویژگیهای شخصیتی دوست داشتنی بسیاری داشت، اما آن که زیاد دوست داشتنی نبود خودبینی مفرط اما معمولاً پنهان شده او بود. ارتباط طولانی او با عیسی تغییرات زیاد و بزرگی در کاراکتر او به وجود آورد. این خودبینی به اندازه زیاد کاهش یافت، اما بعد از پیر شدن و کم و بیش کودکانه شدن، این خودبینی تا یک حد مشخصی از نو ظاهر شد، به طوری که وقتی به راهنمایی کردن ناتان در نوشتن انجیلی پرداخت که اکنون نام او را بر خود دارد، حواری سالخورده درنگ نکرد که مکرراً به عنوان آن "حواری که عیسی دوست داشت" به خودش اشاره کند. نظر به این واقعیت که یوحنا بیش از هر انسان زمینی دیگر به دوست صمیمی شدن عیسی نزدیکتر شد، و این که او نماینده برگزیده شخصی او در بسیاری امور بود، عجیب نیست که او به نقطه‌ای رسید که خودش را به صورت آن "حواری که عیسی دوست داشت" تلقی کند، زیرا او قطعاً می‌دانست که او آن حواری است که عیسی مکرراً به وی اعتماد می‌ورزید.

قوی‌ترین ویژگی در کاراکتر یوحنا قابل اطمینان بودن او بود؛ او سریع و شجاع، وفادار و فداکار بود. بزرگترین نقطه ضعف او این خصیصه خودبینی بود. او جوانترین عضو خانواده پدرش و جوانترین فرد گروه حواریون بود. شاید او فقط قدری لوس به بار آمده بود؛ شاید اندکی بیش از حد مورد میل او رفتار شده بود. اما یوحنا بعد از سالها یک نوع شخص بسیار متفاوت از آن مرد جوان خود شیفته و خودکامه بود که در بیست و چهار سالگی به صفوف حواریون عیسی پیوست.

Peter. Both before and after becoming an apostle, John functioned as the personal agent of Jesus in dealing with the Master's family, and he continued to bear this responsibility as long as Mary the mother of Jesus lived.

^{139:4.2 (1553:7)} Since John was the youngest of the twelve and so closely associated with Jesus in his family affairs, he was very dear to the Master, but it cannot be truthfully said that he was "the disciple whom Jesus loved." You would hardly suspect such a magnanimous personality as Jesus to be guilty of showing favoritism, of loving one of his apostles more than the others. The fact that John was one of the three personal aides of Jesus lent further color to this mistaken idea, not to mention that John, along with his brother James, had known Jesus longer than the others.

^{139:4.3 (1554:1)} Peter, James, and John were assigned as personal aides to Jesus soon after they became apostles. Shortly after the selection of the twelve and at the time Jesus appointed Andrew to act as director of the group, he said to him: "And now I desire that you assign two or three of your associates to be with me and to remain by my side, to comfort me and to minister to my daily needs." And Andrew thought best to select for this special duty the next three first-chosen apostles. He would have liked to volunteer for such a blessed service himself, but the Master had already given him his commission; so he immediately directed that Peter, James, and John attach themselves to Jesus.

^{139:4.4 (1554:2)} John Zebedee had many lovely traits of character, but one which was not so lovely was his inordinate but usually well-concealed conceit. His long association with Jesus made many and great changes in his character. This conceit was greatly lessened, but after growing old and becoming more or less childish, this self-esteem reappeared to a certain extent, so that, when engaged in directing Nathan in the writing of the Gospel which now bears his name, the aged apostle did not hesitate repeatedly to refer to himself as the "disciple whom Jesus loved." In view of the fact that John came nearer to being the chum of Jesus than any other earth mortal, that he was his chosen personal representative in so many matters, it is not strange that he should have come to regard himself as the "disciple whom Jesus loved" since he most certainly knew he was the disciple whom Jesus so frequently trusted.

^{139:4.5 (1554:3)} The strongest trait in John's character was his dependability; he was prompt and courageous, faithful and devoted. His greatest weakness was this characteristic conceit. He was the youngest member of his father's family and the youngest of the apostolic group. Perhaps he was just a bit spoiled; maybe he had been humored slightly too much. But the John of after years was a very different type of person than the self-admiring and arbitrary young man who joined the ranks of

Jesus' apostles when he was twenty-four.

139:4.6 (1554.4) Those characteristics of Jesus which John most appreciated were the Master's love and unselfishness; these traits made such an impression on him that his whole subsequent life became dominated by the sentiment of love and brotherly devotion. He talked about love and wrote about love. This "son of thunder" became the "apostle of love"; and at Ephesus, when the aged bishop was no longer able to stand in the pulpit and preach but had to be carried to church in a chair, and when at the close of the service he was asked to say a few words to the believers, for years his only utterance was, "My little children, love one another."

139:4.7 (1554.5) John was a man of few words except when his temper was aroused. He thought much but said little. As he grew older, his temper became more subdued, better controlled, but he never overcame his disinclination to talk; he never fully mastered this reticence. But he was gifted with a remarkable and creative imagination.

139:4.8 (1555.1) There was another side to John that one would not expect to find in this quiet and introspective type. He was somewhat bigoted and inordinately intolerant. In this respect he and James were much alike — they both wanted to call down fire from heaven on the heads of the disrespectful Samaritans. When John encountered some strangers teaching in Jesus' name, he promptly forbade them. But he was not the only one of the twelve who was tainted with this kind of self-esteem and superiority consciousness.

139:4.9 (1555.2) John's life was tremendously influenced by the sight of Jesus' going about without a home as he knew how faithfully he had made provision for the care of his mother and family. John also deeply sympathized with Jesus because of his family's failure to understand him, being aware that they were gradually withdrawing from him. This entire situation, together with Jesus' ever deferring his slightest wish to the will of the Father in heaven and his daily life of implicit trust, made such a profound impression on John that it produced marked and permanent changes in his character, changes which manifested themselves throughout his entire subsequent life.

139:4.10 (1555.3) John had a cool and daring courage which few of the other apostles possessed. He was the one apostle who followed right along with Jesus the night of his arrest and dared to accompany his Master into the very jaws of death. He was present and near at hand right up to the last earthly hour and was found faithfully carrying out his trust with regard to Jesus' mother and ready to receive such additional instructions as might be given during the last moments of the Master's mortal existence. One thing is certain, John was thoroughly dependable. John usually sat on Jesus' right hand when the

آن ویژگیهای عیسی که یوحنا بیشترین قدردانی را از آنها داشت، مهرورزی و از خود گذشتگی استاد بود؛ این ویژگیها چنان تأثیری روی او گذاشت که تمام زندگی متعاقب او تحت سلطه حس مهرورزی و برادری فداکارانه قرار گرفت. او درباره مهرورزی سخن گفت و درباره مهرورزی نوشت. این "پسر تندر"، "حواری عشق" شد؛ و در افسس، هنگامی که اسقف کهنسال دیگر قادر نبود در منبر بایستد و موعظه کند، ولی باید در یک صندلی به کلیسا حمل می‌شد، و هنگامی که در پایان سرورس از او درخواست شد چند کلمه به ایمانداران بگوید، برای سالها تنها گفته او این بود: "فرزندان کوچک من، همدیگر را دوست بدارید."

یوحنا مردی کم حرف بود، به جز هنگامی که خشم او برانگیخته می‌شد. او زیاد فکر می‌کرد اما کم سخن می‌گفت. با پیرتر شدن او، مزاج تند او بیشتر تحت غلبه قرار گرفت، بهتر کنترل شد، اما او هرگز بر عدم تمایل خویش به حرف زدن غلبه نکرد؛ او هرگز بر این کم حرفی به طور کامل چیره نشد. اما او از استعداد خوبی برای یک تخیل فوق‌العاده و خلاقندری برخوردار بود.

یوحنا ویژگی دیگری داشت که کسی انتظار ندارد در این نوع ساکت و درون‌نگر پیدا کند. او تا اندازه‌ای متعصب و بیش از حد ناپردبار بود. در این رابطه او و یعقوب بسیار شبیه هم بودند — آنها هر دو می‌خواستند ندا در دهند تا بر سر سامریه‌های گستاخ از آسمان آتش فرو ریزد. هنگامی که یوحنا با غریبه‌هایی روبرو شد که به نام عیسی آموزش می‌دادند، فوراً آنها را از انجام این کار منع نمود. اما در میان دوازده تن او تنها فرد نبود که با این نوع از خود بزرگ بینی و حس برتری لکهار شده بود.

زندگی یوحنا به طور بسیار زیاد تحت تأثیر این نگرش قرار داشت که عیسی بدون داشتن خانه به کار مشغول بود، و او می‌دانست که عیسی برای مراقبت از مادر و خانواده‌اش چقدر با وفاداری امکانات فراهم کرده بود. یوحنا همچنین به دلیل ناتوانی خانواده عیسی در درک او، عمیقاً با عیسی همدردی می‌کرد، و او آگاه بود که آنها داشتند به تدریج از او کناره می‌گرفتند. تمامی این وضعیت، به همراه این امر که عیسی کمترین خواست خود را به منظور تحقق خواست پدر آسمانی به بعد موکول می‌کرد و این که زندگی روزانه‌اش در اعتماد محض بود، چنان تأثیر عمیقی روی یوحنا گذاشت که تغییراتی چشمگیر و دائمی در کاراکتر او ایجاد کرد، تغییراتی که خود را در سرتاسر زندگی متعاقب او نشان دادند.

یوحنا شهامتی آرام و بی‌پروا داشت، که تعداد اندکی از حواریون دیگر از آن برخوردار بودند. او همان حواری بود که در شب دستگیری عیسی، او را گام به گام دنبال نمود و استانش را درست تا کام مرگ جسورانه همراهی کرد. او درست تا آخرین ساعت زمینی حاضر و در دسترس بود و در رابطه با مادر عیسی مسئولیتش را وفادارانه به انجام رساند و آماده بود تا فرامین اضافی را که در طول آخرین لحظات وجود انسانی استاد ممکن بود داده شود بپذیرد. یک چیز حتمی است، یوحنا کاملاً قابل اعتماد بود. هنگامی که دوازده تن در حال صرف غذا بودند، یوحنا معمولاً در دست راست

عیسی می‌نشست. او نخستین فرد از میان دوازده تن بود که به طور واقعی و کامل به از مرگ برخاستن عیسی ایمان آورد، و نخستین کسی بود که وقتی استاد بعد از برخاستن از مرگ در کنار دریا نزد آنها آمد، او را شناخت.

این پسر زبیدی در فعالیتهای آغازین جنبش مسیحی با پطرس بسیار همراه بود و یکی از حامیان اصلی کلیسای اورشلیم شد. او حامی دست راست پطرس در روز پنطیکاست بود.

چند سال بعد از شهادت یعقوب، یوحنا با بیوه برادرش ازدواج کرد. او در بیست سال آخر زندگیش توسط یک نوه دختر بامحبت مورد مراقبت قرار می‌گرفت.

یوحنا چندین بار به زندان رفت و به مدت چهار سال به جزیره پاتموس تبعید شد، تا این که امپراتور دیگری در روم به قدرت رسید. اگر یوحنا با تدبیر و زیرک نبود، بدون شک مثل برادر رکگوتر خود یعقوب کشته می‌شد. با گذشت سالها، یوحنا به همراه یعقوب برادر عیسی، یاد گرفتند که وقتی در برابر مجریان قانون ظاهر می‌شوند آشتی خردمندانه را به کار بندند. آنها دریافتند که یک "پاسخ نرم خشم را دور می‌سازد." آنها همچنین یاد گرفتند که کلیسا را به عنوان یک "برادری روحانی وقف خدمت اجتماعی نوع بشر" و نه به عنوان "پادشاهی آسمان" نمایندگی کنند. آنها خدمت مهرآمیز را آموزش می‌دادند و نه قدرت حاکم — پادشاهی و پادشاه.

یوحنا وقتی در پاتموس در تبعید موقت بود کتاب مکاشفه را که اکنون شما به شکل بسیار خلاصه و تحریف شده دارید نوشت. این کتاب مکاشفه شامل قطعات به جا مانده از یک آشکارسازی بزرگ بود که به دنبال نوشتن یوحنا، قسمتهای زیادی از آن مفقود شد و قسمتهای دیگر آن حذف شد. این کتاب فقط به شکل تکه تکه و دستکاری شده حفظ شده است.

یوحنا بسیار سفر کرد، به طور بی‌وقفه کار کرد، و بعد از این که اسقف کلیساهای آسیا گردید، در افسس مستقر شد. او هنگامی که نود و نه ساله بود همکارش ناتان را در نوشتن به اصلاح "انجیل به روایت یوحنا" در افسس راهنمایی کرد. از میان کلیه دوازده حواری، یوحنا زبیدی سرانجام عالم برجسته الهیات شد. او در سال 103 بعد از میلاد مسیح هنگامی که صد و یک ساله بود با یک مرگ طبیعی در افسس مرد.

twelve were at meat. He was the first of the twelve really and fully to believe in the resurrection, and he was the first to recognize the Master when he came to them on the seashore after his resurrection.

^{139.4.11 (1555.4)} This son of Zebedee was very closely associated with Peter in the early activities of the Christian movement, becoming one of the chief supporters of the Jerusalem church. He was the right-hand support of Peter on the day of Pentecost.

^{139.4.12 (1555.5)} Several years after the martyrdom of James, John married his brother's widow. The last twenty years of his life he was cared for by a loving granddaughter.

^{139.4.13 (1555.6)} John was in prison several times and was banished to the Isle of Patmos for a period of four years until another emperor came to power in Rome. Had not John been tactful and sagacious, he would undoubtedly have been killed as was his more outspoken brother James. As the years passed, John, together with James the Lord's brother, learned to practice wise conciliation when they appeared before the civil magistrates. They found that a "soft answer turns away wrath." They also learned to represent the church as a "spiritual brotherhood devoted to the social service of mankind" rather than as "the kingdom of heaven." They taught loving service rather than ruling power — kingdom and king.

^{139.4.14 (1555.7)} When in temporary exile on Patmos, John wrote the Book of Revelation, which you now have in greatly abridged and distorted form. This Book of Revelation contains the surviving fragments of a great revelation, large portions of which were lost, other portions of which were removed, subsequent to John's writing. It is preserved in only fragmentary and adulterated form.

^{139.4.15 (1555.8)} John traveled much, labored incessantly, and after becoming bishop of the Asia churches, settled down at Ephesus. He directed his associate, Nathan, in the writing of the so-called "Gospel according to John," at Ephesus, when he was ninety-nine years old. Of all the twelve apostles, John Zebedee eventually became the outstanding theologian. He died a natural death at Ephesus in A.D. 103 when he was one hundred and one years of age.

5- فیلیپ کنجکاو

فیلیپ پنجمین حواری بود که انتخاب شد. هنگامی که عیسی و چهار حواری اول او در راه رفتن از محل ملاقات یحیی در رود اردن به قانا در جلیل بودند، او فرا خوانده شد. از آنجا که فیلیپ در بیت‌صیدا زندگی می‌کرد، مدتی بود که عیسی را می‌شناخت، اما به ذهن او خطور نکرده بود که عیسی به راستی مرد بزرگی

5. PHILIP THE CURIOUS

^{139.5.1 (1556.1)} Philip was the fifth apostle to be chosen, being called when Jesus and his first four apostles were on their way from John's rendezvous on the Jordan to Cana of Galilee. Since he lived at Bethsaida, Philip had for some time known of Jesus, but it had not occurred to him that Jesus was a

است، تا این که در آن روز در دره رود اردن عیسی به او گفت: "مرا دنبال کن." فیلیپ همچنین تا اندازه‌ای تحت تأثیر این واقعیت قرار گرفته بود که اندریاس، پطرس، یعقوب، و یوحنا عیسی را به عنوان نجات دهنده پذیرفته بودند.

هنگامی که فیلیپ به حواریون پیوست، بیست و هفت سال داشت؛ او به تازگی ازدواج کرده بود، اما در این هنگام فرزندی نداشت. لقبی که حواریون به او دادند به معنی "کنجکاوی" بود. فیلیپ همیشه می‌خواست به او نشان داده شود. هرگز به نظر نمی‌رسید که او زیاد عمق یک پیشنهاد را ببیند. او لزوماً کند ذهن نبود، اما فاقد تخیل بود. این فقدان تخیل ضعف بزرگ کاراکتر او بود. او یک فرد معمولی و علاقمند به واقعیات بود.

هنگامی که حواریون برای خدمت سازمان داده شدند، فیلیپ مهماندار شد؛ وظیفه او این بود که مطمئن شود در تمام اوقات توشه آنها تأمین شده است. و او مهماندار خوبی بود. قوی‌ترین ویژگی او موشکافی منظم او بود؛ او هم با حساب و کتاب و هم سیستماتیک بود.

فیلیپ از یک خانواده هفت نفره آمد، سه پسر و چهار دختر. پس از فرزند ارشد، او نفر بعدی بود، و بعد از زنده شدن عیسی او تمام خانواده‌اش را در پادشاهی تعمید داد. مردم فیلیپ ماهیگیر بودند. پدر او مردی بسیار توانمند و یک اندیشمند عمیق بود، اما مادرش از یک خانواده بسیار معمولی بود. فیلیپ مردی نبود که بتوان انتظار داشت کارهای بزرگی انجام دهد، اما او مردی بود که می‌توانست چیزهای کوچک را به طریقه بزرگی انجام دهد، و آنها را به خوبی و به گونه‌ای قابل پذیرش انجام دهد. او طی چهار سال فقط به دفعات اندک نتوانست برای برآورده ساختن نیازهای همه غذا تهیه کند. حتی بسیاری از مطالبات اضطراری که از ملزومات زندگی آنها بود به ندرت او را فاقد آمادگی می‌یافت. بخش انبار آذوقه خانواده حواریون به طور هوشمندانه و مؤثر مدیریت می‌شد.

نقطه قوت فیلیپ قابل اطمینان بودن رُوشمند او بود؛ نقطه ضعف در ساختار او فقدان کامل تخیل او بود، عدم توانایی در قرار دادن دو و دو روی هم تا چهار به دست آید. او در یک چیز انتزاعی محاسبه‌گر بود اما در تخیل خود سازنده نبود. او تقریباً به طور کامل فاقد انواع خاصی از تخیل بود. او مرد عادی هر روزه و حد متوسط معمولی بود. در میان توده‌ها مردان و زنان بسیار زیادی بدین گونه وجود داشتند که می‌آمدند به آموزش و موعظه عیسی گوش دهند، و آنها از مشاهده این که در میان همراهان استاد کسی مثل خودشان به یک رتبه افتخارآمیز ارتقا داده شده آرامش فراوانی می‌یافتند؛ آنها از این واقعیت که کسی مثل خودشان از پیش جایگاه والا‌یی در امور پادشاهی یافته است قوت قلب می‌یافتند. و عیسی درباره نحوه کارکرد برخی اذهان بشری بسیار آموخت، زیرا او به پرسشهای نابخردانه فیلیپ با شکیبایی زیاد گوش می‌داد و بارها به درخواست مباشرش که "به او نشان داده شود" پاسخ مثبت داد.

یک کیفیت درباره عیسی که فیلیپ به طور مداوم آن را تحسین می‌کرد سخاوتمندی بی‌دریغ استاد بود. فیلیپ

really great man until that day in the Jordan valley when he said, "Follow me." Philip was also somewhat influenced by the fact that Andrew, Peter, James, and John had accepted Jesus as the Deliverer.

^{139:52 (1566:2)} Philip was twenty-seven years of age when he joined the apostles; he had recently been married, but he had no children at this time. The nickname which the apostles gave him signified "curiosity." Philip was always wanting to be shown. He never seemed to see very far into any proposition. He was not necessarily dull, but he lacked imagination. This lack of imagination was the great weakness of his character. He was a commonplace and matter-of-fact individual.

^{139:53 (1566:3)} When the apostles were organized for service, Philip was made steward; it was his duty to see that they were at all times supplied with provisions. And he was a good steward. His strongest characteristic was his methodical thoroughness; he was both mathematical and systematic.

^{139:54 (1566:4)} Philip came from a family of seven, three boys and four girls. He was next to the oldest, and after the resurrection he baptized his entire family into the kingdom. Philip's people were fisherfolk. His father was a very able man, a deep thinker, but his mother was of a very mediocre family. Philip was not a man who could be expected to do big things, but he was a man who could do little things in a big way, do them well and acceptably. Only a few times in four years did he fail to have food on hand to satisfy the needs of all. Even the many emergency demands attendant upon the life they lived seldom found him unprepared. The commissary department of the apostolic family was intelligently and efficiently managed.

^{139:55 (1566:5)} The strong point about Philip was his methodical reliability; the weak point in his make-up was his utter lack of imagination, the absence of the ability to put two and two together to obtain four. He was mathematical in the abstract but not constructive in his imagination. He was almost entirely lacking in certain types of imagination. He was the typical everyday and commonplace average man. There were a great many such men and women among the multitudes who came to hear Jesus teach and preach, and they derived great comfort from observing one like themselves elevated to an honored position in the councils of the Master; they derived courage from the fact that one like themselves had already found a high place in the affairs of the kingdom. And Jesus learned much about the way some human minds function as he so patiently listened to Philip's foolish questions and so many times complied with his steward's request to "be shown."

^{139:56 (1566:6)} The one quality about Jesus which Philip so continuously admired was the Master's unfailing

هیچگاه نمیتوانست در عیسی چیزی بیابد که حقیر، تنگ نظر، یا خسیس باشد، و او این گشاده دستی پیوسته موجود و بی‌دریغ را ستایش می‌کرد.

چیز اندکی درباره شخصیت فیلیپ وجود داشت که تحسین‌انگیز باشد. او اغلب با عنوان "فیلیپ بیت‌صدید"، شهری که اندریاس و پطرس در آن زندگی می‌کنند، مورد صحبت قرار می‌گرفت. او تقریباً فاقد بینش تمیز دهنده بود؛ او نمی‌توانست امکانات چشمگیر یک وضعیت مشخص را درک کند. او بدبین نبود؛ او صرفاً عاری از تخیل بود. او همچنین به اندازه زیاد فاقد بینش معنوی بود. او در میان یکی از عمیق‌ترین بحث‌های استاد در قطع سخنان عیسی و پرسیدن یک سؤال ظاهراً نابخردانه درنگ نمی‌کرد. اما عیسی هرگز او را برای این بی‌فکری سرزنش نکرد؛ او نسبت به وی شکایا بود و نسبت به ناتوانی او برای فهم مفاهیم عمیق‌تر آموزش باملاحظه بود. عیسی به خوبی می‌دانست که اگر به خاطر پرسیدن این پرسش‌های ناراحت کننده به یکباره فیلیپ را سرزنش کند، نه تنها این روان صانع را جریحه‌دار خواهد نمود، بلکه چنین سرزنشی چنان فیلیپ را آزرده خاطر خواهد کرد، که دیگر هیچگاه احساس راحتی نخواهد کرد که سؤالی بپرسد. عیسی می‌دانست که در کرات او در فضا میلیاردهای بیشمار از انسان‌های مشابه دیر فهم وجود دارند، و او می‌خواست همگی آنها را تشویق کند که به او بنگرند و همیشه احساس راحتی کنند که با پرسش‌ها و مشکلاتشان نزد او بیایند. از این گذشته، عیسی در واقع بیشتر به پرسش‌های نابخردانه فیلیپ علاقمند بود، تا به موعظه‌ای که ممکن بود انجام دهد. عیسی به اندازه فوق‌العاده زیاد به انسان‌ها، انواع همگی انسان‌ها، علاقمند بود.

مهماندار گروه حواریون یک سخنران عمومی خوب نبود، اما یک کارکن شخصی بسیار متقاعد کننده و موفق بود. او به آسانی ناامید نمی‌شد؛ او یک زحمتکش بود و برای انجام هر کاری که به آن دست می‌زد بسیار سرسخت بود. او از آن استعداد بزرگ و نادر برخوردار بود که بگوید: "بیا." هنگامی که نخستین تغییر کیش داده او، نتانیل، می‌خواست درباره شایستگی‌ها و عدم شایستگی‌های عیسی و ناصره بحث کند، پاسخ مؤثر فیلیپ این بود: "بیا و ببین." او یک موعظه‌گر دگماتیک نبود که شنوندگانش را ترغیب کند "بروید" این کار را انجام دهید و آن کار را انجام دهید. او با تمام وضعیت‌ها همینطور که در کارش رخ می‌دادند با "بیا" — "با من بیا؛ من راه را به تو نشان خواهم داد." — برخورد می‌کرد. و این همیشه تکنیک مؤثر در تمام اشکال و مراحل آموزش است. حتی والدین می‌توانند راه بهتر صحبت کردن با فرزندانشان را از فیلیپ بیاموزند، نه به این شکل: "برو این کار را انجام بده و برو آن کار را انجام بده"، بلکه به این شکل: "با ما بیا تا راه بهتر را به تو نشان دهیم و با تو در میان بگذاریم."

ناتوانی فیلیپ برای انطباق دادن خودش با یک وضعیت جدید، وقتی که یونانیان در اورشلیم نزد او آمدند، به خوبی نشان داده شد. آنها گفتند: "آقا، ما مایلیم عیسی را ببینیم." حال فیلیپ به هر یهودی که چنین سؤالی را می‌پرسید می‌گفت "بیا." اما این مردان بیگانه بودند، و فیلیپ نمی‌توانست هیچ آموزشی را از مافوق‌های خود در رابطه با چنین مواردی به خاطر آورد؛ لذا تنها چیزی را که می‌توانست فکر کند انجام دهد این بود که با رئیس، اندریاس، مشورت کند، و سپس آنها هر دو یونانیان پرس و جو کننده را نزد عیسی بردند. به همین ترتیب، هنگامی که به سامره رفت تا مطابق

generosity. Never could Philip find anything in Jesus which was small, niggardly, or stingy, and he worshiped this ever-present and unfailing liberality.

^{139:57 (1557.1)} There was little about Philip's personality that was impressive. He was often spoken of as "Philip of Bethsaida, the town where Andrew and Peter live." He was almost without discerning vision; he was unable to grasp the dramatic possibilities of a given situation. He was not pessimistic; he was simply prosaic. He was also greatly lacking in spiritual insight. He would not hesitate to interrupt Jesus in the midst of one of the Master's most profound discourses to ask an apparently foolish question. But Jesus never reprimanded him for such thoughtlessness; he was patient with him and considerate of his inability to grasp the deeper meanings of the teaching. Jesus well knew that, if he once rebuked Philip for asking these annoying questions, he would not only wound this honest soul, but such a reprimand would so hurt Philip that he would never again feel free to ask questions. Jesus knew that on his worlds of space there were untold billions of similar slow-thinking mortals, and he wanted to encourage them all to look to him and always to feel free to come to him with their questions and problems. After all, Jesus was really more interested in Philip's foolish questions than in the sermon he might be preaching. Jesus was supremely interested in *men*, all kinds of men.

^{139:58 (1557.2)} The apostolic steward was not a good public speaker, but he was a very persuasive and successful personal worker. He was not easily discouraged; he was a plodder and very tenacious in anything he undertook. He had that great and rare gift of saying, "Come." When his first convert, Nathaniel, wanted to argue about the merits and demerits of Jesus and Nazareth, Philip's effective reply was, "Come and see." He was not a dogmatic preacher who exhorted his hearers to "Go" — do this and do that. He met all situations as they arose in his work with "Come" — "come with me; I will show you the way." And that is always the effective technique in all forms and phases of teaching. Even parents may learn from Philip the better way of saying to their children *not* "Go do this and go do that," but rather, "Come with us while we show and share with you the better way."

^{139:59 (1557.3)} The inability of Philip to adapt himself to a new situation was well shown when the Greeks came to him at Jerusalem, saying: "Sir, we desire to see Jesus." Now Philip would have said to any Jew asking such a question, "Come." But these men were foreigners, and Philip could remember no instructions from his superiors regarding such matters; so the only thing he could think to do was to consult the chief, Andrew, and then they both escorted the inquiring Greeks to Jesus. Likewise, when he went into Samaria preaching and baptizing believers, as he had been instructed by his Master,

آموزش استادش برای ایمانداران موعظه کند و آنها را تعمیم دهد، از گذاشتن دست روی تغییر کیش داده‌های خود، به این نشانه که آنها روح حقیقت را دریافت کرده‌اند، خودداری ورزید. این کار توسط پطرس و یوحنا انجام شد. آنها فوراً از اورشلیم آمده بودند تا کار او را به نمایندگی از کلیسای مادر مشاهده کنند.

فیلیپ روزهای سخت مرگ استاد را پشت سر گذاشت، در تجدید سازمان دادن دوازده تن شرکت کرد، و نخستین شخصی بود که برای جلب روانها برای پادشاهی، خارج از رده‌های بلافصل یهودی، پیش برد. او در کارش برای سامریها و در کلیه تلاشهای بعدی خود به نمایندگی از بشارت الهی بسیار موفق بود.

همسر فیلیپ که یک عضو مؤثر گروه زنان بود، بعد از گریز آنها از انیت و آزارهای اورشلیم، با کار بشارتی شوهرش به طور فعال درگیر شد. همسر او یک زن بی‌پاک بود. او در پای صلیب فیلیپ ایستاد و او را تشویق می‌کرد که مژده‌های الهی را حتی به قاتلانیش اعلام کند، و وقتی که توانایی فیلیپ به پایان رسید، شروع به بازگویی داستان نجات از طریق ایمان به عیسی نمود و تنها وقتی خاموش شد که یهودیان خشمگین شتابان به سوی او رفتند و او را سنگسار نموده و کشتند. دختر ارشد آنها، لیه، کار آنها را ادامه داد، و بعدها پیامبر بلند آوازه هیراپولیس شد.

فیلیپ که روزگاری مهماندار دوازده تن بود، یک مرد قدرتمند در پادشاهی خداوند بود، و او هر جا که می‌رفت روانها را جلب می‌کرد؛ و او برای ایمانش سرانجام مصلوب شد و در هیراپولیس دفن گردید.

6- نتنائیل صادق

نتنائیل ششمین و آخرین حواری بود که توسط خود استاد انتخاب شد. او توسط دوستش فیلیپ نزد عیسی آورده شد. او در چندین کار تجاری با فیلیپ شریک بود، و به همراه او در راه رفتن به دیدن یحیی تعمیم دهنده بود که آنها با عیسی روبرو شدند.

هنگامی که نتنائیل به حواریون پیوست، بیست و پنج ساله بود و بعد از جوانترین فرد گروه بود. او جوانترین فرد از یک خانواده هفت نفره بود، متاهل نبود، تنها حامی پدر و مادری پیر و رنجور بود، و با آنها در قانا زندگی می‌کرد؛ برادران و خواهرش یا ازدواج کرده بودند و یا فوت کرده بودند، و هیچیک از آنها در آنجا زندگی نمی‌کردند. نتنائیل و یهودای اسخریوطی دو مرد از همه بیشتر تحصیل کرده در میان دوازده تن بودند. نتنائیل در این فکر بود که یک تاجر شود.

عیسی خودش به نتنائیل یک نام خودمائی نداد، اما آن دوازده تن به زودی شروع کردند درباره صداقت و صمیمیت برجسته او صحبت کنند. او "عاری از نیرنگ" بود. و این حسن بزرگ او بود؛ او هم صادق و هم صمیمی بود. نقطه ضعف کاراکتر او غرور او بود؛ او نسبت به خانواده‌اش، شهرش، شهرتش، و ملتش بسیار مغرور بود. و تمام اینها قابل ستایش هستند، مشروط به این که در آن زیاده‌روی نشود. اما نتنائیل به این تمایل

he refrained from laying hands on his converts in token of their having received the Spirit of Truth. This was done by Peter and John, who presently came down from Jerusalem to observe his work in behalf of the mother church.

^{139:5.10 (1557.4)} Philip went on through the trying times of the Master's death, participated in the reorganization of the twelve, and was the first to go forth to win souls for the kingdom outside of the immediate Jewish ranks, being most successful in his work for the Samaritans and in all his subsequent labors in behalf of the gospel.

^{139:5.11 (1557.5)} Philip's wife, who was an efficient member of the women's corps, became actively associated with her husband in his evangelistic work after their flight from the Jerusalem persecutions. His wife was a fearless woman. She stood at the foot of Philip's cross encouraging him to proclaim the glad tidings even to his murderers, and when his strength failed, she began the recital of the story of salvation by faith in Jesus and was silenced only when the irate Jews rushed upon her and stoned her to death. Their eldest daughter, Leah, continued their work, later on becoming the renowned prophetess of Hierapolis.

^{139:5.12 (1558.1)} Philip, the onetime steward of the twelve, was a mighty man in the kingdom, winning souls wherever he went; and he was finally crucified for his faith and buried at Hierapolis.

6. HONEST NATHANIEL

^{139:6.1 (1558.2)} Nathaniel, the sixth and last of the apostles to be chosen by the Master himself, was brought to Jesus by his friend Philip. He had been associated in several business enterprises with Philip and, with him, was on the way down to see John the Baptist when they encountered Jesus.

^{139:6.2 (1558.3)} When Nathaniel joined the apostles, he was twenty-five years old and was the next to the youngest of the group. He was the youngest of a family of seven, was unmarried, and the only support of aged and infirm parents, with whom he lived at Cana; his brothers and sister were either married or deceased, and none lived there. Nathaniel and Judas Iscariot were the two best educated men among the twelve. Nathaniel had thought to become a merchant.

^{139:6.3 (1558.4)} Jesus did not himself give Nathaniel a nickname, but the twelve soon began to speak of him in terms that signified honesty, sincerity. He was "without guile." And this was his great virtue; he was both honest and sincere. The weakness of his character was his pride; he was very proud of his family, his city, his reputation, and his nation, all of which is commendable if it is not carried too far. But

داشت که با تعصبات شخصی خود به افراط برود. او مایل بود که مطابق دیدگاههای شخصی خود روی افراد پیشداوری کند. او حتی پیش از این که با عیسی دیدار کند در پرسیدن این سؤال کند نبود: "آیا هیچ چیز خوبی می‌تواند از ناصره بیرون بیاید؟" اما نتانیل حتی اگر مغرور بود، لجوج نبود. آنگاه که او به یکباره به چهره عیسی نگاه کرد به سرعت موضع خود را معکوس کرد.

از بسیار جهات نتانیل نابغه‌ای متفاوت در میان دوازده تن بود. او فیلسوف و خیالپرداز گروه حواریون بود، اما او یک نوع بسیار عملی خیالپرداز بود. او میان دوره‌های فلسفه ژرف و ادوار مزاح نادر و خنده‌آور در تناوب قرار داشت؛ او هنگامی که روحیه مناسب داشت، احتمالاً بهترین داستانگو در میان دوازده تن بود. عیسی از گوش دادن به صحبت‌های نتانیل درباره چیزهای جدی و شوخی هر دو بسیار لذت می‌برد. نتانیل عیسی و پادشاهی خداوند را تدریجاً بیشتر جدی گرفت، اما او هرگز خود را جدی نگرفت.

حواریون همگی نتانیل را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند، و او با آنها، به جز با یهودای اسخریوطی به گونه‌ای عالی سازگاری داشت. یهودا فکر نمی‌کرد که نتانیل حواری بودن خود را به قدر کافی جدی می‌گیرد و یک بار چنان گستاخ شد که مخفیانه نزد عیسی رفت و بر ضد او شکایت کرد. عیسی گفت: "یهودا، با دقت مراقب گامهای خود باش؛ منصب خود را بیش از حد بزرگ نکن. از میان ما چه کسی شایسته است که برادرش را مورد دآوری قرار دهد؟ خواست پدر این نیست که فرزندانش فقط در چیزهای جدی زندگی شرکت کنند. بگذار تکرار کنم: من آمده‌ام که برادرانم در جسم شادی، سرور، و زندگی سرشارتری داشته باشند. پس یهودا، برو و آنچه را که به تو سپرده شده است به خوبی انجام بده، اما نتانیل، برادرت، را تنها بگذار که خودش به خدا حساب پس بدهد." و خاطره این رخداد، با بسیاری تجارب مشابه، در قلب خود فریب یهودای اسخریوطی منتهی ماند.

بسیاری از اوقات، هنگامی که عیسی با پطرس، یعقوب، و یوحنا به کوه رفته بود، و اوضاع در میان حواریون پرتنش و آشفته می‌شد، هنگامی که حتی اندریاس در این باره که به برادران تسلی‌ناپذیرش چه بگوید در تردید بود، نتانیل از طریق قدری فلسفه یا یک مزاح آنی، مزاح خوب، تنش را کاهش می‌داد.

وظیفه نتانیل مراقبت از خانواده‌های دوازده تن بود. او اغلب از جلسات حواریون غایب بود، زیرا هنگامی که می‌شنید برای یکی از افراد تحت مسئولیتش بیماری یا هر چیز غیرعادی رخ داده است، برای رسیدن به آن خانه هیچ وقتی را از دست نمی‌داد. دوازده تن با اطمینان خاطر از این که بهروزی خانواده‌هایشان در دستان نتانیل مطمئن است خیالشان راحت بود.

نتانیل عیسی را به خاطر شکیبایی او بسیار تقدیس و تکریم می‌کرد. او هرگز از فکر کردن به آزمودنی و همدردی سخاوتمندانه پسر انسان خسته نمی‌شد.

پدر نتانیل (بارتالامه) مدت کوتاهی بعد از

Nathaniel was inclined to go to extremes with his personal prejudices. He was disposed to prejudge individuals in accordance with his personal opinions. He was not slow to ask the question, even before he had met Jesus, "Can any good thing come out of Nazareth?" But Nathaniel was not obstinate, even if he was proud. He was quick to reverse himself when he once looked into Jesus' face.

^{139:64 (1558:5)} In many respects Nathaniel was the odd genius of the twelve. He was the apostolic philosopher and dreamer, but he was a very practical sort of dreamer. He alternated between seasons of profound philosophy and periods of rare and droll humor; when in the proper mood, he was probably the best storyteller among the twelve. Jesus greatly enjoyed hearing Nathaniel discourse on things both serious and frivolous. Nathaniel progressively took Jesus and the kingdom more seriously, but never did he take himself seriously.

^{139:65 (1558:6)} The apostles all loved and respected Nathaniel, and he got along with them splendidly, excepting Judas Iscariot. Judas did not think Nathaniel took his apostleship sufficiently seriously and once had the temerity to go secretly to Jesus and lodge complaint against him. Said Jesus: "Judas, watch carefully your steps; do not overmagnify your office. Who of us is competent to judge his brother? It is not the Father's will that his children should partake only of the serious things of life. Let me repeat: I have come that my brethren in the flesh may have joy, gladness, and life more abundantly. Go then, Judas, and do well that which has been intrusted to you but leave Nathaniel, your brother, to give account of himself to God." And the memory of this, with that of many similar experiences, long lived in the self-deceiving heart of Judas Iscariot.

^{139:66 (1559:1)} Many times, when Jesus was away on the mountain with Peter, James, and John, and things were becoming tense and tangled among the apostles, when even Andrew was in doubt about what to say to his disconsolate brethren, Nathaniel would relieve the tension by a bit of philosophy or a flash of humor; good humor, too.

^{139:67 (1559:2)} Nathaniel's duty was to look after the families of the twelve. He was often absent from the apostolic councils, for when he heard that sickness or anything out of the ordinary had happened to one of his charges, he lost no time in getting to that home. The twelve rested securely in the knowledge that their families' welfare was safe in the hands of Nathaniel.

^{139:68 (1559:3)} Nathaniel most revered Jesus for his tolerance. He never grew weary of contemplating the broadmindedness and generous sympathy of the Son of Man.

^{139:69 (1559:4)} Nathaniel's father (Bartholomew) died

بنطیکاست درگذشت، و بعد از آن، این حواری به بین‌النهرین و هند رفت و مژده پادشاهی خداوند را اعلام نمود و ایمانداران را تعمید داد. برادران او هرگز ندانستند که چه بر سر فیلسوف، شاعر، و بذلگویی پیشین آنها آمد. اما او نیز مرد بزرگی در پادشاهی خداوند بود و با این که در سازماندهی کلیسای متعاقب مسیحی شرکت نکرد، برای گسترش آموزشهای استادش کار زیادی انجام داد. نتنائیل در هند درگذشت.

7- متی لایوی

متی، هفتمین حواری، توسط آندریاس انتخاب شد. متی به خانواده‌ای از جمع‌آوری کنندگان مالیات، یا مالیات‌گیران تعلق داشت، اما او خودش یک مأمور وصول مالیات در کفرناحوم، جایی که در آن زندگی می‌کرد، بود. او سی و یک ساله و متأهل بود و چهار فرزند داشت. او مردی با ثروت متوسط بود، و تنها کسی بود که با داشتن قدری ثروت به گروه حواریون تعلق داشت. او یک تاجر خوب، و یک آدم خوش برخورد بود، و از این استعداد برخوردار بود که دوست پیدا کند و با انواع و اقسام آنها به خوبی سازگاری داشته باشد.

آندریاس متی را به نماینده مالی حواریون منصوب کرد. از جهتی او مسئول بودجه و سخنگوی تبلیغات برای سازمان حواریون بود. او یک قاضی نیزهوش سرشت بشری و یک تبلیغاتچی بسیار کارآمد بود. او شخصیتی داشت که تجسم آن دشوار است، اما او یک حواری بسیار جدی و یک باورمند فزاینده به مأموریت عیسی و به قطعیت پادشاهی خداوند بود. عیسی هرگز به لایوی یک نام خودمانی نداد، اما همیاران حواری او معمولاً به عنوان "پول‌گیر" به او اشاره می‌کردند.

نقطه قوت لایوی وقف قلبی او به آرمانش بود. این که او، یک مالیات‌گیر، به جمع عیسی و حواریونش پذیرفته شده بود، علت قدردانی بیش از حد از جانب مالیات جمع‌کن پیشین بود. با این وجود، برای سایر حواریون، به ویژه شمعون غیور و یهودای اسخریوطی قدری وقت لازم بود که حضور این مالیات‌گیر را در جمعشان بپذیرند. نقطه ضعف متی کوتاهی و دیدگاه ماتریالیستی او نسبت به زندگی بود. اما با گذشت ماهها، او پیشرفت فوق‌العاده‌ای در تمام این موارد داشت. البته او از بسیاری از ارزشمندترین دوره‌های آموزشی باید غایب می‌بود، زیرا وظیفه او این بود که خزانه را از نو پرکند.

متی از این طبع بخشنده استاد بسیار قدردانی می‌کرد. او هرگز دست از بازگو کردن این حرف برنمی‌داشت که در کار یافتن خداوند فقط ایمان لازم است. او همیشه دوست داشت در رابطه با پادشاهی خداوند به صورت "این کار یافتن خداوند" سخن بگوید.

اگر چه متی مردی با یک گذشته بود، نمونه‌ای عالی از خود ارائه داد، و با گذشت زمان، همکاران او به عملکردهای این مالیات‌گیر افتخار نمودند. او یکی از حواریون بود که از گفته‌های عیسی به گونه‌ای مبسوط یادداشت برداشت، و این یادداشتها به عنوان مبنای

shortly after Pentecost, after which this apostle went into Mesopotamia and India proclaiming the glad tidings of the kingdom and baptizing believers. His brethren never knew what became of their onetime philosopher, poet, and humorist. But he also was a great man in the kingdom and did much to spread his Master's teachings, even though he did not participate in the organization of the subsequent Christian church. Nathaniel died in India.

7. MATTHEW LEVI

^{139.7.1 (1559.9)} Matthew, the seventh apostle, was chosen by Andrew. Matthew belonged to a family of tax gatherers, or publicans, but was himself a customs collector in Capernaum, where he lived. He was thirty-one years old and married and had four children. He was a man of moderate wealth, the only one of any means belonging to the apostolic corps. He was a good business man, a good social mixer, and was gifted with the ability to make friends and to get along smoothly with a great variety of people.

^{139.7.2 (1559.6)} Andrew appointed Matthew the financial representative of the apostles. In a way he was the fiscal agent and publicity spokesman for the apostolic organization. He was a keen judge of human nature and a very efficient propagandist. His is a personality difficult to visualize, but he was a very earnest disciple and an increasing believer in the mission of Jesus and in the certainty of the kingdom. Jesus never gave Levi a nickname, but his fellow apostles commonly referred to him as the "money-getter."

^{139.7.3 (1559.7)} Levi's strong point was his wholehearted devotion to the cause. That he, a publican, had been taken in by Jesus and his apostles was the cause for overwhelming gratitude on the part of the former revenue collector. However, it required some little time for the rest of the apostles, especially Simon Zelotes and Judas Iscariot, to become reconciled to the publican's presence in their midst. Matthew's weakness was his shortsighted and materialistic viewpoint of life. But in all these matters he made great progress as the months went by. He, of course, had to be absent from many of the most precious seasons of instruction as it was his duty to keep the treasury replenished.

^{139.7.4 (1559.8)} It was the Master's forgiving disposition which Matthew most appreciated. He would never cease to recount that faith only was necessary in the business of finding God. He always liked to speak of the kingdom as "this business of finding God."

^{139.7.5 (1559.1)} Though Matthew was a man with a past, he gave an excellent account of himself, and as time went on, his associates became proud of the publican's performances. He was one of the apostles who made extensive notes on the sayings

نوشته‌های متعاقب ایسادر از گفته‌ها و کارکردهای عیسی که به عنوان انجیل به روایت متی شناخته شده است مورد استفاده قرار گرفتند.

طی اعصار بعد زندگی عالی و مفید متی، تاجر و مالیات‌گیر کفرناحوم، وسیله‌ای برای هدایت هزاران هزار تاجر دیگر، مقامات دولتی، و سیاستمداران، و نیز برای شنیدن آن صدای دلنشین استاد که می‌گفت "مرا دنبال کن" بوده است. متی به راستی یک سیاستمدار زیرک بود، اما او شدیداً به عیسی وفادار بود و به طور کامل وقف این کار بود که اطمینان باید هزینه‌های پیام‌آوران پادشاهی آتی به قدر کافی تأمین می‌شود.

حضور متی در میان دوازده تن وسیله‌ای برای باز نگاه داشتن درهای پادشاهی به روی انبوه روانه‌های مأیوس و مطرود بود که از منتها پیش خود را بیرون از مرزهای تسلی مذهبی می‌دیدند. مردان و زنان مطرود و ناامید که برای شنیدن سخنان عیسی جمع می‌شدند، و او هرگز حتی یک تن را بازنگرداند.

متی هدایایی مهرآمیز از شاگردان ایماندار و شنوندگان بلافصل آموزشهای استاد آزادانه دریافت می‌کرد، اما او هرگز به طور علنی از توده‌ها تقاضای پول نمی‌کرد. او تمام کارهای مالی خود را به شیوه‌ای ساکت و شخصی انجام می‌داد و بخش عمده پول را از میان طبقه ثروتمندتر ایمانداران علاقمند جمع می‌کرد. او عملاً تمام ثروت ناچیز خویش را برای کار استاد و حارویونش اهدا کرد، اما آنها هرگز از این سخاوتمندی اطلاع نیافتند، به جز عیسی که همه چیز را در این باره می‌دانست. متی از این که به طور آشکار به وجوه حارویون کمک نماید درنگ می‌کرد، زیرا می‌ترسید عیسی و همیارانش پول او را آلوده پندارند؛ از این رو او عمدتاً به نام سایر ایمانداران پول می‌داد. در طول ماههای آغازین، هنگامی که متی می‌دانست حضورش در میان آنها کم و بیش یک آزمون است، قویاً وسوسه می‌شد به آنها اطلاع دهد که پولهای او اغلب نان روزانه آنها را تأمین می‌کند، اما او چنین نکرد. هنگامی که نشانه نفرت از مالیات‌گیران آشکار می‌گشت، لاوی در این اشتیاق می‌سوخت که سخاوت خود را برای آنها آشکار سازد، اما او همیشه موفق شد که خاموش بماند.

هنگامی که پولها برای هفته کمتر از ضرورت‌های تخمین زده شده بودند، لاوی اغلب به مقدار زیاد از منابع شخصی خودش برداشت می‌کرد. همچنین گاهی اوقات هنگامی که او به آموزشهای عیسی بسیار علاقمند می‌شد، ترجیح می‌داد بماند و آموزش را بشنود، گرچه می‌دانست باید عدم توانایی خود را برای فراهم نمودن وجوه لازم شخصاً جبران کند. اما لاوی زیاد مایل نبود عیسی بداند که بخش عمده پول از جیب او آمد! او نفهمید که استاد همه چیز را در این باره می‌دانست. حارویون همگی مردند بدون این که بدانند متی بانی خیر آنها بود، تا آن حد که بعد از آغاز انیت و آزارها، وقتی برای اعلام بشارت پادشاهی خداوند راهی شد عملاً بی‌پول گردید.

of Jesus, and these notes were used as the basis of Isador's subsequent narrative of the sayings and doings of Jesus, which has become known as the Gospel according to Matthew.

^{139:7.6 (1560.2)} The great and useful life of Matthew, the business man and customs collector of Capernaum, has been the means of leading thousands upon thousands of other business men, public officials, and politicians, down through the subsequent ages, also to hear that engaging voice of the Master saying, "Follow me." Matthew really was a shrewd politician, but he was intensely loyal to Jesus and supremely devoted to the task of seeing that the messengers of the coming kingdom were adequately financed.

^{139:7.7 (1560.3)} The presence of Matthew among the twelve was the means of keeping the doors of the kingdom wide open to hosts of downhearted and outcast souls who had regarded themselves as long since without the bounds of religious consolation. Outcast and despairing men and women flocked to hear Jesus, and he never turned one away.

^{139:7.8 (1560.4)} Matthew received freely tendered offerings from believing disciples and the immediate auditors of the Master's teachings, but he never openly solicited funds from the multitudes. He did all his financial work in a quiet and personal way and raised most of the money among the more substantial class of interested believers. He gave practically the whole of his modest fortune to the work of the Master and his apostles, but they never knew of this generosity, save Jesus, who knew all about it. Matthew hesitated openly to contribute to the apostolic funds for fear that Jesus and his associates might regard his money as being tainted; so he gave much in the names of other believers. During the earlier months, when Matthew knew his presence among them was more or less of a trial, he was strongly tempted to let them know that his funds often supplied them with their daily bread, but he did not yield. When evidence of the disdain of the publican would become manifest, Levi would burn to reveal to them his generosity, but always he managed to keep still.

^{139:7.9 (1560.5)} When the funds for the week were short of the estimated requirements, Levi would often draw heavily upon his own personal resources. Also, sometimes when he became greatly interested in Jesus' teaching, he preferred to remain and hear the instruction, even though he knew he must personally make up for his failure to solicit the necessary funds. But Levi did so wish that Jesus might know that much of the money came from his pocket! He little realized that the Master knew all about it. The apostles all died without knowing that Matthew was their benefactor to such an extent that, when he went forth to proclaim the gospel of the kingdom after the beginning of the persecutions, he was practically penniless.

هنگامی که این اذیت و آزارها موجب شد که ایمانداران اورشلیم را ترک کنند، متی به شمال سفر کرد. او بشارت پادشاهی خداوند را موعظه نمود و ایمانداران را تعمید داد. همیاران پیشین او در گروه حواریون، وی را گم کردند، اما او با رفتن به سوریه، کاپادوسی، گالاتیه، بیتیینه، و تراس به موعظه کردن و تعمید دادن ادامه داد. و در تراس، در لیسیماکیا بود که برخی از یهودیان بی‌ایمان با سربازان رومی توطئه کردند تا موجب مرگ او شوند. و این مالیات‌گیر احیا شده با ایمان به نجاتی که از آموزشهای استاد در طول سفر موقت اخیرش در زمین با اطمینان یاد گرفته بود به گونه‌ای پیروزمندانه مرد.

8- توما دیدیموس

توما هشتمین حواری بود، و او توسط فیلیپ انتخاب شد. در روزگاران بعد او به عنوان "تومای شکاک" مشهور شده است، اما حواریون همیار او به سختی به او به عنوان یک شکاک همیشگی نگاه می‌کردند. درست است که ذهن او یک نوع منطقی و شکاک بود، اما او یک شکل از وفاداری متهورانه داشت که آنهایی را که او را از نزدیک می‌شناختند منع می‌کرد که به او به صورت یک شکگرای ناچیز بنگرند.

هنگامی که توما به حواریون پیوست، بیست و نه سال داشت، متأهل بود، و چهار فرزند داشت. او سابقاً یک نجار و سنگکار بود، اما بعداً یک ماهیگیر شده بود و در تاریچیا، واقع در ساحل غربی رود اردن، جایی که از دریای جلیل خارج می‌شود زندگی می‌کرد، و او به عنوان شهروند برجسته این دهکده کوچک پنداشته می‌شد. او تحصیلات اندکی داشت، اما یک ذهن تیزهوش و استدلال‌گر داشت و پسر والدینی عالی بود که در طریقه زندگی می‌کردند. توما در میان دوازده تن یک ذهن به راستی تحلیل‌گر داشت؛ او دانشمند واقعی گروه حواریون بود.

زندگی اولیه خانگی توما ناگوار بود؛ والدین او در زندگی زناشویی خود در مجموع خوشحال نبودند، و این امر در تجربه بزرگسالی توما منعکس بود. او با داشتن یک خلق و خوی بسیار ناخوشایند و ستم‌جو بزرگ شد. حتی همسر او از دیدن پیوستن او به حواریون خوشحال بود؛ او با این فکر که شوهر بدبین او بیشتر اوقات از منزل دور می‌شود تسکین می‌یافت. توما همچنین یک خصلت شکگرایی داشت که کنار آمدن صلح‌آمیز با او را بسیار دشوار می‌ساخت. پطرس در ابتدا از دست توما بسیار ناراحت بود، و به برادرش اندریاس، شکایت می‌کرد که توما "بدخلق، زشت، و همیشه شکاک است." اما همیاران توما هر چه بهتر او را می‌شناختند، بیشتر از او خوششان می‌آمد. آنها دریافته بودند که او بسیار صادق و با عزمی راسخ وفادار است. او کاملاً صمیمی و بدون چون و چرا راستگو بود، اما او یک عیبجوی ذاتی بود و به گونه‌ای بزرگ شده بود که یک بدبین واقعی شده بود. ذهن تحلیل‌گر او با سوءظن لعن و نفرین شده بود. هنگامی که او با دوازده تن در ارتباط قرار گرفت به سرعت داشت ایمانش را به هم‌وعانش از دست می‌داد، و بدین ترتیب بود که با کاراکتر والا منشی عیسی تماس برقرار نمود. این ارتباط با استاد به یکباره شروع به دگرگون ساختن تمام خلق و

139.7.10 (1560.6) When these persecutions caused the believers to forsake Jerusalem, Matthew journeyed north, preaching the gospel of the kingdom and baptizing believers. He was lost to the knowledge of his former apostolic associates, but on he went, preaching and baptizing, through Syria, Cappadocia, Galatia, Bithynia, and Thrace. And it was in Thrace, at Lysimachia, that certain unbelieving Jews conspired with the Roman soldiers to encompass his death. And this regenerated publican died triumphant in the faith of a salvation he had so surely learned from the teachings of the Master during his recent sojourn on earth.

8. THOMAS DIDYMUS

139.8.1 (1561.1) Thomas was the eighth apostle, and he was chosen by Philip. In later times he has become known as "doubting Thomas," but his fellow apostles hardly looked upon him as a chronic doubter. True, his was a logical, skeptical type of mind, but he had a form of courageous loyalty which forbade those who knew him intimately to regard him as a trifling skeptic.

139.8.2 (1561.2) When Thomas joined the apostles, he was twenty-nine years old, was married, and had four children. Formerly he had been a carpenter and stone mason, but latterly he had become a fisherman and resided at Tarichea, situated on the west bank of the Jordan where it flows out of the Sea of Galilee, and he was regarded as the leading citizen of this little village. He had little education, but he possessed a keen, reasoning mind and was the son of excellent parents, who lived at Tiberias. Thomas had the one truly analytical mind of the twelve; he was the real scientist of the apostolic group.

139.8.3 (1561.3) The early home life of Thomas had been unfortunate; his parents were not altogether happy in their married life, and this was reflected in Thomas's adult experience. He grew up having a very disagreeable and quarrelsome disposition. Even his wife was glad to see him join the apostles; she was relieved by the thought that her pessimistic husband would be away from home most of the time. Thomas also had a streak of suspicion which made it very difficult to get along peaceably with him. Peter was very much upset by Thomas at first, complaining to his brother, Andrew, that Thomas was "mean, ugly, and always suspicious." But the better his associates knew Thomas, the more they liked him. They found he was superbly honest and unflinchingly loyal. He was perfectly sincere and unquestionably truthful, but he was a natural-born faultfinder and had grown up to become a real pessimist. His analytical mind had become cursed with suspicion. He was rapidly losing faith in his fellow men when he became associated with the twelve and thus came in contact with the noble

خوی توما نمود و تغییرات زیادی در واکنشهای ذهنی او نسبت به همنوعانش ایجاد کرد.

نقطه قوت بزرگ توما، آنگاه که به یکباره تصمیمش را می‌گرفت، ذهن عالی تحلیل‌گر او و نیز شهامت تردید ناپذیر او بود. نقطه ضعف بزرگ او سوءظن شک‌گرایانه او بود، که او در سرتاسر زندگیش در جسم هرگز به طور کامل بر آن فائق نشد.

در سازماندهی دوازده تن، مسئولیت برنامه‌ریزی و مدیریت کار به توما سپرده شده بود، و او یک مدیر توانمند کار و حرکت‌های گروه حواریون بود. او یک مدیر اجرایی خوب و یک تاجر عالی بود، اما او به واسطه خلق و خوی متنوع خود دچار نارسایی بود؛ یک روز او یک طور آدم بود و روز بعد آدم دیگری بود. وقتی که او به حواریون پیوست به افسردگی روان گرایش داشت، اما تماس با عیسی و حواریون، او را از این درون‌نگری بیمارگونه به اندازه زیاد درمان نمود.

عیسی از توما بسیار لذت می‌برد و گفتگوهای طولانی و شخصی بسیاری با او داشت. حضور او در میان حواریون برای تمام شک‌گرایان صادق بسیار تسکین دهنده بود و بسیاری از اذهان آشفته را برای آموختن به داخل پادشاهی خداوند تشویق می‌کرد، حتی اگر آنها نمی‌توانستند همه چیز را درباره جنبه‌های معنوی و فلسفی آموزش‌های عیسی به طور کامل بفهمند. عضویت توما در میان دوازده تن یک اعلام دائمی بود که عیسی حتی شک‌گرایان صادق را دوست دارد.

حواریون دیگر عیسی را به دلیل یک ویژگی خاص و برجسته شخصیت سرشارش مورد تکریم قرار می‌دادند، اما توما به دلیل کاراکتر بسیار متوازن او به استادش احترام می‌گذاشت. توما کسی را به طور فزاینده تحسین می‌کرد و ارج می‌نهاد که به گونه‌ای بسیار مهرآمیز بخشنده و با این وجود به گونه‌ای تغییرناپذیر عادل و منصف بود؛ او بسیار راسخ بود اما هرگز لجوج نبود؛ بسیار آرام بود اما هرگز بی‌تفاوت نبود؛ بسیار کمک‌کننده و بسیار دلسوز بود، اما مداخله‌گر یا دیکتاتورمنش نبود؛ بسیار قوی بود اما در همان حال بسیار متواضع بود؛ بسیار مثبت بود اما هرگز خشن یا گستاخ نبود؛ بسیار لطیف بود اما هرگز در نوسان نبود؛ بسیار پاک و معصوم بود اما در همان حال بسیار مرداسا، بی‌پاک، و نیرومند بود؛ او به راستی بسیار شجاع بود اما هرگز بی‌ملاحظه یا بی‌پروا نبود؛ چنان عاشق طبیعت بود اما فارغ از تمام تمایلات برای تقدیس طبیعت بود؛ بسیار اهل مزاح و بسیار شوخ‌طبع بود، اما بسیار عاری از جلف‌گرایی و سبک سری بود. این تقارن بی‌همتای شخصیت بود که توما را بسیار شیفته می‌نمود. او از میان هر یک از دوازده تن احتمالاً از بالاترین میزان درک عقلانی و قدردانی از شخصیت عیسی برخوردار بود.

در بحث‌های دوازده تن، توما همیشه محتاط بود. او از یک سیاست تقدم ایمنی جانب‌داری می‌کرد، اما اگر محافظه‌کاری او رأی نمی‌آورد یا نسبت به آن حکم مخالف داده می‌شد، او همیشه نخستین کسی بود که برای اجرای برنامه‌ای که تعیین می‌شد با بی‌پایکی حرکت می‌کرد. او بارها و بارها در برابر پروژه‌ای که بی‌پروا و جسورانه بود می‌ایستاد؛ او تا پایان تلخ به بحث

character of Jesus. This association with the Master began at once to transform Thomas's whole disposition and to effect great changes in his mental reactions to his fellow men.

^{139:8.4 (1561.4)} Thomas's great strength was his superb analytical mind coupled with his unflinching courage — when he had once made up his mind. His great weakness was his suspicious doubting, which he never fully overcame throughout his whole lifetime in the flesh.

^{139:8.5 (1561.5)} In the organization of the twelve Thomas was assigned to arrange and manage the itinerary, and he was an able director of the work and movements of the apostolic corps. He was a good executive, an excellent businessman, but he was handicapped by his many moods; he was one man one day and another man the next. He was inclined toward melancholic brooding when he joined the apostles, but contact with Jesus and the apostles largely cured him of this morbid introspection.

^{139:8.6 (1561.6)} Jesus enjoyed Thomas very much and had many long, personal talks with him. His presence among the apostles was a great comfort to all honest doubters and encouraged many troubled minds to come into the kingdom, even if they could not wholly understand everything about the spiritual and philosophic phases of the teachings of Jesus. Thomas's membership in the twelve was a standing declaration that Jesus loved even honest doubters.

^{139:8.7 (1562.1)} The other apostles held Jesus in reverence because of some special and outstanding trait of his replete personality, but Thomas revered his Master because of his superbly balanced character. Increasingly Thomas admired and honored one who was so lovingly merciful yet so inflexibly just and fair; so firm but never obstinate; so calm but never indifferent; so helpful and so sympathetic but never meddlesome or dictatorial; so strong but at the same time so gentle; so positive but never rough or rude; so tender but never vacillating; so pure and innocent but at the same time so virile, aggressive, and forceful; so truly courageous but never rash or foolhardy; such a lover of nature but so free from all tendency to revere nature; so humorous and so playful, but so free from levity and frivolity. It was this matchless symmetry of personality that so charmed Thomas. He probably enjoyed the highest intellectual understanding and personality appreciation of Jesus of any of the twelve.

^{139:8.8 (1562.2)} In the councils of the twelve Thomas was always cautious, advocating a policy of safety first, but if his conservatism was voted down or overruled, he was always the first fearlessly to move out in execution of the program decided upon. Again and again would he stand out against some project as being foolhardy and presumptuous; he

می‌پرداخت، اما هنگامی که آندریاس طرح را در معرض رأی‌گیری قرار می‌داد، و بعد از این که دوازده تن انجام آن چه را که او شدیداً مورد مخالفت قرار داده بود انتخاب می‌کردند، توما نخستین کسی بود که می‌گفت: "بگذارید برویم!" او یک بازنده خوب بود. او حسادت نمی‌ورزید و احساسات جریحهدار شده را نیز در سر نمی‌پروراند. او بارها نسبت این که عیسی خود را در معرض خطر قرار دهد مخالفت ورزید، اما هنگامی که استاد برمی‌گزید که چنین خطراتی را پذیرا شود، همیشه توما بود که با سخنان شجاعانه خویش به حواریون روحیه می‌داد: "بیایید رفقا، بگذارید برویم و با او بمیریم."

توما از برخی جهات مثل فیلیپ بود؛ او نیز می‌خواست "به او نشان داده شود"، اما ابراز تردیدهای بیرونی او کاملاً مبتنی بر کارکردهای متفاوت عقلانی بودند. توما تحلیل‌گر بود، او صرفاً شکرگرا نبود. تا جایی که به شهادت شخصی فیزیکی مربوط می‌شد، او یکی از دلیرترین افراد در میان دوازده تن بود.

توما گاهی روزهای بسیار بدی داشت؛ او گاهی اوقات محزون و غمگین بود. از دست رفتن خواهر دوقلوی او، هنگامی که او نه ساله بود، موجب غم فراوانی برای او در دوران جوانی شده بود و به مشکلات تندخویی او در دوران بعدی زندگی او افزوده بود. هنگامی که توما اندوهگین می‌شد، گاهی اوقات نتائیل بود که به او کمک می‌کرد بهبود یابد، گاهی پطرس، و بسیاری اوقات یکی از دوقلوهای حلفی. هنگامی که او بسیار افسرده بود متأسفانه همیشه تلاش می‌کرد از برقراری تماس مستقیم با عیسی اجتناب کند. اما استاد همه چیز را در این باره می‌دانست و هنگامی که او بدین گونه دچار افسردگی می‌شد و با تردید به ستوه می‌آمد، یک دلسوزی فهمیده برای حواری خود داشت.

گاهی اوقات توما از آندریاس اجازه می‌گرفت برای یک یا دو روز با خودش خلوت کند. اما او به زودی یاد گرفت که چنین مسیری خردمندانه نیست؛ او در همان اوان دریافت که در هنگام افسردگی، بهترین کار این است که به کارش نزدیک بماند و در کنار همکارانش باشد. اما صرف نظر از این که در زندگی احساسی او چه رخ می‌داد، او درست به حواری بودن ادامه می‌داد. هنگامی که در واقع وقت پیش رفتن فرا می‌رسید، همیشه توما بود که می‌گفت: "بگذارید برویم!"

توما نمونه عالی یک موجود بشری است که دارای تردیدهایی است، با آنها روبرو می‌شود، و برنده می‌شود. او یک ذهن بزرگ داشت؛ او یک منتقد بهانه‌گیر نبود. او یک اندیشمند منطقی بود؛ او آزمایش اسیدی عیسی و حواریون همیارش بود. اگر عیسی و کارش اصالت نداشت، نمی‌توانست مردی مثل توما را از آغاز تا پایان حفظ کند. او یک حس‌تیزبین و مطمئن نسبت به واقعیت داشت. توما در نخستین پیداری حق‌بازی یا فریب قطعاً همگی آنها را ترک می‌کرد. دانشمندان ممکن است همه چیز را درباره عیسی و کارش در زمین به طور کامل نفهمند، اما با استاد و همکاران بشری او مردی زندگی و کار می‌کرد که ذهنش همانند ذهن یک دانشمند راستین بود — توما دیدیموس — و او به عیسی نصری ایمان داشت.

توما در طول روزهای محاکمه و مصلوب شدن

would debate to the bitter end, but when Andrew would put the proposition to a vote, and after the twelve would elect to do that which he had so strenuously opposed, Thomas was the first to say, "Let's go!" He was a good loser. He did not hold grudges nor nurse wounded feelings. Time and again did he oppose letting Jesus expose himself to danger, but when the Master would decide to take such risks, always was it Thomas who rallied the apostles with his courageous words, "Come on, comrades, let's go and die with him."

139:8.9 (1562:3) Thomas was in some respects like Philip; he also wanted "to be shown," but his outward expressions of doubt were based on entirely different intellectual operations. Thomas was analytical, not merely skeptical. As far as personal physical courage was concerned, he was one of the bravest among the twelve.

139:8.10 (1562:4) Thomas had some very bad days; he was blue and downcast at times. The loss of his twin sister when he was nine years old had occasioned him much youthful sorrow and had added to his temperamental problems of later life. When Thomas would become despondent, sometimes it was Nathaniel who helped him to recover, sometimes Peter, and not infrequently one of the Alpheus twins. When he was most depressed, unfortunately he always tried to avoid coming in direct contact with Jesus. But the Master knew all about this and had an understanding sympathy for his apostle when he was thus afflicted with depression and harassed by doubts.

139:8.11 (1562:5) Sometimes Thomas would get permission from Andrew to go off by himself for a day or two. But he soon learned that such a course was not wise; he early found that it was best, when he was downhearted, to stick close to his work and to remain near his associates. But no matter what happened in his emotional life, he kept right on being an apostle. When the time actually came to move forward, it was always Thomas who said, "Let's go!"

139:8.12 (1562:6) Thomas is the great example of a human being who has doubts, faces them, and wins. He had a great mind; he was no carping critic. He was a logical thinker; he was the acid test of Jesus and his fellow apostles. If Jesus and his work had not been genuine, it could not have held a man like Thomas from the start to the finish. He had a keen and sure sense of *fact*. At the first appearance of fraud or deception Thomas would have forsaken them all. Scientists may not fully understand all about Jesus and his work on earth, but there lived and worked with the Master and his human associates a man whose mind was that of a true scientist — Thomas Didymus — and he believed in Jesus of Nazareth.

139:8.13 (1563:1) Thomas had a trying time during the

عیسی لحظات طاقت فرسایی داشت. او برای مدتی در اعماق ناامیدی بود، اما او شجاعت خویش را احیا کرد، در کنار حواریون باقی ماند، و برای خوشامدگویی به عیسی در دریای جلیل نزد آنها حضور داشت. او برای مدتی به افسردگی شکست‌ناپذیر خود تسلیم شد اما سرانجام ایمان و شهامتش را بازیافت. او بعد از پنطیکاست به حواریون مشاوره خردمندانه‌ای داد، و هنگامی که انیت و ازارها ایمانداران را پراکنده ساخت، به قبرس، کرت، ساحل شمالی آفریقا، و سیسیل رفت و مژده پادشاهی خداوند را موعظه نمود و ایمانداران را تعمید داد. و توما به موعظه و تعمید دادن ادامه داد، تا این که توسط عوامل دولت روم دستگیر شد و در مالت اعدام شد. او درست چند هفته پیش از مرگش شروع به نوشتن زندگی و آموزشهای عیسی نموده بود.

days of the trial and crucifixion. He was for a season in the depths of despair, but he rallied his courage, stuck to the apostles, and was present with them to welcome Jesus on the Sea of Galilee. For a while he succumbed to his doubting depression but eventually rallied his faith and courage. He gave wise counsel to the apostles after Pentecost and, when persecution scattered the believers, went to Cyprus, Crete, the North African coast, and Sicily, preaching the glad tidings of the kingdom and baptizing believers. And Thomas continued preaching and baptizing until he was apprehended by the agents of the Roman government and was put to death in Malta. Just a few weeks before his death he had begun the writing of the life and teachings of Jesus.

9 و 10- یعقوب و یهودای حلفی

یعقوب و یهودا، پسران حلفی، ماهیگیران دوقلویی که در نزدیکی خرسا زندگی می‌کردند، نهمین و دهمین حواریون بودند و توسط یعقوب و یوحنا زبیدی انتخاب شدند. آنها بیست و شش سال داشتند و متاهل بودند. یعقوب سه فرزند و یهودا دو فرزند داشت.

9 AND 10. JAMES AND JUDAS ALPHEUS

^{139.9.1 (1563.2)} James and Judas the sons of Alpheus, the twin fishermen living near Kheresa, were the ninth and tenth apostles and were chosen by James and John Zebedee. They were twenty-six years old and married, James having three children, Judas two.

درباره این دو ماهیگیر معمولی چیز زیادی برای گفتن وجود ندارد. آنها استادشان را دوست داشتند و عیسی نیز آنها را دوست داشت، اما آنها هرگز بحثهای او را با پرسش مختل نمی‌کردند. آنها درباره بحثهای فلسفی یا مباحث مربوط به الهیات حواریون همکارشان قدر بسیار اندکی می‌فهمیدند، اما آنها از این که خود را در شمار چنین گروهی از مردان توانمند بیابند خوشحال بودند. این دو مرد در ظاهر شخصی، ویژگیهای ذهنی، و میزان درک معنوی تقریباً یکسان بودند. آنچه که بشود در مورد یکی از آنها گفت باید درباره دیگری نیز ثبت شود.

^{139.9.2 (1563.3)} There is not much to be said about these two commonplace fisherfolk. They loved their Master and Jesus loved them, but they never interrupted his discourses with questions. They understood very little about the philosophical discussions or the theological debates of their fellow apostles, but they rejoiced to find themselves numbered among such a group of mighty men. These two men were almost identical in personal appearance, mental characteristics, and extent of spiritual perception. What may be said of one should be recorded of the other.

آندریاس آنها را به کار پاسبانی از توده‌ها گمارد. آنها راهنمایان اصلی ساعات موعظه، و در واقع خدمتگزاران عمومی و پسران انجام کار دوازده تن بودند. آنها در تأمین ذخایر به فیلیپ کمک می‌کردند. آنها برای نتنائیل به خانواده‌ها پول می‌رسانند، و همیشه آماده بودند به هر یک از حواریون دست کمک بدهند.

^{139.9.3 (1563.4)} Andrew assigned them to the work of policing the multitudes. They were the chief ushers of the preaching hours and, in fact, the general servants and errand boys of the twelve. They helped Philip with the supplies, they carried money to the families for Nathaniel, and always were they ready to lend a helping hand to any one of the apostles.

توده مردم عادی از یافتن دو تن مثل خودشان که افتخار حضور در میان حواریون را داشتند بسیار تشویق می‌شدند. این دوقلوی معمولی دقیقاً از طریق پذیرش خود به عنوان حواری، وسیله آوردن شمار کثیری از ایمانداران بی‌دل و جرأت به داخل پادشاهی بودند. و همچنین مردم عادی ایده هدایت شدن و سرپرستی شدن توسط راهنمایانی رسمی که بسیار شبیه خودشان بودند را خوشایندتر می‌دیدند.

^{139.9.4 (1563.5)} The multitudes of the common people were greatly encouraged to find two like themselves honored with places among the apostles. By their very acceptance as apostles these mediocre twins were the means of bringing a host of fainthearted believers into the kingdom. And, too, the common people took more kindly to the idea of being directed and managed by official ushers who were very much like themselves.

یعقوب و یهودا، که همچنین تَدّی و لَبّی نامیده می‌شدند، نه نقاط قوت داشتند و نه نقاط ضعف. نامهای مستعاری که از سوی حواریون به آنها داده شده بود القابی خوش نیت بودند که نشان از میان میگی داشتند.

^{139.9.5 (1563.6)} James and Judas, who were also called Thaddeus and Lebbeus, had neither strong points nor weak points. The nicknames given them by the disciples were good-natured designations of

آنها "ناچیزترین تمام حواریون" بودند؛ آنها این را می‌دانستند و نسبت به آن احساس شادی می‌کردند.

یعقوب خلفی عیسی را به دلیل سادگی استاد به طور ویژه دوست داشت. این دوقلوها نمی‌توانستند ذهن عیسی را بفهمند، اما پیوند دلسوزانه میان خودشان و قلب استادشان را درک می‌کردند. ذهن آنها از یک نوع بالا نبود؛ شاید حتی بشود آنها را با احترام خرفت نامید، اما آنها در سرشت معنوی خویش یک تجربه واقعی داشتند. آنها به عیسی ایمان داشتند؛ آنها فرزندان خداوند و همیاران پادشاهی بودند.

یهودای خلفی به دلیل فروتنی نامتظاهرانۀ استاد به سوی عیسی جذب شد. این فروتنی که با چنین متانت شخصی پیوند یافته بود یک جاذبه بزرگ برای یهودا داشت. این واقعیت که عیسی همیشه در رابطه با اعمال غیرعادی او دستور به سکوت می‌داد تأثیر زیادی روی این فرزند ساده طبیعت می‌گذاشت.

دوقلوها یاورانی خوش سیرت و ساده ذهن بودند، و همه آنها را دوست داشتند. عیسی از منصوب نمودن این مردان جوان تک هنره به مقامهای افتخارآمیز در کادر شخصی خود در پادشاهی استقبال نمود زیرا میلیونهای بیشمار از چنین روانهای ساده و بیمناک دیگر در کرات فضا وجود دارند که او به همین ترتیب مایل است به همیاری فعال و باورمندانه روحانی با خودش و روح حقیقت ریخته شده خودش خوشامد گوید. عیسی با دیده تحقیر به کوچک بودن نمی‌نگرد، بلکه فقط به شرارت و گناه بدین گونه نگاه می‌کند. یعقوب و یهودا کوچک بودند، اما همچنین با ایمان بودند. آنها ساده و ناآگاه بودند، اما همچنین قلبی بزرگ داشتند، و مهربان و سخاوتمند بودند.

و در آن روز که استاد از پذیرش یک مرد مشخص ثروتمند به عنوان یک مبلغ امتناع کرد، مگر این که او اموال خود را بفروشد و به فقرا کمک کند، چقدر این مردان فروتن با خرسندی سرفراز بودند. وقتی که مردم این را شنیدند و دوقلوها را در میان مشاوران او دیدند، با قطعیت می‌دانستند که عیسی هیچ امتیاز ویژه‌ای برای اشخاص قائل نمی‌شود. اما فقط یک نهاد الهی — پادشاهی آسمان — همواره می‌توانست روی چنین بنیاد میان مایه بشری ساخته شود!

دوقلوها فقط یک یا دو بار در تمامی ارتباطات خود با عیسی جرأت کردند در ملا عام پرسش کنند. یک بار هنگامی که استاد درباره آشکار ساختن علنی خویش به دنیا صحبت کرد یهودا در رابطه با مطرح کردن یک پرسش برای عیسی گیج بود. او از این که دیگر رازی در میان دوازده تن وجود نخواهد داشت قدری احساس نومییدی می‌کرد، و او جسارت یافت که بپرسد: "اما استاد، آنگاه که خود را بدین گونه به دنیا آشکار ساختی، چگونه با نمایان ساختن خاص نیکی خود نظر لطف به ما نشان خواهی داد؟"

دوقلوها تا پایان، تا روزهای تاریک محاکمه، مصلوب شدن، و نومییدی، وفادارانه خدمت کردند. آنها هرگز ایمان قلبی خویش را به عیسی از دست ندادند، و (به جز یوحنا) نخستین کسانی بودند که به زنده شدن او ایمان آوردند. اما آنها نمی‌توانستند برقراری پادشاهی را بفهمند. به زودی بعد از این که استادشان مصلوب شد،

mediocrity. They were "the least of all the apostles"; they knew it and felt cheerful about it.

^{139.9.6 (1563.7)} James Alpheus especially loved Jesus because of the Master's simplicity. These twins could not comprehend the mind of Jesus, but they did grasp the sympathetic bond between themselves and the heart of their Master. Their minds were not of a high order; they might even reverently be called stupid, but they had a real experience in their spiritual natures. They believed in Jesus; they were sons of God and fellows of the kingdom.

^{139.9.7 (1564.1)} Judas Alpheus was drawn toward Jesus because of the Master's unostentatious humility. Such humility linked with such personal dignity made a great appeal to Judas. The fact that Jesus would always enjoin silence regarding his unusual acts made a great impression on this simple child of nature.

^{139.9.8 (1564.2)} The twins were good-natured, simple-minded helpers, and everybody loved them. Jesus welcomed these young men of one talent to positions of honor on his personal staff in the kingdom because there are untold millions of other such simple and fear-ridden souls on the worlds of space whom he likewise wishes to welcome into active and believing fellowship with himself and his outpoured Spirit of Truth. Jesus does not look down upon littleness, only upon evil and sin. James and Judas were *little*, but they were also *faithful*. They were simple and ignorant, but they were also big-hearted, kind, and generous.

^{139.9.9 (1564.3)} And how gratefully proud were these humble men on that day when the Master refused to accept a certain rich man as an evangelist unless he would sell his goods and help the poor. When the people heard this and beheld the twins among his counselors, they knew of a certainty that Jesus was no respecter of persons. But only a divine institution — the kingdom of heaven — could ever have been built upon such a mediocre human foundation!

^{139.9.10 (1564.4)} Only once or twice in all their association with Jesus did the twins venture to ask questions in public. Judas was once intrigued into asking Jesus a question when the Master had talked about revealing himself openly to the world. He felt a little disappointed that there were to be no more secrets among the twelve, and he made bold to ask: "But, Master, when you do thus declare yourself to the world, how will you favor us with special manifestations of your goodness?"

^{139.9.11 (1564.5)} The twins served faithfully until the end, until the dark days of trial, crucifixion, and despair. They never lost their heart faith in Jesus, and (save John) they were the first to believe in his resurrection. But they could not comprehend the establishment of the kingdom. Soon after their

آنها نزد خانواده‌ها و تورهایشان بازگشتند؛ کار آنها به پایان رسیده بود. آنها توانایی رفتن به نبردهای پیچیده‌تر پادشاهی را نداشتند. اما با آگاهی از این که با چهار سال ارتباط نزدیک و شخصی با یک پسر خداوند، آفریننده خودمختار یک جهان، افتخار و برکت یافته بودند زندگی کردند و مردند.

Master was crucified, they returned to their families and nets; their work was done. They had not the ability to go on in the more complex battles of the kingdom. But they lived and died conscious of having been honored and blessed with four years of close and personal association with a Son of God, the sovereign maker of a universe.

11- شمعون غیور

شمعون غیور، یازدهمین حواری، توسط شمعون پطرس انتخاب شد. او مردی توانا با اصل و نسب نیک بود و با خانواده‌اش در کفرناحوم زندگی می‌کرد. او هنگامی که به حواریون وصل شد بیست و هشت ساله بود. او یک آشوبگر آتشین مزاج بود و همچنین مردی بود که بدون فکرکردن بسیار سخن می‌گفت. او پیش از این که تمام توجه خود را به سازمان وطن‌پرست زیلوته‌ها معطوف دارد در کفرناحوم یک تاجر بود.

مسئولیت سرگرمی و استراحت گروه حواریون به شمعون غیور داده شد، و او یک سازمانده بسیار کارآمد زندگی سرگرمی و فعالیتهای تفریحی دوازده تن بود.

نقطه قوت شمعون وفاداری الهام‌برانگیز او بود. هنگامی که حواریون مرد یا زنی را پیدا می‌کردند که در بی‌تصمیمی درباره ورود به پادشاهی دست و پا می‌زدند، شمعون را فرا می‌خواندند. معمولاً فقط به حدود پانزده دقیقه وقت نیاز بود که این هواخواه مشتاق نجات از طریق ایمان به خداوند، تمام تردیدها را برطرف سازد و تمام بی‌تصمیمی‌ها را بزدايد، و یک روان نوین که در "آزادی ایمان و شادی نجات" تولد یافته است را ببیند.

نقطه ضعف بزرگ شمعون مادی‌گرایی ذهنی او بود. او نمی‌توانست خود را از یک ناسیونالیست یهودی به فردی جهانگرا با ذهن معنویت یافته به سرعت تغییر دهد. چهار سال برای انجام یک چنین دگرگونی عقلانی و احساسی زمان بسیار کوتاهی بود، اما عیسی همیشه نسبت به او شکاک بود.

یک چیز درباره عیسی که شمعون بسیار تحسین می‌کرد آرامش استاد، و اطمینان، متانت، و وقار غیرقابل توضیح او بود.

اگر چه شمعون یک انقلاب‌گرای افراطی، یک فرد آتشین مزاج بی‌پاک و آشوبگر بود، به تدریج بر طبع آتشین خویش چیره گشت، تا این که یک موعظه‌گر قدرتمند و مؤثر "صلح در زمین و خواست نیک در میان انسانها" گشت. شمعون یک منظره‌گر بزرگ بود؛ او قطعاً دوست داشت جر و بحث کند. و هنگامی که وقت برخورد کردن با اذهان قانون‌گرای یهودیان تحصیل کرده یا لفاظی‌های عقلانی یونانیان می‌رسید، این کار همیشه به شمعون محول می‌شد.

او به واسطه سرشت خود یک شورشگر و از طریق آموزش یک سنت شکن بود، اما عیسی او را متقاعد ساخت برای مفاهیم والاتر پادشاهی آسمان تلاش کند. او همیشه خود را با گروه معترض تعیین هویت کرده بود، اما اکنون به گروه پیشرفت، پیشرفت نامحدود و جاودان روح و حقیقت پیوست. شمعون مردی با

11. SIMON THE ZEALOT

^{139:11.1 (1564:6)} Simon Zelotes, the eleventh apostle, was chosen by Simon Peter. He was an able man of good ancestry and lived with his family at Capernaum. He was twenty-eight years old when he became attached to the apostles. He was a fiery agitator and was also a man who spoke much without thinking. He had been a merchant in Capernaum before he turned his entire attention to the patriotic organization of the Zealots.

^{139:11.2 (1564:7)} Simon Zelotes was given charge of the diversions and relaxation of the apostolic group, and he was a very efficient organizer of the play life and recreational activities of the twelve.

^{139:11.3 (1564:8)} Simon's strength was his inspirational loyalty. When the apostles found a man or woman who floundered in indecision about entering the kingdom, they would send for Simon. It usually required only about fifteen minutes for this enthusiastic advocate of salvation through faith in God to settle all doubts and remove all indecision, to see a new soul born into the "liberty of faith and the joy of salvation."

^{139:11.4 (1565:1)} Simon's great weakness was his material-mindedness. He could not quickly change himself from a Jewish nationalist to a spiritually minded internationalist. Four years was too short a time in which to make such an intellectual and emotional transformation, but Jesus was always patient with him.

^{139:11.5 (1565:2)} The one thing about Jesus which Simon so much admired was the Master's calmness, his assurance, poise, and inexplicable composure.

^{139:11.6 (1565:3)} Although Simon was a rabid revolutionist, a fearless firebrand of agitation, he gradually subdued his fiery nature until he became a powerful and effective preacher of "Peace on earth and good will among men." Simon was a great debater; he did like to argue. And when it came to dealing with the legalistic minds of the educated Jews or the intellectual quibblings of the Greeks, the task was always assigned to Simon.

^{139:11.7 (1565:4)} He was a rebel by nature and an iconoclast by training, but Jesus won him for the higher concepts of the kingdom of heaven. He had always identified himself with the party of protest, but he now joined the party of progress, unlimited and eternal progression of spirit and truth. Simon

وفاداریهای شدید و فداکاریهای گرم شخصی بود، و او عمیقاً عاشق عیسی بود.

عیسی نمی‌ترسید که خود را با تجار، زحمتکشان، خوش‌بینان، بدبینان، فیلسوفان، شک‌گرایان، مالیات‌گیران، سیاستمداران، و وطن‌پرستان تعیین هویت کند.

استاد گفتگوهای زیادی با شمعون داشت، اما هرگز به طور کامل موفق نشد این ناسیونالیست دوآتشه یهودی را به یک جهان‌گرا تبدیل کند. عیسی اغلب به شمعون می‌گفت که درست است بخواهیم بهبود نظم اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی را ببینیم، اما او همیشه این را هم اضافه می‌کرد: "این کار پادشاهی آسمان نیست. ما باید وقف انجام خواست پدر باشیم. کار ما این است که سفیران دولت معنوی عالم بالا باشیم، و ما نباید فوراً خود را درگیر هر کاری کنیم بلکه خواست و کاراکتر پدر الهی را نمایندگی کنیم که در رأس دولتی که اعتبار آن را داریم قرار دارد." فهم تمام اینها برای شمعون دشوار بود، اما او به تدریج شروع به درک چیزی از معنی آموزشهای استاد نمود.

بعد از پراکندگی به دلیل اذیت و آزارهای اورشلیم، شمعون به انزوای موقت وارد شد. او عملاً خرد شد. او به عنوان یک ناسیونالیست وطن‌پرست با احترام به آموزشهای عیسی تسلیم شده بود؛ اکنون همه چیز از دست رفته بود. او در نومیدی بود، اما طی چند سال او امیدهای خود را بازیافت و برای اعلام مژده پادشاهی گام به پیش نهاد.

او به اسکندریه رفت و بعد از انجام کار در مسیر حرکت در امتداد رود نیل، به قلب آفریقا رخنه کرد. او در همه جا آموزشهای عیسی را موعظه نمود و ایمانداران را تعمیم داد. او بدین گونه دست به تلاش زد تا این که یک مرد پیر و ضعیف شد. و او درگذشت و در قلب آفریقا دفن شد.

12- یهودای اسخریوطی

یهودای اسخریوطی، دوازدهمین حواری، توسط نتنائیل انتخاب شد. او در قریوت، شهر کوچکی در جنوب یهودیه، به دنیا آمد. هنگامی که او یک نوجوان بود، پدر و مادرش به اریحا نقل مکان کردند. او در آنجا زندگی می‌کرد و در کارهای گوناگون تجارتی پدرش مشغول به کار بود، تا این که به موعظه و کار یحیی تعمیم دهنده علاقمند شد. والدین یهودا صدوقی بودند، و هنگامی که پسرشان به شاگردان یحیی پیوست، او را علق کردند.

هنگامی که نتنائیل در تاریچیا یهودا را ملاقات کرد، او در انتهای پایینی دریای جلیل در یک بنگاه خشک کردن ماهی داشت درخواست کار می‌کرد. وقتی که او به حواریون پیوست سی ساله بود و از دواج نکرده بود. او شاید بهترین مرد تحصیل کرده در میان دوازده تن و تنها یهودایی در خانواده حواریون استاد بود. یهودا هیچ ویژگی برجسته در زمینه نقطه قوت شخصی نداشت، گرچه او بسیاری ویژگیهای ظاهری فرهنگی و خصائل آموزشی داشت. او یک اندیشمند خوب بود اما همیشه یک اندیشمند به راستی صادق نبود. یهودا در واقع

was a man of intense loyalties and warm personal devotions, and he did profoundly love Jesus.

^{139:11.8 (1565:5)} Jesus was not afraid to identify himself with business men, laboring men, optimists, pessimists, philosophers, skeptics, publicans, politicians, and patriots.

^{139:11.9 (1565:6)} The Master had many talks with Simon, but he never fully succeeded in making an internationalist out of this ardent Jewish nationalist. Jesus often told Simon that it was proper to want to see the social, economic, and political orders improved, but he would always add: "That is not the business of the kingdom of heaven. We must be dedicated to the doing of the Father's will. Our business is to be ambassadors of a spiritual government on high, and we must not immediately concern ourselves with aught but the representation of the will and character of the divine Father who stands at the head of the government whose credentials we bear." It was all difficult for Simon to comprehend, but gradually he began to grasp something of the meaning of the Master's teaching.

^{139:11.10 (1565:7)} After the dispersion because of the Jerusalem persecutions, Simon went into temporary retirement. He was literally crushed. As a nationalist patriot he had surrendered in deference to Jesus' teachings; now all was lost. He was in despair, but in a few years he rallied his hopes and went forth to proclaim the gospel of the kingdom.

^{139:11.11 (1565:8)} He went to Alexandria and, after working up the Nile, penetrated into the heart of Africa, everywhere preaching the gospel of Jesus and baptizing believers. Thus he labored until he was an old man and feeble. And he died and was buried in the heart of Africa.

12. JUDAS ISCARIOT

^{139:12.1 (1565:9)} Judas Iscariot, the twelfth apostle, was chosen by Nathaniel. He was born in Kerioth, a small town in southern Judea. When he was a lad, his parents moved to Jericho, where he lived and had been employed in his father's various business enterprises until he became interested in the preaching and work of John the Baptist. Judas's parents were Sadducees, and when their son joined John's disciples, they disowned him.

^{139:12.2 (1565:1)} When Nathaniel met Judas at Tarichea, he was seeking employment with a fish-drying enterprise at the lower end of the Sea of Galilee. He was thirty years of age and unmarried when he joined the apostles. He was probably the best-educated man among the twelve and the only Judean in the Master's apostolic family. Judas had no outstanding trait of personal strength, though he had many outwardly appearing traits of culture and habits of training. He was a good thinker but not

خودش را درک نمی‌کرد؛ او در برخورد با خودش به راستی صادق نبود.

آندریاس یهودا را به مقام خزانه‌دار دوازده تن منصوب کرد، رتبه‌ای که او به گونه‌ای چشمگیر شایسته داشتن آن بود، و او تا وقت خیانت به استادش مسئولیت‌های کارش را صادقانه، وفادارانه، و به مؤثرترین نحو انجام داد.

هیچ ویژگی خاصی درباره عیسی وجود نداشت که یهودا بالاتر از شخصیت عموماً گیرا و فوق‌العاده جذاب استاد تحسین کند. یهودا هرگز قادر نشد در برابر همیاران جلیلی خویش بالاتر از تعصبات یهودیه‌ای خود فراز یابد؛ او حتی در ذهنش از بسیاری چیزها درباره عیسی انتقاد می‌کرد. به او که یازده حواری به عنوان مردی کامل می‌نگریستند، به عنوان "کسی که در مجموع دوست داشتی و در میان ده هزار تن از همه مهمتر است"، این یهودایی از خود راضی اغلب جرأت می‌کرد در قلب خودش انتقاد کند. او واقعاً این تصور را در ذهنش می‌پروراند که عیسی بزدل است و از اعمال نمون قدرت و اتوریته خودش تا اندازه‌ای می‌ترسد.

یهودا یک تاجر خوب بود. مدیریت کردن امور مالی یک آرمان‌گرا همچون عیسی به کاردانی، توانایی، و شکیبایی، و نیز فداکاری سخت و طاقت‌فرسا نیاز داشت، تا چه رسد به دست و پنجه نرم کردن با روشهای تجاری در هم و بر هم برخی از حواریون او. یهودا به راستی یک مدیر اجرایی عالی، یک کارشناس مالی دوراندیش و توانا بود. و او برای سازماندهی یک آدم سختگیر بود. هیچیک از دوازده تن هرگز از یهودا انتقاد نکردند. تا جایی که آنها می‌توانستند ببینند، یهودای اسخریوطی یک خزانه‌دار بی‌همتا، یک مرد دانش آموخته، یک حواری وفادار (گرچه گاهی منتقد)، و به مفهوم واقعی کلمه یک موفقیت بزرگ بود. حواریون یهودا را دوست داشتند؛ او به راستی یکی از آنها بود. او باید به عیسی ایمان می‌داشت، اما ما شک داریم که او به راستی استاد را با جان و دل دوست داشت. مورد یهودا حقیقت این گفته را نشان می‌دهد: "راهی وجود دارد که برای یک مرد درست به نظر می‌رسد، اما پایان آن مرگ است." در مجموع می‌توان قربانی فریب صلح‌آمیز تنظیم خورشید نسبت به راههای گناه و مرگ شد. مطمئن باشید که یهودا به استادش و حواریون همیارش از نظر مالی همیشه وفادار بود. پول هرگز نمی‌توانسته انگیزه خیانت او به استاد باشد.

یهودا تنها پسر پدر و مادری بی‌خرد بود. او هنگامی که بسیار جوان بود، ناز پرورده و عزیز بود؛ او یک فرزند لوس بار آورده شده بود. به تدریج که او بزرگ شد، ایده‌هایی اغراق‌آمیز درباره اهمیت خویش را نشان داد. او یک بازنده ضعیف بود. او ایده‌هایی سست و تحریف شده درباره انصاف داشت؛ او به زیاده‌روی در تنفر و سوءظن تسلیم شد. او در تفسیر نادرست گفته‌ها و اعمال دوستانش یک متخصص بود. یهودا طی تمام زندگی‌اش رویه تلافی کردن کار آنهایی را که به گمان او با وی بدرفتاری کرده بودند در ذهن پرورانده بود. حس ارزشها و وفاداریهای او نادرست بودند.

برای عیسی، یهودا یک ماجرای ایمان بود. استاد از آغاز ضعف این حواری را به طور کامل می‌فهمید و از

always a truly *honest* thinker. Judas did not really understand himself; he was not really sincere in dealing with himself.

139:123 (1566:2) Andrew appointed Judas treasurer of the twelve, a position which he was eminently fitted to hold, and up to the time of the betrayal of his Master he discharged the responsibilities of his office honestly, faithfully, and most efficiently.

139:124 (1566:3) There was no special trait about Jesus which Judas admired above the generally attractive and exquisitely charming personality of the Master. Judas was never able to rise above his Judean prejudices against his Galilean associates; he would even criticize in his mind many things about Jesus. Him whom eleven of the apostles looked upon as the perfect man, as the "one altogether lovely and the chiefest among ten thousand," this self-satisfied Judean often dared to criticize in his own heart. He really entertained the notion that Jesus was timid and somewhat afraid to assert his own power and authority.

139:125 (1566:4) Judas was a good business man. It required tact, ability, and patience, as well as painstaking devotion, to manage the financial affairs of such an idealist as Jesus, to say nothing of wrestling with the helter-skelter business methods of some of his apostles. Judas really was a great executive, a farseeing and able financier. And he was a stickler for organization. None of the twelve ever criticized Judas. As far as they could see, Judas Iscariot was a matchless treasurer, a learned man, a loyal (though sometimes critical) apostle, and in every sense of the word a great success. The apostles loved Judas; he was really one of them. He must have *believed* in Jesus, but we doubt whether he really *loved* the Master with a whole heart. The case of Judas illustrates the truthfulness of that saying: "There is a way that seems right to a man, but the end thereof is death." It is altogether possible to fall victim to the peaceful deception of pleasant adjustment to the paths of sin and death. Be assured that Judas was always financially loyal to his Master and his fellow apostles. Money could never have been the motive for his betrayal of the Master.

139:126 (1566:5) Judas was an only son of unwise parents. When very young, he was pampered and petted; he was a spoiled child. As he grew up, he had exaggerated ideas about his self-importance. He was a poor loser. He had loose and distorted ideas about fairness; he was given to the indulgence of hate and suspicion. He was an expert at misinterpretation of the words and acts of his friends. All through his life Judas had cultivated the habit of getting even with those whom he fancied had mistreated him. His sense of values and loyalties was defective.

139:127 (1566:6) To Jesus, Judas was a faith adventure. From the beginning the Master fully understood the

مخاطرات پذیرفتن او به همیاری روحانی به خوبی آگاهی داشت. اما سرشت پسران خداوند این است که به هر موجود آفریده شده یک فرصت کامل و برابر برای نجات و بقا بدهند. عیسی می‌خواست نه تنها انسانهای این کره بلکه ناظران کرات بی‌شمار دیگر بدانند که وقتی نسبت به صداقت و وقف با جان و دل یک مخلوق به پادشاهی تردید وجود داشته باشد، کارکرد تغییرناپذیر قضات انسانها این است که کاندیدای مورد تردید به طور کامل پذیرفته شود. در حیات جاودان به روی همه کاملاً باز است؛ "هر کس که مایل باشد می‌تواند داخل شود؛" برای کسی که می‌آید هیچ محدودیت یا شرطی به جز ایمان وجود ندارد.

درست به این دلیل است که عیسی به یهودا اجازه داد دقیقاً تا انتها ادامه دهد. او همیشه به هر کار ممکن دست می‌زد تا این حواری ضعیف و سردرگم را دگرگون سازد و نجات دهد. اما هنگامی که نور به طور صادقانه دریافت نمی‌شود و مطابق آن زندگی نمی‌شود، به این متمایل می‌شود که در درون روان به تاریکی تبدیل شود. یهودا در رابطه با آموزشهای عیسی درباره پادشاهی از نظر عقلانی رشد کرد، اما در نیل به کاراکتر معنوی همانند سایر حواریون پیشرفت نکرد. او نتوانست در تجربه معنوی پیشرفت رضایتمندانه شخصی داشته باشد.

یهودا به خاطر نومیذی شخصی به طور فزاینده در غم و غصه فرو رفت، و سرانجام یک قربانی رنجش گردید. احساسات او بارها جریحه‌دار شده بود، و او نسبت به بهترین دوستانش و حتی استاد به گونه‌ای غیرطبیعی مشکوک گردید. ذهن او در مدتی کوتاه با ایده انتقامجویی مشغول شد، هر کاری که با آن انتقام خودش را بگیرد، آری، حتی خیانت به یارانش و استادش.

اما این ایده‌های شریرانه و خطرناک شکل قطعی نگرفتند تا آن که روزی یک زن قدرشناس یک جعبه گران قیمت عطر را در جلوی پایهای عیسی شکست. این کار برای یهودا اسراف به نظر می‌رسید، و هنگامی که عیسی قاطعانه اجازه نداد او درست در آنجا در برابر گوش همگان به طور علنی اعتراض کند، این برای او گران تمام شد. آن رخداد برانگیختن تمامی نفرت انباشته شده، احساسات جریحه‌دار شده، بدخواهی، تعصب، حسادت، و انتقام یک طول عمر را به سرانجام رساند، و او تصمیمش را گرفت که با او که نمی‌دانست کیست تصفیه حساب کند؛ اما او تمام شرارت طبیعتش را در تمام درام نکبت‌بار زندگی بداقبالانه خود روی آن یگانه شخص بی‌گناه متبلور نمود، درست به این دلیل که عیسی بر حسب اتفاق بازیگر اصلی در رخدادی بود که عبور او را از پادشاهی پیشرونده نور به آن حوزه خود انتخاب شده تاریکی نشان می‌کرد.

استاد بارها به طور خصوصی و علنی هر دو به یهودا هشدار داده بود که او در حال لغزش است، اما هشدارهای الهی در برخورد با سرشت تلخ‌کام شده بشری معمولاً بی‌فایده هستند. عیسی به هر کار ممکن که با آزادی اخلاقی انسان سازگار باشد دست زد، تا مانع انتخاب رفتن به راه خطا توسط یهودا شود. آزمون بزرگ سرانجام فرا رسید. پسر رنجش شکست خورد؛ او به فرامین غلط و فرومایه یک ذهن مغرور و انتقام‌جو که با گزاف‌گویی خود را مهم تلقی می‌کرد تسلیم شد و سریعاً به داخل سردرگمی، نومیذی، و انحراف فرو

weakness of this apostle and well knew the dangers of admitting him to fellowship. But it is the nature of the Sons of God to give every created being a full and equal chance for salvation and survival. Jesus wanted not only the mortals of this world but the onlookers of innumerable other worlds to know that, when doubts exist as to the sincerity and wholeheartedness of a creature's devotion to the kingdom, it is the invariable practice of the Judges of men fully to receive the doubtful candidate. The door of eternal life is wide open to all; "whosoever will may come"; there are no restrictions or qualifications save the *faith* of the one who comes.

139:128 (1567:1) This is just the reason why Jesus permitted Judas to go on to the very end, always doing everything possible to transform and save this weak and confused apostle. But when light is not honestly received and lived up to, it tends to become darkness within the soul. Judas grew intellectually regarding Jesus' teachings about the kingdom, but he did not make progress in the acquirement of spiritual character as did the other apostles. He failed to make satisfactory personal progress in spiritual experience.

139:129 (1567:2) Judas became increasingly a brooder over personal disappointment, and finally he became a victim of resentment. His feelings had been many times hurt, and he grew abnormally suspicious of his best friends, even of the Master. Presently he became obsessed with the idea of getting even, anything to avenge himself, yes, even betrayal of his associates and his Master.

139:12.10 (1567:3) But these wicked and dangerous ideas did not take definite shape until the day when a grateful woman broke an expensive box of incense at Jesus' feet. This seemed wasteful to Judas, and when his public protest was so sweepingly disallowed by Jesus right there in the hearing of all, it was too much. That event determined the mobilization of all the accumulated hate, hurt, malice, prejudice, jealousy, and revenge of a lifetime, and he made up his mind to get even with he knew not whom; but he crystallized all the evil of his nature upon the *one* innocent person in all the sordid drama of his unfortunate life just because Jesus happened to be the chief actor in the episode which marked his passing from the progressive kingdom of light into that self-chosen domain of darkness.

139:12.11 (1567:4) The Master many times, both privately and publicly, had warned Judas that he was slipping, but divine warnings are usually useless in dealing with embittered human nature. Jesus did everything possible, consistent with man's moral freedom, to prevent Judas's choosing to go the wrong way. The great test finally came. The son of resentment failed; he yielded to the sour and sordid dictates of a proud and vengeful mind of exaggerated self-importance and swiftly plunged on

رفت.

سپس یهودا به دسیسه پست و خجلت آور خیانت به سرور و استادش وارد شد و به سرعت آن طرح ناپکارانه را به اجرا گذاشت. او در حین اجرای طرحهای عهد شکنی خائنانه که با خشم تکوین یافته بود، لحظاتی از پشیمانی و خجلت را تجربه کرد، و در این فواصل روشن بینانه، با ترس و لرز به عنوان یک دفاع این ایده را در ذهنش پروراند که شاید عیسی بتواند در آخرین لحظه قدرتش را به کار گیرد و خود را نجات دهد.

هنگامی که این کار نکبتبار و گناهکارانه تماماً به پایان رسید، این انسان پیمان شکن که فروختن دوستش برای سی قطعه نقره را مهم نمی‌پنداشت، تا اشتیاق طولانی خود برای انتقام را که مدت‌ها در ذهنش پرورانده بود ارضا کند، شتابان خارج شد و در نمایش گریز از واقعیات وجود انسانی دست به عمل نهایی — خودکشی زد.

یازده حواری وحشتزده و مبهوت شدند. عیسی برای آن خیانتکار فقط احساس تأسف کرد. کرات این را دشوار یافته‌اند که یهودا را ببخشند، و در سرتاسر یک جهان پهناور از نام او احتراز شده است.

down into confusion, despair, and depravity.

^{139:12.12 (1567.5)} Judas then entered into the base and shameful intrigue to betray his Lord and Master and quickly carried the nefarious scheme into effect. During the outworking of his anger-conceived plans of traitorous betrayal, he experienced moments of regret and shame, and in these lucid intervals he faintheartedly conceived, as a defense in his own mind, the idea that Jesus might possibly exert his power and deliver himself at the last moment.

^{139:12.13 (1567.6)} When the sordid and sinful business was all over, this renegade mortal, who thought lightly of selling his friend for thirty pieces of silver to satisfy his long-nursed craving for revenge, rushed out and committed the final act in the drama of fleeing from the realities of mortal existence — suicide.

^{139:12.14 (1567.7)} The eleven apostles were horrified, stunned. Jesus regarded the betrayer only with pity. The worlds have found it difficult to forgive Judas, and his name has become eschewed throughout a far-flung universe.

مقاله 140. انتصاب دوازده تن

141 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 139

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 140

انتصاب دوازده تن

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آموزش مقدماتی
- 2- انتصاب
- 3- موعظه انتصاب
- 4- شما نمک زمین هستید
- 5- مهر پدرانه و برادرانه
- 6- عصر انتصاب
- 7- هفته بعد از انتصاب
- 8- بعد از ظهر پنجشنبه در دریاچه
- 9- روز انتصاب
- 10- عصر بعد از انتصاب

مقدمه مقاله

درست پیش از ظهر یکشنبه، 12 ژانویه، سال 27 بعد از میلاد مسیح، عیسی حواریون را به منظور انتصاب آنها به عنوان موعظمگران عمومی پیام الهی پادشاهی گرد هم فرا خواند. دوازده تن تقریباً هر روز انتظار داشتند که فرا خوانده شوند؛ لذا در این بامداد برای ماهیگیری از ساحل دور نشدند. چندین تن از آنها در نزدیکی ساحل پرسه می‌زدند و مشغول تعمیر تورهایشان و بازسازی ابزار ماهیگیریشان بودند.

همینطور که عیسی در ساحل دریا شروع به فرا خواندن حواریون نمود، ابتدا به آندریاس و پطرس که نزدیک به ساحل در حال ماهیگیری بودند خوشامد گفت؛ سپس به یعقوب و یوحنا که در قایقی در آن نزدیکی بودند و در حال دیدار پدرشان، زبدی، بودند و داشتند تورهایشان را تعمیر می‌کردند، علامت داد. او سایر حواریون را دو به دو گرد آورد، و پس از این که تمام دوازده تن را جمع نمود، با آنها به ارتفاعات شمال کفرناحوم رفت، و در آنجا در آمادگی برای انتصاب رسمی آنها به آموزش آنها پرداخت.

به یکباره تمام دوازده حواری ساکت شدند؛ حتی پطرس به یک حال و هوای اندیشمندانه فرو رفت.

PAPER 140

THE ORDINATION OF THE TWELVE

SECTIONS

Introduction

1. Preliminary Instruction
2. The Ordination
3. The Ordination Sermon
4. You Are the Salt of the Earth
5. Fatherly and Brotherly Love
6. The Evening of the Ordination
7. The Week Following the Ordination
8. Thursday Afternoon on the Lake
9. The Day of Consecration
10. The Evening after the Consecration

INTRODUCTION

^{140.01 (1588.1)} JUST before noon on Sunday, January 12, A.D. 27, Jesus called the apostles together for their ordination as public preachers of the gospel of the kingdom. The twelve were expecting to be called almost any day; so this morning they did not go out far from the shore to fish. Several of them were lingering near the shore repairing their nets and tinkering with their fishing paraphernalia.

^{140.02 (1588.2)} As Jesus started down the seashore calling the apostles, he first hailed Andrew and Peter, who were fishing near the shore; next he signaled to James and John, who were in a boat near by, visiting with their father, Zebedee, and mending their nets. Two by two he gathered up the other apostles, and when he had assembled all twelve, he journeyed with them to the highlands north of Capernaum, where he proceeded to instruct them in preparation for their formal ordination.

^{140.03 (1588.3)} For once all twelve of the apostles were silent; even Peter was in a reflective mood. At last

سرانجام ساعتی را که مدتی طولانی برایش انتظار کشیده بودند فرا رسید! آنها داشتند با استاد به کناری می‌رفتند تا در نوعی مراسم رسمی که شامل تقدیس و تبرک شخصی و وقف جمعی به کار مقدس نمایندگی کردن استادشان در اعلام فرا رسیدن پادشاهی پدرش می‌شد شرکت کنند.

the long-awaited-for hour had come! They were going apart with the Master to participate in some sort of solemn ceremony of personal consecration and collective dedication to the sacred work of representing their Master in the proclamation of the coming of his Father's kingdom.

1- آموزش مقدماتی

عیسی پیش از کار رسمی انتصاب، در حالی که دوازده تن گرد او نشسته بودند با آنها گفتگو نمود: "برادران من، این ساعت پادشاهی فرا رسیده است. من شما را به طور جداگانه با خود به اینجا آورده‌ام تا به عنوان سفیران پادشاهی به پدر عرضه کنم. هنگامی که در ابتدا فرا خوانده شدید، برخی از شما شنیدید که من در کنیسه درباره این پادشاهی صحبت کردم. هر یک از شما از وقتی که در شهرهای اطراف دریای جلیل با من مشغول به کار بوده‌اید بیشتر درباره پادشاهی پدر آگاهی یافته‌اید. اما هم اکنون در رابطه با این پادشاهی چیز بیشتری برای گفتن به شما دارم.

"پادشاهی نوین که پدرم در قلب فرزندان در زمین در آستانه تشکیل آن می‌باشد یک حاکمیت جاودان خواهد بود. در قلبهای آنهايي که آرزو دارند خواست الهی او را انجام دهند هیچ پایانی برای این فرمانروایی پدرم وجود نخواهد داشت. من به شما اعلام می‌کنم که پدر من خدای یهودی یا غیریهودی نیست. بسیاری از شرق و از غرب خواهند آمد تا در پادشاهی پدر با ما بنشینند، در حالی که بسیاری از فرزندان ابراهیم از وارد شدن به این برادری نوین فرمانروایی روح پدرم در قلبهای فرزندان انسانها امتناع خواهند کرد.

"قدرت این پادشاهی نه مبتنی بر نیروی ارتشها و نه منوط به قدرت ثروتها، بلکه مبتنی بر شکوه روح الهی خواهد بود که خواهد آمد تا به ذهنها آموزش دهد و بر قلبهای شهروندان از نو تولد یافته این پادشاهی آسمانی، فرزندان خداوند، فرمانروایی کند. این برادری عشق است که در آن درستکاری حکمرانی می‌کند و شعار جنگی آن این خواهد بود: صلح بر زمین و خواست نیک برای تمام انسانها. این پادشاهی، که بسیار زود خواهید رفت تا آن را اعلام کنید، آرزوی انسانهای نیک تمامی اعصار، امید تمام زمین، و تحقق وعده‌های خردمندانه تمام پیامبران است.

"اما برای شما فرزندانم، و برای همه دیگرانی که شما را به داخل این پادشاهی دنبال خواهند کرد، یک آزمون شدید قرار داده شده است. تنها ایمان شما را از میان دروازه‌های آن عبور خواهد داد، اما اگر می‌خواهید به فراز یافتن در زندگی پیشرونده همدمی الهی ادامه دهید باید ثمرات روح پدرم را به بار آورید. هر آینه، هر آینه، به شما می‌گویم، هر کس که می‌گوید، 'خداوند، خداوند،' به پادشاهی آسمان وارد نخواهد شد؛ بلکه او که خواست پدرم را که در آسمان است انجام می‌دهد.

"پیام شما به دنیا این خواهد بود: نخست در پی پادشاهی خداوند و عدالت او باشید، و در یافتن اینها، همه چیزهای دیگر نیز که برای بقای جاودان ضروری هستند به همراه آن به دست خواهند آمد. و اکنون می‌خواهم

1. PRELIMINARY INSTRUCTION

140.1.1 (1588.4) Before the formal ordination service Jesus spoke to the twelve as they were seated about him: "My brethren, this hour of the kingdom has come. I have brought you apart here with me to present you to the Father as ambassadors of the kingdom. Some of you heard me speak of this kingdom in the synagogue when you first were called. Each of you has learned more about the Father's kingdom since you have been with me working in the cities around about the Sea of Galilee. But just now I have something more to tell you concerning this kingdom.

140.1.2 (1588.5) "The new kingdom which my Father is about to set up in the hearts of his earth children is to be an everlasting dominion. There shall be no end of this rule of my Father in the hearts of those who desire to do his divine will. I declare to you that my Father is not the God of Jew or gentile. Many shall come from the east and from the west to sit down with us in the Father's kingdom, while many of the children of Abraham will refuse to enter this new brotherhood of the rule of the Father's spirit in the hearts of the children of men.

140.1.3 (1588.6) "The power of this kingdom shall consist, not in the strength of armies nor in the might of riches, but rather in the glory of the divine spirit that shall come to teach the minds and rule the hearts of the reborn citizens of this heavenly kingdom, the sons of God. This is the brotherhood of love wherein righteousness reigns, and whose battle cry shall be: Peace on earth and good will to all men. This kingdom, which you are so soon to go forth proclaiming, is the desire of the good men of all ages, the hope of all the earth, and the fulfillment of the wise promises of all the prophets.

140.1.4 (1588.7) "But for you, my children, and for all others who would follow you into this kingdom, there is set a severe test. Faith alone will pass you through its portals, but you must bring forth the fruits of my Father's spirit if you would continue to ascend in the progressive life of the divine fellowship. Verily, verily, I say to you, not every one who says, 'Lord, Lord,' shall enter the kingdom of heaven; but rather he who does the will of my Father who is in heaven.

140.1.5 (1588.8) "Your message to the world shall be: Seek first the kingdom of God and his righteousness, and in finding these, all other things essential to eternal survival shall be secured

برای شما روشن کنم که این پادشاهی پدرم با یک نمایش ظاهری قدرت یا با نمایش غیرمعمول نخواهد آمد. از این رو، نباید بروید در اعلام پادشاهی بگویید، 'اینجاست' یا 'آنجاست'، زیرا این پادشاهی که پیرامون آن موعظه می‌کنید، خداست که در درون شماست.

"هر کسی که در پادشاهی پدرم بزرگ می‌شود برای همه یک خادم خواهد شد؛ و هر کسی که در میان شما اول باشد، بگذارید خادم برادرانش شود. اما آنگاه که به یکباره به عنوان شهروندان در پادشاهی آسمانی به راستی پذیرفته شدید، دیگر خادم نیستید، بلکه فرزندان، فرزندان خدای زنده خواهید بود. و بدین ترتیب این پادشاهی در دنیا پیش خواهد رفت، تا این که هر مانعی را در هم بشکند و کلیه انسانها را به شناخت پدرم برساند و آنها به حقیقت نجاتبخشی که من برای اعلام آن آمده‌ام ایمان آورند. حتی اکنون پادشاهی در دسترس است، و برخی از شما خواهید مرد تا این که حکومت خداوند را که با قدرت عظیم خواهد آمد ببینید.

"و این را که اکنون چشمان شما نظاره می‌کنند، این شروع کوچک دوازده مرد معمولی، تکثیر خواهد شد و رشد خواهد کرد، تا این که سرانجام تمام زمین با ستایش پدرم پر شود. و این کار چنان به واسطه سخنانی که می‌گویید انجام خواهد شد، بلکه از طریق نحوه زندگیتان است که انسانها آگاهی خواهند یافت که با من بوده‌اید و از واقعیات پادشاهی آموخته‌اید. و گر چه من هیچ بار اندوه‌آوری بر اذهان شما قرار نمی‌دهم، به زودی این مسئولیت خطیر را بر روانهای شما قرار خواهم داد که پس از این که شما را ترک کردم، به همان گونه که اکنون پدرم را در این زندگی در جسم نمایندگی می‌کنم مرا در دنیا نمایندگی کنید." و هنگامی که او سخن گفتن را به پایان رساند، از جا برخاست.

2- انتصاب

عیسی اکنون به آن دوازده انسان فانی که تازه به اظهارات او در رابطه با پادشاهی گوش داده بودند فرمان داد که به صورت دایره‌وار به دور او زانو بزنند. سپس استاد دستانش را روی سر هر حواری قرار داد. این کار با یهودای اسخریوطی آغاز شد و با اندریاس پایان یافت. پس از این که او آنها را برکت داد، دستانش را دراز کرد و بدین گونه دعا کرد:

"پدرم، من اکنون این مردان، پیام‌رسانان خود را، نزد تو می‌آورم. من از میان فرزندانمان در زمین این دوازده تن را انتخاب کرده‌ام تا بیرون بروند و مرا نمایندگی کنند، همان گونه که من بیرون رفتم تا تو را نمایندگی کنم. همانطور که مرا دوست داشته‌ای و با من بوده‌ای، آنها را دوست بدار و با آنها باش. و اکنون، پدرم، همینطور که من تمام امور پادشاهی آینده را به دستان آنها می‌سپارم، به این مردان خرد عطا کن. و اگر خواست تو باشد، من مدتی در زمین خواهم ماند تا به تلاشهای آنها برای پادشاهی کمک کنم. و باز، پدرم، ضمن این که به اتمام انجام کاری را که به من داده‌ای ادامه می‌دهم، به خاطر این مردان از تو سپاسگزارم، و آنها را به تو می‌سپارم."

هنگامی که عیسی دعا کردن را به پایان رساند،

therewith. And now would I make it plain to you that this kingdom of my Father will not come with an outward show of power or with unseemly demonstration. You are not to go hence in the proclamation of the kingdom, saying, 'it is here' or 'it is there,' for this kingdom of which you preach is God within you.

140:1.6 (1599:3) "Whosoever would become great in my Father's kingdom shall become a minister to all; and whosoever would be first among you, let him become the server of his brethren. But when you are once truly received as citizens in the heavenly kingdom, you are no longer servants but sons, sons of the living God. And so shall this kingdom progress in the world until it shall break down every barrier and bring all men to know my Father and believe in the saving truth which I have come to declare. Even now is the kingdom at hand, and some of you will not die until you have seen the reign of God come in great power.

140:1.7 (1599:4) "And this which your eyes now behold, this small beginning of twelve commonplace men, shall multiply and grow until eventually the whole earth shall be filled with the praise of my Father. And it will not be so much by the words you speak as by the lives you live that men will know you have been with me and have learned of the realities of the kingdom. And while I would lay no grievous burdens upon your minds, I am about to put upon your souls the solemn responsibility of representing me in the world when I shall presently leave you as I now represent my Father in this life which I am living in the flesh." And when he had finished speaking, he stood up.

2. THE ORDINATION

140:2.1 (1599:5) Jesus now instructed the twelve mortals who had just listened to his declaration concerning the kingdom to kneel in a circle about him. Then the Master placed his hands upon the head of each apostle, beginning with Judas Iscariot and ending with Andrew. When he had blessed them, he extended his hands and prayed:

140:2.2 (1599:6) "My Father, I now bring to you these men, my messengers. From among our children on earth I have chosen these twelve to go forth to represent me as I came forth to represent you. Love them and be with them as you have loved and been with me. And now, my Father, give these men wisdom as I place all the affairs of the coming kingdom in their hands. And I would, if it is your will, tarry on earth a time to help them in their labors for the kingdom. And again, my Father, I thank you for these men, and I commit them to your keeping while I go on to finish the work you have given me to do."

140:2.3 (1570:1) When Jesus had finished praying, the

حواریون باقی ماندند و هر مرد در جای خود سرش را به پایین خم کرد. و دقایق زیادی طول کشید تا این که حتی پطرس جرأت نمود چشمانش را باز کند تا به استاد نگاه کند. آنها یک به یک عیسی را در آغوش کشیدند، اما هیچ مردی چیزی نگفت. یک سکوت بزرگ بر آن مکان سایه افکند، ضمن این که گروه بزرگی از موجودات آسمانی به این صحنه پرشکوه و مقدس می‌نگریستند — آفریننده یک جهان امور بر اداری الهی انسانها را تحت مدیریت اذهان بشری قرار می‌داد.

3- موعظه انتصاب

سپس عیسی سخن گفت. او گفت: "اکنون که شما سفیران پادشاهی پدر من هستید، از این طریق طبقه‌ای از انسانها شده‌اید که از کلیه انسانهای دیگر در زمین جدا و متمایز است. شما اکنون همچون انسانهایی در میان انسانها نیستید، بلکه مانند شهروندان آگاهی یافته یک سرزمین آسمانی دیگر در میان مخلوقات نادان این دنیای تاریک هستید. این کافی نیست که بدان گونه که پیش از این ساعت بودید زندگی کنید، بلکه از این پس باید همانند آنهایی زندگی کنید که شکوه یک زندگی بهتر را چشیده‌اند و به عنوان سفیران فرمانروای آن دنیای نوین و بهتر به زمین بازگردانده شده‌اند. از آموزگار بیش از شاگرد انتظار می‌رود؛ از سرور بیش از خادم انتظار می‌رود. شهروندان پادشاهی آسمانی بیش از شهروندان حاکمیت زمینی مورد مطالبه قرار می‌گیرند. برخی از چیزهایی را که به شما خواهم گفت ممکن است سخت به نظر برسند، اما شما انتخاب کرده‌اید که مرا در دنیا نمایندگی کنید، حتی بدان گونه که من اکنون پدر را نمایندگی می‌کنم؛ و شما به عنوان کارگزاران من در زمین وظیفه خواهید داشت که از آن آموزشها و کنشها که بازتابگر آرمانهای من در زمینه زندگی انسانی در کرات فضا هستند، و من در زندگی زمینی‌ام پیرامون آشکار ساختن پدر آسمانی الگوی آن هستم اطاعت کنید.

"من شما را می‌فرستم تا آزادی را به اسیران روحی و شادی را به آنهایی که در اسارت ترس هستند اعلام کنید، و بیماران را مطابق خواست پدر آسمانی‌ام شفا دهید. هنگامی که فرزندانم را در پریشانی می‌یابید، با آنها به صورت دلگرم کننده صحبت کنید، و بگویید:

"خوشا به حال فقیران در روح، افتادگان، زیرا گنجینه‌های پادشاهی آسمان از آن آنهاست.

"خوشا به حال آنهایی که گرسنه و تشنه عدالتند، زیرا سیر خواهند شد.

"خوشا به حال فروتنان، زیرا وارث زمین خواهند شد.

"خوشا به حال پاکدلان، زیرا خدا را خواهند دید.

"و علاوه بر آن، حتی این سخنان اضافه تسلی دهنده روحی و نوینبخش را به فرزندانم بگویید:

"خوشا به حال آنهایی که ماتم زنده‌اند، زیرا تسلی خواهند یافت. خوشا به حال آنهایی که گریانند، زیرا روح شادمانی را دریافت خواهند کرد.

apostles remained each man bowed in his place. And it was many minutes before even Peter dared lift up his eyes to look upon the Master. One by one they embraced Jesus, but no man said aught. A great silence pervaded the place while a host of celestial beings looked down upon this solemn and sacred scene — the Creator of a universe placing the affairs of the divine brotherhood of man under the direction of human minds.

3. THE ORDINATION SERMON

140.31 (1570.2) Then Jesus spoke, saying: "Now that you are ambassadors of my Father's kingdom, you have thereby become a class of men separate and distinct from all other men on earth. You are not now as men among men but as the enlightened citizens of another and heavenly country among the ignorant creatures of this dark world. It is not enough that you live as you were before this hour, but henceforth must you live as those who have tasted the glories of a better life and have been sent back to earth as ambassadors of the Sovereign of that new and better world. Of the teacher more is expected than of the pupil; of the master more is exacted than of the servant. Of the citizens of the heavenly kingdom more is required than of the citizens of the earthly rule. Some of the things which I am about to say to you may seem hard, but you have elected to represent me in the world even as I now represent the Father; and as my agents on earth you will be obligated to abide by those teachings and practices which are reflective of my ideals of mortal living on the worlds of space, and which I exemplify in my earth life of revealing the Father who is in heaven.

140.32 (1570.3) "I send you forth to proclaim liberty to the spiritual captives, joy to those in the bondage of fear, and to heal the sick in accordance with the will of my Father in heaven. When you find my children in distress, speak encouragingly to them, saying:

140.33 (1570.4) "Happy are the poor in spirit, the humble, for theirs are the treasures of the kingdom of heaven.

140.34 (1570.5) "Happy are they who hunger and thirst for righteousness, for they shall be filled.

140.35 (1570.6) "Happy are the meek, for they shall inherit the earth.

140.36 (1570.7) "Happy are the pure in heart, for they shall see God.

140.37 (1570.8) "And even so speak to my children these further words of spiritual comfort and promise:

140.38 (1570.9) "Happy are they who mourn, for they shall be comforted. Happy are they who weep, for they shall receive the spirit of rejoicing.

”خوشا به حالا- رحم کنندگان، زیرا بر آنان رحم خواهد شد.

”خوشا به حال صلح‌آوران، زیرا فرزندان خدا خوانده خواهند شد.

”خوشا به حال آنهایی که به خاطر عدالت مورد انبیت و آزار واقع می‌شوند، زیرا پادشاهی آسمان از آن آنهاست. خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به شما دشنام دهند و به شما انبیت و آزار رسانند و همه گونه سخن شرورانه به دروغ بر ضد شما گویند. خوش باشید و بسیار شادی کنید، زیرا پادشاهان در آسمان عظیم است.

”برادرانم، هنگامی که شما را به بیرون می‌فرستم، شما نمک زمین هستید، نمک با یک خاصیت نجات دهنده. اما اگر این نمک خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را نمکین ساخت؟ از این پس برای هیچ چیز خوب نخواهد بود جز این که دور ریخته شود و زیر پای آنها لگندمال شود.

”شما نور جهان هستید. شهری را که روی یک تپه قرار دارد نمی‌توان پنهان کرد. انسانها نیز شمع روشن نمی‌کنند که آن را زیر یک چراغدان بگذارند، بلکه روی یک شمع‌دان؛ و آن به همه آنهایی که در خانه هستند نور می‌دهد. بگذارید نورتان در برابر مردم چنان بدرخشد که کارهای نیک شما را ببینند و به جلال دادن پدر آسمانی شما هدایت شوند.

”من شما را به دنیا می‌فرستم تا مرا نمایندگی کنید و به عنوان سفیران پادشاهی پدرم عمل کنید، و در حالی که پیش می‌روید تا بشارت را اعلام کنید، به پدر که شما پیام‌آورانش هستید توکل کنید. با زور در برابر بی‌عدالتی مقاومت نکنید؛ به بازوی جسم توکل نکنید. اگر همسایه شما به گونه راست شما سیلی زد، گونه دیگر را نیز به سوی او بچرخانید. به جای این که در میان خود نزد قانون بروید، مایل باشید که دستخوش بی‌عدالتی شوید. به همه کسانی که درمانده و محتاج هستند با مهربانی و با بخشش خدمت کنید.

”من به شما می‌گویم: دشمنان خود را دوست بدارید، به آنهایی که از شما نفرت دارند نیکی کنید، به آنهایی که شما را لعن و نفرین می‌کنند برکت دهید، و برای آنهایی که با کینه‌توزی از شما سوءاستفاده می‌کنند دعا کنید. و هر آنچه را که باور دارید من برای انسانها انجام می‌دهم، شما نیز برای آنها انجام دهید.

”پدر آسمانی شما آفتاب را بر بدن و نیز بر نیکن می‌تاباند؛ او همچنین باران بر پارسایان و بدکاران می‌باراند. شما فرزندان خداوند هستید؛ حتی بیشتر، شما اکنون سفیران پادشاهی پدرم هستید. بخشنده باشید، حتی بدان گونه که خدا بخشنده است، و در آینده جاودان پادشاهی، کامل خواهید بود، حتی بدان گونه که پدر آسمانیتان کامل است.

”مأموریت شما این است که انسانها را نجات دهید، نه این که آنها را مورد دآوری قرار دهید. در پایان حیات زمینی‌تان، همگی انتظار بخشش خواهید داشت؛ از این رو در طول حیات انسانی‌تان از شما می‌خواهم که به کلیه برادرانتان در جسم بخشش نشان دهید. این اشتباه را مرتکب نشوید که سعی کنید پیر کاه را از چشم برادرانتان بیرون آورید در حالی که چوب در چشم خونتان دارید. اگر ابتدا چوب را از چشم خونتان بیرون آورید، بهتر

140.3.9 (1570.10) “Happy are the merciful, for they shall obtain mercy.

140.3.10 (1570.11) “Happy are the peacemakers, for they shall be called the sons of God.

140.3.11 (1570.12) “Happy are they who are persecuted for righteousness' sake, for theirs is the kingdom of heaven. Happy are you when men shall revile you and persecute you and shall say all manner of evil against you falsely. Rejoice and be exceedingly glad, for great is your reward in heaven.

140.3.12 (1570.13) “My brethren, as I send you forth, you are the salt of the earth, salt with a saving savor. But if this salt has lost its savor, wherewith shall it be salted? It is henceforth good for nothing but to be cast out and trodden under foot of men.

140.3.13 (1570.14) “You are the light of the world. A city set upon a hill cannot be hid. Neither do men light a candle and put it under a bushel, but on a candlestick; and it gives light to all who are in the house. Let your light so shine before men that they may see your good works and be led to glorify your Father who is in heaven.

140.3.14 (1571.1) “I am sending you out into the world to represent me and to act as ambassadors of my Father's kingdom, and as you go forth to proclaim the glad tidings, put your trust in the Father whose messengers you are. Do not forcibly resist injustice; put not your trust in the arm of the flesh. If your neighbor smites you on the right cheek, turn to him the other also. Be willing to suffer injustice rather than to go to law among yourselves. In kindness and with mercy minister to all who are in distress and in need.

140.3.15 (1571.2) “I say to you: Love your enemies, do good to those who hate you, bless those who curse you, and pray for those who spitefully use you. And whatsoever you believe that I would do to men, do you also to them.

140.3.16 (1571.3) “Your Father in heaven makes the sun to shine on the evil as well as upon the good; likewise he sends rain on the just and the unjust. You are the sons of God; even more, you are now the ambassadors of my Father's kingdom. Be merciful, even as God is merciful, and in the eternal future of the kingdom you shall be perfect, even as your heavenly Father is perfect.

140.3.17 (1571.4) “You are commissioned to save men, not to judge them. At the end of your earth life you will all expect mercy; therefore do I require of you during your mortal life that you show mercy to all of your brethren in the flesh. Make not the mistake of trying to pluck a mote out of your brother's eye when there is a beam in your own eye. Having first cast the beam out of your own eye, you can the better see to cast the mote out of your brother's

می‌توانید ببینید که پر کاه را از چشم بردارتان در آورید.

”حقیقت را به روشنی تشخیص دهید؛ با بی‌روایی یک زندگی پارسامنشانه داشته باشید؛ و بدین ترتیب حواریون من و سفیران پدرم خواهید بود. شنیده‌اید که گفته شده: 'اگر کور، کور دیگر را راهنمایی کند، هر دو به داخل گودال خواهند افتاد.' اگر می‌خواهید دیگران را به داخل پادشاهی هدایت کنید، باید خودتان در نور روشن حقیقت زنده گام بردارید. در تمام کار پادشاهی به شما توصیه می‌کنم داوری عادلانه و خرد نیز هوشانه نشان دهید. آنچه را که مقدس است به سگان مدهید، و مرواریدهای خود را نیز پیش خوکها میندازید، مبادا جواهرات شما را زیر پا لگندال کنند و برگشته، شما را بزنند.

”من شما را از پیامبران دروغین که در لباس گوسفند نزد شما خواهند آمد برحذر می‌دارم. آنها در باطن همچون گرگان گرسنه‌اند. شما آنها را از میوه اعمالشان خواهید شناخت. آیا آدمها انگورها را از بوته‌های خار یا انجیرها را از علفهای هرز می‌چینند؟ به همین سان، هر درخت نیکو میوه نیکو می‌دهد، اما درخت بد میوه بد بار می‌آورد. یک درخت نیکو نمی‌تواند میوه بد بدهد، و یک درخت بد نیز نمی‌تواند میوه نیکو بار آورد. هر درختی که میوه خوب ندهد فوراً بریده شده و به داخل آتش افکنده می‌شود. در دستیابی به ورود به داخل پادشاهی آسمان، انگیزه است که اهمیت دارد. پدرم به قلبهای انسانها نگاه می‌کند و به واسطه آرزوهای درونی آنها و نیت‌های صادقانه آنها داوری می‌کند.

”در روز بزرگ قضاوت پادشاهی، بسیاری به من خواهند گفت: 'ایا به نام تو پیشگویی نکردیم و به نام تو بسیاری کارهای شگفت‌آور انجام ندادیم؟' اما من ناگزیر خواهم بود به آنها بگویم، 'هرگز شما را نشناختم؛ ای آموزگاران دروغین از من دور شوید.' اما هر کس که این تکلیف را بشنود و به نمایندگی از من مأموریتش را در برابر انسانها صادقانه اجرا کند، حتی بدان گونه که من پدرم را نزد شما نمایندگی کرده‌ام، به داخل خدمت من و به داخل پادشاهی پدر آسمانی ورود فراوان خواهد یافت.“

حواریون هرگز پیش از آن نشنیده بودند که عیسی بدین گونه صحبت کند، زیرا او همانند کسی که از مرجعیت عالی برخوردار است با آنها صحبت کرده بود. آنها در حدود غروب آفتاب از کوه پایین آمدند، اما هیچکس از عیسی سوالی نپرسید.

4- شما نمک زمین هستید

به اصطلاح ”موعظه روی کوه“ بشارت عیسی نیست. این گفتار قطعاً در برگیرنده آموزشهای بسیار سودمندی است، اما این دستور انتصاب دوازده حواری توسط عیسی بود. این گفتار، دادن مأموریت شخصی از سوی استاد به آنهایی بود که می‌بایست به موعظه نمودن آموزشهای الهی ادامه می‌دادند و اشتیاق نشان می‌دادند که در دنیای انسانها او را نمایندگی کنند، حتی بدان گونه که او با شیوایی بسیار و به طور کامل نماینده پدرش بود.

”شما نمک زمین هستید، نمک با یک خاصیت نجات دهنده. اما اگر این نمک خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را نمکین ساخت؟ از این پس

eye.

140:318 (1571:5) “Discern the truth clearly; live the righteous life fearlessly; and so shall you be my apostles and my Father's ambassadors. You have heard it said: 'If the blind lead the blind, they both shall fall into the pit.' If you would guide others into the kingdom, you must yourselves walk in the clear light of living truth. In all the business of the kingdom I exhort you to show just judgment and keen wisdom. Present not that which is holy to dogs, neither cast your pearls before swine, lest they trample your gems under foot and turn to rend you.

140:319 (1571:6) “I warn you against false prophets who will come to you in sheep's clothing, while on the inside they are as ravening wolves. By their fruits you shall know them. Do men gather grapes from thorns or figs from thistles? Even so, every good tree brings forth good fruit, but the corrupt tree bears evil fruit. A good tree cannot yield evil fruit, neither can a corrupt tree produce good fruit. Every tree that does not bring forth good fruit is presently hewn down and cast into the fire. In gaining an entrance into the kingdom of heaven, it is the motive that counts. My Father looks into the hearts of men and judges by their inner longings and their sincere intentions.

140:320 (1571:7) “In the great day of the kingdom judgment, many will say to me, 'Did we not prophesy in your name and by your name do many wonderful works?' But I will be compelled to say to them, 'I never knew you; depart from me you who are false teachers.' But every one who hears this charge and sincerely executes his commission to represent me before men even as I have represented my Father to you, shall find an abundant entrance into my service and into the kingdom of the heavenly Father.”

140:321 (1571:8) Never before had the apostles heard Jesus speak in this way, for he had talked to them as one having supreme authority. They came down from the mountain about sundown, but no man asked Jesus a question.

4. YOU ARE THE SALT OF THE EARTH

140:41 (1572:1) The so-called “Sermon on the Mount” is not the gospel of Jesus. It does contain much helpful instruction, but it was Jesus' ordination charge to the twelve apostles. It was the Master's personal commission to those who were to go on preaching the gospel and aspiring to represent him in the world of men even as he was so eloquently and perfectly representative of his Father.

140:42 (1572:2) “You are the salt of the earth, salt with a saving savor. But if this salt has lost its savor, wherewith shall it be salted? It is henceforth good

برای هیچ چیز خوب نخواهد بود جز این که دور ریخته شود و زیر پای آدمها لگنمال شود.

در زمان عیسی نمک گرانبها بود. حتی برای پول استفاده می‌شد. لغت امروزی "حقوق" از نمک گرفته شده است. نمک نه تنها به غذا طعم می‌دهد، بلکه یک ماده نگهدارنده نیز هست، و چیزهای دیگر را خوشمزه‌تر می‌کند، و از این رو از طریق مصرف شدن به کار گرفته می‌شود.

"شما نور جهان هستید. شهری را که روی یک تپه قرار دارد نمی‌توان پنهان کرد. انسانها نیز شمع روشن نمی‌کنند که آن را زیر یک چراغدان بگذارند، بلکه روی یک شمع‌دان؛ و آن به همه آنهایی که در خانه هستند نور می‌دهد. بگذارید نورتان در برابر مردم چنان بدرخشد که کارهای نیک شما را ببینند و به جلال دادن پدر آسمانی شما هدایت شوند."

گر چه نور تاریکی را از بین می‌برد، همچنین می‌تواند چنان "کور کننده" باشد که موجب سردرگمی و درماندگی شود. به ما توصیه شده بگذاریم چنان نورمان بدرخشد که ممنوعان ما به راههای جدید و خداگونه زندگی بهبود یافته هدایت شوند. نور ما باید چنان بدرخشد که به خویشن جلب توجه نکند. حتی حرفه یک شخص می‌تواند به عنوان یک "بازتابگر" مؤثر برای اشاعه این نور حیات به کار گرفته شود.

سرچشمه کاراکترهای قوی نه در عدم خطاکاری بلکه در واقع در درستکاری می‌باشد. عدم خودخواهی نشان بزرگمنشی انسان است. بالاترین سطوح خود شکوفایی از طریق پرستش و خدمت به دست می‌آیند. شخص شاد و مؤثر نه از طریق ترس از خطاکاری، بلکه از طریق عشق به درستکاری انگیزه می‌یابد.

"شما آنها را از میوه اعمالشان خواهید شناخت." شخصیت اساساً تغییرناپذیر است؛ آنچه که تغییر می‌کند — رشد می‌کند — خصیصه اخلاقی است. خطای اصلی مذاهب امروزی منفی‌گرایی است. درختی که میوه‌ای ندهد "بریده شده و به داخل آتش افکنده می‌شود." ارزش اخلاقی نمی‌تواند ناشی از خودداری محض — اطاعت از این فرمان باشد: "نباید چنین کنید." ترس و خجلت انگیزه‌های ناشایسته برای زندگی مذهبی هستند. مذهب فقط زمانی معتبر است که پدر بودن خداوند را آشکار می‌سازد و برادری انسانها را تقویت می‌کند.

یک فلسفه مؤثر زندگی از طریق ترکیبی از بینش کیهانی و مجموع واکنشهای احساسی فرد نسبت به محیط اجتماعی و اقتصادی شکل می‌یابد. این را به خاطر داشته باشید: در حالی که تمایلات شدید ارثی نمی‌توانند به طور بنیادین تعدیل شوند، پاسخهای احساسی به چنین تمایلاتی می‌توانند تغییر یابند؛ از این رو طبیعت اخلاقی می‌تواند تعدیل شود، کاراکتر می‌تواند بهبود یابد. در کاراکتر قوی، واکنشهای احساسی در هم ادغام شده و هماهنگ می‌شوند، و بدین ترتیب یک شخصیت متحد ایجاد می‌شود. یگانگی ناقص سرشت اخلاقی را ضعیف می‌سازد و موجب ناخشنودی می‌شود.

بدون یک هدف ارزشمند، زندگی بی‌مقصود و بی‌فایده می‌شود، و ناخشنودی بسیار به بار می‌آورد. بحث عیسی در هنگام انتصاب دوازده تن یک فلسفه بنیادین زندگی را تشکیل می‌دهد. عیسی پیروانش را

for nothing but to be cast out and trodden under foot of men."

140:43 (1572:3) In Jesus' time salt was precious. It was even used for money. The modern word "salary" is derived from salt. Salt not only flavors food, but it is also a preservative. It makes other things more tasty, and thus it serves by being spent.

140:44 (1572:4) "You are the light of the world. A city set on a hill cannot be hid. Neither do men light a candle and put it under a bushel, but on a candlestick; and it gives light to all who are in the house. Let your light so shine before men that they may see your good works and be led to glorify your Father who is in heaven."

140:45 (1572:5) While light dispels darkness, it can also be so "blinding" as to confuse and frustrate. We are admonished to let our light so shine that our fellows will be guided into new and godly paths of enhanced living. Our light should so shine as not to attract attention to self. Even one's vocation can be utilized as an effective "reflector" for the dissemination of this light of life.

140:46 (1572:6) Strong characters are not derived from *not* doing wrong but rather from actually doing right. Unselfishness is the badge of human greatness. The highest levels of self-realization are attained by worship and service. The happy and effective person is motivated, not by fear of wrongdoing, but by love of right doing.

140:47 (1572:7) "By their fruits you shall know them." Personality is basically changeless; that which changes — grows — is the moral character. The major error of modern religions is negativism. The tree which bears no fruit is "hewn down and cast into the fire." Moral worth cannot be derived from mere repression — obeying the injunction "Thou shalt not." Fear and shame are unworthy motivations for religious living. Religion is valid only when it reveals the fatherhood of God and enhances the brotherhood of men.

140:48 (1572:8) An effective philosophy of living is formed by a combination of cosmic insight and the total of one's emotional reactions to the social and economic environment. Remember: While inherited urges cannot be fundamentally modified, emotional responses to such urges can be changed; therefore the moral nature can be modified, character can be improved. In the strong character emotional responses are integrated and co-ordinated, and thus is produced a unified personality. Deficient unification weakens the moral nature and engenders unhappiness.

140:49 (1572:9) Without a worthy goal, life becomes aimless and unprofitable, and much unhappiness results. Jesus' discourse at the ordination of the twelve constitutes a master philosophy of life. Jesus exhorted his followers to exercise experiential faith.

ترغیب نمود که ایمان تجربی را به کار بندند. او به آنها هشدار داد که صرفاً به موافقت عقلانی، زود باوری، و مرجعیت تثبیت شده متکی نباشند.

آموزش باید یک تکنیک یادگیری (کشف) روشهای بهتر ارضای تمایلات شدید طبیعی و ارثی ما باشد، و خوشحالی جمع حاصل این تکنیکهای بهبود یافته خشنودیهای احساسی است. شادی به قدر کم به محیط بستگی دارد، گر چه محیطهای دلپذیر میتوانند به اندازه زیاد به آن کمک کنند.

هر انسان فانی به راستی آرزو دارد که یک شخص تمام و کمال باشد، کامل باشد، حتی بدان گونه که پدر آسمانی کامل است، و چنین اکتسابی ممکن است، زیرا در تحلیل نهایی "جهان به راستی پدرانه است."

5- مهر پدرانه و برادرانه

عیسی از موعظه در کوه تا گفتمان شام آخر، به پیروانش آموزش داد که به جای مهر برادرانه، مهر پدرانه از خود نشان دهند. مهر برادرانه همسایه شما را بدان گونه که خودتان را دوست دارید دوست خواهد داشت، و این انجام مکفی "اصل طلایی" است. اما محبت پدرانه ایجاب میکند که شما بدان گونه که عیسی شما را دوست دارد هموعن انسانی خویش را دوست بدارید.

عیسی نوع بشر را با یک محبت دوگانه دوست دارد. او به صورت یک شخصیت دوگانه — بشری و الهی — در زمین زندگی کرد. او به عنوان پسر خداوند انسان را با یک مهر پدرانه دوست دارد — او آفریننده انسان، پدر جهانش است. او به عنوان پسر انسان، انسانها را به عنوان یک برادر دوست دارد — او به راستی یک انسان در میان انسانها بود.

عیسی از پیروانش انتظار نداشت که به یک تجلی غیرممکن از مهر برادرانه دست یابند، اما قطعاً انتظار داشت که آنها چنان تلاش کنند شبیه خداوند باشند — کامل باشند، حتی بدان گونه که پدر آسمانی کامل است — که بدان گونه که خداوند به مخلوقاتش میگرد بتوانند شروع کنند به انسان بنگرند، و بدین ترتیب بدان گونه که خداوند انسانها را دوست دارد بتوانند شروع کنند آنها را دوست بدارند — آغازهای یک مهر پدرانه را نشان دهند. عیسی در جریان این اندرزها به دوازده حواری، به دنبال این بود که این مفهوم جدید مهر پدرانه را بدان گونه که به برخی رویکردهای احساسی مربوط به انجام تنظیماتِ بیشمار محیطی اجتماعی مربوط است آشکار سازد.

استاد این بحث بسیار مهم را از طریق جلب توجه به چهار رویکرد ایمان به عنوان مقدمه‌ای برای شرح متعاقب چهار واکنش برین و متعالی خود در زمینه مهر پدرانه در مقایسه با محدودیتهای مهر صرف برادرانه عرضه نمود.

او نخست درباره آنهایی صحبت کرد که از نظر روحی ضعیف هستند، گرسنه درستی هستند، در فروتنی پایدار مانده‌اند، و قلبی پاک دارند. از چنین انسانهای تشخیص دهنده معنویت می‌توان انتظار داشت

He admonished them not to depend on mere intellectual assent, credulity, and established authority.

1404.10 (1573.1) Education should be a technique of learning (discovering) the better methods of gratifying our natural and inherited urges, and happiness is the resulting total of these enhanced techniques of emotional satisfactions. Happiness is little dependent on environment, though pleasing surroundings may greatly contribute thereto.

1404.11 (1573.2) Every mortal really craves to be a complete person, to be perfect even as the Father in heaven is perfect, and such attainment is possible because in the last analysis the "universe is truly fatherly."

5. FATHERLY AND BROTHERLY LOVE

1405.1 (1573.3) From the Sermon on the Mount to the discourse of the Last Supper, Jesus taught his followers to manifest *fatherly* love rather than *brotherly* love. Brotherly love would love your neighbor as you love yourself, and that would be adequate fulfillment of the "golden rule." But fatherly affection would require that you should love your fellow mortals as Jesus loves you.

1405.2 (1573.4) Jesus loves mankind with a dual affection. He lived on earth as a twofold personality — human and divine. As the Son of God he loves man with a fatherly love — he is man's Creator, his universe Father. As the Son of Man, Jesus loves mortals as a brother — he was truly a man among men.

1405.3 (1573.5) Jesus did not expect his followers to achieve an impossible manifestation of brotherly love, but he did expect them to so strive to be like God — to be perfect even as the Father in heaven is perfect — that they could begin to look upon man as God looks upon his creatures and therefore could begin to love men as God loves them — to show forth the beginnings of a fatherly affection. In the course of these exhortations to the twelve apostles, Jesus sought to reveal this new concept of *fatherly* love as it is related to certain emotional attitudes concerned in making numerous environmental social adjustments.

1405.4 (1573.6) The Master introduced this momentous discourse by calling attention to four *faith* attitudes as the prelude to the subsequent portrayal of his four transcendent and supreme reactions of fatherly love in contrast to the limitations of mere brotherly love.

1405.5 (1573.7) He first talked about those who were poor in spirit, hungered after righteousness, endured meekness, and who were pure in heart. Such spirit-discerning mortals could be expected to attain such levels of divine selflessness as to be

که به چنان سطوح فداکارانه الهی دست یابند که بتوانند به انجام شگفت‌آور مهر پدرانه مبادرت ورزند؛ این که حتی به عنوان عزادار از این قدرت برخوردارند که بخشش نشان دهند، صلح را ترویج کنند، و در برابر انیت و آزار تاب بیاورند، و در سرتاسر تمام این وضعیتهای دشوار حتی نوع بشر دوست‌داشتنی را با یک مهر پدرانه دوست داشته باشند. عطوفت یک پدر می‌تواند به درجائی از فداکاری دست یابد که از عاطفه یک برادر بی‌اندازه فراتر رود.

ایمان و عشق به این سعادت‌های واقعی سیرت اخلاقی را قوت می‌بخشند و شادی می‌آفرینند. ترس و خشم کاراکتر را ضعیف می‌سازند و شادی را نابود می‌کنند. این موعظه بسیار مهم روی مسئله شادی آغاز گشت.

1- “خوشا به حال فقیران در روح — افتادگان.” برای یک کودک، شادی ارضای اشتیاق فوری لذت است. فرد بزرگسال مایل است که بذریه‌های انکار خویشتن را بکار دتا بتواند محصولات متعاقب شادی افزایش یافته را برداشت کند. در روزگاران عیسی و از آن هنگام، شادی اغلب اوقات با ایده داشتن ثروت همراه بوده است. در داستان دعا کردن فریسی و مالیاتچی در معبد، آن که در روح احساس متمول بودن می‌کرد — خودخواه بود؛ دیگری که احساس “تنگدستی در روح” می‌کرد — فروتن بود. یکی خودکفا بود؛ دیگری آموزش‌پذیر و جوینده حقیقت بود. آن که در روح فقیر است به دنبال اهدافی از ثروت معنوی — خدا — می‌باشد. و چنین جویندگان حقیقت نیاز ندارند که برای دریافت پاداش در یک آینده دور منتظر بمانند؛ آنها اکنون پاداش می‌گیرند. آنها پادشاهی آسمان را در قلب خودشان می‌یابند، و چنین شادمانی را اکنون تجربه می‌کنند.

2- “خوشا به حال آنهایی که گرسنه و تشنه‌اند، زیرا سیر خواهند شد.” فقط کسانی که در روح احساس فقر می‌کنند همواره گرسنه درستی‌کاری خواهند بود. فروتنان در پی قوت الهی هستند و مشتاقانه قدرت معنوی را طلب می‌کنند. اما این بسیار خطرناک است که برای بهبود بخشیدن اشتیاق فرد به منظور دریافت عطایای معنوی، آگاهانه روزه معنوی گرفته شود. روزه فیزیکی بعد از چهار یا پنج روز خطرناک می‌شود؛ شخص به این تمایل پیدا می‌کند که تمام میل خود را برای خوراک از دست بدهد. روزه طولانی، چه فیزیکی یا معنوی، به از بین بردن گرسنگی منجر می‌شود.

درستی‌کاری تجربی یک لذت است، نه یک وظیفه. درستی‌کاری عیسی یک مهر پویا — عطوفت پدرانه — برادرانه — است. این نوع درستی‌کاری منفی یا مبتنی بر این که نباید چنین کنید نیست. چطور شخص می‌تواند مشتاق چیزی منفی — چیزی که “نباید انجام شود” — باشد؟

آموزش دادن این دو مورد اول از بهروزی‌ها به ذهن یک کودک زیاد آسان نیست، اما ذهن بالغ باید اهمیت آنها را درک کند.

3- “خوشا به حال فروتنان، زیرا وارث زمین خواهند شد.” فروتنی راستین هیچ ربطی به ترس ندارد. بلکه این یک رویکرد انسان است که با خدا همکاری می‌کند — “خواست تو تحقق یابد.” این در بر گیرنده شکیبایی و بردباری است و با یک ایمان تزلزل‌ناپذیر به یک جهان قانونمند و دوستانه انگیزه می‌یابد. این بر تمام وسوسه‌ها به شورش کردن بر ضد راهبری الهی چیره

able to attempt the amazing exercise of *fatherly* affection; that even as mourners they would be empowered to show mercy, promote peace, and endure persecutions, and throughout all of these trying situations to love even unlovely mankind with a fatherly love. A father's affection can attain levels of devotion that immeasurably transcend a brother's affection.

14056 (15738) The faith and the love of these beatitudes strengthen moral character and create happiness. Fear and anger weaken character and destroy happiness. This momentous sermon started out upon the note of happiness.

14057 (15739) 1. “Happy are the poor in spirit — the humble.” To a child, happiness is the satisfaction of immediate pleasure craving. The adult is willing to sow seeds of self-denial in order to reap subsequent harvests of augmented happiness. In Jesus' times and since, happiness has all too often been associated with the idea of the possession of wealth. In the story of the Pharisee and the publican praying in the temple, the one felt rich in spirit — egotistical; the other felt “poor in spirit” — humble. One was self-sufficient; the other was teachable and truth-seeking. The poor in spirit seek for goals of spiritual wealth — for God. And such seekers after truth do not have to wait for rewards in a distant future; they are rewarded *now*. They find the kingdom of heaven within their own hearts, and they experience such happiness *now*.

14058 (15741) 2. “Happy are they who hunger and thirst for righteousness, for they shall be filled.” Only those who feel poor in spirit will ever hunger for righteousness. Only the humble seek for divine strength and crave spiritual power. But it is most dangerous to knowingly engage in spiritual fasting in order to improve one's appetite for spiritual endowments. Physical fasting becomes dangerous after four or five days; one is apt to lose all desire for food. Prolonged fasting, either physical or spiritual, tends to destroy hunger.

14059 (15742) Experiential righteousness is a pleasure, not a duty. Jesus' righteousness is a dynamic love — fatherly-brotherly affection. It is not the negative or thou-shalt-not type of righteousness. How could one ever hunger for something negative — something “not to do”?

140510 (15743) It is not so easy to teach a child mind these first two of the beatitudes, but the mature mind should grasp their significance.

140511 (15744) 3. “Happy are the meek, for they shall inherit the earth.” Genuine meekness has no relation to fear. It is rather an attitude of man co-operating with God — “Your will be done.” It embraces patience and forbearance and is motivated by an unshakable faith in a lawful and friendly universe. It masters all temptations to rebel

می‌شود. عیسی انسان ایده‌آل فروتن یورنشیا بود، و او یک جهان پهناور را به ارث برد.

4- "خوشا به حال پاکدلان، زیرا خدا را خواهند دید." پاک‌ی معنوی یک کیفیت منفی نیست، به جز این که فاقد سوءظن و انتقام است. عیسی در بحث پیرامون پاک‌ی، قصد نداشت به طور انحصاری با رویکردهای جنسی انسان برخورد کند. او بیشتر به آن ایمانی اشاره داشت که انسان باید به همنوع خود داشته باشد؛ آن ایمانی که یک پدر و مادر به فرزندش دارد، و او را قادر می‌سازد که همنوعان خویش را حتی بدان گونه که یک پدر آنها را دوست دارد دوست بدارد. مهر یک پدر نیاز ندارد که فرد را ناز پرورده کند، و از شرارت نیز چشمپوشی نمی‌کند، اما همیشه ضد بدگمانی است. مهر پدرانه مقصود یگانه دارد، و همیشه به دنبال بهترینها در انسان است؛ این رویکرد یک پدر و مادر راستین است.

دیدن خدا — از طریق ایمان — به معنی کسب بینش راستین معنوی است. و بینش معنوی هدایت تنظیم کننده را افزایش می‌دهد، و اینها در نهایت آگاهی از خدا را افزایش می‌دهند. و هنگامی که شما پدر را می‌شناسید، به اطمینان از فرزند الهی تأیید می‌شوید، و می‌توانید هر یک از برادرانتان در جسم را، نه فقط به عنوان یک برادر — با مهر برادرانه — بلکه همچنین به عنوان یک پدر — با عطف پدرانه — به طور فزاینده دوست بدارید.

آموزش این اندرز حتی به یک کودک نیز آسان است. کودکان به طور طبیعی اعتماد دارند، و والدین باید مراقب باشند که آنها آن ایمان ساده را از دست ندهند. در برخورد با کودکان، از هر گونه فریب اجتناب کنید و از تلقین بدگمانی خودداری ورزید. به طور خردمندانه به آنها کمک کنید که قهرمانان خود را انتخاب کنند و کار اصلی زندگی خود را برگزینند.

و سپس عیسی به آموزش پیروانش در درک هدف اصلی تمام تقالید بشری — کسب کمال — حتی نیل به کمال الهی، ادامه داد. او همیشه به آنان چنین اندرز می‌داد: "کامل باشید، حتی بدان گونه که پدر آسمانی شما کامل است." او آن دوازده تن را ترغیب نمی‌کرد که همانطور که خودشان را دوست دارند همسایگانشان را دوست بدارند. این می‌توانست یک موفقیت ارزشمند باشد؛ این می‌توانست نشان دهنده دستیابی به مهر برادرانه باشد. در عوض، او به حواریونش اندرز می‌داد که انسانها را بدان گونه که او آنها را دوست دارد دوست بدارند — دوست داشتن با یک عطف پدرانه و نیز برادرانه. و او این را با اشاره به چهار واکنش عالی مهر پدرانه روشن نمود:

1- "خوشا به حال آنهایی که ماتم زنده‌اند، زیرا تسلی خواهند یافت." به اصطلاح عقل سلیم یا بهترین منطق هرگز پیشنهاد نمی‌کند که شادی می‌تواند از ماتم حاصل شود. اما عیسی به ماتم صوری یا ظاهری اشاره نکرد. او به یک رویکرد مهربانانه احساسی اشاره داشت. این اشتباه بزرگی است که به پسران و مردان جوان آموزش داده شود که نشان دادن مهربانی و یا از جهت دیگر، دادن علائم احساس عاطفی یا رنج فیزیکی مردانه نیست. دلسوزی یک ویژگی ارزشمند مرد و نیز زن است. ضرورت ندارد که فرد عاری از احساس و بی‌رحم باشد تا مردانه باشد. برای آفرینش مردان شجاع این راه خطایی است. بزرگترین مردان دنیا از سوگواری هراسی نداشته‌اند. موسی عزادار، از شمشون یا جُولیات

against the divine leading. Jesus was the ideal meek man of Urantia, and he inherited a vast universe.

1405.12 (1574.5) 4. "Happy are the pure in heart, for they shall see God." Spiritual purity is not a negative quality, except that it does lack suspicion and revenge. In discussing purity, Jesus did not intend to deal exclusively with human sex attitudes. He referred more to that faith which man should have in his fellow man; that faith which a parent has in his child, and which enables him to love his fellows even as a father would love them. A father's love need not pamper, and it does not condone evil, but it is always anticynical. Fatherly love has singleness of purpose, and it always looks for the best in man; that is the attitude of a true parent.

1405.13 (1574.6) To see God — by faith — means to acquire true spiritual insight. And spiritual insight enhances Adjuster guidance, and these in the end augment God-consciousness. And when you know the Father, you are confirmed in the assurance of divine sonship, and you can increasingly love each of your brothers in the flesh, not only as a brother — with brotherly love — but also as a father — with fatherly affection.

1405.14 (1574.7) It is easy to teach this admonition even to a child. Children are naturally trustful, and parents should see to it that they do not lose that simple faith. In dealing with children, avoid all deception and refrain from suggesting suspicion. Wisely help them to choose their heroes and select their lifework.

1405.15 (1574.8) And then Jesus went on to instruct his followers in the realization of the chief purpose of all human struggling — perfection — even divine attainment. Always he admonished them: "Be you perfect, even as your Father in heaven is perfect." He did not exhort the twelve to love their neighbors as they loved themselves. That would have been a worthy achievement; it would have indicated the achievement of brotherly love. He rather admonished his apostles to love men as he had loved them — to love with a *fatherly* as well as a brotherly affection. And he illustrated this by pointing out four supreme reactions of fatherly love:

1405.16 (1575.1) 1. "Happy are they who mourn, for they shall be comforted." So-called common sense or the best of logic would never suggest that happiness could be derived from mourning. But Jesus did not refer to outward or ostentatious mourning. He alluded to an emotional attitude of tenderheartedness. It is a great error to teach boys and young men that it is unmanly to show tenderness or otherwise to give evidence of emotional feeling or physical suffering. Sympathy is a worthy attribute of the male as well as the female. It is not necessary to be calloused in order to be manly. This is the wrong way to create courageous men. The world's great men have not been afraid to

مرد بزرگتری بود. موسی یک رهبر عالی بود، اما همچنین یک مرد فروتن بود. حساس و پاسخگو بودن نسبت به نیاز انسان، شادی راستین و پایداری ایجاد می‌کند، در حالی که این رویکردهای مهربانانه، روان را از تأثیرات مخرب خشم، تنفر، و سوءظن ایمن نگاه می‌دارد.

2- "خوشا به حالا رحم کنندگان، زیرا به آنان رحم خواهد شد." رحم در اینجا به معنی اوج و ژرفا و وسعت حقیقی‌ترین دوستی است — مهربانی مهرآمیز. گاهی اوقات ممکن است رحم منفعل باشد، اما در اینجا فعال و پویا است — پدرانه بودن محض. یک پدر و مادر با محبت دشواری اندکی را در بخشیدن فرزندشان، حتی به دفعات زیاد، تجربه می‌کنند. و در کودکی که لوس به بار نیامده اشتیاق کاستن رنج، طبیعی است. کودکان معمولاً وقتی مهربان و دلسوز هستند که آنقدر بزرگ شده‌اند که بتوانند ارزش شرایط واقعی را درک کنند.

3- "خوشا به حال صلح‌آوران، زیرا فرزندان خدا خوانده خواهند شد." شنوندگان عیسی برای رهایی نظامی آرزو می‌کردند، نه برای صلح‌آوران. اما صلح عیسی از نوع منفعل و منفی نیست. با وجود آزمونها و انیت و آزارها، او گفت: "آرامش خود را برای شما به جا می‌گذارم." "اجازه ندهید قلبتان پریشان شود، و اجازه ندهید دچار ترس شود." این همان آرامشی است که از تضادهای ویرانگر پیشگیری می‌کند. آرامش شخصی شخصیت را یکپارچه می‌سازد. آرامش اجتماعی از ترس، طمع، و خشم پیشگیری می‌کند. آرامش سیاسی از خصومت‌های نژادی، سوءظن‌های ملی، و جنگ پیشگیری می‌کند. صلح‌آوری درمان بی‌اعتمادی و سوءظن است.

می‌شود به آسانی به کودکان آموزش داد که به عنوان صلح‌آوران عمل کنند. آنها از فعالیتهای تیمی لذت می‌برند؛ آنها دوست دارند با هم بازی کنند. استاد در یک زمان دیگر گفت: "هر که جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد، اما هر که جانش را از دست بدهد آن را خواهد یافت."

4- "خوشا به حال آنهایی که به خاطر عدالت مورد انیت و آزار واقع می‌شوند، زیرا پادشاهی آسمان از آن آنهاست. خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به شما دشنام دهند و به شما انیت و آزار رسانند و همه‌گونه سخن شرورانه به دروغ بر ضد شما گویند. خوش باشید و بسیار شادی کنید، زیرا پادشتان در آسمان عظیم است."

اغلب اوقات به دنبال صلح، انیت و آزار می‌آید. اما مردم جوان و بزرگسالان شجاع هرگز از دشواری یا خطر احتراز نمی‌کنند. "محبته بزرگتر از این وجود ندارد که انسان جانش را برای دوستانش فدا کند." و یک مهر پدرانه می‌تواند تمام این کارها را آزادانه انجام دهد — کارهایی که مهر برادرانه به سختی می‌تواند آنها را در بر گیرد. و پیشرفت همیشه پیامد نهایی انیت و آزار بوده است.

کودکان همیشه به چالش شجاعت و اکتش مثبت نشان می‌دهند. جوان همیشه مایل است که "جرات به خرج دهد." و هر کودک باید در همان اوان یاد بگیرد که فداکاری کند.

و بدین ترتیب مشخص می‌شود که موارد سعادت واقعی در موعظه روی کوه مبنی بر ایمان و عشق

mourn. Moses, the mourner, was a greater man than either Samson or Goliath. Moses was a superb leader, but he was also a man of meekness. Being sensitive and responsive to human need creates genuine and lasting happiness, while such kindly attitudes safeguard the soul from the destructive influences of anger, hate, and suspicion.

1405.17 (1575.2) 2. "Happy are the merciful, for they shall obtain mercy." Mercy here denotes the height and depth and breadth of the truest friendship — loving-kindness. Mercy sometimes may be passive, but here it is active and dynamic — supreme fatherliness. A loving parent experiences little difficulty in forgiving his child, even many times. And in an unspoiled child the urge to relieve suffering is natural. Children are normally kind and sympathetic when old enough to appreciate actual conditions.

1405.18 (1575.3) 3. "Happy are the peacemakers, for they shall be called the sons of God." Jesus' hearers were longing for military deliverance, not for peacemakers. But Jesus' peace is not of the pacific and negative kind. In the face of trials and persecutions he said, "My peace I leave with you." "Let not your heart be troubled, neither let it be afraid." This is the peace that prevents ruinous conflicts. Personal peace integrates personality. Social peace prevents fear, greed, and anger. Political peace prevents race antagonisms, national suspicions, and war. Peacemaking is the cure of distrust and suspicion.

1405.19 (1575.4) Children can easily be taught to function as peacemakers. They enjoy team activities; they like to play together. Said the Master at another time: "Whosoever will save his life shall lose it, but whosoever will lose his life shall find it."

1405.20 (1575.5) 4. "Happy are they who are persecuted for righteousness' sake, for theirs is the kingdom of heaven. Happy are you when men shall revile you and persecute you and shall say all manner of evil against you falsely. Rejoice and be exceedingly glad, for great is your reward in heaven."

1405.21 (1575.6) So often persecution does follow peace. But young people and brave adults never shun difficulty or danger. "Greater love has no man than to lay down his life for his friends." And a fatherly love can freely do all these things — things which brotherly love can hardly encompass. And progress has always been the final harvest of persecution.

1405.22 (1575.7) Children always respond to the challenge of courage. Youth is ever willing to "take a dare." And every child should early learn to sacrifice.

1405.23 (1575.8) And so it is revealed that the beatitudes of the Sermon on the Mount are based on faith and

هستند، و نه بر قانون — اخلاقیات و وظیفه.

مهر پدرانه شادمان می‌شود که پاسخ شرارت با نیکی داده شود — نیکی کردن در تلافی بی‌عدالتی.

love and not on law — ethics and duty.

140524 (15769) Fatherly love delights in returning good for evil — doing good in retaliation for injustice.

6- عصر انتصاب

عصر یکشنبه، عیسی و دوازده تن پس از رسیدن به منزل زبیدی از ارتفاعات شمال کفرناحوم، یک وعده ساده غذایی را صرف کردند. بعد از آن، ضمن این که عیسی برای یک پیاده‌روی در امتداد ساحل بیرون رفت، آن دوازده تن بین خود به گفتگو پرداختند. بعد از یک گفتگوی کوتاه، در حالی که دوقلوها آتشی کوچک برپا کردند تا به خود گرما و نور بیشتر دهند، اندریاس بیرون رفت تا عیسی را پیدا کند، و هنگامی که از او پیشی گرفت، گفت: "استاد، برادران من قادر نیستند آنچه را که تو درباره پادشاهی گفته‌ای بفهمند. ما حس می‌کنیم که تا وقتی به ما آموزش بیشتری ندهای قادر به شروع این کار نیستیم. من آمده‌ام از تو تقاضا کنم در باغ به ما بیبوندی و به ما کمک کنی معنی کلمات تو را بفهمیم." و عیسی به همراه اندریاس به دیدار حواریون رفت.

هنگامی که او وارد باغ شد، حواریون را به دور خود جمع کرد و به آنها آموزش بیشتری داد، و گفت: "شما این را دشوار می‌یابید که پیام مرا دریافت کنید، زیرا آموزش جدید را مستقیماً روی آموزش قدیم بنا می‌کنید، اما من اعلام می‌کنم که شما باید از نوزاده شوید. شما باید به صورت بچه‌های کوچک از نو آغاز کنید و مایل باشید به آموزشهای من اعتماد کنید و به خدا ایمان داشته باشید. آموزش نوین پادشاهی نمی‌تواند به چیزی تبدیل شود که با آنچه که هست مطابقت داشته باشد. شما از پسر انسان و مأموریت او در زمین ایده‌های خطایی دارید. اما اشتباهاً فکر نکنید که من آمده‌ام شریعت و پیامبران را کنار بگذارم. من نیامده‌ام که نابود سازم، بلکه تحقق بخشم، بسط دهم و آگاهی دهم. من نیامدم که قانون را زیر پا بگذارم بلکه این فرامین جدید را روی لوحه‌های قلب شما بنویسم.

"من از شما عدالتی را می‌طلبم که از عدالت آنهايي که از طریق دادن صدقه، دعا کردن، و روزه گرفتن به دنبال دستیابی به لطف پدر هستند فراتر خواهد رفت. اگر می‌خواهید وارد پادشاهی شوید، باید از عدالتی برخوردار باشید که شامل عشق، بخشش، و حقیقت است — آرزوی صادقانه برای انجام خواست پدر آسمانی من."

سپس شمعون پطرس گفت: "استاد، اگر فرمان جدیدی داری، می‌خواهیم آن را بشنویم. راه نو را به ما آشکار کن." عیسی به پطرس پاسخ داد: "شما شنیده‌اید که آنهايي که شریعت را آموزش می‌دهند گفته‌اند: 'قتل مکن؛ آن که قتل کند تحت محاکمه قرار خواهد گرفت.' اما من برای بر ملا ساختن انگیزه به فراتر از کنش می‌نگرم. من به شما می‌گویم که هر کس نسبت به برادرش خشمگین شود در خطر محکومیت قرار دارد. آن که در قلبش نفرت می‌پروراند و در ذهنش نقشه انتقام می‌کشد در خطر داوری قرار دارد. شما باید هموعانتان را از روی اعمالشان مورد داوری قرار دهید؛ پدر آسمانی به واسطه نیت قضاوت می‌کند.

"شما شنیده‌اید که آموزگاران شریعت می‌گویند 'زنا

6. THE EVENING OF THE ORDINATION

14061 (15761) Sunday evening, on reaching the home of Zebedee from the highlands north of Capernaum, Jesus and the twelve partook of a simple meal. Afterward, while Jesus went for a walk along the beach, the twelve talked among themselves. After a brief conference, while the twins built a small fire to give them warmth and more light, Andrew went out to find Jesus, and when he had overtaken him, he said: "Master, my brethren are unable to comprehend what you have said about the kingdom. We do not feel able to begin this work until you have given us further instruction. I have come to ask you to join us in the garden and help us to understand the meaning of your words." And Jesus went with Andrew to meet with the apostles.

14062 (15762) When he had entered the garden, he gathered the apostles around him and taught them further, saying: "You find it difficult to receive my message because you would build the new teaching directly upon the old, but I declare that you must be reborn. You must start out afresh as little children and be willing to trust my teaching and believe in God. The new gospel of the kingdom cannot be made to conform to that which is. You have wrong ideas of the Son of Man and his mission on earth. But do not make the mistake of thinking that I have come to set aside the law and the prophets; I have not come to destroy but to fulfill, to enlarge and illuminate. I come not to transgress the law but rather to write these new commandments on the tablets of your hearts.

14063 (15763) "I demand of you a righteousness that shall exceed the righteousness of those who seek to obtain the Father's favor by almsgiving, prayer, and fasting. If you would enter the kingdom, you must have a righteousness that consists in love, mercy, and truth — the sincere desire to do the will of my Father in heaven."

14064 (15764) Then said Simon Peter: "Master, if you have a new commandment, we would hear it. Reveal the new way to us." Jesus answered Peter: "You have heard it said by those who teach the law: 'You shall not kill; that whosoever kills shall be subject to judgment.' But I look beyond the act to uncover the motive. I declare to you that every one who is angry with his brother is in danger of condemnation. He who nurses hatred in his heart and plans vengeance in his mind stands in danger of judgment. You must judge your fellows by their deeds; the Father in heaven judges by the intent.

14065 (15765) "You have heard the teachers of the law

مکن. اما من به شما می‌گویم که هر کس به قصد شهوت به زنی نگاه کند در دل خود از پیش با او زنا کرده است. شما انسانها را فقط از طریق اعمالشان می‌توانید قضاوت کنید، اما پدر من به قلب فرزندان نگاه می‌کند و مطابق مقاصد و تمایلات واقعی آنها با ترحم آنان را مورد داوری قرار می‌دهد.

عیسی در نظر داشت به بحث درباره فرامین دیگر ادامه دهد، که یعقوب زبیدی حرفهای او را قطع کرد و پرسید: "استاد، در رابطه با طلاق به مردم چه آموزش دهیم؟ آیا بدان گونه که موسی فرمان داد باید اجازه دهیم یک مرد همسرش را طلاق دهد؟" و وقتی عیسی این پرسش را شنید، گفت: "من برای وضع قانون نیامده‌ام بلکه برای روشنگری. من نیامده‌ام که پادشاهیهای این دنیا را اصلاح کنم، بلکه به این منظور که پادشاهی آسمان را برقرار سازم. خواست پدر این نیست که به این وسوسه تسلیم شوم که قوانین دولت، بازرگانی، یا رفتار اجتماعی را به شما آموزش دهم. گر چه ممکن است آنها برای امروز خوب باشند، می‌توانند برای جامعه یک عصر دیگر بسیار نامناسب باشند. من فقط برای تسکین دادن ذهنها، آزاد ساختن روحها، و نجات دادن روان انسانها در زمین هستم. اما در رابطه با این پرسش طلاق خواهم گفت که گر چه موسی در رابطه با این گونه کارها با نظر مطلوب نگاه می‌کرد، در روزگاران آدم و در باغ عدن چنین نبود."

بعد از این که حواریون برای مدتی کوتاه در میان خود گفتگو کردند، عیسی بدین گونه به سخن گفتن ادامه داد: "شما همیشه باید دو دیدگاه پیرامون تمام رویکرد انسانی را تشخیص دهید — بشری و الهی؛ راههای جسمانی و راه روح؛ ارزیابی زمان و دیدگاه ابدیت." و گر چه آن دوازده تن نتوانستند تمام آنچه را که او به آنها آموزش داد بفهمند، این آموزش به راستی به آنها کمک کرد.

و سپس عیسی گفت: "اما شما درباره آموزشهای من سر در گم خواهید شد زیرا عادت دارید پیام مرا به طور عینی تفسیر کنید؛ شما در فهم روح آموزش من کند هستید. باز باید به خاطر داشته باشید که شما پیام‌آوران من هستید؛ شما موظفید زندگانی خود را زندگی کنید همانطور که من زندگانی خود را در روح زندگی کرده‌ام. شما نمایندگان شخصی من هستید؛ اما این اشتباه را مرتکب نشوید که انتظار داشته باشید کلیه انسانها در هر مورد خاص بدان گونه که شما زندگی می‌کنید زندگی کنند. همچنین باید به خاطر داشته باشید که من گوسفندانی دارم که از این گله نیستند، و من برای آنها نیز مسئولم، از این نظر که باید ضمن این که زندگانی سرشت بشری را زندگی می‌کنم الگوی انجام خواست خداوند را برای آنها نیز فراهم کنم."

سپس نتانیل پرسید: "استاد آیا نباید برای عدالت هیچ جایی قائل شویم؟ شریعت موسی می‌گوید: 'چشم در برابر چشم، و دندان در مقابل دندان.' ما چه باید بگوییم؟" و عیسی پاسخ داد: "شما باید پاسخ شرارت را با نیکی دهید. پیام‌آوران من نباید با انسانها ستیزه کنند، بلکه باید نسبت به همه ملایم باشند. قانون شما نباید مقدار در برابر مقدار باشد. حکمرانان انسانها ممکن است چنین قوانینی داشته باشند، اما در پادشاهی چنین نیست؛ همیشه داوریهایی شما را باید بخشش و رفتار شما را مهرورزی تعیین کند. و اگر اینها سخنان سختی هستند، حتی اکنون

say, 'You shall not commit adultery.' But I say to you that every man who looks upon a woman with intent to lust after her has already committed adultery with her in his heart. You can only judge men by their acts, but my Father looks into the hearts of his children and in mercy adjudges them in accordance with their intents and real desires."

^{14066 (1576.6)} Jesus was minded to go on discussing the other commandments when James Zebedee interrupted him, asking: "Master, what shall we teach the people regarding divorcement? Shall we allow a man to divorce his wife as Moses has directed?" And when Jesus heard this question, he said: "I have not come to legislate but to enlighten. I have come not to reform the kingdoms of this world but rather to establish the kingdom of heaven. It is not the will of the Father that I should yield to the temptation to teach you rules of government, trade, or social behavior, which, while they might be good for today, would be far from suitable for the society of another age. I am on earth solely to comfort the minds, liberate the spirits, and save the souls of men. But I will say, concerning this question of divorcement, that, while Moses looked with favor upon such things, it was not so in the days of Adam and in the Garden."

^{14067 (1577.1)} After the apostles had talked among themselves for a short time, Jesus went on to say: "Always must you recognize the two viewpoints of all mortal conduct — the human and the divine; the ways of the flesh and the way of the spirit; the estimate of time and the viewpoint of eternity." And though the twelve could not comprehend all that he taught them, they were truly helped by this instruction.

^{14068 (1577.2)} And then said Jesus: "But you will stumble over my teaching because you are wont to interpret my message literally; you are slow to discern the spirit of my teaching. Again must you remember that you are my messengers; you are beholden to live your lives as I have in spirit lived mine. You are my personal representatives; but do not err in expecting all men to live as you do in every particular. Also must you remember that I have sheep not of this flock, and that I am beholden to them also, to the end that I must provide for them the pattern of doing the will of God while living the life of the mortal nature."

^{14069 (1577.3)} Then asked Nathaniel: "Master, shall we give no place to justice? The law of Moses says, 'An eye for an eye, and a tooth for a tooth.' What shall we say?" And Jesus answered: "You shall return good for evil. My messengers must not strive with men, but be gentle toward all. Measure for measure shall not be your rule. The rulers of men may have such laws, but not so in the kingdom; mercy always shall determine your judgments and love your conduct. And if these are hard sayings, you can

می‌توانید بازگردید. اگر شما ملزومات حواری بودن را بسیار سخت می‌پایید، می‌توانید به مسیر کمتر سختگیرانه شاگردی بازگردید.“

حواریون پس از شنیدن این سخنان تکلن دهنده برای مدتی به تنهایی به کناری رفتند، اما به زودی بازگشتند، و پطرس گفت: “استاد ما با تو ادامه خواهیم داد؛ حتی یک تن از ما باز نمی‌گردد. ما کاملاً آماده پرداخت بهای اضافی هستیم؛ ما از فغان خواهیم نوشید. ما حواری خواهیم بود، نه صرفاً شاگرد.“

وقتی که عیسی این را شنید، گفت: “پس مایل باشید که مسئولیتهای خود را به عهده بگیرید و مرا دنبال کنید. کارهای نیک خود را در خفا انجام دهید؛ وقتی که صدقه می‌دهید، نگذارید دست چپ بداند که دست راست چه می‌کند. و هنگامی که دعا می‌کنید، به تنهایی به کناری بروید و از تکرارهای بیهوده و عبارات بی‌معنی استفاده نکنید. همیشه به خاطر داشته باشید که پدر حتی پیش از این که از او بخواهید، آنچه را که نیاز دارید می‌داند. و با چهره‌ای غمگین که توسط انسانها دیده شود روزه نگیرید. اکنون به عنوان حواریون برگزیده من که برای خدمت پادشاهی کنار گذاشته شده‌اید، برای خود در زمین گنج ذخیره نکنید، بلکه از طریق خدمت فداکارانستان برای خود در آسمان گنج ببندوزید، زیرا هر جا که گنج شماس، قلبتان نیز آنجا خواهد بود.“

“چراغ بدن چشم است؛ از این رو اگر چشمتان سخاوتمند باشد، تمام بدنتان پر از نور خواهد بود. اما اگر چشمتان خودخواه باشد، تمام بدن با تاریکی پر خواهد شد. اگر همان نوری که در شماس است به تاریکی در غلتد، چه تاریکی عظیمی خواهد بود!“

“و سپس شما از عیسی پرسید که آیا آنها باید همچنان در همه چیز مشترک باشند.“ استاد گفت: “آری، برادرانم، من مایلم که ما به صورت یک خانواده با درایت با هم زندگی کنیم. کار بزرگی به شما سپرده شده است، و من خواهان خدمت یکپارچه شما هستم. شما می‌دانید که به درستی گفته شده: ‘هیچ کس نمی‌تواند به دو سرور خدمت کند.’ شما نمی‌توانید به طور صادقانه خدا را پرستش کنید و در همان حال با جان و دل به مال و ثروت خدمت کنید. اکنون که بدون قید و شرط در کار پادشاهی ثبت نام کرده‌اید، نگران زندگیتان نباشید؛ اصلاً برای این که چه خواهید خورد یا چه خواهید نوشید نگران نباشید؛ و برای بدنتان نیز نگران نباشید، برای این که چه لباسی خواهید پوشید. شما از پیش آموخته‌اید که دستان مشتاق و قلبهای با خلوص گرسنه نخواهند ماند. و اکنون که آماده می‌شوید تمام انرژی خود را به کار پادشاهی تخصیص دهید، مطمئن باشید که پدر نسبت به نیازهای شما بی‌توجه نخواهد بود. نخست پادشاهی خدا را بجوید، و هنگامی که به آن وارد شدید، تمام چیزهایی که مورد نیاز هستند به شما داده خواهد شد. از این رو بیش از حد نگران روز بعد نباشید. هر روز دشواری کافی خود را دارد.“

هنگامی که عیسی دید آنها مایلند تمام طول شب را بیدار بمانند تا سوالاتشان را بپرسند، به آنها گفت: “برادرانم: شما مخلوقات زمینی هستید؛ برای شما بهتر است که بروید و به استراحت بپردازید تا برای کار فردا آماده باشید.“ اما خواب از چشمتان آنها پریده بود. پطرس جرأت کرد که از استادش این را درخواست کند: “من

even now turn back. If you find the requirements of apostleship too hard, you may return to the less rigorous pathway of discipleship.”

1406.10 (1577.4) On hearing these startling words, the apostles drew apart by themselves for a while, but they soon returned, and Peter said: “Master, we would go on with you; not one of us would turn back. We are fully prepared to pay the extra price; we will drink the cup. We would be apostles, not merely disciples.”

1406.11 (1577.5) When Jesus heard this, he said: “Be willing, then, to take up your responsibilities and follow me. Do your good deeds in secret; when you give alms, let not the left hand know what the right hand does. And when you pray, go apart by yourselves and use not vain repetitions and meaningless phrases. Always remember that the Father knows what you need even before you ask him. And be not given to fasting with a sad countenance to be seen by men. As my chosen apostles, now set apart for the service of the kingdom, lay not up for yourselves treasures on earth, but by your unselfish service lay up for yourselves treasures in heaven, for where your treasures are, there will your hearts be also.”

1406.12 (1577.6) “The lamp of the body is the eye; if, therefore, your eye is generous, your whole body will be full of light. But if your eye is selfish, the whole body will be filled with darkness. If the very light which is in you is turned to darkness, how great is that darkness!”

1406.13 (1577.7) And then Thomas asked Jesus if they should “continue having everything in common.” Said the Master: “Yes, my brethren, I would that we should live together as one understanding family. You are intrusted with a great work, and I crave your undivided service. You know that it has been well said: ‘No man can serve two masters.’ You cannot sincerely worship God and at the same time wholeheartedly serve mammon. Having now enlisted unreservedly in the work of the kingdom, be not anxious for your lives; much less be concerned with what you shall eat or what you shall drink; nor yet for your bodies, what clothing you shall wear. Already have you learned that willing hands and earnest hearts shall not go hungry. And now, when you prepare to devote all of your energies to the work of the kingdom, be assured that the Father will not be unmindful of your needs. Seek first the kingdom of God, and when you have found entrance thereto, all things needful shall be added to you. Be not, therefore, unduly anxious for the morrow. Sufficient for the day is the trouble thereof.”

1406.14 (1578.1) When Jesus saw they were disposed to stay up all night to ask questions, he said to them: “My brethren, you are earthen vessels; it is best for you to go to your rest so as to be ready for the morrow’s work.” But sleep had departed from their eyes. Peter ventured to request of his Master that “I

فقط یک گفتگوی کوتاه خصوصی با شما دارم. نه این که بخواهم از برادرانم چیزی را مخفی نگاه دارم، اما روح من آشفته است، و اگر بر حسب اتفاق سزاوار سرزنش از استادم باشم، بهتر می‌توانم در تنهایی با شما آن را تحمل کنم.” و عیسی گفت: ”با من بیا، پطرس“، و به داخل خانه حرکت نمود. هنگامی که پطرس با شادمانی بسیار و با دلگرمی زیاد از حضور استادش بازگشت، یعقوب تصمیم گرفت به داخل برود و با عیسی گفتگو کند. و بدین ترتیب طی ساعات آغازین بامداد، سایر حواریون یک به یک به داخل رفتند تا با استاد صحبت کنند. پس از این که همگی آنها، به جز دوقلوها که خواب رفته بودند، با او شخصاً گفتگو کردند، اندریاس به داخل نزد عیسی رفت و گفت: ”استاد، دوقلوها در باغ در کنار آتش خواب رفته‌اند؛ آیا آنها را بیدار کنم تا بپرسم آنها نیز می‌خواهند با تو گفتگو کنند؟“ و عیسی با لبخند به اندریاس گفت: ”آنها کار خوبی می‌کنند، مزاحم آنها نشو.“ و اکنون شب در حال سپری شدن بود؛ نور روزی دیگر در حال طلوع بود.

7- هفته بعد از انتصاب

بعد از چند ساعت خواب، هنگامی که دوازده تن برای صرف یک صبحانه دیر وقت با عیسی گرد آمدند، او گفت: ”اکنون باید کار موعظه خود را درباره بشارت و آموزش ایمانداران آغاز کنید. آماده رفتن به اورشلیم شوید.“ بعد از این که عیسی سخن گفت، ثوما جرأت کرد که بگوید: ”استاد من می‌دانم که اکنون باید آماده پرداختن به کار باشیم، اما می‌ترسم که هنوز قادر به انجام این کار بزرگ نباشیم. آیا موافقت می‌کنی که پیش از شروع کار پادشاهی فقط برای چند روز بیشتر در این محل بمانیم؟“ و هنگامی که عیسی دید همه حواریونش دچار همین ترس شده‌اند، گفت: ”همانطور که درخواست کرده‌ای خواهد بود؛ ما در روز سبت اینجا خواهیم ماند.“

برای هفته‌ها و هفته‌ها گروه‌های کوچک جویندگان جدی حقیقت، به همراه تماشاگران کنجکاو، برای دیدن عیسی به بیت‌صیدا می‌آمدند. خبر درباره او از پیش در حومه شهر پخش شده بود. گروه‌های پرس و جو کننده از شهرهای دور مثل صور، صیدون، دمشق، قیصریه، و اورشلیم آمده بودند. پیش از این، عیسی به این مردم خوشامد گفته بود و در رابطه با پادشاهی به آنها آموزش داده بود، اما اکنون استاد این کار را به آن دوازده تن سپرد. اندریاس یکی از حواریون را انتخاب می‌کرد و او را به گروهی از بازدید کنندگان منصوب می‌نمود، و گاهی اوقات تمام دوازده نفر آنها بدین گونه درگیر می‌شدند.

آنها برای دو روز کار کردند، در طول روز آموزش می‌دادند و تا اواخر شب گفتگوهای خصوصی برگزار می‌کردند. عیسی در روز سوم با زبدي و سالومه دیدار کرد، ضمن این که حواریونش را بدین گونه مرخص کرد: ”به ماهیگیری بروید تا با خطری آسوده تغییر محیط یابید، یا شاید بتوانید به دیدار خانواده‌هایتان بروید.“ آنها در پنجشنبه برای سه روز آموزش بیشتر بازگشتند.

have just a little private talk with you. Not that I would have secrets from my brethren, but I have a troubled spirit, and if, perchance, I should deserve a rebuke from my Master, I could the better endure it alone with you.” And Jesus said, “Come with me, Peter” — leading the way into the house. When Peter returned from the presence of his Master much cheered and greatly encouraged, James decided to go in to talk with Jesus. And so on through the early hours of the morning, the other apostles went in one by one to talk with the Master. When they had all held personal conferences with him save the twins, who had fallen asleep, Andrew went in to Jesus and said: “Master, the twins have fallen asleep in the garden by the fire; shall I arouse them to inquire if they would also talk with you?” And Jesus smilingly said to Andrew, “They do well — trouble them not.” And now the night was passing; the light of another day was dawning.

7. THE WEEK FOLLOWING THE ORDINATION

^{1407.1 (1578.2)} After a few hours' sleep, when the twelve were assembled for a late breakfast with Jesus, he said: “Now must you begin your work of preaching the glad tidings and instructing believers. Make ready to go to Jerusalem.” After Jesus had spoken, Thomas mustered up courage to say: “I know, Master, that we should now be ready to enter upon the work, but I fear we are not yet able to accomplish this great undertaking. Would you consent for us to stay hereabouts for just a few days more before we begin the work of the kingdom?” And when Jesus saw that all of his apostles were possessed by this same fear, he said: “It shall be as you have requested; we will remain here over the Sabbath day.”

^{1407.2 (1578.3)} For weeks and weeks small groups of earnest truth seekers, together with curious spectators, had been coming to Bethsaida to see Jesus. Already word about him had spread over the countryside; inquiring groups had come from cities as far away as Tyre, Sidon, Damascus, Caesarea, and Jerusalem. Heretofore, Jesus had greeted these people and taught them concerning the kingdom, but the Master now turned this work over to the twelve. Andrew would select one of the apostles and assign him to a group of visitors, and sometimes all twelve of them were so engaged.

^{1407.3 (1578.4)} For two days they worked, teaching by day and holding private conferences late into the night. On the third day Jesus visited with Zebedee and Salome while he sent his apostles off to “go fishing, seek carefree change, or perchance visit your families.” On Thursday they returned for three more days of teaching.

در طول این هفته بازگویی، عیسی دو انگیزه بزرگ مأموریت پس-تعمید خویش در زمین را بدین گونه برای حواریونش بارها تکرار کرد:

1- آشکار کردن پدر به انسان.

2- هدایت کردن انسانها به این امر که نسبت به فرزند بودن خویش آگاه شوند — از طریق ایمان به این درک برسند که فرزندان و الامرتبه هستند.

یک هفته از این تجربه متنوع کار زیادی برای دوازده تن انجام داد؛ برخی حتی بیش از حد اعتماد به نفس پیدا کردند. در آخرین گفتگو، شب بعد از سبت، پطرس و یعقوب نزد عیسی آمدند و گفتند: "ما آماده‌ایم — اکنون اجازه بده که برای گرفتن پادشاهی راهی شویم." عیسی پاسخ داد: "امید است که خرد شما با غیرت شما برابر باشد، و شجاعت شما ناآگاهی شما را جبران کند."

اگر چه حواریون نتوانستند بسیاری از آموزشهای او را بفهمند، در درک اهمیت زندگی جذاب و زیبایی که او با آنها داشت ناتوان نبودند.

8- بعد از ظهر پنجشنبه در دریاچه

عیسی به خوبی می‌دانست که حواریونش آموزشهای او را به طور کامل درک نمی‌کنند. او تصمیم گرفت آموزشهای ویژه‌ای به پطرس، یعقوب، و یوحنا بدهد، با این امید که آنها بتوانند پنداشتهای همکارانشان را روشن کنند. او دید، با این که برخی از جنبه‌های ایده یک پادشاهی معنوی توسط دوازده تن مورد فهم واقع می‌شدند، آنها در پیوند دادن مستقیم این آموزشهای نوین معنوی به برداشتهای عینی قدیمی و جا افتاده خود پیرامون پادشاهی آسمان به صورت بازسازی تاج و تخت داوود و تثبیت مجدد اسرائیل به عنوان یک قدرت دنیوی در زمین با عزمی راسخ اصرار می‌ورزید. از این رو در پنجشنبه بعد از ظهر عیسی به همراه پطرس، یعقوب، و یوحنا با یک قایق از ساحل بیرون رفت تا درباره امور پادشاهی با آنان گفتگو کند. این یک گفتگوی آموزشی چهار ساعته بود و در بر گیرنده چندین پرسش و پاسخ می‌شد، و می‌توان از طریق سازماندهی مجدد خلاصه این بعد از ظهر مهم، بدان گونه که در بامداد روز بعد توسط شمعون پطرس به برادرش آندریاس داده شد، به سودمندترین وجه آن را در این نوشته درج نمود:

1- انجام خواست پدر. آموزش عیسی در زمینه اعتماد ورزیدن به مراقبت فراگیر پدر آسمانی یک سرنوشت پذیری کور و منفعل نبود. او در این بعد از ظهر با تألیف یک گفتار قدیمی عبرانی، از آن بدین گونه نقل قول کرد: "آن که کار نکند نخواهد خورد" او به تجربه خودش به عنوان تفسیر کافی پیرامون آموزشهایش اشاره کرد. اندرزهای او درباره اعتماد ورزیدن به پدر نباید از طریق شرایط اجتماعی یا اقتصادی روزگاران اخیر یا هر عصر دیگر مورد قضاوت قرار گیرد. آموزشهای او در بر گیرنده اصول آرمانگراییانه زندگی کردن نزدیک به خداوند در تمامی اعصار و در تمامی کرات می‌باشد.

عیسی تفاوت میان شرایط حواری بودن و شاگرد بودن را برای آن سه تن روشن نمود. و حتی در آن

140.7.4 (1578.5) During this week of rehearsing, Jesus many times repeated to his apostles the two great motives of his postbaptismal mission on earth:

140.7.5 (1578.6) 1. To reveal the Father to man.

140.7.6 (1578.7) 2. To lead men to become son-conscious — to faith-realize that they are the children of the Most High.

140.7.7 (1579.1) One week of this varied experience did much for the twelve; some even became over self-confident. At the last conference, the night after the Sabbath, Peter and James came to Jesus, saying, "We are ready — let us now go forth to take the kingdom." To which Jesus replied, "May your wisdom equal your zeal and your courage atone for your ignorance."

140.7.8 (1579.2) Though the apostles failed to comprehend much of his teaching, they did not fail to grasp the significance of the charmingly beautiful life he lived with them.

8. THURSDAY AFTERNOON ON THE LAKE

140.8.1 (1579.3) Jesus well knew that his apostles were not fully assimilating his teachings. He decided to give some special instruction to Peter, James, and John, hoping they would be able to clarify the ideas of their associates. He saw that, while some features of the idea of a spiritual kingdom were being grasped by the twelve, they steadfastly persisted in attaching these new spiritual teachings directly onto their old and entrenched literal concepts of the kingdom of heaven as a restoration of David's throne and the re-establishment of Israel as a temporal power on earth. Accordingly, on Thursday afternoon Jesus went out from the shore in a boat with Peter, James, and John to talk over the affairs of the kingdom. This was a four hours' teaching conference, embracing scores of questions and answers, and may most profitably be put in this record by reorganizing the summary of this momentous afternoon as it was given by Simon Peter to his brother, Andrew, the following morning:

140.8.2 (1579.4) 1. *Doing the Father's will.* Jesus' teaching to trust in the overcare of the heavenly Father was not a blind and passive fatalism. He quoted with approval, on this afternoon, an old Hebrew saying: "He who will not work shall not eat." He pointed to his own experience as sufficient commentary on his teachings. His precepts about trusting the Father must not be adjudged by the social or economic conditions of modern times or any other age. His instruction embraces the ideal principles of living near God in all ages and on all worlds.

140.8.3 (1579.5) Jesus made clear to the three the difference between the requirements of apostleship

هنگام به کارگیری دوراندیشی و آینده‌نگری توسط دوازده تن را قدغن نکرد. آنچه که او بر ضد آن موعظه می‌کرد، پیش اندیشی نبود، بلکه اضطراب و نگرانی. او تسلیم فعال و هشیارانه به خواست خداوند را آموزش می‌داد. او در پاسخ به بسیاری از پرسشهای آنها در رابطه با صرفه‌جویی و عدم ولخرجی صرفاً توجه آنها را به زندگی خودش به عنوان نجار، قایق‌ساز، و ماهیگیر، و به سازماندهی دقیق دوازده تن به وسیله خودش جلب می‌کرد. او تلاش کرد روشن کند که دنیا نباید یک دشمن تلقی شود؛ و این که شرایط زندگی در بر گیرنده مشیت الهی است که در کنار فرزندان خدا کار می‌کند.

عیسی در انتقال این آموزش به آنها در فهم به کارگیری شخصی عدم مقاومت مشکل بزرگی داشت. او از دفاع کردن از خودش مطلقاً امتناع می‌کرد، و به نظر حواریون اینطور می‌رسید که اگر آنها همین سیاست را دنبال کنند او خشنود می‌شد. او به آنها آموزش می‌داد که در برابر شرارت مقاومت نکنند، با بی‌عدالتی یا صدمه مقابله نکنند، اما او تحمل منفعلانه خطاکاری را نیز آموزش نمی‌داد. و او در این بعد از ظهر روشن ساخت که تنبیه اجتماعی بدکاران و جنایتکاران را تأیید می‌کند، و این که دولت مدنی گاهی اوقات باید برای حفظ نظم اجتماعی و اجرای عدالت زور به کار گیرد.

او هرگز از هشدار دادن به شاگردانش در مقابل کار شروانه انتقام گرفتن باز نایستاد. او انتقام، ایده تلافی‌جویی را مجاز نشمرده؛ او کینه‌توزی را محکوم کرد. او ایده چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان را مجاز نشمرده. او از تمام مفهوم انتقام خصوصی و شخصی روگردان بود، و این امور را از یک سو به دولت مدنی، و از سوی دیگر به داوری خداوند واگذار می‌کرد. او برای این سه تن روشن نمود که آموزشهای او به فرد صدق می‌کند، نه به دولت. او آموزشهایش پیرامون این امور را تا آن هنگام به صورت زیر خلاصه کرد:

دشمنان خود را دوست بدارید — مطالبات اخلاقی برادری بشری را به خاطر بسپارید.

بیهودگی شرارت: یک عمل خطا از طریق انتقامجویی اصلاح نمی‌شود. این اشتباه را مرتکب نشوید که با خود سلاحهای شرارت با آن مبارزه کنید.

ایمان داشته باشید — به پیروزی نهایی عدالت الهی و نیکی ابدی اطمینان داشته باشید.

2- رویکرد سیاسی. او به حواریون خود هشدار داد که در اظهارات خود پیرامون روابط متشنج موجود آن روزگار میان مردم یهود و دولت روم محتاط باشند؛ او آنها را از هر گونه درگیری در این جنگ و ستیزها منع نمود. او همیشه مراقب بود که از دامهای سیاسی دشمنانش اجتناب کند، و همیشه بدین گونه پاسخ می‌داد: "مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا." او حاضر نشد که توجه خود را از مأموریتش در ایجاد یک راه نوین نجات منحرف سازد؛ او به خود اجازه نمی‌داد که در هیچ کار دیگری درگیر شود. او در زندگی شخصی خود همیشه همه قوانین و مقررات مدنی را به طور شایسته رعایت می‌کرد؛ او در کلیه آموزشهای عمومی خویش قلمروهای مدنی، اجتماعی، و اقتصادی

and discipleship. And even then he did not forbid the exercise of prudence and foresight by the twelve. What he preached against was not forethought but anxiety, worry. He taught the active and alert submission to God's will. In answer to many of their questions regarding frugality and thriftiness, he simply called attention to his life as carpenter, boatmaker, and fisherman, and to his careful organization of the twelve. He sought to make it clear that the world is not to be regarded as an enemy; that the circumstances of life constitute a divine dispensation working along with the children of God.

14084 (1579.6) Jesus had great difficulty in getting them to understand his personal practice of nonresistance. He absolutely refused to defend himself, and it appeared to the apostles that he would be pleased if they would pursue the same policy. He taught them not to resist evil, not to combat injustice or injury, but he did not teach passive tolerance of wrongdoing. And he made it plain on this afternoon that he approved of the social punishment of evildoers and criminals, and that the civil government must sometimes employ force for the maintenance of social order and in the execution of justice.

14085 (1579.7) He never ceased to warn his disciples against the evil practice of *retaliation*; he made no allowance for revenge, the idea of getting even. He deplored the holding of grudges. He disallowed the idea of an eye for an eye and a tooth for a tooth. He discountenanced the whole concept of private and personal revenge, assigning these matters to civil government, on the one hand, and to the judgment of God, on the other. He made it clear to the three that his teachings applied to the *individual*, not the state. He summarized his instructions up to that time regarding these matters, as:

14086 (1580.1) Love your enemies — remember the moral claims of human brotherhood.

14087 (1580.2) The futility of evil: A wrong is not righted by vengeance. Do not make the mistake of fighting evil with its own weapons.

14088 (1580.3) Have faith — confidence in the eventual triumph of divine justice and eternal goodness.

14089 (1580.4) 2. *Political attitude*. He cautioned his apostles to be discreet in their remarks concerning the strained relations then existing between the Jewish people and the Roman government; he forbade them to become in any way embroiled in these difficulties. He was always careful to avoid the political snares of his enemies, ever making reply, "Render to Caesar the things which are Caesar's and to God the things which are God's." He refused to have his attention diverted from his mission of establishing a new way of salvation; he would not permit himself to be concerned about anything else. In his personal life he was always duly observant of

را نادیده می‌گرفت. او به آن سه حواری گفت که فقط به اصول زندگی درونی و شخصی معنوی انسان توجه دارد.

از این رو عیسی یک اصلاح طلب سیاسی نبود. او نیامد که دنیا را از نو سازماندهی کند؛ حتی اگر او این کار را کرده بود، فقط به آن روزگار و نسل صلیق می‌کرد. با این وجود، او بهترین راه زندگی را به انسان نشان داد، و هیچ نسلی از کار این اکتشاف که چگونه به بهترین نحو زندگی عیسی را با مشکلات خودش منطبق کند مستثنی نیست. اما هرگز این اشتباه را مرتکب نشوید که آموزشهای عیسی را با هر تئوری سیاسی یا اقتصادی، با هر سیستم اجتماعی یا صنعتی همانند پندارید.

3- رویکرد اجتماعی. آموزگاران شرعیات یهود منتها بود که این پرسش را مورد بحث قرار داده بودند: همسایه من کیست؟ عیسی آمد که ایده مهربانی فعال و خودانگیخته را ارائه دهد، مهرورزی به همنوعان فرد، و چنان راستین که همسایگی گسترش یافت تا تمام دنیا را شامل شود، و بدین طریق تمام انسانها به همسایگان فرد تبدیل شدند. اما با این همه، عیسی فقط به فرد علاقمند بود، نه به توده‌ها. عیسی یک جامعه شناس نبود، اما قطعاً تلاش کرد که تمام اشکال انزوای خودخواهانه را از میان ببرد. او دلسوزی خالص و شفقت را آموزش می‌داد. میکائیل نیبادان پسری تحت استیلای ترحم است؛ دلسوزی دقیقاً سرشت اوست.

استاد نگفت که انسانها هرگز نباید دوستانشان را در هنگام شام سرگرم کنند، اما قطعاً گفت که پیروانش باید برای فقیران و نگون‌بختان ضیافت برگزار کنند. عیسی یک حس مستحکم عدالت داشت، اما این همیشه با بخشش توأم بود. او به حواریونش آموزش نداد که انگلهای اجتماعی یا صدقه جویان حرفه‌ای باید به آنها تحمیل شوند. نزدیکترین برخورد او با اظهارات جامعه‌شناسانه این بود که بگوید: "داوری نکنید، تا مورد داوری واقع نشوید."

او به وضوح گفت که مهربانی بی‌رویه را می‌توان برای بسیاری از شرارت‌های اجتماعی مقصر دانست. روز بعد عیسی به صراحت به یهودا رهنمود داد که وجوه حواریون نباید به عنوان صدقه داده شود به جز با درخواست او یا به درخواست مشترک دو تن از حواریون. در تمام این امور همیشه عملکرد عیسی این بود که بگوید: "مثل مارها هشیار و چون کبوتران بی‌آزار باشید." به نظر می‌رسید که در کلیه وضعیتهای اجتماعی مقصود او آموزش شکیبایی، تحمل، و بخشش است.

خانواده دقیقاً مرکز فلسفه زندگی از دیدگاه عیسی را اشغال می‌کرد — اینجا و در دنیای بعد. او آموزشهای خود را درباره خداوند بر مبنای خانواده قرار می‌داد، ضمن این که سعی می‌کرد گرایش یهودیان به احترام بیش از حد به نیاکان را اصلاح نماید. او زندگی خانوادگی را به عنوان بالاترین کار بشری ستود، اما با صراحت گفت که روابط خانوادگی نباید در تعهدات مذهبی دخالت کند. او توجه به این واقعیت را مطرح کرد که خانواده یک نهاد موقتی است، که از مرگ بقا نمی‌یابد. هنگامی که خانواده عیسی در مغایرت با خواست پدر قرار گرفت، او در رها ساختن خانواده‌اش

all civil laws and regulations; in all his public teachings he ignored the civic, social, and economic realms. He told the three apostles that he was concerned only with the principles of man's inner and personal spiritual life.

1408.10 (1580.5) Jesus was not, therefore, a political reformer. He did not come to reorganize the world; even if he had done this, it would have been applicable only to that day and generation. Nevertheless, he did show man the best way of living, and no generation is exempt from the labor of discovering how best to adapt Jesus' life to its own problems. But never make the mistake of identifying Jesus' teachings with any political or economic theory, with any social or industrial system.

1408.11 (1580.6) 3. *Social attitude.* The Jewish rabbis had long debated the question: Who is my neighbor? Jesus came presenting the idea of active and spontaneous kindness, a love of one's fellow men so genuine that it expanded the neighborhood to include the whole world, thereby making all men one's neighbors. But with all this, Jesus was interested only in the individual, not the mass. Jesus was not a sociologist, but he did labor to break down all forms of selfish isolation. He taught pure sympathy, compassion. Michael of Nebadon is a mercy-dominated Son; compassion is his very nature.

1408.12 (1580.7) The Master did not say that men should never entertain their friends at meat, but he did say that his followers should make feasts for the poor and the unfortunate. Jesus had a firm sense of justice, but it was always tempered with mercy. He did not teach his apostles that they were to be imposed upon by social parasites or professional alms-seekers. The nearest he came to making sociological pronouncements was to say, "Judge not, that you be not judged."

1408.13 (1580.8) He made it clear that indiscriminate kindness may be blamed for many social evils. The following day Jesus definitely instructed Judas that no apostolic funds were to be given out as alms except upon his request or upon the joint petition of two of the apostles. In all these matters it was the practice of Jesus always to say, "Be as wise as serpents but as harmless as doves." It seemed to be his purpose in all social situations to teach patience, tolerance, and forgiveness.

1408.14 (1581.1) The family occupied the very center of Jesus' philosophy of life — here and hereafter. He based his teachings about God on the family, while he sought to correct the Jewish tendency to overhonor ancestors. He exalted family life as the highest human duty but made it plain that family relationships must not interfere with religious obligations. He called attention to the fact that the family is a temporal institution; that it does not survive death. Jesus did not hesitate to give up his family when the family ran counter to the Father's

درنگ ننمود. او برادری نوین و بزرگتر انسان — فرزندان خداوند — را آموزش می‌داد. در روزگار عیسی رسم طلاق در فلسطین و در سرتاسر امپراتوری روم آسان بود. او بارها از ایجاد قوانین مربوط به ازدواج و طلاق امتناع ورزید، اما بسیاری از پیروان آغازین عیسی عقاید مستحکمی پیرامون طلاق داشتند و در نسبت دادن آنها به او درنگ نکردند. تمام نویسندگان عهد جدید به جز یوحنا مرقس به این ایده‌های سختگیرانه‌تر و پیشرفته‌تر درباره طلاق اعتقاد داشتند.

4- رویکرد اقتصادی. عیسی در دنیا، بدان گونه که آن را یافت، کار، زندگی، و تجارت کرد. او یک اصلاح‌طلب اقتصادی نبود، گرچه اغلب توجه همگان را به بی‌عدالتی توزیع نابرابر ثروت جلب می‌کرد. اما او راه حلی برای آن پیشنهاد نکرد. او برای آن سه تن روشن ساخت که گرچه حواریونش نباید دارایی داشته باشند، بر ضد ثروت و دارایی موعظه نمی‌کرد، بلکه صرفاً در رابطه با توزیع نابرابر و غیرعادلانه آن. او نیاز به عدالت اجتماعی و انصاف صنعتی را تشخیص می‌داد، اما برای دستیابی به آن هیچ قاعده‌ای عرضه نمی‌کرد.

او هرگز به پیروانش آموزش نداد که از دارایی‌های دنیوی پرهیز کنند، بلکه فقط به دوازده حواریونش. لوقا پزشک، یک باورمند قوی به برابری اجتماعی بود، و کارهای زیادی برای تفسیر سخنان عیسی در توازن با اعتقادات شخصی خود انجام داد. عیسی هرگز شخصاً به پیروانش رهنمود نداد که یک شیوه اشتراکی زندگی را بپذیرند؛ او در رابطه با چنین اموری هیچ گونه اظهار نظری نکرد.

عیسی اغلب بر ضد فزون‌خواهی به شنوندگانش هشدار می‌داد، و اعلام می‌کرد که "شادی یک انسان به وفور دارایی‌های مادی او بستگی ندارد." او دائماً تکرار می‌کرد: "برای یک انسان چه فایده‌ای خواهد داشت اگر او تمام دنیا را به دست بیاورد و روانش را از دست بدهد؟" او هیچ حمله مستقیمی به داشتن دارایی نکرد، اما اصرار داشت که برای همیشه ضروری است که ارزشهای معنوی اول بیایند. او در آموزشهای بعدی خود در صدد برآمد که بسیاری از دیدگاههای خطای یورنشیا پیرامون زندگی را از طریق نقل حکایتهای متعدد که او در جریان خدمت همگانی خود عرضه نمود تصحیح کند. عیسی هرگز قصد نداشت که تئوریهای اقتصادی تدوین کند؛ او به خوبی می‌دانست که هر عصری باید راه‌های خودش را برای دشواریهای موجود به وجود آورد. و اگر عیسی امروز در زمین بود، و زندگی را در جسم زندگی می‌کرد، یک ناامیدی بزرگ برای اکثریت مردان و زنان نیک می‌بود، به این دلیل ساده که در بحثهای سیاسی، اجتماعی، یا اقتصادی امروز از هیچ طرفی جانبداری نمی‌کرد. او در حالی که به شما آموزش می‌داد چگونه زندگی معنوی درونی خود را کامل کنید، کاملاً دور باقی می‌ماند، تا برای شما این امکان را فراهم کند که برای مباردت کردن به حل مشکلات صرفاً بشری خود از شایستگی بسیار بیشتری برخوردار شوید.

عیسی همه انسانها را خداگونه می‌کند و سپس با دلسوزی به کناری می‌ایستد تا این فرزندان خداوند مشکلات سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی خویش را خودشان حل کنند. این ثروت نبود که او تقبیح کرد، بلکه آنچه که ثروت با اکثریت هواخواهان خود می‌کند. در این پنجشنبه بعد از ظهر، عیسی نخست به دستیاران خود

will. He taught the new and larger brotherhood of man — the sons of God. In Jesus' time divorce practices were lax in Palestine and throughout the Roman Empire. He repeatedly refused to lay down laws regarding marriage and divorce, but many of Jesus' early followers had strong opinions on divorce and did not hesitate to attribute them to him. All of the New Testament writers held to these more stringent and advanced ideas about divorce except John Mark.

140.8.15 (1581.2) 4. *Economic attitude.* Jesus worked, lived, and traded in the world as he found it. He was not an economic reformer, although he did frequently call attention to the injustice of the unequal distribution of wealth. But he did not offer any suggestions by way of remedy. He made it plain to the three that, while his apostles were not to hold property, he was not preaching against wealth and property, merely its unequal and unfair distribution. He recognized the need for social justice and industrial fairness, but he offered no rules for their attainment.

140.8.16 (1581.3) He never taught his followers to avoid earthly possessions, only his twelve apostles. Luke, the physician, was a strong believer in social equality, and he did much to interpret Jesus' sayings in harmony with his personal beliefs. Jesus never personally directed his followers to adopt a communal mode of life; he made no pronouncement of any sort regarding such matters.

140.8.17 (1581.4) Jesus frequently warned his listeners against covetousness, declaring that "a man's happiness consists not in the abundance of his material possessions." He constantly reiterated, "What shall it profit a man if he gain the whole world and lose his own soul?" He made no direct attack on the possession of property, but he did insist that it is eternally essential that spiritual values come first. In his later teachings he sought to correct many erroneous Urantia views of life by narrating numerous parables which he presented in the course of his public ministry. Jesus never intended to formulate economic theories; he well knew that each age must evolve its own remedies for existing troubles. And if Jesus were on earth today, living his life in the flesh, he would be a great disappointment to the majority of good men and women for the simple reason that he would not take sides in present-day political, social, or economic disputes. He would remain grandly aloof while teaching you how to perfect your inner spiritual life so as to render you manyfold more competent to attack the solution of your purely human problems.

140.8.18 (1581.5) Jesus would make all men Godlike and then stand by sympathetically while these sons of God solve their own political, social, and economic problems. It was not wealth that he denounced, but what wealth does to the majority of its devotees. On this Thursday afternoon Jesus first told his

گفت که "دادن از گرفتن فرخندتر است."

5- مذهب شخصی. شما به همان گونه که حواریون عیسی عمل کردند، باید آموزشهای او را از طریق زندگی او بهتر بفهمید. او یک زندگی کامل شده را در یورشیا زندگی کرد، و فقط هنگامی میتوان آموزشهای بی‌همتای او را فهمید که آن زندگی در زمینه بلافصل آن در نظر گرفته شود. این زندگی اوست، و نه درسهایش به آن دوازده تن یا موعظه‌هایش به توده‌ها که در آشکار ساختن سرشت الهی و شخصیت مهرآمیز پدر از همه بیشتر کمک خواهد کرد.

عیسی به آموزشهای پیامبران عبرانی یا اخلاق‌گرایان یونانی حمله نکرد. استاد بسیاری چیزهای خوب را که این آموزگاران بزرگ به آن عقیده داشتند تأیید می‌کرد، اما او به زمین آمده بود که چیزی اضافه آموزش دهد، "همسانی داوطلبانه خواست انسان با خواست خداوند." عیسی نمی‌خواست که صرفاً یک انسان مذهبی ایجاد کند، انسانی که کاملاً به احساسات مذهبی مشغول است و فقط با انگیزه‌های معنوی برانگیخته می‌شود. اگر می‌توانستید فقط یک بار به او نگاه کنید، تشخیص می‌دادید که عیسی یک مرد واقعی با تجربه زیاد در کارهای این دنیا بود. آموزشهای عیسی در این رابطه طی قرنهای متمادی تقویم مسیحی به اندازه زیاد تحریف شده و بسیار غلط جلوه داده شده‌اند؛ شما نیز درباره فروتنی و تواضع استاد ایده‌های نادرستی داشته‌اید. به نظر می‌رسد آنچه را که او به راستی در زندگی هدف قرار داده بود یک حرمت نفس عالی بوده است. او فقط به انسان توصیه نمود که خود را متواضع کند تا بتواند به راستی بلند مرتبه شود؛ آنچه که او به راستی هدف قرار داده بود افتادگی راستین در برابر خداوند بود. او ارزش زیادی برای صداقت قائل بود — قلبی پاک. در برآورد او از شخصیت، وفاداری یک حسن بنیادین بود، در حالی که شهامت دقیقاً کانون آموزشهای او بود. شعار او "تترسید" و شکیبایی پایداری، کمال مطلوب قدرت شخصیت او بود. آموزشهای عیسی در برگیرنده یک مذهب رشادت، شهامت، و قهرمانی بود. و درست به همین دلیل است که او دوازده انسان عادی را که اکثرشان ماهیگیرانی سرسخت، قوی، و مردآسا بودند به عنوان نمایندگان شخصی خود انتخاب نمود.

عیسی درباره پلیدیهای اجتماعی روزگار خود چیز اندکی برای گفتن داشت؛ او به ندرت به خلافکاری اخلاقی اشاره می‌کرد. او یک آموزگار مثبت فضیلت راستین بود. او عمداً از روش منفی آموزش دادن اجتناب می‌کرد. او از تبلیغ شرارت امتناع می‌کرد. او حتی یک اصلاح طلب اخلاقی نبود. او به خوبی می‌دانست و بدین گونه به حواریونش آموزش می‌داد که تمایلات نفسانی نوع بشر از طریق سرزنش مذهبی یا ممنوعیهای قانونی سرکوب نمی‌شوند. نکوهشهای اندک او عمدتاً بر ضد غرور، بی‌رحمی، ستمگری، و ریاکاری هدفگیری شده بود.

عیسی حتی فریسیان را همچون یحیی به طور شدید محکوم نکرد. او می‌دانست که بسیاری از کاتبان و فریسیان قلباً صادق هستند؛ او اسارت برده‌وار آنها به ستنهای مذهبی را می‌فهمید. عیسی تأکید زیادی بر "تخت نیکو کردن درخت" داشت. او با این گفته آن سه تن را تحت تأثیر قرار داد که برای تمام زندگی ارزش

associates that "it is more blessed to give than to receive."

140:8.19 (1581.6) 5. *Personal religion.* You, as did his apostles, should the better understand Jesus' teachings by his life. He lived a perfected life on Urantia, and his unique teachings can only be understood when that life is visualized in its immediate background. It is his life, and not his lessons to the twelve or his sermons to the multitudes, that will assist most in revealing the Father's divine character and loving personality.

140:8.20 (1582.1) Jesus did not attack the teachings of the Hebrew prophets or the Greek moralists. The Master recognized the many good things which these great teachers stood for, but he had come down to earth to teach something *additional*, "the voluntary conformity of man's will to God's will." Jesus did not want simply to produce a *religious man*, a mortal wholly occupied with religious feelings and actuated only by spiritual impulses. Could you have had but one look at him, you would have known that Jesus was a real man of great experience in the things of this world. The teachings of Jesus in this respect have been grossly perverted and much misrepresented all down through the centuries of the Christian era; you have also held perverted ideas about the Master's meekness and humility. What he aimed at in his life appears to have been a *superb self-respect*. He only advised man to humble himself that he might become truly exalted; what he really aimed at was true humility toward God. He placed great value upon sincerity — a pure heart. Fidelity was a cardinal virtue in his estimate of character, while *courage* was the very heart of his teachings. "Fear not" was his watchword, and patient endurance his ideal of strength of character. The teachings of Jesus constitute a religion of valor, courage, and heroism. And this is just why he chose as his personal representatives twelve commonplace men, the majority of whom were rugged, virile, and manly fishermen.

140:8.21 (1582.2) Jesus had little to say about the social vices of his day; seldom did he make reference to moral delinquency. He was a positive teacher of true virtue. He studiously avoided the negative method of imparting instruction; he refused to advertise evil. He was not even a moral reformer. He well knew, and so taught his apostles, that the sensual urges of mankind are not suppressed by either religious rebuke or legal prohibitions. His few denunciations were largely directed against pride, cruelty, oppression, and hypocrisy.

140:8.22 (1582.3) Jesus did not vehemently denounce even the Pharisees, as did John. He knew many of the scribes and Pharisees were honest of heart; he understood their enslaving bondage to religious traditions. Jesus laid great emphasis on "first making the tree good." He impressed the three that

قائل است، نه فقط برای برخی فضیلت‌های ویژه.

یگانه چیزی که یوحنا از آموزش این روز کسب کرد این بود که قلب مذهب عیسی شامل به دست آوردن سرشتی دلسوز همراه با شخصیتی با انگیزه برای انجام خواست پدر آسمانی است.

پطرس این ایده را درک می‌کرد که بشارتی را که آنها در آستانه اعلام آن بودند به راستی یک آغاز نو برای تمام نژاد بشری است. او این تصور را متعاقباً به پولس منتقل کرد، و پولس از آنجا دکترین خود مبنی بر مسیح به عنوان "آدم دوم" را تدوین نمود.

یعقوب این حقیقت شگفت‌انگیز را درک می‌کرد که عیسی می‌خواست فرزندان در زمین به گونه‌ای زندگی کنند که گویا از پیش شهروندان پادشاهی کامل شده آسمانی هستند.

عیسی می‌دانست که انسانها متفاوتند، و او به حواریونش بدین گونه آموزش می‌داد. او دائماً آنها را ترغیب می‌کرد که از تلاش کردن برای شکل دادن حواریون و ایمانداران مطابق یک الگوی مشخص خودداری کنند. او تلاش کرد به هر روان اجازه دهد که به طریقه خودش، به صورت یک فرد در حال کمال و جداگانه در پیشگاه خداوند، رشد کند. استاد در پاسخ به یکی از پرسشهای متعدد پطرس گفت: "من می‌خواهم انسانها را رها سازم، به طوری که بتوانند به دنبال زندگی نوین و بهتر همچون کودکان کوچک از نو آغاز کنند." عیسی همیشه اصرار داشت که نیکی راستین باید ناخودآگاه باشد، در دادن خیرات نباید اجازه داد که دست چپ از آنچه که دست راست انجام می‌دهد آگاهی یابد.

در این بعد از ظهر وقتی که آن سه حواری فهمیدند مذهب استادشان برای خود از مایی معنوی هیچ گونه تدارکی ندیده است شوکه شدند. کلیه مذاهب پیش و پس از روزگاران عیسی، حتی مسیحیت، خود آزمایی موشکافانه را با دقت فراهم می‌کنند. اما در رابطه با مذهب عیسی ناصری چنین نیست. فلسفه زندگی از دیدگاه عیسی بدون درون نگری مذهبی است. پسر نجار ساختن شخصیت را هرگز آموزش نداد؛ او رشد شخصیت را آموزش داد، و اعلام کرد که پادشاهی آسمان مثل یک دانه خردل است. اما عیسی چیزی نگفت که تحلیل از خود را به منزله یک پیشگیری از خودستایی خودبینانه ممنوع سازد.

حق ورود به پادشاهی منوط به ایمان و اعتقاد شخصی است. بهای باقی ماندن در صعود تدریجی پادشاهی، مروارید گران قیمتی است که انسان برای داشتن آن هر چه را که دارد می‌فروشد.

آموزش عیسی مذهبی برای همه است، نه فقط برای ضعیفان و بردگان. مذهب او (در طول روزگار او) هرگز به صورت اعتقادات و قوانین تنولوژیک مبتلور نشد؛ او حتی یک خط نوشته پشت سر خود به جا نگذاشت. زندگی و آموزشهای او به عنوان یک میراث الهامبخش و آرمانگرایانه برای هدایت معنوی و آموزش اخلاقی تمامی اعصار در تمامی کرات برای جهان به ارث گذاشته شدند. و حتی امروز، آموزش عیسی جدا از کلیه مذاهب است، گر چه به تهاپی امید زنده هر یک از

he valued the whole life, not just a certain few special virtues.

1408.23 (1582.4) The one thing which John gained from this day's teaching was that the heart of Jesus' religion consisted in the acquirement of a compassionate character coupled with a personality motivated to do the will of the Father in heaven.

1408.24 (1582.5) Peter grasped the idea that the gospel they were about to proclaim was really a fresh beginning for the whole human race. He conveyed this impression subsequently to Paul, who formulated therefrom his doctrine of Christ as "the second Adam."

1408.25 (1582.6) James grasped the thrilling truth that Jesus wanted his children on earth to live as though they were already citizens of the completed heavenly kingdom.

1408.26 (1582.7) Jesus knew men were different, and he so taught his apostles. He constantly exhorted them to refrain from trying to mold the disciples and believers according to some set pattern. He sought to allow each soul to develop in its own way, a perfecting and separate individual before God. In answer to one of Peter's many questions, the Master said: "I want to set men free so that they can start out afresh as little children upon the new and better life." Jesus always insisted that true goodness must be unconscious, in bestowing charity not allowing the left hand to know what the right hand does.

1408.27 (1583.1) The three apostles were shocked this afternoon when they realized that their Master's religion made no provision for spiritual self-examination. All religions before and after the times of Jesus, even Christianity, carefully provide for conscientious self-examination. But not so with the religion of Jesus of Nazareth. Jesus' philosophy of life is without religious introspection. The carpenter's son never taught character *building*; he taught character *growth*, declaring that the kingdom of heaven is like a mustard seed. But Jesus said nothing which would proscribe self-analysis as a prevention of conceited egotism.

1408.28 (1583.2) The right to enter the kingdom is conditioned by faith, personal belief. The cost of remaining in the progressive ascent of the kingdom is the pearl of great price, in order to possess which a man sells all that he has.

1408.29 (1583.3) The teaching of Jesus is a religion for everybody, not alone for weaklings and slaves. His religion never became crystallized (during his day) into creeds and theological laws; he left not a line of writing behind him. His life and teachings were bequeathed the universe as an inspirational and idealistic inheritance suitable for the spiritual guidance and moral instruction of all ages on all worlds. And even today, Jesus' teaching stands apart from all religions, as such, albeit it is the living

آنها است.

عیسی به حواریونش آموزش نداد که مذهب تنها فعالیت زمینی انسان است؛ این ایده یهودی از خدمت کردن به خداوند بود. اما او اصرار نکرد که مذهب کار منحصر به فرد آن دوازده تن است. عیسی چیزی آموزشی نداد که باورمندانش را از پیگیری فرهنگ راستین باز دارد؛ او فقط مدارس سنت‌گرای مذهبی اورشلیم را ناچیز جلوه می‌داد. او آزادمنش، دلسوز، دانش آموخته، و بردبار بود. پارسامنششی خودآگاه جایی در دیدگاه فلسفی او پیرامون زندگی در سنگارانه نداشت.

استاد هیچ راه حلی برای مشکلات غیرمذهبی عصر خودش یا برای هر عصر متعاقب ارائه نداد. عیسی مایل بود بینش معنوی را در واقعیت‌های جاودان به وجود آورد و ابتکار عمل را در اصالت زندگی برانگیزد؛ او منحصرأ به نیازهای اساسی و دائمی معنوی نژاد بشر توجه داشت. او یک نیکی برابر با خدا را آشکار ساخت. او عشق — حقیقت، زیبایی، و نیکی — را به عنوان آرمان الهی و واقعیت جاودان ستود.

استاد آمد تا در انسان یک روح نو و یک خواست نو بیافریند — یک ظرفیت جدید برای شناخت حقیقت، تجربه نمودن شفقت، و انتخاب نیکی را به او اعطا کند، خواستی که در توازن با خواست خداوند باشد، و با میل شدید جاودان برای کامل شدن، حتی بدان گونه که پدر آسمانی کامل است، توأم باشد.

9- روز انتصاب

عیسی روز سبت بعد را به حواریونش تخصیص داد، و به کوهستانی که آنها را منصوب کرده بود بازگشت؛ او در آنجا بعد از یک پیام شخصی طولانی، زیبا و دلگرم کننده تشویق‌آمیز، به عمل رسمی وقف آن دوازده تن پرداخت. در این بعد از ظهر سبت، عیسی حواریون را در دامنه تپه به دور خود گرد آورد و در آمادگی برای روزی که مجبور می‌شد آنها را در دنیا تنها بگذارد به دستان پدر آسمانی خود سپرد. هیچ آموزش جنیدی در هنگام این رویداد وجود نداشت، بلکه فقط دیدار و همدلی روحانی.

عیسی بسیاری از ویژگیهای موعظه انتصاب را که در همین نقطه ایراد شد مرور کرد، و سپس پس از این که آنها را یک به یک پیش خود فرا خواند، به آنها مأموریت داد که به عنوان نمایندگان او به دنیا بروند. دستور انتصاب استاد این بود: "به همه جای دنیا بروید و بشارت پادشاهی را موعظه کنید. اسیران معنوی را آزاد سازید، ستمدیدگان را تسکین دهید، و به مصیبت دیدگان خدمت کنید. به رایگان دریافت کرده‌اید، به رایگان هم بدهید."

عیسی به آنها توصیه کرد که نه پول ببرند و نه لباس اضافه. او گفت: "کارگر مستحق دستمزد خویش است." و در آخر گفت: "اینک من شما را چون برده‌ها به میان گرگها می‌فرستم؛ پس همچون مارها هشیار و مانند کیوتران بی‌خطر باشید. اما مراقب باشید، زیرا دشمنانتان شما را به محاکمه خواهند کشید، و در کنیسه‌های خود

hope of every one of them.

140.8.30 (1583.4) Jesus did not teach his apostles that religion is man's only earthly pursuit; that was the Jewish idea of serving God. But he did insist that religion was the exclusive business of the twelve. Jesus taught nothing to deter his believers from the pursuit of genuine culture; he only detracted from the tradition-bound religious schools of Jerusalem. He was liberal, big-hearted, learned, and tolerant. Self-conscious piety had no place in his philosophy of righteous living.

140.8.31 (1583.5) The Master offered no solutions for the nonreligious problems of his own age nor for any subsequent age. Jesus wished to develop spiritual insight into eternal realities and to stimulate initiative in the originality of living; he concerned himself exclusively with the underlying and permanent spiritual needs of the human race. He revealed a goodness equal to God. He exalted love — truth, beauty, and goodness — as the divine ideal and the eternal reality.

140.8.32 (1583.6) The Master came to create in man a new spirit, a new will — to impart a new capacity for knowing the truth, experiencing compassion, and choosing goodness — the will to be in harmony with God's will, coupled with the eternal urge to become perfect, even as the Father in heaven is perfect.

9. THE DAY OF CONSECRATION

140.9.1 (1583.7) The next Sabbath day Jesus devoted to his apostles, journeying back to the highland where he had ordained them; and there, after a long and beautifully touching personal message of encouragement, he engaged in the solemn act of the consecration of the twelve. This Sabbath afternoon Jesus assembled the apostles around him on the hillside and gave them into the hands of his heavenly Father in preparation for the day when he would be compelled to leave them alone in the world. There was no new teaching on this occasion, just visiting and communion.

140.9.2 (1584.1) Jesus reviewed many features of the ordination sermon, delivered on this same spot, and then, calling them before him one by one, he commissioned them to go forth in the world as his representatives. The Master's consecration charge was: "Go into all the world and preach the glad tidings of the kingdom. Liberate spiritual captives, comfort the oppressed, and minister to the afflicted. Freely you have received, freely give."

140.9.3 (1584.2) Jesus advised them to take neither money nor extra clothing, saying, "The laborer is worthy of his hire." And finally he said: "Behold I send you forth as sheep in the midst of wolves; be you therefore as wise as serpents and as harmless as doves. But take heed, for your enemies will bring

شما را تازیانه خواهند زد. به خاطر باور داشتن به این بشارت الهی شما را نزد و البیان و فرمانروایان خواهند برد، و خود شهادت شما گواهی به آنها برای من خواهد بود. و هنگامی که شما را نزد قاضی ببرند، نگران نباشید که چه خواهید گفت، زیرا روح پدر من در شما ساکن است و در این هنگام از طریق شما سخن خواهد گفت. برخی از شما به قتل خواهند رسید، و پیش از آن که پادشاهی را در زمین برقرار سازید، به خاطر این بشارت الهی توسط بسیاری از مردمان مورد نفرت واقع خواهید شد؛ اما نترسید؛ من با شما خواهم بود، و روح من پیش از شما به تمام دنیا خواهد رفت. و ضمن این که نخست نزد یهودیان و سپس نزد غریبه‌دیان می‌روید، حضور پدر من در کنار شما خواهد ماند.”

و هنگامی که آنها از کوه پایین آمدند، به خانه خود در منزل زبدی بازگشتند.

10- عصر بعد از انتصاب

عصر آن روز عیسی هنگام آموزش دادن در منزل، زیرا باران شروع به باریدن کرده بود، به اندازه زیاد صحبت کرد، و تلاش کرد به آن دوازده تن نشان دهد که چه باید باشند، نه چه باید بکنند. آنها فقط مذهبی را می‌شناختند که انجام کارهای مشخص را به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به درستی‌کاری — نجات — تحمیل می‌کرد. اما عیسی تکرار می‌کرد که “در پادشاهی، شما باید پارسا باشید تا کار را انجام دهید.” او بارها تکرار کرد: “پس کامل باشید، حتی بدان گونه که پدر آسمانی شما کامل است.” در تمام این مدت استاد به حواریون حیرت‌زده خود توضیح می‌داد که نجاتی را که او آمده بود برای دنیا بیاورد فقط با ایمان آوردن، از طریق ایمان ساده و صادقانه به دست می‌آید. عیسی گفت: “یحیی یک تعمید توبه، پشیمانی برای راه کهنه زندگی، را موعظه کرد. شما باید تعمید همدمی روحانی با خداوند را اعلام کنید. به آنهایی که به چنین آموزشی نیاز دارند، توبه را موعظه کنید، اما به آنهایی که از پیش در پی ورود صادقانه به پادشاهی هستند، درها را کاملاً باز کنید و از آنها بخواهید به همدمی شادمان روحانی فرزندان خداوند وارد شوند.” اما این یک کار دشوار بود که این ماهیگیران جلیل را قانع کنید که در پادشاهی، پارسا بودن از طریق ایمان باید مقدم بر انجام کار نیک در زندگی روزانه انسانهای زمین باشد.

یک محدودیت بزرگ دیگر در این کار آموزش دادن به آن دوازده تن، تمایل آنها به این بود که اصول بسیار آرمانگرایانه و معنوی حقیقت مذهبی را بگیرند و آنها را به شکل قوانین سرسخت رویکرد شخصی بازسازی کنند. عیسی جوهر زیبای رویکرد روان را به آنها عرضه می‌کرد، اما آنها اصرار داشتند که چنین آموزه‌هایی را به قوانین رفتار شخصی تبدیل کنند. بارها هنگامی که آنها اطمینان حاصل کردند آنچه را که استاد گفت به خاطر داشته باشند، تقریباً قطعی بود که آنچه را که او نگفت فراموش می‌کنند. اما آنها به کندی آموزش او را درک کردند، زیرا عیسی تمام آن چیزی بود که

you up before their councils, while in their synagogues they will castigate you. Before governors and rulers you will be brought because you believe this gospel, and your very testimony shall be a witness for me to them. And when they lead you to judgment, be not anxious about what you shall say, for the spirit of my Father indwells you and will at such a time speak through you. Some of you will be put to death, and before you establish the kingdom on earth, you will be hated by many peoples because of this gospel; but fear not; I will be with you, and my spirit shall go before you into all the world. And my Father's presence will abide with you while you go first to the Jews, then to the gentiles.”

140:9.4 (1584:3) And when they came down from the mountain, they journeyed back to their home in Zebedee's house.

10. THE EVENING AFTER THE CONSECRATION

140:10.1 (1584:4) That evening while teaching in the house, for it had begun to rain, Jesus talked at great length, trying to show the twelve what they must *be*, not what they must *do*. They knew only a religion that imposed the *doing* of certain things as the means of attaining righteousness — salvation. But Jesus would reiterate, “In the kingdom you must be righteous in order to do the work.” Many times did he repeat, “Be you therefore perfect, even as your Father in heaven is perfect.” All the while was the Master explaining to his bewildered apostles that the salvation which he had come to bring to the world was to be had only by *believing*, by simple and sincere faith. Said Jesus: “John preached a baptism of repentance, sorrow for the old way of living. You are to proclaim the baptism of fellowship with God. Preach repentance to those who stand in need of such teaching, but to those already seeking sincere entrance to the kingdom, open the doors wide and bid them enter into the joyous fellowship of the sons of God.” But it was a difficult task to persuade these Galilean fishermen that, in the kingdom, *being* righteous, by faith, must precede *doing* righteousness in the daily life of the mortals of earth.

140:10.2 (1584:5) Another great handicap in this work of teaching the twelve was their tendency to take highly idealistic and spiritual principles of religious truth and remake them into concrete rules of personal conduct. Jesus would present to them the beautiful spirit of the soul's attitude, but they insisted on translating such teachings into rules of personal behavior. Many times, when they did make sure to remember what the Master said, they were almost certain to forget what he did *not* say. But they slowly assimilated his teaching because Jesus

تعلیم می‌داد. آنچه که آنها نمی‌توانستند از آموزش شفاهی او به دست آورند، به تدریج از طریق زندگی با او به دست آوردند.

برای حواریون آشکار نبود که استادشان درگیر یک زندگی حاوی الهام معنوی برای هر شخص هر عصر در هر کره یک جهان پهناور است. با وجود آنچه عیسی گاه به گاه به آنها می‌گفت، حواریون این ایده را درک نمی‌کردند که او در حال انجام کاری در این کره اما برای کلیه کرات دیگر در آفرینش پهناور اوست. عیسی زندگی زمینی خود را در یورشیا گذراند، نه برای این که یک نمونه شخصی از زندگی انسانی برای مردان و زنان این کره باشد، بلکه برای ایجاد یک آرمان بسیار معنوی و الهامبخش برای کلیه موجودات انسانی در همه کرات.

عصر همان روز توما از عیسی پرسید: "استاد تو می‌گویی که پیش از آن که ما بتوانیم به پادشاهی پدر وارد شویم باید مانند کودکان کوچک شویم، و با این وجود به ما هشدار داده‌ای که توسط پیامبران دروغین فریب نخوریم و مقصر به افکندن مرواریدهایمان در برابر خوکها نیز نشویم. اکنون من صادقانه گیج شده‌ام. من نمی‌توانم آموزش تو را بفهمم." عیسی به توما پاسخ داد: "تا کی باید رفتار تو را تحمل کنم! تو همیشه اصرار داری که به همه آنچه که آموزش می‌دهم به صورت عینی نگاه کنی. وقتی از تو خواستم که به عنوان بهای ورود به پادشاهی به صورت کودکان کوچک شوی، به اسان بودن فریب، به خواست ساده به ایمان آوردن، و نیز به اعتماد ورزیدن سریع به غریبه‌های دلپسند اشاره نداشتی. آنچه که مایل بودم از این مثال استنباط کنی، رابطه فرزندی - پدری بود. تو فرزند هستی، و این پادشاهی پدر تو است که تو خواستار ورود به آن هستی. میان هر فرزند نرمال و پدرش عاطفه‌ای طبیعی وجود دارد که یک رابطه فهمیده و مهرآمیز را تضمین می‌کند، و برای همیشه مانع هر گونه داد و ستد برای مهر و بخشش پدر می‌شود. و بشارتی را که برای موعظه آن می‌روی، به نجاتی مربوط است که از ایمان به همین رابطه جاودان فرزندی - پدری و درک آن سرچشمه گرفته است."

بگانه ویژگی آموزش عیسی آن جنبه اخلاقی فلسفه او بود که منشأ در رابطه شخصی فرد با خداوند داشت — همین رابطه فرزندی - پدری. عیسی روی فرد تأکید داشت، نه روی نژاد یا ملت. هنگام خوردن شام، عیسی گفتگویی با متی داشت و طی آن توضیح داد که جنبه اخلاقی هر عملی از طریق انگیزه فرد تعیین می‌شود. اخلاقیات عیسی همیشه مثبت بود. اصل طلایی بدان گونه که توسط عیسی از نو بیان شد خواستار تماس فعال اجتماعی است؛ قاعده قدیمی‌تر منفی را می‌توان در انزوا به کار بست. عیسی اخلاقیات را از تمامی قواعد و رسوم تهی نمود و آن را به سطوح شکرهمند اندیشه معنوی و زندگی به راستی پارسامنشانه ارتقا داد.

این مذهب نوین عیسی فاقد پیامدهای عملی آن نبود، اما هر چیز حاوی ارزش عملی سیاسی، اجتماعی، یا اقتصادی را که بتوان در آموزشهای او یافت، کارکرد طبیعی این تجربه درونی روان است که ثمرات روح را در کار خودانگیخته روزانه حاوی تجربه راستین

was all that he taught. What they could not gain from his verbal instruction, they gradually acquired by living with him.

140:10.3 (1585:1) It was not apparent to the apostles that their Master was engaged in living a life of spiritual inspiration for every person of every age on every world of a far-flung universe. Notwithstanding what Jesus told them from time to time, the apostles did not grasp the idea that he was doing a work *on* this world but *for* all other worlds in his vast creation. Jesus lived his earth life on Urantia, not to set a personal example of mortal living for the men and women of this world, but rather to create a *high spiritual and inspirational ideal* for all mortal beings on all worlds.

140:10.4 (1585:2) This same evening Thomas asked Jesus: "Master, you say that we must become as little children before we can gain entrance to the Father's kingdom, and yet you have warned us not to be deceived by false prophets nor to become guilty of casting our pearls before swine. Now, I am honestly puzzled. I cannot understand your teaching." Jesus replied to Thomas: "How long shall I bear with you! Ever you insist on making literal all that I teach. When I asked you to become as little children as the price of entering the kingdom, I referred not to ease of deception, mere willingness to believe, nor to quickness to trust pleasing strangers. What I did desire that you should gather from the illustration was the child-father relationship. You are the child, and it is your Father's kingdom you seek to enter. There is present that natural affection between every normal child and its father which insures an understanding and loving relationship, and which forever precludes all disposition to bargain for the Father's love and mercy. And the gospel you are going forth to preach has to do with a salvation growing out of the faith-realization of this very and eternal child-father relationship."

140:10.5 (1585:3) The one characteristic of Jesus' teaching was that the *morality* of his philosophy originated in the personal relation of the individual to God — this very child-father relationship. Jesus placed emphasis on the *individual*, not on the race or nation. While eating supper, Jesus had the talk with Matthew in which he explained that the morality of any act is determined by the individual's motive. Jesus' morality was always positive. The golden rule as restated by Jesus demands active social contact; the older negative rule could be obeyed in isolation. Jesus stripped morality of all rules and ceremonies and elevated it to majestic levels of spiritual thinking and truly righteous living.

140:10.6 (1585:4) This new religion of Jesus was not without its practical implications, but whatever of practical political, social, or economic value there is to be found in his teaching is the natural outworking of this inner experience of the soul as it manifests

شخصی مذهبی نشان می‌دهد.

بعد از این که عیسی و متی گفتگویشان را به پایان رساندند، شمعون غیور پرسید: "اما استاد، آیا کلیه انسانها فرزندان خدا هستند؟" و عیسی پاسخ داد: "آری شمعون، کلیه انسانها فرزندان خدا هستند، و این خبر خوشی است که شما اعلام خواهید کرد." اما حواریون نمی‌توانستند چنین آموزه‌ای را درک کنند؛ این یک اعلام جدید، عجیب، و تکان دهنده بود. و به دلیل تمایلش به القای این حقیقت به آنها بود که عیسی به پیروانش آموخت با تمام انسانها به صورت برادرانشان رفتار کنند.

استاد در پاسخ به پرسشی که آندریاس پرسید روشن ساخت که جنبه اخلاقی آموزش او از مذهب زندگی او جدایی‌ناپذیر بود. او اخلاقیات را نه از طبیعت انسان، بلکه از رابطه انسان با خدا آموزش می‌داد.

یوحنا از عیسی پرسید: "استاد، پادشاهی آسمان چیست؟" و عیسی پاسخ داد: "پادشاهی آسمان در بر گیرنده این سه اصل است: نخست، شناخت واقعیت حاکمیت خداوند؛ دوم، اعتقاد به حقیقت فرزند خداوند بودن؛ و سوم، ایمان به تأثیر عالی‌ترین آرزوی انسان برای انجام خواست خداوند — شبیه خدا بودن. و این خبر خوش بشارت الهی است: که هر انسان فانی می‌تواند از طریق ایمان کلیه این سه اصل نجاتبخش را داشته باشد."

و اکنون هفته انتظار به پایان رسید، و آنها آماده شدند که در روز بعد به اورشلیم عزیمت کنند.

the fruits of the spirit in the spontaneous daily ministry of genuine personal religious experience.

140:10.7 (1585.5) After Jesus and Matthew had finished talking, Simon Zelotes asked, "But, Master, are *all* men the sons of God?" And Jesus answered: "Yes, Simon, all men are the sons of God, and that is the good news you are going to proclaim." But the apostles could not grasp such a doctrine; it was a new, strange, and startling announcement. And it was because of his desire to impress this truth upon them that Jesus taught his followers to treat all men as their brothers.

140:10.8 (1585.6) In response to a question asked by Andrew, the Master made it clear that the morality of his teaching was inseparable from the religion of his living. He taught morality, not from the *nature* of man, but from the *relation* of man to God.

140:10.9 (1585.7) John asked Jesus, "Master, what is the kingdom of heaven?" And Jesus answered: "The kingdom of heaven consists in these three essentials: first, recognition of the fact of the sovereignty of God; second, belief in the truth of sonship with God; and third, faith in the effectiveness of the supreme human desire to do the will of God — to be like God. And this is the good news of the gospel: that by faith every mortal may have all these essentials of salvation."

140:10.10 (1585.7) And now the week of waiting was over, and they prepared to depart on the morrow for Jerusalem.

مقاله 141. آغاز نمودن کار همگانی

142 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 140

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 141

آغاز نمودن کار همگانی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ترک جلیل
- 2- قانون خداوند و خواست پدر
- 3- اقامت موقت در آماتوس
- 4- آموزش درباره پدر
- 5- یگانگی روحی
- 6- آخرین هفته در آماتوس
- 7- در بتانی آن سوی رود اردن
- 8- کار کردن در اریحا
- 9- عزیمت به اورشلیم

مقدمه مقاله

در نخستین روز هفته، 19 ژانویه، سال 27 بعد از میلاد مسیح، عیسی و دوازده حواری آماده عزیمت از مقر مرکزی خود در بیتسیدا شدند. این دوازده تن از طرحهای استادشان چیزی نمی دانستند، به جز این که در آوریل برای شرکت در جشن عید فصح عازم اورشلیم بودند، و قصد آنها این بود که از طریق مسیر دره رود اردن سفر کنند. آنها تا نزدیک به ظهر از منزل زبیدی خارج نشدند، زیرا خانواده های حواریون و سایر شاگردان آمده بودند که خداحافظی کنند و در کار جدیدی که آنها در آستانه شروع آن بودند برایشان آرزوی سلامتی کنند.

درست پیش از عزیمت، حواریون استاد را گم کردند، و آندریاس بیرون رفت تا او را پیدا کند. بعد از یک جستجوی کوتاه، او عیسی را در قایقی در پایین ساحل یافت که نشسته بود و گریه می کرد. این دوازده تن اغلب استادشان را وقتی که غمگین به نظر می رسید دیده بودند، و آنها دوره های کوتاه مدت اشتغال جدی ذهنی او را مشاهده کرده بودند، اما هیچکدام از آنها هرگز او را در حال گریه کردن ندیده بودند. آندریاس از دیدن این که استاد در آستانه عزیمتشان به اورشلیم اینطور غمگین است قدری یکه خورد، و جرأت کرد به عیسی نزدیک

PAPER 141

BEGINNING THE PUBLIC WORK

SECTIONS

Introduction

1. Leaving Galilee
2. God's Law and the Father's Will
3. The Sojourn at Amathus
4. Teaching about the Father
5. Spiritual Unity
6. Last Week at Amathus
7. At Bethany Beyond Jordan
8. Working in Jericho
9. Departing for Jerusalem

INTRODUCTION

^{141:01 (1587:1)} ON THE first day of the week, January 19, A.D. 27, Jesus and the twelve apostles made ready to depart from their headquarters in Bethsaida. The twelve knew nothing of their Master's plans except that they were going up to Jerusalem to attend the Passover feast in April, and that it was the intention to journey by way of the Jordan valley. They did not get away from Zebedee's house until near noon because the families of the apostles and others of the disciples had come to say good-bye and wish them well in the new work they were about to begin.

^{141:02 (1587:2)} Just before leaving, the apostles missed the Master, and Andrew went out to find him. After a brief search he found Jesus sitting in a boat down the beach, and he was weeping. The twelve had often seen their Master when he seemed to grieve, and they had beheld his brief seasons of serious preoccupation of mind, but none of them had ever seen him weep. Andrew was somewhat startled to see the Master thus affected on the eve of their departure for Jerusalem, and he ventured to approach Jesus and ask: "On this great day,

شود و بپرسد: "استاد، در این روز بزرگ که ما در آستانه عزیمت به اورشلیم هستیم تا پادشاهی پدر را اعلام کنیم، چرا گریه می‌کنی؟ کدامیک از ما تو را آزرده کرده است؟" و عیسی ضمن بازگشت با آندریاس برای پیوستن به دوازده تن، به او پاسخ داد: "هیچیک از شما مرا غمگین نساخته است. من فقط به این دلیل غمگین هستم که هیچیک از اعضای خانواده پدرم، یوسف، به خاطر نیاورد که برای خداحافظی با ما به اینجا بیاید." در این هنگام روت برای دیدار برادرش یوسف در ناصره بود. سایر اعضای خانواده او به واسطه غرور، ناامیدی، سوء تفاهم، و رنجشی جزئی که در نتیجه احساسات جریحه‌دار شده در آن زیاده‌روی شده بود از او دوری می‌کردند.

1- ترک جلیل

کفرناحوم از طبریه دور نبود، و شهرت عیسی کاملاً در سرتاسر جلیل و حتی در بخشهایی فراسوی آن شروع به گسترش کرده بود. عیسی می‌دانست که هیرودیس به زودی متوجه کار او خواهد شد؛ لذا فکر کرد بهترین کار این است که با حواریون خود به جنوب و به داخل یهودیه سفر کند. گروهی در برگیرنده بیش از یکصد ایماندار مایل بودند که با آنها بروند، اما عیسی با آنها صحبت کرد و از آنها استدعا نمود که در مسیر حرکتشان به سمت پایین رود اردن گروه حواریون را همراهی نکنند. اگر چه آنها رضایت دادند که پشت سر باقی بمانند، بسیاری از آنها ظرف چند روز به دنبال استاد راه افتادند.

نخستین روز، عیسی و حواریون فقط تا تاریچیا حرکت کردند، و طی شب در آنجا استراحت کردند. روز بعد آنها تا نقطه‌ای در کنار رود اردن نزدیک به پلا، یعنی جایی که یحیی در حدود یک سال پیش از آن موعظه کرده بود، و جایی که عیسی تعمید گرفته بود، سفر کردند. آنها بیش از دو هفته در اینجا ماندند و به آموزش و موعظه پرداختند. تا پایان هفته اول چند صد نفر در یک اردوگاه نزدیک به جایی که عیسی و دوازده تن اقامت داشتند جمع شده بودند، و آنها از جلیل، فینیقیه، سوریه، دکاپولیس، پریا، و یهودیه آمده بودند.

عیسی هیچ موعظه عمومی انجام نداد. آندریاس جمعیت را تقسیم کرد و موعظه‌گران را به اجتماعات پیش از ظهر و بعد از ظهر تخصیص داد؛ بعد از وعده غذای عصر، عیسی با آن دوازده تن گفتگو نمود. او هیچ چیز جدیدی به آنها آموزش نداد اما آموزش پیشین خود را مرور کرد و به پرسشهای زیاد آنها پاسخ داد. در یکی از این عصرها، او چیزی دربارهٔ چهل روزی که در تپه‌های نزدیک به این مکان گزرانده بود به آن دوازده تن گفت.

بسیاری از آنهایی که از پریا و یهودیه آمدند توسط یحیی تعمید شده بودند و علاقمند بودند که در مورد آموزشهای عیسی اطلاعات بیشتری کسب کنند. حواریون پیشرفت زیادی در آموزش شاگردان یحیی داشتند، تا حدی که به هیچ وجه از موعظه یحیی چیزی کم نکردند، و زیرا در این هنگام حتی شاگردان جدیدشان را هم تعمید نکردند. اما این امر همیشه برای پیروان یحیی یک مانع بود که اگر عیسی تماماً آن کسی بود که یحیی اعلام کرده بود، چرا برای خارج کردن او از زندان کاری نکرد. شاگردان یحیی هرگز نمی‌توانستند بفهمند که چرا عیسی

Master, when we are to depart for Jerusalem to proclaim the Father's kingdom, why is it that you weep? Which of us has offended you?" And Jesus, going back with Andrew to join the twelve, answered him: "No one of you has grieved me. I am saddened only because none of my father Joseph's family have remembered to come over to bid us Godspeed." At this time Ruth was on a visit to her brother Joseph at Nazareth. Other members of his family were kept away by pride, disappointment, misunderstanding, and petty resentment indulged as a result of hurt feelings.

1. LEAVING GALILEE

^{141:1.1 (1587:3)} Capernaum was not far from Tiberias, and the fame of Jesus had begun to spread well over all of Galilee and even to parts beyond. Jesus knew that Herod would soon begin to take notice of his work; so he thought best to journey south and into Judea with his apostles. A company of over one hundred believers desired to go with them, but Jesus spoke to them and besought them not to accompany the apostolic group on their way down the Jordan. Though they consented to remain behind, many of them followed after the Master within a few days.

^{141:1.2 (1587:4)} The first day Jesus and the apostles only journeyed as far as Tarichea, where they rested for the night. The next day they traveled to a point on the Jordan near Pella where John had preached about one year before, and where Jesus had received baptism. Here they tarried for more than two weeks, teaching and preaching. By the end of the first week several hundred people had assembled in a camp near where Jesus and the twelve dwelt, and they had come from Galilee, Phoenicia, Syria, the Decapolis, Perea, and Judea.

^{141:1.3 (1588:1)} Jesus did no public preaching. Andrew divided the multitude and assigned the preachers for the forenoon and afternoon assemblies; after the evening meal Jesus talked with the twelve. He taught them nothing new but reviewed his former teaching and answered their many questions. On one of these evenings he told the twelve something about the forty days which he spent in the hills near this place.

^{141:1.4 (1588:2)} Many of those who came from Perea and Judea had been baptized by John and were interested in finding out more about Jesus' teachings. The apostles made much progress in teaching the disciples of John inasmuch as they did not in any way detract from John's preaching, and since they did not at this time even baptize their new disciples. But it was always a stumbling stone to John's followers that Jesus, if he were all that John had announced, did nothing to get him out of

از مرگ ظالمانه رهبر محبوبشان پیشگیری نکرد.

آندریاس شب به شب در کار حساس و دشوار سازگاری آرام با پیروان یحیی تعمید دهنده به حواریون همکارش با دقت رهنمود می‌داد. در طول این نخستین سال خدمت عمومی عیسی، بیش از سه چهارم پیروان او قبلاً یحیی را دنبال نموده و تعمید او را دریافت کرده بودند. تمام این سال 27 بعد از میلاد مسیح در به عهده گرفتن بی‌سر و صدای کار یحیی در پریا و یهودیه گذشت.

2- قانون خداوند و خواست پدر

شب قبل از عزیمت آنها از پلا، عیسی رهنمودهای بیشتری در رابطه با پادشاهی نوین به حواریون داد. استاد گفت: "به شما آموخته‌اند که به دنبال آمدن پادشاهی خداوند باشید، و اکنون من آمده‌ام اعلام کنم که این پادشاهی از دیر باز مورد جستجو، نزدیک است، و حتی از پیش در اینجا و در میان ما است. در هر پادشاهی باید یک پادشاه وجود داشته باشد که بر تخت سلطنت خویش نشسته است و قوانین سرزمین را مقرر می‌دارد. و بدین ترتیب شما برداشتی از پادشاهی آسمان به عنوان یک فرمانروایی جلال یافته مردم یهودی بر تمام مردمان زمین به وجود آورده‌اید که بنا بر آن، مسیح بر تخت سلطنت داوود نشسته و از این مکان با قدرتی معجزه‌آسا قوانین سرتاسر دنیا را رسماً اعلام می‌دارد. اما، فرزندانم، شما با چشم ایمان نمی‌بینید، و با فهم روحی نمی‌شنوید. من اعلام می‌کنم که پادشاهی آسمان درک و تصدیق فرمانروایی خداوند در درون قلب انسانها است. درست است، در این پادشاهی، یک پادشاه وجود دارد، و آن پادشاه پدر من و پدر شماست. به راستی ما فرمانبرداران وفادار او هستیم، اما بسیار فراتر از این واقعیت، این حقیقت دگرگون کننده وجود دارد که ما فرزندان او هستیم. در زندگی من این حقیقت برای همه آشکار خواهد شد. پدر ما همچنین بر یک تخت سلطنت می‌نشیند، اما نه تختی که با دست درست شده باشد. تخت سلطنت بیکران، مکان جاودان اقامت پدر در آسمان آسمانها است؛ او همه چیز را بر می‌کند و قوانینش را به جهان جهانها اعلام می‌دارد. و پدر همچنین از طریق روحی که فرستاده است تا در روان انسانهای فانی زندگی کند در قلب فرزندان در زمین فرمانروایی می‌کند.

"هنگامی که شما تابع این پادشاهی باشید، واقعاً مجبور می‌شوید قانون فرمانروای جهان را بشنوید؛ اما هنگامی که به دلیل بشارت پادشاهی که من برای اعلام آن آمده‌ام، خودتان را از روی ایمان به صورت فرزندان کشف کنید، از این پس به صورت مخلوقات تابع قانون یک پادشاه تماماً قدرتمند به خودتان نگاه نمی‌کنید، بلکه به صورت فرزندان سرافراز یک پدر بامحبت و الهی. هر آینه، به درستی به شما می‌گویم که هنگامی که خواست پدر قانون شما باشد، به سختی در پادشاهی هستید، اما هنگامی که خواست پدر به راستی خواست شما می‌شود، آنگاه عیناً و به درستی در پادشاهی هستید، زیرا بدین طریق پادشاهی به یک تجربه تثبیت شده در شما تبدیل شده است. هنگامی که خواست خداوند قانون شما باشد،

prison. John's disciples never could understand why Jesus did not prevent the cruel death of their beloved leader.

141:15 (1588:3) From night to night Andrew carefully instructed his fellow apostles in the delicate and difficult task of getting along smoothly with the followers of John the Baptist. During this first year of Jesus' public ministry more than three fourths of his followers had previously followed John and had received his baptism. This entire year of A.D. 27 was spent in quietly taking over John's work in Perea and Judea.

2. GOD'S LAW AND THE FATHER'S WILL

141:21 (1588:4) The night before they left Pella, Jesus gave the apostles some further instruction with regard to the new kingdom. Said the Master: "You have been taught to look for the coming of the kingdom of God, and now I come announcing that this long-looked-for kingdom is near at hand, even that it is already here and in our midst. In every kingdom there must be a king seated upon his throne and decreeing the laws of the realm. And so have you developed a concept of the kingdom of heaven as a glorified rule of the Jewish people over all the peoples of the earth with Messiah sitting on David's throne and from this place of miraculous power promulgating the laws of all the world. But, my children, you see not with the eye of faith, and you hear not with the understanding of the spirit. I declare that the kingdom of heaven is the realization and acknowledgment of God's rule within the hearts of men. True, there is a King in this kingdom, and that King is my Father and your Father. We are indeed his loyal subjects, but far transcending that fact is the transforming truth that we are his sons. In my life this truth is to become manifest to all. Our Father also sits upon a throne, but not one made with hands. The throne of the Infinite is the eternal dwelling place of the Father in the heaven of heavens; he fills all things and proclaims his laws to universes upon universes. And the Father also rules within the hearts of his children on earth by the spirit which he has sent to live within the souls of mortal men.

141:22 (1588:5) "When you are the subjects of this kingdom, you indeed are made to hear the law of the Universe Ruler; but when, because of the gospel of the kingdom which I have come to declare, you faith-discover yourselves as sons, you henceforth look not upon yourselves as law-subject creatures of an all-powerful king but as privileged sons of a loving and divine Father. Verily, verily, I say to you, when the Father's will is your law, you are hardly in the kingdom. But when the Father's will becomes truly your will, then are you in very truth in the kingdom because the kingdom has thereby become an established experience in you.

شما بندگان مطیع والامنشی هستید؛ اما هنگامی که به این آموزش نوین فرزند الهی ایمان می‌آورید، خواست پدر من خواست شما می‌شود، و شما به رتبه والای فرزندان آزاد خداوند، فرزندان رهایی یافته پادشاهی، ارتقا می‌یابید.

برخی از حواریون قدری از این آموزش را درک می‌کردند، اما هیچیک از آنها به جز یعقوب زبیدی اهمیت کامل این اعلام فوق‌العاده را درک نمی‌کرد. اما این سخنان در قلب آنها فرو نشست و در طول سالهای آتی خدمت، برای کار روحانی آنها شاد کننده بود.

3- اقامت موقت در آماتوس

استاد و حواریونش برای تقریباً سه هفته در نزدیکی آماتوس ماندند. حواریون روزی دو بار برای توده مردم مداوماً موعظه می‌کردند، و عیسی هر بعد از ظهر سبت موعظه می‌کرد. ادامه دادن به وقت تفریح چهارشنبه غیرممکن شد؛ لذا آندریاس ترتیبی داد که هر یک از شش روز هفته دو حواری باید به استراحت بپردازند، در حالی که در طول مراسم سبت همگی مشغول انجام وظیفه بودند.

پطرس، یعقوب، و یوحنا بیشتر موعظه عمومی را انجام می‌دادند. فیلیپ، نثنائیل، توما، و شمعون بیشتر کارهای شخصی را انجام می‌دادند و برای گروههای ویژه پرس و جو کنندگان کلاسهایی برگزار می‌کردند؛ دوقلوها به نظارت کلی پلیسی خود ادامه می‌دادند، در حالی که آندریاس، متی، و یهوذا یک کمیته عمومی مدیریت سه نفره را ایجاد کردند، گرچه هر یک از این سه تن کارهای مذهبی قابل توجهی نیز انجام می‌دادند.

آندریاس عمدتاً با کار حل و فصل سوءتفاهمات و اختلافات دائماً تکراری میان شاگردان یحیی و شاگردان جدیدتر عیسی مشغول بود. هر چند روز یک بار وضعیتهای جدی به وجود می‌آمد، اما آندریاس با کمک دستیاران حواری خود می‌توانست طرפהای ستیزه‌جو را وادار کند حداقل به طور موقت به نوعی توافق برسند. عیسی از شرکت در هر یک از این گفتگوها خودداری می‌کرد؛ همچنین او هیچ اندرزی درباره رفع صحیح این اختلافات نمی‌داد. او در رابطه با این که چگونه حواریون باید این مشکلات مبهوت کننده را حل کنند هرگز یک بار هم پیشنهادی ارائه نداد. هنگامی که آندریاس با این پرسشها نزد عیسی می‌آمد، او همیشه می‌گفت: "خرمدانه نیست که میزبان در مشکلات خانوانگی میهمانانش شرکت کند؛ یک پدر و مادر خرمند در نزاعهای کوچک فرزندان خودشان جانبداری نمی‌کنند."

استاد در همه برخوردهایش با حواریونش و با همه شاگردانش خرد زیادی آشکار می‌ساخت و انصاف کامل نشان می‌داد. به راستی عیسی یک استاد انسانها بود؛ او به دلیل ترکیبی از جذابیت و نیروی شخصیت خود تأثیر زیادی روی هموعان خویش می‌گذاشت. در زندگی سخت، آواره، و خانه به دوش او یک تأثیر فرماندهوار ظریف وجود داشت. در شیوه مقتدر آموزشی او، در منطق روشن او، قدرت استدلال او، بینش خردمندانه او، هشیاری ذهنی او، توازن بی‌همتای او، و شکیبایی

When God's will is your law, you are noble slave subjects; but when you believe in this new gospel of divine sonship, my Father's will becomes your will, and you are elevated to the high position of the free children of God, liberated sons of the kingdom."

141:23 (1588.1) Some of the apostles grasped something of this teaching, but none of them comprehended the full significance of this tremendous announcement, unless it was James Zebedee. But these words sank into their hearts and came forth to gladden their ministry during later years of service.

3. THE SOJOURN AT AMATHUS

141:31 (1588.2) The Master and his apostles remained near Amathus for almost three weeks. The apostles continued to preach twice daily to the multitude, and Jesus preached each Sabbath afternoon. It became impossible to continue the Wednesday playtime; so Andrew arranged that two apostles should rest each day of the six days in the week, while all were on duty during the Sabbath services.

141:32 (1588.3) Peter, James, and John did most of the public preaching. Philip, Nathaniel, Thomas, and Simon did much of the personal work and conducted classes for special groups of inquirers; the twins continued their general police supervision, while Andrew, Matthew, and Judas developed into a general managerial committee of three, although each of these three also did considerable religious work.

141:33 (1588.4) Andrew was much occupied with the task of adjusting the constantly recurring misunderstandings and disagreements between the disciples of John and the newer disciples of Jesus. Serious situations would arise every few days, but Andrew, with the assistance of his apostolic associates, managed to induce the contending parties to come to some sort of agreement, at least temporarily. Jesus refused to participate in any of these conferences; neither would he give any advice about the proper adjustment of these difficulties. He never once offered a suggestion as to how the apostles should solve these perplexing problems. When Andrew came to Jesus with these questions, he would always say: "It is not wise for the host to participate in the family troubles of his guests; a wise parent never takes sides in the petty quarrels of his own children."

141:34 (1588.5) The Master displayed great wisdom and manifested perfect fairness in all of his dealings with his apostles and with all of his disciples. Jesus was truly a master of men; he exercised great influence over his fellow men because of the combined charm and force of his personality. There was a subtle commanding influence in his rugged, nomadic, and homeless life. There was intellectual attractiveness and spiritual drawing power in his authoritative

اعجاب‌آور او یک جاذبه عقلانی و نیروی کششی معنوی وجود داشت. او ساده، مردانه، صادق، و نترس بود. با تمام این تأثیرات فیزیکی و عقلانی که در حضور استاد جلومگر بود، تمام آن جذابیت‌های معنوی وجودی — شکیبایی، ملایمت، فروتنی، تواضع، و افتادگی — که با شخصیت او همراه بود نیز وجود داشت.

عیسی ناصری به راستی یک شخصیت قوی و مؤثر بود؛ او یک نیروی عقلانی و یک دژ معنوی بود. شخصیت او نه تنها برای زنان دارای ذهن معنویت یافته از میان پیروانش جذاب بود، بلکه همچنین برای نیکودیموس تحصیل کرده و روشنفکر و برای سرباز دلیر رومی، افسری که در کنار صلیب به نگیبانی ایستاده بود، و هنگامی که او تماشای مردن استاد را تمام کرد، گفت: “به راستی این یک پسر خدا بود.” و ماهیگیران غیور و نیرومند جلیل او را استاد خطاب می‌کردند.

تصاویر عیسی بسیار مایه تأسف بوده است. این نقاشی‌های مسیح یک تأثیر زیان‌بخش روی جوانان گذاشته است؛ اگر عیسی چنین مردی بود که هنرمندان شما معمولاً به تصویر در آورده‌اند، تجار معبد به سختی از برابر او می‌گریختند. مردانگی او متین بود؛ او خوب اما طبیعی بود. عیسی به شکل عارفی آرام، شیرین، ملایم، و مهربان ظاهر نشد. آموزش او به گونه‌ای شگفت‌انگیز دینامیک بود. او نه تنها نیتی نیک داشت، بلکه در واقع به انجام کار نیک مشغول بود.

استاد هرگز نگفت: “بیایید نزد من ای همه کسانی که تن‌آسا هستید و همه کسانی که خیال‌پرداز هستید.” اما او بارها گفت: “بیایید نزد من ای تمامی زحمت‌کشان، و من به شما آرامش — قدرت معنوی — خواهم داد.” یوغ استاد به راستی آسان است، اما با این وجود، او هرگز آن را تحمیل نمی‌کند؛ هر فرد باید با خواست آزاد خود این یوغ را بگیرد.

عیسی پیروزی از طریق فداکاری را به تصویر در آورد، فدا کردن غرور و خودخواهی. او از طریق نشان دادن بخشش قصد داشت که رهایی روحی از تمام حسد و رزبه‌ها، شکوه‌ها، خشم، و حرص زدن برای قدرت خودخواهانه و انتقام را به نمایش درآورد. و هنگامی که او گفت: “در برابر شخص شریر ایستادگی نکنید”، بعداً توضیح داد که منظورش این نبود که از گناه چشمپوشی کند یا برادری با شرارت را توصیه کند. قصد او این بود که بیشتر بخشش را آموزش دهد، “در برابر رفتار شریرانه با شخصیت فرد، آسیب شریرانه به احساسات حرمت شخصی فرد، ایستادگی نکنید.”

4- آموزش درباره پدر

هنگامی که عیسی در آماتوس موقتاً اقامت داشت، وقت زیادی را با حواریون صرف کرد و درباره مفهوم جدید خداوند به آنها آموزش داد؛ او بارها و بارها این فکر را به آنها القا کرد که خداوند یک پدر است، نه یک دفتردار بزرگ و متعالی که عمدتاً مشغول ثبت موارد آسیب زنده بر ضد فرزندان خطاکارش در زمین باشد،

manner of teaching, in his lucid logic, his strength of reasoning, his sagacious insight, his alertness of mind, his matchless poise, and his sublime tolerance. He was simple, manly, honest, and fearless. With all of this physical and intellectual influence manifest in the Master's presence, there were also all those spiritual charms of being which have become associated with his personality — patience, tenderness, meekness, gentleness, and humility.

141:35 (1589:6) Jesus of Nazareth was indeed a strong and forceful personality; he was an intellectual power and a spiritual stronghold. His personality not only appealed to the spiritually minded women among his followers, but also to the educated and intellectual Nicodemus and to the hardy Roman soldier, the captain stationed on guard at the cross, who, when he had finished watching the Master die, said, “Truly, this was a Son of God.” And red-blooded, rugged Galilean fishermen called him Master.

141:36 (1590:1) The pictures of Jesus have been most unfortunate. These paintings of the Christ have exerted a deleterious influence on youth; the temple merchants would hardly have fled before Jesus if he had been such a man as your artists usually have depicted. His was a dignified manhood; he was good, but natural. Jesus did not pose as a mild, sweet, gentle, and kindly mystic. His teaching was thrillingly dynamic. He not only *meant well*, but he went about actually *doing good*.

141:37 (1590:2) The Master never said, “Come to me all you who are indolent and all who are dreamers.” But he did many times say, “Come to me all you who labor, and I will give you rest — spiritual strength.” The Master's yoke is, indeed, easy, but even so, he never imposes it; every individual must take this yoke of his own free will.

141:38 (1590:3) Jesus portrayed conquest by sacrifice, the sacrifice of pride and selfishness. By showing mercy, he meant to portray spiritual deliverance from all grudges, grievances, anger, and the lust for selfish power and revenge. And when he said, “Resist not evil,” he later explained that he did not mean to condone sin or to counsel fraternity with iniquity. He intended the more to teach forgiveness, to “resist not evil treatment of one's personality, evil injury to one's feelings of personal dignity.”

4. TEACHING ABOUT THE FATHER

141:41 (1590:4) While sojourning at Amathus, Jesus spent much time with the apostles instructing them in the new concept of God; again and again did he impress upon them that *God is a Father*, not a great and supreme bookkeeper who is chiefly engaged in making damaging entries against his erring children

ثبت گناه و شرارت که وقتی متعاقباً به عنوان قضای عادل تمام آفرینش بر مسند قضاوت درباره آنها می نشیند آن را بر ضد آنها به کار گیرد. منتها بود که یهودیان خدا را به عنوان پادشاهی برای همه تصور می کردند، حتی به عنوان یک پدر ملت، اما هرگز پیش از آن، تعداد زیادی از انسانهای فانی ایده خداوند به عنوان یک پدر بامحبت فرد را تصور نکرده بودند.

در پاسخ به پرسش شما که "این خدای پادشاهی کیست؟" عیسی پاسخ داد: "خدا پدر تو است، و مذهب — آموزشهای من — چیزی بیشتر یا کمتر از تشخیص باورمندانۀ این حقیقت که تو فرزند او هستی نیست. و من اینجا در جسم در میان شما هستم تا هر دو این ایده ها را در زندگی و آموزشهایم روشن سازم."

عیسی همچنین تلاش کرد اذهان حواریونش را از ایده عرضۀ قربانیهای حیوانی به عنوان یک وظیفۀ مذهبی آزاد سازد. اما این انسانها که در مذهب قربانی روزانه آموزش یافته بودند، در درک منظور او کند بودند. با این وجود، استاد در آموزش خود خسته نشد. هنگامی که او نمی توانست از طریق یک توصیف به اذهان همه حواریون دست یابد، پیامش را به شکل دیگر می گفت و نوع دیگری از تمثیل را برای مقاصد روشنگری به کار می گرفت.

در همین زمان عیسی شروع کرد به آن دوازده تن در رابطه با مأموریتشان، "تسلی دادن به مصیبت دیده ها و خدمت به بیماران" به طور کاملتری آموزش دهد. استاد درباره تمامیت انسان — پیوند بدن، ذهن، و روح — برای شکل دادن به هر مرد یا زن بسیار به آنها آموزش داد. عیسی درباره سه شکل از ابتلا — که همیارانش خواهند دید به آنها گفت و در ادامه توضیح داد که آنها چگونه باید به همه کسانی که از غم و اندوه بیماری بشری رنج می برند خدمت کنند. او به آنها آموزش داد که این چیزها را تشخیص دهند:

- 1- بیماریهای جسمانی — آن ابتلائی که معمولاً به صورت بیماری فیزیکی نگریده می شوند.
- 2- اذهان آشفته — آن ابتلائیات غیرفیزیکی که متعاقباً به عنوان مشکلات و اختلالات احساسی و ذهنی مورد نگرش قرار گرفتند.
- 3- تسخیر شدگی توسط ارواح شیطانی.

عیسی در چندین فرصت پیرامون ماهیت، و قدری در رابطه با منشأ این ارواح شیطانی، که در آن روزگار اغلب ارواح ناپاک نیز نامیده می شدند، به حواریونش توضیح داد. استاد تفاوت میان تسخیر شدگی توسط ارواح شیطانی و دیوانگی را به خوبی می دانست، اما حواریون نمی دانستند. نظر به دانش محدود آنها پیرامون تاریخ آغازین یورنشیایا، برای عیسی ممکن نبود که این امر را به طور کامل قابل فهم سازد. اما او با اشاره به این ارواح شیطانی بارها به آنها گفت: "هنگامی که من نزد پدر آسمانیم فراز یافتم و بعد از این که روح را بر تمام انسانها فرو ریختم، در آن روزگاران وقتی که پادشاهی با قدرت زیاد و شکوه روحی بیاید، دیگر هرگز آنها برای انسانها مزاحمتی ایجاد نخواهند کرد."

در تمام این سال، حواریون هفته به هفته و ماه به

on earth, recordings of sin and evil to be used against them when he subsequently sits in judgment upon them as the just Judge of all creation. The Jews had long conceived of God as a king over all, even as a Father of the nation, but never before had large numbers of mortal men held the idea of God as a loving Father of the *individual*.

141:42 (1590:5) In answer to Thomas's question, "Who is this God of the kingdom?" Jesus replied: "God is your Father, and religion — my gospel — is nothing more nor less than the believing recognition of the truth that you are his son. And I am here among you in the flesh to make clear both of these ideas in my life and teachings."

141:43 (1590:6) Jesus also sought to free the minds of his apostles from the idea of offering animal sacrifices as a religious duty. But these men, trained in the religion of the daily sacrifice, were slow to comprehend what he meant. Nevertheless, the Master did not grow weary in his teaching. When he failed to reach the minds of all of the apostles by means of one illustration, he would restate his message and employ another type of parable for purposes of illumination.

141:44 (1590:7) At this same time Jesus began to teach the twelve more fully concerning their mission "to comfort the afflicted and minister to the sick." The Master taught them much about the whole man — the union of body, mind, and spirit to form the individual man or woman. Jesus told his associates about the three forms of affliction they would meet and went on to explain how they should minister to all who suffer the sorrows of human sickness. He taught them to recognize:

- 141:45 (1591:1) 1. Diseases of the flesh — those afflictions commonly regarded as physical sickness.
- 141:46 (1591:2) 2. Troubled minds — those nonphysical afflictions which were subsequently looked upon as emotional and mental difficulties and disturbances.
- 141:47 (1591:3) 3. The possession of evil spirits.

141:48 (1591:4) Jesus explained to his apostles on several occasions the nature, and something concerning the origin, of these evil spirits, in that day often also called unclean spirits. The Master well knew the difference between the possession of evil spirits and insanity, but the apostles did not. Neither was it possible, in view of their limited knowledge of the early history of Urantia, for Jesus to undertake to make this matter fully understandable. But he many times said to them, alluding to these evil spirits: "They shall no more molest men when I shall have ascended to my Father in heaven, and after I shall have poured out my spirit upon all flesh in those times when the kingdom will come in great power and spiritual glory."

141:49 (1591:5) From week to week and from month to

ماه، بیشتر و بیشتر به خدمت شفابخشی بیماران توجه می‌کردند.

month, throughout this entire year, the apostles paid more and more attention to the healing ministry of the sick.

5- یگانگی روحی

یکی از مهمترین گفتگوهای عصرانه در آماتوس جلسه‌ای بود که به بحث پیرامون یگانگی روحی مربوط می‌شد. یعقوب زبیدی پرسیده بود: "استاد، چگونه باید یاد بگیریم که شبیه هم ببینیم و از این طریق در میان خودمان از توازن بیشتری برخوردار شویم؟" هنگامی که عیسی این پرسش را شنید، در درون روحش چنان زیاد برانگیخته شد، که پاسخ داد: "یعقوب، یعقوب، من کی به شما آموزش دادم که همه باید شبیه هم ببینید؟ من به این دنیا آمده‌ام تا رهایی روحی را به این مقصود اعلام کنم که تک تک انسانها از توان زندگی اصیل و آزادی در پیشگاه خدا برخوردار شوند. من مایل نیستم که توازن اجتماعی و آرامش برادرانه از طریق قربانی کردن شخصیت آزاد و اصالت معنوی خریداری شود. آنچه من از شما حواریونم، می‌خواهم یگانگی روحی است، و شما می‌توانید آن را در شادی وقف یکپارچه خود به انجام قلبی خواست پدر آسمانی من تجربه کنید. برای این که از نظر معنوی شبیه به هم باشید نیازی به یکسان دیدن یا یکسان احساس کردن یا حتی یکسان فکر کردن نیست. یگانگی معنوی از این آگاهی ناشی می‌شود که هر یک از شما توسط هدیه روحی پدر آسمانی مورد سکنی واقع شده و به طور فزاینده تحت سلطه او هستید. توازن شما حواریون باید از این واقعیت ناشی شود که منشأ، سرشت، و سرنوشت امید روحی هر یک از شما یکسان است.

"شما از این طریق می‌توانید یک یگانگی کامل شده از هفت روحی و درک روحی را تجربه کنید که ناشی از آگاهی متقابل از هویت هر یک از ارواح بهشتی ساکن در شما باشد؛ و شما می‌توانید از تمامی این یگانگی عمیق معنوی به رغم نهایت تنوع رویکرد تک تک شما در زمینه تفکر اندیشمندانه، احساسات و وابسته به خلق و خو، و رفتار اجتماعی بهره‌مند شوید. ممکن است شخصیت شما به گونه‌ای طراوت بخش متنوع و به طور چشمگیر متفاوت باشد، در حالی که ممکن است سرشت معنوی و ثمرات روحی پرستش الهی و مهر برادرانه شما چنان متحد باشد که تمام کسانی که زندگی شما را با نظاره می‌کنند این هویت روح و وحدت روان را با قطعیت تشخیص دهند؛ آنها تشخیص خواهند داد که شما با من بوده‌اید و از این طریق به گونه‌ای قابل قبول یاد گرفته‌اید که چگونه خواست پدر آسمانی را انجام دهید. شما می‌توانید به یگانگی خدمت به خداوند دست یابید، حتی ضمن این که مطابق تکنیک عطیای اصیل ذهن، بدن، و روان خودتان این خدمت را ارائه می‌دهید.

"یگانگی روحی شما حاکی از دو چیز است، که برای ایجاد توازن در زندگی تک تک ایمانداران همیشه یافت خواهد شد: نخست، شما برای خدمات زندگی از یک انگیزه مشترک برخوردارید؛ همه شما بالاتر از هر چیز آرزو دارید خواست پدر آسمانی را انجام دهید. دوم، همه شما هدف مشترکی از وجود دارید؛ خواست همه شما یافتن پدر آسمانی است، تا از این طریق به

5. SPIRITUAL UNITY

^{141:51 (1591:6)} One of the most eventful of all the evening conferences at Amathus was the session having to do with the discussion of spiritual unity. James Zebedee had asked, "Master, how shall we learn to see alike and thereby enjoy more harmony among ourselves?" When Jesus heard this question, he was stirred within his spirit, so much so that he replied: "James, James, when did I teach you that you should all see alike? I have come into the world to proclaim spiritual liberty to the end that mortals may be empowered to live individual lives of originality and freedom before God. I do not desire that social harmony and fraternal peace shall be purchased by the sacrifice of free personality and spiritual originality. What I require of you, my apostles, is spirit unity — and that you can experience in the joy of your united dedication to the wholehearted doing of the will of my Father in heaven. You do not have to see alike or feel alike or even think alike in order spiritually to be alike. Spiritual unity is derived from the consciousness that each of you is indwelt, and increasingly dominated, by the spirit gift of the heavenly Father. Your apostolic harmony must grow out of the fact that the spirit hope of each of you is identical in origin, nature, and destiny.

^{141:52 (1591:7)} "In this way you may experience a perfected unity of spirit purpose and spirit understanding growing out of the mutual consciousness of the identity of each of your indwelling Paradise spirits; and you may enjoy all of this profound spiritual unity in the very face of the utmost diversity of your individual attitudes of intellectual thinking, temperamental feeling, and social conduct. Your personalities may be refreshingly diverse and markedly different, while your spiritual natures and spirit fruits of divine worship and brotherly love may be so unified that all who behold your lives will of a surety take cognizance of this spirit identity and soul unity; they will recognize that you have been with me and have thereby learned, and acceptably, how to do the will of the Father in heaven. You can achieve the unity of the service of God even while you render such service in accordance with the technique of your own original endowments of mind, body, and soul.

^{141:53 (1592:1)} "Your spirit unity implies two things, which always will be found to harmonize in the lives of individual believers: First, you are possessed with a common motive for life service; you all desire above everything to do the will of the Father in heaven. Second, you all have a common goal of existence; you all purpose to find the Father in heaven,

جهان اثبات کنید که مانند او شده‌اید.“

عیسی بارها در طول آموزش آن دوازده تن، به این موضوع بازگشت. او به طور مکرر به آنها گفت که خواسته او این نیست که آنهایی که به او باور دارند باید مطابق تفاسیر مذهبی حتی انسانهای نیک خشک اندیش و همگون شوند. او بارها و بارها حواریونش را از تدوین عقاید و ایجاد سنتها به عنوان ابزاری برای هدایت و کنترل ایمانداران در بشارت پادشاهی برحذر داشت.

6- آخرین هفته در آماتوس

نزدیک به پایان هفته در آماتوس، شمعون غیور یک پارسی به نام تهرما را که در دمشق تجارت می‌کرد نزد عیسی آورد. تهرما درباره عیسی شنیده بود و به کفرناحوم آمده بود تا او را ببیند، و در آنجا با آگاهی یافتن از این که عیسی در مسیر اورشلیم با حواریونش به سوی رود اردن رفته بود برای یافتن او راه افتاد. اندریاس تهرما را برای آموزش به شمعون معرفی کرده بود. شمعون به این پارسی به عنوان یک “آتش پرست” نگاه می‌کرد، گرچه تهرما زحمت زیادی کشید تا توضیح دهد که آتش فقط سمبل قابل مشاهده از خدای پاک و مقدس است. فرد پارسی پس از گفتگو با عیسی قصد خود را برای چند روز ماندن به منظور شنیدن آموزش و گوش دادن به موعظه نشان داد.

هنگامی که شمعون غیور و عیسی تنها شدند، شمعون از استاد پرسید: “چرا من نتوانستم او را متقاعد کنم؟ چرا او اینقدر در برابر من ایستادگی کرد ولی به آسانی به تو گوش داد؟” عیسی پاسخ داد: “شمعون، شمعون، چند بار به تو رهنمود داده‌ام که از کلیه تلاشها برای خارج ساختن چیزی از قلب آنهایی که به دنبال نجات هستند دست برداری؟ چند بار به تو گفته‌ام که فقط برای این که چیزی به داخل این روانهای گرسنه بگذاری تلاش کنی؟ انسانها را به داخل پادشاهی رهنمون شو، و حقایق بزرگ و زنده پادشاهی تمام خطاهای جدی را فوراً از بین خواهند برد. هنگامی که این خبر خوش را به انسان فانی عرضه کردی که خدا پدر اوست، آسانتر می‌توانی او را متقاعد کنی که او در واقع یک فرزند خدا است. و پس از این که این کار را انجام دادی، نور نجات را به آن که در تاریکی به سر می‌برد به ارمغان می‌آوری. شمعون، هنگامی که فرزند انسان در ابتدا نزد تو آمد، آیا او آمد که موسی و پیامبران را مردود شمارد و یک راه جدید و بهتر زندگی را اعلام کند؟ نه. من نیامدم که آنچه را که از نیاکان خود داشتید از شما بگیرم، بلکه بینش کامل شده از آنچه پدران شما فقط به طور جزئی دیدند به شما نشان دهم. پس شمعون برو، پادشاهی را آموزش بده و موعظه کن، و آنگاه که انسانی را با ایمنی و خاطر جمعی در این پادشاهی داری، وقتی چنین شخصی با پرسشهایش به شما مراجعه کرد، آنگاه وقت آن رسیده که آموزشهایی را که به پیشرفت تدریجی روان در پادشاهی الهی مربوط می‌شود ارائه کنی.“

thereby proving to the universe that you have become like him.”

141:54 (1592:2) Many times during the training of the twelve Jesus reverted to this theme. Repeatedly he told them it was not his desire that those who believed in him should become dogmatized and standardized in accordance with the religious interpretations of even good men. Again and again he warned his apostles against the formulation of creeds and the establishment of traditions as a means of guiding and controlling believers in the gospel of the kingdom.

6. LAST WEEK AT AMATHUS

141:61 (1592:3) Near the end of the last week at Amathus, Simon Zelotes brought to Jesus one Teherma, a Persian doing business at Damascus. Teherma had heard of Jesus and had come to Capernaum to see him, and there learning that Jesus had gone with his apostles down the Jordan on the way to Jerusalem, he set out to find him. Andrew had presented Teherma to Simon for instruction. Simon looked upon the Persian as a “fire worshiper,” although Teherma took great pains to explain that fire was only the visible symbol of the Pure and Holy One. After talking with Jesus, the Persian signified his intention of remaining for several days to hear the teaching and listen to the preaching.

141:62 (1592:4) When Simon Zelotes and Jesus were alone, Simon asked the Master: “Why is it that I could not persuade him? Why did he so resist me and so readily lend an ear to you?” Jesus answered: “Simon, Simon, how many times have I instructed you to refrain from all efforts to take something out of the hearts of those who seek salvation? How often have I told you to labor only to put something into these hungry souls? Lead men into the kingdom, and the great and living truths of the kingdom will presently drive out all serious error. When you have presented to mortal man the good news that God is his Father, you can the easier persuade him that he is in reality a son of God. And having done that, you have brought the light of salvation to the one who sits in darkness. Simon, when the Son of Man came first to you, did he come denouncing Moses and the prophets and proclaiming a new and better way of life? No. I came not to take away that which you had from your forefathers but to show you the perfected vision of that which your fathers saw only in part. Go then, Simon, teaching and preaching the kingdom, and when you have a man safely and securely within the kingdom, then is the time, when such a one shall come to you with inquiries, to impart instruction having to do with the progressive advancement of the soul within the divine kingdom.”

شمعون از این سخنان حیرت‌زده شد، اما به همان صورت که عیسی به او رهنمود داده بود عمل نمود، و تهرمای پارسی در زمره آنهایی که به پادشاهی وارد شدند به شمار آمد.

آن شب عیسی در مورد زندگی نوین در پادشاهی با حواریون گفتگو کرد. او در بخشی از سخنانش گفت: "هنگامی که شما به پادشاهی وارد می‌شوید، از نو زاده می‌شوید. شما نمی‌توانید چیزهای عمیق روح را به آنهایی که فقط از جسم زاده شده‌اند آموزش دهید؛ پیش از آن که به دنبال آموزش انسانها در شیوه‌های پیشرفته روحی باشید، نخست مطمئن شوید که آنها از روح زاده شده‌اند. این کار را نپذیرید که به انسانها زیباییهای معبد را نشان دهید، مگر این که نخست آنها را به داخل معبد برده باشید. پیش از آن که پیرامون دکتترین پدر بودن خدا و فرزند بودن انسانها گفتگو کنید، انسانها را با خدا و به عنوان فرزندان خدا آشنا کنید. با انسانها ستیزه نکنید — همیشه صبور باشید. این پادشاهی شما نیست؛ شما فقط سفیر هستید. به سادگی پیش بروید و اعلام کنید: این پادشاهی آسمان است — خدا پدر شماست و شما فرزندان او هستید، و این خبر خوش، اگر با جان و دل به آن ایمان داشته باشید، قطعاً نجات جادوان شماست."

حواریون در طول این اقامت موقت در آماتوس پیشرفت زیادی داشتند. اما آنها از این که عیسی هیچ پیشنهادی درباره برخورد با شاگردان یحیی به آنها نداد بسیار ناامید شدند. حتی در امر مهم تعمید، تنها چیزی که عیسی گفت این بود: "یحیی به راستی با آب تعمید می‌داد، اما هنگامی که به پادشاهی آسمان وارد می‌شوید، با روح تعمید خواهید یافت."

7- در بتانی آن سوی رود اردن

در 26 فوریه، عیسی، حواریونش، و گروه بزرگی از پیروان به پایین رود اردن به سوی پایاب نزدیک به بتانی در پریا در جایی که یحیی نخستین بار پادشاهی آتی را اعلام کرد حرکت کردند. پیش از این که عیسی با حواریونش به اورشلیم بروند برای چهار هفته در اینجا ماندند و به آموزش و موعظه پرداختند.

هفته دوم اقامت در بتانی در آن سوی رود اردن، عیسی پطرس، یعقوب، و یوحنا را برای یک استراحت سه روزه به تپه‌های آن سوی رودخانه و جنوب اریحا برد. استاد بسیاری از حقایق جدید و پیشرفته را درباره پادشاهی آسمان به این سه تن آموزش داد. به منظور ثبت این رویدادها، ما این آموزشها را به صورت زیر از نو سازماندهی و طبقه‌بندی خواهیم کرد:

عیسی تلاش کرد روشن سازد که مایل است شاگردانش، پس از این که واقعیات نیک روحی پادشاهی را جشیدند، چنان در دنیا زندگی کنند که انسانها با دین زندگی آنها از پادشاهی آگاهی یابند و بعد از آن به این کار هدایت شوند که پیرامون راههای پادشاهی از ایمانداران پرس و جو کنند. کلیه این جویندگان صادق حقیقت همیشه خوشحال هستند که از خبرهای خوش هدیه ایمان که پذیرش به پادشاهی با واقعیات جادوان و الهی روحی آن را تضمین می‌کند بشنوند.

141:63 (1592:5) Simon was astonished at these words, but he did as Jesus had instructed him, and Teherma, the Persian, was numbered among those who entered the kingdom.

141:64 (1592:6) That night Jesus discoursed to the apostles on the new life in the kingdom. He said in part: "When you enter the kingdom, you are reborn. You cannot teach the deep things of the spirit to those who have been born only of the flesh; first see that men are born of the spirit before you seek to instruct them in the advanced ways of the spirit. Do not undertake to show men the beauties of the temple until you have first taken them into the temple. Introduce men to God and as the sons of God before you discourse on the doctrines of the fatherhood of God and the sonship of men. Do not strive with men — always be patient. It is not your kingdom; you are only ambassadors. Simply go forth proclaiming: This is the kingdom of heaven — God is your Father and you are his sons, and this good news, if you wholeheartedly believe it, is your eternal salvation."

141:65 (1593:1) The apostles made great progress during the sojourn at Amathus. But they were very much disappointed that Jesus would give them no suggestions about dealing with John's disciples. Even in the important matter of baptism, all that Jesus said was: "John did indeed baptize with water, but when you enter the kingdom of heaven, you shall be baptized with the Spirit."

7. AT BETHANY BEYOND JORDAN

141:71 (1593:2) On February 26, Jesus, his apostles, and a large group of followers journeyed down the Jordan to the ford near Bethany in Perea, the place where John first made proclamation of the coming kingdom. Jesus with his apostles remained here, teaching and preaching, for four weeks before they went on up to Jerusalem.

141:72 (1593:3) The second week of the sojourn at Bethany beyond Jordan, Jesus took Peter, James, and John into the hills across the river and south of Jericho for a three days' rest. The Master taught these three many new and advanced truths about the kingdom of heaven. For the purpose of this record we will reorganize and classify these teachings as follows:

141:73 (1593:4) Jesus endeavored to make clear that he desired his disciples, having tasted of the good spirit realities of the kingdom, so to live in the world that men, by seeing their lives, would become kingdom conscious and hence be led to inquire of believers concerning the ways of the kingdom. All such sincere seekers for the truth are always glad to hear the glad tidings of the faith gift which insures admission to the kingdom with its eternal and divine spirit realities.

استاد تلاش کرد به کلیه آموزگاران بشارت پادشاهی این را القا کند که تنها کار آنها آشکار ساختن خداوند به هر فرد انسانی به عنوان پدر اوست، و این که این فرد انسانی را به آگاهی یافتن از فرزند بودن هدایت کنند؛ سپس همین انسان را به خدا، به عنوان پسر ایماندار او، عرضه کنند. هر دو این آشکارسازیهایی ضروری در عیسی تحقق می‌یابند. او در واقع، "راه، راستی، و حیات" شد. مذهب عیسی کاملاً مبتنی بر زیستن حیات اعطایی او در زمین بود. هنگامی که عیسی از این دنیا عزیمت کرد، هیچ کتاب، قانون، یا سایر اشکال سازمان بشری که زندگی مذهبی فرد را تحت تأثیر قرار دهد از خود به جا نگذاشت.

عیسی روشن ساخت که برای برقراری روابط شخصی و ابدی با انسانها آمده است که باید برای همیشه مقدم بر همه روابط دیگر بشری باشد. و او تأکید کرد که این همیاری صمیمانه معنوی باید به کلیه انسانهای تمامی اعصار و در کلیه شرایط اجتماعی در میان همه مردمان گسترش یابد. تنها پاداشی که او برای فرزندان در نظر داشت این بود: در این دنیا، شادی معنوی و همدمی الهی؛ در دنیای بعد، حیات جاودان در پیشرفت و واقعیات الهی روحی پدر بهشتی.

عیسی تأکید زیادی بر آنچه که او دو حقیقت حاوی اهمیت مقدم در آموزشهای پادشاهی می‌نامید داشت، و آنها این هستند: دستیابی به نجات از طریق ایمان، و فقط ایمان، به همراه آموزش انقلابی دستیابی به آزادی بشری از طریق شناخت صادقانه حقیقت، "شما حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." عیسی حقیقتی بود که در جسم تجلی یافته بود، و او قول داد که پس از بازگشت خود نزد پدر آسمانی، روح حقیقت خویش را به قلب کلیه فرزندان بفرستد.

استاد ضروریات حقیقت را برای یک عصر تمام در زمین به این حواریون آموزش می‌داد. آنها اغلب به آموزشهای او گوش می‌دادند، در حالی که در واقع آنچه او می‌گفت برای الهام و تزکیه کرات دیگر بود. او الگوی یک طرح نوین و اصیل زندگی بود. از دیدگاه بشری، او در واقع یک یهودی بود، اما او به عنوان یک انسان فانی عالم زندگانی خویش را برای تمام دنیا زندگی کرد.

عیسی برای اطمینان از شناخت پدرش در آشکار ساختن طرح پادشاهی، توضیح داد که عمداً "مردان بزرگ زمین" را نادیده انگاشته بود. او کار خویش را با فقیران آغاز کرد، همان طبقه‌ای که توسط بیشتر مذاهب تکاملی روزگاران پیشین بسیار نادیده گرفته شده بود. او از هیچ کس نفرت نداشت؛ طرح او برای تمام کره زمین و حتی جهانی بود. او در این بیانات چنان جسور و قاطع بود که حتی پطرس، یعقوب، و یوحنا وسوسه شدند فکر کنند که ممکن است احتمالاً او عقلش را از دست داده باشد.

او تلاش کرد این حقیقت را به آرامی به این حواریون بازگو کند که در این مأموریت اعطایی نیمه‌ده بود که برای تعداد اندکی از مخلوقات زمین یک الگو باشد، بلکه به این دلیل که یک شاخص حیات بشری را

141:7.4 (1583.5) The Master sought to impress upon all teachers of the gospel of the kingdom that their only business was to reveal God to the individual man as his Father — to lead this individual man to become son-conscious; then to present this same man to God as his faith son. Both of these essential revelations are accomplished in Jesus. He became, indeed, "the way, the truth, and the life." The religion of Jesus was wholly based on the living of his bestowal life on earth. When Jesus departed from this world, he left behind no books, laws, or other forms of human organization affecting the religious life of the individual.

141:7.5 (1583.6) Jesus made it plain that he had come to establish personal and eternal relations with men which should forever take precedence over all other human relationships. And he emphasized that this intimate spiritual fellowship was to be extended to all men of all ages and of all social conditions among all peoples. The only reward which he held out for his children was: in this world — spiritual joy and divine communion; in the next world — eternal life in the progress of the divine spirit realities of the Paradise Father.

141:7.6 (1583.7) Jesus laid great emphasis upon what he called the two truths of first import in the teachings of the kingdom, and they are: the attainment of salvation by faith, and faith alone, associated with the revolutionary teaching of the attainment of human liberty through the sincere recognition of truth, "You shall know the truth, and the truth shall make you free." Jesus was the truth made manifest in the flesh, and he promised to send his Spirit of Truth into the hearts of all his children after his return to the Father in heaven.

141:7.7 (1584.1) The Master was teaching these apostles the essentials of truth for an entire age on earth. They often listened to his teachings when in reality what he said was intended for the inspiration and edification of other worlds. He exemplified a new and original plan of life. From the human standpoint he was indeed a Jew, but he lived his life for all the world as a mortal of the realm.

141:7.8 (1584.2) To insure the recognition of his Father in the unfolding of the plan of the kingdom, Jesus explained that he had purposely ignored the "great men of earth." He began his work with the poor, the very class which had been so neglected by most of the evolutionary religions of preceding times. He despised no man; his plan was world-wide, even universal. He was so bold and emphatic in these announcements that even Peter, James, and John were tempted to think he might possibly be beside himself.

141:7.9 (1584.3) He sought mildly to impart to these apostles the truth that he had come on this bestowal mission, not to set an example for a few earth creatures, but to establish and demonstrate a

برای تمامی مردمان تمام کرات در سرتاسر جهان
برقرار سازد و به نمایش بگذارد. و این شاخص به
بالا ترین کمال، حتی نیکی نهایی پدر جهانی نزدیک
می‌شد. اما حواریون نمی‌توانستند معنی سخنان او را
بفهمند.

او اعلام کرد که آمده بود تا به عنوان یک آموزگار
عمل کند، آموزگاری که از عالم بالا فرستاده شده بود تا
حقیقت معنوی را به ذهن مادی عرضه کند. و این دقیقاً
همان کاری است که او انجام داد؛ او یک آموزگار بود،
نه یک موعظه‌گر. از دیدگاه بشری، پطرس موعظه‌گری
بسیار مؤثرتر از عیسی بود. موعظه عیسی به دلیل
شخصیت بی‌همتای او بسیار مؤثر بود، نه چنان به دلیل
سخنوری گیرا یا جذابیت احساسی او. عیسی مستقیماً با
روان انسانها سخن می‌گفت. او یک آموزگار روح انسان
بود، اما از طریق ذهن. او با انسانها زندگی کرد.

در این فرصت بود که عیسی با اشاره به
رهنمودهای پیش اعطایی برادر بهشتی‌اش، عمانوئیل، به
پطرس، یعقوب، و یوحنا اعلام کرد که به واسطه حکم
"همیار عالی رتبه‌اش"، کارش در زمین از برخی جنبه‌ها
محدود است. او به آنها گفت که آمده است تا خواست
پدرش را به انجام رساند و فقط خواست پدرش. بدین
ترتیب او که به واسطه یک هدف واحد قلبی انگیزه یافته
بود، به واسطه شرارت در دنیا با اضطراب در ناراحتی
به سر نمی‌برد.

حواریون شروع به شناخت دوستی بی‌شائبه عیسی
کرده بودند. اگر چه دستیابی به استاد آسان بود، همیشه
او مستقل و برتر از همه موجودات بشری زندگی کرد.
او حتی برای یک لحظه تحت استیلا هر نفوذ صرفاً
انسانی یا در معرض داوری ضعیف انسان قرار ن گرفت.
او به افکار عمومی توجهی نکرد، و تحت نفوذ ستایش
قرار ن گرفت. او به ندرت درنگ نمود تا سوء تفاهات را
تصحیح کند یا از اظهارات غلط رنجیده شود. او هرگز
از هیچ انسانی مشاوره نخواست؛ او هرگز درخواست
دعا نکرد.

یعقوب از این که به نظر می‌رسید عیسی از ابتدا
پایان را می‌بیند شگفت‌زده می‌شد. استاد به ندرت متعجب
به نظر می‌رسید. او هرگز هیجان‌زده، آزرده خاطر، یا
پریشان نبود. او هرگز از هیچ انسانی عذرخواهی نکرد.
او گاهی غمگین می‌شد، اما هرگز دلسرد نمی‌شد.

یوحنا به روشنی بیشتر تشخیص می‌داد که به رغم
تمام عطایای الهی او، بالاخره او انسان بود. عیسی به
عنوان انسانی در میان انسانها زندگی کرد. او انسانها را
درک می‌کرد، به آنها مهر می‌ورزید و می‌دانست چگونه
آنها را مدیریت کند. او در زندگی شخصی خویش، بسیار
انسانی بود، و با این وجود کاملاً بی‌عیب و نقص بود. و
او همیشه عاری از خودخواهی بود.

اگر چه پطرس، یعقوب، و یوحنا نتوانستند بخش
عمده آنچه را که عیسی در این فرصت گفت بفهمند،
سخنان مهرآمیز او در قلب آنها ماندگار شد، و پس از
مصلوب شدن و رستاخیز او، آنها در خدمت روحانی
متعاقب خویش بسیار غنی‌تر و شادمانتر پیش رفتند.
شگفت‌آور نیست که این حواریون سخنان استاد را به
طور کامل درک نمی‌کردند، زیرا او طرح یک عصر
نوین را برای آنها برنامه‌ریزی می‌کرد.

standard of human life for all peoples upon all
worlds throughout his entire universe. And this
standard approached the highest perfection, even the
final goodness of the Universal Father. But the
apostles could not grasp the meaning of his words.

141:7.10 (1594.4) He announced that he had come to
function as a teacher, a teacher sent from heaven
to present spiritual truth to the material mind. And
this is exactly what he did; he was a teacher, not a
preacher. From the human viewpoint Peter was a
much more effective preacher than Jesus. Jesus'
preaching was so effective because of his unique
personality, not so much because of compelling
oratory or emotional appeal. Jesus spoke directly to
men's souls. He was a teacher of man's spirit, but
through the mind. He lived with men.

141:7.11 (1594.5) It was on this occasion that Jesus
intimated to Peter, James, and John that his work on
earth was in some respects to be limited by the
commission of his "associate on high," referring to
the prebestowal instructions of his Paradise brother,
Immanuel. He told them that he had come to do his
Father's will and only his Father's will. Being thus
motivated by a wholehearted singleness of purpose,
he was not anxiously bothered by the evil in the
world.

141:7.12 (1594.6) The apostles were beginning to
recognize the unaffected friendliness of Jesus.
Though the Master was easy of approach, he
always lived independent of, and above, all human
beings. Not for one moment was he ever dominated
by any purely mortal influence or subject to frail
human judgment. He paid no attention to public
opinion, and he was uninfluenced by praise. He
seldom paused to correct misunderstandings or to
resent misrepresentation. He never asked any man
for advice; he never made requests for prayers.

141:7.13 (1594.7) James was astonished at how Jesus
seemed to see the end from the beginning. The
Master rarely appeared to be surprised. He was
never excited, vexed, or disconcerted. He never
apologized to any man. He was at times saddened,
but never discouraged.

141:7.14 (1594.8) More clearly John recognized that,
notwithstanding all of his divine endowments, after
all, he was human. Jesus lived as a man among
men and understood, loved, and knew how to
manage men. In his personal life he was so human,
and yet so faultless. And he was always unselfish.

141:7.15 (1595.1) Although Peter, James, and John could
not understand very much of what Jesus said on
this occasion, his gracious words lingered in their
hearts, and after the crucifixion and resurrection
they came forth greatly to enrich and gladden their
subsequent ministry. No wonder these apostles did
not fully comprehend the Master's words, for he was
projecting to them the plan of a new age.

8- کار کردن در اریحا

در طول چهار هفته اقامت در بتانی، در آن سوی رود اردن، آندریاس هر هفته چند بار حواریون را دو به دو برای یک یا دو روز به اریحا به مأموریت می‌فرستاد. یحیی ایمانداران زیادی در اریحا داشت، و اکثر آنها از آموزشهای پیشرفته‌تر عیسی و حواریونش استقبال می‌کردند. در این دیدارهای اریحا، حواریون به طور خاص شروع به اجرای فرامین عیسی برای خدمت به بیماران نمودند؛ آنها از هر خانه در شهر دیدار کردند و تلاش کردند هر شخص مبتلا را تسلی دهند.

حواریون برخی کارهای همگانی را در اریحا انجام دادند، اما تلاشهای آنها عمدتاً یک ماهیت بی‌سر و صدا و شخصی داشت. آنها اکنون به این اکتشاف دست یافتند که خبر خوش پادشاهی برای بیماران بسیار تسکین دهنده است؛ و این که پیام آنها برای مبتلایان شفا دهنده است. و در اریحا بود که فرامین عیسی به دوازده تن برای موعظه بشارت پادشاهی و خدمت به مبتلایان در ابتدا به طور کامل به اجرا درآمد.

آنها در مسیر رفتن به اورشلیم در اریحا توقف کردند و هیئتی از بین‌النهرین که برای مشورت با عیسی آمده بود به آنها رسیدند. حواریون برنامه داشتند فقط یک روز را در اینجا بگذرانند، اما هنگامی که این جویندگان حقیقت از شرق از راه رسیدند، عیسی سه روز را با آنها گذراند، و آنها با آگاهی یافتن از حقایق جدید پادشاهی آسمان با شادی به خانه‌های گوناگون خویش در امتداد رود فرات بازگشتند.

9- عزیمت به اورشلیم

در دوشنبه، آخرین روز ماه مارس، عیسی و حواریون سفر خود را به بالای تپه‌ها به سوی اورشلیم آغاز نمودند. ایلعازر بتانی برای دیدن عیسی دو بار به سمت پایین به رود اردن رفته بود، و هر ترتیبی داده شده بود که تا وقتی استاد و حواریونش میل به ماندن در اورشلیم هستند نزد ایلعازر و خواهرانش در بتانی اقامت داشته باشند.

شاگردان یحیی در بتانی در فراسوی رود اردن ماندند. آنها توده‌های مردم را آموزش و تعمید می‌دادند، از این رو هنگامی که عیسی به منزل ایلعازر رسید، فقط توسط آن دوازده تن همراهی می‌شد. عیسی و حواریون برای پنج روز در اینجا اقامت داشتند، و پیش از عزیمت به اورشلیم برای عید فصح به استراحت و تجدید قوا پرداختند. این یک رخداد بزرگ در زندگی مارتا و مریم بود که استاد و حواریونش در منزل برادرشان بمانند و در آنجا بتوانند به رفع نیازهای آنها بپردازند.

در بامداد یکشنبه، 6 آوریل، عیسی و حواریون به اورشلیم رفتند؛ و این نخستین بار بود که استاد و همه دوازده تن در آنجا با هم بودند.

8. WORKING IN JERICHO

^{141:8.1 (1986:2)} Throughout the four weeks' sojourn at Bethany beyond Jordan, several times each week Andrew would assign apostolic couples to go up to Jericho for a day or two. John had many believers in Jericho, and the majority of them welcomed the more advanced teachings of Jesus and his apostles. On these Jericho visits the apostles began more specifically to carry out Jesus' instructions to minister to the sick; they visited every house in the city and sought to comfort every afflicted person.

^{141:8.2 (1986:3)} The apostles did some public work in Jericho, but their efforts were chiefly of a more quiet and personal nature. They now made the discovery that the good news of the kingdom was very comforting to the sick; that their message carried healing for the afflicted. And it was in Jericho that Jesus' commission to the twelve to preach the glad tidings of the kingdom and minister to the afflicted was first fully carried into effect.

^{141:8.3 (1986:4)} They stopped in Jericho on the way up to Jerusalem and were overtaken by a delegation from Mesopotamia that had come to confer with Jesus. The apostles had planned to spend but a day here, but when these truth seekers from the East arrived, Jesus spent three days with them, and they returned to their various homes along the Euphrates happy in the knowledge of the new truths of the kingdom of heaven.

9. DEPARTING FOR JERUSALEM

^{141:9.1 (1986:5)} On Monday, the last day of March, Jesus and the apostles began their journey up the hills toward Jerusalem. Lazarus of Bethany had been down to the Jordan twice to see Jesus, and every arrangement had been made for the Master and his apostles to make their headquarters with Lazarus and his sisters at Bethany as long as they might desire to stay in Jerusalem.

^{141:9.2 (1986:6)} The disciples of John remained at Bethany beyond the Jordan, teaching and baptizing the multitudes, so that Jesus was accompanied only by the twelve when he arrived at Lazarus's home. Here Jesus and the apostles tarried for five days, resting and refreshing themselves before going on to Jerusalem for the Passover. It was a great event in the lives of Martha and Mary to have the Master and his apostles in the home of their brother, where they could minister to their needs.

^{141:9.3 (1986:7)} On Sunday morning, April 6, Jesus and the apostles went down to Jerusalem; and this was the first time the Master and all of the twelve had been there together.

مقاله 142. عید فصح در اورشلیم

143 ⇨

کتاب یورنشيا

⇨ 141

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 142

عید فصح در اورشلیم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آموزش در معبد
- 2- خشم خداوند
- 3- مفهوم خداوند
- 4- فلاویوس و فرهنگ یونانی
- 5- گفتن پیرامون اطمینان
- 6- دیدار با نیکودیموس
- 7- درس در باب خانواده
- 8- در جنوب یهودیه

PAPER 142

THE PASSOVER AT JERUSALEM

SECTIONS

Introduction

1. Teaching in the Temple
2. God's Wrath
3. The Concept of God
4. Flavius and Greek Culture
5. The Discourse on Assurance
6. The Visit with Nicodemus
7. The Lesson on the Family
8. In Southern Judea

مقدمه مقاله

در ماه آوریل عیسی و حواریون در اورشلیم کار می‌کردند. آنها هر روز عصر از شهر خارج می‌شدند و شب را در بتانی می‌گذراندند. عیسی خود هر هفته یک یا دو شب را در اورشلیم در منزل فلاویوس، یک یهودی یونانی می‌گذراند، مکانی که بسیاری یهودیان برجسته برای مصاحبه با او مخفیانه به آنجا می‌آمدند.

عیسی نخستین روز در اورشلیم به دیدار دوست سالهای گذشته‌اش، حنا، که سابقاً کاهن اعظم و از بستگان سالومه، همسر زبدي بود رفت. حنا در رابطه با عیسی و آموزشهای او شنیده بود، و هنگامی که عیسی برای دیدار کاهن اعظم به منزل وی رفت، با احتیاط زیادی مورد استقبال قرار گرفت. هنگامی که عیسی برخورد سرد حنا را مشاهده کرد، فوراً آنجا را ترک کرد، و در هنگام رفتن گفت: "ترس بزرگترین اسیر کننده انسان و غرور بزرگترین ضعف اوست؛ آیا تو با اسیر ساختن خود در دامن این دو نابود کننده شادی و آزادی می‌خواهی به خود خیانت کنی؟" اما حنا هیچ پاسخی نداد. استاد دیگر حنا را ندید تا وقتی که او به همراه دامادش در جایگاه قضاوت پیرامون فرزند انسان نشست.

INTRODUCTION

^{142.01 (1596.1)} THE month of April Jesus and the apostles worked in Jerusalem, going out of the city each evening to spend the night at Bethany. Jesus himself spent one or two nights each week in Jerusalem at the home of Flavius, a Greek Jew, where many prominent Jews came in secret to interview him.

^{142.02 (1596.2)} The first day in Jerusalem Jesus called upon his friend of former years, Annas, the onetime high priest and relative of Salome, Zebedee's wife. Annas had been hearing about Jesus and his teachings, and when Jesus called at the high priest's home, he was received with much reserve. When Jesus perceived Annas's coldness, he took immediate leave, saying as he departed: "Fear is man's chief enslaver and pride his great weakness; will you betray yourself into bondage to both of these destroyers of joy and liberty?" But Annas made no reply. The Master did not again see Annas until the time when he sat with his son-in-law in judgment on the Son of Man.

1- آموزش در معبد

1. TEACHING IN THE TEMPLE

در سرتاسر این ماه عیسی یا یکی از حواریون به طور روزانه در معبد درس دادند. هنگامی که جمعیت عید فصح آنقدر زیاد بودند که نمیتوانستند برای دریافت آموزش به معبد وارد شوند، حواریون گروههای متعدد آموزشی را در خارج محوطه مقدس برپا میکردند. موضوع اصلی پیام آنها این بود:

1- پادشاهی خداوند نزدیک است.

2- شما با ایمان به پدر بودن خداوند میتوانید به پادشاهی خداوند داخل شوید، و بدین ترتیب فرزندان خداوند شوید.

3- عشق قانون زیستن در این پادشاهی است — وقف کامل به خداوند، ضمن این که همسایهات را همچون خودت دوست بداری.

4- اطاعت از خواست پدر، به بار آوردن ثمرات روحی در زندگی شخصی فرد، قانون این پادشاهی است.

جمعیت کثیری که برای جشن گرفتن عید فصح آمده بودند این آموزش عیسی را شنیدند، و صدها تن از آنها از این خبر خوش به وجد آمدند. کاهنان ارشد و حاکمان یهودیان در رابطه با عیسی و حواریونش بسیار نگران شدند و درباره این که با آنها چه باید بکنند در میان خود به بحث پرداختند.

حواریون و سایر ایمانداران، علاوه بر تدریس در معبد و حول و حوش آن به کارهای شخصی زیادی در میان جمعیت حاضر در عید فصح مشغول بودند. این مردان و زنان علاقمند اخبار پیام عیسی را از این جشن عید فصح به اقصی نقاط امپراتوری روم و نیز به شرق میبردند. این آغاز انتشار بشارت ملکوت به دنیای بیرون بود. کار عیسی دیگر به فلسطین محدود نمیشد.

2- خشم خداوند

در جشنهای عید فصح در اورشلیم یک تاجر ثروتمند یهودی از کرت به نام یعقوب حضور داشت، و او نزد اندریاس آمد و از او درخواست کرد که عیسی را به طور خصوصی ببیند. اندریاس این دیدار مخفیانه با عیسی در منزل فلاویوس را برای عصر روز بعد ترتیب داد. این مرد نمیتوانست آموزشهای استاد را بفهمد، و او آمد زیرا مایل بود در رابطه با پادشاهی خداوند به طور کاملتری پرس و جو کند. یعقوب به عیسی گفت: "اما استاد، موسی و پیامبران باستان به ما میگویند که بهوه یک خدای حسود است، خدایی بسیار خشمگین و شدیداً غضبناک. پیامبران میگویند او از شرارتکاران بیزار است و از آنهایی که از قوانینش اطاعت نمیکند انتقام میگیرد. تو و حواریونت به ما آموزش میدید که خداوند پدری مهربان و بخشنده است و چنان تمامی انسانها را دوست دارد که آنها را به این پادشاهی نوین خداوند که تو ادعا میکنی بسیار نزدیک است خوشامد میگوید."

142:1.1 (1596:3) Throughout this month Jesus or one of the apostles taught daily in the temple. When the Passover crowds were too great to find entrance to the temple teaching, the apostles conducted many teaching groups outside the sacred precincts. The burden of their message was:

142:1.2 (1596:4) 1. The kingdom of heaven is at hand.

142:1.3 (1596:5) 2. By faith in the fatherhood of God you may enter the kingdom of heaven, thus becoming the sons of God.

142:1.4 (1596:6) 3. Love is the rule of living within the kingdom — supreme devotion to God while loving your neighbor as yourself.

142:1.5 (1596:7) 4. Obedience to the will of the Father, yielding the fruits of the spirit in one's personal life, is the law of the kingdom.

142:1.6 (1596:8) The multitudes who came to celebrate the Passover heard this teaching of Jesus, and hundreds of them rejoiced in the good news. The chief priests and rulers of the Jews became much concerned about Jesus and his apostles and debated among themselves as to what should be done with them.

142:1.7 (1596:9) Besides teaching in and about the temple, the apostles and other believers were engaged in doing much personal work among the Passover throngs. These interested men and women carried the news of Jesus' message from this Passover celebration to the uttermost parts of the Roman Empire and also to the East. This was the beginning of the spread of the gospel of the kingdom to the outside world. No longer was the work of Jesus to be confined to Palestine.

2. GOD'S WRATH

142:2.1 (1597:1) There was in Jerusalem in attendance upon the Passover festivities one Jacob, a wealthy Jewish trader from Crete, and he came to Andrew making request to see Jesus privately. Andrew arranged this secret meeting with Jesus at Flavius's home the evening of the next day. This man could not comprehend the Master's teachings, and he came because he desired to inquire more fully about the kingdom of God. Said Jacob to Jesus: "But, Rabbi, Moses and the olden prophets tell us that Yahweh is a jealous God, a God of great wrath and fierce anger. The prophets say he hates evildoers and takes vengeance on those who obey not his law. You and your disciples teach us that God is a kind and compassionate Father who so loves all men that he would welcome them into this new kingdom of heaven, which you proclaim is so near at hand."

هنگامی که سخنان یعقوب به پایان رسید، عیسی پاسخ داد: "یعقوب، تو آموزشهای پیامبران باستان را که مطابق بپیش روزگارشان به فرزندان نسل خود آموزش میدادند به خوبی بیان کردی. پدر آسمانی ما تغییرناپذیر است. اما درک سرشت او از روزگاران موسی تا دوران آموس و حتی تا نسل اشعای پیامبر بسط یافته و رشد کرده است. و اکنون من در جسم آمده‌ام تا پدر را در شکوهی نوین آشکار سازم و محبت و بخشش او را به تمام انسانها در تمام دنیاها نشان دهم. به تدریج که بشارت این پادشاهی با پیامش که شادی پسندیده و خیرخواهی برای همه انسانها است در سرتاسر دنیا گسترش می‌یابد، روابط بهبود یافته و بهتر در میان خانواده‌های ملت‌ها رشد خواهد کرد. با گذشت زمان پدران و فرزندان یکدیگر را بیشتر دوست خواهند داشت، و بدین ترتیب فهم بهتری از مهر پدر آسمانی برای فرزندان در زمین به وجود خواهد آمد. یعقوب، به یاد داشته باش که یک پدر خوب و راستین نه فقط خانواده‌اش را به عنوان یک مجموعه — به عنوان یک خانواده — دوست دارد، بلکه هر عضو جداگانه را نیز به راستی دوست دارد و به گونه‌ای عاطفی به او مهر می‌ورزد."

عیسی بعد از بحث قابل توجه پیرامون سرشت پدر آسمانی، مکثی کرد و گفت: "یعقوب تو که پدر فرزندان بسیاری هستی، حقیقت سخنان مرا به خوبی می‌دانی." و یعقوب گفت: "ولی استاد، چه کسی به شما گفت که من پدر شش فرزند هستم؟ این را در رابطه با من از کجا می‌دانی؟" و استاد پاسخ داد: "کافی است که بگویم پدر و پسر همه چیز را می‌دانند، زیرا آنها به راستی همه چیز را می‌بینند. تو به عنوان یک پدر زمینی که به فرزندان خود عشق می‌ورزد، اکنون باید مهر پدر آسمانی را نسبت به خودت به عنوان یک واقعیت ببینی — نه فقط نسبت به تمامی فرزندان ابراهیم، بلکه نسبت به تو، به روان فرد تو."

سپس عیسی به سخنان خود ادامه داد و گفت: "وقتی که فرزندان تو بسیار جوان و نابالغند، و وقتی که باید آنها را تنبیه کنی، ممکن است فکر کنند که پدرشان غضبناک و سرشار از خشم و آزرده‌گی است. عدم بلوغ آنها نمی‌تواند در فراسوی تنبیه رخنه کند و محبت دور اندیشانه و اصلاح‌کننده پدر را بفهمد. اما هنگامی که همین کودکان به مردان و زنانی بالغ تبدیل می‌شوند، آیا برای آنها ناخردانه خواهد بود که به این باورهای پیشین و غلط در رابطه با پدرشان بچسبند؟ آنها به عنوان زنان و مردان اکنون باید مهر پدرشان را در کلیه این تنبیه‌های آغازین تشخیص دهند. و آیا با گذشت قرن‌ها نباید نوع بشر به درک بهتری از سرشت راستین و سیرت مهرآمیز پدر آسمانی دست یابد؟ اگر شما به نگرستن به خدا بدان گونه که موسی و پیامبران او را می‌دیدند اصرار بورزید از نسل‌های پی در پی روشنائی معنوی چه سودی خواهید برد؟ یعقوب، من به تو می‌گویم زیر نور روشن این ساعت باید پدر را ببینی، طوری که هیچیک از پیشینیان تاکنون او را ندیده‌اند. و با اینطور دیدن او، باید از وارد شدن به ملکوتی شادمان باشی که چنین پدر بخشنده‌ای بر آن حکومت می‌کند، و باید از این پس در پی آن باشی که خواست مهرآمیز او بر زندگی تو حاکم باشد."

و یعقوب پاسخ داد: "استاد، من ایمان دارم؛ من

14222 (1597.2) When Jacob finished speaking, Jesus replied: "Jacob, you have well stated the teachings of the olden prophets who taught the children of their generation in accordance with the light of their day. Our Father in Paradise is changeless. But the concept of his nature has enlarged and grown from the days of Moses down through the times of Amos and even to the generation of the prophet Isaiah. And now have I come in the flesh to reveal the Father in new glory and to show forth his love and mercy to all men on all worlds. As the gospel of this kingdom shall spread over the world with its message of good cheer and good will to all men, there will grow up improved and better relations among the families of all nations. As time passes, fathers and their children will love each other more, and thus will be brought about a better understanding of the love of the Father in heaven for his children on earth. Remember, Jacob, that a good and true father not only loves his family as a whole — as a family — but he also truly loves and affectionately cares for each individual member."

14223 (1597.3) After considerable discussion of the heavenly Father's character, Jesus paused to say: "You, Jacob, being a father of many, know well the truth of my words." And Jacob said: "But, Master, who told you I was the father of six children? How did you know this about me?" And the Master replied: "Suffice it to say that the Father and the Son know all things, for indeed they see all. Loving your children as a father on earth, you must now accept as a reality the love of the heavenly Father for you — not just for all the children of Abraham, but for you, your individual soul."

14224 (1597.4) Then Jesus went on to say: "When your children are very young and immature, and when you must chastise them, they may reflect that their father is angry and filled with resentful wrath. Their immaturity cannot penetrate beyond the punishment to discern the father's farseeing and corrective affection. But when these same children become grown-up men and women, would it not be folly for them to cling to these earlier and misconceived notions regarding their father? As men and women they should now discern their father's love in all these early disciplines. And should not mankind, as the centuries pass, come the better to understand the true nature and loving character of the Father in heaven? What profit have you from successive generations of spiritual illumination if you persist in viewing God as Moses and the prophets saw him? I say to you, Jacob, under the bright light of this hour you should see the Father as none of those who have gone before ever beheld him. And thus seeing him, you should rejoice to enter the kingdom wherein such a merciful Father rules, and you should seek to have his will of love dominate your life henceforth."

14225 (1598.1) And Jacob answered: "Rabbi, I believe; I desire that you lead me into the Father's kingdom."

درخواست می‌کنم که تو مرا به پادشاهی پدر هدایت کنی.

3- مفهوم خداوند

دوازده حواری که بیشترشان به این بحث پیرامون سیرت خداوند گوش داده بودند، آن شب از عیسی پرسشهای زیادی درباره پدر آسمانی پرسیدند. پاسخهای استاد به این پرسشها به بهترین نحو می‌تواند به صورت گفتار خلاصه زیر در قالب کلام امروزی ارائه شود:

عیسی با ملایمت آن دوازده تن را سرزنش کرد و در محتوا چنین گفت: آیا شما روایات اسرائیل را که به رشد ایده یهوه مربوطند نمی‌دانید، و آیا شما از آموزشهای کتاب مقدس در رابطه با دکترین خداوند ناآگاهید؟ و سپس استاد به آموزش حواریون درباره تکامل مفهوم الوهیت در سرتاسر مسیر رشد مردم یهود ادامه داد. او توجه آنها را به مراحل زیر پیرامون رشد ایده خداوند جلب کرد:

1- **یَهُوه** — خدای قبایل سینا. این برداشت بدوی از الوهیت بود که موسی به سطح بالاتر خداوند خدای اسرائیل ارتقا داد. پدر آسمانی هرگز از پذیرش پرستش صادقانه فرزندان در زمین امتناع نمی‌کند، صرف نظر از این که برداشت آنها از الوهیت چقدر خام و ناپخته باشد یا با چه نامی سرشت الهی او را تصویر کنند.

2- **والامرتبه**. این برداشت از پدر آسمانی توسط ملک صادق به ابراهیم اعلام شد و متعاقباً توسط انهایی که به این ایده وسیع و بسط یافته از الوهیت ایمان آوردند از سالیام به دوردستها برده شد. ابراهیم و برادرش به دلیل برقراری پرستش خورشید اور را ترک کردند، و به آموزش ملک صادق در رابطه با ال‌الیون — خدای والامرتبه — ایمان آوردند. برداشت آنها یک درک ترکیبی از خداوند بود، و شامل آمیخته‌ای از ایده‌های باستانی‌تر بین‌النهرینی آنها و دکترین والامرتبه می‌شد.

3- **ال‌شَدای**. در طول این روزگاران آغازین بسیاری از عبرانیان ال‌شَدای را می‌پرستیدند. او برداشت مصری از خدای آسمانی بود که آنها در طول اسارتشان در سرزمین نیل درباره او آگاهی یافتند. منتها بعد از روزگاران ملک صادق تمامی این سه برداشت از خداوند به هم پیوستند تا دکترین الوهیت آفریننده، خداوند خدای اسرائیل را شکل دهند.

4- **الوهیم**. آموزش تثلیث بهشت از روزگاران آدم تاکنون دوام یافته است. آیا به یاد نمی‌آوری که چگونه کتاب مقدس با این تأکید آغاز می‌شود که “در آغاز خدایان آسمانها و زمین را آفریدند؟” این نشان می‌دهد که وقتی این نگارش صورت گرفت، مفهوم تثلیث سه خدا در یکی، در مذهب نیاکان ما جای گرفته بود.

5- **یهوه متعال**. این باورها پیرامون خداوند از روزگاران اشعیا به صورت مفهوم یک آفریننده جهانی

3. THE CONCEPT OF GOD

^{142:31 (1598:2)} The twelve apostles, most of whom had listened to this discussion of the character of God, that night asked Jesus many questions about the Father in heaven. The Master's answers to these questions can best be presented by the following summary in modern phraseology:

^{142:32 (1598:3)} Jesus mildly upbraided the twelve, in substance saying: Do you not know the traditions of Israel relating to the growth of the idea of Yahweh, and are you ignorant of the teaching of the Scriptures concerning the doctrine of God? And then did the Master proceed to instruct the apostles about the evolution of the concept of Deity throughout the course of the development of the Jewish people. He called attention to the following phases of the growth of the God idea:

^{142:33 (1598:4)} 1. **Yahweh** — the god of the Sinai clans. This was the primitive concept of Deity which Moses exalted to the higher level of the Lord God of Israel. The Father in heaven never fails to accept the sincere worship of his children on earth, no matter how crude their concept of Deity or by what name they symbolize his divine nature.

^{142:34 (1598:5)} 2. **The Most High**. This concept of the Father in heaven was proclaimed by Melchizedek to Abraham and was carried far from Salem by those who subsequently believed in this enlarged and expanded idea of Deity. Abraham and his brother left Ur because of the establishment of sun worship, and they became believers in Melchizedek's teaching of El Elyon — the Most High God. Theirs was a composite concept of God, consisting in a blending of their older Mesopotamian ideas and the Most High doctrine.

^{142:35 (1598:6)} 3. **El Shaddai**. During these early days many of the Hebrews worshiped El Shaddai, the Egyptian concept of the God of heaven, which they learned about during their captivity in the land of the Nile. Long after the times of Melchizedek all three of these concepts of God became joined together to form the doctrine of the creator Deity, the Lord God of Israel.

^{142:36 (1598:7)} 4. **Elohim**. From the times of Adam the teaching of the Paradise Trinity has persisted. Do you not recall how the Scriptures begin by asserting that “In the beginning the Gods created the heavens and the earth”? This indicates that when that record was made the Trinity concept of three Gods in one had found lodgment in the religion of our forebears.

^{142:37 (1598:8)} 5. **The Supreme Yahweh**. By the times of Isaiah these beliefs about God had expanded into

که به طور همزمان تماماً قدرتمند و تماماً بخشنده بود بسط یافته بود. و این مفهوم در حال تکامل و بسط یابنده پیرامون خداوند عملاً جایگزین تمامی ایده‌های پیشین از الوهیت در مذهب پدران ما گردید.

6- پدر آسمانی. و اکنون ما خداوند را به عنوان پدر آسمانیان می‌شناسیم. آموزش ما مذهبی را ارائه می‌کند که بنا بر آن ایماندار قطعاً یک فرزند خداوند است. این مژدهٔ بشارت ملکوت آسمانی است. پسر و روح با پدر همزیستی دارند، و در سرتاسر اعصار بی‌پایان پیشرفت جاودان معنوی فرزندان فراز یابندهٔ خداوند، آشکار شدن طبیعت و خدمت روحانی این الوهیت‌های بهشت مداوماً گسترش خواهد یافت و روشن خواهد شد. در تمامی دورانها و در طول تمامی اعصار، پرستش راستین هر موجود بشری — تا جایی که به پیشرفت فردی معنوی مربوط است — به صورت ادای احترام به پدر آسمانی از طریق روح سکنی‌گزین مورد شناسایی قرار می‌گیرد.

حواریون با شنیدن این بازگویی رشد مفهوم خداوند در اذهان یهودی نسل‌های پیشین هرگز پیش از آن تا این اندازه شوکه نشده بودند؛ آنها آنقدر گیج شده بودند که نمی‌توانستند پرسشی مطرح کنند. همینطور که آنها در سکوت در برابر عیسی نشسته بودند، استاد ادامه داد: "و اگر شما کتاب مقدس را خوانده بودید از این حقایق آگاهی می‌یافتید. آیا در ساموئیل نخوانده‌اید که می‌گوید: 'و خشم خداوند چنان بر علیه اسرائیل فروخته شد که داوود را بر علیه آنها برانگیخت، و گفت، برو اسرائیل و یهودیه را سرشماری کن؟' و این عجیب نبود زیرا در روزگاران ساموئیل فرزندان ابراهیم به راستی باور داشتند که یهوه هم نیکی و هم شرارت را آفرید. اما هنگامی که یک نویسندهٔ دوران بعد این رخدادها را نوشت، به دنبال بسط مفهوم یهودی سرشت خداوند، جرأت نکرد شرارت را به یهوه نسبت دهد؛ از این رو گفت: 'و شیطان در برابر اسرائیل ایستادگی کرد و داوود را تحریک کرد که اسرائیل را سرشماری کند.' آیا شما نمی‌توانید تشخیص دهید که چنین نگاشته‌هایی در کتاب مقدس به روشنی نشان می‌دهد که چگونه مفهوم سرشت خداوند از یک نسل تا نسل دیگر به رشد ادامه داد؟

"باز، شما باید رشد درک قوانین الهی را با در نظر گرفتن کامل این برداشتهای بسط یابنده از ربانیت تشخیص دهید. هنگامی که فرزندان اسرائیل در روزگاران پیش از آشکارسازی بسط یافته از یهوه از مصر خارج شدند، ده فرمان را داشتند که درست تا ایامی که در برابر کوه سینا خیمه زدند به صورت قانون آنها عمل می‌کرد. و این ده فرمان اینها بودند:

"1- خدای دیگری را پرستش نکنید، زیرا خداوند یک خدای حسود است.

"2- خدایان ریخته شده نسازید.

"3- از برگزاری جشن نان فطیر غافل نشوید.

"4- خداوند می‌فرماید، نخستین فرزند پسر هر انسان یا دام به من تعلق دارد.

"5- شش روز می‌توانید کار کنید، اما در روز هفتم

the concept of a Universal Creator who was simultaneously all-powerful and all-merciful. And this evolving and enlarging concept of God virtually supplanted all previous ideas of Deity in our fathers' religion.

142:38 (1598:9) 6. *The Father in heaven.* And now do we know God as our Father in heaven. Our teaching provides a religion wherein the believer is a son of God. That is the good news of the gospel of the kingdom of heaven. Coexistent with the Father are the Son and the Spirit, and the revelation of the nature and ministry of these Paradise Deities will continue to enlarge and brighten throughout the endless ages of the eternal spiritual progression of the ascending sons of God. At all times and during all ages the true worship of any human being — as concerns individual spiritual progress — is recognized by the indwelling spirit as homage rendered to the Father in heaven.

142:39 (1599:1) Never before had the apostles been so shocked as they were upon hearing this recounting of the growth of the concept of God in the Jewish minds of previous generations; they were too bewildered to ask questions. As they sat before Jesus in silence, the Master continued: "And you would have known these truths had you read the Scriptures. Have you not read in Samuel where it says: 'And the anger of the Lord was kindled against Israel, so much so that he moved David against them, saying, go number Israel and Judah'? And this was not strange because in the days of Samuel the children of Abraham really believed that Yahweh created both good and evil. But when a later writer narrated these events, subsequent to the enlargement of the Jewish concept of the nature of God, he did not dare attribute evil to Yahweh; therefore he said: 'And Satan stood up against Israel and provoked David to number Israel.' Cannot you discern that such records in the Scriptures clearly show how the concept of the nature of God continued to grow from one generation to another?

142:310 (1599:2) "Again should you have discerned the growth of the understanding of divine law in perfect keeping with these enlarging concepts of divinity. When the children of Israel came out of Egypt in the days before the enlarged revelation of Yahweh, they had ten commandments which served as their law right up to the times when they were encamped before Sinai. And these ten commandments were:

142:311 (1599:3) "1. You shall worship no other god, for the Lord is a jealous God.

142:312 (1599:4) "2. You shall not make molten gods.

142:313 (1599:5) "3. You shall not neglect to keep the feast of unleavened bread.

142:314 (1599:6) "4. Of all the males of men or cattle, the first-born are mine, says the Lord.

142:315 (1599:7) "5. Six days you may work, but on the

استراحت کنید.

”6- از برگزاری جشن نخستین محصولات و جشن جمع‌آوری در پایان سال کوتاهی نکنید.

”7- خون هر قربانی را با خمیر مایع پیشکش نکنید.

”8- قربانی عید فصح نباید تا صبح نگه داشته شود.

”9- نخستین محصولات اولیه زمین را به خانه خداوند، خدایتان ببرید.

”10- بزغاله را در شیر مادرش ننزید.

”و سپس، موسی در میان رعد و برق کوه سینا، ده فرمان جدید را به آنها ارائه داد، که شما همگی تصدیق می‌کنید سخنان ارزشمندتری است و با برداشتهای در حال توسعه یهوه از الوهیت هماهنگ است. و آیا هیچگاه توجه نکردی که این فرامین دو بار در کتاب مقدس ثبت شده اند؟ و این که در اولین مورد، رهایی از مصر به عنوان دلیل رعایت سبب تعیین شده، در حالی که در یک نگارش بعدی، باورهای در حال پیشرفت مذهبی نیاکان ما می‌طلبید که این دلیل را تغییر دهند و واقعیت آفرینش را به عنوان دلیل رعایت سبب به رسمیت بشناسند.

”و بعد آیا به یاد می‌آوری که بار دیگر — در پرتو روشننگری بزرگتر معنوی روزگار اشعیا — این ده فرمان منفی به قانون بزرگ و مثبت مهرورزی تغییر پیدا کرد، فرمان عشق کامل به خداوند و همسایه‌ات به همان گونه که به خویششتن. و این قانون عالی عشق به خداوند و به انسان است که من نیز به تو اعلام می‌کنم تشکیل دهنده وظیفه کامل انسان است.

و هنگامی که سخنان او به پایان رسید، هیچکس از او سؤالی نپرسید. هر یک از آنها برای خوابیدن رفتند.

4- فلاویوس و فرهنگ یونانی

فلاویوس، یهودی یونانی، یک تازه ایماندار بود که نه ختنه شده و نه غسل تعمید یافته بود؛ و چون او بسیار عاشق هنرهای زیبا و مجسمه‌سازی بود، خانه‌ای را که در هنگام اقامت موقتش در اورشلیم در آن سکونت داشت یک عمارت زیبا بود. این خانه با آثار هنری گرانبهایی که او طی سفرهایش در دنیا از مکانهای مختلف گردآوری کرده بود به طرز بدیعی تزیین شده بود. هنگامی که او در ابتدا به فکر افتاد عیسی را به خانه‌اش دعوت کند، بیم داشت که استاد با دیدن این به اصطلاح تندیسها ناخشنود شود. اما فلاویوس به طرز خوشایندی شگفت‌زده شد، زیرا هنگامی که عیسی وارد خانه شد، به جای سرزنش او به خاطر داشتن این اشیاء ظاهراً بت مانند که در همه جای خانه پراکنده شده بود، علاقه زیادی به تمامی مجموعه نشان داد و در حالی که فلاویوس او را از اتاقی به اتاق دیگر همراهی می‌کرد و تمامی مجسمه‌های مورد علاقه‌اش را به او نشان می‌داد، از او پرسشهای قدرشناسانه زیادی در رابطه با هر شی

seventh day you shall rest.

142:3.16 (1599.8) “6. You shall not fail to observe the feast of the first fruits and the feast of the ingathering at the end of the year.

142:3.17 (1599.9) “7. You shall not offer the blood of any sacrifice with leavened bread.

142:3.18 (1599.10) “8. The sacrifice of the feast of the Passover shall not be left until morning.

142:3.19 (1599.11) “9. The first of the first fruits of the ground you shall bring to the house of the Lord your God.

142:3.20 (1599.12) “10. You shall not seethe a kid in its mother's milk.

142:3.21 (1599.13) “And then, amidst the thunders and lightnings of Sinai, Moses gave them the new ten commandments, which you will all allow are more worthy utterances to accompany the enlarging Yahweh concepts of Deity. And did you never take notice of these commandments as twice recorded in the Scriptures, that in the first case deliverance from Egypt is assigned as the reason for Sabbath keeping, while in a later record the advancing religious beliefs of our forefathers demanded that this be changed to the recognition of the fact of creation as the reason for Sabbath observance?

142:3.22 (1599.14) “And then will you remember that once again — in the greater spiritual enlightenment of Isaiah's day — these ten negative commandments were changed into the great and positive law of love, the injunction to love God supremely and your neighbor as yourself. And it is this supreme law of love for God and for man that I also declare to you as constituting the whole duty of man.”

142:3.23 (1600.1) And when he had finished speaking, no man asked him a question. They went, each one to his sleep.

4. FLAVIUS AND GREEK CULTURE

142:4.1 (1600.2) Flavius, the Greek Jew, was a proselyte of the gate, having been neither circumcised nor baptized; and since he was a great lover of the beautiful in art and sculpture, the house which he occupied when sojourning in Jerusalem was a beautiful edifice. This home was exquisitely adorned with priceless treasures which he had gathered up here and there on his world travels. When he first thought of inviting Jesus to his home, he feared that the Master might take offense at the sight of these so-called images. But Flavius was agreeably surprised when Jesus entered the home that, instead of rebuking him for having these supposedly idolatrous objects scattered about the house, he manifested great interest in the entire collection and asked many appreciative questions about each object as Flavius escorted him from

به عمل آورد.

استاد دید که میزبان از برخورد دوستانه او نسبت به هنر حیرت زده شده است؛ از این رو هنگامی که آنها بازدید از تمامی مجموعه را به پایان رساندند، عیسی گفت: "تو که از زیبایی چیزهایی که توسط پدرم آفریده شده و توسط دستان هنرمند انسان ساخته شده‌اند قدرانی می‌کنی، چرا باید انتظار داشته باشی که مورد سرزنش واقع شوی؟ چون موسی زمانی تلاش کرد با بتپرستی و پرستش خدایان دروغین مبارزه کند، چرا باید تمامی انسانها از بازآفرینی زیبایی و زیبایی رویگردان باشند؟ فلاویوس، من به تو می‌گویم فرزندان موسی او را درست درک نکرده‌اند، و اکنون آنها با وجود آن که او تصاویر و شبیه‌سازی چیزهایی را که در آسمان و در زمین است ممنوع کرده بود خدایان دروغین می‌سازند. اما حتی اگر موسی چنین ممنوعیهایی را به آذهان تاریک آن روزگاران آموزش داد، این چه ربطی به امروز دارد که پدر آسمانی به عنوان روحی جهانی که بر همه چیز حاکم است آشکار گشته است؟ و فلاویوس، من اعلام می‌کنم که در پادشاهی قریب‌الوقوع خداوند دیگر آموزش نخواهند داد 'این را نپرستید و آن را نپرستید'؛ دیگر خود را نگران فرامینی نخواهند کرد که می‌گوید از انجام این کار خودداری کنید و مراقب باشید آن کار را انجام ندهید، بلکه همه در فکر یک وظیفه عالی خواهند بود. و این وظیفه انسان در دو امتیاز بزرگ بیان می‌شود: پرستش صادقانه آفریننده بیکران، پدر آسمانی، و خدمت مهرآمیز که به هموعان فرد عطا می‌شود. اگر همانقدر که خونت را دوست داری به همسایهات مهر بورزی، به راستی می‌دانی که یک فرزند خداوند هستی.

"در عصری که پدرم به خوبی درک نمی‌شد، تلاشهای موسی برای ایستادگی در برابر بتپرستی قابل توجیه بود، اما در عصری که در پیش است پدر در زندگی پسر آشکار می‌شود؛ و این آشکارسازی نوین خداوند تا ابد سبب خواهد شد که پدر آفریننده با بتهای سنگی یا تندسیهای طلا و نقره اشتباه گرفته نشود. از این پس، انسانهای هوشمند می‌توانند از گنجینه‌های هنر بهره برند، بدون این که چنین قدردانی مادی از زیبایی با پرستش و خدمت پدر آسمانی، خدای تمامی چیزها و همه موجودات، اشتباه گرفته شود."

فلاویوس به تمامی آنچه که عیسی به او آموزش داد ایمان آورد. او روز بعد به بتانی در آن سوی اردن رفت و توسط شاگردان یحیی غسل تعمید داده شد. و او به این دلیل این کار را کرد که حواریون عیسی هنوز ایمانداران را غسل تعمید نمی‌دادند. هنگامی که فلاویوس به اورشلیم بازگشت، میهمانی بزرگی برای عیسی برپا کرد و شصت تن از دوستانش را دعوت کرد. و بسیاری از این میهمانان نیز به پیام پادشاهی آتی ایمان آوردند.

5- گفتن پیرامون اطمینان

یکی از موعظه‌های بزرگی که عیسی در این هفته عید فصح در معبد انجام داد در پاسخ به پرسشی بود که توسط یکی از شنوندگانش، مردی اهل دمشق، پرسیده شد. این مرد از عیسی پرسید: "اما استاد، چگونه

room to room, showing him all of his favorite statues.

^{142.42 (1600.3)} The Master saw that his host was bewildered at his friendly attitude toward art; therefore, when they had finished the survey of the entire collection, Jesus said: "Because you appreciate the beauty of things created by my Father and fashioned by the artistic hands of man, why should you expect to be rebuked? Because Moses onetime sought to combat idolatry and the worship of false gods, why should all men frown upon the reproduction of grace and beauty? I say to you, Flavius, Moses' children have misunderstood him, and now do they make false gods of even his prohibitions of images and the likeness of things in heaven and on earth. But even if Moses taught such restrictions to the darkened minds of those days, what has that to do with this day when the Father in heaven is revealed as the universal Spirit Ruler over all? And, Flavius, I declare that in the coming kingdom they shall no longer teach, 'Do not worship this and do not worship that'; no longer shall they concern themselves with commands to refrain from this and take care not to do that, but rather shall all be concerned with one supreme duty. And this duty of man is expressed in two great privileges: sincere worship of the infinite Creator, the Paradise Father, and loving service bestowed upon one's fellow men. If you love your neighbor as you love yourself, you really know that you are a son of God.

^{142.43 (1600.4)} "In an age when my Father was not well understood, Moses was justified in his attempts to withstand idolatry, but in the coming age the Father will have been revealed in the life of the Son; and this new revelation of God will make it forever unnecessary to confuse the Creator Father with idols of stone or images of gold and silver. Henceforth, intelligent men may enjoy the treasures of art without confusing such material appreciation of beauty with the worship and service of the Father in Paradise, the God of all things and all beings."

^{142.44 (1600.5)} Flavius believed all that Jesus taught him. The next day he went to Bethany beyond the Jordan and was baptized by the disciples of John. And this he did because the apostles of Jesus did not yet baptize believers. When Flavius returned to Jerusalem, he made a great feast for Jesus and invited sixty of his friends. And many of these guests also became believers in the message of the coming kingdom.

5. THE DISCOURSE ON ASSURANCE

^{142.5.1 (1601.1)} One of the great sermons which Jesus preached in the temple this Passover week was in answer to a question asked by one of his hearers, a man from Damascus. This man asked Jesus: "But, Rabbi, how shall we know of a certainty that you are

می‌توانیم با اطمینان بدانیم که خدا تو را فرستاده است، و این که ما به راستی می‌توانیم وارد این ملکوت شویم که تو و حواریون اعلام می‌دارید در دسترس و نزدیک است؟“ و عیسی پاسخ داد:

”پیام من و آموزشهای حواریون مرا باید بر مبنای ثمرات آن مورد داوری قرار دهید. اگر ما حقایق روح را به شما اعلام می‌داریم، روح در قلوب شما شهادت خواهد داد که پیام ما معتبر است. در رابطه با ملکوت و اطمینان شما از پذیرش آن توسط پدر آسمانی، بگذارید بپرسم کدام پدر ارزشمند و مهربانی در میان شما هست که پسرش را در رابطه با جایگاهش در خانواده یا حس امنیت نسبت به میزان عطاقتهای قلبی پدرش در اضطراب یا دلهره نگاه دارد؟ آیا شما پدران زمینی از شکنجه فرزندان از طریق ایجاد تردید نسبت به جایگاه آنها در زمینه عشق پایدار شما در قلوب بشریتان لذت می‌برید؟ پدر آسمانی شما نیز فرزندان ایماندارش را که از روح هستند در عدم اطمینان تردیدآمیز نسبت به جایگاهشان در ملکوت خداوند رها نمی‌کند. اگر شما خداوند را به عنوان پدرتان بپذیرید، آنگاه به درستی و در حقیقت فرزندان خداوند هستید. و اگر فرزند او هستید، پس از لحاظ موقعیت و مرتبت نسبت به تمامی آنچه که به فرزندى جاودان و الهی مربوط است امن هستید. اگر کلام مرا باور دارید، پس به او که مرا فرستاد نیز باور دارید، و بدین ترتیب با ایمان آوردن به پدر، اعتبار شهروندی آسمانی خودتان را تضمین کرده‌اید. اگر به خواست پدر آسمانی عمل کنید، هرگز در دستیابی به حیات جاودان پیش رو در ملکوت الهی ناکام نخواهید ماند.

”روح متعال با ارواح شما شهادت خواهد داد که شما به راستی فرزندان خداوند هستید. و اگر شما فرزندان خداوند هستید، پس از روح خدا زاده شده‌اید؛ و هر آن کس که از روح زاده شده قدرت چیره شدن بر تمامی تردیدها را در خودش دارد، و این آن پیروزی و حتی ایمان شما است که بر تمامی تردیدها پیروز می‌شود.

”اشعیاى نبی در رابطه با این دوران گفت: ‘آنگاه که روح از اعلی بر ما فرو ریزد، درستکاری موجب صلح، آرامش، و اطمینان ابدی خواهد شد.’ و برای کلیه کسانی که به راستی به این بشارت ایمان دارند، من ضامن پذیرش آنها به رحمت جاودان و حیات ابدی پادشاهی پدرم خواهم شد. پس شما که این پیام را می‌شنوید و به این بشارت پادشاهی ایمان دارید فرزندان خداوند هستید، و حیات ابدی دارید؛ و گواه این امر برای تمام دنیا که شما از روح زاده شده‌اید این است که همدیگر را صمیمانه دوست داشته باشید.“

انبوه شنوندگان چندین ساعت نزد عیسی باقی ماندند، از او سؤالاتی پرسیدند و با دقت به پاسخهای آرامش بخش او گوش دادند. حتی حواریون به واسطه آموزشهای عیسی که باید بشارت پادشاهی را با قدرت و اطمینان بیشتری موعظه کنند جسور شدند. این تجربه در اورشلیم یک الهام بخشی بزرگی برای آن دوازده تن بود. این نخستین تماس آنان با یک جمعیت عظیم بود، و آنها درسهای ارزشمند زیادی آموختند که معلوم شد در کارهای بعدیشان کمک بزرگی به آنان بود.

sent by God, and that we may truly enter into this kingdom which you and your disciples declare is near at hand?” And Jesus answered:

14252 (1601.2) “As to my message and the teaching of my disciples, you should judge them by their fruits. If we proclaim to you the truths of the spirit, the spirit will witness in your hearts that our message is genuine. Concerning the kingdom and your assurance of acceptance by the heavenly Father, let me ask what father among you who is a worthy and kindhearted father would keep his son in anxiety or suspense regarding his status in the family or his place of security in the affections of his father’s heart? Do you earth fathers take pleasure in torturing your children with uncertainty about their place of abiding love in your human hearts? Neither does your Father in heaven leave his faith children of the spirit in doubtful uncertainty as to their position in the kingdom. If you receive God as your Father, then indeed and in truth are you the sons of God. And if you are sons, then are you secure in the position and standing of all that concerns eternal and divine sonship. If you believe my words, you thereby believe in Him who sent me, and by thus believing in the Father, you have made your status in heavenly citizenship sure. If you do the will of the Father in heaven, you shall never fail in the attainment of the eternal life of progress in the divine kingdom.

14253 (1601.3) “The Supreme Spirit shall bear witness with your spirits that you are truly the children of God. And if you are the sons of God, then have you been born of the spirit of God; and whosoever has been born of the spirit has in himself the power to overcome all doubt, and this is the victory that overcomes all uncertainty, even your faith.

14254 (1601.4) “Said the Prophet Isaiah, speaking of these times: ‘When the spirit is poured upon us from on high, then shall the work of righteousness become peace, quietness, and assurance forever.’ And for all who truly believe this gospel, I will become surety for their reception into the eternal mercies and the everlasting life of my Father’s kingdom. You, then, who hear this message and believe this gospel of the kingdom are the sons of God, and you have life everlasting; and the evidence to all the world that you have been born of the spirit is that you sincerely love one another.”

14255 (1601.5) The throng of listeners remained many hours with Jesus, asking him questions and listening attentively to his comforting answers. Even the apostles were emboldened by Jesus’ teaching to preach the gospel of the kingdom with more power and assurance. This experience at Jerusalem was a great inspiration to the twelve. It was their first contact with such enormous crowds, and they learned many valuable lessons which proved of great assistance in their later work.

6- دیدار با نیکودیموس

یک شب در منزل فلاویوس یک عضو ثروتمند و سالمند شورای عالی یهود به نام نیکودیموس، به دیدار عیسی آمد. او درباره آموزشهای این اهل جلیل بسیار شنیده بود، و از این رو در یک بعد از ظهر در حالی که عیسی در حیات معبد در حال درس دادن بود برای شنیدن سخنانش به آنجا رفت. او اغلب برای شنیدن آموزشهای عیسی به آنجا می‌رفت، اما بیم آن داشت که به محض آغاز آموزشهای او توسط حضار شرکت کننده دیده شود، زیرا حاکمان یهود چنان از پیش مخالف عیسی بودند که هیچ عضوی از شورای عالی یهود مایل نبود که به طور علنی با او یکسان پنداشته شود. از این رو، نیکودیموس با اندریاس ترتیبی داده بود که عیسی را به طور خصوصی و بعد از تاریک شدن هوا در این شب خاص ببیند. هنگامی که مصاحبه شروع شد، پطرس، یعقوب، و یوحنا در باغ فلاویوس بودند، اما بعداً هنگامی که بحث ادامه یافت همگی به داخل خانه رفتند.

عیسی در پذیرش نیکودیموس هیچگونه ملاحظه ویزهای نشان نداد؛ در هنگام صحبت با او هیچ سازش یا متقاعدسازی بیش از حد وجود نداشت. استاد هیچ تلاشی برای راندن دیدارگر پنهانکارش به خرج نداد، و طعنه را نیز به کار نگرفت. عیسی در تمامی برخوردهایش با دیدارگر برجسته آرام، صمیمی، و متین بود. نیکودیموس یک نماینده رسمی شورای عالی یهود نبود؛ او صرفاً به دلیل علاقه شخصی و صادقانه‌اش به آموزشهای استاد به دیدار عیسی آمد.

نیکودیموس به دنباله معرفی توسط فلاویوس گفت: "استاد، ما می‌دانیم که تو آموزگاری هستی که از جانب خدا فرستاده شده‌ای، زیرا هیچ انسان صرف نمی‌تواند چنین آموزشهایی بدهد مگر آن که خدا با او باشد. و من مشتاقم که درباره آموزشهای تو در رابطه با پادشاهی آتی بیشتر بدانم."

عیسی به نیکودیموس پاسخ داد: "نیکودیموس، به درستی و یقیناً من به تو می‌گویم، هیچ انسانی نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند، مگر این که از عالم بالا زاده شده باشد." سپس نیکودیموس پاسخ داد: "اما چگونه انسانی که کهنسال است می‌تواند از نو زاده شود؟ او نمی‌تواند برای بار دوم به رحم مادرش وارد شود و زاده شود."

عیسی گفت: "با این حال، من به تو اعلام می‌کنم، هیچ انسانی نمی‌تواند به پادشاهی خدا وارد شود، مگر این که از روح زاده شده باشد. آنچه که از جسم زاده می‌شود، جسم است، و آنچه که از روح زاده می‌شود روح است. اما تو از این که گفتم باید از عالم بالا-زاده شوی نباید حیرت کنی. هنگامی که باد می‌وزد، صدای خش خش برگها را می‌شنوی، اما باد را نمی‌بینی — این که از کجا می‌آید یا به کجا می‌رود — و در رابطه با هر کس که از روح زاده شده است نیز چنین است. با چشمان جسمانی می‌توانی جلوه‌های روح را نظاره کنی، اما در واقع نمی‌توانی روح را تشخیص دهی."

نیکودیموس پاسخ داد: "اما من نمی‌فهمم — چطور می‌تواند چنین باشد؟" عیسی گفت: "چگونه است که تو در اسرائیل یک آموزگار هستی و با این همه از تمامی اینها بی‌اطلاعی؟ پس آنهایی که واقعیات روحی را

6. THE VISIT WITH NICODEMUS

^{14261 (1601.6)} One evening at the home of Flavius there came to see Jesus one Nicodemus, a wealthy and elderly member of the Jewish Sanhedrin. He had heard much about the teachings of this Galilean, and so he went one afternoon to hear him as he taught in the temple courts. He would have gone often to hear Jesus teach, but he feared to be seen by the people in attendance upon his teaching, for already were the rulers of the Jews so at variance with Jesus that no member of the Sanhedrin would want to be identified in any open manner with him. Accordingly, Nicodemus had arranged with Andrew to see Jesus privately and after nightfall on this particular evening. Peter, James, and John were in Flavius's garden when the interview began, but later they all went into the house where the discourse continued.

^{14262 (1602.1)} In receiving Nicodemus, Jesus showed no particular deference; in talking with him, there was no compromise or undue persuasiveness. The Master made no attempt to repulse his secretive caller, nor did he employ sarcasm. In all his dealings with the distinguished visitor, Jesus was calm, earnest, and dignified. Nicodemus was not an official delegate of the Sanhedrin; he came to see Jesus wholly because of his personal and sincere interest in the Master's teachings.

^{14263 (1602.2)} Upon being presented by Flavius, Nicodemus said: "Rabbi, we know that you are a teacher sent by God, for no mere man could so teach unless God were with him. And I am desirous of knowing more about your teachings regarding the coming kingdom."

^{14264 (1602.3)} Jesus answered Nicodemus: "Verily, verily, I say to you, Nicodemus, except a man be born from above, he cannot see the kingdom of God." Then replied Nicodemus: "But how can a man be born again when he is old? He cannot enter a second time into his mother's womb to be born."

^{14265 (1602.4)} Jesus said: "Nevertheless, I declare to you, except a man be born of the spirit, he cannot enter into the kingdom of God. That which is born of the flesh is flesh, and that which is born of the spirit is spirit. But you should not marvel that I said you must be born from above. When the wind blows, you hear the rustle of the leaves, but you do not see the wind — whence it comes or whither it goes — and so it is with everyone born of the spirit. With the eyes of the flesh you can behold the manifestations of the spirit, but you cannot actually discern the spirit."

^{14266 (1602.5)} Nicodemus replied: "But I do not understand — how can that be?" Said Jesus: "Can it be that you are a teacher in Israel and yet ignorant of all this? It becomes, then, the duty of

می‌دانند وظیفه دارند این چیزها را به آنهایی که فقط جلوه‌های دنیای مادی را تشخیص می‌دهند آشکار سازند. اما اگر ما حقایق آسمانی را به تو بگوییم ما را باور خواهی کرد؟ نیکودیموس، آیا شهادت داری که به کسی که از آسمان فرود آمده، حتی به پسر انسان ایمان بیاوری؟“

و نیکودیموس گفت: “اما چگونه می‌توانم به منظور آمادگی برای ورود به ملکوت شروع به دستیابی به این روح که مرا بازسازی خواهد کرد کنم؟“ عیسی پاسخ داد: “روح پدر آسمانی از پیش در تو ساکن است. اگر تو با این روح عالم بالا- هدایت شوی، به زودی با چشمان روحی شروع به دیدن خواهی کرد، و سپس با انتخاب قلبی هدایت روحی از روح زاده خواهی شد، زیرا تنها هدف تو در زندگی انجام خواست پدرت که در آسمان است خواهد بود. و لذا وقتی از روح زاده شوی و با شادمانی در ملکوت خداوند به سربری، ثمرات فراوان روحی را در زندگی روزانه‌ات به بار خواهی آورد.“

نیکودیموس کاملاً صادق بود. او عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفت، اما حیران و سردرگم آنجا را ترک کرد. نیکودیموس در خودآموزی، خویشانداری، و حتی در کیفیتهای والای اخلاقی ورزیده بود. او پرهیزکار، خود محور، و نوع دوست بود، اما بدان گونه که یک کودک مایل است به هدایت و رهبری یک پدر خردمند و مهربان زمینی تن در دهد، نمی‌دانست چگونه خواست خود را تسلیم خواست پدر الهی کند، و بدین طریق در واقع یک فرزند خدا، یک وارث پیشرونده پادشاهی جاودان شود.

اما نیکودیموس از چنان ایمانی برخوردار بود که بتواند به ملکوت دست یابد. هنگامی که همکاران او در شورای عالی یهود بدون انجام یک جلسه دادرسی در صدد محکوم کردن عیسی برآمدند، او به گونه‌ای خفیف اعتراض کرد؛ و او بعدها به همراه یوسف آرمته با جسارت به ایمان خود اعتراف کرد، و حتی هنگامی که بیشتر حواریون از صحنه‌های شکنجه و مرگ نهایی استادشان از ترس گریخته بودند بدن عیسی را طلب نمود.

7- درس در باب خانواده

بعد از دوره پرمشغله آموزش و کار شخصی هفته عید فصح در اورشلیم، عیسی چهارشنبه بعد را در بتانی با حواریونش به استراحت گذراند. آن روز بعد از ظهر، توما سؤالی پرسید که یک پاسخ طولانی و آموزنده را برانگیخت. توما گفت: “استاد، در روزی که ما به عنوان سفیران ملکوت برگزیده شدیم، تو مطالب زیادی بر ایمان گفتی، در رابطه با شیوه زندگی شخصیمان به ما آموزش دادی، اما ما به توده‌های مردم چه باید آموزش دهیم؟ این مردم بعد از فرا رسیدن کامل پادشاهی خداوند چگونه باید زندگی کنند؟ آیا پیروان تو مالک بردگان خواهند بود؟ آیا باورمندان به تو خواستار فقر خواهند بود و از داشتن مال پرهیز خواهند کرد؟ آیا تنها بخشش چیره خواهد شد، طوری که دیگر قانون و عدالت نخواهیم داشت؟“ عیسی و آن دوازده تن تمامی بعد از ظهر و تمامی آن شب را بعد از شام به بحث پیرامون پرسشهای توما پرداختند. به

those who know about the realities of the spirit to reveal these things to those who discern only the manifestations of the material world. But will you believe us if we tell you of the heavenly truths? Do you have the courage, Nicodemus, to believe in one who has descended from heaven, even the Son of Man?”

14267 (16026) And Nicodemus said: “But how can I begin to lay hold upon this spirit which is to remake me in preparation for entering into the kingdom?” Jesus answered: “Already does the spirit of the Father in heaven indwell you. If you would be led by this spirit from above, very soon would you begin to see with the eyes of the spirit, and then by the wholehearted choice of spirit guidance would you be born of the spirit since your only purpose in living would be to do the will of your Father who is in heaven. And so finding yourself born of the spirit and happily in the kingdom of God, you would begin to bear in your daily life the abundant fruits of the spirit.”

14268 (16027) Nicodemus was thoroughly sincere. He was deeply impressed but went away bewildered. Nicodemus was accomplished in self-development, in self-restraint, and even in high moral qualities. He was refined, egoistic, and altruistic; but he did not know how to *submit* his will to the will of the divine Father as a little child is willing to submit to the guidance and leading of a wise and loving earthly father, thereby becoming in reality a son of God, a progressive heir of the eternal kingdom.

14269 (16031) But Nicodemus did summon faith enough to lay hold of the kingdom. He faintly protested when his colleagues of the Sanhedrin sought to condemn Jesus without a hearing; and with Joseph of Arimathea, he later boldly acknowledged his faith and claimed the body of Jesus, even when most of the disciples had fled in fear from the scenes of their Master's final suffering and death.

7. THE LESSON ON THE FAMILY

14271 (16032) After the busy period of teaching and personal work of Passover week in Jerusalem, Jesus spent the next Wednesday at Bethany with his apostles, resting. That afternoon, Thomas asked a question which elicited a long and instructive answer. Said Thomas: “Master, on the day we were set apart as ambassadors of the kingdom, you told us many things, instructed us regarding our personal mode of life, but what shall we teach the multitude? How are these people to live after the kingdom more fully comes? Shall your disciples own slaves? Shall your believers court poverty and shun property? Shall mercy alone prevail so that we shall have no more law and justice?” Jesus and the twelve spent all afternoon and all that evening, after supper, discussing

منظور ثبت آن، ما خلاصه آموزشهای استاد را به صورت زیر ارائه می‌کنیم:

عیسی در ابتدا تلاش کرد برای حواریونش روشن سازد که او خودش برای یک زندگی بی‌همتا در جسم به زمین آمده است، و این که آنها، یعنی آن دوازده تن، برای شرکت در این تجربه اعطای فرزند انسان فراخوانده شده‌اند، و آنها نیز به عنوان چنین همکارانی باید در بسیاری از محدودیتهای ویژه و الزامات تمامی تجربه اعطایی سهیم شوند. اشاره‌ای پنهان وجود داشت که فرزند انسان تنها شخصی بود که تاکنون در زمین زیسته بود که می‌توانست به طور همزمان درون قلب خداوند و اعماق روان انسان را کاملاً ببیند.

عیسی به طور روشن توضیح داد که ملکوت آسمانی یک تجربه تکاملی است، که اینجا در زمین آغاز می‌شود و با عبور از ایستگاههای پیاپی زندگی به بهشت پیش می‌رود. او در طول عصر به طور مشخص بیان کرد که در یک مرحله آینده پیداری پادشاهی خداوند با قدرت معنوی و شکوه الهی از نو از این دنیا بیدار خواهد کرد.

سپس او توضیح داد که "ایده پادشاهی" بهترین راه برای ترسیم رابطه انسان با خداوند نیست، و این که او به این دلیل چنین استعاره‌هایی را به کار می‌برد که مردم یهود در انتظار پادشاهی خداوند بودند، و زیرا یحیی درباره ملکوتی که در راه است موعظه کرده بود. عیسی گفت: "مردم یک عصر دیگر وقتی بشارت پادشاهی را بهتر خواهند فهمید که آن با واژه‌هایی که بیانگر رابطه خانوادگی است ارائه شود — وقتی که انسان مذهب را به صورت آموزش پدر بودن خداوند و برادری انسانها، فرزند خداوند بودن، درک کند." سپس استاد با قدری تفصیل در رابطه با خانواده زمینی به عنوان تصویرگر خانواده آسمانی سخن گفت، و دو قانون بنیادین زندگی را تکرار کرد: اول فرمان عشق به پدر، سرپرست خانواده، و فرمان دوم، عشق متقابل میان فرزندان، این که برادرت را همچون خودت دوست بداری. و سپس توضیح داد که چنین کیفیت مهر برادرانه خود را به صورت خدمت‌کاری از خودخواهی و محبت‌آمیز اجتماعی به گونه‌ای ثابت جلومگر می‌سازد.

به دنبال آن، بحث به یاد ماندنی پیرامون ویژگیهای بنیادین زندگی خانوادگی و کاربرد آنها در رابطه موجود میان خدا و انسان درگرفت. عیسی گفت که یک خانواده راستین روی هفت واقعیت زیر بنا شده است:

1- واقعیت وجود. روابط طبیعت و پدیده‌های حاوی شباهتهای انسانی در خانواده به هم پیوند خورده‌اند: فرزندان وارث برخی ویژگیهای والدین هستند. فرزندان منشأ در والدین دارند؛ وجود شخصیت به کنش والدین بستگی دارد. رابطه پدر و فرزند ذاتی تمام طبیعت است و بر تمام وجودهای زنده سایه افکنده است.

2- امنیت و لذت. پدران راستین از برآوردن

Thomas's questions. For the purposes of this record we present the following summary of the Master's instruction:

1427.2 (1603.3) Jesus sought first to make plain to his apostles that he himself was on earth living a unique life in the flesh, and that they, the twelve, had been called to participate in this bestowal experience of the Son of Man; and as such coworkers, they, too, must share in many of the special restrictions and obligations of the entire bestowal experience. There was a veiled intimation that the Son of Man was the only person who had ever lived on earth who could simultaneously see into the very heart of God and into the very depths of man's soul.

1427.3 (1603.4) Very plainly Jesus explained that the kingdom of heaven was an evolutionary experience, beginning here on earth and progressing up through successive life stations to Paradise. In the course of the evening he definitely stated that at some future stage of kingdom development he would revisit this world in spiritual power and divine glory.

1427.4 (1603.5) He next explained that the "kingdom idea" was not the best way to illustrate man's relation to God; that he employed such figures of speech because the Jewish people were expecting the kingdom, and because John had preached in terms of the coming kingdom. Jesus said: "The people of another age will better understand the gospel of the kingdom when it is presented in terms expressive of the family relationship — when man understands religion as the teaching of the fatherhood of God and the brotherhood of man, sonship with God." Then the Master discoursed at some length on the earthly family as an illustration of the heavenly family, restating the two fundamental laws of living: the first commandment of love for the father, the head of the family, and the second commandment of mutual love among the children, to love your brother as yourself. And then he explained that such a quality of brotherly affection would invariably manifest itself in unselfish and loving social service.

1427.5 (1603.6) Following that, came the memorable discussion of the fundamental characteristics of family life and their application to the relationship existing between God and man. Jesus stated that a true family is founded on the following seven facts:

1427.6 (1604.1) 1. *The fact of existence.* The relationships of nature and the phenomena of mortal likenesses are bound up in the family: Children inherit certain parental traits. The children take origin in the parents; personality existence depends on the act of the parent. The relationship of father and child is inherent in all nature and pervades all living existences.

1427.7 (1604.2) 2. *Security and pleasure.* True fathers

نیازهای فرزندانیشان لذت زیادی می‌برند. بسیاری از پدرها صرفاً با فراهم کردن خواسته‌های فرزندانیشان خشنود نیستند، بلکه از فراهم کردن موجبات لذت آنها نیز لذت می‌برند.

3- تحصیلات و آموزش. پدران خردمند برای تحصیلات و آموزش کافی پسران و دخترانشان با دقت برنامه‌ریزی می‌کنند. آنها در هنگام جوانی برای مسئولیتهای بزرگتر زندگی آینده آماده هستند.

4- انضباط و محدودیت. پدران دوراندیش همچنین برای انضباط ضروری، هدایت، اصلاح، و گاهی اوقات محدود ساختن فرزندان جوان و نابالغ خود تدابیری را در نظر می‌گیرند.

5- همدمی و وفاداری. یک پدر بر عاطفه رابطه‌ای صمیمانه و مهرآمیز با فرزنداناش دارد. گوش او همیشه برای درخواستهای آنان باز است؛ او همواره آماده است تا در سختیهای آنها سهیم شود و در مشکلاتشان به آنها یاری رساند. یک پدر به بهروزی پیشرونده فرزنداناش علاقه وافر دارد.

6- مهر و بخشش. یک پدر دلسوز به راحتی می‌بخشد؛ پدران از فرزندانیشان کینه به دل نمی‌گیرند. پدران مانند قاضی‌ها، دشمنان، یا طلبکارها نیستند. خانواده‌های واقعی روی بردباری، شکیبایی، و بخشش بنا می‌شوند.

7- تدارک برای آینده. پدران دنیوی دلشان می‌خواهد میراثی برای فرزندانیشان باقی بگذارند. خانواده از یک نسل تا نسل دیگر ادامه می‌یابد. مرگ تنها پایان یک نسل و آغاز نسل دیگر را نشان می‌کند. مرگ یک زندگی تنها را خاتمه می‌دهد، نه لزوماً خانواده را.

استاد برای ساعتها پیرامون ربط این جنبه‌های زندگی خانوادگی با روابط انسانها، فرزند زمینی با خداوند، پدر بهشتی، بحث کرد. و این نتیجه او بود: "من تمام این رابطه یک فرزند با پدر را به طور کامل می‌شناسم، زیرا تمامی آنچه را که شما در رابطه با فرزندی در آینده جاودان باید به دست آورید من اکنون از پیش به دست آورده‌ام. فرزند انسان آماده است که به دست راست پدر فراز یابد، از این رو اکنون در من راه به طور وسیعتر باز است تا همگی شما خدا را ببینید. شما از قبل پیشرفت شکوهمند را به پایان رسانده‌اید، تا حتی به همان گونه که پدر آسمانیان کامل است کامل شوید."

هنگامی که حواریون این سخنان تکان دهنده را شنیدند، به یاد گفته‌های یحیی در هنگام غسل تعمید عیسی افتادند، و آنها نیز این تجربه را در رابطه با موعظه‌ها و آموزشهای خود به دنبال مرگ و زنده شدن استاد به طور روشن به یاد آوردند.

عیسی یک پسر الهی است، کسی که پدر جهانی به او اطمینان کامل دارد. او با پدر بود و به طور کامل او را درک می‌کرد. او اکنون زندگی زمینی‌اش را با رضایت کامل پدر زیسته بود. و این ظهور در جسم او را قادر ساخته بود که انسان را به طور کامل بفهمد. عیسی حد کمال انسان بود؛ او درست به چنان کمالی دست یافته بود که مقدر است تمامی ایمانداران راستین

take great pleasure in providing for the needs of their children. Many fathers are not content with supplying the mere wants of their children but enjoy making provision for their pleasures also.

142:7.8 (1604:3) 3. *Education and training.* Wise fathers carefully plan for the education and adequate training of their sons and daughters. When young they are prepared for the greater responsibilities of later life.

142:7.9 (1604:4) 4. *Discipline and restraint.* Farseeing fathers also make provision for the necessary discipline, guidance, correction, and sometimes restraint of their young and immature offspring.

142:7.10 (1604:5) 5. *Companionship and loyalty.* The affectionate father holds intimate and loving intercourse with his children. Always is his ear open to their petitions; he is ever ready to share their hardships and assist them over their difficulties. The father is supremely interested in the progressive welfare of his progeny.

142:7.11 (1604:6) 6. *Love and mercy.* A compassionate father is freely forgiving; fathers do not hold vengeful memories against their children. Fathers are not like judges, enemies, or creditors. Real families are built upon tolerance, patience, and forgiveness.

142:7.12 (1604:7) 7. *Provision for the future.* Temporal fathers like to leave an inheritance for their sons. The family continues from one generation to another. Death only ends one generation to mark the beginning of another. Death terminates an individual life but not necessarily the family.

142:7.13 (1604:8) For hours the Master discussed the application of these features of family life to the relations of man, the earth child, to God, the Paradise Father. And this was his conclusion: "This entire relationship of a son to the Father, I know in perfection, for all that you must attain of sonship in the eternal future I have now already attained. The Son of Man is prepared to ascend to the right hand of the Father, so that in me is the way now open still wider for all of you to see God and, ere you have finished the glorious progression, to become perfect, even as your Father in heaven is perfect."

142:7.14 (1604:9) When the apostles heard these startling words, they recalled the pronouncements which John made at the time of Jesus' baptism, and they also vividly recalled this experience in connection with their preaching and teaching subsequent to the Master's death and resurrection.

142:7.15 (1604:10) Jesus is a divine Son, one in the Universal Father's full confidence. He had been with the Father and comprehended him fully. He had now lived his earth life to the full satisfaction of the Father, and this incarnation in the flesh had enabled him fully to comprehend man. Jesus was the perfection of man; he had attained just such

در او و از طریق او به آن دست یابند. عیسی یک خدای کامل را به انسان آشکار ساخت و در وجود خود، فرزند کامل شده قلمروها را به خدا ارائه کرد.

اگر چه عیسی برای چندین ساعت بحث کرد، توما هنوز قانع نشده بود، زیرا گفت: "اما استاد، ما حس نمی‌کنیم که پدر آسمانی همیشه با مهربانی و بخشش با ما رفتار می‌کند. خیلی وقتها ما به گونه‌ای دردآور در زمین رنج می‌بریم، و دعاها ما همیشه پاسخ داده نمی‌شود. کجا ما در فهم معنی آموزش شما عاجزیم؟"

عیسی پاسخ داد: "توما، توما، چقدر طول خواهد کشید تا توانایی شنیدن با گوش روح را به دست آوری؟ چقدر طول خواهد کشید تا تشخیص دهی این پادشاهی یک پادشاهی معنوی است، و این که پدر من نیز یک موجود روحی است؟ آیا درک نمی‌کنی که من به شما به عنوان فرزندان معنوی در خانواده روحی آسمانی آموزش می‌دهم که در آن پدر خانواده یک روح بیکران و جاودان است؟ آیا بدون آن که عملاً آموزشهای مرا به امور مادی اطلاق کنی، به من اجازه نخواهی داد که از خانواده زمینی به عنوان یک توصیف روابط الهی استفاده کنم؟ آیا نمی‌توانی در ذهنت واقعیات روحی ملکوت را از مشکلات مادی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی دوران جدا سازی؟ هنگامی که من با زبان روح سخن می‌گویم، چرا اصرار می‌ورزی که منظور مرا به زبان جسم ترجمه کنی، صرفاً به این دلیل که من به خود اجازه می‌دهم روابط عادی و عملی را به مقاصد توصیفی به کار گیرم؟ فرزندان من، من از شما می‌خواهم که از تعمیم آموزش پادشاهی روح به امور پست بردماری، فقر، خانه‌ها و زمینها، و به مشکلات مادی برای انسانی و عدالت دست بردارید. این امور گذرا نگرانی انسانهای این دنیا هستند، و در حالی که آنها روی تمام انسانها به گونه‌ای تأثیر می‌گذراند، شما فرا خوانده شده‌اید که مرا در دنیا نمایندگی کنید، حتی بدان گونه که من پدرم را نمایندگی می‌کنم. شما سفیران معنوی یک پادشاهی معنوی هستید، نمایندگان ویژه پدر روحی. در این هنگام باید برای من ممکن باشد که به شما به عنوان انسانهای کاملاً بالغ پادشاهی روح آموزش دهم. آیا باید همواره شما را فقط به عنوان فرزندان خطاب کنم؟ آیا شما هرگز در درک روحی رشد نخواهید کرد؟ با این وجود، من به شما عشق می‌ورزم و نسبت به شما شکیبایی به خرج خواهم داد، حتی کاملاً تا پایان ارتباطمان در جسم. و حتی آنگاه روح من پیش از شما به تمامی دنیا خواهد رفت."

perfection as all true believers are destined to attain in him and through him. Jesus revealed a God of perfection to man and presented in himself the perfected son of the realms to God.

^{142.7.16 (1605.1)} Although Jesus discoursed for several hours, Thomas was not yet satisfied, for he said: "But, Master, we do not find that the Father in heaven always deals kindly and mercifully with us. Many times we grievously suffer on earth, and not always are our prayers answered. Where do we fail to grasp the meaning of your teaching?"

^{142.7.17 (1605.2)} Jesus replied: "Thomas, Thomas, how long before you will acquire the ability to listen with the ear of the spirit? How long will it be before you discern that this kingdom is a spiritual kingdom, and that my Father is also a spiritual being? Do you not understand that I am teaching you as spiritual children in the spirit family of heaven, of which the fatherhead is an infinite and eternal spirit? Will you not allow me to use the earth family as an illustration of divine relationships without so literally applying my teaching to material affairs? In your minds cannot you separate the spiritual realities of the kingdom from the material, social, economic, and political problems of the age? When I speak the language of the spirit, why do you insist on translating my meaning into the language of the flesh just because I presume to employ commonplace and literal relationships for purposes of illustration? My children, I implore that you cease to apply the teaching of the kingdom of the spirit to the sordid affairs of slavery, poverty, houses, and lands, and to the material problems of human equity and justice. These temporal matters are the concern of the men of this world, and while in a way they affect all men, you have been called to represent me in the world, even as I represent my Father. You are spiritual ambassadors of a spiritual kingdom, special representatives of the spirit Father. By this time it should be possible for me to instruct you as full-grown men of the spirit kingdom. Must I ever address you only as children? Will you never grow up in spirit perception? Nevertheless, I love you and will bear with you, even to the very end of our association in the flesh. And even then shall my spirit go before you into all the world."

8- در جنوب یهودیه

تا پایان آوریل مخالفت با عیسی در میان فریسی‌ها و صدوقی‌ها چنان شدت یافته بود که استاد و حواریونش تصمیم گرفتند برای مدتی اورشلیم را ترک کنند و برای کار کردن در بیت‌لحم و حبرون به جنوب بروند. تمام ماه مه در انجام کار شخصی در این شهرها و در میان مردم دهکده‌های اطراف گذرانده شد. هیچ موعظه عمومی در این سفر انجام نشد، و فقط دیدارهای خانه به خانه صورت گرفت. در حالی که حواریون بشارت را درس می‌دادند و به بیماران خدمت می‌کردند، عیسی و ابنر بخشی از این وقت را در عین جدی گذراندند و از گلنی

8. IN SOUTHERN JUDEA

^{142.8.1 (1605.3)} By the end of April the opposition to Jesus among the Pharisees and Sadducees had become so pronounced that the Master and his apostles decided to leave Jerusalem for a while, going south to work in Bethlehem and Hebron. The entire month of May was spent in doing personal work in these cities and among the people of the surrounding villages. No public preaching was done on this trip, only house-to-house visitation. A part of this time, while the apostles taught the gospel and

نذیری دیدار کردند. یحیی تعمید دهنده از این مکان به خارج عزیمت کرده بود، و ابنر رهبر این گروه شده بود. بسیاری از انجمن برادری نصریه به عیسی ایمان آوردند، اما اکثر این انسانهای پارسا و نامتعارف از پذیرش او به عنوان آموزگاری که از سوی خدا فرستاده شده امتناع می‌کردند، زیرا او روزه گرفتن و سایر اشکال نفی نفس را آموزش نمی‌داد.

مردمی که در این ناحیه زندگی می‌کردند نمی‌دانستند که عیسی در بیت‌لحم به دنیا آمده. آنها مثل اکثریت عظیم پیروانش همیشه تصور می‌کردند که استاد در ناصره به دنیا آمده است، اما آن دوازده تن واقعیات را می‌دانستند.

این اقامت موقت در جنوب یهودیه یک دوران آرام و پرثمر کاری بود، و روانهای بسیاری به ملکوت افزوده شدند. تا نخستین روزهای ژوئن آشوب بر علیه عیسی در اورشلیم آنقدر آرام شده بود که استاد و حواریون برای آموزش و تسلی دادن به ایمانداران بازگشتند.

اگر چه عیسی و حواریون تمامی ماه ژوئن را در اورشلیم یا در نزدیکی آن سپری کردند، در طول این مدت هیچ آموزش عمومی انجام ندادند. آنها بیشتر اوقات در چادرهایی که در یک پارک سایه‌دار، یا باغی که در آن روزگار جتسیمانی نام داشت زندگی می‌کردند. این پارک در شیب غربی کوه زیتون که از نهر قدرون دور نبود واقع شده بود. آنها معمولاً ایام سبت در پایان هفته را با ایلعازر و خواهرانش در بتانی می‌گذرانند. عیسی فقط چند بار به داخل دیوارهای اورشلیم وارد شد، اما تعداد زیادی از جستجوگران علاقمند برای دیدار او به بیرون به جتسیمانی آمدند. یک عصر جمعه نیکودیموس و شخصی به نام یوسف آرمته شهامت به خرج دادند و برای دیدن عیسی از شهر خارج شدند اما از ترس برگشتند، حتی بعد از این که به مقابل ورودی چادر استاد رسیده بودند. و البته آنها نمی‌دانستند که عیسی از تمامی کارهای آنها خبر دارد.

وقتی حاکمان یهودی باخبر شدند که عیسی به اورشلیم باز گشته است، در تدارک دستگیری او برآمدند؛ اما هنگامی که مشاهده کردند او هیچ موعظه عمومی انجام نداد، به این نتیجه رسیدند که او به سبب تحریکات پیشینشان ترسیده است و تصمیم گرفتند بگذارند او آموزشهای خود را بدون مزاحمت بیشتر به این روال خصوصی ادامه دهد. و بدین ترتیب همه چیز به آرامی پیش می‌رفت تا این که در روزهای پایانی ماه ژوئن، هنگامی که شخصی به نام شمعون، عضوی از شورای عالی یهود، آموزشهای عیسی را به طور علنی پذیرفت، و سپس موضع خود را در برابر حاکمان یهودیان صریحاً اعلام کرد. بلافاصله یک آشوب تازه برای دستگیری عیسی ایجاد شد و چنان شدت یافت که عیسی تصمیم گرفت به شهرهای سامره و دکاپولیس پناه ببرد.

ministered to the sick, Jesus and Abner spent at Engedi, visiting the Nazarite colony. John the Baptist had gone forth from this place, and Abner had been head of this group. Many of the Nazarite brotherhood became believers in Jesus, but the majority of these ascetic and eccentric men refused to accept him as a teacher sent from heaven because he did not teach fasting and other forms of self-denial.

14282 (16054) The people living in this region did not know that Jesus had been born in Bethlehem. They always supposed the Master had been born at Nazareth, as did the vast majority of his disciples, but the twelve knew the facts.

14283 (16055) This sojourn in the south of Judea was a restful and fruitful season of labor; many souls were added to the kingdom. By the first days of June the agitation against Jesus had so quieted down in Jerusalem that the Master and the apostles returned to instruct and comfort believers.

14284 (16056) Although Jesus and the apostles spent the entire month of June in or near Jerusalem, they did no public teaching during this period. They lived for the most part in tents, which they pitched in a shaded park, or garden, known in that day as Gethsemane. This park was situated on the western slope of the Mount of Olives not far from the brook Kidron. The Sabbath weekends they usually spent with Lazarus and his sisters at Bethany. Jesus entered within the walls of Jerusalem only a few times, but a large number of interested inquirers came out to Gethsemane to visit with him. One Friday evening Nicodemus and one Joseph of Arimathea ventured out to see Jesus but turned back through fear even after they were standing before the entrance to the Master's tent. And, of course, they did not perceive that Jesus knew all about their doings.

14285 (16057) When the rulers of the Jews learned that Jesus had returned to Jerusalem, they prepared to arrest him; but when they observed that he did no public preaching, they concluded that he had become frightened by their previous agitation and decided to allow him to carry on his teaching in this private manner without further molestation. And thus affairs moved along quietly until the last days of June, when one Simon, a member of the Sanhedrin, publicly espoused the teachings of Jesus, after so declaring himself before the rulers of the Jews. Immediately a new agitation for Jesus' apprehension sprang up and grew so strong that the Master decided to retire into the cities of Samaria and the Decapolis.

مقاله 143. عبور از سامره

144 ⇨

کتاب یورنشیا

142 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 143

عبور از سامره

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- موعظه در آرکلانیس
- 2- درس چیرگی بر خود
- 3- سرگرمی و استراحت
- 4- یهودیان و سامریها
- 5- زن سوخار
- 6- احیای سامری
- 7- آموزشهایی درباره دعا و پرستش

PAPER 143

GOING THROUGH SAMARIA

SECTIONS

Introduction

1. Preaching at Archelais
2. Lesson on Self-Mastery
3. Diversion and Relaxation
4. The Jews and the Samaritans
5. The Woman of Sychar
6. The Samaritan Revival
7. Teachings about Prayer and Worship

مقدمه مقاله

در پایان ژوئن سال 27 بعد از میلاد مسیح، به دلیل مخالفت فزاینده حکمرانان مذهبی یهودی، عیسی و دوازده تن بعد از ارسال چادرها و وسایل ناچیز شخصی خود برای نگهداری در منزل ایلعازر بتانی، از اورشلیم عزیمت کردند. آنها با حرکت به سمت شمال به سامره رفتند و در طول سرت در بیتل ماندند. آنها در اینجا برای مردمی که از گفنا و افرایم آمدند برای چندین روز موعظه کردند. یک گروه از شهروندان از راما و تفته به آنجا آمدند تا از عیسی دعوت کنند که از دهکده‌های آنها دیدار کند. استاد و حواریونش بیش از دو هفته را صرف آموزش به یهودیان و سامریهای این ناحیه کردند. بسیاری از آنها از مکانهای دور همچون آنتیپاتریس آمده بودند تا خبرهای خوش پادشاهی را بشنوند.

مردم جنوب سامره با خشنودی به سخنان عیسی گوش دادند، و حواریون به جز یهودای اسخریوطی، موفق شدند بر بسیاری از تعصبات خود نسبت به سامریها غلبه کنند. برای یهودا بسیار دشوار بود که این سامریها را دوست بدارد. آخرین هفته ژوئیه، عیسی و دستیارانش آماده عزیمت به شهرهای جدید یونانی فاسائلیس و آرکلانیس نزدیک به رود اردن شدند.

INTRODUCTION

^{143Q.1 (1607.1)} AT THE end of June, A.D. 27, because of the increasing opposition of the Jewish religious rulers, Jesus and the twelve departed from Jerusalem, after sending their tents and meager personal effects to be stored at the home of Lazarus at Bethany. Going north into Samaria, they tarried over the Sabbath at Bethel. Here they preached for several days to the people who came from Gophna and Ephraim. A group of citizens from Arimathea and Thamna came over to invite Jesus to visit their villages. The Master and his apostles spent more than two weeks teaching the Jews and Samaritans of this region, many of whom came from as far as Antipatris to hear the good news of the kingdom.

^{143Q.2 (1607.2)} The people of southern Samaria heard Jesus gladly, and the apostles, with the exception of Judas Iscariot, succeeded in overcoming much of their prejudice against the Samaritans. It was very difficult for Judas to love these Samaritans. The last week of July Jesus and his associates made ready to depart for the new Greek cities of Phasaellis and Archelais near the Jordan.

1- موعظه در آرکلانیس

نیمه اول ماه اوت گروه حواریون مقر خود را در شهرهای یونانی آرکلانیس و فاسالیس برقرار کردند. آنها در آنجا نخستین تجربه خویش را در موعظه به گردهمایی تقریباً منحصر به فرد غیریهودیان — یونانی‌ها، رومی‌ها، و سوری‌ها — داشتند، زیرا تعداد اندکی از یهودیان در این دو شهر یونانی زندگی می‌کردند. حواریون در تماس با این شهروندان رومی با دشواریهای جدیدی در اعلام پیام پادشاهی آینده مواجه شدند، و آنها با اعتراضات جدیدی نسبت به آموزشهای عیسی روبرو شدند. در حالی که آن دوازده تن تجارب خویش را با افرادی که در معرض تلاشهای شخصی آنها بودند تکرار می‌کردند، عیسی در یکی از چنین گفتگوی عصرانه با حواریونش به این اعتراضات نسبت به بشارت پادشاهی با دقت گوش داد.

پرسشی که توسط فیلیپ پرسیده شد نمونه‌ای از مشکلات آنها بود. فیلیپ گفت: "استاد، این یونانیها و رومی‌ها پیام ما را کم رنگ جلوه می‌دهند، و می‌گویند که چنین آموزشهایی فقط برای ضعیفان و بردگان مناسب هستند. آنها ادعا می‌کنند که مذهب غیریهودیان از آموزشهای ما برتر است، زیرا برای کسب یک کاراکتر قوی، نیرومند، و بی‌پاک الهامبخش است. آنها تأکید می‌کنند که ما تمام انسانها را به نمونه‌های ضعیف شده از افراد منفعل غیرمقاوم تبدیل می‌کنیم که به زودی از روی زمین محو می‌شوند. استاد، آنها تو را دوست دارند، و از ادانه اعتراف می‌کنند که آموزشهای تو آسمانی و ایده‌آل است، اما آنها ما را جدی نمی‌گیرند. آنها ادعا می‌کنند که مذهب تو برای این دنیا نیست؛ و این که انسانها نمی‌توانند بدان گونه که تو آموزش می‌دهی زندگی کنند. و اکنون، استاد، به این غیریهودیان چه بگوییم؟"

بعد از این که عیسی به اعتراضات مشابهی که توسط توما، نتنائیل، شمعون غیور، و متی نسبت به بشارت پادشاهی انجام شده بود گوش داد، به آن دوازده تن گفت:

"من به این دنیا آمده‌ام که خواست پدرم را انجام دهم و سرشت مهرآمیز او را به تمام نوع بشر آشکار سازم. برادران من، مأموریت من این است. و من صرف نظر از سوء تعبیر از آموزشهایم توسط یهودیان یا غیریهودیان این روزگار یا نسل دیگر این یک کار را انجام خواهم داد. اما شما نباید از این واقعیت چشم‌پوشی کنید که حتی عشق الهی نیز قوانین شدید خود را دارد. مهر یک پدر برای فرزندش اغلب پدر را وادار می‌کند که اعمال نابخردانه فرزند بی‌فکرش را مهار کند. فرزند همیشه انگیزه‌های خردمندانه و مهرآمیز قوانین مهر کننده پدر را درک نمی‌کند. اما من به شما اعلام می‌کنم که پدر آسمانی من از طریق نیروی گیرای مهرش بر جهان جهانیها فرمانروایی می‌کند. عشق از تمام واقعیتهای روحی بزرگتر است. حقیقت یک آشکارسازی رهایی‌بخش است، اما عشق عالی‌ترین رابطه است. و صرف نظر از این که همنوعان شما امروز در مدیریت خود بر دنیا چه خطاهای بزرگی مرتکب شوند، در عصری که خواهد آمد، کلام الهی که من به شما اعلام می‌کنم بر همین دنیا فرمانروایی خواهد کرد. هدف غائی پیشرفت بشری، شناخت احترام‌آمیز پدر بودن خداوند و تحقق مهرآمیز برداری انسانها است.

1. PREACHING AT ARCHELAIS

^{143:1.1 (1607:3)} The first half of the month of August the apostolic party made its headquarters at the Greek cities of Archelais and Phasaelis, where they had their first experience preaching to well-nigh exclusive gatherings of gentiles — Greeks, Romans, and Syrians — for few Jews dwelt in these two Greek towns. In contacting with these Roman citizens, the apostles encountered new difficulties in the proclamation of the message of the coming kingdom, and they met with new objections to the teachings of Jesus. At one of the many evening conferences with his apostles, Jesus listened attentively to these objections to the gospel of the kingdom as the twelve repeated their experiences with the subjects of their personal labors.

^{143:1.2 (1607:4)} A question asked by Philip was typical of their difficulties. Said Philip: "Master, these Greeks and Romans make light of our message, saying that such teachings are fit for only weaklings and slaves. They assert that the religion of the heathen is superior to our teaching because it inspires to the acquirement of a strong, robust, and aggressive character. They affirm that we would convert all men into enfeebled specimens of passive nonresisters who would soon perish from the face of the earth. They like you, Master, and freely admit that your teaching is heavenly and ideal, but they will not take us seriously. They assert that your religion is not for this world; that men cannot live as you teach. And now, Master, what shall we say to these gentiles?"

^{143:1.3 (1607:5)} After Jesus had heard similar objections to the gospel of the kingdom presented by Thomas, Nathaniel, Simon Zelotes, and Matthew, he said to the twelve:

^{143:1.4 (1608:1)} "I have come into this world to do the will of my Father and to reveal his loving character to all mankind. That, my brethren, is my mission. And this one thing I will do, regardless of the misunderstanding of my teachings by Jews or gentiles of this day or of another generation. But you should not overlook the fact that even divine love has its severe disciplines. A father's love for his son oftentimes impels the father to restrain the unwise acts of his thoughtless offspring. The child does not always comprehend the wise and loving motives of the father's restraining discipline. But I declare to you that my Father in Paradise does rule a universe of universes by the compelling power of his love. Love is the greatest of all spirit realities. Truth is a liberating revelation, but love is the supreme relationship. And no matter what blunders your fellow men make in their world management of today, in an age to come the gospel which I declare to you will rule this very world. The ultimate goal of human progress is the reverent recognition of the fatherhood of God and the loving materialization of

the brotherhood of man.

143:1.5 (1608:2) "But who told you that my gospel was intended only for slaves and weaklings? Do you, my chosen apostles, resemble weaklings? Did John look like a weakling? Do you observe that I am enslaved by fear? True, the poor and oppressed of this generation have the gospel preached to them. The religions of this world have neglected the poor, but my Father is no respecter of persons. Besides, the poor of this day are the first to heed the call to repentance and acceptance of sonship. The gospel of the kingdom is to be preached to all men — Jew and gentile, Greek and Roman, rich and poor, free and bond — and equally to young and old, male and female.

143:1.6 (1608:3) "Because my Father is a God of love and delights in the practice of mercy, do not imbibe the idea that the service of the kingdom is to be one of monotonous ease. The Paradise ascent is the supreme adventure of all time, the rugged achievement of eternity. The service of the kingdom on earth will call for all the courageous manhood that you and your coworkers can muster. Many of you will be put to death for your loyalty to the gospel of this kingdom. It is easy to die in the line of physical battle when your courage is strengthened by the presence of your fighting comrades, but it requires a higher and more profound form of human courage and devotion calmly and all alone to lay down your life for the love of a truth enshrined in your mortal heart.

143:1.7 (1608:4) "Today, the unbelievers may taunt you with preaching a gospel of nonresistance and with living lives of nonviolence, but you are the first volunteers of a long line of sincere believers in the gospel of this kingdom who will astonish all mankind by their heroic devotion to these teachings. No armies of the world have ever displayed more courage and bravery than will be portrayed by you and your loyal successors who shall go forth to all the world proclaiming the good news — the fatherhood of God and the brotherhood of men. The courage of the flesh is the lowest form of bravery. Mind bravery is a higher type of human courage, but the highest and supreme is uncompromising loyalty to the enlightened convictions of profound spiritual realities. And such courage constitutes the heroism of the God-knowing man. And you are all God-knowing men; you are in very truth the personal associates of the Son of Man."

143:1.8 (1608:5) This was not all that Jesus said on that occasion, but it is the introduction of his address, and he went on at great length in amplification and in illustration of this pronouncement. This was one of the most impassioned addresses which Jesus ever delivered to the twelve. Seldom did the Master speak to his apostles with evident strong feeling, but this was one of those few occasions when he spoke with manifest earnestness, accompanied by

"اما چه کسی به شما گفت که آموزشهای من فقط مختص بردگان و ضعیفان است؟ آیا شما، حواریون برگزیده من شبیه به ضعیفان هستید؟ آیا یحیی شبیه به یک فرد ضعیف بود؟ آیا شما اینطور می بینید که من بنده ترس هستم؟ درست است، بشارت الهی به فقیران و ستمدینگان این نسل موعظه شده است. مذاهب این دنیا از فقیران غفلت کرده اند، اما پدر من از اشخاص جانبداری نمی کند. علاوه بر آن، فقیران این روزگار اولین کسانی هستند که به ندای توبه کردن و پذیرش فرزندی گوش فرا دهند. بشارت پادشاهی باید برای همه انسانها — یهودی و غیریهودی، یونانی و رومی، غنی و فقیر، آزاد و برده — و به طور یکسان برای جوان و پیر، مرد و زن، موعظه شود.

"از آنجا که پدر من خدایی مهربان است و از عمل بخشش لذت می برد، این ایده را نپذیرید که خدمت پادشاهی باید یک کار بی دردسر بگنواخت باشد. صعود به بهشت ماجرای متعالی همه زمانها و دستاورد ناهموار ابدیت است. خدمت پادشاهی در زمین خواستار مردانگی تماماً شجاعانه ای است که شما و همکارانتان می توانید به آن دست یابید. بسیاری از شما به دلیل وفاداریتان به بشارت این پادشاهی به قتل خواهید رسید. هنگامی که شهادت شما به واسطه حضور همزمانان تقویت شده است، مردن در خط نبرد فیزیکی کار آسانی است، اما این به یک شکل بالاتر و عمیق تر از شهادت و فداکاری بشری نیاز دارد که با آرامش و به تنهایی جانتان را برای عشق به حقیقتی که در قلب انسانی شما گنجائیده شده بدهید.

"امروز، ممکن است بی ایمانان شما را به خاطر موعظه یک آموزش عدم مقاومت و با زندگی کردن یک زندگانی بدون خشونت مورد تمسخر قرار دهند، اما شما نخستین داوطلبان یک صف طولانی از ایمانداران صادق در بشارت این پادشاهی هستید که تمام نوع بشر را از طریق وقف قهرمانانه خود به این آموزشها حیرت زده خواهید کرد. هیچ ارتشی در دنیا شجاعت و دلاوری بیشتری نسبت به آنچه که توسط شما و جانشینان وفادارتان نشان داده خواهد شد هرگز به نمایش در نیآورده است، جانشینانی که به تمام دنیا خواهند رفت و خبر خوش — پدر بودن خداوند و برادری انسانها — را اعلام خواهند کرد. شجاعت جسمانی پایین ترین شکل دلاوری است. دلاوری ذهنی یک نوع والاتر شجاعت بشری است، اما والاترین و عالی ترین نوع، وفاداری سازش ناپذیر به عقاید راسخ روشن بینانه از واقعیتهای ژرف معنوی است. و چنین شجاعتی در برگیرنده قهرمانی انسان خدا شناس است. و همه شما مردان خدا شناس هستید؛ شما در حقیقت دستیاران شخصی پسر انسان هستید."

این تمام سخنانی نبود که عیسی در این فرصت گفت، اما مقدمه سخنرانی او بود، و او در توضیح اضافه و در تشریح این اظهار نظر توضیح مفصلی داد. این یکی از پرشورترین سخنرانیهایی بود که عیسی تا آن هنگام برای آن دوازده تن ایراد کرد. استاد به ندرت با احساسات شدید آشکار با حواریونش صحبت می کرد، اما این یکی از آن موارد معدود بود که او با جدیت آشکار، که با احساسات چشمگیری همراه بود صحبت کرد.

نتیجه موعظه عمومی و خدمت شخصی حواریون فوری بود؛ پیام آنها از همان روز یک نشان جدید از برتری شجاعانه به خود گرفت. دوازده تن به کسب روحیه تهاجمی مثبت در بشارت نوین پادشاهی ادامه دادند. آنها از این روز به بعد خود را آنچنان با کار موعظه پیرامون خودداری از کارهای زشت و فرامین منفعل آموزشهای چند جانبه استادشان مشغول نکردند.

2- درس چیرگی بر خود

استاد نمونه کاملی از خویشترداری بشری بود. هنگامی که به او دشنام داده می‌شد، او دشنام نمی‌داد؛ هنگامی که عذاب می‌کشید، هیچ سخن تهدیدآمیزی بر ضد شکنجه‌گران خود به زبان نمی‌آورد؛ هنگامی که توسط دشمنانش تقبیح می‌شد، صرفاً خود را به قضاوت درست پدر آسمانی متعهد می‌کرد.

در یکی از گفتگوهای عصرانه، آندریاس از عیسی پرسید: "استاد، آیا بدان گونه که یحیی به ما آموخت باید انکار خود را پیش بگیریم، یا برای کنترل خود که تو آموزش دادی بکوشیم؟ آموزش تو از چه نظر از آموزش یحیی متفاوت است؟" عیسی پاسخ داد: "یحیی در حقیقت راه درستکاری را مطابق ببش و قوانین پدرانش به شما آموزش داد، و این مذهب خود آزمایی و انکار خود بود. اما من با یک پیام جدید خود فراموشی و کنترل خود می‌آیم. من راه زندگی را آنطور که توسط پدر آسمانیم به من آشکار گردید به شما نشان می‌دهم.

"هر آینه، به درستی، به شما می‌گویم، آن که بر خودش فرمانروایی می‌کند بزرگتر از آن است که شهری را تصرف می‌کند. چیرگی بر خود معیار سنجش ماهیت اخلاقی انسان و نشان دهنده رشد معنوی اوست. در نظم کهن، شما روزه می‌گرفتید و دعا می‌کردید؛ به عنوان مخلوق جدیدی که در روح از نو تولد یافته، به شما آموزش داده شده که ایمان داشته باشید و شاد باشید. در پادشاهی پدر، شما باید مخلوقات جدیدی شوید؛ چیزهای کهنه باید از بین بروند؛ اینک به شما نشان می‌دهم چگونه همه چیز نو خواهد شد. و با مهرتان به یکدیگر، باید دنیا را متقاعد کنید که از بردگی به آزادی، و از مرگ به حیات جاودان رسیده‌اید.

"شما از طریق راه کهنه به دنبال موقوف کردن، اطاعت کردن، و انطباق با قوانین زندگی هستید؛ شما از طریق راه جدید ابتدا توسط روح حقیقت دگرگون می‌شوید و به وسیله احیای مداوم معنوی ذهن‌تان از طریق آن در روان درون‌تان تقویت می‌شوید، و بدین ترتیب از عطیه نیروی کارکرد مشخص و مسرت‌بخش خواست بخشنده، قابل قبول، و کامل خداوند برخوردار می‌شوید. فراموش نکنید — این ایمان شخصی شما به وعده‌های بسیار بزرگ و گرانمایه خداوند است که سهیم شدن شما را در سرشت الهی تضمین می‌کند. از این رو از طریق ایمان شما و دگرگون ساختن روح، در حقیقت شما معابد خدا می‌شوید، و روح او در واقع در شما ساکن می‌شود. پس اگر روح در شما ساکن است، شما دیگر برده جسم

marked emotion.

^{143:19 (1609:1)} The result upon the public preaching and personal ministry of the apostles was immediate; from that very day their message took on a new note of courageous dominance. The twelve continued to acquire the spirit of positive aggression in the new gospel of the kingdom. From this day forward they did not occupy themselves so much with the preaching of the negative virtues and the passive injunctions of their Master's many-sided teaching.

2. LESSON ON SELF-MASTERY

^{143:21 (1609:2)} The Master was a perfected specimen of human self-control. When he was reviled, he reviled not; when he suffered, he uttered no threats against his tormentors; when he was denounced by his enemies, he simply committed himself to the righteous judgment of the Father in heaven.

^{143:22 (1609:3)} At one of the evening conferences, Andrew asked Jesus: "Master, are we to practice self-denial as John taught us, or are we to strive for the self-control of your teaching? Wherein does your teaching differ from that of John?" Jesus answered: "John indeed taught you the way of righteousness in accordance with the light and laws of his fathers, and that was the religion of self-examination and self-denial. But I come with a new message of self-forgetfulness and self-control. I show to you the way of life as revealed to me by my Father in heaven.

^{143:23 (1609:4)} "Verily, verily, I say to you, he who rules his own self is greater than he who captures a city. Self-mastery is the measure of man's moral nature and the indicator of his spiritual development. In the old order you fasted and prayed; as the new creature of the rebirth of the spirit, you are taught to believe and rejoice. In the Father's kingdom you are to become new creatures; old things are to pass away; behold I show you how all things are to become new. And by your love for one another you are to convince the world that you have passed from bondage to liberty, from death into life everlasting.

^{143:24 (1609:5)} "By the old way you seek to suppress, obey, and conform to the rules of living; by the new way you are first transformed by the Spirit of Truth and thereby strengthened in your inner soul by the constant spiritual renewing of your mind, and so are you endowed with the power of the certain and joyous performance of the gracious, acceptable, and perfect will of God. Forget not — it is your personal faith in the exceedingly great and precious promises of God that ensures your becoming partakers of the divine nature. Thus by your faith and the spirit's transformation, you become in reality the temples of God, and his spirit actually

نیستید، بلکه فرزندان آزاد و رهایی یافته روح هستید. قانون نوین روح به شما آزادی چیرگی بر خود به جای قانون قدیمی ترس از بندگی خود و بردگی انکار خود را اهدا می‌کند.

”بارها، هنگامی که کار بدی انجام داده‌اید، تصور کرده‌اید که اعمالتان تحت نفوذ شیطان انجام یافته است، در حالی که در واقع فقط در اثر تمایلات طبیعی خودتان گمراه شده‌اید. آیا ارمای نبی مدتها پیش به شما نگفت که قلب انسان پیش از همه چیز فریبکار است و حتی گاهی اوقات شدیداً شرور است؟ چقدر برای شما آسان است که خود فریفته شوید و از این طریق دچار ترسهای نابخردانه، شهوات فراوان، لذت‌های اسارت‌بار، بدخواهی، حسادت، و حتی نفرت انتقام جویانه شوید!

”نجات از طریق بازسازی روح است و نه از طریق اعمال پارسامنشانه جسم فرد. شما از طریق ایمان مبرا اعلام می‌شوید و از طریق لطف الهی مورد همدلی الهی قرار می‌گیرید، نه از طریق ترس و انکار خود جسم، هر چند که فرزندان پدر که از روح زاده شده‌اند همیشه و همواره استاد نفس و هر آنچه که به خواهشهای نفسانی مربوط می‌شود هستند. هنگامی که شما می‌دانید از طریق ایمان نجات یافته‌اید، آرامش واقعی در رابطه با خدا دارید. و همه آنهایی که راه این آرامش آسمانی را دنبال می‌کنند تقدیرشان این است که وقف خدمت جلودان فرزندان پیوسته پیش رونده خدای جاودانه شوند. از این پس، این یک وظیفه نیست بلکه امتیاز عالی شماست که خود را از تمام شرارت‌های ذهن و بدن پاک سازید، ضمن این که در مهر خداوند به دنبال کمال هستید.

”فرزندی شما روی ایمان بنیاد نهاده شده است، و شما نباید تحت تأثیر ترس باشید. شادی شما ناشی از اعتماد به کلام الهی است، و از این رو شما نباید به این سو رهنمون شوید که به واقعیت مهر و بخشش پدر شک ورزید. همین مهر خداوند است که انسانها را به توبه واقعی و راستین هدایت می‌کند. راز چیرگی شما بر خویشتن به ایمانتان به روح ساکن در شما که همیشه از طریق مهرورزی کار می‌کند، گره خورده است. حتی این ایمان نجات دهنده که شما دارید از خودتان نیست؛ این نیز هدیه خداوند است. و اگر شما فرزندان این ایمان زنده هستید، دیگر برده خودتان نیستید بلکه سرور پیروزمند خودتان، فرزندان رهایی یافته خداوند هستید.

”پس، فرزندانم، اگر شما از روح زاده شده‌اید، برای همیشه از بندگی خود آگاه یک زندگی انکار خود و توجه به خواسته‌های نفسانی رهایی یافته‌اید، و به پادشاهی شادمان روح انتقال یافته‌اید، جایی که به طور خود انگیزه ثمرات روح را در زندگی روزانه خود نشان خواهید داد؛ و ثمرات روح جوهر والا ترین نوع کنترل خود لذت بخش و تعالی ساز، و حتی اوج دستیابی دنیوی انسانی — چیرگی بر خود راستین — می‌باشد.“

dwells within you. If, then, the spirit dwells within you, you are no longer bondslaves of the flesh but free and liberated sons of the spirit. The new law of the spirit endows you with the liberty of self-mastery in place of the old law of the fear of self-bondage and the slavery of self-denial.

14325 (1609.6) “Many times, when you have done evil, you have thought to charge up your acts to the influence of the evil one when in reality you have but been led astray by your own natural tendencies. Did not the Prophet Jeremiah long ago tell you that the human heart is deceitful above all things and sometimes even desperately wicked? How easy for you to become self-deceived and thereby fall into foolish fears, divers lusts, enslaving pleasures, malice, envy, and even vengeful hatred!

14326 (1610.1) “Salvation is by the regeneration of the spirit and not by the self-righteous deeds of the flesh. You are justified by faith and fellowshipped by grace, not by fear and the self-denial of the flesh, albeit the Father’s children who have been born of the spirit are ever and always masters of the self and all that pertains to the desires of the flesh. When you know that you are saved by faith, you have real peace with God. And all who follow in the way of this heavenly peace are destined to be sanctified to the eternal service of the ever-advancing sons of the eternal God. Henceforth, it is not a duty but rather your exalted privilege to cleanse yourselves from all evils of mind and body while you seek for perfection in the love of God.

14327 (1610.2) “Your sonship is grounded in faith, and you are to remain unmoved by fear. Your joy is born of trust in the divine word, and you shall not therefore be led to doubt the reality of the Father’s love and mercy. It is the very goodness of God that leads men into true and genuine repentance. Your secret of the mastery of self is bound up with your faith in the indwelling spirit, which ever works by love. Even this saving faith you have not of yourselves; it also is the gift of God. And if you are the children of this living faith, you are no longer the bondslaves of self but rather the triumphant masters of yourselves, the liberated sons of God.

14328 (1610.3) “If, then, my children, you are born of the spirit, you are forever delivered from the self-conscious bondage of a life of self-denial and watchcare over the desires of the flesh, and you are translated into the joyous kingdom of the spirit, whence you spontaneously show forth the fruits of the spirit in your daily lives; and the fruits of the spirit are the essence of the highest type of enjoyable and ennobling self-control, even the heights of terrestrial mortal attainment — true self-mastery.”

حدوداً در این هنگام یک حالت تنش عصبی و احساسی شدید در میان حواریون و دستیاران بلافصل شاگرد آنها ایجاد شد. آنان به زندگی کردن و کار کردن با هم عادت نداشتند. آنها مشکلات فزاینده‌ای را در حفظ روابط سازگار با شاگردان یحیی تجربه می‌کردند. تماس با غریبه‌دیان و سامریها یک آزمون بزرگ برای این یهودیان بود. و علاوه بر همه اینها، گفته‌های اخیر عیسی وضعیت آشفتۀ ذهنی آنها را تقویت کرده بود. اندریاس تقریباً داشت عقلش را از دست می‌داد؛ او نمی‌دانست که بعد از آن چه کند، و از این رو با مشکلات و ابهاماتش نزد استاد رفت. پس از این که عیسی به رئیس گروه حواریون در رابطه با مشکلاتش گوش داد، گفت: "اندریاس، وقتی که انست‌ها به چنین مرحله‌ای از درگیری می‌رسند، و هنگامی که اشخاص بسیاری با احساسات قوی نگران هستند، نمی‌توانی با گفتگو آنها را از ابهاماتشان خارج کنی. من نمیتوانم آنچه را که از من می‌خواهی انجام دهم. من در این مشکلات شخصی اجتماعی شرکت نخواهم کرد. اما در لذت بردن از یک دورۀ استراحت و تفریح سه روزه به شما خواهم پیوست. نزد برادران خود برو و اعلام کن که همگی شما باید با من به بالای کوه سارتابا بروید، جایی که من مایلم برای یک یا دو روز استراحت کنم.

"اکنون باید به سراغ هر یک از یازده برادر خود بروی و به طور خصوصی با او صحبت کنی، و بگویی: 'استاد مایل است که برای مدتی برای یک دورۀ استراحت و تفریح با او خارج شویم. از آنجا که اخیراً همه ما آزرده‌گی روحی و استرس ذهنی زیادی را تجربه کرده‌ایم، من پیشنهاد می‌کنم که در این تعطیلات هیچ اشاره‌ای به آزمون‌ها و دشواری‌های ما نشود. آیا می‌توانم روی تو حساب کنم که در این امر با من همکاری کنی؟' به هر یک از برادرانت بدین گونه به طور خصوصی و شخصی نزدیک شو. "و اندریاس همانطور که استاد به او رهنمود داده بود عمل کرد.

این یک موقعیت شگفت‌آور در تجربه‌ی هر یک از آنها بود؛ آنها هرگز روزی را که به بالای کوه رفتند فراموش نکردند. در طول کل سفر حتی یک کلمه هم درباره‌ی مشکلات آنها گفته نشد. عیسی به دنبال رسیدن به بالای کوه، آنها را دور تا دور خود نشانده، و ضمن آن گفت: "برادران من، همه شما باید ارزش استراحت و فایده‌ی تفریح را بیاموزید. باید درک کنید که بهترین روش برای حل برخی مشکلات دامنگیر، این است که برای مدتی آنها را رها کنید. سپس وقتی که تازه از استراحت یا پرسش خود باز می‌گردید، می‌توانید با یک ذهن روشن‌تر و یک دست قوی‌تر و علاوه بر آن، با یک قلب راسخ‌تر به مشکلات خود یورش برید. مجدداً، در حالی که ذهن و بدنتان را استراحت می‌دادید، بارها اندازه و ابعاد مشکل شما کم شده است."

روز بعد عیسی برای هر یک از دوازده تن یک موضوع برای بحث تعیین نمود. تمام روز به بازگویی خاطرات و گفتگو پیرامون اموری که به کار مذهبی آنها مربوط نبود تخصیص یافت. هنگامی که عیسی حتی به شکرگزاری کلامی کم توجهی نشان داد، وقتی که برای ناهار ظهرشان نان تکه کرد، آنها برای یک لحظه شوکه شدند. تا آن هنگام، این نخستین بار بود که آنها مشاهده کردند که او به این کارهای تشریفاتی بی‌توجهی می‌کند.

^{143:31 (1610:4)} About this time a state of great nervous and emotional tension developed among the apostles and their immediate disciple associates. They had hardly become accustomed to living and working together. They were experiencing increasing difficulties in maintaining harmonious relations with John's disciples. The contact with the gentiles and the Samaritans was a great trial to these Jews. And besides all this, the recent utterances of Jesus had augmented their disturbed state of mind. Andrew was almost beside himself; he did not know what next to do, and so he went to the Master with his problems and perplexities. When Jesus had listened to the apostolic chief relate his troubles, he said: "Andrew, you cannot talk men out of their perplexities when they reach such a stage of involvement, and when so many persons with strong feelings are concerned. I cannot do what you ask of me — I will not participate in these personal social difficulties — but I will join you in the enjoyment of a three-day period of rest and relaxation. Go to your brethren and announce that all of you are to go with me up on Mount Sartaba, where I desire to rest for a day or two.

^{143:32 (1610:5)} "Now you should go to each of your eleven brethren and talk with him privately, saying: 'The Master desires that we go apart with him for a season to rest and relax. Since we all have recently experienced much vexation of spirit and stress of mind, I suggest that no mention be made of our trials and troubles while on this holiday. Can I depend upon you to co-operate with me in this matter?' In this way privately and personally approach each of your brethren." And Andrew did as the Master had instructed him.

^{143:33 (1611:1)} This was a marvelous occasion in the experience of each of them; they never forgot the day going up the mountain. Throughout the entire trip hardly a word was said about their troubles. Upon reaching the top of the mountain, Jesus seated them about him while he said: "My brethren, you must all learn the value of rest and the efficacy of relaxation. You must realize that the best method of solving some entangled problems is to forsake them for a time. Then when you go back fresh from your rest or worship, you are able to attack your troubles with a clearer head and a steadier hand, not to mention a more resolute heart. Again, many times your problem is found to have shrunk in size and proportions while you have been resting your mind and body."

^{143:34 (1611:2)} The next day Jesus assigned to each of the twelve a topic for discussion. The whole day was devoted to reminiscences and to talking over matters not related to their religious work. They were momentarily shocked when Jesus even neglected to give thanks — verbally — when he broke bread for their noontide lunch. This was the first time they had ever observed him to neglect such formalities.

هنگامی که آنها به بالای کوه رفتند، ذهن آندریاس آکنده از مشکلات بود. یوحنا بیش از حد در قلبش سردرگم بود. یعقوب به شدت در روانش آشفتگی بود. متی برای وجوه به سختی تحت فشار بود، زیرا آنها موقتاً در میان غریبه‌دینان اقامت داشتند. پطرس خسته و کوفته بود و به تازگی بیش از حد معمول تند مزاج بود. یهودا از یک حمله دوره‌ای حساسیت و خودخواهی رنج می‌برد. شمعون در تلاش‌هایش برای تطبیق وطن‌پرستی خود با عشق به برادری انسانها به گونه‌ای غیرمعمول ناراحت بود. فیلیپ بیشتر و بیشتر از روند کارها سرگشته بود. نثنائیل از وقتی که آنها با مردمان غریبه‌دین در تماس قرار گرفته بودند کمتر بذلگو بود، و توما در یک دوره شدید افسردگی به سر می‌برد. فقط دوقلوها نرمال و بدون پریشانی بودند. همه آنها بی‌اندازه سردرگم بودند که چگونه با شاگردان یحیی در صلح و صفا باشند.

روز سوم وقتی که آنها شروع به پایین رفتن از کوه و بازگشت به اردوگاه خود کردند، تحول بزرگی برای آنها به وجود آمده بود. آنها به این کشف مهم دست یافته بودند که بسیاری از سردرگمی‌های بشری در واقع وجود ندارند، و این که بسیاری از مشکلات حاد، آفرینشهای ترس زیاد و نتیجه نگرانی زیاده از حد هستند. آنها آموخته بودند که همه این سردرگمی‌ها از طریق کنار گذاشتن آنها به بهترین نحو مورد رسیدگی واقع می‌شوند؛ آنها با بیرون رفتن، این مشکلات را رها کرده بودند تا خودشان حل شوند.

بازگشت آنها از این تعطیلات نشانگر آغاز دوره‌ای از روابط بسیار بهبود یافته با پیروان یحیی بود. بسیاری از آن دوازده تن، وقتی که متوجه وضعیت تغییر یافته ذهن همه شدند و رهایی از تندخویی عصبی را مشاهده کردند به راستی شادمان شدند. این رهایی در نتیجه تعطیلات سه روزه آنها از وظایف روزمره زندگی برای آنها به وجود آمده بود. همیشه این خطر وجود دارد که یکنواختی تماس انسان سردرگمی‌ها را به میزان زیاد افزایش دهد و مشکلات را بزرگتر کند.

در دو شهر یونانی آرکلانیس و فاسائلیس تعداد چندان زیادی از غریبه‌دینان به آموزشهای عیسی اعتقاد نداشتند، اما آن دوازده حواری در این نخستین کار گسترده خود در رابطه با مردمان منحصرأ غریبه‌دین تجربه ارزشمندی به دست آوردند. در یک بامداد دوشنبه، در حدود اواسط ماه، عیسی به آندریاس گفت: "ما به سامره می‌رویم." و آنها به یکباره عازم شهر سوخار، نزدیک به چاه یعقوب شدند.

4- یهودیان و سامریها

برای بیش از ششصد سال، یهودیان یهودیه، و بعدها یهودیان جلیل نیز با سامریها در عداوت بودند. این احساس ناخوشایند میان یهودیان و سامریها بین طریق به وجود آمد: در حدود هفتصد سال پیش از میلاد مسیح، سارگون، پادشاه آشور، پس از سرکوبی یک شورش در فلسطین مرکزی، بیش از بیست و پنج هزار یهودی پادشاهی شمال اسرائیل را با خود برد و به اسارت گرفت و به جای آنها تعداد تقریباً برابری از نوادگان

^{143:35 (1611:3)} When they went up the mountain, Andrew's head was full of problems. John was inordinately perplexed in his heart. James was grievously troubled in his soul. Matthew was hard pressed for funds inasmuch as they had been sojourning among the gentiles. Peter was overwrought and had recently been more temperamental than usual. Judas was suffering from a periodic attack of sensitiveness and selfishness. Simon was unusually upset in his efforts to reconcile his patriotism with the love of the brotherhood of man. Philip was more and more nonplused by the way things were going. Nathaniel had been less humorous since they had come in contact with the gentile populations, and Thomas was in the midst of a severe season of depression. Only the twins were normal and unperturbed. All of them were exceedingly perplexed about how to get along peaceably with John's disciples.

^{143:36 (1611:4)} The third day when they started down the mountain and back to their camp, a great change had come over them. They had made the important discovery that many human perplexities are in reality nonexistent, that many pressing troubles are the creations of exaggerated fear and the offspring of augmented apprehension. They had learned that all such perplexities are best handled by being forsaken; by going off they had left such problems to solve themselves.

^{143:37 (1611:5)} Their return from this holiday marked the beginning of a period of greatly improved relations with the followers of John. Many of the twelve really gave way to mirth when they noted the changed state of everybody's mind and observed the freedom from nervous irritability which had come to them as a result of their three days' vacation from the routine duties of life. There is always danger that monotony of human contact will greatly multiply perplexities and magnify difficulties.

^{143:38 (1611:6)} Not many of the gentiles in the two Greek cities of Archelais and Phasaelis believed in the gospel, but the twelve apostles gained a valuable experience in this their first extensive work with exclusively gentile populations. On a Monday morning, about the middle of the month, Jesus said to Andrew: "We go into Samaria." And they set out at once for the city of Sychar, near Jacob's well.

4. THE JEWS AND THE SAMARITANS

^{143:41 (1612:1)} For more than six hundred years the Jews of Judea, and later on those of Galilee also, had been at enmity with the Samaritans. This ill feeling between the Jews and the Samaritans came about in this way: About seven hundred years B.C., Sargon, king of Assyria, in subduing a revolt in central Palestine, carried away and into captivity over twenty-five thousand Jews of the northern

کوتی‌ها، مردم سیفروایم، و خماتیان را مستقر کرد. بعدها، آشوربنیپال کلنیهای دیگری نیز فرستاد تا در سامره ساکن شوند.

عداوت مذهبی میان یهودیان و سامریها از زمان بازگشت یهودیان از اسارت در بابل آغاز شد، زمانی که سامریها برای پیشگیری از بازسازی اورشلیم تلاش می‌کردند. بعدها آنها از طریق دادن کمک دوستانه به ارتشهای اسکندر موجب رنجش یهودیان شدند. اسکندر در پاسخ به دوستی سامریها به آنها اجازه داد که در کوه جرزیم یک معبد بسازند. آنها در آنجا یهوه و خدایان قبیله‌ای خود را پرستش می‌کردند و عمدتاً شبیه به نوع خدمات معبد اورشلیم قربانی تقدیم می‌کردند. حداقل آنها این پرستش را تا زمان مکابی‌ها ادامه دادند، تا این که در آن هنگام یوحنا هیرکانوس معبد آنها در کوه جرزیم را نابود کرد. فیلیپ رسول در تلاشهایش برای سامریها بعد از مرگ عیسی، جلسات بسیاری در محل این معبد باستانی سامری برگزار کرد.

تضادهای میان یهودیان و سامریها وابسته به زمان و تاریخی بودند؛ آنها از روزگاران اسکندر به طور فزاینده هیچ کاری با هم نداشتند. دوازده حواری مخالف موعظه در شهرهای یونانی و سایر شهرهای غیریهودی دکاپولیس و سوریه نبودند، اما هنگامی که استاد گفت: "بگذارید به سامره برویم"، این یک آزمون شدید وفاداری آنها نسبت به او بود. اما در طول سال و بیشتر که آنها با عیسی بودند، یک شکل از وفاداری شخصی در آنها به وجود آمد که حتی از ایمان آنها به آموزشهای او و تعصبات آنها نسبت به سامریها فراتر می‌رفت.

5- زن سوخار

هنگامی که استاد و دوازده تن به چاه یعقوب رسیدند، عیسی که از سفر خسته شده بود در کنار چاه ماند، در حالی که فیلیپ حواریون را با خود برد تا در آوردن خوراک و چادرها از سوخار کمک کنند، زیرا آنها مایل بودند برای مدتی در این نزدیکی بمانند. پطرس و پسران زبدي مایل بودند نزد عیسی بمانند، اما او درخواست کرد که آنها با برادرانشان بروند، و گفت: "برای من ترسی نداشته باشید؛ این سامریها دوستانه خواهند بود؛ فقط برادران ما، یهودیان به دنبال آسیب رساندن به ما هستند." و تقریباً ساعت شش در این عصر تابستان بود که عیسی کنار چاه نشست تا منتظر بازگشت حواریون شود.

آب چاه یعقوب نسبت به آب چاههای سوخار از مواد معدنی کمتری برخوردار بود و از این رو برای مقصد آشامیدن بسیار ارزشمند بود. عیسی تشنه بود، اما برای گرفتن آب از چاه هیچ راهی وجود نداشت. از این رو هنگامی که یک زن از سوخار با پارچ آب خود آمد و آماده شد تا از چاه آب بکشد، عیسی به او گفت: "یک جرعه آب به من بده." این زن سامری می‌دانست که عیسی به واسطه ظاهر و لباسش یک یهودی است، و او از روی لهجه او حدس زد که او یک یهودی جلیلی

kingdom of Israel and installed in their place an almost equal number of the descendants of the Cuthites, Sepharvites, and the Hamathites. Later on, Ashurbanipal sent still other colonies to dwell in Samaria.

^{143:42 (16122)} The religious enmity between the Jews and the Samaritans dated from the return of the former from the Babylonian captivity, when the Samaritans worked to prevent the rebuilding of Jerusalem. Later they offended the Jews by extending friendly assistance to the armies of Alexander. In return for their friendship Alexander gave the Samaritans permission to build a temple on Mount Gerizim, where they worshiped Yahweh and their tribal gods and offered sacrifices much after the order of the temple services at Jerusalem. At least they continued this worship up to the time of the Maccabees, when John Hyrcanus destroyed their temple on Mount Gerizim. The Apostle Philip, in his labors for the Samaritans after the death of Jesus, held many meetings on the site of this old Samaritan temple.

^{143:43 (16123)} The antagonisms between the Jews and the Samaritans were time-honored and historic; increasingly since the days of Alexander they had had no dealings with each other. The twelve apostles were not averse to preaching in the Greek and other gentile cities of the Decapolis and Syria, but it was a severe test of their loyalty to the Master when he said, "Let us go into Samaria." But in the year and more they had been with Jesus, they had developed a form of personal loyalty which transcended even their faith in his teachings and their prejudices against the Samaritans.

5. THE WOMAN OF SYCHAR

^{143:51 (16124)} When the Master and the twelve arrived at Jacob's well, Jesus, being weary from the journey, tarried by the well while Philip took the apostles with him to assist in bringing food and tents from Sychar, for they were disposed to stay in this vicinity for a while. Peter and the Zebedee sons would have remained with Jesus, but he requested that they go with their brethren, saying: "Have no fear for me; these Samaritans will be friendly; only our brethren, the Jews, seek to harm us." And it was almost six o'clock on this summer's evening when Jesus sat down by the well to await the return of the apostles.

^{143:52 (16125)} The water of Jacob's well was less mineral than that from the wells of Sychar and was therefore much valued for drinking purposes. Jesus was thirsty, but there was no way of getting water from the well. When, therefore, a woman of Sychar came up with her water pitcher and prepared to draw from the well, Jesus said to her, "Give me a drink." This woman of Samaria knew Jesus was a Jew by his appearance and dress, and she surmised that he was a Galilean Jew from his

است. نام او نالدا بود و او یک موجود خوش منظر بود. او بسیار متعجب شد که یک مرد یهودی در کنار چاه بدین گونه با او حرف می‌زند و تقاضای آب می‌کند، زیرا در آن روزها برای یک مرد محترم صحیح پنداشته نمی‌شد که در انتظار عموم با یک زن صحبت کند، تا چه رسد به این که یک یهودی با یک سامری گفتگو کند. از این رو نالدا از عیسی پرسید: "چگونه است، تو که یک یهودی هستی از من که زنی سامری هستم تقاضای یک جرعه آب می‌کنی؟" عیسی پاسخ داد: "به راستی من از تو تقاضای یک جرعه آب کرده‌ام، اما اگر فقط می‌توانستی بفهمی، از من تقاضای یک جرعه آب زنده می‌کردی." سپس نالدا گفت: "اما آقا، تو چیزی برای کشیدن نداری، و چاه عمیق است؛ پس این آب زنده را از کجا می‌آوری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد، و خودش و پسرانش و گله‌اش نیز از آن می‌اشامیدند؟"

عیسی پاسخ داد: "هر که از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد، اما هر که از آب روح زنده بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. و این آب زنده در او چشمه‌ای جابجاش خواهد شد که حتی تا به حیات جاودان جوشن خواهد بود." سپس نالدا گفت: "از این آب به من بده تا دیگر تشنه نشوم، و برای آب کشیدن تمام این راه را تا به اینجا نیایم. علاوه بر این، هر چیزی را که یک زن سامری بتواند از چنین یهودی ستودنی دریافت کند مایه دلخوشی است."

نالدا نمی‌دانست تمایل عیسی برای گفتگو با او را چگونه تعبیر کند. او در چهره استاد سیمای یک مرد نیک‌منش و مقدس را می‌دید، اما او دوستانه بودن را با دوستی معمولی اشتباه گرفت، و نحوه صحبت کردن او را به صورت شکلی از ابراز تمایل به ایجاد رابطه با او سوء تعبیر کرد. و او که زنی با اخلاقیات سست بود، در صدد برآمد به صورت آشکار عشومگری نماید، که در این هنگام عیسی مستقیماً به چشمان او نگاه کرد، و با صدایی آمرانه گفت: "زن، برو شوهرت را بخوان و او را به اینجا بیاور." این فرمان، نالدا را به خود آورد. او دید که روی مهربانی استاد قضاوت نادرست کرده است؛ او درک کرد که نحوه سخن گفتن او را اشتباه تعبیر کرده است. او ترسید؛ او شروع کرد درک کند که در حضور یک شخص غیرعادی ایستاده است، و در حالی که در جستجوی یک پاسخ مناسب در ذهنش بود، با سردرگمی شنید گفت: "اما آقا، من نمی‌توانم شوهرم را صدا کنم، زیرا شوهر ندارم." سپس عیسی گفت: "تو حقیقت را گفته‌ای، زیرا اگر چه ممکن است زمانی یک شوهر داشتی، آن که اکنون با او زندگی می‌کنی شوهر تو نیست. بهتر می‌بود اگر از سرسری گرفتن سخنان من دست برمی‌داشتی و به دنبال آب زنده‌ای بودی که در این روز به تو ارزانی داشته‌ام."

تا این هنگام نالدا هشیار شده بود، و بخش بهتر ضمیرش بیدار شده بود. او کاملاً از روی انتخاب یک زن فاقد اخلاقیات نبود. او با بی‌رحمی و به گونه‌ای غیرمنصفانه توسط شوهرش دور انداخته شده بود و در تنگنای شدید رضایت داده بود که با یک فرد یونانی به عنوان همسر او، اما بدون ازدواج، زندگی کند. نالدا اکنون از این که با بی‌فکری زیاد با عیسی صحبت کرده بود بسیار احساس شرمندگی می‌کرد، و او با ندامت زیاد استاد را خطاب قرار داد و گفت: "سرورم، من از نحوه صحبت کردنم با تو توبه می‌کنم، زیرا می‌بینم که تو یک

accent. Her name was Nalda and she was a comely creature. She was much surprised to have a Jewish man thus speak to her at the well and ask for water, for it was not deemed proper in those days for a self-respecting man to speak to a woman in public, much less for a Jew to converse with a Samaritan. Therefore Nalda asked Jesus, "How is it that you, being a Jew, ask for a drink of me, a Samaritan woman?" Jesus answered: "I have indeed asked you for a drink, but if you could only understand, you would ask me for a draught of the living water." Then said Nalda: "But, Sir, you have nothing to draw with, and the well is deep; whence, then, have you this living water? Are you greater than our father Jacob who gave us this well, and who drank thereof himself and his sons and his cattle also?"

14353 (1613.1) Jesus replied: "Everyone who drinks of this water will thirst again, but whosoever drinks of the water of the living spirit shall never thirst. And this living water shall become in him a well of refreshment springing up even to eternal life." Nalda then said: "Give me this water that I thirst not, neither come all the way hither to draw. Besides, anything which a Samaritan woman could receive from such a commendable Jew would be a pleasure."

14354 (1613.2) Nalda did not know how to take Jesus' willingness to talk with her. She beheld in the Master's face the countenance of an upright and holy man, but she mistook friendliness for commonplace familiarity, and she misinterpreted his figure of speech as a form of making advances to her. And being a woman of lax morals, she was minded openly to become flirtatious, when Jesus, looking straight into her eyes, with a commanding voice said, "Woman, go get your husband and bring him hither." This command brought Nalda to her senses. She saw that she had misjudged the Master's kindness; she perceived that she had misconstrued his manner of speech. She was frightened; she began to realize that she stood in the presence of an unusual person, and groping about in her mind for a suitable reply, in great confusion, she said, "But, Sir, I cannot call my husband, for I have no husband." Then said Jesus: "You have spoken the truth, for, while you may have once had a husband, he with whom you are now living is not your husband. Better it would be if you would cease to trifle with my words and seek for the living water which I have this day offered you."

14355 (1613.3) By this time Nalda was sobered, and her better self was awakened. She was not an immoral woman wholly by choice. She had been ruthlessly and unjustly cast aside by her husband and in dire straits had consented to live with a certain Greek as his wife, but without marriage. Nalda now felt greatly ashamed that she had so unthinkingly spoken to Jesus, and she most penitently addressed the Master, saying: "My Lord, I repent of my manner of speaking to you, for I perceive that you are a holy

مرد مقدس و یا شاید یک پیامبر هستی. “و او درست در آستانه درخواست کمک مستقیم و شخصی از استاد بود که آن کاری را انجام داد که بسیاری پیش از او و از آن هنگام انجام داده‌اند. او از طریق پرداختن به بحث الهیات و فلسفه از امر نجات شخصی طفره رفت. او به سرعت بحث را از نیازهای خودش به یک مباحثهٔ تئولوژیک عوض کرد. او با اشاره به کوه جرزیم ادامه داد: “پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند، اما شما می‌گویید جایی که مردم باید در آن پرستش کنند اورشلیم است؛ پس کدام مکان برای پرستش کردن خدا مناسب است؟”

عیسی تلاش روان زن را برای اجتناب از تماس مستقیم و جستجوگرانه با آفریننده‌اش مشاهده کرد، اما او همچنین دید که در روان او برای شناخت راه بهتر زندگی یک اشتیاق وجود دارد. از این گذشته، در قلب نالدا برای آب زنده یک تشنگی راستین وجود داشت؛ از این رو او با شکیبایی با او برخورد کرد، و گفت: “ای زن، بگذار به تو بگویم که به زودی روزی فرا خواهد رسید که پدر را نه در این کوه پرستش خواهید کرد و نه در اورشلیم. اما شما اکنون آنچه را که نمی‌شناسید می‌پرستید، ترکیبی از مذهب بسیاری خدایان غیر الهی و فلسفه‌های غیریهودی. یهودیان حداقل می‌دانند چه کسی را می‌پرستند؛ آنها از طریق تمرکز پرستش خود روی یک خدا، یهوه، تمام سردرگمی‌ها را از میان برداشته‌اند. اما تو باید مرا باور کنی وقتی می‌گویم به زودی زمانی فرا خواهد رسید — حتی اکنون نیز فرا رسیده — که تمام پرستش کنندگان راستین پدر را در روح و در راستی پرستش خواهند کرد، زیرا پدر فقط چنین پرستش کنندگانی را می‌جوید. خدا روح است، و آنهایی که او را پرستش می‌کنند باید او را در روح و در راستی پرستش کنند. نجات شما از این نمی‌آید که بدانید دیگران چگونه و در کجا باید پرستش کنند، بلکه از طریق دریافت این آب زنده به قلب خودتان که حتی اکنون به شما عرضه می‌کنم.”

اما نالدا یک تلاش بیشتر به عمل آورد تا از بحث پیرامون موضوع خجالت‌آور زندگی شخصی خود در زمین و وضعیت روانش در پیشگاه خدا اجتناب کند. او بار دیگر به پرسشهای مذهب عمومی متوسل شد، و گفت: “آری، آقا من می‌دانم که یحیی دربارهٔ آمدن تبدیل کننده موعظه کرده است، یعنی آن کسی که نجات دهنده نامیده خواهد شد، و این که وقتی او بیاید همه چیز را برای ما بیان خواهد کرد” — و عیسی سخنان نالدا را با اطمینانی تکان دهنده قطع کرد و گفت: “من که با تو سخن می‌گویم، همان او هستم.”

این نخستین اعلام مستقیم، مثبت، و آشکار سرشت الهی و فرزندی او بود که عیسی در زمین انجام داده بود؛ و این اعلام به یک زن انجام شد، یک زن سامری، و زنی با سرشت پرستش برانگیز در چشمان انسانها تا این لحظه، اما زنی که چشم الهی بدین صورت به او می‌نگریست که بیش از آن که به خواست خودش گناه کرده باشد بر ضد او گناه صورت گرفته بود، و اکنون او یک روان بشری است که خواهان نجات است، و صادقانه و از صمیم قلب آن را می‌خواهد، و همین کافی بود.

در حالی که نالدا قصد داشت آرزوی واقعی و شخصی خود برای چیزهای بهتر و یک راه متعالی‌تر زندگی را به زبان آورد، درست همینطور که آماده بود تا

man or maybe a prophet.” And she was just about to seek direct and personal help from the Master when she did what so many have done before and since — dodged the issue of personal salvation by turning to the discussion of theology and philosophy. She quickly turned the conversation from her own needs to a theological controversy. Pointing over to Mount Gerizim, she continued: “Our fathers worshiped on this mountain, and yet *you* would say that in Jerusalem is the place where men ought to worship; which, then, is the right place to worship God?”

14356 (16134) Jesus perceived the attempt of the woman's soul to avoid direct and searching contact with its Maker, but he also saw that there was present in her soul a desire to know the better way of life. After all, there was in Nalda's heart a true thirst for the living water; therefore he dealt patiently with her, saying: “Woman, let me say to you that the day is soon coming when neither on this mountain nor in Jerusalem will you worship the Father. But now you worship that which you know not, a mixture of the religion of many pagan gods and gentile philosophies. The Jews at least know whom they worship; they have removed all confusion by concentrating their worship upon one God, Yahweh. But you should believe me when I say that the hour will soon come — even now is — when all sincere worshipers will worship the Father in spirit and in truth, for it is just such worshipers the Father seeks. God is spirit, and they who worship him must worship him in spirit and in truth. Your salvation comes not from knowing how others should worship or where but by receiving into your own heart this living water which I am offering you even now.”

14357 (16141) But Nalda would make one more effort to avoid the discussion of the embarrassing question of her personal life on earth and the status of her soul before God. Once more she resorted to questions of general religion, saying: “Yes, I know, Sir, that John has preached about the coming of the Converter, he who will be called the Deliverer, and that, when he shall come, he will declare to us all things” — and Jesus, interrupting Nalda, said with startling assurance, “I who speak to you am he.”

14358 (16142) This was the first direct, positive, and undisguised pronouncement of his divine nature and sonship which Jesus had made on earth; and it was made to a woman, a Samaritan woman, and a woman of questionable character in the eyes of men up to this moment, but a woman whom the divine eye beheld as having been sinned against more than as sinning of her own desire and as *now* being a human soul who desired salvation, desired it sincerely and wholeheartedly, and that was enough.

14359 (16143) As Nalda was about to voice her real and personal longing for better things and a more noble way of living, just as she was ready to speak the

از خواست واقعی قلبش سخن بگوید، دوازده حواری از سوخار بازگشتند، و با دیدن این صحنه گفتگوی بسیار صمیمانه عیسی با این زن — این زن سامری، و تنها — بیش از حد حیرت‌زده شدند. آنها به سرعت وسایل خود را به زمین گذاشتند و به کناری رفتند، و هیچ کس جرأت نکرد او را سرزنش کند، در حالی که عیسی به نالدا گفت: «ای زن، به راه خود برو؛ خدا تو را بخشیده است. از این پس زندگی جنیدی خواهی داشت. تو آب زنده را دریافت کرده‌ای، و یک شادمانی نو در روان تو خواهد جوشید، و تو یک دختر والامرتبه خواهی شد.» و زن که عدم تأیید حواریون را مشاهده کرد، ظرف آب خود را به جا گذاشت و به شهر گریخت.

هنگامی که او به شهر وارد شد، به هر کس که ملاقات می‌کرد اعلام می‌کرد: «به چاه یعقوب برو و به سرعت برو، زیرا در آنجا مردی را خواهی دید که تمام آنچه را که تاکنون انجام داده‌ام به من گفت. آیا ممکن است او تبدیل‌کننده باشد؟» و پیش از غروب خورشید، جمعیت زیادی در کنار چاه یعقوب جمع شده بودند تا سخنان عیسی را بشنوند. و استاد درباره آب حیات، هدیه روح سکنی‌گزین، بیشتر با آنها صحبت کرد.

شوگ حواریون از تمایل عیسی برای گفتگو با زنان، زناتی با سرشت پرشش برانگیز، حتی زنان فاقد اخلاقیات، هرگز متوقف نشد. برای عیسی بسیار دشوار بود که به حواریونش آموزش دهد که زنان، حتی زنان به اصطلاح غیراخلاقی دارای روانهایی هستند که می‌توانند خدا به عنوان پدرشان را انتخاب کنند، و بدین طریق دختران خداوند و کاندیداهای حیات جاودان شوند. حتی نوزده قرن بعد بسیاری همان عدم تمایل به درک آموزشهای استاد را نشان می‌دهند. حتی مذهب مسیحی مداوماً پیرامون واقعیت مرگ مسیح به جای حقیقت زندگی او بنا شده است. دنیا باید به جای توجه کردن به مرگ سوگبار و غم‌انگیز او بیشتر به زندگی شاد و خدا — آشکار کننده او توجه داشته باشد.

روز بعد، نالدا تمام این داستان را به یوحنا رسول گفت، اما هرگز آن را برای سایر حواریون به طور کامل فاش نکرد، و عیسی در رابطه با آن برای آن دوازده تن با جزئیات صحبت نکرد.

نالدا به یوحنا گفت که عیسی «تمام آنچه را که تاکنون انجام داده بودم» به من گفت. یوحنا بارها می‌خواست درباره این دیدار با نالدا از عیسی بپرسد، اما هرگز این کار را نکرد. عیسی فقط یک چیز را درباره وی به او گفت، اما نگاه عیسی به چشمان او و شیوه برخوردش با او چنان در یک لحظه تمام زندگی پر فراز و نشیب او را در ذهن او در معرض بازنگری وسیع قرار داد که او تمام این خود-آشکار سازی زندگی گذشته‌اش را با نگاه و سخنان استاد مرتبط ساخت. عیسی هرگز به او نگفت که او پنج شوهر داشته بود. او از وقتی که شوهرش او را بیرون افکنده بود با چهار مرد مختلف زندگی کرده بود، و این امر، به علاوه تمام گذشته او، هنگامی که او متوجه شد عیسی یک مرد خدا است، چنان آشکار در ذهنش پدیدار گشت که متعاقباً برای یوحنا تکرار کرد که عیسی به راستی همه چیز را درباره او به وی گفته بود.

real desire of her heart, the twelve apostles returned from Sychar, and coming upon this scene of Jesus' talking so intimately with this woman — this Samaritan woman, and alone — they were more than astonished. They quickly deposited their supplies and drew aside, no man daring to reprove him, while Jesus said to Nalda: "Woman, go your way; God has forgiven you. Henceforth you will live a new life. You have received the living water, and a new joy will spring up within your soul, and you shall become a daughter of the Most High." And the woman, perceiving the disapproval of the apostles, left her waterpot and fled to the city.

1435.10 (1614.4) As she entered the city, she proclaimed to everyone she met: "Go out to Jacob's well and go quickly, for there you will see a man who told me all I ever did. Can this be the Converter?" And ere the sun went down, a great crowd had assembled at Jacob's well to hear Jesus. And the Master talked to them more about the water of life, the gift of the indwelling spirit.

1435.11 (1614.5) The apostles never ceased to be shocked by Jesus' willingness to talk with women, women of questionable character, even immoral women. It was very difficult for Jesus to teach his apostles that women, even so-called immoral women, have souls which can choose God as their Father, thereby becoming daughters of God and candidates for life everlasting. Even nineteen centuries later many show the same unwillingness to grasp the Master's teachings. Even the Christian religion has been persistently built up around the fact of the death of Christ instead of around the truth of his life. The world should be more concerned with his happy and God-revealing life than with his tragic and sorrowful death.

1435.12 (1614.6) Nalda told this entire story to the Apostle John the next day, but he never revealed it fully to the other apostles, and Jesus did not speak of it in detail to the twelve.

1435.13 (1615.1) Nalda told John that Jesus had told her "all I ever did." John many times wanted to ask Jesus about this visit with Nalda, but he never did. Jesus told her only one thing about herself, but his look into her eyes and the manner of his dealing with her had so brought all of her checkered life in panoramic review before her mind in a moment of time that she associated all of this self-revelation of her past life with the look and the word of the Master. Jesus never told her she had had five husbands. She had lived with four different men since her husband cast her aside, and this, with all her past, came up so vividly in her mind at the moment when she realized Jesus was a man of God that she subsequently repeated to John that Jesus had really told her all about herself.

در شامگاهی که نالدا جمعیت را برای دین عیسی از سوخار بیرون کشید، آن دوازده تن تازه با غذا بازگشته بودند، و آنها از عیسی خواستند به جای صحبت کردن با مردم با آنها غذا بخورد، زیرا آنها در تمام طول روز بدون غذا و گرسنه بودند. اما عیسی می‌دانست که به زودی تاریکی آنها را فرا خواهد گرفت؛ از این رو با عزمی راسخ اصرار ورزید که پیش از مرخص کردن مردم با آنها گفتگو کند؛ هنگامی که اندریاس در صدد برآمد او را متقاعد کند پیش از صحبت کردن برای جمعیت یک لقمه غذا بخورد، عیسی گفت: "من خوراکی برای خوردن دارم که شما درباره آن چیزی نمی‌دانید. هنگامی که حواریون این را شنیدند، در بین خود گفتند: "آیا کسی برای خوردن او چیزی آورده است؟" آیا ممکن است که این زن علاوه بر نوشیدنی غذا نیز به او داده باشد؟ هنگامی که عیسی شنید آنها در بین خود گفتگو می‌کنند، پیش از آن که با مردم صحبت کند به یک طرف رو کرد و به آن دوازده تن گفت: "خوراک من این است که خواست او را که مرا فرستاد به جا آورم و کار او را به انجام رسانم. دیگر نباید بگویید تا زمان برداشت اینقدر وقت باقی مانده است. ببینید این مردم از یک شهر سامری می‌آیند تا سخنان ما را بشنوند؛ من به شما می‌گویم هم اکنون کشتزارها آماده درو هستند. کسی که درو می‌کند مزدی دریافت می‌کند و این میوه را تا حیات جاودان جمع می‌کند؛ در نتیجه برزگران و درو کنندگان با هم شادی می‌کنند. زیرا در اینجا این گفته حقیقت دارد: 'یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.' اکنون شما را می‌فرستم تا محصولی را درو کنید که دسترنج خودتان نیست؛ دیگران محنت کشیده‌اند، و شما در آستانه برداشت دسترنج آنان هستید." او این را در اشاره به موعظه یحیی تعمید دهنده گفت.

عیسی و حواریون به سوخار رفتند و پیش از آن که اردوگاهشان را روی کوه جرزیم برقرار کنند دو روز موعظه کردند. و بسیاری از ساکنان سوخار به آموزشهای عیسی ایمان آوردند و درخواست تعمید کردند، اما حواریون عیسی هنوز تعمید نمی‌دادند.

در اولین شب اردوگاه در کوه جرزیم حواریون انتظار داشتند که عیسی آنها را به دلیل برخوردشان با آن زن در کنار چاه یعقوب سرزنش کند، اما او به این موضوع هیچ اشاره‌ای نکرد. در عوض، او آن صحبت به یاد ماندنی در رابطه با "واقعیهایی که در پادشاهی خداوند مرکزی هستند" را با آنها کرد. در هر مذهبی بسیار آسان است که اجازه داده شود ارزشها نامتناسب شوند و اجازه داده شود واقعیتهای جای حقیقت را در الهیات فرد بگیرند. واقعیت صلیب دقیقاً به مرکز مسیحیت بعدی تبدیل شد؛ اما این حقیقت مرکزی مذهبی نیست که بتواند از زندگی و آموزشهای عیسی ناصری سرچشمه یابد.

مضمون آموزشهای عیسی در کوه جرزیم این بود که او می‌خواهد تمام انسانها خدا را به عنوان یک پدر و دوست ببینند، درست همانطور که او (عیسی) یک برادر و دوست است. و او بارها و بارها به آنها نشان داد که عشق بزرگترین رابطه در دنیا — در جهان — است، درست همانطور که حقیقت بزرگترین بیان مشاهده این روابط الهی است.

عیسی خود را به طور کامل به سامریها آشکار

14361 (16152) On the evening that Nalda drew the crowd out from Sychar to see Jesus, the twelve had just returned with food, and they besought Jesus to eat with them instead of talking to the people, for they had been without food all day and were hungry. But Jesus knew that darkness would soon be upon them; so he persisted in his determination to talk to the people before he sent them away. When Andrew sought to persuade him to eat a bite before speaking to the crowd, Jesus said, "I have meat to eat that you do not know about." When the apostles heard this, they said among themselves: "Has any man brought him ought to eat? Can it be that the woman gave him food as well as drink?" When Jesus heard them talking among themselves, before he spoke to the people, he turned aside and said to the twelve: "My meat is to do the will of Him who sent me and to accomplish His work. You should no longer say it is such and such a time until the harvest. Behold these people coming out from a Samaritan city to hear us; I tell you the fields are already white for the harvest. He who reaps receives wages and gathers this fruit to eternal life; consequently the sowers and the reapers rejoice together. For herein is the saying true: 'One sows and another reaps.' I am now sending you to reap that whereon you have not labored; others have labored, and you are about to enter into their labor." This he said in reference to the preaching of John the Baptist.

14362 (16153) Jesus and the apostles went into Sychar and preached two days before they established their camp on Mount Gerizim. And many of the dwellers in Sychar believed the gospel and made request for baptism, but the apostles of Jesus did not yet baptize.

14363 (16154) The first night of the camp on Mount Gerizim the apostles expected that Jesus would rebuke them for their attitude toward the woman at Jacob's well, but he made no reference to the matter. Instead he gave them that memorable talk on "The realities which are central in the kingdom of God." In any religion it is very easy to allow values to become disproportionate and to permit facts to occupy the place of truth in one's theology. The fact of the cross became the very center of subsequent Christianity; but it is not the central truth of the religion which may be derived from the life and teachings of Jesus of Nazareth.

14364 (16155) The theme of Jesus' teaching on Mount Gerizim was: That he wants all men to see God as a Father-friend just as he (Jesus) is a brother-friend. And again and again he impressed upon them that love is the greatest relationship in the world — in the universe — just as truth is the greatest pronouncement of the observation of these divine relationships.

14365 (16161) Jesus declared himself so fully to the Samaritans because he could safely do so, and

ساخت زیرا می‌توانست با ایمنی چنین کند، و زیرا می‌دانست که برای موعظه کردن پیرامون بشارت پادشاهی، دیگر از قلب سامره دیدار نخواهد کرد.

عیسی و دوازده تن تا پایان ماه اوت در کوه جرزیم اردو زدند. آنها مژده پادشاهی — پدر بودن خداوند — را طی طول روز در شهرها به سامریها موعظه می‌کردند و شبها را در اردوگاه می‌گذرانند. کاری که عیسی و آن دوازده تن در این شهرهای سامری انجام می‌دانند موجب به ثمر نشاندن بسیاری از روانها برای پادشاهی بود و برای آماده ساختن راه برای کار اعجاب‌آور فیلیپ در این مناطق بعد از مرگ و رستاخیز عیسی، به دنبال پراکندگی حواریون در اقصی نقاط زمین به واسطه انبیت و آزار شدید ایمانداران اورشلیم کار بسیاری انجام داد.

7- آموزشهایی درباره دعا و پرستش

در گفتگوهای عصرانه در کوه جرزیم، عیسی بسیاری حقایق بزرگ را آموزش داد، و به طور خاص او بر موارد زیر تأکید نمود:

مذهب واقعی عمل یک روان منفرد در روابط خود-آگاه او با آفریننده است؛ مذهب سازمان یافته تلاش انسان برای اجتماعی کردن پرستش تک تک مذهبگرایان است.

پرستش — تعمق معنوی — باید با خدمت، تماس با واقعیت مادی، متناوب باشد. کار باید با تفریح متناوب باشد؛ مذهب باید با مزاح توازن داشته باشد. فلسفه ژرف باید از طریق سرایش موزون شعر سبک شود. فشار زندگی — تنش شخصیت در زمان — باید از طریق آرامبخشی پرستش آرامش یابد. احساسات عدم امنیت که ناشی از ترس از انزوای شخصیت در جهان است باید از طریق تعمق مؤمنانه پیرامون پدر و از طریق تلاش برای درک متعال علاج شود.

دعا برای این طراحی شده که موجب شود انسان کمتر فکر کند اما بیشتر درک کند؛ دعا برای این طراحی نشده که دانش را افزایش دهد بلکه بینش را بسط دهد.

پرستش بدین منظور است که زندگی بهتر پیش رو را پیش‌بینی کند و سپس این مفاهیم نوین معنوی را بر روی زندگی فعلی منعکس کند. دعا از نظر معنوی نگهدارنده است، اما پرستش به طور الهی خلاق است.

پرستش تکنیک چشم دوختن به یکتا به منظور انگیزه یافتن برای خدمت به بسیاری است. پرستش آن مقیاس اندازمگیری است که میزان انفعال روان را از جهان مادی و اتصال همزمان و امن آن را به واقعیت‌های معنوی تمام آفرینش اندازه می‌گیرد.

دعا خودیادآوری کننده — تفکر متعالی — است؛ پرستش خود-فراموش کننده — فوق تفکر — است. پرستش توجه بدون تلاش، استراحت راستین و ایده‌آل روان، و شکلی از تلاش آرامش‌بخش معنوی است.

because he knew that he would not again visit the heart of Samaria to preach the gospel of the kingdom.

^{143.6.6 (1616.2)} Jesus and the twelve camped on Mount Gerizim until the end of August. They preached the good news of the kingdom — the fatherhood of God — to the Samaritans in the cities by day and spent the nights at the camp. The work which Jesus and the twelve did in these Samaritan cities yielded many souls for the kingdom and did much to prepare the way for the marvelous work of Philip in these regions after Jesus' death and resurrection, subsequent to the dispersion of the apostles to the ends of the earth by the bitter persecution of believers at Jerusalem.

7. TEACHINGS ABOUT PRAYER AND WORSHIP

^{143.7.1 (1616.3)} At the evening conferences on Mount Gerizim, Jesus taught many great truths, and in particular he laid emphasis on the following:

^{143.7.2 (1616.4)} True religion is the act of an individual soul in its self-conscious relations with the Creator; organized religion is man's attempt to *socialize* the worship of individual religionists.

^{143.7.3 (1616.5)} Worship — contemplation of the spiritual — must alternate with service, contact with material reality. Work should alternate with play; religion should be balanced by humor. Profound philosophy should be relieved by rhythmic poetry. The strain of living — the time tension of personality — should be relaxed by the restfulness of worship. The feelings of insecurity arising from the fear of personality isolation in the universe should be antidoted by the faith contemplation of the Father and by the attempted realization of the Supreme.

^{143.7.4 (1616.6)} Prayer is designed to make man less thinking but more *realizing*; it is not designed to increase knowledge but rather to expand insight.

^{143.7.5 (1616.7)} Worship is intended to anticipate the better life ahead and then to reflect these new spiritual significances back onto the life which now is. Prayer is spiritually sustaining, but worship is divinely creative.

^{143.7.6 (1616.8)} Worship is the technique of looking to the *One* for the inspiration of service to the *many*. Worship is the yardstick which measures the extent of the soul's detachment from the material universe and its simultaneous and secure attachment to the spiritual realities of all creation.

^{143.7.7 (1616.9)} Prayer is self-reminding — sublime thinking; worship is self-forgetting — superthinking. Worship is effortless attention, true and ideal soul rest, a form of restful spiritual exertion.

پرستش عمل یک جزء است که خود را با کل تعیین
هویت می‌کند؛ متناهی با نامتناهی؛ فرزند با پدر؛ زمان
در عمل گام هماهنگ با ابدیت. پرستش عمل همدمی
شخصی فرزند با پدر الهی است، تقبل رویکردهای
طراوتبخش، خلاق، برادرانه، و رمانتیک توسط روان-
روح بشر.

اگر چه حواریون فقط تعداد اندکی از آموزشهای او
را در اردوگاه فهمیدند، کرات دیگر آن را فهمیدند، و
نسلهای دیگر در زمین خواهند فهمید.

^{143:7,8 (1616:10)} Worship is the act of a part identifying itself with the Whole; the finite with the Infinite; the son with the Father; time in the act of striking step with eternity. Worship is the act of the son's personal communion with the divine Father, the assumption of refreshing, creative, fraternal, and romantic attitudes by the human soul-spirit.

^{143:7,9 (1616:11)} Although the apostles grasped only a few of his teachings at the camp, other worlds did, and other generations on earth will.

مقاله 144. در جلبوع و در دکاپولیس

145 ⇨

کتاب یورنشدیا

⇨ 143

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 144

در جلبوع و در دکاپولیس

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- استقرار در اردوگاه جلبوع
- 2- بحث پیرامون دعا
- 3- دعای ایماندار
- 4- بیشتر درباره دعا
- 5- سایر اشکال دعا
- 6- گفتگو با حواریون یحیی
- 7- در شهرهای دکاپولیس
- 8- در اردوگاه نزدیک پلا
- 9- مرگ یحیی تعمید دهنده

مقدمه مقاله

سپتامبر و اکتبر در اردوگاهی دور افتاده روی دامنه کوه جلبوع در استراحت گذرانده شد. عیسی ماه سپتامبر را با حواریونش در اینجا تنها گذراند؛ او پیرامون حقایق پادشاهی به آنها آموزش و رهنمود داد.

دلایل متعددی وجود داشت که چرا در این هنگام عیسی و حواریونش در مرزهای سامره و دکاپولیس به خلوت رفتند. حکمرانان مذهبی اورشلیم بسیار متخاصم بودند؛ هیروдіس انتیپاس هنوز یحیی را در زندان نگاه داشته بود، و از آزاد کردن یا اعدام او می‌ترسید، ضمن این که او به این شک و تردیدها ادامه می‌داد که یحیی و عیسی به طریقی با هم در ارتباط هستند. این شرایط موجب می‌شد که برنامه‌ریزی برای کار پیگیرانه در یهودیه یا جلیل عاقلانه نباشد. یک دلیل سوم نیز وجود داشت: تنش به کندی فزاینده میان رهبران شاگردان یحیی و حواریون عیسی، که با تعداد فزاینده ایمانداران بدتر می‌شد.

عیسی می‌دانست که روزهای کار مقدماتی آموزش و موعظه تقریباً به پایان رسیده بود، و این که حرکت بعدی شامل آغاز نمودن تلاش کامل و نهایی زندگی او

PAPER 144

AT GILBOA AND IN THE DECAPOLIS

SECTIONS

Introduction

1. The Gilboa Encampment
2. The Discourse on Prayer
3. The Believer's Prayer
4. More about Prayer
5. Other Forms of Prayer
6. Conference with John's Apostles
7. In the Decapolis Cities
8. In Camp near Pella
9. Death of John the Baptist

INTRODUCTION

^{144:01 (1617:1)} SEPTEMBER and October were spent in retirement at a secluded camp upon the slopes of Mount Gilboa. The month of September Jesus spent here alone with his apostles, teaching and instructing them in the truths of the kingdom.

^{144:02 (1617:2)} There were a number of reasons why Jesus and his apostles were in retirement at this time on the borders of Samaria and the Decapolis. The Jerusalem religious rulers were very antagonistic; Herod Antipas still held John in prison, fearing either to release or execute him, while he continued to entertain suspicions that John and Jesus were in some way associated. These conditions made it unwise to plan for aggressive work in either Judea or Galilee. There was a third reason: the slowly augmenting tension between the leaders of John's disciples and the apostles of Jesus, which grew worse with the increasing number of believers.

^{144:03 (1617:3)} Jesus knew that the days of the preliminary work of teaching and preaching were about over, that the next move involved the

در زمین بود، و او مایل نبود که پرداختن به این کار به هیچ وجه برای یحیی تعمید دهنده آزار دهنده یا خجالت‌آور باشد. از این رو عیسی تصمیم گرفته بود که مدتی را در خلوت بگذراند و حواریونش را تمرین دهد، و سپس در شهرهای دکاپولیس قدری بی‌سر و صدا کار انجام دهد تا این که یا یحیی اعدام شود و یا آزاد شود و در تلاشی متحد به آنها بپیوندند.

beginning of the full and final effort of his life on earth, and he did not wish the launching of this undertaking to be in any manner either trying or embarrassing to John the Baptist. Jesus had therefore decided to spend some time in retirement rehearsing his apostles and then to do some quiet work in the cities of the Decapolis until John should be either executed or released to join them in a united effort.

1- استقرار در اردوگاه جلبوع

با گذشت زمان، وفاداری آن دوازده تن به عیسی بیشتر شد و آنها به طور فزاینده به کار پادشاهی متعهد شدند. جانفشانی آنها تا حد زیادی یک امر وفاداری شخصی بود. آنها آموزشهای چند جانبه او را درک نمی‌کردند؛ آنها سرشت عیسی یا اهمیت اعطای او در زمین را به طور کامل نمی‌فهمیدند.

عیسی برای حواریونش روشن ساخت که آنها به سه دلیل در استراحت به سر می‌پرند:

1- این که فهم و ایمانشان را نسبت به بشارت پادشاهی تأیید کنند.

2- تا اجازه داده شود که مخالفت نسبت به کار آنها در یهودیه و جلیل هر دو فرو نشیند.

3- تا منتظر فرجام یحیی تعمید دهنده شوند.

هنگام اقامت در جلبوع، عیسی درباره زندگی آغازین خود و تجاربش در کوه هرمن مطالب زیادی به آن دوازده تن گفت؛ او همچنین از آنچه که در طول چهل روز بلافاصله بعد از تعمیدش در تپه‌ها رخ داد مطالبی را فاش ساخت. و او مستقیماً به آنها تکلیف کرد که تا بعد از بازگشت او نزد پدر نباید درباره این تجارب به کسی چیزی بگویند.

در طول این هفته‌های سپتامبر، آنها استراحت کردند، دیدار کردند، تجاربشان را از وقتی که عیسی برای اولین بار آنان را به خدمت فرا خواند بازگو کردند، و برای هماهنگ ساختن آنچه استاد تا به اینجا به آنها آموخته بود تلاشی جدی به عمل آوردند. همه آنها تا اندازه‌ای حس می‌کردند که این آخرین فرصت آنان برای استراحتی طولانی است. آنها درک می‌کردند که تلاش عمومی بعدی آنها در یهودیه یا در جلیل نشانگر آغاز اعلام نهایی پادشاهی آتی خواهد بود، اما آنها تصور چندانی نداشتند و یا تصور مشخصی نداشتند که وقتی پادشاهی بیاید چه خواهد بود. یوحنا و آندریاس تصور می‌کردند که پادشاهی از پیش آمده است؛ پطرس و یعقوب باور داشتند که هنوز نیامده است؛ تثنایل و توما صریحاً اعتراف می‌کردند که حیران هستند؛ متی، فیلیپ، و شمعون غیور نامطمئن و سردرگم بودند؛ دوقلوها با شادمانی نسبت به این مباحثه بی‌اطلاع بودند؛ و یهودای اسخریوطی ساکت و در ابهام بود.

بیشتر اوقات در این هنگام، عیسی روی کوه، نزدیک به اردوگاه تنها بود. او گاهی اوقات پطرس، یعقوب، یا یوحنا را با خود می‌برد، اما بیشتر اوقات تنها می‌رفت تا دعا یا راز و نیاز کند. به دنبال تعمید عیسی و

1. THE GILBOA ENCAMPMENT

^{144:1.1 (1617.4)} As time passed, the twelve became more devoted to Jesus and increasingly committed to the work of the kingdom. Their devotion was in large part a matter of personal loyalty. They did not grasp his many-sided teaching; they did not fully comprehend the nature of Jesus or the significance of his bestowal on earth.

^{144:1.2 (1617.5)} Jesus made it plain to his apostles that they were in retirement for three reasons:

^{144:1.3 (1617.6)} 1. To confirm their understanding of, and faith in, the gospel of the kingdom.

^{144:1.4 (1617.7)} 2. To allow opposition to their work in both Judea and Galilee to quiet down.

^{144:1.5 (1617.8)} 3. To await the fate of John the Baptist.

^{144:1.6 (1617.9)} While tarrying on Gilboa, Jesus told the twelve much about his early life and his experiences on Mount Hermon; he also revealed something of what happened in the hills during the forty days immediately after his baptism. And he directly charged them that they should tell no man about these experiences until after he had returned to the Father.

^{144:1.7 (1618.1)} During these September weeks they rested, visited, recounted their experiences since Jesus first called them to service, and engaged in an earnest effort to co-ordinate what the Master had so far taught them. In a measure they all sensed that this would be their last opportunity for prolonged rest. They realized that their next public effort in either Judea or Galilee would mark the beginning of the final proclamation of the coming kingdom, but they had little or no settled idea as to what the kingdom would be when it came. John and Andrew thought the kingdom had already come; Peter and James believed that it was yet to come; Nathaniel and Thomas frankly confessed they were puzzled; Matthew, Philip, and Simon Zelotes were uncertain and confused; the twins were blissfully ignorant of the controversy; and Judas Iscariot was silent, noncommittal.

^{144:1.8 (1618.2)} Much of this time Jesus was alone on the mountain near the camp. Occasionally he took with him Peter, James, or John, but more often he went off to pray or commune alone. Subsequent to the

چهل روز در تپه‌های پریا، به سختی صحیح است که از این دوره‌های همدی روحانی با پدرش به عنوان دعا سخن گفته شود، و همچنین سازگار نیست که گفته شود عیسی در حال پرستش بود، اما در مجموع صحیح است که به این دوره‌ها به عنوان همدی شخصی با پدرش اشاره شود.

موضوع اصلی بحثها در سرتاسر ماه سپتامبر دعا و پرستش بود. بعد از این که آنها چند روزی در مورد پرستش بحث کردند، عیسی در پاسخ به درخواست توما که گفته بود: "استاد، به ما یاد بده که چگونه دعا کنیم"، سرانجام بحث به یاد ماندنی خویش را درباره دعا ارائه داد.

یحیی یک دعا، دعایی برای نجات در پادشاهی آینده را به شاگردانش آموخته بود. اگر چه عیسی پیروانش را از استفاده شکل دعای یحیی هرگز منع نکرد، حواریون از همان اوان مشاهده کردند که استادشان عمل ذکر دعاها را تنظیم شده و رسمی را به طور کامل تأیید نمی‌کند. با این وجود، ایمانداران دائماً تقاضا می‌کردند که به آنها آموزش داده شود چگونه دعا کنند. آن دوازده تن شدیداً مشتاق بودند بدانند عیسی چه شکل از دعا را تأیید می‌کند. و عمدتاً به دلیل این نیاز به یک دعای ساده برای مردم عادی بود که در این هنگام عیسی در پاسخ به تقاضای توما رضایت داد که یک شکل از دعای الهامبخش را به آنها بیاموزد. عیسی در یک بعد از ظهر در هفته سوم اقامت موقت آنها در کوه جلیلوع این درس را ارائه داد.

baptism of Jesus and the forty days in the Perea hills, it is hardly proper to speak of these seasons of communion with his Father as prayer, nor is it consistent to speak of Jesus as worshiping, but it is altogether correct to allude to these seasons as personal communion with his Father.

^{144:1.9 (1618.3)} The central theme of the discussions throughout the entire month of September was prayer and worship. After they had discussed worship for some days, Jesus finally delivered his memorable discourse on prayer in answer to Thomas's request: "Master, teach us how to pray."

^{144:1.10 (1618.4)} John had taught his disciples a prayer, a prayer for salvation in the coming kingdom. Although Jesus never forbade his followers to use John's form of prayer, the apostles very early perceived that their Master did not fully approve of the practice of uttering set and formal prayers. Nevertheless, believers constantly requested to be taught how to pray. The twelve longed to know what form of petition Jesus would approve. And it was chiefly because of this need for some simple petition for the common people that Jesus at this time consented, in answer to Thomas's request, to teach them a suggestive form of prayer. Jesus gave this lesson one afternoon in the third week of their sojourn on Mount Gilboa.

2- بحث پیرامون دعا

"یحیی به راستی یک شکل ساده از دعا را به شما آموزش داد: 'ای پدر، ما را از گناه پاک کن، جلال خود را به ما نشان بده، مهر خود را آشکار کن، و بگذار روح قلبهای ما را برای همیشه منزه سازد، آمین!' او این دعا را آموزش داد تا شاید برای آموزش دادن به توده مردم چیزی داشته باشید. او قصد نداشت که شما چنین درخواست تنظیم شده و رسمی را به عنوان ابزار روان خود در دعا استفاده کنید.

"دعا یک ابزار کاملاً شخصی و خودانگیخته رویکرد روان نسبت به روح است؛ دعا باید همدی فرزندی و ابزار مشارکت روحانی باشد. دعا، هنگامی که توسط روح بیان می‌شود به پیشرفت همیارانه معنوی منجر می‌شود. دعای ایده‌آل یک شکل از همدی معنوی است که به پرستش هوشمندانه منتهی می‌شود. دعای راستین رویکرد صادقانه دست دراز کردن به سوی آسمان برای دستیابی به آرمانهای شماست.

"دعا نفس روان است و باید شما را به این رهنمون شود که در تلاشتان برای محقق کردن خواست پدر مفسر باشید. اگر هر یک از شما همسایه‌ای داشته باشد، و شما در نیمه شب نزد او بروید و بگویید: 'ای دوست، سه عدد نان به من قرض بده، زیرا یک دوست من در یک سفر به دیدن من آمده، و من چیزی ندارم که جلوی او بگذارم؛' و اگر همسایه شما پاسخ دهد: 'مزارحم من نشو، زیرا اکنون در قفل است و من و بچه‌ها در بستر هستیم؛ از این رو نمی‌توانم از جای برخیزم و به تو نان بدهم،' شما اصرار می‌کنید، و توضیح می‌دهید که دوست شما

2. THE DISCOURSE ON PRAYER

^{144:2.1 (1618.5)} "John indeed taught you a simple form of prayer: 'O Father, cleanse us from sin, show us your glory, reveal your love, and let your spirit sanctify our hearts forevermore, Amen!' He taught this prayer that you might have something to teach the multitude. He did not intend that you should use such a set and formal petition as the expression of your own souls in prayer.

^{144:2.2 (1618.6)} "Prayer is entirely a personal and spontaneous expression of the attitude of the soul toward the spirit; prayer should be the communion of sonship and the expression of fellowship. Prayer, when indited by the spirit, leads to co-operative spiritual progress. The ideal prayer is a form of spiritual communion which leads to intelligent worship. True praying is the sincere attitude of reaching heavenward for the attainment of your ideals.

^{144:2.3 (1619.1)} "Prayer is the breath of the soul and should lead you to be persistent in your attempt to ascertain the Father's will. If any one of you has a neighbor, and you go to him at midnight and say: 'Friend, lend me three loaves, for a friend of mine on a journey has come to see me, and I have nothing to set before him'; and if your neighbor answers, 'Trouble me not, for the door is now shut and the children and I are in bed; therefore I cannot rise and give you bread,' you will persist, explaining

گرسنه است، و شما غذایی ندارید که به او عرضه کنید. من به شما می‌گویم، گر چه همسایه شما به این دلیل که دوست شماست، از جا بر نخواهد خواست که به شما نان بدهد، با این حال به دلیل پافشاری شما، او برخواهد خواست و هر تعداد نان که نیاز دارید به شما خواهد داد. پس اگر پافشاری حتی از انسان فانی موجب مهر ورزی خواهد شد، پافشاری شما در روح چقدر بیشتر موجب کسب نان حیات از دستان مشتاق پدر آسمانی برای شما خواهد شد. باز به شما می‌گویم: بخواهید و به شما داده خواهد شد؛ بجوید و خواهید یافت؛ بگوید و در به روی شما گشوده خواهد شد. زیرا هر که بخواهد دریافت می‌کند؛ هر که بجوید یابد؛ و هر که بگوید، در نجات برایش گشوده خواهد شد.

”کدامیک از شما که یک پدر است، اگر پسرش به گونه‌ای نابخردانه درخواست کند، به جای این که مطابق درخواست خطاآمیز پسر عمل کند در اهدا کردن مطابق خرد پدرانه درنگ خواهد کرد؟ اگر فرزند به یک عدد نان نیاز دارد، صرفاً به این دلیل که او به طور غیرعقلانه آن را خواسته است، آیا به او یک سنگ خواهید داد؟ اگر پسر شما به یک ماهی نیاز دارد، آیا به او یک مار آبی خواهید داد، صرفاً به این دلیل که بر حسب اتفاق در تور با ماهی بالا آمده است و فرزند به گونه‌ای نابخردانه درخواست مار می‌کند؟ پس اگر شما که فانی و متناهی هستید می‌دانید چگونه به دعا پاسخ دهید و هدایای نیکو و شایسته به فرزندان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما روح و بسیاری برکات بیشتر را به آنهایی که از او می‌خواهند عطا خواهد فرمود؟ انسانها همیشه باید دعا کنند و دلسرد نشوند.

”بگذارید داستان یک قاضی به خصوص را که در یک شهر شریر زندگی می‌کرد به شما بگویم. این قاضی نه از خدا می‌ترسید و نه برای انسان احترامی قائل بود. حال یک بیوه نیازمند در آن شهر وجود داشت که مکرراً نزد این قاضی ناعادل می‌آمد، و می‌گفت: 'از من در برابر دشمنم محافظت کن.' او برای منتهی به زن گوش نمی‌داد، اما به زودی به خود گفت: 'گر چه من از خدا نمی‌ترسم، و برای انسان نیز احترامی قائل نیستم، اما به این دلیل که این بیوه از مزاحمت من دست بر نمی‌دارد، از او دفاع خواهم کرد تا مبادا با آمدن مستمر خود مرا خسته کند.' من این داستانها را به شما می‌گویم تا شما را تشویق کنم که در دعا کردن ثبات قدم داشته باشید و تصور نکنید که درخواستهای شما پدر عادل و درستکار را در بالا تغییر خواهد داد. با این وجود، پافشاری شما، برای جلب نظر لطف خدا نیست، بلکه برای این است که رویکرد زمینی خود را تغییر دهید و بر ظرفیت روان خویش برای دریافت روح بیفزایید.

”اما هنگامی که دعا می‌کنید، ایمان بسیار کمی را به کار می‌گیرید. ایمان راستین کوههایی از مشکلات مادی را که ممکن است بر حسب اتفاق در مسیر توسعه روان و پیشرفت معنوی قرار داشته باشند از میان خواهد برد.

3- دعای ایماندار

اما حواریون هنوز راضی نبودند؛ آنها می‌خواستند که عیسی یک دعای نمونه به آنها بدهد که بتوانند به شاگردان جدید بیاموزند. یعقوب زیدی بعد از گوش دادن به این بحث پیرامون دعا گفت: ”بسیار خوب استاد، اما ما یک شکل از دعا را برای خودمان نمی‌خواهیم، بلکه

that your friend hungers, and that you have no food to offer him. I say to you, though your neighbor will not rise and give you bread because he is your friend, yet because of your importunity he will get up and give you as many loaves as you need. If, then, persistence will win favors even from mortal man, how much more will your persistence in the spirit win the bread of life for you from the willing hands of the Father in heaven. Again I say to you: Ask and it shall be given you; seek and you shall find; knock and it shall be opened to you. For every one who asks receives; he who seeks finds; and to him who knocks the door of salvation will be opened.

144:24 (1619:2) “Which of you who is a father, if his son asks unwisely, would hesitate to give in accordance with parental wisdom rather than in the terms of the son's faulty petition? If the child needs a loaf, will you give him a stone just because he unwisely asks for it? If your son needs a fish, will you give him a watersnake just because it may chance to come up in the net with the fish and the child foolishly asks for the serpent? If you, then, being mortal and finite, know how to answer prayer and give good and appropriate gifts to your children, how much more shall your heavenly Father give the spirit and many additional blessings to those who ask him? Men ought always to pray and not become discouraged.

144:25 (1619:3) “Let me tell you the story of a certain judge who lived in a wicked city. This judge feared not God nor had respect for man. Now there was a needy widow in that city who came repeatedly to this unjust judge, saying, 'Protect me from my adversary.' For some time he would not give ear to her, but presently he said to himself: 'Though I fear not God nor have regard for man, yet because this widow ceases not to trouble me, I will vindicate her lest she wear me out by her continual coming.' These stories I tell you to encourage you to persist in praying and not to intimate that your petitions will change the just and righteous Father above. Your persistence, however, is not to win favor with God but to change your earth attitude and to enlarge your soul's capacity for spirit receptivity.

144:26 (1619:4) “But when you pray, you exercise so little faith. Genuine faith will remove mountains of material difficulty which may chance to lie in the path of soul expansion and spiritual progress.”

3. THE BELIEVER'S PRAYER

144:31 (1619:5) But the apostles were not yet satisfied; they desired Jesus to give them a model prayer which they could teach the new disciples. After listening to this discourse on prayer, James Zebedee said: “Very good, Master, but we do not

برای ایمانداران جدی‌تری که مکرراً عاجزانه از ما استدعا می‌کنند: 'به ما آموزش بده که چگونه به گونه‌ای قابل قبول به پدر آسمانی دعا کنیم.' "

هنگامی که یعقوب سخن گفتن را به پایان رسانید، عیسی گفت: "پس اگر هنوز چنین دعایی را می‌خواهید، دعایی را که به برادران و خواهرانم در ناصره آموزش دادم عرضه می‌کنم."

ای پدر ما که در آسمانی،

نام تو مقدس باد.

پادشاهی تو بیاید؛

اراده تو چنان که در آسمان انجام می‌شود در زمین به انجام رسد.

نن فردای ما را امروز به ما ارزانی دار؛

روان ما را با آب حیات طراوت ده.

و قرضهای هر یک از ما را بخش،

همانطور که ما نیز قرضداران خود را بخشیده‌ایم.

ما را به هنگام وسوسه‌رهای بخش، ما را از شریر رهایی ده.

و به طور فزاینده ما را مثل خودت کامل فرما.

عجیب نیست که حواریون مایل بودند عیسی یک دعای نمونه برای ایمانداران را به آنها آموزش دهد. یحیی تعمید دهنده چندین دعا را به پیروانش آموزش داده بود؛ تمام آموزگاران بزرگ دعا‌هایی را برای شاگردانشان تدوین کرده بودند. آموزگاران مذهبی یهودیان در حدود بیست و پنج یا سی دعا نگاشته شده داشتند که در کنیسه‌ها و حتی در گوشه و کنار خیابانها قرائت می‌کردند. عیسی به طور خاص مخالف دعا کردن در ملأ عام بود. تا این هنگام آن دوازده تن فقط چند بار دعا کردن او را شنیده بودند. آنها مشاهده می‌کردند که او تمام شبها را در دعا یا پرستش می‌گذراند، و بسیار کنجکاو بودند که از شیوه یا شکل درخواستهای وی آگاه شوند. آنها به راستی تحت فشار بودند که بدانند وقتی توده‌ها از آنها درخواست می‌کنند که چگونه دعا کنند، همانطور که یحیی به شاگردانش آموزش می‌داد، به آنها چه پاسخ دهند.

عیسی به آن دوازده تن یاد داد که همیشه در خفا دعا کنند؛ و هنگامی که مشغول به دعا می‌شوند، به تنهایی به میان محیط ساکت طبیعت بروند و یا به اتاقهایشان بروند و درها را ببندند.

بعد از مرگ و عروج عیسی نزد پدر، این کار بسیاری از ایمانداران شد که این به اصطلاح دعای خداوند را با افزودن "به نام خداوند عیسی مسیح" به پایان رسانند. باز بعدها، دو خط در نسخبرداری مفقود شد، و یک بند اضافه به این دعا اضافه شد، که می‌خواند: "زیرا پادشاهی و قدرت و جلال، تا ابد از آن توست."

عیسی دعا کردن به شکل دستجمعی، بدان گونه که حواریونش در خانه ناصره آن را دعا کرده بودند را به آنها ارائه داد. او هرگز یک دعای رسمی شخصی را

desire a form of prayer for ourselves so much as for the newer believers who so frequently beseech us, 'Teach us how acceptably to pray to the Father in heaven.'"

144:32 (1619:6) When James had finished speaking, Jesus said: "If, then, you still desire such a prayer, I would present the one which I taught my brothers and sisters in Nazareth":

144:33 (1620:1) Our Father who is in heaven,

144:34 (1620:2) Hallowed be your name.

144:35 (1620:3) Your kingdom come; your will be done

144:36 (1620:4) On earth as it is in heaven.

144:37 (1620:5) Give us this day our bread for tomorrow,

144:38 (1620:6) Refresh our souls with the water of life.

144:39 (1620:7) And forgive us every one our debts

144:310 (1620:8) As we also have forgiven our debtors.

144:311 (1620:9) Save us in temptation, deliver us from evil,

144:312 (1620:10) And increasingly make us perfect like yourself.

144:313 (1620:11) It is not strange that the apostles desired Jesus to teach them a model prayer for believers. John the Baptist had taught his followers several prayers; all great teachers had formulated prayers for their pupils. The religious teachers of the Jews had some twenty-five or thirty set prayers which they recited in the synagogues and even on the street corners. Jesus was particularly averse to praying in public. Up to this time the twelve had heard him pray only a few times. They observed him spending entire nights at prayer or worship, and they were very curious to know the manner or form of his petitions. They were really hard pressed to know what to answer the multitudes when they asked to be taught how to pray as John had taught his disciples.

144:314 (1620:12) Jesus taught the twelve always to pray in secret; to go off by themselves amidst the quiet surroundings of nature or to go in their rooms and shut the doors when they engaged in prayer.

144:315 (1620:13) After Jesus' death and ascension to the Father it became the practice of many believers to finish this so-called Lord's prayer by the addition of — "In the name of the Lord Jesus Christ." Still later on, two lines were lost in copying, and there was added to this prayer an extra clause, reading: "For yours is the kingdom and the power and the glory, forevermore."

144:316 (1620:14) Jesus gave the apostles the prayer in collective form as they had prayed it in the Nazareth home. He never taught a formal personal prayer,

آموزش نداد، بلکه فقط درخواستهای گروهی، خانوادگی، یا اجتماعی. و او هرگز برای انجام این کار داوطلب نشد.

عیسی آموزش داد که دعای مؤثر باید بدین گونه باشد:

1- عاری از خودخواهی — فقط برای خود فرد نباشد.

2- باورمندانه — مطابق ایمان.

3- صادقانه — از روی صداقت قلبی.

4- هوشمندانه — مطابق بینش.

5- با اعتماد ورزی — در تسلیم به خواست تماماً خردمندانه پدر.

هنگامی که عیسی تمام شبها را روی کوه در دعا گذراند، این عمدتاً برای شاگردانش بود، به ویژه برای آن دوازده تن. استاد به مقدار بسیار اندکی برای خودش دعا کرد، گرچه او به پرستش بسیار با ماهیت همدمی فهیمانه با پدر بهشتی اش پرداخت.

4- بیشتر درباره دعا

حواریون برای چندین روز بعد از بحث پیرامون دعا در رابطه با این عمل تماماً مهم و پرستشی به پرسش از استاد ادامه دادند. آموزش عیسی به حواریون را در طول این روزها در رابطه با دعا و پرستش می توان در نگارش امروزی به شرح زیر خلاصه و از نو بیان نمود:

تکرار جدی و مشتاقانه هر درخواستی، هنگامی که چنین دعایی بیان صادقانه یک فرزند خداوند باشد و با ایمان گفته شود، صرف نظر از این که پاسخ مستقیم آن چقدر ناخردانه یا غیرممکن باشد، در بسط ظرفیت روان برای پذیرش معنوی هرگز ناکام نخواهد ماند.

در تمام دعاها، به خاطر داشته باشید که فرزند بودن یک هدیه است. هیچ فرزندی در کسب وضعیت پسر یا دختر بودن به هیچ وجه دخیل نیست. فرزند زمینی از طریق خواست والدین خویش پا به عرصه وجود می گذارد. حتی فرزند خدا نیز از طریق خواست پدر آسمانی به فیض و زندگی نوین روحی وارد می شود. از این رو پادشاهی آسمان — فرزندی الهی — باید مانند یک کودک کوچک پذیرفته شود. شما درستکاری — رشد تدریجی شخصیت — را کسب می کنید، اما فرزندی را از طریق فیض و به واسطه ایمان دریافت می کنید.

دعا عیسی را به همدمی فوق العاده روانش با حکمرانان متعال جهان جهات هدایت کرد. دعا انسانهای فانی کره زمین را به همدمی حاوی پرستش راستین هدایت خواهد کرد. ظرفیت معنوی روان برای دریافت، کمیت برکات آسمانی را که بتوانند به صورت پاسخی برای دعا شخصاً تخصیص یابند و به طور هشیارانه درک شوند تعیین می کند.

دعا و پرستش مربوط به آن یک تکنیک انفصال از

only group, family, or social petitions. And he never volunteered to do that.

144:3.17 (1620.15) Jesus taught that effective prayer must be:

144:3.18 (1620.16) 1. Unselfish — not alone for oneself.

144:3.19 (1620.17) 2. Believing — according to faith.

144:3.20 (1620.18) 3. Sincere — honest of heart.

144:3.21 (1620.19) 4. Intelligent — according to light.

144:3.22 (1620.20) 5. Trustful — in submission to the Father's all-wise will.

144:3.23 (1620.21) When Jesus spent whole nights on the mountain in prayer, it was mainly for his disciples, particularly for the twelve. The Master prayed very little for himself, although he engaged in much worship of the nature of understanding communion with his Paradise Father.

4. MORE ABOUT PRAYER

144:4.1 (1620.22) For days after the discourse on prayer the apostles continued to ask the Master questions regarding this all-important and worshipful practice. Jesus' instruction to the apostles during these days, regarding prayer and worship, may be summarized and restated in modern phraseology as follows:

144:4.2 (1621.1) The earnest and longing repetition of any petition, when such a prayer is the sincere expression of a child of God and is uttered in faith, no matter how ill-advised or impossible of direct answer, never fails to expand the soul's capacity for spiritual receptivity.

144:4.3 (1620.10) In all praying, remember that sonship is a gift. No child has aught to do with *earning* the status of son or daughter. The earth child comes into being by the will of its parents. Even so, the child of God comes into grace and the new life of the spirit by the will of the Father in heaven. Therefore must the kingdom of heaven — divine sonship — be *received* as by a little child. You earn righteousness — progressive character development — but you receive sonship by grace and through faith.

144:4.4 (1620.11) Prayer led Jesus up to the supercommunion of his soul with the Supreme Rulers of the universe of universes. Prayer will lead the mortals of earth up to the communion of true worship. The soul's spiritual capacity for receptivity determines the quantity of heavenly blessings which can be personally appropriated and consciously realized as an answer to prayer.

144:4.5 (1620.12) Prayer and its associated worship is a technique of detachment from the daily routine of

کارهای روزمره زندگی و از دشواریهای یکنواخت وجود مادی است. این یک راه دستیابی به خود - شکوفایی معنویت یافته و فردیت نیل عقلانی و مذهبی است.

دعا پادزهری برای درون نگری زیان بخش است. حداقل، دعا بدان گونه که استاد آن را آموزش داد یک خدمت بسیار سود بخش برای روان است. عیسی تأثیر سودمند دعا کردن برای هموعان فرد را مداوماً به کار می گرفت. استاد معمولاً به صورت جمعی دعا می کرد، نه به صورت منفرد. عیسی فقط در بحرانهای بزرگ زندگی زمینی خود برای خودش دعا کرد.

دعا نفس حیات روحی در میان تمدن مادی نژادهای نوع بشر است. پرستش برای نسلهای انسانهای لذتجو نجات است.

همانطور که ممکن است دعا به شارژ کردن مجدد باتریهای معنوی روان تشبیه شود، می شود پرستش را نیز با عمل تنظیم روان برای گرفتن بخش برنامه های جهانی روح بیکران پدر جهانی مقایسه گردد.

دعا نگاه صادقانه و مشتاقانه فرزند به پدر روحی اوست؛ این یک پروسه روانشناسانه مبادله خواست بشر با خواست الهی است. دعا بخشی از طرح الهی برای دگرگون کردن آنچه که هست به آنچه که باید باشد است.

پطرس، یعقوب، و یوحنا اغلب عیسی را در بیداریهای طولانی شبانه اش همراهی می کردند، و یکی از دلایلی که آنها هرگز نشنیدند عیسی دعا کند، این بود که استادشان به ندرت دعاهایش را به صورت کلمات گفته شده بیان می کرد. تمام دعا های عیسی عملاً در روح و در قلب — ساکت — انجام می شد.

از میان تمام حواریون، پطرس و یعقوب به فهم آموزش استاد درباره دعا و پرستش بیش از همه نزدیک شدند.

5- سایر اشکال دعا

هر از گاهی، در طول زمان باقیمانده اقامت موقت عیسی در زمین، او چندین شکل اضافه دعا را در معرض توجه حواریون قرار می داد، اما او این کار را فقط برای نشان دادن امور دیگر انجام می داد، و او فرمان داد که این "دعاهای تمثیلی" نباید به توده های مردم آموزش داده شود. بسیاری از آنها از سیارات مسکونی دیگر بودند، اما عیسی این واقعیت را برای آن دوازده تن آشکار نساخت. در زمره این دعاها اینها بودند:

پدر ما که قلمروهای جهان مبتنی بر توست،

نام تو متعال و سرشت تو پر جلال باد.

حضور تو ما را در بر می گیرد، و جلال تو از طریق ما به طور ناکامل آشکار است،

همانطور که در عالم بالا در کمال جلومگر است.

life, from the monotonous grind of material existence. It is an avenue of approach to spiritualized self-realization and individuality of intellectual and religious attainment.

144:4.6 (1620:13) Prayer is an antidote for harmful introspection. At least, prayer as the Master taught it is such a beneficent ministry to the soul. Jesus consistently employed the beneficial influence of praying for one's fellows. The Master usually prayed in the plural, not in the singular. Only in the great crises of his earth life did Jesus ever pray for himself.

144:4.7 (1620:14) Prayer is the breath of the spirit life in the midst of the material civilization of the races of mankind. Worship is salvation for the pleasure-seeking generations of mortals.

144:4.8 (1620:15) As prayer may be likened to recharging the spiritual batteries of the soul, so worship may be compared to the act of tuning in the soul to catch the universe broadcasts of the infinite spirit of the Universal Father.

144:4.9 (1620:16) Prayer is the sincere and longing look of the child to its spirit Father; it is a psychologic process of exchanging the human will for the divine will. Prayer is a part of the divine plan for making over that which is into that which ought to be.

144:4.10 (1620:17) One of the reasons why Peter, James, and John, who so often accompanied Jesus on his long night vigils, never heard Jesus pray, was because their Master so rarely uttered his prayers as spoken words. Practically all of Jesus' praying was done in the spirit and in the heart — silently.

144:4.11 (1620:18) Of all the apostles, Peter and James came the nearest to comprehending the Master's teaching about prayer and worship.

5. OTHER FORMS OF PRAYER

144:5.1 (1621:11) From time to time, during the remainder of Jesus' sojourn on earth, he brought to the notice of the apostles several additional forms of prayer, but he did this only in illustration of other matters, and he enjoined that these "parable prayers" should not be taught to the multitudes. Many of them were from other inhabited planets, but this fact Jesus did not reveal to the twelve. Among these prayers were the following:

144:5.2 (1622:1) Our Father in whom consist the universe realms,

144:5.3 (1622:2) Uplifted be your name and all-glorious your character.

144:5.4 (1622:3) Your presence encompasses us, and your glory is manifested

144:5.5 (1622:4) Imperfectly through us as it is in perfection shown on high.

امروز نیروهای احیا کننده نور را به ما عطا کن،
و اجازه نده در بیراهه‌های شریرانه تخیل خود به
گمراهی کشانیده شویم،
زیرا زیستگاه شکوهمند، و قدرت جاودان از آن
توست،
و هدیه جاودان مهر بیکران پسرت از آن ماست.
با این وجود، و تا ابد درست است.
پدر خلاق ما که در مرکز جهانی،
طبیعت خود را به ما عطا کن و سرشت خود را به
ما ارزانی دار.
با لطف، ما را پسران و دختران خود بگردان.
و نام خود را از طریق پیشرفت ابدی ما جلال بده.
روح تنظیم کننده و کنترل کننده خود را عطا کن که
در ما زندگی کند و سکنی گزیند،
تا همانطور که فرشتگان خواست تو را در نور
انجام می‌دهند، بتوانیم خواست تو را در این کره انجام
دهیم.
در این روز ما را در پیشرفت‌مان در امتداد مسیر
حقیقت حفظ فرما.
ما را از سستی، شرارت، و همه تخطی‌های
گناهکارانه برهان.
با ما صبور باش، همانطور که ما به هموعان
خویش مهربانی مهرآمیز نشان می‌دهیم.
روح بخشش خود را در قلب مخلوق ما بیافشان.
ما را گام به گام با دستان خود از میان پیچ‌راه
نامطمئن زندگی هدایت فرما،
و هنگامی که عاقبت ما فرا می‌رسد، روح وفادار
ما را به آغوش خود بپذیر.
با این وجود، نه خواسته‌های ما، بلکه خواست تو به
انجام برسد.
ای پدر آسمانی کامل و درستکار ما،
در این روز مسیر زندگی ما را راهبری و هدایت
فرما.
گامهای ما را منزله کن و اندیشه‌های ما را هماهنگ
بساز.
پیوسته ما را به راههای پیشرفت ابدی هدایت فرما.
ما را با تمام قدرت با خرد سرشار کن،
و ما را با انرژی بیکرانت سرزنده کن.

144:5.6 (1622:5) Give us this day the vivifying forces of light,
144:5.7 (1622:6) And let us not stray into the evil bypaths of our imagination,
144:5.8 (1622:7) For yours is the glorious indwelling, the everlasting power,
144:5.9 (1622:8) And to us, the eternal gift of the infinite love of your Son.
144:5.10 (1622:9) Even so, and everlastingly true.
144:5.11 (1622:10) Our creative Parent, who is in the center of the universe,
144:5.12 (1622:11) Bestow upon us your nature and give to us your character.
144:5.13 (1622:12) Make us sons and daughters of yours by grace
144:5.14 (1622:13) And glorify your name through our eternal achievement.
144:5.15 (1622:14) Your adjusting and controlling spirit give to live and dwell within us
144:5.16 (1622:15) That we may do your will on this sphere as angels do your bidding in light.
144:5.17 (1622:16) Sustain us this day in our progress along the path of truth.
144:5.18 (1622:17) Deliver us from inertia, evil, and all sinful transgression.
144:5.19 (1622:18) Be patient with us as we show loving-kindness to our fellows.
144:5.20 (1622:19) Shed abroad the spirit of your mercy in our creature hearts.
144:5.21 (1622:20) Lead us by your own hand, step by step, through the uncertain maze of life,
144:5.22 (1622:21) And when our end shall come, receive into your own bosom our faithful spirits.
144:5.23 (1622:22) Even so, not our desires but your will be done.
144:5.24 (1622:23) Our perfect and righteous heavenly Father,
144:5.25 (1622:24) This day guide and direct our journey.
144:5.26 (1622:25) Sanctify our steps and co-ordinate our thoughts.
144:5.27 (1622:26) Ever lead us in the ways of eternal progress.
144:5.28 (1622:27) Fill us with wisdom to the fullness of power
144:5.29 (1622:28) And vitalize us with your infinite energy.

ما را با هشیاری الهی حضور و هدایت
گروههای فرشتگان سراف الهام ببخش.

همواره ما را به سوی بالا- در مسیر نور هدایت
فرما؛

ما را در روز قضاوت بزرگ به طور کامل بی‌گناه
اعلام کن.

ما را در جلال جاودان مثل خودت بساز،
و ما را به خدمت بی‌پایان خود در عالم بالا بپذیر.

ای پدر ما که در رازی،
سرشت مقدس خود را بر ما آشکار کن.

در این روز به فرزندان در زمین،
دین راه، نور، و حقیقت را عطا کن.

مسیر پیشرفت جاودان را به ما نشان بده،
و اراده گام برداشتن در این مسیر را به ما عطا کن.

پادشاهی الهی خود را در ما برقرار کن،
و از این طریق تسلط کامل بر خود را به ما اعطا
کن.

اجازه نده که ما در مسیرهای تاریکی و مرگ
گمراه شویم؛

ما را برای همیشه در راستای آبهای حیات هدایت
فرما.

این دعاها را به ما را به خاطر خودت بشنو؛

از این که ما را بیشتر و بیشتر مثل خودت می‌کنی
خشنود باش.

در پایان، به خاطر پسر الهی،
ما را به میان بازوان جاودان بپذیر.

با این وجود، نه خواست ما، بلکه خواست تو انجام
شود.

پدر و مادر پرجلال، که در یک والده در آمیخته‌ای،
به سرشت الهی تو وفادار خواهیم بود.

به واسطه هدیه و اعطای روح الهی تو،
خود تو دوباره در ما و از طریق ما زندگی می‌کنی،
و بدین ترتیب همان طور که به گونه‌ای کامل و
باعظمت در عالم بالا نشان داده شده‌ای،
تو را به گونه‌ای ناکامل در این کره تکثیر می‌کنیم.

144:5.30 (1622.29) Inspire us with the divine consciousness
of

144:5.31 (1622.30) The presence and guidance of the
seraphic hosts.

144:5.32 (1622.31) Guide us ever upward in the pathway of
light;

144:5.33 (1622.32) Justify us fully in the day of the great
judgment.

144:5.34 (1622.33) Make us like yourself in eternal glory

144:5.35 (1622.34) And receive us into your endless
service on high.

144:5.36 (1622.35) Our Father who is in the mystery,

144:5.37 (1622.36) Reveal to us your holy character.

144:5.38 (1622.37) Give your children on earth this day

144:5.39 (1622.38) To see the way, the light, and the truth.

144:5.40 (1622.39) Show us the pathway of eternal
progress

144:5.41 (1622.40) And give us the will to walk therein.

144:5.42 (1622.41) Establish within us your divine kingship

144:5.43 (1622.42) And thereby bestow upon us the full
mastery of self.

144:5.44 (1622.43) Let us not stray into paths of darkness
and death;

144:5.45 (1622.44) Lead us everlastingly beside the waters
of life.

144:5.46 (1622.45) Hear these our prayers for your own
sake;

144:5.47 (1622.46) Be pleased to make us more and more
like yourself.

144:5.48 (1623.1) At the end, for the sake of the divine
Son,

144:5.49 (1623.2) Receive us into the eternal arms.

144:5.50 (1623.3) Even so, not our will but yours be done.

144:5.51 (1623.4) Glorious Father and Mother, in one
parent combined,

144:5.52 (1623.5) Loyal would we be to your divine nature.

144:5.53 (1623.6) Your own self to live again in and
through us

144:5.54 (1623.7) By the gift and bestowal of your divine
spirit,

144:5.55 (1623.8) Thus reproducing you imperfectly in this
sphere

144:5.56 (1623.9) As you are perfectly and majestically
shown on high.

خدمت شیرین برادرانه خود را روز به روز به ما عطا کن،

و لحظه به لحظه ما را در مسیر خدمت مهرآمیز هدایت فرما.

همواره و به طور بی‌دریغ با ما شکیبا باش،

حتی بدان گونه که ما نسبت به فرزندانمان شکیبایی تو را نشان می‌دهیم.

به ما خردی الهی عطا کن که همه چیز را به خوبی انجام دهیم،

و مهری بی‌کران که نسبت به هر مخلوقی بخشنده باشیم.

شکیبایی و مهربانی مهرآمیز خود را به ما عطا کن،

که نیکوکاری ما بتواند ضعیفان دنیا را در بر گیرد.

و هنگامی که دوران زندگانی ما به پایان رسید، این را افتخاری برای نام خود،

لذتی برای روح نیک خود، و رضایتی برای مددکاران روان ما بساز.

نه آنطور که ما آرزو می‌کنیم، پدر با محبت ما، بلکه بدان گونه که تو خیر ابدی فرزندان فانی خود را می‌خواهی،

باشد که چنین باشد.

منبع کاملاً وفادار و مرکز کاملاً قدرتمند ما،

نام پسر کاملاً بزرگواری محترم و مقدس باد.

مواهب و برکات تو بر ما فرود آمده است،

و بدین ترتیب قدرت یافته‌ایم که خواست تو را انجام دهیم و فرمان تو را اجرا کنیم.

لحظه به لحظه روزی درخت حیات را به ما عطا فرما؛

روز به روز ما را با آبهای زنده رودخانه آن طراوت بخش.

ما را گام به گام به خارج از تاریکی و به داخل نور الهی هدایت فرما.

اذهان ما را با دگرگون سازیهای روح سکنی‌گزین احیا کن،

و سرانجام هنگامی که پایان انسانی برای ما فرا می‌رسد،

ما را به حضور خود بپذیر و ما را به ابدیت اعزام کن.

ما را با تاجهای آسمانی خدمت شربخش مزین کن،

و ما پدر، پسر، و تأثیر مقدس را جلال خواهیم داد.

144:5.57 (1623.10) Give us day by day your sweet ministry of brotherhood

144:5.58 (1623.11) And lead us moment by moment in the pathway of loving service.

144:5.59 (1623.12) Be you ever and unfailingly patient with us

144:5.60 (1623.13) Even as we show forth your patience to our children.

144:5.61 (1623.14) Give us the divine wisdom that does all things well

144:5.62 (1623.15) And the infinite love that is gracious to every creature.

144:5.63 (1623.16) Bestow upon us your patience and loving-kindness

144:5.64 (1623.17) That our charity may enfold the weak of the realm.

144:5.65 (1623.18) And when our career is finished, make it an honor to your name,

144:5.66 (1623.19) A pleasure to your good spirit, and a satisfaction to our soul helpers.

144:5.67 (1623.20) Not as we wish, our loving Father, but as you desire the eternal good of your mortal children,

144:5.68 (1623.21) Even so may it be.

144:5.69 (1623.22) Our all-faithful Source and all-powerful Center,

144:5.70 (1623.23) Reverent and holy be the name of your all-gracious Son.

144:5.71 (1623.24) Your bounties and your blessings have descended upon us,

144:5.72 (1623.25) Thus empowering us to perform your will and execute your bidding.

144:5.73 (1623.26) Give us moment by moment the sustenance of the tree of life;

144:5.74 (1623.27) Refresh us day by day with the living waters of the river thereof.

144:5.75 (1623.28) Step by step lead us out of darkness and into the divine light.

144:5.76 (1623.29) Renew our minds by the transformations of the indwelling spirit,

144:5.77 (1623.30) And when the mortal end shall finally come upon us,

144:5.78 (1623.31) Receive us to yourself and send us forth in eternity.

144:5.79 (1623.32) Crown us with celestial diadems of fruitful service,

144:5.80 (1623.33) And we shall glorify the Father, the Son, and the Holy Influence.

حتی بدین گونه، در سرتاسر یک جهان بدون پایان.

پدر ما که در مکانهای اسرارآمیز جهان سکنی می‌گزینی،

نام تو گرامی، بخشش تو محترم، و داوری تو ارجمند باد.

در حالی که عاجزانه از تو استدعا می‌کنیم که گامهای خودسرانه ما را در پگاه هدایت کنی،

بگذار که خورشید عدالت در هنگام ظهر بر ما بتابد.

دستان ما را بگیر و به شیوه‌های انتخابی خود هدایت فرما،

و هنگامی که مسیر دشوار است و ساعتها تاریکند، ما را ترک مکن.

آنطور که اغلب تو را نادیده می‌گیریم و فراموش می‌کنیم، ما را فراموش مکن.

بلکه بخشنده باش و ما را دوست داشته باش، همانطور که ما آرزو داریم تو را دوست داشته باشیم.

با مهربانی به ما بنگر و با دلسوزی ما را ببخش،

همانطور که آنهایی را که ما را پریشان می‌کنند و به ما آسیب می‌رسانند به طور عادلانه می‌بخشیم.

باشد که مهر، فداکاری، و عطیهٔ پسر با عظمت،

زندگی جاودان با بخشش و مهر بی‌پایانت را برای ما فراهم سازد.

باشد که خدای جهانها میزان کامل روحش را به ما اعطا دارد؛

به ما حسن نیتی عطا دار که به هدایت این روح تسلیم شویم.

با خدمت مهرآمیز گروههای فداکار فرشتگان سراف،

باشد که پسر ما را به پایان عصر هدایت کند و رهنمون شود.

ما را به طور پیوسته و فزاینده شبیه خود بساز،

و در عاقبت، ما را به آغوش جاودان بهشت پذیرا شو.

حتی بدین گونه، به نام پسر اعطایی،

و برای گرامیداشت و جلال پدر متعال.

اگر چه حواریون آزاد نبودند که این درسهای دعا را در آموزشهای عمومی خود عرضه کنند، از تمام این مکاشفات در تجارب شخصی مذهبی خود بسیار سود بردند. عیسی این مدل دعاها و مدلهای دیگر را به عنوان نمونه‌هایی در ارتباط با آموزش بنیادین دوازده تن استفاده کرد، و برای نگارش این هفت نمونه دعا در این نوشته،

144:5.81 (1623.34) Even so, throughout a universe without end.

144:5.82 (1623.35) Our Father who dwells in the secret places of the universe,

144:5.83 (1623.36) Honored be your name, revered your mercy, and respected your judgment.

144:5.84 (1623.37) Let the sun of righteousness shine upon us at noontime,

144:5.85 (1623.38) While we beseech you to guide our wayward steps in the twilight.

144:5.86 (1623.39) Lead us by the hand in the ways of your own choosing

144:5.87 (1623.40) And forsake us not when the path is hard and the hours are dark.

144:5.88 (1623.41) Forget us not as we so often neglect and forget you.

144:5.89 (1623.42) But be you merciful and love us as we desire to love you.

144:5.90 (1623.43) Look down upon us in kindness and forgive us in mercy

144:5.91 (1623.44) As we in justice forgive those who distress and injure us.

144:5.92 (1624.1) May the love, devotion, and bestowal of the majestic Son

144:5.93 (1624.2) Make available life everlasting with your endless mercy and love.

144:5.94 (1624.3) May the God of universes bestow upon us the full measure of his spirit;

144:5.95 (1624.4) Give us grace to yield to the leading of this spirit.

144:5.96 (1624.5) By the loving ministry of devoted seraphic hosts

144:5.97 (1624.6) May the Son guide and lead us to the end of the age.

144:5.98 (1624.7) Make us ever and increasingly like yourself

144:5.99 (1624.8) And at our end receive us into the eternal Paradise embrace.

144:5.100 (1624.9) Even so, in the name of the bestowal Son

144:5.101 (1624.10) And for the honor and glory of the Supreme Father.

144:5.102 (1624.11) Though the apostles were not at liberty to present these prayer lessons in their public teachings, they profited much from all of these revelations in their personal religious experiences. Jesus utilized these and other prayer models as illustrations in connection with the intimate

اجازه مخصوص داده شده است.

instruction of the twelve, and specific permission has been granted for transcribing these seven specimen prayers into this record.

6- گفتگو با حواریون یحیی

حوالی اول اکتبر، فیلیپ و برخی از حواریون همیار او در یک دهکده مجاور در حال خرید غذا بودند که با برخی از شاگردان یحیی تعمیم دهنده روبرو شدند. در نتیجه این دیدار تصادفی در بازار یک گفتگوی سه هفته‌ای در اردوگاه جلبوع میان حواریون عیسی و حواریون یحیی پیش آمد، زیرا که یحیی به دنبال رویه عیسی، به تازگی دوازده تن از رهبران را به عنوان حواری منصوب کرده بود. یحیی این کار را در پاسخ به اصرار آبنیر، رئیس طرفداران وفادارش، انجام داده بود. عیسی در سرتاسر هفته اول این گفتگوی مشترک در اردوگاه جلبوع حضور داشت، اما در دو هفته آخر خود را غایب کرد.

تا شروع هفته دوم این ماه، آبنیر همه دستیارانش را در اردوگاه جلبوع گرد آورده بود و آماده بود با حواریون عیسی به رایزنی بپردازد. این بیست و چهار مرد به مدت سه هفته، سه بار در روز و هر هفته برای شش روز جلسه داشتند. عیسی هفته اول بین جلسات پیش از ظهر، بعد از ظهر، و عصر آنها با آنان در آمیخت. آنها می‌خواستند استاد با آنان دیدار کند و ریاست جلسات مشترک آنها را به عهده گیرد، اما او از شرکت در بحث‌های آنها قاطعانه امتناع ورزید، گرچه در سه فرصت موافقت کرد که با آنها صحبت کند. این گفتگوهای عیسی با بیست و چهار تن در مورد همدلی، همکاری، و شکیبایی بود.

آندریاس و آبنیر ریاست این جلسات مشترک دو گروه حواریون را به طور نوبتی به عهده گرفتند. این مردان مشکلات زیادی برای بحث کردن داشتند و مشکلات بیشماری را باید حل می‌کردند. آنها بارها و بارها مشکلاتشان را نزد عیسی می‌بردند، و فقط این را می‌شنیدند که می‌گفت: "من فقط به مشکلات شخصی و صرفاً مذهبی شما علاقمند هستم. من نماینده پدر برای فرد هستم، نه برای گروه. اگر شما در روابط خود با خدا مشکل شخصی دارید، نزد من بیایید، و من به شما گوش خواهم داد و در حل مشکلاتن به شما مشاوره خواهم داد. اما هنگامی که به هماهنگی تفسیرهای متفاوت بشری از پرسشهای مذهبی و به اجتماعی نمودن مذهب وارد می‌شوید، مقدر خواهید بود که کلیه این مشکلات را با تصمیمات خودتان حل کنید. با این وجود، من همیشه دلسوز و همواره علاقمند هستم، و هنگامی که در رابطه با بحث پیرامون این موضوعاتی که اهمیت معنوی ندارند به نتایج خود می‌رسید، به شرطی که همگی به توافق برسید، تأیید کامل و همکاری صمیمانه خود را پیشاپیش متعهد می‌شوم. و اکنون برای این که مانع بحث و بررسیهای شما نشوم برای دو هفته شما را ترک می‌کنم. نگران من نباشید، زیرا نزد شما باز خواهم گشت. من به انجام کار پدرم خواهم پرداخت، زیرا ما به غیر از این قلمرو، قلمروهای دیگری نیز داریم."

6. CONFERENCE WITH JOHN'S APOSTLES

^{144:61 (1624:12)} Around the first of October, Philip and some of his fellow apostles were in a near-by village buying food when they met some of the apostles of John the Baptist. As a result of this chance meeting in the market place there came about a three weeks' conference at the Gilboa camp between the apostles of Jesus and the apostles of John, for John had recently appointed twelve of his leaders to be apostles, following the precedent of Jesus. John had done this in response to the urging of Abner, the chief of his loyal supporters. Jesus was present at the Gilboa camp throughout the first week of this joint conference but absented himself the last two weeks.

^{144:62 (1624:13)} By the beginning of the second week of this month, Abner had assembled all of his associates at the Gilboa camp and was prepared to go into council with the apostles of Jesus. For three weeks these twenty-four men were in session three times a day and for six days each week. The first week Jesus mingled with them between their forenoon, afternoon, and evening sessions. They wanted the Master to meet with them and preside over their joint deliberations, but he steadfastly refused to participate in their discussions, though he did consent to speak to them on three occasions. These talks by Jesus to the twenty-four were on sympathy, co-operation, and tolerance.

^{144:63 (1624:14)} Andrew and Abner alternated in presiding over these joint meetings of the two apostolic groups. These men had many difficulties to discuss and numerous problems to solve. Again and again would they take their troubles to Jesus, only to hear him say: "I am concerned only with your personal and purely religious problems. I am the representative of the Father to the individual, not to the group. If you are in personal difficulty in your relations with God, come to me, and I will hear you and counsel you in the solution of your problem. But when you enter upon the co-ordination of divergent human interpretations of religious questions and upon the socialization of religion, you are destined to solve all such problems by your own decisions. Albeit, I am ever sympathetic and always interested, and when you arrive at your conclusions touching these matters of nonspiritual import, provided you are all agreed, then I pledge in advance my full approval and hearty co-operation. And now, in order to leave you unhampered in your deliberations, I am leaving you for two weeks. Be not anxious about me, for I will return to you. I will be about my Father's business, for we have other realms besides this one."

عیسی بعد از این که بدین گونه سخن گفت از دامنه کوه پایین رفت، و آنها دیگر او را برای دو هفته کامل ندیدند. و آنها هرگز ندانستند که او کجا رفت یا در طول این روزها چه کرد. مدتی گذشت تا این که آن بیست و چهار تن توانستند با بررسی جدی مشکلاتشان به نتیجه برسند. آنها به واسطه غیبت استاد بسیار پریشان بودند. با این وجود، ظرف یک هفته آنها مجدداً در قلب بحثهای خود قرار گرفتند، و نتوانستند برای دریافت کمک نزد عیسی بروند.

نخستین موردی که گروه روی آن موافقت کرد، پذیرش دعایی بود که عیسی اخیراً به آنها آموخته بود. به اتفاق آرا پذیرفته شد که این دعا توسط هر دو گروه از حواریون به ایمانداران آموزش داده شود.

سپس آنها تصمیم گرفتند که تا وقتی یحیی زنده است، چه در زندان یا در بیرون، هر دو گروه از دوازده حواریون به کارشان ادامه دهند، و این که هر سه ماه، در مکانهایی که هر از گاهی روی آن توافق خواهد شد، برای یک هفته جلسات مشترکی برگزار شود.

اما جدی‌ترین مشکل آنها مسئله تعمید بود. دشواریهای آنها بسیار بیشتر به وخامت گرایید، زیرا عیسی از هر اظهار نظری پیرامون این موضوع امتناع ورزیده بود. آنها سرانجام به این توافق رسیدند: تا وقتی که یحیی زنده است، یا تا هنگامی که آنها بتوانند مشترکاً این تصمیم را تغییر دهند، فقط حواریون یحیی ایمانداران را تعمید می‌دهند، و سرانجام فقط حواریون عیسی شاگردان جدید را آموزش می‌دهند. از این رو، از آن هنگام تا بعد از مرگ یحیی، دو تن از حواریون یحیی، عیسی و حواریونش را همراهی می‌کردند تا ایمانداران را تعمید دهند، زیرا شورای مشترک به اتفاق آرا رأی داده بود که تعمید، گام اولیه در پیمان آشکار با امور پادشاهی خواهد شد.

سپس توافق شد که در صورت مرگ یحیی، حواریون یحیی خود را به عیسی عرضه کنند و تحت فرمان او قرار گیرند، و این که دیگر تعمید ندهند مگر این که توسط عیسی یا حواریونش اجازه داده شود.

و سپس رأی داده شد که در صورت مرگ یحیی، حواریون عیسی شروع به تعمید با آب به عنوان نشان تعمید روح الهی کنند. در رابطه با این که آیا توبه باید به موعظه تعمید الحاق یابد یا نه، این امر اختیاری گردید؛ هیچ تصمیمی که برای گروه لازم‌الاجرا باشد گرفته نشد. حواریون یحیی موعظه می‌کردند: "توبه کنید و تعمید بگیرید." حواریون عیسی اعلام می‌کردند: "ایمان بیاورید و تعمید بگیرید."

و این داستان نخستین تلاش پیروان عیسی برای هماهنگ ساختن تلاشهای ناهمگون، حل و فصل تفاوت‌های دیدگاه، سازماندهی کارهای گروهی، وضع قوانین مربوط به رسوم نمایان، و اجتماعی ساختن کنشهای شخصی مذهبی بود.

بسیاری از موارد جزئی دیگر مورد بررسی قرار گرفتند و روی راه حل‌های آنها به اتفاق آرا توافق شد. این بیست و چهار مرد در طول این دو هفته که مجبور شدند بدون عیسی با معضلات روبرو شوند و مشکلات را حل

^{144:64 (1625:1)} After thus speaking, Jesus went down the mountainside, and they saw him no more for two full weeks. And they never knew where he went or what he did during these days. It was some time before the twenty-four could settle down to the serious consideration of their problems, they were so disconcerted by the absence of the Master. However, within a week they were again in the heart of their discussions, and they could not go to Jesus for help.

^{144:65 (1625:2)} The first item the group agreed upon was the adoption of the prayer which Jesus had so recently taught them. It was unanimously voted to accept this prayer as the one to be taught believers by both groups of apostles.

^{144:66 (1625:3)} They next decided that, as long as John lived, whether in prison or out, both groups of twelve apostles would go on with their work, and that joint meetings for one week would be held every three months at places to be agreed upon from time to time.

^{144:67 (1625:4)} But the most serious of all their problems was the question of baptism. Their difficulties were all the more aggravated because Jesus had refused to make any pronouncement upon the subject. They finally agreed: As long as John lived, or until they might jointly modify this decision, only the apostles of John would baptize believers, and only the apostles of Jesus would finally instruct the new disciples. Accordingly, from that time until after the death of John, two of the apostles of John accompanied Jesus and his apostles to baptize believers, for the joint council had unanimously voted that baptism was to become the initial step in the outward alliance with the affairs of the kingdom.

^{144:68 (1625:5)} It was next agreed, in case of the death of John, that the apostles of John would present themselves to Jesus and become subject to his direction, and that they would baptize no more unless authorized by Jesus or his apostles.

^{144:69 (1625:6)} And then was it voted that, in case of John's death, the apostles of Jesus would begin to baptize with water as the emblem of the baptism of the divine Spirit. As to whether or not *repentance* should be attached to the preaching of baptism was left optional; no decision was made binding upon the group. John's apostles preached, "Repent and be baptized." Jesus' apostles proclaimed, "Believe and be baptized."

^{144:70 (1625:7)} And this is the story of the first attempt of Jesus' followers to co-ordinate divergent efforts, compose differences of opinion, organize group undertakings, legislate on outward observances, and socialize personal religious practices.

^{144:71 (1625:8)} Many other minor matters were considered and their solutions unanimously agreed upon. These twenty-four men had a truly remarkable experience these two weeks when they

و فصل کنند یک تجربه به راستی فوق‌العاده داشتند. آنها یاد گرفتند که اختلاف نظر داشته باشند، منظره کنند، مباحثه کنند، دعا کنند، و به توافق برسند، و در تمام این روند با دیدگاه شخص مقابل همدردی کنند و حداقل درجائی از بردباری برای دیدگاههای صادقانه او را حفظ نمایند.

در بعد از ظهر آخرین بحث آنها پیرامون موضوعات مالی، عیسی برگشت، بحث و تبادل نظر آنها را شنید، به تصمیمات آنها گوش داد، و گفت: "پس اینها نتیجه‌گیریهای شما هستند، و من به هر یک از شما کمک خواهم کرد که جوهر تصمیمات متحد خود را به انجام رسانید."

دو ماه و نیم بعد از این زمان، یحیی اعدام شد، و در طول این مدت حواریون یحیی نزد عیسی و آن دوازده تن باقی ماندند. همه آنها با هم کار کردند و در طول این مدت کار در شهرهای دکاپولیس ایمانداران را تعمید دادند. کمپ جلبوع در 2 نوامبر سال 27 بعد از میلاد مسیح فرو پاشید.

7- در شهرهای دکاپولیس

در طول ماههای نوامبر و دسامبر، عیسی و آن بیست و چهار تن در شهرهای یونانی دکاپولیس، عمدتاً در اسکیتوپولیس، جراسا، آبیلا، و جذرا بی سر و صدا کار کردند. به راستی این پایان آن دوره مقدماتی به عهده گرفتن کار و سازمان یحیی بود. مذهب اجتماعی شده یک آشکار سازی الهی نوین همیشه بهای سازش با اشکال و شیوه‌های تثبیت شده مذهب پیشین را که به دنبال نجات آن است می‌پردازد. تعمید بهایی بود که پیروان عیسی، به عنوان یک گروه اجتماعی شده مذهبی، پرداختند تا پیروان یحیی تعمید دهنده را با خود داشته باشند. پیروان یحیی، در پیوستن به پیروان عیسی، تقریباً همه چیز به جز تعمید با آب را کنار گذاشتند.

عیسی در این مأموریت در شهرهای دکاپولیس آموزش عمومی اندکی انجام داد. او وقت قابل توجهی در آموزش دادن به آن بیست و چهار تن و جلسات ویژه بسیاری با دوازده حواری یحیی صرف کرد. با گذشت زمان، آنها بیشتر درک کردند که چرا عیسی به دیدار یحیی در زندان نرفت، و چرا برای کسب آزادی او هیچ تلاشی نکرد. اما آنها هرگز نتوانستند بفهمند که چرا عیسی هیچ کار شگفت‌آوری انجام نداد، چرا او از نشان دادن علائم ظاهری مرجعیت الهی خویش امتناع ورزید. آنها پیش از آمدن به اردوگاه جلبوع بیشتر به دلیل شهادت یحیی به عیسی ایمان آورده بودند، اما به زودی در نتیجه تماس خودشان با استاد و آموزش‌هایش شروع به ایمان آوردن کردند.

در طول این دو ماه، گروه بیشتر اوقات به صورت دوتایی کار می‌کرد، یکی از حواریون عیسی با یکی از حواریون یحیی بیرون می‌رفت. حواری یحیی تعمید می‌داد، و حواری عیسی آموزش می‌داد، ضمن این که هر دو آنها بشارت پادشاهی را بدان گونه که آن را می‌فهمیدند موعظه می‌کردند. و آنها روانه‌های بسیاری را در میان این غیریهودیان و یهودیان تغییر کیش داده جلب کردند.

were compelled to face problems and compose difficulties without Jesus. They learned to differ, to debate, to contend, to pray, and to compromise, and throughout it all to remain sympathetic with the other person's viewpoint and to maintain at least some degree of tolerance for his honest opinions.

^{144:6.12 (1625.9)} On the afternoon of their final discussion of financial questions, Jesus returned, heard of their deliberations, listened to their decisions, and said: "These, then, are your conclusions, and I shall help you each to carry out the spirit of your united decisions."

^{144:6.13 (1626.1)} Two months and a half from this time John was executed, and throughout this period the apostles of John remained with Jesus and the twelve. They all worked together and baptized believers during this season of labor in the cities of the Decapolis. The Gilboa camp was broken up on November 2, A.D. 27.

7. IN THE DECAPOLIS CITIES

^{144:7.1 (1626.2)} Throughout the months of November and December, Jesus and the twenty-four worked quietly in the Greek cities of the Decapolis, chiefly in Scythopolis, Gerasa, Abila, and Gadara. This was really the end of that preliminary period of taking over John's work and organization. Always does the socialized religion of a new revelation pay the price of compromise with the established forms and usages of the preceding religion which it seeks to salvage. Baptism was the price which the followers of Jesus paid in order to carry with them, as a socialized religious group, the followers of John the Baptist. John's followers, in joining Jesus' followers, gave up just about everything except water baptism.

^{144:7.2 (1626.3)} Jesus did little public teaching on this mission to the cities of the Decapolis. He spent considerable time teaching the twenty-four and had many special sessions with John's twelve apostles. In time they became more understanding as to why Jesus did not go to visit John in prison, and why he made no effort to secure his release. But they never could understand why Jesus did no marvelous works, why he refused to produce outward signs of his divine authority. Before coming to the Gilboa camp, they had believed in Jesus mostly because of John's testimony, but soon they were beginning to believe as a result of their own contact with the Master and his teachings.

^{144:7.3 (1626.4)} For these two months the group worked most of the time in pairs, one of Jesus' apostles going out with one of John's. The apostle of John baptized, the apostle of Jesus instructed, while they both preached the gospel of the kingdom as they understood it. And they won many souls among these gentiles and apostate Jews.

آبنیر، رئیس حواریون یحیی، به یک باورمند پارسا نسبت به عیسی تبدیل گشت و بعدها رئیس یک گروه هفتاد نفره از آموزگاران شد که استاد آنها را مأمور موعظه بشارت خداوند نمود.

8- در اردوگاه نزدیک پلا

در بخش آخر دسامبر همه آنها به مجاورت رود اردن نزدیک به پلا رفتند، و در آنجا دوباره شروع به آموزش و موعظه نمودند. یهودیان و غیریهودیان هر دو برای شنیدن بشارت خداوند به این اردوگاه آمدند. در یک بعد از ظهر در حالی که عیسی در حال آموزش دادن به توده مردم بود برخی از دوستان ویژه یحیی آخرین پیامی را که آن تعمید دهنده برای استاد داشت برای او آوردند.

یحیی اکنون یک سال و نیم در زندان بود، و بیشتر این مدت عیسی بسیار بی سر و صدا کار کرده بود؛ از این رو عجیب نبود که یحیی به جویا شدن درباره پادشاهی رهنمون شود. دوستان یحیی آموزش عیسی را قطع کردند تا به او بگویند: "یحیی تعمید دهنده ما را فرستاده تا پرسیم: آیا به راستی تو نجات دهنده هستی، یا ما باید به دنبال دیگری باشیم؟"

عیسی مکث کرد تا به دوستان یحیی بگوید: "برگردید و به یحیی بگویید که او فراموش نشده است. آنچه را که دیده و شنیده‌اید به او بگویید، که به فقیران خبر خوش موعظه شده است." و هنگامی که عیسی با پیام‌آوران یحیی بیشتر صحبت کرد، دوباره به توده مردم رو کرد و گفت: "فکر نکنید که یحیی به بشارت پادشاهی شک دارد. او فقط برای اطمینان دادن به شاگردانش که شاگردان من نیز هستند پرس و جو می‌کند. یحیی یک فرد ضعیف نیست. از شما که موعظه یحیی را پیش از این که هیرودیس او را به زندان اندازد، شنیدید، بگذارید بپرسم: شما در یحیی چه دیدید — یک نی که با باد می‌لرزد؟ مردی با خلق و خوی تغییرپذیر و پوشیده در جامه لطیف؟ به عنوان یک قاعده، آنهایی که به طرزی باشکوه لباس می‌پوشند و به گونه‌ای دلپذیر زندگی می‌کنند در بارگاه پادشاهان و در کاخهای ثروتمندان هستند. اما وقتی که به یحیی نگاه کردید چه دیدید؟ یک پیامبر؟ آری، من به شما می‌گویم، و بسیار بیش از یک پیامبر. درباره یحیی چنین نوشته شده بود: 'اینک، پیام‌آور خود را پیشاپیش تو می‌فرستم؛ او راه را پیش رویت آماده خواهد کرد.'

"هر آینه، به درستی، به شما می‌گویم، در میان آنهایی که از زنان زاده شده‌اند کسی بزرگتر از یحیی تعمید دهنده ظهور نکرده است؛ اما کوچکترین در پادشاهی آسمان از او بزرگتر است، زیرا از روح متولد شده است و می‌داند که یک فرزند خدا شده است."

بسیاری از کسانی که در آن روز سخنان عیسی را شنیدند خود را به تعمید یحیی تسلیم کردند و بدین طریق ورود به پادشاهی را به طور علنی اعلام کردند. و حواریون یحیی از آن روز به بعد قاطعانه با عیسی همبسته شدند. این رخداد نشانگر پیوند واقعی پیروان یحیی و عیسی بود.

پس از آن که پیام‌رسانان با آبنیر گفتگو کردند، عازم ماکتروس شدند تا تمام اینها را به یحیی بگویند. او به

^{144:7.4 (1626.5)} Abner, the chief of John's apostles, became a devout believer in Jesus and was later on made the head of a group of seventy teachers whom the Master commissioned to preach the gospel.

8. IN CAMP NEAR PELLA

^{144:8.1 (1626.6)} The latter part of December they all went over near the Jordan, close by Pella, where they again began to teach and preach. Both Jews and gentiles came to this camp to hear the gospel. It was while Jesus was teaching the multitude one afternoon that some of John's special friends brought the Master the last message which he ever had from the Baptist.

^{144:8.2 (1626.7)} John had now been in prison a year and a half, and most of this time Jesus had labored very quietly; so it was not strange that John should be led to wonder about the kingdom. John's friends interrupted Jesus' teaching to say to him: "John the Baptist has sent us to ask — are you truly the Deliverer, or shall we look for another?"

^{144:8.3 (1626.8)} Jesus paused to say to John's friends: "Go back and tell John that he is not forgotten. Tell him what you have seen and heard, that the poor have good tidings preached to them." And when Jesus had spoken further to the messengers of John, he turned again to the multitude and said: "Do not think that John doubts the gospel of the kingdom. He makes inquiry only to assure his disciples who are also my disciples. John is no weakling. Let me ask you who heard John preach before Herod put him in prison: What did you behold in John — a reed shaken with the wind? A man of changeable moods and clothed in soft raiment? As a rule they who are gorgeously appareled and who live delicately are in kings' courts and in the mansions of the rich. But what did you see when you beheld John? A prophet? Yes, I say to you, and much more than a prophet. Of John it was written: 'Behold, I send my messenger before your face; he shall prepare the way before you.'

^{144:8.4 (1627.1)} "Verily, verily, I say to you, among those born of women there has not arisen a greater than John the Baptist; yet he who is but small in the kingdom of heaven is greater because he has been born of the spirit and knows that he has become a son of God."

^{144:8.5 (1627.2)} Many who heard Jesus that day submitted themselves to John's baptism, thereby publicly professing entrance into the kingdom. And the apostles of John were firmly knit to Jesus from that day forward. This occurrence marked the real union of John's and Jesus' followers.

^{144:8.6 (1627.3)} After the messengers had conversed with Abner, they departed for Machaerus to tell all this to

اندازه زیاد تسکین یافت، و با سخنان عیسی و پیام ابنیر ایمانش قوی شد.

در این بعد از ظهر عیسی به آموزش دادن ادامه داد و گفت: "اما این نسل را به چه تشبیه کنم؟ بسیاری از شما نه پیام یحیی را خواهید پذیرفت و نه آموزشهای مرا. شما مثل کودکانی هستید که در بازار بازی می‌کنند و به همبازیهای خود ندا می‌کنند: 'برای شما نی نواختیم و شما نرقصیدید؛ مرثیه خواندیم و شما سوگواری نکردید.' و همینطور در رابطه با برخی از شما. یحیی آمد که نه می‌خورد و نه می‌نوشید، و آنها گفتند که او یک دیو دارد. پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد و همین مردم می‌گویند: 'بنگرید، یک مرد پرخور و یک میخوار، یک دوست باجگیران و گناهکاران!' به راستی حقانیت حکمت را اعمال آن به ثبوت می‌رساند.

"به نظر می‌رسد که پدر آسمانی برخی از این حقایق را از خردمندان و فرازمندان پنهان داشته، در حالی که او آنها را به کودکان آشکار ساخته است. اما پدر همه کارها را به خوبی انجام می‌دهد؛ پدر با شیوه‌های انتخابی خودش خود را به جهان آشکار می‌سازد. پس بباید، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، و برای روانتان آرامش خواهید یافت. یوغ الهی را بر دوش بگیرید، و آرامش خداوند را که فراتر از هر درکی است تجربه خواهید کرد."

9- مرگ یحیی تعمید دهنده

یحیی تعمید دهنده در شامگاه 10 ژانویه، سال 28 بعد از میلاد مسیح، به دستور هیروдіس آنتیپاس اعدام شد. روز بعد چند تن از شاگردان یحیی که به ماکائوس رفته بودند خبر اعدام او را شنیدند. آنها نزد هیروдіس رفتند و درخواست جسد او را کردند، و آن را در مقبره‌ای قرار دادند و بعداً آن را در سباستیه، زادگاه ابنیر، دفن کردند. روز بعد، 12 ژانویه، آنها به سوی شمال به سمت اردوگاه حواریون یحیی و عیسی در نزدیکی پلا- حرکت کردند، و آنها درباره مرگ یحیی به عیسی گفتند. هنگامی که عیسی گزارش آنها را شنید، توده مردم را مرخص کرد، و بیست و چهار تن را گرد هم آورد و گفت: "یحیی مرده است. هیروдіس او را سر بریده است. امشب وارد شورای مشترک شوید و بر این اساس ترتیب امور خود را بدهید. دیگر درنگی وجود نخواهد داشت. وقت آن رسیده است که پادشاهی را به طور آشکار و با قدرت اعلام کنید. ما فردا به جلیل می‌رویم."

از این رو، در اوایل بامداد 13 ژانویه، سال 28 پس از میلاد مسیح، عیسی و حواریون که با حدود بیست و پنج شاگرد همراهی می‌شدند، خود را به کفرناحوم رساندند و آن شب در منزل زبدي اقامت گزیدند.

John. He was greatly comforted, and his faith was strengthened by the words of Jesus and the message of Abner.

144:87 (1627:4) On this afternoon Jesus continued to teach, saying: "But to what shall I liken this generation? Many of you will receive neither John's message nor my teaching. You are like the children playing in the market place who call to their fellows and say: 'We piped for you and you did not dance; we wailed and you did not mourn.' And so with some of you. John came neither eating nor drinking, and they said he had a devil. The Son of Man comes eating and drinking, and these same people say: 'Behold, a gluttonous man and a winebibber, a friend of publicans and sinners!' Truly, wisdom is justified by her children.

144:88 (1627:5) "It would appear that the Father in heaven has hidden some of these truths from the wise and haughty, while he has revealed them to babes. But the Father does all things well; the Father reveals himself to the universe by the methods of his own choosing. Come, therefore, all you who labor and are heavy laden, and you shall find rest for your souls. Take upon you the divine yoke, and you will experience the peace of God, which passes all understanding."

9. DEATH OF JOHN THE BAPTIST

144:91 (1627:6) John the Baptist was executed by order of Herod Antipas on the evening of January 10, A.D. 28. The next day a few of John's disciples who had gone to Machaerus heard of his execution and, going to Herod, made request for his body, which they put in a tomb, later giving it burial at Sebaste, the home of Abner. The following day, January 12, they started north to the camp of John's and Jesus' apostles near Pella, and they told Jesus about the death of John. When Jesus heard their report, he dismissed the multitude and, calling the twenty-four together, said: "John is dead. Herod has beheaded him. Tonight go into joint council and arrange your affairs accordingly. There shall be delay no longer. The hour has come to proclaim the kingdom openly and with power. Tomorrow we go into Galilee."

144:92 (1627:7) Accordingly, early on the morning of January 13, A.D. 28, Jesus and the apostles, accompanied by some twenty-five disciples, made their way to Capernaum and lodged that night in Zebedee's house.

مقاله 145. چهار روز پررویداد در کفرناحوم

146 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 144

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 145

چهار روز پررویداد در کفرناحوم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- صید بزرگ ماهیان
- 2- بعد از ظهر در کنیسه
- 3- شفا در غروب آفتاب
- 4- عصر بعد
- 5- صبح زود یکشنبه

مقدمه مقاله

عیسی و حواریون در عصر سه‌شنبه، 13 ژانویه به کفرناحوم رسیدند. مطابق معمول، آنها مقر مرکزی خود را در منزل زبدی در بیت صیدا برقرار کردند. حال که یحیی تعمید دهنده به مرگش فرستاده شده بود، عیسی آماده شد تا در نخستین تور موعظه علنی و عمومی جلیل آغاز به کار کند. خبر بازگشت عیسی به سرعت در سطح شهر پخش شد، و در اوایل روز بعد، مریم مادر عیسی شتابان خارج شد. او به ناصره رفت تا از پسرش یوسف دیدار کند.

عیسی چهارشنبه، پنج‌شنبه، و جمعه را در منزل زبدی سپری نمود و در آمادگی برای نخستین تور گسترده موعظه عمومی حواریون خود به آنها رهنمود داد. او همچنین بسیاری از پرس و جو کنندگان جدی را به صورت انفرادی و گروهی، هر دو، پذیرفت و به آنها آموزش داد. او از طریق آندریاس ترتیبی داد که در روز سبت آتی در کنیسه سخن بگوید.

اواخر عصر جمعه، خواهر کوچک عیسی، روت، به طور مخفیانه از او دیدار کرد. آنها در قایقی که در فاصله‌ای کوتاه از ساحل لنگر انداخته بود تقریباً یک ساعت با هم وقت صرف کردند. هیچ موجود بشری، به جز یوحنا زبدی، هرگز از این دیدار آگاهی نیافت، و به او هشدار داده شد که به هیچ کس چیزی نگوید. روت تنها عضو خانواده عیسی بود که از ابتدای ایام هشیاری معنوی خود تا خدمت روحانی پررویداد، مرگ،

PAPER 145

FOUR EVENTFUL DAYS AT
CAPERNAUM

SECTIONS

Introduction

1. The Draught of Fishes
2. Afternoon at the Synagogue
3. The Healing at Sundown
4. The Evening After
5. Early Sunday Morning

INTRODUCTION

^{145:01 (1628:1)} JESUS and the apostles arrived in Capernaum the evening of Tuesday, January 13. As usual, they made their headquarters at the home of Zebedee in Bethsaida. Now that John the Baptist had been sent to his death, Jesus prepared to launch out in the first open and public preaching tour of Galilee. The news that Jesus had returned rapidly spread throughout the city, and early the next day, Mary the mother of Jesus hastened away, going over to Nazareth to visit her son Joseph.

^{145:02 (1628:2)} Wednesday, Thursday, and Friday Jesus spent at the Zebedee house instructing his apostles preparatory to their first extensive public preaching tour. He also received and taught many earnest inquirers, both singly and in groups. Through Andrew, he arranged to speak in the synagogue on the coming Sabbath day.

^{145:03 (1628:3)} Late on Friday evening Jesus' baby sister, Ruth, secretly paid him a visit. They spent almost an hour together in a boat anchored a short distance from the shore. No human being, save John Zebedee, ever knew of this visit, and he was admonished to tell no man. Ruth was the only member of Jesus' family who consistently and unwaveringly believed in the divinity of his earth

رستاخیز و معراج عیسی، به گونه‌ای استوار و تردید ناپذیر به ربانیت مأموریت زمینی او ایمان داشت؛ و او سرانجام به کرات آن سو عزیمت نمود، در حالی که به ماهیت فوق طبیعی مأموریت پدر – برادرش در جسم هرگز شک نکرد. روت کوچک تا جایی که به خانواده زمینی عیسی مربوط می‌شد، در سرتاسر آزمون سخت محاکمه، طرد، و مصلوب شدن او، تسکین اصلی او بود.

mission from the times of her earliest spiritual consciousness right on down through his eventful ministry, death, resurrection, and ascension; and she finally passed on to the worlds beyond never having doubted the supernatural character of her father-brother's mission in the flesh. Baby Ruth was the chief comfort of Jesus, as regards his earth family, throughout the trying ordeal of his trial, rejection, and crucifixion.

1- صید بزرگ ماهیان

در بامداد جمعه همین هفته، هنگامی که عیسی در کنار دریا در حال تدریس بود، مردم چنان در نزدیکی لبه آب دور او ازدحام کردند که او به برخی از ماهیگیران که یک قایق نزدیک را اشغال کرده بودند علامت داد که به نجات او بیایند. او پس از وارد شدن به قایق برای بیش از دو ساعت به آموزش توده مردم گرد آمده ادامه داد. این قایق "شمعون" نامگذاری شده بود؛ این کشتی ماهیگیری پیشین شمعون پطرس بود و با دستن خود عیسی ساخته شده بود. در این صبح خاص، قایق توسط داوود زبدی و دو همکار که به دنبال یک شب بی‌نتیجه ماهیگیری در دریاچه تازه به ساحل نزدیک شده بودند استفاده می‌شد. آنها در حال تمیز کردن و تعمیر تورهایشان بودند که عیسی از آنها درخواست کرد که به یاری او بیایند.

بعد از این که عیسی تعلیم مردم را به پایان رساند، به داوود گفت: "حال که در آمدن به کمک من تأخیر کردید، بگذارید با شما کار کنم. بگذارید به ماهیگیری برویم؛ به آن سوی عمیق بروید و تورهای خود را برای یک صید بزرگ به پایین افکنید." اما شمعون، یکی از دستیاران داوود، پاسخ داد: "استاد بی‌فایده است. ما تمام شب زحمت کشیدیم و چیزی نگرفتیم؛ با این حال، به فرمان تو به آن سو خواهیم رفت و تورها را به پایین خواهیم افکند. و شمعون به دلیل اشاره‌ای که توسط استادش، داوود، انجام شد، رضایت داد که رهنمودهای عیسی را دنبال کند. وقتی آنها به مکانی که توسط عیسی تعیین شده بود رفتند، تورهایشان را پایین انداختند و چنان ماهی انبوهی گرفتند که ترسیدند تورها پاره شوند، چنان زیاد که به دستیارانشان در ساحل اشاره کردند که به یاری آنها بیایند. وقتی آنها هر سه قایق را تقریباً تا حد غرق شدن با ماهی پر کردند، این شمعون به پای عیسی افتاد و گفت: "استاد از من دور شو، زیرا من یک مرد گناهکارم." شمعون و کلیه کسانی که در این رخداد درگیر بودند به خاطر صید بزرگ ماهیان حیرت زده شدند. از آن روز، داوود زبدی، این شمعون، و همکارانشان تورهای خود را رها کردند و عیسی را دنبال نمودند.

اما این به هیچ وجه یک صید بزرگ معجزه‌آسای ماهیان نبود. عیسی یک دانشجوی نزدیک به طبیعت بود؛ او یک ماهیگیر باتجربه بود و از عادات ماهیان در دریای جلیل آگاه بود. او در این فرصت صرفاً این مردان را به مکانی که معمولاً در این ساعت از روز در آن ماهی یافت می‌شد هدایت کرد. اما پیروان عیسی همیشه این را به عنوان یک معجزه تلقی می‌کردند.

1. THE DRAUGHT OF FISHES

^{145:1.1 (1628:4)} On Friday morning of this same week, when Jesus was teaching by the seaside, the people crowded him so near the water's edge that he signaled to some fishermen occupying a near-by boat to come to his rescue. Entering the boat, he continued to teach the assembled multitude for more than two hours. This boat was named "Simon"; it was the former fishing vessel of Simon Peter and had been built by Jesus' own hands. On this particular morning the boat was being used by David Zebedee and two associates, who had just come in near shore from a fruitless night of fishing on the lake. They were cleaning and mending their nets when Jesus requested them to come to his assistance.

^{145:1.2 (1628:5)} After Jesus had finished teaching the people, he said to David: "As you were delayed by coming to my help, now let me work with you. Let us go fishing; put out into yonder deep and let down your nets for a draught." But Simon, one of David's assistants, answered: "Master, it is useless. We toiled all night and took nothing; however, at your bidding we will put out and let down the nets." And Simon consented to follow Jesus' directions because of a gesture made by his master, David. When they had proceeded to the place designated by Jesus, they let down their nets and enclosed such a multitude of fish that they feared the nets would break, so much so that they signaled to their associates on the shore to come to their assistance. When they had filled all three boats with fish, almost to sinking, this Simon fell down at Jesus' knees, saying, "Depart from me, Master, for I am a sinful man." Simon and all who were concerned in this episode were amazed at the draught of fishes. From that day David Zebedee, this Simon, and their associates forsook their nets and followed Jesus.

^{145:1.3 (1629:1)} But this was in no sense a miraculous draught of fishes. Jesus was a close student of nature; he was an experienced fisherman and knew the habits of the fish in the Sea of Galilee. On this occasion he merely directed these men to the place where the fish were usually to be found at this time of day. But Jesus' followers always regarded this as a miracle.

2- بعد از ظهر در کنیسه

سبت بعد، در مراسم بعد از ظهر در کنیسه، عیسی خطبه خود را پیرامون "خواست پدر آسمانی" ایراد کرد. شمعون بطرس در موعظه صبح پیرامون "پادشاهی" موعظه کرده بود. در گردهمایی عصر پنجشنبه کنیسه، آندریاس درس داده بود، و موضوع مورد بحث او "راه نوین" بود. در این زمان خاص بیش از هر شهر دیگر در زمین، مردم در کفرناحوم به عیسی ایمان داشتند.

همینطور که عیسی در این بعد از ظهر سبت در کنیسه درس می‌داد، طبق سنت، نخستین متن را از شریعت گرفت، و از کتاب خروج خواند: "و به خداوند، خدایتان خدمت کنید، و او نان و آبتان را برکت خواهد داد، و تمام بیماریها از شما دور خواهند شد." او دومین متن را از پیامبران انتخاب کرد، و از اشعیا خواند: "برخیز و بدرخش، زیرا نور تو آمده، و جلال خداوند بر تو طلوع کرده است. ممکن است تاریکی زمین را بپوشاند، و ظلمت غلیظ مردمان را، اما روح خداوند بر تو طلوع خواهد کرد، و جلال الهی بر تو نمایان خواهد شد. حتی غیریهودیان به سوی این نور خواهند آمد، و بسیاری از اذهان بزرگ به درخشش این نور تسلیم خواهند شد."

این خطبه تلاشی از سوی عیسی بود تا این حقیقت را روشن سازد که مذهب یک تجربه شخصی است. در زمره سایر چیزها، استاد گفت:

"شما به خوبی می‌دانید که، در حالی که یک پدر خوش قلب خانواده‌اش را به طور کلی دوست دارد، به دلیل عاطفه شدید خود برای هر یک از اعضای آن خانواده، آنها را به صورت یک گروه تلقی می‌کند. شما دیگر نباید به عنوان یک فرزند اسرائیل به پدر آسمانی نزدیک شوید، بلکه به عنوان یک فرزند خدا. شما به عنوان یک گروه، به راستی فرزندان اسرائیل هستید، اما هر یک از شما به عنوان یک فرد یک فرزند خدا هستید. من نیامده‌ام که پدر را به فرزندان اسرائیل آشکار سازم، بلکه این شناخت از خداوند و آشکارسازی مهر و بخشش او را به تک تک ایمانداران به عنوان یک تجربه راستین شخصی به ارمغان آورم. پیامبران همه به شما آموخته‌اند که یهوه مردم خود را دوست دارد، و این که خدا به اسرائیل عشق می‌ورزد. اما من به میان شما آمده‌ام که یک حقیقت بزرگتر را اعلام دارم، حقیقتی که بسیاری از پیامبران بعد نیز درک کردند، این که خدا شما را — هر یک از شما را — به صورت فردی دوست دارد. در تمام این نسلها شما یک مذهب ملی یا نژادی داشته‌اید؛ اکنون من آمده‌ام که به شما یک مذهب شخصی بدهم.

"اما حتی این یک ایده جدید نیست. بسیاری از اذهان معنوی در میان شما این حقیقت را دانسته‌اند، زیرا برخی از پیامبران بدین گونه به شما آموزش داده‌اند. آیا در کتاب مقدس نخوانده‌اید که ارمیای نبی می‌گوید: 'در آن روزها دیگر نخواهند گفت، پدران انگور ترش خورده‌اند و دندان فرزندان کند شد. هر کس برای شرارت خودش خواهد مرد؛ هر که انگور ترش بخورد، دندانش کند خواهد شد. بنگرید، روزهایی فرا خواهد رسید که با قوم خود پیمانی نوین خواهم بست، نه مانند

2. AFTERNOON AT THE SYNAGOGUE

^{145:21 (1629:2)} The next Sabbath, at the afternoon service in the synagogue, Jesus preached his sermon on "The Will of the Father in Heaven." In the morning Simon Peter had preached on "The Kingdom." At the Thursday evening meeting of the synagogue Andrew had taught, his subject being "The New Way." At this particular time more people believed in Jesus in Capernaum than in any other one city on earth.

^{145:22 (1629:3)} As Jesus taught in the synagogue this Sabbath afternoon, according to custom he took the first text from the law, reading from the Book of Exodus: "And you shall serve the Lord, your God, and he shall bless your bread and your water, and all sickness shall be taken away from you." He chose the second text from the Prophets, reading from Isaiah: "Arise and shine, for your light has come, and the glory of the Lord has risen upon you. Darkness may cover the earth and gross darkness the people, but the spirit of the Lord shall arise upon you, and the divine glory shall be seen with you. Even the gentiles shall come to this light, and many great minds shall surrender to the brightness of this light."

^{145:23 (1629:4)} This sermon was an effort on Jesus' part to make clear the fact that religion is a *personal experience*. Among other things, the Master said:

^{145:24 (1629:5)} "You well know that, while a kindhearted father loves his family as a whole, he so regards them as a group because of his strong affection for each individual member of that family. No longer must you approach the Father in heaven as a child of Israel but as a child of God. As a group, you are indeed the children of Israel, but as individuals, each one of you is a child of God. I have come, not to reveal the Father to the children of Israel, but rather to bring this knowledge of God and the revelation of his love and mercy to the individual believer as a genuine personal experience. The prophets have all taught you that Yahweh cares for his people, that God loves Israel. But I have come among you to proclaim a greater truth, one which many of the later prophets also grasped, that God loves you — every one of you — as individuals. All these generations have you had a national or racial religion; now have I come to give you a personal religion.

^{145:25 (1630:1)} "But even this is not a new idea. Many of the spiritually minded among you have known this truth, inasmuch as some of the prophets have so instructed you. Have you not read in the Scriptures where the Prophet Jeremiah says: 'In those days they shall no more say, the fathers have eaten sour grapes and the children's teeth are set on edge. Every man shall die for his own iniquity; every man who eats sour grapes, his teeth shall be set on edge. Behold, the days shall come when I will make

عهدی که با پدرانشان بستم، آنگاه که آنها را از سرزمین مصر خارج ساختم، بلکه مطابق راه نوین. من حتی قانون خود را در قلبهای آنها خواهم نوشت. من خدای آنها خواهم بود، و آنها قوم من خواهند بود. در آن روز دیگر کسی به همسایه‌اش نخواهد گفت، آیا خدا را می‌شناسی؟ نه! زیرا همه آنها شخصاً مرا خواهند شناخت، از کوچکترین تا بزرگترین.

”آیا این وعده‌ها را نخوانده‌اید؟ آیا به کتاب مقدس باور ندارید؟ آیا نمی‌فهمید که در آنچه همین امروز مشاهده می‌کنید سخنان پیامبر تحقق یافته است؟ و آیا ارمیا به شما نصیحت نکرد که مذهب را یک امر قلبی تلقی کنید، خود را به صورت فردی با خدا در ارتباط قرار دهید؟ آیا این پیامبر به شما نگفت که خدای آسمان تک تک قلبهای شما را جستجو می‌کند؟ و آیا به شما هشدار داده نشد که قلب طبیعی بشری بالاتر از همه چیز فریبکار است و اغلب اوقات به گونه‌ای نومیدانه شریک است؟“

”آیا همچنین نخوانده‌اید که حزقیال حتی به پدران شما آموخت که در تجارب فردی شما مذهب باید یک واقعیت شود؟ دیگر نباید از این ضرب‌المثل استفاده کنید که می‌گوید: ‘پدران غوره خورده‌اند و دندان فرزندان کند شده است.’ پروردگار خداوند می‌فرماید: ‘به حیاتم قسم، اینک همه جانها از آن من هستند؛ جانهای پدران، همانند جانهای پسران از آن من هستند. فقط جانی که گناه کند خواهد مرد.’ و سپس حزقیال حتی این روز را پیش‌بینی کرد، آنگاه که از جانب خدا سخن گفت. او گفت: ‘همچنین دلی تازه به شما خواهم داد، و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد.’“

”دیگر نباید بترسید که خدا به خاطر گناه یک فرد ملتی را تنبیه خواهد کرد؛ پدر آسمانی نیز یکی از فرزندان ایماندارش را به خاطر گناهان یک ملت تنبیه خواهد کرد، گرچه هر عضو جداگانه هر خانواده اغلب باید به خاطر پیامدهای مادی خطاهای خانواده و تخطی‌های گروه متحمل رنج شود. آیا درک نمی‌کنید که امید یک ملت بهتر — یا یک دنیای بهتر — به پیشرفت و آگاهی فرد گره خورده است؟“

سپس استاد شرح داد که پدر آسمانی، بعد از این که انسان این آزادی معنوی را تشخیص داد، خواستار این است که فرزندان او در زمین آن صعود جاودان مسیر بهشت را آغاز کنند که شامل پاسخ آگاهانه مخلوق به اشتیاق الهی روح سکنی‌گزین برای یافتن آفریننده، شناخت خداوند و تلاش برای مانند او شدن است.

این موعظه به اندازه زیاد به حواریون کمک کرد. همه آنها به طور کاملتری فهمیدند که بشارت پادشاهی پیامی است که معطوف به فرد است، نه ملت.

گرچه مردم کفرناحوم با آموزشهای عیسی آشنا بودند، از موعظه او در این روز سبت شگفت‌زده شدند. او به راستی به عنوان کسی که از اقتدار برخوردار است آموزش داد، نه مثل کاتبان.

درست هنگامی که عیسی سخنانش را تمام کرد،

a new covenant with my people, not according to the covenant which I made with their fathers when I brought them out of the land of Egypt, but according to the new way. I will even write my law in their hearts. I will be their God, and they shall be my people. In that day they shall not say, one man to his neighbor, do you know the Lord? Nay! For they shall all know me personally, from the least to the greatest.’

145:26 (1630:2) “Have you not read these promises? Do you not believe the Scriptures? Do you not understand that the prophet's words are fulfilled in what you behold this very day? And did not Jeremiah exhort you to make religion an affair of the heart, to relate yourselves to God as individuals? Did not the prophet tell you that the God of heaven would search your individual hearts? And were you not warned that the natural human heart is deceitful above all things and oftentimes desperately wicked?”

145:27 (1630:3) “Have you not read also where Ezekiel taught even your fathers that religion must become a reality in your individual experiences? No more shall you use the proverb which says, ‘The fathers have eaten sour grapes and the children's teeth are set on edge.’ ‘As I live,’ says the Lord God, ‘behold all souls are mine; as the soul of the father, so also the soul of the son. Only the soul that sins shall die.’ And then Ezekiel foresaw even this day when he spoke in behalf of God, saying: ‘A new heart also will I give you, and a new spirit will I put within you.’”

145:28 (1630:4) “No more should you fear that God will punish a nation for the sin of an individual; neither will the Father in heaven punish one of his believing children for the sins of a nation, albeit the individual member of any family must often suffer the material consequences of family mistakes and group transgressions. Do you not realize that the hope of a better nation — or a better world — is bound up in the progress and enlightenment of the individual?”

145:29 (1630:5) Then the Master portrayed that the Father in heaven, after man discerns this spiritual freedom, wills that his children on earth should begin that eternal ascent of the Paradise career which consists in the creature's conscious response to the divine urge of the indwelling spirit to find the Creator, to know God and to seek to become like him.

145:210 (1630:6) The apostles were greatly helped by this sermon. All of them realized more fully that the gospel of the kingdom is a message directed to the individual, not to the nation.

145:211 (1630:7) Even though the people of Capernaum were familiar with Jesus' teaching, they were astonished at his sermon on this Sabbath day. He taught, indeed, as one having authority and not as the scribes.

145:212 (1630:8) Just as Jesus finished speaking, a young man in the congregation who had been much

یک مرد جوان در میان جماعت که به واسطه سخنان او بسیار آشفته شده بود تحت یک حمله شدید صرع قرار گرفت و با صدای بلند فریاد کشید. او در پایان تشنج، هنگام باز یافتن هشیاری، در یک حالت خواب آلود سخن گفت. او گفت: "ما را با تو چه کار است، عیسی نصری؟ تو آن قدوس خدایی؛ آیا آمده‌ای که ما را نابود کنی؟" عیسی از مردم خواست که ساکت باشند، و دست مرد را گرفت و گفت: "از این حالت بیرون بیا" — و او فوراً بیدار شد.

این مرد جوان توسط یک روح ناپاک یا دیو تسخیر نشده بود؛ او یک قربانی صرع معمولی بود. اما به او آموخته بودند که رنج و عذاب او به خاطر تسخیر شدگی توسط یک روح شیطانی است. او به این آموزش باور داشت و مطابق تمامی آنچه که پیرامون بیماری خود می‌اندیشید یا می‌گفت رفتار می‌کرد. همه مردم باور داشتند که این پدیده‌ها مستقیماً ناشی از حضور ارواح ناپاک است. از این رو آنها باور داشتند که عیسی یک دیو را از این مرد بیرون افکنده بود. اما عیسی در آن هنگام بیماری صرع او را درمان نکرد. بعد از آن، در آن روز پس از غروب آفتاب بود که این مرد به راستی شفا یافت. مدتها پس از روز بنطیکاست یوحنا حواری، که آخرین فردی بود که کارهای عیسی را نوشت، از هر گونه اشاره به این اقدامات به اصطلاح "بیرون راندن دیوها" اجتناب کرد، و او این کار را با توجه به این واقعیت انجام داد که بعد از بنطیکاست این گونه موارد تسخیر شدگی توسط دیو هرگز رخ نداد.

در نتیجه این رخداد عادی، این گزارش در سرتاسر کفرناحوم به سرعت پخش شد که عیسی یک دیو را از یک مرد بیرون رانده است و در پایان موعظه بعد از ظهر خود به طرزی معجزه‌آسا او را در کنیسه شفا داده است. سبت فقط وقت پخش سریع و مؤثر چنین شایعه حیرت‌انگیزی بود. این گزارش همچنین به تمام سکونتگاههای کوچکتر در اطراف کفرناحوم منتقل شد، و بسیاری از مردم آن را باور کردند.

آشپزی و کارهای خانه در خانه بزرگ زبدی، جایی که عیسی و آن دوازده تن مقر مرکزی خود را در آن برقرار کردند، بیشتر اوقات توسط همسر شمعون پطرس و مادرش انجام می‌شد. خانه پطرس در نزدیکی خانه زبدی بود؛ و عیسی و دوستانش در راه بازگشت از کنیسه در آنجا توقف کردند، زیرا مادر همسر پطرس برای چندین روز مریض بود و تب و لرز داشت. اکنون بر حسب اتفاق، حدوداً در هنگامی که عیسی بالای سر این زن بیمار ایستاد، دستش را گرفت، پیشانی او را لمس کرد، و سخنان تسکین دهنده و تشویق‌آمیزی به او گفت، تب او قطع شد. عیسی هنوز وقت نکرده بود به حواریونش توضیح دهد که در کنیسه هیچ معجزه‌ای انجام نشده بود؛ و با این رخداد که در اذهان آنها بسیار تازه و روشن بود و با یادآوری آب و شراب در قانا، آنها این اتفاق را به عنوان معجزه‌ای دیگر به حساب آوردند، و برخی از آنان شتابان بیرون رفتند تا خبر آن را در خارج در سرتاسر شهر پخش کنند.

آماتا، مادر زن پطرس، از تب مالاریا رنج می‌برد. او در این هنگام توسط عیسی به گونه‌ای معجزه‌آسا شفا نیافت. تنها چند ساعت بعد، پس از غروب آفتاب بود که در ارتباط با رویداد خارق‌العاده‌ای که در حیات جلوی

agitated by his words was seized with a violent epileptic attack and loudly cried out. At the end of the seizure, when recovering consciousness, he spoke in a dreamy state, saying: "What have we to do with you, Jesus of Nazareth? You are the holy one of God; have you come to destroy us?" Jesus bade the people be quiet and, taking the young man by the hand, said, "Come out of it" — and he was immediately awakened.

^{1452:13 (1631.1)} This young man was not possessed of an unclean spirit or demon; he was a victim of ordinary epilepsy. But he had been taught that his affliction was due to possession by an evil spirit. He believed this teaching and behaved accordingly in all that he thought or said concerning his ailment. The people all believed that such phenomena were directly caused by the presence of unclean spirits. Accordingly they believed that Jesus had cast a demon out of this man. But Jesus did not at that time cure his epilepsy. Not until later on that day, after sundown, was this man really healed. Long after the day of Pentecost the Apostle John, who was the last to write of Jesus' doings, avoided all reference to these so-called acts of "casting out devils," and this he did in view of the fact that such cases of demon possession never occurred after Pentecost.

^{1452:14 (1631.2)} As a result of this commonplace incident the report was rapidly spread through Capernaum that Jesus had cast a demon out of a man and miraculously healed him in the synagogue at the conclusion of his afternoon sermon. The Sabbath was just the time for the rapid and effective spreading of such a startling rumor. This report was also carried to all the smaller settlements around Capernaum, and many of the people believed it.

^{1452:15 (1631.3)} The cooking and the housework at the large Zebedee home, where Jesus and the twelve made their headquarters, was for the most part done by Simon Peter's wife and her mother. Peter's home was near that of Zebedee; and Jesus and his friends stopped there on the way from the synagogue because Peter's wife's mother had for several days been sick with chills and fever. Now it chanced that, at about the time Jesus stood over this sick woman, holding her hand, smoothing her brow, and speaking words of comfort and encouragement, the fever left her. Jesus had not yet had time to explain to his apostles that no miracle had been wrought at the synagogue; and with this incident so fresh and vivid in their minds, and recalling the water and the wine at Cana, they seized upon this coincidence as another miracle, and some of them rushed out to spread the news abroad throughout the city.

^{1452:16 (1631.4)} Amatha, Peter's mother-in-law, was suffering from malarial fever. She was not miraculously healed by Jesus at this time. Not until several hours later, after sundown, was her cure

خانه زیدی رخ داد شفای او انجام شد.

و این موارد نمونه‌ای از شیوه‌ای هستند که طی آن یک نسل جویای شگفتی و مردمی در پی معجزه به طور بی‌وقفه از هر اتفاقی به عنوان دستاویز استفاده می‌کردند تا اعلام کنند معجزه‌ای دیگر توسط عیسی انجام شده است.

3- شفا در غروب آفتاب

تا زمان آماده شدن عیسی و حواریونش برای صرف غذای عصرشان نزدیک به پایان این روز پررویداد سبت، تمام کفرناحوم و اطراف آن به خاطر این معجزات مشهور شفا بخشی بی‌قرار بودند؛ و کلیه کسانی که بیمار یا رنجور بودند درست به محض غروب کردن آفتاب شروع به آماده‌سازی برای رفتن نزد عیسی کردند یا توسط دوستانشان به آنجا برده شدند. بنا بر آموزشهای یهودی، حتی رفتن به دنبال سلامتی در طول ساعات مقدس سبت مجاز نبود.

از این رو، به محض فرو رفتن خورشید در زیر افق، تعداد زیادی از مردان، زنان، و کودکان رنجور شروع به رفتن به سوی خانه زیدی در بیت صیدا نمودند. یک مرد به همراه دختر فلج خود درست به محض فرو رفتن خورشید در پشت منزل همسایه‌اش شروع به رفتن نمود.

رخدادهای تمام روز زمینه را برای این صحنه فوق‌العاده غروب آفتاب آماده ساخته بود. حتی متنی که عیسی برای موعظه بعد از ظهر خود استفاده کرده بود این معنی را القا می‌کرد که بیماری باید برطرف گردد؛ و او چنان با قدرت و اقتدار بی‌سابقه‌ای سخن گفته بود! پیام او بسیار گیرا بود! در حالی که او به مرجعیت انسانی متوسل نمی‌شد، او قطعاً با ضمیر و روان انسانها به طور مستقیم صحبت می‌کرد. اگر چه او به منطق، لفاظی‌های قانونی، یا گفتارهای هوشمندانه متوسل نمی‌شد، اما یک گیرایی قدرتمند، مستقیم، روشن، و شخصی در قلب شنوندگانش ایجاد می‌کرد.

آن سبت یک روز بزرگ در زندگی زمینی عیسی بود، و آری، همچنین در زندگی یک جهان. از نظر تمام مقاصد و اهداف جهان محلی، شهر کوچک یهودی کفرناحوم پایتخت واقعی نبادان بود. تعداد معدود یهودیان در کنیسه کفرناحوم تنها موجوداتی نبودند که آن بیانییه بسیار مهم پایانی موعظه عیسی را بشنوند: "نفرت سایه ترس است؛ انتقام ماسک بزدلی است." شنوندگان او نیز نتوانستند سخنان پربرکت او را فراموش کنند، که اعلام می‌کرد: "انسان فرزند خداست، نه یک فرزند شیطان."

به زودی بعد از غروب خورشید، همینطور که عیسی و حواریون هنوز در اطراف میز غذا پرسه می‌زدند، همسر پطرس صداهایی را در حیات جلو شنید، و حین رفتن به سمت در، جمع بزرگی از بیماران را دید که در آنجا گرد آمده بودند، و این که جاده کفرناحوم توسط آنهایی که برای شفا یافتن به دستان عیسی در راه بودند مملو از انبوه جمعیت بود. او با دیدن این منظره، به

effected in connection with the extraordinary event which occurred in the front yard of the Zebedee home.

^{145:217 (1631:5)} And these cases are typical of the manner in which a wonder-seeking generation and a miracle-minded people unfailingly seized upon all such coincidences as the pretext for proclaiming that another miracle had been wrought by Jesus.

3. THE HEALING AT SUNDOWN

^{145:31 (1631:6)} By the time Jesus and his apostles had made ready to partake of their evening meal near the end of this eventful Sabbath day, all Capernaum and its environs were agog over these reputed miracles of healing; and all who were sick or afflicted began preparations to go to Jesus or to have themselves carried there by their friends just as soon as the sun went down. According to Jewish teaching it was not permissible even to go in quest of health during the sacred hours of the Sabbath.

^{145:32 (1632:1)} Therefore, as soon as the sun sank beneath the horizon, scores of afflicted men, women, and children began to make their way toward the Zebedee home in Bethsaida. One man started out with his paralyzed daughter just as soon as the sun sank behind his neighbor's house.

^{145:33 (1632:2)} The whole day's events had set the stage for this extraordinary sundown scene. Even the text Jesus had used for his afternoon sermon had intimated that sickness should be banished; and he had spoken with such unprecedented power and authority! His message was so compelling! While he made no appeal to human authority, he did speak directly to the consciences and souls of men. Though he did not resort to logic, legal quibbles, or clever sayings, he did make a powerful, direct, clear, and personal appeal to the hearts of his hearers.

^{145:34 (1632:3)} That Sabbath was a great day in the earth life of Jesus, yes, in the life of a universe. To all local universe intents and purposes the little Jewish city of Capernaum was the real capital of Nebadon. The handful of Jews in the Capernaum synagogue were not the only beings to hear that momentous closing statement of Jesus' sermon: "Hate is the shadow of fear; revenge the mask of cowardice." Neither could his hearers forget his blessed words, declaring, "Man is the son of God, not a child of the devil."

^{145:35 (1632:4)} Soon after the setting of the sun, as Jesus and the apostles still lingered about the supper table, Peter's wife heard voices in the front yard and, on going to the door, saw a large company of sick folks assembling, and that the road from Capernaum was crowded by those who were on their way to seek healing at Jesus' hands. On

یکباره رفت و شوهرش را مطلع ساخت و او نیز به عیسی خبر داد.

هنگامی که استاد از ورودی جلوی خانه زبیدی خارج شد چشمانش به صفی از بشریت آسیب دیده و رنجور برخورد نمود. او به تقریباً یک هزار موجود بشری بیمار و علیل خیره شد؛ حداقل این تعداد اشخاصی بود که در برابر او دور هم جمع شده بودند. تمام کسانی که در آنجا حضور داشتند رنجور نبودند؛ برخی آمده بودند تا در این تلاش برای کسب شفا به عزیزان خود کمک کنند.

مشاهده این انسانهای فانی دردمند، مردان، زنان، و کودکان، که عمناً در نتیجه اشتباهات و کارهای ناشایست فرزندان مورد اعتماد خودش در اداره جهان دچار رنج شده بودند، به طور خاص قلب بشری عیسی را لمس نمود و بخشش الهی این پسر آفریننده نیکخواه را به چالش کشید. اما عیسی به خوبی می‌دانست که هرگز نمی‌تواند بر پایه معجزات صرفاً مادی یک جنبش پایدار معنوی بنا کند. این سیاست ثابت او بود که از به نمایش گذاشتن امتیازات آفرینندگی خود خودداری کند. از هنگام رخداد فانا کارهای فوق طبیعی یا معجزه‌آسا با آموزشهای او همراه نبود؛ با این وجود، این توده رنجور قلب دلسوز او را لمس نمود و برای عاطفه فهیمانه او به گونه‌ای قدرتمند گیرا بود.

صدایی از حیات جلو فریاد برآورد: "استاد، کلام را بگو، سلامتی ما را بازگردان، بیماریهای ما را شفا ده، و روانهای ما را نجات بده." به محض این که این کلمات به زبان آورده شدند یک گروه عظیم از همراهان شامل سرافیمها، کنترلگران فیزیکی، حاملین حیات، و بینابینی‌ها، که همیشه این آفریننده در جسم ظاهر شده یک جهان را همراهی می‌کردند خود را آماده ساختند تا اگر فرمانروای آنها علامت داد، با نیروی خلاق دست به عمل بزنند. این یکی از آن لحظات در دوران زندگی زمینی عیسی بود که طی آن خرد الهی و دلسوزی بشری در قضاوت پسر انسان چنان به هم قفل شده بودند که او جویای خواست پدرش شد و به آن پناه برد.

هنگامی که پطرس به استاد التماس کرد که به فریادهای آنها برای کمک توجه کند، عیسی ضمن نظر افکندن به جمعیت دردمند، پاسخ داد: "من به این دنیا آمده‌ام تا پدر را آشکار سازم و پادشاهی او را برقرار کنم. من تا این ساعت به این منظور زندگی خود را گذرانده‌ام. از این رو، اگر خواست او که مرا فرستاد این باشد و این امر با وقف من به اعلام بشارت پادشاهی آسمان ناسازگار نباشد، مایلم ببینم که فرزندانم شفا یابند، — و —" اما کلمات بیشتر عیسی در هیاهوی جمعیت گم شد.

عیسی مسئولیت این تصمیم شفافبخشی را به حکم پدرش واگذار کرده بود. از قرار معلوم، خواست پدر هیچ اعتراضی را مطرح نکرد، زیرا به محض این که کلمات استاد بیان شد، مجمع شخصیت‌های آسمانی که تحت فرماندهی تنظیم‌کننده فکری شخصیت بافته عیسی خدمت می‌کرد به گونه‌ای قدرتمند به حرکت درآمد. گروه عظیم همراهان به میان این جمعیت ناهمگون از انسانهای رنجور فرود آمد، و در یک لحظه از زمان 683 مرد، زن، و کودک سالم شدند. آنها از کلیه بیماریهای جسمانی و سایر اختلالات مادی خود به طور کامل شفا یافتند.

seeing this sight, she went at once and informed her husband, who told Jesus.

^{145:36 (1632:5)} When the Master stepped out of the front entrance of Zebedee's house, his eyes met an array of stricken and afflicted humanity. He gazed upon almost one thousand sick and ailing human beings; at least that was the number of persons gathered together before him. Not all present were afflicted; some had come assisting their loved ones in this effort to secure healing.

^{145:37 (1632:6)} The sight of these afflicted mortals, men, women, and children, suffering in large measure as a result of the mistakes and misdeeds of his own trusted Sons of universe administration, peculiarly touched the human heart of Jesus and challenged the divine mercy of this benevolent Creator Son. But Jesus well knew he could never build an enduring spiritual movement upon the foundation of purely material wonders. It had been his consistent policy to refrain from exhibiting his creator prerogatives. Not since Cana had the supernatural or miraculous attended his teaching; still, this afflicted multitude touched his sympathetic heart and mightily appealed to his understanding affection.

^{145:38 (1632:7)} A voice from the front yard exclaimed: "Master, speak the word, restore our health, heal our diseases, and save our souls." No sooner had these words been uttered than a vast retinue of seraphim, physical controllers, Life Carriers, and midways, such as always attended this incarnated Creator of a universe, made themselves ready to act with creative power should their Sovereign give the signal. This was one of those moments in the earth career of Jesus in which divine wisdom and human compassion were so interlocked in the judgment of the Son of Man that he sought refuge in appeal to his Father's will.

^{145:39 (1632:8)} When Peter implored the Master to heed their cry for help, Jesus, looking down upon the afflicted throng, answered: "I have come into the world to reveal the Father and establish his kingdom. For this purpose have I lived my life to this hour. If, therefore, it should be the will of Him who sent me and not inconsistent with my dedication to the proclamation of the gospel of the kingdom of heaven, I would desire to see my children made whole — and —" but the further words of Jesus were lost in the tumult.

^{145:3:10 (1633:1)} Jesus had passed the responsibility of this healing decision to the ruling of his Father. Evidently the Father's will interposed no objection, for the words of the Master had scarcely been uttered when the assembly of celestial personalities serving under the command of Jesus' Personalized Thought Adjuster was mightily astir. The vast retinue descended into the midst of this motley throng of afflicted mortals, and in a moment of time 683 men, women, and children were made whole, were

پیش از آن روز و از آن روز به بعد هرگز چنین صحنه‌ای در زمین مشاهده نشد. و برای آن دسته از ما که برای نظاره کردن این موج خلاق شفابخشی حاضر بودیم، این به راستی یک صحنه تماشایی بود.

اما از میان تمام موجوداتی که از این وقوع ناگهانی و غیرمنتظره شفابخشی فوق طبیعی مبهوت شدند، عیسی از همه بیشتر شگفت‌زده شد. در یک لحظه هنگامی که دلبستگی‌ها و دلسوزیهای بشری او روی صحنه رنج و ابتلائی که در آنجا در برابر او نمایان بود متمرکز شد، او در ذهن بشری خود از توجه نمودن به هشدارهای پندآمیز تنظیم‌کننده شخصیت یافته خود در رابطه با غیرممکن بودن محدود نمودن عنصر زمانی امتیازات آفرینندگی یک پسر آفریننده تحت شرایط مشخص و در وضعیتهای خاص غافل شد. عیسی مایل بود ببیند که این انسانهای دردمند سالم شوند، مشروط به این که خواست پدرش بدین وسیله نقض نشود. تنظیم‌کننده شخصیت یافته عیسی فوراً حکم کرد که چنین عملی از انرژی خلاق در آن هنگام از خواست پدر بهشتی تخطی نمی‌کند، و از طریق چنین تصمیمی — نظر به ابراز پیشین تمایل شفابخشی عیسی — این عمل خلاق چنین بود. آنچه که یک پسر آفریننده به آن تمایل دارد و پدرش خواست آن را دارد، انجام می‌شود. در تمامی زندگی متعاقب زمینی عیسی چنین شفابخشی دسته جمعی جسمانی دیگری برای انسانها رخ نداد.

همانطور که ممکن بود انتظار برود، شهرت این شفابخشی در غروب آفتاب در بیت صیدا در کفرناحوم در سرتاسر جلیل و یهودیه و تا مناطق فراسوی آن پخش شد. یک بار دیگر ترس هیروдіس برانگیخته شد، و او ناظرانی را فرستاد تا پیرامون کار و آموزشهای عیسی گزارش دهند و مشخص کنند که آیا او نجار پیشین ناصره است یا یحیی تعمید دهنده که از مرگ برخاسته است.

عمدتاً به دلیل این نمایش ناخواسته شفای جسمانی، از این پس، عیسی در سرتاسر دوران باقیمانده از زندگی زمینی خود همانقدر یک طبیب شد که یک موعظه‌گر بود. درست است، او به آموزش خود ادامه داد، اما کار شخصی او بیشتر شامل خدمت به بیماران و درماندگان بود، در حالی که حواریون او کار موعظه عمومی و تعمید ایمانداران را انجام می‌دادند.

اما اکثر آنهایی که در این نمایش انرژی الهی در غروب آفتاب دریافت‌کننده شفای جسمانی فوق طبیعی یا خلاق بودند از این تجلی خارق‌العاده دلسوزی به لحاظ معنوی به طور دائم سود نبردند. تعدادی اندک به واسطه این خدمت فیزیکی به راستی تعالی یافتند، اما به واسطه این فوران شگفت‌آور شفای بدون منت خلاق، در قلوب انسانها پادشاهی معنوی پیش نرفت.

شگفتیهای شفابخش که هر چند گاه با مأموریت عیسی در زمین توأم بودند بخشی از طرح او برای اعلام پادشاهی نبودند. آنها بر حسب اتفاق، ذاتی داشتن یک موجود الهی در زمین بودند که دارای امتیازات تقریباً نامحدود آفریننده در ارتباط با یک ترکیب بی‌سابقه از همدردی الهی و دلسوزی بشری بود. اما این به اصطلاح

perfectly healed of all their physical diseases and other material disorders. Such a scene was never witnessed on earth before that day, nor since. And for those of us who were present to behold this creative wave of healing, it was indeed a thrilling spectacle.

^{145.3.11 (1633.2)} But of all the beings who were astonished at this sudden and unexpected outbreak of supernatural healing, Jesus was the most surprised. In a moment when his human interests and sympathies were focused upon the scene of suffering and affliction there spread out before him, he neglected to bear in his human mind the admonitory warnings of his Personalized Adjuster regarding the impossibility of limiting the time element of the creator prerogatives of a Creator Son under certain conditions and in certain circumstances. Jesus desired to see these suffering mortals made whole if his Father's will would not thereby be violated. The Personalized Adjuster of Jesus instantly ruled that such an act of creative energy at that time would not transgress the will of the Paradise Father, and by such a decision — in view of Jesus' preceding expression of healing desire — the creative act was. What a *Creator Son* desires and his Father *wills* IS. Not in all of Jesus' subsequent earth life did another such en masse physical healing of mortals take place.

^{145.3.12 (1633.3)} As might have been expected, the fame of this sundown healing at Bethsaida in Capernaum spread throughout all Galilee and Judea and to the regions beyond. Once more were the fears of Herod aroused, and he sent watchers to report on the work and teachings of Jesus and to ascertain if he was the former carpenter of Nazareth or John the Baptist risen from the dead.

^{145.3.13 (1633.4)} Chiefly because of this unintended demonstration of physical healing, henceforth, throughout the remainder of his earth career, Jesus became as much a physician as a preacher. True, he continued his teaching, but his personal work consisted mostly in ministering to the sick and the distressed, while his apostles did the work of public preaching and baptizing believers.

^{145.3.14 (1633.5)} But the majority of those who were recipients of supernatural or creative physical healing at this sundown demonstration of divine energy were not permanently spiritually benefited by this extraordinary manifestation of mercy. A small number were truly edified by this physical ministry, but the spiritual kingdom was not advanced in the hearts of men by this amazing eruption of timeless creative healing.

^{145.3.15 (1633.6)} The healing wonders which every now and then attended Jesus' mission on earth were not a part of his plan of proclaiming the kingdom. They were incidentally inherent in having on earth a divine being of well-nigh unlimited creator prerogatives in association with an unprecedented

معجزات در دسره‌های زیادی برای عیسی ایجاد کرد، به این دلیل که موجب شهرت تعصب‌برانگیز شد و محبوبیت ناخواسته زیاد ایجاد کرد.

combination of divine mercy and human sympathy. But such so-called miracles gave Jesus much trouble in that they provided prejudice-raising publicity and afforded much unsought notoriety.

4- عصر بعد

در سرتاسر عصر بعد از این فوران بزرگ شفا بخشی، انبوه مردم شادمان و خوشحال به خانه زبیدی هجوم آوردند، و حواریون عیسی به بالاترین میزان شور و شوق احساسی رسیدند. از یک دیدگاه بشری، این شاید بزرگترین روز از کلیه روزهای بزرگ همنشینی آنها با عیسی بود. هیچوقت قبل یا بعد از آن امیدهای آنان به چنین فرازهایی از امیدواری مطمئن نرسید. عیسی فقط چند روز قبل و هنگامی که آنها هنوز در محدوده مرزهای سامره بودند، به آنان گفته بود که وقت آن رسیده که پادشاهی با قدرت اعلام شود، و اکنون چشمان آنها آنچه را که تصور می‌کردند به تحقق رسیدن آن وعده است دیده بود. اگر این تجلی شگفت‌آور نیروی شفا بخشی فقط آغاز کار بود، آنها با تصور آنچه که پیش رو بود ذوق زده بودند. شک و تردیدهای ماندگار آنها پیرامون الوهیت عیسی برطرف گردید. آنها به راستی با شور و شغف شیدایی سرگشته خود سرمست شده بودند.

اما هنگامی که آنها جویای عیسی شدند، نتوانستند او را پیدا کنند. استاد از آنچه که رخ داده بود بسیار آشفته بود. این مردان، زنان، و کودکان که از بیماری‌های متنوع شفا یافته بودند تا اواخر عصر آنجا ماندند و امید داشتند که عیسی بازگردد و آنها بتوانند از او تشکر کنند. همینطور که ساعتها گذشت و استاد در خلوت باقی ماند، حواریون نتوانستند رفتار او را بفهمند؛ اگر به خاطر غیبت مداوم او نبود، شادی آنها سرشار و کامل می‌شد. اما هنگامی که عیسی به میان آنان بازگشت، دیر وقت شده بود، و عملاً تمام افراد نینفع رخداد شفا بخشی به خانه‌های خود رفته بودند. عیسی تریکات و ستایش آن دوازده تن و سایر کسانی را که برای خوشامدگویی به او مانده بودند نپذیرفت و فقط گفت: "به این دلیل شاد نباشید که پدر من برای شفا دادن بدن قدرتمند است، بلکه به این دلیل که او برای نجات دادن روان توانمند است. بگذارید به استراحت خود بپردازیم، زیرا فردا باید به انجام کار پدر مشغول شویم."

و باز دوازده مرد ناامید، سردرگم، و دل شکسته به استراحت خود پرداختند؛ تعداد اندکی از آنها، به جز دو قلوها، در آن شب خوب خوابیدند. مدت زمان زیادی از این که استاد برای روحیه بخشیدن و دلشاد نمودن حواریونش کاری انجام می‌داد نمی‌گذشت که به نظر می‌رسید او امیدهایشان را فوراً متلاشی می‌کرد و بنیادهای شجاعت و اشتیاق آنها را به کلی از بین می‌برد. همینطور که این ماهیگیران سرگشته به چشمان یکدیگر نگاه می‌کردند، فقط یک فکر وجود داشت: "ما نمی‌توانیم او را بفهمیم. همه اینها به چه معنی است؟"

4. THE EVENING AFTER

^{145:41 (1634:1)} Throughout the evening following this great outburst of healing, the rejoicing and happy throng overran Zebedee's home, and the apostles of Jesus were keyed up to the highest pitch of emotional enthusiasm. From a human standpoint, this was probably the greatest day of all the great days of their association with Jesus. At no time before or after did their hopes surge to such heights of confident expectation. Jesus had told them only a few days before, and when they were yet within the borders of Samaria, that the hour had come when the kingdom was to be proclaimed in power, and now their eyes had seen what they supposed was the fulfillment of that promise. They were thrilled by the vision of what was to come if this amazing manifestation of healing power was just the beginning. Their lingering doubts of Jesus' divinity were banished. They were literally intoxicated with the ecstasy of their bewildered enchantment.

^{145:42 (1634:2)} But when they sought for Jesus, they could not find him. The Master was much perturbed by what had happened. These men, women, and children who had been healed of diverse diseases lingered late into the evening, hoping for Jesus' return that they might thank him. The apostles could not understand the Master's conduct as the hours passed and he remained in seclusion; their joy would have been full and perfect but for his continued absence. When Jesus did return to their midst, the hour was late, and practically all of the beneficiaries of the healing episode had gone to their homes. Jesus refused the congratulations and adoration of the twelve and the others who had lingered to greet him, only saying: "Rejoice not that my Father is powerful to heal the body, but rather that he is mighty to save the soul. Let us go to our rest, for tomorrow we must be about the Father's business."

^{145:43 (1634:3)} And again did twelve disappointed, perplexed, and heart-sorrowing men go to their rest; few of them, except the twins, slept much that night. No sooner would the Master do something to cheer the souls and gladden the hearts of his apostles, than he seemed immediately to dash their hopes in pieces and utterly to demolish the foundations of their courage and enthusiasm. As these bewildered fishermen looked into each other's eyes, there was but one thought: "We cannot understand him. What does all this mean?"

5- صبح زود یکشنبه

5. EARLY SUNDAY MORNING

عیسی نیز آن شبیه شب زیاد نخواست. او درک کرد که دنیا پر از پریشانی فیزیکی و گرفتار مشکلات مادی است، و او به این خطر بزرگ فکر کرد که مجبور خواهد شد بخش عمده‌ای از وقتش را به مراقبت از بیماران و رنجوران اختصاص دهد، و این که مأموریت او در زمینه برقراری پادشاهی معنوی در قلب انسانها با خدمت در زمینه چیزهای فیزیکی مورد مداخله قرار می‌گیرد و یا حداقل در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. به دلیل اینها و افکار مشابهی که ذهن انسانی عیسی را در طول شب اشغال کرد، او آن یکشنبه صبح مدتی طولانی پیش از سپیددم برخاست و به تنهایی به یکی از مکانهای مورد علاقه‌اش برای همیاری روحانی با پدر رفت. موضوع دعای عیسی در این صبح زود خرد و داوری بود، تا اجازه ندهد دلسوزی بشری او، در پیوستگی با همدردی الهی او، در شرایط وجود درد و رنج انسانی چنان برای او جاذبه ایجاد کند که تمام وقتش صرف خدمت فیزیکی به بهای غفلت از خدمت معنوی شود. اگر چه او در مجموع مایل نبود از خدمت به بیماران اجتناب کند، می‌دانست که همچنین باید کار مهمتر تعلیم معنوی و آموزش مذهبی را نیز انجام دهد.

عیسی بارها برای دعا کردن به تپه‌ها رفت زیرا هیچ اتاق خصوصی که برای نیایشهای شخصی او مناسب باشد وجود نداشت.

پطرس نتوانست آن شب بخوابد؛ از این رو، مدت کوتاهی پس از این که عیسی برای دعا کردن بیرون رفته بود، بسیار زود، یعقوب و یوحنا را بیدار کرد، و هر سه رفتند استادشان را پیدا کنند. بعد از بیش از یک ساعت جستجو، آنها عیسی را پیدا کردند و از او استدعا کردند که دلیل رفتار عجیب خود را به آنها بگوید. آنها مایل بودند بدانند که چرا وقتی همه مردم بیش از حد خوشحال بودند و حواریونش بسیار شادی کردند، به نظر می‌رسید او به واسطه فوران قدرتمند روح شفا بخشی آشفته است.

برای بیش از چهار ساعت عیسی تلاش کرد به این سه حواری توضیح دهد که چه رخ داده بود. او درباره آنچه که اتفاق افتاده بود به آنها آموزش داد و خطرات چنین نمودهایی را توضیح داد. عیسی دلیل بیرون آمدنش برای دعا کردن را به طور محرمانه با آنها در میان گذاشت. او تلاش کرد برای دستیاران شخصی خود دلایل واقعی این امر را روشن سازد که چرا نمی‌توان پادشاهی پدر را بر اساس کارهای شگفت‌آور و شفای جسمانی بنا ساخت. اما آنها نتوانستند آموزش او را بفهمند.

در این اثنا، در اوایل صبح یکشنبه، جمعیت دیگری از روانهای رنجور و بسیاری از جویندگان کنج‌کاو شروع به گرد آمدن در حول و حوش خانه زبدی کردند. آنها برای دیدن عیسی به هیاهو پرداختند. اندریاس و حواریون چنان مبهوت شده بودند که در حالی که شمعون غیور با جمعیت گفتگو می‌کرد، اندریاس با چند تن از همکارانش رفتند که عیسی را پیدا کنند. وقتی که اندریاس عیسی را به همراه آن سه تن پیدا کرد، گفت: "استاد چرا ما را با جمعیت تنها می‌گذاری؟ نگاه کن، همه مردم در جستجوی تو هستند؛ سابقاً هرگز این تعداد زیاد از مردم به دنبال آموزشهای تو نبوده‌اند. حتی اکنون خانه توسط

145:51 (1634:4) Neither did Jesus sleep much that Saturday night. He realized that the world was filled with physical distress and overrun with material difficulties, and he contemplated the great danger of being compelled to devote so much of his time to the care of the sick and afflicted that his mission of establishing the spiritual kingdom in the hearts of men would be interfered with or at least subordinated to the ministry of things physical. Because of these and similar thoughts which occupied the mortal mind of Jesus during the night, he arose that Sunday morning long before daybreak and went all alone to one of his favorite places for communion with the Father. The theme of Jesus' prayer on this early morning was for wisdom and judgment that he might not allow his human sympathy, joined with his divine mercy, to make such an appeal to him in the presence of mortal suffering that all of his time would be occupied with physical ministry to the neglect of the spiritual. Though he did not wish altogether to avoid ministering to the sick, he knew that he must also do the more important work of spiritual teaching and religious training.

145:52 (1635:1) Jesus went out in the hills to pray so many times because there were no private rooms suitable for his personal devotions.

145:53 (1635:2) Peter could not sleep that night; so, very early, shortly after Jesus had gone out to pray, he aroused James and John, and the three went to find their Master. After more than an hour's search they found Jesus and besought him to tell them the reason for his strange conduct. They desired to know why he appeared to be troubled by the mighty outpouring of the spirit of healing when all the people were overjoyed and his apostles so much rejoiced.

145:54 (1635:3) For more than four hours Jesus endeavored to explain to these three apostles what had happened. He taught them about what had transpired and explained the dangers of such manifestations. Jesus confided to them the reason for his coming forth to pray. He sought to make plain to his personal associates the real reasons why the kingdom of the Father could not be built upon wonder-working and physical healing. But they could not comprehend his teaching.

145:55 (1635:4) Meanwhile, early Sunday morning, other crowds of afflicted souls and many curiosity seekers began to gather about the house of Zebedee. They clamored to see Jesus. Andrew and the apostles were so perplexed that, while Simon Zelotes talked to the assembly, Andrew, with several of his associates, went to find Jesus. When Andrew had located Jesus in company with the three, he said: "Master, why do you leave us alone with the multitude? Behold, all men seek you; never before have so many sought after your teaching. Even now

آنهایی که به دلیل کارهای قدرتمند تو از دور و نزدیک آمده‌اند احاطه شده است. آیا با ما باز نخواهی گشت تا به آنها خدمت کنی؟“

هنگامی که عیسی این را شنید پاسخ داد: ”آندریاس، آیا به شما و این دیگران آموزش نداده‌ام که مأموریت من در زمین آشکار ساختن پدر و پیام من اعلام پادشاهی آسمان است؟ پس چگونه است که برای جلب رضایت کنجکاوها و برای رضایت آنهایی که جویای نشانه‌ها و کارهای شگرف هستند می‌خواهی از کارم کنار بکشم؟ آیا ما در تمام این ماهها در میان این مردم نبوده‌ایم، و آیا آنها برای شنیدن مژده پادشاهی در تعداد زیاد ازدحام کرده‌اند؟ چرا اکنون آنها آمده‌اند تا ما را احاطه کنند؟ آیا به خاطر شفای بدنهای فیزیکی‌شان نیست، به جای این که در نتیجه دریافت حقیقت معنوی برای نجات روانشان باشند؟ هنگامی که انسانها به دلیل نموده‌های خارق‌العاده به ما جلب می‌شوند، بسیاری از آنها به منظور جستجوی حقیقت و نجات نمی‌آیند، بلکه در جستجوی شفای بیماریهای جسمانی خود و کسب رهایی از دشواریهای مادی خود.

”تمام این مدت که من در کفرناحوم بوده‌ام، و در کنیسه و در کنار دریا هر دو، مژده پادشاهی را برای همه آنهایی که گواهی برای شنیدن و قلبی برای دریافت حقیقت داشتند اعلام کرده‌ام. خواست پدر من این نیست که با شما بازگردم و خواست این افراد کنجکاوها برآورده سازم و مشغول به کار چیزهای جسمانی به بهای طرد کارهای معنوی شوم. من شما را موظف کرده‌ام که بشارت خداوند را موعظه کنید و به بیماران خدمت کنید، اما من نباید به بهای صرف نظر کردن از آموزشهایم درگیر شفلخشی شوم. نه آندریاس، من با شما باز نخواهم گشت. برو و به مردم بگو که به آنچه به آنها آموخته‌ایم ایمان بیاورند و از آزادی فرزندان خدا شادمانی کنند، و برای عزیمت ما به سایر شهرهای جلیل آماده شوید، جایی که برای موعظه مژده پادشاهی راه از پیش آماده شده است. به همین منظور بود که من از سوی پدر آمدم. پس بروید، و در حالی که من اینجا منتظر بازگشت شما می‌شوم، برای عزیمت فوری ما آماده شوید.“

هنگامی که عیسی سخنانش را به پایان رساند، آندریاس و حواریون همپارش با اندوه به خانه زیدی بازگشتند. آنها جمعیتی را که جمع شده بودند مرخص کردند، و همانطور که عیسی رهنمود داده بود به سرعت برای سفر آماده شدند. و بدین ترتیب، در بعد از ظهر یکشنبه، 18 ژانویه، سال 28 بعد از میلاد مسیح، عیسی و حواریون نخستین تور به راستی عمومی و آشکار خود را از شهرهای جلیل آغاز کردند. در این تور نخست، آنها بشارت پادشاهی را در بسیاری شهرها موعظه کردند، اما از ناصره دیدار نکردند.

آن یکشنبه بعد از ظهر، اندکی پس از عزیمت عیسی و حواریونش به مقصد رمون، برادرانش یعقوب و یهودا آمدند تا او را ببینند. آنها در خانه زیدی به دیدار او رفتند. در حدود ظهر آن روز، یهودا به جستجوی برادرش یعقوب پرداخته بود و اصرار داشت که آنها نزد عیسی بروند، ولی پیش از آن که یعقوب رضایت دهد با یهودا برود، عیسی عزیمت کرده بود.

the house is surrounded by those who have come from near and far because of your mighty works. Will you not return with us to minister to them?”

145:56 (1635:9) When Jesus heard this, he answered: “Andrew, have I not taught you and these others that my mission on earth is the revelation of the Father, and my message the proclamation of the kingdom of heaven? How is it, then, that you would have me turn aside from my work for the gratification of the curious and for the satisfaction of those who seek for signs and wonders? Have we not been among these people all these months, and have they flocked in multitudes to hear the good news of the kingdom? Why have they now come to besiege us? Is it not because of the healing of their physical bodies rather than as a result of the reception of spiritual truth for the salvation of their souls? When men are attracted to us because of extraordinary manifestations, many of them come seeking not for truth and salvation but rather in quest of healing for their physical ailments and to secure deliverance from their material difficulties.

145:57 (1635:9) “All this time I have been in Capernaum, and both in the synagogue and by the seaside have I proclaimed the good news of the kingdom to all who had ears to hear and hearts to receive the truth. It is not the will of my Father that I should return with you to cater to these curious ones and to become occupied with the ministry of things physical to the exclusion of the spiritual. I have ordained you to preach the gospel and minister to the sick, but I must not become engrossed in healing to the exclusion of my teaching. No, Andrew, I will not return with you. Go and tell the people to believe in that which we have taught them and to rejoice in the liberty of the sons of God, and make ready for our departure for the other cities of Galilee, where the way has already been prepared for the preaching of the good tidings of the kingdom. It was for this purpose that I came forth from the Father. Go, then, and prepare for our immediate departure while I here await your return.”

145:58 (1636:1) When Jesus had spoken, Andrew and his fellow apostles sorrowfully made their way back to Zebedee's house, dismissed the assembled multitude, and quickly made ready for the journey as Jesus had directed. And so, on the afternoon of Sunday, January 18, A.D. 28, Jesus and the apostles started out upon their first really public and open preaching tour of the cities of Galilee. On this first tour they preached the gospel of the kingdom in many cities, but they did not visit Nazareth.

145:59 (1636:2) That Sunday afternoon, shortly after Jesus and his apostles had left for Rimmon, his brothers James and Jude came to see him, calling at Zebedee's house. About noon of that day Jude had sought out his brother James and insisted that they go to Jesus. By the time James consented to go with Jude, Jesus had already departed.

حواریون نسبت به ترک علاقه زیادی که در کفرناحوم ایجاد شده بود بی‌میل بودند. پطرس محاسبه کرد که بیش از یک هزار ایماندار می‌توانستند در ورود به پادشاهی تعمید بگیرند. عیسی با شکیبایی به آنها گوش داد، اما حاضر به بازگشت نبود. برای مدتی سکوت مستولی گشت، و سپس توما حواریون همیارش را خطاب قرار داد و گفت: "بگذارید برویم! استاد سخن گفته است. با این که ما نمی‌توانیم رازهای پادشاهی آسمان را به طور کامل بفهمیم، در مورد یک چیز اطمینان داریم: ما از آموزگاری پیروی می‌کنیم که به دنبال هیچ جلالی برای خود نیست." و آنها برای موعظه کردن پیرامون بشارت خداوند در شهرهای جلیل با بی‌میلی پیش رفتند.

^{145:5,10 (1636:3)} The apostles were loath to leave the great interest which had been aroused at Capernaum. Peter calculated that no less than one thousand believers could have been baptized into the kingdom. Jesus listened to them patiently, but he would not consent to return. Silence prevailed for a season, and then Thomas addressed his fellow apostles, saying: "Let's go! The Master has spoken. No matter if we cannot fully comprehend the mysteries of the kingdom of heaven, of one thing we are certain: We follow a teacher who seeks no glory for himself." And reluctantly they went forth to preach the good tidings in the cities of Galilee.

مقاله 146. اولین تور موعظه در جلیل

147 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 145

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 146

اولین تور موعظه در جلیل

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- موعظه در رمون
- 2- در جُتاپاتا
- 3- توقف در رامه
- 4- بشارت در یرون
- 5- بازگشت به قانا
- 6- نائین و پسر بیوه زن
- 7- در عین دور

مقدمه مقاله

اولین تور موعظه عمومی در جلیل یکشنبه، 18 ژانویه، سال 28 بعد از میلاد مسیح آغاز شد، و حدود دو ماه ادامه یافت، و در 17 مارس با بازگشت به کفرناحوم به پایان رسید. در این تور عیسی و دوازده حواری که توسط حواریون پیشین یحیی باری می‌شدند، بشارت خداوند را موعظه کردند و ایمانداران را در رمون، جُتاپاتا، رامه، زیبولون، یرون، گیسکالا، خورزین، مادون، قانا، نائین، و عین دور تعمید دادند. آنها در این شهرها اقامت کردند و آموزش دادند، در حالی که ضمن عبور از بسیاری شهرکهای کوچکتر بشارت پادشاهی را اعلام کردند.

این نخستین بار بود که عیسی به دستیارانش اجازه داد بدون محدودیت موعظه کنند. او در این تور فقط در سه رخداد به آنها هشدار داد؛ او به آنها گوشزد کرد که از ناصره دور بمانند، و در هنگام عبور از کفرناحوم و طبریه محتاط باشند. این سرچشمه خشنودی زیاد برای حواریون بود که سرانجام احساس کنند آزادند بدون محدودیت موعظه کنند و آموزش دهند، و آنها با جدیت زیاد و شادی به کار موعظه بشارت خداوند، خدمت به بیماران، و تعمید دادن ایمانداران پرداختند.

PAPER 146

FIRST PREACHING TOUR OF GALILEE

SECTIONS

Introduction

1. Preaching at Rimmon
2. At Jotapata
3. The Stop at Ramah
4. The Gospel at Iron
5. Back in Cana
6. Nain and the Widow's Son
7. At Endor

INTRODUCTION

^{146:0.1 (1637:1)} THE first public preaching tour of Galilee began on Sunday, January 18, A.D. 28, and continued for about two months, ending with the return to Capernaum on March 17. On this tour Jesus and the twelve apostles, assisted by the former apostles of John, preached the gospel and baptized believers in Rimmon, Jotapata, Ramah, Zebulun, Iron, Gischala, Chorazin, Madon, Cana, Nain, and Endor. In these cities they tarried and taught, while in many other smaller towns they proclaimed the gospel of the kingdom as they passed through.

^{146:0.2 (1637:2)} This was the first time Jesus permitted his associates to preach without restraint. On this tour he cautioned them on only three occasions; he admonished them to remain away from Nazareth and to be discreet when passing through Capernaum and Tiberias. It was a source of great satisfaction to the apostles at last to feel they were at liberty to preach and teach without restriction, and they threw themselves into the work of preaching the gospel, ministering to the sick, and baptizing believers, with great earnestness and joy.

1- موعظه در رمون

شهر کوچک رمون روزگاری وقف پرستش یک خدای بابلی هوا، رامن، شده بود. بسیاری از آموزشهای پیشین بابلی و بعدها زرتشتی هنوز حاوی عقاید رمونی‌ها بود؛ از این رو عیسی و آن بیست و چهار تن بخش عمده وقت خود را به کار روشن ساختن تفاوت میان این اعتقادات قدیمی‌تر و بشارت جدید پادشاهی تخصیص دادند. پطرس یکی از خطبه‌های بزرگ دوران آغازین کار خود را پیرامون "هارون و گوساله طلایی" در اینجا موعظه کرد.

اگر چه بسیاری از شهروندان رمون به آموزشهای عیسی ایمان آوردند، اما در سالهای بعد برای برادران خود دردسر بزرگی ایجاد کردند. تبدیل کردن طبیعت پرستان به همیاری کامل ستایش یک آرمان معنوی در طول مدت زمان کوتاه یک زندگی واحد دشوار است.

بسیاری از ایده‌های بهتر بابلی و پارسی پیرامون نور و تاریکی، نیکی و شرارت، زمان و ابدیت، بعدها در دگرترین به اصطلاح مسیحیت ادغام شدند، و گنجاندن آنها آموزشهای مسیحی را برای مردمان خاور نزدیک با فوریت بیشتری قابل پذیرش کرد. به همین ترتیب، گنجاندن بسیاری از تئوریهای افلاطون پیرامون روح ایده‌آل یا الگوهای نامرئی تمام چیزهای دینی و مادی، که بعدها توسط فیلون با تئولوژی عبرانی انطباق یافت، آموزشهای مسیحی پولس را با سهولت بیشتری توسط یونانیان غربی قابل پذیرش کرد.

در رمون بود که تودان در ابتدا بشارت پادشاهی را شنید، و بعدها این پیام را به بین‌النهرین و بسیار فراتر از آن رساند. او در زمره نخستین کسانی بود که به آنهایی که در فراسوی رود فرات زندگی می‌کردند بشارت را موعظه نمود.

2- در جُتاپاتا

در حالی که مردم عادی جُتاپاتا با خشنودی به سخنان عیسی و حواریونش گوش دادند و بسیاری بشارت پادشاهی را پذیرفتند، گفتمان عیسی با بیست و چهار تن در دومین عصر اقامتشان در این شهر کوچک بود که مأموریت جُتاپاتا را متمایز می‌سازد. نثنائیل درباره آموزشهای استاد در رابطه با دعا کردن، شکرگزاری، و پرستش در ذهنش سردرگم بود، و در پاسخ به پرسش او، عیسی در توضیح بیشتر آموزش خود به تفصیل سخن گفت. به طور خلاصه در واژشناسی امروزی، این بحث را می‌توان به صورت تأکیدی بر نکات زیر ارائه نمود:

1- در بر گرفتن آگاهانه و مداوم شرارت در قلب انسان پیوند دعای روان انسان را با مدارهای روحی ارتباطی میان انسان و آفریننده‌اش به تدریج نابود می‌سازد. طبعاً خداوند درخواست فرزندش را می‌شنود، اما هنگامی که قلب انسان تعمداً و مداوماً مفاهیم شرارت

1. PREACHING AT RIMMON

^{146:1.1 (1637:3)} The small city of Rimmon had once been dedicated to the worship of a Babylonian god of the air, Ramman. Many of the earlier Babylonian and later Zoroastrian teachings were still embraced in the beliefs of the Rimmonites; therefore did Jesus and the twenty-four devote much of their time to the task of making plain the difference between these older beliefs and the new gospel of the kingdom. Peter here preached one of the great sermons of his early career on "Aaron and the Golden Calf."

^{146:1.2 (1637:4)} Although many of the citizens of Rimmon became believers in Jesus' teachings, they made great trouble for their brethren in later years. It is difficult to convert nature worshipers to the full fellowship of the adoration of a spiritual ideal during the short space of a single lifetime.

^{146:1.3 (1637:5)} Many of the better of the Babylonian and Persian ideas of light and darkness, good and evil, time and eternity, were later incorporated in the doctrines of so-called Christianity, and their inclusion rendered the Christian teachings more immediately acceptable to the peoples of the Near East. In like manner, the inclusion of many of Plato's theories of the ideal spirit or invisible patterns of all things visible and material, as later adapted by Philo to the Hebrew theology, made Paul's Christian teachings more easy of acceptance by the western Greeks.

^{146:1.4 (1637:6)} It was at Rimmon that Todan first heard the gospel of the kingdom, and he later carried this message into Mesopotamia and far beyond. He was among the first to preach the good news to those who dwelt beyond the Euphrates.

2. AT JOTAPATA

^{146:2.1 (1638:1)} While the common people of Jotapata heard Jesus and his apostles gladly and many accepted the gospel of the kingdom, it was the discourse of Jesus to the twenty-four on the second evening of their sojourn in this small town that distinguishes the Jotapata mission. Nathaniel was confused in his mind about the Master's teachings concerning prayer, thanksgiving, and worship, and in response to his question Jesus spoke at great length in further explanation of his teaching. Summarized in modern phraseology, this discourse may be presented as emphasizing the following points:

^{146:2.2 (1638:2)} 1. The conscious and persistent regard for iniquity in the heart of man gradually destroys the prayer connection of the human soul with the spirit circuits of communication between man and his Maker. Naturally God hears the petition of his

را در خود جای می‌دهد، ارتباط شخصی میان فرزند زمینی و پدر آسمانی او به تدریج از دست می‌رود.

2- آن داعی که با قوانین شناخته شده و تثبیت شده خداوند ناسازگار باشد برای الوهیت‌های بهشت نفرت‌انگیز است. اگر انسان به سخنان خدایان که در چهارچوب قوانین روح، ذهن، و ماده با آفرینش خود سخن می‌گویند گوش ندهد، همین عمل چنین بی‌حرمتی تعمیدی و آگاهانه توسط مخلوق، گوش‌های شخصیت‌های روحی را از شنیدن درخواست‌های شخصی چنین انسان‌های بی‌قانون و نافرمان به سوی دیگر می‌گرداند. عیسی از زکریای پیامبر برای حواریونش نقل قول کرد: "اما آنها از گوش سپردن امتناع ورزیدند و شانه کشیدند و گوش‌های خود را فرو بستند تا نشنوند. آری، آنها دلهای خویش را همچون سنگ خارا ساختند، تا مبدا شریعت من و کلامی را که از طریق پیامبران توسط روح فرستادم بشنوند؛ پس نتایج اندیشه شریرا نه آنها به صورت خشم عظیمی بر سرهای گناهکار آنها وارد آمد. و چنین واقع شد که آنها برای بخشش فریاد برمی‌آوردند، اما گوش‌های برای شنیدن باز نبود. "و سپس عیسی حکایت حکیمانه مرد خردمندی را نقل قول کرد که گفت: "آن که گوش خود را از شنیدن شریعت الهی می‌گرداند، حتی دعایش نفرت‌انگیز خواهد بود."

3- انسان‌های فانی از طریق گشودن سمت بشری کانال ارتباطی خدا با انسان، جریان پیوسته جاری خدمت الهی را برای مخلوقات کرات فوراً فراهم می‌سازند. هنگامی که انسان به روح خداوند که در درون قلب انسان سخن می‌گوید گوش می‌دهد، در ذات چنین تجربه‌ای این واقعیت نهفته است که خداوند به طور همزمان دعای آن انسان را می‌شنود. حتی بخشش گناه نیز به همین شیوه خط‌ناپذیر عمل می‌کند. پدر آسمانی حتی پیش از آن که فکر درخواست کردن از او را کرده باشید، شما را بخشیده است، اما این بخشش تا وقتی که شما هموعان خود را ببخشید، در تجربه شخصی مذهبی شما موجود نیست. در واقع بخشش خداوند مشروط به این نیست که شما هموعان خود را ببخشید، اما در تجربه، دقیقاً بدین گونه مشروط است. و این واقعیت همزمانی بخشش الهی و بشری در داعی که عیسی به حواریون آموزش داد بدین ترتیب به رسمیت شناخته شد و به هم مربوط گردید.

4- یک قانون بنیادین عدالت در جهان وجود دارد که بخشش در احتراز کردن از آن ناتوان است. پذیرش شکوه عاری از خودخواهی بهشت توسط یک مخلوق کاملاً خودخواه قلمروهای زمان و فضا امکان‌پذیر نیست. حتی مهر بیکران خداوند نمی‌تواند نجات بقای جاودان را به هر مخلوق فانی که بقا را انتخاب نمی‌کند تحمیل نماید. بخشش دامنه بزرگی از اعطا دارد، اما در نهایت، احکام عدالتی وجود دارند که حتی عشق توأم با بخشش نمی‌تواند به طور مؤثر آنها را ملغی سازد. باز عیسی از متون مقدس عبرانی نقل قول کرد: "من ندا داده‌ام و شما از شنیدن آن امتناع ورزیدید؛ من دستم را دراز کردم، اما هیچکس توجه نکرد. شما تمام اندرزهای مرا ناپیچز شمرده‌اید، و نکوهش مرا رد کرده‌اید، و به دلیل این رویکرد شورشگرانه اجتناب ناپذیر می‌شود که مرا بخوانید و پاسخی دریافت نکنید. حال که راه زندگی را

child, but when the human heart deliberately and persistently harbors the concepts of iniquity, there gradually ensues the loss of personal communion between the earth child and his heavenly Father.

146:23 (1638:3) 2. That prayer which is inconsistent with the known and established laws of God is an abomination to the Paradise Deities. If man will not listen to the Gods as they speak to their creation in the laws of spirit, mind, and matter, the very act of such deliberate and conscious disdain by the creature turns the ears of spirit personalities away from hearing the personal petitions of such lawless and disobedient mortals. Jesus quoted to his apostles from the Prophet Zechariah: "But they refused to hearken and pulled away the shoulder and stopped their ears that they should not hear. Yes, they made their hearts adamant like a stone, lest they should hear my law and the words which I sent by my spirit through the prophets; therefore did the results of their evil thinking come as a great wrath upon their guilty heads. And so it came to pass that they cried for mercy, but there was no ear open to hear." And then Jesus quoted the proverb of the wise man who said: "He who turns away his ear from hearing the divine law, even his prayer shall be an abomination."

146:24 (1638:4) 3. By opening the human end of the channel of the God-man communication, mortals make immediately available the ever-flowing stream of divine ministry to the creatures of the worlds. When man hears God's spirit speak within the human heart, inherent in such an experience is the fact that God simultaneously hears that man's prayer. Even the forgiveness of sin operates in this same unerring fashion. The Father in heaven has forgiven you even before you have thought to ask him, but such forgiveness is not available in your personal religious experience until such a time as you forgive your fellow men. God's forgiveness in fact is not conditioned upon your forgiving your fellows, but in experience it is exactly so conditioned. And this fact of the synchrony of divine and human forgiveness was thus recognized and linked together in the prayer which Jesus taught the apostles.

146:25 (1638:5) 4. There is a basic law of justice in the universe which mercy is powerless to circumvent. The unselfish glories of Paradise are not possible of reception by a thoroughly selfish creature of the realms of time and space. Even the infinite love of God cannot force the salvation of eternal survival upon any mortal creature who does not choose to survive. Mercy has great latitude of bestowal, but, after all, there are mandates of justice which even love combined with mercy cannot effectively abrogate. Again Jesus quoted from the Hebrew scriptures: "I have called and you refused to hear; I stretched out my hand, but no man regarded. You have set at naught all my counsel, and you have rejected my reproof, and because of this rebellious

رد کرده‌اید، ممکن است در اوقات درد و رنج خود با جدیت مرا بجوید، ولی مرا نخواهید یافت.”

5- آنهایی که بخشش دریافت می‌کنند باید بخشش نشان دهند؛ داوری نکنید تا مورد داوری واقع نشوید. با روحی که دیگران را قضاوت می‌کنید شما نیز مورد قضاوت واقع خواهید شد. بخشش عدالت جهان را به طور کامل ملغی نمی‌سازد. در پایان، حقیقت این امر به ثبوت خواهد رسید: “هر کس که گوشه‌پاش را به روی فریاد فقیران ببیند، او نیز روزی برای کمک فریاد برخواهد آورد، و هیچکس او را نخواهد شنید.” صداقت در هر دعایی، موجب اطمینان از شنیده شدن آن می‌شود؛ خرد معنوی و سازگاری جهانی هر درخواستی، تعیین کننده زمان، نحوه، و درجه پاسخ آن است. یک پدر خردمند به دعاهاى نابخردانه فرزندان نادان و بی‌تجربه خود عملاً پاسخ نمی‌دهد، ولو این که ممکن است فرزندان از انجام چنین درخواستهای نامعقولی بسیار لذت ببرند و رضایت واقعی روان دریافت کنند.

6- هنگامی که شما کاملاً وقف انجام خواست پدر آسمانی شده‌اید، پاسخ تمام درخواستهای شما خواهد آمد، زیرا دعاهاى شما در انطباق کامل با خواست پدر خواهد بود، و خواست پدر در سرتاسر جهان پهن‌آور او همواره تجلی می‌یابد. آنچه که فرزند راستین آرزو دارد و پدر بیکران خواهان آن است، تحقق می‌یابد. چنین دعایی نمی‌تواند بی‌پاسخ بماند، و هیچ گونه درخواست دیگر نیز امکان ندارد به طور کامل پاسخ داده شود.

7- فریاد فرد پارسا، عمل مؤمنانه فرزند خداوند است که در مخزن نیکی، حقیقت، و بخشش پدر را باز می‌کند و این هدایای خوب برای دستیابی و تملک شخصی فرزند متتها در انتظار بوده‌اند. دعا رویکرد الهی را نسبت به انسان تغییر نمی‌دهد، اما قطعاً رویکرد انسان را نسبت به پدر تغییرناپذیر تغییر می‌دهد. انگیزه دعا آن را به گوش الهی تقدّم می‌دهد، نه مرتبت اجتماعی، اقتصادی، یا ظاهری مذهبی کسی که دعا می‌کند.

8- نمی‌توان دعا را برای احتراز کردن از تأخیرات زمان یا برای پیشی گرفتن از محدودیتهای مکان به کار گرفت. دعا به عنوان تکنیکی برای بزرگنمایی خود یا برای به دست آوردن برتری غیرعادلانه نسبت به هموعان فرد طراحی نشده است. یک روان کاملاً خودخواه به معنی واقعی کلمه نمی‌تواند دعا کند. عیسی گفت: “بگذارید بالاترین شادمانی شما به خاطر سرشت خداوند باشد، و او قطعاً آرزوهای صادقانه قلبی شما را به شما خواهد داد.” “راهتان را به خدا بسپارید؛ به او اعتماد کنید، و او عمل خواهد کرد.” “زیرا خدا فریاد نیازمند را می‌شنود، و او دعای تهیدست را مورد توجه قرار خواهد داد.”

9- “من از نزد پدر آمده‌ام؛ پس اگر در مورد آنچه از پدر می‌خواهید تردید دارید، به نام من تقاضا کنید، و من درخواست شما را مطابق نیازها و خواسته‌های واقعی شما و در انطباق با خواست پدرم ارائه خواهم کرد.” “از خطر بزرگ خود محور شدن در دعاهايتان پرهیز کنید. از دعا کردن زیاد برای خود پرهیزید؛

attitude it becomes inevitable that you shall call upon me and fail to receive an answer. Having rejected the way of life, you may seek me diligently in your times of suffering, but you will not find me.”

14626 (1639.1) 5. They who would receive mercy must show mercy; judge not that you be not judged. With the spirit with which you judge others you also shall be judged. Mercy does not wholly abrogate universe fairness. In the end it will prove true: “Whoso stops his ears to the cry of the poor, he also shall some day cry for help, and no one will hear him.” The sincerity of any prayer is the assurance of its being heard; the spiritual wisdom and universe consistency of any petition is the determiner of the time, manner, and degree of the answer. A wise father does not *literally* answer the foolish prayers of his ignorant and inexperienced children, albeit the children may derive much pleasure and real soul satisfaction from the making of such absurd petitions.

14627 (1639.2) 6. When you have become wholly dedicated to the doing of the will of the Father in heaven, the answer to all your petitions will be forthcoming because your prayers will be in full accordance with the Father's will, and the Father's will is ever manifest throughout his vast universe. What the true son desires and the infinite Father wills IS. Such a prayer cannot remain unanswered, and no other sort of petition can possibly be fully answered.

14628 (1639.3) 7. The cry of the righteous is the faith act of the child of God which opens the door of the Father's storehouse of goodness, truth, and mercy, and these good gifts have long been in waiting for the son's approach and personal appropriation. Prayer does not change the divine attitude toward man, but it does change man's attitude toward the changeless Father. The *motive* of the prayer gives it right of way to the divine ear, not the social, economic, or outward religious status of the one who prays.

14629 (1639.4) 8. Prayer may not be employed to avoid the delays of time or to transcend the handicaps of space. Prayer is not designed as a technique for aggrandizing self or for gaining unfair advantage over one's fellows. A thoroughly selfish soul cannot pray in the true sense of the word. Said Jesus: “Let your supreme delight be in the character of God, and he shall surely give you the sincere desires of your heart.” “Commit your way to the Lord; trust in him, and he will act.” “For the Lord hears the cry of the needy, and he will regard the prayer of the destitute.”

146210 (1639.5) 9. “I have come forth from the Father; if, therefore, you are ever in doubt as to what you would ask of the Father, ask in my name, and I will present your petition in accordance with your real needs and desires and in accordance with my Father's will.” Guard against the great danger of

بیشتر برای پیشرفت معنوی برادران خود دعا کنید. از دعای مادی اجتناب کنید؛ در روح و برای وفور هدایای روحی دعا کنید.

10- هنگامی که برای بیماران و رنجوران دعا می‌کنید، انتظار نداشته باشید که درخواستهای شما جای خدمت مهرآمیز و هوشمندانه برای نیازهای این افراد رنج دیده را بگیرد. برای بهروزی خانواده‌ها، دوستان، و هموعان خود دعا کنید، اما به ویژه برای آنهایی که به شما لعن و نفرین می‌کنند دعا کنید، و برای آنهایی که شما را انیت و آزار می‌کنند درخواستهای مهرآمیز انجام دهید. "اما من نخواهم گفت چه وقت دعا کنید. فقط روحی که در درون شما ساکن است می‌تواند شما را به گفتن آن درخواستهایی که بیانگر رابطه درونی شما با پدر روحها است حرکت دهد."

11- بسیاری فقط در مواقعی که دچار مشکل می‌شوند به دعا متوسل می‌شوند. چنین عملی بی‌فکرانه و گمراه کننده است. درست است، هنگامی که شما مورد آزار و انیت واقع می‌شوید کار خوبی می‌کنید که دعا می‌کنید، اما همچنین باید مد نظر داشته باشید که به صورت یک فرزند با پدر خود صحبت کنید، حتی هنگامی که همه چیز در رابطه با روان شما به خوبی پیش می‌رود. بگذارید درخواستهای واقعی شما همیشه مخفیانه باشد. اجازه ندهید انسانها دعاها را شخصی شما را بشنوند. دعاها را شکرگزاری برای گروه‌های نیایشگر مناسب هستند، اما دعای روان یک امر شخصی است. فقط یک شکل از دعا وجود دارد که برای تمامی فرزندان خداوند مناسب است، و آن این است: "با این وجود، فقط خواست تو انجام شود."

12- تمام ایمانداران به این بشارت الهی باید صادقانه برای گسترش پادشاهی آسمان دعا کنند. از میان تمام دعاها متون مقدس عبرانی، او در رابطه با این درخواست مزبور نویسنده با تأیید کامل اظهار نظر نمود: "خداوند، قلبی پاک در من به وجود آور، و روحی راستین را در من احیا کن. مرا از گناهان پنهان پاک گردان و خدمتگذار خود را از تخطی‌های جسورانه دور نگه دار. "عیسی پیرامون رابطه دعا با سخن نسنجیده و ناخشنود کننده به طور مفصل اظهار نظر کرد، و این را نقل قول کرد: "خداوند، بر دهانم نگاهبان بگذار؛ بر در لبهایم دیدبانی کن. "عیسی گفت: "زبان انسان عضوی است که انسانهای اندکی می‌توانند رام کنند، اما روح درون می‌تواند این عضو سرکش را به یک صدای مهربانانه شکیبایی و یک خادم الهامبخش بخشش دگرگون سازد."

13- عیسی آموزش داد که دعا از نظر اهمیت، برای هدایت الهی طی مسیر زندگی زمینی، بعد از درخواست برای آگاهی از خواست پدر قرار دارد. در واقع این معنای دعا برای خرد الهی است. عیسی هرگز آموزش نداد که می‌توان از طریق دعا کردن، دانش انسانی و تخصص ویژه به دست آورد. اما او قطعاً آموزش داد که دعا عاملی در افزایش ظرفیت فرد برای دریافت حضور روح الهی است. هنگامی که عیسی به دستیاران خود یاد داد که در روح و در حقیقت دعا کنند، او توضیح داد که به دعا کردن صادقانه و مطابق با آگاهی فرد، دعا کردن با تمام وجود و هوشمندانه، جدی و با عزمی راسخ، اشاره دارد.

becoming self-centered in your prayers. Avoid praying much for yourself; pray more for the spiritual progress of your brethren. Avoid materialistic praying; pray in the spirit and for the abundance of the gifts of the spirit.

10. When you pray for the sick and afflicted, do not expect that your petitions will take the place of loving and intelligent ministry to the necessities of these afflicted ones. Pray for the welfare of your families, friends, and fellows, but especially pray for those who curse you, and make loving petitions for those who persecute you. "But when to pray, I will not say. Only the spirit that dwells within you may move you to the utterance of those petitions which are expressive of your inner relationship with the Father of spirits."

11. Many resort to prayer only when in trouble. Such a practice is thoughtless and misleading. True, you do well to pray when harassed, but you should also be mindful to speak as a son to your Father even when all goes well with your soul. Let your real petitions always be in secret. Do not let men hear your personal prayers. Prayers of thanksgiving are appropriate for groups of worshipers, but the prayer of the soul is a personal matter. There is but one form of prayer which is appropriate for all God's children, and that is: "Nevertheless, your will be done."

12. All believers in this gospel should pray sincerely for the extension of the kingdom of heaven. Of all the prayers of the Hebrew scriptures he commented most approvingly on the petition of the Psalmist: "Create in me a clean heart, O God, and renew a right spirit within me. Purge me from secret sins and keep back your servant from presumptuous transgression." Jesus commented at great length on the relation of prayer to careless and offending speech, quoting: "Set a watch, O Lord, before my mouth; keep the door of my lips." "The human tongue," said Jesus, "is a member which few men can tame, but the spirit within can transform this unruly member into a kindly voice of tolerance and an inspiring minister of mercy."

13. Jesus taught that the prayer for divine guidance over the pathway of earthly life was next in importance to the petition for a knowledge of the Father's will. In reality this means a prayer for divine wisdom. Jesus never taught that human knowledge and special skill could be gained by prayer. But he did teach that prayer is a factor in the enlargement of one's capacity to receive the presence of the divine spirit. When Jesus taught his associates to pray in the spirit and in truth, he explained that he referred to praying sincerely and in accordance with one's enlightenment, to praying wholeheartedly and intelligently, earnestly and steadfastly.

14- عیسی به پیروانش هشدار داد که فکر نکنند دعا‌های آنها با تکرارهای تزیین شده، عبارات پردازی‌های شیوا، روزه گرفتن، توبه، یا قربانی‌ها مؤثرترند. اما او قطعاً به باورمندانش اندرز داد که دعا را به عنوان ابزاری که از شکرگزاری به پرستش راستین راه می‌برد به کار گیرند. عیسی اظهار تأسف کرد که قدر بسیار اندکی از روح شکرگزاری در دعاها و پرستش پیروانش یافت می‌شود. او در این فرصت با نقل قول از کتاب مقدس گفت: "سپاسگزاری کردن از خداوند و سرود نیایشی خواندن به نام والا مرتبه، اذعان کردن به مهربانی مهرآمیز او در هر بامداد و وفاداری او در هر شب، چیز خوبی است، زیرا خداوند مرا از طریق کارهایش شادمان کرده است. در هر چیز من مطابق خواست خداوند سپاسگزاری خواهم کرد."

15- و سپس عیسی گفت: "درباره نیازهای معمول خود دائماً بیش از حد نگران نباشید. در رابطه با مشکلات وجود زمینی خود بیمناک نباشید، اما در همه این چیزها با دعا و استغاثه، با روحیه شکرگزاری صادقانه بگذارید نیازهای شما در پیشگاه پدر آسمانی قرار داده شود. "سپس او از کتاب مقدس نقل قول کرد: "من نام خدا را با یک سرود خواهم ستود و با شکرگزاری بزرگش خواهم داشت. و این خدا را بیشتر خشنود خواهد ساخت، تا قربانی یک گاو یا گوساله‌ای که شاخ و سُم دارد."

16- عیسی به پیروان خود آموخت که وقتی آنها دعا‌هایشان را به پدر انجام دهند، باید برای مدتی در پذیرش ساکت باقی بمانند تا به روح سکنی‌گزین فرصت بهتری دهند که با روان در حالا شنیدن سخن گوید. روح پدر وقتی به بهترین نحو با انسان سخن می‌گوید که ذهن بشری در یک رویکرد پرستش راستین باشد. ما با کمک روح سکنی‌گزین پدر و با روشن شدن ذهن انسان از طریق کارکرد حقیقت، خدا را پرستش می‌کنیم. عیسی آموخت که پرستش، فرد را به طور فزاینده شبیه به کسی می‌کند که مورد پرستش واقع می‌شود. پرستش یک تجربه دگرگون کننده است که از طریق آن متباهی به تدریج به بیکران نزدیک می‌شود و سرانجام به حضور او دست می‌یابد.

و عیسی بسیاری حقایق دیگر را درباره ارتباط انسان با خدا به حواریونش گفت، اما بسیاری از آنها نتوانستند آموزشهای او را به طور کامل درک کنند.

3- توقف در رامه

در رامه، عیسی بحثی به یاد ماندنی با یک فیلسوف کهنسال یونانی داشت که آموزش می‌داد علم و فلسفه برای تأمین نیازهای تجربه بشری کافی است. عیسی با شکیبایی و دلسوزی به این آموزگار یونانی گوش داد، و اجازه داد حقایق بسیاری از چیزهایی که او گفت بیان شود، اما به این اشاره کرد که او پس از اتمام گفته‌هایش، نتوانست در بحث خود پیرامون وجود بشری توضیح دهد "از کجا، چرا، و از چه رو"، و اضافه کرد: "از نقطه‌ای که شما بحث را رها می‌کنید، ما آغاز می‌کنیم. مذهب یک آشکارسازی به روان انسان است که با واقعتهای معنوی که ذهن به تنهایی هرگز نمی‌تواند کشف

^{146215 (1640.4)} 14. Jesus warned his followers against thinking that their prayers would be rendered more efficacious by ornate repetitions, eloquent phraseology, fasting, penance, or sacrifices. But he did exhort his believers to employ prayer as a means of leading up through thanksgiving to true worship. Jesus deplored that so little of the spirit of thanksgiving was to be found in the prayers and worship of his followers. He quoted from the Scriptures on this occasion, saying: "It is a good thing to give thanks to the Lord and to sing praises to the name of the Most High, to acknowledge his loving-kindness every morning and his faithfulness every night, for God has made me glad through his work. In everything I will give thanks according to the will of God."

^{146216 (1640.5)} 15. And then Jesus said: "Be not constantly overanxious about your common needs. Be not apprehensive concerning the problems of your earthly existence, but in all these things by prayer and supplication, with the spirit of sincere thanksgiving, let your needs be spread out before your Father who is in heaven." Then he quoted from the Scriptures: "I will praise the name of God with a song and will magnify him with thanksgiving. And this will please the Lord better than the sacrifice of an ox or bullock with horns and hoofs."

^{146217 (1641.1)} 16. Jesus taught his followers that, when they had made their prayers to the Father, they should remain for a time in silent receptivity to afford the indwelling spirit the better opportunity to speak to the listening soul. The spirit of the Father speaks best to man when the human mind is in an attitude of true worship. We worship God by the aid of the Father's indwelling spirit and by the illumination of the human mind through the ministry of truth. Worship, taught Jesus, makes one increasingly like the being who is worshiped. Worship is a transforming experience whereby the finite gradually approaches and ultimately attains the presence of the Infinite.

^{146218 (1641.2)} And many other truths did Jesus tell his apostles about man's communion with God, but not many of them could fully encompass his teaching.

3. THE STOP AT RAMAH

^{14631 (1641.3)} At Ramah Jesus had the memorable discussion with the aged Greek philosopher who taught that science and philosophy were sufficient to satisfy the needs of human experience. Jesus listened with patience and sympathy to this Greek teacher, allowing the truth of many things he said but pointing out that, when he was through, he had failed in his discussion of human existence to explain "whence, why, and whither," and added: "Where you leave off, we begin. Religion is a revelation to man's soul dealing with spiritual realities which the mind alone could never discover

کند یا به طور کامل درک کند سر و کار دارد. ممکن است تلاشهای فکری و واقعیتهای زندگی را آشکار سازند، اما بشارت پادشاهی حقایق وجود را آشکار می‌سازد. تو در رابطه با سایه‌های مادی حقیقت بحث کرده‌ای؛ حال گوش می‌دهی تا درباره واقعیتهای جاودان و معنوی که این سایه‌های گذرای زمان از واقعیتهای مادی وجود انسانی را منعکس می‌سازد به تو بگویم؟“ برای بیش از یک ساعت عیسی حقایق نجات دهنده بشارت پادشاهی را به این یونانی آموزش داد. فیلسوف کهنسال نسبت به شیوه برخورد استاد پذیرا بود، و از آنجا که به طور خالصانه از صداقت قلبی برخوردار بود، به سرعت به این بشارت نجات ایمان آورد.

حواریون به واسطه شیوه علنی موافقت عیسی با بسیاری از مطالب فرد یونانی قدری گیج بودند، اما عیسی بعداً به طور خصوصی به آنها گفت: “فرزندانم، در شگفتی نباشید که من نسبت به فلسفه آن یونانی بردبار بودم. اطمینان راستین و اصیل درونی حتی در کمترین حد از تجزیه و تحلیل بیرونی نمی‌ترسد، و حقیقت نیز از انتقاد صادقانه رنجیده نمی‌شود. شما هرگز نباید فراموش کنید که عدم تحمل، نقابی است که روی در سر پروراندن تردیدهای پنهان نسبت به صحت اعتقادات فرد سرپوش می‌گذارد. وقتی که انسان به حقیقت آنچه که با تمامی قلبش باور دارد اطمینان کامل دارد، نسبت به رویکرد همسایه خود هیچگاه برآشفته نمی‌شود. شجاعت، اطمینان از صداقت کامل درباره آن چیزهایی است که شخص اذعان می‌کند به آنها باور دارد. انسانهای صالح از بررسی انتقادآمیز اعتقادات راستین و آرمانهای اصیل خود نمی‌ترسند.”

در عصر دوم در رامه، توما از عیسی این سؤال را پرسید: “استاد، چگونه یک ایماندار جدید به آموزشهای تو واقعاً می‌تواند درباره حقیقت این بشارت پادشاهی بداند، و به راستی از آن اطمینان داشته باشد؟“

و عیسی به توما گفت: “اطمینان شما از این که وارد خانواده پادشاهی پدر شده‌اید، و این که با فرزندان پادشاهی برای ابد بقا خواهید یافت، کاملاً یک امر تجربه شخصی — ایمان به کلام حقیقت — است. اطمینان معنوی معادل تجربه شخصی مذهبی شما در واقعیتهای جاودان حقیقت الهی است، و غیر از آن برابر با فهم هوشمندانه شما نسبت به واقعیتهای حقیقت، به علاوه ایمان معنوی شما و منهای تردیدهای صادقانه شما است.

“طبعاً فرزند از عطیه حیات پدر برخوردار است. از آنجا که شما از عطیه روح زنده پدر برخوردار شده‌اید، پس فرزندان خدا هستید. شما در زندگی خود در کره مادی جسمانی بقا می‌یابید زیرا با روح زنده پدر، هدیه زندگی جاودان، تعیین هویت شده‌اید. در واقع، پیش از آن که من از نزد پدر بیایم، بسیاری این زندگی را داشتند، و بسیاری بیشتر این روح را دریافت کرده‌اند زیرا به کلام من ایمان آوردند؛ اما من اعلام می‌کنم که وقتی نزد پدر بازگردم، او روحش را به قلب تمام انسانها خواهد فرستاد.

“در حالی که شما نمی‌توانید روح الهی را که در ذهن شما کار می‌کند مشاهده کنید، یک روش عملی برای کشف درجه‌ای که شما کنترل نیروی روان خود را به آموزش و هدایت این روح سکنی‌گزین پدر آسمانی تسلیم

or fully fathom. Intellectual strivings may reveal the facts of life, but the gospel of the kingdom unfolds the truths of being. You have discussed the material shadows of truth; will you now listen while I tell you about the eternal and spiritual realities which cast these transient time shadows of the material facts of mortal existence?” For more than an hour Jesus taught this Greek the saving truths of the gospel of the kingdom. The old philosopher was susceptible to the Master's mode of approach, and being sincerely honest of heart, he quickly believed this gospel of salvation.

146:32 (1641.4) The apostles were a bit disconcerted by the open manner of Jesus' assent to many of the Greek's propositions, but Jesus afterward privately said to them: “My children, marvel not that I was tolerant of the Greek's philosophy. True and genuine inward certainty does not in the least fear outward analysis, nor does truth resent honest criticism. You should never forget that intolerance is the mask covering up the entertainment of secret doubts as to the trueness of one's belief. No man is at any time disturbed by his neighbor's attitude when he has perfect confidence in the truth of that which he wholeheartedly believes. Courage is the confidence of thoroughgoing honesty about those things which one professes to believe. Sincere men are unafraid of the critical examination of their true convictions and noble ideals.”

146:33 (1641.5) On the second evening at Ramah, Thomas asked Jesus this question: “Master, how can a new believer in your teaching really know, really be certain, about the truth of this gospel of the kingdom?”

146:34 (1641.6) And Jesus said to Thomas: “Your assurance that you have entered into the kingdom family of the Father, and that you will eternally survive with the children of the kingdom, is wholly a matter of personal experience — faith in the word of truth. Spiritual assurance is the equivalent of your personal religious experience in the eternal realities of divine truth and is otherwise equal to your intelligent understanding of truth realities plus your spiritual faith and minus your honest doubts.

146:35 (1642.1) “The Son is naturally endowed with the life of the Father. Having been endowed with the living spirit of the Father, you are therefore sons of God. You survive your life in the material world of the flesh because you are identified with the Father's living spirit, the gift of eternal life. Many, indeed, had this life before I came forth from the Father, and many more have received this spirit because they believed my word; but I declare that, when I return to the Father, he will send his spirit into the hearts of all men.

146:36 (1642.2) “While you cannot observe the divine spirit at work in your minds, there is a practical method of discovering the degree to which you have yielded the control of your soul powers to the

کرده‌اید وجود دارد، و آن درجه مهرورزی شما به همنوعان شماست. این روح پدر، مهر پدر را دارا می‌باشد، و همینطور که بر انسان استیلا می‌یابد، به طور بی‌وقفه در جهت پرستش الهی و توجه مهرآمیز برای همنوعان فرد هدایت می‌کند. در ابتدا شما باور می‌کنید که فرزندان خداوند هستند، زیرا آموزشهای من شما را از هدایت‌های درونی حضور ساکن پدر ما آگاهتر کرده است؛ اما به زودی روح حقیقت بر روی تمام انسانها ریخته خواهد شد، و او در میان انسانها زندگی خواهد کرد و به همه آنها آموزش خواهد داد، حتی بدان گونه که اکنون من در میان شما زندگی می‌کنم و سخنان حقیقت را به شما می‌گویم. و این روح حقیقت که برای عطایای معنوی روان شما سخن می‌گوید به شما کمک خواهد کرد که بدانید فرزندان خدا هستید. این به طور بی‌وقفه به حضور سکنی‌گزین پدر، روح شما، شهادت خواهد داد، سپس پس از سکنی‌گزیدن در همه انسانها همانطور که اکنون در برخی ساکن است، به شما می‌گوید که شما در واقع فرزندان خدا هستید.

“هر فرزند زمینی که هدایت این روح را دنبال کند سرانجام خواست خدا را خواهد دانست، و او که به خواست پدر من تسلیم شود تا ابد ماندگار خواهد بود. مسیر حیات زمینی تا وضعیّت جاودان برای شما آشکار نگشته است، اما راهی وجود دارد و همیشه وجود داشته است، و من آمده‌ام تا آن راه را نو و زنده سازم. آن کس که به پادشاهی وارد می‌شود از پیش حیات جاودان دارد — او هرگز هلاک نخواهد شد. اما وقتی که نزد پدر بازگردم بخش عمده این را بهتر خواهید فهمید، و قادر خواهید بود تجارب کنونی خود را مورد بازنگری قرار دهید.”

و همه آنهایی که این کلمات پربرکت را شنیدند به اندازه زیاد شادمان شدند. آموزشهای یهودی در رابطه با بقای صالحان سر در گم و مبهم بود، و شنیدن این کلمات بسیار قطعی و مثبت دلگرم کننده درباره بقای جاودان همه ایمانداران راستین برای پیروان عیسی طربانگیز و الهام بخش بود.

حواریون ضمن این که روال دیدار خانه به خانه را دنبال می‌کردند به موعظه و تعمید ایمانداران ادامه دادند. آنها انسانهای محزون را تسکین می‌دادند و به بیماران و رنج دیدگان خدمت می‌کردند. سازمان حواریون بسط یافت، بدین گونه که هر یک از حواریون عیسی اکنون یکی از حواریون یحیی را به عنوان یک دستیار داشت؛ ابنیر دستیار اندریاس بود؛ و تا وقتی که آنها برای عید فصح بعدی به اورشلیم رفتند این طرح پابرجا بود.

رهنمود ویژه‌ای که در طول اقامت آنها در زیبولون توسط عیسی داده شده بود عمدتاً به بحث‌های بیشتر تعهدات متقابل پادشاهی مربوط بود و شامل آموزشهایی بود که برای روشن ساختن تفاوت‌های میان تجربه شخصی مذهبی و دوستی‌های تعهدات اجتماعی مذهبی طراحی شده بود. این یکی از اوقات اندکی بود که استاد تا آن هنگام جنبه‌های اجتماعی مذهب را مورد بحث قرار داد. عیسی در طول سرتاسر زندگی زمینی خود رهنمودهای بسیار اندکی در رابطه با اجتماعی ساختن مذهب به پیروانش داد.

teaching and guidance of this indwelling spirit of the heavenly Father, and that is the degree of your love for your fellow men. This spirit of the Father partakes of the love of the Father, and as it dominates man, it unfailingly leads in the directions of divine worship and loving regard for one's fellows. At first you believe that you are sons of God because my teaching has made you more conscious of the inner leadings of our Father's indwelling presence; but presently the Spirit of Truth shall be poured out upon all flesh, and it will live among men and teach all men, even as I now live among you and speak to you the words of truth. And this Spirit of Truth, speaking for the spiritual endowments of your souls, will help you to know that you are the sons of God. It will unfailingly bear witness with the Father's indwelling presence, your spirit, then dwelling in all men as it now dwells in some, telling you that you are in reality the sons of God.

146:37 (164:23) “Every earth child who follows the leading of this spirit shall eventually know the will of God, and he who surrenders to the will of my Father shall abide forever. The way from the earth life to the eternal estate has not been made plain to you, but there is a way, there always has been, and I have come to make that way new and living. He who enters the kingdom has eternal life already — he shall never perish. But much of this you will the better understand when I shall have returned to the Father and you are able to view your present experiences in retrospect.”

146:38 (164:24) And all who heard these blessed words were greatly cheered. The Jewish teachings had been confused and uncertain regarding the survival of the righteous, and it was refreshing and inspiring for Jesus' followers to hear these very definite and positive words of assurance about the eternal survival of all true believers.

146:39 (164:25) The apostles continued to preach and baptize believers, while they kept up the practice of visiting from house to house, comforting the downcast and ministering to the sick and afflicted. The apostolic organization was expanded in that each of Jesus' apostles now had one of John's as an associate; Abner was the associate of Andrew; and this plan prevailed until they went down to Jerusalem for the next Passover.

146:310 (164:26) The special instruction given by Jesus during their stay at Zebulun had chiefly to do with further discussions of the mutual obligations of the kingdom and embraced teaching designed to make clear the differences between personal religious experience and the amities of social religious obligations. This was one of the few times the Master ever discussed the social aspects of religion. Throughout his entire earth life Jesus gave his followers very little instruction regarding the socialization of religion.

مردم در زبولون یک نژاد مختلط بودند. آنها به سختی یهودی یا غیریهودی بودند، و به رغم این که راجع به شفای بیماران در کفرناحوم شنیده بودند، تعداد بسیار اندکی از آنها واقعاً به عیسی باور داشتند.

4- بشارت در یرون

در یرون، مانند بسیاری از شهرهای حتی کوچکتر جلیل و یهودیه، یک کنیسه وجود داشت، و عیسی در طول ایام آغازین خدمت روحانی خود عادت داشت که در روز سبت در این کنیسه‌ها سخنرانی کند. او گاهی اوقات در سرویس بامداد سخنرانی می‌کرد، و پطرس یا یکی از حواریون دیگر در هنگام بعد از ظهر موعظه می‌کردند. عیسی و حواریون نیز اغلب در گردهماییهای عصر روزهای هفته در کنیسه آموزش می‌دادند و موعظه می‌کردند. اگر چه رهبران مذهبی در اورشلیم به طور فزاینده نسبت به عیسی خصمانه شدند اما هیچ کنترل مستقیمی بر کنیسه‌های خارج از آن شهر اعمال نمی‌کردند. بعدها در خدمت عمومی روحانی عیسی بود که آنها توانستند چنان احساسات گسترده‌ای بر ضد او ایجاد کنند که موجب بستن تقریباً تمام کنیسه‌ها بر روی آموزشهای او شدند. در این هنگام تمام کنیسه‌های جلیل و یهودیه به روی او گشوده بودند.

یرون در آن روزها مکلان معادن گسترده معدنی بود، و از آنجا که عیسی هرگز در زندگی یک معدنچی سهیم نشده بود، در طول اقامت در یرون بیشتر وقت خود را در معادن سپری کرد. در حالی که حواریون از منازل دیدار می‌کردند و در مکاتهای عمومی موعظه می‌کردند، عیسی با این کارگران زیرزمینی در معادن کار می‌کرد. شهرت عیسی به عنوان یک شفا دهنده حتی تا این دهکده دوردست پخش شده بود، و بسیاری از بیماران و رنجوران جویای کمک توسط دستان او بودند، و بسیاری به واسطه خدمت شفا دهنده او به اندازه زیاد سود بردند. اما در هیچیک از این موارد به جز در مورد یک جذامی، استاد یک معجزه به اصطلاح شفا دهنده را انجام نداد.

اواخر بعد از ظهر سومین روز در یرون، همینطور که عیسی از معادن باز می‌گشت، در مسیر رفتن به مکان اقامتش بر حسب اتفاق از میان یک خیابان فرعی باریک عبور کرد. همینطور که او به آلودگی کثیف یک مرد جذامی مشخص نزدیک می‌شد، مرد رنجور که در رابطه با شهرت او به عنوان یک شفا دهنده شنیده بود، هنگام عبور او از برابر درب خود جرأت یافت که به او نزدیک شود. او در حالی که در برابر عیسی زانو زده بود، گفت: "سرورم، اگر فقط بخواهی، می‌توانی مرا پاک گردانی. من پیام آموزگاران تو را شنیده‌ام، و اگر بتوانم پاک شوم، به پادشاهی وارد می‌شوم." و جذامی به این علت بدین گونه سخن گفت که در میان یهودیان حتی حضور یافتن جذامیان در کنیسه یا جدا از آن، شرکت آنها در پرستش عمومی ممنوع بود. این مرد به راستی باور داشت که نمی‌تواند به داخل پادشاهی آینده پذیرفته شود مگر این که بتواند درماتی برای جذام خود پیدا کند. و هنگامی که عیسی او را در رنج خود دید و سخنان آکنده از ایمان مستحکم او را شنید، قلب انسانی او متأثر گردید، و ذهن الهی او با ترجمه برانگیخته شد. همینطور که عیسی به او می‌نگریست، آن مرد روی صورتش بر

^{146:3.11 (1643.1)} In Zebulun the people were of a mixed race, hardly Jew or gentile, and few of them really believed in Jesus, notwithstanding they had heard of the healing of the sick at Capernaum.

4. THE GOSPEL AT IRON

^{146:4.1 (1643.2)} At Iron, as in many of even the smaller cities of Galilee and Judea, there was a synagogue, and during the earlier times of Jesus' ministry it was his custom to speak in these synagogues on the Sabbath day. Sometimes he would speak at the morning service, and Peter or one of the other apostles would preach at the afternoon hour. Jesus and the apostles would also often teach and preach at the weekday evening assemblies at the synagogue. Although the religious leaders at Jerusalem became increasingly antagonistic toward Jesus, they exercised no direct control over the synagogues outside of that city. It was not until later in Jesus' public ministry that they were able to create such a widespread sentiment against him as to bring about the almost universal closing of the synagogues to his teaching. At this time all the synagogues of Galilee and Judea were open to him.

^{146:4.2 (1643.3)} Iron was the site of extensive mineral mines for those days, and since Jesus had never shared the life of the miner, he spent most of his time, while sojourning at Iron, in the mines. While the apostles visited the homes and preached in the public places, Jesus worked in the mines with these underground laborers. The fame of Jesus as a healer had spread even to this remote village, and many sick and afflicted sought help at his hands, and many were greatly benefited by his healing ministry. But in none of these cases did the Master perform a so-called miracle of healing save in that of the leper.

^{146:4.3 (1643.4)} Late on the afternoon of the third day at Iron, as Jesus was returning from the mines, he chanced to pass through a narrow side street on his way to his lodging place. As he drew near the squalid hovel of a certain leprous man, the afflicted one, having heard of his fame as a healer, made bold to accost him as he passed his door, saying as he knelt before him: "Lord, if only you would, you could make me clean. I have heard the message of your teachers, and I would enter the kingdom if I could be made clean." And the leper spoke in this way because among the Jews lepers were forbidden even to attend the synagogue or otherwise engage in public worship. This man really believed that he could not be received into the coming kingdom unless he could find a cure for his leprosy. And when Jesus saw him in his affliction and heard his words of clinging faith, his human heart was touched, and the divine mind was moved with compassion. As Jesus looked upon him, the man fell upon his face and worshiped. Then the Master

زمین افتاد و پرستش کرد. سپس استاد دستش را دراز کرد و با لمس او گفت: "چنین می‌خواهم — پاک شو. و او فوراً شفا یافت؛ جذام دیگر او را رنجور نساخت."

هنگامی که عیسی مرد را از روی پاهایش بلند کرد، این را از او خواست: "به هیچکس درباره شفاي خود چیزی نگو، بلکه در عوض به آرامی به دنبال کار خود برو، خود را به کاهن نشان بده و آن قربانیایی را که به گواه پاک شدن تو توسط موسی فرمان داده شده تقدیم کن." اما این مرد آنطور که عیسی به او رهنمود داده بود عمل نکرد. در عوض، او شروع به انتشار این خبر در سرتاسر شهر کرد که عیسی جذام او را درمان کرده است، و از آنجا که او برای تمامی دهکده شناخته شده بود، مردم توانستند به طور آشکار ببینند که او از بیماری خود پاک شده است. او آنطور که عیسی به او اندرز داده بود نزد کاهنان نرفت. در نتیجه پخش این خبر توسط او که عیسی او را شفا داده بود، استاد چنان با انبوه بیماران احاطه شد که ناچار شد صبح روز بعد برخیزد و دهکده را ترک کند. اگر چه عیسی دگر بار به آن شهرک وارد نشد، دو روز در حومه نزدیک به معان ماند، و در رابطه با بشارت پادشاهی به رهنمود دادن بیشتر به معدنچیان ایماندار ادامه داد.

این پاکسازی جذامی نخستین به اصطلاح معجزه‌ای بود که عیسی به طور عمدی و آگاهانه تا این زمان انجام داده بود. و این یک مورد جذام واقعی بود.

آنها از پرون به گیسکالا رفتند، و دو روز را صرف اعلام بشارت کردند، و سپس عازم خورزین شدند، و در آنجا تقریباً یک هفته را صرف موعظه پیرامون بشارت کردند؛ اما آنها نتوانستند در خورزین ایمانداران زیادی را برای پادشاهی جلب کنند. در هیچ مکانی که عیسی آموزش داده بود با چنین رد کلی پیمایش مواجه نشده بود. اقامت در خورزین برای بیشتر حواریون بسیار ناامید کننده بود، و آندریاس و ابنیر در حفظ روحیه همکاران خود دشواری زیادی داشتند. و از این رو، آنها پس از عبور آرام از میان کفرناحوم به دهکده مادون رفتند، و در آنجا قدری وضعیت بهتری داشتند. در ذهن اکثر حواریون این ایده غالب بود که ناتوانی آنها در کسب موفقیت در این شهرهایی که به تازگی از آنها بازدید کردند به سبب این اصرار عیسی بود که آنها در آموزشها و موعظه‌های خود از اشاره کردن به او به عنوان یک شفا دهنده خودداری کنند. چقدر آنها آرزو می‌کردند که او یک جذامی دیگر را پاک سازد یا به شیوه‌ای دیگر قدرتش را به گونه‌ای نشان دهد که توجه مردم را جلب نماید! اما اصرار جدی آنها بر استاد بی‌تأثیر بود.

5- بازگشت به قانا

هنگامی که عیسی اعلام کرد، "فردا به قانا می‌رویم"، گروه حواریون بسیار شادمان شدند. آنها می‌دانستند که یک شهود دلسوزانه در قانا خواهند داشت، زیرا عیسی به خوبی در آنجا شناخته شده بود. آنها در کارشان برای آوردن مردم به داخل پادشاهی موفق بودند، تا این که در روز سوم، یک شهروند برجسته کفرناحوم، تیتوس، که یک ایماندار نیم بند بود، و پسرش به شدت

stretched forth his hand and, touching him, said: "I will — be clean." And immediately he was healed; the leprosy no longer afflicted him.

^{146:44 (1643:5)} When Jesus had lifted the man upon his feet, he charged him: "See that you tell no man about your healing but rather go quietly about your business, showing yourself to the priest and offering those sacrifices commanded by Moses in testimony of your cleansing." But this man did not do as Jesus had instructed him. Instead, he began to publish abroad throughout the town that Jesus had cured his leprosy, and since he was known to all the village, the people could plainly see that he had been cleansed of his disease. He did not go to the priests as Jesus had admonished him. As a result of his spreading abroad the news that Jesus had healed him, the Master was so thronged by the sick that he was forced to rise early the next day and leave the village. Although Jesus did not again enter the town, he remained two days in the outskirts near the mines, continuing to instruct the believing miners further regarding the gospel of the kingdom.

^{146:45 (1644:1)} This cleansing of the leper was the first so-called miracle which Jesus had intentionally and deliberately performed up to this time. And this was a case of real leprosy.

^{146:46 (1644:2)} From Iron they went to Gischala, spending two days proclaiming the gospel, and then departed for Chorazin, where they spent almost a week preaching the good news; but they were unable to win many believers for the kingdom in Chorazin. In no place where Jesus had taught had he met with such a general rejection of his message. The sojourn at Chorazin was very depressing to most of the apostles, and Andrew and Abner had much difficulty in upholding the courage of their associates. And so, passing quietly through Capernaum, they went on to the village of Madon, where they fared little better. There prevailed in the minds of most of the apostles the idea that their failure to meet with success in these towns so recently visited was due to Jesus' insistence that they refrain, in their teaching and preaching, from referring to him as a healer. How they wished he would cleanse another leper or in some other manner so manifest his power as to attract the attention of the people! But the Master was unmoved by their earnest urging.

5. BACK IN CANA

^{146:51 (1644:3)} The apostolic party was greatly cheered when Jesus announced, "Tomorrow we go to Cana." They knew they would have a sympathetic hearing at Cana, for Jesus was well known there. They were doing well with their work of bringing people into the kingdom when, on the third day, there arrived in Cana a certain prominent citizen of Capernaum, Titus, who was a partial believer, and whose son

بیمار بود، به قانا وارد شد. او شنید که عیسی در قانا است؛ از این رو برای دیدار او شتابان به آنجا رفت. ایمانداران در کفرناحوم فکر می‌کردند که عیسی می‌تواند هر گونه بیماری را شفا دهد.

وقتی که این مرد نامور عیسی را در قانا پیدا کرد، از او عاجزانه استدعا کرد که با عجله به کفرناحوم برود و پسر رنجورش را شفا دهد. در حالی که حواریون نفس نفس زنان منتظر ایستادند، عیسی با نگاه کردن به پدر پسر بیمار گفت: «تا کی شما را تحمل کنم؟ قدرت خدا در میان شماست، اما شما از ایمان آوردن امتناع می‌کنید، مگر این که علائمی را ببینید و شگفتیهایی را مشاهده کنید.» اما مرد نامور به عیسی التماس کرد و گفت: «سرورم، من قطعاً ایمان دارم، اما پیش از آن که فرزندم هلاک شود بیا، زیرا وقتی که او را ترک کردم حتی در آن موقع در نقطه مرگ بود.» و پس از این که عیسی سرش را لحظه‌ای در مراقبه ساکت خم کرد، ناگهان سخن گفت: «به خانه‌ات برگرد؛ پسرت زنده خواهد ماند.» تیتوس سخن عیسی را باور کرد و شتابان به کفرناحوم بازگشت. و همینطور که او در حال بازگشت بود، خدامش برای استقبال از او بیرون آمدند، و گفتند: «شادی کن، زیرا حال پسرت بهبود یافته — او زنده می‌ماند.» سپس تیتوس از آنها پرسید در چه ساعت پسر شروع به بهبود یافتن نمود، و هنگامی که خادمان پاسخ دادند «دیروز در حدود ساعت هفتم تب او قطع شد،» پدر به یاد آورد که در حدود آن ساعت بود که عیسی گفته بود: «پسر تو زنده خواهد ماند.» و تیتوس از آن پس با تمام قلبش ایمان آورد، و تمام خانواده‌اش نیز ایمان آوردند. این پسر یک خادم قدرتمند پادشاهی شد و بعدها به همراه آنهایی که در روم رنج بردند جانش را داد. اگر چه تمام خانواده تیتوس، دوستانشان، و حتی حواریون این رخداد را به عنوان یک معجزه تلقی می‌کردند، اما چنین نبود. حداقل این یک معجزه شفای بیماری فیزیکی نبود. این صرفاً یک مورد از پیش آگاهی در رابطه با سیر قانون طبیعی بود، و درست این گونه آگاهی بود که عیسی پس از تعمیدش مکرراً به آن دسترسی داشت.

باز عیسی مجبور شد که به دلیل توجه بیش از حد به شرکت در کار خدماتی او در این دهکده، که به دلیل دومین رخداد از این گونه به آن گرایش ایجاد شده بود شتابان از قانا خارج شود. مردم شهر آب و شراب را به یاد داشتند، و اکنون که او ظاهراً پسر آن مرد نامدار را در چنان فاصله زیادی شفا داده بود، نزد او آمدند، و نه فقط بیماران و رنجوران را آوردند بلکه همچنین پیام‌آوران فرستادند و تقاضا کردند که او مبتلایان را از یک فاصله شفا دهد. و هنگامی که عیسی دید تمام حومه شهر برانگیخته شده است، گفت: «بگذارید به نائین برویم.»

was critically ill. He heard that Jesus was at Cana; so he hastened over to see him. The believers at Capernaum thought Jesus could heal any sickness.

^{14652 (16444)} When this nobleman had located Jesus in Cana, he besought him to hurry over to Capernaum and heal his afflicted son. While the apostles stood by in breathless expectancy, Jesus, looking at the father of the sick boy, said: "How long shall I bear with you? The power of God is in your midst, but except you see signs and behold wonders, you refuse to believe." But the nobleman pleaded with Jesus, saying: "My Lord, I do believe, but come ere my child perishes, for when I left him he was even then at the point of death." And when Jesus had bowed his head a moment in silent meditation, he suddenly spoke, "Return to your home; your son will live." Titus believed the word of Jesus and hastened back to Capernaum. And as he was returning, his servants came out to meet him, saying, "Rejoice, for your son is improved — he lives." Then Titus inquired of them at what hour the boy began to mend, and when the servants answered "yesterday about the seventh hour the fever left him," the father recalled that it was about that hour when Jesus had said, "Your son will live." And Titus henceforth believed with a whole heart, and all his family also believed. This son became a mighty minister of the kingdom and later yielded up his life with those who suffered in Rome. Though the entire household of Titus, their friends, and even the apostles regarded this episode as a miracle, it was not. At least this was not a miracle of curing physical disease. It was merely a case of preknowledge concerning the course of natural law, just such knowledge as Jesus frequently resorted to subsequent to his baptism.

^{14653 (16451)} Again was Jesus compelled to hasten away from Cana because of the undue attention attracted by the second episode of this sort to attend his ministry in this village. The townspeople remembered the water and the wine, and now that he was supposed to have healed the nobleman's son at so great a distance, they came to him, not only bringing the sick and afflicted but also sending messengers requesting that he heal sufferers at a distance. And when Jesus saw that the whole countryside was aroused, he said, "Let us go to Nain."

6- نائین و پسر بیوه زن

این مردم به علائم اعتقاد داشتند؛ آنها یک نسل جویای شگفتی بودند. تا این هنگام مردم مرکز و جنوب جلیل در رابطه با عیسی و کار خدماتی شخصی او دارای ذهنیت معجزه‌مجو شده بودند. تعداد کثیری، صدها تن از اشخاص صادق که از اختلالات صرفاً عصبی رنج می‌بردند و دچار شوریدگیهای احساسی بودند به حضور عیسی می‌آمدند و سپس نزد دوستانشان به خانه

6. NAIN AND THE WIDOW'S SON

^{14651 (16452)} These people believed in signs; they were a wonder-seeking generation. By this time the people of central and southern Galilee had become miracle minded regarding Jesus and his personal ministry. Scores, hundreds, of honest persons suffering from purely nervous disorders and afflicted with emotional disturbances came into

باز می‌گشتند و اعلام می‌کردند که عیسی آنها را شفا داده است. و این مردم نادان و ساده ذهن چنین مواردی از شفای ذهنی را شفای فیزیکی، و درمانهای معجزه‌آسا تلقی می‌کردند.

هنگامی که عیسی در صدد بر آمد که قانا را ترک کند و به نائین برود، تعداد کثیری از ایمانداران و بسیاری از مردم کنجکاو به دنبال او راه افتادند. آنها مایل به دیدن معجزات و شگفتیها بودند، و بنا نبود آنها ناامید شوند. همینطور که عیسی و حواریونش به دروازه شهر نزدیک شدند، با یک گروه مشایعت کننده رو به رو شدند که در راه رفتن به قبرستان مجاور بودند و تنها پسر یک مادر بیوه نائین را حمل می‌کردند. این زن بسیار مورد احترام بود، و نیمی از اهالی دهکده حمل کنندگان تابوت این پسر به ظاهر مرده را دنبال می‌کردند. هنگامی که گروه تشییع جنازه به عیسی و پیروانش رسید، آن بیوه زن و دوستانش استاد را شناختند و به او التماس کردند که پسر را به حیات بازگرداند. برای آنان انتظار معجزه به قدری بالا بود که تصور می‌کردند عیسی می‌تواند هر بیماری بشری را درمان کند، و چرا چنین شفا دهنده‌ای نتواند حتی مردگان را زنده کند؟ در حالی که عیسی بدین گونه تحت فشار قرار گرفته بود، به جلو گام برداشت و پس از برداشتن در تابوت پسر را معاینه کرد. او که متوجه شد مرد جوان واقعاً نمرده است، به فاجعه‌ای پی برد که حضور او می‌توانست از وقوع آن پیشگیری کند؛ لذا به مادر رو کرد و گفت: "گریه نکن. پسر تو نمرده است؛ او خوابیده است. او به تو باز خواهد گشت." و سپس دست مرد جوان را گرفت و گفت: "بیدار شو و برخیز." و مرد جوان که به ظاهر مرده بود فوراً راست نشست و سخن گفتن آغاز کرد، و عیسی آنها را به خانه‌های خود بازگرداند.

عیسی تلاش کرد که جمعیت را آرام کند و بیهوده سعی کرد توضیح دهد که آن پسر واقعاً نمرده بود، و این که او را از گور باز نگردانده است، اما بی‌فایده بود. جمعیتی که او را دنبال می‌کردند، و تمام دهکده نائین تا بالاترین حد شوریدگی احساسی برانگیخته شده بود. بر بسیاری ترس، و بر دیگران سراسیمگی مستولی گشت، در حالی که عده‌ای دیگر به زمین افتادند و برای گناهانشان دعا و زاری کردند. و تا مدتی طولانی بعد از فرا رسیدن شب بود که سرانجام جمعیت پرهیاهو پراکنده شدند. و البته، به رغم این گفته عیسی که پسر نمرده است، همه اصرار داشتند که معجزه‌ای انجام شده، و حتی مرده از مرگ برخاسته. اگر چه عیسی به آنها گفته بود که پسر صرفاً در یک خواب عمیق بود، آنها توضیح دادند که این شیوه سخن گفتن اوست و توجه همه را به این واقعیت جلب کردند که او همیشه با فروتنی زیاد تلاش می‌کند که معجزاتش را پنهان سازد.

بدین ترتیب این خبر در سرتاسر جلیل و داخل یهودیه پخش شد که عیسی پسر بیوه‌زن را از عالم مردگان بازگردانده است، و بسیاری که این گزارش را شنیدند آن را باور کردند. عیسی هرگز نتوانست حتی به تمام حواریونش به طور کامل تفهیم کند که وقتی او به پسر بیوه‌زن گفت بیدار شو و برخیز، او واقعاً نمرده بود. اما او آنقدر آنها را تحت تأثیر قرار داد که این رخداد را در تمام نوشته‌های بعدی به غیر از نوشته لوقا درج نکردند. لوقا به گونه‌ای آن را ثبت کرد که گویا به عیسی مربوط بوده است. و باز عیسی چنان به عنوان یک

Jesus' presence and then returned home to their friends announcing that Jesus had healed them. And such cases of mental healing these ignorant and simple-minded people regarded as physical healing, miraculous cures.

^{146:62 (1645:3)} When Jesus sought to leave Cana and go to Nain, a great multitude of believers and many curious people followed after him. They were bent on beholding miracles and wonders, and they were not to be disappointed. As Jesus and his apostles drew near the gate of the city, they met a funeral procession on its way to the near-by cemetery, carrying the only son of a widowed mother of Nain. This woman was much respected, and half of the village followed the bearers of the bier of this supposedly dead boy. When the funeral procession had come up to Jesus and his followers, the widow and her friends recognized the Master and besought him to bring the son back to life. Their miracle expectancy was aroused to such a high pitch they thought Jesus could cure any human disease, and why could not such a healer even raise the dead? Jesus, while being thus importuned, stepped forward and, raising the covering of the bier, examined the boy. Discovering that the young man was not really dead, he perceived the tragedy which his presence could avert; so, turning to the mother, he said: "Weep not. Your son is not dead; he sleeps. He will be restored to you." And then, taking the young man by the hand, he said, "Awake and arise." And the youth who was supposed to be dead presently sat up and began to speak, and Jesus sent them back to their homes.

^{146:63 (1645:4)} Jesus endeavored to calm the multitude and vainly tried to explain that the lad was not really dead, that he had not brought him back from the grave, but it was useless. The multitude which followed him, and the whole village of Nain, were aroused to the highest pitch of emotional frenzy. Fear seized many, panic others, while still others fell to praying and wailing over their sins. And it was not until long after nightfall that the clamoring multitude could be dispersed. And, of course, notwithstanding Jesus' statement that the boy was not dead, everyone insisted that a miracle had been wrought, even the dead raised. Although Jesus told them the boy was merely in a deep sleep, they explained that that was the manner of his speaking and called attention to the fact that he always in great modesty tried to hide his miracles.

^{146:64 (1645:1)} So the word went abroad throughout Galilee and into Judea that Jesus had raised the widow's son from the dead, and many who heard this report believed it. Never was Jesus able to make even all his apostles fully understand that the widow's son was not really dead when he bade him awake and arise. But he did impress them sufficiently to keep it out of all subsequent records except that of Luke, who recorded it as the episode had been related to him. And again was Jesus so

درمانگر تحت احاطه قرار گرفت که در سحرگاه روز بعد به عین‌دور عزیمت نمود.

besieged as a physician that he departed early the next day for Endor.

7- در عین‌دور

عیسی در عین‌دور برای چند روز از جمعیت پریاهو که به دنبال شفای جسمی بودند گریخت. اسناد در طول اقامت موقت آنها در این مکان داستان شاه شائول و جادوگر عین‌دور را برای آموزش حواریون بازگو کرد. عیسی به طور آشکار به حواریونش گفت که بینابینهای منحرف و شورشگر که اغلب به شکل ارواح فرضی مردگان نقش بازی کرده بودند به زودی تحت کنترل در خواهند آمد، طوری که دیگر نتوانند این کارهای عجیب را انجام دهند. او به پیروان خود گفت که، بعد از بازگشت خود نزد پدر، و بعد از این که آنها روح خود را به روی تمام انسانها ریختند، دیگر این موجودات نیمه‌روحي — به اصطلاح ارواح ناپاک — نخواهند توانست در میان انسانها، افراد ضعیف و دارای ذهن اهریمنی را تسخیر کنند.

عیسی به حواریونش بیشتر توضیح داد که ارواح موجودات بشری مرده برای برقراری ارتباط با هم‌نوعان زنده خود به دنیای مبدأ خویش باز نمی‌گردند. فقط بعد از گذشت یک عصر قضاوت الهی برای روح پیشرونده انسان فانی ممکن خواهد بود که به زمین بازگردد و آن هم فقط در موارد استثنایی و به عنوان بخشی از دولت روحی سیاره.

هنگامی که آنها دو روز استراحت کردند، عیسی به حواریونش گفت: "در حالی که حومه شهر آرام می‌گیرد بگذارید فردا به کفرناحوم بازگردیم تا در آنجا بمانیم و آموزش دهیم. تا این هنگام، آنها در خانه از این گونه شور و هیجان تا حدی بهبود خواهند یافت."

7. AT ENDOR

^{146:7.1 (1646:2)} At Endor Jesus escaped for a few days from the clamoring multitudes in quest of physical healing. During their sojourn at this place the Master recounted for the instruction of the apostles the story of King Saul and the witch of Endor. Jesus plainly told his apostles that the stray and rebellious midwayers who had oftentimes impersonated the supposed spirits of the dead would soon be brought under control so that they could no more do these strange things. He told his followers that, after he returned to the Father, and after they had poured out their spirit upon all flesh, no more could such semispirit beings — so-called unclean spirits — possess the feeble- and evil-minded among mortals.

^{146:7.2 (1646:3)} Jesus further explained to his apostles that the spirits of departed human beings do not come back to the world of their origin to communicate with their living fellows. Only after the passing of a dispensational age would it be possible for the advancing spirit of mortal man to return to earth and then only in exceptional cases and as a part of the spiritual administration of the planet.

^{146:7.3 (1646:4)} When they had rested two days, Jesus said to his apostles: "On the morrow let us return to Capernaum to tarry and teach while the countryside quiets down. At home they will have by this time partly recovered from this sort of excitement."

مقاله 147. دیدار ضمنی از اورشلیم

148 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 146

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 147

دیدار ضمنی از اورشلیم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- خادم افسر رومی
- 2- سفر به اورشلیم
- 3- در حوض بیت حننا
- 4- قانون زندگی
- 5- دیدار از شمعون فریسی
- 6- بازگشت به کفرناحوم
- 7- بازگشت به کفرناحوم
- 8- جشن نیکی معنوی

PAPER 147

THE INTERLUDE VISIT TO
JERUSALEM

SECTIONS

Introduction

1. The Centurion's Servant
2. The Journey to Jerusalem
3. At the Pool of Bethesda
4. The Rule of Living
5. Visiting Simon the Pharisee
6. Returning to Capernaum
7. Back in Capernaum
8. The Feast of Spiritual Goodness

مقدمه مقاله

عیسی و حواریون چهارشنبه، 17 مارس به کفرناحوم رسیدند، و پیش از عزیمت به اورشلیم، دو هفته را در مقر مرکزی بیت صیدا گذرانند. حواریون در این دو هفته در کنار دریا به مردم آموزش می‌دادند، در حالی که عیسی وقت زیادی را برای انجام کار پدرش به تنهایی در تپه‌ها می‌گذراند. در طول این دوره، عیسی با همراهی یعقوب و یوحنا زبیدی دو سفر مخفیانه به طبریه انجام داد، و آنها در آنجا با ایمانداران دیدار کردند و در رابطه با بشارت پادشاهی به آنان آموزش دادند.

بسیاری از افراد خانواده هیرودیس به عیسی ایمان داشتند و در این جلسات شرکت می‌کردند. نفوذ این ایمانداران در میان خانواده رسمی هیرودیس بود که به کاهش خصومت آن حاکم نسبت به عیسی کمک کرده بود. این ایمانداران در طبریه به طور کامل به هیرودیس توضیح داده بودند که آن "پادشاهی" که عیسی اعلام نمود ماهیتی معنوی دارد و یک اقدام سیاسی نیست. هیرودیس در واقع به این اعضای خانواده خودش باور داشت و از این رو به خود اجازه نداد که با انتشار گزارشات مربوط به آموزش‌ها و شفاگریهای عیسی در بیرون بیش از حد مضطرب شود. او با کار عیسی به عنوان یک شفا دهنده

INTRODUCTION

^{147.01 (1647.1)} JESUS and the apostles arrived in Capernaum on Wednesday, March 17, and spent two weeks at the Bethsaida headquarters before they departed for Jerusalem. These two weeks the apostles taught the people by the seaside while Jesus spent much time alone in the hills about his Father's business. During this period Jesus, accompanied by James and John Zebedee, made two secret trips to Tiberias, where they met with the believers and instructed them in the gospel of the kingdom.

^{147.02 (1647.2)} Many of the household of Herod believed in Jesus and attended these meetings. It was the influence of these believers among Herod's official family that had helped to lessen that ruler's enmity toward Jesus. These believers at Tiberias had fully explained to Herod that the "kingdom" which Jesus proclaimed was spiritual in nature and not a political venture. Herod rather believed these members of his own household and therefore did not permit himself to become unduly alarmed by the spreading abroad of the reports concerning Jesus' teaching

یا آموزگار مذهبی هیچ مخالفتی نداشت. به رغم برخورد مطلوب بسیاری از مشاوران هیرودیس و حتی خود هیرودیس، گروهی از زیردستان او وجود داشتند که چنان تحت نفوذ رهبران مذهبی در اورشلیم قرار داشتند که دشمنان جدی و تهدید کننده عیسی و حواریون باقی ماندند، و بعدها برای مختل کردن فعالیت‌های عمومی آنان کارهای زیادی انجام دادند. بیشترین خطر برای عیسی از جانب رهبران مذهبی اورشلیم بود و نه از سوی هیرودیس. و دقیقاً به همین دلیل بود که عیسی و حواریون به جای اورشلیم یا یهودیه، وقت بسیار زیادی را در جلیل صرف کردند و بیشتر موعظه عمومی خود را در آنجا انجام دادند.

and healing. He had no objections to Jesus' work as a healer or religious teacher. Notwithstanding the favorable attitude of many of Herod's advisers, and even of Herod himself, there existed a group of his subordinates who were so influenced by the religious leaders at Jerusalem that they remained bitter and threatening enemies of Jesus and the apostles and, later on, did much to hamper their public activities. The greatest danger to Jesus lay in the Jerusalem religious leaders and not in Herod. And it was for this very reason that Jesus and the apostles spent so much time and did most of their public preaching in Galilee rather than at Jerusalem and in Judea.

1- خادم افسر رومی

روز قبل از این که آنها آماده شوند برای عید فصح به اورشلیم بروند، مانگوس، یک افسر رومی، یا سرفرمانده نگهبانان رومی که در کفرناحوم مستقر شده بود، نزد حکمرانان کنیسه آمد و گفت: "خدمتکار وفادار من بیمار است و در نقطه مرگ قرار دارد. از این رو، آیا به نمایندگی از من نزد عیسی می‌روید تا از او بخواهید خدمتکار من را شفا دهد؟" افسر رومی به این دلیل این کار را کرد که تصور می‌کرد رهبران یهودی روی عیسی نفوذ بیشتری دارند. از این رو بزرگان کنیسه به دیدن عیسی رفتند و سخنگوی آنان گفت: "آموزگار، ما به طور جدی از شما تقاضا می‌کنیم به کفرناحوم بروی و خدمتکار محبوب افسر رومی را که شایسته توجه شماس است نجات دهی، زیرا او ملت ما را دوست دارد و حتی همین کنیسه‌ای را که شما بارها در آن سخن گفته‌ای برای ما ساخته است."

و هنگامی که عیسی حرف‌های آنها را شنید، گفت: "من با شما خواهم رفت." و همینطور که او با آنان به خانه افسر رومی می‌رفت، و پیش از آن که آنها به حیات خانه او وارد شوند، سرباز رومی دوستانش را بیرون فرستاد تا به عیسی خوشامد بگویند، و به آنان رهنمود داد که بگویند: "سرورم، برای وارد شدن به منزل من به خودتان زحمت ندهید، زیرا من لایق این نیستم که شما زیر سقف من آید. و من خود را نیز شایسته نمی‌دانستم که نزد شما بیایم؛ از این رو بزرگان مردم خودت را فرستادم. اما من می‌دانم که تو در جایی که ایستادی می‌توانی کلمه را بگویی و خدمتکار من شفا خواهد یافت. زیرا من خودم تحت فرمان دیگران هستم، و من سربازانی زیر دست خود دارم، و من به این یکی می‌گویم برو، و او می‌رود؛ به دیگری می‌گویم بیا، و او می‌آید، و به خدمتکارانم می‌گویم این کار را انجام بده یا آن کار را انجام بده، و آنها آن را انجام می‌دهند."

و هنگامی که عیسی این سخنان را شنید، به حواریونش و کسانی که با آنان بودند رو کرد و گفت: "من از اعتقادات غیریهودیان در شگفتی هستم. هر آینه، به درستی به شما می‌گویم، من تاکنون چنین ایمان بزرگی نیافته‌ام، نه در اسرانیل." عیسی در حالی که از خانه برمی‌گشت گفت: "بگذارید از اینجا برویم." و دوستان افسر رومی به داخل خانه رفتند و آنچه را که عیسی گفته بود به مانگوس گفتند. و از آن ساعت خدمتکار شروع به بهبودی نمود و سرانجام به سلامتی و وضعیت رضایتبخش عادی خود بازگشت.

1. THE CENTURION'S SERVANT

^{147:1.1 (1647:3)} On the day before they made ready to go to Jerusalem for the feast of the Passover, Mangus, a centurion, or captain, of the Roman guard stationed at Capernaum, came to the rulers of the synagogue, saying: "My faithful orderly is sick and at the point of death. Would you, therefore, go to Jesus in my behalf and beseech him to heal my servant?" The Roman captain did this because he thought the Jewish leaders would have more influence with Jesus. So the elders went to see Jesus and their spokesman said: "Teacher, we earnestly request you to go over to Capernaum and save the favorite servant of the Roman centurion, who is worthy of your notice because he loves our nation and even built us the very synagogue wherein you have so many times spoken."

^{147:1.2 (1647:4)} And when Jesus had heard them, he said, "I will go with you." And as he went with them over to the centurion's house, and before they had entered his yard, the Roman soldier sent his friends out to greet Jesus, instructing them to say: "Lord, trouble not yourself to enter my house, for I am not worthy that you should come under my roof. Neither did I think myself worthy to come to you; wherefore I sent the elders of your own people. But I know that you can speak the word where you stand and my servant will be healed. For I am myself under the orders of others, and I have soldiers under me, and I say to this one go, and he goes; to another come, and he comes, and to my servants do this or do that, and they do it."

^{147:1.3 (1648:1)} And when Jesus heard these words, he turned and said to his apostles and those who were with them: "I marvel at the belief of the gentile. Verily, verily, I say to you, I have not found so great faith, no, not in Israel." Jesus, turning from the house, said, "Let us go hence." And the friends of the centurion went into the house and told Mangus what Jesus had said. And from that hour the servant began to mend and was eventually restored to his normal health and usefulness.

اما ما هرگز ندانستیم در این رویداد درست چه اتفاقی افتاد. این صرفاً ثبت این رخداد است، و در رابطه با این که آیا موجودات نامرئی خدمتکار افسر رومی را شفا دادند یا نه، این برای کسانی که عیسی را همراهی می‌کردند آشکار نشد. ما فقط از واقعیت بهبودی کامل خدمتکار اطلاع داریم.

147:14 (16482) But we never knew just what happened on this occasion. This is simply the record, and as to whether or not invisible beings ministered healing to the centurion's servant, was not revealed to those who accompanied Jesus. We only know of the fact of the servant's complete recovery.

2- سفر به اورشلیم

اوایل صبح روز سه‌شنبه، 30 مارس، عیسی و گروه حواریون سفر خود به اورشلیم برای عید فصح را آغاز کردند. آنها از مسیر دره رود اردن رفتند. آنها در بعد از ظهر جمعه، 2 آوریل به آنجا رسیدند و طبق معمول، مقر مرکزی خود را در بتانی برقرار کردند. آنها حین عبور از اریحا توقف کردند تا استراحت کنند، ضمن این که یهودا قسمتی از وجوه مشترک آنها را در بانک یک دوست خانوادگی واریز کرد. این نخستین باری بود که یهودا یک پول اضافه حمل کرده بود، و این سپرده دست نخورده باقی ماند، تا این که آنها در آن سفر آخر و پر رویداد به اورشلیم، درست پیش از محاکمه و مرگ عیسی مجدداً از اریحا عبور کردند.

گروه یک سفر بی‌رویداد به اورشلیم داشت، اما آنها به سختی در بتانی استقرار یافته بودند که از دور و نزدیک، کسانی که به دنبال شفا برای بدن خود، تسکین برای ذهن آشفته، و نجات برای روان خود بودند شروع به تجمع کردند، به حدی زیاد که عیسی وقت اندکی برای استراحت داشت. از این رو آنها چادرهایی در جتسیمانی برپا کردند، و استاد از بتانی به جتسیمانی رفت و برگشت می‌کرد تا از انبوه مردمی که دائماً دور او ازدحام می‌کردند پرهیز کند. گروه حواریون تقریباً سه هفته را در اورشلیم گذراند، اما عیسی به آنها امر کرد که هیچ موعظه عمومی انجام ندهند، بلکه فقط آموزش خصوصی و کار شخصی.

آنها در بتانی به طور بی‌سر و صدا عید فصح را جشن گرفتند. و این نخستین بار بود که عیسی و همه دوازده تن در جشن عید فصح بدون خون شرکت کردند. حواریون یحیی غذای عید فصح را با عیسی و حواریونش نخوردند؛ آنها این جشن را با آبنبر و بسیاری از ایمانداران آغازین به موعظه یحیی برگزار کردند. این دومین عید فصح بود که عیسی با حواریونش در اورشلیم برگزار کرد.

هنگامی که عیسی و آن دوازده تن عازم کفرناحوم شدند، حواریون یحیی با آنان بازنگشتند. آنها تحت هدایت آبنبر در اورشلیم و ناحیه اطراف آن ماندند، و به طور بی‌سر و صدا برای گسترش پادشاهی تلاش کردند، در حالی که عیسی و دوازده تن به کار در جلیل بازگشتند. دیگر هیچگاه همه آن بیست و چهار تن، تا مدتی کوتاه پیش از مأموریت یافتن و اعزام هفتاد بشارت دهنده، با هم نبودند. اما این دو گروه همکاری داشتند، و به رغم اختلاف نظر آنها، بهترین احساسات غالب بود.

2. THE JOURNEY TO JERUSALEM

147:21 (16483) Early on the morning of Tuesday, March 30, Jesus and the apostolic party started on their journey to Jerusalem for the Passover, going by the route of the Jordan valley. They arrived on the afternoon of Friday, April 2, and established their headquarters, as usual, at Bethany. Passing through Jericho, they paused to rest while Judas made a deposit of some of their common funds in the bank of a friend of his family. This was the first time Judas had carried a surplus of money, and this deposit was left undisturbed until they passed through Jericho again when on that last and eventful journey to Jerusalem just before the trial and death of Jesus.

147:22 (16484) The party had an uneventful trip to Jerusalem, but they had hardly got themselves settled at Bethany when from near and far those seeking healing for their bodies, comfort for troubled minds, and salvation for their souls, began to congregate, so much so that Jesus had little time for rest. Therefore they pitched tents at Gethsemane, and the Master would go back and forth from Bethany to Gethsemane to avoid the crowds which so constantly thronged him. The apostolic party spent almost three weeks at Jerusalem, but Jesus enjoined them to do no public preaching, only private teaching and personal work.

147:23 (16485) At Bethany they quietly celebrated the Passover. And this was the first time that Jesus and all of the twelve partook of the bloodless Passover feast. The apostles of John did not eat the Passover with Jesus and his apostles; they celebrated the feast with Abner and many of the early believers in John's preaching. This was the second Passover Jesus had observed with his apostles in Jerusalem.

147:24 (16486) When Jesus and the twelve departed for Capernaum, the apostles of John did not return with them. Under the direction of Abner they remained in Jerusalem and the surrounding country, quietly laboring for the extension of the kingdom, while Jesus and the twelve returned to work in Galilee. Never again were the twenty-four all together until a short time before the commissioning and sending forth of the seventy evangelists. But the two groups were co-operative, and notwithstanding their differences of opinion, the best of feelings prevailed.

3- در حوض بیت جسدنا

در بعد از ظهر دومین سبت در اورشلیم، همینطور که استاد و حواریون در آستانه شرکت کردن در سرویسهای معبد بودند، یوحنا به عیسی گفت: "با من بیا، می‌خواهم چیزی را به تو نشان بدهم." یوحنا از طریق یکی از دروازه‌های اورشلیم عیسی را به حوضی از آب به نام بیت جسدنا هدایت کرد. در اطراف این حوض، ساختاری از پنج ایوان قرار داشت که زیر آنها گروه بزرگی از مبتلایان در جستجوی شفا پرسه می‌زدند. این یک چشمه آب گرم بود که آب قرمز رنگ آن به دلیل انباشت گاز در غارهای سنگی زیر حوض در فواصل نامرتب حباب می‌زد. بسیاری باور داشتند که این ناآرامی متناوب آبهای گرم به دلیل تأثیرات فوق طبیعی است، و این یک اعتقاد عمومی بود که اولین شخصی که بعد از چنین ناآرامی به آب وارد شود از هر گونه بیماری که داشت شفا می‌یابد.

حواریون تحت محدودیتهایی که توسط عیسی اعمال شده بود تا اندازه‌ای بی‌قرار بودند، و به خصوص یوحنا، جوانترین فرد از میان دوازده تن، تحت این محدودیت ناآرام بود. او با این تصور عیسی را به حوض آورده بود که دیدن مبتلایان گرد آمده چنان ترحم استاد را برخواهد انگیزد که او مجبور خواهد شد یک معجزه شفاگرانه انجام دهد، و بدین ترتیب تمام مردم اورشلیم حیرت زده خواهند شد و فوراً متقاعد خواهند شد که به بشارت پادشاهی ایمان آورند. یوحنا به عیسی گفت: "استاد، به همه این افراد رنجور نگاه کن؛ آیا هیچ کاری نمی‌توانیم برای آنان انجام دهیم؟" و عیسی پاسخ داد: "یوحنا، چرا مرا وسوسه می‌کنی که از راهی که انتخاب کرده‌ام منحرف شوم؟ چرا همچنان مایلی که کار شگفتی‌ها و شفای بیماران را جایگزین اعلام بشارت حقیقت جاودان کنم؟ پسر، ممکن است آنچه را که آرزو داری انجام ندهم، اما این بیماران و رنجوران را دور هم جمع کن تا بتوانم سخنان سرور انگیز و آرامش جاودان را به آنان بگویم."

عیسی در گفتگو با آنهایی که گرد آمده بودند گفت: "بسیاری از شما به دلیل زندگی خطاکارانه خود که طی سالهای زیاد داشته‌اید به صورت بیمار و رنجور اینجا هستید. برخی به دلیل حوادث زمان و دیگران در نتیجه اشتباهات پیشینیان خود رنج می‌برند، در حالی که برخی از شما تحت محدودیتهای شرایط ناکامل وجود موقت خود تقلا می‌کنید. اما پدر من کار می‌کند، و من نیز کار خواهم کرد تا وضعیت زمینی شما را بهبود بخشم، اما بیشتر به طور مشخص برای این که وضعیت جاودان شما را تضمین کنم. هیچیک از ما نمی‌توانیم برای تغییر دشواریهای زندگی کار زیادی انجام دهیم، مگر این که دریابیم که پدر آسمانی چنین خواسته‌ای دارد. در نهایت، ما همگی ملزم هستیم که خواست جاودان را انجام دهیم. اگر همه شما بتوانید از رنجهای جسمانی خود شفا یابید، به راستی حیرت‌زده می‌شوید، اما این حتی بسیار بهتر خواهد بود که از همه بیماریهای روحی پاک شوید و خود را از همه سستیهای اخلاقی شفا یافته ببینید. همه شما فرزندان خدا هستید؛ شما فرزندان پدر آسمانی هستید. ممکن است اینطور به نظر رسد که قید و بندهای زمان شما را رنجور می‌سازند، اما خدای ابدیت شما را دوست

3. AT THE POOL OF BETHESDA

^{147:31 (1649.1)} The afternoon of the second Sabbath in Jerusalem, as the Master and the apostles were about to participate in the temple services, John said to Jesus, "Come with me, I would show you something." John conducted Jesus out through one of the Jerusalem gates to a pool of water called Bethesda. Surrounding this pool was a structure of five porches under which a large group of sufferers lingered in quest of healing. This was a hot spring whose reddish-tinged water would bubble up at irregular intervals because of gas accumulations in the rock caverns underneath the pool. This periodic disturbance of the warm waters was believed by many to be due to supernatural influences, and it was a popular belief that the first person who entered the water after such a disturbance would be healed of whatever infirmity he had.

^{147:32 (1649.2)} The apostles were somewhat restless under the restrictions imposed by Jesus, and John, the youngest of the twelve, was especially restive under this restraint. He had brought Jesus to the pool thinking that the sight of the assembled sufferers would make such an appeal to the Master's compassion that he would be moved to perform a miracle of healing, and thereby would all Jerusalem be astounded and presently be won to believe in the gospel of the kingdom. Said John to Jesus: "Master, see all of these suffering ones; is there nothing we can do for them?" And Jesus replied: "John, why would you tempt me to turn aside from the way I have chosen? Why do you go on desiring to substitute the working of wonders and the healing of the sick for the proclamation of the gospel of eternal truth? My son, I may not do that which you desire, but gather together these sick and afflicted that I may speak words of good cheer and eternal comfort to them."

^{147:33 (1649.3)} In speaking to those assembled, Jesus said: "Many of you are here, sick and afflicted, because of your many years of wrong living. Some suffer from the accidents of time, others as a result of the mistakes of their forebears, while some of you struggle under the handicaps of the imperfect conditions of your temporal existence. But my Father works, and I would work, to improve your earthly state but more especially to insure your eternal estate. None of us can do much to change the difficulties of life unless we discover the Father in heaven so wills. After all, we are all beholden to do the will of the Eternal. If you could all be healed of your physical afflictions, you would indeed marvel, but it is even greater that you should be cleansed of all spiritual disease and find yourselves healed of all moral infirmities. You are all God's children; you are the sons of the heavenly Father. The bonds of time may seem to afflict you, but the God of eternity loves you. And when the time of judgment shall come, fear not, you shall all find, not

دارد. و هنگامی که زمان داوری فرا رسد، نترسید، همگی شما، نه فقط به عدالت، بلکه به بخشش فراوان دست خواهید یافت. هر آینه به درستی به شما می‌گویم: آن کس که بشارت پادشاهی را می‌شنود و به این آموزش فرزندی خدا باور دارد، حیات جاودان دارد؛ چنین ایماندارانی از پیش، از داوری و مرگ به نور و حیات عبور کرده‌اند. و ساعتی فرا می‌رسد که حتی کسانی که در گور هستند صدای رستاخیز را خواهند شنید.“

و بسیاری از کسانی که این سخنان را شنیدند، به بشارت پادشاهی ایمان آوردند. برخی از رنجوران چنان الهام یافتند و از نظر روحی از نو جان گرفتند که اعلام کردند از بیماریهای جسمانی خود نیز درمان شده‌اند.

مردی که چندین سال محزون بود و با نقاط ضعف ذهن آشفته خود به طور اندوه‌آور رنجور شده بود از سخنان عیسی شادمان شد. او رختخواب خود را برداشت و به منزل خود رفت، گر چه روز سبت بود. این مرد رنجور تمام این سالها منتظر بود که کسی به او کمک کند؛ او چنان قربانی احساس درماندگی خود بود که هرگز یک بار هم ایده کمک کردن به خودش را در ذهن نپرورانده بود، و معلوم شد این همان کاری است که او برای انجام بهیودی باید انجام می‌داد، یعنی رختخواب خود را بردارد و راه برود.

سپس عیسی به یوحنا گفت: “بگذارید پیش از آن که کاهنان ارشد و کاتبان نزد ما آیند و به خاطر این که ما سخنان زندگی را به این رنجوران گفتیم ابراز ناخشنودی کنند از اینجا برویم.” و آنها برای پیوستن به یارانشان به معبد بازگشتند، و همه آنها برای گذراندن شب در بتانی فوراً عزیمت کردند. اما یوحنا در رابطه با این دیدار خودش و عیسی از حوض پیت‌جسدا در این بعد از ظهر سبت هرگز به سایر حواریون چیزی نگفت.

4- قانون زندگی

عصر همین روز سبت، در بتانی، در حالی که عیسی و آن دوازده تن، و یک گروه از ایمانداران در باغ ایلعازر دور تا دور آتش گرد آمده بودند، نتنائیل از عیسی این سؤال را پرسید: “استاد، اگر چه شما نوع مثبت قانون قدیمی زندگی را به ما آموزش داده‌ای، و به ما آموخته‌ای که باید با دیگران همان گونه رفتار کنیم که مایلیم آنها با ما رفتار کنند، من به طور کامل درک نمی‌کنم که چگونه ما همیشه می‌توانیم از چنین فرمانی پیروی کنیم. بگذار من بحث خود را با ذکر مثالی از یک مرد هوس‌پاز که به همسر آینده خود به گونه‌ای شرورانه در گناه نگاه می‌کند توضیح دهم. چگونه ما می‌توانیم آموزش دهیم که این مرد بد نیت باید همانطور با دیگران رفتار کند که مایل است آنان با او رفتار کنند؟“

هنگامی که عیسی پرسش نتنائیل را شنید، فوراً روی پای خود ایستاد و با اشاره انگشتش به سوی آن حواری گفت: “نتنائیل، نتنائیل! چه طرز تفکری در قلب تو جریان دارد؟ آیا آموزشهای مرا به عنوان کسی که از روح زاده شده نمی‌پذیری؟ آیا حقیقت را همچون انسانهای خردمند و دارای درک معنوی نمی‌فهمی؟ هنگامی که به تو اندرز دادم با دیگران همان گونه رفتار کن که می‌خواهی با تو رفتار شود، در مورد انسانهای دارای

only justice, but an abundance of mercy. Verily, verily, I say to you: He who hears the gospel of the kingdom and believes in this teaching of sonship with God, has eternal life; already are such believers passing from judgment and death to light and life. And the hour is coming in which even those who are in the tombs shall hear the voice of the resurrection.”

147:34 (1649:4) And many of those who heard believed the gospel of the kingdom. Some of the afflicted were so inspired and spiritually revived that they went about proclaiming that they had also been cured of their physical ailments.

147:35 (1649:5) One man who had been many years downcast and grievously afflicted by the infirmities of his troubled mind, rejoiced at Jesus' words and, picking up his bed, went forth to his home, even though it was the Sabbath day. This afflicted man had waited all these years for *somebody* to help him; he was such a victim of the feeling of his own helplessness that he had never once entertained the idea of helping himself which proved to be the one thing he had to do in order to effect recovery — take up his bed and walk.

147:36 (1650:1) Then said Jesus to John: “Let us depart ere the chief priests and the scribes come upon us and take offense that we spoke words of life to these afflicted ones.” And they returned to the temple to join their companions, and presently all of them departed to spend the night at Bethany. But John never told the other apostles of this visit of himself and Jesus to the pool of Bethesda on this Sabbath afternoon.

4. THE RULE OF LIVING

147:41 (1650:2) On the evening of this same Sabbath day, at Bethany, while Jesus, the twelve, and a group of believers were assembled about the fire in Lazarus's garden, Nathaniel asked Jesus this question: “Master, although you have taught us the positive version of the old rule of life, instructing us that we should do to others as we wish them to do to us, I do not fully discern how we can always abide by such an injunction. Let me illustrate my contention by citing the example of a lustful man who thus wickedly looks upon his intended consort in sin. How can we teach that this evil-intending man should do to others as he would they should do to him?”

147:42 (1650:3) When Jesus heard Nathaniel's question, he immediately stood upon his feet and, pointing his finger at the apostle, said: “Nathaniel, Nathaniel! What manner of thinking is going on in your heart? Do you not receive my teachings as one who has been born of the spirit? Do you not hear the truth as men of wisdom and spiritual understanding? When I admonished you to do to others as you

آرمانهای والا- صحبت می‌کردم، نه کسانی که وسوسه می‌شوند آموزشهای مرا به عنوان مجوزی برای تشویق به شرارتکاری تحریف کنند.”

هنگامی که استاد سخنانش را تمام کرد، نتانیل برخاست و گفت: ”اما استاد، نباید فکر کنی که من چنین تعبیری از تعالیم شما را تأیید می‌کنم. من به این علت این سؤال را پرسیدم که حدس زدم ممکن است بسیاری از این آدمها اندرزهای شما را به غلط مورد دآوری قرار دهند، و امید داشتم که شما در رابطه با این موارد آموزشهای بیشتری به ما بدهید.“ و سپس پس از آن که نتانیل نشست، عیسی به سخن گفتن ادامه داد: ”نتانیل، من به خوبی می‌دانم که چنین ایده‌ای از شرارت مورد تأیید ذهن تو نیست، اما من از این نظر ناامیدم که همه شما گاهی نمی‌توانید یک تفسیر معنوی راستین از آموزشهای معمول من انجام دهید، آموزشهایی که به زبان بشری و بدان گونه که انسانها باید صحبت کنند باید به شما داده شوند. اکنون بگذار در رابطه با سطوح مختلف معانی که به تفسیر این قانون زندگی وصل است به شما آموزش دهم، یعنی در رابطه با این اندرز که با دیگران همانطور رفتار کن که می‌خواهی دیگران با تو رفتار کنند“:

”1- سطح جسمانی. چنین تفسیر صرفاً خودخواهانه و هوسبازانه توسط فرض پرش تو به خوبی نشان داده می‌شود.

”2- سطح احساسات. این سطح یک سطح بالاتر از سطح جسمانی است و بر این دلالت دارد که دلسوزی و ترحم تفسیر فرد را از این قانون زندگی افزایش می‌دهد.

”3- سطح ذهن. حال قدرت استدلال ذهن و هوشمندی تجربه وارد عمل می‌شود. قضاوت خوب حکم می‌کند که چنین قانون زندگی باید متناسب با والاترین آرمان‌گرایی تجسم یافته در اصالت عزت نفس عمیق تفسیر شود.

”4- سطح مهر برادرانه. باز سطح بالاتری از وقف غیرخودخواهانه به بهروزی هموعان فرد یافت می‌شود. در این سطح بالاتر از خدمت اجتماعی با جان و دل که ناشی از آگاهی نسبت به پدر بودن خداوند و شناخت متعاقب برادری انسانها است، یک تفسیر نوین و به مراتب زیباتر از این قانون بنیادین زندگی یافت می‌شود.

”5- سطح اخلاقی. و سپس هنگامی که شما به سطوح راستین تفسیر فلسفی دست می‌یابید، هنگامی که نسبت به درستی و نادرستی کارها بینش واقعی دارید، هنگامی که شایستگی ابدی روابط بشری را مشاهده می‌کنید، شروع خواهید کرد که این مشکل تفسیر را بدان گونه ببینید که تصور می‌کنید یک شخص سوم والا اندیش، آرمانگرا، خردمند، و بی‌طرف چنین فرمانی را به آن صورت که به مشکلات شخصی تعدیل و تنظیم شما نسبت به وضعیتهای زندگی شما اطلاق می‌شود، می‌بیند و تفسیر می‌کند.

”6- سطح معنوی. و سپس در آخر، اما مهمتر از همه، ما به سطح بینش روحی و تفسیر معنوی دست می‌یابیم، که ما را وادار می‌کند در این قانون زندگی این

would have them do to you, I spoke to men of high ideals, not to those who would be tempted to distort my teaching into a license for the encouragement of evil-doing.”

147:4.3 (1650.4) When the Master had spoken, Nathaniel stood up and said: “But, Master, you should not think that I approve of such an interpretation of your teaching. I asked the question because I conjectured that many such men might thus misjudge your admonition, and I hoped you would give us further instruction regarding these matters.” And then when Nathaniel had sat down, Jesus continued speaking: “I well know, Nathaniel, that no such idea of evil is approved in your mind, but I am disappointed in that you all so often fail to put a genuinely spiritual interpretation upon my commonplace teachings, instruction which must be given you in human language and as men must speak. Let me now teach you concerning the differing levels of meaning attached to the interpretation of this rule of living, this admonition to ‘do to others that which you desire others to do to you’:

147:4.4 (1650.5) “1. The level of the flesh. Such a purely selfish and lustful interpretation would be well exemplified by the supposition of your question.

147:4.5 (1650.6) “2. The level of the feelings. This plane is one level higher than that of the flesh and implies that sympathy and pity would enhance one’s interpretation of this rule of living.

147:4.6 (1650.7) “3. The level of mind. Now come into action the reason of mind and the intelligence of experience. Good judgment dictates that such a rule of living should be interpreted in consonance with the highest idealism embodied in the nobility of profound self-respect.

147:4.7 (1651.1) “4. The level of brotherly love. Still higher is discovered the level of unselfish devotion to the welfare of one’s fellows. On this higher plane of wholehearted social service growing out of the consciousness of the fatherhood of God and the consequent recognition of the brotherhood of man, there is discovered a new and far more beautiful interpretation of this basic rule of life.

147:4.8 (1651.2) “5. The moral level. And then when you attain true philosophic levels of interpretation, when you have real insight into the rightness and wrongness of things, when you perceive the eternal fitness of human relationships, you will begin to view such a problem of interpretation as you would imagine a high-minded, idealistic, wise, and impartial third person would so view and interpret such an injunction as applied to your personal problems of adjustment to your life situations.

147:4.9 (1651.3) “6. The spiritual level. And then last, but greatest of all, we attain the level of spirit insight and spiritual interpretation which impels us to recognize in this rule of life the divine command to

فرمان الهی را به رسمیت بشناسیم که با تمام انسانها بدان گونه رفتار کنیم که به تصور ما خدا با آنها رفتار می‌کند. این کمال مطلوب روابط بشری در جهان است. و هنگامی که بالاترین آرزوی شما همواره این است که خواست پدر را انجام دهید، این رویکرد شما نسبت به تمام این گونه مشکلات می‌شود. از این رو، می‌خواهم که شما با همه انسانها آنطور رفتار کنید که می‌دانید در شرایط مشابه من با آنها رفتار خواهم کرد.”

عیسی تا این هنگام هیچ چیز به حواریون نگفته بود که آنها را بیشتر شگفت‌زده سازد. آنها منتها پس از این که استاد به استراحت رفت به بحث پیرامون سخنان او ادامه دادند. در حالی که نتانیل در رهایی یافتن از این تصور خود که عیسی جوهر پرشش او را نفهمیده بود کند بود، دیگران از این که حواری همیار فلسفی آنها جرأت پرسیدن چنین پرسش فکر برانگیزی را داشت بیش از حد سپاسگزار بودند.

5- دیدار از شمعون فریسی

اگر چه شمعون یک عضو شورای عالی یهود نبود، یک فریسی با نفوذ اورشلیم بود. او یک ایماندار نیم بند بود، و به رغم این که ممکن است از این بابت شدیداً مورد انتقاد قرار گیرد، جرأت کرد که عیسی و دستیاران شخصی او، پطرس، یعقوب، و یوحنا را برای صرف یک وعده غذای اجتماعی به خانه خود دعوت کند. شمعون منتها استاد را مشاهده کرده بود و بسیار تحت تأثیر آموزشهای او و حتی بیشتر از آن، شخصیت او قرار گرفته بود.

فریسیان ثروتمند وقف صدقه دادن بودند، و آنها از علنی ساختن کار خیرخواهانه خود اجتناب نمی‌کردند. آنها وقتی در آستانه صدقه دادن به یک گدا بودند گاهی اوقات حتی شیپور می‌زدند. رسم این فریسیان این بود که وقتی برای مهمانان برجسته ضیافتی برگزار می‌کردند، درهای خانه را باز نگه دارند تا حتی گدایان خیابانی نیز بتوانند داخل شوند، و در حالی که در اطراف دیوارهای اتاق، پشت نیمکتهای دعوت شدگان به شام ایستاده‌اند، در موضعی باشند که بتوانند قسمتهایی از غذا را که ممکن بود توسط شرکت کنندگان در ضیافت به سمت آنان پرت شود دریافت کنند.

در این موقعیت خاص در منزل شمعون، در میان کسانی که از خیابان به داخل منزل وارد می‌شدند، زنی با شهرت ناخوشایند بود که به تازگی به خبر خوب بشارت پادشاهی ایمان آورده بود. این زن به عنوان متصدی سابق یکی از روسپی خانه‌های به اصطلاح رده بالا که درست در کنار حیات معبد غیریهودیان واقع شده بود در سرتاسر اورشلیم به خوبی شناخته شده بود. او به دنبال پذیرفتن آموزشهای عیسی، مکان کار بدکارانه خود را تعطیل کرده بود، و اکثر زنانی را که همکار وی بودند تشویق کرده بود که بشارت خداوند را بپذیرند و شیوه زندگیشان را تغییر دهند؛ با این وجود، فریسیان هنوز با دیده تحقیر زیاد به او نگاه می‌کردند و او ناچار شد موهایش را به نشان روسپیگری به پایین افشاند. این زن گمنام یک بطری بزرگ از لوسیون عطراگین مسح کردن را با خود آورده بود، و در حالی که عیسی برای صرف غذا تکیه داده بود پشت او ایستاد و شروع به مسح پاهای او نمود و همچنین پاهای او را با اشکهای قدردانی خود

treat all men as we conceive God would treat them. That is the universe ideal of human relationships. And this is your attitude toward all such problems when your supreme desire is ever to do the Father's will. I would, therefore, that you should do to all men that which you know I would do to them in like circumstances.”

147:4.10 (1651.4) Nothing Jesus had said to the apostles up to this time had ever more astonished them. They continued to discuss the Master's words long after he had retired. While Nathaniel was slow to recover from his supposition that Jesus had misunderstood the spirit of his question, the others were more than thankful that their philosophic fellow apostle had had the courage to ask such a thought-provoking question.

5. VISITING SIMON THE PHARISEE

147:5.1 (1651.5) Though Simon was not a member of the Jewish Sanhedrin, he was an influential Pharisee of Jerusalem. He was a halfhearted believer, and notwithstanding that he might be severely criticized therefor, he dared to invite Jesus and his personal associates, Peter, James, and John, to his home for a social meal. Simon had long observed the Master and was much impressed with his teachings and even more so with his personality.

147:5.2 (1651.6) The wealthy Pharisees were devoted to almsgiving, and they did not shun publicity regarding their philanthropy. Sometimes they would even blow a trumpet as they were about to bestow charity upon some beggar. It was the custom of these Pharisees, when they provided a banquet for distinguished guests, to leave the doors of the house open so that even the street beggars might come in and, standing around the walls of the room behind the couches of the diners, be in position to receive portions of food which might be tossed to them by the banqueters.

147:5.3 (1651.7) On this particular occasion at Simon's house, among those who came in off the street was a woman of unsavory reputation who had recently become a believer in the good news of the gospel of the kingdom. This woman was well known throughout all Jerusalem as the former keeper of one of the so-called high-class brothels located hard by the temple court of the gentiles. She had, on accepting the teachings of Jesus, closed up her nefarious place of business and had induced the majority of the women associated with her to accept the gospel and change their mode of living; notwithstanding this, she was still held in great disdain by the Pharisees and was compelled to wear her hair down — the badge of harlotry. This unnamed woman had brought with her a large flask of perfumed anointing lotion and, standing behind

خیس نمود، و آنها را با موهای سر خود پاک کرد. و پس از این که این کار مسح کردن را تمام کرد، به گریه کردن و بوسیدن پاهای او ادامه داد.

هنگامی که شمعون تمام اینها را دید، به خود گفت: "اگر این مرد یک پیامبر بود، می‌فهمید که این زن کیست و چگونه زنی است که این طور او را لمس می‌کند؛ و این که او یک گناهکار بدنام است." و عیسی که می‌دانست در ذهن شمعون چه می‌گذرد صریحاً شروع به صحبت نمود و گفت: "شمعون، من چیزی دارم که می‌خواهم به تو بگویم." شمعون پاسخ داد: "آموزگار، بگو." سپس عیسی گفت: "یک وام دهنده به خصوص ثروتمند دو بدهکار داشت. یکی پانصد دینار و دیگری پنجاه دینار به او بدهکار بود. حال، در شرایطی که هیچیک از آنها چیزی برای پرداختن نداشت، او هر دو آنها را بخشید. شمعون، فکر می‌کنی کدامیک از آنها او را بیشتر دوست دارند؟" شمعون پاسخ داد: "من فکر می‌کنم او را که بیش از همه بخشیده است." و عیسی گفت: "تو به درستی قضاوت کردی"، و با اشاره به زن، ادامه داد: "شمعون، به این زن خوب نگاه کن. من به عنوان یک میهمان دعوت شده به منزل تو وارد شدم، اما تو برای پاهای من به من آب ندادی. این زن قدرشناس پاهای مرا با اشک شسته است و آنها را با موهای سرش پاک کرده است. تو هیچ بوسه خوش‌امد گویی دوستانه به من ندادی، اما این زن از وقتی که وارد شد بوسیدن پاهای مرا متوقف نکرده است. تو از مسح کردن سر من با روغن غفلت کردی، اما او پاهای مرا با لوسیونهای گرانبها مسح کرده است. و معنای همه اینها چیست؟ به سادگی این که گناهان بسیار او بخشیده شده‌اند، و این موجب شده است که او بسیار مهر بورزد. اما کسانی که بخشش کمی دریافت کرده‌اند گاهی اوقات قدر اندکی مهر می‌ورزند." و او به سوی زن چرخید، دستش را گرفت و در حالی که او را بلند می‌کرد گفت: "تو به راستی از گناهانت توبه کرده‌ای، و آنها بخشیده شدند. به واسطه برخورد بی‌فکرانه و نامهربانانه هموعان خود دلسرد نشو؛ در شادی و آزادی پادشاهی آسمان پیش برو."

وقتی شمعون و دوستانش که با او در حال غذا خوردن بودند این سخنان را شنیدند، بیشتر حیرت‌زده شدند، و در میان خود شروع به نجوا کردند: "این مرد کیست که حتی جرأت می‌کند گناهان را ببخشد؟" و هنگامی که عیسی شنید آنها بدین گونه در حال زمزمه کردن هستند، رو به زن کرد تا او را مرخص کند، و گفت: "ای زن، در آرامش برو؛ ایمانت تو را نجات داده است."

همینطور که عیسی با دوستانش برخاست تا آنجا را ترک کند، رو به شمعون کرد و گفت: "شمعون، من از قلب تو آگاهی دارم، و این که چگونه میان ایمان و تردید از هم گسیخته شده‌ای، و چگونه با ترس پریشان‌خاطری و با غرور آشفته هستی؛ اما من برای تو دعا می‌کنم تا بتوانی به نور تسلیم شوی و بتوانی در جایگاه خود در زندگی درست همان دگرگونیهای قدرتمند ذهن و روح را تجربه کنی که مشابه تغییرات عظیمی که بشارت پادشاهی از پیش در قلب میهمان ناخوانده و استقبال نشده تو به وجود آورده است باشد. و من به همه شما اعلام می‌کنم که پدر درهای پادشاهی آسمانی را به روی همه کسانی که ایمان ورود به آن را دارند گشوده است، و هیچ انسانی یا گروهی از انسانها نمی‌توانند آن درها را

Jesus as he reclined at meat, began to anoint his feet while she also wet his feet with her tears of gratitude, wiping them with the hair of her head. And when she had finished this anointing, she continued weeping and kissing his feet.

147:54 (1662:1) When Simon saw all this, he said to himself: "This man, if he were a prophet, would have perceived who and what manner of woman this is who thus touches him; that she is a notorious sinner." And Jesus, knowing what was going on in Simon's mind, spoke up, saying: "Simon, I have something which I would like to say to you." Simon answered, "Teacher, say on." Then said Jesus: "A certain wealthy moneylender had two debtors. The one owed him five hundred denarii and the other fifty. Now, when neither of them had wherewith to pay, he forgave them both. Which of them do you think, Simon, would love him most?" Simon answered, "He, I suppose, whom he forgave the most." And Jesus said, "You have rightly judged," and pointing to the woman, he continued: "Simon, take a good look at this woman. I entered your house as an invited guest, yet you gave me no water for my feet. This grateful woman has washed my feet with tears and wiped them with the hair of her head. You gave me no kiss of friendly greeting, but this woman, ever since she came in, has not ceased to kiss my feet. My head with oil you neglected to anoint, but she has anointed my feet with precious lotions. And what is the meaning of all this? Simply that her many sins have been forgiven, and this has led her to love much. But those who have received but little forgiveness sometimes love but little." And turning around toward the woman, he took her by the hand and, lifting her up, said: "You have indeed repented of your sins, and they are forgiven. Be not discouraged by the thoughtless and unkind attitude of your fellows; go on in the joy and liberty of the kingdom of heaven."

147:55 (1661:9) When Simon and his friends who sat at meat with him heard these words, they were the more astonished, and they began to whisper among themselves, "Who is this man that he even dares to forgive sins?" And when Jesus heard them thus murmuring, he turned to dismiss the woman, saying, "Woman, go in peace; your faith has saved you."

147:56 (1661:10) As Jesus arose with his friends to leave, he turned to Simon and said: "I know your heart, Simon, how you are torn betwixt faith and doubts, how you are distraught by fear and troubled by pride; but I pray for you that you may yield to the light and may experience in your station in life just such mighty transformations of mind and spirit as may be comparable to the tremendous changes which the gospel of the kingdom has already wrought in the heart of your unbidden and unwelcome guest. And I declare to all of you that the Father has opened the doors of the heavenly kingdom to all who have the faith to enter, and no

حتی به روی حقیرترین روان یا ظاهراً بدترین گناهکار در زمین ببندند، به شرطی که او صادقانه در پی ورود به آن باشد.“ و عیسی، با پطرس، یعقوب، و یوحنا میزبانان را ترک کردند و رفتند تا به سایر حواریون در اردوگاه در باغ جتسیمانی بپیوندند.

عصر همان روز عیسی خطابه‌ای را که مدتها به خاطر سپرده خواهد شد در رابطه با ارزش نسبی مرتبت نزد خدا و پیشرفت در فراز جاودان به بهشت خطاب به حواریون انجام داد. عیسی گفت: “فرزندانم، اگر رابطه‌ای راستین و زنده میان فرزند و پدر وجود داشته باشد، به طور یقین فرزند مستمراً به سوی آرماتهای پدر پیش خواهد رفت. درست است، ممکن است در ابتدا پیشرفت فرزند کند باشد، اما با این وجود پیشرفت قطعی است. آنچه که مهم است سرعت پیشرفت شما نیست بلکه قطعیت آن است. پیشرفت واقعی شما چنان مهم نیست، بلکه این واقعیت که جهت پیشرفت شما به سوی خدا باشد. آنچه که روز به روز به آن تبدیل می‌شوید بنهایت مهمتر از آنچه است که امروز هستید.

“این زن دگرگون شده‌ای که برخی از شما امروز در منزل شمعون دیدید، در این لحظه در سطحی زندگی می‌کند که بسیار پایین‌تر از سطح زندگی شمعون و همکاران خیرخواه او است؛ اما در حالی که این فریسیان با پیشرفت کاذب توهم پیمایش دایره‌های فریبده خدمات بی‌معنی آئینی مشغول هستند، این زن با جدیت کامل جستجوی طولانی و پرماجرا را برای خدا آغاز کرده است، و مسیر او به سوی بهشت با غرور معنوی و خود - خشنودی اخلاقی مسدود نشده است. این زن نسبت به شمعون از نقطه نظر بشری بسیار دورتر از خدا است، اما روان او در حرکت تدریجی است؛ او در راه رسیدن به سوی یک هدف جاودان است. در این زن امکانات معنوی فوق‌العاده‌ای برای آینده وجود دارد. برخی از شما ممکن است در سطوح واقعی روان و روح بالا-نباشید، اما در راه زنده که از طریق ایمان به سوی خدا گشوده شده است به طور روزانه پیشرفت می‌کنید. در هر یک از شما امکانات فوق‌العاده‌ای برای آینده وجود دارد. داشتن یک ایمان اندک اما زنده و در حال رشد به مراتب بهتر از داشتن یک عقل بزرگ با ذخایر مرده خرد دنیوی و بی‌ایمانی معنوی آن است.”

اما عیسی بر ضد حماقت فرزند خدا که بیش از حد روی مهر پدر حساب می‌کند به حواریونش با جدیت هشدار داد. او اعلام کرد که پدر آسمانی یک والدۀ آسان‌گیر، سست، یا به گونه‌ای نابخردانه ملایم نیست که همیشه آماده باشد از گناه چشمپوشی کند و بی‌پروایی را بیخشد. او به شنوندگان خود هشدار داد که به اشتباه توصیفات او از پدر و پسر را به گونه‌ای به کار نبرند که به نظر رسد خدا مثل برخی از والدین بیش از حد آسانگیر و بی‌خرد است که با بی‌خردان زمین توطئه می‌کنند تا موجب نابودی اخلاقی فرزندان بی‌فکر خود شوند، و بدین طریق به طور یقین و مستقیماً به خلافتکاری و گمراهی زود هنگام اولاد خودشان کمک کنند. عیسی گفت: “پدر من به گونه‌ای آسان‌گیرانه از آن اعمال و کارکردهای فرزندان خودش که نسبت به تمام رشد اخلاقی و پیشرفت معنوی خود- نابود کننده و

man or association of men can close those doors even to the most humble soul or supposedly most flagrant sinner on earth if such sincerely seek an entrance.” And Jesus, with Peter, James, and John, took leave of their host and went to join the rest of the apostles at the camp in the garden of Gethsemane.

147:57 (1653:1) That same evening Jesus made the long-to-be-remembered address to the apostles regarding the relative value of status with God and progress in the eternal ascent to Paradise. Said Jesus: “My children, if there exists a true and living connection between the child and the Father, the child is certain to progress continuously toward the Father’s ideals. True, the child may at first make slow progress, but the progress is none the less sure. The important thing is not the rapidity of your progress but rather its certainty. Your actual achievement is not so important as the fact that the *direction* of your progress is Godward. What you are becoming day by day is of infinitely more importance than what you are today.

147:58 (1653:2) “This transformed woman whom some of you saw at Simon’s house today is, at this moment, living on a level which is vastly below that of Simon and his well-meaning associates; but while these Pharisees are occupied with the false progress of the illusion of traversing deceptive circles of meaningless ceremonial services, this woman has, in dead earnest, started out on the long and eventful search for God, and her path toward heaven is not blocked by spiritual pride and moral self-satisfaction. The woman is, humanly speaking, much farther away from God than Simon, but her soul is in progressive motion; she is on the way toward an eternal goal. There are present in this woman tremendous spiritual possibilities for the future. Some of you may not stand high in actual levels of soul and spirit, but you are making daily progress on the living way opened up, through faith, to God. There are tremendous possibilities in each of you for the future. Better by far to have a small but living and growing faith than to be possessed of a great intellect with its dead stores of worldly wisdom and spiritual unbelief.”

147:59 (1653:3) But Jesus earnestly warned his apostles against the foolishness of the child of God who presumes upon the Father’s love. He declared that the heavenly Father is not a lax, loose, or foolishly indulgent parent who is ever ready to condone sin and forgive recklessness. He cautioned his hearers not mistakenly to apply his illustrations of father and son so as to make it appear that God is like some overindulgent and unwise parents who conspire with the foolish of earth to encompass the moral undoing of their thoughtless children, and who are thereby certainly and directly contributing to the delinquency and early demoralization of their own offspring. Said Jesus: “My Father does not indulgently condone those acts and practices of his children which are

انتحاری هستند چشمپوشی نمی‌کند. این گونه کنشهای گناهکارانه از دید خداوند نفرت‌انگیز هستند.”

عیسی، پیش از آن که او و حواریونش سرانجام به کفرناحوم عزیمت کنند، در بسیاری از جلسات و ضیافتهای نیمه خصوصی دیگر با افراد والا و پست، غنی و فقیر اورشلیم شرکت کرد. و به راستی بسیاری جزو باورمندان به بشارت پادشاهی شدند و متعاقباً توسط آبیر و دستیاران او، که برای ترویج منافع پادشاهی در اورشلیم و حومه آن پشت سر باقی ماندند، تعمید یافتند.

6- بازگشت به کفرناحوم

هفته آخر آوریل، عیسی و آن دوازده تن از مقر مرکزی خود در بتانی نزدیک اورشلیم عزیمت کردند و از راه اریحا و رود اردن سفر بازگشت خود به کفرناحوم را آغاز کردند.

کاهنان ارشد و رهبران مذهبی یهودیان جلسات محرمانه بسیاری با این هدف برگزار کردند که تصمیم بگیرند با عیسی چه کنند. همه آنها توافق کردند که برای متوقف ساختن آموزشهای او باید کاری انجام شود، اما نتوانستند پیرامون شیوه این کار به توافق برسند. آنها امیدوار بودند که مقامات مدنی به همان شکل که هیروдіس کار یحیی را یکسره کرد از دست او خلاص شوند، اما متوجه شدند که عیسی چنان کارش را انجام می‌داد که مقامات رسمی رومی از موعظه‌های او زیاد احساس خطر نمی‌کردند. از این رو، در جلسه‌ای که روز قبل از عزیمت عیسی به کفرناحوم برگزار شد، تصمیم گرفته شد که او باید به یک اتهام مذهبی دستگیر و توسط شورای عالی یهود محاکمه شود. از این رو کمیسیون متشکل از شش جاسوس مخفی انتخاب شدند تا عیسی را دنبال کنند، سخنان و اعمال او را مشاهده کنند، و هنگامی که شواهد کافی از قانون‌شکنی و کفر جمع کردند با گزارش خود به اورشلیم بازگردند. این شش یهودی در اریحا به گروه حواریون که تعدادشان در حدود سی نفر بود رسیدند، و به بهانه تامل به شاگرد شدن، به خانواده پیروان عیسی ملحق شدند، و تا زمان آغاز دومین تور موعظه در جلیل با گروه ماندند؛ و در آن هنگام سه تن از آنان به اورشلیم بازگشتند تا گزارش خود را به کاهنان ارشد و به شورای عالی یهود ارائه دهند.

پطرس در نقطه عبور از رود اردن برای جمعیت گرد آمده موعظه کرد، و آنها در بامداد روز بعد به سمت بالایی رودخانه به سوی آماتوس حرکت کردند. آنها می‌خواستند مستقیماً به کفرناحوم بروند، اما چنان جمعیتی در اینجا جمع شد که آنها سه روز ماندند، و موعظه کردند، آموزش دادند، و تعمید دادند. آنها تا اوایل صبح سبت، اولین روز ماه مه، به سوی خانه حرکت نکردند. جاسوسان اورشلیم مطمئن بودند که اکنون نخستین اتهامشان را بر ضد عیسی — اتهام شکستن سبت — کسب خواهند کرد، زیرا او به خود اجازه داده بود که سفر خود را در روز سبت آغاز کند. اما آنها محکوم به ناامیدی بودند، زیرا درست پیش از عزیمت آنها، عیسی

self-destructive and suicidal to all moral growth and spiritual progress. Such sinful practices are an abomination in the sight of God.”

^{147:5.10 (1653.4)} Many other semiprivate meetings and banquets did Jesus attend with the high and the low, the rich and the poor, of Jerusalem before he and his apostles finally departed for Capernaum. And many, indeed, became believers in the gospel of the kingdom and were subsequently baptized by Abner and his associates, who remained behind to foster the interests of the kingdom in Jerusalem and thereabouts.

6. RETURNING TO CAPERNAUM

^{147:6.1 (1653.5)} The last week of April, Jesus and the twelve departed from their Bethany headquarters near Jerusalem and began their journey back to Capernaum by way of Jericho and the Jordan.

^{147:6.2 (1654.1)} The chief priests and the religious leaders of the Jews held many secret meetings for the purpose of deciding what to do with Jesus. They were all agreed that something should be done to put a stop to his teaching, but they could not agree on the method. They had hoped that the civil authorities would dispose of him as Herod had put an end to John, but they discovered that Jesus was so conducting his work that the Roman officials were not much alarmed by his preaching. Accordingly, at a meeting which was held the day before Jesus' departure for Capernaum, it was decided that he would have to be apprehended on a religious charge and be tried by the Sanhedrin. Therefore a commission of six secret spies was appointed to follow Jesus, to observe his words and acts, and when they had amassed sufficient evidence of lawbreaking and blasphemy, to return to Jerusalem with their report. These six Jews caught up with the apostolic party, numbering about thirty, at Jericho and, under the pretense of desiring to become disciples, attached themselves to Jesus' family of followers, remaining with the group up to the time of the beginning of the second preaching tour in Galilee; whereupon three of them returned to Jerusalem to submit their report to the chief priests and the Sanhedrin.

^{147:6.3 (1654.2)} Peter preached to the assembled multitude at the crossing of the Jordan, and the following morning they moved up the river toward Amathus. They wanted to proceed straight on to Capernaum, but such a crowd gathered here they remained three days, preaching, teaching, and baptizing. They did not move toward home until early Sabbath morning, the first day of May. The Jerusalem spies were sure they would now secure their first charge against Jesus — that of Sabbath breaking — since he had presumed to start his journey on the Sabbath day. But they were doomed to disappointment because, just before their

آندریاس را به حضور خود فرا خواند و در برابر همه آنها به او رهنمود داد که فقط به فاصله یک هزار یارد، سفر قانونی روز یهودی سبت، پیش بروند.

اما نیاز نبود که جاسوسان برای متهم نمودن عیسی و دستیارانش به شکستن سبت مدتی طولانی منتظر فرصت خود بمانند. همینطور که گروه در امتداد جاده باریک عبور می‌کرد، گندمهای در حال نوسان که در آن هنگام تازه در حال رسیدن بودند، در هر دو سو نزدیک بودند، و برخی از حواریون که گرسنه بودند دانه‌های رسیده را چینند و خورند. مرسوم بود که مسافران هنگام عبور از کنار جاده از دانه‌ها برداشت کنند، و از این رو چنین رفتاری خطاکاری محسوب نمی‌شد. اما جاسوسان از این کار به عنوان دستاویزی برای حمله به عیسی استفاده کردند. وقتی که آنها دیدند آندریاس دانه را در دستش مالید، نزد او رفتند و گفتند: "آیا نمی‌دانی که چین و مالیدن دانه در روز سبت غیرقانونی است؟" و آندریاس پاسخ داد: "اما ما گرسنه‌ایم و فقط به قدر کافی برای نیازهایمان می‌مالیم؛ و از چه زمانی خوردن دانه در روز سبت گناه شد؟" اما فریسیان پاسخ دادند: "تو در خوردن کار خطایی انجام نمی‌دهی، اما با چین و مالیدن دانه میان دستانت قطعاً قانون را می‌شکنی؛ یقیناً استاد تو چنین اعمالی را تأیید نمی‌کند." سپس آندریاس گفت: "اما اگر خوردن دانه خطا نیست، قطعاً مالیدن آن میان دستانمان کار بیشتری از جویدن دانه که شما مجاز می‌دانید نیست؛ چرا شما به خاطر چنین چیزهای کم اهمیتی خردمگیری می‌کنید؟" هنگامی که آندریاس اعلام کرد آنها خردمگیر هستند آنها برآشفته شدند، و شتابان به مکانی که عیسی ضمن گفتگو با متی در امتداد آن راه می‌رفت رفتند. آنها اعتراض کردند و گفتند: "آموزگار نگاه کن، حواریون تو کاری را انجام می‌دهند که در روز سبت غیرشرعی است؛ آنها دانه را می‌چینند، می‌مالند و می‌خورند. ما مطمئن هستیم که شما به آنها دستور خواهی داد که این کار را متوقف کنند." و سپس عیسی به متهم کنندگان گفت: "به راستی شما برای شریعت غیور هستید، و شما کار درستی می‌کنید که روز سبت را به خاطر بسپارید و این که آن را مقدس بدانید؛ اما آیا هرگز در کتاب مقدس نخواندید که یک روز وقتی داوود گرسنه بود، او و کسانی که با او بودند به خانه خدا وارد شدند و نان فطیر تبرک شده را که خوردنش برای هیچکس به جز کاهنان قانونی نبود خورند؟ و داوود همچنین این نان را به کسانی که با او بودند داد. و آیا در شریعت ما نخوانده‌اید که انجام بسیاری از کارهای لازم در روز سبت قانونی است؟ و آیا پیش از آن که روز به پایان برسد، نخواهم دید که آنچه را که برای نیازهای امروز با خود آورده‌اید خواهید خورد؟ مردان خوب من، شما کار درستی می‌کنید که برای روز سبت غیور باشید، اما بهتر عمل خواهید کرد که مراقب سلامتی و بهروزی هموعان خود باشید. من اعلام می‌کنم که سبت برای انسان درست شد نه انسان برای سبت. و اگر شما برای تحت نظر گرفتن سخنان من در اینجا در کنار ما حضور دارید، پس به طور آشکار اعلام خواهم کرد که فرزند انسان حتی صاحب اختیار سبت است."

فریسیان از سخنان بادرایت و خردمندانۀ او شگفت‌زده و مبهور شدند. آنها تا باقیمانده روز در تتهایی به سر بردند و جرأت نکردند سؤال بیشتری بپرسند.

departure, Jesus called Andrew into his presence and before them all instructed him to proceed for a distance of only one thousand yards, the legal Jewish Sabbath day's journey.

^{147:64 (1654:3)} But the spies did not have long to wait for their opportunity to accuse Jesus and his associates of Sabbath breaking. As the company passed along the narrow road, the waving wheat, which was just then ripening, was near at hand on either side, and some of the apostles, being hungry, plucked the ripe grain and ate it. It was customary for travelers to help themselves to grain as they passed along the road, and therefore no thought of wrongdoing was attached to such conduct. But the spies seized upon this as a pretext for assailing Jesus. When they saw Andrew rub the grain in his hand, they went up to him and said: "Do you not know that it is unlawful to pluck and rub the grain on the Sabbath day?" And Andrew answered: "But we are hungry and rub only sufficient for our needs; and since when did it become sinful to eat grain on the Sabbath day?" But the Pharisees answered: "You do no wrong in eating, but you do break the law in plucking and rubbing out the grain between your hands; surely your Master would not approve of such acts." Then said Andrew: "But if it is not wrong to eat the grain, surely the rubbing out between our hands is hardly more work than the chewing of the grain, which you allow; wherefore do you quibble over such trifles?" When Andrew intimated that they were quibblers, they were indignant, and rushing back to where Jesus walked along, talking to Matthew, they protested, saying: "Behold, Teacher, your apostles do that which is unlawful on the Sabbath day; they pluck, rub, and eat the grain. We are sure you will command them to cease." And then said Jesus to the accusers: "You are indeed zealous for the law, and you do well to remember the Sabbath day to keep it holy; but did you never read in the Scripture that, one day when David was hungry, he and they who were with him entered the house of God and ate the showbread, which it was not lawful for anyone to eat save the priests? and David also gave this bread to those who were with him. And have you not read in our law that it is lawful to do many needful things on the Sabbath day? And shall I not, before the day is finished, see you eat that which you have brought along for the needs of this day? My good men, you do well to be zealous for the Sabbath, but you would do better to guard the health and well-being of your fellows. I declare that the Sabbath was made for man and not man for the Sabbath. And if you are here present with us to watch my words, then will I openly proclaim that the Son of Man is lord even of the Sabbath."

^{147:65 (1655:1)} The Pharisees were astonished and confounded by his words of discernment and wisdom. For the remainder of the day they kept by themselves and dared not ask any more questions.

درگیری عیسی با سنتها و رسوم بردوار یهودی همیشه مثبت بود. این شامل آنچه که انجام می‌داد و آنچه که تأیید می‌کرد بود. استاد وقت اندکی در نکویش منفی صرف می‌کرد. او آموزش می‌داد که کسانی که خدا را می‌شناسند می‌توانند از آزادی زندگی بدون فریفتن خود از طریق بی‌بند و باری گناه کردن لذت ببرند. عیسی به حواریون گفت: "ای مردان، اگر شما به واسطه حقیقت آگاه شده‌اید و به راستی می‌دانید چه می‌کنید، خوشبخت هستید؛ اما اگر راه الهی را نمی‌دانید، بداقبال هستید و از پیش قانون شکن هستید."

7- بازگشت به کفرناحوم

در حدود ظهر دوشنبه، 3 مه بود که عیسی و آن دوازده تن با قایق از تارچیا به بیت صیدا آمدند. آنها به این علت با قایق سفر کردند که از کسانی که با آنها سفر کردند بگریزند. اما تا روز بعد دیگران، از جمله جاسوسان رسمی اورشلیم دوباره عیسی را پیدا کردند.

عصر سه‌شنبه عیسی در حال برگزاری یکی از کلاسهای متداول پرسش و پاسخ خود بود که رهبر شش جاسوس به او گفت: "امروز با یکی از شاگردان یحیی که در جلسه آموزشی شما اینجا حضور دارد داشتیم صحبت می‌کردم، و ما در فهم این امر درمانده بودیم که چرا شما هرگز به شاگردان خود دستور نمی‌دهید که همانطور که ما فریسی‌ها روزه می‌گیریم و همانطور که یحیی به پیروانش دستور داد، روزه بگیرند و دعا کنند." عیسی با اشاره به یک گفته یحیی به این پرسش کننده پاسخ داد: "آیا پسران تالار عروس، مادامی که داماد با ایشان است، روزه می‌گیرند؟ تا وقتی که داماد با آنها می‌ماند، آنها به سختی می‌توانند روزه بگیرند. لیکن ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته خواهد شد، و در طول آن ایام فرزندان تالار عروس بدون شک روزه خواهند گرفت و دعا خواهند کرد. برای فرزندان نور، دعا کردن طبیعی است، اما روزه گرفتن بخشی از بشارت پادشاهی آسمان نیست. به خاطر داشته باشید که یک خیاط خردمند یک تکه پارچه نو و آب نرفته را روی یک جامه کهنه نمی‌دوزد، مبدا وقتی خیس شد آب برود و پارگی بتری ایجاد کند. به همین ترتیب، کسی شراب تازه را در مشکهای کهنه شراب نمی‌ریزد، مبدا شراب نو مشکها را بترکاند، طوری که شراب و مشکها هر دو از بین بروند. فرد خردمند شراب تازه را در مشکهای نو شراب می‌ریزد. از این رو شاگردان من قطعاً خرد نشان می‌دهند، بدین لحاظ که نظم کهنه را زیاد در آموزشهای نوین بشارت پادشاهی وارد نمی‌کنند. روزه گرفتن شما که آموزگار خود را از دست داده‌اید ممکن است برای مدتی موجه باشد. ممکن است روزه گرفتن بخش مناسبی از شریعت موسی باشد، اما در پادشاهی آینده فرزندان خدا رهایی از ترس و شادی در روح الهی را تجربه خواهند کرد." و هنگامی که شاگردان یحیی این سخنان را شنیدند تسکین یافتند، در حالی که خود فریبیان بیشتر حاج و واج شدند.

سپس استاد در برابر داشتن این تصور که دکتربینهای جدید باید کاملاً جایگزین تمام آموزشهای قدیمی شوند به شنوندگان خود هشدار داد. عیسی گفت: "آنچه که قدیمی است و نیز حقیقت دارد باید باقی بماند."

^{147:6.6 (1655:2)} Jesus' antagonism to the Jewish traditions and slavish ceremonials was always positive. It consisted in what he did and in what he affirmed. The Master spent little time in negative denunciations. He taught that those who know God can enjoy the liberty of living without deceiving themselves by the licenses of sinning. Said Jesus to the apostles: "Men, if you are enlightened by the truth and really know what you are doing, you are blessed; but if you know not the divine way, you are unfortunate and already breakers of the law."

7. BACK IN CAPERNAUM

^{147:7.1 (1655:3)} It was around noon on Monday, May 3, when Jesus and the twelve came to Bethsaida by boat from Tarichea. They traveled by boat in order to escape those who journeyed with them. But by the next day the others, including the official spies from Jerusalem, had again found Jesus.

^{147:7.2 (1655:4)} On Tuesday evening Jesus was conducting one of his customary classes of questions and answers when the leader of the six spies said to him: "I was today talking with one of John's disciples who is here attending upon your teaching, and we were at a loss to understand why you never command your disciples to fast and pray as we Pharisees fast and as John bade his followers." And Jesus, referring to a statement by John, answered this questioner: "Do the sons of the bridechamber fast while the bridegroom is with them? As long as the bridegroom remains with them, they can hardly fast. But the time is coming when the bridegroom shall be taken away, and during those times the children of the bridechamber undoubtedly will fast and pray. To pray is natural for the children of light, but fasting is not a part of the gospel of the kingdom of heaven. Be reminded that a wise tailor does not sew a piece of new and unshrunk cloth upon an old garment, lest, when it is wet, it shrink and produce a worse rent. Neither do men put new wine into old wine skins, lest the new wine burst the skins so that both the wine and the skins perish. The wise man puts the new wine into fresh wine skins. Therefore do my disciples show wisdom in that they do not bring too much of the old order over into the new teaching of the gospel of the kingdom. You who have lost your teacher may be justified in fasting for a time. Fasting may be an appropriate part of the law of Moses, but in the coming kingdom the sons of God shall experience freedom from fear and joy in the divine spirit." And when they heard these words, the disciples of John were comforted while the Pharisees themselves were the more confounded.

^{147:7.3 (1656:1)} Then the Master proceeded to warn his hearers against entertaining the notion that all olden teaching should be replaced entirely by new doctrines. Said Jesus: "That which is old and also

به همین ترتیب، آنچه که جدید اما نادرست است باید رد شود. اما ایمان و شهادت داشته باشید که آنچه را که جدید است و نیز حقیقت دارد بپذیرید. به خاطر بیاورید که نگاشته شده: 'یک دوست قدیمی را ترک مکن، زیرا دوست جدید با او قابل مقایسه نیست. یک دوست جدید مثل شراب نو است؛ اگر کهنه شود، با شادی آن را خواهی نوشید.'"

true must abide. Likewise, that which is new but false must be rejected. But that which is new and also true, have the faith and courage to accept. Remember it is written: 'Forsake not an old friend, for the new is not comparable to him. As new wine, so is a new friend; if it becomes old, you shall drink it with gladness.'"

8- جشن نیکی مغنوی

آن شب، مدتها پس از رفتن شنوندگان معمول، عیسی به آموزش دادن حواریونش ادامه داد. او این آموزش ویژه را با نقل قولی از اشعای نبی آغاز کرد:

"چرا روزه گرفته‌اید؟ به چه دلیل جان خویش را رنجور می‌سازید، در حالی که همچنان از ستمگری لذت می‌برید و از بی‌عدالتی خشنود می‌شوید؟ اینک به جهت نزاع و کشمکش روزه می‌گیرید، و برای این که با مشیت شرارت به یکدیگر مشت بزنید. اما با این گونه روزه گرفتن نمی‌توانید صدای خود را در عرش برین به گوش کسی برسانید.

"آیا روزه‌ای که من می‌پسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را رنجور سازد؟ سر خود را همچون یک نی خم کند، و بر پلاس و خاکستر بخوابد؟ آیا جرأت خواهید کرد این را یک روزه و یک روز قابل قبول در نظر خداوند بنامید؟ آیا روزه‌ای که من می‌پسندم این نیست که بندهای شرارت را بکشاید، گره‌های بارهای سنگین را باز کنید، ستم‌دیدگان را آزاد سازید، و هر یوغ را بشکنید؟ مگر این نیست که نانم را با گرسنگان تقسیم نمایم و آنهایی را که بی‌خانمان و فقیرند به خانه‌ام بیاورم؟ و هنگامی که برهنگان را می‌بینم، آنها را بپوشانم.

"آنگاه نور تو همچون سپیده دم طلوع خواهد کرد، و در همان حال سلامتی تو به سرعت پدیدار خواهد شد. پارسایی تو پیشاپیش تو خواهد خرامید، در حالی که جلال خداوند از پشت نگاهبان تو خواهد بود. آنگاه به خداوند دعا خواهی کرد، و او پاسخ خواهد داد؛ تو یاری خواهی طلبید، و او خواهد گفت: اینک حاضرم. و او تمام این کارها را خواهد کرد، اگر از ظلم، نکوهش، و تکبر احتراز کنی. پدر ترجیح می‌دهد که تمامی هم خود را وقف گرسنگان کنی، و به جانهای رنجور خدمت کنی؛ آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید، و حتی تاریکی تو همچون نیمروز روشن خواهد بود. آنگاه خداوند پیوسته تو را هدایت خواهد کرد، جان تو را خرسند خواهد کرد و قدرت تو را احیا خواهد نمود. تو چون باغی خواهی شد سیراب، و همچون چشمه‌ای که آبش کم نشود. و کسانی که این کارها را انجام می‌دهند جلال و جبروت ویران شده را به حالت نخست باز خواهند گرداند؛ آنها بنیادهای بسیاری نسلها را برپا خواهند کرد؛ آنها بازسازان دیوارهای شکسته و مرمت‌گران جاده‌های امن برای سکونت خوانده خواهند شد."

و سپس بعد از مدتی طولانی که از شب گذشت، عیسی این حقیقت را با حواریونش در میان گذاشت که این ایمان آنهاست که آنان را در پادشاهی حال و آینده ایمن می‌سازد، و نه رنجوری جان و روزه گرفتن بدن آنها. او حواریون را تشویق کرد که حداقل از آرمناهی

8. THE FEAST OF SPIRITUAL GOODNESS

^{147:8.1 (1656.2)} That night, long after the usual listeners had retired, Jesus continued to teach his apostles. He began this special instruction by quoting from the Prophet Isaiah:

^{147:8.2 (1656.3)} "Why have you fasted? For what reason do you afflict your souls while you continue to find pleasure in oppression and to take delight in injustice? Behold, you fast for the sake of strife and contention and to smite with the fist of wickedness. But you shall not fast in this way to make your voices heard on high.

^{147:8.3 (1656.4)} "Is it such a fast that I have chosen — a day for a man to afflict his soul? Is it to bow down his head like a bulrush, to grovel in sackcloth and ashes? Will you dare to call this a fast and an acceptable day in the sight of the Lord? Is not this the fast I should choose: to loose the bonds of wickedness, to undo the knots of heavy burdens, to let the oppressed go free, and to break every yoke? Is it not to share my bread with the hungry and to bring those who are homeless and poor to my house? And when I see those who are naked, I will clothe them.

^{147:8.4 (1656.5)} "Then shall your light break forth as the morning while your health springs forth speedily. Your righteousness shall go before you while the glory of the Lord shall be your rear guard. Then will you call upon the Lord, and he shall answer; you will cry out, and he shall say — Here am I. And all this he will do if you refrain from oppression, condemnation, and vanity. The Father rather desires that you draw out your heart to the hungry, and that you minister to the afflicted souls; then shall your light shine in obscurity, and even your darkness shall be as the noonday. Then shall the Lord guide you continually, satisfying your soul and renewing your strength. You shall become like a watered garden, like a spring whose waters fail not. And they who do these things shall restore the wasted glories; they shall raise up the foundations of many generations; they shall be called the rebuilders of broken walls, the restorers of safe paths in which to dwell."

^{147:8.5 (1656.6)} And then long into the night Jesus propounded to his apostles the truth that it was their faith that made them secure in the kingdom of the present and the future, and not their affliction of soul nor fasting of body. He exhorted the apostles at

پیامبر باستان پیروی کنند و ابراز امیدواری کرد که حتی فراتر از آرمانهای اشعیا و پیامبران قدیمی‌تر پیشرفت کنند. آخرین سخنان او آن شب این بود: "با آن ایمان زنده که این واقعیت را درک می‌کند که شما فرزندان خدا هستید، و در عین حال هر انسان را به عنوان یک برادر می‌شناسد، در فضل رشد کنید."

بعد از ساعت دو بامداد بود که عیسی سخن گفتن را متوقف کرد و هر کس برای خوابیدن به مکان خود رفت.

least to live up to the ideas of the prophet of old and expressed the hope that they would progress far beyond even the ideals of Isaiah and the older prophets. His last words that night were: "Grow in grace by means of that living faith which grasps the fact that you are the sons of God while at the same time it recognizes every man as a brother."

^{147:8.6 (1666.7)} It was after two o'clock in the morning when Jesus ceased speaking and every man went to his place for sleep.

مقاله 148. آموزش بشارتگران در بیت صیدا

149 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 147

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 148

آموزش بشارتگران در بیت صیدا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- یک مدرسه جدید پیامبران
- 2- بیمارستان بیت صیدا
- 3- کار پدر
- 4- شرارت، گناه و تبهکاری
- 5- مقصود از ابتلا
- 6- سوء تعبیر از رنج — بحث پیرامون ایوب
- 7- مردی با دست خشک شده
- 8- آخرین هفته در بیت صیدا
- 9- شفا دادن افلیج

مقدمه مقاله

از 3 مه تا 3 اکتبر سال 28 بعد از میلاد مسیح، عیسی و گروه حواریون در منزل زبیدی در بیت صیدا اقامت داشتند. در طول این دوره پنج ماهه فصل خشک یک اردوگاه عظیم در کنار دریا در نزدیکی منزل زبیدی که برای جا دادن خانواده در حال رشد عیسی بسیار بزرگتر شده بود حفظ می شد. تعداد افراد این اردوگاه ساحلی که توسط یک جمعیت پیوسته در حال تغییر از جویندگان حقیقت، کاندیداهای شفا، و وقف شدگان به کنجکاوای اشغال شده بود بین پانصد تا هزار و پانصد نفر بود. این شهر چادری تحت سرپرستی عمومی داوود زبیدی که توسط دو قلوهای خلفی یاری می شد قرار داشت. این اردوگاه در نظم و بهداشت و نیز مدیریت کلی آن یک الگو بود. انواع گوناگون بیماران جداسازی می شدند و تحت سرپرستی یک پزشک ایماندار، یک سوری به نام اِلْمَن، قرار داشتند.

در طول این دوره، حواریون حداقل یک روز در هفته به ماهیگیری می رفتند، و صید خود را در کنار اردوگاه ساحلی برای مصرف به داوود می فروختند.

PAPER 148

TRAINING EVANGELISTS AT
BETHSAIDA

SECTIONS

Introduction

1. A New School of the Prophets
2. The Bethsaida Hospital
3. The Father's Business
4. Evil, Sin, and Iniquity
5. The Purpose of Affliction
6. The Misunderstanding of Suffering — Discourse on Job
7. The Man with the Withered Hand
8. Last Week at Bethsaida
9. Healing the Paralytic

INTRODUCTION

^{148:01 (1657:1)} FROM May 3 to October 3, A.D. 28, Jesus and the apostolic party were in residence at the Zebedee home at Bethsaida. Throughout this five months' period of the dry season an enormous camp was maintained by the seaside near the Zebedee residence, which had been greatly enlarged to accommodate the growing family of Jesus. This seaside camp, occupied by an ever-changing population of truth seekers, healing candidates, and curiosity devotees, numbered from five hundred to fifteen hundred. This tented city was under the general supervision of David Zebedee, assisted by the Alpheus twins. The encampment was a model in order and sanitation as well as in its general administration. The sick of different types were segregated and were under the supervision of a believer physician, a Syrian named Elman.

^{148:02 (1657:2)} Throughout this period the apostles would go fishing at least one day a week, selling their catch to David for consumption by the seaside

وجوه دریافتی بدین ترتیب به خزانه گروه تحویل داده می‌شد. آن دوازده تن اجازه داشتند که یک هفته از هر ماه را با خانواده‌ها یا دوستانشان بگذرانند.

در حالی که آندریاس به سرپرستی کلی فعالیتهای حواریون ادامه می‌داد، پطرس مسئولیت کامل مدرسه بشارتگران را به عهده داشت. همه حواریون سهم خود را در گروههای آموزشی بشارتگران هر روز پیش از ظهر به انجام می‌رساندند، و آموزگاران و شاگردان هر دو در طول بعد از ظهر به مردم آموزش می‌دادند. بعد از وعده غذای عصر، پنج شب در هفته، حواریون کلاسهای پرسش را برای استفاده بشارتگران برگزار می‌کردند. عیسی هفته‌ای یک بار سرپرستی این ساعت پرسش را به عهده داشت، و پرسشهای باقیمانده از جلسات قبلی را پاسخ می‌داد.

در عرض پنج ماه چندین هزار نفر به این اردوگاه آمدند و رفتند. اشخاص علاقمند از هر بخش از امپراطوری روم و از سرزمینهای شرق رود فرات به طور مکرر در آنجا حضور داشتند. این طولانی‌ترین دوره تثبیت شده و کاملاً سازمان یافته تدریس استاد بود. خانواده نزدیک عیسی بیشتر این وقت را در ناصره یا قانا گذرانند.

اردوگاه به صورت یک جامعه مشترک‌المنافع، بدان گونه که خانواده حواریون اداره می‌شد، مدیریت نمی‌شد. داوود زبیدی این شهر چادری بزرگ را طوری مدیریت می‌کرد که به یک بنگاه خودکفا تبدیل شد، با این وجود هرگز کسی پس زده نشد. این اردوگاه دائماً در حال تغییر یک جنبه ضروری مدرسه بشارتگران آموزشی پطرس بود.

1- یک مدرسه جدید پیامبران

پطرس، یعقوب، و آندریاس کمیته‌ای را تشکیل داده بودند که توسط عیسی تعیین شده بود تا پذیرش متقاضیان به مدرسه بشارتگران را تصویب کند. تمام نژادها و ملیتهای دنیای روم و شرق، تا هندوستان، در این مدرسه جدید پیامبران در میان دانشجویان نماینده داشتند. این مدرسه بر اساس طرح یادگیری و عمل اداره می‌شد. آنچه که دانشجویان در طول پیش از ظهر می‌موختند به گردهمایی کنار دریا در طول بعد از ظهر آموزش می‌دادند. آنها بعد از شام به طور غیررسمی پیرامون یادگیری پیش از ظهر و آموزش بعد از ظهر بحث می‌کردند.

هر یک از آموزگاران گروه حواریون دیدگاه خودش را پیرامون بشارت پادشاهی آموزش می‌داد. آنها هیچ تلاشی نمی‌کردند که به طور همسان آموزش دهند؛ هیچ فرمولبندی استاندارد شده یا خشک اندیشانه از دکترینهای تنولوژیک وجود نداشت. اگر چه همه آنها یک حقیقت را آموزش می‌دادند، اما هر حواری تفسیر شخصی خودش را از آموزشهای استاد ارائه می‌کرد. و عیسی این عرضه تنوع تجربه شخصی را در کارهای پادشاهی تأیید می‌کرد، و به طور بی‌دریغ این دیدگاههای متعدد و متفاوت از بشارت خداوند را در ساعات پرسش هفتگی خویش موزون و هماهنگ می‌ساخت. به رغم این درجه زیاد از آزادی شخصی در امور آموزشی،

encampment. The funds thus received were turned over to the group treasury. The twelve were permitted to spend one week out of each month with their families or friends.

^{148:0.3 (1657:3)} While Andrew continued in general charge of the apostolic activities, Peter was in full charge of the school of the evangelists. The apostles all did their share in teaching groups of evangelists each forenoon, and both teachers and pupils taught the people during the afternoons. After the evening meal, five nights a week, the apostles conducted question classes for the benefit of the evangelists. Once a week Jesus presided at this question hour, answering the holdover questions from previous sessions.

^{148:0.4 (1657:4)} In five months several thousand came and went at this encampment. Interested persons from every part of the Roman Empire and from the lands east of the Euphrates were in frequent attendance. This was the longest settled and well-organized period of the Master's teaching. Jesus' immediate family spent most of this time at either Nazareth or Cana.

^{148:0.5 (1657:5)} The encampment was not conducted as a community of common interests, as was the apostolic family. David Zebedee managed this large tent city so that it became a self-sustaining enterprise, notwithstanding that no one was ever turned away. This ever-changing camp was an indispensable feature of Peter's evangelistic training school.

1. A NEW SCHOOL OF THE PROPHETS

^{148:1.1 (1657:6)} Peter, James, and Andrew were the committee designated by Jesus to pass upon applicants for admission to the school of evangelists. All the races and nationalities of the Roman world and the East, as far as India, were represented among the students in this new school of the prophets. This school was conducted on the plan of learning and doing. What the students learned during the forenoon they taught to the assembly by the seaside during the afternoon. After supper they informally discussed both the learning of the forenoon and the teaching of the afternoon.

^{148:1.2 (1658:1)} Each of the apostolic teachers taught his own view of the gospel of the kingdom. They made no effort to teach just alike; there was no standardized or dogmatic formulation of theologic doctrines. Though they all taught the same truth, each apostle presented his own personal interpretation of the Master's teaching. And Jesus upheld this presentation of the diversity of personal experience in the things of the kingdom, unfailingly harmonizing and co-ordinating these many and divergent views of the gospel at his weekly question hours. Notwithstanding this great degree of

شمعون پطرس تمایل داشت که تنولوژی مدرسه بشارتگران را تحت سلطه خود درآورد. بعد از پطرس، یعقوب زیدی بیشترین تأثیر شخصی را اعمال نمود.

یکصد و چند بشارتگر که در طول این پنج ماه در کنار دریا آموزش دیدند، نمایانگر گروهی از مردم بودند که هفتاد آموزگار و موعظه‌گر بعدی بشارت خداوند (به جز ابنیر و حواریون یحیی) از آن استخراج شدند. مدرسه بشارتگران به همان درجه‌ای که آن دوازده تن نقطه نظرات مشترک داشتند از همه نظر همسان نبودند.

این بشارتگران، گر چه بشارت خداوند را آموزش داده و موعظه می‌کردند، تا بعد از این که بعداً توسط عیسی به عنوان هفتاد پیام‌آور پادشاهی منصوب شده و مأموریت یافتند، ایمانداران را تعمید نمی‌دادند. فقط هفت تن از گروه بزرگی که در صحنه غروب آفتاب در این مکان شفا یافتند در میان این دانشجویان بشارتگر یافت می‌شدند. پسر مرد والامنش کفرناحوم یکی از کسانی بود که برای سرویس بشارت خداوند در مدرسه پطرس آموزش یافت.

2- بیمارستان بیت صیدا

در رابطه با اردوگاه ساحلی، المان، پزشک سوری، با کمک یک گروه از بیست و پنج زن جوان و دوازده مرد، به مدت چهار ماه آنچه را که باید به عنوان نخستین بیمارستان پادشاهی محسوب شود، سازماندهی و اداره کرد. در این درمانگاه، که در فاصله کوتاهی از جنوب شهر چادری اصلی واقع شده بود، آنها بیماران را مطابق تمام روشهای شناخته شده مادی و نیز شیوه‌های معنوی دعا و تشویق به ایمان معالجه می‌کردند. عیسی از بیماران این اردوگاه نه کمتر از سه بار در هفته دیدار می‌کرد و با هر فرد مبتلا تماس شخصی می‌گرفت. تا جایی که ما می‌دانیم، در میان هزار فرد مبتلا و بیمار که با وضعیت بهبود یافته یا درمان شده از این درمانگاه خارج می‌شدند هیچ معجزه به اصطلاح فوق طبیعی شفا رخ نداد. با این وجود، اکثر عظیم این افراد بهرمند شده، از اعلام این که عیسی آنها را شفا داده دست نمی‌کشیدند.

بسیاری از معالجاتی که توسط عیسی در ارتباط با کار خدماتی او به نفع بیماران المان انجام می‌گرفت در واقع به نظر می‌رسید که شبیه به انجام معجزات بود، اما ما آگاهی یافتیم که آنها فقط آن دگرگونیهای ذهنی و روحی بودند که ممکن است در تجربه اشخاص چشم انتظار و تحت استیلای ایمان رخ دهد که تحت نفوذ فوری و الهامبخش یک شخصیت قوی، مثبت، و نیکومنش هستند که کار خدماتیش ترس را برطرف می‌سازد و اضطراب را نابود می‌کند.

المان و دستیارانش تلاش کردند تا حقیقت را در رابطه با "تسخیر شدگی توسط ارواح شریر" به این افراد بیمار آموزش دهند، اما آنها موفقیت اندکی داشتند. این اعتقاد که بیماری جسمانی و اختلال ذهنی می‌تواند ناشی از سکونت یک روح به اصطلاح ناپاک در ذهن یا بدن شخص مبتلا باشد، تقریباً جهانی بود.

personal liberty in matters of teaching, Simon Peter tended to dominate the theology of the school of evangelists. Next to Peter, James Zebedee exerted the greatest personal influence.

^{148:1.3 (1658:2)} The one hundred and more evangelists trained during this five months by the seaside represented the material from which (excepting Abner and John's apostles) the later seventy gospel teachers and preachers were drawn. The school of evangelists did not have everything in common to the same degree as did the twelve.

^{148:1.4 (1658:3)} These evangelists, though they taught and preached the gospel, did not baptize believers until after they were later ordained and commissioned by Jesus as the seventy messengers of the kingdom. Only seven of the large number healed at the sundown scene at this place were to be found among these evangelistic students. The nobleman's son of Capernaum was one of those trained for gospel service in Peter's school.

2. THE BETHSAIDA HOSPITAL

^{148:2.1 (1658:4)} In connection with the seaside encampment, Elman, the Syrian physician, with the assistance of a corps of twenty-five young women and twelve men, organized and conducted for four months what should be regarded as the kingdom's first hospital. At this infirmary, located a short distance to the south of the main tented city, they treated the sick in accordance with all known material methods as well as by the spiritual practices of prayer and faith encouragement. Jesus visited the sick of this encampment not less than three times a week and made personal contact with each sufferer. As far as we know, no so-called miracles of supernatural healing occurred among the one thousand afflicted and ailing persons who went away from this infirmary improved or cured. However, the vast majority of these benefited individuals ceased not to proclaim that Jesus had healed them.

^{148:2.2 (1658:5)} Many of the cures effected by Jesus in connection with his ministry in behalf of Elman's patients did, indeed, appear to resemble the working of miracles, but we were instructed that they were only just such transformations of mind and spirit as may occur in the experience of expectant and faith-dominated persons who are under the immediate and inspirational influence of a strong, positive, and beneficent personality whose ministry banishes fear and destroys anxiety.

^{148:2.3 (1658:6)} Elman and his associates endeavored to teach the truth to these sick ones concerning the "possession of evil spirits," but they met with little success. The belief that physical sickness and mental derangement could be caused by the dwelling of a so-called unclean spirit in the mind or

عیسی در تمام تماسش با بیماران و مبتلایان، وقتی که به تکنیک درمان یا آشکار شدن علل ناشناخته بیماری می‌رسید، رهنمودهای برادر بهشتی خود، عماثوئیل را که پیش از ورود او به کار ظهور در یورنسیا داده شد نادیده نمی‌گرفت. با این وجود، آنهایی که به بیماران خدمت می‌کردند از طریق مشاهده شیوه‌ای که عیسی با آن موجب ایمان و اطمینان بیماران و رنج دیدگان می‌شد درسهایی سودمند بسیاری آموختند.

اردوگاه مدتی کوتاه پیش از فرا رسیدن فصل افزایش تب و لرز منحل شد.

3- کار پدر

عیسی در سرتاسر این دوره کمتر از دوازده بار خدمات عمومی را در اردوگاه به انجام رساند و در سبت دوم پیش از عزیمت آنها به همراه بشارتگران جدیداً آموزش یافته در دومین تور موعظه عمومی آنها در جلیل فقط یک بار در کنیسه کفرناحوم صحبت کرد.

استاد از زمان تعمید خود، همچون در طول این دوره آموزش بشارتگران اردوگاه در بیت صیدا، تا این حد تنها نبود. هر گاه هر یک از حواریون جرأت می‌کرد از عیسی بپرسد چرا او اینقدر از میان آنها غایب است، او همواره پاسخ می‌داد که "مشغول انجام کار پدر" است.

عیسی در طول این دوره‌های غیبت فقط توسط دو تن از حواریون همراهی می‌شد. او پطرس، یعقوب، و یوحنا را از کارشان به عنوان همراهان شخصی خود موقتاً مرخص کرده بود تا آنها نیز بتوانند در کار آموزش کاندیداهای جدید بشارتگر که تعدادشان بیش از یکصد نفر بود شرکت کنند. هنگامی که استاد مایل بود برای انجام کار پدر به تپه‌ها برود، هر یک از دو حواری را که ممکن بود آزاد باشند فرا می‌خواند تا او را همراهی کنند. بدین ترتیب هر یک از دوازده تن برای رابطه نزدیک و تماس صمیمانه با عیسی از یک فرصت برخوردار می‌شدند.

برای اهداف این نگاشته آشکار نشده است، اما ما به این نتیجه رسیده‌ایم که استاد در طول بسیاری از این دوره‌های تنهایی در تپه‌ها در ارتباط مستقیم و اجرایی با بسیاری از مدیران اصلی امور جهان خود بود. این فرمانروای در جسم ظهور یافته جهان ما، حدوداً از هنگام تعمیدش، در هدایت برخی از فازهای اداره جهان به طور فزاینده و آگاهانه فعال شده بود. و ما همیشه بر این عقیده بوده‌ایم که به طریقی که به دستیاران نزدیک او آشکار نشده است، در طول این هفته‌های شرکت کاهش یافته در امور زمین، او درگیر هدایت آن موجودات روحی و لامرته‌ای بود که مسئول اداره یک جهان پهناور بودند، و این که عیسی بشر تصمیم گرفت این گونه فعالیتها را از سوی خود به عنوان "در رابطه با کار پدرش" مشخص کند.

body of the afflicted person was well-nigh universal.

^{148:24 (1659:1)} In all his contact with the sick and afflicted, when it came to the technique of treatment or the revelation of the unknown causes of disease, Jesus did not disregard the instructions of his Paradise brother, Immanuel, given ere he embarked upon the venture of the Urantia incarnation. Notwithstanding this, those who ministered to the sick learned many helpful lessons by observing the manner in which Jesus inspired the faith and confidence of the sick and suffering.

^{148:25 (1659:2)} The camp disbanded a short time before the season for the increase in chills and fever drew on.

3. THE FATHER'S BUSINESS

^{148:31 (1659:3)} Throughout this period Jesus conducted public services at the encampment less than a dozen times and spoke only once in the Capernaum synagogue, the second Sabbath before their departure with the newly trained evangelists upon their second public preaching tour of Galilee.

^{148:32 (1659:4)} Not since his baptism had the Master been so much alone as during this period of the evangelists' training encampment at Bethsaida. Whenever any one of the apostles ventured to ask Jesus why he was absent so much from their midst, he would invariably answer that he was "about the Father's business."

^{148:33 (1659:5)} During these periods of absence, Jesus was accompanied by only two of the apostles. He had released Peter, James, and John temporarily from their assignment as his personal companions that they might also participate in the work of training the new evangelistic candidates, numbering more than one hundred. When the Master desired to go to the hills about the Father's business, he would summon to accompany him any two of the apostles who might be at liberty. In this way each of the twelve enjoyed an opportunity for close association and intimate contact with Jesus.

^{148:34 (1659:6)} It has not been revealed for the purposes of this record, but we have been led to infer that the Master, during many of these solitary seasons in the hills, was in direct and executive association with many of his chief directors of universe affairs. Ever since about the time of his baptism this incarnated Sovereign of our universe had become increasingly and consciously active in the direction of certain phases of universe administration. And we have always held the opinion that, in some way not revealed to his immediate associates, during these weeks of decreased participation in the affairs of earth he was engaged in the direction of those high spirit intelligences who were charged with the running of a vast universe, and that the human Jesus chose to designate such

بارها هنگامی که عیسی ساعتها تنها بود، ولی هنگامی که دو تن از حواریونش نزدیک او بودند، آنها مشاهده می‌کردند که سیمای او تحت تغییرات سریع و فراوان قرار می‌گیرد، گرچه آنها نشنیدند که او سخنی بگوید. آنها هیچ تجلی قابل رویت از موجودات آسمانی که ممکن بود با استادشان در ارتباط باشند نیز ندیدند، چنان که برخی از آنها در یک مناسبت آتی شاهد آن بودند.

4- شرارت، گناه و تبهکاری

این عادت عیسی بود که هر هفته دو شب با افرادی که مایل بودند با او صحبت کنند در یک گوشه مجزای مشخص و حفاظدار از باغ زبیدی گفتگوی ویژه داشته باشد. در یکی از این گفتگوهای عصرانه توما به طور خصوصی این سؤال را از استاد پرسید: "چرا برای ورود به پادشاهی لازم است که انسانها از روح زاده شوند؟ آیا برای گریز از کنترل شیطان تولد دوباره ضروری است؟ استاد، شرارت چیست؟" هنگامی که عیسی این پرسشها را شنید به توما گفت:

"این اشتباه را مرتکب نشو که شرارت را با شخص شرور، و به طور صحیحتر شخص شریر اشتباه بگیری. آن که تو شخص شرور می‌نامی، فرزند خود - شیفگی است، مدیر عالی‌رتبه‌ای که به طور آگاهانه به شورش تعمدی بر علیه حکومت پدر من و فرزندان وفادار او وارد شد. اما من از پیش این شورشگران گناهکار را مغلوب کرده‌ام. این نگرشهای متفاوت را نسبت به پدر و جهانش در ذهن خود روشن کن. این قوانین مربوط به خواست پدر را هرگز فراموش نکن.

"شرارت تخطی ناخودآگاه یا ناخواسته از قانون الهی، خواست پدر است. شرارت همچنین اندازمگیری ناکامل بودن اطاعت از خواست پدر است.

"گناه تخطی هشیارانه، آگاهانه، و تعمدی از قانون الهی است. گناه اندازمگیری عدم تمایل به هدایت الهی و هدایت معنوی است.

"تبهکاری تخطی ارادی، مصمم، و مداوم از قانون الهی، خواست پدر است. تبهکاری اندازمگیری رد مداوم طرح مهرآمیز پدر در زمینه نجات شخصیت و خدمت بخشنده نجات پسران است.

"انسان فانی، ذاتاً، پیش از تولد دوباره روح، در معرض گرایشات فطری شرورانه است، اما این نقصهای طبیعی رفتاری نه گناه هستند نه تبهکاری. انسان فانی صرفاً در حال آغاز کردن صعود طولانی خود به سوی کمال پدر در بهشت است. ناکامل یا ناقص بودن در عطیه طبیعی گناهکارانه نیست. انسان به راستی در معرض شرارت است، اما او به هیچ وجه فرزند آن شخص شریر نیست، مگر این که به طور آگاهانه و تعمدی

activities on his part as being "about his Father's business."

^{148:35 (1689:7)} Many times, when Jesus was alone for hours, but when two of his apostles were near by, they observed his features undergo rapid and multitudinous changes, although they heard him speak no words. Neither did they observe any visible manifestation of celestial beings who might have been in communication with their Master, such as some of them did witness on a subsequent occasion.

4. EVIL, SIN, AND INIQUITY

^{148:41 (1689:8)} It was the habit of Jesus two evenings each week to hold special converse with individuals who desired to talk with him, in a certain secluded and sheltered corner of the Zebedee garden. At one of these evening conversations in private Thomas asked the Master this question: "Why is it necessary for men to be born of the spirit in order to enter the kingdom? Is rebirth necessary to escape the control of the evil one? Master, what is evil?" When Jesus heard these questions, he said to Thomas:

^{148:42 (1689:1)} "Do not make the mistake of confusing evil with the evil one, more correctly the iniquitous one. He whom you call the evil one is the son of self-love, the high administrator who knowingly went into deliberate rebellion against the rule of my Father and his loyal Sons. But I have already vanquished these sinful rebels. Make clear in your mind these different attitudes toward the Father and his universe. Never forget these laws of relation to the Father's will:

^{148:43 (1689:2)} "Evil is the unconscious or unintended transgression of the divine law, the Father's will. Evil is likewise the measure of the imperfectness of obedience to the Father's will.

^{148:44 (1689:3)} "Sin is the conscious, knowing, and deliberate transgression of the divine law, the Father's will. Sin is the measure of unwillingness to be divinely led and spiritually directed.

^{148:45 (1689:4)} "Iniquity is the wilful, determined, and persistent transgression of the divine law, the Father's will. Iniquity is the measure of the continued rejection of the Father's loving plan of personality survival and the Sons' merciful ministry of salvation.

^{148:46 (1689:5)} "By nature, before the rebirth of the spirit, mortal man is subject to inherent evil tendencies, but such natural imperfections of behavior are neither sin nor iniquity. Mortal man is just beginning his long ascent to the perfection of the Father in Paradise. To be imperfect or partial in natural endowment is not sinful. Man is indeed subject to evil, but he is in no sense the child of the

راههای گناه و زندگی تبهکارانه را برگزیده باشد. شرارت ذاتی نظم طبیعی این دنیا است، اما گناه یک رویکرد شورش آگاهانه است که توسط آنهایی که از نور معنوی به تاریکی فاحش سقوط کردند به این دنیا آورده شد.

“توماس، تو به واسطه معتقدات یونانیان و اشتباهات پارسین سردرگم هستی. تو روابط شرارت و گناه را نمی‌فهمی، زیرا عقیده داری که نوع بشر با یک آدم کامل در زمین پا به عرصه وجود گذاشت و از طریق گناه به وضعیت رقت‌بار کنونی انسان به سرعت انحطاط یافت. اما چرا از فهم معنی این نگاشته امتناع می‌کنی که آشکار می‌کند چگونه قاتل، پسر آدم به سرزمین نود رفت و در آنجا برای خود همسری گرفت؟ و چرا از تفسیر معنی این نگاشته امتناع می‌کنی که نشان می‌دهد پسران خداوند در میان دختران انسانها برای خود همسرانی یافتند؟

“سرشت انسانها به راستی شرورانه است، اما لزوماً گناهکارانه نیست. تولد نوین — تعمید در روح — برای رهایی از شرارت ضروری است و برای ورود به پادشاهی آسمان لازم است، اما هیچیک از اینها از این واقعیت نمی‌کاهد که انسان فرزند خداست. و این حضور ذاتی شرارت بالقوه نیز بدین معنی نیست که انسان به طریقی اسرارآمیز از پدر آسمانی دور شده است، به طوری که به عنوان یک بیگانه، خارجی، یا نافرزندی باید به طریقی به دنبال فرزند خواندگی قانونی توسط پدر باشد. تمام این تصورات، اول ناشی از سوء فهم شما از پدر، و دوم به خاطر ناآگاهی شما از منشأ، ماهیت، و سرنوشت انسان است.

“یونانیان و دیگران به شما آموخته‌اند که انسان از کمال خداگونه پیوسته به سمت فراموشی یا نابودی در حال نزول کردن است؛ من آمده‌ام به شما نشان دهم که انسان از طریق ورود به پادشاهی قطعاً و مطمئناً به سوی خدا و کمال الهی در حال فراز یافتن است. هر موجودی که به طریقی از آرمانهای الهی و معنوی خواست پدر جاودان کوتاه بیاید، به طور بالقوه شریر است، اما این موجودات به هیچ وجه گناهکار نیستند، تا چه رسد به تبهکار.

“توما، آیا در این باره در کتاب مقدس نخوانده‌ای، جایی که نوشته شده: ‘شما فرزندان خداوند خدایتان هستید.’ ‘من پدر او خواهم بود و او فرزند من خواهد بود.’ ‘من او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد — من پدر او خواهم بود.’ ‘پسرانم را از جای دور و دخترانم را از انتهای زمین بیاورید؛ حتی هر کس که به نام من خوانده شود، زیرا من آنها را برای جلال خود آفریده‌ام.’ ‘شما فرزندان خدای زنده هستید.’ ‘آنهایی که روح خدا را دارند به راستی فرزندان خدا هستند.’ در حالی که یک بخش مادی از پدر انسانی در فرزند طبیعی وجود دارد، یک بخش روحی از پدر آسمانی در هر فرزند بالیمان پادشاهی نیز وجود دارد.”

عیسی همه اینها و خیلی بیشتر را به توما گفت، و بخش عمده آن را آن حواری فهمید، گرچه عیسی به او اندرز داد که “تا بعد از بازگشت من به سوی پدر در

evil one unless he has knowingly and deliberately chosen the paths of sin and the life of iniquity. Evil is inherent in the natural order of this world, but sin is an attitude of conscious rebellion which was brought to this world by those who fell from spiritual light into gross darkness.

148:47 (1660:6) “You are confused, Thomas, by the doctrines of the Greeks and the errors of the Persians. You do not understand the relationships of evil and sin because you view mankind as beginning on earth with a perfect Adam and rapidly degenerating, through sin, to man's present deplorable estate. But why do you refuse to comprehend the meaning of the record which discloses how Cain, the son of Adam, went over into the land of Nod and there got himself a wife? And why do you refuse to interpret the meaning of the record which portrays the sons of God finding wives for themselves among the daughters of men?

148:48 (1660:7) “Men are, indeed, by nature evil, but not necessarily sinful. The new birth — the baptism of the spirit — is essential to deliverance from evil and necessary for entrance into the kingdom of heaven, but none of this detracts from the fact that man is the son of God. Neither does this inherent presence of potential evil mean that man is in some mysterious way estranged from the Father in heaven so that, as an alien, foreigner, or stepchild, he must in some manner seek for legal adoption by the Father. All such notions are born, first, of your misunderstanding of the Father and, second, of your ignorance of the origin, nature, and destiny of man.

148:49 (1660:8) “The Greeks and others have taught you that man is descending from godly perfection steadily down toward oblivion or destruction; I have come to show that man, by entrance into the kingdom, is ascending certainly and surely up to God and divine perfection. Any being who in any manner falls short of the divine and spiritual ideals of the eternal Father's will is potentially evil, but such beings are in no sense sinful, much less iniquitous.

148:410 (1661:1) “Thomas, have you not read about this in the Scriptures, where it is written: ‘You are the children of the Lord your God.’ ‘I will be his Father and he shall be my son.’ ‘I have chosen him to be my son — I will be his Father.’ ‘Bring my sons from far and my daughters from the ends of the earth; even every one who is called by my name, for I have created them for my glory.’ ‘You are the sons of the living God.’ ‘They who have the spirit of God are indeed the sons of God.’ While there is a material part of the human father in the natural child, there is a spiritual part of the heavenly Father in every faith son of the kingdom.”

148:411 (1661:2) All this and much more Jesus said to Thomas, and much of it the apostle comprehended, although Jesus admonished him to “speak not to

رابطه با این موضوعات با دیگران صحبت نکن." و شما تا بعد از عزیمت استاد از این کره این مصاحبه را ذکر نکرد.

the others concerning these matters until after I shall have returned to the Father." And Thomas did not mention this interview until after the Master had departed from this world.

5- مقصود از ابتلا

در یکی دیگر از این مصاحبه‌های خصوصی در باغ، نتانیل از عیسی پرسید: "استاد، گر چه من شروع به درک این مسئله کرده‌ام که چرا شما از انجام شفای بی‌رویه امتناع می‌کنید، هنوز نمی‌فهمم که چرا پدر با محبت در بهشت اجازه می‌دهد که این همه از فرزندان در زمین دچار این همه ابتلا شوند." استاد به نتانیل پاسخ داد؛ او گفت:

"نتانیل، تو و بسیاری از دیگران به این دلیل اینطور سردرگم هستید که درک نمی‌کنید چگونه نظم طبیعی این دنیا بارها از طریق ماجراهای گناهکارانه برخی خائن‌ان شورشگر نسبت به خواست پدر بر هم خورده است. و من آمده‌ام که به نظم در آوردن این کارها را آغاز کنم. اما اعصار زیادی لازم خواهد بود تا این قسمت از جهان به مسیرهای پیشین برگردانده شود و بدین طریق فرزندان انسانها از بارهای اضافه گناه و شورش رهایی یابند. وجود شرارت به تنهایی آزمون کافی برای عروج انسان است — گناه برای بقا ضروری نیست.

"اما پسر، باید بدانی که پدر فرزندان را عمداً رنجور نمی‌سازد. انسان در نتیجه امتناع مداوم خود از پیمودن راههای بهتر خواست الهی ابتلا را غیرضروری را بر خود وارد می‌سازد. ابتلا به طور بالقوه در شرارت موجود است، اما بیشتر آن از طریق گناه و تباهی ایجاد شده است. رویدادهای غیرعادی بسیاری در این دنیا رخ داده است، و عجیب نیست که همه انسانهای اندیشمند از طریق دیدن صحنه‌های رنج و مصیبت که شاهد آن هستند سردرگم شوند. اما شما از یک چیز می‌توانید مطمئن باشید: پدر به عنوان یک تنبیه مستبدانه برای خطاکاری مصیبت نمی‌فرستد. نقایص و نارساییهای شرارت ذاتی هستند؛ مجازاتهای گناه اجتناب ناپذیرند؛ پیامدهای نابود کننده تباهی بی‌ایمان هستند. انسان نباید برای آن مصیبت‌هایی که نتیجه طبیعی آن زیستی است که خود زندگی مطابق آن را انتخاب می‌کند خدا را مقصر بداند؛ انسان همچنین نباید از آن تجاری شکایت کند که بخشی از زندگی، بدان گونه که در این دنیا زندگی می‌شود، هستند. خواست پدر این است که انسان فانی باید با پایداری و به گونه‌ای استوار در جهت بهتر ساختن وضعیت خود در زمین کار کند. پشتکار هوشمندانه انسان را قادر می‌سازد که بر بیشتر مصائب زمینی خود فائق آید.

"نتانیل کار عمده ما این است که به انسانها کمک کنیم مشکلات معنوی خود را حل نمایند و بدین طریق ذهنشان را جان تازه بخشند، تا بدین ترتیب بهتر بتوانند برای حل مشکلات چندگانه مادی خود آماده شوند و الهام یابند. من از سردرگمی تو آگاهی دارم چون کتاب مقدس را خوانده‌ای. اغلب تمایلی حاکم بوده است که مسئولیت هر کاری را که انسان نادان نمی‌تواند بفهمد به خدا نسبت

5. THE PURPOSE OF AFFLICTION

^{14851 (1661.3)} At another of these private interviews in the garden Nathaniel asked Jesus: "Master, though I am beginning to understand why you refuse to practice healing indiscriminately, I am still at a loss to understand why the loving Father in heaven permits so many of his children on earth to suffer so many afflictions." The Master answered Nathaniel, saying:

^{14852 (1661.4)} "Nathaniel, you and many others are thus perplexed because you do not comprehend how the natural order of this world has been so many times upset by the sinful adventures of certain rebellious traitors to the Father's will. And I have come to make a beginning of setting these things in order. But many ages will be required to restore this part of the universe to former paths and thus release the children of men from the extra burdens of sin and rebellion. The presence of evil alone is sufficient test for the ascension of man — sin is not essential to survival.

^{14853 (1661.5)} "But, my son, you should know that the Father does not purposely afflict his children. Man brings down upon himself unnecessary affliction as a result of his persistent refusal to walk in the better ways of the divine will. Affliction is potential in evil, but much of it has been produced by sin and iniquity. Many unusual events have transpired on this world, and it is not strange that all thinking men should be perplexed by the scenes of suffering and affliction which they witness. But of one thing you may be sure: The Father does not send affliction as an arbitrary punishment for wrongdoing. The imperfections and handicaps of evil are inherent; the penalties of sin are inevitable; the destroying consequences of iniquity are inexorable. Man should not blame God for those afflictions which are the natural result of the life which he chooses to live; neither should man complain of those experiences which are a part of life as it is lived on this world. It is the Father's will that mortal man should work persistently and consistently toward the betterment of his estate on earth. Intelligent application would enable man to overcome much of his earthly misery.

^{14854 (1662.1)} "Nathaniel, it is our mission to help men solve their spiritual problems and in this way to quicken their minds so that they may be the better prepared and inspired to go about solving their manifold material problems. I know of your confusion as you have read the Scriptures. All too often there has prevailed a tendency to ascribe to God the responsibility for everything which ignorant

دهد. پدر شخصاً مسئول همه چیز که شما نمی‌توانید بفهمید نیست. فقط به این دلیل که یک قانون عادلانه و خردمندانه مقدر شده پدر بر حسب اتفاق شما را رنجور می‌سازد، به مهر او شک نکن، چرا که تو سهواً یا عمداً از چنین قانون الهی تخطی کرده‌ای.

”اما نثنائیل، مطالب زیادی در کتاب مقدس وجود دارد که اگر فقط با ژرفبینی می‌خواندی به تو آموزش می‌داد. آیا به خاطر نمی‌آوری که نگاشته شده: ‘پسرم، از تنبیه خداوند بیزار نباش؛ و از تأدیب او آزاده خاطر نشو، زیرا خداوند آنان را که دوست می‌دارد، تأدیب می‌کند، چنانکه که هر پدری فرزندی را که مایه خشنودی اوست تأدیب می‌کند.’ خداوند از روی میل کسی را به ابتلا-دچار نمی‌سازد.‘ پیش از آن که دچار ابتلا-شوم، منحرف شدم، اما اکنون از شریعت پیروی می‌کنم. ابتلا-برایم نیکو بود تا از آن طریق بتوانم قوانین الهی را فرا گیرم.‘ از غم و اندوه شما آگاهم. خدای جاودان پناهگاه شماست، در حالی که زیر شما بازوان جاودان است.‘ خداوند همچنین برای ستم‌دیدگان یک پناهگاه است، یک مکان امن آرامش‌بخش در لحظات دشواری.‘ خداوند او را بر بستر ابتلا-تقویت خواهد کرد؛ خداوند بیماران را فراموش نخواهد کرد.‘ همانطور که یک پدر برای فرزندانش دلسوزی نشان می‌دهد، خداوند نیز نسبت به آنهایی که از او می‌ترسند دلسوز است.‘ او جسم شما را می‌شناسد؛ او به یاد دارد که شما خاک هستید.‘ او دلشکستگان را التیام می‌بخشد و زخم‌هایشان را می‌بندد.‘ او امید بینوایان، قوت نیازمندان در هنگام گرفتاری، سرپناهی در طوفانها، و سایبانی برای گرمای ویران کننده است.‘ او به ضعیفان نیرو می‌بخشد، و به کسانی که هیچ نیرویی ندارند قدرت عطا می‌کند.‘ او نی خرد شده را نخواهد شکست، و قتیله کم سو را خاموش خواهد کرد.‘ وقتی از میان آیهایی ابتلا عبور می‌کنی، با تو خواهم بود، و هنگامی که نه‌های فلاکت تو را لبریز می‌سازند، تو را ترک نخواهم کرد.‘ او مرا فرستاده تا دلشکستگان را التیام بخشم، آزادی را به اسیران اعلام کنم، و همه عزاداران را تسلی دهم.‘ در ابتلا-اصلاح وجود دارد. ابتلا-از خاک بر نمی‌خیزد.“

6- سوء تعبیر از رنج — بحث پیرامون ایوب

همین شب در بیت صیدا بود که یوحنا همچنین از عیسی پرسید چرا بسیاری از افراد به ظاهر بی‌گناه از این همه بیماری رنج می‌برند و این همه ابتلا-را تجربه می‌کنند. استاد در پاسخ به پرسشهای یوحنا، در زمره بسیاری موارد دیگر گفت:

”پسرم، تو معنی سختی یا هف عده رنج کشیدن را درک نمی‌کنی. آیا آن شاهکار ادبیات سامی — داستان کتاب مقدس درباره مصائب ایوب — را نخوانده‌ای؟ آیا به یاد نمی‌آوری چگونه این تمثیل شگفت‌انگیز با بازگویی رفاه مادی خادم خداوند آغاز می‌شود؟ تو به خوبی به یاد می‌آوری که ایوب با

man fails to understand. The Father is not personally responsible for all you may fail to comprehend. Do not doubt the love of the Father just because some just and wise law of his ordaining chances to afflict you because you have innocently or deliberately transgressed such a divine ordinance.

14855 (1662:2) “But, Nathaniel, there is much in the Scriptures which would have instructed you if you had only read with discernment. Do you not remember that it is written: ‘My son, despise not the chastening of the Lord; neither be weary of his correction, for whom the Lord loves he corrects, even as the father corrects the son in whom he takes delight.’ ‘The Lord does not afflict willingly.’ ‘Before I was afflicted, I went astray, but now do I keep the law. Affliction was good for me that I might thereby learn the divine statutes.’ ‘I know your sorrows. The eternal God is your refuge, while underneath are the everlasting arms.’ ‘The Lord also is a refuge for the oppressed, a haven of rest in times of trouble.’ ‘The Lord will strengthen him upon the bed of affliction; the Lord will not forget the sick.’ ‘As a father shows compassion for his children, so is the Lord compassionate to those who fear him. He knows your body; he remembers that you are dust.’ ‘He heals the brokenhearted and binds up their wounds.’ ‘He is the hope of the poor, the strength of the needy in his distress, a refuge from the storm, and a shadow from the devastating heat.’ ‘He gives power to the faint, and to them who have no might he increases strength.’ ‘A bruised reed shall he not break, and the smoking flax he will not quench.’ ‘When you pass through the waters of affliction, I will be with you, and when the rivers of adversity overflow you, I will not forsake you.’ ‘He has sent me to bind up the brokenhearted, to proclaim liberty to the captives, and to comfort all who mourn.’ ‘There is correction in suffering; affliction does not spring forth from the dust.’”

6. THE MISUNDERSTANDING OF SUFFERING — DISCOURSE ON JOB

14861 (1662:3) It was this same evening at Bethsaida that John also asked Jesus why so many apparently innocent people suffered from so many diseases and experienced so many afflictions. In answering John's questions, among many other things, the Master said:

14862 (1662:4) “My son, you do not comprehend the meaning of adversity or the mission of suffering. Have you not read that masterpiece of Semitic literature — the Scripture story of the afflictions of Job? Do you not recall how this wonderful parable begins with the recital of the material prosperity of the Lord's servant? You well remember that Job was

فرزندان، ثروت، عزت، جایگاه، سلامتی، و هر چیز دیگر که انسانها در این زندگی موقت به آن بها میدهند برکت یافته بود. مطابق آموزشهای فرزندان ابراهیم که در طول زمان مورد احترام بودند، چنین رفاه مادی کاملاً نشانهٔ مکفی لطف الهی بود. اما چنین داراییهای مادی و چنین رفاه موقت نشان دهندهٔ لطف خداوند نیستند. پدر من در بهشت درست همانقدر فقیران را دوست میدارد که ثروتمندان را؛ او هیچ امتیاز ویژه‌ای برای اشخاص قائل نمیشود.

”اگر چه تخطی از قانون الهی دیر یا زود با پیامد تنبیه دنبال میشود، در حالی که انسانها قطعاً سرانجام آنچه را که می‌کارند درو می‌کنند، باز باید بدانی که رنج بشری همیشه یک تنبیه برای گناه پیشین نیست. ایوب و دوستانش هر دو نتوانستند پاسخی راستین برای سردرگمی‌های خود بیابند. و با بینشی که اکنون از آن بهره‌مند هستی، به سختی می‌توانی قسمتهایی را که آنها در این تمثیل بی‌همتا به نمایش در می‌آورند به شیطان یا خدا نسبت دهی. در حالی که ایوب راه حل دشواریهای عقلانی خود یا حل مشکلات فلسفی خود را از طریق ابتلا پیدا نکرد، قطعاً به پیروزیهای بزرگی دست یافت؛ او حتی در عین شرایط فروپاشی مواضع دفاعی تئولوژیک خود به آن قله‌های معنوی فراز یافت که می‌توانست صادقانه بگوید: ‘من از خودم متنفرم’؛ سپس چشم‌اندازی از نجات خداوند به او اعطا شد. لذا ایوب حتی از طریق ابتلای سوء فهم شده، به سطح فوق بشری فهم اخلاقی و بینش معنوی فراز یافت. هنگامی که خادم رنج دیده بینشی از خداوند را به دست می‌آورد، یک آرامش روحی حاصل می‌شود که از تمام فهم بشری فراتر است.

”نخستین دوست ایوب، الیفاز، به آن رنج دیده اندرز داد که در مصائب خویش همان بردباری را که در طول روزهای رفاه خود برای دیگران توصیه کرده بود به نمایش در آورد. این تسلی دهندهٔ دروغین گفت: ‘ایوب، به مذهب خود اعتماد کن؛ به خاطر داشته باش که این شریران هستند و نه درستکاران که به ابتلا دچار می‌شوند. تو حتماً لایق این تنبیه هستی، در غیر اینصورت به ابتلا دچار نمی‌شدی. تو به خوبی می‌دانی که از نظر خداوند هیچ انسانی نمی‌تواند درستکار باشد. تو می‌دانی که در واقع شریران هرگز موفق نمی‌شوند. به هر حال، به نظر می‌رسد که تقدیر انسان مصیبت است، و شاید خدا فقط برای نفع خودت تو را تنبیه می‌کند.’ تعجب‌آور نیست که ایوب بیچاره نتوانست از چنین تعبیری از مشکل ابتلای بشری آرامش زیادی به دست آورد.

”اما اندرز دوست دوم او، بلدَد، به رغم درستی آن از دیدگاه الهیات پذیرفته شدهٔ آن روزگار، حتی افسرده کننده‌تر بود. بلدَد گفت: ‘خدا نمی‌تواند ناعادل باشد. فرزندان تو حتماً گناهکار بودند که هلاک شدند؛ تو حتماً خطاکاری، در غیر اینصورت اینطور مبتلا نمی‌شدی. و اگر به راستی درستکار هستی، خدا قطعاً تو را از مصیبت‌هایت رها خواهد ساخت. تو باید از تاریخ برخوردهای خدا با انسان یاد بگیری که قادر متعال فقط شریران را نابود می‌سازد.’

”و سپس به یاد می‌آوری که چگونه ایوب به دوستانش پاسخ داد. او گفت: ‘من به خوبی می‌دانم که خدا فریاد مرا برای کمک نمی‌شنود. چگونه خدا می‌تواند

blessed with children, wealth, dignity, position, health, and everything else which men value in this temporal life. According to the time-honored teachings of the children of Abraham such material prosperity was all-sufficient evidence of divine favor. But such material possessions and such temporal prosperity do not indicate God's favor. My Father in heaven loves the poor just as much as the rich; he is no respecter of persons.

1486:3 (1663:1) “Although transgression of divine law is sooner or later followed by the harvest of punishment, while men certainly eventually do reap what they sow, still you should know that human suffering is not always a punishment for antecedent sin. Both Job and his friends failed to find the true answer for their perplexities. And with the light you now enjoy you would hardly assign to either Satan or God the parts they play in this unique parable. While Job did not, through suffering, find the resolution of his intellectual troubles or the solution of his philosophical difficulties, he did achieve great victories; even in the very face of the breakdown of his theological defenses he ascended to those spiritual heights where he could sincerely say, ‘I abhor myself’; then was there granted him the salvation of a vision of God. So even through misunderstood suffering, Job ascended to the superhuman plane of moral understanding and spiritual insight. When the suffering servant obtains a vision of God, there follows a soul peace which passes all human understanding.

1486:4 (1663:2) “The first of Job's friends, Eliphaz, exhorted the sufferer to exhibit in his afflictions the same fortitude he had prescribed for others during the days of his prosperity. Said this false comforter: ‘Trust in your religion, Job; remember that it is the wicked and not the righteous who suffer. You must deserve this punishment, else you would not be afflicted. You well know that no man can be righteous in God's sight. You know that the wicked never really prosper. Anyway, man seems predestined to trouble, and perhaps the Lord is only chastising you for your own good.’ No wonder poor Job failed to get much comfort from such an interpretation of the problem of human suffering.

1486:5 (1663:3) “But the counsel of his second friend, Bildad, was even more depressing, notwithstanding its soundness from the standpoint of the then accepted theology. Said Bildad: ‘God cannot be unjust. Your children must have been sinners since they perished; you must be in error, else you would not be so afflicted. And if you are really righteous, God will certainly deliver you from your afflictions. You should learn from the history of God's dealings with man that the Almighty destroys only the wicked.’

1486:6 (1663:4) “And then you remember how Job replied to his friends, saying: ‘I well know that God does not hear my cry for help. How can God be just and at

عادل باشد و در همان حال از بی‌گناهی من کاملاً چشمپوشی کند؟ من دارم پی می‌برم که نمی‌توانم از توسل به قادر متعال هیچ رضایتی به دست آورم. آیا نمی‌توانی تشخیص دهی که خدا اذیت و آزار نیکان توسط شریران را تحمل می‌کند؟ و از آنجا که انسان بسیار ضعیف است، چه شانس برای ملاحظه به دستان یک خدای قادر مطلق دارد؟ خدا آنطور که هستم مرا آفریده است، و هنگامی که بدین ترتیب بر ضد من عمل می‌کند، من بی‌دفاع هستم. و اصلاً چرا خدا مرا آفرید که فقط به این شیوه فلاکتبار رنج بکشم؟

”و چه کسی می‌تواند نگرش ایوب را با توجه به اندرز دوستانش و ایده‌های خطاآمیز از خداوند که ذهن خودش را مشغول کرده بود به چالش بکشد؟ آیا نمی‌بینی که ایوب مشتاق یک خدای انسانی بود، و این که میل وافر داشت که با موجودی الهی راز و نیاز کند که وضعیت فناپذیری انسان را می‌داند و درک می‌کند که درستکاران اغلب به عنوان بخشی از این زندگی اول از فراز طولانی بهشت با بی‌گناهی باید متحمل ابتلا شوند؟ از این رو فرزند انسان از سوی پدر آمده است که چنان حیاتی در جسم را زندگی کند که بتواند همه کسانی را که از این پس باید برای متحمل شدن مصائب ایوب فرا خوانده شوند تسلی و تسکین دهد.

”سپس سومین دوست ایوب، صوفّر، حتی سخنان کمتر تسکین دهنده‌ای را به زبان آورد، آنگاه که گفت: ”تو ابلهی که ادعای پارسامندی می‌کنی، زیرا می‌بینم که بدین گونه مبتلا شده‌ای. اما من اعتراف می‌کنم که درک راه‌های خدا غیرممکن است. شاید در تمام بدبختی‌های تو مقصودی پنهان وجود داشته باشد.“ و پس از این که ایوب به همه سه دوست خود گوش داد، مستقیماً از خدا درخواست کمک کرد، و ادعای این واقعیت را کرد که ’روزهای انسان که از زن متولد شده اندک و پر از دشواری است.’

”سپس دومین جلسه با دوستانش آغاز شد. الیفاز سختگیرتر، متهم کنندتر و طعنه‌آمیزتر شد. بلدد از تحقیر ایوب نسبت به دوستانش برآشفته شد. صوفّر اندرز اندویدار خود را تکرار کرد. ایوب تا این هنگام از دوستانش منزجر شده بود و دوباره به خدا متوسل شد، و اکنون او به یک خدای عادل در برابر خدای بی‌عدالتی که در فلسفه دوستانش تجسم یافته بود و حتی در نگرش مذهبی خودش تقدیس شده بود متوسل شد. سپس ایوب به دلگرمی نسبت به یک زندگی آینده پناه برد، که ممکن است بی‌عدالتی‌های وجود انسانی در آن با عدالت بیشتری اصلاح شود. ناتوانی در دریافت کمک از انسان، ایوب را به سمت خدا سوق می‌دهد. سپس در قلبش میان ایمان و شک تقلایی بزرگ روی می‌دهد. سرانجام رنج‌بشری شروع به دیدن نور حیات می‌کند؛ روان شکنجه شده او به قله‌های نوینی از امید و شجاعت فراز می‌یابد؛ او ممکن است متحمل رنج شود و حتی بمیرد، اما روان روشن او اکنون آن فریاد پیروزی را سر می‌دهد: ’دادخواه من زنده است!’

”ایوب در مجموع حق داشت که این دکترین را که خدا کودکان را برای تنبیه والدینشان مبتلا می‌سازد به چالش بکشد. ایوب همیشه آماده بود بپذیرد که خدا درستکار است، اما او آرزوی یک مکاشفه ارضا کننده روان از سرشت شخصی جاودان را داشت. و این رسالت ما در زمین است. انسانهای رنج دیده دیگر از تسلی شناخت مهر خداوند و درک بخشش پدر آسمانی

the same time so utterly disregard my innocence? I am learning that I can get no satisfaction from appealing to the Almighty. Cannot you discern that God tolerates the persecution of the good by the wicked? And since man is so weak, what chance has he for consideration at the hands of an omnipotent God? God has made me as I am, and when he thus turns upon me, I am defenseless. And why did God ever create me just to suffer in this miserable fashion?”

148:67 (1663:5) “And who can challenge the attitude of Job in view of the counsel of his friends and the erroneous ideas of God which occupied his own mind? Do you not see that Job longed for a human God, that he hungered to commune with a divine Being who knows man’s mortal estate and understands that the just must often suffer in innocence as a part of this first life of the long Paradise ascent? Wherefore has the Son of Man come forth from the Father to live such a life in the flesh that he will be able to comfort and succor all those who must henceforth be called upon to endure the afflictions of Job.

148:68 (1663:6) “Job’s third friend, Zophar, then spoke still less comforting words when he said: ‘You are foolish to claim to be righteous, seeing that you are thus afflicted. But I admit that it is impossible to comprehend God’s ways. Perhaps there is some hidden purpose in all your miseries.’ And when Job had listened to all three of his friends, he appealed directly to God for help, pleading the fact that ‘man, born of woman, is few of days and full of trouble.’

148:69 (1664:1) “Then began the second session with his friends. Eliphaz grew more stern, accusing, and sarcastic. Bildad became indignant at Job’s contempt for his friends. Zophar reiterated his melancholy advice. Job by this time had become disgusted with his friends and appealed again to God, and now he appealed to a just God against the God of injustice embodied in the philosophy of his friends and enshrined even in his own religious attitude. Next Job took refuge in the consolation of a future life in which the inequities of mortal existence may be more justly rectified. Failure to receive help from man drives Job to God. Then ensues the great struggle in his heart between faith and doubt. Finally, the human sufferer begins to see the light of life; his tortured soul ascends to new heights of hope and courage; he may suffer on and even die, but his enlightened soul now utters that cry of triumph, ‘My Vindicator lives!’

148:70 (1664:2) “Job was altogether right when he challenged the doctrine that God afflicts children in order to punish their parents. Job was ever ready to admit that God is righteous, but he longed for some soul-satisfying revelation of the personal character of the Eternal. And that is our mission on earth. No more shall suffering mortals be denied the comfort

محروم نخواهند شد. در حالی که سخنان خداوند که از میان گردید گفته شد برای روزگار بیانش یک مفهوم شکوهمند بود، شما از پیش یاد گرفته‌اید که خداوند خودش را بدین گونه آشکار نمی‌سازد، بلکه او از درون قلب انسان به صورت صدایی آرام و ملایم اینطور سخن می‌گوید: 'راه این است؛ در آن گام بردار.' آیا درک نمی‌کنی که خدا در درون تو سکنی می‌گزیند، و این که او آن شده است که تو هستی، تا او تو را به آن صورت که او هست بسازد!"

سپس عیسی این گفته آخر را بیان نمود: "پدر آسمانی از روی میل فرزندان انسانها را مبتلا نمی‌سازد. انسان ابتدا به دلیل رخدادهای زمان و کاستیهای زیانبار یک وجود نابالغ فیزیکی دچار ابتلا می‌شود. او سپس به دلیل پیامدهای بی‌امان گناه — تخطی از قوانین حیات و نور — دچار ابتلا می‌شود. و سرانجام انسان حاصل پافشاری شرورانه خودش را در شورش بر ضد فرمانروایی پارسامنشانه بهشت در زمین درو می‌کند. اما تیره بختیهای انسان یک تنبیه شخصی ناشی از قضاوت الهی نیستند. انسان می‌تواند کارهای زیادی برای کاهش مصیبتیهای گذرای خود انجام دهد و انجام خواهد داد. اما یک بار و برای همیشه از این خرافات رهایی یابید که خداوند انسان را به درخواست شیطان دچار ابتلا می‌سازد. کتاب ایوب را مطالعه کنید تا فقط دریابید که حتی انسانهای نیک سرشت نیز ممکن است چند ایده نادرست از خداوند را به طور صادقانه در ذهن بپرورانند؛ و سپس توجه کنید که چگونه حتی ایوب که به طور دردآور دچار ابتلا شده بود، به رغم چنین آموزشهای خطاآمیز، خدای آرامش و نجات را یافت. سرانجام ایمان او ابرهای ابتلا را سوراخ نمود تا نور حیات را که به عنوان بخشش شفا دهنده و عدالت جاودانه از پدر جاری می‌شود تشخیص دهد."

یوحنا پیرامون این گفته‌ها روزهای زیاد در قلبش تعمق کرد. در نتیجه این گفتگو با استاد در باغ، سرتاسر عمر باقیمانده او به گونه‌ای چشمگیر تغییر کرد، و او در ایام بعد بسیار تلاش کرد تا موجب شود سایر حواریون دیدگاههای خود را در رابطه با منبع، سرشت، و مقصود از مصائب معمول بشری تغییر دهند. اما یوحنا تا بعد از عزیمت استاد درباره این گفتگو هرگز صحبت نکرد.

7- مردی با دست خشک شده

دومین سبت، پیش از عزیمت حواریون و گروه جنید بشارتگران در دومین تور موعظه در جلیل، عیسی در کنیسه‌ای کفرناحوم پیرامون "شادیهای زندگی پارسامنشانه" صحبت می‌کرد. هنگامی که عیسی سخنان خود را به پایان رساند، یک گروه بزرگ از معلولین، افلیج‌ها، بیماران، و مبتلایان به دورش ازدحام کردند و به دنبال شفا بودند. در این گروه همچنین، حواریون، بسیاری از بشارتگران جدید، و جاسوسان فریسی از اورشلیم حضور داشتند. هر جا که عیسی می‌رفت (به جز هنگامی که در تپه‌ها به دنبال انجام کار پدر بود)، آن شش جاسوس اورشلیم یقیناً او را دنبال می‌کردند.

در حالی که عیسی ایستاده بود و با مردم در حال

of knowing the love of God and understanding the mercy of the Father in heaven. While the speech of God spoken from the whirlwind was a majestic concept for the day of its utterance, you have already learned that the Father does not thus reveal himself, but rather that he speaks within the human heart as a still, small voice, saying, 'This is the way; walk therein.' Do you not comprehend that God dwells within you, that he has become what you are that he may make you what he is!"

148:6.11 (1664.3) Then Jesus made this final statement: "The Father in heaven does not willingly afflict the children of men. Man suffers, first, from the accidents of time and the imperfections of the evil of an immature physical existence. Next, he suffers the inexorable consequences of sin — the transgression of the laws of life and light. And finally, man reaps the harvest of his own iniquitous persistence in rebellion against the righteous rule of heaven on earth. But man's miseries are not a personal visitation of divine judgment. Man can, and will, do much to lessen his temporal sufferings. But once and for all be delivered from the superstition that God afflicts man at the behest of the evil one. Study the Book of Job just to discover how many wrong ideas of God even good men may honestly entertain; and then note how even the painfully afflicted Job found the God of comfort and salvation in spite of such erroneous teachings. At last his faith pierced the clouds of suffering to discern the light of life pouring forth from the Father as healing mercy and everlasting righteousness."

148:6.12 (1664.4) John pondered these sayings in his heart for many days. His entire afterlife was markedly changed as a result of this conversation with the Master in the garden, and he did much, in later times, to cause the other apostles to change their viewpoints regarding the source, nature, and purpose of commonplace human afflictions. But John never spoke of this conference until after the Master had departed.

7. THE MAN WITH THE WITHERED HAND

148:7.1 (1664.5) The second Sabbath before the departure of the apostles and the new corps of evangelists on the second preaching tour of Galilee, Jesus spoke in the Capernaum synagogue on the "Joys of Righteous Living." When Jesus had finished speaking, a large group of those who were maimed, halt, sick, and afflicted crowded up around him, seeking healing. Also in this group were the apostles, many of the new evangelists, and the Pharisaic spies from Jerusalem. Everywhere that Jesus went (except when in the hills about the Father's business) the six Jerusalem spies were sure to follow.

148:7.2 (1665.1) The leader of the spying Pharisees, as Jesus stood talking to the people, induced a man

گفتگو بود، رهبر فریسیان جاسوس مردی با یک دست خشک شده را و داشت به او نزدیک شود و بپرسد آیا شفا یافتن در روز سبت مجاز است یا باید در روز دیگری به دنبال کمک باشد. هنگامی که عیسی آن مرد را دید، سخنانش را شنید، و دریافت که توسط فریسیان فرستاده شده، گفت: "بیا جلو تا از تو سوالی بپرسم. اگر تو گوسفندی داشتی و او در روز سبت به داخل گودالی می افتاد، آیا پلین می رفتی و او را می گرفتی و به بیرون می آوردی؟ آیا انجام چنین کارهایی در روز سبت جایز است؟" و مرد پاسخ داد: "آری استاد، کار نیک کردن بدین گونه در روز سبت جایز است." سپس در حالی که عیسی با همه آنان گفتگو می کرد، گفت: "می دانم چرا این مرد را به حضور من فرستاده اید. اگر می توانستید مرا وسوسه کنید که در روز سبت ترحم نشان دهم دلیلی برای تخلف در من پیدا می کردید. همه شما در سکوت موافقت کردید که بیرون آوردن گوسفند بدقیل از داخل گودال، حتی در سبت جایز است، و من شما را فرا می خوانم که گواهی دهید نشان دادن مهرباتی مهرآمیز در روز سبت نه فقط نسبت به حیوانات، بلکه همچنین نسبت به انسانها جایز است. چقدر یک انسان از یک گوسفند ارزشمندتر است! من اعلام می کنم که نیکی کردن به انسانها در روز سبت جایز است." و همینطور که همه آنها در برابر او در سکوت ایستادند، عیسی خطاب به مردی که دستش خشک شده بود گفت: "اینجا در کنارم بایست تا همه بتوانند تو را ببینند. و اکنون که می توانی بدانی که این خواست پدر من است که در روز سبت کار نیک انجام دهی، اگر ایمان به شفا یافتن داشته باشی، از تو می خواهم دست خود را دراز کنی."

و همینطور که این مرد دست خشک شده خود را دراز کرد، دستش سالم شد. مردم در صدد برآمدند که به فریسیان یورش ببرند، اما عیسی از آنها خواست آرام باشند، و گفت: "من اکنون به شما گفتم که نیکی کردن در سبت برای نجات دادن جان جایز است، اما به شما آموزش ندادم که آسیب برسانید و به میل به کشتن راه بدهید." فریسیان خشمگین دور شدند و با وجود این که روز سبت بود، شتابان فوراً به طبری رفتند و با هرودیس به مشورت پرداختند. آنها هر کاری را که در توانشان داشتند انجام دادند تا تعصب او را برانگیزند و هیرودیسان را بر ضد عیسی با خود همپیمان سازند. اما هیرودیسان اقدام بر ضد عیسی امتناع ورزید، و به آنها توصیه کرد که شکایات خود را به اورشلیم ببرند.

این نخستین مورد از یک معجزه بود که توسط عیسی در پاسخ به چالش دشمنانش انجام شد. و استاد این به اصطلاح معجزه را، نه به عنوان یک نمایش قدرت شفافیش خود، بلکه به عنوان یک اعتراض مؤثر بر ضد تبدیل استراحت سبت مذهب، به یک اسارت واقعی از محدودیتهای بی معنی بر تمام نوع بشر اجرا نمود. این مرد به عنوان یک سنگکار به کارش بازگشت، و ثابت کرد که یکی از کسانی است که شفافیش با یک زندگی شکرگزاری و درستکاری دنبال شد.

8- آخرین هفته در بیت صیدا

در آخرین هفته اقامت در بیت صیدا، جاسوسان اورشلیم در نگرش خود نسبت به عیسی و آموزشهایش دچار اختلاف زیاد شدند. سه تن از این فریسیان به واسطه آنچه که دیده و شنیده بودند بسیار تحت تأثیر قرار

with a withered hand to approach him and ask if it would be lawful to be healed on the Sabbath day or should he seek help on another day. When Jesus saw the man, heard his words, and perceived that he had been sent by the Pharisees, he said: "Come forward while I ask you a question. If you had a sheep and it should fall into a pit on the Sabbath day, would you reach down, lay hold on it, and lift it out? Is it lawful to do such things on the Sabbath day?" And the man answered: "Yes, Master, it would be lawful thus to do well on the Sabbath day." Then said Jesus, speaking to all of them: "I know wherefore you have sent this man into my presence. You would find cause for offense in me if you could tempt me to show mercy on the Sabbath day. In silence you all agreed that it was lawful to lift the unfortunate sheep out of the pit, even on the Sabbath, and I call you to witness that it is lawful to exhibit loving-kindness on the Sabbath day not only to animals but also to men. How much more valuable is a man than a sheep! I proclaim that it is lawful to do good to men on the Sabbath day." And as they all stood before him in silence, Jesus, addressing the man with the withered hand, said: "Stand up here by my side that all may see you. And now that you may know that it is my Father's will that you do good on the Sabbath day, if you have the faith to be healed, I bid you stretch out your hand."

^{148:7.3 (1665:2)} And as this man stretched forth his withered hand, it was made whole. The people were minded to turn upon the Pharisees, but Jesus bade them be calm, saying: "I have just told you that it is lawful to do good on the Sabbath, to save life, but I did not instruct you to do harm and give way to the desire to kill." The angered Pharisees went away, and notwithstanding it was the Sabbath day, they hastened forthwith to Tiberias and took counsel with Herod, doing everything in their power to arouse his prejudice in order to secure the Herodians as allies against Jesus. But Herod refused to take action against Jesus, advising that they carry their complaints to Jerusalem.

^{148:7.4 (1665:3)} This is the first case of a miracle to be wrought by Jesus in response to the challenge of his enemies. And the Master performed this so-called miracle, not as a demonstration of his healing power, but as an effective protest against making the Sabbath rest of religion a veritable bondage of meaningless restrictions upon all mankind. This man returned to his work as a stone mason, proving to be one of those whose healing was followed by a life of thanksgiving and righteousness.

8. LAST WEEK AT BETHSAIDA

^{148:8.1 (1665:4)} The last week of the sojourn at Bethsaida the Jerusalem spies became much divided in their attitude toward Jesus and his teachings. Three of these Pharisees were

گرفتند. در این اثنا، در اورشلیم، ابراهیم، یک عضو جوان و با نفوذ از شورای عالی یهود، به طور علنی از آموزشهای عیسی جانبداری نمود و توسط ابنیر در حوض سیلوام تعمید یافت. تمام اورشلیم از این رخداد هیجان زده شد، و فوراً پیام‌رسانی به بیت صیدا اعزام شدند تا شش جاسوس فریسی فرا خوانده شوند.

فیلسوف یونانی که در تور پیشین جلیل برای پادشاهی تغییر کیش داده بود با برخی از یهودیان ثروتمند اسکندریه بازگشت، و بار دیگر آنها از عیسی دعوت کردند که به منظور تأسیس یک مدرسه مشترک فلسفه و مذهب و نیز یک درمانگاه برای بیماران به شهر آنان بیاید. اما عیسی این دعوت را مؤذیان رد کرد.

حدوداً در این زمان در اردوگاه بیت صیدا یک پیامبر خلسه از بغداد به نام کرمت به بیت صیدا وارد شد. این به اصطلاح پیامبر وقتی در خلسه فرو می‌رفت رویاهای عجیبی می‌دید، و هنگامی که خوابش مختل می‌شد خوابهای شگفت‌آوری می‌دید. او در اردوگاه اختلال زیادی ایجاد کرد، و شمعون غیور طرفدار بر خورد نسبتاً سختی با این فرد متظاهر خود فریفته بود، اما عیسی مداخله کرد و به او اجازه داد برای چند روز از ادی عمل کامل داشته باشد. کلیه کسانی که موعظه او را شنیدند به زودی تشخیص دادند که آموزشهای او بدان گونه که با بشارت پادشاهی مورد داوری واقع می‌شود درست نیست. او به زودی به بغداد بازگشت، و فقط نیم دوچین از روانهای ناپایدار و سرگردان را با خود برد. اما پیش از آن که عیسی برای آن پیامبر بغداد و سلطت کند، داوود زبدي، با کمک یک کمیته خود منصوب شده، کرمت را به داخل دریاچه برد، و پس از این که مکرراً او را به داخل آب فرو برد، به او توصیه کرد که از آنجا برود، و یک اردوگاه خودش را سازماندهی کند و بسازد.

در همین روز، بت ماریون، یک زن فینیقی، چنان تدروی نمود که عقلش را از دست داد، و بعد از این که به خاطر تلاش برای راه رفتن روی آب نزدیک بود غرق شود، توسط دوستانش به بیرون فرستاده شد.

تغییر کیش داده جدید اورشلیم، ابراهیم فریسی، همه اموال دنیوی خود را به خزانه حواریون اهدا کرد، و این بخشش، کمک زیادی کرد تا اعزام فوری یکصد بشارتگر جدیداً آموزش یافته را ممکن سازد. اندریاس خبر بسته شدن اردوگاه را از پیش اعلام کرده بود، و همه آماده می‌شدند که به خانه خود بروند و یا این که بشارتگران را به داخل جلیل دنبال کنند.

9- شفا دادن افلیج

بعد از ظهر جمعه، 1 اکتبر، هنگامی که عیسی در حال برگزاری آخرین دیدار خود با حواریون، بشارتگران، و سایر رهبران اردوگاه در حال فروپاشی، و با شش فریسی از اورشلیم که در ردیف جلوی این جمع در اتاق پرگنجایش و بزرگ جلوی خانه زبدي نشسته بودند بود، یکی از عجیب‌ترین و بی‌نظیرترین

tremendously impressed by what they had seen and heard. Meanwhile, at Jerusalem, Abraham, a young and influential member of the Sanhedrin, publicly espoused the teachings of Jesus and was baptized in the pool of Siloam by Abner. All Jerusalem was agog over this event, and messengers were immediately dispatched to Bethsaida recalling the six spying Pharisees.

^{148:82 (1666:1)} The Greek philosopher who had been won for the kingdom on the previous tour of Galilee returned with certain wealthy Jews of Alexandria, and once more they invited Jesus to come to their city for the purpose of establishing a joint school of philosophy and religion as well as an infirmary for the sick. But Jesus courteously declined the invitation.

^{148:83 (1666:2)} About this time there arrived at the Bethsaida encampment a trance prophet from Bagdad, one Kirmeth. This supposed prophet had peculiar visions when in trance and dreamed fantastic dreams when his sleep was disturbed. He created a considerable disturbance at the camp, and Simon Zelotes was in favor of dealing rather roughly with the self-deceived pretender, but Jesus intervened and allowed him entire freedom of action for a few days. All who heard his preaching soon recognized that his teaching was not sound as judged by the gospel of the kingdom. He shortly returned to Bagdad, taking with him only a half dozen unstable and erratic souls. But before Jesus interceded for the Bagdad prophet, David Zebedee, with the assistance of a self-appointed committee, had taken Kirmeth out into the lake and, after repeatedly plunging him into the water, had advised him to depart hence — to organize and build a camp of his own.

^{148:84 (1666:3)} On this same day, Beth-Marion, a Phoenician woman, became so fanatical that she went out of her head and, after almost drowning from trying to walk on the water, was sent away by her friends.

^{148:85 (1666:4)} The new Jerusalem convert, Abraham the Pharisee, gave all of his worldly goods to the apostolic treasury, and this contribution did much to make possible the immediate sending forth of the one hundred newly trained evangelists. Andrew had already announced the closing of the encampment, and everybody prepared either to go home or else to follow the evangelists into Galilee.

9. HEALING THE PARALYTIC

^{148:91 (1666:5)} On Friday afternoon, October 1, when Jesus was holding his last meeting with the apostles, evangelists, and other leaders of the disbanding encampment, and with the six Pharisees from Jerusalem seated in the front row of this assembly in the spacious and enlarged front room

رخدادهای تمام زندگی عیسی در زمین به وقوع پیوست. استاد در این هنگام در این اتاق بزرگ که برای جا دادن این گروه‌هایی‌ها در طول فصل باران ساخته شده بود ایستاده و در حال صحبت بود. خانه تماماً توسط یک گروه عظیم از مردم احاطه شده بود که به گوشه‌هایشان برای گرفتن برخی از قسمتهای گفتار عیسی فشار می‌آوردند.

در حالی که خانه بدین گونه مملو از انبوه جمعیت بود و توسط شنوندگان مشتاق کاملاً احاطه شده بود، مردی که مدت‌ها به فلج مبتلا بود توسط دوستانش روی یک کتاپه کوچک از کفرناحوم به آنجا منتقل شد. این فرد افلیج شنیده بود که عیسی در آستانه ترک بیت صیدا است، و بعد از گفتگو با هارون سنگکار که به تازگی سالم شده بود، تصمیم گرفت که به حضور عیسی آورده شود، جایی که می‌توانست طلب شفا کند. دوستان او تلاش کردند که از طریق درهای جلو و عقب هر دو وارد منزل زبدي شوند، اما مردم زیادی از دحام کرده بودند. اما فرد افلیج از پذیرش شکست امتناع ورزید؛ او به دوستانش رهنمود داد که نردبانهایی تهیه کنند و آنان از این طریق به سقف اتاقی که عیسی در آن صحبت می‌کرد بالا رفتند، و بعد از شل کردن کاشیها مرد بیمار را از طریق طنابهایی روی کتاپه‌اش جسورانه پایین آوردند، تا این که فرد مبتلا جلوی استاد فوراً روی کف اتاق قرار داده شد. هنگامی که عیسی دید آنها چه کرده‌اند صحبت خود را متوقف کرد، ضمن این که کسانی که در اتاق با او بودند از پشتکار مرد بیمار و دوستانش حیرت کردند. فرد افلیج گفت: «استاد، من آموزش تو را مختل نخواهم کرد، اما من مصمم هستم که سالم شوم. من مثل آنهايي نیستم که شفا دریافت کردند و آموزش تو را فوراً فراموش کردند. من سالم می‌شوم تا بتوانم در پادشاهی آسمان خدمت کنم.» حال به رغم این که ابتلای این مرد از طریق زندگی هدر رفته خودش بر او وارد شده بود، عیسی با دیدن ایمان فرد افلیج به او گفت: «پسر، نترس؛ گناهان تو بخشیده شدند. ایمانت تو را نجات خواهد داد.»

هنگامی که فریسیان اهل اورشلیم، به همراه سایر کاتبان و وکلایی که با آنها نشسته بودند این اظهارات عیسی را شنیدند، شروع کردند به خود بگویند: «چگونه این مرد جرأت می‌کند بدین گونه صحبت کند؟ آیا او نمی‌فهمد که چنین کلماتی کفر است؟ چه کسی جز خدا می‌تواند گناه را ببخشد؟» عیسی با درک این امر در روح خود که آنها در درون ذهنشان و در میان خود بدین گونه استدلال کردند با آنها صحبت کرد و گفت: «چرا در قلبتان چنین استدلال می‌کنید؟ شما که هستید که روی من قضاوت می‌کنید؟ چه فرقی می‌کند که به این فرد افلیج بگویم، گناهات بخشیده شد، یا برخیز، تشک خود را بردار و راه برو؟ اما برای این که شما که همه اینها را می‌بینید سرانجام بدانید که فرزند انسان در زمین اتوریه و قدرت بخشش گناهان را دارد، به این مرد مبتلا خواهم گفت، برخیز، تشک خود را بردار، و به خانه خودت برو.» و هنگامی که عیسی بدین گونه صحبت کرد، فرد افلیج برخاست، و همینطور که آنها راه را برای او باز می‌کردند، او در برابر همه آنها بیرون رفت. و کسانی که این چیزها را دیدند شگفت‌زده شدند. پطرس گروه‌هایی را مرخص کرد، ضمن این که بسیاری دعا کردند و خدا را جلال دادند، و اعتراف کردند که هرگز

of the Zebedee home, there occurred one of the strangest and most unique episodes of all Jesus' earth life. The Master was, at this time, speaking as he stood in this large room, which had been built to accommodate these gatherings during the rainy season. The house was entirely surrounded by a vast concourse of people who were straining their ears to catch some part of Jesus' discourse.

1489.2 (1666.6) While the house was thus thronged with people and entirely surrounded by eager listeners, a man long afflicted with paralysis was carried down from Capernaum on a small couch by his friends. This paralytic had heard that Jesus was about to leave Bethsaida, and having talked with Aaron the stone mason, who had been so recently made whole, he resolved to be carried into Jesus' presence, where he could seek healing. His friends tried to gain entrance to Zebedee's house by both the front and back doors, but too many people were crowded together. But the paralytic refused to accept defeat; he directed his friends to procure ladders by which they ascended to the roof of the room in which Jesus was speaking, and after loosening the tiles, they boldly lowered the sick man on his couch by ropes until the afflicted one rested on the floor immediately in front of the Master. When Jesus saw what they had done, he ceased speaking, while those who were with him in the room marveled at the perseverance of the sick man and his friends. Said the paralytic: "Master, I would not disturb your teaching, but I am determined to be made whole. I am not like those who received healing and immediately forgot your teaching. I would be made whole that I might serve in the kingdom of heaven." Now, notwithstanding that this man's affliction had been brought upon him by his own misspent life, Jesus, seeing his faith, said to the paralytic: "Son, fear not; your sins are forgiven. Your faith shall save you."

1489.3 (1667.1) When the Pharisees from Jerusalem, together with other scribes and lawyers who sat with them, heard this pronouncement by Jesus, they began to say to themselves: "How dare this man thus speak? Does he not understand that such words are blasphemy? Who can forgive sin but God?" Jesus, perceiving in his spirit that they thus reasoned within their own minds and among themselves, spoke to them, saying: "Why do you so reason in your hearts? Who are you that you sit in judgment over me? What is the difference whether I say to this paralytic, your sins are forgiven, or arise, take up your bed, and walk? But that you who witness all this may finally know that the Son of Man has authority and power on earth to forgive sins, I will say to this afflicted man, Arise, take up your bed, and go to your own house." And when Jesus had thus spoken, the paralytic arose, and as they made way for him, he walked out before them all. And those who saw these things were amazed. Peter dismissed the assemblage, while many prayed and glorified God, confessing that they had never

پیش از این چنین رخدادهای عجیبی را ندیده بودند.

و حدوداً در این هنگام بود که پیامرسانان شورای عالی یهود از راه رسیدند تا از شش جاسوس بخواهند به اورشلیم بازگردند. هنگامی که آنها این پیام را شنیدند، در میان خود به طور جدی به بحث پرداختند؛ و بعد از این که آنها بحثهای خود را تمام کردند، رهبر و دودستیار او با پیامرسانان به اورشلیم بازگشتند، ضمن این که سه تن از فریسیان جاسوس به ایمان به عیسی اعتراف کردند و فوراً به دریاچه رفتند، توسط پطرس تعمید یافتند، و به عنوان فرزندان پادشاهی به همیاری روحانی با حواریون پرداختند.

before seen such strange happenings.

^{148:9.4 (1667:2)} And it was about this time that the messengers of the Sanhedrin arrived to bid the six spies return to Jerusalem. When they heard this message, they fell to earnest debate among themselves; and after they had finished their discussions, the leader and two of his associates returned with the messengers to Jerusalem, while three of the spying Pharisees confessed faith in Jesus and, going immediately to the lake, were baptized by Peter and fellowshipped by the apostles as children of the kingdom.

مقاله 149. دومین تور موعظه

150 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 148

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 149

دومین تور موعظه

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- شهرت گسترده عیسی
- 2- رویکرد مردم
- 3- خصومت رهبران مذهبی
- 4- پیشرفت تور موعظه
- 5- درسی در رابطه با خرسندی
- 6- "ترس از خداوند"
- 7- بازگشت به بیتصیدا

مقدمه مقاله

دومین تور موعظه عمومی جلیل از روز یکشنبه، 3 اکتبر سال 28 بعد از میلاد مسیح آغاز شد و تقریباً سه ماه ادامه یافت، و در 30 دسامبر به پایان رسید. عیسی و دوازده حواریونش در این تلاش شرکت کردند. آنها توسط گروه جدیداً به کار گرفته شده‌ای متشکل از 117 بشارتگر و توسط اشخاص بی‌شمار دیگر علاقمند یاری می‌شدند. آنها در این تور از جَدِرا، پتولامیس، یافیع، داباریتا، مَجْدُو، یزرعیل، اسکیتوپولیس، تارچیچا، هیپوس، جمالا، بیتصیدا - جولیا، و بسیاری شهرها و روستاهای دیگر دیدار کردند.

در این یکشنبه صبح، آندریاس و پطرس، پیش از عزیمت از عیسی خواستند که رهنمودهای نهایی را به بشارتگران جدید بدهد، اما استاد نپذیرفت، و گفت در قلمرو او نیست که آن کارهایی را که دیگران به گونه‌ای قابل قبول می‌توانند انجام دهند انجام دهد. بعد از بحث و بررسی لازم تصمیم گرفته شد که یعقوب زیدی وظایف را تعیین کند. در پایان سخنان یعقوب، عیسی به بشارتگران گفت: "اکنون بروید و کارهایی را که به شما محول شده انجام دهید، و بعداً هنگامی که نشان دادید شایسته و وفادار هستید، شما را به کار موعظه پیرامون بشارت پادشاهی منصوب خواهیم کرد."

در این تور، فقط یعقوب و یوحنا با عیسی سفر

PAPER 149

THE SECOND PREACHING TOUR

SECTIONS

Introduction

1. The Widespread Fame of Jesus
2. Attitude of the People
3. Hostility of the Religious Leaders
4. Progress of the Preaching Tour
5. Lesson Regarding Contentment
6. The "Fear of the Lord"
7. Returning to Bethsaida

INTRODUCTION

^{149.01 (1668.1)} THE second public preaching tour of Galilee began on Sunday, October 3, A.D. 28, and continued for almost three months, ending on December 30. Participating in this effort were Jesus and his twelve apostles, assisted by the newly recruited corps of 117 evangelists and by numerous other interested persons. On this tour they visited Gadara, Ptolemais, Japhia, Dabaritta, Megiddo, Jezreel, Scythopolis, Tarichea, Hippos, Gamala, Bethsaida-Julias, and many other cities and villages.

^{149.02 (1668.2)} Before the departure on this Sunday morning Andrew and Peter asked Jesus to give the final charge to the new evangelists, but the Master declined, saying that it was not his province to do those things which others could acceptably perform. After due deliberation it was decided that James Zebedee should administer the charge. At the conclusion of James's remarks Jesus said to the evangelists: "Go now forth to do the work as you have been charged, and later on, when you have shown yourselves competent and faithful, I will ordain you to preach the gospel of the kingdom."

^{149.03 (1668.3)} On this tour only James and John

کردند. پطرس و حواریون دیگر هر یک در حدود نیم دوجین از بشارتگران را با خود بردند و در حالی که به کار موعظه و آموزش خود ادامه می‌دادند تماس نزدیک با آنها داشتند. به محض این که ایمانداران برای ورود به پادشاهی آماده می‌شدند، حواریون تعمید را انجام می‌دادند. عیسی و دو همراهش در طول این سه ماه بسیار سفر کردند، و اغلب در یک روز از دو شهر دیدار می‌کردند تا کار بشارتگران را مشاهده کنند و آنها را در تلاشهایشان برای برقراری پادشاهی تشویق کنند. تمام این دومین تور موعظه اساساً تلاشی برای فراهم ساختن تجربه عملی برای این گروه 117 بشارتگر تازه آموزش یافته بود.

در طول این دوره و متعاقباً، تا زمان عزیمت نهایی عیسی و آن دوازده تن به اورشلیم، داوود زبدي یک مقر مرکزی دائم برای کار پادشاهی در منزل پدرش در بیت‌صیدا حفظ نمود. اینجا مکان کار پایانی عیسی در زمین و ایستگاه رله برای یک خدمت پیام‌رسانی بود که داوود در مناطق مختلف فلسطین و نواحی مجاور بین کارگران به انجام می‌رسانید. او تمام این کارها را با ابتکار خودش اما با تأیید آندریاس انجام می‌داد. داوود چهل تا پنجاه پیام‌رسان را در این بخش اطلاعاتی کار سریعاً بسط یافته و در حال گسترش پادشاهی به کار می‌گرفت. او در حالی که بدین طریق مشغول به کار بود، از طریق صرف قسمتی از وقتش به کار قدیمی ماهیگیری بخشاً خود را تأمین می‌کرد.

traveled with Jesus. Peter and the other apostles each took with them about one dozen of the evangelists and maintained close contact with them while they carried on their work of preaching and teaching. As fast as believers were ready to enter the kingdom, the apostles would administer baptism. Jesus and his two companions traveled extensively during these three months, often visiting two cities in one day to observe the work of the evangelists and to encourage them in their efforts to establish the kingdom. This entire second preaching tour was principally an effort to afford practical experience for this corps of 117 newly trained evangelists.

^{149:04 (1668:4)} Throughout this period and subsequently, up to the time of the final departure of Jesus and the twelve for Jerusalem, David Zebedee maintained a permanent headquarters for the work of the kingdom in his father's house at Bethsaida. This was the clearinghouse for Jesus' work on earth and the relay station for the messenger service which David carried on between the workers in various parts of Palestine and adjacent regions. He did all of this on his own initiative but with the approval of Andrew. David employed forty to fifty messengers in this intelligence division of the rapidly enlarging and extending work of the kingdom. While thus employed, he partially supported himself by spending some of his time at his old work of fishing.

1- شهرت گسترده عیسی

تا وقت از هم پاشیده شدن اردوگاه در بیت‌صیدا، شهرت عیسی به ویژه به عنوان یک شفا دهنده، به تمام مناطق فلسطین و در سرتاسر سوریه و کشورهای اطراف گسترش یافته بود. هفته‌ها بعد از این که آنها بیت‌صیدا را ترک کردند، بیماران همچنان به آنجا می‌آمدند، و وقتی که استاد را پیدا نمی‌کردند، با آگاهی یافتن از مکان او از طریق داوود، به جستجوی او می‌رفتند. در این تور، عیسی عمداً هیچ به اصطلاح معجزه شفاگرانه انجام نداد. با این وجود، بسیاری از مبتلایان در نتیجه قدرت بازسازی ایمان شدید که آنان را به جستجوی شفا و می‌داشت سلامتی و شادی خود را باز یافتند.

در حدود زمان انجام این مأموریت، یک سری پدیده‌های خاص و غیرقابل توضیح شفاگرانه شروع به پدیداری نمود و در سرتاسر باقیمانده زندگی عیسی در زمین ادامه یافت. در طول این سفر سه ماهه بیش از یکصد مرد، زن، و کودک از یهودیه، آرمیه، جلیل، سوریه، صور، و صیدون، و از آن سوی رود اردن از این شفا ناخودآگاه توسط عیسی بهرمند شدند و پس از بازگشت به خانه‌های خود، به گسترش شهرت عیسی افزودند. و آنها به رغم این که عیسی هر بار با مشاهده یکی از این موارد شفا خود به خود، مستقیماً از فرد ذینفع می‌خواست که "به هیچکس نگو"، این کار را انجام می‌دادند.

1. THE WIDESPREAD FAME OF JESUS

^{149:1.1 (1668:5)} By the time the camp at Bethsaida had been broken up, the fame of Jesus, particularly as a healer, had spread to all parts of Palestine and through all of Syria and the surrounding countries. For weeks after they left Bethsaida, the sick continued to arrive, and when they did not find the Master, on learning from David where he was, they would go in search of him. On this tour Jesus did not deliberately perform any so-called miracles of healing. Nevertheless, scores of afflicted found restoration of health and happiness as a result of the reconstructive power of the intense faith which impelled them to seek for healing.

^{149:1.2 (1669:1)} There began to appear about the time of this mission — and continued throughout the remainder of Jesus' life on earth — a peculiar and unexplained series of healing phenomena. In the course of this three months' tour more than one hundred men, women, and children from Judea, Idumea, Galilee, Syria, Tyre, and Sidon, and from beyond the Jordan were beneficiaries of this unconscious healing by Jesus and, returning to their homes, added to the enlargement of Jesus' fame. And they did this notwithstanding that Jesus would, every time he observed one of these cases of spontaneous healing, directly charge the beneficiary to "tell no man."

هرگز برای ما آشکار نشد که در این موارد شفای خود به خود یا ناخودآگاه درست چه رخ داد. استاد هرگز به حواریونش توضیح نداد که این شفاهای چگونه صورت گرفت، به جز این که در چندین رویداد صرفاً گفت: "می‌بینم که نیرویی از من خارج شده است." در یک رخداد هنگامی که او توسط یک کودک بیمار لمس شد گفت: "می‌بینم که حیات از من خارج شده است."

در شرایط فقدان سخن مستقیم از استاد در رابطه با ماهیت این موارد شفای خود به خود، تلاش ما برای توضیح این که این کارها چگونه انجام شدند، یک کار گمان‌پردازانه است، اما ثبت دیدگاه ما پیرامون تمام این پدیده‌های شفاهای مجاز خواهد بود. ما باور داریم که بسیاری از این معجزات ظاهری شفا، بدان گونه که در طول خدمت زمینی عیسی رخ دادند، نتیجه وجود همزمان سه تأثیر قدرتمند، محکم، و مرتبط به هم زیر بودند:

1- وجود ایمان قوی، مسلط، و زنده در قلب موجود بشری که مداوماً به دنبال شفا است، به همراه این واقعیت که چنین شفابخشی، بیش از ترمیم صرفاً جسمی، برای فواید معنوی آن مطلوب است.

2- همراه با چنین ایمان بشری، وجود دلسوزی و شفقت زیاد پسر آفریننده در جسم ظهور یافته و سرشار از بخشش خدا که در واقع در شخص خود قدرتها و امتیازات تقریباً نامحدود و بی‌پایان خلاق شفا دهنده را دارد.

3- همراه با ایمان مخلوق و حیات آفریننده، همچنین باید ملاحظه نمود که این خدا - انسان، ابراز تجسم یافته خواست پدر بود. اگر در تماس نیاز بشری و قدرت الهی برای برآورده ساختن آن، خواست پدر غیر از این نبود، هر دو یکی شدند، و بدون آگاهی عیسی بشر شفابخشی به وقوع پیوست اما فوراً توسط سرشت الهی او مورد تأیید واقع شد. از این رو، توضیح بسیاری از این موارد شفابخشی را باید در قانونی بزرگ یافت که متهاست برای ما شناخته شده است، بدین معنی که آنچه را که پسر آفریننده آرزو می‌کند و پدر جلودان می‌خواهد تحقق می‌یابد.

از این رو، نظر ما این است که در حضور شخصی عیسی، برخی از اشکال ایمان عمیق بشری، از طریق برخی نیروها و شخصیت‌های خلاق جهان که در آن هنگام به گونه‌ای بسیار نزدیک با پسر انسان در ارتباط بودند، در پدیدار شدن شفا واقعاً و به راستی الزام‌آور بود. بدین ترتیب این یک واقعیت ثبت شده می‌شود که عیسی مکرراً اجازه می‌داد که انسانها از طریق ایمان قدرتمند و شخصی خود، خودشان را در حضور او شفا دهند.

بسیاری دیگر به مقاصد کاملاً خودخواهانه به دنبال شفا بودند. یک بیوه ثروتمند از صور با همراهانش آمد تا از ناتوانیهای خود که زیاد بودند شفا یابد؛ و همینطور که او عیسی را در این سو و آن سوی جلیل دنبال می‌کرد، به تقدیم پول بیشتر و بیشتر ادامه داد، گویا که قدرت خداوند چیزی است که می‌توان با بالاترین مبلغ پیشنهادی

149:1.3 (1669:2) It was never revealed to us just what occurred in these cases of spontaneous or unconscious healing. The Master never explained to his apostles how these healings were effected, other than that on several occasions he merely said, "I perceive that power has gone forth from me." On one occasion he remarked when touched by an ailing child, "I perceive that life has gone forth from me."

149:1.4 (1669:3) In the absence of direct word from the Master regarding the nature of these cases of spontaneous healing, it would be presuming on our part to undertake to explain how they were accomplished, but it will be permissible to record our opinion of all such healing phenomena. We believe that many of these apparent miracles of healing, as they occurred in the course of Jesus' earth ministry, were the result of the coexistence of the following three powerful, potent, and associated influences:

149:1.5 (1669:4) 1. The presence of strong, dominant, and living faith in the heart of the human being who persistently sought healing, together with the fact that such healing was desired for its spiritual benefits rather than for purely physical restoration.

149:1.6 (1669:5) 2. The existence, concomitant with such human faith, of the great sympathy and compassion of the incarnated and mercy-dominated Creator Son of God, who actually possessed in his person almost unlimited and timeless creative healing powers and prerogatives.

149:1.7 (1669:6) 3. Along with the faith of the creature and the life of the Creator it should also be noted that this God-man was the personified expression of the Father's will. If, in the contact of the human need and the divine power to meet it, the Father did not will otherwise, the two became one, and the healing occurred unconsciously to the human Jesus but was immediately recognized by his divine nature. The explanation, then, of many of these cases of healing must be found in a great law which has long been known to us, namely, What the Creator Son desires and the eternal Father wills IS.

149:1.8 (1669:7) It is, then, our opinion that, in the personal presence of Jesus, certain forms of profound human faith were literally and truly *compelling* in the manifestation of healing by certain creative forces and personalities of the universe who were at that time so intimately associated with the Son of Man. It therefore becomes a fact of record that Jesus did frequently suffer men to heal themselves in his presence by their powerful, personal faith.

149:1.9 (1670:1) Many others sought healing for wholly selfish purposes. A rich widow of Tyre, with her retinue, came seeking to be healed of her infirmities, which were many; and as she followed Jesus about through Galilee, she continued to offer more and more money, as if the power of God were

خرید. اما او هرگز به بشارت پادشاهی علاقمند نشد؛ او فقط به دنبال درمان بیماریهای جسمانی خود بود.

something to be purchased by the highest bidder. But never would she become interested in the gospel of the kingdom; it was only the cure of her physical ailments that she sought.

2- رویکرد مردم

عیسی ذهن انسانها را درک می‌کرد. او می‌دانست در قلب انسان چه می‌گذرد، و اگر آموزشهای او بدان گونه که او آنها را ارائه کرد باقی مانده بود، و تنها تفسیر، برداشت الهامبخشی بود که توسط زندگی زمینی او ارائه شده بود، تمام ملتها و تمام مذاهب دنیا به سرعت بشارت پادشاهی را پذیرا می‌شدند. تلاشهای با حسن نیت پیروان اولیه عیسی برای بازگویی آموزشهای او، به گونه‌ای که آنها را برای برخی ملتها، نژادها، و مذاهب بیشتر قابل پذیرش سازند، فقط موجب شد این آموزشها برای تمام ملتها، نژادها، و مذاهب دیگر کمتر قابل قبول شوند.

پولس رسول، در تلاشهایش برای این که آموزشهای عیسی را تحت توجه مطلوب برخی از گروههای روزگار خود قرار دهد، نامه‌های رهنمود و اندرز بسیاری نوشت. سایر آموزگاران بشارت عیسی نیز به همین ترتیب عمل کردند، اما هیچک از آنها متوجه نشدند که برخی از این نوشته‌ها متعاقباً توسط کسانی جمع می‌شدند که آنها را به عنوان تجسم آموزشهای عیسی نشان می‌دادند. و بدین ترتیب، در حالی که به اصطلاح مسیحیت بیشتر آموزشهای استاد را نسبت به هر مذهب دیگر در بر دارد، همچنین حاوی موارد زیادی است که عیسی آموزش نداد. گذشته از ادغام بسیاری از آموزشهای فرقه‌های سزّی پارسی و بخش عمده‌ای از فلسفه یونانی در مسیحیت اولیه، دو اشتباه بزرگ انجام شد:

1- تلاش برای وصل مستقیم آموزش عیسی به الهیات یهودی، بدان گونه که در دکنترین مسیحی کفاره نشان داده شده است، یعنی این آموزش که عیسی پسر قربانی شده‌ای بود که عدالت سختگیرانه پدر را برآورده می‌ساخت و خشم الهی را فرو می‌نشاند. این آموزشها منشأ در یک تلاش ستودنی داشت که بشارت پادشاهی را برای ناباوران یهودی قابل قبول‌تر سازد. اگر چه این تلاشها، تا آنجا که به متقاعد ساختن یهودیان مربوط می‌شد، ناکام ماند، اما در ایجاد سردرگمی و گریزان نمودن بسیاری روانهای صادق در کلیه نسلهای متعاقب ناکام نبود.

2- دومین اشتباه بزرگ پیروان اولیه استاد، و اشتباهی که کلیه نسلهای بعد در تداوم آن یافشاری نموده‌اند، سازمان دادن آموزش مسیحی به طور کامل حول شخص عیسی است. این تأکید بیش از حد روی شخصیت عیسی در الهیات مسیحی موجب مبهم ساختن آموزشهای او بوده است، و این امر تماماً این را برای یهودیان، مجدی‌ها، هندوها، و سایر مذهب‌گرایان شرقی به طور فزاینده دشوار ساخته است که آموزشهای عیسی را بپذیرند. ما جایگاه شخص عیسی را در مذهبی که ممکن است نام او را بر خود داشته باشد کوچک نمی‌شماریم، اما ما اجازه نمی‌دهیم چنین عاملی زندگی الهامبخش او را تحت الشعاع قرار دهد یا جای این پیام نجاتبخش او

2. ATTITUDE OF THE PEOPLE

^{149.21 (1670.2)} Jesus understood the minds of men. He knew what was in the heart of man, and had his teachings been left as he presented them, the only commentary being the inspired interpretation afforded by his earth life, all nations and all religions of the world would speedily have embraced the gospel of the kingdom. The well-meant efforts of Jesus' early followers to restate his teachings so as to make them the more acceptable to certain nations, races, and religions, only resulted in making such teachings the less acceptable to all other nations, races, and religions.

^{149.22 (1670.3)} The Apostle Paul, in his efforts to bring the teachings of Jesus to the favorable notice of certain groups in his day, wrote many letters of instruction and admonition. Other teachers of Jesus' gospel did likewise, but none of them realized that some of these writings would subsequently be brought together by those who would set them forth as the embodiment of the teachings of Jesus. And so, while so-called Christianity does contain more of the Master's gospel than any other religion, it does also contain much that Jesus did not teach. Aside from the incorporation of many teachings from the Persian mysteries and much of the Greek philosophy into early Christianity, two great mistakes were made:

^{149.23 (1670.4)} 1. The effort to connect the gospel teaching directly onto the Jewish theology, as illustrated by the Christian doctrines of the atonement — the teaching that Jesus was the sacrificed Son who would satisfy the Father's stern justice and appease the divine wrath. These teachings originated in a praiseworthy effort to make the gospel of the kingdom more acceptable to disbelieving Jews. Though these efforts failed as far as winning the Jews was concerned, they did not fail to confuse and alienate many honest souls in all subsequent generations.

^{149.24 (1670.5)} 2. The second great blunder of the Master's early followers, and one which all subsequent generations have persisted in perpetuating, was to organize the Christian teaching so completely about the *person* of Jesus. This overemphasis of the personality of Jesus in the theology of Christianity has worked to obscure his teachings, and all of this has made it increasingly difficult for Jews, Mohammedans, Hindus, and other Eastern religionists to accept the teachings of Jesus. We would not belittle the place of the person of Jesus in a religion which might bear his name, but we would not permit such consideration to eclipse

را بگیرد: پدر بودن خداوند و برادری انسانها.

آموزگاران مذهب عیسی باید با شناخت حقایق که مشترک هستند (و بسیاری از آنها به طور مستقیم یا غیرمستقیم از پیام عیسی می آیند) به سایر مذاهب نزدیک شوند، ضمن آن که از تأکید زیاد روی تفاوتها خودداری ورزند.

در حالی که در آن زمان خاص، آوازۀ عیسی عمدتاً به دلیل شهرت او به عنوان یک شفا دهنده بود، اما بدین گونه ادامه نیافت. با گذشت زمان، بیشتر و بیشتر به دنبال کمک معنوی او بودند. اما این درمانهای جسمانی بود که بیشترین جاذبه مستقیم و فوری را برای مردم عادی داشت. قربانیان بردگی اخلاقی و آزار و اذیتهای ذهنی به طور فزاینده به دنبال عیسی بودند، و او همیشه راه رهایی را به آنها می آموزد. پدران در رابطه با مدیریت پسرانشان جویای اندرز او بودند، و مادران برای راهنمایی دخترانشان نزد او می آمدند تا کمک بگیرند. آنهایی که در تاریکی به سر می بردند نزد او می آمدند، و او نور حیات را برای آنها آشکار می ساخت. گوش او همیشه برای غم و اندوه نوع بشر باز بود، و او همیشه به آنهایی که جویای خدمت او بودند کمک می کرد.

هنگامی که خود آفریننده در زمین بود، و در شکل جسم انسانی پدیدار شده بود، وقوع برخی رخدادهای خارق العاده اجتنابناپذیر بود. اما شما هرگز نباید از طریق این رویدادهای به اصطلاح معجزه آسا به عیسی نزدیک شوید. بیاموزید که از طریق عیسی به معجزه نزدیک شوید، اما اشتباه نزدیک شدن به عیسی از طریق معجزه را مرتکب نشوید. و به رغم این که عیسی ناصری تنها بنیانگذار مذهبی است که اعمال فوق مادی در زمین انجام داد، این اندرز موجه است.

حیرتانگیزترین و انقلابی ترین ویژگی مأموریت میکائیل در زمین، رویکرد او نسبت به زنان بود. در روزگار و نسلی که بنا نبود یک مرد حتی به همسر خود در یک مکان عمومی سلام کند، عیسی جرأت می کرد که در ارتباط با سومین سفر خود به جلیل زنان را به عنوان آموزگاران بشارت الهی همراه خود ببرد. و او در برابر آموزشهای آموزگاران یهود که اعلام می کردند "سوزاندن کلمات شریعت بهتر از ارائه دادن آنها به زنان است" برای انجام این کار شهامت کامل داشت.

در طول یک نسل، عیسی زنان را از فراموشی بی احترامانه و رنج بری بردوار اعصار خارج ساخت. و این یک چیز شرم آور در مورد مذهبی است که به خود اجازه داده نام عیسی را بر خود بنهد، و این که آن مذهب فاقد شهامت اخلاقی برای پیروی از این الگوی متعالی در نگرشهای متعاقبش نسبت به زنان بود.

همینطور که عیسی با مردم درمی آمیخت، آنها او را کاملاً فارغ از خرافات آن روزگار می یافتند. او عاری از تعصبات مذهبی بود؛ او هرگز ناشکیبا نبود. او در قلبش هیچ چیز که شبیه تضاد اجتماعی باشد نداشت. در حالی که او از جنبه های نیک مذهب پدرانش پیروی

his inspired life or to supplant his saving message: the fatherhood of God and the brotherhood of man.

149:25 (1670.6) The teachers of the religion of Jesus should approach other religions with the recognition of the truths which are held in common (many of which come directly or indirectly from Jesus' message) while they refrain from placing so much emphasis on the differences.

149:26 (1671.1) While, at that particular time, the fame of Jesus rested chiefly upon his reputation as a healer, it does not follow that it continued so to rest. As time passed, more and more he was sought for spiritual help. But it was the physical cures that made the most direct and immediate appeal to the common people. Jesus was increasingly sought by the victims of moral enslavement and mental harassments, and he invariably taught them the way of deliverance. Fathers sought his advice regarding the management of their sons, and mothers came for help in the guidance of their daughters. Those who sat in darkness came to him, and he revealed to them the light of life. His ear was ever open to the sorrows of mankind, and he always helped those who sought his ministry.

149:27 (1671.2) When the Creator himself was on earth, incarnated in the likeness of mortal flesh, it was inevitable that some extraordinary things should happen. But you should never approach Jesus through these so-called miraculous occurrences. Learn to approach the miracle through Jesus, but do not make the mistake of approaching Jesus through the miracle. And this admonition is warranted, notwithstanding that Jesus of Nazareth is the only founder of a religion who performed supermaterial acts on earth.

149:28 (1671.3) The most astonishing and the most revolutionary feature of Michael's mission on earth was his attitude toward women. In a day and generation when a man was not supposed to salute even his own wife in a public place, Jesus dared to take women along as teachers of the gospel in connection with his third tour of Galilee. And he had the consummate courage to do this in the face of the rabbinic teaching which declared that it was "better that the words of the law should be burned than delivered to women."

149:29 (1671.4) In one generation Jesus lifted women out of the disrespectful oblivion and the slavish drudgery of the ages. And it is the one shameful thing about the religion that presumed to take Jesus' name that it lacked the moral courage to follow this noble example in its subsequent attitude toward women.

149:30 (1671.5) As Jesus mingled with the people, they found him entirely free from the superstitions of that day. He was free from religious prejudices; he was never intolerant. He had nothing in his heart resembling social antagonism. While he complied

می‌کرد، از نادیده گرفتن سنتهای انسان ساخته خرافات و برنگی درنگ نمی‌کرد. او جرأت می‌کرد آموزش دهد که فجایع طبیعی، حوادث زمان، و سایر رخدادهای فلاکت‌بار، بلایای آسمانی ناشی از داوریهای الهی یا تقدیر اسرارآمیز الهی نیستند. او وقف بردهوار به آیین بی‌معنی را محکوم می‌کرد، و خطای پرسشش مادی‌گرایانه را افشا می‌نمود. او آزادی معنوی انسان را با شجاعت اعلام نمود و جرأت کرد آموزش دهد که انسانهای حاوی جسم، در واقع و در حقیقت فرزندان خدای زنده هستند.

عیسی هنگامی که با شجاعت قلوب پاک را به نشان مذهب راستین جایگزین دستان پاک نمود، از تمام آموزشهای پیشینیان خود فراتر رفت. او واقعیت را به جای سنت قرار داد و تمام ادعاهای تکبرآمیز و ریاکارانه را کنار زد. و با این وجود، این مرد بی‌پروای خدا به انتقاد غیرسازنده دست نزد، و نسبت به سنتهای مذهبی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی روزگارش چشمپوشی کامل نشان نداد. او یک انقلاب طلب ستیز مجو نبود؛ او یک تکامل‌گرای گام به گام بود. او فقط زمانی درگیر نابودی چیزی که بود می‌شد، که چیزی برتر از آن را که باید باشد به طور همزمان به هموعانش پیشنهاد می‌داد.

عیسی اطاعت پیروانش را بدون تحمیل آن دریافت می‌کرد. فقط سه مرد که ندای شخصی او را دریافت کردند از پذیرش دعوت به شاگردی خودداری کردند. او یک قدرت جاذبه ویژه روی انسانها اعمال می‌کرد، اما او دیکتاتورمنش نبود. او فرمان به اعتماد به نفس می‌داد، و هرگز کسی از فرمان دادن او رنجیده نشد. او اتوریته مطلق روی شاگردانش داشت، اما هیچگاه کسی اعتراض نکرد. او به پیروانش اجازه داد او را استاد خطاب کنند.

استاد توسط کلیه کسانی که او را ملاقات می‌کردند مورد ستایش بود، به جز کسانی که تعصبات عمیق مذهبی داشتند یا کسانی که تصور می‌کردند در آموزشهای او مخاطرات سیاسی را تشخیص می‌دهند. انسانها از اصالت و اقتدار آموزشهای او شگفت‌زده می‌شدند. آنها از شکیبایی او در برخورد با پرس و جو کنندگان عقب مانده و دردسرافرین حیرت می‌کردند. او در قلب کلیه کسانی که تحت خدمت او قرار می‌گرفتند امید و اعتماد برمی‌انگیخت. فقط کسانی که او را ملاقات نکرده بودند از او می‌ترسیدند، و او فقط توسط کسانی مورد نفرت بود که او را قهرمان حقیقت می‌پنداشتند، حقیقتی که موجب واژگونی شرارت و خطایی بود که آنها به هر قیمت به طور مصمم در قلبشان نگه می‌داشتند.

او روی دوستان و دشمنان، هر دو، یک تأثیر قوی و ویژه مجذوب کننده اعمال می‌کرد. توده مردم هفته‌ها او را دنبال می‌کردند، فقط به این دلیل که سخنان زبینه او را بشنوند و زندگی ساده او را نظاره کنند. مردان و زنان فداکار با یک عاطفه تقریباً فوق بشری به عیسی عشق می‌ورزیدند. و آنها هر چه بیشتر او را می‌شناختند، بیشتر عاشق او می‌شدند. و این هنوز تماماً حقیقت دارد؛ حتی امروز و در تمام اعصار آینده، هر چه بیشتر انسان این خدا - انسان را بشناسد، بیشتر عاشق او خواهد شد و او را دنبال خواهد نمود.

with the good in the religion of his fathers, he did not hesitate to disregard man-made traditions of superstition and bondage. He dared to teach that catastrophes of nature, accidents of time, and other calamitous happenings are not visitations of divine judgments or mysterious dispensations of Providence. He denounced slavish devotion to meaningless ceremonials and exposed the fallacy of materialistic worship. He boldly proclaimed man's spiritual freedom and dared to teach that mortals of the flesh are indeed and in truth sons of the living God.

149:211 (1671:6) Jesus transcended all the teachings of his forebears when he boldly substituted clean hearts for clean hands as the mark of true religion. He put reality in the place of tradition and swept aside all pretensions of vanity and hypocrisy. And yet this fearless man of God did not give vent to destructive criticism or manifest an utter disregard of the religious, social, economic, and political usages of his day. He was not a militant revolutionist; he was a progressive evolutionist. He engaged in the destruction of that which was only when he simultaneously offered his fellows the superior thing which *ought to be*.

149:212 (1672:1) Jesus received the obedience of his followers without exacting it. Only three men who received his personal call refused to accept the invitation to discipleship. He exercised a peculiar drawing power over men, but he was not dictatorial. He commanded confidence, and no man ever resented his giving a command. He assumed absolute authority over his disciples, but no one ever objected. He permitted his followers to call him Master.

149:213 (1672:2) The Master was admired by all who met him except by those who entertained deep-seated religious prejudices or those who thought they discerned political dangers in his teachings. Men were astonished at the originality and authoritativeness of his teaching. They marveled at his patience in dealing with backward and troublesome inquirers. He inspired hope and confidence in the hearts of all who came under his ministry. Only those who had not met him feared him, and he was hated only by those who regarded him as the champion of that truth which was destined to overthrow the evil and error which they had determined to hold in their hearts at all cost.

149:214 (1672:3) On both friends and foes he exercised a strong and peculiarly fascinating influence. Multitudes would follow him for weeks, just to hear his gracious words and behold his simple life. Devoted men and women loved Jesus with a well-nigh superhuman affection. And the better they knew him the more they loved him. And all this is still true; even today and in all future ages, the more man comes to know this God-man, the more he will love and follow after him.

3- خصوصت رهبران مذهبی

به رغم استقبال مطلوب مردم عادی از عیسی و آموزش‌شایش، رهبران مذهبی در اورشلیم به طور فزاینده هراسان و خصمانه شدند. فریسیان یک الهیات سازمان یافته و جزمی را تدوین کرده بودند. عیسی آموزگاری بود که با به کار گرفتن رخدادهای آموزش می‌داد؛ او یک آموزگار سیستماتیک نبود. عیسی نه زیاد از روی شریعت، بلکه از روی زندگی و با تمثیل آموزش می‌داد. (و هنگامی که برای روشن ساختن پیامش تمثیلی را به کار می‌برد، مطابق طرح، فقط یک ویژگی داستان را برای آن منظور به کار می‌گرفت. ممکن است از طریق تلاش برای بیرون آوردن تشبیهاتی از تمثیلهای عیسی بسیاری ایده‌های خطا در رابطه با آموزشهای او به دست آید.)

رهبران مذهبی در اورشلیم در نتیجه تغییر کیش اخیر ابراهیم جوان و به دلیل فرار سه جاسوسی که توسط پطرس تعمید یافته بودند، و در این دومین تور موعظه جلیل، اکنون با بشارتگران بیرون بودند، تقریباً داشتند سراسیمه می‌شدند. رهبران یهودی از طریق ترس و تعصب به طور فزاینده داشتند کور می‌شدند، ضمن آن که قلب آنها از طریق رد مداوم حقایق جذاب بشارت پادشاهی سخت شده بود. هنگامی که انسانها توسل نمودن به روحی را که در درون آنها زندگی می‌کند می‌پندند، کار اندکی می‌توان کرد تا رویکرد آنها اصلاح شود.

هنگامی که عیسی برای اولین بار در اردوگاه بیت‌صیدا با بشارتگران دیدار کرد، در پایان سخنرانی خود گفت: "باید به خاطر داشته باشید که انسانها در جسم و ذهن — از نظر احساسی — به طور انفرادی واکنش نشان می‌دهند. تنها چیز یکنواخت درباره انسانها روح ساکن در آنهاست. اگر چه ممکن است ارواح الهی در سرشت و گستره تجربه خود تا اندازه‌ای متفاوت باشند، نسبت به تمام درخواستهای معنوی واکنش یکسان نشان می‌دهند. نوع بشر تنها از طریق و با توسل به این روح همواره می‌تواند به یگانگی و برادری دست یابد." اما بسیاری از رهبران یهودیان در قلب خود را به روی جانب‌معنوی بشارت الهی بسته بودند. آنها از این روز به بعد نداشتن برنامه و انجام ندادن توطئه برای نابودی استاد را متوقف کردند. آنها متقاعد شدند که عیسی باید به عنوان یک مجرم مذهبی، و یک نقض کننده آموزشهای عمده شریعت مقدس یهود دستگیر، محکوم، و اعدام شود.

4- پیشرفت تور موعظه

عیسی کار عمومی بسیار اندکی در این تور موعظه انجام داد، اما در بیشتر شهرها و روستاهایی که به همراه یعقوب و یوحنا بر حسب اتفاق موقتاً در آنها اقامت می‌کرد کلاسهای عصرانه بسیاری با ایمانداران برگزار کرد. در یکی از این جلسات عصرانه یکی از بشارتگران جوانتر از عیسی سؤالی درباره خشم پرسید، و استاد در زمره چیزهای دیگر در پاسخ گفت:

3. HOSTILITY OF THE RELIGIOUS LEADERS

^{149:31 (1672:4)} Notwithstanding the favorable reception of Jesus and his teachings by the common people, the religious leaders at Jerusalem became increasingly alarmed and antagonistic. The Pharisees had formulated a systematic and dogmatic theology. Jesus was a teacher who taught as the occasion served; he was not a systematic teacher. Jesus taught not so much from the law as from life, by parables. (And when he employed a parable for illustrating his message, he designed to utilize just *one* feature of the story for that purpose. Many wrong ideas concerning the teachings of Jesus may be secured by attempting to make allegories out of his parables.)

^{149:32 (1672:5)} The religious leaders at Jerusalem were becoming well-nigh frantic as a result of the recent conversion of young Abraham and by the desertion of the three spies who had been baptized by Peter, and who were now out with the evangelists on this second preaching tour of Galilee. The Jewish leaders were increasingly blinded by fear and prejudice, while their hearts were hardened by the continued rejection of the appealing truths of the gospel of the kingdom. When men shut off the appeal to the spirit that dwells within them, there is little that can be done to modify their attitude.

^{149:33 (1672:6)} When Jesus first met with the evangelists at the Bethsaida camp, in concluding his address, he said: "You should remember that in body and mind — emotionally — men react individually. The only uniform thing about men is the indwelling spirit. Though divine spirits may vary somewhat in the nature and extent of their experience, they react uniformly to all spiritual appeals. Only through, and by appeal to, this spirit can mankind ever attain unity and brotherhood." But many of the leaders of the Jews had closed the doors of their hearts to the spiritual appeal of the gospel. From this day on they ceased not to plan and plot for the Master's destruction. They were convinced that Jesus must be apprehended, convicted, and executed as a religious offender, a violator of the cardinal teachings of the Jewish sacred law.

4. PROGRESS OF THE PREACHING TOUR

^{149:41 (1673:1)} Jesus did very little public work on this preaching tour, but he conducted many evening classes with the believers in most of the cities and villages where he chanced to sojourn with James and John. At one of these evening sessions one of the younger evangelists asked Jesus a question about anger, and the Master, among other things, said in reply:

”خشم یک تجلی مادی است که به طور کلی، میزان عدم موفقیت سرشت معنوی را در به دست آوردن کنترل ترکیب سرشت عقلانی و جسمانی نشان می‌دهد. خشم فقدان مهر بردبارانه برادرانه شما به علاوه فقدان حرمت نفس و کنترل خود شما را نشان می‌دهد. خشم سلامتی را تحلیل می‌برد، ذهن را خوار می‌سازد، و آموزگار روحی روان انسان را دچار نارسایی می‌کند. آیا در کتاب مقدس خواننده‌ای که ‘خشم انسان نادان را می‌کشد’ و انسان ‘در غضب خود خویش را پاره می‌کند’؟ که ‘شخص دیرخشم از درک بسیار برخوردار است’، در حالی که ‘شخص تندخو حماقت را به نمایش می‌گذارد’؟ همه شما می‌دانید که ‘یک پاسخ ملایم خشم را برمی‌گرداند’ و چگونه ‘سختان تند خشم را برمی‌انگیزانند.’ ‘احتیاط خشم را به تعویق می‌اندازد’، در حالی که ‘شخصی که بر نفس خود مسلط نباشد مثل یک شهر بی‌دفاع بی‌حصار است.’ ‘خشم بی‌رحمانه است و غضب وحشتناک است.’ ‘مردان تندخو نزاع برمی‌انگیزانند، در حالی که اشخاص کج خلق بر گناهان خود می‌افزایند.’ ‘در دل خویش زود خشمگین شو، زیرا خشم در سینه احمقان منزل می‌گزیند.’” پیش از آن که عیسی سخنانش را قطع کند، بیشتر گفت: ”بگذارید قلبتان چنان تحت سلطه عشق باشد که راهنمای روحی شما در نجات شما از تمایل به تخلیه آن فورانهای خشم حیوانی که با مرتبت فرزند الهی ناسازگار هستند دشواری اندکی داشته باشد.“

در همین موقع استاد درباره مطلوبیت داشتن شخصیت‌های کاملاً متعادل با گروه صحبت کرد. او تشخیص می‌داد که برای بیشتر انسانها لازم است خود را وقف استاد شدن در یک حرفه کنند، اما او همه گونه تمایل به سوی تخصص بیش از حد، و به سوی تنگ نظری و محدودیت در فعالیتهای زندگی را تأیید نکرد. او توجه را به این واقعیت جلب کرد که هر فضیلتی، اگر به افراط کشیده شود، ممکن است به یک عمل نادرست تبدیل شود. عیسی همیشه اعتدال را موعظه می‌کرد و سازگاری — تنظیم متناسب نسبت به مشکلات زندگی — را آموزش می‌داد. او به این امر اشاره داشت که ممکن است دلسوزی و ترحم بیش از حد به بی‌ثباتی جدی احساسی تنزل یابد؛ و این که ممکن است شور و اشتیاق به فتایسم راه بیرد. او در مورد یکی از همکاران سابق آنها بحث کرد که تخیلاتش او را به سمت کارهای خیالی و غیرعملی سوق داده بود. در همان حال، او در مورد مخاطرات کسل کننده بودن میان می‌گویی بیش از حد محافظه‌کارانه به آنها هشدار داد.

و سپس عیسی در مورد مخاطرات شهامت و ایمان بحث کرد، این که چگونه آنها گاهی اوقات روانهای بی‌فکر را به بی‌احتیاطی و گمان‌پردازی هدایت می‌کنند. او همچنین نشان داد چگونه ملاحظه و احتیاط، هنگامی که به افراط کشیده شود به بزدلی و شکست راه می‌برد. او شنوندگان خود را تشویق می‌کرد، که ضمن احترام از هر گونه تمایل به برون‌گرایی، تلاش کنند اصالت داشته باشند. او خواستار همدردی بدون گرایش به سوی احساسات، و پارسایی بدون مقدس‌نمایی بود. او تقدیس بدون ترس و خرافات را آموزش می‌داد.

آنقدر آنچه که عیسی درباره شخصیت متوازن آموزش می‌داد نبود که همیارانش را تحت تأثیر قرار می‌داد، بلکه این واقعیت که زندگی خودش یک نمونه چنان گویا از آموزش او بود. او در میان تنش و طوفان

149:42 (1673:2) “Anger is a material manifestation which represents, in a general way, the measure of the failure of the spiritual nature to gain control of the combined intellectual and physical natures. Anger indicates your lack of tolerant brotherly love plus your lack of self-respect and self-control. Anger depletes the health, debases the mind, and handicaps the spirit teacher of man’s soul. Have you not read in the Scriptures that ‘wrath kills the foolish man,’ and that man ‘tears himself in his anger’? That ‘he who is slow of wrath is of great understanding,’ while ‘he who is hasty of temper exalts folly’? You all know that ‘a soft answer turns away wrath,’ and how ‘grievous words stir up anger.’ ‘Discretion defers anger,’ while ‘he who has no control over his own self is like a defenseless city without walls.’ ‘Wrath is cruel and anger is outrageous.’ ‘Angry men stir up strife, while the furious multiply their transgressions.’ ‘Be not hasty in spirit, for anger rests in the bosom of fools.’” Before Jesus ceased speaking, he said further: “Let your hearts be so dominated by love that your spirit guide will have little trouble in delivering you from the tendency to give vent to those outbursts of animal anger which are inconsistent with the status of divine sonship.”

149:43 (1673:3) On this same occasion the Master talked to the group about the desirability of possessing well-balanced characters. He recognized that it was necessary for most men to devote themselves to the mastery of some vocation, but he deplored all tendency toward overspecialization, toward becoming narrow-minded and circumscribed in life’s activities. He called attention to the fact that any virtue, if carried to extremes, may become a vice. Jesus always preached temperance and taught consistency — proportionate adjustment of life problems. He pointed out that overmuch sympathy and pity may degenerate into serious emotional instability; that enthusiasm may drive on into fanaticism. He discussed one of their former associates whose imagination had led him off into visionary and impractical undertakings. At the same time he warned them against the dangers of the dullness of overconservative mediocrity.

149:44 (1673:4) And then Jesus discoursed on the dangers of courage and faith, how they sometimes lead unthinking souls on to recklessness and presumption. He also showed how prudence and discretion, when carried too far, lead to cowardice and failure. He exhorted his hearers to strive for originality while they shunned all tendency toward eccentricity. He pleaded for sympathy without sentimentality, piety without sanctimoniousness. He taught reverence free from fear and superstition.

149:45 (1674:1) It was not so much what Jesus taught about the balanced character that impressed his associates as the fact that his own life was such an eloquent exemplification of his teaching. He lived in the midst of stress and storm, but he never

زندگی می‌کرد، اما هرگز متزلزل نشد. دشمنان او مداوماً برای او دام پهن می‌کردند، اما هرگز او را به دام نیانداختند. خردمندان و دانش آموختگان تلاش می‌کردند موجب لغزش او شوند، اما او دچار لغزش نشد. آنها سعی کردند در مباحثه او را گرفتار سازند، اما پاسخهای او همیشه روشنگرانه، متین، و نهایی بود. هنگامی که سخنان او در بحثهایش با پرسشهای فراوان قطع می‌شد، پاسخهای او همیشه با اهمیت و قاطع بودند. او در مواجهه با فشار مداوم دشمنانش، که در به کارگیری انواع شیوه‌های ناپاکانه، ناعادلانه، و نادرست حمله به او درنگ نمی‌کردند، هرگز به تاکتیکهای پست متوسل نشد.

اگر چه درست است که بسیاری از مردان و زنان باید با پشتکار خود را وقف نوعی حرفه مشخص، به عنوان یک شغل معیشتی کنند، با این وجود کاملاً مطلوب است که موجودات بشری طیف گسترده‌ای از آشنایی فرهنگی با زندگی بدان گونه که در زمین زیست می‌شود را کسب کنند. اشخاص به راستی تحصیل کرده راضی به ماندن در ناآگاهی نسبت به زندگی و عملکرد هموعانشان نیستند.

5- درسی در رابطه با خرسندی

هنگامی که عیسی در حال دیدار از گروه بشارتگرانی که تحت سرپرستی شمعون غیور کار می‌کردند بود، در طول گفتگوی عصرانه آنها، شمعون از استاد پرسید: "چرا برخی از اشخاص بسیار خوشحال‌تر و خرسندتر از دیگران هستند؟ آیا خرسندی یک امر تجربه مذهبی است؟" عیسی در پاسخ به سؤال شمعون، در زمره سایر چیزها گفت:

"شمعون، برخی از اشخاص به طور طبیعی خوشحال‌تر از دیگرانند. قدر زیاد، بسیار زیاد به تمایل انسان به رهبری و هدایت شدن توسط روح پدر که در او زندگی می‌کند بستگی دارد. آیا سخنان این مرد خردمند را در کتاب مقدس نخوانده‌ای: 'روح انسان چراغ خداوند است که تمامی اعمال درون او را می‌کاود؟' و نیز این که چنین انسانهای با روح هدایت شده می‌گویند: 'حدود من به جاهای دلپذیر افتاده است؛ آری، من میراثی عالی دارم.' 'دارایی اندک یک انسان پارسا بهتر از ثروت شریان کثیر است، زیرا 'یک انسان نیکو از درون خود خشنود خواهد شد.' 'یک دل شادمان چهره را شاداب می‌سازد و یک نعمت همیشگی است. اموال اندک با تقدیس خدا بهتر است از گنج عظیم با اضطراب همراه آن. یک شام با گیاهان معطر در جایی که عشق هست بهتر است از یک گاو فربه و نفرت همراه با آن. دارایی اندک با پارسایی بهتر است از درآمد فراوان بدون درستکاری.' 'یک دل شادمان داروی شفابخش است.' 'یک مشت با آرامش بهتر است از وفور زیاد با اندوه و آزرده‌گی روح.'

"بیشتر اندوه انسان ناشی از ناامیدی از جابطه‌های او و زخمی شدن غرور او است. اگر چه انسانها خود را موظف می‌دانند که از زندگی خود در زمین بهترین استفاده را ببرند، پس از این که به طور صادقانه تمام تلاش خود را به خرج دادند، باید با خوشرویی سرنوشت خویش را بپذیرند و در استفاده

wavered. His enemies continually laid snares for him, but they never entrapped him. The wise and learned endeavored to trip him, but he did not stumble. They sought to embroil him in debate, but his answers were always enlightening, dignified, and final. When he was interrupted in his discourses with multitudinous questions, his answers were always significant and conclusive. Never did he resort to ignoble tactics in meeting the continuous pressure of his enemies, who did not hesitate to employ every sort of false, unfair, and unrighteous mode of attack upon him.

^{149:46 (1674:2)} While it is true that many men and women must assiduously apply themselves to some definite pursuit as a livelihood vocation, it is nevertheless wholly desirable that human beings should cultivate a wide range of cultural familiarity with life as it is lived on earth. Truly educated persons are not satisfied with remaining in ignorance of the lives and doings of their fellows.

5. LESSON REGARDING CONTENTMENT

^{149:51 (1674:3)} When Jesus was visiting the group of evangelists working under the supervision of Simon Zelotes, during their evening conference Simon asked the Master: "Why are some persons so much more happy and contented than others? Is contentment a matter of religious experience?" Among other things, Jesus said in answer to Simon's question:

^{149:52 (1674:4)} "Simon, some persons are naturally more happy than others. Much, very much, depends upon the willingness of man to be led and directed by the Father's spirit which lives within him. Have you not read in the Scriptures the words of the wise man, 'The spirit of man is the candle of the Lord, searching all the inward parts'? And also that such spirit-led mortals say: 'The lines are fallen to me in pleasant places; yes, I have a goodly heritage.' 'A little that a righteous man has is better than the riches of many wicked,' for 'a good man shall be satisfied from within himself.' 'A merry heart makes a cheerful countenance and is a continual feast. Better is a little with the reverence of the Lord than great treasure and trouble therewith. Better is a dinner of herbs where love is than a fatted ox and hatred therewith. Better is a little with righteousness than great revenues without rectitude.' 'A merry heart does good like a medicine.' 'Better is a handful with composure than a superabundance with sorrow and vexation of spirit.'

^{149:53 (1674:5)} "Much of man's sorrow is born of the disappointment of his ambitions and the wounding of his pride. Although men owe a duty to themselves to make the best of their lives on earth, having thus sincerely exerted themselves, they should cheerfully accept their lot and exercise ingenuity in making the most of that which has fallen to their hands. All too

حداکثر از آنچه که به دستشان رسیده نبوغ به کار بندند. بسیاری از مشکلات انسان در خاک ترس قلب طبیعی خودش سرچشمه می‌یابد. 'آنگاه که تعقیب کننده‌ای نیست شریران می‌گیرند.' 'شریران مثل دریاى متلاطمند که نمی‌تواند آرام بگیرد، اما آبپاش گل و لای می‌پاشد؛ خداوند می‌فرماید برای شریران آرامش وجود ندارد.'

"پس به دنبال آرامش کاذب و شادی گذرا نباشید بلکه به دنبال دلگرمی ایمان و تضمین فرزندى الهی باشید که موجب آرامش، خشنودی، و شادی کامل در روح می‌شود."

عیسی به سختی این کره را به عنوان یک "دنیای اشکها" می‌پنداشت. در عوض او به آن به صورت کره زانگاه ارواح جاودان و فناپذیر صعود بهشت، "دنیای ساختن روان" نگاه می‌کرد.

6- "ترس از خداوند"

در جمالا- در طول گفتگوی عصرانه بود که فیلیپ به عیسی گفت: "استاد، چگونه است که کتاب مقدس به ما آموزش می‌دهد که 'از خدا بترسیم'، در حالی که تو می‌خواهی که ما به پدر آسمانی بدون ترس بنگریم؟ چگونه باید ما این آموزشها را هماهنگ کنیم؟" و عیسی به فیلیپ پاسخ داد. او گفت:

"فرزندانم، من شگفت‌زده نیستم که شما چنین سوالاتی را می‌پرسید. در آغاز فقط از طریق ترس بود که انسان می‌توانست تقدیس و احترام را بیاموزد، اما من آمده‌ام که مهر پدر را آشکار سازم، تا شما از طریق برانگیختن شناخت پر عاطفه یک فرزند و عمل متقابل مهر عمیق و کامل پدر به پرستش جاودان جذب شوید. من شما را از اسارت راندن خود از طریق ترس برده‌وار به خدمت رنج‌آور یک پادشاه - خدای حسود و خشمگین نجات می‌دهم. من به شما پیرامون رابطه پدری - فرزندى خدا و انسان آموزش می‌دهم، طوری که بتوانید به آن پرستش از ادانه والا- و متعالی یک پدر - خدای بامحبت، عادل، و بخشنده با شادمانی هدایت شوید.

"ترس از خداوند" در اعصار پیاپی معانی مختلفی داشته است، و از ترس، به اضطراب و دلهره، و به حیرت و تقدیس پیش رفته است. و اکنون من شما را از تقدیس، با عبور از شناخت، درک، و قدردانی، به عشق هدایت می‌کنم. هنگامی که انسان فقط کارهای خداوند را تشخیص می‌دهد، به ترس از متعال هدایت می‌شود؛ اما هنگامی که انسان شروع به فهم و تجربه نمودن شخصیت و کاراکتر خدای زنده می‌کند، به طور فزاینده به عشق ورزیدن به چنین پدر نیک و کامل، جهانی و جاودان هدایت می‌شود. و فقط همین تغییر رابطه انسان با خدا است که در برگیرنده مأموریت پسر انسان در زمین است.

"فرزندان باهوش از پدر خود نمی‌ترسند تا بتوانند هدایای خوبی از دست او دریافت کنند؛ اما این فرزندان بسیار مورد مهر واقع شده، پس از این که چیزهای خوبی را که با فرامین مهرآمیز پدر به پسران و دخترانش عطا شده از پیش به وفور دریافت کردند، در

many of man's troubles take origin in the fear soil of his own natural heart. 'The wicked flee when no man pursues.' 'The wicked are like the troubled sea, for it cannot rest, but its waters cast up mire and dirt; there is no peace, says God, for the wicked.'

149:54 (1674:6) "Seek not, then, for false peace and transient joy but rather for the assurance of faith and the sureties of divine sonship which yield composure, contentment, and supreme joy in the spirit."

149:55 (1675:1) Jesus hardly regarded this world as a "vale of tears." He rather looked upon it as the birth sphere of the eternal and immortal spirits of Paradise ascension, the "vale of soul making."

6. THE "FEAR OF THE LORD"

149:61 (1675:2) It was at Gamala, during the evening conference, that Philip said to Jesus: "Master, why is it that the Scriptures instruct us to 'fear the Lord,' while you would have us look to the Father in heaven without fear? How are we to harmonize these teachings?" And Jesus replied to Philip, saying:

149:62 (1675:3) "My children, I am not surprised that you ask such questions. In the beginning it was only through fear that man could learn reverence, but I have come to reveal the Father's love so that you will be attracted to the worship of the Eternal by the drawing of a son's affectionate recognition and reciprocation of the Father's profound and perfect love. I would deliver you from the bondage of driving yourselves through slavish fear to the irksome service of a jealous and wrathful King-God. I would instruct you in the Father-son relationship of God and man so that you may be joyfully led into that sublime and supernal free worship of a loving, just, and merciful Father-God.

149:63 (1675:4) "The 'fear of the Lord' has had different meanings in the successive ages, coming up from fear, through anguish and dread, to awe and reverence. And now from reverence I would lead you up, through recognition, realization, and appreciation, to love. When man recognizes only the works of God, he is led to fear the Supreme; but when man begins to understand and experience the personality and character of the living God, he is led increasingly to love such a good and perfect, universal and eternal Father. And it is just this changing of the relation of man to God that constitutes the mission of the Son of Man on earth.

149:64 (1675:5) "Intelligent children do not fear their father in order that they may receive good gifts from his hand; but having already received the abundance of good things bestowed by the dictates of the father's affection for his sons and daughters,

شناخت و قدردانی و اکتشمنده از چنین بخشش سخاوتمندانه به مهر ورزین به پدرشان هدایت می‌شوند. نیکی خداوند به توبه راه می‌برد؛ بخشش خداوند به خدمت راه می‌برد؛ رحمت خداوند به نجات راه می‌برد؛ در حالی که مهر خداوند به پرستش هوشمندانه و آزادانه راه می‌برد.

”نیاکان شما به این دلیل از خداوند می‌ترسیدند که او قدرتمند و اسرارآمیز بود. شما باید او را بپرستید زیرا او در عشق شکوهمند، در بخشش فراوان، و در حقیقت پرجلال است. قدرت خداوند در قلب انسان ترس ایجاد می‌کند، اما بزرگمنشی و درستی شخصیت او موجب احترام و تقدیس، عشق، و پرستش مشتاقانه می‌شود. یک فرزند فرمانبردار و باعطفه حتی از یک پدر قدرتمند و والا منش نمی‌ترسد یا نسبت به او دلهره ندارد. من به دنیا آمده‌ام تا عشق را به جای ترس، شادی را به جای اندوه، اطمینان را به جای دلهره، خدمت مهرآمیز و پرستش قدرشناسانه را به جای اسارت بردوار و آیین بی‌معنی بگذارم. اما در رابطه با آنهایی که در تاریکی به سر می‌برند، این هنوز حقیقت دارد که ترس از خداوند آغاز خرد است.“ اما هنگامی که نور به طور کاملتری می‌آید، فرزندان خداوند به جای ترس از او به دلیل آنچه که او انجام می‌دهد، به ستایش بیکران به دلیل آنچه که او هست هدایت می‌شوند.

”هنگامی که کودکان جوان و بی‌فکر هستند، باید لزوماً به آنها اندرز داده شود که به والدین خود احترام بگذارند؛ اما هنگامی که بزرگتر می‌شوند و نسبت به مزایای خدمت و حمایت والدین تا اندازه‌ای قدرشناس‌تر می‌شوند، از طریق احترام فهمیده و عطوفت فراونده به آن سطح از تجربه می‌رسند که در واقع به والدین خود به دلیل آنچه که هستند، بیش از به دلیل آنچه که انجام داده‌اند، مهر می‌ورزند. پدر طبعاً فرزندش را دوست دارد، اما فرزند باید مهر خود را به پدر از ترس آنچه که پدر می‌تواند انجام دهد، با عبور از هراس، ترس، وابستگی، و احترام، به احترام قدرشناسانه و پرعطفه مهرآمیز توسعه دهد.

”به شما آموخته‌اند که باید از خدا بترسید و از فرامین او پیروی کنید، زیرا این تمام وظیفه انسان است.“ اما من آمده‌ام به شما یک فرمان جدید و بالاتر بدهم. من به شما آموزش می‌دهم که خداوند را دوست داشته باشید و یاد بگیرید خواست او را انجام دهید، زیرا این بالاترین امتیاز فرزندان رهایی‌یافته خداوند است.“ به پدران شما آموخته شد که از خدا — پادشاه قدرتمند — ترس داشته باشند.“ من به شما آموزش می‌دهم که خدا — پدر تماماً بخشنده را دوست داشته باشید.“

”در پادشاهی آسمان، که من آمده‌ام تا اعلام کنم، هیچ پادشاه والامرتبه و قدرتمندی وجود ندارد؛ این پادشاهی یک خانواده الهی است. مرکز و سرپرست کاملاً شناخته شده و بدون قید و شرط مورد پرستش این برادری گسترده موجودات هوشمند، پدر من و پدر شماست. من فرزند او هستم، و شما نیز فرزندان او هستید. از این رو این برای ابد حقیقت دارد که شما و من در قلمرو آسمانی برادر هستیم، و از هنگامی که در جسم زندگی زمینی برادر شده‌ایم بیشتر چنین هستیم. پس ترس از خدا به عنوان یک پادشاه و خدمت به او را به عنوان یک ارباب متوقف کنید؛ بیاموزید که به او به

these much loved children are led to love their father in responsive recognition and appreciation of such munificent beneficence. The goodness of God leads to repentance; the beneficence of God leads to service; the mercy of God leads to salvation; while the love of God leads to intelligent and freehearted worship.

14965 (16756) “Your forebears feared God because he was mighty and mysterious. You shall adore him because he is magnificent in love, plenteous in mercy, and glorious in truth. The power of God engenders fear in the heart of man, but the nobility and righteousness of his personality beget reverence, love, and willing worship. A dutiful and affectionate son does not fear or dread even a mighty and noble father. I have come into the world to put love in the place of fear, joy in the place of sorrow, confidence in the place of dread, loving service and appreciative worship in the place of slavish bondage and meaningless ceremonies. But it is still true of those who sit in darkness that ‘the fear of the Lord is the beginning of wisdom.’ But when the light has more fully come, the sons of God are led to praise the Infinite for what he is rather than to fear him for what he does.

14966 (16757) “When children are young and unthinking, they must necessarily be admonished to honor their parents; but when they grow older and become somewhat more appreciative of the benefits of the parental ministry and protection, they are led up, through understanding respect and increasing affection, to that level of experience where they actually love their parents for what they are more than for what they have done. The father naturally loves his child, but the child must develop his love for the father from the fear of what the father can do, through awe, dread, dependence, and reverence, to the appreciative and affectionate regard of love.

14967 (16761) “You have been taught that you should ‘fear God and keep his commandments, for that is the whole duty of man.’ But I have come to give you a new and higher commandment. I would teach you to ‘love God and learn to do his will, for that is the highest privilege of the liberated sons of God.’ Your fathers were taught to ‘fear God — the Almighty King.’ I teach you, ‘Love God — the all-merciful Father.’

14968 (16762) “In the kingdom of heaven, which I have come to declare, there is no high and mighty king; this kingdom is a divine family. The universally recognized and unreservedly worshiped center and head of this far-flung brotherhood of intelligent beings is my Father and your Father. I am his Son, and you are also his sons. Therefore it is eternally true that you and I are brethren in the heavenly estate, and all the more so since we have become brethren in the flesh of the earthly life. Cease, then, to fear God as a king or serve him as a master;

عنوان آفریننده احترام بگذارید؛ به او به عنوان پدر روح جوان خود احترام بگذارید؛ او را به عنوان یک مدافع بخشنده دوست داشته باشید؛ و در نهایت او را به عنوان پدر مهربان و تماماً خردمند درک و قدردانی معنوی کاملتر خود پرستش کنید.

”ایده‌های غلط شما درباره فروتنی ناشی از مفاهیم نادرست شما پیرامون پدر آسمانی است، و بخش عمده ریاکاری شما از آن سرچشمه می‌یابد. ممکن است انسان به واسطه سرشت و منشأ، یک کرم غبار باشد، اما هنگامی که روح پدرم در او سکنی می‌گزیند، آن انسان در سرنوشت خود الهی می‌شود. روح اعطایی پدرم قطعاً به منبع الهی و سطح جهانی منشأ باز خواهد گشت، و روان بشری انسان فانی که فرزند از نو تولد یافته این روح سکنی‌گزین خواهد شد قطعاً با روح الهی عیناً به حضور پدر جاودان فراز خواهد یافت.

”فروتنی، در واقع انسان فانی می‌شود که تمام این هدایا را از پدر آسمانی دریافت می‌کند، گر چه به تمامی چنین کاندیداهای ایماندار برای صعود جاودان از پادشاهی آسمانی یک حرمت الهی وصل است. کنشهای بی‌معنی و دون‌مایه یک فروتنی متظاهرانه و کاذب با قدردانی از منبع نجات شما و شناخت سرنوشت روانهای از روح زاده شده شما ناسازگار هستند. فروتنی در پیشگاه خداوند در مجموع در اعماق قلب شما پسندیده است؛ فروتنی در برابر انسانها ستودنی است؛ اما ریاکاری فروتنی خود آگاه و مشتاق توجه کودکانه است و برای فرزندان روشن ضمیر پادشاهی ناشایسته است.

”شما کار خوبی می‌کنید که در پیشگاه خداوند فروتن و در برابر انسانها خود-کنترل شده باشید، اما اجازه دهید که فروتنی شما دارای منشأ معنوی باشد و نه نمایش خود فریبانه یک حس خود آگاه برتری خود-پارسامنشانه. آن پیامبر با تعمق سخن گفت، هنگامی که گفت: ‘با خدا با فروتنی رفتار کن’، زیرا اگر چه پدر آسمانی بیکران و جاودان است، او همچنین ‘با کسی سکنی می‌گزیند که از یک ذهن توبه‌کار و یک روح فروتن برخوردار است.’ پدر من از غرور نفرت دارد، از ریاکاری بیزار است، و از تبهکاری منزجر است. و به دلیل تأکید بر ارزش صداقت و اعتماد کامل به حمایت مهرآمیز و هدایت مؤمنانه پدر آسمانی بود که من اغلب به فرزند کوچک به عنوان نمایانگر رویکرد ذهن و پاسخ روح اشاره کرده‌ام که برای ورود انسان فانی به واقعیات روحی پادشاهی آسمان بسیار ضروری است.

”ارمیای نبی بسیاری از انسانها را به خوبی توصیف کرد، هنگامی که گفت: ‘شما در دهان به خدا نزدیک اما در قلب از او دور هستید.’ و آیا همچنین آن هشدار سهمگین آن پیامبر را نخوانده‌اید که گفت: ‘کاهنانشان برای مزد آموزش می‌دهند، و پیامبرانشان برای پول پیشگویی می‌کنند. در همان حال آنها تظاهر به پارسامنشی می‌کنند و اعلام می‌کنند که خدا با آنهاست.’ آیا در برابر ‘انهایی که با همسایگان خود سخن صلح‌آمیز می‌گویند، در حالی که در قلبشان شرارت است’، به خوبی به شما هشدار داده نشده، و ‘انهایی که با لبهایشان چرب‌زبانی می‌کنند، در حالی که در قلبشان رفتار دوگانه

learn to reverence him as the Creator; honor him as the Father of your spirit youth; love him as a merciful defender; and ultimately worship him as the loving and all-wise Father of your more mature spiritual realization and appreciation.

149:6.9 (1676:3) “Out of your wrong concepts of the Father in heaven grow your false ideas of humility and springs much of your hypocrisy. Man may be a worm of the dust by nature and origin, but when he becomes indwelt by my Father's spirit, that man becomes divine in his destiny. The bestowal spirit of my Father will surely return to the divine source and universe level of origin, and the human soul of mortal man which shall have become the reborn child of this indwelling spirit shall certainly ascend with the divine spirit to the very presence of the eternal Father.

149:6.10 (1676:4) “Humility, indeed, becomes mortal man who receives all these gifts from the Father in heaven, albeit there is a divine dignity attached to all such faith candidates for the eternal ascent of the heavenly kingdom. The meaningless and menial practices of an ostentatious and false humility are incompatible with the appreciation of the source of your salvation and the recognition of the destiny of your spirit-born souls. Humility before God is altogether appropriate in the depths of your hearts; meekness before men is commendable; but the hypocrisy of self-conscious and attention-craving humility is childish and unworthy of the enlightened sons of the kingdom.

149:6.11 (1676:5) “You do well to be meek before God and self-controlled before men, but let your meekness be of spiritual origin and not the self-deceptive display of a self-conscious sense of self-righteous superiority. The prophet spoke advisedly when he said, ‘Walk humbly with God,’ for, while the Father in heaven is the Infinite and the Eternal, he also dwells ‘with him who is of a contrite mind and a humble spirit.’ My Father disdains pride, loathes hypocrisy, and abhors iniquity. And it was to emphasize the value of sincerity and perfect trust in the loving support and faithful guidance of the heavenly Father that I have so often referred to the little child as illustrative of the attitude of mind and the response of spirit which are so essential to the entrance of mortal man into the spirit realities of the kingdom of heaven.

149:6.12 (1677:1) “Well did the Prophet Jeremiah describe many mortals when he said: ‘You are near God in the mouth but far from him in the heart.’ And have you not also read that direful warning of the prophet who said: ‘The priests thereof teach for hire, and the prophets thereof divine for money. At the same time they profess piety and proclaim that the Lord is with them.’ Have you not been well warned against those who ‘speak peace to their neighbors when mischief is in their hearts,’ those who ‘flatter with the lips while the heart is given to double-dealing’? Of

است؟“ از میان تمام غمهای یک انسان مورد اعتماد، هیچیک مثل ‘زخمی شدن در خانه یک دوست مورد اعتماد چنان وحشتناک نیست.’“

all the sorrows of a trusting man, none are so terrible as to be ‘wounded in the house of a trusted friend.’”

7- بازگشت به بیتصیدا

آندریاس، در مشورت با شمعون پطرس و با تأیید عیسی در بیتصیدا به داوود رهنمود داده بود که پیام‌آورانی با این دستورالعمل به گروه‌های گوناگون موعظه‌گر اعزام کند که تور را خاتمه دهند و در طول پنجشنبه، 30 دسامبر به بیتصیدا بازگردند. تا وقت شام، در آن روز بارانی تمام گروه حواریون و بشارتگران آموزشگر به منزل زیدی وارد شده بودند.

گروه در طول روز سبت با هم ماندند، و در خانه‌های بیتصیدا و کفرناحوم که در نزدیکی آنجا بود اسکان داده شدند، و بعد از آن به تمام گروه موقتاً دو هفته تعطیلی داده شد تا نزد خانواده‌هایشان به خانه بروند، از دوستانشان دیدار کنند، یا به ماهیگیری بروند. دو یا سه روزی که آنها در بیتصیدا با هم بودند، به راستی نشاط‌آور و الهام‌بخش بود؛ حتی آموزگاران قدیمی‌تر به واسطه موعظه‌گران جوان که تجارب خود را نقل می‌کردند تزکیه شدند.

از میان 117 بشارتگری که در این تور دوم موعظه در جلیل شرکت کردند، فقط در حدود هفتاد و پنج تن از آزمون تجربه واقعی دوام آوردند، و آماده بودند تا در پایان تعطیلات موقت دو هفته‌ای به خدمت گمارده شوند. عیسی به همراه آندریاس، پطرس، یعقوب، و یوحنا در خانه زیدی ماندند و وقت زیادی را در رابطه با بهروزی و گسترش پادشاهی به گفتگو گذراندند.

7. RETURNING TO BETHSAIDA

^{149.7.1 (1677.2)} Andrew, in consultation with Simon Peter and with the approval of Jesus, had instructed David at Bethsaida to dispatch messengers to the various preaching groups with instructions to terminate the tour and return to Bethsaida sometime on Thursday, December 30. By supper time on that rainy day all of the apostolic party and the teaching evangelists had arrived at the Zebedee home.

^{149.7.2 (1677.3)} The group remained together over the Sabbath day, being accommodated in the homes of Bethsaida and near-by Capernaum, after which the entire party was granted a two weeks' recess to go home to their families, visit their friends, or go fishing. The two or three days they were together in Bethsaida were, indeed, exhilarating and inspiring; even the older teachers were edified by the young preachers as they narrated their experiences.

^{149.7.3 (1677.4)} Of the 117 evangelists who participated in this second preaching tour of Galilee, only about seventy-five survived the test of actual experience and were on hand to be assigned to service at the end of the two weeks' recess. Jesus, with Andrew, Peter, James, and John, remained at the Zebedee home and spent much time in conference regarding the welfare and extension of the kingdom.

مقاله 150. سومین تور موعظه

151 ⇨

کتاب یورنشیا

149 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 150

سومین تور موعظه

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- گروه بشارتگر زنان
- 2- توقف در مجدل
- 3- سبت در طبریه
- 4- فرستادن حواریون، دو به دو
- 5- برای نجات یافتن باید چه کنم؟
- 6- درسهای عصرانه
- 7- اقامت موقت در ناصره
- 8- سرویس سبت
- 9- عدم پذیرش در ناصره

مقدمه مقاله

عصر یکشنبه، 16 ژانویه، سال 29 بعد از میلاد مسیح، آبنر با حواریون یحیی به بیتصیدا رسیدند و روز بعد با آندریاس و حواریون عیسی وارد گفتگوی مشترک شدند. آبنر و همکارانش مقر مرکزی خود را در حبرون قرار دادند و عادت داشتند برای این گفتگوها به طور دوره‌ای به بیتصیدا بیایند.

از جمله موارد زیادی که در این گفتگوی مشترک مورد ملاحظه قرار گرفت، عمل مسح کردن بیماران با برخی اشکال روغن در ارتباط با دعا برای شفا بود. مجدداً عیسی از شرکت کردن در بحثهای آنها یا ابراز نظر در رابطه با نتیجه‌گیریهای آنها خودداری نمود. حواریون یحیی همیشه در خدمت روحانی خویش به بیماران و مبتلایان از روغن مسح استفاده می‌کردند، و آنها تلاش می‌کردند که این کار را به عنوان یک عمل یکسان برای هر دو گروه تثبیت کنند، اما حواریون عیسی از مقید ساختن خود به چنین آیینی امتناع می‌کردند.

سه‌شنبه، 18 ژانویه، بشارتگران مورد آزمون واقع شده که تعدادشان در حدود هفتاد و پنج نفر بود در آمادگی برای اعزام به سومین تور جلیل، در منزل زبیدی در بیتصیدا به آن بیست و چهار تن پیوستند. این

PAPER 150

THE THIRD PREACHING TOUR

SECTIONS

Introduction

1. The Women's Evangelistic Corps
2. The Stop at Magdala
3. Sabbath at Tiberias
4. Sending the Apostles out Two and Two
5. What Must I do to Be Saved?
6. The Evening Lessons
7. The Sojourn at Nazareth
8. The Sabbath Service
9. The Nazareth Rejection

INTRODUCTION

^{150.0.1 (1678.1)} ON SUNDAY evening, January 16, A.D. 29, Abner, with the apostles of John, reached Bethsaida and went into joint conference with Andrew and the apostles of Jesus the next day. Abner and his associates made their headquarters at Hebron and were in the habit of coming up to Bethsaida periodically for these conferences.

^{150.0.2 (1678.2)} Among the many matters considered by this joint conference was the practice of anointing the sick with certain forms of oil in connection with prayers for healing. Again did Jesus decline to participate in their discussions or to express himself regarding their conclusions. The apostles of John had always used the anointing oil in their ministry to the sick and afflicted, and they sought to establish this as a uniform practice for both groups, but the apostles of Jesus refused to bind themselves by such a regulation.

^{150.0.3 (1678.3)} On Tuesday, January 18, the twenty-four were joined by the tested evangelists, about seventy-five in number, at the Zebedee house in Bethsaida preparatory to being sent forth on the

مأموریت سوم به مدت هفت هفته ادامه یافت.

بشارتگران در گروههای پنج نفره اعزام میشدند، در حالی که عیسی و دوازده تن بیشتر اوقات با هم سفر میکردند، و حواریون بنا بر الزام آن مناسبت برای تعمید ایمانداران دو به دو بیرون میرفتند. برای یک دوره تقریباً سه هفتهای، ابنیر و همکارانش همچنین با گروههای بشارتگر کار میکردند. آنها به آنان مشاوره میدادند و ایمانداران را تعمید میدادند. آنها از مجدل، طبریه، ناصره، و کلیه شهرها و روستاهای اصلی مرکزی و جنوبی جلیل، کلیه مکلهایی که قبلاً دیده بودند و بسیاری دیگر، دیدن کردند. این آخرین پیام آنها به جلیل، به جز به قسمتهای شمالی بود.

third preaching tour of Galilee. This third mission continued for a period of seven weeks.

^{150.0.4 (1678.4)} The evangelists were sent out in groups of five, while Jesus and the twelve traveled together most of the time, the apostles going out two and two to baptize believers as occasion required. For a period of almost three weeks Abner and his associates also worked with the evangelistic groups, advising them and baptizing believers. They visited Magdala, Tiberias, Nazareth, and all the principal cities and villages of central and southern Galilee, all the places previously visited and many others. This was their last message to Galilee, except to the northern portions.

1- گروه بشارتگر زنان

شگفت‌انگیزترین کار از میان تمامی کارهای جسورانه‌ای که عیسی در ارتباط با دوران زندگی زمینی خود انجام داد، این اعلام ناگهانی او در عصر 16 ژانویه بود: "فردا ماده زن را برای کار خدماتی پادشاهی تعیین خواهیم کرد." در آغاز دوره دو هفته‌ای که در طول آن بنا بود حواریون و بشارتگران طی مرخصی خود از بیت‌صیدا غایب باشند، عیسی از داوود درخواست کرد که والدین خود را به خانه‌شان فرا خواند و پیام‌رسانی را ارسال کند که به ده زن پارسا که در سرپرستی اردوگاه پیشین و درمانگاه چادری خدمت کرده بودند در بیت‌صیدا ندا در دهند. همه این زنان به رهنمودهایی که به بشارتگران جوان داده شده بود گوش داده بودند، اما هرگز به ذهن خودشان یا آموزگاران آنها خطور نکرده بود که عیسی جرأت می‌کند که زنان را به آموزش دادن بشارت پادشاهی و خدمت به بیماران بگمارد. این ده زنی که توسط عیسی انتخاب شده و مأموریت یافتند اینها بودند: سوسن، دختر حذان پیشین کنیسه ناصره؛ یوآنا، همسر خوزا، سر پیشخدمت هیرودیس آنتیپاس؛ الیزابت، دختر یک یهودی ثروتمند طبریه و سفوریس؛ مارتا، خواهر بزرگتر آندریاس و پطرس؛ راحیل، زن برادر یهودا، برادر استاد در جسم؛ ناسانتا، دختر اِلِمان، پزشک سوری؛ ملکه، یک دختر عموی تومای رسول؛ روت، بزرگترین دختر متی لاوی؛ سِلْتا، دختر یک افسر رومی؛ و آگامان، یک بیوه دمشق. متعاقباً عیسی دو زن دیگر را به این گروه اضافه کرد: مریم مجدلیه و ربکا، دختر یوسف اهل رامه.

عیسی به این زنان اجازه داد که سازمان خود را ایجاد کنند و از یهودا خواست که بودجه‌ای را برای تجهیزات آنها و برای حیوانات باربر فراهم سازد. آن ده سوسن را به عنوان رئیس خود و یوآنا را به عنوان خزانه‌دارشان انتخاب کردند. از این هنگام به بعد، آنها بودجه خودشان را فراهم کردند؛ آنها دیگر هرگز از صندوق مالی یهودا برای تأمین خود برداشت نکردند.

در آن روزگار که زنان حتی اجازه نداشتند در صحن اصلی کنیسه حضور یابند (و به ایوان زنان

1. THE WOMEN'S EVANGELISTIC CORPS

^{150.1.1 (1678.5)} Of all the daring things which Jesus did in connection with his earth career, the most amazing was his sudden announcement on the evening of January 16: "On the morrow we will set apart ten women for the ministering work of the kingdom." At the beginning of the two weeks' period during which the apostles and the evangelists were to be absent from Bethsaida on their furlough, Jesus requested David to summon his parents back to their home and to dispatch messengers calling to Bethsaida ten devout women who had served in the administration of the former encampment and the tented infirmary. These women had all listened to the instruction given the young evangelists, but it had never occurred to either themselves or their teachers that Jesus would dare to commission women to teach the gospel of the kingdom and minister to the sick. These ten women selected and commissioned by Jesus were: Susanna, the daughter of the former chazan of the Nazareth synagogue; Joanna, the wife of Chuza, the steward of Herod Antipas; Elizabeth, the daughter of a wealthy Jew of Tiberias and Sepphoris; Martha, the elder sister of Andrew and Peter; Rachel, the sister-in-law of Jude, the Master's brother in the flesh; Nasanta, the daughter of Elman, the Syrian physician; Milcha, a cousin of the Apostle Thomas; Ruth, the eldest daughter of Matthew Levi; Celta, the daughter of a Roman centurion; and Agaman, a widow of Damascus. Subsequently, Jesus added two other women to this group — Mary Magdalene and Rebecca, the daughter of Joseph of Arimathea.

^{150.1.2 (1679.1)} Jesus authorized these women to effect their own organization and directed Judas to provide funds for their equipment and for pack animals. The ten elected Susanna as their chief and Joanna as their treasurer. From this time on they furnished their own funds; never again did they draw upon Judas for support.

^{150.1.3 (1679.2)} It was most astounding in that day, when women were not even allowed on the main floor of the synagogue (being confined to the women's

محصور بودند) دیدن به رسمیت شناخته شدن آنها به عنوان آموزگاران مجاز بشارت نویین پادشاهی بسیار حیرت‌انگیز بود. در حالی که عیسی این ده زن را برای آموزش بشارت الهی و خدمت تعیین می‌نمود، مأموریتی که او به آنها داد، اعلام رهایی بود که همه زنان را برای همیشه آزاد ساخت؛ دیگر نباید مرد، زن را از نظر معنوی پایین‌تر از خود می‌پنداشت. این حتی برای آن دوازده رسول یک شوک قطعی بود. با وجود این که آنها بارها این سخنان را از استاد شنیده بودند که "در پادشاهی آسمان غنی یا فقیر، آزاد یا بنده، مرد یا زن وجود ندارد، بلکه همگی به یک اندازه پسران و دختران خداوند هستند"، آنها عملاً حیرت‌زده شدند، آنگاه که او پیشنهاد کرد این ده زن رسماً به عنوان آموزگاران مذهبی گمارده شوند و حتی اجازه یابند با آنها سفر کنند. تمام کشور با این اقدام برانگیخته شد. دشمنان عیسی از این حرکت دستمایه بزرگی به دست آوردند، اما زنان باورمند به خبر خوش در همه جا با ثابت قدمی پشت خواهران برگزیده خود ایستادند و هیچ تأیید نامطمئنی از این اعتراف دیر هنگام به جایگاه زن در کار مذهبی به زبان نیاوردند. و این رهایی زنان، که به آنان قدردانی مناسب را می‌داد، بعد از عزیمت استاد فوراً توسط حواریون به انجام رسید، گر چه آنها در نسلهای بعد به ستهای قدیمی بازگشتند. در طول ایام آغازین کلیسای مسیحی، آموزگاران و کشیشان زن پرستار مذهبی نامیده می‌شدند و مورد قدردانی کلی واقع می‌شدند. اما پولس، به رغم این واقعیت که تمامی اینها را در تئوری تصدیق می‌کرد، در واقع هرگز آن را در نگرش خودش وارد نکرد و شخصاً انجام آن را در عمل دشوار می‌یافت.

gallery), to behold them being recognized as authorized teachers of the new gospel of the kingdom. The charge which Jesus gave these ten women as he set them apart for gospel teaching and ministry was the emancipation proclamation which set free all women and for all time; no more was man to look upon woman as his spiritual inferior. This was a decided shock to even the twelve apostles. Notwithstanding they had many times heard the Master say that "in the kingdom of heaven there is neither rich nor poor, free nor bond, male nor female, all are equally the sons and daughters of God," they were literally stunned when he proposed formally to commission these ten women as religious teachers and even to permit their traveling about with them. The whole country was stirred up by this proceeding, the enemies of Jesus making great capital out of this move, but everywhere the women believers in the good news stood stanchly behind their chosen sisters and voiced no uncertain approval of this tardy acknowledgment of woman's place in religious work. And this liberation of women, giving them due recognition, was practiced by the apostles immediately after the Master's departure, albeit they fell back to the olden customs in subsequent generations. Throughout the early days of the Christian church women teachers and ministers were called *deaconesses* and were accorded general recognition. But Paul, despite the fact that he conceded all this in theory, never really incorporated it into his own attitude and personally found it difficult to carry out in practice.

2- توقف در مجدل

در حین حرکت گروه حواریون از بیت‌صیدا، زنان در عقب حرکت می‌کردند. در طول وقت گفتگو، آنها همیشه در یک گروه در جلو و در سمت راست سخنران می‌نشستند. زنان به طور فزاینده به بشارت پادشاهی ایمان آورده بودند، و وقتی آنها مشتاق انجام گفتگوی شخصی با عیسی یا یکی از حواریون بودند این یک منبع دشواری زیاد و خجالت بی‌پایان بود. اکنون همه آنها تغییر کرده بود. وقتی که هر یک از زنان ایماندار مایل بود استاد را ببیند یا با حواریون به گفتگو بپردازد، آنها نزد سوسن می‌رفتند و با همراهی یکی از دوازده بشارت‌گر زن، به یکباره به حضور استاد یا یکی از حواریون او می‌رفتند.

در مجدل بود که زنان ابتدا مفید بودن خود را به نمایش درآوردند و حکمت انتخاب شدن خود را به ثبوت رساندند. اندریاس مقررات نسبتاً سختگیرانه‌ای در رابطه با انجام کار شخصی با زنان بر همیاران خود اعمال کرده بود، به ویژه در رابطه با آنهایی که کاراکتر پرسش برانگیز داشتند. هنگامی که گروه به مجدل وارد شد، این ده زن بشارت‌گر آزاد بودند که به تفریگاههای بدکار وارد شوند و مستقیماً به همه همخانه‌های آنان خبر خوش را موعظه کنند. و هنگامی که این زنان از بیماران دیدار

2. THE STOP AT MAGDALA

^{150:21 (1679:3)} As the apostolic party journeyed from Bethsaida, the women traveled in the rear. During the conference time they always sat in a group in front and to the right of the speaker. Increasingly, women had become believers in the gospel of the kingdom, and it had been a source of much difficulty and no end of embarrassment when they had desired to hold personal converse with Jesus or one of the apostles. Now all this was changed. When any of the women believers desired to see the Master or confer with the apostles, they went to Susanna, and in company with one of the twelve women evangelists, they would go at once into the presence of the Master or one of his apostles.

^{150:22 (1680:1)} It was at Magdala that the women first demonstrated their usefulness and vindicated the wisdom of their choosing. Andrew had imposed rather strict rules upon his associates about doing personal work with women, especially with those of questionable character. When the party entered Magdala, these ten women evangelists were free to enter the evil resorts and preach the glad tidings directly to all their inmates. And when visiting the sick, these women were able to draw very close in

می‌کردند، قادر بودند در کار خدماتی خود به خواهران رنجور خویش بسیار نزدیک شوند. در نتیجه خدمت این ده زن (که بعدها به عنوان دوازده زن مشهور شدند) در این مکان، مریم مجدلیه به سود پادشاهی تغییر کیش داد. از طریق یک سری رخدادهای بدیبارانه و در نتیجه نگرش جامعه آبرومند نسبت به زنان که چنین خطاهای قضاوت را مرتکب می‌شوند، این زن خود را در یکی از تفریگاههای شریرانه مجدل یافته بود. مارتا و راحیل بودند که برای مریم روشن ساختند که در های پادشاهی حتی برای کسانی همچون او باز است. مریم این خبر خوش را باور کرد و روز بعد توسط پطرس تعمید یافت.

مریم مجدلیه مؤثرترین آموزگار بشارت الهی در میان این گروه دوازده نفره از بشارتگران زن شد. او به همراه ربکا در حدود چهار هفته بعد از تغییر کیش خود در جُتاپاتا به این خدمت گمارده شد. مریم و ربکا، به همراه دیگر اعضای این گروه طی باقیمانده عمر عیسی در زمین، برای روشنگری و اعتلای روحیه خواهران رنج دیده خویش به تلاش وفادارانه و مؤثر ادامه دادند؛ و هنگامی که رخداد آخر و سوگبار در درام حیات عیسی در حال اجرا بود، به رغم این که همه حواریون به جز یکی گریختند، این زنان همگی حاضر بودند، و حتی یک تن نیز او را انکار نکرد و یا به او خیانت نکرد.

their ministry to their afflicted sisters. As the result of the ministry of these ten women (afterward known as the twelve women) at this place, Mary Magdalene was won for the kingdom. Through a succession of misfortunes and in consequence of the attitude of reputable society toward women who commit such errors of judgment, this woman had found herself in one of the nefarious resorts of Magdala. It was Martha and Rachel who made plain to Mary that the doors of the kingdom were open to even such as she. Mary believed the good news and was baptized by Peter the next day.

^{150:23 (1680:2)} Mary Magdalene became the most effective teacher of the gospel among this group of twelve women evangelists. She was set apart for such service, together with Rebecca, at Jotapata about four weeks subsequent to her conversion. Mary and Rebecca, with the others of this group, went on through the remainder of Jesus' life on earth, laboring faithfully and effectively for the enlightenment and uplifting of their downtrodden sisters; and when the last and tragic episode in the drama of Jesus' life was being enacted, notwithstanding the apostles all fled but one, these women were all present, and not one either denied or betrayed him.

3- سبت در طبریه

طبق رهنمودهای عیسی، آندریاس سرویسه‌ای سبت گروه حواریون را به دستن زنان سپرده بود. البته این بدین معنی بود که این سرویسه‌ها نمی‌توانستند در کنیسه جدید برگزار شوند. زنان یوانا را انتخاب کردند تا مسئولیت این رخداد را به عهده گیرند، و جلسه در اتاق ضیافت قصر جدید هیرودیس برگزار شد، و هیرودیس دور از آنجا در جولیس در پریا ساکن بود. یوانا در رابطه با کار زن در زندگی مذهبی اسرائیل از کتاب مقدس خواند، و به مریم، دبوزه، استر و دیگران اشاره کرد.

3. SABBATH AT TIBERIAS

^{150:31 (1680:3)} The Sabbath services of the apostolic party had been put in the hands of the women by Andrew, upon instructions from Jesus. This meant, of course, that they could not be held in the new synagogue. The women selected Joanna to have charge of this occasion, and the meeting was held in the banquet room of Herod's new palace, Herod being away in residence at Julias in Perea. Joanna read from the Scriptures concerning woman's work in the religious life of Israel, making reference to Miriam, Deborah, Esther, and others.

اواخر آن شب عیسی یک سخنرانی به یاد ماندنی را پیرامون "جادو و خرافات" به آن گروه متحد عرضه کرد. در آن روزها پیداری یک ستاره درخشان و ظاهراً جدید علامتی تلقی می‌شد که نشان می‌داد یک مرد بزرگ در زمین زاده شده است. نظر به این که چنین ستاره‌ای به تازگی مشاهده شده بود، آندریاس از عیسی پرسید که آیا این اعتقادات پایه و اساس درستی دارند. استاد در پاسخ طولانی به پرسش آندریاس، به بحثی جامع پیرامون تمام موضوع خرافات بشری پرداخت. سخنانی را که عیسی در این هنگام گفت می‌توان در واژه‌پردازی امروزی به صورت زیرین خلاصه نمود:

^{150:32 (1680:4)} Late that evening Jesus gave the united group a memorable talk on "Magic and Superstition." In those days the appearance of a bright and supposedly new star was regarded as a token indicating that a great man had been born on earth. Such a star having then recently been observed, Andrew asked Jesus if these beliefs were well founded. In the long answer to Andrew's question the Master entered upon a thoroughgoing discussion of the whole subject of human superstition. The statement which Jesus made at this time may be summarized in modern phraseology as follows:

1- مسیر حرکت ستارگان در آسمان به هیچ وجه به رخدادهای زندگی انسان در زمین ربطی ندارد. ستاره‌شناسی یک پیگیری صحیح علم است، اما آسترولوژی مجموعه‌ای از خطاهای خرافی است که در کلام الهی پادشاهی هیچ جایی ندارد.

^{150:33 (1680:5)} 1. The courses of the stars in the heavens have nothing whatever to do with the events of human life on earth. Astronomy is a proper pursuit of science, but astrology is a mass of superstitious error which has no place in the gospel

2- بررسی ارگانه‌های داخلی جانوری که به تازگی کشته شده است هیچ چیز را در مورد آب و هوا، رویدادهای آینده، یا نتیجه امور بشری نمی‌تواند آشکار سازد.

3- ارواح مردگان بر نمی‌گردند تا با خانواده‌های خویش یا دوستان قدیمی خود در میان زندگان ارتباط برقرار سازند.

4- طلسم و اشیاء جادویی برای درمان بیماریها، دفع بلا یا تأثیرگذاری روی ارواح شرور ناتوان هستند؛ اعتقاد داشتن به تمامی این گونه ابزار مادی برای تأثیرگذاری روی دنیای روحی هیچ چیز جز خرافات فاحش نیست.

5- قرعه انداختن، در حالی که ممکن است شیوه‌ای آسان برای حل بسیاری از مشکلات جزئی باشد، روشی نیست که برای آشکار ساختن خواست الهی طراحی شده باشد. چنین نتایجی صرفاً یک امر تصادفی مادی هستند. تنها وسیله ارتباط با دنیای روحی، شامل اعطای روحی به نوع بشر یعنی روح سکنتی‌گزین پدر، به همراه روح ریخته شده پسر و تأثیر همه جا حاضر روح بیکران است.

6- پیش‌گویی، افسونگری، و سحر و جادو، خرافات اذهان نادان هستند، و همچنین توهم نسبت به سحر و جادو می‌باشند. اعتقاد داشتن به اعداد جادویی، نوید خوش اقبالی، و نشانه‌های بداقبالی، خرافات محض و بی‌پایه هستند.

7- تعبیر خواب، عمدتاً یک سیستم خرافی و بی‌پایه از گمان‌پردازی نابخردانه و موهوم است. کلام الهی پادشاهی خداوند هیچ وجه مشترکی با کاهنان غیب‌گویی مذهب بدوی ندارد.

8- ارواح نیک یا شرور نمی‌توانند در نمادهای مادی سفالی، چوبی، یا فلزی سکنتی‌گزینند؛ تنها چیزی جز ماده‌ای که از آنها ساخته شده‌اند نیستند.

9- اعمال افسونگران، ساحران، جادوگران، و طلسم‌گران، در خرافات مصریان، آشوریها، بابلیها، و کنعانیان باستان سرچشمه دارد. طلسمها و انواع و اقسام افسونها برای کسب حمایت ارواح نیک یا دفع ارواح به اصطلاح شیطانی بیهوده هستند.

10- او اعتقاد آنها به جادو، آزمون سخت، طلسم، نفرین، علانم، گیاهان افسونی، ریسمانهای گره خورده، و کلیه سایر اشکال خرافات نابخردانه و اسارت‌بار را افشا و نکوهش نمود.

of the kingdom.

150:34 (1680:6) 2. The examination of the internal organs of an animal recently killed can reveal nothing about weather, future events, or the outcome of human affairs.

150:35 (1680:7) 3. The spirits of the dead do not come back to communicate with their families or their onetime friends among the living.

150:36 (1681:1) 4. Charms and relics are impotent to heal disease, ward off disaster, or influence evil spirits; the belief in all such material means of influencing the spiritual world is nothing but gross superstition.

150:37 (1681:2) 5. Casting lots, while it may be a convenient way of settling many minor difficulties, is not a method designed to disclose the divine will. Such outcomes are purely matters of material chance. The only means of communion with the spiritual world is embraced in the spirit endowment of mankind, the indwelling spirit of the Father, together with the outpoured spirit of the Son and the omnipresent influence of the Infinite Spirit.

150:38 (1681:3) 6. Divination, sorcery, and witchcraft are superstitions of ignorant minds, as also are the delusions of magic. The belief in magic numbers, omens of good luck, and harbingers of bad luck, is pure and unfounded superstition.

150:39 (1681:4) 7. The interpretation of dreams is largely a superstitious and groundless system of ignorant and fantastic speculation. The gospel of the kingdom must have nothing in common with the soothsayer priests of primitive religion.

150:310 (1681:5) 8. The spirits of good or evil cannot dwell within material symbols of clay, wood, or metal; idols are nothing more than the material of which they are made.

150:311 (1681:6) 9. The practices of the enchanters, the wizards, the magicians, and the sorcerers, were derived from the superstitions of the Egyptians, the Assyrians, the Babylonians, and the ancient Canaanites. Amulets and all sorts of incantations are futile either to win the protection of good spirits or to ward off supposed evil spirits.

150:312 (1681:7) 10. He exposed and denounced their belief in spells, ordeals, bewitching, cursing, signs, mandrakes, knotted cords, and all other forms of ignorant and enslaving superstition.

4- فرستادن حواریون، دو به دو

عصر روز بعد، عیسی پس از گرد آوردن دوازده حواری، حواریون یحیی، و گروه به تازگی مأموریت یافته زنان، گفت: "شما خودتان می‌بینید که محصول

4. SENDING THE APOSTLES OUT TWO AND TWO

150:41 (1681:8) The next evening, having gathered together the twelve apostles, the apostles of John, and the newly commissioned women's group, Jesus

فراوان است، اما کارگران اندک هستند. پس بگذارید همه ما از خدای محصول بخواهیم که کارگران باز بیشتری را به مزارعش بفرستد. در حالی که من برای تسلی دادن و آموزش آموزگاران جوانتر می‌مانم، افراد بزرگتر را دو به دو می‌فرستم که بتوانند به سرعت از میان سرتاسر جلیل عبور کنند و در حالی که هنوز راحت و آسوده است، پیام الهی پادشاهی را موعظه کنند. “سپس او جفت‌های حواریون را که او مایل بود بروند تعیین نمود، و آنان اینها بودند: اندریاس و پطرس، یعقوب و یوحنا زبدي، فیلیپ و تئوتایل، توما و متی، یعقوب و یهودای خلفی، شمعون غیور و یهودای اسخریوطی.

عیسی تاریخ ملاقات با دوازده تن در ناصره را تعیین نمود، و او در هنگام خداحافظی گفت: “در این مأموریت به هیچ شهر غیریهودی نروید، و به سامره نیز نروید، بلکه در عوض نزد گوسفندان گم شده خانه اسرائیل بروید. پیام الهی پادشاهی را موعظه کنید و این حقیقت نجات دهنده را اعلام کنید که انسان یک فرزند خداست. به خاطر داشته باشید که شاگرد از استادش بالاتر نیست و یک خادم از سرورش بزرگتر نیست. برای شاگرد کافی است که با استادش برابر باشد و خادم مثل سرورش شود. اگر برخی از مردم جرأت کرده‌اند که سرور خانه را یک همدست بعزبوب بنامند، اهل خانواده او را چقدر بیشتر چنین خواهند پنداشت! اما شما نباید از این دشمنان بی‌ایمان بترسید. من به شما اعلام می‌کنم که هیچ چیز پوشیده وجود ندارد که آشکار نشود؛ هیچ چیزی پنهان نیست که شناخته نشود. آنچه را که به طور خصوصی به شما آموزش داده‌ام، با خردمندی به طور علنی موعظه کنید. آنچه را که در اتاق داخل برای شما آشکار ساخته‌ام، باید در موعد مناسب از بام خانه‌ها اعلام کنید. و من به شما دوستان و شاگردانم می‌گویم، از آنهایی که می‌توانند بدن را بکشند ولی قادر نیستند روان را نابود سازند بترسید؛ در عوض، به او اعتماد کنید که قادر است بدن را حفظ کند و روان را نجات دهد.

“آیا دو گنجشک به یک پنی فروخته نمی‌شوند؟ و با این حال من اعلام می‌کنم که هیچیک از آنها در نظر خداوند فراموش نمی‌شوند. آیا نمی‌دانید که حتی موهای سر شما تماماً شمرده شده است؟ پس نترسید، شما بیشتر از تعداد زیادی از گنجشکان ارزش دارید. از آموزشهای من خجلت‌زده نباشید؛ برای اعلام صلح و خواست نیک بیرون بروید، اما فریب نخورید — با موعظه شما همیشه آرامش همراه نخواهد بود. من آمدم تا صلح را در زمین به ارمغان آورم، اما وقتی که انسانها هدیه مرا رد می‌کنند، تفرقه و آشفتگی حاصل می‌شود. وقتی که کلیه اعضای یک خانواده بشارت پادشاهی را می‌پذیرند، به راستی آرامش در آن خانه ساکن می‌شود؛ اما هنگامی که برخی از اعضای خانواده به پادشاهی وارد می‌شوند و دیگران پیام الهی را رد می‌کنند، چنین اختلافی فقط می‌تواند غم و اندوه ایجاد کند. به طور جدی تلاش کنید که تمام خانواده را نجات دهید، تا مبدا دشمنان یک فرد به دشمنان خانواده خودش تبدیل شوند. اما پس از این که بیشترین تلاش خود را برای کلیه اعضای هر خانواده به عمل آورید، به شما اعلام می‌کنم که آن کس که پدر یا مادر خود را بیش از این پیام الهی دوست ندارد، شایسته پادشاهی نیست.”

پس از آن که آن دوازده تن این سخنان را شنیدند

said: “You see for yourselves that the harvest is plenteous, but the laborers are few. Let us all, therefore, pray the Lord of the harvest that he send forth still more laborers into his fields. While I remain to comfort and instruct the younger teachers, I would send out the older ones two and two that they may pass quickly over all Galilee preaching the gospel of the kingdom while it is yet convenient and peaceful.” Then he designated the pairs of apostles as he desired them to go forth, and they were: Andrew and Peter, James and John Zebedee, Philip and Nathaniel, Thomas and Matthew, James and Judas Alpheus, Simon Zelotes and Judas Iscariot.

150:4.2 (1681.9) Jesus arranged the date for meeting the twelve at Nazareth, and in parting, he said: “On this mission go not to any city of the gentiles, neither go into Samaria, but go instead to the lost sheep of the house of Israel. Preach the gospel of the kingdom and proclaim the saving truth that man is a son of God. Remember that the disciple is hardly above his master nor a servant greater than his lord. It is enough for the disciple to be equal with his master and the servant to become like his lord. If some people have dared to call the master of the house an associate of Beelzebub, how much more shall they so regard those of his household! But you should not fear these unbelieving enemies. I declare to you that there is nothing covered up that is not going to be revealed; there is nothing hidden that shall not be known. What I have taught you privately, that preach with wisdom in the open. What I have revealed to you in the inner chamber, that you are to proclaim in due season from the housetops. And I say to you, my friends and disciples, be not afraid of those who can kill the body, but who are not able to destroy the soul; rather put your trust in Him who is able to sustain the body and save the soul.

150:4.3 (1682.1) “Are not two sparrows sold for a penny? And yet I declare that not one of them is forgotten in God’s sight. Know you not that the very hairs of your head are all numbered? Fear not, therefore; you are of more value than a great many sparrows. Be not ashamed of my teaching; go forth proclaiming peace and good will, but be not deceived — peace will not always attend your preaching. I came to bring peace on earth, but when men reject my gift, division and turmoil result. When all of a family receive the gospel of the kingdom, truly peace abides in that house; but when some of the family enter the kingdom and others reject the gospel, such division can produce only sorrow and sadness. Labor earnestly to save the whole family lest a man’s foes become those of his own household. But, when you have done your utmost for all of every family, I declare to you that he who loves father or mother more than this gospel is not worthy of the kingdom.”

150:4.4 (1682.2) When the twelve had heard these words,

آماده حرکت شدند. و آنها تا وقت گرد آمدنشان در ناصره برای دیدار با عیسی و سایر شاگردان، بدان گونه که استاد ترتیب داده بود، دیگر دور هم جمع نشدند.

they made ready to depart. And they did not again come together until the time of their assembling at Nazareth to meet with Jesus and the other disciples as the Master had arranged.

5- برای نجات یافتن باید چه کنم؟

یک روز عصر در شونم، بعد از این که شاگردان یحیی به حبرون بازگشته بودند، و بعد از این که حواریون عیسی دو به دو بیرون فرستاده شده بودند، هنگامی که استاد مشغول به آموزش یک گروه از دوازده بشارتگر جوانتر که تحت سرپرستی یعقوب تلاش می‌کردند، به همراه دوازده زن بود، راحیل این سؤال را از عیسی پرسید: "استاد، وقتی که زنان از ما می‌پرسند، برای نجات یافتن چه باید کنیم، چه باید پاسخ دهیم؟" هنگامی که عیسی این پرسش را شنید، پاسخ داد:

"هنگامی که مردان و زنان می‌پرسند چه باید کنیم که نجات یابیم، باید پاسخ دهید: به این بشارت پادشاهی ایمان آورید؛ بخشش الهی را بپذیرید. روح سکنی‌گزین خداوند را که پذیرفتن او شما را یک فرزند خدا می‌سازد از طریق ایمان تشخیص دهید. آیا در کتاب مقدس خوانده‌اید که می‌گوید: 'پارسایی و قوت من از خداوند است.' همچنین آنجا که پدر می‌گوید: 'عدالت من نزدیک است؛ نجات من آشکار شده است، و بازوانم مردم مرا در آغوش خواهند گرفت.' 'جان من در مهر خدایم به وجد خواهد آمد، زیرا مرا به جامه نجات ملتبس ساخته و مرا با ردای عدالت خویش پوشانیده است.' آیا همچنین در رابطه با پدر خوانده‌اید که نامش 'خداوند عدالت ما، نامیده خواهد شد.' 'جامه‌های چرکین خودپارسایی را ببرید و پسر مرا با ردای عدالت الهی و نجات جاودان بپوشانید.' این برای همیشه حقیقت دارد: 'فرد عادل با ایمان زیست خواهد کرد.' ورود به پادشاهی پدر کاملاً آزاد است، اما پیشرفت — رشد در زیندگی — برای تداوم آن ضروری است.

"نجات هدیه پدر است و توسط پسرانش آشکار می‌شود. پذیرش آن از طریق ایمان از سوی شما، شما را در سرشت الهی سهیم می‌کند، و یک پسر یا یک دختر خداوند می‌سازد. شما از طریق ایمان، بی‌گناه اعلام می‌شوید؛ شما از طریق ایمان نجات می‌یابید؛ و به واسطه همین ایمان، شما در مسیر کمال تدریجی و الهی برای ابد پیش می‌روید. ابراهیم از طریق ایمان بی‌گناه اعلام شد و از طریق آموزشهای ملک صادق از نجات آگاهی یافت. طی اعصار، همین ایمان فرزندان انسانها را نجات داده است، اما اکنون یک پسر از سوی پدر آمده است که نجات را واقعی‌تر و قابل پذیرش می‌سازد."

هنگامی که عیسی سخن گفتن را متوقف کرد، در میان کسانی که این سخنان زبینه را شنیدند شادی زیادی ایجاد شد، و همه آنها در روزهای بعد از اعلام بشارت پادشاهی با نیروی نو و با انرژی احیا شده و با اشتیاق پیش رفتند. و زنان با آگاهی یافتن از این که در این طرحها برای استقرار پادشاهی در زمین گنجاییده شده‌اند حتی بیشتر شادی کردند.

5. WHAT MUST I DO TO BE SAVED?

150:51 (1682:3) One evening at Shunem, after John's apostles had returned to Hebron, and after Jesus' apostles had been sent out two and two, when the Master was engaged in teaching a group of twelve of the younger evangelists who were laboring under the direction of Jacob, together with the twelve women, Rachel asked Jesus this question: "Master, what shall we answer when women ask us, What shall I do to be saved?" When Jesus heard this question, he answered:

150:52 (1682:4) "When men and women ask what shall we do to be saved, you shall answer, Believe this gospel of the kingdom; accept divine forgiveness. By faith recognize the indwelling spirit of God, whose acceptance makes you a son of God. Have you not read in the Scriptures where it says, 'In the Lord have I righteousness and strength.' Also where the Father says, 'My righteousness is near; my salvation has gone forth, and my arms shall enfold my people.' 'My soul shall be joyful in the love of my God, for he has clothed me with the garments of salvation and has covered me with the robe of his righteousness.' Have you not also read of the Father that his name 'shall be called the Lord our righteousness.' 'Take away the filthy rags of self-righteousness and clothe my son with the robe of divine righteousness and eternal salvation.' It is forever true, 'the just shall live by faith.' Entrance into the Father's kingdom is wholly free, but progress — growth in grace — is essential to continuance therein.

150:53 (1682:5) "Salvation is the gift of the Father and is revealed by his Sons. Acceptance by faith on your part makes you a partaker of the divine nature, a son or a daughter of God. By faith you are justified; by faith are you saved; and by this same faith are you eternally advanced in the way of progressive and divine perfection. By faith was Abraham justified and made aware of salvation by the teachings of Melchizedek. All down through the ages has this same faith saved the sons of men, but now has a Son come forth from the Father to make salvation more real and acceptable."

150:54 (1683:1) When Jesus had left off speaking, there was great rejoicing among those who had heard these gracious words, and they all went on in the days that followed proclaiming the gospel of the kingdom with new power and with renewed energy and enthusiasm. And the women rejoiced all the more to know they were included in these plans for the establishment of the kingdom on earth.

عیسی در جمع‌بندی آخرین بیان خود گفت: "شما نمی‌توانید نجات را بخريد؛ شما نمی‌توانید پارسایی را کسب کنید. نجات هدیه خداست، و پارسایی ثمره طبیعی زندگی از روح زاده شده فرزندی در پادشاهی است. شما به این دلیل نجات نمی‌یابید که یک زندگی پارسامنشانه دارید؛ بلکه شما یک زندگی پارسامنشانه دارید زیرا از پیش نجات یافته‌اید، و فرزندی را به عنوان هدیه خدا و خدمت در پادشاهی را به عنوان برترین لذت زندگی در زمین تشخیص داده‌اید. هنگامی که انسانها به این بشارت الهی که یک اشکارسازی نیکی خداوند است ایمان می‌آورند، به توبه داوطلبانه از تمامی گناهان شناخته شده هدایت خواهند شد. درک فرزندی با میل به گناه کردن ناسازگار است. باورمندان به پادشاهی گرسنه پارسایی و تشنه کمال الهی هستند."

6- درسهای عصرانه

عیسی در بحثهای عصرانه درباره موضوعات زیادی صحبت کرد. در طول باقیمانده این تور، پیش از آن که همه آنها در ناصره به هم بپیوندند، او درباره "محبت خداوند"، "خوابها و رویاها"، "بدخواهی"، "فروتنی و افتادگی"، "شجاعت و وفاداری"، "موسیقی و پرستش"، "خدمت و اطاعت"، "غرور و گستاخی"، "بخشش در رابطه با توبه"، "ارامش و کمال"، "شرورانه سخن گفتن و حسادت"، "شرارت، گناه، و وسوسه"، "تردید و بی‌ایمانی"، "خرد و پرستش" بحث کرد. در حالی که حواریون قدیمی‌تر در آنجا حضور نداشتند، این گروههای جدیدتر از مردان و زنان هر دو، به طور آزادانه‌تر وارد این بحثها با استاد شدند.

عیسی بعد از گذراندن دو یا سه روز با یک گروه از دوازده بشارتگر به گروه دیگری ملحق می‌شد، و از مکان و حرکت همه این کارگران توسط پیام‌آوران داوود مطلع می‌شد. زنان، که این نخستین سفرشان بود، بیشتر اوقات با عیسی بودند. هر یک از این گروهها از طریق کار پیام‌رسانی درباره پیشرفت سفر به طور کامل مطلع نگاه داشته می‌شدند، و دریافت اخبار از گروههای دیگر همیشه یک منبع تشویق برای این کارگران پراکنده و جدا شده بود.

پیش از جدایی آنها، مقرر شده بود که باید دوازده حواری به همراه بشارتگران و گروه زنان در ناصره گرد هم آیند تا در جمعه 4 مارس با استاد ملاقات کنند. از این رو، در حدود این زمان، از کلیه قسمتهای مرکزی و جنوبی جلیل این گروههای گوناگون حواریون و بشارتگران شروع به حرکت به سوی ناصره کردند. تا اواسط بعد از ظهر، آندریاس و پطرس، که آخرین کسانی بودند که وارد شدند، به اردوگاهی رسیدند که توسط تازه واردها آماده شده و در ارتفاعات شمال شهر واقع شده بود. و این نخستین باری بود که عیسی از ابتدای خدمت علنی خویش از ناصره دیدن کرده بود.

150:5.5 (1683:2) In summing up his final statement, Jesus said: "You cannot buy salvation; you cannot earn righteousness. Salvation is the gift of God, and righteousness is the natural fruit of the spirit-born life of sonship in the kingdom. You are not to be saved because you live a righteous life; rather is it that you live a righteous life because you have already been saved, have recognized sonship as the gift of God and service in the kingdom as the supreme delight of life on earth. When men believe this gospel, which is a revelation of the goodness of God, they will be led to voluntary repentance of all known sin. Realization of sonship is incompatible with the desire to sin. Kingdom believers hunger for righteousness and thirst for divine perfection."

6. THE EVENING LESSONS

150:6.1 (1683:3) At the evening discussions Jesus talked upon many subjects. During the remainder of this tour — before they all reunited at Nazareth — he discussed "The Love of God," "Dreams and Visions," "Malice," "Humility and Meekness," "Courage and Loyalty," "Music and Worship," "Service and Obedience," "Pride and Presumption," "Forgiveness in Relation to Repentance," "Peace and Perfection," "Evil Speaking and Envy," "Evil, Sin, and Temptation," "Doubts and Unbelief," "Wisdom and Worship." With the older apostles away, these younger groups of both men and women more freely entered into these discussions with the Master.

150:6.2 (1683:4) After spending two or three days with one group of twelve evangelists, Jesus would move on to join another group, being informed as to the whereabouts and movements of all these workers by David's messengers. This being their first tour, the women remained much of the time with Jesus. Through the messenger service each of these groups was kept fully informed concerning the progress of the tour, and the receipt of news from other groups was always a source of encouragement to these scattered and separated workers.

150:6.3 (1683:5) Before their separation it had been arranged that the twelve apostles, together with the evangelists and the women's corps, should assemble at Nazareth to meet the Master on Friday, March 4. Accordingly, about this time, from all parts of central and southern Galilee these various groups of apostles and evangelists began moving toward Nazareth. By midafternoon, Andrew and Peter, the last to arrive, had reached the encampment prepared by the early arrivals and situated on the highlands to the north of the city. And this was the first time Jesus had visited Nazareth since the beginning of his public ministry.

7- اقامت موقت در ناصره

عیسی در این جمعه بعد از ظهر بدون این که مورد توجه واقع شود و به طور کاملاً ناشناخته در حول و حوش ناصره قدم زد. او از کنار خانه دوران کودکی خویش و کارگاه نجاری عبور کرد و نیم ساعت را روی تپه‌ای گذراند که در دوران کودکی از آن بسیار لذت می‌برد. پسر انسان از هنگام روز تعمیدش توسط یحیی در رود اردن چنین طغیانی از احساسات بشری در روانش برانگیخته نشده بود. در حالی که او از کوه پایین می‌آمد، صداهای آشنای دمیدن شیپور را که غروب خورشید را اعلام می‌کرد شنید، درست همانطور که در هنگام بزرگ شدن در ناصره، وقتی که یک پسر بود، بارها آن را شنیده بود. او پیش از بازگشت به اردوگاه از کنار کنیسه، جایی که به مدرسه رفته بود، قدم زد، و خاطرات زیادی از روزهای کودکی خود را به یاد آورد. پیش از آن، در همان روز، عیسی توما را فرستاده بود تا با سرپرست کنیسه برای موعظه‌اش در سرویس بامدادی سبت قرار بگذارد.

مردم ناصره هرگز به پرهیزکاری و زندگی پارسامنشانه شهرت نداشتند. با گذشت سالها، این دهکده با استانداردهای پست اخلاقی سفوریس که در نزدیکی آنجا بود به طور فزاینده آلوده گشت. در سرتاسر جوانی و مردانگی جوان عیسی در مورد او در ناصره اختلاف نظر وجود داشت؛ وقتی که او به کفرناحوم نقل مکان کرد ناخشنودی زیادی به وجود آمد. در حالی که ساکنان ناصره درباره کارهای نجار پیشین خود چیزهای زیادی شنیده بودند، از این که او دهکده زادگاه خود را هرگز در هیچیک از سفرهای پیشین موعظه خویش نگذرانیده بود رنجیده شده بودند. آنها به راستی درباره شهرت عیسی شنیده بودند، اما اکثر شهروندان خشمگین بودند، زیرا او هیچیک از کارهای بزرگ خود را در شهر جوانی خود انجام نداده بود. مردم ناصره ماهها در مورد عیسی بسیار بحث کرده بودند، اما دیدگاههای آنها نسبت به او در کل نامطلوب بود.

از این رو استاد خود را در میان یک خوشامدگویی برای بازگشت به خانه نیافت، بلکه در یک فضای قطعاً خصمانه و بیش از حد انتقادآمیز. اما این تمام ماجرا نبود. دشمنان او با دانستن این که او این روز سبت را در ناصره خواهد گذراند و با تصور این که در کنیسه صحبت خواهد کرد، مردان گستاخ و بی‌ادب بیشماری را استخدام کرده بودند که او را اذیت و آزار کنند و به هر طریق ممکن مشکل ایجاد کنند.

اکثر دوستان مسن‌تر عیسی، از جمله حذان آموزگار دوستدار او در دوران جوانی او، یا مرده بودند و یا ناصره را ترک کرده بودند، و نسل جوانتر با حسادت شدید از شهرت او ناخشنود بود. آنها نتوانستند وفاداری آغازین او به خانواده پدرش را به خاطر آورند، و آنها در انتقادشان از غفلت او برای دیدار از برادرش و خواهران ازواج کرده‌اش که در ناصره زندگی می‌کردند پردرد بودند. رویکرد خانواده عیسی نسبت به او نیز این احساس نامهربانانه شهروندی را افزایش می‌داد. ارتدکس‌ها در میان یهودیان حتی به خود اجازه می‌دادند به عیسی انتقاد کنند زیرا او در مسیر رفتن به کنیسه در این بامداد سبت بسیار سریع قدم می‌زد.

7. THE SOJOURN AT NAZARETH

^{1507.1 (1663.6)} This Friday afternoon Jesus walked about Nazareth quite unobserved and wholly unrecognized. He passed by the home of his childhood and the carpenter shop and spent a half hour on the hill which he so much enjoyed when a lad. Not since the day of his baptism by John in the Jordan had the Son of Man had such a flood of human emotion stirred up within his soul. While coming down from the mount, he heard the familiar sounds of the trumpet blast announcing the going down of the sun, just as he had so many, many times heard it when a boy growing up in Nazareth. Before returning to the encampment, he walked down by the synagogue where he had gone to school and indulged his mind in many reminiscences of his childhood days. Earlier in the day Jesus had sent Thomas to arrange with the ruler of the synagogue for his preaching at the Sabbath morning service.

^{1507.2 (1664.1)} The people of Nazareth were never reputed for piety and righteous living. As the years passed, this village became increasingly contaminated by the low moral standards of near-by Sepphoris. Throughout Jesus' youth and young manhood there had been a division of opinion in Nazareth regarding him; there was much resentment when he moved to Capernaum. While the inhabitants of Nazareth had heard much about the doings of their former carpenter, they were offended that he had never included his native village in any of his earlier preaching tours. They had indeed heard of Jesus' fame, but the majority of the citizens were angry because he had done none of his great works in the city of his youth. For months the people of Nazareth had discussed Jesus much, but their opinions were, on the whole, unfavorable to him.

^{1507.3 (1664.2)} Thus did the Master find himself in the midst of, not a welcome homecoming, but a decidedly hostile and hypercritical atmosphere. But this was not all. His enemies, knowing that he was to spend this Sabbath day in Nazareth and supposing that he would speak in the synagogue, had hired numerous rough and uncouth men to harass him and in every way possible make trouble.

^{1507.4 (1664.3)} Most of the older of Jesus' friends, including the doting chazan teacher of his youth, were dead or had left Nazareth, and the younger generation was prone to resent his fame with strong jealousy. They failed to remember his early devotion to his father's family, and they were bitter in their criticism of his neglect to visit his brother and his married sisters living in Nazareth. The attitude of Jesus' family toward him had also tended to increase this unkind feeling of the citizenry. The orthodox among the Jews even presumed to criticize Jesus because he walked too fast on the way to the

synagogue this Sabbath morning.

8- سرویس سبت

این سبت روز زیبایی بود، و تمام ناصره، دوستان و دشمنان آمدند تا به سخنان این شهروند پیشین شهرشان در کنیسه گوش دهند. بسیاری از همراهان گروه حواریون باید در بیرون کنیسه می‌ماندند؛ برای همه کسانی که برای گوش دادن به سخنان او آمده بودند جا وجود نداشت. عیسی به عنوان یک مرد جوان اغلب در این مکان پرستش سخن گفته بود، و در این بامداد، هنگامی که سرپرست کنیسه طومار نوشتجات مقدس را به او داد که درسی از کتاب مقدس را از روی آن بخواند، به نظر نمی‌رسید که هیچیک از حاضران به یاد آورند که این همان نسخه خطی بود که او به این کنیسه اهدا کرده بود.

سرویس‌ها در این روز درست به همان صورت برگزار می‌شدند که عیسی در کودکی در آنها حضور یافته بود. او با سرپرست کنیسه به سکوی سخنرانی بالا رفت، و سرویس با قرائت دو دعا آغاز شد: "متبارک باد خداوند، پادشاه دنیا، که نور را شکل می‌دهد و تاریکی را می‌آفریند، که صلح ایجاد می‌کند و همه چیز را می‌آفریند؛ که با دلسوزی به زمین و کسانی که در آن زندگی می‌کنند نور می‌دهد، و در نیکی، روز به روز و هر روز، کارهای آفرینش را احیا می‌کند. متبارک باد، خداوند خدای ما، برای جلال کارهای دست ساز او و برای چراغهای نور دهنده‌ای که او برای ستایش خویش ساخته است. آمین. متبارک باد خداوند خدای ما، که نورها را شکل داده است."

آنها بعد از یک لحظه مکث دوباره دعا کردند: "خداوند، خدای ما با محبت فراوان به ما مهر ورزیده است، و به خاطر پدرانمان که به او اعتماد نمودند، پدر و پادشاه ما با دلسوزی بسیار سرشار به ما ترحم کرده است. تو قوانین زندگی را به آنها آموختی؛ به ما رحم کن و به ما بیاموز. چشمان ما را به شریعت روشن کن؛ موجب شو که دل‌های ما به فرامینت وفادار بماند؛ قلب‌های ما را به عشق و ترس از نامت پیوند بده، و ما شرم‌نده نخواهیم شد، برای ابد. زیرا تو خدایی هستی که نجات را مهیا می‌سازی، و تو از میان تمام ملت‌ها و زبان‌ها ما را برگزیده‌ای، و در حقیقت ما را به نام بزرگ خود نزدیک نموده‌ای — آمین — تا بتوانیم پیوند با تو را با عشق ستایش کنیم. متبارک باد خداوند که با محبت مردم‌ش اسرائیل را برگزید."

سپس جماعت، شماع، اعتقاد یهودی ایمان را قرائت کرد. این بازخوانی شامل تکرار قسمتهای متعددی از شریعت بود و نشان می‌داد که نیایشگران یوغ پادشاهی آسمان و نیز یوغ فرامین را بدان گونه که به روز و شب اطلاق می‌شود بر خود گرفته‌اند.

و سپس سومین دعا به دنبال آن آمد: "درست است که تو یهوه هستی، خدای ما و خدای پدران ما؛ پادشاه ما و پادشاه پدران ما؛ ناجی ما و ناجی پدران ما؛ آفریننده ما و صخره نجات ما؛ یاور ما و نجات دهنده ما. نام تو از ابدیت است، و غیر از تو خدایی وجود ندارد. آنهایی که نجات یافتند ترانه جدیدی برای نام تو در کنار دریا

8. THE SABBATH SERVICE

^{150:8.1 (1684.4)} This Sabbath was a beautiful day, and all Nazareth, friends and foes, turned out to hear this former citizen of their town discourse in the synagogue. Many of the apostolic retinue had to remain without the synagogue; there was not room for all who had come to hear him. As a young man Jesus had often spoken in this place of worship, and this morning, when the ruler of the synagogue handed him the roll of sacred writings from which to read the Scripture lesson, none present seemed to recall that this was the very manuscript which he had presented to this synagogue.

^{150:8.2 (1684.5)} The services on this day were conducted just as when Jesus had attended them as a boy. He ascended the speaking platform with the ruler of the synagogue, and the service was begun by the recital of two prayers: "Blessed is the Lord, King of the world, who forms the light and creates the darkness, who makes peace and creates everything; who, in mercy, gives light to the earth and to those who dwell upon it and in goodness, day by day and every day, renews the works of creation. Blessed is the Lord our God for the glory of his handiworks and for the light-giving lights which he has made for his praise. Selah. Blessed is the Lord our God, who has formed the lights."

^{150:8.3 (1685.1)} After a moment's pause they again prayed: "With great love has the Lord our God loved us, and with much overflowing pity has he pitied us, our Father and our King, for the sake of our fathers who trusted in him. You taught them the statutes of life; have mercy upon us and teach us. Enlighten our eyes in the law, cause our hearts to cleave to your commandments; unite our hearts to love and fear your name, and we shall not be put to shame, world without end. For you are a God who prepares salvation, and us have you chosen from among all nations and tongues, and in truth have you brought us near your great name — selah — that we may lovingly praise your unity. Blessed is the Lord, who in love chose his people Israel."

^{150:8.4 (1685.2)} The congregation then recited the Shema, the Jewish creed of faith. This ritual consisted in repeating numerous passages from the law and indicated that the worshipers took upon themselves the yoke of the kingdom of heaven, also the yoke of the commandments as applied to the day and the night.

^{150:8.5 (1685.3)} And then followed the third prayer: "True it is that you are Yahweh, our God and the God of our fathers; our King and the King of our fathers; our Savior and the Savior of our fathers; our Creator and the rock of our salvation; our help and our deliverer. Your name is from everlasting, and

خواندند؛ همه با هم تو را ستایش کردند و اذعان کردند که تو پادشاهی، و گفتند یهوه برای ابد سلطنت خواهد کرد. متبارک باد خداوند که اسرائیل را نجات می‌دهد.“

سپس سرپرست کنیسه در مقابل صندوق یا صندوقچه‌ای که حاوی نوشته‌های مقدس بود جای خود را گرفت و شروع به خواندن نوزده دعای مدح یا دعای خیر نمود. اما در این مناسبت مطلوب بود که سرویس کوتاه شود تا میهمان برجسته وقت بیشتری برای گفتار خود داشته باشد؛ از این رو، فقط نخستین و آخرین دعای خیر خوانده شد. اولین دعا این بود: “متبارک باد خداوند خدای ما، و خدای پدران ما، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب؛ خدای بزرگ، قدرتمند و مخوف، که بخشش و مهربانی نشان می‌دهد، که همه چیز را می‌آفریند، که وعده‌های زبینه را به پدران به یاد می‌آورد و به خاطر نام خودش نجات دهنده‌ای برای فرزندان فرزندان آنها با محبت می‌آورد. ای پادشاه، یاور، ناجی، و سپر! متبارک هستی، ای یهوه، سپر ابراهیم.“

سپس آخرین دعای برکت به دنبال آن آمد: “خداوند، به مردمت اسرائیل برای ابد آرامش بزرگ عطا کن، زیرا تو پادشاه و خدای تمام آرامشی. و در چشمان تو نیکوست که اسرائیل را در تمام اوقات و در هر ساعت با آرامش برکت دهی. متبارک است، یهوه، که مردمت اسرائیل را با آرامش برکت می‌دهد.“ در حالی که سرپرست کنیسه دعا‌های برکت را قرائت می‌کرد، جماعت به او نگاه نمی‌کردند. به دنبال دعا‌های برکت، او یک دعای غیررسمی که برای آن مناسبت مناسب بود ارائه کرد، و هنگامی که این کار به پایان رسید، همه جماعت به طور یکپارچه آمین گفتند.

سپس حذان به سوی صندوق رفت و طوماری را بیرون آورد، و آن را به عیسی تقدیم کرد تا او بتواند درس کتاب مقدس را بخواند. مرسوم بود که از هفت نفر خواسته شود تا حداقل سه آیه از شریعت را بخوانند، اما این رسم در این مناسبت کنار گذاشته شد تا بازید کننده بتواند درس انتخابی خودش را بخواند. عیسی در حالی که طومار را گرفت، ایستاد و شروع به خواندن از کتاب تثبیه کرد: “زیرا این فرمائی که در این روز به شما می‌دهم از شما پنهان نیست، و دور هم نیست. در آسمان نیست که بگویید، چه کسی برای ما به بالا- به آسمان خواهد رفت و آن را برای ما پایین خواهد آورد تا بتوانیم آن را بشنویم و انجام دهیم؟ در آن سوی دریا نیز نیست که بگویید، چه کسی برای ما به آن سوی دریا خواهد رفت تا فرمان را برای ما بیاورد تا بتوانیم آن را بشنویم و انجام دهیم؟ نه، کلمه حیات به شما بسیار نزدیک است، حتی در حضور و قلب شما، تا شما بتوانید بدانید و از آن اطاعت کنید.“

و هنگامی که او خواندن شریعت را متوقف کرد، به اشعیا روی آورد و شروع به خواندن کرد: “روح خدا بر من است، زیرا او مرا مسح کرده است تا به فقیران بشارت دهم. او مرا فرستاده تا آزادی را به اسیران و بازگشت بینایی را به نابینایان اعلام کنم، و آنهایی را که آزاده شده‌اند آزاد سازم و سال قابل قبول خداوند را اعلام کنم.“

there is no God beside you. A new song did they that were delivered sing to your name by the seashore; together did all praise and own you King and say, Yahweh shall reign, world without end. Blessed is the Lord who saves Israel.”

^{150:86 (1685:4)} The ruler of the synagogue then took his place before the ark, or chest, containing the sacred writings and began the recitation of the nineteen prayer eulogies, or benedictions. But on this occasion it was desirable to shorten the service in order that the distinguished guest might have more time for his discourse; accordingly, only the first and last of the benedictions were recited. The first was: “Blessed is the Lord our God, and the God of our fathers, the God of Abraham, and the God of Isaac, and the God of Jacob; the great, the mighty, and the terrible God, who shows mercy and kindness, who creates all things, who remembers the gracious promises to the fathers and brings a savior to their children’s children for his own name’s sake, in love. O King, helper, savior, and shield! Blessed are you, O Yahweh, the shield of Abraham.”

^{150:87 (1685:5)} Then followed the last benediction: “O bestow on your people Israel great peace forever, for you are King and the Lord of all peace. And it is good in your eyes to bless Israel at all times and at every hour with peace. Blessed are you, Yahweh, who blesses his people Israel with peace.” The congregation looked not at the ruler as he recited the benedictions. Following the benedictions he offered an informal prayer suitable for the occasion, and when this was concluded, all the congregation joined in saying amen.

^{150:88 (1685:6)} Then the chazan went over to the ark and brought out a roll, which he presented to Jesus that he might read the Scripture lesson. It was customary to call upon seven persons to read not less than three verses of the law, but this practice was waived on this occasion that the visitor might read the lesson of his own selection. Jesus, taking the roll, stood up and began to read from Deuteronomy: “For this commandment which I give you this day is not hidden from you, neither is it far off. It is not in heaven, that you should say, who shall go up for us to heaven and bring it down to us that we may hear and do it? Neither is it beyond the sea, that you should say, who will go over the sea for us to bring the commandment to us that we may hear and do it? No, the word of life is very near to you, even in your presence and in your heart, that you may know and obey it.”

^{150:89 (1685:1)} And when he had ceased reading from the law, he turned to Isaiah and began to read: “The spirit of the Lord is upon me because he has anointed me to preach good tidings to the poor. He has sent me to proclaim release to the captives and the recovering of sight to the blind, to set at liberty those who are bruised and to proclaim the acceptable year of the Lord.”

عیسی کتاب را بست، و بعد از پس دادن آن به سرپرست کنیسه، نشست و شروع به گفتگو با مردم کرد. او با این سخنان شروع کرد: "امروز این متون مقدس تحقق یافتند." و سپس عیسی به مدت تقریباً پانزده دقیقه پیرامون "پسران و دختران خداوند" صحبت کرد. بسیاری از مردم از این گفتگو خشنود بودند، و آنها از متانت و خرد او حیرت‌زده شدند.

در کنیسه مرسوم بود که بعد از پایان سرویس رسمی، سخنران می‌ماند تا کسانی که ممکن بود علاقمند باشند بتوانند از او سؤالاتی بپرسند. از این رو، در این بامداد سبب عیسی پابین آمد و داخل جمعیتی شد که به جلو فشار می‌آورد تا سؤالاتشان را بپرسند. در این گروه افراد آشوبگر بسیاری بودند که ذهنشان به شرارت متمایل بود، ضمن این که در حاشیه این جمعیت گروهی از افراد فرومایه در گردش بودند که برای ایجاد دردرس برای عیسی استخدام شده بودند. بسیاری از شاگردان و بشارتگران که در بیرون مانده بودند اکنون تلاش کردند داخل کنیسه شوند، و آنها در تشخیص این که آشوب در شرف تکوین است کند نبودند. آنها تلاش کردند که استاد را خارج کنند، اما او با آنها نمی‌رفت.

9- عدم پذیرش در ناصره

عیسی خود را در کنیسه با جمعیت عظیمی از دشمنانش و شمار اندکی از پیروان خوش در احاطه یافت، و در پاسخ به پرسشهای گستاخانه و شوخی‌های شرورانه آنها به گونه‌ای نیمه شوخی گفت: "آری، من پسر یوسف هستم؛ من آن نجار هستم، و من تعجب نمی‌کنم که مرا یاد این ضرب‌المثل می‌اندازید: 'پزشک، خودت را شفا بده'، و این که مرا به چالش می‌کشید که آنچه را که شنیده‌اید در کفرناحوم انجام دادم در ناصره انجام دهم؛ اما من شما را شاهد می‌گیرم که حتی کتاب مقدس اعلام می‌کند که 'یک پیامبر بی‌حرمت نباشد، مگر در وطن خویش و در میان مردم خویش'."

اما آنها او را هل دادند، و انگشت اتهام به او زدند و گفتند: "تو تصور می‌کنی که از مردم ناصره بهتری؛ تو از ما دور شدی، اما برادر تو یک کارگر معمولی است، و خواهران تو هنوز در میان ما زندگی می‌کنند. ما مادرت مریم را می‌شناسیم. آنها امروز کجا هستند؟ ما چیزهای بزرگی درباره تو می‌شنویم، اما متوجه شدیم که وقتی برمی‌گرددی هیچ کار شگفت‌انگیزی نمی‌کنی." عیسی به آنها پاسخ داد: "من مردم ساکن شهری را که در آن بزرگ شدم دوست دارم، و خوشحال می‌شوم که ببینم همه شما به پادشاهی آسمان وارد شوید، اما تعیین انجام کارهای خدا به عهده من نیست. دیگرگونیهای ناشی از لطف الهی در پاسخ به ایمان زنده کسانی که نینفع هستند انجام می‌شود."

اگر به خاطر اشتباه تاکتیکی یکی از حواریون عیسی، شمعون غیور، نبود، عیسی می‌توانست با خوشرویی جمعیت را مهار کند و حتی خشن‌ترین دشمنانش را به طور مؤثر خلع سلاح کند. شمعون غیور در این اثنا با کمک ناحور، یکی از بشارتگران جوان‌تر،

^{1508.10 (1686.2)} Jesus closed the book and, after handing it back to the ruler of the synagogue, sat down and began to discourse to the people. He began by saying: "Today are these Scriptures fulfilled." And then Jesus spoke for almost fifteen minutes on "The Sons and Daughters of God." Many of the people were pleased with the discourse, and they marveled at his graciousness and wisdom.

^{1508.11 (1686.3)} It was customary in the synagogue, after the conclusion of the formal service, for the speaker to remain so that those who might be interested could ask him questions. Accordingly, on this Sabbath morning Jesus stepped down into the crowd which pressed forward to ask questions. In this group were many turbulent individuals whose minds were bent on mischief, while about the fringe of this crowd there circulated those debased men who had been hired to make trouble for Jesus. Many of the disciples and evangelists who had remained without now pressed into the synagogue and were not slow to recognize that trouble was brewing. They sought to lead the Master away, but he would not go with them.

9. THE NAZARETH REJECTION

^{1509.1 (1686.4)} Jesus found himself surrounded in the synagogue by a great throng of his enemies and a sprinkling of his own followers, and in reply to their rude questions and sinister banterings he half humorously remarked: "Yes, I am Joseph's son; I am the carpenter, and I am not surprised that you remind me of the proverb, 'Physician heal yourself,' and that you challenge me to do in Nazareth what you have heard I did at Capernaum; but I call you to witness that even the Scriptures declare that 'a prophet is not without honor save in his own country and among his own people.'"

^{1509.2 (1686.5)} But they jostled him and, pointing accusing fingers at him, said: "You think you are better than the people of Nazareth; you moved away from us, but your brother is a common workman, and your sisters still live among us. We know your mother, Mary. Where are they today? We hear big things about you, but we notice that you do no wonders when you come back." Jesus answered them: "I love the people who dwell in the city where I grew up, and I would rejoice to see you all enter the kingdom of heaven, but the doing of the works of God is not for me to determine. The transformations of grace are wrought in response to the living faith of those who are the beneficiaries."

^{1509.3 (1686.6)} Jesus would have good-naturedly managed the crowd and effectively disarmed even his violent enemies had it not been for the tactical blunder of one of his own apostles, Simon Zelotes, who, with the help of Nahor, one of the younger

گروهی از دوستان عیسی را از میان جمعیت گرد آورده بود، و با اتخاذ یک رویکرد ستیزه‌جویانه، به دشمنان استاد هشدار داده بود که از اینجا بروند. عیسی منتها به حواریون آموزش داده بود که یک پاسخ ملایم خشم را از بین می‌برد، اما پیروان او عادت نداشتند ببینند که با آموزگار محبوبشان که آنها با اشتیاق وافر او را استاد خطاب می‌کردند با چنین بی‌ادبی و تحقیر رفتار شود. این برای آنها خیلی گزاف بود، و آنها خود را در حال ابراز ناخشنودی شدید و آتشین یافتند، و تمام اینها فقط موجب برانگیختن روحیهٔ اوباشگری در این اجتماع خدانشناس و بی‌فرهنگ شد. و بدین ترتیب، این اوباش‌ها تحت رهبری مزدوران، عیسی را گرفتند و او را شتابان از کنیسه خارج کرده و به پرتگاه یک تپهٔ پر شیب نزدیک به آنجا بردند. آنها در آنجا در نظر داشتند که او را از لبه به پایین هل دهند و به کام مرگ بفرستند. اما درست در لحظه‌ای که آنها در آستانهٔ هل دادن او از لبهٔ صخره بوند، عیسی به طور ناگهانی به سوی اسیر کنندگانش چرخش کرد، و پس از روبرو شدن با آنها، به آرامی بازوانش را جمع کرد. او چیزی نگفت، اما هنگامی که شروع به قدم زدن به سوی جلو نمود، دوستانش بیش از حد حیرت‌زده شدند. اوباش‌ها از سر راه او کنار رفتند و به او اجازه دادند بدون این که آزاری ببیند از آنجا عبور کند.

عیسی در حالی که توسط شاگردانش دنبال می‌شد، به اردوگاه آنها رفت، و در آنجا تمام این ماجرا بازگویی شد. و آنها همانطور که عیسی رهنمود داده بود، در عصر آن روز آماده شدند تا در سحرگاه روز بعد به کفرناحوم بازگردند. این پایانِ متلاطمِ سومین تور موعظهٔ عمومی تأثیری هوشیار کننده روی همهٔ پیروان عیسی داشت. آنها داشتند شروع به درک معنی برخی از آموزش‌های استاد می‌نمودند؛ آنها داشتند به این واقعیت واقف می‌شدند که پادشاهی فقط از طریق اندوه بسیار و ناامیدی شدید فرا می‌رسد.

آنها بامداد این یکشنبه ناصره را ترک کردند، و پس از حرکت از طریق مسیرهای مختلف، همگی تا ظهر پنجشنبه، 10 مارس، سرانجام در بیت‌صیدا گرد هم آمدند. آنها به عنوان گروهی هوشیار و جدی از موعظه‌گران از توهّم در آمدهٔ پیام حقیقت، و نه به عنوان یک گروه مشتاق و تماماً فاتح از پیکارگرانِ پیروزمند گرد هم آمدند.

evangelists, had meanwhile gathered together a group of Jesus' friends from among the crowd and, assuming a belligerent attitude, had served notice on the enemies of the Master to go hence. Jesus had long taught the apostles that a soft answer turns away wrath, but his followers were not accustomed to seeing their beloved teacher, whom they so willingly called Master, treated with such discourtesy and disdain. It was too much for them, and they found themselves giving expression to passionate and vehement resentment, all of which only tended to arouse the mob spirit in this ungodly and uncouth assembly. And so, under the leadership of hirelings, these ruffians laid hold upon Jesus and rushed him out of the synagogue to the brow of a near-by precipitous hill, where they were minded to shove him over the edge to his death below. But just as they were about to push him over the edge of the cliff, Jesus turned suddenly upon his captors and, facing them, quietly folded his arms. He said nothing, but his friends were more than astonished when, as he started to walk forward, the mob parted and permitted him to pass on unmolested.

1509.4 (1687.1) Jesus, followed by his disciples, proceeded to their encampment, where all this was recounted. And they made ready that evening to go back to Capernaum early the next day, as Jesus had directed. This turbulent ending of the third public preaching tour had a sobering effect upon all of Jesus' followers. They were beginning to realize the meaning of some of the Master's teachings; they were awaking to the fact that the kingdom would come only through much sorrow and bitter disappointment.

1509.5 (1687.2) They left Nazareth this Sunday morning, and traveling by different routes, they all finally assembled at Bethsaida by noon on Thursday, March 10. They came together as a sober and serious group of disillusioned preachers of the gospel of truth and not as an enthusiastic and all-conquering band of triumphant crusaders.

مقاله 151. توقف و آموزش در کنار دریا

152 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 150

IV. بخش چهارم - زندگی و تعلیم عیسی

مقاله 151

توقف و آموزش در کنار دریا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- مثل بذرافشان
- 2- تفسیر مثل
- 3- بیشتر درباره مثلها
- 4- مثلهای بیشتر در کنار دریا
- 5- دیدار از خرسا
- 6- دیوانه خرسا

مقدمه مقاله

تا 10 مارس کلیه گروههای موعظهگر و آموزش دهنده در بیتصیدا دور هم گرد آمده بودند. پنجشنبه شب و جمعه بسیاری از آنها برای ماهیگیری بیرون رفتند، در حالی که در روز سبت در کنیسه حضور داشتند تا به سخنان یک یهودی سالمند دمشق پیرامون جلال پدر ابراهیم گوش دهند. عیسی بیشتر این روز سبت را تنها در تپهها گذراند. آن شنبه شب، استاد بیش از یک ساعت پیرامون "رسالت بداقیالی و ارزش معنوی ناامیدی" برای گروههای گرد آمده صحبت کرد. این یک رویداد به یاد ماندنی بود، و شنوندگان او هرگز درسی را که او ارائه داد فراموش نکردند.

عیسی از اندوه عدم پذیرش اخیر خود در ناصره به طور کامل بهبود نیافته بود؛ حواریون از یک غم عجیب و غریب که با رفتار شاد معمول او آمیخته بود آگاه بودند. یعقوب و یوحنا بیشتر اوقات با او بودند، و پطرس با مسئولیتهای بسیاری که به بهروزی و هدایت گروه جدید بشارتگران مربوط بود بیش از حد مشغول بود. زنان این وقت انتظار پیش از آغاز نمودن کار عید فصح در اورشلیم را صرف دیدار خانه به خانه می کردند. آنها بشارت الهی را آموزش می دادند و در کفرناحوم و شهرها و روستاهای اطراف از بیماران پرستاری می کردند.

PAPER 151

TARRYING AND TEACHING BY THE SEASIDE

SECTIONS

Introduction

1. The Parable of the Sower
2. Interpretation of the Parable
3. More about Parables
4. More Parables by the Sea
5. The Visit to Kheresa
6. The Kheresa Lunatic

INTRODUCTION

^{151:01 (1688:1)} BY MARCH 10 all of the preaching and teaching groups had forgathered at Bethsaida. Thursday night and Friday many of them went out to fish, while on the Sabbath day they attended the synagogue to hear an aged Jew of Damascus discourse on the glory of father Abraham. Jesus spent most of this Sabbath day alone in the hills. That Saturday night the Master talked for more than an hour to the assembled groups on "The mission of adversity and the spiritual value of disappointment." This was a memorable occasion, and his hearers never forgot the lesson he imparted.

^{151:02 (1688:2)} Jesus had not fully recovered from the sorrow of his recent rejection at Nazareth; the apostles were aware of a peculiar sadness mingled with his usual cheerful demeanor. James and John were with him much of the time, Peter being more than occupied with the many responsibilities having to do with the welfare and direction of the new corps of evangelists. This time of waiting before starting for the Passover at Jerusalem, the women spent in visiting from house to house, teaching the gospel, and ministering to the sick in Capernaum and the surrounding cities and villages.

1- مثل بذر افشان

حدوداً در این هنگام، عیسی برای نخستین بار شروع به استفاده از روش تمثیلی برای آموزش جمعیتی نمود که مکرراً به دور او گرد می‌آمدند. از آنجا که عیسی در طول شب تا دیر هنگام با حواریون و سایرین صحبت کرده بود، در این یکشنبه صبح تعداد بسیار اندکی از گروه برای خوردن صبحانه بیدار شده بودند؛ از این رو او به کنار دریا رفت و تنها در قایق، همان قایق قدیمی ماهیگیری آندریاس و پطرس، که همیشه در اختیار او بود نشست، و پیرامون حرکت بعدی که در کار گسترش پادشاهی باید انجام می‌شد مراقبه کرد. اما استاد قرار نبود برای مدتی طولانی تنها باشد. خیلی زود از کفرناحوم و روستاهای نزدیکش مردم شروع به آمدن کردند، و تا ساعت ده صبح آن بامداد تقریباً یک هزار نفر در ساحل در نزدیکی قایق عیسی جمع شده بودند و با سر و صدای بلند جلب توجه می‌کردند. پطرس اکنون برخاسته بود و پس از این که خود را به قایق رساند به عیسی گفت: "استاد آیا من باید با آنها صحبت کنم؟" اما عیسی پاسخ داد: "نه پطرس، من داستانی برای آنها خواهم گفت." و سپس عیسی شروع به بازگویی مثل بذر افشان نمود. این یکی از نخستین مثل‌های زنجیره‌ای طولانی از چنین مثل‌هایی بود که او به توده‌هایی که او را دنبال می‌کردند آموزش داد. این قایق دارای یک صندلی بلند بود که او در حالی که با جمعیت گرد آمده در کنار ساحل صحبت می‌کرد روی آن می‌نشست (زیرا رسم بود که در هنگام آموزش دادن بنشینند). بعد از این که پطرس چند کلمه صحبت کرد، عیسی گفت:

"برزگری برای بذر افشانی بیرون رفت، و همینطور که بذر می‌پاشید، برخی از دانه‌ها در کنار جاده افتاد و زیر پا لگدکوب شد و توسط پرندگان آسمان خورده شد. دانه‌ای دیگر بر زمین سنگلاخ افتاد، در جایی که خاکش اندک بود، و به سرعت روپید زیر خاک عمیق نبود، اما به محض این که آفتاب برآمد، خشکید، زیرا ریشه‌ای نداشت که رطوبت را جذب کند. دانه‌ای دیگر در میان خارها افتاد، و با رشد و نمو خارها خفه شد به طوری که هیچ ثمری به بار نیاورد. با این حال، دانه‌های دیگر بر زمین نیکو افتادند، و رشد کردند، و بار آوردند، برخی سی برابر، برخی شصت برابر، و برخی صد برابر." و پس از این که گفتن این مثل را به پایان رسانید، به جمعیت گفت: "هر که گوش شنوا دارد، بشنود."

حواریون و کسانی که با آنها بودند، وقتی که شنیدند عیسی به این شیوه به مردم آموزش می‌دهد، بسیار گیج شدند؛ و بعد از صحبت‌های زیاد در میان خود، آن شب متی در باغ زبدی به عیسی گفت: "استاد، معنی گفتارهای مبهمی که به جمعیت ارائه می‌دهی چیست؟ چرا با کسانی که در جستجوی حقیقت هستند با مثل سخن می‌گویی؟" و عیسی پاسخ داد:

"من در تمام این مدت با شکیبایی به شما آموزش داده‌ام. به شما سپرده شده است که اسرار پادشاهی آسمان را بدانید، اما به توده‌های فاقد بصیرت و به کسانی که به دنبال نابودی ما هستند، از این به بعد، اسرار پادشاهی به صورت تمثیل ارائه خواهد شد. و ما این کار را خواهیم

1. THE PARABLE OF THE SOWER

^{151:1.1 (1688:3)} About this time Jesus first began to employ the parable method of teaching the multitudes that so frequently gathered about him. Since Jesus had talked with the apostles and others long into the night, on this Sunday morning very few of the group were up for breakfast; so he went out by the seaside and sat alone in the boat, the old fishing boat of Andrew and Peter, which was always kept at his disposal, and meditated on the next move to be made in the work of extending the kingdom. But the Master was not to be alone for long. Very soon the people from Capernaum and near-by villages began to arrive, and by ten o'clock that morning almost one thousand were assembled on shore near Jesus' boat and were clamoring for attention. Peter was now up and, making his way to the boat, said to Jesus, "Master, shall I talk to them?" But Jesus answered, "No, Peter, I will tell them a story." And then Jesus began the recital of the parable of the sower, one of the first of a long series of such parables which he taught the throngs that followed after him. This boat had an elevated seat on which he sat (for it was the custom to sit when teaching) while he talked to the crowd assembled along the shore. After Peter had spoken a few words, Jesus said:

^{151:1.2 (1688:4)} "A sower went forth to sow, and it came to pass as he sowed that some seed fell by the wayside to be trodden underfoot and devoured by the birds of heaven. Other seed fell upon the rocky places where there was little earth, and immediately it sprang up because there was no depth to the soil, but as soon as the sun shone, it withered because it had no root whereby to secure moisture. Other seed fell among the thorns, and as the thorns grew up, it was choked so that it yielded no grain. Still other seed fell upon good ground and, growing, yielded, some thirtyfold, some sixtyfold, and some a hundredfold." And when he had finished speaking this parable, he said to the multitude, "He who has ears to hear, let him hear."

^{151:1.3 (1688:1)} The apostles and those who were with them, when they heard Jesus teach the people in this manner, were greatly perplexed; and after much talking among themselves, that evening in the Zebedee garden Matthew said to Jesus: "Master, what is the meaning of the dark sayings which you present to the multitude? Why do you speak in parables to those who seek the truth?" And Jesus answered:

^{151:1.4 (1688:2)} "In patience have I instructed you all this time. To you it is given to know the mysteries of the kingdom of heaven, but to the undiscerning multitudes and to those who seek our destruction, from now on, the mysteries of the kingdom shall be

کرد تا کسانی که به راستی خواستار ورود به پادشاهی هستند بتوانند معنی این آموزش را تشخیص دهند و بدین ترتیب نجات را بیابند، در حالی که آنهایی که فقط برای به دام انداختن ما گوش می‌دهند ممکن است بیشتر حیران شوند، از این نظر که بدون دیدن خواهند دید، و بدون شنیدن خواهند شنید. فرزندانم، آیا قانون روح را نمی‌بینید که مقرر می‌دارد به او که دارد داده خواهد شد تا به وفور داشته باشد؛ اما از او که ندارد حتی آنچه را که دارد گرفته خواهد شد. از این رو، از این پس من با مَثلهای زیاد با مردم سخن خواهم گفت تا در نتیجه دوستان ما و کسانی که مایل به شناخت حقیقت هستند بتوانند آنچه را که به دنبال آن هستند پیدا کنند، در حالی که دشمنان ما و کسانی که حقیقت را دوست ندارند بتوانند بدون فهمیدن بشنوند. بسیاری از این مردم راه حقیقت را دنبال نمی‌کنند. آن پیامبر در واقع تمام این روانهای فاقد بصیرت را توصیف کرد آنگاه که گفت: 'زیرا قلب این مردم تیره و تار شده است، و گوشهای آنان قادر به شنیدن نیست، و آنها چشمانشان را بسته‌اند، که مبادا حقیقت را تشخیص دهند و در قلبشان آن را بفهمند.'"

حواریون اهمیت سخنان استاد را به طور کامل نفهمیدند. همینطور که اندریاس و توما بیشتر با عیسی صحبت می‌کردند، پطرس و سایر حواریون به قسمت دیگری از باغ رفتند و در آنجا مشغول به بحث جدی و طولانی شدند.

2- تفسیر مثل

پطرس و گروه اطراف او به این نتیجه رسیدند که مثل بذرافشان یک تمثیل است، و این که هر جنبه آن یک معنی پنهان دارد، و از این رو آنها تصمیم گرفتند نزد عیسی بروند و از او توضیح بخواهند. بر این اساس، پطرس به استاد نزدیک شد و گفت: "ما قادر نیستیم معنی این مثل را درک کنیم، و ما مایلیم که شما آن را برای ما توضیح دهید، زیرا شما می‌گویید شناخت اسرار پادشاهی به ما داده شده است." و هنگامی که عیسی این را شنید به پطرس گفت: "پسرم، من نمی‌خواهم چیزی را از تو دریغ کنم، اما ابتدا تو به من بگو درباره چه صحبت کرده‌ای؛ تفسیر تو از آن مثل چیست؟"

بعد از یک لحظه سکوت، پطرس گفت: "استاد، ما در رابطه با این مثل بسیار صحبت کرده‌ایم، و این تفسیری است که من برگزیده‌ام: بذرافشان، موعظمگر پیام الهی است؛ دانه، کلام خداوند است. دانه‌ای که در کنار جاده افتاد نمایانگر کسانی است که آموزش پیام الهی را نمی‌فهمند. پرندگانی که دانه افتاده بر زمین سخت را ربوندند نمایانگر شیطان، یا آن موجود شرور هستند که آنچه را که در قلب این انسانهای نادان کاشته شده است می‌ربایند. دانه‌ای که روی زمین سنگلاخ افتاد، و به طور ناگهانی رویید، نمایانگر آن اشخاص سطحی و بی‌فکر است که وقتی خبر خوش را می‌شنوند، با شادی پیام را می‌پذیرند؛ اما چون حقیقت هیچ ریشه واقعی در فهم عمیقتر آنها ندارد، در شرایط محنت و اذیت و آزار، دلبستگی آنها مدتی کوتاه دوام می‌آورد. هنگامی که دشواری می‌آید، این ایمانداران دچار لغزش می‌شوند؛

presented in parables. And this we will do so that those who really desire to enter the kingdom may discern the meaning of the teaching and thus find salvation, while those who listen only to ensnare us may be the more confounded in that they will see without seeing and will hear without hearing. My children, do you not perceive the law of the spirit which decrees that to him who has shall be given so that he shall have an abundance; but from him who has not shall be taken away even that which he has. Therefore will I henceforth speak to the people much in parables to the end that our friends and those who desire to know the truth may find that which they seek, while our enemies and those who love not the truth may hear without understanding. Many of these people follow not in the way of the truth. The prophet did, indeed, describe all such undiscerning souls when he said: 'For this people's heart has waxed gross, and their ears are dull of hearing, and their eyes they have closed lest they should discern the truth and understand it in their hearts.'"

151:15 (1689:3) The apostles did not fully comprehend the significance of the Master's words. As Andrew and Thomas talked further with Jesus, Peter and the other apostles withdrew to another portion of the garden where they engaged in earnest and prolonged discussion.

2. INTERPRETATION OF THE PARABLE

151:21 (1689:4) Peter and the group about him came to the conclusion that the parable of the sower was an allegory, that each feature had some hidden meaning, and so they decided to go to Jesus and ask for an explanation. Accordingly, Peter approached the Master, saying: "We are not able to penetrate the meaning of this parable, and we desire that you explain it to us since you say it is given us to know the mysteries of the kingdom." And when Jesus heard this, he said to Peter: "My son, I desire to withhold nothing from you, but first suppose you tell me what you have been talking about; what is your interpretation of the parable?"

151:22 (1689:5) After a moment of silence, Peter said: "Master, we have talked much concerning the parable, and this is the interpretation I have decided upon: The sower is the gospel preacher; the seed is the word of God. The seed which fell by the wayside represents those who do not understand the gospel teaching. The birds which snatched away the seed that fell upon the hardened ground represent Satan, or the evil one, who steals away that which has been sown in the hearts of these ignorant ones. The seed which fell upon the rocky places, and which sprang up so suddenly, represents those superficial and unthinking persons who, when they hear the glad tidings, receive the message with joy; but because the truth has no real root in their

آنها وقتی که وسوسه می‌شوند سقوط می‌کنند. دانه‌ای که در میان خارها افتاد نمایانگر کسانی است که مشتاقانه کلام را می‌شنوند، اما اجازه می‌دهند که دغدغه‌های دنیا و فریب ثروت کلام حقیقت را خفه کند طوری که بی‌ثمر شود. حال، دانه‌ای که روی زمین نیکو افتاد و روئید تا ثمر دهد، برخی سی برابر، برخی شصت برابر، و برخی یکصد برابر، نمایانگر آنهایی است که وقتی حقیقت را می‌شنوند، بسته به عطایای مختلف عقلانی خویش، آن را با درجات مختلف قدردانی می‌پذیرند، و بدین ترتیب این درجات مختلف از تجربه مذهبی را نشان می‌دهند.

عیسی بعد از شنیدن تفسیر پطرس از مثل، از حواریون دیگر پرسید که آیا آنها نیز پیشنهادی برای عرضه کردن ندارند. فقط نتانیل به این دعوت پاسخ داد. او گفت: "استاد، در حالی که من بسیاری چیزهای خوب را درباره تفسیر شمعون پطرس از مثل تشخیص می‌دهم، ولی به طور کامل با او موافق نیستم. نظر من پیرامون آن مثل این است: دانه نمایانگر پیام الهی پادشاهی است، در حالی که بذرافشان نشانه پیام‌آوران پادشاهی است. دانه‌ای که در کنار جاده روی زمین سخت افتاد نمایانگر کسانی است که فقط قدر اندکی از پیام الهی را شنیده‌اند، همراه با کسانی که نسبت به پیام بی‌تفاوت هستند، و قلبشان را سخت کرده‌اند. پرندگان آسمان که دانه‌ای را که در کنار جاده افتاده بود ربوندند نمایانگر عادات یک فرد نسبت به زندگی، وسوسه شرورانه، و خواسته‌های جسمانی می‌باشند. دانه‌ای که در میان صخره‌ها افتاد نشانه آن روانه‌ای عاطفی است که آموزش جدید را به سرعت می‌پذیرند و هنگامی که با دشواریها و واقعیات زندگی کردن مطابق این حقیقت مواجه می‌شوند به همان اندازه در رها ساختن حقیقت سریع هستند؛ آنها فاقد درک معنوی می‌باشند. دانه‌ای که در میان خارها افتاد نمایانگر کسانی است که به حقایق پیام الهی جذب می‌شوند؛ آنها به پیروی کردن از آموزشهای آن تمایل دارند، اما غرور زندگی، حسادت، رشک، و اضطرابهای وجود بشری مانع آن می‌شود. دانه‌ای که روی خاک خوب افتاد، و روئید و برخی سی برابر، برخی شصت برابر، و برخی یک صد برابر ثمر داد، نمایانگر درجات طبیعی و متنوع توانایی برای درک حقیقت و پاسخگویی به آموزشهای معنوی آن توسط مردان و زنانی است که از عطایای گوناگون روشنایی روحی برخوردارند."

هنگامی که نتانیل سخنانش را به پایان رساند، حواریون و همراهان آنها وارد بحث جدی شدند و با جدیت به مباحثه مشغول شدند. برخی به تصحیح تفسیر پطرس پرداختند، در حالی که یک تعداد تقریباً برابر از آنها تلاش کردند از توضیحات نتانیل پیرامون مثل دفاع کنند. در این اثنا پطرس و نتانیل به خانه رفتند، و در آنجا هر یک به تلاشی سخت و مصمم پرداخت تا دیگری را متقاعد سازد و نظر او را عوض کند.

استاد اجازه داد این سردرگمی از نقطه شدیدترین جلوه آن عبور کند؛ سپس او دستايش را به هم کوبید و

deeper understanding, their devotion is short-lived in the face of tribulation and persecution. When trouble comes, these believers stumble; they fall away when tempted. The seed which fell among thorns represents those who hear the word willingly, but who allow the cares of the world and the deceitfulness of riches to choke the word of truth so that it becomes unfruitful. Now the seed which fell on good ground and sprang up to bear, some thirty, some sixty, and some a hundredfold, represents those who, when they have heard the truth, receive it with varying degrees of appreciation — owing to their differing intellectual endowments — and hence manifest these varying degrees of religious experience."

151:23 (1690.1) Jesus, after listening to Peter's interpretation of the parable, asked the other apostles if they did not also have suggestions to offer. To this invitation only Nathaniel responded. Said he: "Master, while I recognize many good things about Simon Peter's interpretation of the parable, I do not fully agree with him. My idea of this parable would be: The seed represents the gospel of the kingdom, while the sower stands for the messengers of the kingdom. The seed which fell by the wayside on hardened ground represents those who have heard but little of the gospel, along with those who are indifferent to the message, and who have hardened their hearts. The birds of the sky that snatched away the seed which fell by the wayside represent one's habits of life, the temptation of evil, and the desires of the flesh. The seed which fell among the rocks stands for those emotional souls who are quick to receive new teaching and equally quick to give up the truth when confronted with the difficulties and realities of living up to this truth; they lack spiritual perception. The seed which fell among the thorns represents those who are attracted to the truths of the gospel; they are minded to follow its teachings, but they are prevented by the pride of life, jealousy, envy, and the anxieties of human existence. The seed which fell on good soil, springing up to bear, some thirty, some sixty, and some a hundredfold, represents the natural and varying degrees of ability to comprehend truth and respond to its spiritual teachings by men and women who possess diverse endowments of spirit illumination."

151:24 (1690.2) When Nathaniel had finished speaking, the apostles and their associates fell into serious discussion and engaged in earnest debate, some contending for the correctness of Peter's interpretation, while almost an equal number sought to defend Nathaniel's explanation of the parable. Meanwhile Peter and Nathaniel had withdrawn to the house, where they were involved in a vigorous and determined effort the one to convince and change the mind of the other.

151:25 (1690.3) The Master permitted this confusion to pass the point of most intense expression; then he

آنها را نزد خود فرا خواند. وقتی که همه آنها یک بار دیگر دور او جمع شدند، او گفت: "پیش از آن که در مورد این مثل به شما بگویم، آیا هیچیک از شما چیزی برای گفتن دارید؟" پس از یک لحظه سکوت توما لب به سخن گشود: "آری استاد، من مایلیم چند کلمه بگویم. من به یاد دارم که شما یک بار به ما گفتید که نسبت به همین موضوع مراقب باشیم. شما به ما رهنمود دادید که هنگام استفاده از مثل برای موعظه خود، باید از داستانهای واقعی استفاده کنیم، نه از حکایات، و این که باید داستانی را انتخاب کنیم که برای نشان دادن یک حقیقت محوری و حیاتی که ما می‌خواهیم به مردم آموزش دهیم به بهترین نحو مناسب باشد، و این که پس از به کار گرفتن داستان بدین شکل، نباید تلاش کنیم که دست به کاربرد معنوی تمام جزئیات ریز که در گفتن داستان دخیل هستند بزنیم. نظر من این است که پطرس و تثنائیل هر دو در تلاشهای خود برای تفسیر این مثل اشتباه می‌کنند. من توانایی آنها را در انجام این کارها تحسین می‌کنم، اما به همان اندازه مطمئن هستم که همه این تلاشها برای این که یک مثل طبیعی قیاس تشبیهی معنوی در تمام جنبه‌های آن را به بار آورد فقط می‌تواند به سردرگمی و برداشت خطاآمیز جدی از هدف راستین چنین مثلی منجر شود. درستی نظر من به واسطه این واقعیت به طور کامل ثابت می‌شود که در حالی که ما همگی یک ساعت پیش نظر واحد داشتیم، اکنون به دو گروه جداگانه تقسیم شده‌ایم که نظرات متفاوتی در رابطه با این مثل دارند و چنان این نظرات را جدی می‌گیرند که به نظر من، در توانایی ما برای فهم کامل حقیقت بزرگی که شما در ذهن داشتید، یعنی هنگامی که این مثل را به توده مردم ارائه کردید و متعاقباً از ما خواستید که در مورد آن اظهار نظر کنیم، دخالت می‌کنند."

کلماتی که توما گفت روی همه آنها یک تأثیر آرامبخش داشت. این موجب شد که آنها آنچه را که عیسی در مناسبتهای پیشین به آنها آموخته بود به خاطر آورند، و پیش از آن که عیسی به سخن گفتن ادامه دهد، اندریاس برخاست و گفت: "من متقاعد شده‌ام که توما درست می‌گوید، و من مایلیم از او بخواهیم که به ما بگوید برداشت او از مثل بذرافشان چیست." بعد از این که عیسی به توما اشاره کرد که صحبت کند، او گفت: "برادرانم، من نمی‌خواستم که این بحث را طولانی کنم، اما اگر بخواهید، خواهم گفت که فکر می‌کنم این مثل گفته شد تا یک حقیقت بزرگ را به ما آموزش دهد. و آن این است که آموزش ما در مورد پیام الهی پادشاهی، صرف نظر از این که چگونه مأموریت‌های الهی خود را با وفاداری و کارآمدی اجرا کنیم با درجات مختلفی از موفقیت همراه خواهد بود؛ و این که تمام این تفاوتها در نتایج مستقیماً منوط به شرایطی است که ذاتی مقتضیات کار خدماتی ما است، شرایطی که ما روی آن کنترل انکی داریم و یا هیچ کنترلی بر آن نداریم."

هنگامی که توما صحبت خود را تمام کرد، اکثر موعظه‌گران همیار او تقریباً آماده بودند تا با او موافقت کنند، حتی پطرس و تثنائیل داشتند به سمت عیسی می‌رفتند تا با او صحبت کنند، که در این هنگام عیسی برخاست و گفت: "آفرین توما؛ تو معنی واقعی مثلها را تشخیص داده‌ای؛ اما پطرس و تثنائیل هر دو به یک اندازه برای همه شما خوب عمل کرده‌اند، زیرا خطر پذیرش ساختن یک تمثیل از مثلهای من را به طور کامل نشان داده‌اند. شما در قلب خوندان ممکن است اغلب به گونه‌ای سودمند درگیر چنین بلندپروازیهایی از تخیل گمان پردازانه شوید، اما وقتی به دنبال عرضه چنین

clapped his hands and called them about him. When they had all gathered around him once more, he said, "Before I tell you about this parable, do any of you have aught to say?" Following a moment of silence, Thomas spoke up: "Yes, Master, I wish to say a few words. I remember that you once told us to beware of this very thing. You instructed us that, when using illustrations for our preaching, we should employ true stories, not fables, and that we should select a story best suited to the illustration of the one central and vital truth which we wished to teach the people, and that, having so used the story, we should not attempt to make a spiritual application of all the minor details involved in the telling of the story. I hold that Peter and Nathaniel are both wrong in their attempts to interpret this parable. I admire their ability to do these things, but I am equally sure that all such attempts to make a natural parable yield spiritual analogies in all its features can only result in confusion and serious misconception of the true purpose of such a parable. That I am right is fully proved by the fact that, whereas we were all of one mind an hour ago, now are we divided into two separate groups who hold different opinions concerning this parable and hold such opinions so earnestly as to interfere, in my opinion, with our ability fully to grasp the great truth which you had in mind when you presented this parable to the multitude and subsequently asked us to make comment upon it."

151:26 (1691.1) The words which Thomas spoke had a quieting effect on all of them. He caused them to recall what Jesus had taught them on former occasions, and before Jesus resumed speaking, Andrew arose, saying: "I am persuaded that Thomas is right, and I would like to have him tell us what meaning he attaches to the parable of the sower." After Jesus had beckoned Thomas to speak, he said: "My brethren, I did not wish to prolong this discussion, but if you so desire, I will say that I think this parable was spoken to teach us one great truth. And that is that our teaching of the gospel of the kingdom, no matter how faithfully and efficiently we execute our divine commissions, is going to be attended by varying degrees of success; and that all such differences in results are directly due to conditions inherent in the circumstances of our ministry, conditions over which we have little or no control."

151:27 (1691.2) When Thomas had finished speaking, the majority of his fellow preachers were about ready to agree with him, even Peter and Nathaniel were on their way over to speak with him, when Jesus arose and said: "Well done, Thomas; you have discerned the true meaning of parables; but both Peter and Nathaniel have done you all equal good in that they have so fully shown the danger of undertaking to make an allegory out of my parables. In your own hearts you may often profitably engage in such flights of the speculative imagination, but

نتیجه‌گیری‌هایی به عنوان بخشی از آموزش عمومی خویش می‌شود. اشتباه می‌کنید.“

اکنون که تنش به پایان رسیده بود، پطرس و نثنائیل به خاطر تفسیرهایشان به یکدیگر تبریک گفتند، و به جز دو قلوهای خلفی، هر یک از حواریون جرأت کرد که پیش از استراحت در شب، تفسیری از مثل بزرگداشتن را انجام دهد. حتی یهودای اسخریوطی تفسیری بسیار محتمل را عرضه کرد. آن دوازده تن اغلب در میان خود تلاش می‌کردند مثل‌های استاد را مانند یک تمثیل بفهمند، اما دیگر هرگز چنین حدسیاتی را جدی نگرفتند. این یک جلسه بسیار سودمند برای حواریون و دستیاران آنها بود، به ویژه به این دلیل که از این زمان به بعد عیسی در ارتباط با آموزشهای عمومی خود بیشتر و بیشتر از مثلها استفاده کرد.

you make a mistake when you seek to offer such conclusions as a part of your public teaching.”

^{151:28 (1691:3)} Now that the tension was over, Peter and Nathaniel congratulated each other on their interpretations, and with the exception of the Alpheus twins, each of the apostles ventured to make an interpretation of the parable of the sower before they retired for the night. Even Judas Iscariot offered a very plausible interpretation. The twelve would often, among themselves, attempt to figure out the Master's parables as they would an allegory, but never again did they regard such speculations seriously. This was a very profitable session for the apostles and their associates, especially so since from this time on Jesus more and more employed parables in connection with his public teaching.

3- بیشتر درباره مثلها

ذهن حواریون متوجه مثلها بود، آنقدر زیاد که تمام عصر روز بعد به بحث بیشتر پیرامون مثلها اختصاص یافت. عیسی گفتگوی عصرانه را با این سخنان آغاز کرد: ”عزیزانم، شما همیشه باید در آموزش دادن اثرگذار باشید، طوری که عرضه حقیقت را به اذهان و قلوب کسانی که پیش شما هستند به گونه‌ای مناسب انجام دهید. هنگامی که شما در برابر انبوهی از خردها و خلق و خویهای متنوع قرار می‌گیرید، نمی‌توانید برای هر طبقه از شنوندگان کلمات متفاوتی را بیان کنید، اما می‌توانید داستانی بگویید تا آموزش خود را برسانید؛ و هر گروه، حتی هر فرد، قادر خواهد بود که مطابق عطایای عقلانی و معنوی خودش تفسیر خود را از مثل شما انجام دهد. شما باید اجازه دهید نورتان بتابد، اما این کار را با خرد و درایت انجام دهید. هیچکس، وقتی که چراغی را روشن می‌کند، آن را با یک ظرف نمی‌پوشاند یا زیر تخت نمی‌گذارد؛ او چراغ خود را روی یک چراغدان قرار می‌دهد، جایی که همه بتوانند نور آن را ببینند. بگذارید به شما بگویم که هیچ چیز در پادشاهی آسمان پنهان نیست که آشکار نشود؛ هیچ رازی نیز وجود ندارد که در نهایت فاش نشود. سرانجام همه این چیزها آشکار خواهند شد. فقط به توده‌ها و این که چگونه آنها حقیقت را می‌شنوند فکر نکنید؛ همچنین به خودتان توجه کنید که چگونه می‌شنوید. به یاد داشته باشید که بارها به شما گفته‌ام: به آن که دارد بیشتر داده خواهد شد، در حالی که از او که ندارد حتی آنچه که فکر می‌کند دارد گرفته خواهد شد.“

ادامه بحث مثلها و آموزش بیشتر در مورد تفسیر آنها را می‌توان در واژه‌پرداز امروزی به صورت زیر خلاصه و بیان نمود:

1- عیسی بر ضد استفاده از مثلها یا تمثیلهای در آموزش دادن حقایق پیام الهی توصیه کرد. او استفاده از ادانه از مثلها، به ویژه مثل‌های طبیعت را توصیه کرد. او بر ارزش به کار گرفتن قیاس موجود میان قلمروهای طبیعی و روحی به عنوان وسیله‌ای از آموزش دادن حقیقت تأکید کرد. او مکرراً به چیز طبیعی به عنوان ”سایه غیر واقعی و زودگذر واقعیات روحی“ اشاره

3. MORE ABOUT PARABLES

^{151:31 (1691:4)} The apostles were parable-minded, so much so that the whole of the next evening was devoted to the further discussion of parables. Jesus introduced the evening's conference by saying: "My beloved, you must always make a difference in teaching so as to suit your presentation of truth to the minds and hearts before you. When you stand before a multitude of varying intellects and temperaments, you cannot speak different words for each class of hearers, but you can tell a story to convey your teaching; and each group, even each individual, will be able to make his own interpretation of your parable in accordance with his own intellectual and spiritual endowments. You are to let your light shine but do so with wisdom and discretion. No man, when he lights a lamp, covers it up with a vessel or puts it under the bed; he puts his lamp on a stand where all can behold the light. Let me tell you that nothing is hid in the kingdom of heaven which shall not be made manifest; neither are there any secrets which shall not ultimately be made known. Eventually, all these things shall come to light. Think not only of the multitudes and how they hear the truth; take heed also to yourselves how you hear. Remember that I have many times told you: To him who has shall be given more, while from him who has not shall be taken away even that which he thinks he has."

^{151:32 (1692:1)} The continued discussion of parables and further instruction as to their interpretation may be summarized and expressed in modern phraseology as follows:

^{151:33 (1692:2)} 1. Jesus advised against the use of either fables or allegories in teaching the truths of the gospel. He did recommend the free use of parables, especially nature parables. He emphasized the value of utilizing the *analogy* existing between the natural and the spiritual worlds as a means of teaching truth. He frequently alluded to the natural as "the unreal and fleeting shadow of

می‌کرد.

2- عیسی سه یا چهار مثل از متون مقدس عبرانی نقل کرد، و توجه را به این واقعیت جلب کرد که این روش آموزش کاملاً جدید نیست. با این حال، این تقریباً به یک روش جدید آموزشی تبدیل شد که او از این زمان به بعد آن را به کار گرفت.

3- عیسی در آموزش دادن ارزش مثلها، توجه حواریون را به نکات زیر جلب کرد:

مثل یک جذابیت همزمان را برای سطوح بسیار مختلف ذهن و روح فراهم می‌سازد. مثل تخیل را برمی‌انگیزد، شناخت را به چالش می‌کشد، و به تفکر نقدگرایانه دامن می‌زند؛ مثل بدون برانگیختن تضاد، دلسوزی را رواج می‌دهد.

مثل از چیزهایی ناشی می‌شود که برای تشخیص ناشناخته‌ها شناخته شده هستند. مثل از چیزهای مادی و طبیعی به عنوان ابزار معرفي چیزهای معنوی و فوق مادی استفاده می‌کند.

مثلها به گرفتن تصمیمات منصف اخلاقی کمک می‌کنند. مثل از پیشداوریهای زیاد می‌گریزد و حقیقت جدید را با ظرافت در ذهن قرار می‌دهد، و همه این کارها را با برانگیختن حداقل دفاع شخصی از رنجش شخصی انجام می‌دهد.

رد حقیقت موجود در قیاس حکایتی مستلزم عمل آگاهانه روشنفکرانه‌ای است که مستقیماً نسبت به داوری صادقانه و تصمیم عادلانه فرد بی‌اعتنا است. مثل به مجبور ساختن تفکر از طریق حس شنوایی کمک می‌کند.

استفاده از شکل تمثیلی آموزش، آموزگار را قادر می‌سازد که حقایق جدید و حتی حیرت‌انگیز را ارائه دهد، ضمن آن که در همان حال او از هر گونه مجادله و درگیری ظاهری با سنت و مرجعیت تثبیت شده تا حد زیاد اجتناب می‌کند.

مثل همچنین از مزیت تحریک کردن خاطره حقیقی که آموزش داده می‌شود برخوردار است، وقتی که همان صحنه‌های آشنا متعاقباً مورد مواجهه واقع می‌شوند.

عیسی بدین طریق تلاش کرد پیروان خود را با بسیاری از دلایل اصلی در کار استفاده فزاینده‌اش از مثلها در آموزش عمومی خویش آشنا کند.

عیسی نزدیک به پایان درس عصرانه، نخستین اظهار نظر خود را در رابطه با مثل بذرافشان انجام داد. او گفت که مثل به دو چیز اشاره داشت: اول، این یک مرور خدمت روحانی خودش تا آن زمان و یک پیش‌بینی آنچه که برای باقیمانده عمرش در زمین پیش روی او قرار داشت بود. و دوم، این همچنین اشاره‌ای بود به این که حواریون و سایر پیام‌آوران پادشاهی در کار خدمتی خود از نسل به نسل در گذر زمان چه می‌توانستند انتظار داشته باشند.

عیسی همچنین از مثلها به عنوان بهترین رد احتمالی تلاش متمرکز رهبران مذهبی در اورشلیم استفاده کرد که

spirit realities."

151:34 (1692:3) 2. Jesus narrated three or four parables from the Hebrew scriptures, calling attention to the fact that this method of teaching was not wholly new. However, it became almost a new method of teaching as he employed it from this time onward.

151:35 (1692:4) 3. In teaching the apostles the value of parables, Jesus called attention to the following points:

151:36 (1692:5) The parable provides for a simultaneous appeal to vastly different levels of mind and spirit. The parable stimulates the imagination, challenges the discrimination, and provokes critical thinking; it promotes sympathy without arousing antagonism.

151:37 (1692:6) The parable proceeds from the things which are known to the discernment of the unknown. The parable utilizes the material and natural as a means of introducing the spiritual and the supermaterial.

151:38 (1692:7) Parables favor the making of impartial moral decisions. The parable evades much prejudice and puts new truth gracefully into the mind and does all this with the arousal of a minimum of the self-defense of personal resentment.

151:39 (1692:8) To reject the truth contained in parabolical analogy requires conscious intellectual action which is directly in contempt of one's honest judgment and fair decision. The parable conduces to the forcing of thought through the sense of hearing.

151:310 (1692:9) The use of the parable form of teaching enables the teacher to present new and even startling truths while at the same time he largely avoids all controversy and outward clashing with tradition and established authority.

151:311 (1693:1) The parable also possesses the advantage of stimulating the memory of the truth taught when the same familiar scenes are subsequently encountered.

151:312 (1693:2) In this way Jesus sought to acquaint his followers with many of the reasons underlying his practice of increasingly using parables in his public teaching.

151:313 (1693:3) Toward the close of the evening's lesson Jesus made his first comment on the parable of the sower. He said the parable referred to two things: First, it was a review of his own ministry up to that time and a forecast of what lay ahead of him for the remainder of his life on earth. And second, it was also a hint as to what the apostles and other messengers of the kingdom might expect in their ministry from generation to generation as time passed.

151:314 (1693:4) Jesus also resorted to the use of parables as the best possible refutation of the

آموزش می‌دادند تمام کارهای او با کمک دیوها و شاهزاده شیاطین انجام می‌گیرد. متوسل شدن به طبیعت در مخالفت با چنین آموزشی بود، زیرا مردم آن روزگار به تمام پدیده‌های طبیعی به عنوان محصول عمل مستقیم موجودات روحی و نیروهای فوق طبیعی می‌نگریستند. او همچنین به این علت این روش آموزشی را برگزیده که او را قادر می‌ساخت به کسانی که مایل بودند راه بهتر را بدانند حقایق حیاتی را اعلام کند، در حالی که در همان حال به دشمنانش برای یافتن دلیلی برای حمله به او و برای وارد کردن اتهام بر علیه او فرصت کمتری می‌داد.

عیسی قبل از این که گروه را برای شب مرخص کند، گفت: "اکنون من آخرین بخش مثل بذرافشان را به شما خواهم گفت. من شما را آزمایش می‌کنم تا بدانید چگونه این را دریافت خواهید کرد: پادشاهی آسمان همچنین مثل یک مردی است که بذر خوب روی زمین می‌پاشد؛ و در حالی که او در شب می‌خوابد و در روز به دنبال کارش بود، دانه جوانه زد و رشد کرد، و گر چه او نمی‌دانست چگونه این امر رخ داد، گیاه به ثمر رسید. نخست، برگه بود، سپس سنبله، بعد دانه کامل در سنبله. و سپس هنگامی که دانه رسید، او داس را بیرون آورد، و برداشت محصول به پایان رسید. او که گوش شنوا دارد، بشنود."

بارها حواریون این گفته را در ذهنشان مورد بررسی قرار دادند، اما استاد به این سخن افزوده به مثل بذرافشان دیگر هرگز اشاره نکرد.

studied effort of the religious leaders at Jerusalem to teach that all of his work was done by the assistance of demons and the prince of devils. The appeal to nature was in contravention of such teaching since the people of that day looked upon all natural phenomena as the product of the direct act of spiritual beings and supernatural forces. He also determined upon this method of teaching because it enabled him to proclaim vital truths to those who desired to know the better way while at the same time affording his enemies less opportunity to find cause for offense and for accusations against him.

151:3.15 (1693.5) Before he dismissed the group for the night, Jesus said: "Now will I tell you the last of the parable of the sower. I would test you to know how you will receive this: The kingdom of heaven is also like a man who cast good seed upon the earth; and while he slept by night and went about his business by day, the seed sprang up and grew, and although he knew not how it came about, the plant came to fruit. First there was the blade, then the ear, then the full grain in the ear. And then when the grain was ripe, he put forth the sickle, and the harvest was finished. He who has an ear to hear, let him hear."

151:3.16 (1693.6) Many times did the apostles turn this saying over in their minds, but the Master never made further mention of this addition to the parable of the sower.

4- مثل‌های بیشتر در کنار دریا

روز بعد عیسی دوباره از قایق به مردم آموزش داد. او گفت: "پادشاهی آسمان همانند مردی است که بذر خوبی در مزرعه خود کاشت؛ اما در حالی که او خوابیده بود، دشمنش آمد و در میان گندم‌های هرز کاشت و شتابلان از آنجا دور شد. و بدین ترتیب هنگامی که ساقه‌های جوان روییدند و بعداً تقریباً آماده بودند که ثمر دهند، علفهای هرز نیز پدیدار شدند. سپس خادمان این صاحبخانه آمدند و به او گفتند: 'آقا، آیا شما بذر خوب در مزرعه خود نکاشتید؟' پس این علفهای هرز از کجا آمدند؟' و او به خادمانش پاسخ داد: 'یک دشمن این کار را انجام داده است.' سپس خادمان از سرورشان پرسیدند: 'آیا می‌خواهید بیرون برویم و این علفهای هرز را بچینیم؟' اما او به آنها پاسخ داد و گفت: 'نه، مبادا هنگام جمع‌آوری آنها گندمها را نیز ریشه‌کن کنید. در عوض اجازه دهید آنها تا زمان برداشت محصول با هم رشد کنند. در آن هنگام به درو کنندگان خواهم گفت اول علفهای هرز را جمع‌آوری کنید و آنها را به صورت دسته ببندید و بسوزانید و سپس گندمها را جمع‌آوری کنید تا در انبار من ذخیره شود."

پس از این که مردم چند سؤال پرسیدند، عیسی مثل دیگری را بیان کرد: "پادشاهی آسمان همانند یک دانه خردل است که مردی در مزرعه خود کاشت. حال، یک دانه خردل کمترین دانه است، اما هنگامی که به طور کامل رشد می‌کند، به بزرگترین گیاه تبدیل می‌شود و مانند

4. MORE PARABLES BY THE SEA

151:4.1 (1693.7) The next day Jesus again taught the people from the boat, saying: "The kingdom of heaven is like a man who sowed good seed in his field; but while he slept, his enemy came and sowed weeds among the wheat and hastened away. And so when the young blades sprang up and later were about to bring forth fruit, there appeared also the weeds. Then the servants of this householder came and said to him: 'Sir, did you not sow good seed in your field? Whence then come these weeds?' And he replied to his servants, 'An enemy has done this.' The servants then asked their master, 'Would you have us go out and pluck up these weeds?' But he answered them and said: 'No, lest while you are gathering them up, you uproot the wheat also. Rather let them both grow together until the time of the harvest, when I will say to the reapers, Gather up first the weeds and bind them in bundles to burn and then gather up the wheat to be stored in my barn.'"

151:4.2 (1693.8) After the people had asked a few questions, Jesus spoke another parable: "The kingdom of heaven is like a grain of mustard seed which a man sowed in his field. Now a mustard seed is the least of seeds, but when it is full grown, it becomes the greatest of all herbs and is like a tree

یک درخت است، به طوری که پرندگان آسمان قادر می‌شوند بیایند و در شاخه‌های آن استراحت کنند.”

”پادشاهی آسمان همچنین همانند یک خمیر مایه است که زنی آن را گرفت و در سه پیمانه غذا مخفی کرد، و بدین ترتیب موجب شد که تمام غذاها مخمر شوند.“

”پادشاهی آسمان همچنین مانند گنجی است که در یک مزرعه پنهان شده است، و مردی آن را کشف کرد. او با خوشحالی بیرون رفت تا تمام دارایی خود را بفروشد که بتواند برای خریدن مزرعه پول داشته باشد.“

”پادشاهی آسمان همچنین مانند تاجری است که به دنبال مرواریدهای مرغوب بود؛ و او پس از پیدا کردن یک مروارید گرانبها بیرون رفت و هر چه را داشت فروخت تا بتواند مروارید خارق‌العاده را بخرد.“

”باز، پادشاهی آسمان مانند یک تور ماهیگیری است که به داخل دریا انداخته شد، و هر نوع ماهی را جمع‌آوری نمود. حال، وقتی که تور پر شد، ماهیگیران آن را در ساحل بالا- کشیدند. آنها در آنجا نشستند و ماهیان را دسته‌بندی کردند. آنها ماهیان خوب را در داخل ظرفها جمع‌آوری نموده و بدها را دور ریختند.“

عیسی بسیاری مثل‌های دیگر را برای توده‌های مردم بیان کرد. در واقع از این هنگام به بعد، به جز از این طریق، او به ندرت به توده‌ها آموزش داد. بعد از صحبت با عامه مردم به صورت مثل، او در طول کلاسهای عصرانه آموزشهای خود را به طول کاملتر و واضح‌تر با حواریون و بشارتگران بیان می‌کرد.

5- دیدار از خرسا

تعداد جمعیت در طول هفته مداوماً افزایش یافت. عیسی در سبت شتایان به تپه‌ها رفت، اما وقتی صبح یکشنبه فرا رسید، جمعیت بازگشت. عیسی در اوایل بعد از ظهر بعد از موعظه پطرس با آنها صحبت کرد، و وقتی سخنانش به پایان رسید، به حواریونش گفت: ”من از توده‌ها خسته شده‌ام؛ بگذارید به آن سوی دیگر برویم تا بتوانیم برای یک روز استراحت کنیم.“

در مسیر رفتن به آن سوی دریاچه، آنها با یکی از آن طوفانهای شدید و ناگهانی که به ویژه در این فصل از سال مخصوص دریای جلیل است مواجه شدند. این حجم از آب تقریباً هفتصد فوت زیر سطح دریا است و با سواحل مرتفع، به ویژه در غرب احاطه شده است. تنگه‌های شیب‌داری هستند که از دریاچه به تپه‌ها راه می‌برند، و همینطور که هوای گرم شده در یک توده در طول روز برفراز دریاچه بالا- می‌رود، بعد از غروب آفتاب تمایلی برای هوای خنک کننده تنگه‌ها وجود دارد که به سمت دریاچه هجوم آورند. این تندبادها به سرعت می‌آیند و گاهی اوقات درست به همان صورت به طور ناگهانی از بین می‌روند.

درست چنین تندباد عصرانه‌ای بود که قایقی را که در این عصر یکشنبه عیسی را به سوی دیگر حمل می‌کرد گیر انداخت. سه قایق دیگر که برخی از

so that the birds of heaven are able to come and rest in the branches thereof.”

151:43 (1694.1) “The kingdom of heaven is also like leaven which a woman took and hid in three measures of meal, and in this way it came about that all of the meal was leavened.”

151:44 (1694.2) “The kingdom of heaven is also like a treasure hidden in a field, which a man discovered. In his joy he went forth to sell all he had that he might have the money to buy the field.”

151:45 (1694.3) “The kingdom of heaven is also like a merchant seeking goodly pearls; and having found one pearl of great price, he went out and sold everything he possessed that he might be able to buy the extraordinary pearl.”

151:46 (1694.4) “Again, the kingdom of heaven is like a sweep net which was cast into the sea, and it gathered up every kind of fish. Now, when the net was filled, the fishermen drew it up on the beach, where they sat down and sorted out the fish, gathering the good into vessels while the bad they threw away.”

151:47 (1694.5) Many other parables spoke Jesus to the multitudes. In fact, from this time forward he seldom taught the masses except by this means. After speaking to a public audience in parables, he would, during the evening classes, more fully and explicitly expound his teachings to the apostles and the evangelists.

5. THE VISIT TO KHERESA

151:51 (1694.6) The multitude continued to increase throughout the week. On Sabbath Jesus hastened away to the hills, but when Sunday morning came, the crowds returned. Jesus spoke to them in the early afternoon after the preaching of Peter, and when he had finished, he said to his apostles: “I am weary of the throngs; let us cross over to the other side that we may rest for a day.”

151:52 (1694.7) On the way across the lake they encountered one of those violent and sudden windstorms which are characteristic of the Sea of Galilee, especially at this season of the year. This body of water is almost seven hundred feet below the level of the sea and is surrounded by high banks, especially on the west. There are steep gorges leading up from the lake into the hills, and as the heated air rises in a pocket over the lake during the day, there is a tendency after sunset for the cooling air of the gorges to rush down upon the lake. These gales come on quickly and sometimes go away just as suddenly.

151:53 (1694.8) It was just such an evening gale that caught the boat carrying Jesus over to the other side on this Sunday evening. Three other boats

بشارتگران جوانتر را حمل می‌کردند عقب آنها بودند. این طوفان به رغم این که محدود به این ناحیه از دریاچه بود شدید بود، و هیچ شواهدی مبنی بر وجود طوفان در ساحل غربی وجود نداشت. باد چنان قوی بود که امواج شروع به فرا گرفتن قایق کردند. باد شدید بادبان را پیش از آن که حواریون بتوانند آن را جمع کنند پاره کرده بود، و اکنون آنها در حالی که با دشواری قایق را به سمت ساحل می‌کشیدند به طور کامل به پاروهای خود متکی شده بودند. در این هنگام ساحل اندکی بیش از یک و نیم مایل از آنها فاصله داشت.

در این اثنا عیسی در عقب قایق زیر یک سرپناه کوچک خواب بود. هنگامی که آنها بیتصبدا را ترک کردند استاد خسته بود، و به منظور استراحت کردن بود که او به آنها فرمان داده بود که او را با قایق به سوی دیگر ببرند. این ماهیگیران پیشین پارو زنان قوی و با تجربه‌ای بودند، اما این یکی از بدترین تنبادهایی بود که آنها تا آن هنگام با آن روبرو شده بودند. اگر چه باد و امواج قایق آنها را همچون یک قایق اسباب‌بازی به این سو و آن سو پرتاب می‌کردند، عیسی بدون اختلال به خواب رفته بود. پطرس در کنار پاروی سمت راست نزدیک به عقب قایق بود. هنگامی که قایق شروع به پر شدن با آب کرد، او پاروی خود را رها کرد و شتابان به سوی عیسی رفت، او را به شدت تکان داد تا او را بیدار کند، و هنگامی که او بیدار شد، پطرس گفت: "استاد آیا نمی‌دانی که ما در یک طوفان شدید هستیم؟ اگر ما را نجات ندهی، همه ما هلاک خواهیم شد."

هنگامی که عیسی زیر باران بیرون آمد، ابتدا به پطرس نگاه کرد، و سپس در تاریکی به پارو زنان در حال تقلا- خیره شد. او نگاه خود را به شمعون پطرس برگرداند، که در هیجان خود هنوز به پاروی خود بازنگشته بود، و گفت: "چرا همه شما اینقدر پر از ترس هستید؟ ایمان شما کجاست؟ آرام، ساکت باشید." عیسی تازه این نکوهش را برای پطرس و سایر حواریون به زبان آورده بود و برای آرام کردن روان آشفته پطرس تازه از او خواسته بود به دنبال آرامش باشد، که اتمسفر آشفته شده، پس از برقراری تعادلش، در آرامش بزرگی قرار گرفت. امواج خروشان تقریباً فوراً فروکش کردند، ضمن این که ابرهای تیره که خود در یک بارش کوتاه تحلیل رفته بودند، ناپدید شدند، و ستارگان آسمان در بالای سر درخشیدند. تا جایی که ما می‌توانیم قضاوت کنیم همه آنها کاملاً تصادفی بود؛ اما حواریون، به ویژه شمعون پطرس از پنداشتن این رخداد به عنوان یک معجزه طبیعت هرگز دست نکشیدند. برای مردان آن روزگار به طور خاص آسان بود که به معجزات طبیعت باور داشته باشند، تا حدی که آنها به طور قاطع باور داشتند که تمام طبیعت پدیده‌ای است که مستقیماً تحت کنترل نیروهای روحی و موجودات فوق طبیعی قرار دارد.

عیسی به طور آشکار به آن دوازده تن توضیح داد که او با جانه‌ای آشفته آنها سخن گفته بود و اذهان ترسیده آنها را مخاطب قرار داده بود، و این که به عناصر فرمان نداده بود که از کلام او اطاعت کنند، اما فایده‌ای نداشت. پیروان استاد همیشه اصرار داشتند که پیروان همه این گونه رخدادهای تصادفی تفسیر خودشان را صورت دهند. از این روز به بعد آنها به این باور اصرار داشتند که استاد روی عناصر طبیعی قدرت مطلق دارد. پطرس از بازگویی این که چگونه "حتی بادها و امواج از او اطاعت می‌کنند" هرگز خسته نشد.

containing some of the younger evangelists were trailing after. This tempest was severe, notwithstanding that it was confined to this region of the lake, there being no evidence of a storm on the western shore. The wind was so strong that the waves began to wash over the boat. The high wind had torn the sail away before the apostles could furl it, and they were now entirely dependent on their oars as they laboriously pulled for the shore, a little more than a mile and a half distant.

151:54 (1694.9) Meanwhile Jesus lay asleep in the stern of the boat under a small overhead shelter. The Master was weary when they left Bethsaida, and it was to secure rest that he had directed them to sail him across to the other side. These ex-fishermen were strong and experienced oarsmen, but this was one of the worst gales they had ever encountered. Although the wind and the waves tossed their boat about as though it were a toy ship, Jesus slumbered on undisturbed. Peter was at the right-hand oar near the stern. When the boat began to fill with water, he dropped his oar and, rushing over to Jesus, shook him vigorously in order to awaken him, and when he was aroused, Peter said: "Master, don't you know we are in a violent storm? If you do not save us, we will all perish."

151:55 (1695.1) As Jesus came out in the rain, he looked first at Peter, and then peering into the darkness at the struggling oarsmen, he turned his glance back upon Simon Peter, who, in his agitation, had not yet returned to his oar, and said: "Why are all of you so filled with fear? Where is your faith? Peace, be quiet." Jesus had hardly uttered this rebuke to Peter and the other apostles, he had hardly bidden Peter seek peace wherewith to quiet his troubled soul, when the disturbed atmosphere, having established its equilibrium, settled down into a great calm. The angry waves almost immediately subsided, while the dark clouds, having spent themselves in a short shower, vanished, and the stars of heaven shone overhead. All this was purely coincidental as far as we can judge; but the apostles, particularly Simon Peter, never ceased to regard the episode as a nature miracle. It was especially easy for the men of that day to believe in nature miracles inasmuch as they firmly believed that all nature was a phenomenon directly under the control of spirit forces and supernatural beings.

151:56 (1695.2) Jesus plainly explained to the twelve that he had spoken to their troubled spirits and had addressed himself to their fear-tossed minds, that he had not commanded the elements to obey his word, but it was of no avail. The Master's followers always persisted in placing their own interpretation on all such coincidental occurrences. From this day on they insisted on regarding the Master as having absolute power over the natural elements. Peter never grew weary of reciting how "even the winds and the waves obey him."

دیروقت در شامگاه بود که عیسی و همراهانش به ساحل رسیدند، و چون این شبی آرام و زیبا بود، همه آنها در قایقها استراحت کردند، و تا اندکی بعد از طلوع آفتاب صبح روز بعد به ساحل نرفتند. هنگامی که آنها، در مجموع حدود چهل نفر، دور هم جمع شدند، عیسی گفت: "بگذارید به آن سو به تپه‌ها برویم و چند روز در آنجا بنایم تا در مورد مشکلات پادشاهی پدر تعمق کنیم."

6- دیوانه خرسا

اگر چه بخش عمده نزدیک به ساحل شرقی دریاچه به ارتفاعات فراسوی آن به آرامی به سمت بالا-شیب یافته بود، در این نقطه خاص یک کنار تپه پرشیب وجود داشت، و ساحل در برخی نقاط با شیبی تند به داخل دریاچه فرو می‌ریخت. عیسی با اشاره به دامنه تپه نزدیک به آنجا گفت: "بگذارید برای صبحانه خود در دامنه این تپه بالا-رویم و زیر برخی از پناهگاهها استراحت کرده و صحبت کنیم."

تمام دامنه این تپه با غارهایی که از صخره کنده شده بود پوشیده شده بود. بسیاری از این فرو رفتگی‌ها مقبره‌های باستانی بودند. در حدود نیمه راه به سوی بالای دامنه تپه در یک نقطه نسبتاً کوچک مسطح، قبرستان دهکده کوچک خرسا قرار داشت. هنگامی که عیسی و همراهانش از نزدیک این محل دفن عبور می‌کردند، دیوانه‌ای که در این غارهای دامنه تپه زندگی می‌کرد شتابان سراغ آنها رفت. این مرد دیوانه در این نقاط به خوبی شناخته شده بود، و سابقاً با غل و زنجیر بسته شده و در یکی از غارها حبس شده بود. مدتها بود که او غل و زنجیر خود را شکسته و اکنون آزادانه در میان قبرها و گورهای متروکه پرسه می‌زد.

این مرد که نامش عاموس بود، به یک شکل از دیوانگی دوره‌ای مبتلا شده بود. بارها اتفاق افتاد که او لباسی می‌یافت و در میان هموعانش نسبتاً خوب رفتار می‌کرد. در طول یکی از این فواصل هشیاری، او به بیتصیدا رفته بود، و در آنجا موعظه عیسی و حواریون را شنیده بود، و در آن زمان با دو دلی به بشارت پادشاهی ایمان آورده بود. اما به زودی یک مرحله طوفانی از مشکلات او پدیدار گشت، و او به قبرها گریخت. او در آنجا ناله می‌کرد، با صدای بلند فریاد می‌کشید، و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که همه کسانی را که بر حسب اتفاق با او برخورد می‌کردند به وحشت می‌انداخت.

وقتی عاموس عیسی را شناخت، به پای او افتاد، و فریاد زد: "من تو را می‌شناسم، عیسی، اما دیوهای بسیاری مرا تسخیر کرده‌اند، و به تو التماس می‌کنم که مرا شکنجه ندهی." این مرد به راستی باور داشت که ابتلای دوره‌ای ذهنی او به سبب این واقعیت بود که در این ایام ارواح شیطانی یا ناپاک به داخل او وارد شدند و بر ذهن و بدن او استیلا یافتند. مشکلات او بیشتر احساسی بود — مغز او به طور فاحش بیمار نبود.

عیسی با نگاهی به این مرد که مثل یک حیوان روی پای او خم شده بود، دست خود را پایین آورد، دست او را گرفت، او را از جای خود بلند کرد و به او گفت:

151:57 (1695:3) It was late in the evening when Jesus and his associates reached the shore, and since it was a calm and beautiful night, they all rested in the boats, not going ashore until shortly after sunrise the next morning. When they were gathered together, about forty in all, Jesus said: "Let us go up into yonder hills and tarry for a few days while we ponder over the problems of the Father's kingdom."

6. THE KHERESA LUNATIC

151:61 (1695:4) Although most of the near-by eastern shore of the lake sloped up gently to the highlands beyond, at this particular spot there was a steep hillside, the shore in some places dropping sheer down into the lake. Pointing up to the side of the near-by hill, Jesus said: "Let us go up on this hillside for our breakfast and under some of the shelters rest and talk."

151:62 (1695:5) This entire hillside was covered with caverns which had been hewn out of the rock. Many of these niches were ancient sepulchres. About halfway up the hillside on a small, relatively level spot was the cemetery of the little village of Kheresa. As Jesus and his associates passed near this burial ground, a lunatic who lived in these hillside caverns rushed up to them. This demented man was well known about these parts, having onetime been bound with fetters and chains and confined in one of the grottoes. Long since he had broken his shackles and now roamed at will among the tombs and abandoned sepulchres.

151:63 (1695:1) This man, whose name was Amos, was afflicted with a periodic form of insanity. There were considerable spells when he would find some clothing and deport himself fairly well among his fellows. During one of these lucid intervals he had gone over to Bethsaida, where he heard the preaching of Jesus and the apostles, and at that time had become a halfhearted believer in the gospel of the kingdom. But soon a stormy phase of his trouble appeared, and he fled to the tombs, where he moaned, cried out aloud, and so conducted himself as to terrorize all who chanced to meet him.

151:64 (1695:2) When Amos recognized Jesus, he fell down at his feet and exclaimed: "I know you, Jesus, but I am possessed of many devils, and I beseech that you will not torment me." This man truly believed that his periodic mental affliction was due to the fact that, at such times, evil or unclean spirits entered into him and dominated his mind and body. His troubles were mostly emotional — his brain was not grossly diseased.

151:65 (1695:3) Jesus, looking down upon the man crouching like an animal at his feet, reached down and, taking him by the hand, stood him up and said to him: "Amos, you are not possessed of a devil;

“عاموس، تو توسط یک دیو تسخیر نشده‌ای؛ تو از پیش این خبر خوب را شنیده‌ای که یک فرزند خدا هستی. من به تو فرمان می‌دهم که از این حالت خارج شوی.” و هنگامی که عاموس این سخنان عیسی را شنید، چنان تحولی در عقل او ایجاد شد که بلافاصله به ذهن درست و کنترل عادی احساسات خود بازگردانده شد. تا این هنگام جمعیت قابل توجهی از دهکده نزدیک تجمع کرده بودند، و این مردم، که بر تعدادشان توسط خوکبانان از ارتفاعات بالای آنها افزوده شده بود از دیدن دیوانه که در کنار عیسی و پیروان او نشسته بود شگفت‌زده شدند. او از ذهنی درست برخوردار شده بود و آزادانه با آنها گفتگو می‌کرد.

هنگامی که خوکبانان به دهکده هجوم آوردند تا خبر رام شدن دیوانه را پخش کنند، سگها به گله‌ای کوچک و فاقد مراقب که شامل حدوداً سی خوک می‌شد حمله کردند و اکثر آنها را از روی پرتگاهی به داخل دریا رانند. و این رویداد اتفاقی، در ارتباط با حضور عیسی و به اصطلاح شفای معجزه‌آسای مرد دیوانه بود که این افسانه را به وجود آورد که عیسی از طریق بیرون افکندن لژیونی از دیوها از درون عاموس او را شفا داده بود، و این که این دیوها به داخل گله خوکها وارد شده بودند، و موجب شده بودند که آنها از روی پرتگاه فوراً به سمت نابودی خود در دریای پایین هجوم ببرند. پیش از آن که روز به پایان رسد، خبر این رخداد توسط خوکبانان در بیرون منتشر شد، و تمام دهکده آن را باور کردند. عاموس با اطمینان کامل این داستان را باور کرد؛ او اندکی پس از آرام شدن ذهن آشفته‌اش دید که خوکها از لبه پرتگاه تپه به پایین سقوط کردند، و او همیشه باور داشت که آنها همان ارواح شروری را که او را مدت‌ها عذاب داده و مبتلا ساخته بودند با خود حمل کردند. و این به تداوم شفای او بسیار مربوط بود. به همین اندازه حقیقت دارد که همه حواریون عیسی (به جز توما) باور داشتند که رخداد خوکها مستقیماً به شفای عاموس مربوط بود.

عیسی استراحتی را که به دنبال آن بود به دست نیاورد. او در بیشتر آن روز مورد ازدحام کسانی قرار گرفت که در واکنش به این خبر که عاموس شفا یافته بود به آنجا آمدند. آنها همچنین به واسطه این داستان که دیوها از آن دیوانه خارج شده و به داخل گله خوکها وارد شده بودند جذب شده بودند. و بدین ترتیب، بعد از فقط یک شب استراحت، در اوایل بامداد سه‌شنبه عیسی و دوستانش توسط هیئتی از این غیریهودیان پرورش دهنده خوک بیدار شدند. آنها آمده بودند از او بخواهند که از میان آنها برود. سخنگوی آنها به پطرس و اندریاس گفت: “ای ماهیگیران جلیل، از ما دور شوید و پیامبران را نیز با خود ببرید. ما می‌دانیم که او مردی مقدس است، اما خدایان سرزمین ما او را نمی‌شناسند، و ما در خطر از دست دادن بسیاری از خوکها هستیم. ترس از شما بر ما نازل شده است، از این رو از شما می‌خواهیم که از اینجا بروید.” و هنگامی که عیسی سخن آنها را شنید، به اندریاس گفت: “بگذارید به سرزمین خود بازگردیم.”

هنگامی که آنها در آستانه عزیمت بودند، عاموس از عیسی استدعا کرد به او اجازه دهد با آنها بازگردد، اما استاد رضایت نداد. عیسی به عاموس گفت: “فراموش نکن که تو یک فرزند خدا هستی. نزد قوم خودت بازگرد و به آنها نشان بده که خدا چه کارهای بزرگی برای تو انجام داده است.” و عاموس به همه جا رفت و اعلام

you have already heard the good news that you are a son of God. I command you to come out of this spell.” And when Amos heard Jesus speak these words, there occurred such a transformation in his intellect that he was immediately restored to his right mind and the normal control of his emotions. By this time a considerable crowd had assembled from the near-by village, and these people, augmented by the swine herders from the highland above them, were astonished to see the lunatic sitting with Jesus and his followers, in possession of his right mind and freely conversing with them.

151:66 (1686:4) As the swine herders rushed into the village to spread the news of the taming of the lunatic, the dogs charged upon a small and untended herd of about thirty swine and drove most of them over a precipice into the sea. And it was this incidental occurrence, in connection with the presence of Jesus and the supposed miraculous curing of the lunatic, that gave origin to the legend that Jesus had cured Amos by casting a legion of devils out of him, and that these devils had entered into the herd of swine, causing them forthwith to rush headlong to their destruction in the sea below. Before the day was over, this episode was published abroad by the swine tenders, and the whole village believed it. Amos most certainly believed this story; he saw the swine tumbling over the brow of the hill shortly after his troubled mind had quieted down, and he always believed that they carried with them the very evil spirits which had so long tormented and afflicted him. And this had a good deal to do with the permanency of his cure. It is equally true that all of Jesus' apostles (save Thomas) believed that the episode of the swine was directly connected with the cure of Amos.

151:67 (1686:5) Jesus did not obtain the rest he was looking for. Most of that day he was thronged by those who came in response to the word that Amos had been cured, and who were attracted by the story that the demons had gone out of the lunatic into the herd of swine. And so, after only one night of rest, early Tuesday morning Jesus and his friends were awakened by a delegation of these swine-raising gentiles who had come to urge that he depart from their midst. Said their spokesman to Peter and Andrew: “Fishermen of Galilee, depart from us and take your prophet with you. We know he is a holy man, but the gods of our country do not know him, and we stand in danger of losing many swine. The fear of you has descended upon us, so that we pray you to go hence.” And when Jesus heard them, he said to Andrew, “Let us return to our place.”

151:68 (1687:1) As they were about to depart, Amos besought Jesus to permit him to go back with them, but the Master would not consent. Said Jesus to Amos: “Forget not that you are a son of God. Return to your own people and show them what great things God has done for you.” And Amos went

کرد که عیسی لژیونی از دیوها را از روان آشفته او بیرون افکنده است، و این که این ارواح پلید به داخل گله‌ای از خوکها وارد شده و آنها را به نابودی سریع سوق داده‌اند. و او متوقف نشد تا این که به تمام شهرهای دکاپولیس رفت، و اعلام کرد که عیسی چه کارهای بزرگی برای او انجام داده است.

about publishing that Jesus had cast a legion of devils out of his troubled soul, and that these evil spirits had entered into a herd of swine, driving them to quick destruction. And he did not stop until he had gone into all the cities of the Decapolis, declaring what great things Jesus had done for him.

مقاله 152. وقایعی که به بحران کفرناحوم منجر شد

153

کتاب یورنشیا

151

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 152

وقایعی که به بحران کفرناحوم منجر شد

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- در منزل یایروس
- 2- غذا دادن به پنج هزار تن
- 3- رخداد پادشاهسازی
- 4- رویای شبانه شمعون پطرس
- 5- بازگشت به بیتصیدا
- 6- در جنیسارت
- 7- در اورشلیم

مقدمه مقاله

داستان شفای عاموس، دیوانه خرسا، از پیش به بیتصیدا و کفرناحوم رسیده بود، به طوری که وقتی قایق عیسی در آن سه‌شنبه پیش از ظهر به خشکی رسید جمعیت زیادی در انتظار او بود. در میان این جمعیت، ناظران جنیدی از شورای عالی یهود اورشلیم حضور داشتند که به منظور یافتن علتی برای دستگیری و محکومیت استاد به کفرناحوم آمده بودند. همینطور که عیسی با کسانی که برای خوشامدگویی به او گرد آمده بودند صحبت می‌کرد، یایروس، یکی از رؤسای کنیسه از میان جمعیت عبور کرد و به پای او افتاد، دست او را گرفت و به او التماس کرد که شتابان با او برود. او گفت: "استاد، دختر کوچک من، تنها فرزندم، که در آستانه مرگ قرار دارد در خانه‌ام خوابیده است. من استدعا می‌کنم که بیایی و او را شفا دهی." هنگامی که عیسی درخواست این پدر را شنید، گفت: "من با تو خواهم رفت."

همینطور که عیسی همراه با یایروس می‌رفت، جمعیت عظیمی که درخواست پدر را شنیده بودند به دنبال آنها راه افتادند تا ببینند چه رخ می‌دهد. مدت کوتاهی پیش از آن که آنها به منزل رئیس برسند، همینطور که آنها شتابان از میان یک خیابان باریک عبور می‌کردند و همینطور که جمعیت او را هل می‌دادند،

PAPER 152

EVENTS LEADING UP TO THE
CAPERNAUM CRISIS

SECTIONS

Introduction

1. At Jairus's House
2. Feeding the Five Thousand
3. The King-Making Episode
4. Simon Peter's Night Vision
5. Back in Bethsaida
6. At Gennesaret
7. At Jerusalem

INTRODUCTION

^{152.0.1 (1688.1)} THE story of the cure of Amos, the Kheresa lunatic, had already reached Bethsaida and Capernaum, so that a great crowd was waiting for Jesus when his boat landed that Tuesday forenoon. Among this throng were the new observers from the Jerusalem Sanhedrin who had come down to Capernaum to find cause for the Master's apprehension and conviction. As Jesus spoke with those who had assembled to greet him, Jairus, one of the rulers of the synagogue, made his way through the crowd and, falling down at his feet, took him by the hand and besought that he would hasten away with him, saying: "Master, my little daughter, an only child, lies in my home at the point of death. I pray that you will come and heal her." When Jesus heard the request of this father, he said: "I will go with you."

^{152.0.2 (1688.2)} As Jesus went along with Jairus, the large crowd which had heard the father's request followed on to see what would happen. Shortly before they reached the ruler's house, as they hastened through a narrow street and as the throng jostled him, Jesus suddenly stopped, exclaiming, "Someone

عیسی به ناگاه ایستاد، و ندا در داد: "کسی مرا لمس کرد." و وقتی کسانی که نزدیک او بودند انکار کردند که او را لمس کرده‌اند، پطرس لب به سخن گشود: "استاد، شما می‌توانی ببینی که این جمعیت به شما فشار می‌آورند، و تهدید می‌کنند که ما را له کنند، و با این وجود شما می‌گویید 'کسی مرا لمس کرده است.' منظور شما چیست؟" سپس عیسی گفت: "من پرسیدم چه کسی مرا لمس کرد، زیرا دریافتم که انرژی زنده از من خارج شد." همینطور که عیسی اطراف خود را نگاه می‌کرد، چشمانش به زنی که نزدیک به او بود افتاد. این زن جلو آمد، در برابر پاهای او زانو زد و گفت: "من سالها به یک خونریزی شدید مبتلا بودم. من از دست بسیاری از پزشکان رنج زیادی کشیده‌ام؛ من تمام دارایی خود را خرج کرده‌ام، اما هیچکس نتوانسته مرا درمان کند. سپس درباره شما شنیدم، و پیش خود فکر کردم که اگر بتوانم فقط لبه لباس او را لمس کنم یقیناً شفا خواهم یافت. و از این رو با جمعیت در حالی که پیش می‌رفت جلو رفتم، تا این که در نزدیکی شما ایستادم. استاد، من حاشیه لباس شما را لمس کردم و شفا یافتم؛ من می‌دانم که از ابتلای خود شفا یافته‌ام."

وقتی عیسی این را شنید، دست زن را گرفت، او را از جای خود بلند کرد و گفت: "ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو." این ایمان او بود که او را شفا داد، و نه لمس او. و این مورد، تصویر خوبی از بسیاری از درمانهای ظاهراً معجزه‌آسایی است که در دوران کار زمینی عیسی وجود داشت، اما او به هیچ وجه به طور آگاهانه آن را اراده نکرد. گذشت زمان نشان داد که این زن به راستی از بیماری خود شفا یافت. ایمان او به گونه‌ای بود که روی قدرت خلاق ساکن در شخص استاد به طور مستقیم تأثیر داشت. با ایمانی که او داشت، فقط کافی بود به شخص استاد نزدیک شود. لمس کردن لباس او به هیچ وجه ضروری نبود؛ این فقط بخش خرافی اعتقاد او بود. عیسی این زن را که ورونیکا نام داشت و اهل قیصریه فیلیپی بود نزد خود فرا خواند تا دو اشتباه را که ممکن بود در ذهن او باقی بماند و یا در اذهن کسانی که این شفا را نظاره کردند تداوم یابد تصحیح کند: او نمی‌خواست که ورونیکا با این فکر برود که ترس او در تلاش برای ربودن درمانش محترم شمرده شده است، و یا این که خرافات او در مربوط ساختن لمس لباس عیسی به شفای او مؤثر بوده است. او می‌خواست همه بدانند که ایمان خالص و زنده او بود که موجب درمانش شده بود.

touched me." And when those who were near him denied that they had touched him, Peter spoke up: "Master, you can see that this crowd presses you, threatening to crush us, and yet you say 'someone has touched me.' What do you mean?" Then Jesus said: "I asked who touched me, for I perceived that living energy had gone forth from me." As Jesus looked about him, his eyes fell upon a near-by woman, who, coming forward, knelt at his feet and said: "For years I have been afflicted with a scourging hemorrhage. I have suffered many things from many physicians; I have spent all my substance, but none could cure me. Then I heard of you, and I thought if I may but touch the hem of his garment, I shall certainly be made whole. And so I pressed forward with the crowd as it moved along until, standing near you, Master, I touched the border of your garment, and I was made whole; I know that I have been healed of my affliction."

152:03 (1698:3) When Jesus heard this, he took the woman by the hand and, lifting her up, said: "Daughter, your faith has made you whole; go in peace." It was her *faith* and not her *touch* that made her whole. And this case is a good illustration of many apparently miraculous cures which attended upon Jesus' earth career, but which he in no sense consciously willed. The passing of time demonstrated that this woman was really cured of her malady. Her faith was of the sort that laid direct hold upon the creative power resident in the Master's person. With the faith she had, it was only necessary to approach the Master's person. It was not at all necessary to touch his garment; that was merely the superstitious part of her belief. Jesus called this woman, Veronica of Caesarea-Philippi, into his presence to correct two errors which might have lingered in her mind, or which might have persisted in the minds of those who witnessed this healing: He did not want Veronica to go away thinking that her fear in attempting to steal her cure had been honored, or that her superstition in associating the touch of his garment with her healing had been effective. He desired all to know that it was her pure and living *faith* that had wrought the cure.

1- در منزل یایروس

البته یایروس از این تأخیر در رسیدن به خانه‌اش بسیار بی‌تاب بود؛ لذا آنها اکنون گامهای خود را تندتر کردند. حتی پیش از این که آنها وارد حیات رئیس شوند، یکی از خدمتکاران او بیرون آمد و گفت: "استاد را زحمت ندهید؛ دختر شما مرده است." اما به نظر می‌رسید که عیسی به سخنان آن خدمتکار توجهی نکرد، زیرا در حالی که پطرس، یعقوب، و یوحنا را با خود می‌برد برگشت و به پدر اندوهگین گفت: "نترس؛ فقط ایمان داشته باش." هنگامی که او وارد خانه شد، نوازندگان فلوت را که اکنون با عزاداران بودند و

1. AT JAIRUS'S HOUSE

152:1.1 (1699:1) Jairus was, of course, terribly impatient of this delay in reaching his home; so they now hastened on at quickened pace. Even before they entered the ruler's yard, one of his servants came out, saying: "Trouble not the Master; your daughter is dead." But Jesus seemed not to heed the servant's words, for, taking with him Peter, James, and John, he turned and said to the grief-stricken father: "Fear not; only believe." When he entered the house, he found the flute-players already there with the mourners, who were making an unseemly

غوغایی ناخوشایند ایجاد کرده بودند در آنجا یافت؛ بستگان همان وقت در حال گریه و زاری بودند. و هنگامی که او تمام عزاداران را از اتاق خارج ساخت، با پدر و مادر و سه حواریونش وارد شد. او به عزاداران گفته بود که دختر نمرده بود، اما آنها او را به تمسخر گرفتند. عیسی اکنون رو به مادر کرد و گفت: "دخترت نمرده است؛ او فقط خواب است." و هنگامی که خانه ساکت شد، عیسی به جایی که کودک قرار داشت رفت، دست او را گرفت و گفت: "ای دختر، به تو می‌گویم بیدار شو و برخیز!" و هنگامی که دختر این سخنان را شنید، فوراً برخاست و به آن سوی اتاق رفت. و اکنون بعد از این که او از گیجی خود بهبود یافت، عیسی فرمان داد که چیزی به او بدهند تا بخورد، زیرا او مدت زیادی بدون غذا بود.

از آنجا که در کفرناحوم بر ضد عیسی آشوب زیادی وجود داشت، او خانواده را دور هم جمع کرد و توضیح داد که این دختر بچه بعد از یک تب طولانی در یک حالت کما بوده است، و این که او فقط وی را بیدار کرده بود، و این که او را از مردگان زنده نکرده بود. او به همین ترتیب همه اینها را به حواریونش توضیح داد، اما بیهوده بود؛ آنها همگی باور داشتند که او دختر کوچک را از مردگان زنده کرده بود. آنچه که عیسی در توضیح بسیاری از این معجزات ظاهری بیان کرد تأثیر اندکی روی پیروانش داشت. ذهن آنها به دنبال معجزه بود و آنها هیچ فرصتی را برای نسبت دادن شگفتی دیگری به عیسی از دست نمی‌دادند. بعد از این که عیسی به طور مشخص به همه حواریون فرمان داد نباید به هیچکس چیزی بگویند، او و حواریون به بیت‌صیدا بازگشتند.

وقتی که او از خانه یایروس بیرون آمد، دو مرد نابینا که توسط یک پسر لال هدایت می‌شدند او را دنبال کردند و با صدای بلند تقاضای شفا کردند. حدوداً در این هنگام شهرت عیسی به عنوان یک شفا دهنده در اوج خود بود. هر جا که او می‌رفت بیماران و مبتلایان منتظر او بودند. استاد اکنون بسیار خسته به نظر می‌رسید، و همه دوستانش نگران بودند که مبدا او به کار آموزش و شفای خود تا حد فروپاشی واقعی ادامه دهد.

نه تنها مردم عادی، بلکه حواریون عیسی نیز نمی‌توانستند سرشت و ویژگیهای این خدا - انسان را درک کنند. هیچ نسل بعدی نیز نتوانسته است آنچه را که در شخص عیسی ناصری در زمین رخ داد ارزیابی کند. و هرگز فرصتی برای دانش یا مذهب نمی‌تواند پیش آید که این رخدادهای استثنایی را بررسی کند، به این دلیل ساده که چنین وضعیت خارق‌العاده‌ای، چه در این کره یا در هر کره دیگری در نیادان، دیگر هرگز نمی‌تواند رخ دهد. دیگر هرگز در هر کره‌ای در سرتاسر این جهان موجودی در شکل جسم انسانی ظاهر نخواهد شد که در آن واحد در بر گیرنده تمام ویژگیهای انرژی خلاق همراه با عطایای روحی که از زمان و بیشتر محدودیتهای مادی دیگر فراتر رود باشد.

پیش از زمانی که عیسی در زمین بود، و نیز از آن هنگام تاکنون، هرگز امکان پذیر نبوده است که نتایج ناشی از ایمان قوی و زنده مردان و زنان فانی به گونه‌ای

tumult; already were the relatives engaged in weeping and wailing. And when he had put all the mourners out of the room, he went in with the father and mother and his three apostles. He had told the mourners that the damsel was not dead, but they laughed him to scorn. Jesus now turned to the mother, saying: "Your daughter is not dead; she is only asleep." And when the house had quieted down, Jesus, going up to where the child lay, took her by the hand and said, "Daughter, I say to you, awake and arise!" And when the girl heard these words, she immediately rose up and walked across the room. And presently, after she had recovered from her daze, Jesus directed that they should give her something to eat, for she had been a long time without food.

152:1.2 (1699:2) Since there was much agitation in Capernaum against Jesus, he called the family together and explained that the maiden had been in a state of coma following a long fever, and that he had merely aroused her, that he had not raised her from the dead. He likewise explained all this to his apostles, but it was futile; they all believed he had raised the little girl from the dead. What Jesus said in explanation of many of these apparent miracles had little effect on his followers. They were miracle-minded and lost no opportunity to ascribe another wonder to Jesus. Jesus and the apostles returned to Bethsaida after he had specifically charged all of them that they should tell no man.

152:1.3 (1699:3) When he came out of Jairus's house, two blind men led by a dumb boy followed him and cried out for healing. About this time Jesus' reputation as a healer was at its very height. Everywhere he went the sick and the afflicted were waiting for him. The Master now looked much worn, and all of his friends were becoming concerned lest he continue his work of teaching and healing to the point of actual collapse.

152:1.4 (1699:4) Jesus' apostles, let alone the common people, could not understand the nature and attributes of this God-man. Neither has any subsequent generation been able to evaluate what took place on earth in the person of Jesus of Nazareth. And there can never occur an opportunity for either science or religion to check up on these remarkable events for the simple reason that such an extraordinary situation can never again occur, either on this world or on any other world in Nebadon. Never again, on any world in this entire universe, will a being appear in the likeness of mortal flesh, at the same time embodying all the attributes of creative energy combined with spiritual endowments which transcend time and most other material limitations.

152:1.5 (1700:1) Never before Jesus was on earth, nor since, has it been possible so directly and graphically to secure the results attendant upon the

چنان مستقیم و عینی به دست آید. برای تکرار این پدیده‌ها باید به حضور بلافصل میکائیل آفریننده برویم و او را بدان گونه که او در آن روزگاران بود، یعنی به صورت فرزند انسان، بیاییم. به همین منوال، امروز، در حالی که غیبت او مانع چنین تجلی‌های مادی می‌شود، شما باید از قرار دادن هر گونه محدودیت در نمایش محتمل قدرت معنوی او خودداری کنید. اگر چه استاد به عنوان یک موجود مادی غایب است، او به عنوان یک تأثیر معنوی در قلب انسانها حضور دارد. عیسی از طریق رفتن از دنیا، این را برای روحش ممکن ساخت که در کنار روح پدرش که در اذهان تمامی نوع بشر ساکن است، زندگی کند.

strong and living faith of mortal men and women. To repeat these phenomena, we would have to go into the immediate presence of Michael, the Creator, and find him as he was in those days — the Son of Man. Likewise, today, while his absence prevents such material manifestations, you should refrain from placing any sort of limitation on the possible exhibition of his *spiritual power*. Though the Master is absent as a material being, he is present as a spiritual influence in the hearts of men. By going away from the world, Jesus made it possible for his spirit to live alongside that of his Father which indwells the minds of all mankind.

2- غذا دادن به پنج هزار تن

عیسی به آموزش دادن مردم در طول روز ادامه داد، در حالی که شبها به حواریون و بشارتگران آموزش می‌داد. روز جمعه او یک مرخصی یک هفته‌ای را اعلام کرد تا همه پیروانش بتوانند پیش از آمادگی برای رفتن به اورشلیم برای عید فصح برای چند روز به خانه یا نزد دوستانشان بروند. اما بیش از نیمی از شاگردانش از ترک وی امتناع ورزیدند، و بر تعداد جمعیت به طور روزانه افزوده می‌شد، چنان زیاد که داوود زبیدی می‌خواست یک اردوگاه جدید برپا سازد، اما عیسی رضایت نداد. استاد در طول سبت چنان استراحت اندکی داشت که در یکشنبه صبح، 27 مارس، خواستار این شد که از مردم دور شود. برخی از بشارتگران مانند تا با جمعیت صحبت کنند، در حالی که عیسی و دوازده تن برنامه‌ریزی کردند که بدون جلب توجه به ساحل مقابل دریاچه بگریزند، جایی که در نظر داشتند در یک پارک زیبا در جنوب بیت‌صیدا - جولیس استراحت بسیار لازم را به دست آورند. این ناحیه یک مکان تفریحی مطلوب برای مردم کفرناحوم بود؛ همه آنها با این پارکها در ساحل شرقی آشنا بودند.

اما مردم حاضر به ترک صحنه نبودند. آنها مسیری را که قایق عیسی طی کرد دیدند، و با به کارگیری هر نوع وسیله نقلیه موجود شروع به تعقیب آنها کردند. کسانی که نتوانستند قایق تهیه کنند با پای پیاده شروع به پیمایش مسیر به دور انتهای فوقانی دریاچه نمودند.

تا اواخر بعد از ظهر بیش از یک هزار نفر مکان استاد را در یکی از پارکها پیدا کرده بودند، و او به طور کوتاه با آنها حرف زد، و پطرس به دنبال او صحبت کرد. بسیاری از این مردم با خود غذا آورده بودند، و بعد از خوردن غذای عصرانه، در گروههای کوچک دور هم جمع شدند، ضمن این که حواریون و شاگردان عیسی به آنها آموزش می‌دادند.

بعد از ظهر دوشنبه تعداد جمعیت به بیش از سه هزار تن افزایش یافته بود. و باز تا پاسی از عصر، انبوه مردم همچنان به آمدن ادامه دادند. آنها انواع و اقسام مردم بیمار را با خود می‌آوردند. صدها نفر از افراد علاقمند برای خود برنامه‌ریزی کرده بودند که در مسیر رفتنشان به عید فصح در کفرناحوم توقف کنند تا عیسی را ببینند و به سخنان او گوش دهند، و آنها به سادگی از این که ناامید شوند امتناع می‌کردند. تا چهارشنبه ظهر در حدود پنج هزار مرد، زن، و کودک اینجا در این پارک

2. FEEDING THE FIVE THOUSAND

^{15221 (17002)} Jesus continued to teach the people by day while he instructed the apostles and evangelists at night. On Friday he declared a furlough of one week that all his followers might go home or to their friends for a few days before preparing to go up to Jerusalem for the Passover. But more than one half of his disciples refused to leave him, and the multitude was daily increasing in size, so much so that David Zebedee desired to establish a new encampment, but Jesus refused consent. The Master had so little rest over the Sabbath that on Sunday morning, March 27, he sought to get away from the people. Some of the evangelists were left to talk to the multitude while Jesus and the twelve planned to escape, unnoticed, to the opposite shore of the lake, where they proposed to obtain much needed rest in a beautiful park south of Bethsaida-Julias. This region was a favorite resorting place for Capernaum folks; they were all familiar with these parks on the eastern shore.

^{15222 (17003)} But the people would not have it so. They saw the direction taken by Jesus' boat, and hiring every craft available, they started out in pursuit. Those who could not obtain boats fared forth on foot to walk around the upper end of the lake.

^{15223 (17004)} By late afternoon more than a thousand persons had located the Master in one of the parks, and he spoke to them briefly, being followed by Peter. Many of these people had brought food with them, and after eating the evening meal, they gathered about in small groups while Jesus' apostles and disciples taught them.

^{15224 (17005)} Monday afternoon the multitude had increased to more than three thousand. And still — way into the evening — the people continued to flock in, bringing all manner of sick folks with them. Hundreds of interested persons had made their plans to stop over at Capernaum to see and hear Jesus on their way to the Passover, and they simply refused to be disappointed. By Wednesday noon about five thousand men, women, and children were assembled here in this park to the south of

در جنوب بیت‌صیدا – جولیاس جمع شده بودند. آب و هوا مطبوع بود، زیرا نزدیک پایان فصل بارندگی در این منطقه بود.

فیلیپ یک ذخیره غذایی سه روزه برای عیسی و دوازده تن فراهم کرده بود، که تحت سرپرستی پسرشان، مرقس نوجوان که مسئولیت کارهای روزمره را به عهده داشت بود. تا بعد از ظهر این روز، سومین روز برای تقریباً نیمی از این جمعیت، خوراکی را که مردم با خود آورده بودند تقریباً تمام شده بود. داوود زبیدی در اینجا هیچ شهر چادری برای تغذیه و جا دادن جمعیت نداشت، و فیلیپ نیز برای چنین جمعیتی غذا تدارک ندیده بود. اما مردم، با این که گرسنه بودند، از آنجا نمی‌رفتند. بی‌سر و صدا زمزمه می‌شد که عیسی که مایل بود از هر گونه مشکل با هیرودیس و رهبران اورشلیم هر دو اجتناب کند، این مکان ساکت را خارج از حوزه اختیارات همه دشمنانش به عنوان مکانی مناسب برای تاجگذاری به عنوان پادشاه انتخاب کرده است. شور و هیجان مردم هر ساعت افزایش می‌یافت. هیچ حرفی به عیسی گفته نشد، گرچه البته او از همه آنچه که جریان داشت باخبر بود. حتی دوازده حواری، و به ویژه بشارتگران جوانتر، هنوز به چنین تصویری آلوده بودند. حواریونی که از این تلاش برای اعلام پادشاهی عیسی حمایت می‌کردند، پطرس، یوحنا، شمعون غیور، و یهودای اسخریوطی بودند. آنهایی که با این طرح مخالفت می‌کردند آندریاس، یعقوب، نتنائیل، و توما بودند. متی، فیلیپ، و دوقلوهای خلفی موضعی نداشتند. سردمدار این توطئه برای پادشاه ساختن او، یکی از بشارتگران جوان به نام یوآب بود.

این صحنه حدود ساعت پنج بعد از ظهر چهارشنبه بود که عیسی از یعقوب خلفی خواست که آندریاس و فیلیپ را احضار کند. عیسی گفت: "با این جمعیت چه کنیم؟ اکنون سه روز است که آنها با ما هستند، و بسیاری از آنها گرسنه‌اند. آنها غذا ندارند." فیلیپ و آندریاس نگاههای خود را رد و بدل کردند، و سپس فیلیپ پاسخ داد: "استاد، شما باید این مردم را بفرستی تا بتوانند به روستاهای اطراف بروند و برای خود غذا بخرند." و آندریاس از ترس عملی شدن نقشه پادشاهی، به سرعت به فیلیپ ملحق شد و گفت: "آری استاد، من فکر می‌کنم بهترین کار این است که شما جمعیت را مرخص کنی تا بتوانند به راه خود بروند و غذا بخرند، ضمن این که شما هم برای منتهی به استراحت بپرداز." تا این هنگام افراد دیگر از میان دوازده نفر به گفتگو ملحق شده بودند. سپس عیسی گفت: "اما من نمی‌خواهم آنها را گرسنه راهی کنم؛ آیا نمی‌توانید به آنها غذا بدهید؟" این برای فیلیپ بسیار زیاد بود، و او فوراً لب به سخن گشود: "استاد، در این مکان روستایی از کجا می‌توانیم برای این جمعیت نان بخریم؟ مبلغ دویست دینار برای ناهار کافی نیست."

پیش از آن که حواریون فرصت کنند نظر خود را ابراز کنند، عیسی به آندریاس و فیلیپ رو کرد و گفت: "من نمی‌خواهم این مردم را به بیرون بفرستم. آنها در اینجا مثل گوسفندانی بدون یک چوپان هستند. من مایل به آنها غذا بدهم. ما چه غذایی با خود داریم؟" در حالی که فیلیپ با متی و یهودا داشت گفتگو می‌کرد، آندریاس به دنبال مرقس نوجوان بود تا مشخص شود از ذخیره غذایی آنها چه مقدار باقی مانده است. او نزد عیسی بازگشت و گفت: "آن پسر فقط پنج قرص نان جو و دو

Bethsaida-Julias. The weather was pleasant, it being near the end of the rainy season in this locality.

^{15225 (1700.6)} Philip had provided a three days' supply of food for Jesus and the twelve, which was in the custody of the Mark lad, their boy of all chores. By afternoon of this, the third day for almost half of this multitude, the food the people had brought with them was nearly exhausted. David Zebedee had no tented city here to feed and accommodate the crowds. Neither had Philip made food provision for such a multitude. But the people, even though they were hungry, would not go away. It was being quietly whispered about that Jesus, desiring to avoid trouble with both Herod and the Jerusalem leaders, had chosen this quiet spot outside the jurisdiction of all his enemies as the proper place to be crowned king. The enthusiasm of the people was rising every hour. Not a word was said to Jesus, though, of course, he knew all that was going on. Even the twelve apostles were still tainted with such notions, and especially the younger evangelists. The apostles who favored this attempt to proclaim Jesus king were Peter, John, Simon Zelotes, and Judas Iscariot. Those opposing the plan were Andrew, James, Nathaniel, and Thomas. Matthew, Philip, and the Alpheus twins were noncommittal. The ringleader of this plot to make him king was Joab, one of the young evangelists.

^{15226 (1701.1)} This was the stage setting about five o'clock on Wednesday afternoon, when Jesus asked James Alpheus to summon Andrew and Philip. Said Jesus: "What shall we do with the multitude? They have been with us now three days, and many of them are hungry. They have no food." Philip and Andrew exchanged glances, and then Philip answered: "Master, you should send these people away so that they may go to the villages around about and buy themselves food." And Andrew, fearing the materialization of the king plot, quickly joined with Philip, saying: "Yes, Master, I think it best that you dismiss the multitude so that they may go their way and buy food while you secure rest for a season." By this time others of the twelve had joined the conference. Then said Jesus: "But I do not desire to send them away hungry; can you not feed them?" This was too much for Philip, and he spoke right up: "Master, in this country place where can we buy bread for this multitude? Two hundred denarii worth would not be enough for lunch."

^{15227 (1701.2)} Before the apostles had an opportunity to express themselves, Jesus turned to Andrew and Philip, saying: "I do not want to send these people away. Here they are, like sheep without a shepherd. I would like to feed them. What food have we with us?" While Philip was conversing with Matthew and Judas, Andrew sought out the Mark lad to ascertain how much was left of their store of provisions. He returned to Jesus, saying: "The lad has left only five

ماهی خشک شده باقی دارد، و پطرس فوراً اضافه کرد: “ما امروز عصر هنوز غذا نخورده‌ایم.”

برای یک لحظه عیسی در سکوت ایستاد. یک نگاه دور و دراز در چشمانش بود. حواریون چیزی نگفتند. ناگهان عیسی به آندریاس رو کرد و گفت: “تانه‌ها و ماهیان را برایم بیاور.” و هنگامی که آندریاس سبد را نزد عیسی آورد، استاد گفت: “مردم را راهنمایی کنید تا در دسته‌های صد نفره روی چمن بنشینند و برای هر گروه یک سرگروه منصوب کنید، ضمن این که همه بشارتگران را اینجا نزد ما می‌آورید.”

عیسی تانه‌ها را در دستانش گرفت و پس از سیاست‌گزاری، نان را پاره کرد و به حواریونش داد. آنها نیز آن را به دستیاران خود دادند، و دستیاران به نوبه خود آن را به جمعیت دادند. عیسی به همین منوال ماهیان را پاره کرده و تقسیم نمود. و این جمعیت غذا را خوردند و سیر شدند. و هنگامی که آنها خوردن را تمام کردند، عیسی به شاگردان گفت: “تکه‌های پاره شده را که باقی مانده جمع کنید تا چیزی هدر نرود.” و هنگامی که آنها جمع کردن تکه‌ها را تمام کردند، دوازده سبد پر داشتند. تعداد کسانی که در این ضیافت خارق‌العاده خوردند در حدود پنج هزار مرد، زن، و کودک بود.

و این نخستین و تنها معجزه طبیعت بود که عیسی در نتیجه برنامه‌ریزی قبلی آگاهانه خویش انجام داد. درست است که شاگردان او تمایل داشتند که بسیاری از رخدادها را معجزه بنامند که چنین نبود، اما این یک کار فوق‌طبیعی راستین بود. در این مورد، به ما آموزش داده شده که میکائیل مانند همیشه عناصر غذا را، به جز حذف عامل زمان و کانال قابل مشاهده حیات، تکثیر نمود.

3- رخداد پادشاه‌سازی

غذا دادن پنج هزار تن از طریق انرژی فوق‌طبیعی یکی دیگر از آن مواردی بود که در آن دلسوزی انسانی به علاوه نیروی خلاق یا آنچه که رخ داد برابر بود. اکنون که جمعیت کاملاً سیر شده بود، و از آنجا که شهرت عیسی در آن هنگام و در آنجا از طریق این کار حیرت‌آور افزایش یافته بود، پروژه گرفتن استاد و اعلام او به عنوان پادشاه به هیچ هدایت شخصی دیگری نیاز نداشت. به نظر می‌رسید که این ایده مثل یک بیماری مسری در میان جمعیت در حال گسترش است. واکنش جمعیت نسبت به این تأمین ناگهانی و خارق‌العاده نیازهای فیزیکی آنها عمیق و شنید بود. منتهای به یهودیان آموزش داده شده بود که وقتی نجات دهنده، پسر داوود، بیاید، دوباره موجب می‌شود که شیر و عسل در سرزمین جاری شود، و این که نان حیات به همان گونه که بر نیاکان آنها در بیابان فرو ریخت، به عنوان مائده آسمانی به آنها عطا خواهد شد. و آیا اکنون تمام این انتظارات درست در برابر چشمان آنها برآورده نشده بود؟ پس از این که این جمعیت گرسنه و کم خوراک خورده، با ولع این غذای شگفت‌انگیز را خوردند و کارشان تمام شد، فقط یک واکنش یکپارچه وجود داشت. “پادشاه ما اینجا است.” نجات دهنده شگفت‌انگیز اسرائیل آمده است. در چشمان این مردم ساده ذهن، قدرت غذا دادن، حق

barley loaves and two dried fishes” — and Peter promptly added, “We have yet to eat this evening.”

^{15228 (1701.3)} For a moment Jesus stood in silence. There was a faraway look in his eyes. The apostles said nothing. Jesus turned suddenly to Andrew and said, “Bring me the loaves and fishes.” And when Andrew had brought the basket to Jesus, the Master said: “Direct the people to sit down on the grass in companies of one hundred and appoint a leader over each group while you bring all of the evangelists here with us.”

^{15229 (1701.4)} Jesus took up the loaves in his hands, and after he had given thanks, he broke the bread and gave to his apostles, who passed it on to their associates, who in turn carried it to the multitude. Jesus in like manner broke and distributed the fishes. And this multitude did eat and were filled. And when they had finished eating, Jesus said to the disciples: “Gather up the broken pieces that remain over so that nothing will be lost.” And when they had finished gathering up the fragments, they had twelve basketfuls. They who ate of this extraordinary feast numbered about five thousand men, women, and children.

^{152210 (1702.1)} And this is the first and only nature miracle which Jesus performed as a result of his conscious preplanning. It is true that his disciples were disposed to call many things miracles which were not, but this was a genuine supernatural ministration. In this case, so we were taught, Michael multiplied food elements as he always does except for the elimination of the time factor and the visible life channel.

3. THE KING-MAKING EPISODE

^{15231 (1702.2)} The feeding of the five thousand by supernatural energy was another of those cases where human pity plus creative power equaled that which happened. Now that the multitude had been fed to the full, and since Jesus' fame was then and there augmented by this stupendous wonder, the project to seize the Master and proclaim him king required no further personal direction. The idea seemed to spread through the crowd like a contagion. The reaction of the multitude to this sudden and spectacular supplying of their physical needs was profound and overwhelming. For a long time the Jews had been taught that the Messiah, the son of David, when he should come, would cause the land again to flow with milk and honey, and that the bread of life would be bestowed upon them as manna from heaven was supposed to have fallen upon their forefathers in the wilderness. And was not all of this expectation now fulfilled right before their eyes? When this hungry, undernourished multitude had finished gorging itself with the wonder-food, there was but one unanimous reaction: “Here is our king.” The wonder-working

حکومت کردن را نیز به همراه داشت. پس تعجیبی ندارد که جمعیت پس از اتمام جشن، به صورت متحد برخاست و فریاد کشید: "او را پادشاه کنید!"

این فریاد قدرتمند، پطرس و آن حواریونی را که هنوز امید داشتند ببینند عیسی حق فرمانروایی خود را اعمال کند به شوق آورد. اما این امیدهای کاذب برای مدتی طولانی دوام نیاوردند. طنین این فریاد قدرتمند جمعیت به سختی از صخره‌های مجاور متوقف شده بود که عیسی روی یک سنگ عظیم ایستاد، و با بالا بردن دست راست خود برای جلب توجه آنها گفت: "فرزندانم، شما نیت نیکو دارید، اما کوتعبین هستید و ذهنی مادی دارید." مکث کوتاهی صورت گرفت، این جلیلی سرسخت در درخشش مسحور کننده آن سپیددم شرقی به گونه‌ای شوکه‌مند جلوه کرده بود. او در حالی که به صحبت کردن برای این جمعیت هیجان‌زده ادامه می‌داد در هر مقیاسی یک پادشاه به نظر می‌رسید: "شما می‌خواهید مرا پادشاه کنید، نه به این دلیل که روان شما با یک حقیقت بزرگ نورانی شده است، بلکه به این دلیل که شکم شما با نان پر شده است. چند بار به شما گفتم که پادشاهی من از این دنیا نیست؟ این پادشاهی آسمان که ما اعلام می‌کنیم یک برادری معنوی است، و هیچکس که روی یک تخت پادشاهی مادی نشسته باشد بر آن حکومت نمی‌کند. پدر آسمانی من فرمانروایی کاملاً خردمند و تماماً قدرتمند بر این برادری معنوی فرزندان خداوند در زمین است. آیا من آنقدر در آشکار ساختن پدر روح‌ها به شما ناکام بوده‌ام که شما پسرش در جسم را یک پادشاه می‌کنید! پس اکنون همه شما به خانه‌های خود بروید. اگر باید یک پادشاه داشته باشید، بگذارید پدر نورها به عنوان فرمانروای روحی همه چیزها در قلب هر یک از شما بر تخت سلطنت بنشیند."

این سخن عیسی جمعیت را مبهوت و مأیوس به دنبال کار خودشان فرستاد. بسیاری که به او ایمان آورده بودند برگشتند و از آن روز دیگر او را دنبال نکردند. زبان حواریون بند آمده بود؛ آنها به دور دوازده سبد از تکه‌های غذا جمع شدند و در سکوت ایستادند. فقط مرقس نوجوان، پسری که مسئول کارهای روزانه بود، سخن گفت: "و او از این که پادشاه ما شود امتناع کرد." عیسی، پیش از این که به تپه‌ها برود نا تنها باشد، به آندریاس رو کرد و گفت: "برادران خود را به منزل زبیدی بازگردان و با آنها دعا کن، به ویژه برای برادرت شمعون پطرس."

4- رویای شبانه شمعون پطرس

حواریون، بدون استادشان — در حالی که توسط خودشان اعزام شده بودند — وارد قایق شدند و در ساحل غربی دریاچه به سمت بیت‌صیدا در سکوت شروع به قایقرانی کردند. هیچیک از دوازده تن به اندازه شمعون پطرس چنان خرد و محزون نبود. حتی یک کلمه گفته نشد؛ همه آنها به استاد که در تپه‌ها تنها بود فکر می‌کردند. آیا او آنها را ترک کرده بود؟ او هرگز پیش از این همه آنها را به نقطه‌ای دور نفرستاده بود و از رفتن با آنها امتناع نکرده بود. همه اینها چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟

تاریکی بر آنها فرود آمد، زیرا یک باد شدید و

deliverer of Israel had come. In the eyes of these simple-minded people the power to feed carried with it the right to rule. No wonder, then, that the multitude, when it had finished feasting, rose as one man and shouted, "Make him king!"

152:32 (1702:3) This mighty shout enthused Peter and those of the apostles who still retained the hope of seeing Jesus assert his right to rule. But these false hopes were not to live for long. This mighty shout of the multitude had hardly ceased to reverberate from the near-by rocks when Jesus stepped upon a huge stone and, lifting up his right hand to command their attention, said: "My children, you mean well, but you are shortsighted and material-minded." There was a brief pause; this stalwart Galilean was there majestically posed in the enchanting glow of that eastern twilight. Every inch he looked a king as he continued to speak to this breathless multitude: "You would make me king, not because your souls have been lighted with a great truth, but because your stomachs have been filled with bread. How many times have I told you that my kingdom is not of this world? This kingdom of heaven which we proclaim is a spiritual brotherhood, and no man rules over it seated upon a material throne. My Father in heaven is the all-wise and the all-powerful Ruler over this spiritual brotherhood of the sons of God on earth. Have I so failed in revealing to you the Father of spirits that you would make a king of his Son in the flesh! Now all of you go hence to your own homes. If you must have a king, let the Father of lights be enthroned in the heart of each of you as the spirit Ruler of all things."

152:33 (1702:4) These words of Jesus sent the multitude away stunned and disheartened. Many who had believed in him turned back and followed him no more from that day. The apostles were speechless; they stood in silence gathered about the twelve baskets of the fragments of food; only the chore boy, the Mark lad, spoke, "And he refused to be our king." Jesus, before going off to be alone in the hills, turned to Andrew and said: "Take your brethren back to Zebedee's house and pray with them, especially for your brother, Simon Peter."

4. SIMON PETER'S NIGHT VISION

152:41 (1703:1) The apostles, without their Master — sent off by themselves — entered the boat and in silence began to row toward Bethsaida on the western shore of the lake. None of the twelve was so crushed and downcast as Simon Peter. Hardly a word was spoken; they were all thinking of the Master alone in the hills. Had he forsaken them? He had never before sent them all away and refused to go with them. What could all this mean?

152:42 (1703:2) Darkness descended upon them, for

خلاف جهت ایجاد شده بود که پیشرفت را تقریباً غیرممکن می‌کرد. همینطور که ساعات تاریکی و قایقرانی سخت می‌گذشت، پطرس خسته شد و به یک خواب عمیق ناشی از خستگی فرو رفت. آندریاس و یعقوب او را روی صندلی تشکدار در عقب قایق قرار دادند تا استراحت کند. در حالی که سایر حواریون در برابر باد و امواج تقلا می‌کردند، پطرس خوابی دید؛ او خواب دید که عیسی روی دریا به سوی آنها قدم می‌زند. هنگامی که به نظری می‌رسید استاد از کنار قایق راه می‌رود، پطرس فریاد کشید: "ما را نجات بده، استاد، ما را نجات بده." و کسانی که در عقب قایق بودند شنیدند که او برخی از این کلمات را گفت. همینطور که این توهم دیدار شبانه در ذهن پطرس ادامه یافت، او در رویا شنید که عیسی گفت: "بسی شاد باشید؛ من هستم، نترسید." این مثل مرهمی بر روان اشفتۀ پطرس بود؛ این روح اشفتۀ او را تسکین داد، طوری که او (در خوابش) خطاب به استاد فریاد برآورد: "سرورم، اگر واقعاً تو هستی، از من بخواه که بیایم و با تو روی آب راه بروم." و هنگامی که پطرس شروع به راه رفتن روی آب کرد، امواج خروشان او را ترساند، و هنگامی که او در آستانۀ غرق شدن بود، فریاد کشید: "ای سرور، مرا نجات بده!" و بسیاری از دوازده تن شنیدند که او بدین گونه فریاد کشید. سپس پطرس در خواب دید که عیسی برای نجات او آمد، و دستش را دراز کرد، او را گرفت و بلند کرد، و گفت: "ای که ایمانت کم است، چرا شک کردی؟"

پطرس در رابطه با قسمت بعدی رویای خود از صندلی که روی آن خوابیده بود برخاست و در واقع از روی عرشۀ قایق گام به بیرون نهاد و داخل آب شد. و هنگامی که آندریاس، یعقوب، و یوحنا دست دراز کردند و او را از دریا بیرون کشیدند، او از رویای خود بیدار شد.

برای پطرس این تجربه همیشه واقعی بود. او صادقانه باور داشت که در آن شب عیسی نزد آنها آمد. او فقط تا حدی یوحنا مرقس را متقاعد ساخت. و این امر روشن می‌سازد چرا مرقس قسمتی از داستان را از روایت خود کنار گذاشت. لوقای پزشک که به دقت در مورد این موضوعات تحقیق کرد به این نتیجه رسید که این رخداد یک رویای پطرس بود و از این رو در تدوین روایت خود از درج این داستان امتناع کرد.

5- بازگشت به بیت‌صیدا

بامداد پنجشنبه، پیش از سپیده دم، آنها دور از ساحل، نزدیک به منزل زبیدی لنگر قایق خود را انداختند و تا نزدیک ظهر به خواب رفتند. ابتدا آندریاس بیدار شد و ضمن قدم زدن در کنار دریا عیسی را پیدا کرد که در همراهی با پسر کارشان روی سنگی در کرانه آب نشسته بود. به رغم این که بسیاری از توده‌های مردم و بشارتگران جوان تمام شب و بیشتر روز بعد در حول و حوش تپه‌های شرقی در جستجوی عیسی بودند، مدت کوتاهی بعد از نیمه شب او و مرقس نوجوان شروع به قدم زدن در اطراف دریاچه کردند و با عبور از رودخانه به بیت‌صیدا بازگشتند.

از پنج هزار نفری که به طور معجزه‌آسا تغذیه شدند، و هنگامی که شکمهایشان پر و قلبهایشان خالی

there had arisen a strong and contrary wind which made progress almost impossible. As the hours of darkness and hard rowing passed, Peter grew weary and fell into a deep sleep of exhaustion. Andrew and James put him to rest on the cushioned seat in the stern of the boat. While the other apostles toiled against the wind and the waves, Peter dreamed a dream; he saw a vision of Jesus coming to them walking on the sea. When the Master seemed to walk on by the boat, Peter cried out, "Save us, Master, save us." And those who were in the rear of the boat heard him say some of these words. As this apparition of the night season continued in Peter's mind, he dreamed that he heard Jesus say: "Be of good cheer; it is I; be not afraid." This was like the balm of Gilead to Peter's disturbed soul; it soothed his troubled spirit, so that (in his dream) he cried out to the Master: "Lord, if it really is you, bid me come and walk with you on the water." And when Peter started to walk upon the water, the boisterous waves frightened him, and as he was about to sink, he cried out, "Lord, save me!" And many of the twelve heard him utter this cry. Then Peter dreamed that Jesus came to the rescue and, stretching forth his hand, took hold and lifted him up, saying: "O, you of little faith, wherefore did you doubt?"

^{152:43 (1703:3)} In connection with the latter part of his dream Peter arose from the seat whereon he slept and actually stepped overboard and into the water. And he awakened from his dream as Andrew, James, and John reached down and pulled him out of the sea.

^{152:44 (1703:4)} To Peter this experience was always real. He sincerely believed that Jesus came to them that night. He only partially convinced John Mark, which explains why Mark left a portion of the story out of his narrative. Luke, the physician, who made careful search into these matters, concluded that the episode was a vision of Peter's and therefore refused to give place to this story in the preparation of his narrative.

5. BACK IN BETHSAIDA

^{152:51 (1703:5)} Thursday morning, before daylight, they anchored their boat offshore near Zebedee's house and sought sleep until about noontime. Andrew was first up and, going for a walk by the sea, found Jesus, in company with their chore boy, sitting on a stone by the water's edge. Notwithstanding that many of the multitude and the young evangelists searched all night and much of the next day about the eastern hills for Jesus, shortly after midnight he and the Mark lad had started to walk around the lake and across the river, back to Bethsaida.

^{152:52 (1704:1)} Of the five thousand who were miraculously fed, and who, when their stomachs

شد، می‌خواستند او را پادشاه کنند، فقط در حدود پانصد نفر به دنبال کردن او ادامه دادند. اما پیش از آن که اینها آگاهی یابند که او به بیت‌صیدا بازگشته است، عیسی از اندریاس خواست که دوازده حواری و یارانشان، از جمله زنان را جمع کند، و گفت: "می‌خواهم با آنها صحبت کنم." و هنگامی که همه آماده شدند، عیسی گفت:

"تا کی با شما مدارا کنم؟ آیا همه شما در درک معنوی کند و در ایمان زنده دچار کمبود هستید؟ تمام این ماهها حقایق پادشاهی را به شما آموزش داده‌ام، و با این وجود به جای ملاحظات معنوی، انگیزه‌های مادی بر شما استیلا دارد. آیا حتی در کتاب مقدس نخوانده‌اید که موسی به فرزندان بی‌ایمان اسرائیل اندرز داد و گفت: 'نترسید، ساکن بایستید و نجات خداوند را ببینید؟' خواننده گفت: 'به خداوند توکل کن.' 'صبور باش، منتظر خداوند بمان و شجاعت نیکو داشته باش. او دلت را تقویت خواهد کرد.' 'نگرانی خود را به خداوند بسپار و او تو را قوت خواهد بخشید. همواره به او توکل کن و سفره دل خود را بر او بگشای، زیرا خدا پناه توست.' 'او که در جای اسرارآمیز و الامرته سکنی می‌گزیند زیر سایه قادر متعال ساکن خواهد بود.' 'بهتر است به جای اعتماد کردن به شاهزاده‌های انسانی به خداوند توکل کنیم.'

"و آیا اکنون همگی می‌بینید که کارکرد معجزات و انجام کارهای شگفت مادی روانها را به پادشاهی معنوی جلب نخواهد کرد؟ ما به جمعیت غذا دادیم، اما این کار آنها را به گرسنگی برای نان حیات و یا تشنگی برای آبهای درستکاری معنوی رهنمون نساخت. هنگامی که گرسنگی آنها برطرف شد، به دنبال ورود به پادشاهی آسمان نبودند بلکه در عوض در صدد برآمدن که پسر انسان را به شیوه پادشاهان این دنیا پادشاه اعلام کنند، تا فقط بتوانند به خوردن نان بدون زحمت کشیدن برای آن ادامه دهند. و همه اینها که بسیاری از شما کم و بیش در آن شرکت کردید، برای آشکار ساختن پدر آسمانی یا برای پیشبرد پادشاهی او در زمین هیچ کاری انجام نمی‌دهد. آیا ما در میان رهبران مذهبی این سرزمین دشمنان کافی نداریم؟ می‌ادا دست به کاری بزنیم که احتمالاً موجب رنجش رهبران مدنی نیز شود. من دعا می‌کنم که پدر چشمان شما را مسح کند تا بتوانید ببینید و گوشه‌ایتان را بگشایید تا بتوانید بشنوید، تا سرانجام بتوانید به پیام الهی که به شما آموزش داده‌ام ایمان کامل داشته باشید."

سپس عیسی اعلام کرد که پیش از آن که آماده شوند برای عید فصح به اورشلیم بروند می‌خواهد برای چند روز استراحت با حواریونش کناره گیرد، و او هر یک از شاگردان یا توده‌های مردم را از دنبال نمودن خود منع کرد. از این رو آنها برای دو یا سه روز استراحت و خواب از طریق قلیق به ناحیه جنیسارت رفتند. عیسی در حال آماده شدن برای یک بحران بزرگ زندگیش در زمین بود، و از این رو وقت زیادی را در همدمی روحانی با پدر آسمانی گذراند.

اخبار غذا دادن به پنج هزار نفر و تلاش برای پادشاه کردن عیسی موجب برانگیختن کنجکاوی گسترده

were full and their hearts empty, would have made him king, only about five hundred persisted in following after him. But before these received word that he was back in Bethsaida, Jesus asked Andrew to assemble the twelve apostles and their associates, including the women, saying, "I desire to speak with them." And when all were ready, Jesus said:

152:5.3 (1704.2) "How long shall I bear with you? Are you all slow of spiritual comprehension and deficient in living faith? All these months have I taught you the truths of the kingdom, and yet are you dominated by material motives instead of spiritual considerations. Have you not even read in the Scriptures where Moses exhorted the unbelieving children of Israel, saying: 'Fear not, stand still and see the salvation of the Lord'? Said the singer: 'Put your trust in the Lord.' 'Be patient, wait upon the Lord and be of good courage. He shall strengthen your heart.' 'Cast your burden on the Lord, and he shall sustain you. Trust him at all times and pour out your heart to him, for God is your refuge.' 'He who dwells in the secret place of the Most High shall abide under the shadow of the Almighty.' 'It is better to trust the Lord than to put confidence in human princes.'

152:5.4 (1704.3) "And now do you all see that the working of miracles and the performance of material wonders will not win souls for the spiritual kingdom? We fed the multitude, but it did not lead them to hunger for the bread of life neither to thirst for the waters of spiritual righteousness. When their hunger was satisfied, they sought not entrance into the kingdom of heaven but rather sought to proclaim the Son of Man king after the manner of the kings of this world, only that they might continue to eat bread without having to toil therefor. And all this, in which many of you did more or less participate, does nothing to reveal the heavenly Father or to advance his kingdom on earth. Have we not sufficient enemies among the religious leaders of the land without doing that which is likely to estrange also the civil rulers? I pray that the Father will anoint your eyes that you may see and open your ears that you may hear, to the end that you may have full faith in the gospel which I have taught you."

152:5.5 (1704.4) Jesus then announced that he wished to withdraw for a few days of rest with his apostles before they made ready to go up to Jerusalem for the Passover, and he forbade any of the disciples or the multitude to follow him. Accordingly they went by boat to the region of Gennesaret for two or three days of rest and sleep. Jesus was preparing for a great crisis of his life on earth, and he therefore spent much time in communion with the Father in heaven.

152:5.6 (1704.5) The news of the feeding of the five thousand and the attempt to make Jesus king aroused widespread curiosity and stirred up the

شد و ترس رهبران مذهبی و حاکمان مدنی، هر دو را در سرتاسر جلیل و یهودیه برانگیخت. در حالی که این معجزه بزرگ به پیشبرد بشارت پادشاهی در روانهای ایمانداران برخوردار از ذهن مادی‌گرا و دو دل هیچ کمکی نکرد، اما به هدف به اوج رساندن تمایلات معجزه‌جویانه و مشتاق پادشاه خانواده بلافصل حواریون و شاگردان نزدیک عیسی کمک کرد. این رخداد خاص عصر آغازین آموزش، تعلیم و تربیت، و شفا را به پایان رساند، و بدین وسیله راه را برای افتتاح این سال آخر اعلام مراحل عالی‌تر و معنوی‌تر بشارت نوین پادشاهی — فرزندی الهی، آزادی معنوی، و نجات ابدی — آماده ساخت.

fears of both the religious leaders and the civil rulers throughout all Galilee and Judea. While this great miracle did nothing to further the gospel of the kingdom in the souls of material-minded and halfhearted believers, it did serve the purpose of bringing to a head the miracle-seeking and king-craving proclivities of Jesus' immediate family of apostles and close disciples. This spectacular episode brought an end to the early era of teaching, training, and healing, thereby preparing the way for the inauguration of this last year of proclaiming the higher and more spiritual phases of the new gospel of the kingdom — divine sonship, spiritual liberty, and eternal salvation.

6- در جنیسارت

عیسی در حالی که در منزل یک ایماندار ثروتمند در ناحیه جنیسارت استراحت می‌کرد، هر روز بعد از ظهر با آن دوازده تن گفتگوهای غیررسمی برگزار می‌کرد. سفیران پادشاهی یک گروه جدی، هشیار، و منزه از مردان توهم‌زدایی شده بودند. اما حتی بعد از همه آنچه که اتفاق افتاده بود، و بدان گونه که رخدادهای متعاقب نشان داد، این دوازده مرد هنوز از تصورات ذاتی و گرامی داشته دیرین خود درباره آمدن نجات دهنده یهودی به طور کامل رهایی نیافته بودند. رخدادهای چند هفته قبل چنان سریع پیش رفته بود که این ماهیگیران حیرت زده نتوانستند اهمیت کامل آن را درک کنند. برای مردان و زنان زمان لازم است که تغییرات اساسی و گسترده را در برداشتهای بنیادین و پایه‌ای خود پیرامون رویکرد اجتماعی، نگرشهای فلسفی، و اعتقادات مذهبی ایجاد کنند.

در حالی که عیسی و آن دوازده تن در جنیسارت در حال استراحت بودند، جمعیت متفرق شدند. برخی به خانه‌های خود رفتند، و برخی دیگر برای عید فصح به اورشلیم رفتند. در مدت کمتر از یک ماه، پیروان مشتاق و علنی عیسی، که تنها در جلیل تعدادشان بیش از پنجاه هزار نفر بود، به کمتر از پانصد نفر کاهش یافتند. عیسی مایل بود که با وجود بی‌ثباتی تحسین مردم، به حواریونش چنان تجربه‌ای بدهد که پس از این که او آنها را در کار پادشاهی تنها گذاشت و سوسه نشوند که به چنین مظاهر هیستری گذرای مذهبی تکیه کنند، اما او فقط تا حدی در این تلاش موفق بود.

استاد در دومین شب اقامت موقتشان در جنیسارت بار دیگر مثل بذرافشان را به حواریون گفت و این سخنان را اضافه کرد: "ببینید، فرزندانم، توسل به احساسات بشری گذرا و کاملاً نامیدکننده است؛ توسل انحصاری به عقل انسان نیز پوچ و بی‌فایده است؛ فقط از طریق توسل به روحی که در ذهن انسان زندگی می‌کند است که شما می‌توانید امید داشته باشید به موفقیت پایدار دست می‌یابید و آن دگرگونیهای شگفت‌آور شخصیت انسانی را به انجام می‌رسانید که به زودی در به بار آوردن ثمرات فراوان راستین روحی در زندگی روزانه همه کسانی که بدین ترتیب از طریق تولد روح در پرتو ایمان — پادشاهی آسمان — از تاریکی تردید رهایی

6. AT GENNESARET

^{1526.1 (1705.1)} While resting at the home of a wealthy believer in the Gennesaret region, Jesus held informal conferences with the twelve every afternoon. The ambassadors of the kingdom were a serious, sober, and chastened group of disillusioned men. But even after all that had happened, and as subsequent events disclosed, these twelve men were not yet fully delivered from their inbred and long-cherished notions about the coming of the Jewish Messiah. Events of the preceding few weeks had moved too swiftly for these astonished fishermen to grasp their full significance. It requires time for men and women to effect radical and extensive changes in their basic and fundamental concepts of social conduct, philosophic attitudes, and religious convictions.

^{1526.2 (1705.2)} While Jesus and the twelve were resting at Gennesaret, the multitudes dispersed, some going to their homes, others going on up to Jerusalem for the Passover. In less than one month's time the enthusiastic and open followers of Jesus, who numbered more than fifty thousand in Galilee alone, shrank to less than five hundred. Jesus desired to give his apostles such an experience with the fickleness of popular acclaim that they would not be tempted to rely on such manifestations of transient religious hysteria after he should leave them alone in the work of the kingdom, but he was only partially successful in this effort.

^{1526.3 (1705.3)} The second night of their sojourn at Gennesaret the Master again told the apostles the parable of the sower and added these words: "You see, my children, the appeal to human feelings is transitory and utterly disappointing; the exclusive appeal to the intellect of man is likewise empty and barren; it is only by making your appeal to the spirit which lives within the human mind that you can hope to achieve lasting success and accomplish those marvelous transformations of human character that are presently shown in the abundant yielding of the genuine fruits of the spirit in the daily

یافته‌اند نشان داده می‌شوند.”

عیسی توسل به احساسات را به عنوان تکنیکی برای جلب و متمرکز ساختن توجه عقلانی آموزش داد. او ذهنی را که بدین ترتیب برانگیخته و احیا شده است به عنوان دروازه‌ای به سوی روان تعیین نمود، جایی که آن سرشت معنوی انسان در آن ساکن است، سرشتی که باید حقیقت را بشناسد و نسبت به جاذبه معنوی پیام الهی واکنش نشان دهد، تا بتواند موجب نتایج دائمی دگرگونی‌های راستین شخصیت شود.

عیسی بدین ترتیب تلاش نمود که حواریون را برای شوک قریب‌الوقوع — بحران در نگرش عمومی نسبت به او که فقط چند روز با آن فاصله وجود داشت — آماده کند. او به دوازده تن توضیح داد که حاکمان مذهبی اورشلیم با هیروдіس انتیپاس توطئه خواهند کرد تا آنها را نابود کنند. آن دوازده تن شروع کردند به طور کاملتر (گرچه نه به طور قاطع) درک کنند که قرار نیست عیسی روی تخت پادشاهی داوود بنشیند. آنها به طور کاملتری دریافتند که حقیقت معنوی نباید از طریق کارهای شگفت‌آور مادی پیش رود. آنها شروع به درک این امر کردند که غذا دادن پنج هزار تن و جنبش مردمی برای پادشاه کردن عیسی، اوج انتظار مردم برای معجزه‌جویی و کارهای شگفت‌آور و اوج تحسین عیسی توسط توده‌ها بود. آنها دوران در حال نزدیک شدن غربال معنوی و ناملايمات بی‌رحمانه را به طور مبهم تشخیص داده و به طور نامشخص پیش‌بینی می‌کردند. این دوازده مرد به آرامی در حال بیداری نسبت به درک سرشت واقعی کارشان به عنوان سفیران پادشاهی بودند، و آنها شروع کردند خود را برای آزمونه‌های طاقت‌فرسا و سخت آخرین سال خدمت روحانی استاد در زمین آماده سازند.

پیش از آن که آنها جنیسارت را ترک کنند، عیسی در رابطه با تغذیه معجزه‌آسای پنج هزار تن به آنها آموزش داد. او به آنها گفت دقیقاً چرا او به این تجلی خارق‌العاده قدرت خلاق دست زد و نیز به آنها اطمینان داد که بدین ترتیب به دلسوزی خود برای توده مردم تن در نداد تا این که مطمئن شد این کار «مطابق با خواست پدر» است.

7- در اورشلیم

یکشنبه، سوم آوریل، عیسی در حالی که فقط توسط دوازده حواری همراهی می‌شد، از بیت‌صیدا برای سفر به سوی اورشلیم شروع به حرکت نمود. آنها برای اجتناب از توده‌ها و برای این که تا کمترین حد ممکن جلب توجه کنند، از طریق راه چراسا و فیلاذلفیه سفر کردند. او آنها را از انجام هر گونه آموزش عمومی در این سفر منع کرد؛ او همچنین در طول اقامت در اورشلیم اجازه آموزش یا موعظه به آنها نداد. آنها شامگاه چهارشنبه 6 آوریل دیروقت به بیت‌عنیا، در نزدیکی اورشلیم رسیدند. آنها برای این یک شب در خانه ایلعازر، مارتا، و مریم توقف کردند، اما روز بعد از هم جدا شدند. عیسی به همراه یوحنا در خانه یک ایماندار به نام شمعون، نزدیک به منزل ایلعازر در بیت‌عنیا ماند.

lives of all who are thus delivered from the darkness of doubt by the birth of the spirit into the light of faith — the kingdom of heaven.”

^{15264 (17054)} Jesus taught the appeal to the emotions as the technique of arresting and focusing the intellectual attention. He designated the mind thus aroused and quickened as the gateway to the soul, where there resides that spiritual nature of man which must recognize truth and respond to the spiritual appeal of the gospel in order to afford the permanent results of true character transformations.

^{15265 (17059)} Jesus thus endeavored to prepare the apostles for the impending shock — the crisis in the public attitude toward him which was only a few days distant. He explained to the twelve that the religious rulers of Jerusalem would conspire with Herod Antipas to effect their destruction. The twelve began to realize more fully (though not finally) that Jesus was not going to sit on David's throne. They saw more fully that spiritual truth was not to be advanced by material wonders. They began to realize that the feeding of the five thousand and the popular movement to make Jesus king was the apex of the miracle-seeking, wonder-working expectance of the people and the height of Jesus' acclaim by the populace. They vaguely discerned and dimly foresaw the approaching times of spiritual sifting and cruel adversity. These twelve men were slowly awaking to the realization of the real nature of their task as ambassadors of the kingdom, and they began to gird themselves for the trying and testing ordeals of the last year of the Master's ministry on earth.

^{15266 (17061)} Before they left Gennesaret, Jesus instructed them regarding the miraculous feeding of the five thousand, telling them just why he engaged in this extraordinary manifestation of creative power and also assuring them that he did not thus yield to his sympathy for the multitude until he had ascertained that it was “according to the Father's will.”

7. AT JERUSALEM

^{15271 (17062)} Sunday, April 3, Jesus, accompanied only by the twelve apostles, started from Bethsaida on the journey to Jerusalem. To avoid the multitudes and to attract as little attention as possible, they journeyed by way of Gerasa and Philadelphia. He forbade them to do any public teaching on this trip; neither did he permit them to teach or preach while sojourning in Jerusalem. They arrived at Bethany, near Jerusalem, late on Wednesday evening, April 6. For this one night they stopped at the home of Lazarus, Martha, and Mary, but the next day they separated. Jesus, with John, stayed at the home of a believer named Simon, near the house of Lazarus in Bethany. Judas Iscariot and Simon Zelotes

یهودای اسخریوطی و شمعون غیور نزد دوستانشان در اورشلیم ماندند، در حالی که سایر حواریون دو به دو در خانه‌های مختلف اقامت کردند.

عیسی فقط یک بار در طول این عید فصح وارد اورشلیم شد، و این در روز بزرگ عید بود. بسیاری از ایمانداران اورشلیم برای دیدار عیسی در بیت‌عنیا توسط ابنیر بیرون آورده شدند. در طول این اقامت در اورشلیم آن دوازده تن دریافتند که چقدر احساس نسبت به استادشان در حال تلخ شدن است. آنها همگی با این باور که بحرانی در شرف وقوع است از اورشلیم خارج شدند.

در روز یکشنبه، 24 آوریل، عیسی و حواریون اورشلیم را به مقصد بیت‌صیدا ترک کردند، و از راه شهرهای ساحلی جافا، قیصریه، و پتولامیس رفتند. از آنجا از راه خشکی از طریق رامه و خوززین به بیت‌صیدا رفتند و در روز جمعه، 29 آوریل رسیدند. عیسی بلافاصله پس از رسیدن به خانه، اندریاس را فرستاد تا از رئیس کنیسه اجازه بگیرد تا در روز بعد که سبت بود در سرویس بعد از ظهر صحبت کند. و عیسی به خوبی می‌دانست که این آخرین باری است که به او اجازه داده می‌شود در کنیسه کفرناحوم صحبت کند.

stopped with friends in Jerusalem, while the rest of the apostles sojourned, two and two, in different homes.

^{152:7.2 (1706:3)} Jesus entered Jerusalem only once during this Passover, and that was on the great day of the feast. Many of the Jerusalem believers were brought out by Abner to meet Jesus at Bethany. During this sojourn at Jerusalem the twelve learned how bitter the feeling was becoming toward their Master. They departed from Jerusalem all believing that a crisis was impending.

^{152:7.3 (1706:4)} On Sunday, April 24, Jesus and the apostles left Jerusalem for Bethsaida, going by way of the coast cities of Joppa, Caesarea, and Ptolemais. Thence, overland they went by Ramah and Chorazin to Bethsaida, arriving on Friday, April 29. Immediately on reaching home, Jesus dispatched Andrew to ask of the ruler of the synagogue permission to speak the next day, that being the Sabbath, at the afternoon service. And Jesus well knew that that would be the last time he would ever be permitted to speak in the Capernaum synagogue.

مقاله 153. بحران در کفرناحوم

154 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 152

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 153

بحران در کفرناحوم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- آماده سازی صحنه
- 2- موعظه مهم
- 3- بعد از جلسه
- 4- آخرین سخنان در کنیسه
- 5- عصر شنبه

مقدمه مقاله

عصر جمعه، روز ورود آنها به بیت‌صیدا، و در بامداد سبت، حواریون متوجه شدند که عیسی به طور جدی درگیر مشکلی مهم است؛ آنها می‌دانستند که استاد به گونه‌ای غیرمعمول به موضوع مهمی فکر می‌کند. او صبحانه نخورد و در هنگام ظهر فقط قدر اندکی غذا خورد. تمام صبح روز سبت و عصر پیش از آن، دوازده تن و یارانشان در گروه‌های کوچک در اطراف خانه، در باغ، و در کنار ساحل دور هم جمع شده بودند. یک تنش ناشی از بلاتکلیفی و یک سرگشتگی دلهره‌آمیز بر همه آنها حاکم بود. از وقتی که آنها اورشلیم را ترک کردند عیسی قدر اندکی با آنها صحبت کرده بود.

ماهها بود که آنها استاد را چنان مشغول و ساکت ندیده بودند. حتی شمعون پطرس اگر محزون نبود، افسرده بود. اندریاس نمی‌دانست برای یاران غمگینش چه باید بکند. تثنائیل گفت آنها در میان "آرامش قبل از طوفان" هستند. توما این عقیده را ابراز کرد که "چیزی غیرعادی در شرف وقوع است." فیلیپ به داوود زبیدی توصیه کرد که "برنامه غذا دادن و اسکان جمعیت را فراموش کند، تا این که بدانیم استاد به چه چیزی فکر می‌کند." متی تلاش‌های تازه‌ای را برای پر کردن خزانة به کار گرفت. یعقوب و یوحنا در مورد موعظه پیش رو در کنیسه با هم گفتگو کردند و درباره سرشت و گستره محتمل آن گمان‌پردازی نمودند. شمعون غیور این باور، و در واقع یک امید را ابراز کرد که "ممکن است پدر آسمانی به نحوی غیرمنتظره برای دفاع و حمایت از

PAPER 153

THE CRISIS AT CAPERNAUM

SECTIONS

Introduction

1. The Setting of the Stage
2. The Epochal Sermon
3. The After Meeting
4. Last Words in the Synagogue
5. The Saturday Evening

INTRODUCTION

^{153Q1 (1707.1)} ON FRIDAY evening, the day of their arrival at Bethsaida, and on Sabbath morning, the apostles noticed that Jesus was seriously occupied with some momentous problem; they were cognizant that the Master was giving unusual thought to some important matter. He ate no breakfast and but little at noontide. All of Sabbath morning and the evening before, the twelve and their associates were gathered together in small groups about the house, in the garden, and along the seashore. There was a tension of uncertainty and a suspense of apprehension resting upon all of them. Jesus had said little to them since they left Jerusalem.

^{153Q2 (1707.2)} Not in months had they seen the Master so preoccupied and uncommunicative. Even Simon Peter was depressed, if not downcast. Andrew was at a loss to know what to do for his dejected associates. Nathaniel said they were in the midst of the "lull before the storm." Thomas expressed the opinion that "something out of the ordinary is about to happen." Philip advised David Zebedee to "forget about plans for feeding and lodging the multitude until we know what the Master is thinking about." Matthew was putting forth renewed efforts to replenish the treasury. James and John talked over the forthcoming sermon in the synagogue and speculated much as to its probable nature and

پسرش مداخله کند،" در حالی که یهودای اسخریوطی جرأت کرد در این فکر زیاده‌روی کند که احتمالاً عیسی از این احساس تأسف رنج می‌برد که "شهامت و جرأت آن را نداشت که اجازه دهد آن پنج هزار تن او را پادشاه یهودیان اعلام کنند."

از میان چنین گروهی از پیروان افسرده و اندوهگین بود که عیسی در این بعد از ظهر زیبای سبت بیرون رفت تا موعظه دوران‌ساز خود را در کنیسه کفرناحوم انجام دهد. تنها سخن خوشامدگویی بشاش یا خیرخواهانه که می‌توانست از سوی هر یک از پیروان نزدیکش انجام شود توسط یکی از دوقلوهای خلفی ناآگاه ابراز شد. همین‌طور که عیسی خانه را ترک می‌کرد و در راه رفتن به کنیسه بود، او با خوشحالی به عیسی سلام کرد و گفت: "ما دعا می‌کنیم که پدر به شما کمک کند، و این که بتوانیم جمعیتی بزرگتر از همیشه داشته باشیم."

1- آماده سازی صحنه

در ساعت سه در این بعد از ظهر زیبای سبت در کنیسه جدید کفرناحوم یک جماعت برجسته به عیسی خوشامد گفتند. یایروس ریاست جلسه را به عهده داشت و کتاب مقدس را به عیسی داد تا بخواند. روز قبل، پنجاه و سه فریسی و صدوقی از اورشلیم آمده بودند؛ بیش از سی تن از رهبران و رئیس‌ان کنیسه‌های مجاور نیز حضور داشتند. این رهبران مذهبی یهودی مستقیماً تحت فرمان شورای عالی یهود در اورشلیم عمل می‌کردند و آنها شامل پیش‌کسوتان آرثوکس بودند که برای افتتاح جنگ آشکار با عیسی و شاگردانش آمده بودند. ناظران رسمی هیروودیس انتیپاس در کنار این رهبران یهودی در جایگاه‌های افتخاری کنیسه نشسته بودند، و به آنها دستور داده شده بود که حقیقت را در مورد این گزارشات نگران‌کننده که تلاشی توسط جمعیت برای اعلام کردن عیسی به عنوان پادشاه یهودیان در قلمرو برادرش فیلیپ انجام شده بود روشن کنند.

عیسی درک می‌کرد که با اعلام فوری جنگ اذعان شده و آشکار توسط دشمنان فزاینده خود روبرو بود، و او جسورانه برگزید که موضعی تهاجمی اتخاذ کند. در هنگام غذا دادن پنج هزار تن، او عفايد آنها را پیرامون یک نجات دهنده مادی به چالش گرفته بود؛ اکنون او بار دیگر برگزید که به برداشت آنها پیرامون نجات دهنده یهودی به طور آشکار حمله کند. این بحران، که با غذا دادن پنج هزار تن آغاز شد، و با این موعظه بعد از ظهر سبت پایان یافت، چرخش ظاهری دوران شهرت و تحسین مردمی بود. از این پس، کار پادشاهی این بود که به طور فزاینده به کار مهتر جلب نوکیشان معنوی پایدار برای برادری به راستی مذهبی نوع بشر توجه شود. این موعظه نشانگر بحران در گذار از دوره بحث، مجادله، و تصمیم به دوره جنگ علنی و پذیرش نهایی یا رد نهایی بود.

scope. Simon Zelotes expressed the belief, in reality a hope, that "the Father in heaven may be about to intervene in some unexpected manner for the vindication and support of his Son," while Judas Iscariot dared to indulge the thought that possibly Jesus was oppressed with regrets that "he did not have the courage and daring to permit the five thousand to proclaim him king of the Jews."

^{153:3 (1707:3)} It was from among such a group of depressed and disconsolate followers that Jesus went forth on this beautiful Sabbath afternoon to preach his epoch-making sermon in the Capernaum synagogue. The only word of cheerful greeting or well-wishing from any of his immediate followers came from one of the unsuspecting Alpheus twins, who, as Jesus left the house on his way to the synagogue, saluted him cheerily and said: "We pray the Father will help you, and that we may have bigger multitudes than ever."

1. THE SETTING OF THE STAGE

^{153:1.1 (1707:4)} A distinguished congregation greeted Jesus at three o'clock on this exquisite Sabbath afternoon in the new Capernaum synagogue. Jairus presided and handed Jesus the Scriptures to read. The day before, fifty-three Pharisees and Sadducees had arrived from Jerusalem; more than thirty of the leaders and rulers of the neighboring synagogues were also present. These Jewish religious leaders were acting directly under orders from the Sanhedrin at Jerusalem, and they constituted the orthodox vanguard which had come to inaugurate open warfare on Jesus and his disciples. Sitting by the side of these Jewish leaders, in the synagogue seats of honor, were the official observers of Herod Antipas, who had been directed to ascertain the truth concerning the disturbing reports that an attempt had been made by the populace to proclaim Jesus the king of the Jews, over in the domains of his brother Philip.

^{153:1.2 (1708:1)} Jesus comprehended that he faced the immediate declaration of avowed and open warfare by his increasing enemies, and he elected boldly to assume the offensive. At the feeding of the five thousand he had challenged their ideas of the material Messiah; now he chose again openly to attack their concept of the Jewish deliverer. This crisis, which began with the feeding of the five thousand, and which terminated with this Sabbath afternoon sermon, was the outward turning of the tide of popular fame and acclaim. Henceforth, the work of the kingdom was to be increasingly concerned with the more important task of winning lasting spiritual converts for the truly religious brotherhood of mankind. This sermon marks the crisis in the transition from the period of discussion, controversy, and decision to that of open warfare and final acceptance or final rejection.

استاد به خوبی می‌دانست که بسیاری از پیروانش به آرامی ولی به طور یقین ذهن خود را آماده می‌ساختند که سرانجام او را رد کنند. او همچنین می‌دانست که بسیاری از شاگردانش به آرامی ولی به طور حتم در حال عبور از میان آن آموزش ذهن و آن نظم روان هستند که آنان را قادر می‌ساخت بر تردید پیروز شوند و ایمان کامل خود را به بشارت پادشاهی با شجاعت ابراز کنند. عیسی به طور کامل می‌فهمید چگونه انسانها خود را برای تصمیمات یک بحران و انجام کنشهای ناگهانی انتخاب شجاعانه از طریق روند آهسته انتخاب مکرر میان موقعیتهای تکراری نیک و بد آماده می‌سازند. او پیام‌آور آن برگزیده خود را در معرض تمرینات مکرر ناامیدی قرار داد و فرصتهای مکرر و آزمایشی برای انتخاب میان راه درست و نادرست مواجهه با آزمونهای معنوی را برای آنها فراهم نمود. او می‌دانست که می‌تواند به پیروانش، هنگامی که با آزمون نهایی روبرو شدند، تکیه کند تا تصمیمات حیاتی خویش را مطابق نگرشهای قبلی و همیشگی ذهنی و واکنشهای روحی بگیرند.

این بحران در زندگی زمینی عیسی با غذا دادن به پنج هزار تن شروع شد و با این موعظه در کنیسه پایان یافت؛ بحران در زندگی حواریون با این موعظه در کنیسه آغاز شد و برای یک سال تمام ادامه یافت، و فقط با محاکمه و مصلوب شدن استاد پایان یافت.

در آن بعد از ظهر همینطور که آنها پیش از شروع صحبت عیسی آنجا در کنیسه نشستند، فقط یک راز بزرگ، فقط یک پرسش عالی در ذهن همه وجود داشت. دوستان و دشمنانش هر دو فقط به یک فکر می‌اندیشیدند، و آن این بود: "چرا او خودش به طور بسیار عمدی و مؤثر روند شور و شوق مردمی را به عقب برگرداند؟" و بلافاصله پیش و فوراً پس از این موعظه بود که تردیدها و ناامیدیهای طرفداران ناراضی او به مخالفت ناخودآگاه تبدیل شد و سرانجام به نفرت واقعی چرخش کرد. بعد از این موعظه در کنیسه بود که یهودای اسخریوطی نخستین فکر آگاهانه خود را در مورد ترک او در ذهن پروراند. اما او در حال حاضر، بر همه این تمایلات به طور مؤثر چیره شد.

همه در یک حالت سردرگمی بودند. عیسی آنها را مات و مبهوت رها کرده بود. او به تازگی به بزرگترین نمایش قدرت فوق طبیعی که تمام دوران زندگی او را تعیین ویژگی می‌نمود دست زده بود. غذا دادن به پنج هزار تن یک رخداد زندگی زمینی او بود که بیشترین جذابیت را برای تصور یهودیان از نجات دهنده مورد انتظار ایجاد نمود. اما این مزیت فوق‌العاده فوراً و به طور غیرقابل توضیحی با امتناع بی‌درنگ و صریح او از پادشاه شدن خنثی شد.

در غروب جمعه، و باز در بامداد سبت، رهبران اورشلیم برای مدتی طولانی و به طور جدی نزد یایروس تلاش کردند تا از صحبت کردن عیسی در کنیسه جلوگیری کنند، اما فایده‌ای نداشت. تنها پاسخ یایروس به همه این درخواستها این بود: "من این تقاضا را اجابت کرده‌ام و از قول خود تخطی نمی‌کنم."

^{153:1.3 (1708:2)} The Master well knew that many of his followers were slowly but surely preparing their minds finally to reject him. He likewise knew that many of his disciples were slowly but certainly passing through that training of mind and that discipline of soul which would enable them to triumph over doubt and courageously to assert their full-fledged faith in the gospel of the kingdom. Jesus fully understood how men prepare themselves for the decisions of a crisis and the performance of sudden deeds of courageous choosing by the slow process of the reiterated choosing between the recurring situations of good and evil. He subjected his chosen messengers to repeated rehearsals in disappointment and provided them with frequent and testing opportunities for choosing between the right and the wrong way of meeting spiritual trials. He knew he could depend on his followers, when they met the final test, to make their vital decisions in accordance with prior and habitual mental attitudes and spirit reactions.

^{153:1.4 (1708:3)} This crisis in Jesus' earth life began with the feeding of the five thousand and ended with this sermon in the synagogue; the crisis in the lives of the apostles began with this sermon in the synagogue and continued for a whole year, ending only with the Master's trial and crucifixion.

^{153:1.5 (1708:4)} As they sat there in the synagogue that afternoon before Jesus began to speak, there was just one great mystery, just one supreme question, in the minds of all. Both his friends and his foes pondered just one thought, and that was: "Why did he himself so deliberately and effectively turn back the tide of popular enthusiasm?" And it was immediately before and immediately after this sermon that the doubts and disappointments of his disgruntled adherents grew into unconscious opposition and eventually turned into actual hatred. It was after this sermon in the synagogue that Judas Iscariot entertained his first conscious thought of deserting. But he did, for the time being, effectively master all such inclinations.

^{153:1.6 (1708:5)} Everyone was in a state of perplexity. Jesus had left them dumfounded and confounded. He had recently engaged in the greatest demonstration of supernatural power to characterize his whole career. The feeding of the five thousand was the one event of his earth life which made the greatest appeal to the Jewish concept of the expected Messiah. But this extraordinary advantage was immediately and unexplainedly offset by his prompt and unequivocal refusal to be made king.

^{153:1.7 (1708:1)} On Friday evening, and again on Sabbath morning, the Jerusalem leaders had labored long and earnestly with Jairus to prevent Jesus' speaking in the synagogue, but it was of no avail. Jairus's only reply to all this pleading was: "I have granted this request, and I will not violate my

word."

2. THE EPOCHAL SERMON

^{153:21 (1709.2)} Jesus introduced this sermon by reading from the law as found in Deuteronomy: "But it shall come to pass, if this people will not hearken to the voice of God, that the curses of transgression shall surely overtake them. The Lord shall cause you to be smitten by your enemies; you shall be removed into all the kingdoms of the earth. And the Lord shall bring you and the king you have set up over you into the hands of a strange nation. You shall become an astonishment, a proverb, and a byword among all nations. Your sons and your daughters shall go into captivity. The strangers among you shall rise high in authority while you are brought very low. And these things shall be upon you and your seed forever because you would not hearken to the word of the Lord. Therefore shall you serve your enemies who shall come against you. You shall endure hunger and thirst and wear this alien yoke of iron. The Lord shall bring against you a nation from afar, from the end of the earth, a nation whose tongue you shall not understand, a nation of fierce countenance, a nation which will have little regard for you. And they shall besiege you in all your towns until the high fortified walls wherein you have trusted come down; and all the land shall fall into their hands. And it shall come to pass that you will be driven to eat the fruit of your own bodies, the flesh of your sons and daughters, during this time of siege, because of the straitness wherewith your enemies shall press you."

^{153:22 (1709.3)} And when Jesus had finished this reading, he turned to the Prophets and read from Jeremiah: "'If you will not hearken to the words of my servants the prophets whom I have sent you, then will I make this house like Shiloh, and I will make this city a curse to all the nations of the earth.' And the priests and the teachers heard Jeremiah speak these words in the house of the Lord. And it came to pass that, when Jeremiah had made an end of speaking all that the Lord had commanded him to speak to all the people, the priests and teachers laid hold of him, saying, 'You shall surely die.' And all the people crowded around Jeremiah in the house of the Lord. And when the princes of Judah heard these things, they sat in judgment on Jeremiah. Then spoke the priests and the teachers to the princes and to all the people, saying: 'This man is worthy to die, for he has prophesied against our city, and you have heard him with your own ears.' Then spoke Jeremiah to all the princes and to all the people: 'The Lord sent me to prophesy against this house and against this city all the words which you have heard. Now, therefore, amend your ways and reform your doings and obey the voice of the Lord your God that you may escape the evil which has been pronounced against you. As for me,

2- موعظه مهم

عیسی این موعظه را با خواندن از شریعت بدان گونه که در کتاب تثنیه یافت می‌شود عرضه نمود: "اما این رخداد به وقوع خواهد پیوست، اگر این قوم به صدای خدا گوش ندهند، یقیناً لعنت‌های ناشی از خطاکاری به آنها خواهد رسید. خداوند شما را توسط دشمنانتان نابود خواهد ساخت؛ به تمام ممالک زمین جابجا خواهید شد. و خداوند شما و پادشاهی را که بر خود حاکم ساخته‌اید به دست ملتی غریب تسلیم خواهد کرد. شما در میان همه ملت‌ها مایه حیرت، درس عبرت، و اسباب تمسخر خواهید شد. پسران و دختران شما به اسارت خواهند رفت. بیگانگان در میان شما با اقتدار به منزلت رفیع صعود خواهند کرد، در حالی که شما به سطحی بسیار پایین آورده خواهید شد. و این چیزها تا ابد بر شما و نسل شما حاصل خواهد شد زیرا به کلام خداوند گوش ندادید. بدین ترتیب به دشمنانتان که بر ضد شما خواهند آمد خدمت خواهید کرد. شما متحمل گرسنگی و تشنگی خواهید شد و این یوغ آهنین بیگانه را بر تن خواهید کرد. خداوند قومی را از دور، از انتهای زمین، بر ضد شما خواهد آورد، قومی که زبانش را نخواهید فهمید، قومی با چهره‌ای خشن، قومی که توجه اندکی به شما خواهد کرد. و آنها در تمام شهر هایتان شما را محاصره خواهند کرد تا دیوارهای مستحکم بلندی را که به آن اعتماد کرده‌اید فرو ریزد؛ و تمام سرزمینتان به دست آنها خواهد افتاد، و چنین خواهد شد که در طول این زمان محاصره، به دلیل تنگنایی که به واسطه آن دشمنانتان شما را تحت فشار قرار خواهند داد، به خوردن ثمره بدن خود، گوشت بدن پسران و دخترانتان، رانده خواهید شد."

و هنگامی که عیسی این خواندن را به پایان رساند، توجه خود را به پیامبران معطوف کرد و از ارمیا خواند: "اگر به سخنان خدمتگزاران من، پیامبرانی که نزد شما فرستاده‌ام گوش نسیارید، آنگاه من این خانه را مانند شیلوه خواهم ساخت، و این شهر را برای جمیع قومهای زمین لعنت خواهم گردانید؛ و کاهنان و آموزگاران شنیدند که ارمیا این سخنان را در خانه خدا به زبان آورد. و چنین شد که وقتی ارمیا گفتن تمام آنچه را که خداوند به او فرمان داده بود به همه مردم بگوید به پایان رساند، کاهنان و آموزگاران او را گرفتند و گفتند: 'تو حتماً خواهی مرد.' و همه مردم در خانه خداوند به دور ارمیا جمع شدند. و چون حکمرانان یهودا این چیزها را شنیدند، ارمیا را مورد دآوری قرار دادند. سپس کاهنان و آموزگاران به حکمرانان و همه مردم گفتند: 'این مرد سزاوار مرگ است، زیرا چنانکه شما نیز با گوشه‌های خود شنیده‌اید بر ضد شهر ما پیشگویی کرده است.' سپس ارمیا برای همه حکمرانان و همه مردم بدین گونه سخن گفت: 'خداوند مرا فرستاد تا همه سخنانی را که شنیده‌اید بر ضد این خانه و بر ضد این شهر نبوت کنم. پس اکنون راههای خود را بهبود بخشید و کردار خود را اصلاح کنید و به صدای خداوند خدایتان گوش فرا دهید تا از بلایی که بر ضد شما اعلام شده است نجات یابید. اما من، اینک در دستان شما هستم. هر آنچه را که در نظرتان نیکو و درست است بر من روا دارید. اما یقین بدانید که اگر مرا بکشید، خون فرد بی‌گناهی را بر

خویشتن و بر این قوم وارد خواهید آورد، زیرا که به راستی خداوند مرا نزد شما فرستاده تا تمامی این سخنان را به گوش شما برسانم.

”کاهنان و آموزگاران آن روز در صدد کشتن ارمیا برآمدند، اما داوران رضایت نمی‌دادند، با این همه، به دلیل سخنان هشدارآمیز او، آنها او را با طناب به داخل یک سیاهچال کثیف انداختند، تا این که او تا زیر بغلش در منجلاب فرو رفت. هنگامی که ارمیا نبی از فرمان خداوند اطاعت کرد و به برادرانش در مورد سقوط قریب الوقوع سیاسی آنها هشدار داد، این کاری است که این قوم با او کردند. امروز می‌خواهم از شما بپرسم: کاهنان ارشد و رهبران مذهبی این قوم با مردی که جرأت می‌کند در مورد روز فتنای معنویشان به آنها هشدار دهد چه خواهند کرد؟ آیا شما نیز به دنبال کشتن آموزگاری هستید که جرأت می‌کند کلام خداوند را اعلام کند، و نمی‌ترسد به این اشاره کند که شما از گام برداشتن در راه نور که به ورود به پادشاهی آسمان راه می‌برد خودداری می‌کنید؟

”این چیست که به عنوان نشانه مأموریت من در زمین به دنبال هستید؟ در حالی که ما به فقیران و طرد شدگان خبر خوش را موعظه کرده‌ایم، موقعیت نفوذ و قدرت شما را دست نخورده باقی گذاشته‌ایم. ما هیچ حمله خصمانه‌ای به آنچه که برای شما حرمت دارد نکرده‌ایم، بلکه آزادی نوین برای روان وحشت زده انسان را اعلام کرده‌ایم. من به این دنیا آمدم تا پدرم را آشکار سازم و برادری معنوی فرزندان خداوند، یعنی پادشاهی آسمان را در زمین برقرار کنم. و با وجود این که بارها به شما یادآوری کرده‌ام که پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست، با این حال پدرم جلوه‌های بسیاری از شگفتی‌های مادی، علاوه بر دگرگونی‌ها و بازسازیهای مشهود معنوی بیشتر را به شما اعطا کرده است.

”این چه نشانه جدیدی است که از دست‌ان من می‌جویید؟ من اعلام می‌کنم که شما هم اکنون شواهد کافی دارید که شما را قادر سازد تصمیم خود را بگیرید. به راستی، هر آینه، به بسیاری از کسانی که امروز در برابر من نشسته‌اند می‌گویم، شما با ضرورت این انتخاب مواجه هستید که کدام راه را بروید؛ و من به شما می‌گویم، همانطور که یوشع به نیاکانتان گفت، ‘امروز انتخاب کنید که چه کسی را خدمت خواهید کرد.’ امروز بسیاری از شما بر سر دو راهی ایستاده‌اید.

”برخی از شما، وقتی که نتوانستید بعد از جشن توده‌ها در سوی دیگر مرا پیدا کنید، ناوگان ماهیگیری طبری را که یک هفته پیش در طول یک طوفان در آن نزدیکی پناه گرفته بود استخدام کردید تا مرا تعقیب کند، و برای چه؟ نه برای حقیقت و راستی یا این که بتوانید بهتر بدانید چگونه به همنوعان خود خدمت کنید و نیازهای آنها را برآورده سازید! نه، بلکه به این دلیل که بتوانید نانهایی بیشتری را که برای آن کار نکرده بودید داشته باشید. این برای پر کردن روان شما از کلمه حیات نبود، بلکه فقط به این دلیل که بتوانید شکم را با نان آسان پر کنید. و منتها به شما آموزش داده شده که وقتی نجات دهنده بیاید، دست به آن کارهای شگفت‌آور خواهد زد که زندگی را برای تمام مردم برگزیده دلپذیر و آسان

behold I am in your hands. Do with me as seems good and right in your eyes. But know you for certain that, if you put me to death, you shall bring innocent blood upon yourselves and upon this people, for of a truth the Lord has sent me to speak all these words in your ears.’

15323 (1710.1) “The priests and teachers of that day sought to kill Jeremiah, but the judges would not consent, albeit, for his words of warning, they did let him down by cords in a filthy dungeon until he sank in mire up to his armpits. That is what this people did to the Prophet Jeremiah when he obeyed the Lord’s command to warn his brethren of their impending political downfall. Today, I desire to ask you: What will the chief priests and religious leaders of this people do with the man who dares to warn them of the day of their spiritual doom? Will you also seek to put to death the teacher who dares to proclaim the word of the Lord, and who fears not to point out wherein you refuse to walk in the way of light which leads to the entrance to the kingdom of heaven?

15324 (1710.2) “What is it you seek as evidence of my mission on earth? We have left you undisturbed in your positions of influence and power while we preached glad tidings to the poor and the outcast. We have made no hostile attack upon that which you hold in reverence but have rather proclaimed new liberty for man’s fear-ridden soul. I came into the world to reveal my Father and to establish on earth the spiritual brotherhood of the sons of God, the kingdom of heaven. And notwithstanding that I have so many times reminded you that my kingdom is not of this world, still has my Father granted you many manifestations of material wonders in addition to more evidential spiritual transformations and regenerations.

15325 (1710.3) “What new sign is it that you seek at my hands? I declare that you already have sufficient evidence to enable you to make your decision. Verily, verily, I say to many who sit before me this day, you are confronted with the necessity of choosing which way you will go; and I say to you, as Joshua said to your forefathers, ‘choose you this day whom you will serve.’ Today, many of you stand at the parting of the ways.

15326 (1710.4) “Some of you, when you could not find me after the feasting of the multitude on the other side, hired the Tiberias fishing fleet, which a week before had taken shelter near by during a storm, to go in pursuit of me, and what for? Not for truth and righteousness or that you might the better know how to serve and minister to your fellow men! No, but rather that you might have more bread for which you had not labored. It was not to fill your souls with the word of life, but only that you might fill the belly with the bread of ease. And long have you been taught that the Messiah, when he should come, would work those wonders which would make life

می‌سازد. پس عجیب نیست که شما که بدین گونه آموزش یافته‌اید مشتاق نان و ماهی باشید. اما من به شما اعلام می‌کنم که مأموریت پسر انسان این نیست. من آمده‌ام که آزادی معنوی را اعلام کنم، حقیقت ابدی را آموزش دهم، و ایمان زنده را ترویج کنم.

”برادران من، مشتاق گوشتی نباشید که از بین می‌رود، بلکه به دنبال خوراک معنوی باشید که حتی تا زندگی جاودان قوت می‌دهد؛ و این نان حیات است که پسر به همه کسانی که آن را بگیرند و بخورند می‌دهد، زیرا پدر این زندگی را بی‌اندازه به پسر داده است. و وقتی از من پرسیدید، ’برای انجام دادن کارهای خداوند چه باید بکنیم؟‘ من به روشنی به شما گفتم: ’کار خدا این است که به کسی که او فرستاده است ایمان بیاورید.‘“

و سپس عیسی با اشاره به نقش تزئینی یک دیگ مَنّا که تیر بالای در این کنیسه جدید را تزئین کرده بود و با خوشه‌های انگور آئین شده بود گفت: ”شما فکر کرده‌اید که نیاکان شما در بیابان مَنّا — نان بهشت — می‌خوردند، اما من به شما می‌گویم که این نان زمین بود. در حالی که موسی به پدران شما نان بهشت نداد، پدر من اکنون آماده است به شما نان راستین حیات بدهد. نان بهشت چیزی است که از خدا نازل می‌شود و به انسانهای دنیا حیات جاودان می‌دهد. و هنگامی که به من می‌گویید، این نان زنده را به ما بده، من پاسخ خواهد داد: من این نان حیات هستم. آن که نزد من بیاید گرسنه نخواهد شد، و آن که به من ایمان آورد هرگز تشنه نخواهد شد. شما مرا دیده‌اید، با من زندگی کرده‌اید، و کارهای مرا نظاره کرده‌اید، اما باور ندارید که من از سوی پدر آمدم. اما به آنهایی که باور دارند می‌گویم نترسید. همه کسانی که توسط پدر هدایت شده‌اند نزد من خواهند آمد، و آن که نزد من بیاید به هیچ وجه بیرون رانده نخواهد شد.

”و اکنون بگذارید یک بار و برای همیشه به شما اعلام کنم که من به زمین آمده‌ام که نه خواست خودم، بلکه خواست او را که مرا فرستاد انجام دهم. و این خواست نهایی اوست که مرا فرستاد، که از میان همه کسانی که او به من داده است حتی یک تن را نیز نباید از دست بدهم. و این خواست پدر است: که هر کس که پسر را می‌نگرد و به او ایمان می‌آورد زندگی جاودان خواهد داشت. فقط دیروز من شما را با نان برای بدنتان تغذیه کردم؛ امروز به شما نان حیات را برای روان گرسنه شما ارائه می‌دهم. آیا همانطور که در آن هنگام مشتاقانه نان این دنیا را خوردید اکنون نان روح را می‌گیرید؟“

همانطور که عیسی لحظه‌ای درنگ نمود تا به جماعت نگاه کند، یکی از آموزگاران از اورشلیم (عضوی از شورای عالی یهود) برخاست و پرسید: ”آیا تو را درست می‌فهمم که می‌گویی تو نانی هستی که از آسمان پایین می‌آید، و آن مَنّا که موسی در بیابان به پدرانمان داد آن نان نبود؟“ و عیسی به آن فریسی پاسخ داد: ”تو درست متوجه شدی.“ سپس آن فریسی گفت: ”اما آیا تو عیسی نصری، پسر یوسف نجار نیستی؟ آیا پدر و مادر و نیز برادران و خواهرانت برای بسیاری از ما به خوبی شناخته شده نیستند؟ پس چگونه است که تو اینجا در خانه خدا ظاهر می‌شوی و اعلام می‌کنی که از آسمان پایین آمده‌ای؟“

pleasant and easy for all the chosen people. It is not strange, then, that you who have been thus taught should long for the loaves and the fishes. But I declare to you that such is not the mission of the Son of Man. I have come to proclaim spiritual liberty, teach eternal truth, and foster living faith.

15327 (1710.5) “My brethren, hanker not after the meat which perishes but rather seek for the spiritual food that nourishes even to eternal life; and this is the bread of life which the Son gives to all who will take it and eat, for the Father has given the Son this life without measure. And when you asked me, ‘What must we do to perform the works of God?’ I plainly told you: ‘This is the work of God, that you believe him whom he has sent.’”

15328 (1710.6) And then said Jesus, pointing up to the device of a pot of manna which decorated the lintel of this new synagogue, and which was embellished with grape clusters: “You have thought that your forefathers in the wilderness ate manna — the bread of heaven — but I say to you that this was the bread of earth. While Moses did not give your fathers bread from heaven, my Father now stands ready to give you the true bread of life. The bread of heaven is that which comes down from God and gives eternal life to the men of the world. And when you say to me, Give us this living bread, I will answer: I am this bread of life. He who comes to me shall not hunger, while he who believes me shall never thirst. You have seen me, lived with me, and beheld my works, yet you believe not that I came forth from the Father. But to those who do believe — fear not. All those led of the Father shall come to me, and he who comes to me shall in nowise be cast out.

15329 (1711.1) “And now let me declare to you, once and for all time, that I have come down upon the earth, not to do my own will, but the will of Him who sent me. And this is the final will of Him who sent me, that of all those he has given me I should not lose one. And this is the will of the Father: That every one who beholds the Son and who believes him shall have eternal life. Only yesterday did I feed you with bread for your bodies; today I offer you the bread of life for your hungry souls. Will you now take the bread of the spirit as you then so willingly ate the bread of this world?”

153210 (1711.2) As Jesus paused for a moment to look over the congregation, one of the teachers from Jerusalem (a member of the Sanhedrin) rose up and asked: “Do I understand you to say that you are the bread which comes down from heaven, and that the manna which Moses gave to our fathers in the wilderness did not?” And Jesus answered the Pharisee, “You understood aright.” Then said the Pharisee: “But are you not Jesus of Nazareth, the son of Joseph, the carpenter? Are not your father and mother, as well as your brothers and sisters, well known to many of us? How then is it that you appear here in God’s house and declare that you

در این هنگام زمزمه زیادی در کنیسه ایجاد شد، و چنان هیاهویی به راه افتاد که عیسی برخاست و گفت: "بیایید صبور باشیم؛ حقیقت هرگز از بررسی صادقانه آسیب نمی‌بیند. من همه آنچه که تو می‌گویی هستم اما بیشتر. پدر و من یکی هستیم؛ پسر فقط آنچه را که پدر به او می‌آموزد انجام می‌دهد، در حالی که پسر از همه کسانی که توسط پدر به او داده شده‌اند، استقبال خواهد کرد. شما در جایی که درباره پیامبران نوشته شده خوانده‌اید: 'همه شما توسط خدا آموزش خواهید یافت'، و این که کسانی را که پدر آموزش می‌دهد به سخنان پسرش نیز گوش خواهند داد.' هر کس که به آموزش روح سکنی‌گزین پدر تسلیم می‌شود سرانجام به سوی من خواهد آمد. نه این که کسی پدر را دیده است، اما قطعاً روح پدر در درون انسان زندگی می‌کند. و پسر که از آسمان پایین آمد، یقیناً پدر را دیده است. و انهایی که به راستی به این پسر باور دارند هم اکنون از زندگی جاودان برخوردارند.

"من این نان حیات هستم. پدران شما در بیابان مَنّا خوردند و مردند. اما این نانی که از جانب خدا نازل می‌شود، اگر کسی از آن بخورد هرگز در روح نخواهد مرد. تکرار می‌کنم، من این نان زنده هستم، و هر روانی که به درک این سرشت متحد خدا و انسان دست یابد تا ابد زنده خواهد ماند. و من این نان حیات را که به همه کسانی که آن را دریافت خواهند کرد می‌دهم، که سرشت زنده و ترکیبی خودم می‌باشد. پدر در پسر و پسر یگانه با پدر — این مکاشفه حیاتبخش من به دنیا و هدیه نجات دهنده من به همه ملتها است."

هنگامی که عیسی سخنانش را به پایان رساند، رئیس کنیسه جماعت را مرخص کرد، اما آنها حاضر به ترک آنجا نشدند. آنها دور عیسی جمع شدند تا سوالات بیشتری بپرسند، در حالی که دیگران در میان خود زمزمه و بحث می‌کردند. و این وضعیت بیش از سه ساعت ادامه داشت. ساعت کاملاً از هفت گذشته بود تا این که سرانجام حضار متفرق شدند.

3- بعد از جلسه

بعد از این جلسه سوالات بسیاری از عیسی پرسیده شد. برخی از پرسشها توسط حواریون حیرت‌زده او پرسیده شد، اما سوالات بیشتری توسط نابوران خردمگیر که فقط به دنبال شرم‌نده ساختن و به دام انداختن او بودند پرسیده شد.

یکی از فریسیان دیدارگر، که روی چراغ‌دانی سوار شده بود، این سوال را با فریاد پرسید: "تو به ما می‌گویی که نان حیات هستی. چگونه می‌توانی جسم خود را به ما بدهی تا بخوریم یا خون خود را بدهی تا بنوشیم؟ آموزش تو چه فایده‌ای دارد اگر نتوان آن را اجرا نمود؟" و عیسی بدین گونه به این پرسش پاسخ داد. او گفت: "من به شما نیاموختم که جسم من نان حیات است و یا این که خون من آب آن است. اما من گفتم که زندگی من در جسم یک اعطای نان بهشت است. حقیقت کلام خدا که در جسم اعطا شده است و پدیده پسر انسان که تابع خواست خدا است، در بر گیرنده یک واقعیت تجربی است که معادل خوراک الهی است. شما نمی‌توانید جسم مرا

have come down from heaven?"

^{153:211 (171:3)} By this time there was much murmuring in the synagogue, and such a tumult was threatened that Jesus stood up and said: "Let us be patient; the truth never suffers from honest examination. I am all that you say but more. The Father and I are one; the Son does only that which the Father teaches him, while all those who are given to the Son by the Father, the Son will receive to himself. You have read where it is written in the Prophets, 'You shall all be taught by God,' and that 'Those whom the Father teaches will hear also his Son.' Every one who yields to the teaching of the Father's indwelling spirit will eventually come to me. Not that any man has seen the Father, but the Father's spirit does live within man. And the Son who came down from heaven, he has surely seen the Father. And those who truly believe this Son already have eternal life.

^{153:212 (171:4)} "I am this bread of life. Your fathers ate manna in the wilderness and are dead. But this bread which comes down from God, if a man eats thereof, he shall never die in spirit. I repeat, I am this living bread, and every soul who attains the realization of this united nature of God and man shall live forever. And this bread of life which I give to all who will receive is my own living and combined nature. The Father in the Son and the Son one with the Father — that is my life-giving revelation to the world and my saving gift to all nations."

^{153:213 (171:5)} When Jesus had finished speaking, the ruler of the synagogue dismissed the congregation, but they would not depart. They crowded up around Jesus to ask more questions while others murmured and disputed among themselves. And this state of affairs continued for more than three hours. It was well past seven o'clock before the audience finally dispersed.

3. THE AFTER MEETING

^{153:31 (172:1)} Many were the questions asked Jesus during this after meeting. Some were asked by his perplexed disciples, but more were asked by caviling unbelievers who sought only to embarrass and entrap him.

^{153:32 (172:2)} One of the visiting Pharisees, mounting a lampstand, shouted out this question: "You tell us that you are the bread of life. How can you give us your flesh to eat or your blood to drink? What avail is your teaching if it cannot be carried out?" And Jesus answered this question, saying: "I did not teach you that my flesh is the bread of life nor that my blood is the water thereof. But I did say that my life in the flesh is a bestowal of the bread of heaven. The fact of the Word of God bestowed in the flesh and the phenomenon of the Son of Man subject to the will of God, constitute a reality of experience

بخورید و نیز نمی‌توانید خون مرا بنوشید، اما می‌توانید در روح با من یگانه شوید، حتی همانطور که من در روح با پدر یگانه‌ام. شما می‌توانید با کلام جوادان خدا، که به راستی نان حیات است، و به شکل جسم انسانی اعطا شده است تغذیه شوید؛ و شما می‌توانید با روح الهی که به راستی آب حیات است در روان خود سیراب شوید. پدر مرا به دنیا فرستاده است که نشان دهد چگونه مایل است در همهٔ انسانها سکنی گزیند و آنها را هدایت کند؛ و من چنان این زندگی در جسم را زندگانی کرده‌ام که همهٔ انسانها را الهام بخشم تا همیشه به همین گونه به دنبال شناخت و انجام خواست پدر آسمانی سکنی‌گزین برآیند.

سپس یکی از جاسوسان اورشلیم که عیسی و حواریونش را مشاهده کرده بود گفت: "ما متوجه شده‌ایم که نه تو و نه حواریون تو پیش از خوردن نان دستانتان را به طور صحیح نمی‌شوئید. شما باید به خوبی بدانید که چنین عملی همچون خوردن با دستان ناپاک و شسته نشده، تخطی از قانون بزرگان است. شما همچنین فنجانهای نوشیدن و ظروف غذاخوری خود را به طور صحیح نمی‌شوئید. چرا به سنتهای پدران و قوانین بزرگان ما اینقدر بی‌احترامی نشان می‌دهید؟" و وقتی عیسی سخنان او را شنید، پاسخ داد: "چرا شما از طریق قوانین سنت خود از فرامین خداوند تخطی می‌کنید؟" فرمان می‌گوید، 'به پدر و مادر خود احترام بگذارید'، و رهنمود می‌دهد که در صورت لزوم، می‌تواند خود را با آنها قسمت کنید؛ اما شما یک قانون سنت را اجرا می‌کنید، که به کودکان نافرمان اجازه می‌دهد بگویند پولی که با آن والدین می‌توانستند یاری شوند 'به خدا داده شده است'. از این رو قانون بزرگان، این کودکان حیل‌مگر را از مسئولیتشان می‌رهاند، گرچه کودکان متعاقباً تمام این گونه پولها را برای آسایش خودشان استفاده می‌کنند. چرا شما بدین ترتیب از طریق سنت خودتان فرمان را باطل می‌سازید؟ اشعیا به خوبی پیرامون شما ریاکاران پیشگویی کرد. او گفت: 'این مردم مرا با لبان خود گرامی می‌دارند، اما قلبشان از من دور است. آنها بیهوده مرا می‌پرستند، و احکام انسانها را به عنوان دگرترین خود آموزش می‌دهند.'

"شما می‌توانید ببینید که چگونه است که فرمان را ترک می‌کنید، در حالی که به سنت انسانها پایبند هستید. شما در مجموع مایل هستید که کلام خداوند را رد کنید، در حالی که سنتهای خود را حفظ می‌کنید. و به طرق بسیار دیگر جرأت می‌کنید آموزشهای خود را بالاتر از شریعت و پیامبران قرار دهید."

سپس عیسی سخنان خود را به همهٔ حاضران معطوف نمود. او گفت: "اما همهٔ شما به من گوش فرا دهید. آنچه که وارد دهان می‌شود نیست که انسان را از نظر روحی ناپاک می‌سازد، بلکه آنچه که از دهان و از قلب بیرون می‌آید." اما حتی حواریون نیز نتوانستند معنی سخنان او را به طور کامل درک کنند، زیرا شمعون پطرس نیز از او پرسید: "مبادا برخی از شنوندگان تو بی‌جهت آزرده شوند، آیا معنی این کلمات را برای ما توضیح می‌دهی؟" و سپس عیسی به پطرس گفت: "آیا تو هم به سختی می‌فهمی؟ آیا نمی‌دانی که هر گیاهی که پدر آسمانی من نکاشته است از ریشه کنده خواهد شد؟ اکنون توجه خود را به کسانی معطوف کن که حقیقت را می‌دانند. شما نمی‌توانید انسانها را مجبور کنید که حقیقت

which is equivalent to the divine sustenance. You cannot eat my flesh nor can you drink my blood, but you can become one in spirit with me even as I am one in spirit with the Father. You can be nourished by the eternal word of God, which is indeed the bread of life, and which has been bestowed in the likeness of mortal flesh; and you can be watered in soul by the divine spirit, which is truly the water of life. The Father has sent me into the world to show how he desires to indwell and direct all men; and I have so lived this life in the flesh as to inspire all men likewise ever to seek to know and do the will of the indwelling heavenly Father."

15333 (17123) Then one of the Jerusalem spies who had been observing Jesus and his apostles, said: "We notice that neither you nor your apostles wash your hands properly before you eat bread. You must well know that such a practice as eating with defiled and unwashed hands is a transgression of the law of the elders. Neither do you properly wash your drinking cups and eating vessels. Why is it that you show such disrespect for the traditions of the fathers and the laws of our elders?" And when Jesus heard him speak, he answered: "Why is it that you transgress the commandments of God by the laws of your tradition? The commandment says, 'Honor your father and your mother,' and directs that you share with them your substance if necessary; but you enact a law of tradition which permits undutiful children to say that the money wherewith the parents might have been assisted has been 'given to God.' The law of the elders thus relieves such crafty children of their responsibility, notwithstanding that the children subsequently use all such monies for their own comfort. Why is it that you in this way make void the commandment by your own tradition? Well did Isaiah prophesy of you hypocrites, saying: 'This people honors me with their lips, but their heart is far from me. In vain do they worship me, teaching as their doctrines the precepts of men.'

15334 (17124) "You can see how it is that you desert the commandment while you hold fast to the tradition of men. Altogether willing are you to reject the word of God while you maintain your own traditions. And in many other ways do you dare to set up your own teachings above the law and the prophets."

15335 (17125) Jesus then directed his remarks to all present. He said: "But hearken to me, all of you. It is not that which enters into the mouth that spiritually defiles the man, but rather that which proceeds out of the mouth and from the heart." But even the apostles failed fully to grasp the meaning of his words, for Simon Peter also asked him: "Lest some of your hearers be unnecessarily offended, would you explain to us the meaning of these words?" And then said Jesus to Peter: "Are you also hard of understanding? Know you not that every plant which my heavenly Father has not planted shall be rooted up? Turn now your attention to those who

را دوست داشته باشند. بسیاری از این آموزگاران راهنمای نابینا هستند. و شما می‌دانید که اگر کوری یک فرد کور را هدایت کند، هر دو به داخل گودال خواهند افتاد. اما گوش فرا دهید تا در رابطه با آن چیزهایی که انسانها را از نظر اخلاقی ناپاک و از نظر معنوی آلوده می‌سازند حقیقت را به شما بگویم. من اعلام می‌کنم آنچه که از طریق دهان وارد بدن می‌شود یا از طریق چشمان و گوشها به ذهن دسترسی پیدا می‌کند انسان را آلوده نمی‌کند. انسان فقط از طریق آن شرارتی آلوده می‌شود که ممکن است از درون قلبش سرچشمه یابد، و در گفتار و کردار چنین اشخاص نامقدس ابراز شود. آیا نمی‌دانی که از قلب است که افکار شیطانی، نقشه‌های شرورانه قتل، دزدی، و زنا، به همراه حسادت، غرور، خشم، انتقام، عیب‌جویی، و شهادت دروغ بیرون می‌آیند؟ و درست همین چیزهاست که انسانها را ناپاک می‌سازد، و نه این که آنها نان را با دستانی که از نظر تشریفاتی ناپاکند بخورند.

مأموران فریسی شورای عالی یهود اورشلیم اکنون تقریباً متقاعد شده بودند که عیسی باید به جرم کفر یا زیر پا گذاشتن شریعت مقدس یهودیان دستگیر شود؛ از این رو تلاش کردند او را وارد بحث، و حمله احتمالی به برخی از سنتهای بزرگان، یا به اصطلاح قوانین شفاهی ملت کنند. صرف نظر از این که چقدر اب ممکن است کمیاب باشد، این یهودیان اسیر سنت هرگز از شستن دستن پیش از هر وعده غذایی که از نظر تشریفاتی لازم بود کوتاهی نمی‌کردند. اعتقاد آنها این بود که "مردن بهتر از تخطی کردن از فرامین بزرگان است." جاسوسان این سؤال را پرسیدند زیرا گزارش شده بود که عیسی گفته بود: "نجات یک امر مربوط به قلبهای پاک است نه دستان پاک." اما دوری جستن از چنین باورهایی، هنگامی که به یکباره بخشی از مذهب فرد شوند، سخت است. حتی سالهای زیاد بعد از این روز، پطرس رسول هنوز در اسارت ترس از بسیاری از این سنتها درباره چیزهای پاک و ناپاک بود، و سرانجام فقط از طریق تجربه نمودن یک رویای خارق‌العاده و آشکار از آنها رهایی یافت. تمامی این امر هنگامی بهتر می‌تواند درک شود که به یاد آورده شود که این یهودیان به غذا خوردن با دستان نشسته مانند تجارت با یک فاحشه نگاه می‌کردند، و هر دو کار به یک اندازه مجازات تکفیر داشتند.

از این رو استاد برگزید که پیرامون نابخردی کل سیستم قواعد و مقررات آموزگاران شریعت که از طریق قانون شفاهی نشان داده می‌شد بحث کند و آن را افشا سازد. اینها سنتهای بزرگان بودند که همگی حتی از آموزشهای کتاب مقدس برای یهودیان مقدس‌تر و الزام‌آورتر تلقی می‌شدند. و عیسی با خودداری کمتری صحبت می‌کرد زیرا می‌دانست که زمان آن فرا رسیده که دیگر نمی‌تواند برای جلوگیری از گسستگی آشکار روابط با این رهبران مذهبی کار بیشتری انجام دهد.

4- آخرین سخنان در کنیسه

در میان بحثهای بعد از این جلسه، یکی از فریسیان

would know the truth. You cannot compel men to love the truth. Many of these teachers are blind guides. And you know that, if the blind lead the blind, both shall fall into the pit. But hearken while I tell you the truth concerning those things which morally defile and spiritually contaminate men. I declare it is not that which enters the body by the mouth or gains access to the mind through the eyes and ears, that defiles the man. Man is only defiled by that evil which may originate within the heart, and which finds expression in the words and deeds of such unholy persons. Do you not know it is from the heart that there come forth evil thoughts, wicked projects of murder, theft, and adulteries, together with jealousy, pride, anger, revenge, railings, and false witness? And it is just such things that defile men, and not that they eat bread with ceremonially unclean hands."

^{153:36 (1713:1)} The Pharisaic commissioners of the Jerusalem Sanhedrin were now almost convinced that Jesus must be apprehended on a charge of blasphemy or on one of flouting the sacred law of the Jews; wherefore their efforts to involve him in the discussion of, and possible attack upon, some of the traditions of the elders, or so-called oral laws of the nation. No matter how scarce water might be, these traditionally enslaved Jews would never fail to go through with the required ceremonial washing of the hands before every meal. It was their belief that "it is better to die than to transgress the commandments of the elders." The spies asked this question because it had been reported that Jesus had said, "Salvation is a matter of clean hearts rather than of clean hands." But such beliefs, when they once become a part of one's religion, are hard to get away from. Even many years after this day the Apostle Peter was still held in the bondage of fear to many of these traditions about things clean and unclean, only being finally delivered by experiencing an extraordinary and vivid dream. All of this can the better be understood when it is recalled that these Jews looked upon eating with unwashed hands in the same light as commerce with a harlot, and both were equally punishable by excommunication.

^{153:37 (1713:2)} Thus did the Master elect to discuss and expose the folly of the whole rabbinic system of rules and regulations which was represented by the oral law — the traditions of the elders, all of which were regarded as more sacred and more binding upon the Jews than even the teachings of the Scriptures. And Jesus spoke out with less reserve because he knew the hour had come when he could do nothing more to prevent an open rupture of relations with these religious leaders.

4. LAST WORDS IN THE SYNAGOGUE

^{153:41 (1713:3)} In the midst of the discussions of this

از اورشلیم یک جوان پریشان خاطر را که توسط یک روح سرکش و عصیانگر تسخیر شده بود نزد عیسی آورد. او بعد از این که این جوان دیوانه را به سمت عیسی هدایت کرد گفت: "برای چنین ابتلائی چه می‌توانی انجام بدهی؟ آیا می‌توانی ارواح اهریمنی را بیرون افکنی؟" و هنگامی که استاد به جوان نگاه کرد، احساس دلسوزی کرد. او به جوان اشاره کرد که نزد او بیاید، و دست او را گرفت و گفت: "تو می‌دانی که من کیستم؟ از او خارج شو؛ و من به یکی از یاران وفادارت فرمان می‌دهم که مطمئن شود که تو دیگر باز نمی‌گردی." و جوان فوراً حالت عادی پیدا کرد و ذهنش درست شد. و این نخستین موردی بود که عیسی به راستی یک "روح اهریمنی" را از یک موجود بشری بیرون افکند. تمام موارد قبلی فقط تسخیر شدگی ظاهری توسط شیطان بود؛ اما این یک مورد واقعی از تسخیر شدگی شیطانی بود، حتی مانند آنچه که گاهی اوقات در آن روزها و درست تا روز پنطیکاست رخ می‌داد. در آن هنگام بود که روح استاد بر روی همه انسانها ریخته شد، و برای این معبود شورشیان آسمانی این را برای همیشه غیرممکن ساخت که از برخی از انواع ناپایدار موجودات بشری بدین گونه سوء استفاده کنند.

هنگامی که مردم حیرت‌زده شدند، یکی از فریسیان برخاست و عیسی را متهم کرد که به این علت این کارها را می‌تواند انجام دهد که با ارواح اهریمنی زد و بند دارد؛ و این که در زبانی که در بیرون افکندن این شیطان به کار گرفت اعتراف کرد که آنها با یکدیگر آشنا هستند؛ و او در ادامه اظهار داشت که آموزگاران و رهبران مذهبی در اورشلیم به این نتیجه رسیده‌اند که عیسی تمام این به اصطلاح معجزات را با قدرت بعزبوب، شاهزاده ارواح اهریمنی، انجام می‌دهد. آن فریسی گفت: "با این مرد کاری نداشته باشید؛ او با شیطان شریک است."

سپس عیسی گفت: "چگونه شیطان می‌تواند شیطان را بیرون افکند؟ یک پادشاهی که بر ضد خود تقسیم شده باشد نمی‌تواند پایدار باشد؛ اگر خانه‌ای بر ضد خود تقسیم شود، به زودی ویران می‌شود. آیا شهری که متحد نباشد می‌تواند در برابر یک محاصره مقاومت کند؟ اگر شیطان شیطان را بیرون افکند، بر ضد خود تقسیم شده است؛ پس چگونه پادشاهی او پایدار خواهد ماند؟ اما شما باید بدانید که هیچ کس نمی‌تواند وارد خانه مردی نیرومند شود و اموال او را غارت کند، مگر این که ابتدا بر آن مرد قوی غلبه کند و او را ببندد. و از این رو، اگر من با قدرت بعزبوب ارواح اهریمنی را بیرون می‌رانم، پسران شما از طریق چه کسی آنها را بیرون می‌رانند؟ بنابراین آنها داوران شما خواهند بود. اما اگر من از طریق روح خداوند ارواح اهریمنی را بیرون می‌رانم، پس به راستی پادشاهی خداوند به سوی شما آمده است. اگر تعصب شما را کور نمی‌کرد و ترس و غرور شما را گمراه نمی‌کرد، به آسانی درک می‌کردید که آن که از ارواح اهریمنی بزرگتر است در میان شما ایستاده است. شما مرا مجبور می‌سازید که اعلام کنم که آن که با من نیست بر ضد من است، در حالی که آن که با من جمع نمی‌شود در بیرون پراکنده می‌شود. بگذارید هشدار جدی به شما بدهم، شما که با چشمان باز خود و با سوء نیت از پیش برنامه‌ریزی شده، به طور آگاهانه به خود اجازه می‌دهید که کارهای خداوند را به کارهای ارواح اهریمنی نسبت دهید! به راستی، هر آینه به شما می‌گویم که همه گناهان شما بخشیده خواهد شد، حتی تمام کفرگویی‌های شما، اما هر کس که به طور عمد و با نیت

after meeting, one of the Pharisees from Jerusalem brought to Jesus a distraught youth who was possessed of an unruly and rebellious spirit. Leading this demented lad up to Jesus, he said: "What can you do for such affliction as this? Can you cast out devils?" And when the Master looked upon the youth, he was moved with compassion and, beckoning for the lad to come to him, took him by the hand and said: "You know who I am; come out of him; and I charge one of your loyal fellows to see that you do not return." And immediately the lad was normal and in his right mind. And this is the first case where Jesus really cast an "evil spirit" out of a human being. All of the previous cases were only supposed possession of the devil; but this was a genuine case of demoniac possession, even such as sometimes occurred in those days and right up to the day of Pentecost, when the Master's spirit was poured out upon all flesh, making it forever impossible for these few celestial rebels to take such advantage of certain unstable types of human beings.

^{153:42 (1714:1)} When the people marveled, one of the Pharisees stood up and charged that Jesus could do these things because he was in league with devils; that he admitted in the language which he employed in casting out this devil that they were known to each other; and he went on to state that the religious teachers and leaders at Jerusalem had decided that Jesus did all his so-called miracles by the power of Beelzebub, the prince of devils. Said the Pharisee: "Have nothing to do with this man; he is in partnership with Satan."

^{153:43 (1714:2)} Then said Jesus: "How can Satan cast out Satan? A kingdom divided against itself cannot stand; if a house be divided against itself, it is soon brought to desolation. Can a city withstand a siege if it is not united? If Satan casts out Satan, he is divided against himself; how then shall his kingdom stand? But you should know that no one can enter into the house of a strong man and despoil his goods except he first overpower and bind that strong man. And so, if I by the power of Beelzebub cast out devils, by whom do your sons cast them out? Therefore shall they be your judges. But if I, by the spirit of God, cast out devils, then has the kingdom of God truly come upon you. If you were not blinded by prejudice and misled by fear and pride, you would easily perceive that one who is greater than devils stands in your midst. You compel me to declare that he who is not with me is against me, while he who gathers not with me scatters abroad. Let me utter a solemn warning to you who would presume, with your eyes open and with premeditated malice, knowingly to ascribe the works of God to the doings of devils! Verily, verily, I say to you, all your sins shall be forgiven, even all of your blasphemies, but whosoever shall blaspheme against God with deliberation and wicked intention shall never obtain forgiveness. Since such persistent workers of iniquity will never

شرورانه بر ضد خداوند کفر بگوید هرگز بخشش را دریافت نخواهد کرد. از آنجایی که چنین مرتکبان پیگیر شرارت هرگز نه به دنبال بخشش خواهند بود و نه آن را دریافت خواهند کرد، آنها مرتکب گناه رد ابدی بخشش الهی شده‌اند.

”بسیاری از شما امروز به جدا کردن راهها رسیده‌اید؛ شما به آغاز انتخاب اجتنابناپذیر میان خواست پدر و راههای تاریکی که خود انتخاب کرده‌اید رسیده‌اید. و همانطور که اکنون انتخاب می‌کنید، در نهایت بدان گونه خواهید بود. یا باید درخت را نیکو و میوه‌اش را نیکو سازید، و یا این که درخت فاسد و میوه‌اش نیز فاسد خواهد شد. من اعلام می‌کنم که در پادشاهی جاودان پدر من، درخت از طریق میوه‌هایش شناخته می‌شود. اما برخی از شما که همچون مارهای افعی هستید، در حالی که از پیش شرارت را انتخاب کرده‌اید، چگونه می‌توانید ثمرات نیکو داشته باشید؟ هر چه باشد، به خاطر وفور شرارت در قلبتان، دهان شما سخن می‌گوید.“

سپس فریسی دیگری برخاست و گفت: ”آموزگار، ما از شما می‌خواهیم نشانه‌ای از پیش تعیین شده به ما بدهی که ما به عنوان تثبیت قدرت و حق آموزش شما روی آن توافق کنیم. آیا با چنین ترتیبی موافقت می‌کنی؟“ و هنگامی که عیسی این را شنید، گفت: ”این نسل بی‌ایمان و نشانه طلب، نشانه‌ای می‌جوید، اما هیچ نشانه‌ای به شما داده نخواهد شد، به جز آنچه را که از قبل دارید، و آنچه را که خواهید دید آنگاه که پسر انسان از میان شما برود.“

و هنگامی که صحبت‌های او تمام شد، حواریونش او را احاطه کردند و او را از کنیسه برنند. آنها در سکوت با او به خانه در بیت‌صیدا رفتند. همه آنها به واسطه تغییر ناگهانی تاکتیکهای آموزشی استاد شگفت‌زده و تا حدودی وحشت‌زده شدند. آنها اصلاً عادت نداشتند ببینند که او به این شیوه ستیزه‌جویانه عمل کند.

5- عصر شنبه

بارها و بارها عیسی امیدهای حواریونش را متلاشی کرده بود، و مشتاقانه‌ترین انتظارات آنها را مکرراً در هم شکسته بود، اما هیچ وقت ناامیدی یا دوره اندوه با آنچه که اکنون آنها را فرا گرفته بود تاکنون برابری نکرده بود. و همچنین، اکنون یک ترس واقعی برای امنیتشان با افسردگی آنها آمیخته شده بود. همه آنها به واسطه ترک ناگهانی و کامل توده‌ها با شگفتی حیرت‌زده شده بودند. آنها همچنین به واسطه جسارت غیرمنتظره و عزم قاطعانه و نمایان فریسیایی که از اورشلیم آمده بودند تا اندازه‌ای ترسیده و مضطرب بودند. اما بیش از همه، آنها از تغییر ناگهانی تاکتیکهای عیسی سردرگم شده بودند. تحت شرایط عادی، آنها از ظهور این رویکرد ستیزه‌جویانه‌تر استقبال می‌کردند، اما بدان گونه که رخ داد، همراه با چیزهای زیادی که غیرمنتظره بود، این کار آنها را مبهوت کرد.

و اکنون، علاوه بر همه این نگرانیها، وقتی که به

seek nor receive forgiveness, they are guilty of the sin of eternally rejecting divine forgiveness.

^{15344 (1714.3)} “Many of you have this day come to the parting of the ways; you have come to a beginning of the making of the inevitable choice between the will of the Father and the self-chosen ways of darkness. And as you now choose, so shall you eventually be. You must either make the tree good and its fruit good, or else will the tree become corrupt and its fruit corrupt. I declare that in my Father’s eternal kingdom the tree is known by its fruits. But some of you who are as vipers, how can you, having already chosen evil, bring forth good fruits? After all, out of the abundance of the evil in your hearts your mouths speak.”

^{15345 (1714.4)} Then stood up another Pharisee, who said: “Teacher, we would have you give us a predetermined sign which we will agree upon as establishing your authority and right to teach. Will you agree to such an arrangement?” And when Jesus heard this, he said: “This faithless and sign-seeking generation seeks a token, but no sign shall be given you other than that which you already have, and that which you shall see when the Son of Man departs from among you.”

^{15346 (1714.5)} And when he had finished speaking, his apostles surrounded him and led him from the synagogue. In silence they journeyed home with him to Bethsaida. They were all amazed and somewhat terror-stricken by the sudden change in the Master’s teaching tactics. They were wholly unaccustomed to seeing him perform in such a militant manner.

5. THE SATURDAY EVENING

^{15351 (1715.1)} Time and again had Jesus dashed to pieces the hopes of his apostles, repeatedly had he crushed their fondest expectations, but no time of disappointment or season of sorrow had ever equaled that which now overtook them. And, too, there was now admixed with their depression a real fear for their safety. They were all surprisingly startled by the suddenness and completeness of the desertion of the populace. They were also somewhat frightened and disconcerted by the unexpected boldness and assertive determination exhibited by the Pharisees who had come down from Jerusalem. But most of all they were bewildered by Jesus’ sudden change of tactics. Under ordinary circumstances they would have welcomed the appearance of this more militant attitude, but coming as it did, along with so much that was unexpected, it startled them.

^{15352 (1715.2)} And now, on top of all of these worries,

خانه رسیدند، عیسی از خوردن امتناع کرد. او در یکی از اتاقهای بالا- ساعتها خود را منزوی کرد. تقریباً نیمه شب بود که یوآب، رهبر بشارتگران، بازگشت و گزارش داد که در حدود یک سوم یاران او آرمانشان را ترک کرده‌اند. در سرتاسر عصر، شاگردان وفادار آمدند و رفتند. آنها گزارش دادند که دگرگونی ناگهانی احساس نسبت به استاد عموماً در کفرناحوم بود. رهبران اورشلیم برای ترویج این احساس نارضیانی کند نبودند و به هر طریق ممکن به دنبال تشویق جنبش به دوری جستن از عیسی و آموزشهای او بودند. در طول این ساعات طاقت‌فرسا دوازده زن در منزل پطرس جلسه داشتند. آنها فوق‌العاده ناراحت بودند، اما هیچیک از آنها عیسی را ترک نکرد.

اندکی بعد از نیمه‌شب بود که عیسی از اتاق بالایی پایین آمد و در میان آن دوازده تن و یارانشان که در مجموع در حدود سی نفر بودند ایستاد. او گفت: "می‌دانم که این غریب کردن پادشاهی شما را نگران می‌سازد، اما این کار اجتناب‌ناپذیر است. با این حال، پس از تمام آموزشهایی که داشته‌اید، آیا دلیل خوبی وجود داشت که به خاطر سخنان من سر در گم شوید؟ چرا وقتی که می‌بینید پادشاهی از این جماعت کم اشتیاق و شاگردان نیمه دل رهایی می‌یابد پر از ترس و وحشت می‌شوید؟ چرا وقتی که روز نو برای درخشش در شکوه نوین آموزشهای معنوی پادشاهی آسمان طلوع می‌کند اندوهگین می‌شوید؟ اگر تحمل این آزمون را دشوار می‌یابید، پس وقتی که پسر انسان باید نزد پدر بازگردد چه خواهید کرد؟ کی و چگونه خود را برای وقتی که به جایی که از آنجا به این دنیا آمد صعود خواهیم کرد آماده خواهید ساخت؟

"عزیزان من، شما باید به خاطر داشته باشید که این روح است که جان تازه می‌بخشد؛ جسم و هر آنچه که مربوط به آن است فایده اندکی دارد. سخنانی که به شما گفته‌ام روح و زندگی هستند. بسی شاد باشید! من شما را ترک نکرده‌ام. خیلی‌ها از سخنان آشکار این روزها رنجیده خواهند شد. شما از پیش شنیده‌اید که بسیاری از شاگردان من به من پشت کرده‌اند؛ آنها دیگر با من همراهی نمی‌کنند. من از آغاز می‌دانستم که این باورمندان نیمه دل به هر حال به گمراهی کشیده خواهند شد. آیا من شما دوازده مرد را انتخاب نکردم و شما را به عنوان سفیران پادشاهی جدا نکردم؟ و اکنون در چنین وقتی شما نیز صحنه را ترک می‌کنید؟ بگذارید هر یک از شما به ایمان خود بنگرد، زیرا یکی از شما در خطر جدی قرار دارد." و هنگامی که عیسی سخنان خود را تمام کرد، شمعون پطرس گفت: "آری سرورم، ما غمگین و متحیریم، اما هرگز تو را ترک نخواهیم کرد. تو کلمات حیات جاودان را به ما آموخته‌ای. ما تمام این مدت به تو ایمان داشته‌ایم و با تو همراهی نموده‌ایم. ما به تو پشت نخواهیم کرد، زیرا می‌دانیم که تو از جانب خدا فرستاده شده‌ای." و هنگامی که پطرس سخن گفتن را متوقف کرد، همه با هم به نشان تأیید پیمان وفاداری او سر خود را تکان دادند.

سپس عیسی گفت: "به استراحت خود بروید، زیرا اوقات پرکاری پیش روی ماست؛ روزهای فعال درست در پیش هستند."

when they reached home, Jesus refused to eat. For hours he isolated himself in one of the upper rooms. It was almost midnight when Joab, the leader of the evangelists, returned and reported that about one third of his associates had deserted the cause. All through the evening loyal disciples had come and gone, reporting that the revulsion of feeling toward the Master was general in Capernaum. The leaders from Jerusalem were not slow to feed this feeling of disaffection and in every way possible to seek to promote the movement away from Jesus and his teachings. During these trying hours the twelve women were in session over at Peter's house. They were tremendously upset, but none of them deserted.

^{15353 (17153)} It was a little after midnight when Jesus came down from the upper chamber and stood among the twelve and their associates, numbering about thirty in all. He said: "I recognize that this sifting of the kingdom distresses you, but it is unavoidable. Still, after all the training you have had, was there any good reason why you should stumble at my words? Why is it that you are filled with fear and consternation when you see the kingdom being divested of these lukewarm multitudes and these halfhearted disciples? Why do you grieve when the new day is dawning for the shining forth in new glory of the spiritual teachings of the kingdom of heaven? If you find it difficult to endure this test, what, then, will you do when the Son of Man must return to the Father? When and how will you prepare yourselves for the time when I ascend to the place whence I came to this world?"

^{15354 (17154)} "My beloved, you must remember that it is the spirit that quickens; the flesh and all that pertains thereto is of little profit. The words which I have spoken to you are spirit and life. Be of good cheer! I have not deserted you. Many shall be offended by the plain speaking of these days. Already you have heard that many of my disciples have turned back; they walk no more with me. From the beginning I knew that these halfhearted believers would fall out by the way. Did I not choose you twelve men and set you apart as ambassadors of the kingdom? And now at such a time as this would you also desert? Let each of you look to his own faith, for one of you stands in grave danger." And when Jesus had finished speaking, Simon Peter said: "Yes, Lord, we are sad and perplexed, but we will never forsake you. You have taught us the words of eternal life. We have believed in you and followed with you all this time. We will not turn back, for we know that you are sent by God." And as Peter ceased speaking, they all with one accord nodded their approval of his pledge of loyalty.

^{15355 (17161)} Then said Jesus: "Go to your rest, for busy times are upon us; active days are just ahead."

مقاله 154. آخرین روزها در کفرناحوم

155

کتاب یورنشیا

153

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 154

آخرین روزها در کفرناحوم

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- یک هفته مشاوره
- 2- یک هفته استراحت
- 3- دومین گفتگو در طبریه
- 4- شنبه شب در کفرناحوم
- 5- بامداد پرحادثه یکشنبه
- 6- خانواده عیسی وارد می شود
- 7- گریز شتابزده

مقدمه مقاله

در شنبه شب پرحادثه 30 آوریل، در حالی که عیسی در حال گفتن کلمات تسلی بخش و شجاعانه به شاگردان محزون و سرگشته خود بود، در طبریه جلسه ای میان هیروдіس آنتیپاس و گروهی از مأموران ویژه که شورای عالی یهود اورشلیم را نمایندگی می کردند در حال برگزاری بود. این کاتبان و فریسیان مصرانه از هیروдіس خواستند که عیسی را دستگیر کند؛ آنها تمام تلاش خود را کردند تا او را متقاعد کنند که عیسی در حال برانگیختن مردم به مناقشه و حتی شورش است. اما هیروдіس از اقدام بر علیه او به عنوان یک مجرم سیاسی امتناع ورزید. مشاوران هیروдіس رخداد آن سوی دریاچه را به درستی گزارش کرده بودند، این که در آن هنگام مردم تلاش کردند عیسی را پادشاه اعلام کنند و چگونه او این پیشنهاد را رد کرد.

خوزا، یکی از اعضای رسمی خانواده هیروдіس، که همسرش به گروه زنان خادم تعلق داشت، به او اطلاع داده بود که عیسی پیشنهاد نکرد که در امور حکومت زمینی مداخله کند؛ و این که او تنها به برقراری برادری معنوی باورمندانش می اندیشید، آن برادری که او پادشاهی آسمان می نامید. هیروдіس به گزارشات خوزا اعتماد داشت، چنان زیاد که از دخالت کردن در فعالیت های عیسی امتناع می ورزید. هیروдіس در این زمان، در نگرش خود نسبت به عیسی، همچنین تحت تأثیر ترس خرافی خود از یحیی تعمید دهنده قرار داشت. هیروдіس یکی از آن یهودیان مرتد بود که در حالی که

PAPER 154

LAST DAYS AT CAPERNAUM

SECTIONS

Introduction

1. A Week of Counsel
2. A Week of Rest
3. The Second Tiberias Conference
4. Saturday Night in Capernaum
5. The Eventful Sunday Morning
6. Jesus' Family Arrives
7. The Hasty Flight

INTRODUCTION

^{154:01 (1717.1)} ON THE eventful Saturday night of April 30, as Jesus was speaking words of comfort and courage to his downcast and bewildered disciples, at Tiberias a council was being held between Herod Antipas and a group of special commissioners representing the Jerusalem Sanhedrin. These scribes and Pharisees urged Herod to arrest Jesus; they did their best to convince him that Jesus was stirring up the populace to dissension and even to rebellion. But Herod refused to take action against him as a political offender. Herod's advisers had correctly reported the episode across the lake when the people sought to proclaim Jesus king and how he rejected the proposal.

^{154:02 (1717.2)} One of Herod's official family, Chuza, whose wife belonged to the women's ministering corps, had informed him that Jesus did not propose to meddle with the affairs of earthly rule; that he was only concerned with the establishment of the spiritual brotherhood of his believers, which brotherhood he called the kingdom of heaven. Herod had confidence in Chuza's reports, so much so that he refused to interfere with Jesus' activities. Herod was also influenced at this time, in his attitude toward Jesus, by his superstitious fear of

به هیچ چیزی اعتقاد نداشت، از همه چیز می‌ترسید. او به خاطر کشتن یحیی احساس گناه می‌کرد، و نمی‌خواست در این دسیسه‌ها بر ضد عیسی درگیر شود. او از موارد بسیاری از بیماری‌ها که ظاهراً توسط عیسی درمان شده بود آگاهی داشت، و او وی را به عنوان یک پیامبر و یا یک متعصب مذهبی نسبتاً بی‌خطر تلقی می‌کرد.

هنگامی که یهودیان تهدید کردند که به قیصر گزارش خواهند داد که او از یک فرد خیانتکار محافظت می‌کند، هیرودیس دستور داد که آنها را از اتاق مشاوره خویش بیرون کنند. بدین ترتیب قضایا یک هفته متوقف شدند، و عیسی در این مدت پیروانش را برای پراکندگی قریب‌الوقوع آماده ساخت.

1- یک هفته مشاوره

از 1 مه تا 7 مه عیسی با پیروان خویش در منزل زبیدی مشورتی محرمانه برگزار نمود. فقط شاگردان مورد آزمون واقع شده و مورد اعتماد به این همایشها پذیرفته شدند. در این هنگام فقط در حدود یکصد شاگرد وجود داشتند که از شهادت اخلاقی ایستادگی در برابر فریسیان و اعلام آشکار پایبندی خویش به عیسی برخوردار بودند. او جلساتی در بامداد، بعد از ظهر، و عصر با این گروه برگزار می‌نمود. گروههای کوچکی از پرس و جو کنندگان هر روز بعد از ظهر در کنار دریا جمع می‌شدند، و در آنجا برخی از بشارتگران یا حواریون با آنها گفتگو می‌کردند. تعداد این گروهها به ندرت بیش از پنجاه تن بود.

در جمعه این هفته رؤسای کنیسه کفرناحوم با انجام اقدامی رسمی خانه خدا را به روی عیسی و کلیه پیروان او بستند. این اقدام به تحریک فریسیان اورشلیم انجام شد. یایروس به عنوان رئیس اصلی استعفا داد و به طور آشکار خود را با عیسی هم پیمان نمود.

آخرین جلسه ساحلی در بعد از ظهر سبت، 7 مه برگزار شد. عیسی با کمتر از یکصد و پنجاه نفری که در آن وقت جمع شده بودند صحبت کرد. این شنبه شب نشانگر زمان پایین‌ترین نقطه افت در موج توجه عمومی به عیسی و آموزشهای او بود. از آن هنگام به بعد یک رشد مداوم و کند، اما سالم‌تر و قابل اطمینان‌تر در احساسات مطلوب وجود داشت؛ یک هواداری نوین ایجاد شد که به گونه‌ای بهتر در ایمان معنوی و تجربه راستین مذهبی استوار بود. مرحله گذار کم و بیش ترکیبی و سازشکارانه میان برداشتهای مادی از پادشاهی که توسط پیروان استاد حفظ شده بود و آن برداشتهای آرمانگرایی‌انتر و معنوی که توسط عیسی آموزش داده می‌شد، اکنون به طور قطع پایان یافته بود. از این به بعد، یک اعلام آشکارتر از بشارت پادشاهی در دامنه وسیع‌تر آن و در پیامدهای گسترده معنوی آن وجود داشت.

2- یک هفته استراحت

John the Baptist. Herod was one of those apostate Jews who, while he believed nothing, feared everything. He had a bad conscience for having put John to death, and he did not want to become entangled in these intrigues against Jesus. He knew of many cases of sickness which had been apparently healed by Jesus, and he regarded him as either a prophet or a relatively harmless religious fanatic.

154:0.3 (1717:3) When the Jews threatened to report to Caesar that he was shielding a traitorous subject, Herod ordered them out of his council chamber. Thus matters rested for one week, during which time Jesus prepared his followers for the impending dispersion.

1. A WEEK OF COUNSEL

154:1.1 (1717:4) From May 1 to May 7 Jesus held intimate counsel with his followers at the Zebedee house. Only the tried and trusted disciples were admitted to these conferences. At this time there were only about one hundred disciples who had the moral courage to brave the opposition of the Pharisees and openly declare their adherence to Jesus. With this group he held sessions morning, afternoon, and evening. Small companies of inquirers assembled each afternoon by the seaside, where some of the evangelists or apostles discoursed to them. These groups seldom numbered more than fifty.

154:1.2 (1717:5) On Friday of this week official action was taken by the rulers of the Capernaum synagogue closing the house of God to Jesus and all his followers. This action was taken at the instigation of the Jerusalem Pharisees. Jairus resigned as chief ruler and openly aligned himself with Jesus.

154:1.3 (1718:1) The last of the seaside meetings was held on Sabbath afternoon, May 7. Jesus talked to less than one hundred and fifty who had assembled at that time. This Saturday night marked the time of the lowest ebb in the tide of popular regard for Jesus and his teachings. From then on there was a steady, slow, but more healthful and dependable growth in favorable sentiment; a new following was built up which was better grounded in spiritual faith and true religious experience. The more or less composite and compromising transition stage between the materialistic concepts of the kingdom held by the Master's followers and those more idealistic and spiritual concepts taught by Jesus, had now definitely ended. From now on there was a more open proclamation of the gospel of the kingdom in its larger scope and in its far-flung spiritual implications.

2. A WEEK OF REST

یکشنبه، 8 مه، سال 29 بعد از میلاد مسیح، شورای عالی یهود در اورشلیم فتوا داد که تمامی کنیسه‌های فلسطین به روی عیسی و پیروان او بسته شوند. این یک غصب جدید و بی‌سابقه مرجعیت توسط شورای عالی یهود اورشلیم بود. تا آن هنگام هر کنیسه به صورت یک جماعت مستقل از پرستشگران وجود داشت و عمل می‌کرد و تحت فرمان و هدایت هیئت حاکمه خود بود. فقط کنیسه‌های اورشلیم تحت اتوریت شورای عالی یهود بودند. این عمل عجولانه شورای عالی یهود با استعفای پنج تن از اعضای آن دنبال شد. یکصد پیامبر سان فوراً اعزام شدند تا این حکم را ابلاغ و اجرا نمایند. در فاصله کوتاه دو هفته هر کنیسه در فلسطین به جز کنیسه حبرون به این بیانیه شورای عالی یهود سر تعظیم فرود آورد. رؤسای کنیسه حبرون از به رسمیت شناختن حق شورای عالی یهود برای اعمال چنین اختیاری بر مجمع خود امتناع کردند. این امتناع از تن در دادن به حکم اورشلیم، بیشتر بر اساس استدلال آنها مبنی بر استقلال کنیسه آنها بود تا همدردی با آرمان عیسی. مدت کوتاهی پس از آن، کنیسه حبرون در اثر آتش‌سوزی نابود شد.

همین بامداد یکشنبه، عیسی یک هفته تعطیلی اعلام کرد و از همه شاگردانش خواست به خانه خود یا دوستانشان بازگردند تا روان آشفته خود را آرامش دهند و به عزیزانشان سخنان دلگرم کننده بگویند. او گفت: "به چندین مکان خود بروید تا تفریح یا ماهیگیری کنید، ضمن این که برای گسترش پادشاهی دعا می‌کنید."

این هفته استراحت عیسی را قادر ساخت تا از بسیاری خانواده‌ها و گروه‌ها در کنار دریا دیدن کند. او همچنین در چندین فرصت با داوود زبیدی به ماهیگیری رفت، و در حالی که بیشتر اوقات به تهایی می‌رفت، همیشه دو یا سه تن از قابل اعتمادترین پیامرسانان داوود به طور پنهانی نزدیک آنها بودند، که هیچ دستور نامشخصی در رابطه با حفاظت از عیسی از رئیس خود نداشتند. در طول این هفته استراحت هیچ گونه آموزش همگانی انجام نشد.

این هفته‌ای بود که نتانیل و یعقوب زبیدی از بیش از یک بیماری خفیف رنج بریند. آنها به مدت سه شبانه روز به شدت به یک اختلال گوارشی دردناک مبتلا شدند. در شب سوم عیسی، سالومه، مادر یعقوب را به استراحت فرستاد، در حالی که او به حواریون رنجیده خود خدمت می‌کرد. البته عیسی می‌توانست فوراً این دو مرد را شفا دهد، اما این روش پسر یا پدر در برخورد با این مشکلات و مصائب معمول فرزندان انسانها در کرات تکاملی زمان و فضا نیست. عیسی در سرتاسر زندگی پر حادثه خود در جسم، هرگز یک بار نیز درگیر هیچ گونه خدمت فوق طبیعی به هر یک از اعضای خانواده زمینی خود یا به نفع هر یک از پیروان نزدیک خود نشد.

به عنوان بخشی از تجربه آموزشی که برای رشد و تکامل، و کمال تدریجی روان در حال تکامل مخلوقات انسانی فراهم می‌شود، باید با مشکلات جهان مواجه شد

^{154:21 (1718:2)} Sunday, May 8, A.D. 29, at Jerusalem, the Sanhedrin passed a decree closing all the synagogues of Palestine to Jesus and his followers. This was a new and unprecedented usurpation of authority by the Jerusalem Sanhedrin. Theretofore each synagogue had existed and functioned as an independent congregation of worshipers and was under the rule and direction of its own board of governors. Only the synagogues of Jerusalem had been subject to the authority of the Sanhedrin. This summary action of the Sanhedrin was followed by the resignation of five of its members. One hundred messengers were immediately dispatched to convey and enforce this decree. Within the short space of two weeks every synagogue in Palestine had bowed to this manifesto of the Sanhedrin except the synagogue at Hebron. The rulers of the Hebron synagogue refused to acknowledge the right of the Sanhedrin to exercise such jurisdiction over their assembly. This refusal to accede to the Jerusalem decree was based on their contention of congregational autonomy rather than on sympathy with Jesus' cause. Shortly thereafter the Hebron synagogue was destroyed by fire.

^{154:22 (1718:3)} This same Sunday morning, Jesus declared a week's holiday, urging all of his disciples to return to their homes or friends to rest their troubled souls and speak words of encouragement to their loved ones. He said: "Go to your several places to play or fish while you pray for the extension of the kingdom."

^{154:23 (1718:4)} This week of rest enabled Jesus to visit many families and groups about the seaside. He also went fishing with David Zebedee on several occasions, and while he went about alone much of the time, there always lurked near by two or three of David's most trusted messengers, who had no uncertain orders from their chief respecting the safeguarding of Jesus. There was no public teaching of any sort during this week of rest.

^{154:24 (1718:5)} This was the week that Nathaniel and James Zebedee suffered from more than a slight illness. For three days and nights they were acutely afflicted with a painful digestive disturbance. On the third night Jesus sent Salome, James's mother, to her rest, while he ministered to his suffering apostles. Of course Jesus could have instantly healed these two men, but that is not the method of either the Son or the Father in dealing with these commonplace difficulties and afflictions of the children of men on the evolutionary worlds of time and space. Never once, throughout all of his eventful life in the flesh, did Jesus engage in any sort of supernatural ministration to any member of his earth family or in behalf of any one of his immediate followers.

^{154:25 (1718:1)} Universe difficulties must be met and planetary obstacles must be encountered as a part of the experience training provided for the growth

و با موانع سیاره‌ای روبرو گردید. معنویت یافتن روان انسان مستلزم تجربه نزدیک در حل آموزشی یک رشته گسترده از مشکلات واقعی جهان است. طبیعت حیوانی و اشکال پایین‌تر مخلوقات دارای اراده در سهولت محیطی به گونه‌ای مطلوب رشد نمی‌کنند. موقعیتهای مشکل‌ساز، همراه با محرکهای تلاش دست به دست هم می‌دهند تا آن فعالیت‌های ذهن، روان، و روح را ایجاد کنند که به دستیابی به اهداف ارزشمند پیشرفت انسانی و نیل به سطوح بالاتر سرنوشت روحی به گونه‌ای قدرتمند کمک می‌کنند.

3- دومین گفتگو در طبریه

در 16 مه، دومین کنفرانس میان مقامات اورشلیم و هیروдіس آنتیپاس در طبریه تشکیل شد. رهبران مذهبی و سیاسی اورشلیم، هر دو، در این گفتگو حضور داشتند. رهبران یهودی توانستند به هیروдіس گزارش کنند که تمام کنیسه‌ها در جلیل و یهودیه هر دو عملاً به روی آموزش‌های عیسی بسته هستند. تلاش جدیدی انجام شد تا از هیروдіس بخواهند عیسی را دستگیر کنند، اما او از انجام خواست آنها امتناع کرد. با این وجود، در 18 مه، هیروдіس با این طرح که اجازه دهد مقامات شورای عالی یهود عیسی را دستگیر نموده و به اورشلیم ببرند تا به اتهامات مذهبی محاکمه شود موافقت کرد، مشروط بر این که فرمانروای رومی یهودیه با چنین ترتیبی موافقت کند. در همین حال، دشمنان عیسی با پشتکار در حال بخش کردن این شایعه در سرتاسر جلیل بودند که هیروдіس نسبت به عیسی خصمانه شده است، و او قصد دارد همه کسانی را که به تعلیم او ایمان دارند نابود کند.

شنبه شب، 21 مه، به طبریه خبر رسید که مقامات مدنی اورشلیم به توافق میان هیروдіس و فریسیان که عیسی دستگیر شود و به اتهام زیر پا گذاشتن قوانین مقدس قوم یهود برای محاکمه در برابر شورای عالی یهود به اورشلیم برده شود هیچ اعتراضی نداشتند. از این رو، درست پیش از نیمه شب این روز، هیروдіس حکمی را امضا کرد که به مأموران شورای عالی یهود اجازه می‌داد عیسی را در قلمرو هیروдіس دستگیر نموده و او را برای محاکمه به زور به اورشلیم ببرند. پیش از این که هیروдіس به دادن این اجازه رضایت دهد، از چندین سو فشار شدیدی بر او وارد شد، و او به خوبی می‌دانست که عیسی نمی‌توانست انتظار یک محاکمه عادلانه را در برابر دشمنان سرسخت خود در اورشلیم داشته باشد.

4- شنبه شب در کفرناحوم

در همین شنبه شب، در کفرناحوم، گروهی متشکل از پنجاه شهروند برجسته در کنیسه گرد هم آمدند تا درباره این سؤال مهم بحث کنند: "با عیسی چه کنیم؟" آنها تا بعد از نیمه شب گفتگو و بحث کردند، اما نتوانستند هیچ نقطه مشترکی برای توافق پیدا کنند. به جز چند نفر که به این باور تمایل داشتند که ممکن است عیسی نجات

and development, the progressive perfection, of the evolving souls of mortal creatures. The spiritualization of the human soul requires intimate experience with the educational solving of a wide range of real universe problems. The animal nature and the lower forms of will creatures do not progress favorably in environmental ease. Problematic situations, coupled with exertion stimuli, conspire to produce those activities of mind, soul, and spirit which contribute mightily to the achievement of worthy goals of mortal progression and to the attainment of higher levels of spirit destiny.

3. THE SECOND TIBERIAS CONFERENCE

^{154:31 (1719:2)} On May 16 the second conference at Tiberias between the authorities at Jerusalem and Herod Antipas was convened. Both the religious and the political leaders from Jerusalem were in attendance. The Jewish leaders were able to report to Herod that practically all the synagogues in both Galilee and Judea were closed to Jesus' teachings. A new effort was made to have Herod place Jesus under arrest, but he refused to do their bidding. On May 18, however, Herod did agree to the plan of permitting the Sanhedrin authorities to seize Jesus and carry him to Jerusalem to be tried on religious charges, provided the Roman ruler of Judea concurred in such an arrangement. Meanwhile, Jesus' enemies were industriously spreading the rumor throughout Galilee that Herod had become hostile to Jesus, and that he meant to exterminate all who believed in his teachings.

^{154:32 (1719:3)} On Saturday night, May 21, word reached Tiberias that the civil authorities at Jerusalem had no objection to the agreement between Herod and the Pharisees that Jesus be seized and carried to Jerusalem for trial before the Sanhedrin on charges of flouting the sacred laws of the Jewish nation. Accordingly, just before midnight of this day, Herod signed the decree which authorized the officers of the Sanhedrin to seize Jesus within Herod's domains and forcibly to carry him to Jerusalem for trial. Strong pressure from many sides was brought to bear upon Herod before he consented to grant this permission, and he well knew that Jesus could not expect a fair trial before his bitter enemies at Jerusalem.

4. SATURDAY NIGHT IN CAPERNAUM

^{154:41 (1719:4)} On this same Saturday night, in Capernaum a group of fifty leading citizens met at the synagogue to discuss the momentous question: "What shall we do with Jesus?" They talked and debated until after midnight, but they could not find any common ground for agreement. Aside from a

دهنده، حداقل یک مرد مقدس، یا شاید یک پیامبر باشد، جلسه به چهار گروه تقریباً مساوی تقسیم شد که به ترتیب دیدگاههای زیر را درباره عیسی داشتند:

1- این که او یک متعصب مذهبی فریبکار و بی‌آزار است.

2- این که او یک آشوبگر خطرناک و حیل‌گر است که ممکن است شورش برانگیزد.

3- این که او با ارواح اهریمنی زد و بند دارد، و این که حتی ممکن است یک شاهزاده شیاطین باشد.

4- این که او عقلش را از دست داده است، و این که او دیوانه است، و از نظر ذهنی نامتعادل است.

در مورد تعلیم موعظه عیسی صحبت‌های زیادی شد که برای مردم عادی ناراحت کننده بود؛ دشمنان او معتقد بودند که آموزشهای او غیرعملی هستند، و اگر هر کسی صادقانه تلاش کند که مطابق با عقاید او زندگی کند، همه چیز از بین می‌رود. و انسانی‌هایی از بسیاری از نسل‌های بعد همین چیزها را گفته‌اند. بسیاری از انسانی‌ها بیهوش و خوش نیت، حتی در عصر روشن‌تر این مکاشفات، بر این باورند که تمدن امروزی نمی‌توانست بر مبنای آموزشهای عیسی بنا شود، و آنها تا حدی درست می‌گویند. اما همه این شک‌گرایان فراموش می‌کنند که یک تمدن بسیار بهتری می‌توانست بر مبنای آموزشهای او بنا شود، و زمانی چنین خواهد شد. به رغم این که تلاش‌هایی دودلانه برای دنبال نمودن دکتربین‌های به اصطلاح مسیحیت اغلب انجام شده است، این دنیا هرگز به طور جدی تلاش نکرده است که آموزشهای عیسی را در یک مقیاس بزرگ اجرا کند.

few persons who inclined to the belief that Jesus might be the Messiah, at least a holy man, or perhaps a prophet, the meeting was divided into four nearly equal groups who held, respectively, the following views of Jesus:

154:42 (1719.5) 1. That he was a deluded and harmless religious fanatic.

154:43 (1719.6) 2. That he was a dangerous and designing agitator who might stir up rebellion.

154:44 (1720.1) 3. That he was in league with devils, that he might even be a prince of devils.

154:45 (1720.2) 4. That he was beside himself, that he was mad, mentally unbalanced.

154:46 (1720.3) There was much talk about Jesus' preaching doctrines which were upsetting for the common people; his enemies maintained that his teachings were impractical, that everything would go to pieces if everybody made an honest effort to live in accordance with his ideas. And the men of many subsequent generations have said the same things. Many intelligent and well-meaning men, even in the more enlightened age of these revelations, maintain that modern civilization could not have been built upon the teachings of Jesus — and they are partially right. But all such doubters forget that a much better civilization could have been built upon his teachings, and sometime will be. This world has never seriously tried to carry out the teachings of Jesus on a large scale, notwithstanding that halfhearted attempts have often been made to follow the doctrines of so-called Christianity.

5- بامداد پرحادثه یکشنبه

22 مه یک روز پرحادثه در زندگی عیسی بود. در این بامداد یکشنبه، پیش از سپیده دم، یکی از پیام رسانان داوود با عجله زیاد از طبریه رسید، و خبر داد که هیروдіس مجوز دستگیری عیسی را توسط مأموران شورای عالی یهود داده است و یا این که در آستانه صدور این مجوز است. دریافت خبر این خطر قریب‌الوقوع موجب شد که داوود زبدي پیام رسانان خود را بیدار سازد و آنها را نزد کلیه گروه‌های محلی شاگردان بفرستد، و آنها را برای یک رایزنی اضطراری در ساعت 7 بامداد آن روز فرا خواند. هنگامی که زن برادر یهودا (برادر عیسی) این گزارش نگران کننده را شنید، شتابان به تمام افراد خانواده عیسی که در آن نزدیکی زندگی می‌کردند خبر داد، و فوراً آنها را برای جمع شدن در خانه زبدي فرا خواند. و در پاسخ به این فراخوانی عجولانه، مریم، یعقوب، یوسف، یهودا، و روت فوراً جمع شدند.

در این جلسه صبح زود، عیسی رهنمودهای خداحافظی خود را به شاگردان گرد آمده ابلاغ کرد؛ یعنی با آگاهی کامل از این که آنها به زودی از کفرناحوم پراکنده خواهند شد برای حال حاضر با آنها خداحافظی کرد. او به آنها رهنمود داد که همگی از خدا طلب هدایت

5. THE EVENTFUL SUNDAY MORNING

154:51 (1720.4) May 22 was an eventful day in the life of Jesus. On this Sunday morning, before daybreak, one of David's messengers arrived in great haste from Tiberias, bringing the word that Herod had authorized, or was about to authorize, the arrest of Jesus by the officers of the Sanhedrin. The receipt of the news of this impending danger caused David Zbedee to arouse his messengers and send them out to all the local groups of disciples, summoning them for an emergency council at seven o'clock that morning. When the sister-in-law of Jude (Jesus' brother) heard this alarming report, she hastened word to all of Jesus' family who dwelt near by, summoning them forthwith to assemble at Zbedee's house. And in response to this hasty call, presently there were assembled Mary, James, Joseph, Jude, and Ruth.

154:52 (1720.5) At this early morning meeting Jesus imparted his farewell instructions to the assembled disciples; that is, he bade them farewell for the time being, knowing well that they would soon be dispersed from Capernaum. He directed them all to seek God for guidance and to carry on the work of

کنند و صرف نظر از پیامدها به کار پادشاهی ادامه دهند. بشارتگران تا وقتی که ممکن بود فرا خوانده شوند باید بدان گونه که صلاح می‌دیدند کار می‌کردند. او دوازده تن از بشارتگران را انتخاب نمود تا او را همراهی کنند؛ او به دوازده حواری فرمان داد که صرف نظر از این که چه رخ دهد با او بمانند. او به دوازده زن رهنمود داد که تا وقتی که او به آنها خبر دهد در منزل زبیدی و در منزل پطرس بمانند.

عیسی با ادامه سرویس پیام‌رسانی داوود زبیدی در سراسر کشور موافقت کرد، و داوود اکنون در هنگام خداحافظی با استاد گفت: "استاد به کار خود پیش برو، اجازه نده که متعصبان تو را دستگیر کنند، و هرگز شک نداشته باش که پیام‌رسانان به دنبال تو خواهند آمد. مردان من هرگز ارتباط خود را با تو قطع نخواهند کرد، و تو از طریق آنها پیرامون پادشاهی در سایر بخشها اطلاع خواهی یافت، و ما همگی از طریق آنها درباره تو آگاهی خواهیم یافت. هر اتفاقی که ممکن است برای من بیفتد کار این سرویس را مختل نخواهد کرد، زیرا من رهبران اول و دوم و حتی سوم را منصوب کرده‌ام. من نه یک آموزگارم و نه یک موعظه‌گر، اما انجام این کار در قلب من است، و هیچکس نمی‌تواند مرا متوقف کند."

در حدود ساعت 7 و 30 دقیقه بامداد این روز، عیسی سخنرانی خداحافظی خود را برای تقریباً یکصد ایماندار که برای شنیدن سخنان او در داخل خانه جمع شده بودند آغاز کرد. این یک مناسبت بزرگ برای همه حاضران بود، اما عیسی به گونه‌ای غیرمعمول شاد به نظر می‌رسید؛ او یک بار دیگر شبیه به حالت نرمال خود بود. جدیت هفته‌ها پشت سر گذاشته شده بود، و او با سخنان خود در زمینه ایمان، امید، و شهادت به همه آنها الهام بخشید.

6- خانواده عیسی وارد می‌شود

در حدود ساعت هشت در این بامداد یکشنبه بود که پنج عضو از خانواده زمینی عیسی در پاسخ به فراخوان اضطراری خواهر زن یهودا وارد صحنه شدند. از میان کلیه اعضای خانواده جسمانی او، تنها یک تن، روت، با تمام قلب و به طور مداوم به ربانیت مأموریت او در زمین باور داشت. یهودا و یعقوب، و حتی یوسف، هنوز بخش عمده ایمانشان را به عیسی حفظ کردند، اما آنها اجازه داده بودند که غرور در قضاوت بهتر و تمایلات واقعی معنوی آنها اختلال ایجاد کند. مریم به همین ترتیب میان عشق و ترس، میان مهر مادری و غرور خانوانگی سرگردان بود. اگر چه او با شک مستأصل شده بود، هرگز نتوانست دیدار جبرئیل پیش از تولد عیسی را کاملاً فراموش کند. فریسیان تلاش می‌کردند مریم را متقاعد کنند که عیسی عقلش را از دست داده است، و دیوانه شده است. آنها به او اصرار کردند با پسرانش برود و سعی کند او را از تلاش بیشتر برای موعظه علنی منصرف سازد. آنها به مریم اطمینان دادند که به زودی سلامتی عیسی به هم خواهد خورد، و این که در نتیجه اجازه دادن به او برای ادامه کار، فقط بدنامی و رسوایی بر کل خانواده وارد خواهد شد. و بدین ترتیب، هنگامی که از خواهر زن یهودا خبر رسید، هر پنج تن آنها که با هم در خانه مریم بودند و در آنجا در شب قبل با فریسیان دیدار کرده بودند، به یکباره به سوی خانه زبیدی حرکت کردند. آنها در طول شب با رهبران اورشلیم تا دیر وقت گفتگو کرده بودند، و همگی کم و بیش متقاعد شده بودند که عیسی به طرز عجیبی رفتار

the kingdom regardless of consequences. The evangelists were to labor as they saw fit until such time as they might be called. He selected twelve of the evangelists to accompany him; the twelve apostles he directed to remain with him no matter what happened. The twelve women he instructed to remain at the Zebedee house and at Peter's house until he should send for them.

154:5.3 (1720.6) Jesus consented to David Zebedee's continuing his countrywide messenger service, and in bidding the Master farewell presently, David said: "Go forth to your work, Master. Don't let the bigots catch you, and never doubt that the messengers will follow after you. My men will never lose contact with you, and through them you shall know of the kingdom in other parts, and by them we will all know about you. Nothing that might happen to me will interfere with this service, for I have appointed first and second leaders, even a third. I am neither a teacher nor a preacher, but it is in my heart to do this, and none can stop me."

154:5.4 (1720.7) About 7:30 this morning Jesus began his parting address to almost one hundred believers who had crowded indoors to hear him. This was a solemn occasion for all present, but Jesus seemed unusually cheerful; he was once more like his normal self. The seriousness of weeks had gone, and he inspired all of them with his words of faith, hope, and courage.

6. JESUS' FAMILY ARRIVES

154:6.1 (1721.1) It was about eight o'clock on this Sunday morning when five members of Jesus' earth family arrived on the scene in response to the urgent summons of Jude's sister-in-law. Of all his family in the flesh, only one, Ruth, believed wholeheartedly and continuously in the divinity of his mission on earth. Jude and James, and even Joseph, still retained much of their faith in Jesus, but they had permitted pride to interfere with their better judgment and real spiritual inclinations. Mary was likewise torn between love and fear, between mother love and family pride. Though she was harassed by doubts, she could never quite forget the visit of Gabriel ere Jesus was born. The Pharisees had been laboring to persuade Mary that Jesus was beside himself, demented. They urged her to go with her sons and seek to dissuade him from further efforts at public teaching. They assured Mary that soon Jesus' health would break, and that only dishonor and disgrace could come upon the entire family as a result of allowing him to go on. And so, when the word came from Jude's sister-in-law, all five of them started at once for Zebedee's house, having been together at Mary's home, where they had met with the Pharisees the evening before. They had talked with the Jerusalem leaders long

می‌کند، و این که مدتی است که او به گونه‌ای عجیب رفتار کرده است. در حالی که روت نمی‌توانست تمام رفتار او را توضیح دهد، اصرار داشت که او همیشه با خانواده‌اش منصفانه رفتار کرده بود و از موافقت کردن با برنامه تلاش برای منصرف ساختن او از کار بیشتر امتناع ورزیده بود.

آنها در مسیر رفتن به خانه زبیدی درباره این چیزها گفتگو کردند و در میان خود توافق کردند که سعی کنند عیسی را متقاعد سازند که با آنها به خانه بیاید، زیرا مریم گفت: "من می‌دانم که اگر پسر من فقط به خانه بیاید و به من گوش دهد می‌توانم روی او تأثیر بگذارم." یعقوب و یهودا شایعاتی در مورد طرح دستگیری عیسی و بردن او به اورشلیم برای محاکمه شنیده بودند. آنها همچنین نگران امنیت خودشان بودند. تا وقتی که عیسی در انتظار عموم یک چهره محبوب بود، خانواده‌اش اجازه می‌دادند اوضاع به شکل موجود پیش برود، اما اکنون که مردم کفرناحوم و رهبران اورشلیم به طور ناگهانی بر ضد او شده بودند، آنها شروع کردند فشار به اصطلاح خفت موقعیت شرم‌آور خود را شدیداً احساس کنند.

آنها انتظار داشتند که عیسی را ملاقات کنند، او را به کناری بکشند، و از او مصرانه بخواهند که با آنها به خانه برود. آنها فکر کرده بودند که به او اطمینان دهند که غفلت او نسبت به آنها را فراموش می‌کنند — آنها می‌بخشند و فراموش می‌کنند — اگر فقط او از حماقت تلاش برای تبلیغ یک مذهب جدید دست بکشد، کاری که فقط می‌تواند برای خودش دردسر ایجاد کند و خانواده‌اش را بدنام سازد. روت نسبت به همه این چیزها فقط می‌گفت: "من به برادرم خواهم گفت که فکر می‌کنم او یک مرد خداست، و این که امیدوارم که پیش از آن که به این فریسیان شرور اجازه دهد موعظه کردن او را متوقف سازند مایل باشد بمیرد." یوسف قول داد تا وقتی که دیگران با عیسی کار می‌کنند روت را ساکت نگه دارد.

هنگامی که آنها به خانه زبیدی رسیدند، عیسی دقیقاً در وسط سخنرانی خداحافظی خود با شاگردان بود. آنها تلاش کردند وارد خانه شوند، اما خانه مملو از جمعیت بود. آنها سرانجام در ایوان پشتی مستقر شدند و شخص به شخص به عیسی خبر رسانند، به طوری که سرانجام از طریق شمعون پطرس خبر به او زمزمه شد. وی سخنان عیسی را برای این منظور قطع کرد و گفت: "اینک مادرت و برادرانت بیرون هستند، و بسیار مشتاقند که با تو صحبت کنند." حال به ذهن مادرش خطور نکرده بود که چقدر دادن این پیام خداحافظی به پیروان عیسی مهم است، و او همچنین نمی‌دانست که هر لحظه ممکن بود سخنرانی عیسی با ورود دستگیر کنندگانش به پایان رسد. او به راستی فکر می‌کرد که بعد از مدتها غریبگی ظاهری، با توجه به این واقعیت که او و برادران عیسی در واقع چنین متانتی از خود نشان داده‌اند که نزد او بیایند، عیسی سخنرانی خود را قطع خواهد کرد، و در لحظه دریافت این خبر که آنها منتظر او هستند نزد آنها خواهد رفت.

این فقط یکی دیگر از آن مواردی بود که خانواده زمینی او نمی‌توانستند درک کنند که او باید به کار پدرش بپردازد. و بدین ترتیب احساسات مریم و برادرانش با

into the night, and all were more or less convinced that Jesus was acting strangely, that he had acted strangely for some time. While Ruth could not explain all of his conduct, she insisted that he had always treated his family fairly and refused to agree to the program of trying to dissuade him from further work.

^{154:62 (1721:2)} On the way to Zebedee's house they talked these things over and agreed among themselves to try to persuade Jesus to come home with them, for, said Mary: "I know I could influence my son if he would only come home and listen to me." James and Jude had heard rumors concerning the plans to arrest Jesus and take him to Jerusalem for trial. They also feared for their own safety. As long as Jesus was a popular figure in the public eye, his family allowed matters to drift along, but now that the people of Capernaum and the leaders at Jerusalem had suddenly turned against him, they began keenly to feel the pressure of the supposed disgrace of their embarrassing position.

^{154:63 (1721:3)} They had expected to meet Jesus, take him aside, and urge him to go home with them. They had thought to assure him that they would forget his neglect of them — they would forgive and forget — if he would only give up the foolishness of trying to preach a new religion which could bring only trouble to himself and dishonor upon his family. To all of this Ruth would say only: "I will tell my brother that I think he is a man of God, and that I hope he would be willing to die before he would allow these wicked Pharisees to stop his preaching." Joseph promised to keep Ruth quiet while the others labored with Jesus.

^{154:64 (1721:4)} When they reached the Zebedee house, Jesus was in the very midst of delivering his parting address to the disciples. They sought to gain entrance to the house, but it was crowded to overflowing. Finally they established themselves on the back porch and had word passed in to Jesus, from person to person, so that it finally was whispered to him by Simon Peter, who interrupted his talking for the purpose, and who said: "Behold, your mother and your brothers are outside, and they are very anxious to speak with you." Now it did not occur to his mother how important was the giving of this parting message to his followers, neither did she know that his address was likely to be terminated any moment by the arrival of his apprehenders. She really thought, after so long an apparent estrangement, in view of the fact that she and his brothers had shown the grace actually to come to him, that Jesus would cease speaking and come to them the moment he received word they were waiting.

^{154:65 (1722:1)} It was just another of those instances in which his earth family could not comprehend that he must be about his Father's business. And so Mary

رفتار عیسی عمیقاً جریحه‌دار شد. به رغم این که او در هنگام صحبت کردن برای دریافت پیام مکث کرد، به جای این که با شتاب به استقبال آنها برود، آنها صدای آهنگین او را شنیدند که با صدای بلندتر بدین گونه سخن گفت: "به مادر و برادرانم بگویید که نباید برای من ترسی داشته باشند. پدری که مرا به دنیا فرستاد مرا ترک نخواهد کرد؛ و هیچ آسیبی نیز به خانواده من نخواهد رسید. از آنها بخواهید که شجاعتی نیکو داشته باشند و به پدر پادشاهی اعتماد ورزند. اما بالاخره، مادر من کیست و برادرانم کیستند؟" و او دستاش را به سوی همه شاگردانش که در اتاق جمع شده بودند دراز کرد و گفت: "من مادر ندارم؛ من هیچ برادری ندارم. مادر را ببینید و برادرانم را ببینید! زیرا هر که خواست پدر آسمانی‌ام را انجام دهد، مادر من، برادر من، و خواهر من است."

و هنگامی که مریم این سخنان را شنید، در آغوش یهودا غش کرد. آنها او را به باغ بیرون بردند تا در حالی که عیسی کلمات پایانی پیام خداحافظی خود را می‌گفت او را به هوش آورند. او بعد می‌خواست بیرون برود تا با مادرش و برادرانش گفتگو کند، اما قصدی با عجله از طبریه آمد و خبر داد که مأموران شورای عالی یهود با داشتن اجازه در راه هستند تا عیسی را دستگیر کنند و او را به اورشلیم ببرند. اندریاس این پیام را دریافت کرد و در حالی که سخنان عیسی را قطع می‌کرد این را به او گفت.

اندریاس به یاد نیامد که داوود حدود بیست و پنج نگهبان را در حول و حوش خانه زبیدی مستقر کرده بود، و هیچکس نمی‌توانست آنها را غافلگیر کند؛ لذا از عیسی پرسید که چه باید کرد. استاد ساکت آنجا ایستاد، در حالی که مادرش پس از شنیدن این کلمات که "من مادر ندارم" در حال بهبودی از شوک در باغ بود. درست در همین موقع بود که زنی در اتاق برخاست و فریاد زد: "خوشا به شکمی که تو را زاید، و خوشا به پستانهایی که تو را شیر دادند." عیسی لحظه‌ای از گفتگوی خود با اندریاس روی گرداند تا پاسخ این زن را با این سخنان بدهد: "نه، بلکه خوشا به کسی که کلام خداوند را می‌شنود و جرأت می‌کند که از آن اطاعت کند."

مریم و برادران عیسی فکر کردند که عیسی آنها را درک نمی‌کند، و این که او علاقه‌اش را به آنها از دست داده است. آنها متوجه نبودند که این آنها بودند که نتوانستند عیسی را درک کنند. عیسی کاملاً می‌فهمید که چقدر برای انسانها دشوار است که با گذشته خود خداحافظی کنند. او می‌دانست که چقدر موجودات بشری تحت تأثیر بیان شیوای موعظه‌گر قرار می‌گیرند، و چقدر ضمیر باطن به جذابیت‌های عاطفی واکنش نشان می‌دهد، همانطور که ذهن به منطق و استدلال واکنش نشان می‌دهد، اما او همچنین می‌دانست که متقاعد کردن انسانها به طرد گذشته چقدر دشوارتر است.

این برای همیشه حقیقت دارد که همه کسانی که ممکن است فکر کنند مورد سوء تفاهم واقع شده‌اند یا مورد قدرانی قرار نگرفته‌اند، در عیسی یک دوست دلسوز و یک مشاور بادرایت دارند. او به حواریون خود هشدار داده بود که دشمنان یک انسان ممکن است از خانواده خودش باشند، اما او به سختی متوجه شده بود که چقدر این پیشگویی به این که به تجربه خودش صدق کند

and his brothers were deeply hurt when, notwithstanding that he paused in his speaking to receive the message, instead of his rushing out to greet them, they heard his musical voice speak with increased volume: "Say to my mother and my brothers that they should have no fear for me. The Father who sent me into the world will not forsake me; neither shall any harm come upon my family. Bid them be of good courage and put their trust in the Father of the kingdom. But, after all, who is my mother and who are my brothers?" And stretching forth his hands toward all of his disciples assembled in the room, he said: "I have no mother; I have no brothers. Behold my mother and behold my brethren! For whosoever does the will of my Father who is in heaven, the same is my mother, my brother, and my sister."

^{154:66 (1722:2)} And when Mary heard these words, she collapsed in Jude's arms. They carried her out in the garden to revive her while Jesus spoke the concluding words of his parting message. He would then have gone out to confer with his mother and his brothers, but a messenger arrived in haste from Tiberias bringing word that the officers of the Sanhedrin were on their way with authority to arrest Jesus and carry him to Jerusalem. Andrew received this message and, interrupting Jesus, told it to him.

^{154:67 (1722:3)} Andrew did not recall that David had posted some twenty-five sentinels about the Zebedee house, and that no one could take them by surprise; so he asked Jesus what should be done. The Master stood there in silence while his mother, having heard the words, "I have no mother," was recovering from the shock in the garden. It was at just this time that a woman in the room stood up and exclaimed, "Blessed is the womb that bore you and blessed are the breasts that nursed you." Jesus turned aside a moment from his conversation with Andrew to answer this woman by saying, "No, rather is the one blessed who hears the word of God and dares to obey it."

^{154:68 (1722:4)} Mary and Jesus' brothers thought that Jesus did not understand them, that he had lost interest in them, little realizing that it was they who failed to understand Jesus. Jesus fully understood how difficult it is for men to break with their past. He knew how human beings are swayed by the preacher's eloquence, and how the conscience responds to emotional appeal as the mind does to logic and reason, but he also knew how far more difficult it is to persuade men to *disown the past*.

^{154:69 (1722:5)} It is forever true that all who may think they are misunderstood or not appreciated have in Jesus a sympathizing friend and an understanding counselor. He had warned his apostles that a man's foes may be they of his own household, but he had hardly realized how near this prediction would come to apply to his own experience. Jesus did not

نزدیک شد. عیسی خانوادهٔ زمینی خود را برای انجام کار پدرش رها نکرد — آنها او را رها کردند. بعدها بعد از مرگ و رستخیز استاد، هنگامی که یعقوب با جنبش آغازین مسیحی در ارتباط قرار گرفت، در نتیجهٔ ناتوانی خود در بهرمند شدن از این ارتباط پیشین با عیسی و شکرگزارش متحمل رنج بی‌اندازه‌ای شد.

در گذار از این رویدادها، عیسی برگزید که با دانش محدود ذهن بشری خودش هدایت شود. او مایل بود که تجربه با یارانش را به عنوان یک انسان صرف تجربه کند. و در ذهن بشری عیسی این بود که پیش از رفتن، خانواده‌اش را ببیند. او نمی‌خواست در وسط گفتارش توقف کند و بدین ترتیب اولین ملاقاتشان را بعد از یک جدایی طولانی به یک امر عمومی تبدیل سازد. او قصد داشت سخنرانی‌اش را تمام کند و سپس پیش از ترک آنجا با آنها دیداری داشته باشد، اما این طرح به واسطهٔ همزمانی رویدادهایی که فوراً به دنبال آمد خنثی شد.

شتاب‌گریز آنها با ورود یک گروه از پیام‌رسانان داوود در ورودی عقب خانهٔ زبیدی افزایش یافت. هیاهویی که توسط این مردان ایجاد شد حواریون را با این فکر ترساند که این تازه واردان ممکن است دستگیر کنندگان آنها باشند، و آنها از ترس دستگیری فوری، از ورودی جلو شتابان به قایق در حال انتظار رفتند. و تمامی این امر روشن می‌سازد که چرا عیسی خانواده‌اش را که در ایوان عقب منتظر بود ندید.

اما او در حالی که داوود زبیدی با گریزی شتابزده وارد قایق می‌شد به او گفت: ”به مادرم و به برادرانم بگو که من از آمدن آنها قدردانی می‌کنم، و این که قصد داشتم آنها را ببینم. به آنها تذکر بده که تقصیری در من نبینند بلکه بیشتر به دنبال آگاهی از خواست خداوند و متانت و شهادت برای انجام آن خواست باشند.“

7- گریز شتابزده

و بدین ترتیب در این بامداد یکشنبه، بیست و دوم مه، در سال 29 بعد از میلاد مسیح بود که عیسی با دوازده حواریونش و دوازده بشارتگر، درگیر این گریز شتاب‌آمیز از دست مأموران شورای عالی یهود شد. آنها که در راه آمدن به بیت‌صیدا بودند از هیروдіس انتیپاس اجازه داشتند که او را دستگیر کنند و به اتهام کفرگویی و تخطی‌های دیگر از قوانین مقدس یهودیان او را برای محاکمه به اورشلیم ببرند. تقریباً ساعت هشت و نیم این بامداد زیبا بود که این گروه بیست و پنج نفره پاروها را سوار کردند و به سمت ساحل شرقی دریای جلیل حرکت نمودند.

قایقی دیگر و کوچکتر قایق استاد را دنبال می‌کرد، که حامل شش تن از پیام‌رسانان داوود بود. آنها دستور داشتند که ارتباطشان را با عیسی و یارانش حفظ کنند و اطمینان حاصل کنند که اطلاعات پیرامون مکان و امنیت آنها به خانهٔ زبیدی در بیت‌صیدا که متنی به عنوان مقر مرکزی کار پادشاهی خدمت کرده بود مرتباً ارسال می‌شود. اما عیسی دیگر هرگز خانهٔ زبیدی را منزلگاه خود نساخت. از این به بعد، استاد در سرتاسر باقیماندهٔ عمر زمینی خود واقعاً ”جایی نداشت که سرش را در آن

forsake his earth family to do his Father's work — they forsook him. Later on, after the Master's death and resurrection, when James became connected with the early Christian movement, he suffered immeasurably as a result of his failure to enjoy this earlier association with Jesus and his disciples.

^{154:6.10 (1723.1)} In passing through these events, Jesus chose to be guided by the limited knowledge of his human mind. He desired to undergo the experience with his associates as a mere man. And it was in the human mind of Jesus to see his family before he left. He did not wish to stop in the midst of his discourse and thus render their first meeting after so long a separation such a public affair. He had intended to finish his address and then have a visit with them before leaving, but this plan was thwarted by the conspiracy of events which immediately followed.

^{154:6.11 (1723.2)} The haste of their flight was augmented by the arrival of a party of David's messengers at the rear entrance of the Zebedee home. The commotion produced by these men frightened the apostles into thinking that these new arrivals might be their apprehenders, and in fear of immediate arrest, they hastened through the front entrance to the waiting boat. And all of this explains why Jesus did not see his family waiting on the back porch.

^{154:6.12 (1723.3)} But he did say to David Zebedee as he entered the boat in hasty flight: "Tell my mother and my brothers that I appreciate their coming, and that I intended to see them. Admonish them to find no offense in me but rather to seek for a knowledge of the will of God and for grace and courage to do that will."

7. THE HASTY FLIGHT

^{154:7.1 (1723.4)} And so it was on this Sunday morning, the twenty-second of May, in the year A.D. 29, that Jesus, with his twelve apostles and the twelve evangelists, engaged in this hasty flight from the Sanhedrin officers who were on their way to Bethsaida with authority from Herod Antipas to arrest him and take him to Jerusalem for trial on charges of blasphemy and other violations of the sacred laws of the Jews. It was almost half past eight this beautiful morning when this company of twenty-five manned the oars and pulled for the eastern shore of the Sea of Galilee.

^{154:7.2 (1723.5)} Following the Master's boat was another and smaller craft, containing six of David's messengers, who had instructions to maintain contact with Jesus and his associates and to see that information of their whereabouts and safety was regularly transmitted to the home of Zebedee in Bethsaida, which had served as headquarters for the work of the kingdom for some time. But Jesus was never again to make his home at the house of

بر زمین بگذارد." او دیگر حتی مکانی که شباهت به یک منزلگاه پایدار را داشته باشد نیز نداشت.

آنها تا نزدیک دهکده خرسا پارو زدند، قایق خود را در اختیار دوستان قرار دادند و سرگردانی در این آخرین سال پرحادثه زندگی استاد در زمین را آغاز کردند. آنها برای مدتی در قلمرو فیلیپ ماندند، و از خرسا به قیصریه فیلیپ رفتند، و از آنجا به ساحل فینیقیه رفتند.

جمعیت در اطراف خانه زیدی پرسه می‌زدند، و این دو قایق را که از روی دریاچه به سوی ساحل شرقی می‌رفتند تماشا می‌کردند، و هنگامی که مأموران اورشلیم برای یافتن عیسی با عجله شروع به جستجو نمودند کاملاً یکه خورند. آنها از باور کردن این امر که او از دست آنها گریخته است امتناع می‌کردند، و در حالی که عیسی و گروهش از طریق باتانیا در حال حرکت به سمت شمال بودند، فریسیان و دستیاران آنها تقریباً یک هفته کامل را صرف جستجوی بیهوده برای او در حول و حوش کفرناحوم نمودند.

خانواده عیسی به منزلشان در کفرناحوم بازگشتند و تقریباً یک هفته را صرف گفتگو، بحث، و دعا نمودند. آنها پر از سردرگمی و حیرت بودند. آنها تا بعد از ظهر پنجشنبه، هنگامی که روت از یک دیدار از خانه زیدی بازگشت، آرامش خاطر نداشتند. او از طریق داوود آگاهی یافته بود که پدر – برادرش امن و در سلامتی کامل است و به سمت ساحل فینیقیه در حرکت است.

Zebedee. From now on, throughout the remainder of his earth life, the Master truly "had not where to lay his head." No more did he have even the semblance of a settled abode.

^{154:7.3 (1723.6)} They rowed over to near the village of Kheresa, put their boat in the custody of friends, and began the wanderings of this eventful last year of the Master's life on earth. For a time they remained in the domains of Philip, going from Kheresa up to Caesarea-Philippi, thence making their way over to the coast of Phoenicia.

^{154:7.4 (1723.7)} The crowd lingered about the home of Zebedee watching these two boats make their way over the lake toward the eastern shore, and they were well started when the Jerusalem officers hurried up and began their search for Jesus. They refused to believe he had escaped them, and while Jesus and his party were journeying northward through Batanea, the Pharisees and their assistants spent almost a full week vainly searching for him in the neighborhood of Capernaum.

^{154:7.5 (1724.1)} Jesus' family returned to their home in Capernaum and spent almost a week in talking, debating, and praying. They were filled with confusion and consternation. They enjoyed no peace of mind until Thursday afternoon, when Ruth returned from a visit to the Zebedee house, where she learned from David that her father-brother was safe and in good health and making his way toward the Phoenician coast.

مقاله 155. فرار از طریق جلیل شمالی

156 ⇨

کتاب یورنشیا

154 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 155

فرار از طریق جلیل شمالی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- چرا ناباوران شورش می‌کنند؟
- 2- بشارتگران در خورزین
- 3- در قیصریه فیلیپ
- 4- در راه فینیقیه
- 5- بحث در رابطه با مذهب راستین
- 6- بحث دوم در مورد مذهب

مقدمه مقاله

به زودی پس از پیاده شدن از قلیق در نزدیکی خرسا در این یکشنبه پرحادثه، عیسی و آن بیست و چهار تن مسافت کوتاهی به سمت شمال رفتند، و در آنجا شب را در پارکی زیبا در جنوب بیتسیدا - جولباس سپری کردند. آنها با این اردوگاه آشنا بودند، زیرا در روزهای گذشته در آنجا توقف کرده بودند. پیش از استراحت شبانه، استاد پیروانش را به گرد خود فرا خواند و در مورد طرحهای سفر پیش‌بینی شده آنها از طریق باتانیا و شمال جلیل به ساحل فینیقیه با آنها گفتگو کرد.

1- چرا ناباوران شورش می‌کنند؟

عیسی گفت: "همه شما باید به یاد داشته باشید که چگونه مزمورنویس در مورد این ایام سخن گفت. او گفت: 'چرا ناباوران شورش می‌کنند و مردمان بیهوده توطئه می‌کنند؟ پادشاهان زمین صف‌آرایی می‌کنند، و حاکمان مردم بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او با هم مشورت می‌کنند. آنها می‌گویند: بیایید بندهای بخشش را بگسلیم و ریسمانهای محبت را به دور افکنیم.'

"امروز می‌بینید که این در برابر چشمان شما تحقق یافت. اما شما تحقق یافتن باقیمانده پیشگویی مزمورنویس

PAPER 155

FLEEING THROUGH NORTHERN GALILEE

SECTIONS

Introduction

1. Why Do the Heathen Rage?
2. The Evangelists in Chorazin
3. At Caesarea-Philippi
4. On the Way to Phoenicia
5. The Discourse on True Religion
6. The Second Discourse on Religion

INTRODUCTION

^{155:0.1 (1725:1)} SOON after landing near Kheresa on this eventful Sunday, Jesus and the twenty-four went a little way to the north, where they spent the night in a beautiful park south of Bethsaida-Julias. They were familiar with this camping place, having stopped there in days gone by. Before retiring for the night, the Master called his followers around him and discussed with them the plans for their projected tour through Batanea and northern Galilee to the Phoenician coast.

1. WHY DO THE HEATHEN RAGE?

^{155:1.1 (1725:2)} Said Jesus: "You should all recall how the Psalmist spoke of these times, saying, 'Why do the heathen rage and the peoples plot in vain? The kings of the earth set themselves, and the rulers of the people take counsel together, against the Lord and against his anointed, saying, Let us break the bonds of mercy asunder and let us cast away the cords of love.'

^{155:1.2 (1725:3)} "Today you see this fulfilled before your eyes. But you shall not see the remainder of the

را نخواهید دید، زیرا او ایده‌های خط‌آمیزی دربارهٔ پسر انسان و مأموریت او در زمین داشت. پادشاهی من روی عشق استوار شده است، حاکی از بخشش است، و روی خدمت‌کاری از خودخواهی بنا شده است. پدر من به استهزای ناباوران در بهشت نمی‌نشیند. او در ناخشنودی زیاد خویش خشمگین نیست. این وعده درست است که پسر، این به اصطلاح ناباوران (در حقیقت برادران نادان و ناآموخته‌اش) را برای میراث خواهد داشت. و من این غریبه‌دیان را با آغوش باز بخشش و محبت خواهم پذیرفت. به رغم اعلام تأسفبار نگاشته‌ها که اعلام می‌کند که پسر پیروزمند با 'میل‌های آهنین' آنها را در هم خواهد شکست و آنها را همچون ظرف یک سفالگر تکه تکه خواهد کرد، تمام این مهربانی مهرآمیز به این به اصطلاح ناباوران نشان داده خواهد شد. مزمن‌نویس به شما توصیه کرد که 'با ترس به خدا خدمت کنید' — من از شما می‌خواهم که با ایمان به امتیازات والای فرزندی الهی وارد شوید؛ او به شما فرمان می‌دهد که با لرز شادی کنید؛ من از شما می‌خواهم که با اطمینان شادی کنید. او می‌گوید: 'پسر را ببوسید، مبدا خشمگین شود، و با شعلهور شدن خشم او هلاک شوید.' اما شما که با من زندگی کرده‌اید به خوبی می‌دانید که خشم و غضب بخشی از استقرار پادشاهی آسمان در قلب انسانها نیست. اما مزمن‌نویس قطعاً به نور راستین یک نگاه اجمالی انداخت، آنگاه که در پایان این نصیحت گفت: 'خوشا به حال کسانی که به این پسر اعتماد بورزند.'"

عیسی به آموزش آن بیست و چهار تن ادامه داد، و گفت: "وقتی که ناباوران بر ما خشمگین می‌شوند بی‌بهره نیستند. از آنجایی که چشم‌انداز آنها کوچک و باریک است، قادرند انرژیهای خود را با اشتیاق متمرکز سازند. هدف آنها نزدیک و کم و بیش قابل مشاهده است؛ از این رو آنها برای اجرای شجاعانه و مؤثر تلاش می‌کنند. شما که اذعان کرده‌اید که به پادشاهی آسمان وارد شده‌اید در رویکرد آموزشی خود در مجموع بسیار متزلزل و غیرمطمئن هستید. ناباوران مستقیماً برای رسیدن به اهداف خود تلاش می‌کنند؛ شما مقصر به حسرت دیرپای بیش از حد هستید. اگر شما مایلید به پادشاهی وارد شوید، چرا با تهاجم معنوی آن را نمی‌گیرید، حتی بدان گونه که ناباوران شهری را که محاصره می‌کنند می‌گیرند؟ وقتی که خدمت شما عمدتاً در یک نگرش پشیمانی از گذشته، شکوه و زاری از حال، و امید بیهوده برای آینده است، به سختی لایق پادشاهی هستید. چرا ناباوران خشمگین می‌شوند؟ زیرا حقیقت را نمی‌دانند. چرا حسرت آرزوی بیهوده را می‌خورید؟ زیرا از حقیقت پیروی نمی‌کنید. آرزوی بی‌فایده خویش را متوقف سازید و شجاعانه برای انجام کاری که مربوط به استقرار پادشاهی است پیش بروید.

"در هر کاری که انجام می‌دهید، یک جانب‌ه‌نشین نباشید و بیش از حد متخصص نشوید. فریب‌سازان که به دنبال نابودی ما هستند به راستی فکر می‌کنند که در حال خدمت به خدا هستند. آنها چنان بر اثر سنت تنگ نظر شده‌اند که با تعصب کور شده‌اند و به واسطهٔ ترس سخت‌سر شده‌اند. یونانیان را در نظر بگیرید که یک علم بدون دین دارند، در حالی که یهودیان یک دین بدون علم دارند. و هنگامی که انسانها با پذیرش یک فروپاشی کوتاه فکری و گیج‌کننده حقیقت بدین گونه گمراه می‌شوند، تنها امید آنها برای نجات این است که با حقیقت هماهنگ شوند —

Psalms's prophecy fulfilled, for he entertained erroneous ideas about the Son of Man and his mission on earth. My kingdom is founded on love, proclaimed in mercy, and established by unselfish service. My Father does not sit in heaven laughing in derision at the heathen. He is not wrathful in his great displeasure. True is the promise that the Son shall have these so-called heathen (in reality his ignorant and untaught brethren) for an inheritance. And I will receive these gentiles with open arms of mercy and affection. All this loving-kindness shall be shown the so-called heathen, notwithstanding the unfortunate declaration of the record which intimates that the triumphant Son 'shall break them with a rod of iron and dash them to pieces like a potter's vessel.' The Psalmist exhorted you to 'serve the Lord with fear' — I bid you enter into the exalted privileges of divine sonship by faith; he commands you to rejoice with trembling; I bid you rejoice with assurance. He says, 'Kiss the Son, lest he be angry, and you perish when his wrath is kindled.' But you who have lived with me well know that anger and wrath are not a part of the establishment of the kingdom of heaven in the hearts of men. But the Psalmist did glimpse the true light when, in finishing this exhortation, he said: 'Blessed are they who put their trust in this Son.'"

155:1.3 (1725:4) Jesus continued to teach the twenty-four, saying: "The heathen are not without excuse when they rage at us. Because their outlook is small and narrow, they are able to concentrate their energies enthusiastically. Their goal is near and more or less visible; wherefore do they strive with valiant and effective execution. You who have professed entrance into the kingdom of heaven are altogether too vacillating and indefinite in your teaching conduct. The heathen strike directly for their objectives; you are guilty of too much chronic yearning. If you desire to enter the kingdom, why do you not take it by spiritual assault even as the heathen take a city they lay siege to? You are hardly worthy of the kingdom when your service consists so largely in an attitude of regretting the past, whining over the present, and vainly hoping for the future. Why do the heathen rage? Because they know not the truth. Why do you languish in futile yearning? Because you obey not the truth. Cease your useless yearning and go forth bravely doing that which concerns the establishment of the kingdom.

155:1.4 (1726:1) "In all that you do, become not one-sided and overspecialized. The Pharisees who seek our destruction verily think they are doing God's service. They have become so narrowed by tradition that they are blinded by prejudice and hardened by fear. Consider the Greeks, who have a science without religion, while the Jews have a religion without science. And when men become thus misled into accepting a narrow and confused disintegration of truth, their only hope of salvation is to become truth-co-ordinated — converted.

تغییر کیش دهند.

”بگذارید این حقیقت جاودان را قاطعانه بیان کنم: اگر شما، از طریق هماهنگی با حقیقت، یاد بگیرید که در زندگی خود نمونه این تمامیت زیبایی درستی باشید، آنگاه هموعانتان از شما دنباله‌روی خواهند کرد تا بتوانند آنچه را که شما بدین گونه کسب کرده‌اید به دست آورند. اندازه‌ای که جویندگان حقیقت به شما جذب می‌شوند نشان دهنده میزان عطیة حقیقت شما و درستی شماست. میزانی که باید با پیامتان نزد مردم بروید، به نوعی، معیار شکست شما در زندگی کردن مطابق زندگی کامل یا پارسامنشانه، یعنی زندگی هماهنگ با حقیقت است.“

و پیش از آن که حواریون او و بشارتگران به او شب به خیر بگویند و بر بالش‌هایشان استراحت کنند، استاد بسیاری چیزهای دیگر را به آنها آموخت.

2- بشارتگران در خوززین

بامداد دوشنبه، 23 مه، عیسی به پطرس فرمان داد که با دوازده بشارتگر به خوززین برود، در حالی که او با یازده تن به سمت قیصریه فیلیپ حرکت نمود. آنها از طریق مسیر رود اردن به جاده دمشق — کفرناحوم رفتند، و سپس به سمت شمال شرقی به محل اتصال به جاده‌ای که به قیصریه فیلیپ راه می‌برد، و سپس از آنجا به آن شهر رفتند و برای دو هفته در آنجا ماندند و آموزش دادند. آنها در طول بعد از ظهر سه‌شنبه، 24 مه به آنجا رسیدند.

پطرس و بشارتگران به مدت دو هفته در خوززین اقامت کردند، و پیام الهی پادشاهی را برای یک گروه کوچک اما جدی از ایمانداران موعظه نمودند. اما آنها نتوانستند تغییر کیش داده‌های جدید زیادی را جلب نمایند. در سرتاسر جلیل هیچ شهری همچون خوززین روانه‌ای اندکی برای پادشاهی به بار نیاورد. دوازده بشارتگر مطابق با رهنمودهای پطرس کمتر در مورد شفا — چیزهای فیزیکی — صحبت کردند، در حالی که آنها حقایق معنوی پادشاهی آسمانی را با قدرت فزاینده موعظه کردند و آموزش دادند. این دو هفته در خوززین در برگیرنده یک تعمید راستین مشقت‌بار برای آن دوازده بشارتگر بود، بدین لحاظ که دشوارترین و بی‌ثمرترین دوره در دوران کاری آنها تا این هنگام بود. بدین ترتیب از آنجا که آنها از خشنودی جلب آنها برای پادشاهی محروم شدند، هر یک از آنها با جدیت و صداقت بیشتر به ارزیابی روان خود و پیشرفت آن در مسیرهای معنوی زندگی جدید پرداخت.

هنگامی که به نظر می‌رسید هیچ فرد دیگری قصد ورود به پادشاهی را ندارد، پطرس، در سه‌شنبه، 7 ژوئن، یاران خود را گرد هم فرا خواند و عازم قیصریه فیلیپ شد تا به عیسی و حواریون بپیوندد. آنها در حدود ظهر چهارشنبه رسیدند و تمام شب را صرف بازگویی تجارب خویش در میان ناباوران خوززین نمودند. عیسی در جریان بحث‌های عصر این روز به مثل بذرافشان اشاره بیشتری کرد و درباره معنی شکست ظاهری در مسئولیتهای زندگی به آنها بسیار آموزش داد.

^{155:15 (1726:2)} “Let me emphatically state this eternal truth: If you, by truth co-ordination, learn to exemplify in your lives this beautiful wholeness of righteousness, your fellow men will then seek after you that they may gain what you have so acquired. The measure wherewith truth seekers are drawn to you represents the measure of your truth endowment, your righteousness. The extent to which you have to go with your message to the people is, in a way, the measure of your failure to live the whole or righteous life, the truth-co-ordinated life.”

^{155:16 (1726:3)} And many other things the Master taught his apostles and the evangelists before they bade him good night and sought rest upon their pillows.

2. THE EVANGELISTS IN CHORAZIN

^{155:21 (1726:4)} On Monday morning, May 23, Jesus directed Peter to go over to Chorazin with the twelve evangelists while he, with the eleven, departed for Caesarea-Philippi, going by way of the Jordan to the Damascus-Capernaum road, thence northeast to the junction with the road to Caesarea-Philippi, and then on into that city, where they tarried and taught for two weeks. They arrived during the afternoon of Tuesday, May 24.

^{155:22 (1726:5)} Peter and the evangelists sojourned in Chorazin for two weeks, preaching the gospel of the kingdom to a small but earnest company of believers. But they were not able to win many new converts. No city of all Galilee yielded so few souls for the kingdom as Chorazin. In accordance with Peter's instructions the twelve evangelists had less to say about healing — things physical — while they preached and taught with increased vigor the spiritual truths of the heavenly kingdom. These two weeks at Chorazin constituted a veritable baptism of adversity for the twelve evangelists in that it was the most difficult and unproductive period in their careers up to this time. Being thus deprived of the satisfaction of winning souls for the kingdom, each of them the more earnestly and honestly took stock of his own soul and its progress in the spiritual paths of the new life.

^{155:23 (1726:6)} When it appeared that no more people were minded to seek entrance into the kingdom, Peter, on Tuesday, June 7, called his associates together and departed for Caesarea-Philippi to join Jesus and the apostles. They arrived about noontime on Wednesday and spent the entire evening in rehearsing their experiences among the unbelievers of Chorazin. During the discussions of this evening Jesus made further reference to the parable of the sower and taught them much about the meaning of the apparent failure of life undertakings.

3- در قیصریه فیلیپ

اگر چه عیسی در طول این اقامت دو هفته‌ای در نزدیکی قیصریه فیلیپ هیچ کار عمومی انجام نداد، حواریون جلسات متعددی به طور بی‌سر و صدا عصرها در شهر برگزار کردند و بسیاری از ایمانداران به اردوگاه آمدند تا با استاد صحبت کنند. در نتیجه این دیدار تعداد بسیار اندکی به گروه ایمانداران اضافه شد. عیسی هر روز با حواریون گفتگو می‌کرد، و آنها به طور آشکارتری دریافتند که اکنون مرحله جدیدی از کار موعظه پیرامون پادشاهی آسمان در حال آغاز شدن است. آنها شروع به درک این نکته کرده بودند که "پادشاهی آسمان نان و نوشیدنی نیست، بلکه درک لذت معنوی از پذیرش فرزند الهی است."

اقامت در قیصریه فیلیپ یک آزمون واقعی برای یازده حواری بود؛ این دو هفته سختی برای آنها بود. آنها تقریباً افسرده شده بودند، و برای الهام گرفتن مکرر از شخصیت شورمندانه پطرس دلتنگ شده بودند. در این ایام، ایمان داشتن به عیسی و پیروی کردن از او یک ماجراجویی به راستی بزرگ و آزمون‌برانگیز بود. اگر چه آنها در طول این دو هفته افراد اندکی را تغییر کیش دادند، از گفتگوهای روزانه خود با استاد چیزهای زیادی آموختند که بسیار سودمند بود.

حواریون دریافتند که یهودیان از نظر معنوی راکد بوده و در حال مرگ هستند، زیرا آنها حقیقت را به شکل یک اعتقاد متبلور کرده بودند؛ و این که وقتی حقیقت به جای این که به صورت نشانه‌های هدایت معنوی و پیشرفت خدمت کند به صورت یک خط مرزی انحصار خودپسندانه فرموله می‌شود، چنین آموزشهایی قدرت خلافت و حیاتبخش خود را از دست می‌دهند و در نهایت صرفاً نگهدارنده و متحجر می‌شوند.

آنها به طور فزاینده از عیسی یاد گرفتند که به شخصیت‌های بشری از نظر امکانات آنها در زمان و در ابدیت نگاه کنند. آنها یاد گرفتند که بسیاری از آدمها می‌توانند به بهترین نحو به این سو رهنمون شوند که خدای نادیده را ابتدا از طریق آموختن مهر ورزیدن به برادرانشان که می‌توانند ببینند دوست داشته باشند. و در این رابطه بود که به این گفته استاد در رابطه با خدمت عاری از خودخواهی به هموعان فرد این معنی جدید وصل شد: "نظر به این که این کار را برای یکی از کوچکترین برادرانم انجام دادی، آن را برای من هم انجام دادی."

یکی از درسهای بزرگ این اقامت در قیصریه به منشأ سنتهای مذهبی مربوط می‌شد، با این خطر جدی که اجازه داده شود که به چیزهای غیرمقدس، ایده‌های رایج، یا رخداد‌های روزمره یک حس تقدس وصل شود. آنها با این آموزش که مذهب راستین، وفاداری قلبی انسان به والاترین و واقعی‌ترین اعتقاداتش است، از یک گفتگو بیرون آمدند.

عیسی به باورمندان هشدار داد که اگر اشتیاق مذهبی آنها فقط مادی باشد، با جابجایی تدریجی منشأ فرضی فوق طبیعی چیزها، دانش فزاینده از طبیعت، در

3. AT CAESAREA-PHILIPPI

^{155:31 (1727:1)} Although Jesus did no public work during this two weeks' sojourn near Caesarea-Philippi, the apostles held numerous quiet evening meetings in the city, and many of the believers came out to the camp to talk with the Master. Very few were added to the group of believers as a result of this visit. Jesus talked with the apostles each day, and they more clearly discerned that a new phase of the work of preaching the kingdom of heaven was now beginning. They were commencing to comprehend that the "kingdom of heaven is not meat and drink but the realization of the spiritual joy of the acceptance of divine sonship."

^{155:32 (1727:2)} The sojourn at Caesarea-Philippi was a real test to the eleven apostles; it was a difficult two weeks for them to live through. They were well-nigh depressed, and they missed the periodic stimulation of Peter's enthusiastic personality. In these times it was truly a great and testing adventure to believe in Jesus and go forth to follow after him. Though they made few converts during these two weeks, they did learn much that was highly profitable from their daily conferences with the Master.

^{155:33 (1727:3)} The apostles learned that the Jews were spiritually stagnant and dying because they had crystallized truth into a creed; that when truth becomes formulated as a boundary line of self-righteous exclusiveness instead of serving as signposts of spiritual guidance and progress, such teachings lose their creative and life-giving power and ultimately become merely preservative and fossilizing.

^{155:34 (1727:4)} Increasingly they learned from Jesus to look upon human personalities in terms of their possibilities in time and in eternity. They learned that many souls can best be led to love the unseen God by being first taught to love their brethren whom they can see. And it was in this connection that new meaning became attached to the Master's pronouncement concerning unselfish service for one's fellows: "Inasmuch as you did it to one of the least of my brethren, you did it to me."

^{155:35 (1727:5)} One of the great lessons of this sojourn at Caesarea had to do with the origin of religious traditions, with the grave danger of allowing a sense of sacredness to become attached to nonsacred things, common ideas, or everyday events. From one conference they emerged with the teaching that true religion was man's heartfelt loyalty to his highest and truest convictions.

^{155:36 (1727:6)} Jesus warned his believers that, if their religious longings were only material, increasing knowledge of nature would, by progressive displacement of the supposed supernatural origin of

نهایت آنها را از ایمانشان به خداوند محروم می‌کند. اما اگر مذهب آنها معنوی باشد، پیشرفت دانش فیزیکی ایمان آنها را به واقعیات جاودان و ارزشهای الهی هرگز نمی‌تواند مختل کند.

آنها یاد گرفتند که وقتی انگیزه مذهب به طور کامل معنوی باشد، تمام زندگی را ارزشمندتر می‌کند، ضمن این که آن را با اهداف والا-پر می‌سازد، آن را با ارزشهای متعالی عزت می‌بخشد، انگیزه‌های عالی را به آن الهام می‌دهد، و در عین حال روان انسان را با یک امید متعالی و پایدار آرامش می‌بخشد. مذهب راستین برای کاهش فشار وجود طراحی شده است، و ایمان و شجاعت را برای زندگی روزمره و خدمت عاری از خودخواهی عرضه می‌دارد. ایمان سرزندگی معنوی و ثمربخشی درستکارانه را رواج می‌دهد.

عیسی بارها به حواریون خود آموخت که هیچ تمدنی نمی‌تواند با از دست دادن بهترینها در مذهب خود برای مدتی طولانی دوام بیاورد. و او هرگز از نشان دادن خطر بزرگ پذیرش نمادها و مراسم مذهبی به جای تجربه مذهبی به آن دوازده تن خسته نشد. تمام زندگی زمینی او به طور مداوم وقف مأموریت تبدیل اشکال منجمد مذهب به ازادیهای زلال فرزندی روشن ضمیر شده بود.

4- در راه فینیقیه

بامداد پنجشنبه، 9 ژوئن، بعد از دریافت خبر در رابطه با پیشرفت پادشاهی که توسط پیامبرسان داوود از بیت‌صیدا آورده شده بود، این گروه متشکل از بیست و پنج آموزگار حقیقت قیصریه فیلیپ را ترک کردند تا سفرشان به ساحل فینیقیه را آغاز کنند. آنها از راه لوز از دور تا دور سرزمین مردابی تا نقطه اتصال به جاده کوه مجدل لبنان عبور کردند، از آنجا به گذرگاه جاده منتهی به صیدون رسیدند، و بعد از ظهر جمعه به آنجا رسیدند.

عیسی در حالی که برای صرف ناهار زیر سایه لبه آویخته یک تخته سنگ در نزدیکی لوز توقف کرده بود، یکی از چشمگیرترین سخنرانیهایی را که حواریونش در تمام سالهای معاشرتشان با او شنیده بودند ایراد کرد. به محض این که آنها نشستند تا نان را تکه کنند، شمعون پطرس از عیسی پرسید: "استاد، از آنجا که پدر آسمانی همه چیز را می‌داند، و چون روح او در استقرار پادشاهی آسمان در زمین حامی ما است، چرا ما از تهدیدات دشمنان خود فرار می‌کنیم؟ چرا ما از رویارویی با دشمنان حقیقت خودداری می‌کنیم؟" اما پیش از آن که عیسی شروع به پاسخ دادن پرسش پطرس کند، توما وارد شد و پرسید: "استاد، من واقعاً دوست دارم بدانم مذهب دشمنان ما در اورشلیم درست چه مشکلی دارد. تفاوت واقعی میان مذهب آنها و مذهب ما چیست؟ چرا وقتی که همه ما ادعا می‌کنیم به یک خدا خدمت می‌کنیم، چنین تنوع اعتقادی داریم؟" و هنگامی که سخنان توما به پایان رسید، عیسی گفت: "در حالی که من پرسش پطرس را نادیده نمی‌گیرم، از آنجا که به خوبی می‌دانم چقدر آسان است که دلایل من برای اجتناب از یک درگیری آشکار با حاکمان یهودیان دقیقاً در این هنگام مورد سوء فهم واقع شود، باز برای همه شما بیشتر سودمند خواهد بود که من برگزینم که به پرسش توما پاسخ دهم. و

things, ultimately deprive them of their faith in God. But that, if their religion were spiritual, never could the progress of physical science disturb their faith in eternal realities and divine values.

^{155:37 (1727.7)} They learned that, when religion is wholly spiritual in motive, it makes all life more worth while, filling it with high purposes, dignifying it with transcendent values, inspiring it with superb motives, all the while comforting the human soul with a sublime and sustaining hope. True religion is designed to lessen the strain of existence; it releases faith and courage for daily living and unselfish serving. Faith promotes spiritual vitality and righteous fruitfulness.

^{155:38 (1727.8)} Jesus repeatedly taught his apostles that no civilization could long survive the loss of the best in its religion. And he never grew weary of pointing out to the twelve the great danger of accepting religious symbols and ceremonies in the place of religious experience. His whole earth life was consistently devoted to the mission of thawing out the frozen forms of religion into the liquid liberties of enlightened sonship.

4. ON THE WAY TO PHOENICIA

^{155:41 (1728.1)} On Thursday morning, June 9, after receiving word regarding the progress of the kingdom brought by the messengers of David from Bethsaida, this group of twenty-five teachers of truth left Caesarea-Philippi to begin their journey to the Phoenician coast. They passed around the marsh country, by way of Luz, to the point of junction with the Magdala-Mount Lebanon trail road, thence to the crossing with the road leading to Sidon, arriving there Friday afternoon.

^{155:42 (1728.2)} While pausing for lunch under the shadow of an overhanging ledge of rock, near Luz, Jesus delivered one of the most remarkable addresses which his apostles ever listened to throughout all their years of association with him. No sooner had they seated themselves to break bread than Simon Peter asked Jesus: "Master, since the Father in heaven knows all things, and since his spirit is our support in the establishment of the kingdom of heaven on earth, why is it that we flee from the threats of our enemies? Why do we refuse to confront the foes of truth?" But before Jesus had begun to answer Peter's question, Thomas broke in, asking: "Master, I should really like to know just what is wrong with the religion of our enemies at Jerusalem. What is the real difference between their religion and ours? Why is it we are at such diversity of belief when we all profess to serve the same God?" And when Thomas had finished, Jesus said: "While I would not ignore Peter's question, knowing full well how easy it would be to misunderstand my reasons for avoiding an open clash with the rulers

هنگامی که ناهار خود را تمام کردید به انجام آن خواهم پرداخت.

of the Jews at just this time, still it will prove more helpful to all of you if I choose rather to answer Thomas's question. And that I will proceed to do when you have finished your lunch."

5- بحث در رابطه با مذهب راستین

این بحث به یاد ماندنی پیرامون مذهب، که در عبارت پردازی امروزی خلاصه و بازگویی شده است، حقایق زیرین را بیان نمود:

در حالی که مذاهب دنیا یک منشأ دوگانه — طبیعی و مکاشفه‌آمیز — دارند، در هر زمان و در میان هر قوم سه شکل مجزا از اعتقاد مذهبی یافت می‌شود. و این سه تجلی تمایل مذهبی اینها هستند:

1- مذهب بدوی. میل نیمه‌طبیعی و غریزی به ترس از انرژی‌های اسرارآمیز و پرستش نیروهای برتر، عمدتاً مذهبی با سرشت فیزیکی، مذهب ترس.

2- مذهب تمدن. مفاهیم و رسوم در حال پیشرفت مذهبی نژادهای در حال متقدم شدن — مذهب ذهن — الهیات عقلانی مرجعیت سنت تثبیت شده مذهبی.

3- مذهب راستین — مذهب مکاشفه. مکاشفه ارزشهای فوق طبیعی، یک درون بینی جزئی از واقعیات جاودان، نگاهی اجمالی به نیکی و زیبایی سیرت بیکران پدر آسمانی — مذهب روح بدان گونه که در تجربه بشری نشان داده می‌شود.

استاد از تحقیر مذهب حسهای فیزیکی و ترسهای خرافی انسان طبیعی امتناع ورزید، گر چه از این واقعیت که بخش اعظم این شکل بدوی پرستش باید در اشکال مذهبی نژادهای باهوش‌تر نوع بشر تداوم یابد اظهار تأسف کرد. عیسی این را روشن ساخت که تفاوت بزرگ میان مذهب ذهن و مذهب روح در این است که در حالی که اولی توسط مرجعیت کلیسایی حمایت می‌شود، دومی کاملاً مبتنی بر تجربه بشری است.

و سپس استاد در این ساعت آموزش، به روشن ساختن این حقایق ادامه داد:

تا زمانی که نژادها بسیار باهوش و به طور کامل‌تر متقدم نشده‌اند، بسیاری از آن مراسم کودکانه و خرافی که ویژگی رسوم تکاملی مذهبی مردمان بدوی و عقب‌افتاده است ادامه خواهند یافت. تا زمانی که نژاد بشر به سطح یک شناخت بالاتر و کلی‌تر از واقعیت‌های تجربه معنوی پیشرفت نکند، تعداد زیادی از مردان و زنان به نشان دادن یک ترجیح شخصی برای آن مذاهب مرجعیت که فقط هم‌اندیشی عقلانی را لازم می‌دارند ادامه خواهند داد. در مقایسه با آنها، مذهب روح قرار دارد که شرکت فعال ذهن و روان را در ماجراجویی مؤمنانه دست و پنجه نرم کردن با واقعیت‌های سرسخت تجربه تدریجی بشر لازم می‌دارد.

5. THE DISCOURSE ON TRUE RELIGION

^{155:51 (1728:3)} This memorable discourse on religion, summarized and restated in modern phraseology, gave expression to the following truths:

^{155:52 (1728:4)} While the religions of the world have a double origin — natural and revelatory — at any one time and among any one people there are to be found three distinct forms of religious devotion. And these three manifestations of the religious urge are:

^{155:53 (1728:5)} 1. *Primitive religion.* The seminatural and instinctive urge to fear mysterious energies and worship superior forces, chiefly a religion of the physical nature, the religion of fear.

^{155:54 (1728:6)} 2. *The religion of civilization.* The advancing religious concepts and practices of the civilizing races — the religion of the mind — the intellectual theology of the authority of established religious tradition.

^{155:55 (1728:7)} 3. *True religion — the religion of revelation.* The revelation of supernatural values, a partial insight into eternal realities, a glimpse of the goodness and beauty of the infinite character of the Father in heaven — the religion of the spirit as demonstrated in human experience.

^{155:56 (1728:1)} The religion of the physical senses and the superstitious fears of natural man, the Master refused to belittle, though he deplored the fact that so much of this primitive form of worship should persist in the religious forms of the more intelligent races of mankind. Jesus made it clear that the great difference between the religion of the mind and the religion of the spirit is that, while the former is upheld by ecclesiastical authority, the latter is wholly based on human experience.

^{155:57 (1728:2)} And then the Master, in his hour of teaching, went on to make clear these truths:

^{155:58 (1728:3)} Until the races become highly intelligent and more fully civilized, there will persist many of those childlike and superstitious ceremonies which are so characteristic of the evolutionary religious practices of primitive and backward peoples. Until the human race progresses to the level of a higher and more general recognition of the realities of spiritual experience, large numbers of men and women will continue to show a personal preference for those religions of authority which require only intellectual assent, in contrast to the religion of the spirit, which entails active participation of mind and soul in the faith adventure of grappling with the

rigorous realities of progressive human experience.

^{155:5.9 (1729.4)} The acceptance of the traditional religions of authority presents the easy way out for man's urge to seek satisfaction for the longings of his spiritual nature. The settled, crystallized, and established religions of authority afford a ready refuge to which the distracted and distraught soul of man may flee when harassed by fear and tormented by uncertainty. Such a religion requires of its devotees, as the price to be paid for its satisfactions and assurances, only a passive and purely intellectual assent.

^{155:5.10 (1729.5)} And for a long time there will live on earth those timid, fearful, and hesitant individuals who will prefer thus to secure their religious consolations, even though, in so casting their lot with the religions of authority, they compromise the sovereignty of personality, debase the dignity of self-respect, and utterly surrender the right to participate in that most thrilling and inspiring of all possible human experiences: the personal quest for truth, the exhilaration of facing the perils of intellectual discovery, the determination to explore the realities of personal religious experience, the supreme satisfaction of experiencing the personal triumph of the actual realization of the victory of spiritual faith over intellectual doubt as it is honestly won in the supreme adventure of all human existence — man seeking God, for himself and as himself, and finding him.

^{155:5.11 (1729.6)} The religion of the spirit means effort, struggle, conflict, faith, determination, love, loyalty, and progress. The religion of the mind — the theology of authority — requires little or none of these exertions from its formal believers. Tradition is a safe refuge and an easy path for those fearful and halfhearted souls who instinctively shun the spirit struggles and mental uncertainties associated with those faith voyages of daring adventure out upon the high seas of unexplored truth in search for the farther shores of spiritual realities as they may be discovered by the progressive human mind and experienced by the evolving human soul.

^{155:5.12 (1729.7)} And Jesus went on to say: "At Jerusalem the religious leaders have formulated the various doctrines of their traditional teachers and the prophets of other days into an established system of intellectual beliefs, a religion of authority. The appeal of all such religions is largely to the mind. And now are we about to enter upon a deadly conflict with such a religion since we will so shortly begin the bold proclamation of a new religion — a religion which is not a religion in the present-day meaning of that word, a religion that makes its chief appeal to the divine spirit of my Father which resides in the mind of man; a religion which shall derive its authority from the fruits of its acceptance that will so certainly appear in the personal experience of all who really and truly become

پذیرش مذاهب سنتی مرجعیت راهی آسان را برای اشتیاق انسان به جستجو برای ارضای آرزوهای سرشت معنوی خویش عرضه می‌دارد. مذاهب تثبیت شده، شکل یافته، و پابرجای مرجعیت، پناهگاهی آماده را ارائه می‌دهند که روان آشفته و پریشان انسان بتواند هنگامی که به واسطه ترس مورد انیت و آزار واقع می‌شود و از طریق عدم اطمینان عذاب می‌کشد به آن بگریزد. چنین مذهبی، به عنوان بهایی که باید برای رضایتها و اطمینان‌هایش پرداخته شود، فقط یک هماندیشی منفعلانه و صرفاً عقلانی را از هواخواهانش می‌طلبد.

و برای مدتی طولانی آن افراد ترسو، نگران، و مردد بر روی زمین زندگی خواهند کرد که ترجیح خواهند داد تسلی مذهبی خویش را بدین صورت به دست آورند، هر چند که با انداختن قرعۀ اقبال خود به مذاهب مرجعیت، استقلال شخصیت را مورد سازش قرار می‌دهند، حرمت عزت نفس را خوار و خفیف می‌کنند، و این حق شرکت کردن در آن هیجان‌انگیزترین و الهامبخش‌ترین تجربیات ممکن بشری را به کلی تسلیم می‌کنند: جستجوی شخصی برای حقیقت، شور و شغف روبرویی با مخاطرات اکتشاف عقلانی، عزمی راسخ برای کاوش و اقییات تجربه شخصی مذهبی، رضایت کامل از تجربه نمودن پیروزی شخصی درک واقعی چیرگی ایمان معنوی بر تردید عقلانی، بدان گونه که به طور صادقانه در ماجراجویی عالی تمام تجربه بشری، یعنی جستجوی انسان برای خداوند، برای خودش و به عنوان خودش، و یافتن او به دست می‌آید.

مذهب روح به معنی تلاش، مبارزه، درگیری، ایمان، عزم راسخ، عشق، وفاداری، و پیشرفت است. مذهب ذهن — الهیات مرجعیت — قدر اندکی از این تلاشها را از باورمندان رسمی خود می‌طلبد و یا این که هیچیک از آنها را نمی‌طلبد. سنت پناهگاهی امن و راهی آسان برای آن روانهای ترسو و دو دل است که از تقلاهای روحی و عدم اطمینان ذهنی مرتبط با آن سفرهای ایمان که در برگیرنده ماجراجویی جسورانه در دریاهای آزاد حقیقت ناشناخته در جستجو برای سواحل دورتر واقعیهایی معنوی است به طور غریزی احتراز می‌کنند، واقعیاتی که ممکن است توسط ذهن انسان مترقی کشف شوند و توسط روان در حال تکامل انسان تجربه شوند.

و عیسی در ادامه گفت: "رهبران مذهبی در اورشلیم، دکترینهای گوناگون آموزگاران سنتی خود و پیامبران روزگاران دیگر را به صورت یک سیستم تثبیت شده از اعتقادات عقلانی، یک مذهب مرجعیت، تدوین کرده‌اند. جاذبه تمام چنین مذاهبی عمدتاً برای ذهن است. و اکنون ما در آستانه ورود به یک درگیری مرگبار با چنین مذهبی هستیم، زیرا به زودی اعلام جسورانه یک مذهب جدید را آغاز خواهیم کرد — مذهبی که به معنای امروزی آن کلمه یک مذهب نیست، مذهبی که جاذبه اصلی آن به روح الهی پدرم که در ذهن انسان سکنی می‌گزیند است؛ مذهبی که مرجعیت آن از ثمره‌های پذیرش آن ناشی می‌شود که با حتمیت زیاد در تجربه شخصی همه کسانی که واقعاً و حقیقتاً به حقایق این همدمی معنوی بالاتر ایمان می‌آورند پدیدار خواهد گشت."

عیسی با اشاره به هر یک از آن بیست و چهار تن و صدا کردن آنها با اسم، گفت: "و اکنون، کدامیک از شما به جای این که از دشواریها و اذیت و آزارهای ملازم با مأموریت اعلام یک راه بهتر نجات برای انسانها رنج ببرید ترجیح می‌دهید این راه آسان انطباق با یک مذهب تثبیت شده و متحجر را بدان گونه که توسط فریسیان در اورشلیم دفاع می‌شود طی کنید، در حالی که خشنودی کشف زیباییهای واقعیات یک تجربه زنده و شخصی در حقایق جاودان و شکوه عظیم پادشاهی آسمان را درک می‌کنید؟ آیا شما ترسو، نرم و راحت طلب هستید؟ آیا می‌ترسید که آینده خود را به دستان خدای حقیقت که فرزندانش هستند بسپارید؟ آیا به راه آسان اطمینان و تثبیت شدگی عقلانی مذهب مرجعیت سنتی باز خواهید گشت، یا کمر همت خواهید بست که با من به آن آینده نامطمئن و دردسرساز اعلام حقایق نوین مذهب روح، پادشاهی آسمان در قلب انسانها، پیش بروید؟"

کلیه بیست و چهار شنونده او از جای خود برخاستند، با این قصد که پاسخ متحد و وفادارانه خود را به این، یکی از معدود درخواستهای عاطفی که عیسی تا آن هنگام از آنها کرد را نشان دهند، اما او دست خود را بلند کرد و آنها را متوقف نمود، و گفت: "اکنون به تنهایی بروید، هر کس تنها با پدر، و در آنجا پاسخ عاری از احساسات را به پرسش من بیابید، و پس از یافتن چنین روحیه راستین و صادقانه‌ای، آن پاسخ را آزادانه و شجاعانه به پدر من و پدر شما بگویید، پدری که زندگی سرشار از مهر بیکران او همان روح مذهبی است که ما اعلام می‌داریم."

بشارتگران و حواریون برای منتهی کوتاه از هم جدا شدند. روحیه آنها نشاط یافت، ذهن آنها الهام گرفت، و به واسطه آنچه که عیسی گفته بود، احساساتشان به شدت برانگیخته شد. اما هنگامی که آندریاس آنها را گرد هم فرا خواند، استاد فقط گفت: "بیایید سفر خود را ادامه دهیم. ما به فینیقیه می‌رویم و منتهی در آنجا خواهیم ماند، و همه شما باید دعا کنید که پدر احساسات ذهنی و جسمی شما را به وفاداریهای والاتر ذهنی و تجارب خشنود کنندتر روحی دگرگون سازد."

همینطور که آنها در جاده حرکت می‌کردند، آن بیست و چهار تن ساکت بودند، اما آنها به زودی شروع به گفتگو با یکدیگر نمودند، و تا ساعت سه بعد از ظهر آن روز نتوانستند دورتر بروند؛ آنها متوقف شدند، و پطرس نزد عیسی رفت و گفت: "استاد، تو سخنان حیات و حقیقت را به ما گفته‌ای. ما می‌خواهیم بیشتر بشنویم؛ ما از تو استدعا می‌کنیم که در مورد این مسائل بیشتر با ما صحبت کنی."

6- بحث دوم در مورد مذهب

و بدین ترتیب، در حالی که آنها در سایه شیب تپه توقف کرده بودند، عیسی به آموزش آنها در رابطه با

believers in the truths of this higher spiritual communion."

^{155:13 (1730:1)} Pointing out each of the twenty-four and calling them by name, Jesus said: "And now, which one of you would prefer to take this easy path of conformity to an established and fossilized religion, as defended by the Pharisees at Jerusalem, rather than to suffer the difficulties and persecutions attendant upon the mission of proclaiming a better way of salvation to men while you realize the satisfaction of discovering for yourselves the beauties of the realities of a living and personal experience in the eternal truths and supreme grandeurs of the kingdom of heaven? Are you fearful, soft, and ease-seeking? Are you afraid to trust your future in the hands of the God of truth, whose sons you are? Are you distrustful of the Father, whose children you are? Will you go back to the easy path of the certainty and intellectual settledness of the religion of traditional authority, or will you gird yourselves to go forward with me into that uncertain and troublous future of proclaiming the new truths of the religion of the spirit, the kingdom of heaven in the hearts of men?"

^{155:14 (1730:2)} All twenty-four of his hearers rose to their feet, intending to signify their united and loyal response to this, one of the few emotional appeals which Jesus ever made to them, but he raised his hand and stopped them, saying: "Go now apart by yourselves, each man alone with the Father, and there find the unemotional answer to my question, and having found such a true and sincere attitude of soul, speak that answer freely and boldly to my Father and your Father, whose infinite life of love is the very spirit of the religion we proclaim."

^{155:15 (1730:3)} The evangelists and apostles went apart by themselves for a short time. Their spirits were uplifted, their minds were inspired, and their emotions mightily stirred by what Jesus had said. But when Andrew called them together, the Master said only: "Let us resume our journey. We go into Phoenicia to tarry for a season, and all of you should pray the Father to transform your emotions of mind and body into the higher loyalties of mind and the more satisfying experiences of the spirit."

^{155:16 (1730:4)} As they journeyed on down the road, the twenty-four were silent, but presently they began to talk one with another, and by three o'clock that afternoon they could not go farther; they came to a halt, and Peter, going up to Jesus, said: "Master, you have spoken to us the words of life and truth. We would hear more; we beseech you to speak to us further concerning these matters."

6. THE SECOND DISCOURSE ON RELIGION

^{155:16:1 (1730:5)} And so, while they paused in the shade of the hillside, Jesus continued to teach them

مذهب روح ادامه داد. او در محتوا چنین گفت:

شما از میان آن گروه از همتایان خود بیرون آمده‌اید که ترجیح می‌دهند با یک مذهب ذهنی خشنود بمانند، کسانی که خواهان امنیت هستند و هم‌نوايي را ترجیح می‌دهند. شما انتخاب کرده‌اید که احساسات اطمینان خود را که ناشی از مرجعیت است با اطمینان از روحیه ماجرایی و ایمان پیشرو مبادله کنید. شما جرأت کرده‌اید که به اسارت طاقت فرسای مذهب نهادینه اعتراض کنید، و مرجعیت سنتهای تاریخی را که اکنون به عنوان کلام خدا تلقی می‌شود رد کنید. پدر ما به راستی از طریق موسی، ایلیا، اشعیا، عاموس، و هوشع صحبت کرد، اما هنگامی که این پیامبران قدیم به سخنان خود پایان دادند، از بیان سخنان حقیقت به دنیا دست نکشید. پدر من از نژادها یا نسلها جانبداری نمی‌کند، بدین گونه که کلام حقیقت به یک عصر عطا شده باشد و از عصر دیگر دریغ شده باشد. مرتکب این نابرداری نشوید که آنچه را که کاملاً بشری است الهی بنامید، و از تشخیص سخنان حقیقت که از طریق سخنان سنتی به اصطلاح الهام یافته نمی‌آیند ناتوان نباشید.

من از شما خواسته‌ام که دوباره متولد شوید، از روح متولد شوید. من شما را فرا خوانده‌ام که از تاریکی مرجعیت و رخوت سنت خارج شوید و به نور متعالی درک امکان انجام بزرگترین کشف ممکن برای روان انسان وارد شوید، یعنی تجربه آسمانی یافتن خداوند برای خدوتان، در خدوتان، و از خدوتان، و انجام همه اینها به عنوان یک واقعیت در تجربه شخصی خدوتان. و بدین ترتیب بتوانید از مرگ به زندگی، از مرجعیت سنت به تجربه شناخت خداوند عبور کنید؛ شما بدین نحو از تاریکی به نور، از یک ایمان نژادی به ارث رسیده به یک ایمان شخصی که از طریق تجربه واقعی به دست می‌آید عبور خواهید کرد؛ و بدین طریق از یک الهیات ذهنی که از نیاکان شما به ارث رسیده به یک مذهب راستین روحی که به عنوان یک عطیه جاودان در روان شما بنا خواهد شد پیشرفت خواهید کرد.

مذهب شما از اعتقاد صرفاً عقلانی به مرجعیت سنتی به تجربه واقعی آن ایمان زنده که قادر است واقعیت خداوند و هر آنچه را که به روح الهی پدر مربوط می‌شود درک کند تغییر خواهد کرد. مذهب ذهنی شما را به طور ناامیدانه به گذشته پیوند می‌دهد؛ مذهب روح شامل آشکارسازی تدریجی است و همواره شما را به سوی دستاوردهای والا تر و مقدس‌تر در آرمانهای معنوی و واقعیت‌های جاودان سوق می‌دهد.

در حالی که مذهب مرجعیت ممکن است یک احساس کنونی امنیت تثبیت شده را القا کند، شما برای چنین رضایت گذرا بهای از دست دادن آزادی معنوی و رهایی مذهبی خود را می‌پردازید. پدر من به عنوان بهای ورود به پادشاهی آسمان از شما نمی‌خواهد که خود را مجبور کنید که اعتقاد به چیزهایی را که از نظر معنوی مشمنز کننده، نامقدس، و نادرست هستند پذیرا شوید. از شما خواسته نشده که حس ترحم، عدالت، و حقیقت خدوتان با تسلیم به یک سیستم فرسوده از اشکال و مراسم مذهبی برآشفته شود. مذهب روح برای همیشه شما را آزاد می‌گذارد تا هر جا که هدایت‌های روحی

regarding the religion of the spirit, in substance saying:

^{155.62(1731.0)} You have come out from among those of your fellows who choose to remain satisfied with a religion of mind, who crave security and prefer conformity. You have elected to exchange your feelings of authoritative certainty for the assurances of the spirit of adventurous and progressive faith. You have dared to protest against the grueling bondage of institutional religion and to reject the authority of the traditions of record which are now regarded as the word of God. Our Father did indeed speak through Moses, Elijah, Isaiah, Amos, and Hosea, but he did not cease to minister words of truth to the world when these prophets of old made an end of their utterances. My Father is no respecter of races or generations in that the word of truth is vouchsafed one age and withheld from another. Commit not the folly of calling that divine which is wholly human, and fail not to discern the words of truth which come not through the traditional oracles of supposed inspiration.

^{155.63(1731.1)} I have called upon you to be born again, to be born of the spirit. I have called you out of the darkness of authority and the lethargy of tradition into the transcendent light of the realization of the possibility of making for yourselves the greatest discovery possible for the human soul to make — the supernal experience of finding God for yourself, in yourself, and of yourself, and of doing all this as a fact in your own personal experience. And so may you pass from death to life, from the authority of tradition to the experience of knowing God; thus will you pass from darkness to light, from a racial faith inherited to a personal faith achieved by actual experience; and thereby will you progress from a theology of mind handed down by your ancestors to a true religion of spirit which shall be built up in your souls as an eternal endowment.

^{155.64(1731.2)} Your religion shall change from the mere intellectual belief in traditional authority to the actual experience of that living faith which is able to grasp the reality of God and all that relates to the divine spirit of the Father. The religion of the mind ties you hopelessly to the past; the religion of the spirit consists in progressive revelation and ever beckons you on toward higher and holier achievements in spiritual ideals and eternal realities.

^{155.65(1731.3)} While the religion of authority may impart a present feeling of settled security, you pay for such a transient satisfaction the price of the loss of your spiritual freedom and religious liberty. My Father does not require of you as the price of entering the kingdom of heaven that you should force yourself to subscribe to a belief in things which are spiritually repugnant, unholy, and untruthful. It is not required of you that your own sense of mercy, justice, and truth should be outraged by submission to an outworn system of religious forms and ceremonies. The religion of the

ممکن است شما را ببرد از حقیقت پیروی کنید. و چه کسی می‌تواند قضاوت کند؟ چه بسا این روح ممکن است چیزی برای گفتن به این نسل داشته باشد که نسلهای دیگر از شنیدن آن امتناع کرده‌اند.

شرم بر آن آموزگاران دروغین مذهبی که روانهای گرسنه را به گذشته‌های دور می‌کشاند و آنها را در آنجا رها می‌کنند! و بدین ترتیب این اشخاص بداقبال محکوم به ترس از هر کشف جدید هستند، در حالی که با هر آشکارسازی جدید حقیقت ناراحت و نگران هستند. آن پیامبری که گفت، "کسی که فکرش بر خدا باشد در آرامش کامل نگاه داشته خواهد شد"، یک باورمند صرف عقلانی به الهیات مرجعیت نبود. این انسان حقیقت شناس خدا را کشف کرده بود؛ او صرفاً درباره خدا صحبت نمی‌کرد.

من به شما توصیه می‌کنم که از روال نقل قول کردن مداوم از پیامبران باستان و ستایش قهرمانان اسرائیل دست بکشید، و در عوض آرزو کنید که پیامبران زنده خدای والا مرتبه و قهرمانان معنوی پادشاهی آتی باشید. ارج نهان به رهبران خدانشناس گذشته ممکن است در واقع ارزشمند باشد، اما چرا باید با انجام این کار، این تجربه عالی وجود انسان را قربانی کنید: یافتن خداوند برای خودتان و شناختن او در روان خودتان؟

هر نژادی از نوع بشر دیدگاه ذهنی خودش را نسبت به وجود انسان دارد؛ از این رو مذهب ذهن همواره باید نسبت به این نقطه نظرات گوناگون نژادی وفادار بماند. مذاهب مرجعیت هرگز نمی‌توانند به وحدت برسند. وحدت بشر و برادری انسان فقط می‌تواند از طریق و به کمک اثر عطیة مذهب روح به دست آید. اذهان نژادی ممکن است متفاوت باشند، اما همه نوع بشر توسط همان روح الهی و جاودان مورد سکنی واقع می‌شود. امید برادری انسان تنها هنگامی می‌تواند تحقق یابد که مذاهب ناهمگون ذهنی مرجعیت به تدریج با مذهب یگانه‌ساز و متعالی کننده روح — مذهب تجربه شخصی معنوی — آغشته شوند، و تحت الشعاع آن قرار گیرند.

مذاهب مرجعیت فقط می‌توانند در میان انسانها تفرقه ایجاد کنند و آنها را با حس درستی‌کاری به صفا آری بر علیه یکدیگر بکشانند؛ مذهب روح به تدریج انسانها را به یکدیگر جذب خواهد کرد و موجب خواهد شد آنها به گونه‌ای فهمانه نسبت به یکدیگر دلسوز شوند. مذاهب مرجعیت انسانها را به همسانی در اعتقاد ملزم می‌دارند، اما تحقق این امر در وضعیت کنونی دنیا غیرممکن است. مذهب روح فقط وحدت تجربی — یکسانی سرنوشت — را می‌طلبد، و تنوع اعتقادی را به طور کامل مجاز می‌دارد. مذهب روح تنها یکسانی بصیرت، نه یکسانی دیدگاه و نگرش، را مطالبه می‌کند. مذهب روح همسانی نظریات روشنفکرانه را مطالبه نمی‌کند، بلکه فقط وحدت احساس روحی را می‌طلبد. مذاهب مرجعیت به اعتقادات بی‌جان متبلور می‌شوند؛ مذهب روح به شادی فزاینده و آزادی اعمال شرافتمندانه یاری مهرامیز و خدمت مهربانانه رشد می‌کند.

spirit leaves you forever free to follow the truth wherever the leadings of the spirit may take you. And who can judge — perhaps this spirit may have something to impart to this generation which other generations have refused to hear?

^{15566 (1731.4)} Shame on those false religious teachers who would drag hungry souls back into the dim and distant past and there leave them! And so are these unfortunate persons doomed to become frightened by every new discovery, while they are discomfited by every new revelation of truth. The prophet who said, "He will be kept in perfect peace whose mind is stayed on God," was not a mere intellectual believer in authoritative theology. This truth-knowing human had discovered God; he was not merely talking about God.

^{15567 (1731.9)} I admonish you to give up the practice of always quoting the prophets of old and praising the heroes of Israel, and instead aspire to become living prophets of the Most High and spiritual heroes of the coming kingdom. To honor the God-knowing leaders of the past may indeed be worth while, but why, in so doing, should you sacrifice the supreme experience of human existence: finding God for yourselves and knowing him in your own souls?

^{15568 (1732.1)} Every race of mankind has its own mental outlook upon human existence; therefore must the religion of the mind ever run true to these various racial viewpoints. Never can the religions of authority come to unification. Human unity and mortal brotherhood can be achieved only by and through the superendowment of the religion of the spirit. Racial minds may differ, but all mankind is indwelt by the same divine and eternal spirit. The hope of human brotherhood can only be realized when, and as, the divergent mind religions of authority become impregnated with, and overshadowed by, the unifying and ennobling religion of the spirit — the religion of personal spiritual experience.

^{15569 (1732.2)} The religions of authority can only divide men and set them in conscientious array against each other; the religion of the spirit will progressively draw men together and cause them to become understandingly sympathetic with one another. The religions of authority require of men uniformity in belief, but this is impossible of realization in the present state of the world. The religion of the spirit requires only unity of experience — uniformity of destiny — making full allowance for diversity of belief. The religion of the spirit requires only uniformity of insight, not uniformity of viewpoint and outlook. The religion of the spirit does not demand uniformity of intellectual views, only unity of spirit feeling. The religions of authority crystallize into lifeless creeds; the religion of the spirit grows into the increasing joy and liberty of ennobling deeds of loving service and merciful ministrations.

اما مراقب باشید، مبدا هیچیک از شما به فرزندان ابراهیم با دیده تحقیر بنگرید، زیرا آنها در این روزهای شرارتکارانه بی‌شمري سنتی قرار گرفته‌اند. نیاکان ما خود را وقف جستجوی مداوم و پرشور برای خدا نمودند، و آنها او را به گونه‌ای یافتند که از روزگاران آدم تاکنون هیچ نژاد دیگری از انسانها او را نشناخته است. آدم بسیاری از این چیزها را می‌دانست، زیرا او خودش یک پسر خدا بود. پدر من در نشان دادن تقای طولانی و خستگی‌ناپذیر اسرائیل از روزگاران موسی برای یافتن خداوند و شناخت خداوند کوتاهی نکرده است. برای نسلهای خسته، یهودیان از تلاش، عرق ریختن، نالیدن، زحمت کشیدن، و متحمل رنج شدن و تجربه نمودن غم و اندوه یک قوم سوء فهم شده و تحقیر شده باز نایستاده‌اند، و همه برای این که بتوانند به کشف حقیقت درباره خداوند قدری نزدیکتر شوند. و به رغم همه ناکامیها و تزلزلهای اسرائیل، پدران ما به تدریج از موسی تا روزگاران عاموس و هوشع، همواره تصویری روشن‌تر و حقیقی‌تر از خدای جاودان را به طور فزاینده به تمام دنیا آشکار نمودند. و بدین ترتیب راه برای مکاشفه باز بزرگتر از پدری که شما برای در میان گذاشتن او فرا خوانده شده‌اید آماده گشت.

هرگز فراموش نکنید که فقط یک ماجراجویی وجود دارد که خشنود کنندتر و هیجان‌انگیزتر از تلاش برای کشف خواست خدای زنده است، و آن تجربه متعالی تلاش صادقانه برای انجام آن خواست الهی است. و فراموش نکنید که خواست خدا در هر شغل زمینی می‌تواند اجرا شود. برخی از مشاغل مقدس نیستند و برخی دیگر دنیوی هستند. در زندگی کسانی که با روح هدایت می‌شوند، همه چیز مقدس است؛ یعنی کسانی که تابع حقیقت هستند، با مهرورزی و ارسته می‌شوند، تحت استیلای بخشش هستند، و با انصاف — عدالت — مهار می‌شوند. روحی که پدرم و من به دنیا خواهیم فرستاد، نه تنها روح حقیقت است بلکه روح زیبایی آرمانگرایانه است.

شما باید از جستجو برای کلام خدا فقط در صفحات نگارشات باستانی مرجعیت تئولوژیک دست بردارید. کسانی که از روح خداوند متولد شده‌اند از این پس کلام خدا را بدون توجه به این که به نظر رسد منشأ آن از کجا باشد تشخیص می‌دهند. حقیقت الهی به این دلیل که کمال اعطای آن ظاهراً انسانی است نباید نادیده گرفته شود. بسیاری از برادران شما دارای ذهنی هستند که تئوری خداوند را می‌پذیرد، در حالی که آنها حضور خداوند را از نظر معنوی نمی‌توانند درک کنند. و درست به همین دلیل است که من اغلب به شما آموخته‌ام که پادشاهی آسمان را می‌توان با کسب نگرش معنوی یک کودک صادق به بهترین نحو درک نمود. این ناپختگی ذهنی کودک نیست که به شما توصیه می‌کنم، بلکه سادگی معنوی چنین کودک آسان‌باور و کاملاً اعتماد کننده. آنقدر مهم نیست که درباره واقعیت خداوند بدانید، بلکه شما باید در توانایی حس کردن حضور خداوند به طور فزاینده رشد کنید.

هنگامی که شما به یکباره شروع به یافتن خداوند در روان خود می‌کنید، فوراً شروع به کشف او در روان سایر انسانها و سرانجام در تمام مخلوقات و آفرینشهای یک جهان توانمند خواهید کرد. اما پدر چه شانس دارد

^{155:6.10 (1732.3)} But watch, lest any of you look with disdain upon the children of Abraham because they have fallen on these evil days of traditional barrenness. Our forefathers gave themselves up to the persistent and passionate search for God, and they found him as no other whole race of men have ever known him since the times of Adam, who knew much of this as he was himself a Son of God. My Father has not failed to mark the long and untiring struggle of Israel, ever since the days of Moses, to find God and to know God. For weary generations the Jews have not ceased to toil, sweat, groan, travail, and endure the sufferings and experience the sorrows of a misunderstood and despised people, all in order that they might come a little nearer the discovery of the truth about God. And, notwithstanding all the failures and falterings of Israel, our fathers progressively, from Moses to the times of Amos and Hosea, did reveal increasingly to the whole world an ever clearer and more truthful picture of the eternal God. And so was the way prepared for the still greater revelation of the Father which you have been called to share.

^{155:6.11 (1732.4)} Never forget there is only one adventure which is more satisfying and thrilling than the attempt to discover the will of the living God, and that is the supreme experience of honestly trying to do that divine will. And fail not to remember that the will of God can be done in any earthly occupation. Some callings are not holy and others secular. All things are sacred in the lives of those who are spirit led; that is, subordinated to truth, ennobled by love, dominated by mercy, and restrained by fairness — justice. The spirit which my Father and I shall send into the world is not only the Spirit of Truth but also the spirit of idealistic beauty.

^{155:6.12 (1732.5)} You must cease to seek for the word of God only on the pages of the olden records of theologic authority. Those who are born of the spirit of God shall henceforth discern the word of God regardless of whence it appears to take origin. Divine truth must not be discounted because the channel of its bestowal is apparently human. Many of your brethren have minds which accept the theory of God while they spiritually fail to realize the presence of God. And that is just the reason why I have so often taught you that the kingdom of heaven can best be realized by acquiring the spiritual attitude of a sincere child. It is not the mental immaturity of the child that I commend to you but rather the spiritual simplicity of such an easy-believing and fully-trusting little one. It is not so important that you should know about the fact of God as that you should increasingly grow in the ability to feel the presence of God.

^{155:6.13 (1733.1)} When you once begin to find God in your soul, presently you will begin to discover him in other men's souls and eventually in all the creatures and creations of a mighty universe. But what chance does the Father have to appear as a God

که به عنوان یک خدای وفاداریهای عالی و آرمانهای الهی در روان انسانهایی که به ژرفاندیشی متفکرانه پیرامون چنین واقعیات جاودان وقت کمی اختصاص می‌دهند یا وقتی اختصاص نمی‌دهند ظاهر شود؟ در حالی که ذهن جایگاه سرشت معنوی نیست، به راستی دروازه ورود به آن است.

اما این اشتباه را مرتکب نشوید که سعی کنید به انسانهای دیگر ثابت کنید که خداوند را یافته‌اید؛ شما نمی‌توانید به طور آگاهانه چنین دلیل معتبری را ارائه دهید، گر چه دو برهان مثبت و قدرتمند برای این واقعیت که شما خدانشناس هستید وجود دارد، و آنها عبارتند از:

1- ثمرات روح خداوند که در زندگی معمول روزانه شما نشان داده می‌شود.

2- این واقعیت که تمام برنامه زندگی شما دلیلی قطعی فراهم می‌سازد که شما در ماجراجویی بقای پس از مرگ در تعقیب امید یافتن خدای ابدیت که حضورش را در زمان از پیش مزه کرده‌اید، هر چه که هستید و دارید را بدون قید و شرط به خطر انداخته‌اید.

حال، اشتباه نکنید، پدر من به خفیف‌ترین شعله لرزان ایمان همواره پاسخ خواهد داد. او به احساسات فیزیکی و خرافی انسان بدوی توجه می‌کند. و در رابطه با آن روانهای صادق اما ترسناکی که ایمانشان چنان ضعیف است که به قدری بیش از یک انطباق عقلانی با یک رویکرد منفعلانه هم‌اندیشی با مذاهب مرجعیت بالغ می‌شود، پدر همواره هشیار است که حتی کلیه این تلاشهای ضعیف برای دستیابی به او را ارج نهد و برانگیزد. اما از شمایی که به خروج از تاریکی و ورود به نور فرا خوانده شده‌اید انتظار می‌رود که با تمام قلب ایمان داشته باشید؛ ایمان شما بر جمع رویکرد بدن، ذهن، و روح سلطه خواهد داشت.

شما حواریون من هستید، و برای شما، مذهب یک پناهگاه تئولوژیک نخواهد شد که بتوانید از ترس رویارویی با واقعیات ناهموار پیشرفت معنوی و ماجراجویی آرمانگرایانه به آن بگریزید؛ بلکه مذهب شما واقعیت تجربه راستینی خواهد شد که گواهی می‌دهد خدا شما را یافته، آرمانگرا ساخته، متعالی نموده، و معنویت بخشیده است، و این که شما در ماجراجویی ابدی یافتن خدایی که بدین ترتیب شما را یافته و به فرزندی پذیرفته است، نام نویسی نموده‌اید.

و هنگامی که سخنان عیسی به پایان رسید، به آندریاس اشاره کرد، و با اشاره نمودن به سمت غرب به سوی فینیقیه، گفت: "بیایید در راهمان باشیم."

of supreme loyalties and divine ideals in the souls of men who give little or no time to the thoughtful contemplation of such eternal realities? While the mind is not the seat of the spiritual nature, it is indeed the gateway thereto.

1556.14 (1733.2) But do not make the mistake of trying to prove to other men that you have found God; you cannot consciously produce such valid proof, albeit there are two positive and powerful demonstrations of the fact that you are God-knowing, and they are:

1556.15 (1733.3) 1. The fruits of the spirit of God showing forth in your daily routine life.

1556.16 (1733.4) 2. The fact that your entire life plan furnishes positive proof that you have unreservedly risked everything you are and have on the adventure of survival after death in the pursuit of the hope of finding the God of eternity, whose presence you have foretasted in time.

1556.17 (1733.5) Now, mistake not, my Father will ever respond to the faintest flicker of faith. He takes note of the physical and superstitious emotions of the primitive man. And with those honest but fearful souls whose faith is so weak that it amounts to little more than an intellectual conformity to a passive attitude of assent to religions of authority, the Father is ever alert to honor and foster even all such feeble attempts to reach out for him. But you who have been called out of darkness into the light are expected to believe with a whole heart; your faith shall dominate the combined attitudes of body, mind, and spirit.

1556.18 (1733.6) You are my apostles, and to you religion shall not become a theologic shelter to which you may flee in fear of facing the rugged realities of spiritual progress and idealistic adventure; but rather shall your religion become the fact of real experience which testifies that God has found you, idealized, ennobled, and spiritualized you, and that you have enlisted in the eternal adventure of finding the God who has thus found and sonshipped you.

1556.19 (1733.7) And when Jesus had finished speaking, he beckoned to Andrew and, pointing to the west toward Phoenicia, said: "Let us be on our way."

Paper 156. The Sojourn at Tyre and Sidon

157 ⇨

کتاب یورنشيا

155 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 156. THE SOJOURN AT TYRE AND SIDON

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Syrian Woman
2. Teaching in Sidon
3. The Journey up the Coast
4. At Tyre
5. Jesus' Teaching at Tyre
6. The Return from Phoenicia

مقدمه مقاله

ON FRIDAY afternoon, June 10, Jesus and his associates arrived in the environs of Sidon, where they stopped at the home of a well-to-do woman who had been a patient in the Bethsaida hospital during the times when Jesus was at the height of his popular favor. The evangelists and the apostles were lodged with her friends in the immediate neighborhood, and they rested over the Sabbath day amid these refreshing surroundings. They spent almost two and one-half weeks in Sidon and vicinity before they prepared to visit the coast cities to the north.

This June Sabbath day was one of great quiet. The evangelists and apostles were altogether absorbed in their meditations regarding the discourses of the Master on religion to which they had listened en route to Sidon. They were all able to appreciate something of what he had told them, but none of them fully grasped the import of his teaching.

PAPER 156 THE SOJOURN AT TYRE AND SIDON

SECTIONS

Introduction

1. The Syrian Woman
2. Teaching in Sidon
3. The Journey up the Coast
4. At Tyre
5. Jesus' Teaching at Tyre
6. The Return from Phoenicia

INTRODUCTION

^{156:0.1 (1734:1)} ON FRIDAY afternoon, June 10, Jesus and his associates arrived in the environs of Sidon, where they stopped at the home of a well-to-do woman who had been a patient in the Bethsaida hospital during the times when Jesus was at the height of his popular favor. The evangelists and the apostles were lodged with her friends in the immediate neighborhood, and they rested over the Sabbath day amid these refreshing surroundings. They spent almost two and one-half weeks in Sidon and vicinity before they prepared to visit the coast cities to the north.

^{156:0.2 (1734:2)} This June Sabbath day was one of great quiet. The evangelists and apostles were altogether absorbed in their meditations regarding the discourses of the Master on religion to which they had listened en route to Sidon. They were all able to appreciate something of what he had told them, but none of them fully grasped the import of his teaching.

THE SYRIAN WOMAN .1

There lived near the home of Karuska, where the Master lodged, a Syrian woman who had heard much of Jesus as a great healer and teacher, and on this Sabbath afternoon she came over, bringing her little daughter. The child, about twelve years old, was afflicted with a grievous nervous disorder characterized by convulsions and other distressing manifestations.

Jesus had charged his associates to tell no one of his presence at the home of Karuska, explaining that he desired to have a rest. While they had obeyed their Master's instructions, the servant of Karuska had gone over to the house of this Syrian woman, Norana, to inform her that Jesus lodged at the home of her mistress and had urged this anxious mother to bring her afflicted daughter for healing. This mother, of course, believed that her child was possessed by a demon, an unclean spirit.

When Norana arrived with her daughter, the Alpheus twins explained through an interpreter that the Master was resting and could not be disturbed; whereupon Norana replied that she and the child would remain right there until the Master had finished his rest. Peter also endeavored to reason with her and to persuade her to go home. He explained that Jesus was weary with much teaching and healing, and that he had come to Phoenicia for a period of quiet and rest. But it was futile; Norana would not leave. To Peter's entreaties she replied only: "I will not depart until I have seen your Master. I know he can cast the demon out of my child, and I will not go until the healer has looked upon my daughter."

Then Thomas sought to send the woman away but met only with failure. To him she said: "I have faith that your Master can cast out this demon which torments my child. I have heard of his mighty works in Galilee, and I believe in him. What has happened to you, his disciples, that you would send away those who come seeking your Master's help?" And when she had thus spoken, Thomas withdrew.

Then came forward Simon Zelotes to remonstrate with Norana. Said Simon: "Woman, you are a Greek-speaking

1. THE SYRIAN WOMAN

^{156:1.1 (1734:3)} There lived near the home of Karuska, where the Master lodged, a Syrian woman who had heard much of Jesus as a great healer and teacher, and on this Sabbath afternoon she came over, bringing her little daughter. The child, about twelve years old, was afflicted with a grievous nervous disorder characterized by convulsions and other distressing manifestations.

^{156:1.2 (1734:4)} Jesus had charged his associates to tell no one of his presence at the home of Karuska, explaining that he desired to have a rest. While they had obeyed their Master's instructions, the servant of Karuska had gone over to the house of this Syrian woman, Norana, to inform her that Jesus lodged at the home of her mistress and had urged this anxious mother to bring her afflicted daughter for healing. This mother, of course, believed that her child was possessed by a demon, an unclean spirit.

^{156:1.3 (1734:5)} When Norana arrived with her daughter, the Alpheus twins explained through an interpreter that the Master was resting and could not be disturbed; whereupon Norana replied that she and the child would remain right there until the Master had finished his rest. Peter also endeavored to reason with her and to persuade her to go home. He explained that Jesus was weary with much teaching and healing, and that he had come to Phoenicia for a period of quiet and rest. But it was futile; Norana would not leave. To Peter's entreaties she replied only: "I will not depart until I have seen your Master. I know he can cast the demon out of my child, and I will not go until the healer has looked upon my daughter."

^{156:1.4 (1734:6)} Then Thomas sought to send the woman away but met only with failure. To him she said: "I have faith that your Master can cast out this demon which torments my child. I have heard of his mighty works in Galilee, and I believe in him. What has happened to you, his disciples, that you would send away those who come seeking your Master's help?" And when she had thus spoken, Thomas withdrew.

^{156:1.5 (1735:1)} Then came forward Simon Zelotes to remonstrate with Norana. Said Simon: "Woman, you are a Greek-speaking gentile. It is not right that you

gentile. It is not right that you should expect the Master to take the bread intended for the children of the favored household and cast it to the dogs." But Norana refused to take offense at Simon's thrust. She replied only: "Yes, teacher, I understand your words. I am only a dog in the eyes of the Jews, but as concerns your Master, I am a believing dog. I am determined that he shall see my daughter, for I am persuaded that, if he shall but look upon her, he will heal her. And even you, my good man, would not dare to deprive the dogs of the privilege of obtaining the crumbs which chance to fall from the children's table."

At just this time the little girl was seized with a violent convulsion before them all, and the mother cried out: "There, you can see that my child is possessed by an evil spirit. If our need does not impress you, it would appeal to your Master, who I have been told loves all men and dares even to heal the gentiles when they believe. You are not worthy to be his disciples. I will not go until my child has been cured."

Jesus, who had heard all of this conversation through an open window, now came outside, much to their surprise, and said: "O woman, great is your faith, so great that I cannot withhold that which you desire; go your way in peace. Your daughter already has been made whole." And the little girl was well from that hour. As Norana and the child took leave, Jesus entreated them to tell no one of this occurrence; and while his associates did comply with this request, the mother and the child ceased not to proclaim the fact of the little girl's healing throughout all the countryside and even in Sidon, so much so that Jesus found it advisable to change his lodgings within a few days.

The next day, as Jesus taught his apostles, commenting on the cure of the daughter of the Syrian woman, he said: "And so it has been all the way along; you see for yourselves how the gentiles are able to exercise saving faith in the teachings of the gospel of the kingdom of heaven. Verily, verily, I tell you that the Father's kingdom shall be taken by the gentiles if the children of Abraham are not minded to show faith enough to enter therein."

should expect the Master to take the bread intended for the children of the favored household and cast it to the dogs." But Norana refused to take offense at Simon's thrust. She replied only: "Yes, teacher, I understand your words. I am only a dog in the eyes of the Jews, but as concerns your Master, I am a believing dog. I am determined that he shall see my daughter, for I am persuaded that, if he shall but look upon her, he will heal her. And even you, my good man, would not dare to deprive the dogs of the privilege of obtaining the crumbs which chance to fall from the children's table."

^{156:1.6 (1735.2)} At just this time the little girl was seized with a violent convulsion before them all, and the mother cried out: "There, you can see that my child is possessed by an evil spirit. If our need does not impress you, it would appeal to your Master, who I have been told loves all men and dares even to heal the gentiles when they believe. You are not worthy to be his disciples. I will not go until my child has been cured."

^{156:1.7 (1735.3)} Jesus, who had heard all of this conversation through an open window, now came outside, much to their surprise, and said: "O woman, great is your faith, so great that I cannot withhold that which you desire; go your way in peace. Your daughter already has been made whole." And the little girl was well from that hour. As Norana and the child took leave, Jesus entreated them to tell no one of this occurrence; and while his associates did comply with this request, the mother and the child ceased not to proclaim the fact of the little girl's healing throughout all the countryside and even in Sidon, so much so that Jesus found it advisable to change his lodgings within a few days.

^{156:1.8 (1735.4)} The next day, as Jesus taught his apostles, commenting on the cure of the daughter of the Syrian woman, he said: "And so it has been all the way along; you see for yourselves how the gentiles are able to exercise saving faith in the teachings of the gospel of the kingdom of heaven. Verily, verily, I tell you that the Father's kingdom shall be taken by the gentiles if the children of Abraham are not minded to show faith enough to enter therein."

TEACHING IN SIDON .2

In entering Sidon, Jesus and his associates passed over a bridge, the first one many of them had ever seen. As they walked over this bridge, Jesus, among other things, said: "This world is only a bridge; you may pass over it, but you should not think to build a dwelling place upon it."

As the twenty-four began their labors in Sidon, Jesus went to stay in a home just north of the city, the house of Justa and her mother, Bernice. Jesus taught the twenty-four each morning at the home of Justa, and they went abroad in Sidon to teach and preach during the afternoons and evenings.

The apostles and the evangelists were greatly cheered by the manner in which the gentiles of Sidon received their message; during their short sojourn many were added to the kingdom. This period of about six weeks in Phoenicia was a very fruitful time in the work of winning souls, but the later Jewish writers of the Gospels were wont lightly to pass over the record of this warm reception of Jesus' teachings by these gentiles at this very time when such a large number of his own people were in hostile array against him.

In many ways these gentile believers appreciated Jesus' teachings more fully than the Jews. Many of these Greek-speaking Syrophoenicians came to know not only that Jesus was like God but also that God was like Jesus. These so-called heathen achieved a good understanding of the Master's teachings about the uniformity of the laws of this world and the entire universe. They grasped the teaching that God is no respecter of persons, races, or nations; that there is no favoritism with the Universal Father; that the universe is wholly and ever law-abiding and unfailingly dependable. These gentiles were not afraid of Jesus; they dared to accept his message. All down through the ages men have not been unable to comprehend Jesus; they have been afraid to

Jesus made it clear to the twenty-four that he had not fled from Galilee because he lacked courage to confront his enemies. They comprehended that he was not yet ready for an open clash

2. TEACHING IN SIDON

^{156:21 (1735:5)} In entering Sidon, Jesus and his associates passed over a bridge, the first one many of them had ever seen. As they walked over this bridge, Jesus, among other things, said: "This world is only a bridge; you may pass over it, but you should not think to build a dwelling place upon it."

^{156:22 (1735:6)} As the twenty-four began their labors in Sidon, Jesus went to stay in a home just north of the city, the house of Justa and her mother, Bernice. Jesus taught the twenty-four each morning at the home of Justa, and they went abroad in Sidon to teach and preach during the afternoons and evenings.

^{156:23 (1735:7)} The apostles and the evangelists were greatly cheered by the manner in which the gentiles of Sidon received their message; during their short sojourn many were added to the kingdom. This period of about six weeks in Phoenicia was a very fruitful time in the work of winning souls, but the later Jewish writers of the Gospels were wont lightly to pass over the record of this warm reception of Jesus' teachings by these gentiles at this very time when such a large number of his own people were in hostile array against him.

^{156:24 (1736:1)} In many ways these gentile believers appreciated Jesus' teachings more fully than the Jews. Many of these Greek-speaking Syrophoenicians came to know not only that Jesus was like God but also that God was like Jesus. These so-called heathen achieved a good understanding of the Master's teachings about the uniformity of the laws of this world and the entire universe. They grasped the teaching that God is no respecter of persons, races, or nations; that there is no favoritism with the Universal Father; that the universe is wholly and ever law-abiding and unfailingly dependable. These gentiles were not afraid of Jesus; they dared to accept his message. All down through the ages men have not been unable to comprehend Jesus; they have been afraid to.

^{156:25 (1736:2)} Jesus made it clear to the twenty-four that he had not fled from Galilee because he lacked courage to confront his enemies. They comprehended that he was not yet ready for an open clash with established religion, and that he did not seek to become a martyr. It was during one of

with established religion, and that he did not seek to become a martyr. It was during one of these conferences at the home of Justa that the Master first told his disciples that “even though heaven and earth shall pass away, my words of truth shall not

these conferences at the home of Justa that the Master first told his disciples that “even though heaven and earth shall pass away, my words of truth shall not.”

The theme of Jesus’ instructions during the sojourn at Sidon was spiritual progression. He told them they could not stand still; they must go forward in righteousness or retrogress into evil and sin. He admonished them to “forget those things which are in the past while you push forward to embrace the greater realities of the kingdom.” He besought them not to be content with their childhood in the gospel but to strive for the attainment of the full stature of divine sonship in the communion of the spirit and in the fellowship of believers

^{15626 (17363)} The theme of Jesus’ instructions during the sojourn at Sidon was spiritual progression. He told them they could not stand still; they must go forward in righteousness or retrogress into evil and sin. He admonished them to “forget those things which are in the past while you push forward to embrace the greater realities of the kingdom.” He besought them not to be content with their childhood in the gospel but to strive for the attainment of the full stature of divine sonship in the communion of the spirit and in the fellowship of believers.

Said Jesus: “My disciples must not only cease to do evil but learn to do well; you must not only be cleansed from all conscious sin, but you must refuse to harbor even the feelings of guilt. If you confess your sins, they are forgiven; therefore must you maintain a conscience void of offense

^{15627 (17364)} Said Jesus: “My disciples must not only cease to do evil but learn to do well; you must not only be cleansed from all conscious sin, but you must refuse to harbor even the feelings of guilt. If you confess your sins, they are forgiven; therefore must you maintain a conscience void of offense.”

Jesus greatly enjoyed the keen sense of humor which these gentiles exhibited. It was the sense of humor displayed by Norana, the Syrian woman, as well as her great and persistent faith, that so touched the Master’s heart and appealed to his mercy. Jesus greatly regretted that his people — the Jews — were so lacking in humor. He once said to Thomas: “My people take themselves too seriously; they are just about devoid of an appreciation of humor. The burdensome religion of the Pharisees could never have had origin among a people with a sense of humor. They also lack consistency; they strain at gnats and swallow camels

^{15628 (17365)} Jesus greatly enjoyed the keen sense of humor which these gentiles exhibited. It was the sense of humor displayed by Norana, the Syrian woman, as well as her great and persistent faith, that so touched the Master’s heart and appealed to his mercy. Jesus greatly regretted that his people — the Jews — were so lacking in humor. He once said to Thomas: “My people take themselves too seriously; they are just about devoid of an appreciation of humor. The burdensome religion of the Pharisees could never have had origin among a people with a sense of humor. They also lack consistency; they strain at gnats and swallow camels.”

THE JOURNEY UP THE COAST .3

3. THE JOURNEY UP THE COAST

On Tuesday, June 28, the Master and his associates left Sidon, going up the coast to Porphyreon and Heldua. They were well received by the gentiles, and many were added to the kingdom during this week of teaching and preaching. The apostles preached in Porphyreon and the evangelists taught in Heldua. While the twenty-four were

^{15631 (17369)} On Tuesday, June 28, the Master and his associates left Sidon, going up the coast to Porphyreon and Heldua. They were well received by the gentiles, and many were added to the kingdom during this week of teaching and preaching. The apostles preached in Porphyreon and the evangelists taught in Heldua. While the twenty-four were thus engaged in their work, Jesus left them for a period of three or four days, paying a visit to the

thus engaged in their work, Jesus left them for a period of three or four days, paying a visit to the coast city of Beirut, where he visited with a Syrian named Malach, who was a believer, and who had been at Bethsaida the year before.

On Wednesday, July 6, they all returned to Sidon and tarried at the home of Justa until Sunday morning, when they departed for Tyre, going south along the coast by way of Sarepta, arriving at Tyre on Monday, July 11. By this time the apostles and the evangelists were becoming accustomed to working among these so-called gentiles, who were in reality mainly descended from the earlier Canaanite tribes of still earlier Semitic origin. All of these peoples spoke the Greek language. It was a great surprise to the apostles and evangelists to observe the eagerness of these gentiles to hear the gospel and to note the readiness with which many of them believed.

coast city of Beirut, where he visited with a Syrian named Malach, who was a believer, and who had been at Bethsaida the year before.

^{156:3,2 (1737:1)} On Wednesday, July 6, they all returned to Sidon and tarried at the home of Justa until Sunday morning, when they departed for Tyre, going south along the coast by way of Sarepta, arriving at Tyre on Monday, July 11. By this time the apostles and the evangelists were becoming accustomed to working among these so-called gentiles, who were in reality mainly descended from the earlier Canaanite tribes of still earlier Semitic origin. All of these peoples spoke the Greek language. It was a great surprise to the apostles and evangelists to observe the eagerness of these gentiles to hear the gospel and to note the readiness with which many of them believed.

AT TYRE .4

From July 11 to July 24 they taught in Tyre. Each of the apostles took with him one of the evangelists, and thus two and two they taught and preached in all parts of Tyre and its environs. The polyglot population of this busy seaport heard them gladly, and many were baptized into the outward fellowship of the kingdom. Jesus maintained his headquarters at the home of a Jew named Joseph, a believer, who lived three or four miles south of Tyre, not far from the tomb of Hiram who had been king of the city-state of Tyre during the times of David and Solomon.

Daily, for this period of two weeks, the apostles and evangelists entered Tyre by way of Alexander's mole to conduct small meetings, and each night most of them would return to the encampment at Joseph's house south of the city. Every day believers came out from the city to talk with Jesus at his resting place. The Master spoke in Tyre only once, on the afternoon of July 20, when he taught the believers concerning the Father's love for all mankind and about the mission of the Son to reveal the Father to all races of men. There was such an interest in the gospel of the kingdom among these gentiles that, on this occasion, the doors of the Melkarth

4. AT TYRE

^{156:4,1 (1737:2)} From July 11 to July 24 they taught in Tyre. Each of the apostles took with him one of the evangelists, and thus two and two they taught and preached in all parts of Tyre and its environs. The polyglot population of this busy seaport heard them gladly, and many were baptized into the outward fellowship of the kingdom. Jesus maintained his headquarters at the home of a Jew named Joseph, a believer, who lived three or four miles south of Tyre, not far from the tomb of Hiram who had been king of the city-state of Tyre during the times of David and Solomon.

^{156:4,2 (1737:3)} Daily, for this period of two weeks, the apostles and evangelists entered Tyre by way of Alexander's mole to conduct small meetings, and each night most of them would return to the encampment at Joseph's house south of the city. Every day believers came out from the city to talk with Jesus at his resting place. The Master spoke in Tyre only once, on the afternoon of July 20, when he taught the believers concerning the Father's love for all mankind and about the mission of the Son to reveal the Father to all races of men. There was such an interest in the gospel of the kingdom among these gentiles that, on this occasion, the doors of the Melkarth temple were opened to him, and it is interesting to record that in subsequent years a Christian church was built on the very site of this ancient temple.

temple were opened to him, and it is interesting to record that in subsequent years a Christian church was built on the very site of this ancient temple.

Many of the leaders in the manufacture of Tyrian purple, the dye that made Tyre and Sidon famous the world over, and which contributed so much to their world-wide commerce and consequent enrichment, believed in the kingdom. When, shortly thereafter, the supply of the sea animals which were the source of this dye began to diminish, these dye makers went forth in search of new habitats of these shellfish. And thus migrating to the ends of the earth, they carried with them the message of the fatherhood of God and the brotherhood of man — the gospel of the kingdom.

^{156:43 (1737:4)} Many of the leaders in the manufacture of Tyrian purple, the dye that made Tyre and Sidon famous the world over, and which contributed so much to their world-wide commerce and consequent enrichment, believed in the kingdom. When, shortly thereafter, the supply of the sea animals which were the source of this dye began to diminish, these dye makers went forth in search of new habitats of these shellfish. And thus migrating to the ends of the earth, they carried with them the message of the fatherhood of God and the brotherhood of man — the gospel of the kingdom.

JESUS' TEACHING AT TYRE .5

On this Wednesday afternoon, in the course of his address, Jesus first told his followers the story of the white lily which rears its pure and snowy head high into the sunshine while its roots are grounded in the slime and muck of the darkened soil beneath. "Likewise," said he, "mortal man, while he has his roots of origin and being in the animal soil of human nature, can by faith raise his spiritual nature up into the sunlight of heavenly truth and actually bear the noble fruits of the spirit."

It was during this same sermon that Jesus made use of his first and only parable having to do with his own trade — carpentry. In the course of his admonition to "Build well the foundations for the growth of a noble character of spiritual endowments," he said: "In order to yield the fruits of the spirit, you must be born of the spirit. You must be taught by the spirit and be led by the spirit if you would live the spirit-filled life among your fellows. But do not make the mistake of the foolish carpenter who wastes valuable time squaring, measuring, and smoothing his worm-eaten and inwardly rotting timber and then, when he has thus bestowed all of his labor upon the unsound beam, must reject it as unfit to enter into the foundations of the building which he would construct to withstand the assaults of time and storm. Let every man make sure that the intellectual and moral foundations of character are such as will adequately support the

5. JESUS' TEACHING AT TYRE

^{156:51 (1737:5)} On this Wednesday afternoon, in the course of his address, Jesus first told his followers the story of the white lily which rears its pure and snowy head high into the sunshine while its roots are grounded in the slime and muck of the darkened soil beneath. "Likewise," said he, "mortal man, while he has his roots of origin and being in the animal soil of human nature, can by faith raise his spiritual nature up into the sunlight of heavenly truth and actually bear the noble fruits of the spirit."

^{156:52 (1738:1)} It was during this same sermon that Jesus made use of his first and only parable having to do with his own trade — carpentry. In the course of his admonition to "Build well the foundations for the growth of a noble character of spiritual endowments," he said: "In order to yield the fruits of the spirit, you must be born of the spirit. You must be taught by the spirit and be led by the spirit if you would live the spirit-filled life among your fellows. But do not make the mistake of the foolish carpenter who wastes valuable time squaring, measuring, and smoothing his worm-eaten and inwardly rotting timber and then, when he has thus bestowed all of his labor upon the unsound beam, must reject it as unfit to enter into the foundations of the building which he would construct to withstand the assaults of time and storm. Let every man make sure that the intellectual and moral foundations of character are such as will adequately support the superstructure of the enlarging and ennobling spiritual nature, which is thus to transform the mortal mind and then, in association with that re-created mind, is to achieve the evolvement of the soul of immortal destiny. Your spirit nature — the

superstructure of the enlarging and ennobling spiritual nature, which is thus to transform the mortal mind and then, in association with that re-created mind, is to achieve the evolvment of the soul of immortal destiny. Your spirit nature — the jointly created soul — is a living growth, but the mind and morals of the individual are the soil from which these higher manifestations of human development and divine destiny must spring. The soil of the evolving soul is human and material, but the destiny of this combined creature of mind and spirit
".is spiritual and divine

On the evening of this same day Nathaniel asked Jesus: "Master, why do we pray that God will lead us not into temptation when we well know from your revelation of the Father that he never does such things?" Jesus answered
:Nathaniel

It is not strange that you ask such questions seeing that you are beginning to know the Father as I know him, and not as the early Hebrew prophets so dimly saw him. You well know how our forefathers were disposed to see God in almost everything that happened. They looked for the hand of God in all natural occurrences and in every unusual episode of human experience. They connected God with both good and evil. They thought he softened the heart of Moses and hardened the heart of Pharaoh. When man had a strong urge to do something, good or evil, he was in the habit of accounting for these unusual emotions by remarking: 'The Lord spoke to me saying, do thus and so, or go here and there.' Accordingly, since men so often and so violently ran into temptation, it became the habit of our forefathers to believe that God led them thither for testing, punishing, or strengthening. But you, indeed, now know better. You know that men are all too often led into temptation by the urge of their own selfishness and by the impulses of their animal natures. When you are in this way tempted, I admonish you that, while you recognize temptation honestly and sincerely for just what it is, you intelligently redirect the energies of spirit, mind, and body, which are seeking expression, into higher channels and toward more idealistic goals. In this way may you transform your temptations into the highest types of uplifting mortal ministry while you almost wholly avoid

jointly created soul — is a living growth, but the mind and morals of the individual are the soil from which these higher manifestations of human development and divine destiny must spring. The soil of the evolving soul is human and material, but the destiny of this combined creature of mind and spirit is spiritual and divine."

¹⁵⁶⁵³ (17382) On the evening of this same day Nathaniel asked Jesus: "Master, why do we pray that God will lead us not into temptation when we well know from your revelation of the Father that he never does such things?" Jesus answered Nathaniel:

¹⁵⁶⁵⁴ (17383) "It is not strange that you ask such questions seeing that you are beginning to know the Father as I know him, and not as the early Hebrew prophets so dimly saw him. You well know how our forefathers were disposed to see God in almost everything that happened. They looked for the hand of God in all natural occurrences and in every unusual episode of human experience. They connected God with both good and evil. They thought he softened the heart of Moses and hardened the heart of Pharaoh. When man had a strong urge to do something, good or evil, he was in the habit of accounting for these unusual emotions by remarking: 'The Lord spoke to me saying, do thus and so, or go here and there.' Accordingly, since men so often and so violently ran into temptation, it became the habit of our forefathers to believe that God led them thither for testing, punishing, or strengthening. But you, indeed, now know better. You know that men are all too often led into temptation by the urge of their own selfishness and by the impulses of their animal natures. When you are in this way tempted, I admonish you that, while you recognize temptation honestly and sincerely for just what it is, you intelligently redirect the energies of spirit, mind, and body, which are seeking expression, into higher channels and toward more idealistic goals. In this way may you transform your temptations into the highest types of uplifting mortal ministry while you almost wholly avoid these wasteful and weakening conflicts between the animal and spiritual natures.

these wasteful and weakening conflicts between the animal and spiritual natures.

But let me warn you against the folly^{156:55 (1738:4)} of undertaking to surmount temptation by the effort of supplanting one desire by another and supposedly superior desire through the mere force of the human will. If you would be truly triumphant over the temptations of the lesser and lower nature, you must come to that place of spiritual advantage where you have really and truly developed an actual interest in, and love for, those higher and more idealistic forms of conduct which your mind is desirous of substituting for these lower and less idealistic habits of behavior that you recognize as temptation. You will in this way be delivered through spiritual transformation rather than be increasingly overburdened with the deceptive suppression of mortal desires. The old and the inferior will be forgotten in the love for the new and the superior. Beauty is always triumphant over ugliness in the hearts of all who are illuminated by the love of truth. There is mighty power in the expulsive energy of a new and sincere spiritual affection. And again I say to you, be not overcome by evil but rather overcome evil with good.

Long into the night the apostles and evangelists continued to ask questions, and from the many answers we would present the following thoughts, restated in modern phraseology:

Forceful ambition, intelligent judgment, and seasoned wisdom are the essentials of material success. Leadership is dependent on natural ability, discretion, will power, and determination. Spiritual destiny is dependent on faith, love, and devotion to truth — hunger and thirst for righteousness — the wholehearted desire to find God and to be like him.

Do not become discouraged by the discovery that you are human. Human nature may tend toward evil, but it is not inherently sinful. Be not downcast by your failure wholly to forget some of your regrettable experiences. The mistakes which you fail to forget in time will be forgotten in eternity. Lighten your burdens of soul by speedily acquiring a long-distance view of your destiny, a universe expansion of your career.

^{156:55 (1738:4)} "But let me warn you against the folly of undertaking to surmount temptation by the effort of supplanting one desire by another and supposedly superior desire through the mere force of the human will. If you would be truly triumphant over the temptations of the lesser and lower nature, you must come to that place of spiritual advantage where you have really and truly developed an actual interest in, and love for, those higher and more idealistic forms of conduct which your mind is desirous of substituting for these lower and less idealistic habits of behavior that you recognize as temptation. You will in this way be delivered through spiritual transformation rather than be increasingly overburdened with the deceptive suppression of mortal desires. The old and the inferior will be forgotten in the love for the new and the superior. Beauty is always triumphant over ugliness in the hearts of all who are illuminated by the love of truth. There is mighty power in the expulsive energy of a new and sincere spiritual affection. And again I say to you, be not overcome by evil but rather overcome evil with good."

^{156:56 (1739:1)} Long into the night the apostles and evangelists continued to ask questions, and from the many answers we would present the following thoughts, restated in modern phraseology:

^{156:57 (1739:2)} Forceful ambition, intelligent judgment, and seasoned wisdom are the essentials of material success. Leadership is dependent on natural ability, discretion, will power, and determination. Spiritual destiny is dependent on faith, love, and devotion to truth — hunger and thirst for righteousness — the wholehearted desire to find God and to be like him.

^{156:58 (1739:3)} Do not become discouraged by the discovery that you are human. Human nature may tend toward evil, but it is not inherently sinful. Be not downcast by your failure wholly to forget some of your regrettable experiences. The mistakes which you fail to forget in time will be forgotten in eternity. Lighten your burdens of soul by speedily acquiring a long-distance view of your destiny, a universe expansion of your career.

Make not the mistake of estimating the soul's worth by the imperfections of the mind or by the appetites of the body. Judge not the soul nor evaluate its destiny by the standard of a single unfortunate human episode. Your spiritual destiny is conditioned only by your spiritual longings and purposes.

Religion is the exclusively spiritual experience of the evolving immortal soul of the God-knowing man, but moral power and spiritual energy are mighty forces which may be utilized in dealing with difficult social situations and in solving intricate economic problems. These moral and spiritual endowments make all levels of human living richer and more meaningful.

You are destined to live a narrow and mean life if you learn to love only those who love you. Human love may indeed be reciprocal, but divine love is outgoing in all its satisfaction-seeking. The less of love in any creature's nature, the greater the love need, and the more does divine love seek to satisfy such need. Love is never self-seeking, and it cannot be self-bestowed. Divine love cannot be self-contained; it must be unselfishly bestowed.

Kingdom believers should possess an implicit faith, a whole-souled belief, in the certain triumph of righteousness. Kingdom builders must be undoubting of the truth of the gospel of eternal salvation. Believers must increasingly learn how to step aside from the rush of life — escape the harassments of material existence — while they refresh the soul, inspire the mind, and renew the spirit by worshipful communion.

God-knowing individuals are not discouraged by misfortune or downcast by disappointment. Believers are immune to the depression consequent upon purely material upheavals; spirit-livers are not perturbed by the episodes of the material world. Candidates for eternal life are practitioners of an invigorating and constructive technique for meeting all of the vicissitudes and harassments of mortal living. Every day a true believer lives, he finds it *easier* to do the right thing.

Spiritual living mightily increases true self-respect. But self-respect is not self-admiration. Self-respect is always co-ordinate with the love and service of

156:5.9 (1739.4) Make not the mistake of estimating the soul's worth by the imperfections of the mind or by the appetites of the body. Judge not the soul nor evaluate its destiny by the standard of a single unfortunate human episode. Your spiritual destiny is conditioned only by your spiritual longings and purposes.

156:5.10 (1739.5) Religion is the exclusively spiritual experience of the evolving immortal soul of the God-knowing man, but moral power and spiritual energy are mighty forces which may be utilized in dealing with difficult social situations and in solving intricate economic problems. These moral and spiritual endowments make all levels of human living richer and more meaningful.

156:5.11 (1739.6) You are destined to live a narrow and mean life if you learn to love only those who love you. Human love may indeed be reciprocal, but divine love is outgoing in all its satisfaction-seeking. The less of love in any creature's nature, the greater the love need, and the more does divine love seek to satisfy such need. Love is never self-seeking, and it cannot be self-bestowed. Divine love cannot be self-contained; it must be unselfishly bestowed.

156:5.12 (1739.7) Kingdom believers should possess an implicit faith, a whole-souled belief, in the certain triumph of righteousness. Kingdom builders must be undoubting of the truth of the gospel of eternal salvation. Believers must increasingly learn how to step aside from the rush of life — escape the harassments of material existence — while they refresh the soul, inspire the mind, and renew the spirit by worshipful communion.

156:5.13 (1739.8) God-knowing individuals are not discouraged by misfortune or downcast by disappointment. Believers are immune to the depression consequent upon purely material upheavals; spirit-livers are not perturbed by the episodes of the material world. Candidates for eternal life are practitioners of an invigorating and constructive technique for meeting all of the vicissitudes and harassments of mortal living. Every day a true believer lives, he finds it *easier* to do the right thing.

156:5.14 (1740.1) Spiritual living mightily increases true self-respect. But self-respect is not self-admiration. Self-respect is always co-ordinate with the love and service of one's fellows. It is not possible to respect

one's fellows. It is not possible to respect yourself more than you love your neighbor; the one is the measure of the .capacity for the other

As the days pass, every true believer becomes more skillful in alluring his fellows into the love of eternal truth. Are you more resourceful in revealing goodness to humanity today than you were yesterday? Are you a better righteousness recommender this year than you were last year? Are you becoming increasingly artistic in your technique of leading hungry souls into ?the spiritual kingdom

Are your ideals sufficiently high to insure your eternal salvation while your ideas are so practical as to render you a useful citizen to function on earth in association with your mortal fellows? In the spirit, your citizenship is in heaven; in the flesh, you are still citizens of the earth kingdoms. Render to the Caesars the things which are material and to God .those which are spiritual

The measure of the spiritual capacity of the evolving soul is your faith in truth and your love for man, but the measure of your human strength of character is your ability to resist the holding of grudges and your capacity to withstand brooding in the face of deep sorrow. Defeat is the true mirror in which you .may honestly view your real self

As you grow older in years and more experienced in the affairs of the kingdom, are you becoming more tactful in dealing with troublesome mortals and more tolerant in living with stubborn associates? Tact is the fulcrum of social leverage, and tolerance is the earmark of a great soul. If you possess these rare and charming gifts, as the days pass you will become more alert and expert in your worthy efforts to avoid all unnecessary social misunderstandings. Such wise souls are able to avoid much of the trouble which is certain to be the portion of all who suffer from lack of emotional adjustment, those who refuse to grow up, and those who refuse to grow old .gracefully

Avoid dishonesty and unfairness in all your efforts to preach truth and proclaim the gospel. Seek no unearned recognition and crave no undeserved sympathy. Love, freely receive from both divine and human sources regardless of

yourself more than you love your neighbor; the one is the measure of the capacity for the other.

156:5.15 (1740.2) As the days pass, every true believer becomes more skillful in alluring his fellows into the love of eternal truth. Are you more resourceful in revealing goodness to humanity today than you were yesterday? Are you a better righteousness recommender this year than you were last year? Are you becoming increasingly artistic in your technique of leading hungry souls into the spiritual kingdom?

156:5.16 (1740.3) Are your ideals sufficiently high to insure your eternal salvation while your ideas are so practical as to render you a useful citizen to function on earth in association with your mortal fellows? In the spirit, your citizenship is in heaven; in the flesh, you are still citizens of the earth kingdoms. Render to the Caesars the things which are material and to God those which are spiritual.

156:5.17 (1740.4) The measure of the spiritual capacity of the evolving soul is your faith in truth and your love for man, but the measure of your human strength of character is your ability to resist the holding of grudges and your capacity to withstand brooding in the face of deep sorrow. Defeat is the true mirror in which you may honestly view your real self.

156:5.18 (1740.5) As you grow older in years and more experienced in the affairs of the kingdom, are you becoming more tactful in dealing with troublesome mortals and more tolerant in living with stubborn associates? Tact is the fulcrum of social leverage, and tolerance is the earmark of a great soul. If you possess these rare and charming gifts, as the days pass you will become more alert and expert in your worthy efforts to avoid all unnecessary social misunderstandings. Such wise souls are able to avoid much of the trouble which is certain to be the portion of all who suffer from lack of emotional adjustment, those who refuse to grow up, and those who refuse to grow old gracefully.

156:5.19 (1740.6) Avoid dishonesty and unfairness in all your efforts to preach truth and proclaim the gospel. Seek no unearned recognition and crave no undeserved sympathy. Love, freely receive from both divine and human sources regardless of your deserts, and love freely in return. But in all other

your deserts, and love freely in return. But in all other things related to honor and adulation seek only that which honestly belongs to you.

The God-conscious mortal is certain of salvation; he is unafraid of life; he is honest and consistent. He knows how bravely to endure unavoidable suffering; he is uncomplaining when faced by inescapable hardship.

The true believer does not grow weary in well-doing just because he is thwarted. Difficulty whets the ardor of the truth lover, while obstacles only challenge the exertions of the undaunted kingdom builder.

And many other things Jesus taught them before they made ready to depart from Tyre.

The day before Jesus left Tyre for the return to the region of the Sea of Galilee, he called his associates together and directed the twelve evangelists to go back by a route different from that which he and the twelve apostles were to take. And after the evangelists here left Jesus, they were never again so intimately associated with him.

things related to honor and adulation seek only that which honestly belongs to you.

^{156:5.20 (1740.7)} The God-conscious mortal is certain of salvation; he is unafraid of life; he is honest and consistent. He knows how bravely to endure unavoidable suffering; he is uncomplaining when faced by inescapable hardship.

^{156:5.21 (1740.8)} The true believer does not grow weary in well-doing just because he is thwarted. Difficulty whets the ardor of the truth lover, while obstacles only challenge the exertions of the undaunted kingdom builder.

^{156:5.22 (1740.9)} And many other things Jesus taught them before they made ready to depart from Tyre.

^{156:5.23 (1740.10)} The day before Jesus left Tyre for the return to the region of the Sea of Galilee, he called his associates together and directed the twelve evangelists to go back by a route different from that which he and the twelve apostles were to take. And after the evangelists here left Jesus, they were never again so intimately associated with him.

THE RETURN FROM PHOENICIA .6

About noon on Sunday, July 24, Jesus and the twelve left the home of Joseph, south of Tyre, going down the coast to Ptolemais. Here they tarried for a day, speaking words of comfort to the company of believers resident there. Peter preached to them on the evening of July 25.

On Tuesday they left Ptolemais, going east inland to near Jotapata by way of the Tiberias road. Wednesday they stopped at Jotapata and instructed the believers further in the things of the kingdom. Thursday they left Jotapata, going north on the Nazareth-Mount Lebanon trail to the village of Zebulun, by way of Ramah. They held meetings at Ramah on Friday and remained over the Sabbath. They reached Zebulun on Sunday, the 31st, holding a meeting that evening and departing the next morning.

Leaving Zebulun, they journeyed over to the junction with the Magdala-Sidon road near Gischala, and thence

6. THE RETURN FROM PHOENICIA

^{156:6.1 (1741.1)} About noon on Sunday, July 24, Jesus and the twelve left the home of Joseph, south of Tyre, going down the coast to Ptolemais. Here they tarried for a day, speaking words of comfort to the company of believers resident there. Peter preached to them on the evening of July 25.

^{156:6.2 (1741.2)} On Tuesday they left Ptolemais, going east inland to near Jotapata by way of the Tiberias road. Wednesday they stopped at Jotapata and instructed the believers further in the things of the kingdom. Thursday they left Jotapata, going north on the Nazareth-Mount Lebanon trail to the village of Zebulun, by way of Ramah. They held meetings at Ramah on Friday and remained over the Sabbath. They reached Zebulun on Sunday, the 31st, holding a meeting that evening and departing the next morning.

^{156:6.3 (1741.3)} Leaving Zebulun, they journeyed over to the junction with the Magdala-Sidon road near Gischala, and thence they made their way to

they made their way to Gennesaret on the western shores of the lake of Galilee, south of Capernaum, where they had appointed to meet with David Zebedee, and where they intended to take counsel as to the next move to be made in the work of preaching the gospel of the kingdom.

During a brief conference with David they learned that many leaders were then gathered together on the opposite side of the lake near Kheresa, and accordingly, that very evening a boat took them across. For one day they rested quietly in the hills, going on the next day to the park, near by, where the Master once fed the five thousand. Here they rested for three days and held daily conferences, which were attended by about fifty men and women, the remnants of the once numerous company of believers resident in Capernaum and its environs.

While Jesus was absent from Capernaum and Galilee, the period of the Phoenician sojourn, his enemies reckoned that the whole movement had been broken up and concluded that Jesus' haste in withdrawing indicated he was so thoroughly frightened that he would not likely ever return to bother them. All active opposition to his teachings had about subsided. The believers were beginning to hold public meetings once more, and there was occurring a gradual but effective consolidation of the tried and true survivors of the great sifting through which the gospel believers had just passed.

Philip, the brother of Herod, had become a halfhearted believer in Jesus and sent word that the Master was free to live and work in his domains.

The mandate to close the synagogues of all Jewry to the teachings of Jesus and all his followers had worked adversely upon the scribes and Pharisees. Immediately upon Jesus' removing himself as an object of controversy, there occurred a reaction among the entire Jewish people; there was general resentment against the Pharisees and the Sanhedrin leaders at Jerusalem. Many of the rulers of the synagogues began surreptitiously to open their synagogues to Abner and his associates, claiming that these teachers were followers of John and not disciples

Gennesaret on the western shores of the lake of Galilee, south of Capernaum, where they had appointed to meet with David Zebedee, and where they intended to take counsel as to the next move to be made in the work of preaching the gospel of the kingdom.

^{1566.4 (1741.4)} During a brief conference with David they learned that many leaders were then gathered together on the opposite side of the lake near Kheresa, and accordingly, that very evening a boat took them across. For one day they rested quietly in the hills, going on the next day to the park, near by, where the Master once fed the five thousand. Here they rested for three days and held daily conferences, which were attended by about fifty men and women, the remnants of the once numerous company of believers resident in Capernaum and its environs.

^{1566.5 (1741.5)} While Jesus was absent from Capernaum and Galilee, the period of the Phoenician sojourn, his enemies reckoned that the whole movement had been broken up and concluded that Jesus' haste in withdrawing indicated he was so thoroughly frightened that he would not likely ever return to bother them. All active opposition to his teachings had about subsided. The believers were beginning to hold public meetings once more, and there was occurring a gradual but effective consolidation of the tried and true survivors of the great sifting through which the gospel believers had just passed.

^{1566.6 (1741.6)} Philip, the brother of Herod, had become a halfhearted believer in Jesus and sent word that the Master was free to live and work in his domains.

^{1566.7 (1741.7)} The mandate to close the synagogues of all Jewry to the teachings of Jesus and all his followers had worked adversely upon the scribes and Pharisees. Immediately upon Jesus' removing himself as an object of controversy, there occurred a reaction among the entire Jewish people; there was general resentment against the Pharisees and the Sanhedrin leaders at Jerusalem. Many of the rulers of the synagogues began surreptitiously to open their synagogues to Abner and his associates, claiming that these teachers were followers of John and not disciples of Jesus.

.of Jesus

Even Herod Antipas experienced a change of heart and, on learning that Jesus was sojourning across the lake in the territory of his brother Philip, sent word to him that, while he had signed warrants for his arrest in Galilee, he had not so authorized his apprehension in Perea, thus indicating that Jesus would not be molested if he remained outside of Galilee; and he communicated this same ruling to the Jews at Jerusalem.

And that was the situation about the first of August, A.D. 29, when the Master returned from the Phoenician mission and began the reorganization of his scattered, tested, and depleted forces for this last and eventful year of his mission on earth.

The issues of battle are clearly drawn as the Master and his associates prepare to begin the proclamation of a new religion, the religion of the spirit of the living God who dwells in the minds of men.

^{15668 (1741.8)} Even Herod Antipas experienced a change of heart and, on learning that Jesus was sojourning across the lake in the territory of his brother Philip, sent word to him that, while he had signed warrants for his arrest in Galilee, he had not so authorized his apprehension in Perea, thus indicating that Jesus would not be molested if he remained outside of Galilee; and he communicated this same ruling to the Jews at Jerusalem.

^{15669 (1742.1)} And that was the situation about the first of August, A.D. 29, when the Master returned from the Phoenician mission and began the reorganization of his scattered, tested, and depleted forces for this last and eventful year of his mission on earth.

^{156610 (1742.2)} The issues of battle are clearly drawn as the Master and his associates prepare to begin the proclamation of a new religion, the religion of the spirit of the living God who dwells in the minds of men.

Paper 157. At Caesarea-Philippi

158 ⇨

کتاب یورنشیا

156 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 157. AT CAESAREA-PHILIPPI

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Temple-Tax Collector
2. At Bethsaida-Julias
3. Peter's Confession
4. The Talk About the Kingdom
5. The New Concept
6. The Next Afternoon
7. Andrew's Conference

مقدمه مقاله

BEFORE Jesus took the twelve for a short sojourn in the vicinity of Caesarea-Philippi, he arranged through the messengers of David to go over to Capernaum on Sunday, August 7, for the purpose of meeting his family. By prearrangement this visit was to occur at the Zebedee boatshop. David Zebedee had arranged with Jude, Jesus' brother, for the presence of the entire Nazareth family — Mary and all of Jesus' brothers and sisters — and Jesus went with Andrew and Peter to keep this appointment. It was certainly the intention of Mary and the children to keep this engagement, but it so happened that a group of the Pharisees, knowing that Jesus was on the opposite side of the lake in Philip's domains, decided to call upon Mary to learn what they could of his whereabouts. The arrival of these Jerusalem emissaries greatly perturbed Mary, and noting the tension and nervousness of the entire family, they concluded that Jesus must

PAPER 157

AT CAESAREA-PHILIPPI

SECTIONS

Introduction

1. The Temple-Tax Collector
2. At Bethsaida-Julias
3. Peter's Confession
4. The Talk about the Kingdom
5. The New Concept
6. The Next Afternoon
7. Andrew's Conference

INTRODUCTION

^{157:01 (17431)} BEFORE Jesus took the twelve for a short sojourn in the vicinity of Caesarea-Philippi, he arranged through the messengers of David to go over to Capernaum on Sunday, August 7, for the purpose of meeting his family. By prearrangement this visit was to occur at the Zebedee boatshop. David Zebedee had arranged with Jude, Jesus' brother, for the presence of the entire Nazareth family — Mary and all of Jesus' brothers and sisters — and Jesus went with Andrew and Peter to keep this appointment. It was certainly the intention of Mary and the children to keep this engagement, but it so happened that a group of the Pharisees, knowing that Jesus was on the opposite side of the lake in Philip's domains, decided to call upon Mary to learn what they could of his whereabouts. The arrival of these Jerusalem emissaries greatly perturbed Mary, and noting the tension and nervousness of the entire family, they concluded that Jesus must have been expected to pay them a visit. Accordingly they installed themselves in Mary's home and, after summoning reinforcements, waited patiently for Jesus' arrival. And this, of course, effectively prevented any of the family from attempting to keep their appointment with Jesus.

have been expected to pay them a visit. Accordingly they installed themselves in Mary's home and, after summoning reinforcements, waited patiently for Jesus' arrival. And this, of course, effectively prevented any of the family from attempting to keep their appointment with Jesus. Several times during the day both Jude and Ruth endeavored to elude the vigilance of the Pharisees in their efforts to send word to Jesus, but it was of no avail.

Early in the afternoon David's messengers brought Jesus word that the Pharisees were encamped on the doorstep of his mother's house, and therefore he made no attempt to visit his family. And so again, through no fault of either, Jesus and his earth family failed to make contact.

Several times during the day both Jude and Ruth endeavored to elude the vigilance of the Pharisees in their efforts to send word to Jesus, but it was of no avail.

^{157:02 (1743:2)} Early in the afternoon David's messengers brought Jesus word that the Pharisees were encamped on the doorstep of his mother's house, and therefore he made no attempt to visit his family. And so again, through no fault of either, Jesus and his earth family failed to make contact.

THE TEMPLE-TAX COLLECTOR .1

As Jesus, with Andrew and Peter, tarried by the lake near the boatshop, a temple-tax collector came upon them and, recognizing Jesus, called Peter to one side and said: "Does not your Master pay the temple tax?" Peter was inclined to show indignation at the suggestion that Jesus should be expected to contribute to the maintenance of the religious activities of his sworn enemies, but, noting a peculiar expression on the face of the tax collector, he rightly surmised that it was the purpose to entrap them in the act of refusing to pay the customary half shekel for the support of the temple services at Jerusalem. Accordingly, Peter replied: "Why of course the Master pays the temple tax. You wait by the gate, and I will presently return with the tax."

Now Peter had spoken hastily. Judas carried their funds, and he was across the lake. Neither he, his brother, nor Jesus had brought along any money. And knowing that the Pharisees were looking for them, they could not well go to Bethsaida to obtain money. When Peter told Jesus about the collector and that he had promised him the money, Jesus said: "If you have promised, then should you pay. But wherewith will you redeem your promise? Will you again become a fisherman that you may honor your word? Nevertheless, Peter, it is well in the circumstances that we pay the tax. Let us give these men no occasion for

1. THE TEMPLE-TAX COLLECTOR

^{157:1.1 (1743:3)} As Jesus, with Andrew and Peter, tarried by the lake near the boatshop, a temple-tax collector came upon them and, recognizing Jesus, called Peter to one side and said: "Does not your Master pay the temple tax?" Peter was inclined to show indignation at the suggestion that Jesus should be expected to contribute to the maintenance of the religious activities of his sworn enemies, but, noting a peculiar expression on the face of the tax collector, he rightly surmised that it was the purpose to entrap them in the act of refusing to pay the customary half shekel for the support of the temple services at Jerusalem. Accordingly, Peter replied: "Why of course the Master pays the temple tax. You wait by the gate, and I will presently return with the tax."

^{157:1.2 (1743:4)} Now Peter had spoken hastily. Judas carried their funds, and he was across the lake. Neither he, his brother, nor Jesus had brought along any money. And knowing that the Pharisees were looking for them, they could not well go to Bethsaida to obtain money. When Peter told Jesus about the collector and that he had promised him the money, Jesus said: "If you have promised, then should you pay. But wherewith will you redeem your promise? Will you again become a fisherman that you may honor your word? Nevertheless, Peter, it is well in the circumstances that we pay the tax. Let us give these men no occasion for offense at our attitude. We will wait here while you go with the boat and cast for the fish, and when you have sold them at yonder market, pay the collector for all three of

offense at our attitude. We will wait here while you go with the boat and cast for the fish, and when you have sold them at yonder market, pay the collector for all
".three of us

us."

All of this had been overheard by the secret messenger of David who stood near by, and who then signaled to an associate, fishing near the shore, to come in quickly. When Peter made ready to go out in the boat for a catch, this messenger and his fisherman friend presented him with several large baskets of fish and assisted him in carrying them to the fish merchant near by, who purchased the catch, paying sufficient, with what was added by the messenger of David, to meet the temple tax for the three. The collector accepted the tax, forgoing the penalty for tardy payment because they had been for some time
.absent from Galilee

^{157:1.3 (1744.1)} All of this had been overheard by the secret messenger of David who stood near by, and who then signaled to an associate, fishing near the shore, to come in quickly. When Peter made ready to go out in the boat for a catch, this messenger and his fisherman friend presented him with several large baskets of fish and assisted him in carrying them to the fish merchant near by, who purchased the catch, paying sufficient, with what was added by the messenger of David, to meet the temple tax for the three. The collector accepted the tax, foregoing the penalty for tardy payment because they had been for some time absent from Galilee.

It is not strange that you have a record of Peter's catching a fish with a shekel in its mouth. In those days there were current many stories about finding treasures in the mouths of fishes; such tales of near miracles were commonplace. So, as Peter left them to go toward the boat, Jesus remarked, half-humorously: "Strange that the sons of the king must pay tribute; usually it is the stranger who is taxed for the upkeep of the court, but it behooves us to afford no stumbling block for the authorities. Go hence! maybe you will catch the fish with the shekel in its mouth." Jesus having thus spoken, and Peter so soon appearing with the temple tax, it is not surprising that the episode became later expanded into a miracle as recorded by
.the writer of Matthew's Gospel

^{157:1.4 (1744.2)} It is not strange that you have a record of Peter's catching a fish with a shekel in its mouth. In those days there were current many stories about finding treasures in the mouths of fishes; such tales of near miracles were commonplace. So, as Peter left them to go toward the boat, Jesus remarked, half-humorously: "Strange that the sons of the king must pay tribute; usually it is the stranger who is taxed for the upkeep of the court, but it behooves us to afford no stumbling block for the authorities. Go hence! maybe you will catch the fish with the shekel in its mouth." Jesus having thus spoken, and Peter so soon appearing with the temple tax, it is not surprising that the episode became later expanded into a miracle as recorded by the writer of Matthew's Gospel.

Jesus, with Andrew and Peter, waited by the seashore until nearly sundown. Messengers brought them word that Mary's house was still under surveillance; therefore, when it grew dark, the three waiting men entered their boat and slowly rowed away toward the
.eastern shore of the Sea of Galilee

^{157:1.5 (1744.3)} Jesus, with Andrew and Peter, waited by the seashore until nearly sundown. Messengers brought them word that Mary's house was still under surveillance; therefore, when it grew dark, the three waiting men entered their boat and slowly rowed away toward the eastern shore of the Sea of Galilee.

AT BETHSAIDA-JULIAS .2

On Monday, August 8, while Jesus and the twelve apostles were encamped in Magadan Park, near Bethsaida-Julias, more than one hundred believers, the evangelists, the women's corps, and

2. AT BETHSAIDA-JULIAS

^{157:2.1 (1744.4)} On Monday, August 8, while Jesus and the twelve apostles were encamped in Magadan Park, near Bethsaida-Julias, more than one hundred believers, the evangelists, the women's corps, and others interested in the establishment of

others interested in the establishment of the kingdom, came over from Capernaum for a conference. And many of the Pharisees, learning that Jesus was here, came also. By this time some of the Sadducees were united with the Pharisees in their effort to entrap Jesus. Before going into the closed conference with the believers, Jesus held a public meeting at which the Pharisees were present, and they heckled the Master and otherwise sought to disturb the assembly. Said the leader of the disturbers: "Teacher, we would like you to give us a sign of your authority to teach, and then, when the same shall come to pass, all men will know that you have been sent by God." And Jesus answered them: "When it is evening, you say it will be fair weather, for the heaven is red; in the morning it will be foul weather, for the heaven is red and lowering. When you see a cloud rising in the west, you say showers will come; when the wind blows from the south, you say scorching heat will come. How is it that you so well know how to discern the face of the heavens but are so utterly unable to discern the signs of the times? To those who would know the truth, already has a sign been given; but to an evil-minded and hypocritical generation".no sign shall be given

When Jesus had thus spoken, he withdrew and prepared for the evening conference with his followers. At this conference it was decided to undertake a united mission throughout all the cities and villages of the Decapolis as soon as Jesus and the twelve should return from their proposed visit to Caesarea-Philippi. The Master participated in planning for the Decapolis mission and, in dismissing the company, said: "I say to you, beware of the leaven of the Pharisees and the Sadducees. Be not deceived by their show of much learning and by their profound loyalty to the forms of religion. Be only concerned with the spirit of living truth and the power of true religion. It is not the fear of a dead religion that will save you but rather your faith in a living experience in the spiritual realities of the kingdom. Do not allow yourselves to become blinded by prejudice and paralyzed by fear. Neither permit reverence for the traditions so to pervert your understanding that your eyes see not and your ears hear not. It is not the purpose of true religion merely to bring peace but rather to insure progress. And

the kingdom, came over from Capernaum for a conference. And many of the Pharisees, learning that Jesus was here, came also. By this time some of the Sadducees were united with the Pharisees in their effort to entrap Jesus. Before going into the closed conference with the believers, Jesus held a public meeting at which the Pharisees were present, and they heckled the Master and otherwise sought to disturb the assembly. Said the leader of the disturbers: "Teacher, we would like you to give us a sign of your authority to teach, and then, when the same shall come to pass, all men will know that you have been sent by God." And Jesus answered them: "When it is evening, you say it will be fair weather, for the heaven is red; in the morning it will be foul weather, for the heaven is red and lowering. When you see a cloud rising in the west, you say showers will come; when the wind blows from the south, you say scorching heat will come. How is it that you so well know how to discern the face of the heavens but are so utterly unable to discern the signs of the times? To those who would know the truth, already has a sign been given; but to an evil-minded and hypocritical generation no sign shall be given."

^{157:22 (1745:1)} When Jesus had thus spoken, he withdrew and prepared for the evening conference with his followers. At this conference it was decided to undertake a united mission throughout all the cities and villages of the Decapolis as soon as Jesus and the twelve should return from their proposed visit to Caesarea-Philippi. The Master participated in planning for the Decapolis mission and, in dismissing the company, said: "I say to you, beware of the leaven of the Pharisees and the Sadducees. Be not deceived by their show of much learning and by their profound loyalty to the forms of religion. Be only concerned with the spirit of living truth and the power of true religion. It is not the fear of a dead religion that will save you but rather your faith in a living experience in the spiritual realities of the kingdom. Do not allow yourselves to become blinded by prejudice and paralyzed by fear. Neither permit reverence for the traditions so to pervert your understanding that your eyes see not and your ears hear not. It is not the purpose of true religion merely to bring peace but rather to insure progress. And there can be no peace in the heart or progress in the mind unless you fall wholeheartedly in love with truth, the ideals of eternal realities. The issues of life and death are being set before you — the sinful pleasures of time against the righteous realities of eternity. Even now you should begin to

there can be no peace in the heart or progress in the mind unless you fall wholeheartedly in love with truth, the ideals of eternal realities. The issues of life and death are being set before you — the sinful pleasures of time against the righteous realities of eternity. Even now you should begin to find deliverance from the bondage of fear and doubt as you enter upon the living of the new life of faith and hope. And when the feelings of service for your fellow men arise within your soul, do not stifle them; when the emotions of love for your neighbor well up within your heart, give expression to such urges of affection in intelligent ministry to the real needs of your fellows

find deliverance from the bondage of fear and doubt as you enter upon the living of the new life of faith and hope. And when the feelings of service for your fellow men arise within your soul, do not stifle them; when the emotions of love for your neighbor well up within your heart, give expression to such urges of affection in intelligent ministry to the real needs of your fellows."

PETER'S CONFESSION .3

Early Tuesday morning Jesus and the twelve apostles left Magadan Park for Caesarea-Philippi, the capital of the Tetrarch Philip's domain. Caesarea-Philippi was situated in a region of wondrous beauty. It nestled in a charming valley between scenic hills where the Jordan poured forth from an underground cave. The heights of Mount Hermon were in full view to the north, while from the hills just to the south a magnificent view was had of the upper Jordan and the Sea of Galilee

Jesus had gone to Mount Hermon in his early experience with the affairs of the kingdom, and now that he was entering upon the final epoch of his work, he desired to return to this mount of trial and triumph, where he hoped the apostles might gain a new vision of their responsibilities and acquire new strength for the trying times just ahead. As they journeyed along the way, about the time of passing south of the Waters of Merom, the apostles fell to talking among themselves about their recent experiences in Phoenicia and elsewhere and to recounting how their message had been received, and how the different peoples regarded their Master

As they paused for lunch, Jesus suddenly confronted the twelve with the first question he had ever addressed to them concerning himself. He asked this surprising question, "Who do men say that I am?"

Jesus had spent long months in

3. PETER'S CONFESSION

^{157:31 (1745:2)} Early Tuesday morning Jesus and the twelve apostles left Magadan Park for Caesarea-Philippi, the capital of the Tetrarch Philip's domain. Caesarea-Philippi was situated in a region of wondrous beauty. It nestled in a charming valley between scenic hills where the Jordan poured forth from an underground cave. The heights of Mount Hermon were in full view to the north, while from the hills just to the south a magnificent view was had of the upper Jordan and the Sea of Galilee.

^{157:32 (1745:3)} Jesus had gone to Mount Hermon in his early experience with the affairs of the kingdom, and now that he was entering upon the final epoch of his work, he desired to return to this mount of trial and triumph, where he hoped the apostles might gain a new vision of their responsibilities and acquire new strength for the trying times just ahead. As they journeyed along the way, about the time of passing south of the Waters of Merom, the apostles fell to talking among themselves about their recent experiences in Phoenicia and elsewhere and to recounting how their message had been received, and how the different peoples regarded their Master.

^{157:33 (1745:4)} As they paused for lunch, Jesus suddenly confronted the twelve with the first question he had ever addressed to them concerning himself. He asked this surprising question, "Who do men say that I am?"

^{157:34 (1746:1)} Jesus had spent long months in training

training these apostles as to the nature and character of the kingdom of heaven, and he well knew the time had come when he must begin to teach them more about his own nature and his personal relationship to the kingdom. And now, as they were seated under the mulberry trees, the Master made ready to hold one of the most momentous sessions of his long association with the chosen apostles.

More than half the apostles participated in answering Jesus' question. They told him that he was regarded as a prophet or as an extraordinary man by all who knew him; that even his enemies greatly feared him, accounting for his powers by the indictment that he was in league with the prince of devils. They told him that some in Judea and Samaria who had not met him personally believed he was John the Baptist risen from the dead. Peter explained that he had been, at sundry times and by various persons, compared with Moses, Elijah, Isaiah, and Jeremiah. When Jesus had listened to this report, he drew himself upon his feet, and looking down upon the twelve sitting about him in a semicircle, with startling emphasis he pointed to them with a sweeping gesture of his hand and asked, "But who say you that I am?" There was a moment of tense silence. The twelve never took their eyes off the Master, and then Simon Peter, springing to his feet, exclaimed: "You are the Deliverer, the Son of the living God." And the eleven sitting apostles arose to their feet with one accord, thereby indicating that Peter had spoken for all of them.

When Jesus had beckoned them again to be seated, and while still standing before them, he said: "This has been revealed to you by my Father. The hour has come when you should know the truth about me. But for the time being I charge you that you tell this to no man. ".Let us go hence

And so they resumed their journey to Caesarea-Philippi, arriving late that evening and stopping at the home of Celsus, who was expecting them. The apostles slept little that night; they seemed to sense that a great event in their lives and in the work of the kingdom had transpired.

these apostles as to the nature and character of the kingdom of heaven, and he well knew the time had come when he must begin to teach them more about his own nature and his personal relationship to the kingdom. And now, as they were seated under the mulberry trees, the Master made ready to hold one of the most momentous sessions of his long association with the chosen apostles.

^{157:35 (1746:2)} More than half the apostles participated in answering Jesus' question. They told him that he was regarded as a prophet or as an extraordinary man by all who knew him; that even his enemies greatly feared him, accounting for his powers by the indictment that he was in league with the prince of devils. They told him that some in Judea and Samaria who had not met him personally believed he was John the Baptist risen from the dead. Peter explained that he had been, at sundry times and by various persons, compared with Moses, Elijah, Isaiah, and Jeremiah. When Jesus had listened to this report, he drew himself upon his feet, and looking down upon the twelve sitting about him in a semicircle, with startling emphasis he pointed to them with a sweeping gesture of his hand and asked, "But who say you that I am?" There was a moment of tense silence. The twelve never took their eyes off the Master, and then Simon Peter, springing to his feet, exclaimed: "You are the Deliverer, the Son of the living God." And the eleven sitting apostles arose to their feet with one accord, thereby indicating that Peter had spoken for all of them.

^{157:36 (1746:3)} When Jesus had beckoned them again to be seated, and while still standing before them, he said: "This has been revealed to you by my Father. The hour has come when you should know the truth about me. But for the time being I charge you that you tell this to no man. Let us go hence."

^{157:37 (1746:4)} And so they resumed their journey to Caesarea-Philippi, arriving late that evening and stopping at the home of Celsus, who was expecting them. The apostles slept little that night; they seemed to sense that a great event in their lives and in the work of the kingdom had transpired.

THE TALK ABOUT THE KINGDOM .4

Since the occasions of Jesus' baptism by John and the turning of the water into wine at Cana, the apostles had, at various times, virtually accepted him as the Messiah. For short periods some of them had truly believed that he was the expected Deliverer. But hardly would such hopes spring up in their hearts than the Master would dash them to pieces by some crushing word or disappointing deed. They had long been in a state of turmoil due to conflict between the concepts of the expected Messiah which they held in their minds and the experience of their extraordinary association with this extraordinary man which they held in their hearts.

It was late forenoon on this Wednesday when the apostles assembled in Celsus' garden for their noontime meal. During most of the night and since they had arisen that morning, Simon Peter and Simon Zelotes had been earnestly laboring with their brethren to bring them all to the point of the wholehearted acceptance of the Master, not merely as the Messiah, but also as the divine Son of the living God. The two Simons were well-nigh agreed in their estimate of Jesus, and they labored diligently to bring their brethren around to the full acceptance of their views. While Andrew continued as the director-general of the apostolic corps, his brother, Simon Peter, was becoming, increasingly and by common consent, the spokesman for the twelve.

They were all seated in the garden at just about noon when the Master appeared. They wore expressions of dignified solemnity, and all arose to their feet as he approached them. Jesus relieved the tension by that friendly and fraternal smile which was so characteristic of him when his followers took themselves, or some happening related to themselves, too seriously. With a commanding gesture he indicated that they should be seated. Never again did the twelve greet their Master by arising when he came into their presence. They saw that he did not approve of such an outward show of respect.

After they had partaken of their meal and were engaged in discussing plans for the forthcoming tour of the Decapolis,

4. THE TALK ABOUT THE KINGDOM

^{157:4.1 (1746.9)} Since the occasions of Jesus' baptism by John and the turning of the water into wine at Cana, the apostles had, at various times, virtually accepted him as the Messiah. For short periods some of them had truly believed that he was the expected Deliverer. But hardly would such hopes spring up in their hearts than the Master would dash them to pieces by some crushing word or disappointing deed. They had long been in a state of turmoil due to conflict between the concepts of the expected Messiah which they held in their minds and the experience of their extraordinary association with this extraordinary man which they held in their hearts.

^{157:4.2 (1746.6)} It was late forenoon on this Wednesday when the apostles assembled in Celsus' garden for their noontime meal. During most of the night and since they had arisen that morning, Simon Peter and Simon Zelotes had been earnestly laboring with their brethren to bring them all to the point of the wholehearted acceptance of the Master, not merely as the Messiah, but also as the divine Son of the living God. The two Simons were well-nigh agreed in their estimate of Jesus, and they labored diligently to bring their brethren around to the full acceptance of their views. While Andrew continued as the director-general of the apostolic corps, his brother, Simon Peter, was becoming, increasingly and by common consent, the spokesman for the twelve.

^{157:4.3 (1747.1)} They were all seated in the garden at just about noon when the Master appeared. They wore expressions of dignified solemnity, and all arose to their feet as he approached them. Jesus relieved the tension by that friendly and fraternal smile which was so characteristic of him when his followers took themselves, or some happening related to themselves, too seriously. With a commanding gesture he indicated that they should be seated. Never again did the twelve greet their Master by arising when he came into their presence. They saw that he did not approve of such an outward show of respect.

^{157:4.4 (1747.2)} After they had partaken of their meal and were engaged in discussing plans for the forthcoming tour of the Decapolis, Jesus suddenly

Jesus suddenly looked up into their faces and said: "Now that a full day has passed since you assented to Simon Peter's declaration regarding the identity of the Son of Man, I would ask if you still hold to your decision?" On hearing this, the twelve stood upon their feet, and Simon Peter, stepping a few paces forward toward Jesus, said: "Yes, Master, we do. We believe that you are the Son of the living God." And Peter sat down with his brethren

Jesus, still standing, then said to the twelve: "You are my chosen ambassadors, but I know that, in the circumstances, you could not entertain this belief as a result of mere human knowledge. This is a revelation of the spirit of my Father to your inmost souls. And when, therefore, you make this confession by the insight of the spirit of my Father which dwells within you, I am led to declare that upon this foundation will I build the brotherhood of the kingdom of heaven. Upon this rock of spiritual reality will I build the living temple of spiritual fellowship in the eternal realities of my Father's kingdom. All the forces of evil and the hosts of sin shall not prevail against this human fraternity of the divine spirit. And while my Father's spirit shall ever be the divine guide and mentor of all who enter the bonds of this spirit fellowship, to you and your successors I now deliver the keys of the outward kingdom — the authority over things temporal — the social and economic features of this association of men and women as fellows of the kingdom." And again he charged them, for the time being, that they should tell no man that he was the Son of God

Jesus was beginning to have faith in the loyalty and integrity of his apostles. The Master conceived that a faith which could stand what his chosen representatives had recently passed through would undoubtedly endure the fiery trials which were just ahead and emerge from the apparent wreckage of all their hopes into the new light of a new dispensation and thereby be able to go forth to enlighten a world sitting in darkness. On this day the Master began to believe in the faith of his apostles, save one

And ever since that day this same Jesus has been building that living

looked up into their faces and said: "Now that a full day has passed since you assented to Simon Peter's declaration regarding the identity of the Son of Man, I would ask if you still hold to your decision?" On hearing this, the twelve stood upon their feet, and Simon Peter, stepping a few paces forward toward Jesus, said: "Yes, Master, we do. We believe that you are the Son of the living God." And Peter sat down with his brethren.

^{157:45 (1747:3)} Jesus, still standing, then said to the twelve: "You are my chosen ambassadors, but I know that, in the circumstances, you could not entertain this belief as a result of mere human knowledge. This is a revelation of the spirit of my Father to your inmost souls. And when, therefore, you make this confession by the insight of the spirit of my Father which dwells within you, I am led to declare that upon this foundation will I build the brotherhood of the kingdom of heaven. Upon this rock of spiritual reality will I build the living temple of spiritual fellowship in the eternal realities of my Father's kingdom. All the forces of evil and the hosts of sin shall not prevail against this human fraternity of the divine spirit. And while my Father's spirit shall ever be the divine guide and mentor of all who enter the bonds of this spirit fellowship, to you and your successors I now deliver the keys of the outward kingdom — the authority over things temporal — the social and economic features of this association of men and women as fellows of the kingdom." And again he charged them, for the time being, that they should tell no man that he was the Son of God.

^{157:46 (1747:4)} Jesus was beginning to have faith in the loyalty and integrity of his apostles. The Master conceived that a faith which could stand what his chosen representatives had recently passed through would undoubtedly endure the fiery trials which were just ahead and emerge from the apparent wreckage of all their hopes into the new light of a new dispensation and thereby be able to go forth to enlighten a world sitting in darkness. On this day the Master began to believe in the faith of his apostles, save one.

^{157:47 (1747:5)} And ever since that day this same Jesus has been building that living temple upon that same eternal foundation of his divine sonship, and those

temple upon that same eternal foundation of his divine sonship, and those who thereby become self-conscious sons of God are the human stones which constitute this living temple of sonship erecting to the glory and honor of the wisdom and love of the .eternal Father of spirits

And when Jesus had thus spoken, he directed the twelve to go apart by themselves in the hills to seek wisdom, strength, and spiritual guidance until the time of the evening meal. And they did .as the Master admonished them

who thereby become self-conscious sons of God are the human stones which constitute this living temple of sonship erecting to the glory and honor of the wisdom and love of the eternal Father of spirits.

^{157:48 (1747:6)} And when Jesus had thus spoken, he directed the twelve to go apart by themselves in the hills to seek wisdom, strength, and spiritual guidance until the time of the evening meal. And they did as the Master admonished them.

THE NEW CONCEPT .5

The new and vital feature of Peter's confession was the clear-cut recognition that Jesus was the Son of God, of his unquestioned divinity. Ever since his baptism and the wedding at Cana these apostles had variously regarded him as the Messiah, but it was not a part of the Jewish concept of the national deliverer that he should be *divine*. The Jews had not taught that the Messiah would spring from divinity; he was to be the "anointed one," but hardly had they contemplated him as being "the Son of God." In the second confession more emphasis was placed upon the *combined nature*, the supernal fact that he was the Son of Man *and* the Son of God, and it was upon this great truth of the union of the human nature with the divine nature that Jesus declared he would build the .kingdom of heaven

Jesus had sought to live his life on earth and complete his bestowal mission as the Son of Man. His followers were disposed to regard him as the expected Messiah. Knowing that he could never fulfill their Messianic expectations, he endeavored to effect such a modification of their concept of the Messiah as would enable him partially to meet their expectations. But he now recognized that such a plan could hardly be carried through successfully. He therefore elected boldly to disclose the third plan — openly to announce his divinity, acknowledge the truthfulness of Peter's confession, and directly proclaim to the .twelve that he was a Son of God

For three years Jesus had been proclaiming that he was the "Son of Man," while for these same three years

5. THE NEW CONCEPT

^{157:51 (1748:1)} The new and vital feature of Peter's confession was the clear-cut recognition that Jesus was the Son of God, of his unquestioned divinity. Ever since his baptism and the wedding at Cana these apostles had variously regarded him as the Messiah, but it was not a part of the Jewish concept of the national deliverer that he should be *divine*. The Jews had not taught that the Messiah would spring from divinity; he was to be the "anointed one," but hardly had they contemplated him as being "the Son of God." In the second confession more emphasis was placed upon the *combined nature*, the supernal fact that he was the Son of Man *and* the Son of God, and it was upon this great truth of the union of the human nature with the divine nature that Jesus declared he would build the kingdom of heaven.

^{157:52 (1748:2)} Jesus had sought to live his life on earth and complete his bestowal mission as the Son of Man. His followers were disposed to regard him as the expected Messiah. Knowing that he could never fulfill their Messianic expectations, he endeavored to effect such a modification of their concept of the Messiah as would enable him partially to meet their expectations. But he now recognized that such a plan could hardly be carried through successfully. He therefore elected boldly to disclose the third plan — openly to announce his divinity, acknowledge the truthfulness of Peter's confession, and directly proclaim to the twelve that he was a Son of God.

^{157:53 (1748:3)} For three years Jesus had been proclaiming that he was the "Son of Man," while for these same three years the apostles had been

the apostles had been increasingly insistent that he was the expected Jewish Messiah. He now disclosed that he was the Son of God, and upon the concept of the *combined nature* of the Son of Man and the Son of God, he determined to build the kingdom of heaven. He had decided to refrain from further efforts to convince them that he was not the Messiah. He now proposed boldly to reveal to them what he *is*, and then to ignore their determination to .persist in regarding him as the Messiah

increasingly insistent that he was the expected Jewish Messiah. He now disclosed that he was the Son of God, and upon the concept of the *combined nature* of the Son of Man and the Son of God, he determined to build the kingdom of heaven. He had decided to refrain from further efforts to convince them that he was not the Messiah. He now proposed boldly to reveal to them what he *is*, and then to ignore their determination to persist in regarding him as the Messiah.

THE NEXT AFTERNOON .6

Jesus and the apostles remained another day at the home of Celsus, waiting for messengers to arrive from David Zebedee with funds. Following the collapse of the popularity of Jesus with the masses there occurred a great falling off in revenue. When they reached Caesarea-Philippi, the treasury was empty. Matthew was loath to leave Jesus and his brethren at such a time, and he had no ready funds of his own to hand over to Judas as he had so many times done in the past. However, David Zebedee had foreseen this probable diminution of revenue and had accordingly instructed his messengers that, as they made their way through Judea, Samaria, and Galilee, they should act as collectors of money to be forwarded to the exiled apostles and their Master. And so, by evening of this day, these messengers arrived from Bethsaida bringing funds sufficient to sustain the apostles until their return to embark upon the Decapolis tour. Matthew expected to have money from the sale of his last piece of property in Capernaum by that time, having arranged that these funds should be .anonymously turned over to Judas

Neither Peter nor the other apostles had a very adequate conception of Jesus' divinity. They little realized that this was the beginning of a new epoch in their Master's career on earth, the time when the teacher-healer was becoming the newly conceived Messiah — the Son of God. From this time on a new note appeared in the Master's message. Henceforth his one ideal of living was the revelation of the Father, while his one idea in teaching was to present to his universe the personification of that

6. THE NEXT AFTERNOON

^{157:6.1 (1748.4)} Jesus and the apostles remained another day at the home of Celsus, waiting for messengers to arrive from David Zebedee with funds. Following the collapse of the popularity of Jesus with the masses there occurred a great falling off in revenue. When they reached Caesarea-Philippi, the treasury was empty. Matthew was loath to leave Jesus and his brethren at such a time, and he had no ready funds of his own to hand over to Judas as he had so many times done in the past. However, David Zebedee had foreseen this probable diminution of revenue and had accordingly instructed his messengers that, as they made their way through Judea, Samaria, and Galilee, they should act as collectors of money to be forwarded to the exiled apostles and their Master. And so, by evening of this day, these messengers arrived from Bethsaida bringing funds sufficient to sustain the apostles until their return to embark upon the Decapolis tour. Matthew expected to have money from the sale of his last piece of property in Capernaum by that time, having arranged that these funds should be anonymously turned over to Judas.

^{157:6.2 (1749.1)} Neither Peter nor the other apostles had a very adequate conception of Jesus' divinity. They little realized that this was the beginning of a new epoch in their Master's career on earth, the time when the teacher-healer was becoming the newly conceived Messiah — the Son of God. From this time on a new note appeared in the Master's message. Henceforth his one ideal of living was the revelation of the Father, while his one idea in teaching was to present to his universe the personification of that supreme wisdom which can only be comprehended by living it. He came that we all might have life and have it more abundantly.

supreme wisdom which can only be comprehended by living it. He came that we all might have life and have it more abundantly.

Jesus now entered upon the fourth and last stage of his human life in the flesh. The first stage was that of his childhood, the years when he was only dimly conscious of his origin, nature, and destiny as a human being. The second stage was the increasingly self-conscious years of youth and advancing manhood, during which he came more clearly to comprehend his divine nature and human mission. This second stage ended with the experiences and revelations associated with his baptism. The third stage of the Master's earth experience extended from the baptism through the years of his ministry as teacher and healer and up to this momentous hour of Peter's confession at Caesarea-Philippi. This third period of his earth life embraced the times when his apostles and his immediate followers knew him as the Son of Man and regarded him as the Messiah. The fourth and last period of his earth career began here at Caesarea-Philippi and extended on to the crucifixion. This stage of his ministry was characterized by his acknowledgment of divinity and embraced the labors of his last year in the flesh. During the fourth period, while the majority of his followers still regarded him as the Messiah, he became known to the apostles as the Son of God. Peter's confession marked the beginning of the new period of the more complete realization of the truth of his supreme ministry as a bestowal Son on Urantia and for an entire universe, and the recognition of that fact, at least hazily, by his chosen ambassadors.

Thus did Jesus exemplify in his life what he taught in his religion: the growth of the spiritual nature by the technique of living progress. He did not place emphasis, as did his later followers, upon the incessant struggle between the soul and the body. He rather taught that the spirit was easy victor over both and effective in the profitable reconciliation of much of this intellectual and instinctual warfare.

A new significance attaches to all of Jesus' teachings from this point on. Before Caesarea-Philippi he presented the gospel of the kingdom as its master

^{157:6.3 (1749.2)} Jesus now entered upon the fourth and last stage of his human life in the flesh. The first stage was that of his childhood, the years when he was only dimly conscious of his origin, nature, and destiny as a human being. The second stage was the increasingly self-conscious years of youth and advancing manhood, during which he came more clearly to comprehend his divine nature and human mission. This second stage ended with the experiences and revelations associated with his baptism. The third stage of the Master's earth experience extended from the baptism through the years of his ministry as teacher and healer and up to this momentous hour of Peter's confession at Caesarea-Philippi. This third period of his earth life embraced the times when his apostles and his immediate followers knew him as the Son of Man and regarded him as the Messiah. The fourth and last period of his earth career began here at Caesarea-Philippi and extended on to the crucifixion. This stage of his ministry was characterized by his acknowledgment of divinity and embraced the labors of his last year in the flesh. During the fourth period, while the majority of his followers still regarded him as the Messiah, he became known to the apostles as the Son of God. Peter's confession marked the beginning of the new period of the more complete realization of the truth of his supreme ministry as a bestowal Son on Urantia and for an entire universe, and the recognition of that fact, at least hazily, by his chosen ambassadors.

^{157:6.4 (1749.3)} Thus did Jesus exemplify in his life what he taught in his religion: the growth of the spiritual nature by the technique of living progress. He did not place emphasis, as did his later followers, upon the incessant struggle between the soul and the body. He rather taught that the spirit was easy victor over both and effective in the profitable reconciliation of much of this intellectual and instinctual warfare.

^{157:6.5 (1749.4)} A new significance attaches to all of Jesus' teachings from this point on. Before Caesarea-Philippi he presented the gospel of the kingdom as its master teacher. After Caesarea-Philippi he appeared not merely as a teacher but as

teacher. After Caesarea-Philippi he appeared not merely as a teacher but as the divine representative of the eternal Father, who is the center and circumference of this spiritual kingdom, and it was required that he do all this as a human being, the Son of Man.

Jesus had sincerely endeavored to lead his followers into the spiritual kingdom as a teacher, then as a teacher-healer, but they would not have it so. He well knew that his earth mission could not possibly fulfill the Messianic expectations of the Jewish people; the olden prophets had portrayed a Messiah which he could never be. He sought to establish the Father's kingdom as the Son of Man, but his followers would not go forward in the adventure. Jesus, seeing this, then elected to meet his believers part way and in so doing prepared openly to assume the role of the bestowal Son of God.

Accordingly, the apostles heard much that was new as Jesus talked to them this day in the garden. And some of these pronouncements sounded strange even to them. Among other startling announcements they listened to such as the following:

From this time on, if any man would have fellowship with us, let him assume the obligations of sonship and follow me. And when I am no more with you, think not that the world will treat you better than it did your Master. If you love me, prepare to prove this affection by your willingness to make the supreme sacrifice.

And mark well my words: I have not come to call the righteous, but sinners. The Son of Man came not to be ministered to, but to minister and to bestow his life as the gift for all. I declare to you that I have come to seek and to save those who are lost.

No man in this world now sees the Father except the Son who came forth from the Father. But if the Son be lifted up, he will draw all men to himself, and whosoever believes this truth of the combined nature of the Son shall be endowed with life that is more than age-abiding.

We may not yet proclaim openly that the Son of Man is the Son of God, but it has been revealed to you; wherefore do I speak boldly to you concerning these

the divine representative of the eternal Father, who is the center and circumference of this spiritual kingdom, and it was required that he do all this as a human being, the Son of Man.

157:66 (1749:5) Jesus had sincerely endeavored to lead his followers into the spiritual kingdom as a teacher, then as a teacher-healer, but they would not have it so. He well knew that his earth mission could not possibly fulfill the Messianic expectations of the Jewish people; the olden prophets had portrayed a Messiah which he could never be. He sought to establish the Father's kingdom as the Son of Man, but his followers would not go forward in the adventure. Jesus, seeing this, then elected to meet his believers part way and in so doing prepared openly to assume the role of the bestowal Son of God.

157:67 (1750:1) Accordingly, the apostles heard much that was new as Jesus talked to them this day in the garden. And some of these pronouncements sounded strange even to them. Among other startling announcements they listened to such as the following:

157:68 (1750:2) "From this time on, if any man would have fellowship with us, let him assume the obligations of sonship and follow me. And when I am no more with you, think not that the world will treat you better than it did your Master. If you love me, prepare to prove this affection by your willingness to make the supreme sacrifice."

157:69 (1750:3) "And mark well my words: I have not come to call the righteous, but sinners. The Son of Man came not to be ministered to, but to minister and to bestow his life as the gift for all. I declare to you that I have come to seek and to save those who are lost."

157:610 (1750:4) "No man in this world now sees the Father except the Son who came forth from the Father. But if the Son be lifted up, he will draw all men to himself, and whosoever believes this truth of the combined nature of the Son shall be endowed with life that is more than age-abiding."

157:611 (1750:5) "We may not yet proclaim openly that the Son of Man is the Son of God, but it has been revealed to you; wherefore do I speak boldly to you concerning these mysteries. Though I stand before

mysteries. Though I stand before you in this physical presence, I came forth from God the Father. Before Abraham was, I am. I did come forth from the Father into this world as you have known me, and I declare to you that I must presently leave this world and return to the work of
".my Father

And now can your faith comprehend" the truth of these declarations in the face of my warning you that the Son of Man will not meet the expectations of your fathers as they conceived the Messiah? My kingdom is not of this world. Can you believe the truth about me in the face of the fact that, though the foxes have holes and the birds of heaven have
"?nests, I have not where to lay my head

Nevertheless, I tell you that the" Father and I are one. He who has seen me has seen the Father. My Father is working with me in all these things, and he will never leave me alone in my mission, even as I will never forsake you when you presently go forth to proclaim
.this gospel throughout the world

And now have I brought you apart" with me and by yourselves for a little while that you may comprehend the glory, and grasp the grandeur, of the life to which I have called you: the faith-adventure of the establishment of my Father's kingdom in the hearts of mankind, the building of my fellowship of living association with the souls of all
".who believe this gospel

The apostles listened to these bold and startling statements in silence; they were stunned. And they dispersed in small groups to discuss and ponder the Master's words. They had confessed that he was the Son of God, but they could not grasp the full meaning of what
.they had been led to do

ANDREW'S CONFERENCE .7

That evening Andrew took it upon himself to hold a personal and searching conference with each of his brethren, and he had profitable and heartening talks with all of his associates except Judas Iscariot. Andrew had never enjoyed such intimate personal association with Judas as with the other apostles and therefore had not thought it of serious account that Judas never had

you in this physical presence, I came forth from God the Father. Before Abraham was, I am. I did come forth from the Father into this world as you have known me, and I declare to you that I must presently leave this world and return to the work of my Father."

157:6.12 (1750.6) "And now can your faith comprehend the truth of these declarations in the face of my warning you that the Son of Man will not meet the expectations of your fathers as they conceived the Messiah? My kingdom is not of this world. Can you believe the truth about me in the face of the fact that, though the foxes have holes and the birds of heaven have nests, I have not where to lay my head?"

157:6.13 (1750.7) "Nevertheless, I tell you that the Father and I are one. He who has seen me has seen the Father. My Father is working with me in all these things, and he will never leave me alone in my mission, even as I will never forsake you when you presently go forth to proclaim this gospel throughout the world.

157:6.14 (1750.8) "And now have I brought you apart with me and by yourselves for a little while that you may comprehend the glory, and grasp the grandeur, of the life to which I have called you: the faith-adventure of the establishment of my Father's kingdom in the hearts of mankind, the building of my fellowship of living association with the souls of all who believe this gospel."

157:6.15 (1750.9) The apostles listened to these bold and startling statements in silence; they were stunned. And they dispersed in small groups to discuss and ponder the Master's words. They had confessed that he was the Son of God, but they could not grasp the full meaning of what they had been led to do.

7. ANDREW'S CONFERENCE

157:7.1 (1750.10) That evening Andrew took it upon himself to hold a personal and searching conference with each of his brethren, and he had profitable and heartening talks with all of his associates except Judas Iscariot. Andrew had never enjoyed such intimate personal association with Judas as with the other apostles and therefore had not thought it of serious account that Judas never had freely and confidentially related himself to the head of the apostolic corps. But Andrew was now so worried by Judas's attitude that, later on that night,

freely and confidentially related himself to the head of the apostolic corps. But Andrew was now so worried by Judas's attitude that, later on that night, after all the apostles were fast asleep, he sought out Jesus and presented his cause for anxiety to the Master. Said Jesus: "It is not amiss, Andrew, that you have come to me with this matter, but there is nothing more that we can do; only go on placing the utmost confidence in this apostle. And say nothing to his brethren".concerning this talk with me

And that was all Andrew could elicit from Jesus. Always had there been some strangeness between this Judean and his Galilean brethren. Judas had been shocked by the death of John the Baptist, severely hurt by the Master's rebukes on several occasions, disappointed when Jesus refused to be made king, humiliated when he fled from the Pharisees, chagrined when he refused to accept the challenge of the Pharisees for a sign, bewildered by the refusal of his Master to resort to manifestations of power, and now, more recently, depressed and sometimes dejected by an empty treasury. And Judas missed the stimulus of the .multitudes

Each of the other apostles was, in some and varying measure, likewise affected by these selfsame trials and tribulations, but they loved Jesus. At least they must have loved the Master more than did Judas, for they went .through with him to the bitter end

Being from Judea, Judas took personal offense at Jesus' recent warning to the apostles to "beware the leaven of the Pharisees"; he was disposed to regard this statement as a veiled reference to himself. But the great mistake of Judas was: Time and again, when Jesus would send his apostles off by themselves to pray, Judas, instead of engaging in sincere communion with the spiritual forces of the universe, indulged in thoughts of human fear while he persisted in the entertainment of subtle doubts about the mission of Jesus as well as giving in to his unfortunate .tendency to harbor feelings of revenge

And now Jesus would take his apostles along with him to Mount Hermon, where he had appointed to inaugurate his fourth phase of earth ministry as the Son of God. Some of

after all the apostles were fast asleep, he sought out Jesus and presented his cause for anxiety to the Master. Said Jesus: "It is not amiss, Andrew, that you have come to me with this matter, but there is nothing more that we can do; only go on placing the utmost confidence in this apostle. And say nothing to his brethren concerning this talk with me."

^{157:7.2 (1751.1)} And that was all Andrew could elicit from Jesus. Always had there been some strangeness between this Judean and his Galilean brethren. Judas had been shocked by the death of John the Baptist, severely hurt by the Master's rebukes on several occasions, disappointed when Jesus refused to be made king, humiliated when he fled from the Pharisees, chagrined when he refused to accept the challenge of the Pharisees for a sign, bewildered by the refusal of his Master to resort to manifestations of power, and now, more recently, depressed and sometimes dejected by an empty treasury. And Judas missed the stimulus of the multitudes.

^{157:7.3 (1751.2)} Each of the other apostles was, in some and varying measure, likewise affected by these selfsame trials and tribulations, but they loved Jesus. At least they must have loved the Master more than did Judas, for they went through with him to the bitter end.

^{157:7.4 (1751.3)} Being from Judea, Judas took personal offense at Jesus' recent warning to the apostles to "beware the leaven of the Pharisees"; he was disposed to regard this statement as a veiled reference to himself. But the great mistake of Judas was: Time and again, when Jesus would send his apostles off by themselves to pray, Judas, instead of engaging in sincere communion with the spiritual forces of the universe, indulged in thoughts of human fear while he persisted in the entertainment of subtle doubts about the mission of Jesus as well as giving in to his unfortunate tendency to harbor feelings of revenge.

^{157:7.5 (1751.4)} And now Jesus would take his apostles along with him to Mount Hermon, where he had appointed to inaugurate his fourth phase of earth ministry as the Son of God. Some of them were present at his baptism in the Jordan and had

them were present at his baptism in the Jordan and had witnessed the beginning of his career as the Son of Man, and he desired that some of them should also be present to hear his authority for the assumption of the new and public role of a Son of God. Accordingly, on the morning of Friday, August 12, Jesus said to the twelve: "Lay in provisions and prepare yourselves for a journey to yonder mountain, where the spirit bids me go to be endowed for the finish of my work on earth. And I would take my brethren along that they may also be strengthened for the trying times of going
".with me through this experience

witnessed the beginning of his career as the Son of Man, and he desired that some of them should also be present to hear his authority for the assumption of the new and public role of a Son of God. Accordingly, on the morning of Friday, August 12, Jesus said to the twelve: "Lay in provisions and prepare yourselves for a journey to yonder mountain, where the spirit bids me go to be endowed for the finish of my work on earth. And I would take my brethren along that they may also be strengthened for the trying times of going with me through this experience."

Paper 158. The Mount of Transfiguration

159 ⇨

کتاب یورنشیا

157 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 158. THE MOUNT OF TRANSFIGURATION

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Transfiguration
2. Coming Down the Mountain
3. Meaning of the Transfiguration
4. The Epileptic Boy
5. Jesus Heals the Boy
6. In Celsus' Garden
7. Peter's Protest
8. At Peter's House

PAPER 158 THE MOUNT OF TRANSFIGURATION

SECTIONS

Introduction

1. The Transfiguration
2. Coming down the Mountain
3. Meaning of the Transfiguration
4. The Epileptic Boy
5. Jesus Heals the Boy
6. In Celsus' Garden
7. Peter's Protest
8. At Peter's House

مقدمه مقاله

IT WAS near sundown on Friday afternoon, August 12, A.D. 29, when Jesus and his associates reached the foot of Mount Hermon, near the very place where the lad Tiglath once waited while the Master ascended the mountain alone to settle the spiritual destinies of Urantia and technically to terminate the Lucifer rebellion. And here they sojourned for two days in spiritual preparation for the events so soon to follow.

In a general way, Jesus knew beforehand what was to transpire on the mountain, and he much desired that all his apostles might share this experience. It was to fit them for this revelation of himself that he tarried with them at the foot of the mountain. But they could not attain those spiritual levels which would justify their exposure to the full experience of the visitation of the

INTRODUCTION

^{158:01 (1752:1)} IT WAS near sundown on Friday afternoon, August 12, A.D. 29, when Jesus and his associates reached the foot of Mount Hermon, near the very place where the lad Tiglath once waited while the Master ascended the mountain alone to settle the spiritual destinies of Urantia and technically to terminate the Lucifer rebellion. And here they sojourned for two days in spiritual preparation for the events so soon to follow.

^{158:02 (1752:2)} In a general way, Jesus knew beforehand what was to transpire on the mountain, and he much desired that all his apostles might share this experience. It was to fit them for this revelation of himself that he tarried with them at the foot of the mountain. But they could not attain those spiritual levels which would justify their exposure to the full experience of the visitation of the celestial beings so soon to appear on earth. And since he could not take all of his associates with him, he decided to

celestial beings so soon to appear on earth. And since he could not take all of his associates with him, he decided to take only the three who were in the habit of accompanying him on such special vigils. Accordingly, only Peter, James, and John shared even a part of this .unique experience with the Master

take only the three who were in the habit of accompanying him on such special vigils. Accordingly, only Peter, James, and John shared even a part of this unique experience with the Master.

THE TRANSFIGURATION .1

Early on the morning of Monday, August 15, Jesus and the three apostles began the ascent of Mount Hermon, and this was six days after the memorable noontide confession of Peter by the .roadside under the mulberry trees

Jesus had been summoned to go up on the mountain, apart by himself, for the transaction of important matters having to do with the progress of his bestowal in the flesh as this experience was related to the universe of his own creation. It is significant that this extraordinary event was timed to occur while Jesus and the apostles were in the lands of the gentiles, and that it actually transpired .on a mountain of the gentiles

They reached their destination, about halfway up the mountain, shortly before noon, and while eating lunch, Jesus told the three apostles something of his experience in the hills to the east of Jordan shortly after his baptism and also some more of his experience on Mount Hermon in connection with his .former visit to this lonely retreat

When a boy, Jesus used to ascend the hill near his home and dream of the battles which had been fought by the armies of empires on the plain of Esdraelon; now he ascended Mount Hermon to receive the endowment which was to prepare him to descend upon the plains of the Jordan to enact the closing scenes of the drama of his bestowal on Urantia. The Master could have relinquished the struggle this day on Mount Hermon and returned to his rule of the universe domains, but he not only chose to meet the requirements of his order of divine sonship embraced in the mandate of the Eternal Son on Paradise, but he also elected to meet the last and full measure of the present will of his Paradise Father. On this day in August three of his apostles saw him decline to be invested with full universe

1. THE TRANSFIGURATION

^{153:1.1 (1752:3)} Early on the morning of Monday, August 15, Jesus and the three apostles began the ascent of Mount Hermon, and this was six days after the memorable noontide confession of Peter by the roadside under the mulberry trees.

^{153:1.2 (1752:4)} Jesus had been summoned to go up on the mountain, apart by himself, for the transaction of important matters having to do with the progress of his bestowal in the flesh as this experience was related to the universe of his own creation. It is significant that this extraordinary event was timed to occur while Jesus and the apostles were in the lands of the gentiles, and that it actually transpired on a mountain of the gentiles.

^{153:1.3 (1752:5)} They reached their destination, about halfway up the mountain, shortly before noon, and while eating lunch, Jesus told the three apostles something of his experience in the hills to the east of Jordan shortly after his baptism and also some more of his experience on Mount Hermon in connection with his former visit to this lonely retreat.

^{153:1.4 (1752:6)} When a boy, Jesus used to ascend the hill near his home and dream of the battles which had been fought by the armies of empires on the plain of Esdraelon; now he ascended Mount Hermon to receive the endowment which was to prepare him to descend upon the plains of the Jordan to enact the closing scenes of the drama of his bestowal on Urantia. The Master could have relinquished the struggle this day on Mount Hermon and returned to his rule of the universe domains, but he not only chose to meet the requirements of his order of divine sonship embraced in the mandate of the Eternal Son on Paradise, but he also elected to meet the last and full measure of the present will of his Paradise Father. On this day in August three of his apostles saw him decline to be invested with full universe authority. They looked on in amazement as the celestial messengers departed, leaving him alone to finish out his earth life as the Son of Man and the Son of God.

authority. They looked on in amazement as the celestial messengers departed, leaving him alone to finish out his earth life as the Son of Man and the Son of God.

The faith of the apostles was at a high point at the time of the feeding of the five thousand, and then it rapidly fell almost to zero. Now, as a result of the Master's admission of his divinity, the lagging faith of the twelve arose in the next few weeks to its highest pitch, only to undergo a progressive decline. The third revival of their faith did not occur until after the Master's resurrection.

It was about three o'clock on this beautiful afternoon that Jesus took leave of the three apostles, saying: "I go apart by myself for a season to commune with the Father and his messengers; I bid you tarry here and, while awaiting my return, pray that the Father's will may be done in all your experience in connection with the further bestowal mission of the Son of Man." And after saying this to them, Jesus withdrew for a long conference with Gabriel and the Father Melchizedek, not returning until about six o'clock. When Jesus saw their anxiety over his prolonged absence, he said: "Why were you afraid? You well know I must be about my Father's business; wherefore do you doubt when I am not with you? I now declare that the Son of Man has chosen to go through his full life in your midst and as one of you. Be of good cheer; I will not leave you until my work is finished."

As they partook of their meager evening meal, Peter asked the Master, "How long do we remain on this mountain away from our brethren?" And Jesus answered: "Until you shall see the glory of the Son of Man and know that whatsoever I have declared to you is true." And they talked over the affairs of the Lucifer rebellion while seated about the glowing embers of their fire until darkness drew on and the apostles' eyes grew heavy, for they had begun their journey very early that morning.

When the three had been fast asleep for about half an hour, they were suddenly awakened by a near-by crackling sound, and much to their amazement and consternation, on looking about them, they beheld Jesus in intimate converse with two brilliant beings clothed in the habiliments of the

^{153:1.5 (1753:1)} The faith of the apostles was at a high point at the time of the feeding of the five thousand, and then it rapidly fell almost to zero. Now, as a result of the Master's admission of his divinity, the lagging faith of the twelve arose in the next few weeks to its highest pitch, only to undergo a progressive decline. The third revival of their faith did not occur until after the Master's resurrection.

^{153:1.6 (1753:2)} It was about three o'clock on this beautiful afternoon that Jesus took leave of the three apostles, saying: "I go apart by myself for a season to commune with the Father and his messengers; I bid you tarry here and, while awaiting my return, pray that the Father's will may be done in all your experience in connection with the further bestowal mission of the Son of Man." And after saying this to them, Jesus withdrew for a long conference with Gabriel and the Father Melchizedek, not returning until about six o'clock. When Jesus saw their anxiety over his prolonged absence, he said: "Why were you afraid? You well know I must be about my Father's business; wherefore do you doubt when I am not with you? I now declare that the Son of Man has chosen to go through his full life in your midst and as one of you. Be of good cheer; I will not leave you until my work is finished."

^{153:1.7 (1753:3)} As they partook of their meager evening meal, Peter asked the Master, "How long do we remain on this mountain away from our brethren?" And Jesus answered: "Until you shall see the glory of the Son of Man and know that whatsoever I have declared to you is true." And they talked over the affairs of the Lucifer rebellion while seated about the glowing embers of their fire until darkness drew on and the apostles' eyes grew heavy, for they had begun their journey very early that morning.

^{153:1.8 (1753:4)} When the three had been fast asleep for about half an hour, they were suddenly awakened by a near-by crackling sound, and much to their amazement and consternation, on looking about them, they beheld Jesus in intimate converse with two brilliant beings clothed in the habiliments of the light of the celestial world. And Jesus' face and form shone with the luminosity of a heavenly light. These

light of the celestial world. And Jesus' face and form shone with the luminosity of a heavenly light. These three conversed in a strange language, but from certain things said, Peter erroneously conjectured that the beings with Jesus were Moses and Elijah; in reality, they were Gabriel and the Father Melchizedek. The physical controllers had arranged for the apostles to witness this scene because of Jesus' request

The three apostles were so badly frightened that they were slow in collecting their wits, but Peter, who was first to recover himself, said, as the dazzling vision faded from before them and they observed Jesus standing alone: "Jesus, Master, it is good to have been here. We rejoice to see this glory. We are loath to go back down to the inglorious world. If you are willing, let us abide here, and we will erect three tents, one for you, one for Moses, and one for Elijah." And Peter said this because of his confusion, and because nothing else came into his mind at just that moment

While Peter was yet speaking, a silvery cloud drew near and overshadowed the four of them. The apostles now became greatly frightened, and as they fell down on their faces to worship, they heard a voice, the same that had spoken on the occasion of Jesus' baptism, say: "This is my beloved Son; give heed to him." And when the cloud vanished, again was Jesus alone with the three, and he reached down and touched them, saying: "Arise and be not afraid; you shall see greater things than this." But the apostles were truly afraid; they were a silent and thoughtful trio as they made ready to descend the mountain shortly before midnight

COMING DOWN THE MOUNTAIN .2

For about half the distance down the mountain not a word was spoken. Jesus then began the conversation by remarking: "Make certain that you tell no man, not even your brethren, what you have seen and heard on this mountain until the Son of Man has risen from the dead." The three apostles were shocked and bewildered by the Master's words, "until the Son of Man has risen from the dead." They had so recently reaffirmed their faith in him as the Deliverer, the Son of God, and they had just beheld

three conversed in a strange language, but from certain things said, Peter erroneously conjectured that the beings with Jesus were Moses and Elijah; in reality, they were Gabriel and the Father Melchizedek. The physical controllers had arranged for the apostles to witness this scene because of Jesus' request.

^{153:1.9 (1753.5)} The three apostles were so badly frightened that they were slow in collecting their wits, but Peter, who was first to recover himself, said, as the dazzling vision faded from before them and they observed Jesus standing alone: "Jesus, Master, it is good to have been here. We rejoice to see this glory. We are loath to go back down to the inglorious world. If you are willing, let us abide here, and we will erect three tents, one for you, one for Moses, and one for Elijah." And Peter said this because of his confusion, and because nothing else came into his mind at just that moment.

^{153:1.10 (1753.6)} While Peter was yet speaking, a silvery cloud drew near and overshadowed the four of them. The apostles now became greatly frightened, and as they fell down on their faces to worship, they heard a voice, the same that had spoken on the occasion of Jesus' baptism, say: "This is my beloved Son; give heed to him." And when the cloud vanished, again was Jesus alone with the three, and he reached down and touched them, saying: "Arise and be not afraid; you shall see greater things than this." But the apostles were truly afraid; they were a silent and thoughtful trio as they made ready to descend the mountain shortly before midnight.

2. COMING DOWN THE MOUNTAIN

^{153:2.1 (1754.1)} For about half the distance down the mountain not a word was spoken. Jesus then began the conversation by remarking: "Make certain that you tell no man, not even your brethren, what you have seen and heard on this mountain until the Son of Man has risen from the dead." The three apostles were shocked and bewildered by the Master's words, "until the Son of Man has risen from the dead." They had so recently reaffirmed their faith in him as the Deliverer, the Son of God, and they had just beheld him transfigured in glory before their very eyes, and now he began to talk about "rising from the dead"!

him transfigured in glory before their very eyes, and now he began to talk about
!" "rising from the dead

Peter shuddered at the thought of the Master's dying — it was too disagreeable an idea to entertain — and fearing that James or John might ask some question relative to this statement, he thought best to start up a diverting conversation and, not knowing what else to talk about, gave expression to the first thought coming into his mind, which was: "Master, why is it that the scribes say that Elijah must first come before the Messiah shall appear?" And Jesus, knowing that Peter sought to avoid reference to his death and resurrection, answered: "Elijah indeed comes first to prepare the way for the Son of Man, who must suffer many things and finally be rejected. But I tell you that Elijah has already come, and they received him not but did to him whatsoever they willed." And then did the three apostles perceive that he referred to John the Baptist as Elijah. Jesus knew that, if they insisted on regarding him as the Messiah, then must John be the Elijah of the prophecy

Jesus enjoined silence about their observation of the foretaste of his postresurrection glory because he did not want to foster the notion that, being now received as the Messiah, he would in any degree fulfill their erroneous concepts of a wonder-working deliverer. Although Peter, James, and John pondered all this in their minds, they spoke not of it to any man until after the
.Master's resurrection

As they continued to descend the mountain, Jesus said to them: "You would not receive me as the Son of Man; therefore have I consented to be received in accordance with your settled determination, but, mistake not, the will of my Father must prevail. If you thus choose to follow the inclination of your own wills, you must prepare to suffer many disappointments and experience many trials, but the training which I have given you should suffice to bring you triumphantly through even these sorrows
".of your own choosing

Jesus did not take Peter, James, and John with him up to the mount of the transfiguration because they were in any sense better prepared than the other apostles to witness what happened, or because they were spiritually more fit to

^{15322 (1754.2)} Peter shuddered at the thought of the Master's dying — it was too disagreeable an idea to entertain — and fearing that James or John might ask some question relative to this statement, he thought best to start up a diverting conversation and, not knowing what else to talk about, gave expression to the first thought coming into his mind, which was: "Master, why is it that the scribes say that Elijah must first come before the Messiah shall appear?" And Jesus, knowing that Peter sought to avoid reference to his death and resurrection, answered: "Elijah indeed comes first to prepare the way for the Son of Man, who must suffer many things and finally be rejected. But I tell you that Elijah has already come, and they received him not but did to him whatsoever they willed." And then did the three apostles perceive that he referred to John the Baptist as Elijah. Jesus knew that, if they insisted on regarding him as the Messiah, then must John be the Elijah of the prophecy.

^{15323 (1754.3)} Jesus enjoined silence about their observation of the foretaste of his postresurrection glory because he did not want to foster the notion that, being now received as the Messiah, he would in any degree fulfill their erroneous concepts of a wonder-working deliverer. Although Peter, James, and John pondered all this in their minds, they spoke not of it to any man until after the Master's resurrection.

^{15324 (1754.4)} As they continued to descend the mountain, Jesus said to them: "You would not receive me as the Son of Man; therefore have I consented to be received in accordance with your settled determination, but, mistake not, the will of my Father must prevail. If you thus choose to follow the inclination of your own wills, you must prepare to suffer many disappointments and experience many trials, but the training which I have given you should suffice to bring you triumphantly through even these sorrows of your own choosing."

^{15325 (1754.5)} Jesus did not take Peter, James, and John with him up to the mount of the transfiguration because they were in any sense better prepared than the other apostles to witness what happened, or because they were spiritually more fit to enjoy such a rare privilege. Not at all. He well knew that

enjoy such a rare privilege. Not at all. He well knew that none of the twelve were spiritually qualified for this experience; therefore did he take with him only the three apostles who were assigned to accompany him at those times when he desired to be alone to enjoy solitary communion.

none of the twelve were spiritually qualified for this experience; therefore did he take with him only the three apostles who were assigned to accompany him at those times when he desired to be alone to enjoy solitary communion.

MEANING OF THE TRANSFIGURATION .3

That which Peter, James, and John witnessed on the mount of transfiguration was a fleeting glimpse of a celestial pageant which transpired that eventful day on Mount Hermon. The transfiguration was the occasion of

The acceptance of the fullness of .1 the bestowal of the incarnated life of Michael on Urantia by the Eternal Mother-Son of Paradise. As far as concerned the requirements of the Eternal Son, Jesus had now received assurance of their fulfillment. And Gabriel brought Jesus that assurance

The testimony of the satisfaction .2 of the Infinite Spirit as to the fullness of the Urantia bestowal in the likeness of mortal flesh. The universe representative of the Infinite Spirit, the immediate associate of Michael on Salvington and his ever-present coworker, on this occasion spoke through the Father Melchizedek

Jesus welcomed this testimony regarding the success of his earth mission presented by the messengers of the Eternal Son and the Infinite Spirit, but he noted that his Father did not indicate that the Urantia bestowal was finished; only did the unseen presence of the Father bear witness through Jesus' Personalized Adjuster, saying, "This is my beloved Son; give heed to him." And this was spoken in words to be heard also by the three apostles

After this celestial visitation Jesus sought to know his Father's will and decided to pursue the mortal bestowal to its natural end. This was the significance of the transfiguration to Jesus. To the three apostles it was an event marking the entrance of the Master upon the final phase of his earth career as the Son of God and the Son of Man

After the formal visitation of Gabriel and the Father Melchizedek, Jesus held

3. MEANING OF THE TRANSFIGURATION

^{158:31 (1755:1)} That which Peter, James, and John witnessed on the mount of transfiguration was a fleeting glimpse of a celestial pageant which transpired that eventful day on Mount Hermon. The transfiguration was the occasion of:

^{158:32 (1755:2)} 1. The acceptance of the fullness of the bestowal of the incarnated life of Michael on Urantia by the Eternal Mother-Son of Paradise. As far as concerned the requirements of the Eternal Son, Jesus had now received assurance of their fulfillment. And Gabriel brought Jesus that assurance.

^{158:33 (1755:3)} 2. The testimony of the satisfaction of the Infinite Spirit as to the fullness of the Urantia bestowal in the likeness of mortal flesh. The universe representative of the Infinite Spirit, the immediate associate of Michael on Salvington and his ever-present coworker, on this occasion spoke through the Father Melchizedek.

^{158:34 (1755:4)} Jesus welcomed this testimony regarding the success of his earth mission presented by the messengers of the Eternal Son and the Infinite Spirit, but he noted that his Father did not indicate that the Urantia bestowal was finished; only did the unseen presence of the Father bear witness through Jesus' Personalized Adjuster, saying, "This is my beloved Son; give heed to him." And this was spoken in words to be heard also by the three apostles.

^{158:35 (1755:5)} After this celestial visitation Jesus sought to know his Father's will and decided to pursue the mortal bestowal to its natural end. This was the significance of the transfiguration to Jesus. To the three apostles it was an event marking the entrance of the Master upon the final phase of his earth career as the Son of God and the Son of Man.

^{158:36 (1755:6)} After the formal visitation of Gabriel and the Father Melchizedek, Jesus held informal

informal converse with these, his Sons of ministry, and communed with them concerning the affairs of the universe.

THE EPILEPTIC BOY .4

It was shortly before breakfast time on this Tuesday morning when Jesus and his companions arrived at the apostolic camp. As they drew near, they discerned a considerable crowd gathered around the apostles and soon began to hear the loud words of argument and disputation of this group of about fifty persons, embracing the nine apostles and a gathering equally divided between Jerusalem scribes and believing disciples who had tracked Jesus and his associates in their journey from Magadan.

Although the crowd engaged in numerous arguments, the chief controversy was about a certain citizen of Tiberias who had arrived the preceding day in quest of Jesus. This man, James of Safed, had a son about fourteen years old, an only child, who was severely afflicted with epilepsy. In addition to this nervous malady this lad had become possessed by one of those wandering, mischievous, and rebellious midwayers who were then present on earth and uncontrolled, so that the youth was both epileptic and demon-possessed.

For almost two weeks this anxious father, a minor official of Herod Antipas, had wandered about through the western borders of Philip's domains, seeking Jesus that he might entreat him to cure this afflicted son. And he did not catch up with the apostolic party until about noon of this day when Jesus was up on the mountain with the three apostles.

The nine apostles were much surprised and considerably perturbed when this man, accompanied by almost forty other persons who were looking for Jesus, suddenly came upon them. At the time of the arrival of this group the nine apostles, at least the majority of them, had succumbed to their old temptation — that of discussing who should be greatest in the coming kingdom; they were busily arguing about the probable positions which would be assigned the individual apostles. They simply could

converse with these, his Sons of ministry, and communed with them concerning the affairs of the universe.

4. THE EPILEPTIC BOY

^{153:41 (1755:7)} It was shortly before breakfast time on this Tuesday morning when Jesus and his companions arrived at the apostolic camp. As they drew near, they discerned a considerable crowd gathered around the apostles and soon began to hear the loud words of argument and disputation of this group of about fifty persons, embracing the nine apostles and a gathering equally divided between Jerusalem scribes and believing disciples who had tracked Jesus and his associates in their journey from Magadan.

^{153:42 (1755:8)} Although the crowd engaged in numerous arguments, the chief controversy was about a certain citizen of Tiberias who had arrived the preceding day in quest of Jesus. This man, James of Safed, had a son about fourteen years old, an only child, who was severely afflicted with epilepsy. In addition to this nervous malady this lad had become possessed by one of those wandering, mischievous, and rebellious midwayers who were then present on earth and uncontrolled, so that the youth was both epileptic and demon-possessed.

^{153:43 (1755:9)} For almost two weeks this anxious father, a minor official of Herod Antipas, had wandered about through the western borders of Philip's domains, seeking Jesus that he might entreat him to cure this afflicted son. And he did not catch up with the apostolic party until about noon of this day when Jesus was up on the mountain with the three apostles.

^{153:44 (1755:1)} The nine apostles were much surprised and considerably perturbed when this man, accompanied by almost forty other persons who were looking for Jesus, suddenly came upon them. At the time of the arrival of this group the nine apostles, at least the majority of them, had succumbed to their old temptation — that of discussing who should be greatest in the coming kingdom; they were busily arguing about the probable positions which would be assigned the individual apostles. They simply could not free themselves entirely from the long-cherished idea of the material mission of the Messiah. And now that

not free themselves entirely from the long-cherished idea of the material mission of the Messiah. And now that Jesus himself had accepted their confession that he was indeed the Deliverer — at least he had admitted the fact of his divinity — what was more natural than that, during this period of separation from the Master, they should fall to talking about those hopes and ambitions which were uppermost in their hearts. And they were engaged in these discussions when James of Safed and his fellow seekers after Jesus came upon them.

Andrew stepped up to greet this father and his son, saying, "Whom do you seek?" Said James: "My good man, I seek for your Master. I seek healing for my afflicted son. I would have Jesus cast out this devil that possesses my child." And then the father proceeded to relate to the apostles how his son was so afflicted that he had many times almost lost his life as a result of these malignant seizures.

As the apostles listened, Simon Zelotes and Judas Iscariot stepped into the presence of the father, saying: "We can heal him; you need not wait for the Master's return. We are ambassadors of the kingdom; no longer do we hold these things in secret. Jesus is the Deliverer, and the keys of the kingdom have been delivered to us." By this time Andrew and Thomas were in consultation at one side. Nathaniel and the others looked on in amazement; they were all aghast at the sudden boldness, if not presumption, of Simon and Judas. Then said the father: "If it has been given you to do these works, I pray that you will speak those words which will deliver my child from this bondage." Then Simon stepped forward and, placing his hand on the head of the child, looked directly into his eyes and commanded: "Come out of him, you unclean spirit; in the name of Jesus obey me." But the lad had only a more violent fit, while the scribes mocked the apostles in derision, and the disappointed believers suffered the taunts of these unfriendly critics.

Andrew was deeply chagrined at this ill-advised effort and its dismal failure. He called the apostles aside for conference and prayer. After this season of meditation, feeling keenly the sting of their defeat and sensing the humiliation

Jesus himself had accepted their confession that he was indeed the Deliverer — at least he had admitted the fact of his divinity — what was more natural than that, during this period of separation from the Master, they should fall to talking about those hopes and ambitions which were uppermost in their hearts. And they were engaged in these discussions when James of Safed and his fellow seekers after Jesus came upon them.

^{153:45 (1756:2)} Andrew stepped up to greet this father and his son, saying, "Whom do you seek?" Said James: "My good man, I search for your Master. I seek healing for my afflicted son. I would have Jesus cast out this devil that possesses my child." And then the father proceeded to relate to the apostles how his son was so afflicted that he had many times almost lost his life as a result of these malignant seizures.

^{153:46 (1756:3)} As the apostles listened, Simon Zelotes and Judas Iscariot stepped into the presence of the father, saying: "We can heal him; you need not wait for the Master's return. We are ambassadors of the kingdom; no longer do we hold these things in secret. Jesus is the Deliverer, and the keys of the kingdom have been delivered to us." By this time Andrew and Thomas were in consultation at one side. Nathaniel and the others looked on in amazement; they were all aghast at the sudden boldness, if not presumption, of Simon and Judas. Then said the father: "If it has been given you to do these works, I pray that you will speak those words which will deliver my child from this bondage." Then Simon stepped forward and, placing his hand on the head of the child, looked directly into his eyes and commanded: "Come out of him, you unclean spirit; in the name of Jesus obey me." But the lad had only a more violent fit, while the scribes mocked the apostles in derision, and the disappointed believers suffered the taunts of these unfriendly critics.

^{153:47 (1756:4)} Andrew was deeply chagrined at this ill-advised effort and its dismal failure. He called the apostles aside for conference and prayer. After this season of meditation, feeling keenly the sting of their defeat and sensing the humiliation resting upon all of them, Andrew sought, in a second attempt, to cast out the demon, but only failure

resting upon all of them, Andrew sought, in a second attempt, to cast out the demon, but only failure crowned his efforts. Andrew frankly confessed defeat and requested the father to remain with them overnight or until Jesus' return, saying: "Perhaps this sort goes not out except by the Master's personal command".command

And so, while Jesus was descending the mountain with the exuberant and ecstatic Peter, James, and John, their nine brethren likewise were sleepless in their confusion and downcast humiliation. They were a dejected and chastened group. But James of Safed would not give up. Although they could give him no idea as to when Jesus might return, he decided to stay on until the .Master came back

crowned his efforts. Andrew frankly confessed defeat and requested the father to remain with them overnight or until Jesus' return, saying: "Perhaps this sort goes not out except by the Master's personal command."

^{158:48 (1756:5)} And so, while Jesus was descending the mountain with the exuberant and ecstatic Peter, James, and John, their nine brethren likewise were sleepless in their confusion and downcast humiliation. They were a dejected and chastened group. But James of Safed would not give up. Although they could give him no idea as to when Jesus might return, he decided to stay on until the Master came back.

JESUS HEALS THE BOY .5

As Jesus drew near, the nine apostles were more than relieved to welcome him, and they were greatly encouraged to behold the good cheer and unusual enthusiasm which marked the countenances of Peter, James, and John. They all rushed forward to greet Jesus and their three brethren. As they exchanged greetings, the crowd came up, and Jesus asked, "What were you disputing about as we drew near?" But before the disconcerted and humiliated apostles could reply to the Master's question, the anxious father of the afflicted lad stepped forward and, kneeling at Jesus' feet, said: "Master, I have a son, an only child, who is possessed by an evil spirit. Not only does he cry out in terror, foam at the mouth, and fall like a dead person at the time of seizure, but oftentimes this evil spirit which possesses him rends him in convulsions and sometimes has cast him into the water and even into the fire. With much grinding of teeth and as a result of many bruises, my child wastes away. His life is worse than death; his mother and I are of a sad heart and a broken spirit. About noon yesterday, seeking for you, I caught up with your disciples, and while we were waiting, your apostles sought to cast out this demon, but they could not do it. And now, Master, will you do this for us, will you
"you heal my son

When Jesus had listened to this

5. JESUS HEALS THE BOY

^{158:51 (1757:1)} As Jesus drew near, the nine apostles were more than relieved to welcome him, and they were greatly encouraged to behold the good cheer and unusual enthusiasm which marked the countenances of Peter, James, and John. They all rushed forward to greet Jesus and their three brethren. As they exchanged greetings, the crowd came up, and Jesus asked, "What were you disputing about as we drew near?" But before the disconcerted and humiliated apostles could reply to the Master's question, the anxious father of the afflicted lad stepped forward and, kneeling at Jesus' feet, said: "Master, I have a son, an only child, who is possessed by an evil spirit. Not only does he cry out in terror, foam at the mouth, and fall like a dead person at the time of seizure, but oftentimes this evil spirit which possesses him rends him in convulsions and sometimes has cast him into the water and even into the fire. With much grinding of teeth and as a result of many bruises, my child wastes away. His life is worse than death; his mother and I are of a sad heart and a broken spirit. About noon yesterday, seeking for you, I caught up with your disciples, and while we were waiting, your apostles sought to cast out this demon, but they could not do it. And now, Master, will you do this for us, will you heal my son?"

^{158:52 (1757:2)} When Jesus had listened to this recital,

recital, he touched the kneeling father and bade him rise while he gave the near-by apostles a searching survey. Then said Jesus to all those who stood before him: "O faithless and perverse generation, how long shall I bear with you? How long shall I be with you? How long ere you learn that the works of faith come not forth at the bidding of doubting unbelief?" And then, pointing to the bewildered father, Jesus said, "Bring hither your son." And when James had brought the lad before Jesus, he asked, "How long has the boy been afflicted in this way?" The father answered, "Since he was a very young child." And as they talked, the youth was seized with a violent attack and fell in their midst, gnashing his teeth and foaming at the mouth. After a succession of violent convulsions he lay there before them as one dead. Now did the father again kneel at Jesus' feet while he implored the Master, saying: "If you can cure him, I beseech you to have compassion on us and deliver us from this affliction." And when Jesus heard these words, he looked down into the father's anxious face, saying: "Question not my Father's power of love, only the sincerity and reach of your faith. All things are possible to him who really believes." And then James of Safed spoke those long-to-be-remembered words of commingled faith and doubt, "Lord, I believe. I pray

.you help my unbelief

When Jesus heard these words, he stepped forward and, taking the lad by the hand, said: "I will do this in accordance with my Father's will and in honor of living faith. My son, arise! Come out of him, disobedient spirit, and go not back into him." And placing the hand of the lad in the hand of the father, Jesus said: "Go your way. The Father has granted the desire of your soul." And all who were present, even the enemies of Jesus, were astonished at what they

.saw

It was indeed a disillusionment for the three apostles who had so recently enjoyed the spiritual ecstasy of the scenes and experiences of the transfiguration, so soon to return to this scene of the defeat and discomfiture of their fellow apostles. But it was ever so with these twelve ambassadors of the kingdom. They never failed to alternate between exaltation and humiliation in

.their life experiences

he touched the kneeling father and bade him rise while he gave the near-by apostles a searching survey. Then said Jesus to all those who stood before him: "O faithless and perverse generation, how long shall I bear with you? How long shall I be with you? How long ere you learn that the works of faith come not forth at the bidding of doubting unbelief?" And then, pointing to the bewildered father, Jesus said, "Bring hither your son." And when James had brought the lad before Jesus, he asked, "How long has the boy been afflicted in this way?" The father answered, "Since he was a very young child." And as they talked, the youth was seized with a violent attack and fell in their midst, gnashing his teeth and foaming at the mouth. After a succession of violent convulsions he lay there before them as one dead. Now did the father again kneel at Jesus' feet while he implored the Master, saying: "If you can cure him, I beseech you to have compassion on us and deliver us from this affliction." And when Jesus heard these words, he looked down into the father's anxious face, saying: "Question not my Father's power of love, only the sincerity and reach of your faith. All things are possible to him who really believes." And then James of Safed spoke those long-to-be-remembered words of commingled faith and doubt, "Lord, I believe. I pray you help my unbelief."

^{1585:3 (1757:3)} When Jesus heard these words, he stepped forward and, taking the lad by the hand, said: "I will do this in accordance with my Father's will and in honor of living faith. My son, arise! Come out of him, disobedient spirit, and go not back into him." And placing the hand of the lad in the hand of the father, Jesus said: "Go your way. The Father has granted the desire of your soul." And all who were present, even the enemies of Jesus, were astonished at what they saw.

^{1585:4 (1757:4)} It was indeed a disillusionment for the three apostles who had so recently enjoyed the spiritual ecstasy of the scenes and experiences of the transfiguration, so soon to return to this scene of the defeat and discomfiture of their fellow apostles. But it was ever so with these twelve ambassadors of the kingdom. They never failed to alternate between exaltation and humiliation in their life experiences.

This was a true healing of a double affliction, a physical ailment and a spirit malady. And the lad was permanently cured from that hour. When James had departed with his restored son, Jesus said: "We go now to Caesarea-Philippi; make ready at once." And they were a quiet group as they journeyed southward .while the crowd followed on behind

^{15355 (17581)} This was a true healing of a double affliction, a physical ailment and a spirit malady. And the lad was permanently cured from that hour. When James had departed with his restored son, Jesus said: "We go now to Caesarea-Philippi; make ready at once." And they were a quiet group as they journeyed southward while the crowd followed on behind.

IN CELSUS' GARDEN .6

They remained overnight with Celsus, and that evening in the garden, after they had eaten and rested, the twelve gathered about Jesus, and Thomas said: "Master, while we who tarried behind still remain ignorant of what transpired up on the mountain, and which so greatly cheered our brethren who were with you, we crave to have you talk with us concerning our defeat and instruct us in these matters, seeing that those things which happened on the mountain cannot be disclosed at this .time

And Jesus answered Thomas, saying: "Everything which your brethren heard on the mountain shall be revealed to you in due season. But I will now show you the cause of your defeat in that which you so unwisely attempted. While your Master and his companions, your brethren, ascended yonder mountain yesterday to seek for a larger knowledge of the Father's will and to ask for a richer endowment of wisdom effectively to do that divine will, you who remained on watch here with instructions to strive to acquire the mind of spiritual insight and to pray with us for a fuller revelation of the Father's will, failed to exercise the faith at your command but, instead, yielded to the temptation and fell into your old evil tendencies to seek for yourselves preferred places in the kingdom of heaven — the material and temporal kingdom which you persist in contemplating. And you cling to these erroneous concepts in spite of the reiterated declaration that my kingdom is .not of this world

No sooner does your faith grasp the "identity of the Son of Man than your selfish desire for worldly preferment creeps back upon you, and you fall to discussing among yourselves as to who should be greatest in the kingdom of

6. IN CELSUS' GARDEN

^{15361 (17582)} They remained overnight with Celsus, and that evening in the garden, after they had eaten and rested, the twelve gathered about Jesus, and Thomas said: "Master, while we who tarried behind still remain ignorant of what transpired up on the mountain, and which so greatly cheered our brethren who were with you, we crave to have you talk with us concerning our defeat and instruct us in these matters, seeing that those things which happened on the mountain cannot be disclosed at this time."

^{15362 (17583)} And Jesus answered Thomas, saying: "Everything which your brethren heard on the mountain shall be revealed to you in due season. But I will now show you the cause of your defeat in that which you so unwisely attempted. While your Master and his companions, your brethren, ascended yonder mountain yesterday to seek for a larger knowledge of the Father's will and to ask for a richer endowment of wisdom effectively to do that divine will, you who remained on watch here with instructions to strive to acquire the mind of spiritual insight and to pray with us for a fuller revelation of the Father's will, failed to exercise the faith at your command but, instead, yielded to the temptation and fell into your old evil tendencies to seek for yourselves preferred places in the kingdom of heaven — the material and temporal kingdom which you persist in contemplating. And you cling to these erroneous concepts in spite of the reiterated declaration that my kingdom is not of this world.

^{15363 (17584)} "No sooner does your faith grasp the identity of the Son of Man than your selfish desire for worldly preferment creeps back upon you, and you fall to discussing among yourselves as to who should be greatest in the kingdom of heaven, a kingdom which, as you persist in conceiving it, does not exist, nor ever shall. Have not I told you that he

heaven, a kingdom which, as you persist in conceiving it, does not exist, nor ever shall. Have not I told you that he who would be greatest in the kingdom of my Father's spiritual brotherhood must become little in his own eyes and thus become the server of his brethren? Spiritual greatness consists in an understanding love that is Godlike and not in an enjoyment of the exercise of material power for the exaltation of self. In what you attempted, in which you so completely failed, your purpose was not pure. Your motive was not divine. Your ideal was not spiritual. Your ambition was not altruistic. Your procedure was not based on love, and your goal of attainment was not the will of the Father in heaven.

How long will it take you to learn that you cannot time-shorten the course of established natural phenomena except when such things are in accordance with the Father's will? nor can you do spiritual work in the absence of spiritual power. And you can do neither of these, even when their potential is present, without the existence of that third and essential human factor, the personal experience of the possession of living faith. Must you always have material manifestations as an attraction for the spiritual realities of the kingdom? Can you not grasp the spirit significance of my mission without the visible exhibition of unusual works? When can you be depended upon to adhere to the higher and spiritual realities of the kingdom regardless of the outward appearance of all material manifestations?

When Jesus had thus spoken to the twelve, he added: "And now go to your rest, for on the morrow we return to Magadan and there take counsel concerning our mission to the cities and villages of the Decapolis. And in the conclusion of this day's experience, let me declare to each of you that which I spoke to your brethren on the mountain, and let these words find a deep lodgment in your hearts: The Son of Man now enters upon the last phase of the bestowal. We are about to begin those labors which shall presently lead to the great and final testing of your faith and devotion when I shall be delivered into the hands of the men who seek my destruction. And remember what I am saying to you: The Son of Man will be

who would be greatest in the kingdom of my Father's spiritual brotherhood must become little in his own eyes and thus become the server of his brethren? Spiritual greatness consists in an understanding love that is Godlike and not in an enjoyment of the exercise of material power for the exaltation of self. In what you attempted, in which you so completely failed, your purpose was not pure. Your motive was not divine. Your ideal was not spiritual. Your ambition was not altruistic. Your procedure was not based on love, and your goal of attainment was not the will of the Father in heaven.

158:6.4 (1758:9) "How long will it take you to learn that you cannot time-shorten the course of established natural phenomena except when such things are in accordance with the Father's will? nor can you do spiritual work in the absence of spiritual power. And you can do neither of these, even when their potential is present, without the existence of that third and essential human factor, the personal experience of the possession of living faith. Must you always have material manifestations as an attraction for the spiritual realities of the kingdom? Can you not grasp the spirit significance of my mission without the visible exhibition of unusual works? When can you be depended upon to adhere to the higher and spiritual realities of the kingdom regardless of the outward appearance of all material manifestations?"

158:6.5 (1759:1) When Jesus had thus spoken to the twelve, he added: "And now go to your rest, for on the morrow we return to Magadan and there take counsel concerning our mission to the cities and villages of the Decapolis. And in the conclusion of this day's experience, let me declare to each of you that which I spoke to your brethren on the mountain, and let these words find a deep lodgment in your hearts: The Son of Man now enters upon the last phase of the bestowal. We are about to begin those labors which shall presently lead to the great and final testing of your faith and devotion when I shall be delivered into the hands of the men who seek my destruction. And remember what I am saying to you: The Son of Man will be put to death, but he shall rise again."

”.put to death, but he shall rise again

They retired for the night, sorrowful. They were bewildered; they could not comprehend these words. And while they were afraid to ask aught concerning what he had said, they did recall all of it .subsequent to his resurrection

^{153:66 (1759:2)} They retired for the night, sorrowful. They were bewildered; they could not comprehend these words. And while they were afraid to ask aught concerning what he had said, they did recall all of it subsequent to his resurrection.

PETER'S PROTEST .7

Early this Wednesday morning Jesus and the twelve departed from Caesarea-Philippi for Magadan Park near Bethsaida-Julias. The apostles had slept very little that night, so they were up early and ready to go. Even the stolid Alpheus twins had been shocked by this talk about the death of Jesus. As they journeyed south, just beyond the Waters of Merom they came to the Damascus road, and desiring to avoid the scribes and others whom Jesus knew would presently be coming along after them, he directed that they go on to Capernaum by the Damascus road which passes through Galilee. And he did this because he knew that those who followed after him would go on down over the east Jordan road since they reckoned that Jesus and the apostles would fear to pass through the territory of Herod Antipas. Jesus sought to elude his critics and the crowd which followed him that he might be alone with his apostles this .day

They traveled on through Galilee until well past the time for their lunch, when they stopped in the shade to refresh themselves. And after they had partaken of food, Andrew, speaking to Jesus, said: “Master, my brethren do not comprehend your deep sayings. We have come fully to believe that you are the Son of God, and now we hear these strange words about leaving us, about dying. We do not understand your teaching. Are you speaking to us in parables? We pray you to speak to us ”.directly and in undisguised form

In answer to Andrew, Jesus said: “My brethren, it is because you have confessed that I am the Son of God that I am constrained to begin to unfold to you the truth about the end of the bestowal of the Son of Man on earth. You insist on clinging to the belief that I am the Messiah, and you will not abandon the idea that the Messiah must

7. PETER'S PROTEST

^{153:71 (1759:3)} Early this Wednesday morning Jesus and the twelve departed from Caesarea-Philippi for Magadan Park near Bethsaida-Julias. The apostles had slept very little that night, so they were up early and ready to go. Even the stolid Alpheus twins had been shocked by this talk about the death of Jesus. As they journeyed south, just beyond the Waters of Merom they came to the Damascus road, and desiring to avoid the scribes and others whom Jesus knew would presently be coming along after them, he directed that they go on to Capernaum by the Damascus road which passes through Galilee. And he did this because he knew that those who followed after him would go on down over the east Jordan road since they reckoned that Jesus and the apostles would fear to pass through the territory of Herod Antipas. Jesus sought to elude his critics and the crowd which followed him that he might be alone with his apostles this day.

^{153:72 (1759:4)} They traveled on through Galilee until well past the time for their lunch, when they stopped in the shade to refresh themselves. And after they had partaken of food, Andrew, speaking to Jesus, said: “Master, my brethren do not comprehend your deep sayings. We have come fully to believe that you are the Son of God, and now we hear these strange words about leaving us, about dying. We do not understand your teaching. Are you speaking to us in parables? We pray you to speak to us directly and in undisguised form.”

^{153:73 (1759:5)} In answer to Andrew, Jesus said: “My brethren, it is because you have confessed that I am the Son of God that I am constrained to begin to unfold to you the truth about the end of the bestowal of the Son of Man on earth. You insist on clinging to the belief that I am the Messiah, and you will not abandon the idea that the Messiah must sit upon a throne in Jerusalem; wherefore do I persist in telling you that the Son of Man must presently go

sit upon a throne in Jerusalem; wherefore do I persist in telling you that the Son of Man must presently go to Jerusalem, suffer many things, be rejected by the scribes, the elders, and the chief priests, and after all this be killed and raised from the dead. And I speak not a parable to you; I speak the truth to you that you may be prepared for these events when they suddenly come upon us." And while he was yet speaking, Simon Peter, rushing impetuously toward him, laid his hand upon the Master's shoulder and said: "Master, be it far from us to contend with you, but I declare that these things shall never happen to you

to Jerusalem, suffer many things, be rejected by the scribes, the elders, and the chief priests, and after all this be killed and raised from the dead. And I speak not a parable to you; I speak the truth to you that you may be prepared for these events when they suddenly come upon us." And while he was yet speaking, Simon Peter, rushing impetuously toward him, laid his hand upon the Master's shoulder and said: "Master, be it far from us to contend with you, but I declare that these things shall never happen to you."

Peter spoke thus because he loved Jesus; but the Master's human nature recognized in these words of well-meant affection the subtle suggestion of temptation that he change his policy of pursuing to the end his earth bestowal in accordance with the will of his Paradise Father. And it was because he detected the danger of permitting the suggestions of even his affectionate and loyal friends to dissuade him, that he turned upon Peter and the other apostles, saying: "Get you behind me. You savor of the spirit of the adversary, the tempter. When you talk in this manner, you are not on my side but rather on the side of our enemy. In this way do you make your love for me a stumbling block to my doing the Father's will. Mind not the ways of men but rather the will of God

^{153:7.4 (1760.1)} Peter spoke thus because he loved Jesus; but the Master's human nature recognized in these words of well-meant affection the subtle suggestion of temptation that he change his policy of pursuing to the end his earth bestowal in accordance with the will of his Paradise Father. And it was because he detected the danger of permitting the suggestions of even his affectionate and loyal friends to dissuade him, that he turned upon Peter and the other apostles, saying: "Get you behind me. You savor of the spirit of the adversary, the tempter. When you talk in this manner, you are not on my side but rather on the side of our enemy. In this way do you make your love for me a stumbling block to my doing the Father's will. Mind not the ways of men but rather the will of God."

After they had recovered from the first shock of Jesus' stinging rebuke, and before they resumed their journey, the Master spoke further: "If any man would come after me, let him disregard himself, take up his responsibilities daily, and follow me. For whosoever would save his life selfishly, shall lose it, but whosoever loses his life for my sake and the gospel's, shall save it. What does it profit a man to gain the whole world and lose his own soul? What would a man give in exchange for eternal life? Be not ashamed of me and my words in this sinful and hypocritical generation, even as I will not be ashamed to acknowledge you when in glory I appear before my Father in the presence of all the celestial hosts. Nevertheless, many of you now standing before me shall not taste death till you see this kingdom of God come with power

^{153:7.5 (1760.2)} After they had recovered from the first shock of Jesus' stinging rebuke, and before they resumed their journey, the Master spoke further: "If any man would come after me, let him disregard himself, take up his responsibilities daily, and follow me. For whosoever would save his life selfishly, shall lose it, but whosoever loses his life for my sake and the gospel's, shall save it. What does it profit a man to gain the whole world and lose his own soul? What would a man give in exchange for eternal life? Be not ashamed of me and my words in this sinful and hypocritical generation, even as I will not be ashamed to acknowledge you when in glory I appear before my Father in the presence of all the celestial hosts. Nevertheless, many of you now standing before me shall not taste death till you see this kingdom of God come with power."

And thus did Jesus make plain to the twelve the painful and conflicting path which they must tread if they would follow him. What a shock these words were to these Galilean fishermen who persisted in dreaming of an earthly kingdom with positions of honor for themselves! But their loyal hearts were stirred by this courageous appeal, and not one of them was minded to forsake him. Jesus was not sending them alone into the conflict; he was leading them. He asked only that they bravely follow

Slowly the twelve were grasping the idea that Jesus was telling them something about the possibility of his dying. They only vaguely comprehended what he said about his death, while his statement about rising from the dead utterly failed to register in their minds. As the days passed, Peter, James, and John, recalling their experience upon the mount of the transfiguration, arrived at a fuller understanding of certain of these matters.

In all the association of the twelve with their Master, only a few times did they see that flashing eye and hear such swift words of rebuke as were administered to Peter and the rest of them on this occasion. Jesus had always been patient with their human shortcomings, but not so when faced by an impending threat against the program of implicitly carrying out his Father's will regarding the remainder of his earth career. The apostles were literally stunned; they were amazed and horrified. They could not find words to express their sorrow. Slowly they began to realize what the Master must endure, and that they must go through these experiences with him, but they did not awaken to the reality of these coming events until long after these early hints of the impending tragedy of his latter days.

In silence Jesus and the twelve started for their camp at Magadan Park, going by way of Capernaum. As the afternoon wore on, though they did not converse with Jesus, they talked much among themselves while Andrew talked with the Master.

AT PETER'S HOUSE .8

Entering Capernaum at twilight, they

^{158:7.6 (1760.3)} And thus did Jesus make plain to the twelve the painful and conflicting path which they must tread if they would follow him. What a shock these words were to these Galilean fishermen who persisted in dreaming of an earthly kingdom with positions of honor for themselves! But their loyal hearts were stirred by this courageous appeal, and not one of them was minded to forsake him. Jesus was not sending them alone into the conflict; he was leading them. He asked only that they bravely follow.

^{158:7.7 (1760.4)} Slowly the twelve were grasping the idea that Jesus was telling them something about the possibility of his dying. They only vaguely comprehended what he said about his death, while his statement about rising from the dead utterly failed to register in their minds. As the days passed, Peter, James, and John, recalling their experience upon the mount of the transfiguration, arrived at a fuller understanding of certain of these matters.

^{158:7.8 (1760.5)} In all the association of the twelve with their Master, only a few times did they see that flashing eye and hear such swift words of rebuke as were administered to Peter and the rest of them on this occasion. Jesus had always been patient with their human shortcomings, but not so when faced by an impending threat against the program of implicitly carrying out his Father's will regarding the remainder of his earth career. The apostles were literally stunned; they were amazed and horrified. They could not find words to express their sorrow. Slowly they began to realize what the Master must endure, and that they must go through these experiences with him, but they did not awaken to the reality of these coming events until long after these early hints of the impending tragedy of his latter days.

^{158:7.9 (1761.1)} In silence Jesus and the twelve started for their camp at Magadan Park, going by way of Capernaum. As the afternoon wore on, though they did not converse with Jesus, they talked much among themselves while Andrew talked with the Master.

8. AT PETER'S HOUSE

^{158:8.1 (1761.2)} Entering Capernaum at twilight, they

went by unfrequented thoroughfares directly to the home of Simon Peter for their evening meal. While David Zebedee made ready to take them across the lake, they lingered at Simon's house, and Jesus, looking up at Peter and the other apostles, asked: "As you walked along together this afternoon, what was it that you talked about so earnestly among yourselves?" The apostles held their peace because many of them had continued the discussion begun at Mount Hermon as to what positions they were to have in the coming kingdom; who should be the greatest, and so on. Jesus, knowing what it was that occupied their thoughts that day, beckoned to one of Peter's little ones and, setting the child down among them, said: "Verily, verily, I say to you, except you turn about and become more like this child, you will make little progress in the kingdom of heaven. Whosoever shall humble himself and become as this little one, the same shall become greatest in the kingdom of heaven. And whoso receives such a little one receives me. And they who receive me receive also Him who sent me. If you would be first in the kingdom, seek to minister these good truths to your brethren in the flesh. But whosoever causes one of these little ones to stumble, it would be better for him if a millstone were hanged about his neck and he were cast into the sea. If the things you do with your hands, or the things you see with your eyes give offense in the progress of the kingdom, sacrifice these cherished idols, for it is better to enter the kingdom minus many of the beloved things of life rather than to cling to these idols and find yourself shut out of the kingdom. But most of all, see that you despise not one of these little ones, for their angels do always behold
".the faces of the heavenly hosts

When Jesus had finished speaking, they entered the boat and sailed across .to Magadan

went by unfrequented thoroughfares directly to the home of Simon Peter for their evening meal. While David Zebedee made ready to take them across the lake, they lingered at Simon's house, and Jesus, looking up at Peter and the other apostles, asked: "As you walked along together this afternoon, what was it that you talked about so earnestly among yourselves?" The apostles held their peace because many of them had continued the discussion begun at Mount Hermon as to what positions they were to have in the coming kingdom; who should be the greatest, and so on. Jesus, knowing what it was that occupied their thoughts that day, beckoned to one of Peter's little ones and, setting the child down among them, said: "Verily, verily, I say to you, except you turn about and become more like this child, you will make little progress in the kingdom of heaven. Whosoever shall humble himself and become as this little one, the same shall become greatest in the kingdom of heaven. And whoso receives such a little one receives me. And they who receive me receive also Him who sent me. If you would be first in the kingdom, seek to minister these good truths to your brethren in the flesh. But whosoever causes one of these little ones to stumble, it would be better for him if a millstone were hanged about his neck and he were cast into the sea. If the things you do with your hands, or the things you see with your eyes give offense in the progress of the kingdom, sacrifice these cherished idols, for it is better to enter the kingdom minus many of the beloved things of life rather than to cling to these idols and find yourself shut out of the kingdom. But most of all, see that you despise not one of these little ones, for their angels do always behold the faces of the heavenly hosts."

^{15882(1761.3)} When Jesus had finished speaking, they entered the boat and sailed across to Magadan.

مقاله 159. تور دکاپولیس

160 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 158

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 159

تور دکاپولیس

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- موعظه پیرامون بخشش
- 2- واعظ عجیب
- 3- آموزش برای آموزگاران و ایمانداران
- 4- گفتگو با نثنائیل
- 5- طبیعت مثبت مذهب عیسی
- 6- بازگشت به مجدل

مقدمه مقاله

هنگامی که عیسی و دوازده تن به پارک مجدل رسیدند، یک گروه تقریباً یکصد نفره از بشارتگران و حواریون از جمله گروه زنان را یافتند که در انتظار آنان بودند، و آنها آماده بودند تا آموزش و تور موعظه از شهرهای دکاپولیس را فوراً آغاز کنند.

در این بامداد پنجشنبه، 18 اوت، استاد پیروانش را فرا خواند و فرمان داد که هر یک از حواریون باید خود را با یکی از دوازده بشارتگر مرتبط سازد، و این که آنها باید با بشارتگران دیگر در دوازده گروه اعزام شوند تا در شهرها و دهکده‌های دکاپولیس دست به تلاش بزنند. او به گروه زنان و سایر حواریون فرمان داد که نزد او بمانند. عیسی چهار هفته به این تور اختصاص داد، و به پیروانش رهنمود داد که دیرتر از جمعه، 16 سپتامبر، به مجدل بازنگردند. او قول داد که طی این مدت گاهی از آنها دیدار کند. طی این ماه این دوازده گروه در چرش، جمالا، هیپوس، صافون، گادارا، ابیلا، ادرعی، فیلاذلفیه، حبیبون، دیوم، سیتوپولیس، و بسیاری شهرهای دیگر دست به تلاش زدند. در سرتاسر این تور هیچ معجزه شفا بخش یا رخداد خارق‌العاده دیگر به وقوع نپیوست.

1- موعظه پیرامون بخشش

PAPER 159

THE DECAPOLIS TOUR

SECTIONS

Introduction

1. The Sermon on Forgiveness
2. The Strange Preacher
3. Instruction for Teachers and Believers
4. The Talk with Nathaniel
5. The Positive Nature of Jesus' Religion
6. The Return to Magadan

INTRODUCTION

^{159:0.1 (1762:1)} WHEN Jesus and the twelve arrived at Magadan Park, they found awaiting them a group of almost one hundred evangelists and disciples, including the women's corps, and they were ready immediately to begin the teaching and preaching tour of the cities of the Decapolis.

^{159:0.2 (1762:2)} On this Thursday morning, August 18, the Master called his followers together and directed that each of the apostles should associate himself with one of the twelve evangelists, and that with others of the evangelists they should go out in twelve groups to labor in the cities and villages of the Decapolis. The women's corps and others of the disciples he directed to remain with him. Jesus allotted four weeks to this tour, instructing his followers to return to Magadan not later than Friday, September 16. He promised to visit them often during this time. In the course of this month these twelve groups labored in Gerasa, Gamala, Hippos, Zaphon, Gadara, Abila, Edrei, Philadelphia, Heshbon, Dium, Scythopolis, and many other cities. Throughout this tour no miracles of healing or other extraordinary events occurred.

1. THE SERMON ON FORGIVENESS

عصر یک روز در هیپوس، در پاسخ به پرسش یک حواری، عیسی پیرامون بخشش درس داد. استاد گفت:

”اگر یک انسان خوش قلب یکصد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها به بیراهه برود، آیا او نود و نه تای آنها را فوراً ترک نمی‌کند و به دنبال آن یکی که راه گم کرده نمی‌رود؟ و اگر او یک شبان خوب باشد، آیا او تا یافتن گوسفند گمشده به جستجوی خود ادامه نخواهد داد؟ و سپس هنگامی که شبان گوسفند گم شده خود را پیدا نمود، او را روی شانه خود قرار می‌دهد، و با شادی به خانه می‌رود، و دوستان و همسایگانش را بدین گونه خطاب قرار می‌دهد: ‘با من شادی کنید، زیرا من گوسفند گم شده‌ام را پیدا کرده‌ام.’ من اعلام می‌دارم که در بهشت به خاطر یک فرد گناهکار که توبه می‌کند بیش از نود و نه شخص در ستکار که نیازی به توبه ندارند شادی می‌شود. همانا خواست پدر آسمانی من این نیست که حتی یک تن از این کودکان به گمراهی کشانده شوند، تا چه رسد به این که هلاک گردند. در مذهب شما ممکن است خداوند به گناهکاران نادم خوشامد گوید؛ در بشارت ملکوت خداوند پدر پیش می‌رود تا آنها را پیدا کند، حتی پیش از آن که آنها به گونه‌ای جدی به توبه فکر کرده باشند.

”پدر آسمانی فرزندان را دوست دارد، و از این رو شما باید بیاموزید که به یکدیگر مهر بورزید؛ پدر آسمانی گناهان شما را می‌بخشد؛ از این رو شما باید بیاموزید که یکدیگر را ببخشید. اگر برادر شما در حق شما بدی کرد، نزد او بروید و با ملاحظه و شکیبایی تقصیر او را به او نشان دهید. و تمامی این کار را میان شما و او به تنهایی انجام دهید. اگر او به شما گوش داد، دیگر دل برادر خود را به دست آورده‌اید. اما اگر برادر شما گوش فرا ندهد، اگر به راه خطای خود اصرار بورزد، دوباره نزد او بروید، و یک یا دو دوست مشترک را با خود ببرید، تا بدین ترتیب بتوانید دو یا حتی سه شاهد داشته باشید که شهادت شما را تأیید کنند و این واقعیت را به ثبوت برسانند که شما به گونه‌ای عادلانه و بخشنده با برادر خطاکار خود برخورد کرده‌اید. حال اگر او از شنیدن برادران شما امتناع بورزد، می‌توانید تمامی داستان را به جمع بگویید، و سپس اگر او از شنیدن برادران امتناع کند، بگذارید آنها دست به عملی که خردمندانه می‌پندارند بزنند؛ بگذارید یک چنین عضو سرکش از ملکوت خداوند طرد شود. در حالی که شما نمی‌توانید در رابطه با روانهای هموعان خود مدعی دآوری شوید، و در حالی که نمی‌توانید گناهان را ببخشید یا غیر از آن به خود اجازه دهید که امتیازات سرپرستان فرشتگان آسمانی را عصب کنید، در همان حال، این کار به داستان شما سپرده شده که در ملکوت خداوند در زمین نظم موقت برقرار سازید. در حالی که شما نمی‌توانید در احکام الهی مربوط به حیات جاودان مداخله کنید، باید مسائل مربوط به رفتار انسانها را، انطور که به بهروزی گذرای آنها مربوط می‌شود، مشخص کنید. و بدین ترتیب در کلیه این اموری که به نظم و ترتیب برادران مربوط است، هر آنچه را که در زمین مقرر بدارید در بهشت مورد شناسایی واقع می‌شود. اگر چه شما نمی‌توانید سرنوشت ابدی فرد را تعیین کنید، می‌توانید در زمینه رفتار گروهی قانونگذاری کنید، زیرا در جایی که دو یا سه نفر از شما پیرامون هر یک از این چیزها توافق کنید و از من بخواهید، اگر درخواست شما با خواست پدر آسمانی من ناسازگار نباشد برای شما انجام خواهد شد. و تمامی اینها پیوسته حقیقت دارند، زیرا جایی که دو یا سه

159:1.1 (1762:3) One evening at Hippos, in answer to a disciple's question, Jesus taught the lesson on forgiveness. Said the Master:

159:1.2 (1762:4) “If a kindhearted man has a hundred sheep and one of them goes astray, does he not immediately leave the ninety and nine and go out in search of the one that has gone astray? And if he is a good shepherd, will he not keep up his quest for the lost sheep until he finds it? And then, when the shepherd has found his lost sheep, he lays it over his shoulder and, going home rejoicing, calls to his friends and neighbors, ‘Rejoice with me, for I have found my sheep that was lost.’ I declare that there is more joy in heaven over one sinner who repents than over ninety and nine righteous persons who need no repentance. Even so, it is not the will of my Father in heaven that one of these little ones should go astray, much less that they should perish. In your religion God may receive repentant sinners; in the gospel of the kingdom the Father goes forth to find them even before they have seriously thought of repentance.

159:1.3 (1762:5) “The Father in heaven loves his children, and therefore should you learn to love one another; the Father in heaven forgives you your sins; therefore should you learn to forgive one another. If your brother sins against you, go to him and with tact and patience show him his fault. And do all this between you and him alone. If he will listen to you, then have you won your brother. But if your brother will not hear you, if he persists in the error of his way, go again to him, taking with you one or two mutual friends that you may thus have two or even three witnesses to confirm your testimony and establish the fact that you have dealt justly and mercifully with your offending brother. Now if he refuses to hear your brethren, you may tell the whole story to the congregation, and then, if he refuses to hear the brotherhood, let them take such action as they deem wise; let such an unruly member become an outcast from the kingdom. While you cannot pretend to sit in judgment on the souls of your fellows, and while you may not forgive sins or otherwise presume to usurp the prerogatives of the supervisors of the heavenly hosts, at the same time, it has been committed to your hands that you should maintain temporal order in the kingdom on earth. While you may not meddle with the divine decrees concerning eternal life, you shall determine the issues of conduct as they concern the temporal welfare of the brotherhood on earth. And so, in all these matters connected with the discipline of the brotherhood, whatsoever you shall decree on earth, shall be recognized in heaven. Although you cannot determine the eternal fate of the individual, you may legislate regarding the conduct of the group, for, where two or three of you agree concerning any of these things and ask of me, it shall be done for you if your petition is not

ایماندار گرد هم آیند، من در میان آنها هستم.“

شمعون پطرس رسولی بود که مسنول کارگران در هیپوس بود، و هنگامی که شنید عیسی بدین گونه سخن می‌گوید، پرسید: “خداوندا، برادر من را که به من بدی می‌کند چند بار باید ببخشم؟ آیا تا هفت بار؟” و عیسی به پطرس پاسخ داد: “نه تنها هفت بار بلکه حتی تا هفتاد مرتبه هفت بار. از این رو ملکوت آسمانی را می‌توان با پادشاهی تشبیه کرد که دستور به انجام یک حسابرسی مالی در رابطه با کارگزاران خود داد. و هنگامی که آنها شروع به این بررسی حسابها نمودند، یکی از بدهکاران عمده او نزد او آورده شد و اعتراف نمود که به پادشاه خود ده هزار تالانت بدهکار است. اکنون این کارمند بارگاه پادشاه ملتزمانه گفت که روزگار بر او سخت شده است و او پولی ندارد که با آن این بدهی را پرداخت نماید. و لذا پادشاه فرمان داد که اموال او مصادره شود، و فرزندانش فروخته شوند تا بدهی او پرداخت شود. هنگامی که این کارگزار ارشد این حکم سخت را شنید در برابر پادشاه روی صورتش بر زمین افتاد و به او التماس نمود که به او رحم کند و وقت بیشتری به او بدهد. او گفت: ‘سرور، قدری بیشتر با من بردبار باش، و من تمامی بدهی خود را پرداخت خواهم کرد.’ و هنگامی که پادشاه به این خدمتکار اهمالگر و خانواده‌اش نگرست، دلش به رحم آمد. او دستور داد که وی آزاد شود، و بدهی او تماماً بخشیده شود.

و این کارگزار ارشد، که بدین گونه رحم و بخشش را به دستان پادشاه دریافت کرده بود، به دنبال کار خود رفت، و پس از یافتن یکی از کارگزاران زیردست که فقط یکصد دینار به او بدهکار بود، او را محکم گرفت، و گلوی او را فشرد، و گفت: ‘تمامی آنچه را که به من بدهکاری به من پرداخت کن.’ و سپس این آدم کارگزار در برابر کارگزار ارشد به زمین افتاد، و عاجزانه التماس کرد و گفت: ‘فقط با من شکینا باش، و من به زودی قادر خواهم شد بدهی خود را به تو بپردازم.’ اما کارگزار ارشد به کارگزار همتای خود رحم نکرد، بلکه گفت او را به زندان اندازند تا این که وی بدهی خود را بپردازد. هنگامی که خدمتکاران همتای او دیدند چه رخ داده است، آنقدر پریشان شدند که رفتند و به سرور و اربابشان، پادشاه، گزارش دادند. هنگامی که پادشاه از کارهای کارگزار ارشد خود مطلع شد، این آدم ناسپاس و بی‌گذشت را به پیشگاه خود فرا خواند و گفت: ‘تو یک کارگزار سرور و ناشایسته هستی. هنگامی که تقاضای بخشش کردی، من تمامی بدهی تو را آزادانه بخشیدم. چرا تو نیز به کارگزار همتای خود بخشش نشان ندادی، حتی به آن گونه که من به تو بخشش نشان دادم؟’ و پادشاه آنقدر خشمگین بود که کارگزار ارشد ناسپاس خود را به زندانبانان تحویل داد، تا او را آنقدر نگاه دارند که او تمامی بدهی خود را به طور کامل بپردازد. و حتی پدر آسمانی من به آنهایی که آزادانه به هموعان خود بخشش نشان می‌دهند به همین گونه بخشش فراوانتری نشان خواهد داد. شما چگونه می‌توانید به پیشگاه خداوند آید و برای کاستیهای خود تقاضای ملاحظه نمایید در حالی که برادرانتان را که به همین سستیهای بشری گناهکارند بر حسب عادت سرزنش می‌کنید؟ من به همگی شما می‌گویم: شما تمامی چیزهای نیک ملکوت

inconsistent with the will of my Father in heaven. And all this is ever true, for, where two or three believers are gathered together, there am I in the midst of them.”

159:1.4 (1763:1) Simon Peter was the apostle in charge of the workers at Hippos, and when he heard Jesus thus speak, he asked: “Lord, how often shall my brother sin against me, and I forgive him? Until seven times?” And Jesus answered Peter: “Not only seven times but even to seventy times and seven. Therefore may the kingdom of heaven be likened to a certain king who ordered a financial reckoning with his stewards. And when they had begun to conduct this examination of accounts, one of his chief retainers was brought before him confessing that he owed his king ten thousand talents. Now this officer of the king’s court pleaded that hard times had come upon him, and that he did not have wherewith to pay this obligation. And so the king commanded that his property be confiscated, and that his children be sold to pay his debt. When this chief steward heard this stern decree, he fell down on his face before the king and implored him to have mercy and grant him more time, saying, ‘Lord, have a little more patience with me, and I will pay you all.’ And when the king looked upon this negligent servant and his family, he was moved with compassion. He ordered that he should be released, and that the loan should be wholly forgiven.

159:1.5 (1763:2) “And this chief steward, having thus received mercy and forgiveness at the hands of the king, went about his business, and finding one of his subordinate stewards who owed him a mere hundred denarii, he laid hold upon him and, taking him by the throat, said, ‘Pay me all you owe.’ And then did this fellow steward fall down before the chief steward and, beseeching him, said: ‘Only have patience with me, and I will presently be able to pay you.’ But the chief steward would not show mercy to his fellow steward but rather had him cast in prison until he should pay his debt. When his fellow servants saw what had happened, they were so distressed that they went and told their lord and master, the king. When the king heard of the doings of his chief steward, he called this ungrateful and unforgiving man before him and said: ‘You are a wicked and unworthy steward. When you sought for compassion, I freely forgave you your entire debt. Why did you not also show mercy to your fellow steward, even as I showed mercy to you?’ And the king was so very angry that he delivered his ungrateful chief steward to the jailers that they might hold him until he had paid all that was due. And even so shall my heavenly Father show the more abundant mercy to those who freely show mercy to their fellows. How can you come to God asking consideration for your shortcomings when you are wont to chastise your brethren for being guilty of these same human frailties? I say to all of you: Freely you have received the good things of

خداوند را آزادانه دریافت کرده‌اید؛ از این رو به هموعان خود آزادانه اهدا کنید.

عیسی بدین گونه مخاطرات غیرمنصفانه بودن داوری شخصی نسبت به هموعان را آموزش و توضیح داد. باید نظم و ترتیب حفظ شود، باید عدالت اجرا شود، اما در تمامی این امور خرد برادرانه باید حاکم باشد. عیسی اتوریته قانونی و قضایی را به گروه اعطا کرد، نه به فرد. حتی این اعطای اختیار به گروه نباید به صورت اختیار شخصی اعمال شود. همیشه این خطر وجود دارد که داوری یک فرد به واسطه تعصب به انحراف گشاده شود و یا با احساسات شدید تحریف گردد. بیشتر محتمل است که داوری گروهی خطرات عدم انصاف تعصب شخصی را بزداید و حذف کند. عیسی همیشه در صدد این بر می‌آمد که عناصر بی‌انصافی، تلافی جویی، و انتقام را به حداقل برساند.

[استفاده از عبارت هفتاد مرتبه هفت بار به عنوان تصویری از بخشش و گذشت از کتاب مقدس گرفته شده بود و به شور و شغف لیمک اشاره داشت زیرا او با مقایسه سلاحهای فلزی پسرش توبل قائل با ایزار دشمنانش فریاد برآورد: "اگر مجازات قائل بدون این که سلاحی در دستش باشد هفت برابر بود، پس مجازات کسی که بخواهد مرا بکشد هفتاد مرتبه هفت بار خواهد بود."]

2- واعظ عجیب

عیسی به جمالا رفت تا یوحنا و آنهایی را که در آن مکان با او کار می‌کردند ملاقات کند. عصر آن روز، بعد از جلسه پرسش و پاسخ، یوحنا به عیسی گفت: "استاد، دیروز من به عشتاروت رفتم تا مردی را ببینم که به نام تو درس می‌داد و حتی ادعا می‌کرد قادر است دیوها را بیرون براند. حال این آدم هرگز با ما نبوده است، و از ما پیروی نیز نمی‌کند؛ از این رو من انجام این گونه کارها را برای او ممنوع کردم." سپس عیسی گفت: "برای او ممنوع نکن. آیا درک نمی‌کنی که این بشارت ملکوت خداوند در تمامی دنیا فوراً اعلام خواهد شد؟ چطور می‌توانی انتظار داشته باشی که تمامی آنهایی که به بشارت خداوند باور خواهند کرد خود را تحت راهبری تو قرار دهند؟ شادمان باش که آموزش ما در فراسوی مرزهای نفوذ شخصی ما از پیش شروع به تجلی نموده است. یوحنا، آیا نمی‌بینی آنهایی که اذعان می‌کنند به نام من کارهای بزرگ می‌کنند باید سرانجام ارمان ما را مورد حمایت قرار دهند؟ آنها قطعاً در بدگویی از من شتاب نخواهند کرد. فرزندم، در مواردی از این گونه برای تو بهتر است چنین پنداری که آن که بر ضد ما نیست با ماست. در نسلهای آینده بسیاری که کاملاً لایق نیستند کارهای عجیب زیادی به نام من انجام خواهند داد، اما من آنها را باز نخواهم داشت. من به تو می‌گویم حتی هنگامی که یک فنجان آب سرد به یک روان تشنه داده می‌شود، پیام آوران پدر چنین خدمت مهرآمیزی را پیوسته ثبت خواهند کرد."

این آموزش به اندازه زیاد یوحنا را مبهوت ساخت. آیا او نشینده بود که استاد بگوید: "آن که با من نیست بر

the kingdom; therefore freely give to your fellows on earth."

^{159:1.6 (1764.1)} Thus did Jesus teach the dangers and illustrate the unfairness of sitting in personal judgment upon one's fellows. Discipline must be maintained, justice must be administered, but in all these matters the wisdom of the brotherhood should prevail. Jesus invested legislative and judicial authority in the *group*, not in the *individual*. Even this investment of authority in the group must not be exercised as personal authority. There is always danger that the verdict of an individual may be warped by prejudice or distorted by passion. Group judgment is more likely to remove the dangers and eliminate the unfairness of personal bias. Jesus sought always to minimize the elements of unfairness, retaliation, and vengeance.

^{159:1.7 (1762.9)} [The use of the term seventy-seven as an illustration of mercy and forbearance was derived from the Scriptures referring to Lamech's exultation because of the metal weapons of his son Tubal-Cain, who, comparing these superior instruments with those of his enemies, exclaimed: "If Cain, with no weapon in his hand, was avenged seven times, I shall now be avenged seventy-seven."]

2. THE STRANGE PREACHER

^{159:2.1 (1764.3)} Jesus went over to Gamala to visit John and those who worked with him at that place. That evening, after the session of questions and answers, John said to Jesus: "Master, yesterday I went over to Ashtaroth to see a man who was teaching in your name and even claiming to be able to cast out devils. Now this fellow had never been with us, neither does he follow after us; therefore I forbade him to do such things." Then said Jesus: "Forbid him not. Do you not perceive that this gospel of the kingdom shall presently be proclaimed in all the world? How can you expect that all who will believe the gospel shall be subject to your direction? Rejoice that already our teaching has begun to manifest itself beyond the bounds of our personal influence. Do you not see, John, that those who profess to do great works in my name must eventually support our cause? They certainly will not be quick to speak evil of me. My son, in matters of this sort it would be better for you to reckon that he who is not against us is for us. In the generations to come many who are not wholly worthy will do many strange things in my name, but I will not forbid them. I tell you that, even when a cup of cold water is given to a thirsty soul, the Father's messengers shall ever make record of such a service of love."

^{159:2.2 (1764.4)} This instruction greatly perplexed John. Had he not heard the Master say, "He who is not with me is against me"? And he did not perceive that

ضد من است؟“ و او درک نکرد که در این مورد عیسی به رابطه شخصی انسان با آموزشهای معنوی ملکوت خداوند اشاره می‌کرد، در حالی که در مورد دیگر به روابط بیرونی و گسترده اجتماعی ایمانداران در رابطه با موضوعات کنترل اداری و قلمرو اختیارات یک گروه از ایمانداران روی کار گروههای دیگری که سرانجام برادری قریب‌الوقوع جهانی را تشکیل می‌دهند اشاره می‌شد.

اما یوحنا اغلب اوقات این تجربه را در رابطه با تلاشهای بعدیش به نمایندگی از ملکوت خداوند بازگو می‌نمود. با این وجود، حواریون از آنهایی که به نام استاد با شجاعت آموزش می‌دادند بارها ناخشنود شدند. برای آنها این همیشه ناشایسته به نظر می‌رسید که آنهایی که هرگز پای صحبت عیسی ننشسته بودند جرأت به خرج دهند و به نام او درس بدهند.

این مردی که یوحنا آموزش دادن و کار کردن به نام عیسی را برای او ممنوع کرد به ممنوعیت این حواری اعتنا نکرد. او به تلاشهای خود همچنان ادامه داد و پیش از رفتن به بین‌النهرین یک گروه زیادی از ایمانداران را در کاناتا گرد آورد. این مرد، عدن، از طریق شهادت مرد دیوانه‌ای که عیسی در نزدیکی خرسا شفا داد به عیسی ایمان آورد. او با اطمینان زیاد باور داشت که این به اصطلاح ارواح اهریمنی که استاد از او خارج نمود به داخل گله‌ای از خوکها وارد شدند و آنها آنان را از سرایشی صخره شتابان به کام مرگ فرستادند.

3- آموزش برای آموزگاران و ایمانداران

در ادرعی، جایی که توما و همکارانش کار می‌کردند، عیسی یک روز و یک شب را گذراند، و طی بحث آن عصر این اصول را بیان نمود که باید آنهایی را که حقیقت را موعظه می‌کنند هدایت کند، و تمامی آنهایی را که بشارت ملکوت خداوند را آموزش می‌دهند فعال سازد. به طور خلاصه و با بازگویی به صورت نگارش امروزی، عیسی چنین آموزش داد:

همیشه به شخصیت انسان احترام بگذارید. یک آرمان نیک هیچگاه نباید از طریق زور ترویج شود؛ پیروزیهای معنوی فقط از طریق نیروی معنوی می‌توانند تحقق یابند. این ممنوعیت بر ضد به کار گرفتن تأثیرات مادی به نیروی روانی و نیز نیروی فیزیکی اشاره دارد. جر و بحثهای مغلوب کننده و برتری ذهنی نباید برای مجبور ساختن مردان و زنان به پذیرش ملکوت خداوند به کار گرفته شود. نباید ذهن انسان با وزن صرف منطق خرد شود و یا با خوش بیانی زیرکانه مرعوب گردد. در حالی که احساس به عنوان یک عامل در تصمیمات بشری نمی‌تواند به طور کامل حذف گردد، نباید در آموزشهای آنهایی که آرمان ملکوت خداوند را پیش می‌برند به طور مستقیم به کار گرفته شود. درخواستهای خود را مستقیماً از روح الهی که در اذهان انسانها ساکن است انجام دهید. به ترس، ترحم، یا احساس صرف تن در ندهید. در درخواست بازنگری از انسانها منصف باشید؛ کنترل خود را به کار بندید و خویشتنداری نشان دهید؛ برای شخصیت شاگردان خود احترام مناسب نشان

in this case Jesus was referring to man's personal relation to the spiritual teachings of the kingdom, while in the other case reference was made to the outward and far-flung social relations of believers regarding the questions of administrative control and the jurisdiction of one group of believers over the work of other groups which would eventually compose the forthcoming world-wide brotherhood.

^{159:23 (1765:1)} But John oftentimes recounted this experience in connection with his subsequent labors in behalf of the kingdom. Nevertheless, many times did the apostles take offense at those who made bold to teach in the Master's name. To them it always seemed inappropriate that those who had never sat at Jesus' feet should dare to teach in his name.

^{159:24 (1765:2)} This man whom John forbade to teach and work in Jesus' name did not heed the apostle's injunction. He went right on with his efforts and raised up a considerable company of believers at Kanata before going on into Mesopotamia. This man, Aden, had been led to believe in Jesus through the testimony of the demented man whom Jesus healed near Kheresa, and who so confidently believed that the supposed evil spirits which the Master cast out of him entered the herd of swine and rushed them headlong over the cliff to their destruction.

3. INSTRUCTION FOR TEACHERS AND BELIEVERS

^{159:31 (1765:3)} At Edrei, where Thomas and his associates labored, Jesus spent a day and a night and, in the course of the evening's discussion, gave expression to the principles which should guide those who preach truth, and which should activate all who teach the gospel of the kingdom. Summarized and restated in modern phraseology, Jesus taught:

^{159:32 (1765:4)} Always respect the personality of man. Never should a righteous cause be promoted by force; spiritual victories can be won only by spiritual power. This injunction against the employment of material influences refers to psychic force as well as to physical force. Overpowering arguments and mental superiority are not to be employed to coerce men and women into the kingdom. Man's mind is not to be crushed by the mere weight of logic or overawed by shrewd eloquence. While emotion as a factor in human decisions cannot be wholly eliminated, it should not be directly appealed to in the teachings of those who would advance the cause of the kingdom. Make your appeals directly to the divine spirit that dwells within the minds of men. Do not appeal to fear, pity, or mere sentiment. In appealing to men, be fair; exercise self-control and exhibit due restraint; show proper respect for the

دهید. به خاطر داشته باشید که من گفته‌ام: "بنگرید، من در مقابل در ایستاده‌ام و در را می‌کوبم، و اگر هر فردی در را باز کند، من داخل خواهم شد."

در آوردن انسانها به داخل ملکوت خداوند، حرمت نفس آنها را کاهش ندهید یا از بین نبرید. در حالی که حرمت نفس زیاد از حد ممکن است فروتنی مناسب را از بین ببرد و به غرور، تکبر، و خود بینی بیانجامد، از دست دادن حرمت نفس اغلب به فلج شدن اراده می‌انجامد. مقصود این بشارت بازگرداندن حرمت نفس به آنهایی است که آن را از دست داده‌اند و حفظ آن در آنهایی است که آن را دارا می‌باشند. این اشتباه را مرتکب نشوید که فقط خطاها را در زندگی شاگردان خود محکوم کنید؛ همچنین به یاد داشته باشید که به خاطر ارزشمندترین چیزها در زندگی آنها به گونه‌ای سخاوتمندانه قدردانی کنید. فراموش نکنید که من برای باز گرداندن حرمت نفس به آنهایی که آن را از دست داده‌اند، و آنهایی که به راستی خواهان باز یافتن آن هستند لحظه‌ای درنگ نخواهم کرد.

مراقب باشید که حرمت نفس روانهای کمرو و ترسو را زخمی نکنید. برادران ساده ذهن مرا ریشخند نکنید. با فرزندان وحشت زده من به گونه‌ای طعنه آمیز رفتار نکنید. عاقل و باطل بودن حرمت نفس را نابود می‌سازد؛ از این رو به برادران خود اندرز دهید که همواره با کارهای انتخابی‌شان خود را مشغول نگاه دارند، و هر تلاشی را به خرج دهند که برای آنهایی که بیکار هستند کار فراهم کنند.

هیچگاه برای وا داشتن مردان و زنان به پذیرش ملکوت خداوند مقصر به چنین کاربرد تاکتیکیهای ناشایسته ترساندن آنها نشوید. یک پدر با محبت از راه ترساندن، فرزندانش را وادار به اطاعت از شرایط عادلانه‌اش نمی‌سازد.

روزی فرزندان ملکوت خداوند پی خواهند برد که احساسات قوی عاطفی با راهبریهایی روح الهی برابر نیستند. به شدت و به گونه‌ای عجیب تحت تأثیر چیزی قرار گرفتن، تا حدی که میل به انجام یک کار و یا رفتن به مکانی خاص به وجود آید، لزوماً بدین معنی نیست که چنین انگیزه‌هایی راهبریهایی روح ساکن هستند.

به تمامی ایمانداران در رابطه با قلمرو تضاد هشدار دهید. کلیه کسانی که از زندگی در جسم به زندگی بالاتر روحی گذار می‌کنند باید این تضاد را تجربه کنند. برای آنهایی که صرفاً در حیطه یکی از دو قلمرو زندگی می‌کنند تضاد با سردرگمی اندکی وجود دارد، اما همگی در طول روزگاران گذار بین دو سطح زندگی محکوم به تجربه نمودن قدری عدم قطعیت هستند. در وارد شدن به ملکوت خداوند، شما نمی‌توانید از مسئولیتهای آن بگریزید یا از الزامات آن اجتناب کنید، اما به خاطر داشته باشید: یوغ بشارت خداوند آسان است و بار حقیقت سبک است.

دنیا مملو از روانهای گرسنه‌ای است که در عین حضور نان حیات سخت گرسنه‌اند؛ انسانها برای خود خدایی که در درون آنها زندگی می‌کند سخت در جستجو هستند. انسانها با قلوب آرزومند و پاهای خسته در جستجوی گنجینه‌های ملکوت خداوند هستند، حال آن که همگی در دسترس بلافصل ایمان زنده می‌باشند. ایمان برای مذهب آن چیزی است که بادیانها برای یک کشتی

personalities of your pupils. Remember that I have said: "Behold, I stand at the door and knock, and if any man will open, I will come in."

^{159:33 (1765:9)} In bringing men into the kingdom, do not lessen or destroy their self-respect. While overmuch self-respect may destroy proper humility and end in pride, conceit, and arrogance, the loss of self-respect often ends in paralysis of the will. It is the purpose of this gospel to restore self-respect to those who have lost it and to restrain it in those who have it. Make not the mistake of only condemning the wrongs in the lives of your pupils; remember also to accord generous recognition for the most praiseworthy things in their lives. Forget not that I will stop at nothing to restore self-respect to those who have lost it, and who really desire to regain it.

^{159:34 (1766:9)} Take care that you do not wound the self-respect of timid and fearful souls. Do not indulge in sarcasm at the expense of my simple-minded brethren. Be not cynical with my fear-ridden children. Idleness is destructive of self-respect; therefore, admonish your brethren ever to keep busy at their chosen tasks, and put forth every effort to secure work for those who find themselves without employment.

^{159:35 (1766:1)} Never be guilty of such unworthy tactics as endeavoring to frighten men and women into the kingdom. A loving father does not frighten his children into yielding obedience to his just requirements.

^{159:36 (1766:2)} Sometime the children of the kingdom will realize that strong feelings of emotion are not equivalent to the leadings of the divine spirit. To be strongly and strangely impressed to do something or to go to a certain place, does not necessarily mean that such impulses are the leadings of the indwelling spirit.

^{159:37 (1766:3)} Forewarn all believers regarding the fringe of conflict which must be traversed by all who pass from the life as it is lived in the flesh to the higher life as it is lived in the spirit. To those who live quite wholly within either realm, there is little conflict or confusion, but all are doomed to experience more or less uncertainty during the times of transition between the two levels of living. In entering the kingdom, you cannot escape its responsibilities or avoid its obligations, but remember: The gospel yoke is easy and the burden of truth is light.

^{159:38 (1766:4)} The world is filled with hungry souls who famish in the very presence of the bread of life; men die searching for the very God who lives within them. Men seek for the treasures of the kingdom with yearning hearts and weary feet when they are all within the immediate grasp of living faith. Faith is to religion what sails are to a ship; it is an addition

هستند؛ این یک افزایش قدرت است، نه یک بار اضافه زندگی. برای آنهایی که به ملکوت خداوند وارد می‌شوند فقط یک مبارزه وجود دارد، و آن این است که با ایمانی سترگ تقلا کنند. ایماندار فقط یک نبرد دارد، و آن در برابر شک — ناباوری — است.

در موعظه بشارت ملکوت خداوند، شما صرفاً دوستی با خداوند را آموزش می‌دهید. و این همیاری روحانی به گونه‌ای همانند برای مردان و زنان گیرایی خواهد داشت، بدین لحاظ که هر دو آن چیزی را خواهند یافت که آرزوها و آرمانهای ویژه آنها را از همه بیشتر واقعاً ارضا خواهد کرد. به فرزندان من بگویند که من نه تنها نسبت به احساسات آنها پرمهر و نسبت به سستیهای آنها شکینا هستم، بلکه همچنین نسبت به گناه بی‌رحم و نسبت به شرارت ناپردبار می‌باشم. من به راستی در حضور پدرم ملائیم و فروتن هستم، اما در جایی که شرارتکاری عمدی و شورش گناهکارانه بر ضد خواست پدر آسمانی من وجود دارد، به همان اندازه با سرسختی بی‌گذشت هستم.

شما نباید آموزگار خود را به عنوان یک مرد غمگین تصویر کنید. نسلهای آینده همچنین از درخشش شادی ما، زنده دلی نیک خواهانه ما، و انگیزش شوخ طبعی نیک ما آگاهی خواهند یافت. ما پیامی حاوی خبر خوب که در قدرت دگرگون کننده‌اش همگیر است را اعلام می‌داریم. مذهب ما با زندگی نوین و معانی جدید می‌تپد. آنهایی که این آموزش را می‌پذیرند سرشار از شادی هستند و در قلبشان ناگزیر از شادی جاودانه هستند. شادمانی فزاینده همیشه تجربه تمامی آنهایی است که راجع به خداوند مطمئن هستند.

به تمامی ایمانداران آموزش دهید که از تکیه دادن به عصای ناامن دلسوزی دروغین اجتناب کنند. شما نمی‌توانید با زیاده روی در دلسوزی نسبت به خود کار اکتری قوی به وجود آورید؛ صادقانه تلاش کنید که از تأثیر فریبکارانه همنوایی صرف در مصیبت اجتناب کنید. نسبت به آدمهای دلیر و شجاع دلسوزی داشته باشید، ضمن این که از دلسوزی بیش از حد نسبت به آن روانهای بزدلی که فقط به گونه‌ای مردد در مقابل آزمونهای زندگی می‌ایستند امتناع کنید. به آنهایی که در برابر دشواریهایشان بدون تقلا تسلیم می‌شوند دلداری ندهید. به همنوعان خود صرفاً به واسطه دلسوزی متقابل آنها نسبت به شما دلسوزی نشان ندهید.

هنگامی که فرزندان من به یکباره از اطمینان نسبت به حضور الهی خود - آگاه می‌شوند، چنین ایمانی ذهن را توسعه خواهد داد، روان را والا- خواهد ساخت، شخصیت را تقویت خواهد نمود، بر شادی خواهد افزود، درک روحی را ژرفا خواهد بخشید، و نیروی محبت کردن و مورد محبت واقع شدن را افزایش خواهد داد.

به کلیه ایمانداران آموزش دهید که آنهایی که به ملکوت خداوند وارد می‌شوند به واسطه آن نسبت به اتفاقات زمان یا نسبت به فجایع معمول طبیعت مصونیت داده نمی‌شوند. باور کردن به بشارت خداوند از دچار مشکل شدن پیشگیری نخواهد کرد، اما تضمین خواهد کرد که هنگامی که دشواری بر شما چیره می‌شود شما نخواهید ترسید. اگر شما جرأت کنید که به من ایمان آورید و با جان و دل از من پیروی کنید، با انجام این کار به طور قطع به مسیر حتمی مخمصه وارد خواهید شد. من به شما وعده نمی‌دهم که شما را از ناملایمات زندگی رها سازم، اما به شما قول می‌دهم که به همراه شما از

of power, not an added burden of life. There is but one struggle for those who enter the kingdom, and that is to fight the good fight of faith. The believer has only one battle, and that is against doubt — unbelief.

^{159:3:9 (1766:5)} In preaching the gospel of the kingdom, you are simply teaching friendship with God. And this fellowship will appeal alike to men and women in that both will find that which most truly satisfies their characteristic longings and ideals. Tell my children that I am not only tender of their feelings and patient with their frailties, but that I am also ruthless with sin and intolerant of iniquity. I am indeed meek and humble in the presence of my Father, but I am equally and relentlessly inexorable where there is deliberate evil-doing and sinful rebellion against the will of my Father in heaven.

^{159:3:10 (1766:6)} You shall not portray your teacher as a man of sorrows. Future generations shall know also the radiance of our joy, the buoyance of our good will, and the inspiration of our good humor. We proclaim a message of good news which is infectious in its transforming power. Our religion is throbbing with new life and new meanings. Those who accept this teaching are filled with joy and in their hearts are constrained to rejoice evermore. Increasing happiness is always the experience of all who are certain about God.

^{159:3:11 (1766:7)} Teach all believers to avoid leaning upon the insecure props of false sympathy. You cannot develop strong characters out of the indulgence of self-pity; honestly endeavor to avoid the deceptive influence of mere fellowship in misery. Extend sympathy to the brave and courageous while you withhold overmuch pity from those cowardly souls who only halfheartedly stand up before the trials of living. Offer not consolation to those who lie down before their troubles without a struggle. Sympathize not with your fellows merely that they may sympathize with you in return.

^{159:3:12 (1766:8)} When my children once become self-conscious of the assurance of the divine presence, such a faith will expand the mind, ennoble the soul, reinforce the personality, augment the happiness, deepen the spirit perception, and enhance the power to love and be loved.

^{159:3:13 (1767:1)} Teach all believers that those who enter the kingdom are not thereby rendered immune to the accidents of time or to the ordinary catastrophes of nature. Believing the gospel will not prevent getting into trouble, but it will insure that you shall be *unafraid* when trouble does overtake you. If you dare to believe in me and wholeheartedly proceed to follow after me, you shall most certainly by so doing enter upon the sure pathway to trouble. I do not promise to deliver you from the waters of adversity, but I do promise to go with you through all of them.

میان تمامی آنها عبور کنم.

و عیسی به این گروه از ایمانداران، پیش از این که آنها آماده خواب شبانه شوند، آموزشهای بسیار بیشتری داد. و آنهایی که این گفتارها را شنیدند آنها را در قلوب خود گرامی داشتند و اغلب آنها را برای تزکیه رسولان و حواریون که در هنگام گفته شدن آنها حضور نداشتند بازگویی نمودند.

4- گفتگو با نتانیل

و سپس عیسی به آبیلا رفت، جایی که نتانیل و همکارانش کار می‌کردند. نتانیل به واسطه برخی از سخنان عیسی که به نظر می‌رسید از مرجعیت متون شناخته شده مقدس عبرانی می‌کاهد بسیار نگران شد. از این رو در این شب، بعد از دوره معمول پرسش و پاسخ، نتانیل عیسی را از دیگران جدا ساخت و پرسید: "استاد، آیا می‌توانی به من اعتماد کنی تا من حقیقت را در رابطه با کتاب مقدس بدانم؟ من متوجه شدم که تو فقط بخشی از متون مقدس را به ما می‌آموزی، آنطور که می‌بینم بخشی را که از همه بهتر است، و من اینطور استنباط می‌کنم که تو این آموزشهای کاهنان عبرانی را که گفتار شریعت موسی سخنان خود خداوند هست رد می‌کنی، تو که حتی پیش از روزگاران ابراهیم و موسی با خدا در بهشت بوده‌ای. حقیقت درباره کتاب مقدس چیست؟" هنگامی که عیسی پرسش حواری سردرگم خود را شنید، پاسخ داد:

"نتانیل، تو به درستی داوری نموده‌ای؛ من آنطور که کاهنان عبرانی به متون مقدس می‌نگرند به آن نگاه نمی‌کنم. من به این شرط در رابطه با این موضوع با تو صحبت خواهم کرد که این چیزها را به برادران خود نگویی، زیرا آنها در مجموع برای پذیرش این آموزش آمادگی ندارند. گفتار شریعت موسی و آموزشهای کتاب مقدس پیش از زمان ابراهیم موجود نبودند. متون مقدس فقط در روزگاران اخیر به شکلی که امروزه ما آنها را داریم گردآوری شده‌اند. در حالی که اینها در بر گیرنده بهترینهای اندیشه‌ها و آرمانهای والا تر مردم یهودی هستند، همچنین حاوی مطالب زیادی هستند که به هیچ وجه نمایانگر سرشت و آموزشهای پدر آسمانی نیست. از این رو از میان آموزشهای بهتر، من باید آن حقایقی را انتخاب نمایم که باید برای بشارت ملکوت خداوند گردآوری شوند.

"این نوشته‌ها کار انسانها هستند، برخی از آنها انسانهای مقدس، و برخی دیگر نه چندان مقدس. آموزشهای این کتابها نمایانگر نگرشها و میزان فهم روزگاران هستند که آنها در آن منشأ داشتند. به عنوان یک آشکارسازی حقیقت، آخرینها نسبت به اولینها قابل اطمینان‌ترند. متون مقدس خطاآمیز هستند و در مجموع منشأ انسانی دارند، اما اشتباه نکن، آنها در بر گیرنده بهترین مجموعه خرد مذهبی و حقیقت روحانی می‌باشند که در این هنگام در تمامی دنیا قابل یافت شدن هستند.

"بسیاری از این کتابها توسط اشخاصی که نام آنها را بر خود دارند نوشته نشده‌اند، اما این امر به هیچ وجه از ارزش حقایقی که در آنها نهفته شده کم نمی‌کند. اگر داستان یونس یک واقعیت نباشد، حتی اگر یونس هرگز زندگی نکرده بود، باز حقیقت ژرفی که در این داستان

^{159:3.14 (1767.2)} And much more did Jesus teach this group of believers before they made ready for the night's sleep. And they who heard these sayings treasured them in their hearts and did often recite them for the edification of the apostles and disciples who were not present when they were spoken.

4. THE TALK WITH NATHANIEL

^{159:4.1 (1767.3)} And then went Jesus over to Abila, where Nathaniel and his associates labored. Nathaniel was much bothered by some of Jesus' pronouncements which seemed to detract from the authority of the recognized Hebrew scriptures. Accordingly, on this night, after the usual period of questions and answers, Nathaniel took Jesus away from the others and asked: "Master, could you trust me to know the truth about the Scriptures? I observe that you teach us only a portion of the sacred writings — the best as I view it — and I infer that you reject the teachings of the rabbis to the effect that the words of the law are the very words of God, having been with God in heaven even before the times of Abraham and Moses. What is the truth about the Scriptures?" When Jesus heard the question of his bewildered apostle, he answered:

^{159:4.2 (1767.4)} "Nathaniel, you have rightly judged; I do not regard the Scriptures as do the rabbis. I will talk with you about this matter on condition that you do not relate these things to your brethren, who are not all prepared to receive this teaching. The words of the law of Moses and the teachings of the Scriptures were not in existence before Abraham. Only in recent times have the Scriptures been gathered together as we now have them. While they contain the best of the higher thoughts and longings of the Jewish people, they also contain much that is far from being representative of the character and teachings of the Father in heaven; wherefore must I choose from among the better teachings those truths which are to be gleaned for the gospel of the kingdom.

^{159:4.3 (1767.5)} "These writings are the work of men, some of them holy men, others not so holy. The teachings of these books represent the views and extent of enlightenment of the times in which they had their origin. As a revelation of truth, the last are more dependable than the first. The Scriptures are faulty and altogether human in origin, but mistake not, they do constitute the best collection of religious wisdom and spiritual truth to be found in all the world at this time.

^{159:4.4 (1767.6)} "Many of these books were not written by the persons whose names they bear, but that in no way detracts from the value of the truths which they contain. If the story of Jonah should not be a fact, even if Jonah had never lived, still would the

نهفته است، یعنی مهر خداوند برای نینوا و به اصطلاح غریبه‌دیان، در چشمان تمامی آن کسانی که هموعان خود را دوست دارند، به هیچ وجه نباید از ارزش کمتری برخوردار باشد. این متون مقدس هستند زیرا نمایانگر اندیشه‌ها و اعمال انسانهایی هستند که در جستجوی خدا بودند، و در این نوشته‌ها بالاترین برداشتهای خود را از درستکاری، حقیقت، و تقدس به جا گذاشتند. این متون مقدس حاوی مطالب زیادی هستند که حقیقت است، بسیار زیاد، اما در پرتو آموزشهای کنونی شما، تو می‌دانی که این نوشته‌ها همچنین در بر گیرنده مطالب زیادی هستند که جلومگر خطاآمیز پدر آسمانی می‌باشند، خدای بامحبتی که من آمده‌ام به تمامی دنیا آشکار سازم.

”نَتَّانِیل، حتی برای یک لحظه هرگز به خود اجازه نده که این آثار عهد عتیق را باور کنی که به تو می‌گوید خدای با محبت به نیاکان تو فرمان داد که به جنگ بروند و تمامی دشمنانشان — مردان، زنان، و کودکان — را به قتل برسانند. این نوشته‌ها حرفهای انسانها هستند، انسانهایی که آنچنان مقدس نبودند، و اینها کلام خداوند نیستند. این متون مقدس همیشه وضعیت عقلانی، اخلاقی، و معنوی آنهایی را که این نوشته‌ها را ساختند منعکس نموده و همیشه منعکس خواهند نمود. آیا توجه نکردی که همینطور که پیامبران از ساموئیل تا اشعیا نگاشته‌های خود را عرضه می‌کنند زیبایی و شکوه مفاهیم یهوه افزایش می‌یابد؟ و تو باید به یاد داشته باشی که این متون مقدس به منظور آموزش مذهبی و هدایت معنوی نوشته شده‌اند. اینها کار تاریخ نویسان یا فلاسفه نیستند.

”رقت‌بارترین چیز صرفاً این برداشت اشتباه از کمال مطلق متون مقدس و خطایبیر بودن آموزشهای آن نیست، بلکه تفسیر خطاآمیز و سردرگم کننده این نوشتجات مقدس توسط کاتبان و زاهدان ریکار در اورشلیم است که در اسارت سنت هستند. و اکنون آنها دکتترین الهام بخش بودن متون مقدس و نیز تفاسیر غلط خود را از آن به کار خواهند گرفت تا با جدیت تمام در برابر این آموزشهای جدیدتر بشارت ملکوت خداوند ایستادگی کنند. نَتَّانِیل، هرگز فراموش نکن که پدر آشکار سازی حقیقت را فقط به یک نسل و با یک ملت محدود نمی‌سازد. بسیاری از جویندگان مشتاق که به دنبال حقیقت هستند به واسطه این دکتترین کامل بودن متون مقدس سردرگم و نومید بوده و مداوماً خواهند بود.

”مرجعیت حقیقت، همان روحی است که با تجلی زنده‌اش در درون انسانها زندگی می‌کند، و نه عبارات مرده انسانهای کمتر آگاه و به ظاهر الهام یافته یک نسل دیگر. و حتی اگر این انسانهای مقدس دوران باستان از زندگی الهام بخش و سرشار از روح الهی بهره‌مند بودند، این امر بنین معنی نیست که گفتار آنها به گونه ای مشابه از نظر روحانی الهام یافته بوده است. امروزه ما آموزشهای این بشارت ملکوت خداوند را ثبت نمی‌کنیم، تا مبادا، وقتی که من از این دنیا رفتم، شما در نتیجه تنوع تفسیر خود از آموزشهای من به سرعت به گروههای متعدد ستیزمجوی حقیقت تقسیم شوید. برای این نسل از همه بهتر این است که ما این حقایق را در زندگی خود نشان دهیم، ضمن این که از نگارش آنها اجتناب ورزیم.

”نَتَّانِیل به سخنان من خوب توجه کن. چیزی را که

profound truth of this narrative, the love of God for Nineveh and the so-called heathen, be none the less precious in the eyes of all those who love their fellow men. The Scriptures are sacred because they present the thoughts and acts of men who were searching for God, and who in these writings left on record their highest concepts of righteousness, truth, and holiness. The Scriptures contain much that is true, very much, but in the light of your present teaching, you know that these writings also contain much that is misrepresentative of the Father in heaven, the loving God I have come to reveal to all the worlds.

159:45 (1768:1) “Nathaniel, never permit yourself for one moment to believe the Scripture records which tell you that the God of love directed your forefathers to go forth in battle to slay all their enemies — men, women, and children. Such records are the words of men, not very holy men, and they are not the word of God. The Scriptures always have, and always will, reflect the intellectual, moral, and spiritual status of those who create them. Have you not noted that the concepts of Yahweh grow in beauty and glory as the prophets make their records from Samuel to Isaiah? And you should remember that the Scriptures are intended for religious instruction and spiritual guidance. They are not the works of either historians or philosophers.

159:46 (1768:2) “The thing most deplorable is not merely this erroneous idea of the absolute perfection of the Scripture record and the infallibility of its teachings, but rather the confusing misinterpretation of these sacred writings by the tradition-enslaved scribes and Pharisees at Jerusalem. And now will they employ both the doctrine of the inspiration of the Scriptures and their misinterpretations thereof in their determined effort to withstand these newer teachings of the gospel of the kingdom. Nathaniel, never forget, the Father does not limit the revelation of truth to any one generation or to any one people. Many earnest seekers after the truth have been, and will continue to be, confused and disheartened by these doctrines of the perfection of the Scriptures.

159:47 (1768:3) “The authority of truth is the very spirit that indwells its living manifestations, and not the dead words of the less illuminated and supposedly inspired men of another generation. And even if these holy men of old lived inspired and spirit-filled lives, that does not mean that their words were similarly spiritually inspired. Today we make no record of the teachings of this gospel of the kingdom lest, when I have gone, you speedily become divided up into sundry groups of truth contenders as a result of the diversity of your interpretation of my teachings. For this generation it is best that we live these truths while we shun the making of records.

159:48 (1768:4) “Mark you well my words, Nathaniel, nothing which human nature has touched can be

سرشت بشری لمس کرده باشد هیچگاه نمی‌تواند خطانپذیر باشد. حقیقت الهی از طریق ذهن انسان به راستی می‌تواند بدرخشد، اما همیشه با خلوص نسبی و ربانیت قسمی. مخلوق ممکن است مشتاق خطانپذیری باشد، اما فقط آفرینندگان از خطانپذیری برخوردارند.

”اما بزرگترین خطای آموزش پیرامون متون مقدس این دکتربین است که اینها کتابهای مهر شده اسرارآمیز و خرد هستند که تنها اذهان خردمند مردم جرأت تفسیر آن را دارند. آشکارسازیهایی حقیقت الهی چیزهای مهر شده نیستند، مگر به واسطه نادانی بشری، تعصب، و عدم بردباری کوتاه فکرا نه. نور متون مقدس فقط به واسطه تعصب کم سو می‌شود و به واسطه خرافات تاریک می‌شود. ترس نادرست از تقدس مانع از این شده است که مذهب توسط عقل و درایت پاسداری شود. ترس از مرجعیت نوشتجات مقدس گذشته به گونه‌ای مؤثر مانع از این می‌شود که روانهای صابق امروزه نور جدید بشارت خداوند را بپذیرند، نوری که همین انسانهای خداشناس نسل دیگر شدیداً مشتاق دیدن آن بودند.

”اما غم انگیزترین جنبه تمامی اینها این واقعیت است که برخی از آموزگاران تقدس این سنت‌گرایی دقیقاً این حقیقت را می‌دانند. آنها کمابیش این محدودیتهای متون مقدس را به طور کامل می‌فهمند، اما آنها از نظر اخلاقی بزدل و از نظر عقلانی ناصالح هستند. آنها حقیقت را در رابطه با نوشتجات مقدس می‌دانند، اما ترجیح می‌دهند این واقعیات پریشان کننده را از مردم پنهان نگاه دارند. و از این رو آنها متون مقدس را تحریف نموده و واژگونه جلوه می‌دهند، و به جای این که به نوشتجات مقدس به عنوان گنجینه خرد اخلاقی، الهام مذهبی، و آموزش روحانی انسانهای خداشناس سایر نسلها رجوع کنند، آنها را راهنمایی برای جزئیات بردهوار زندگی روزانه و مرجعیتی در چیزهای غیرروحانی می‌کنند.“

نتائیل به واسطه گفته‌های استاد روشن و شوکه شد. او منتها در اعماق روانش به این گفتگو فکر کرد، اما او تا بعد از معراج عیسی در رابطه با این گفتگو به هیچ کس چیزی نگفت؛ و حتی در آن هنگام نیز از گفتن داستان کامل آموزش استاد بیم داشت.

5- طبیعت مثبت مذهب عیسی

در فیلادلفیه، جایی که یعقوب کار می‌کرد، عیسی در رابطه با طبیعت مثبت بشارت ملکوت خداوند به حواریون آموزش داد. هنگامی که او طی اظهارات خود اعلام داشت برخی از قسمتهای متون مقدس نسبت به بخشهای دیگر بیشتر حاوی حقیقت هستند، و به شنوندگان خود اندرز داد که با بهترینهای خوراک معنوی روانهای خود را تغذیه کنند، یعقوب سخنان استاد را قطع کرد و پرسید: ”استاد ممکن است لطف کنی و به ما بگویی چگونه قطعات بهتر را از متون مقدس برای تزکیه شخصی خود انتخاب کنیم؟“ و عیسی پاسخ داد: ”آری یعقوب، هنگامی که متون مقدس را می‌خوانید به دنبال آن آموزشهایی بروید که از حقیقت جاودانه و زیبایی الهی برخوردارند، مثل:

regarded as infallible. Through the mind of man divine truth may indeed shine forth, but always of relative purity and partial divinity. The creature may crave infallibility, but only the Creators possess it.

^{159:4,9 (1768:9)} “But the greatest error of the teaching about the Scriptures is the doctrine of their being sealed books of mystery and wisdom which only the wise minds of the nation dare to interpret. The revelations of divine truth are not sealed except by human ignorance, bigotry, and narrow-minded intolerance. The light of the Scriptures is only dimmed by prejudice and darkened by superstition. A false fear of sacredness has prevented religion from being safeguarded by common sense. The fear of the authority of the sacred writings of the past effectively prevents the honest souls of today from accepting the new light of the gospel, the light which these very God-knowing men of another generation so intensely longed to see.

^{159:4,10 (1769:1)} “But the saddest feature of all is the fact that some of the teachers of the sanctity of this traditionalism know this very truth. They more or less fully understand these limitations of Scripture, but they are moral cowards, intellectually dishonest. They know the truth regarding the sacred writings, but they prefer to withhold such disturbing facts from the people. And thus do they pervert and distort the Scriptures, making them the guide to slavish details of the daily life and an authority in things nonspiritual instead of appealing to the sacred writings as the repository of the moral wisdom, religious inspiration, and the spiritual teaching of the God-knowing men of other generations.”

^{159:4,11 (1769:2)} Nathaniel was enlightened, and shocked, by the Master's pronouncement. He long pondered this talk in the depths of his soul, but he told no man concerning this conference until after Jesus' ascension; and even then he feared to impart the full story of the Master's instruction.

5. THE POSITIVE NATURE OF JESUS' RELIGION

^{159:5,1 (1769:3)} At Philadelphia, where James was working, Jesus taught the disciples about the positive nature of the gospel of the kingdom. When, in the course of his remarks, he intimated that some parts of the Scripture were more truth-containing than others and admonished his hearers to feed their souls upon the best of the spiritual food, James interrupted the Master, asking: “Would you be good enough, Master, to suggest to us how we may choose the better passages from the Scriptures for our personal edification?” And Jesus replied: “Yes, James, when you read the Scriptures look for those eternally true and divinely beautiful

”خداوند، قلبی پاک در من به وجود آور.

”خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.

”همسایه خود را همچون خودتان دوست بدارید.

”چرا که من، یزدان، خدای شما، دست راست شما را در دست خواهم گرفت، و خواهم گفت: نترس؛ به تو کمک خواهم کرد.

”ملت‌ها نیز دیگر جنگ را نخواهند آموخت.“

و این توصیف کننده شیوه‌ای است که عیسی بهترین متون مقدس عبرانی را برای آموزش پیروانش و برای گنجایش در آموزشهای بشارت جدید ملکوت خداوند به طور روزانه به کار می‌گرفت. سایر مذاهب اندیشه نزدیکی خداوند به انسان را عرضه کرده بودند، اما عیسی توجه خداوند را برای انسان همچون نگرانی یک پدر با محبت برای بهروزی فرزندان تحت تکفلش جلوه داد و سپس این آموزش را بنیاد مذهبش ساخت. و بدین ترتیب دکتربین پدر بودن خداوند انجام برادری انسان را ضروری ساخت. پرستش خداوند و خدمت انسان مجموعه و جوهر مذهب او گردید. عیسی بهترینهای مذهب یهودی را برداشت و آن را به یک زمینه ارزشمند در آموزشهای نوین بشارت ملکوت خداوند تبدیل نمود.

عیسی روح عمل مثبت را به دکتربینهای منفعل مذهب یهودی وارد نمود. عیسی به جای اطاعت منفی از ملزومات آیینی، به انجام مثبت آن چیزی حکم می‌کرد که مذهب جدیدش برای آنها می‌خواست که آن را می‌پذیرفتند ملزوم می‌داشت. مذهب عیسی تنها شامل نه ایمان آوردن صرف، بلکه عملاً انجام دادن آن چیزهایی بود که بشارت ملکوت خداوند ملزوم می‌داشت. او آموزش نداد که جوهر مذهبش شامل خدمت اجتماعی است، بلکه این که خدمت اجتماعی یکی از تأثیرات مشخص دارا بودن روح مذهب راستین است.

عیسی در به کار گرفتن نیمه بهتر یک متن مقدس درنگ نکرد، در حالی که بخش ناچیزتر را رد نمود. او اندرز بزرگش، ”همسایه خود را همچون خودتان دوست بدارید“ را از کتاب مقدس گرفت، که می‌گوید: ”از فرزندان مردم خود انتقام نگیرید، بلکه همسایه خود را همچون خودتان دوست بدارید.“ عیسی بخش مثبت این متن مقدس را به کار گرفت در حالی که بخش منفی را رد نمود. او حتی با عدم مقاومت منفی یا صرفاً منفعل مخالفت کرد. او گفت: ”هنگامی که یک دشمن به یک گونه شما سیلی می‌زند، خاموش و منفعل آنجا نایستید، بلکه با رویکردی مثبت گونه دیگر خود را بچرخانید؛ بدین معنی که بهترین کار ممکن را انجام دهید تا به گونه‌ای فعال برادر خطاکارتان را از مسیرهای شرارت‌آمیز دور سازید و به راههای بهتر زندگی درستکارانه هدایت کنید.“ عیسی پیروانش را ملزم ساخت که در برابر هر وضعیت زندگی به گونه‌ای مثبت و بی‌پاک و اکثراً نشان دهند. چرخاندن گونه دیگر یا هر کنش دیگر که نماد آن باشد، پیشگامی را مطالبه می‌کند،

teachings, such as:

159:5.2 (1769.4) “Create in me a clean heart, O Lord.

159:5.3 (1769.5) “The Lord is my shepherd; I shall not want.

159:5.4 (1769.6) “You should love your neighbor as yourself.

159:5.5 (1769.7) “For I, the Lord your God, will hold your right hand, saying, fear not; I will help you.

159:5.6 (1769.8) “Neither shall the nations learn war any more.”

159:5.7 (1769.9) And this is illustrative of the way Jesus, day by day, appropriated the cream of the Hebrew scriptures for the instruction of his followers and for inclusion in the teachings of the new gospel of the kingdom. Other religions had suggested the thought of the nearness of God to man, but Jesus made the care of God for man like the solicitude of a loving father for the welfare of his dependent children and then made this teaching the cornerstone of his religion. And thus did the doctrine of the fatherhood of God make imperative the practice of the brotherhood of man. The worship of God and the service of man became the sum and substance of his religion. Jesus took the best of the Jewish religion and translated it to a worthy setting in the new teachings of the gospel of the kingdom.

159:5.8 (1769.10) Jesus put the spirit of positive action into the passive doctrines of the Jewish religion. In the place of negative compliance with ceremonial requirements, Jesus enjoined the positive doing of that which his new religion required of those who accepted it. Jesus' religion consisted not merely in *believing*, but in actually *doing*, those things which the gospel required. He did not teach that the essence of his religion consisted in social service, but rather that social service was one of the certain effects of the possession of the spirit of true religion.

159:5.9 (1770.1) Jesus did not hesitate to appropriate the better half of a Scripture while he repudiated the lesser portion. His great exhortation, “Love your neighbor as yourself,” he took from the Scripture which reads: “You shall not take vengeance against the children of your people, but you shall love your neighbor as yourself.” Jesus appropriated the positive portion of this Scripture while rejecting the negative part. He even opposed negative or purely passive nonresistance. Said he: “When an enemy smites you on one cheek, do not stand there dumb and passive but in positive attitude turn the other; that is, do the best thing possible actively to lead your brother in error away from the evil paths into the better ways of righteous living.” Jesus required his followers to react positively and aggressively to every life situation. The turning of the other cheek, or whatever act that may typify, demands initiative,

و ابراز قاطع، فعال، و شجاعانه شخصیت ایماندار را ملزوم می‌دارد.

عیسی از انجام تسلیم منفی به بی‌حرمتهای آنها بی‌گناهی که ممکن است عمداً در صدد تحمیل نگرش خود به عمل کنندگان به عدم مقاومت در برابر شرارت برآیند جانبداری نکرد، اما در عوض از این دیدگاه طرفداری کرد که پیروانش باید در واکنش سریع و مثبت نیک نسبت به شرور خردمند و هشیار باشند، تا آن حد که بتوانند به گونه‌ای مؤثر با نیکی بر شرارت چیره شوند. فراموش نکنید که نیکی راستین به گونه‌ای تغییرناپذیر قدرتمندتر از بدنهاترین شرارت است. استاد یک شاخص مثبت از درستکاری را آموزش داد: "بگذارید هر آن کس که آرزو دارد مرید من باشد، خود را نادیده انگارد و به طور کامل مسئولیتهای خویش را به عهده گیرد و به طور روزانه مرا دنبال کند." و بدین ترتیب او چنان زندگی کرد که "پیوسته دست به انجام کار نیک می‌زد." و این جنبه بشارت خداوند از طریق تمثیلهای بسیاری که بعدها به پیروانش می‌گفت به خوبی نشان داده شد. او هرگز پیروانش را تشویق و ترغیب نکرد که با شکیبایی و طایفشان را به عهده گیرند بلکه این که با انرژی و اشتیاق در حد کامل مسئولیتهای بشری و امتیازات الهیشان در ملکوت خداوند زندگی کنند.

هنگامی که عیسی به حواریون خود آموزش داد که وقتی فردی به گونه‌ای غیرعادلانه کت آنها را برد، آنها باید لباس دیگر را هم تقدیم کنند، او آنقدر به کت واقعی دوم اشاره نداشت، بلکه به ایده انجام کاری مثبت، تا خطاکار را از پیروی از اندرز قدیمی انتقام جویی — "یک چشم در ازای یک چشم" — و غیره باز دارد. عیسی از ایده انتقام جویی یا فقط یک رنجبر منفعل یا قربانی بی‌عدالتی شدن منجز بود. او به این مناسبت سه راه مقابله کردن و مقاومت در برابر شرارت را به آنها آموزش داد:

- 1- جواب شرارتکاری را با شرارتکاری دادن — روش مثبت اما نادرست.
- 2- رنجبری از شرارتکاری بدون شکوه و بدون مقاومت — روش کاملاً منفی.
- 3- پاسخ شرارت را با نیکی دادن، تسلط بر اوضاع، طوری که با نیکی بر شرارت چیرگی حاصل شود — روش مثبت و درست.

یکبار یکی از حواریون پرسید: "استاد، اگر غریبه‌ای مرا مجبور ساخت که بار او را برای یک مایل حمل کنم چه باید بکنم؟" عیسی پاسخ داد: "در حالی که غریبه را زیر لب سرزنش می‌کنی ننشین و برای رهایی آه بکش. از چنین رویکردهای منفعل درستکاری حاصل نمی‌شود. اگر نمی‌توانی به انجام کاری که به گونه‌ای مؤثرتر مثبت است بیاندیشی، حداقل می‌توانی بار را برای مایل دوم حمل کنی. آن عزم را سخ غریبه غیرمنصف و خدا شناس را به چالش می‌کشاند."

یهودیان در رابطه با خدایی که گناهکاران نادم را می‌بخشد و سعی در فراموش کردن کارهای ناشایست آنها می‌کند شنیده بودند، اما تا پیش از آمدن عیسی، انسانها در رابطه با خدایی که به دنبال یافتن بره گمشده برود شنیده بودند؛ خدایی که برای یافتن گناهکاران

necessitates vigorous, active, and courageous expression of the believer's personality.

199:5.10 (1770.2) Jesus did not advocate the practice of negative submission to the indignities of those who might purposely seek to impose upon the practitioners of nonresistance to evil, but rather that his followers should be wise and alert in the quick and positive reaction of good to evil to the end that they might effectively overcome evil with good. Forget not, the truly good is invariably more powerful than the most malignant evil. The Master taught a positive standard of righteousness: "Whosoever wishes to be my disciple, let him disregard himself and take up the full measure of his responsibilities daily to follow me." And he so lived himself in that "he went about doing good." And this aspect of the gospel was well illustrated by many parables which he later spoke to his followers. He never exhorted his followers patiently to bear their obligations but rather with energy and enthusiasm to live up to the full measure of their human responsibilities and divine privileges in the kingdom of God.

199:5.11 (1770.3) When Jesus instructed his apostles that they should, when one unjustly took away the coat, offer the other garment, he referred not so much to a literal second coat as to the idea of doing something *positive* to save the wrongdoer in the place of the olden advice to retaliate — "an eye for an eye" and so on. Jesus abhorred the idea either of retaliation or of becoming just a passive sufferer or victim of injustice. On this occasion he taught them the three ways of contending with, and resisting, evil:

- 199:5.12 (1770.4) 1. To return evil for evil — the positive but unrighteous method.
- 199:5.13 (1770.5) 2. To suffer evil without complaint and without resistance — the purely negative method.
- 199:5.14 (1770.6) 3. To return good for evil, to assert the will so as to become master of the situation, to overcome evil with good — the positive and righteous method.

199:5.15 (1770.7) One of the apostles once asked: "Master, what should I do if a stranger forced me to carry his pack for a mile?" Jesus answered: "Do not sit down and sigh for relief while you berate the stranger under your breath. Righteousness comes not from such passive attitudes. If you can think of nothing more effectively positive to do, you can at least carry the pack a second mile. That will of a certainty challenge the unrighteous and ungodly stranger."

199:5.16 (1770.8) The Jews had heard of a God who would forgive repentant sinners and try to forget their misdeeds, but not until Jesus came, did men hear about a God who went in search of lost sheep, who took the initiative in looking for sinners, and who rejoiced when he found them willing to return to the

پیشقدم می‌شد، و وقتی که آنها را مایل به بازگشت به منزل پدری می‌یافت شادمانی می‌نمود. این نشان مثبت در مذهب عیسی حتی به دعاها و تعمیم یافت. و او قاعده منفی طلایی را به یک اندرز مثبت انصاف بشری تبدیل ساخت.

عیسی در تمامی آموزش‌هایش از جزئیات منحرف کننده ذهن به گونه‌ای راسخ پرهیز می‌نمود. او از زبان پرآئین احتراز می‌کرد و از استعاره شاعرانه محض بازی با لغات اجتناب می‌ورزید. او به طور عادت‌وار معانی بزرگ را در بیانات کوچک ادا می‌نمود. عیسی به منظور روشن‌گرایی، معانی جاری بسیاری واژه‌ها همچون نمک، خمیرمایه، ماهیگیری، و بچه‌های کوچک را وارونه می‌کرد. او به مؤثرترین وجه مقایسه را به کار می‌گرفت، و دقیقه را با بی‌نهایت و غیره قیاس می‌کرد. تصاویر او چشمگیر بودند، مثل "کوری که کور را هدایت می‌کند." اما بزرگترین نقطه قوتی که در آموزش روشن‌گرایی او یافت می‌شود طبیعی بودن آن بود. عیسی فلسفه مذهب را از بهشت به زمین آورد. او نیازهای بنیادین روان را با یک بینش نوین و یک عطیه نوین عاطفی به تصویر در آورد.

Father's house. This positive note in religion Jesus extended even to his prayers. And he converted the negative golden rule into a positive admonition of human fairness.

^{159:5.17 (1771.1)} In all his teaching Jesus unfailingly avoided distracting details. He shunned flowery language and avoided the mere poetic imagery of a play upon words. He habitually put large meanings into small expressions. For purposes of illustration Jesus reversed the current meanings of many terms, such as salt, leaven, fishing, and little children. He most effectively employed the antithesis, comparing the minute to the infinite and so on. His pictures were striking, such as, "The blind leading the blind." But the greatest strength to be found in his illustrative teaching was its naturalness. Jesus brought the philosophy of religion from heaven down to earth. He portrayed the elemental needs of the soul with a new insight and a new bestowal of affection.

6- بازگشت به مجدل

مأموریت چهار هفته‌ای در دکاپولیس تا حدی موفقیت‌آمیز بود. صدها روان به ملکوت خداوند پذیرفته شدند، و رسولان و بشارت‌گران در ادامه دادن کارهایشان بدون انگیزش حضور فوری شخصی عیسی تجربه ارزشمندی داشتند.

در جمعه، 16 سپتامبر، تمامی گروه کارگران از طریق قرار قبلی در پارک مجدل جمع شدند. در روز سبت شورایی متشکل از بیش از یکصد ایماندار تشکیل جلسه داد، و طی آن طرح‌های آینده برای گسترش کار ملکوت خداوند به طور کامل مورد ملاحظه قرار گرفتند. پیام‌آوران داوود حاضر بودند و در رابطه با رفاه ایمانداران در سرتاسر یهودیه، سامره، جلیل، و مناطق مجاور گزارش تهیه کردند.

تعداد اندکی از پیروان عیسی در این هنگام از ارزش بزرگ خدمات گروه پیام‌آور به طور کامل قدردانی کردند. پیام‌آوران نه تنها ایمانداران را در سرتاسر فلسطین با یکدیگر و با عیسی و رسولان در ارتباط قرار دادند، بلکه در طول این روزهای تاریک همچنین به عنوان جمع‌آوری کنندگان وجوهات خدمت کردند، نه تنها برای امرار معاش عیسی و یارانش، بلکه همچنین برای حمایت از خانواده‌های دوازده رسول و دوازده بشارت‌گر.

حدوداً در این هنگام آبنر پایگاه عملیاتی خود را از حبرون به بیت لحم انتقال داد، و این مکان دوم همچنین ستاد مرکزی پیام‌آوران داوود در یهودیه بود. داوود یک سرویس خبررسانی شبانه میان اورشلیم و بیت سیدا ایجاد کرد. این دوندگان هر روز عصر اورشلیم را ترک می‌کردند، و در سیچار و سینوپولیس خبررسانی می‌کردند، و تا هنگام صبحانه در بامداد بعد به بیت سیدا می‌رسیدند.

6. THE RETURN TO MAGADAN

^{159:6.1 (1771.2)} The mission of four weeks in the Decapolis was moderately successful. Hundreds of souls were received into the kingdom, and the apostles and evangelists had a valuable experience in carrying on their work without the inspiration of the immediate personal presence of Jesus.

^{159:6.2 (1771.3)} On Friday, September 16, the entire corps of workers assembled by prearrangement at Magadan Park. On the Sabbath day a council of more than one hundred believers was held at which the future plans for extending the work of the kingdom were fully considered. The messengers of David were present and made reports concerning the welfare of the believers throughout Judea, Samaria, Galilee, and adjoining districts.

^{159:6.3 (1771.4)} Few of Jesus' followers at this time fully appreciated the great value of the services of the messenger corps. Not only did the messengers keep the believers throughout Palestine in touch with each other and with Jesus and the apostles, but during these dark days they also served as collectors of funds, not only for the sustenance of Jesus and his associates, but also for the support of the families of the twelve apostles and the twelve evangelists.

^{159:6.4 (1771.5)} About this time Abner moved his base of operations from Hebron to Bethlehem, and this latter place was also the headquarters in Judea for David's messengers. David maintained an overnight relay messenger service between Jerusalem and Bethsaida. These runners left Jerusalem each evening, relaying at Sychar and Scythopolis, arriving in Bethsaida by breakfast time the next morning.

اکنون عیسی و یارانش پیش از این که برای آغاز آخرین دوره تلاشهایشان از جانب ملکوت خداوند آماده شوند برای یک هفته استراحت آماده می‌شدند. این آخرین استراحت آنها بود، زیرا مأموریت در پیرا به پیکاری از موعظه و آموزش تبدیل شد که تا هنگام ورود آنها به اورشلیم و انجام رخدادهای پایانی دوران زندگی زمینی عیسی ادامه یافت.

^{15265 (1771.6)} Jesus and his associates now prepared to take a week's rest before they made ready to start upon the last epoch of their labors in behalf of the kingdom. This was their last rest, for the Perean mission developed into a campaign of preaching and teaching which extended right on down to the time of their arrival at Jerusalem and of the enactment of the closing episodes of Jesus' earth career.

Paper 160. Rodan of Alexandria

161 ⇨

کتاب یورنثیا

⇨ 159

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 160. RODAN OF ALEXANDRIA

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Rodan's Greek Philosophy
2. The Art of Living
3. The Lures of Maturity
4. The Balance of Maturity
5. The Religion of the Ideal

مقدمه مقاله

ON SUNDAY morning, September 18, Andrew announced that no work would be planned for the coming week. All of the apostles, except Nathaniel and Thomas, went home to visit their families or to sojourn with friends. This week Jesus enjoyed a period of almost complete rest, but Nathaniel and Thomas were very busy with their discussions with a certain Greek philosopher from Alexandria named Rodan. This Greek had recently become a disciple of Jesus through the teaching of one of Abner's associates who had conducted a mission at Alexandria. Rodan was now earnestly engaged in the task of harmonizing his philosophy of life with Jesus' new religious teachings, and he had come to Magadan hoping that the Master would talk these problems over with him. He also desired to secure a firsthand and authoritative version of the gospel from either Jesus or one of his apostles. Though the Master declined to enter into such a conference with Rodan, he did receive him graciously and immediately directed

PAPER 160 RODAN OF ALEXANDRIA

SECTIONS

Introduction

1. Rodan's Greek Philosophy
2. The Art of Living
3. The Lures of Maturity
4. The Balance of Maturity
5. The Religion of the Ideal

INTRODUCTION

^{160Q1 (17721)} ON SUNDAY morning, September 18, Andrew announced that no work would be planned for the coming week. All of the apostles, except Nathaniel and Thomas, went home to visit their families or to sojourn with friends. This week Jesus enjoyed a period of almost complete rest, but Nathaniel and Thomas were very busy with their discussions with a certain Greek philosopher from Alexandria named Rodan. This Greek had recently become a disciple of Jesus through the teaching of one of Abner's associates who had conducted a mission at Alexandria. Rodan was now earnestly engaged in the task of harmonizing his philosophy of life with Jesus' new religious teachings, and he had come to Magadan hoping that the Master would talk these problems over with him. He also desired to secure a firsthand and authoritative version of the gospel from either Jesus or one of his apostles. Though the Master declined to enter into such a conference with Rodan, he did receive him graciously and immediately directed that Nathaniel and Thomas should listen to all he had to say and tell him about the gospel in return.

that Nathaniel and Thomas should listen to all he had to say and tell him about the gospel in return.

RODAN'S GREEK PHILOSOPHY .1

Early Monday morning, Rodan began a series of ten addresses to Nathaniel, Thomas, and a group of some two dozen believers who chanced to be at Magadan. These talks, condensed, combined, and restated in modern phraseology, present the following thoughts for consideration:

Human life consists in three great drives — urges, desires, and lures. Strong character, commanding personality, is only acquired by converting the natural urge of life into the social art of living, by transforming present desires into those higher longings which are capable of lasting attainment, while the commonplace lure of existence must be transferred from one's conventional and established ideas to the higher realms of unexplored ideas and undiscovered ideals.

The more complex civilization becomes, the more difficult will become the art of living. The more rapid the changes in social usage, the more complicated will become the task of character development. Every ten generations mankind must learn anew the art of living if progress is to continue. And if man becomes so ingenious that he more rapidly adds to the complexities of society, the art of living will need to be remastered in less time, perhaps every single generation. If the evolution of the art of living fails to keep pace with the technique of existence, humanity will quickly revert to the simple urge of living — the attainment of the satisfaction of present desires. Thus will humanity remain immature; society will fail in growing up to full maturity.

Social maturity is equivalent to the degree to which man is willing to surrender the gratification of mere transient and present desires for the entertainment of those superior longings the striving for whose attainment affords the more abundant satisfactions of progressive advancement toward permanent goals. But the true badge of social maturity is the willingness of a people to surrender the right to live

1. RODAN'S GREEK PHILOSOPHY

^{160:1.1 (1772:2)} Early Monday morning, Rodan began a series of ten addresses to Nathaniel, Thomas, and a group of some two dozen believers who chanced to be at Magadan. These talks, condensed, combined, and restated in modern phraseology, present the following thoughts for consideration:

^{160:1.2 (1772:3)} Human life consists in three great drives — urges, desires, and lures. Strong character, commanding personality, is only acquired by converting the natural urge of life into the social art of living, by transforming present desires into those higher longings which are capable of lasting attainment, while the commonplace lure of existence must be transferred from one's conventional and established ideas to the higher realms of unexplored ideas and undiscovered ideals.

^{160:1.3 (1772:4)} The more complex civilization becomes, the more difficult will become the art of living. The more rapid the changes in social usage, the more complicated will become the task of character development. Every ten generations mankind must learn anew the art of living if progress is to continue. And if man becomes so ingenious that he more rapidly adds to the complexities of society, the art of living will need to be remastered in less time, perhaps every single generation. If the evolution of the art of living fails to keep pace with the technique of existence, humanity will quickly revert to the simple urge of living — the attainment of the satisfaction of present desires. Thus will humanity remain immature; society will fail in growing up to full maturity.

^{160:1.4 (1773:1)} Social maturity is equivalent to the degree to which man is willing to surrender the gratification of mere transient and present desires for the entertainment of those superior longings the striving for whose attainment affords the more abundant satisfactions of progressive advancement toward permanent goals. But the true badge of social maturity is the willingness of a people to surrender the right to live peaceably and contentedly under the ease-promoting standards of the lure of established beliefs and conventional

peaceably and contentedly under the ease-promoting standards of the lure of established beliefs and conventional ideas for the disquieting and energy-requiring lure of the pursuit of the unexplored possibilities of the attainment of undiscovered goals of idealistic .spiritual realities

Animals respond nobly to the urge of life, but only man can attain the art of living, albeit the majority of mankind only experience the animal urge to live. Animals know only this blind and instinctive urge; man is capable of transcending this urge to natural function. Man may elect to live upon the high plane of intelligent art, even that of celestial joy and spiritual ecstasy. Animals make no inquiry into the purposes of life; therefore they never worry, neither do they commit suicide. Suicide among men testifies that such beings have emerged from the purely animal stage of existence, and to the further fact that the exploratory efforts of such human beings have failed to attain the artistic levels of mortal experience. Animals know not the meaning of life; man not only possesses capacity for the recognition of values and the comprehension of meanings, but he also is conscious of the meaning of meanings — he is self-conscious of insight

When men dare to forsake a life of natural craving for one of adventurous art and uncertain logic, they must expect to suffer the consequent hazards of emotional casualties — conflicts, unhappiness, and uncertainties — at least until the time of their attainment of some degree of intellectual and emotional maturity. Discouragement, worry, and indolence are positive evidence of moral immaturity. Human society is confronted with two problems: attainment of the maturity of the individual and attainment of the maturity of the race. The mature human being soon begins to look upon all other mortals with feelings of tenderness and with emotions of tolerance. Mature men view immature folks with the love and consideration that parents bear their .children

Successful living is nothing more or less than the art of the mastery of dependable techniques for solving common problems. The first step in the solution of any problem is to locate the

ideas for the disquieting and energy-requiring lure of the pursuit of the unexplored possibilities of the attainment of undiscovered goals of idealistic spiritual realities.

^{160.1.5 (1773.2)} Animals respond nobly to the urge of life, but only man can attain the art of living, albeit the majority of mankind only experience the animal urge to live. Animals know only this blind and instinctive urge; man is capable of transcending this urge to natural function. Man may elect to live upon the high plane of intelligent art, even that of celestial joy and spiritual ecstasy. Animals make no inquiry into the purposes of life; therefore they never worry, neither do they commit suicide. Suicide among men testifies that such beings have emerged from the purely animal stage of existence, and to the further fact that the exploratory efforts of such human beings have failed to attain the artistic levels of mortal experience. Animals know not the meaning of life; man not only possesses capacity for the recognition of values and the comprehension of meanings, but he also is conscious of the meaning of meanings — he is self-conscious of insight.

^{160.1.6 (1773.3)} When men dare to forsake a life of natural craving for one of adventurous art and uncertain logic, they must expect to suffer the consequent hazards of emotional casualties — conflicts, unhappiness, and uncertainties — at least until the time of their attainment of some degree of intellectual and emotional maturity. Discouragement, worry, and indolence are positive evidence of moral immaturity. Human society is confronted with two problems: attainment of the maturity of the individual and attainment of the maturity of the race. The mature human being soon begins to look upon all other mortals with feelings of tenderness and with emotions of tolerance. Mature men view immature folks with the love and consideration that parents bear their children.

^{160.1.7 (1773.4)} Successful living is nothing more or less than the art of the mastery of dependable techniques for solving common problems. The first step in the solution of any problem is to locate the difficulty, to isolate the problem, and frankly to recognize its nature and gravity. The great mistake

difficulty, to isolate the problem, and frankly to recognize its nature and gravity. The great mistake is that, when life problems excite our profound fears, we refuse to recognize them. Likewise, when the acknowledgment of our difficulties entails the reduction of our long-cherished conceit, the admission of envy, or the abandonment of deep-seated prejudices, the average person prefers to cling to the old illusions of safety and to the long-cherished false feelings of security. Only a brave person is willing honestly to admit, and fearlessly to face, what a sincere and .logical mind discovers

The wise and effective solution of any problem demands that the mind shall be free from bias, passion, and all other purely personal prejudices which might interfere with the disinterested survey of the actual factors that go to make up the problem presenting itself for solution. The solution of life problems requires courage and sincerity. Only honest and brave individuals are able to follow valiantly through the perplexing and confusing maze of living to where the logic of a fearless mind may lead. And this emancipation of the mind and soul can never be effected without the driving power of an intelligent enthusiasm which borders on religious zeal. It requires the lure of a great ideal to drive man on in the pursuit of a goal which is beset with difficult material problems and manifold .intellectual hazards

Even though you are effectively armed to meet the difficult situations of life, you can hardly expect success unless you are equipped with that wisdom of mind and charm of personality which enable you to win the hearty support and co-operation of your fellows. You cannot hope for a large measure of success in either secular or religious work unless you can learn how to persuade your fellows, to prevail with men. You simply must have tact and .tolerance

But the greatest of all methods of problem solving I have learned from Jesus, your Master. I refer to that which he so consistently practices, and which he has so faithfully taught you, the isolation of worshipful meditation. In this habit of Jesus' going off so frequently by himself to commune with the Father in heaven is to be found the technique, not

is that, when life problems excite our profound fears, we refuse to recognize them. Likewise, when the acknowledgment of our difficulties entails the reduction of our long-cherished conceit, the admission of envy, or the abandonment of deep-seated prejudices, the average person prefers to cling to the old illusions of safety and to the long-cherished false feelings of security. Only a brave person is willing honestly to admit, and fearlessly to face, what a sincere and logical mind discovers.

160:1.8 (1773:9) The wise and effective solution of any problem demands that the mind shall be free from bias, passion, and all other purely personal prejudices which might interfere with the disinterested survey of the actual factors that go to make up the problem presenting itself for solution. The solution of life problems requires courage and sincerity. Only honest and brave individuals are able to follow valiantly through the perplexing and confusing maze of living to where the logic of a fearless mind may lead. And this emancipation of the mind and soul can never be effected without the driving power of an intelligent enthusiasm which borders on religious zeal. It requires the lure of a great ideal to drive man on in the pursuit of a goal which is beset with difficult material problems and manifold intellectual hazards.

160:1.9 (1774:1) Even though you are effectively armed to meet the difficult situations of life, you can hardly expect success unless you are equipped with that wisdom of mind and charm of personality which enable you to win the hearty support and co-operation of your fellows. You cannot hope for a large measure of success in either secular or religious work unless you can learn how to persuade your fellows, to prevail with men. You simply must have tact and tolerance.

160:1.10 (1774:2) But the greatest of all methods of problem solving I have learned from Jesus, your Master. I refer to that which he so consistently practices, and which he has so faithfully taught you, the isolation of worshipful meditation. In this habit of Jesus' going off so frequently by himself to commune with the Father in heaven is to be found the technique, not only of gathering strength and wisdom for the ordinary conflicts of living, but also of appropriating the energy for the solution of the

only of gathering strength and wisdom for the ordinary conflicts of living, but also of appropriating the energy for the solution of the higher problems of a moral and spiritual nature. But even correct methods of solving problems will not compensate for inherent defects of personality or atone for the absence of the hunger and thirst for true righteousness.

I am deeply impressed with the custom of Jesus in going apart by himself to engage in these seasons of solitary survey of the problems of living; to seek for new stores of wisdom and energy for meeting the manifold demands of social service; to quicken and deepen the supreme purpose of living by actually subjecting the total personality to the consciousness of contacting with divinity; to grasp for possession of new and better methods of adjusting oneself to the ever-changing situations of living existence; to effect those vital reconstructions and readjustments of one's personal attitudes which are so essential to enhanced insight into everything worth while and real; and to do all of this with an eye single to the glory of God — to breathe in sincerity your Master's favorite prayer, "Not my will, but yours, ".be done

This worshipful practice of your Master brings that relaxation which renews the mind; that illumination which inspires the soul; that courage which enables one bravely to face one's problems; that self-understanding which obliterates debilitating fear; and that consciousness of union with divinity which equips man with the assurance that enables him to dare to be Godlike. The relaxation of worship, or spiritual communion as practiced by the Master, relieves tension, removes conflicts, and mightily augments the total resources of the personality. And all this philosophy, plus the gospel of the kingdom, constitutes the new religion as I understand it

Prejudice blinds the soul to the recognition of truth, and prejudice can be removed only by the sincere devotion of the soul to the adoration of a cause that is all-embracing and all-inclusive of one's fellow men. Prejudice is inseparably linked to selfishness. Prejudice can be eliminated only by the abandonment of

higher problems of a moral and spiritual nature. But even correct methods of solving problems will not compensate for inherent defects of personality or atone for the absence of the hunger and thirst for true righteousness.

^{160:1.11 (1774.3)} I am deeply impressed with the custom of Jesus in going apart by himself to engage in these seasons of solitary survey of the problems of living; to seek for new stores of wisdom and energy for meeting the manifold demands of social service; to quicken and deepen the supreme purpose of living by actually subjecting the total personality to the consciousness of contacting with divinity; to grasp for possession of new and better methods of adjusting oneself to the ever-changing situations of living existence; to effect those vital reconstructions and readjustments of one's personal attitudes which are so essential to enhanced insight into everything worth while and real; and to do all of this with an eye single to the glory of God — to breathe in sincerity your Master's favorite prayer, "Not my will, but yours, be done."

^{160:1.12 (1774.4)} This worshipful practice of your Master brings that relaxation which renews the mind; that illumination which inspires the soul; that courage which enables one bravely to face one's problems; that self-understanding which obliterates debilitating fear; and that consciousness of union with divinity which equips man with the assurance that enables him to dare to be Godlike. The relaxation of worship, or spiritual communion as practiced by the Master, relieves tension, removes conflicts, and mightily augments the total resources of the personality. And all this philosophy, plus the gospel of the kingdom, constitutes the new religion as I understand it.

^{160:1.13 (1774.5)} Prejudice blinds the soul to the recognition of truth, and prejudice can be removed only by the sincere devotion of the soul to the adoration of a cause that is all-embracing and all-inclusive of one's fellow men. Prejudice is inseparably linked to selfishness. Prejudice can be eliminated only by the abandonment of self-seeking and by substituting therefor the quest of the satisfaction of the service of a cause that is not only

self-seeking and by substituting therefor the quest of the satisfaction of the service of a cause that is not only greater than self, but one that is even greater than all humanity — the search for God, the attainment of divinity. The evidence of maturity of personality consists in the transformation of human desire so that it constantly seeks for the realization of those values which are .highest and most divinely real

In a continually changing world, in the midst of an evolving social order, it is impossible to maintain settled and established goals of destiny. Stability of personality can be experienced only by those who have discovered and embraced the living God as the eternal goal of infinite attainment. And thus to transfer one's goal from time to eternity, from earth to Paradise, from the human to the divine, requires that man shall become regenerated, converted, be born again; that he shall become the re-created child of the divine spirit; that he shall gain entrance into the brotherhood of the kingdom of heaven. All philosophies and religions which fall short of these ideals are immature. The philosophy which I teach, linked with the gospel which you preach, represents the new religion of maturity, the ideal of all future generations. And this is true because our ideal is final, infallible, .eternal, universal, absolute, and infinite

My philosophy gave me the urge to search for the realities of true attainment, the goal of maturity. But my urge was impotent; my search lacked driving power; my quest suffered from the absence of certainty of directionization. And these deficiencies have been abundantly supplied by this new gospel of Jesus, with its enhancement of insights, elevation of ideals, and settledness of goals. Without doubts and misgivings I can now wholeheartedly .enter upon the eternal venture

THE ART OF LIVING .2

There are just two ways in which mortals may live together: the material or animal way and the spiritual or human way. By the use of signals and sounds animals are able to communicate with each other in a limited way. But such forms of communication do not convey meanings, values, or ideas. The one

greater than self, but one that is even greater than all humanity — the search for God, the attainment of divinity. The evidence of maturity of personality consists in the transformation of human desire so that it constantly seeks for the realization of those values which are highest and most divinely real.

^{160.1.14 (1774.6)} In a continually changing world, in the midst of an evolving social order, it is impossible to maintain settled and established goals of destiny. Stability of personality can be experienced only by those who have discovered and embraced the living God as the eternal goal of infinite attainment. And thus to transfer one's goal from time to eternity, from earth to Paradise, from the human to the divine, requires that man shall become regenerated, converted, be born again; that he shall become the re-created child of the divine spirit; that he shall gain entrance into the brotherhood of the kingdom of heaven. All philosophies and religions which fall short of these ideals are immature. The philosophy which I teach, linked with the gospel which you preach, represents the new religion of maturity, the ideal of all future generations. And this is true because our ideal is final, infallible, eternal, universal, absolute, and infinite.

^{160.1.15 (1775.1)} My philosophy gave me the urge to search for the realities of true attainment, the goal of maturity. But my urge was impotent; my search lacked driving power; my quest suffered from the absence of certainty of directionization. And these deficiencies have been abundantly supplied by this new gospel of Jesus, with its enhancement of insights, elevation of ideals, and settledness of goals. Without doubts and misgivings I can now wholeheartedly enter upon the eternal venture.

2. THE ART OF LIVING

^{160.2.1 (1775.2)} There are just two ways in which mortals may live together: the material or animal way and the spiritual or human way. By the use of signals and sounds animals are able to communicate with each other in a limited way. But such forms of communication do not convey meanings, values, or ideas. The one distinction between man and the animal is that man can communicate with his fellows

distinction between man and the animal is that man can communicate with his fellows by means of *symbols* which most certainly designate and identify meanings, values, ideas, and even ideals.

Since animals cannot communicate ideas to each other, they cannot develop personality. Man develops personality because he can thus communicate with his fellows concerning both ideas and ideals.

It is this ability to communicate and share meanings that constitutes human culture and enables man, through social associations, to build civilizations. Knowledge and wisdom become cumulative because of man's ability to communicate these possessions to succeeding generations. And thereby arise the cultural activities of the race: art, science, religion, and philosophy.

Symbolic communication between human beings predetermines the bringing into existence of social groups. The most effective of all social groups is the family, more particularly the *two parents*. Personal affection is the spiritual bond which holds together these material associations. Such an effective relationship is also possible between two persons of the same sex, as is so abundantly illustrated in the devotions of genuine friendships.

These associations of friendship and mutual affection are socializing and ennobling because they encourage and facilitate the following essential factors of the higher levels of the art of living

Mutual self-expression and self-understanding. 1. Many noble human impulses die because there is no one to hear their expression. Truly, it is not good for man to be alone. Some degree of recognition and a certain amount of appreciation are essential to the development of human character. Without the genuine love of a home, no child can achieve the full development of normal character. Character is something more than mere mind and morals. Of all social relations calculated to develop character, the most effective and ideal is the affectionate and understanding friendship of man and woman in the mutual embrace of intelligent wedlock. Marriage, with its manifold relations, is best designed to

by means of *symbols* which most certainly designate and identify meanings, values, ideas, and even ideals.

^{16022(1775.3)} Since animals cannot communicate ideas to each other, they cannot develop personality. Man develops personality because he can thus communicate with his fellows concerning both ideas and ideals.

^{16023(1775.4)} It is this ability to communicate and share meanings that constitutes human culture and enables man, through social associations, to build civilizations. Knowledge and wisdom become cumulative because of man's ability to communicate these possessions to succeeding generations. And thereby arise the cultural activities of the race: art, science, religion, and philosophy.

^{16024(1775.5)} Symbolic communication between human beings predetermines the bringing into existence of social groups. The most effective of all social groups is the family, more particularly the *two parents*. Personal affection is the spiritual bond which holds together these material associations. Such an effective relationship is also possible between two persons of the same sex, as is so abundantly illustrated in the devotions of genuine friendships.

^{16025 (1775.6)} These associations of friendship and mutual affection are socializing and ennobling because they encourage and facilitate the following essential factors of the higher levels of the art of living:

^{16026 (1775.7)} 1. *Mutual self-expression and self-understanding.* Many noble human impulses die because there is no one to hear their expression. Truly, it is not good for man to be alone. Some degree of recognition and a certain amount of appreciation are essential to the development of human character. Without the genuine love of a home, no child can achieve the full development of normal character. Character is something more than mere mind and morals. Of all social relations calculated to develop character, the most effective and ideal is the affectionate and understanding friendship of man and woman in the mutual embrace of intelligent wedlock. Marriage, with its manifold relations, is best designed to draw forth those precious impulses and those higher motives which are indispensable to the development of a strong character. I do not hesitate thus to glorify family life, for your Master has wisely chosen the

draw forth those precious impulses and those higher motives which are indispensable to the development of a strong character. I do not hesitate thus to glorify family life, for your Master has wisely chosen the father-child relationship as the very cornerstone of this new gospel of the kingdom. And such a matchless community of relationship, man and woman in the fond embrace of the highest ideals of time, is so valuable and satisfying an experience that it is worth any price, any sacrifice, .requisite for its possession

Union of souls — the mobilization .2
of wisdom. Every human being sooner or later acquires a certain concept of this world and a certain vision of the next. Now it is possible, through personality association, to unite these views of temporal existence and eternal prospects. Thus does the mind of one augment its spiritual values by gaining much of the insight of the other. In this way men enrich the soul by pooling their respective spiritual possessions. Likewise, in this same way, man is enabled to avoid that ever-present tendency to fall victim to distortion of vision, prejudice of viewpoint, and narrowness of judgment. Fear, envy, and conceit can be prevented only by intimate contact with other minds. I call your attention to the fact that the Master never sends you out alone to labor for the extension of the kingdom; he always sends you out two and two. And since wisdom is superknowledge, it follows that, in the union of wisdom, the social group, small or large, mutually shares all .knowledge

The enthusiasm for living. . 3
 Isolation tends to exhaust the energy charge of the soul. Association with one's fellows is essential to the renewal of the zest for life and is indispensable to the maintenance of the courage to fight those battles consequent upon the ascent to the higher levels of human living. Friendship enhances the joys and glorifies the triumphs of life. Loving and intimate human associations tend to rob suffering of its sorrow and hardship of much of its bitterness. The presence of a friend enhances all beauty and exalts every goodness. By intelligent symbols man is able to quicken and enlarge the appreciative capacities of his friends. One of the crowning glories of human friendship is this power and possibility of

father-child relationship as the very cornerstone of this new gospel of the kingdom. And such a matchless community of relationship, man and woman in the fond embrace of the highest ideals of time, is so valuable and satisfying an experience that it is worth any price, any sacrifice, requisite for its possession.

^{16027 (1776.1)} *2. Union of souls — the mobilization of wisdom.* Every human being sooner or later acquires a certain concept of this world and a certain vision of the next. Now it is possible, through personality association, to unite these views of temporal existence and eternal prospects. Thus does the mind of one augment its spiritual values by gaining much of the insight of the other. In this way men enrich the soul by pooling their respective spiritual possessions. Likewise, in this same way, man is enabled to avoid that ever-present tendency to fall victim to distortion of vision, prejudice of viewpoint, and narrowness of judgment. Fear, envy, and conceit can be prevented only by intimate contact with other minds. I call your attention to the fact that the Master never sends you out alone to labor for the extension of the kingdom; he always sends you out two and two. And since wisdom is superknowledge, it follows that, in the union of wisdom, the social group, small or large, mutually shares all knowledge.

^{16028 (1776.2)} *3. The enthusiasm for living.* Isolation tends to exhaust the energy charge of the soul. Association with one's fellows is essential to the renewal of the zest for life and is indispensable to the maintenance of the courage to fight those battles consequent upon the ascent to the higher levels of human living. Friendship enhances the joys and glorifies the triumphs of life. Loving and intimate human associations tend to rob suffering of its sorrow and hardship of much of its bitterness. The presence of a friend enhances all beauty and exalts every goodness. By intelligent symbols man is able to quicken and enlarge the appreciative capacities of his friends. One of the crowning glories of human friendship is this power and possibility of the mutual stimulation of the imagination. Great spiritual power is inherent in the consciousness of wholehearted devotion to a common cause, mutual loyalty to a cosmic Deity.

the mutual stimulation of the imagination. Great spiritual power is inherent in the consciousness of wholehearted devotion to a common cause, mutual loyalty to a .cosmic Deity

The enhanced defense against all .4 evil. Personality association and mutual affection is an efficient insurance against evil. Difficulties, sorrow, disappointment, and defeat are more painful and disheartening when borne alone. Association does not transmute evil into righteousness, but it does aid in greatly lessening the sting. Said your Master, "Happy are they who mourn" — if a friend is at hand to comfort. There is positive strength in the knowledge that you live for the welfare of others, and that these others likewise live for your welfare and advancement. Man languishes in isolation. Human beings unfailingly become discouraged when they view only the transitory transactions of time. The present, when divorced from the past and the future, becomes exasperatingly trivial. Only a glimpse of the circle of eternity can inspire man to do his best and can challenge the best in him to do its utmost. And when man is thus at his best, he lives most unselfishly for the good of others, his fellow sojourners in time and eternity

I repeat, such inspiring and ennobling association finds its ideal possibilities in the human marriage relation. True, much is attained out of marriage, and many, many marriages utterly fail to produce these moral and spiritual fruits. Too many times marriage is entered by those who seek other values which are lower than these superior accompaniments of human maturity. Ideal marriage must be founded on something more stable than the fluctuations of sentiment and the fickleness of mere sex attraction; it must be based on genuine and mutual personal devotion. And thus, if you can build up such trustworthy and effective small units of human association, when these are assembled in the aggregate, the world will behold a great and glorified social structure, the civilization of mortal maturity. Such a race might begin to realize something of your Master's ideal of "peace on earth and good will among men." While such a society would not be perfect or entirely free from evil, it would at least approach the stabilization of .maturity

^{16029(1776.3)} 4. *The enhanced defense against all evil.*

Personality association and mutual affection is an efficient insurance against evil. Difficulties, sorrow, disappointment, and defeat are more painful and disheartening when borne alone. Association does not transmute evil into righteousness, but it does aid in greatly lessening the sting. Said your Master, "Happy are they who mourn" — if a friend is at hand to comfort. There is positive strength in the knowledge that you live for the welfare of others, and that these others likewise live for your welfare and advancement. Man languishes in isolation. Human beings unfailingly become discouraged when they view only the transitory transactions of time. The present, when divorced from the past and the future, becomes exasperatingly trivial. Only a glimpse of the circle of eternity can inspire man to do his best and can challenge the best in him to do its utmost. And when man is thus at his best, he lives most unselfishly for the good of others, his fellow sojourners in time and eternity.

^{160210 (1777.1)} I repeat, such inspiring and ennobling

association finds its ideal possibilities in the human marriage relation. True, much is attained out of marriage, and many, many marriages utterly fail to produce these moral and spiritual fruits. Too many times marriage is entered by those who seek other values which are lower than these superior accompaniments of human maturity. Ideal marriage must be founded on something more stable than the fluctuations of sentiment and the fickleness of mere sex attraction; it must be based on genuine and mutual personal devotion. And thus, if you can build up such trustworthy and effective small units of human association, when these are assembled in the aggregate, the world will behold a great and glorified social structure, the civilization of mortal maturity. Such a race might begin to realize something of your Master's ideal of "peace on earth and good will among men." While such a society would not be perfect or entirely free from evil, it would at least approach the stabilization of maturity.

THE LURES OF MATURITY .3

The effort toward maturity necessitates work, and work requires energy. Whence the power to accomplish all this? The physical things can be taken for granted, but the Master has well said, "Man cannot live by bread alone." Granted the possession of a normal body and reasonably good health, we must next look for those lures which will act as a stimulus to call forth man's slumbering spiritual forces. Jesus has taught us that God lives in man; then how can we induce man to release these soul-bound powers of divinity and infinity? How shall we induce men to let go of God that he may spring forth to the refreshment of our own souls while in transit outward and then to serve the purpose of enlightening, uplifting, and blessing countless other souls? How best can I awaken these latent powers for good which lie dormant in your souls? One thing I am sure of: Emotional excitement is not the ideal spiritual stimulus. Excitement does not augment energy; it rather exhausts the powers of both mind and body. Whence then comes the energy to do these great things? Look to your Master. Even now he is out in the hills taking in power while we are here giving out energy. The secret of all this problem is wrapped up in spiritual communion, in worship. From the human standpoint it is a question of combined meditation and relaxation. Meditation makes the contact of mind with spirit; relaxation determines the capacity for spiritual receptivity. And this interchange of strength for weakness, courage for fear, the will of God for the mind of self, constitutes worship. At least, that is the way the philosopher .views it

When these experiences are frequently repeated, they crystallize into habits, strength-giving and worshipful habits, and such habits eventually formulate themselves into a spiritual character, and such a character is finally recognized by one's fellows as a *mature personality*. These practices are difficult and time-consuming at first, but when they become habitual, they are at once restful and timesaving. The more complex society becomes, and the more the lures of civilization multiply, the more urgent will become the necessity for

3. THE LURES OF MATURITY

^{160:31 (177:2)} The effort toward maturity necessitates work, and work requires energy. Whence the power to accomplish all this? The physical things can be taken for granted, but the Master has well said, "Man cannot live by bread alone." Granted the possession of a normal body and reasonably good health, we must next look for those lures which will act as a stimulus to call forth man's slumbering spiritual forces. Jesus has taught us that God lives in man; then how can we induce man to release these soul-bound powers of divinity and infinity? How shall we induce men to let go of God that he may spring forth to the refreshment of our own souls while in transit outward and then to serve the purpose of enlightening, uplifting, and blessing countless other souls? How best can I awaken these latent powers for good which lie dormant in your souls? One thing I am sure of: Emotional excitement is not the ideal spiritual stimulus. Excitement does not augment energy; it rather exhausts the powers of both mind and body. Whence then comes the energy to do these great things? Look to your Master. Even now he is out in the hills taking in power while we are here giving out energy. The secret of all this problem is wrapped up in spiritual communion, in worship. From the human standpoint it is a question of combined meditation and relaxation. Meditation makes the contact of mind with spirit; relaxation determines the capacity for spiritual receptivity. And this interchange of strength for weakness, courage for fear, the will of God for the mind of self, constitutes worship. At least, that is the way the philosopher views it.

^{160:32 (177:3)} When these experiences are frequently repeated, they crystallize into habits, strength-giving and worshipful habits, and such habits eventually formulate themselves into a spiritual character, and such a character is finally recognized by one's fellows as a *mature personality*. These practices are difficult and time-consuming at first, but when they become habitual, they are at once restful and timesaving. The more complex society becomes, and the more the lures of civilization multiply, the more urgent will become the necessity for God-knowing individuals to form such protective habitual practices designed to conserve and augment their spiritual energies.

God-knowing individuals to form such protective habitual practices designed to conserve and augment their spiritual energies.

Another requirement for the attainment of maturity is the co-operative adjustment of social groups to an ever-changing environment. The immature individual arouses the antagonisms of his fellows; the mature man wins the hearty co-operation of his associates, thereby many times multiplying the fruits of his life efforts.

My philosophy tells me that there are times when I must fight, if need be, for the defense of my concept of righteousness, but I doubt not that the Master, with a more mature type of personality, would easily and gracefully gain an equal victory by his superior and winsome technique of tact and tolerance. All too often, when we battle for the right, it turns out that both the victor and the vanquished have sustained defeat. I heard the Master say only yesterday that the "wise man, when seeking entrance through the locked door, would not destroy the door but rather would seek for the key wherewith to unlock it." Too often we engage in a fight merely to convince ourselves that we are not afraid.

This new gospel of the kingdom renders a great service to the art of living in that it supplies a new and richer incentive for higher living. It presents a new and exalted goal of destiny, a supreme life purpose. And these new concepts of the eternal and divine goal of existence are in themselves transcendent stimuli, calling forth the reaction of the very best that is resident in man's higher nature. On every mountaintop of intellectual thought are to be found relaxation for the mind, strength for the soul, and communion for the spirit. From such vantage points of high living, man is able to transcend the material irritations of the lower levels of thinking — worry, jealousy, envy, revenge, and the pride of immature personality. These high-climbing souls deliver themselves from a multitude of the crosscurrent conflicts of the trifles of living, thus becoming free to attain consciousness of the higher currents of spirit concept and celestial communication. But the life purpose must be jealously guarded from the

^{160:33 (1778:1)} Another requirement for the attainment of maturity is the co-operative adjustment of social groups to an ever-changing environment. The immature individual arouses the antagonisms of his fellows; the mature man wins the hearty co-operation of his associates, thereby many times multiplying the fruits of his life efforts.

^{160:34 (1778:2)} My philosophy tells me that there are times when I must fight, if need be, for the defense of my concept of righteousness, but I doubt not that the Master, with a more mature type of personality, would easily and gracefully gain an equal victory by his superior and winsome technique of tact and tolerance. All too often, when we battle for the right, it turns out that both the victor and the vanquished have sustained defeat. I heard the Master say only yesterday that the "wise man, when seeking entrance through the locked door, would not destroy the door but rather would seek for the key wherewith to unlock it." Too often we engage in a fight merely to convince ourselves that we are not afraid.

^{160:35 (1778:3)} This new gospel of the kingdom renders a great service to the art of living in that it supplies a new and richer incentive for higher living. It presents a new and exalted goal of destiny, a supreme life purpose. And these new concepts of the eternal and divine goal of existence are in themselves transcendent stimuli, calling forth the reaction of the very best that is resident in man's higher nature. On every mountaintop of intellectual thought are to be found relaxation for the mind, strength for the soul, and communion for the spirit. From such vantage points of high living, man is able to transcend the material irritations of the lower levels of thinking — worry, jealousy, envy, revenge, and the pride of immature personality. These high-climbing souls deliver themselves from a multitude of the crosscurrent conflicts of the trifles of living, thus becoming free to attain consciousness of the higher currents of spirit concept and celestial communication. But the life purpose must be jealously guarded from the temptation to seek for easy and transient attainment; likewise must it be so fostered as to become immune to the disastrous threats of fanaticism.

temptation to seek for easy and transient attainment; likewise must it be so fostered as to become immune to the disastrous threats of fanaticism.

THE BALANCE OF MATURITY .4

While you have an eye single to the attainment of eternal realities, you must also make provision for the necessities of temporal living. While the spirit is our goal, the flesh is a fact. Occasionally the necessities of living may fall into our hands by accident, but in general, we must intelligently work for them. The two major problems of life are: making a temporal living and the achievement of eternal survival. And even the problem of making a living requires religion for its ideal solution. These are both highly personal problems. True religion, in fact, does not function apart from the individual.

The essentials of the temporal life,
:as I see them, are

- .1 Good physical health
- .2 Clear and clean thinking
- .3 Ability and skill
- .4 Wealth — the goods of life
- .5 Ability to withstand defeat
- .6 Culture — education and wisdom

Even the physical problems of bodily health and efficiency are best solved when they are viewed from the religious standpoint of our Master's teaching: That the body and mind of man are the dwelling place of the gift of the Gods, the spirit of God becoming the spirit of man. The mind of man thus becomes the mediator between material things and spiritual realities.

It requires intelligence to secure one's share of the desirable things of life. It is wholly erroneous to suppose that faithfulness in doing one's daily work will insure the rewards of wealth. Barring the occasional and accidental acquirement of wealth, the material rewards of the temporal life are found to flow in certain well-organized channels, and only those who have access to these channels may expect to be well rewarded for their temporal efforts. Poverty must ever be the lot of all men

4. THE BALANCE OF MATURITY

^{160:41 (1778:4)} While you have an eye single to the attainment of eternal realities, you must also make provision for the necessities of temporal living. While the spirit is our goal, the flesh is a fact. Occasionally the necessities of living may fall into our hands by accident, but in general, we must intelligently work for them. The two major problems of life are: making a temporal living and the achievement of eternal survival. And even the problem of making a living requires religion for its ideal solution. These are both highly personal problems. True religion, in fact, does not function apart from the individual.

^{160:42 (1778:5)} The essentials of the temporal life, as I see them, are:

- ^{160:43 (1778:6)} 1. Good physical health.
- ^{160:44 (1778:7)} 2. Clear and clean thinking.
- ^{160:45 (1778:8)} 3. Ability and skill.
- ^{160:46 (1778:9)} 4. Wealth — the goods of life.
- ^{160:47 (1778:10)} 5. Ability to withstand defeat.
- ^{160:48 (1778:11)} 6. Culture — education and wisdom.

^{160:49 (1779:1)} Even the physical problems of bodily health and efficiency are best solved when they are viewed from the religious standpoint of our Master's teaching: That the body and mind of man are the dwelling place of the gift of the Gods, the spirit of God becoming the spirit of man. The mind of man thus becomes the mediator between material things and spiritual realities.

^{160:410 (1779:2)} It requires intelligence to secure one's share of the desirable things of life. It is wholly erroneous to suppose that faithfulness in doing one's daily work will insure the rewards of wealth. Barring the occasional and accidental acquirement of wealth, the material rewards of the temporal life are found to flow in certain well-organized channels, and only those who have access to these channels may expect to be well rewarded for their temporal efforts. Poverty must ever be the lot of all men who seek for wealth in isolated and individual channels. Wise planning, therefore, becomes the one thing essential to worldly prosperity. Success requires not

who seek for wealth in isolated and individual channels. Wise planning, therefore, becomes the one thing essential to worldly prosperity. Success requires not only devotion to one's work but also that one should function as a part of some one of the channels of material wealth. If you are unwise, you can bestow a devoted life upon your generation without material reward; if you are an accidental beneficiary of the flow of wealth, you may roll in luxury even though you have done nothing worth while for your fellow men.

Ability is that which you inherit, while skill is what you acquire. Life is not real to one who cannot do some one thing well, expertly. Skill is one of the real sources of the satisfaction of living. Ability implies the gift of foresight, farseeing vision. Be not deceived by the tempting rewards of dishonest achievement; be willing to toil for the later returns inherent in honest endeavor. The wise man is able to distinguish between means and ends; otherwise, sometimes overplanning for the future defeats its own high purpose. As a pleasure seeker you should aim always to be a producer as well as a consumer.

Train your memory to hold in sacred trust the strength-giving and worth-while episodes of life, which you can recall at will for your pleasure and edification. Thus build up for yourself and in yourself reserve galleries of beauty, goodness, and artistic grandeur. But the noblest of all memories are the treasured recollections of the great moments of a superb friendship. And all of these memory treasures radiate their most precious and exalting influences under the releasing touch of spiritual worship.

But life will become a burden of existence unless you learn how to fail gracefully. There is an art in defeat which noble souls always acquire; you must know how to lose cheerfully; you must be fearless of disappointment. Never hesitate to admit failure. Make no attempt to hide failure under deceptive smiles and beaming optimism. It sounds well always to claim success, but the end results are appalling. Such a technique leads directly to the creation of a world of unreality and to the inevitable crash of ultimate disillusionment.

only devotion to one's work but also that one should function as a part of some one of the channels of material wealth. If you are unwise, you can bestow a devoted life upon your generation without material reward; if you are an accidental beneficiary of the flow of wealth, you may roll in luxury even though you have done nothing worth while for your fellow men.

^{1604.11 (1779.3)} Ability is that which you inherit, while skill is what you acquire. Life is not real to one who cannot do some one thing well, expertly. Skill is one of the real sources of the satisfaction of living. Ability implies the gift of foresight, farseeing vision. Be not deceived by the tempting rewards of dishonest achievement; be willing to toil for the later returns inherent in honest endeavor. The wise man is able to distinguish between means and ends; otherwise, sometimes overplanning for the future defeats its own high purpose. As a pleasure seeker you should aim always to be a producer as well as a consumer.

^{1604.12 (1779.4)} Train your memory to hold in sacred trust the strength-giving and worth-while episodes of life, which you can recall at will for your pleasure and edification. Thus build up for yourself and in yourself reserve galleries of beauty, goodness, and artistic grandeur. But the noblest of all memories are the treasured recollections of the great moments of a superb friendship. And all of these memory treasures radiate their most precious and exalting influences under the releasing touch of spiritual worship.

^{1604.13 (1779.5)} But life will become a burden of existence unless you learn how to fail gracefully. There is an art in defeat which noble souls always acquire; you must know how to lose cheerfully; you must be fearless of disappointment. Never hesitate to admit failure. Make no attempt to hide failure under deceptive smiles and beaming optimism. It sounds well always to claim success, but the end results are appalling. Such a technique leads directly to the creation of a world of unreality and to the inevitable crash of ultimate disillusionment.

Success may generate courage and promote confidence, but wisdom comes only from the experiences of adjustment to the results of one's failures. Men who prefer optimistic illusions to reality can never become wise. Only those who face facts and adjust them to ideals can achieve wisdom. Wisdom embraces both the fact and the ideal and therefore saves its devotees from both of those barren extremes of philosophy — the man whose idealism excludes facts and the materialist who is devoid of spiritual outlook. Those timid souls who can only keep up the struggle of life by the aid of continuous false illusions of success are doomed to suffer failure and experience defeat as they ultimately awaken from the dream world of their own imaginations.

And it is in this business of facing failure and adjusting to defeat that the far-reaching vision of religion exerts its supreme influence. Failure is simply an educational episode — a cultural experiment in the acquirement of wisdom — in the experience of the God-seeking man who has embarked on the eternal adventure of the exploration of a universe. To such men defeat is but a new tool for the achievement of higher levels of universe reality.

The career of a God-seeking man may prove to be a great success in the light of eternity, even though the whole temporal-life enterprise may appear as an overwhelming failure, provided each life failure yielded the culture of wisdom and spirit achievement. Do not make the mistake of confusing knowledge, culture, and wisdom. They are related in life, but they represent vastly differing spirit values; wisdom ever dominates knowledge and always glorifies culture.

THE RELIGION OF THE IDEAL .5

You have told me that your Master regards genuine human religion as the individual's experience with spiritual realities. I have regarded religion as man's experience of reacting to something which he regards as being worthy of the homage and devotion of all mankind. In this sense, religion symbolizes our supreme devotion to that which represents our highest concept of the ideals of reality and the farthest

^{1604.14 (1779.6)} Success may generate courage and promote confidence, but wisdom comes only from the experiences of adjustment to the results of one's failures. Men who prefer optimistic illusions to reality can never become wise. Only those who face facts and adjust them to ideals can achieve wisdom. Wisdom embraces both the fact and the ideal and therefore saves its devotees from both of those barren extremes of philosophy — the man whose idealism excludes facts and the materialist who is devoid of spiritual outlook. Those timid souls who can only keep up the struggle of life by the aid of continuous false illusions of success are doomed to suffer failure and experience defeat as they ultimately awaken from the dream world of their own imaginations.

^{1604.15 (1780.1)} And it is in this business of facing failure and adjusting to defeat that the far-reaching vision of religion exerts its supreme influence. Failure is simply an educational episode — a cultural experiment in the acquirement of wisdom — in the experience of the God-seeking man who has embarked on the eternal adventure of the exploration of a universe. To such men defeat is but a new tool for the achievement of higher levels of universe reality.

^{1604.16 (1780.2)} The career of a God-seeking man may prove to be a great success in the light of eternity, even though the whole temporal-life enterprise may appear as an overwhelming failure, provided each life failure yielded the culture of wisdom and spirit achievement. Do not make the mistake of confusing knowledge, culture, and wisdom. They are related in life, but they represent vastly differing spirit values; wisdom ever dominates knowledge and always glorifies culture.

5. THE RELIGION OF THE IDEAL

^{1605.1 (1780.3)} You have told me that your Master regards genuine human religion as the individual's experience with spiritual realities. I have regarded religion as man's experience of reacting to something which he regards as being worthy of the homage and devotion of all mankind. In this sense, religion symbolizes our supreme devotion to that which represents our highest concept of the ideals of reality and the farthest reach of our minds toward eternal possibilities of spiritual attainment.

reach of our minds toward eternal possibilities of spiritual attainment

When men react to religion in the tribal, national, or racial sense, it is because they look upon those without their group as not being truly human. We always look upon the object of our religious loyalty as being worthy of the reverence of all men. Religion can never be a matter of mere intellectual belief or philosophic reasoning; religion is always and forever a mode of reacting to the situations of life; it is a species of conduct. Religion embraces thinking, feeling, and acting reverently toward some reality which we deem worthy of universal adoration

If something has become a religion in your experience, it is self-evident that you already have become an active evangel of that religion since you deem the supreme concept of your religion as being worthy of the worship of all mankind, all universe intelligences. If you are not a positive and missionary evangel of your religion, you are self-deceived in that what you call a religion is only a traditional belief or a mere system of intellectual philosophy. If your religion is a spiritual experience, your object of worship must be the universal spirit reality and ideal of all your spiritualized concepts. All religions based on fear, emotion, tradition, and philosophy I term the intellectual religions, while those based on true spirit experience I would term the true religions. The object of religious devotion may be material or spiritual, true or false, real or unreal, human or divine. Religions can therefore be either good or evil

Morality and religion are not necessarily the same. A system of morals, by grasping an object of worship, may become a religion. A religion, by losing its universal appeal to loyalty and supreme devotion, may evolve into a system of philosophy or a code of morals. This thing, being, state, or order of existence, or possibility of attainment which constitutes the supreme ideal of religious loyalty, and which is the recipient of the religious devotion of those who worship, is God. Regardless of the name applied to this ideal of spirit reality, it is God

The social characteristics of a true religion consist in the fact that it

160:5.2 (1780.4) When men react to religion in the tribal, national, or racial sense, it is because they look upon those without their group as not being truly human. We always look upon the object of our religious loyalty as being worthy of the reverence of all men. Religion can never be a matter of mere intellectual belief or philosophic reasoning; religion is always and forever a mode of reacting to the situations of life; it is a species of conduct. Religion embraces thinking, feeling, and acting reverently toward some reality which we deem worthy of universal adoration.

160:5.3 (1780.5) If something has become a religion in your experience, it is self-evident that you already have become an active evangel of that religion since you deem the supreme concept of your religion as being worthy of the worship of all mankind, all universe intelligences. If you are not a positive and missionary evangel of your religion, you are self-deceived in that what you call a religion is only a traditional belief or a mere system of intellectual philosophy. If your religion is a spiritual experience, your object of worship must be the universal spirit reality and ideal of all your spiritualized concepts. All religions based on fear, emotion, tradition, and philosophy I term the intellectual religions, while those based on true spirit experience I would term the true religions. The object of religious devotion may be material or spiritual, true or false, real or unreal, human or divine. Religions can therefore be either good or evil.

160:5.4 (1780.6) Morality and religion are not necessarily the same. A system of morals, by grasping an object of worship, may become a religion. A religion, by losing its universal appeal to loyalty and supreme devotion, may evolve into a system of philosophy or a code of morals. This thing, being, state, or order of existence, or possibility of attainment which constitutes the supreme ideal of religious loyalty, and which is the recipient of the religious devotion of those who worship, is God. Regardless of the name applied to this ideal of spirit reality, it is God.

160:5.5 (1781.1) The social characteristics of a true religion consist in the fact that it invariably seeks to

invariably seeks to convert the individual and to transform the world. Religion implies the existence of undiscovered ideals which far transcend the known standards of ethics and morality embodied in even the highest social usages of the most mature institutions of civilization. Religion reaches out for undiscovered ideals, unexplored realities, superhuman values, divine wisdom, and true spirit attainment. True religion does all of this; all other beliefs are not worthy of the name. You cannot have a genuine spiritual religion without the supreme and supernal ideal of an eternal God. A religion without this God is an invention of man, a human institution of lifeless intellectual beliefs and meaningless emotional ceremonies. A religion might claim as the object of its devotion a great ideal. But such ideals of unreality are not attainable; such a concept is illusionary. The only ideals susceptible of human attainment are the divine realities of the infinite values resident in the spiritual fact of the eternal God.

The word God, the *idea* of God as contrasted with the *ideal* of God, can become a part of any religion, no matter how puerile or false that religion may chance to be. And this idea of God can become anything which those who entertain it may choose to make it. The lower religions shape their ideas of God to meet the natural state of the human heart; the higher religions demand that the human heart shall be changed to meet the demands of the ideals of true religion.

The religion of Jesus transcends all our former concepts of the idea of worship in that he not only portrays his Father as the ideal of infinite reality but positively declares that this divine source of values and the eternal center of the universe is truly and personally attainable by every mortal creature who chooses to enter the kingdom of heaven on earth, thereby acknowledging the acceptance of sonship with God and brotherhood with man. That, I submit, is the highest concept of religion the world has ever known, and I pronounce that there can never be a higher since this gospel embraces the infinity of realities, the divinity of values, and the eternity of universal attainments. Such a concept constitutes the achievement of the experience of the idealism of the

convert the individual and to transform the world. Religion implies the existence of undiscovered ideals which far transcend the known standards of ethics and morality embodied in even the highest social usages of the most mature institutions of civilization. Religion reaches out for undiscovered ideals, unexplored realities, superhuman values, divine wisdom, and true spirit attainment. True religion does all of this; all other beliefs are not worthy of the name. You cannot have a genuine spiritual religion without the supreme and supernal ideal of an eternal God. A religion without this God is an invention of man, a human institution of lifeless intellectual beliefs and meaningless emotional ceremonies. A religion might claim as the object of its devotion a great ideal. But such ideals of unreality are not attainable; such a concept is illusionary. The only ideals susceptible of human attainment are the divine realities of the infinite values resident in the spiritual fact of the eternal God.

^{160:56 (1781:2)} The word God, the *idea* of God as contrasted with the *ideal* of God, can become a part of any religion, no matter how puerile or false that religion may chance to be. And this idea of God can become anything which those who entertain it may choose to make it. The lower religions shape their ideas of God to meet the natural state of the human heart; the higher religions demand that the human heart shall be changed to meet the demands of the ideals of true religion.

^{160:57 (1781:3)} The religion of Jesus transcends all our former concepts of the idea of worship in that he not only portrays his Father as the ideal of infinite reality but positively declares that this divine source of values and the eternal center of the universe is truly and personally attainable by every mortal creature who chooses to enter the kingdom of heaven on earth, thereby acknowledging the acceptance of sonship with God and brotherhood with man. That, I submit, is the highest concept of religion the world has ever known, and I pronounce that there can never be a higher since this gospel embraces the infinity of realities, the divinity of values, and the eternity of universal attainments. Such a concept constitutes the achievement of the experience of the idealism of the supreme and the ultimate.

.supreme and the ultimate

I am not only intrigued by the consummate ideals of this religion of your Master, but I am mightily moved to profess my belief in his announcement that these ideals of spirit realities are attainable; that you and I can enter upon this long and eternal adventure with his assurance of the certainty of our ultimate arrival at the portals of Paradise. My brethren, I am a believer, I have embarked; I am on my way with you in this eternal venture. The Master says he came from the Father, and that he will show us the way. I am fully persuaded he speaks the truth. I am finally convinced that there are no attainable ideals of reality or values of perfection apart from the eternal and Universal .Father

I come, then, to worship, not merely the God of existences, but the God of the possibility of all future existences. Therefore must your devotion to a supreme ideal, if that ideal is real, be devotion to this God of past, present, and future universes of things and beings. And there is no other God, for there cannot possibly be any other God. All other gods are figments of the imagination, illusions of mortal mind, distortions of false logic, and the self-deceptive idols of those who create them. Yes, you can have a religion without this God, but it does not mean anything. And if you seek to substitute the word God for the reality of this ideal of the living God, you have only deluded yourself by putting an idea in the place of an ideal, a divine reality. Such beliefs .are merely religions of wishful fancy

I see in the teachings of Jesus, religion at its best. This gospel enables us to seek for the true God and to find him. But are we willing to pay the price of this entrance into the kingdom of heaven? Are we willing to be born again? to be remade? Are we willing to be subject to this terrible and testing process of self-destruction and soul reconstruction? Has not the Master said: "Whoso would save his life must lose it. Think not that I have come to bring peace but rather a soul struggle"? True, after we pay the price of dedication to the Father's will, we do experience great peace provided we continue to walk in these spiritual paths of consecrated .living

160:5.8 (1781:4) I am not only intrigued by the consummate ideals of this religion of your Master, but I am mightily moved to profess my belief in his announcement that these ideals of spirit realities are attainable; that you and I can enter upon this long and eternal adventure with his assurance of the certainty of our ultimate arrival at the portals of Paradise. My brethren, I am a believer, I have embarked; I am on my way with you in this eternal venture. The Master says he came from the Father, and that he will show us the way. I am fully persuaded he speaks the truth. I am finally convinced that there are no attainable ideals of reality or values of perfection apart from the eternal and Universal Father.

160:5.9 (1781:5) I come, then, to worship, not merely the God of existences, but the God of the possibility of all future existences. Therefore must your devotion to a supreme ideal, if that ideal is real, be devotion to this God of past, present, and future universes of things and beings. And there is no other God, for there cannot possibly be any other God. All other gods are figments of the imagination, illusions of mortal mind, distortions of false logic, and the self-deceptive idols of those who create them. Yes, you can have a religion without this God, but it does not mean anything. And if you seek to substitute the word God for the reality of this ideal of the living God, you have only deluded yourself by putting an idea in the place of an ideal, a divine reality. Such beliefs are merely religions of wishful fancy.

160:5.10 (1782:1) I see in the teachings of Jesus, religion at its best. This gospel enables us to seek for the true God and to find him. But are we willing to pay the price of this entrance into the kingdom of heaven? Are we willing to be born again? to be remade? Are we willing to be subject to this terrible and testing process of self-destruction and soul reconstruction? Has not the Master said: "Whoso would save his life must lose it. Think not that I have come to bring peace but rather a soul struggle"? True, after we pay the price of dedication to the Father's will, we do experience great peace provided we continue to walk in these spiritual paths of consecrated living.

Now are we truly forsaking the lures of the known order of existence while we unreservedly dedicate our quest to the lures of the unknown and unexplored order of the existence of a future life of adventure in the spirit worlds of the higher idealism of divine reality. And we seek for those symbols of meaning wherewith to convey to our fellow men these concepts of the reality of the idealism of the religion of Jesus, and we will not cease to pray for that day when all mankind shall be thrilled by the communal vision of this supreme truth. Just now, our focalized concept of the Father, as held in our hearts, is that God is spirit; as conveyed to our fellows, that God is love.

The religion of Jesus demands living and spiritual experience. Other religions may consist in traditional beliefs, emotional feelings, philosophic consciousness, and all of that, but the teaching of the Master requires the attainment of actual levels of real spirit progression.

The consciousness of the impulse to be like God is not true religion. The feelings of the emotion to worship God are not true religion. The knowledge of the conviction to forsake self and serve God is not true religion. The wisdom of the reasoning that this religion is the best of all is not religion as a personal and spiritual experience. True religion has reference to destiny and reality of attainment as well as to the reality and idealism of that which is wholeheartedly faith-accepted. And all of this must be made personal to us by the revelation of the Spirit of Truth.

And thus ended the dissertations of the Greek philosopher, one of the greatest of his race, who had become a believer in the gospel of Jesus.

^{160.5.11 (1782.2)} Now are we truly forsaking the lures of the known order of existence while we unreservedly dedicate our quest to the lures of the unknown and unexplored order of the existence of a future life of adventure in the spirit worlds of the higher idealism of divine reality. And we seek for those symbols of meaning wherewith to convey to our fellow men these concepts of the reality of the idealism of the religion of Jesus, and we will not cease to pray for that day when all mankind shall be thrilled by the communal vision of this supreme truth. Just now, our focalized concept of the Father, as held in our hearts, is that God is spirit; as conveyed to our fellows, that God is love.

^{160.5.12 (1782.3)} The religion of Jesus demands living and spiritual experience. Other religions may consist in traditional beliefs, emotional feelings, philosophic consciousness, and all of that, but the teaching of the Master requires the attainment of actual levels of real spirit progression.

^{160.5.13 (1782.4)} The consciousness of the impulse to be like God is not true religion. The feelings of the emotion to worship God are not true religion. The knowledge of the conviction to forsake self and serve God is not true religion. The wisdom of the reasoning that this religion is the best of all is not religion as a personal and spiritual experience. True religion has reference to destiny and reality of attainment as well as to the reality and idealism of that which is wholeheartedly faith-accepted. And all of this must be made personal to us by the revelation of the Spirit of Truth.

^{160.5.14 (1782.5)} And thus ended the dissertations of the Greek philosopher, one of the greatest of his race, who had become a believer in the gospel of Jesus.

Paper 161. Further Discussions with Rodan

162 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 160

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 161. FURTHER DISCUSSIONS WITH RODAN

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Personality of God
2. The Divine Nature of Jesus
3. Jesus' Human and Divine Minds

مقدمه مقاله

ON SUNDAY, September 25, A.D. 29, the apostles and the evangelists assembled at Magadan. After a long conference that evening with his associates, Jesus surprised all by announcing that early the next day he and the twelve apostles would start for Jerusalem to attend the feast of tabernacles. He directed that the evangelists visit the believers in Galilee, and that the women's corps return for a while to Bethsaida.

When the hour came to leave for Jerusalem, Nathaniel and Thomas were still in the midst of their discussions with Rodan of Alexandria, and they secured the Master's permission to remain at Magadan for a few days. And so, while Jesus and the ten were on their way to Jerusalem, Nathaniel and Thomas were engaged in earnest debate with Rodan. The week prior, in which Rodan had expounded his philosophy, Thomas and Nathaniel had alternated in presenting the gospel of the kingdom to the Greek philosopher. Rodan discovered that he had been well instructed in Jesus' teachings by one of the former apostles

PAPER 161 FURTHER DISCUSSIONS WITH RODAN

SECTIONS

Introduction

1. The Personality of God
2. The Divine Nature of Jesus
3. Jesus' Human and Divine Minds

INTRODUCTION

^{161:0.1 (1783.1)} ON SUNDAY, September 25, A.D. 29, the apostles and the evangelists assembled at Magadan. After a long conference that evening with his associates, Jesus surprised all by announcing that early the next day he and the twelve apostles would start for Jerusalem to attend the feast of tabernacles. He directed that the evangelists visit the believers in Galilee, and that the women's corps return for a while to Bethsaida.

^{161:0.2 (1783.2)} When the hour came to leave for Jerusalem, Nathaniel and Thomas were still in the midst of their discussions with Rodan of Alexandria, and they secured the Master's permission to remain at Magadan for a few days. And so, while Jesus and the ten were on their way to Jerusalem, Nathaniel and Thomas were engaged in earnest debate with Rodan. The week prior, in which Rodan had expounded his philosophy, Thomas and Nathaniel had alternated in presenting the gospel of the kingdom to the Greek philosopher. Rodan discovered that he had been well instructed in Jesus' teachings by one of the former apostles of John the Baptist who had been his teacher at Alexandria.

of John the Baptist who had been his teacher at Alexandria.

THE PERSONALITY OF GOD .1

There was one matter on which Rodan and the two apostles did not see alike, and that was the personality of God. Rodan readily accepted all that was presented to him regarding the attributes of God, but he contended that the Father in heaven is not, cannot be, a person as man conceives personality. While the apostles found themselves in difficulty trying to prove that God is a person, Rodan found it still more difficult to prove he is not a person.

Rodan contended that the fact of personality consists in the coexistent fact of full and mutual communication between beings of equality, beings who are capable of sympathetic understanding. Said Rodan: "In order to be a person, God must have symbols of spirit communication which would enable him to become fully understood by those who make contact with him. But since God is infinite and eternal, the Creator of all other beings, it follows that, as regards beings of equality, God is alone in the universe. There are none equal to him; there are none with whom he can communicate as an equal. God indeed may be the source of all personality, but as such he is transcendent to personality, even as the Creator is above and beyond the creature."

This contention greatly troubled Thomas and Nathaniel, and they had asked Jesus to come to their rescue, but the Master refused to enter into their discussions. He did say to Thomas: "It matters little what *idea* of the Father you may entertain as long as you are spiritually acquainted with the *ideal* of his infinite and eternal nature."

Thomas contended that God does communicate with man, and therefore that the Father is a person, even within the definition of Rodan. This the Greek rejected on the ground that God does not reveal himself personally; that he is still a mystery. Then Nathaniel appealed to his own personal experience with God, and that Rodan allowed, affirming that he had recently had similar experiences, but these experiences, he contended, proved only the *reality* of

1. THE PERSONALITY OF GOD

^{161:1.1 (1783.3)} There was one matter on which Rodan and the two apostles did not see alike, and that was the personality of God. Rodan readily accepted all that was presented to him regarding the attributes of God, but he contended that the Father in heaven is not, cannot be, a person as man conceives personality. While the apostles found themselves in difficulty trying to prove that God is a person, Rodan found it still more difficult to prove he is not a person.

^{161:1.2 (1783.4)} Rodan contended that the fact of personality consists in the coexistent fact of full and mutual communication between beings of equality, beings who are capable of sympathetic understanding. Said Rodan: "In order to be a person, God must have symbols of spirit communication which would enable him to become fully understood by those who make contact with him. But since God is infinite and eternal, the Creator of all other beings, it follows that, as regards beings of equality, God is alone in the universe. There are none equal to him; there are none with whom he can communicate as an equal. God indeed may be the source of all personality, but as such he is transcendent to personality, even as the Creator is above and beyond the creature."

^{161:1.3 (1783.5)} This contention greatly troubled Thomas and Nathaniel, and they had asked Jesus to come to their rescue, but the Master refused to enter into their discussions. He did say to Thomas: "It matters little what idea of the Father you may entertain as long as you are spiritually acquainted with the ideal of his infinite and eternal nature."

^{161:1.4 (1784.1)} Thomas contended that God does communicate with man, and therefore that the Father is a person, even within the definition of Rodan. This the Greek rejected on the ground that God does not reveal himself personally; that he is still a mystery. Then Nathaniel appealed to his own personal experience with God, and that Rodan allowed, affirming that he had recently had similar experiences, but these experiences, he contended, proved only the *reality* of God, not his *personality*.

.God, not his *personality*

By Monday night Thomas gave up. But by Tuesday night Nathaniel had won Rodan to believe in the personality of the Father, and he effected this change in the Greek's views by the following steps of reasoning

The Father in Paradise does . 1
enjoy equality of communication with at least two other beings who are fully equal to himself and wholly like himself — the Eternal Son and the Infinite Spirit. In view of the doctrine of the Trinity, the Greek was compelled to concede the personality possibility of the Universal Father. (It was the later consideration of these discussions which led to the enlarged conception of the Trinity in the minds of the twelve apostles. Of course, it was the general belief that Jesus was
(.the Eternal Son

Since Jesus was equal with the . 2
Father, and since this Son had achieved the manifestation of personality to his earth children, such a phenomenon constituted proof of the fact, and demonstration of the possibility, of the possession of personality by all three of the Godheads and forever settled the question regarding the ability of God to communicate with man and the possibility of man's communicating with
.God

That Jesus was on terms of . 3
mutual association and perfect communication with man; that Jesus was the Son of God. That the relation of Son and Father presupposes equality of communication and mutuality of sympathetic understanding; that Jesus and the Father were one. That Jesus maintained at one and the same time understanding communication with both God and man, and that, since both God and man comprehended the meaning of the symbols of Jesus' communication, both God and man possessed the attributes of personality in so far as the requirements of the ability of intercommunication were concerned. That the personality of Jesus demonstrated the personality of God, while it proved conclusively the presence of God in man. That two things which are related to the same thing are related
.to each other

That personality represents man's . 4
highest concept of human reality and

161:1.5 (1784.2) By Monday night Thomas gave up. But by Tuesday night Nathaniel had won Rodan to believe in the personality of the Father, and he effected this change in the Greek's views by the following steps of reasoning:

161:1.6 (1784.3) 1. The Father in Paradise does enjoy equality of communication with at least two other beings who are fully equal to himself and wholly like himself — the Eternal Son and the Infinite Spirit. In view of the doctrine of the Trinity, the Greek was compelled to concede the personality possibility of the Universal Father. (It was the later consideration of these discussions which led to the enlarged conception of the Trinity in the minds of the twelve apostles. Of course, it was the general belief that Jesus was the Eternal Son.)

161:1.7 (1784.4) 2. Since Jesus was equal with the Father, and since this Son had achieved the manifestation of personality to his earth children, such a phenomenon constituted proof of the fact, and demonstration of the possibility, of the possession of personality by all three of the Godheads and forever settled the question regarding the ability of God to communicate with man and the possibility of man's communicating with God.

161:1.8 (1784.5) 3. That Jesus was on terms of mutual association and perfect communication with man; that Jesus was the Son of God. That the relation of Son and Father presupposes equality of communication and mutuality of sympathetic understanding; that Jesus and the Father were one. That Jesus maintained at one and the same time understanding communication with both God and man, and that, since both God and man comprehended the meaning of the symbols of Jesus' communication, both God and man possessed the attributes of personality in so far as the requirements of the ability of intercommunication were concerned. That the personality of Jesus demonstrated the personality of God, while it proved conclusively the presence of God in man. That two things which are related to the same thing are related to each other.

161:1.9 (1784.6) 4. That personality represents man's highest concept of human reality and divine values;

divine values; that God also represents man's highest concept of divine reality and infinite values; therefore, that God must be a divine and infinite personality, a personality in reality although infinitely and eternally transcending man's concept and definition of personality, but nevertheless always and universally a personality.

That God must be a personality . 5
since he is the Creator of all personality and the destiny of all personality. Rodan had been tremendously influenced by the teaching of Jesus, "Be you therefore perfect, even as your Father in heaven is perfect".

When Rodan heard these arguments, he said: "I am convinced. I will confess God as a person if you will permit me to qualify my confession of such a belief by attaching to the meaning of personality a group of extended values, such as superhuman, transcendent, supreme, infinite, eternal, final, and universal. I am now convinced that, while God must be infinitely more than a personality, he cannot be anything less. I am satisfied to end the argument and to accept Jesus as the personal revelation of the Father and the satisfaction of all unsatisfied factors in logic, reason, and philosophy".

that God also represents man's highest concept of divine reality and infinite values; therefore, that God must be a divine and infinite personality, a personality in reality although infinitely and eternally transcending man's concept and definition of personality, but nevertheless always and universally a personality.

161:1.10 (1784.7) 5. That God must be a personality since he is the Creator of all personality and the destiny of all personality. Rodan had been tremendously influenced by the teaching of Jesus, "Be you therefore perfect, even as your Father in heaven is perfect."

161:1.11 (1784.8) When Rodan heard these arguments, he said: "I am convinced. I will confess God as a person if you will permit me to qualify my confession of such a belief by attaching to the meaning of personality a group of extended values, such as superhuman, transcendent, supreme, infinite, eternal, final, and universal. I am now convinced that, while God must be infinitely more than a personality, he cannot be anything less. I am satisfied to end the argument and to accept Jesus as the personal revelation of the Father and the satisfaction of all unsatisfied factors in logic, reason, and philosophy."

THE DIVINE NATURE OF JESUS . 2

Since Nathaniel and Thomas had so fully approved Rodan's views of the gospel of the kingdom, there remained only one more point to consider, the teaching dealing with the divine nature of Jesus, a doctrine only so recently publicly announced. Nathaniel and Thomas jointly presented their views of the divine nature of the Master, and the following narrative is a condensed, rearranged, and restated presentation of their teaching:

Jesus has admitted his divinity, . 1
and we believe him. Many remarkable things have happened in connection with his ministry which we can understand only by believing that he is the Son of God as well as the Son of Man

His life association with us . 2
exemplifies the ideal of human friendship; only a divine being could possibly be such a human friend. He is

2. THE DIVINE NATURE OF JESUS

161:2.1 (1785.1) Since Nathaniel and Thomas had so fully approved Rodan's views of the gospel of the kingdom, there remained only one more point to consider, the teaching dealing with the divine nature of Jesus, a doctrine only so recently publicly announced. Nathaniel and Thomas jointly presented their views of the divine nature of the Master, and the following narrative is a condensed, rearranged, and restated presentation of their teaching:

161:2.2 (1785.2) 1. Jesus has admitted his divinity, and we believe him. Many remarkable things have happened in connection with his ministry which we can understand only by believing that he is the Son of God as well as the Son of Man.

161:2.3 (1785.3) 2. His life association with us exemplifies the ideal of human friendship; only a divine being could possibly be such a human friend. He is the most truly unselfish person we have ever known. He is the friend even of sinners; he dares to love his

the most truly unselfish person we have ever known. He is the friend even of sinners; he dares to love his enemies. He is very loyal to us. While he does not hesitate to reprove us, it is plain to all that he truly loves us. The better you know him, the more you will love him. You will be charmed by his unswerving devotion. Through all these years of our failure to comprehend his mission, he has been a faithful friend. While he makes no use of flattery, he does treat us all with equal kindness; he is invariably tender and compassionate. He has shared his life and everything else with us. We are a happy community; we share all things in common. We do not believe that a mere human could live such a blameless life under such trying circumstances.

We think Jesus is divine because .3
he never does wrong; he makes no mistakes. His wisdom is extraordinary; his piety superb. He lives day by day in perfect accord with the Father's will. He never repents of misdeeds because he transgresses none of the Father's laws. He prays for us and with us, but he never asks us to pray for him. We believe that he is consistently sinless. We do not think that one who is only human ever professed to live such a life. He claims to live a perfect life, and we acknowledge that he does. Our piety springs from repentance, but his piety springs from righteousness. He even professes to forgive sins and does heal diseases. No mere man would sanely profess to forgive sin; that is a divine prerogative. And he has seemed to be thus perfect in his righteousness from the times of our first contact with him. We grow in grace and in the knowledge of the truth, but our Master exhibits maturity of righteousness to start with. All men, good and evil, recognize these elements of goodness in Jesus. And yet never is his piety obtrusive or ostentatious. He is both meek and fearless. He seems to approve of our belief in his divinity. He is either what he professes to be, or else he is the greatest hypocrite and fraud the world has ever known. We are persuaded that he is just what he claims to be.

The uniqueness of his character .4
and the perfection of his emotional control convince us that he is a combination of humanity and divinity. He unfailingly responds to the spectacle of

enemies. He is very loyal to us. While he does not hesitate to reprove us, it is plain to all that he truly loves us. The better you know him, the more you will love him. You will be charmed by his unswerving devotion. Through all these years of our failure to comprehend his mission, he has been a faithful friend. While he makes no use of flattery, he does treat us all with equal kindness; he is invariably tender and compassionate. He has shared his life and everything else with us. We are a happy community; we share all things in common. We do not believe that a mere human could live such a blameless life under such trying circumstances.

161:24 (1785:4) 3. We think Jesus is divine because he never does wrong; he makes no mistakes. His wisdom is extraordinary; his piety superb. He lives day by day in perfect accord with the Father's will. He never repents of misdeeds because he transgresses none of the Father's laws. He prays for us and with us, but he never asks us to pray for him. We believe that he is consistently sinless. We do not think that one who is only human ever professed to live such a life. He claims to live a perfect life, and we acknowledge that he does. Our piety springs from repentance, but his piety springs from righteousness. He even professes to forgive sins and does heal diseases. No mere man would sanely profess to forgive sin; that is a divine prerogative. And he has seemed to be thus perfect in his righteousness from the times of our first contact with him. We grow in grace and in the knowledge of the truth, but our Master exhibits maturity of righteousness to start with. All men, good and evil, recognize these elements of goodness in Jesus. And yet never is his piety obtrusive or ostentatious. He is both meek and fearless. He seems to approve of our belief in his divinity. He is either what he professes to be, or else he is the greatest hypocrite and fraud the world has ever known. We are persuaded that he is just what he claims to be.

161:25 (1785:5) 4. The uniqueness of his character and the perfection of his emotional control convince us that he is a combination of humanity and divinity. He unfailingly responds to the spectacle of human need; suffering never fails to appeal to him. His

human need; suffering never fails to appeal to him. His compassion is moved alike by physical suffering, mental anguish, or spiritual sorrow. He is quick to recognize and generous to acknowledge the presence of faith or any other grace in his fellow men. He is so just and fair and at the same time so merciful and considerate. He grieves over the spiritual obstinacy of the people and rejoices when they consent to see the light of truth.

He seems to know the thoughts of men's minds and to understand the longings of their hearts. And he is always sympathetic with our troubled spirits. He seems to possess all our human emotions, but they are magnificently glorified. He strongly loves goodness and equally hates sin. He possesses a superhuman consciousness of the presence of Deity. He prays like a man but performs like a God. He seems to foreknow things; he even now dares to speak about his death, some mystic reference to his future glorification. While he is kind, he is also brave and courageous. He never falters in doing his duty.

We are constantly impressed by the phenomenon of his superhuman knowledge. Hardly does a day pass but something transpires to disclose that the Master knows what is going on away from his immediate presence. He also seems to know about the thoughts of his associates. He undoubtedly has communion with celestial personalities; he unquestionably lives on a spiritual plane far above the rest of us. Everything seems to be open to his unique understanding. He asks us questions to draw us out, not to gain information.

Recently the Master does not hesitate to assert his superhumanity. From the day of our ordination as apostles right on down to recent times, he has never denied that he came from the Father above. He speaks with the authority of a divine teacher. The Master does not hesitate to refute the religious teachings of today and to declare the new gospel with positive authority. He is assertive, positive, and authoritative. Even John the Baptist, when he heard Jesus speak, declared that he was the Son of God. He seems to be so sufficient within himself. He craves not

compassion is moved alike by physical suffering, mental anguish, or spiritual sorrow. He is quick to recognize and generous to acknowledge the presence of faith or any other grace in his fellow men. He is so just and fair and at the same time so merciful and considerate. He grieves over the spiritual obstinacy of the people and rejoices when they consent to see the light of truth.

^{161:26 (1766:1)} 5. He seems to know the thoughts of men's minds and to understand the longings of their hearts. And he is always sympathetic with our troubled spirits. He seems to possess all our human emotions, but they are magnificently glorified. He strongly loves goodness and equally hates sin. He possesses a superhuman consciousness of the presence of Deity. He prays like a man but performs like a God. He seems to foreknow things; he even now dares to speak about his death, some mystic reference to his future glorification. While he is kind, he is also brave and courageous. He never falters in doing his duty.

^{161:27 (1766:2)} 6. We are constantly impressed by the phenomenon of his superhuman knowledge. Hardly does a day pass but something transpires to disclose that the Master knows what is going on away from his immediate presence. He also seems to know about the thoughts of his associates. He undoubtedly has communion with celestial personalities; he unquestionably lives on a spiritual plane far above the rest of us. Everything seems to be open to his unique understanding. He asks us questions to draw us out, not to gain information.

^{161:28 (1766:3)} 7. Recently the Master does not hesitate to assert his superhumanity. From the day of our ordination as apostles right on down to recent times, he has never denied that he came from the Father above. He speaks with the authority of a divine teacher. The Master does not hesitate to refute the religious teachings of today and to declare the new gospel with positive authority. He is assertive, positive, and authoritative. Even John the Baptist, when he heard Jesus speak, declared that he was the Son of God. He seems to be so sufficient within himself. He craves not the support of the multitude; he is indifferent to the opinions of men. He is brave and yet so free from pride.

the support of the multitude; he is indifferent to the opinions of men. He is brave and yet so free from pride

He constantly talks about God as .8 an ever-present associate in all that he does. He goes about doing good, for God seems to be in him. He makes the most astounding assertions about himself and his mission on earth, statements which would be absurd if he were not divine. He once declared, "Before Abraham was, I am." He has definitely claimed divinity; he professes to be in partnership with God. He well-nigh exhausts the possibilities of language in the reiteration of his claims of intimate association with the heavenly Father. He even dares to assert that he and the Father are one. He says that anyone who has seen him has seen the Father. And he says and does all these tremendous things with such childlike naturalness. He alludes to his association with the Father in the same manner that he refers to his association with us. He seems to be so sure about God and speaks of these relations in such a matter-of-fact way

In his prayer life he appears to .9 communicate directly with his Father. We have heard few of his prayers, but these few would indicate that he talks with God, as it were, face to face. He seems to know the future as well as the past. He simply could not be all of this and do all of these extraordinary things unless he were something more than human. We know he is human, we are sure of that, but we are almost equally sure that he is also divine. We believe that he is divine. We are convinced that he is the Son of Man and the Son of God

When Nathaniel and Thomas had concluded their conferences with Rodan, they hurried on toward Jerusalem to join their fellow apostles, arriving on Friday of that week. This had been a great experience in the lives of all three of these believers, and the other apostles learned much from the recounting of these experiences by Nathaniel and Thomas

Rodan made his way back to Alexandria, where he long taught his philosophy in the school of Meganta. He became a mighty man in the later affairs of the kingdom of heaven; he was a faithful believer to the end of his earth days, yielding up his life in Greece with

161:29 (1786:4) 8. He constantly talks about God as an ever-present associate in all that he does. He goes about doing good, for God seems to be in him. He makes the most astounding assertions about himself and his mission on earth, statements which would be absurd if he were not divine. He once declared, "Before Abraham was, I am." He has definitely claimed divinity; he professes to be in partnership with God. He well-nigh exhausts the possibilities of language in the reiteration of his claims of intimate association with the heavenly Father. He even dares to assert that he and the Father are one. He says that anyone who has seen him has seen the Father. And he says and does all these tremendous things with such childlike naturalness. He alludes to his association with the Father in the same manner that he refers to his association with us. He seems to be so sure about God and speaks of these relations in such a matter-of-fact way.

161:210 (1786:9) 9. In his prayer life he appears to communicate directly with his Father. We have heard few of his prayers, but these few would indicate that he talks with God, as it were, face to face. He seems to know the future as well as the past. He simply could not be all of this and do all of these extraordinary things unless he were something more than human. We know he is human, we are sure of that, but we are almost equally sure that he is also divine. We believe that he is divine. We are convinced that he is the Son of Man and the Son of God.

161:211 (1787:1) When Nathaniel and Thomas had concluded their conferences with Rodan, they hurried on toward Jerusalem to join their fellow apostles, arriving on Friday of that week. This had been a great experience in the lives of all three of these believers, and the other apostles learned much from the recounting of these experiences by Nathaniel and Thomas.

161:212 (1787:2) Rodan made his way back to Alexandria, where he long taught his philosophy in the school of Meganta. He became a mighty man in the later affairs of the kingdom of heaven; he was a faithful believer to the end of his earth days, yielding up his life in Greece with others when the persecutions were at their height.

others when the persecutions were at their height.

JESUS' HUMAN AND DIVINE MINDS .3

Consciousness of divinity was a gradual growth in the mind of Jesus up to the occasion of his baptism. After he became fully self-conscious of his divine nature, prehuman existence, and universe prerogatives, he seems to have possessed the power of variously limiting his human consciousness of his divinity. It appears to us that from his baptism until the crucifixion it was entirely optional with Jesus whether to depend only on the human mind or to utilize the knowledge of both the human and the divine minds. At times he appeared to avail himself of only that information which was resident in the human intellect. On other occasions he appeared to act with such fullness of knowledge and wisdom as could be afforded only by the utilization of the superhuman content of his divine consciousness.

We can understand his unique performances only by accepting the theory that he could, at will, self-limit his divinity consciousness. We are fully cognizant that he frequently withheld from his associates his foreknowledge of events, and that he was aware of the nature of their thinking and planning. We understand that he did not wish his followers to know too fully that he was able to discern their thoughts and to penetrate their plans. He did not desire too far to transcend the concept of the human as it was held in the minds of his apostles and disciples.

We are utterly at a loss to differentiate between his practice of self-limiting his divine consciousness and his technique of concealing his preknowledge and thought discernment from his human associates. We are convinced that he used both of these techniques, but we are not always able, in a given instance, to specify which method he may have employed. We frequently observed him acting with only the human content of consciousness; then would we behold him in conference with the directors of the celestial hosts of the universe and discern the undoubted functioning of the divine mind. And then on almost numberless occasions did we

3. JESUS' HUMAN AND DIVINE MINDS

^{161:31 (1787:3)} Consciousness of divinity was a gradual growth in the mind of Jesus up to the occasion of his baptism. After he became fully self-conscious of his divine nature, prehuman existence, and universe prerogatives, he seems to have possessed the power of variously limiting his human consciousness of his divinity. It appears to us that from his baptism until the crucifixion it was entirely optional with Jesus whether to depend only on the human mind or to utilize the knowledge of both the human and the divine minds. At times he appeared to avail himself of only that information which was resident in the human intellect. On other occasions he appeared to act with such fullness of knowledge and wisdom as could be afforded only by the utilization of the superhuman content of his divine consciousness.

^{161:32 (1787:4)} We can understand his unique performances only by accepting the theory that he could, at will, self-limit his divinity consciousness. We are fully cognizant that he frequently withheld from his associates his foreknowledge of events, and that he was aware of the nature of their thinking and planning. We understand that he did not wish his followers to know too fully that he was able to discern their thoughts and to penetrate their plans. He did not desire too far to transcend the concept of the human as it was held in the minds of his apostles and disciples.

^{161:33 (1787:5)} We are utterly at a loss to differentiate between his practice of self-limiting his divine consciousness and his technique of concealing his preknowledge and thought discernment from his human associates. We are convinced that he used both of these techniques, but we are not always able, in a given instance, to specify which method he may have employed. We frequently observed him acting with only the human content of consciousness; then would we behold him in conference with the directors of the celestial hosts of the universe and discern the undoubted functioning of the divine mind. And then on almost numberless occasions did we witness the working of this combined personality of man and God as it was activated by the apparent perfect union of the human and the divine minds. This is the limit of our

witness the working of this combined personality of man and God as it was activated by the apparent perfect union of the human and the divine minds. This is the limit of our knowledge of such phenomena; we really do not actually know the full truth about this mystery

knowledge of such phenomena; we really do not actually know the full truth about this mystery.

Paper 162. At the Feast of Tabernacles

✧ 163

کتاب یورنشدیا

161 ✧

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 162. AT THE FEAST OF TABERNACLES

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Dangers of the Visit to Jerusalem
2. The First Temple Talk
3. The Woman Taken in Adultery
4. The Feast of Tabernacles
5. Sermon on the Light of the World
6. Discourse on the Water of Life
7. The Discourse on Spiritual Freedom
8. The Visit with Martha and Mary
9. At Bethlehem with Abner

PAPER 162 AT THE FEAST OF TABERNACLES

SECTIONS

Introduction

1. The Dangers of the Visit to Jerusalem
2. The First Temple Talk
3. The Woman Taken in Adultery
4. The Feast of Tabernacles
5. Sermon on the Light of the World
6. Discourse on the Water of Life
7. The Discourse on Spiritual Freedom
8. The Visit with Martha and Mary
9. At Bethlehem with Abner

مقدمه مقاله

WHEN Jesus started up to Jerusalem with the ten apostles, he planned to go through Samaria, that being the shorter route. Accordingly, they passed down the eastern shore of the lake and, by way of Scythopolis, entered the borders of Samaria. Near nightfall Jesus sent Philip and Matthew over to a village on the eastern slopes of Mount Gilboa to secure lodging for the company. It so happened that these villagers were greatly prejudiced against the Jews, even more so than the average Samaritans, and these feelings were heightened at this particular time as so many were on their way to the feast of tabernacles. These people knew very little about Jesus, and they refused

INTRODUCTION

^{1620.1 (1788.1)} WHEN Jesus started up to Jerusalem with the ten apostles, he planned to go through Samaria, that being the shorter route. Accordingly, they passed down the eastern shore of the lake and, by way of Scythopolis, entered the borders of Samaria. Near nightfall Jesus sent Philip and Matthew over to a village on the eastern slopes of Mount Gilboa to secure lodging for the company. It so happened that these villagers were greatly prejudiced against the Jews, even more so than the average Samaritans, and these feelings were heightened at this particular time as so many were on their way to the feast of tabernacles. These people knew very little about Jesus, and they refused him lodging because he and his associates were Jews. When Matthew and Philip manifested indignation and informed these Samaritans that they were declining to entertain the Holy One of

him lodging because he and his associates were Jews. When Matthew and Philip manifested indignation and informed these Samaritans that they were declining to entertain the Holy One of Israel, the infuriated villagers chased them out of the little town with sticks and stones.

After Philip and Matthew had returned to their fellows and reported how they had been driven out of the village, James and John stepped up to Jesus and said: "Master, we pray you to give us permission to bid fire come down from heaven to devour these insolent and impenitent Samaritans." But when Jesus heard these words of vengeance, he turned upon the sons of Zebedee and severely rebuked them: "You know not what manner of attitude you manifest. Vengeance savors not of the outlook of the kingdom of heaven. Rather than dispute, let us journey over to the little village by the Jordan ford." Thus because of sectarian prejudice these Samaritans denied themselves the honor of showing hospitality to the Creator Son of a universe.

Jesus and the ten stopped for the night at the village near the Jordan ford. Early the next day they crossed the river and continued on to Jerusalem by way of the east Jordan highway, arriving at Bethany late Wednesday evening. Thomas and Nathaniel arrived on Friday, having been delayed by their conferences with Rodan.

Jesus and the twelve remained in the vicinity of Jerusalem until the end of the following month (October), about four and one-half weeks. Jesus himself went into the city only a few times, and these brief visits were made during the days of the feast of tabernacles. He spent a considerable portion of October with Abner and his associates at Bethlehem.

THE DANGERS OF THE VISIT TO JERUSALEM

Long before they fled from Galilee, the followers of Jesus had implored him to go to Jerusalem to proclaim the gospel of the kingdom in order that his message might have the prestige of having been preached at the center of

Israel, the infuriated villagers chased them out of the little town with sticks and stones.

^{1620.2 (1788.2)} After Philip and Matthew had returned to their fellows and reported how they had been driven out of the village, James and John stepped up to Jesus and said: "Master, we pray you to give us permission to bid fire come down from heaven to devour these insolent and impenitent Samaritans." But when Jesus heard these words of vengeance, he turned upon the sons of Zebedee and severely rebuked them: "You know not what manner of attitude you manifest. Vengeance savors not of the outlook of the kingdom of heaven. Rather than dispute, let us journey over to the little village by the Jordan ford." Thus because of sectarian prejudice these Samaritans denied themselves the honor of showing hospitality to the Creator Son of a universe.

^{1620.3 (1788.3)} Jesus and the ten stopped for the night at the village near the Jordan ford. Early the next day they crossed the river and continued on to Jerusalem by way of the east Jordan highway, arriving at Bethany late Wednesday evening. Thomas and Nathaniel arrived on Friday, having been delayed by their conferences with Rodan.

^{1620.4 (1788.4)} Jesus and the twelve remained in the vicinity of Jerusalem until the end of the following month (October), about four and one-half weeks. Jesus himself went into the city only a few times, and these brief visits were made during the days of the feast of tabernacles. He spent a considerable portion of October with Abner and his associates at Bethlehem.

1. THE DANGERS OF THE VISIT TO JERUSALEM

^{1621.1 (1788.5)} Long before they fled from Galilee, the followers of Jesus had implored him to go to Jerusalem to proclaim the gospel of the kingdom in order that his message might have the prestige of having been preached at the center of Jewish culture and learning; but now that he had actually come to Jerusalem to teach, they were afraid for his

Jewish culture and learning; but now that he had actually come to Jerusalem to teach, they were afraid for his life. Knowing that the Sanhedrin had sought to bring Jesus to Jerusalem for trial and recalling the Master's recently reiterated declarations that he must be subject to death, the apostles had been literally stunned by his sudden decision to attend the feast of tabernacles. To all their previous entreaties that he go to Jerusalem he had replied, "The hour has not yet come." Now, to their protests of fear he answered only, "But the hour has come."

During the feast of tabernacles Jesus went boldly into Jerusalem on several occasions and publicly taught in the temple. This he did in spite of the efforts of his apostles to dissuade him. Though they had long urged him to proclaim his message in Jerusalem, they now feared to see him enter the city at this time, knowing full well that the scribes and Pharisees were bent on bringing about his death.

Jesus' bold appearance in Jerusalem more than ever confused his followers. Many of his disciples, and even Judas Iscariot, the apostle, had dared to think that Jesus had fled in haste into Phoenicia because he feared the Jewish leaders and Herod Antipas. They failed to comprehend the significance of the Master's movements. His presence in Jerusalem at the feast of tabernacles, even in opposition to the advice of his followers, sufficed forever to put an end to all whisperings about fear and cowardice.

During the feast of tabernacles, thousands of believers from all parts of the Roman Empire saw Jesus, heard him teach, and many even journeyed out to Bethany to confer with him regarding the progress of the kingdom in their home districts.

There were many reasons why Jesus was able publicly to preach in the temple courts throughout the days of the feast, and chief of these was the fear that had come over the officers of the Sanhedrin as a result of the secret division of sentiment in their own ranks. It was a fact that many of the members of the Sanhedrin either secretly believed in Jesus or else were decidedly averse to arresting him during the feast, when such large numbers of people were

life. Knowing that the Sanhedrin had sought to bring Jesus to Jerusalem for trial and recalling the Master's recently reiterated declarations that he must be subject to death, the apostles had been literally stunned by his sudden decision to attend the feast of tabernacles. To all their previous entreaties that he go to Jerusalem he had replied, "The hour has not yet come." Now, to their protests of fear he answered only, "But the hour has come."

^{162:1.2 (1788:6)} During the feast of tabernacles Jesus went boldly into Jerusalem on several occasions and publicly taught in the temple. This he did in spite of the efforts of his apostles to dissuade him. Though they had long urged him to proclaim his message in Jerusalem, they now feared to see him enter the city at this time, knowing full well that the scribes and Pharisees were bent on bringing about his death.

^{162:1.3 (1788:7)} Jesus' bold appearance in Jerusalem more than ever confused his followers. Many of his disciples, and even Judas Iscariot, the apostle, had dared to think that Jesus had fled in haste into Phoenicia because he feared the Jewish leaders and Herod Antipas. They failed to comprehend the significance of the Master's movements. His presence in Jerusalem at the feast of tabernacles, even in opposition to the advice of his followers, sufficed forever to put an end to all whisperings about fear and cowardice.

^{162:1.4 (1789:1)} During the feast of tabernacles, thousands of believers from all parts of the Roman Empire saw Jesus, heard him teach, and many even journeyed out to Bethany to confer with him regarding the progress of the kingdom in their home districts.

^{162:1.5 (1789:2)} There were many reasons why Jesus was able publicly to preach in the temple courts throughout the days of the feast, and chief of these was the fear that had come over the officers of the Sanhedrin as a result of the secret division of sentiment in their own ranks. It was a fact that many of the members of the Sanhedrin either secretly believed in Jesus or else were decidedly averse to arresting him during the feast, when such large numbers of people were present in Jerusalem, many of whom either believed in him or were at least friendly to the spiritual movement which he

present in Jerusalem, many of whom either believed in him or were at least friendly to the spiritual movement which he sponsored.

The efforts of Abner and his associates throughout Judea had also done much to consolidate sentiment favorable to the kingdom, so much so that the enemies of Jesus dared not be too outspoken in their opposition. This was one of the reasons why Jesus could publicly visit Jerusalem and live to go away. One or two months before this he would certainly have been put to death.

But the audacious boldness of Jesus in publicly appearing in Jerusalem overawed his enemies; they were not prepared for such a daring challenge. Several times during this month the Sanhedrin made feeble attempts to place the Master under arrest, but nothing came of these efforts. His enemies were so taken aback by Jesus' unexpected public appearance in Jerusalem that they conjectured he must have been promised protection by the Roman authorities. Knowing that Philip (Herod Antipas's brother) was almost a follower of Jesus, the members of the Sanhedrin speculated that Philip had secured for Jesus promises of protection against his enemies. Jesus had departed from their jurisdiction before they awakened to the realization that they had been mistaken in the belief that his sudden and bold appearance in Jerusalem had been due to a secret understanding with the Roman officials.

Only the twelve apostles had known that Jesus intended to attend the feast of tabernacles when they had departed from Magadan. The other followers of the Master were greatly astonished when he appeared in the temple courts and began publicly to teach, and the Jewish authorities were surprised beyond expression when it was reported that he was teaching in the temple.

Although his disciples had not expected Jesus to attend the feast, the vast majority of the pilgrims from afar who had heard of him entertained the hope that they might see him at Jerusalem. And they were not disappointed, for on several occasions he taught in Solomon's Porch and elsewhere in the temple courts. These teachings were really the official or formal announcement of the divinity of

sponsored.

^{162:1.6 (1789:3)} The efforts of Abner and his associates throughout Judea had also done much to consolidate sentiment favorable to the kingdom, so much so that the enemies of Jesus dared not be too outspoken in their opposition. This was one of the reasons why Jesus could publicly visit Jerusalem and live to go away. One or two months before this he would certainly have been put to death.

^{162:1.7 (1789:4)} But the audacious boldness of Jesus in publicly appearing in Jerusalem overawed his enemies; they were not prepared for such a daring challenge. Several times during this month the Sanhedrin made feeble attempts to place the Master under arrest, but nothing came of these efforts. His enemies were so taken aback by Jesus' unexpected public appearance in Jerusalem that they conjectured he must have been promised protection by the Roman authorities. Knowing that Philip (Herod Antipas's brother) was almost a follower of Jesus, the members of the Sanhedrin speculated that Philip had secured for Jesus promises of protection against his enemies. Jesus had departed from their jurisdiction before they awakened to the realization that they had been mistaken in the belief that his sudden and bold appearance in Jerusalem had been due to a secret understanding with the Roman officials.

^{162:1.8 (1789:5)} Only the twelve apostles had known that Jesus intended to attend the feast of tabernacles when they had departed from Magadan. The other followers of the Master were greatly astonished when he appeared in the temple courts and began publicly to teach, and the Jewish authorities were surprised beyond expression when it was reported that he was teaching in the temple.

^{162:1.9 (1790:1)} Although his disciples had not expected Jesus to attend the feast, the vast majority of the pilgrims from afar who had heard of him entertained the hope that they might see him at Jerusalem. And they were not disappointed, for on several occasions he taught in Solomon's Porch and elsewhere in the temple courts. These teachings were really the official or formal announcement of the divinity of Jesus to the Jewish people and to the whole world.

Jesus to the Jewish people and to the whole world.

The multitudes who listened to the Master's teachings were divided in their opinions. Some said he was a good man; some a prophet; some that he was truly the Messiah; others said he was a mischievous meddler, that he was leading the people astray with his strange doctrines. His enemies hesitated to denounce him openly for fear of his friendly believers, while his friends feared to acknowledge him openly for fear of the Jewish leaders, knowing that the Sanhedrin was determined to put him to death. But even his enemies marveled at his teaching, knowing that he had not been instructed in the schools of the rabbis.

Every time Jesus went to Jerusalem, his apostles were filled with terror. They were the more afraid as, from day to day, they listened to his increasingly bold pronouncements regarding the nature of his mission on earth. They were unaccustomed to hearing Jesus make such positive claims and such amazing assertions even when preaching among his friends.

^{162:1.10 (1790:2)} The multitudes who listened to the Master's teachings were divided in their opinions. Some said he was a good man; some a prophet; some that he was truly the Messiah; others said he was a mischievous meddler, that he was leading the people astray with his strange doctrines. His enemies hesitated to denounce him openly for fear of his friendly believers, while his friends feared to acknowledge him openly for fear of the Jewish leaders, knowing that the Sanhedrin was determined to put him to death. But even his enemies marveled at his teaching, knowing that he had not been instructed in the schools of the rabbis.

^{162:1.11 (1790:3)} Every time Jesus went to Jerusalem, his apostles were filled with terror. They were the more afraid as, from day to day, they listened to his increasingly bold pronouncements regarding the nature of his mission on earth. They were unaccustomed to hearing Jesus make such positive claims and such amazing assertions even when preaching among his friends.

THE FIRST TEMPLE TALK .2

The first afternoon that Jesus taught in the temple, a considerable company sat listening to his words depicting the liberty of the new gospel and the joy of those who believe the good news, when a curious listener interrupted him to ask: "Teacher, how is it you can quote the Scriptures and teach the people so fluently when I am told that you are untaught in the learning of the rabbis?" Jesus replied: "No man has taught me the truths which I declare to you. And this teaching is not mine but His who sent me. If any man really desires to do my Father's will, he shall certainly know about my teaching, whether it be God's or whether I speak for myself. He who speaks for himself seeks his own glory, but when I declare the words of the Father, I thereby seek the glory of him who sent me. But before you try to enter into the new light, should you not rather follow the light you already have? Moses gave you the law, yet how many of you honestly seek to fulfill its demands? Moses in this law enjoins you, saying, 'You shall not kill'; notwithstanding this

2. THE FIRST TEMPLE TALK

^{162:2.1 (1790:4)} The first afternoon that Jesus taught in the temple, a considerable company sat listening to his words depicting the liberty of the new gospel and the joy of those who believe the good news, when a curious listener interrupted him to ask: "Teacher, how is it you can quote the Scriptures and teach the people so fluently when I am told that you are untaught in the learning of the rabbis?" Jesus replied: "No man has taught me the truths which I declare to you. And this teaching is not mine but His who sent me. If any man really desires to do my Father's will, he shall certainly know about my teaching, whether it be God's or whether I speak for myself. He who speaks for himself seeks his own glory, but when I declare the words of the Father, I thereby seek the glory of him who sent me. But before you try to enter into the new light, should you not rather follow the light you already have? Moses gave you the law, yet how many of you honestly seek to fulfill its demands? Moses in this law enjoins you, saying, 'You shall not kill'; notwithstanding this command some of you seek to kill the Son of Man."

command some of you seek to kill the
".Son of Man

When the crowd heard these words, they fell to wrangling among themselves. Some said he was mad; some that he had a devil. Others said this was indeed the prophet of Galilee whom the scribes and Pharisees had long sought to kill. Some said the religious authorities were afraid to molest him; others thought that they laid not hands upon him because they had become believers in him. After considerable debate one of the crowd stepped forward and asked Jesus, "Why do the rulers seek to kill you?" And he replied: "The rulers seek to kill me because they resent my teaching about the good news of the kingdom, a gospel that sets men free from the burdensome traditions of a formal religion of ceremonies which these teachers are determined to uphold at any cost. They circumcise in accordance with the law on the Sabbath day, but they would kill me because I once on the Sabbath day set free a man held in the bondage of affliction. They follow after me on the Sabbath to spy on me but would kill me because on another occasion I chose to make a grievously stricken man completely whole on the Sabbath day. They seek to kill me because they well know that, if you honestly believe and dare to accept my teaching, their system of traditional religion will be overthrown, forever destroyed. Thus will they be deprived of authority over that to which they have devoted their lives since they steadfastly refuse to accept this new and more glorious gospel of the kingdom of God. And now do I appeal to every one of you: Judge not according to outward appearances but rather judge by the true spirit of these teachings; judge
".righteously

Then said another inquirer: "Yes, Teacher, we do look for the Messiah, but when he comes, we know that his appearance will be in mystery. We know whence you are. You have been among your brethren from the beginning. The deliverer will come in power to restore the throne of David's kingdom. Do you really claim to be the Messiah?" And Jesus replied: "You claim to know me and to know whence I am. I wish your claims were true, for indeed then would you find abundant life in that knowledge. But I declare that I have not come to you for myself; I have been sent by the

^{16222 (1790.5)} When the crowd heard these words, they fell to wrangling among themselves. Some said he was mad; some that he had a devil. Others said this was indeed the prophet of Galilee whom the scribes and Pharisees had long sought to kill. Some said the religious authorities were afraid to molest him; others thought that they laid not hands upon him because they had become believers in him. After considerable debate one of the crowd stepped forward and asked Jesus, "Why do the rulers seek to kill you?" And he replied: "The rulers seek to kill me because they resent my teaching about the good news of the kingdom, a gospel that sets men free from the burdensome traditions of a formal religion of ceremonies which these teachers are determined to uphold at any cost. They circumcise in accordance with the law on the Sabbath day, but they would kill me because I once on the Sabbath day set free a man held in the bondage of affliction. They follow after me on the Sabbath to spy on me but would kill me because on another occasion I chose to make a grievously stricken man completely whole on the Sabbath day. They seek to kill me because they well know that, if you honestly believe and dare to accept my teaching, their system of traditional religion will be overthrown, forever destroyed. Thus will they be deprived of authority over that to which they have devoted their lives since they steadfastly refuse to accept this new and more glorious gospel of the kingdom of God. And now do I appeal to every one of you: Judge not according to outward appearances but rather judge by the true spirit of these teachings; judge righteously."

^{16223 (1791.1)} Then said another inquirer: "Yes, Teacher, we do look for the Messiah, but when he comes, we know that his appearance will be in mystery. We know whence you are. You have been among your brethren from the beginning. The deliverer will come in power to restore the throne of David's kingdom. Do you really claim to be the Messiah?" And Jesus replied: "You claim to know me and to know whence I am. I wish your claims were true, for indeed then would you find abundant life in that knowledge. But I declare that I have not come to you for myself; I have been sent by the Father, and he who sent me is true and faithful. By refusing to hear me, you are refusing to receive Him who sends me. You, if you will receive this gospel, shall

Father, and he who sent me is true and faithful. By refusing to hear me, you are refusing to receive Him who sends me. You, if you will receive this gospel, shall come to know Him who sent me. I know the Father, for I have come from the ".Father to declare and reveal him to you

The agents of the scribes wanted to lay hands upon him, but they feared the multitude, for many believed in him. Jesus' work since his baptism had become well known to all Jewry, and as many of these people recounted these things, they said among themselves: "Even though this teacher is from Galilee, and even though he does not meet all of our expectations of the Messiah, we wonder if the deliverer, when he does come, will really do anything more wonderful than this Jesus ".of Nazareth has already done

When the Pharisees and their agents heard the people talking this way, they took counsel with their leaders and decided that something should be done forthwith to put a stop to these public appearances of Jesus in the temple courts. The leaders of the Jews, in general, were disposed to avoid a clash with Jesus, believing that the Roman authorities had promised him immunity. They could not otherwise account for his boldness in coming at this time to Jerusalem; but the officers of the Sanhedrin did not wholly believe this rumor. They reasoned that the Roman rulers would not do such a thing secretly and without the knowledge of the highest .governing body of the Jewish nation

Accordingly, Eber, the proper officer of the Sanhedrin, with two assistants was dispatched to arrest Jesus. As Eber made his way toward Jesus, the Master said: "Fear not to approach me. Draw near while you listen to my teaching. I know you have been sent to apprehend me, but you should understand that nothing will befall the Son of Man until his hour comes. You are not arrayed against me; you come only to do the bidding of your masters, and even these rulers of the Jews verily think they are doing God's service when they secretly .seek my destruction

I bear none of you ill will. The" Father loves you, and therefore do I long for your deliverance from the bondage of prejudice and the darkness of tradition. I offer you the liberty of life and the joy of

come to know Him who sent me. I know the Father, for I have come from the Father to declare and reveal him to you."

^{16224 (1791.2)} The agents of the scribes wanted to lay hands upon him, but they feared the multitude, for many believed in him. Jesus' work since his baptism had become well known to all Jewry, and as many of these people recounted these things, they said among themselves: "Even though this teacher is from Galilee, and even though he does not meet all of our expectations of the Messiah, we wonder if the deliverer, when he does come, will really do anything more wonderful than this Jesus of Nazareth has already done."

^{16225 (1791.3)} When the Pharisees and their agents heard the people talking this way, they took counsel with their leaders and decided that something should be done forthwith to put a stop to these public appearances of Jesus in the temple courts. The leaders of the Jews, in general, were disposed to avoid a clash with Jesus, believing that the Roman authorities had promised him immunity. They could not otherwise account for his boldness in coming at this time to Jerusalem; but the officers of the Sanhedrin did not wholly believe this rumor. They reasoned that the Roman rulers would not do such a thing secretly and without the knowledge of the highest governing body of the Jewish nation.

^{16226 (1791.4)} Accordingly, Eber, the proper officer of the Sanhedrin, with two assistants was dispatched to arrest Jesus. As Eber made his way toward Jesus, the Master said: "Fear not to approach me. Draw near while you listen to my teaching. I know you have been sent to apprehend me, but you should understand that nothing will befall the Son of Man until his hour comes. You are not arrayed against me; you come only to do the bidding of your masters, and even these rulers of the Jews verily think they are doing God's service when they secretly seek my destruction.

^{16227 (1792.1)} "I bear none of you ill will. The Father loves you, and therefore do I long for your deliverance from the bondage of prejudice and the darkness of tradition. I offer you the liberty of life and the joy of salvation. I proclaim the new and

salvation. I proclaim the new and living way, the deliverance from evil and the breaking of the bondage of sin. I have come that you might have life, and have it eternally. You seek to be rid of me and my disquieting teachings. If you could only realize that I am to be with you only a little while! In just a short time I go to Him who sent me into this world. And then will many of you diligently seek me, but you shall not discover my presence, for where I am about to go you cannot come. But all who truly seek to find me shall sometime attain the life that leads
".to my Father's presence

Some of the scoffers said among themselves: "Where will this man go that we cannot find him? Will he go to live among the Greeks? Will he destroy himself? What can he mean when he declares that soon he will depart from us, and that we cannot go where he
"?goes

Eber and his assistants refused to arrest Jesus; they returned to their meeting place without him. When, therefore, the chief priests and the Pharisees upbraided Eber and his assistants because they had not brought Jesus with them, Eber only replied: "We feared to arrest him in the midst of the multitude because many believe in him. Besides, we never heard a man speak like this man. There is something out of the ordinary about this teacher. You would all do well to go over to hear him." And when the chief rulers heard these words, they were astonished and spoke tauntingly to Eber: "Are you also led astray? Are you about to believe in this deceiver? Have you heard that any of our learned men or any of the rulers have believed in him? Have any of the scribes or the Pharisees been deceived by his clever teachings? How does it come that you are influenced by the behavior of this ignorant multitude who know not the law or the prophets? Do you not know that such untaught people are accursed?" And then answered Eber: "Even so, my masters, but this man speaks to the multitude words of mercy and hope. He cheers the downhearted, and his words were comforting even to our souls. What can there be wrong in these teachings even though he may not be the Messiah of the Scriptures? And even then does not our law require fairness? Do we condemn a man before we hear him?" And the chief

living way, the deliverance from evil and the breaking of the bondage of sin. I have come that you might have life, and have it eternally. You seek to be rid of me and my disquieting teachings. If you could only realize that I am to be with you only a little while! In just a short time I go to Him who sent me into this world. And then will many of you diligently seek me, but you shall not discover my presence, for where I am about to go you cannot come. But all who truly seek to find me shall sometime attain the life that leads to my Father's presence."

^{16228 (17922)} Some of the scoffers said among themselves: "Where will this man go that we cannot find him? Will he go to live among the Greeks? Will he destroy himself? What can he mean when he declares that soon he will depart from us, and that we cannot go where he goes?"

^{16229 (17923)} Eber and his assistants refused to arrest Jesus; they returned to their meeting place without him. When, therefore, the chief priests and the Pharisees upbraided Eber and his assistants because they had not brought Jesus with them, Eber only replied: "We feared to arrest him in the midst of the multitude because many believe in him. Besides, we never heard a man speak like this man. There is something out of the ordinary about this teacher. You would all do well to go over to hear him." And when the chief rulers heard these words, they were astonished and spoke tauntingly to Eber: "Are you also led astray? Are you about to believe in this deceiver? Have you heard that any of our learned men or any of the rulers have believed in him? Have any of the scribes or the Pharisees been deceived by his clever teachings? How does it come that you are influenced by the behavior of this ignorant multitude who know not the law or the prophets? Do you not know that such untaught people are accursed?" And then answered Eber: "Even so, my masters, but this man speaks to the multitude words of mercy and hope. He cheers the downhearted, and his words were comforting even to our souls. What can there be wrong in these teachings even though he may not be the Messiah of the Scriptures? And even then does not our law require fairness? Do we condemn a man before we hear him?" And the chief of the Sanhedrin was wroth with Eber and, turning upon him, said: "Have you gone mad? Are you by any chance also from Galilee? Search the Scriptures, and you will discover that out of Galilee arises no prophet, much less the Messiah."

of the Sanhedrin was wroth with Eber and, turning upon him, said: "Have you gone mad? Are you by any chance also from Galilee? Search the Scriptures, and you will discover that out of Galilee arises no prophet, much less the Messiah."

The Sanhedrin disbanded in confusion, and Jesus withdrew to Bethany for the night.

^{162:2.10 (1792:4)} The Sanhedrin disbanded in confusion, and Jesus withdrew to Bethany for the night.

THE WOMAN TAKEN IN ADULTERY .3

It was during this visit to Jerusalem that Jesus dealt with a certain woman of evil repute who was brought into his presence by her accusers and his enemies. The distorted record you have of this episode would suggest that this woman had been brought before Jesus by the scribes and Pharisees, and that Jesus so dealt with them as to indicate that these religious leaders of the Jews might themselves have been guilty of immorality. Jesus well knew that, while these scribes and Pharisees were spiritually blind and intellectually prejudiced by their loyalty to tradition, they were to be numbered among the most thoroughly moral men of that day and generation.

What really happened was this: Early the third morning of the feast, as Jesus approached the temple, he was met by a group of the hired agents of the Sanhedrin who were dragging a woman along with them. As they came near, the spokesman said: "Master, this woman was taken in adultery — in the very act. Now, the law of Moses commands that we should stone such a woman. What should we do with her?"

It was the plan of Jesus' enemies, if he upheld the law of Moses requiring that the self-confessed transgressor be stoned, to involve him in difficulty with the Roman rulers, who had denied the Jews the right to inflict the death penalty without the approval of a Roman tribunal. If he forbade stoning the woman, they would accuse him before the Sanhedrin of setting himself up above Moses and the Jewish law. If he remained silent, they would accuse him of cowardice. But the Master so managed the situation that the whole plot fell to pieces of its own sordid weight.

3. THE WOMAN TAKEN IN ADULTERY

^{162:3.1 (1792:5)} It was during this visit to Jerusalem that Jesus dealt with a certain woman of evil repute who was brought into his presence by her accusers and his enemies. The distorted record you have of this episode would suggest that this woman had been brought before Jesus by the scribes and Pharisees, and that Jesus so dealt with them as to indicate that these religious leaders of the Jews might themselves have been guilty of immorality. Jesus well knew that, while these scribes and Pharisees were spiritually blind and intellectually prejudiced by their loyalty to tradition, they were to be numbered among the most thoroughly moral men of that day and generation.

^{162:3.2 (1793:1)} What really happened was this: Early the third morning of the feast, as Jesus approached the temple, he was met by a group of the hired agents of the Sanhedrin who were dragging a woman along with them. As they came near, the spokesman said: "Master, this woman was taken in adultery — in the very act. Now, the law of Moses commands that we should stone such a woman. What do you say should be done with her?"

^{162:3.3 (1793:2)} It was the plan of Jesus' enemies, if he upheld the law of Moses requiring that the self-confessed transgressor be stoned, to involve him in difficulty with the Roman rulers, who had denied the Jews the right to inflict the death penalty without the approval of a Roman tribunal. If he forbade stoning the woman, they would accuse him before the Sanhedrin of setting himself up above Moses and the Jewish law. If he remained silent, they would accuse him of cowardice. But the Master so managed the situation that the whole plot fell to pieces of its own sordid weight.

This woman, once comely, was the wife of an inferior citizen of Nazareth, a man who had been a troublemaker for Jesus throughout his youthful days. The man, having married this woman, did most shamefully force her to earn their living by making commerce of her body. He had come up to the feast at Jerusalem that his wife might thus prostitute her physical charms for financial gain. He had entered into a bargain with the hirelings of the Jewish rulers thus to betray his own wife in her commercialized vice. And so they came with the woman and her companion in transgression for the purpose of ensnaring Jesus into making some statement which could be used against him in case of his arrest.

Jesus, looking over the crowd, saw her husband standing behind the others. He knew what sort of man he was and perceived that he was a party to the despicable transaction. Jesus first walked around to near where this degenerate husband stood and wrote upon the sand a few words which caused him to depart in haste. Then he came back before the woman and wrote again upon the ground for the benefit of her would-be accusers; and when they read his words, they, too, went away, one by one. And when the Master had written in the sand the third time, the woman's companion in evil took his departure, so that, when the Master raised himself up from this writing, he beheld the woman standing alone before him. Jesus said: "Woman, where are your accusers? did no man remain to stone you?" And the woman, lifting up her eyes, answered, "No man, Lord." And then said Jesus: "I know about you; neither do I condemn you. Go your way in peace." And this woman, Hildana, forsook her wicked husband and joined herself to the disciples of the kingdom.

THE FEAST OF TABERNACLES .4

The presence of people from all of the known world, from Spain to India, made the feast of tabernacles an ideal occasion for Jesus for the first time publicly to proclaim his full gospel in Jerusalem. At this feast the people lived much in the open air, in leafy booths. It was the feast of the harvest ingathering, and coming, as it did, in the cool of the

^{162:3,4 (1793:3)} This woman, once comely, was the wife of an inferior citizen of Nazareth, a man who had been a troublemaker for Jesus throughout his youthful days. The man, having married this woman, did most shamefully force her to earn their living by making commerce of her body. He had come up to the feast at Jerusalem that his wife might thus prostitute her physical charms for financial gain. He had entered into a bargain with the hirelings of the Jewish rulers thus to betray his own wife in her commercialized vice. And so they came with the woman and her companion in transgression for the purpose of ensnaring Jesus into making some statement which could be used against him in case of his arrest.

^{162:3,5 (1793:4)} Jesus, looking over the crowd, saw her husband standing behind the others. He knew what sort of man he was and perceived that he was a party to the despicable transaction. Jesus first walked around to near where this degenerate husband stood and wrote upon the sand a few words which caused him to depart in haste. Then he came back before the woman and wrote again upon the ground for the benefit of her would-be accusers; and when they read his words, they, too, went away, one by one. And when the Master had written in the sand the third time, the woman's companion in evil took his departure, so that, when the Master raised himself up from this writing, he beheld the woman standing alone before him. Jesus said: "Woman, where are your accusers? did no man remain to stone you?" And the woman, lifting up her eyes, answered, "No man, Lord." And then said Jesus: "I know about you; neither do I condemn you. Go your way in peace." And this woman, Hildana, forsook her wicked husband and joined herself to the disciples of the kingdom.

4. THE FEAST OF TABERNACLES

^{162:4,1 (1793:5)} The presence of people from all of the known world, from Spain to India, made the feast of tabernacles an ideal occasion for Jesus for the first time publicly to proclaim his full gospel in Jerusalem. At this feast the people lived much in the open air, in leafy booths. It was the feast of the harvest ingathering, and coming, as it did, in the cool of the autumn months, it was more generally attended by the Jews of the world than was the Passover at the

autumn months, it was more generally attended by the Jews of the world than was the Passover at the end of the winter or Pentecost at the beginning of summer. The apostles at last beheld their Master making the bold announcement of his mission on earth .before all the world, as it were

This was the feast of feasts, since any sacrifice not made at the other festivals could be made at this time. This was the occasion of the reception of the temple offerings; it was a combination of vacation pleasures with the solemn rites of religious worship. Here was a time of racial rejoicing, mingled with sacrifices, Levitical chants, and the solemn blasts of the silvery trumpets of the priests. At night the impressive spectacle of the temple and its pilgrim throngs was brilliantly illuminated by the great candelabras which burned brightly in the court of the women as well as by the glare of scores of torches standing about the temple courts. The entire city was gaily decorated except the Roman castle of Antonia, which looked down in grim contrast upon this festive and worshipful scene. And how the Jews did hate this ever-present reminder of the Roman !yoke

Seventy bullocks were sacrificed during the feast, the symbol of the seventy nations of heathendom. The ceremony of the outpouring of the water symbolized the outpouring of the divine spirit. This ceremony of the water followed the sunrise procession of the priests and Levites. The worshipers passed down the steps leading from the court of Israel to the court of the women while successive blasts were blown upon the silvery trumpets. And then the faithful marched on toward the Beautiful Gate, which opened upon the court of the gentiles. Here they turned about to face westward, to repeat their chants, and to continue their march for the .symbolic water

On the last day of the feast almost four hundred and fifty priests with a corresponding number of Levites officiated. At daybreak the pilgrims assembled from all parts of the city, each carrying in the right hand a sheaf of myrtle, willow, and palm branches, while in the left hand each one carried a branch of the paradise apple — the citron, or the “forbidden fruit.” These

end of the winter or Pentecost at the beginning of summer. The apostles at last beheld their Master making the bold announcement of his mission on earth before all the world, as it were.

^{162:4.2 (1794:1)} This was the feast of feasts, since any sacrifice not made at the other festivals could be made at this time. This was the occasion of the reception of the temple offerings; it was a combination of vacation pleasures with the solemn rites of religious worship. Here was a time of racial rejoicing, mingled with sacrifices, Levitical chants, and the solemn blasts of the silvery trumpets of the priests. At night the impressive spectacle of the temple and its pilgrim throngs was brilliantly illuminated by the great candelabras which burned brightly in the court of the women as well as by the glare of scores of torches standing about the temple courts. The entire city was gaily decorated except the Roman castle of Antonia, which looked down in grim contrast upon this festive and worshipful scene. And how the Jews did hate this ever-present reminder of the Roman yoke!

^{162:4.3 (1794:2)} Seventy bullocks were sacrificed during the feast, the symbol of the seventy nations of heathendom. The ceremony of the outpouring of the water symbolized the outpouring of the divine spirit. This ceremony of the water followed the sunrise procession of the priests and Levites. The worshipers passed down the steps leading from the court of Israel to the court of the women while successive blasts were blown upon the silvery trumpets. And then the faithful marched on toward the beautiful gate, which opened upon the court of the gentiles. Here they turned about to face westward, to repeat their chants, and to continue their march for the symbolic water.

^{162:4.4 (1794:3)} On the last day of the feast almost four hundred and fifty priests with a corresponding number of Levites officiated. At daybreak the pilgrims assembled from all parts of the city, each carrying in the right hand a sheaf of myrtle, willow, and palm branches, while in the left hand each one carried a branch of the paradise apple — the citron, or the “forbidden fruit.” These pilgrims divided into three groups for this early morning ceremony. One band remained at the temple to attend the morning sacrifices; another group marched down below

pilgrims divided into three groups for this early morning ceremony. One band remained at the temple to attend the morning sacrifices; another group marched down below Jerusalem to near Maza to cut the willow branches for the adornment of the sacrificial altar, while the third group formed a procession to march from the temple behind the water priest, who, to the sound of the silvery trumpets, bore the golden pitcher which was to contain the symbolic water, out through Ophel to near Siloam, where was located the fountain gate. After the golden pitcher had been filled at the pool of Siloam, the procession marched back to the temple, entering by way of the water gate and going directly to the court of the priests, where the priest bearing the water pitcher was joined by the priest bearing the wine for the drink offering. These two priests then repaired to the silver funnels leading to the base of the altar and poured the contents of the pitchers therein. The execution of this rite of pouring the wine and the water was the signal for the assembled pilgrims to begin the chanting of the Psalms from 113 to 118 inclusive, in alternation with the Levites. And as they repeated these lines, they would wave their sheaves at the altar. Then followed the sacrifices for the day, associated with the repeating of the Psalm for the day, the Psalm for the last day of the feast being the eighty-second, beginning with the fifth verse.

Jerusalem to near Maza to cut the willow branches for the adornment of the sacrificial altar, while the third group formed a procession to march from the temple behind the water priest, who, to the sound of the silvery trumpets, bore the golden pitcher which was to contain the symbolic water, out through Ophel to near Siloam, where was located the fountain gate. After the golden pitcher had been filled at the pool of Siloam, the procession marched back to the temple, entering by way of the water gate and going directly to the court of the priests, where the priest bearing the water pitcher was joined by the priest bearing the wine for the drink offering. These two priests then repaired to the silver funnels leading to the base of the altar and poured the contents of the pitchers therein. The execution of this rite of pouring the wine and the water was the signal for the assembled pilgrims to begin the chanting of the Psalms from 113 to 118 inclusive, in alternation with the Levites. And as they repeated these lines, they would wave their sheaves at the altar. Then followed the sacrifices for the day, associated with the repeating of the Psalm for the day, the Psalm for the last day of the feast being the eighty-second, beginning with the fifth verse.

SERMON ON THE LIGHT OF THE WORLD .5

On the evening of the next to the last day of the feast, when the scene was brilliantly illuminated by the lights of the candelabras and the torches, Jesus stood up in the midst of the assembled throng and said:

I am the light of the world. He who follows me shall not walk in darkness but shall have the light of life. Presuming to place me on trial and assuming to sit as my judges, you declare that, if I bear witness of myself, my witness cannot be true. But never can the creature sit in judgment on the Creator. Even if I do bear witness about myself, my witness is everlastingly true, for I know whence I came, who I am, and whither I go. You who would kill the Son of Man know not whence I came, who I am, or whither I

5. SERMON ON THE LIGHT OF THE WORLD

^{16251 (17944)} On the evening of the next to the last day of the feast, when the scene was brilliantly illuminated by the lights of the candelabras and the torches, Jesus stood up in the midst of the assembled throng and said:

^{16252 (17951)} "I am the light of the world. He who follows me shall not walk in darkness but shall have the light of life. Presuming to place me on trial and assuming to sit as my judges, you declare that, if I bear witness of myself, my witness cannot be true. But never can the creature sit in judgment on the Creator. Even if I do bear witness about myself, my witness is everlastingly true, for I know whence I came, who I am, and whither I go. You who would kill the Son of Man know not whence I came, who I am, or whither I go. You only judge by the appearances of the flesh; you do not perceive the realities of the spirit. I judge no man, not even my archenemy. But

go. You only judge by the appearances of the flesh; you do not perceive the realities of the spirit. I judge no man, not even my archenemy. But if I should choose to judge, my judgment would be true and righteous, for I would judge not alone but in association with my Father, who sent me into the world, and who is the source of all true judgment. You even allow that the witness of two reliable persons may be accepted — well, then, I bear witness of these truths; so also does my Father in heaven. And when I told you this yesterday, in your darkness you asked me, 'Where is your Father?' Truly, you know neither me nor my Father, for if you had known me, you would also have known the Father

I have already told you that I am“ going away, and that you will seek me and not find me, for where I am going you cannot come. You who would reject this light are from beneath; I am from above. You who prefer to sit in darkness are of this world; I am not of this world, and I live in the eternal light of the Father of lights. You all have had abundant opportunity to learn who I am, but you shall have still other evidence confirming the identity of the Son of Man. I am the light of life, and every one who deliberately and with understanding rejects this saving light shall die in his sins. Much I have to tell you, but you are unable to receive my words. However, he who sent me is true and faithful; my Father loves even his erring children. And all that my Father has spoken I also .proclaim to the world

When the Son of Man is lifted up,“ then shall you all know that I am he, and that I have done nothing of myself but only as the Father has taught me. I speak these words to you and to your children. And he who sent me is even now with me; he has not left me alone, for I do always that which is pleasing in .his sight

As Jesus thus taught the pilgrims in the temple courts, many believed. And .no man dared to lay hands upon him

if I should choose to judge, my judgment would be true and righteous, for I would judge not alone but in association with my Father, who sent me into the world, and who is the source of all true judgment. You even allow that the witness of two reliable persons may be accepted — well, then, I bear witness of these truths; so also does my Father in heaven. And when I told you this yesterday, in your darkness you asked me, 'Where is your Father?' Truly, you know neither me nor my Father, for if you had known me, you would also have known the Father.

^{162:5.3 (1795:2)} “I have already told you that I am going away, and that you will seek me and not find me, for where I am going you cannot come. You who would reject this light are from beneath; I am from above. You who prefer to sit in darkness are of this world; I am not of this world, and I live in the eternal light of the Father of lights. You all have had abundant opportunity to learn who I am, but you shall have still other evidence confirming the identity of the Son of Man. I am the light of life, and every one who deliberately and with understanding rejects this saving light shall die in his sins. Much I have to tell you, but you are unable to receive my words. However, he who sent me is true and faithful; my Father loves even his erring children. And all that my Father has spoken I also proclaim to the world.

^{162:5.4 (1795:3)} “When the Son of Man is lifted up, then shall you all know that I am he, and that I have done nothing of myself but only as the Father has taught me. I speak these words to you and to your children. And he who sent me is even now with me; he has not left me alone, for I do always that which is pleasing in his sight.”

^{162:5.5 (1795:4)} As Jesus thus taught the pilgrims in the temple courts, many believed. And no man dared to lay hands upon him.

DISCOURSE ON THE WATER OF LIFE .6

On the last day, the great day of the feast, as the procession from the pool of Siloam passed through the temple courts, and just after the water and the

6. DISCOURSE ON THE WATER OF LIFE

^{162:6.1 (1795:5)} On the last day, the great day of the feast, as the procession from the pool of Siloam passed through the temple courts, and just after the water and the wine had been poured down upon the

wine had been poured down upon the altar by the priests, Jesus, standing among the pilgrims, said: "If any man thirst, let him come to me and drink. From the Father above I bring to this world the water of life. He who believes me shall be filled with the spirit which this water represents, for even the Scriptures have said, 'Out of him shall flow rivers of living waters.' When the Son of Man has finished his work on earth, there shall be poured out upon all flesh the living Spirit of Truth. Those who receive this spirit shall never know
".spiritual thirst

Jesus did not interrupt the service to speak these words. He addressed the worshipers immediately after the chanting of the Hallel, the responsive reading of the Psalms accompanied by waving of the branches before the altar. Just here was a pause while the sacrifices were being prepared, and it was at this time that the pilgrims heard the fascinating voice of the Master declare that he was the giver of living
.water to every spirit-thirsting soul

At the conclusion of this early morning service Jesus continued to teach the multitude, saying: "Have you not read in the Scripture: 'Behold, as the waters are poured out upon the dry ground and spread over the parched soil, so will I give the spirit of holiness to be poured out upon your children for a blessing even to your children's children'? Why will you thirst for the ministry of the spirit while you seek to water your souls with the traditions of men, poured from the broken pitchers of ceremonial service? That which you see going on about this temple is the way in which your fathers sought to symbolize the bestowal of the divine spirit upon the children of faith, and you have done well to perpetuate these symbols, even down to this day. But now has come to this generation the revelation of the Father of spirits through the bestowal of his Son, and all of this will certainly be followed by the bestowal of the spirit of the Father and the Son upon the children of men. To every one who has faith shall this bestowal of the spirit become the true teacher of the way which leads to life everlasting, to the true waters of life in the kingdom of heaven on earth and in
".the Father's Paradise over there

And Jesus continued to answer the

altar by the priests, Jesus, standing among the pilgrims, said: "If any man thirst, let him come to me and drink. From the Father above I bring to this world the water of life. He who believes me shall be filled with the spirit which this water represents, for even the Scriptures have said, 'Out of him shall flow rivers of living waters.' When the Son of Man has finished his work on earth, there shall be poured out upon all flesh the living Spirit of Truth. Those who receive this spirit shall never know spiritual thirst."

^{16262 (1796:9)} Jesus did not interrupt the service to speak these words. He addressed the worshipers immediately after the chanting of the Hallel, the responsive reading of the Psalms accompanied by waving of the branches before the altar. Just here was a pause while the sacrifices were being prepared, and it was at this time that the pilgrims heard the fascinating voice of the Master declare that he was the giver of living water to every spirit-thirsting soul.

^{16263 (1796:1)} At the conclusion of this early morning service Jesus continued to teach the multitude, saying: "Have you not read in the Scripture: 'Behold, as the waters are poured out upon the dry ground and spread over the parched soil, so will I give the spirit of holiness to be poured out upon your children for a blessing even to your children's children'? Why will you thirst for the ministry of the spirit while you seek to water your souls with the traditions of men, poured from the broken pitchers of ceremonial service? That which you see going on about this temple is the way in which your fathers sought to symbolize the bestowal of the divine spirit upon the children of faith, and you have done well to perpetuate these symbols, even down to this day. But now has come to this generation the revelation of the Father of spirits through the bestowal of his Son, and all of this will certainly be followed by the bestowal of the spirit of the Father and the Son upon the children of men. To every one who has faith shall this bestowal of the spirit become the true teacher of the way which leads to life everlasting, to the true waters of life in the kingdom of heaven on earth and in the Father's Paradise over there."

^{16264 (1796:2)} And Jesus continued to answer the questions of both the multitude and the Pharisees.

questions of both the multitude and the Pharisees. Some thought he was a prophet; some believed him to be the Messiah; others said he could not be the Christ, seeing that he came from Galilee, and that the Messiah must restore David's throne. Still they dared not arrest him.

Some thought he was a prophet; some believed him to be the Messiah; others said he could not be the Christ, seeing that he came from Galilee, and that the Messiah must restore David's throne. Still they dared not arrest him.

THE DISCOURSE ON SPIRITUAL FREEDOM .7

7. THE DISCOURSE ON SPIRITUAL FREEDOM

On the afternoon of the last day of the feast and after the apostles had failed in their efforts to persuade him to flee from Jerusalem, Jesus again went into the temple to teach. Finding a large company of believers assembled in Solomon's Porch, he spoke to them, saying:

^{162.7.1 (1796.3)} On the afternoon of the last day of the feast and after the apostles had failed in their efforts to persuade him to flee from Jerusalem, Jesus again went into the temple to teach. Finding a large company of believers assembled in Solomon's Porch, he spoke to them, saying:

If my words abide in you and you are minded to do the will of my Father, then are you truly my disciples. You shall know the truth, and the truth shall make you free. I know how you will answer me: We are the children of Abraham, and we are in bondage to none; how then shall we be made free? Even so, I do not speak of outward subjection to another's rule; I refer to the liberties of the soul. Verily, verily, I say to you, everyone who commits sin is the bond servant of sin. And you know that the bond servant is not likely to abide forever in the master's house. You also know that the son does remain in his father's house. If, therefore, the Son shall make you free, shall make you sons, you shall be free indeed.

^{162.7.2 (1796.4)} "If my words abide in you and you are minded to do the will of my Father, then are you truly my disciples. You shall know the truth, and the truth shall make you free. I know how you will answer me: We are the children of Abraham, and we are in bondage to none; how then shall we be made free? Even so, I do not speak of outward subjection to another's rule; I refer to the liberties of the soul. Verily, verily, I say to you, everyone who commits sin is the bond servant of sin. And you know that the bond servant is not likely to abide forever in the master's house. You also know that the son does remain in his father's house. If, therefore, the Son shall make you free, shall make you sons, you shall be free indeed.

I know that you are Abraham's seed, yet your leaders seek to kill me because my word has not been allowed to have its transforming influence in their hearts. Their souls are sealed by prejudice and blinded by the pride of revenge. I declare to you the truth which the eternal Father shows me, while these deluded teachers seek to do the things which they have learned only from their temporal fathers. And when you reply that Abraham is your father, then do I tell you that, if you were the children of Abraham, you would do the works of Abraham. Some of you believe my teaching, but others seek to destroy me because I have told you the truth which I received from God. But Abraham did not so treat the truth of God. I perceive that

^{162.7.3 (1796.5)} "I know that you are Abraham's seed, yet your leaders seek to kill me because my word has not been allowed to have its transforming influence in their hearts. Their souls are sealed by prejudice and blinded by the pride of revenge. I declare to you the truth which the eternal Father shows me, while these deluded teachers seek to do the things which they have learned only from their temporal fathers. And when you reply that Abraham is your father, then do I tell you that, if you were the children of Abraham, you would do the works of Abraham. Some of you believe my teaching, but others seek to destroy me because I have told you the truth which I received from God. But Abraham did not so treat the truth of God. I perceive that some among you are determined to do the works of the evil one. If God were your Father, you would know me and love the truth which I reveal. Will you not see that I come forth from the Father, that I am

some among you are determined to do the works of the evil one. If God were your Father, you would know me and love the truth which I reveal. Will you not see that I come forth from the Father, that I am sent by God, that I am not doing this work of myself? Why do you not understand my words? Is it because you have chosen to become the children of evil? If you are the children of darkness, you will hardly walk in the light of the truth which I reveal. The children of evil follow only in the ways of their father, who was a deceiver and stood not for the truth because there came to be no truth in him. But now comes the Son of Man speaking and living the truth, and many of you refuse to believe

Which of you convicts me of sin? If I, then, proclaim and live the truth shown me by the Father, why do you not believe? He who is of God hears gladly the words of God; for this cause many of you hear not my words, because you are not of God. Your teachers have even presumed to say that I do my works by the power of the prince of devils. One near by has just said that I have a devil, that I am a child of the devil. But all of you who deal honestly with your own souls know full well that I am not a devil. You know that I honor the Father even while you would dishonor me. I seek not my own glory, only the glory of my Paradise Father. And I do not judge you, for there is one who judges for me

Verily, verily, I say to you who believe the gospel that, if a man will keep this word of truth alive in his heart, he shall never taste death. And now just at my side a scribe says this statement proves that I have a devil, seeing that Abraham is dead, also the prophets. And he asks: 'Are you so much greater than Abraham and the prophets that you dare to stand here and say that whoso keeps your word shall not taste death? Who do you claim to be that you dare to utter such blasphemies?' And I say to all such that, if I glorify myself, my glory is as nothing. But it is the Father who shall glorify me, even the same Father whom you call God. But you have failed to know this your God and my Father, and I have come to bring you together; to show you how to become truly the sons of God. Though you know not the Father, I truly know him. Even Abraham rejoiced to see my day, and by faith he
".saw it and was glad

sent by God, that I am not doing this work of myself? Why do you not understand my words? Is it because you have chosen to become the children of evil? If you are the children of darkness, you will hardly walk in the light of the truth which I reveal. The children of evil follow only in the ways of their father, who was a deceiver and stood not for the truth because there came to be no truth in him. But now comes the Son of Man speaking and living the truth, and many of you refuse to believe.

162:7.4 (1797:1) "Which of you convicts me of sin? If I, then, proclaim and live the truth shown me by the Father, why do you not believe? He who is of God hears gladly the words of God; for this cause many of you hear not my words, because you are not of God. Your teachers have even presumed to say that I do my works by the power of the prince of devils. One near by has just said that I have a devil, that I am a child of the devil. But all of you who deal honestly with your own souls know full well that I am not a devil. You know that I honor the Father even while you would dishonor me. I seek not my own glory, only the glory of my Paradise Father. And I do not judge you, for there is one who judges for me.

162:7.5 (1797:2) "Verily, verily, I say to you who believe the gospel that, if a man will keep this word of truth alive in his heart, he shall never taste death. And now just at my side a scribe says this statement proves that I have a devil, seeing that Abraham is dead, also the prophets. And he asks: 'Are you so much greater than Abraham and the prophets that you dare to stand here and say that whoso keeps your word shall not taste death? Who do you claim to be that you dare to utter such blasphemies?' And I say to all such that, if I glorify myself, my glory is as nothing. But it is the Father who shall glorify me, even the same Father whom you call God. But you have failed to know this your God and my Father, and I have come to bring you together; to show you how to become truly the sons of God. Though you know not the Father, I truly know him. Even Abraham rejoiced to see my day, and by faith he saw it and was glad."

When the unbelieving Jews and the agents of the Sanhedrin who had gathered about by this time heard these words, they raised a tumult, shouting: "You are not fifty years of age, and yet you talk about seeing Abraham; you are a child of the devil!" Jesus was unable to continue the discourse. He only said as he departed, "Verily, verily, I say to you, before Abraham was, I am." Many of the unbelievers rushed forth for stones to cast at him, and the agents of the Sanhedrin sought to place him under arrest, but the Master quickly made his way through the temple corridors and escaped to a secret meeting place near Bethany where Martha, Mary, and Lazarus awaited him.

^{1627.6 (1797.3)} When the unbelieving Jews and the agents of the Sanhedrin who had gathered about by this time heard these words, they raised a tumult, shouting: "You are not fifty years of age, and yet you talk about seeing Abraham; you are a child of the devil!" Jesus was unable to continue the discourse. He only said as he departed, "Verily, verily, I say to you, before Abraham was, I am." Many of the unbelievers rushed forth for stones to cast at him, and the agents of the Sanhedrin sought to place him under arrest, but the Master quickly made his way through the temple corridors and escaped to a secret meeting place near Bethany where Martha, Mary, and Lazarus awaited him.

THE VISIT WITH MARTHA AND MARY .8

It had been arranged that Jesus should lodge with Lazarus and his sisters at a friend's house, while the apostles were scattered here and there in small groups, these precautions being taken because the Jewish authorities were again becoming bold with their plans to arrest him.

8. THE VISIT WITH MARTHA AND MARY

^{1628.1 (1797.4)} It had been arranged that Jesus should lodge with Lazarus and his sisters at a friend's house, while the apostles were scattered here and there in small groups, these precautions being taken because the Jewish authorities were again becoming bold with their plans to arrest him.

For years it had been the custom for these three to drop everything and listen to Jesus' teaching whenever he chanced to visit them. With the loss of their parents, Martha had assumed the responsibilities of the home life, and so on this occasion, while Lazarus and Mary sat at Jesus' feet drinking in his refreshing teaching, Martha made ready to serve the evening meal. It should be explained that Martha was unnecessarily distracted by numerous needless tasks, and that she was cumbered by many trivial cares; that was her disposition.

^{1628.2 (1797.5)} For years it had been the custom for these three to drop everything and listen to Jesus' teaching whenever he chanced to visit them. With the loss of their parents, Martha had assumed the responsibilities of the home life, and so on this occasion, while Lazarus and Mary sat at Jesus' feet drinking in his refreshing teaching, Martha made ready to serve the evening meal. It should be explained that Martha was unnecessarily distracted by numerous needless tasks, and that she was cumbered by many trivial cares; that was her disposition.

As Martha busied herself with all these supposed duties, she was perturbed because Mary did nothing to help. Therefore she went to Jesus and said: "Master, do you not care that my sister has left me alone to do all of the serving? Will you not bid her to come and help me?" Jesus answered: "Martha, Martha, why are you always anxious about so many things and troubled by so many trifles? Only one thing is really worth while, and since Mary has chosen this good and needful part, I shall not take it away from her. But when will both of you learn to live as I

^{1628.3 (1798.1)} As Martha busied herself with all these supposed duties, she was perturbed because Mary did nothing to help. Therefore she went to Jesus and said: "Master, do you not care that my sister has left me alone to do all of the serving? Will you not bid her to come and help me?" Jesus answered: "Martha, Martha, why are you always anxious about so many things and troubled by so many trifles? Only one thing is really worth while, and since Mary has chosen this good and needful part, I shall not take it away from her. But when will both of you learn to live as I have taught you: both serving in co-operation and both refreshing your souls in unison? Can you not learn that there is a time for everything — that the lesser matters of life should give way before the greater things of the heavenly

have taught you: both serving in co-operation and both refreshing your souls in unison? Can you not learn that there is a time for everything — that the lesser matters of life should give way before the “greater things of the heavenly kingdom

kingdom?”

AT BETHLEHEM WITH ABNER .9

Throughout the week that followed the feast of tabernacles, scores of believers forgathered at Bethany and received instruction from the twelve apostles. The Sanhedrin made no effort to molest these gatherings since Jesus was not present; he was throughout this time working with Abner and his associates in Bethlehem. The day following the close of the feast, Jesus had departed for Bethany, and he did not again teach in the temple during this .visit to Jerusalem

At this time, Abner was making his headquarters at Bethlehem, and from that center many workers had been sent to the cities of Judea and southern Samaria and even to Alexandria. Within a few days of his arrival, Jesus and Abner completed the arrangements for the consolidation of the work of the two .groups of apostles

Throughout his visit to the feast of tabernacles, Jesus had divided his time about equally between Bethany and Bethlehem. At Bethany he spent considerable time with his apostles; at Bethlehem he gave much instruction to Abner and the other former apostles of John. And it was this intimate contact that finally led them to believe in him. These former apostles of John the Baptist were influenced by the courage he displayed in his public teaching in Jerusalem as well as by the sympathetic understanding they experienced in his private teaching at Bethlehem. These influences finally and fully won over each of Abner’s associates to a wholehearted acceptance of the kingdom and all that .such a step implied

Before leaving Bethlehem for the last time, the Master made arrangements for them all to join him in the united effort which was to precede the ending of his earth career in the flesh. It was agreed that Abner and his associates were to join Jesus and the twelve in the near .future at Magadan Park

9. AT BETHLEHEM WITH ABNER

^{1629.1 (1798.2)} Throughout the week that followed the feast of tabernacles, scores of believers forgathered at Bethany and received instruction from the twelve apostles. The Sanhedrin made no effort to molest these gatherings since Jesus was not present; he was throughout this time working with Abner and his associates in Bethlehem. The day following the close of the feast, Jesus had departed for Bethany, and he did not again teach in the temple during this visit to Jerusalem.

^{1629.2 (1798.3)} At this time, Abner was making his headquarters at Bethlehem, and from that center many workers had been sent to the cities of Judea and southern Samaria and even to Alexandria. Within a few days of his arrival, Jesus and Abner completed the arrangements for the consolidation of the work of the two groups of apostles.

^{1629.3 (1798.4)} Throughout his visit to the feast of tabernacles, Jesus had divided his time about equally between Bethany and Bethlehem. At Bethany he spent considerable time with his apostles; at Bethlehem he gave much instruction to Abner and the other former apostles of John. And it was this intimate contact that finally led them to believe in him. These former apostles of John the Baptist were influenced by the courage he displayed in his public teaching in Jerusalem as well as by the sympathetic understanding they experienced in his private teaching at Bethlehem. These influences finally and fully won over each of Abner’s associates to a wholehearted acceptance of the kingdom and all that such a step implied.

^{1629.4 (1798.5)} Before leaving Bethlehem for the last time, the Master made arrangements for them all to join him in the united effort which was to precede the ending of his earth career in the flesh. It was agreed that Abner and his associates were to join Jesus and the twelve in the near future at Magadan Park.

In accordance with this understanding, early in November Abner and his eleven fellows cast their lot with Jesus and the twelve and labored with them as one organization right on down .to the crucifixion

In the latter part of October Jesus and the twelve withdrew from the immediate vicinity of Jerusalem. On Sunday, October 30, Jesus and his associates left the city of Ephraim, where he had been resting in seclusion for a few days, and, going by the west Jordan highway directly to Magadan Park, arrived late on the afternoon of .Wednesday, November 2

The apostles were greatly relieved to have the Master back on friendly soil; no more did they urge him to go up to Jerusalem to proclaim the gospel of the .kingdom

^{1629.5 (1798.6)} In accordance with this understanding, early in November Abner and his eleven fellows cast their lot with Jesus and the twelve and labored with them as one organization right on down to the crucifixion.

^{1629.6 (1798.7)} In the latter part of October Jesus and the twelve withdrew from the immediate vicinity of Jerusalem. On Sunday, October 30, Jesus and his associates left the city of Ephraim, where he had been resting in seclusion for a few days, and, going by the west Jordan highway directly to Magadan Park, arrived late on the afternoon of Wednesday, November 2.

^{1629.7 (1798.1)} The apostles were greatly relieved to have the Master back on friendly soil; no more did they urge him to go up to Jerusalem to proclaim the gospel of the kingdom.

Paper 163. Ordination of the Seventy at Magadan

164 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 162

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 163. ORDINATION OF THE SEVENTY AT MAGADAN

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Ordination of the Seventy
2. The Rich Young Man and Others
3. The Discussion About Wealth
4. Farewell to the Seventy
5. Moving the Camp to Pella
6. The Return of the Seventy
7. Preparation for the Last Mission

مقدمه مقاله

A FEW days after the return of Jesus and the twelve to Magadan from Jerusalem, Abner and a group of some fifty disciples arrived from Bethlehem. At this time there were also assembled at Magadan Camp the evangelistic corps, the women's corps, and about one hundred and fifty other true and tried disciples from all parts of Palestine. After devoting a few days to visiting and the reorganization of the camp, Jesus and the twelve began a course of intensive training for this special group of believers, and from this well-trained and experienced aggregation of disciples the Master subsequently chose the seventy teachers and sent them forth to proclaim the gospel of the kingdom. This regular instruction began on Friday, November 4, and continued until Sabbath, November 19.

Jesus gave a talk to this company

PAPER 163

ORDINATION OF THE SEVENTY AT MAGADAN

SECTIONS

Introduction

1. Ordination of the Seventy
2. The Rich Young Man and Others
3. The Discussion about Wealth
4. Farewell to the Seventy
5. Moving the Camp to Pella
6. The Return of the Seventy
7. Preparation for the Last Mission

INTRODUCTION

^{163:0.1 (1800.1)} A FEW days after the return of Jesus and the twelve to Magadan from Jerusalem, Abner and a group of some fifty disciples arrived from Bethlehem. At this time there were also assembled at Magadan Camp the evangelistic corps, the women's corps, and about one hundred and fifty other true and tried disciples from all parts of Palestine. After devoting a few days to visiting and the reorganization of the camp, Jesus and the twelve began a course of intensive training for this special group of believers, and from this well-trained and experienced aggregation of disciples the Master subsequently chose the seventy teachers and sent them forth to proclaim the gospel of the kingdom. This regular instruction began on Friday, November 4, and continued until Sabbath, November 19.

^{163:0.2 (1800.2)} Jesus gave a talk to this company each

each morning. Peter taught methods of public preaching; Nathaniel instructed them in the art of teaching; Thomas explained how to answer questions; while Matthew directed the organization of their group finances. The other apostles also participated in this training in accordance with their special experience and natural talents.

morning. Peter taught methods of public preaching; Nathaniel instructed them in the art of teaching; Thomas explained how to answer questions; while Matthew directed the organization of their group finances. The other apostles also participated in this training in accordance with their special experience and natural talents.

ORDINATION OF THE SEVENTY .1

The seventy were ordained by Jesus on Sabbath afternoon, November 19, at the Magadan Camp, and Abner was placed at the head of these gospel preachers and teachers. This corps of seventy consisted of Abner and ten of the former apostles of John, fifty-one of the earlier evangelists, and eight other disciples who had distinguished themselves in the service of the kingdom.

About two o'clock on this Sabbath afternoon, between showers of rain, a company of believers, augmented by the arrival of David and the majority of his messenger corps and numbering over four hundred, assembled on the shore of the lake of Galilee to witness the ordination of the seventy.

Before Jesus laid his hands upon the heads of the seventy to set them apart as gospel messengers, addressing them, he said: "The harvest is indeed plenteous, but the laborers are few; therefore I exhort all of you to pray that the Lord of the harvest will send still other laborers into his harvest. I am about to set you apart as messengers of the kingdom; I am about to send you to Jew and gentile as lambs among wolves. As you go your ways, two and two, I instruct you to carry neither purse nor extra clothing, for you go forth on this first mission for only a short season. Salute no man by the way, attend only to your work. Whenever you go to stay at a home, first say: Peace be to this household. If those who love peace live therein, you shall abide there; if not, then shall you depart. And having selected this home, remain there for your stay in that city, eating and drinking whatever is set before you. And you do this because the laborer is worthy of his sustenance. Move not from house to house because a better lodging may be offered. Remember, as you go forth proclaiming

1. ORDINATION OF THE SEVENTY

^{163:1.1 (1800:3)} The seventy were ordained by Jesus on Sabbath afternoon, November 19, at the Magadan Camp, and Abner was placed at the head of these gospel preachers and teachers. This corps of seventy consisted of Abner and ten of the former apostles of John, fifty-one of the earlier evangelists, and eight other disciples who had distinguished themselves in the service of the kingdom.

^{163:1.2 (1800:4)} About two o'clock on this Sabbath afternoon, between showers of rain, a company of believers, augmented by the arrival of David and the majority of his messenger corps and numbering over four hundred, assembled on the shore of the lake of Galilee to witness the ordination of the seventy.

^{163:1.3 (1800:5)} Before Jesus laid his hands upon the heads of the seventy to set them apart as gospel messengers, addressing them, he said: "The harvest is indeed plenteous, but the laborers are few; therefore I exhort all of you to pray that the Lord of the harvest will send still other laborers into his harvest. I am about to set you apart as messengers of the kingdom; I am about to send you to Jew and gentile as lambs among wolves. As you go your ways, two and two, I instruct you to carry neither purse nor extra clothing, for you go forth on this first mission for only a short season. Salute no man by the way, attend only to your work. Whenever you go to stay at a home, first say: Peace be to this household. If those who love peace live therein, you shall abide there; if not, then shall you depart. And having selected this home, remain there for your stay in that city, eating and drinking whatever is set before you. And you do this because the laborer is worthy of his sustenance. Move not from house to house because a better lodging may be offered. Remember, as you go forth proclaiming peace on earth and good will among men, you must contend with bitter and self-deceived enemies; therefore be as wise as serpents while you are also as harmless as doves.

peace on earth and good will among men, you must contend with bitter and self-deceived enemies; therefore be as wise as serpents while you are also as harmless as doves.

And everywhere you go, preach,“ saying, ‘The kingdom of heaven is at hand,’ and minister to all who may be sick in either mind or body. Freely you have received of the good things of the kingdom; freely give. If the people of any city receive you, they shall find an abundant entrance into the Father’s kingdom; but if the people of any city refuse to receive this gospel, still shall you proclaim your message as you depart from that unbelieving community, saying, even as you leave, to those who reject your teaching: ‘Notwithstanding you reject the truth, it remains that the kingdom of God has come near you.’ He who hears you hears me. And he who hears me hears Him who sent me. He who rejects your gospel message rejects me. And he who rejects me rejects Him
”.who sent me

When Jesus had thus spoken to the seventy, he began with Abner and, as they knelt in a circle about him, laid his hands upon the head of every man.

Early the next morning Abner sent the seventy messengers into all the cities of Galilee, Samaria, and Judea. And these thirty-five couples went forth preaching and teaching for about six weeks, all of them returning to the new camp near Pella, in Perea, on Friday, December 30.

THE RICH YOUNG MAN AND OTHERS .2

Over fifty disciples who sought ordination and appointment to membership in the seventy were rejected by the committee appointed by Jesus to select these candidates. This committee consisted of Andrew, Abner, and the acting head of the evangelistic corps. In all cases where this committee of three were not unanimous in agreement, they brought the candidate to Jesus, and while the Master never rejected a single person who craved ordination as a gospel messenger, there were more than a dozen who, when they had talked with Jesus, no more desired to become gospel messengers.

^{163:1.4 (1801.1)} “And everywhere you go, preach, saying, ‘The kingdom of heaven is at hand,’ and minister to all who may be sick in either mind or body. Freely you have received of the good things of the kingdom; freely give. If the people of any city receive you, they shall find an abundant entrance into the Father’s kingdom; but if the people of any city refuse to receive this gospel, still shall you proclaim your message as you depart from that unbelieving community, saying, even as you leave, to those who reject your teaching: ‘Notwithstanding you reject the truth, it remains that the kingdom of God has come near you.’ He who hears you hears me. And he who hears me hears Him who sent me. He who rejects your gospel message rejects me. And he who rejects me rejects Him who sent me.”

^{163:1.5 (1801.2)} When Jesus had thus spoken to the seventy, he began with Abner and, as they knelt in a circle about him, laid his hands upon the head of every man.

^{163:1.6 (1801.3)} Early the next morning Abner sent the seventy messengers into all the cities of Galilee, Samaria, and Judea. And these thirty-five couples went forth preaching and teaching for about six weeks, all of them returning to the new camp near Pella, in Perea, on Friday, December 30.

2. THE RICH YOUNG MAN AND OTHERS

^{163:2.1 (1801.4)} Over fifty disciples who sought ordination and appointment to membership in the seventy were rejected by the committee appointed by Jesus to select these candidates. This committee consisted of Andrew, Abner, and the acting head of the evangelistic corps. In all cases where this committee of three were not unanimous in agreement, they brought the candidate to Jesus, and while the Master never rejected a single person who craved ordination as a gospel messenger, there were more than a dozen who, when they had talked with Jesus, no more desired to become gospel messengers.

One earnest disciple came to Jesus, saying: "Master, I would be one of your new apostles, but my father is very old and near death; could I be permitted to return home to bury him?" To this man Jesus said: "My son, the foxes have holes, and the birds of heaven have nests, but the Son of Man has nowhere to lay his head. You are a faithful disciple, and you can remain such while you return home to minister to your loved ones, but not so with my gospel messengers. They have forsaken all to follow me and proclaim the kingdom. If you would be an ordained teacher, you must let others bury the dead while you go forth to publish the good news." And this man went away in great disappointment.

Another disciple came to the Master and said: "I would become an ordained messenger, but I would like to go to my home for a short while to comfort my family." And Jesus replied: "If you would be ordained, you must be willing to forsake all. The gospel messengers cannot have divided affections. No man, having put his hand to the plough, if he turns back, is worthy to become a messenger of the kingdom."

Then Andrew brought to Jesus a certain rich young man who was a devout believer, and who desired to receive ordination. This young man, Matadormus, was a member of the Jerusalem Sanhedrin; he had heard Jesus teach and had been subsequently instructed in the gospel of the kingdom by Peter and the other apostles. Jesus talked with Matadormus concerning the requirements of ordination and requested that he defer decision until after he had thought more fully about the matter. Early the next morning, as Jesus was going for a walk, this young man accosted him and said: "Master, I would know from you the assurances of eternal life. Seeing that I have observed all the commandments from my youth, I would like to know what more I must do to gain eternal life?" In answer to this question Jesus said: "If you keep all the commandments — do not commit adultery, do not kill, do not steal, do not bear false witness, do not defraud, honor your parents — you do well, but salvation is the reward of faith, not merely of works. Do you believe this gospel of the kingdom?" And Matadormus answered: "Yes, Master, I

^{16322 (1801.5)} One earnest disciple came to Jesus, saying: "Master, I would be one of your new apostles, but my father is very old and near death; could I be permitted to return home to bury him?" To this man Jesus said: "My son, the foxes have holes, and the birds of heaven have nests, but the Son of Man has nowhere to lay his head. You are a faithful disciple, and you can remain such while you return home to minister to your loved ones, but not so with my gospel messengers. They have forsaken all to follow me and proclaim the kingdom. If you would be an ordained teacher, you must let others bury the dead while you go forth to publish the good news." And this man went away in great disappointment.

^{16323 (1801.6)} Another disciple came to the Master and said: "I would become an ordained messenger, but I would like to go to my home for a short while to comfort my family." And Jesus replied: "If you would be ordained, you must be willing to forsake all. The gospel messengers cannot have divided affections. No man, having put his hand to the plough, if he turns back, is worthy to become a messenger of the kingdom."

^{16324 (1801.7)} Then Andrew brought to Jesus a certain rich young man who was a devout believer, and who desired to receive ordination. This young man, Matadormus, was a member of the Jerusalem Sanhedrin; he had heard Jesus teach and had been subsequently instructed in the gospel of the kingdom by Peter and the other apostles. Jesus talked with Matadormus concerning the requirements of ordination and requested that he defer decision until after he had thought more fully about the matter. Early the next morning, as Jesus was going for a walk, this young man accosted him and said: "Master, I would know from you the assurances of eternal life. Seeing that I have observed all the commandments from my youth, I would like to know what more I must do to gain eternal life?" In answer to this question Jesus said: "If you keep all the commandments — do not commit adultery, do not kill, do not steal, do not bear false witness, do not defraud, honor your parents — you do well, but salvation is the reward of faith, not merely of works. Do you believe this gospel of the kingdom?" And Matadormus answered: "Yes, Master, I do believe everything you and your apostles have taught me." And Jesus said, "Then are you indeed my disciple and a child of the kingdom."

do believe everything you and your apostles have taught me.” And Jesus said, “Then are you indeed my disciple
”.and a child of the kingdom

Then said the young man: “But, Master, I am not content to be your disciple; I would be one of your new messengers.” When Jesus heard this, he looked down upon him with a great love and said: “I will have you to be one of my messengers if you are willing to pay the price, if you will supply the one thing which you lack.” Matadormus replied: “Master, I will do anything if I may be allowed to follow you.” Jesus, kissing the kneeling young man on the forehead, said: “If you would be my messenger, go and sell all that you have and, when you have bestowed the proceeds upon the poor or upon your brethren, come and follow me, and you shall have treasure in the kingdom of
”.heaven

When Matadormus heard this, his countenance fell. He arose and went away sorrowful, for he had great possessions. This wealthy young Pharisee had been raised to believe that wealth was the token of God’s favor. Jesus knew that he was not free from the love of himself and his riches. The Master wanted to deliver him from the *love* of wealth, not necessarily from the wealth. While the disciples of Jesus did not part with all their worldly goods, the apostles and the seventy did. Matadormus desired to be one of the seventy new messengers, and that was the reason for Jesus’ requiring him to .part with all of his temporal possessions

Almost every human being has some one thing which is held on to as a pet evil, and which the entrance into the kingdom of heaven requires as a part of the price of admission. If Matadormus had parted with his wealth, it probably would have been put right back into his hands for administration as treasurer of the seventy. For later on, after the establishment of the church at Jerusalem, he did obey the Master’s injunction, although it was then too late to enjoy membership in the seventy, and he became the treasurer of the Jerusalem church, of which James the .Lord’s brother in the flesh was the head

Thus always it was and forever will be: Men must arrive at their own decisions. There is a certain range of

^{16325 (1802.1)} Then said the young man: “But, Master, I am not content to be your disciple; I would be one of your new messengers.” When Jesus heard this, he looked down upon him with a great love and said: “I will have you to be one of my messengers if you are willing to pay the price, if you will supply the one thing which you lack.” Matadormus replied: “Master, I will do anything if I may be allowed to follow you.” Jesus, kissing the kneeling young man on the forehead, said: “If you would be my messenger, go and sell all that you have and, when you have bestowed the proceeds upon the poor or upon your brethren, come and follow me, and you shall have treasure in the kingdom of heaven.”

^{16326 (1802.2)} When Matadormus heard this, his countenance fell. He arose and went away sorrowful, for he had great possessions. This wealthy young Pharisee had been raised to believe that wealth was the token of God’s favor. Jesus knew that he was not free from the love of himself and his riches. The Master wanted to deliver him from the *love* of wealth, not necessarily from the wealth. While the disciples of Jesus did not part with all their worldly goods, the apostles and the seventy did. Matadormus desired to be one of the seventy new messengers, and that was the reason for Jesus’ requiring him to part with all of his temporal possessions.

^{16327 (1802.3)} Almost every human being has some one thing which is held on to as a pet evil, and which the entrance into the kingdom of heaven requires as a part of the price of admission. If Matadormus had parted with his wealth, it probably would have been put right back into his hands for administration as treasurer of the seventy. For later on, after the establishment of the church at Jerusalem, he did obey the Master’s injunction, although it was then too late to enjoy membership in the seventy, and he became the treasurer of the Jerusalem church, of which James the Lord’s brother in the flesh was the head.

^{16328 (1802.4)} Thus always it was and forever will be: Men must arrive at their own decisions. There is a certain range of the freedom of choice which

the freedom of choice which mortals may exercise. The forces of the spiritual world will not coerce man; they allow him .to go the way of his own choosing

Jesus foresaw that Matadormus, with his riches, could not possibly become an ordained associate of men who had forsaken all for the gospel; at the same time, he saw that, without his riches, he would become the ultimate leader of all of them. But, like Jesus' own brethren, he never became great in the kingdom because he deprived himself of that intimate and personal association with the Master which might have been his experience had he been willing to do at this time the very thing which Jesus asked, and which, several years .subsequently, he actually did

Riches have nothing directly to do with entrance into the kingdom of heaven, but the *love of wealth* does. The spiritual loyalties of the kingdom are incompatible with servility to materialistic mammon. Man may not share his supreme loyalty to a spiritual ideal with a .material devotion

Jesus never taught that it was wrong to have wealth. He required only the twelve and the seventy to dedicate all of their worldly possessions to the common cause. Even then, he provided for the profitable liquidation of their property, as in the case of the Apostle Matthew. Jesus many times advised his well-to-do disciples as he taught the rich man of Rome. The Master regarded the wise investment of excess earnings as a legitimate form of insurance against future and unavoidable adversity. When the apostolic treasury was overflowing, Judas put funds on deposit to be used subsequently when they might suffer greatly from a diminution of income. This Judas did after consultation with Andrew. Jesus never personally had anything to do with the apostolic finances except in the disbursement of alms. But there was one economic abuse which he many times condemned, and that was the unfair exploitation of the weak, unlearned, and less fortunate of men by their strong, keen, and more intelligent fellows. Jesus declared that such inhuman treatment of men, women, and children was incompatible with the ideals of the brotherhood of the kingdom of .heaven

mortals may exercise. The forces of the spiritual world will not coerce man; they allow him to go the way of his own choosing.

^{16329 (18029)} Jesus foresaw that Matadormus, with his riches, could not possibly become an ordained associate of men who had forsaken all for the gospel; at the same time, he saw that, without his riches, he would become the ultimate leader of all of them. But, like Jesus' own brethren, he never became great in the kingdom because he deprived himself of that intimate and personal association with the Master which might have been his experience had he been willing to do at this time the very thing which Jesus asked, and which, several years subsequently, he actually did.

^{163210 (18031)} Riches have nothing directly to do with entrance into the kingdom of heaven, but the *love of wealth* does. The spiritual loyalties of the kingdom are incompatible with servility to materialistic mammon. Man may not share his supreme loyalty to a spiritual ideal with a material devotion.

^{163211 (18032)} Jesus never taught that it was wrong to have wealth. He required only the twelve and the seventy to dedicate all of their worldly possessions to the common cause. Even then, he provided for the profitable liquidation of their property, as in the case of the Apostle Matthew. Jesus many times advised his well-to-do disciples as he taught the rich man of Rome. The Master regarded the wise investment of excess earnings as a legitimate form of insurance against future and unavoidable adversity. When the apostolic treasury was overflowing, Judas put funds on deposit to be used subsequently when they might suffer greatly from a diminution of income. This Judas did after consultation with Andrew. Jesus never personally had anything to do with the apostolic finances except in the disbursement of alms. But there was one economic abuse which he many times condemned, and that was the unfair exploitation of the weak, unlearned, and less fortunate of men by their strong, keen, and more intelligent fellows. Jesus declared that such inhuman treatment of men, women, and children was incompatible with the ideals of the brotherhood of the kingdom of heaven.

THE DISCUSSION ABOUT WEALTH .3

By the time Jesus had finished talking with Matadormus, Peter and a number of the apostles had gathered about him, and as the rich young man was departing, Jesus turned around to face the apostles and said: "You see how difficult it is for those who have riches to enter fully into the kingdom of God! Spiritual worship cannot be shared with material devotions; no man can serve two masters. You have a saying that it is 'easier for a camel to go through the eye of a needle than for the heathen to inherit eternal life.' And I declare that it is as easy for this camel to go through the needle's eye as for these self-satisfied rich ones to enter the kingdom
".of heaven

When Peter and the apostles heard these words, they were astonished exceedingly, so much so that Peter said: "Who then, Lord, can be saved? Shall all who have riches be kept out of the kingdom?" And Jesus replied: "No, Peter, but all who put their trust in riches shall hardly enter into the spiritual life that leads to eternal progress. But even then, much which is impossible to man is not beyond the reach of the Father in heaven; rather should we recognize that
".with God all things are possible

As they went off by themselves, Jesus was grieved that Matadormus did not remain with them, for he greatly loved him. And when they had walked down by the lake, they sat there beside the water, and Peter, speaking for the twelve (who were all present by this time), said: "We are troubled by your words to the rich young man. Shall we require those who would follow you to give up all their worldly goods?" And Jesus said: "No, Peter, only those who would become apostles, and who desire to live with me as you do and as one family. But the Father requires that the affections of his children be pure and undivided. Whatever thing or person comes between you and the love of the truths of the kingdom, must be surrendered. If one's wealth does not invade the precincts of the soul, it is of no consequence in the spiritual life of
".those who would enter the kingdom

And then said Peter, "But, Master, we have left everything to follow you, what then shall we have?" And Jesus

3. THE DISCUSSION ABOUT WEALTH

^{163:31 (1803:3)} By the time Jesus had finished talking with Matadormus, Peter and a number of the apostles had gathered about him, and as the rich young man was departing, Jesus turned around to face the apostles and said: "You see how difficult it is for those who have riches to enter fully into the kingdom of God! Spiritual worship cannot be shared with material devotions; no man can serve two masters. You have a saying that it is 'easier for a camel to go through the eye of a needle than for the heathen to inherit eternal life.' And I declare that it is as easy for this camel to go through the needle's eye as for these self-satisfied rich ones to enter the kingdom of heaven."

^{163:32 (1803:4)} When Peter and the apostles heard these words, they were astonished exceedingly, so much so that Peter said: "Who then, Lord, can be saved? Shall all who have riches be kept out of the kingdom?" And Jesus replied: "No, Peter, but all who put their trust in riches shall hardly enter into the spiritual life that leads to eternal progress. But even then, much which is impossible to man is not beyond the reach of the Father in heaven; rather should we recognize that with God all things are possible."

^{163:33 (1803:5)} As they went off by themselves, Jesus was grieved that Matadormus did not remain with them, for he greatly loved him. And when they had walked down by the lake, they sat there beside the water, and Peter, speaking for the twelve (who were all present by this time), said: "We are troubled by your words to the rich young man. Shall we require those who would follow you to give up all their worldly goods?" And Jesus said: "No, Peter, only those who would become apostles, and who desire to live with me as you do and as one family. But the Father requires that the affections of his children be pure and undivided. Whatever thing or person comes between you and the love of the truths of the kingdom, must be surrendered. If one's wealth does not invade the precincts of the soul, it is of no consequence in the spiritual life of those who would enter the kingdom."

^{163:34 (1804:1)} And then said Peter, "But, Master, we have left everything to follow you, what then shall we have?" And Jesus spoke to all of the twelve:

spoke to all of the twelve: "Verily, verily, I say to you, there is no man who has left wealth, home, wife, brethren, parents, or children for my sake and for the sake of the kingdom of heaven who shall not receive manifold more in this world, perhaps with some persecutions, and in the world to come eternal life. But many who are first shall be last, while the last shall often be first. The Father deals with his creatures in accordance with their needs and in obedience to his just laws of merciful and loving consideration for the welfare of a universe

"Verily, verily, I say to you, there is no man who has left wealth, home, wife, brethren, parents, or children for my sake and for the sake of the kingdom of heaven who shall not receive manifold more in this world, perhaps with some persecutions, and in the world to come eternal life. But many who are first shall be last, while the last shall often be first. The Father deals with his creatures in accordance with their needs and in obedience to his just laws of merciful and loving consideration for the welfare of a universe.

The kingdom of heaven is like a "householder who was a large employer of men, and who went out early in the morning to hire laborers to work in his vineyard. When he had agreed with the laborers to pay them a denarius a day, he sent them into the vineyard. Then he went out about nine o'clock, and seeing others standing in the market place idle, he said to them: 'Go you also to work in my vineyard, and whatsoever is right I will pay you.' And they went at once to work. Again he went out about twelve and about three and did likewise. And going to the market place about five in the afternoon, he found still others standing idle, and he inquired of them, 'Why do you stand here idle all the day?' And the men answered, 'Because nobody has hired us.' Then said the householder: 'Go you also to work in my vineyard, and whatever is right I will pay you', you

163:35 (1804:2) "The kingdom of heaven is like a householder who was a large employer of men, and who went out early in the morning to hire laborers to work in his vineyard. When he had agreed with the laborers to pay them a denarius a day, he sent them into the vineyard. Then he went out about nine o'clock, and seeing others standing in the market place idle, he said to them: 'Go you also to work in my vineyard, and whatsoever is right I will pay you.' And they went at once to work. Again he went out about twelve and about three and did likewise. And going to the market place about five in the afternoon, he found still others standing idle, and he inquired of them, 'Why do you stand here idle all the day?' And the men answered, 'Because nobody has hired us.' Then said the householder: 'Go you also to work in my vineyard, and whatever is right I will pay you.'

When evening came, this owner of the vineyard said to his steward: 'Call the laborers and pay them their wages, beginning with the last hired and ending with the first.' When those who were hired about five o'clock came, they received a denarius each, and so it was with each of the other laborers. When the men who were hired at the beginning of the day saw how the later comers were paid, they expected to receive more than the amount agreed upon. But like the others every man received only a denarius. And when each had received his pay, they complained to the householder, saying: 'These men who were hired last worked only one hour, and yet you have paid them the same as us who have borne the burden of the day in the scorching sun

163:36 (1804:3) "When evening came, this owner of the vineyard said to his steward: 'Call the laborers and pay them their wages, beginning with the last hired and ending with the first.' When those who were hired about five o'clock came, they received a denarius each, and so it was with each of the other laborers. When the men who were hired at the beginning of the day saw how the later comers were paid, they expected to receive more than the amount agreed upon. But like the others every man received only a denarius. And when each had received his pay, they complained to the householder, saying: 'These men who were hired last worked only one hour, and yet you have paid them the same as us who have borne the burden of the day in the scorching sun.'

Then answered the householder: "My friends, I do you no wrong. Did not

163:37 (1804:4) "Then answered the householder: 'My friends, I do you no wrong. Did not each of you agree to work for a denarius a day? Take now that

each of you agree to work for a denarius a day? Take now that which is yours and go your way, for it is my desire to give to those who came last as much as I have given to you. Is it not lawful for me to do what I will with my own? or do you begrudge my generosity because I ""?desire to be good and to show mercy

which is yours and go your way, for it is my desire to give to those who came last as much as I have given to you. Is it not lawful for me to do what I will with my own? or do you begrudge my generosity because I desire to be good and to show mercy?"

FAREWELL TO THE SEVENTY .4

It was a stirring time about the Magadan Camp the day the seventy went forth on their first mission. Early that morning, in his last talk with the seventy, Jesus placed emphasis on the following:

The gospel of the kingdom must . 1
be proclaimed to all the world, to gentile
.as well as to Jew

While ministering to the sick, . 2
refrain from teaching the expectation of
.miracles

Proclaim a spiritual brotherhood of .3
the sons of God, not an outward
kingdom of worldly power and material
.glory

Avoid loss of time through . 4
overmuch social visiting and other
trivialities which might detract from
wholehearted devotion to preaching the
.gospel

If the first house to be selected for .5
a headquarters proves to be a worthy
home, abide there throughout the
.sojourn in that city

Make clear to all faithful believers . 6
that the time for an open break with the
religious leaders of the Jews at
.Jerusalem has now come

Teach that man's whole duty is . 7
summed up in this one commandment:
Love the Lord your God with all your
mind and soul and your neighbor as
yourself. (This they were to teach as
man's whole duty in place of the 613
rules of living expounded by the
(.Pharisees

When Jesus had talked thus to the seventy in the presence of all the apostles and disciples, Simon Peter took them off by themselves and preached to them their ordination sermon, which was an elaboration of the Master's charge given at the time he laid his hands upon

4. FAREWELL TO THE SEVENTY

^{163:41 (1804:6)} It was a stirring time about the Magadan Camp the day the seventy went forth on their first mission. Early that morning, in his last talk with the seventy, Jesus placed emphasis on the following:

^{163:42 (1804:6)} 1. The gospel of the kingdom must be proclaimed to all the world, to gentile as well as to Jew.

^{163:43 (1804:7)} 2. While ministering to the sick, refrain from teaching the expectation of miracles.

^{163:44 (1805:1)} 3. Proclaim a spiritual brotherhood of the sons of God, not an outward kingdom of worldly power and material glory.

^{163:45 (1805:2)} 4. Avoid loss of time through overmuch social visiting and other trivialities which might detract from wholehearted devotion to preaching the gospel.

^{163:46 (1805:3)} 5. If the first house to be selected for a headquarters proves to be a worthy home, abide there throughout the sojourn in that city.

^{163:47 (1805:4)} 6. Make clear to all faithful believers that the time for an open break with the religious leaders of the Jews at Jerusalem has now come.

^{163:48 (1805:5)} 7. Teach that man's whole duty is summed up in this one commandment: Love the Lord your God with all your mind and soul and your neighbor as yourself. (This they were to teach as man's whole duty in place of the 613 rules of living expounded by the Pharisees.)

^{163:49 (1805:6)} When Jesus had talked thus to the seventy in the presence of all the apostles and disciples, Simon Peter took them off by themselves and preached to them their ordination sermon, which was an elaboration of the Master's charge given at the time he laid his hands upon them and set them apart as messengers of the kingdom.

them and set them apart as messengers of the kingdom. Peter exhorted the seventy to cherish in their experience the following virtues:

Consecrated devotion. To pray . 1 always for more laborers to be sent forth into the gospel harvest. He explained that, when one so prays, he will the more likely say, "Here am I; send me." He admonished them to neglect not their daily worship.

True courage. He warned them . 2 that they would encounter hostility and be certain to meet with persecution. Peter told them their mission was no undertaking for cowards and advised those who were afraid to step out before they started. But none withdrew.

Faith and trust. They must go . 3 forth on this short mission wholly unprovided for; they must trust the Father for food and shelter and all other things needful.

Zeal and initiative. They must be . 4 possessed with zeal and intelligent enthusiasm; they must attend strictly to their Master's business. Oriental salutation was a lengthy and elaborate ceremony; therefore had they been instructed to "salute no man by the way," which was a common method of exhorting one to go about his business without the waste of time. It had nothing to do with the matter of friendly greeting.

Kindness and courtesy. The . 5 Master had instructed them to avoid unnecessary waste of time in social ceremonies, but he enjoined courtesy toward all with whom they should come in contact. They were to show every kindness to those who might entertain them in their homes. They were strictly warned against leaving a modest home to be entertained in a more comfortable or influential one.

Ministry to the sick. The seventy . 6 were charged by Peter to search out the sick in mind and body and to do everything in their power to bring about the alleviation or cure of their maladies.

And when they had been thus charged and instructed, they started out, two and two, on their mission in Galilee, Samaria, and Judea.

Although the Jews had a peculiar regard for the number seventy,

Peter exhorted the seventy to cherish in their experience the following virtues:

^{163:4.10 (1805.7)} 1. *Consecrated devotion.* To pray always for more laborers to be sent forth into the gospel harvest. He explained that, when one so prays, he will the more likely say, "Here am I; send me." He admonished them to neglect not their daily worship.

^{163:4.11 (1805.8)} 2. *True courage.* He warned them that they would encounter hostility and be certain to meet with persecution. Peter told them their mission was no undertaking for cowards and advised those who were afraid to step out before they started. But none withdrew.

^{163:4.12 (1805.9)} 3. *Faith and trust.* They must go forth on this short mission wholly unprovided for; they must trust the Father for food and shelter and all other things needful.

^{163:4.13 (1805.10)} 4. *Zeal and initiative.* They must be possessed with zeal and intelligent enthusiasm; they must attend strictly to their Master's business. Oriental salutation was a lengthy and elaborate ceremony; therefore had they been instructed to "salute no man by the way," which was a common method of exhorting one to go about his business without the waste of time. It had nothing to do with the matter of friendly greeting.

^{163:4.14 (1805.11)} 5. *Kindness and courtesy.* The Master had instructed them to avoid unnecessary waste of time in social ceremonies, but he enjoined courtesy toward all with whom they should come in contact. They were to show every kindness to those who might entertain them in their homes. They were strictly warned against leaving a modest home to be entertained in a more comfortable or influential one.

^{163:4.15 (1805.12)} 6. *Ministry to the sick.* The seventy were charged by Peter to search out the sick in mind and body and to do everything in their power to bring about the alleviation or cure of their maladies.

^{163:4.16 (1805.13)} And when they had been thus charged and instructed, they started out, two and two, on their mission in Galilee, Samaria, and Judea.

^{163:4.17 (1805.1)} Although the Jews had a peculiar regard for the number seventy, sometimes considering the nations of heathendom as being seventy in number,

sometimes considering the nations of heathendom as being seventy in number, and although these seventy messengers were to go with the gospel to all peoples, still as far as we can discern, it was only coincidental that this group happened to number just seventy. Certain it was that Jesus would have accepted no less than half a dozen others, but they were unwilling to pay the price of forsaking wealth and families

and although these seventy messengers were to go with the gospel to all peoples, still as far as we can discern, it was only coincidental that this group happened to number just seventy. Certain it was that Jesus would have accepted no less than half a dozen others, but they were unwilling to pay the price of forsaking wealth and families.

MOVING THE CAMP TO PELLA .5

Jesus and the twelve now prepared to establish their last headquarters in Perea, near Pella, where the Master was baptized in the Jordan. The last ten days of November were spent in council at Magadan, and on Tuesday, December 6, the entire company of almost three hundred started out at daybreak with all their effects to lodge that night near Pella by the river. This was the same site, by the spring, that John the Baptist had occupied with his camp several years before

After the breaking up of the Magadan Camp, David Zebedee returned to Bethsaida and began immediately to curtail the messenger service. The kingdom was taking on a new phase. Daily, pilgrims arrived from all parts of Palestine and even from remote regions of the Roman Empire. Believers occasionally came from Mesopotamia and from the lands east of the Tigris. Accordingly, on Sunday, December 18, David, with the help of his messenger corps, loaded on to the pack animals the camp equipage, then stored in his father's house, with which he had formerly conducted the camp of Bethsaida by the lake. Bidding farewell to Bethsaida for the time being, he proceeded down the lake shore and along the Jordan to a point about one-half mile north of the apostolic camp; and in less than a week he was prepared to offer hospitality to almost fifteen hundred pilgrim visitors. The apostolic camp could accommodate about five hundred. This was the rainy season in Palestine, and these accommodations were required to take care of the ever-increasing number of inquirers, mostly earnest, who came into Perea to see Jesus and to hear his teaching

David did all this on his own

5. MOVING THE CAMP TO PELLA

^{163:5.1 (1906:2)} Jesus and the twelve now prepared to establish their last headquarters in Perea, near Pella, where the Master was baptized in the Jordan. The last ten days of November were spent in council at Magadan, and on Tuesday, December 6, the entire company of almost three hundred started out at daybreak with all their effects to lodge that night near Pella by the river. This was the same site, by the spring, that John the Baptist had occupied with his camp several years before.

^{163:5.2 (1906:3)} After the breaking up of the Magadan Camp, David Zebedee returned to Bethsaida and began immediately to curtail the messenger service. The kingdom was taking on a new phase. Daily, pilgrims arrived from all parts of Palestine and even from remote regions of the Roman Empire. Believers occasionally came from Mesopotamia and from the lands east of the Tigris. Accordingly, on Sunday, December 18, David, with the help of his messenger corps, loaded on to the pack animals the camp equipage, then stored in his father's house, with which he had formerly conducted the camp of Bethsaida by the lake. Bidding farewell to Bethsaida for the time being, he proceeded down the lake shore and along the Jordan to a point about one-half mile north of the apostolic camp; and in less than a week he was prepared to offer hospitality to almost fifteen hundred pilgrim visitors. The apostolic camp could accommodate about five hundred. This was the rainy season in Palestine, and these accommodations were required to take care of the ever-increasing number of inquirers, mostly earnest, who came into Perea to see Jesus and to hear his teaching.

^{163:5.3 (1906:4)} David did all this on his own initiative,

initiative, though he had taken counsel with Philip and Matthew at Magadan. He employed the larger part of his former messenger corps as his helpers in conducting this camp; he now used less than twenty men on regular messenger duty. Near the end of December and before the return of the seventy, almost eight hundred visitors were gathered about the Master, and they found lodging in David's camp.

though he had taken counsel with Philip and Matthew at Magadan. He employed the larger part of his former messenger corps as his helpers in conducting this camp; he now used less than twenty men on regular messenger duty. Near the end of December and before the return of the seventy, almost eight hundred visitors were gathered about the Master, and they found lodging in David's camp.

THE RETURN OF THE SEVENTY .6

On Friday, December 30, while Jesus was away in the near-by hills with Peter, James, and John, the seventy messengers were arriving by couples, accompanied by numerous believers, at the Pella headquarters. All seventy were assembled at the teaching site about five o'clock when Jesus returned to the camp. The evening meal was delayed for more than an hour while these enthusiasts for the gospel of the kingdom related their experiences. David's messengers had brought much of this news to the apostles during previous weeks, but it was truly inspiring to hear these newly ordained teachers of the gospel personally tell how their message had been received by hungry Jews and gentiles. At last Jesus was able to see men going out to spread the good news without his personal presence. The Master now knew that he could leave this world without seriously hindering the progress of the kingdom.

When the seventy related how "even the devils were subject" to them, they referred to the wonderful cures they had wrought in the cases of victims of nervous disorders. Nevertheless, there had been a few cases of real spirit possession relieved by these ministers, and referring to these, Jesus said: "It is not strange that these disobedient minor spirits should be subject to you, seeing that I beheld Satan falling as lightning from heaven. But rejoice not so much over this, for I declare to you that, as soon as I return to my Father, we will send forth our spirits into the very minds of men so that no more can these few lost spirits enter the minds of unfortunate mortals. I rejoice with you that you have power with men, but be not lifted up because of this experience but the rather rejoice that your names are written on

6. THE RETURN OF THE SEVENTY

^{1636.1 (1806.9)} On Friday, December 30, while Jesus was away in the near-by hills with Peter, James, and John, the seventy messengers were arriving by couples, accompanied by numerous believers, at the Pella headquarters. All seventy were assembled at the teaching site about five o'clock when Jesus returned to the camp. The evening meal was delayed for more than an hour while these enthusiasts for the gospel of the kingdom related their experiences. David's messengers had brought much of this news to the apostles during previous weeks, but it was truly inspiring to hear these newly ordained teachers of the gospel personally tell how their message had been received by hungry Jews and gentiles. At last Jesus was able to see men going out to spread the good news without his personal presence. The Master now knew that he could leave this world without seriously hindering the progress of the kingdom.

^{1636.2 (1807.1)} When the seventy related how "even the devils were subject" to them, they referred to the wonderful cures they had wrought in the cases of victims of nervous disorders. Nevertheless, there had been a few cases of real spirit possession relieved by these ministers, and referring to these, Jesus said: "It is not strange that these disobedient minor spirits should be subject to you, seeing that I beheld Satan falling as lightning from heaven. But rejoice not so much over this, for I declare to you that, as soon as I return to my Father, we will send forth our spirits into the very minds of men so that no more can these few lost spirits enter the minds of unfortunate mortals. I rejoice with you that you have power with men, but be not lifted up because of this experience but the rather rejoice that your names are written on the rolls of heaven, and that you are thus to go forward in an endless career of spiritual conquest."

the rolls of heaven, and that you are thus to go forward in an endless career of spiritual conquest

And it was at this time, just before partaking of the evening meal, that Jesus experienced one of those rare moments of emotional ecstasy which his followers had occasionally witnessed. He said: "I thank you, my Father, Lord of heaven and earth, that, while this wonderful gospel was hidden from the wise and self-righteous, the spirit has revealed these spiritual glories to these children of the kingdom. Yes, my Father, it must have been pleasing in your sight to do this, and I rejoice to know that the good news will spread to all the world even after I shall have returned to you and the work which you have given me to perform. I am mightily moved as I realize you are about to deliver all authority into my hands, that only you really know who I am, and that only I really know you, and those to whom I have revealed you. And when I have finished this revelation to my brethren in the flesh, I will continue the revelation to your creatures on high."

When Jesus had thus spoken to the Father, he turned aside to speak to his apostles and ministers: "Blessed are the eyes which see and the ears which hear these things. Let me say to you that many prophets and many of the great men of the past ages have desired to behold what you now see, but it was not granted them. And many generations of the children of light yet to come will, when they hear of these things, envy you who have heard and seen them"

Then, speaking to all the disciples, he said: "You have heard how many cities and villages have received the good news of the kingdom, and how my ministers and teachers have been received by both the Jew and the gentile. And blessed indeed are these communities which have elected to believe the gospel of the kingdom. But woe upon the light-rejecting inhabitants of Chorazin, Bethsaida-Julias, and Capernaum, the cities which did not well receive these messengers. I declare that, if the mighty works done in these places had been done in Tyre and Sidon, the people of these so-called heathen cities would have long since repented in sackcloth and ashes. It shall indeed be more tolerable for Tyre and

^{16363 (1907.2)} And it was at this time, just before partaking of the evening meal, that Jesus experienced one of those rare moments of emotional ecstasy which his followers had occasionally witnessed. He said: "I thank you, my Father, Lord of heaven and earth, that, while this wonderful gospel was hidden from the wise and self-righteous, the spirit has revealed these spiritual glories to these children of the kingdom. Yes, my Father, it must have been pleasing in your sight to do this, and I rejoice to know that the good news will spread to all the world even after I shall have returned to you and the work which you have given me to perform. I am mightily moved as I realize you are about to deliver all authority into my hands, that only you really know who I am, and that only I really know you, and those to whom I have revealed you. And when I have finished this revelation to my brethren in the flesh, I will continue the revelation to your creatures on high."

^{16364 (1907.3)} When Jesus had thus spoken to the Father, he turned aside to speak to his apostles and ministers: "Blessed are the eyes which see and the ears which hear these things. Let me say to you that many prophets and many of the great men of the past ages have desired to behold what you now see, but it was not granted them. And many generations of the children of light yet to come will, when they hear of these things, envy you who have heard and seen them."

^{16365 (1907.4)} Then, speaking to all the disciples, he said: "You have heard how many cities and villages have received the good news of the kingdom, and how my ministers and teachers have been received by both the Jew and the gentile. And blessed indeed are these communities which have elected to believe the gospel of the kingdom. But woe upon the light-rejecting inhabitants of Chorazin, Bethsaida-Julias, and Capernaum, the cities which did not well receive these messengers. I declare that, if the mighty works done in these places had been done in Tyre and Sidon, the people of these so-called heathen cities would have long since repented in sackcloth and ashes. It shall indeed be more tolerable for Tyre and Sidon in the day of judgment."

”.Sidon in the day of judgment

The next day being the Sabbath, Jesus went apart with the seventy and said to them: “I did indeed rejoice with you when you came back bearing the good tidings of the reception of the gospel of the kingdom by so many people scattered throughout Galilee, Samaria, and Judea. But why were you so surprisingly elated? Did you not expect that your message would manifest power in its delivery? Did you go forth with so little faith in this gospel that you come back in surprise at its effectiveness? And now, while I would not quench your spirit of rejoicing, I would sternly warn you against the subtleties of pride, spiritual pride. If you could understand the downfall of Lucifer, the iniquitous one, you would solemnly .shun all forms of spiritual pride

You have entered upon this great“ work of teaching mortal man that he is a son of God. I have shown you the way; go forth to do your duty and be not weary in well doing. To you and to all who shall follow in your steps down through the ages, let me say: I always stand near, and my invitation-call is, and ever shall be, Come to me all you who labor and are heavy laden, and I will give you rest. Take my yoke upon you and learn of me, for I am true and loyal, and you shall find spiritual rest for your ”.souls

And they found the Master’s words to be true when they put his promises to the test. And since that day countless thousands also have tested and proved .the surety of these same promises

PREPARATION FOR THE LAST MISSION .7

The next few days were busy times in the Pella camp; preparations for the Perean mission were being completed. Jesus and his associates were about to enter upon their last mission, the three months’ tour of all Perea, which terminated only upon the Master’s entering Jerusalem for his final labors on earth. Throughout this period the headquarters of Jesus and the twelve apostles was maintained here at the .Pella camp

It was no longer necessary for Jesus to go abroad to teach the people. They

^{163:66 (1807:5)} The next day being the Sabbath, Jesus went apart with the seventy and said to them: “I did indeed rejoice with you when you came back bearing the good tidings of the reception of the gospel of the kingdom by so many people scattered throughout Galilee, Samaria, and Judea. But why were you so surprisingly elated? Did you not expect that your message would manifest power in its delivery? Did you go forth with so little faith in this gospel that you come back in surprise at its effectiveness? And now, while I would not quench your spirit of rejoicing, I would sternly warn you against the subtleties of pride, spiritual pride. If you could understand the downfall of Lucifer, the iniquitous one, you would solemnly shun all forms of spiritual pride.

^{163:67 (1808:1)} “You have entered upon this great work of teaching mortal man that he is a son of God. I have shown you the way; go forth to do your duty and be not weary in well doing. To you and to all who shall follow in your steps down through the ages, let me say: I always stand near, and my invitation-call is, and ever shall be, Come to me all you who labor and are heavy laden, and I will give you rest. Take my yoke upon you and learn of me, for I am true and loyal, and you shall find spiritual rest for your souls.”

^{163:68 (1808:2)} And they found the Master’s words to be true when they put his promises to the test. And since that day countless thousands also have tested and proved the surety of these same promises.

7. PREPARATION FOR THE LAST MISSION

^{163:71 (1808:3)} The next few days were busy times in the Pella camp; preparations for the Perean mission were being completed. Jesus and his associates were about to enter upon their last mission, the three months’ tour of all Perea, which terminated only upon the Master’s entering Jerusalem for his final labors on earth. Throughout this period the headquarters of Jesus and the twelve apostles was maintained here at the Pella camp.

^{163:72 (1808:4)} It was no longer necessary for Jesus to go abroad to teach the people. They now came to him in increasing numbers each week and from all

now came to him in increasing numbers each week and from all parts, not only from Palestine but from the whole Roman world and from the Near East. Although the Master participated with the seventy in the tour of Perea, he spent much of his time at the Pella camp, teaching the multitude and instructing the twelve. Throughout this three months' period at least ten of the apostles remained with Jesus.

The women's corps also prepared to go out, two and two, with the seventy to labor in the larger cities of Perea. This original group of twelve women had recently trained a larger corps of fifty women in the work of home visitation and in the art of ministering to the sick and the afflicted. Perpetua, Simon Peter's wife, became a member of this new division of the women's corps and was intrusted with the leadership of the enlarged women's work under Abner. After Pentecost she remained with her illustrious husband, accompanying him on all of his missionary tours; and on the day Peter was crucified in Rome, she was fed to the wild beasts in the arena. This new women's corps also had as members the wives of Philip and Matthew and the mother of James and John.

The work of the kingdom now prepared to enter upon its terminal phase under the personal leadership of Jesus. And this present phase was one of spiritual depth in contrast with the miracle-minded and wonder-seeking multitudes who followed after the Master during the former days of popularity in Galilee. However, there were still any number of his followers who were material-minded, and who failed to grasp the truth that the kingdom of heaven is the spiritual brotherhood of man founded on the eternal fact of the universal fatherhood of God.

parts, not only from Palestine but from the whole Roman world and from the Near East. Although the Master participated with the seventy in the tour of Perea, he spent much of his time at the Pella camp, teaching the multitude and instructing the twelve. Throughout this three months' period at least ten of the apostles remained with Jesus.

^{163:7.3 (1808.5)} The women's corps also prepared to go out, two and two, with the seventy to labor in the larger cities of Perea. This original group of twelve women had recently trained a larger corps of fifty women in the work of home visitation and in the art of ministering to the sick and the afflicted. Perpetua, Simon Peter's wife, became a member of this new division of the women's corps and was intrusted with the leadership of the enlarged women's work under Abner. After Pentecost she remained with her illustrious husband, accompanying him on all of his missionary tours; and on the day Peter was crucified in Rome, she was fed to the wild beasts in the arena. This new women's corps also had as members the wives of Philip and Matthew and the mother of James and John.

^{163:7.4 (1808.6)} The work of the kingdom now prepared to enter upon its terminal phase under the personal leadership of Jesus. And this present phase was one of spiritual depth in contrast with the miracle-minded and wonder-seeking multitudes who followed after the Master during the former days of popularity in Galilee. However, there were still any number of his followers who were material-minded, and who failed to grasp the truth that the kingdom of heaven is the spiritual brotherhood of man founded on the eternal fact of the universal fatherhood of God.

Paper 164. At the Feast of Dedication

165 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 163

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 164. AT THE FEAST OF DEDICATION

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Story of the Good Samaritan
2. At Jerusalem
3. Healing the Blind Beggar
4. Josiah Before the Sanhedrin
5. Teaching in Solomon's Porch

مقدمه مقاله

AS THE camp at Pella was being established, Jesus, taking with him Nathaniel and Thomas, secretly went up to Jerusalem to attend the feast of the dedication. Not until they passed over the Jordan at the Bethany ford, did the two apostles become aware that their Master was going on to Jerusalem. When they perceived that he really intended to be present at the feast of dedication, they remonstrated with him most earnestly, and using every sort of argument, they sought to dissuade him. But their efforts were of no avail; Jesus was determined to visit Jerusalem. To all their entreaties and to all their warnings emphasizing the folly and danger of placing himself in the hands of the Sanhedrin, he would reply only, "I would give these teachers in Israel another opportunity to see the light, before my hour comes."

On they went toward Jerusalem, the two apostles continuing to express their feelings of fear and to voice their doubts about the wisdom of such an apparently presumptuous undertaking. They

PAPER 164

AT THE FEAST OF DEDICATION

SECTIONS

Introduction

1. Story of the Good Samaritan
2. At Jerusalem
3. Healing the Blind Beggar
4. Josiah Before the Sanhedrin
5. Teaching in Solomon's Porch

INTRODUCTION

^{164:01 (1809.1)} AS THE camp at Pella was being established, Jesus, taking with him Nathaniel and Thomas, secretly went up to Jerusalem to attend the feast of the dedication. Not until they passed over the Jordan at the Bethany ford, did the two apostles become aware that their Master was going on to Jerusalem. When they perceived that he really intended to be present at the feast of dedication, they remonstrated with him most earnestly, and using every sort of argument, they sought to dissuade him. But their efforts were of no avail; Jesus was determined to visit Jerusalem. To all their entreaties and to all their warnings emphasizing the folly and danger of placing himself in the hands of the Sanhedrin, he would reply only, "I would give these teachers in Israel another opportunity to see the light, before my hour comes."

^{164:02 (1809.2)} On they went toward Jerusalem, the two apostles continuing to express their feelings of fear and to voice their doubts about the wisdom of such an apparently presumptuous undertaking. They reached Jericho about half past four and prepared

reached Jericho about half past four and prepared to lodge there for the night

to lodge there for the night.

STORY OF THE GOOD SAMARITAN .1

That evening a considerable company gathered about Jesus and the two apostles to ask questions, many of which the apostles answered, while others the Master discussed. In the course of the evening a certain lawyer, seeking to entangle Jesus in a compromising disputation, said: "Teacher, I would like to ask you just what I should do to inherit eternal life?" Jesus answered, "What is written in the law and the prophets; how do you read the Scriptures?" The lawyer, knowing the teachings of both Jesus and the Pharisees, answered: "To love the Lord God with all your heart, soul, mind, and strength, and your neighbor as yourself." Then said Jesus: "You have answered right; this, if you really do, will lead to life everlasting."

But the lawyer was not wholly sincere in asking this question, and desiring to justify himself while also hoping to embarrass Jesus, he ventured to ask still another question. Drawing a little closer to the Master, he said, "But, Teacher, I should like you to tell me just who is my neighbor?" The lawyer asked this question hoping to entrap Jesus into making some statement that would contravene the Jewish law which defined one's neighbor as "the children of one's people." The Jews looked upon all others as "gentile dogs." This lawyer was somewhat familiar with Jesus' teachings and therefore well knew that the Master thought differently; thus he hoped to lead him into saying something which could be construed as an attack upon the sacred law

But Jesus discerned the lawyer's motive, and instead of falling into the trap, he proceeded to tell his hearers a story, a story which would be fully appreciated by any Jericho audience. Said Jesus: "A certain man was going down from Jerusalem to Jericho, and he fell into the hands of cruel brigands, who robbed him, stripped him and beat him, and departing, left him half dead. Very soon, by chance, a certain priest was going down that way, and when he came upon the wounded man, seeing his sorry plight, he passed by on the other side of

1. STORY OF THE GOOD SAMARITAN

^{164:1.1 (1809:3)} That evening a considerable company gathered about Jesus and the two apostles to ask questions, many of which the apostles answered, while others the Master discussed. In the course of the evening a certain lawyer, seeking to entangle Jesus in a compromising disputation, said: "Teacher, I would like to ask you just what I should do to inherit eternal life?" Jesus answered, "What is written in the law and the prophets; how do you read the Scriptures?" The lawyer, knowing the teachings of both Jesus and the Pharisees, answered: "To love the Lord God with all your heart, soul, mind, and strength, and your neighbor as yourself." Then said Jesus: "You have answered right; this, if you really do, will lead to life everlasting."

^{164:1.2 (1809:4)} But the lawyer was not wholly sincere in asking this question, and desiring to justify himself while also hoping to embarrass Jesus, he ventured to ask still another question. Drawing a little closer to the Master, he said, "But, Teacher, I should like you to tell me just who is my neighbor?" The lawyer asked this question hoping to entrap Jesus into making some statement that would contravene the Jewish law which defined one's neighbor as "the children of one's people." The Jews looked upon all others as "gentile dogs." This lawyer was somewhat familiar with Jesus' teachings and therefore well knew that the Master thought differently; thus he hoped to lead him into saying something which could be construed as an attack upon the sacred law.

^{164:1.3 (1810:1)} But Jesus discerned the lawyer's motive, and instead of falling into the trap, he proceeded to tell his hearers a story, a story which would be fully appreciated by any Jericho audience. Said Jesus: "A certain man was going down from Jerusalem to Jericho, and he fell into the hands of cruel brigands, who robbed him, stripped him and beat him, and departing, left him half dead. Very soon, by chance, a certain priest was going down that way, and when he came upon the wounded man, seeing his sorry plight, he passed by on the other side of the road. And in like manner a Levite also, when he came along and saw the man, passed by on the other side. Now, about this time, a certain Samaritan, as

the road. And in like manner a Levite also, when he came along and saw the man, passed by on the other side. Now, about this time, a certain Samaritan, as he journeyed down to Jericho, came across this wounded man; and when he saw how he had been robbed and beaten, he was moved with compassion, and going over to him, he bound up his wounds, pouring on oil and wine, and setting the man upon his own beast, brought him here to the inn and took care of him. And on the morrow he took out some money and, giving it to the host, said: 'Take good care of my friend, and if the expense is more, when I come back again, I will repay you.' Now let me ask you: Which of these three turned out to be the neighbor of him who fell among the robbers?" And when the lawyer perceived that he had fallen into his own snare, he answered, "He who showed mercy on him." And Jesus said, "Go and ^{164:1.4}do likewise."

The lawyer answered, "He who showed mercy," that he might refrain from even speaking that odious word, Samaritan. The lawyer was forced to give the very answer to the question, "Who is my neighbor?" which Jesus wished given, and which, if Jesus had so stated, would have directly involved him in the charge of heresy. Jesus not only confounded the dishonest lawyer, but he told his hearers a story which was at the same time a beautiful admonition to all his followers and a stunning rebuke to all Jews regarding their attitude toward the Samaritans. And this story has continued to promote brotherly love among all who have subsequently believed the gospel ^{164:1.4}of Jesus.

he journeyed down to Jericho, came across this wounded man; and when he saw how he had been robbed and beaten, he was moved with compassion, and going over to him, he bound up his wounds, pouring on oil and wine, and setting the man upon his own beast, brought him here to the inn and took care of him. And on the morrow he took out some money and, giving it to the host, said: 'Take good care of my friend, and if the expense is more, when I come back again, I will repay you.' Now let me ask you: Which of these three turned out to be the neighbor of him who fell among the robbers?" And when the lawyer perceived that he had fallen into his own snare, he answered, "He who showed mercy on him." And Jesus said, "Go and do likewise."

^{164:1.4 (1810.2)} The lawyer answered, "He who showed mercy," that he might refrain from even speaking that odious word, Samaritan. The lawyer was forced to give the very answer to the question, "Who is my neighbor?" which Jesus wished given, and which, if Jesus had so stated, would have directly involved him in the charge of heresy. Jesus not only confounded the dishonest lawyer, but he told his hearers a story which was at the same time a beautiful admonition to all his followers and a stunning rebuke to all Jews regarding their attitude toward the Samaritans. And this story has continued to promote brotherly love among all who have subsequently believed the gospel of Jesus.

AT JERUSALEM .2

Jesus had attended the feast of tabernacles that he might proclaim the gospel to the pilgrims from all parts of the empire; he now went up to the feast of the dedication for just one purpose: to give the Sanhedrin and the Jewish leaders another chance to see the light. The principal event of these few days in Jerusalem occurred on Friday night at the home of Nicodemus. Here were gathered together some twenty-five Jewish leaders who believed Jesus' teaching. Among this group were fourteen men who were then, or had

2. AT JERUSALEM

^{164:2.1 (1810.3)} Jesus had attended the feast of tabernacles that he might proclaim the gospel to the pilgrims from all parts of the empire; he now went up to the feast of the dedication for just one purpose: to give the Sanhedrin and the Jewish leaders another chance to see the light. The principal event of these few days in Jerusalem occurred on Friday night at the home of Nicodemus. Here were gathered together some twenty-five Jewish leaders who believed Jesus' teaching. Among this group were fourteen men who were then, or had recently been, members of the Sanhedrin. This meeting was attended by Eber, Matadormus, and Joseph of Arimathea.

recently been, members of the Sanhedrin. This meeting was attended by Eber, Matadormus, and Joseph of Arimathea.

On this occasion Jesus' hearers were all learned men, and both they and his two apostles were amazed at the breadth and depth of the remarks which the Master made to this distinguished group. Not since the times when he had taught in Alexandria, Rome, and in the islands of the Mediterranean, had he exhibited such learning and shown such a grasp of the affairs of men, both secular and religious.

When this little meeting broke up, all went away mystified by the Master's personality, charmed by his gracious manner, and in love with the man. They had sought to advise Jesus concerning his desire to win the remaining members of the Sanhedrin. The Master listened attentively, but silently, to all their proposals. He well knew none of their plans would work. He surmised that the majority of the Jewish leaders never would accept the gospel of the kingdom; nevertheless, he gave them all this one more chance to choose. But when he went forth that night, with Nathaniel and Thomas, to lodge on the Mount of Olives, he had not yet decided upon the method he would pursue in bringing his work once more to the notice of the Sanhedrin.

That night Nathaniel and Thomas slept little; they were too much amazed by what they had heard at Nicodemus's house. They thought much over the final remark of Jesus regarding the offer of the former and present members of the Sanhedrin to go with him before the seventy. The Master said: "No, my brethren, it would be to no purpose. You would multiply the wrath to be visited upon your own heads, but you would not in the least mitigate the hatred which they bear me. Go, each of you, about the Father's business as the spirit leads you while I once more bring the kingdom to their notice in the manner which my Father may direct."

HEALING THE BLIND BEGGAR .3

The next morning the three went over to Martha's home at Bethany for breakfast and then went immediately into

^{164:22 (1810:4)} On this occasion Jesus' hearers were all learned men, and both they and his two apostles were amazed at the breadth and depth of the remarks which the Master made to this distinguished group. Not since the times when he had taught in Alexandria, Rome, and in the islands of the Mediterranean, had he exhibited such learning and shown such a grasp of the affairs of men, both secular and religious.

^{164:23 (1810:5)} When this little meeting broke up, all went away mystified by the Master's personality, charmed by his gracious manner, and in love with the man. They had sought to advise Jesus concerning his desire to win the remaining members of the Sanhedrin. The Master listened attentively, but silently, to all their proposals. He well knew none of their plans would work. He surmised that the majority of the Jewish leaders never would accept the gospel of the kingdom; nevertheless, he gave them all this one more chance to choose. But when he went forth that night, with Nathaniel and Thomas, to lodge on the Mount of Olives, he had not yet decided upon the method he would pursue in bringing his work once more to the notice of the Sanhedrin.

^{164:24 (1811:1)} That night Nathaniel and Thomas slept little; they were too much amazed by what they had heard at Nicodemus's house. They thought much over the final remark of Jesus regarding the offer of the former and present members of the Sanhedrin to go with him before the seventy. The Master said: "No, my brethren, it would be to no purpose. You would multiply the wrath to be visited upon your own heads, but you would not in the least mitigate the hatred which they bear me. Go, each of you, about the Father's business as the spirit leads you while I once more bring the kingdom to their notice in the manner which my Father may direct."

3. HEALING THE BLIND BEGGAR

^{164:31 (1811:2)} The next morning the three went over to Martha's home at Bethany for breakfast and then went immediately into Jerusalem. This Sabbath

Jerusalem. This Sabbath morning, as Jesus and his two apostles drew near the temple, they encountered a well-known beggar, a man who had been born blind, sitting at his usual place. Although these mendicants did not solicit or receive alms on the Sabbath day, they were permitted thus to sit in their usual places. Jesus paused and looked upon the beggar. As he gazed upon this man who had been born blind, the idea came into his mind as to how he would once more bring his mission on earth to the notice of the Sanhedrin and the other Jewish leaders and religious teachers

As the Master stood there before the blind man, engrossed in deep thought, Nathaniel, pondering the possible cause of this man's blindness, asked: "Master, who did sin, this man or his parents, that he should be born blind?"

The rabbis taught that all such cases of blindness from birth were caused by sin. Not only were children conceived and born in sin, but a child could be born blind as a punishment for some specific sin committed by its father. They even taught that a child itself might sin before it was born into the world. They also taught that such defects could be caused by some sin or other indulgence of the mother while carrying the child

There was, throughout all these regions, a lingering belief in reincarnation. The older Jewish teachers, together with Plato, Philo, and many of the Essenes, tolerated the theory that men may reap in one incarnation what they have sown in a previous existence; thus in one life they were believed to be expiating the sins committed in preceding lives. The Master found it difficult to make men believe that their souls had not had previous existences

However, inconsistent as it seems, while such blindness was supposed to be the result of sin, the Jews held that it was meritorious in a high degree to give alms to these blind beggars. It was the custom of these blind men constantly to chant to the passers-by, "O tenderhearted, gain merit by assisting the blind"

Jesus entered into the discussion of this case with Nathaniel and Thomas, not only because he had already decided to use this blind man as the

morning, as Jesus and his two apostles drew near the temple, they encountered a well-known beggar, a man who had been born blind, sitting at his usual place. Although these mendicants did not solicit or receive alms on the Sabbath day, they were permitted thus to sit in their usual places. Jesus paused and looked upon the beggar. As he gazed upon this man who had been born blind, the idea came into his mind as to how he would once more bring his mission on earth to the notice of the Sanhedrin and the other Jewish leaders and religious teachers.

^{164:32 (1811.3)} As the Master stood there before the blind man, engrossed in deep thought, Nathaniel, pondering the possible cause of this man's blindness, asked: "Master, who did sin, this man or his parents, that he should be born blind?"

^{164:33 (1811.4)} The rabbis taught that all such cases of blindness from birth were caused by sin. Not only were children conceived and born in sin, but a child could be born blind as a punishment for some specific sin committed by its father. They even taught that a child itself might sin before it was born into the world. They also taught that such defects could be caused by some sin or other indulgence of the mother while carrying the child.

^{164:34 (1811.5)} There was, throughout all these regions, a lingering belief in reincarnation. The older Jewish teachers, together with Plato, Philo, and many of the Essenes, tolerated the theory that men may reap in one incarnation what they have sown in a previous existence; thus in one life they were believed to be expiating the sins committed in preceding lives. The Master found it difficult to make men believe that their souls had not had previous existences.

^{164:35 (1811.6)} However, inconsistent as it seems, while such blindness was supposed to be the result of sin, the Jews held that it was meritorious in a high degree to give alms to these blind beggars. It was the custom of these blind men constantly to chant to the passers-by, "O tenderhearted, gain merit by assisting the blind."

^{164:36 (1811.7)} Jesus entered into the discussion of this case with Nathaniel and Thomas, not only because he had already decided to use this blind man as the means of that day bringing his mission once more

means of that day bringing his mission once more prominently to the notice of the Jewish leaders, but also because he always encouraged his apostles to seek for the true causes of all phenomena, natural or spiritual. He had often warned them to avoid the common tendency to assign spiritual causes to commonplace physical events.

Jesus decided to use this beggar in his plans for that day's work, but before doing anything for the blind man, Josiah by name, he proceeded to answer Nathaniel's question. Said the Master: "Neither did this man sin nor his parents that the works of God might be manifest in him. This blindness has come upon him in the natural course of events, but we must now do the works of Him who sent me, while it is still day, for the night will certainly come when it will be impossible to do the work we are about to perform. When I am in the world, I am the light of the world, but in only a little while I will not be with you

When Jesus had spoken, he said to Nathaniel and Thomas: "Let us create the sight of this blind man on this Sabbath day that the scribes and Pharisees may have the full occasion which they seek for accusing the Son of Man." Then, stooping over, he spat on the ground and mixed the clay with the spittle, and speaking of all this so that the blind man could hear, he went up to Josiah and put the clay over his sightless eyes, saying: "Go, my son, wash away this clay in the pool of Siloam, and immediately you shall receive your sight." And when Josiah had so washed in the pool of Siloam, he returned to his friends and family, seeing

Having always been a beggar, he knew nothing else; so, when the first excitement of the creation of his sight had passed, he returned to his usual place of alms-seeking. His friends, neighbors, and all who had known him aforetime, when they observed that he could see, all said, "Is this not Josiah the blind beggar?" Some said it was he, while others said, "No, it is one like him, but this man can see." But when they asked the man himself, he answered, "I am he

When they began to inquire of him how he was able to see, he answered them: "A man called Jesus came by this

prominently to the notice of the Jewish leaders, but also because he always encouraged his apostles to seek for the true causes of all phenomena, natural or spiritual. He had often warned them to avoid the common tendency to assign spiritual causes to commonplace physical events.

^{164:37 (1812:1)} Jesus decided to use this beggar in his plans for that day's work, but before doing anything for the blind man, Josiah by name, he proceeded to answer Nathaniel's question. Said the Master: "Neither did this man sin nor his parents that the works of God might be manifest in him. This blindness has come upon him in the natural course of events, but we must now do the works of Him who sent me, while it is still day, for the night will certainly come when it will be impossible to do the work we are about to perform. When I am in the world, I am the light of the world, but in only a little while I will not be with you."

^{164:38 (1812:2)} When Jesus had spoken, he said to Nathaniel and Thomas: "Let us create the sight of this blind man on this Sabbath day that the scribes and Pharisees may have the full occasion which they seek for accusing the Son of Man." Then, stooping over, he spat on the ground and mixed the clay with the spittle, and speaking of all this so that the blind man could hear, he went up to Josiah and put the clay over his sightless eyes, saying: "Go, my son, wash away this clay in the pool of Siloam, and immediately you shall receive your sight." And when Josiah had so washed in the pool of Siloam, he returned to his friends and family, seeing.

^{164:39 (1812:3)} Having always been a beggar, he knew nothing else; so, when the first excitement of the creation of his sight had passed, he returned to his usual place of alms-seeking. His friends, neighbors, and all who had known him aforetime, when they observed that he could see, all said, "Is this not Josiah the blind beggar?" Some said it was he, while others said, "No, it is one like him, but this man can see." But when they asked the man himself, he answered, "I am he."

^{164:310 (1812:4)} When they began to inquire of him how he was able to see, he answered them: "A man called Jesus came by this way, and when talking

way, and when talking about me with his friends, he made clay with spittle, anointed my eyes, and directed that I should go and wash in the pool of Siloam. I did what this man told me, and immediately I received my sight. And that is only a few hours ago. I do not yet know the meaning of much that I see." And when the people who began to gather about him asked where they could find the strange man who had healed him, Josiah could answer only .that he did not know

This is one of the strangest of all the Master's miracles. This man did not ask for healing. He did not know that the Jesus who had directed him to wash at Siloam, and who had promised him vision, was the prophet of Galilee who had preached in Jerusalem during the feast of tabernacles. This man had little faith that he would receive his sight, but the people of that day had great faith in the efficacy of the spittle of a great or holy man; and from Jesus' conversation with Nathaniel and Thomas, Josiah had concluded that his would-be benefactor was a great man, a learned teacher or a holy prophet; accordingly he did as .Jesus directed him

Jesus made use of the clay and the spittle and directed him to wash in the symbolic pool of Siloam for three :reasons

This was not a miracle response .1 to the individual's faith. This was a wonder which Jesus chose to perform for a purpose of his own, but which he so arranged that this man might derive .lasting benefit therefrom

As the blind man had not asked for .2 healing, and since the faith he had was slight, these material acts were suggested for the purpose of encouraging him. He did believe in the superstition of the efficacy of spittle, and he knew the pool of Siloam was a semisacred place. But he would hardly have gone there had it not been necessary to wash away the clay of his anointing. There was just enough ceremony about the transaction to .induce him to act

But Jesus had a third reason for .3 resorting to these material means in connection with this unique transaction: This was a miracle wrought purely in obedience to his own choosing, and

about me with his friends, he made clay with spittle, anointed my eyes, and directed that I should go and wash in the pool of Siloam. I did what this man told me, and immediately I received my sight. And that is only a few hours ago. I do not yet know the meaning of much that I see." And when the people who began to gather about him asked where they could find the strange man who had healed him, Josiah could answer only that he did not know.

^{164:3.11 (1812.5)} This is one of the strangest of all the Master's miracles. This man did not ask for healing. He did not know that the Jesus who had directed him to wash at Siloam, and who had promised him vision, was the prophet of Galilee who had preached in Jerusalem during the feast of tabernacles. This man had little faith that he would receive his sight, but the people of that day had great faith in the efficacy of the spittle of a great or holy man; and from Jesus' conversation with Nathaniel and Thomas, Josiah had concluded that his would-be benefactor was a great man, a learned teacher or a holy prophet; accordingly he did as Jesus directed him.

^{164:3.12 (1812.6)} Jesus made use of the clay and the spittle and directed him to wash in the symbolic pool of Siloam for three reasons:

^{164:3.13 (1812.7)} 1. This was not a miracle response to the individual's faith. This was a wonder which Jesus chose to perform for a purpose of his own, but which he so arranged that this man might derive lasting benefit therefrom.

^{164:3.14 (1813.1)} 2. As the blind man had not asked for healing, and since the faith he had was slight, these material acts were suggested for the purpose of encouraging him. He did believe in the superstition of the efficacy of spittle, and he knew the pool of Siloam was a semisacred place. But he would hardly have gone there had it not been necessary to wash away the clay of his anointing. There was just enough ceremony about the transaction to induce him to act.

^{164:3.15 (1813.2)} 3. But Jesus had a third reason for resorting to these material means in connection with this unique transaction: This was a miracle wrought purely in obedience to his own choosing, and thereby he desired to teach his followers of that day

thereby he desired to teach his followers of that day and all subsequent ages to refrain from despising or neglecting material means in the healing of the sick. He wanted to teach them that they must cease to regard miracles as the only .method of curing human diseases

Jesus gave this man his sight by miraculous working, on this Sabbath morning and in Jerusalem near the temple, for the prime purpose of making this act an open challenge to the Sanhedrin and all the Jewish teachers and religious leaders. This was his way of proclaiming an open break with the Pharisees. He was always positive in everything he did. And it was for the purpose of bringing these matters before the Sanhedrin that Jesus brought his two apostles to this man early in the afternoon of this Sabbath day and deliberately provoked those discussions which compelled the Pharisees to take .notice of the miracle

and all subsequent ages to refrain from despising or neglecting material means in the healing of the sick. He wanted to teach them that they must cease to regard miracles as the only method of curing human diseases.

^{164:3.16 (1813.3)} Jesus gave this man his sight by miraculous working, on this Sabbath morning and in Jerusalem near the temple, for the prime purpose of making this act an open challenge to the Sanhedrin and all the Jewish teachers and religious leaders. This was his way of proclaiming an open break with the Pharisees. He was always positive in everything he did. And it was for the purpose of bringing these matters before the Sanhedrin that Jesus brought his two apostles to this man early in the afternoon of this Sabbath day and deliberately provoked those discussions which compelled the Pharisees to take notice of the miracle.

JOSIAH BEFORE THE SANHEDRIN .4

By midafternoon the healing of Josiah had raised such a discussion around the temple that the leaders of the Sanhedrin decided to convene the council in its usual temple meeting place. And they did this in violation of a standing rule which forbade the meeting of the Sanhedrin on the Sabbath day. Jesus knew that Sabbath breaking would be one of the chief charges to be brought against him when the final test came, and he desired to be brought before the Sanhedrin for adjudication of the charge of having healed a blind man on the Sabbath day, when the very session of the high Jewish court sitting in judgment on him for this act of mercy would be deliberating on these matters on the Sabbath day and in direct .violation of their own self-imposed laws

But they did not call Jesus before them; they feared to. Instead, they sent forthwith for Josiah. After some preliminary questioning, the spokesman for the Sanhedrin (about fifty members being present) directed Josiah to tell them what had happened to him. Since his healing that morning Josiah had learned from Thomas, Nathaniel, and others that the Pharisees were angry about his healing on the Sabbath, and that they were likely to make trouble for

4. JOSIAH BEFORE THE SANHEDRIN

^{164:4.1 (1813.4)} By midafternoon the healing of Josiah had raised such a discussion around the temple that the leaders of the Sanhedrin decided to convene the council in its usual temple meeting place. And they did this in violation of a standing rule which forbade the meeting of the Sanhedrin on the Sabbath day. Jesus knew that Sabbath breaking would be one of the chief charges to be brought against him when the final test came, and he desired to be brought before the Sanhedrin for adjudication of the charge of having healed a blind man on the Sabbath day, when the very session of the high Jewish court sitting in judgment on him for this act of mercy would be deliberating on these matters on the Sabbath day and in direct violation of their own self-imposed laws.

^{164:4.2 (1813.5)} But they did not call Jesus before them; they feared to. Instead, they sent forthwith for Josiah. After some preliminary questioning, the spokesman for the Sanhedrin (about fifty members being present) directed Josiah to tell them what had happened to him. Since his healing that morning Josiah had learned from Thomas, Nathaniel, and others that the Pharisees were angry about his healing on the Sabbath, and that they were likely to make trouble for all concerned; but Josiah did not yet perceive that Jesus was he who was called the Deliverer. So, when the Pharisees questioned him,

all concerned; but Josiah did not yet perceive that Jesus was he who was called the Deliverer. So, when the Pharisees questioned him, he said: "This man came along, put clay upon my eyes, told me to go wash in Siloam, and". I do now see

One of the older Pharisees, after making a lengthy speech, said: "This man cannot be from God because you can see that he does not observe the Sabbath. He violates the law, first, in making the clay, then, in sending this beggar to wash in Siloam on the Sabbath day. Such a man cannot be a". teacher sent from God

Then one of the younger men who secretly believed in Jesus, said: "If this man is not sent by God, how can he do these things? We know that one who is a common sinner cannot perform such miracles. We all know this beggar and that he was born blind; now he sees. Will you still say that this prophet does all these wonders by the power of the prince of devils?" And for every Pharisee who dared to accuse and denounce Jesus one would arise to ask entangling and embarrassing questions, so that a serious division arose among them. The presiding officer saw whither they were drifting, and in order to allay the discussion, he prepared further to question the man himself. Turning to Josiah, he said: "What do you have to say about this man, this Jesus, whom you claim opened your eyes?" And Josiah answered, "I think he is a". prophet

The leaders were greatly troubled and, knowing not what else to do, decided to send for Josiah's parents to learn whether he had actually been born blind. They were loath to believe that the. beggar had been healed

It was well known about Jerusalem, not only that Jesus was denied entrance into all synagogues, but that all who believed in his teaching were likewise cast out of the synagogue, excommunicated from the congregation of Israel; and this meant denial of all rights and privileges of every sort throughout all Jewry except the right to. buy the necessities of life

When, therefore, Josiah's parents, poor and fear-burdened souls, appeared before the august Sanhedrin, they were

he said: "This man came along, put clay upon my eyes, told me to go wash in Siloam, and I do now see."

^{164:43 (18136)} One of the older Pharisees, after making a lengthy speech, said: "This man cannot be from God because you can see that he does not observe the Sabbath. He violates the law, first, in making the clay, then, in sending this beggar to wash in Siloam on the Sabbath day. Such a man cannot be a teacher sent from God."

^{164:44 (18137)} Then one of the younger men who secretly believed in Jesus, said: "If this man is not sent by God, how can he do these things? We know that one who is a common sinner cannot perform such miracles. We all know this beggar and that he was born blind; now he sees. Will you still say that this prophet does all these wonders by the power of the prince of devils?" And for every Pharisee who dared to accuse and denounce Jesus one would arise to ask entangling and embarrassing questions, so that a serious division arose among them. The presiding officer saw whither they were drifting, and in order to allay the discussion, he prepared further to question the man himself. Turning to Josiah, he said: "What do you have to say about this man, this Jesus, whom you claim opened your eyes?" And Josiah answered, "I think he is a prophet."

^{164:45 (18141)} The leaders were greatly troubled and, knowing not what else to do, decided to send for Josiah's parents to learn whether he had actually been born blind. They were loath to believe that the beggar had been healed.

^{164:46 (18142)} It was well known about Jerusalem, not only that Jesus was denied entrance into all synagogues, but that all who believed in his teaching were likewise cast out of the synagogue, excommunicated from the congregation of Israel; and this meant denial of all rights and privileges of every sort throughout all Jewry except the right to buy the necessities of life.

^{164:47 (18143)} When, therefore, Josiah's parents, poor and fear-burdened souls, appeared before the august Sanhedrin, they were afraid to speak freely.

afraid to speak freely. Said the spokesman of the court: "Is this your son? and do we understand aright that he was born blind? If this is true, how is it that he can now see?" And then Josiah's father, seconded by his mother, answered: "We know that this is our son, and that he was born blind, but how it is that he has come to see, or who it was that opened his eyes, we know not. Ask him; he is of age; let him speak for himself."

They now called Josiah up before them a second time. They were not getting along well with their scheme of holding a formal trial, and some were beginning to feel strange about doing this on the Sabbath; accordingly, when they recalled Josiah, they attempted to ensnare him by a different mode of attack. The officer of the court spoke to the former blind man, saying: "Why do you not give God the glory for this? why do you not tell us the whole truth about what happened? We all know that this man is a sinner. Why do you refuse to discern the truth? You know that both you and this man stand convicted of Sabbath breaking. Will you not atone for your sin by acknowledging God as your healer, if you still claim that your eyes"?have this day been opened

But Josiah was neither dumb nor lacking in humor; so he replied to the officer of the court: "Whether this man is a sinner, I know not; but one thing I do know — that, whereas I was blind, now I see." And since they could not entrap Josiah, they sought further to question him, asking: "Just how did he open your eyes? what did he actually do to you? what did he say to you? did he ask you"?to believe in him

Josiah replied, somewhat impatiently: "I have told you exactly how it all happened, and if you did not believe my testimony, why would you hear it again? Would you by any chance also become his disciples?" When Josiah had thus spoken, the Sanhedrin broke up in confusion, almost violence, for the leaders rushed upon Josiah, angrily exclaiming: "You may talk about being this man's disciple, but we are disciples of Moses, and we are the teachers of the laws of God. We know that God spoke through Moses, but as for this".man Jesus, we know not whence he is

Then Josiah, standing upon a stool,

Said the spokesman of the court: "Is this your son? and do we understand aright that he was born blind? If this is true, how is it that he can now see?" And then Josiah's father, seconded by his mother, answered: "We know that this is our son, and that he was born blind, but how it is that he has come to see, or who it was that opened his eyes, we know not. Ask him; he is of age; let him speak for himself."

^{164:4.8 (1814.4)} They now called Josiah up before them a second time. They were not getting along well with their scheme of holding a formal trial, and some were beginning to feel strange about doing this on the Sabbath; accordingly, when they recalled Josiah, they attempted to ensnare him by a different mode of attack. The officer of the court spoke to the former blind man, saying: "Why do you not give God the glory for this? why do you not tell us the whole truth about what happened? We all know that this man is a sinner. Why do you refuse to discern the truth? You know that both you and this man stand convicted of Sabbath breaking. Will you not atone for your sin by acknowledging God as your healer, if you still claim that your eyes have this day been opened?"

^{164:4.9 (1814.5)} But Josiah was neither dumb nor lacking in humor; so he replied to the officer of the court: "Whether this man is a sinner, I know not; but one thing I do know — that, whereas I was blind, now I see." And since they could not entrap Josiah, they sought further to question him, asking: "Just how did he open your eyes? what did he actually do to you? what did he say to you? did he ask you to believe in him?"

^{164:4.10 (1814.6)} Josiah replied, somewhat impatiently: "I have told you exactly how it all happened, and if you did not believe my testimony, why would you hear it again? Would you by any chance also become his disciples?" When Josiah had thus spoken, the Sanhedrin broke up in confusion, almost violence, for the leaders rushed upon Josiah, angrily exclaiming: "You may talk about being this man's disciple, but we are disciples of Moses, and we are the teachers of the laws of God. We know that God spoke through Moses, but as for this man Jesus, we know not whence he is."

^{164:4.11 (1814.7)} Then Josiah, standing upon a stool,

shouted abroad to all who could hear, saying: "Hearken, you who claim to be the teachers of all Israel, while I declare to you that herein is a great marvel since you confess that you know not whence this man is, and yet you know of a certainty, from the testimony which you have heard, that he opened my eyes. We all know that God does not perform such works for the ungodly; that God would do such a thing only at the request of a true worshiper — for one who is holy and righteous. You know that not since the beginning of the world have you ever heard of the opening of the eyes of one who was born blind. Look, then, all of you, upon me and realize what has been done this day in Jerusalem! I tell you, if this man were not from God, he could not do this." And as the Sanhedrists departed in anger and confusion, they shouted to him: "You were altogether born in sin, and do you now presume to teach us? Maybe you were not really born blind, and even if your eyes were opened on the Sabbath day, this was done by the power of the prince of devils." And they went at once to the synagogue to cast out Josiah

Josiah entered this trial with meager ideas about Jesus and the nature of his healing. Most of the daring testimony which he so cleverly and courageously bore before this supreme tribunal of all Israel developed in his mind as the trial proceeded along such unfair and unjust lines.

TEACHING IN SOLOMON'S PORCH .5

All of the time this Sabbath-breaking session of the Sanhedrin was in progress in one of the temple chambers, Jesus was walking about near at hand, teaching the people in Solomon's Porch, hoping that he would be summoned before the Sanhedrin where he could tell them the good news of the liberty and joy of divine sonship in the kingdom of God. But they were afraid to send for him. They were always disconcerted by these sudden and public appearances of Jesus in Jerusalem. The very occasion they had so ardently sought, Jesus now gave them, but they feared to bring him before the Sanhedrin even as a witness, and even more they feared to arrest him

This was midwinter in Jerusalem, and the people sought the partial shelter

shouted abroad to all who could hear, saying: "Hearken, you who claim to be the teachers of all Israel, while I declare to you that herein is a great marvel since you confess that you know not whence this man is, and yet you know of a certainty, from the testimony which you have heard, that he opened my eyes. We all know that God does not perform such works for the ungodly; that God would do such a thing only at the request of a true worshiper — for one who is holy and righteous. You know that not since the beginning of the world have you ever heard of the opening of the eyes of one who was born blind. Look, then, all of you, upon me and realize what has been done this day in Jerusalem! I tell you, if this man were not from God, he could not do this." And as the Sanhedrists departed in anger and confusion, they shouted to him: "You were altogether born in sin, and do you now presume to teach us? Maybe you were not really born blind, and even if your eyes were opened on the Sabbath day, this was done by the power of the prince of devils." And they went at once to the synagogue to cast out Josiah.

^{164:4.12 (1815.1)} Josiah entered this trial with meager ideas about Jesus and the nature of his healing. Most of the daring testimony which he so cleverly and courageously bore before this supreme tribunal of all Israel developed in his mind as the trial proceeded along such unfair and unjust lines.

5. TEACHING IN SOLOMON'S PORCH

^{164:5.1 (1815.2)} All of the time this Sabbath-breaking session of the Sanhedrin was in progress in one of the temple chambers, Jesus was walking about near at hand, teaching the people in Solomon's Porch, hoping that he would be summoned before the Sanhedrin where he could tell them the good news of the liberty and joy of divine sonship in the kingdom of God. But they were afraid to send for him. They were always disconcerted by these sudden and public appearances of Jesus in Jerusalem. The very occasion they had so ardently sought, Jesus now gave them, but they feared to bring him before the Sanhedrin even as a witness, and even more they feared to arrest him.

^{164:5.2 (1815.3)} This was midwinter in Jerusalem, and the people sought the partial shelter of Solomon's

of Solomon's Porch; and as Jesus lingered, the crowds asked him many questions, and he taught them for more than two hours. Some of the Jewish teachers sought to entrap him by publicly asking him: "How long will you hold us in suspense? If you are the Messiah, why do you not plainly tell us?" Said Jesus: "I have told you about myself and my Father many times, but you will not believe me. Can you not see that the works I do in my Father's name bear witness for me? But many of you believe not because you belong not to my fold. The teacher of truth attracts only those who hunger for the truth and who thirst for righteousness. My sheep hear my voice and I know them and they follow me. And to all who follow my teaching I give eternal life; they shall never perish, and no one shall snatch them out of my hand. My Father, who has given me these children, is greater than all, so that no one is able to pluck them out of my Father's hand. The Father and I are one." Some of the unbelieving Jews rushed over to where they were still building the temple to pick up stones to cast at Jesus, but the believers .restrained them

Jesus continued his teaching: "Many loving works have I shown you from the Father, so that now would I inquire for which one of these good works do you think to stone me?" And then answered one of the Pharisees: "For no good work would we stone you but for blasphemy, inasmuch as you, being a man, dare to make yourself equal with God." And Jesus answered: "You charge the Son of Man with blasphemy because you refused to believe me when I declared to you that I was sent by God. If I do not the works of God, believe me not, but if I do the works of God, even though you believe not in me, I should think you would believe the works. But that you may be certain of what I proclaim, let me again assert that the Father is in me and I in the Father, and that, as the Father dwells in me, so will I dwell in every one who believes this gospel." And when the people heard these words, many of them rushed out to lay hands upon the stones to cast at him, but he passed out through the temple precincts; and meeting Nathaniel and Thomas, who had been in attendance upon the session of the Sanhedrin, he waited with them near the temple until Josiah came from the .council chamber

Porch; and as Jesus lingered, the crowds asked him many questions, and he taught them for more than two hours. Some of the Jewish teachers sought to entrap him by publicly asking him: "How long will you hold us in suspense? If you are the Messiah, why do you not plainly tell us?" Said Jesus: "I have told you about myself and my Father many times, but you will not believe me. Can you not see that the works I do in my Father's name bear witness for me? But many of you believe not because you belong not to my fold. The teacher of truth attracts only those who hunger for the truth and who thirst for righteousness. My sheep hear my voice and I know them and they follow me. And to all who follow my teaching I give eternal life; they shall never perish, and no one shall snatch them out of my hand. My Father, who has given me these children, is greater than all, so that no one is able to pluck them out of my Father's hand. The Father and I are one." Some of the unbelieving Jews rushed over to where they were still building the temple to pick up stones to cast at Jesus, but the believers restrained them.

^{164:53 (181:54)} Jesus continued his teaching: "Many loving works have I shown you from the Father, so that now would I inquire for which one of these good works do you think to stone me?" And then answered one of the Pharisees: "For no good work would we stone you but for blasphemy, inasmuch as you, being a man, dare to make yourself equal with God." And Jesus answered: "You charge the Son of Man with blasphemy because you refused to believe me when I declared to you that I was sent by God. If I do not the works of God, believe me not, but if I do the works of God, even though you believe not in me, I should think you would believe the works. But that you may be certain of what I proclaim, let me again assert that the Father is in me and I in the Father, and that, as the Father dwells in me, so will I dwell in every one who believes this gospel." And when the people heard these words, many of them rushed out to lay hands upon the stones to cast at him, but he passed out through the temple precincts; and meeting Nathaniel and Thomas, who had been in attendance upon the session of the Sanhedrin, he waited with them near the temple until Josiah came from the council chamber.

Jesus and the two apostles did not go in search of Josiah at his home until they heard he had been cast out of the synagogue. When they came to his house, Thomas called him out in the yard, and Jesus, speaking to him, said: "Josiah, do you believe in the Son of God?" And Josiah answered, "Tell me who he is that I may believe in him." And Jesus said: "You have both seen and heard him, and it is he who now speaks to you." And Josiah said, "Lord, I believe," and falling down, he worshiped.

When Josiah learned that he had been cast out of the synagogue, he was at first greatly downcast, but he was much encouraged when Jesus directed that he should immediately prepare to go with them to the camp at Pella. This simple-minded man of Jerusalem had indeed been cast out of a Jewish synagogue, but behold the Creator of a universe leading him forth to become associated with the spiritual nobility of that day and generation.

And now Jesus left Jerusalem, not again to return until near the time when he prepared to leave this world. With the two apostles and Josiah the Master went back to Pella. And Josiah proved to be one of the recipients of the Master's miraculous ministry who turned out fruitfully, for he became a lifelong preacher of the gospel of the kingdom.

^{164:54 (1816:1)} Jesus and the two apostles did not go in search of Josiah at his home until they heard he had been cast out of the synagogue. When they came to his house, Thomas called him out in the yard, and Jesus, speaking to him, said: "Josiah, do you believe in the Son of God?" And Josiah answered, "Tell me who he is that I may believe in him." And Jesus said: "You have both seen and heard him, and it is he who now speaks to you." And Josiah said, "Lord, I believe," and falling down, he worshiped.

^{164:55 (1816:2)} When Josiah learned that he had been cast out of the synagogue, he was at first greatly downcast, but he was much encouraged when Jesus directed that he should immediately prepare to go with them to the camp at Pella. This simple-minded man of Jerusalem had indeed been cast out of a Jewish synagogue, but behold the Creator of a universe leading him forth to become associated with the spiritual nobility of that day and generation.

^{164:56 (1816:3)} And now Jesus left Jerusalem, not again to return until near the time when he prepared to leave this world. With the two apostles and Josiah the Master went back to Pella. And Josiah proved to be one of the recipients of the Master's miraculous ministry who turned out fruitfully, for he became a lifelong preacher of the gospel of the kingdom.

Paper 165. The Perean Mission Begins

166 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 164

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 165. THE PEREAN MISSION BEGINS

بخش ها

مقدمه مقاله

1. At the Pella Camp
2. Sermon on the Good Shepherd
3. Sabbath Sermon at Pella
4. Dividing the Inheritance
5. Talks to the Apostles on Wealth
6. Answer to Peter's Question

مقدمه مقاله

ON TUESDAY, January 3, A.D. 30, Abner, the former chief of the twelve apostles of John the Baptist, a Nazarite and onetime head of the Nazarite school at Engedi, now chief of the seventy messengers of the kingdom, called his associates together and gave them final instructions before sending them on a mission to all of the cities and villages of Perea. This Perean mission continued for almost three months and was the last ministry of the Master. From these labors Jesus went directly to Jerusalem to pass through his final experiences in the flesh. The seventy, supplemented by the periodic labors of Jesus and the twelve apostles, worked in the following cities and towns and some fifty additional villages: Zaphon, Gadara, Macad, Arbela, Ramath, Edrei, Bosora, Caspin, Mispeh, Gerasa, Ragaba, Succoth, Amathus, Adam, Penuel, Capitolias, Dion, Hatita, Gadda, Philadelphia, Jogbehah, Gilead, Beth-Nimrah, Tyrus, Elealah, Livias, Heshbon, Callirrhoe, Beth-Peor, Shittim, Sibmah, Medeba,

PAPER 165 THE PEREAN MISSION BEGINS

SECTIONS

Introduction

1. At the Pella Camp
2. Sermon on the Good Shepherd
3. Sabbath Sermon at Pella
4. Dividing the Inheritance
5. Talks to the Apostles on Wealth
6. Answer to Peter's Question

INTRODUCTION

^{165:0.1 (1817.1)} ON TUESDAY, January 3, A.D. 30, Abner, the former chief of the twelve apostles of John the Baptist, a Nazarite and onetime head of the Nazarite school at Engedi, now chief of the seventy messengers of the kingdom, called his associates together and gave them final instructions before sending them on a mission to all of the cities and villages of Perea. This Perean mission continued for almost three months and was the last ministry of the Master. From these labors Jesus went directly to Jerusalem to pass through his final experiences in the flesh. The seventy, supplemented by the periodic labors of Jesus and the twelve apostles, worked in the following cities and towns and some fifty additional villages: Zaphon, Gadara, Macad, Arbela, Ramath, Edrei, Bosora, Caspin, Mispeh, Gerasa, Ragaba, Succoth, Amathus, Adam, Penuel, Capitolias, Dion, Hatita, Gadda, Philadelphia, Jogbehah, Gilead, Beth-Nimrah, Tyrus, Elealah, Livias, Heshbon, Callirrhoe, Beth-Peor, Shittim, Sibmah, Medeba, Beth-Meon, Areopolis, and Aroer.

.Beth-Meon, Areopolis, and Aroer

Throughout this tour of Perea the women's corps, now numbering sixty-two, took over most of the work of ministration to the sick. This was the final period of the development of the higher spiritual aspects of the gospel of the kingdom, and there was, accordingly, an absence of miracle working. No other part of Palestine was so thoroughly worked by the apostles and disciples of Jesus, and in no other region did the better classes of citizens so generally .accept the Master's teaching

Perea at this time was about equally gentile and Jewish, the Jews having been generally removed from these regions during the times of Judas Maccabee. Perea was the most beautiful and picturesque province of all Palestine. It was generally referred to by the Jews as "the land beyond the ".Jordan

Throughout this period Jesus divided his time between the camp at Pella and trips with the twelve to assist the seventy in the various cities where they taught and preached. Under Abner's instructions the seventy baptized all believers, although Jesus .had not so charged them

AT THE PELLA CAMP .1

By the middle of January more than twelve hundred persons were gathered together at Pella, and Jesus taught this multitude at least once each day when he was in residence at the camp, usually speaking at nine o'clock in the morning if not prevented by rain. Peter and the other apostles taught each afternoon. The evenings Jesus reserved for the usual sessions of questions and answers with the twelve and other advanced disciples. The evening groups .averaged about fifty

By the middle of March, the time when Jesus began his journey toward Jerusalem, over four thousand persons composed the large audience which heard Jesus or Peter preach each morning. The Master chose to terminate his work on earth when the interest in his message had reached a high point, the highest point attained under this second or nonmiraculous phase of the progress

^{1650.2 (1817.2)} Throughout this tour of Perea the women's corps, now numbering sixty-two, took over most of the work of ministration to the sick. This was the final period of the development of the higher spiritual aspects of the gospel of the kingdom, and there was, accordingly, an absence of miracle working. No other part of Palestine was so thoroughly worked by the apostles and disciples of Jesus, and in no other region did the better classes of citizens so generally accept the Master's teaching.

^{1650.3 (1817.3)} Perea at this time was about equally gentile and Jewish, the Jews having been generally removed from these regions during the times of Judas Maccabee. Perea was the most beautiful and picturesque province of all Palestine. It was generally referred to by the Jews as "the land beyond the Jordan."

^{1650.4 (1817.4)} Throughout this period Jesus divided his time between the camp at Pella and trips with the twelve to assist the seventy in the various cities where they taught and preached. Under Abner's instructions the seventy baptized all believers, although Jesus had not so charged them.

1. AT THE PELLA CAMP

^{165.1.1 (1817.5)} By the middle of January more than twelve hundred persons were gathered together at Pella, and Jesus taught this multitude at least once each day when he was in residence at the camp, usually speaking at nine o'clock in the morning if not prevented by rain. Peter and the other apostles taught each afternoon. The evenings Jesus reserved for the usual sessions of questions and answers with the twelve and other advanced disciples. The evening groups averaged about fifty.

^{165.1.2 (1817.6)} By the middle of March, the time when Jesus began his journey toward Jerusalem, over four thousand persons composed the large audience which heard Jesus or Peter preach each morning. The Master chose to terminate his work on earth when the interest in his message had reached a high point, the highest point attained under this second or nonmiraculous phase of the progress of the kingdom. While three quarters of the multitude were truth seekers, there were also present a large number of Pharisees from Jerusalem and

of the kingdom. While three quarters of the multitude were truth seekers, there were also present a large number of Pharisees from Jerusalem and elsewhere, together with many doubters and cavers.

Jesus and the twelve apostles devoted much of their time to the multitude assembled at the Pella camp. The twelve paid little or no attention to the field work, only going out with Jesus to visit Abner's associates from time to time. Abner was very familiar with the Perean district since this was the field in which his former master, John the Baptist, had done most of his work. After beginning the Perean mission, Abner and the seventy never returned to the Pella camp.

elsewhere, together with many doubters and cavers.

^{165:1.3 (1818:1)} Jesus and the twelve apostles devoted much of their time to the multitude assembled at the Pella camp. The twelve paid little or no attention to the field work, only going out with Jesus to visit Abner's associates from time to time. Abner was very familiar with the Perean district since this was the field in which his former master, John the Baptist, had done most of his work. After beginning the Perean mission, Abner and the seventy never returned to the Pella camp.

SERMON ON THE GOOD SHEPHERD .2

A company of over three hundred Jerusalemites, Pharisees and others, followed Jesus north to Pella when he hastened away from the jurisdiction of the Jewish rulers at the ending of the feast of the dedication; and it was in the presence of these Jewish teachers and leaders, as well as in the hearing of the twelve apostles, that Jesus preached the sermon on the "Good Shepherd." After half an hour of informal discussion, speaking to a group of about one hundred, Jesus said:

On this night I have much to tell you, and since many of you are my disciples and some of you my bitter enemies, I will present my teaching in a parable, so that you may each take for yourself that which finds a reception in your heart.

Tonight, here before me are men who would be willing to die for me and for this gospel of the kingdom, and some of them will so offer themselves in the years to come; and here also are some of you, slaves of tradition, who have followed me down from Jerusalem, and who, with your darkened and deluded leaders, seek to kill the Son of Man. The life which I now live in the flesh shall judge both of you, the true shepherds and the false shepherds. If the false shepherd were blind, he would have no sin, but you claim that you see; you profess to be teachers in Israel; therefore does your sin remain upon

2. SERMON ON THE GOOD SHEPHERD

^{165:2.1 (1818:2)} A company of over three hundred Jerusalemites, Pharisees and others, followed Jesus north to Pella when he hastened away from the jurisdiction of the Jewish rulers at the ending of the feast of the dedication; and it was in the presence of these Jewish teachers and leaders, as well as in the hearing of the twelve apostles, that Jesus preached the sermon on the "Good Shepherd." After half an hour of informal discussion, speaking to a group of about one hundred, Jesus said:

^{165:2.2 (1818:3)} "On this night I have much to tell you, and since many of you are my disciples and some of you my bitter enemies, I will present my teaching in a parable, so that you may each take for yourself that which finds a reception in your heart.

^{165:2.3 (1818:4)} "Tonight, here before me are men who would be willing to die for me and for this gospel of the kingdom, and some of them will so offer themselves in the years to come; and here also are some of you, slaves of tradition, who have followed me down from Jerusalem, and who, with your darkened and deluded leaders, seek to kill the Son of Man. The life which I now live in the flesh shall judge both of you, the true shepherds and the false shepherds. If the false shepherd were blind, he would have no sin, but you claim that you see; you profess to be teachers in Israel; therefore does your sin remain upon you.

.you

The true shepherd gathers his flock“ into the fold for the night in times of danger. And when the morning has come, he enters into the fold by the door, and when he calls, the sheep know his voice. Every shepherd who gains entrance to the sheepfold by any other means than by the door is a thief and a robber. The true shepherd enters the fold after the porter has opened the door for him, and his sheep, knowing his voice, come out at his word; and when they that are his are thus brought forth, the true shepherd goes before them; he leads the way and the sheep follow him. His sheep follow him because they know his voice; they will not follow a stranger. They will flee from the stranger because they know not his voice. This multitude which is gathered about us here are like sheep without a shepherd, but when we speak to them, they know the shepherd's voice, and they follow after us; at least, those who hunger for truth and thirst for righteousness do. Some of you are not of my fold; you know not my voice, and you do not follow me. And because you are false shepherds, the sheep know not
”.your voice and will not follow you

And when Jesus had spoken this parable, no one asked him a question. After a time he began again to speak :and went on to discuss the parable

You who would be the“ undershepherds of my Father's flocks must not only be worthy leaders, but you must also *feed* the flock with good food; you are not true shepherds unless you lead your flocks into green pastures and .beside still waters

And now, lest some of you too“ easily comprehend this parable, I will declare that I am both the door to the Father's sheepfold and at the same time the true shepherd of my Father's flocks. Every shepherd who seeks to enter the fold without me shall fail, and the sheep will not hear his voice. I, with those who minister with me, am the door. Every soul who enters upon the eternal way by the means I have created and ordained shall be saved and will be able to go on to the attainment of the eternal pastures .of Paradise

But I also am the true shepherd who“ is willing even to lay down his life for the sheep. The thief breaks into the fold only

165:24 (1818:5) “The true shepherd gathers his flock into the fold for the night in times of danger. And when the morning has come, he enters into the fold by the door, and when he calls, the sheep know his voice. Every shepherd who gains entrance to the sheepfold by any other means than by the door is a thief and a robber. The true shepherd enters the fold after the porter has opened the door for him, and his sheep, knowing his voice, come out at his word; and when they that are his are thus brought forth, the true shepherd goes before them; he leads the way and the sheep follow him. His sheep follow him because they know his voice; they will not follow a stranger. They will flee from the stranger because they know not his voice. This multitude which is gathered about us here are like sheep without a shepherd, but when we speak to them, they know the shepherd's voice, and they follow after us; at least, those who hunger for truth and thirst for righteousness do. Some of you are not of my fold; you know not my voice, and you do not follow me. And because you are false shepherds, the sheep know not your voice and will not follow you.”

165:25 (1819:1) And when Jesus had spoken this parable, no one asked him a question. After a time he began again to speak and went on to discuss the parable:

165:26 (1819:2) “You who would be the undershepherds of my Father's flocks must not only be worthy leaders, but you must also feed the flock with good food; you are not true shepherds unless you lead your flocks into green pastures and beside still waters.

165:27 (1819:3) “And now, lest some of you too easily comprehend this parable, I will declare that I am both the door to the Father's sheepfold and at the same time the true shepherd of my Father's flocks. Every shepherd who seeks to enter the fold without me shall fail, and the sheep will not hear his voice. I, with those who minister with me, am the door. Every soul who enters upon the eternal way by the means I have created and ordained shall be saved and will be able to go on to the attainment of the eternal pastures of Paradise.

165:28 (1819:4) “But I also am the true shepherd who is willing even to lay down his life for the sheep. The thief breaks into the fold only to steal, and to kill,

to steal, and to kill, and to destroy; but I have come that you all may have life and have it more abundantly. He who is a hireling, when danger arises, will flee and allow the sheep to be scattered and destroyed; but the true shepherd will not flee when the wolf comes; he will protect his flock and, if necessary, lay down his life for his sheep. Verily, verily, I say to you, friends and enemies, I am the true shepherd; I know my own and my own know me. I will not flee in the face of danger. I will finish this service of the completion of my Father's will, and I will not forsake the flock which the Father .has intrusted to my keeping

But I have many other sheep not of" this fold, and these words are true not only of this world. These other sheep also hear and know my voice, and I have promised the Father that they shall all be brought into one fold, one brotherhood of the sons of God. And then shall you all know the voice of one shepherd, the true shepherd, and shall all acknowledge the .fatherhood of God

And so shall you know why the" Father loves me and has put all of his flocks in this domain in my hands for keeping; it is because the Father knows that I will not falter in the safeguarding of the sheepfold, that I will not desert my sheep, and that, if it shall be required, I will not hesitate to lay down my life in the service of his manifold flocks. But, mind you, if I lay down my life, I will take it up again. No man nor any other creature can take away my life. I have the right and the power to lay down my life, and I have the same power and right to take it up again. You cannot understand this, but I received such authority from my ".Father even before this world was

When they heard these words, his apostles were confused, his disciples were amazed, while the Pharisees from Jerusalem and around about went out into the night, saying, "He is either mad or has a devil." But even some of the Jerusalem teachers said: "He speaks like one having authority; besides, who ever saw one having a devil open the eyes of a man born blind and do all of the wonderful things which this man has "?done

On the morrow about half of these Jewish teachers professed belief in Jesus, and the other half in dismay .returned to Jerusalem and their homes

and to destroy; but I have come that you all may have life and have it more abundantly. He who is a hireling, when danger arises, will flee and allow the sheep to be scattered and destroyed; but the true shepherd will not flee when the wolf comes; he will protect his flock and, if necessary, lay down his life for his sheep. Verily, verily, I say to you, friends and enemies, I am the true shepherd; I know my own and my own know me. I will not flee in the face of danger. I will finish this service of the completion of my Father's will, and I will not forsake the flock which the Father has intrusted to my keeping.

^{165:29 (1819:9)} "But I have many other sheep not of this fold, and these words are true not only of this world. These other sheep also hear and know my voice, and I have promised the Father that they shall all be brought into one fold, one brotherhood of the sons of God. And then shall you all know the voice of one shepherd, the true shepherd, and shall all acknowledge the fatherhood of God.

^{165:210 (1819:6)} "And so shall you know why the Father loves me and has put all of his flocks in this domain in my hands for keeping; it is because the Father knows that I will not falter in the safeguarding of the sheepfold, that I will not desert my sheep, and that, if it shall be required, I will not hesitate to lay down my life in the service of his manifold flocks. But, mind you, if I lay down my life, I will take it up again. No man nor any other creature can take away my life. I have the right and the power to lay down my life, and I have the same power and right to take it up again. You cannot understand this, but I received such authority from my Father even before this world was."

^{165:211 (1819:7)} When they heard these words, his apostles were confused, his disciples were amazed, while the Pharisees from Jerusalem and around about went out into the night, saying, "He is either mad or has a devil." But even some of the Jerusalem teachers said: "He speaks like one having authority; besides, who ever saw one having a devil open the eyes of a man born blind and do all of the wonderful things which this man has done?"

^{165:212 (1819:8)} On the morrow about half of these Jewish teachers professed belief in Jesus, and the other half in dismay returned to Jerusalem and their homes.

SABBATH SERMON AT PELLA .3

By the end of January the Sabbath-afternoon multitudes numbered almost three thousand. On Saturday, January 28, Jesus preached the memorable sermon on "Trust and Spiritual Preparedness." After preliminary remarks by Simon Peter, the Master said:

What I have many times said to my apostles and to my disciples, I now declare to this multitude: Beware of the leaven of the Pharisees which is hypocrisy, born of prejudice and nurtured in traditional bondage, albeit many of these Pharisees are honest of heart and some of them abide here as my disciples. Presently all of you shall understand my teaching, for there is nothing now covered that shall not be revealed. That which is now hid from you shall all be made known when the Son of Man has completed his mission .on earth and in the flesh

Soon, very soon, will the things which our enemies now plan in secrecy and in darkness be brought out into the light and be proclaimed from the housetops. But I say to you, my friends, when they seek to destroy the Son of Man, be not afraid of them. Fear not those who, although they may be able to kill the body, after that have no more power over you. I admonish you to fear none, in heaven or on earth, but to rejoice in the knowledge of Him who has power to deliver you from all unrighteousness and to present you blameless before the judgment seat of a .universe

Are not five sparrows sold for two pennies? And yet, when these birds flit about in quest of their sustenance, not one of them exists without the knowledge of the Father, the source of all life. To the seraphic guardians the very hairs of your head are numbered. And if all of this is true, why should you live in fear of the many trifles which come up in your daily lives? I say to you: Fear not; you are of much more value .than many sparrows

All of you who have had the courage to confess faith in my gospel before men I will presently acknowledge before the angels of heaven; but he who

3. SABBATH SERMON AT PELLA

^{165:31 (1819:9)} By the end of January the Sabbath-afternoon multitudes numbered almost three thousand. On Saturday, January 28, Jesus preached the memorable sermon on "Trust and Spiritual Preparedness." After preliminary remarks by Simon Peter, the Master said:

^{165:32 (1820:1)} "What I have many times said to my apostles and to my disciples, I now declare to this multitude: Beware of the leaven of the Pharisees which is hypocrisy, born of prejudice and nurtured in traditional bondage, albeit many of these Pharisees are honest of heart and some of them abide here as my disciples. Presently all of you shall understand my teaching, for there is nothing now covered that shall not be revealed. That which is now hid from you shall all be made known when the Son of Man has completed his mission on earth and in the flesh.

^{165:33 (1820:2)} "Soon, very soon, will the things which our enemies now plan in secrecy and in darkness be brought out into the light and be proclaimed from the housetops. But I say to you, my friends, when they seek to destroy the Son of Man, be not afraid of them. Fear not those who, although they may be able to kill the body, after that have no more power over you. I admonish you to fear none, in heaven or on earth, but to rejoice in the knowledge of Him who has power to deliver you from all unrighteousness and to present you blameless before the judgment seat of a universe.

^{165:34 (1820:3)} "Are not five sparrows sold for two pennies? And yet, when these birds flit about in quest of their sustenance, not one of them exists without the knowledge of the Father, the source of all life. To the seraphic guardians the very hairs of your head are numbered. And if all of this is true, why should you live in fear of the many trifles which come up in your daily lives? I say to you: Fear not; you are of much more value than many sparrows.

^{165:35 (1820:4)} "All of you who have had the courage to confess faith in my gospel before men I will presently acknowledge before the angels of heaven; but he who shall knowingly deny the truth

shall knowingly deny the truth of my teachings before men shall be denied by his guardian of destiny even before the angels of heaven.

Say what you will about the Son of Man, and it shall be forgiven you; but he who presumes to blaspheme against God shall hardly find forgiveness. When men go so far as knowingly to ascribe the doings of God to the forces of evil, such deliberate rebels will hardly seek forgiveness for their sins.

And when our enemies bring you before the rulers of the synagogues and before other high authorities, be not concerned about what you should say and be not anxious as to how you should answer their questions, for the spirit that dwells within you shall certainly teach you in that very hour what you should say in honor of the gospel of the kingdom.

How long will you tarry in the valley of decision? Why do you halt between two opinions? Why should Jew or gentile hesitate to accept the good news that he is a son of the eternal God? How long will it take us to persuade you to enter joyfully into your spiritual inheritance? I came into this world to reveal the Father to you and to lead you to the Father. The first I have done, but the last I may not do without your consent; the Father never compels any man to enter the kingdom. The invitation ever has been and always will be: Whosoever will, let him come and freely partake of the water of life.

When Jesus had finished speaking, many went forth to be baptized by the apostles in the Jordan while he listened to the questions of those who remained.

of my teachings before men shall be denied by his guardian of destiny even before the angels of heaven.

^{165:3.6 (1820.9)} "Say what you will about the Son of Man, and it shall be forgiven you; but he who presumes to blaspheme against God shall hardly find forgiveness. When men go so far as knowingly to ascribe the doings of God to the forces of evil, such deliberate rebels will hardly seek forgiveness for their sins.

^{165:3.7 (1820.9)} "And when our enemies bring you before the rulers of the synagogues and before other high authorities, be not concerned about what you should say and be not anxious as to how you should answer their questions, for the spirit that dwells within you shall certainly teach you in that very hour what you should say in honor of the gospel of the kingdom.

^{165:3.8 (1820.7)} "How long will you tarry in the valley of decision? Why do you halt between two opinions? Why should Jew or gentile hesitate to accept the good news that he is a son of the eternal God? How long will it take us to persuade you to enter joyfully into your spiritual inheritance? I came into this world to reveal the Father to you and to lead you to the Father. The first I have done, but the last I may not do without your consent; the Father never compels any man to enter the kingdom. The invitation ever has been and always will be: Whosoever will, let him come and freely partake of the water of life."

^{165:3.9 (1820.8)} When Jesus had finished speaking, many went forth to be baptized by the apostles in the Jordan while he listened to the questions of those who remained.

DIVIDING THE INHERITANCE .4

As the apostles baptized believers, the Master talked with those who tarried. And a certain young man said to him: "Master, my father died leaving much property to me and my brother, but my brother refuses to give me that which is my own. Will you, then, bid my brother divide this inheritance with me?" Jesus was mildly indignant that this material-minded youth should bring up for discussion such a question of business; but he proceeded to use the occasion for

4. DIVIDING THE INHERITANCE

^{165:4.1 (1821.1)} As the apostles baptized believers, the Master talked with those who tarried. And a certain young man said to him: "Master, my father died leaving much property to me and my brother, but my brother refuses to give me that which is my own. Will you, then, bid my brother divide this inheritance with me?" Jesus was mildly indignant that this material-minded youth should bring up for discussion such a question of business; but he proceeded to use the occasion for the impartation of further instruction. Said Jesus: "Man, who made me a divider over you? Where did you get the idea that I give attention to the material affairs of this world?" And then, turning

the impartation of further instruction. Said Jesus: "Man, who made me a divider over you? Where did you get the idea that I give attention to the material affairs of this world?" And then, turning to all who were about him, he said: "Take heed and keep yourselves free from covetousness; a man's life consists not in the abundance of the things which he may possess. Happiness comes not from the power of wealth, and joy springs not from riches. Wealth, in itself, is not a curse, but the love of riches many times leads to such devotion to the things of this world that the soul becomes blinded to the beautiful attractions of the spiritual realities of the kingdom of God on earth and to the joys of eternal life in heaven

Let me tell you a story of a certain rich man whose ground brought forth plentifully; and when he had become very rich, he began to reason with himself, saying: 'What shall I do with all my riches? I now have so much that I have no place to store my wealth.' And when he had meditated on his problem, he said: 'This I will do; I will pull down my barns and build greater ones, and thus will I have abundant room in which to store my fruits and my goods. Then can I say to my soul, soul, you have much wealth laid up for many years; take now your ease; eat, drink, and be merry, 'for you are rich and increased in goods

But this rich man was also foolish." In providing for the material requirements of his mind and body, he had failed to lay up treasures in heaven for the satisfaction of the spirit and for the salvation of the soul. And even then he was not to enjoy the pleasure of consuming his hoarded wealth, for that very night was his soul required of him. That night there came the brigands who broke into his house to kill him, and after they had plundered his barns, they burned that which remained. And for the property which escaped the robbers his heirs fell to fighting among themselves. This man laid up treasures for himself on earth, but he was not rich toward God

Jesus thus dealt with the young man and his inheritance because he knew that his trouble was covetousness. Even if this had not been the case, the Master would not have interfered, for he never meddled with the temporal affairs of even his apostles, much less his

to all who were about him, he said: "Take heed and keep yourselves free from covetousness; a man's life consists not in the abundance of the things which he may possess. Happiness comes not from the power of wealth, and joy springs not from riches. Wealth, in itself, is not a curse, but the love of riches many times leads to such devotion to the things of this world that the soul becomes blinded to the beautiful attractions of the spiritual realities of the kingdom of God on earth and to the joys of eternal life in heaven.

^{165:4.2 (1821.2)} "Let me tell you a story of a certain rich man whose ground brought forth plentifully; and when he had become very rich, he began to reason with himself, saying: 'What shall I do with all my riches? I now have so much that I have no place to store my wealth.' And when he had meditated on his problem, he said: 'This I will do; I will pull down my barns and build greater ones, and thus will I have abundant room in which to store my fruits and my goods. Then can I say to my soul, soul, you have much wealth laid up for many years; take now your ease; eat, drink, and be merry, for you are rich and increased in goods.'

^{165:4.3 (1821.3)} "But this rich man was also foolish. In providing for the material requirements of his mind and body, he had failed to lay up treasures in heaven for the satisfaction of the spirit and for the salvation of the soul. And even then he was not to enjoy the pleasure of consuming his hoarded wealth, for that very night was his soul required of him. That night there came the brigands who broke into his house to kill him, and after they had plundered his barns, they burned that which remained. And for the property which escaped the robbers his heirs fell to fighting among themselves. This man laid up treasures for himself on earth, but he was not rich toward God."

^{165:4.4 (1821.4)} Jesus thus dealt with the young man and his inheritance because he knew that his trouble was covetousness. Even if this had not been the case, the Master would not have interfered, for he never meddled with the temporal affairs of even his apostles, much less his disciples.

.disciples

When Jesus had finished his story, another man rose up and asked him: "Master, I know that your apostles have sold all their earthly possessions to follow you, and that they have all things in common as do the Essenes, but would you have all of us who are your disciples do likewise? Is it a sin to possess honest wealth?" And Jesus replied to this question: "My friend, it is not a sin to have honorable wealth; but it is a sin if you convert the wealth of material possessions into *treasures* which may absorb your interests and divert your affections from devotion to the spiritual pursuits of the kingdom. There is no sin in having honest possessions on earth provided your *treasure* is in heaven, for where your treasure is there will your heart be also. There is a great difference between wealth which leads to covetousness and selfishness and that which is held and dispensed in the spirit of stewardship by those who have an abundance of this world's goods, and who so bountifully contribute to the support of those who devote all their energies to the work of the kingdom. Many of you who are here and without money are fed and lodged in yonder tented city because liberal men and women of means have given funds to your host, David Zebedee, for such purposes.

But never forget that, after all, wealth is unenduring. The love of riches all too often obscures and even destroys the spiritual vision. Fail not to recognize the danger of wealth's becoming, not your servant, but your master

Jesus did not teach nor countenance improvidence, idleness, indifference to providing the physical necessities for one's family, or dependence upon alms. But he did teach that the material and temporal must be subordinated to the welfare of the soul and the progress of the spiritual nature in the kingdom of heaven.

Then, as the people went down by the river to witness the baptizing, the first man came privately to Jesus about his inheritance inasmuch as he thought Jesus had dealt harshly with him; and when the Master had again heard him, he replied: "My son, why do you miss the opportunity to feed upon the bread of life on a day like this in order to indulge

^{165:4.5 (1821:5)} When Jesus had finished his story, another man rose up and asked him: "Master, I know that your apostles have sold all their earthly possessions to follow you, and that they have all things in common as do the Essenes, but would you have all of us who are your disciples do likewise? Is it a sin to possess honest wealth?" And Jesus replied to this question: "My friend, it is not a sin to have honorable wealth; but it is a sin if you convert the wealth of material possessions into treasures which may absorb your interests and divert your affections from devotion to the spiritual pursuits of the kingdom. There is no sin in having honest possessions on earth provided your treasure is in heaven, for where your treasure is there will your heart be also. There is a great difference between wealth which leads to covetousness and selfishness and that which is held and dispensed in the spirit of stewardship by those who have an abundance of this world's goods, and who so bountifully contribute to the support of those who devote all their energies to the work of the kingdom. Many of you who are here and without money are fed and lodged in yonder tented city because liberal men and women of means have given funds to your host, David Zebedee, for such purposes.

^{165:4.6 (1822:1)} "But never forget that, after all, wealth is unenduring. The love of riches all too often obscures and even destroys the spiritual vision. Fail not to recognize the danger of wealth's becoming, not your servant, but your master."

^{165:4.7 (1822:2)} Jesus did not teach nor countenance improvidence, idleness, indifference to providing the physical necessities for one's family, or dependence upon alms. But he did teach that the material and temporal must be subordinated to the welfare of the soul and the progress of the spiritual nature in the kingdom of heaven.

^{165:4.8 (1822:3)} Then, as the people went down by the river to witness the baptizing, the first man came privately to Jesus about his inheritance inasmuch as he thought Jesus had dealt harshly with him; and when the Master had again heard him, he replied: "My son, why do you miss the opportunity to feed upon the bread of life on a day like this in order to indulge your covetous disposition? Do you not know that the Jewish laws of inheritance will be justly

your covetous disposition? Do you not know that the Jewish laws of inheritance will be justly administered if you will go with your complaint to the court of the synagogue? Can you not see that my work has to do with making sure that you know about your heavenly inheritance? Have you not read the Scripture: 'There is he who waxes rich by his wariness and much pinching, and this is the portion of his reward: Whereas he says, I have found rest and now shall be able to eat continually of my goods, yet he knows not what time shall bring upon him, and also that he must leave all these things to others when he dies.' Have you not read the commandment: 'You shall not covet.' And again, 'They have eaten and filled themselves and waxed fat, and then did they turn to other gods.' Have you read in the Psalms that 'the Lord abhors the covetous,' and that 'the little a righteous man has is better than the riches of many wicked.' 'If riches increase, set not your heart upon them.' Have you read where Jeremiah said, 'Let not the rich man glory in his riches'; and Ezekiel spoke truth when he said, 'With their mouths they make a show of love, but their hearts are set upon their own selfish gain'."

Jesus sent the young man away, saying to him, "My son, what shall it profit you if you gain the whole world and lose your own soul?"

To another standing near by who asked Jesus how the wealthy would stand in the day of judgment, he replied: "I have come to judge neither the rich nor the poor, but the lives men live will sit in judgment on all. Whatever else may concern the wealthy in the judgment, at least three questions must be answered by all who acquire great wealth, and these questions are:

How much wealth did you . 1"
?accumulate

?How did you get this wealth .2"

"?How did you use your wealth .3"

Then Jesus went into his tent to rest for a while before the evening meal. When the apostles had finished with the baptizing, they came also and would have talked with him about wealth on earth and treasure in heaven, but he was asleep.

administered if you will go with your complaint to the court of the synagogue? Can you not see that my work has to do with making sure that you know about your heavenly inheritance? Have you not read the Scripture: 'There is he who waxes rich by his wariness and much pinching, and this is the portion of his reward: Whereas he says, I have found rest and now shall be able to eat continually of my goods, yet he knows not what time shall bring upon him, and also that he must leave all these things to others when he dies.' Have you not read the commandment: 'You shall not covet.' And again, 'They have eaten and filled themselves and waxed fat, and then did they turn to other gods.' Have you read in the Psalms that 'the Lord abhors the covetous,' and that 'the little a righteous man has is better than the riches of many wicked.' 'If riches increase, set not your heart upon them.' Have you read where Jeremiah said, 'Let not the rich man glory in his riches'; and Ezekiel spoke truth when he said, 'With their mouths they make a show of love, but their hearts are set upon their own selfish gain.'"

165:4.9 (1822:4) Jesus sent the young man away, saying to him, "My son, what shall it profit you if you gain the whole world and lose your own soul?"

165:4.10 (1822:5) To another standing near by who asked Jesus how the wealthy would stand in the day of judgment, he replied: "I have come to judge neither the rich nor the poor, but the lives men live will sit in judgment on all. Whatever else may concern the wealthy in the judgment, at least three questions must be answered by all who acquire great wealth, and these questions are:

165:4.11 (1822:6) "1. How much wealth did you accumulate?

165:4.12 (1822:7) "2. How did you get this wealth?

165:4.13 (1822:8) "3. How did you use your wealth?"

165:4.14 (1822:9) Then Jesus went into his tent to rest for a while before the evening meal. When the apostles had finished with the baptizing, they came also and would have talked with him about wealth on earth and treasure in heaven, but he was asleep.

TALKS TO THE APOSTLES ON WEALTH .5

That evening after supper, when Jesus and the twelve gathered together for their daily conference, Andrew asked: "Master, while we were baptizing the believers, you spoke many words to the lingering multitude which we did not hear. Would you be willing to repeat these words for our benefit?" And in response to Andrew's request, Jesus said:

Yes, Andrew, I will speak to you" about these matters of wealth and self-support, but my words to you, the apostles, must be somewhat different from those spoken to the disciples and the multitude since you have forsaken everything, not only to follow me, but to be ordained as ambassadors of the kingdom. Already have you had several years' experience, and you know that the Father whose kingdom you proclaim will not forsake you. You have dedicated your lives to the ministry of the kingdom; therefore be not anxious or worried about the things of the temporal life, what you shall eat, nor yet for your body, what you shall wear. The welfare of the soul is more than food and drink; the progress in the spirit is far above the need of raiment. When you are tempted to doubt the sureness of your bread, consider the ravens; they sow not neither reap, they have no storehouses or barns, and yet the Father provides food for every one of them that seeks it. And of how much more value are you than many birds! Besides, all of your anxiety or fretting doubts can do nothing to supply your material needs. Which of you by anxiety can add a handbreadth to your stature or a day to your life? Since such matters are not in your hands, why do you give anxious thought to any of these problems?

Consider the lilies, how they grow;" they toil not, neither do they spin; yet I say to you, even Solomon in all his glory was not arrayed like one of these. If God so clothes the grass of the field, which is alive today and tomorrow is cut down and cast into the fire, how much more shall he clothe you, the ambassadors of the heavenly kingdom. O you of little faith! When you wholeheartedly devote yourselves to the proclamation of the gospel of the kingdom, you should not be of doubtful minds concerning the

5. TALKS TO THE APOSTLES ON WEALTH

165:5.1 (1623:1) That evening after supper, when Jesus and the twelve gathered together for their daily conference, Andrew asked: "Master, while we were baptizing the believers, you spoke many words to the lingering multitude which we did not hear. Would you be willing to repeat these words for our benefit?" And in response to Andrew's request, Jesus said:

165:5.2 (1623:2) "Yes, Andrew, I will speak to you about these matters of wealth and self-support, but my words to you, the apostles, must be somewhat different from those spoken to the disciples and the multitude since you have forsaken everything, not only to follow me, but to be ordained as ambassadors of the kingdom. Already have you had several years' experience, and you know that the Father whose kingdom you proclaim will not forsake you. You have dedicated your lives to the ministry of the kingdom; therefore be not anxious or worried about the things of the temporal life, what you shall eat, nor yet for your body, what you shall wear. The welfare of the soul is more than food and drink; the progress in the spirit is far above the need of raiment. When you are tempted to doubt the sureness of your bread, consider the ravens; they sow not neither reap, they have no storehouses or barns, and yet the Father provides food for every one of them that seeks it. And of how much more value are you than many birds! Besides, all of your anxiety or fretting doubts can do nothing to supply your material needs. Which of you by anxiety can add a handbreadth to your stature or a day to your life? Since such matters are not in your hands, why do you give anxious thought to any of these problems?

165:5.3 (1623:3) "Consider the lilies, how they grow; they toil not, neither do they spin; yet I say to you, even Solomon in all his glory was not arrayed like one of these. If God so clothes the grass of the field, which is alive today and tomorrow is cut down and cast into the fire, how much more shall he clothe you, the ambassadors of the heavenly kingdom. O you of little faith! When you wholeheartedly devote yourselves to the proclamation of the gospel of the kingdom, you should not be of doubtful minds concerning the support of yourselves or the families you have forsaken. If you give your lives truly to the gospel, you shall live by the gospel. If you are only believing disciples, you must earn your own bread

support of yourselves or the families you have forsaken. If you give your lives truly to the gospel, you shall live by the gospel. If you are only believing disciples, you must earn your own bread and contribute to the sustenance of all who teach and preach and heal. If you are anxious about your bread and water, wherein are you different from the nations of the world who so diligently seek such necessities? Devote yourselves to your work, believing that both the Father and I know that you have need of all these things. Let me assure you, once and for all, that, if you dedicate your lives to the work of the kingdom, all your real needs shall be supplied. Seek the greater thing, and the lesser will be found therein; ask for the heavenly, and the earthly shall be included. The shadow is certain to follow the substance.

You are only a small group, but if you have faith, if you will not stumble in fear, I declare that it is my Father's good pleasure to give you this kingdom. You have laid up your treasures where the purse waxes not old, where no thief can despoil, and where no moth can destroy. And as I told the people, where your treasure is, there will your heart be also.

But in the work which is just ahead of us, and in that which remains for you after I go to the Father, you will be grievously tried. You must all be on your watch against fear and doubts. Every one of you, gird up the loins of your minds and let your lamps be kept burning. Keep yourselves like men who are watching for their master to return from the marriage feast so that, when he comes and knocks, you may quickly open to him. Such watchful servants are blessed by the master who finds them faithful at such a great moment. Then will the master make his servants sit down while he himself serves them. Verily, verily, I say to you that a crisis is just ahead in your lives, and it behooves you to watch and be ready.

You well understand that no man would suffer his house to be broken into if he knew what hour the thief was to come. Be you also on watch for yourselves, for in an hour that you least suspect and in a manner you think not, shall the Son of Man depart.

For some minutes the twelve sat in silence. Some of these warnings they

and contribute to the sustenance of all who teach and preach and heal. If you are anxious about your bread and water, wherein are you different from the nations of the world who so diligently seek such necessities? Devote yourselves to your work, believing that both the Father and I know that you have need of all these things. Let me assure you, once and for all, that, if you dedicate your lives to the work of the kingdom, all your real needs shall be supplied. Seek the greater thing, and the lesser will be found therein; ask for the heavenly, and the earthly shall be included. The shadow is certain to follow the substance.

165:5.4 (1823.4) "You are only a small group, but if you have faith, if you will not stumble in fear, I declare that it is my Father's good pleasure to give you this kingdom. You have laid up your treasures where the purse waxes not old, where no thief can despoil, and where no moth can destroy. And as I told the people, where your treasure is, there will your heart be also.

165:5.5 (1824.1) "But in the work which is just ahead of us, and in that which remains for you after I go to the Father, you will be grievously tried. You must all be on your watch against fear and doubts. Every one of you, gird up the loins of your minds and let your lamps be kept burning. Keep yourselves like men who are watching for their master to return from the marriage feast so that, when he comes and knocks, you may quickly open to him. Such watchful servants are blessed by the master who finds them faithful at such a great moment. Then will the master make his servants sit down while he himself serves them. Verily, verily, I say to you that a crisis is just ahead in your lives, and it behooves you to watch and be ready.

165:5.6 (1824.2) "You well understand that no man would suffer his house to be broken into if he knew what hour the thief was to come. Be you also on watch for yourselves, for in an hour that you least suspect and in a manner you think not, shall the Son of Man depart."

165:5.7 (1824.3) For some minutes the twelve sat in silence. Some of these warnings they had heard

had heard before but not in the setting presented to them at this time

before but not in the setting presented to them at this time.

ANSWER TO PETER'S QUESTION .6

As they sat thinking, Simon Peter asked: "Do you speak this parable to us, your apostles, or is it for all the disciples?" And Jesus answered

In the time of testing, a man's soul is revealed; trial discloses what really is in the heart. When the servant is tested and proved, then may the lord of the house set such a servant over his household and safely trust this faithful steward to see that his children are fed and nurtured. Likewise, will I soon know who can be trusted with the welfare of my children when I shall have returned to the Father. As the lord of the household shall set the true and tried servant over the affairs of his family, so will I exalt those who endure the trials of this hour in the affairs of my kingdom

But if the servant is slothful and begins to say in his heart, 'My master delays his coming,' and begins to mistreat his fellow servants and to eat and drink with the drunken, then the lord of that servant will come at a time when he looks not for him and, finding him unfaithful, will cast him out in disgrace. Therefore you do well to prepare yourselves for that day when you will be visited suddenly and in an unexpected manner. Remember, much has been given to you; therefore will much be required of you. Fiery trials are drawing near you. I have a baptism to be baptized with, and I am on watch until this is accomplished. You preach peace on earth, but my mission will not bring peace in the material affairs of men — not for a time, at least. Division can only be the result where two members of a family believe in me and three members reject this gospel. Friends, relatives, and loved ones are destined to be set against each other by the gospel you preach. True, each of these believers shall have great and lasting peace in his own heart, but peace on earth will not come until all are willing to believe and enter into their glorious inheritance of sonship with God. Nevertheless, go into all the world proclaiming this gospel to all nations, to every man, woman, and child

6. ANSWER TO PETER'S QUESTION

^{165:6.1 (1824.4)} As they sat thinking, Simon Peter asked: "Do you speak this parable to us, your apostles, or is it for all the disciples?" And Jesus answered:

^{165:6.2 (1824.5)} "In the time of testing, a man's soul is revealed; trial discloses what really is in the heart. When the servant is tested and proved, then may the lord of the house set such a servant over his household and safely trust this faithful steward to see that his children are fed and nurtured. Likewise, will I soon know who can be trusted with the welfare of my children when I shall have returned to the Father. As the lord of the household shall set the true and tried servant over the affairs of his family, so will I exalt those who endure the trials of this hour in the affairs of my kingdom.

^{165:6.3 (1824.6)} "But if the servant is slothful and begins to say in his heart, 'My master delays his coming,' and begins to mistreat his fellow servants and to eat and drink with the drunken, then the lord of that servant will come at a time when he looks not for him and, finding him unfaithful, will cast him out in disgrace. Therefore you do well to prepare yourselves for that day when you will be visited suddenly and in an unexpected manner. Remember, much has been given to you; therefore will much be required of you. Fiery trials are drawing near you. I have a baptism to be baptized with, and I am on watch until this is accomplished. You preach peace on earth, but my mission will not bring peace in the material affairs of men — not for a time, at least. Division can only be the result where two members of a family believe in me and three members reject this gospel. Friends, relatives, and loved ones are destined to be set against each other by the gospel you preach. True, each of these believers shall have great and lasting peace in his own heart, but peace on earth will not come until all are willing to believe and enter into their glorious inheritance of sonship with God. Nevertheless, go into all the world proclaiming this gospel to all nations, to every man, woman, and child."

And this was the end of a full and busy Sabbath day. On the morrow Jesus and the twelve went into the cities of northern Perea to visit with the seventy, who were working in these regions under Abner's supervision.

^{165:6.4 (1824.7)} And this was the end of a full and busy Sabbath day. On the morrow Jesus and the twelve went into the cities of northern Perea to visit with the seventy, who were working in these regions under Abner's supervision.

Paper 166. Last Visit to Northern Perea

167 ⇨

کتاب یورنیشیا

165 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 166. LAST VISIT TO NORTHERN PEREA

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Pharisees at Ragaba
2. The Ten Lepers
3. The Sermon at Gerasa
4. Teaching About Accidents
5. The Congregation at Philadelphia

مقدمه مقاله

FROM February 11 to 20, Jesus and the twelve made a tour of all the cities and villages of northern Perea where the associates of Abner and the members of the women's corps were working. They found these messengers of the gospel meeting with success, and Jesus repeatedly called the attention of his apostles to the fact that the gospel of the kingdom could spread without the accompaniment of miracles and wonders.

This entire mission of three months in Perea was successfully carried on with little help from the twelve apostles, and the gospel from this time on reflected, not so much Jesus' personality, as his *teachings*. But his followers did not long follow his instructions, for soon after Jesus' death and resurrection they departed from his teachings and began to build the early church around the miraculous concepts and the glorified memories of his divine-human personality.

PAPER 166 LAST VISIT TO NORTHERN PEREA

SECTIONS

Introduction

1. The Pharisees at Ragaba
2. The Ten Lepers
3. The Sermon at Gerasa
4. Teaching about Accidents
5. The Congregation at Philadelphia

INTRODUCTION

^{166:0.1 (1825:1)} FROM February 11 to 20, Jesus and the twelve made a tour of all the cities and villages of northern Perea where the associates of Abner and the members of the women's corps were working. They found these messengers of the gospel meeting with success, and Jesus repeatedly called the attention of his apostles to the fact that the gospel of the kingdom could spread without the accompaniment of miracles and wonders.

^{166:0.2 (1825:2)} This entire mission of three months in Perea was successfully carried on with little help from the twelve apostles, and the gospel from this time on reflected, not so much Jesus' personality, as his *teachings*. But his followers did not long follow his instructions, for soon after Jesus' death and resurrection they departed from his teachings and began to build the early church around the miraculous concepts and the glorified memories of his divine-human personality.

THE PHARISEES AT RAGABA .1

On Sabbath, February 18, Jesus was at Ragaba, where there lived a wealthy Pharisee named Nathaniel; and since quite a number of his fellow Pharisees were following Jesus and the twelve around the country, he made a breakfast on this Sabbath morning for all of them, about twenty in number, and .invited Jesus as the guest of honor

By the time Jesus arrived at this breakfast, most of the Pharisees, with two or three lawyers, were already there and seated at the table. The Master immediately took his seat at the left of Nathaniel without going to the water basins to wash his hands. Many of the Pharisees, especially those favorable to Jesus' teachings, knew that he washed his hands only for purposes of cleanliness, that he abhorred these purely ceremonial performances; so they were not surprised at his coming directly to the table without having twice washed his hands. But Nathaniel was shocked by this failure of the Master to comply with the strict requirements of Pharisaic practice. Neither did Jesus wash his hands, as did the Pharisees, after each course of food nor at the end of the .meal

After considerable whispering between Nathaniel and an unfriendly Pharisee on his right and after much lifting of eyebrows and sneering curling of lips by those who sat opposite the Master, Jesus finally said: "I had thought that you invited me to this house to break bread with you and perchance to inquire of me concerning the proclamation of the new gospel of the kingdom of God; but I perceive that you have brought me here to witness an exhibition of ceremonial devotion to your own self-righteousness. That service you have now done me; what next will you honor me with as your guest on this "occasion

When the Master had thus spoken, they cast their eyes upon the table and remained silent. And since no one spoke, Jesus continued: "Many of you Pharisees are here with me as friends, some are even my disciples, but the majority of the Pharisees are persistent in their refusal to see the light and acknowledge the truth, even when the

1. THE PHARISEES AT RAGABA

^{166:1.1 (1825:3)} On Sabbath, February 18, Jesus was at Ragaba, where there lived a wealthy Pharisee named Nathaniel; and since quite a number of his fellow Pharisees were following Jesus and the twelve around the country, he made a breakfast on this Sabbath morning for all of them, about twenty in number, and invited Jesus as the guest of honor.

^{166:1.2 (1825:4)} By the time Jesus arrived at this breakfast, most of the Pharisees, with two or three lawyers, were already there and seated at the table. The Master immediately took his seat at the left of Nathaniel without going to the water basins to wash his hands. Many of the Pharisees, especially those favorable to Jesus' teachings, knew that he washed his hands only for purposes of cleanliness, that he abhorred these purely ceremonial performances; so they were not surprised at his coming directly to the table without having twice washed his hands. But Nathaniel was shocked by this failure of the Master to comply with the strict requirements of Pharisaic practice. Neither did Jesus wash his hands, as did the Pharisees, after each course of food nor at the end of the meal.

^{166:1.3 (1825:5)} After considerable whispering between Nathaniel and an unfriendly Pharisee on his right and after much lifting of eyebrows and sneering curling of lips by those who sat opposite the Master, Jesus finally said: "I had thought that you invited me to this house to break bread with you and perchance to inquire of me concerning the proclamation of the new gospel of the kingdom of God; but I perceive that you have brought me here to witness an exhibition of ceremonial devotion to your own self-righteousness. That service you have now done me; what next will you honor me with as your guest on this occasion?"

^{166:1.4 (1826:1)} When the Master had thus spoken, they cast their eyes upon the table and remained silent. And since no one spoke, Jesus continued: "Many of you Pharisees are here with me as friends, some are even my disciples, but the majority of the Pharisees are persistent in their refusal to see the light and acknowledge the truth, even when the work of the gospel is brought before them in great power. How carefully you cleanse the outside of the

work of the gospel is brought before them in great power. How carefully you cleanse the outside of the cups and the platters while the spiritual-food vessels are filthy and polluted! You make sure to present a pious and holy appearance to the people, but your inner souls are filled with self-righteousness, covetousness, extortion, and all manner of spiritual wickedness. Your leaders even dare to plot and plan the murder of the Son of Man. Do not you foolish men understand that the God of heaven looks at the inner motives of the soul as well as on your outer pretenses and your pious professions? Think not that the giving of alms and the paying of tithes will cleanse you from unrighteousness and enable you to stand clean in the presence of the Judge of all men. Woe upon you Pharisees who have persisted in rejecting the light of life! You are meticulous in tithing and ostentatious in almsgiving, but you knowingly spurn the visitation of God and reject the revelation of his love. Though it is all right for you to give attention to these minor duties, you should not have left these weightier requirements undone. Woe upon all who shun justice, spurn mercy, and reject truth! Woe upon all those who despise the revelation of the Father while they seek the chief seats in the synagogue and crave flattering salutations in the market places

When Jesus would have risen to depart, one of the lawyers who was at the table, addressing him, said: "But, Master, in some of your statements you reproach us also. Is there nothing good in the scribes, the Pharisees, or the lawyers?" And Jesus, standing, replied to the lawyer: "You, like the Pharisees, delight in the first places at the feasts and in wearing long robes while you put heavy burdens, grievous to be borne, on men's shoulders. And when the souls of men stagger under these heavy burdens, you will not so much as lift with one of your fingers. Woe upon you who take your greatest delight in building tombs for the prophets your fathers killed! And that you consent to what your fathers did is made manifest when you now plan to kill those who come in this day doing what the prophets did in their day — proclaiming the righteousness of God and revealing the mercy of the heavenly Father. But of all the generations that are past, the blood of the prophets and the apostles shall be

cups and the platters while the spiritual-food vessels are filthy and polluted! You make sure to present a pious and holy appearance to the people, but your inner souls are filled with self-righteousness, covetousness, extortion, and all manner of spiritual wickedness. Your leaders even dare to plot and plan the murder of the Son of Man. Do not you foolish men understand that the God of heaven looks at the inner motives of the soul as well as on your outer pretenses and your pious professions? Think not that the giving of alms and the paying of tithes will cleanse you from unrighteousness and enable you to stand clean in the presence of the Judge of all men. Woe upon you Pharisees who have persisted in rejecting the light of life! You are meticulous in tithing and ostentatious in almsgiving, but you knowingly spurn the visitation of God and reject the revelation of his love. Though it is all right for you to give attention to these minor duties, you should not have left these weightier requirements undone. Woe upon all who shun justice, spurn mercy, and reject truth! Woe upon all those who despise the revelation of the Father while they seek the chief seats in the synagogue and crave flattering salutations in the market places!"

^{166:1.5 (1826.2)} When Jesus would have risen to depart, one of the lawyers who was at the table, addressing him, said: "But, Master, in some of your statements you reproach us also. Is there nothing good in the scribes, the Pharisees, or the lawyers?" And Jesus, standing, replied to the lawyer: "You, like the Pharisees, delight in the first places at the feasts and in wearing long robes while you put heavy burdens, grievous to be borne, on men's shoulders. And when the souls of men stagger under these heavy burdens, you will not so much as lift with one of your fingers. Woe upon you who take your greatest delight in building tombs for the prophets your fathers killed! And that you consent to what your fathers did is made manifest when you now plan to kill those who come in this day doing what the prophets did in their day — proclaiming the righteousness of God and revealing the mercy of the heavenly Father. But of all the generations that are past, the blood of the prophets and the apostles shall be required of this perverse and self-righteous generation. Woe upon all of you lawyers who have taken away the key of knowledge from the common people! You yourselves refuse to enter into the way of truth, and at the same time you would hinder all others who seek to enter therein. But you cannot

required of this perverse and self-righteous generation. Woe upon all of you lawyers who have taken away the key of knowledge from the common people! You yourselves refuse to enter into the way of truth, and at the same time you would hinder all others who seek to enter therein. But you cannot thus shut up the doors of the kingdom of heaven; these we have opened to all who have the faith to enter, and these portals of mercy shall not be closed by the prejudice and arrogance of false teachers and untrue shepherds who are like whited sepulchres which, while outwardly they appear beautiful, are inwardly full of dead men's bones and all manner of spiritual uncleanness

And when Jesus had finished speaking at Nathaniel's table, he went out of the house without partaking of food. And of the Pharisees who heard these words, some became believers in his teaching and entered into the kingdom, but the larger number persisted in the way of darkness, becoming all the more determined to lie in wait for him that they might catch some of his words which could be used to bring him to trial and judgment before the Sanhedrin at Jerusalem.

There were just three things to which the Pharisees paid particular attention

1. The practice of strict tithing.

2. Scrupulous observance of the laws of purification.

3. Avoidance of association with all non-Pharisees.

At this time Jesus sought to expose the spiritual barrenness of the first two practices, while he reserved his remarks designed to rebuke the Pharisees' refusal to engage in social intercourse with non-Pharisees for another and subsequent occasion when he would again be dining with many of these same men.

THE TEN LEPERS .2

The next day Jesus went with the twelve over to Amathus, near the border of Samaria, and as they approached the city, they encountered a group of ten lepers who sojourned near this place. Nine of this group were Jews, one a

thus shut up the doors of the kingdom of heaven; these we have opened to all who have the faith to enter, and these portals of mercy shall not be closed by the prejudice and arrogance of false teachers and untrue shepherds who are like whited sepulchres which, while outwardly they appear beautiful, are inwardly full of dead men's bones and all manner of spiritual uncleanness."

^{166:1.6 (1826:3)} And when Jesus had finished speaking at Nathaniel's table, he went out of the house without partaking of food. And of the Pharisees who heard these words, some became believers in his teaching and entered into the kingdom, but the larger number persisted in the way of darkness, becoming all the more determined to lie in wait for him that they might catch some of his words which could be used to bring him to trial and judgment before the Sanhedrin at Jerusalem.

^{166:1.7 (1827:1)} There were just three things to which the Pharisees paid particular attention:

^{166:1.8 (1827:2)} 1. The practice of strict tithing.

^{166:1.9 (1827:3)} 2. Scrupulous observance of the laws of purification.

^{166:1.10 (1827:4)} 3. Avoidance of association with all non-Pharisees.

^{166:1.11 (1827:5)} At this time Jesus sought to expose the spiritual barrenness of the first two practices, while he reserved his remarks designed to rebuke the Pharisees' refusal to engage in social intercourse with non-Pharisees for another and subsequent occasion when he would again be dining with many of these same men.

2. THE TEN LEPERS

^{166:2.1 (1827:6)} The next day Jesus went with the twelve over to Amathus, near the border of Samaria, and as they approached the city, they encountered a group of ten lepers who sojourned near this place. Nine of this group were Jews, one a Samaritan. Ordinarily these Jews would have refrained from all

Samaritan. Ordinarily these Jews would have refrained from all association or contact with this Samaritan, but their common affliction was more than enough to overcome all religious prejudice. They had heard much of Jesus and his earlier miracles of healing, and since the seventy made a practice of announcing the time of Jesus' expected arrival when the Master was out with the twelve on these tours, the ten lepers had been made aware that he was expected to appear in this vicinity at about this time; and they were, accordingly, posted here on the outskirts of the city where they hoped to attract his attention and ask for healing. When the lepers saw Jesus drawing near them, not daring to approach him, they stood afar off and cried to him: "Master, have mercy on us; cleanse us from our affliction. Heal us as you have healed others."

Jesus had just been explaining to the twelve why the gentiles of Perea, together with the less orthodox Jews, were more willing to believe the gospel preached by the seventy than were the more orthodox and tradition-bound Jews of Judea. He had called their attention to the fact that their message had likewise been more readily received by the Galileans, and even by the Samaritans. But the twelve apostles were hardly yet willing to entertain kind feelings for the long-despised Samaritans.

Accordingly, when Simon Zelotes observed the Samaritan among the lepers, he sought to induce the Master to pass on into the city without even hesitating to exchange greetings with them. Said Jesus to Simon: "But what if the Samaritan loves God as well as the Jews? Should we sit in judgment on our fellow men? Who can tell? if we make these ten men whole, perhaps the Samaritan will prove more grateful even than the Jews. Do you feel certain about your opinions, Simon?" And Simon quickly replied, "If you cleanse them, you will soon find out." And Jesus replied: "So shall it be, Simon, and you will soon know the truth regarding the gratitude of men and the loving mercy of God."

Jesus, going near the lepers, said: "If you would be made whole, go forthwith and show yourselves to the priests as required by the law of Moses." And as they went, they were made whole. But when the Samaritan saw that

association or contact with this Samaritan, but their common affliction was more than enough to overcome all religious prejudice. They had heard much of Jesus and his earlier miracles of healing, and since the seventy made a practice of announcing the time of Jesus' expected arrival when the Master was out with the twelve on these tours, the ten lepers had been made aware that he was expected to appear in this vicinity at about this time; and they were, accordingly, posted here on the outskirts of the city where they hoped to attract his attention and ask for healing. When the lepers saw Jesus drawing near them, not daring to approach him, they stood afar off and cried to him: "Master, have mercy on us; cleanse us from our affliction. Heal us as you have healed others."

^{166:22 (1827:7)} Jesus had just been explaining to the twelve why the gentiles of Perea, together with the less orthodox Jews, were more willing to believe the gospel preached by the seventy than were the more orthodox and tradition-bound Jews of Judea. He had called their attention to the fact that their message had likewise been more readily received by the Galileans, and even by the Samaritans. But the twelve apostles were hardly yet willing to entertain kind feelings for the long-despised Samaritans.

^{166:23 (1827:8)} Accordingly, when Simon Zelotes observed the Samaritan among the lepers, he sought to induce the Master to pass on into the city without even hesitating to exchange greetings with them. Said Jesus to Simon: "But what if the Samaritan loves God as well as the Jews? Should we sit in judgment on our fellow men? Who can tell? if we make these ten men whole, perhaps the Samaritan will prove more grateful even than the Jews. Do you feel certain about your opinions, Simon?" And Simon quickly replied, "If you cleanse them, you will soon find out." And Jesus replied: "So shall it be, Simon, and you will soon know the truth regarding the gratitude of men and the loving mercy of God."

^{166:24 (1827:9)} Jesus, going near the lepers, said: "If you would be made whole, go forthwith and show yourselves to the priests as required by the law of Moses." And as they went, they were made whole. But when the Samaritan saw that he was being healed, he turned back and, going in quest of Jesus, began to glorify God with a loud voice. And

he was being healed, he turned back and, going in quest of Jesus, began to glorify God with a loud voice. And when he had found the Master, he fell on his knees at his feet and gave thanks for his cleansing. The nine others, the Jews, had also discovered their healing, and while they also were grateful for their cleansing, they continued on their way to .show themselves to the priests

As the Samaritan remained kneeling at Jesus' feet, the Master, looking about at the twelve, especially at Simon Zelotes, said: "Were not ten cleansed? Where, then, are the other nine, the Jews? Only one, this alien, has returned to give glory to God." And then he said to the Samaritan, "Arise and go your way; your faith has made you whole

Jesus looked again at his apostles as the stranger departed. And the apostles all looked at Jesus, save Simon Zelotes, whose eyes were downcast. The twelve said not a word. Neither did Jesus speak; it was not necessary that .he should

Though all ten of these men really believed they had leprosy, only four were thus afflicted. The other six were cured of a skin disease which had been mistaken for leprosy. But the Samaritan .really had leprosy

Jesus enjoined the twelve to say nothing about the cleansing of the lepers, and as they went on into Amathus, he remarked: "You see how it is that the children of the house, even when they are insubordinate to their Father's will, take their blessings for granted. They think it a small matter if they neglect to give thanks when the Father bestows healing upon them, but the strangers, when they receive gifts from the head of the house, are filled with wonder and are constrained to give thanks in recognition of the good things bestowed upon them." And still the apostles said nothing in reply to the .Master's words

when he had found the Master, he fell on his knees at his feet and gave thanks for his cleansing. The nine others, the Jews, had also discovered their healing, and while they also were grateful for their cleansing, they continued on their way to show themselves to the priests.

^{166:25 (1628:1)} As the Samaritan remained kneeling at Jesus' feet, the Master, looking about at the twelve, especially at Simon Zelotes, said: "Were not ten cleansed? Where, then, are the other nine, the Jews? Only one, this alien, has returned to give glory to God." And then he said to the Samaritan, "Arise and go your way; your faith has made you whole."

^{166:26 (1628:2)} Jesus looked again at his apostles as the stranger departed. And the apostles all looked at Jesus, save Simon Zelotes, whose eyes were downcast. The twelve said not a word. Neither did Jesus speak; it was not necessary that he should.

^{166:27 (1628:3)} Though all ten of these men really believed they had leprosy, only four were thus afflicted. The other six were cured of a skin disease which had been mistaken for leprosy. But the Samaritan really had leprosy.

^{166:28 (1628:4)} Jesus enjoined the twelve to say nothing about the cleansing of the lepers, and as they went on into Amathus, he remarked: "You see how it is that the children of the house, even when they are insubordinate to their Father's will, take their blessings for granted. They think it a small matter if they neglect to give thanks when the Father bestows healing upon them, but the strangers, when they receive gifts from the head of the house, are filled with wonder and are constrained to give thanks in recognition of the good things bestowed upon them." And still the apostles said nothing in reply to the Master's words.

THE SERMON AT GERASA .3

As Jesus and the twelve visited with the messengers of the kingdom at Gerasa, one of the Pharisees who believed in him asked this question: "Lord, will there be few or many really

3. THE SERMON AT GERASA

^{166:31 (1628:5)} As Jesus and the twelve visited with the messengers of the kingdom at Gerasa, one of the Pharisees who believed in him asked this question: "Lord, will there be few or many really saved?" And Jesus, answering, said:

:saved?" And Jesus, answering, said

You have been taught that only the children of Abraham will be saved; that only the gentiles of adoption can hope for salvation. Some of you have reasoned that, since the Scriptures record that only Caleb and Joshua from among all the hosts that went out of Egypt lived to enter the promised land, only a comparatively few of those who seek the kingdom of heaven shall find entrance thereto.

You also have another saying among you, and one that contains much truth: That the way which leads to eternal life is straight and narrow, that the door which leads thereto is likewise narrow so that, of those who seek salvation, few can find entrance through this door. You also have a teaching that the way which leads to destruction is broad, that the entrance thereto is wide, and that there are many who choose to go this way. And this proverb is not without its meaning. But I declare that salvation is first a matter of your personal choosing. Even if the door to the way of life is narrow, it is wide enough to admit all who sincerely seek to enter, for I am that door. And the Son will never refuse entrance to any child of the universe who, by faith, seeks to find the Father through the Son.

But herein is the danger to all who would postpone their entrance into the kingdom while they continue to pursue the pleasures of immaturity and indulge the satisfactions of selfishness: Having refused to enter the kingdom as a spiritual experience, they may subsequently seek entrance thereto when the glory of the better way becomes revealed in the age to come. And when, therefore, those who spurned the kingdom when I came in the likeness of humanity seek to find an entrance when it is revealed in the likeness of divinity, then will I say to all such selfish ones: I know not whence you are. You had your chance to prepare for this heavenly citizenship, but you refused all such proffers of mercy; you rejected all invitations to come while the door was open. Now, to you who have refused salvation, the door is shut. This door is not open to those who would enter the kingdom for selfish glory. Salvation is not for those who are unwilling to pay the price of wholehearted dedication to

166:32 (1626:6) "You have been taught that only the children of Abraham will be saved; that only the gentiles of adoption can hope for salvation. Some of you have reasoned that, since the Scriptures record that only Caleb and Joshua from among all the hosts that went out of Egypt lived to enter the promised land, only a comparatively few of those who seek the kingdom of heaven shall find entrance thereto.

166:33 (1626:7) "You also have another saying among you, and one that contains much truth: That the way which leads to eternal life is straight and narrow, that the door which leads thereto is likewise narrow so that, of those who seek salvation, few can find entrance through this door. You also have a teaching that the way which leads to destruction is broad, that the entrance thereto is wide, and that there are many who choose to go this way. And this proverb is not without its meaning. But I declare that salvation is first a matter of your personal choosing. Even if the door to the way of life is narrow, it is wide enough to admit all who sincerely seek to enter, for I am that door. And the Son will never refuse entrance to any child of the universe who, by faith, seeks to find the Father through the Son.

166:34 (1626:1) "But herein is the danger to all who would postpone their entrance into the kingdom while they continue to pursue the pleasures of immaturity and indulge the satisfactions of selfishness: Having refused to enter the kingdom as a spiritual experience, they may subsequently seek entrance thereto when the glory of the better way becomes revealed in the age to come. And when, therefore, those who spurned the kingdom when I came in the likeness of humanity seek to find an entrance when it is revealed in the likeness of divinity, then will I say to all such selfish ones: I know not whence you are. You had your chance to prepare for this heavenly citizenship, but you refused all such proffers of mercy; you rejected all invitations to come while the door was open. Now, to you who have refused salvation, the door is shut. This door is not open to those who would enter the kingdom for selfish glory. Salvation is not for those who are unwilling to pay the price of wholehearted dedication to doing my Father's will. When in spirit and soul you have turned your backs upon the Father's kingdom, it is useless in mind and body to stand before this door and knock, saying, 'Lord, open to us; we would also be great in the kingdom.' Then will I declare that you are not of my fold. I will not receive you to be among those who have fought the good fight of faith and

doing my Father's will. When in spirit and soul you have turned your backs upon the Father's kingdom, it is useless in mind and body to stand before this door and knock, saying, 'Lord, open to us; we would also be great in the kingdom.' Then will I declare that you are not of my fold. I will not receive you to be among those who have fought the good fight of faith and won the reward of unselfish service in the kingdom on earth. And when you say, 'Did we not eat and drink with you, and did you not teach in our streets?' then shall I again declare that you are spiritual strangers; that we were not fellow servants in the Father's ministry of mercy on earth; that I do not know you; and then shall the Judge of all the earth say to you: 'Depart from us, all you who have taken delight
'in the works of iniquity

But fear not; every one who“ sincerely desires to find eternal life by entrance into the kingdom of God shall certainly find such everlasting salvation. But you who refuse this salvation will some day see the prophets of the seed of Abraham sit down with the believers of the gentile nations in this glorified kingdom to partake of the bread of life and to refresh themselves with the water thereof. And they who shall thus take the kingdom in spiritual power and by the persistent assaults of living faith will come from the north and the south and from the east and the west. And, behold, many who are first will be last, and those
”.who are last will many times be first

This was indeed a new and strange version of the old and familiar proverb of
.the straight and narrow way

Slowly the apostles and many of the disciples were learning the meaning of Jesus' early declaration: "Unless you are born again, born of the spirit, you cannot enter the kingdom of God." Nevertheless, to all who are honest of heart and sincere in faith, it remains eternally true: "Behold, I stand at the doors of men's hearts and knock, and if any man will open to me, I will come in and sup with him and will feed him with the bread of life; we shall be one in spirit and purpose, and so shall we ever be brethren in the long and fruitful service of the search for the Paradise Father." And so, whether few or many are to be saved altogether depends on whether few or many will heed the invitation: "I am the

won the reward of unselfish service in the kingdom on earth. And when you say, 'Did we not eat and drink with you, and did you not teach in our streets?' then shall I again declare that you are spiritual strangers; that we were not fellow servants in the Father's ministry of mercy on earth; that I do not know you; and then shall the Judge of all the earth say to you: 'Depart from us, all you who have taken delight in the works of iniquity.'

^{166:35 (1629:2)} "But fear not; every one who sincerely desires to find eternal life by entrance into the kingdom of God shall certainly find such everlasting salvation. But you who refuse this salvation will some day see the prophets of the seed of Abraham sit down with the believers of the gentile nations in this glorified kingdom to partake of the bread of life and to refresh themselves with the water thereof. And they who shall thus take the kingdom in spiritual power and by the persistent assaults of living faith will come from the north and the south and from the east and the west. And, behold, many who are first will be last, and those who are last will many times be first."

^{166:36 (1629:3)} This was indeed a new and strange version of the old and familiar proverb of the straight and narrow way.

^{166:37 (1629:4)} Slowly the apostles and many of the disciples were learning the meaning of Jesus' early declaration: "Unless you are born again, born of the spirit, you cannot enter the kingdom of God." Nevertheless, to all who are honest of heart and sincere in faith, it remains eternally true: "Behold, I stand at the doors of men's hearts and knock, and if any man will open to me, I will come in and sup with him and will feed him with the bread of life; we shall be one in spirit and purpose, and so shall we ever be brethren in the long and fruitful service of the search for the Paradise Father." And so, whether few or many are to be saved altogether depends on whether few or many will heed the invitation: "I am the door, I am the new and living way, and whosoever wills may enter to embark upon the endless truth-search for eternal life."

door, I am the new and living way, and whosoever wills may enter to embark upon the endless truth-search for eternal".life

Even the apostles were unable fully to comprehend his teaching as to the necessity for using spiritual force for the purpose of breaking through all material resistance and for surmounting every earthly obstacle which might chance to stand in the way of grasping the all-important spiritual values of the new life .in the spirit as the liberated sons of God

^{166:38 (1629:9)} Even the apostles were unable fully to comprehend his teaching as to the necessity for using spiritual force for the purpose of breaking through all material resistance and for surmounting every earthly obstacle which might chance to stand in the way of grasping the all-important spiritual values of the new life in the spirit as the liberated sons of God.

TEACHING ABOUT ACCIDENTS .4

While most Palestinians ate only two meals a day, it was the custom of Jesus and the apostles, when on a journey, to pause at midday for rest and refreshment. And it was at such a noontide stop on the way to Philadelphia that Thomas asked Jesus: "Master, from hearing your remarks as we journeyed this morning, I would like to inquire whether spiritual beings are concerned in the production of strange and extraordinary events in the material world and, further, to ask whether the angels and other spirit beings are able to".prevent accidents

In answer to Thomas's inquiry, Jesus said: "Have I been so long with you, and yet you continue to ask me such questions? Have you failed to observe how the Son of Man lives as one with you and consistently refuses to employ the forces of heaven for his personal sustenance? Do we not all live by the same means whereby all men exist? Do you see the power of the spiritual world manifested in the material life of this world, save for the revelation of the Father and the sometime healing ?of his afflicted children

All too long have your fathers" believed that prosperity was the token of divine approval; that adversity was the proof of God's displeasure. I declare that such beliefs are superstitions. Do you not observe that far greater numbers of the poor joyfully receive the gospel and immediately enter the kingdom? If riches evidence divine favor, why do the rich so many times refuse to believe this good ?news from heaven

The Father causes his rain to fall on"

4. TEACHING ABOUT ACCIDENTS

^{166:41 (1630:1)} While most Palestinians ate only two meals a day, it was the custom of Jesus and the apostles, when on a journey, to pause at midday for rest and refreshment. And it was at such a noontide stop on the way to Philadelphia that Thomas asked Jesus: "Master, from hearing your remarks as we journeyed this morning, I would like to inquire whether spiritual beings are concerned in the production of strange and extraordinary events in the material world and, further, to ask whether the angels and other spirit beings are able to prevent accidents."

^{166:42 (1630:2)} In answer to Thomas's inquiry, Jesus said: "Have I been so long with you, and yet you continue to ask me such questions? Have you failed to observe how the Son of Man lives as one with you and consistently refuses to employ the forces of heaven for his personal sustenance? Do we not all live by the same means whereby all men exist? Do you see the power of the spiritual world manifested in the material life of this world, save for the revelation of the Father and the sometime healing of his afflicted children?

^{166:43 (1630:3)} "All too long have your fathers believed that prosperity was the token of divine approval; that adversity was the proof of God's displeasure. I declare that such beliefs are superstitions. Do you not observe that far greater numbers of the poor joyfully receive the gospel and immediately enter the kingdom? If riches evidence divine favor, why do the rich so many times refuse to believe this good news from heaven?

^{166:44 (1630:4)} "The Father causes his rain to fall on the just and the unjust; the sun likewise shines on the

the just and the unjust; the sun likewise shines on the righteous and the unrighteous. You know about those Galileans whose blood Pilate mingled with the sacrifices, but I tell you these Galileans were not in any manner sinners above all their fellows just because this happened to them. You also know about the eighteen men upon whom the tower of Siloam fell, killing them. Think not that these men who were thus destroyed were offenders above all their brethren in Jerusalem. These folks were simply innocent victims .of one of the accidents of time

There are three groups of events“
:which may occur in your lives

You may share in those normal .1“
happenings which are a part of the life
you and your fellows live on the face of
.the earth

You may chance to fall victim to .2“
one of the accidents of nature, one of
the mischances of men, knowing full well
that such occurrences are in no way
prearranged or otherwise produced by
.the spiritual forces of the realm

You may reap the harvest of your .3“
direct efforts to comply with the natural
.laws governing the world

There was a certain man who“
planted a fig tree in his yard, and when
he had many times sought fruit thereon
and found none, he called the
vinedressers before him and said: ‘Here
have I come these three seasons looking
for fruit on this fig tree and have found
none. Cut down this barren tree; why
should it encumber the ground?’ But the
head gardener answered his master:
‘Let it alone for one more year so that I
may dig around it and put on fertilizer,
and then, next year, if it bears no fruit,
it shall be cut down.’ And when they had
thus complied with the laws of
fruitfulness, since the tree was living and
good, they were rewarded with an
.abundant yield

In the matter of sickness and health,“
you should know that these bodily states
are the result of material causes; health
is not the smile of heaven, neither is
.affliction the frown of God

The Father’s human children have“
equal capacity for the reception of
material blessings; therefore does he
bestow things physical upon the children

righteous and the unrighteous. You know about
those Galileans whose blood Pilate mingled with the
sacrifices, but I tell you these Galileans were not in
any manner sinners above all their fellows just
because this happened to them. You also know
about the eighteen men upon whom the tower of
Siloam fell, killing them. Think not that these men
who were thus destroyed were offenders above all
their brethren in Jerusalem. These folks were simply
innocent victims of one of the accidents of time.

166:4.5 (1830.9) “There are three groups of events which
may occur in your lives:

166:4.6 (1830.9) “1. You may share in those normal
happenings which are a part of the life you and your
fellows live on the face of the earth.

166:4.7 (1830.7) “2. You may chance to fall victim to one
of the accidents of nature, one of the mischances of
men, knowing full well that such occurrences are in
no way prearranged or otherwise produced by the
spiritual forces of the realm.

166:4.8 (1830.8) “3. You may reap the harvest of your
direct efforts to comply with the natural laws
governing the world.

166:4.9 (1830.9) “There was a certain man who planted a
fig tree in his yard, and when he had many times
sought fruit thereon and found none, he called the
vinedressers before him and said: ‘Here have I
come these three seasons looking for fruit on this
fig tree and have found none. Cut down this barren
tree; why should it encumber the ground?’ But the
head gardener answered his master: ‘Let it alone
for one more year so that I may dig around it and
put on fertilizer, and then, next year, if it bears no
fruit, it shall be cut down.’ And when they had thus
complied with the laws of fruitfulness, since the tree
was living and good, they were rewarded with an
abundant yield.

166:4.10 (1831.1) “In the matter of sickness and health,
you should know that these bodily states are the
result of material causes; health is not the smile of
heaven, neither is affliction the frown of God.

166:4.11 (1831.2) “The Father’s human children have
equal capacity for the reception of material
blessings; therefore does he bestow things physical
upon the children of men without discrimination.

of men without discrimination. When it comes to the bestowal of spiritual gifts, the Father is limited by man's capacity for receiving these divine endowments. Although the Father is no respecter of persons, in the bestowal of spiritual gifts he is limited by man's faith and by his willingness always to abide by the ".Father's will

As they journeyed on toward Philadelphia, Jesus continued to teach them and to answer their questions having to do with accidents, sickness, and miracles, but they were not able fully to comprehend this instruction. One hour of teaching will not wholly change the beliefs of a lifetime, and so Jesus found it necessary to reiterate his message, to tell again and again that which he wished them to understand; and even then they failed to grasp the meaning of his earth mission until after his death and .resurrection

When it comes to the bestowal of spiritual gifts, the Father is limited by man's capacity for receiving these divine endowments. Although the Father is no respecter of persons, in the bestowal of spiritual gifts he is limited by man's faith and by his willingness always to abide by the Father's will."

^{166:4.12 (1831.3)} As they journeyed on toward Philadelphia, Jesus continued to teach them and to answer their questions having to do with accidents, sickness, and miracles, but they were not able fully to comprehend this instruction. One hour of teaching will not wholly change the beliefs of a lifetime, and so Jesus found it necessary to reiterate his message, to tell again and again that which he wished them to understand; and even then they failed to grasp the meaning of his earth mission until after his death and resurrection.

THE CONGREGATION AT PHILADELPHIA .5

Jesus and the twelve were on their way to visit Abner and his associates, who were preaching and teaching in Philadelphia. Of all the cities of Perea, in Philadelphia the largest group of Jews and gentiles, rich and poor, learned and unlearned, embraced the teachings of the seventy, thereby entering into the kingdom of heaven. The synagogue of Philadelphia had never been subject to the supervision of the Sanhedrin at Jerusalem and therefore had never been closed to the teachings of Jesus and his associates. At this very time, Abner was teaching three times a day in the .Philadelphia synagogue

This very synagogue later on became a Christian church and was the missionary headquarters for the promulgation of the gospel through the regions to the east. It was long a stronghold of the Master's teachings and stood alone in this region as a center of .Christian learning for centuries

The Jews at Jerusalem had always had trouble with the Jews of Philadelphia. And after the death and resurrection of Jesus the Jerusalem church, of which James the Lord's brother was head, began to have serious difficulties with the Philadelphia congregation of believers. Abner became

5. THE CONGREGATION AT PHILADELPHIA

^{166:5.1 (1831.4)} Jesus and the twelve were on their way to visit Abner and his associates, who were preaching and teaching in Philadelphia. Of all the cities of Perea, in Philadelphia the largest group of Jews and gentiles, rich and poor, learned and unlearned, embraced the teachings of the seventy, thereby entering into the kingdom of heaven. The synagogue of Philadelphia had never been subject to the supervision of the Sanhedrin at Jerusalem and therefore had never been closed to the teachings of Jesus and his associates. At this very time, Abner was teaching three times a day in the Philadelphia synagogue.

^{166:5.2 (1831.5)} This very synagogue later on became a Christian church and was the missionary headquarters for the promulgation of the gospel through the regions to the east. It was long a stronghold of the Master's teachings and stood alone in this region as a center of Christian learning for centuries.

^{166:5.3 (1831.6)} The Jews at Jerusalem had always had trouble with the Jews of Philadelphia. And after the death and resurrection of Jesus the Jerusalem church, of which James the Lord's brother was head, began to have serious difficulties with the Philadelphia congregation of believers. Abner became the head of the Philadelphia church, continuing as such until his death. And this

the head of the Philadelphia church, continuing as such until his death. And this estrangement with Jerusalem explains why nothing is heard of Abner and his work in the Gospel records of the New Testament. This feud between Jerusalem and Philadelphia lasted throughout the lifetimes of James and Abner and continued for some time after the destruction of Jerusalem. Philadelphia was really the headquarters of the early church in the south and east .as Antioch was in the north and west

It was the apparent misfortune of Abner to be at variance with all of the leaders of the early Christian church. He fell out with Peter and James (Jesus' brother) over questions of administration and the jurisdiction of the Jerusalem church; he parted company with Paul over differences of philosophy and theology. Abner was more Babylonian than Hellenic in his philosophy, and he stubbornly resisted all attempts of Paul to remake the teachings of Jesus so as to present less that was objectionable, first to the Jews, then to the Greco-Roman believers in the mysteries

Thus was Abner compelled to live a life of isolation. He was head of a church which was without standing at Jerusalem. He had dared to defy James the Lord's brother, who was subsequently supported by Peter. Such conduct effectively separated him from all his former associates. Then he dared to withstand Paul. Although he was wholly sympathetic with Paul in his mission to the gentiles, and though he supported him in his contentions with the church at Jerusalem, he bitterly opposed the version of Jesus' teachings which Paul elected to preach. In his last years Abner denounced Paul as the "clever corrupter of the life teachings of Jesus of Nazareth, the Son of the living God

During the later years of Abner and for some time thereafter, the believers at Philadelphia held more strictly to the religion of Jesus, as he lived and taught, .than any other group on earth

Abner lived to be 89 years old, dying at Philadelphia on the 21st day of November, A.D. 74. And to the very end he was a faithful believer in, and teacher .of, the gospel of the heavenly kingdom

estrangement with Jerusalem explains why nothing is heard of Abner and his work in the Gospel records of the New Testament. This feud between Jerusalem and Philadelphia lasted throughout the lifetimes of James and Abner and continued for some time after the destruction of Jerusalem. Philadelphia was really the headquarters of the early church in the south and east as Antioch was in the north and west.

^{166:5.4 (1831.7)} It was the apparent misfortune of Abner to be at variance with all of the leaders of the early Christian church. He fell out with Peter and James (Jesus' brother) over questions of administration and the jurisdiction of the Jerusalem church; he parted company with Paul over differences of philosophy and theology. Abner was more Babylonian than Hellenic in his philosophy, and he stubbornly resisted all attempts of Paul to remake the teachings of Jesus so as to present less that was objectionable, first to the Jews, then to the Greco-Roman believers in the mysteries.

^{166:5.5 (1832.1)} Thus was Abner compelled to live a life of isolation. He was head of a church which was without standing at Jerusalem. He had dared to defy James the Lord's brother, who was subsequently supported by Peter. Such conduct effectively separated him from all his former associates. Then he dared to withstand Paul. Although he was wholly sympathetic with Paul in his mission to the gentiles, and though he supported him in his contentions with the church at Jerusalem, he bitterly opposed the version of Jesus' teachings which Paul elected to preach. In his last years Abner denounced Paul as the "clever corrupter of the life teachings of Jesus of Nazareth, the Son of the living God."

^{166:5.6 (1832.2)} During the later years of Abner and for some time thereafter, the believers at Philadelphia held more strictly to the religion of Jesus, as he lived and taught, than any other group on earth.

^{166:5.7 (1832.3)} Abner lived to be 89 years old, dying at Philadelphia on the 21st day of November, A.D. 74. And to the very end he was a faithful believer in, and teacher of, the gospel of the heavenly kingdom.

Paper 167. The Visit to Philadelphia

168 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 166

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 167. THE VISIT TO PHILADELPHIA

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Breakfast with the Pharisees
2. Parable of the Great Supper
3. The Woman with the Spirit of Infirmary
4. The Message from Bethany
5. On the Way to Bethany
6. Blessing the Little Children
7. The Talk About Angels

PAPER 167 THE VISIT TO PHILADELPHIA

SECTIONS

Introduction

1. Breakfast with the Pharisees
2. Parable of the Great Supper
3. The Woman with the Spirit of Infirmary
4. The Message from Bethany
5. On the Way to Bethany
6. Blessing the Little Children
7. The Talk about Angels

مقدمه مقاله

THROUGHOUT this period of the Perean ministry, when mention is made of Jesus and the apostles visiting the various localities where the seventy were at work, it should be recalled that, as a rule, only ten were with him since it was the practice to leave at least two of the apostles at Pella to instruct the multitude. As Jesus prepared to go on to Philadelphia, Simon Peter and his brother, Andrew, returned to the Pella encampment to teach the crowds there assembled. When the Master left the camp at Pella to visit about Perea, it was not uncommon for from three to five hundred of the campers to follow him. When he arrived at Philadelphia, he was accompanied by over six hundred followers.

No miracles had attended the recent preaching tour through the Decapolis, and, excepting the cleansing of the ten lepers, thus far there had been no

INTRODUCTION

^{167:0.1 (1833:1)} THROUGHOUT this period of the Perean ministry, when mention is made of Jesus and the apostles visiting the various localities where the seventy were at work, it should be recalled that, as a rule, only ten were with him since it was the practice to leave at least two of the apostles at Pella to instruct the multitude. As Jesus prepared to go on to Philadelphia, Simon Peter and his brother, Andrew, returned to the Pella encampment to teach the crowds there assembled. When the Master left the camp at Pella to visit about Perea, it was not uncommon for from three to five hundred of the campers to follow him. When he arrived at Philadelphia, he was accompanied by over six hundred followers.

^{167:0.2 (1833:2)} No miracles had attended the recent preaching tour through the Decapolis, and, excepting the cleansing of the ten lepers, thus far there had been no miracles on this Perean mission. This was a period when the gospel was proclaimed

miracles on this Perea mission. This was a period when the gospel was proclaimed with power, without miracles, and most of the time without the personal presence of Jesus or even of his apostles.

Jesus and the ten apostles arrived at Philadelphia on Wednesday, February 22, and spent Thursday and Friday resting from their recent travels and labors. That Friday night James spoke in the synagogue, and a general council was called for the following evening. They were much rejoiced over the progress of the gospel at Philadelphia and among the near-by villages. The messengers of David also brought word of the further advancement of the kingdom throughout Palestine, as well as good news from Alexandria and Damascus.

with power, without miracles, and most of the time without the personal presence of Jesus or even of his apostles.

^{167:0.3 (1833:3)} Jesus and the ten apostles arrived at Philadelphia on Wednesday, February 22, and spent Thursday and Friday resting from their recent travels and labors. That Friday night James spoke in the synagogue, and a general council was called for the following evening. They were much rejoiced over the progress of the gospel at Philadelphia and among the near-by villages. The messengers of David also brought word of the further advancement of the kingdom throughout Palestine, as well as good news from Alexandria and Damascus.

BREAKFAST WITH THE PHARISEES .1

There lived in Philadelphia a very wealthy and influential Pharisee who had accepted the teachings of Abner, and who invited Jesus to his house Sabbath morning for breakfast. It was known that Jesus was expected in Philadelphia at this time; so a large number of visitors, among them many Pharisees, had come over from Jerusalem and from elsewhere. Accordingly, about forty of these leading men and a few lawyers were bidden to this breakfast, which had been arranged in honor of the Master.

As Jesus lingered by the door, speaking with Abner, and after the host had seated himself, there came into the room one of the leading Pharisees of Jerusalem, a member of the Sanhedrin, and as was his habit, he made straight for the seat of honor at the left of the host. But since this place had been reserved for the Master and that on the right for Abner, the host beckoned the Jerusalem Pharisee to sit four seats to the left, and this dignitary was much offended because he did not receive the seat of honor.

Soon they were all seated and enjoying the visiting among themselves since the majority of those present were disciples of Jesus or else were friendly to the gospel. Only his enemies took notice of the fact that he did not observe

1. BREAKFAST WITH THE PHARISEES

^{167:1.1 (1833:4)} There lived in Philadelphia a very wealthy and influential Pharisee who had accepted the teachings of Abner, and who invited Jesus to his house Sabbath morning for breakfast. It was known that Jesus was expected in Philadelphia at this time; so a large number of visitors, among them many Pharisees, had come over from Jerusalem and from elsewhere. Accordingly, about forty of these leading men and a few lawyers were bidden to this breakfast, which had been arranged in honor of the Master.

^{167:1.2 (1833:5)} As Jesus lingered by the door, speaking with Abner, and after the host had seated himself, there came into the room one of the leading Pharisees of Jerusalem, a member of the Sanhedrin, and as was his habit, he made straight for the seat of honor at the left of the host. But since this place had been reserved for the Master and that on the right for Abner, the host beckoned the Jerusalem Pharisee to sit four seats to the left, and this dignitary was much offended because he did not receive the seat of honor.

^{167:1.3 (1834:1)} Soon they were all seated and enjoying the visiting among themselves since the majority of those present were disciples of Jesus or else were friendly to the gospel. Only his enemies took notice of the fact that he did not observe the ceremonial washing of his hands before he sat down to eat.

the ceremonial washing of his hands before he sat down to eat. Abner washed his hands at the beginning of the meal but not during the serving.

Near the end of the meal there came in from the street a man long afflicted with a chronic disease and now in a dropsical condition. This man was a believer, having recently been baptized by Abner's associates. He made no request of Jesus for healing, but the Master knew full well that this afflicted man came to this breakfast hoping thereby to escape the crowds which thronged him and thus be more likely to engage his attention. This man knew that few miracles were then being performed; however, he had reasoned in his heart that his sorry plight might possibly appeal to the Master's compassion. And he was not mistaken, for, when he entered the room, both Jesus and the self-righteous Pharisee from Jerusalem took notice of him. The Pharisee was not slow to voice his resentment that such a one should be permitted to enter the room. But Jesus looked upon the sick man and smiled so benignly that he drew near and sat down upon the floor. As the meal was ending, the Master looked over his fellow guests and then, after glancing significantly at the man with dropsy, said: "My friends, teachers in Israel and learned lawyers, I would like to ask you a question: Is it lawful to heal the sick and afflicted on the Sabbath day, or not?" But those who were there present knew Jesus too well; they held their peace; they answered not his question.

Then went Jesus over to where the sick man sat and, taking him by the hand, said: "Arise and go your way. You have not asked to be healed, but I know the desire of your heart and the faith of your soul." Before the man left the room, Jesus returned to his seat and, addressing those at the table, said: "Such works my Father does, not to tempt you into the kingdom, but to reveal himself to those who are already in the kingdom. You can perceive that it would be like the Father to do just such things because which one of you, having a favorite animal that fell in the well on the Sabbath day, would not go right out and draw him up?" And since no one would answer him, and inasmuch as his host evidently approved of what was going on, Jesus stood up and spoke to all

Abner washed his hands at the beginning of the meal but not during the serving.

^{167:1.4 (1834.2)} Near the end of the meal there came in from the street a man long afflicted with a chronic disease and now in a dropsical condition. This man was a believer, having recently been baptized by Abner's associates. He made no request of Jesus for healing, but the Master knew full well that this afflicted man came to this breakfast hoping thereby to escape the crowds which thronged him and thus be more likely to engage his attention. This man knew that few miracles were then being performed; however, he had reasoned in his heart that his sorry plight might possibly appeal to the Master's compassion. And he was not mistaken, for, when he entered the room, both Jesus and the self-righteous Pharisee from Jerusalem took notice of him. The Pharisee was not slow to voice his resentment that such a one should be permitted to enter the room. But Jesus looked upon the sick man and smiled so benignly that he drew near and sat down upon the floor. As the meal was ending, the Master looked over his fellow guests and then, after glancing significantly at the man with dropsy, said: "My friends, teachers in Israel and learned lawyers, I would like to ask you a question: Is it lawful to heal the sick and afflicted on the Sabbath day, or not?" But those who were there present knew Jesus too well; they held their peace; they answered not his question.

^{167:1.5 (1834.3)} Then went Jesus over to where the sick man sat and, taking him by the hand, said: "Arise and go your way. You have not asked to be healed, but I know the desire of your heart and the faith of your soul." Before the man left the room, Jesus returned to his seat and, addressing those at the table, said: "Such works my Father does, not to tempt you into the kingdom, but to reveal himself to those who are already in the kingdom. You can perceive that it would be like the Father to do just such things because which one of you, having a favorite animal that fell in the well on the Sabbath day, would not go right out and draw him up?" And since no one would answer him, and inasmuch as his host evidently approved of what was going on, Jesus stood up and spoke to all present: "My brethren, when you are bidden to a marriage feast, sit not down in the chief seat, lest, perchance, a more honored man than you has been invited, and the host will have to come to you and request that

present: "My brethren, when you are bidden to a marriage feast, sit not down in the chief seat, lest, perchance, a more honored man than you has been invited, and the host will have to come to you and request that you give your place to this other and honored guest. In this event, with shame you will be required to take a lower place at the table. When you are bidden to a feast, it would be the part of wisdom, on arriving at the festive table, to seek for the lowest place and take your seat therein, so that, when the host looks over the guests, he may say to you: 'My friend, why sit in the seat of the least? come up higher'; and thus will such a one have glory in the presence of his fellow guests. Forget not, every one who exalts himself shall be humbled, while he who truly humbles himself shall be exalted. Therefore, when you entertain at dinner or give a supper, invite not always your friends, your brethren, your kinsmen, or your rich neighbors that they in return may bid you to their feasts, and thus will you be recompensed. When you give a banquet, sometimes bid the poor, the maimed, and the blind. In this way you shall be blessed in your heart, for you well know that the lame and the halt cannot repay you for your loving ministry."

you give your place to this other and honored guest. In this event, with shame you will be required to take a lower place at the table. When you are bidden to a feast, it would be the part of wisdom, on arriving at the festive table, to seek for the lowest place and take your seat therein, so that, when the host looks over the guests, he may say to you: 'My friend, why sit in the seat of the least? come up higher'; and thus will such a one have glory in the presence of his fellow guests. Forget not, every one who exalts himself shall be humbled, while he who truly humbles himself shall be exalted. Therefore, when you entertain at dinner or give a supper, invite not always your friends, your brethren, your kinsmen, or your rich neighbors that they in return may bid you to their feasts, and thus will you be recompensed. When you give a banquet, sometimes bid the poor, the maimed, and the blind. In this way you shall be blessed in your heart, for you well know that the lame and the halt cannot repay you for your loving ministry."

PARABLE OF THE GREAT SUPPER .2

As Jesus finished speaking at the breakfast table of the Pharisee, one of the lawyers present, desiring to relieve the silence, thoughtlessly said: "Blessed is he who shall eat bread in the kingdom of God" — that being a common saying of those days. And then Jesus spoke a parable, which even his friendly host was compelled to take to heart. He said:

A certain ruler gave a great supper, and having bidden many guests, he dispatched his servants at suppertime to say to those who were invited, 'Come, for everything is now ready.' And they all with one accord began to make excuses. The first said, 'I have just bought a farm, and I must needs go to prove it; I pray you have me excused.' Another said, 'I have bought five yoke of oxen, and I must go to receive them; I pray you have me excused.' And another said, 'I have just married a wife, and therefore I cannot come.' So the servants went

2. PARABLE OF THE GREAT SUPPER

^{167:21 (1835:1)} As Jesus finished speaking at the breakfast table of the Pharisee, one of the lawyers present, desiring to relieve the silence, thoughtlessly said: "Blessed is he who shall eat bread in the kingdom of God" — that being a common saying of those days. And then Jesus spoke a parable, which even his friendly host was compelled to take to heart. He said:

^{167:22 (1835:2)} "A certain ruler gave a great supper, and having bidden many guests, he dispatched his servants at suppertime to say to those who were invited, 'Come, for everything is now ready.' And they all with one accord began to make excuses. The first said, 'I have just bought a farm, and I must needs to go prove it; I pray you have me excused.' Another said, 'I have bought five yoke of oxen, and I must go to receive them; I pray you have me excused.' And another said, 'I have just married a wife, and therefore I cannot come.' So the servants went back and reported this to their master. When the master of the house heard this, he was very angry, and turning to his servants, he said: 'I have

back and reported this to their master. When the master of the house heard this, he was very angry, and turning to his servants, he said: 'I have made ready this marriage feast; the fatlings are killed, and all is in readiness for my guests, but they have spurned my invitation; they have gone every man after his lands and his merchandise, and they even show disrespect to my servants who bid them come to my feast. Go out quickly, therefore, into the streets and lanes of the city, out into the highways and the byways, and bring hither the poor and the outcast, the blind and the lame, that the marriage feast may have guests.' And the servants did as their lord commanded, and even then there was room for more guests. Then said the lord to his servants: 'Go now out into the roads and the countryside and constrain those who are there to come in that my house may be filled. I declare that none of those who were first bidden shall taste of my supper.' And the servants did as their master commanded, and the house

".was filled

And when they heard these words, they departed; every man went to his own place. At least one of the sneering Pharisees present that morning comprehended the meaning of this parable, for he was baptized that day and made public confession of his faith in the gospel of the kingdom. Abner preached on this parable that night at the general council of believers

The next day all of the apostles engaged in the philosophic exercise of endeavoring to interpret the meaning of this parable of the great supper. Though Jesus listened with interest to all of these differing interpretations, he steadfastly refused to offer them further help in understanding the parable. He would only say, "Let every man find out the meaning for himself and in his own

".soul

made ready this marriage feast; the fatlings are killed, and all is in readiness for my guests, but they have spurned my invitation; they have gone every man after his lands and his merchandise, and they even show disrespect to my servants who bid them come to my feast. Go out quickly, therefore, into the streets and lanes of the city, out into the highways and the byways, and bring hither the poor and the outcast, the blind and the lame, that the marriage feast may have guests.' And the servants did as their lord commanded, and even then there was room for more guests. Then said the lord to his servants: 'Go now out into the roads and the countryside and constrain those who are there to come in that my house may be filled. I declare that none of those who were first bidden shall taste of my supper.' And the servants did as their master commanded, and the house was filled."

^{167:23 (1835:3)} And when they heard these words, they departed; every man went to his own place. At least one of the sneering Pharisees present that morning comprehended the meaning of this parable, for he was baptized that day and made public confession of his faith in the gospel of the kingdom. Abner preached on this parable that night at the general council of believers.

^{167:24 (1835:4)} The next day all of the apostles engaged in the philosophic exercise of endeavoring to interpret the meaning of this parable of the great supper. Though Jesus listened with interest to all of these differing interpretations, he steadfastly refused to offer them further help in understanding the parable. He would only say, "Let every man find out the meaning for himself and in his own soul."

THE WOMAN WITH THE SPIRIT OF .3 INFIRMITY

Abner had arranged for the Master to teach in the synagogue on this Sabbath day, the first time Jesus had appeared in a synagogue since they had all been closed to his teachings by order of the Sanhedrin. At the conclusion of

3. THE WOMAN WITH THE SPIRIT OF INFIRMITY

^{167:31 (1835:5)} Abner had arranged for the Master to teach in the synagogue on this Sabbath day, the first time Jesus had appeared in a synagogue since they had all been closed to his teachings by order of the Sanhedrin. At the conclusion of the service Jesus looked down before him upon an elderly

the service Jesus looked down before him upon an elderly woman who wore a downcast expression, and who was much bent in form. This woman had long been fear-ridden, and all joy had passed out of her life. As Jesus stepped down from the pulpit, he went over to her and, touching her bowed-over form on the shoulder, said: "Woman, if you would only believe, you could be wholly loosed from your spirit of infirmity." And this woman, who had been bowed down and bound up by the depressions of fear for more than eighteen years, believed the words of the Master and by faith straightened up immediately. When this woman saw that she had been made straight, she lifted up her voice and glorified God.

Notwithstanding that this woman's affliction was wholly mental, her bowed-over form being the result of her depressed mind, the people thought that Jesus had healed a real physical disorder. Although the congregation of the synagogue at Philadelphia was friendly toward the teachings of Jesus, the chief ruler of the synagogue was an unfriendly Pharisee. And as he shared the opinion of the congregation that Jesus had healed a physical disorder, and being indignant because Jesus had presumed to do such a thing on the Sabbath, he stood up before the congregation and said: "Are there not six days in which men should do all their work? In these working days come, therefore, and be healed, but not on the Sabbath day."

When the unfriendly ruler had thus spoken, Jesus returned to the speaker's platform and said: "Why play the part of hypocrites? Does not every one of you, on the Sabbath, loose his ox from the stall and lead him forth for watering? If such a service is permissible on the Sabbath day, should not this woman, a daughter of Abraham who has been bound down by evil these eighteen years, be loosed from this bondage and led forth to partake of the waters of liberty and life, even on this Sabbath day?" And as the woman continued to glorify God, his critic was put to shame, and the congregation rejoiced with her that she had been healed.

As a result of his public criticism of Jesus on this Sabbath the chief ruler of the synagogue was deposed, and a

woman who wore a downcast expression, and who was much bent in form. This woman had long been fear-ridden, and all joy had passed out of her life. As Jesus stepped down from the pulpit, he went over to her and, touching her bowed-over form on the shoulder, said: "Woman, if you would only believe, you could be wholly loosed from your spirit of infirmity." And this woman, who had been bowed down and bound up by the depressions of fear for more than eighteen years, believed the words of the Master and by faith straightened up immediately. When this woman saw that she had been made straight, she lifted up her voice and glorified God.

^{167:32 (1836:1)} Notwithstanding that this woman's affliction was wholly mental, her bowed-over form being the result of her depressed mind, the people thought that Jesus had healed a real physical disorder. Although the congregation of the synagogue at Philadelphia was friendly toward the teachings of Jesus, the chief ruler of the synagogue was an unfriendly Pharisee. And as he shared the opinion of the congregation that Jesus had healed a physical disorder, and being indignant because Jesus had presumed to do such a thing on the Sabbath, he stood up before the congregation and said: "Are there not six days in which men should do all their work? In these working days come, therefore, and be healed, but not on the Sabbath day."

^{167:33 (1836:2)} When the unfriendly ruler had thus spoken, Jesus returned to the speaker's platform and said: "Why play the part of hypocrites? Does not every one of you, on the Sabbath, loose his ox from the stall and lead him forth for watering? If such a service is permissible on the Sabbath day, should not this woman, a daughter of Abraham who has been bound down by evil these eighteen years, be loosed from this bondage and led forth to partake of the waters of liberty and life, even on this Sabbath day?" And as the woman continued to glorify God, his critic was put to shame, and the congregation rejoiced with her that she had been healed.

^{167:34 (1836:3)} As a result of his public criticism of Jesus on this Sabbath the chief ruler of the synagogue was deposed, and a follower of Jesus was put in his place.

.follower of Jesus was put in his place

Jesus frequently delivered such victims of fear from their spirit of infirmity, from their depression of mind, and from their bondage of fear. But the people thought that all such afflictions were either physical disorders or possession of evil spirits.

Jesus taught again in the synagogue on Sunday, and many were baptized by Abner at noon on that day in the river which flowed south of the city. On the morrow Jesus and the ten apostles would have started back to the Pella encampment but for the arrival of one of David's messengers, who brought an urgent message to Jesus from his friends at Bethany, near Jerusalem.

THE MESSAGE FROM BETHANY .4

Very late on Sunday night, February 26, a runner from Bethany arrived at Philadelphia, bringing a message from Martha and Mary which said, "Lord, he whom you love is very sick." This message reached Jesus at the close of the evening conference and just as he was taking leave of the apostles for the night. At first Jesus made no reply. There occurred one of those strange interludes, a time when he appeared to be in communication with something outside of, and beyond, himself. And then, looking up, he addressed the messenger in the hearing of the apostles, saying: "This sickness is really not to the death. Doubt not that it may be used to glorify God and exalt the Son."

Jesus was very fond of Martha, Mary, and their brother, Lazarus; he loved them with a fervent affection. His first and human thought was to go to their assistance at once, but another idea came into his combined mind. He had almost given up hope that the Jewish leaders at Jerusalem would ever accept the kingdom, but he still loved his people, and there now occurred to him a plan whereby the scribes and Pharisees of Jerusalem might have one more chance to accept his teachings; and he decided, his Father willing, to make this last appeal to Jerusalem the most profound and stupendous outward working of his entire earth career. The Jews clung to the idea of a wonder-working deliverer. And though he refused

^{167:35 (1836:4)} Jesus frequently delivered such victims of fear from their spirit of infirmity, from their depression of mind, and from their bondage of fear. But the people thought that all such afflictions were either physical disorders or possession of evil spirits.

^{167:36 (1836:5)} Jesus taught again in the synagogue on Sunday, and many were baptized by Abner at noon on that day in the river which flowed south of the city. On the morrow Jesus and the ten apostles would have started back to the Pella encampment but for the arrival of one of David's messengers, who brought an urgent message to Jesus from his friends at Bethany, near Jerusalem.

4. THE MESSAGE FROM BETHANY

^{167:41 (1836:9)} Very late on Sunday night, February 26, a runner from Bethany arrived at Philadelphia, bringing a message from Martha and Mary which said, "Lord, he whom you love is very sick." This message reached Jesus at the close of the evening conference and just as he was taking leave of the apostles for the night. At first Jesus made no reply. There occurred one of those strange interludes, a time when he appeared to be in communication with something outside of, and beyond, himself. And then, looking up, he addressed the messenger in the hearing of the apostles, saying: "This sickness is really not to the death. Doubt not that it may be used to glorify God and exalt the Son."

^{167:42 (1837:1)} Jesus was very fond of Martha, Mary, and their brother, Lazarus; he loved them with a fervent affection. His first and human thought was to go to their assistance at once, but another idea came into his combined mind. He had almost given up hope that the Jewish leaders at Jerusalem would ever accept the kingdom, but he still loved his people, and there now occurred to him a plan whereby the scribes and Pharisees of Jerusalem might have one more chance to accept his teachings; and he decided, his Father willing, to make this last appeal to Jerusalem the most profound and stupendous outward working of his entire earth career. The Jews clung to the idea of a wonder-working deliverer. And though he refused to stoop to the performance of material wonders or to the enactment of temporal exhibitions of political power, he did now ask the Father's consent for the manifestation of his hitherto unexhibited power over

to stoop to the performance of material wonders or to the enactment of temporal exhibitions of political power, he did now ask the Father's consent for the manifestation of his hitherto unexhibited power over life and death.

life and death.

The Jews were in the habit of burying their dead on the day of their demise; this was a necessary practice in such a warm climate. It often happened that they put in the tomb one who was merely comatose, so that on the second or even the third day, such a one would come forth from the tomb. But it was the belief of the Jews that, while the spirit or soul might linger near the body for two or three days, it never tarried after the third day; that decay was well advanced by the fourth day, and that no one ever returned from the tomb after the lapse of such a period. And it was for these reasons that Jesus tarried yet two full days in Philadelphia before he made ready to start for Bethany.

^{167:4.3 (1837:2)} The Jews were in the habit of burying their dead on the day of their demise; this was a necessary practice in such a warm climate. It often happened that they put in the tomb one who was merely comatose, so that on the second or even the third day, such a one would come forth from the tomb. But it was the belief of the Jews that, while the spirit or soul might linger near the body for two or three days, it never tarried after the third day; that decay was well advanced by the fourth day, and that no one ever returned from the tomb after the lapse of such a period. And it was for these reasons that Jesus tarried yet two full days in Philadelphia before he made ready to start for Bethany.

Accordingly, early on Wednesday morning he said to his apostles: "Let us prepare at once to go into Judea again." And when the apostles heard their Master say this, they drew off by themselves for a time to take counsel of one another. James assumed the direction of the conference, and they all agreed that it was only folly to allow Jesus to go again into Judea, and they came back as one man and so informed him. Said James: "Master, you were in Jerusalem a few weeks back, and the leaders sought your death, while the people were minded to stone you. At that time you gave these men their chance to receive the truth, and we will not permit you to go again into Judea."

^{167:4.4 (1837:3)} Accordingly, early on Wednesday morning he said to his apostles: "Let us prepare at once to go into Judea again." And when the apostles heard their Master say this, they drew off by themselves for a time to take counsel of one another. James assumed the direction of the conference, and they all agreed that it was only folly to allow Jesus to go again into Judea, and they came back as one man and so informed him. Said James: "Master, you were in Jerusalem a few weeks back, and the leaders sought your death, while the people were minded to stone you. At that time you gave these men their chance to receive the truth, and we will not permit you to go again into Judea."

Then said Jesus: "But do you not understand that there are twelve hours of the day in which work may safely be done? If a man walks in the day, he does not stumble inasmuch as he has light. If a man walks in the night, he is liable to stumble since he is without light. As long as my day lasts, I fear not to enter Judea. I would do one more mighty work for these Jews; I would give them one more chance to believe, even on their own terms — conditions of outward glory and the visible manifestation of the power of the Father and the love of the Son. Besides, do you not realize that our friend Lazarus has fallen asleep, and I would go to awake him out of this sleep!"

^{167:4.5 (1837:4)} Then said Jesus: "But do you not understand that there are twelve hours of the day in which work may safely be done? If a man walks in the day, he does not stumble inasmuch as he has light. If a man walks in the night, he is liable to stumble since he is without light. As long as my day lasts, I fear not to enter Judea. I would do one more mighty work for these Jews; I would give them one more chance to believe, even on their own terms — conditions of outward glory and the visible manifestation of the power of the Father and the love of the Son. Besides, do you not realize that our friend Lazarus has fallen asleep, and I would go to awake him out of this sleep!"

Then said one of the apostles: "Master, if Lazarus has fallen asleep, then will he the more surely recover." It was the custom of the Jews at that time to speak of death as a form of sleep, but as the apostles did not understand that Jesus meant that Lazarus had departed from this world, he now said plainly: "Lazarus is dead. And I am glad for your sakes, even if the others are not thereby saved, that I was not there, to the end that you shall now have new cause to believe in me; and by that which you will witness, you should all be strengthened in preparation for that day when I shall .take leave of you and go to the Father

When they could not persuade him to refrain from going into Judea, and when some of the apostles were loath even to accompany him, Thomas addressed his fellows, saying: "We have told the Master our fears, but he is determined to go to Bethany. I am satisfied it means the end; they will surely kill him, but if that is the Master's choice, then let us acquit ourselves like men of courage; let us go also that we may die with him." And it was ever so; in matters requiring deliberate and sustained courage, Thomas was always .the mainstay of the twelve apostles

ON THE WAY TO BETHANY .5

On the way to Judea Jesus was followed by a company of almost fifty of his friends and enemies. At their noon lunchtime, on Wednesday, he talked to his apostles and this group of followers on the "Terms of Salvation," and at the end of this lesson told the parable of the Pharisee and the publican (a tax collector). Said Jesus: "You see, then, that the Father gives salvation to the children of men, and this salvation is a free gift to all who have the faith to receive sonship in the divine family. There is nothing man can do to earn this salvation. Works of self-righteousness cannot buy the favor of God, and much praying in public will not atone for lack of living faith in the heart. Men you may deceive by your outward service, but God looks into your souls. What I am telling you is well illustrated by two men who went into the temple to pray, the one a Pharisee and the other a publican. The Pharisee stood and prayed to himself: 'O God, I thank you that I am

^{167:4.6 (1837.9)} Then said one of the apostles: "Master, if Lazarus has fallen asleep, then will he the more surely recover." It was the custom of the Jews at that time to speak of death as a form of sleep, but as the apostles did not understand that Jesus meant that Lazarus had departed from this world, he now said plainly: "Lazarus is dead. And I am glad for your sakes, even if the others are not thereby saved, that I was not there, to the end that you shall now have new cause to believe in me; and by that which you will witness, you should all be strengthened in preparation for that day when I shall take leave of you and go to the Father."

^{167:4.7 (1838.1)} When they could not persuade him to refrain from going into Judea, and when some of the apostles were loath even to accompany him, Thomas addressed his fellows, saying: "We have told the Master our fears, but he is determined to go to Bethany. I am satisfied it means the end; they will surely kill him, but if that is the Master's choice, then let us acquit ourselves like men of courage; let us go also that we may die with him." And it was ever so; in matters requiring deliberate and sustained courage, Thomas was always the mainstay of the twelve apostles.

5. ON THE WAY TO BETHANY

^{167:5.1 (1838.2)} On the way to Judea Jesus was followed by a company of almost fifty of his friends and enemies. At their noon lunchtime, on Wednesday, he talked to his apostles and this group of followers on the "Terms of Salvation," and at the end of this lesson told the parable of the Pharisee and the publican (a tax collector). Said Jesus: "You see, then, that the Father gives salvation to the children of men, and this salvation is a free gift to all who have the faith to receive sonship in the divine family. There is nothing man can do to earn this salvation. Works of self-righteousness cannot buy the favor of God, and much praying in public will not atone for lack of living faith in the heart. Men you may deceive by your outward service, but God looks into your souls. What I am telling you is well illustrated by two men who went into the temple to pray, the one a Pharisee and the other a publican. The Pharisee stood and prayed to himself: 'O God, I thank you that I am not like the rest of men, extortioners, unlearned, unjust, adulterers, or even like this publican. I fast twice a week; I give tithes of all that I get.' But the publican, standing afar off, would not so much as lift his eyes to heaven but smote his breast, saying, 'God be merciful to me a

not like the rest of men, extortioners, unlearned, unjust, adulterers, or even like this publican. I fast twice a week; I give tithes of all that I get.' But the publican, standing afar off, would not so much as lift his eyes to heaven but smote his breast, saying, 'God be merciful to me a sinner.' I tell you that the publican went home with God's approval rather than the Pharisee, for every one who exalts himself shall be humbled, but he who humbles himself shall be
".exalted

That night, in Jericho, the unfriendly Pharisees sought to entrap the Master by inducing him to discuss marriage and divorce, as did their fellows one time in Galilee, but Jesus artfully avoided their efforts to bring him into conflict with their laws concerning divorce. As the publican and the Pharisee illustrated good and bad religion, their divorce practices served to contrast the better marriage laws of the Jewish code with the disgraceful laxity of the Pharisaic interpretations of these Mosaic divorce statutes. The Pharisee judged himself by the lowest standard; the publican squared himself by the highest ideal. Devotion, to the Pharisee, was a means of inducing self-righteous inactivity and the assurance of false spiritual security; devotion, to the publican, was a means of stirring up his soul to the realization of the need for repentance, confession, and the acceptance, by faith, of merciful forgiveness. The Pharisee sought justice; the publican sought mercy. The law of the universe is: Ask and you shall receive; seek and you shall find

Though Jesus refused to be drawn into a controversy with the Pharisees concerning divorce, he did proclaim a positive teaching of the highest ideals regarding marriage. He exalted marriage as the most ideal and highest of all human relationships. Likewise, he intimated strong disapproval of the lax and unfair divorce practices of the Jerusalem Jews, who at that time permitted a man to divorce his wife for the most trifling of reasons, such as being a poor cook, a faulty housekeeper, or for no better reason than that he had become enamored of a better-looking
.woman

The Pharisees had even gone so far as to teach that divorce of this easy variety was a special dispensation

sinner.' I tell you that the publican went home with God's approval rather than the Pharisee, for every one who exalts himself shall be humbled, but he who humbles himself shall be exalted."

^{167:52 (1838:3)} That night, in Jericho, the unfriendly Pharisees sought to entrap the Master by inducing him to discuss marriage and divorce, as did their fellows one time in Galilee, but Jesus artfully avoided their efforts to bring him into conflict with their laws concerning divorce. As the publican and the Pharisee illustrated good and bad religion, their divorce practices served to contrast the better marriage laws of the Jewish code with the disgraceful laxity of the Pharisaic interpretations of these Mosaic divorce statutes. The Pharisee judged himself by the lowest standard; the publican squared himself by the highest ideal. Devotion, to the Pharisee, was a means of inducing self-righteous inactivity and the assurance of false spiritual security; devotion, to the publican, was a means of stirring up his soul to the realization of the need for repentance, confession, and the acceptance, by faith, of merciful forgiveness. The Pharisee sought justice; the publican sought mercy. The law of the universe is: Ask and you shall receive; seek and you shall find.

^{167:53 (1838:4)} Though Jesus refused to be drawn into a controversy with the Pharisees concerning divorce, he did proclaim a positive teaching of the highest ideals regarding marriage. He exalted marriage as the most ideal and highest of all human relationships. Likewise, he intimated strong disapproval of the lax and unfair divorce practices of the Jerusalem Jews, who at that time permitted a man to divorce his wife for the most trifling of reasons, such as being a poor cook, a faulty housekeeper, or for no better reason than that he had become enamored of a better-looking woman.

^{167:54 (1838:1)} The Pharisees had even gone so far as to teach that divorce of this easy variety was a special dispensation granted the Jewish people, particularly the Pharisees. And so, while Jesus

granted the Jewish people, particularly the Pharisees. And so, while Jesus refused to make pronouncements dealing with marriage and divorce, he did most bitterly denounce these shameful floutings of the marriage relationship and pointed out their injustice to women and children. He never sanctioned any divorce practice which gave man any advantage over woman; the Master countenanced only those teachings which accorded women equality with men.

Although Jesus did not offer new mandates governing marriage and divorce, he did urge the Jews to live up to their own laws and higher teachings. He constantly appealed to the written Scriptures in his effort to improve their practices along these social lines. While thus upholding the high and ideal concepts of marriage, Jesus skillfully avoided clashing with his questioners about the social practices represented by either their written laws or their much-cherished divorce privileges.

It was very difficult for the apostles to understand the Master's reluctance to make positive pronouncements relative to scientific, social, economic, and political problems. They did not fully realize that his earth mission was exclusively concerned with revelations of spiritual and religious truths.

After Jesus had talked about marriage and divorce, later on that evening his apostles privately asked many additional questions, and his answers to these inquiries relieved their minds of many misconceptions. At the conclusion of this conference Jesus said: "Marriage is honorable and is to be desired by all men. The fact that the Son of Man pursues his earth mission alone is in no way a reflection on the desirability of marriage. That I should so work is the Father's will, but this same Father has directed the creation of male and female, and it is the divine will that men and women should find their highest service and consequent joy in the establishment of homes for the reception and training of children, in the creation of whom these parents become copartners with the Makers of heaven and earth. And for this cause shall a man leave his father and mother and shall cleave to his wife, and they two shall become as one

And in this way Jesus relieved the

refused to make pronouncements dealing with marriage and divorce, he did most bitterly denounce these shameful floutings of the marriage relationship and pointed out their injustice to women and children. He never sanctioned any divorce practice which gave man any advantage over woman; the Master countenanced only those teachings which accorded women equality with men.

^{167:55 (1839:2)} Although Jesus did not offer new mandates governing marriage and divorce, he did urge the Jews to live up to their own laws and higher teachings. He constantly appealed to the written Scriptures in his effort to improve their practices along these social lines. While thus upholding the high and ideal concepts of marriage, Jesus skillfully avoided clashing with his questioners about the social practices represented by either their written laws or their much-cherished divorce privileges.

^{167:56 (1839:3)} It was very difficult for the apostles to understand the Master's reluctance to make positive pronouncements relative to scientific, social, economic, and political problems. They did not fully realize that his earth mission was exclusively concerned with revelations of spiritual and religious truths.

^{167:57 (1839:4)} After Jesus had talked about marriage and divorce, later on that evening his apostles privately asked many additional questions, and his answers to these inquiries relieved their minds of many misconceptions. At the conclusion of this conference Jesus said: "Marriage is honorable and is to be desired by all men. The fact that the Son of Man pursues his earth mission alone is in no way a reflection on the desirability of marriage. That I should so work is the Father's will, but this same Father has directed the creation of male and female, and it is the divine will that men and women should find their highest service and consequent joy in the establishment of homes for the reception and training of children, in the creation of whom these parents become copartners with the Makers of heaven and earth. And for this cause shall a man leave his father and mother and shall cleave to his wife, and they two shall become as one."

^{167:58 (1839:5)} And in this way Jesus relieved the minds

minds of the apostles of many worries about marriage and cleared up many misunderstandings regarding divorce; at the same time he did much to exalt their ideals of social union and to augment their respect for women and children and .for the home

of the apostles of many worries about marriage and cleared up many misunderstandings regarding divorce; at the same time he did much to exalt their ideals of social union and to augment their respect for women and children and for the home.

BLESSING THE LITTLE CHILDREN .6

That evening Jesus' message regarding marriage and the blessedness of children spread all over Jericho, so that the next morning, long before Jesus and the apostles prepared to leave, even before breakfast time, scores of mothers came to where Jesus lodged, bringing their children in their arms and leading them by their hands, and desired that he bless the little ones. When the apostles went out to view this assemblage of mothers with their children, they endeavored to send them away, but these women refused to depart until the Master laid his hands on their children and blessed them. And when the apostles loudly rebuked these mothers, Jesus, hearing the tumult, came out and indignantly reprovved them, saying: "Suffer little children to come to me; forbid them not, for of such is the kingdom of heaven. Verily, verily, I say to you, whosoever receives not the kingdom of God as a little child shall hardly enter therein to grow up to the full .stature of spiritual manhood"

And when the Master had spoken to his apostles, he received all of the children, laying his hands on them, while he spoke words of courage and hope to .their mothers

Jesus often talked to his apostles about the celestial mansions and taught that the advancing children of God must there grow up spiritually as children grow up physically on this world. And so does the sacred oftentimes appear to be the common, as on this day these children and their mothers little realized that the onlooking intelligences of Nebadon beheld the children of Jericho playing .with the Creator of a universe

Woman's status in Palestine was much improved by Jesus' teaching; and so it would have been throughout the world if his followers had not departed so far from that which he painstakingly .taught them

6. BLESSING THE LITTLE CHILDREN

^{167:6.1 (1839.6)} That evening Jesus' message regarding marriage and the blessedness of children spread all over Jericho, so that the next morning, long before Jesus and the apostles prepared to leave, even before breakfast time, scores of mothers came to where Jesus lodged, bringing their children in their arms and leading them by their hands, and desired that he bless the little ones. When the apostles went out to view this assemblage of mothers with their children, they endeavored to send them away, but these women refused to depart until the Master laid his hands on their children and blessed them. And when the apostles loudly rebuked these mothers, Jesus, hearing the tumult, came out and indignantly reprovved them, saying: "Suffer little children to come to me; forbid them not, for of such is the kingdom of heaven. Verily, verily, I say to you, whosoever receives not the kingdom of God as a little child shall hardly enter therein to grow up to the full stature of spiritual manhood."

^{167:6.2 (1840.1)} And when the Master had spoken to his apostles, he received all of the children, laying his hands on them, while he spoke words of courage and hope to their mothers.

^{167:6.3 (1839.8)} Jesus often talked to his apostles about the celestial mansions and taught that the advancing children of God must there grow up spiritually as children grow up physically on this world. And so does the sacred oftentimes appear to be the common, as on this day these children and their mothers little realized that the onlooking intelligences of Nebadon beheld the children of Jericho playing with the Creator of a universe.

^{167:6.4 (1839.9)} Woman's status in Palestine was much improved by Jesus' teaching; and so it would have been throughout the world if his followers had not departed so far from that which he painstakingly taught them.

It was also at Jericho, in connection with the discussion of the early religious training of children in habits of divine worship, that Jesus impressed upon his apostles the great value of beauty as an influence leading to the urge to worship, especially with children. The Master by precept and example taught the value of worshipping the Creator in the midst of the natural surroundings of creation. He preferred to commune with the heavenly Father amidst the trees and among the lowly creatures of the natural world. He rejoiced to contemplate the Father through the inspiring spectacle of the .starry realms of the Creator Sons

When it is not possible to worship God in the tabernacles of nature, men should do their best to provide houses of beauty, sanctuaries of appealing simplicity and artistic embellishment, so that the highest of human emotions may be aroused in association with the intellectual approach to spiritual communion with God. Truth, beauty, and holiness are powerful and effective aids to true worship. But spirit communion is not promoted by mere massive ornateness and overmuch embellishment with man's elaborate and ostentatious art. Beauty is most religious when it is most simple and naturelike. How unfortunate that little children should have their first introduction to concepts of public worship in cold and barren rooms so devoid of the beauty appeal and so empty of all suggestion of good cheer and inspiring holiness! The child should be introduced to worship in nature's outdoors and later accompany his parents to public houses of religious assembly which are at least as materially attractive and artistically beautiful as the .home in which he is daily domiciled

THE TALK ABOUT ANGELS .7

As they journeyed up the hills from Jericho to Bethany, Nathaniel walked most of the way by the side of Jesus, and their discussion of children in relation to the kingdom of heaven led indirectly to the consideration of the ministry of angels. Nathaniel finally asked the Master this question: "Seeing that the high priest is a Sadducee, and since the Sadducees do not believe in angels, what shall we teach the people regarding the heavenly ministers?"

^{167:6.5 (1839.10)} It was also at Jericho, in connection with the discussion of the early religious training of children in habits of divine worship, that Jesus impressed upon his apostles the great value of beauty as an influence leading to the urge to worship, especially with children. The Master by precept and example taught the value of worshipping the Creator in the midst of the natural surroundings of creation. He preferred to commune with the heavenly Father amidst the trees and among the lowly creatures of the natural world. He rejoiced to contemplate the Father through the inspiring spectacle of the starry realms of the Creator Sons.

^{167:6.6 (1839.11)} When it is not possible to worship God in the tabernacles of nature, men should do their best to provide houses of beauty, sanctuaries of appealing simplicity and artistic embellishment, so that the highest of human emotions may be aroused in association with the intellectual approach to spiritual communion with God. Truth, beauty, and holiness are powerful and effective aids to true worship. But spirit communion is not promoted by mere massive ornateness and overmuch embellishment with man's elaborate and ostentatious art. Beauty is most religious when it is most simple and naturelike. How unfortunate that little children should have their first introduction to concepts of public worship in cold and barren rooms so devoid of the beauty appeal and so empty of all suggestion of good cheer and inspiring holiness! The child should be introduced to worship in nature's outdoors and later accompany his parents to public houses of religious assembly which are at least as materially attractive and artistically beautiful as the home in which he is daily domiciled.

7. THE TALK ABOUT ANGELS

^{167:7.1 (1840.6)} As they journeyed up the hills from Jericho to Bethany, Nathaniel walked most of the way by the side of Jesus, and their discussion of children in relation to the kingdom of heaven led indirectly to the consideration of the ministry of angels. Nathaniel finally asked the Master this question: "Seeing that the high priest is a Sadducee, and since the Sadducees do not believe in angels, what shall we teach the people regarding the heavenly ministers?" Then, among other things, Jesus said:

:Then, among other things, Jesus said

The angelic hosts are a separate“ order of created beings; they are entirely different from the material order of mortal creatures, and they function as a distinct group of universe intelligences. Angels are not of that group of creatures called ‘the Sons of God’ in the Scriptures; neither are they the glorified spirits of mortal men who have gone on to progress through the mansions on high. Angels are a direct creation, and they do not reproduce themselves. The angelic hosts have only a spiritual kinship with the human race. As man progresses in the journey to the Father in Paradise, he does traverse a state of being at one time analogous to the state of the angels, but mortal man never becomes .an angel

The angels never die, as man does.“ The angels are immortal unless, perchance, they become involved in sin as did some of them with the deceptions of Lucifer. The angels are the spirit servants in heaven, and they are neither all-wise nor all-powerful. But all of the .loyal angels are truly pure and holy

And do you not remember that I said“ to you once before that, if you had your spiritual eyes anointed, you would then see the heavens opened and behold the angels of God ascending and descending? It is by the ministry of the angels that one world may be kept in touch with other worlds, for have I not repeatedly told you that I have other sheep not of this fold? And these angels are not the spies of the spirit world who watch upon you and then go forth to tell the Father the thoughts of your heart and to report on the deeds of the flesh. The Father has no need of such service inasmuch as his own spirit lives within you. But these angelic spirits do function to keep one part of the heavenly creation informed concerning the doings of other and remote parts of the universe. And many of the angels, while functioning in the government of the Father and the universes of the Sons, are assigned to the service of the human races. When I taught you that many of these seraphim are ministering spirits, I spoke not in figurative language nor in poetic strains. And all this is true, regardless of your .difficulty in comprehending such matters

Many of these angels are engaged“ in the work of saving men, for have I not

167:7.2 (1841.1) “The angelic hosts are a separate order of created beings; they are entirely different from the material order of mortal creatures, and they function as a distinct group of universe intelligences. Angels are not of that group of creatures called ‘the Sons of God’ in the Scriptures; neither are they the glorified spirits of mortal men who have gone on to progress through the mansions on high. Angels are a direct creation, and they do not reproduce themselves. The angelic hosts have only a spiritual kinship with the human race. As man progresses in the journey to the Father in Paradise, he does traverse a state of being at one time analogous to the state of the angels, but mortal man never becomes an angel.

167:7.3 (1841.2) “The angels never die, as man does. The angels are immortal unless, perchance, they become involved in sin as did some of them with the deceptions of Lucifer. The angels are the spirit servants in heaven, and they are neither all-wise nor all-powerful. But all of the loyal angels are truly pure and holy.

167:7.4 (1841.3) “And do you not remember that I said to you once before that, if you had your spiritual eyes anointed, you would then see the heavens opened and behold the angels of God ascending and descending? It is by the ministry of the angels that one world may be kept in touch with other worlds, for have I not repeatedly told you that I have other sheep not of this fold? And these angels are not the spies of the spirit world who watch upon you and then go forth to tell the Father the thoughts of your heart and to report on the deeds of the flesh. The Father has no need of such service inasmuch as his own spirit lives within you. But these angelic spirits do function to keep one part of the heavenly creation informed concerning the doings of other and remote parts of the universe. And many of the angels, while functioning in the government of the Father and the universes of the Sons, are assigned to the service of the human races. When I taught you that many of these seraphim are ministering spirits, I spoke not in figurative language nor in poetic strains. And all this is true, regardless of your difficulty in comprehending such matters.

167:7.5 (1841.4) “Many of these angels are engaged in the work of saving men, for have I not told you of

told you of the seraphic joy when one soul elects to forsake sin and begin the search for God? I did even tell you of the joy in the *presence of the angels* of heaven over one sinner who repents, thereby indicating the existence of other and higher orders of celestial beings who are likewise concerned in the spiritual welfare and with the divine .progress of mortal man

Also are these angels very much“ concerned with the means whereby man’s spirit is released from the tabernacles of the flesh and his soul escorted to the mansions in heaven. Angels are the sure and heavenly guides of the soul of man during that uncharted and indefinite period of time which intervenes between the death of the flesh and the new life in the spirit ”.abodes

And he would have spoken further with Nathaniel regarding the ministry of angels, but he was interrupted by the approach of Martha, who had been informed that the Master was drawing near to Bethany by friends who had observed him ascending the hills to the east. And she now hastened to greet .him

the seraphic joy when one soul elects to forsake sin and begin the search for God? I did even tell you of the joy in the presence of the angels of heaven over one sinner who repents, thereby indicating the existence of other and higher orders of celestial beings who are likewise concerned in the spiritual welfare and with the divine progress of mortal man.

^{167:7.6 (1841.5)} “Also are these angels very much concerned with the means whereby man’s spirit is released from the tabernacles of the flesh and his soul escorted to the mansions in heaven. Angels are the sure and heavenly guides of the soul of man during that uncharted and indefinite period of time which intervenes between the death of the flesh and the new life in the spirit abodes.”

^{167:7.7 (1841.6)} And he would have spoken further with Nathaniel regarding the ministry of angels, but he was interrupted by the approach of Martha, who had been informed that the Master was drawing near to Bethany by friends who had observed him ascending the hills to the east. And she now hastened to greet him.

مقاله 168. زنده کردن ایلعازر

169 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 167

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 168

زنده کردن ایلعازر

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- در مقبره ایلعازر
- 2- زنده کردن ایلعازر
- 3- گردهمایی شورای عالی یهود
- 4- پاسخ به دعا
- بر سر ایلعازر چه آمد

مقدمه مقاله

کمی بعد از ظهر، همینطور که عیسی از نوک تپه در نزدیکی بتانی عبور می‌کرد، مارتا عازم دیدار او شد. برادر او ایلعازر، چهار روز بود که مرده بود، و دیر هنگام بکشنیه بعد از ظهر در مقبره خصوصی آنها در انتهای دور باغ قرار داده شده بود. سنگ ورودی مقبره در بامداد این روز، پنجشنبه، در جای خود غلتانده شده بود.

هنگامی که مارتا و مریم در رابطه با بیماری ایلعازر برای عیسی پیام فرستادند، مطمئن بودند که استاد به خاطر آن کاری انجام می‌دهد. آنها می‌دانستند که برادرشان بسیار بیمار است، و گر چه به سختی امید داشتند که عیسی کار آموزش و موعظه خود را ترک کند تا به یاری آنها بیاید، به قدرت او برای شفای بیماری چنان اطمینان داشتند که فکر می‌کردند او عبارات شفا بخش را به زبان می‌آورد، و ایلعازر فوراً شفا می‌یابد. و وقتی ایلعازر مرد، چند ساعت بعد از این که قاصد بتانی را به مقصد فیلا دلفیه ترک نمود، چنین استدلال کردند که مرگ او به این علت رخ داده که استاد از بیماری برادرشان مطلع نشده بود، تا این که بسیار دیر شده بود، و چندین ساعت از مرگ او گذشته بود.

اما آنها به همراه تمامی دوستان ایماندارشان به واسطه این پیام که دهنده پس از رسیدن به بتانی پیش از ظهر سه‌شنبه آورد به اندازه زیاد متحیر شدند. قاصد

PAPER 168

THE RESURRECTION OF LAZARUS

SECTIONS

Introduction

1. At the Tomb of Lazarus
2. The Resurrection of Lazarus
3. Meeting of the Sanhedrin
4. The Answer to Prayer
5. What Became of Lazarus

INTRODUCTION

^{168:01 (1842:1)} IT WAS shortly after noon when Martha started out to meet Jesus as he came over the brow of the hill near Bethany. Her brother, Lazarus, had been dead four days and had been laid away in their private tomb at the far end of the garden late on Sunday afternoon. The stone at the entrance of the tomb had been rolled in place on the morning of this day, Thursday.

^{168:02 (1842:2)} When Martha and Mary sent word to Jesus concerning Lazarus's illness, they were confident the Master would do something about it. They knew that their brother was desperately sick, and though they hardly dared hope that Jesus would leave his work of teaching and preaching to come to their assistance, they had such confidence in his power to heal disease that they thought he would just speak the curative words, and Lazarus would immediately be made whole. And when Lazarus died a few hours after the messenger left Bethany for Philadelphia, they reasoned that it was because the Master did not learn of their brother's illness until it was too late, until he had already been dead for several hours.

^{168:03 (1842:3)} But they, with all of their believing friends, were greatly puzzled by the message which the runner brought back Tuesday forenoon when he reached Bethany. The messenger insisted that he

اصرار ورزید که شنید عیسی گفت: "... به راستی این بیماری به مرگ راه نمی‌برد." همچنین آنها نمی‌توانستند بفهمند که چرا او پیامی برای آنها نفرستاد و یا پیشنهاد کمک نکرد.

دوستان بسیاری از دهکده‌های کوچک مجاور و دیگران از اورشلیم به آنجا آمدند تا خواهران سوگوار را دلداری دهند. ایلعازر و خواهران او فرزندان یک یهودی ثروتمند و شرافتمند بودند، کسی که ساکن برجسته دهکده کوچک بتانی بود. و به رغم این که هر سه منتهی طولانی از پیروان دو آتشه عیسی بودند، توسط تمامی آنهایی که آنان را می‌شناختند بسیار مورد احترام بودند. تاکستانها و باغهای بزرگ زیتون در آن نزدیکی به آنها به ارث رسیده بود، و ثروتمند بودن آنها به واسطه این واقعیت هر چه بیشتر مشخص می‌شود که آنها برای داشتن یک مقبره خصوصی تدفین در املاک خودشان از توانایی مالی برخوردار بودند. هر دو والدین آنها از پیش در این مقبره دفن شده بودند.

مریم از اندیشه آمدن عیسی دست کشیده بود و در غم و اندوه خود فرو رفته بود، اما مارتا به آمدن عیسی امید بسته بود، حتی درست تا آن لحظه در آن بامدادی که آنها سنگ را در جلوی مقبره غلتانند و ورودی آن را مهر و موم کردند. حتی در آن هنگام او به یک نوجوان همسایه رهنمود داد که به جاده اریحا از نوک تپه تا شرق بتانی چشم بدوزد؛ و همین نوجوان بود که به مارتا خبر داد که عیسی و دوستانش نزدیک می‌شوند.

هنگامی که مارتا عیسی را دید، به پای او افتاد، و فریاد کشید، "استاد، اگر تو اینجا بودی، برادر من نمی‌مرد!" ذهن مارتا دچار ترس زیادی شده بود، اما او هیچگونه تردیدی به خود راه نداد، و او در رابطه با مرگ ایلعازر از طرز عمل عیسی انتقاد نمود و آن را زیر سؤال نبرد. هنگامی که او سخن خود را به پایان رساند، عیسی دست دراز کرد، و او را از روی پاهای خود بلند کرد، و گفت: "مارتا، فقط ایمان داشته باش، و برادر تو از مرگ برخاسته خواهد بود." سپس مارتا پاسخ داد: "من می‌دانم که او در رستاخیز روز واپسین از مرگ برخاسته خواهد بود؛ و حتی اکنون ایمان دارم که هر چه تو از خدا بخواهی، پدر ما به تو خواهد داد."

سپس عیسی مستقیماً به چشمان مارتا نگاه کرد و گفت: "من رستاخیز و حیات هستم؛ آن کس که به من ایمان بیاورد، حتی اگر بمیرد، بار دیگر زنده خواهد شد. هر کس که به گونه‌ای حقیقی در من زندگی کند و به من باور داشته باشد به راستی هرگز نخواهد مرد. مارتا، آیا تو به این ایمان داری؟" و مارتا به استاد پاسخ داد: "آری، من مدتها باور داشته‌ام که تو نجات دهنده هستی، فرزند خدای زنده، حتی آن که باید به این دنیا بیاید."

پس از این که عیسی سراغ مریم را گرفت، مارتا به یکباره به داخل منزل رفت و نوجوانان به خواهرش گفت: "استاد اینجا است و سراغ تو را گرفته است." و هنگامی که مریم این را شنید، به سرعت برخاست و شتابان به دیدار عیسی رفت. عیسی با فاصله‌ای از خانه، هنوز در آن مکان بود، جایی که مارتا در ابتدا از او دیدار کرده بود. دوستانی که برای تسلی دادن مریم با او بودند، هنگامی که دیدند او به سرعت برخاست و خارج شد، او را تعقیب کردند، زیرا گمان بردند که او برای گریستن به مقبره می‌رود.

heard Jesus say, "...this sickness is really not to the death." Neither could they understand why he sent no word to them nor otherwise proffered assistance.

168:04 (1842:4) Many friends from near-by hamlets and others from Jerusalem came over to comfort the sorrow-stricken sisters. Lazarus and his sisters were the children of a well-to-do and honorable Jew, one who had been the leading resident of the little village of Bethany. And notwithstanding that all three had long been ardent followers of Jesus, they were highly respected by all who knew them. They had inherited extensive vineyards and olive orchards in this vicinity, and that they were wealthy was further attested by the fact that they could afford a private burial tomb on their own premises. Both of their parents had already been laid away in this tomb.

168:05 (1842:5) Mary had given up the thought of Jesus' coming and was abandoned to her grief, but Martha clung to the hope that Jesus would come, even up to the time on that very morning when they rolled the stone in front of the tomb and sealed the entrance. Even then she instructed a neighbor lad to keep watch down the Jericho road from the brow of the hill to the east of Bethany; and it was this lad who brought tidings to Martha that Jesus and his friends were approaching.

168:06 (1842:6) When Martha met Jesus, she fell at his feet, exclaiming, "Master, if you had been here, my brother would not have died!" Many fears were passing through Martha's mind, but she gave expression to no doubt, nor did she venture to criticize or question the Master's conduct as related to Lazarus's death. When she had spoken, Jesus reached down and, lifting her upon her feet, said, "Only have faith, Martha, and your brother shall rise again." Then answered Martha: "I know that he will rise again in the resurrection of the last day; and even now I believe that whatever you shall ask of God, our Father will give you."

168:07 (1843:1) Then said Jesus, looking straight into the eyes of Martha: "I am the resurrection and the life; he who believes in me, though he dies, yet shall he live. In truth, whosoever lives and believes in me shall never really die. Martha, do you believe this?" And Martha answered the Master: "Yes, I have long believed that you are the Deliverer, the Son of the living God, even he who should come to this world."

168:08 (1843:2) Jesus having inquired for Mary, Martha went at once into the house and, whispering to her sister, said, "The Master is here and has asked for you." And when Mary heard this, she rose up quickly and hastened out to meet Jesus, who still tarried at the place, some distance from the house, where Martha had first met him. The friends who were with Mary, seeking to comfort her, when they saw that she rose up quickly and went out, followed her, supposing that she was going to the tomb to weep.

بسیاری از آنهایی که در آنجا حضور داشتند دشمنان سرسخت عیسی بودند. به این دلیل بود که مارتا بیرون آمد تا او را به تنهایی ببیند، و همچنین به این علت او مخفیانه به داخل رفت تا مریم را مطلع سازد که عیسی سراغ او را گرفته است. مارتا درحالی که مشتاق دیدن عیسی بود، مایل بود از هر گونه درگیری ممکن که می‌توانست به سبب آمدن ناگهانی او به میان یک گروه بزرگ از دشمنان اورشلیمی او رخ دهد اجتناب کند. قصد مارتا این بود که ضمن استقبال مریم از عیسی، با دوستانشان در منزل بماند، اما او در انجام این نقشه ناکام ماند، زیرا آنها همگی مریم را تعقیب کردند و لذا خود را به طور غیرمنتظره در حضور استاد یافتند.

مارتا مریم را به سوی عیسی هدایت نمود، و هنگامی که او عیسی را دید، به پاهای او بر زمین افتاد، و فریاد کشید: "فقط اگر تو اینجا بودی، برادر من نمی‌مرد!" و هنگامی که عیسی دید چگونه آنها همگی به خاطر مرگ ایلعازر سوگواری می‌کنند، روح او از دلسوزی برانگیخته گشت.

هنگامی که عزاداران دیدند که مریم رفته است به عیسی خوشامد بگویند، به فاصله کوتاهی کنار کشیدند، ضمن این که مارتا و مریم هر دو با استاد صحبت کردند و کلامهای تسکین دهنده و پندآمیز بیشتری دریافت نمودند تا به پدر ایمانی قوی داشته باشند و به خواست الهی به طور کامل تسلیم شوند.

ذهن انسانی عیسی با ستیز میان مهرش برای ایلعازر و خواهران سوگوار و بیزاری و تحقیرش برای نمایش ظاهری عطوفت که توسط برخی از این یهودیان بی‌ایمان، جنایتکار، و بد نیت نشان داده می‌شد شدیداً برانگیخته شده بود. عیسی از نمایش عزاداری اجباری و ظاهری برای ایلعازر توسط برخی از این دوستان دروغین برآشفته و ناخشنود بود، چرا که این اندوه ریاکارانه در قلوب آنها با دشمنی سرسختانه بسیار برای خودش همراه بود. با این وجود، برخی از این یهودیان در عزاداری خود صادق بودند، زیرا دوستان واقعی خانواده بودند.

1- در مقبره ایلعازر

بعد از این که عیسی چند لحظه را صرف تسلی دادن مارتا و مریم نمود، جدا از عزاداران، از آنها پرسید: "او را کجا قرار داده‌اید؟" سپس مارتا گفت: "بیا و ببین." و همینطور که استاد به همراه دو خواهر اندوهگین در سکوت آنها را دنبال نمود، گریه کرد. هنگامی که یهودیان دوست که آنها را دنبال می‌کردند اشکان او را دیدند، یکی از آنها گفت: "بنگرید چقدر او را دوست داشت. آیا کسی که چشمان نابینا را بینا می‌ساخت نمی‌توانست از مردن این مرد پیشگیری کند؟" تا این هنگام آنها در برابر مقبره خانوادگی ایستاده بودند، یک غار طبیعی کوچک، یا سرازیری، در چینه صخره‌ای که در انتهای دور قطعه زمین باغ حدود سی فوت بالا آمده بود.

دشوار است به اذهان بشری توضیح داده شود که علت گریستن عیسی دقیقاً چه بود. در حالی که ما به ثبت مجموع احساسات بشری و اندیشه‌های الهی دسترسی

^{168:0.9 (1843.3)} Many of those present were Jesus' bitter enemies. That is why Martha had come out to meet him alone, and also why she went in secretly to inform Mary that he had asked for her. Martha, while craving to see Jesus, desired to avoid any possible unpleasantness which might be caused by his coming suddenly into the midst of a large group of his Jerusalem enemies. It had been Martha's intention to remain in the house with their friends while Mary went to greet Jesus, but in this she failed, for they all followed Mary and so found themselves unexpectedly in the presence of the Master.

^{168:0.10 (1843.4)} Martha led Mary to Jesus, and when she saw him, she fell at his feet, exclaiming, "If you had only been here, my brother would not have died!" And when Jesus saw how they all grieved over the death of Lazarus, his soul was moved with compassion.

^{168:0.11 (1843.5)} When the mourners saw that Mary had gone to greet Jesus, they withdrew for a short distance while both Martha and Mary talked with the Master and received further words of comfort and exhortation to maintain strong faith in the Father and complete resignation to the divine will.

^{168:0.12 (1843.6)} The human mind of Jesus was mightily moved by the contention between his love for Lazarus and the bereaved sisters and his disdain and contempt for the outward show of affection manifested by some of these unbelieving and murderously intentioned Jews. Jesus indignantly resented the show of forced and outward mourning for Lazarus by some of these professed friends inasmuch as such false sorrow was associated in their hearts with so much bitter enmity toward himself. Some of these Jews, however, were sincere in their mourning, for they were real friends of the family.

1. AT THE TOMB OF LAZARUS

^{168:1.1 (1843.7)} After Jesus had spent a few moments in comforting Martha and Mary, apart from the mourners, he asked them, "Where have you laid him?" Then Martha said, "Come and see." And as the Master followed on in silence with the two sorrowing sisters, he wept. When the friendly Jews who followed after them saw his tears, one of them said: "Behold how he loved him. Could not he who opened the eyes of the blind have kept this man from dying?" By this time they were standing before the family tomb, a small natural cave, or declivity, in the ledge of rock which rose up some thirty feet at the far end of the garden plot.

^{168:1.2 (1844.1)} It is difficult to explain to human minds just why Jesus wept. While we have access to the registration of the combined human emotions and

داریم، از روی نگارشات، در رابطه با ذهن تنظیم کننده اختصاصی، پیرامون علت واقعی این تجلیهای احساسی مجموعاً مطمئن نیستیم. ما به این باور تمایل داریم که عیسی به علت چندین اندیشه و احساس که در این لحظه از ذهن او می‌گذشتند گریه کرد، همچون:

1- او یک دلسوزی راستین و اندوهبار را برای مارتا و مریم حس نمود؛ او برای این خواهران که برادر خود را از دست داده بودند یک مهر واقعی و عمیق بشری داشت.

2- ذهن او به واسطه حضور جمعیت عزاداران، که برخی صاق و برخی صرفاً متظاهر بودند پریشان بود. او همیشه از این نمایشات ظاهری عزاداری ناخرسند بود. او می‌دانست که خواهران برادرشان را دوست داشتند و به نجات باورمندان ایمان داشتند. این احساسات متضاد احتمالاً می‌توانند نشان دهند که چرا با نزدیک شدن آنها به مقبره او شکوه کرد.

3- او نسبت به بازگرداندن ایلعازر به زندگی انسانی به راستی مردد بود. خواهران او واقعاً به او نیاز داشتند، اما عیسی از بازگرداندن دوستش برای تجربه نمودن اذیت و آزار تلخی که او به خوبی می‌دانست ایلعازر باید تحمل کند متأسف بود، آزاری که به سبب قرار گرفتن در معرض بزرگترین نمایش نیروی الهی فرزند انسان حاصل می‌گشت.

و اکنون ما اجازه داریم یک واقعیت جالب و آموزنده را بازگو کنیم: اگر چه این نوشته به صورت یک رخداد ظاهراً طبیعی و نرمال در امور بشری آشکار می‌شود، از برخی جلوه‌های بسیار جالب جانبی برخوردار است. در حالی که قصد یکشنبه نزد عیسی رفت، و در رابطه با بیماری ایلعازر به او گفت، و در حالی که عیسی پیام فرستاد که این امر "به مرگ راه نمی‌برد"، در همان حال او شخصاً به بتانی رفت و حتی از خواهران پرسید: "او را کجا قرار داده‌اید؟" اگر چه تمامی اینها ظاهراً نشان می‌دهد که استاد مطابق طریقه این زندگی، و بر طبق آگاهی محدود ذهن بشری پیش می‌رفت، با این وجود، اسناد جهان آشکار می‌سازند که تنظیم کننده اختصاصی عیسی به دنبال مرگ ایلعازر برای نگاه داشتن نامحدود تنظیم کننده فکری ایلعازر در سیاره فرامینی صادر کرد، و این که این فرمان درست پانزده دقیقه پیش از این که ایلعازر آخرین نفس خود را بکشد ثبت گردید.

آیا ذهن الهی عیسی حتی پیش از آن که ایلعازر بمیرد می‌دانست که او را زنده خواهد کرد؟ ما نمی‌دانیم. ما فقط آنچه را که بدین وسیله ثبت می‌کنیم می‌دانیم.

بسیاری از دشمنان عیسی تمایل داشتند که به نمایشات عاطفی او ریشخند بزنند، و آنها میان خود گفتند: "اگر این مرد اینقدر برای او اهمیت داشت، چرا پیش از آمدن به بتانی آنقدر صبر کرد؟ اگر او آن است که آنها ادعا می‌کنند، چرا دوست عزیز خود را نجات نداد؟ اگر او نمی‌تواند آنها را که دوست دارد نجات دهد، شفا دادن غریبه‌ها در جلیل چه فایده‌ای دارد؟" و آنها به شیوه‌های بسیار دیگر عیسی را ریشخند کردند و

divine thoughts, as of record in the mind of the Personalized Adjuster, we are not altogether certain about the real cause of these emotional manifestations. We are inclined to believe that Jesus wept because of a number of thoughts and feelings which were going through his mind at this time, such as:

168:1.3 (1844:2) 1. He felt a genuine and sorrowful sympathy for Martha and Mary; he had a real and deep human affection for these sisters who had lost their brother.

168:1.4 (1844:3) 2. He was perturbed in his mind by the presence of the crowd of mourners, some sincere and some merely pretenders. He always resented these outward exhibitions of mourning. He knew the sisters loved their brother and had faith in the survival of believers. These conflicting emotions may possibly explain why he groaned as they came near the tomb.

168:1.5 (1844:4) 3. He truly hesitated about bringing Lazarus back to the mortal life. His sisters really needed him, but Jesus regretted having to summon his friend back to experience the bitter persecution which he well knew Lazarus would have to endure as a result of being the subject of the greatest of all demonstrations of the divine power of the Son of Man.

168:1.6 (1844:5) And now we may relate an interesting and instructive fact: Although this narrative unfolds as an apparently natural and normal event in human affairs, it has some very interesting side lights. While the messenger went to Jesus on Sunday, telling him of Lazarus's illness, and while Jesus sent word that it was "not to the death," at the same time he went in person up to Bethany and even asked the sisters, "Where have you laid him?" Even though all of this seems to indicate that the Master was proceeding after the manner of this life and in accordance with the limited knowledge of the human mind, nevertheless, the records of the universe reveal that Jesus' Personalized Adjuster issued orders for the indefinite detention of Lazarus's Thought Adjuster on the planet subsequent to Lazarus's death, and that this order was made of record just fifteen minutes before Lazarus breathed his last.

168:1.7 (1844:6) Did the divine mind of Jesus know, even before Lazarus died, that he would raise him from the dead? We do not know. We know only what we are herewith placing on record.

168:1.8 (1844:7) Many of Jesus' enemies were inclined to sneer at his manifestations of affection, and they said among themselves: "If he thought so much of this man, why did he tarry so long before coming to Bethany? If he is what they claim, why did he not save his dear friend? What is the good of healing strangers in Galilee if he cannot save those whom he loves?" And in many other ways they mocked

آموزشها و کارهای او را ناچیز جلوه دادند.

و بدین ترتیب، در این بعد از ظهر پنجشنبه در حدود ساعت دو و نیم، در این دهکده بسیار کوچک بتانی صحنه برای اجرای بزرگترین کار مربوط به خدمت میکائیل نبادان در کره زمین، عظیمترین نمایش قدرت الهی در طول ظهور او در جسم، کاملاً آماده گشت، چرا که رستاخیز خود او بعد از رهایی او از قید و بند زیستگاه انسانی به وقوع پیوست.

گروه کوچکی که در مقابل قبر ایلعازر جمع شده بودند هیچ درکی از حضور گروه عظیم انواع و اقسام موجودات آسمانی که تحت رهبری آماده و اکنون در حال انتظار جبرئیل و به فرمان تنظیم کننده اختصاصی عیسی گرد آمده بودند نداشتند. آنها با شور و هیجان در انتظار به سر می‌پرند و آماده اجرای فرمان فرمانروای محبوب خود بودند.

هنگامی که عیسی این عبارات دستورآمیز را به زبان آورد، "سنگ را از جا بردارید"، گروههای گرد آمده آسمانی آماده شدند تا نمایش زنده کردن ایلعازر را به شکل جسم انسانیش به اجرا در آورند. این شکل از زنده کردن شامل کارکردهایی است که از تکنیک معمول زنده کردن مخلوقات انسانی به شکل مورانشیا به مراتب دشوارتر است و نیازمند شخصیت‌های آسمانی بسیار بیشتر و یک سازماندهی بسیار بزرگتر از تسهیلات جهان است.

هنگامی که مارتا و مریم این فرمان عیسی را شنیدند که دستور داد سنگ مقابل قبر به کنار غلتانده شود، مملو از احساسات متضاد شدند. مریم امید داشت که ایلعازر زنده می‌شود، اما مارتا ضمن این که تا حدی در ایمان خواهرش سهیم بود، به واسطه این ترس بیشتر نگران بود که ایلعازر در شکل ظاهریش به عیسی، حواریون، و دوستانشان قابل عرضه نباشد. مارتا گفت: "آیا باید سنگ را به کنار بغلتانیم؟ اکنون چهار روز است که برادر من مرده است، طوری که تا این هنگام تلاشی شدن بدن او آغاز شده است." مارتا همچنین این را گفت زیرا مطمئن نبود چرا استاد درخواست کرده است که سنگ از جای خود برداشته شود؛ او فکر کرد شاید عیسی فقط می‌خواست برای آخرین بار ایلعازر را ببیند. رفتار او با ثبات و یکسان نبود. همینطور که آنها در به کنار غلتاندن سنگ درنگ کردند، عیسی گفت: "آیا از اول به شما نگفتم که این بیماری به مرگ راه نمی‌برد؟ آیا من نیامده‌ام که وعده خود را تحقق بخشم؟ و بعد از این که من نزد شما آمدم، آیا نگفتم، اگر فقط باور داشته باشید، جلال خداوند را خواهید دید؟ پس برای چه شک دارید؟ چقدر طول خواهد کشید تا باور کنید و اطاعت کنید؟"

هنگامی که سخنان عیسی به پایان رسید، حواریون او با کمک همسایگان مشتاق سنگ را در دست گرفتند و آن را از ورودی قبر به کنار غلتانند.

اعتقاد رایج یهودیان این بود که تا پایان روز سوم قطره زهر در نوک شمشیر فرشته مرگ شروع به کار می‌کند، از این رو در روز چهارم تأثیر کامل خود را

and made light of the teachings and works of Jesus.

^{168:1.9 (1844:3)} And so, on this Thursday afternoon at about half past two o'clock, was the stage all set in this little hamlet of Bethany for the enactment of the greatest of all works connected with the earth ministry of Michael of Nebadon, the greatest manifestation of divine power during his incarnation in the flesh, since his own resurrection occurred after he had been liberated from the bonds of mortal habitation.

^{168:1.10 (1845:1)} The small group assembled before Lazarus's tomb little realized the presence near at hand of a vast concourse of all orders of celestial beings assembled under the leadership of Gabriel and now in waiting, by direction of the Personalized Adjuster of Jesus, vibrating with expectancy and ready to execute the bidding of their beloved Sovereign.

^{168:1.11 (1845:2)} When Jesus spoke those words of command, "Take away the stone," the assembled celestial hosts made ready to enact the drama of the resurrection of Lazarus in the likeness of his mortal flesh. Such a form of resurrection involves difficulties of execution which far transcend the usual technique of the resurrection of mortal creatures in morontia form and requires far more celestial personalities and a far greater organization of universe facilities.

^{168:1.12 (1845:3)} When Martha and Mary heard this command of Jesus directing that the stone in front of the tomb be rolled away, they were filled with conflicting emotions. Mary hoped that Lazarus was to be raised from the dead, but Martha, while to some extent sharing her sister's faith, was more exercised by the fear that Lazarus would not be presentable, in his appearance, to Jesus, the apostles, and their friends. Said Martha: "Must we roll away the stone? My brother has now been dead four days, so that by this time decay of the body has begun." Martha also said this because she was not certain as to why the Master had requested that the stone be removed; she thought maybe Jesus wanted only to take one last look at Lazarus. She was not settled and constant in her attitude. As they hesitated to roll away the stone, Jesus said: "Did I not tell you at the first that this sickness was not to the death? Have I not come to fulfill my promise? And after I came to you, did I not say that, if you would only believe, you should see the glory of God? Wherefore do you doubt? How long before you will believe and obey?"

^{168:1.13 (1845:4)} When Jesus had finished speaking, his apostles, with the assistance of willing neighbors, laid hold upon the stone and rolled it away from the entrance to the tomb.

^{168:1.14 (1845:5)} It was the common belief of the Jews that the drop of gall on the point of the sword of the angel of death began to work by the end of the third

گذاشته است. آنها چنین استنتاج می‌کردند که ممکن است تا پایان روز سوم روح انسان در حول و حوش قبر پرسه زند، و در صدد جان بخشیدن به بدن مرده برآید؛ اما آنها قویاً باور داشتند که چنین روحی پیش از آغاز روز چهارم رهسپار قلمرو ارواح عزیمت کرده می‌شود.

این اعتقادات و باورها در رابطه با مردگان و عزیمت ارواح مردگان در اذهان کلیه کسانی که اکنون در قبر ایلعازر حضور داشتند و متعاقباً برای کلیه کسانی که ممکن بود آنچه را که در شرف وقوع بود بشنوند این اطمینان را ایجاد می‌کرد که این به راستی و حقیقتاً یک مورد زنده کردن مرده از طریق کارکرد شخصی کسی که اعلام داشت "رستخیز و حیات" است می‌باشد.

2- زنده کردن ایلعازر

همینطور که این گروه تقریباً چهل و پنج نفره از انسانها در برابر قبر ایستاده بودند، می‌توانستند به گونه‌ای نامشخص شکل ایلعازر را که در نوارهای کتانی پیچیده شده بود و در سکوی سمت راست پایینی غار تدفین قرار داده شده بود ببینند. در حالی که این مخلوقات زمینی در سکوت نفسهای تقریباً در سینه حبس شده در آنجا ایستاده بودند، گروه عظیمی از موجودات آسمانی آماده در جای خود قرار گرفتند تا با علامت فرمانده‌شان جبرئیل وارد صحنه عمل شوند.

عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: "پدر، سپاسگزارم که تو درخواست مرا شنیدی و آن را برآورده ساختی. من می‌دانم که تو همیشه مرا می‌شنوی، اما به خاطر آنهایی که اینجا در کنار من ایستاده‌اند بدین گونه با تو سخن می‌گویم، تا ایمان آورند که تو مرا به این دنیا فرستاده‌ای، و این که آنها بتوانند بدانند که در آنچه که ما در آستانه انجام آن هستیم تو با من کار می‌کنی." و هنگامی که دعایش را به اتمام رساند، با صدای بلند فریاد کشید: "ایلعازر بیرون بیا!"

اگر چه این ناظران بشری بی‌حرکت باقی ماندند، گروه عظیم موجودات آسمانی در اطاعت از کلام آفریننده همگی با عمل متحد در تکلیف بودند. در درست دوازده ثانیه به وقت کره زمین شکل تا این هنگام بیجان ایلعازر شروع به حرکت نمود و فوراً در لبه تاقچه سنگی که روی آن قرار داده شده بود نشست. بدن او در لباسهای قبر پیچیده شده بود، و صورت او با یک دستمال پوشیده شده بود. و همینطور که او در مقابل آنها به طور زنده ایستاد، عیسی گفت: "او را باز کنید و بگذارید برود."

همگی، به جز حواریون با مارتا و مریم، به منزل گریختند. آنها از شدت ترس رنگشان پریده بود و شگفت زده شده بودند. در حالی که برخی از آنها ماندند، بسیاری شتابان به منازل خود رفتند.

ایلعازر به عیسی و حواریون سلام کرد و پرسید لباس قبر به چه معنی است و چرا در باغ بیدار شده است. عیسی و حواریون به یک سمت رفتند، در حالی که مارتا در رابطه با مرگ، تدفین، و زنده شدن ایلعازر به او گفت. او باید به ایلعازر توضیح می‌داد که او در یکشنبه مرده بود و اکنون در پنجشنبه به زندگی بازگردانده شده بود، چرا که او از هنگامی که در خواب

day, so that it was taking full effect on the fourth day. They allowed that the soul of man might linger about the tomb until the end of the third day, seeking to reanimate the dead body; but they firmly believed that such a soul had gone on to the abode of departed spirits ere the fourth day had dawned.

^{168:15 (1845:6)} These beliefs and opinions regarding the dead and the departure of the spirits of the dead served to make sure, in the minds of all who were now present at Lazarus's tomb and subsequently to all who might hear of what was about to occur, that this was really and truly a case of the raising of the dead by the personal working of one who declared he was "the resurrection and the life."

2. THE RESURRECTION OF LAZARUS

^{168:21 (1845:7)} As this company of some forty-five mortals stood before the tomb, they could dimly see the form of Lazarus, wrapped in linen bandages, resting on the right lower niche of the burial cave. While these earth creatures stood there in almost breathless silence, a vast host of celestial beings had swung into their places preparatory to answering the signal for action when it should be given by Gabriel, their commander.

^{168:22 (1846:1)} Jesus lifted up his eyes and said: "Father, I am thankful that you heard and granted my request. I know that you always hear me, but because of those who stand here with me, I thus speak with you, that they may believe that you have sent me into the world, and that they may know that you are working with me in that which we are about to do." And when he had prayed, he cried with a loud voice, "Lazarus, come forth!"

^{168:23 (1846:2)} Though these human observers remained motionless, the vast celestial host was all astir in unified action in obedience to the Creator's word. In just twelve seconds of earth time the hitherto lifeless form of Lazarus began to move and presently sat up on the edge of the stone shelf whereon it had rested. His body was bound about with grave cloths, and his face was covered with a napkin. And as he stood up before them — alive — Jesus said, "Loose him and let him go."

^{168:24 (1846:3)} All, save the apostles, with Martha and Mary, fled to the house. They were pale with fright and overcome with astonishment. While some tarried, many hastened to their homes.

^{168:25 (1846:4)} Lazarus greeted Jesus and the apostles and asked the meaning of the grave cloths and why he had awakened in the garden. Jesus and the apostles drew to one side while Martha told Lazarus of his death, burial, and resurrection. She had to explain to him that he had died on Sunday and was now brought back to life on Thursday, inasmuch as

مرگ فرو رفت هیچ آگاهی از گذشت زمان نداشت.

همینطور که ایلعازر از قبر بیرون می‌آمد، تنظیم کننده اختصاصی عیسی، که اکنون رئیس نوع خود در این جهان محلی بود، به تنظیم کننده پیشین ایلعازر که اکنون در انتظار به سر می‌برد فرمان داد که سکنی گزینی در ذهن و روان مرد از مرگ برخاسته را از سر گیرد.

سپس ایلعازر نزد عیسی رفت، و به همراه خواهرانش در برابر پاهای استاد زانو زد تا سپاسگزاری کند و خدا را شکر کند. عیسی دست ایلعازر را گرفت و او را بلند نمود، و گفت: "پسرم، آنچه که برای تو رخ داد توسط کلیه کسانی که به این بشارت باور دارند نیز تجربه خواهد شد، به جز این که آنها به شکلی پر جلالتر از مرگ برخاوند خاست. تو یک شاهد زنده حقیقت در رابطه با این گفته من خواهی بود: من رستاخیز و حیات هستم. اما بگذار اکنون همگی به داخل منزل برویم و این بدنهای فیزیکی را تغذیه کنیم."

همینطور که آنها به سوی خانه قدم می‌زدند، جبرئیل گروههای اضافی گرد آمده فرشتگان را مرخص نمود، ضمن این که اولین مورد و آخرین موردی را که طی آن یک مخلوق انسانی در شکل بدن مرده فیزیکی در یورشیا زنده شده بود ثبت نمود.

ایلعازر به سختی می‌توانست بفهمد که چه رخ داده است. او می‌دانست که بسیار مریض بود، اما فقط می‌توانست به یاد آورد که به خواب رفته و بیدار شده بود. او هرگز نتوانست هیچ چیزی پیرامون این چهار روز در قبر بگوید زیرا کاملاً بیهوش بود. برای آنهايي که در خواب مرگ فرو می‌روند زمان وجود ندارد.

اگر چه در نتیجه این کار سترگ بسیاری به عیسی ایمان آوردند، دیگران تنها قلبشان را سختتر کردند و او را طرد نمودند. تا ظهر روز بعد این داستان در سرتاسر اورشلیم پخش شد. تعداد کثیری از مردان و زنان به بتانی رفتند تا ایلعازر را ببینند و با او صحبت کنند، و فریسهایی وحشت زده و پریشان حال برای گردهمایی شورای عالی یهود شتابان فراخوان دادند، تا بتوانند مشخص کنند در رابطه با این رویدادهای اخیر چه کاری باید انجام شود.

3- گردهمایی شورای عالی یهود

اگر چه شهادت این مردی که از مرگ برخاسته بود برای استحکام ایمان توده ایمانداران به بشارت پادشاهی خداوند بسیار مؤثر بود، روی رویکرد رهبران مذهبی و حکمرانان اورشلیم هیچ تأثیری نگذاشت، به جز این که تصمیم آنان را برای نابودی عیسی و متوقف ساختن کار او تسریع نمود.

در ساعت یک روز بعد جمعه، شورای عالی یهود تشکیل جلسه داد تا روی این پرسش بیشتر تعمق کنند: "با عیسی ناصری باید چه کنیم؟" بعد از بیش از دو ساعت بحث و مناظره تند و تلخ، یک فریسی مشخص قطعنامه‌ای ارائه کرد که به مرگ فوری عیسی فراخوان می‌داد، و اعلام نمود که او برای سرتاسر اسرائیل یک

he had had no consciousness of time since falling asleep in death.

168:26 (1946:5) As Lazarus came out of the tomb, the Personalized Adjuster of Jesus, now chief of his kind in this local universe, gave command to the former Adjuster of Lazarus, now in waiting, to resume abode in the mind and soul of the resurrected man.

168:27 (1946:6) Then went Lazarus over to Jesus and, with his sisters, knelt at the Master's feet to give thanks and offer praise to God. Jesus, taking Lazarus by the hand, lifted him up, saying: "My son, what has happened to you will also be experienced by all who believe this gospel except that they shall be resurrected in a more glorious form. You shall be a living witness of the truth which I spoke — I am the resurrection and the life. But let us all now go into the house and partake of nourishment for these physical bodies."

168:28 (1946:7) As they walked toward the house, Gabriel dismissed the extra groups of the assembled heavenly host while he made record of the first instance on Urantia, and the last, where a mortal creature had been resurrected in the likeness of the physical body of death.

168:29 (1946:8) Lazarus could hardly comprehend what had occurred. He knew he had been very sick, but he could recall only that he had fallen asleep and been awakened. He was never able to tell anything about these four days in the tomb because he was wholly unconscious. Time is nonexistent to those who sleep the sleep of death.

168:210 (1946:9) Though many believed in Jesus as a result of this mighty work, others only hardened their hearts the more to reject him. By noon the next day this story had spread over all Jerusalem. Scores of men and women went to Bethany to look upon Lazarus and talk with him, and the alarmed and disconcerted Pharisees hastily called a meeting of the Sanhedrin that they might determine what should be done about these new developments.

3. MEETING OF THE SANHEDRIN

168:31 (1947:1) Even though the testimony of this man raised from the dead did much to consolidate the faith of the mass of believers in the gospel of the kingdom, it had little or no influence on the attitude of the religious leaders and rulers at Jerusalem except to hasten their decision to destroy Jesus and stop his work.

168:32 (1947:2) At one o'clock the next day, Friday, the Sanhedrin met to deliberate further on the question, "What shall we do with Jesus of Nazareth?" After more than two hours of discussion and acrimonious debate, a certain Pharisee presented a resolution calling for Jesus' immediate death, proclaiming that

تهدید است و شورای عالی یهود را به طور رسمی به تصمیم مرگ متعهد نمود، بدون محاکمه و در سرپیچی از کلیه رسوم.

هر چند گاه یکبار این گروه مورد احترام از رهبران یهودی فتوا می‌دادند که عیسی به جرم کفرگویی و اتهامات بیشمار دیگر در زمینه زیرپا گذاشتن قوانین مقدس یهودی دستگیر و محاکمه شود. آنها حتی یکبار پیش از آن تا این حد پیش رفته بودند که اعلام کردند او باید بمیرد، اما این نخستین باری بود که شورای عالی یهود درخواست فتوای مرگ او را پیش از یک محاکمه به نگارش درآورده بودند. اما این قطعنامه به رأی گذاشته نشد، زیرا هنگامی که چنین عمل بی‌سابقه‌ای پیشنهاد شد چهارده عضو شورای عالی یهود به صورت گروهی استعفا دادند. در حالی که این استعفاها برای تقریباً دو هفته به طور رسمی اجرا نشدند، این گروه چهارده نفره در آن روز از شورای عالی یهود کناره‌گیری کردند، و دیگر هرگز در جلسات شورا شرکت نکردند. هنگامی که این استعفاها متعاقباً به اجرا درآمدند، پنج عضو دیگر بیرون انداخته شدند، زیرا همکاران آنها باور داشتند که آنها احساسات دوستانه‌ای نسبت به عیسی دارند. با بیرون انداختن این نوزده مرد شورای عالی یهود در موقعیتی قرار گرفت که عیسی را با اتفاق نظری که نزدیک به آرای یکپارچه بود محاکمه و محکوم کند.

هفته بعد ایلعازر و خواهرانش برای حضور در برابر شورای عالی یهود فرا خوانده شدند. هنگامی که شهادت آنها شنیده شد، شکی وجود نداشت که ایلعازر از مرگ برخاسته بود. اگر چه صورت جلسه شورای عالی یهود به از مرگ برخاستن ایلعازر عملاً اعتراف نمود، نگاشته‌ها قطعنامه‌ای را ثبت نمود که این کار و تمامی کارهای شگفت‌انگیز دیگری را که عیسی انجام داد به نیروی شاهزاده اهریمنان، که اعلام شد عیسی با او هم پیمان است، نسبت می‌داد.

صرف نظر از این که منبع قدرت شگفت‌آور او چه بود، این رهبران یهودی متقاعد شده بودند که اگر او فوراً متوقف نمی‌شد، به زودی تمامی مردم عادی به او ایمان می‌آوردند؛ و علاوه بر آن، مشکلات خطیری با مسئولان روم به وجود می‌آمد، زیرا تعداد بسیار زیادی از باورمندان او را به عنوان مسیح، نجات دهنده اسرائیل، به شمار می‌آوردند.

در همین گردهمایی شورای عالی یهود بود که قیافا، کاهن اعظم برای اولین بار این ضرب‌المثل قدیمی یهودی را که بارها تکرار نمود بیان کرد: "بهتر است یک مرد بمیرد تا این که یک جمع هلاک گردد."

اگر چه در این بعد از ظهر جمعه سیاه پیرامون کارهای شورای عالی یهود به عیسی هشدار داده شده بود، او حتی در کمترین حد نگران نبود و طی سبت با دوستانش در بیت فاجی، دهکده‌ای بسیار کوچک در نزدیکی بتانی، به استراحت ادامه داد. در سحرگاه یکشنبه عیسی و حواریون با قرار قبلی در منزل ایلعازر گرد هم آمدند، و پس از ترک خانواده بتانی، بازگشت به سوی اردوگاه پلا را آغاز نمودند.

he was a menace to all Israel and formally committing the Sanhedrin to the decision of death, without trial and in defiance of all precedent.

^{168:33 (1947:3)} Time and again had this august body of Jewish leaders decreed that Jesus be apprehended and brought to trial on charges of blasphemy and numerous other accusations of flouting the Jewish sacred law. They had once before even gone so far as to declare he should die, but this was the first time the Sanhedrin had gone on record as desiring to decree his death in advance of a trial. But this resolution did not come to a vote since fourteen members of the Sanhedrin resigned in a body when such an unheard-of action was proposed. While these resignations were not formally acted upon for almost two weeks, this group of fourteen withdrew from the Sanhedrin on that day, never again to sit in the council. When these resignations were subsequently acted upon, five other members were thrown out because their associates believed they entertained friendly feelings toward Jesus. With the ejection of these nineteen men the Sanhedrin was in a position to try and to condemn Jesus with a solidarity bordering on unanimity.

^{168:34 (1947:4)} The following week Lazarus and his sisters were summoned to appear before the Sanhedrin. When their testimony had been heard, no doubt could be entertained that Lazarus had been raised from the dead. Though the transactions of the Sanhedrin virtually admitted the resurrection of Lazarus, the record carried a resolution attributing this and all other wonders worked by Jesus to the power of the prince of devils, with whom Jesus was declared to be in league.

^{168:35 (1947:5)} No matter what the source of his wonder-working power, these Jewish leaders were persuaded that, if he were not immediately stopped, very soon all the common people would believe in him; and further, that serious complications with the Roman authorities would arise since so many of his believers regarded him as the Messiah, Israel's deliverer.

^{168:36 (1947:6)} It was at this same meeting of the Sanhedrin that Caiaphas the high priest first gave expression to that old Jewish adage, which he so many times repeated: "It is better that one man die, than that the community perish."

^{168:37 (1947:7)} Although Jesus had received warning of the doings of the Sanhedrin on this dark Friday afternoon, he was not in the least perturbed and continued resting over the Sabbath with friends in Bethpage, a hamlet near Bethany. Early Sunday morning Jesus and the apostles assembled, by prearrangement, at the home of Lazarus, and taking leave of the Bethany family, they started on their journey back to the Pella encampment.

4- پاسخ به دعا

در مسیر رفتن از بتانی به پلا، حواریون از عیسی پرسشهای زیادی کردند، که تمامی آنها را استاد آزادانه پاسخ داد، به جز آنهایی را که مربوط به جزئیات زنده کردن مردگان بود. این مسائل در ورای ظرفیت درک حواریون او بودند؛ از این رو استاد از بحث با آنها پیرامون این پرسشها خودداری نمود. از آنجا که آنها به طور مخفیانه از بتانی خارج شده بودند، تنها بودند. از این رو عیسی از این فرصت برای گفتن بسیاری چیزها با ده تن که او تصور میکرد آنها را برای روزهای پرازمون پیش رو آماده می‌سازد استفاده کرد.

اذهان حواریون بسیار شوریده بود و آنها وقت زیادی را صرف بحث پیرامون تجارب اخیرشان در رابطه با دعا و پاسخ به آن کردند. آنها همگی گفته عیسی را به قصد بتانی در فیلاذفیه به یاد آوردند، هنگامی که او آشکارا گفت: "این بیماری در واقع به مرگ راه نمی‌برد." و با این وجود، به رغم این وعده، ایلعازر عملاً مرد. در تمامی آن روز، آنها چندین بار به بحث پیرامون این موضوع پاسخ به دعا بازگشتند.

می‌توان پاسخهای عیسی به پرسشهای متعدد آنان را به صورت زیرین خلاصه نمود:

1- دعا ابراز ذهن متناهی در تلاش برای نزدیکی به بیکران است. از این رو انجام یک دعا باید به واسطه دانش، خرد، و ویژگیهای متناهی محدود گردد؛ به همین ترتیب پاسخ آن باید به بینش، اهداف، ایده‌آلها، و امتیازات بیکران مشروط گردد. یک تداوم ناگسسته پدیده‌های مادی میان انجام یک دعا و دریافت پاسخ کامل روحی به آن هرگز نمی‌تواند مشاهده گردد.

2- هنگامی که یک دعا ظاهراً بی‌پاسخ می‌ماند، تأخیر اغلب نشانگر پاسخی بهتر است، اگر چه پاسخی که به دلایلی نیکو به اندازه زیاد به تأخیر افتاده است. هنگامی که عیسی گفت بیماری ایلعازر به راستی به مرگ راه نمی‌برد، یازده ساعت از مرگ او گذشته بود. هیچ دعای صادقانه‌ای بی‌پاسخ نمی‌ماند، مگر هنگامی که دیدگاه برتر دنیای روحی پاسخی بهتر تدبیر نموده باشد، پاسخی که درخواست روح انسان را، در مقایسه با دعای صرفاً ذهن انسان، برآورده می‌سازد.

3- دعاها محصور در زمان، هنگامی که توسط روح نگاشته می‌شوند و با ایمان بیان می‌شوند، اغلب آنقدر گسترده و تماماً فراگیر هستند که فقط می‌توانند در ابدیت پاسخ داده شوند؛ درخواست متناهی گاهی اوقات آنقدر آکنده از درک نامتناهی است که پاسخ به آن باید مدتها به تعویق بیفتد تا منتظر ایجاد ظرفیت کافی برای پذیرش شود؛ دعای مبتنی بر ایمان ممکن است چنان فراگیر باشد که پاسخ به آن را فقط بتوان در بهشت دریافت نمود.

4- پاسخها به دعای ذهن انسانی اغلب از چنان سرشتی برخوردارند که فقط بعد از این که همان ذهن

4. THE ANSWER TO PRAYER

^{168:41 (1848:1)} On the way from Bethany to Pella the apostles asked Jesus many questions, all of which the Master freely answered except those involving the details of the resurrection of the dead. Such problems were beyond the comprehension capacity of his apostles; therefore did the Master decline to discuss these questions with them. Since they had departed from Bethany in secret, they were alone. Jesus therefore embraced the opportunity to say many things to the ten which he thought would prepare them for the trying days just ahead.

^{168:42 (1848:2)} The apostles were much stirred up in their minds and spent considerable time discussing their recent experiences as they were related to prayer and its answering. They all recalled Jesus' statement to the Bethany messenger at Philadelphia, when he said plainly, "This sickness is not really to the death." And yet, in spite of this promise, Lazarus actually died. All that day, again and again, they reverted to the discussion of this question of the answer to prayer.

^{168:43 (1848:3)} Jesus' answers to their many questions may be summarized as follows:

^{168:44 (1848:4)} 1. Prayer is an expression of the finite mind in an effort to approach the Infinite. The making of a prayer must, therefore, be limited by the knowledge, wisdom, and attributes of the finite; likewise must the answer be conditioned by the vision, aims, ideals, and prerogatives of the Infinite. There never can be observed an unbroken continuity of material phenomena between the making of a prayer and the reception of the full spiritual answer thereto.

^{168:45 (1848:5)} 2. When a prayer is apparently unanswered, the delay often betokens a better answer, although one which is for some good reason greatly delayed. When Jesus said that Lazarus's sickness was really not to the death, he had already been dead eleven hours. No sincere prayer is denied an answer except when the superior viewpoint of the spiritual world has devised a better answer, an answer which meets the petition of the spirit of man as contrasted with the prayer of the mere mind of man.

^{168:46 (1848:6)} 3. The prayers of time, when indited by the spirit and expressed in faith, are often so vast and all-encompassing that they can be answered only in eternity; the finite petition is sometimes so fraught with the grasp of the Infinite that the answer must long be postponed to await the creation of adequate capacity for receptivity; the prayer of faith may be so all-embracing that the answer can be received only on Paradise.

^{168:47 (1848:7)} 4. The answers to the prayer of the mortal mind are often of such a nature that they can

دعا کننده به وضعیت فناپذیر دست یافت می‌تواند دریافت شده و شناخته شوند. بسیاری اوقات دعای موجود مادی فقط هنگامی که چنین فردی به سطح روحی پیش رفت می‌تواند پاسخ داده شود.

5- دعای یک شخص خدا شناس ممکن است به واسطه نادانی آنقدر واپس‌انده شود و به واسطه خرافات آنقدر شکل طبیعی خود را از دست بدهد که پاسخ به آن می‌تواند بسیار نامطلوب باشد. در آن صورت موجودات روحی مداخله کننده باید چنین دعایی را چنان تغییر و تبدیل کنند که هنگامی که پاسخ می‌رسد، درخواست کننده کاملاً نمی‌تواند آن را به عنوان پاسخی به دعای خویش تشخیص دهد.

6- کلیه دعاها را استین نسبت به موجودات روحی مورد خطاب قرار می‌گیرند، و کلیه چنین درخواستهایی باید به صورت روحی پاسخ داده شوند، و کلیه چنین پاسخهایی باید مبتنی بر واقعیات روحی باشند. موجودات روحی نمی‌توانند به درخواستهای روحی حتی موجودات مادی پاسخهای مادی دهند. موجودات مادی فقط هنگامی که "در روح دعا می‌کنند" می‌توانند به طور مؤثر دعا کنند.

7- هیچ دعایی نمی‌تواند امید به پاسخ داشته باشد مگر این که سرچشمه روحی داشته باشد و با ایمان پرورده شده باشد. دعای صادقانه شما بدین معنی است که شما عملاً از پیش به شنونده دعای خود مطابق آن خرد متعالی و آن مهر الهی که به موجب ایمان شما آن موجوداتی را که به آنها دعا می‌کنید همیشه به حرکت و می‌دارد، حق کامل پاسخ گویی به درخواستهایتان را داده‌اید.

8- کودک همیشه در حیطه حقوق خود است، آنگاه که به خود اجازه می‌دهد از پدر و مادر درخواستی بکند؛ و پدر و مادر همیشه در حیطه وظایف پدرانه و مادرانه خود نسبت به کودک نابالغ هستند، آنگاه که خرد برتر آنها حکم می‌کند که پاسخ به دعای کودک به تأخیر انداخته شود، تغییر و تبدیل شود، تفکیک شود، از آن پیشی گرفته شود، یا تا مرحله دیگری از فراز معنوی به تعویق انداخته شود.

9- درنگ نکنید که با اشتیاق شدید روحی دعا کنید؛ شک نکنید که پاسخ درخواستهای خود را دریافت خواهید کرد. این پاسخها به صورت ودیعه خواهند ماند، و در انتظار دستیابی شما به آن سطوح آینده معنوی از نیل واقعی کیهانی خواهند بود، در این دنیا یا در دنیاهای دیگر، و در آنجا برای شما میسر خواهد شد که پاسخهای در حال انتظار طولانی به درخواستهای پیشین اما نابهنگام خود را بشناسید و از آنها قدردانی کنید.

10- به کلیه درخواستهای صادقانه‌ای که سرچشمه روحی دارند یقیناً پاسخ داده می‌شود. تقاضا کنید و دریافت خواهید داشت. اما باید به خاطر داشته باشید که شما مخلوقات پیشرونده زمان و فضا هستید؛ از این رو باید در تجربه دریافت شخصی‌تان در زمینه پاسخهای کامل به دعاها و درخواستهای متعدد خود دائماً عامل زمان و فضا را محسوب دارید.

be received and recognized only after that same praying mind has attained the immortal state. The prayer of the material being can many times be answered only when such an individual has progressed to the spirit level.

168:4.8 (184:8) 5. The prayer of a God-knowing person may be so distorted by ignorance and so deformed by superstition that the answer thereto would be highly undesirable. Then must the intervening spirit beings so translate such a prayer that, when the answer arrives, the petitioner wholly fails to recognize it as the answer to his prayer.

168:4.9 (184:9) 6. All true prayers are addressed to spiritual beings, and all such petitions must be answered in spiritual terms, and all such answers must consist in spiritual realities. Spirit beings cannot bestow material answers to the spirit petitions of even material beings. Material beings can pray effectively only when they "pray in the spirit."

168:4.10 (184:10) 7. No prayer can hope for an answer unless it is born of the spirit and nurtured by faith. Your sincere faith implies that you have in advance virtually granted your prayer hearers the full right to answer your petitions in accordance with that supreme wisdom and that divine love which your faith depicts as always actuating those beings to whom you pray.

168:4.11 (184:11) 8. The child is always within his rights when he presumes to petition the parent; and the parent is always within his parental obligations to the immature child when his superior wisdom dictates that the answer to the child's prayer be delayed, modified, segregated, transcended, or postponed to another stage of spiritual ascension.

168:4.12 (184:12) 9. Do not hesitate to pray the prayers of spirit longing; doubt not that you shall receive the answer to your petitions. These answers will be on deposit, awaiting your achievement of those future spiritual levels of actual cosmic attainment, on this world or on others, whereon it will become possible for you to recognize and appropriate the long-awaited answers to your earlier but ill-timed petitions.

168:4.13 (184:13) 10. All genuine spirit-born petitions are certain of an answer. Ask and you shall receive. But you should remember that you are progressive creatures of time and space; therefore must you constantly reckon with the time-space factor in the experience of your personal reception of the full answers to your manifold prayers and petitions.

بر سر ایلعزر چه آمد

5. WHAT BECAME OF LAZARUS

ایلعزر در خانه بتانی باقی ماند، و برای بسیاری از

168:5.1 (184:5) Lazarus remained at the Bethany home,

ایمانداران صادق و برای افراد بیشمار کنجکاو تا روزهای مصلوب شدن عیسی مرکز توجه بزرگی بود. در آن هنگام به او اخطار داده شد که شورای عالی یهود فتوای مرگ او را صادر کرده است. حکمرانان یهودی مصمم بودند که گسترش بیشتر آموزشهای عیسی را متوقف سازند، و به درستی داوری نمودند که اگر اجازه دهند ایلعازر که نمایانگر اوج کارهای شگفت‌آور او بود زنده بماند و گواه این واقعیت باشد که عیسی او را زنده کرده است، کشتن عیسی بیهوده خواهد بود. ایلعازر تا آن موقع مورد اذیت و آزار سختی از جانب آنها واقع شده بود.

و بدین ترتیب ایلعازر خواهرانش را در بتانی شتابان ترک نمود، و از طریق اریحا به آن سوی اردن گریخت، و هرگز اجازه استراحت به خود نداد تا این که مدتی بعد به فیلادلفیه رسید. ایلعازر ابنر را به خوبی می‌شناخت، و در اینجا از دسیسه‌های جنایتکارانه شورای عالی شرارتکار یهود احساس امنیت می‌نمود.

مدت کوتاهی بعد از این رخداد مارتا و مریم زمینهایشان در بتانی را تعیین تکلیف کردند و به برادرشان در پریا پیوستند. در این اثنا، ایلعازر خزانه‌دار کلیسای فیلادلفیه گردید. او در مباحثات خود با پولس و کلیسای اورشلیم یک حامی راسخ ابنر شد، و سرانجام در سن 67 سالگی از همان بیماری که در هنگام جوانی در بتانی با خود داشت مرد.

being the center of great interest to many sincere believers and to numerous curious individuals, until the days of the crucifixion of Jesus, when he received warning that the Sanhedrin had decreed his death. The rulers of the Jews were determined to put a stop to the further spread of the teachings of Jesus, and they well judged that it would be useless to put Jesus to death if they permitted Lazarus, who represented the very peak of his wonder-working, to live and bear testimony to the fact that Jesus had raised him from the dead. Already had Lazarus suffered bitter persecution from them.

^{16852 (1849)} And so Lazarus took hasty leave of his sisters at Bethany, fleeing down through Jericho and across the Jordan, never permitting himself to rest long until he had reached Philadelphia. Lazarus knew Abner well, and here he felt safe from the murderous intrigues of the wicked Sanhedrin.

^{16853 (1849)} Soon after this Martha and Mary disposed of their lands at Bethany and joined their brother in Perea. Meantime, Lazarus had become the treasurer of the church at Philadelphia. He became a strong supporter of Abner in his controversy with Paul and the Jerusalem church and ultimately died, when 67 years old, of the same sickness that carried him off when he was a younger man at Bethany.

Paper 169. Last Teaching at Pella

⇨ 170

کتاب یورنیشیا

168 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 169. LAST TEACHING AT PELLA

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Parable of the Lost Son
2. Parable of the Shrewd Steward
3. The Rich Man and the Beggar
4. The Father and His Kingdom

مقدمه مقاله

LATE on Monday evening, March 6, Jesus and the ten apostles arrived at the Pella camp. This was the last week of Jesus' sojourn there, and he was very active in teaching the multitude and instructing the apostles. He preached every afternoon to the crowds and each night answered questions for the apostles and certain of the more advanced disciples residing at the camp.

Word regarding the resurrection of Lazarus had reached the encampment two days before the Master's arrival, and the entire assembly was agog. Not since the feeding of the five thousand had anything occurred which so aroused the imagination of the people. And thus it was at the very height of the second phase of the public ministry of the kingdom that Jesus planned to teach this one short week at Pella and then to begin the tour of southern Perea which led right up to the final and tragic experiences of the last week in Jerusalem.

The Pharisees and the chief priests had begun to formulate their charges

PAPER 169 LAST TEACHING AT PELLA

SECTIONS

Introduction

1. Parable of the Lost Son
2. Parable of the Shrewd Steward
3. The Rich Man and the Beggar
4. The Father and His Kingdom

INTRODUCTION

^{169:0.1 (1850.1)} LATE on Monday evening, March 6, Jesus and the ten apostles arrived at the Pella camp. This was the last week of Jesus' sojourn there, and he was very active in teaching the multitude and instructing the apostles. He preached every afternoon to the crowds and each night answered questions for the apostles and certain of the more advanced disciples residing at the camp.

^{169:0.2 (1850.2)} Word regarding the resurrection of Lazarus had reached the encampment two days before the Master's arrival, and the entire assembly was agog. Not since the feeding of the five thousand had anything occurred which so aroused the imagination of the people. And thus it was at the very height of the second phase of the public ministry of the kingdom that Jesus planned to teach this one short week at Pella and then to begin the tour of southern Perea which led right up to the final and tragic experiences of the last week in Jerusalem.

^{169:0.3 (1850.3)} The Pharisees and the chief priests had begun to formulate their charges and to crystallize their accusations. They objected to the Master's

and to crystallize their accusations. They objected to the Master's teachings on these grounds:

He is a friend of publicans and sinners; he receives the ungodly and even eats with them . 1

He is a blasphemer; he talks about God as being his Father and thinks he is equal with God . 2

He is a lawbreaker. He heals disease on the Sabbath and in many other ways flouts the sacred law of Israel . 3

He is in league with devils. He works wonders and does seeming miracles by the power of Beelzebub, the prince of devils . 4

teachings on these grounds:

169:0.4 (1850:4) 1. He is a friend of publicans and sinners; he receives the ungodly and even eats with them.

169:0.5 (1850:5) 2. He is a blasphemer; he talks about God as being his Father and thinks he is equal with God.

169:0.6 (1850:6) 3. He is a lawbreaker. He heals disease on the Sabbath and in many other ways flouts the sacred law of Israel.

169:0.7 (1850:7) 4. He is in league with devils. He works wonders and does seeming miracles by the power of Beelzebub, the prince of devils.

PARABLE OF THE LOST SON .1

On Thursday afternoon Jesus talked to the multitude about the "Grace of Salvation." In the course of this sermon he retold the story of the lost sheep and the lost coin and then added his favorite parable of the prodigal son. Said Jesus:

You have been admonished by the prophets from Samuel to John that you should seek for God — search for truth. Always have they said, 'Seek the Lord while he may be found.' And all such teaching should be taken to heart. But I have come to show you that, while you are seeking to find God, God is likewise seeking to find you. Many times have I told you the story of the good shepherd who left the ninety and nine sheep in the fold while he went forth searching for the one that was lost, and how, when he had found the straying sheep, he laid it over his shoulder and tenderly carried it back to the fold. And when the lost sheep had been restored to the fold, you remember that the good shepherd called in his friends and bade them rejoice with him over the finding of the sheep that had been lost. Again I say there is more joy in heaven over one sinner who repents than over the ninety and nine just persons who need no repentance. The fact that souls are *lost* only increases the interest of the heavenly Father. I have come to this world to do my Father's bidding, and it has truly been said of the Son of Man that he is a friend of publicans and sinners.

1. PARABLE OF THE LOST SON

169:1.1 (1850:8) On Thursday afternoon Jesus talked to the multitude about the "Grace of Salvation." In the course of this sermon he retold the story of the lost sheep and the lost coin and then added his favorite parable of the prodigal son. Said Jesus:

169:1.2 (1850:9) "You have been admonished by the prophets from Samuel to John that you should seek for God — search for truth. Always have they said, 'Seek the Lord while he may be found.' And all such teaching should be taken to heart. But I have come to show you that, while you are seeking to find God, God is likewise seeking to find you. Many times have I told you the story of the good shepherd who left the ninety and nine sheep in the fold while he went forth searching for the one that was lost, and how, when he had found the straying sheep, he laid it over his shoulder and tenderly carried it back to the fold. And when the lost sheep had been restored to the fold, you remember that the good shepherd called in his friends and bade them rejoice with him over the finding of the sheep that had been lost. Again I say there is more joy in heaven over one sinner who repents than over the ninety and nine just persons who need no repentance. The fact that souls are lost only increases the interest of the heavenly Father. I have come to this world to do my Father's bidding, and it has truly been said of the Son of Man that he is a friend of publicans and sinners.

You have been taught that divine acceptance comes after your repentance and as a result of all your works of sacrifice and penitence, but I assure you that the Father accepts you even before you have repented and sends the Son and his associates to find you and bring you, with rejoicing, back to the fold, the kingdom of sonship and spiritual progress. You are all like sheep which have gone astray, and I have come to seek and to save those who are lost

And you should also remember the story of the woman who, having had ten pieces of silver made into a necklace of adornment, lost one piece, and how she lit the lamp and diligently swept the house and kept up the search until she found the lost piece of silver. And as soon as she found the coin that was lost, she called together her friends and neighbors, saying, 'Rejoice with me, for I have found the piece that was lost.' So again I say, there is always joy in the presence of the angels of heaven over one sinner who repents and returns to the Father's fold. And I tell you this story to impress upon you that the Father and his Son go forth to search for those who are lost, and in this search we employ all influences capable of rendering assistance in our diligent efforts to find those who are lost, those who stand in need of salvation. And so, while the Son of Man goes out in the wilderness to seek for the sheep gone astray, he also searches for the coin which is lost in the house. The sheep wanders away, unintentionally; the coin is covered by the dust of time and obscured by the accumulation of the things of men

And now I would like to tell you the story of a thoughtless son of a well-to-do farmer who *deliberately* left his father's house and went off into a foreign land, where he fell into much tribulation. You recall that the sheep strayed away without intention, but this youth left his home with premeditation. It was like this

A certain man had two sons; one, the younger, was lighthearted and carefree, always seeking for a good time and shirking responsibility, while his older brother was serious, sober, hard-working, and willing to bear responsibility. Now these two brothers did not get along well together; they were always quarreling and bickering. The younger lad was cheerful and

169:1.3 (1651.1) "You have been taught that divine acceptance comes after your repentance and as a result of all your works of sacrifice and penitence, but I assure you that the Father accepts you even before you have repented and sends the Son and his associates to find you and bring you, with rejoicing, back to the fold, the kingdom of sonship and spiritual progress. You are all like sheep which have gone astray, and I have come to seek and to save those who are lost.

169:1.4 (1651.2) "And you should also remember the story of the woman who, having had ten pieces of silver made into a necklace of adornment, lost one piece, and how she lit the lamp and diligently swept the house and kept up the search until she found the lost piece of silver. And as soon as she found the coin that was lost, she called together her friends and neighbors, saying, 'Rejoice with me, for I have found the piece that was lost.' So again I say, there is always joy in the presence of the angels of heaven over one sinner who repents and returns to the Father's fold. And I tell you this story to impress upon you that the Father and his Son go forth to search for those who are lost, and in this search we employ all influences capable of rendering assistance in our diligent efforts to find those who are lost, those who stand in need of salvation. And so, while the Son of Man goes out in the wilderness to seek for the sheep gone astray, he also searches for the coin which is lost in the house. The sheep wanders away, unintentionally; the coin is covered by the dust of time and obscured by the accumulation of the things of men.

169:1.5 (1651.3) "And now I would like to tell you the story of a thoughtless son of a well-to-do farmer who deliberately left his father's house and went off into a foreign land, where he fell into much tribulation. You recall that the sheep strayed away without intention, but this youth left his home with premeditation. It was like this:

169:1.6 (1651.4) "A certain man had two sons; one, the younger, was lighthearted and carefree, always seeking for a good time and shirking responsibility, while his older brother was serious, sober, hard-working, and willing to bear responsibility. Now these two brothers did not get along well together; they were always quarreling and bickering. The younger lad was cheerful and vivacious, but indolent and unreliable; the older son was steady and industrious, at the same time self-centered, surly,

vivacious, but indolent and unreliable; the older son was steady and industrious, at the same time self-centered, surly, and conceited. The younger son enjoyed play but shunned work; the older devoted himself to work but seldom played. This association became so disagreeable that the younger son came to his father and said: 'Father, give me the third portion of your possessions which would fall to me and allow me to go out into the world to seek my own fortune.' And when the father heard this request, knowing how unhappy the young man was at home and with his older brother, he divided his property, giving the youth his share

Within a few weeks the young man gathered together all his funds and set out upon a journey to a far country, and finding nothing profitable to do which was also pleasurable, he soon wasted all his inheritance in riotous living. And when he had spent all, there arose a prolonged famine in that country, and he found himself in want. And so, when he suffered hunger and his distress was great, he found employment with one of the citizens of that country, who sent him into the fields to feed swine. And the young man would fain have filled himself with the husks which the swine ate, but no one would give him anything

One day, when he was very hungry, he came to himself and said: 'How many hired servants of my father have bread enough and to spare while I perish with hunger, feeding swine off here in a foreign country! I will arise and go to my father, and I will say to him: Father, I have sinned against heaven and against you. I am no more worthy to be called your son; only be willing to make me one of your hired servants.' And when the young man had reached this decision, he arose and started out for his father's house

Now this father had grieved much for his son; he had missed the cheerful, though thoughtless, lad. This father loved this son and was always on the lookout for his return, so that on the day he approached his home, even while he was yet afar off, the father saw him and, being moved with loving compassion, ran out to meet him, and with affectionate greeting he embraced and kissed him. And after they had thus met, the son looked up into his father's tearful

and conceited. The younger son enjoyed play but shunned work; the older devoted himself to work but seldom played. This association became so disagreeable that the younger son came to his father and said: 'Father, give me the third portion of your possessions which would fall to me and allow me to go out into the world to seek my own fortune.' And when the father heard this request, knowing how unhappy the young man was at home and with his older brother, he divided his property, giving the youth his share.

162:1.7 (1851:5) "Within a few weeks the young man gathered together all his funds and set out upon a journey to a far country, and finding nothing profitable to do which was also pleasurable, he soon wasted all his inheritance in riotous living. And when he had spent all, there arose a prolonged famine in that country, and he found himself in want. And so, when he suffered hunger and his distress was great, he found employment with one of the citizens of that country, who sent him into the fields to feed swine. And the young man would fain have filled himself with the husks which the swine ate, but no one would give him anything.

162:1.8 (1852:1) "One day, when he was very hungry, he came to himself and said: 'How many hired servants of my father have bread enough and to spare while I perish with hunger, feeding swine off here in a foreign country! I will arise and go to my father, and I will say to him: Father, I have sinned against heaven and against you. I am no more worthy to be called your son; only be willing to make me one of your hired servants.' And when the young man had reached this decision, he arose and started out for his father's house.

162:1.9 (1852:2) "Now this father had grieved much for his son; he had missed the cheerful, though thoughtless, lad. This father loved this son and was always on the lookout for his return, so that on the day he approached his home, even while he was yet afar off, the father saw him and, being moved with loving compassion, ran out to meet him, and with affectionate greeting he embraced and kissed him. And after they had thus met, the son looked up into his father's tearful face and said: 'Father, I have sinned against heaven and in your sight; I am no more worthy to be called a son' — but the lad did not find opportunity to complete his confession

face and said: 'Father, I have sinned against heaven and in your sight; I am no more worthy to be called a son' — but the lad did not find opportunity to complete his confession because the overjoyed father said to the servants who had by this time come running up: 'Bring quickly his best robe, the one I have saved, and put it on him and put the son's ring on his hand and fetch sandals for his feet'

And then, after the happy father had led the footsore and weary lad into the house, he called to his servants: 'Bring on the fatted calf and kill it, and let us eat and make merry, for this my son was dead and is alive again; he was lost and is found.' And they all gathered about the father to rejoice with him over the restoration of his son

About this time, while they were celebrating, the elder son came in from his day's work in the field, and as he drew near the house, he heard the music and the dancing. And when he came up to the back door, he called out one of the servants and inquired as to the meaning of all this festivity. And then said the servant: 'Your long-lost brother has come home, and your father has killed the fatted calf to rejoice over his son's safe return. Come in that you also may greet your brother and receive him back into your father's house'

But when the older brother heard this, he was so hurt and angry he would not go into the house. When his father heard of his resentment of the welcome of his younger brother, he went out to entreat him. But the older son would not yield to his father's persuasion. He answered his father, saying: 'Here these many years have I served you, never transgressing the least of your commands, and yet you never gave me even a kid that I might make merry with my friends. I have remained here to care for you all these years, and you never made rejoicing over my faithful service, but when this your son returns, having squandered your substance with harlots, you make haste to kill the fatted calf and make merry over him'

Since this father truly loved both of his sons, he tried to reason with this older one: 'But, my son, you have all the while been with me, and all this which I have is yours. You could have had a kid at any time you had made friends to

because the overjoyed father said to the servants who had by this time come running up: 'Bring quickly his best robe, the one I have saved, and put it on him and put the son's ring on his hand and fetch sandals for his feet.'

169:1.10 (1852:3) "And then, after the happy father had led the footsore and weary lad into the house, he called to his servants: 'Bring on the fatted calf and kill it, and let us eat and make merry, for this my son was dead and is alive again; he was lost and is found.' And they all gathered about the father to rejoice with him over the restoration of his son.

169:1.11 (1852:4) "About this time, while they were celebrating, the elder son came in from his day's work in the field, and as he drew near the house, he heard the music and the dancing. And when he came up to the back door, he called out one of the servants and inquired as to the meaning of all this festivity. And then said the servant: 'Your long-lost brother has come home, and your father has killed the fatted calf to rejoice over his son's safe return. Come in that you also may greet your brother and receive him back into your father's house.'

169:1.12 (1852:5) "But when the older brother heard this, he was so hurt and angry he would not go into the house. When his father heard of his resentment of the welcome of his younger brother, he went out to entreat him. But the older son would not yield to his father's persuasion. He answered his father, saying: 'Here these many years have I served you, never transgressing the least of your commands, and yet you never gave me even a kid that I might make merry with my friends. I have remained here to care for you all these years, and you never made rejoicing over my faithful service, but when this your son returns, having squandered your substance with harlots, you make haste to kill the fatted calf and make merry over him.'

169:1.13 (1852:6) "Since this father truly loved both of his sons, he tried to reason with this older one: 'But, my son, you have all the while been with me, and all this which I have is yours. You could have had a kid at any time you had made friends to share your merriment. But it is only proper that you should now

share your merriment. But it is only proper that you should now join with me in being glad and merry because of your brother's return. Think of it, my son, your brother was lost and is found; he has returned alive to us

join with me in being glad and merry because of your brother's return. Think of it, my son, your brother was lost and is found; he has returned alive to us!"

This was one of the most touching and effective of all the parables which Jesus ever presented to impress upon his hearers the Father's willingness to receive all who seek entrance into the kingdom of heaven

^{169:1.14 (1853:1)} This was one of the most touching and effective of all the parables which Jesus ever presented to impress upon his hearers the Father's willingness to receive all who seek entrance into the kingdom of heaven.

Jesus was very partial to telling these three stories at the same time. He presented the story of the lost sheep to show that, when men unintentionally stray away from the path of life, the Father is mindful of such *lost* ones and goes out, with his Sons, the true shepherds of the flock, to seek the lost sheep. He then would recite the story of the coin lost in the house to illustrate how thorough is the divine *searching* for all who are confused, confounded, or otherwise spiritually blinded by the material cares and accumulations of life. And then he would launch forth into the telling of this parable of the lost son, the reception of the returning prodigal, to show how complete is the *restoration* of the lost son into his Father's house and heart

^{169:1.15 (1853:2)} Jesus was very partial to telling these three stories at the same time. He presented the story of the lost sheep to show that, when men unintentionally stray away from the path of life, the Father is mindful of such *lost* ones and goes out, with his Sons, the true shepherds of the flock, to seek the lost sheep. He then would recite the story of the coin lost in the house to illustrate how thorough is the divine *searching* for all who are confused, confounded, or otherwise spiritually blinded by the material cares and accumulations of life. And then he would launch forth into the telling of this parable of the lost son, the reception of the returning prodigal, to show how complete is the *restoration* of the lost son into his Father's house and heart.

Many, many times during his years of teaching, Jesus told and retold this story of the prodigal son. This parable and the story of the good Samaritan were his favorite means of teaching the love of the Father and the neighborliness of man

^{169:1.16 (1853:3)} Many, many times during his years of teaching, Jesus told and retold this story of the prodigal son. This parable and the story of the good Samaritan were his favorite means of teaching the love of the Father and the neighborliness of man.

PARABLE OF THE SHREWD STEWARD .2

2. PARABLE OF THE SHREWD STEWARD

One evening Simon Zelotes, commenting on one of Jesus' statements, said: "Master, what did you mean when you said today that many of the children of the world are wiser in their generation than are the children of the kingdom since they are skillful in making friends with the mammon of unrighteousness?" Jesus answered

^{169:2.1 (1853:4)} One evening Simon Zelotes, commenting on one of Jesus' statements, said: "Master, what did you mean when you said today that many of the children of the world are wiser in their generation than are the children of the kingdom since they are skillful in making friends with the mammon of unrighteousness?" Jesus answered:

Some of you, before you entered the kingdom, were very shrewd in dealing with your business associates. If you were unjust and often unfair, you were nonetheless prudent and farseeing in that you transacted your business with

^{169:2.2 (1853:5)} "Some of you, before you entered the kingdom, were very shrewd in dealing with your business associates. If you were unjust and often unfair, you were nonetheless prudent and farseeing in that you transacted your business with an eye single to your present profit and future safety. Likewise should you now so order your lives in the

an eye single to your present profit and future safety. Likewise should you now so order your lives in the kingdom as to provide for your present joy while you also make certain of your future enjoyment of treasures laid up in heaven. If you were so diligent in making gains for yourselves when in the service of self, why should you show less diligence in gaining souls for the kingdom since you are now servants of the brotherhood of man and stewards of
?God

You may all learn a lesson from the“ story of a certain rich man who had a shrewd but unjust steward. This steward had not only oppressed his master’s clients for his own selfish gain, but he had also directly wasted and squandered his master’s funds. When all this finally came to the ears of his master, he called the steward before him and asked the meaning of these rumors and required that he should give immediate accounting of his stewardship and prepare to turn his master’s affairs
.over to another

Now this unfaithful steward began“ to say to himself: ‘What shall I do since I am about to lose this stewardship? I have not the strength to dig; to beg I am ashamed. I know what I will do to make certain that, when I am put out of this stewardship, I will be welcomed into the houses of all who do business with my master.’ And then, calling in each of his lord’s debtors, he said to the first, ‘How much do you owe my master?’ He answered, ‘A hundred measures of oil.’ Then said the steward, ‘Take your wax board bond, sit down quickly, and change it to fifty.’ Then he said to another debtor, ‘How much do you owe?’ And he replied, ‘A hundred measures of wheat.’ Then said the steward, ‘Take your bond and write fourscore.’ And this he did with numerous other debtors. And so did this dishonest steward seek to make friends for himself after he would be discharged from his stewardship. Even his lord and master, when he subsequently found out about this, was compelled to admit that his unfaithful steward had at least shown sagacity in the manner in which he had sought to provide for future days of want and
.adversity

And it is in this way that the sons of“ this world sometimes show more wisdom

kingdom as to provide for your present joy while you also make certain of your future enjoyment of treasures laid up in heaven. If you were so diligent in making gains for yourselves when in the service of self, why should you show less diligence in gaining souls for the kingdom since you are now servants of the brotherhood of man and stewards of God?

169:23 (1653:6) “You may all learn a lesson from the story of a certain rich man who had a shrewd but unjust steward. This steward had not only oppressed his master’s clients for his own selfish gain, but he had also directly wasted and squandered his master’s funds. When all this finally came to the ears of his master, he called the steward before him and asked the meaning of these rumors and required that he should give immediate accounting of his stewardship and prepare to turn his master’s affairs over to another.

169:24 (1653:7) “Now this unfaithful steward began to say to himself: ‘What shall I do since I am about to lose this stewardship? I have not the strength to dig; to beg I am ashamed. I know what I will do to make certain that, when I am put out of this stewardship, I will be welcomed into the houses of all who do business with my master.’ And then, calling in each of his lord’s debtors, he said to the first, ‘How much do you owe my master?’ He answered, ‘A hundred measures of oil.’ Then said the steward, ‘Take your wax board bond, sit down quickly, and change it to fifty.’ Then he said to another debtor, ‘How much do you owe?’ And he replied, ‘A hundred measures of wheat.’ Then said the steward, ‘Take your bond and write fourscore.’ And this he did with numerous other debtors. And so did this dishonest steward seek to make friends for himself after he would be discharged from his stewardship. Even his lord and master, when he subsequently found out about this, was compelled to admit that his unfaithful steward had at least shown sagacity in the manner in which he had sought to provide for future days of want and adversity.

169:25 (1654:1) “And it is in this way that the sons of this world sometimes show more wisdom in their preparation for the future than do the children of

in their preparation for the future than do the children of light. I say to you who profess to be acquiring treasure in heaven: Take lessons from those who make friends with the mammon of unrighteousness, and likewise so conduct your lives that you make eternal friendship with the forces of righteousness in order that, when all things earthly fail, you shall be joyfully .received into the eternal habitations

I affirm that he who is faithful in little“ will also be faithful in much, while he who is unrighteous in little will also be unrighteous in much. If you have not shown foresight and integrity in the affairs of this world, how can you hope to be faithful and prudent when you are trusted with the stewardship of the true riches of the heavenly kingdom? If you are not good stewards and faithful bankers, if you have not been faithful in that which is another's, who will be foolish enough to give you great treasure ?in your own name

And again I assert that no man can“ serve two masters; either he will hate the one and love the other, or else he will hold to one while he despises the other. ”.You cannot serve God and mammon

When the Pharisees who were present heard this, they began to sneer and scoff since they were much given to the acquirement of riches. These unfriendly hearers sought to engage Jesus in unprofitable argumentation, but he refused to debate with his enemies. When the Pharisees fell to wrangling among themselves, their loud speaking attracted large numbers of the multitude encamped thereabouts; and when they began to dispute with each other, Jesus .withdrew, going to his tent for the night

light. I say to you who profess to be acquiring treasure in heaven: Take lessons from those who make friends with the mammon of unrighteousness, and likewise so conduct your lives that you make eternal friendship with the forces of righteousness in order that, when all things earthly fail, you shall be joyfully received into the eternal habitations.

169:26 (1854:2) “I affirm that he who is faithful in little will also be faithful in much, while he who is unrighteous in little will also be unrighteous in much. If you have not shown foresight and integrity in the affairs of this world, how can you hope to be faithful and prudent when you are trusted with the stewardship of the true riches of the heavenly kingdom? If you are not good stewards and faithful bankers, if you have not been faithful in that which is another's, who will be foolish enough to give you great treasure in your own name?

169:27 (1854:3) “And again I assert that no man can serve two masters; either he will hate the one and love the other, or else he will hold to one while he despises the other. You cannot serve God and mammon.”

169:28 (1854:4) When the Pharisees who were present heard this, they began to sneer and scoff since they were much given to the acquirement of riches. These unfriendly hearers sought to engage Jesus in unprofitable argumentation, but he refused to debate with his enemies. When the Pharisees fell to wrangling among themselves, their loud speaking attracted large numbers of the multitude encamped thereabouts; and when they began to dispute with each other, Jesus withdrew, going to his tent for the night.

THE RICH MAN AND THE BEGGAR .3

When the meeting became too noisy, Simon Peter, standing up, took charge, saying: “Men and brethren, it is not seemly thus to dispute among yourselves. The Master has spoken, and you do well to ponder his words. And this is no new doctrine which he proclaimed to you. Have you not also heard the allegory of the Nazarites concerning the rich man and the beggar? Some of us heard John the Baptist thunder this parable of warning

3. THE RICH MAN AND THE BEGGAR

169:31 (1854:5) When the meeting became too noisy, Simon Peter, standing up, took charge, saying: “Men and brethren, it is not seemly thus to dispute among yourselves. The Master has spoken, and you do well to ponder his words. And this is no new doctrine which he proclaimed to you. Have you not also heard the allegory of the Nazarites concerning the rich man and the beggar? Some of us heard John the Baptist thunder this parable of warning to those who love riches and covet dishonest wealth. And while this olden parable is not according to the gospel we preach, you would all do well to heed its

to those who love riches and covet dishonest wealth. And while this olden parable is not according to the gospel we preach, you would all do well to heed its lessons until such a time as you comprehend the new light of the kingdom of heaven. The story as John told it was like this

There was a certain rich man^{169:32 (1854:6)} named Dives, who, being clothed in purple and fine linen, lived in mirth and splendor every day. And there was a certain beggar named Lazarus, who was laid at this rich man's gate, covered with sores and desiring to be fed with the crumbs which fell from the rich man's table; yes, even the dogs came and licked his sores. And it came to pass that the beggar died and was carried away by the angels to rest in Abraham's bosom. And then, presently, this rich man also died and was buried with great pomp and regal splendor. When the rich man departed from this world, he waked up in Hades, and finding himself in torment, he lifted up his eyes and beheld Abraham afar off and Lazarus in his bosom. And then Dives cried aloud: 'Father Abraham, have mercy on me and send over Lazarus that he may dip the tip of his finger in water to cool my tongue, for I am in great anguish because of my punishment.' And then Abraham replied: 'My son, you should remember that in your lifetime you enjoyed the good things while Lazarus in like manner suffered the evil. But now all this is changed, seeing that Lazarus is comforted while you are tormented. And besides, between us and you there is a great gulf so that we cannot go to you, neither can you come over to us.' Then said Dives to Abraham: 'I pray you send Lazarus back to my father's house, inasmuch as I have five brothers, that he may so testify as to prevent my brothers from coming to this place of torment.' But Abraham said: 'My son, they have Moses and the prophets; let them hear them.' And then answered Dives: 'No, No, Father Abraham! but if one go to them from the dead, they will repent.' And then said Abraham: 'If they hear not Moses and the prophets, neither will they be persuaded even if one were to rise from the dead'

After Peter had recited this ancient parable of the Nazarite brotherhood, and since the crowd had quieted down, Andrew arose and dismissed them for

lessons until such a time as you comprehend the new light of the kingdom of heaven. The story as John told it was like this:

^{169:32 (1854:6)} "There was a certain rich man named Dives, who, being clothed in purple and fine linen, lived in mirth and splendor every day. And there was a certain beggar named Lazarus, who was laid at this rich man's gate, covered with sores and desiring to be fed with the crumbs which fell from the rich man's table; yes, even the dogs came and licked his sores. And it came to pass that the beggar died and was carried away by the angels to rest in Abraham's bosom. And then, presently, this rich man also died and was buried with great pomp and regal splendor. When the rich man departed from this world, he waked up in Hades, and finding himself in torment, he lifted up his eyes and beheld Abraham afar off and Lazarus in his bosom. And then Dives cried aloud: 'Father Abraham, have mercy on me and send over Lazarus that he may dip the tip of his finger in water to cool my tongue, for I am in great anguish because of my punishment.' And then Abraham replied: 'My son, you should remember that in your lifetime you enjoyed the good things while Lazarus in like manner suffered the evil. But now all this is changed, seeing that Lazarus is comforted while you are tormented. And besides, between us and you there is a great gulf so that we cannot go to you, neither can you come over to us.' Then said Dives to Abraham: 'I pray you send Lazarus back to my father's house, inasmuch as I have five brothers, that he may so testify as to prevent my brothers from coming to this place of torment.' But Abraham said: 'My son, they have Moses and the prophets; let them hear them.' And then answered Dives: 'No, No, Father Abraham! but if one go to them from the dead, they will repent.' And then said Abraham: 'If they hear not Moses and the prophets, neither will they be persuaded even if one were to rise from the dead.'"

^{169:33 (1855:1)} After Peter had recited this ancient parable of the Nazarite brotherhood, and since the crowd had quieted down, Andrew arose and dismissed them for the night. Although both the

the night. Although both the apostles and his disciples frequently asked Jesus questions about the parable of Dives and Lazarus, he never consented to .make comment thereon

apostles and his disciples frequently asked Jesus questions about the parable of Dives and Lazarus, he never consented to make comment thereon.

THE FATHER AND HIS KINGDOM .4

Jesus always had trouble trying to explain to the apostles that, while they proclaimed the establishment of the kingdom of God, the Father in heaven *was not a king*. At the time Jesus lived on earth and taught in the flesh, the people of Urantia knew mostly of kings and emperors in the governments of the nations, and the Jews had long contemplated the coming of the kingdom of God. For these and other reasons, the Master thought best to designate the spiritual brotherhood of man as the kingdom of heaven and the spirit head of this brotherhood as the *Father in heaven*. Never did Jesus refer to his Father as a king. In his intimate talks with the apostles he always referred to himself as the Son of Man and as their elder brother. He depicted all his followers as servants of mankind and messengers of the gospel of the .kingdom

Jesus never gave his apostles a systematic lesson concerning the personality and attributes of the Father in heaven. He never asked men to believe in his Father; he took it for granted they did. Jesus never belittled himself by offering arguments in proof of the reality of the Father. His teaching regarding the Father all centered in the declaration that he and the Father are one; that he who has seen the Son has seen the Father; that the Father, like the Son, knows all things; that only the Son really knows the Father, and he to whom the Son will reveal him; that he who knows the Son knows also the Father; and that the Father sent him into the world to reveal their combined natures and to show forth their conjoint work. He never made other pronouncements about his Father except to the woman of Samaria at Jacob's well, when he .declared, "God is spirit"

You learn about God from Jesus by observing the divinity of his life, not by depending on his teachings. From the life of the Master you may each assimilate that concept of God which

4. THE FATHER AND HIS KINGDOM

^{169:4.1 (1855:2)} Jesus always had trouble trying to explain to the apostles that, while they proclaimed the establishment of the kingdom of God, the Father in heaven *was not a king*. At the time Jesus lived on earth and taught in the flesh, the people of Urantia knew mostly of kings and emperors in the governments of the nations, and the Jews had long contemplated the coming of the kingdom of God. For these and other reasons, the Master thought best to designate the spiritual brotherhood of man as the kingdom of heaven and the spirit head of this brotherhood as the *Father in heaven*. Never did Jesus refer to his Father as a king. In his intimate talks with the apostles he always referred to himself as the Son of Man and as their elder brother. He depicted all his followers as servants of mankind and messengers of the gospel of the kingdom.

^{169:4.2 (1855:3)} Jesus never gave his apostles a systematic lesson concerning the personality and attributes of the Father in heaven. He never asked men to believe in his Father; he took it for granted they did. Jesus never belittled himself by offering arguments in proof of the reality of the Father. His teaching regarding the Father all centered in the declaration that he and the Father are one; that he who has seen the Son has seen the Father; that the Father, like the Son, knows all things; that only the Son really knows the Father, and he to whom the Son will reveal him; that he who knows the Son knows also the Father; and that the Father sent him into the world to reveal their combined natures and to show forth their conjoint work. He never made other pronouncements about his Father except to the woman of Samaria at Jacob's well, when he declared, "God is spirit."

^{169:4.3 (1855:1)} You learn about God from Jesus by observing the divinity of his life, not by depending on his teachings. From the life of the Master you may each assimilate that concept of God which represents the measure of your capacity to

represents the measure of your capacity to perceive realities spiritual and divine, truths real and eternal. The finite can never hope to comprehend the Infinite except as the Infinite was focalized in the time-space personality of the finite experience of the human life of Jesus of Nazareth.

Jesus well knew that God can be known only by the realities of experience; never can he be understood by the mere teaching of the mind. Jesus taught his apostles that, while they never could fully understand God, they could most certainly *know* him, even as they had known the Son of Man. You can know God, not by understanding what Jesus said, but by knowing what Jesus was. Jesus was a revelation of God.

Except when quoting the Hebrew scriptures, Jesus referred to Deity by only two names: God and Father. And when the Master made reference to his Father as God, he usually employed the Hebrew word signifying the plural God (the Trinity) and not the word Yahweh, which stood for the progressive conception of the tribal God of the Jews.

Jesus never called the Father a king, and he very much regretted that the Jewish hope for a restored kingdom and John's proclamation of a coming kingdom made it necessary for him to denominate his proposed spiritual brotherhood the kingdom of heaven. With the one exception — the declaration that "God is spirit" — Jesus never referred to Deity in any manner other than in terms descriptive of his own personal relationship with the First Source and Center of Paradise.

Jesus employed the word God to designate the *idea* of Deity and the word Father to designate the *experience* of knowing God. When the word Father is employed to denote God, it should be understood in its largest possible meaning. The word God cannot be defined and therefore stands for the infinite concept of the Father, while the term Father, being capable of partial definition, may be employed to represent the human concept of the divine Father as he is associated with man during the course of mortal existence.

To the Jews, Elohim was the God of gods, while Yahweh was the God of Israel. Jesus accepted the concept of

perceive realities spiritual and divine, truths real and eternal. The finite can never hope to comprehend the Infinite except as the Infinite was focalized in the time-space personality of the finite experience of the human life of Jesus of Nazareth.

169:4.4 (1866:2) Jesus well knew that God can be known only by the realities of experience; never can he be understood by the mere teaching of the mind. Jesus taught his apostles that, while they never could fully understand God, they could most certainly *know* him, even as they had known the Son of Man. You can know God, not by understanding what Jesus said, but by knowing what Jesus was. Jesus was a revelation of God.

169:4.5 (1866:3) Except when quoting the Hebrew scriptures, Jesus referred to Deity by only two names: God and Father. And when the Master made reference to his Father as God, he usually employed the Hebrew word signifying the plural God (the Trinity) and not the word Yahweh, which stood for the progressive conception of the tribal God of the Jews.

169:4.6 (1866:4) Jesus never called the Father a king, and he very much regretted that the Jewish hope for a restored kingdom and John's proclamation of a coming kingdom made it necessary for him to denominate his proposed spiritual brotherhood the kingdom of heaven. With the one exception — the declaration that "God is spirit" — Jesus never referred to Deity in any manner other than in terms descriptive of his own personal relationship with the First Source and Center of Paradise.

169:4.7 (1866:5) Jesus employed the word God to designate the *idea* of Deity and the word Father to designate the *experience* of knowing God. When the word Father is employed to denote God, it should be understood in its largest possible meaning. The word God cannot be defined and therefore stands for the infinite concept of the Father, while the term Father, being capable of partial definition, may be employed to represent the human concept of the divine Father as he is associated with man during the course of mortal existence.

169:4.8 (1866:6) To the Jews, Elohim was the God of gods, while Yahweh was the God of Israel. Jesus accepted the concept of Elohim and called this

Elohim and called this supreme group of beings God. In the place of the concept of Yahweh, the racial deity, he introduced the idea of the fatherhood of God and the world-wide brotherhood of man. He exalted the Yahweh concept of a deified racial Father to the idea of a Father of all the children of men, a divine Father of the individual believer. And he further taught that this God of universes and this Father of all men were one and the same Paradise Deity.

Jesus never claimed to be the manifestation of Elohim (God) in the flesh. He never declared that he was a revelation of Elohim (God) to the worlds. He never taught that he who had seen him had seen Elohim (God). But he did proclaim himself as the revelation of the Father in the flesh, and he did say that whoso had seen him had seen the Father. As the divine Son he claimed to represent only the Father.

He was, indeed, the Son of even the Elohim God; but in the likeness of mortal flesh and to the mortal sons of God, he chose to limit his life revelation to the portrayal of his Father's character in so far as such a revelation might be comprehensible to mortal man. As regards the character of the other persons of the Paradise Trinity, we shall have to be content with the teaching that they are altogether like the Father, who has been revealed in personal portraiture in the life of his incarnated Son, Jesus of Nazareth.

Although Jesus revealed the true nature of the heavenly Father in his earth life, he taught little about him. In fact, he taught only two things: that God in himself is spirit, and that, in all matters of relationship with his creatures, he is a Father. On this evening Jesus made the final pronouncement of his relationship with God when he declared: "I have come out from the Father, and I have come into the world; again, I will leave the world and go to the Father."

But mark you! never did Jesus say, "Whoso has heard me has heard God." But he did say, "He who has seen me has seen the Father." To hear Jesus' teaching is not equivalent to knowing God, but to see Jesus is an experience which in itself is a revelation of the Father to the soul. The God of universes rules the far-flung creation, but it is the Father in heaven who sends forth his

supreme group of beings God. In the place of the concept of Yahweh, the racial deity, he introduced the idea of the fatherhood of God and the world-wide brotherhood of man. He exalted the Yahweh concept of a deified racial Father to the idea of a Father of all the children of men, a divine Father of the individual believer. And he further taught that this God of universes and this Father of all men were one and the same Paradise Deity.

^{169:4.9 (1856:7)} Jesus never claimed to be the manifestation of Elohim (God) in the flesh. He never declared that he was a revelation of Elohim (God) to the worlds. He never taught that he who had seen him had seen Elohim (God). But he did proclaim himself as the revelation of the Father in the flesh, and he did say that whoso had seen him had seen the Father. As the divine Son he claimed to represent only the Father.

^{169:4.10 (1857:1)} He was, indeed, the Son of even the Elohim God; but in the likeness of mortal flesh and to the mortal sons of God, he chose to limit his life revelation to the portrayal of his Father's character in so far as such a revelation might be comprehensible to mortal man. As regards the character of the other persons of the Paradise Trinity, we shall have to be content with the teaching that they are altogether like the Father, who has been revealed in personal portraiture in the life of his incarnated Son, Jesus of Nazareth.

^{169:4.11 (1857:2)} Although Jesus revealed the true nature of the heavenly Father in his earth life, he taught little about him. In fact, he taught only two things: that God in himself is spirit, and that, in all matters of relationship with his creatures, he is a Father. On this evening Jesus made the final pronouncement of his relationship with God when he declared: "I have come out from the Father, and I have come into the world; again, I will leave the world and go to the Father."

^{169:4.12 (1857:3)} But mark you! never did Jesus say, "Whoso has heard me has heard God." But he did say, "He who has seen me has seen the Father." To hear Jesus' teaching is not equivalent to knowing God, but to see Jesus is an experience which in itself is a revelation of the Father to the soul. The God of universes rules the far-flung creation, but it is the Father in heaven who sends forth his spirit to dwell within your minds.

.spirit to dwell within your minds

Jesus is the spiritual lens in human likeness which makes visible to the material creature Him who is invisible. He is your elder brother who, in the flesh, makes *known* to you a Being of infinite attributes whom not even the celestial hosts can presume fully to understand. But all of this must consist in the personal experience of the *individual believer*. God who is spirit can be known only as a spiritual experience. God can be revealed to the finite sons of the material worlds, by the divine Son of the spiritual realms, only as a *Father*. You can know the Eternal as a Father; you can worship him as the God of universes, the infinite Creator of all existences.

^{169:4.13 (1857.4)} Jesus is the spiritual lens in human likeness which makes visible to the material creature Him who is invisible. He is your elder brother who, in the flesh, makes *known* to you a Being of infinite attributes whom not even the celestial hosts can presume fully to understand. But all of this must consist in the personal experience of the *individual believer*. God who is spirit can be known only as a spiritual experience. God can be revealed to the finite sons of the material worlds, by the divine Son of the spiritual realms, only as a *Father*. You can know the Eternal as a Father; you can worship him as the God of universes, the infinite Creator of all existences.

Paper 170. The Kingdom of Heaven

171 ⇨

کتاب یورنیشیا

⇨ 169

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 170. THE KINGDOM OF
HEAVEN

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Concepts of the Kingdom of Heaven
2. Jesus' Concept of the Kingdom
3. In Relation to Righteousness
4. Jesus' Teaching About the Kingdom
5. Later Ideas of the Kingdom

مقدمه مقاله

SATURDAY afternoon, March 11, Jesus preached his last sermon at Pella. This was among the notable addresses of his public ministry, embracing a full and complete discussion of the kingdom of heaven. He was aware of the confusion which existed in the minds of his apostles and disciples regarding the meaning and significance of the terms "kingdom of heaven" and "kingdom of God," which he used as interchangeable designations of his bestowal mission. Although the very term kingdom of *heaven* should have been enough to separate what it stood for from all connection with *earthly* kingdoms and temporal governments, it was not. The idea of a temporal king was too deep-rooted in the Jewish mind thus to be dislodged in a single generation. Therefore Jesus did not at first openly oppose this long-nourished concept of the kingdom.

This Sabbath afternoon the Master sought to clarify the teaching about the

PAPER 170
THE KINGDOM OF HEAVEN

SECTIONS

Introduction

1. Concepts of the Kingdom of Heaven
2. Jesus' Concept of the Kingdom
3. In Relation to Righteousness
4. Jesus' Teaching about the Kingdom
5. Later Ideas of the Kingdom

INTRODUCTION

^{170.01 (1888:1)} SATURDAY afternoon, March 11, Jesus preached his last sermon at Pella. This was among the notable addresses of his public ministry, embracing a full and complete discussion of the kingdom of heaven. He was aware of the confusion which existed in the minds of his apostles and disciples regarding the meaning and significance of the terms "kingdom of heaven" and "kingdom of God," which he used as interchangeable designations of his bestowal mission. Although the very term kingdom of *heaven* should have been enough to separate what it stood for from all connection with *earthly* kingdoms and temporal governments, it was not. The idea of a temporal king was too deep-rooted in the Jewish mind thus to be dislodged in a single generation. Therefore Jesus did not at first openly oppose this long-nourished concept of the kingdom.

^{170.02 (1888:2)} This Sabbath afternoon the Master sought to clarify the teaching about the kingdom of

kingdom of heaven; he discussed the subject from every viewpoint and endeavored to make clear the many different senses in which the term had been used. In this narrative we will amplify the address by adding numerous statements made by Jesus on previous occasions and by including some remarks made only to the apostles during the evening discussions of this same day. We will also make certain comments dealing with the subsequent outworking of the kingdom idea as it is related to the later Christian church.

heaven; he discussed the subject from every viewpoint and endeavored to make clear the many different senses in which the term had been used. In this narrative we will amplify the address by adding numerous statements made by Jesus on previous occasions and by including some remarks made only to the apostles during the evening discussions of this same day. We will also make certain comments dealing with the subsequent outworking of the kingdom idea as it is related to the later Christian church.

CONCEPTS OF THE KINGDOM OF HEAVEN .1

In connection with the recital of Jesus' sermon it should be noted that throughout the Hebrew scriptures there was a dual concept of the kingdom of heaven. The prophets presented the kingdom of God as

A present reality; and as .1

A future hope — when the . 2 kingdom would be realized in fullness upon the appearance of the Messiah. This is the kingdom concept which John the Baptist taught

From the very first Jesus and the apostles taught both of these concepts. There were two other ideas of the kingdom which should be borne in mind

The later Jewish concept of a . 3 world-wide and transcendental kingdom of supernatural origin and miraculous inauguration

The Persian teachings portraying . 4 the establishment of a divine kingdom as the achievement of the triumph of good over evil at the end of the world

Just before the advent of Jesus on earth, the Jews combined and confused all of these ideas of the kingdom into their apocalyptic concept of the Messiah's coming to establish the age of the Jewish triumph, the eternal age of God's supreme rule on earth, the new world, the era in which all mankind would worship Yahweh. In choosing to utilize this concept of the kingdom of heaven, Jesus elected to appropriate the most vital and culminating heritage of both the Jewish and Persian religions

1. CONCEPTS OF THE KINGDOM OF HEAVEN

170:1.1 (1858:3) In connection with the recital of Jesus' sermon it should be noted that throughout the Hebrew scriptures there was a dual concept of the kingdom of heaven. The prophets presented the kingdom of God as:

170:1.2 (1858:4) 1. A present reality; and as

170:1.3 (1858:5) 2. A future hope — when the kingdom would be realized in fullness upon the appearance of the Messiah. This is the kingdom concept which John the Baptist taught.

170:1.4 (1858:6) From the very first Jesus and the apostles taught both of these concepts. There were two other ideas of the kingdom which should be borne in mind:

170:1.5 (1858:7) 3. The later Jewish concept of a world-wide and transcendental kingdom of supernatural origin and miraculous inauguration.

170:1.6 (1858:8) 4. The Persian teachings portraying the establishment of a divine kingdom as the achievement of the triumph of good over evil at the end of the world.

170:1.7 (1858:9) Just before the advent of Jesus on earth, the Jews combined and confused all of these ideas of the kingdom into their apocalyptic concept of the Messiah's coming to establish the age of the Jewish triumph, the eternal age of God's supreme rule on earth, the new world, the era in which all mankind would worship Yahweh. In choosing to utilize this concept of the kingdom of heaven, Jesus elected to appropriate the most vital and culminating heritage of both the Jewish and Persian religions.

The kingdom of heaven, as it has been understood and misunderstood down through the centuries of the Christian era, embraced four distinct groups of ideas:

1. The concept of the Jews.

2. The concept of the Persians.

3. The personal-experience concept of Jesus — “the kingdom of heaven within you.”

4. The composite and confused concepts which the founders and promulgators of Christianity have sought to impress upon the world.

At different times and in varying circumstances it appears that Jesus may have presented numerous concepts of the “kingdom” in his public teachings, but to his apostles he always taught the kingdom as embracing man’s personal experience in relation to his fellows on earth and to the Father in heaven. Concerning the kingdom, his last word always was, “The kingdom is within you.”

Centuries of confusion regarding the meaning of the term “kingdom of heaven” have been due to three factors:

1. The confusion occasioned by observing the idea of the “kingdom” as it passed through the various progressive phases of its recasting by Jesus and his apostles.

2. The confusion which was inevitably associated with the transplantation of early Christianity from a Jewish to a gentile soil.

3. The confusion which was inherent in the fact that Christianity became a religion which was organized about the central idea of Jesus’ person; the gospel of the kingdom became more and more a religion *about* him.

JESUS’ CONCEPT OF THE KINGDOM .2

The Master made it clear that the kingdom of heaven must begin with, and be centered in, the dual concept of the truth of the fatherhood of God and the correlated fact of the brotherhood of man. The acceptance of such a teaching, Jesus declared, would liberate man from the age-long bondage of

170:1.8 (1899:1) The kingdom of heaven, as it has been understood and misunderstood down through the centuries of the Christian era, embraced four distinct groups of ideas:

170:1.9 (1899:2) 1. The concept of the Jews.

170:1.10 (1899:3) 2. The concept of the Persians.

170:1.11 (1899:4) 3. The personal-experience concept of Jesus — “the kingdom of heaven within you.”

170:1.12 (1899:5) 4. The composite and confused concepts which the founders and promulgators of Christianity have sought to impress upon the world.

170:1.13 (1899:6) At different times and in varying circumstances it appears that Jesus may have presented numerous concepts of the “kingdom” in his public teachings, but to his apostles he always taught the kingdom as embracing man’s personal experience in relation to his fellows on earth and to the Father in heaven. Concerning the kingdom, his last word always was, “The kingdom is within you.”

170:1.14 (1899:7) Centuries of confusion regarding the meaning of the term “kingdom of heaven” have been due to three factors:

170:1.15 (1899:8) 1. The confusion occasioned by observing the idea of the “kingdom” as it passed through the various progressive phases of its recasting by Jesus and his apostles.

170:1.16 (1899:9) 2. The confusion which was inevitably associated with the transplantation of early Christianity from a Jewish to a gentile soil.

170:1.17 (1899:10) 3. The confusion which was inherent in the fact that Christianity became a religion which was organized about the central idea of Jesus’ person; the gospel of the kingdom became more and more a religion *about* him.

2. JESUS’ CONCEPT OF THE KINGDOM

170:2.1 (1899:11) The Master made it clear that the kingdom of heaven must begin with, and be centered in, the dual concept of the truth of the fatherhood of God and the correlated fact of the brotherhood of man. The acceptance of such a teaching, Jesus declared, would liberate man from the age-long bondage of animal fear and at the same time enrich human living with the following

animal fear and at the same time enrich human living with the following endowments of the new life of spiritual liberty:

The possession of new courage . 1
and augmented spiritual power. The gospel of the kingdom was to set man free and inspire him to dare to hope for eternal life.

The gospel carried a message of . 2
new confidence and true consolation for all men, even for the poor.

It was in itself a new standard of . 3
moral values, a new ethical yardstick wherewith to measure human conduct. It portrayed the ideal of a resultant new order of human society.

It taught the pre-eminence of the . 4
spiritual compared with the material; it glorified spiritual realities and exalted superhuman ideals.

This new gospel held up spiritual . 5
attainment as the true goal of living. Human life received a new endowment of moral value and divine dignity.

Jesus taught that eternal realities . 6
were the result (reward) of righteous earthly striving. Man's mortal sojourn on earth acquired new meanings consequent upon the recognition of a noble destiny.

The new gospel affirmed that . 7
human salvation is the revelation of a far-reaching divine purpose to be fulfilled and realized in the future destiny of the endless service of the salvaged sons of God.

These teachings cover the expanded idea of the kingdom which was taught by Jesus. This great concept was hardly embraced in the elementary and confused kingdom teachings of John the Baptist.

The apostles were unable to grasp the real meaning of the Master's utterances regarding the kingdom. The subsequent distortion of Jesus' teachings, as they are recorded in the New Testament, is because the concept of the gospel writers was colored by the belief that Jesus was then absent from the world for only a short time; that he would soon return to establish the kingdom in power and glory — just such an idea as they held while he was with them in the flesh. But Jesus did not

endowments of the new life of spiritual liberty:

17022 (1859.12) 1. The possession of new courage and augmented spiritual power. The gospel of the kingdom was to set man free and inspire him to dare to hope for eternal life.

17023 (1859.13) 2. The gospel carried a message of new confidence and true consolation for all men, even for the poor.

17024 (1859.14) 3. It was in itself a new standard of moral values, a new ethical yardstick wherewith to measure human conduct. It portrayed the ideal of a resultant new order of human society.

17025 (1859.15) 4. It taught the pre-eminence of the spiritual compared with the material; it glorified spiritual realities and exalted superhuman ideals.

17026 (1860.1) 5. This new gospel held up spiritual attainment as the true goal of living. Human life received a new endowment of moral value and divine dignity.

17027 (1860.2) 6. Jesus taught that eternal realities were the result (reward) of righteous earthly striving. Man's mortal sojourn on earth acquired new meanings consequent upon the recognition of a noble destiny.

17028 (1860.3) 7. The new gospel affirmed that human salvation is the revelation of a far-reaching divine purpose to be fulfilled and realized in the future destiny of the endless service of the salvaged sons of God.

17029 (1860.4) These teachings cover the expanded idea of the kingdom which was taught by Jesus. This great concept was hardly embraced in the elementary and confused kingdom teachings of John the Baptist.

170210 (1860.5) The apostles were unable to grasp the real meaning of the Master's utterances regarding the kingdom. The subsequent distortion of Jesus' teachings, as they are recorded in the New Testament, is because the concept of the gospel writers was colored by the belief that Jesus was then absent from the world for only a short time; that he would soon return to establish the kingdom in power and glory — just such an idea as they held while he was with them in the flesh. But Jesus did not connect the establishment of the kingdom with the idea of his return to this world. That centuries have passed with no signs of the appearance of the

connect the establishment of the kingdom with the idea of his return to this world. That centuries have passed with no signs of the appearance of the "New Age" is in no way out of harmony with Jesus' teaching.

The great effort embodied in this sermon was the attempt to translate the concept of the kingdom of heaven into the ideal of the idea of doing the will of God. Long had the Master taught his followers to pray: "Your kingdom come; your will be done"; and at this time he earnestly sought to induce them to abandon the use of the term *kingdom of God* in favor of the more practical equivalent, *the will of God*. But he did not succeed.

Jesus desired to substitute for the idea of the kingdom, king, and subjects, the concept of the heavenly family, the heavenly Father, and the liberated sons of God engaged in joyful and voluntary service for their fellow men and in the sublime and intelligent worship of God the Father.

Up to this time the apostles had acquired a double viewpoint of the kingdom; they regarded it as

A matter of personal experience . 1
then present in the hearts of true believers, and

A question of racial or world . 2
phenomena; that the kingdom was in the future, something to look forward to

They looked upon the coming of the kingdom in the hearts of men as a gradual development, like the leaven in the dough or like the growing of the mustard seed. They believed that the coming of the kingdom in the racial or world sense would be both sudden and spectacular. Jesus never tired of telling them that the kingdom of heaven was their personal experience of realizing the higher qualities of spiritual living; that these realities of the spirit experience are progressively translated to new and higher levels of divine certainty and eternal grandeur.

On this afternoon the Master distinctly taught a new concept of the double nature of the kingdom in that he portrayed the following two phases

First. The kingdom of God in this world, the supreme desire to do the will

"New Age" is in no way out of harmony with Jesus' teaching.

^{1702.11 (1860.6)} The great effort embodied in this sermon was the attempt to translate the concept of the kingdom of heaven into the ideal of the idea of doing the will of God. Long had the Master taught his followers to pray: "Your kingdom come; your will be done"; and at this time he earnestly sought to induce them to abandon the use of the term *kingdom of God* in favor of the more practical equivalent, *the will of God*. But he did not succeed.

^{1702.12 (1860.7)} Jesus desired to substitute for the idea of the kingdom, king, and subjects, the concept of the heavenly family, the heavenly Father, and the liberated sons of God engaged in joyful and voluntary service for their fellow men and in the sublime and intelligent worship of God the Father.

^{1702.13 (1860.8)} Up to this time the apostles had acquired a double viewpoint of the kingdom; they regarded it as:

^{1702.14 (1860.9)} 1. A matter of personal experience then present in the hearts of true believers, and

^{1702.15 (1860.10)} 2. A question of racial or world phenomena; that the kingdom was in the future, something to look forward to.

^{1702.16 (1860.11)} They looked upon the coming of the kingdom in the hearts of men as a gradual development, like the leaven in the dough or like the growing of the mustard seed. They believed that the coming of the kingdom in the racial or world sense would be both sudden and spectacular. Jesus never tired of telling them that the kingdom of heaven was their personal experience of realizing the higher qualities of spiritual living; that these realities of the spirit experience are progressively translated to new and higher levels of divine certainty and eternal grandeur.

^{1702.17 (1860.12)} On this afternoon the Master distinctly taught a new concept of the double nature of the kingdom in that he portrayed the following two phases:

^{1702.18 (1860.13)} "First. The kingdom of God in this world, the supreme desire to do the will of God, the unselfish love of man which yields the good fruits of

of God, the unselfish love of man which yields the good fruits of improved ethical and moral conduct.

Second. The kingdom of God in heaven, the goal of mortal believers, the estate wherein the love for God is perfected, and wherein the will of God is done more divinely.

Jesus taught that, by faith, the believer enters the kingdom *now*. In the various discourses he taught that two things are essential to faith-entrance into the kingdom:

Faith, sincerity. To come as a little child, to receive the bestowal of sonship as a gift; to submit to the doing of the Father's will without questioning and in the full confidence and genuine trustfulness of the Father's wisdom; to come into the kingdom free from prejudice and preconception; to be open-minded and teachable like an unspoiled child.

Truth hunger. The thirst for righteousness, a change of mind, the acquirement of the motive to be like God and to find God.

Jesus taught that sin is not the child of a defective nature but rather the offspring of a knowing mind dominated by an unsubmitive will. Regarding sin, he taught that God *has* forgiven; that we make such forgiveness personally available by the act of forgiving our fellows. When you forgive your brother in the flesh, you thereby create the capacity in your own soul for the reception of the reality of God's forgiveness of your own misdeeds.

By the time the Apostle John began to write the story of Jesus' life and teachings, the early Christians had experienced so much trouble with the kingdom-of-God idea as a breeder of persecution that they had largely abandoned the use of the term. John talks much about the "eternal life." Jesus often spoke of it as the "kingdom of life." He also frequently referred to "the kingdom of God within you." He once spoke of such an experience as "family fellowship with God the Father." Jesus sought to substitute many terms for the kingdom but always without success. Among others, he used: the family of God, the Father's will, the friends of God, the fellowship of believers, the brotherhood of man, the Father's fold, the children of God, the fellowship of the faithful, the Father's service, and the liberated sons of God.

improved ethical and moral conduct.

1702.19 (1861.1) "Second. The kingdom of God in heaven, the goal of mortal believers, the estate wherein the love for God is perfected, and wherein the will of God is done more divinely."

1702.20 (1861.2) Jesus taught that, by faith, the believer enters the kingdom *now*. In the various discourses he taught that two things are essential to faith-entrance into the kingdom:

1702.21 (1861.3) 1. *Faith, sincerity.* To come as a little child, to receive the bestowal of sonship as a gift; to submit to the doing of the Father's will without questioning and in the full confidence and genuine trustfulness of the Father's wisdom; to come into the kingdom free from prejudice and preconception; to be open-minded and teachable like an unspoiled child.

1702.22 (1861.4) 2. *Truth hunger.* The thirst for righteousness, a change of mind, the acquirement of the motive to be like God and to find God.

1702.23 (1861.5) Jesus taught that sin is not the child of a defective nature but rather the offspring of a knowing mind dominated by an unsubmitive will. Regarding sin, he taught that God *has* forgiven; that we make such forgiveness personally available by the act of forgiving our fellows. When you forgive your brother in the flesh, you thereby create the capacity in your own soul for the reception of the reality of God's forgiveness of your own misdeeds.

1702.24 (1861.6) By the time the Apostle John began to write the story of Jesus' life and teachings, the early Christians had experienced so much trouble with the kingdom-of-God idea as a breeder of persecution that they had largely abandoned the use of the term. John talks much about the "eternal life." Jesus often spoke of it as the "kingdom of life." He also frequently referred to "the kingdom of God within you." He once spoke of such an experience as "family fellowship with God the Father." Jesus sought to substitute many terms for the kingdom but always without success. Among others, he used: the family of God, the Father's will, the friends of God, the fellowship of believers, the brotherhood of man, the Father's fold, the children of God, the fellowship of the faithful, the Father's service, and the liberated sons of God.

the children of God, the fellowship of the faithful, the Father's service, and the liberated sons of God.

But he could not escape the use of the kingdom idea. It was more than fifty years later, not until after the destruction of Jerusalem by the Roman armies, that this concept of the kingdom began to change into the cult of eternal life as its social and institutional aspects were taken over by the rapidly expanding and crystallizing Christian church.

170:225 (1861:7) But he could not escape the use of the kingdom idea. It was more than fifty years later, not until after the destruction of Jerusalem by the Roman armies, that this concept of the kingdom began to change into the cult of eternal life as its social and institutional aspects were taken over by the rapidly expanding and crystallizing Christian church.

IN RELATION TO RIGHTEOUSNESS .3

Jesus was always trying to impress upon his apostles and disciples that they must acquire, by faith, a righteousness which would exceed the righteousness of slavish works which some of the scribes and Pharisees paraded so vaingloriously before the world.

Though Jesus taught that faith, simple childlike belief, is the key to the door of the kingdom, he also taught that, having entered the door, there are the progressive steps of righteousness which every believing child must ascend in order to grow up to the full stature of the robust sons of God.

It is in the consideration of the technique of *receiving* God's forgiveness that the attainment of the righteousness of the kingdom is revealed. Faith is the price you pay for entrance into the family of God; but forgiveness is the act of God which accepts your faith as the price of admission. And the reception of the forgiveness of God by a kingdom believer involves a definite and actual experience and consists in the following four steps, the kingdom steps of inner righteousness:

God's forgiveness is made . 1
actually available and is personally experienced by man just in so far as he forgives his fellows.

Man will not truly forgive his . 2
fellows unless he loves them as himself.

To thus love your neighbor as . 3
yourself *is* the highest ethics.

Moral conduct, true . 4
righteousness, becomes, then, the natural result of such love.

3. IN RELATION TO RIGHTEOUSNESS

170:31 (1861:8) Jesus was always trying to impress upon his apostles and disciples that they must acquire, by faith, a righteousness which would exceed the righteousness of slavish works which some of the scribes and Pharisees paraded so vaingloriously before the world.

170:32 (1861:9) Though Jesus taught that faith, simple childlike belief, is the key to the door of the kingdom, he also taught that, having entered the door, there are the progressive steps of righteousness which every believing child must ascend in order to grow up to the full stature of the robust sons of God.

170:33 (1861:10) It is in the consideration of the technique of *receiving* God's forgiveness that the attainment of the righteousness of the kingdom is revealed. Faith is the price you pay for entrance into the family of God; but forgiveness is the act of God which accepts your faith as the price of admission. And the reception of the forgiveness of God by a kingdom believer involves a definite and actual experience and consists in the following four steps, the kingdom steps of inner righteousness:

170:34 (1862:1) 1. God's forgiveness is made actually available and is personally experienced by man just in so far as he forgives his fellows.

170:35 (1862:2) 2. Man will not truly forgive his fellows unless he loves them as himself.

170:36 (1862:3) 3. To thus love your neighbor as yourself *is* the highest ethics.

170:37 (1862:4) 4. Moral conduct, true righteousness, becomes, then, the natural result of such love.

It therefore is evident that the true and inner religion of the kingdom unfailingly and increasingly tends to manifest itself in practical avenues of social service. Jesus taught a living religion that impelled its believers to engage in the doing of loving service. But Jesus did not put ethics in the place of religion. He taught religion as a cause and ethics as a result.

The righteousness of any act must be measured by the motive; the highest forms of good are therefore unconscious. Jesus was never concerned with morals or ethics as such. He was wholly concerned with that inward and spiritual fellowship with God the Father which so certainly and directly manifests itself as outward and loving service for man. He taught that the religion of the kingdom is a genuine personal experience which no man can contain within himself; that the consciousness of being a member of the family of believers leads inevitably to the practice of the precepts of the family conduct, the service of one's brothers and sisters in the effort to enhance and enlarge the brotherhood.

The religion of the kingdom is personal, individual; the fruits, the results, are familial, social. Jesus never failed to exalt the sacredness of the individual as contrasted with the community. But he also recognized that man develops his character by unselfish service; that he unfolds his moral nature in loving relations with his fellows.

By teaching that the kingdom is within, by exalting the individual, Jesus struck the deathblow of the old society in that he ushered in the new dispensation of true social righteousness. This new order of society the world has little known because it has refused to practice the principles of the gospel of the kingdom of heaven. And when this kingdom of spiritual pre-eminence does come upon the earth, it will not be manifested in mere improved social and material conditions, but rather in the glories of those enhanced and enriched spiritual values which are characteristic of the approaching age of improved human relations and advancing spiritual attainments.

^{170.3.8 (1962.5)} It therefore is evident that the true and inner religion of the kingdom unfailingly and increasingly tends to manifest itself in practical avenues of social service. Jesus taught a living religion that impelled its believers to engage in the doing of loving service. But Jesus did not put ethics in the place of religion. He taught religion as a cause and ethics as a result.

^{170.3.9 (1962.6)} The righteousness of any act must be measured by the motive; the highest forms of good are therefore unconscious. Jesus was never concerned with morals or ethics as such. He was wholly concerned with that inward and spiritual fellowship with God the Father which so certainly and directly manifests itself as outward and loving service for man. He taught that the religion of the kingdom is a genuine personal experience which no man can contain within himself; that the consciousness of being a member of the family of believers leads inevitably to the practice of the precepts of the family conduct, the service of one's brothers and sisters in the effort to enhance and enlarge the brotherhood.

^{170.3.10 (1962.7)} The religion of the kingdom is personal, individual; the fruits, the results, are familial, social. Jesus never failed to exalt the sacredness of the individual as contrasted with the community. But he also recognized that man develops his character by unselfish service; that he unfolds his moral nature in loving relations with his fellows.

^{170.3.11 (1962.8)} By teaching that the kingdom is within, by exalting the individual, Jesus struck the deathblow of the old society in that he ushered in the new dispensation of true social righteousness. This new order of society the world has little known because it has refused to practice the principles of the gospel of the kingdom of heaven. And when this kingdom of spiritual pre-eminence does come upon the earth, it will not be manifested in mere improved social and material conditions, but rather in the glories of those enhanced and enriched spiritual values which are characteristic of the approaching age of improved human relations and advancing spiritual attainments.

Jesus never gave a precise definition of the kingdom. At one time he would discourse on one phase of the kingdom, and at another time he would discuss a different aspect of the brotherhood of God's reign in the hearts of men. In the course of this Sabbath afternoon's sermon Jesus noted no less than five phases, or epochs, of the kingdom, and they were:

The personal and inward . 1
experience of the spiritual life of the fellowship of the individual believer with God the Father

The enlarging brotherhood of . 2
gospel believers, the social aspects of the enhanced morals and quickened ethics resulting from the reign of God's spirit in the hearts of individual believers

The supermortal brotherhood of . 3
invisible spiritual beings which prevails on earth and in heaven, the superhuman kingdom of God

The prospect of the more perfect . 4
fulfillment of the will of God, the advance toward the dawn of a new social order in connection with improved spiritual living — the next age of man

The kingdom in its fullness, the . 5
future spiritual age of light and life on earth

Wherefore must we always examine the Master's teaching to ascertain which of these five phases he may have reference to when he makes use of the term kingdom of heaven. By this process of gradually changing man's will and thus affecting human decisions, Michael and his associates are likewise gradually but certainly changing the entire course of human evolution, social and otherwise

The Master on this occasion placed emphasis on the following five points as representing the cardinal features of the gospel of the kingdom:

The pre-eminence of the . 1
individual

The will as the determining factor . 2
in man's experience

Spiritual fellowship with God the . 3
Father

The supreme satisfactions of the . 4
loving service of man

170:4.1 (1862:9) Jesus never gave a precise definition of the kingdom. At one time he would discourse on one phase of the kingdom, and at another time he would discuss a different aspect of the brotherhood of God's reign in the hearts of men. In the course of this Sabbath afternoon's sermon Jesus noted no less than five phases, or epochs, of the kingdom, and they were:

170:4.2 (1862:10) 1. The personal and inward experience of the spiritual life of the fellowship of the individual believer with God the Father.

170:4.3 (1863:1) 2. The enlarging brotherhood of gospel believers, the social aspects of the enhanced morals and quickened ethics resulting from the reign of God's spirit in the hearts of individual believers.

170:4.4 (1863:2) 3. The supermortal brotherhood of invisible spiritual beings which prevails on earth and in heaven, the superhuman kingdom of God.

170:4.5 (1863:3) 4. The prospect of the more perfect fulfillment of the will of God, the advance toward the dawn of a new social order in connection with improved spiritual living — the next age of man.

170:4.6 (1863:4) 5. The kingdom in its fullness, the future spiritual age of light and life on earth.

170:4.7 (1863:5) Wherefore must we always examine the Master's teaching to ascertain which of these five phases he may have reference to when he makes use of the term kingdom of heaven. By this process of gradually changing man's will and thus affecting human decisions, Michael and his associates are likewise gradually but certainly changing the entire course of human evolution, social and otherwise.

170:4.8 (1863:6) The Master on this occasion placed emphasis on the following five points as representing the cardinal features of the gospel of the kingdom:

170:4.9 (1863:7) 1. The pre-eminence of the individual.

170:4.10 (1863:8) 2. The will as the determining factor in man's experience.

170:4.11 (1863:9) 3. Spiritual fellowship with God the Father.

170:4.12 (1863:10) 4. The supreme satisfactions of the loving service of man.

The transcendency of the spiritual .5 over the material in human personality

This world has never seriously or sincerely or honestly tried out these dynamic ideas and divine ideals of Jesus' doctrine of the kingdom of heaven. But you should not become discouraged by the apparently slow progress of the kingdom idea on Urantia. Remember that the order of progressive evolution is subjected to sudden and unexpected periodical changes in both the material and the spiritual worlds. The bestowal of Jesus as an incarnated Son was just such a strange and unexpected event in the spiritual life of the world. Neither make the fatal mistake, in looking for the age manifestation of the kingdom, of failing to effect its establishment within your own souls.

Although Jesus referred one phase of the kingdom to the future and did, on numerous occasions, intimate that such an event might appear as a part of a world crisis; and though he did likewise most certainly, on several occasions, definitely promise sometime to return to Urantia, it should be recorded that he never positively linked these two ideas together. He promised a new revelation of the kingdom on earth and at some future time; he also promised sometime to come back to this world in person; but he did not say that these two events were synonymous. From all we know these promises may, or may not, refer to the same event.

His apostles and disciples most certainly linked these two teachings together. When the kingdom failed to materialize as they had expected, recalling the Master's teaching concerning a future kingdom and remembering his promise to come again, they jumped to the conclusion that these promises referred to an identical event; and therefore they lived in hope of his immediate second coming to establish the kingdom in its fullness and with power and glory. And so have successive believing generations lived on earth entertaining the same inspiring but disappointing hope.

LATER IDEAS OF THE KINGDOM .5

Having summarized the teachings of Jesus about the kingdom of heaven, we

170:4.13 (1863:11) 5. The transcendency of the spiritual over the material in human personality.

170:4.14 (1863:12) This world has never seriously or sincerely or honestly tried out these dynamic ideas and divine ideals of Jesus' doctrine of the kingdom of heaven. But you should not become discouraged by the apparently slow progress of the kingdom idea on Urantia. Remember that the order of progressive evolution is subjected to sudden and unexpected periodical changes in both the material and the spiritual worlds. The bestowal of Jesus as an incarnated Son was just such a strange and unexpected event in the spiritual life of the world. Neither make the fatal mistake, in looking for the age manifestation of the kingdom, of failing to effect its establishment within your own souls.

170:4.15 (1863:13) Although Jesus referred one phase of the kingdom to the future and did, on numerous occasions, intimate that such an event might appear as a part of a world crisis; and though he did likewise most certainly, on several occasions, definitely promise sometime to return to Urantia, it should be recorded that he never positively linked these two ideas together. He promised a new revelation of the kingdom on earth and at some future time; he also promised sometime to come back to this world in person; but he did not say that these two events were synonymous. From all we know these promises may, or may not, refer to the same event.

170:4.16 (1863:14) His apostles and disciples most certainly linked these two teachings together. When the kingdom failed to materialize as they had expected, recalling the Master's teaching concerning a future kingdom and remembering his promise to come again, they jumped to the conclusion that these promises referred to an identical event; and therefore they lived in hope of his immediate second coming to establish the kingdom in its fullness and with power and glory. And so have successive believing generations lived on earth entertaining the same inspiring but disappointing hope.

5. LATER IDEAS OF THE KINGDOM

170:5.1 (1864:1) Having summarized the teachings of Jesus about the kingdom of heaven, we are

are permitted to narrate certain later ideas which became attached to the concept of the kingdom and to engage in a prophetic forecast of the kingdom as it may evolve in the age to come.

Throughout the first centuries of the Christian propaganda, the idea of the kingdom of heaven was tremendously influenced by the then rapidly spreading notions of Greek idealism, the idea of the natural as the shadow of the spiritual — the temporal as the time shadow of the eternal.

But the great step which marked the transplantation of the teachings of Jesus from a Jewish to a gentile soil was taken when the Messiah of the kingdom became the Redeemer of the church, a religious and social organization growing out of the activities of Paul and his successors and based on the teachings of Jesus as they were supplemented by the ideas of Philo and the Persian doctrines of good and evil.

The ideas and ideals of Jesus, embodied in the teaching of the gospel of the kingdom, nearly failed of realization as his followers progressively distorted his pronouncements. The Master's concept of the kingdom was notably modified by two great tendencies:

1. The Jewish believers persisted in regarding him as the *Messiah*. They believed that Jesus would very soon return actually to establish the world-wide and more or less material kingdom.

2. The gentile Christians began very early to accept the doctrines of Paul, which led increasingly to the general belief that Jesus was the *Redeemer* of the children of the church, the new and institutional successor of the earlier concept of the purely spiritual brotherhood of the kingdom.

The church, as a social outgrowth of the kingdom, would have been wholly natural and even desirable. The evil of the church was not its existence, but rather that it almost completely supplanted the Jesus concept of the kingdom. Paul's institutionalized church became a virtual substitute for the kingdom of heaven which Jesus had proclaimed.

But doubt not, this same kingdom of heaven which the Master taught exists

permitted to narrate certain later ideas which became attached to the concept of the kingdom and to engage in a prophetic forecast of the kingdom as it may evolve in the age to come.

170:52 (1864:2) Throughout the first centuries of the Christian propaganda, the idea of the kingdom of heaven was tremendously influenced by the then rapidly spreading notions of Greek idealism, the idea of the natural as the shadow of the spiritual — the temporal as the time shadow of the eternal.

170:53 (1864:3) But the great step which marked the transplantation of the teachings of Jesus from a Jewish to a gentile soil was taken when the Messiah of the kingdom became the Redeemer of the church, a religious and social organization growing out of the activities of Paul and his successors and based on the teachings of Jesus as they were supplemented by the ideas of Philo and the Persian doctrines of good and evil.

170:54 (1864:4) The ideas and ideals of Jesus, embodied in the teaching of the gospel of the kingdom, nearly failed of realization as his followers progressively distorted his pronouncements. The Master's concept of the kingdom was notably modified by two great tendencies:

170:55 (1864:5) 1. The Jewish believers persisted in regarding him as the *Messiah*. They believed that Jesus would very soon return actually to establish the world-wide and more or less material kingdom.

170:56 (1864:6) 2. The gentile Christians began very early to accept the doctrines of Paul, which led increasingly to the general belief that Jesus was the *Redeemer* of the children of the church, the new and institutional successor of the earlier concept of the purely spiritual brotherhood of the kingdom.

170:57 (1864:7) The church, as a social outgrowth of the kingdom, would have been wholly natural and even desirable. The evil of the church was not its existence, but rather that it almost completely supplanted the Jesus concept of the kingdom. Paul's institutionalized church became a virtual substitute for the kingdom of heaven which Jesus had proclaimed.

170:58 (1864:8) But doubt not, this same kingdom of heaven which the Master taught exists within the

within the heart of the believer, will yet be proclaimed to this Christian church, even as to all other religions, races, and nations on earth — even to every individual.

The kingdom of Jesus' teaching, the spiritual ideal of individual righteousness and the concept of man's divine fellowship with God, became gradually submerged into the mystic conception of the person of Jesus as the Redeemer-Creator and spiritual head of a socialized religious community. In this way a formal and institutional church became the substitute for the individually spirit-led brotherhood of the kingdom.

The church was an inevitable and useful *social* result of Jesus' life and teachings; the tragedy consisted in the fact that this social reaction to the teachings of the kingdom so fully displaced the spiritual concept of the real kingdom as Jesus taught and lived it.

The kingdom, to the Jews, was the Israelite *community*; to the gentiles it became the Christian *church*. To Jesus the kingdom was the sum of those *individuals* who had confessed their faith in the fatherhood of God, thereby declaring their wholehearted dedication to the doing of the will of God, thus becoming members of the spiritual brotherhood of man.

The Master fully realized that certain social results would appear in the world as a consequence of the spread of the gospel of the kingdom; but he intended that all such desirable social manifestations should appear as unconscious and inevitable outgrowths, or natural fruits, of this inner personal experience of individual believers, this purely spiritual fellowship and communion with the divine spirit which indwells and activates all such believers.

Jesus foresaw that a social organization, or church, would follow the progress of the true spiritual kingdom, and that is why he never opposed the apostles' practicing the rite of John's baptism. He taught that the truth-loving soul, the one who hungers and thirsts for righteousness, for God, is admitted by faith to the spiritual kingdom; at the same time the apostles taught that such a believer is admitted to the social organization of disciples by the outward rite of baptism.

heart of the believer, will yet be proclaimed to this Christian church, even as to all other religions, races, and nations on earth — even to every individual.

170:5.9 (1864.9) The kingdom of Jesus' teaching, the spiritual ideal of individual righteousness and the concept of man's divine fellowship with God, became gradually submerged into the mystic conception of the person of Jesus as the Redeemer-Creator and spiritual head of a socialized religious community. In this way a formal and institutional church became the substitute for the individually spirit-led brotherhood of the kingdom.

170:5.10 (1864.10) The church was an inevitable and useful *social* result of Jesus' life and teachings; the tragedy consisted in the fact that this social reaction to the teachings of the kingdom so fully displaced the spiritual concept of the real kingdom as Jesus taught and lived it.

170:5.11 (1865.1) The kingdom, to the Jews, was the Israelite *community*; to the gentiles it became the Christian *church*. To Jesus the kingdom was the sum of those *individuals* who had confessed their faith in the fatherhood of God, thereby declaring their wholehearted dedication to the doing of the will of God, thus becoming members of the spiritual brotherhood of man.

170:5.12 (1865.2) The Master fully realized that certain social results would appear in the world as a consequence of the spread of the gospel of the kingdom; but he intended that all such desirable social manifestations should appear as unconscious and inevitable outgrowths, or natural fruits, of this inner personal experience of individual believers, this purely spiritual fellowship and communion with the divine spirit which indwells and activates all such believers.

170:5.13 (1865.3) Jesus foresaw that a social organization, or church, would follow the progress of the true spiritual kingdom, and that is why he never opposed the apostles' practicing the rite of John's baptism. He taught that the truth-loving soul, the one who hungers and thirsts for righteousness, for God, is admitted by faith to the spiritual kingdom; at the same time the apostles taught that such a believer is admitted to the social organization of disciples by the outward rite of baptism.

When Jesus' immediate followers recognized their partial failure to realize his ideal of the establishment of the kingdom in the hearts of men by the spirit's domination and guidance of the individual believer, they set about to save his teaching from being wholly lost by substituting for the Master's ideal of the kingdom the gradual creation of a visible social organization, the Christian church. And when they had accomplished this program of substitution, in order to maintain consistency and to provide for the recognition of the Master's teaching regarding the fact of the kingdom, they proceeded to set the kingdom off into the future. The church, just as soon as it was well established, began to teach that the kingdom was in reality to appear at the culmination of the Christian age, at the second coming of Christ

In this manner the kingdom became the concept of an age, the idea of a future visitation, and the ideal of the final redemption of the saints of the Most High. The early Christians (and all too many of the later ones) generally lost sight of the Father-and-son idea embodied in Jesus' teaching of the kingdom, while they substituted therefor the well-organized social fellowship of the church. The church thus became in the main a *social* brotherhood which effectively displaced Jesus' concept and ideal of a *spiritual* brotherhood

Jesus' ideal concept largely failed, but upon the foundation of the Master's personal life and teachings, supplemented by the Greek and Persian concepts of eternal life and augmented by Philo's doctrine of the temporal contrasted with the spiritual, Paul went forth to build up one of the most progressive human societies which has ever existed on Urantia

The concept of Jesus is still alive in the advanced religions of the world. Paul's Christian church is the socialized and humanized shadow of what Jesus intended the kingdom of heaven to be — and what it most certainly will yet become. Paul and his successors partly transferred the issues of eternal life from the individual to the church. Christ thus became the head of the church rather than the elder brother of each individual believer in the Father's family of the kingdom. Paul and his contemporaries

170.5.14 (1965.4) When Jesus' immediate followers recognized their partial failure to realize his ideal of the establishment of the kingdom in the hearts of men by the spirit's domination and guidance of the individual believer, they set about to save his teaching from being wholly lost by substituting for the Master's ideal of the kingdom the gradual creation of a visible social organization, the Christian church. And when they had accomplished this program of substitution, in order to maintain consistency and to provide for the recognition of the Master's teaching regarding the fact of the kingdom, they proceeded to set the kingdom off into the future. The church, just as soon as it was well established, began to teach that the kingdom was in reality to appear at the culmination of the Christian age, at the second coming of Christ.

170.5.15 (1965.5) In this manner the kingdom became the concept of an age, the idea of a future visitation, and the ideal of the final redemption of the saints of the Most High. The early Christians (and all too many of the later ones) generally lost sight of the Father-and-son idea embodied in Jesus' teaching of the kingdom, while they substituted therefor the well-organized social fellowship of the church. The church thus became in the main a *social* brotherhood which effectively displaced Jesus' concept and ideal of a *spiritual* brotherhood.

170.5.16 (1965.6) Jesus' ideal concept largely failed, but upon the foundation of the Master's personal life and teachings, supplemented by the Greek and Persian concepts of eternal life and augmented by Philo's doctrine of the temporal contrasted with the spiritual, Paul went forth to build up one of the most progressive human societies which has ever existed on Urantia.

170.5.17 (1965.7) The concept of Jesus is still alive in the advanced religions of the world. Paul's Christian church is the socialized and humanized shadow of what Jesus intended the kingdom of heaven to be — and what it most certainly will yet become. Paul and his successors partly transferred the issues of eternal life from the individual to the church. Christ thus became the head of the church rather than the elder brother of each individual believer in the Father's family of the kingdom. Paul and his contemporaries applied all of Jesus' spiritual implications regarding himself and the individual believer to the *church* as a group of believers; and

applied all of Jesus' spiritual implications regarding himself and the individual believer to the *church* as a group of believers; and in doing this, they struck a deathblow to Jesus' concept of the divine kingdom in the heart of the individual believer.

And so, for centuries, the Christian church has labored under great embarrassment because it dared to lay claim to those mysterious powers and privileges of the kingdom, powers and privileges which can be exercised and experienced only between Jesus and his spiritual believer brothers. And thus it becomes apparent that membership in the church does not necessarily mean fellowship in the kingdom; one is spiritual, the other mainly social.

Sooner or later another and greater John the Baptist is due to arise proclaiming "the kingdom of God is at hand" — meaning a return to the high spiritual concept of Jesus, who proclaimed that the kingdom is the will of his heavenly Father dominant and transcendent in the heart of the believer — and doing all this without in any way referring either to the visible church on earth or to the anticipated second coming of Christ. There must come a revival of the *actual* teachings of Jesus, such a restatement as will undo the work of his early followers who went about to create a sociophilosophical system of belief regarding the *fact* of Michael's sojourn on earth. In a short time the teaching of this story *about* Jesus nearly supplanted the preaching of Jesus' gospel of the kingdom. In this way a historical religion displaced that teaching in which Jesus had blended man's highest moral ideas and spiritual ideals with man's most sublime hope for the future — eternal life. And that was the gospel of the kingdom.

It is just because the gospel of Jesus was so many-sided that within a few centuries students of the records of his teachings became divided up into so many cults and sects. This pitiful subdivision of Christian believers results from failure to discern in the Master's manifold teachings the divine oneness of his matchless life. But someday the true believers in Jesus will not be thus spiritually divided in their attitude before unbelievers. Always we may have diversity of intellectual comprehension

in doing this, they struck a deathblow to Jesus' concept of the divine kingdom in the heart of the individual believer.

^{170:5.18 (1886.1)} And so, for centuries, the Christian church has labored under great embarrassment because it dared to lay claim to those mysterious powers and privileges of the kingdom, powers and privileges which can be exercised and experienced only between Jesus and his spiritual believer brothers. And thus it becomes apparent that membership in the church does not necessarily mean fellowship in the kingdom; one is spiritual, the other mainly social.

^{170:5.19 (1886.2)} Sooner or later another and greater John the Baptist is due to arise proclaiming "the kingdom of God is at hand" — meaning a return to the high spiritual concept of Jesus, who proclaimed that the kingdom is the will of his heavenly Father dominant and transcendent in the heart of the believer — and doing all this without in any way referring either to the visible church on earth or to the anticipated second coming of Christ. There must come a revival of the *actual* teachings of Jesus, such a restatement as will undo the work of his early followers who went about to create a sociophilosophical system of belief regarding the *fact* of Michael's sojourn on earth. In a short time the teaching of this story *about* Jesus nearly supplanted the preaching of Jesus' gospel of the kingdom. In this way a historical religion displaced that teaching in which Jesus had blended man's highest moral ideas and spiritual ideals with man's most sublime hope for the future — eternal life. And that was the gospel of the kingdom.

^{170:5.20 (1886.3)} It is just because the gospel of Jesus was so many-sided that within a few centuries students of the records of his teachings became divided up into so many cults and sects. This pitiful subdivision of Christian believers results from failure to discern in the Master's manifold teachings the divine oneness of his matchless life. But someday the true believers in Jesus will not be thus spiritually divided in their attitude before unbelievers. Always we may have diversity of intellectual comprehension and interpretation, even varying degrees of socialization, but lack of spiritual brotherhood is both inexcusable and reprehensible.

and interpretation, even varying degrees of socialization, but lack of spiritual brotherhood is both inexcusable and reprehensible.

Mistake not! there is in the teachings of Jesus an eternal nature which will not permit them forever to remain unfruitful in the hearts of thinking men. The kingdom as Jesus conceived it has to a large extent failed on earth; for the time being, an outward church has taken its place; but you should comprehend that this church is only the larval stage of the thwarted spiritual kingdom, which will carry it through this material age and over into a more spiritual dispensation where the Master's teachings may enjoy a fuller opportunity for development. Thus does the so-called Christian church become the cocoon in which the kingdom of Jesus' concept now slumbers. The kingdom of the divine brotherhood is still alive and will eventually and certainly come forth from this long submergence, just as surely as the butterfly eventually emerges as the beautiful unfolding of its less attractive creature of metamorphic development.

^{170:521 (1866:4)} Mistake not! there is in the teachings of Jesus an eternal nature which will not permit them forever to remain unfruitful in the hearts of thinking men. The kingdom as Jesus conceived it has to a large extent failed on earth; for the time being, an outward church has taken its place; but you should comprehend that this church is only the larval stage of the thwarted spiritual kingdom, which will carry it through this material age and over into a more spiritual dispensation where the Master's teachings may enjoy a fuller opportunity for development. Thus does the so-called Christian church become the cocoon in which the kingdom of Jesus' concept now slumbers. The kingdom of the divine brotherhood is still alive and will eventually and certainly come forth from this long submergence, just as surely as the butterfly eventually emerges as the beautiful unfolding of its less attractive creature of metamorphic development.

Paper 171. On the Way to Jerusalem

172 ⇨

کتاب یورنشیا

170 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 171. ON THE WAY TO JERUSALEM

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Departure from Pella
2. On Counting the Cost
3. The Perean Tour
4. Teaching at Livias
5. The Blind Man at Jericho
6. The Visit to Zaccheus
7. "As Jesus Passed By"
8. Parable of the Pounds

PAPER 171 ON THE WAY TO JERUSALEM

SECTIONS

Introduction

1. The Departure from Pella
2. On Counting the Cost
3. The Perean Tour
4. Teaching at Livias
5. The Blind Man at Jericho
6. The Visit to Zaccheus
7. "As Jesus Passed By"
8. Parable of the Pounds

مقدمه مقاله

THE day after the memorable sermon on "The Kingdom of Heaven," Jesus announced that on the following day he and the apostles would depart for the Passover at Jerusalem, visiting numerous cities in southern Perea on the way.

The address on the kingdom and the announcement that he was going to the Passover set all his followers to thinking that he was going up to Jerusalem to inaugurate the temporal kingdom of Jewish supremacy. No matter what Jesus said about the nonmaterial character of the kingdom, he could not wholly remove from the minds of his Jewish hearers the idea that the Messiah was to establish some kind of nationalistic government with headquarters at Jerusalem.

What Jesus said in his Sabbath sermon only tended to confuse the majority of his followers; very few were

INTRODUCTION

171:0.1 (1867:1) THE day after the memorable sermon on "The Kingdom of Heaven," Jesus announced that on the following day he and the apostles would depart for the Passover at Jerusalem, visiting numerous cities in southern Perea on the way.

171:0.2 (1867:2) The address on the kingdom and the announcement that he was going to the Passover set all his followers to thinking that he was going up to Jerusalem to inaugurate the temporal kingdom of Jewish supremacy. No matter what Jesus said about the nonmaterial character of the kingdom, he could not wholly remove from the minds of his Jewish hearers the idea that the Messiah was to establish some kind of nationalistic government with headquarters at Jerusalem.

171:0.3 (1867:3) What Jesus said in his Sabbath sermon only tended to confuse the majority of his followers; very few were enlightened by the Master's

enlightened by the Master's discourse. The leaders understood something of his teachings regarding the inner kingdom, "the kingdom of heaven within you," but they also knew that he had spoken about another and future kingdom, and it was this kingdom they believed he was now going up to Jerusalem to establish. When they were disappointed in this expectation, when he was rejected by the Jews, and later on, when Jerusalem was literally destroyed, they still clung to this hope, sincerely believing that the Master would soon return to the world in great power and majestic glory to establish the promised kingdom.

It was on this Sunday afternoon that Salome the mother of James and John Zebedee came to Jesus with her two apostle sons and, in the manner of approaching an Oriental potentate, sought to have Jesus promise in advance to grant whatever request she might make. But the Master would not promise; instead, he asked her, "What do you want me to do for you?" Then answered Salome: "Master, now that you are going up to Jerusalem to establish the kingdom, I would ask you in advance to promise me that these my sons shall have honor with you, the one to sit on your right hand and the other to sit on your left hand in your kingdom."

When Jesus heard Salome's request, he said: "Woman, you know not what you ask." And then, looking straight into the eyes of the two honor-seeking apostles, he said: "Because I have long known and loved you; because I have even lived in your mother's house; because Andrew has assigned you to be with me at all times; therefore do you permit your mother to come to me secretly, making this unseemly request. But let me ask you: Are you able to drink the cup I am about to drink?" And without a moment for thought, James and John answered, "Yes, Master, we are able." Said Jesus: "I am saddened that you know not why we go up to Jerusalem; I am grieved that you understand not the nature of my kingdom; I am disappointed that you bring your mother to make this request of me; but I know you love me in your hearts; therefore I declare that you shall indeed drink of my cup of bitterness and share in my humiliation, but to sit on my right hand and on my left hand is not

discourse. The leaders understood something of his teachings regarding the inner kingdom, "the kingdom of heaven within you," but they also knew that he had spoken about another and future kingdom, and it was this kingdom they believed he was now going up to Jerusalem to establish. When they were disappointed in this expectation, when he was rejected by the Jews, and later on, when Jerusalem was literally destroyed, they still clung to this hope, sincerely believing that the Master would soon return to the world in great power and majestic glory to establish the promised kingdom.

^{171:04 (1867:4)} It was on this Sunday afternoon that Salome the mother of James and John Zebedee came to Jesus with her two apostle sons and, in the manner of approaching an Oriental potentate, sought to have Jesus promise in advance to grant whatever request she might make. But the Master would not promise; instead, he asked her, "What do you want me to do for you?" Then answered Salome: "Master, now that you are going up to Jerusalem to establish the kingdom, I would ask you in advance to promise me that these my sons shall have honor with you, the one to sit on your right hand and the other to sit on your left hand in your kingdom."

^{171:05 (1867:5)} When Jesus heard Salome's request, he said: "Woman, you know not what you ask." And then, looking straight into the eyes of the two honor-seeking apostles, he said: "Because I have long known and loved you; because I have even lived in your mother's house; because Andrew has assigned you to be with me at all times; therefore do you permit your mother to come to me secretly, making this unseemly request. But let me ask you: Are you able to drink the cup I am about to drink?" And without a moment for thought, James and John answered, "Yes, Master, we are able." Said Jesus: "I am saddened that you know not why we go up to Jerusalem; I am grieved that you understand not the nature of my kingdom; I am disappointed that you bring your mother to make this request of me; but I know you love me in your hearts; therefore I declare that you shall indeed drink of my cup of bitterness and share in my humiliation, but to sit on my right hand and on my left hand is not mine to give. Such honors are reserved for those who have been designated by my Father."

mine to give. Such honors are reserved for those who have been designated by
".my Father

By this time someone had carried word of this conference to Peter and the other apostles, and they were highly indignant that James and John would seek to be preferred before them, and that they would secretly go with their mother to make such a request. When they fell to arguing among themselves, Jesus called them all together and said: "You well understand how the rulers of the gentiles lord it over their subjects, and how those who are great exercise authority. But it shall not be so in the kingdom of heaven. Whosoever would be great among you, let him first become your servant. He who would be first in the kingdom, let him become your minister. I declare to you that the Son of Man came not to be ministered to but to minister; and I now go up to Jerusalem to lay down my life in the doing of the Father's will and in the service of my brethren." When the apostles heard these words, they withdrew by themselves to pray. That evening, in response to the labors of Peter, James and John made suitable apologies to the ten and were restored to the good .graces of their brethren

In asking for places on the right hand and on the left hand of Jesus at Jerusalem, the sons of Zebedee little realized that in less than one month their beloved teacher would be hanging on a Roman cross with a dying thief on one side and another transgressor on the other side. And their mother, who was present at the crucifixion, well remembered the foolish request she had made of Jesus at Pella regarding the honors she so unwisely sought for her .apostle sons

THE DEPARTURE FROM PELLA .1

On the forenoon of Monday, March 13, Jesus and his twelve apostles took final leave of the Pella encampment, starting south on their tour of the cities of southern Perea, where Abner's associates were at work. They spent more than two weeks visiting among the seventy and then went directly to .Jerusalem for the Passover

When the Master left Pella, the

171:06 (1868:1) By this time someone had carried word of this conference to Peter and the other apostles, and they were highly indignant that James and John would seek to be preferred before them, and that they would secretly go with their mother to make such a request. When they fell to arguing among themselves, Jesus called them all together and said: "You well understand how the rulers of the gentiles lord it over their subjects, and how those who are great exercise authority. But it shall not be so in the kingdom of heaven. Whosoever would be great among you, let him first become your servant. He who would be first in the kingdom, let him become your minister. I declare to you that the Son of Man came not to be ministered to but to minister; and I now go up to Jerusalem to lay down my life in the doing of the Father's will and in the service of my brethren." When the apostles heard these words, they withdrew by themselves to pray. That evening, in response to the labors of Peter, James and John made suitable apologies to the ten and were restored to the good graces of their brethren.

171:07 (1868:2) In asking for places on the right hand and on the left hand of Jesus at Jerusalem, the sons of Zebedee little realized that in less than one month their beloved teacher would be hanging on a Roman cross with a dying thief on one side and another transgressor on the other side. And their mother, who was present at the crucifixion, well remembered the foolish request she had made of Jesus at Pella regarding the honors she so unwisely sought for her apostle sons.

1. THE DEPARTURE FROM PELLA

171:11 (1868:3) On the forenoon of Monday, March 13, Jesus and his twelve apostles took final leave of the Pella encampment, starting south on their tour of the cities of southern Perea, where Abner's associates were at work. They spent more than two weeks visiting among the seventy and then went directly to Jerusalem for the Passover.

171:12 (1868:4) When the Master left Pella, the disciples

disciples encamped with the apostles, about one thousand in number, followed after him. About one half of this group left him at the Jordan ford on the road to Jericho when they learned he was going over to Heshbon, and after he had preached the sermon on "Counting the Cost." They went on up to Jerusalem, while the other half followed him for two weeks, visiting the towns in southern Perea.

In a general way, most of Jesus' immediate followers understood that the camp at Pella had been abandoned, but they really thought this indicated that their Master at last intended to go to Jerusalem and lay claim to David's throne. A large majority of his followers never were able to grasp any other concept of the kingdom of heaven; no matter what he taught them, they would not give up this Jewish idea of the kingdom.

Acting on the instructions of the Apostle Andrew, David Zebedee closed the visitors' camp at Pella on Wednesday, March 15. At this time almost four thousand visitors were in residence, and this does not include the one thousand and more persons who sojourned with the apostles at what was known as the teachers' camp, and who went south with Jesus and the twelve. Much as David disliked to do it, he sold the entire equipment to numerous buyers and proceeded with the funds to Jerusalem, subsequently turning the money over to Judas Iscariot.

David was present in Jerusalem during the tragic last week, taking his mother back with him to Bethsaida after the crucifixion. While awaiting Jesus and the apostles, David stopped with Lazarus at Bethany and became tremendously agitated by the manner in which the Pharisees had begun to persecute and harass him since his resurrection. Andrew had directed David to discontinue the messenger service; and this was construed by all as an indication of the early establishment of the kingdom at Jerusalem. David found himself without a job, and he had about decided to become the self-appointed defender of Lazarus when presently the object of his indignant solicitude fled in haste to Philadelphia. Accordingly, sometime after the resurrection and also after the death of his mother, David

encamped with the apostles, about one thousand in number, followed after him. About one half of this group left him at the Jordan ford on the road to Jericho when they learned he was going over to Heshbon, and after he had preached the sermon on "Counting the Cost." They went on up to Jerusalem, while the other half followed him for two weeks, visiting the towns in southern Perea.

171:13 (1888:5) In a general way, most of Jesus' immediate followers understood that the camp at Pella had been abandoned, but they really thought this indicated that their Master at last intended to go to Jerusalem and lay claim to David's throne. A large majority of his followers never were able to grasp any other concept of the kingdom of heaven; no matter what he taught them, they would not give up this Jewish idea of the kingdom.

171:14 (1888:6) Acting on the instructions of the Apostle Andrew, David Zebedee closed the visitors' camp at Pella on Wednesday, March 15. At this time almost four thousand visitors were in residence, and this does not include the one thousand and more persons who sojourned with the apostles at what was known as the teachers' camp, and who went south with Jesus and the twelve. Much as David disliked to do it, he sold the entire equipment to numerous buyers and proceeded with the funds to Jerusalem, subsequently turning the money over to Judas Iscariot.

171:15 (1888:7) David was present in Jerusalem during the tragic last week, taking his mother back with him to Bethsaida after the crucifixion. While awaiting Jesus and the apostles, David stopped with Lazarus at Bethany and became tremendously agitated by the manner in which the Pharisees had begun to persecute and harass him since his resurrection. Andrew had directed David to discontinue the messenger service; and this was construed by all as an indication of the early establishment of the kingdom at Jerusalem. David found himself without a job, and he had about decided to become the self-appointed defender of Lazarus when presently the object of his indignant solicitude fled in haste to Philadelphia. Accordingly, sometime after the resurrection and also after the death of his mother, David betook himself to Philadelphia, having first assisted Martha and Mary in disposing of their real estate; and there, in association with Abner and Lazarus, he spent the remainder of his life, becoming the financial overseer of all those large interests of the kingdom which had their center at

betook himself to Philadelphia, having first assisted Martha and Mary in disposing of their real estate; and there, in association with Abner and Lazarus, he spent the remainder of his life, becoming the financial overseer of all those large interests of the kingdom which had their center at Philadelphia .during the lifetime of Abner

Within a short time after the destruction of Jerusalem, Antioch became the headquarters of *Pauline Christianity*, while Philadelphia remained the center of the *Abnerian kingdom of heaven*. From Antioch the Pauline version of the teachings of Jesus and about Jesus spread to all the Western world; from Philadelphia the missionaries of the Abnerian version of the kingdom of heaven spread throughout Mesopotamia and Arabia until the later times when these uncompromising emissaries of the teachings of Jesus were overwhelmed .by the sudden rise of Islam

Philadelphia during the lifetime of Abner.

171:1.6 (1869.2) Within a short time after the destruction of Jerusalem, Antioch became the headquarters of *Pauline Christianity*, while Philadelphia remained the center of the *Abnerian kingdom of heaven*. From Antioch the Pauline version of the teachings of Jesus and about Jesus spread to all the Western world; from Philadelphia the missionaries of the Abnerian version of the kingdom of heaven spread throughout Mesopotamia and Arabia until the later times when these uncompromising emissaries of the teachings of Jesus were overwhelmed by the sudden rise of Islam.

ON COUNTING THE COST .2

When Jesus and the company of almost one thousand followers arrived at the Bethany ford of the Jordan sometimes called Bethabara, his disciples began to realize that he was not going directly to Jerusalem. While they hesitated and debated among themselves, Jesus climbed upon a huge stone and delivered that discourse which has become known as "Counting the Cost." The Master said

You who would follow after me from this time on, must be willing to pay the price of wholehearted dedication to the doing of my Father's will. If you would be my disciples, you must be willing to forsake father, mother, wife, children, brothers, and sisters. If any one of you would now be my disciple, you must be willing to give up even your life just as the Son of Man is about to offer up his life for the completion of the mission of doing the Father's will on earth and in .the flesh

If you are not willing to pay the full price, you can hardly be my disciple. Before you go further, you should each sit down and count the cost of being my disciple. Which one of you would undertake to build a watchtower on your lands without first sitting down to count

2. ON COUNTING THE COST

171:2.1 (1869.3) When Jesus and the company of almost one thousand followers arrived at the Bethany ford of the Jordan sometimes called Bethabara, his disciples began to realize that he was not going directly to Jerusalem. While they hesitated and debated among themselves, Jesus climbed upon a huge stone and delivered that discourse which has become known as "Counting the Cost." The Master said:

171:2.2 (1869.4) "You who would follow after me from this time on, must be willing to pay the price of wholehearted dedication to the doing of my Father's will. If you would be my disciples, you must be willing to forsake father, mother, wife, children, brothers, and sisters. If any one of you would now be my disciple, you must be willing to give up even your life just as the Son of Man is about to offer up his life for the completion of the mission of doing the Father's will on earth and in the flesh.

171:2.3 (1869.5) "If you are not willing to pay the full price, you can hardly be my disciple. Before you go further, you should each sit down and count the cost of being my disciple. Which one of you would undertake to build a watchtower on your lands without first sitting down to count up the cost to see whether you had money enough to complete it? If

up the cost to see whether you had money enough to complete it? If you fail thus to reckon the cost, after you have laid the foundation, you may discover that you are unable to finish that which you have begun, and therefore will all your neighbors mock you, saying, 'Behold, this man began to build but was unable to finish his work.' Again, what king, when he prepares to make war upon another king, does not first sit down and take counsel as to whether he will be able, with ten thousand men, to meet him who comes against him with twenty thousand? If the king cannot afford to meet his enemy because he is unprepared, he sends an embassy to this other king, even when he is yet a great way off, asking for terms of peace.

Now, then, must each of you sit down and count the cost of being my disciple. From now on you will not be able to follow after us, listening to the teaching and beholding the works; you will be required to face bitter persecutions and to bear witness for this gospel in the face of crushing disappointment. If you are unwilling to renounce all that you are and to dedicate all that you have, then are you unworthy to be my disciple. If you have already conquered yourself within your own heart, you need have no fear of that outward victory which you must presently gain when the Son of Man is rejected by the chief priests and the Sadducees and is given into the hands of mocking unbelievers.

Now should you examine yourself to find out your motive for being my disciple. If you seek honor and glory, if you are worldly minded, you are like the salt when it has lost its savor. And when that which is valued for its saltiness has lost its savor, wherewith shall it be seasoned? Such a condiment is useless; it is fit only to be cast out among the refuse. Now have I warned you to turn back to your homes in peace if you are not willing to drink with me the cup which is being prepared. Again and again have I told you that my kingdom is not of this world, but you will not believe me. He who has ears to hear let him hear what I say.

Immediately after speaking these words, Jesus, leading the twelve, started off on the way to Heshbon, followed by about five hundred. After a brief delay

you fail thus to reckon the cost, after you have laid the foundation, you may discover that you are unable to finish that which you have begun, and therefore will all your neighbors mock you, saying, 'Behold, this man began to build but was unable to finish his work.' Again, what king, when he prepares to make war upon another king, does not first sit down and take counsel as to whether he will be able, with ten thousand men, to meet him who comes against him with twenty thousand? If the king cannot afford to meet his enemy because he is unprepared, he sends an embassy to this other king, even when he is yet a great way off, asking for terms of peace.

171:24 (1879.1) "Now, then, must each of you sit down and count the cost of being my disciple. From now on you will not be able to follow after us, listening to the teaching and beholding the works; you will be required to face bitter persecutions and to bear witness for this gospel in the face of crushing disappointment. If you are unwilling to renounce all that you are and to dedicate all that you have, then are you unworthy to be my disciple. If you have already conquered yourself within your own heart, you need have no fear of that outward victory which you must presently gain when the Son of Man is rejected by the chief priests and the Sadducees and is given into the hands of mocking unbelievers.

171:25 (1879.2) "Now should you examine yourself to find out your motive for being my disciple. If you seek honor and glory, if you are worldly minded, you are like the salt when it has lost its savor. And when that which is valued for its saltiness has lost its savor, wherewith shall it be seasoned? Such a condiment is useless; it is fit only to be cast out among the refuse. Now have I warned you to turn back to your homes in peace if you are not willing to drink with me the cup which is being prepared. Again and again have I told you that my kingdom is not of this world, but you will not believe me. He who has ears to hear let him hear what I say."

171:26 (1879.3) Immediately after speaking these words, Jesus, leading the twelve, started off on the way to Heshbon, followed by about five hundred. After a brief delay the other half of the multitude went on up to Jerusalem. His apostles, together with the leading

the other half of the multitude went on up to Jerusalem. His apostles, together with the leading disciples, thought much about these words, but still they clung to the belief that, after this brief period of adversity and trial, the kingdom would certainly be set up somewhat in accordance with their long-cherished hopes.

disciples, thought much about these words, but still they clung to the belief that, after this brief period of adversity and trial, the kingdom would certainly be set up somewhat in accordance with their long-cherished hopes.

THE PEREAN TOUR .3

For more than two weeks Jesus and the twelve, followed by a crowd of several hundred disciples, journeyed about in southern Perea, visiting all of the towns wherein the seventy labored. Many gentiles lived in this region, and since few were going up to the Passover feast at Jerusalem, the messengers of the kingdom went right on with their work of teaching and preaching.

Jesus met Abner at Heshbon, and Andrew directed that the labors of the seventy should not be interrupted by the Passover feast; Jesus advised that the messengers should go forward with their work in complete disregard of what was about to happen at Jerusalem. He also counseled Abner to permit the women's corps, at least such as desired, to go to Jerusalem for the Passover. And this was the last time Abner ever saw Jesus in the flesh. His farewell to Abner was: "My son, I know you will be true to the kingdom, and I pray the Father to grant you wisdom that you may love and understand your brethren."

As they traveled from city to city, large numbers of their followers deserted to go on to Jerusalem so that, by the time Jesus started for the Passover, the number of those who followed along with him day by day had dwindled to less than two hundred.

The apostles understood that Jesus was going to Jerusalem for the Passover. They knew that the Sanhedrin had broadcast a message to all Israel that he had been condemned to die and directing that anyone knowing his whereabouts should inform the Sanhedrin; and yet, despite all this, they were not so alarmed as they had been when he had announced to them in Philadelphia that he was going to Bethany to see Lazarus. This change of attitude from that of intense fear to a

3. THE PEREAN TOUR

171:31 (1870:4) For more than two weeks Jesus and the twelve, followed by a crowd of several hundred disciples, journeyed about in southern Perea, visiting all of the towns wherein the seventy labored. Many gentiles lived in this region, and since few were going up to the Passover feast at Jerusalem, the messengers of the kingdom went right on with their work of teaching and preaching.

171:32 (1870:5) Jesus met Abner at Heshbon, and Andrew directed that the labors of the seventy should not be interrupted by the Passover feast; Jesus advised that the messengers should go forward with their work in complete disregard of what was about to happen at Jerusalem. He also counseled Abner to permit the women's corps, at least such as desired, to go to Jerusalem for the Passover. And this was the last time Abner ever saw Jesus in the flesh. His farewell to Abner was: "My son, I know you will be true to the kingdom, and I pray the Father to grant you wisdom that you may love and understand your brethren."

171:33 (1870:6) As they traveled from city to city, large numbers of their followers deserted to go on to Jerusalem so that, by the time Jesus started for the Passover, the number of those who followed along with him day by day had dwindled to less than two hundred.

171:34 (1871:1) The apostles understood that Jesus was going to Jerusalem for the Passover. They knew that the Sanhedrin had broadcast a message to all Israel that he had been condemned to die and directing that anyone knowing his whereabouts should inform the Sanhedrin; and yet, despite all this, they were not so alarmed as they had been when he had announced to them in Philadelphia that he was going to Bethany to see Lazarus. This change of attitude from that of intense fear to a state of hushed expectancy was mostly because of Lazarus's resurrection. They had reached the conclusion that Jesus might, in an emergency,

state of hushed expectancy was mostly because of Lazarus's resurrection. They had reached the conclusion that Jesus might, in an emergency, assert his divine power and put to shame his enemies. This hope, coupled with their more profound and mature faith in the spiritual supremacy of their Master, accounted for the outward courage displayed by his immediate followers, who now made ready to follow him into Jerusalem in the very face of the open declaration of the Sanhedrin that he must die.

The majority of the apostles and many of his inner disciples did not believe it possible for Jesus to die; they, believing that he was "the resurrection and the life," regarded him as immortal and already triumphant over death.

assert his divine power and put to shame his enemies. This hope, coupled with their more profound and mature faith in the spiritual supremacy of their Master, accounted for the outward courage displayed by his immediate followers, who now made ready to follow him into Jerusalem in the very face of the open declaration of the Sanhedrin that he must die.

^{171:35 (1871:2)} The majority of the apostles and many of his inner disciples did not believe it possible for Jesus to die; they, believing that he was "the resurrection and the life," regarded him as immortal and already triumphant over death.

TEACHING AT LIVIAS .4

On Wednesday evening, March 29, Jesus and his followers encamped at Livias on their way to Jerusalem, after having completed their tour of the cities of southern Perea. It was during this night at Livias that Simon Zelotes and Simon Peter, having conspired to have delivered into their hands at this place more than one hundred swords, received and distributed these arms to all who would accept them and wear them concealed beneath their cloaks. Simon Peter was still wearing his sword on the night of the Master's betrayal in the garden.

Early on Thursday morning before the others were awake, Jesus called Andrew and said: "Awaken your brethren! I have something to say to them." Jesus knew about the swords and which of his apostles had received and were wearing these weapons, but he never disclosed to them that he knew such things. When Andrew had aroused his associates, and they had assembled off by themselves, Jesus said: "My children, you have been with me a long while, and I have taught you much that is needful for this time, but I would now warn you not to put your trust in the uncertainties of the flesh nor in the frailties of man's defense against the trials and testing which lie ahead of us. I have called you apart here by yourselves that I may once more plainly tell you that we are going up to Jerusalem, where you know the Son of

4. TEACHING AT LIVIAS

^{171:41 (1871:3)} On Wednesday evening, March 29, Jesus and his followers encamped at Livias on their way to Jerusalem, after having completed their tour of the cities of southern Perea. It was during this night at Livias that Simon Zelotes and Simon Peter, having conspired to have delivered into their hands at this place more than one hundred swords, received and distributed these arms to all who would accept them and wear them concealed beneath their cloaks. Simon Peter was still wearing his sword on the night of the Master's betrayal in the garden.

^{171:42 (1871:4)} Early on Thursday morning before the others were awake, Jesus called Andrew and said: "Awaken your brethren! I have something to say to them." Jesus knew about the swords and which of his apostles had received and were wearing these weapons, but he never disclosed to them that he knew such things. When Andrew had aroused his associates, and they had assembled off by themselves, Jesus said: "My children, you have been with me a long while, and I have taught you much that is needful for this time, but I would now warn you not to put your trust in the uncertainties of the flesh nor in the frailties of man's defense against the trials and testing which lie ahead of us. I have called you apart here by yourselves that I may once more plainly tell you that we are going up to Jerusalem, where you know the Son of Man has already been condemned to death. Again am I telling you that the Son of Man will be delivered into the hands of the chief priests and the religious rulers; that they will condemn him and then deliver him into the hands of the gentiles. And so will they

Man has already been condemned to death. Again am I telling you that the Son of Man will be delivered into the hands of the chief priests and the religious rulers; that they will condemn him and then deliver him into the hands of the gentiles. And so will they mock the Son of Man, even spit upon him and scourge him, and they will deliver him up to death. And when they kill the Son of Man, be not dismayed, for I declare that on the third day he shall rise. Take heed to yourselves and remember that I have
".forewarned you

Again were the apostles amazed, stunned; but they could not bring themselves to regard his words as literal; they could not comprehend that the Master meant just what he said. They were so blinded by their persistent belief in the temporal kingdom on earth, with headquarters at Jerusalem, that they simply could not — would not — permit themselves to accept Jesus' words as literal. They pondered all that day as to what the Master could mean by such strange pronouncements. But none of them dared to ask him a question concerning these statements. Not until after his death did these bewildered apostles wake up to the realization that the Master had spoken to them plainly and directly in anticipation of his
.crucifixion

It was here at Livias, just after breakfast, that certain friendly Pharisees came to Jesus and said: "Flee in haste from these parts, for Herod, just as he sought John, now seeks to kill you. He fears an uprising of the people and has decided to kill you. We bring you this
".warning that you may escape

And this was partly true. The resurrection of Lazarus frightened and alarmed Herod, and knowing that the Sanhedrin had dared to condemn Jesus, even in advance of a trial, Herod made up his mind either to kill Jesus or to drive him out of his domains. He really desired to do the latter since he so feared him that he hoped he would not be
.compelled to execute him

When Jesus heard what the Pharisees had to say, he replied: "I well know about Herod and his fear of this gospel of the kingdom. But, mistake not, he would much prefer that the Son of Man go up to Jerusalem to suffer and die at the hands of the chief priests; he

mock the Son of Man, even spit upon him and scourge him, and they will deliver him up to death. And when they kill the Son of Man, be not dismayed, for I declare that on the third day he shall rise. Take heed to yourselves and remember that I have forewarned you."

^{171:43 (1871.5)} Again were the apostles amazed, stunned; but they could not bring themselves to regard his words as literal; they could not comprehend that the Master meant just what he said. They were so blinded by their persistent belief in the temporal kingdom on earth, with headquarters at Jerusalem, that they simply could not — would not — permit themselves to accept Jesus' words as literal. They pondered all that day as to what the Master could mean by such strange pronouncements. But none of them dared to ask him a question concerning these statements. Not until after his death did these bewildered apostles wake up to the realization that the Master had spoken to them plainly and directly in anticipation of his crucifixion.

^{171:44 (1872.1)} It was here at Livias, just after breakfast, that certain friendly Pharisees came to Jesus and said: "Flee in haste from these parts, for Herod, just as he sought John, now seeks to kill you. He fears an uprising of the people and has decided to kill you. We bring you this warning that you may escape."

^{171:45 (1872.2)} And this was partly true. The resurrection of Lazarus frightened and alarmed Herod, and knowing that the Sanhedrin had dared to condemn Jesus, even in advance of a trial, Herod made up his mind either to kill Jesus or to drive him out of his domains. He really desired to do the latter since he so feared him that he hoped he would not be compelled to execute him.

^{171:46 (1872.3)} When Jesus heard what the Pharisees had to say, he replied: "I well know about Herod and his fear of this gospel of the kingdom. But, mistake not, he would much prefer that the Son of Man go up to Jerusalem to suffer and die at the hands of the chief priests; he is not anxious, having stained his hands with the blood of John, to become

is not anxious, having stained his hands with the blood of John, to become responsible for the death of the Son of Man. Go you and tell that fox that the Son of Man preaches in Perea today, tomorrow goes into Judea, and after a few days, will be perfected in his mission on earth and prepared to ascend to the ".Father

Then turning to his apostles, Jesus said: "From olden times the prophets have perished in Jerusalem, and it is only befitting that the Son of Man should go up to the city of the Father's house to be offered up as the price of human bigotry and as the result of religious prejudice and spiritual blindness. O Jerusalem, Jerusalem, which kills the prophets and stones the teachers of truth! How often would I have gathered your children together even as a hen gathers her own brood under her wings, but you would not let me do it! Behold, your house is about to be left to you desolate! You will many times desire to see me, but you shall not. You will then seek but not find me." And when he had spoken, he turned to those around him and said: "Nevertheless, let us go up to Jerusalem to attend the Passover and do that which becomes us in fulfilling the ".will of the Father in heaven

It was a confused and bewildered group of believers who this day followed Jesus into Jericho. The apostles could discern only the certain note of final triumph in Jesus' declarations regarding the kingdom; they just could not bring themselves to that place where they were willing to grasp the warnings of the impending setback. When Jesus spoke of "rising on the third day," they seized upon this statement as signifying a sure triumph of the kingdom immediately following an unpleasant preliminary skirmish with the Jewish religious leaders. The "third day" was a common Jewish expression signifying "presently" or "soon thereafter." When Jesus spoke of "rising," they thought he referred to ".the "rising of the kingdom

Jesus had been accepted by these believers as the Messiah, and the Jews knew little or nothing about a suffering Messiah. They did not understand that Jesus was to accomplish many things by his death which could never have been achieved by his life. While it was the resurrection of Lazarus that nerved the

responsible for the death of the Son of Man. Go you and tell that fox that the Son of Man preaches in Perea today, tomorrow goes into Judea, and after a few days, will be perfected in his mission on earth and prepared to ascend to the Father."

171:47 (1872:4) Then turning to his apostles, Jesus said: "From olden times the prophets have perished in Jerusalem, and it is only befitting that the Son of Man should go up to the city of the Father's house to be offered up as the price of human bigotry and as the result of religious prejudice and spiritual blindness. O Jerusalem, Jerusalem, which kills the prophets and stones the teachers of truth! How often would I have gathered your children together even as a hen gathers her own brood under her wings, but you would not let me do it! Behold, your house is about to be left to you desolate! You will many times desire to see me, but you shall not. You will then seek but not find me." And when he had spoken, he turned to those around him and said: "Nevertheless, let us go up to Jerusalem to attend the Passover and do that which becomes us in fulfilling the will of the Father in heaven."

171:48 (1872:5) It was a confused and bewildered group of believers who this day followed Jesus into Jericho. The apostles could discern only the certain note of final triumph in Jesus' declarations regarding the kingdom; they just could not bring themselves to that place where they were willing to grasp the warnings of the impending setback. When Jesus spoke of "rising on the third day," they seized upon this statement as signifying a sure triumph of the kingdom immediately following an unpleasant preliminary skirmish with the Jewish religious leaders. The "third day" was a common Jewish expression signifying "presently" or "soon thereafter." When Jesus spoke of "rising," they thought he referred to the "rising of the kingdom."

171:49 (1872:6) Jesus had been accepted by these believers as the Messiah, and the Jews knew little or nothing about a suffering Messiah. They did not understand that Jesus was to accomplish many things by his death which could never have been achieved by his life. While it was the resurrection of Lazarus that nerved the apostles to enter Jerusalem, it was the memory of the transfiguration that sustained the Master at this trying period of his

apostles to enter Jerusalem, it was the memory of the transfiguration that sustained the Master at this trying period of his bestowal.

bestowal.

THE BLIND MAN AT JERICHO .5

Late on the afternoon of Thursday, March 30, Jesus and his apostles, at the head of a band of about two hundred followers, approached the walls of Jericho. As they came near the gate of the city, they encountered a throng of beggars, among them one Bartimeus, an elderly man who had been blind from his youth. This blind beggar had heard much about Jesus and knew all about his healing of the blind Josiah at Jerusalem. He had not known of Jesus' last visit to Jericho until he had gone on to Bethany. Bartimeus had resolved that he would never again allow Jesus to visit Jericho without appealing to him for the restoration of his sight.

News of Jesus' approach had been heralded throughout Jericho, and hundreds of the inhabitants flocked forth to meet him. When this great crowd came back escorting the Master into the city, Bartimeus, hearing the heavy tramping of the multitude, knew that something unusual was happening, and so he asked those standing near him what was going on. And one of the beggars replied, "Jesus of Nazareth is passing by." When Bartimeus heard that Jesus was near, he lifted up his voice and began to cry aloud, "Jesus, Jesus, have mercy upon me!" And as he continued to cry louder and louder, some of those near to Jesus went over and rebuked him, requesting him to hold his peace; but it was of no avail; he cried only the more and the louder.

When Jesus heard the blind man crying out, he stood still. And when he saw him, he said to his friends, "Bring the man to me." And then they went over to Bartimeus, saying: "Be of good cheer; come with us, for the Master calls for you." When Bartimeus heard these words, he threw aside his cloak, springing forward toward the center of the road, while those near by guided him to Jesus. Addressing Bartimeus, Jesus said: "What do you want me to do for you?" Then answered the blind man, "I would have my sight restored." And when Jesus heard this request and saw

5. THE BLIND MAN AT JERICHO

^{171:51 (1873:1)} Late on the afternoon of Thursday, March 30, Jesus and his apostles, at the head of a band of about two hundred followers, approached the walls of Jericho. As they came near the gate of the city, they encountered a throng of beggars, among them one Bartimeus, an elderly man who had been blind from his youth. This blind beggar had heard much about Jesus and knew all about his healing of the blind Josiah at Jerusalem. He had not known of Jesus' last visit to Jericho until he had gone on to Bethany. Bartimeus had resolved that he would never again allow Jesus to visit Jericho without appealing to him for the restoration of his sight.

^{171:52 (1873:2)} News of Jesus' approach had been heralded throughout Jericho, and hundreds of the inhabitants flocked forth to meet him. When this great crowd came back escorting the Master into the city, Bartimeus, hearing the heavy tramping of the multitude, knew that something unusual was happening, and so he asked those standing near him what was going on. And one of the beggars replied, "Jesus of Nazareth is passing by." When Bartimeus heard that Jesus was near, he lifted up his voice and began to cry aloud, "Jesus, Jesus, have mercy upon me!" And as he continued to cry louder and louder, some of those near to Jesus went over and rebuked him, requesting him to hold his peace; but it was of no avail; he cried only the more and the louder.

^{171:53 (1873:3)} When Jesus heard the blind man crying out, he stood still. And when he saw him, he said to his friends, "Bring the man to me." And then they went over to Bartimeus, saying: "Be of good cheer; come with us, for the Master calls for you." When Bartimeus heard these words, he threw aside his cloak, springing forward toward the center of the road, while those near by guided him to Jesus. Addressing Bartimeus, Jesus said: "What do you want me to do for you?" Then answered the blind man, "I would have my sight restored." And when Jesus heard this request and saw his faith, he said: "You shall receive your sight; go your way; your faith has made you whole." Immediately he received his sight, and he remained near Jesus, glorifying

his faith, he said: "You shall receive your sight; go your way; your faith has made you whole." Immediately he received his sight, and he remained near Jesus, glorifying God, until the Master started on the next day for Jerusalem, and then he went before the multitude declaring to all how his sight had been restored in Jericho.

God, until the Master started on the next day for Jerusalem, and then he went before the multitude declaring to all how his sight had been restored in Jericho.

THE VISIT TO ZACCHEUS .6

When the Master's procession entered Jericho, it was nearing sundown, and he was minded to abide there for the night. As Jesus passed by the customs house, Zaccheus the chief publican, or tax collector, happened to be present, and he much desired to see Jesus. This chief publican was very rich and had heard much about this prophet of Galilee. He had resolved that he would see what sort of a man Jesus was the next time he chanced to visit Jericho; accordingly, Zaccheus sought to press through the crowd, but it was too great, and being short of stature, he could not see over their heads. And so the chief publican followed on with the crowd until they came near the center of the city and not far from where he lived. When he saw that he would be unable to penetrate the crowd, and thinking that Jesus might be going right on through the city without stopping, he ran on ahead and climbed up into a sycamore tree whose spreading branches overhung the roadway. He knew that in this way he could obtain a good view of the Master as he passed by. And he was not disappointed, for, as Jesus passed by, he stopped and, looking up at Zaccheus, said: "Make haste, Zaccheus, and come down, for tonight I must abide at your house." And when Zaccheus heard these astonishing words, he almost fell out of the tree in his haste to get down, and going up to Jesus, he expressed great joy that the Master should be willing to stop at his house.

They went at once to the home of Zaccheus, and those who lived in Jericho were much surprised that Jesus would consent to abide with the chief publican. Even while the Master and his apostles lingered with Zaccheus before the door of his house, one of the Jericho Pharisees, standing near by, said: "You

6. THE VISIT TO ZACCHEUS

^{171:61 (1873:4)} When the Master's procession entered Jericho, it was nearing sundown, and he was minded to abide there for the night. As Jesus passed by the customs house, Zaccheus the chief publican, or tax collector, happened to be present, and he much desired to see Jesus. This chief publican was very rich and had heard much about this prophet of Galilee. He had resolved that he would see what sort of a man Jesus was the next time he chanced to visit Jericho; accordingly, Zaccheus sought to press through the crowd, but it was too great, and being short of stature, he could not see over their heads. And so the chief publican followed on with the crowd until they came near the center of the city and not far from where he lived. When he saw that he would be unable to penetrate the crowd, and thinking that Jesus might be going right on through the city without stopping, he ran on ahead and climbed up into a sycamore tree whose spreading branches overhung the roadway. He knew that in this way he could obtain a good view of the Master as he passed by. And he was not disappointed, for, as Jesus passed by, he stopped and, looking up at Zaccheus, said: "Make haste, Zaccheus, and come down, for tonight I must abide at your house." And when Zaccheus heard these astonishing words, he almost fell out of the tree in his haste to get down, and going up to Jesus, he expressed great joy that the Master should be willing to stop at his house.

^{171:62 (1874:1)} They went at once to the home of Zaccheus, and those who lived in Jericho were much surprised that Jesus would consent to abide with the chief publican. Even while the Master and his apostles lingered with Zaccheus before the door of his house, one of the Jericho Pharisees, standing near by, said: "You see how this man has gone to lodge with a sinner, an apostate son of Abraham

see how this man has gone to lodge with a sinner, an apostate son of Abraham who is an extortioner and a robber of his own people." And when Jesus heard this, he looked down at Zaccheus and smiled. Then Zaccheus stood upon a stool and said: "Men of Jericho, hear me! I may be a publican and a sinner, but the great Teacher has come to abide in my house; and before he goes in, I tell you that I am going to bestow one half of all my goods upon the poor, and beginning tomorrow, if I have wrongfully exacted aught from any man, I will restore fourfold. I am going to seek salvation with all my heart and learn to
".do righteousness in the sight of God

When Zaccheus had ceased speaking, Jesus said: "Today has salvation come to this home, and you have become indeed a son of Abraham." And turning to the crowd assembled about them, Jesus said: "And marvel not at what I say nor take offense at what we do, for I have all along declared that the Son of Man has come to seek and to
".save that which is lost

They lodged with Zaccheus for the night. On the morrow they arose and made their way up the "road of robbers" to Bethany on their way to the Passover
".at Jerusalem

who is an extortioner and a robber of his own people." And when Jesus heard this, he looked down at Zaccheus and smiled. Then Zaccheus stood upon a stool and said: "Men of Jericho, hear me! I may be a publican and a sinner, but the great Teacher has come to abide in my house; and before he goes in, I tell you that I am going to bestow one half of all my goods upon the poor, and beginning tomorrow, if I have wrongfully exacted aught from any man, I will restore fourfold. I am going to seek salvation with all my heart and learn to do righteousness in the sight of God."

^{171:63 (1874:2)} When Zaccheus had ceased speaking, Jesus said: "Today has salvation come to this home, and you have become indeed a son of Abraham." And turning to the crowd assembled about them, Jesus said: "And marvel not at what I say nor take offense at what we do, for I have all along declared that the Son of Man has come to seek and to save that which is lost."

^{171:64 (1874:3)} They lodged with Zaccheus for the night. On the morrow they arose and made their way up the "road of robbers" to Bethany on their way to the Passover at Jerusalem.

7. "AS JESUS PASSED BY"

Jesus spread good cheer everywhere he went. He was full of grace and truth. His associates never ceased to wonder at the gracious words that proceeded out of his mouth. You can cultivate gracefulness, but graciousness is the aroma of friendliness which emanates from a love-saturated
".soul

Goodness always compels respect, but when it is devoid of grace, it often repels affection. Goodness is universally attractive only when it is gracious. Goodness is effective only when it is
".attractive

Jesus really understood men; therefore could he manifest genuine sympathy and show sincere compassion. But he seldom indulged in pity. While his compassion was boundless, his sympathy was practical, personal, and constructive. Never did his familiarity

7. "AS JESUS PASSED BY"

^{171:71 (1874:4)} Jesus spread good cheer everywhere he went. He was full of grace and truth. His associates never ceased to wonder at the gracious words that proceeded out of his mouth. You can cultivate gracefulness, but graciousness is the aroma of friendliness which emanates from a love-saturated soul.

^{171:72 (1874:5)} Goodness always compels respect, but when it is devoid of grace, it often repels affection. Goodness is universally attractive only when it is gracious. Goodness is effective only when it is attractive.

^{171:73 (1874:6)} Jesus really understood men; therefore could he manifest genuine sympathy and show sincere compassion. But he seldom indulged in pity. While his compassion was boundless, his sympathy was practical, personal, and constructive. Never did his familiarity with suffering breed indifference, and he was able to minister to distressed souls without increasing their self-pity.

with suffering breed indifference, and he was able to minister to distressed souls .without increasing their self-pity

Jesus could help men so much because he loved them so sincerely. He truly loved each man, each woman, and each child. He could be such a true friend because of his remarkable insight — he knew so fully what was in the heart and in the mind of man. He was an interested and keen observer. He was an expert in the comprehension of human need, clever in detecting human .longings

Jesus was never in a hurry. He had time to comfort his fellow men “as he passed by.” And he always made his friends feel at ease. He was a charming listener. He never engaged in the meddlesome probing of the souls of his associates. As he comforted hungry minds and ministered to thirsty souls, the recipients of his mercy did not so much feel that they were confessing *to* him as that they were conferring *with* him. They had unbounded confidence in him because they saw he had so much faith .in them

He never seemed to be curious about people, and he never manifested a desire to direct, manage, or follow them up. He inspired profound self-confidence and robust courage in all who enjoyed his association. When he smiled on a man, that mortal experienced increased capacity for solving his manifold .problems

Jesus loved men so much and so wisely that he never hesitated to be severe with them when the occasion demanded such discipline. He frequently set out to help a person by asking for help. In this way he elicited interest, appealed to the better things in human .nature

The Master could discern saving faith in the gross superstition of the woman who sought healing by touching the hem of his garment. He was always ready and willing to stop a sermon or detain a multitude while he ministered to the needs of a single person, even to a little child. Great things happened not only because people had faith in Jesus, but also because Jesus had so much .faith in them

Most of the really important things which Jesus said or did seemed to

171:7.4 (1874.7) Jesus could help men so much because he loved them so sincerely. He truly loved each man, each woman, and each child. He could be such a true friend because of his remarkable insight — he knew so fully what was in the heart and in the mind of man. He was an interested and keen observer. He was an expert in the comprehension of human need, clever in detecting human longings.

171:7.5 (1874.8) Jesus was never in a hurry. He had time to comfort his fellow men “as he passed by.” And he always made his friends feel at ease. He was a charming listener. He never engaged in the meddlesome probing of the souls of his associates. As he comforted hungry minds and ministered to thirsty souls, the recipients of his mercy did not so much feel that they were confessing *to* him as that they were conferring *with* him. They had unbounded confidence in him because they saw he had so much faith in them.

171:7.6 (1875.1) He never seemed to be curious about people, and he never manifested a desire to direct, manage, or follow them up. He inspired profound self-confidence and robust courage in all who enjoyed his association. When he smiled on a man, that mortal experienced increased capacity for solving his manifold problems.

171:7.7 (1875.2) Jesus loved men so much and so wisely that he never hesitated to be severe with them when the occasion demanded such discipline. He frequently set out to help a person by asking for help. In this way he elicited interest, appealed to the better things in human nature.

171:7.8 (1875.3) The Master could discern saving faith in the gross superstition of the woman who sought healing by touching the hem of his garment. He was always ready and willing to stop a sermon or detain a multitude while he ministered to the needs of a single person, even to a little child. Great things happened not only because people had faith in Jesus, but also because Jesus had so much faith in them.

171:7.9 (1875.4) Most of the really important things which Jesus said or did seemed to happen casually, “as

happen casually, "as he passed by." There was so little of the professional, the well-planned, or the premeditated in the Master's earthly ministry. He dispensed health and scattered happiness naturally and gracefully as he journeyed through life. It was literally true, "He went about doing good

he passed by." There was so little of the professional, the well-planned, or the premeditated in the Master's earthly ministry. He dispensed health and scattered happiness naturally and gracefully as he journeyed through life. It was literally true, "He went about doing good."

And it behooves the Master's followers in all ages to learn to minister as "they pass by" — to do unselfish good as they go about their daily duties

171:7.10 (1875:9) And it behooves the Master's followers in all ages to learn to minister as "they pass by" — to do unselfish good as they go about their daily duties.

PARABLE OF THE POUNDS .8

They did not start from Jericho until near noon since they sat up late the night before while Jesus taught Zaccheus and his family the gospel of the kingdom. About halfway up the ascending road to Bethany the party paused for lunch while the multitude passed on to Jerusalem, not knowing that Jesus and the apostles were going to abide that night on the Mount of Olives

171:8.1 (1875:6) They did not start from Jericho until near noon since they sat up late the night before while Jesus taught Zaccheus and his family the gospel of the kingdom. About halfway up the ascending road to Bethany the party paused for lunch while the multitude passed on to Jerusalem, not knowing that Jesus and the apostles were going to abide that night on the Mount of Olives.

The parable of the pounds, unlike the parable of the talents, which was intended for all the disciples, was spoken more exclusively to the apostles and was largely based on the experience of Archelaus and his futile attempt to gain the rule of the kingdom of Judea. This is one of the few parables of the Master to be founded on an actual historic character. It was not strange that they should have had Archelaus in mind inasmuch as the house of Zaccheus in Jericho was very near the ornate palace of Archelaus, and his aqueduct ran along the road by which they had departed from Jericho

171:8.2 (1875:7) The parable of the pounds, unlike the parable of the talents, which was intended for all the disciples, was spoken more exclusively to the apostles and was largely based on the experience of Archelaus and his futile attempt to gain the rule of the kingdom of Judea. This is one of the few parables of the Master to be founded on an actual historic character. It was not strange that they should have had Archelaus in mind inasmuch as the house of Zaccheus in Jericho was very near the ornate palace of Archelaus, and his aqueduct ran along the road by which they had departed from Jericho.

Said Jesus: "You think that the Son of Man goes up to Jerusalem to receive a kingdom, but I declare that you are doomed to disappointment. Do you not remember about a certain prince who went into a far country to receive for himself a kingdom, but even before he could return, the citizens of his province, who in their hearts had already rejected him, sent an embassy after him, saying, 'We will not have this man to reign over us'? As this king was rejected in the temporal rule, so is the Son of Man to be rejected in the spiritual rule. Again I declare that my kingdom is not of this world; but if the Son of Man had been

171:8.3 (1875:8) Said Jesus: "You think that the Son of Man goes up to Jerusalem to receive a kingdom, but I declare that you are doomed to disappointment. Do you not remember about a certain prince who went into a far country to receive for himself a kingdom, but even before he could return, the citizens of his province, who in their hearts had already rejected him, sent an embassy after him, saying, 'We will not have this man to reign over us'? As this king was rejected in the temporal rule, so is the Son of Man to be rejected in the spiritual rule. Again I declare that my kingdom is not of this world; but if the Son of Man had been accorded the spiritual rule of his people, he would have accepted such a kingdom of men's souls and would have reigned over such a dominion of human

accorded the spiritual rule of his people, he would have accepted such a kingdom of men's souls and would have reigned over such a dominion of human hearts. Notwithstanding that they reject my spiritual rule over them, I will return again to receive from others such a kingdom of spirit as is now denied me. You will see the Son of Man rejected now, but in another age that which the children of Abraham now reject will be received and exalted.

And now, as the rejected nobleman" of this parable, I would call before me my twelve servants, special stewards, and giving into each of your hands the sum of one pound, I would admonish each to heed well my instructions that you trade diligently with your trust fund while I am away that you may have wherewith to justify your stewardship when I return, when a reckoning shall be required of you.

And even if this rejected Son should" not return, another Son will be sent to receive this kingdom, and this Son will then send for all of you to receive your report of stewardship and to be made glad by your gains.

And when these stewards were" subsequently called together for an accounting, the first came forward, saying, 'Lord, with your pound I have made ten pounds more.' And his master said to him: 'Well done; you are a good servant; because you have proved faithful in this matter, I will give you authority over ten cities.' And the second came, saying, 'Your pound left with me, Lord, has made five pounds.' And the master said, 'I will accordingly make you ruler over five cities.' And so on down through the others until the last of the servants, on being called to account, reported: 'Lord, behold, here is your pound, which I have kept safely done up in this napkin. And this I did because I feared you; I believed that you were unreasonable, seeing that you take up where you have not laid down, and that you seek to reap where you have not sown.' Then said his lord: 'You negligent and unfaithful servant, I will judge you out of your own mouth. You knew that I reap where I have apparently not sown; therefore you knew this reckoning would be required of you. Knowing this, you should have at least given my money to the banker that at my coming I might

have hearts. Notwithstanding that they reject my spiritual rule over them, I will return again to receive from others such a kingdom of spirit as is now denied me. You will see the Son of Man rejected now, but in another age that which the children of Abraham now reject will be received and exalted.

171:84 (1876:1) "And now, as the rejected nobleman of this parable, I would call before me my twelve servants, special stewards, and giving into each of your hands the sum of one pound, I would admonish each to heed well my instructions that you trade diligently with your trust fund while I am away that you may have wherewith to justify your stewardship when I return, when a reckoning shall be required of you.

171:85 (1876:2) "And even if this rejected Son should not return, another Son will be sent to receive this kingdom, and this Son will then send for all of you to receive your report of stewardship and to be made glad by your gains.

171:86 (1876:3) "And when these stewards were subsequently called together for an accounting, the first came forward, saying, 'Lord, with your pound I have made ten pounds more.' And his master said to him: 'Well done; you are a good servant; because you have proved faithful in this matter, I will give you authority over ten cities.' And the second came, saying, 'Your pound left with me, Lord, has made five pounds.' And the master said, 'I will accordingly make you ruler over five cities.' And so on down through the others until the last of the servants, on being called to account, reported: 'Lord, behold, here is your pound, which I have kept safely done up in this napkin. And this I did because I feared you; I believed that you were unreasonable, seeing that you take up where you have not laid down, and that you seek to reap where you have not sown.' Then said his lord: 'You negligent and unfaithful servant, I will judge you out of your own mouth. You knew that I reap where I have apparently not sown; therefore you knew this reckoning would be required of you. Knowing this, you should have at least given my money to the banker that at my coming I might have had it with proper interest.'

'have had it with proper interest

And then said this ruler to those“ who stood by: ‘Take the money from this slothful servant and give it to him who has ten pounds.’ And when they reminded the master that such a one already had ten pounds, he said: ‘To every one who has shall be given more, but from him who has not, even that which he has shall be taken away from him.”

And then the apostles sought to know the difference between the meaning of this parable and that of the former parable of the talents, but Jesus would only say, in answer to their many questions: “Ponder well these words in your hearts while each of you finds out their true meaning”.

It was Nathaniel who so well taught the meaning of these two parables in the after years, summing up his teachings in these conclusions:

Ability is the practical measure of . 1 life's opportunities. You will never be held responsible for the accomplishment of that which is beyond your abilities

Faithfulness is the unerring . 2 measure of human trustworthiness. He who is faithful in little things is also likely to exhibit faithfulness in everything consistent with his endowments

The Master grants the lesser . 3 reward for lesser faithfulness when there is like opportunity

He grants a like reward for like . 4 faithfulness when there is lesser opportunity

When they had finished their lunch, and after the multitude of followers had gone on toward Jerusalem, Jesus, standing there before the apostles in the shade of an overhanging rock by the roadside, with cheerful dignity and a gracious majesty pointed his finger westward, saying: “Come, my brethren, let us go on into Jerusalem, there to receive that which awaits us; thus shall we fulfill the will of the heavenly Father”.

And so Jesus and his apostles resumed this, the Master's last journey to Jerusalem in the likeness of the flesh of mortal man

171:87 (1876:4) “And then said this ruler to those who stood by: ‘Take the money from this slothful servant and give it to him who has ten pounds.’ And when they reminded the master that such a one already had ten pounds, he said: ‘To every one who has shall be given more, but from him who has not, even that which he has shall be taken away from him.”

171:88 (1876:5) And then the apostles sought to know the difference between the meaning of this parable and that of the former parable of the talents, but Jesus would only say, in answer to their many questions: “Ponder well these words in your hearts while each of you finds out their true meaning.”

171:89 (1876:6) It was Nathaniel who so well taught the meaning of these two parables in the after years, summing up his teachings in these conclusions:

171:810 (1876:7) 1. Ability is the practical measure of life's opportunities. You will never be held responsible for the accomplishment of that which is beyond your abilities.

171:811 (1876:8) 2. Faithfulness is the unerring measure of human trustworthiness. He who is faithful in little things is also likely to exhibit faithfulness in everything consistent with his endowments.

171:812 (1876:9) 3. The Master grants the lesser reward for lesser faithfulness when there is like opportunity.

171:813 (1877:1) 4. He grants a like reward for like faithfulness when there is lesser opportunity.

171:814 (1877:2) When they had finished their lunch, and after the multitude of followers had gone on toward Jerusalem, Jesus, standing there before the apostles in the shade of an overhanging rock by the roadside, with cheerful dignity and a gracious majesty pointed his finger westward, saying: “Come, my brethren, let us go on into Jerusalem, there to receive that which awaits us; thus shall we fulfill the will of the heavenly Father in all things.”

171:815 (1877:3) And so Jesus and his apostles resumed this, the Master's last journey to Jerusalem in the likeness of the flesh of mortal man.

Paper 172. Going into Jerusalem

173 ⇨

کتاب یورنثیا

171 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 172. GOING INTO JERUSALEM

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Sabbath at Bethany
2. Sunday Morning with the Apostles
3. The Start for Jerusalem
4. Visiting About the Temple
5. The Apostles' Attitude

مقدمه مقاله

JESUS and the apostles arrived at Bethany shortly after four o'clock on Friday afternoon, March 31, A.D. 30. Lazarus, his sisters, and their friends were expecting them; and since so many people came every day to talk with Lazarus about his resurrection, Jesus was informed that arrangements had been made for him to stay with a neighboring believer, one Simon, the leading citizen of the little village since the death of Lazarus's father

That evening, Jesus received many visitors, and the common folks of Bethany and Bethpage did their best to make him feel welcome. Although many thought Jesus was now going into Jerusalem, in utter defiance of the Sanhedrin's decree of death, to proclaim himself king of the Jews, the Bethany family — Lazarus, Martha, and Mary — more fully realized that the Master was not that kind of a king; they dimly felt that this might be his last visit to Jerusalem and Bethany.

PAPER 172 GOING INTO JERUSALEM

SECTIONS

Introduction

1. Sabbath at Bethany
2. Sunday Morning with the Apostles
3. The Start for Jerusalem
4. Visiting about the Temple
5. The Apostles' Attitude

INTRODUCTION

^{1720.1 (1878.1)} JESUS and the apostles arrived at Bethany shortly after four o'clock on Friday afternoon, March 31, A.D. 30. Lazarus, his sisters, and their friends were expecting them; and since so many people came every day to talk with Lazarus about his resurrection, Jesus was informed that arrangements had been made for him to stay with a neighboring believer, one Simon, the leading citizen of the little village since the death of Lazarus's father.

^{1720.2 (1878.2)} That evening, Jesus received many visitors, and the common folks of Bethany and Bethpage did their best to make him feel welcome. Although many thought Jesus was now going into Jerusalem, in utter defiance of the Sanhedrin's decree of death, to proclaim himself king of the Jews, the Bethany family — Lazarus, Martha, and Mary — more fully realized that the Master was not that kind of a king; they dimly felt that this might be his last visit to Jerusalem and Bethany.

The chief priests were informed that Jesus lodged at Bethany, but they thought best not to attempt to seize him among his friends; they decided to await his coming on into Jerusalem. Jesus knew about all this, but he was majestically calm; his friends had never seen him more composed and congenial; even the apostles were astounded that he should be so unconcerned when the Sanhedrin had called upon all Jewry to deliver him into their hands. While the Master slept that night, the apostles watched over him by twos, and many of them were girded with swords. Early the next morning they were awakened by hundreds of pilgrims who came out from Jerusalem, even on the Sabbath day, to see Jesus and Lazarus, whom he had raised from the dead.

^{1720.3 (1878.3)} The chief priests were informed that Jesus lodged at Bethany, but they thought best not to attempt to seize him among his friends; they decided to await his coming on into Jerusalem. Jesus knew about all this, but he was majestically calm; his friends had never seen him more composed and congenial; even the apostles were astounded that he should be so unconcerned when the Sanhedrin had called upon all Jewry to deliver him into their hands. While the Master slept that night, the apostles watched over him by twos, and many of them were girded with swords. Early the next morning they were awakened by hundreds of pilgrims who came out from Jerusalem, even on the Sabbath day, to see Jesus and Lazarus, whom he had raised from the dead.

SABBATH AT BETHANY .1

Pilgrims from outside of Judea, as well as the Jewish authorities, had all been asking: "What do you think? will Jesus come up to the feast?" Therefore, when the people heard that Jesus was at Bethany, they were glad, but the chief priests and Pharisees were somewhat perplexed. They were pleased to have him under their jurisdiction, but they were a trifle disconcerted by his boldness; they remembered that on his previous visit to Bethany, Lazarus had been raised from the dead, and Lazarus was becoming a big problem to the enemies of Jesus.

^{1721.1 (1878.4)} Pilgrims from outside of Judea, as well as the Jewish authorities, had all been asking: "What do you think? will Jesus come up to the feast?" Therefore, when the people heard that Jesus was at Bethany, they were glad, but the chief priests and Pharisees were somewhat perplexed. They were pleased to have him under their jurisdiction, but they were a trifle disconcerted by his boldness; they remembered that on his previous visit to Bethany, Lazarus had been raised from the dead, and Lazarus was becoming a big problem to the enemies of Jesus.

Six days before the Passover, on the evening after the Sabbath, all Bethany and Bethpage joined in celebrating the arrival of Jesus by a public banquet at the home of Simon. This supper was in honor of both Jesus and Lazarus; it was tendered in defiance of the Sanhedrin. Martha directed the serving of the food; her sister Mary was among the women onlookers as it was against the custom of the Jews for a woman to sit at a public banquet. The agents of the Sanhedrin were present, but they feared to apprehend Jesus in the midst of his friends.

^{1721.2 (1878.5)} Six days before the Passover, on the evening after the Sabbath, all Bethany and Bethpage joined in celebrating the arrival of Jesus by a public banquet at the home of Simon. This supper was in honor of both Jesus and Lazarus; it was tendered in defiance of the Sanhedrin. Martha directed the serving of the food; her sister Mary was among the women onlookers as it was against the custom of the Jews for a woman to sit at a public banquet. The agents of the Sanhedrin were present, but they feared to apprehend Jesus in the midst of his friends.

Jesus talked with Simon about Joshua of old, whose namesake he was, and recited how Joshua and the Israelites had come up to Jerusalem through Jericho. In commenting on the

^{1721.3 (1879.1)} Jesus talked with Simon about Joshua of old, whose namesake he was, and recited how Joshua and the Israelites had come up to Jerusalem through Jericho. In commenting on the legend of the walls of Jericho falling down, Jesus said: "I am not concerned with such walls of brick and stone; but I

legend of the walls of Jericho falling down, Jesus said: "I am not concerned with such walls of brick and stone; but I would cause the walls of prejudice, self-righteousness, and hate to crumble before this preaching of the Father's love for all men".

The banquet went along in a very cheerful and normal manner except that all the apostles were unusually sober. Jesus was exceptionally cheerful and had been playing with the children up to the time of coming to the table.

Nothing out of the ordinary happened until near the close of the feasting when Mary the sister of Lazarus stepped forward from among the group of women onlookers and, going up to where Jesus reclined as the guest of honor, proceeded to open a large alabaster cruse of very rare and costly ointment; and after anointing the Master's head, she began to pour it upon his feet as she took down her hair and wiped them with it. The whole house became filled with the odor of the ointment, and everybody present was amazed at what Mary had done. Lazarus said nothing, but when some of the people murmured, showing indignation that so costly an ointment should be thus used, Judas Iscariot stepped over to where Andrew reclined and said: "Why was this ointment not sold and the money bestowed to feed the poor? You should speak to the Master that he rebuke such waste".

Jesus, knowing what they thought and hearing what they said, put his hand upon Mary's head as she knelt by his side and, with a kindly expression upon his face, said: "Let her alone, every one of you. Why do you trouble her about this, seeing that she has done a good thing in her heart? To you who murmur and say that this ointment should have been sold and the money given to the poor, let me say that you have the poor always with you so that you may minister to them at any time it seems good to you; but I shall not always be with you; I go soon to my Father. This woman has long saved this ointment for my body at its burial, and now that it has seemed good to her to make this anointing in anticipation of my death, she shall not be denied such satisfaction. In the doing of this, Mary has reprov'd all of you in that by this act she evinces faith in what I

would cause the walls of prejudice, self-righteousness, and hate to crumble before this preaching of the Father's love for all men."

^{172:1.4 (1879:2)} The banquet went along in a very cheerful and normal manner except that all the apostles were unusually sober. Jesus was exceptionally cheerful and had been playing with the children up to the time of coming to the table.

^{172:1.5 (1879:3)} Nothing out of the ordinary happened until near the close of the feasting when Mary the sister of Lazarus stepped forward from among the group of women onlookers and, going up to where Jesus reclined as the guest of honor, proceeded to open a large alabaster cruse of very rare and costly ointment; and after anointing the Master's head, she began to pour it upon his feet as she took down her hair and wiped them with it. The whole house became filled with the odor of the ointment, and everybody present was amazed at what Mary had done. Lazarus said nothing, but when some of the people murmured, showing indignation that so costly an ointment should be thus used, Judas Iscariot stepped over to where Andrew reclined and said: "Why was this ointment not sold and the money bestowed to feed the poor? You should speak to the Master that he rebuke such waste."

^{172:1.6 (1879:4)} Jesus, knowing what they thought and hearing what they said, put his hand upon Mary's head as she knelt by his side and, with a kindly expression upon his face, said: "Let her alone, every one of you. Why do you trouble her about this, seeing that she has done a good thing in her heart? To you who murmur and say that this ointment should have been sold and the money given to the poor, let me say that you have the poor always with you so that you may minister to them at any time it seems good to you; but I shall not always be with you; I go soon to my Father. This woman has long saved this ointment for my body at its burial, and now that it has seemed good to her to make this anointing in anticipation of my death, she shall not be denied such satisfaction. In the doing of this, Mary has reprov'd all of you in that by this act she evinces faith in what I have said about my death and ascension to my Father in heaven. This woman shall not be reprov'd for that which she has this night done; rather do I say to you that in the ages to come, wherever this gospel shall be preached throughout the whole world, what she has done will

have said about my death and ascension to my Father in heaven. This woman shall not be reproved for that which she has this night done; rather do I say to you that in the ages to come, wherever this gospel shall be preached throughout the whole world, what she has done will
".be spoken of in memory of her

be spoken of in memory of her."

It was because of this rebuke, which he took as a personal reproof, that Judas Iscariot finally made up his mind to seek revenge for his hurt feelings. Many times had he entertained such ideas subconsciously, but now he dared to think such wicked thoughts in his open and conscious mind. And many others encouraged him in this attitude since the cost of this ointment was a sum equal to the earnings of one man for one year — enough to provide bread for five thousand persons. But Mary loved Jesus; she had provided this precious ointment with which to embalm his body in death, for she believed his words when he forewarned them that he must die, and it was not to be denied her if she changed her mind and chose to bestow this offering upon the Master
.while he yet lived

^{172:1.7 (1879.5)} It was because of this rebuke, which he took as a personal reproof, that Judas Iscariot finally made up his mind to seek revenge for his hurt feelings. Many times had he entertained such ideas subconsciously, but now he dared to think such wicked thoughts in his open and conscious mind. And many others encouraged him in this attitude since the cost of this ointment was a sum equal to the earnings of one man for one year — enough to provide bread for five thousand persons. But Mary loved Jesus; she had provided this precious ointment with which to embalm his body in death, for she believed his words when he forewarned them that he must die, and it was not to be denied her if she changed her mind and chose to bestow this offering upon the Master while he yet lived.

Both Lazarus and Martha knew that Mary had long saved the money wherewith to buy this cruse of spikenard, and they heartily approved of her doing as her heart desired in such a matter, for they were well-to-do and could easily
.afford to make such an offering

^{172:1.8 (1879.6)} Both Lazarus and Martha knew that Mary had long saved the money wherewith to buy this cruse of spikenard, and they heartily approved of her doing as her heart desired in such a matter, for they were well-to-do and could easily afford to make such an offering.

When the chief priests heard of this dinner in Bethany for Jesus and Lazarus, they began to take counsel among themselves as to what should be done with Lazarus. And presently they decided that Lazarus must also die. They rightly concluded that it would be useless to put Jesus to death if they permitted Lazarus, whom he had raised
.from the dead, to live

^{172:1.9 (1880.1)} When the chief priests heard of this dinner in Bethany for Jesus and Lazarus, they began to take counsel among themselves as to what should be done with Lazarus. And presently they decided that Lazarus must also die. They rightly concluded that it would be useless to put Jesus to death if they permitted Lazarus, whom he had raised from the dead, to live.

SUNDAY MORNING WITH THE APOSTLES .2

2. SUNDAY MORNING WITH THE APOSTLES

On this Sunday morning, in Simon's beautiful garden, the Master called his twelve apostles around him and gave them their final instructions preparatory to entering Jerusalem. He told them that he would probably deliver many addresses and teach many lessons before returning to the Father but advised the apostles to refrain from

^{172:2.1 (1880.2)} On this Sunday morning, in Simon's beautiful garden, the Master called his twelve apostles around him and gave them their final instructions preparatory to entering Jerusalem. He told them that he would probably deliver many addresses and teach many lessons before returning to the Father but advised the apostles to refrain from doing any public work during this Passover sojourn in Jerusalem. He instructed them

doing any public work during this Passover sojourn in Jerusalem. He instructed them to remain near him and to "watch and pray." Jesus knew that many of his apostles and immediate followers even then carried swords concealed on their persons, but he made .no reference to this fact

This morning's instructions embraced a brief review of their ministry from the day of their ordination near Capernaum down to this day when they were preparing to enter Jerusalem. The apostles listened in silence; they asked .no questions

Early that morning David Zebedee had turned over to Judas the funds realized from the sale of the equipment of the Pella encampment, and Judas, in turn, had placed the greater part of this money in the hands of Simon, their host, for safekeeping in anticipation of the .exigencies of their entry into Jerusalem

After the conference with the apostles Jesus held converse with Lazarus and instructed him to avoid the sacrifice of his life to the vengefulness of the Sanhedrin. It was in obedience to this admonition that Lazarus, a few days later, fled to Philadelphia when the officers of the Sanhedrin sent men to .arrest him

In a way, all of Jesus' followers sensed the impending crisis, but they were prevented from fully realizing its seriousness by the unusual cheerfulness and exceptional good humor of the .Master

to remain near him and to "watch and pray." Jesus knew that many of his apostles and immediate followers even then carried swords concealed on their persons, but he made no reference to this fact.

^{17222 (1880.3)} This morning's instructions embraced a brief review of their ministry from the day of their ordination near Capernaum down to this day when they were preparing to enter Jerusalem. The apostles listened in silence; they asked no questions.

^{17223 (1880.4)} Early that morning David Zebedee had turned over to Judas the funds realized from the sale of the equipment of the Pella encampment, and Judas, in turn, had placed the greater part of this money in the hands of Simon, their host, for safekeeping in anticipation of the exigencies of their entry into Jerusalem.

^{17224 (1880.5)} After the conference with the apostles Jesus held converse with Lazarus and instructed him to avoid the sacrifice of his life to the vengefulness of the Sanhedrin. It was in obedience to this admonition that Lazarus, a few days later, fled to Philadelphia when the officers of the Sanhedrin sent men to arrest him.

^{17225 (1880.6)} In a way, all of Jesus' followers sensed the impending crisis, but they were prevented from fully realizing its seriousness by the unusual cheerfulness and exceptional good humor of the Master.

THE START FOR JERUSALEM .3

Bethany was about two miles from the temple, and it was half past one that Sunday afternoon when Jesus made ready to start for Jerusalem. He had feelings of profound affection for Bethany and its simple people. Nazareth, Capernaum, and Jerusalem had rejected him, but Bethany had accepted him, had believed in him. And it was in this small village, where almost every man, woman, and child were believers, that he chose to perform the mightiest work of his earth bestowal, the resurrection of Lazarus. He did not raise Lazarus that the villagers might believe, but rather because they already

3. THE START FOR JERUSALEM

^{17231 (1880.7)} Bethany was about two miles from the temple, and it was half past one that Sunday afternoon when Jesus made ready to start for Jerusalem. He had feelings of profound affection for Bethany and its simple people. Nazareth, Capernaum, and Jerusalem had rejected him, but Bethany had accepted him, had believed in him. And it was in this small village, where almost every man, woman, and child were believers, that he chose to perform the mightiest work of his earth bestowal, the resurrection of Lazarus. He did not raise Lazarus that the villagers might believe, but rather because they already believed.

.believed

All morning Jesus had thought about his entry into Jerusalem. Heretofore he had always endeavored to suppress all public acclaim of him as the Messiah, but it was different now; he was nearing the end of his career in the flesh, his death had been decreed by the Sanhedrin, and no harm could come from allowing his disciples to give free expression to their feelings, just as might occur if he elected to make a formal and public entry into the city.

Jesus did not decide to make this public entrance into Jerusalem as a last bid for popular favor nor as a final grasp for power. Neither did he do it altogether to satisfy the human longings of his disciples and apostles. Jesus entertained none of the illusions of a fantastic dreamer; he well knew what .was to be the outcome of this visit

Having decided upon making a public entrance into Jerusalem, the Master was confronted with the necessity of choosing a proper method of executing such a resolve. Jesus thought over all of the many more or less contradictory so-called Messianic prophecies, but there seemed to be only one which was at all appropriate for him to follow. Most of these prophetic utterances depicted a king, the son and successor of David, a bold and aggressive temporal deliverer of all Israel from the yoke of foreign domination. But there was one Scripture that had sometimes been associated with the Messiah by those who held more to the spiritual concept of his mission, which Jesus thought might consistently be taken as a guide for his projected entry into Jerusalem. This Scripture was found in Zechariah, and it said: "Rejoice greatly, O daughter of Zion; shout, O daughter of Jerusalem. Behold, your king comes to you. He is just and he brings salvation. He comes as the lowly one, riding upon an ass, upon a colt, the foal of an ass

A warrior king always entered a city riding upon a horse; a king on a mission of peace and friendship always entered riding upon an ass. Jesus would not enter Jerusalem as a man on horseback, but he was willing to enter peacefully and with good will as the Son of Man on .a donkey

^{172:32 (1880:8)} All morning Jesus had thought about his entry into Jerusalem. Heretofore he had always endeavored to suppress all public acclaim of him as the Messiah, but it was different now; he was nearing the end of his career in the flesh, his death had been decreed by the Sanhedrin, and no harm could come from allowing his disciples to give free expression to their feelings, just as might occur if he elected to make a formal and public entry into the city.

^{172:33 (1881:1)} Jesus did not decide to make this public entrance into Jerusalem as a last bid for popular favor nor as a final grasp for power. Neither did he do it altogether to satisfy the human longings of his disciples and apostles. Jesus entertained none of the illusions of a fantastic dreamer; he well knew what was to be the outcome of this visit.

^{172:34 (1881:2)} Having decided upon making a public entrance into Jerusalem, the Master was confronted with the necessity of choosing a proper method of executing such a resolve. Jesus thought over all of the many more or less contradictory so-called Messianic prophecies, but there seemed to be only one which was at all appropriate for him to follow. Most of these prophetic utterances depicted a king, the son and successor of David, a bold and aggressive temporal deliverer of all Israel from the yoke of foreign domination. But there was one Scripture that had sometimes been associated with the Messiah by those who held more to the spiritual concept of his mission, which Jesus thought might consistently be taken as a guide for his projected entry into Jerusalem. This Scripture was found in Zechariah, and it said: "Rejoice greatly, O daughter of Zion; shout, O daughter of Jerusalem. Behold, your king comes to you. He is just and he brings salvation. He comes as the lowly one, riding upon an ass, upon a colt, the foal of an ass."

^{172:35 (1881:3)} A warrior king always entered a city riding upon a horse; a king on a mission of peace and friendship always entered riding upon an ass. Jesus would not enter Jerusalem as a man on horseback, but he was willing to enter peacefully and with good will as the Son of Man on a donkey.

Jesus had long tried by direct teaching to impress upon his apostles and his disciples that his kingdom was not of this world, that it was a purely spiritual matter; but he had not succeeded in this effort. Now, what he had failed to do by plain and personal teaching, he would attempt to accomplish by a symbolic appeal. Accordingly, right after the noon lunch, Jesus called Peter and John, and after directing them to go over to Bethpage, a neighboring village a little off the main road and a short distance northwest of Bethany, he further said: "Go to Bethpage, and when you come to the junction of the roads, you will find the colt of an ass tied there. Loose the colt and bring it back with you. If anyone asks you why you do this, merely say, 'The Master has need of him.'" And when the two apostles had gone into Bethpage as the Master had directed, they found the colt tied near his mother in the open street and close to a house on the corner. As Peter began to untie the colt, the owner came over and asked why they did this, and when Peter answered him as Jesus had directed, the man said: "If your Master is Jesus from Galilee, let him have the colt." And so they returned bringing the colt with them.

By this time several hundred pilgrims had gathered around Jesus and his apostles. Since midforenoon the visitors passing by on their way to the Passover had tarried. Meanwhile, David Zebedee and some of his former messenger associates took it upon themselves to hasten on down to Jerusalem, where they effectively spread the report among the throngs of visiting pilgrims about the temple that Jesus of Nazareth was making a triumphal entry into the city. Accordingly, several thousand of these visitors flocked forth to greet this much-talked-of prophet and wonder-worker, whom some believed to be the Messiah. This multitude, coming out from Jerusalem, met Jesus and the crowd going into the city just after they had passed over the brow of Olivet and had begun the descent into the city.

As the procession started out from Bethany, there was great enthusiasm among the festive crowd of disciples, believers, and visiting pilgrims, many hailing from Galilee and Perea. Just before they started, the twelve women of

^{17236(1881.4)} Jesus had long tried by direct teaching to impress upon his apostles and his disciples that his kingdom was not of this world, that it was a purely spiritual matter; but he had not succeeded in this effort. Now, what he had failed to do by plain and personal teaching, he would attempt to accomplish by a symbolic appeal. Accordingly, right after the noon lunch, Jesus called Peter and John, and after directing them to go over to Bethpage, a neighboring village a little off the main road and a short distance northwest of Bethany, he further said: "Go to Bethpage, and when you come to the junction of the roads, you will find the colt of an ass tied there. Loose the colt and bring it back with you. If anyone asks you why you do this, merely say, 'The Master has need of him.'" And when the two apostles had gone into Bethpage as the Master had directed, they found the colt tied near his mother in the open street and close to a house on the corner. As Peter began to untie the colt, the owner came over and asked why they did this, and when Peter answered him as Jesus had directed, the man said: "If your Master is Jesus from Galilee, let him have the colt." And so they returned bringing the colt with them.

^{17237(1881.5)} By this time several hundred pilgrims had gathered around Jesus and his apostles. Since midforenoon the visitors passing by on their way to the Passover had tarried. Meanwhile, David Zebedee and some of his former messenger associates took it upon themselves to hasten on down to Jerusalem, where they effectively spread the report among the throngs of visiting pilgrims about the temple that Jesus of Nazareth was making a triumphal entry into the city. Accordingly, several thousand of these visitors flocked forth to greet this much-talked-of prophet and wonder-worker, whom some believed to be the Messiah. This multitude, coming out from Jerusalem, met Jesus and the crowd going into the city just after they had passed over the brow of Olivet and had begun the descent into the city.

^{17238 (1882.1)} As the procession started out from Bethany, there was great enthusiasm among the festive crowd of disciples, believers, and visiting pilgrims, many hailing from Galilee and Perea. Just before they started, the twelve women of the original women's corps, accompanied by some of

the original women's corps, accompanied by some of their associates, arrived on the scene and joined this unique procession as it moved on joyously toward the city.

Before they started, the Alpheus twins put their cloaks on the donkey and held him while the Master got on. As the procession moved toward the summit of Olivet, the festive crowd threw their garments on the ground and brought branches from the near-by trees in order to make a carpet of honor for the donkey bearing the royal Son, the promised Messiah. As the merry crowd moved on toward Jerusalem, they began to sing, or rather to shout in unison, the Psalm, "Hosanna to the son of David; blessed is he who comes in the name of the Lord. Hosanna in the highest. Blessed be the kingdom that comes down from heaven".

Jesus was lighthearted and cheerful as they moved along until he came to the brow of Olivet, where the city and the temple towers came into full view; there the Master stopped the procession, and a great silence came upon all as they beheld him weeping. Looking down upon the vast multitude coming forth from the city to greet him, the Master, with much emotion and with tearful voice, said: "O Jerusalem, if you had only known, even you, at least in this your day, the things which belong to your peace, and which you could so freely have had! But now are these glories about to be hid from your eyes. You are about to reject the Son of Peace and turn your backs upon the gospel of salvation. The days will soon come upon you wherein your enemies will cast a trench around about you and lay siege to you on every side; they shall utterly destroy you, insomuch that not one stone shall be left upon another. And all this shall befall you because you knew not the time of your divine visitation. You are about to reject the gift of God, and all men will reject you".

When he had finished speaking, they began the descent of Olivet and presently were joined by the multitude of visitors who had come from Jerusalem waving palm branches, shouting hosannas, and otherwise expressing gleefulness and good fellowship. The Master had not planned that these crowds should come out from Jerusalem to meet them; that was the work of

their associates, arrived on the scene and joined this unique procession as it moved on joyously toward the city.

^{172:3.9 (1882:2)} Before they started, the Alpheus twins put their cloaks on the donkey and held him while the Master got on. As the procession moved toward the summit of Olivet, the festive crowd threw their garments on the ground and brought branches from the near-by trees in order to make a carpet of honor for the donkey bearing the royal Son, the promised Messiah. As the merry crowd moved on toward Jerusalem, they began to sing, or rather to shout in unison, the Psalm, "Hosanna to the son of David; blessed is he who comes in the name of the Lord. Hosanna in the highest. Blessed be the kingdom that comes down from heaven."

^{172:3.10 (1882:3)} Jesus was lighthearted and cheerful as they moved along until he came to the brow of Olivet, where the city and the temple towers came into full view; there the Master stopped the procession, and a great silence came upon all as they beheld him weeping. Looking down upon the vast multitude coming forth from the city to greet him, the Master, with much emotion and with tearful voice, said: "O Jerusalem, if you had only known, even you, at least in this your day, the things which belong to your peace, and which you could so freely have had! But now are these glories about to be hid from your eyes. You are about to reject the Son of Peace and turn your backs upon the gospel of salvation. The days will soon come upon you wherein your enemies will cast a trench around about you and lay siege to you on every side; they shall utterly destroy you, insomuch that not one stone shall be left upon another. And all this shall befall you because you knew not the time of your divine visitation. You are about to reject the gift of God, and all men will reject you."

^{172:3.11 (1882:4)} When he had finished speaking, they began the descent of Olivet and presently were joined by the multitude of visitors who had come from Jerusalem waving palm branches, shouting hosannas, and otherwise expressing gleefulness and good fellowship. The Master had not planned that these crowds should come out from Jerusalem to meet them; that was the work of others. He never premeditated anything which was dramatic.

others. He never premeditated anything
which was dramatic

Along with the multitude which poured out to welcome the Master, there came also many of the Pharisees and his other enemies. They were so much perturbed by this sudden and unexpected outburst of popular acclaim that they feared to arrest him lest such action precipitate an open revolt of the populace. They greatly feared the attitude of the large numbers of visitors, who had heard much of Jesus, and who, many of them, believed in him

As they neared Jerusalem, the crowd became more demonstrative, so much so that some of the Pharisees made their way up alongside Jesus and said: "Teacher, you should rebuke your disciples and exhort them to behave more seemly." Jesus answered: "It is only fitting that these children should welcome the Son of Peace, whom the chief priests have rejected. It would be useless to stop them lest in their stead these stones by the roadside cry out"

The Pharisees hastened on ahead of the procession to rejoin the Sanhedrin, which was then in session at the temple, and they reported to their associates: "Behold, all that we do is of no avail; we are confounded by this Galilean. The people have gone mad over him; if we do not stop these ignorant ones, all the world will go after him"

There really was no deep significance to be attached to this superficial and spontaneous outburst of popular enthusiasm. This welcome, although it was joyous and sincere, did not betoken any real or deep-seated conviction in the hearts of this festive multitude. These same crowds were equally as willing quickly to reject Jesus later on this week when the Sanhedrin once took a firm and decided stand against him, and when they became disillusioned — when they realized that Jesus was not going to establish the kingdom in accordance with their long-cherished expectations

But the whole city was mightily stirred up, insomuch that everyone asked, "Who is this man?" And the multitude answered, "This is the prophet of Galilee, Jesus of Nazareth"

172:3.12 (1882:5) Along with the multitude which poured out to welcome the Master, there came also many of the Pharisees and his other enemies. They were so much perturbed by this sudden and unexpected outburst of popular acclaim that they feared to arrest him lest such action precipitate an open revolt of the populace. They greatly feared the attitude of the large numbers of visitors, who had heard much of Jesus, and who, many of them, believed in him.

172:3.13 (1882:6) As they neared Jerusalem, the crowd became more demonstrative, so much so that some of the Pharisees made their way up alongside Jesus and said: "Teacher, you should rebuke your disciples and exhort them to behave more seemly." Jesus answered: "It is only fitting that these children should welcome the Son of Peace, whom the chief priests have rejected. It would be useless to stop them lest in their stead these stones by the roadside cry out."

172:3.14 (1882:7) The Pharisees hastened on ahead of the procession to rejoin the Sanhedrin, which was then in session at the temple, and they reported to their associates: "Behold, all that we do is of no avail; we are confounded by this Galilean. The people have gone mad over him; if we do not stop these ignorant ones, all the world will go after him."

172:3.15 (1883:1) There really was no deep significance to be attached to this superficial and spontaneous outburst of popular enthusiasm. This welcome, although it was joyous and sincere, did not betoken any real or deep-seated conviction in the hearts of this festive multitude. These same crowds were equally as willing quickly to reject Jesus later on this week when the Sanhedrin once took a firm and decided stand against him, and when they became disillusioned — when they realized that Jesus was not going to establish the kingdom in accordance with their long-cherished expectations.

172:3.16 (1883:2) But the whole city was mightily stirred up, insomuch that everyone asked, "Who is this man?" And the multitude answered, "This is the prophet of Galilee, Jesus of Nazareth."

VISITING ABOUT THE TEMPLE .4

While the Alpheus twins returned the donkey to its owner, Jesus and the ten apostles detached themselves from their immediate associates and strolled about the temple, viewing the preparations for the Passover. No attempt was made to molest Jesus as the Sanhedrin greatly feared the people, and that was, after all, one of the reasons Jesus had for allowing the multitude thus to acclaim him. The apostles little understood that this was the only human procedure which could have been effective in preventing Jesus' immediate arrest upon entering the city. The Master desired to give the inhabitants of Jerusalem, high and low, as well as the tens of thousands of Passover visitors, this one more and last chance to hear the gospel and receive, if they would, the Son of Peace.

And now, as the evening drew on and the crowds went in quest of nourishment, Jesus and his immediate followers were left alone. What a strange day it had been! The apostles were thoughtful, but speechless. Never, in their years of association with Jesus, had they seen such a day. For a moment they sat down by the treasury, watching the people drop in their contributions: the rich putting much in the receiving box and all giving something in accordance with the extent of their possessions. At last there came along a poor widow, scantily attired, and they observed as she cast two mites (small coppers) into the trumpet. And then said Jesus, calling the attention of the apostles to the widow: "Heed well what you have just seen. This poor widow cast in more than all the others, for all these others, from their superfluity, cast in some trifle as a gift, but this poor woman, even though she is in want, gave all that she had, even her living."

As the evening drew on, they walked about the temple courts in silence, and after Jesus had surveyed these familiar scenes once more, recalling his emotions in connection with previous visits, not excepting the earlier ones, he said, "Let us go up to Bethany for our rest." Jesus, with Peter and John, went to the home of Simon, while the other apostles lodged among their friends in Bethany and Bethpage.

4. VISITING ABOUT THE TEMPLE

^{17241 (1883:3)} While the Alpheus twins returned the donkey to its owner, Jesus and the ten apostles detached themselves from their immediate associates and strolled about the temple, viewing the preparations for the Passover. No attempt was made to molest Jesus as the Sanhedrin greatly feared the people, and that was, after all, one of the reasons Jesus had for allowing the multitude thus to acclaim him. The apostles little understood that this was the only human procedure which could have been effective in preventing Jesus' immediate arrest upon entering the city. The Master desired to give the inhabitants of Jerusalem, high and low, as well as the tens of thousands of Passover visitors, this one more and last chance to hear the gospel and receive, if they would, the Son of Peace.

^{17242 (1883:4)} And now, as the evening drew on and the crowds went in quest of nourishment, Jesus and his immediate followers were left alone. What a strange day it had been! The apostles were thoughtful, but speechless. Never, in their years of association with Jesus, had they seen such a day. For a moment they sat down by the treasury, watching the people drop in their contributions: the rich putting much in the receiving box and all giving something in accordance with the extent of their possessions. At last there came along a poor widow, scantily attired, and they observed as she cast two mites (small coppers) into the trumpet. And then said Jesus, calling the attention of the apostles to the widow: "Heed well what you have just seen. This poor widow cast in more than all the others, for all these others, from their superfluity, cast in some trifle as a gift, but this poor woman, even though she is in want, gave all that she had, even her living."

^{17243 (1883:5)} As the evening drew on, they walked about the temple courts in silence, and after Jesus had surveyed these familiar scenes once more, recalling his emotions in connection with previous visits, not excepting the earlier ones, he said, "Let us go up to Bethany for our rest." Jesus, with Peter and John, went to the home of Simon, while the other apostles lodged among their friends in Bethany and Bethpage.

THE APOSTLES' ATTITUDE .5

This Sunday evening as they returned to Bethany, Jesus walked in front of the apostles. Not a word was spoken until they separated after arriving at Simon's house. No twelve human beings ever experienced such diverse and inexplicable emotions as now surged through the minds and souls of these ambassadors of the kingdom. These sturdy Galileans were confused and disconcerted; they did not know what to expect next; they were too surprised to be much afraid. They knew nothing of the Master's plans for the next day, and they asked no questions. They went to their lodgings, though they did not sleep much, save the twins. But they did not keep armed watch over Jesus at Simon's house.

Andrew was thoroughly bewildered, well-nigh confused. He was the one apostle who did not seriously undertake to evaluate the popular outburst of acclaim. He was too preoccupied with the thought of his responsibility as chief of the apostolic corps to give serious consideration to the meaning or significance of the loud hosannas of the multitude. Andrew was busy watching some of his associates who he feared might be led away by their emotions during the excitement, particularly Peter, James, John, and Simon Zelotes. Throughout this day and those which immediately followed, Andrew was troubled with serious doubts, but he never expressed any of these misgivings to his apostolic associates. He was concerned about the attitude of some of the twelve who he knew were armed with swords; but he did not know that his own brother, Peter, was carrying such a weapon. And so the procession into Jerusalem made a comparatively superficial impression upon Andrew; he was too busy with the responsibilities of his office to be otherwise affected.

Simon Peter was at first almost swept off his feet by this popular manifestation of enthusiasm; but he was considerably sobered by the time they returned to Bethany that night. Peter simply could not figure out what the Master was about. He was terribly disappointed that Jesus did not follow up this wave of popular favor with some kind of a pronouncement. Peter could

5. THE APOSTLES' ATTITUDE

^{17251 (18836)} This Sunday evening as they returned to Bethany, Jesus walked in front of the apostles. Not a word was spoken until they separated after arriving at Simon's house. No twelve human beings ever experienced such diverse and inexplicable emotions as now surged through the minds and souls of these ambassadors of the kingdom. These sturdy Galileans were confused and disconcerted; they did not know what to expect next; they were too surprised to be much afraid. They knew nothing of the Master's plans for the next day, and they asked no questions. They went to their lodgings, though they did not sleep much, save the twins. But they did not keep armed watch over Jesus at Simon's house.

^{17252 (18841)} Andrew was thoroughly bewildered, well-nigh confused. He was the one apostle who did not seriously undertake to evaluate the popular outburst of acclaim. He was too preoccupied with the thought of his responsibility as chief of the apostolic corps to give serious consideration to the meaning or significance of the loud hosannas of the multitude. Andrew was busy watching some of his associates who he feared might be led away by their emotions during the excitement, particularly Peter, James, John, and Simon Zelotes. Throughout this day and those which immediately followed, Andrew was troubled with serious doubts, but he never expressed any of these misgivings to his apostolic associates. He was concerned about the attitude of some of the twelve who he knew were armed with swords; but he did not know that his own brother, Peter, was carrying such a weapon. And so the procession into Jerusalem made a comparatively superficial impression upon Andrew; he was too busy with the responsibilities of his office to be otherwise affected.

^{17253 (18842)} Simon Peter was at first almost swept off his feet by this popular manifestation of enthusiasm; but he was considerably sobered by the time they returned to Bethany that night. Peter simply could not figure out what the Master was about. He was terribly disappointed that Jesus did not follow up this wave of popular favor with some kind of a pronouncement. Peter could not understand why Jesus did not speak to the multitude when they arrived at the temple, or at least permit one of the

not understand why Jesus did not speak to the multitude when they arrived at the temple, or at least permit one of the apostles to address the crowd. Peter was a great preacher, and he disliked to see such a large, receptive, and enthusiastic audience go to waste. He would so much have liked to preach the gospel of the kingdom to that throng right there in the temple; but the Master had specifically charged them that they were to do no teaching or preaching while in Jerusalem this Passover week. The reaction from the spectacular procession into the city was disastrous to Simon Peter; by night he was sobered and .inexpressibly saddened

To James Zebedee, this Sunday was a day of perplexity and profound confusion; he could not grasp the purport of what was going on; he could not comprehend the Master's purpose in permitting this wild acclaim and then in refusing to say a word to the people when they arrived at the temple. As the procession moved down Olivet toward Jerusalem, more especially when they were met by the thousands of pilgrims who poured forth to welcome the Master, James was cruelly torn by his conflicting emotions of elation and gratification at what he saw and by his profound feeling of fear as to what would happen when they reached the temple. And then was he downcast and overcome by disappointment when Jesus climbed off the donkey and proceeded to walk leisurely about the temple courts. James could not understand the reason for throwing away such a magnificent opportunity to proclaim the kingdom. By night, his mind was held firmly in the grip .of a distressing and dreadful uncertainty

John Zebedee came somewhere near understanding why Jesus did this; at least he grasped in part the spiritual significance of this so-called triumphal entry into Jerusalem. As the multitude moved on toward the temple, and as John beheld his Master sitting there astride the colt, he recalled hearing Jesus onetime quote the passage of Scripture, the utterance of Zechariah, which described the coming of the Messiah as a man of peace and riding into Jerusalem on an ass. As John turned this Scripture over in his mind, he began to comprehend the symbolic significance of this Sunday-afternoon pageant. At least, he grasped enough of

apostles to address the crowd. Peter was a great preacher, and he disliked to see such a large, receptive, and enthusiastic audience go to waste. He would so much have liked to preach the gospel of the kingdom to that throng right there in the temple; but the Master had specifically charged them that they were to do no teaching or preaching while in Jerusalem this Passover week. The reaction from the spectacular procession into the city was disastrous to Simon Peter; by night he was sobered and inexpressibly saddened.

^{17254 (1894:3)} To James Zebedee, this Sunday was a day of perplexity and profound confusion; he could not grasp the purport of what was going on; he could not comprehend the Master's purpose in permitting this wild acclaim and then in refusing to say a word to the people when they arrived at the temple. As the procession moved down Olivet toward Jerusalem, more especially when they were met by the thousands of pilgrims who poured forth to welcome the Master, James was cruelly torn by his conflicting emotions of elation and gratification at what he saw and by his profound feeling of fear as to what would happen when they reached the temple. And then was he downcast and overcome by disappointment when Jesus climbed off the donkey and proceeded to walk leisurely about the temple courts. James could not understand the reason for throwing away such a magnificent opportunity to proclaim the kingdom. By night, his mind was held firmly in the grip of a distressing and dreadful uncertainty.

^{17255 (1894:4)} John Zebedee came somewhere near understanding why Jesus did this; at least he grasped in part the spiritual significance of this so-called triumphal entry into Jerusalem. As the multitude moved on toward the temple, and as John beheld his Master sitting there astride the colt, he recalled hearing Jesus onetime quote the passage of Scripture, the utterance of Zechariah, which described the coming of the Messiah as a man of peace and riding into Jerusalem on an ass. As John turned this Scripture over in his mind, he began to comprehend the symbolic significance of this Sunday-afternoon pageant. At least, he grasped enough of the meaning of this Scripture to enable him somewhat to enjoy the episode and to prevent his becoming overmuch depressed by the apparent purposeless ending of the triumphal procession.

the meaning of this Scripture to enable him somewhat to enjoy the episode and to prevent his becoming overmuch depressed by the apparent purposeless ending of the triumphal procession. John had a type of mind which naturally tended to think and feel in symbols.

Philip was entirely unsettled by the suddenness and spontaneity of the outburst. He could not collect his thoughts sufficiently while on the way down Olivet to arrive at any settled notion as to what all the demonstration was about. In a way, he enjoyed the performance because his Master was being honored. By the time they reached the temple, he was perturbed by the thought that Jesus might possibly ask him to feed the multitude, so that the conduct of Jesus in turning leisurely away from the crowds, which so sorely disappointed the majority of the apostles, was a great relief to Philip. Multitudes had sometimes been a great trial to the steward of the twelve. After he was relieved of these personal fears regarding the material needs of the crowds, Philip joined with Peter in the expression of disappointment that nothing was done to teach the multitude. That night Philip got to thinking over these experiences and was tempted to doubt the whole idea of the kingdom; he honestly wondered what all these things could mean, but he expressed his doubts to no one; he loved Jesus too much. He had great personal faith in the Master.

Nathaniel, aside from the symbolic and prophetic aspects, came the nearest to understanding the Master's reason for enlisting the popular support of the Passover pilgrims. He reasoned it out, before they reached the temple, that without such a demonstrative entry into Jerusalem Jesus would have been arrested by the Sanhedrin officials and cast into prison the moment he presumed to enter the city. He was not, therefore, in the least surprised that the Master made no further use of the cheering crowds when he had once got inside the walls of the city and had thus so forcibly impressed the Jewish leaders that they would refrain from placing him under immediate arrest. Understanding the real reason for the Master's entering the city in this manner, Nathaniel naturally followed along with more poise and was less perturbed and disappointed by Jesus' subsequent

John had a type of mind which naturally tended to think and feel in symbols.

^{17256 (1885.1)} Philip was entirely unsettled by the suddenness and spontaneity of the outburst. He could not collect his thoughts sufficiently while on the way down Olivet to arrive at any settled notion as to what all the demonstration was about. In a way, he enjoyed the performance because his Master was being honored. By the time they reached the temple, he was perturbed by the thought that Jesus might possibly ask him to feed the multitude, so that the conduct of Jesus in turning leisurely away from the crowds, which so sorely disappointed the majority of the apostles, was a great relief to Philip. Multitudes had sometimes been a great trial to the steward of the twelve. After he was relieved of these personal fears regarding the material needs of the crowds, Philip joined with Peter in the expression of disappointment that nothing was done to teach the multitude. That night Philip got to thinking over these experiences and was tempted to doubt the whole idea of the kingdom; he honestly wondered what all these things could mean, but he expressed his doubts to no one; he loved Jesus too much. He had great personal faith in the Master.

^{17257 (1885.2)} Nathaniel, aside from the symbolic and prophetic aspects, came the nearest to understanding the Master's reason for enlisting the popular support of the Passover pilgrims. He reasoned it out, before they reached the temple, that without such a demonstrative entry into Jerusalem Jesus would have been arrested by the Sanhedrin officials and cast into prison the moment he presumed to enter the city. He was not, therefore, in the least surprised that the Master made no further use of the cheering crowds when he had once got inside the walls of the city and had thus so forcibly impressed the Jewish leaders that they would refrain from placing him under immediate arrest. Understanding the real reason for the Master's entering the city in this manner, Nathaniel naturally followed along with more poise and was less perturbed and disappointed by Jesus' subsequent conduct than were the other apostles. Nathaniel had great confidence in Jesus' understanding of men as well as in his sagacity and cleverness in handling difficult situations.

conduct than were the other apostles. Nathaniel had great confidence in Jesus' understanding of men as well as in his sagacity and cleverness in handling difficult situations.

Matthew was at first nonplused by this pageant performance. He did not grasp the meaning of what his eyes were seeing until he also recalled the Scripture in Zechariah where the prophet had alluded to the rejoicing of Jerusalem because her king had come bringing salvation and riding upon the colt of an ass. As the procession moved in the direction of the city and then drew on toward the temple, Matthew became ecstatic; he was certain that something extraordinary would happen when the Master arrived at the temple at the head of this shouting multitude. When one of the Pharisees mocked Jesus, saying, "Look, everybody, see who comes here, the king of the Jews riding on an ass!" Matthew kept his hands off of him only by exercising great restraint. None of the twelve was more depressed on the way back to Bethany that evening. Next to Simon Peter and Simon Zelotes, he experienced the highest nervous tension and was in a state of exhaustion by night. But by morning Matthew was much cheered; he was, after all, a cheerful loser.

Thomas was the most bewildered and puzzled man of all the twelve. Most of the time he just followed along, gazing at the spectacle and honestly wondering what could be the Master's motive for participating in such a peculiar demonstration. Down deep in his heart he regarded the whole performance as a little childish, if not downright foolish. He had never seen Jesus do anything like this and was at a loss to account for his strange conduct on this Sunday afternoon. By the time they reached the temple, Thomas had deduced that the purpose of this popular demonstration was so to frighten the Sanhedrin that they would not dare immediately to arrest the Master. On the way back to Bethany Thomas thought much but said nothing. By bedtime the Master's cleverness in staging the tumultuous entry into Jerusalem had begun to make a somewhat humorous appeal, and he was much cheered up by this reaction.

This Sunday started off as a great day for Simon Zelotes. He saw visions

^{17258 (1886:3)} Matthew was at first nonplused by this pageant performance. He did not grasp the meaning of what his eyes were seeing until he also recalled the Scripture in Zechariah where the prophet had alluded to the rejoicing of Jerusalem because her king had come bringing salvation and riding upon the colt of an ass. As the procession moved in the direction of the city and then drew on toward the temple, Matthew became ecstatic; he was certain that something extraordinary would happen when the Master arrived at the temple at the head of this shouting multitude. When one of the Pharisees mocked Jesus, saying, "Look, everybody, see who comes here, the king of the Jews riding on an ass!" Matthew kept his hands off of him only by exercising great restraint. None of the twelve was more depressed on the way back to Bethany that evening. Next to Simon Peter and Simon Zelotes, he experienced the highest nervous tension and was in a state of exhaustion by night. But by morning Matthew was much cheered; he was, after all, a cheerful loser.

^{17259 (1886:1)} Thomas was the most bewildered and puzzled man of all the twelve. Most of the time he just followed along, gazing at the spectacle and honestly wondering what could be the Master's motive for participating in such a peculiar demonstration. Down deep in his heart he regarded the whole performance as a little childish, if not downright foolish. He had never seen Jesus do anything like this and was at a loss to account for his strange conduct on this Sunday afternoon. By the time they reached the temple, Thomas had deduced that the purpose of this popular demonstration was so to frighten the Sanhedrin that they would not dare immediately to arrest the Master. On the way back to Bethany Thomas thought much but said nothing. By bedtime the Master's cleverness in staging the tumultuous entry into Jerusalem had begun to make a somewhat humorous appeal, and he was much cheered up by this reaction.

^{172510 (1886:2)} This Sunday started off as a great day for Simon Zelotes. He saw visions of wonderful doings in Jerusalem the next few days, and in that

of wonderful doings in Jerusalem the next few days, and in that he was right, but Simon dreamed of the establishment of the new national rule of the Jews, with Jesus on the throne of David. Simon saw the nationalists springing into action as soon as the kingdom was announced, and himself in supreme command of the assembling military forces of the new kingdom. On the way down Olivet he even envisaged the Sanhedrin and all of their sympathizers dead before sunset of that day. He really believed something great was going to happen. He was the noisiest man in the whole multitude. By five o'clock that afternoon he was a silent, crushed, and disillusioned apostle. He never fully recovered from the depression which settled down on him as a result of this day's shock; at least not until long after the Master's resurrection.

To the Alpheus twins this was a perfect day. They really enjoyed it all the way through, and not being present during the time of quiet visitation about the temple, they escaped much of the anticlimax of the popular upheaval. They could not possibly understand the downcast behavior of the apostles when they came back to Bethany that evening. In the memory of the twins this was always their day of being nearest heaven on earth. This day was the satisfying climax of their whole career as apostles. And the memory of the elation of this Sunday afternoon carried them on through all of the tragedy of this eventful week, right up to the hour of the crucifixion. It was the most befitting entry of the king the twins could conceive; they enjoyed every moment of the whole pageant. They fully approved of all they saw and long cherished the memory.

Of all the apostles, Judas Iscariot was the most adversely affected by this processional entry into Jerusalem. His mind was in a disagreeable ferment because of the Master's rebuke the preceding day in connection with Mary's anointing at the feast in Simon's house. Judas was disgusted with the whole spectacle. To him it seemed childish, if not indeed ridiculous. As this vengeful apostle looked upon the proceedings of this Sunday afternoon, Jesus seemed to him more to resemble a clown than a king. He heartily resented the whole performance. He shared the views of the Greeks and Romans, who looked down

he was right, but Simon dreamed of the establishment of the new national rule of the Jews, with Jesus on the throne of David. Simon saw the nationalists springing into action as soon as the kingdom was announced, and himself in supreme command of the assembling military forces of the new kingdom. On the way down Olivet he even envisaged the Sanhedrin and all of their sympathizers dead before sunset of that day. He really believed something great was going to happen. He was the noisiest man in the whole multitude. By five o'clock that afternoon he was a silent, crushed, and disillusioned apostle. He never fully recovered from the depression which settled down on him as a result of this day's shock; at least not until long after the Master's resurrection.

^{172:5.11 (1886:3)} To the Alpheus twins this was a perfect day. They really enjoyed it all the way through, and not being present during the time of quiet visitation about the temple, they escaped much of the anticlimax of the popular upheaval. They could not possibly understand the downcast behavior of the apostles when they came back to Bethany that evening. In the memory of the twins this was always their day of being nearest heaven on earth. This day was the satisfying climax of their whole career as apostles. And the memory of the elation of this Sunday afternoon carried them on through all of the tragedy of this eventful week, right up to the hour of the crucifixion. It was the most befitting entry of the king the twins could conceive; they enjoyed every moment of the whole pageant. They fully approved of all they saw and long cherished the memory.

^{172:5.12 (1886:4)} Of all the apostles, Judas Iscariot was the most adversely affected by this processional entry into Jerusalem. His mind was in a disagreeable ferment because of the Master's rebuke the preceding day in connection with Mary's anointing at the feast in Simon's house. Judas was disgusted with the whole spectacle. To him it seemed childish, if not indeed ridiculous. As this vengeful apostle looked upon the proceedings of this Sunday afternoon, Jesus seemed to him more to resemble a clown than a king. He heartily resented the whole performance. He shared the views of the Greeks and Romans, who looked down upon anyone who would consent to ride upon an ass or the colt of an ass. By the time the triumphal procession had entered the city, Judas had about

upon anyone who would consent to ride upon an ass or the colt of an ass. By the time the triumphal procession had entered the city, Judas had about made up his mind to abandon the whole idea of such a kingdom; he was almost resolved to forsake all such farcical attempts to establish the kingdom of heaven. And then he thought of the resurrection of Lazarus, and many other things, and decided to stay on with the twelve, at least for another day. Besides, he carried the bag, and he would not desert with the apostolic funds in his possession. On the way back to Bethany that night his conduct did not seem strange since all of the apostles .were equally downcast and silent

Judas was tremendously influenced by the ridicule of his Sadducean friends. No other single factor exerted such a powerful influence on him, in his final determination to forsake Jesus and his fellow apostles, as a certain episode which occurred just as Jesus reached the gate of the city: A prominent Sadducee (a friend of Judas's family) rushed up to him in a spirit of gleeful ridicule and, slapping him on the back, said: "Why so troubled of countenance, my good friend; cheer up and join us all while we acclaim this Jesus of Nazareth the king of the Jews as he rides through the gates of Jerusalem seated on an ass." Judas had never shrunk from persecution, but he could not stand this sort of ridicule. With the long-nourished emotion of revenge there was now blended this fatal fear of ridicule, that terrible and fearful feeling of being ashamed of his Master and his fellow apostles. At heart, this ordained ambassador of the kingdom was already a deserter; it only remained for him to find some plausible excuse for an open .break with the Master

made up his mind to abandon the whole idea of such a kingdom; he was almost resolved to forsake all such farcical attempts to establish the kingdom of heaven. And then he thought of the resurrection of Lazarus, and many other things, and decided to stay on with the twelve, at least for another day. Besides, he carried the bag, and he would not desert with the apostolic funds in his possession. On the way back to Bethany that night his conduct did not seem strange since all of the apostles were equally downcast and silent.

^{1725.13 (1887.1)} Judas was tremendously influenced by the ridicule of his Sadducean friends. No other single factor exerted such a powerful influence on him, in his final determination to forsake Jesus and his fellow apostles, as a certain episode which occurred just as Jesus reached the gate of the city: A prominent Sadducee (a friend of Judas's family) rushed up to him in a spirit of gleeful ridicule and, slapping him on the back, said: "Why so troubled of countenance, my good friend; cheer up and join us all while we acclaim this Jesus of Nazareth the king of the Jews as he rides through the gates of Jerusalem seated on an ass." Judas had never shrunk from persecution, but he could not stand this sort of ridicule. With the long-nourished emotion of revenge there was now blended this fatal fear of ridicule, that terrible and fearful feeling of being ashamed of his Master and his fellow apostles. At heart, this ordained ambassador of the kingdom was already a deserter; it only remained for him to find some plausible excuse for an open break with the Master.

Paper 173. Monday in Jerusalem

174 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 172

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 173. MONDAY IN JERUSALEM

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Cleansing the Temple
2. Challenging the Master's Authority
3. Parable of the Two Sons
4. Parable of the Absent Landlord
5. Parable of the Marriage Feast

مقدمه مقاله

EARLY on this Monday morning, by prearrangement, Jesus and the apostles assembled at the home of Simon in Bethany, and after a brief conference they set out for Jerusalem. The twelve were strangely silent as they journeyed on toward the temple; they had not recovered from the experience of the preceding day. They were expectant, fearful, and profoundly affected by a certain feeling of detachment growing out of the Master's sudden change of tactics, coupled with his instruction that they were to engage in no public teaching throughout this Passover week.

As this group journeyed down Mount Olivet, Jesus led the way, the apostles following closely behind in meditative silence. There was just one thought uppermost in the minds of all save Judas Iscariot, and that was: What will the Master do today? The one absorbing thought of Judas was: What shall I do? Shall I go on with Jesus and my associates, or shall I withdraw? And if I am going to quit, how shall I break off?

PAPER 173 MONDAY IN JERUSALEM

SECTIONS

Introduction

1. Cleansing the Temple
2. Challenging the Master's Authority
3. Parable of the Two Sons
4. Parable of the Absent Landlord
5. Parable of the Marriage Feast

INTRODUCTION

^{1730.1 (1888.1)} EARLY on this Monday morning, by prearrangement, Jesus and the apostles assembled at the home of Simon in Bethany, and after a brief conference they set out for Jerusalem. The twelve were strangely silent as they journeyed on toward the temple; they had not recovered from the experience of the preceding day. They were expectant, fearful, and profoundly affected by a certain feeling of detachment growing out of the Master's sudden change of tactics, coupled with his instruction that they were to engage in no public teaching throughout this Passover week.

^{1730.2 (1888.2)} As this group journeyed down Mount Olivet, Jesus led the way, the apostles following closely behind in meditative silence. There was just one thought uppermost in the minds of all save Judas Iscariot, and that was: What will the Master do today? The one absorbing thought of Judas was: What shall I do? Shall I go on with Jesus and my associates, or shall I withdraw? And if I am going to quit, how shall I break off?

It was about nine o'clock on this beautiful morning when these men arrived at the temple. They went at once to the large court where Jesus so often taught, and after greeting the believers who were awaiting him, Jesus mounted one of the teaching platforms and began to address the gathering crowd. The apostles withdrew for a short distance and awaited developments.

^{1730.3 (1888.3)} It was about nine o'clock on this beautiful morning when these men arrived at the temple. They went at once to the large court where Jesus so often taught, and after greeting the believers who were awaiting him, Jesus mounted one of the teaching platforms and began to address the gathering crowd. The apostles withdrew for a short distance and awaited developments.

CLEANSING THE TEMPLE .1

A huge commercial traffic had grown up in association with the services and ceremonies of the temple worship. There was the business of providing suitable animals for the various sacrifices. Though it was permissible for a worshiper to provide his own sacrifice, the fact remained that this animal must be free from all "blemish" in the meaning of the Levitical law and as interpreted by official inspectors of the temple. Many a worshiper had experienced the humiliation of having his supposedly perfect animal rejected by the temple examiners. It therefore became the more general practice to purchase sacrificial animals at the temple, and although there were several stations on near-by Olivet where they could be bought, it had become the vogue to buy these animals directly from the temple pens. Gradually there had grown up this custom of selling all kinds of sacrificial animals in the temple courts. An extensive business, in which enormous profits were made, had thus been brought into existence. Part of these gains was reserved for the temple treasury, but the larger part went indirectly into the hands of the ruling high-priestly families.

This sale of animals in the temple prospered because, when the worshiper purchased such an animal, although the price might be somewhat high, no more fees had to be paid, and he could be sure the intended sacrifice would not be rejected on the ground of possessing real or technical blemishes. At one time or another systems of exorbitant overcharge were practiced upon the common people, especially during the great national feasts. At one time the greedy priests went so far as to demand the equivalent of the value of a week's labor for a pair of doves which should

1. CLEANSING THE TEMPLE

^{1731.1 (1888.4)} A huge commercial traffic had grown up in association with the services and ceremonies of the temple worship. There was the business of providing suitable animals for the various sacrifices. Though it was permissible for a worshiper to provide his own sacrifice, the fact remained that this animal must be free from all "blemish" in the meaning of the Levitical law and as interpreted by official inspectors of the temple. Many a worshiper had experienced the humiliation of having his supposedly perfect animal rejected by the temple examiners. It therefore became the more general practice to purchase sacrificial animals at the temple, and although there were several stations on near-by Olivet where they could be bought, it had become the vogue to buy these animals directly from the temple pens. Gradually there had grown up this custom of selling all kinds of sacrificial animals in the temple courts. An extensive business, in which enormous profits were made, had thus been brought into existence. Part of these gains was reserved for the temple treasury, but the larger part went indirectly into the hands of the ruling high-priestly families.

^{1731.2 (1888.5)} This sale of animals in the temple prospered because, when the worshiper purchased such an animal, although the price might be somewhat high, no more fees had to be paid, and he could be sure the intended sacrifice would not be rejected on the ground of possessing real or technical blemishes. At one time or another systems of exorbitant overcharge were practiced upon the common people, especially during the great national feasts. At one time the greedy priests went so far as to demand the equivalent of the value of a week's labor for a pair of doves which should have been sold to the poor for a few pennies. The "sons of Annas" had already begun to establish their bazaars in the temple precincts, those very

have been sold to the poor for a few pennies. The "sons of Annas" had already begun to establish their bazaars in the temple precincts, those very merchandise marts which persisted to the time of their final overthrow by a mob three years before the destruction of the temple itself.

But traffic in sacrificial animals and sundry merchandise was not the only way in which the courts of the temple were profaned. At this time there was fostered an extensive system of banking and commercial exchange which was carried on right within the temple precincts. And this all came about in the following manner: During the Asmonean dynasty the Jews coined their own silver money, and it had become the practice to require the temple dues of one-half shekel and all other temple fees to be paid with this Jewish coin. This regulation necessitated that money-changers be licensed to exchange the many sorts of currency in circulation throughout Palestine and other provinces of the Roman Empire for this orthodox shekel of Jewish coining. The temple head tax, payable by all except women, slaves, and minors, was one-half shekel, a coin about the size of a ten-cent piece but twice as thick. By the times of Jesus the priests had also been exempted from the payment of temple dues. Accordingly, from the 15th to the 25th of the month preceding the Passover, accredited money-changers erected their booths in the principal cities of Palestine for the purpose of providing the Jewish people with proper money to meet the temple dues after they had reached Jerusalem. After this ten-day period these money-changers moved on to Jerusalem and proceeded to set up their exchange tables in the courts of the temple. They were permitted to charge the equivalent of from three to four cents commission for the exchange of a coin valued at about ten cents, and in case a coin of larger value was offered for exchange, they were allowed to collect double. Likewise did these temple bankers profit from the exchange of all money intended for the purchase of sacrificial animals and for the payment of vows and the making of offerings.

These temple money-changers not only conducted a regular banking business for profit in the exchange of more than twenty sorts of money which

merchandise marts which persisted to the time of their final overthrow by a mob three years before the destruction of the temple itself.

173:1.3 (1889.1) But traffic in sacrificial animals and sundry merchandise was not the only way in which the courts of the temple were profaned. At this time there was fostered an extensive system of banking and commercial exchange which was carried on right within the temple precincts. And this all came about in the following manner: During the Asmonean dynasty the Jews coined their own silver money, and it had become the practice to require the temple dues of one-half shekel and all other temple fees to be paid with this Jewish coin. This regulation necessitated that money-changers be licensed to exchange the many sorts of currency in circulation throughout Palestine and other provinces of the Roman Empire for this orthodox shekel of Jewish coining. The temple head tax, payable by all except women, slaves, and minors, was one-half shekel, a coin about the size of a ten-cent piece but twice as thick. By the times of Jesus the priests had also been exempted from the payment of temple dues. Accordingly, from the 15th to the 25th of the month preceding the Passover, accredited money-changers erected their booths in the principal cities of Palestine for the purpose of providing the Jewish people with proper money to meet the temple dues after they had reached Jerusalem. After this ten-day period these money-changers moved on to Jerusalem and proceeded to set up their exchange tables in the courts of the temple. They were permitted to charge the equivalent of from three to four cents commission for the exchange of a coin valued at about ten cents, and in case a coin of larger value was offered for exchange, they were allowed to collect double. Likewise did these temple bankers profit from the exchange of all money intended for the purchase of sacrificial animals and for the payment of vows and the making of offerings.

173:1.4 (1889.2) These temple money-changers not only conducted a regular banking business for profit in the exchange of more than twenty sorts of money which the visiting pilgrims would periodically bring to

the visiting pilgrims would periodically bring to Jerusalem, but they also engaged in all other kinds of transactions pertaining to the banking business. Both the temple treasury and the temple rulers profited tremendously from these commercial activities. It was not uncommon for the temple treasury to hold upwards of ten million dollars while the common people languished in poverty and continued to pay these unjust levies.

In the midst of this noisy aggregation of money-changers, merchandisers, and cattle sellers, Jesus, on this Monday morning, attempted to teach the gospel of the heavenly kingdom. He was not alone in resenting this profanation of the temple; the common people, especially the Jewish visitors from foreign provinces, also heartily resented this profiteering desecration of their national house of worship. At this time the Sanhedrin itself held its regular meetings in a chamber surrounded by all this babble and confusion of trade and barter.

As Jesus was about to begin his address, two things happened to arrest his attention. At the money table of a near-by exchanger a violent and heated argument had arisen over the alleged overcharging of a Jew from Alexandria, while at the same moment the air was rent by the bellowing of a drove of some one hundred bullocks which was being driven from one section of the animal pens to another. As Jesus paused, silently but thoughtfully contemplating this scene of commerce and confusion, close by he beheld a simple-minded Galilean, a man he had once talked with in Iron, being ridiculed and jostled about by supercilious and would-be superior Judeans; and all of this combined to produce one of those strange and periodic uprisings of indignant emotion in the soul of Jesus.

To the amazement of his apostles, standing near at hand, who refrained from participation in what so soon followed, Jesus stepped down from the teaching platform and, going over to the lad who was driving the cattle through the court, took from him his whip of cords and swiftly drove the animals from the temple. But that was not all; he strode majestically before the wondering gaze of the thousands assembled in the

Jerusalem, but they also engaged in all other kinds of transactions pertaining to the banking business. Both the temple treasury and the temple rulers profited tremendously from these commercial activities. It was not uncommon for the temple treasury to hold upwards of ten million dollars while the common people languished in poverty and continued to pay these unjust levies.

173:1.5 (1889.3) In the midst of this noisy aggregation of money-changers, merchandisers, and cattle sellers, Jesus, on this Monday morning, attempted to teach the gospel of the heavenly kingdom. He was not alone in resenting this profanation of the temple; the common people, especially the Jewish visitors from foreign provinces, also heartily resented this profiteering desecration of their national house of worship. At this time the Sanhedrin itself held its regular meetings in a chamber surrounded by all this babble and confusion of trade and barter.

173:1.6 (1890.1) As Jesus was about to begin his address, two things happened to arrest his attention. At the money table of a near-by exchanger a violent and heated argument had arisen over the alleged overcharging of a Jew from Alexandria, while at the same moment the air was rent by the bellowing of a drove of some one hundred bullocks which was being driven from one section of the animal pens to another. As Jesus paused, silently but thoughtfully contemplating this scene of commerce and confusion, close by he beheld a simple-minded Galilean, a man he had once talked with in Iron, being ridiculed and jostled about by supercilious and would-be superior Judeans; and all of this combined to produce one of those strange and periodic uprisings of indignant emotion in the soul of Jesus.

173:1.7 (1890.2) To the amazement of his apostles, standing near at hand, who refrained from participation in what so soon followed, Jesus stepped down from the teaching platform and, going over to the lad who was driving the cattle through the court, took from him his whip of cords and swiftly drove the animals from the temple. But that was not all; he strode majestically before the wondering gaze of the thousands assembled in the temple court to the farthest cattle pen and proceeded to open the gates of every stall and to drive out the imprisoned animals. By this time the assembled

temple court to the farthest cattle pen and proceeded to open the gates of every stall and to drive out the imprisoned animals. By this time the assembled pilgrims were electrified, and with uproarious shouting they moved toward the bazaars and began to overturn the tables of the money-changers. In less than five minutes all commerce had been swept from the temple. By the time the near-by Roman guards had appeared on the scene, all was quiet, and the crowds had become orderly; Jesus, returning to the speaker's stand, spoke to the multitude: "You have this day witnessed that which is written in the Scriptures: 'My house shall be called a house of prayer for all nations, but you have made it a den of robbers.'"

But before he could utter other words, the great assembly broke out in hosannas of praise, and presently a throng of youths stepped out from the crowd to sing grateful hymns of appreciation that the profane and profiteering merchandisers had been ejected from the sacred temple. By this time certain of the priests had arrived on the scene, and one of them said to Jesus, "Do you not hear what the children of the Levites say?" And the Master replied, "Have you never read, 'Out of the mouths of babes and sucklings has praise been perfected'?" And all the rest of that day while Jesus taught, guards set by the people stood watch at every archway, and they would not permit anyone to carry even an empty vessel across the temple courts.

When the chief priests and the scribes heard about these happenings, they were dumfounded. All the more they feared the Master, and all the more they determined to destroy him. But they were nonplused. They did not know how to accomplish his death, for they greatly feared the multitudes, who were now so outspoken in their approval of his overthrow of the profane profiteers. And all this day, a day of quiet and peace in the temple courts, the people heard Jesus' teaching and literally hung on his words.

This surprising act of Jesus was beyond the comprehension of his apostles. They were so taken aback by this sudden and unexpected move of their Master that they remained

pilgrims were electrified, and with uproarious shouting they moved toward the bazaars and began to overturn the tables of the money-changers. In less than five minutes all commerce had been swept from the temple. By the time the near-by Roman guards had appeared on the scene, all was quiet, and the crowds had become orderly; Jesus, returning to the speaker's stand, spoke to the multitude: "You have this day witnessed that which is written in the Scriptures: 'My house shall be called a house of prayer for all nations, but you have made it a den of robbers.'"

^{173:1.8 (1890.3)} But before he could utter other words, the great assembly broke out in hosannas of praise, and presently a throng of youths stepped out from the crowd to sing grateful hymns of appreciation that the profane and profiteering merchandisers had been ejected from the sacred temple. By this time certain of the priests had arrived on the scene, and one of them said to Jesus, "Do you not hear what the children of the Levites say?" And the Master replied, "Have you never read, 'Out of the mouths of babes and sucklings has praise been perfected'?" And all the rest of that day while Jesus taught, guards set by the people stood watch at every archway, and they would not permit anyone to carry even an empty vessel across the temple courts.

^{173:1.9 (1890.4)} When the chief priests and the scribes heard about these happenings, they were dumfounded. All the more they feared the Master, and all the more they determined to destroy him. But they were nonplused. They did not know how to accomplish his death, for they greatly feared the multitudes, who were now so outspoken in their approval of his overthrow of the profane profiteers. And all this day, a day of quiet and peace in the temple courts, the people heard Jesus' teaching and literally hung on his words.

^{173:1.10 (1890.5)} This surprising act of Jesus was beyond the comprehension of his apostles. They were so taken aback by this sudden and unexpected move of their Master that they remained throughout the whole episode huddled together near the speaker's stand; they never lifted a hand to further this

throughout the whole episode huddled together near the speaker's stand; they never lifted a hand to further this cleansing of the temple. If this spectacular event had occurred the day before, at the time of Jesus' triumphal arrival at the temple at the termination of his tumultuous procession through the gates of the city, all the while loudly acclaimed by the multitude, they would have been ready for it, but coming as it did, they were wholly unprepared to participate.

This cleansing of the temple discloses the Master's attitude toward commercializing the practices of religion as well as his detestation of all forms of unfairness and profiteering at the expense of the poor and the unlearned. This episode also demonstrates that Jesus did not look with approval upon the refusal to employ force to protect the majority of any given human group against the unfair and enslaving practices of unjust minorities who may be able to entrench themselves behind political, financial, or ecclesiastical power. Shrewd, wicked, and designing men are not to be permitted to organize themselves for the exploitation and oppression of those who, because of their idealism, are not disposed to resort to force for self-protection or for the furtherance of their laudable life projects.

cleansing of the temple. If this spectacular event had occurred the day before, at the time of Jesus' triumphal arrival at the temple at the termination of his tumultuous procession through the gates of the city, all the while loudly acclaimed by the multitude, they would have been ready for it, but coming as it did, they were wholly unprepared to participate.

^{173:1.11 (1891.1)} This cleansing of the temple discloses the Master's attitude toward commercializing the practices of religion as well as his detestation of all forms of unfairness and profiteering at the expense of the poor and the unlearned. This episode also demonstrates that Jesus did not look with approval upon the refusal to employ force to protect the majority of any given human group against the unfair and enslaving practices of unjust minorities who may be able to entrench themselves behind political, financial, or ecclesiastical power. Shrewd, wicked, and designing men are not to be permitted to organize themselves for the exploitation and oppression of those who, because of their idealism, are not disposed to resort to force for self-protection or for the furtherance of their laudable life projects.

CHALLENGING THE MASTER'S 2 AUTHORITY

On Sunday the triumphal entry into Jerusalem so overawed the Jewish leaders that they refrained from placing Jesus under arrest. Today, this spectacular cleansing of the temple likewise effectively postponed the Master's apprehension. Day by day the rulers of the Jews were becoming more and more determined to destroy him, but they were distraught by two fears, which conspired to delay the hour of striking. The chief priests and the scribes were unwilling to arrest Jesus in public for fear the multitude might turn upon them in a fury of resentment; they also dreaded the possibility of the Roman guards being called upon to quell a popular uprising.

At the noon session of the Sanhedrin it was unanimously agreed that Jesus

2. CHALLENGING THE MASTER'S AUTHORITY

^{173:2.1 (1891.2)} On Sunday the triumphal entry into Jerusalem so overawed the Jewish leaders that they refrained from placing Jesus under arrest. Today, this spectacular cleansing of the temple likewise effectively postponed the Master's apprehension. Day by day the rulers of the Jews were becoming more and more determined to destroy him, but they were distraught by two fears, which conspired to delay the hour of striking. The chief priests and the scribes were unwilling to arrest Jesus in public for fear the multitude might turn upon them in a fury of resentment; they also dreaded the possibility of the Roman guards being called upon to quell a popular uprising.

^{173:2.2 (1891.3)} At the noon session of the Sanhedrin it was unanimously agreed that Jesus must be

must be speedily destroyed, inasmuch as no friend of the Master attended this meeting. But they could not agree as to when and how he should be taken into custody. Finally they agreed upon appointing five groups to go out among the people and seek to entangle him in his teaching or otherwise to discredit him in the sight of those who listened to his instruction. Accordingly, about two o'clock, when Jesus had just begun his discourse on "The Liberty of Sonship," a group of these elders of Israel made their way up near Jesus and, interrupting him in the customary manner, asked this question: "By what authority do you do these things? Who gave you this authority?"

It was altogether proper that the temple rulers and the officers of the Jewish Sanhedrin should ask this question of anyone who presumed to teach and perform in the extraordinary manner which had been characteristic of Jesus, especially as concerned his recent conduct in clearing the temple of all commerce. These traders and money-changers all operated by direct license from the highest rulers, and a percentage of their gains was supposed to go directly into the temple treasury. Do not forget that *authority* was the watchword of all Jewry. The prophets were always stirring up trouble because they so boldly presumed to teach without authority, without having been duly instructed in the rabbinic academies and subsequently regularly ordained by the Sanhedrin. Lack of this authority in pretentious public teaching was looked upon as indicating either ignorant presumption or open rebellion. At this time only the Sanhedrin could ordain an elder or teacher, and such a ceremony had to take place in the presence of at least three persons who had previously been so ordained. Such an ordination conferred the title of "rabbi" upon the teacher and also qualified him to act as a judge, "binding and loosing such matters as might be brought to him for adjudication."

The rulers of the temple came before Jesus at this afternoon hour challenging not only his teaching but his acts. Jesus well knew that these very men had long publicly taught that his authority for teaching was Satanic, and that all his mighty works had been wrought by the power of the prince of devils. Therefore

speedily destroyed, inasmuch as no friend of the Master attended this meeting. But they could not agree as to when and how he should be taken into custody. Finally they agreed upon appointing five groups to go out among the people and seek to entangle him in his teaching or otherwise to discredit him in the sight of those who listened to his instruction. Accordingly, about two o'clock, when Jesus had just begun his discourse on "The Liberty of Sonship," a group of these elders of Israel made their way up near Jesus and, interrupting him in the customary manner, asked this question: "By what authority do you do these things? Who gave you this authority?"

^{173:23 (1891:4)} It was altogether proper that the temple rulers and the officers of the Jewish Sanhedrin should ask this question of anyone who presumed to teach and perform in the extraordinary manner which had been characteristic of Jesus, especially as concerned his recent conduct in clearing the temple of all commerce. These traders and money-changers all operated by direct license from the highest rulers, and a percentage of their gains was supposed to go directly into the temple treasury. Do not forget that *authority* was the watchword of all Jewry. The prophets were always stirring up trouble because they so boldly presumed to teach without authority, without having been duly instructed in the rabbinic academies and subsequently regularly ordained by the Sanhedrin. Lack of this authority in pretentious public teaching was looked upon as indicating either ignorant presumption or open rebellion. At this time only the Sanhedrin could ordain an elder or teacher, and such a ceremony had to take place in the presence of at least three persons who had previously been so ordained. Such an ordination conferred the title of "rabbi" upon the teacher and also qualified him to act as a judge, "binding and loosing such matters as might be brought to him for adjudication."

^{173:24 (1892:1)} The rulers of the temple came before Jesus at this afternoon hour challenging not only his teaching but his acts. Jesus well knew that these very men had long publicly taught that his authority for teaching was Satanic, and that all his mighty works had been wrought by the power of the prince of devils. Therefore did the Master begin his answer to their question by asking them a counter-question.

did the Master begin his answer to their question by asking them a counter-question. Said Jesus: "I would also like to ask you one question which, if you will answer me, I likewise will tell you by what authority I do these works. The baptism of John, whence was it? Did John get his authority from heaven or
"from men

And when his questioners heard this, they withdrew to one side to take counsel among themselves as to what answer they might give. They had thought to embarrass Jesus before the multitude, but now they found themselves much confused before all who were assembled at that time in the temple court. And their discomfiture was all the more apparent when they returned to Jesus, saying: "Concerning the baptism of John, we cannot answer; we do not know." And they so answered the Master because they had reasoned among themselves: If we shall say from heaven, then will he say, Why did you not believe him, and perchance will add that he received his authority from John; and if we shall say from men, then might the multitude turn upon us, for most of them hold that John was a prophet; and so they were compelled to come before Jesus and the people confessing that they, the religious teachers and leaders of Israel, could not (or would not) express an opinion about John's mission. And when they had spoken, Jesus, looking down upon them, said, "Neither will I tell you by what authority I
".do these things

Jesus never intended to appeal to John for his authority; John had never been ordained by the Sanhedrin. Jesus' authority was in himself and in his
.Father's eternal supremacy

In employing this method of dealing with his adversaries, Jesus did not mean to dodge the question. At first it may seem that he was guilty of a masterly evasion, but it was not so. Jesus was never disposed to take unfair advantage of even his enemies. In this apparent evasion he really supplied all his hearers with the answer to the Pharisees' question as to the authority behind his mission. They had asserted that he performed by authority of the prince of devils. Jesus had repeatedly asserted that all his teaching and works were by the power and authority of his Father in

Said Jesus: "I would also like to ask you one question which, if you will answer me, I likewise will tell you by what authority I do these works. The baptism of John, whence was it? Did John get his authority from heaven or from men?"

^{17325 (1892:2)} And when his questioners heard this, they withdrew to one side to take counsel among themselves as to what answer they might give. They had thought to embarrass Jesus before the multitude, but now they found themselves much confused before all who were assembled at that time in the temple court. And their discomfiture was all the more apparent when they returned to Jesus, saying: "Concerning the baptism of John, we cannot answer; we do not know." And they so answered the Master because they had reasoned among themselves: If we shall say from heaven, then will he say, Why did you not believe him, and perchance will add that he received his authority from John; and if we shall say from men, then might the multitude turn upon us, for most of them hold that John was a prophet; and so they were compelled to come before Jesus and the people confessing that they, the religious teachers and leaders of Israel, could not (or would not) express an opinion about John's mission. And when they had spoken, Jesus, looking down upon them, said, "Neither will I tell you by what authority I do these things."

^{17326 (1892:3)} Jesus never intended to appeal to John for his authority; John had never been ordained by the Sanhedrin. Jesus' authority was in himself and in his Father's eternal supremacy.

^{17327 (1892:4)} In employing this method of dealing with his adversaries, Jesus did not mean to dodge the question. At first it may seem that he was guilty of a masterly evasion, but it was not so. Jesus was never disposed to take unfair advantage of even his enemies. In this apparent evasion he really supplied all his hearers with the answer to the Pharisees' question as to the authority behind his mission. They had asserted that he performed by authority of the prince of devils. Jesus had repeatedly asserted that all his teaching and works were by the power and authority of his Father in heaven. This the Jewish leaders refused to accept and were seeking to corner him into admitting that he was an irregular teacher since he had never been sanctioned by the Sanhedrin. In answering them as

heaven. This the Jewish leaders refused to accept and were seeking to corner him into admitting that he was an irregular teacher since he had never been sanctioned by the Sanhedrin. In answering them as he did, while not claiming authority from John, he so satisfied the people with the inference that the effort of his enemies to ensnare him was effectively turned upon themselves and was much to their discredit in the eyes of all present.

And it was this genius of the Master for dealing with his adversaries that made them so afraid of him. They attempted no more questions that day; they retired to take further counsel among themselves. But the people were not slow to discern the dishonesty and insincerity in these questions asked by the Jewish rulers. Even the common folk could not fail to distinguish between the moral majesty of the Master and the designing hypocrisy of his enemies. But the cleansing of the temple had brought the Sadducees over to the side of the Pharisees in perfecting the plan to destroy Jesus. And the Sadducees now represented a majority of the Sanhedrin.

he did, while not claiming authority from John, he so satisfied the people with the inference that the effort of his enemies to ensnare him was effectively turned upon themselves and was much to their discredit in the eyes of all present.

^{173:28 (1892:5)} And it was this genius of the Master for dealing with his adversaries that made them so afraid of him. They attempted no more questions that day; they retired to take further counsel among themselves. But the people were not slow to discern the dishonesty and insincerity in these questions asked by the Jewish rulers. Even the common folk could not fail to distinguish between the moral majesty of the Master and the designing hypocrisy of his enemies. But the cleansing of the temple had brought the Sadducees over to the side of the Pharisees in perfecting the plan to destroy Jesus. And the Sadducees now represented a majority of the Sanhedrin.

PARABLE OF THE TWO SONS .3

As the caviling Pharisees stood there in silence before Jesus, he looked down on them and said: "Since you are in doubt about John's mission and arrayed in enmity against the teaching and the works of the Son of Man, give ear while I tell you a parable: A certain great and respected landholder had two sons, and desiring the help of his sons in the management of his large estates, he came to one of them, saying, 'Son, go work today in my vineyard.' And this unthinking son answered his father, saying, 'I will not go'; but afterward he repented and went. When he had found his older son, likewise he said to him, 'Son, go work in my vineyard.' And this hypocritical and unfaithful son answered, 'Yes, my father, I will go.' But when his father had departed, he went not. Let me ask you, which of these sons really did his father's will?"

And the people spoke with one accord, saying, "The first son." And then said Jesus: "Even so; and now do I declare that the publicans and harlots, even though they appear to refuse the

3. PARABLE OF THE TWO SONS

^{173:31 (1893:1)} As the caviling Pharisees stood there in silence before Jesus, he looked down on them and said: "Since you are in doubt about John's mission and arrayed in enmity against the teaching and the works of the Son of Man, give ear while I tell you a parable: A certain great and respected landholder had two sons, and desiring the help of his sons in the management of his large estates, he came to one of them, saying, 'Son, go work today in my vineyard.' And this unthinking son answered his father, saying, 'I will not go'; but afterward he repented and went. When he had found his older son, likewise he said to him, 'Son, go work in my vineyard.' And this hypocritical and unfaithful son answered, 'Yes, my father, I will go.' But when his father had departed, he went not. Let me ask you, which of these sons really did his father's will?"

^{173:32 (1893:2)} And the people spoke with one accord, saying, "The first son." And then said Jesus: "Even so; and now do I declare that the publicans and harlots, even though they appear to refuse the call to repentance, shall see the error of their way and

call to repentance, shall see the error of their way and go on into the kingdom of God before you, who make great pretensions of serving the Father in heaven while you refuse to do the works of the Father. It was not you, the Pharisees and scribes, who believed John, but rather the publicans and sinners; neither do you believe my teaching, but the common people hear my words gladly.

Jesus did not despise the Pharisees and Sadducees personally. It was their systems of teaching and practice which he sought to discredit. He was hostile to no man, but here was occurring the inevitable clash between a new and living religion of the spirit and the older religion of ceremony, tradition, and authority.

All this time the twelve apostles stood near the Master, but they did not in any manner participate in these transactions. Each one of the twelve was reacting in his own peculiar way to the events of these closing days of Jesus' ministry in the flesh, and each one likewise remained obedient to the Master's injunction to refrain from all public teaching and preaching during this Passover week.

go on into the kingdom of God before you, who make great pretensions of serving the Father in heaven while you refuse to do the works of the Father. It was not you, the Pharisees and scribes, who believed John, but rather the publicans and sinners; neither do you believe my teaching, but the common people hear my words gladly."

^{173:33 (1893:3)} Jesus did not despise the Pharisees and Sadducees personally. It was their systems of teaching and practice which he sought to discredit. He was hostile to no man, but here was occurring the inevitable clash between a new and living religion of the spirit and the older religion of ceremony, tradition, and authority.

^{173:34 (1893:4)} All this time the twelve apostles stood near the Master, but they did not in any manner participate in these transactions. Each one of the twelve was reacting in his own peculiar way to the events of these closing days of Jesus' ministry in the flesh, and each one likewise remained obedient to the Master's injunction to refrain from all public teaching and preaching during this Passover week.

PARABLE OF THE ABSENT LANDLORD .4

When the chief Pharisees and the scribes who had sought to entangle Jesus with their questions had finished listening to the story of the two sons, they withdrew to take further counsel, and the Master, turning his attention to the listening multitude, told another parable:

There was a good man who was a householder, and he planted a vineyard. He set a hedge about it, dug a pit for the wine press, and built a watchtower for the guards. Then he let this vineyard out to tenants while he went on a long journey into another country. And when the season of the fruits drew near, he sent servants to the tenants to receive his rental. But they took counsel among themselves and refused to give these servants the fruits due their master; instead, they fell upon his servants, beating one, stoning another, and sending the others away empty-handed. And when the householder heard about

4. PARABLE OF THE ABSENT LANDLORD

^{173:41 (1893:5)} When the chief Pharisees and the scribes who had sought to entangle Jesus with their questions had finished listening to the story of the two sons, they withdrew to take further counsel, and the Master, turning his attention to the listening multitude, told another parable:

^{173:42 (1893:6)} "There was a good man who was a householder, and he planted a vineyard. He set a hedge about it, dug a pit for the wine press, and built a watchtower for the guards. Then he let this vineyard out to tenants while he went on a long journey into another country. And when the season of the fruits drew near, he sent servants to the tenants to receive his rental. But they took counsel among themselves and refused to give these servants the fruits due their master; instead, they fell upon his servants, beating one, stoning another, and sending the others away empty-handed. And when the householder heard about all this, he sent other and more trusted servants to deal with these wicked tenants, and these they wounded and also treated shamefully. And then the householder sent

all this, he sent other and more trusted servants to deal with these wicked tenants, and these they wounded and also treated shamefully. And then the householder sent his favorite servant, his steward, and him they killed. And still, in patience and with forbearance, he dispatched many other servants, but none would they receive. Some they beat, others they killed, and when the householder had been so dealt with, he decided to send his son to deal with these ungrateful tenants, saying to himself, 'They may mistreat my servants, but they will surely show respect for my beloved son.' But when these unrepentant and wicked tenants saw the son, they reasoned among themselves: 'This is the heir; come, let us kill him and then the inheritance will be ours.' So they laid hold on him, and after casting him out of the vineyard, they killed him. When the lord of that vineyard shall hear how they have rejected and killed his son, what will he do to those ungrateful
"and wicked tenants

And when the people heard this parable and the question Jesus asked, they answered, "He will destroy those miserable men and let out his vineyard to other and honest farmers who will render to him the fruits in their season." And when some of them who heard perceived that this parable referred to the Jewish nation and its treatment of the prophets and to the impending rejection of Jesus and the gospel of the kingdom, they said in sorrow, "God forbid that we should go on doing these
".things

Jesus saw a group of the Sadducees and Pharisees making their way through the crowd, and he paused for a moment until they drew near him, when he said: "You know how your fathers rejected the prophets, and you well know that you are set in your hearts to reject the Son of Man." And then, looking with searching gaze upon those priests and elders who were standing near him, Jesus said: "Did you never read in the Scripture about the stone which the builders rejected, and which, when the people had discovered it, was made into the cornerstone? And so once more do I warn you that, if you continue to reject this gospel, presently will the kingdom of God be taken away from you and be given to a people willing to receive the good news and to bring forth

his favorite servant, his steward, and him they killed. And still, in patience and with forbearance, he dispatched many other servants, but none would they receive. Some they beat, others they killed, and when the householder had been so dealt with, he decided to send his son to deal with these ungrateful tenants, saying to himself, 'They may mistreat my servants, but they will surely show respect for my beloved son.' But when these unrepentant and wicked tenants saw the son, they reasoned among themselves: 'This is the heir; come, let us kill him and then the inheritance will be ours.' So they laid hold on him, and after casting him out of the vineyard, they killed him. When the lord of that vineyard shall hear how they have rejected and killed his son, what will he do to those ungrateful and wicked tenants?"

^{173:4.3 (1894:1)} And when the people heard this parable and the question Jesus asked, they answered, "He will destroy those miserable men and let out his vineyard to other and honest farmers who will render to him the fruits in their season." And when some of them who heard perceived that this parable referred to the Jewish nation and its treatment of the prophets and to the impending rejection of Jesus and the gospel of the kingdom, they said in sorrow, "God forbid that we should go on doing these things."

^{173:4.4 (1894:2)} Jesus saw a group of the Sadducees and Pharisees making their way through the crowd, and he paused for a moment until they drew near him, when he said: "You know how your fathers rejected the prophets, and you well know that you are set in your hearts to reject the Son of Man." And then, looking with searching gaze upon those priests and elders who were standing near him, Jesus said: "Did you never read in the Scripture about the stone which the builders rejected, and which, when the people had discovered it, was made into the cornerstone? And so once more do I warn you that, if you continue to reject this gospel, presently will the kingdom of God be taken away from you and be given to a people willing to receive the good news and to bring forth the fruits of the spirit. And there is a mystery about this stone, seeing that whoso falls upon it, while he is thereby broken in pieces, shall be saved; but on whomsoever this stone falls, he will be ground to dust and his ashes scattered to

the fruits of the spirit. And there is a mystery about this stone, seeing that whoso falls upon it, while he is thereby broken in pieces, shall be saved; but on whomsoever this stone falls, he will be ground to dust and his ashes scattered
".to the four winds

the four winds."

When the Pharisees heard these words, they understood that Jesus referred to themselves and the other Jewish leaders. They greatly desired to lay hold on him then and there, but they feared the multitude. However, they were so angered by the Master's words that they withdrew and held further counsel among themselves as to how they might bring about his death. And that night both the Sadducees and the Pharisees joined hands in the plan to
.entrap him the next day

^{17345 (1894.3)} When the Pharisees heard these words, they understood that Jesus referred to themselves and the other Jewish leaders. They greatly desired to lay hold on him then and there, but they feared the multitude. However, they were so angered by the Master's words that they withdrew and held further counsel among themselves as to how they might bring about his death. And that night both the Sadducees and the Pharisees joined hands in the plan to entrap him the next day.

PARABLE OF THE MARRIAGE FEAST .5

After the scribes and rulers had withdrawn, Jesus addressed himself again to the assembled crowd and spoke the parable of the wedding feast. He
:said

The kingdom of heaven may be likened to a certain king who made a marriage feast for his son and dispatched messengers to call those who had previously been invited to the feast to come, saying, 'Everything is ready for the marriage supper at the king's palace.' Now, many of those who had once promised to attend, at this time refused to come. When the king heard of these rejections of his invitation, he sent other servants and messengers, saying: 'Tell all those who were bidden, to come, for, behold, my dinner is ready. My oxen and my fatlings are killed, and all is in readiness for the celebration of the forthcoming marriage of my son.' But again did the thoughtless make light of this call of their king, and they went their ways, one to the farm, another to the pottery, and others to their merchandise. Still others were not content thus to slight the king's call, but in open rebellion they laid hands on the king's messengers and shamefully mistreated them, even killing some of them. And when the king perceived that his chosen guests, even those who had accepted his preliminary invitation and had promised to attend the wedding feast, had finally rejected his call and in

5. PARABLE OF THE MARRIAGE FEAST

^{17351 (1894.4)} After the scribes and rulers had withdrawn, Jesus addressed himself again to the assembled crowd and spoke the parable of the wedding feast. He said:

^{17352 (1894.5)} "The kingdom of heaven may be likened to a certain king who made a marriage feast for his son and dispatched messengers to call those who had previously been invited to the feast to come, saying, 'Everything is ready for the marriage supper at the king's palace.' Now, many of those who had once promised to attend, at this time refused to come. When the king heard of these rejections of his invitation, he sent other servants and messengers, saying: 'Tell all those who were bidden, to come, for, behold, my dinner is ready. My oxen and my fatlings are killed, and all is in readiness for the celebration of the forthcoming marriage of my son.' But again did the thoughtless make light of this call of their king, and they went their ways, one to the farm, another to the pottery, and others to their merchandise. Still others were not content thus to slight the king's call, but in open rebellion they laid hands on the king's messengers and shamefully mistreated them, even killing some of them. And when the king perceived that his chosen guests, even those who had accepted his preliminary invitation and had promised to attend the wedding feast, had finally rejected his call and in rebellion had assaulted and slain his chosen messengers, he was exceedingly wroth. And then this insulted king ordered out his armies and the armies of his allies and instructed them to destroy these rebellious murderers and to burn down their city.

rebellion had assaulted and slain his chosen messengers, he was exceedingly wroth. And then this insulted king ordered out his armies and the armies of his allies and instructed them to destroy these rebellious murderers and to burn down their city.

And when he had punished those“ who spurned his invitation, he appointed yet another day for the wedding feast and said to his messengers: ‘They who were first bidden to the wedding were not worthy; so go now into the parting of the ways and into the highways and even beyond the borders of the city, and as many as you shall find, bid even these strangers to come in and attend this wedding feast.’ And then these servants went out into the highways and the out-of-the-way places, and they gathered together as many as they found, good and bad, rich and poor, so that at last the wedding chamber was filled with willing guests. When all was ready, the king came in to view his guests, and much to his surprise he saw there a man without a wedding garment. The king, since he had freely provided wedding garments for all his guests, addressing this man, said: ‘Friend, how is it that you come into my guest chamber on this occasion without a wedding garment?’ And this unprepared man was speechless. Then said the king to his servants: ‘Cast out this thoughtless guest from my house to share the lot of all the others who have spurned my hospitality and rejected my call. I will have none here except those who delight to accept my invitation, and who do me the honor to wear those guest garments so freely provided for all.’”

After speaking this parable, Jesus was about to dismiss the multitude when a sympathetic believer, making his way through the crowds toward him, asked: “But, Master, how shall we know about these things? how shall we be ready for the king’s invitation? what sign will you give us whereby we shall know that you are the Son of God?” And when the Master heard this, he said, “Only one sign shall be given you.” And then, pointing to his own body, he continued, “Destroy this temple, and in three days I will raise it up.” But they did not understand him, and as they dispersed, they talked among themselves, saying, “Almost fifty years has this temple been

^{173:53 (189:1)} “And when he had punished those who spurned his invitation, he appointed yet another day for the wedding feast and said to his messengers: ‘They who were first bidden to the wedding were not worthy; so go now into the parting of the ways and into the highways and even beyond the borders of the city, and as many as you shall find, bid even these strangers to come in and attend this wedding feast.’ And then these servants went out into the highways and the out-of-the-way places, and they gathered together as many as they found, good and bad, rich and poor, so that at last the wedding chamber was filled with willing guests. When all was ready, the king came in to view his guests, and much to his surprise he saw there a man without a wedding garment. The king, since he had freely provided wedding garments for all his guests, addressing this man, said: ‘Friend, how is it that you come into my guest chamber on this occasion without a wedding garment?’ And this unprepared man was speechless. Then said the king to his servants: ‘Cast out this thoughtless guest from my house to share the lot of all the others who have spurned my hospitality and rejected my call. I will have none here except those who delight to accept my invitation, and who do me the honor to wear those guest garments so freely provided for all.’”

^{173:54 (189:2)} After speaking this parable, Jesus was about to dismiss the multitude when a sympathetic believer, making his way through the crowds toward him, asked: “But, Master, how shall we know about these things? how shall we be ready for the king’s invitation? what sign will you give us whereby we shall know that you are the Son of God?” And when the Master heard this, he said, “Only one sign shall be given you.” And then, pointing to his own body, he continued, “Destroy this temple, and in three days I will raise it up.” But they did not understand him, and as they dispersed, they talked among themselves, saying, “Almost fifty years has this temple been in building, and yet he says he will destroy it and raise it up in three days.” Even his own apostles did not comprehend the significance of this utterance, but subsequently, after his

in building, and yet he says he will destroy it and raise it up in three days." Even his own apostles did not comprehend the significance of this utterance, but subsequently, after his resurrection, they recalled what he had said.

About four o'clock this afternoon Jesus beckoned to his apostles and indicated that he desired to leave the temple and to go to Bethany for their evening meal and a night of rest. On the way up Olivet Jesus instructed Andrew, Philip, and Thomas that, on the morrow, they should establish a camp nearer the city which they could occupy during the remainder of the Passover week. In compliance with this instruction the following morning they pitched their tents in the hillside ravine overlooking the public camping park of Gethsemane, on a plot of ground belonging to Simon of Bethany.

Again it was a silent group of Jews who made their way up the western slope of Olivet on this Monday night. These twelve men, as never before, were beginning to sense that something tragic was about to happen. While the dramatic cleansing of the temple during the early morning had aroused their hopes of seeing the Master assert himself and manifest his mighty powers, the events of the entire afternoon only operated as an anticlimax in that they all pointed to the certain rejection of Jesus' teaching by the Jewish authorities. The apostles were gripped by suspense and were held in the firm grasp of a terrible uncertainty. They realized that only a few short days could intervene between the events of the day just passed and the crash of an impending doom. They all felt that something tremendous was about to happen, but they knew not what to expect. They went to their various places for rest, but they slept very little. Even the Alpheus twins were at last aroused to the realization that the events of the Master's life were moving swiftly toward their final culmination.

resurrection, they recalled what he had said.

^{173:5.5 (1896:3)} About four o'clock this afternoon Jesus beckoned to his apostles and indicated that he desired to leave the temple and to go to Bethany for their evening meal and a night of rest. On the way up Olivet Jesus instructed Andrew, Philip, and Thomas that, on the morrow, they should establish a camp nearer the city which they could occupy during the remainder of the Passover week. In compliance with this instruction the following morning they pitched their tents in the hillside ravine overlooking the public camping park of Gethsemane, on a plot of ground belonging to Simon of Bethany.

^{173:5.6 (1896:1)} Again it was a silent group of Jews who made their way up the western slope of Olivet on this Monday night. These twelve men, as never before, were beginning to sense that something tragic was about to happen. While the dramatic cleansing of the temple during the early morning had aroused their hopes of seeing the Master assert himself and manifest his mighty powers, the events of the entire afternoon only operated as an anticlimax in that they all pointed to the certain rejection of Jesus' teaching by the Jewish authorities. The apostles were gripped by suspense and were held in the firm grasp of a terrible uncertainty. They realized that only a few short days could intervene between the events of the day just passed and the crash of an impending doom. They all felt that something tremendous was about to happen, but they knew not what to expect. They went to their various places for rest, but they slept very little. Even the Alpheus twins were at last aroused to the realization that the events of the Master's life were moving swiftly toward their final culmination.

Paper 174. Tuesday Morning in the Temple

175 ⇨

کتاب یورنشيا

173 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 174. TUESDAY MORNING IN THE TEMPLE

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Divine Forgiveness
2. Questions by the Jewish Rulers
3. The Sadducees and the Resurrection
4. The Great Commandment
5. The Inquiring Greeks

مقدمه مقاله

ABOUT seven o'clock on this Tuesday morning Jesus met the apostles, the women's corps, and some two dozen other prominent disciples at the home of Simon. At this meeting he said farewell to Lazarus, giving him that instruction which led him so soon to flee to Philadelphia in Perea, where he later became connected with the missionary movement having its headquarters in that city. Jesus also said good-bye to the aged Simon, and gave his parting advice to the women's corps, as he never again formally addressed them.

This morning he greeted each of the twelve with a personal salutation. To Andrew he said: "Be not dismayed by the events just ahead. Keep a firm hold on your brethren and see that they do not find you downcast." To Peter he said: "Put not your trust in the arm of flesh nor in weapons of steel. Establish yourself on the spiritual foundations of the eternal rocks." To James he said: "Falter not because of outward

PAPER 174 TUESDAY MORNING IN THE TEMPLE

SECTIONS

Introduction

1. Divine Forgiveness
2. Questions by the Jewish Rulers
3. The Sadducees and the Resurrection
4. The Great Commandment
5. The Inquiring Greeks

INTRODUCTION

174:0.1 (1897:1) ABOUT seven o'clock on this Tuesday morning Jesus met the apostles, the women's corps, and some two dozen other prominent disciples at the home of Simon. At this meeting he said farewell to Lazarus, giving him that instruction which led him so soon to flee to Philadelphia in Perea, where he later became connected with the missionary movement having its headquarters in that city. Jesus also said good-bye to the aged Simon, and gave his parting advice to the women's corps, as he never again formally addressed them.

174:0.2 (1897:2) This morning he greeted each of the twelve with a personal salutation. To Andrew he said: "Be not dismayed by the events just ahead. Keep a firm hold on your brethren and see that they do not find you downcast." To Peter he said: "Put not your trust in the arm of flesh nor in weapons of steel. Establish yourself on the spiritual foundations of the eternal rocks." To James he said: "Falter not because of outward appearances. Remain firm in your faith, and you shall soon know of the reality of that which you believe." To John he said: "Be gentle; love even your enemies; be tolerant. And

appearances. Remain firm in your faith, and you shall soon know of the reality of that which you believe." To John he said: "Be gentle; love even your enemies; be tolerant. And remember that I have trusted you with many things." To Nathaniel he said: "Judge not by appearances; remain firm in your faith when all appears to vanish; be true to your commission as an ambassador of the kingdom." To Philip he said: "Be unmoved by the events now impending. Remain unshaken, even when you cannot see the way. Be loyal to your oath of consecration." To Matthew he said: "Forget not the mercy that received you into the kingdom. Let no man cheat you of your eternal reward. As you have withstood the inclinations of the mortal nature, be willing to be steadfast." To Thomas he said: "No matter how difficult it may be, just now you must walk by faith and not by sight. Doubt not that I am able to finish the work I have begun, and that I shall eventually see all of my faithful ambassadors in the kingdom beyond." To the Alpheus twins he said: "Do not allow the things which you cannot understand to crush you. Be true to the affections of your hearts and put not your trust in either great men or the changing attitude of the people. Stand by your brethren." And to Simon Zelotes he said: "Simon, you may be crushed by disappointment, but your spirit shall rise above all that may come upon you. What you have failed to learn from me, my spirit will teach you. Seek the true realities of the spirit and cease to be attracted by unreal and material shadows." And to Judas Iscariot he said: "Judas, I have loved you and have prayed that you would love your brethren. Be not weary in well doing; and I would warn you to beware the slippery paths of flattery and the poison darts of ridicule".

And when he had concluded these greetings, he departed for Jerusalem with Andrew, Peter, James, and John as the other apostles set about the establishment of the Gethsemane camp, where they were to go that night, and where they made their headquarters for the remainder of the Master's life in the flesh. About halfway down the slope of Olivet Jesus paused and visited more than an hour with the four apostles

remember that I have trusted you with many things." To Nathaniel he said: "Judge not by appearances; remain firm in your faith when all appears to vanish; be true to your commission as an ambassador of the kingdom." To Philip he said: "Be unmoved by the events now impending. Remain unshaken, even when you cannot see the way. Be loyal to your oath of consecration." To Matthew he said: "Forget not the mercy that received you into the kingdom. Let no man cheat you of your eternal reward. As you have withstood the inclinations of the mortal nature, be willing to be steadfast." To Thomas he said: "No matter how difficult it may be, just now you must walk by faith and not by sight. Doubt not that I am able to finish the work I have begun, and that I shall eventually see all of my faithful ambassadors in the kingdom beyond." To the Alpheus twins he said: "Do not allow the things which you cannot understand to crush you. Be true to the affections of your hearts and put not your trust in either great men or the changing attitude of the people. Stand by your brethren." And to Simon Zelotes he said: "Simon, you may be crushed by disappointment, but your spirit shall rise above all that may come upon you. What you have failed to learn from me, my spirit will teach you. Seek the true realities of the spirit and cease to be attracted by unreal and material shadows." And to Judas Iscariot he said: "Judas, I have loved you and have prayed that you would love your brethren. Be not weary in well doing; and I would warn you to beware the slippery paths of flattery and the poison darts of ridicule."

^{174:03 (1997:3)} And when he had concluded these greetings, he departed for Jerusalem with Andrew, Peter, James, and John as the other apostles set about the establishment of the Gethsemane camp, where they were to go that night, and where they made their headquarters for the remainder of the Master's life in the flesh. About halfway down the slope of Olivet Jesus paused and visited more than an hour with the four apostles.

For several days Peter and James had been engaged in discussing their differences of opinion about the Master's teaching regarding the forgiveness of sin. They had both agreed to lay the matter before Jesus, and Peter embraced this occasion as a fitting opportunity for securing the Master's counsel. Accordingly, Simon Peter broke in on the conversation dealing with the differences between praise and worship, by asking: "Master, James and I are not in accord regarding your teachings having to do with the forgiveness of sin. James claims you teach that the Father forgives us even before we ask him, and I maintain that repentance and confession must precede the forgiveness. Which of us is right? what do you say?"

After a short silence Jesus looked significantly at all four and answered: "My brethren, you err in your opinions because you do not comprehend the nature of those intimate and loving relations between the creature and the Creator, between man and God. You fail to grasp that understanding sympathy which the wise parent entertains for his immature and sometimes erring child. It is indeed doubtful whether intelligent and affectionate parents are ever called upon to forgive an average and normal child. Understanding relationships associated with attitudes of love effectively prevent all those estrangements which later necessitate the readjustment of repentance by the child with forgiveness by the parent.

A part of every father lives in the child. The father enjoys priority and superiority of understanding in all matters connected with the child-parent relationship. The parent is able to view the immaturity of the child in the light of the more advanced parental maturity, the riper experience of the older partner. With the earthly child and the heavenly Father, the divine parent possesses infinity and divinity of sympathy and capacity for loving understanding. Divine forgiveness is inevitable; it is inherent and inalienable in God's infinite understanding, in his perfect knowledge of all that concerns the mistaken judgment and erroneous choosing of the child. Divine justice is so eternally fair that it unfailingly embodies understanding mercy.

174:1.1 (1898:1) For several days Peter and James had been engaged in discussing their differences of opinion about the Master's teaching regarding the forgiveness of sin. They had both agreed to lay the matter before Jesus, and Peter embraced this occasion as a fitting opportunity for securing the Master's counsel. Accordingly, Simon Peter broke in on the conversation dealing with the differences between praise and worship, by asking: "Master, James and I are not in accord regarding your teachings having to do with the forgiveness of sin. James claims you teach that the Father forgives us even before we ask him, and I maintain that repentance and confession must precede the forgiveness. Which of us is right? what do you say?"

174:1.2 (1898:2) After a short silence Jesus looked significantly at all four and answered: "My brethren, you err in your opinions because you do not comprehend the nature of those intimate and loving relations between the creature and the Creator, between man and God. You fail to grasp that understanding sympathy which the wise parent entertains for his immature and sometimes erring child. It is indeed doubtful whether intelligent and affectionate parents are ever called upon to forgive an average and normal child. Understanding relationships associated with attitudes of love effectively prevent all those estrangements which later necessitate the readjustment of repentance by the child with forgiveness by the parent.

174:1.3 (1898:3) "A part of every father lives in the child. The father enjoys priority and superiority of understanding in all matters connected with the child-parent relationship. The parent is able to view the immaturity of the child in the light of the more advanced parental maturity, the riper experience of the older partner. With the earthly child and the heavenly Father, the divine parent possesses infinity and divinity of sympathy and capacity for loving understanding. Divine forgiveness is inevitable; it is inherent and inalienable in God's infinite understanding, in his perfect knowledge of all that concerns the mistaken judgment and erroneous choosing of the child. Divine justice is so eternally fair that it unfailingly embodies understanding mercy.

When a wise man understands the“ inner impulses of his fellows, he will love them. And when you love your brother, you have already forgiven him. This capacity to understand man’s nature and forgive his apparent wrongdoing is Godlike. If you are wise parents, this is the way you will love and understand your children, even forgive them when transient misunderstanding has apparently separated you. The child, being immature and lacking in the fuller understanding of the depth of the child-father relationship, must frequently feel a sense of guilty separation from a father’s full approval, but the true father is never conscious of any such separation. Sin is an experience of creature consciousness; it is not a part of God’s consciousness.

174:1.4 (1898.4) “When a wise man understands the inner impulses of his fellows, he will love them. And when you love your brother, you have already forgiven him. This capacity to understand man’s nature and forgive his apparent wrongdoing is Godlike. If you are wise parents, this is the way you will love and understand your children, even forgive them when transient misunderstanding has apparently separated you. The child, being immature and lacking in the fuller understanding of the depth of the child-father relationship, must frequently feel a sense of guilty separation from a father’s full approval, but the true father is never conscious of any such separation. Sin is an experience of creature consciousness; it is not a part of God’s consciousness.

Your inability or unwillingness to“ forgive your fellows is the measure of your immaturity, your failure to attain adult sympathy, understanding, and love. You hold grudges and nurse vengefulness in direct proportion to your ignorance of the inner nature and true longings of your children and your fellow beings. Love is the outworking of the divine and inner urge of life. It is founded on understanding, nurtured by unselfish service, and perfected in wisdom.”

174:1.5 (1898.5) “Your inability or unwillingness to forgive your fellows is the measure of your immaturity, your failure to attain adult sympathy, understanding, and love. You hold grudges and nurse vengefulness in direct proportion to your ignorance of the inner nature and true longings of your children and your fellow beings. Love is the outworking of the divine and inner urge of life. It is founded on understanding, nurtured by unselfish service, and perfected in wisdom.”

QUESTIONS BY THE JEWISH RULERS .2

On Monday evening there had been held a council between the Sanhedrin and some fifty additional leaders selected from among the scribes, Pharisees, and the Sadducees. It was the consensus of this meeting that it would be dangerous to arrest Jesus in public because of his hold upon the affections of the common people. It was also the opinion of the majority that a determined effort should be made to discredit him in the eyes of the multitude before he should be arrested and brought to trial. Accordingly, several groups of learned men were designated to be on hand the next morning in the temple to undertake to entrap him with difficult questions and otherwise to seek to embarrass him before the people. At last, the Pharisees, Sadducees, and even the Herodians were all united in this effort to discredit Jesus in the eyes of the Passover multitudes.

2. QUESTIONS BY THE JEWISH RULERS

174:2.1 (1899.1) On Monday evening there had been held a council between the Sanhedrin and some fifty additional leaders selected from among the scribes, Pharisees, and the Sadducees. It was the consensus of this meeting that it would be dangerous to arrest Jesus in public because of his hold upon the affections of the common people. It was also the opinion of the majority that a determined effort should be made to discredit him in the eyes of the multitude before he should be arrested and brought to trial. Accordingly, several groups of learned men were designated to be on hand the next morning in the temple to undertake to entrap him with difficult questions and otherwise to seek to embarrass him before the people. At last, the Pharisees, Sadducees, and even the Herodians were all united in this effort to discredit Jesus in the eyes of the Passover multitudes.

Tuesday morning, when Jesus arrived in the temple court and began to teach, he had uttered but few words when a group of the younger students from the academies, who had been rehearsed for this purpose, came forward and by their spokesman addressed Jesus: "Master, we know you are a righteous teacher, and we know that you proclaim the ways of truth, and that you serve only God, for you fear no man, and that you are no respecter of persons. We are only students, and we would know the truth about a matter which troubles us; our difficulty is this: Is it lawful for us to give tribute to Caesar? Shall we give or shall we not give?" Jesus, perceiving their hypocrisy and craftiness, said to them: "Why do you thus come to tempt me? Show me the tribute money, and I will answer you." And when they handed him a denarius, he looked at it and said, "Whose image and superscription does this coin bear?" And when they answered him, "Caesar's," Jesus said, "Render to Caesar the things that are Caesar's and .render to God the things that are God's

When he had thus answered these young scribes and their Herodian accomplices, they withdrew from his presence, and the people, even the Sadducees, enjoyed their discomfiture. Even the youths who had endeavored to entrap him marveled greatly at the unexpected sagacity of the Master's .answer

The previous day the rulers had sought to trip him before the multitude on matters of ecclesiastical authority, and having failed, they now sought to involve him in a damaging discussion of civil authority. Both Pilate and Herod were in Jerusalem at this time, and Jesus' enemies conjectured that, if he would dare to advise against the payment of tribute to Caesar, they could go at once before the Roman authorities and charge him with sedition. On the other hand, if he should advise the payment of tribute in so many words, they rightly calculated that such a pronouncement would greatly wound the national pride of his Jewish hearers, thereby alienating the good will and affection of the .multitude

In all this the enemies of Jesus were defeated since it was a well-known ruling of the Sanhedrin, made for the guidance

^{174:22 (1899:2)} Tuesday morning, when Jesus arrived in the temple court and began to teach, he had uttered but few words when a group of the younger students from the academies, who had been rehearsed for this purpose, came forward and by their spokesman addressed Jesus: "Master, we know you are a righteous teacher, and we know that you proclaim the ways of truth, and that you serve only God, for you fear no man, and that you are no respecter of persons. We are only students, and we would know the truth about a matter which troubles us; our difficulty is this: Is it lawful for us to give tribute to Caesar? Shall we give or shall we not give?" Jesus, perceiving their hypocrisy and craftiness, said to them: "Why do you thus come to tempt me? Show me the tribute money, and I will answer you." And when they handed him a denarius, he looked at it and said, "Whose image and superscription does this coin bear?" And when they answered him, "Caesar's," Jesus said, "Render to Caesar the things that are Caesar's and render to God the things that are God's."

^{174:23 (1899:3)} When he had thus answered these young scribes and their Herodian accomplices, they withdrew from his presence, and the people, even the Sadducees, enjoyed their discomfiture. Even the youths who had endeavored to entrap him marveled greatly at the unexpected sagacity of the Master's answer.

^{174:24 (1899:4)} The previous day the rulers had sought to trip him before the multitude on matters of ecclesiastical authority, and having failed, they now sought to involve him in a damaging discussion of civil authority. Both Pilate and Herod were in Jerusalem at this time, and Jesus' enemies conjectured that, if he would dare to advise against the payment of tribute to Caesar, they could go at once before the Roman authorities and charge him with sedition. On the other hand, if he should advise the payment of tribute in so many words, they rightly calculated that such a pronouncement would greatly wound the national pride of his Jewish hearers, thereby alienating the good will and affection of the multitude.

^{174:25 (1899:5)} In all this the enemies of Jesus were defeated since it was a well-known ruling of the Sanhedrin, made for the guidance of the Jews

of the Jews dispersed among the gentile nations, that the "right of coinage carried with it the right to levy taxes." In this manner Jesus avoided their trap. To have answered "No" to their question would have been equivalent to inciting rebellion; to have answered "Yes" would have shocked the deep-rooted nationalist sentiments of that day. The Master did not evade the question; he merely employed the wisdom of making a double reply. Jesus was never evasive, but he was always wise in his dealings with those who sought to harass and destroy him.

dispersed among the gentile nations, that the "right of coinage carried with it the right to levy taxes." In this manner Jesus avoided their trap. To have answered "No" to their question would have been equivalent to inciting rebellion; to have answered "Yes" would have shocked the deep-rooted nationalist sentiments of that day. The Master did not evade the question; he merely employed the wisdom of making a double reply. Jesus was never evasive, but he was always wise in his dealings with those who sought to harass and destroy him.

THE SADDUCEES AND THE RESURRECTION

Before Jesus could get started with his teaching, another group came forward to question him, this time a company of the learned and crafty Sadducees. Their spokesman, drawing near to him, said: "Master, Moses said that if a married man should die, leaving no children, his brother should take the wife and raise up seed for the deceased brother. Now there occurred a case where a certain man who had six brothers died childless; his next brother took his wife but also soon died, leaving no children. Likewise did the second brother take the wife, but he also died leaving no offspring. And so on until all six of the brothers had had her, and all six of them passed on without leaving children. And then, after them all, the woman herself died. Now, what we would like to ask you is this: In the resurrection whose wife will she be since all seven of these brothers had her?"

Jesus knew, and so did the people, that these Sadducees were not sincere in asking this question because it was not likely that such a case would really occur; and besides, this practice of the brothers of a dead man seeking to beget children for him was practically a dead letter at this time among the Jews. Nevertheless, Jesus condescended to reply to their mischievous question. He said: "You all do err in asking such questions because you know neither the Scriptures nor the living power of God. You know that the sons of this world can marry and are given in marriage, but you do not seem to understand that they who are accounted worthy to attain the

3. THE SADDUCEES AND THE RESURRECTION

^{174:3.1 (1900.1)} Before Jesus could get started with his teaching, another group came forward to question him, this time a company of the learned and crafty Sadducees. Their spokesman, drawing near to him, said: "Master, Moses said that if a married man should die, leaving no children, his brother should take the wife and raise up seed for the deceased brother. Now there occurred a case where a certain man who had six brothers died childless; his next brother took his wife but also soon died, leaving no children. Likewise did the second brother take the wife, but he also died leaving no offspring. And so on until all six of the brothers had had her, and all six of them passed on without leaving children. And then, after them all, the woman herself died. Now, what we would like to ask you is this: In the resurrection whose wife will she be since all seven of these brothers had her?"

^{174:3.2 (1900.2)} Jesus knew, and so did the people, that these Sadducees were not sincere in asking this question because it was not likely that such a case would really occur; and besides, this practice of the brothers of a dead man seeking to beget children for him was practically a dead letter at this time among the Jews. Nevertheless, Jesus condescended to reply to their mischievous question. He said: "You all do err in asking such questions because you know neither the Scriptures nor the living power of God. You know that the sons of this world can marry and are given in marriage, but you do not seem to understand that they who are accounted worthy to attain the worlds to come, through the resurrection of the righteous, neither marry nor are given in marriage. Those who experience the resurrection from the dead are more

worlds to come, through the resurrection of the righteous, neither marry nor are given in marriage. Those who experience the resurrection from the dead are more like the angels of heaven, and they never die. These resurrected ones are eternally the sons of God; they are the children of light resurrected into the progress of eternal life. And even your Father Moses understood this, for, in connection with his experiences at the burning bush, he heard the Father say, 'I *am* the God of Abraham, the God of Isaac, and the God of Jacob.' And so, along with Moses, do I declare that my Father is not the God of the dead but of the living. In him you all do live, reproduce, and possess your mortal existence."

When Jesus had finished answering these questions, the Sadducees withdrew, and some of the Pharisees so far forgot themselves as to exclaim, "True, true, Master, you have well answered these unbelieving Sadducees." The Sadducees dared not ask him any more questions, and the common people marveled at the wisdom of his teaching.

Jesus appealed only to Moses in his encounter with the Sadducees because this religio-political sect acknowledged the validity of only the five so-called Books of Moses; they did not allow that the teachings of the prophets were admissible as a basis of doctrinal dogmas. The Master in his answer, though positively affirming the fact of the survival of mortal creatures by the technique of the resurrection, did not in any sense speak approvingly of the Pharisaic beliefs in the resurrection of the literal human body. The point Jesus wished to emphasize was: That the Father had said, "I *am* the God of Abraham, Isaac, and Jacob," not I *was* their God.

The Sadducees had thought to subject Jesus to the withering influence of *ridicule*, knowing full well that persecution in public would most certainly create further sympathy for him in the minds of the multitude.

like the angels of heaven, and they never die. These resurrected ones are eternally the sons of God; they are the children of light resurrected into the progress of eternal life. And even your Father Moses understood this, for, in connection with his experiences at the burning bush, he heard the Father say, 'I am the God of Abraham, the God of Isaac, and the God of Jacob.' And so, along with Moses, do I declare that my Father is not the God of the dead but of the living. In him you all do live, reproduce, and possess your mortal existence."

174:33 (1900:3) When Jesus had finished answering these questions, the Sadducees withdrew, and some of the Pharisees so far forgot themselves as to exclaim, "True, true, Master, you have well answered these unbelieving Sadducees." The Sadducees dared not ask him any more questions, and the common people marveled at the wisdom of his teaching.

174:34 (1900:4) Jesus appealed only to Moses in his encounter with the Sadducees because this religio-political sect acknowledged the validity of only the five so-called Books of Moses; they did not allow that the teachings of the prophets were admissible as a basis of doctrinal dogmas. The Master in his answer, though positively affirming the fact of the survival of mortal creatures by the technique of the resurrection, did not in any sense speak approvingly of the Pharisaic beliefs in the resurrection of the literal human body. The point Jesus wished to emphasize was: That the Father had said, "I *am* the God of Abraham, Isaac, and Jacob," not I *was* their God.

174:35 (1900:5) The Sadducees had thought to subject Jesus to the withering influence of *ridicule*, knowing full well that persecution in public would most certainly create further sympathy for him in the minds of the multitude.

THE GREAT COMMANDMENT .4

Another group of Sadducees had been instructed to ask Jesus entangling

4. THE GREAT COMMANDMENT

174:41 (1901:1) Another group of Sadducees had been instructed to ask Jesus entangling questions about

questions about angels, but when they beheld the fate of their comrades who had sought to entrap him with questions concerning the resurrection, they very wisely decided to hold their peace; they retired without asking a question. It was the prearranged plan of the confederated Pharisees, scribes, Sadducees, and Herodians to fill up the entire day with these entangling questions, hoping thereby to discredit Jesus before the people and at the same time effectively to prevent his having any time for the proclamation of his disturbing teachings.

Then came forward one of the groups of the Pharisees to ask harassing questions, and the spokesman, signaling to Jesus, said: "Master, I am a lawyer, and I would like to ask you which, in your opinion, is the greatest commandment?" Jesus answered: "There is but one commandment, and that one is the greatest of all, and that commandment is: 'Hear O Israel, the Lord our God, the Lord is one; and you shall love the Lord your God with all your heart and with all your soul, with all your mind and with all your strength.' This is the first and great commandment. And the second commandment is like this first; indeed, it springs directly therefrom, and it is: 'You shall love your neighbor as yourself.' There is no other commandment greater than these; on these two commandments hang all the law and the prophets."

When the lawyer perceived that Jesus had answered not only in accordance with the highest concept of Jewish religion, but that he had also answered wisely in the sight of the assembled multitude, he thought it the better part of valor openly to commend the Master's reply. Accordingly, he said: "Of a truth, Master, you have well said that God is one and there is none beside him; and that to love him with all the heart, understanding, and strength, and also to love one's neighbor as one's self, is the first and great commandment; and we are agreed that this great commandment is much more to be regarded than all the burnt offerings and sacrifices." When the lawyer answered thus discreetly, Jesus looked down upon him and said, "My friend, I perceive that you are not far from the kingdom of God."

angels, but when they beheld the fate of their comrades who had sought to entrap him with questions concerning the resurrection, they very wisely decided to hold their peace; they retired without asking a question. It was the prearranged plan of the confederated Pharisees, scribes, Sadducees, and Herodians to fill up the entire day with these entangling questions, hoping thereby to discredit Jesus before the people and at the same time effectively to prevent his having any time for the proclamation of his disturbing teachings.

^{174:42 (1901.2)} Then came forward one of the groups of the Pharisees to ask harassing questions, and the spokesman, signaling to Jesus, said: "Master, I am a lawyer, and I would like to ask you which, in your opinion, is the greatest commandment?" Jesus answered: "There is but one commandment, and that one is the greatest of all, and that commandment is: 'Hear O Israel, the Lord our God, the Lord is one; and you shall love the Lord your God with all your heart and with all your soul, with all your mind and with all your strength.' This is the first and great commandment. And the second commandment is like this first; indeed, it springs directly therefrom, and it is: 'You shall love your neighbor as yourself.' There is no other commandment greater than these; on these two commandments hang all the law and the prophets."

^{174:43 (1901.3)} When the lawyer perceived that Jesus had answered not only in accordance with the highest concept of Jewish religion, but that he had also answered wisely in the sight of the assembled multitude, he thought it the better part of valor openly to commend the Master's reply. Accordingly, he said: "Of a truth, Master, you have well said that God is one and there is none beside him; and that to love him with all the heart, understanding, and strength, and also to love one's neighbor as one's self, is the first and great commandment; and we are agreed that this great commandment is much more to be regarded than all the burnt offerings and sacrifices." When the lawyer answered thus discreetly, Jesus looked down upon him and said, "My friend, I perceive that you are not far from the kingdom of God."

Jesus spoke the truth when he referred to this lawyer as being "not far from the kingdom," for that very night he went out to the Master's camp near Gethsemane, professed faith in the gospel of the kingdom, and was baptized by Josiah, one of the disciples of Abner.

Two or three other groups of the scribes and Pharisees were present and had intended to ask questions, but they were either disarmed by Jesus' answer to the lawyer, or they were deterred by the discomfiture of all who had undertaken to ensnare him. After this no man dared to ask him another question in public.

When no more questions were forthcoming, and as the noon hour was near, Jesus did not resume his teaching but was content merely to ask the Pharisees and their associates a question. Said Jesus: "Since you ask no more questions, I would like to ask you one. What do you think of the Deliverer? That is, whose son is he?" After a brief pause one of the scribes answered, "The Messiah is the son of David." And since Jesus knew that there had been much debate, even among his own disciples, as to whether or not he was the son of David, he asked this further question: "If the Deliverer is indeed the son of David, how is it that, in the Psalm which you accredit to David, he himself, speaking in the spirit, says, 'The Lord said to my lord, sit on my right hand until I make your enemies the footstool of your feet.' If David calls him Lord, how then can he be his son?" Although the rulers, the scribes, and the chief priests made no reply to this question, they likewise refrained from asking him any more questions in an effort to entangle him. They never answered this question which Jesus put to them, but after the Master's death they attempted to escape the difficulty by changing the interpretation of this Psalm so as to make it refer to Abraham instead of the Messiah. Others sought to escape the dilemma by disallowing that David was the author of this so-called Messianic Psalm.

A short time back the Pharisees had enjoyed the manner in which the Sadducees had been silenced by the Master; now the Sadducees were delighted by the failure of the Pharisees; but such rivalry was only momentary;

174:4.4 (1901.4) Jesus spoke the truth when he referred to this lawyer as being "not far from the kingdom," for that very night he went out to the Master's camp near Gethsemane, professed faith in the gospel of the kingdom, and was baptized by Josiah, one of the disciples of Abner.

174:4.5 (1901.5) Two or three other groups of the scribes and Pharisees were present and had intended to ask questions, but they were either disarmed by Jesus' answer to the lawyer, or they were deterred by the discomfiture of all who had undertaken to ensnare him. After this no man dared to ask him another question in public.

174:4.6 (1901.6) When no more questions were forthcoming, and as the noon hour was near, Jesus did not resume his teaching but was content merely to ask the Pharisees and their associates a question. Said Jesus: "Since you ask no more questions, I would like to ask you one. What do you think of the Deliverer? That is, whose son is he?" After a brief pause one of the scribes answered, "The Messiah is the son of David." And since Jesus knew that there had been much debate, even among his own disciples, as to whether or not he was the son of David, he asked this further question: "If the Deliverer is indeed the son of David, how is it that, in the Psalm which you accredit to David, he himself, speaking in the spirit, says, 'The Lord said to my lord, sit on my right hand until I make your enemies the footstool of your feet.' If David calls him Lord, how then can he be his son?" Although the rulers, the scribes, and the chief priests made no reply to this question, they likewise refrained from asking him any more questions in an effort to entangle him. They never answered this question which Jesus put to them, but after the Master's death they attempted to escape the difficulty by changing the interpretation of this Psalm so as to make it refer to Abraham instead of the Messiah. Others sought to escape the dilemma by disallowing that David was the author of this so-called Messianic Psalm.

174:4.7 (1902.1) A short time back the Pharisees had enjoyed the manner in which the Sadducees had been silenced by the Master; now the Sadducees were delighted by the failure of the Pharisees; but such rivalry was only momentary; they speedily forgot their time-honored differences in the united

they speedily forgot their time-honored differences in the united effort to stop Jesus' teachings and doings. But throughout all of these experiences the common people heard him gladly.

effort to stop Jesus' teachings and doings. But throughout all of these experiences the common people heard him gladly.

THE INQUIRING GREEKS .5

About noontime, as Philip was purchasing supplies for the new camp which was that day being established near Gethsemane, he was accosted by a delegation of strangers, a group of believing Greeks from Alexandria, Athens, and Rome, whose spokesman said to the apostle: "You have been pointed out to us by those who know you; so we come to you, Sir, with the request to see Jesus, your Master." Philip was taken by surprise thus to meet these prominent and inquiring Greek gentiles in the market place, and, since Jesus had so explicitly charged all of the twelve not to engage in any public teaching during the Passover week, he was a bit perplexed as to the right way to handle this matter. He was also disconcerted because these men were foreign gentiles. If they had been Jews or near-by and familiar gentiles, he would not have hesitated so markedly. What he did was this: He asked these Greeks to remain right where they were. As he hastened away, they supposed that he went in search of Jesus, but in reality he hurried off to the home of Joseph, where he knew Andrew and the other apostles were at lunch; and calling Andrew out, he explained the purpose of his coming, and then, accompanied by Andrew, he returned to the waiting Greeks.

Since Philip had about finished the purchasing of supplies, he and Andrew returned with the Greeks to the home of Joseph, where Jesus received them; and they sat near while he spoke to his apostles and a number of leading disciples assembled at this luncheon. Said Jesus:

My Father sent me to this world to "reveal his loving-kindness to the children of men, but those to whom I first came have refused to receive me. True, indeed, many of you have believed my gospel for yourselves, but the children of Abraham and their leaders are about to reject me, and in so doing they will reject Him who sent me. I have freely

5. THE INQUIRING GREEKS

^{174:51 (1902:2)} About noontime, as Philip was purchasing supplies for the new camp which was that day being established near Gethsemane, he was accosted by a delegation of strangers, a group of believing Greeks from Alexandria, Athens, and Rome, whose spokesman said to the apostle: "You have been pointed out to us by those who know you; so we come to you, Sir, with the request to see Jesus, your Master." Philip was taken by surprise thus to meet these prominent and inquiring Greek gentiles in the market place, and, since Jesus had so explicitly charged all of the twelve not to engage in any public teaching during the Passover week, he was a bit perplexed as to the right way to handle this matter. He was also disconcerted because these men were foreign gentiles. If they had been Jews or near-by and familiar gentiles, he would not have hesitated so markedly. What he did was this: He asked these Greeks to remain right where they were. As he hastened away, they supposed that he went in search of Jesus, but in reality he hurried off to the home of Joseph, where he knew Andrew and the other apostles were at lunch; and calling Andrew out, he explained the purpose of his coming, and then, accompanied by Andrew, he returned to the waiting Greeks.

^{174:52 (1902:3)} Since Philip had about finished the purchasing of supplies, he and Andrew returned with the Greeks to the home of Joseph, where Jesus received them; and they sat near while he spoke to his apostles and a number of leading disciples assembled at this luncheon. Said Jesus:

^{174:53 (1902:4)} "My Father sent me to this world to reveal his loving-kindness to the children of men, but those to whom I first came have refused to receive me. True, indeed, many of you have believed my gospel for yourselves, but the children of Abraham and their leaders are about to reject me, and in so doing they will reject Him who sent me. I have freely proclaimed the gospel of salvation to this people; I have told them of sonship with joy,

proclaimed the gospel of salvation to this people; I have told them of sonship with joy, liberty, and life more abundant in the spirit. My Father has done many wonderful works among these fear-ridden sons of men. But truly did the Prophet Isaiah refer to this people when he wrote: 'Lord, who has believed our teachings? And to whom has the Lord been revealed?' Truly have the leaders of my people deliberately blinded their eyes that they see not, and hardened their hearts lest they believe and be saved. All these years have I sought to heal them of their unbelief that they might be recipients of the Father's eternal salvation. I know that not all have failed me; some of you have indeed believed my message. In this room now are a full score of men who were once members of the Sanhedrin, or who were high in the councils of the nation, albeit even some of you still shrink from open confession of the truth lest they cast you out of the synagogue. Some of you are tempted to love the glory of men more than the glory of God. But I am constrained to show forbearance since I fear for the safety and loyalty of even some of those who have been so long near me, and who have lived so close by my side.

In this banquet chamber I perceive“ there are assembled Jews and gentiles in about equal numbers, and I would address you as the first and last of such a group that I may instruct in the affairs ”.of the kingdom before I go to my Father

These Greeks had been in faithful attendance upon Jesus' teaching in the temple. On Monday evening they had held a conference at the home of Nicodemus, which lasted until the dawn of day, and thirty of them had elected to .enter the kingdom

As Jesus stood before them at this time, he perceived the end of one dispensation and the beginning of another. Turning his attention to the :Greeks, the Master said

He who believes this gospel,“ believes not merely in me but in Him who sent me. When you look upon me, you see not only the Son of Man but also Him who sent me. I am the light of the world, and whosoever will believe my teaching shall no longer abide in darkness. If you gentiles will hear me, you shall receive the words of life and

liberty, and life more abundant in the spirit. My Father has done many wonderful works among these fear-ridden sons of men. But truly did the Prophet Isaiah refer to this people when he wrote: 'Lord, who has believed our teachings? And to whom has the Lord been revealed?' Truly have the leaders of my people deliberately blinded their eyes that they see not, and hardened their hearts lest they believe and be saved. All these years have I sought to heal them of their unbelief that they might be recipients of the Father's eternal salvation. I know that not all have failed me; some of you have indeed believed my message. In this room now are a full score of men who were once members of the Sanhedrin, or who were high in the councils of the nation, albeit even some of you still shrink from open confession of the truth lest they cast you out of the synagogue. Some of you are tempted to love the glory of men more than the glory of God. But I am constrained to show forbearance since I fear for the safety and loyalty of even some of those who have been so long near me, and who have lived so close by my side.

174:54 (1903:1) “In this banquet chamber I perceive there are assembled Jews and gentiles in about equal numbers, and I would address you as the first and last of such a group that I may instruct in the affairs of the kingdom before I go to my Father.”

174:55 (1903:2) These Greeks had been in faithful attendance upon Jesus' teaching in the temple. On Monday evening they had held a conference at the home of Nicodemus, which lasted until the dawn of day, and thirty of them had elected to enter the kingdom.

174:56 (1903:3) As Jesus stood before them at this time, he perceived the end of one dispensation and the beginning of another. Turning his attention to the Greeks, the Master said:

174:57 (1903:4) “He who believes this gospel, believes not merely in me but in Him who sent me. When you look upon me, you see not only the Son of Man but also Him who sent me. I am the light of the world, and whosoever will believe my teaching shall no longer abide in darkness. If you gentiles will hear me, you shall receive the words of life and shall enter forthwith into the joyous liberty of the truth of sonship with God. If my fellow countrymen, the Jews,

shall enter forthwith into the joyous liberty of the truth of sonship with God. If my fellow countrymen, the Jews, choose to reject me and to refuse my teachings, I will not sit in judgment on them, for I came not to judge the world but to offer it salvation. Nevertheless, they who reject me and refuse to receive my teaching shall be brought to judgment in due season by my Father and those whom he has appointed to sit in judgment on such as reject the gift of mercy and the truths of salvation. Remember, all of you, that I speak not of myself, but that I have faithfully declared to you that which the Father commanded I should reveal to the children of men. And these words which the Father directed me to speak to the world are words of divine truth, everlasting mercy, and eternal life

But to both Jew and gentile I declare the hour has about come when the Son of Man will be glorified. You well know that, except a grain of wheat falls into the earth and dies, it abides alone; but if it dies in good soil, it springs up again to life and bears much fruit. He who selfishly loves his life stands in danger of losing it; but he who is willing to lay down his life for my sake and the gospel's shall enjoy a more abundant existence on earth and in heaven, life eternal. If you will truly follow me, even after I have gone to my Father, then shall you become my disciples and the sincere servants of your fellow mortals

I know my hour is approaching, and I am troubled. I perceive that my people are determined to spurn the kingdom, but I am rejoiced to receive these truth-seeking gentiles who come here today inquiring for the way of light. Nevertheless, my heart aches for my people, and my soul is distraught by that which lies just before me. What shall I say as I look ahead and discern what is about to befall me? Shall I say, Father save me from this awful hour? No! For this very purpose have I come into the world and even to this hour. Rather will I say, and pray that you will join me: Father, glorify your name; your will be done

When Jesus had thus spoken, the Personalized Adjuster of his indwelling during prebaptismal times appeared before him, and as he paused noticeably, this now mighty spirit of the Father's representation spoke to Jesus

choose to reject me and to refuse my teachings, I will not sit in judgment on them, for I came not to judge the world but to offer it salvation. Nevertheless, they who reject me and refuse to receive my teaching shall be brought to judgment in due season by my Father and those whom he has appointed to sit in judgment on such as reject the gift of mercy and the truths of salvation. Remember, all of you, that I speak not of myself, but that I have faithfully declared to you that which the Father commanded I should reveal to the children of men. And these words which the Father directed me to speak to the world are words of divine truth, everlasting mercy, and eternal life.

174:58 (1903:9) "But to both Jew and gentile I declare the hour has about come when the Son of Man will be glorified. You well know that, except a grain of wheat falls into the earth and dies, it abides alone; but if it dies in good soil, it springs up again to life and bears much fruit. He who selfishly loves his life stands in danger of losing it; but he who is willing to lay down his life for my sake and the gospel's shall enjoy a more abundant existence on earth and in heaven, life eternal. If you will truly follow me, even after I have gone to my Father, then shall you become my disciples and the sincere servants of your fellow mortals.

174:59 (1903:9) "I know my hour is approaching, and I am troubled. I perceive that my people are determined to spurn the kingdom, but I am rejoiced to receive these truth-seeking gentiles who come here today inquiring for the way of light. Nevertheless, my heart aches for my people, and my soul is distraught by that which lies just before me. What shall I say as I look ahead and discern what is about to befall me? Shall I say, Father save me from this awful hour? No! For this very purpose have I come into the world and even to this hour. Rather will I say, and pray that you will join me: Father, glorify your name; your will be done."

174:5:10 (1904:1) When Jesus had thus spoken, the Personalized Adjuster of his indwelling during prebaptismal times appeared before him, and as he paused noticeably, this now mighty spirit of the Father's representation spoke to Jesus of Nazareth, saying: "I have glorified my name in your bestowals many times, and I will glorify it once more."

of Nazareth, saying: "I have glorified my name in your bestowals many times, and ".I will glorify it once more

While the Jews and gentiles here assembled heard no voice, they could not fail to discern that the Master had paused in his speaking while a message came to him from some superhuman source. They all said, every man to the one who was by him, "An angel has ".spoken to him

Then Jesus continued to speak: "All this has not happened for my sake but for yours. I know of a certainty that the Father will receive me and accept my mission in your behalf, but it is needful that you be encouraged and be made ready for the fiery trial which is just ahead. Let me assure you that victory shall eventually crown our united efforts to enlighten the world and liberate mankind. The old order is bringing itself to judgment; the Prince of this world I have cast down; and all men shall become free by the light of the spirit which I will pour out upon all flesh after I .have ascended to my Father in heaven

And now I declare to you that I, if I" be lifted up on earth and in your lives, will draw all men to myself and into the fellowship of my Father. You have believed that the Deliverer would abide on earth forever, but I declare that the Son of Man will be rejected by men, and that he will go back to the Father. Only a little while will I be with you; only a little time will the living light be among this darkened generation. Walk while you have this light so that the oncoming darkness and confusion may not overtake you. He who walks in the darkness knows not where he goes; but if you will choose to walk in the light, you shall all indeed become liberated sons of God. And now, all of you, come with me while we go back to the temple and I speak farewell words to the chief priests, the scribes, the Pharisees, the Sadducees, the Herodians, and the ".benighted rulers of Israel

Having thus spoken, Jesus led the way over the narrow streets of Jerusalem back to the temple. They had just heard the Master say that this was to be his farewell discourse in the temple, and they followed him in silence .and in deep meditation

174:5.11 (1904.2) While the Jews and gentiles here assembled heard no voice, they could not fail to discern that the Master had paused in his speaking while a message came to him from some superhuman source. They all said, every man to the one who was by him, "An angel has spoken to him."

174:5.12 (1904.3) Then Jesus continued to speak: "All this has not happened for my sake but for yours. I know of a certainty that the Father will receive me and accept my mission in your behalf, but it is needful that you be encouraged and be made ready for the fiery trial which is just ahead. Let me assure you that victory shall eventually crown our united efforts to enlighten the world and liberate mankind. The old order is bringing itself to judgment; the Prince of this world I have cast down; and all men shall become free by the light of the spirit which I will pour out upon all flesh after I have ascended to my Father in heaven.

174:5.13 (1904.4) "And now I declare to you that I, if I be lifted up on earth and in your lives, will draw all men to myself and into the fellowship of my Father. You have believed that the Deliverer would abide on earth forever, but I declare that the Son of Man will be rejected by men, and that he will go back to the Father. Only a little while will I be with you; only a little time will the living light be among this darkened generation. Walk while you have this light so that the oncoming darkness and confusion may not overtake you. He who walks in the darkness knows not where he goes; but if you will choose to walk in the light, you shall all indeed become liberated sons of God. And now, all of you, come with me while we go back to the temple and I speak farewell words to the chief priests, the scribes, the Pharisees, the Sadducees, the Herodians, and the benighted rulers of Israel."

174:5.14 (1904.5) Having thus spoken, Jesus led the way over the narrow streets of Jerusalem back to the temple. They had just heard the Master say that this was to be his farewell discourse in the temple, and they followed him in silence and in deep meditation.

Paper 175. The Last Temple Discourse

176 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 174

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 175. THE LAST TEMPLE DISCOURSE

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Discourse
2. Status of Individual Jews
3. The Fateful Sanhedrin Meeting
4. The Situation in Jerusalem

مقدمه مقاله

SHORTLY after two o'clock on this Tuesday afternoon, Jesus, accompanied by eleven apostles, Joseph of Arimathea, the thirty Greeks, and certain other disciples, arrived at the temple and began the delivery of his last address in the courts of the sacred edifice. This discourse was intended to be his last appeal to the Jewish people and the final indictment of his vehement enemies and would-be destroyers — the scribes, Pharisees, Sadducees, and the chief rulers of Israel. Throughout the forenoon the various groups had had an opportunity to question Jesus; this afternoon no one asked him a question.

As the Master began to speak, the temple court was quiet and orderly. The money-changers and the merchandisers had not dared again to enter the temple since Jesus and the aroused multitude had driven them out the previous day. Before beginning the discourse, Jesus tenderly looked down upon this audience which was so soon to hear his farewell public address of mercy to mankind coupled with his last denunciation of the false teachers and the bigoted rulers of

PAPER 175 THE LAST TEMPLE DISCOURSE

SECTIONS

Introduction

1. The Discourse
2. Status of Individual Jews
3. The Fateful Sanhedrin Meeting
4. The Situation in Jerusalem

INTRODUCTION

^{175:01 (1905:1)} SHORTLY after two o'clock on this Tuesday afternoon, Jesus, accompanied by eleven apostles, Joseph of Arimathea, the thirty Greeks, and certain other disciples, arrived at the temple and began the delivery of his last address in the courts of the sacred edifice. This discourse was intended to be his last appeal to the Jewish people and the final indictment of his vehement enemies and would-be destroyers — the scribes, Pharisees, Sadducees, and the chief rulers of Israel. Throughout the forenoon the various groups had had an opportunity to question Jesus; this afternoon no one asked him a question.

^{175:02 (1905:2)} As the Master began to speak, the temple court was quiet and orderly. The money-changers and the merchandisers had not dared again to enter the temple since Jesus and the aroused multitude had driven them out the previous day. Before beginning the discourse, Jesus tenderly looked down upon this audience which was so soon to hear his farewell public address of mercy to mankind coupled with his last denunciation of the false teachers and the bigoted rulers of the Jews.

.the Jews

THE DISCOURSE .1

This long time have I been with you,“ going up and down in the land proclaiming the Father’s love for the children of men, and many have seen the light and, by faith, have entered into the kingdom of heaven. In connection with this teaching and preaching the Father has done many wonderful works, even to the resurrection of the dead. Many sick and afflicted have been made whole because they believed; but all of this proclamation of truth and healing of disease has not opened the eyes of those who refuse to see light, those who are determined to reject this gospel of .the kingdom

In every manner consistent with“ doing my Father’s will, I and my apostles have done our utmost to live in peace with our brethren, to conform with the reasonable requirements of the laws of Moses and the traditions of Israel. We have persistently sought peace, but the leaders of Israel will not have it. By rejecting the truth of God and the light of heaven, they are aligning themselves on the side of error and darkness. There cannot be peace between light and darkness, between life and death, .between truth and error

Many of you have dared to believe“ my teachings and have already entered into the joy and liberty of the consciousness of sonship with God. And you will bear me witness that I have offered this same sonship with God to all the Jewish nation, even to these very men who now seek my destruction. And even now would my Father receive these blinded teachers and these hypocritical leaders if they would only turn to him and accept his mercy. Even now it is not too late for this people to receive the word of heaven and to .welcome the Son of Man

My Father has long dealt in mercy“ with this people. Generation after generation have we sent our prophets to teach and warn them, and generation after generation have they killed these heaven-sent teachers. And now do your willful high priests and stubborn rulers go right on doing this same thing. As Herod brought about the death of John, you

1. THE DISCOURSE

175:1.1 (1905:3) “This long time have I been with you, going up and down in the land proclaiming the Father’s love for the children of men, and many have seen the light and, by faith, have entered into the kingdom of heaven. In connection with this teaching and preaching the Father has done many wonderful works, even to the resurrection of the dead. Many sick and afflicted have been made whole because they believed; but all of this proclamation of truth and healing of disease has not opened the eyes of those who refuse to see light, those who are determined to reject this gospel of the kingdom.

175:1.2 (1905:4) “In every manner consistent with doing my Father’s will, I and my apostles have done our utmost to live in peace with our brethren, to conform with the reasonable requirements of the laws of Moses and the traditions of Israel. We have persistently sought peace, but the leaders of Israel will not have it. By rejecting the truth of God and the light of heaven, they are aligning themselves on the side of error and darkness. There cannot be peace between light and darkness, between life and death, between truth and error.

175:1.3 (1905:5) “Many of you have dared to believe my teachings and have already entered into the joy and liberty of the consciousness of sonship with God. And you will bear me witness that I have offered this same sonship with God to all the Jewish nation, even to these very men who now seek my destruction. And even now would my Father receive these blinded teachers and these hypocritical leaders if they would only turn to him and accept his mercy. Even now it is not too late for this people to receive the word of heaven and to welcome the Son of Man.

175:1.4 (1906:1) “My Father has long dealt in mercy with this people. Generation after generation have we sent our prophets to teach and warn them, and generation after generation have they killed these heaven-sent teachers. And now do your willful high priests and stubborn rulers go right on doing this same thing. As Herod brought about the death of John, you likewise now make ready to destroy the Son of Man.

likewise now make ready to destroy the
.Son of Man

As long as there is a chance that“
the Jews will turn to my Father and seek salvation, the God of Abraham, Isaac, and Jacob will keep his hands of mercy outstretched toward you; but when you have once filled up your cup of impenitence, and when once you have finally rejected my Father’s mercy, this nation will be left to its own counsels, and it shall speedily come to an inglorious end. This people was called to become the light of the world, to show forth the spiritual glory of a God-knowing race, but you have so far departed from the fulfillment of your divine privileges that your leaders are about to commit the supreme folly of all the ages in that they are on the verge of finally rejecting the gift of God to all men and for all ages — the revelation of the love of the Father in heaven for all his creatures on earth

And when you do once reject this“
revelation of God to man, the kingdom of heaven shall be given to other peoples, to those who will receive it with joy and gladness. In the name of the Father who sent me, I solemnly warn you that you are about to lose your position in the world as the standard-bearers of eternal truth and the custodians of the divine law. I am just now offering you your last chance to come forward and repent, to signify your intention to seek God with all your hearts and to enter, like little children and by sincere faith, into the security and salvation of the kingdom of heaven

My Father has long worked for your“
salvation, and I came down to live among you and personally show you the way. Many of both the Jews and the Samaritans, and even the gentiles, have believed the gospel of the kingdom, but those who should be first to come forward and accept the light of heaven have steadfastly refused to believe the revelation of the truth of God — God revealed in man and man uplifted to God

This afternoon my apostles stand“
here before you in silence, but you shall soon hear their voices ringing out with the call to salvation and with the urge to unite with the heavenly kingdom as the sons of the living God. And now I call to witness these, my disciples and believers in the gospel of the kingdom,

175:1.5 (1906:2) “As long as there is a chance that the Jews will turn to my Father and seek salvation, the God of Abraham, Isaac, and Jacob will keep his hands of mercy outstretched toward you; but when you have once filled up your cup of impenitence, and when once you have finally rejected my Father’s mercy, this nation will be left to its own counsels, and it shall speedily come to an inglorious end. This people was called to become the light of the world, to show forth the spiritual glory of a God-knowing race, but you have so far departed from the fulfillment of your divine privileges that your leaders are about to commit the supreme folly of all the ages in that they are on the verge of finally rejecting the gift of God to all men and for all ages — the revelation of the love of the Father in heaven for all his creatures on earth.

175:1.6 (1906:3) “And when you do once reject this revelation of God to man, the kingdom of heaven shall be given to other peoples, to those who will receive it with joy and gladness. In the name of the Father who sent me, I solemnly warn you that you are about to lose your position in the world as the standard-bearers of eternal truth and the custodians of the divine law. I am just now offering you your last chance to come forward and repent, to signify your intention to seek God with all your hearts and to enter, like little children and by sincere faith, into the security and salvation of the kingdom of heaven.

175:1.7 (1906:4) “My Father has long worked for your salvation, and I came down to live among you and personally show you the way. Many of both the Jews and the Samaritans, and even the gentiles, have believed the gospel of the kingdom, but those who should be first to come forward and accept the light of heaven have steadfastly refused to believe the revelation of the truth of God — God revealed in man and man uplifted to God.

175:1.8 (1906:5) “This afternoon my apostles stand here before you in silence, but you shall soon hear their voices ringing out with the call to salvation and with the urge to unite with the heavenly kingdom as the sons of the living God. And now I call to witness these, my disciples and believers in the gospel of the kingdom, as well as the unseen messengers by their sides, that I have once more offered Israel and

as well as the unseen messengers by their sides, that I have once more offered Israel and her rulers deliverance and salvation. But you all behold how the Father's mercy is slighted and how the messengers of truth are rejected. Nevertheless, I admonish you that these scribes and Pharisees still sit in Moses' seat, and therefore, until the Most Highs who rule in the kingdoms of men shall finally overthrow this nation and destroy the place of these rulers, I bid you co-operate with these elders in Israel. You are not required to unite with them in their plans to destroy the Son of Man, but in everything related to the peace of Israel you are to be subject to them. In all these matters do whatsoever they bid you and observe the essentials of the law but do not pattern after their evil works. Remember, this is the sin of these rulers: They say that which is good, but they do it not. You well know how these leaders bind heavy burdens on your shoulders, burdens grievous to bear, and that they will not lift as much as one finger to help you bear these weighty burdens. They have oppressed you with ceremonies and enslaved you by traditions.

Furthermore, these self-centered rulers delight in doing their good works so that they will be seen by men. They make broad their phylacteries and enlarge the borders of their official robes. They crave the chief places at the feasts and demand the chief seats in the synagogues. They covet laudatory salutations in the market places and desire to be called rabbi by all men. And even while they seek all this honor from men, they secretly lay hold of widows' houses and take profit from the services of the sacred temple. For a pretense these hypocrites make long prayers in public and give alms to attract the notice of their fellows.

While you should honor your rulers and reverence your teachers, you should call no man Father in the spiritual sense, for there is one who is your Father, even God. Neither should you seek to lord it over your brethren in the kingdom. Remember, I have taught you that he who would be greatest among you should become the server of all. If you presume to exalt yourselves before God, you will certainly be humbled; but whoso truly humbles himself will surely be exalted. Seek in your daily lives, not self-

her rulers deliverance and salvation. But you all behold how the Father's mercy is slighted and how the messengers of truth are rejected. Nevertheless, I admonish you that these scribes and Pharisees still sit in Moses' seat, and therefore, until the Most Highs who rule in the kingdoms of men shall finally overthrow this nation and destroy the place of these rulers, I bid you co-operate with these elders in Israel. You are not required to unite with them in their plans to destroy the Son of Man, but in everything related to the peace of Israel you are to be subject to them. In all these matters do whatsoever they bid you and observe the essentials of the law but do not pattern after their evil works. Remember, this is the sin of these rulers: They say that which is good, but they do it not. You well know how these leaders bind heavy burdens on your shoulders, burdens grievous to bear, and that they will not lift as much as one finger to help you bear these weighty burdens. They have oppressed you with ceremonies and enslaved you by traditions.

175:1.9 (1907:1) "Furthermore, these self-centered rulers delight in doing their good works so that they will be seen by men. They make broad their phylacteries and enlarge the borders of their official robes. They crave the chief places at the feasts and demand the chief seats in the synagogues. They covet laudatory salutations in the market places and desire to be called rabbi by all men. And even while they seek all this honor from men, they secretly lay hold of widows' houses and take profit from the services of the sacred temple. For a pretense these hypocrites make long prayers in public and give alms to attract the notice of their fellows.

175:1.10 (1907:2) "While you should honor your rulers and reverence your teachers, you should call no man Father in the spiritual sense, for there is one who is your Father, even God. Neither should you seek to lord it over your brethren in the kingdom. Remember, I have taught you that he who would be greatest among you should become the server of all. If you presume to exalt yourselves before God, you will certainly be humbled; but whoso truly humbles himself will surely be exalted. Seek in your daily lives, not self-glorification, but the glory of God. Intelligently subordinate your own wills to the will of the Father in heaven.

glorification, but the glory of God.
Intelligently subordinate your own wills to
.the will of the Father in heaven

Mistake not my words. I bear no“
malice toward these chief priests and
rulers who even now seek my
destruction; I have no ill will for these
scribes and Pharisees who reject my
teachings. I know that many of you
believe in secret, and I know you will
openly profess your allegiance to the
kingdom when my hour comes. But how
will your rabbis justify themselves since
they profess to talk with God and then
presume to reject and destroy him who
comes to reveal the Father to the
?worlds

Woe upon you, scribes and“
Pharisees, hypocrites! You would shut
the doors of the kingdom of heaven
against sincere men because they
happen to be unlearned in the ways of
your teaching. You refuse to enter the
kingdom and at the same time do
everything within your power to prevent
all others from entering. You stand with
your backs to the doors of salvation and
.fight with all who would enter therein

Woe upon you, scribes and“
Pharisees, hypocrites that you are! for
you do indeed encompass land and sea
to make one proselyte, and when you
have succeeded, you are not content
until you have made him twofold worse
.than he was as a child of the heathen

Woe upon you, chief priests and“
rulers who lay hold of the property of the
poor and demand heavy dues of those
who would serve God as they think
Moses ordained! You who refuse to
show mercy, can you hope for mercy in
?the worlds to come

Woe upon you, false teachers, blind“
guides! What can be expected of a
nation when the blind lead the blind?
They both shall stumble into the pit of
.destruction

Woe upon you who dissimulate“
when you take an oath! You are
tricksters since you teach that a man
may swear by the temple and break his
oath, but that whoso swears by the gold
in the temple must remain bound. You
are all fools and blind. You are not even
consistent in your dishonesty, for which
is the greater, the gold or the temple
which has supposedly sanctified the
gold? You also teach that, if a man

175:1.11 (1907:3) “Mistake not my words. I bear no malice toward these chief priests and rulers who even now seek my destruction; I have no ill will for these scribes and Pharisees who reject my teachings. I know that many of you believe in secret, and I know you will openly profess your allegiance to the kingdom when my hour comes. But how will your rabbis justify themselves since they profess to talk with God and then presume to reject and destroy him who comes to reveal the Father to the worlds?

175:1.12 (1907:4) “Woe upon you, scribes and Pharisees, hypocrites! You would shut the doors of the kingdom of heaven against sincere men because they happen to be unlearned in the ways of your teaching. You refuse to enter the kingdom and at the same time do everything within your power to prevent all others from entering. You stand with your backs to the doors of salvation and fight with all who would enter therein.

175:1.13 (1907:5) “Woe upon you, scribes and Pharisees, hypocrites that you are! for you do indeed encompass land and sea to make one proselyte, and when you have succeeded, you are not content until you have made him twofold worse than he was as a child of the heathen.

175:1.14 (1907:6) “Woe upon you, chief priests and rulers who lay hold of the property of the poor and demand heavy dues of those who would serve God as they think Moses ordained! You who refuse to show mercy, can you hope for mercy in the worlds to come?

175:1.15 (1907:7) “Woe upon you, false teachers, blind guides! What can be expected of a nation when the blind lead the blind? They both shall stumble into the pit of destruction.

175:1.16 (1907:8) “Woe upon you who dissimulate when you take an oath! You are tricksters since you teach that a man may swear by the temple and break his oath, but that whoso swears by the gold in the temple must remain bound. You are all fools and blind. You are not even consistent in your dishonesty, for which is the greater, the gold or the temple which has supposedly sanctified the gold? You also teach that, if a man swears by the altar, it is nothing; but that, if one swears by the gift that is upon the altar, then shall he be held as a debtor.

swears by the altar, it is nothing; but that, if one swears by the gift that is upon the altar, then shall he be held as a debtor. Again are you blind to the truth, for which is the greater, the gift or the altar which sanctifies the gift? How can you justify such hypocrisy and dishonesty in the sight of the God of heaven?

Woe upon you, scribes and Pharisees and all other hypocrites who make sure that they tithe mint, anise, and cumin and at the same time disregard the weightier matters of the law — faith, mercy, and judgment! Within reason, the one you ought to have done but not to have left the other undone. You are truly blind guides and dumb teachers; you strain out the gnat and swallow the camel.

Woe upon you, scribes, Pharisees, and hypocrites! for you are scrupulous to cleanse the outside of the cup and the platter, but within there remains the filth of extortion, excesses, and deception. You are spiritually blind. Do you not recognize how much better it would be first to cleanse the inside of the cup, and then that which spills over would of itself cleanse the outside? You wicked reprobates! you make the outward performances of your religion to conform with the letter of your interpretation of Moses' law while your souls are steeped in iniquity and filled with murder.

Woe upon all of you who reject truth and spurn mercy! Many of you are like whited sepulchres, which outwardly appear beautiful but within are full of dead men's bones and all sorts of uncleanness. Even so do you who knowingly reject the counsel of God appear outwardly to men as holy and righteous, but inwardly your hearts are filled with hypocrisy and iniquity.

Woe upon you, false guides of a nation! Over yonder have you built a monument to the martyred prophets of old, while you plot to destroy Him of whom they spoke. You garnish the tombs of the righteous and flatter yourselves that, had you lived in the days of your fathers, you would not have killed the prophets; and then in the face of such self-righteous thinking you make ready to slay him of whom the prophets spoke, the Son of Man. Inasmuch as you do these things, are you witness to yourselves that you are the wicked sons of them who slew the prophets. Go on,

Again are you blind to the truth, for which is the greater, the gift or the altar which sanctifies the gift? How can you justify such hypocrisy and dishonesty in the sight of the God of heaven?

175:1.17 (1908:1) "Woe upon you, scribes and Pharisees and all other hypocrites who make sure that they tithe mint, anise, and cumin and at the same time disregard the weightier matters of the law — faith, mercy, and judgment! Within reason, the one you ought to have done but not to have left the other undone. You are truly blind guides and dumb teachers; you strain out the gnat and swallow the camel.

175:1.18 (1908:2) "Woe upon you, scribes, Pharisees, and hypocrites! for you are scrupulous to cleanse the outside of the cup and the platter, but within there remains the filth of extortion, excesses, and deception. You are spiritually blind. Do you not recognize how much better it would be first to cleanse the inside of the cup, and then that which spills over would of itself cleanse the outside? You wicked reprobates! you make the outward performances of your religion to conform with the letter of your interpretation of Moses' law while your souls are steeped in iniquity and filled with murder.

175:1.19 (1908:3) "Woe upon all of you who reject truth and spurn mercy! Many of you are like whited sepulchres, which outwardly appear beautiful but within are full of dead men's bones and all sorts of uncleanness. Even so do you who knowingly reject the counsel of God appear outwardly to men as holy and righteous, but inwardly your hearts are filled with hypocrisy and iniquity.

175:1.20 (1908:4) "Woe upon you, false guides of a nation! Over yonder have you built a monument to the martyred prophets of old, while you plot to destroy Him of whom they spoke. You garnish the tombs of the righteous and flatter yourselves that, had you lived in the days of your fathers, you would not have killed the prophets; and then in the face of such self-righteous thinking you make ready to slay him of whom the prophets spoke, the Son of Man. Inasmuch as you do these things, are you witness to yourselves that you are the wicked sons of them who slew the prophets. Go on, then, and fill up the cup of your condemnation to the full!

then, and fill up the cup of your
!condemnation to the full

Woe upon you, children of evil!"
John did truly call you the offspring of
vipers, and I ask how can you escape
the judgment that John pronounced
?upon you

But even now I offer you in my"
Father's name mercy and forgiveness;
even now I proffer the loving hand of
eternal fellowship. My Father has sent
you the wise men and the prophets;
some you have persecuted and others
you have killed. Then appeared John
proclaiming the coming of the Son of
Man, and him you destroyed after many
had believed his teaching. And now you
make ready to shed more innocent
blood. Do you not comprehend that a
terrible day of reckoning will come when
the Judge of all the earth shall require of
this people an accounting for the way
they have rejected, persecuted, and
destroyed these messengers of heaven?
Do you not understand that you must
account for all of this righteous blood,
from the first prophet killed down to the
times of Zechariah, who was slain
between the sanctuary and the altar?
And if you go on in your evil ways, this
accounting may be required of this very
.generation

O Jerusalem and the children of"
Abraham, you who have stoned the
prophets and killed the teachers that
were sent to you, even now would I
gather your children together as a hen
gathers her chickens under her wings,
!but you will not

And now I take leave of you. You"
have heard my message and have made
your decision. Those who have believed
my gospel are even now safe within the
kingdom of God. To you who have
chosen to reject the gift of God, I say
that you will no more see me teaching in
the temple. My work for you is done.
Behold, I now go forth with my children,
"!and your house is left to you desolate

And then the Master beckoned his
.followers to depart from the temple

175:1.21 (1908:5) "Woe upon you, children of evil! John
did truly call you the offspring of vipers, and I ask
how can you escape the judgment that John
pronounced upon you?

175:1.22 (1908:6) "But even now I offer you in my Father's
name mercy and forgiveness; even now I proffer the
loving hand of eternal fellowship. My Father has
sent you the wise men and the prophets; some you
have persecuted and others you have killed. Then
appeared John proclaiming the coming of the Son
of Man, and him you destroyed after many had
believed his teaching. And now you make ready to
shed more innocent blood. Do you not comprehend
that a terrible day of reckoning will come when the
Judge of all the earth shall require of this people an
accounting for the way they have rejected,
persecuted, and destroyed these messengers of
heaven? Do you not understand that you must
account for all of this righteous blood, from the first
prophet killed down to the times of Zechariah, who
was slain between the sanctuary and the altar? And
if you go on in your evil ways, this accounting may
be required of this very generation.

175:1.23 (1908:7) "O Jerusalem and the children of
Abraham, you who have stoned the prophets and
killed the teachers that were sent to you, even now
would I gather your children together as a hen
gathers her chickens under her wings, but you will
not!

175:1.24 (1908:8) "And now I take leave of you. You have
heard my message and have made your decision.
Those who have believed my gospel are even now
safe within the kingdom of God. To you who have
chosen to reject the gift of God, I say that you will
no more see me teaching in the temple. My work for
you is done. Behold, I now go forth with my children,
and your house is left to you desolate!"

175:1.25 (1908:9) And then the Master beckoned his
followers to depart from the temple.

STATUS OF INDIVIDUAL JEWS .2

The fact that the spiritual leaders
and the religious teachers of the Jewish
nation onetime rejected the teachings of

2. STATUS OF INDIVIDUAL JEWS

175:2.1 (1909:1) The fact that the spiritual leaders and the
religious teachers of the Jewish nation onetime
rejected the teachings of Jesus and conspired to

Jesus and conspired to bring about his cruel death, does not in any manner affect the status of any individual Jew in his standing before God. And it should not cause those who profess to be followers of the Christ to be prejudiced against the Jew as a fellow mortal. The Jews, as a nation, as a sociopolitical group, paid in full the terrible price of rejecting the Prince of Peace. Long since they ceased to be the spiritual torchbearers of divine truth to the races of mankind, but this constitutes no valid reason why the individual descendants of these long-ago Jews should be made to suffer the persecutions which have been visited upon them by intolerant, unworthy, and bigoted professed followers of Jesus of Nazareth, who .was, himself, a Jew by natural birth

Many times has this unreasoning and un-Christlike hatred and persecution of modern Jews terminated in the suffering and death of some innocent and unoffending Jewish individual whose very ancestors, in the times of Jesus, heartily accepted his gospel and presently died unflinchingly for that truth which they so wholeheartedly believed. What a shudder of horror passes over the onlooking celestial beings as they behold the professed followers of Jesus indulge themselves in persecuting, harassing, and even murdering the later-day descendants of Peter, Philip, Matthew, and others of the Palestinian Jews who so gloriously yielded up their lives as the first martyrs of the gospel of !the heavenly kingdom

How cruel and unreasoning to compel innocent children to suffer for the sins of their progenitors, misdeeds of which they are wholly ignorant, and for which they could in no way be responsible! And to do such wicked deeds in the name of one who taught his disciples to love even their enemies! It has become necessary, in this recital of the life of Jesus, to portray the manner in which certain of his fellow Jews rejected him and conspired to bring about his ignominious death; but we would warn all who read this narrative that the presentation of such a historical recital in no way justifies the unjust hatred, nor condones the unfair attitude of mind, which so many professed Christians have maintained toward individual Jews for many centuries. Kingdom believers, those who follow the teachings of Jesus,

bring about his cruel death, does not in any manner affect the status of any individual Jew in his standing before God. And it should not cause those who profess to be followers of the Christ to be prejudiced against the Jew as a fellow mortal. The Jews, as a nation, as a sociopolitical group, paid in full the terrible price of rejecting the Prince of Peace. Long since they ceased to be the spiritual torchbearers of divine truth to the races of mankind, but this constitutes no valid reason why the individual descendants of these long-ago Jews should be made to suffer the persecutions which have been visited upon them by intolerant, unworthy, and bigoted professed followers of Jesus of Nazareth, who was, himself, a Jew by natural birth.

^{175:22 (1909:2)} Many times has this unreasoning and un-Christlike hatred and persecution of modern Jews terminated in the suffering and death of some innocent and unoffending Jewish individual whose very ancestors, in the times of Jesus, heartily accepted his gospel and presently died unflinchingly for that truth which they so wholeheartedly believed. What a shudder of horror passes over the onlooking celestial beings as they behold the professed followers of Jesus indulge themselves in persecuting, harassing, and even murdering the later-day descendants of Peter, Philip, Matthew, and others of the Palestinian Jews who so gloriously yielded up their lives as the first martyrs of the gospel of the heavenly kingdom!

^{175:23 (1909:3)} How cruel and unreasoning to compel innocent children to suffer for the sins of their progenitors, misdeeds of which they are wholly ignorant, and for which they could in no way be responsible! And to do such wicked deeds in the name of one who taught his disciples to love even their enemies! It has become necessary, in this recital of the life of Jesus, to portray the manner in which certain of his fellow Jews rejected him and conspired to bring about his ignominious death; but we would warn all who read this narrative that the presentation of such a historical recital in no way justifies the unjust hatred, nor condones the unfair attitude of mind, which so many professed Christians have maintained toward individual Jews for many centuries. Kingdom believers, those who follow the teachings of Jesus, must cease to mistreat the individual Jew as one who is guilty of the rejection and crucifixion of Jesus. The Father and his Creator Son have never ceased to love the Jews. God is no respecter of persons, and salvation

must cease to mistreat the individual Jew as one who is guilty of the rejection and crucifixion of Jesus. The Father and his Creator Son have never ceased to love the Jews. God is no respecter of persons, and salvation is for the Jew as well as for the gentile.

is for the Jew as well as for the gentile.

THE FATEFUL SANHEDRIN MEETING .3

At eight o'clock on this Tuesday evening the fateful meeting of the Sanhedrin was called to order. On many previous occasions had this supreme court of the Jewish nation informally decreed the death of Jesus. Many times had this august ruling body determined to put a stop to his work, but never before had they resolved to place him under arrest and to bring about his death at any and all costs. It was just before midnight on this Tuesday, April 4, A.D. 30, that the Sanhedrin, as then constituted, officially and *unanimously* voted to impose the death sentence upon both Jesus and Lazarus. This was the answer to the Master's last appeal to the rulers of the Jews which he had made in the temple only a few hours before, and it represented their reaction of bitter resentment toward Jesus' last and vigorous indictment of these same chief priests and impenitent Sadducees and Pharisees. The passing of death sentence (even before his trial) upon the Son of God was the Sanhedrin's reply to the last offer of heavenly mercy ever to be extended to the Jewish nation, as such.

From this time on the Jews were left to finish their brief and short lease of national life wholly in accordance with their purely human status among the nations of Urantia. Israel had repudiated the Son of the God who made a covenant with Abraham, and the plan to make the children of Abraham the light-bearers of truth to the world had been shattered. The divine covenant had been abrogated, and the end of the Hebrew nation drew on apace.

The officers of the Sanhedrin were given the orders for Jesus' arrest early the next morning, but with instructions that he must not be apprehended in public. They were told to plan to take him in secret, preferably suddenly and at night. Understanding that he might not return that day (Wednesday) to teach in

3. THE FATEFUL SANHEDRIN MEETING

^{175:31 (1909:4)} At eight o'clock on this Tuesday evening the fateful meeting of the Sanhedrin was called to order. On many previous occasions had this supreme court of the Jewish nation informally decreed the death of Jesus. Many times had this august ruling body determined to put a stop to his work, but never before had they resolved to place him under arrest and to bring about his death at any and all costs. It was just before midnight on this Tuesday, April 4, A.D. 30, that the Sanhedrin, as then constituted, officially and *unanimously* voted to impose the death sentence upon both Jesus and Lazarus. This was the answer to the Master's last appeal to the rulers of the Jews which he had made in the temple only a few hours before, and it represented their reaction of bitter resentment toward Jesus' last and vigorous indictment of these same chief priests and impenitent Sadducees and Pharisees. The passing of death sentence (even before his trial) upon the Son of God was the Sanhedrin's reply to the last offer of heavenly mercy ever to be extended to the Jewish nation, as such.

^{175:32 (1910:1)} From this time on the Jews were left to finish their brief and short lease of national life wholly in accordance with their purely human status among the nations of Urantia. Israel had repudiated the Son of the God who made a covenant with Abraham, and the plan to make the children of Abraham the light-bearers of truth to the world had been shattered. The divine covenant had been abrogated, and the end of the Hebrew nation drew on apace.

^{175:33 (1910:2)} The officers of the Sanhedrin were given the orders for Jesus' arrest early the next morning, but with instructions that he must not be apprehended in public. They were told to plan to take him in secret, preferably suddenly and at night. Understanding that he might not return that day (Wednesday) to teach in the temple, they instructed these officers of the Sanhedrin to "bring him before

the temple, they instructed these officers of the Sanhedrin to "bring him before the high Jewish court sometime before midnight on Thursday"

the high Jewish court sometime before midnight on Thursday."

THE SITUATION IN JERUSALEM .4

At the conclusion of Jesus' last discourse in the temple, the apostles once more were left in confusion and consternation. Before the Master began his terrible denunciation of the Jewish rulers, Judas had returned to the temple, so that all twelve heard this latter half of Jesus' last discourse in the temple. It is unfortunate that Judas Iscariot could not have heard the first and mercy-proffering half of this farewell address. He did not hear this last offer of mercy to the Jewish rulers because he was still in conference with a certain group of Sadducean relatives and friends with whom he had lunched, and with whom he was conferring as to the most fitting manner of dissociating himself from Jesus and his fellow apostles. It was while listening to the Master's final indictment of the Jewish leaders and rulers that Judas finally and fully made up his mind to forsake the gospel movement and wash his hands of the whole enterprise. Nevertheless, he left the temple in company with the twelve, went with them to Mount Olivet, where, with his fellow apostles, he listened to that fateful discourse on the destruction of Jerusalem and the end of the Jewish nation, and remained with them that Tuesday night at the new camp near Gethsemane.

The multitude who heard Jesus swing from his merciful appeal to the Jewish leaders into that sudden and scathing rebuke which bordered on ruthless denunciation, were stunned and bewildered. That night, while the Sanhedrin sat in death judgment upon Jesus, and while the Master sat with his apostles and certain of his disciples out on the Mount of Olives foretelling the death of the Jewish nation, all Jerusalem was given over to the serious and suppressed discussion of just one question: "What will they do with Jesus?"

At the home of Nicodemus more than thirty prominent Jews who were secret believers in the kingdom met and debated what course they would pursue

4. THE SITUATION IN JERUSALEM

^{175:41 (1910:3)} At the conclusion of Jesus' last discourse in the temple, the apostles once more were left in confusion and consternation. Before the Master began his terrible denunciation of the Jewish rulers, Judas had returned to the temple, so that all twelve heard this latter half of Jesus' last discourse in the temple. It is unfortunate that Judas Iscariot could not have heard the first and mercy-proffering half of this farewell address. He did not hear this last offer of mercy to the Jewish rulers because he was still in conference with a certain group of Sadducean relatives and friends with whom he had lunched, and with whom he was conferring as to the most fitting manner of dissociating himself from Jesus and his fellow apostles. It was while listening to the Master's final indictment of the Jewish leaders and rulers that Judas finally and fully made up his mind to forsake the gospel movement and wash his hands of the whole enterprise. Nevertheless, he left the temple in company with the twelve, went with them to Mount Olivet, where, with his fellow apostles, he listened to that fateful discourse on the destruction of Jerusalem and the end of the Jewish nation, and remained with them that Tuesday night at the new camp near Gethsemane.

^{175:42 (1910:4)} The multitude who heard Jesus swing from his merciful appeal to the Jewish leaders into that sudden and scathing rebuke which bordered on ruthless denunciation, were stunned and bewildered. That night, while the Sanhedrin sat in death judgment upon Jesus, and while the Master sat with his apostles and certain of his disciples out on the Mount of Olives foretelling the death of the Jewish nation, all Jerusalem was given over to the serious and suppressed discussion of just one question: "What will they do with Jesus?"

^{175:43 (1910:5)} At the home of Nicodemus more than thirty prominent Jews who were secret believers in the kingdom met and debated what course they would pursue in case an open break with the

in case an open break with the Sanhedrin should come. All present agreed that they would make open acknowledgment of their allegiance to the Master in the very hour they should hear of his arrest. And that is just what they did.

The Sadducees, who now controlled and dominated the Sanhedrin, were desirous of making away with Jesus for the following reasons:

They feared that the increased popular favor with which the multitude regarded him threatened to endanger the existence of the Jewish nation by possible involvement with the Roman authorities.

His zeal for temple reform struck directly at their revenues; the cleansing of the temple affected their pocketbooks.

They felt themselves responsible for the preservation of social order, and they feared the consequences of the further spread of Jesus' strange and new doctrine of the brotherhood of man.

The Pharisees had different motives for wanting to see Jesus put to death. They feared him because:

He was arrayed in telling opposition to their traditional hold upon the people. The Pharisees were ultraconservative, and they bitterly resented these supposedly radical attacks upon their vested prestige as religious teachers.

They held that Jesus was a lawbreaker; that he had shown utter disregard for the Sabbath and numerous other legal and ceremonial requirements.

They charged him with blasphemy because he alluded to God as his Father.

And now were they thoroughly angry with him because of his last discourse of bitter denunciation which he had this day delivered in the temple as the concluding portion of his farewell address.

The Sanhedrin, having formally decreed the death of Jesus and having issued orders for his arrest, adjourned on this Tuesday near midnight, after appointing to meet at ten o'clock the next morning at the home of Caiaphas the high priest for the purpose of formulating

Sanhedrin should come. All present agreed that they would make open acknowledgment of their allegiance to the Master in the very hour they should hear of his arrest. And that is just what they did.

^{175:44 (1911.1)} The Sadducees, who now controlled and dominated the Sanhedrin, were desirous of making away with Jesus for the following reasons:

^{175:45 (1911.2)} 1. They feared that the increased popular favor with which the multitude regarded him threatened to endanger the existence of the Jewish nation by possible involvement with the Roman authorities.

^{175:46 (1911.3)} 2. His zeal for temple reform struck directly at their revenues; the cleansing of the temple affected their pocketbooks.

^{175:47 (1911.4)} 3. They felt themselves responsible for the preservation of social order, and they feared the consequences of the further spread of Jesus' strange and new doctrine of the brotherhood of man.

^{175:48 (1911.5)} The Pharisees had different motives for wanting to see Jesus put to death. They feared him because:

^{175:49 (1911.6)} 1. He was arrayed in telling opposition to their traditional hold upon the people. The Pharisees were ultraconservative, and they bitterly resented these supposedly radical attacks upon their vested prestige as religious teachers.

^{175:410 (1911.7)} 2. They held that Jesus was a lawbreaker; that he had shown utter disregard for the Sabbath and numerous other legal and ceremonial requirements.

^{175:411 (1911.8)} 3. They charged him with blasphemy because he alluded to God as his Father.

^{175:412 (1911.9)} 4. And now were they thoroughly angry with him because of his last discourse of bitter denunciation which he had this day delivered in the temple as the concluding portion of his farewell address.

^{175:413 (1911.10)} The Sanhedrin, having formally decreed the death of Jesus and having issued orders for his arrest, adjourned on this Tuesday near midnight, after appointing to meet at ten o'clock the next morning at the home of Caiaphas the high priest for the purpose of formulating the charges on which Jesus should be brought to trial.

the charges on which Jesus should be
.brought to trial

A small group of the Sadducees had actually proposed to dispose of Jesus by assassination, but the Pharisees utterly refused to countenance such a procedure.

And this was the situation in Jerusalem and among men on this eventful day while a vast concourse of celestial beings hovered over this momentous scene on earth, anxious to do something to assist their beloved Sovereign but powerless to act because they were effectively restrained by their commanding superiors.

^{175:4.14 (1911.11)} A small group of the Sadducees had actually proposed to dispose of Jesus by assassination, but the Pharisees utterly refused to countenance such a procedure.

^{175:4.15 (1911.12)} And this was the situation in Jerusalem and among men on this eventful day while a vast concourse of celestial beings hovered over this momentous scene on earth, anxious to do something to assist their beloved Sovereign but powerless to act because they were effectively restrained by their commanding superiors.

Paper 176. Tuesday Evening on Mount Olivet

177 ⇨

کتاب یورنشیا

175 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 176. TUESDAY EVENING ON MOUNT OLIVET

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Destruction of Jerusalem
2. The Master's Second Coming
3. Later Discussion at the Camp
4. The Return of Michael

مقدمه مقاله

THIS Tuesday afternoon, as Jesus and the apostles passed out of the temple on their way to the Gethsemane camp, Matthew, calling attention to the temple construction, said: "Master, observe what manner of buildings these are. See the massive stones and the beautiful adornment; can it be that these buildings are to be destroyed?" As they went on toward Olivet, Jesus said: "You see these stones and this massive temple; verily, verily, I say to you: In the days soon to come there shall not be left one stone upon another. They shall all be thrown down." These remarks depicting the destruction of the sacred temple aroused the curiosity of the apostles as they walked along behind the Master; they could conceive of no event short of the end of the world which would occasion the destruction of the temple.

In order to avoid the crowds passing along the Kidron valley toward Gethsemane, Jesus and his associates were minded to climb up the western slope of Olivet for a short distance and

PAPER 176 TUESDAY EVENING ON MOUNT OLIVET

SECTIONS

Introduction

1. The Destruction of Jerusalem
2. The Master's Second Coming
3. Later Discussion at the Camp
4. The Return of Michael

INTRODUCTION

^{176:0.1 (1912:1)} THIS Tuesday afternoon, as Jesus and the apostles passed out of the temple on their way to the Gethsemane camp, Matthew, calling attention to the temple construction, said: "Master, observe what manner of buildings these are. See the massive stones and the beautiful adornment; can it be that these buildings are to be destroyed?" As they went on toward Olivet, Jesus said: "You see these stones and this massive temple; verily, verily, I say to you: In the days soon to come there shall not be left one stone upon another. They shall all be thrown down." These remarks depicting the destruction of the sacred temple aroused the curiosity of the apostles as they walked along behind the Master; they could conceive of no event short of the end of the world which would occasion the destruction of the temple.

^{176:0.2 (1912:2)} In order to avoid the crowds passing along the Kidron valley toward Gethsemane, Jesus and his associates were minded to climb up the western slope of Olivet for a short distance and then follow a trail over to their private camp near

then follow a trail over to their private camp near Gethsemane located a short distance above the public camping ground. As they turned to leave the road leading on to Bethany, they observed the temple, glorified by the rays of the setting sun; and while they tarried on the mount, they saw the lights of the city appear and beheld the beauty of the illuminated temple; and there, under the mellow light of the full moon, Jesus and the twelve sat down. The Master talked with them, and presently Nathaniel asked this question: "Tell us, Master, how shall we know when these events
"are about to come to pass

Gethsemane located a short distance above the public camping ground. As they turned to leave the road leading on to Bethany, they observed the temple, glorified by the rays of the setting sun; and while they tarried on the mount, they saw the lights of the city appear and beheld the beauty of the illuminated temple; and there, under the mellow light of the full moon, Jesus and the twelve sat down. The Master talked with them, and presently Nathaniel asked this question: "Tell us, Master, how shall we know when these events are about to come to pass?"

THE DESTRUCTION OF JERUSALEM .1

In answering Nathaniel's question, Jesus said: "Yes, I will tell you about the times when this people shall have filled up the cup of their iniquity; when justice shall swiftly descend upon this city of our fathers. I am about to leave you; I go to the Father. After I leave you, take heed that no man deceive you, for many will come as deliverers and will lead many astray. When you hear of wars and rumors of wars, be not troubled, for though all these things will happen, the end of Jerusalem is not yet at hand. You should not be perturbed by famines or earthquakes; neither should you be concerned when you are delivered up to the civil authorities and are persecuted for the sake of the gospel. You will be thrown out of the synagogue and put in prison for my sake, and some of you will be killed. When you are brought up before governors and rulers, it shall be for a testimony of your faith and to show your steadfastness in the gospel of the kingdom. And when you stand before judges, be not anxious beforehand as to what you should say, for the spirit will teach you in that very hour what you should answer your adversaries. In these days of travail, even your own kinsfolk, under the leadership of those who have rejected the Son of Man, will deliver you up to prison and death. For a time you may be hated by all men for my sake, but even in these persecutions I will not forsake you; my spirit will not desert you. Be patient! doubt not that this gospel of the kingdom will triumph over all enemies and, eventually, be
".proclaimed to all nations

1. THE DESTRUCTION OF JERUSALEM

^{176:1.1 (1912:3)} In answering Nathaniel's question, Jesus said: "Yes, I will tell you about the times when this people shall have filled up the cup of their iniquity; when justice shall swiftly descend upon this city of our fathers. I am about to leave you; I go to the Father. After I leave you, take heed that no man deceive you, for many will come as deliverers and will lead many astray. When you hear of wars and rumors of wars, be not troubled, for though all these things will happen, the end of Jerusalem is not yet at hand. You should not be perturbed by famines or earthquakes; neither should you be concerned when you are delivered up to the civil authorities and are persecuted for the sake of the gospel. You will be thrown out of the synagogue and put in prison for my sake, and some of you will be killed. When you are brought up before governors and rulers, it shall be for a testimony of your faith and to show your steadfastness in the gospel of the kingdom. And when you stand before judges, be not anxious beforehand as to what you should say, for the spirit will teach you in that very hour what you should answer your adversaries. In these days of travail, even your own kinsfolk, under the leadership of those who have rejected the Son of Man, will deliver you up to prison and death. For a time you may be hated by all men for my sake, but even in these persecutions I will not forsake you; my spirit will not desert you. Be patient! doubt not that this gospel of the kingdom will triumph over all enemies and, eventually, be proclaimed to all nations."

Jesus paused while he looked down upon the city. The Master realized that the rejection of the spiritual concept of the Messiah, the determination to cling persistently and blindly to the material mission of the expected deliverer, would presently bring the Jews in direct conflict with the powerful Roman armies, and that such a contest could only result in the final and complete overthrow of the Jewish nation. When his people rejected his spiritual bestowal and refused to receive the light of heaven as it so mercifully shone upon them, they thereby sealed their doom as an independent people with a special spiritual mission on earth. Even the Jewish leaders subsequently recognized that it was this secular idea of the Messiah which directly led to the turbulence which eventually brought about their destruction.

Since Jerusalem was to become the cradle of the early gospel movement, Jesus did not want its teachers and preachers to perish in the terrible overthrow of the Jewish people in connection with the destruction of Jerusalem; wherefore did he give these instructions to his followers. Jesus was much concerned lest some of his disciples become involved in these soon-coming revolts and so perish in the downfall of Jerusalem.

Then Andrew inquired: "But, Master, if the Holy City and the temple are to be destroyed, and if you are not here to direct us, when should we forsake Jerusalem?" Said Jesus: "You may remain in the city after I have gone, even through these times of travail and bitter persecution, but when you finally see Jerusalem being encompassed by the Roman armies after the revolt of the false prophets, then will you know that her desolation is at hand; then must you flee to the mountains. Let none who are in the city and around about tarry to save aught, neither let those who are outside dare to enter therein. There will be great tribulation, for these will be the days of gentile vengeance. And after you have deserted the city, this disobedient people will fall by the edge of the sword and will be led captive into all nations; and so shall Jerusalem be trodden down by the gentiles. In the meantime, I warn you, be not deceived. If any man comes to you, saying, 'Behold, here is the Deliverer,' or 'Behold, there is he,' believe it not, for

^{176:1.2 (1913:1)} Jesus paused while he looked down upon the city. The Master realized that the rejection of the spiritual concept of the Messiah, the determination to cling persistently and blindly to the material mission of the expected deliverer, would presently bring the Jews in direct conflict with the powerful Roman armies, and that such a contest could only result in the final and complete overthrow of the Jewish nation. When his people rejected his spiritual bestowal and refused to receive the light of heaven as it so mercifully shone upon them, they thereby sealed their doom as an independent people with a special spiritual mission on earth. Even the Jewish leaders subsequently recognized that it was this secular idea of the Messiah which directly led to the turbulence which eventually brought about their destruction.

^{176:1.3 (1913:2)} Since Jerusalem was to become the cradle of the early gospel movement, Jesus did not want its teachers and preachers to perish in the terrible overthrow of the Jewish people in connection with the destruction of Jerusalem; wherefore did he give these instructions to his followers. Jesus was much concerned lest some of his disciples become involved in these soon-coming revolts and so perish in the downfall of Jerusalem.

^{176:1.4 (1913:3)} Then Andrew inquired: "But, Master, if the Holy City and the temple are to be destroyed, and if you are not here to direct us, when should we forsake Jerusalem?" Said Jesus: "You may remain in the city after I have gone, even through these times of travail and bitter persecution, but when you finally see Jerusalem being encompassed by the Roman armies after the revolt of the false prophets, then will you know that her desolation is at hand; then must you flee to the mountains. Let none who are in the city and around about tarry to save aught, neither let those who are outside dare to enter therein. There will be great tribulation, for these will be the days of gentile vengeance. And after you have deserted the city, this disobedient people will fall by the edge of the sword and will be led captive into all nations; and so shall Jerusalem be trodden down by the gentiles. In the meantime, I warn you, be not deceived. If any man comes to you, saying, 'Behold, here is the Deliverer,' or 'Behold, there is he,' believe it not, for many false teachers will arise and many will be led astray; but you should not be deceived, for I have told you all this beforehand."

many false teachers will arise and many will be led astray; but you should not be deceived, for I have told you all this
".beforehand

The apostles sat in silence in the moonlight for a considerable time while these astounding predictions of the Master sank into their bewildered minds. And it was in conformity with this very warning that practically the entire group of believers and disciples fled from Jerusalem upon the first appearance of the Roman troops, finding a safe shelter
".in Pella to the north

Even after this explicit warning, many of Jesus' followers interpreted these predictions as referring to the changes which would obviously occur in Jerusalem when the reappearing of the Messiah would result in the establishment of the New Jerusalem and in the enlargement of the city to become the world's capital. In their minds these Jews were determined to connect the destruction of the temple with the "end of the world." They believed this New Jerusalem would fill all Palestine; that the end of the world would be followed by the immediate appearance of the "new heavens and the new earth." And so it was not strange that Peter should say: "Master, we know that all things will pass away when the new heavens and the new earth appear, but how shall we know when you will return to bring all
"?this about

When Jesus heard this, he was thoughtful for some time and then said: "You ever err since you always try to attach the new teaching to the old; you are determined to misunderstand all my teaching; you insist on interpreting the gospel in accordance with your established beliefs. Nevertheless, I will
".try to enlighten you

THE MASTER'S SECOND COMING .2

On several occasions Jesus had made statements which led his hearers to infer that, while he intended presently to leave this world, he would most certainly return to consummate the work of the heavenly kingdom. As the conviction grew on his followers that he was going to leave them, and after he had departed from this world, it was only natural for all believers to lay fast hold

^{176:1.5 (1913.4)} The apostles sat in silence in the moonlight for a considerable time while these astounding predictions of the Master sank into their bewildered minds. And it was in conformity with this very warning that practically the entire group of believers and disciples fled from Jerusalem upon the first appearance of the Roman troops, finding a safe shelter in Pella to the north.

^{176:1.6 (1913.5)} Even after this explicit warning, many of Jesus' followers interpreted these predictions as referring to the changes which would obviously occur in Jerusalem when the reappearing of the Messiah would result in the establishment of the New Jerusalem and in the enlargement of the city to become the world's capital. In their minds these Jews were determined to connect the destruction of the temple with the "end of the world." They believed this New Jerusalem would fill all Palestine; that the end of the world would be followed by the immediate appearance of the "new heavens and the new earth." And so it was not strange that Peter should say: "Master, we know that all things will pass away when the new heavens and the new earth appear, but how shall we know when you will return to bring all this about?"

^{176:1.7 (1914.1)} When Jesus heard this, he was thoughtful for some time and then said: "You ever err since you always try to attach the new teaching to the old; you are determined to misunderstand all my teaching; you insist on interpreting the gospel in accordance with your established beliefs. Nevertheless, I will try to enlighten you."

2. THE MASTER'S SECOND COMING

^{176:2.1 (1914.2)} On several occasions Jesus had made statements which led his hearers to infer that, while he intended presently to leave this world, he would most certainly return to consummate the work of the heavenly kingdom. As the conviction grew on his followers that he was going to leave them, and after he had departed from this world, it was only natural for all believers to lay fast hold upon these promises to return. The doctrine of the second coming of Christ thus became early incorporated into the

upon these promises to return. The doctrine of the second coming of Christ thus became early incorporated into the teachings of the Christians, and almost every subsequent generation of disciples has devoutly believed this truth and has confidently looked forward to his sometime coming.

If they were to part with their Master and Teacher, how much more did these first disciples and the apostles grasp at this promise to return, and they lost no time in associating the predicted destruction of Jerusalem with this promised second coming. And they continued thus to interpret his words notwithstanding that, throughout this evening of instruction on Mount Olivet, the Master took particular pains to .prevent just such a mistake

In further answer to Peter's question, Jesus said: "Why do you still look for the Son of Man to sit upon the throne of David and expect that the material dreams of the Jews will be fulfilled? Have I not told you all these years that my kingdom is not of this world? The things which you now look down upon are coming to an end, but this will be a new beginning out of which the gospel of the kingdom will go to all the world and this salvation will spread to all peoples. And when the kingdom shall have come to its full fruition, be assured that the Father in heaven will not fail to visit you with an enlarged revelation of truth and an enhanced demonstration of righteousness, even as he has already bestowed upon this world him who became the prince of darkness, and then Adam, who was followed by Melchizedek, and in these days, the Son of Man. And so will my Father continue to manifest his mercy and show forth his love, even to this dark and evil world. So also will I, after my Father has invested me with all power and authority, continue to follow your fortunes and to guide in the affairs of the kingdom by the presence of my spirit, who shall shortly be poured out upon all flesh. Even though I shall thus be present with you in spirit, I also promise that I will sometime return to this world, where I have lived this life in the flesh and achieved the experience of simultaneously revealing God to man and leading man to God. Very soon must I leave you and take up the work the Father has intrusted to my hands, but be of good courage, for I will

teachings of the Christians, and almost every subsequent generation of disciples has devoutly believed this truth and has confidently looked forward to his sometime coming.

^{176:22 (1914:3)} If they were to part with their Master and Teacher, how much more did these first disciples and the apostles grasp at this promise to return, and they lost no time in associating the predicted destruction of Jerusalem with this promised second coming. And they continued thus to interpret his words notwithstanding that, throughout this evening of instruction on Mount Olivet, the Master took particular pains to prevent just such a mistake.

^{176:23 (1914:4)} In further answer to Peter's question, Jesus said: "Why do you still look for the Son of Man to sit upon the throne of David and expect that the material dreams of the Jews will be fulfilled? Have I not told you all these years that my kingdom is not of this world? The things which you now look down upon are coming to an end, but this will be a new beginning out of which the gospel of the kingdom will go to all the world and this salvation will spread to all peoples. And when the kingdom shall have come to its full fruition, be assured that the Father in heaven will not fail to visit you with an enlarged revelation of truth and an enhanced demonstration of righteousness, even as he has already bestowed upon this world him who became the prince of darkness, and then Adam, who was followed by Melchizedek, and in these days, the Son of Man. And so will my Father continue to manifest his mercy and show forth his love, even to this dark and evil world. So also will I, after my Father has invested me with all power and authority, continue to follow your fortunes and to guide in the affairs of the kingdom by the presence of my spirit, who shall shortly be poured out upon all flesh. Even though I shall thus be present with you in spirit, I also promise that I will sometime return to this world, where I have lived this life in the flesh and achieved the experience of simultaneously revealing God to man and leading man to God. Very soon must I leave you and take up the work the Father has intrusted to my hands, but be of good courage, for I will sometime return. In the meantime, my Spirit of the Truth of a universe shall comfort and guide you.

sometime return. In the meantime, my Spirit of the Truth of a universe shall comfort and guide you

You behold me now in weakness“ and in the flesh, but when I return, it shall be with power and in the spirit. The eye of flesh beholds the Son of Man in the flesh, but only the eye of the spirit will behold the Son of Man glorified by the Father and appearing on earth in his own name

But the times of the reappearing of“ the Son of Man are known only in the councils of Paradise; not even the angels of heaven know when this will occur. However, you should understand that, when this gospel of the kingdom shall have been proclaimed to all the world for the salvation of all peoples, and when the fullness of the age has come to pass, the Father will send you another dispensational bestowal, or else the Son of Man will return to adjudge the age

And now concerning the travail of“ Jerusalem, about which I have spoken to you, even this generation will not pass away until my words are fulfilled; but concerning the times of the coming again of the Son of Man, no one in heaven or on earth may presume to speak. But you should be wise regarding the ripening of an age; you should be alert to discern the signs of the times. You know when the fig tree shows its tender branches and puts forth its leaves that summer is near. Likewise, when the world has passed through the long winter of material-mindedness and you discern the coming of the spiritual springtime of a new dispensation, should you know that the summertime of a new visitation draws near

But what is the significance of this“ teaching having to do with the coming of the Sons of God? Do you not perceive that, when each of you is called to lay down his life struggle and pass through the portal of death, you stand in the immediate presence of judgment, and that you are face to face with the facts of a new dispensation of service in the eternal plan of the infinite Father? What the whole world must face as a literal fact at the end of an age, you, as individuals, must each most certainly face as a personal experience when you reach the end of your natural life and thereby pass on to be confronted with the conditions and demands inherent in

17624 (1915.1) “You behold me now in weakness and in the flesh, but when I return, it shall be with power and in the spirit. The eye of flesh beholds the Son of Man in the flesh, but only the eye of the spirit will behold the Son of Man glorified by the Father and appearing on earth in his own name.

17625 (1915.2) “But the times of the reappearing of the Son of Man are known only in the councils of Paradise; not even the angels of heaven know when this will occur. However, you should understand that, when this gospel of the kingdom shall have been proclaimed to all the world for the salvation of all peoples, and when the fullness of the age has come to pass, the Father will send you another dispensational bestowal, or else the Son of Man will return to adjudge the age.

17626 (1915.3) “And now concerning the travail of Jerusalem, about which I have spoken to you, even this generation will not pass away until my words are fulfilled; but concerning the times of the coming again of the Son of Man, no one in heaven or on earth may presume to speak. But you should be wise regarding the ripening of an age; you should be alert to discern the signs of the times. You know when the fig tree shows its tender branches and puts forth its leaves that summer is near. Likewise, when the world has passed through the long winter of material-mindedness and you discern the coming of the spiritual springtime of a new dispensation, should you know that the summertime of a new visitation draws near.

17627 (1915.4) “But what is the significance of this teaching having to do with the coming of the Sons of God? Do you not perceive that, when each of you is called to lay down his life struggle and pass through the portal of death, you stand in the immediate presence of judgment, and that you are face to face with the facts of a new dispensation of service in the eternal plan of the infinite Father? What the whole world must face as a literal fact at the end of an age, you, as individuals, must each most certainly face as a personal experience when you reach the end of your natural life and thereby pass on to be confronted with the conditions and demands inherent in the next revelation of the eternal progression of the Father's kingdom.”

the next revelation of the eternal
".progression of the Father's kingdom

Of all the discourses which the Master gave his apostles, none ever became so confused in their minds as this one, given this Tuesday evening on the Mount of Olives, regarding the twofold subject of the destruction of Jerusalem and his own second coming. There was, therefore, little agreement between the subsequent written accounts based on the memories of what the Master said on this extraordinary occasion. Consequently, when the records were left blank concerning much that was said that Tuesday evening, there grew up many traditions; and very early in the second century a Jewish apocalyptic about the Messiah written by one Selta, who was attached to the court of the Emperor Caligula, was bodily copied into the Matthew Gospel and subsequently added (in part) to the Mark and Luke records. It was in these writings of Selta that the parable of the ten virgins appeared. No part of the gospel record ever suffered such confusing misconstruction as this evening's teaching. But the Apostle John never became thus confused

As these thirteen men resumed their journey toward the camp, they were speechless and under great emotional tension. Judas had finally confirmed his decision to abandon his associates. It was a late hour when David Zebedee, John Mark, and a number of the leading disciples welcomed Jesus and the twelve to the new camp, but the apostles did not want to sleep; they wanted to know more about the destruction of Jerusalem, the Master's departure, and
.the end of the world

LATER DISCUSSION AT THE CAMP .3

As they gathered about the campfire, some twenty of them, Thomas asked: "Since you are to return to finish the work of the kingdom, what should be our attitude while you are away on the Father's business?" As Jesus looked :them over by the firelight, he answered

And even you, Thomas, fail to comprehend what I have been saying. Have I not all this time taught you that your connection with the kingdom is spiritual and individual, wholly a matter

^{17628 (19155)} Of all the discourses which the Master gave his apostles, none ever became so confused in their minds as this one, given this Tuesday evening on the Mount of Olives, regarding the twofold subject of the destruction of Jerusalem and his own second coming. There was, therefore, little agreement between the subsequent written accounts based on the memories of what the Master said on this extraordinary occasion. Consequently, when the records were left blank concerning much that was said that Tuesday evening, there grew up many traditions; and very early in the second century a Jewish apocalyptic about the Messiah written by one Selta, who was attached to the court of the Emperor Caligula, was bodily copied into the Matthew Gospel and subsequently added (in part) to the Mark and Luke records. It was in these writings of Selta that the parable of the ten virgins appeared. No part of the gospel record ever suffered such confusing misconstruction as this evening's teaching. But the Apostle John never became thus confused.

^{17629 (19156)} As these thirteen men resumed their journey toward the camp, they were speechless and under great emotional tension. Judas had finally confirmed his decision to abandon his associates. It was a late hour when David Zebedee, John Mark, and a number of the leading disciples welcomed Jesus and the twelve to the new camp, but the apostles did not want to sleep; they wanted to know more about the destruction of Jerusalem, the Master's departure, and the end of the world.

3. LATER DISCUSSION AT THE CAMP

^{17631 (19161)} As they gathered about the campfire, some twenty of them, Thomas asked: "Since you are to return to finish the work of the kingdom, what should be our attitude while you are away on the Father's business?" As Jesus looked them over by the firelight, he answered:

^{17632 (19162)} "And even you, Thomas, fail to comprehend what I have been saying. Have I not all this time taught you that your connection with the kingdom is spiritual and individual, wholly a matter of personal experience in the spirit by the faith-

of personal experience in the spirit by the faith-realization that you are a son of God? What more shall I say? The downfall of nations, the crash of empires, the destruction of the unbelieving Jews, the end of an age, even the end of the world, what have these things to do with one who believes this gospel, and who has hid his life in the surety of the eternal kingdom? You who are God-knowing and gospel-believing have already received the assurances of eternal life. Since your lives have been lived in the spirit and for the Father, nothing can be of serious concern to you. Kingdom builders, the accredited citizens of the heavenly worlds, are not to be disturbed by temporal upheavals or perturbed by terrestrial cataclysms. What does it matter to you who believe this gospel of the kingdom if nations overturn, the age ends, or all things visible crash, since you know that your life is the gift of the Son, and that it is eternally secure in the Father? Having lived the temporal life by faith and having yielded the fruits of the spirit as the righteousness of loving service for your fellows, you can confidently look forward to the next step in the eternal career with the same survival faith that has carried you through your first and earthly .adventure in sonship with God

Each generation of believers should“ carry on their work, in view of the possible return of the Son of Man, exactly as each individual believer carries forward his lifework in view of inevitable and ever-impending natural death. When you have by faith once established yourself as a son of God, nothing else matters as regards the surety of survival. But make no mistake! this survival faith is a living faith, and it increasingly manifests the fruits of that divine spirit which first inspired it in the human heart. That you have once accepted sonship in the heavenly kingdom will not save you in the face of the knowing and persistent rejection of those truths which have to do with the progressive spiritual fruit-bearing of the sons of God in the flesh. You who have been with me in the Father’s business on earth can even now desert the kingdom if you find that you love not the .way of the Father’s service for mankind

As individuals, and as a generation“ of believers, hear me while I speak a parable: There was a certain great man

realization that you are a son of God? What more shall I say? The downfall of nations, the crash of empires, the destruction of the unbelieving Jews, the end of an age, even the end of the world, what have these things to do with one who believes this gospel, and who has hid his life in the surety of the eternal kingdom? You who are God-knowing and gospel-believing have already received the assurances of eternal life. Since your lives have been lived in the spirit and for the Father, nothing can be of serious concern to you. Kingdom builders, the accredited citizens of the heavenly worlds, are not to be disturbed by temporal upheavals or perturbed by terrestrial cataclysms. What does it matter to you who believe this gospel of the kingdom if nations overturn, the age ends, or all things visible crash, since you know that your life is the gift of the Son, and that it is eternally secure in the Father? Having lived the temporal life by faith and having yielded the fruits of the spirit as the righteousness of loving service for your fellows, you can confidently look forward to the next step in the eternal career with the same survival faith that has carried you through your first and earthly adventure in sonship with God.

176:33 (1916:3) “Each generation of believers should carry on their work, in view of the possible return of the Son of Man, exactly as each individual believer carries forward his lifework in view of inevitable and ever-impending natural death. When you have by faith once established yourself as a son of God, nothing else matters as regards the surety of survival. But make no mistake! this survival faith is a living faith, and it increasingly manifests the fruits of that divine spirit which first inspired it in the human heart. That you have once accepted sonship in the heavenly kingdom will not save you in the face of the knowing and persistent rejection of those truths which have to do with the progressive spiritual fruit-bearing of the sons of God in the flesh. You who have been with me in the Father’s business on earth can even now desert the kingdom if you find that you love not the way of the Father’s service for mankind.

176:34 (1916:4) “As individuals, and as a generation of believers, hear me while I speak a parable: There was a certain great man who, before starting out on

who, before starting out on a long journey to another country, called all his trusted servants before him and delivered into their hands all his goods. To one he gave five talents, to another two, and to another one. And so on down through the entire group of honored stewards, to each he intrusted his goods according to their several abilities; and then he set out on his journey. When their lord had departed, his servants set themselves at work to gain profits from the wealth intrusted to them. Immediately he who had received five talents began to trade with them and very soon had made a profit of another five talents. In like manner he who had received two talents soon had gained two more. And so did all of these servants make gains for their master except him who received but one talent. He went away by himself and dug a hole in the earth where he hid his lord's money. Presently the lord of those servants unexpectedly returned and called upon his stewards for a reckoning. And when they had all been called before their master, he who had received the five talents came forward with the money which had been intrusted to him and brought five additional talents, saying, 'Lord, you gave me five talents to invest, and I am glad to present five other talents as my gain.' And then his lord said to him: 'Well done, good and faithful servant, you have been faithful over a few things; I will now set you as steward over many; enter forthwith into the joy of your lord.' And then he who had received the two talents came forward, saying: 'Lord, you delivered into my hands two talents; behold, I have gained these other two talents.' And his lord then said to him: 'Well done, good and faithful steward; you also have been faithful over a few things, and I will now set you over many; enter you into the joy of your lord.' And then there came to the accounting he who had received the one talent. This servant came forward, saying, 'Lord, I knew you and realized that you were a shrewd man in that you expected gains where you had not personally labored; therefore was I afraid to risk aught of that which was intrusted to me. I safely hid your talent in the earth; here it is; you now have what belongs to you.' But his lord answered: 'You are an indolent and slothful steward. By your own words you confess that you knew I would require of

a long journey to another country, called all his trusted servants before him and delivered into their hands all his goods. To one he gave five talents, to another two, and to another one. And so on down through the entire group of honored stewards, to each he intrusted his goods according to their several abilities; and then he set out on his journey. When their lord had departed, his servants set themselves at work to gain profits from the wealth intrusted to them. Immediately he who had received five talents began to trade with them and very soon had made a profit of another five talents. In like manner he who had received two talents soon had gained two more. And so did all of these servants make gains for their master except him who received but one talent. He went away by himself and dug a hole in the earth where he hid his lord's money. Presently the lord of those servants unexpectedly returned and called upon his stewards for a reckoning. And when they had all been called before their master, he who had received the five talents came forward with the money which had been intrusted to him and brought five additional talents, saying, 'Lord, you gave me five talents to invest, and I am glad to present five other talents as my gain.' And then his lord said to him: 'Well done, good and faithful servant, you have been faithful over a few things; I will now set you as steward over many; enter forthwith into the joy of your lord.' And then he who had received the two talents came forward, saying: 'Lord, you delivered into my hands two talents; behold, I have gained these other two talents.' And his lord then said to him: 'Well done, good and faithful steward; you also have been faithful over a few things, and I will now set you over many; enter you into the joy of your lord.' And then there came to the accounting he who had received the one talent. This servant came forward, saying, 'Lord, I knew you and realized that you were a shrewd man in that you expected gains where you had not personally labored; therefore was I afraid to risk aught of that which was intrusted to me. I safely hid your talent in the earth; here it is; you now have what belongs to you.' But his lord answered: 'You are an indolent and slothful steward. By your own words you confess that you knew I would require of

you an accounting with reasonable profit, such as your diligent fellow servants have this day rendered. Knowing this, you ought, therefore, to have at least put my money into the hands of the bankers that on my return I might have received my own with interest.' And then to the chief steward this lord said: 'Take away this one talent from this unprofitable servant and give it 'to him who has the ten talents

To every one who has, more shall be given, and he shall have abundance; but from him who has not, even that which he has shall be taken away. You cannot stand still in the affairs of the eternal kingdom. My Father requires all his children to grow in grace and in a knowledge of the truth. You who know these truths must yield the increase of the fruits of the spirit and manifest a growing devotion to the unselfish service of your fellow servants. And remember that, inasmuch as you minister to one of the least of my brethren, you have done this service to me

And so should you go about the work of the Father's business, now and henceforth, even forevermore. Carry on until I come. In faithfulness do that which is intrusted to you, and thereby shall you be ready for the reckoning call of death. And having thus lived for the glory of the Father and the satisfaction of the Son, you shall enter with joy and exceedingly great pleasure into the eternal service of the everlasting kingdom

Truth is living; the Spirit of Truth is ever leading the children of light into new realms of spiritual reality and divine service. You are not given truth to crystallize into settled, safe, and honored forms. Your revelation of truth must be so enhanced by passing through your personal experience that new beauty and actual spiritual gains will be disclosed to all who behold your spiritual fruits and in consequence thereof are led to glorify the Father who is in heaven. Only those faithful servants who thus grow in the knowledge of the truth, and who thereby develop the capacity for divine appreciation of spiritual realities, can ever hope to "enter fully into the joy of their Lord." What a sorry sight for successive generations of the professed followers of Jesus to say, regarding their stewardship of divine truth: "Here, Master, is the truth you committed to us

176:35 (1917.1) "To every one who has, more shall be given, and he shall have abundance; but from him who has not, even that which he has shall be taken away. You cannot stand still in the affairs of the eternal kingdom. My Father requires all his children to grow in grace and in a knowledge of the truth. You who know these truths must yield the increase of the fruits of the spirit and manifest a growing devotion to the unselfish service of your fellow servants. And remember that, inasmuch as you minister to one of the least of my brethren, you have done this service to me.

176:36 (1917.2) "And so should you go about the work of the Father's business, now and henceforth, even forevermore. Carry on until I come. In faithfulness do that which is intrusted to you, and thereby shall you be ready for the reckoning call of death. And having thus lived for the glory of the Father and the satisfaction of the Son, you shall enter with joy and exceedingly great pleasure into the eternal service of the everlasting kingdom."

176:37 (1917.3) Truth is living; the Spirit of Truth is ever leading the children of light into new realms of spiritual reality and divine service. You are not given truth to crystallize into settled, safe, and honored forms. Your revelation of truth must be so enhanced by passing through your personal experience that new beauty and actual spiritual gains will be disclosed to all who behold your spiritual fruits and in consequence thereof are led to glorify the Father who is in heaven. Only those faithful servants who thus grow in the knowledge of the truth, and who thereby develop the capacity for divine appreciation of spiritual realities, can ever hope to "enter fully into the joy of their Lord." What a sorry sight for successive generations of the professed followers of Jesus to say, regarding their stewardship of divine truth: "Here, Master, is the truth you committed to us a hundred or a thousand years ago. We have lost nothing; we have faithfully preserved all you gave us; we have allowed no changes to be made in that which you taught us; here is the truth you gave us." But such a plea concerning spiritual indolence will not justify the

a hundred or a thousand years ago. We have lost nothing; we have faithfully preserved all you gave us; we have allowed no changes to be made in that which you taught us; here is the truth you gave us." But such a plea concerning spiritual indolence will not justify the barren steward of truth in the presence of the Master. In accordance with the truth committed to your hands will the Master of truth require a reckoning.

In the next world you will be asked to give an account of the endowments and stewardships of this world. Whether inherent talents are few or many, a just and merciful reckoning must be faced. If endowments are used only in selfish pursuits and no thought is bestowed upon the higher duty of obtaining increased yield of the fruits of the spirit, as they are manifested in the ever-expanding service of men and the worship of God, such selfish stewards must accept the consequences of their deliberate choosing.

And how much like all selfish mortals was this unfaithful servant with the one talent in that he blamed his slothfulness directly upon his lord. How prone is man, when he is confronted with the failures of his own making, to put the blame upon others, oftentimes upon those who least deserve it!

Said Jesus that night as they went to their rest: "Freely have you received; therefore freely should you give of the truth of heaven, and in the giving will this truth multiply and show forth the increasing light of saving grace, even as you minister it."

barren steward of truth in the presence of the Master. In accordance with the truth committed to your hands will the Master of truth require a reckoning.

^{176:38 (1918:1)} In the next world you will be asked to give an account of the endowments and stewardships of this world. Whether inherent talents are few or many, a just and merciful reckoning must be faced. If endowments are used only in selfish pursuits and no thought is bestowed upon the higher duty of obtaining increased yield of the fruits of the spirit, as they are manifested in the ever-expanding service of men and the worship of God, such selfish stewards must accept the consequences of their deliberate choosing.

^{176:39 (1918:2)} And how much like all selfish mortals was this unfaithful servant with the one talent in that he blamed his slothfulness directly upon his lord. How prone is man, when he is confronted with the failures of his own making, to put the blame upon others, oftentimes upon those who least deserve it!

^{176:310 (1918:3)} Said Jesus that night as they went to their rest: "Freely have you received; therefore freely should you give of the truth of heaven, and in the giving will this truth multiply and show forth the increasing light of saving grace, even as you minister it."

THE RETURN OF MICHAEL .4

Of all the Master's teachings no one phase has been so misunderstood as his promise sometime to come back in person to this world. It is not strange that Michael should be interested in sometime returning to the planet whereon he experienced his seventh and last bestowal, as a mortal of the realm. It is only natural to believe that Jesus of Nazareth, now sovereign ruler of a vast universe, would be interested in coming back, not only once but even many times, to the world whereon he lived such a unique life and finally won

4. THE RETURN OF MICHAEL

^{176:41 (1918:4)} Of all the Master's teachings no one phase has been so misunderstood as his promise sometime to come back in person to this world. It is not strange that Michael should be interested in sometime returning to the planet whereon he experienced his seventh and last bestowal, as a mortal of the realm. It is only natural to believe that Jesus of Nazareth, now sovereign ruler of a vast universe, would be interested in coming back, not only once but even many times, to the world whereon he lived such a unique life and finally won for himself the Father's unlimited bestowal of universe power and authority. Urantia will eternally be one of the seven nativity spheres of Michael in

for himself the Father's unlimited bestowal of universe power and authority. Urantia will eternally be one of the seven nativity spheres of Michael in .the winning of universe sovereignty

Jesus did, on numerous occasions and to many individuals, declare his intention of returning to this world. As his followers awakened to the fact that their Master was not going to function as a temporal deliverer, and as they listened to his predictions of the overthrow of Jerusalem and the downfall of the Jewish nation, they most naturally began to associate his promised return with these catastrophic events. But when the Roman armies leveled the walls of Jerusalem, destroyed the temple, and dispersed the Judean Jews, and still the Master did not reveal himself in power and glory, his followers began the formulation of that belief which eventually associated the second coming of Christ with the end of the age, .even with the end of the world

Jesus promised to do two things after he had ascended to the Father, and after all power in heaven and on earth had been placed in his hands. He promised, first, to send into the world, and in his stead, another teacher, the Spirit of Truth; and this he did on the day of Pentecost. Second, he most certainly promised his followers that he would sometime personally return to this world. But he did not say how, where, or when he would revisit this planet of his bestowal experience in the flesh. On one occasion he intimated that, whereas the eye of flesh had beheld him when he lived here in the flesh, on his return (at least on one of his possible visits) he would be discerned only by the eye of .spiritual faith

Many of us are inclined to believe that Jesus will return to Urantia many times during the ages to come. We do not have his specific promise to make these plural visits, but it seems most probable that he who carries among his universe titles that of Planetary Prince of Urantia will many times visit the world whose conquest conferred such a .unique title upon him

We most positively believe that Michael will again come in person to Urantia, but we have not the slightest idea as to when or in what manner he may choose to come. Will his second

the winning of universe sovereignty.

^{176:42 (1918:5)} Jesus did, on numerous occasions and to many individuals, declare his intention of returning to this world. As his followers awakened to the fact that their Master was not going to function as a temporal deliverer, and as they listened to his predictions of the overthrow of Jerusalem and the downfall of the Jewish nation, they most naturally began to associate his promised return with these catastrophic events. But when the Roman armies leveled the walls of Jerusalem, destroyed the temple, and dispersed the Judean Jews, and still the Master did not reveal himself in power and glory, his followers began the formulation of that belief which eventually associated the second coming of Christ with the end of the age, even with the end of the world.

^{176:43 (1918:6)} Jesus promised to do two things after he had ascended to the Father, and after all power in heaven and on earth had been placed in his hands. He promised, first, to send into the world, and in his stead, another teacher, the Spirit of Truth; and this he did on the day of Pentecost. Second, he most certainly promised his followers that he would sometime personally return to this world. But he did not say how, where, or when he would revisit this planet of his bestowal experience in the flesh. On one occasion he intimated that, whereas the eye of flesh had beheld him when he lived here in the flesh, on his return (at least on one of his possible visits) he would be discerned only by the eye of spiritual faith.

^{176:44 (1919:1)} Many of us are inclined to believe that Jesus will return to Urantia many times during the ages to come. We do not have his specific promise to make these plural visits, but it seems most probable that he who carries among his universe titles that of Planetary Prince of Urantia will many times visit the world whose conquest conferred such a unique title upon him.

^{176:45 (1919:2)} We most positively believe that Michael will again come in person to Urantia, but we have not the slightest idea as to when or in what manner he may choose to come. Will his second advent on earth be timed to occur in connection with the

advent on earth be timed to occur in connection with the terminal judgment of this present age, either with or without the associated appearance of a Magisterial Son? Will he come in connection with the termination of some subsequent Urantian age? Will he come unannounced and as an isolated event? We do not know. Only one thing we are certain of, that is, when he does return, all the world will likely know about it, for he must come as the supreme ruler of a universe and not as the obscure babe of Bethlehem. But if every eye is to behold him, and if only spiritual eyes are to discern his presence, then must his advent be long deferred.

You would do well, therefore, to disassociate the Master's personal return to earth from any and all set events or settled epochs. We are sure of only one thing: He has promised to come back. We have no idea as to when he will fulfill this promise or in what connection. As far as we know, he may appear on earth any day, and he may not come until age after age has passed and been duly adjudicated by his associated Sons of the Paradise corps.

The second advent of Michael on earth is an event of tremendous sentimental value to both midwayers and humans; but otherwise it is of no immediate moment to midwayers and of no more practical importance to human beings than the common event of natural death, which so suddenly precipitates mortal man into the immediate grasp of that succession of universe events which leads directly to the presence of this same Jesus, the sovereign ruler of our universe. The children of light are all destined to see him, and it is of no serious concern whether we go to him or whether he should chance first to come to us. Be you therefore ever ready to welcome him on earth as he stands ready to welcome you in heaven. We confidently look for his glorious appearing, even for repeated comings, but we are wholly ignorant as to how, when, or in what connection he is destined to appear.

terminal judgment of this present age, either with or without the associated appearance of a Magisterial Son? Will he come in connection with the termination of some subsequent Urantian age? Will he come unannounced and as an isolated event? We do not know. Only one thing we are certain of, that is, when he does return, all the world will likely know about it, for he must come as the supreme ruler of a universe and not as the obscure babe of Bethlehem. But if every eye is to behold him, and if only spiritual eyes are to discern his presence, then must his advent be long deferred.

^{176:46 (1919:3)} You would do well, therefore, to disassociate the Master's personal return to earth from any and all set events or settled epochs. We are sure of only one thing: He has promised to come back. We have no idea as to when he will fulfill this promise or in what connection. As far as we know, he may appear on earth any day, and he may not come until age after age has passed and been duly adjudicated by his associated Sons of the Paradise corps.

^{176:47 (1919:4)} The second advent of Michael on earth is an event of tremendous sentimental value to both midwayers and humans; but otherwise it is of no immediate moment to midwayers and of no more practical importance to human beings than the common event of natural death, which so suddenly precipitates mortal man into the immediate grasp of that succession of universe events which leads directly to the presence of this same Jesus, the sovereign ruler of our universe. The children of light are all destined to see him, and it is of no serious concern whether we go to him or whether he should chance first to come to us. Be you therefore ever ready to welcome him on earth as he stands ready to welcome you in heaven. We confidently look for his glorious appearing, even for repeated comings, but we are wholly ignorant as to how, when, or in what connection he is destined to appear.

Paper 177. Wednesday, the Rest Day

178 ⇨

کتاب یورنشيا

⇨ 176

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 177. WEDNESDAY, THE REST DAY

بخش ها

مقدمه مقاله

1. One Day Alone with God
2. Early Home Life
3. The Day at Camp
4. Judas and the Chief Priests
5. The Last Social Hour

مقدمه مقاله

WHEN the work of teaching the people did not press them, it was the custom of Jesus and his apostles to rest from their labors each Wednesday. On this particular Wednesday they ate breakfast somewhat later than usual, and the camp was pervaded by an ominous silence; little was said during the first half of this morning meal. At last Jesus spoke: "I desire that you rest today. Take time to think over all that has happened since we came to Jerusalem and meditate on what is just ahead, of which I have plainly told you. Make sure that the truth abides in your lives, and that you daily grow in grace."

After breakfast the Master informed Andrew that he intended to be absent for the day and suggested that the apostles be permitted to spend the time in accordance with their own choosing, except that under no circumstances should they go within the gates of Jerusalem.

When Jesus made ready to go into the hills alone, David Zebedee accosted

PAPER 177 WEDNESDAY, THE REST DAY

SECTIONS

Introduction

1. One Day Alone with God
2. Early Home Life
3. The Day at Camp
4. Judas and the Chief Priests
5. The Last Social Hour

INTRODUCTION

^{177:0.1 (1920.1)} WHEN the work of teaching the people did not press them, it was the custom of Jesus and his apostles to rest from their labors each Wednesday. On this particular Wednesday they ate breakfast somewhat later than usual, and the camp was pervaded by an ominous silence; little was said during the first half of this morning meal. At last Jesus spoke: "I desire that you rest today. Take time to think over all that has happened since we came to Jerusalem and meditate on what is just ahead, of which I have plainly told you. Make sure that the truth abides in your lives, and that you daily grow in grace."

^{177:0.2 (1920.2)} After breakfast the Master informed Andrew that he intended to be absent for the day and suggested that the apostles be permitted to spend the time in accordance with their own choosing, except that under no circumstances should they go within the gates of Jerusalem.

^{177:0.3 (1920.3)} When Jesus made ready to go into the hills alone, David Zebedee accosted him, saying:

him, saying: "You well know, Master, that the Pharisees and rulers seek to destroy you, and yet you make ready to go alone into the hills. To do this is folly; I will therefore send three men with you well prepared to see that no harm befalls you." Jesus looked over the three well-armed and stalwart Galileans and said to David: "You mean well, but you err in that you fail to understand that the Son of Man needs no one to defend him. No man will lay hands on me until that hour when I am ready to lay down my life in conformity to my Father's will. These men may not accompany me. I desire to go alone, that I may commune with the". Father

Upon hearing these words, David and his armed guards withdrew; but as Jesus started off alone, John Mark came forward with a small basket containing food and water and suggested that, if he intended to be away all day, he might find himself hungry. The Master smiled on John and reached down to take the .basket

ONE DAY ALONE WITH GOD .1

As Jesus was about to take the lunch basket from John's hand, the young man ventured to say: "But, Master, you may set the basket down while you turn aside to pray and go on without it. Besides, if I should go along to carry the lunch, you would be more free to worship, and I will surely be silent. I will ask no questions and will stay by the basket when you go apart by ".yourself to pray

While making this speech, the temerity of which astonished some of the near-by listeners, John had made bold to hold on to the basket. There they stood, both John and Jesus holding the basket. Presently the Master let go and, looking down on the lad, said: "Since with all your heart you crave to go with me, it shall not be denied you. We will go off by ourselves and have a good visit. You may ask me any question that arises in your heart, and we will comfort and console each other. You may start out carrying the lunch, and when you grow weary, I will help you. Follow on with ".me

Jesus did not return to the camp that evening until after sunset. The Master

"You well know, Master, that the Pharisees and rulers seek to destroy you, and yet you make ready to go alone into the hills. To do this is folly; I will therefore send three men with you well prepared to see that no harm befalls you." Jesus looked over the three well-armed and stalwart Galileans and said to David: "You mean well, but you err in that you fail to understand that the Son of Man needs no one to defend him. No man will lay hands on me until that hour when I am ready to lay down my life in conformity to my Father's will. These men may not accompany me. I desire to go alone, that I may commune with the Father."

^{177:04 (1920:4)} Upon hearing these words, David and his armed guards withdrew; but as Jesus started off alone, John Mark came forward with a small basket containing food and water and suggested that, if he intended to be away all day, he might find himself hungry. The Master smiled on John and reached down to take the basket.

1. ONE DAY ALONE WITH GOD

^{177:11 (1920:5)} As Jesus was about to take the lunch basket from John's hand, the young man ventured to say: "But, Master, you may set the basket down while you turn aside to pray and go on without it. Besides, if I should go along to carry the lunch, you would be more free to worship, and I will surely be silent. I will ask no questions and will stay by the basket when you go apart by yourself to pray."

^{177:12 (1920:6)} While making this speech, the temerity of which astonished some of the near-by listeners, John had made bold to hold on to the basket. There they stood, both John and Jesus holding the basket. Presently the Master let go and, looking down on the lad, said: "Since with all your heart you crave to go with me, it shall not be denied you. We will go off by ourselves and have a good visit. You may ask me any question that arises in your heart, and we will comfort and console each other. You may start out carrying the lunch, and when you grow weary, I will help you. Follow on with me."

^{177:13 (1921:1)} Jesus did not return to the camp that evening until after sunset. The Master spent this

spent this last day of quiet on earth visiting with this truth-hungry youth and talking with his Paradise Father. This event has become known on high as "the day which a young man spent with God in the hills." Forever this occasion exemplifies the willingness of the Creator to fellowship the creature. Even a youth, if the desire of the heart is really supreme, can command the attention and enjoy the loving companionship of the God of a universe, actually experience the unforgettable ecstasy of being alone with God in the hills, and for a whole day. And such was the unique experience of John Mark on this Wednesday in the hills of Judea

Jesus visited much with John, talking freely about the affairs of this world and the next. John told Jesus how much he regretted that he had not been old enough to be one of the apostles and expressed his great appreciation that he had been permitted to follow on with them since their first preaching at the Jordan ford near Jericho, except for the trip to Phoenicia. Jesus warned the lad not to become discouraged by impending events and assured him he would live to become a mighty messenger of the kingdom

John Mark was thrilled by the memory of this day with Jesus in the hills, but he never forgot the Master's final admonition, spoken just as they were about to return to the Gethsemane camp, when he said: "Well, John, we have had a good visit, a real day of rest, but see to it that you tell no man the things which I told you." And John Mark never did reveal anything that transpired on this day which he spent with Jesus in the hills

Throughout the few remaining hours of Jesus' earth life John Mark never permitted the Master for long to get out of his sight. Always was the lad in hiding near by; he slept only when Jesus slept

last day of quiet on earth visiting with this truth-hungry youth and talking with his Paradise Father. This event has become known on high as "the day which a young man spent with God in the hills." Forever this occasion exemplifies the willingness of the Creator to fellowship the creature. Even a youth, if the desire of the heart is really supreme, can command the attention and enjoy the loving companionship of the God of a universe, actually experience the unforgettable ecstasy of being alone with God in the hills, and for a whole day. And such was the unique experience of John Mark on this Wednesday in the hills of Judea.

177:1.4 (1920.8) Jesus visited much with John, talking freely about the affairs of this world and the next. John told Jesus how much he regretted that he had not been old enough to be one of the apostles and expressed his great appreciation that he had been permitted to follow on with them since their first preaching at the Jordan ford near Jericho, except for the trip to Phoenicia. Jesus warned the lad not to become discouraged by impending events and assured him he would live to become a mighty messenger of the kingdom.

177:1.5 (1920.9) John Mark was thrilled by the memory of this day with Jesus in the hills, but he never forgot the Master's final admonition, spoken just as they were about to return to the Gethsemane camp, when he said: "Well, John, we have had a good visit, a real day of rest, but see to it that you tell no man the things which I told you." And John Mark never did reveal anything that transpired on this day which he spent with Jesus in the hills.

177:1.6 (1920.10) Throughout the few remaining hours of Jesus' earth life John Mark never permitted the Master for long to get out of his sight. Always was the lad in hiding near by; he slept only when Jesus slept.

EARLY HOME LIFE .2

In the course of this day's visiting with John Mark, Jesus spent considerable time comparing their early childhood and later boyhood experiences. Although John's parents possessed more of this world's goods than had Jesus' parents, there was

2. EARLY HOME LIFE

177:2.1 (1921.5) In the course of this day's visiting with John Mark, Jesus spent considerable time comparing their early childhood and later boyhood experiences. Although John's parents possessed more of this world's goods than had Jesus' parents, there was much experience in their boyhood which was very similar. Jesus said many things which

much experience in their boyhood which was very similar. Jesus said many things which helped John better to understand his parents and other members of his family. When the lad asked the Master how he could know that he would turn out to be a "mighty messenger of the kingdom," Jesus said:

I know you will prove loyal to the "gospel of the kingdom because I can depend upon your present faith and love when these qualities are grounded upon such an early training as has been your portion at home. You are the product of a home where the parents bear each other a sincere affection, and therefore you have not been overloved so as injuriously to exalt your concept of self-importance. Neither has your personality suffered distortion in consequence of your parents' loveless maneuvering for your confidence and loyalty, the one against the other. You have enjoyed that parental love which insures laudable self-confidence and which fosters normal feelings of security. But you have also been fortunate in that your parents possessed wisdom as well as love; and it was wisdom which led them to withhold most forms of indulgence and many luxuries which wealth can buy while they sent you to the synagogue school along with your neighborhood playfellows, and they also encouraged you to learn how to live in this world by permitting you to have original experience. You came over to the Jordan, where we preached and John's disciples baptized, with your young friend Amos. Both of you desired to go with us. When you returned to Jerusalem, your parents consented; Amos's parents refused; they loved their son so much that they denied him the blessed experience which you have had, even such as you this day enjoy. By running away from home, Amos could have joined us, but in so doing he would have wounded love and sacrificed loyalty. Even if such a course had been wise, it would have been a terrible price to pay for experience, independence, and liberty. Wise parents, such as yours, see to it that their children do not have to wound love or stifle loyalty in order to develop independence and enjoy invigorating liberty when they have grown up to your age.

Love, John, is the supreme reality of the universe when bestowed by all-wise beings, but it is a dangerous and

helped John better to understand his parents and other members of his family. When the lad asked the Master how he could know that he would turn out to be a "mighty messenger of the kingdom," Jesus said:

177:22 (1921.9) "I know you will prove loyal to the gospel of the kingdom because I can depend upon your present faith and love when these qualities are grounded upon such an early training as has been your portion at home. You are the product of a home where the parents bear each other a sincere affection, and therefore you have not been overloved so as injuriously to exalt your concept of self-importance. Neither has your personality suffered distortion in consequence of your parents' loveless maneuvering for your confidence and loyalty, the one against the other. You have enjoyed that parental love which insures laudable self-confidence and which fosters normal feelings of security. But you have also been fortunate in that your parents possessed wisdom as well as love; and it was wisdom which led them to withhold most forms of indulgence and many luxuries which wealth can buy while they sent you to the synagogue school along with your neighborhood playfellows, and they also encouraged you to learn how to live in this world by permitting you to have original experience. You came over to the Jordan, where we preached and John's disciples baptized, with your young friend Amos. Both of you desired to go with us. When you returned to Jerusalem, your parents consented; Amos's parents refused; they loved their son so much that they denied him the blessed experience which you have had, even such as you this day enjoy. By running away from home, Amos could have joined us, but in so doing he would have wounded love and sacrificed loyalty. Even if such a course had been wise, it would have been a terrible price to pay for experience, independence, and liberty. Wise parents, such as yours, see to it that their children do not have to wound love or stifle loyalty in order to develop independence and enjoy invigorating liberty when they have grown up to your age.

177:23 (1922.1) "Love, John, is the supreme reality of the universe when bestowed by all-wise beings, but it is a dangerous and oftentimes semiselfish trait as it is

oftentimes semiselfish trait as it is manifested in the experience of mortal parents. When you get married and have children of your own to rear, make sure that your love is admonished by wisdom and guided by intelligence.

Your young friend Amos believes“ this gospel of the kingdom just as much as you, but I cannot fully depend upon him; I am not certain about what he will do in the years to come. His early home life was not such as would produce a wholly dependable person. Amos is too much like one of the apostles who failed to enjoy a normal, loving, and wise home training. Your whole afterlife will be more happy and dependable because you spent your first eight years in a normal and well-regulated home. You possess a strong and well-knit character because you grew up in a home where love prevailed and wisdom reigned. Such a childhood training produces a type of loyalty which assures me that you will go through with the course you have begun.”

For more than an hour Jesus and John continued this discussion of home life. The Master went on to explain to John how a child is wholly dependent on his parents and the associated home life for all his early concepts of everything intellectual, social, moral, and even spiritual since the family represents to the young child all that he can first know of either human or divine relationships. The child must derive his first impressions of the universe from the mother's care; he is wholly dependent on the earthly father for his first ideas of the heavenly Father. The child's subsequent life is made happy or unhappy, easy or difficult, in accordance with his early mental and emotional life, conditioned by these social and spiritual relationships of the home. A human being's entire afterlife is enormously influenced by what happens during the first few years of existence.

It is our sincere belief that the gospel of Jesus' teaching, founded as it is on the father-child relationship, can hardly enjoy a world-wide acceptance until such a time as the home life of the modern civilized peoples embraces more of love and more of wisdom. Notwithstanding that parents of the twentieth century possess great knowledge and increased truth for

manifested in the experience of mortal parents. When you get married and have children of your own to rear, make sure that your love is admonished by wisdom and guided by intelligence.

177:24 (1922:2) “Your young friend Amos believes this gospel of the kingdom just as much as you, but I cannot fully depend upon him; I am not certain about what he will do in the years to come. His early home life was not such as would produce a wholly dependable person. Amos is too much like one of the apostles who failed to enjoy a normal, loving, and wise home training. Your whole afterlife will be more happy and dependable because you spent your first eight years in a normal and well-regulated home. You possess a strong and well-knit character because you grew up in a home where love prevailed and wisdom reigned. Such a childhood training produces a type of loyalty which assures me that you will go through with the course you have begun.”

177:25 (1922:3) For more than an hour Jesus and John continued this discussion of home life. The Master went on to explain to John how a child is wholly dependent on his parents and the associated home life for all his early concepts of everything intellectual, social, moral, and even spiritual since the family represents to the young child all that he can first know of either human or divine relationships. The child must derive his first impressions of the universe from the mother's care; he is wholly dependent on the earthly father for his first ideas of the heavenly Father. The child's subsequent life is made happy or unhappy, easy or difficult, in accordance with his early mental and emotional life, conditioned by these social and spiritual relationships of the home. A human being's entire afterlife is enormously influenced by what happens during the first few years of existence.

177:26 (1922:4) It is our sincere belief that the gospel of Jesus' teaching, founded as it is on the father-child relationship, can hardly enjoy a world-wide acceptance until such a time as the home life of the modern civilized peoples embraces more of love and more of wisdom. Notwithstanding that parents of the twentieth century possess great knowledge and increased truth for improving the home and ennobling the home life, it remains a fact that very few modern homes are such good places in which to nurture boys and girls as Jesus' home in Galilee

improving the home and ennobling the home life, it remains a fact that very few modern homes are such good places in which to nurture boys and girls as Jesus' home in Galilee and John Mark's home in Judea, albeit the acceptance of Jesus' gospel will result in the immediate improvement of home life. The love life of a wise home and the loyal devotion of true religion exert a profound reciprocal influence upon each other. Such a home life enhances religion, and genuine religion always glorifies the home.

It is true that many of the objectionable stunting influences and other cramping features of these olden Jewish homes have been virtually eliminated from many of the better-regulated modern homes. There is, indeed, more spontaneous freedom and far more personal liberty, but this liberty is not restrained by love, motivated by loyalty, nor directed by the intelligent discipline of wisdom. As long as we teach the child to pray, "Our Father who is in heaven," a tremendous responsibility rests upon all earthly fathers so to live and order their homes that the word *father* becomes worthily enshrined in the minds and hearts of all growing children.

and John Mark's home in Judea, albeit the acceptance of Jesus' gospel will result in the immediate improvement of home life. The love life of a wise home and the loyal devotion of true religion exert a profound reciprocal influence upon each other. Such a home life enhances religion, and genuine religion always glorifies the home.

^{177:27 (1923:1)} It is true that many of the objectionable stunting influences and other cramping features of these olden Jewish homes have been virtually eliminated from many of the better-regulated modern homes. There is, indeed, more spontaneous freedom and far more personal liberty, but this liberty is not restrained by love, motivated by loyalty, nor directed by the intelligent discipline of wisdom. As long as we teach the child to pray, "Our Father who is in heaven," a tremendous responsibility rests upon all earthly fathers so to live and order their homes that the word *father* becomes worthily enshrined in the minds and hearts of all growing children.

THE DAY AT CAMP .3

The apostles spent most of this day walking about on Mount Olivet and visiting with the disciples who were encamped with them, but early in the afternoon they became very desirous of seeing Jesus return. As the day wore on, they grew increasingly anxious about his safety; they felt inexpressibly lonely without him. There was much debating throughout the day as to whether the Master should have been allowed to go off by himself in the hills, accompanied only by an errand boy. Though no man openly so expressed his thoughts, there was not one of them, save Judas Iscariot, who did not wish himself in John Mark's place.

It was about midafternoon when Nathaniel made his speech on "Supreme Desire" to about half a dozen of the apostles and as many disciples, the ending of which was: "What is wrong with most of us is that we are only halfhearted. We fail to love the Master as he loves us. If we had all wanted to

3. THE DAY AT CAMP

^{177:31 (1923:2)} The apostles spent most of this day walking about on Mount Olivet and visiting with the disciples who were encamped with them, but early in the afternoon they became very desirous of seeing Jesus return. As the day wore on, they grew increasingly anxious about his safety; they felt inexpressibly lonely without him. There was much debating throughout the day as to whether the Master should have been allowed to go off by himself in the hills, accompanied only by an errand boy. Though no man openly so expressed his thoughts, there was not one of them, save Judas Iscariot, who did not wish himself in John Mark's place.

^{177:32 (1923:3)} It was about midafternoon when Nathaniel made his speech on "Supreme Desire" to about half a dozen of the apostles and as many disciples, the ending of which was: "What is wrong with most of us is that we are only halfhearted. We fail to love the Master as he loves us. If we had all wanted to go with him as much as John Mark did, he would surely have taken us all. We stood by while

go with him as much as John Mark did, he would surely have taken us all. We stood by while the lad approached the Master and offered him the basket, but when the Master took hold of it, the lad would not let go. And so the Master left us here while he went off to the hills with
".basket, boy, and all

About four o'clock, runners came to David Zebedee bringing him word from his mother at Bethsaida and from Jesus' mother. Several days previously David had made up his mind that the chief priests and rulers were going to kill Jesus. David knew they were determined to destroy the Master, and he was about convinced that Jesus would neither exert his divine power to save himself nor permit his followers to employ force in his defense. Having reached these conclusions, he lost no time in dispatching a messenger to his mother, urging her to come at once to Jerusalem and to bring Mary the mother .of Jesus and every member of his family

David's mother did as her son requested, and now the runners came back to David bringing the word that his mother and Jesus' entire family were on the way to Jerusalem and should arrive sometime late on the following day or very early the next morning. Since David did this on his own initiative, he thought it wise to keep the matter to himself. He told no one, therefore, that Jesus' family .was on the way to Jerusalem

Shortly after noon, more than twenty of the Greeks who had met with Jesus and the twelve at the home of Joseph of Arimathea arrived at the camp, and Peter and John spent several hours in conference with them. These Greeks, at least some of them, were well advanced in the knowledge of the kingdom, having .been instructed by Rodan at Alexandria

That evening, after returning to the camp, Jesus visited with the Greeks, and had it not been that such a course would have greatly disturbed his apostles and many of his leading disciples, he would have ordained these twenty Greeks, even as he had the .seventy

While all of this was going on at the camp, in Jerusalem the chief priests and elders were amazed that Jesus did not return to address the multitudes. True, the day before, when he left the temple,

the lad approached the Master and offered him the basket, but when the Master took hold of it, the lad would not let go. And so the Master left us here while he went off to the hills with basket, boy, and all."

177:33 (1923:4) About four o'clock, runners came to David Zebedee bringing him word from his mother at Bethsaida and from Jesus' mother. Several days previously David had made up his mind that the chief priests and rulers were going to kill Jesus. David knew they were determined to destroy the Master, and he was about convinced that Jesus would neither exert his divine power to save himself nor permit his followers to employ force in his defense. Having reached these conclusions, he lost no time in dispatching a messenger to his mother, urging her to come at once to Jerusalem and to bring Mary the mother of Jesus and every member of his family.

177:34 (1923:5) David's mother did as her son requested, and now the runners came back to David bringing the word that his mother and Jesus' entire family were on the way to Jerusalem and should arrive sometime late on the following day or very early the next morning. Since David did this on his own initiative, he thought it wise to keep the matter to himself. He told no one, therefore, that Jesus' family was on the way to Jerusalem.

177:35 (1924:1) Shortly after noon, more than twenty of the Greeks who had met with Jesus and the twelve at the home of Joseph of Arimathea arrived at the camp, and Peter and John spent several hours in conference with them. These Greeks, at least some of them, were well advanced in the knowledge of the kingdom, having been instructed by Rodan at Alexandria.

177:36 (1924:2) That evening, after returning to the camp, Jesus visited with the Greeks, and had it not been that such a course would have greatly disturbed his apostles and many of his leading disciples, he would have ordained these twenty Greeks, even as he had the seventy.

177:37 (1924:3) While all of this was going on at the camp, in Jerusalem the chief priests and elders were amazed that Jesus did not return to address the multitudes. True, the day before, when he left the temple, he had said, "I leave your house to you

he had said, "I leave your house to you desolate." But they could not understand why he would be willing to forgo the great advantage which he had built up in the friendly attitude of the crowds. While they feared he would stir up a tumult among the people, the Master's last words to the multitude had been an exhortation to conform in every reasonable manner with the authority of those "who sit in Moses' seat." But it was a busy day in the city as they simultaneously prepared for the Passover and perfected their plans for destroying Jesus.

Not many people came to the camp, for its establishment had been kept a well-guarded secret by all who knew that Jesus was expecting to stay there in place of going out to Bethany every night.

desolate." But they could not understand why he would be willing to forgo the great advantage which he had built up in the friendly attitude of the crowds. While they feared he would stir up a tumult among the people, the Master's last words to the multitude had been an exhortation to conform in every reasonable manner with the authority of those "who sit in Moses' seat." But it was a busy day in the city as they simultaneously prepared for the Passover and perfected their plans for destroying Jesus.

^{177:38 (1924:4)} Not many people came to the camp, for its establishment had been kept a well-guarded secret by all who knew that Jesus was expecting to stay there in place of going out to Bethany every night.

JUDAS AND THE CHIEF PRIESTS .4

Shortly after Jesus and John Mark left the camp, Judas Iscariot disappeared from among his brethren, not returning until late in the afternoon. This confused and discontented apostle, notwithstanding his Master's specific request to refrain from entering Jerusalem, went in haste to keep his appointment with Jesus' enemies at the home of Caiaphas the high priest. This was an informal meeting of the Sanhedrin and had been appointed for shortly after ten o'clock that morning. This meeting was called to discuss the nature of the charges which should be lodged against Jesus and to decide upon the procedure to be employed in bringing him before the Roman authorities for the purpose of securing the necessary civil confirmation of the death sentence which they had already passed upon him.

On the preceding day Judas had disclosed to some of his relatives and to certain Sadducean friends of his father's family that he had reached the conclusion that, while Jesus was a well-meaning dreamer and idealist, he was not the expected deliverer of Israel. Judas stated that he would very much like to find some way of withdrawing gracefully from the whole movement. His friends flatteringly assured him that his withdrawal would be hailed by the Jewish rulers as a great event, and that

4. JUDAS AND THE CHIEF PRIESTS

^{177:41 (1924:5)} Shortly after Jesus and John Mark left the camp, Judas Iscariot disappeared from among his brethren, not returning until late in the afternoon. This confused and discontented apostle, notwithstanding his Master's specific request to refrain from entering Jerusalem, went in haste to keep his appointment with Jesus' enemies at the home of Caiaphas the high priest. This was an informal meeting of the Sanhedrin and had been appointed for shortly after ten o'clock that morning. This meeting was called to discuss the nature of the charges which should be lodged against Jesus and to decide upon the procedure to be employed in bringing him before the Roman authorities for the purpose of securing the necessary civil confirmation of the death sentence which they had already passed upon him.

^{177:42 (1924:6)} On the preceding day Judas had disclosed to some of his relatives and to certain Sadducean friends of his father's family that he had reached the conclusion that, while Jesus was a well-meaning dreamer and idealist, he was not the expected deliverer of Israel. Judas stated that he would very much like to find some way of withdrawing gracefully from the whole movement. His friends flatteringly assured him that his withdrawal would be hailed by the Jewish rulers as a great event, and that nothing would be too good for him. They led him to believe that he would forthwith receive high honors from the Sanhedrin, and that

nothing would be too good for him. They led him to believe that he would forthwith receive high honors from the Sanhedrin, and that he would at last be in a position to erase the stigma of his well-meant but "unfortunate association with untaught Galileans". Galileans

Judas could not quite believe that the mighty works of the Master had been wrought by the power of the prince of devils, but he was now fully convinced that Jesus would not exert his power in self-aggrandizement; he was at last convinced that Jesus would allow himself to be destroyed by the Jewish rulers, and he could not endure the humiliating thought of being identified with a movement of defeat. He refused to entertain the idea of apparent failure. He thoroughly understood the sturdy character of his Master and the keenness of that majestic and merciful mind, yet he derived pleasure from even the partial entertainment of the suggestion of one of his relatives that Jesus, while he was a well-meaning fanatic, was probably not really sound of mind; that he had always appeared to be a strange and misunderstood person

And now, as never before, Judas found himself becoming strangely resentful that Jesus had never assigned him a position of greater honor. All along he had appreciated the honor of being the apostolic treasurer, but now he began to feel that he was not appreciated; that his abilities were unrecognized. He was suddenly overcome with indignation that Peter, James, and John should have been honored with close association with Jesus, and at this time, when he was on the way to the high priest's home, he was bent on getting even with Peter, James, and John more than he was concerned with any thought of betraying Jesus. But over and above all, just then, a new and dominating thought began to occupy the forefront of his conscious mind: He had set out to get honor for himself, and if this could be secured simultaneously with getting even with those who had contributed to the greatest disappointment of his life, all the better. He was seized with a terrible conspiracy of confusion, pride, desperation, and determination. And so it must be plain that it was not for money that Judas was then on his way to the home of Caiaphas to arrange for the

he would at last be in a position to erase the stigma of his well-meant but "unfortunate association with untaught Galileans."

^{177:4.3 (1924.7)} Judas could not quite believe that the mighty works of the Master had been wrought by the power of the prince of devils, but he was now fully convinced that Jesus would not exert his power in self-aggrandizement; he was at last convinced that Jesus would allow himself to be destroyed by the Jewish rulers, and he could not endure the humiliating thought of being identified with a movement of defeat. He refused to entertain the idea of apparent failure. He thoroughly understood the sturdy character of his Master and the keenness of that majestic and merciful mind, yet he derived pleasure from even the partial entertainment of the suggestion of one of his relatives that Jesus, while he was a well-meaning fanatic, was probably not really sound of mind; that he had always appeared to be a strange and misunderstood person.

^{177:4.4 (1925.1)} And now, as never before, Judas found himself becoming strangely resentful that Jesus had never assigned him a position of greater honor. All along he had appreciated the honor of being the apostolic treasurer, but now he began to feel that he was not appreciated; that his abilities were unrecognized. He was suddenly overcome with indignation that Peter, James, and John should have been honored with close association with Jesus, and at this time, when he was on the way to the high priest's home, he was bent on getting even with Peter, James, and John more than he was concerned with any thought of betraying Jesus. But over and above all, just then, a new and dominating thought began to occupy the forefront of his conscious mind: He had set out to get honor for himself, and if this could be secured simultaneously with getting even with those who had contributed to the greatest disappointment of his life, all the better. He was seized with a terrible conspiracy of confusion, pride, desperation, and determination. And so it must be plain that it was not for money that Judas was then on his way to the home of Caiaphas to arrange for the betrayal of Jesus.

.betrayal of Jesus

As Judas approached the home of Caiaphas, he arrived at the final decision to abandon Jesus and his fellow apostles; and having thus made up his mind to desert the cause of the kingdom of heaven, he was determined to secure for himself as much as possible of that honor and glory which he had thought would sometime be his when he first identified himself with Jesus and the new gospel of the kingdom. All of the apostles once shared this ambition with Judas, but as time passed they learned to admire truth and to love Jesus, at least .more than did Judas

The traitor was presented to Caiaphas and the Jewish rulers by his cousin, who explained that Judas, having discovered his mistake in allowing himself to be misled by the subtle teaching of Jesus, had arrived at the place where he wished to make public and formal renunciation of his association with the Galilean and at the same time to ask for reinstatement in the confidence and fellowship of his Judean brethren. This spokesman for Judas went on to explain that Judas recognized it would be best for the peace of Israel if Jesus should be taken into custody, and that, as evidence of his sorrow in having participated in such a movement of error and as proof of his sincerity in now returning to the teachings of Moses, he had come to offer himself to the Sanhedrin as one who could so arrange with the captain holding the orders for Jesus' arrest that he could be taken into custody quietly, thus avoiding any danger of stirring up the multitudes or the necessity of postponing his arrest .until after the Passover

When his cousin had finished speaking, he presented Judas, who, stepping forward near the high priest, said: "All that my cousin has promised, I will do, but what are you willing to give me for this service?" Judas did not seem to discern the look of disdain and even disgust that came over the face of the hardhearted and vainglorious Caiaphas; his heart was too much set on self-glory and the craving for the satisfaction of .self-exaltation

And then Caiaphas looked down upon the betrayer while he said: "Judas, you go to the captain of the guard and arrange with that officer to bring your

177:45 (1925:2) As Judas approached the home of Caiaphas, he arrived at the final decision to abandon Jesus and his fellow apostles; and having thus made up his mind to desert the cause of the kingdom of heaven, he was determined to secure for himself as much as possible of that honor and glory which he had thought would sometime be his when he first identified himself with Jesus and the new gospel of the kingdom. All of the apostles once shared this ambition with Judas, but as time passed they learned to admire truth and to love Jesus, at least more than did Judas.

177:46 (1925:3) The traitor was presented to Caiaphas and the Jewish rulers by his cousin, who explained that Judas, having discovered his mistake in allowing himself to be misled by the subtle teaching of Jesus, had arrived at the place where he wished to make public and formal renunciation of his association with the Galilean and at the same time to ask for reinstatement in the confidence and fellowship of his Judean brethren. This spokesman for Judas went on to explain that Judas recognized it would be best for the peace of Israel if Jesus should be taken into custody, and that, as evidence of his sorrow in having participated in such a movement of error and as proof of his sincerity in now returning to the teachings of Moses, he had come to offer himself to the Sanhedrin as one who could so arrange with the captain holding the orders for Jesus' arrest that he could be taken into custody quietly, thus avoiding any danger of stirring up the multitudes or the necessity of postponing his arrest until after the Passover.

177:47 (1925:4) When his cousin had finished speaking, he presented Judas, who, stepping forward near the high priest, said: "All that my cousin has promised, I will do, but what are you willing to give me for this service?" Judas did not seem to discern the look of disdain and even disgust that came over the face of the hardhearted and vainglorious Caiaphas; his heart was too much set on self-glory and the craving for the satisfaction of self-exaltation.

177:48 (1925:1) And then Caiaphas looked down upon the betrayer while he said: "Judas, you go to the captain of the guard and arrange with that officer to bring your Master to us either tonight or tomorrow

Master to us either tonight or tomorrow night, and when he has been delivered by you into our hands, you shall receive your reward for this service." When Judas heard this, he went forth from the presence of the chief priests and rulers and took counsel with the captain of the temple guards as to the manner in which Jesus was to be apprehended. Judas knew that Jesus was then absent from the camp and had no idea when he would return that evening, and so they agreed among themselves to arrest Jesus the next evening (Thursday) after the people of Jerusalem and all of the .visiting pilgrims had retired for the night

Judas returned to his associates at the camp intoxicated with thoughts of grandeur and glory such as he had not had for many a day. He had enlisted with Jesus hoping some day to become a great man in the new kingdom. He at last realized that there was to be no new kingdom such as he had anticipated. But he rejoiced in being so sagacious as to trade off his disappointment in failing to achieve glory in an anticipated new kingdom for the immediate realization of honor and reward in the old order, which he now believed would survive, and which he was certain would destroy Jesus and all that he stood for. In its last motive of conscious intention, Judas's betrayal of Jesus was the cowardly act of a selfish deserter whose only thought was his own safety and glorification, no matter what might be the results of his conduct upon his Master and upon his .former associates

But it was ever just that way. Judas had long been engaged in this deliberate, persistent, selfish, and vengeful consciousness of progressively building up in his mind, and entertaining in his heart, these hateful and evil desires of revenge and disloyalty. Jesus loved and trusted Judas even as he loved and trusted the other apostles, but Judas failed to develop loyal trust and to experience wholehearted love in return. And how dangerous ambition can become when it is once wholly wedded to self-seeking and supremely motivated by sullen and long-suppressed vengeance! What a crushing thing is disappointment in the lives of those foolish persons who, in fastening their gaze on the shadowy and evanescent allurements of time, become blinded to the higher and more real achievements

night, and when he has been delivered by you into our hands, you shall receive your reward for this service." When Judas heard this, he went forth from the presence of the chief priests and rulers and took counsel with the captain of the temple guards as to the manner in which Jesus was to be apprehended. Judas knew that Jesus was then absent from the camp and had no idea when he would return that evening, and so they agreed among themselves to arrest Jesus the next evening (Thursday) after the people of Jerusalem and all of the visiting pilgrims had retired for the night.

^{177:4.9 (1926.2)} Judas returned to his associates at the camp intoxicated with thoughts of grandeur and glory such as he had not had for many a day. He had enlisted with Jesus hoping some day to become a great man in the new kingdom. He at last realized that there was to be no new kingdom such as he had anticipated. But he rejoiced in being so sagacious as to trade off his disappointment in failing to achieve glory in an anticipated new kingdom for the immediate realization of honor and reward in the old order, which he now believed would survive, and which he was certain would destroy Jesus and all that he stood for. In its last motive of conscious intention, Judas's betrayal of Jesus was the cowardly act of a selfish deserter whose only thought was his own safety and glorification, no matter what might be the results of his conduct upon his Master and upon his former associates.

^{177:4.10 (1926.3)} But it was ever just that way. Judas had long been engaged in this deliberate, persistent, selfish, and vengeful consciousness of progressively building up in his mind, and entertaining in his heart, these hateful and evil desires of revenge and disloyalty. Jesus loved and trusted Judas even as he loved and trusted the other apostles, but Judas failed to develop loyal trust and to experience wholehearted love in return. And how dangerous ambition can become when it is once wholly wedded to self-seeking and supremely motivated by sullen and long-suppressed vengeance! What a crushing thing is disappointment in the lives of those foolish persons who, in fastening their gaze on the shadowy and evanescent allurements of time, become blinded to the higher and more real achievements of the everlasting attainments of the eternal worlds of divine values and true spiritual realities. Judas craved worldly honor in his mind and grew to love this desire with his whole heart; the other apostles

of the everlasting attainments of the eternal worlds of divine values and true spiritual realities. Judas craved worldly honor in his mind and grew to love this desire with his whole heart; the other apostles likewise craved this same worldly honor in their minds, but with their hearts they loved Jesus and were doing their best to learn to love the truths which he taught them.

Judas did not realize it at this time, but he had been a subconscious critic of Jesus ever since John the Baptist was beheaded by Herod. Deep down in his heart Judas always resented the fact that Jesus did not save John. You should not forget that Judas had been a disciple of John before he became a follower of Jesus. And all these accumulations of human resentment and bitter disappointment which Judas had laid by in his soul in habiliments of hate were now well organized in his subconscious mind and ready to spring up to engulf him when he once dared to separate himself from the supporting influence of his brethren while at the same time exposing himself to the clever insinuations and subtle ridicule of the enemies of Jesus. Every time Judas allowed his hopes to soar high and Jesus would do or say something to dash them to pieces, there was always left in Judas's heart a scar of bitter resentment; and as these scars multiplied, presently that heart, so often wounded, lost all real affection for the one who had inflicted this distasteful experience upon a well-intentioned but cowardly and self-centered personality. Judas did not realize it, but he was a coward. Accordingly was he always inclined to assign to Jesus cowardice as the motive which led him so often to refuse to grasp for power or glory when they were apparently within his easy reach. And every mortal man knows full well how love, even when once genuine, can, through disappointment, jealousy, and long-continued resentment, be eventually turned into actual hate.

At last the chief priests and elders could breathe easily for a few hours. They would not have to arrest Jesus in public, and the securing of Judas as a traitorous ally insured that Jesus would not escape from their jurisdiction as he had so many times in the past.

likewise craved this same worldly honor in their minds, but with their hearts they loved Jesus and were doing their best to learn to love the truths which he taught them.

^{177:4.11 (1926:4)} Judas did not realize it at this time, but he had been a subconscious critic of Jesus ever since John the Baptist was beheaded by Herod. Deep down in his heart Judas always resented the fact that Jesus did not save John. You should not forget that Judas had been a disciple of John before he became a follower of Jesus. And all these accumulations of human resentment and bitter disappointment which Judas had laid by in his soul in habiliments of hate were now well organized in his subconscious mind and ready to spring up to engulf him when he once dared to separate himself from the supporting influence of his brethren while at the same time exposing himself to the clever insinuations and subtle ridicule of the enemies of Jesus. Every time Judas allowed his hopes to soar high and Jesus would do or say something to dash them to pieces, there was always left in Judas's heart a scar of bitter resentment; and as these scars multiplied, presently that heart, so often wounded, lost all real affection for the one who had inflicted this distasteful experience upon a well-intentioned but cowardly and self-centered personality. Judas did not realize it, but he was a coward. Accordingly was he always inclined to assign to Jesus cowardice as the motive which led him so often to refuse to grasp for power or glory when they were apparently within his easy reach. And every mortal man knows full well how love, even when once genuine, can, through disappointment, jealousy, and long-continued resentment, be eventually turned into actual hate.

^{177:4.12 (1927:1)} At last the chief priests and elders could breathe easily for a few hours. They would not have to arrest Jesus in public, and the securing of Judas as a traitorous ally insured that Jesus would not escape from their jurisdiction as he had so many times in the past.

THE LAST SOCIAL HOUR .5

Since it was Wednesday, this evening at the camp was a social hour. The Master endeavored to cheer his downcast apostles, but that was well-nigh impossible. They were all beginning to realize that disconcerting and crushing events were impending. They could not be cheerful, even when the Master recounted their years of eventful and loving association. Jesus made careful inquiry about the families of all of the apostles and, looking over toward David Zebedee, asked if anyone had heard recently from his mother, his youngest sister, or other members of his family. David looked down at his feet; he was .afraid to answer

This was the occasion of Jesus' warning his followers to beware of the support of the multitude. He recounted their experiences in Galilee when time and again great throngs of people enthusiastically followed them around and then just as ardently turned against them and returned to their former ways of believing and living. And then he said: "And so you must not allow yourselves to be deceived by the great crowds who heard us in the temple, and who seemed to believe our teachings. These multitudes listen to the truth and believe it superficially with their minds, but few of them permit the word of truth to strike down into the heart with living roots. Those who know the gospel only in the mind, and who have not experienced it in the heart, cannot be depended upon for support when real trouble comes. When the rulers of the Jews reach an agreement to destroy the Son of Man, and when they strike with one accord, you will see the multitude either flee in dismay or else stand by in silent amazement while these maddened and blinded rulers lead the teachers of the gospel truth to their death. And then, when adversity and persecution descend upon you, still others who you think love the truth will be scattered, and some will renounce the gospel and desert you. Some who have been very close to us have already made up their minds to desert. You have rested today in preparation for those times which are now upon us. Watch, therefore, and pray that on the morrow you may be strengthened for the days that are just ahead."

5. THE LAST SOCIAL HOUR

^{177:5.1 (1927.2)} Since it was Wednesday, this evening at the camp was a social hour. The Master endeavored to cheer his downcast apostles, but that was well-nigh impossible. They were all beginning to realize that disconcerting and crushing events were impending. They could not be cheerful, even when the Master recounted their years of eventful and loving association. Jesus made careful inquiry about the families of all of the apostles and, looking over toward David Zebedee, asked if anyone had heard recently from his mother, his youngest sister, or other members of his family. David looked down at his feet; he was afraid to answer.

^{177:5.2 (1927.3)} This was the occasion of Jesus' warning his followers to beware of the support of the multitude. He recounted their experiences in Galilee when time and again great throngs of people enthusiastically followed them around and then just as ardently turned against them and returned to their former ways of believing and living. And then he said: "And so you must not allow yourselves to be deceived by the great crowds who heard us in the temple, and who seemed to believe our teachings. These multitudes listen to the truth and believe it superficially with their minds, but few of them permit the word of truth to strike down into the heart with living roots. Those who know the gospel only in the mind, and who have not experienced it in the heart, cannot be depended upon for support when real trouble comes. When the rulers of the Jews reach an agreement to destroy the Son of Man, and when they strike with one accord, you will see the multitude either flee in dismay or else stand by in silent amazement while these maddened and blinded rulers lead the teachers of the gospel truth to their death. And then, when adversity and persecution descend upon you, still others who you think love the truth will be scattered, and some will renounce the gospel and desert you. Some who have been very close to us have already made up their minds to desert. You have rested today in preparation for those times which are now upon us. Watch, therefore, and pray that on the morrow you may be strengthened for the days that are just ahead."

The atmosphere of the camp was charged with an inexplicable tension. Silent messengers came and went, communicating with only David Zebedee. Before the evening had passed, certain ones knew that Lazarus had taken hasty flight from Bethany. John Mark was ominously silent after returning to camp, notwithstanding he had spent the whole day in the Master's company. Every effort to persuade him to talk only indicated clearly that Jesus .had told him not to talk

Even the Master's good cheer and his unusual sociability frightened them. They all felt the certain drawing upon them of the terrible isolation which they realized was about to descend with crashing suddenness and inescapable terror. They vaguely sensed what was coming, and none felt prepared to face the test. The Master had been away all .day; they had missed him tremendously

This Wednesday evening was the low-tide mark of their spiritual status up to the actual hour of the Master's death. Although the next day was one more day nearer the tragic Friday, still, he was with them, and they passed through its .anxious hours more gracefully

It was just before midnight when Jesus, knowing this would be the last night he would ever sleep through with his chosen family on earth, said, as he dispersed them for the night: "Go to your sleep, my brethren, and peace be upon you till we rise on the morrow, one more day to do the Father's will and experience the joy of knowing that we ".are his sons

177:53 (1927:4) The atmosphere of the camp was charged with an inexplicable tension. Silent messengers came and went, communicating with only David Zebedee. Before the evening had passed, certain ones knew that Lazarus had taken hasty flight from Bethany. John Mark was ominously silent after returning to camp, notwithstanding he had spent the whole day in the Master's company. Every effort to persuade him to talk only indicated clearly that Jesus had told him not to talk.

177:54 (1928:1) Even the Master's good cheer and his unusual sociability frightened them. They all felt the certain drawing upon them of the terrible isolation which they realized was about to descend with crashing suddenness and inescapable terror. They vaguely sensed what was coming, and none felt prepared to face the test. The Master had been away all day; they had missed him tremendously.

177:55 (1928:2) This Wednesday evening was the low-tide mark of their spiritual status up to the actual hour of the Master's death. Although the next day was one more day nearer the tragic Friday, still, he was with them, and they passed through its anxious hours more gracefully.

177:56 (1928:3) It was just before midnight when Jesus, knowing this would be the last night he would ever sleep through with his chosen family on earth, said, as he dispersed them for the night: "Go to your sleep, my brethren, and peace be upon you till we rise on the morrow, one more day to do the Father's will and experience the joy of knowing that we are his sons."

Paper 178. Last Day at the Camp

179 ⇨

کتاب یورنتیا

177 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 178. LAST DAY AT THE CAMP

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Discourse on Sonship and Citizenship
2. After the Noontime Meal
3. On the Way to the Supper

مقدمه مقاله

JESUS planned to spend this Thursday, his last free day on earth as a divine Son incarnated in the flesh, with his apostles and a few loyal and devoted disciples. Soon after the breakfast hour on this beautiful morning, the Master led them to a secluded spot a short distance above their camp and there taught them many new truths. Although Jesus delivered other discourses to the apostles during the early evening hours of the day, this talk of Thursday forenoon was his farewell address to the combined camp group of apostles and chosen disciples, both Jews and gentiles. The twelve were all present save Judas. Peter and several of the apostles remarked about his absence, and some of them thought Jesus had sent him into the city to attend to some matter, probably to arrange the details of their forthcoming celebration of the Passover. Judas did not return to the camp until midafternoon, a short time before Jesus led the twelve into Jerusalem to partake of the Last Supper.

DISCOURSE ON SONSHIP AND CITIZENSHIP .1

PAPER 178 LAST DAY AT THE CAMP

SECTIONS

Introduction

1. Discourse on Sonship and Citizenship
2. After the Noontime Meal
3. On the Way to the Supper

INTRODUCTION

^{178:0.1 (1929:1)} JESUS planned to spend this Thursday, his last free day on earth as a divine Son incarnated in the flesh, with his apostles and a few loyal and devoted disciples. Soon after the breakfast hour on this beautiful morning, the Master led them to a secluded spot a short distance above their camp and there taught them many new truths. Although Jesus delivered other discourses to the apostles during the early evening hours of the day, this talk of Thursday forenoon was his farewell address to the combined camp group of apostles and chosen disciples, both Jews and gentiles. The twelve were all present save Judas. Peter and several of the apostles remarked about his absence, and some of them thought Jesus had sent him into the city to attend to some matter, probably to arrange the details of their forthcoming celebration of the Passover. Judas did not return to the camp until midafternoon, a short time before Jesus led the twelve into Jerusalem to partake of the Last Supper.

1. DISCOURSE ON SONSHIP AND

CITIZENSHIP

Jesus talked to about fifty of his trusted followers for almost two hours and answered a score of questions regarding the relation of the kingdom of heaven to the kingdoms of this world, concerning the relation of sonship with God to citizenship in earthly governments. This discourse, together with his answers to questions, may be summarized and restated in modern language as follows

The kingdoms of this world, being material, may often find it necessary to employ physical force in the execution of their laws and for the maintenance of order. In the kingdom of heaven true believers will not resort to the employment of physical force. The kingdom of heaven, being a spiritual brotherhood of the spirit-born sons of God, may be promulgated only by the power of the spirit. This distinction of procedure refers to the relations of the kingdom of believers to the kingdoms of secular government and does not nullify the right of social groups of believers to maintain order in their ranks and administer discipline upon unruly and unworthy members.

There is nothing incompatible between sonship in the spiritual kingdom and citizenship in the secular or civil government. It is the believer's duty to render to Caesar the things which are Caesar's and to God the things which are God's. There cannot be any disagreement between these two requirements, the one being material and the other spiritual, unless it should develop that a Caesar presumes to usurp the prerogatives of God and demand that spiritual homage and supreme worship be rendered to him. In such a case you shall worship only God while you seek to enlighten such misguided earthly rulers and in this way lead them also to the recognition of the Father in heaven. You shall not render spiritual worship to earthly rulers; neither should you employ the physical forces of earthly governments, whose rulers may sometime become believers, in the work of furthering the mission of the spiritual kingdom.

Sonship in the kingdom, from the standpoint of advancing civilization,

178:1.1 (1929:2) Jesus talked to about fifty of his trusted followers for almost two hours and answered a score of questions regarding the relation of the kingdom of heaven to the kingdoms of this world, concerning the relation of sonship with God to citizenship in earthly governments. This discourse, together with his answers to questions, may be summarized and restated in modern language as follows:

178:1.2 (1929:3) The kingdoms of this world, being material, may often find it necessary to employ physical force in the execution of their laws and for the maintenance of order. In the kingdom of heaven true believers will not resort to the employment of physical force. The kingdom of heaven, being a spiritual brotherhood of the spirit-born sons of God, may be promulgated only by the power of the spirit. This distinction of procedure refers to the relations of the kingdom of believers to the kingdoms of secular government and does not nullify the right of social groups of believers to maintain order in their ranks and administer discipline upon unruly and unworthy members.

178:1.3 (1929:4) There is nothing incompatible between sonship in the spiritual kingdom and citizenship in the secular or civil government. It is the believer's duty to render to Caesar the things which are Caesar's and to God the things which are God's. There cannot be any disagreement between these two requirements, the one being material and the other spiritual, unless it should develop that a Caesar presumes to usurp the prerogatives of God and demand that spiritual homage and supreme worship be rendered to him. In such a case you shall worship only God while you seek to enlighten such misguided earthly rulers and in this way lead them also to the recognition of the Father in heaven. You shall not render spiritual worship to earthly rulers; neither should you employ the physical forces of earthly governments, whose rulers may sometime become believers, in the work of furthering the mission of the spiritual kingdom.

178:1.4 (1930:1) Sonship in the kingdom, from the standpoint of advancing civilization, should assist you in becoming the ideal citizens of the kingdoms

should assist you in becoming the ideal citizens of the kingdoms of this world since brotherhood and service are the cornerstones of the gospel of the kingdom. The love call of the spiritual kingdom should prove to be the effective destroyer of the hate urge of the unbelieving and war-minded citizens of the earthly kingdoms. But these material-minded sons in darkness will never know of your spiritual light of truth unless you draw very near them with that unselfish social service which is the natural outgrowth of the bearing of the fruits of the spirit in the life experience of each individual believer.

As mortal and material men, you are indeed citizens of the earthly kingdoms, and you should be good citizens, all the better for having become reborn spirit sons of the heavenly kingdom. As faith-enlightened and spirit-liberated sons of the kingdom of heaven, you face a double responsibility of duty to man and duty to God while you voluntarily assume a third and sacred obligation: service to the brotherhood of God-knowing believers.

You may not worship your temporal rulers, and you should not employ temporal power in the furtherance of the spiritual kingdom; but you should manifest the righteous ministry of loving service to believers and unbelievers alike. In the gospel of the kingdom there resides the mighty Spirit of Truth, and presently I will pour out this same spirit upon all flesh. The fruits of the spirit, your sincere and loving service, are the mighty social lever to uplift the races of darkness, and this Spirit of Truth will become your power-multiplying fulcrum.

Display wisdom and exhibit sagacity in your dealings with unbelieving civil rulers. By discretion show yourselves to be expert in ironing out minor disagreements and in adjusting trifling misunderstandings. In every possible way — in everything short of your spiritual allegiance to the rulers of the universe — seek to live peaceably with all men. Be you always as wise as serpents but as harmless as doves.

You should be made all the better citizens of the secular government as a result of becoming enlightened sons of the kingdom; so should the rulers of earthly governments become all the better rulers in civil affairs as a result of

of this world since brotherhood and service are the cornerstones of the gospel of the kingdom. The love call of the spiritual kingdom should prove to be the effective destroyer of the hate urge of the unbelieving and war-minded citizens of the earthly kingdoms. But these material-minded sons in darkness will never know of your spiritual light of truth unless you draw very near them with that unselfish social service which is the natural outgrowth of the bearing of the fruits of the spirit in the life experience of each individual believer.

178:1.5 (1930:2) As mortal and material men, you are indeed citizens of the earthly kingdoms, and you should be good citizens, all the better for having become reborn spirit sons of the heavenly kingdom. As faith-enlightened and spirit-liberated sons of the kingdom of heaven, you face a double responsibility of duty to man and duty to God while you voluntarily assume a third and sacred obligation: service to the brotherhood of God-knowing believers.

178:1.6 (1930:3) You may not worship your temporal rulers, and you should not employ temporal power in the furtherance of the spiritual kingdom; but you should manifest the righteous ministry of loving service to believers and unbelievers alike. In the gospel of the kingdom there resides the mighty Spirit of Truth, and presently I will pour out this same spirit upon all flesh. The fruits of the spirit, your sincere and loving service, are the mighty social lever to uplift the races of darkness, and this Spirit of Truth will become your power-multiplying fulcrum.

178:1.7 (1930:4) Display wisdom and exhibit sagacity in your dealings with unbelieving civil rulers. By discretion show yourselves to be expert in ironing out minor disagreements and in adjusting trifling misunderstandings. In every possible way — in everything short of your spiritual allegiance to the rulers of the universe — seek to live peaceably with all men. Be you always as wise as serpents but as harmless as doves.

178:1.8 (1930:5) You should be made all the better citizens of the secular government as a result of becoming enlightened sons of the kingdom; so should the rulers of earthly governments become all the better rulers in civil affairs as a result of believing this gospel of the heavenly kingdom. The

believing this gospel of the heavenly kingdom. The attitude of unselfish service of man and intelligent worship of God should make all kingdom believers better world citizens, while the attitude of honest citizenship and sincere devotion to one's temporal duty should help to make such a citizen the more easily reached by the spirit call to sonship in the heavenly kingdom.

So long as the rulers of earthly governments seek to exercise the authority of religious dictators, you who believe this gospel can expect only trouble, persecution, and even death. But the very light which you bear to the world, and even the very manner in which you will suffer and die for this gospel of the kingdom, will, in themselves, eventually enlighten the whole world and result in the gradual divorcement of politics and religion. The persistent preaching of this gospel of the kingdom will some day bring to all nations a new and unbelievable liberation, intellectual freedom, and religious liberty.

Under the soon-coming persecutions by those who hate this gospel of joy and liberty, you will thrive and the kingdom will prosper. But you will stand in grave danger in subsequent times when most men will speak well of kingdom believers and many in high places nominally accept the gospel of the heavenly kingdom. Learn to be faithful to the kingdom even in times of peace and prosperity. Tempt not the angels of your supervision to lead you in troublous ways as a loving discipline designed to save your ease-drifting souls.

Remember that you are commissioned to preach this gospel of the kingdom — the supreme desire to do the Father's will coupled with the supreme joy of the faith realization of sonship with God — and you must not allow anything to divert your devotion to this one duty. Let all mankind benefit from the overflow of your loving spiritual ministry, enlightening intellectual communion, and uplifting social service; but none of these humanitarian labors, nor all of them, should be permitted to take the place of proclaiming the gospel. These mighty ministrations are the social by-products of the still more mighty and sublime ministrations and transformations wrought in the heart of

attitude of unselfish service of man and intelligent worship of God should make all kingdom believers better world citizens, while the attitude of honest citizenship and sincere devotion to one's temporal duty should help to make such a citizen the more easily reached by the spirit call to sonship in the heavenly kingdom.

178:1.9 (1930.6) So long as the rulers of earthly governments seek to exercise the authority of religious dictators, you who believe this gospel can expect only trouble, persecution, and even death. But the very light which you bear to the world, and even the very manner in which you will suffer and die for this gospel of the kingdom, will, in themselves, eventually enlighten the whole world and result in the gradual divorcement of politics and religion. The persistent preaching of this gospel of the kingdom will some day bring to all nations a new and unbelievable liberation, intellectual freedom, and religious liberty.

178:1.10 (1931.1) Under the soon-coming persecutions by those who hate this gospel of joy and liberty, you will thrive and the kingdom will prosper. But you will stand in grave danger in subsequent times when most men will speak well of kingdom believers and many in high places nominally accept the gospel of the heavenly kingdom. Learn to be faithful to the kingdom even in times of peace and prosperity. Tempt not the angels of your supervision to lead you in troublous ways as a loving discipline designed to save your ease-drifting souls.

178:1.11 (1931.2) Remember that you are commissioned to preach this gospel of the kingdom — the supreme desire to do the Father's will coupled with the supreme joy of the faith realization of sonship with God — and you must not allow anything to divert your devotion to this one duty. Let all mankind benefit from the overflow of your loving spiritual ministry, enlightening intellectual communion, and uplifting social service; but none of these humanitarian labors, nor all of them, should be permitted to take the place of proclaiming the gospel. These mighty ministrations are the social by-products of the still more mighty and sublime ministrations and transformations wrought in the heart of the kingdom believer by the living Spirit of Truth and by the personal realization that the faith of a spirit-born man confers the assurance of living fellowship with the eternal God.

the kingdom believer by the living Spirit of Truth and by the personal realization that the faith of a spirit-born man confers the assurance of living fellowship with the eternal God.

You must not seek to promulgate truth nor to establish righteousness by the power of civil governments or by the enactment of secular laws. You may always labor to persuade men's minds, but you must never dare to compel them. You must not forget the great law of human fairness which I have taught you in positive form: Whatsoever you would that men should do to you, do even so to them.

When a kingdom believer is called upon to serve the civil government, let him render such service as a temporal citizen of such a government, albeit such a believer should display in his civil service all of the ordinary traits of citizenship as these have been enhanced by the spiritual enlightenment of the ennobling association of the mind of mortal man with the indwelling spirit of the eternal God. If the unbeliever can qualify as a superior civil servant, you should seriously question whether the roots of truth in your heart have not died from the lack of the living waters of combined spiritual communion and social service. The consciousness of sonship with God should quicken the entire life service of every man, woman, and child who has become the possessor of such a mighty stimulus to all the inherent powers of a human personality.

You are not to be passive mystics or colorless ascetics; you should not become dreamers and drifters, supinely trusting in a fictitious Providence to provide even the necessities of life. You are indeed to be gentle in your dealings with erring mortals, patient in your intercourse with ignorant men, and forbearing under provocation; but you are also to be valiant in defense of righteousness, mighty in the promulgation of truth, and aggressive in the preaching of this gospel of the kingdom, even to the ends of the earth.

This gospel of the kingdom is a living truth. I have told you it is like the leaven in the dough, like the grain of mustard seed; and now I declare that it is like the seed of the living being, which, from generation to generation, while it remains the same living seed, unfailingly

178:1.12 (1931.3) You must not seek to promulgate truth nor to establish righteousness by the power of civil governments or by the enactment of secular laws. You may always labor to persuade men's minds, but you must never dare to compel them. You must not forget the great law of human fairness which I have taught you in positive form: Whatsoever you would that men should do to you, do even so to them.

178:1.13 (1931.4) When a kingdom believer is called upon to serve the civil government, let him render such service as a temporal citizen of such a government, albeit such a believer should display in his civil service all of the ordinary traits of citizenship as these have been enhanced by the spiritual enlightenment of the ennobling association of the mind of mortal man with the indwelling spirit of the eternal God. If the unbeliever can qualify as a superior civil servant, you should seriously question whether the roots of truth in your heart have not died from the lack of the living waters of combined spiritual communion and social service. The consciousness of sonship with God should quicken the entire life service of every man, woman, and child who has become the possessor of such a mighty stimulus to all the inherent powers of a human personality.

178:1.14 (1931.5) You are not to be passive mystics or colorless ascetics; you should not become dreamers and drifters, supinely trusting in a fictitious Providence to provide even the necessities of life. You are indeed to be gentle in your dealings with erring mortals, patient in your intercourse with ignorant men, and forbearing under provocation; but you are also to be valiant in defense of righteousness, mighty in the promulgation of truth, and aggressive in the preaching of this gospel of the kingdom, even to the ends of the earth.

178:1.15 (1931.6) This gospel of the kingdom is a living truth. I have told you it is like the leaven in the dough, like the grain of mustard seed; and now I declare that it is like the seed of the living being, which, from generation to generation, while it remains the same living seed, unfailingly unfolds itself in new manifestations and grows acceptably in

unfolds itself in new manifestations and grows acceptably in channels of new adaptation to the peculiar needs and conditions of each successive generation. The revelation I have made to you is a *living revelation*, and I desire that it shall bear appropriate fruits in each individual and in each generation in accordance with the laws of spiritual growth, increase, and adaptative development. From generation to generation this gospel must show increasing vitality and exhibit greater depth of spiritual power. It must not be permitted to become merely a sacred memory, a mere tradition about me and the times in which we now live

And forget not: We have made no direct attack upon the persons or upon the authority of those who sit in Moses' seat; we only offered them the new light, which they have so vigorously rejected. We have assailed them only by the denunciation of their spiritual disloyalty to the very truths which they profess to teach and safeguard. We clashed with these established leaders and recognized rulers only when they threw themselves directly in the way of the preaching of the gospel of the kingdom to the sons of men. And even now, it is not we who assail them, but they who seek our destruction. Do not forget that you are commissioned to go forth preaching only the good news. You are not to attack the old ways; you are skillfully to put the leaven of new truth in the midst of the old beliefs. Let the Spirit of Truth do his own work. Let controversy come only when they who despise the truth force it upon you. But when the willful unbeliever attacks you, do not hesitate to stand in vigorous defense of the truth which has saved and sanctified you

Throughout the vicissitudes of life, remember always to love one another. Do not strive with men, even with unbelievers. Show mercy even to those who spitefully abuse you. Show yourselves to be loyal citizens, upright artisans, praiseworthy neighbors, devoted kinsmen, understanding parents, and sincere believers in the brotherhood of the Father's kingdom. And my spirit shall be upon you, now and even to the end of the world

When Jesus had concluded his teaching, it was almost one o'clock, and

channels of new adaptation to the peculiar needs and conditions of each successive generation. The revelation I have made to you is a *living revelation*, and I desire that it shall bear appropriate fruits in each individual and in each generation in accordance with the laws of spiritual growth, increase, and adaptative development. From generation to generation this gospel must show increasing vitality and exhibit greater depth of spiritual power. It must not be permitted to become merely a sacred memory, a mere tradition about me and the times in which we now live.

178:1.16 (1932:1) And forget not: We have made no direct attack upon the persons or upon the authority of those who sit in Moses' seat; we only offered them the new light, which they have so vigorously rejected. We have assailed them only by the denunciation of their spiritual disloyalty to the very truths which they profess to teach and safeguard. We clashed with these established leaders and recognized rulers only when they threw themselves directly in the way of the preaching of the gospel of the kingdom to the sons of men. And even now, it is not we who assail them, but they who seek our destruction. Do not forget that you are commissioned to go forth preaching only the good news. You are not to attack the old ways; you are skillfully to put the leaven of new truth in the midst of the old beliefs. Let the Spirit of Truth do his own work. Let controversy come only when they who despise the truth force it upon you. But when the willful unbeliever attacks you, do not hesitate to stand in vigorous defense of the truth which has saved and sanctified you.

178:1.17 (1932:2) Throughout the vicissitudes of life, remember always to love one another. Do not strive with men, even with unbelievers. Show mercy even to those who spitefully abuse you. Show yourselves to be loyal citizens, upright artisans, praiseworthy neighbors, devoted kinsmen, understanding parents, and sincere believers in the brotherhood of the Father's kingdom. And my spirit shall be upon you, now and even to the end of the world.

178:1.18 (1932:3) When Jesus had concluded his teaching, it was almost one o'clock, and they immediately went back to the camp, where David

they immediately went back to the camp, where David and his associates had lunch ready for them.

and his associates had lunch ready for them.

AFTER THE NOONTIME MEAL .2

Not many of the Master's hearers were able to take in even a part of his forenoon address. Of all who heard him, the Greeks comprehended most. Even the eleven apostles were bewildered by his allusions to future political kingdoms and to successive generations of kingdom believers. Jesus' most devoted followers could not reconcile the impending end of his earthly ministry with these references to an extended future of gospel activities. Some of these Jewish believers were beginning to sense that earth's greatest tragedy was about to take place, but they could not reconcile such an impending disaster with either the Master's cheerfully indifferent personal attitude or his forenoon discourse, wherein he repeatedly alluded to the future transactions of the heavenly kingdom, extending over vast stretches of time and embracing relations with many and successive temporal kingdoms on earth.

By noon of this day all the apostles and disciples had learned about the hasty flight of Lazarus from Bethany. They began to sense the grim determination of the Jewish rulers to exterminate Jesus and his teachings.

David Zebedee, through the work of his secret agents in Jerusalem, was fully advised concerning the progress of the plan to arrest and kill Jesus. He knew all about the part of Judas in this plot, but he never disclosed this knowledge to the other apostles nor to any of the disciples. Shortly after lunch he did lead Jesus aside and, making bold, asked him whether he knew — but he never got further with his question. The Master, holding up his hand, stopped him, saying: "Yes, David, I know all about it, and I know that you know, but see to it that you tell no man. Only doubt not in your own heart that the will of God will prevail in the end."

This conversation with David was interrupted by the arrival of a messenger from Philadelphia bringing word that Abner had heard of the plot to kill Jesus and asking if he should depart for

2. AFTER THE NOONTIME MEAL

^{178:21 (1932:4)} Not many of the Master's hearers were able to take in even a part of his forenoon address. Of all who heard him, the Greeks comprehended most. Even the eleven apostles were bewildered by his allusions to future political kingdoms and to successive generations of kingdom believers. Jesus' most devoted followers could not reconcile the impending end of his earthly ministry with these references to an extended future of gospel activities. Some of these Jewish believers were beginning to sense that earth's greatest tragedy was about to take place, but they could not reconcile such an impending disaster with either the Master's cheerfully indifferent personal attitude or his forenoon discourse, wherein he repeatedly alluded to the future transactions of the heavenly kingdom, extending over vast stretches of time and embracing relations with many and successive temporal kingdoms on earth.

^{178:22 (1932:5)} By noon of this day all the apostles and disciples had learned about the hasty flight of Lazarus from Bethany. They began to sense the grim determination of the Jewish rulers to exterminate Jesus and his teachings.

^{178:23 (1932:6)} David Zebedee, through the work of his secret agents in Jerusalem, was fully advised concerning the progress of the plan to arrest and kill Jesus. He knew all about the part of Judas in this plot, but he never disclosed this knowledge to the other apostles nor to any of the disciples. Shortly after lunch he did lead Jesus aside and, making bold, asked him whether he knew — but he never got further with his question. The Master, holding up his hand, stopped him, saying: "Yes, David, I know all about it, and I know that you know, but see to it that you tell no man. Only doubt not in your own heart that the will of God will prevail in the end."

^{178:24 (1933:1)} This conversation with David was interrupted by the arrival of a messenger from Philadelphia bringing word that Abner had heard of the plot to kill Jesus and asking if he should depart for Jerusalem. This runner hastened off for

Jerusalem. This runner hastened off for Philadelphia with this word for Abner: "Go on with your work. If I depart from you in the flesh, it is only that I may return in the spirit. I will not forsake you. ".I will be with you to the end

About this time Philip came to the Master and asked: "Master, seeing that the time of the Passover draws near, where would you have us prepare to eat it?" And when Jesus heard Philip's question, he answered: "Go and bring Peter and John, and I will give you directions concerning the supper we will eat together this night. As for the Passover, that you will have to consider ".after we have first done this

When Judas heard the Master speaking with Philip about these matters, he drew closer that he might overhear their conversation. But David Zebedee, who was standing near, stepped up and engaged Judas in conversation while Philip, Peter, and John went to one side to talk with the .Master

Said Jesus to the three: "Go immediately into Jerusalem, and as you enter the gate, you will meet a man bearing a water pitcher. He will speak to you, and then shall you follow him. When he leads you to a certain house, go in after him and ask of the good man of that house, 'Where is the guest chamber wherein the Master is to eat supper with his apostles?' And when you have thus inquired, this householder will show you a large upper room all ".furnished and ready for us

When the apostles reached the city, they met the man with the water pitcher near the gate and followed on after him to the home of John Mark, where the lad's father met them and showed them the upper room in readiness for the .evening meal

And all of this came to pass as the result of an understanding arrived at between the Master and John Mark during the afternoon of the preceding day when they were alone in the hills. Jesus wanted to be sure he would have this one last meal undisturbed with his apostles, and believing if Judas knew beforehand of their place of meeting he might arrange with his enemies to take him, he made this secret arrangement with John Mark. In this way Judas did

Philadelphia with this word for Abner: "Go on with your work. If I depart from you in the flesh, it is only that I may return in the spirit. I will not forsake you. I will be with you to the end."

^{178:25(1933:2)} About this time Philip came to the Master and asked: "Master, seeing that the time of the Passover draws near, where would you have us prepare to eat it?" And when Jesus heard Philip's question, he answered: "Go and bring Peter and John, and I will give you directions concerning the supper we will eat together this night. As for the Passover, that you will have to consider after we have first done this."

^{178:26(1933:3)} When Judas heard the Master speaking with Philip about these matters, he drew closer that he might overhear their conversation. But David Zebedee, who was standing near, stepped up and engaged Judas in conversation while Philip, Peter, and John went to one side to talk with the Master.

^{178:27(1933:4)} Said Jesus to the three: "Go immediately into Jerusalem, and as you enter the gate, you will meet a man bearing a water pitcher. He will speak to you, and then shall you follow him. When he leads you to a certain house, go in after him and ask of the good man of that house, 'Where is the guest chamber wherein the Master is to eat supper with his apostles?' And when you have thus inquired, this householder will show you a large upper room all furnished and ready for us."

^{178:28(1933:5)} When the apostles reached the city, they met the man with the water pitcher near the gate and followed on after him to the home of John Mark, where the lad's father met them and showed them the upper room in readiness for the evening meal.

^{178:29(1933:6)} And all of this came to pass as the result of an understanding arrived at between the Master and John Mark during the afternoon of the preceding day when they were alone in the hills. Jesus wanted to be sure he would have this one last meal undisturbed with his apostles, and believing if Judas knew beforehand of their place of meeting he might arrange with his enemies to take him, he made this secret arrangement with John Mark. In this way Judas did not learn of their place of meeting until later on when he arrived there in company with Jesus and the other apostles.

not learn of their place of meeting until later on when he arrived there in company with Jesus and the other apostles.

David Zebedee had much business to transact with Judas so that he was easily prevented from following Peter, John, and Philip, as he so much desired to do. When Judas gave David a certain sum of money for provisions, David said to him: "Judas, might it not be well, under the circumstances, to provide me with a little money in advance of my actual needs?" And after Judas had reflected for a moment, he answered: "Yes, David, I think it would be wise. In fact, in view of the disturbed conditions in Jerusalem, I think it would be best for me to turn over all the money to you. They plot against the Master, and in case anything should happen to me, you would not be hampered."

And so David received all the apostolic cash funds and receipts for all money on deposit. Not until the evening of the next day did the apostles learn of this transaction.

It was about half past four o'clock when the three apostles returned and informed Jesus that everything was in readiness for the supper. The Master immediately prepared to lead his twelve apostles over the trail to the Bethany road and on into Jerusalem. And this was the last journey he ever made with all twelve of them.

ON THE WAY TO THE SUPPER .3

Seeking again to avoid the crowds passing through the Kidron valley back and forth between Gethsemane Park and Jerusalem, Jesus and the twelve walked over the western brow of Mount Olivet to meet the road leading from Bethany down to the city. As they drew near the place where Jesus had tarried the previous evening to discourse on the destruction of Jerusalem, they unconsciously paused while they stood and looked down in silence upon the city. As they were a little early, and since Jesus did not wish to pass through the city until after sunset, he said to his associates:

Sit down and rest yourselves while I talk with you about what must shortly

^{178:2.10 (1933.7)} David Zebedee had much business to transact with Judas so that he was easily prevented from following Peter, John, and Philip, as he so much desired to do. When Judas gave David a certain sum of money for provisions, David said to him: "Judas, might it not be well, under the circumstances, to provide me with a little money in advance of my actual needs?" And after Judas had reflected for a moment, he answered: "Yes, David, I think it would be wise. In fact, in view of the disturbed conditions in Jerusalem, I think it would be best for me to turn over all the money to you. They plot against the Master, and in case anything should happen to me, you would not be hampered."

^{178:2.11 (1934.1)} And so David received all the apostolic cash funds and receipts for all money on deposit. Not until the evening of the next day did the apostles learn of this transaction.

^{178:2.12 (1934.2)} It was about half past four o'clock when the three apostles returned and informed Jesus that everything was in readiness for the supper. The Master immediately prepared to lead his twelve apostles over the trail to the Bethany road and on into Jerusalem. And this was the last journey he ever made with all twelve of them.

3. ON THE WAY TO THE SUPPER

^{178:3.1 (1934.3)} Seeking again to avoid the crowds passing through the Kidron valley back and forth between Gethsemane Park and Jerusalem, Jesus and the twelve walked over the western brow of Mount Olivet to meet the road leading from Bethany down to the city. As they drew near the place where Jesus had tarried the previous evening to discourse on the destruction of Jerusalem, they unconsciously paused while they stood and looked down in silence upon the city. As they were a little early, and since Jesus did not wish to pass through the city until after sunset, he said to his associates:

^{178:3.2 (1934.4)} "Sit down and rest yourselves while I talk with you about what must shortly come to pass. All these years have I lived with you as brethren, and I

come to pass. All these years have I lived with you as brethren, and I have taught you the truth concerning the kingdom of heaven and have revealed to you the mysteries thereof. And my Father has indeed done many wonderful works in connection with my mission on earth. You have been witnesses of all this and partakers in the experience of being laborers together with God. And you will bear me witness that I have for some time warned you that I must presently return to the work the Father has given me to do; I have plainly told you that I must leave you in the world to carry on the work of the kingdom. It was for this purpose that I set you apart, in the hills of Capernaum. The experience you have had with me, you must now make ready to share with others. As the Father sent me into this world, so am I about to send you forth to represent me .and finish the work I have begun

You look down on yonder city in“ sorrow, for you have heard my words telling of the end of Jerusalem. I have forewarned you lest you should perish in her destruction and so delay the proclamation of the gospel of the kingdom. Likewise do I warn you to take heed lest you needlessly expose yourselves to peril when they come to take the Son of Man. I must go, but you are to remain to witness to this gospel when I have gone, even as I directed that Lazarus flee from the wrath of man that he might live to make known the glory of God. If it is the Father’s will that I depart, nothing you may do can frustrate the divine plan. Take heed to yourselves lest they kill you also. Let your souls be valiant in defense of the gospel by spirit power but be not misled into any foolish attempt to defend the Son of Man. I need no defense by the hand of man; the armies of heaven are even now near at hand; but I am determined to do the will of my Father in heaven, and therefore must we submit to .that which is so soon to come upon us

When you see this city destroyed,“ forget not that you have entered already upon the eternal life of endless service in the ever-advancing kingdom of heaven, even of the heaven of heavens. You should know that in my Father’s universe and in mine are many abodes, and that there awaits the children of light the revelation of cities whose builder is God and worlds whose habit of life is

have taught you the truth concerning the kingdom of heaven and have revealed to you the mysteries thereof. And my Father has indeed done many wonderful works in connection with my mission on earth. You have been witnesses of all this and partakers in the experience of being laborers together with God. And you will bear me witness that I have for some time warned you that I must presently return to the work the Father has given me to do; I have plainly told you that I must leave you in the world to carry on the work of the kingdom. It was for this purpose that I set you apart, in the hills of Capernaum. The experience you have had with me, you must now make ready to share with others. As the Father sent me into this world, so am I about to send you forth to represent me and finish the work I have begun.

178:33(1934.5) “You look down on yonder city in sorrow, for you have heard my words telling of the end of Jerusalem. I have forewarned you lest you should perish in her destruction and so delay the proclamation of the gospel of the kingdom. Likewise do I warn you to take heed lest you needlessly expose yourselves to peril when they come to take the Son of Man. I must go, but you are to remain to witness to this gospel when I have gone, even as I directed that Lazarus flee from the wrath of man that he might live to make known the glory of God. If it is the Father’s will that I depart, nothing you may do can frustrate the divine plan. Take heed to yourselves lest they kill you also. Let your souls be valiant in defense of the gospel by spirit power but be not misled into any foolish attempt to defend the Son of Man. I need no defense by the hand of man; the armies of heaven are even now near at hand; but I am determined to do the will of my Father in heaven, and therefore must we submit to that which is so soon to come upon us.

178:34(1934.6) “When you see this city destroyed, forget not that you have entered already upon the eternal life of endless service in the ever-advancing kingdom of heaven, even of the heaven of heavens. You should know that in my Father’s universe and in mine are many abodes, and that there awaits the children of light the revelation of cities whose builder is God and worlds whose habit of life is righteousness and joy in the truth. I have brought the kingdom of heaven to you here on earth, but I

righteousness and joy in the truth. I have brought the kingdom of heaven to you here on earth, but I declare that all of you who by faith enter therein and remain therein by the living service of truth, shall surely ascend to the worlds on high and sit with me in the spirit kingdom of our Father. But first must you gird yourselves and complete the work which you have begun with me. You must first pass through much tribulation and endure many sorrows — and these trials are even now upon us — and when you have finished your work on earth, you shall come to my joy, even as I have finished my Father's work on earth and
".am about to return to his embrace

When the Master had spoken, he arose, and they all followed him down Olivet and into the city. None of the apostles, save three, knew where they were going as they made their way along the narrow streets in the approaching darkness. The crowds jostled them, but no one recognized them nor knew that the Son of God was passing by on his way to the last mortal rendezvous with his chosen ambassadors of the kingdom. And neither did the apostles know that one of their own number had already entered into a conspiracy to betray the
.Master into the hands of his enemies

John Mark had followed them all the way into the city, and after they had entered the gate, he hurried on by another street so that he was waiting to welcome them to his father's home when
.they arrived

declare that all of you who by faith enter therein and remain therein by the living service of truth, shall surely ascend to the worlds on high and sit with me in the spirit kingdom of our Father. But first must you gird yourselves and complete the work which you have begun with me. You must first pass through much tribulation and endure many sorrows — and these trials are even now upon us — and when you have finished your work on earth, you shall come to my joy, even as I have finished my Father's work on earth and am about to return to his embrace."

178:35(1935.1) When the Master had spoken, he arose, and they all followed him down Olivet and into the city. None of the apostles, save three, knew where they were going as they made their way along the narrow streets in the approaching darkness. The crowds jostled them, but no one recognized them nor knew that the Son of God was passing by on his way to the last mortal rendezvous with his chosen ambassadors of the kingdom. And neither did the apostles know that one of their own number had already entered into a conspiracy to betray the Master into the hands of his enemies.

178:36(1935.2) John Mark had followed them all the way into the city, and after they had entered the gate, he hurried on by another street so that he was waiting to welcome them to his father's home when they arrived.

Paper 179. The Last Supper

180 ⇨

کتاب یورنشيا

178 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 179. THE LAST SUPPER

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Desire for Preference
2. Beginning the Supper
3. Washing the Apostles' Feet
4. Last Words to the Betrayer
5. Establishing the Remembrance Supper

مقدمه مقاله

DURING the afternoon of this Thursday, when Philip reminded the Master about the approaching Passover and inquired concerning his plans for its celebration, he had in mind the Passover supper which was due to be eaten on the evening of the next day, Friday. It was the custom to begin the preparations for the celebration of the Passover not later than noon of the preceding day. And since the Jews reckoned the day as beginning at sunset, this meant that Saturday's Passover supper would be eaten on Friday night, sometime before the midnight hour.

The apostles were, therefore, entirely at a loss to understand the Master's announcement that they would celebrate the Passover one day early. They thought, at least some of them did, that he knew he would be placed under arrest before the time of the Passover supper on Friday night and was therefore calling them together for a special supper on this Thursday evening. Others thought that this was

PAPER 179

THE LAST SUPPER

SECTIONS

Introduction

1. The Desire for Preference
2. Beginning the Supper
3. Washing the Apostles' Feet
4. Last Words to the Betrayer
5. Establishing the Remembrance Supper

INTRODUCTION

^{179:0.1 (1936:1)} DURING the afternoon of this Thursday, when Philip reminded the Master about the approaching Passover and inquired concerning his plans for its celebration, he had in mind the Passover supper which was due to be eaten on the evening of the next day, Friday. It was the custom to begin the preparations for the celebration of the Passover not later than noon of the preceding day. And since the Jews reckoned the day as beginning at sunset, this meant that Saturday's Passover supper would be eaten on Friday night, sometime before the midnight hour.

^{179:0.2 (1936:2)} The apostles were, therefore, entirely at a loss to understand the Master's announcement that they would celebrate the Passover one day early. They thought, at least some of them did, that he knew he would be placed under arrest before the time of the Passover supper on Friday night and was therefore calling them together for a special supper on this Thursday evening. Others thought that this was merely a special occasion which was to precede the regular Passover celebration.

merely a special occasion which was to precede the regular Passover celebration.

The apostles knew that Jesus had celebrated other Passovers without the lamb; they knew that he did not personally participate in any sacrificial service of the Jewish system. He had many times partaken of the paschal lamb as a guest, but always, when he was the host, no lamb was served. It would not have been a great surprise to the apostles to have seen the lamb omitted even on Passover night, and since this supper was given one day earlier, they thought nothing of its absence.

After receiving the greetings of welcome extended by the father and mother of John Mark, the apostles went immediately to the upper chamber while Jesus lingered behind to talk with the Mark family.

It had been understood beforehand that the Master was to celebrate this occasion alone with his twelve apostles; therefore no servants were provided to wait upon them.

179:0.3 (1936:3) The apostles knew that Jesus had celebrated other Passovers without the lamb; they knew that he did not personally participate in any sacrificial service of the Jewish system. He had many times partaken of the paschal lamb as a guest, but always, when he was the host, no lamb was served. It would not have been a great surprise to the apostles to have seen the lamb omitted even on Passover night, and since this supper was given one day earlier, they thought nothing of its absence.

179:0.4 (1936:4) After receiving the greetings of welcome extended by the father and mother of John Mark, the apostles went immediately to the upper chamber while Jesus lingered behind to talk with the Mark family.

179:0.5 (1936:5) It had been understood beforehand that the Master was to celebrate this occasion alone with his twelve apostles; therefore no servants were provided to wait upon them.

THE DESIRE FOR PREFERENCE .1

When the apostles had been shown upstairs by John Mark, they beheld a large and commodious chamber, which was completely furnished for the supper, and observed that the bread, wine, water, and herbs were all in readiness on one end of the table. Except for the end on which rested the bread and wine, this long table was surrounded by thirteen reclining couches, just such as would be provided for the celebration of the Passover in a well-to-do Jewish household.

As the twelve entered this upper chamber, they noticed, just inside the door, the pitchers of water, the basins, and towels for laving their dusty feet; and since no servant had been provided to render this service, the apostles began to look at one another as soon as John Mark had left them, and each began to think within himself, Who shall wash our feet? And each likewise thought that it would not be he who would thus seem to act as the servant of the others.

As they stood there, debating in their

1. THE DESIRE FOR PREFERENCE

179:1.1 (1936:6) When the apostles had been shown upstairs by John Mark, they beheld a large and commodious chamber, which was completely furnished for the supper, and observed that the bread, wine, water, and herbs were all in readiness on one end of the table. Except for the end on which rested the bread and wine, this long table was surrounded by thirteen reclining couches, just such as would be provided for the celebration of the Passover in a well-to-do Jewish household.

179:1.2 (1936:7) As the twelve entered this upper chamber, they noticed, just inside the door, the pitchers of water, the basins, and towels for laving their dusty feet; and since no servant had been provided to render this service, the apostles began to look at one another as soon as John Mark had left them, and each began to think within himself, Who shall wash our feet? And each likewise thought that it would not be he who would thus seem to act as the servant of the others.

179:1.3 (1937:1) As they stood there, debating in their

hearts, they surveyed the seating arrangement of the table, taking note of the higher divan of the host with one couch on the right and eleven arranged around the table on up to opposite this second seat of honor on the host's right

They expected the Master to arrive any moment, but they were in a quandary as to whether they should seat themselves or await his coming and depend on him to assign them their places. While they hesitated, Judas stepped over to the seat of honor, at the left of the host, and signified that he intended there to recline as the preferred guest. This act of Judas immediately stirred up a heated dispute among the other apostles. Judas had no sooner seized the seat of honor than John Zebedee laid claim to the next preferred seat, the one on the right of the host. Simon Peter was so enraged at this assumption of choice positions by Judas and John that, as the other angry apostles looked on, he marched clear around the table and took his place on the lowest couch, the end of the seating order and just opposite to that chosen by John Zebedee. Since others had seized the high seats, Peter thought to choose the lowest, and he did this, not merely in protest against the unseemly pride of his brethren, but with the hope that Jesus, when he should come and see him in the place of least honor, would call him up to a higher one, thus displacing one who had presumed to honor himself.

With the highest and the lowest positions thus occupied, the rest of the apostles chose places, some near Judas and some near Peter, until all were located. They were seated about the U-shaped table on these reclining divans in the following order: on the right of the Master, John; on the left, Judas, Simon Zelotes, Matthew, James Zebedee, Andrew, the Alpheus twins, Philip, Nathaniel, Thomas, and Simon Peter

They are gathered together to celebrate, at least in spirit, an institution which antedated even Moses and referred to the times when their fathers were slaves in Egypt. This supper is their last rendezvous with Jesus, and even in such a solemn setting, under the leadership of Judas the apostles are led once more to give way to their old predilection for honor, preference, and personal exaltation

hearts, they surveyed the seating arrangement of the table, taking note of the higher divan of the host with one couch on the right and eleven arranged around the table on up to opposite this second seat of honor on the host's right.

179:1.4 (1937:2) They expected the Master to arrive any moment, but they were in a quandary as to whether they should seat themselves or await his coming and depend on him to assign them their places. While they hesitated, Judas stepped over to the seat of honor, at the left of the host, and signified that he intended there to recline as the preferred guest. This act of Judas immediately stirred up a heated dispute among the other apostles. Judas had no sooner seized the seat of honor than John Zebedee laid claim to the next preferred seat, the one on the right of the host. Simon Peter was so enraged at this assumption of choice positions by Judas and John that, as the other angry apostles looked on, he marched clear around the table and took his place on the lowest couch, the end of the seating order and just opposite to that chosen by John Zebedee. Since others had seized the high seats, Peter thought to choose the lowest, and he did this, not merely in protest against the unseemly pride of his brethren, but with the hope that Jesus, when he should come and see him in the place of least honor, would call him up to a higher one, thus displacing one who had presumed to honor himself.

179:1.5 (1937:3) With the highest and the lowest positions thus occupied, the rest of the apostles chose places, some near Judas and some near Peter, until all were located. They were seated about the U-shaped table on these reclining divans in the following order: on the right of the Master, John; on the left, Judas, Simon Zelotes, Matthew, James Zebedee, Andrew, the Alpheus twins, Philip, Nathaniel, Thomas, and Simon Peter.

179:1.6 (1937:4) They are gathered together to celebrate, at least in spirit, an institution which antedated even Moses and referred to the times when their fathers were slaves in Egypt. This supper is their last rendezvous with Jesus, and even in such a solemn setting, under the leadership of Judas the apostles are led once more to give way to their old predilection for honor, preference, and personal exaltation.

They were still engaged in voicing angry recriminations when the Master appeared in the doorway, where he hesitated a moment as a look of disappointment slowly crept over his face. Without comment he went to his place, and he did not disturb their seating arrangement.

They were now ready to begin the supper, except that their feet were still unwashed, and they were in anything but a pleasant frame of mind. When the Master arrived, they were still engaged in making uncomplimentary remarks about one another, to say nothing of the thoughts of some who had sufficient emotional control to refrain from publicly expressing their feelings.

179:1.7 (1937:5) They were still engaged in voicing angry recriminations when the Master appeared in the doorway, where he hesitated a moment as a look of disappointment slowly crept over his face. Without comment he went to his place, and he did not disturb their seating arrangement.

179:1.8 (1937:6) They were now ready to begin the supper, except that their feet were still unwashed, and they were in anything but a pleasant frame of mind. When the Master arrived, they were still engaged in making uncomplimentary remarks about one another, to say nothing of the thoughts of some who had sufficient emotional control to refrain from publicly expressing their feelings.

BEGINNING THE SUPPER .2

For a few moments after the Master had gone to his place, not a word was spoken. Jesus looked them all over and, relieving the tension with a smile, said: "I have greatly desired to eat this Passover with you. I wanted to eat with you once more before I suffered, and realizing that my hour has come, I arranged to have this supper with you tonight, for, as concerns the morrow, we are all in the hands of the Father, whose will I have come to execute. I shall not again eat with you until you sit down with me in the kingdom which my Father will give me when I have finished that for which he sent me into this world."

After the wine and the water had been mixed, they brought the cup to Jesus, who, when he had received it from the hand of Thaddeus, held it while he offered thanks. And when he had finished offering thanks, he said: "Take this cup and divide it among yourselves and, when you partake of it, realize that I shall not again drink with you the fruit of the vine since this is our last supper. When we sit down again in this manner, it will be in the kingdom to come."

Jesus began thus to talk to his apostles because he knew that his hour had come. He understood that the time had come when he was to return to the Father, and that his work on earth was almost finished. The Master knew he had revealed the Father's love on earth and had shown forth his mercy to mankind, and that he had completed that

2. BEGINNING THE SUPPER

179:2.1 (1937:7) For a few moments after the Master had gone to his place, not a word was spoken. Jesus looked them all over and, relieving the tension with a smile, said: "I have greatly desired to eat this Passover with you. I wanted to eat with you once more before I suffered, and realizing that my hour has come, I arranged to have this supper with you tonight, for, as concerns the morrow, we are all in the hands of the Father, whose will I have come to execute. I shall not again eat with you until you sit down with me in the kingdom which my Father will give me when I have finished that for which he sent me into this world."

179:2.2 (1938:1) After the wine and the water had been mixed, they brought the cup to Jesus, who, when he had received it from the hand of Thaddeus, held it while he offered thanks. And when he had finished offering thanks, he said: "Take this cup and divide it among yourselves and, when you partake of it, realize that I shall not again drink with you the fruit of the vine since this is our last supper. When we sit down again in this manner, it will be in the kingdom to come."

179:2.3 (1938:2) Jesus began thus to talk to his apostles because he knew that his hour had come. He understood that the time had come when he was to return to the Father, and that his work on earth was almost finished. The Master knew he had revealed the Father's love on earth and had shown forth his mercy to mankind, and that he had completed that for which he came into the world, even to the receiving of all power and authority in heaven and

for which he came into the world, even to the receiving of all power and authority in heaven and on earth. Likewise, he knew Judas Iscariot had fully made up his mind to deliver him that night into the hands of his enemies. He fully realized that this traitorous betrayal was the work of Judas, but that it also pleased Lucifer, Satan, and Caligastia the prince of darkness. But he feared none of those who sought his spiritual overthrow any more than he feared those who sought to accomplish his physical death. The Master had but one anxiety, and that was for the safety and salvation of his chosen followers. And so, with the full knowledge that the Father had put all things under his authority, the Master now prepared to enact the parable of brotherly love.

on earth. Likewise, he knew Judas Iscariot had fully made up his mind to deliver him that night into the hands of his enemies. He fully realized that this traitorous betrayal was the work of Judas, but that it also pleased Lucifer, Satan, and Caligastia the prince of darkness. But he feared none of those who sought his spiritual overthrow any more than he feared those who sought to accomplish his physical death. The Master had but one anxiety, and that was for the safety and salvation of his chosen followers. And so, with the full knowledge that the Father had put all things under his authority, the Master now prepared to enact the parable of brotherly love.

WASHING THE APOSTLES' FEET .3

After drinking the first cup of the Passover, it was the Jewish custom for the host to arise from the table and wash his hands. Later on in the meal and after the second cup, all of the guests likewise rose up and washed their hands. Since the apostles knew that their Master never observed these rites of ceremonial hand washing, they were very curious to know what he intended to do when, after they had partaken of this first cup, he arose from the table and silently made his way over to near the door, where the water pitchers, basins, and towels had been placed. And their curiosity grew into astonishment as they saw the Master remove his outer garment, gird himself with a towel, and begin to pour water into one of the foot basins. Imagine the amazement of these twelve men, who had so recently refused to wash one another's feet, and who had engaged in such unseemly disputes about positions of honor at the table, when they saw him make his way around the unoccupied end of the table to the lowest seat of the feast, where Simon Peter reclined, and, kneeling down in the attitude of a servant, make ready to wash Simon's feet. As the Master knelt, all twelve arose as one man to their feet; even the traitorous Judas so far forgot his infamy for a moment as to arise with his fellow apostles in this expression of surprise, respect, and utter amazement.

There stood Simon Peter, looking

3. WASHING THE APOSTLES' FEET

^{179:31 (1938:3)} After drinking the first cup of the Passover, it was the Jewish custom for the host to arise from the table and wash his hands. Later on in the meal and after the second cup, all of the guests likewise rose up and washed their hands. Since the apostles knew that their Master never observed these rites of ceremonial hand washing, they were very curious to know what he intended to do when, after they had partaken of this first cup, he arose from the table and silently made his way over to near the door, where the water pitchers, basins, and towels had been placed. And their curiosity grew into astonishment as they saw the Master remove his outer garment, gird himself with a towel, and begin to pour water into one of the foot basins. Imagine the amazement of these twelve men, who had so recently refused to wash one another's feet, and who had engaged in such unseemly disputes about positions of honor at the table, when they saw him make his way around the unoccupied end of the table to the lowest seat of the feast, where Simon Peter reclined, and, kneeling down in the attitude of a servant, make ready to wash Simon's feet. As the Master knelt, all twelve arose as one man to their feet; even the traitorous Judas so far forgot his infamy for a moment as to arise with his fellow apostles in this expression of surprise, respect, and utter amazement.

^{179:32 (1938:4)} There stood Simon Peter, looking down

down into the upturned face of his Master. Jesus said nothing; it was not necessary that he should speak. His attitude plainly revealed that he was minded to wash Simon Peter's feet. Notwithstanding his frailties of the flesh, Peter loved the Master. This Galilean fisherman was the first human being wholeheartedly to believe in the divinity of Jesus *and* to make full and public confession of that belief. And Peter had never since really doubted the divine nature of the Master. Since Peter so revered and honored Jesus in his heart, it was not strange that his soul resented the thought of Jesus' kneeling there before him in the attitude of a menial servant and proposing to wash his feet as would a slave. When Peter presently collected his wits sufficiently to address the Master, he spoke the heart feelings of all his fellow apostles

After a few moments of this great embarrassment, Peter said, "Master, do you really mean to wash my feet?" And then, looking up into Peter's face, Jesus said: "You may not fully understand what I am about to do, but hereafter you will know the meaning of all these things." Then Simon Peter, drawing a long breath, said, "Master, you shall never wash my feet!" And each of the apostles nodded their approval of Peter's firm declaration of refusal to allow Jesus thus to humble himself before them

The dramatic appeal of this unusual scene at first touched the heart of even Judas Iscariot; but when his vainglorious intellect passed judgment upon the spectacle, he concluded that this gesture of humility was just one more episode which conclusively proved that Jesus would never qualify as Israel's deliverer, and that he had made no mistake in the decision to desert the Master's cause

As they all stood there in breathless amazement, Jesus said: "Peter, I declare that, if I do not wash your feet, you will have no part with me in that which I am about to perform." When Peter heard this declaration, coupled with the fact that Jesus continued kneeling there at his feet, he made one of those decisions of blind acquiescence in compliance with the wish of one whom he respected and loved. As it began to dawn on Simon Peter that there was attached to this proposed enactment of service some signification that determined one's future

into the upturned face of his Master. Jesus said nothing; it was not necessary that he should speak. His attitude plainly revealed that he was minded to wash Simon Peter's feet. Notwithstanding his frailties of the flesh, Peter loved the Master. This Galilean fisherman was the first human being wholeheartedly to believe in the divinity of Jesus *and* to make full and public confession of that belief. And Peter had never since really doubted the divine nature of the Master. Since Peter so revered and honored Jesus in his heart, it was not strange that his soul resented the thought of Jesus' kneeling there before him in the attitude of a menial servant and proposing to wash his feet as would a slave. When Peter presently collected his wits sufficiently to address the Master, he spoke the heart feelings of all his fellow apostles.

179:33 (1999:1) After a few moments of this great embarrassment, Peter said, "Master, do you really mean to wash my feet?" And then, looking up into Peter's face, Jesus said: "You may not fully understand what I am about to do, but hereafter you will know the meaning of all these things." Then Simon Peter, drawing a long breath, said, "Master, you shall never wash my feet!" And each of the apostles nodded their approval of Peter's firm declaration of refusal to allow Jesus thus to humble himself before them.

179:34 (1999:2) The dramatic appeal of this unusual scene at first touched the heart of even Judas Iscariot; but when his vainglorious intellect passed judgment upon the spectacle, he concluded that this gesture of humility was just one more episode which conclusively proved that Jesus would never qualify as Israel's deliverer, and that he had made no mistake in the decision to desert the Master's cause.

179:35 (1999:3) As they all stood there in breathless amazement, Jesus said: "Peter, I declare that, if I do not wash your feet, you will have no part with me in that which I am about to perform." When Peter heard this declaration, coupled with the fact that Jesus continued kneeling there at his feet, he made one of those decisions of blind acquiescence in compliance with the wish of one whom he respected and loved. As it began to dawn on Simon Peter that there was attached to this proposed enactment of service some signification that determined one's future connection with the Master's work, he not only became reconciled to the thought of allowing Jesus to wash his feet but, in his characteristic and impetuous manner, said: "Then, Master, wash not

connection with the Master's work, he not only became reconciled to the thought of allowing Jesus to wash his feet but, in his characteristic and impetuous manner, said: "Then, Master, wash not my feet only but also my hands".and my head

As the Master made ready to begin washing Peter's feet, he said: "He who is already clean needs only to have his feet washed. You who sit with me tonight are clean — but not all. But the dust of your feet should have been washed away before you sat down at meat with me. And besides, I would perform this service for you as a parable to illustrate the meaning of a new commandment".which I will presently give you

In like manner the Master went around the table, in silence, washing the feet of his twelve apostles, not even passing by Judas. When Jesus had finished washing the feet of the twelve, he donned his cloak, returned to his place as host, and after looking over his :bewildered apostles, said

Do you really understand what I have done to you? You call me Master, and you say well, for so I am. If, then, the Master has washed your feet, why was it that you were unwilling to wash one another's feet? What lesson should you learn from this parable in which the Master so willingly does that service which his brethren were unwilling to do for one another? Verily, verily, I say to you: A servant is not greater than his master; neither is one who is sent greater than he who sends him. You have seen the way of service in my life among you, and blessed are you who will have the gracious courage so to serve. But why are you so slow to learn that the secret of greatness in the spiritual kingdom is not like the methods ?of power in the material world

When I came into this chamber" tonight, you were not content proudly to refuse to wash one another's feet, but you must also fall to disputing among yourselves as to who should have the places of honor at my table. Such honors the Pharisees and the children of this world seek, but it should not be so among the ambassadors of the heavenly kingdom. Do you not know that there can be no place of preferment at my table? Do you not understand that I love each of you as I do the others? Do you

my feet only but also my hands and my head."

179:36 (1939:4) As the Master made ready to begin washing Peter's feet, he said: "He who is already clean needs only to have his feet washed. You who sit with me tonight are clean — but not all. But the dust of your feet should have been washed away before you sat down at meat with me. And besides, I would perform this service for you as a parable to illustrate the meaning of a new commandment which I will presently give you."

179:37 (1939:5) In like manner the Master went around the table, in silence, washing the feet of his twelve apostles, not even passing by Judas. When Jesus had finished washing the feet of the twelve, he donned his cloak, returned to his place as host, and after looking over his bewildered apostles, said:

179:38 (1939:6) "Do you really understand what I have done to you? You call me Master, and you say well, for so I am. If, then, the Master has washed your feet, why was it that you were unwilling to wash one another's feet? What lesson should you learn from this parable in which the Master so willingly does that service which his brethren were unwilling to do for one another? Verily, verily, I say to you: A servant is not greater than his master; neither is one who is sent greater than he who sends him. You have seen the way of service in my life among you, and blessed are you who will have the gracious courage so to serve. But why are you so slow to learn that the secret of greatness in the spiritual kingdom is not like the methods of power in the material world?

179:39 (1940:1) "When I came into this chamber tonight, you were not content proudly to refuse to wash one another's feet, but you must also fall to disputing among yourselves as to who should have the places of honor at my table. Such honors the Pharisees and the children of this world seek, but it should not be so among the ambassadors of the heavenly kingdom. Do you not know that there can be no place of preferment at my table? Do you not understand that I love each of you as I do the others? Do you not know that the place nearest me, as men regard such honors, can mean nothing concerning your standing in the kingdom of

not know that the place nearest me, as men regard such honors, can mean nothing concerning your standing in the kingdom of heaven? You know that the kings of the gentiles have lordship over their subjects, while those who exercise this authority are sometimes called benefactors. But it shall not be so in the kingdom of heaven. He who would be great among you, let him become as the younger; while he who would be chief, let him become as one who serves. Who is the greater, he who sits at meat, or he who serves? Is it not commonly regarded that he who sits at meat is the greater? But you will observe that I am among you as one who serves. If you are willing to become fellow servants with me in doing the Father's will, in the kingdom to come you shall sit with me in power, still ".doing the Father's will in future glory

When Jesus had finished speaking, the Alpheus twins brought on the bread and wine, with the bitter herbs and the paste of dried fruits, for the next course .of the Last Supper

LAST WORDS TO THE BETRAYER .4

For some minutes the apostles ate in silence, but under the influence of the Master's cheerful demeanor they were soon drawn into conversation, and ere long the meal was proceeding as if nothing out of the ordinary had occurred to interfere with the good cheer and social accord of this extraordinary occasion. After some time had elapsed, in about the middle of this second course of the meal, Jesus, looking them over, said: "I have told you how much I desired to have this supper with you, and knowing how the evil forces of darkness have conspired to bring about the death of the Son of Man, I determined to eat this supper with you in this secret chamber and a day in advance of the Passover since I will not be with you by this time tomorrow night. I have repeatedly told you that I must return to the Father. Now has my hour come, but it was not required that one of you should betray me into the hands of ".my enemies

When the twelve heard this, having already been robbed of much of their self-assertiveness and self-confidence by the parable of the feet washing and the Master's subsequent discourse, they

heaven? You know that the kings of the gentiles have lordship over their subjects, while those who exercise this authority are sometimes called benefactors. But it shall not be so in the kingdom of heaven. He who would be great among you, let him become as the younger; while he who would be chief, let him become as one who serves. Who is the greater, he who sits at meat, or he who serves? Is it not commonly regarded that he who sits at meat is the greater? But you will observe that I am among you as one who serves. If you are willing to become fellow servants with me in doing the Father's will, in the kingdom to come you shall sit with me in power, still doing the Father's will in future glory."

179:3.10 (1940:2) When Jesus had finished speaking, the Alpheus twins brought on the bread and wine, with the bitter herbs and the paste of dried fruits, for the next course of the Last Supper.

4. LAST WORDS TO THE BETRAYER

179:4.1 (1940:3) For some minutes the apostles ate in silence, but under the influence of the Master's cheerful demeanor they were soon drawn into conversation, and ere long the meal was proceeding as if nothing out of the ordinary had occurred to interfere with the good cheer and social accord of this extraordinary occasion. After some time had elapsed, in about the middle of this second course of the meal, Jesus, looking them over, said: "I have told you how much I desired to have this supper with you, and knowing how the evil forces of darkness have conspired to bring about the death of the Son of Man, I determined to eat this supper with you in this secret chamber and a day in advance of the Passover since I will not be with you by this time tomorrow night. I have repeatedly told you that I must return to the Father. Now has my hour come, but it was not required that one of you should betray me into the hands of my enemies."

179:4.2 (1940:4) When the twelve heard this, having already been robbed of much of their self-assertiveness and self-confidence by the parable of the feet washing and the Master's subsequent discourse, they began to look at one another while

began to look at one another while in disconcerted tones they hesitatingly inquired, "Is it I?" And when they had all so inquired, Jesus said: "While it is necessary that I go to the Father, it was not required that one of you should become a traitor to fulfill the Father's will. This is the coming to fruit of the concealed evil in the heart of one who failed to love the truth with his whole soul. How deceitful is the intellectual pride that precedes the spiritual downfall! My friend of many years, who even now eats my bread, will be willing to betray me, even as he now dips his hand with me in the dish."

And when Jesus had thus spoken, they all began again to ask, "Is it I?" And as Judas, sitting on the left of his Master, again asked, "Is it I?" Jesus, dipping the bread in the dish of herbs, handed it to Judas, saying, "You have said." But the others did not hear Jesus speak to Judas. John, who reclined on Jesus' right hand, leaned over and asked the Master: "Who is it? We should know who it is that has proved untrue to his trust." Jesus answered: "Already have I told you, even he to whom I gave the sop." But it was so natural for the host to give a sop to the one who sat next to him on the left that none of them took notice of this, even though the Master had so plainly spoken. But Judas was painfully conscious of the meaning of the Master's words associated with his act, and he became fearful lest his brethren were likewise now aware that he was the betrayer.

Peter was highly excited by what had been said, and leaning forward over the table, he addressed John, "Ask him who it is, or if he has told you, tell me who is the betrayer."

Jesus brought their whisperings to an end by saying: "I sorrow that this evil should have come to pass and hoped even up to this hour that the power of truth might triumph over the deceptions of evil, but such victories are not won without the faith of the sincere love of truth. I would not have told you these things at this, our last supper, but I desire to warn you of these sorrows and so prepare you for what is now upon us. I have told you of this because I desire that you should recall, after I have gone, that I knew about all these evil plottings, and that I forewarned you of my betrayal.

in disconcerted tones they hesitatingly inquired, "Is it I?" And when they had all so inquired, Jesus said: "While it is necessary that I go to the Father, it was not required that one of you should become a traitor to fulfill the Father's will. This is the coming to fruit of the concealed evil in the heart of one who failed to love the truth with his whole soul. How deceitful is the intellectual pride that precedes the spiritual downfall! My friend of many years, who even now eats my bread, will be willing to betray me, even as he now dips his hand with me in the dish."

^{179:4.3 (1940.5)} And when Jesus had thus spoken, they all began again to ask, "Is it I?" And as Judas, sitting on the left of his Master, again asked, "Is it I?" Jesus, dipping the bread in the dish of herbs, handed it to Judas, saying, "You have said." But the others did not hear Jesus speak to Judas. John, who reclined on Jesus' right hand, leaned over and asked the Master: "Who is it? We should know who it is that has proved untrue to his trust." Jesus answered: "Already have I told you, even he to whom I gave the sop." But it was so natural for the host to give a sop to the one who sat next to him on the left that none of them took notice of this, even though the Master had so plainly spoken. But Judas was painfully conscious of the meaning of the Master's words associated with his act, and he became fearful lest his brethren were likewise now aware that he was the betrayer.

^{179:4.4 (1941.1)} Peter was highly excited by what had been said, and leaning forward over the table, he addressed John, "Ask him who it is, or if he has told you, tell me who is the betrayer."

^{179:4.5 (1941.2)} Jesus brought their whisperings to an end by saying: "I sorrow that this evil should have come to pass and hoped even up to this hour that the power of truth might triumph over the deceptions of evil, but such victories are not won without the faith of the sincere love of truth. I would not have told you these things at this, our last supper, but I desire to warn you of these sorrows and so prepare you for what is now upon us. I have told you of this because I desire that you should recall, after I have gone, that I knew about all these evil plottings, and that I forewarned you of my betrayal. And I do all this only that you may be strengthened for the temptations and trials which are just ahead."

And I do all this only that you may be strengthened for the temptations and trials which are just ahead

When Jesus had thus spoken, leaning over toward Judas, he said: "What you have decided to do, do quickly." And when Judas heard these words, he arose from the table and hastily left the room, going out into the night to do what he had set his mind to accomplish. When the other apostles saw Judas hasten off after Jesus had spoken to him, they thought he had gone to procure something additional for the supper or to do some other errand for the Master since they supposed he still carried the bag

Jesus now knew that nothing could be done to keep Judas from turning traitor. He started with twelve — now he had eleven. He chose six of these apostles, and though Judas was among those nominated by his first-chosen apostles, still the Master accepted him and had, up to this very hour, done everything possible to sanctify and save him, even as he had wrought for the peace and salvation of the others

This supper, with its tender episodes and softening touches, was Jesus' last appeal to the deserting Judas, but it was of no avail. Warning, even when administered in the most tactful manner and conveyed in the most kindly spirit, as a rule, only intensifies hatred and fires the evil determination to carry out to the full one's own selfish projects, when love is once really dead

ESTABLISHING THE REMEMBRANCE .5 SUPPER

As they brought Jesus the third cup of wine, the "cup of blessing," he arose from the couch and, taking the cup in his hands, blessed it, saying: "Take this cup, all of you, and drink of it. This shall be the cup of my remembrance. This is the cup of the blessing of a new dispensation of grace and truth. This shall be to you the emblem of the bestowal and ministry of the divine Spirit of Truth. And I will not again drink this cup with you until I drink in new form with you in the Father's eternal kingdom

The apostles all sensed that something out of the ordinary was

^{179:46 (1941:3)} When Jesus had thus spoken, leaning over toward Judas, he said: "What you have decided to do, do quickly." And when Judas heard these words, he arose from the table and hastily left the room, going out into the night to do what he had set his mind to accomplish. When the other apostles saw Judas hasten off after Jesus had spoken to him, they thought he had gone to procure something additional for the supper or to do some other errand for the Master since they supposed he still carried the bag.

^{179:47 (1941:4)} Jesus now knew that nothing could be done to keep Judas from turning traitor. He started with twelve — now he had eleven. He chose six of these apostles, and though Judas was among those nominated by his first-chosen apostles, still the Master accepted him and had, up to this very hour, done everything possible to sanctify and save him, even as he had wrought for the peace and salvation of the others.

^{179:48 (1941:5)} This supper, with its tender episodes and softening touches, was Jesus' last appeal to the deserting Judas, but it was of no avail. Warning, even when administered in the most tactful manner and conveyed in the most kindly spirit, as a rule, only intensifies hatred and fires the evil determination to carry out to the full one's own selfish projects, when love is once really dead.

5. ESTABLISHING THE REMEMBRANCE SUPPER

^{179:51 (1941:6)} As they brought Jesus the third cup of wine, the "cup of blessing," he arose from the couch and, taking the cup in his hands, blessed it, saying: "Take this cup, all of you, and drink of it. This shall be the cup of my remembrance. This is the cup of the blessing of a new dispensation of grace and truth. This shall be to you the emblem of the bestowal and ministry of the divine Spirit of Truth. And I will not again drink this cup with you until I drink in new form with you in the Father's eternal kingdom."

^{179:52 (1942:1)} The apostles all sensed that something out of the ordinary was transpiring as they drank of

transpiring as they drank of this cup of blessing in profound reverence and perfect silence. The old Passover commemorated the emergence of their fathers from a state of racial slavery into individual freedom; now the Master was instituting a new remembrance supper as a symbol of the new dispensation wherein the enslaved individual emerges from the bondage of ceremonialism and selfishness into the spiritual joy of the brotherhood and fellowship of the liberated faith sons of the living God.

When they had finished drinking this new cup of remembrance, the Master took up the bread and, after giving thanks, broke it in pieces and, directing them to pass it around, said: "Take this bread of remembrance and eat it. I have told you that I am the bread of life. And this bread of life is the united life of the Father and the Son in one gift. The word of the Father, as revealed in the Son, is indeed the bread of life." When they had partaken of the bread of remembrance, the symbol of the living word of truth incarnated in the likeness of mortal flesh, they all sat down.

In instituting this remembrance supper, the Master, as was always his habit, resorted to parables and symbols. He employed symbols because he wanted to teach certain great spiritual truths in such a manner as to make it difficult for his successors to attach precise interpretations and definite meanings to his words. In this way he sought to prevent successive generations from crystallizing his teaching and binding down his spiritual meanings by the dead chains of tradition and dogma. In the establishment of the only ceremony or sacrament associated with his whole life mission, Jesus took great pains to *suggest* his meanings rather than to commit himself to *precise definitions*. He did not wish to destroy the individual's concept of divine communion by establishing a precise form; neither did he desire to limit the believer's spiritual imagination by formally cramping it. He rather sought to set man's reborn soul free upon the joyous wings of a new and living spiritual liberty.

Notwithstanding the Master's effort thus to establish this new sacrament of the remembrance, those who followed after him in the intervening centuries saw

this cup of blessing in profound reverence and perfect silence. The old Passover commemorated the emergence of their fathers from a state of racial slavery into individual freedom; now the Master was instituting a new remembrance supper as a symbol of the new dispensation wherein the enslaved individual emerges from the bondage of ceremonialism and selfishness into the spiritual joy of the brotherhood and fellowship of the liberated faith sons of the living God.

179:53 (1942:2) When they had finished drinking this new cup of remembrance, the Master took up the bread and, after giving thanks, broke it in pieces and, directing them to pass it around, said: "Take this bread of remembrance and eat it. I have told you that I am the bread of life. And this bread of life is the united life of the Father and the Son in one gift. The word of the Father, as revealed in the Son, is indeed the bread of life." When they had partaken of the bread of remembrance, the symbol of the living word of truth incarnated in the likeness of mortal flesh, they all sat down.

179:54 (1942:3) In instituting this remembrance supper, the Master, as was always his habit, resorted to parables and symbols. He employed symbols because he wanted to teach certain great spiritual truths in such a manner as to make it difficult for his successors to attach precise interpretations and definite meanings to his words. In this way he sought to prevent successive generations from crystallizing his teaching and binding down his spiritual meanings by the dead chains of tradition and dogma. In the establishment of the only ceremony or sacrament associated with his whole life mission, Jesus took great pains to *suggest* his meanings rather than to commit himself to *precise definitions*. He did not wish to destroy the individual's concept of divine communion by establishing a precise form; neither did he desire to limit the believer's spiritual imagination by formally cramping it. He rather sought to set man's reborn soul free upon the joyous wings of a new and living spiritual liberty.

179:55 (1942:4) Notwithstanding the Master's effort thus to establish this new sacrament of the remembrance, those who followed after him in the intervening centuries saw to it that his express desire was effectively thwarted in that his simple

to it that his express desire was effectively thwarted in that his simple spiritual symbolism of that last night in the flesh has been reduced to precise interpretations and subjected to the almost mathematical precision of a set formula. Of all Jesus' teachings none have become more tradition-standardized.

This supper of remembrance, when it is partaken of by those who are Son-believing and God-knowing, does not need to have associated with its symbolism any of man's puerile misinterpretations regarding the meaning of the divine presence, for upon all such occasions the Master is *really present*. The remembrance supper is the believer's symbolic rendezvous with Michael. When you become thus spirit-conscious, the Son is actually present, and his spirit fraternizes with the indwelling fragment of his Father

After they had engaged in meditation for a few moments, Jesus continued speaking: "When you do these things, recall the life I have lived on earth among you and rejoice that I am to continue to live on earth with you and to serve through you. As individuals, contend not among yourselves as to who shall be greatest. Be you all as brethren. And when the kingdom grows to embrace large groups of believers, likewise should you refrain from contending for greatness or seeking ".preferment between such groups

And this mighty occasion took place in the upper chamber of a friend. There was nothing of sacred form or of ceremonial consecration about either the supper or the building. The remembrance supper was established .without ecclesiastical sanction

When Jesus had thus established the supper of the remembrance, he said to the eleven: "And as often as you do this, do it in remembrance of me. And when you do remember me, first look back upon my life in the flesh, recall that I was once with you, and then, by faith, discern that you shall all sometime sup with me in the Father's eternal kingdom. This is the new Passover which I leave with you, even the memory of my bestowal life, the word of eternal truth; and of my love for you, the outpouring of ".my Spirit of Truth upon all flesh

spiritual symbolism of that last night in the flesh has been reduced to precise interpretations and subjected to the almost mathematical precision of a set formula. Of all Jesus' teachings none have become more tradition-standardized.

179:56 (1942:5) This supper of remembrance, when it is partaken of by those who are Son-believing and God-knowing, does not need to have associated with its symbolism any of man's puerile misinterpretations regarding the meaning of the divine presence, for upon all such occasions the Master is *really present*. The remembrance supper is the believer's symbolic rendezvous with Michael. When you become thus spirit-conscious, the Son is actually present, and his spirit fraternizes with the indwelling fragment of his Father.

179:57 (1942:6) After they had engaged in meditation for a few moments, Jesus continued speaking: "When you do these things, recall the life I have lived on earth among you and rejoice that I am to continue to live on earth with you and to serve through you. As individuals, contend not among yourselves as to who shall be greatest. Be you all as brethren. And when the kingdom grows to embrace large groups of believers, likewise should you refrain from contending for greatness or seeking preferment between such groups."

179:58 (1943:1) And this mighty occasion took place in the upper chamber of a friend. There was nothing of sacred form or of ceremonial consecration about either the supper or the building. The remembrance supper was established without ecclesiastical sanction.

179:59 (1943:2) When Jesus had thus established the supper of the remembrance, he said to the eleven: "And as often as you do this, do it in remembrance of me. And when you do remember me, first look back upon my life in the flesh, recall that I was once with you, and then, by faith, discern that you shall all sometime sup with me in the Father's eternal kingdom. This is the new Passover which I leave with you, even the memory of my bestowal life, the word of eternal truth; and of my love for you, the outpouring of my Spirit of Truth upon all flesh."

And they ended this celebration of the old but bloodless Passover in connection with the inauguration of the new supper of the remembrance, by singing, all together, the one hundred .and eighteenth Psalm

^{179:5.10 (1943.3)} And they ended this celebration of the old but bloodless Passover in connection with the inauguration of the new supper of the remembrance, by singing, all together, the one hundred and eighteenth Psalm.

Paper 180. The Farewell Discourse

181 ⇨

کتاب یورنثیا

⇨ 179

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 180. THE FAREWELL DISCOURSE

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The New Commandment
2. The Vine and the Branches
3. Enmity of the World
4. The Promised Helper
5. The Spirit of Truth
6. The Necessity for Leaving

مقدمه مقاله

AFTER singing the Psalm at the conclusion of the Last Supper, the apostles thought that Jesus intended to return immediately to the camp, but he indicated that they should sit down. Said the Master:

You well remember when I sent you“ forth without purse or wallet and even advised that you take with you no extra clothes. And you will all recall that you lacked nothing. But now have you come upon troublous times. No longer can you depend upon the good will of the multitudes. Henceforth, he who has a purse, let him take it with him. When you go out into the world to proclaim this gospel, make such provision for your support as seems best. I have come to bring peace, but it will not appear for a time.

The time has now come for the Son“ of Man to be glorified, and the Father shall be glorified in me. My friends, I am to be with you only a little longer. Soon you will seek for me, but you will not find

PAPER 180 THE FAREWELL DISCOURSE

SECTIONS

Introduction

1. The New Commandment
2. The Vine and the Branches
3. Enmity of the World
4. The Promised Helper
5. The Spirit of Truth
6. The Necessity for Leaving

INTRODUCTION

180.01 (1944.1) AFTER singing the Psalm at the conclusion of the Last Supper, the apostles thought that Jesus intended to return immediately to the camp, but he indicated that they should sit down. Said the Master:

180.02 (1944.2) “You well remember when I sent you forth without purse or wallet and even advised that you take with you no extra clothes. And you will all recall that you lacked nothing. But now have you come upon troublous times. No longer can you depend upon the good will of the multitudes. Henceforth, he who has a purse, let him take it with him. When you go out into the world to proclaim this gospel, make such provision for your support as seems best. I have come to bring peace, but it will not appear for a time.

180.03 (1944.3) “The time has now come for the Son of Man to be glorified, and the Father shall be glorified in me. My friends, I am to be with you only a little longer. Soon you will seek for me, but you will not find me, for I am going to a place to which you

me, for I am going to a place to which you cannot, at this time, come. But when you have finished your work on earth as I have now finished mine, you shall then come to me even as I now prepare to go to my Father. In just a short time I am going to leave you, you will see me no more on earth, but you shall all see me in the age to come when you ascend to the kingdom which my Father has given
".to me

cannot, at this time, come. But when you have finished your work on earth as I have now finished mine, you shall then come to me even as I now prepare to go to my Father. In just a short time I am going to leave you, you will see me no more on earth, but you shall all see me in the age to come when you ascend to the kingdom which my Father has given to me."

THE NEW COMMANDMENT .1

After a few moments of informal conversation, Jesus stood up and said: "When I enacted for you a parable indicating how you should be willing to serve one another, I said that I desired to give you a new commandment; and I would do this now as I am about to leave you. You well know the commandment which directs that you love one another; that you love your neighbor even as yourself. But I am not wholly satisfied with even that sincere devotion on the part of my children. I would have you perform still greater acts of love in the kingdom of the believing brotherhood. And so I give you this new commandment: That you love one another even as I have loved you. And by this will all men know that you are my disciples if you thus love one another

When I give you this new" commandment, I do not place any new burden upon your souls; rather do I bring you new joy and make it possible for you to experience new pleasure in knowing the delights of the bestowal of your heart's affection upon your fellow men. I am about to experience the supreme joy, even though enduring outward sorrow, in the bestowal of my affection upon you and your fellow mortals

When I invite you to love one" another, even as I have loved you, I hold up before you the supreme measure of true affection, for greater love can no man have than this: that he will lay down his life for his friends. And you are my friends; you will continue to be my friends if you are but willing to do what I have taught you. You have called me Master, but I do not call you servants. If you will only love one another as I am loving you, you shall be my friends, and I will ever speak to you of that which the Father reveals to me

1. THE NEW COMMANDMENT

180:1.1 (1944:4) After a few moments of informal conversation, Jesus stood up and said: "When I enacted for you a parable indicating how you should be willing to serve one another, I said that I desired to give you a new commandment; and I would do this now as I am about to leave you. You well know the commandment which directs that you love one another; that you love your neighbor even as yourself. But I am not wholly satisfied with even that sincere devotion on the part of my children. I would have you perform still greater acts of love in the kingdom of the believing brotherhood. And so I give you this new commandment: That you love one another even as I have loved you. And by this will all men know that you are my disciples if you thus love one another.

180:1.2 (1944:5) "When I give you this new commandment, I do not place any new burden upon your souls; rather do I bring you new joy and make it possible for you to experience new pleasure in knowing the delights of the bestowal of your heart's affection upon your fellow men. I am about to experience the supreme joy, even though enduring outward sorrow, in the bestowal of my affection upon you and your fellow mortals.

180:1.3 (1944:6) "When I invite you to love one another, even as I have loved you, I hold up before you the supreme measure of true affection, for greater love can no man have than this: that he will lay down his life for his friends. And you are my friends; you will continue to be my friends if you are but willing to do what I have taught you. You have called me Master, but I do not call you servants. If you will only love one another as I am loving you, you shall be my friends, and I will ever speak to you of that which the Father reveals to me.

You have not merely chosen me,^{180.1.4} but I have also chosen you, and I have ordained you to go forth into the world to yield the fruit of loving service to your fellows even as I have lived among you and revealed the Father to you. The Father and I will both work with you, and you shall experience the divine fullness of joy if you will only obey my command to love one another, even as I have loved you.

If you would share the Master's joy, you must share his love. And to share his love means that you have shared his service. Such an experience of love does not deliver you from the difficulties of this world; it does not create a new world, but it most certainly does make the old world new.

Keep in mind: It is loyalty, not sacrifice, that Jesus demands. The consciousness of sacrifice implies the absence of that wholehearted affection which would have made such a loving service a supreme joy. The idea of *duty* signifies that you are servant-minded and hence are missing the mighty thrill of doing your service as a friend and for a friend. The impulse of friendship transcends all convictions of duty, and the service of a friend for a friend can never be called a sacrifice. The Master has taught the apostles that they are the sons of God. He has called them brethren, and now, before he leaves, he calls them his friends.

^{180.1.4 (1945.1)} "You have not merely chosen me, but I have also chosen you, and I have ordained you to go forth into the world to yield the fruit of loving service to your fellows even as I have lived among you and revealed the Father to you. The Father and I will both work with you, and you shall experience the divine fullness of joy if you will only obey my command to love one another, even as I have loved you."

^{180.1.5 (1945.2)} If you would share the Master's joy, you must share his love. And to share his love means that you have shared his service. Such an experience of love does not deliver you from the difficulties of this world; it does not create a new world, but it most certainly does make the old world new.

^{180.1.6 (1945.3)} Keep in mind: It is loyalty, not sacrifice, that Jesus demands. The consciousness of sacrifice implies the absence of that wholehearted affection which would have made such a loving service a supreme joy. The idea of *duty* signifies that you are servant-minded and hence are missing the mighty thrill of doing your service as a friend and for a friend. The impulse of friendship transcends all convictions of duty, and the service of a friend for a friend can never be called a sacrifice. The Master has taught the apostles that they are the sons of God. He has called them brethren, and now, before he leaves, he calls them his friends.

THE VINE AND THE BRANCHES .2

Then Jesus stood up again and continued teaching his apostles: "I am the true vine, and my Father is the husbandman. I am the vine, and you are the branches. And the Father requires of me only that you shall bear much fruit. The vine is pruned only to increase the fruitfulness of its branches. Every branch coming out of me which bears no fruit, the Father will take away. Every branch which bears fruit, the Father will cleanse that it may bear more fruit. Already are you clean through the word I have spoken, but you must continue to be clean. You must abide in me, and I in you; the branch will die if it is separated from the vine. As the branch cannot bear fruit except it abides in the vine, so neither can you yield the fruits of loving

2. THE VINE AND THE BRANCHES

^{180.2.1 (1945.4)} Then Jesus stood up again and continued teaching his apostles: "I am the true vine, and my Father is the husbandman. I am the vine, and you are the branches. And the Father requires of me only that you shall bear much fruit. The vine is pruned only to increase the fruitfulness of its branches. Every branch coming out of me which bears no fruit, the Father will take away. Every branch which bears fruit, the Father will cleanse that it may bear more fruit. Already are you clean through the word I have spoken, but you must continue to be clean. You must abide in me, and I in you; the branch will die if it is separated from the vine. As the branch cannot bear fruit except it abides in the vine, so neither can you yield the fruits of loving service except you abide in me. Remember: I am the real vine, and you are the living branches. He who lives in me, and I in him, will bear much fruit of the spirit and experience the

service except you abide in me. Remember: I am the real vine, and you are the living branches. He who lives in me, and I in him, will bear much fruit of the spirit and experience the supreme joy of yielding this spiritual harvest. If you will maintain this living spiritual connection with me, you will bear abundant fruit. If you abide in me and my words live in you, you will be able to commune freely with me, and then can my living spirit so infuse you that you may ask whatsoever my spirit wills and do all this with the assurance that the Father will grant us our petition. Herein is the Father glorified: that the vine has many living branches, and that every branch bears much fruit. And when the world sees these fruit-bearing branches — my friends who love one another, even as I have loved them — all men will .know that you are truly my disciples

As the Father has loved me, so“ have I loved you. Live in my love even as I live in the Father’s love. If you do as I have taught you, you shall abide in my love even as I have kept the Father’s ”.word and evermore abide in his love

The Jews had long taught that the Messiah would be “a stem arising out of the vine” of David’s ancestors, and in commemoration of this olden teaching a large emblem of the grape and its attached vine decorated the entrance to Herod’s temple. The apostles all recalled these things while the Master talked to them this night in the upper .chamber

But great sorrow later attended the misinterpretation of the Master’s inferences regarding prayer. There would have been little difficulty about these teachings if his exact words had been remembered and subsequently truthfully recorded. But as the record was made, believers eventually regarded prayer in Jesus’ name as a sort of supreme magic, thinking that they would receive from the Father anything they asked for. For centuries honest souls have continued to wreck their faith against this stumbling block. How long will it take the world of believers to understand that prayer is not a process of getting your way but rather a program of taking God’s way, an experience of learning how to recognize and execute the Father’s will? It is entirely true that, when your will has been truly aligned

supreme joy of yielding this spiritual harvest. If you will maintain this living spiritual connection with me, you will bear abundant fruit. If you abide in me and my words live in you, you will be able to commune freely with me, and then can my living spirit so infuse you that you may ask whatsoever my spirit wills and do all this with the assurance that the Father will grant us our petition. Herein is the Father glorified: that the vine has many living branches, and that every branch bears much fruit. And when the world sees these fruit-bearing branches — my friends who love one another, even as I have loved them — all men will know that you are truly my disciples.

18022 (1945) “As the Father has loved me, so have I loved you. Live in my love even as I live in the Father’s love. If you do as I have taught you, you shall abide in my love even as I have kept the Father’s word and evermore abide in his love.”

18023 (19461) The Jews had long taught that the Messiah would be “a stem arising out of the vine” of David’s ancestors, and in commemoration of this olden teaching a large emblem of the grape and its attached vine decorated the entrance to Herod’s temple. The apostles all recalled these things while the Master talked to them this night in the upper chamber.

18024 (19462) But great sorrow later attended the misinterpretation of the Master’s inferences regarding prayer. There would have been little difficulty about these teachings if his exact words had been remembered and subsequently truthfully recorded. But as the record was made, believers eventually regarded prayer in Jesus’ name as a sort of supreme magic, thinking that they would receive from the Father anything they asked for. For centuries honest souls have continued to wreck their faith against this stumbling block. How long will it take the world of believers to understand that prayer is not a process of getting your way but rather a program of taking God’s way, an experience of learning how to recognize and execute the Father’s will? It is entirely true that, when your will has been truly aligned with his, you can ask anything conceived by that will-union, and it will be granted. And such a will-union is effected by and through Jesus even as the life of the vine flows into and through the living branches.

with his, you can ask anything conceived by that will-union, and it will be granted. And such a will-union is effected by and through Jesus even as the life of the vine flows into and through the living branches.

When there exists this living connection between divinity and humanity, if humanity should thoughtlessly and ignorantly pray for selfish ease and vainglorious accomplishments, there could be only one divine answer: more and increased bearing of the fruits of the spirit on the stems of the living branches. When the branch of the vine is alive, there can be only one answer to all its petitions: increased grape bearing. In fact, the branch exists only for, and can do nothing except, fruit bearing, yielding grapes. So does the true believer exist only for the purpose of bearing the fruits of the spirit: to love man as he himself has been loved by God — that we should love one another, even as Jesus has loved us.

And when the Father's hand of discipline is laid upon the vine, it is done in love, in order that the branches may bear much fruit. And a wise husbandman cuts away only the dead and fruitless branches.

Jesus had great difficulty in leading even his apostles to recognize that prayer is a function of spirit-born believers in the spirit-dominated kingdom.

^{18025 (1946:3)} When there exists this living connection between divinity and humanity, if humanity should thoughtlessly and ignorantly pray for selfish ease and vainglorious accomplishments, there could be only one divine answer: more and increased bearing of the fruits of the spirit on the stems of the living branches. When the branch of the vine is alive, there can be only one answer to all its petitions: increased grape bearing. In fact, the branch exists only for, and can do nothing except, fruit bearing, yielding grapes. So does the true believer exist only for the purpose of bearing the fruits of the spirit: to love man as he himself has been loved by God — that we should love one another, even as Jesus has loved us.

^{18026 (1946:4)} And when the Father's hand of discipline is laid upon the vine, it is done in love, in order that the branches may bear much fruit. And a wise husbandman cuts away only the dead and fruitless branches.

^{18027 (1946:5)} Jesus had great difficulty in leading even his apostles to recognize that prayer is a function of spirit-born believers in the spirit-dominated kingdom.

ENMITY OF THE WORLD .3

The eleven had scarcely ceased their discussions of the discourse on the vine and the branches when the Master, indicating that he was desirous of speaking to them further and knowing that his time was short, said: "When I have left you, be not discouraged by the enmity of the world. Be not downcast even when fainthearted believers turn against you and join hands with the enemies of the kingdom. If the world shall hate you, you should recall that it hated me even before it hated you. If you were of this world, then would the world love its own, but because you are not, the world refuses to love you. You are in this world, but your lives are not to be worldlike. I have chosen you out of the

3. ENMITY OF THE WORLD

^{18031 (1946:6)} The eleven had scarcely ceased their discussions of the discourse on the vine and the branches when the Master, indicating that he was desirous of speaking to them further and knowing that his time was short, said: "When I have left you, be not discouraged by the enmity of the world. Be not downcast even when fainthearted believers turn against you and join hands with the enemies of the kingdom. If the world shall hate you, you should recall that it hated me even before it hated you. If you were of this world, then would the world love its own, but because you are not, the world refuses to love you. You are in this world, but your lives are not to be worldlike. I have chosen you out of the world to represent the spirit of another world even to this world from which you have been chosen. But always remember the words I have spoken to you: The servant is not greater than his master. If they

world to represent the spirit of another world even to this world from which you have been chosen. But always remember the words I have spoken to you: The servant is not greater than his master. If they dare to persecute me, they will also persecute you. If my words offend the unbelievers, so also will your words offend the ungodly. And all of this will they do to you because they believe not in me nor in Him who sent me; so will you suffer many things for the sake of my gospel. But when you endure these tribulations, you should recall that I also suffered before you for the sake of this .gospel of the heavenly kingdom

Many of those who will assail you“ are ignorant of the light of heaven, but this is not true of some who now persecute us. If we had not taught them the truth, they might do many strange things without falling under condemnation, but now, since they have known the light and presumed to reject it, they have no excuse for their attitude. He who hates me hates my Father. It cannot be otherwise; the light which would save you if accepted can only condemn you if it is knowingly rejected. And what have I done to these men that they should hate me with such a terrible hatred? Nothing, save to offer them fellowship on earth and salvation in heaven. But have you not read in the Scripture the saying: ‘And they hated me ?’without a cause

But I will not leave you alone in the“ world. Very soon, after I have gone, I will send you a spirit helper. You shall have with you one who will take my place among you, one who will continue to teach you the way of truth, who will even .comfort you

Let not your hearts be troubled. You“ believe in God; continue to believe also in me. Even though I must leave you, I will not be far from you. I have already told you that in my Father’s universe there are many tarrying-places. If this were not true, I would not have repeatedly told you about them. I am going to return to these worlds of light, stations in the Father’s heaven to which you shall sometime ascend. From these places I came into this world, and the hour is now at hand when I must return to my Father’s work in the spheres on .high

If I thus go before you into the“

dare to persecute me, they will also persecute you. If my words offend the unbelievers, so also will your words offend the ungodly. And all of this will they do to you because they believe not in me nor in Him who sent me; so will you suffer many things for the sake of my gospel. But when you endure these tribulations, you should recall that I also suffered before you for the sake of this gospel of the heavenly kingdom.

180:32 (1947:1) “Many of those who will assail you are ignorant of the light of heaven, but this is not true of some who now persecute us. If we had not taught them the truth, they might do many strange things without falling under condemnation, but now, since they have known the light and presumed to reject it, they have no excuse for their attitude. He who hates me hates my Father. It cannot be otherwise; the light which would save you if accepted can only condemn you if it is knowingly rejected. And what have I done to these men that they should hate me with such a terrible hatred? Nothing, save to offer them fellowship on earth and salvation in heaven. But have you not read in the Scripture the saying: ‘And they hated me without a cause’?

180:33 (1947:2) “But I will not leave you alone in the world. Very soon, after I have gone, I will send you a spirit helper. You shall have with you one who will take my place among you, one who will continue to teach you the way of truth, who will even comfort you.

180:34 (1947:3) “Let not your hearts be troubled. You believe in God; continue to believe also in me. Even though I must leave you, I will not be far from you. I have already told you that in my Father’s universe there are many tarrying-places. If this were not true, I would not have repeatedly told you about them. I am going to return to these worlds of light, stations in the Father’s heaven to which you shall sometime ascend. From these places I came into this world, and the hour is now at hand when I must return to my Father’s work in the spheres on high.

180:35 (1947:4) “If I thus go before you into the Father’s

Father's heavenly kingdom, so will I surely send for you that you may be with me in the places that were prepared for the mortal sons of God before this world was. Even though I must leave you, I will be present with you in spirit, and eventually you shall be with me in person when you have ascended to me in my universe even as I am about to ascend to my Father in his greater universe. And what I have told you is true and everlasting, even though you may not fully comprehend it. I go to the Father, and though you cannot now follow me, you shall certainly follow me
".in the ages to come

When Jesus sat down, Thomas arose and said: "Master, we do not know where you are going; so of course we do not know the way. But we will follow you this very night if you will show us the
".way

When Jesus heard Thomas, he answered: "Thomas, I am the way, the truth, and the life. No man goes to the Father except through me. All who find the Father, first find me. If you know me, you know the way to the Father. And you do know me, for you have lived with me
".and you now see me

But this teaching was too deep for many of the apostles, especially for Philip, who, after speaking a few words with Nathaniel, arose and said: "Master, show us the Father, and everything you
".have said will be made plain

And when Philip had spoken, Jesus said: "Philip, have I been so long with you and yet you do not even now know me? Again do I declare: He who has seen me has seen the Father. How can you then say, Show us the Father? Do you not believe that I am in the Father and the Father in me? Have I not taught you that the words which I speak are not my words but the words of the Father? I speak for the Father and not of myself. I am in this world to do the Father's will, and that I have done. My Father abides in me and works through me. Believe me when I say that the Father is in me, and that I am in the Father, or else believe me for the sake of the very life I have
".lived — for the work's sake

As the Master went aside to refresh himself with water, the eleven engaged in a spirited discussion of these teachings, and Peter was beginning to

heavenly kingdom, so will I surely send for you that you may be with me in the places that were prepared for the mortal sons of God before this world was. Even though I must leave you, I will be present with you in spirit, and eventually you shall be with me in person when you have ascended to me in my universe even as I am about to ascend to my Father in his greater universe. And what I have told you is true and everlasting, even though you may not fully comprehend it. I go to the Father, and though you cannot now follow me, you shall certainly follow me in the ages to come."

180:36 (1947:5) When Jesus sat down, Thomas arose and said: "Master, we do not know where you are going; so of course we do not know the way. But we will follow you this very night if you will show us the way."

180:37 (1947:6) When Jesus heard Thomas, he answered: "Thomas, I am the way, the truth, and the life. No man goes to the Father except through me. All who find the Father, first find me. If you know me, you know the way to the Father. And you do know me, for you have lived with me and you now see me."

180:38 (1947:7) But this teaching was too deep for many of the apostles, especially for Philip, who, after speaking a few words with Nathaniel, arose and said: "Master, show us the Father, and everything you have said will be made plain."

180:39 (1947:8) And when Philip had spoken, Jesus said: "Philip, have I been so long with you and yet you do not even now know me? Again do I declare: He who has seen me has seen the Father. How can you then say, Show us the Father? Do you not believe that I am in the Father and the Father in me? Have I not taught you that the words which I speak are not my words but the words of the Father? I speak for the Father and not of myself. I am in this world to do the Father's will, and that I have done. My Father abides in me and works through me. Believe me when I say that the Father is in me, and that I am in the Father, or else believe me for the sake of the very life I have lived — for the work's sake."

180:310 (1948:1) As the Master went aside to refresh himself with water, the eleven engaged in a spirited discussion of these teachings, and Peter was beginning to deliver himself of an extended speech

deliver himself of an extended speech when Jesus returned and beckoned them to be seated.

when Jesus returned and beckoned them to be seated.

THE PROMISED HELPER .4

Jesus continued to teach, saying: "When I have gone to the Father, and after he has fully accepted the work I have done for you on earth, and after I have received the final sovereignty of my own domain, I shall say to my Father: Having left my children alone on earth, it is in accordance with my promise to send them another teacher. And when the Father shall approve, I will pour out the Spirit of Truth upon all flesh. Already is my Father's spirit in your hearts, and when this day shall come, you will also have me with you even as you now have the Father. This new gift is the spirit of living truth. The unbelievers will not at first listen to the teachings of this spirit, but the sons of light will all receive him gladly and with a whole heart. And you shall know this spirit when he comes even as you have known me, and you will receive this gift in your hearts, and he will abide with you. You thus perceive that I am not going to leave you without help and guidance. I will not leave you desolate. Today I can be with you only in person. In the times to come I will be with you and all other men who desire my presence, wherever you may be, and with each of you at the same time. Do you not discern that it is better for me to go away; that I leave you in the flesh so that I may the better and the more fully be with you in the spirit

In just a few hours the world will see me no more; but you will continue to know me in your hearts even until I send you this new teacher, the Spirit of Truth. As I have lived with you in person, then shall I live in you; I shall be one with your personal experience in the spirit kingdom. And when this has come to pass, you shall surely know that I am in the Father, and that, while your life is hid with the Father in me, I am also in you. I have loved the Father and have kept his word; you have loved me, and you will keep my word. As my Father has given me of his spirit, so will I give you of my spirit. And this Spirit of Truth which I will bestow upon you shall guide and comfort you and shall eventually lead you into all truth.

4. THE PROMISED HELPER

1804.1 (1948.2) Jesus continued to teach, saying: "When I have gone to the Father, and after he has fully accepted the work I have done for you on earth, and after I have received the final sovereignty of my own domain, I shall say to my Father: Having left my children alone on earth, it is in accordance with my promise to send them another teacher. And when the Father shall approve, I will pour out the Spirit of Truth upon all flesh. Already is my Father's spirit in your hearts, and when this day shall come, you will also have me with you even as you now have the Father. This new gift is the spirit of living truth. The unbelievers will not at first listen to the teachings of this spirit, but the sons of light will all receive him gladly and with a whole heart. And you shall know this spirit when he comes even as you have known me, and you will receive this gift in your hearts, and he will abide with you. You thus perceive that I am not going to leave you without help and guidance. I will not leave you desolate. Today I can be with you only in person. In the times to come I will be with you and all other men who desire my presence, wherever you may be, and with each of you at the same time. Do you not discern that it is better for me to go away; that I leave you in the flesh so that I may the better and the more fully be with you in the spirit?

1804.2 (1948.3) "In just a few hours the world will see me no more; but you will continue to know me in your hearts even until I send you this new teacher, the Spirit of Truth. As I have lived with you in person, then shall I live in you; I shall be one with your personal experience in the spirit kingdom. And when this has come to pass, you shall surely know that I am in the Father, and that, while your life is hid with the Father in me, I am also in you. I have loved the Father and have kept his word; you have loved me, and you will keep my word. As my Father has given me of his spirit, so will I give you of my spirit. And this Spirit of Truth which I will bestow upon you shall guide and comfort you and shall eventually lead you into all truth.

I am telling you these things while I am still with you that you may be the better prepared to endure those trials which are even now right upon us. And when this new day comes, you will be indwelt by the Son as well as by the Father. And these gifts of heaven will ever work the one with the other even as the Father and I have wrought on earth and before your very eyes as one person, the Son of Man. And this spirit friend will bring to your remembrance everything I have taught you

As the Master paused for a moment, Judas Alpheus made bold to ask one of the few questions which either he or his brother ever addressed to Jesus in public. Said Judas: "Master, you have always lived among us as a friend; how shall we know you when you no longer manifest yourself to us save by this spirit? If the world sees you not, how shall we be certain about you? How will you show yourself to us

Jesus looked down upon them all, smiled, and said: "My little children, I am going away, going back to my Father. In a little while you will not see me as you do here, as flesh and blood. In a very short time I am going to send you my spirit, just like me except for this material body. This new teacher is the Spirit of Truth who will live with each one of you, in your hearts, and so will all the children of light be made one and be drawn toward one another. And in this very manner will my Father and I be able to live in the souls of each one of you and also in the hearts of all other men who love us and make that love real in their experiences by loving one another, even as I am now loving you

Judas Alpheus did not fully understand what the Master said, but he grasped the promise of the new teacher, and from the expression on Andrew's face, he perceived that his question had been satisfactorily answered

180:43 (1948:4) "I am telling you these things while I am still with you that you may be the better prepared to endure those trials which are even now right upon us. And when this new day comes, you will be indwelt by the Son as well as by the Father. And these gifts of heaven will ever work the one with the other even as the Father and I have wrought on earth and before your very eyes as one person, the Son of Man. And this spirit friend will bring to your remembrance everything I have taught you."

180:44 (1948:5) As the Master paused for a moment, Judas Alpheus made bold to ask one of the few questions which either he or his brother ever addressed to Jesus in public. Said Judas: "Master, you have always lived among us as a friend; how shall we know you when you no longer manifest yourself to us save by this spirit? If the world sees you not, how shall we be certain about you? How will you show yourself to us?"

180:45 (1948:1) Jesus looked down upon them all, smiled, and said: "My little children, I am going away, going back to my Father. In a little while you will not see me as you do here, as flesh and blood. In a very short time I am going to send you my spirit, just like me except for this material body. This new teacher is the Spirit of Truth who will live with each one of you, in your hearts, and so will all the children of light be made one and be drawn toward one another. And in this very manner will my Father and I be able to live in the souls of each one of you and also in the hearts of all other men who love us and make that love real in their experiences by loving one another, even as I am now loving you."

180:46 (1948:2) Judas Alpheus did not fully understand what the Master said, but he grasped the promise of the new teacher, and from the expression on Andrew's face, he perceived that his question had been satisfactorily answered.

THE SPIRIT OF TRUTH .5

The new helper which Jesus promised to send into the hearts of believers, to pour out upon all flesh, is the *Spirit of Truth*. This divine endowment is not the letter or law of truth, neither is it to function as the form or expression of truth. The new teacher

5. THE SPIRIT OF TRUTH

180:51 (1948:3) The new helper which Jesus promised to send into the hearts of believers, to pour out upon all flesh, is the *Spirit of Truth*. This divine endowment is not the letter or law of truth, neither is it to function as the form or expression of truth. The new teacher is the *conviction of truth*, the consciousness and assurance of true meanings on

is the *conviction of truth*, the consciousness and assurance of true meanings on real spirit levels. And this new teacher is the spirit of living and growing truth, expanding, unfolding, and .adaptative truth

Divine truth is a spirit-discerned and living reality. Truth exists only on high spiritual levels of the realization of divinity and the consciousness of communion with God. You can know the truth, and you can live the truth; you can experience the growth of truth in the soul and enjoy the liberty of its enlightenment in the mind, but you cannot imprison truth in formulas, codes, creeds, or intellectual patterns of human conduct. When you undertake the human formulation of divine truth, it speedily dies. The post-mortem salvage of imprisoned truth, even at best, can eventuate only in the realization of a peculiar form of intellectualized glorified wisdom. Static truth is dead truth, and only dead truth can be held as a theory. Living truth is dynamic and can enjoy only an experiential existence in the .human mind

Intelligence grows out of a material existence which is illuminated by the presence of the cosmic mind. Wisdom comprises the consciousness of knowledge elevated to new levels of meaning and activated by the presence of the universe endowment of the adjutant of wisdom. Truth is a spiritual reality value experienced only by spirit-endowed beings who function upon supermaterial levels of universe consciousness, and who, after the realization of truth, permit its spirit of activation to live and reign within their .souls

The true child of universe insight looks for the living Spirit of Truth in every wise saying. The God-knowing individual is constantly elevating wisdom to the living-truth levels of divine attainment; the spiritually unprogressive soul is all the while dragging the living truth down to the dead levels of wisdom and to the domain of mere exalted .knowledge

The golden rule, when divested of the superhuman insight of the Spirit of Truth, becomes nothing more than a rule of high ethical conduct. The golden rule, when literally interpreted, may become the instrument of great offense to one's

real spirit levels. And this new teacher is the spirit of living and growing truth, expanding, unfolding, and adaptative truth.

180:5.2 (194:4) Divine truth is a spirit-discerned and living reality. Truth exists only on high spiritual levels of the realization of divinity and the consciousness of communion with God. You can know the truth, and you can live the truth; you can experience the growth of truth in the soul and enjoy the liberty of its enlightenment in the mind, but you cannot imprison truth in formulas, codes, creeds, or intellectual patterns of human conduct. When you undertake the human formulation of divine truth, it speedily dies. The post-mortem salvage of imprisoned truth, even at best, can eventuate only in the realization of a peculiar form of intellectualized glorified wisdom. Static truth is dead truth, and only dead truth can be held as a theory. Living truth is dynamic and can enjoy only an experiential existence in the human mind.

180:5.3 (194:5) Intelligence grows out of a material existence which is illuminated by the presence of the cosmic mind. Wisdom comprises the consciousness of knowledge elevated to new levels of meaning and activated by the presence of the universe endowment of the adjutant of wisdom. Truth is a spiritual reality value experienced only by spirit-endowed beings who function upon supermaterial levels of universe consciousness, and who, after the realization of truth, permit its spirit of activation to live and reign within their souls.

180:5.4 (194:6) The true child of universe insight looks for the living Spirit of Truth in every wise saying. The God-knowing individual is constantly elevating wisdom to the living-truth levels of divine attainment; the spiritually unprogressive soul is all the while dragging the living truth down to the dead levels of wisdom and to the domain of mere exalted knowledge.

180:5.5 (194:7) The golden rule, when divested of the superhuman insight of the Spirit of Truth, becomes nothing more than a rule of high ethical conduct. The golden rule, when literally interpreted, may become the instrument of great offense to one's fellows. Without a spiritual discernment of the

fellows. Without a spiritual discernment of the golden rule of wisdom you might reason that, since you are desirous that all men speak the full and frank truth of their minds to you, you should therefore fully and frankly speak the full thought of your mind to your fellow beings. Such an unspiritual interpretation of the golden rule might result in untold unhappiness and no end of sorrow.

Some persons discern and interpret the golden rule as a purely intellectual affirmation of human fraternity. Others experience this expression of human relationship as an emotional gratification of the tender feelings of the human personality. Another mortal recognizes this same golden rule as the yardstick for measuring all social relations, the standard of social conduct. Still others look upon it as being the positive injunction of a great moral teacher who embodied in this statement the highest concept of moral obligation as regards all fraternal relationships. In the lives of such moral beings the golden rule becomes the wise center and circumference of all their philosophy.

In the kingdom of the believing brotherhood of God-knowing truth lovers, this golden rule takes on living qualities of spiritual realization on those higher levels of interpretation which cause the mortal sons of God to view this injunction of the Master as requiring them so to relate themselves to their fellows that they will receive the highest possible good as a result of the believer's contact with them. This is the essence of true religion: that you love your neighbor as yourself.

But the highest realization and the truest interpretation of the golden rule consists in the consciousness of the spirit of the truth of the enduring and living reality of such a divine declaration. The true cosmic meaning of this rule of universal relationship is revealed only in its spiritual realization, in the interpretation of the law of conduct by the spirit of the Son to the spirit of the Father that indwells the soul of mortal man. And when such spirit-led mortals realize the true meaning of this golden rule, they are filled to overflowing with the assurance of citizenship in a friendly universe, and their ideals of spirit reality are satisfied only when they love their fellows as Jesus loved us all, and that is

golden rule of wisdom you might reason that, since you are desirous that all men speak the full and frank truth of their minds to you, you should therefore fully and frankly speak the full thought of your mind to your fellow beings. Such an unspiritual interpretation of the golden rule might result in untold unhappiness and no end of sorrow.

180:5.6 (1950:1) Some persons discern and interpret the golden rule as a purely intellectual affirmation of human fraternity. Others experience this expression of human relationship as an emotional gratification of the tender feelings of the human personality. Another mortal recognizes this same golden rule as the yardstick for measuring all social relations, the standard of social conduct. Still others look upon it as being the positive injunction of a great moral teacher who embodied in this statement the highest concept of moral obligation as regards all fraternal relationships. In the lives of such moral beings the golden rule becomes the wise center and circumference of all their philosophy.

180:5.7 (1950:2) In the kingdom of the believing brotherhood of God-knowing truth lovers, this golden rule takes on living qualities of spiritual realization on those higher levels of interpretation which cause the mortal sons of God to view this injunction of the Master as requiring them so to relate themselves to their fellows that they will receive the highest possible good as a result of the believer's contact with them. This is the essence of true religion: that you love your neighbor as yourself.

180:5.8 (1950:3) But the highest realization and the truest interpretation of the golden rule consists in the consciousness of the spirit of the truth of the enduring and living reality of such a divine declaration. The true cosmic meaning of this rule of universal relationship is revealed only in its spiritual realization, in the interpretation of the law of conduct by the spirit of the Son to the spirit of the Father that indwells the soul of mortal man. And when such spirit-led mortals realize the true meaning of this golden rule, they are filled to overflowing with the assurance of citizenship in a friendly universe, and their ideals of spirit reality are satisfied only when they love their fellows as Jesus loved us all, and that is the reality of the realization of the love of God.

the reality of the realization of the love of
.God

This same philosophy of the living flexibility and cosmic adaptability of divine truth to the individual requirements and capacity of every son of God, must be perceived before you can hope adequately to understand the Master's teaching and practice of nonresistance to evil. The Master's teaching is basically a spiritual pronouncement. Even the material implications of his philosophy cannot be helpfully considered apart from their spiritual correlations. The spirit of the Master's injunction consists in the nonresistance of all selfish reaction to the universe, coupled with the aggressive and progressive attainment of righteous levels of true spirit values: divine beauty, infinite goodness, and eternal truth — to know God and to .become increasingly like him

Love, unselfishness, must undergo a constant and living readaptative interpretation of relationships in accordance with the leading of the Spirit of Truth. Love must thereby grasp the ever-changing and enlarging concepts of the highest cosmic good of the individual who is loved. And then love goes on to strike this same attitude concerning all other individuals who could possibly be influenced by the growing and living relationship of one spirit-led mortal's love for other citizens of the universe. And this entire living adaptation of love must be effected in the light of both the environment of present evil and the eternal goal of the perfection of divine .destiny

And so must we clearly recognize that neither the golden rule nor the teaching of nonresistance can ever be properly understood as dogmas or precepts. They can only be comprehended by living them, by realizing their meanings in the living interpretation of the Spirit of Truth, who directs the loving contact of one human .being with another

And all this clearly indicates the difference between the old religion and the new. The old religion taught self-sacrifice; the new religion teaches only self-forgetfulness, enhanced self-realization in conjoined social service and universe comprehension. The old religion was motivated by fear-

180:5.9 (190:4) This same philosophy of the living flexibility and cosmic adaptability of divine truth to the individual requirements and capacity of every son of God, must be perceived before you can hope adequately to understand the Master's teaching and practice of nonresistance to evil. The Master's teaching is basically a spiritual pronouncement. Even the material implications of his philosophy cannot be helpfully considered apart from their spiritual correlations. The spirit of the Master's injunction consists in the nonresistance of all selfish reaction to the universe, coupled with the aggressive and progressive attainment of righteous levels of true spirit values: divine beauty, infinite goodness, and eternal truth — to know God and to become increasingly like him.

180:5.10 (190:5) Love, unselfishness, must undergo a constant and living readaptative interpretation of relationships in accordance with the leading of the Spirit of Truth. Love must thereby grasp the ever-changing and enlarging concepts of the highest cosmic good of the individual who is loved. And then love goes on to strike this same attitude concerning all other individuals who could possibly be influenced by the growing and living relationship of one spirit-led mortal's love for other citizens of the universe. And this entire living adaptation of love must be effected in the light of both the environment of present evil and the eternal goal of the perfection of divine destiny.

180:5.11 (190:6) And so must we clearly recognize that neither the golden rule nor the teaching of nonresistance can ever be properly understood as dogmas or precepts. They can only be comprehended by living them, by realizing their meanings in the living interpretation of the Spirit of Truth, who directs the loving contact of one human being with another.

180:5.12 (190:7) And all this clearly indicates the difference between the old religion and the new. The old religion taught self-sacrifice; the new religion teaches only self-forgetfulness, enhanced self-realization in conjoined social service and universe comprehension. The old religion was motivated by fear-consciousness; the new gospel of the kingdom is dominated by truth-conviction, the

consciousness; the new gospel of the kingdom is dominated by truth-conviction, the spirit of eternal and universal truth. And no amount of piety or creedal loyalty can compensate for the absence in the life experience of kingdom believers of that spontaneous, generous, and sincere friendliness which characterizes the spirit-born sons of the living God. Neither tradition nor a ceremonial system of formal worship can atone for the lack of genuine .compassion for one's fellows

spirit of eternal and universal truth. And no amount of piety or creedal loyalty can compensate for the absence in the life experience of kingdom believers of that spontaneous, generous, and sincere friendliness which characterizes the spirit-born sons of the living God. Neither tradition nor a ceremonial system of formal worship can atone for the lack of genuine compassion for one's fellows.

THE NECESSITY FOR LEAVING .6

After Peter, James, John, and Matthew had asked the Master numerous questions, he continued his farewell discourse by saying: "And I am telling you about all this before I leave you in order that you may be so prepared for what is coming upon you that you will not stumble into serious error. The authorities will not be content with merely putting you out of the synagogues; I warn you the hour draws near when they who kill you will think they are doing a service to God. And all of these things they will do to you and to those whom you lead into the kingdom of heaven because they do not know the Father. They have refused to know the Father by refusing to receive me; and they refuse to receive me when they reject you, provided you have kept my new commandment that you love one another even as I have loved you. I am telling you in advance about these things so that, when your hour comes, as mine now has, you may be strengthened in the knowledge that all was known to me, and that my spirit shall be with you in all your sufferings for my sake and the gospel's. It was for this purpose that I have been talking so plainly to you from the very beginning. I have even warned you that a man's foes may be those of his own household. Although this gospel of the kingdom never fails to bring great peace to the soul of the individual believer, it will not bring peace on earth until man is willing to believe my teaching wholeheartedly and to establish the practice of doing the Father's will as .the chief purpose in living the mortal life

Now that I am leaving you, seeing that the hour has come when I am about to go to the Father, I am surprised that

6. THE NECESSITY FOR LEAVING

^{1806.1 (1951.2)} After Peter, James, John, and Matthew had asked the Master numerous questions, he continued his farewell discourse by saying: "And I am telling you about all this before I leave you in order that you may be so prepared for what is coming upon you that you will not stumble into serious error. The authorities will not be content with merely putting you out of the synagogues; I warn you the hour draws near when they who kill you will think they are doing a service to God. And all of these things they will do to you and to those whom you lead into the kingdom of heaven because they do not know the Father. They have refused to know the Father by refusing to receive me; and they refuse to receive me when they reject you, provided you have kept my new commandment that you love one another even as I have loved you. I am telling you in advance about these things so that, when your hour comes, as mine now has, you may be strengthened in the knowledge that all was known to me, and that my spirit shall be with you in all your sufferings for my sake and the gospel's. It was for this purpose that I have been talking so plainly to you from the very beginning. I have even warned you that a man's foes may be those of his own household. Although this gospel of the kingdom never fails to bring great peace to the soul of the individual believer, it will not bring peace on earth until man is willing to believe my teaching wholeheartedly and to establish the practice of doing the Father's will as the chief purpose in living the mortal life.

^{1806.2 (1951.3)} "Now that I am leaving you, seeing that the hour has come when I am about to go to the Father, I am surprised that none of you have asked

none of you have asked me, Why do you leave us? Nevertheless, I know that you ask such questions in your hearts. I will speak to you plainly, as one friend to another. It is really profitable for you that I go away. If I go not away, the new teacher cannot come into your hearts. I must be divested of this mortal body and be restored to my place on high before I can send this spirit teacher to live in your souls and lead your spirits into the truth. And when my spirit comes to indwell you, he will illuminate the difference between sin and righteousness and will enable you to judge wisely in your hearts concerning them.

I have yet much to say to you, but“ you cannot stand any more just now. Albeit, when he, the Spirit of Truth, comes, he shall eventually guide you into all truth as you pass through the many abodes in my Father’s universe.

This spirit will not speak of himself,“ but he will declare to you that which the Father has revealed to the Son, and he will even show you things to come; he will glorify me even as I have glorified my Father. This spirit comes forth from me, and he will reveal my truth to you. Everything which the Father has in this domain is now mine; wherefore did I say that this new teacher would take of that which is mine and reveal it to you.

In just a little while I will leave you“ for a short time. Afterward, when you again see me, I shall already be on my way to the Father so that even then you will not see me for long.

While he paused for a moment, the apostles began to talk with each other: “What is this that he tells us? ‘In just a little while I will leave you,’ and ‘When you see me again it will not be for long, for I will be on my way to the Father.’ What can he mean by this ‘little while’ and ‘not for long’? We cannot understand what he is telling us.

And since Jesus knew they asked these questions, he said: “Do you inquire among yourselves about what I meant when I said that in a little while I would not be with you, and that, when you would see me again, I would be on my way to the Father? I have plainly told you that the Son of Man must die, but that he will rise again. Can you not then discern the meaning of my words? You will first be made sorrowful, but later on

me, Why do you leave us? Nevertheless, I know that you ask such questions in your hearts. I will speak to you plainly, as one friend to another. It is really profitable for you that I go away. If I go not away, the new teacher cannot come into your hearts. I must be divested of this mortal body and be restored to my place on high before I can send this spirit teacher to live in your souls and lead your spirits into the truth. And when my spirit comes to indwell you, he will illuminate the difference between sin and righteousness and will enable you to judge wisely in your hearts concerning them.

1806.3 (1951.4) “I have yet much to say to you, but you cannot stand any more just now. Albeit, when he, the Spirit of Truth, comes, he shall eventually guide you into all truth as you pass through the many abodes in my Father’s universe.

1806.4 (1951.5) “This spirit will not speak of himself, but he will declare to you that which the Father has revealed to the Son, and he will even show you things to come; he will glorify me even as I have glorified my Father. This spirit comes forth from me, and he will reveal my truth to you. Everything which the Father has in this domain is now mine; wherefore did I say that this new teacher would take of that which is mine and reveal it to you.

1806.5 (1952.1) “In just a little while I will leave you for a short time. Afterward, when you again see me, I shall already be on my way to the Father so that even then you will not see me for long.”

1806.6 (1952.2) While he paused for a moment, the apostles began to talk with each other: “What is this that he tells us? ‘In just a little while I will leave you,’ and ‘When you see me again it will not be for long, for I will be on my way to the Father.’ What can he mean by this ‘little while’ and ‘not for long’? We cannot understand what he is telling us.”

1806.7 (1952.3) And since Jesus knew they asked these questions, he said: “Do you inquire among yourselves about what I meant when I said that in a little while I would not be with you, and that, when you would see me again, I would be on my way to the Father? I have plainly told you that the Son of Man must die, but that he will rise again. Can you not then discern the meaning of my words? You will first be made sorrowful, but later on will you rejoice with many who will understand these things after they have come to pass. A woman is indeed

will you rejoice with many who will understand these things after they have come to pass. A woman is indeed sorrowful in the hour of her travail, but when she is once delivered of her child, she immediately forgets her anguish in the joy of the knowledge that a man has been born into the world. And so are you about to sorrow over my departure, but I will soon see you again, and then will your sorrow be turned into rejoicing, and there shall come to you a new revelation of the salvation of God which no man can ever take away from you. And all the worlds will be blessed in this same revelation of life in effecting the overthrow of death. Hitherto have you made all your requests in my Father's name. After you see me again, you may also ask in my name, and I will hear you.

Down here I have taught you in "proverbs and spoken to you in parables. I did so because you were only children in the spirit; but the time is coming when I will talk to you plainly concerning the Father and his kingdom. And I shall do this because the Father himself loves you and desires to be more fully revealed to you. Mortal man cannot see the spirit Father; therefore have I come into the world to show the Father to your creature eyes. But when you have become perfected in spirit growth, you shall then see the Father himself

When the eleven had heard him speak, they said to each other: "Behold, he does speak plainly to us. Surely the Master did come forth from God. But why does he say he must return to the Father?" And Jesus saw that they did not even yet comprehend him. These eleven men could not get away from their long-nourished ideas of the Jewish concept of the Messiah. The more fully they believed in Jesus as the Messiah, the more troublesome became these deep-rooted notions regarding the glorious material triumph of the kingdom on earth.

sorrowful in the hour of her travail, but when she is once delivered of her child, she immediately forgets her anguish in the joy of the knowledge that a man has been born into the world. And so are you about to sorrow over my departure, but I will soon see you again, and then will your sorrow be turned into rejoicing, and there shall come to you a new revelation of the salvation of God which no man can ever take away from you. And all the worlds will be blessed in this same revelation of life in effecting the overthrow of death. Hitherto have you made all your requests in my Father's name. After you see me again, you may also ask in my name, and I will hear you.

180:68 (1952:4) "Down here I have taught you in proverbs and spoken to you in parables. I did so because you were only children in the spirit; but the time is coming when I will talk to you plainly concerning the Father and his kingdom. And I shall do this because the Father himself loves you and desires to be more fully revealed to you. Mortal man cannot see the spirit Father; therefore have I come into the world to show the Father to your creature eyes. But when you have become perfected in spirit growth, you shall then see the Father himself."

180:69 (1952:5) When the eleven had heard him speak, they said to each other: "Behold, he does speak plainly to us. Surely the Master did come forth from God. But why does he say he must return to the Father?" And Jesus saw that they did not even yet comprehend him. These eleven men could not get away from their long-nourished ideas of the Jewish concept of the Messiah. The more fully they believed in Jesus as the Messiah, the more troublesome became these deep-rooted notions regarding the glorious material triumph of the kingdom on earth.

Paper 181. Final Admonitions and Warnings

↻ 182

کتاب یورنثیا

180 ↻

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 181. FINAL ADMONITIONS AND WARNINGS

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Last Words of Comfort
2. Farewell Personal Admonitions

مقدمه مقاله

AFTER the conclusion of the farewell discourse to the eleven, Jesus visited informally with them and recounted many experiences which concerned them as a group and as individuals. At last it was beginning to dawn upon these Galileans that their friend and teacher was going to leave them, and their hope grasped at the promise that, after a little while, he would again be with them, but they were prone to forget that this return visit was also for a little while. Many of the apostles and the leading disciples really thought that this promise to return for a short season (the short interval between the resurrection and the ascension) indicated that Jesus was just going away for a brief visit with his Father, after which he would return to establish the kingdom. And such an interpretation of his teaching conformed both with their preconceived beliefs and with their ardent hopes. Since their lifelong beliefs and hopes of wish fulfillment were thus agreed, it was not difficult for them to find an interpretation of the Master's words which would justify their intense longings.

PAPER 181 FINAL ADMONITIONS AND WARNINGS

SECTIONS

Introduction

1. Last Words of Comfort
2. Farewell Personal Admonitions

INTRODUCTION

^{181:0.1 (1963:1)} AFTER the conclusion of the farewell discourse to the eleven, Jesus visited informally with them and recounted many experiences which concerned them as a group and as individuals. At last it was beginning to dawn upon these Galileans that their friend and teacher was going to leave them, and their hope grasped at the promise that, after a little while, he would again be with them, but they were prone to forget that this return visit was also for a little while. Many of the apostles and the leading disciples really thought that this promise to return for a short season (the short interval between the resurrection and the ascension) indicated that Jesus was just going away for a brief visit with his Father, after which he would return to establish the kingdom. And such an interpretation of his teaching conformed both with their preconceived beliefs and with their ardent hopes. Since their lifelong beliefs and hopes of wish fulfillment were thus agreed, it was not difficult for them to find an interpretation of the Master's words which would justify their intense longings.

After the farewell discourse had been discussed and had begun to settle down in their minds, Jesus again called the apostles to order and began the impartation of his final admonitions and warnings.

181:0.2 (1963:2) After the farewell discourse had been discussed and had begun to settle down in their minds, Jesus again called the apostles to order and began the impartation of his final admonitions and warnings.

LAST WORDS OF COMFORT .1

When the eleven had taken their seats, Jesus stood and addressed them: "As long as I am with you in the flesh, I can be but one individual in your midst or in the entire world. But when I have been delivered from this investment of mortal nature, I will be able to return as a spirit indweller of each of you and of all other believers in this gospel of the kingdom. In this way the Son of Man will become a spiritual incarnation in the souls of all true believers

When I have returned to live in you" and work through you, I can the better lead you on through this life and guide you through the many abodes in the future life in the heaven of heavens. Life in the Father's eternal creation is not an endless rest of idleness and selfish ease but rather a ceaseless progression in grace, truth, and glory. Each of the many, many stations in my Father's house is a stopping place, a life designed to prepare you for the next one ahead. And so will the children of light go on from glory to glory until they attain the divine estate wherein they are spiritually perfected even as the Father is perfect in all things

If you would follow after me when I leave you, put forth your earnest efforts to live in accordance with the spirit of my teachings and with the ideal of my life — the doing of my Father's will. This do instead of trying to imitate my natural life in the flesh as I have, perforce, been required to live it on this world

The Father sent me into this world," but only a few of you have chosen fully to receive me. I will pour out my spirit upon all flesh, but all men will not choose to receive this new teacher as the guide and counselor of the soul. But as many as do receive him shall be enlightened, cleansed, and comforted. And this Spirit of Truth will become in them a well of living water springing up into eternal life

And now, as I am about to leave"

1. LAST WORDS OF COMFORT

181:1.1 (1963:3) When the eleven had taken their seats, Jesus stood and addressed them: "As long as I am with you in the flesh, I can be but one individual in your midst or in the entire world. But when I have been delivered from this investment of mortal nature, I will be able to return as a spirit indweller of each of you and of all other believers in this gospel of the kingdom. In this way the Son of Man will become a spiritual incarnation in the souls of all true believers.

181:1.2 (1963:4) "When I have returned to live in you and work through you, I can the better lead you on through this life and guide you through the many abodes in the future life in the heaven of heavens. Life in the Father's eternal creation is not an endless rest of idleness and selfish ease but rather a ceaseless progression in grace, truth, and glory. Each of the many, many stations in my Father's house is a stopping place, a life designed to prepare you for the next one ahead. And so will the children of light go on from glory to glory until they attain the divine estate wherein they are spiritually perfected even as the Father is perfect in all things.

181:1.3 (1963:5) "If you would follow after me when I leave you, put forth your earnest efforts to live in accordance with the spirit of my teachings and with the ideal of my life — the doing of my Father's will. This do instead of trying to imitate my natural life in the flesh as I have, perforce, been required to live it on this world.

181:1.4 (1964:1) "The Father sent me into this world, but only a few of you have chosen fully to receive me. I will pour out my spirit upon all flesh, but all men will not choose to receive this new teacher as the guide and counselor of the soul. But as many as do receive him shall be enlightened, cleansed, and comforted. And this Spirit of Truth will become in them a well of living water springing up into eternal life.

181:1.5 (1964:2) "And now, as I am about to leave you, I

you, I would speak words of comfort. Peace I leave with you; my peace I give to you. I make these gifts not as the world gives — by measure — I give each of you all you will receive. Let not your heart be troubled, neither let it be fearful. I have overcome the world, and in me you shall all triumph through faith. I have warned you that the Son of Man will be killed, but I assure you I will come back before I go to the Father, even though it be for only a little while. And after I have ascended to the Father, I will surely send the new teacher to be with you and to abide in your very hearts. And when you see all this come to pass, be not dismayed, but rather believe, inasmuch as you knew it all beforehand. I have loved you with a great affection, and I would not leave you, but it is the Father's will. My hour has come.

Doubt not any of these truths even after you are scattered abroad by persecution and are downcast by many sorrows. When you feel that you are alone in the world, I will know of your isolation even as, when you are scattered every man to his own place, leaving the Son of Man in the hands of his enemies, you will know of mine. But I am never alone; always is the Father with me. Even at such a time I will pray for you. And all of these things have I told you that you might have peace and have it more abundantly. In this world you will have tribulation, but be of good cheer; I have triumphed in the world and shown you the way to eternal joy and everlasting service.

Jesus gives peace to his fellow doers of the will of God but not on the order of the joys and satisfactions of this material world. Unbelieving materialists and fatalists can hope to enjoy only two kinds of peace and soul comfort: Either they must be stoics, with steadfast resolution determined to face the inevitable and to endure the worst; or they must be optimists, ever indulging that hope which springs eternal in the human breast, vainly longing for a peace which never really comes.

A certain amount of both stoicism and optimism are serviceable in living a life on earth, but neither has aught to do with that superb peace which the Son of God bestows upon his brethren in the flesh. The peace which Michael gives his children on earth is that very peace

would speak words of comfort. Peace I leave with you; my peace I give to you. I make these gifts not as the world gives — by measure — I give each of you all you will receive. Let not your heart be troubled, neither let it be fearful. I have overcome the world, and in me you shall all triumph through faith. I have warned you that the Son of Man will be killed, but I assure you I will come back before I go to the Father, even though it be for only a little while. And after I have ascended to the Father, I will surely send the new teacher to be with you and to abide in your very hearts. And when you see all this come to pass, be not dismayed, but rather believe, inasmuch as you knew it all beforehand. I have loved you with a great affection, and I would not leave you, but it is the Father's will. My hour has come.

181:1.6 (1954:3) "Doubt not any of these truths even after you are scattered abroad by persecution and are downcast by many sorrows. When you feel that you are alone in the world, I will know of your isolation even as, when you are scattered every man to his own place, leaving the Son of Man in the hands of his enemies, you will know of mine. But I am never alone; always is the Father with me. Even at such a time I will pray for you. And all of these things have I told you that you might have peace and have it more abundantly. In this world you will have tribulation, but be of good cheer; I have triumphed in the world and shown you the way to eternal joy and everlasting service."

181:1.7 (1954:4) Jesus gives peace to his fellow doers of the will of God but not on the order of the joys and satisfactions of this material world. Unbelieving materialists and fatalists can hope to enjoy only two kinds of peace and soul comfort: Either they must be stoics, with steadfast resolution determined to face the inevitable and to endure the worst; or they must be optimists, ever indulging that hope which springs eternal in the human breast, vainly longing for a peace which never really comes.

181:1.8 (1954:5) A certain amount of both stoicism and optimism are serviceable in living a life on earth, but neither has aught to do with that superb peace which the Son of God bestows upon his brethren in the flesh. The peace which Michael gives his children on earth is that very peace which filled his own soul when he himself lived the mortal life in the flesh and on this very world. The peace of Jesus is

which filled his own soul when he himself lived the mortal life in the flesh and on this very world. The peace of Jesus is the joy and satisfaction of a God-knowing individual who has achieved the triumph of learning fully how to do the will of God while living the mortal life in the flesh. The peace of Jesus' mind was founded on an absolute human faith in the actuality of the divine Father's wise and sympathetic overcare. Jesus had trouble on earth, he has even been falsely called the "man of sorrows," but in and through all of these experiences he enjoyed the comfort of that confidence which ever empowered him to proceed with his life purpose in the full assurance that he was achieving the Father's will.

Jesus was determined, persistent, and thoroughly devoted to the accomplishment of his mission, but he was not an unfeeling and calloused stoic; he ever sought for the cheerful aspects of his life experiences, but he was not a blind and self-deceived optimist. The Master knew all that was to befall him, and he was unafraid. After he had bestowed this peace upon each of his followers, he could consistently say, "Let not your heart be troubled, neither let it be afraid."

The peace of Jesus is, then, the peace and assurance of a son who fully believes that his career for time and eternity is safely and wholly in the care and keeping of an all-wise, all-loving, and all-powerful spirit Father. And this is, indeed, a peace which passes the understanding of mortal mind, but which can be enjoyed to the full by the believing human heart.

FAREWELL PERSONAL ADMONITIONS .2

The Master had finished giving his farewell instructions and imparting his final admonitions to the apostles as a group. He then addressed himself to saying good-bye individually and to giving each a word of personal advice, together with his parting blessing. The apostles were still seated about the table as when they first sat down to partake of the Last Supper, and as the Master went around the table talking to them, each man rose to his feet when Jesus addressed him.

the joy and satisfaction of a God-knowing individual who has achieved the triumph of learning fully how to do the will of God while living the mortal life in the flesh. The peace of Jesus' mind was founded on an absolute human faith in the actuality of the divine Father's wise and sympathetic overcare. Jesus had trouble on earth, he has even been falsely called the "man of sorrows," but in and through all of these experiences he enjoyed the comfort of that confidence which ever empowered him to proceed with his life purpose in the full assurance that he was achieving the Father's will.

181:1.9 (1954.6) Jesus was determined, persistent, and thoroughly devoted to the accomplishment of his mission, but he was not an unfeeling and calloused stoic; he ever sought for the cheerful aspects of his life experiences, but he was not a blind and self-deceived optimist. The Master knew all that was to befall him, and he was unafraid. After he had bestowed this peace upon each of his followers, he could consistently say, "Let not your heart be troubled, neither let it be afraid."

181:1.10 (1955.1) The peace of Jesus is, then, the peace and assurance of a son who fully believes that his career for time and eternity is safely and wholly in the care and keeping of an all-wise, all-loving, and all-powerful spirit Father. And this is, indeed, a peace which passes the understanding of mortal mind, but which can be enjoyed to the full by the believing human heart.

2. FAREWELL PERSONAL ADMONITIONS

181:2.1 (1955.2) The Master had finished giving his farewell instructions and imparting his final admonitions to the apostles as a group. He then addressed himself to saying good-bye individually and to giving each a word of personal advice, together with his parting blessing. The apostles were still seated about the table as when they first sat down to partake of the Last Supper, and as the Master went around the table talking to them, each man rose to his feet when Jesus addressed him.

To John, Jesus said: "You, John, are the youngest of my brethren. You have been very near me, and while I love you all with the same love which a father bestows upon his sons, you were designated by Andrew as one of the three who should always be near me. Besides this, you have acted for me and must continue so to act in many matters concerning my earthly family. And I go to the Father, John, having full confidence that you will continue to watch over those who are mine in the flesh. See to it that their present confusion regarding my mission does not in any way prevent your extending to them all sympathy, counsel, and help even as you know I would if I were to remain in the flesh. And when they all come to see the light and enter fully into the kingdom, while you all will welcome them joyously, I depend upon you, John, to welcome them for me.

And now, as I enter upon the closing hours of my earthly career, remain near at hand that I may leave any message with you regarding my family. As concerns the work put in my hands by the Father, it is now finished except for my death in the flesh, and I am ready to drink this last cup. But as for the responsibilities left to me by my earthly father, Joseph, while I have attended to these during my life, I must now depend upon you to act in my stead in all these matters. And I have chosen you to do this for me, John, because you are the youngest and will therefore very likely outlive these other apostles.

Once we called you and your brother sons of thunder. You started out with us strong-minded and intolerant, but you have changed much since you wanted me to call fire down upon the heads of ignorant and thoughtless unbelievers. And you must change yet more. You should become the apostle of the new commandment which I have this night given you. Dedicate your life to teaching your brethren how to love one another, even as I have loved you.

As John Zebedee stood there in the upper chamber, the tears rolling down his cheeks, he looked into the Master's face and said: "And so I will, my Master, but how can I learn to love my brethren more?" And then answered Jesus: "You will learn to love your brethren more when you first learn to love their Father

181:22 (1955:3) To John, Jesus said: "You, John, are the youngest of my brethren. You have been very near me, and while I love you all with the same love which a father bestows upon his sons, you were designated by Andrew as one of the three who should always be near me. Besides this, you have acted for me and must continue so to act in many matters concerning my earthly family. And I go to the Father, John, having full confidence that you will continue to watch over those who are mine in the flesh. See to it that their present confusion regarding my mission does not in any way prevent your extending to them all sympathy, counsel, and help even as you know I would if I were to remain in the flesh. And when they all come to see the light and enter fully into the kingdom, while you all will welcome them joyously, I depend upon you, John, to welcome them for me.

181:23 (1955:4) "And now, as I enter upon the closing hours of my earthly career, remain near at hand that I may leave any message with you regarding my family. As concerns the work put in my hands by the Father, it is now finished except for my death in the flesh, and I am ready to drink this last cup. But as for the responsibilities left to me by my earthly father, Joseph, while I have attended to these during my life, I must now depend upon you to act in my stead in all these matters. And I have chosen you to do this for me, John, because you are the youngest and will therefore very likely outlive these other apostles.

181:24 (1955:5) "Once we called you and your brother sons of thunder. You started out with us strong-minded and intolerant, but you have changed much since you wanted me to call fire down upon the heads of ignorant and thoughtless unbelievers. And you must change yet more. You should become the apostle of the new commandment which I have this night given you. Dedicate your life to teaching your brethren how to love one another, even as I have loved you."

181:25 (1955:6) As John Zebedee stood there in the upper chamber, the tears rolling down his cheeks, he looked into the Master's face and said: "And so I will, my Master, but how can I learn to love my brethren more?" And then answered Jesus: "You will learn to love your brethren more when you first learn to love their Father in heaven more, and after you have become truly more interested in their

in heaven more, and after you have become truly more interested in their welfare in time and in eternity. And all such human interest is fostered by understanding sympathy, unselfish service, and unstinted forgiveness. No man should despise your youth, but I exhort you always to give due consideration to the fact that age oftentimes represents experience, and that nothing in human affairs can take the place of actual experience. Strive to live peaceably with all men, especially your friends in the brotherhood of the heavenly kingdom. And, John, always remember, strive not with the souls you would win for the kingdom.

welfare in time and in eternity. And all such human interest is fostered by understanding sympathy, unselfish service, and unstinted forgiveness. No man should despise your youth, but I exhort you always to give due consideration to the fact that age oftentimes represents experience, and that nothing in human affairs can take the place of actual experience. Strive to live peaceably with all men, especially your friends in the brotherhood of the heavenly kingdom. And, John, always remember, strive not with the souls you would win for the kingdom."

And then the Master, passing around his own seat, paused a moment by the side of the place of Judas Iscariot. The apostles were rather surprised that Judas had not returned before this, and they were very curious to know the significance of Jesus' sad countenance as he stood by the betrayer's vacant seat. But none of them, except possibly Andrew, entertained even the slightest thought that their treasurer had gone out to betray his Master, as Jesus had intimated to them earlier in the evening and during the supper. So much had been going on that, for the time being, they had quite forgotten about the Master's announcement that one of them would betray him.

^{181:26 (1966:1)} And then the Master, passing around his own seat, paused a moment by the side of the place of Judas Iscariot. The apostles were rather surprised that Judas had not returned before this, and they were very curious to know the significance of Jesus' sad countenance as he stood by the betrayer's vacant seat. But none of them, except possibly Andrew, entertained even the slightest thought that their treasurer had gone out to betray his Master, as Jesus had intimated to them earlier in the evening and during the supper. So much had been going on that, for the time being, they had quite forgotten about the Master's announcement that one of them would betray him.

Jesus now went over to Simon Zelotes, who stood up and listened to this admonition: "You are a true son of Abraham, but what a time I have had trying to make you a son of this heavenly kingdom. I love you and so do all of your brethren. I know that you love me, Simon, and that you also love the kingdom, but you are still set on making this kingdom come according to your liking. I know full well that you will eventually grasp the spiritual nature and meaning of my gospel, and that you will do valiant work in its proclamation, but I am distressed about what may happen to you when I depart. I would rejoice to know that you would not falter; I would be made happy if I could know that, after I go to the Father, you would not cease to be my apostle, and that you would acceptably deport yourself as an ambassador of the heavenly kingdom."

^{181:27 (1966:2)} Jesus now went over to Simon Zelotes, who stood up and listened to this admonition: "You are a true son of Abraham, but what a time I have had trying to make you a son of this heavenly kingdom. I love you and so do all of your brethren. I know that you love me, Simon, and that you also love the kingdom, but you are still set on making this kingdom come according to your liking. I know full well that you will eventually grasp the spiritual nature and meaning of my gospel, and that you will do valiant work in its proclamation, but I am distressed about what may happen to you when I depart. I would rejoice to know that you would not falter; I would be made happy if I could know that, after I go to the Father, you would not cease to be my apostle, and that you would acceptably deport yourself as an ambassador of the heavenly kingdom."

Jesus had hardly ceased speaking to Simon Zelotes when the fiery patriot,

^{181:28 (1966:3)} Jesus had hardly ceased speaking to Simon Zelotes when the fiery patriot, drying his eyes, replied: "Master, have no fears for my loyalty. I

drying his eyes, replied: "Master, have no fears for my loyalty. I have turned my back upon everything that I might dedicate my life to the establishment of your kingdom on earth, and I will not falter. I have survived every disappointment so far, and I will not forsake you."

have turned my back upon everything that I might dedicate my life to the establishment of your kingdom on earth, and I will not falter. I have survived every disappointment so far, and I will not forsake you."

And then, laying his hand on Simon's shoulder, Jesus said: "It is indeed refreshing to hear you talk like that, especially at such a time as this, but, my good friend, you still do not know what you are talking about. Not for one moment would I doubt your loyalty, your devotion; I know you would not hesitate to go forth in battle and die for me, as all these others would" (and they all nodded a vigorous approval), "but that will not be required of you. I have repeatedly told you that my kingdom is not of this world, and that my disciples will not fight to effect its establishment. I have told you this many times, Simon, but you refuse to face the truth. I am not concerned with your loyalty to me and to the kingdom, but what will you do when I go away and you at last wake up to the realization that you have failed to grasp the meaning of my teaching, and that you must adjust your misconceptions to the reality of another and spiritual order of affairs in

^{181:29 (1966:4)} And then, laying his hand on Simon's shoulder, Jesus said: "It is indeed refreshing to hear you talk like that, especially at such a time as this, but, my good friend, you still do not know what you are talking about. Not for one moment would I doubt your loyalty, your devotion; I know you would not hesitate to go forth in battle and die for me, as all these others would" (and they all nodded a vigorous approval), "but that will not be required of you. I have repeatedly told you that my kingdom is not of this world, and that my disciples will not fight to effect its establishment. I have told you this many times, Simon, but you refuse to face the truth. I am not concerned with your loyalty to me and to the kingdom, but what will you do when I go away and you at last wake up to the realization that you have failed to grasp the meaning of my teaching, and that you must adjust your misconceptions to the reality of another and spiritual order of affairs in the kingdom?"

Simon wanted to speak further, but Jesus raised his hand and, stopping him, went on to say: "None of my apostles are more sincere and honest at heart than you, but not one of them will be so upset and disheartened as you, after my departure. In all of your discouragement my spirit shall abide with you, and these, your brethren, will not forsake you. Do not forget what I have taught you regarding the relation of citizenship on earth to sonship in the Father's spiritual kingdom. Ponder well all that I have said to you about rendering to Caesar the things which are Caesar's and to God that which is God's. Dedicate your life, Simon, to showing how acceptably mortal man may fulfill my injunction concerning the simultaneous recognition of temporal duty to civil powers and spiritual service in the brotherhood of the kingdom. If you will be taught by the Spirit of Truth, never will there be conflict between the requirements of citizenship on earth and sonship in heaven unless the temporal rulers presume to require of you the homage

^{181:210 (1966:5)} Simon wanted to speak further, but Jesus raised his hand and, stopping him, went on to say: "None of my apostles are more sincere and honest at heart than you, but not one of them will be so upset and disheartened as you, after my departure. In all of your discouragement my spirit shall abide with you, and these, your brethren, will not forsake you. Do not forget what I have taught you regarding the relation of citizenship on earth to sonship in the Father's spiritual kingdom. Ponder well all that I have said to you about rendering to Caesar the things which are Caesar's and to God that which is God's. Dedicate your life, Simon, to showing how acceptably mortal man may fulfill my injunction concerning the simultaneous recognition of temporal duty to civil powers and spiritual service in the brotherhood of the kingdom. If you will be taught by the Spirit of Truth, never will there be conflict between the requirements of citizenship on earth and sonship in heaven unless the temporal rulers presume to require of you the homage and worship which belong only to God.

.and worship which belong only to God

And now, Simon, when you do“ finally see all of this, and after you have shaken off your depression and have gone forth proclaiming this gospel in great power, never forget that I was with you even through all of your season of discouragement, and that I will go on with you to the very end. You shall always be my apostle, and after you become willing to see by the eye of the spirit and more fully to yield your will to the will of the Father in heaven, then will you return to labor as my ambassador, and no one shall take away from you the authority which I have conferred upon you, because of your slowness of comprehending the truths I have taught you. And so, Simon, once more I warn you that they who fight with the sword perish with the sword, while they who labor in the spirit achieve life everlasting in the kingdom to come with joy and peace in the kingdom which now is. And when the work given into your hands is finished on earth, you, Simon, shall sit down with me in my kingdom over there. You shall really see the kingdom you have longed for, but not in this life. Continue to believe in me and in that which I have revealed to you, and you
”.shall receive the gift of eternal life

When Jesus had finished speaking to Simon Zelotes, he stepped over to Matthew Levi and said: “No longer will it devolve upon you to provide for the treasury of the apostolic group. Soon, very soon, you will all be scattered; you will not be permitted to enjoy the comforting and sustaining association of even one of your brethren. As you go onward preaching this gospel of the kingdom, you will have to find for yourselves new associates. I have sent you forth two and two during the times of your training, but now that I am leaving you, after you have recovered from the shock, you will go out alone, and to the ends of the earth, proclaiming this good news: That faith-quickened mortals are
”.the sons of God

Then spoke Matthew: “But, Master, who will send us, and how shall we know where to go? Will Andrew show us the way?” And Jesus answered: “No, Levi, Andrew will no longer direct you in the proclamation of the gospel. He will, indeed, continue as your friend and counselor until that day whereon the

181:211 (1957:1) “And now, Simon, when you do finally see all of this, and after you have shaken off your depression and have gone forth proclaiming this gospel in great power, never forget that I was with you even through all of your season of discouragement, and that I will go on with you to the very end. You shall always be my apostle, and after you become willing to see by the eye of the spirit and more fully to yield your will to the will of the Father in heaven, then will you return to labor as my ambassador, and no one shall take away from you the authority which I have conferred upon you, because of your slowness of comprehending the truths I have taught you. And so, Simon, once more I warn you that they who fight with the sword perish with the sword, while they who labor in the spirit achieve life everlasting in the kingdom to come with joy and peace in the kingdom which now is. And when the work given into your hands is finished on earth, you, Simon, shall sit down with me in my kingdom over there. You shall really see the kingdom you have longed for, but not in this life. Continue to believe in me and in that which I have revealed to you, and you shall receive the gift of eternal life.”

181:212 (1957:2) When Jesus had finished speaking to Simon Zelotes, he stepped over to Matthew Levi and said: “No longer will it devolve upon you to provide for the treasury of the apostolic group. Soon, very soon, you will all be scattered; you will not be permitted to enjoy the comforting and sustaining association of even one of your brethren. As you go onward preaching this gospel of the kingdom, you will have to find for yourselves new associates. I have sent you forth two and two during the times of your training, but now that I am leaving you, after you have recovered from the shock, you will go out alone, and to the ends of the earth, proclaiming this good news: That faith-quickened mortals are the sons of God.”

181:213 (1957:3) Then spoke Matthew: “But, Master, who will send us, and how shall we know where to go? Will Andrew show us the way?” And Jesus answered: “No, Levi, Andrew will no longer direct you in the proclamation of the gospel. He will, indeed, continue as your friend and counselor until that day whereon the new teacher comes, and then shall the Spirit of Truth lead each of you abroad to labor for the extension of the kingdom. Many

new teacher comes, and then shall the Spirit of Truth lead each of you abroad to labor for the extension of the kingdom. Many changes have come over you since that day at the customhouse when you first set out to follow me; but many more must come before you will be able to see the vision of a brotherhood in which gentile sits alongside Jew in fraternal association. But go on with your urge to win your Jewish brethren until you are fully satisfied and then turn with power to the gentiles. One thing you may be certain of, Levi: You have won the confidence and affection of your brethren; they all love you.” (And all ten of them signified their acquiescence in the Master’s words
(.the Master’s words

Levi, I know much about your“ anxieties, sacrifices, and labors to keep the treasury replenished which your brethren do not know, and I am rejoiced that, though he who carried the bag is absent, the publican ambassador is here at my farewell gathering with the messengers of the kingdom. I pray that you may discern the meaning of my teaching with the eyes of the spirit. And when the new teacher comes into your heart, follow on as he will lead you and let your brethren see — even all the world — what the Father can do for a hated tax-gatherer who dared to follow the Son of Man and to believe the gospel of the kingdom. Even from the first, Levi, I loved you as I did these other Galileans. Knowing then so well that neither the Father nor the Son has respect of persons, see to it that you make no such distinctions among those who become believers in the gospel through your ministry. And so, Matthew, dedicate your whole future life service to showing all men that God is no respecter of persons; that, in the sight of God and in the fellowship of the kingdom, all men are equal, all believers are the sons of
”.God

Jesus then stepped over to James Zebedee, who stood in silence as the Master addressed him, saying: “James, when you and your younger brother once came to me seeking preferment in the honors of the kingdom, and I told you such honors were for the Father to bestow, I asked if you were able to drink my cup, and both of you answered that you were. Even if you were not then able, and if you are not now able, you will soon be prepared for such a service

changes have come over you since that day at the customhouse when you first set out to follow me; but many more must come before you will be able to see the vision of a brotherhood in which gentile sits alongside Jew in fraternal association. But go on with your urge to win your Jewish brethren until you are fully satisfied and then turn with power to the gentiles. One thing you may be certain of, Levi: You have won the confidence and affection of your brethren; they all love you.” (And all ten of them signified their acquiescence in the Master’s words.)

181:2.14 (1968.1) “Levi, I know much about your anxieties, sacrifices, and labors to keep the treasury replenished which your brethren do not know, and I am rejoiced that, though he who carried the bag is absent, the publican ambassador is here at my farewell gathering with the messengers of the kingdom. I pray that you may discern the meaning of my teaching with the eyes of the spirit. And when the new teacher comes into your heart, follow on as he will lead you and let your brethren see — even all the world — what the Father can do for a hated tax-gatherer who dared to follow the Son of Man and to believe the gospel of the kingdom. Even from the first, Levi, I loved you as I did these other Galileans. Knowing then so well that neither the Father nor the Son has respect of persons, see to it that you make no such distinctions among those who become believers in the gospel through your ministry. And so, Matthew, dedicate your whole future life service to showing all men that God is no respecter of persons; that, in the sight of God and in the fellowship of the kingdom, all men are equal, all believers are the sons of God.”

181:2.15 (1968.2) Jesus then stepped over to James Zebedee, who stood in silence as the Master addressed him, saying: “James, when you and your younger brother once came to me seeking preferment in the honors of the kingdom, and I told you such honors were for the Father to bestow, I asked if you were able to drink my cup, and both of you answered that you were. Even if you were not then able, and if you are not now able, you will soon be prepared for such a service by the experience you are about to pass through. By such behavior you angered your brethren at that time. If they have

by the experience you are about to pass through. By such behavior you angered your brethren at that time. If they have not already fully forgiven you, they will when they see you drink my cup. Whether your ministry be long or short, possess your soul in patience. When the new teacher comes, let him teach you the poise of compassion and that sympathetic tolerance which is born of sublime confidence in me and of perfect submission to the Father's will. Dedicate your life to the demonstration of that combined human affection and divine dignity of the God-knowing and Son-believing disciple. And all who thus live will reveal the gospel even in the manner of their death. You and your brother John will go different ways, and one of you may sit down with me in the eternal kingdom long before the other. It would help you much if you would learn that true wisdom embraces discretion as well as courage. You should learn sagacity to go along with your aggressiveness. There will come those supreme moments wherein my disciples will not hesitate to lay down their lives for this gospel, but in all ordinary circumstances it would be far better to placate the wrath of unbelievers that you might live and continue to preach the glad tidings. As far as lies in your power, live long on the earth that your life of many years may be fruitful in souls won for the heavenly kingdom."

When the Master had finished speaking to James Zebedee, he stepped around to the end of the table where Andrew sat and, looking his faithful helper in the eyes, said: "Andrew, you have faithfully represented me as acting head of the ambassadors of the heavenly kingdom. Although you have sometimes doubted and at other times manifested dangerous timidity, still, you have always been sincerely just and eminently fair in dealing with your associates. Ever since the ordination of you and your brethren as messengers of the kingdom, you have been self-governing in all group administrative affairs except that I designated you as the acting head of these chosen ones. In no other temporal matter have I acted to direct or to influence your decisions. And this I did in order to provide for leadership in the direction of all your subsequent group deliberations. In my universe and in my Father's universe of universes, our brethren-sons are dealt

not already fully forgiven you, they will when they see you drink my cup. Whether your ministry be long or short, possess your soul in patience. When the new teacher comes, let him teach you the poise of compassion and that sympathetic tolerance which is born of sublime confidence in me and of perfect submission to the Father's will. Dedicate your life to the demonstration of that combined human affection and divine dignity of the God-knowing and Son-believing disciple. And all who thus live will reveal the gospel even in the manner of their death. You and your brother John will go different ways, and one of you may sit down with me in the eternal kingdom long before the other. It would help you much if you would learn that true wisdom embraces discretion as well as courage. You should learn sagacity to go along with your aggressiveness. There will come those supreme moments wherein my disciples will not hesitate to lay down their lives for this gospel, but in all ordinary circumstances it would be far better to placate the wrath of unbelievers that you might live and continue to preach the glad tidings. As far as lies in your power, live long on the earth that your life of many years may be fruitful in souls won for the heavenly kingdom."

181:2.16 (1988:3) When the Master had finished speaking to James Zebedee, he stepped around to the end of the table where Andrew sat and, looking his faithful helper in the eyes, said: "Andrew, you have faithfully represented me as acting head of the ambassadors of the heavenly kingdom. Although you have sometimes doubted and at other times manifested dangerous timidity, still, you have always been sincerely just and eminently fair in dealing with your associates. Ever since the ordination of you and your brethren as messengers of the kingdom, you have been self-governing in all group administrative affairs except that I designated you as the acting head of these chosen ones. In no other temporal matter have I acted to direct or to influence your decisions. And this I did in order to provide for leadership in the direction of all your subsequent group deliberations. In my universe and in my Father's universe of universes, our brethren-sons are dealt with as individuals in all their spiritual relations, but in all group relationships we unfailingly provide for definite leadership. Our kingdom is a realm of order, and where two or more will creatures act in co-operation, there is always provided the authority of leadership.

with as individuals in all their spiritual relations, but in all group relationships we unfailingly provide for definite leadership. Our kingdom is a realm of order, and where two or more will creatures act in co-operation, there is always provided the authority of leadership.

And now, Andrew, since you are the chief of your brethren by authority of my appointment, and since you have thus served as my personal representative, and as I am about to leave you and go to my Father, I release you from all responsibility as regards these temporal and administrative affairs. From now on you may exercise no jurisdiction over your brethren except that which you have earned in your capacity as spiritual leader, and which your brethren therefore freely recognize. From this hour you may exercise no authority over your brethren unless they restore such jurisdiction to you by their definite legislative action after I shall have gone to the Father. But this release from responsibility as the administrative head of this group does not in any manner lessen your moral responsibility to do everything in your power to hold your brethren together with a firm and loving hand during the trying time just ahead, those days which must intervene between my departure in the flesh and the sending of the new teacher who will live in your hearts, and who ultimately will lead you into all truth. As I prepare to leave you, I would liberate you from all administrative responsibility which had its inception and authority in my presence as one among you. Henceforth I shall exercise only spiritual authority over you and among you.

If your brethren desire to retain you as their counselor, I direct that you should, in all matters temporal and spiritual, do your utmost to promote peace and harmony among the various groups of sincere gospel believers. Dedicate the remainder of your life to promoting the practical aspects of brotherly love among your brethren. Be kind to my brothers in the flesh when they come fully to believe this gospel; manifest loving and impartial devotion to the Greeks in the West and to Abner in the East. Although these, my apostles, are soon going to be scattered to the four corners of the earth, there to proclaim the good news of the salvation

181:2.17 (1989.1) "And now, Andrew, since you are the chief of your brethren by authority of my appointment, and since you have thus served as my personal representative, and as I am about to leave you and go to my Father, I release you from all responsibility as regards these temporal and administrative affairs. From now on you may exercise no jurisdiction over your brethren except that which you have earned in your capacity as spiritual leader, and which your brethren therefore freely recognize. From this hour you may exercise no authority over your brethren unless they restore such jurisdiction to you by their definite legislative action after I shall have gone to the Father. But this release from responsibility as the administrative head of this group does not in any manner lessen your moral responsibility to do everything in your power to hold your brethren together with a firm and loving hand during the trying time just ahead, those days which must intervene between my departure in the flesh and the sending of the new teacher who will live in your hearts, and who ultimately will lead you into all truth. As I prepare to leave you, I would liberate you from all administrative responsibility which had its inception and authority in my presence as one among you. Henceforth I shall exercise only spiritual authority over you and among you.

181:2.18 (1989.2) "If your brethren desire to retain you as their counselor, I direct that you should, in all matters temporal and spiritual, do your utmost to promote peace and harmony among the various groups of sincere gospel believers. Dedicate the remainder of your life to promoting the practical aspects of brotherly love among your brethren. Be kind to my brothers in the flesh when they come fully to believe this gospel; manifest loving and impartial devotion to the Greeks in the West and to Abner in the East. Although these, my apostles, are soon going to be scattered to the four corners of the earth, there to proclaim the good news of the salvation of sonship with God, you are to hold them together during the trying time just ahead, that season of intense testing during which you must learn to believe this gospel without my personal

of sonship with God, you are to hold them together during the trying time just ahead, that season of intense testing during which you must learn to believe this gospel without my personal presence while you patiently await the arrival of the new teacher, the Spirit of Truth. And so, Andrew, though it may not fall to you to do the great works as seen by men, be content to be the teacher and counselor of those who do such things. Go on with your work on earth to the end, and then shall you continue this ministry in the eternal kingdom, for have I not many times told you that I have
"other sheep not of this flock

Jesus then went over to the Alpheus twins and, standing between them, said: "My little children, you are one of the three groups of brothers who chose to follow after me. All six of you have done well to work in peace with your own flesh and blood, but none have done better than you. Hard times are just ahead of us. You may not understand all that will befall you and your brethren, but never doubt that you were once called to the work of the kingdom. For some time there will be no multitudes to manage, but do not become discouraged; when your lifework is finished, I will receive you on high, where in glory you shall tell of your salvation to seraphic hosts and to multitudes of the high Sons of God. Dedicate your lives to the enhancement of commonplace toil. Show all men on earth and the angels of heaven how cheerfully and courageously mortal man can, after having been called to work for a season in the special service of God, return to the labors of former days. If, for the time being, your work in the outward affairs of the kingdom should be completed, you should go back to your former labors with the new enlightenment of the experience of sonship with God and with the exalted realization that, to him who is God-knowing, there is no such thing as common labor or secular toil. To you who have worked with me, all things have become sacred, and all earthly labor has become a service even to God the Father. And when you hear the news of the doings of your former apostolic associates, rejoice with them and continue your daily work as those who wait upon God and serve while they wait. You have been my apostles, and you always shall be, and I will remember
".you in the kingdom to come

presence while you patiently await the arrival of the new teacher, the Spirit of Truth. And so, Andrew, though it may not fall to you to do the great works as seen by men, be content to be the teacher and counselor of those who do such things. Go on with your work on earth to the end, and then shall you continue this ministry in the eternal kingdom, for have I not many times told you that I have other sheep not of this flock?"

181:2-19 (1969:3) Jesus then went over to the Alpheus twins and, standing between them, said: "My little children, you are one of the three groups of brothers who chose to follow after me. All six of you have done well to work in peace with your own flesh and blood, but none have done better than you. Hard times are just ahead of us. You may not understand all that will befall you and your brethren, but never doubt that you were once called to the work of the kingdom. For some time there will be no multitudes to manage, but do not become discouraged; when your lifework is finished, I will receive you on high, where in glory you shall tell of your salvation to seraphic hosts and to multitudes of the high Sons of God. Dedicate your lives to the enhancement of commonplace toil. Show all men on earth and the angels of heaven how cheerfully and courageously mortal man can, after having been called to work for a season in the special service of God, return to the labors of former days. If, for the time being, your work in the outward affairs of the kingdom should be completed, you should go back to your former labors with the new enlightenment of the experience of sonship with God and with the exalted realization that, to him who is God-knowing, there is no such thing as common labor or secular toil. To you who have worked with me, all things have become sacred, and all earthly labor has become a service even to God the Father. And when you hear the news of the doings of your former apostolic associates, rejoice with them and continue your daily work as those who wait upon God and serve while they wait. You have been my apostles, and you always shall be, and I will remember you in the kingdom to come."

And then Jesus went over to Philip, who, standing up, heard this message from his Master: "Philip, you have asked me many foolish questions, but I have done my utmost to answer every one, and now would I answer the last of such questionings which have arisen in your most honest but unspiritual mind. All the time I have been coming around toward you, have you been saying to yourself, 'What shall I ever do if the Master goes away and leaves us alone in the world?' O, you of little faith! And yet you have almost as much as many of your brethren. You have been a good steward, Philip. You failed us only a few times, and one of those failures we utilized to manifest the Father's glory. Your office of stewardship is about over. You must soon more fully do the work you were called to do — the preaching of this gospel of the kingdom. Philip, you have always wanted to be shown, and very soon shall you see great things. Far better that you should have seen all this by faith, but since you were sincere even in your material sightedness, you will live to see my words fulfilled. And then, when you are blessed with spiritual vision, go forth to your work, dedicating your life to the cause of leading mankind to search for God and to seek eternal realities with the eye of spiritual faith and not with the eyes of the material mind. Remember, Philip, you have a great mission on earth, for the world is filled with those who look at life just as you have tended to. You have a great work to do, and when it is finished in faith, you shall come to me in my kingdom, and I will take great pleasure in showing you that which eye has not seen, ear heard, nor the mortal mind conceived. In the meantime, become as a little child in the kingdom of the spirit and permit me, as the spirit of the new teacher, to lead you forward in the spiritual kingdom. And in this way will I be able to do much for you which I was not able to accomplish when I sojourned with you as a mortal of the realm. And always remember, Philip, he who has seen me has seen the Father

Then went the Master over to Nathaniel. As Nathaniel stood up, Jesus bade him be seated and, sitting down by his side, said: "Nathaniel, you have learned to live above prejudice and to practice increased tolerance since you became my apostle. But there is much more for you to learn. You have been a

^{181:220 (1960:1)} And then Jesus went over to Philip, who, standing up, heard this message from his Master: "Philip, you have asked me many foolish questions, but I have done my utmost to answer every one, and now would I answer the last of such questionings which have arisen in your most honest but unspiritual mind. All the time I have been coming around toward you, have you been saying to yourself, 'What shall I ever do if the Master goes away and leaves us alone in the world?' O, you of little faith! And yet you have almost as much as many of your brethren. You have been a good steward, Philip. You failed us only a few times, and one of those failures we utilized to manifest the Father's glory. Your office of stewardship is about over. You must soon more fully do the work you were called to do — the preaching of this gospel of the kingdom. Philip, you have always wanted to be shown, and very soon shall you see great things. Far better that you should have seen all this by faith, but since you were sincere even in your material sightedness, you will live to see my words fulfilled. And then, when you are blessed with spiritual vision, go forth to your work, dedicating your life to the cause of leading mankind to search for God and to seek eternal realities with the eye of spiritual faith and not with the eyes of the material mind. Remember, Philip, you have a great mission on earth, for the world is filled with those who look at life just as you have tended to. You have a great work to do, and when it is finished in faith, you shall come to me in my kingdom, and I will take great pleasure in showing you that which eye has not seen, ear heard, nor the mortal mind conceived. In the meantime, become as a little child in the kingdom of the spirit and permit me, as the spirit of the new teacher, to lead you forward in the spiritual kingdom. And in this way will I be able to do much for you which I was not able to accomplish when I sojourned with you as a mortal of the realm. And always remember, Philip, he who has seen me has seen the Father."

^{181:221 (1960:2)} Then went the Master over to Nathaniel. As Nathaniel stood up, Jesus bade him be seated and, sitting down by his side, said: "Nathaniel, you have learned to live above prejudice and to practice increased tolerance since you became my apostle. But there is much more for you to learn. You have been a blessing to your fellows in that they have always been admonished by your consistent sincerity. When I have gone, it may be that your

blessing to your fellows in that they have always been admonished by your consistent sincerity. When I have gone, it may be that your frankness will interfere with your getting along well with your brethren, both old and new. You should learn that the expression of even a good thought must be modulated in accordance with the intellectual status and spiritual development of the hearer. Sincerity is most serviceable in the work of the kingdom when it is wedded to discretion.

If you would learn to work with your brethren, you might accomplish more permanent things, but if you find yourself going off in quest of those who think as you do, in that event dedicate your life to proving that the God-knowing disciple can become a kingdom builder even when alone in the world and wholly isolated from his fellow believers. I know you will be faithful to the end, and I will some day welcome you to the enlarged service of my kingdom on high.

Then Nathaniel spoke, asking Jesus this question: "I have listened to your teaching ever since you first called me to the service of this kingdom, but I honestly cannot understand the full meaning of all you tell us. I do not know what to expect next, and I think most of my brethren are likewise perplexed, but they hesitate to confess their confusion. Can you help me?" Jesus, putting his hand on Nathaniel's shoulder, said: "My friend, it is not strange that you should encounter perplexity in your attempt to grasp the meaning of my spiritual teachings since you are so handicapped by your preconceptions of Jewish tradition and so confused by your persistent tendency to interpret my gospel in accordance with the teachings of the scribes and Pharisees.

I have taught you much by word of mouth, and I have lived my life among you. I have done all that can be done to enlighten your minds and liberate your souls, and what you have not been able to get from my teachings and my life, you must now prepare to acquire at the hand of that master of all teachers — actual experience. And in all of this new experience which now awaits you, I will go before you and the Spirit of Truth shall be with you. Fear not; that which you now fail to comprehend, the new teacher, when he has come, will reveal

frankness will interfere with your getting along well with your brethren, both old and new. You should learn that the expression of even a good thought must be modulated in accordance with the intellectual status and spiritual development of the hearer. Sincerity is most serviceable in the work of the kingdom when it is wedded to discretion.

181:222 (1961.1) "If you would learn to work with your brethren, you might accomplish more permanent things, but if you find yourself going off in quest of those who think as you do, in that event dedicate your life to proving that the God-knowing disciple can become a kingdom builder even when alone in the world and wholly isolated from his fellow believers. I know you will be faithful to the end, and I will some day welcome you to the enlarged service of my kingdom on high."

181:223 (1961.2) Then Nathaniel spoke, asking Jesus this question: "I have listened to your teaching ever since you first called me to the service of this kingdom, but I honestly cannot understand the full meaning of all you tell us. I do not know what to expect next, and I think most of my brethren are likewise perplexed, but they hesitate to confess their confusion. Can you help me?" Jesus, putting his hand on Nathaniel's shoulder, said: "My friend, it is not strange that you should encounter perplexity in your attempt to grasp the meaning of my spiritual teachings since you are so handicapped by your preconceptions of Jewish tradition and so confused by your persistent tendency to interpret my gospel in accordance with the teachings of the scribes and Pharisees.

181:224 (1961.3) "I have taught you much by word of mouth, and I have lived my life among you. I have done all that can be done to enlighten your minds and liberate your souls, and what you have not been able to get from my teachings and my life, you must now prepare to acquire at the hand of that master of all teachers — actual experience. And in all of this new experience which now awaits you, I will go before you and the Spirit of Truth shall be with you. Fear not; that which you now fail to comprehend, the new teacher, when he has come, will reveal to you throughout the remainder of your life on earth and on through your training in the eternal ages."

to you throughout the remainder of your life on earth and on through your training
".in the eternal ages

And then the Master, turning to all of them, said: "Be not dismayed that you fail to grasp the full meaning of the gospel. You are but finite, mortal men, and that which I have taught you is infinite, divine, and eternal. Be patient and of good courage since you have the eternal ages before you in which to continue your progressive attainment of the experience of becoming perfect, even as your Father in Paradise is
".perfect

And then Jesus went over to Thomas, who, standing up, heard him say: "Thomas, you have often lacked faith; however, when you have had your seasons with doubt, you have never lacked courage. I know well that the false prophets and spurious teachers will not deceive you. After I have gone, your brethren will the more appreciate your critical way of viewing new teachings. And when you all are scattered to the ends of the earth in the times to come, remember that you are still my ambassador. Dedicate your life to the great work of showing how the critical material mind of man can triumph over the inertia of intellectual doubting when faced by the demonstration of the manifestation of living truth as it operates in the experience of spirit-born men and women who yield the fruits of the spirit in their lives, and who love one another, even as I have loved you. Thomas, I am glad you joined us, and I know, after a short period of perplexity, you will go on in the service of the kingdom. Your doubts have perplexed your brethren, but they have never troubled me. I have confidence in you, and I will go before you even to the uttermost parts of the
".earth

Then the Master went over to Simon Peter, who stood up as Jesus addressed him: "Peter, I know you love me, and that you will dedicate your life to the public proclamation of this gospel of the kingdom to Jew and gentile, but I am distressed that your years of such close association with me have not done more to help you think before you speak. What experience must you pass through before you will learn to set a guard upon your lips? How much trouble have you made for us by your thoughtless

181:225 (1961:4) And then the Master, turning to all of them, said: "Be not dismayed that you fail to grasp the full meaning of the gospel. You are but finite, mortal men, and that which I have taught you is infinite, divine, and eternal. Be patient and of good courage since you have the eternal ages before you in which to continue your progressive attainment of the experience of becoming perfect, even as your Father in Paradise is perfect."

181:226 (1962:1) And then Jesus went over to Thomas, who, standing up, heard him say: "Thomas, you have often lacked faith; however, when you have had your seasons with doubt, you have never lacked courage. I know well that the false prophets and spurious teachers will not deceive you. After I have gone, your brethren will the more appreciate your critical way of viewing new teachings. And when you all are scattered to the ends of the earth in the times to come, remember that you are still my ambassador. Dedicate your life to the great work of showing how the critical material mind of man can triumph over the inertia of intellectual doubting when faced by the demonstration of the manifestation of living truth as it operates in the experience of spirit-born men and women who yield the fruits of the spirit in their lives, and who love one another, even as I have loved you. Thomas, I am glad you joined us, and I know, after a short period of perplexity, you will go on in the service of the kingdom. Your doubts have perplexed your brethren, but they have never troubled me. I have confidence in you, and I will go before you even to the uttermost parts of the earth."

181:227 (1962:2) Then the Master went over to Simon Peter, who stood up as Jesus addressed him: "Peter, I know you love me, and that you will dedicate your life to the public proclamation of this gospel of the kingdom to Jew and gentile, but I am distressed that your years of such close association with me have not done more to help you think before you speak. What experience must you pass through before you will learn to set a guard upon your lips? How much trouble have you made for us by your thoughtless speaking, by your presumptuous self-confidence! And you are destined to make much more trouble for yourself if you do not master this frailty. You know that your

speaking, by your presumptuous self-confidence! And you are destined to make much more trouble for yourself if you do not master this frailty. You know that your brethren love you in spite of this weakness, and you should also understand that this shortcoming in no way impairs my affection for you, but it lessens your usefulness and never ceases to make trouble for you. But you will undoubtedly receive great help from the experience you will pass through this very night. And what I now say to you, Simon Peter, I likewise say to all your brethren here assembled: This night you will all be in great danger of stumbling over me. You know it is written, 'The shepherd will be smitten and the sheep will be scattered abroad.' When I am absent, there is great danger that some of you will succumb to doubts and stumble because of what befalls me. But I promise you now that I will come back to you for a little while, and that I will
".then go before you into Galilee

Then said Peter, placing his hand on Jesus' shoulder: "No matter if all my brethren should succumb to doubts because of you, I promise that I will not stumble over anything you may do. I will
".go with you and, if need be, die for you

As Peter stood there before his Master, all atremble with intense emotion and overflowing with genuine love for him, Jesus looked straight into his moistened eyes as he said: "Peter, verily, verily, I say to you, this night the cock will not crow until you have denied me three or four times. And thus what you have failed to learn from peaceful association with me, you will learn through much trouble and many sorrows. And after you have really learned this needful lesson, you should strengthen your brethren and go on living a life dedicated to preaching this gospel, though you may fall into prison and, perhaps, follow me in paying the supreme price of loving service in the
.building of the Father's kingdom

But remember my promise: When I am raised up, I will tarry with you for a season before I go to the Father. And even this night will I make supplication to the Father that he strengthen each of you for that which you must now so soon pass through. I love you all with the love wherewith the Father loves me, and therefore should you henceforth love

brethren love you in spite of this weakness, and you should also understand that this shortcoming in no way impairs my affection for you, but it lessens your usefulness and never ceases to make trouble for you. But you will undoubtedly receive great help from the experience you will pass through this very night. And what I now say to you, Simon Peter, I likewise say to all your brethren here assembled: This night you will all be in great danger of stumbling over me. You know it is written, 'The shepherd will be smitten and the sheep will be scattered abroad.' When I am absent, there is great danger that some of you will succumb to doubts and stumble because of what befalls me. But I promise you now that I will come back to you for a little while, and that I will then go before you into Galilee."

181:228 (1962:3) Then said Peter, placing his hand on Jesus' shoulder: "No matter if all my brethren should succumb to doubts because of you, I promise that I will not stumble over anything you may do. I will go with you and, if need be, die for you."

181:229 (1962:4) As Peter stood there before his Master, all atremble with intense emotion and overflowing with genuine love for him, Jesus looked straight into his moistened eyes as he said: "Peter, verily, verily, I say to you, this night the cock will not crow until you have denied me three or four times. And thus what you have failed to learn from peaceful association with me, you will learn through much trouble and many sorrows. And after you have really learned this needful lesson, you should strengthen your brethren and go on living a life dedicated to preaching this gospel, though you may fall into prison and, perhaps, follow me in paying the supreme price of loving service in the building of the Father's kingdom.

181:230 (1962:5) "But remember my promise: When I am raised up, I will tarry with you for a season before I go to the Father. And even this night will I make supplication to the Father that he strengthen each of you for that which you must now so soon pass through. I love you all with the love wherewith the Father loves me, and therefore should you henceforth love one another, even as I have loved you."

"one another, even as I have loved you

And then, when they had sung a
hymn, they departed for the camp on the
.Mount of Olives

^{181:231 (19626)} And then, when they had sung a hymn,
they departed for the camp on the Mount of Olives.

Paper 182. In Gethsemane

183 ⇨

کتاب یورنشیا

181 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 182. IN GETHSEMANE

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Last Group Prayer
2. Last Hour Before the Betrayal
3. Alone in Gethsemane

PAPER 182

IN GETHSEMANE

SECTIONS

Introduction

1. The Last Group Prayer
2. Last Hour Before the Betrayal
3. Alone in Gethsemane

مقدمه مقاله

IT WAS about ten o'clock this Thursday night when Jesus led the eleven apostles from the home of Elijah and Mary Mark on their way back to the Gethsemane camp. Ever since that day in the hills, John Mark had made it his business to keep a watchful eye on Jesus. John, being in need of sleep, had obtained several hours of rest while the Master had been with his apostles in the upper room, but on hearing them coming downstairs, he arose and, quickly throwing a linen coat about himself, followed them through the city, over the brook Kidron, and on to their private encampment adjacent to Gethsemane Park. And John Mark remained so near the Master throughout this night and the next day that he witnessed everything and overheard much of what the Master said from this time on to the hour of the crucifixion.

As Jesus and the eleven made their way back to camp, the apostles began to wonder about the meaning of Judas's prolonged absence, and they spoke to one another concerning the Master's prediction that one of them would betray him, and for the first time they suspected

INTRODUCTION

^{1820.1 (1963.1)} IT WAS about ten o'clock this Thursday night when Jesus led the eleven apostles from the home of Elijah and Mary Mark on their way back to the Gethsemane camp. Ever since that day in the hills, John Mark had made it his business to keep a watchful eye on Jesus. John, being in need of sleep, had obtained several hours of rest while the Master had been with his apostles in the upper room, but on hearing them coming downstairs, he arose and, quickly throwing a linen coat about himself, followed them through the city, over the brook Kidron, and on to their private encampment adjacent to Gethsemane Park. And John Mark remained so near the Master throughout this night and the next day that he witnessed everything and overheard much of what the Master said from this time on to the hour of the crucifixion.

^{1820.2 (1963.2)} As Jesus and the eleven made their way back to camp, the apostles began to wonder about the meaning of Judas's prolonged absence, and they spoke to one another concerning the Master's prediction that one of them would betray him, and for the first time they suspected that all was not well with Judas Iscariot. But they did not engage in open

that all was not well with Judas Iscariot. But they did not engage in open comment about Judas until they reached the camp and observed that he was not there, waiting to receive them. When they all besieged Andrew to know what had become of Judas, their chief remarked only, "I do not know where ".Judas is, but I fear he has deserted us

comment about Judas until they reached the camp and observed that he was not there, waiting to receive them. When they all besieged Andrew to know what had become of Judas, their chief remarked only, "I do not know where Judas is, but I fear he has deserted us."

THE LAST GROUP PRAYER .1

A few moments after arriving at camp, Jesus said to them: "My friends and brethren, my time with you is now very short, and I desire that we draw apart by ourselves while we pray to our Father in heaven for strength to sustain us in this hour and henceforth in all the ".work we must do in his name

When Jesus had thus spoken, he led the way a short distance up on Olivet, and in full view of Jerusalem he bade them kneel on a large flat rock in a circle about him as they had done on the day of their ordination; and then, as he stood there in the midst of them glorified in the mellow moonlight, he lifted up his :eyes toward heaven and prayed

Father, my hour has come; now" glorify your Son that the Son may glorify you. I know that you have given me full authority over all living creatures in my realm, and I will give eternal life to all who will become faith sons of God. And this is eternal life, that my creatures should know you as the only true God and Father of all, and that they should believe in him whom you sent into the world. Father, I have exalted you on earth and have accomplished the work which you gave me to do. I have almost finished my bestowal upon the children of our own creation; there remains only for me to lay down my life in the flesh. And now, O my Father, glorify me with the glory which I had with you before this world was and receive me once more at .your right hand

I have manifested you to the men" whom you chose from the world and gave to me. They are yours — as all life is in your hands — you gave them to me, and I have lived among them, teaching them the way of life, and they have believed. These men are learning that all I have comes from you, and that the life I live in the flesh is to make known my

1. THE LAST GROUP PRAYER

182:1.1 (1963:3) A few moments after arriving at camp, Jesus said to them: "My friends and brethren, my time with you is now very short, and I desire that we draw apart by ourselves while we pray to our Father in heaven for strength to sustain us in this hour and henceforth in all the work we must do in his name."

182:1.2 (1963:4) When Jesus had thus spoken, he led the way a short distance up on Olivet, and in full view of Jerusalem he bade them kneel on a large flat rock in a circle about him as they had done on the day of their ordination; and then, as he stood there in the midst of them glorified in the mellow moonlight, he lifted up his eyes toward heaven and prayed:

182:1.3 (1963:5) "Father, my hour has come; now glorify your Son that the Son may glorify you. I know that you have given me full authority over all living creatures in my realm, and I will give eternal life to all who will become faith sons of God. And this is eternal life, that my creatures should know you as the only true God and Father of all, and that they should believe in him whom you sent into the world. Father, I have exalted you on earth and have accomplished the work which you gave me to do. I have almost finished my bestowal upon the children of our own creation; there remains only for me to lay down my life in the flesh. And now, O my Father, glorify me with the glory which I had with you before this world was and receive me once more at your right hand.

182:1.4 (1964:1) "I have manifested you to the men whom you chose from the world and gave to me. They are yours — as all life is in your hands — you gave them to me, and I have lived among them, teaching them the way of life, and they have believed. These men are learning that all I have comes from you, and that the life I live in the flesh is to make known my Father to the worlds. The truth which you have given to me I have revealed to them. These, my

Father to the worlds. The truth which you have given to me I have revealed to them. These, my friends and ambassadors, have sincerely willed to receive your word. I have told them that I came forth from you, that you sent me into this world, and that I am about to return to you. Father, I do pray for these chosen men. And I pray for them not as I would pray for the world, but as for those whom I have chosen out of the world to represent me to the world after I have returned to your work, even as I have represented you in this world during my sojourn in the flesh. These men are mine; you gave them to me; but all things which are mine are ever yours, and all that which was yours you have now caused to be mine. You have been exalted in me, and I now pray that I may be honored in these men. I can no longer be in this world; I am about to return to the work you have given me to do. I must leave these men behind to represent us and our kingdom among men. Father, keep these men faithful as I prepare to yield up my life in the flesh. Help these, my friends, to be one in spirit, even as we are one. As long as I could be with them, I could watch over them and guide them, but now am I about to go away. Be near them, Father, until we can send the new teacher to .comfort and strengthen them

You gave me twelve men, and I have kept them all save one, the son of revenge, who would not have further fellowship with us. These men are weak and frail, but I know we can trust them; I have proved them; they love me, even as they reverence you. While they must suffer much for my sake, I desire that they should also be filled with the joy of the assurance of sonship in the heavenly kingdom. I have given these men your word and have taught them the truth. The world may hate them, even as it has hated me, but I do not ask that you take them out of the world, only that you keep them from the evil in the world. Sanctify them in the truth; your word is truth. And as you sent me into this world, even so am I about to send these men into the world. For their sakes I have lived among men and have consecrated my life to your service that I might inspire them to be purified through the truth I have taught them and the love I have revealed to them. I well know, my Father, that there is no need for me to ask you to watch over these brethren after I have

friends and ambassadors, have sincerely willed to receive your word. I have told them that I came forth from you, that you sent me into this world, and that I am about to return to you. Father, I do pray for these chosen men. And I pray for them not as I would pray for the world, but as for those whom I have chosen out of the world to represent me to the world after I have returned to your work, even as I have represented you in this world during my sojourn in the flesh. These men are mine; you gave them to me; but all things which are mine are ever yours, and all that which was yours you have now caused to be mine. You have been exalted in me, and I now pray that I may be honored in these men. I can no longer be in this world; I am about to return to the work you have given me to do. I must leave these men behind to represent us and our kingdom among men. Father, keep these men faithful as I prepare to yield up my life in the flesh. Help these, my friends, to be one in spirit, even as we are one. As long as I could be with them, I could watch over them and guide them, but now am I about to go away. Be near them, Father, until we can send the new teacher to comfort and strengthen them.

182:1.5 (1964:2) "You gave me twelve men, and I have kept them all save one, the son of revenge, who would not have further fellowship with us. These men are weak and frail, but I know we can trust them; I have proved them; they love me, even as they reverence you. While they must suffer much for my sake, I desire that they should also be filled with the joy of the assurance of sonship in the heavenly kingdom. I have given these men your word and have taught them the truth. The world may hate them, even as it has hated me, but I do not ask that you take them out of the world, only that you keep them from the evil in the world. Sanctify them in the truth; your word is truth. And as you sent me into this world, even so am I about to send these men into the world. For their sakes I have lived among men and have consecrated my life to your service that I might inspire them to be purified through the truth I have taught them and the love I have revealed to them. I well know, my Father, that there is no need for me to ask you to watch over these brethren after I have gone; I know you love them even as I, but I do this that they may the better realize the Father loves mortal men even as does the Son.

gone; I know you love them even as I, but I do this that they may the better realize the Father loves mortal men even as does the Son.

And now, my Father, I would pray^{182:1.6} not only for these eleven men but also for all others who now believe, or who may hereafter believe the gospel of the kingdom through the word of their future ministry. I want them all to be one, even as you and I are one. You are in me and I am in you, and I desire that these believers likewise be in us; that both of our spirits indwell them. If my children are one as we are one, and if they love one another as I have loved them, all men will then believe that I came forth from you and be willing to receive the revelation of truth and glory which I have made. The glory which you gave me I have revealed to these believers. As you have lived with me in spirit, so have I lived with them in the flesh. As you have been one with me, so have I been one with them, and so will the new teacher ever be one with them and in them. And all this have I done that my brethren in the flesh may know that the Father loves them even as does the Son, and that you love them even as you love me. Father, work with me to save these believers that they may presently come to be with me in glory and then go on to join you in the Paradise embrace. Those who serve with me in humiliation, I would have with me in glory so that they may see all you have given into my hands as the eternal harvest of the seed sowing of time in the likeness of mortal flesh. I long to show my earthly brethren the glory I had with you before the founding of this world. This world knows very little of you, righteous Father, but I know you, and I have made you known to these believers, and they will make known your name to other generations. And now I promise them that you will be with them in the world even as you have been with me — even so.

The eleven remained kneeling in this circle about Jesus for several minutes before they arose and in silence made their way back to the near-by camp.

Jesus prayed for *unity* among his followers, but he did not desire uniformity. Sin creates a dead level of evil inertia, but righteousness nourishes the creative spirit of individual experience in the living realities of

^{182:1.6 (1964:3)} “And now, my Father, I would pray not only for these eleven men but also for all others who now believe, or who may hereafter believe the gospel of the kingdom through the word of their future ministry. I want them all to be one, even as you and I are one. You are in me and I am in you, and I desire that these believers likewise be in us; that both of our spirits indwell them. If my children are one as we are one, and if they love one another as I have loved them, all men will then believe that I came forth from you and be willing to receive the revelation of truth and glory which I have made. The glory which you gave me I have revealed to these believers. As you have lived with me in spirit, so have I lived with them in the flesh. As you have been one with me, so have I been one with them, and so will the new teacher ever be one with them and in them. And all this have I done that my brethren in the flesh may know that the Father loves them even as does the Son, and that you love them even as you love me. Father, work with me to save these believers that they may presently come to be with me in glory and then go on to join you in the Paradise embrace. Those who serve with me in humiliation, I would have with me in glory so that they may see all you have given into my hands as the eternal harvest of the seed sowing of time in the likeness of mortal flesh. I long to show my earthly brethren the glory I had with you before the founding of this world. This world knows very little of you, righteous Father, but I know you, and I have made you known to these believers, and they will make known your name to other generations. And now I promise them that you will be with them in the world even as you have been with me — even so.”

^{182:1.7 (1965:1)} The eleven remained kneeling in this circle about Jesus for several minutes before they arose and in silence made their way back to the near-by camp.

^{182:1.8 (1965:2)} Jesus prayed for *unity* among his followers, but he did not desire uniformity. Sin creates a dead level of evil inertia, but righteousness nourishes the creative spirit of individual experience in the living realities of eternal truth and in the progressive communion of the divine spirits of the Father and the Son. In the

eternal truth and in the progressive communion of the divine spirits of the Father and the Son. In the spiritual fellowship of the believer-son with the divine Father there can never be doctrinal finality and sectarian superiority .of group consciousness

The Master, during the course of this final prayer with his apostles, alluded to the fact that he had manifested the Father's *name* to the world. And that is truly what he did by the revelation of God through his perfected life in the flesh. The Father in heaven had sought to reveal himself to Moses, but he could proceed no further than to cause it to be said, "I AM." And when pressed for further revelation of himself, it was only disclosed, "I AM that I AM." But when Jesus had finished his earth life, this name of the Father had been so revealed that the Master, who was the :Father incarnate, could truly say

.I am the bread of life

.I am the living water

.I am the light of the world

.I am the desire of all ages

I am the open door to eternal .salvation

.I am the reality of endless life

.I am the good shepherd

I am the pathway of infinite .perfection

.I am the resurrection and the life

.I am the secret of eternal survival

.I am the way, the truth, and the life

I am the infinite Father of my finite .children

I am the true vine; you are the .branches

I am the hope of all who know the .living truth

I am the living bridge from one world .to another

I am the living link between time and .eternity

Thus did Jesus enlarge the living revelation of the name of God to all generations. As divine love reveals the nature of God, eternal truth discloses his

spiritual fellowship of the believer-son with the divine Father there can never be doctrinal finality and sectarian superiority of group consciousness.

182:1.9 (1965:3) The Master, during the course of this final prayer with his apostles, alluded to the fact that he had manifested the Father's *name* to the world. And that is truly what he did by the revelation of God through his perfected life in the flesh. The Father in heaven had sought to reveal himself to Moses, but he could proceed no further than to cause it to be said, "I AM." And when pressed for further revelation of himself, it was only disclosed, "I AM that I AM." But when Jesus had finished his earth life, this name of the Father had been so revealed that the Master, who was the Father incarnate, could truly say:

182:1.10 (1965:4) I am the bread of life.

182:1.11 (1965:5) I am the living water.

182:1.12 (1965:6) I am the light of the world.

182:1.13 (1965:7) I am the desire of all ages.

182:1.14 (1965:8) I am the open door to eternal salvation.

182:1.15 (1965:9) I am the reality of endless life.

182:1.16 (1965:10) I am the good shepherd.

182:1.17 (1965:11) I am the pathway of infinite perfection.

182:1.18 (1965:12) I am the resurrection and the life.

182:1.19 (1965:13) I am the secret of eternal survival.

182:1.20 (1965:14) I am the way, the truth, and the life.

182:1.21 (1965:15) I am the infinite Father of my finite children.

182:1.22 (1965:16) I am the true vine; you are the branches.

182:1.23 (1965:17) I am the hope of all who know the living truth.

182:1.24 (1965:18) I am the living bridge from one world to another.

182:1.25 (1965:19) I am the living link between time and eternity.

182:1.26 (1965:20) Thus did Jesus enlarge the living revelation of the name of God to all generations. As divine love reveals the nature of God, eternal truth discloses his name in ever-enlarging proportions.

.name in ever-enlarging proportions

LAST HOUR BEFORE THE BETRAYAL .2

The apostles were greatly shocked when they returned to their camp and found Judas absent. While the eleven were engaged in a heated discussion of their traitorous fellow apostle, David Zebedee and John Mark took Jesus to one side and revealed that they had kept Judas under observation for several days, and that they knew he intended to betray him into the hands of his enemies. Jesus listened to them but only said: "My friends, nothing can happen to the Son of Man unless the Father in heaven so wills. Let not your hearts be troubled; all things will work together for the glory
".of God and the salvation of men

The cheerful attitude of Jesus was waning. As the hour passed, he grew more and more serious, even sorrowful. The apostles, being much agitated, were loath to return to their tents even when requested to do so by the Master himself. Returning from his talk with David and John, he addressed his last words to all eleven, saying: "My friends, go to your rest. Prepare yourselves for the work of tomorrow. Remember, we should all submit ourselves to the will of the Father in heaven. My peace I leave with you." And having thus spoken, he motioned them to their tents, but as they went, he called to Peter, James, and John, saying, "I desire that you remain
".with me for a little while

The apostles fell asleep only because they were literally exhausted; they had been running short on sleep ever since their arrival in Jerusalem. Before they went to their separate sleeping quarters, Simon Zelotes led them all over to his tent, where were stored the swords and other arms, and supplied each of them with this fighting equipment. All of them received these arms and girded themselves therewith except Nathaniel. Nathaniel, in refusing to arm himself, said: "My brethren, the Master has repeatedly told us that his kingdom is not of this world, and that his disciples should not fight with the sword to bring about its establishment. I believe this; I do not think the Master needs to have us employ the sword in his defense. We have all seen his mighty power and know that he could defend

2. LAST HOUR BEFORE THE BETRAYAL

^{182:21 (1966:1)} The apostles were greatly shocked when they returned to their camp and found Judas absent. While the eleven were engaged in a heated discussion of their traitorous fellow apostle, David Zebedee and John Mark took Jesus to one side and revealed that they had kept Judas under observation for several days, and that they knew he intended to betray him into the hands of his enemies. Jesus listened to them but only said: "My friends, nothing can happen to the Son of Man unless the Father in heaven so wills. Let not your hearts be troubled; all things will work together for the glory of God and the salvation of men."

^{182:22 (1966:2)} The cheerful attitude of Jesus was waning. As the hour passed, he grew more and more serious, even sorrowful. The apostles, being much agitated, were loath to return to their tents even when requested to do so by the Master himself. Returning from his talk with David and John, he addressed his last words to all eleven, saying: "My friends, go to your rest. Prepare yourselves for the work of tomorrow. Remember, we should all submit ourselves to the will of the Father in heaven. My peace I leave with you." And having thus spoken, he motioned them to their tents, but as they went, he called to Peter, James, and John, saying, "I desire that you remain with me for a little while."

^{182:23 (1966:3)} The apostles fell asleep only because they were literally exhausted; they had been running short on sleep ever since their arrival in Jerusalem. Before they went to their separate sleeping quarters, Simon Zelotes led them all over to his tent, where were stored the swords and other arms, and supplied each of them with this fighting equipment. All of them received these arms and girded themselves therewith except Nathaniel. Nathaniel, in refusing to arm himself, said: "My brethren, the Master has repeatedly told us that his kingdom is not of this world, and that his disciples should not fight with the sword to bring about its establishment. I believe this; I do not think the Master needs to have us employ the sword in his defense. We have all seen his mighty power and know that he could defend himself against his enemies if he so desired. If he will not resist his enemies, it must be that such a course represents his attempt to fulfill his Father's will. I will pray, but I will not wield the sword." When Andrew heard

himself against his enemies if he so desired. If he will not resist his enemies, it must be that such a course represents his attempt to fulfill his Father's will. I will pray, but I will not wield the sword." When Andrew heard Nathaniel's speech, he handed his sword back to Simon Zelotes. And so nine of them were armed as they separated for the night.

Resentment of Judas's being a traitor for the moment eclipsed everything else in the apostles' minds. The Master's comment in reference to Judas, spoken in the course of the last prayer, opened their eyes to the fact that he had forsaken them.

After the eight apostles had finally gone to their tents, and while Peter, James, and John were standing by to receive the Master's orders, Jesus called to David Zebedee, "Send to me your most fleet and trustworthy messenger." When David brought to the Master one Jacob, once a runner on the overnight messenger service between Jerusalem and Bethsaida, Jesus, addressing him, said: "In all haste, go to Abner at Philadelphia and say: 'The Master sends greetings of peace to you and says that the hour has come when he will be delivered into the hands of his enemies, who will put him to death, but that he will rise from the dead and appear to you shortly, before he goes to the Father, and that he will then give you guidance to the time when the new teacher shall come to live in your hearts.'" And when Jacob had rehearsed this message to the Master's satisfaction, Jesus sent him on his way, saying: "Fear not what any man may do to you, Jacob, for this night an unseen messenger will run by your side."

Then Jesus turned to the chief of the visiting Greeks who were encamped with them, and said: "My brother, be not disturbed by what is about to take place since I have already forewarned you. The Son of Man will be put to death at the instigation of his enemies, the chief priests and the rulers of the Jews, but I will rise to be with you a short time before I go to the Father. And when you have seen all this come to pass, glorify God and strengthen your brethren."

In ordinary circumstances the apostles would have bidden the Master a personal good night, but this evening

Nathaniel's speech, he handed his sword back to Simon Zelotes. And so nine of them were armed as they separated for the night.

^{182:24 (1966:4)} Resentment of Judas's being a traitor for the moment eclipsed everything else in the apostles' minds. The Master's comment in reference to Judas, spoken in the course of the last prayer, opened their eyes to the fact that he had forsaken them.

^{182:25 (1966:5)} After the eight apostles had finally gone to their tents, and while Peter, James, and John were standing by to receive the Master's orders, Jesus called to David Zebedee, "Send to me your most fleet and trustworthy messenger." When David brought to the Master one Jacob, once a runner on the overnight messenger service between Jerusalem and Bethsaida, Jesus, addressing him, said: "In all haste, go to Abner at Philadelphia and say: 'The Master sends greetings of peace to you and says that the hour has come when he will be delivered into the hands of his enemies, who will put him to death, but that he will rise from the dead and appear to you shortly, before he goes to the Father, and that he will then give you guidance to the time when the new teacher shall come to live in your hearts.'" And when Jacob had rehearsed this message to the Master's satisfaction, Jesus sent him on his way, saying: "Fear not what any man may do to you, Jacob, for this night an unseen messenger will run by your side."

^{182:26 (1967:1)} Then Jesus turned to the chief of the visiting Greeks who were encamped with them, and said: "My brother, be not disturbed by what is about to take place since I have already forewarned you. The Son of Man will be put to death at the instigation of his enemies, the chief priests and the rulers of the Jews, but I will rise to be with you a short time before I go to the Father. And when you have seen all this come to pass, glorify God and strengthen your brethren."

^{182:27 (1967:2)} In ordinary circumstances the apostles would have bidden the Master a personal good night, but this evening they were so preoccupied

they were so preoccupied with the sudden realization of Judas's desertion and so overcome by the unusual nature of the Master's farewell prayer that they listened to his good-bye salutation and went away in silence.

Jesus did say this to Andrew as he left his side that night: "Andrew, do what you can to keep your brethren together until I come again to you after I have drunk this cup. Strengthen your brethren, seeing that I have already told you all. Peace be with you."

None of the apostles expected anything out of the ordinary to happen that night since it was already so late. They sought sleep that they might rise up early in the morning and be prepared for the worst. They thought that the chief priests would seek to apprehend their Master early in the morning as no secular work was ever done after noon on the preparation day for the Passover. Only David Zebedee and John Mark understood that the enemies of Jesus were coming with Judas that very night.

David had arranged to stand guard that night on the upper trail which led to the Bethany-Jerusalem road, while John Mark was to watch along the road coming up by the Kidron to Gethsemane. Before David went to his self-imposed task of outpost duty, he bade farewell to Jesus, saying: "Master, I have had great joy in my service with you. My brothers are your apostles, but I have delighted to do the lesser things as they should be done, and I shall miss you with all my heart when you are gone." And then said Jesus to David: "David, my son, others have done that which they were directed to do, but this service have you done of your own heart, and I have not been unmindful of your devotion. You, too, shall some day serve with me in the eternal kingdom."

And then, as he prepared to go on watch by the upper trail, David said to Jesus: "You know, Master, I sent for your family, and I have word by a messenger that they are tonight in Jericho. They will be here early tomorrow forenoon since it would be dangerous for them to come up the bloody way by night." And Jesus, looking down upon David, only said: "Let it be so, David."

When David had gone up Olivet,

with the sudden realization of Judas's desertion and so overcome by the unusual nature of the Master's farewell prayer that they listened to his good-bye salutation and went away in silence.

^{182:28 (1967:3)} Jesus did say this to Andrew as he left his side that night: "Andrew, do what you can to keep your brethren together until I come again to you after I have drunk this cup. Strengthen your brethren, seeing that I have already told you all. Peace be with you."

^{182:29 (1967:4)} None of the apostles expected anything out of the ordinary to happen that night since it was already so late. They sought sleep that they might rise up early in the morning and be prepared for the worst. They thought that the chief priests would seek to apprehend their Master early in the morning as no secular work was ever done after noon on the preparation day for the Passover. Only David Zebedee and John Mark understood that the enemies of Jesus were coming with Judas that very night.

^{182:210 (1967:5)} David had arranged to stand guard that night on the upper trail which led to the Bethany-Jerusalem road, while John Mark was to watch along the road coming up by the Kidron to Gethsemane. Before David went to his self-imposed task of outpost duty, he bade farewell to Jesus, saying: "Master, I have had great joy in my service with you. My brothers are your apostles, but I have delighted to do the lesser things as they should be done, and I shall miss you with all my heart when you are gone." And then said Jesus to David: "David, my son, others have done that which they were directed to do, but this service have you done of your own heart, and I have not been unmindful of your devotion. You, too, shall some day serve with me in the eternal kingdom."

^{182:211 (1967:6)} And then, as he prepared to go on watch by the upper trail, David said to Jesus: "You know, Master, I sent for your family, and I have word by a messenger that they are tonight in Jericho. They will be here early tomorrow forenoon since it would be dangerous for them to come up the bloody way by night." And Jesus, looking down upon David, only said: "Let it be so, David."

^{182:212 (1967:7)} When David had gone up Olivet, John

John Mark took up his vigil near the road which ran by the brook down to Jerusalem. And John would have remained at this post but for his great desire to be near Jesus and to know what was going on. Shortly after David left him, and when John Mark observed Jesus withdraw, with Peter, James, and John, into a near-by ravine, he was so overcome with combined devotion and curiosity that he forsook his sentinel post and followed after them, hiding himself in the bushes, from which place he saw and overheard all that transpired during those last moments in the garden and just before Judas and the armed guards appeared to arrest Jesus.

While all this was in progress at the Master's camp, Judas Iscariot was in conference with the captain of the temple guards, who had assembled his men preparatory to setting out, under the leadership of the betrayer, to arrest Jesus.

Mark took up his vigil near the road which ran by the brook down to Jerusalem. And John would have remained at this post but for his great desire to be near Jesus and to know what was going on. Shortly after David left him, and when John Mark observed Jesus withdraw, with Peter, James, and John, into a near-by ravine, he was so overcome with combined devotion and curiosity that he forsook his sentinel post and followed after them, hiding himself in the bushes, from which place he saw and overheard all that transpired during those last moments in the garden and just before Judas and the armed guards appeared to arrest Jesus.

^{182:13 (1968:1)} While all this was in progress at the Master's camp, Judas Iscariot was in conference with the captain of the temple guards, who had assembled his men preparatory to setting out, under the leadership of the betrayer, to arrest Jesus.

ALONE IN GETHSEMANE .3

After all was still and quiet about the camp, Jesus, taking Peter, James, and John, went a short way up a near-by ravine where he had often before gone to pray and commune. The three apostles could not help recognizing that he was grievously oppressed; never before had they observed their Master to be so heavy-laden and sorrowful. When they arrived at the place of his devotions, he bade the three sit down and watch with him while he went off about a stone's throw to pray. And when he had fallen down on his face, he prayed: "My Father, I came into this world to do your will, and so have I. I know that the hour has come to lay down this life in the flesh, and I do not shrink therefrom, but I would know that it is your will that I drink this cup. Send me the assurance that I will please you in my death even as I have in my life."

The Master remained in a prayerful attitude for a few moments, and then, going over to the three apostles, he found them sound asleep, for their eyes were heavy and they could not remain awake. As Jesus awoke them, he said: "What! can you not watch with me even for one hour? Cannot you see that my soul is exceedingly sorrowful, even to death, and that I crave your

3. ALONE IN GETHSEMANE

^{182:31 (1968:2)} After all was still and quiet about the camp, Jesus, taking Peter, James, and John, went a short way up a near-by ravine where he had often before gone to pray and commune. The three apostles could not help recognizing that he was grievously oppressed; never before had they observed their Master to be so heavy-laden and sorrowful. When they arrived at the place of his devotions, he bade the three sit down and watch with him while he went off about a stone's throw to pray. And when he had fallen down on his face, he prayed: "My Father, I came into this world to do your will, and so have I. I know that the hour has come to lay down this life in the flesh, and I do not shrink therefrom, but I would know that it is your will that I drink this cup. Send me the assurance that I will please you in my death even as I have in my life."

^{182:32 (1968:3)} The Master remained in a prayerful attitude for a few moments, and then, going over to the three apostles, he found them sound asleep, for their eyes were heavy and they could not remain awake. As Jesus awoke them, he said: "What! can you not watch with me even for one hour? Cannot you see that my soul is exceedingly sorrowful, even to death, and that I crave your companionship?" After the three had aroused from their slumber, the Master again went apart by himself and, falling

companionship?" After the three had aroused from their slumber, the Master again went apart by himself and, falling down on the ground, again prayed: "Father, I know it is possible to avoid this cup — all things are possible with you — but I have come to do your will, and while this is a bitter cup, I would drink it if it is your will." And when he had thus prayed, a mighty angel came down by his side and, speaking to him, touched him and strengthened him.

When Jesus returned to speak with the three apostles, he again found them fast asleep. He awakened them, saying: "In such an hour I need that you should watch and pray with me — all the more do you need to pray that you enter not into temptation — wherefore do you fall asleep when I leave you?"

And then, for a third time, the Master withdrew and prayed: "Father, you see my sleeping apostles; have mercy upon them. The spirit is indeed willing, but the flesh is weak. And now, O Father, if this cup may not pass, then would I drink it. Not my will, but yours, be done." And when he had finished praying, he lay for a moment prostrate on the ground. When he arose and went back to his apostles, once more he found them asleep. He surveyed them and, with a pitying gesture, tenderly said: "Sleep on now and take your rest; the time of decision is past. The hour is now upon us wherein the Son of Man will be betrayed into the hands of his enemies." As he reached down to shake them that he might awaken them, he said: "Arise, let us be going back to the camp, for, behold, he who betrays me is at hand, and the hour has come when my flock shall be scattered. But I have already told you about these things."

During the years that Jesus lived among his followers, they did, indeed, have much proof of his divine nature, but just now are they about to witness new evidences of his humanity. Just before the greatest of all the revelations of his divinity, his resurrection, must now come the greatest proofs of his mortal nature, his humiliation and crucifixion.

Each time he prayed in the garden, his humanity laid a firmer faith-hold upon his divinity; his human will more completely became one with the divine will of his Father. Among other words spoken to him by the mighty angel was

down on the ground, again prayed: "Father, I know it is possible to avoid this cup — all things are possible with you — but I have come to do your will, and while this is a bitter cup, I would drink it if it is your will." And when he had thus prayed, a mighty angel came down by his side and, speaking to him, touched him and strengthened him.

^{182:33 (1968:4)} When Jesus returned to speak with the three apostles, he again found them fast asleep. He awakened them, saying: "In such an hour I need that you should watch and pray with me — all the more do you need to pray that you enter not into temptation — wherefore do you fall asleep when I leave you?"

^{182:34 (1968:5)} And then, for a third time, the Master withdrew and prayed: "Father, you see my sleeping apostles; have mercy upon them. The spirit is indeed willing, but the flesh is weak. And now, O Father, if this cup may not pass, then would I drink it. Not my will, but yours, be done." And when he had finished praying, he lay for a moment prostrate on the ground. When he arose and went back to his apostles, once more he found them asleep. He surveyed them and, with a pitying gesture, tenderly said: "Sleep on now and take your rest; the time of decision is past. The hour is now upon us wherein the Son of Man will be betrayed into the hands of his enemies." As he reached down to shake them that he might awaken them, he said: "Arise, let us be going back to the camp, for, behold, he who betrays me is at hand, and the hour has come when my flock shall be scattered. But I have already told you about these things."

^{182:35 (1968:6)} During the years that Jesus lived among his followers, they did, indeed, have much proof of his divine nature, but just now are they about to witness new evidences of his humanity. Just before the greatest of all the revelations of his divinity, his resurrection, must now come the greatest proofs of his mortal nature, his humiliation and crucifixion.

^{182:36 (1968:7)} Each time he prayed in the garden, his humanity laid a firmer faith-hold upon his divinity; his human will more completely became one with the divine will of his Father. Among other words spoken to him by the mighty angel was the message that the Father desired his Son to finish his earth

the message that the Father desired his Son to finish his earth bestowal by passing through the creature experience of death just as all mortal creatures must experience material dissolution in passing from the existence of time into the progression of eternity.

Earlier in the evening it had not seemed so difficult to drink the cup, but as the human Jesus bade farewell to his apostles and sent them to their rest, the trial grew more appalling. Jesus experienced that natural ebb and flow of feeling which is common to all human experience, and just now he was weary from work, exhausted from the long hours of strenuous labor and painful anxiety concerning the safety of his apostles. While no mortal can presume to understand the thoughts and feelings of the incarnate Son of God at such a time as this, we know that he endured great anguish and suffered untold sorrow, for the perspiration rolled off his face in great drops. He was at last convinced that the Father intended to allow natural events to take their course; he was fully determined to employ none of his sovereign power as the supreme head of a universe to save himself.

The assembled hosts of a vast creation are now hovered over this scene under the transient joint command of Gabriel and the Personalized Adjuster of Jesus. The division commanders of these armies of heaven have repeatedly been warned not to interfere with these transactions on earth unless Jesus himself should order them to intervene.

The experience of parting with the apostles was a great strain on the human heart of Jesus; this sorrow of love bore down on him and made it more difficult to face such a death as he well knew awaited him. He realized how weak and how ignorant his apostles were, and he dreaded to leave them. He well knew that the time of his departure had come, but his human heart longed to find out whether there might not possibly be some legitimate avenue of escape from this terrible plight of suffering and sorrow. And when it had thus sought escape, and failed, it was willing to drink the cup. The divine mind of Michael knew he had done his best for the twelve apostles; but the human heart of Jesus wished that more might have been done for them before they should be left alone

bestowal by passing through the creature experience of death just as all mortal creatures must experience material dissolution in passing from the existence of time into the progression of eternity.

^{182:3.7 (1969:2)} Earlier in the evening it had not seemed so difficult to drink the cup, but as the human Jesus bade farewell to his apostles and sent them to their rest, the trial grew more appalling. Jesus experienced that natural ebb and flow of feeling which is common to all human experience, and just now he was weary from work, exhausted from the long hours of strenuous labor and painful anxiety concerning the safety of his apostles. While no mortal can presume to understand the thoughts and feelings of the incarnate Son of God at such a time as this, we know that he endured great anguish and suffered untold sorrow, for the perspiration rolled off his face in great drops. He was at last convinced that the Father intended to allow natural events to take their course; he was fully determined to employ none of his sovereign power as the supreme head of a universe to save himself.

^{182:3.8 (1969:3)} The assembled hosts of a vast creation are now hovered over this scene under the transient joint command of Gabriel and the Personalized Adjuster of Jesus. The division commanders of these armies of heaven have repeatedly been warned not to interfere with these transactions on earth unless Jesus himself should order them to intervene.

^{182:3.9 (1969:4)} The experience of parting with the apostles was a great strain on the human heart of Jesus; this sorrow of love bore down on him and made it more difficult to face such a death as he well knew awaited him. He realized how weak and how ignorant his apostles were, and he dreaded to leave them. He well knew that the time of his departure had come, but his human heart longed to find out whether there might not possibly be some legitimate avenue of escape from this terrible plight of suffering and sorrow. And when it had thus sought escape, and failed, it was willing to drink the cup. The divine mind of Michael knew he had done his best for the twelve apostles; but the human heart of Jesus wished that more might have been done for them before they should be left alone in the world. Jesus' heart was being crushed; he truly loved his brethren. He was isolated from his family in the flesh; one of his chosen associates was betraying him. His father Joseph's people had rejected him and thereby sealed their doom as a

in the world. Jesus' heart was being crushed; he truly loved his brethren. He was isolated from his family in the flesh; one of his chosen associates was betraying him. His father Joseph's people had rejected him and thereby sealed their doom as a people with a special mission on earth. His soul was tortured by baffled love and rejected mercy. It was just one of those awful human moments when everything seems to bear down with crushing cruelty and .terrible agony

Jesus' humanity was not insensible to this situation of private loneliness, public shame, and the appearance of the failure of his cause. All these sentiments bore down on him with indescribable heaviness. In this great sorrow his mind went back to the days of his childhood in Nazareth and to his early work in Galilee. At the time of this great trial there came up in his mind many of those pleasant scenes of his earthly ministry. And it was from these old memories of Nazareth, Capernaum, Mount Hermon, and of the sunrise and sunset on the shimmering Sea of Galilee, that he soothed himself as he made his human heart strong and ready to encounter the .traitor who should so soon betray him

Before Judas and the soldiers arrived, the Master had fully regained his customary poise; the spirit had triumphed over the flesh; faith had asserted itself over all human tendencies to fear or entertain doubt. The supreme test of the full realization of the human nature had been met and acceptably passed. Once more the Son of Man was prepared to face his enemies with equanimity and in the full assurance of his invincibility as a mortal man unreservedly dedicated to the doing of .his Father's will

people with a special mission on earth. His soul was tortured by baffled love and rejected mercy. It was just one of those awful human moments when everything seems to bear down with crushing cruelty and terrible agony.

182:3.10 (1969:5) Jesus' humanity was not insensible to this situation of private loneliness, public shame, and the appearance of the failure of his cause. All these sentiments bore down on him with indescribable heaviness. In this great sorrow his mind went back to the days of his childhood in Nazareth and to his early work in Galilee. At the time of this great trial there came up in his mind many of those pleasant scenes of his earthly ministry. And it was from these old memories of Nazareth, Capernaum, Mount Hermon, and of the sunrise and sunset on the shimmering Sea of Galilee, that he soothed himself as he made his human heart strong and ready to encounter the traitor who should so soon betray him.

182:3.11 (1969:6) Before Judas and the soldiers arrived, the Master had fully regained his customary poise; the spirit had triumphed over the flesh; faith had asserted itself over all human tendencies to fear or entertain doubt. The supreme test of the full realization of the human nature had been met and acceptably passed. Once more the Son of Man was prepared to face his enemies with equanimity and in the full assurance of his invincibility as a mortal man unreservedly dedicated to the doing of his Father's will.

Paper 183. The Betrayal and Arrest of Jesus

184 ⇨

کتاب یورنشيا

⇨ 182

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 183. THE BETRAYAL AND ARREST OF JESUS

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The Father's Will
2. Judas in the City
3. The Master's Arrest
4. Discussion at the Olive Press
5. On the Way to the High Priest's Palace

مقدمه مقاله

AFTER Jesus had finally awakened Peter, James, and John, he suggested that they go to their tents and seek sleep in preparation for the duties of the morrow. But by this time the three apostles were wide awake; they had been refreshed by their short naps, and besides, they were stimulated and aroused by the arrival on the scene of two excited messengers who inquired for David Zebedee and quickly went in quest of him when Peter informed them where he kept watch.

Although eight of the apostles were sound asleep, the Greeks who were encamped alongside them were more fearful of trouble, so much so that they had posted a sentinel to give the alarm in case danger should arise. When these two messengers hurried into camp, the Greek sentinel proceeded to arouse all of his fellow countrymen, who streamed forth from their tents, fully dressed and fully armed. All the camp was now aroused except the eight

PAPER 183 THE BETRAYAL AND ARREST OF JESUS

SECTIONS

Introduction

1. The Father's Will
2. Judas in the City
3. The Master's Arrest
4. Discussion at the Olive Press
5. On the Way to the High Priest's Palace

INTRODUCTION

^{183:01 (1971.1)} AFTER Jesus had finally awakened Peter, James, and John, he suggested that they go to their tents and seek sleep in preparation for the duties of the morrow. But by this time the three apostles were wide awake; they had been refreshed by their short naps, and besides, they were stimulated and aroused by the arrival on the scene of two excited messengers who inquired for David Zebedee and quickly went in quest of him when Peter informed them where he kept watch.

^{183:02 (1971.2)} Although eight of the apostles were sound asleep, the Greeks who were encamped alongside them were more fearful of trouble, so much so that they had posted a sentinel to give the alarm in case danger should arise. When these two messengers hurried into camp, the Greek sentinel proceeded to arouse all of his fellow countrymen, who streamed forth from their tents, fully dressed and fully armed. All the camp was now aroused except the eight apostles. Peter desired to call his associates, but Jesus definitely forbade him. The Master mildly admonished them all to return to their tents, but they were reluctant to comply with his

apostles. Peter desired to call his associates, but Jesus definitely forbade him. The Master mildly admonished them all to return to their tents, but they were reluctant to comply with his suggestion.

Failing to disperse his followers, the Master left them and walked down toward the olive press near the entrance to Gethsemane Park. Although the three apostles, the Greeks, and the other members of the camp hesitated immediately to follow him, John Mark hastened around through the olive trees and secreted himself in a small shed near the olive press. Jesus withdrew from the camp and from his friends in order that his apprehenders, when they arrived, might arrest him without disturbing his apostles. The Master feared to have his apostles awake and present at the time of his arrest lest the spectacle of Judas's betraying him should so arouse their animosity that they would offer resistance to the soldiers and would be taken into custody with him. He feared that, if they should be arrested with him, they might also perish with him.

Though Jesus knew that the plan for his death had its origin in the councils of the rulers of the Jews, he was also aware that all such nefarious schemes had the full approval of Lucifer, Satan, and Caligastia. And he well knew that these rebels of the realms would also be pleased to see all of the apostles destroyed with him.

Jesus sat down, alone, on the olive press, where he awaited the coming of the betrayer, and he was seen at this time only by John Mark and an innumerable host of celestial observers.

suggestion.

^{183:0.3 (1971.3)} Failing to disperse his followers, the Master left them and walked down toward the olive press near the entrance to Gethsemane Park. Although the three apostles, the Greeks, and the other members of the camp hesitated immediately to follow him, John Mark hastened around through the olive trees and secreted himself in a small shed near the olive press. Jesus withdrew from the camp and from his friends in order that his apprehenders, when they arrived, might arrest him without disturbing his apostles. The Master feared to have his apostles awake and present at the time of his arrest lest the spectacle of Judas's betraying him should so arouse their animosity that they would offer resistance to the soldiers and would be taken into custody with him. He feared that, if they should be arrested with him, they might also perish with him.

^{183:0.4 (1971.4)} Though Jesus knew that the plan for his death had its origin in the councils of the rulers of the Jews, he was also aware that all such nefarious schemes had the full approval of Lucifer, Satan, and Caligastia. And he well knew that these rebels of the realms would also be pleased to see all of the apostles destroyed with him.

^{183:0.5 (1971.5)} Jesus sat down, alone, on the olive press, where he awaited the coming of the betrayer, and he was seen at this time only by John Mark and an innumerable host of celestial observers.

THE FATHER'S WILL .1

There is great danger of misunderstanding the meaning of numerous sayings and many events associated with the termination of the Master's career in the flesh. The cruel treatment of Jesus by the ignorant servants and the calloused soldiers, the unfair conduct of his trials, and the unfeeling attitude of the professed religious leaders, must not be confused with the fact that Jesus, in patiently submitting to all this suffering and

1. THE FATHER'S WILL

^{183:1.1 (1971.6)} There is great danger of misunderstanding the meaning of numerous sayings and many events associated with the termination of the Master's career in the flesh. The cruel treatment of Jesus by the ignorant servants and the calloused soldiers, the unfair conduct of his trials, and the unfeeling attitude of the professed religious leaders, must not be confused with the fact that Jesus, in patiently submitting to all this suffering and humiliation, was truly doing the will of the Father in Paradise. It was, indeed and in truth, the will of the Father that his Son should drink to the full

humiliation, was truly doing the will of the Father in Paradise. It was, indeed and in truth, the will of the Father that his Son should drink to the full the cup of mortal experience, from birth to death, but the Father in heaven had nothing whatever to do with instigating the barbarous behavior of those supposedly civilized human beings who so brutally tortured the Master and so horribly heaped successive indignities upon his nonresisting person. These inhuman and shocking experiences which Jesus was called upon to endure in the final hours of his mortal life were not in any sense a part of the divine will of the Father, which his human nature had so triumphantly pledged to carry out at the time of the final surrender of man to God as signified in the threefold prayer which he indited in the garden while his weary apostles slept the sleep of physical exhaustion.

The Father in heaven desired the bestowal Son to finish his earth career *naturally*, just as all mortals must finish up their lives on earth and in the flesh. Ordinary men and women cannot expect to have their last hours on earth and the supervening episode of death made easy by a special dispensation. Accordingly, Jesus elected to lay down his life in the flesh in the manner which was in keeping with the outworking of natural events, and he steadfastly refused to extricate himself from the cruel clutches of a wicked conspiracy of inhuman events which swept on with horrible certainty toward his unbelievable humiliation and ignominious death. And every bit of all this astounding manifestation of hatred and this unprecedented demonstration of cruelty was the work of evil men and wicked mortals. God in heaven did not will it, neither did the archenemies of Jesus dictate it, though they did much to insure that unthinking and evil mortals would thus reject the bestowal Son. Even the father of sin turned his face away from the excruciating horror of the scene of the crucifixion.

the cup of mortal experience, from birth to death, but the Father in heaven had nothing whatever to do with instigating the barbarous behavior of those supposedly civilized human beings who so brutally tortured the Master and so horribly heaped successive indignities upon his nonresisting person. These inhuman and shocking experiences which Jesus was called upon to endure in the final hours of his mortal life were not in any sense a part of the divine will of the Father, which his human nature had so triumphantly pledged to carry out at the time of the final surrender of man to God as signified in the threefold prayer which he indited in the garden while his weary apostles slept the sleep of physical exhaustion.

^{183:1.2 (1972:1)} The Father in heaven desired the bestowal Son to finish his earth career *naturally*, just as all mortals must finish up their lives on earth and in the flesh. Ordinary men and women cannot expect to have their last hours on earth and the supervening episode of death made easy by a special dispensation. Accordingly, Jesus elected to lay down his life in the flesh in the manner which was in keeping with the outworking of natural events, and he steadfastly refused to extricate himself from the cruel clutches of a wicked conspiracy of inhuman events which swept on with horrible certainty toward his unbelievable humiliation and ignominious death. And every bit of all this astounding manifestation of hatred and this unprecedented demonstration of cruelty was the work of evil men and wicked mortals. God in heaven did not will it, neither did the archenemies of Jesus dictate it, though they did much to insure that unthinking and evil mortals would thus reject the bestowal Son. Even the father of sin turned his face away from the excruciating horror of the scene of the crucifixion.

JUDAS IN THE CITY.2

After Judas so abruptly left the table while eating the Last Supper, he went directly to the home of his cousin, and then did the two go straight to the

2. JUDAS IN THE CITY

^{183:2.1 (1972:2)} After Judas so abruptly left the table while eating the Last Supper, he went directly to the home of his cousin, and then did the two go straight to the captain of the temple guards. Judas

captain of the temple guards. Judas requested the captain to assemble the guards and informed him that he was ready to lead them to Jesus. Judas having appeared on the scene a little before he was expected, there was some delay in getting started for the Mark home, where Judas expected to find Jesus still visiting with the apostles. The Master and the eleven left the home of Elijah Mark fully fifteen minutes before the betrayer and the guards arrived. By the time the apprehenders reached the Mark home, Jesus and the eleven were well outside the walls of the city and on their way to the Olivet camp.

Judas was much perturbed by this failure to find Jesus at the Mark residence and in the company of eleven men, only two of whom were armed for resistance. He happened to know that, in the afternoon when they had left camp, only Simon Peter and Simon Zelotes were girded with swords; Judas had hoped to take Jesus when the city was quiet, and when there was little chance of resistance. The betrayer feared that, if he waited for them to return to their camp, more than threescore of devoted disciples would be encountered, and he also knew that Simon Zelotes had an ample store of arms in his possession. Judas was becoming increasingly nervous as he meditated how the eleven loyal apostles would detest him, and he feared they would all seek to destroy him. He was not only disloyal, but he was a real coward at heart.

When they failed to find Jesus in the upper chamber, Judas asked the captain of the guard to return to the temple. By this time the rulers had begun to assemble at the high priest's home preparatory to receiving Jesus, seeing that their bargain with the traitor called for Jesus' arrest by midnight of that day. Judas explained to his associates that they had missed Jesus at the Mark home, and that it would be necessary to go to Gethsemane to arrest him. The betrayer then went on to state that more than threescore devoted followers were encamped with him, and that they were all well armed. The rulers of the Jews reminded Judas that Jesus had always preached nonresistance, but Judas replied that they could not depend upon all Jesus' followers obeying such teaching. He really feared for himself

requested the captain to assemble the guards and informed him that he was ready to lead them to Jesus. Judas having appeared on the scene a little before he was expected, there was some delay in getting started for the Mark home, where Judas expected to find Jesus still visiting with the apostles. The Master and the eleven left the home of Elijah Mark fully fifteen minutes before the betrayer and the guards arrived. By the time the apprehenders reached the Mark home, Jesus and the eleven were well outside the walls of the city and on their way to the Olivet camp.

^{18322(1972:3)} Judas was much perturbed by this failure to find Jesus at the Mark residence and in the company of eleven men, only two of whom were armed for resistance. He happened to know that, in the afternoon when they had left camp, only Simon Peter and Simon Zelotes were girded with swords; Judas had hoped to take Jesus when the city was quiet, and when there was little chance of resistance. The betrayer feared that, if he waited for them to return to their camp, more than threescore of devoted disciples would be encountered, and he also knew that Simon Zelotes had an ample store of arms in his possession. Judas was becoming increasingly nervous as he meditated how the eleven loyal apostles would detest him, and he feared they would all seek to destroy him. He was not only disloyal, but he was a real coward at heart.

^{18323 (1973:1)} When they failed to find Jesus in the upper chamber, Judas asked the captain of the guard to return to the temple. By this time the rulers had begun to assemble at the high priest's home preparatory to receiving Jesus, seeing that their bargain with the traitor called for Jesus' arrest by midnight of that day. Judas explained to his associates that they had missed Jesus at the Mark home, and that it would be necessary to go to Gethsemane to arrest him. The betrayer then went on to state that more than threescore devoted followers were encamped with him, and that they were all well armed. The rulers of the Jews reminded Judas that Jesus had always preached nonresistance, but Judas replied that they could not depend upon all Jesus' followers obeying such teaching. He really feared for himself and therefore made bold to ask for a company of forty armed soldiers. Since the Jewish authorities had no such force of armed men under their jurisdiction, they went at once to the fortress of Antonia and

and therefore made bold to ask for a company of forty armed soldiers. Since the Jewish authorities had no such force of armed men under their jurisdiction, they went at once to the fortress of Antonia and requested the Roman commander to give them this guard; but when he learned that they intended to arrest Jesus, he promptly refused to accede to their request and referred them to his superior officer. In this way more than an hour was consumed in going from one authority to another until they finally were compelled to go to Pilate himself in order to obtain permission to employ the armed Roman guards. It was late when they arrived at Pilate's house, and he had retired to his private chambers with his wife. He hesitated to have anything to do with the enterprise, all the more so since his wife had asked him not to grant the request. But inasmuch as the presiding officer of the Jewish Sanhedrin was present and making personal request for this assistance, the governor thought it wise to grant the petition, thinking he could later on right any wrong they might be disposed to commit.

Accordingly, when Judas Iscariot started out from the temple, about half after eleven o'clock, he was accompanied by more than sixty persons — temple guards, Roman soldiers, and curious servants of the chief priests and rulers.

requested the Roman commander to give them this guard; but when he learned that they intended to arrest Jesus, he promptly refused to accede to their request and referred them to his superior officer. In this way more than an hour was consumed in going from one authority to another until they finally were compelled to go to Pilate himself in order to obtain permission to employ the armed Roman guards. It was late when they arrived at Pilate's house, and he had retired to his private chambers with his wife. He hesitated to have anything to do with the enterprise, all the more so since his wife had asked him not to grant the request. But inasmuch as the presiding officer of the Jewish Sanhedrin was present and making personal request for this assistance, the governor thought it wise to grant the petition, thinking he could later on right any wrong they might be disposed to commit.

^{183:24 (1973:2)} Accordingly, when Judas Iscariot started out from the temple, about half after eleven o'clock, he was accompanied by more than sixty persons — temple guards, Roman soldiers, and curious servants of the chief priests and rulers.

THE MASTER'S ARREST .3

As this company of armed soldiers and guards, carrying torches and lanterns, approached the garden, Judas stepped well out in front of the band that he might be ready quickly to identify Jesus so that the apprehenders could easily lay hands on him before his associates could rally to his defense. And there was yet another reason why Judas chose to be ahead of the Master's enemies: He thought it would appear that he had arrived on the scene ahead of the soldiers so that the apostles and others gathered about Jesus might not directly connect him with the armed guards following so closely upon his heels. Judas had even thought to pose as having hastened out to warn them of the coming of the apprehenders, but this plan was thwarted by Jesus'

3. THE MASTER'S ARREST

^{183:31 (1973:3)} As this company of armed soldiers and guards, carrying torches and lanterns, approached the garden, Judas stepped well out in front of the band that he might be ready quickly to identify Jesus so that the apprehenders could easily lay hands on him before his associates could rally to his defense. And there was yet another reason why Judas chose to be ahead of the Master's enemies: He thought it would appear that he had arrived on the scene ahead of the soldiers so that the apostles and others gathered about Jesus might not directly connect him with the armed guards following so closely upon his heels. Judas had even thought to pose as having hastened out to warn them of the coming of the apprehenders, but this plan was thwarted by Jesus' blighting greeting of the betrayer. Though the Master spoke to Judas kindly, he greeted him as a traitor.

blighting greeting of the betrayer.
Though the Master spoke to Judas
.kindly, he greeted him as a traitor

As soon as Peter, James, and John, with some thirty of their fellow campers, saw the armed band with torches swing around the brow of the hill, they knew that these soldiers were coming to arrest Jesus, and they all rushed down to near the olive press where the Master was sitting in moonlit solitude. As the company of soldiers approached on one side, the three apostles and their associates approached on the other. As Judas strode forward to accost the Master, there the two groups stood, motionless, with the Master between them and Judas making ready to impress the traitorous kiss upon his .brow

It had been the hope of the betrayer that he could, after leading the guards to Gethsemane, simply point Jesus out to the soldiers, or at most carry out the promise to greet him with a kiss, and then quickly retire from the scene. Judas greatly feared that the apostles would all be present, and that they would concentrate their attack upon him in retribution for his daring to betray their beloved teacher. But when the Master greeted him as a betrayer, he was so confused that he made no attempt to .flee

Jesus made one last effort to save Judas from actually betraying him in that, before the traitor could reach him, he stepped to one side and, addressing the foremost soldier on the left, the captain of the Romans, said, "Whom do you seek?" The captain answered, "Jesus of Nazareth." Then Jesus stepped up immediately in front of the officer and, standing there in the calm majesty of the God of all this creation, said, "I am he." Many of this armed band had heard Jesus teach in the temple, others had learned about his mighty works, and when they heard him thus boldly announce his identity, those in the front ranks fell suddenly backward. They were overcome with surprise at his calm and majestic announcement of identity. There was, therefore, no need for Judas to go on with his plan of betrayal. The Master had boldly revealed himself to his enemies, and they could have taken him without Judas's assistance. But the traitor had to do something to account

^{183:3.2 (1973.4)} As soon as Peter, James, and John, with some thirty of their fellow campers, saw the armed band with torches swing around the brow of the hill, they knew that these soldiers were coming to arrest Jesus, and they all rushed down to near the olive press where the Master was sitting in moonlit solitude. As the company of soldiers approached on one side, the three apostles and their associates approached on the other. As Judas strode forward to accost the Master, there the two groups stood, motionless, with the Master between them and Judas making ready to impress the traitorous kiss upon his brow.

^{183:3.3 (1974.1)} It had been the hope of the betrayer that he could, after leading the guards to Gethsemane, simply point Jesus out to the soldiers, or at most carry out the promise to greet him with a kiss, and then quickly retire from the scene. Judas greatly feared that the apostles would all be present, and that they would concentrate their attack upon him in retribution for his daring to betray their beloved teacher. But when the Master greeted him as a betrayer, he was so confused that he made no attempt to flee.

^{183:3.4 (1974.2)} Jesus made one last effort to save Judas from actually betraying him in that, before the traitor could reach him, he stepped to one side and, addressing the foremost soldier on the left, the captain of the Romans, said, "Whom do you seek?" The captain answered, "Jesus of Nazareth." Then Jesus stepped up immediately in front of the officer and, standing there in the calm majesty of the God of all this creation, said, "I am he." Many of this armed band had heard Jesus teach in the temple, others had learned about his mighty works, and when they heard him thus boldly announce his identity, those in the front ranks fell suddenly backward. They were overcome with surprise at his calm and majestic announcement of identity. There was, therefore, no need for Judas to go on with his plan of betrayal. The Master had boldly revealed himself to his enemies, and they could have taken him without Judas's assistance. But the traitor had to do something to account for his presence with this armed band, and besides, he wanted to make a show of carrying out his part of the betrayal bargain with the rulers of the Jews in order to be eligible for the great reward and honors which he believed would be heaped upon him in compensation for his promise to deliver Jesus into their hands.

for his presence with this armed band, and besides, he wanted to make a show of carrying out his part of the betrayal bargain with the rulers of the Jews in order to be eligible for the great reward and honors which he believed would be heaped upon him in compensation for his promise to deliver Jesus into their hands.

As the guards rallied from their first faltering at the sight of Jesus and at the sound of his unusual voice, and as the apostles and disciples drew nearer, Judas stepped up to Jesus and, placing a kiss upon his brow, said, "Hail, Master and Teacher." And as Judas thus embraced his Master, Jesus said, "Friend, is it not enough to do this! Would you even betray the Son of Man"?with a kiss

The apostles and disciples were literally stunned by what they saw. For a moment no one moved. Then Jesus, disengaging himself from the traitorous embrace of Judas, stepped up to the guards and soldiers and again asked, "Whom do you seek?" And again the captain said, "Jesus of Nazareth." And again answered Jesus: "I have told you that I am he. If, therefore, you seek me, let these others go their way. I am ready to go with you".to go with you

Jesus was ready to go back to Jerusalem with the guards, and the captain of the soldiers was altogether willing to allow the three apostles and their associates to go their way in peace. But before they were able to get started, as Jesus stood there awaiting the captain's orders, one Malchus, the Syrian bodyguard of the high priest, stepped up to Jesus and made ready to bind his hands behind his back, although the Roman captain had not directed that Jesus should be thus bound. When Peter and his associates saw their Master being subjected to this indignity, they were no longer able to restrain themselves. Peter drew his sword and with the others rushed forward to smite Malchus. But before the soldiers could come to the defense of the high priest's servant, Jesus raised a forbidding hand to Peter and, speaking sternly, said: "Peter, put up your sword. They who take the sword shall perish by the sword. Do you not understand that it is the Father's will that I drink this cup? And do you not further know that I could even

183:35 (1974:3) As the guards rallied from their first faltering at the sight of Jesus and at the sound of his unusual voice, and as the apostles and disciples drew nearer, Judas stepped up to Jesus and, placing a kiss upon his brow, said, "Hail, Master and Teacher." And as Judas thus embraced his Master, Jesus said, "Friend, is it not enough to do this! Would you even betray the Son of Man with a kiss?"

183:36 (1974:4) The apostles and disciples were literally stunned by what they saw. For a moment no one moved. Then Jesus, disengaging himself from the traitorous embrace of Judas, stepped up to the guards and soldiers and again asked, "Whom do you seek?" And again the captain said, "Jesus of Nazareth." And again answered Jesus: "I have told you that I am he. If, therefore, you seek me, let these others go their way. I am ready to go with you."

183:37 (1974:5) Jesus was ready to go back to Jerusalem with the guards, and the captain of the soldiers was altogether willing to allow the three apostles and their associates to go their way in peace. But before they were able to get started, as Jesus stood there awaiting the captain's orders, one Malchus, the Syrian bodyguard of the high priest, stepped up to Jesus and made ready to bind his hands behind his back, although the Roman captain had not directed that Jesus should be thus bound. When Peter and his associates saw their Master being subjected to this indignity, they were no longer able to restrain themselves. Peter drew his sword and with the others rushed forward to smite Malchus. But before the soldiers could come to the defense of the high priest's servant, Jesus raised a forbidding hand to Peter and, speaking sternly, said: "Peter, put up your sword. They who take the sword shall perish by the sword. Do you not understand that it is the Father's will that I drink this cup? And do you not further know that I could even now command more than twelve legions of angels and their associates, who would deliver me from the hands of these few men?"

now command more than twelve legions of angels and their associates, who would deliver me from the hands of
"these few men

While Jesus thus effectively put a stop to this show of physical resistance by his followers, it was enough to arouse the fear of the captain of the guards, who now, with the help of his soldiers, laid heavy hands on Jesus and quickly bound him. And as they tied his hands with heavy cords, Jesus said to them: "Why do you come out against me with swords and with staves as if to seize a robber? I was daily with you in the temple, publicly teaching the people, and
".you made no effort to take me

When Jesus had been bound, the captain, fearing that the followers of the Master might attempt to rescue him, gave orders that they be seized; but the soldiers were not quick enough since, having overheard the captain's orders to arrest them, Jesus' followers fled in haste back into the ravine. All this time John Mark had remained secluded in the near-by shed. When the guards started back to Jerusalem with Jesus, John Mark attempted to steal out of the shed in order to catch up with the fleeing apostles and disciples; but just as he emerged, one of the last of the returning soldiers who had pursued the fleeing disciples was passing near and, seeing this young man in his linen coat, gave chase, almost overtaking him. In fact, the soldier got near enough to John to lay hold upon his coat, but the young man freed himself from the garment, escaping naked while the soldier held the empty coat. John Mark made his way in all haste to David Zebedee on the upper trail. When he had told David what had happened, they both hastened back to the tents of the sleeping apostles and informed all eight of the Master's betrayal and arrest.

At about the time the eight apostles were being awakened, those who had fled up the ravine were returning, and they all gathered together near the olive press to debate what should be done. In the meantime, Simon Peter and John Zebedee, who had hidden among the olive trees, had already gone on after the mob of soldiers, guards, and servants, who were now leading Jesus back to Jerusalem as they would have led a desperate criminal. John followed

^{183:38 (1975:1)} While Jesus thus effectively put a stop to this show of physical resistance by his followers, it was enough to arouse the fear of the captain of the guards, who now, with the help of his soldiers, laid heavy hands on Jesus and quickly bound him. And as they tied his hands with heavy cords, Jesus said to them: "Why do you come out against me with swords and with staves as if to seize a robber? I was daily with you in the temple, publicly teaching the people, and you made no effort to take me."

^{183:39 (1975:2)} When Jesus had been bound, the captain, fearing that the followers of the Master might attempt to rescue him, gave orders that they be seized; but the soldiers were not quick enough since, having overheard the captain's orders to arrest them, Jesus' followers fled in haste back into the ravine. All this time John Mark had remained secluded in the near-by shed. When the guards started back to Jerusalem with Jesus, John Mark attempted to steal out of the shed in order to catch up with the fleeing apostles and disciples; but just as he emerged, one of the last of the returning soldiers who had pursued the fleeing disciples was passing near and, seeing this young man in his linen coat, gave chase, almost overtaking him. In fact, the soldier got near enough to John to lay hold upon his coat, but the young man freed himself from the garment, escaping naked while the soldier held the empty coat. John Mark made his way in all haste to David Zebedee on the upper trail. When he had told David what had happened, they both hastened back to the tents of the sleeping apostles and informed all eight of the Master's betrayal and arrest.

^{183:3:10 (1975:3)} At about the time the eight apostles were being awakened, those who had fled up the ravine were returning, and they all gathered together near the olive press to debate what should be done. In the meantime, Simon Peter and John Zebedee, who had hidden among the olive trees, had already gone on after the mob of soldiers, guards, and servants, who were now leading Jesus back to Jerusalem as they would have led a desperate criminal. John followed close behind the mob, but Peter followed afar off. After John Mark's escape from the clutch of the soldier, he provided himself with a cloak which he found in the tent of Simon

close behind the mob, but Peter followed afar off. After John Mark's escape from the clutch of the soldier, he provided himself with a cloak which he found in the tent of Simon Peter and John Zebedee. He suspected the guards were going to take Jesus to the home of Annas, the high priest emeritus; so he skirted around through the olive orchards and was there ahead of the mob, hiding near the entrance to the gate of the high priest's palace.

Peter and John Zebedee. He suspected the guards were going to take Jesus to the home of Annas, the high priest emeritus; so he skirted around through the olive orchards and was there ahead of the mob, hiding near the entrance to the gate of the high priest's palace.

DISCUSSION AT THE OLIVE PRESS .4

James Zebedee found himself separated from Simon Peter and his brother John, and so he now joined the other apostles and their fellow campers at the olive press to deliberate on what should be done in view of the Master's arrest.

Andrew had been released from all responsibility in the group management of his fellow apostles; accordingly, in this greatest of all crises in their lives, he was silent. After a short informal discussion, Simon Zelotes stood up on the stone wall of the olive press and, making an impassioned plea for loyalty to the Master and the cause of the kingdom, exhorted his fellow apostles and the other disciples to hasten on after the mob and effect the rescue of Jesus. The majority of the company would have been disposed to follow his aggressive leadership had it not been for the advice of Nathaniel, who stood up the moment Simon had finished speaking and called their attention to Jesus' oft-repeated teachings regarding nonresistance. He further reminded them that Jesus had that very night instructed them that they should preserve their lives for the time when they should go forth into the world proclaiming the good news of the gospel of the heavenly kingdom. And Nathaniel was encouraged in this stand by James Zebedee, who now told how Peter and others drew their swords to defend the Master against arrest, and that Jesus bade Simon Peter and his fellow swordsmen sheathe their blades. Matthew and Philip also made speeches, but nothing definite came of this discussion until Thomas, calling their attention to the fact that Jesus had counseled Lazarus against exposing himself to death, pointed out that they

4. DISCUSSION AT THE OLIVE PRESS

^{183:4.1 (1975:4)} James Zebedee found himself separated from Simon Peter and his brother John, and so he now joined the other apostles and their fellow campers at the olive press to deliberate on what should be done in view of the Master's arrest.

^{183:4.2 (1975:5)} Andrew had been released from all responsibility in the group management of his fellow apostles; accordingly, in this greatest of all crises in their lives, he was silent. After a short informal discussion, Simon Zelotes stood up on the stone wall of the olive press and, making an impassioned plea for loyalty to the Master and the cause of the kingdom, exhorted his fellow apostles and the other disciples to hasten on after the mob and effect the rescue of Jesus. The majority of the company would have been disposed to follow his aggressive leadership had it not been for the advice of Nathaniel, who stood up the moment Simon had finished speaking and called their attention to Jesus' oft-repeated teachings regarding nonresistance. He further reminded them that Jesus had that very night instructed them that they should preserve their lives for the time when they should go forth into the world proclaiming the good news of the gospel of the heavenly kingdom. And Nathaniel was encouraged in this stand by James Zebedee, who now told how Peter and others drew their swords to defend the Master against arrest, and that Jesus bade Simon Peter and his fellow swordsmen sheathe their blades. Matthew and Philip also made speeches, but nothing definite came of this discussion until Thomas, calling their attention to the fact that Jesus had counseled Lazarus against exposing himself to death, pointed out that they

could do nothing to save their Master inasmuch as he refused to allow his friends to defend him, and since he persisted in refraining from the use of his divine powers to frustrate his human enemies. Thomas persuaded them to scatter, every man for himself, with the understanding that David Zebedee would remain at the camp to maintain a clearinghouse and messenger headquarters for the group. By half past two o'clock that morning the camp was deserted; only David remained on hand with three or four messengers, the others having been dispatched to secure information as to where Jesus had been taken, and what was going to be done with him.

Five of the apostles, Nathaniel, Matthew, Philip, and the twins, went into hiding at Bethpage and Bethany. Thomas, Andrew, James, and Simon Zelotes were hiding in the city. Simon Peter and John Zebedee followed along to the home of Annas.

Shortly after daybreak, Simon Peter wandered back to the Gethsemane camp, a dejected picture of deep despair. David sent him in charge of a messenger to join his brother, Andrew, who was at the home of Nicodemus in Jerusalem.

Until the very end of the crucifixion, John Zebedee remained, as Jesus had directed him, always near at hand, and it was he who supplied David's messengers with information from hour to hour which they carried to David at the garden camp, and which was then relayed to the hiding apostles and to Jesus' family.

Surely, the shepherd is smitten and the sheep are scattered! While they all vaguely realize that Jesus has forewarned them of this very situation, they are too severely shocked by the Master's sudden disappearance to be able to use their minds normally.

It was shortly after daylight and just after Peter had been sent to join his brother, that Jude, Jesus' brother in the flesh, arrived in the camp, almost breathless and in advance of the rest of Jesus' family, only to learn that the Master had already been placed under arrest; and he hastened back down the Jericho road to carry this information to his mother and to his brothers and

group. By half past two o'clock that morning the camp was deserted; only David remained on hand with three or four messengers, the others having been dispatched to secure information as to where Jesus had been taken, and what was going to be done with him.

^{183:4.3 (1976:1)} Five of the apostles, Nathaniel, Matthew, Philip, and the twins, went into hiding at Bethpage and Bethany. Thomas, Andrew, James, and Simon Zelotes were hiding in the city. Simon Peter and John Zebedee followed along to the home of Annas.

^{183:4.4 (1976:2)} Shortly after daybreak, Simon Peter wandered back to the Gethsemane camp, a dejected picture of deep despair. David sent him in charge of a messenger to join his brother, Andrew, who was at the home of Nicodemus in Jerusalem.

^{183:4.5 (1976:3)} Until the very end of the crucifixion, John Zebedee remained, as Jesus had directed him, always near at hand, and it was he who supplied David's messengers with information from hour to hour which they carried to David at the garden camp, and which was then relayed to the hiding apostles and to Jesus' family.

^{183:4.6 (1976:4)} Surely, the shepherd is smitten and the sheep are scattered! While they all vaguely realize that Jesus has forewarned them of this very situation, they are too severely shocked by the Master's sudden disappearance to be able to use their minds normally.

^{183:4.7 (1976:5)} It was shortly after daylight and just after Peter had been sent to join his brother, that Jude, Jesus' brother in the flesh, arrived in the camp, almost breathless and in advance of the rest of Jesus' family, only to learn that the Master had already been placed under arrest; and he hastened back down the Jericho road to carry this information to his mother and to his brothers and sisters. David Zebedee sent word to Jesus' family, by Jude, to forgather at the house of Martha and Mary in

sisters. David Zebedee sent word to Jesus' family, by Jude, to forgather at the house of Martha and Mary in Bethany and there await news which his messengers would regularly bring them.

This was the situation during the last half of Thursday night and the early morning hours of Friday as regards the apostles, the chief disciples, and the earthly family of Jesus. And all these groups and individuals were kept in touch with each other by the messenger service which David Zebedee continued to operate from his headquarters at the Gethsemane camp.

Bethany and there await news which his messengers would regularly bring them.

^{183:48 (1976:9)} This was the situation during the last half of Thursday night and the early morning hours of Friday as regards the apostles, the chief disciples, and the earthly family of Jesus. And all these groups and individuals were kept in touch with each other by the messenger service which David Zebedee continued to operate from his headquarters at the Gethsemane camp.

ON THE WAY TO THE HIGH PRIEST'S .5

PALACE

Before they started away from the garden with Jesus, a dispute arose between the Jewish captain of the temple guards and the Roman captain of the company of soldiers as to where they were to take Jesus. The captain of the temple guards gave orders that he should be taken to Caiaphas, the acting high priest. The captain of the Roman soldiers directed that Jesus be taken to the palace of Annas, the former high priest and father-in-law of Caiaphas. And this he did because the Romans were in the habit of dealing directly with Annas in all matters having to do with the enforcement of the Jewish ecclesiastical laws. And the orders of the Roman captain were obeyed; they took Jesus to the home of Annas for his preliminary examination.

Judas marched along near the captains, overhearing all that was said, but took no part in the dispute, for neither the Jewish captain nor the Roman officer would so much as speak to the betrayer — they held him in such contempt.

About this time John Zebedee, remembering his Master's instructions to remain always near at hand, hurried up near Jesus as he marched along between the two captains. The commander of the temple guards, seeing John come up alongside, said to his assistant: "Take this man and bind him. He is one of this fellow's followers." But when the Roman captain heard this and, looking around, saw John, he gave

5. ON THE WAY TO THE HIGH PRIEST'S

PALACE

^{183:51 (1977:1)} Before they started away from the garden with Jesus, a dispute arose between the Jewish captain of the temple guards and the Roman captain of the company of soldiers as to where they were to take Jesus. The captain of the temple guards gave orders that he should be taken to Caiaphas, the acting high priest. The captain of the Roman soldiers directed that Jesus be taken to the palace of Annas, the former high priest and father-in-law of Caiaphas. And this he did because the Romans were in the habit of dealing directly with Annas in all matters having to do with the enforcement of the Jewish ecclesiastical laws. And the orders of the Roman captain were obeyed; they took Jesus to the home of Annas for his preliminary examination.

^{183:52 (1977:2)} Judas marched along near the captains, overhearing all that was said, but took no part in the dispute, for neither the Jewish captain nor the Roman officer would so much as speak to the betrayer — they held him in such contempt.

^{183:53 (1977:3)} About this time John Zebedee, remembering his Master's instructions to remain always near at hand, hurried up near Jesus as he marched along between the two captains. The commander of the temple guards, seeing John come up alongside, said to his assistant: "Take this man and bind him. He is one of this fellow's followers." But when the Roman captain heard this and, looking around, saw John, he gave orders that the apostle should come over by him, and that no man should molest him. Then the Roman captain said to the Jewish captain: "This man is neither a

orders that the apostle should come over by him, and that no man should molest him. Then the Roman captain said to the Jewish captain: "This man is neither a traitor nor a coward. I saw him in the garden, and he did not draw a sword to resist us. He has the courage to come forward to be with his Master, and no man shall lay hands on him. The Roman law allows that any prisoner may have at least one friend to stand with him before the judgment bar, and this man shall not be prevented from standing by the side of his Master, the prisoner." And when Judas heard this, he was so ashamed and humiliated that he dropped back behind the marchers, coming up to the palace of Annas alone.

And this explains why John Zebedee was permitted to remain near Jesus all the way through his trying experiences this night and the next day. The Jews feared to say aught to John or to molest him in any way because he had something of the status of a Roman counselor designated to act as observer of the transactions of the Jewish ecclesiastical court. John's position of privilege was made all the more secure when, in turning Jesus over to the captain of the temple guards at the gate of Annas's palace, the Roman, addressing his assistant, said: "Go along with this prisoner and see that these Jews do not kill him without Pilate's consent. Watch that they do not assassinate him, and see that his friend, the Galilean, is permitted to stand by and observe all that goes on." And thus was John able to be near Jesus right on up to the time of his death on the cross, though the other ten apostles were compelled to remain in hiding. John was acting under Roman protection, and the Jews dared not molest him until after the Master's death.

And all the way to the palace of Annas, Jesus opened not his mouth. From the time of his arrest to the time of his appearance before Annas, the Son of Man spoke no word.

traitor nor a coward. I saw him in the garden, and he did not draw a sword to resist us. He has the courage to come forward to be with his Master, and no man shall lay hands on him. The Roman law allows that any prisoner may have at least one friend to stand with him before the judgment bar, and this man shall not be prevented from standing by the side of his Master, the prisoner." And when Judas heard this, he was so ashamed and humiliated that he dropped back behind the marchers, coming up to the palace of Annas alone.

^{183:5.4 (1977.4)} And this explains why John Zebedee was permitted to remain near Jesus all the way through his trying experiences this night and the next day. The Jews feared to say aught to John or to molest him in any way because he had something of the status of a Roman counselor designated to act as observer of the transactions of the Jewish ecclesiastical court. John's position of privilege was made all the more secure when, in turning Jesus over to the captain of the temple guards at the gate of Annas's palace, the Roman, addressing his assistant, said: "Go along with this prisoner and see that these Jews do not kill him without Pilate's consent. Watch that they do not assassinate him, and see that his friend, the Galilean, is permitted to stand by and observe all that goes on." And thus was John able to be near Jesus right on up to the time of his death on the cross, though the other ten apostles were compelled to remain in hiding. John was acting under Roman protection, and the Jews dared not molest him until after the Master's death.

^{183:5.5 (1977.5)} And all the way to the palace of Annas, Jesus opened not his mouth. From the time of his arrest to the time of his appearance before Annas, the Son of Man spoke no word.

Paper 184. Before the Sanhedrin Court

↻ 185

کتاب یورنشيا

183 ↻

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 184. BEFORE THE SANHEDRIN COURT

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Examination by Annas
2. Peter in the Courtyard
3. Before the Court of Sanhedrists
4. The Hour of Humiliation
5. The Second Meeting of the Court

مقدمه مقاله

REPRESENTATIVES of Annas had secretly instructed the captain of the Roman soldiers to bring Jesus immediately to the palace of Annas after he had been arrested. The former high priest desired to maintain his prestige as the chief ecclesiastical authority of the Jews. He also had another purpose in detaining Jesus at his house for several hours, and that was to allow time for legally calling together the court of the Sanhedrin. It was not lawful to convene the Sanhedrin court before the time of the offering of the morning sacrifice in the temple, and this sacrifice was offered .about three o'clock in the morning

Annas knew that a court of Sanhedrists was in waiting at the palace of his son-in-law, Caiaphas. Some thirty members of the Sanhedrin had gathered at the home of the high priest by midnight so that they would be ready to sit in judgment on Jesus when he might be brought before them. Only those members were assembled who were strongly and openly opposed to Jesus

PAPER 184 BEFORE THE SANHEDRIN COURT

SECTIONS

Introduction

1. Examination by Annas
2. Peter in the Courtyard
3. Before the Court of Sanhedrists
4. The Hour of Humiliation
5. The Second Meeting of the Court

INTRODUCTION

^{184:0.1 (1978:1)} REPRESENTATIVES of Annas had secretly instructed the captain of the Roman soldiers to bring Jesus immediately to the palace of Annas after he had been arrested. The former high priest desired to maintain his prestige as the chief ecclesiastical authority of the Jews. He also had another purpose in detaining Jesus at his house for several hours, and that was to allow time for legally calling together the court of the Sanhedrin. It was not lawful to convene the Sanhedrin court before the time of the offering of the morning sacrifice in the temple, and this sacrifice was offered about three o'clock in the morning.

^{184:0.2 (1978:2)} Annas knew that a court of Sanhedrists was in waiting at the palace of his son-in-law, Caiaphas. Some thirty members of the Sanhedrin had gathered at the home of the high priest by midnight so that they would be ready to sit in judgment on Jesus when he might be brought before them. Only those members were assembled who were strongly and openly opposed to Jesus and his teaching since it required only twenty-three to constitute a trial court.

and his teaching since it required only
.twenty-three to constitute a trial court

Jesus spent about three hours at the palace of Annas on Mount Olivet, not far from the garden of Gethsemane, where they arrested him. John Zebedee was free and safe in the palace of Annas not only because of the word of the Roman captain, but also because he and his brother James were well known to the older servants, having many times been guests at the palace as the former high priest was a distant relative of their
.mother, Salome

184:0.3 (1978:3) Jesus spent about three hours at the palace of Annas on Mount Olivet, not far from the garden of Gethsemane, where they arrested him. John Zebedee was free and safe in the palace of Annas not only because of the word of the Roman captain, but also because he and his brother James were well known to the older servants, having many times been guests at the palace as the former high priest was a distant relative of their mother, Salome.

EXAMINATION BY ANNAS .1

Annas, enriched by the temple revenues, his son-in-law the acting high priest, and with his relations to the Roman authorities, was indeed the most powerful single individual in all Jewry. He was a suave and politic planner and plotter. He desired to direct the matter of disposing of Jesus; he feared to trust such an important undertaking wholly to his brusque and aggressive son-in-law. Annas wanted to make sure that the Master's trial was kept in the hands of the Sadducees; he feared the possible sympathy of some of the Pharisees, seeing that practically all of those members of the Sanhedrin who had espoused the cause of Jesus were
.Pharisees

Annas had not seen Jesus for several years, not since the time when the Master called at his house and immediately left upon observing his coldness and reserve in receiving him. Annas had thought to presume on this early acquaintance and thereby attempt to persuade Jesus to abandon his claims and leave Palestine. He was reluctant to participate in the murder of a good man and had reasoned that Jesus might choose to leave the country rather than to suffer death. But when Annas stood before the stalwart and determined Galilean, he knew at once that it would be useless to make such proposals. Jesus was even more majestic and well
.poised than Annas remembered him

When Jesus was young, Annas had taken a great interest in him, but now his revenues were threatened by what Jesus had so recently done in driving the money-changers and other

1. EXAMINATION BY ANNAS

184:1.1 (1978:4) Annas, enriched by the temple revenues, his son-in-law the acting high priest, and with his relations to the Roman authorities, was indeed the most powerful single individual in all Jewry. He was a suave and politic planner and plotter. He desired to direct the matter of disposing of Jesus; he feared to trust such an important undertaking wholly to his brusque and aggressive son-in-law. Annas wanted to make sure that the Master's trial was kept in the hands of the Sadducees; he feared the possible sympathy of some of the Pharisees, seeing that practically all of those members of the Sanhedrin who had espoused the cause of Jesus were
Pharisees.

184:1.2 (1978:5) Annas had not seen Jesus for several years, not since the time when the Master called at his house and immediately left upon observing his coldness and reserve in receiving him. Annas had thought to presume on this early acquaintance and thereby attempt to persuade Jesus to abandon his claims and leave Palestine. He was reluctant to participate in the murder of a good man and had reasoned that Jesus might choose to leave the country rather than to suffer death. But when Annas stood before the stalwart and determined Galilean, he knew at once that it would be useless to make such proposals. Jesus was even more majestic and well
poised than Annas remembered him.

184:1.3 (1978:1) When Jesus was young, Annas had taken a great interest in him, but now his revenues were threatened by what Jesus had so recently done in driving the money-changers and other commercial traders out of the temple. This act had

commercial traders out of the temple. This act had aroused the enmity of the former high priest far more than had Jesus' teachings.

Annas entered his spacious audience chamber, seated himself in a large chair, and commanded that Jesus be brought before him. After a few moments spent in silently surveying the Master, he said: "You realize that something must be done about your teaching since you are disturbing the peace and order of our country." As Annas looked inquiringly at Jesus, the Master looked full into his eyes but made no reply. Again Annas spoke, "What are the names of your disciples, besides Simon Zelotes, the agitator?" Again Jesus looked down upon him, but he did not answer.

Annas was considerably disturbed by Jesus' refusal to answer his questions, so much so that he said to him: "Do you have no care as to whether I am friendly to you or not? Do you have no regard for the power I have in determining the issues of your coming trial?" When Jesus heard this, he said: "Annas, you know that you could have no power over me unless it were permitted by my Father. Some would destroy the Son of Man because they are ignorant; they know no better, but you, friend, know what you are doing. How can you, therefore, reject the light of God?"

The kindly manner in which Jesus spoke to Annas almost bewildered him. But he had already determined in his mind that Jesus must either leave Palestine or die; so he summoned up his courage and asked: "Just what is it you are trying to teach the people? What do you claim to be?" Jesus answered: "You know full well that I have spoken openly to the world. I have taught in the synagogues and many times in the temple, where all the Jews and many of the gentiles have heard me. In secret I have spoken nothing; why, then, do you ask me about my teaching? Why do you not summon those who have heard me and inquire of them? Behold, all Jerusalem has heard that which I have spoken even if you have not yourself heard these teachings." But before Annas could make reply, the chief steward of the palace, who was standing near, struck Jesus in the face with his

aroused the enmity of the former high priest far more than had Jesus' teachings.

184:1.4 (1979:2) Annas entered his spacious audience chamber, seated himself in a large chair, and commanded that Jesus be brought before him. After a few moments spent in silently surveying the Master, he said: "You realize that something must be done about your teaching since you are disturbing the peace and order of our country." As Annas looked inquiringly at Jesus, the Master looked full into his eyes but made no reply. Again Annas spoke, "What are the names of your disciples, besides Simon Zelotes, the agitator?" Again Jesus looked down upon him, but he did not answer.

184:1.5 (1979:3) Annas was considerably disturbed by Jesus' refusal to answer his questions, so much so that he said to him: "Do you have no care as to whether I am friendly to you or not? Do you have no regard for the power I have in determining the issues of your coming trial?" When Jesus heard this, he said: "Annas, you know that you could have no power over me unless it were permitted by my Father. Some would destroy the Son of Man because they are ignorant; they know no better, but you, friend, know what you are doing. How can you, therefore, reject the light of God?"

184:1.6 (1979:4) The kindly manner in which Jesus spoke to Annas almost bewildered him. But he had already determined in his mind that Jesus must either leave Palestine or die; so he summoned up his courage and asked: "Just what is it you are trying to teach the people? What do you claim to be?" Jesus answered: "You know full well that I have spoken openly to the world. I have taught in the synagogues and many times in the temple, where all the Jews and many of the gentiles have heard me. In secret I have spoken nothing; why, then, do you ask me about my teaching? Why do you not summon those who have heard me and inquire of them? Behold, all Jerusalem has heard that which I have spoken even if you have not yourself heard these teachings." But before Annas could make reply, the chief steward of the palace, who was standing near, struck Jesus in the face with his hand, saying, "How dare you answer the high priest with such words?" Annas spoke no words of rebuke to his steward, but Jesus addressed him, saying, "My friend, if I have spoken evil, bear witness against the evil; but if I have spoken the truth, why, then, should you smite me?"

hand, saying, "How dare you answer the high priest with such words?" Annas spoke no words of rebuke to his steward, but Jesus addressed him, saying, "My friend, if I have spoken evil, bear witness against the evil; but if I have spoken the truth, why, then, should you smite me?"

Although Annas regretted that his steward had struck Jesus, he was too proud to take notice of the matter. In his confusion he went into another room, leaving Jesus alone with the household attendants and the temple guards for almost an hour.

When he returned, going up to the Master's side, he said, "Do you claim to be the Messiah, the deliverer of Israel?" Said Jesus: "Annas, you have known me from the times of my youth. You know that I claim to be nothing except that which my Father has appointed, and that I have been sent to all men, gentile as well as Jew." Then said Annas: "I have been told that you have claimed to be the Messiah; is that true?" Jesus looked upon Annas but only replied, "So you have said."

About this time messengers arrived from the palace of Caiaphas to inquire what time Jesus would be brought before the court of the Sanhedrin, and since it was nearing the break of day, Annas thought best to send Jesus bound and in the custody of the temple guards to Caiaphas. He himself followed after them shortly.

^{184:1.7 (1979.9)} Although Annas regretted that his steward had struck Jesus, he was too proud to take notice of the matter. In his confusion he went into another room, leaving Jesus alone with the household attendants and the temple guards for almost an hour.

^{184:1.8 (1979.9)} When he returned, going up to the Master's side, he said, "Do you claim to be the Messiah, the deliverer of Israel?" Said Jesus: "Annas, you have known me from the times of my youth. You know that I claim to be nothing except that which my Father has appointed, and that I have been sent to all men, gentile as well as Jew." Then said Annas: "I have been told that you have claimed to be the Messiah; is that true?" Jesus looked upon Annas but only replied, "So you have said."

^{184:1.9 (1980.1)} About this time messengers arrived from the palace of Caiaphas to inquire what time Jesus would be brought before the court of the Sanhedrin, and since it was nearing the break of day, Annas thought best to send Jesus bound and in the custody of the temple guards to Caiaphas. He himself followed after them shortly.

PETER IN THE COURTYARD .2

As the band of guards and soldiers approached the entrance to the palace of Annas, John Zebedee was marching by the side of the captain of the Roman soldiers. Judas had dropped some distance behind, and Simon Peter followed afar off. After John had entered the palace courtyard with Jesus and the guards, Judas came up to the gate but, seeing Jesus and John, went on over to the home of Caiaphas, where he knew the real trial of the Master would later take place. Soon after Judas had left, Simon Peter arrived, and as he stood before the gate, John saw him just as they were about to take Jesus into the palace. The portress who kept the gate knew John, and when he spoke to her,

2. PETER IN THE COURTYARD

^{184:2.1 (1980.2)} As the band of guards and soldiers approached the entrance to the palace of Annas, John Zebedee was marching by the side of the captain of the Roman soldiers. Judas had dropped some distance behind, and Simon Peter followed afar off. After John had entered the palace courtyard with Jesus and the guards, Judas came up to the gate but, seeing Jesus and John, went on over to the home of Caiaphas, where he knew the real trial of the Master would later take place. Soon after Judas had left, Simon Peter arrived, and as he stood before the gate, John saw him just as they were about to take Jesus into the palace. The portress who kept the gate knew John, and when he spoke to her, requesting that she let Peter in, she gladly assented.

requesting that she let Peter in, she gladly assented.

Peter, upon entering the courtyard, went over to the charcoal fire and sought to warm himself, for the night was chilly. He felt very much out of place here among the enemies of Jesus, and indeed he was out of place. The Master had not instructed him to keep near at hand as he had admonished John. Peter belonged with the other apostles, who had been specifically warned not to endanger their lives during these times of the trial and crucifixion of their Master.

Peter threw away his sword shortly before he came up to the palace gate so that he entered the courtyard of Annas unarmed. His mind was in a whirl of confusion; he could scarcely realize that Jesus had been arrested. He could not grasp the reality of the situation — that he was here in the courtyard of Annas, warming himself beside the servants of the high priest. He wondered what the other apostles were doing and, in turning over in his mind as to how John came to be admitted to the palace, concluded that it was because he was known to the servants, since he had bidden the gate-keeper admit him.

Shortly after the portress let Peter in, and while he was warming himself by the fire, she went over to him and mischievously said, "Are you not also one of this man's disciples?" Now Peter should not have been surprised at this recognition, for it was John who had requested that the girl let him pass through the palace gates; but he was in such a tense nervous state that this identification as a disciple threw him off his balance, and with only one thought uppermost in his mind — the thought of escaping with his life — he promptly answered the maid's question by saying, "I am not

Very soon another servant came up to Peter and asked: "Did I not see you in the garden when they arrested this fellow? Are you not also one of his followers?" Peter was now thoroughly alarmed; he saw no way of safely escaping from these accusers; so he vehemently denied all connection with Jesus, saying, "I know not this man, neither am I one of his followers

About this time the portress of the gate drew Peter to one side and said: "I

184:22 (1980.3) Peter, upon entering the courtyard, went over to the charcoal fire and sought to warm himself, for the night was chilly. He felt very much out of place here among the enemies of Jesus, and indeed he was out of place. The Master had not instructed him to keep near at hand as he had admonished John. Peter belonged with the other apostles, who had been specifically warned not to endanger their lives during these times of the trial and crucifixion of their Master.

184:23 (1980.4) Peter threw away his sword shortly before he came up to the palace gate so that he entered the courtyard of Annas unarmed. His mind was in a whirl of confusion; he could scarcely realize that Jesus had been arrested. He could not grasp the reality of the situation — that he was here in the courtyard of Annas, warming himself beside the servants of the high priest. He wondered what the other apostles were doing and, in turning over in his mind as to how John came to be admitted to the palace, concluded that it was because he was known to the servants, since he had bidden the gate-keeper admit him.

184:24 (1980.5) Shortly after the portress let Peter in, and while he was warming himself by the fire, she went over to him and mischievously said, "Are you not also one of this man's disciples?" Now Peter should not have been surprised at this recognition, for it was John who had requested that the girl let him pass through the palace gates; but he was in such a tense nervous state that this identification as a disciple threw him off his balance, and with only one thought uppermost in his mind — the thought of escaping with his life — he promptly answered the maid's question by saying, "I am not."

184:25 (1980.6) Very soon another servant came up to Peter and asked: "Did I not see you in the garden when they arrested this fellow? Are you not also one of his followers?" Peter was now thoroughly alarmed; he saw no way of safely escaping from these accusers; so he vehemently denied all connection with Jesus, saying, "I know not this man, neither am I one of his followers."

184:26 (1980.7) About this time the portress of the gate drew Peter to one side and said: "I am sure you are

am sure you are a disciple of this Jesus, not only because one of his followers bade me let you in the courtyard, but my sister here has seen you in the temple with this man. Why do you deny this?" When Peter heard the maid accuse him, he denied all knowledge of Jesus with much cursing and swearing, again saying, "I am not this man's follower; I do not even know him; I never heard of him".before

Peter left the fireside for a time while he walked about the courtyard. He would have liked to have escaped, but he feared to attract attention to himself. Getting cold, he returned to the fireside, and one of the men standing near him said: "Surely you are one of this man's disciples. This Jesus is a Galilean, and your speech betrays you, for you also speak as a Galilean." And again Peter .denied all connection with his Master

Peter was so perturbed that he sought to escape contact with his accusers by going away from the fire and remaining by himself on the porch. After more than an hour of this isolation, the gate-keeper and her sister chanced to meet him, and both of them again teasingly charged him with being a follower of Jesus. And again he denied the accusation. Just as he had once more denied all connection with Jesus, the cock crowed, and Peter remembered the words of warning spoken to him by his Master earlier that same night. As he stood there, heavy of heart and crushed with the sense of guilt, the palace doors opened, and the guards led Jesus past on the way to Caiaphas. As the Master passed Peter, he saw, by the light of the torches, the look of despair on the face of his former self-confident and superficially brave apostle, and he turned and looked upon Peter. Peter never forgot that look as long as he lived. It was such a glance of commingled pity and love as mortal man had never beheld in the face of the .Master

After Jesus and the guards passed out of the palace gates, Peter followed them, but only for a short distance. He could not go farther. He sat down by the side of the road and wept bitterly. And when he had shed these tears of agony, he turned his steps back toward the camp, hoping to find his brother, Andrew. On arriving at the camp, he found only

a disciple of this Jesus, not only because one of his followers bade me let you in the courtyard, but my sister here has seen you in the temple with this man. Why do you deny this?" When Peter heard the maid accuse him, he denied all knowledge of Jesus with much cursing and swearing, again saying, "I am not this man's follower; I do not even know him; I never heard of him before."

184:27 (1981.1) Peter left the fireside for a time while he walked about the courtyard. He would have liked to have escaped, but he feared to attract attention to himself. Getting cold, he returned to the fireside, and one of the men standing near him said: "Surely you are one of this man's disciples. This Jesus is a Galilean, and your speech betrays you, for you also speak as a Galilean." And again Peter denied all connection with his Master.

184:28 (1981.2) Peter was so perturbed that he sought to escape contact with his accusers by going away from the fire and remaining by himself on the porch. After more than an hour of this isolation, the gate-keeper and her sister chanced to meet him, and both of them again teasingly charged him with being a follower of Jesus. And again he denied the accusation. Just as he had once more denied all connection with Jesus, the cock crowed, and Peter remembered the words of warning spoken to him by his Master earlier that same night. As he stood there, heavy of heart and crushed with the sense of guilt, the palace doors opened, and the guards led Jesus past on the way to Caiaphas. As the Master passed Peter, he saw, by the light of the torches, the look of despair on the face of his former self-confident and superficially brave apostle, and he turned and looked upon Peter. Peter never forgot that look as long as he lived. It was such a glance of commingled pity and love as mortal man had never beheld in the face of the Master.

184:29 (1981.3) After Jesus and the guards passed out of the palace gates, Peter followed them, but only for a short distance. He could not go farther. He sat down by the side of the road and wept bitterly. And when he had shed these tears of agony, he turned his steps back toward the camp, hoping to find his brother, Andrew. On arriving at the camp, he found only David Zebedee, who sent a messenger to direct him to where his brother had gone to hide in Jerusalem.

David Zebedee, who sent a messenger to direct him to where his brother had gone to hide in Jerusalem

Peter's entire experience occurred in the courtyard of the palace of Annas on Mount Olivet. He did not follow Jesus to the palace of the high priest, Caiaphas. That Peter was brought to the realization that he had repeatedly denied his Master by the crowing of a cock indicates that this all occurred outside of Jerusalem since it was against the law to keep poultry within the city proper.

Until the crowing of the cock brought Peter to his better senses, he had only thought, as he walked up and down the porch to keep warm, how cleverly he had eluded the accusations of the servants, and how he had frustrated their purpose to identify him with Jesus. For the time being, he had only considered that these servants had no moral or legal right thus to question him, and he really congratulated himself over the manner in which he thought he had avoided being identified and possibly subjected to arrest and imprisonment. Not until the cock crowed did it occur to Peter that he had denied his Master. Not until Jesus looked upon him, did he realize that he had failed to live up to his privileges as an ambassador of the kingdom

Having taken the first step along the path of compromise and least resistance, there was nothing apparent to Peter but to go on with the course of conduct decided upon. It requires a great and noble character, having started out wrong, to turn about and go right. All too often one's own mind tends to justify continuance in the path of error when once it is entered upon

Peter never fully believed that he could be forgiven until he met his Master after the resurrection and saw that he was received just as before the experiences of this tragic night of the denials

BEFORE THE COURT OF SANHEDRISTS .3

It was about half past three o'clock this Friday morning when the chief priest, Caiaphas, called the Sanhedrist court of inquiry to order and asked that Jesus be brought before them for his formal trial. On three previous occasions

184:2.10 (1981.4) Peter's entire experience occurred in the courtyard of the palace of Annas on Mount Olivet. He did not follow Jesus to the palace of the high priest, Caiaphas. That Peter was brought to the realization that he had repeatedly denied his Master by the crowing of a cock indicates that this all occurred outside of Jerusalem since it was against the law to keep poultry within the city proper.

184:2.11 (1981.5) Until the crowing of the cock brought Peter to his better senses, he had only thought, as he walked up and down the porch to keep warm, how cleverly he had eluded the accusations of the servants, and how he had frustrated their purpose to identify him with Jesus. For the time being, he had only considered that these servants had no moral or legal right thus to question him, and he really congratulated himself over the manner in which he thought he had avoided being identified and possibly subjected to arrest and imprisonment. Not until the cock crowed did it occur to Peter that he had denied his Master. Not until Jesus looked upon him, did he realize that he had failed to live up to his privileges as an ambassador of the kingdom.

184:2.12 (1981.6) Having taken the first step along the path of compromise and least resistance, there was nothing apparent to Peter but to go on with the course of conduct decided upon. It requires a great and noble character, having started out wrong, to turn about and go right. All too often one's own mind tends to justify continuance in the path of error when once it is entered upon.

184:2.13 (1982.1) Peter never fully believed that he could be forgiven until he met his Master after the resurrection and saw that he was received just as before the experiences of this tragic night of the denials.

3. BEFORE THE COURT OF SANHEDRISTS

184:3.1 (1982.2) It was about half past three o'clock this Friday morning when the chief priest, Caiaphas, called the Sanhedrist court of inquiry to order and asked that Jesus be brought before them for his formal trial. On three previous occasions the Sanhedrin, by a large majority vote, had decreed the death of Jesus, had decided that he was worthy

the Sanhedrin, by a large majority vote, had decreed the death of Jesus, had decided that he was worthy of death on informal charges of lawbreaking, blasphemy, and flouting the traditions of the fathers of Israel.

This was not a regularly called meeting of the Sanhedrin and was not held in the usual place, the chamber of hewn stone in the temple. This was a special trial court of some thirty Sanhedrists and was convened in the palace of the high priest. John Zebedee was present with Jesus throughout this so-called trial.

How these chief priests, scribes, Sadducees, and some of the Pharisees flattered themselves that Jesus, the disturber of their position and the challenger of their authority, was now securely in their hands! And they were resolved that he should never live to escape their vengeful clutches.

Ordinarily, the Jews, when trying a man on a capital charge, proceeded with great caution and provided every safeguard of fairness in the selection of witnesses and the entire conduct of the trial. But on this occasion, Caiaphas was more of a prosecutor than an unbiased judge.

Jesus appeared before this court clothed in his usual garments and with his hands bound together behind his back. The entire court was startled and somewhat confused by his majestic appearance. Never had they gazed upon such a prisoner nor witnessed such composure in a man on trial for his life.

The Jewish law required that at least two witnesses must agree upon any point before a charge could be laid against the prisoner. Judas could not be used as a witness against Jesus because the Jewish law specifically forbade the testimony of a traitor. More than a score of false witnesses were on hand to testify against Jesus, but their testimony was so contradictory and so evidently trumped up that the Sanhedrists themselves were very much ashamed of the performance. Jesus stood there, looking down benignly upon these perjurers, and his very countenance disconcerted the lying witnesses. Throughout all this false testimony the Master never said a word; he made no reply to their many false

of death on informal charges of lawbreaking, blasphemy, and flouting the traditions of the fathers of Israel.

^{184:32 (1982:3)} This was not a regularly called meeting of the Sanhedrin and was not held in the usual place, the chamber of hewn stone in the temple. This was a special trial court of some thirty Sanhedrists and was convened in the palace of the high priest. John Zebedee was present with Jesus throughout this so-called trial.

^{184:33 (1982:4)} How these chief priests, scribes, Sadducees, and some of the Pharisees flattered themselves that Jesus, the disturber of their position and the challenger of their authority, was now securely in their hands! And they were resolved that he should never live to escape their vengeful clutches.

^{184:34 (1982:5)} Ordinarily, the Jews, when trying a man on a capital charge, proceeded with great caution and provided every safeguard of fairness in the selection of witnesses and the entire conduct of the trial. But on this occasion, Caiaphas was more of a prosecutor than an unbiased judge.

^{184:35 (1982:6)} Jesus appeared before this court clothed in his usual garments and with his hands bound together behind his back. The entire court was startled and somewhat confused by his majestic appearance. Never had they gazed upon such a prisoner nor witnessed such composure in a man on trial for his life.

^{184:36 (1982:7)} The Jewish law required that at least two witnesses must agree upon any point before a charge could be laid against the prisoner. Judas could not be used as a witness against Jesus because the Jewish law specifically forbade the testimony of a traitor. More than a score of false witnesses were on hand to testify against Jesus, but their testimony was so contradictory and so evidently trumped up that the Sanhedrists themselves were very much ashamed of the performance. Jesus stood there, looking down benignly upon these perjurers, and his very countenance disconcerted the lying witnesses. Throughout all this false testimony the Master never said a word; he made no reply to their many false accusations.

.accusations

The first time any two of their witnesses approached even the semblance of an agreement was when two men testified that they had heard Jesus say in the course of one of his temple discourses that he would "destroy this temple made with hands and in three days make another temple without hands." That was not exactly what Jesus said, regardless of the fact that he pointed to his own body when he made the remark referred to.

Although the high priest shouted at Jesus, "Do you not answer any of these charges?" Jesus opened not his mouth. He stood there in silence while all of these false witnesses gave their testimony. Hatred, fanaticism, and unscrupulous exaggeration so characterized the words of these perjurers that their testimony fell in its own entanglements. The very best refutation of their false accusations was the Master's calm and majestic silence.

Shortly after the beginning of the testimony of the false witnesses, Annas arrived and took his seat beside Caiaphas. Annas now arose and argued that this threat of Jesus to destroy the temple was sufficient to warrant three charges against him:

That he was a dangerous traducer of the people. That he taught them impossible things and otherwise deceived them.

That he was a fanatical revolutionist in that he advocated laying violent hands on the sacred temple, else how could he destroy it?

That he taught magic inasmuch as he promised to build a new temple, and that without hands.

Already had the full Sanhedrin agreed that Jesus was guilty of death-deserving transgressions of the Jewish laws, but they were now more concerned with developing charges regarding his conduct and teachings which would justify Pilate in pronouncing the death sentence upon their prisoner. They knew that they must secure the consent of the Roman governor before Jesus could legally be put to death. And Annas was minded to proceed along the line of making it appear that Jesus was a dangerous teacher to be abroad among

^{184:37 (1982:8)} The first time any two of their witnesses approached even the semblance of an agreement was when two men testified that they had heard Jesus say in the course of one of his temple discourses that he would "destroy this temple made with hands and in three days make another temple without hands." That was not exactly what Jesus said, regardless of the fact that he pointed to his own body when he made the remark referred to.

^{184:38 (1982:9)} Although the high priest shouted at Jesus, "Do you not answer any of these charges?" Jesus opened not his mouth. He stood there in silence while all of these false witnesses gave their testimony. Hatred, fanaticism, and unscrupulous exaggeration so characterized the words of these perjurers that their testimony fell in its own entanglements. The very best refutation of their false accusations was the Master's calm and majestic silence.

^{184:39 (1983:1)} Shortly after the beginning of the testimony of the false witnesses, Annas arrived and took his seat beside Caiaphas. Annas now arose and argued that this threat of Jesus to destroy the temple was sufficient to warrant three charges against him:

^{184:310 (1983:2)} 1. That he was a dangerous traducer of the people. That he taught them impossible things and otherwise deceived them.

^{184:311 (1983:3)} 2. That he was a fanatical revolutionist in that he advocated laying violent hands on the sacred temple, else how could he destroy it?

^{184:312 (1983:4)} 3. That he taught magic inasmuch as he promised to build a new temple, and that without hands.

^{184:313 (1983:5)} Already had the full Sanhedrin agreed that Jesus was guilty of death-deserving transgressions of the Jewish laws, but they were now more concerned with developing charges regarding his conduct and teachings which would justify Pilate in pronouncing the death sentence upon their prisoner. They knew that they must secure the consent of the Roman governor before Jesus could legally be put to death. And Annas was minded to proceed along the line of making it appear that Jesus was a dangerous teacher to be abroad among the people.

.the people

But Caiaphas could not longer endure the sight of the Master standing there in perfect composure and unbroken silence. He thought he knew at least one way in which the prisoner might be induced to speak. Accordingly, he rushed over to the side of Jesus and, shaking his accusing finger in the Master's face, said: "I adjure you, in the name of the living God, that you tell us whether you are the Deliverer, the Son of God." Jesus answered Caiaphas: "I am. Soon I go to the Father, and presently shall the Son of Man be clothed with power and once more reign over the hosts of heaven

184:3.14 (1983.6) But Caiaphas could not longer endure the sight of the Master standing there in perfect composure and unbroken silence. He thought he knew at least one way in which the prisoner might be induced to speak. Accordingly, he rushed over to the side of Jesus and, shaking his accusing finger in the Master's face, said: "I adjure you, in the name of the living God, that you tell us whether you are the Deliverer, the Son of God." Jesus answered Caiaphas: "I am. Soon I go to the Father, and presently shall the Son of Man be clothed with power and once more reign over the hosts of heaven."

When the high priest heard Jesus utter these words, he was exceedingly angry, and rending his outer garments, he exclaimed: "What further need have we of witnesses? Behold, now have you all heard this man's blasphemy. What do you now think should be done with this lawbreaker and blasphemer?" And they all answered in unison, "He is worthy of death; let him be crucified

184:3.15 (1983.7) When the high priest heard Jesus utter these words, he was exceedingly angry, and rending his outer garments, he exclaimed: "What further need have we of witnesses? Behold, now have you all heard this man's blasphemy. What do you now think should be done with this lawbreaker and blasphemer?" And they all answered in unison, "He is worthy of death; let him be crucified."

Jesus manifested no interest in any question asked him when before Annas or the Sanhedrists except the one question relative to his bestowal mission. When asked if he were the Son of God, he instantly and unequivocally answered in the affirmative

184:3.16 (1983.8) Jesus manifested no interest in any question asked him when before Annas or the Sanhedrists except the one question relative to his bestowal mission. When asked if he were the Son of God, he instantly and unequivocally answered in the affirmative.

Annas desired that the trial proceed further, and that charges of a definite nature regarding Jesus' relation to the Roman law and Roman institutions be formulated for subsequent presentation to Pilate. The councilors were anxious to carry these matters to a speedy termination, not only because it was the preparation day for the Passover and no secular work should be done after noon, but also because they feared Pilate might any time return to the Roman capital of Judea, Caesarea, since he was in Jerusalem only for the Passover celebration

184:3.17 (1983.9) Annas desired that the trial proceed further, and that charges of a definite nature regarding Jesus' relation to the Roman law and Roman institutions be formulated for subsequent presentation to Pilate. The councilors were anxious to carry these matters to a speedy termination, not only because it was the preparation day for the Passover and no secular work should be done after noon, but also because they feared Pilate might any time return to the Roman capital of Judea, Caesarea, since he was in Jerusalem only for the Passover celebration.

But Annas did not succeed in keeping control of the court. After Jesus had so unexpectedly answered Caiaphas, the high priest stepped forward and smote him in the face with his hand. Annas was truly shocked as the other members of the court, in passing out of the room, spit in Jesus' face, and many of them mockingly

184:3.18 (1983.10) But Annas did not succeed in keeping control of the court. After Jesus had so unexpectedly answered Caiaphas, the high priest stepped forward and smote him in the face with his hand. Annas was truly shocked as the other members of the court, in passing out of the room, spit in Jesus' face, and many of them mockingly slapped him with the palms of their hands. And thus in disorder and with such unheard-of confusion this

slapped him with the palms of their hands. And thus in disorder and with such unheard-of confusion this first session of the Sanhedrist trial of Jesus ended at half past four o'clock

Thirty prejudiced and tradition-blinded false judges, with their false witnesses, are presuming to sit in judgment on the righteous Creator of a universe. And these impassioned accusers are exasperated by the majestic silence and superb bearing of this God-man. His silence is terrible to endure; his speech is fearlessly defiant. He is unmoved by their threats and undaunted by their assaults. Man sits in judgment on God, but even then he loves them and would save them if he could.

first session of the Sanhedrist trial of Jesus ended at half past four o'clock.

^{184:3.19 (1984.1)} Thirty prejudiced and tradition-blinded false judges, with their false witnesses, are presuming to sit in judgment on the righteous Creator of a universe. And these impassioned accusers are exasperated by the majestic silence and superb bearing of this God-man. His silence is terrible to endure; his speech is fearlessly defiant. He is unmoved by their threats and undaunted by their assaults. Man sits in judgment on God, but even then he loves them and would save them if he could.

THE HOUR OF HUMILIATION .4

The Jewish law required that, in the matter of passing the death sentence, there should be two sessions of the court. This second session was to be held on the day following the first, and the intervening time was to be spent in fasting and mourning by the members of the court. But these men could not await the next day for the confirmation of their decision that Jesus must die. They waited only one hour. In the meantime Jesus was left in the audience chamber in the custody of the temple guards, who, with the servants of the high priest, amused themselves by heaping every sort of indignity upon the Son of Man. They mocked him, spit upon him, and cruelly buffeted him. They would strike him in the face with a rod and then say, "Prophecy to us, you the Deliverer, who it was that struck you." And thus they went on for one full hour, reviling and mistreating this unresisting man of Galilee.

During this tragic hour of suffering and mock trials before the ignorant and unfeeling guards and servants, John Zebedee waited in lonely terror in an adjoining room. When these abuses first started, Jesus indicated to John, by a nod of his head, that he should retire. The Master well knew that, if he permitted his apostle to remain in the room to witness these indignities, John's resentment would be so aroused as to produce such an outbreak of protesting indignation as would probably result in

4. THE HOUR OF HUMILIATION

^{184:4.1 (1984.2)} The Jewish law required that, in the matter of passing the death sentence, there should be two sessions of the court. This second session was to be held on the day following the first, and the intervening time was to be spent in fasting and mourning by the members of the court. But these men could not await the next day for the confirmation of their decision that Jesus must die. They waited only one hour. In the meantime Jesus was left in the audience chamber in the custody of the temple guards, who, with the servants of the high priest, amused themselves by heaping every sort of indignity upon the Son of Man. They mocked him, spit upon him, and cruelly buffeted him. They would strike him in the face with a rod and then say, "Prophecy to us, you the Deliverer, who it was that struck you." And thus they went on for one full hour, reviling and mistreating this unresisting man of Galilee.

^{184:4.2 (1984.3)} During this tragic hour of suffering and mock trials before the ignorant and unfeeling guards and servants, John Zebedee waited in lonely terror in an adjoining room. When these abuses first started, Jesus indicated to John, by a nod of his head, that he should retire. The Master well knew that, if he permitted his apostle to remain in the room to witness these indignities, John's resentment would be so aroused as to produce such an outbreak of protesting indignation as would probably result in his death.

.his death

Throughout this awful hour Jesus uttered no word. To this gentle and sensitive soul of humankind, joined in personality relationship with the God of all this universe, there was no more bitter portion of his cup of humiliation than this terrible hour at the mercy of these ignorant and cruel guards and servants, who had been stimulated to abuse him by the example of the members of this so-called Sanhedrist court.

The human heart cannot possibly conceive of the shudder of indignation that swept out over a vast universe as the celestial intelligences witnessed this sight of their beloved Sovereign submitting himself to the will of his ignorant and misguided creatures on the sin-darkened sphere of unfortunate Urantia.

What is this trait of the animal in man which leads him to want to insult and physically assault that which he cannot spiritually attain or intellectually achieve? In the half-civilized man there still lurks an evil brutality which seeks to vent itself upon those who are superior in wisdom and spiritual attainment. Witness the evil coarseness and the brutal ferocity of these supposedly civilized men as they derived a certain form of animal pleasure from this physical attack upon the unresisting Son of Man. As these insults, taunts, and blows fell upon Jesus, he was undefending but not defenseless. Jesus was not vanquished, merely uncontenting in the material sense.

These are the moments of the Master's greatest victories in all his long and eventful career as maker, upholder, and savior of a vast and far-flung universe. Having lived to the full a life of revealing God to man, Jesus is now engaged in making a new and unprecedented revelation of man to God. Jesus is now revealing to the worlds the final triumph over all fears of creature personality isolation. The Son of Man has finally achieved the realization of identity as the Son of God. Jesus does not hesitate to assert that he and the Father are one; and on the basis of the fact and truth of that supreme and supernal experience, he admonishes every kingdom believer to become one with him even as he and his Father are one. The living experience in the religion

184:4.3 (1984.4) Throughout this awful hour Jesus uttered no word. To this gentle and sensitive soul of humankind, joined in personality relationship with the God of all this universe, there was no more bitter portion of his cup of humiliation than this terrible hour at the mercy of these ignorant and cruel guards and servants, who had been stimulated to abuse him by the example of the members of this so-called Sanhedrist court.

184:4.4 (1984.5) The human heart cannot possibly conceive of the shudder of indignation that swept out over a vast universe as the celestial intelligences witnessed this sight of their beloved Sovereign submitting himself to the will of his ignorant and misguided creatures on the sin-darkened sphere of unfortunate Urantia.

184:4.5 (1984.6) What is this trait of the animal in man which leads him to want to insult and physically assault that which he cannot spiritually attain or intellectually achieve? In the half-civilized man there still lurks an evil brutality which seeks to vent itself upon those who are superior in wisdom and spiritual attainment. Witness the evil coarseness and the brutal ferocity of these supposedly civilized men as they derived a certain form of animal pleasure from this physical attack upon the unresisting Son of Man. As these insults, taunts, and blows fell upon Jesus, he was undefending but not defenseless. Jesus was not vanquished, merely uncontenting in the material sense.

184:4.6 (1985.1) These are the moments of the Master's greatest victories in all his long and eventful career as maker, upholder, and savior of a vast and far-flung universe. Having lived to the full a life of revealing God to man, Jesus is now engaged in making a new and unprecedented revelation of man to God. Jesus is now revealing to the worlds the final triumph over all fears of creature personality isolation. The Son of Man has finally achieved the realization of identity as the Son of God. Jesus does not hesitate to assert that he and the Father are one; and on the basis of the fact and truth of that supreme and supernal experience, he admonishes every kingdom believer to become one with him even as he and his Father are one. The living experience in the religion of Jesus thus becomes the sure and certain technique whereby the spiritually isolated and cosmically lonely mortals of earth are enabled to escape personality isolation, with all its consequences of fear and associated

of Jesus thus becomes the sure and certain technique whereby the spiritually isolated and cosmically lonely mortals of earth are enabled to escape personality isolation, with all its consequences of fear and associated feelings of helplessness. In the fraternal realities of the kingdom of heaven the faith sons of God find final deliverance from the isolation of the self, both personal and planetary. The God-knowing believer increasingly experiences the ecstasy and grandeur of spiritual socialization on a universe scale — citizenship on high in association with the eternal realization of the divine destiny of perfection attainment.

feelings of helplessness. In the fraternal realities of the kingdom of heaven the faith sons of God find final deliverance from the isolation of the self, both personal and planetary. The God-knowing believer increasingly experiences the ecstasy and grandeur of spiritual socialization on a universe scale — citizenship on high in association with the eternal realization of the divine destiny of perfection attainment.

THE SECOND MEETING OF THE COURT .5

At five-thirty o'clock the court reassembled, and Jesus was led into the adjoining room, where John was waiting. Here the Roman soldier and the temple guards watched over Jesus while the court began the formulation of the charges which were to be presented to Pilate. Annas made it clear to his associates that the charge of blasphemy would carry no weight with Pilate. Judas was present during this second meeting of the court, but he gave no testimony.

This session of the court lasted only a half hour, and when they adjourned to go before Pilate, they had drawn up the indictment of Jesus, as being worthy of death, under three heads

That he was a perverter of the Jewish nation; he deceived the people and incited them to rebellion

That he taught the people to refuse to pay tribute to Caesar

That, by claiming to be a king and the founder of a new sort of kingdom, he incited treason against the emperor

This entire procedure was irregular and wholly contrary to the Jewish laws. No two witnesses had agreed on any matter except those who testified regarding Jesus' statement about destroying the temple and raising it again in three days. And even concerning that point, no witnesses spoke for the defense, and neither was Jesus asked to explain his intended meaning.

5. THE SECOND MEETING OF THE COURT

^{184:51 (1965:2)} At five-thirty o'clock the court reassembled, and Jesus was led into the adjoining room, where John was waiting. Here the Roman soldier and the temple guards watched over Jesus while the court began the formulation of the charges which were to be presented to Pilate. Annas made it clear to his associates that the charge of blasphemy would carry no weight with Pilate. Judas was present during this second meeting of the court, but he gave no testimony.

^{184:52 (1965:3)} This session of the court lasted only a half hour, and when they adjourned to go before Pilate, they had drawn up the indictment of Jesus, as being worthy of death, under three heads:

^{184:53 (1965:4)} 1. That he was a perverter of the Jewish nation; he deceived the people and incited them to rebellion.

^{184:54 (1965:5)} 2. That he taught the people to refuse to pay tribute to Caesar.

^{184:55 (1965:6)} 3. That, by claiming to be a king and the founder of a new sort of kingdom, he incited treason against the emperor.

^{184:56 (1965:7)} This entire procedure was irregular and wholly contrary to the Jewish laws. No two witnesses had agreed on any matter except those who testified regarding Jesus' statement about destroying the temple and raising it again in three days. And even concerning that point, no witnesses spoke for the defense, and neither was Jesus asked to explain his intended meaning.

The only point the court could have consistently judged him on was that of blasphemy, and that would have rested entirely on his own testimony. Even concerning blasphemy, they failed to cast a formal ballot for the death sentence.

And now they presumed to formulate three charges, with which to go before Pilate, on which no witnesses had been heard, and which were agreed upon while the accused prisoner was absent. When this was done, three of the Pharisees took their leave; they wanted to see Jesus destroyed, but they would not formulate charges against him without witnesses and in his absence.

Jesus did not again appear before the Sanhedrist court. They did not want again to look upon his face as they sat in judgment upon his innocent life. Jesus did not know (as a man) of their formal charges until he heard them recited by Pilate.

While Jesus was in the room with John and the guards, and while the court was in its second session, some of the women about the high priest's palace, together with their friends, came to look upon the strange prisoner, and one of them asked him, "Are you the Messiah, the Son of God?" And Jesus answered: "If I tell you, you will not believe me; and if I ask you, you will not answer."

At six o'clock that morning Jesus was led forth from the home of Caiaphas to appear before Pilate for confirmation of the sentence of death which this Sanhedrist court had so unjustly and irregularly decreed.

184:57 (1966:8) The only point the court could have consistently judged him on was that of blasphemy, and that would have rested entirely on his own testimony. Even concerning blasphemy, they failed to cast a formal ballot for the death sentence.

184:58 (1966:9) And now they presumed to formulate three charges, with which to go before Pilate, on which no witnesses had been heard, and which were agreed upon while the accused prisoner was absent. When this was done, three of the Pharisees took their leave; they wanted to see Jesus destroyed, but they would not formulate charges against him without witnesses and in his absence.

184:59 (1966:1) Jesus did not again appear before the Sanhedrist court. They did not want again to look upon his face as they sat in judgment upon his innocent life. Jesus did not know (as a man) of their formal charges until he heard them recited by Pilate.

184:510 (1966:2) While Jesus was in the room with John and the guards, and while the court was in its second session, some of the women about the high priest's palace, together with their friends, came to look upon the strange prisoner, and one of them asked him, "Are you the Messiah, the Son of God?" And Jesus answered: "If I tell you, you will not believe me; and if I ask you, you will not answer."

184:511 (1966:3) At six o'clock that morning Jesus was led forth from the home of Caiaphas to appear before Pilate for confirmation of the sentence of death which this Sanhedrist court had so unjustly and irregularly decreed.

Paper 185. The Trial Before Pilate

186 ⇨

کتاب یورنثیا

184 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 185. THE TRIAL BEFORE PILATE

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Pontius Pilate
2. Jesus Appears Before Pilate
3. The Private Examination by Pilate
4. Jesus Before Herod
5. Jesus Returns to Pilate
6. Pilate's Last Appeal
7. Pilate's Last Interview
8. Pilate's Tragic Surrender

مقدمه مقاله

SHORTLY after six o'clock on this Friday morning, April 7, A.D. 30, Jesus was brought before Pilate, the Roman procurator who governed Judea, Samaria, and Idumea under the immediate supervision of the legatus of Syria. The Master was taken into the presence of the Roman governor by the temple guards, bound, and was accompanied by about fifty of his accusers, including the Sanhedrist court (principally Sadduceans), Judas Iscariot, and the high priest, Caiaphas, and by the Apostle John. Annas did not appear before Pilate.

Pilate was up and ready to receive this group of early morning callers, having been informed by those who had secured his consent, the previous evening, to employ the Roman soldiers in arresting the Son of Man, that Jesus would be early brought before him. This

PAPER 185 THE TRIAL BEFORE PILATE

SECTIONS

Introduction

1. Pontius Pilate
2. Jesus Appears Before Pilate
3. The Private Examination by Pilate
4. Jesus Before Herod
5. Jesus Returns to Pilate
6. Pilate's Last Appeal
7. Pilate's Last Interview
8. Pilate's Tragic Surrender

INTRODUCTION

^{185:0.1 (1987.1)} SHORTLY after six o'clock on this Friday morning, April 7, A.D. 30, Jesus was brought before Pilate, the Roman procurator who governed Judea, Samaria, and Idumea under the immediate supervision of the legatus of Syria. The Master was taken into the presence of the Roman governor by the temple guards, bound, and was accompanied by about fifty of his accusers, including the Sanhedrist court (principally Sadduceans), Judas Iscariot, and the high priest, Caiaphas, and by the Apostle John. Annas did not appear before Pilate.

^{185:0.2 (1987.2)} Pilate was up and ready to receive this group of early morning callers, having been informed by those who had secured his consent, the previous evening, to employ the Roman soldiers in arresting the Son of Man, that Jesus would be early brought before him. This trial was arranged to take place in front of the praetorium, an addition to

trial was arranged to take place in front of the praetorium, an addition to the fortress of Antonia, where Pilate and his wife made their headquarters when stopping in Jerusalem.

Though Pilate conducted much of Jesus' examination within the praetorium halls, the public trial was held outside on the steps leading up to the main entrance. This was a concession to the Jews, who refused to enter any gentile building where leaven might be used on this day of preparation for the Passover. Such conduct would not only render them ceremonially unclean and thereby debar them from partaking of the afternoon feast of thanksgiving but would also necessitate their subjection to purification ceremonies after sundown, before they would be eligible to partake of the Passover supper.

Although these Jews were not at all bothered in conscience as they intrigued to effect the judicial murder of Jesus, they were nonetheless scrupulous regarding all these matters of ceremonial cleanness and traditional regularity. And these Jews have not been the only ones to fail in the recognition of high and holy obligations of a divine nature while giving meticulous attention to things of trifling importance to human welfare in both time and eternity.

the fortress of Antonia, where Pilate and his wife made their headquarters when stopping in Jerusalem.

^{185:0.3 (1987:3)} Though Pilate conducted much of Jesus' examination within the praetorium halls, the public trial was held outside on the steps leading up to the main entrance. This was a concession to the Jews, who refused to enter any gentile building where leaven might be used on this day of preparation for the Passover. Such conduct would not only render them ceremonially unclean and thereby debar them from partaking of the afternoon feast of thanksgiving but would also necessitate their subjection to purification ceremonies after sundown, before they would be eligible to partake of the Passover supper.

^{185:0.4 (1987:4)} Although these Jews were not at all bothered in conscience as they intrigued to effect the judicial murder of Jesus, they were nonetheless scrupulous regarding all these matters of ceremonial cleanness and traditional regularity. And these Jews have not been the only ones to fail in the recognition of high and holy obligations of a divine nature while giving meticulous attention to things of trifling importance to human welfare in both time and eternity.

PONTIUS PILATE .1

If Pontius Pilate had not been a reasonably good governor of the minor provinces, Tiberius would hardly have suffered him to remain as procurator of Judea for ten years. Although he was a fairly good administrator, he was a moral coward. He was not a big enough man to comprehend the nature of his task as governor of the Jews. He failed to grasp the fact that these Hebrews had a *real* religion, a faith for which they were willing to die, and that millions upon millions of them, scattered here and there throughout the empire, looked to Jerusalem as the shrine of their faith and held the Sanhedrin in respect as the highest tribunal on earth.

Pilate did not love the Jews, and this deep-seated hatred early began to manifest itself. Of all the Roman provinces, none was more difficult to govern than Judea. Pilate never really

1. PONTIUS PILATE

^{185:1.1 (1987:5)} If Pontius Pilate had not been a reasonably good governor of the minor provinces, Tiberius would hardly have suffered him to remain as procurator of Judea for ten years. Although he was a fairly good administrator, he was a moral coward. He was not a big enough man to comprehend the nature of his task as governor of the Jews. He failed to grasp the fact that these Hebrews had a *real* religion, a faith for which they were willing to die, and that millions upon millions of them, scattered here and there throughout the empire, looked to Jerusalem as the shrine of their faith and held the Sanhedrin in respect as the highest tribunal on earth.

^{185:1.2 (1988:1)} Pilate did not love the Jews, and this deep-seated hatred early began to manifest itself. Of all the Roman provinces, none was more difficult to govern than Judea. Pilate never really understood the problems involved in the

understood the problems involved in the management of the Jews and, therefore, very early in his experience as governor, made a series of almost fatal and well-nigh suicidal blunders. And it was these blunders that gave the Jews such power over him. When they wanted to influence his decisions, all they had to do was to threaten an uprising, and Pilate would speedily capitulate. And this apparent vacillation, or lack of moral courage, of the procurator was chiefly due to the memory of a number of controversies he had had with the Jews and because in each instance they had worsted him. The Jews knew that Pilate was afraid of them, that he feared for his position before Tiberius, and they employed this knowledge to the great disadvantage of the governor on numerous occasions.

Pilate's disfavor with the Jews came about as a result of a number of unfortunate encounters. First, he failed to take seriously their deep-seated prejudice against all images as symbols of idol worship. Therefore he permitted his soldiers to enter Jerusalem without removing the images of Caesar from their banners, as had been the practice of the Roman soldiers under his predecessor. A large deputation of Jews waited upon Pilate for five days, imploring him to have these images removed from the military standards. He flatly refused to grant their petition and threatened them with instant death. Pilate, himself being a skeptic, did not understand that men of strong religious feelings will not hesitate to die for their religious convictions; and therefore was he dismayed when these Jews drew themselves up defiantly before his palace, bowed their faces to the ground, and sent word that they were ready to die. Pilate then realized that he had made a threat which he was unwilling to carry out. He surrendered, ordered the images removed from the standards of his soldiers in Jerusalem, and found himself from that day on to a large extent subject to the whims of the Jewish leaders, who had in this way discovered his weakness in making threats which he feared to execute.

Pilate subsequently determined to regain this lost prestige and accordingly had the shields of the emperor, such as were commonly used in Caesar worship, put up on the walls of Herod's palace in Jerusalem. When the Jews protested,

management of the Jews and, therefore, very early in his experience as governor, made a series of almost fatal and well-nigh suicidal blunders. And it was these blunders that gave the Jews such power over him. When they wanted to influence his decisions, all they had to do was to threaten an uprising, and Pilate would speedily capitulate. And this apparent vacillation, or lack of moral courage, of the procurator was chiefly due to the memory of a number of controversies he had had with the Jews and because in each instance they had worsted him. The Jews knew that Pilate was afraid of them, that he feared for his position before Tiberius, and they employed this knowledge to the great disadvantage of the governor on numerous occasions.

185:1.3 (1988:2) Pilate's disfavor with the Jews came about as a result of a number of unfortunate encounters. First, he failed to take seriously their deep-seated prejudice against all images as symbols of idol worship. Therefore he permitted his soldiers to enter Jerusalem without removing the images of Caesar from their banners, as had been the practice of the Roman soldiers under his predecessor. A large deputation of Jews waited upon Pilate for five days, imploring him to have these images removed from the military standards. He flatly refused to grant their petition and threatened them with instant death. Pilate, himself being a skeptic, did not understand that men of strong religious feelings will not hesitate to die for their religious convictions; and therefore was he dismayed when these Jews drew themselves up defiantly before his palace, bowed their faces to the ground, and sent word that they were ready to die. Pilate then realized that he had made a threat which he was unwilling to carry out. He surrendered, ordered the images removed from the standards of his soldiers in Jerusalem, and found himself from that day on to a large extent subject to the whims of the Jewish leaders, who had in this way discovered his weakness in making threats which he feared to execute.

185:1.4 (1988:3) Pilate subsequently determined to regain this lost prestige and accordingly had the shields of the emperor, such as were commonly used in Caesar worship, put up on the walls of Herod's palace in Jerusalem. When the Jews protested, he was adamant. When he refused to listen to their

he was adamant. When he refused to listen to their protests, they promptly appealed to Rome, and the emperor as promptly ordered the offending shields removed. And then was Pilate held in even lower esteem than before.

Another thing which brought him into great disfavor with the Jews was that he dared to take money from the temple treasury to pay for the construction of a new aqueduct to provide increased water supply for the millions of visitors to Jerusalem at the times of the great religious feasts. The Jews held that only the Sanhedrin could disburse the temple funds, and they never ceased to inveigh against Pilate for this presumptuous ruling. No less than a score of riots and much bloodshed resulted from this decision. The last of these serious outbreaks had to do with the slaughter of a large company of Galileans even as they worshiped at the altar.

It is significant that, while this vacillating Roman ruler sacrificed Jesus to his fear of the Jews and to safeguard his personal position, he finally was deposed as a result of the needless slaughter of Samaritans in connection with the pretensions of a false Messiah who led troops to Mount Gerizim, where he claimed the temple vessels were buried; and fierce riots broke out when he failed to reveal the hiding place of the sacred vessels, as he had promised. As a result of this episode, the legatus of Syria ordered Pilate to Rome. Tiberius died while Pilate was on the way to Rome, and he was not reappointed as procurator of Judea. He never fully recovered from the regretful condemnation of having consented to the crucifixion of Jesus. Finding no favor in the eyes of the new emperor, he retired to the province of Lausanne, where he subsequently committed suicide.

Claudia Procula, Pilate's wife, had heard much of Jesus through the word of her maid-in-waiting, who was a Phoenician believer in the gospel of the kingdom. After the death of Pilate, Claudia became prominently identified with the spread of the good news.

And all this explains much that transpired on this tragic Friday forenoon. It is easy to understand why the Jews presumed to dictate to Pilate — to get him up at six o'clock to try Jesus — and

protests, they promptly appealed to Rome, and the emperor as promptly ordered the offending shields removed. And then was Pilate held in even lower esteem than before.

^{185:1.5 (1988.4)} Another thing which brought him into great disfavor with the Jews was that he dared to take money from the temple treasury to pay for the construction of a new aqueduct to provide increased water supply for the millions of visitors to Jerusalem at the times of the great religious feasts. The Jews held that only the Sanhedrin could disburse the temple funds, and they never ceased to inveigh against Pilate for this presumptuous ruling. No less than a score of riots and much bloodshed resulted from this decision. The last of these serious outbreaks had to do with the slaughter of a large company of Galileans even as they worshiped at the altar.

^{185:1.6 (1988.5)} It is significant that, while this vacillating Roman ruler sacrificed Jesus to his fear of the Jews and to safeguard his personal position, he finally was deposed as a result of the needless slaughter of Samaritans in connection with the pretensions of a false Messiah who led troops to Mount Gerizim, where he claimed the temple vessels were buried; and fierce riots broke out when he failed to reveal the hiding place of the sacred vessels, as he had promised. As a result of this episode, the legatus of Syria ordered Pilate to Rome. Tiberius died while Pilate was on the way to Rome, and he was not reappointed as procurator of Judea. He never fully recovered from the regretful condemnation of having consented to the crucifixion of Jesus. Finding no favor in the eyes of the new emperor, he retired to the province of Lausanne, where he subsequently committed suicide.

^{185:1.7 (1989.1)} Claudia Procula, Pilate's wife, had heard much of Jesus through the word of her maid-in-waiting, who was a Phoenician believer in the gospel of the kingdom. After the death of Pilate, Claudia became prominently identified with the spread of the good news.

^{185:1.8 (1989.2)} And all this explains much that transpired on this tragic Friday forenoon. It is easy to understand why the Jews presumed to dictate to Pilate — to get him up at six o'clock to try Jesus — and also why they did not hesitate to threaten to

also why they did not hesitate to threaten to charge him with treason before the emperor if he dared to refuse their demands for Jesus' death

A worthy Roman governor who had not become disadvantageously involved with the rulers of the Jews would never have permitted these bloodthirsty religious fanatics to bring about the death of a man whom he himself had declared to be innocent of their false charges and without fault. Rome made a great blunder, a far-reaching error in earthly affairs, when she sent the second-rate Pilate to govern Palestine. Tiberius had better have sent to the Jews the best provincial administrator in the empire

charge him with treason before the emperor if he dared to refuse their demands for Jesus' death.

^{185:1.9 (1989:3)} A worthy Roman governor who had not become disadvantageously involved with the rulers of the Jews would never have permitted these bloodthirsty religious fanatics to bring about the death of a man whom he himself had declared to be innocent of their false charges and without fault. Rome made a great blunder, a far-reaching error in earthly affairs, when she sent the second-rate Pilate to govern Palestine. Tiberius had better have sent to the Jews the best provincial administrator in the empire.

JESUS APPEARS BEFORE PILATE .2

When Jesus and his accusers had gathered in front of Pilate's judgment hall, the Roman governor came out and, addressing the company assembled, asked, "What accusation do you bring against this fellow?" The Sadducees and councilors who had taken it upon themselves to put Jesus out of the way had determined to go before Pilate and ask for confirmation of the death sentence pronounced upon Jesus, without volunteering any definite charge. Therefore did the spokesman for the Sanhedrist court answer Pilate: "If this man were not an evildoer, we should not have delivered him up to you"

When Pilate observed that they were reluctant to state their charges against Jesus, although he knew they had been all night engaged in deliberations regarding his guilt, he answered them: "Since you have not agreed on any definite charges, why do you not take this man and pass judgment on him in accordance with your own laws"

Then spoke the clerk of the Sanhedrin court to Pilate: "It is not lawful for us to put any man to death, and this disturber of our nation is worthy to die for the things which he has said and done. Therefore have we come before you for confirmation of this decree"

To come before the Roman governor with this attempt at evasion discloses both the ill-will and the ill-humor of the Sanhedrists toward Jesus as well as

2. JESUS APPEARS BEFORE PILATE

^{185:2.1 (1989:4)} When Jesus and his accusers had gathered in front of Pilate's judgment hall, the Roman governor came out and, addressing the company assembled, asked, "What accusation do you bring against this fellow?" The Sadducees and councilors who had taken it upon themselves to put Jesus out of the way had determined to go before Pilate and ask for confirmation of the death sentence pronounced upon Jesus, without volunteering any definite charge. Therefore did the spokesman for the Sanhedrist court answer Pilate: "If this man were not an evildoer, we should not have delivered him up to you."

^{185:2.2 (1989:5)} When Pilate observed that they were reluctant to state their charges against Jesus, although he knew they had been all night engaged in deliberations regarding his guilt, he answered them: "Since you have not agreed on any definite charges, why do you not take this man and pass judgment on him in accordance with your own laws?"

^{185:2.3 (1989:6)} Then spoke the clerk of the Sanhedrin court to Pilate: "It is not lawful for us to put any man to death, and this disturber of our nation is worthy to die for the things which he has said and done. Therefore have we come before you for confirmation of this decree."

^{185:2.4 (1989:7)} To come before the Roman governor with this attempt at evasion discloses both the ill-will and the ill-humor of the Sanhedrists toward Jesus as well as their lack of respect for the fairness, honor, and dignity of Pilate. What effrontery for

their lack of respect for the fairness, honor, and dignity of Pilate. What effrontery for these subject citizens to appear before their provincial governor asking for a decree of execution against a man before affording him a fair trial and without even preferring definite criminal charges against him!

Pilate knew something of Jesus' work among the Jews, and he surmised that the charges which might be brought against him had to do with infringements of the Jewish ecclesiastical laws; therefore he sought to refer the case back to their own tribunal. Again, Pilate took delight in making them publicly confess that they were powerless to pronounce and execute the death sentence upon even one of their own race whom they had come to despise with a bitter and envious hatred.

It was a few hours previously, shortly before midnight and after he had granted permission to use Roman soldiers in effecting the secret arrest of Jesus, that Pilate had heard further concerning Jesus and his teaching from his wife, Claudia, who was a partial convert to Judaism, and who later on became a full-fledged believer in Jesus' gospel.

Pilate would have liked to postpone this hearing, but he saw the Jewish leaders were determined to proceed with the case. He knew that this was not only the forenoon of preparation for the Passover, but that this day, being Friday, was also the preparation day for the Jewish Sabbath of rest and worship.

Pilate, being keenly sensitive to the disrespectful manner of the approach of these Jews, was not willing to comply with their demands that Jesus be sentenced to death without a trial. When, therefore, he had waited a few moments for them to present their charges against the prisoner, he turned to them and said: "I will not sentence this man to death without a trial; neither will I consent to examine him until you have presented your charges against him in writing."

When the high priest and the others heard Pilate say this, they signaled to the clerk of the court, who then handed to Pilate the written charges against Jesus. And these charges were

We find in the Sanhedrist tribunal that this man is an evildoer and a

these subject citizens to appear before their provincial governor asking for a decree of execution against a man before affording him a fair trial and without even preferring definite criminal charges against him!

185:25 (1989:8) Pilate knew something of Jesus' work among the Jews, and he surmised that the charges which might be brought against him had to do with infringements of the Jewish ecclesiastical laws; therefore he sought to refer the case back to their own tribunal. Again, Pilate took delight in making them publicly confess that they were powerless to pronounce and execute the death sentence upon even one of their own race whom they had come to despise with a bitter and envious hatred.

185:26 (1990:1) It was a few hours previously, shortly before midnight and after he had granted permission to use Roman soldiers in effecting the secret arrest of Jesus, that Pilate had heard further concerning Jesus and his teaching from his wife, Claudia, who was a partial convert to Judaism, and who later on became a full-fledged believer in Jesus' gospel.

185:27 (1990:2) Pilate would have liked to postpone this hearing, but he saw the Jewish leaders were determined to proceed with the case. He knew that this was not only the forenoon of preparation for the Passover, but that this day, being Friday, was also the preparation day for the Jewish Sabbath of rest and worship.

185:28 (1990:3) Pilate, being keenly sensitive to the disrespectful manner of the approach of these Jews, was not willing to comply with their demands that Jesus be sentenced to death without a trial. When, therefore, he had waited a few moments for them to present their charges against the prisoner, he turned to them and said: "I will not sentence this man to death without a trial; neither will I consent to examine him until you have presented your charges against him in writing."

185:29 (1990:4) When the high priest and the others heard Pilate say this, they signaled to the clerk of the court, who then handed to Pilate the written charges against Jesus. And these charges were:

185:210 (1990:5) "We find in the Sanhedrist tribunal that this man is an evildoer and a disturber of our nation

disturber of our nation in that he is guilty
:of

Perverting our nation and stirring . 1“
.up our people to rebellion

Forbidding the people to pay . 2“
.tribute to Caesar

Calling himself the king of the . 3“
Jews and teaching the founding of a
”.new kingdom

Jesus had not been regularly tried
nor legally convicted on any of these
charges. He did not even hear these
charges when first stated, but Pilate had
him brought from the praetorium, where
he was in the keeping of the guards, and
he insisted that these charges be
.repeated in Jesus' hearing

When Jesus heard these
accusations, he well knew that he had
not been heard on these matters before
the Jewish court, and so did John
Zebedee and his accusers, but he made
no reply to their false charges. Even
when Pilate bade him answer his
accusers, he opened not his mouth.
Pilate was so astonished at the
unfairness of the whole proceeding and
so impressed by Jesus' silent and
masterly bearing that he decided to take
the prisoner inside the hall and examine
.him privately

Pilate was confused in mind, fearful
of the Jews in his heart, and mightily
stirred in his spirit by the spectacle of
Jesus' standing there in majesty before
his bloodthirsty accusers and gazing
down on them, not in silent contempt, but
with an expression of genuine pity and
.sorrowful affection

in that he is guilty of:

185:2.11 (1990.6) “1. Perverting our nation and stirring up
our people to rebellion.

185:2.12 (1990.7) “2. Forbidding the people to pay tribute
to Caesar.

185:2.13 (1990.8) “3. Calling himself the king of the Jews
and teaching the founding of a new kingdom.”

185:2.14 (1990.9) Jesus had not been regularly tried nor
legally convicted on any of these charges. He did
not even hear these charges when first stated, but
Pilate had him brought from the praetorium, where
he was in the keeping of the guards, and he
insisted that these charges be repeated in Jesus'
hearing.

185:2.15 (1990.10) When Jesus heard these accusations,
he well knew that he had not been heard on these
matters before the Jewish court, and so did John
Zebedee and his accusers, but he made no reply to
their false charges. Even when Pilate bade him
answer his accusers, he opened not his mouth.
Pilate was so astonished at the unfairness of the
whole proceeding and so impressed by Jesus' silent
and masterly bearing that he decided to take the
prisoner inside the hall and examine him privately.

185:2.16 (1990.11) Pilate was confused in mind, fearful of
the Jews in his heart, and mightily stirred in his spirit
by the spectacle of Jesus' standing there in majesty
before his bloodthirsty accusers and gazing down
on them, not in silent contempt, but with an
expression of genuine pity and sorrowful affection.

THE PRIVATE EXAMINATION BY PILATE .3

Pilate took Jesus and John Zebedee
into a private chamber, leaving the
guards outside in the hall, and
requesting the prisoner to sit down, he
sat down by his side and asked several
questions. Pilate began his talk with
Jesus by assuring him that he did not
believe the first count against him: that
he was a perverter of the nation and an
inciter to rebellion. Then he asked, “Did
you ever teach that tribute should be
refused Caesar?” Jesus, pointing to
John, said, “Ask him or any other man
who has heard my teaching.” Then

3. THE PRIVATE EXAMINATION BY PILATE

185:3.1 (1991.1) Pilate took Jesus and John Zebedee into
a private chamber, leaving the guards outside in the
hall, and requesting the prisoner to sit down, he sat
down by his side and asked several questions.
Pilate began his talk with Jesus by assuring him that
he did not believe the first count against him: that
he was a perverter of the nation and an inciter to
rebellion. Then he asked, “Did you ever teach that
tribute should be refused Caesar?” Jesus, pointing
to John, said, “Ask him or any other man who has
heard my teaching.” Then Pilate questioned John
about this matter of tribute, and John testified
concerning his Master's teaching and explained that
Jesus and his apostles paid taxes both to Caesar

Pilate questioned John about this matter of tribute, and John testified concerning his Master's teaching and explained that Jesus and his apostles paid taxes both to Caesar and to the temple. When Pilate had questioned John, he said, "See that you tell no man that I talked with you." And John never did reveal this matter.

Pilate then turned around to question Jesus further, saying: "And now about the third accusation against you, are you the king of the Jews?" Since there was a tone of possibly sincere inquiry in Pilate's voice, Jesus smiled on the procurator and said: "Pilate, do you ask this for yourself, or do you take this question from these others, my accusers?" Whereupon, in a tone of partial indignation, the governor answered: "Am I a Jew? Your own people and the chief priests delivered you up and asked me to sentence you to death. I question the validity of their charges and am only trying to find out for myself what you have done. Tell me, have you said that you are the king of the Jews, and have you sought to found
"a new kingdom

Then said Jesus to Pilate: "Do you not perceive that my kingdom is not of this world? If my kingdom were of this world, surely would my disciples fight that I should not be delivered into the hands of the Jews. My presence here before you in these bonds is sufficient to show all men that my kingdom is a spiritual dominion, even the brotherhood of men who, through faith and by love, have become the sons of God. And this salvation is for the gentile as well as for
".the Jew

Then you are a king after all?" said Pilate. And Jesus answered: "Yes, I am such a king, and my kingdom is the family of the faith sons of my Father who is in heaven. For this purpose was I born into this world, even that I should show my Father to all men and bear witness to the truth of God. And even now do I declare to you that every one who loves
".the truth hears my voice

Then said Pilate, half in ridicule and half in sincerity, "Truth, what is truth —
"?who knows

Pilate was not able to fathom Jesus' words, nor was he able to understand the nature of his spiritual kingdom, but

and to the temple. When Pilate had questioned John, he said, "See that you tell no man that I talked with you." And John never did reveal this matter.

^{185:32 (1991:2)} Pilate then turned around to question Jesus further, saying: "And now about the third accusation against you, are you the king of the Jews?" Since there was a tone of possibly sincere inquiry in Pilate's voice, Jesus smiled on the procurator and said: "Pilate, do you ask this for yourself, or do you take this question from these others, my accusers?" Whereupon, in a tone of partial indignation, the governor answered: "Am I a Jew? Your own people and the chief priests delivered you up and asked me to sentence you to death. I question the validity of their charges and am only trying to find out for myself what you have done. Tell me, have you said that you are the king of the Jews, and have you sought to found a new kingdom?"

^{185:33 (1991:3)} Then said Jesus to Pilate: "Do you not perceive that my kingdom is not of this world? If my kingdom were of this world, surely would my disciples fight that I should not be delivered into the hands of the Jews. My presence here before you in these bonds is sufficient to show all men that my kingdom is a spiritual dominion, even the brotherhood of men who, through faith and by love, have become the sons of God. And this salvation is for the gentile as well as for the Jew."

^{185:34 (1991:4)} "Then you are a king after all?" said Pilate. And Jesus answered: "Yes, I am such a king, and my kingdom is the family of the faith sons of my Father who is in heaven. For this purpose was I born into this world, even that I should show my Father to all men and bear witness to the truth of God. And even now do I declare to you that every one who loves the truth hears my voice."

^{185:35 (1991:5)} Then said Pilate, half in ridicule and half in sincerity, "Truth, what is truth — who knows?"

^{185:36 (1991:6)} Pilate was not able to fathom Jesus' words, nor was he able to understand the nature of his spiritual kingdom, but he was now certain that

he was now certain that the prisoner had done nothing worthy of death. One look at Jesus, face to face, was enough to convince even Pilate that this gentle and weary, but majestic and upright, man was no wild and dangerous revolutionary who aspired to establish himself on the temporal throne of Israel. Pilate thought he understood something of what Jesus meant when he called himself a king, for he was familiar with the teachings of the Stoics, who declared that "the wise man is king." Pilate was thoroughly convinced that, instead of being a dangerous seditionmonger, Jesus was nothing more or less than a harmless visionary, an innocent fanatic.

After questioning the Master, Pilate went back to the chief priests and the accusers of Jesus and said: "I have examined this man, and I find no fault in him. I do not think he is guilty of the charges you have made against him; I think he ought to be set free." And when the Jews heard this, they were moved with great anger, so much so that they wildly shouted that Jesus should die; and one of the Sanhedrists boldly stepped up by the side of Pilate, saying: "This man stirs up the people, beginning in Galilee and continuing throughout all Judea. He is a mischief-maker and an evildoer. You will long regret it if you let this wicked man go free."

Pilate was hard pressed to know what to do with Jesus; therefore, when he heard them say that he began his work in Galilee, he thought to avoid the responsibility of deciding the case, at least to gain time for thought, by sending Jesus to appear before Herod, who was then in the city attending the Passover. Pilate also thought that this gesture would help to antidote some of the bitter feeling which had existed for some time between himself and Herod, due to numerous misunderstandings over matters of jurisdiction.

Pilate, calling the guards, said: "This man is a Galilean. Take him forthwith to Herod, and when he has examined him, report his findings to me." And they took Jesus to Herod.

the prisoner had done nothing worthy of death. One look at Jesus, face to face, was enough to convince even Pilate that this gentle and weary, but majestic and upright, man was no wild and dangerous revolutionary who aspired to establish himself on the temporal throne of Israel. Pilate thought he understood something of what Jesus meant when he called himself a king, for he was familiar with the teachings of the Stoics, who declared that "the wise man is king." Pilate was thoroughly convinced that, instead of being a dangerous seditionmonger, Jesus was nothing more or less than a harmless visionary, an innocent fanatic.

^{185:37 (1991:7)} After questioning the Master, Pilate went back to the chief priests and the accusers of Jesus and said: "I have examined this man, and I find no fault in him. I do not think he is guilty of the charges you have made against him; I think he ought to be set free." And when the Jews heard this, they were moved with great anger, so much so that they wildly shouted that Jesus should die; and one of the Sanhedrists boldly stepped up by the side of Pilate, saying: "This man stirs up the people, beginning in Galilee and continuing throughout all Judea. He is a mischief-maker and an evildoer. You will long regret it if you let this wicked man go free."

^{185:38 (1992:1)} Pilate was hard pressed to know what to do with Jesus; therefore, when he heard them say that he began his work in Galilee, he thought to avoid the responsibility of deciding the case, at least to gain time for thought, by sending Jesus to appear before Herod, who was then in the city attending the Passover. Pilate also thought that this gesture would help to antidote some of the bitter feeling which had existed for some time between himself and Herod, due to numerous misunderstandings over matters of jurisdiction.

^{185:39 (1992:2)} Pilate, calling the guards, said: "This man is a Galilean. Take him forthwith to Herod, and when he has examined him, report his findings to me." And they took Jesus to Herod.

JESUS BEFORE HEROD .4

When Herod Antipas stopped in Jerusalem, he dwelt in the old

4. JESUS BEFORE HEROD

^{185:41 (1992:3)} When Herod Antipas stopped in Jerusalem, he dwelt in the old Maccabean palace of

Maccabean palace of Herod the Great, and it was to this home of the former king that Jesus was now taken by the temple guards, and he was followed by his accusers and an increasing multitude. Herod had long heard of Jesus, and he was very curious about him. When the Son of Man stood before him, on this Friday morning, the wicked Idumean never for one moment recalled the lad of former years who had appeared before him in Sepphoris pleading for a just decision regarding the money due his father, who had been accidentally killed while at work on one of the public buildings. As far as Herod knew, he had never seen Jesus, although he had worried a great deal about him when his work had been centered in Galilee. Now that he was in custody of Pilate and the Judeans, Herod was desirous of seeing him, feeling secure against any trouble from him in the future. Herod had heard much about the miracles wrought by Jesus, and he really hoped to see him do some wonder.

When they brought Jesus before Herod, the tetrarch was startled by his stately appearance and the calm composure of his countenance. For some fifteen minutes Herod asked Jesus questions, but the Master would not answer. Herod taunted and dared him to perform a miracle, but Jesus would not reply to his many inquiries or respond to his taunts.

Then Herod turned to the chief priests and the Sadducees and, giving ear to their accusations, heard all and more than Pilate had listened to regarding the alleged evil doings of the Son of Man. Finally, being convinced that Jesus would neither talk nor perform a wonder for him, Herod, after making fun of him for a time, arrayed him in an old purple royal robe and sent him back to Pilate. Herod knew he had no jurisdiction over Jesus in Judea. Though he was glad to believe that he was finally to be rid of Jesus in Galilee, he was thankful that it was Pilate who had the responsibility of putting him to death. Herod never had fully recovered from the fear that cursed him as a result of killing John the Baptist. Herod had at certain times even feared that Jesus was John risen from the dead. Now he was relieved of that fear since he observed that Jesus was a very different sort of

Herod the Great, and it was to this home of the former king that Jesus was now taken by the temple guards, and he was followed by his accusers and an increasing multitude. Herod had long heard of Jesus, and he was very curious about him. When the Son of Man stood before him, on this Friday morning, the wicked Idumean never for one moment recalled the lad of former years who had appeared before him in Sepphoris pleading for a just decision regarding the money due his father, who had been accidentally killed while at work on one of the public buildings. As far as Herod knew, he had never seen Jesus, although he had worried a great deal about him when his work had been centered in Galilee. Now that he was in custody of Pilate and the Judeans, Herod was desirous of seeing him, feeling secure against any trouble from him in the future. Herod had heard much about the miracles wrought by Jesus, and he really hoped to see him do some wonder.

^{185:4.2 (1992:4)} When they brought Jesus before Herod, the tetrarch was startled by his stately appearance and the calm composure of his countenance. For some fifteen minutes Herod asked Jesus questions, but the Master would not answer. Herod taunted and dared him to perform a miracle, but Jesus would not reply to his many inquiries or respond to his taunts.

^{185:4.3 (1992:5)} Then Herod turned to the chief priests and the Sadducees and, giving ear to their accusations, heard all and more than Pilate had listened to regarding the alleged evil doings of the Son of Man. Finally, being convinced that Jesus would neither talk nor perform a wonder for him, Herod, after making fun of him for a time, arrayed him in an old purple royal robe and sent him back to Pilate. Herod knew he had no jurisdiction over Jesus in Judea. Though he was glad to believe that he was finally to be rid of Jesus in Galilee, he was thankful that it was Pilate who had the responsibility of putting him to death. Herod never had fully recovered from the fear that cursed him as a result of killing John the Baptist. Herod had at certain times even feared that Jesus was John risen from the dead. Now he was relieved of that fear since he observed that Jesus was a very different sort of person from the outspoken and fiery prophet who dared to expose and denounce his private life.

person from the outspoken and fiery prophet who dared to expose and denounce his private life

JESUS RETURNS TO PILATE .5

When the guards had brought Jesus back to Pilate, he went out on the front steps of the praetorium, where his judgment seat had been placed, and calling together the chief priests and Sanhedrists, said to them: "You brought this man before me with charges that he perverts the people, forbids the payment of taxes, and claims to be king of the Jews. I have examined him and fail to find him guilty of these charges. In fact, I find no fault in him. Then I sent him to Herod, and the tetrarch must have reached the same conclusion since he has sent him back to us. Certainly, nothing worthy of death has been done by this man. If you still think he needs to be disciplined, I am willing to chastise him before I release him

Just as the Jews were about to engage in shouting their protests against the release of Jesus, a vast crowd came marching up to the praetorium for the purpose of asking Pilate for the release of a prisoner in honor of the Passover feast. For some time it had been the custom of the Roman governors to allow the populace to choose some imprisoned or condemned man for pardon at the time of the Passover. And now that this crowd had come before him to ask for the release of a prisoner, and since Jesus had so recently been in great favor with the multitudes, it occurred to Pilate that he might possibly extricate himself from his predicament by proposing to this group that, since Jesus was now a prisoner before his judgment seat, he release to them this man of Galilee as the token of Passover good will.

As the crowd surged up on the steps of the building, Pilate heard them calling out the name of one Barabbas. Barabbas was a noted political agitator and murderous robber, the son of a priest, who had recently been apprehended in the act of robbery and murder on the Jericho road. This man was under sentence to die as soon as the Passover festivities were over.

Pilate stood up and explained to the

5. JESUS RETURNS TO PILATE

^{185:5.1 (1993:1)} When the guards had brought Jesus back to Pilate, he went out on the front steps of the praetorium, where his judgment seat had been placed, and calling together the chief priests and Sanhedrists, said to them: "You brought this man before me with charges that he perverts the people, forbids the payment of taxes, and claims to be king of the Jews. I have examined him and fail to find him guilty of these charges. In fact, I find no fault in him. Then I sent him to Herod, and the tetrarch must have reached the same conclusion since he has sent him back to us. Certainly, nothing worthy of death has been done by this man. If you still think he needs to be disciplined, I am willing to chastise him before I release him."

^{185:5.2 (1993:2)} Just as the Jews were about to engage in shouting their protests against the release of Jesus, a vast crowd came marching up to the praetorium for the purpose of asking Pilate for the release of a prisoner in honor of the Passover feast. For some time it had been the custom of the Roman governors to allow the populace to choose some imprisoned or condemned man for pardon at the time of the Passover. And now that this crowd had come before him to ask for the release of a prisoner, and since Jesus had so recently been in great favor with the multitudes, it occurred to Pilate that he might possibly extricate himself from his predicament by proposing to this group that, since Jesus was now a prisoner before his judgment seat, he release to them this man of Galilee as the token of Passover good will.

^{185:5.3 (1993:3)} As the crowd surged up on the steps of the building, Pilate heard them calling out the name of one Barabbas. Barabbas was a noted political agitator and murderous robber, the son of a priest, who had recently been apprehended in the act of robbery and murder on the Jericho road. This man was under sentence to die as soon as the Passover festivities were over.

^{185:5.4 (1993:4)} Pilate stood up and explained to the

crowd that Jesus had been brought to him by the chief priests, who sought to have him put to death on certain charges, and that he did not think the man was worthy of death. Said Pilate: "Which, therefore, would you prefer that I release to you, this Barabbas, the murderer, or this Jesus of Galilee?" And when Pilate had thus spoken, the chief priests and the Sanhedrin councilors all shouted at the top of their voices, "Barabbas, Barabbas!" And when the people saw that the chief priests were minded to have Jesus put to death, they quickly joined in the clamor for his life while they loudly shouted for the release of Barabbas.

A few days before this the multitude had stood in awe of Jesus, but the mob did not look up to one who, having claimed to be the Son of God, now found himself in the custody of the chief priests and the rulers and on trial before Pilate for his life. Jesus could be a hero in the eyes of the populace when he was driving the money-changers and the traders out of the temple, but not when he was a nonresisting prisoner in the hands of his enemies and on trial for his life.

Pilate was angered at the sight of the chief priests clamoring for the pardon of a notorious murderer while they shouted for the blood of Jesus. He saw their malice and hatred and perceived their prejudice and envy. Therefore he said to them: "How could you choose the life of a murderer in preference to this man's whose worst crime is that he figuratively calls himself the king of the Jews?" But this was not a wise statement for Pilate to make. The Jews were a proud people, now subject to the Roman political yoke but hoping for the coming of a Messiah who would deliver them from gentile bondage with a great show of power and glory. They resented, more than Pilate could know, the intimation that this meek-mannered teacher of strange doctrines, now under arrest and charged with crimes worthy of death, should be referred to as "the king of the Jews." They looked upon such a remark as an insult to everything which they held sacred and honorable in their national existence, and therefore did they all let loose their mighty shouts for Barabbas's release and Jesus' death.

Pilate knew Jesus was innocent of

crowd that Jesus had been brought to him by the chief priests, who sought to have him put to death on certain charges, and that he did not think the man was worthy of death. Said Pilate: "Which, therefore, would you prefer that I release to you, this Barabbas, the murderer, or this Jesus of Galilee?" And when Pilate had thus spoken, the chief priests and the Sanhedrin councilors all shouted at the top of their voices, "Barabbas, Barabbas!" And when the people saw that the chief priests were minded to have Jesus put to death, they quickly joined in the clamor for his life while they loudly shouted for the release of Barabbas.

^{185:5.5 (1993:9)} A few days before this the multitude had stood in awe of Jesus, but the mob did not look up to one who, having claimed to be the Son of God, now found himself in the custody of the chief priests and the rulers and on trial before Pilate for his life. Jesus could be a hero in the eyes of the populace when he was driving the money-changers and the traders out of the temple, but not when he was a nonresisting prisoner in the hands of his enemies and on trial for his life.

^{185:5.6 (1993:9)} Pilate was angered at the sight of the chief priests clamoring for the pardon of a notorious murderer while they shouted for the blood of Jesus. He saw their malice and hatred and perceived their prejudice and envy. Therefore he said to them: "How could you choose the life of a murderer in preference to this man's whose worst crime is that he figuratively calls himself the king of the Jews?" But this was not a wise statement for Pilate to make. The Jews were a proud people, now subject to the Roman political yoke but hoping for the coming of a Messiah who would deliver them from gentile bondage with a great show of power and glory. They resented, more than Pilate could know, the intimation that this meek-mannered teacher of strange doctrines, now under arrest and charged with crimes worthy of death, should be referred to as "the king of the Jews." They looked upon such a remark as an insult to everything which they held sacred and honorable in their national existence, and therefore did they all let loose their mighty shouts for Barabbas's release and Jesus' death.

^{185:5.7 (1994:1)} Pilate knew Jesus was innocent of the charges brought against him, and had he been a

the charges brought against him, and had he been a just and courageous judge, he would have acquitted him and turned him loose. But he was afraid to defy these angry Jews, and while he hesitated to do his duty, a messenger came up and presented him with a .sealed message from his wife, Claudia

Pilate indicated to those assembled before him that he wished to read the communication which he had just received before he proceeded further with the matter before him. When Pilate opened this letter from his wife, he read: "I pray you have nothing to do with this innocent and just man whom they call Jesus. I have suffered many things in a dream this night because of him." This note from Claudia not only greatly upset Pilate and thereby delayed the adjudication of this matter, but it unfortunately also provided considerable time in which the Jewish rulers freely circulated among the crowd and urged the people to call for the release of Barabbas and to clamor for the .crucifixion of Jesus

Finally, Pilate addressed himself once more to the solution of the problem which confronted him, by asking the mixed assembly of Jewish rulers and the pardon-seeking crowd, "What shall I do with him who is called the king of the Jews?" And they all shouted with one accord, "Crucify him! Crucify him!" The unanimity of this demand from the mixed multitude startled and alarmed Pilate, the .unjust and fear-ridden judge

Then once more Pilate said: "Why would you crucify this man? What evil has he done? Who will come forward to testify against him?" But when they heard Pilate speak in defense of Jesus, they only cried out all the more, "Crucify him! Crucify him!"

Then again Pilate appealed to them regarding the release of the Passover prisoner, saying: "Once more I ask you, which of these prisoners shall I release to you at this, your Passover time?" And again the crowd shouted, "Give us .Barabbas"

Then said Pilate: "If I release the murderer, Barabbas, what shall I do with Jesus?" And once more the multitude shouted in unison, "Crucify him! Crucify him!"

Pilate was terrorized by the insistent

just and courageous judge, he would have acquitted him and turned him loose. But he was afraid to defy these angry Jews, and while he hesitated to do his duty, a messenger came up and presented him with a sealed message from his wife, Claudia.

^{185:5.8 (1994.1)} Pilate indicated to those assembled before him that he wished to read the communication which he had just received before he proceeded further with the matter before him. When Pilate opened this letter from his wife, he read: "I pray you have nothing to do with this innocent and just man whom they call Jesus. I have suffered many things in a dream this night because of him." This note from Claudia not only greatly upset Pilate and thereby delayed the adjudication of this matter, but it unfortunately also provided considerable time in which the Jewish rulers freely circulated among the crowd and urged the people to call for the release of Barabbas and to clamor for the crucifixion of Jesus.

^{185:5.9 (1994.2)} Finally, Pilate addressed himself once more to the solution of the problem which confronted him, by asking the mixed assembly of Jewish rulers and the pardon-seeking crowd, "What shall I do with him who is called the king of the Jews?" And they all shouted with one accord, "Crucify him! Crucify him!" The unanimity of this demand from the mixed multitude startled and alarmed Pilate, the unjust and fear-ridden judge.

^{185:5.10 (1994.3)} Then once more Pilate said: "Why would you crucify this man? What evil has he done? Who will come forward to testify against him?" But when they heard Pilate speak in defense of Jesus, they only cried out all the more, "Crucify him! Crucify him!"

^{185:5.11 (1994.4)} Then again Pilate appealed to them regarding the release of the Passover prisoner, saying: "Once more I ask you, which of these prisoners shall I release to you at this, your Passover time?" And again the crowd shouted, "Give us Barabbas!"

^{185:5.12 (1994.5)} Then said Pilate: "If I release the murderer, Barabbas, what shall I do with Jesus?" And once more the multitude shouted in unison, "Crucify him! Crucify him!"

^{185:5.13 (1994.6)} Pilate was terrorized by the insistent

clamor of the mob, acting under the direct leadership of the chief priests and the councilors of the Sanhedrin; nevertheless, he decided upon at least one more attempt to appease the crowd and save Jesus.

clamor of the mob, acting under the direct leadership of the chief priests and the councilors of the Sanhedrin; nevertheless, he decided upon at least one more attempt to appease the crowd and save Jesus.

PILATE'S LAST APPEAL .6

In all that is transpiring early this Friday morning before Pilate, only the enemies of Jesus are participating. His many friends either do not yet know of his night arrest and early morning trial or are in hiding lest they also be apprehended and adjudged worthy of death because they believe Jesus' teachings. In the multitude which now clamors for the Master's death are to be found only his sworn enemies and the easily led and unthinking populace.

Pilate would make one last appeal to their pity. Being afraid to defy the clamor of this misled mob who cried for the blood of Jesus, he ordered the Jewish guards and the Roman soldiers to take Jesus and scourge him. This was in itself an unjust and illegal procedure since the Roman law provided that only those condemned to die by crucifixion should be thus subjected to scourging. The guards took Jesus into the open courtyard of the praetorium for this ordeal. Though his enemies did not witness this scourging, Pilate did, and before they had finished this wicked abuse, he directed the scourgers to desist and indicated that Jesus should be brought to him. Before the scourgers laid their knotted whips upon Jesus as he was bound to the whipping post, they again put upon him the purple robe, and plaiting a crown of thorns, they placed it upon his brow. And when they had put a reed in his hand as a mock scepter, they knelt before him and mocked him, saying, "Hail, king of the Jews!" And they spit upon him and struck him in the face with their hands. And one of them, before they returned him to Pilate, took the reed from his hand and struck him upon the head.

Then Pilate led forth this bleeding and lacerated prisoner and, presenting him before the mixed multitude, said: "Behold the man! Again I declare to you that I find no crime in him, and having scourged him, I would release him

6. PILATE'S LAST APPEAL

^{185:6.1 (1994.7)} In all that is transpiring early this Friday morning before Pilate, only the enemies of Jesus are participating. His many friends either do not yet know of his night arrest and early morning trial or are in hiding lest they also be apprehended and adjudged worthy of death because they believe Jesus' teachings. In the multitude which now clamors for the Master's death are to be found only his sworn enemies and the easily led and unthinking populace.

^{185:6.2 (1995.1)} Pilate would make one last appeal to their pity. Being afraid to defy the clamor of this misled mob who cried for the blood of Jesus, he ordered the Jewish guards and the Roman soldiers to take Jesus and scourge him. This was in itself an unjust and illegal procedure since the Roman law provided that only those condemned to die by crucifixion should be thus subjected to scourging. The guards took Jesus into the open courtyard of the praetorium for this ordeal. Though his enemies did not witness this scourging, Pilate did, and before they had finished this wicked abuse, he directed the scourgers to desist and indicated that Jesus should be brought to him. Before the scourgers laid their knotted whips upon Jesus as he was bound to the whipping post, they again put upon him the purple robe, and plaiting a crown of thorns, they placed it upon his brow. And when they had put a reed in his hand as a mock scepter, they knelt before him and mocked him, saying, "Hail, king of the Jews!" And they spit upon him and struck him in the face with their hands. And one of them, before they returned him to Pilate, took the reed from his hand and struck him upon the head.

^{185:6.3 (1995.2)} Then Pilate led forth this bleeding and lacerated prisoner and, presenting him before the mixed multitude, said: "Behold the man! Again I declare to you that I find no crime in him, and having scourged him, I would release him."

There stood Jesus of Nazareth, clothed in an old purple royal robe with a crown of thorns piercing his kindly brow. His face was bloodstained and his form bowed down with suffering and grief. But nothing can appeal to the unfeeling hearts of those who are victims of intense emotional hatred and slaves to religious prejudice. This sight sent a mighty shudder through the realms of a vast universe, but it did not touch the hearts of those who had set their minds .to effect the destruction of Jesus

When they had recovered from the first shock of seeing the Master's plight, they only shouted the louder and the longer, "Crucify him! Crucify him! Crucify him!"

And now did Pilate comprehend that it was futile to appeal to their supposed feelings of pity. He stepped forward and said: "I perceive that you are determined this man shall die, but what has he done to deserve death? Who will declare his crime?"

Then the high priest himself stepped forward and, going up to Pilate, angrily declared: "We have a sacred law, and by that law this man ought to die because he made himself out to be the Son of God." When Pilate heard this, he was all the more afraid, not only of the Jews, but recalling his wife's note and the Greek mythology of the gods coming down on earth, he now trembled at the thought of Jesus possibly being a divine personage. He waved to the crowd to hold its peace while he took Jesus by the arm and again led him inside the building that he might further examine him. Pilate was now confused by fear, bewildered by superstition, and harassed by the stubborn attitude of the mob.

PILATE'S LAST INTERVIEW .7

As Pilate, trembling with fearful emotion, sat down by the side of Jesus, he inquired: "Where do you come from? Really, who are you? What is this they say, that you are the Son of God?"

But Jesus could hardly answer such questions when asked by a man-fearing, weak, and vacillating judge who was so unjust as to subject him to flogging even when he had declared him innocent of all

^{185:6.4 (1995:3)} There stood Jesus of Nazareth, clothed in an old purple royal robe with a crown of thorns piercing his kindly brow. His face was bloodstained and his form bowed down with suffering and grief. But nothing can appeal to the unfeeling hearts of those who are victims of intense emotional hatred and slaves to religious prejudice. This sight sent a mighty shudder through the realms of a vast universe, but it did not touch the hearts of those who had set their minds to effect the destruction of Jesus.

^{185:6.5 (1995:4)} When they had recovered from the first shock of seeing the Master's plight, they only shouted the louder and the longer, "Crucify him! Crucify him! Crucify him!"

^{185:6.6 (1995:5)} And now did Pilate comprehend that it was futile to appeal to their supposed feelings of pity. He stepped forward and said: "I perceive that you are determined this man shall die, but what has he done to deserve death? Who will declare his crime?"

^{185:6.7 (1995:6)} Then the high priest himself stepped forward and, going up to Pilate, angrily declared: "We have a sacred law, and by that law this man ought to die because he made himself out to be the Son of God." When Pilate heard this, he was all the more afraid, not only of the Jews, but recalling his wife's note and the Greek mythology of the gods coming down on earth, he now trembled at the thought of Jesus possibly being a divine personage. He waved to the crowd to hold its peace while he took Jesus by the arm and again led him inside the building that he might further examine him. Pilate was now confused by fear, bewildered by superstition, and harassed by the stubborn attitude of the mob.

7. PILATE'S LAST INTERVIEW

^{185:7.1 (1995:7)} As Pilate, trembling with fearful emotion, sat down by the side of Jesus, he inquired: "Where do you come from? Really, who are you? What is this they say, that you are the Son of God?"

^{185:7.2 (1996:1)} But Jesus could hardly answer such questions when asked by a man-fearing, weak, and vacillating judge who was so unjust as to subject him to flogging even when he had declared him innocent of all crime, and before he had been duly

crime, and before he had been duly sentenced to die. Jesus looked Pilate straight in the face, but he did not answer him. Then said Pilate: "Do you refuse to speak to me? Do you not realize that I still have power to release you or to crucify you?" Then said Jesus: "You could have no power over me except it were permitted from above. You could exercise no authority over the Son of Man unless the Father in heaven allowed it. But you are not so guilty since you are ignorant of the gospel. He who betrayed me and he who delivered me to you, they have the greater sin."

This last talk with Jesus thoroughly frightened Pilate. This moral coward and judicial weakling now labored under the double weight of the superstitious fear of Jesus and mortal dread of the Jewish leaders.

Again Pilate appeared before the crowd, saying: "I am certain this man is only a religious offender. You should take him and judge him by your law. Why should you expect that I would consent to his death because he has clashed with your traditions?"

Pilate was just about ready to release Jesus when Caiaphas, the high priest, approached the cowardly Roman judge and, shaking an avenging finger in Pilate's face, said with angry words which the entire multitude could hear: "If you release this man, you are not Caesar's friend, and I will see that the emperor knows all." This public threat was too much for Pilate. Fear for his personal fortunes now eclipsed all other considerations, and the cowardly governor ordered Jesus brought out before the judgment seat. As the Master stood there before them, he pointed to him and tauntingly said, "Behold your king." And the Jews answered, "Away with him. Crucify him!" And then Pilate said, with much irony and sarcasm, "Shall I crucify your king?" And the Jews answered, "Yes, crucify him! We have no king but Caesar." And then did Pilate realize that there was no hope of saving Jesus since he was unwilling to defy the Jews.

PILATE'S TRAGIC SURRENDER .8

Here stood the Son of God incarnate as the Son of Man. He was arrested

sentenced to die. Jesus looked Pilate straight in the face, but he did not answer him. Then said Pilate: "Do you refuse to speak to me? Do you not realize that I still have power to release you or to crucify you?" Then said Jesus: "You could have no power over me except it were permitted from above. You could exercise no authority over the Son of Man unless the Father in heaven allowed it. But you are not so guilty since you are ignorant of the gospel. He who betrayed me and he who delivered me to you, they have the greater sin."

^{185:7.3 (1996:2)} This last talk with Jesus thoroughly frightened Pilate. This moral coward and judicial weakling now labored under the double weight of the superstitious fear of Jesus and mortal dread of the Jewish leaders.

^{185:7.4 (1996:3)} Again Pilate appeared before the crowd, saying: "I am certain this man is only a religious offender. You should take him and judge him by your law. Why should you expect that I would consent to his death because he has clashed with your traditions?"

^{185:7.5 (1996:4)} Pilate was just about ready to release Jesus when Caiaphas, the high priest, approached the cowardly Roman judge and, shaking an avenging finger in Pilate's face, said with angry words which the entire multitude could hear: "If you release this man, you are not Caesar's friend, and I will see that the emperor knows all." This public threat was too much for Pilate. Fear for his personal fortunes now eclipsed all other considerations, and the cowardly governor ordered Jesus brought out before the judgment seat. As the Master stood there before them, he pointed to him and tauntingly said, "Behold your king." And the Jews answered, "Away with him. Crucify him!" And then Pilate said, with much irony and sarcasm, "Shall I crucify your king?" And the Jews answered, "Yes, crucify him! We have no king but Caesar." And then did Pilate realize that there was no hope of saving Jesus since he was unwilling to defy the Jews.

8. PILATE'S TRAGIC SURRENDER

^{185:8.1 (1996:5)} Here stood the Son of God incarnate as the Son of Man. He was arrested without indictment;

without indictment; accused without evidence; adjudged without witnesses; punished without a verdict; and now was soon to be condemned to die by an unjust judge who confessed that he could find no fault in him. If Pilate had thought to appeal to their patriotism by referring to Jesus as the "king of the Jews," he utterly failed. The Jews were not expecting any such a king. The declaration of the chief priests and the Sadducees, "We have no king but Caesar," was a shock even to the unthinking populace, but it was too late now to save Jesus even had the mob .dared to espouse the Master's cause

Pilate was afraid of a tumult or a riot. He dared not risk having such a disturbance during Passover time in Jerusalem. He had recently received a reprimand from Caesar, and he would not risk another. The mob cheered when he ordered the release of Barabbas. Then he ordered a basin and some water, and there before the multitude he washed his hands, saying: "I am innocent of the blood of this man. You are determined that he shall die, but I have found no guilt in him. See you to it. The soldiers will lead him forth." And then the mob cheered and replied, "His
".blood be on us and on our children

accused without evidence; adjudged without witnesses; punished without a verdict; and now was soon to be condemned to die by an unjust judge who confessed that he could find no fault in him. If Pilate had thought to appeal to their patriotism by referring to Jesus as the "king of the Jews," he utterly failed. The Jews were not expecting any such a king. The declaration of the chief priests and the Sadducees, "We have no king but Caesar," was a shock even to the unthinking populace, but it was too late now to save Jesus even had the mob dared to espouse the Master's cause.

^{185:8.2(1996)} Pilate was afraid of a tumult or a riot. He dared not risk having such a disturbance during Passover time in Jerusalem. He had recently received a reprimand from Caesar, and he would not risk another. The mob cheered when he ordered the release of Barabbas. Then he ordered a basin and some water, and there before the multitude he washed his hands, saying: "I am innocent of the blood of this man. You are determined that he shall die, but I have found no guilt in him. See you to it. The soldiers will lead him forth." And then the mob cheered and replied, "His blood be on us and on our children."

Paper 186. Just Before the Crucifixion

187 ⇨

کتاب یورنثیا

185 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 186. JUST BEFORE THE CRUCIFIXION

بخش ها

مقدمه مقاله

1. The End of Judas Iscariot
2. The Master's Attitude
3. The Dependable David Zebedee
4. Preparation for the Crucifixion
5. Jesus' Death in Relation to the Passover

PAPER 186 JUST BEFORE THE CRUCIFIXION

SECTIONS

Introduction

1. The End of Judas Iscariot
2. The Master's Attitude
3. The Dependable David Zebedee
4. Preparation for the Crucifixion
5. Jesus' Death in Relation to the Passover

مقدمه مقاله

AS JESUS and his accusers started off to see Herod, the Master turned to the Apostle John and said: "John, you can do no more for me. Go to my mother and bring her to see me ere I die." When John heard his Master's request, although reluctant to leave him alone among his enemies, he hastened off to Bethany, where the entire family of Jesus was assembled in waiting at the home of Martha and Mary, the sisters of Lazarus whom Jesus raised from the dead.

Several times during the morning, messengers had brought news to Martha and Mary concerning the progress of Jesus' trial. But the family of Jesus did not reach Bethany until just a few minutes before John arrived bearing the request of Jesus to see his mother before he was put to death. After John Zebedee had told them all that had happened since the midnight arrest of Jesus, Mary his mother went at once in the company of John to see her eldest son. By the time Mary and John reached

INTRODUCTION

^{186:0.1 (1997.1)} AS JESUS and his accusers started off to see Herod, the Master turned to the Apostle John and said: "John, you can do no more for me. Go to my mother and bring her to see me ere I die." When John heard his Master's request, although reluctant to leave him alone among his enemies, he hastened off to Bethany, where the entire family of Jesus was assembled in waiting at the home of Martha and Mary, the sisters of Lazarus whom Jesus raised from the dead.

^{186:0.2 (1997.2)} Several times during the morning, messengers had brought news to Martha and Mary concerning the progress of Jesus' trial. But the family of Jesus did not reach Bethany until just a few minutes before John arrived bearing the request of Jesus to see his mother before he was put to death. After John Zebedee had told them all that had happened since the midnight arrest of Jesus, Mary his mother went at once in the company of John to see her eldest son. By the time Mary and John reached the city, Jesus, accompanied by the Roman soldiers who were to crucify him, had already arrived at Golgotha.

the city, Jesus, accompanied by the Roman soldiers who were to crucify him, had already arrived at Golgotha.

When Mary the mother of Jesus started out with John to go to her son, his sister Ruth refused to remain behind with the rest of the family. Since she was determined to accompany her mother, her brother Jude went with her. The rest of the Master's family remained in Bethany under the direction of James, and almost every hour the messengers of David Zebedee brought them reports concerning the progress of that terrible business of putting to death their eldest brother, Jesus of Nazareth.

^{186:0.3 (1997:3)} When Mary the mother of Jesus started out with John to go to her son, his sister Ruth refused to remain behind with the rest of the family. Since she was determined to accompany her mother, her brother Jude went with her. The rest of the Master's family remained in Bethany under the direction of James, and almost every hour the messengers of David Zebedee brought them reports concerning the progress of that terrible business of putting to death their eldest brother, Jesus of Nazareth.

THE END OF JUDAS ISCARIOT .1

It was about half past eight o'clock this Friday morning when the hearing of Jesus before Pilate was ended and the Master was placed in the custody of the Roman soldiers who were to crucify him. As soon as the Romans took possession of Jesus, the captain of the Jewish guards marched with his men back to their temple headquarters. The chief priest and his Sanhedrist associates followed close behind the guards, going directly to their usual meeting place in the hall of hewn stone in the temple. Here they found many other members of the Sanhedrin waiting to learn what had been done with Jesus. As Caiaphas was engaged in making his report to the Sanhedrin regarding the trial and condemnation of Jesus, Judas appeared before them to claim his reward for the part he had played in his Master's arrest and sentence of death.

All of these Jews loathed Judas; they looked upon the betrayer with only feelings of utter contempt. Throughout the trial of Jesus before Caiaphas and during his appearance before Pilate, Judas was pricked in his conscience about his traitorous conduct. And he was also beginning to become somewhat disillusioned regarding the reward he was to receive as payment for his services as Jesus' betrayer. He did not like the coolness and aloofness of the Jewish authorities; nevertheless, he expected to be liberally rewarded for his cowardly conduct. He anticipated being called before the full meeting of the Sanhedrin and there hearing himself eulogized while they conferred upon him

1. THE END OF JUDAS ISCARIOT

^{186:1.1 (1997:4)} It was about half past eight o'clock this Friday morning when the hearing of Jesus before Pilate was ended and the Master was placed in the custody of the Roman soldiers who were to crucify him. As soon as the Romans took possession of Jesus, the captain of the Jewish guards marched with his men back to their temple headquarters. The chief priest and his Sanhedrist associates followed close behind the guards, going directly to their usual meeting place in the hall of hewn stone in the temple. Here they found many other members of the Sanhedrin waiting to learn what had been done with Jesus. As Caiaphas was engaged in making his report to the Sanhedrin regarding the trial and condemnation of Jesus, Judas appeared before them to claim his reward for the part he had played in his Master's arrest and sentence of death.

^{186:1.2 (1997:5)} All of these Jews loathed Judas; they looked upon the betrayer with only feelings of utter contempt. Throughout the trial of Jesus before Caiaphas and during his appearance before Pilate, Judas was pricked in his conscience about his traitorous conduct. And he was also beginning to become somewhat disillusioned regarding the reward he was to receive as payment for his services as Jesus' betrayer. He did not like the coolness and aloofness of the Jewish authorities; nevertheless, he expected to be liberally rewarded for his cowardly conduct. He anticipated being called before the full meeting of the Sanhedrin and there hearing himself eulogized while they conferred upon him suitable honors in token of the great service which he flattered himself he had rendered his nation. Imagine, therefore, the great surprise of this egotistic traitor when a servant of the high

suitable honors in token of the great service which he flattered himself he had rendered his nation. Imagine, therefore, the great surprise of this egotistic traitor when a servant of the high priest, tapping him on the shoulder, called him just outside the hall and said: "Judas, I have been appointed to pay you for the betrayal of Jesus. Here is your reward." And thus speaking, the servant of Caiaphas handed Judas a bag containing thirty pieces of silver — the .current price of a good, healthy slave

Judas was stunned, dumfounded. He rushed back to enter the hall but was debarred by the doorkeeper. He wanted to appeal to the Sanhedrin, but they would not admit him. Judas could not believe that these rulers of the Jews would allow him to betray his friends and his Master and then offer him as a reward thirty pieces of silver. He was humiliated, disillusioned, and utterly crushed. He walked away from the temple, as it were, in a trance. He automatically dropped the money bag in his deep pocket, that same pocket wherein he had so long carried the bag containing the apostolic funds. And he wandered out through the city after the crowds who were on their way to witness .the crucifixions

From a distance Judas saw them raise the cross piece with Jesus nailed thereon, and upon sight of this he rushed back to the temple and, forcing his way past the doorkeeper, found himself standing in the presence of the Sanhedrin, which was still in session. The betrayer was well-nigh breathless and highly distraught, but he managed to stammer out these words: "I have sinned in that I have betrayed innocent blood. You have insulted me. You have offered me as a reward for my service, money — the price of a slave. I repent that I have done this; here is your money. I want to .escape the guilt of this deed"

When the rulers of the Jews heard Judas, they scoffed at him. One of them sitting near where Judas stood, motioned that he should leave the hall and said: "Your Master has already been put to death by the Romans, and as for your guilt, what is that to us? See you to .!"that — and begone

As Judas left the Sanhedrin chamber, he removed the thirty pieces of silver from the bag and threw them

priest, tapping him on the shoulder, called him just outside the hall and said: "Judas, I have been appointed to pay you for the betrayal of Jesus. Here is your reward." And thus speaking, the servant of Caiaphas handed Judas a bag containing thirty pieces of silver — the current price of a good, healthy slave.

186:1.3 (1998:1) Judas was stunned, dumfounded. He rushed back to enter the hall but was debarred by the doorkeeper. He wanted to appeal to the Sanhedrin, but they would not admit him. Judas could not believe that these rulers of the Jews would allow him to betray his friends and his Master and then offer him as a reward thirty pieces of silver. He was humiliated, disillusioned, and utterly crushed. He walked away from the temple, as it were, in a trance. He automatically dropped the money bag in his deep pocket, that same pocket wherein he had so long carried the bag containing the apostolic funds. And he wandered out through the city after the crowds who were on their way to witness the crucifixions.

186:1.4 (1998:2) From a distance Judas saw them raise the cross piece with Jesus nailed thereon, and upon sight of this he rushed back to the temple and, forcing his way past the doorkeeper, found himself standing in the presence of the Sanhedrin, which was still in session. The betrayer was well-nigh breathless and highly distraught, but he managed to stammer out these words: "I have sinned in that I have betrayed innocent blood. You have insulted me. You have offered me as a reward for my service, money — the price of a slave. I repent that I have done this; here is your money. I want to escape the guilt of this deed."

186:1.5 (1998:3) When the rulers of the Jews heard Judas, they scoffed at him. One of them sitting near where Judas stood, motioned that he should leave the hall and said: "Your Master has already been put to death by the Romans, and as for your guilt, what is that to us? See you to that — and begone!"

186:1.6 (1998:4) As Judas left the Sanhedrin chamber, he removed the thirty pieces of silver from the bag and threw them broadcast over the temple floor. When

broadcast over the temple floor. When the betrayer left the temple, he was almost beside himself. Judas was now passing through the experience of the realization of the true nature of sin. All the glamor, fascination, and intoxication of wrongdoing had vanished. Now the evildoer stood alone and face to face with the judgment verdict of his disillusioned and disappointed soul. Sin was bewitching and adventurous in the committing, but now must the harvest of the naked and unromantic facts be faced.

This onetime ambassador of the kingdom of heaven on earth now walked through the streets of Jerusalem, forsaken and alone. His despair was desperate and well-nigh absolute. On he journeyed through the city and outside the walls, on down into the terrible solitude of the valley of Hinnom, where he climbed up the steep rocks and, taking the girdle of his cloak, fastened one end to a small tree, tied the other about his neck, and cast himself over the precipice. Ere he was dead, the knot which his nervous hands had tied gave way, and the betrayer's body was dashed to pieces as it fell on the jagged rocks below.

the betrayer left the temple, he was almost beside himself. Judas was now passing through the experience of the realization of the true nature of sin. All the glamor, fascination, and intoxication of wrongdoing had vanished. Now the evildoer stood alone and face to face with the judgment verdict of his disillusioned and disappointed soul. Sin was bewitching and adventurous in the committing, but now must the harvest of the naked and unromantic facts be faced.

^{186:1.7 (1998.9)} This onetime ambassador of the kingdom of heaven on earth now walked through the streets of Jerusalem, forsaken and alone. His despair was desperate and well-nigh absolute. On he journeyed through the city and outside the walls, on down into the terrible solitude of the valley of Hinnom, where he climbed up the steep rocks and, taking the girdle of his cloak, fastened one end to a small tree, tied the other about his neck, and cast himself over the precipice. Ere he was dead, the knot which his nervous hands had tied gave way, and the betrayer's body was dashed to pieces as it fell on the jagged rocks below.

THE MASTER'S ATTITUDE .2

When Jesus was arrested, he knew that his work on earth, in the likeness of mortal flesh, was finished. He fully understood the sort of death he would die, and he was little concerned with the details of his so-called trials.

Before the Sanhedrist court Jesus declined to make replies to the testimony of perjured witnesses. There was but one question which would always elicit an answer, whether asked by friend or foe, and that was the one concerning the nature and divinity of his mission on earth. When asked if he were the Son of God, he unfailingly made reply. He steadfastly refused to speak when in the presence of the curious and wicked Herod. Before Pilate he spoke only when he thought that Pilate or some other sincere person might be helped to a better knowledge of the truth by what he said. Jesus had taught his apostles the uselessness of casting their pearls before swine, and he now dared to practice what he had taught. His conduct

2. THE MASTER'S ATTITUDE

^{186:2.1 (1999.1)} When Jesus was arrested, he knew that his work on earth, in the likeness of mortal flesh, was finished. He fully understood the sort of death he would die, and he was little concerned with the details of his so-called trials.

^{186:2.2 (1999.2)} Before the Sanhedrist court Jesus declined to make replies to the testimony of perjured witnesses. There was but one question which would always elicit an answer, whether asked by friend or foe, and that was the one concerning the nature and divinity of his mission on earth. When asked if he were the Son of God, he unfailingly made reply. He steadfastly refused to speak when in the presence of the curious and wicked Herod. Before Pilate he spoke only when he thought that Pilate or some other sincere person might be helped to a better knowledge of the truth by what he said. Jesus had taught his apostles the uselessness of casting their pearls before swine, and he now dared to practice what he had taught. His conduct at this time exemplified the patient submission of the human nature coupled with the majestic silence and solemn dignity of the divine nature. He was altogether willing to discuss with

at this time exemplified the patient submission of the human nature coupled with the majestic silence and solemn dignity of the divine nature. He was altogether willing to discuss with Pilate any question related to the political charges brought against him — any question which he recognized as belonging to the governor's jurisdiction

Jesus was convinced that it was the will of the Father that he submit himself to the natural and ordinary course of human events just as every other mortal creature must, and therefore he refused to employ even his purely human powers of persuasive eloquence to influence the outcome of the machinations of his socially nearsighted and spiritually blinded fellow mortals. Although Jesus lived and died on Urantia, his whole human career, from first to last, was a spectacle designed to influence and instruct the entire universe of his creation and unceasing upholding

These shortsighted Jews clamored unseemly for the Master's death while he stood there in awful silence looking upon the death scene of a nation — his earthly father's own people

Jesus had acquired that type of human character which could preserve its composure and assert its dignity in the face of continued and gratuitous insult. He could not be intimidated. When first assaulted by the servant of Annas, he had only suggested the propriety of calling witnesses who might duly testify against him

From first to last, in his so-called trial before Pilate, the onlooking celestial hosts could not refrain from broadcasting to the universe the depiction of the scene of "Pilate on trial before Jesus"

When before Caiaphas, and when all the perjured testimony had broken down, Jesus did not hesitate to answer the question of the chief priest, thereby providing in his own testimony that which they desired as a basis for convicting him of blasphemy

The Master never displayed the least interest in Pilate's well-meant but halfhearted efforts to effect his release. He really pitied Pilate and sincerely endeavored to enlighten his darkened mind. He was wholly passive to all the Roman governor's appeals to the Jews to withdraw their criminal charges

Pilate any question related to the political charges brought against him — any question which he recognized as belonging to the governor's jurisdiction.

^{186:23 (199:3)} Jesus was convinced that it was the will of the Father that he submit himself to the natural and ordinary course of human events just as every other mortal creature must, and therefore he refused to employ even his purely human powers of persuasive eloquence to influence the outcome of the machinations of his socially nearsighted and spiritually blinded fellow mortals. Although Jesus lived and died on Urantia, his whole human career, from first to last, was a spectacle designed to influence and instruct the entire universe of his creation and unceasing upholding.

^{186:24 (199:4)} These shortsighted Jews clamored unseemly for the Master's death while he stood there in awful silence looking upon the death scene of a nation — his earthly father's own people.

^{186:25 (199:5)} Jesus had acquired that type of human character which could preserve its composure and assert its dignity in the face of continued and gratuitous insult. He could not be intimidated. When first assaulted by the servant of Annas, he had only suggested the propriety of calling witnesses who might duly testify against him.

^{186:26 (199:6)} From first to last, in his so-called trial before Pilate, the onlooking celestial hosts could not refrain from broadcasting to the universe the depiction of the scene of "Pilate on trial before Jesus."

^{186:27 (199:7)} When before Caiaphas, and when all the perjured testimony had broken down, Jesus did not hesitate to answer the question of the chief priest, thereby providing in his own testimony that which they desired as a basis for convicting him of blasphemy.

^{186:28 (199:8)} The Master never displayed the least interest in Pilate's well-meant but halfhearted efforts to effect his release. He really pitied Pilate and sincerely endeavored to enlighten his darkened mind. He was wholly passive to all the Roman governor's appeals to the Jews to withdraw their criminal charges against him. Throughout the whole sorrowful ordeal he bore himself with simple dignity

against him. Throughout the whole sorrowful ordeal he bore himself with simple dignity and unostentatious majesty. He would not so much as cast reflections of insincerity upon his would-be murderers when they asked if he were "king of the Jews." With but little qualifying explanation he accepted the designation, knowing that, while they had chosen to reject him, he would be the last to afford them real national leadership, even in a spiritual sense.

Jesus said little during these trials, but he said enough to show all mortals the kind of human character man can perfect in partnership with God and to reveal to all the universe the manner in which God can become manifest in the life of the creature when such a creature truly chooses to do the will of the Father, thus becoming an active son of the living God.

His love for ignorant mortals is fully disclosed by his patience and great self-possession in the face of the jeers, blows, and buffetings of the coarse soldiers and the unthinking servants. He was not even angry when they blindfolded him and, derisively striking him in the face, exclaimed: "Prophecy to us who it was that struck you".

Pilate spoke more truly than he knew when, after Jesus had been scourged, he presented him before the multitude, exclaiming, "Behold the man!" Indeed, the fear-ridden Roman governor little dreamed that at just that moment the universe stood at attention, gazing upon this unique scene of its beloved Sovereign thus subjected in humiliation to the taunts and blows of his darkened and degraded mortal subjects. And as Pilate spoke, there echoed throughout all Nebadon, "Behold God and man!" Throughout a universe, untold millions have ever since that day continued to behold that man, while the God of Havona, the supreme ruler of the universe of universes, accepts the man of Nazareth as the satisfaction of the ideal of the mortal creatures of this local universe of time and space. In his matchless life he never failed to reveal God to man. Now, in these final episodes of his mortal career and in his subsequent death, he made a new and touching revelation of man to God.

and unostentatious majesty. He would not so much as cast reflections of insincerity upon his would-be murderers when they asked if he were "king of the Jews." With but little qualifying explanation he accepted the designation, knowing that, while they had chosen to reject him, he would be the last to afford them real national leadership, even in a spiritual sense.

^{186:29 (2000:1)} Jesus said little during these trials, but he said enough to show all mortals the kind of human character man can perfect in partnership with God and to reveal to all the universe the manner in which God can become manifest in the life of the creature when such a creature truly chooses to do the will of the Father, thus becoming an active son of the living God.

^{186:210 (2000:2)} His love for ignorant mortals is fully disclosed by his patience and great self-possession in the face of the jeers, blows, and buffetings of the coarse soldiers and the unthinking servants. He was not even angry when they blindfolded him and, derisively striking him in the face, exclaimed: "Prophecy to us who it was that struck you."

^{186:211 (2000:3)} Pilate spoke more truly than he knew when, after Jesus had been scourged, he presented him before the multitude, exclaiming, "Behold the man!" Indeed, the fear-ridden Roman governor little dreamed that at just that moment the universe stood at attention, gazing upon this unique scene of its beloved Sovereign thus subjected in humiliation to the taunts and blows of his darkened and degraded mortal subjects. And as Pilate spoke, there echoed throughout all Nebadon, "Behold God and man!" Throughout a universe, untold millions have ever since that day continued to behold that man, while the God of Havona, the supreme ruler of the universe of universes, accepts the man of Nazareth as the satisfaction of the ideal of the mortal creatures of this local universe of time and space. In his matchless life he never failed to reveal God to man. Now, in these final episodes of his mortal career and in his subsequent death, he made a new and touching revelation of man to God.

Shortly after Jesus was turned over to the Roman soldiers at the conclusion of the hearing before Pilate, a detachment of the temple guards hastened out to Gethsemane to disperse or arrest the followers of the Master. But long before their arrival these followers had scattered. The apostles had retired to designated hiding places; the Greeks had separated and gone to various homes in Jerusalem; the other disciples had likewise disappeared. David Zebedee believed that Jesus' enemies would return; so he early removed some five or six tents up the ravine near where the Master so often retired to pray and worship. Here he proposed to hide and at the same time maintain a center, or co-ordinating station, for his messenger service. David had hardly left the camp when the temple guards arrived. Finding no one there, they contented themselves with burning the camp and then hastened back to the temple. On hearing their report, the Sanhedrin was satisfied that the followers of Jesus were so thoroughly frightened and subdued that there would be no danger of an uprising or any attempt to rescue Jesus from the hands of his executioners. They were at last able to breathe easily, and so they adjourned, every man going his way to prepare for the Passover.

As soon as Jesus was turned over to the Roman soldiers by Pilate for crucifixion, a messenger hastened away to Gethsemane to inform David, and within five minutes runners were on their way to Bethsaida, Pella, Philadelphia, Sidon, Shechem, Hebron, Damascus, and Alexandria. And these messengers carried the news that Jesus was about to be crucified by the Romans at the insistent behest of the rulers of the Jews.

Throughout this tragic day, until the message finally went forth that the Master had been laid in the tomb, David sent messengers about every half hour with reports to the apostles, the Greeks, and Jesus' earthly family, assembled at the home of Lazarus in Bethany. When the messengers departed with the word that Jesus had been buried, David dismissed his corps of local runners for the Passover celebration and for the coming Sabbath of rest, instructing them to report to him quietly on Sunday morning at the home of Nicodemus,

^{186:31 (2000:4)} Shortly after Jesus was turned over to the Roman soldiers at the conclusion of the hearing before Pilate, a detachment of the temple guards hastened out to Gethsemane to disperse or arrest the followers of the Master. But long before their arrival these followers had scattered. The apostles had retired to designated hiding places; the Greeks had separated and gone to various homes in Jerusalem; the other disciples had likewise disappeared. David Zebedee believed that Jesus' enemies would return; so he early removed some five or six tents up the ravine near where the Master so often retired to pray and worship. Here he proposed to hide and at the same time maintain a center, or co-ordinating station, for his messenger service. David had hardly left the camp when the temple guards arrived. Finding no one there, they contented themselves with burning the camp and then hastened back to the temple. On hearing their report, the Sanhedrin was satisfied that the followers of Jesus were so thoroughly frightened and subdued that there would be no danger of an uprising or any attempt to rescue Jesus from the hands of his executioners. They were at last able to breathe easily, and so they adjourned, every man going his way to prepare for the Passover.

^{186:32 (2000:5)} As soon as Jesus was turned over to the Roman soldiers by Pilate for crucifixion, a messenger hastened away to Gethsemane to inform David, and within five minutes runners were on their way to Bethsaida, Pella, Philadelphia, Sidon, Shechem, Hebron, Damascus, and Alexandria. And these messengers carried the news that Jesus was about to be crucified by the Romans at the insistent behest of the rulers of the Jews.

^{186:33 (2001:1)} Throughout this tragic day, until the message finally went forth that the Master had been laid in the tomb, David sent messengers about every half hour with reports to the apostles, the Greeks, and Jesus' earthly family, assembled at the home of Lazarus in Bethany. When the messengers departed with the word that Jesus had been buried, David dismissed his corps of local runners for the Passover celebration and for the coming Sabbath of rest, instructing them to report to him quietly on Sunday morning at the home of Nicodemus, where he proposed to go in hiding for a few days with Andrew and Simon Peter.

where he proposed to go in hiding for a few days with Andrew and Simon Peter

This peculiar-minded David Zebedee was the only one of the leading disciples of Jesus who was inclined to take a literal and plain matter-of-fact view of the Master's assertion that he would die and "rise again on the third day." David had once heard him make this prediction and, being of a literal turn of mind, now proposed to assemble his messengers early Sunday morning at the home of Nicodemus so that they would be on hand to spread the news in case Jesus rose from the dead. David soon discovered that none of Jesus' followers were looking for him to return so soon from the grave; therefore did he say little about his belief and nothing about the mobilization of all his messenger force on early Sunday morning except to the runners who had been dispatched on Friday forenoon to distant cities and believer centers

And so these followers of Jesus, scattered throughout Jerusalem and its environs, that night partook of the Passover and the following day remained in seclusion

^{186:3.4 (2001.2)} This peculiar-minded David Zebedee was the only one of the leading disciples of Jesus who was inclined to take a literal and plain matter-of-fact view of the Master's assertion that he would die and "rise again on the third day." David had once heard him make this prediction and, being of a literal turn of mind, now proposed to assemble his messengers early Sunday morning at the home of Nicodemus so that they would be on hand to spread the news in case Jesus rose from the dead. David soon discovered that none of Jesus' followers were looking for him to return so soon from the grave; therefore did he say little about his belief and nothing about the mobilization of all his messenger force on early Sunday morning except to the runners who had been dispatched on Friday forenoon to distant cities and believer centers.

^{186:3.5 (2001.3)} And so these followers of Jesus, scattered throughout Jerusalem and its environs, that night partook of the Passover and the following day remained in seclusion.

PREPARATION FOR THE CRUCIFIXION .4

After Pilate had washed his hands before the multitude, thus seeking to escape the guilt of delivering up an innocent man to be crucified just because he feared to resist the clamor of the rulers of the Jews, he ordered the Master turned over to the Roman soldiers and gave the word to their captain that he was to be crucified immediately. Upon taking charge of Jesus, the soldiers led him back into the courtyard of the praetorium, and after removing the robe which Herod had put on him, they dressed him in his own garments. These soldiers mocked and derided him, but they did not inflict further physical punishment. Jesus was now alone with these Roman soldiers. His friends were in hiding; his enemies had gone their way; even John Zebedee was no longer by his side

It was a little after eight o'clock when Pilate turned Jesus over to the soldiers and a little before nine o'clock when they started for the scene of the crucifixion. During this period of more than half an

4. PREPARATION FOR THE CRUCIFIXION

^{186:4.1 (2001.4)} After Pilate had washed his hands before the multitude, thus seeking to escape the guilt of delivering up an innocent man to be crucified just because he feared to resist the clamor of the rulers of the Jews, he ordered the Master turned over to the Roman soldiers and gave the word to their captain that he was to be crucified immediately. Upon taking charge of Jesus, the soldiers led him back into the courtyard of the praetorium, and after removing the robe which Herod had put on him, they dressed him in his own garments. These soldiers mocked and derided him, but they did not inflict further physical punishment. Jesus was now alone with these Roman soldiers. His friends were in hiding; his enemies had gone their way; even John Zebedee was no longer by his side.

^{186:4.2 (2001.5)} It was a little after eight o'clock when Pilate turned Jesus over to the soldiers and a little before nine o'clock when they started for the scene of the crucifixion. During this period of more than half an hour Jesus never spoke a word. The

hour Jesus never spoke a word. The executive business of a great universe was practically at a standstill. Gabriel and the chief rulers of Nebadon were either assembled here on Urantia, or else they were closely attending upon the space reports of the archangels in an effort to keep advised as to what was happening to the Son of Man on Urantia.

By the time the soldiers were ready to depart with Jesus for Golgotha, they had begun to be impressed by his unusual composure and extraordinary dignity, by his uncomplaining silence

Much of the delay in starting off with Jesus for the site of the crucifixion was due to the last-minute decision of the captain to take along two thieves who had been condemned to die; since Jesus was to be crucified that morning, the Roman captain thought these two might just as well die with him as wait for the end of the Passover festivities

As soon as the thieves could be made ready, they were led into the courtyard, where they gazed upon Jesus, one of them for the first time, but the other had often heard him speak, both in the temple and many months before at the Pella camp

executive business of a great universe was practically at a standstill. Gabriel and the chief rulers of Nebadon were either assembled here on Urantia, or else they were closely attending upon the space reports of the archangels in an effort to keep advised as to what was happening to the Son of Man on Urantia.

^{186:4.3 (2001:6)} By the time the soldiers were ready to depart with Jesus for Golgotha, they had begun to be impressed by his unusual composure and extraordinary dignity, by his uncomplaining silence.

^{186:4.4 (2001:7)} Much of the delay in starting off with Jesus for the site of the crucifixion was due to the last-minute decision of the captain to take along two thieves who had been condemned to die; since Jesus was to be crucified that morning, the Roman captain thought these two might just as well die with him as wait for the end of the Passover festivities.

^{186:4.5 (2002:1)} As soon as the thieves could be made ready, they were led into the courtyard, where they gazed upon Jesus, one of them for the first time, but the other had often heard him speak, both in the temple and many months before at the Pella camp.

JESUS' DEATH IN RELATION TO THE PASSOVER

There is no direct relation between the death of Jesus and the Jewish Passover. True, the Master did lay down his life in the flesh on this day, the day of the preparation for the Jewish Passover, and at about the time of the sacrificing of the Passover lambs in the temple. But this coincidental occurrence does not in any manner indicate that the death of the Son of Man on earth has any connection with the Jewish sacrificial system. Jesus was a Jew, but as the Son of Man he was a mortal of the realms. The events already narrated and leading up to this hour of the Master's impending crucifixion are sufficient to indicate that his death at about this time was a purely natural and man-managed affair

It was man and not God who planned and executed the death of Jesus on the cross. True, the Father refused to interfere with the march of

5. JESUS' DEATH IN RELATION TO THE PASSOVER

^{186:5.1 (2002:2)} There is no direct relation between the death of Jesus and the Jewish Passover. True, the Master did lay down his life in the flesh on this day, the day of the preparation for the Jewish Passover, and at about the time of the sacrificing of the Passover lambs in the temple. But this coincidental occurrence does not in any manner indicate that the death of the Son of Man on earth has any connection with the Jewish sacrificial system. Jesus was a Jew, but as the Son of Man he was a mortal of the realms. The events already narrated and leading up to this hour of the Master's impending crucifixion are sufficient to indicate that his death at about this time was a purely natural and man-managed affair.

^{186:5.2 (2002:3)} It was man and not God who planned and executed the death of Jesus on the cross. True, the Father refused to interfere with the march of human events on Urantia, but the Father in

human events on Urantia, but the Father in Paradise did not decree, demand, or require the death of his Son as it was carried out on earth. It is a fact that in some manner, sooner or later, Jesus would have had to divest himself of his mortal body, his incarnation in the flesh, but he could have executed such a task in countless ways without dying on a cross between two thieves. All of this .was man's doing, not God's

At the time of the Master's baptism he had already completed the technique of the required experience on earth and in the flesh which was necessary for the completion of his seventh and last universe bestowal. At this very time Jesus' duty on earth was done. All the life he lived thereafter, and even the manner of his death, was a purely personal ministry on his part for the welfare and uplifting of his mortal creatures on this world and on other .worlds

The gospel of the good news that mortal man may, by faith, become spirit-conscious that he is a son of God, is not dependent on the death of Jesus. True, indeed, all this gospel of the kingdom has been tremendously illuminated by the Master's death, but even more so by .his life

All that the Son of Man said or did on earth greatly embellished the doctrines of sonship with God and of the brotherhood of men, but these essential relationships of God and men are inherent in the universe facts of God's love for his creatures and the innate mercy of the divine Sons. These touching and divinely beautiful relations between man and his Maker, on this world and on all others throughout the universe of universes, have existed from eternity; and they are not in any sense dependent on these periodic bestowal enactments of the Creator Sons of God, who thus assume the nature and likeness of their created intelligences as a part of the price which they must pay for the final acquirement of unlimited sovereignty over their respective local .universes

The Father in heaven loved mortal man on earth just as much before the life and death of Jesus on Urantia as he did after this transcendent exhibition of the copartnership of man and God. This mighty transaction of the incarnation of

Paradise did not decree, demand, or require the death of his Son as it was carried out on earth. It is a fact that in some manner, sooner or later, Jesus would have had to divest himself of his mortal body, his incarnation in the flesh, but he could have executed such a task in countless ways without dying on a cross between two thieves. All of this was man's doing, not God's.

186:5.3 (2002:4) At the time of the Master's baptism he had already completed the technique of the required experience on earth and in the flesh which was necessary for the completion of his seventh and last universe bestowal. At this very time Jesus' duty on earth was done. All the life he lived thereafter, and even the manner of his death, was a purely personal ministry on his part for the welfare and uplifting of his mortal creatures on this world and on other worlds.

186:5.4 (2002:5) The gospel of the good news that mortal man may, by faith, become spirit-conscious that he is a son of God, is not dependent on the death of Jesus. True, indeed, all this gospel of the kingdom has been tremendously illuminated by the Master's death, but even more so by his life.

186:5.5 (2002:6) All that the Son of Man said or did on earth greatly embellished the doctrines of sonship with God and of the brotherhood of men, but these essential relationships of God and men are inherent in the universe facts of God's love for his creatures and the innate mercy of the divine Sons. These touching and divinely beautiful relations between man and his Maker, on this world and on all others throughout the universe of universes, have existed from eternity; and they are not in any sense dependent on these periodic bestowal enactments of the Creator Sons of God, who thus assume the nature and likeness of their created intelligences as a part of the price which they must pay for the final acquirement of unlimited sovereignty over their respective local universes.

186:5.6 (2002:7) The Father in heaven loved mortal man on earth just as much before the life and death of Jesus on Urantia as he did after this transcendent exhibition of the copartnership of man and God. This mighty transaction of the incarnation of the God of Nebadon as a man on Urantia could not

the God of Nebadon as a man on Urantia could not augment the attributes of the eternal, infinite, and universal Father, but it did enrich and enlighten all other administrators and creatures of the universe of Nebadon. While the Father in heaven loves us no more because of this bestowal of Michael, all other celestial intelligences do. And this is because Jesus not only made a revelation of God to man, but he also likewise made a new revelation of man to the Gods and to the celestial intelligences of the universe of universes.

Jesus is not about to die as a sacrifice for sin. He is not going to atone for the inborn moral guilt of the human race. Mankind has no such racial guilt before God. Guilt is purely a matter of personal sin and knowing, deliberate rebellion against the will of the Father and the administration of his Sons.

Sin and rebellion have nothing to do with the fundamental bestowal plan of the Paradise Sons of God, albeit it does appear to us that the salvage plan is a provisional feature of the bestowal plan.

The salvation of God for the mortals of Urantia would have been just as effective and unerringly certain if Jesus had not been put to death by the cruel hands of ignorant mortals. If the Master had been favorably received by the mortals of earth and had departed from Urantia by the voluntary relinquishment of his life in the flesh, the fact of the love of God and the mercy of the Son — the fact of sonship with God — would have in no wise been affected. You mortals are the sons of God, and only one thing is required to make such a truth factual in your personal experience, and that is your spirit-born faith.

augment the attributes of the eternal, infinite, and universal Father, but it did enrich and enlighten all other administrators and creatures of the universe of Nebadon. While the Father in heaven loves us no more because of this bestowal of Michael, all other celestial intelligences do. And this is because Jesus not only made a revelation of God to man, but he also likewise made a new revelation of man to the Gods and to the celestial intelligences of the universe of universes.

186:57 (2003:1) Jesus is not about to die as a sacrifice for sin. He is not going to atone for the inborn moral guilt of the human race. Mankind has no such racial guilt before God. Guilt is purely a matter of personal sin and knowing, deliberate rebellion against the will of the Father and the administration of his Sons.

186:58 (2003:2) Sin and rebellion have nothing to do with the fundamental bestowal plan of the Paradise Sons of God, albeit it does appear to us that the salvage plan is a provisional feature of the bestowal plan.

186:59 (2003:3) The salvation of God for the mortals of Urantia would have been just as effective and unerringly certain if Jesus had not been put to death by the cruel hands of ignorant mortals. If the Master had been favorably received by the mortals of earth and had departed from Urantia by the voluntary relinquishment of his life in the flesh, the fact of the love of God and the mercy of the Son — the fact of sonship with God — would have in no wise been affected. You mortals are the sons of God, and only one thing is required to make such a truth factual in your personal experience, and that is your spirit-born faith.

مقاله 187. مصلوب شدن عیسی

188 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 186

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 187

مصلوب شدن عیسی

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- در مسیر جلجتا
- 2- مصلوب سازی
- 3- آنهایی که مصلوب کردن را دیدند
- 4- دزد روی صلیب
- 5- ساعت آخر روی صلیب
- 6- بعد از مصلوب شدن

مقدمه مقاله

پس از این که دو دزد را آماده کردند، سربازان، تحت فرمان یک افسر رومی، به سوی صحنه مصلوب سازی راه افتادند. افسر رومی مسئول این دوازده سرباز همان فرماندهای بود که شب قبل سربازان رومی را برای دستگیری عیسی به باغ جتسیمانی هدایت کرده بود. این یک رسم رومی بود که برای هر شخصی که بنا بود به صلیب کشیده شود چهار سرباز تخصیص دهند. پیش از آن که دو دزد را برای به صلیب کشیدن بیرون برند به آنها به طور کامل تازیانه زدند، اما عیسی را بیش از آن به طور فیزیکی تنبیه نکردند. آن فرمانده بدون شک تصور نمود که وی به قدر کافی تازیانه خورده است، حتی پیش از محکومیتش.

دو دزدی که با عیسی مصلوب گشتند از یاران باراباس بودند و اگر وی به مناسبت عفو پس از اعدام می شدند. پیلاطوس آزاد نمی شد بعداً با رهبر خود اعدام می شدند. عیسی بدین ترتیب به جای باراباس مصلوب گردید.

آنچه را که اکنون عیسی در شرف انجام آن است، تسلیم به مرگ روی صلیب، مطابق خواست آزادانه خود به انجام می رساند. او در پیشگویی این تجربه گفت: "پدر مرا دوست دارد و زنده نگاه می دارد زیرا من میلم جان خود را بدهم. اما من دوباره آن را باز پس خواهم گرفت. هیچ کس جان مرا از من نمی گیرد — من بنا به اراده

PAPER 187

THE CRUCIFIXION

SECTIONS

Introduction

1. On the Way to Golgotha
2. The Crucifixion
3. Those Who Saw the Crucifixion
4. The Thief on the Cross
5. Last Hour on the Cross
6. After the Crucifixion

INTRODUCTION

^{187:0.1 (2004.1)} AFTER the two brigands had been made ready, the soldiers, under the direction of a centurion, started for the scene of the crucifixion. The centurion in charge of these twelve soldiers was the same captain who had led forth the Roman soldiers the previous night to arrest Jesus in Gethsemane. It was the Roman custom to assign four soldiers for each person to be crucified. The two brigands were properly scourged before they were taken out to be crucified, but Jesus was given no further physical punishment; the captain undoubtedly thought he had already been sufficiently scourged, even before his condemnation.

^{187:0.2 (2004.2)} The two thieves crucified with Jesus were associates of Barabbas and would later have been put to death with their leader if he had not been released as the Passover pardon of Pilate. Jesus was thus crucified in the place of Barabbas.

^{187:0.3 (2004.3)} What Jesus is now about to do, submit to death on the cross, he does of his own free will. In foretelling this experience, he said: "The Father loves and sustains me because I am willing to lay down my life. But I will take it up again. No one takes my life away from me — I lay it down of myself. I have authority to lay it down, and I have authority to

خود آن را می‌دهم. من اختیار دارم آن را بدهم، و اختیار دارم آن را باز پس گیرم. من چنین فرمانی را از پدرم دریافت کرده‌ام.”

درست پیش از ساعت نه بامداد بود که سربازان عیسی را از حیاط کاخ فرماندار به جلجتا هدایت نمودند. آنها توسط بسیاری که مخفیانه نسبت به عیسی احساس دلسوزی می‌کردند دنبال می‌شدند، اما بیشتر نفرات این گروه دویست نفره یا بیشتر، یا دشمنان او بودند یا آملهای بی‌کاره کنجکاو بودند که صرفاً مایل بودند از شوک تماشای مصلوب سازیها لذت ببرند. تنها تعداد اندکی از رهبران یهود رفتند مردن عیسی را روی صلیب نظاره کنند. آنها با دانستن این که او به وسیله پیلاتوس به سربازان رومی تحویل داده شده، و این که وی به مرگ محکوم شده است، خود را با گردهمایی‌شان در معبد مشغول نگاه داشتند و در آنجا پیرامون این که با پیروان او چه باید کرد بحث می‌کردند.

1- در مسیر جلجتا

سربازان پیش از ترک حیاط کاخ فرماندار تیر افقی صلیب را روی شانه‌های عیسی قرار دادند. رسم بود که مرد محکوم را مجبور کنند تیر افقی را به مکان مصلوب کردن حمل کند. چنین مرد محکومی تمامی صلیب را حمل نمی‌کرد، بلکه فقط این تیر کوتاه‌تر را. قطعات درازتر و عمودی تیر برای سه صلیب از پیش به جلجتا انتقال یافته بودند، و تا هنگام ورود سربازان و زندانیان آنها به طور محکم در زمین کاشته شده بودند.

مطابق رسم فرمانده در پیشاپیش مردم حرکت می‌کرد، و تخته‌های سفید رنگ کوچکی را حمل می‌کرد که اسامی مجرمین و نوع جرمهایی را که به آنها محکوم شده بودند با زغال روی آنها نوشته شده بود. برای دو دزد افسر رومی اطلاعیه‌هایی داشت که اسامی آنها را می‌داد، و زیر آنها یک لغت، “دزد”، نوشته شده بود. رسم بود که پس از میخکوب کردن قربانی به تیر افقی و افراشتن او در جای خود روی تیر عمودی، این اطلاعیه درست بالای سر مجرم به بالای صلیب میخکوب شود، تا تمامی نظارمگران بدانند مرد محکوم به چه جرمی به صلیب کشیده می‌شود. نوشته‌ای که افسر رومی برای نصب روی صلیب عیسی حمل می‌کرد توسط خود پیلاتوس به زبانهای لاتین، یونانی، و آرامی نوشته شده بود، و معنی آن این بود: “عیسی ناصری — پادشاه یهود.”

برخی از مقامات یهود که هنگام نوشتن این اطلاعیه توسط پیلاتوس هنوز حضور داشتند به شدت بر علیه “پادشاه یهود” نامیدن عیسی اعتراض کردند. اما پیلاتوس به آنها یادآوری نمود که این اتهام بخشی از اتهامی است که به محکومیت وی انجامید. وقتی یهودیان دیدند نمی‌توانند پیلاتوس را قانع سازند که تصمیمش را عوض کند، از او خواهش کردند که حداقل نوشته را به این شکل تغییر دهد: “او گفت، ‘من پادشاه یهود هستم.’” اما پیلاتوس تسلیم ناپذیر بود؛ او نوشته را تغییر نمی‌داد. در برابر تمامی خواهشهای بیشتر فقط پاسخ داد: “آنچه

take it up. I have received such a commandment from my Father.”

^{187:04 (2004:4)} It was just before nine o'clock this morning when the soldiers led Jesus from the praetorium on the way to Golgotha. They were followed by many who secretly sympathized with Jesus, but most of this group of two hundred or more were either his enemies or curious idlers who merely desired to enjoy the shock of witnessing the crucifixions. Only a few of the Jewish leaders went out to see Jesus die on the cross. Knowing that he had been turned over to the Roman soldiers by Pilate, and that he was condemned to die, they busied themselves with their meeting in the temple, whereat they discussed what should be done with his followers.

1. ON THE WAY TO GOLGOTHA

^{187:11 (2004:5)} Before leaving the courtyard of the praetorium, the soldiers placed the crossbeam on Jesus' shoulders. It was the custom to compel the condemned man to carry the crossbeam to the site of the crucifixion. Such a condemned man did not carry the whole cross, only this shorter timber. The longer and upright pieces of timber for the three crosses had already been transported to Golgotha and, by the time of the arrival of the soldiers and their prisoners, had been firmly implanted in the ground.

^{187:12 (2004:6)} According to custom the captain led the procession, carrying small white boards on which had been written with charcoal the names of the criminals and the nature of the crimes for which they had been condemned. For the two thieves the centurion had notices which gave their names, underneath which was written the one word, “Brigand.” It was the custom, after the victim had been nailed to the crossbeam and hoisted to his place on the upright timber, to nail this notice to the top of the cross, just above the head of the criminal, that all witnesses might know for what crime the condemned man was being crucified. The legend which the centurion carried to put on the cross of Jesus had been written by Pilate himself in Latin, Greek, and Aramaic, and it read: “Jesus of Nazareth — the King of the Jews.”

^{187:13 (2005:1)} Some of the Jewish authorities who were yet present when Pilate wrote this legend made vigorous protest against calling Jesus the “king of the Jews.” But Pilate reminded them that such an accusation was part of the charge which led to his condemnation. When the Jews saw they could not prevail upon Pilate to change his mind, they pleaded that at least it be modified to read, “He said, ‘I am the king of the Jews.’” But Pilate was adamant; he would not alter the writing. To all further supplication he only replied, “What I have

را نوشته‌ام، نوشته‌ام.”

بر حسب معمول، رسم بود که از طریق طولانی‌ترین راه به جلجتا سفر شود تا تعداد کثیری از مردم بتوانند مجرم محکوم را ببینند، اما در این روز آنها از طریق سرراست‌ترین مسیر به سمت دروازه دمشق حرکت کردند، که به سوی شمال از شهر خارج می‌شد، و با دنبال نمودن این جاده به زودی به جلجتا، مکان رسمی مصلوب سازی اورشلیم رسیدند. در آن سوی جلجتا ویلاهای ثروتمندان قرار داشتند، و در سمت دیگر جاده مقبره‌های بسیاری از یهودیان پولدار وجود داشتند.

مصلوب کردن یک شیوه یهودی تنبیه نبود. یونانیها و رومیها هر دو این روش اعدام را از فنیقیها یاد گرفتند. حتی هیرودیس با تمامی قساوتش مصلوب کردن را به کار نگرفت. رومیها هرگز یک شهروند رومی را مصلوب نکردند؛ فقط برندگان و مردمان تحت سلطه در معرض این شیوه ننگین مرگ قرار می‌گرفتند. در طول محاصره اورشلیم، درست چهل سال بعد از مصلوب کردن عیسی، تمامی جلجتا با هزاران هزار صلیب که هر روزه گل‌های سرسبد نژاد یهود روی آنها جان می‌باختند پوشیده گشت. به راستی یک حاصل هولناک از بذر افشانی این روز.

همینطور که صف مرگ در امتداد خیابانهای باریک اورشلیم حرکت می‌کرد، بسیاری از زنان رؤف یهودی که سخنان مسرت‌بخش و شفقت‌آمیز عیسی را شنیده بودند و از زندگی مبتنی بر خدمت مهرآمیز او آگاه بودند، هنگامی که دیدند او را برای چنین مرگ خفتباری می‌پرند، نتوانستند از اشک ریختن خودداری کنند. همینطور که او از کنار آنها عبور می‌کرد، بسیاری از این زنان گریه و زاری می‌کردند. و هنگامی که برخی از آنان حتی جرأت یافتند پهلوی پهلوی او را دنبال کنند، استاد سر خود را به سوی آنها چرخانید و گفت: “دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید، بلکه در عوض برای خودتان و برای فرزندانان گریه کنید. کار من تقریباً به پایان رسیده است — من به زودی نزد پدرم خواهم رفت — اما لحظات مصائب هولناک برای اورشلیم تازه دارند آغاز می‌شوند. بنگرید، روزهایی می‌آیند که در آنها خواهید گفت: خوشا به حال زنان بی‌اولاد و آنهایی که پستانهایشان هرگز به فرزندانشان شیر نداده است. در آن روزها دعا خواهید کرد که صخره‌های تپه‌ها روی شما بیفتند تا از وحشت فلاکتان نجات یابید.”

این زنان اورشلیم به راستی در ابراز همدردی برای عیسی شجاع بودند، چرا که نشان دادن احساسات دوستانه برای کسی که برای مصلوب شدن برده می‌شد اکیداً خلاف قانون بود. جمعیت مجاز بود فرد محکوم را تمسخر، استهزا، و ریشخند کند، اما ابراز هیچ گونه حس همدردی مجاز نبود. اگر چه عیسی در این لحظه تاریک هنگامی که دوستانش مخفی بودند از ابراز همدردی قدرانی می‌کرد، مایل نبود که این زنان خوش قلب از طریق جرأت در نشان دادن دلسوزی برای او موجب ناخشنودی مسئولان شوند. حتی در چنین لحظه‌ای عیسی کم به خود فکر می‌کرد و فقط به فکر روزگاران هولناک غم‌انگیز آینده برای اورشلیم و تمامی ملت یهود بود.

written, I have written.”

^{187:1.4 (2005:2)} Ordinarily, it was the custom to journey to Golgotha by the longest road in order that a large number of persons might view the condemned criminal, but on this day they went by the most direct route to the Damascus gate, which led out of the city to the north, and following this road, they soon arrived at Golgotha, the official crucifixion site of Jerusalem. Beyond Golgotha were the villas of the wealthy, and on the other side of the road were the tombs of many well-to-do Jews.

^{187:1.5 (2005:3)} Crucifixion was not a Jewish mode of punishment. Both the Greeks and the Romans learned this method of execution from the Phoenicians. Even Herod, with all his cruelty, did not resort to crucifixion. The Romans never crucified a Roman citizen; only slaves and subject peoples were subjected to this dishonorable mode of death. During the siege of Jerusalem, just forty years after the crucifixion of Jesus, all of Golgotha was covered by thousands upon thousands of crosses upon which, from day to day, there perished the flower of the Jewish race. A terrible harvest, indeed, of the seed-sowing of this day.

^{187:1.6 (2005:4)} As the death procession passed along the narrow streets of Jerusalem, many of the tenderhearted Jewish women who had heard Jesus' words of good cheer and compassion, and who knew of his life of loving ministry, could not refrain from weeping when they saw him being led forth to such an ignoble death. As he passed by, many of these women bewailed and lamented. And when some of them even dared to follow along by his side, the Master turned his head toward them and said: “Daughters of Jerusalem, weep not for me, but rather weep for yourselves and for your children. My work is about done — soon I go to my Father — but the times of terrible trouble for Jerusalem are just beginning. Behold, the days are coming in which you shall say: Blessed are the barren and those whose breasts have never suckled their young. In those days will you pray the rocks of the hills to fall on you in order that you may be delivered from the terrors of your troubles.”

^{187:1.7 (2005:5)} These women of Jerusalem were indeed courageous to manifest sympathy for Jesus, for it was strictly against the law to show friendly feelings for one who was being led forth to crucifixion. It was permitted the rabble to jeer, mock, and ridicule the condemned, but it was not allowed that any sympathy should be expressed. Though Jesus appreciated the manifestation of sympathy in this dark hour when his friends were in hiding, he did not want these kindhearted women to incur the displeasure of the authorities by daring to show compassion in his behalf. Even at such a time as this Jesus thought little about himself, only of the terrible days of tragedy ahead for Jerusalem and the whole Jewish nation.

همینطور که استاد در مسیر رفتن به مصلوب شدن کشتان کشتان حرکت می‌کرد، بسیار فرسوده شده و تقریباً از توان افتاده بود. او از هنگام شام آخر در منزل ایلیا مرقس نه خوراک داشت و نه آب، و حتی اجازه نیافته بود که از یک لحظه خواب بهره‌مند شود. علاوه بر آن، تا لحظه محکومیتش جلسات پی در پی بازپرسی که با زدن خشونت‌آمیز تازیانه، عذاب فیزیکی و از دست دادن خون همراه بود ادامه یافته بود. روی تمامی اینها، اندوه روانی شدید او، فشار حاد روحی او، و یک احساس وحشتناک تنهایی بشری وجود داشت.

مدت کوتاهی پس از عبور از میان دروازه در مسیر خروج از شهر، همینطور که عیسی در حمل تیر افقی صلیب تلو تلو می‌خورد، نیروی فیزیکی او در یک دم از دست رفت، و او زیر وزن بار سنگین خویش به زمین افتاد. سربازها سر او فریاد زدند و به او لگد زدند، اما او نتوانست بلند شود. هنگامی که فرمانده این را دید، چون می‌دانست که عیسی تا آن لحظه چه تحمل کرده بود، به سربازان دستور داد دست بردارند. سپس به رهگذری به نام شمعون از اهالی قیروان دستور داد تیر افقی صلیب را از شانه‌های عیسی بردارد و او را مجبور ساخت آن را برای باقیمانده راه به سوی جلجتا حمل کند.

این مرد، شمعون، تمام راه را از قیروان، در شمال آفریقا، آمده بود تا در عید پسخ شرکت کند. او به همراه سایر قیروانیها درست در خارج از دیوارهای شهر توقف کرده بود و عازم رفتن به مراسم مذهبی معبد در شهر بود که فرمانده رومی به او فرمان داد تیر افقی صلیب عیسی را حمل کند. شمعون طی تمامی ساعات مرگ استاد روی صلیب، در آنجا پرسه می‌زد و با بسیاری از دوستان و دشمنان او صحبت می‌کرد. بعد از برخاستن عیسی از مرگ و پیش از ترک اورشلیم، او یک ایماندار شجاع نسبت به بشارت پادشاهی خداوند گردید، و هنگامی که به منزل بازگشت، خانواده‌اش را به ملکوت آسمانی رهنمون گشت. دو پسر او، اسکندر و روفس، آموزگاران بسیار مؤثر بشارت جدید در آفریقا شدند. اما شمعون هرگز پی نبرد که عیسی که وی بارش را حمل می‌کرد و آن معلم یهودی که روزگاری با پسر آسیب دیده او رفتار دوستانه نشان داده بود، یک نفر بودند.

مدت کوتاهی بعد از ساعت نه بود که این گروه مرگ به جلجتا رسید، و سربازان رومی به کار میخکوب کردن دو دزد و پسر انسان به صلیبهای مربوطه‌شان مشغول شدند.

2- مصلوب سازی

سربازان در ابتدا بازوان استاد را با ریسمان به تیر افقی بستند، و سپس دستان او را به چوب میخکوب کردند. هنگامی که این تیر افقی را روی تیر عمودی بالا بردند، و بعد از این که آن را به طور محکم به تیر عمودی صلیب میخکوب کردند، پاهای او را بستند و با استفاده از یک میخ دراز که هر دو پا را سوراخ کرد به چوب میخکوب کردند. تیر عمودی یک میخ بزرگ داشت که در ارتفاع مناسب نصب شده بود و به صورت گونه‌ای زین برای تحمل وزن بدن به کار گرفته می‌شد.

^{187:1.8 (2006:1)} As the Master trudged along on the way to the crucifixion, he was very weary; he was nearly exhausted. He had had neither food nor water since the Last Supper at the home of Elijah Mark; neither had he been permitted to enjoy one moment of sleep. In addition, there had been one hearing right after another up to the hour of his condemnation, not to mention the abusive scourgings with their accompanying physical suffering and loss of blood. Superimposed upon all this was his extreme mental anguish, his acute spiritual tension, and a terrible feeling of human loneliness.

^{187:1.9 (2006:2)} Shortly after passing through the gate on the way out of the city, as Jesus staggered on bearing the crossbeam, his physical strength momentarily gave way, and he fell beneath the weight of his heavy burden. The soldiers shouted at him and kicked him, but he could not arise. When the captain saw this, knowing what Jesus had already endured, he commanded the soldiers to desist. Then he ordered a passerby, one Simon from Cyrene, to take the crossbeam from Jesus' shoulders and compelled him to carry it the rest of the way to Golgotha.

^{187:1.10 (2006:3)} This man Simon had come all the way from Cyrene, in northern Africa, to attend the Passover. He was stopping with other Cyrenians just outside the city walls and was on his way to the temple services in the city when the Roman captain commanded him to carry Jesus' crossbeam. Simon lingered all through the hours of the Master's death on the cross, talking with many of his friends and with his enemies. After the resurrection and before leaving Jerusalem, he became a valiant believer in the gospel of the kingdom, and when he returned home, he led his family into the heavenly kingdom. His two sons, Alexander and Rufus, became very effective teachers of the new gospel in Africa. But Simon never knew that Jesus, whose burden he bore, and the Jewish tutor who once befriended his injured son, were the same person.

^{187:1.11 (2006:4)} It was shortly after nine o'clock when this procession of death arrived at Golgotha, and the Roman soldiers set themselves about the task of nailing the two brigands and the Son of Man to their respective crosses.

2. THE CRUCIFIXION

^{187:2.1 (2006:5)} The soldiers first bound the Master's arms with cords to the crossbeam, and then they nailed his hands to the wood. When they had hoisted this crossbeam up on the post, and after they had nailed it securely to the upright timber of the cross, they bound and nailed his feet to the wood, using one long nail to penetrate both feet. The upright timber had a large peg, inserted at the proper height, which served as a sort of saddle for

صلیب بلند نبود. پاهای استاد فقط در حدود سه فوت از زمین فاصله داشتند. از این رو او قادر بود تمامی آنچه را که درباره او با تمسخر گفته می‌شد بشنود و می‌توانست به طور آشکار حالت صورت تمامی کسانی را که چنان بی‌فکرانه او را استهزا می‌کردند ببیند. و همچنین آنهایی که حضور داشتند می‌توانستند تمامی آنچه را که عیسی در طول این ساعات شکنجه مداوم و مرگ آهسته می‌گفت به آسانی بشنوند.

رسم بود که تمامی لباسهای آنهایی را که بنا بود به صلیب کشیده شوند در می‌آوردند، اما چون یهودیان نسبت به در معرض دید قرار گرفتن بدن لخت انسان بسیار مخالف بودند، رومیها همیشه یک لباس مناسب برای پوشانیدن کمر به پایین برای تمامی اشخاصی که بنا بود در اورشلیم به صلیب کشیده شوند تهیه می‌کردند. از این رو بعد از این که لباسهای عیسی را در آوردند، پیش از این که او را روی صلیب قرار دهند بدین صورت به او جامه پوشانیدند.

مصلوب سازی به این سبب به کار گرفته می‌شد که یک تنبیه رنج‌آور و طولانی انجام شود. گاهی اوقات تا چندین روز قربانی نمی‌مرد. در اورشلیم احساس قابل ملاحظه‌ای بر علیه مصلوب سازی وجود داشت، و اجتماعی از زنان یهودی وجود داشت که همیشه نماینده‌ای به مصلوب سازیها به منظور عرضه شراب آمیخته با مواد مخدر به قربانی برای کاهش رنج او می‌فرستادند. اما هنگامی که عیسی این شراب مسکن را چشید، گرچه بسیار تشنه بود، از نوشیدن آن امتناع کرد. استاد این را برگزید که هشیاری انسانی خود را تا لحظه آخر حفظ نماید. او مایل بود که با مرگ ملاقات کند، حتی در این شکل ظالمانه و غیرانسانی، و از طریق تسلیم داوطلبانه به تجربه کامل بشری بر آن چیره شود.

پیش از این که عیسی روی صلیبش قرار داده شود، دو دزد روی صلیبهای خود جای داده شده بودند، و در تمامی مدت به جلادان خود دشنام می‌دادند و روی آنها تف می‌انداختند. تنها سخنان عیسی، همینطور که او را به تیر افقی صلیب می‌خکوب می‌کردند، این بود که "پدر آنها را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند." اگر چنین افکاری از جانفشانی مهربانانه محرک اصلی زندگی سراسر خدمت عاری از خودخواهی او نبود نمی‌توانست چنان با بخشندگی و محبت برای جلادانش وساطت کند. ایده‌ها، انگیزه‌ها، و آرزوهای طول عمر به وضوح در یک بحران آشکار می‌شوند.

بعد از این که استاد روی صلیب بالا کشیده شد، فرمانده عنوانی را بر بالای سرش می‌خکوب کرد که به سه زبان چنین خوانده می‌شد: "عیسی ناصری — پادشاه یهود." یهودیان از این توهین آشکار به شدت خشمگین شدند. اما پیلاتوس به خاطر رفتار گستاخانه آنها آزرده خاطر شده بود. او احساس می‌کرد که مرعوب و تحقیر شده است، و به این شیوه دست به انتقامی حقیرانه زد. او می‌توانست بنویسد "عیسی، یک یاعی." اما به خوبی می‌دانست که چگونه این یهودیان اورشلیم حتی از اسم ناصریه هم نفرت داشتند، و مصمم بود آنها را بدین طریق تحقیر کند. او می‌دانست که آنها همچنین با دیدن این که این ناصری اعدام شده "پادشاه یهود" نامیده شود بسیار خشمگین می‌شوند.

بسیاری از رهبران یهود هنگامی که اطلاع یافتند چگونه پیلاتوس با قرار دادن این برنوش روی صلیب

supporting the body weight. The cross was not high, the Master's feet being only about three feet from the ground. He was therefore able to hear all that was said of him in derision and could plainly see the expression on the faces of all those who so thoughtlessly mocked him. And also could those present easily hear all that Jesus said during these hours of lingering torture and slow death.

187:22 (2007.1) It was the custom to remove all clothes from those who were to be crucified, but since the Jews greatly objected to the public exposure of the naked human form, the Romans always provided a suitable loin cloth for all persons crucified at Jerusalem. Accordingly, after Jesus' clothes had been removed, he was thus garbed before he was put upon the cross.

187:23 (2007.2) Crucifixion was resorted to in order to provide a cruel and lingering punishment, the victim sometimes not dying for several days. There was considerable sentiment against crucifixion in Jerusalem, and there existed a society of Jewish women who always sent a representative to crucifixions for the purpose of offering drugged wine to the victim in order to lessen his suffering. But when Jesus tasted this narcotized wine, as thirsty as he was, he refused to drink it. The Master chose to retain his human consciousness until the very end. He desired to meet death, even in this cruel and inhuman form, and conquer it by voluntary submission to the full human experience.

187:24 (2007.3) Before Jesus was put on his cross, the two brigands had already been placed on their crosses, all the while cursing and spitting upon their executioners. Jesus' only words, as they nailed him to the crossbeam, were, "Father, forgive them, for they know not what they do." He could not have so mercifully and lovingly interceded for his executioners if such thoughts of affectionate devotion had not been the mainspring of all his life of unselfish service. The ideas, motives, and longings of a lifetime are openly revealed in a crisis.

187:25 (2007.4) After the Master was hoisted on the cross, the captain nailed the title up above his head, and it read in three languages, "Jesus of Nazareth — the King of the Jews." The Jews were infuriated by this believed insult. But Pilate was chafed by their disrespectful manner; he felt he had been intimidated and humiliated, and he took this method of obtaining petty revenge. He could have written "Jesus, a rebel." But he well knew how these Jerusalem Jews detested the very name of Nazareth, and he was determined thus to humiliate them. He knew that they would also be cut to the very quick by seeing this executed Galilean called "The King of the Jews."

187:26 (2007.5) Many of the Jewish leaders, when they learned how Pilate had sought to deride them by placing this inscription on the cross of Jesus,

عیسی در صدد ریشخند کردن آنها بر آمده است با شتاب عازم جلجتا شدند، اما جرأت نکردند سعی در برداشتن آن نمایند زیرا سربازان رومی نگهبانی می‌دادند. این رهبران که قادر نبودند نوشته را بردارند با جمعیت قاطبی شدند و حداکثر تلاش خود را به عمل آوردند تا موجب برانگیختن ریشخند و استهزا شوند، که مبادا کسی به نوشته توجه جدی نماید.

یوحنا ی رسول، با مریم مادر عیسی، روت، و یهودا درست بعد از این که عیسی به موقعیت خود روی صلیب بالا برده شد، و درست در هنگامی که فرمانده داشت عنوان را بالای سر استاد می‌خکوب می‌کرد، به صحنه وارد شدند. یوحنا تنها نفر در میان یازده حواری بود که مصلوب کردن عیسی را مشاهده نمود، و حتی او نیز در تمامی لحظات حاضر نبود، زیرا بعد از این که او مادر عیسی را به صحنه آورد شتابان به اورشلیم رفت تا مادر خود و دوستان او را بازگرداند.

عیسی با دیدن مادرش در کنار یوحنا و نیز برادر و خواهرش، لبخند زد اما چیزی نگفت. در این اتنا چهار سربازی که به مصلوب ساختن استاد گمارده شده بودند، مطابق رسم، لباسهای او را در میان خود تقسیم کرده بودند، یکی صندلها، یکی دستار، یکی شال کمر، و چهارمی ردا را برداشت. فقط پیراهن یا یک جامه بی‌درز باقی ماند که تا نزدیکی زانوهای او می‌رسید، و باید چهار قسمت می‌شد، اما وقتی سربازان دیدند که چه لباسی غیرعادی بود، تصمیم گرفتند برای آن قرعه‌کشی کنند. عیسی در حالی که آنها لباسهای او را تقسیم می‌کردند به پایین به آنها نگریست، و جماعت نابخرد او را مورد تمسخر قرار دادند.

خوب شد که سربازان رومی لباسهای استاد را تصاحب نمودند. در غیر این صورت، اگر این لباسها به دست پیروان او می‌افتادند، آنها وسوسه می‌شدند به پرستش خرافی یادگار به جا مانده از او دست زنند. استاد مایل بود پیروانش هیچ چیز مادی را به زندگی او در زمین مربوط نماند. او می‌خواست فقط خاطره یک زندگی بشری را که وقف ایدال والای معنوی تخصیص یافتن به انجام خواست پدر شده است برای نوع بشر باقی گذارد.

3- آلهایی که مصلوب کردن را دیدند

در حدود ساعت نه و نیم این صبح جمعه عیسی به صلیب آویخته شد. پیش از ساعت یازده بیش از یک هزار نفر گرد آمده بودند تا این صحنه مصلوب شدن فرزند انسان را مشاهده کنند. در سرتاسر این ساعات هراس‌انگیز گروههای بزرگ نادیدنی یک جهان در سکوت به سر بردند، ضمن این که به این پدیده خارق‌العاده مرگ آفریننده چشم دوخته بودند که در قالب مخلوق، حتی خفت‌بارترین مرگ یک مجرم محکوم، در حال مردن بود.

در طول مصلوب کردن عیسی مریم، روت، یهودا، یوحنا، سالومه (مادر یوحنا)، و یک گروه از ایمانداران بی‌آلایش زن شامل مریم همسر کلویا و خواهر مادر عیسی، مریم مجدلیه، و ربکا که زمانی از اهالی سیفوریس بود طی لحظات مختلف در نزدیکی صلیب ایستاده بودند. اینها و سایر دوستان عیسی در حالی که

hastened out to Golgotha, but they dared not attempt to remove it since the Roman soldiers were standing on guard. Not being able to remove the title, these leaders mingled with the crowd and did their utmost to incite derision and ridicule, lest any give serious regard to the inscription.

^{187:27 (2007:6)} The Apostle John, with Mary the mother of Jesus, Ruth, and Jude, arrived on the scene just after Jesus had been hoisted to his position on the cross, and just as the captain was nailing the title above the Master's head. John was the only one of the eleven apostles to witness the crucifixion, and even he was not present all of the time since he ran into Jerusalem to bring back his mother and her friends soon after he had brought Jesus' mother to the scene.

^{187:28 (2007:7)} As Jesus saw his mother, with John and his brother and sister, he smiled but said nothing. Meanwhile the four soldiers assigned to the Master's crucifixion, as was the custom, had divided his clothes among them, one taking the sandals, one the turban, one the girdle, and the fourth the cloak. This left the tunic, or seamless vestment reaching down to near the knees, to be cut up into four pieces, but when the soldiers saw what an unusual garment it was, they decided to cast lots for it. Jesus looked down on them while they divided his garments, and the thoughtless crowd jeered at him.

^{187:29 (2008:1)} It was well that the Roman soldiers took possession of the Master's clothing. Otherwise, if his followers had gained possession of these garments, they would have been tempted to resort to superstitious relic worship. The Master desired that his followers should have nothing material to associate with his life on earth. He wanted to leave mankind only the memory of a human life dedicated to the high spiritual ideal of being consecrated to doing the Father's will.

3. THOSE WHO SAW THE CRUCIFIXION

^{187:31 (2008:2)} At about half past nine o'clock this Friday morning, Jesus was hung upon the cross. Before eleven o'clock, upward of one thousand persons had assembled to witness this spectacle of the crucifixion of the Son of Man. Throughout these dreadful hours the unseen hosts of a universe stood in silence while they gazed upon this extraordinary phenomenon of the Creator as he was dying the death of the creature, even the most ignoble death of a condemned criminal.

^{187:32 (2008:3)} Standing near the cross at one time or another during the crucifixion were Mary, Ruth, Jude, John, Salome (John's mother), and a group of earnest women believers including Mary the wife of Clopas and sister of Jesus' mother, Mary Magdalene, and Rebecca, onetime of Sepphoris.

شکيبايی و پايداری عظيم او را مشاهده می کردند و به درد و رنج شديد او چشم دوخته بودند، آرمش خود را حفظ نمودند.

بسياری از رهگذران سرهای خود را تکان می دادند، و با سرزنش او می گفتند: "تویی که می خواستی معبد را خراب کنی و سه روزه آن را مجدداً بنا کنی، خودت را نجات ده. اگر تو پسر خدایی، چرا از صلیب پایی نمی آیی؟" به همین ترتیب برخی از حکمرانان یهود او را مسخره می کردند و می گفتند: "او دیگران را نجات داد ولی نمی تواند خودش را نجات دهد." دیگران می گفتند: "اگر تو پادشاه یهود هستی، از صلیب پایی بیا، و ما به تو ایمان خواهیم آورد." و سپس آنها او را بیشتر استهزا کردند و گفتند: "او اطمینان داشت که خداوند او را نجات خواهد داد. او حتی ادعا نمود که پسر خداست — اکنون به او بنگرید — بین دو دزد به صلیب کشیده شده است." حتی دو دزد نیز از او خرده گرفته و او را مورد ملامت قرار می دادند.

از آنجا که عیسی به طعنه های آنان پاسخ نمی داد، و چون ظهر هنگام این روز ویژه تدارک نزدیک می گشت، تا ساعت یازده و نیم بیشتر جمعیت تمسخرگر و استهزا کننده به دنبال کار خود رفته بود، و کمتر از پنجاه نفر در صحنه باقی ماندند. سربازان در حالی که برای نظاره طولانی مرگ عیسی استقرار می یافتند اکنون برای خوردن ناهار و نوشیدن شراب ارزان و ترش خود آماده می شدند. همینطور که آنها شراب خود را می آشامیدند، جرعه ای به عیسی تعارف کردند و گفتند: "درد و خوش اقبالی! به پادشاه یهود." و از برخورد بردارانه استاد نسبت به استهزا و تمسخرشان شگفت زده شدند.

هنگامی که عیسی آنها را در حال خوردن و نوشیدن دید، به پایی به آنها نگاه کرد و گفت: "من تشنه ام." هنگامی که فرمانده نگهبانان شنید عیسی می گوید "من تشنه ام"، قدری شراب را از بطرش برداشت و اسفنج آغشته به شراب را در انتهای یک نیزه قرار داده، آن را به سوی عیسی بالا برد تا او لبهای خشک شده اش را تر نماید.

عیسی قصد داشت بدون استفاده از نیروی فوق طبیعی اش زندگی کند، و به همین ترتیب برگزید به صورت یک انسان معمولی روی صلیب بمیرد. او به صورت یک انسان زندگی کرده بود، و می خواست به صورت یک انسان نیز بمیرد و خواست پدر را به انجام رساند.

4- دزد روی صلیب

یکی از دزدان از عیسی خرده گرفت و گفت: "اگر تو پسر خدا هستی، چرا خودت و ما را نجات نمی دهی؟" اما هنگامی که عیسی را ملامت نمود، دزد دیگر که بارها آموزشهای عیسی را شنیده بود گفت: "ایا تو از خدا هم نمی ترسی؟ ایا نمی بینی که ما حقاً به خاطر اعمالمان رنج می بریم، اما این مرد به ناحق رنج می برد؟ بهتر است ما برای گناهانمان بخشش و برای روانمان نجات بطلبیم." وقتی عیسی این گفتار دزد را شنید، رو به سوی او کرد و لبخندی تأییدگونه زد. هنگامی که فرد تبه کار دید عیسی به او رو کرده است، جرات یافته، شعله کم سوی ایمانش را تقویت کرد و گفت "ای خداوند وقتی که وارد پادشاهیت می شوی مرا به یاد آور." و

These and other friends of Jesus held their peace while they witnessed his great patience and fortitude and gazed upon his intense sufferings.

187:33 (2008:4) Many who passed by wagged their heads and, railing at him, said: "You who would destroy the temple and build it again in three days, save yourself. If you are the Son of God, why do you not come down from your cross?" In like manner some of the rulers of the Jews mocked him, saying, "He saved others, but himself he cannot save." Others said, "If you are the king of the Jews, come down from the cross, and we will believe in you." And later on they mocked him the more, saying: "He trusted in God to deliver him. He even claimed to be the Son of God — look at him now — crucified between two thieves." Even the two thieves also railed at him and cast reproach upon him.

187:34 (2008:5) Inasmuch as Jesus would make no reply to their taunts, and since it was nearing noontime of this special preparation day, by half past eleven o'clock most of the jesting and jeering crowd had gone its way; less than fifty persons remained on the scene. The soldiers now prepared to eat lunch and drink their cheap, sour wine as they settled down for the long deathwatch. As they partook of their wine, they derisively offered a toast to Jesus, saying, "Hail and good fortune! to the king of the Jews." And they were astonished at the Master's tolerant regard of their ridicule and mocking.

187:35 (2008:6) When Jesus saw them eat and drink, he looked down upon them and said, "I thirst." When the captain of the guard heard Jesus say, "I thirst," he took some of the wine from his bottle and, putting the saturated sponge stopper upon the end of a javelin, raised it to Jesus so that he could moisten his parched lips.

187:36 (2008:7) Jesus had purposed to live without resort to his supernatural power, and he likewise elected to die as an ordinary mortal upon the cross. He had lived as a man, and he would die as a man — doing the Father's will.

4. THE THIEF ON THE CROSS

187:41 (2008:8) One of the brigands railed at Jesus, saying, "If you are the Son of God, why do you not save yourself and us?" But when he had reproached Jesus, the other thief, who had many times heard the Master teach, said: "Do you have no fear even of God? Do you not see that we are suffering justly for our deeds, but that this man suffers unjustly? Better that we should seek forgiveness for our sins and salvation for our souls." When Jesus heard the thief say this, he turned his face toward him and smiled approvingly. When the malefactor saw the face of Jesus turned toward him, he mustered up his courage, fanned the flickering

سپس عیسی گفت، "به یقین امروز به تو می‌گویم که تو روزی با من در بهشت خواهی بود."

استاد در حین درد شدید مرگ انسانی وقت داشت به اعتراف ایمان دزد ایمان آورده گوش فرا دهد. هنگامی که این دزد در صدد نجات برآمد نجات یافت. او بارها پیش از این در ایمان آوردن به عیسی در تنگنا قرار داشت، اما فقط در این ساعات آخر هشیاری با تمامی وجود به آموزش عیسی رو آورد. این دزد وقتی که نحوه رو به رو شدن عیسی با مرگ را روی صلیب دید، دیگر نتوانست در برابر این اعتقاد راسخ مقاومت کند که این پسر انسان به راستی پسر خداوند است.

در طول این بخش از ایمان‌آوری و پذیرش دزد به داخل پادشاهی توسط عیسی، یوحنا رسول غایب بود. او به داخل شهر رفته بود تا مادرش و دوستان وی را به صحنه مصلوب سازی بیاورد. لوقا متعاقباً این داستان را از فرمانده محافظ رومی که ایمان آورده بود شنید.

یوحنا رسول راجع به مصلوب ساختن عیسی دو سوم قرن بعد از وقوع آن، آنطور که این رویداد را به خاطر می‌آورد، سخن گفت. نگاشته‌های دیگر مبتنی بر بازگویی افسر رومی که در خدمت بود بودند. او به دلیل آنچه که دید و شنید متعاقباً به عیسی ایمان آورد و به مشارکت کامل در ملکوت آسمان در زمین وارد گشت.

این مرد جوان، دزد نادم، توسط آن کسانی که چنین حرفه دزدی را به عنوان یک اعتراض مؤثر وطن پرستانه بر علیه ستم سیاسی و بی‌عدالتی اجتماعی ارج می‌نهند به یک زندگی خوشونت‌آمیز و تبهکارانه کشیده شده بود. و این نوع آموزش به اضافه اشتیاق به ماجراجویی بسیاری از جوانان سوا از آن خوش نیت را به نام نویسی در این دسته‌های بی‌پاک سرقتکار رهنمون ساخت. این مرد جوان به باراباس به صورت یک قهرمان نگاه کرده بود. اکنون او دید که اشتباه کرده است. اینجا در روی صلیب او در کنارش یک مرد به راستی بزرگ، یک قهرمان حقیقی را دید. در اینجا یک قهرمانی بود که غیرت او را برانگیخت و بالاترین ایده‌های حرمت نفس اخلاقی او را الهام بخشید و تمامی ایده‌آلهای شهامت، مردانگی، و دلاوری وی را احیا نمود. در هنگام نگرستن عیسی، در قلب او یک حس شدید دوست داشتن، وفاداری، و بزرگی راستین پدیدار گشت.

و اگر هر شخص دیگری در میان جمعیت استهزا کننده تولد ایمان را در درون روانش تجربه کرده بود و از عیسی درخواست بخشش می‌کرد، با همان ملاحظه مهرآمیز مورد پذیرش واقع می‌شد که نسبت به دزد ایمان آورده به نمایش گذارده شد.

درست بعد از این که دزد توبه کرده وعده استاد را شنید که روزی در بهشت ملاقات خواهند کرد، یوحنا از شهر بازگشت و مادر او و یک گروه تقریباً دوازده نفره از زنان ایماندار را با خود آورد. یوحنا در کنار مریم مادر عیسی قرار گرفت تا از او حمایت کند. پسر او یهو در سمت دیگر ایستاد. همینطور که عیسی به این

flame of his faith, and said, "Lord, remember me when you come into your kingdom." And then Jesus said, "Verily, verily, I say to you today, you shall sometime be with me in Paradise."

^{187:42 (2009.1)} The Master had time amidst the pangs of mortal death to listen to the faith confession of the believing brigand. When this thief reached out for salvation, he found deliverance. Many times before this he had been constrained to believe in Jesus, but only in these last hours of consciousness did he turn with a whole heart toward the Master's teaching. When he saw the manner in which Jesus faced death upon the cross, this thief could no longer resist the conviction that this Son of Man was indeed the Son of God.

^{187:43 (2009.2)} During this episode of the conversion and reception of the thief into the kingdom by Jesus, the Apostle John was absent, having gone into the city to bring his mother and her friends to the scene of the crucifixion. Luke subsequently heard this story from the converted Roman captain of the guard.

^{187:44 (2009.3)} The Apostle John told about the crucifixion as he remembered the event two thirds of a century after its occurrence. The other records were based upon the recital of the Roman centurion on duty who, because of what he saw and heard, subsequently believed in Jesus and entered into the full fellowship of the kingdom of heaven on earth.

^{187:45 (2009.4)} This young man, the penitent brigand, had been led into a life of violence and wrongdoing by those who extolled such a career of robbery as an effective patriotic protest against political oppression and social injustice. And this sort of teaching, plus the urge for adventure, led many otherwise well-meaning youths to enlist in these daring expeditions of robbery. This young man had looked upon Barabbas as a hero. Now he saw that he had been mistaken. Here on the cross beside him he saw a really great man, a true hero. Here was a hero who fired his zeal and inspired his highest ideas of moral self-respect and quickened all his ideals of courage, manhood, and bravery. In beholding Jesus, there sprang up in his heart an overwhelming sense of love, loyalty, and genuine greatness.

^{187:46 (2009.5)} And if any other person among the jeering crowd had experienced the birth of faith within his soul and had appealed to the mercy of Jesus, he would have been received with the same loving consideration that was displayed toward the believing brigand.

^{187:47 (2009.6)} Just after the repentant thief heard the Master's promise that they should sometime meet in Paradise, John returned from the city, bringing with him his mother and a company of almost a dozen women believers. John took up his position near Mary the mother of Jesus, supporting her. Her son

صحنه به پایین نگاه می‌کرد هنگام ظهر بود و به مادرش گفت: "زن، پسرت را بنگر!" و رو به سوی یوحنا کرد و گفت: "پسرم، مادرت را بنگر!" و سپس خطاب به هر دو گفت: "مایلم که این مکان را ترک کنید." و لذا یوحنا و یهوذا مریم را به خارج از جلجتا هدایت کردند. یوحنا مادر عیسی را به مکانی در اورشلیم که خود در آن مانده بود برد و سپس شتابان به صحنه مصلوب سازی بازگشت. بعد از عید پسخ مریم به بیت صیدا بازگشت و آنجا برای باقی زندگی طبیعی خود در خانه یوحنا زندگی کرد. مریم بعد از مرگ عیسی کمتر از یک سال زندگی کرد.

بعد از این که مریم آنجا را ترک نمود، زنان دیگر قدری فاصله گرفتند و تا جان سپردن عیسی روی صلیب مراقب او بودند، و هنگامی که بدن استاد برای دفن پائین آورده شده هنوز در کنار او ایستاده بودند.

5- ساعت آخر روی صلیب

مدت کوتاهی بعد از ساعت دوازده به علت وجود دانه‌های ریز شن در هوا آسمان تیره گشت، اگر چه وقوع چنین پدیده‌ای در فصل زود هنگام بود. مردم اورشلیم می‌دانستند که این به معنی آمدن یکی از آن طوفانهای شنی باد داغ از صحرای عربستان بود. پیش از ساعت یک آسمان آنقدر تاریک گشت که خورشید ناپدید شد، و باقیمانده جمعیت شتابان به سوی شهر بازگشتند. هنگامی که استاد مدت کوتاهی بعد از این ساعت جلن سپرد، کمتر از سی نفر حضور داشتند، تنها سیزده سرباز رومی و یک گروه تقریباً پانزده نفره از ایمانداران. این ایمانداران همگی زن بودند، به جز دو تن، یهوذا برادر عیسی و یوحنا زبیدی، که پیش از جان سپردن استاد به صحنه بازگشتند.

مدت کوتاهی بعد از ساعت یک، در میان تاریکی فزاینده طوفان شدید شن، عیسی در عین هشجاری بشری شروع به تحلیل رفتن نمود. آخرین کلمات ترحم‌آمیز، بخشنده، و پندآمیز او گفته شده بود. آخرین آرزوی او — پیرامون مراقبت از مادرش — بیان شده بود. در طول این ساعت نزدیکی مرگ، ذهن بشری عیسی به تکرار بسیاری از سطور متون عبرانی به ویژه مزامیر متوسل گشت. آخرین فکر هشجاری عیسی بشر درگیر تکرار قسمتی از کتاب مزامیر، که اکنون به عنوان مزموور بیست، بیست و یک، و بیست و دو شناخته می‌شود، در ذهنش گردید. در حالی که لیان او اغلب تکان می‌خورند، ضعیفتر از آن بود که بتواند کلمات را به زبان آورد، و این سطور را که به خوبی از حفظ می‌دانست از ذهنش عبور می‌کردند. تنها گاهی اوقات کسانی که در نزدیکی او ایستاده بودند برخی از کلماتی را که به زبان می‌آورد شنیدند، مثل: "می‌دانم که خداوند برگزیده خود را نجات خواهد داد"، "دست تو تمامی دشمنان مرا خواهد یافت"، و "خدا، من، خدا، من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟" عیسی حتی برای یک لحظه کمترین تردیدی به خود راه نداد که مطابق خواست پدر زندگی کرده است؛ و هرگز شک نکرد که اکنون مطابق خواست پدرش جان خود را در جسم داشت می‌داد. او احساس نکرد که پدر او را رها کرده است؛ او در حالی که از هوش می‌رفت صرفاً داشت بسیاری از متون عهد

Jude stood on the other side. As Jesus looked down upon this scene, it was noontide, and he said to his mother, "Woman, behold your son!" And speaking to John, he said, "My son, behold your mother!" And then he addressed them both, saying, "I desire that you depart from this place." And so John and Jude led Mary away from Golgotha. John took the mother of Jesus to the place where he tarried in Jerusalem and then hastened back to the scene of the crucifixion. After the Passover Mary returned to Bethsaida, where she lived at John's home for the rest of her natural life. Mary did not live quite one year after the death of Jesus.

^{187:48 (2010:1)} After Mary left, the other women withdrew for a short distance and remained in attendance upon Jesus until he expired on the cross, and they were yet standing by when the body of the Master was taken down for burial.

5. LAST HOUR ON THE CROSS

^{187:51 (2010:2)} Although it was early in the season for such a phenomenon, shortly after twelve o'clock the sky darkened by reason of the fine sand in the air. The people of Jerusalem knew that this meant the coming of one of those hot-wind sandstorms from the Arabian desert. Before one o'clock the sky was so dark the sun was hid, and the remainder of the crowd hastened back to the city. When the Master gave up his life shortly after this hour, less than thirty people were present, only the thirteen Roman soldiers and a group of about fifteen believers. These believers were all women except two, Jude, Jesus' brother, and John Zebedee, who returned to the scene just before the Master expired.

^{187:52 (2010:3)} Shortly after one o'clock, amidst the increasing darkness of the fierce sandstorm, Jesus began to fail in human consciousness. His last words of mercy, forgiveness, and admonition had been spoken. His last wish — concerning the care of his mother — had been expressed. During this hour of approaching death the human mind of Jesus resorted to the repetition of many passages in the Hebrew scriptures, particularly the Psalms. The last conscious thought of the human Jesus was concerned with the repetition in his mind of a portion of the Book of Psalms now known as the twentieth, twenty-first, and twenty-second Psalms. While his lips would often move, he was too weak to utter the words as these passages, which he so well knew by heart, would pass through his mind. Only a few times did those standing by catch some utterance, such as, "I know the Lord will save his anointed," "Your hand shall find out all my enemies," and "My God, my God, why have you forsaken me?" Jesus did not for one moment entertain the slightest doubt that he had lived in accordance with the Father's will; and he never doubted that he was now laying down his life in the flesh in accordance with

عتیق را از حفظ می‌گفت، و در میان آنان این مزمور بیست و دو که با "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟" شروع می‌شود وجود داشت. و بر حسب اتفاق این یکی از سه متنی بود که آنقدر واضح گفته شد که توسط آنهایی که در کنار او ایستاده بودند شنیده شد.

آخرین تقاضایی که عیسی انسان از هموعان خود نمود در حدود ساعت یک و نیم بود، هنگامی که برای بار دوم گفت: "تشنه‌ام"، و همان فرمانده نگهبان دوباره لبان او را با همان اسفنج آغشته در شراب ترشیده که آن روزها عموماً سرکه نامیده می‌شد خیس نمود.

بر شدت طوفان شن افزوده شد و آسمان به طور فزاینده تاریک گردید. هنوز سربازان و گروه کوچکی از ایمانداران در کنار ایستاده بودند. سربازان در نزدیکی صلیب خم شده و جمع شده بودند تا از خود در برابر شن بُرنده محافظت کنند. مادر یوحنا و دیگران در جایی که زیر یک صخره آویخته تا اندازه‌ای پناه گرفته بودند از یک فاصله می‌نگریستند. هنگامی که استاد سرانجام نفس آخر خود را کشید، در پای صلیب یوحنا زبیدی، برادرش یهوذا، خواهرش روت، مریم مجدلیه، و ربکا که روزی از اهالی سفوریس بود، حضور داشتند.

درست پیش از ساعت سه بود که عیسی با یک صدای بلند فریاد زد: "تمام شد! پدر من روحم را به دستان تو می‌سپارم." و هنگامی که بدین ترتیب سخن گفت، سرش را خم نمود و تقلائی حیات را رها ساخت. وقتی که افسر رومی دید چگونه عیسی مرد، بر سینه خود کوبید و گفت: "به راستی او یک مرد درستکار بود؛ حقیقتاً او یک پسر خدا بود." و از آن ساعت شروع به ایمان آوردن به عیسی نمود.

عیسی شامگونه مرد — همانطور که چنین زندگی کرده بود. او آزادانه به پادشاهی خود اعتراف نمود و در سرتاسر آن روز سوزناک بر وضعیت مسلط باقی ماند. او بعد از این که امنیت رسولان برگزیده خود را تأمین نمود از روی میل به سوی مرگ حقارت‌بار خود رفت. او خشونت مشکل‌آفرین پطرس را خردمندانه مهار نمود و چنین تدارک دید که یوحنا درست تا پایان وجود انسانیش در کنارش باشد. او طبیعت راستین خود را به شورای عالی جنایتکار یهود آشکار نمود و به پیلاتوس منبع اتوریته مطلق خود را به عنوان یک پسر خداوند یادآوری نمود. او با حمل تیر افقی صلیب خود رهسپار جلجتا شد و اعطای مهرآمیز خود را با واگذاری روح به دست آمده انسانی خود به پدر آسمانی به پایان رسانید. بعد از چنین حیاتی — و در لحظه چنین مرگی — استاد به راستی می‌توانست بگوید: "تمام شد."

چون این روز آمادگی برای عید پسخ و سبت هر دو بود یهودیان نمی‌خواستند این بدن را در جلجتا به حال خود باقی بماند. لذا نزد پیلاتوس رفته و درخواست کردند که پاهای این سه مرد شکسته شوند، که کارشان تمام شود، تا بتوانند از صلیب‌هایشان پایین کشیده شوند و پیش از غروب آفتاب به داخل گودال دفن مجرمان انداخته شوند. وقتی پیلاتوس این تقاضا را شنید، فوراً سه سرباز را برای شکستن پاها و کشتن عیسی و دو دزد

his Father's will. He did not feel that the Father had forsaken him; he was merely reciting in his vanishing consciousness many Scriptures, among them this twenty-second Psalm, which begins with "My God, my God, why have you forsaken me?" And this happened to be one of the three passages which were spoken with sufficient clearness to be heard by those standing by.

^{187:5.3 (2010.4)} The last request which the mortal Jesus made of his fellows was about half past one o'clock when, a second time, he said, "I thirst," and the same captain of the guard again moistened his lips with the same sponge wet in the sour wine, in those days commonly called vinegar.

^{187:5.4 (2010.5)} The sandstorm grew in intensity and the heavens increasingly darkened. Still the soldiers and the small group of believers stood by. The soldiers crouched near the cross, huddled together to protect themselves from the cutting sand. The mother of John and others watched from a distance where they were somewhat sheltered by an overhanging rock. When the Master finally breathed his last, there were present at the foot of his cross John Zebedee, his brother Jude, his sister Ruth, Mary Magdalene, and Rebecca, onetime of Sepphoris.

^{187:5.5 (2011.1)} It was just before three o'clock when Jesus, with a loud voice, cried out, "It is finished! Father, into your hands I commend my spirit." And when he had thus spoken, he bowed his head and gave up the life struggle. When the Roman centurion saw how Jesus died, he smote his breast and said: "This was indeed a righteous man; truly he must have been a Son of God." And from that hour he began to believe in Jesus.

^{187:5.6 (2011.2)} Jesus died royally — as he had lived. He freely admitted his kingship and remained master of the situation throughout the tragic day. He went willingly to his ignominious death, after he had provided for the safety of his chosen apostles. He wisely restrained Peter's trouble-making violence and provided that John might be near him right up to the end of his mortal existence. He revealed his true nature to the murderous Sanhedrin and reminded Pilate of the source of his sovereign authority as a Son of God. He started out to Golgotha bearing his own crossbeam and finished up his loving bestowal by handing over his spirit of mortal acquirement to the Paradise Father. After such a life — and at such a death — the Master could truly say, "It is finished."

^{187:5.7 (2011.3)} Because this was the preparation day for both the Passover and the Sabbath, the Jews did not want these bodies to be exposed on Golgotha. Therefore they went before Pilate asking that the legs of these three men be broken, that they be dispatched, so that they could be taken down from their crosses and cast into the criminal burial pits before sundown. When Pilate heard this request, he

اعزام نمود.

هنگامی که این سربازان به جلجتا رسیدند، به همان صورت با دو دزد عمل کردند، اما با شگفتی زیاد عیسی را از پیش مرده یافتند. با این وجود برای این که از مرگ او اطمینان حاصل کنند، یکی از سربازان نیزه خود را به پهلوی چپ او فرو نمود. اگر چه این عادی بود که قربانیان مصلوب سازی حتی برای دو یا سه روز روی صلیب زنده دوام آورند، درد جانکاه فوق العاده احساسی و اندوه عمیق روحی عیسی در اندکی کمتر از پنج ساعت و نیم به زندگی انسانی او در جسم پایان داد.

6- بعد از مصلوب شدن

در میان تاریکی طوفان شن، در حدود ساعت سه و نیم، داوود زیدی آخرین قاصدان را فرستاد تا خبر مرگ استاد را برسانند. او آخرین پیکها را به منزل مرتا و مریم در بیت عنیا، جایی که تصور می کرد مادر عیسی با سایر اعضای خانواده اش در آنجا توقف نموده است، فرستاد.

بعد از مرگ استاد، یوحنا زنانی را که مراقب یهودا بودند به منزل ایلیا مرقس فرستاد. آنها روز سبت در آنجا ماندند. یوحنا که خود تا این هنگام به خوبی برای افسر رومی شناخته شده بود در جلجتا ماند تا این که یوسف و نیقودیموس با حکمی از طرف پیلاتوس که به آنان اجازه در اختیار گرفتن بدن عیسی را می داد وارد صحنه شدند.

بدین ترتیب یک روز جانگداز و غم انگیز برای یک جهان پهناور به پایان رسید، جهانی که هزاران موجود هوشمند آن به واسطه دین صحنه تکان دهنده مصلوب ساختن فرمانروای محبوب خود که در جسم بشری ظاهر شده بود به خود لرزیدند. آنها به دلیل این نمایش بی رحمی انسانی و گمراهی بشری مبهوت شده بودند.

forthwith sent three soldiers to break the legs and dispatch Jesus and the two brigands.

^{187:5.8 (2011.4)} When these soldiers arrived at Golgotha, they did accordingly to the two thieves, but they found Jesus already dead, much to their surprise. However, in order to make sure of his death, one of the soldiers pierced his left side with his spear. Though it was common for the victims of crucifixion to linger alive upon the cross for even two or three days, the overwhelming emotional agony and the acute spiritual anguish of Jesus brought an end to his mortal life in the flesh in a little less than five and one-half hours.

6. AFTER THE CRUCIFIXION

^{187:6.1 (2011.5)} In the midst of the darkness of the sandstorm, about half past three o'clock, David Zebedee sent out the last of the messengers carrying the news of the Master's death. The last of his runners he dispatched to the home of Martha and Mary in Bethany, where he supposed the mother of Jesus stopped with the rest of her family.

^{187:6.2 (2011.6)} After the death of the Master, John sent the women, in charge of Jude, to the home of Elijah Mark, where they tarried over the Sabbath day. John himself, being well known by this time to the Roman centurion, remained at Golgotha until Joseph and Nicodemus arrived on the scene with an order from Pilate authorizing them to take possession of the body of Jesus.

^{187:6.3 (2011.7)} Thus ended a day of tragedy and sorrow for a vast universe whose myriads of intelligences had shuddered at the shocking spectacle of the crucifixion of the human incarnation of their beloved Sovereign; they were stunned by this exhibition of mortal callousness and human perversity.

مقاله 188. هنگام بودن در مقبره

189 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 187

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 188

هنگام بودن در مقبره

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- تدفین عیسی
- 2- نگهداری از مقبره
- 3- در طول روز سبت
- 4- معنی مرگ روی صلیب
- 5- درسهایی از صلیب

مقدمه مقاله

یک روز و نیمی که بدن فانی عیسی در مقبره یوسف قرار داشت، مدت زمان بین مرگ او روی صلیب و از مرگ برخاستن او، فصلی در دوران زندگی زمینی میکائیل است که قدر اندکی برای ما شناخته شده است. ما می‌توانیم تدفین پسر انسان را نقل کنیم، و رخدادهایی را که به برخاستن او از مرگ مربوط است در این نگارش قرار دهیم، اما ما نمی‌توانیم درباره این که در طول این مدت زمان تقریباً سی و شش ساعته، از ساعت 3 بعد از ظهر جمعه تا ساعت سه یکشنبه صبح، به راستی چه رخ داد اطلاعات زیادی را که از سندیت برخوردار باشد فراهم کنیم. این مدت زمان در دوران زندگی استاد مدت کوتاهی پیش از آن که او توسط سربازان رومی از صلیب پایین آورده شود آغاز گشت. او حدوداً تا یک ساعت بعد از مرگش از صلیب آویخته ماند. اگر به دلیل تأخیر در کشتن دو دزد نبود، او زودتر پایین کشیده می‌شد.

فرمانروایان یهودیان نقشه کشیده بودند که بدن عیسی را به داخل گودالهای باز تدفینی چنان در جنوب شهر پرتاب کنند. مرسوم بود که اجساد قربانیان مصلوب شده را بدین گونه دور اندازند. اگر این طرح دنبال می‌گشت، بدن استاد در معرض دید حیوانات وحشی قرار می‌گرفت.

در این اثنا، یوسف اهل رامه، که توسط نیکودیموس همراهی می‌گشت، نزد پپلاطس رفته بود و تقاضا کرده بود که بدن عیسی به منظور تدفین صحیح به آنها داده شود. برای دوستان اشخاص مصلوب شده غیرعادی

PAPER 188

THE TIME OF THE TOMB

SECTIONS

Introduction

1. The Burial of Jesus
2. Safeguarding the Tomb
3. During the Sabbath Day
4. Meaning of the Death on the Cross
5. Lessons from the Cross

INTRODUCTION

^{188:01 (2012:1)} THE day and a half that Jesus' mortal body lay in the tomb of Joseph, the period between his death on the cross and his resurrection, is a chapter in the earth career of Michael which is little known to us. We can narrate the burial of the Son of Man and put in this record the events associated with his resurrection, but we cannot supply much information of an authentic nature about what really transpired during this epoch of about thirty-six hours, from three o'clock Friday afternoon to three o'clock Sunday morning. This period in the Master's career began shortly before he was taken down from the cross by the Roman soldiers. He hung upon the cross about one hour after his death. He would have been taken down sooner but for the delay in dispatching the two brigands.

^{188:02 (2012:2)} The rulers of the Jews had planned to have Jesus' body thrown in the open burial pits of Gehenna, south of the city; it was the custom thus to dispose of the victims of crucifixion. If this plan had been followed, the body of the Master would have been exposed to the wild beasts.

^{188:03 (2012:3)} In the meantime, Joseph of Arimathea, accompanied by Nicodemus, had gone to Pilate and asked that the body of Jesus be turned over to them for proper burial. It was not uncommon for

نبود که برای امتیاز تصاحب چنین بدنهایی به مسئولان رومی پیشنهاد پرداخت رشوه کنند. یوسف با مبلغ زیادی پول به پیشگاه پلاطس رفت، که در صورت ضرورت برای اجازه انتقال بدن عیسی به یک مقبره خصوصی دفن پول پرداخت کند. اما پلاطس حاضر نبود برای این کار پول دریافت کند. هنگامی که او درخواست را شنید، به سرعت فرمائی را امضا کرد، که یوسف را مجاز می داشت به جلتا برود و بدن استاد را فوراً و به طور کامل در اختیار گیرد. در این اثنا، پس از این که طوفان شن به طور قابل ملاحظه کاهش یافت، گروهی از یهودیان که شورای عالی یهود را نمایندگی می کردند به جلتا رفتند تا اطمینان حاصل کنند که بدن عیسی به همراه بدنهای دزدان به گودالهای رو باز عمومی تدفین فرستاده می شود.

1- تدفین عیسی

هنگامی که یوسف و نیکودیموس به جلتا رسیدند، سربازان را در حال پایین آوردن عیسی از روی صلیب یافتند و نمایندگان شورای عالی یهود در کنار ایستاده بودند تا مطمئن شوند که هیچیک از پیروان عیسی مانع بردن بدن او به گودالهای تدفین مجرمان نمی شوند. هنگامی که یوسف فرمان پلاطس را در رابطه با بدن استاد به افسر رومی ارائه کرد، یهودیان هیاهو راه انداختند و برای تصاحب آن همه می کردند. آنها در جوش و خروش خود در صدد برآمدن با خشنونت بدن او را تصاحب کنند، و هنگامی که آنها این کار را کردند، افسر رومی به چهار تن از سربازان خود فرمان داد در کنارش بایستند، و در حالی که بدن استاد در آنجا روی زمین نهاده شده بود با شمشیرهای از نیام کشیده شده در دو طرف آن ایستادند. افسر رومی به سربازان دیگر دستور داد که دو دزد را ترک کنند، ضمن این که این جمعیت خشمگین از یهودیان از کوره در رفته را به عقب رانند. هنگامی که نظم برقرار گشت، افسر رومی اجازه نامه را از سوی پلاطس برای یهودیان خواند، و در حالی که به کناری ایستاد، به یوسف گفت: "این بدن متعلق به شماست، تا هر کاری را که صلاح می دانید با آن انجام دهید. من و سربازانم در اینجا خواهیم ایستاد تا مطمئن شویم که هیچ شخصی مداخله نمی کند."

یک شخص مصلوب شده نمی توانست در یک قبرستان یهودی دفن شود. قانون سختگیرانه ای بر علیه چنین طرز عملی وجود داشت. یوسف و نیکودیموس از این قانون اطلاع داشتند، و در مسیر رفتن به جلتا تصمیم گرفته بودند که عیسی را در مقبره جدید خانوادگی یوسف که از تخت سنگ یکپارچه تراشیده شده بود و در فاصله کوتاهی در شمال جلتا واقع شده و در مقابل جاده ای که به سامره راه می برد دفن کنند. هیچ کس تا آن هنگام در این مقبره دفن نشده بود، و آنها صلاح دیدند که استاد در آنجا قرار داده شود. یوسف به راستی باور داشت که عیسی از مرگ برمی خیزد، اما نیکودیموس بسیار تردید داشت. این اعضای پیشین شورای عالی یهود اعتقاد خود را به عیسی کمابیش مخفی نگاه داشته بودند، گرچه همکاران آنها در شورای عالی یهود متنها بود که به آنها شک داشتند، حتی پیش از آن که آنها از شورا کنارگیری کنند. از حالا به بعد آنها بی پردمترین پیروان عیسی در سرتاسر اورشلیم بودند.

در حدود ساعت چهار و نیم گروه تدفین عیسی ناصری از جلتا به مقصد مقبره یوسف در آن سوی راه

friends of crucified persons to offer bribes to the Roman authorities for the privilege of gaining possession of such bodies. Joseph went before Pilate with a large sum of money, in case it became necessary to pay for permission to remove Jesus' body to a private burial tomb. But Pilate would not take money for this. When he heard the request, he quickly signed the order which authorized Joseph to proceed to Golgotha and take immediate and full possession of the Master's body. In the meantime, the sandstorm having considerably abated, a group of Jews representing the Sanhedrin had gone out to Golgotha for the purpose of making sure that Jesus' body accompanied those of the brigands to the open public burial pits.

1. THE BURIAL OF JESUS

188:1.1 (2012:4) When Joseph and Nicodemus arrived at Golgotha, they found the soldiers taking Jesus down from the cross and the representatives of the Sanhedrin standing by to see that none of Jesus' followers prevented his body from going to the criminal burial pits. When Joseph presented Pilate's order for the Master's body to the centurion, the Jews raised a tumult and clamored for its possession. In their raving they sought violently to take possession of the body, and when they did this, the centurion ordered four of his soldiers to his side, and with drawn swords they stood astride the Master's body as it lay there on the ground. The centurion ordered the other soldiers to leave the two thieves while they drove back this angry mob of infuriated Jews. When order had been restored, the centurion read the permit from Pilate to the Jews and, stepping aside, said to Joseph: "This body is yours to do with as you see fit. I and my soldiers will stand by to see that no man interferes."

188:1.2 (2013:1) A crucified person could not be buried in a Jewish cemetery; there was a strict law against such a procedure. Joseph and Nicodemus knew this law, and on the way out to Golgotha they had decided to bury Jesus in Joseph's new family tomb, hewn out of solid rock, located a short distance north of Golgotha and across the road leading to Samaria. No one had ever lain in this tomb, and they thought it appropriate that the Master should rest there. Joseph really believed that Jesus would rise from the dead, but Nicodemus was very doubtful. These former members of the Sanhedrin had kept their faith in Jesus more or less of a secret, although their fellow Sanhedrists had long suspected them, even before they withdrew from the council. From now on they were the most outspoken disciples of Jesus in all Jerusalem.

188:1.3 (2013:2) At about half past four o'clock the burial procession of Jesus of Nazareth started from

آغاز به حرکت نمود. بدن در یک پارچه کتان پیچیده شده بود و چهار نفر آن را حمل می‌کردند، و آنها توسط زنان ایماندار مراقب از جلیل دنبال می‌شدند. انسانهایی که بدن مادی عیسی را به مقبره حمل می‌کردند اینها بودند: یوسف، نیکودیموس، یوحنا، و افسر رومی.

آنها بدن را به داخل مقبره، اتاقی در حدود ده فوت مربع، حمل کردند، و در آنجا با عجله آن را برای دفن آماده ساختند. یهودیان به راستی مردگان خود را دفن نمی‌کردند؛ آنان در واقع آنها را معطر می‌کردند. یوسف و نیکودیموس مقادیر زیادی مر و عود با خود آورده بودند، و آنها اکنون بدن را با نوارهایی که با این محلولها آغشته شده بود پیچیدند. هنگامی که معطر ساختن کامل شد، آنها یک دستمال به دور صورت بستند، بدن را در یک پارچه کتان پیچیدند، و با احترام آن را روی تاقچه‌ای در مقبره قرار دادند.

بعد از قرار دادن بدن در مقبره، افسر رومی به سربازان خود علامت داد که کمک کنند تا در سنگی را در مقابل ورودیه مقبره بغلتانند. سپس سربازان با بدنهای دزدان به مقصد جهنم خارج شدند، در حالی که دیگران با اندوه به اورشلیم بازگشتند تا جشن عید پسیح را مطابق قوانین موسی برگزار کنند.

درباره دفن عیسی شتاب و عجله قابل ملاحظه‌ای وجود داشت، زیرا این روز آمادگی بود و سبب به سرعت نزدیک می‌گشت. مردان با عجله به شهر بازگشتند، اما زنان در نزدیکی مقبره ماندند تا این که هوا بسیار تاریک گشت.

در حالی که تمامی این اتفاقها رخ می‌داد، زنان در نزدیکی پنهان شده بودند، طوری که همه چیز را دیدند و جایی را که استاد در آن قرار داده شده بود مشاهده نمودند. آنها به این علت خود را بدین گونه پنهان کردند که در این هنگام برای زنان مجاز نبود که با مردان معاشرت نمایند. این زنان فکر نمی‌کردند که عیسی برای تدفین به گونه‌ای صحیح آماده شده است، و آنها در میان خود توافق کردند که به منزل یوسف بازگردند، در طول سبت استراحت کنند، ادویه و پماد آماده سازند، و در بامداد یکشنبه بازگردند تا بدن استاد را برای استراحت مرگ به گونه‌ای صحیح آماده سازند. زنانی که در این عصر جمعه بدین گونه در کنار مقبره ماندند اینها بودند: مریم مجدلیه، مریم همسر کلویا، مارتا خواهر دیگر مادر عیسی، و ربکای سفوریس.

جدا از داوود زبیدی و یوسف اهل رامه، تعداد اندکی از حواریون عیسی به راستی باور داشتند یا می‌فهمیدند که او بناست در روز سوم از مقبره برخیزد.

2- نگرانی از مقبره

اگر پیروان عیسی نسبت به وعده او به برخاستن از گور در روز سوم بی‌توجه بودند، دشمنانش به این امر بی‌توجه نبودند. کاهنان ارشد، فریسیها، و صدوقیها به یاد آوردند که گزارشاتی از گفتار او دریافت کرده بودند که او از مرگ برمی‌خیزد.

در این جمعه شب، بعد از شام عید پسیح، در حدود

Golgotha for Joseph's tomb across the way. The body was wrapped in a linen sheet as the four men carried it, followed by the faithful women watchers from Galilee. The mortals who bore the material body of Jesus to the tomb were: Joseph, Nicodemus, John, and the Roman centurion.

188:1.4 (2013:3) They carried the body into the tomb, a chamber about ten feet square, where they hurriedly prepared it for burial. The Jews did not really bury their dead; they actually embalmed them. Joseph and Nicodemus had brought with them large quantities of myrrh and aloes, and they now wrapped the body with bandages saturated with these solutions. When the embalming was completed, they tied a napkin about the face, wrapped the body in a linen sheet, and reverently placed it on a shelf in the tomb.

188:1.5 (2013:4) After placing the body in the tomb, the centurion signaled for his soldiers to help roll the doorstone up before the entrance to the tomb. The soldiers then departed for Gehenna with the bodies of the thieves while the others returned to Jerusalem, in sorrow, to observe the Passover feast according to the laws of Moses.

188:1.6 (2013:5) There was considerable hurry and haste about the burial of Jesus because this was preparation day and the Sabbath was drawing on apace. The men hurried back to the city, but the women lingered near the tomb until it was very dark.

188:1.7 (2013:6) While all this was going on, the women were hiding near at hand so that they saw it all and observed where the Master had been laid. They thus secreted themselves because it was not permissible for women to associate with men at such a time. These women did not think Jesus had been properly prepared for burial, and they agreed among themselves to go back to the home of Joseph, rest over the Sabbath, make ready spices and ointments, and return on Sunday morning properly to prepare the Master's body for the death rest. The women who thus tarried by the tomb on this Friday evening were: Mary Magdalene, Mary the wife of Clopas, Martha another sister of Jesus' mother, and Rebecca of Sephoris.

188:1.8 (2013:7) Aside from David Zebedee and Joseph of Arimathea, very few of Jesus' disciples really believed or understood that he was due to arise from the tomb on the third day.

2. SAFEGUARDING THE TOMB

188:2.1 (2014:1) If Jesus' followers were unmindful of his promise to rise from the grave on the third day, his enemies were not. The chief priests, Pharisees, and Sadducees recalled that they had received reports of his saying he would rise from the dead.

188:2.2 (2014:2) This Friday night, after the Passover

نیمه شب یک گروه از رهبران یهودی در منزل قیافا جمع شدند، و در آنجا در رابطه با ترسشان از اعلام موکد استاد که او در روز سوم از مرگ برخواهد خواست بحث کردند. این دیدار با انتصاب یک کمیته از اعضای شورای عالی یهود که بنا بود در پگاه روز بعد به دیدار پیلطس بروند پایان یافت. آنها تقاضای رسمی شورای عالی یهود را با خود حمل می‌کردند که به موجب آن می‌بایست یک سرباز رومی در برابر مقبره عیسی مستقر می‌گشت تا مانع دستکاری دوستان او در آن شود. سخنگوی این کمیته به پیلطس گفت: "اقا ما به یاد داریم که این فرییکار، عیسی ناصری، هنگامی که هنوز زنده بود گفت، 'من سه روز بعد از مرگ دوباره برخواهم خواست.' از این رو ما نزد شما آمده‌ایم تا تقاضا کنیم چنان فرامینی صادر کنی که مقبره را در برابر پیروان او، حداقل تا بعد از روز سوم محفوظ بدارد. ما بسیار بیم داریم که مبادا پیروان او شبانه بیایند و او را بر بایند و سپس نزد مردم ادعا کنند که او از مرگ برخاسته است. اگر ما اجازه دهیم که این کار صورت گیرد، این اشتباه به مراتب بدتر از این می‌باشد که اجازه می‌دایم او زنده بماند."

هنگامی که پیلطس این درخواست اعضای شورای عالی یهود را شنید، گفت: "من به شما یک گروه نگهبان از ده سرباز خواهم داد. به راه خود بروید و از مقبره حفاظت کنید." آنها به معبد بازگشتند، ده تن از نگهبانان خودشان را فراهم کردند، و سپس با این ده نگهبان یهودی و ده سرباز رومی، حتی در این بامداد سبت، به سوی مقبره یوسف راه افتادند تا آنها را به عنوان دیدبان در مقابل مقبره مستقر کنند. این مردان حتی سنگ دیگری را در مقابل مقبره غلطاندند و مهر پیلطس را روی این سنگها و به دور آنها نصب کردند، تا مبادا آنها بدون اطلاع آنان از جای خود تکلن داده شوند. و این بیست مرد تا ساعت رستاخیز عیسی مراقب باقی ماندند، و یهودیان برای آنها غذا و نوشیدنی می‌پرند.

3- در طول روز سبت

در سرتاسر این روز سبت حواریون و رسولان در اختفا باقی ماندند، در حالی که تمامی مردم اورشلیم پیرامون مرگ عیسی روی صلیب بحث می‌کردند. در این هنگام تقریباً یک و نیم میلیون یهودی در اورشلیم وجود داشت، که از تمامی بخشهای امپراتوری روم و از بین‌النهرین می‌آمدند. این آغاز هفته عید پسخ بود، و کلیه این زائران در شهر بودند تا از زنده شدن عیسی اطلاع حاصل کنند و گزارش آن را به خانه‌های خود ببرند.

دیر هنگام شنبه شب، یوحنا مرقس یازده رسول را مخفیانه فراخواند تا به منزل پدرش بیایند، یعنی جایی که درست پیش از نیمه شب آنها همگی در همان اتاق بالایی که دو شب قبل شام آخر را با استادشان صرف کردند تجمع کرده بودند.

مریم مادر عیسی، با روت و یهودا به بتانی بازگشت تا در این شنبه عصر درست پیش از غروب آفتاب به خانواده آنها بپیوندند. داوود زبیدی در منزل نیکودیموس باقی ماند، و ترتیب آن را داد که پیام‌آورانش

supper, about midnight a group of the Jewish leaders gathered at the home of Caiaphas, where they discussed their fears concerning the Master's assertions that he would rise from the dead on the third day. This meeting ended with the appointment of a committee of Sanhedrists who were to visit Pilate early the next day, bearing the official request of the Sanhedrin that a Roman guard be stationed before Jesus' tomb to prevent his friends from tampering with it. Said the spokesman of this committee to Pilate: "Sir, we remember that this deceiver, Jesus of Nazareth, said, while he was yet alive, 'After three days I will rise again.' We have, therefore, come before you to request that you issue such orders as will make the sepulchre secure against his followers, at least until after the third day. We greatly fear lest his disciples come and steal him away by night and then proclaim to the people that he has risen from the dead. If we should permit this to happen, this mistake would be far worse than to have allowed him to live."

^{188:23 (2014:3)} When Pilate heard this request of the Sanhedrists, he said: "I will give you a guard of ten soldiers. Go your way and make the tomb secure." They went back to the temple, secured ten of their own guards, and then marched out to Joseph's tomb with these ten Jewish guards and ten Roman soldiers, even on this Sabbath morning, to set them as watchmen before the tomb. These men rolled yet another stone before the tomb and set the seal of Pilate on and around these stones, lest they be disturbed without their knowledge. And these twenty men remained on watch up to the hour of the resurrection, the Jews carrying them their food and drink.

3. DURING THE SABBATH DAY

^{188:31 (2014:4)} Throughout this Sabbath day the disciples and the apostles remained in hiding, while all Jerusalem discussed the death of Jesus on the cross. There were almost one and one-half million Jews present in Jerusalem at this time, hailing from all parts of the Roman Empire and from Mesopotamia. This was the beginning of the Passover week, and all these pilgrims would be in the city to learn of the resurrection of Jesus and to carry the report back to their homes.

^{188:32 (2014:5)} Late Saturday night, John Mark summoned the eleven apostles secretly to come to the home of his father, where, just before midnight, they all assembled in the same upper chamber where they had partaken of the Last Supper with their Master two nights previously.

^{188:33(2014:6)} Mary the mother of Jesus, with Ruth and Jude, returned to Bethany to join their family this Saturday evening just before sunset. David Zebedee remained at the home of Nicodemus, where he had arranged for his messengers to

صبح زود یکشنبه در آنجا گرد آیند. زنان جلیل که برای معطر ساختن بیشتر بدن عیسی ادویه آماده کرده بودند در منزل یوسف اهل رامة مانندند.

ما قادر نیستند به طور کامل توضیح دهیم که برای عیسی ناصری در طول این مدت زمان یک روز و نیمه که بنا بود در مقبره جدید یوسف بیارم در دست چه رخ داد. ظاهراً او به همان طریقه طبیعی که هر انسان دیگر در همان وضعیت می‌میرد روی صلیب مرد. ما شنیدیم که او گفت: "پدر من روحم را به دستان تو می‌سپارم." ما معنی چنین گفته‌ای را به طور کامل نمی‌فهمیم، چرا که تنظیم کننده فکری او منتها بود که شخصیت یافته بود و وجودی جدا از وجود انسانی عیسی حفظ کرده بود. تنظیم کننده شخصیت یافته استاد به هیچ وجه نمی‌توانست به واسطه مرگ فیزیکی او روی صلیب تحت تاثیر قرار گیرد. برای زمان حال آنچه که عیسی در دستان پدر قرار داد، باید همتای روحی کار آغازین تنظیم کننده در روحی ساختن ذهن انسانی می‌بود، طوری که انتقال نسخه وجود بشری به کرات قصر را تأمین سازد. در تجربه عیسی باید یک واقعیت روحی وجود می‌داشت که با طبیعت روحی، یا روان انسانهای ایماندار در حال رشد کرات قابل مقایسه بود. اما این صرفاً عقیده ما است. ما به راستی نمی‌دانیم عیسی به پدرش چه سپرد.

ما می‌دانیم که شکل فیزیکی استاد حدوداً تا ساعت سه یکشنبه صبح آنجا در مقبره یوسف قرار داشت، اما ما در رابطه با وضعیت شخصیت عیسی در طول آن مدت سی و شش ساعته کاملاً مطمئن نیستیم. ما گاهی اوقات جرات کرده‌ایم که این چیزها را تا اندازه‌ای به صورت زیرین برای خود توضیح دهیم:

1- هشیاری آفرینندگی میکائیل باید رها و از ذهن مربوطه انسانیش که در تعلق ظهور جسم فیزیکی بود کاملاً آزاد می‌بوده است.

2- ما می‌دانیم که تنظیم کننده فکری پیشین عیسی در طول این مدت در زمین حاضر بود و فرماندهی گروههای گردآوری شده آسمانی را شخصاً به عهده داشت.

3- هویت روحی به دست آمده مرد ناصره که طی این طول عمر در جسم، در ابتدا توسط تلاشهای مستقیم تنظیم کننده فکریش، و سپس توسط تنظیم کامل خودش میان ضروریات فیزیکی و الزامات روحی وجود ایده‌آل انسانی ساخته شده بود، و آنطور که توسط انتخاب توقف ناپذیر خودش پیرامون خواست پدر ایجاد شده بود، قطعاً به نگهداری پدر بهشتی سپرده شده بود. این که آیا این واقعیت روحی بازگشت نمود تا بخشی از شخصیت زنده شده شود یا نه، ما نمی‌دانیم، اما ما باور داریم که چنین شد. لیکن کسانی در جهان هستند که بر این نظرند که این هویت روان عیسی اکنون در "آغوش پدر" قرار دارد، تا برای رهبری سپاه نهایت در نبادان در فرجام آشکار ناشده آنان در ارتباط با جهانهای آفریده نشده قلمروهای سازمان نیافته فضای بیرونی متعاقباً رها شود.

assemble early Sunday morning. The women of Galilee, who prepared spices for the further embalming of Jesus' body, tarried at the home of Joseph of Arimathea.

188:34 (2014:7) We are not able fully to explain just what happened to Jesus of Nazareth during this period of a day and a half when he was supposed to be resting in Joseph's new tomb. Apparently he died the same natural death on the cross as would any other mortal in the same circumstances. We heard him say, "Father, into your hands I commend my spirit." We do not fully understand the meaning of such a statement inasmuch as his Thought Adjuster had long since been personalized and so maintained an existence apart from Jesus' mortal being. The Master's Personalized Adjuster could in no sense be affected by his physical death on the cross. That which Jesus put in the Father's hands for the time being must have been the spirit counterpart of the Adjuster's early work in spiritizing the mortal mind so as to provide for the transfer of the transcript of the human experience to the mansion worlds. There must have been some spiritual reality in the experience of Jesus which was analogous to the spirit nature, or soul, of the faith-growing mortals of the spheres. But this is merely our opinion — we do not really know what Jesus commended to his Father.

188:35 (2015:1) We know that the physical form of the Master rested there in Joseph's tomb until about three o'clock Sunday morning, but we are wholly uncertain regarding the status of the personality of Jesus during that period of thirty-six hours. We have sometimes dared to explain these things to ourselves somewhat as follows:

188:36 (2015:2) 1. The Creator consciousness of Michael must have been at large and wholly free from its associated mortal mind of the physical incarnation.

188:37 (2015:3) 2. The former Thought Adjuster of Jesus we know to have been present on earth during this period and in personal command of the assembled celestial hosts.

188:38 (2015:4) 3. The acquired spirit identity of the man of Nazareth which was built up during his lifetime in the flesh, first, by the direct efforts of his Thought Adjuster, and later, by his own perfect adjustment between the physical necessities and the spiritual requirements of the ideal mortal existence, as it was effected by his never-ceasing choice of the Father's will, must have been consigned to the custody of the Paradise Father. Whether or not this spirit reality returned to become a part of the resurrected personality, we do not know, but we believe it did. But there are those in the universe who hold that this soul-identity of Jesus now reposes in the "bosom of the Father," to be subsequently released for leadership of the Nebadon Corps of the Finality in their undisclosed destiny in connection with the uncreated universes of the unorganized realms of

4- ما تصور می‌کنیم که هشیاری بشری یا انسانی عیسی در طول این سی و شش ساعت در خواب فرو رفت. ما دلیل داریم باور کنیم که عیسی بشر از آنچه که در طول این دوره در جهان رخ داد آگاهی نیافت. برای هشیاری انسانی هیچ زمانی سپری نشد؛ رستخیز حیات به دنبال آرمین مرگ به صورت آنی آمد.

و این تقریباً تمامی مطلبی است که ما می‌توانیم در رابطه با وضعیت عیسی در طول این مدت بودن در مقبره ثبت کنیم. تعدادی وقایع مرتبط وجود دارند که ما می‌توانیم به آنها اشاره کنیم، گرچه ما از صلاحیت تفسیر آنها برخوردار نیستیم.

در محوطه عظیم تالارهای تجدید حیات اولین کره قصر ستانیا اکنون یک ساختمان باشکوه مادی – مورانشیایی را می‌توان مشاهده نمود که به عنوان “میکائیل” شناخته شده است و اکنون مهر جبرئیل بر آن حک شده است. این یادبود مدت کوتاهی بعد از عزیمت میکائیل از این دنیا ساخته شد، و اکنون این نوشته روی آن حک شده است: “در گرامیداشت عزیمت انسانی عیسی ناصری در یورنشیا.”

مدارکی وجود دارند که نشان می‌دهند در طول این مدت شورای عالی سلوینگتون، که تعداد اعضای آن یکصد نفر است، یک جلسه اجرایی تحت ریاست جبرئیل در یورنشیا برگزار نمود. همچنین مدارکی وجود دارند که نشان می‌دهند قلمای ایامهای یوورسا طی این مدت در مورد وضعیت جهان نبادان با میکائیل گفت و شنود نمود.

ما می‌دانیم که ضمن این که بدن استاد در مقبره قرار داشت حداقل یک پیام میان میکائیل و عمانوئیل در سلوینگتون رد و بدل شد.

دلیل خوبی برای این باور وجود دارد که ضمن این که بدن عیسی در مقبره قرار داشت یک شخصیت در مسند کلیکشیا در گردهمایی شورای سیستم پرنسهای سیاره‌ای در جروسم نشسته بود.

اسناد ایندیشیا نشان می‌دهند که پدر کوکیه نرلاشیداک در یورنشیا بود، و این که او در طول بودن میکائیل در مقبره از او رهنمودهایی دریافت نمود.

و شواهد بسیار دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد در طول این زمان ظاهراً مرگ فیزیکی تمامی شخصیت عیسی خواب و ناهشیار نبود.

4- معنی مرگ روی صلیب

اگر چه عیسی برای پرداخت کفاره گناه نژادی انسان فانی این مرگ روی صلیب را تجربه نکرد، و نوعی نزدیکی مؤثر به یک خدای جدا از آن نداشتند و نابخشنده را فراهم نکرد؛ اگر چه پسر انسان برای فرو نشاندن خشم خداوند و گشودن راه برای دریافت نجات

outer space.

188:39 (2015:5) 4. We think the human or mortal consciousness of Jesus slept during these thirty-six hours. We have reason to believe that the human Jesus knew nothing of what transpired in the universe during this period. To the mortal consciousness there appeared no lapse of time; the resurrection of life followed the sleep of death as of the same instant.

188:310 (2015:6) And this is about all we can place on record regarding the status of Jesus during this period of the tomb. There are a number of correlated facts to which we can allude, although we are hardly competent to undertake their interpretation.

188:311 (2015:7) In the vast court of the resurrection halls of the first mansion world of Satania, there may now be observed a magnificent material-morontia structure known as the “Michael Memorial,” now bearing the seal of Gabriel. This memorial was created shortly after Michael departed from this world, and it bears this inscription: “In commemoration of the mortal transit of Jesus of Nazareth on Urantia.”

188:312 (2016:1) There are records extant which show that during this period the supreme council of Salvington, numbering one hundred, held an executive meeting on Urantia under the presidency of Gabriel. There are also records showing that the Ancients of Days of Uversa communicated with Michael regarding the status of the universe of Nebadon during this time.

188:313 (2016:2) We know that at least one message passed between Michael and Immanuel on Salvington while the Master’s body lay in the tomb.

188:314 (2016:3) There is good reason for believing that some personality sat in the seat of Caligastia in the system council of the Planetary Princes on Jerusalem which convened while the body of Jesus rested in the tomb.

188:315 (2016:4) The records of Edentia indicate that the Constellation Father of Norlatiadek was on Urantia, and that he received instructions from Michael during this time of the tomb.

188:316 (2016:5) And there is much other evidence which suggests that not all of the personality of Jesus was asleep and unconscious during this time of apparent physical death.

4. MEANING OF THE DEATH ON THE CROSS

188:41 (2016:6) Although Jesus did not die this death on the cross to atone for the racial guilt of mortal man nor to provide some sort of effective approach to an otherwise offended and unforgiving God; even though the Son of Man did not offer himself as a

برای انسان گناهکار خود را به عنوان یک قربانی عرضه نکرد؛ به رغم این که این ایده‌های کفاره و دلجویی خطا هستند، با این وجود، به این مرگ عیسی روی صلیب مفاهیمی وصل هستند که نباید از آنها چشم پوشی نمود. این یک واقعیت است که یورنشیا در میان سایر سیارات مسکونی همسایه به عنوان "کره صلیب" شناخته شده است.

عیسی مایل بود که یک حیات کامل انسانی را در جسم در یورنشیا زندگی کند. معمولاً مرگ بخشی از زندگی است. مرگ آخرین پرده در نمایش انسانی است. در تلاشهای صادقانه شما برای گریز از خطاهای خرافی تفسیر غلط از معنی مرگ روی صلیب، شما باید مواظب باشید که اشتباه بزرگ ندیدن اهمیت راستین و مفهوم حقیقی مرگ استاد را مرتکب نشوید.

انسان فانی هرگز دارایی فریبکاران بزرگ نبود. عیسی نمرد تا بهای نجات انسان را از چنگال حکمرانان مرتد و پرنسهای گمراه کرات بپردازد. پدر آسمانی هرگز تصور چنین بی‌عدالتی نابخردانه را نیز ننمود که یک روان انسانی را به دلیل کارهای شرارت آمیز نیاکانش گناهکار بشناسد. مرگ استاد روی صلیب نیز یک عمل قربانی نبود که شامل تلاش برای پرداخت یک بدهی به خداوند که نژاد نوع بشر به او بدهکار بود باشد.

پیش از آن که عیسی در زمین زندگی کند، چه بسا که شما حق داشتید به چنین خدایی باور داشته باشید، اما نه از هنگامی که استاد در میان انسانهای هم‌نوع شما زندگی کرد و مرد. موسی حرمت و عدالت یک خدای آفریننده را آموزش داد؛ اما عیسی مهر و بخشش یک پدر آسمانی را به نمایش گذارد.

طبیعت حیوانی — تمایل به سمت انجام کار شرارت آمیز — ممکن است ارثی باشد، اما گناه از پدر و مادر به کودک انتقال نمی‌یابد. گناه عمل شورش آگاهانه و عمدی بر علیه خواست پدر و قوانین پسران توسط یک مخلوق صاحب اراده تنها است.

عیسی برای تمامی یک جهان زندگی کرد و مرد، نه فقط برای نژادهای این دنیای واحد. در حالی که انسانهای قلمروها حتی پیش از آن که عیسی در یورنشیا زندگی کند و بمیرد از نجات برخوردار بودند، با این وجود این یک واقعیت است که اعطای او در این دنیا راه نجات را به اندازه زیاد روشن نمود؛ مرگ او برای روشن ساختن ابدی قطعیت بقای انسانی بعد از مرگ در جسم کار زیادی انجام داد.

اگر چه این صحیح نیست که در رابطه با عیسی به عنوان یک قربانی، یک فدیپرداز، یا یک بازخرید کننده صحبت نمود، این کاملاً صحیح است که به او به عنوان یک نجات دهنده اشاره نمود. او برای همیشه راه نجات (بقا) را روشنتر و قطعی‌تر نمود؛ او برای کلیه انسانهای کلیه کرات جهان نبادان راه نجات را به گونه‌ای بهتر و اطمینان بخش‌تر نشان داد.

آنگاه که شما به یکباره ایده خداوند به عنوان یک پدر راستین و با محبت را درک کنید، یعنی تنها مفهومی

sacrifice to appease the wrath of God and to open the way for sinful man to obtain salvation; notwithstanding that these ideas of atonement and propitiation are erroneous, nonetheless, there are significances attached to this death of Jesus on the cross which should not be overlooked. It is a fact that Urantia has become known among other neighboring inhabited planets as the "World of the Cross."

188:42 (2016:7) Jesus desired to live a full mortal life in the flesh on Urantia. Death is, ordinarily, a part of life. Death is the last act in the mortal drama. In your well-meant efforts to escape the superstitious errors of the false interpretation of the meaning of the death on the cross, you should be careful not to make the great mistake of failing to perceive the true significance and the genuine import of the Master's death.

188:43 (2016:8) Mortal man was never the property of the archdeceivers. Jesus did not die to ransom man from the clutch of the apostate rulers and fallen princes of the spheres. The Father in heaven never conceived of such crass injustice as damning a mortal soul because of the evil-doing of his ancestors. Neither was the Master's death on the cross a sacrifice which consisted in an effort to pay God a debt which the race of mankind had come to owe him.

188:44 (2016:9) Before Jesus lived on earth, you might possibly have been justified in believing in such a God, but not since the Master lived and died among your fellow mortals. Moses taught the dignity and justice of a Creator God; but Jesus portrayed the love and mercy of a heavenly Father.

188:45 (2016:10) The animal nature — the tendency toward evil-doing — may be hereditary, but sin is not transmitted from parent to child. Sin is the act of conscious and deliberate rebellion against the Father's will and the Sons' laws by an individual will creature.

188:46 (2017:1) Jesus lived and died for a whole universe, not just for the races of this one world. While the mortals of the realms had salvation even before Jesus lived and died on Urantia, it is nevertheless a fact that his bestowal on this world greatly illuminated the way of salvation; his death did much to make forever plain the certainty of mortal survival after death in the flesh.

188:47 (2017:2) Though it is hardly proper to speak of Jesus as a sacrificer, a ransomer, or a redeemer, it is wholly correct to refer to him as a savior. He forever made the way of salvation (survival) more clear and certain; he did better and more surely show the way of salvation for all the mortals of all the worlds of the universe of Nebadon.

188:48 (2017:3) When once you grasp the idea of God as a true and loving Father, the only concept which Jesus ever taught, you must forthwith, in all

را که عیسی به طور پیوسته آموزش داد، باید فوراً با انسجام تمام، کلیه آن برداشتهای بدوی در رابطه با خداوند به عنوان یک پادشاه رنجیده شده، یک حکمران سختگیر و تماماً قدرتمند را به کلی رها سازید، حکمرانی که مایه دلخوشی عمده اش این است که کسان تحت امر خود را در خلافتکاری بیابد و ببیند که آنها به قدر مکفی تنبیه شده اند، مگر این که موجودی تقریباً برابر با خود او داوطلب شود که به جای آنها مجازات شود، و به عنوان یک جانشین و به جای آنها بمیرد. تمامی ایده پرداخت فدی و کفاره با برداشت از خداوند که عیسی ناصری آموزش داد و به نمایش گذاشت ناسازگار است. طبیعت الهی مهر بیکران خداوند نسبت به هیچ چیز از ارزش کمتری برخوردار نیست.

تمامی این مفهوم کفاره و نجات توسط عمل قربانی در خودخواهی ریشه دارد و مبتنی بر آن است. عیسی آموزش داد که خدمت به همنوعان یک فرد بالاترین برداشت از برادری باورمندان روحی است. نجات باید توسط آنهایی که به پدر بودن خداوند باور دارند مسلم پنداشته شود. علاقمندی اصلی یک باورمند نباید میل خودخواهانه برای نجات شخصی باشد بلکه اشتیاق غیرخودخواهانه به مهرورزی، و از این رو خدمت به همنوع حتی آنطور که عیسی به انسانهای فانی مهر ورزید و به آنها خدمت نمود.

باورمندان راستین نیز آنقدر خود را در رابطه با تنبیه آینده برای گناه نگران نمی کنند. ایماندار واقعی تنها نگران جدایی کنونی از خداوند است. این حقیقت دارد، پدران خردمند ممکن است فرزندان خود را تنبیه کنند، اما آنها تمامی این کار را در مهر و به مقاصد اصلاحی انجام می دهند. آنها در خشم تنبیه نمی کنند، و در انتقام نیز تنبیه نمی کنند.

حتی اگر خداوند پادشاه سختگیر و قانونی جهانی بود که عدالت بر آن حاکم بود، او قطعاً با طرح کودکانه جانشین ساختن یک رنجبر بی گناه با یک متخلف گناهکار راضی نبود.

کار بزرگ در رابطه با مرگ عیسی، آنطور که به غنی ساختن تجربه بشری و گسترش راه نجات مربوط است، واقعیت مرگ او نیست، بلکه شیوه پر عظمت و روح بی نظیری است که بدان طریق او به پیشواز مرگ رفت.

تمامی این ایده فدی کفاره نجات را در یک سطح غیرواقعی قرار می دهد؛ چنین مفهومی کاملاً فلسفی است. نجات بشری واقعی است؛ آن بر مبنای دو واقعیت است که می شود توسط ایمان مخلوق درک شود و بدین طریق در تجربه منحصر به فرد بشری درآمیخته شود: واقعیت پدر بودن خداوند و حقیقت مربوط به آن، برادری انسان. روی هم رفته این حقیقت دارد، که "بدهیهایی شما بخشیده می شود، حتی آنطور که شما بدهکاران خود را می بخشید."

5- درسهایی از صلیب

صلیب عیسی میزان کامل وقف عالی چوپان راستین را برای حتی اعضای بی ارزش گله اش به نمایش می گذارد. این تمامی روابط میان خداوند و انسان را

consistency, utterly abandon all those primitive notions about God as an offended monarch, a stern and all-powerful ruler whose chief delight is to detect his subjects in wrongdoing and to see that they are adequately punished, unless some being almost equal to himself should volunteer to suffer for them, to die as a substitute and in their stead. The whole idea of ransom and atonement is incompatible with the concept of God as it was taught and exemplified by Jesus of Nazareth. The infinite love of God is not secondary to anything in the divine nature.

188:4.9 (2017.4) All this concept of atonement and sacrificial salvation is rooted and grounded in selfishness. Jesus taught that service to one's fellows is the highest concept of the brotherhood of spirit believers. Salvation should be taken for granted by those who believe in the fatherhood of God. The believer's chief concern should not be the selfish desire for personal salvation but rather the unselfish urge to love and, therefore, serve one's fellows even as Jesus loved and served mortal men.

188:4.10 (2017.5) Neither do genuine believers trouble themselves so much about the future punishment of sin. The real believer is only concerned about present separation from God. True, wise fathers may chasten their sons, but they do all this in love and for corrective purposes. They do not punish in anger, neither do they chastise in retribution.

188:4.11 (2017.6) Even if God were the stern and legal monarch of a universe in which justice ruled supreme, he certainly would not be satisfied with the childish scheme of substituting an innocent sufferer for a guilty offender.

188:4.12 (2017.7) The great thing about the death of Jesus, as it is related to the enrichment of human experience and the enlargement of the way of salvation, is not the fact of his death but rather the superb manner and the matchless spirit in which he met death.

188:4.13 (2017.8) This entire idea of the ransom of the atonement places salvation upon a plane of unreality; such a concept is purely philosophic. Human salvation is real; it is based on two realities which may be grasped by the creature's faith and thereby become incorporated into individual human experience: the fact of the fatherhood of God and its correlated truth, the brotherhood of man. It is true, after all, that you are to be "forgiven your debts, even as you forgive your debtors."

5. LESSONS FROM THE CROSS

188:5.1 (2017.9) The cross of Jesus portrays the full measure of the supreme devotion of the true shepherd for even the unworthy members of his

روی بنیان خانواده قرار می‌دهد. خداوند پدر است؛ انسان فرزند او است. مهر، مهر یک پدر برای فرزندش، حقیقت مرکزی در روابط جهانی آفریدگار و آفریده می‌شود — نه عدالت یک پادشاه که به دنبال خشنودی در رنجها و تنبیه فرد شرارتکار است.

صلیب برای ابد نشان می‌دهد که رویکرد عیسی نسبت به گناهکاران نه محکومیت و نه چشم پوشی، بلکه نجات جاودانه و مهرآمیز بود. عیسی به راستی یک نجات دهنده است، بدین لحاظ که زندگی و مرگ او انسانها را به نیکی و نجات خیراندیشانه رهنمون می‌شود. عیسی آنقدر انسانها را دوست دارد که مهر او و او را محبت‌آمیز را در قلب بشر بیدار می‌سازد. عشق به راستی واگیردار است و برای ابد خلاق است. مرگ عیسی روی صلیب نمایانگر مهری است که آنقدر قدرتمند و الهی است که گناه را می‌بخشد و کلیه کارهای شرارتکارانه را محو می‌سازد. عیسی یک کیفیت والاتری از درستکاری را نسبت به عدالت برای این دنیا آشکار ساخت — درستی و خطای صرفاً تکنیکی. مهر الهی صرفاً خطاها را نمی‌بخشد، بلکه آنها را جذب می‌کند و در واقع نابود می‌سازد. بخشش مهرآمیز به کلی فراتر از بخشش ترحم‌آمیز است. ترحم گناه شرارتکاری را به یک سو می‌افکند؛ اما عشق گناه و تمامی ضعفی را که از آن حاصل می‌شود برای همیشه نابود می‌سازد. عیسی یک روش جدیدی از زندگی را به یورنتشیا آورد. او به ما آموزش داد که در برابر شرارت مقاومت نکنیم، بلکه از طریق او یک نیکی را بیابیم که به گونه‌ای مؤثر شرارت را نابود می‌سازد. بخشش عیسی چشم پوشی نیست، بلکه نجات از چشم پوشی است. نجات خطاها را ناپدید نمی‌شمرد، بلکه آنها را درست می‌کند. عشق راستین با نفرت سازش نمی‌کند و از نفرت چشم پوشی هم نمی‌کند، بلکه آن را نابود می‌سازد. مهر عیسی هرگز با بخشش صرف راضی نمی‌شود. مهر استاد دلالت بر ترمیم، نجات جاودان دارد. در مجموع صحیح است که در رابطه با نجات به عنوان باز خرید سخن گفته شود، به شرطی که منظور تان این ترمیم جاودان باشد.

عیسی، از طریق نیروی مهر شخصیش برای انسانها، می‌توانست استیلائی گناه و شرارت را بشکند. او انسانها را بدین طریق آزاد ساخت تا راههای بهتر زندگی را انتخاب نمایند. عیسی یک راهی را از گذشته به نمایش گذارد که به واسطه خود یک پیروزی برای آینده را وعده می‌داد. بخشش بدین طریق نجات را فراهم ساخت. زیبایی مهر الهی، آنگاه که به طور کامل در قلب بشری پذیرفته شود، برای ابد افسون گناه و قدرت شرارت را نابود می‌سازد.

درد و رنج عیسی به مصلوب شدن او محدود نمی‌شد. در واقع، عیسی ناصری بیش از بیست و پنج سال را در یک وجود واقعی و شدید انسانی روی صلیب گذراند. ارزش واقعی صلیب در این واقعیت نهفته است که آن تجلی متعالی و نهایی مهر او و آشکار سازی کامل شده ترحم او بود.

در میلیونها کره مسکونی، دهها تریلیون مخلوق در حال تکامل که ممکن است وسوسه شده باشند که در برابر تقای انسان تسلیم شوند و از مبارزه نیکوی ایمان دست کشند، یک نگاه دیگر به عیسی روی صلیب انداخته‌اند و سپس با الهام یافتگی از این منظره که خدا با وقف به خدمت فداکارانه به انسان، زندگی در جسم

flock. It forever places all relations between God and man upon the family basis. God is the Father; man is his son. Love, the love of a father for his son, becomes the central truth in the universe relations of Creator and creature — not the justice of a king which seeks satisfaction in the sufferings and punishment of the evil-doing subject.

1885.2 (2018.1) The cross forever shows that the attitude of Jesus toward sinners was neither condemnation nor condonation, but rather eternal and loving salvation. Jesus is truly a savior in the sense that his life and death do win men over to goodness and righteous survival. Jesus loves men so much that his love awakens the response of love in the human heart. Love is truly contagious and eternally creative. Jesus' death on the cross exemplifies a love which is sufficiently strong and divine to forgive sin and swallow up all evil-doing. Jesus disclosed to this world a higher quality of righteousness than justice — mere technical right and wrong. Divine love does not merely forgive wrongs; it absorbs and actually destroys them. The forgiveness of love utterly transcends the forgiveness of mercy. Mercy sets the guilt of evil-doing to one side; but love destroys forever the sin and all weakness resulting therefrom. Jesus brought a new method of living to Urantia. He taught us not to resist evil but to find through him a goodness which effectually destroys evil. The forgiveness of Jesus is not condonation; it is salvation from condemnation. Salvation does not slight wrongs; it *makes them right*. True love does not compromise nor condone hate; it destroys it. The love of Jesus is never satisfied with mere forgiveness. The Master's love implies rehabilitation, eternal survival. It is altogether proper to speak of salvation as redemption if you mean this eternal rehabilitation.

1885.3 (2018.2) Jesus, by the power of his personal love for men, could break the hold of sin and evil. He thereby set men free to choose better ways of living. Jesus portrayed a deliverance from the past which in itself promised a triumph for the future. Forgiveness thus provided salvation. The beauty of divine love, once fully admitted to the human heart, forever destroys the charm of sin and the power of evil.

1885.4 (2018.3) The sufferings of Jesus were not confined to the crucifixion. In reality, Jesus of Nazareth spent upward of twenty-five years on the cross of a real and intense mortal existence. The real value of the cross consists in the fact that it was the supreme and final expression of his love, the completed revelation of his mercy.

1885.5 (2018.4) On millions of inhabited worlds, tens of trillions of evolving creatures who may have been tempted to give up the moral struggle and abandon the good fight of faith, have taken one more look at Jesus on the cross and then have forged on ahead, inspired by the sight of God's laying down his

ظهور یافته خود را بر زمین نهاد، به جلو پیشروی نموده‌اند.

پیروزی مرگ روی صلیب تماماً در جوهر رویکرد عیسی نسبت به آنهایی که او را مورد ضرب و شتم قرار دادند خلاصه می‌شود. او صلیب را یک سمبل جاودانه پیروزی عشق بر تنفر و پیروزی حقیقت بر شرارت ساخت، آنگاه که چنین دعا کرد: ”پدر، آنها را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.“ آن وقف مهرآمیز در سرتاسر یک جهان پنهان و مسری بود؛ حواریون عیسی آن را از استادشان گرفتند. دقیقاً اولین آموزگار بشارت او که فرا خوانده شد تا جان خود را در راه این خدمت فدا سازد، هنگامی که تا سرحد مرگ او را سنگ باران کردند، گفت: ”این گناه را به حساب آنها نگذار.“

صلیب یک جاذبه عالی برای بهترینها در انسان ایجاد می‌کند زیرا کسی را نشان می‌دهد که مایل بود جانش را در راه خدمت به هموعانش فدا کند. هیچ انسانی نمی‌تواند عشقی بزرگتر از این داشته باشد که مایل باشد جانش را فدای دوستانش کند — و عیسی چنان مهری داشت که مایل بود جانش را فدای دشمنانش کند، مهری بزرگتر از هر آنچه تا آن هنگام در زمین شناخته شده بود.

در کرات دیگر، و نیز در یورنشیا، این منظره تحسین برانگیز مرگ عیسی بشر روی صلیب جلجتا احساسات انسانها را برانگیخته است، در حالی که موجب برانگیختن بالاترین مهرورزی فرشتگان شده است.

صلیب آن سمبل والای خدمت مقدس و وقف زندگی یک فرد به سعادت و نجات هموعانش است. صلیب سمبل قربانی پسر بی‌گناه خدا به جای گناهکاران مجرم و به منظور فرو نشاندن خشم یک خدای آزرده شده نیست، اما برای همیشه در زمین و در سرتاسر یک جهان پنهان، به عنوان یک سمبل مقدس نیکانی باقی می‌ماند که خود را به شرارتکاران ارزانی می‌دارند و بدین وسیله آنها را با همین جانفشانی مهرآمیز نجات می‌دهند. صلیب به عنوان نشان بالاترین شکل خدمت عاری از خودخواهی، وقف عالی اعطای کامل یک زندگی پارسامنشانه در خدمت معاضدت آمیز با تمامی وجود، حتی در مرگ، مرگ روی صلیب، پابرجا باقی می‌ماند. و خود منظره این سمبل بزرگ حیات وقف شده عیسی به راستی تمامی ما را چنان الهام می‌بخشد که می‌خواهیم برویم و همین کار را انجام دهیم.

هنگامی که مردان و زنان اندیشمند به عیسی می‌نگرند، همینطور که او زندگی خود را روی صلیب تقدیم می‌دارد، به سختی مجدداً به خود اجازه خواهند داد که حتی از شدیدترین تنگناهای زندگی شکوه کنند، تا چه رسد به انیت و آزارهای ناچیز و ناراضایتیهای صرفاً خیالی متعدد آنها. زندگی او چنان باشکوه و مرگ او چنان پیروزمندانه بود که ما همگی به یک تمایل سهیم شدن در هر دو کشانده می‌شویم. در تمامی اعطای میکائیل یک قدرت گیرای راستین وجود دارد، از دوران جوانی او تا این منظره متأثر کننده مرگ او روی صلیب.

پس هنگامی که صلیب را به صورت یک آشکارسازی خداوند می‌بینید، اطمینان حاصل کنید که با چشمان انسان بدوی و یا با دیدگاه انسان بربری دوران

incarnate life in devotion to the unselfish service of man.

^{188:56 (2018:5)} The triumph of the death on the cross is all summed up in the spirit of Jesus' attitude toward those who assailed him. He made the cross an eternal symbol of the triumph of love over hate and the victory of truth over evil when he prayed, "Father, forgive them, for they know not what they do." That devotion of love was contagious throughout a vast universe; the disciples caught it from their Master. The very first teacher of his gospel who was called upon to lay down his life in this service, said, as they stoned him to death, "Lay not this sin to their charge."

^{188:57 (2018:6)} The cross makes a supreme appeal to the best in man because it discloses one who was willing to lay down his life in the service of his fellow men. Greater love no man can have than this: that he would be willing to lay down his life for his friends — and Jesus had such a love that he was willing to lay down his life for his enemies, a love greater than any which had hitherto been known on earth.

^{188:58 (2019:1)} On other worlds, as well as on Urantia, this sublime spectacle of the death of the human Jesus on the cross of Golgotha has stirred the emotions of mortals, while it has aroused the highest devotion of the angels.

^{188:59 (2019:2)} The cross is that high symbol of sacred service, the devotion of one's life to the welfare and salvation of one's fellows. The cross is not the symbol of the sacrifice of the innocent Son of God in the place of guilty sinners and in order to appease the wrath of an offended God, but it does stand forever, on earth and throughout a vast universe, as a sacred symbol of the good bestowing themselves upon the evil and thereby saving them by this very devotion of love. The cross does stand as the token of the highest form of unselfish service, the supreme devotion of the full bestowal of a righteous life in the service of wholehearted ministry, even in death, the death of the cross. And the very sight of this great symbol of the bestowal life of Jesus truly inspires all of us to want to go and do likewise.

^{188:10 (2019:3)} When thinking men and women look upon Jesus as he offers up his life on the cross, they will hardly again permit themselves to complain at even the severest hardships of life, much less at petty harassments and their many purely fictitious grievances. His life was so glorious and his death so triumphant that we are all enticed to a willingness to share both. There is true drawing power in the whole bestowal of Michael, from the days of his youth to this overwhelming spectacle of his death on the cross.

^{188:11 (2019:4)} Make sure, then, that when you view the cross as a revelation of God, you do not look with the eyes of the primitive man nor with the viewpoint

بعد نگاه نمی‌کنید، چرا که آنها هر دو خداوند را به صورت یک حاکم سنگدلی که عدالت انعطاف ناپذیر دارد و اجرای قوانینش شدید است می‌نگریستند. در عوض، سعی کنید که در صلیب تجلی نهایی عشق و جانفشانی عیسی را که مأموریت حیثیتش اعطا به نژادهای انسانی جهان پهناورش بود ببینید. در مرگ فرزند انسان اوج آشکار شدن مهر الهی پدر را برای فرزندانش در کرات انسانی ببینید. از این رو صلیب وقف عاطفه مشتاقانه و اعطای نجات داوطلبانه به آنهایی که خواهان دریافت چنین هدایا و فداکاری هستند را به نمایش در می‌آورد. در صلیب هیچ چیز که برای پدر الزام‌آور بود وجود نداشت، بلکه فقط آن چیزی بود که عیسی با اشتیاق کامل داد، و از احتراز نمودن از آن امتناع کرد.

اگر انسان نتواند غیر از آن از عیسی قدردانی کند و معنی اعطای او را به زمین بفهمد، حداقل می‌تواند همیاری روحانی او را که با درد و رنج انسانی توأم بود درک کند. هیچ انسانی هیچگاه نمی‌تواند از این ترس داشته باشد که آفریدگار طبیعت یا میزان درد و رنج گذرای او را نمی‌داند.

ما می‌دانیم که مرگ روی صلیب به منظور ایجاد آشتی با خداوند نبود، بلکه به این منظور بود که درک انسان را از مهر جاودانه پدر و بخشش پایان ناپذیر پسرش برانگیزد، و این حقایق جهانی را به یک جهان کامل اعلام دارد.

of the later barbarian, both of whom regarded God as a relentless Sovereign of stern justice and rigid law-enforcement. Rather, make sure that you see in the cross the final manifestation of the love and devotion of Jesus to his life mission of bestowal upon the mortal races of his vast universe. See in the death of the Son of Man the climax of the unfolding of the Father's divine love for his sons of the mortal spheres. The cross thus portrays the devotion of willing affection and the bestowal of voluntary salvation upon those who are willing to receive such gifts and devotion. There was nothing in the cross which the Father required — only that which Jesus so willingly gave, and which he refused to avoid.

188:5.12 (2019:9) If man cannot otherwise appreciate Jesus and understand the meaning of his bestowal on earth, he can at least comprehend the fellowship of his mortal sufferings. No man can ever fear that the Creator does not know the nature or extent of his temporal afflictions.

188:5.13 (2019:6) We know that the death on the cross was not to effect man's reconciliation to God but to stimulate man's *realization* of the Father's eternal love and his Son's unending mercy, and to broadcast these universal truths to a whole universe.

مقاله 189. برخاستن عیسی از مرگ

190 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 188

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 189

برخاستن عیسی از مرگ

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- گذار مورانشیا
- 2- بدن مادی عیسی
- 3- رستاخیز ادواری
- 4- کشف قبر خالی
- 5- پطرس و یوحنا در کنار مقبره

PAPER 189

THE RESURRECTION

SECTIONS

Introduction

1. The Morontia Transit
2. The Material Body of Jesus
3. The Dispensational Resurrection
4. Discovery of the Empty Tomb
5. Peter and John at the Tomb

مقدمه مقاله

مدت کوتاهی بعد از تدفین عیسی در بعد از ظهر جمعه، رئیس فرشتگان اعظم نبادان که در آن هنگام در یورنشیا حضور داشت، شورای خود را در رابطه با رستاخیز مخلوقات ارادی خفته فرا خواند و یک تکنیک محتمل را برای ترمیم عیسی مورد ملاحظه قرار داد. این فرزندان گردهم آمده جهان محلی، مخلوقات میکائیل، این کار را با مسئولیت خودشان انجام دادند؛ جبرئیل آنها را گردهم نیاورده بود. آنها تا نیمه شب به این نتیجه رسیده بودند که آفریده نمی‌تواند کاری انجام دهد که زنده شدن آفریننده را تسهیل سازد. آنها مایل بودند این اندرز جبرئیل را بپذیرند که به آنان رهنمود داده بود که از آنجا که میکائیل "جان خود را با خواست آزاد خودش داده بود، همچنین از این قدرت برخوردار بود که مطابق اراده خودش آن را باز پس گیرد." مدت کوتاهی بعد از پایان دیدار این شورای فرشتگان اعظم، حاملین حیات، و همکاران گوناگون آنها در کار بازسازی مخلوق و آفرینش مورانشیا، تنظیم کننده شخصی عیسی که فرماندهی شخصی گروههای آسمانی در آن هنگام گرد آمده در یورنشیا را به عهده داشت، این سخنان را به نظارمگران منتظر مضطرب گفت:

"حتی یک تن از شما نیز به هیچ وجه نمی‌تواند پدر آفریننده‌تان را در بازگشت به زندگی یاری دهد. او به عنوان یک انسان عالم مرگ انسانی را تجربه کرده است؛ به عنوان فرمانروای یک جهان او هنوز زنده

INTRODUCTION

^{189:0.1 (2000.1)} SOON after the burial of Jesus on Friday afternoon, the chief of the archangels of Nebadon, then present on Urantia, summoned his council of the resurrection of sleeping will creatures and entered upon the consideration of a possible technique for the restoration of Jesus. These assembled sons of the local universe, the creatures of Michael, did this on their own responsibility; Gabriel had not assembled them. By midnight they had arrived at the conclusion that the creature could do nothing to facilitate the resurrection of the Creator. They were disposed to accept the advice of Gabriel, who instructed them that, since Michael had "laid down his life of his own free will, he also had power to take it up again in accordance with his own determination." Shortly after the adjournment of this council of the archangels, the Life Carriers, and their various associates in the work of creature rehabilitation and morontia creation, the Personalized Adjuster of Jesus, being in personal command of the assembled celestial hosts then on Urantia, spoke these words to the anxious waiting watchers:

^{189:0.2 (2000.2)} "Not one of you can do aught to assist your Creator-father in the return to life. As a mortal of the realm he has experienced mortal death; as the Sovereign of a universe he still lives. That which

است. آنچه را که شما مشاهده می‌کنید گذار انسانی عیسی نصری از حیات در جسم به حیات در مورانشیا است. گذار روحی این عیسی در هنگامی که من خود را از شخصیت او جدا ساختم و سرپرست موقت شما شدم تکمیل گردید. پدر آفریننده شما برگزیده است که از میان تمامی تجربه مخلوقات انسانی عبور کند، از تولد در کرات مادی، تا مرگ طبیعی و رستاخیز مورانشیا، و تا وضعیت وجود راستین روحی. شما به زودی یک فاز مشخص از این تجربه را مشاهده خواهید کرد، اما شما نمی‌توانید در آن شرکت کنید. آن چیزهایی را که شما معمولاً برای مخلوق انجام می‌دهید، نمی‌توانید برای آفریننده انجام دهید. یک پسر آفریننده در درون خود از این قدرت برخوردار است که خود را به شکل هر یک از فرزندان آفریده‌اش اعطا نماید؛ او در درون خود از این قدرت برخوردار است که جان قابل مشاهده‌اش را بدهد و دوباره آن را باز پس گیرد؛ و او به دلیل فرمان مستقیم پدر بهشتی از این قدرت برخوردار است، و من می‌دانم از کجا سخن می‌گویم.”

وقتی آنها شنیدند که تنظیم کننده شخصی چنین سخن گفت، همگی از جبرئیل تا دون پایترین فرشته کروب، رویکرد انتظار اضطراب‌آمیز را در پیش گرفتند. آنها بدن انسانی عیسی را در مقبره دیدند؛ آنها شواهد فعالیت جهانی فرمانروای محبوب خود را کشف کردند؛ و چون این پدیده‌ها را نمی‌فهمیدند، صبورانه منتظر رخدادها شدند.

1- گذار مورانشیا

در ساعت 2 و 45 دقیقه یکشنبه صبح، کمیسیون بهشتی ظهور در جسم، که شامل هفت شخصیت ناشناخته بهشت بودند، در صحنه وارد شدند و فوراً خود را در حول و حوش قبر مستقر ساختند. در ساعت ده دقیقه قبل از سه، لرزه‌های شدید فعالیت‌های در هم آمیخته مادی و مورانشیایی از مقبره جدید یوسف شروع به پدیداری نمود، و در ساعت سه و دو دقیقه، در این روز یکشنبه صبح، نهم آوریل، سال 30 پس از میلاد مسیح، شکل و شخصیت از مرگ برخاسته مورانشیایی عیسی نصری از قبر بیرون آمد.

پس از این که عیسی از مرگ برخاسته از مقبره دفن خویش بیرون آمد، بدن جسمانی او که برای تقریباً سی و شش سال وی در زمین در آن زندگی و کار کرده بود هنوز به گونه‌ای دست نخورده و پیچیده در پارچه کتان در آن مقبره تخت سنگی قرار داشت، درست به همان گونه که توسط یوسف و دستیاران او در بعد از ظهر جمعه در آنجا قرار داده شده بود. سنگ جلوی ورودی مقبره نیز به هیچ وجه از جای خود تکان داده نشده بود؛ مهر پیلطس هنوز شکسته نشده بود؛ سربازان هنوز نگهبانی می‌دادند. نگهبانان معبد به طور مداوم سر کار بودند؛ نگهبان رومی در نیمه شب عوض شده بود. هیچیک از این مراقبان گمان نبردند که فرد مورد نگهبانی شبانه آنها به یک شکل جدید و والا تر وجود برخاسته است، و بدنی که آنها از آن مراقبت می‌کردند اکنون یک پوشش بیرونی به دور ریخته بود که هیچ ارتباط دیگری با شخصیت مورانشیایی رهایی یافته و از مرگ برخاسته عیسی نداشت.

you observe is the mortal transit of Jesus of Nazareth from life in the flesh to life in the morontia. The spirit transit of this Jesus was completed at the time I separated myself from his personality and became your temporary director. Your Creator-father has elected to pass through the whole of the experience of his mortal creatures, from birth on the material worlds, on through natural death and the resurrection of the morontia, into the status of true spirit existence. A certain phase of this experience you are about to observe, but you may not participate in it. Those things which you ordinarily do for the creature, you may not do for the Creator. A Creator Son has within himself the power to bestow himself in the likeness of any of his created sons; he has within himself the power to lay down his observable life and to take it up again; and he has this power because of the direct command of the Paradise Father, and I know whereof I speak.”

189:0.3 (2020:3) When they heard the Personalized Adjuster so speak, they all assumed the attitude of anxious expectancy, from Gabriel down to the most humble cherubim. They saw the mortal body of Jesus in the tomb; they detected evidences of the universe activity of their beloved Sovereign; and not understanding such phenomena, they waited patiently for developments.

1. THE MORONTIA TRANSIT

189:1.1 (2020:4) At two forty-five Sunday morning, the Paradise incarnation commission, consisting of seven unidentified Paradise personalities, arrived on the scene and immediately deployed themselves about the tomb. At ten minutes before three, intense vibrations of commingled material and morontia activities began to issue from Joseph's new tomb, and at two minutes past three o'clock, this Sunday morning, April 9, A.D. 30, the resurrected morontia form and personality of Jesus of Nazareth came forth from the tomb.

189:1.2 (2021:1) After the resurrected Jesus emerged from his burial tomb, the body of flesh in which he had lived and wrought on earth for almost thirty-six years was still lying there in the sepulchre niche, undisturbed and wrapped in the linen sheet, just as it had been laid to rest by Joseph and his associates on Friday afternoon. Neither was the stone before the entrance of the tomb in any way disturbed; the seal of Pilate was still unbroken; the soldiers were still on guard. The temple guards had been on continuous duty; the Roman guard had been changed at midnight. None of these watchers suspected that the object of their vigil had risen to a new and higher form of existence, and that the body which they were guarding was now a discarded outer covering which had no further connection with the delivered and resurrected morontia personality of Jesus.

نوع بشر در فهم این امر کند است که در تمامی آنچه که شخصی است، ماده اسکلت مورانشیا است، و این که هر دو سایه انعکاس یافته واقعیت پایدار روحی هستند. چه مدت طول خواهد کشید که شما زمان را به صورت تصویر متحرک ابدیت و فضا را به عنوان سایه زودگذر واقعیات بهشت تلقی کنید؟

تا جایی که ما می‌توانیم قضاوت کنیم، هیچ مخلوقی از این جهان یا هیچ شخصیتی از جهان دیگر هیچ ارتباطی با این رستاخیز مورانشیایی عیسی ناصری نداشت. او جان خود را در جمعه به عنوان یک انسان فانی عالم داد؛ در یکشنبه صبح او به عنوان یک موجود مورانشیا از سیستم سِتانیا در نرلاشیادک آن را باز پس گرفت. چیز زیادی در رابطه با زنده شدن عیسی وجود دارد که ما نمی‌فهمیم. اما ما می‌دانیم که این امر به آن گونه که بیان کردیم و حدوداً در هنگامی که به آن اشاره کردیم رخ داد. ما همچنین می‌توانیم ثبت کنیم که کلیه پدیده‌های شناخته شده‌ای که به این گذار انسانی یا رستاخیز مورانشیایی مربوط است درست در همان جا در مقبره جنید یوسف رخ داد، یعنی جایی که بقایای مادی انسانی عیسی در پارچه‌های تدفینی پیچیده شده بود.

ما می‌دانیم که هیچ مخلوقی از جهان محلی در این بیدارسازی مورانشیا شرکت ننمود. ما مشاهده نمودیم که هفت شخصیت از بهشت مقبره را احاطه کردند، اما ندیدیم آنها کاری در ارتباط با بیدار کردن استاد انجام دهند. درست به محض این که عیسی در کنار جبرئیل، درست بر فراز مقبره ظاهر گشت، هفت شخصیت از بهشت قصد خود را برای عزیمت فوری به مقصد یوورسا اعلام نمودند.

بگذارید مفهوم از مرگ برخاستن عیسی را از طریق ذکر بیانات زیرین برای همیشه روشن سازیم:

1- بدن مادی یا فیزیکی او بخشی از شخصیت از مرگ برخاسته نبود. هنگامی که عیسی از قبر بیرون آمد، بدن مادی او به گونه‌ای دست نخورده در مقبره باقی ماند. او بدون حرکت دادن سنگهایی که در برابر ورودی قرار داشتند و بدون بر هم زدن مهرهای پیلطس از مقبره تدفین بیرون آمد.

2- او به عنوان یک روح یا به عنوان میکائیل نیادان از مقبره بیرون نیامد؛ او به شکل فرمانروای آفریننده، به گونه‌ای که پیش از پیدایش به شکل جسم انسانی در یورنشیا داشت، ظاهر نگشت.

3- او عیناً شبیه شخصیت‌های مورانشیایی آنهایی که به عنوان موجودات زنده شده مورانشیایی فراز یابنده از تالارهای رستاخیز اولین کره قصر این سیستم محلی سِتانیا بیرون می‌آیند از این مقبره یوسف بیرون آمد. و وجود یابدود میکائیل در مرکز محوطه عظیم تالارهای رستاخیز منسوییای شماره یک ما را به این گمان رهنمون می‌شود که رستاخیز استاد در یورنشیا به طریقی در این اولین کره از کرات قصر سیستم برنامه‌ریزی شد.

اولین عمل عیسی به دنبال برخاستن از مقبره درود گفتن به جبرئیل و دادن این رهنمود به وی بود که در

189:1.3 (2021.2) Mankind is slow to perceive that, in all that is personal, matter is the skeleton of morontia, and that both are the reflected shadow of enduring spirit reality. How long before you will regard time as the moving image of eternity and space as the fleeting shadow of Paradise realities?

189:1.4 (2021.3) As far as we can judge, no creature of this universe nor any personality from another universe had anything to do with this morontia resurrection of Jesus of Nazareth. On Friday he laid down his life as a mortal of the realm; on Sunday morning he took it up again as a morontia being of the system of Satania in Norlatiadek. There is much about the resurrection of Jesus which we do not understand. But we know that it occurred as we have stated and at about the time indicated. We can also record that all known phenomena associated with this mortal transit, or morontia resurrection, occurred right there in Joseph's new tomb, where the mortal material remains of Jesus lay wrapped in burial cloths.

189:1.5 (2021.4) We know that no creature of the local universe participated in this morontia awakening. We perceived the seven personalities of Paradise surround the tomb, but we did not see them do anything in connection with the Master's awakening. Just as soon as Jesus appeared beside Gabriel, just above the tomb, the seven personalities from Paradise signalized their intention of immediate departure for Uversa.

189:1.6 (2021.5) Let us forever clarify the concept of the resurrection of Jesus by making the following statements:

189:1.7 (2021.6) 1. His material or physical body was not a part of the resurrected personality. When Jesus came forth from the tomb, his body of flesh remained undisturbed in the sepulchre. He emerged from the burial tomb without moving the stones before the entrance and without disturbing the seals of Pilate.

189:1.8 (2021.7) 2. He did not emerge from the tomb as a spirit nor as Michael of Nebadon; he did not appear in the form of the Creator Sovereign, such as he had had before his incarnation in the likeness of mortal flesh on Urantia.

189:1.9 (2021.8) 3. He did come forth from this tomb of Joseph in the very likeness of the morontia personalities of those who, as resurrected morontia ascendant beings, emerge from the resurrection halls of the first mansion world of this local system of Satania. And the presence of the Michael memorial in the center of the vast court of the resurrection halls of mansonia number one leads us to conjecture that the Master's resurrection on Urantia was in some way fostered on this, the first of the system mansion worlds.

189:1.10 (2022.1) The first act of Jesus on arising from the tomb was to greet Gabriel and instruct him to

مسئولیت اجرایی امور جهان تحت سرپرستی عمانوئیل به کار خود ادامه دهد، و سپس او به رئیس ملک صادقها فرمان داد که درودهای برادرانه‌اش را به عمانوئیل برساند. او سپس از ولامرتبه‌های اینشیا گواهی قدمای ایماها را در رابطه با گذار انسانی خویش درخواست نمود؛ و سپس عیسی به گروه‌های گرد آمده هفت کرات قصر مورانشیا که در اینجا گرد آمده بودند تا به آفریننده خویش به عنوان یک مخلوق همنوعشان خوشامد بگویند و از او استقبال نمایند رو نمود و اولین کلامهای دوران زندگانی پس انسانی خود را اظهار داشت. عیسی مورانشیا گفت: "حال که من زندگیم را در جسم به پایان رسانده‌ام، برای یک مدت کوتاه در شکل موقت در اینجا می‌مانم، تا به طور کامل‌تری از زندگی مخلوقات فراز یابنده‌ام آگاهی یابم و خواست پدرم در بهشت را بیشتر آشکار سازم."

بعد از این که عیسی سخن گفت، به تنظیم کننده شخصی و کلیه موجودات هوشمند جهان که به منظور تماشای زنده شدن او در یورنشیا گرد آمده بودند اشاره نمود که فوراً به مأموریت‌های مربوطه جهانی خویش بازگردند.

پس از این که عیسی به عنوان یک مخلوق با الزامات زندگی آشنا گردید، و برگزید که مطابق با آن برای مدتی کوتاه در یورنشیا زندگی کند، اکنون تماسهای سطح مورانشیا را آغاز نمود. این حرکت به داخل دنیای مورانشیا نیازمند بیش از یک ساعت به وقت کره زمین بود، و به واسطه تمایل او برای ارتباط با معاشران پیشین وی در جسم دو بار مختل گردید، زیرا آنها شگفت زده از اورشلیم آمده بودند تا قبر خالی را بگردند و شواهد آنچه را که رستاخیز او می‌پنداشتند کشف کنند.

اکنون گذار انسانی عیسی — رستاخیز مورانشیایی پسر انسان — تکمیل گشته است. تجربه گذرای استاد به عنوان یک شخصیت میانی بین مادی و روحی آغاز شده است. و او تمامی این کار را از طریق نیرویی که به طور ذاتی در درون او بود به انجام رسانیده است؛ هیچ شخصیتی به او هیچ کمکی نکرده است. او اکنون به عنوان عیسی مورانشیا زندگی می‌کند، و همینطور که این زندگی مورانشیا را آغاز می‌کند، بدن مادی جسمانی او در مقبره به گونه‌ای دست نخورده در آنجا قرار دارد. سربازان هنوز در حال نگهبانی هستند، و مهر فرماندار روی سنگها هنوز شکسته نشده است.

2- بدن مادی عیسی

در ساعت سه و ده دقیقه، همینطور که عیسی زنده شده با شخصیت‌های گرد آمده مورانشیا از هفت کرات قصر ستانیا مشغول به گفتگو بود، رئیس فرشتگان اعظم — فرشتگان رستاخیز — به جبرئیل نزدیک شد و بدن فانی عیسی را از او تقاضا نمود. رئیس فرشتگان اعظم گفت: "ما نمی‌توانیم در رستاخیز مورانشیایی تجربه اعطایی میکائیل، فرمانروای ما، شرکت کنیم، اما به منظور نابودی فوری بقایای انسانی او، آن را در اختیار می‌گیریم. ما پیشنهاد نمی‌کنیم که تکنیک غیرمادی سازی خود را به کار گیریم؛ ما صرفاً مایلیم روند زمان شتاب داده شده را به کار بندیم. مشاهده زندگی و مرگ فرمانروا در یورنشیا برای ما کافی است. گروه‌های

continue in executive charge of universe affairs under Immanuel, and then he directed the chief of the Melchizedeks to convey his brotherly greetings to Immanuel. He thereupon asked the Most High of Edentia for the certification of the Ancients of Days as to his mortal transit; and turning to the assembled morontia groups of the seven mansion worlds, here gathered together to greet and welcome their Creator as a creature of their order, Jesus spoke the first words of the postmortal career. Said the morontia Jesus: "Having finished my life in the flesh, I would tarry here for a short time in transition form that I may more fully know the life of my ascendant creatures and further reveal the will of my Father in Paradise."

189:1.11 (2022:2) After Jesus had spoken, he signaled to the Personalized Adjuster, and all universe intelligences who had been assembled on Urantia to witness the resurrection were immediately dispatched to their respective universe assignments.

189:1.12 (2022:3) Jesus now began the contacts of the morontia level, being introduced, as a creature, to the requirements of the life he had chosen to live for a short time on Urantia. This initiation into the morontia world required more than an hour of earth time and was twice interrupted by his desire to communicate with his former associates in the flesh as they came out from Jerusalem wondering to peer into the empty tomb to discover what they considered evidence of his resurrection.

189:1.13 (2022:4) Now is the mortal transit of Jesus — the morontia resurrection of the Son of Man — completed. The transitory experience of the Master as a personality midway between the material and the spiritual has begun. And he has done all this through power inherent within himself; no personality has rendered him any assistance. He now lives as Jesus of morontia, and as he begins this morontia life, the material body of his flesh lies there undisturbed in the tomb. The soldiers are still on guard, and the seal of the governor about the rocks has not yet been broken.

2. THE MATERIAL BODY OF JESUS

189:2.1 (2022:5) At ten minutes past three o'clock, as the resurrected Jesus fraternized with the assembled morontia personalities from the seven mansion worlds of Satania, the chief of archangels — the angels of the resurrection — approached Gabriel and asked for the mortal body of Jesus. Said the chief of the archangels: "We may not participate in the morontia resurrection of the bestowal experience of Michael our sovereign, but we would have his mortal remains put in our custody for immediate dissolution. We do not propose to employ our technique of dematerialization; we merely wish to invoke the process of accelerated

آسمانی از خاطره تحمل دیدن زوال کند شکل بشری آفریننده و نگاهدارنده یک جهان مستثنی می‌شوند. به نام کلیه موجودات هوشمند آسمانی تمامی نبادان، من تقاضا می‌کنم که فرمان تحویل بدن انسانی عیسی نصری را به من صادر کنی و به ما اجازه دهی دست به نابودی فوری آن بزنیم.

و پس از این که جبرئیل با و الامر تبۀ ارشد ایندیشیا مشورت نمود، سخنگوی فرشته اعظم برای گروه‌های آسمانی اجازه یافت آنطور که صلاح می‌داند بقایای فیزیکی عیسی را بدین گونه تعیین تکلیف نماید.

بعد از پذیرفته شدن این تقاضای رئیس فرشتگان اعظم، او بسیاری از همکارانش و نیز گروه کثیری از نمایندگان کلیه رسته‌ها از شخصیت‌های آسمانی را به یاری خویش فرا خواند، و سپس با کمک بینابین‌های یورنشیا، اقدام به تصاحب بدن فیزیکی عیسی نمود. این بدن مرده یک آفرینش صرفاً مادی بود؛ آن فیزیکی و واقعی بود. آن نمی‌توانست آنطور که شکل مورانشیایی زنده شده عیسی توانسته بود از مقبره مهر و موم شده بگریزد از مقبره بیرون برده شود. شکل مورانشیا با کمک برخی از شخصیت‌های کمکی مورانشیا می‌تواند در یک وقت به صورت روحی درآورده شود، طوری که نسبت به ماده معمولی بی‌تفاوت شود، در حالی که در زمان دیگر می‌تواند همچون انسان‌های عالم برای موجودات مادی قابل تشخیص و قابل تماس گرفتن شود.

همینطور که آنها برای خارج ساختن بدن عیسی از مقبره آماده می‌شدند، تا برای نابودی تقریباً آنی شایسته و احترام‌آمیز آن اقدام نمایند، برای بینابین‌های ثانویه یورنشیا مقرر گشت که سنگ‌ها را از ورودی مقبره به کنار بغلتانند. سنگ بزرگتر از میان این دو سنگ، یک سنگ عظیم دایره‌ای شکل بود، عمده‌تاً مثل یک سنگ آسیاب، و آن در یک شیاری که از تخته سنگ تراشیده شده بود حرکت می‌کرد، طوری که بتواند برای باز یا بسته کردن مقبره به پس و پیش غلتانیده شود. هنگامی که نگهبانان مراقب یهودی و سربازان رومی، در روشنی کم سوی بامداد دیدند که این سنگ عظیم ظاهر را به خودی خود — بدون هر وسیله قابل دیدن که توجیه‌کننده چنین حرکتی باشد — شروع به غلتیدن از ورودی مقبره نمود، دچار ترس و سراسیمگی شدند، و با شتاب از صحنه گریختند. یهودیان به منازل خود گریختند، و بعداً بازگشتند تا این رخدادها را به سرورشان در معبد گزارش دهند. رومیها به دژ انتونیا گریختند و آنچه را که دیده بودند به افسر رومی، به محض این که سر کار بازگشت، گزارش دادند.

رهبران یهودی کار مزورانه به ظاهر خلاصی از عیسی را از طریق پیشنهاد رشوه به یهودای خائن آغاز نمودند، و اکنون هنگامی که با این وضعیت خجلت‌آور رو به رو شدند، به جای فکر کردن به تنبیه نگهبانی که محل نگهبانی خود را ترک کرده بودند، به دادن رشوه به این نگهبانان و سربازان رومی متوسل شدند. آنها به هر یک از این بیست مرد مبلغی پول پرداخت کردند و به

time. It is enough that we have seen the Sovereign live and die on Urantia; the hosts of heaven would be spared the memory of enduring the sight of the slow decay of the human form of the Creator and Upholder of a universe. In the name of the celestial intelligences of all Nebadon, I ask for a mandate giving me the custody of the mortal body of Jesus of Nazareth and empowering us to proceed with its immediate dissolution."

189:22 (2023:1) And when Gabriel had conferred with the senior Most High of Edentia, the archangel spokesman for the celestial hosts was given permission to make such disposition of the physical remains of Jesus as he might determine.

189:23 (2023:2) After the chief of archangels had been granted this request, he summoned to his assistance many of his fellows, together with a numerous host of the representatives of all orders of celestial personalities, and then, with the aid of the Urantia midwayers, proceeded to take possession of Jesus' physical body. This body of death was a purely material creation; it was physical and literal; it could not be removed from the tomb as the morontia form of the resurrection had been able to escape the sealed sepulchre. By the aid of certain morontia auxiliary personalities, the morontia form can be made at one time as of the spirit so that it can become indifferent to ordinary matter, while at another time it can become discernible and contactable to material beings, such as the mortals of the realm.

189:24 (2023:3) As they made ready to remove the body of Jesus from the tomb preparatory to according it the dignified and reverent disposal of near-instantaneous dissolution, it was assigned the secondary Urantia midwayers to roll away the stones from the entrance of the tomb. The larger of these two stones was a huge circular affair, much like a millstone, and it moved in a groove chiseled out of the rock, so that it could be rolled back and forth to open or close the tomb. When the watching Jewish guards and the Roman soldiers, in the dim light of the morning, saw this huge stone begin to roll away from the entrance of the tomb, apparently of its own accord — without any visible means to account for such motion — they were seized with fear and panic, and they fled in haste from the scene. The Jews fled to their homes, afterward going back to report these doings to their captain at the temple. The Romans fled to the fortress of Antonia and reported what they had seen to the centurion as soon as he arrived on duty.

189:25 (2023:4) The Jewish leaders began the sordid business of supposedly getting rid of Jesus by offering bribes to the traitorous Judas, and now, when confronted with this embarrassing situation, instead of thinking of punishing the guards who deserted their post, they resorted to bribing these guards and the Roman soldiers. They paid each of

آنها رهنمود دادند که به همه بگویند: "در حالی که ما در طول شب هنگام خوابیده بودیم، حواریون او نزد ما آمدند و بدن را بردند." و رهبران یهودی به سربازان صمیمانه قول دادند که در صورتی که فرماندار از دریافت رشوه توسط آنان اطلاع یابد از آنها در برابر پیلاتس دفاع می‌کنند.

باور مسیحی به از مرگ برخاستن عیسی مبتنی بر واقعیت "قبر خالی" بوده است. به راستی این یک واقعیت بود که قبر خالی بود، اما این حقیقت رستاخیز نیست. هنگامی که اولین ایمانداران از راه رسیدند قبر به راستی خالی بود، و این واقعیت، در ارتباط با واقعیت زنده شدن بی‌تردید استاد، به تدوین اعتقادی انجامید که حقیقت نداشت: این آموزش که بدن مادی و فناپذیر عیسی از قبر برخاست. حقیقت مربوط به واقعیات روحی و ارزشهای جاودانه همیشه نمی‌تواند از طریق ترکیبی از واقعیتهای ظاهری ساخته شود. اگر چه واقعیات منفرد ممکن است به لحاظ مادی حقیقی باشند، این بدین معنی نیست که ارتباط یک گروه از واقعیتهای باید لزوماً به نتایج حقیقی روحی راه برد.

قبر یوسف خالی بود، نه به این دلیل که بدن عیسی ترمیم شده بود یا از مرگ برخاسته بود، بلکه به این دلیل که تقاضای گروههای آسمانی برای انجام یک نابودی ویژه و منحصر به فرد اجابت شده بود، یعنی بازگشت "خاک به خاک"، بدون مداخله تأخیرات زمان و بدون کارکرد روندهای معمول و قابل رویت زوال انسانی و پوسیدگی مادی.

بقایای انسانی عیسی دستخوش همان روند طبیعی تلاشی عنصری شد که تمامی بدنهای بشری در زمین با آن تعیین ویژگی می‌شوند، به جز این که در یک مقطع از زمان، این شیوه طبیعی نابودی به اندازه زیاد شتاب یافت، و تا آن نقطه تسریع شد که تقریباً آنی گردید.

سرشت شواهد حقیقی زنده شدن میکائیل روحی است، گر چه این آموزش با شهادت بسیاری از انسانهای عالم که با استاد زنده شده مورانشیا ملاقات کردند، او را شناختند، و با او همنشینی نمودند تأیید می‌شود. او بخشی از تجربه شخصی تقریباً یک هزار موجود بشری پیش از این که او سرانجام یورنشی را ترک کند گردید.

3- رستاخیز ادواری

اندکی بعد از ساعت چهار و نیم در این یکشنبه صبح، جبرئیل فرشتگان اعظم را نزد خود فرا خواند و آماده گشت تا رستاخیز عمومی پایان دوران عطایی آدم را در یورنشییا افتتاح نماید. هنگامی که گروه عظیم سرافیمها و کروبیان مرتبط با این رخداد بزرگ در آرایش صحیح قرار گرفتند، میکائیل مورانشیا در برابر جبرئیل ظاهر گشت، و گفت: "همانطور که پدر من در خودش حیات دارد، آن را به پسر اعطا نموده تا در خود حیات داشته باشد. اگر چه من هنوز سرپرستی جهان را

these twenty men a sum of money and instructed them to say to all: "While we slept during the nighttime, his disciples came upon us and took away the body." And the Jewish leaders made solemn promises to the soldiers to defend them before Pilate in case it should ever come to the governor's knowledge that they had accepted a bribe.

^{189:26 (2023:9)} The Christian belief in the resurrection of Jesus has been based on the fact of the "empty tomb." It was indeed a *fact* that the tomb was empty, but this is not the *truth* of the resurrection. The tomb was truly empty when the first believers arrived, and this fact, associated with that of the undoubted resurrection of the Master, led to the formulation of a belief which was not true: the teaching that the material and mortal body of Jesus was raised from the grave. Truth having to do with spiritual realities and eternal values cannot always be built up by a combination of apparent facts. Although individual facts may be materially true, it does not follow that the association of a group of facts must necessarily lead to truthful spiritual conclusions.

^{189:27 (2023:9)} The tomb of Joseph was empty, not because the body of Jesus had been rehabilitated or resurrected, but because the celestial hosts had been granted their request to afford it a special and unique dissolution, a return of the "dust to dust," without the intervention of the delays of time and without the operation of the ordinary and visible processes of mortal decay and material corruption.

^{189:28 (2024:1)} The mortal remains of Jesus underwent the same natural process of elemental disintegration as characterizes all human bodies on earth except that, in point of time, this natural mode of dissolution was greatly accelerated, hastened to that point where it became well-nigh instantaneous.

^{189:29 (2024:2)} The true evidences of the resurrection of Michael are spiritual in nature, albeit this teaching is corroborated by the testimony of many mortals of the realm who met, recognized, and communed with the resurrected morontia Master. He became a part of the personal experience of almost one thousand human beings before he finally took leave of Urantia.

3. THE DISPENSATIONAL RESURRECTION

^{189:31 (2024:3)} A little after half past four o'clock this Sunday morning, Gabriel summoned the archangels to his side and made ready to inaugurate the general resurrection of the termination of the Adamic dispensation on Urantia. When the vast host of the seraphim and the cherubim concerned in this great event had been marshaled in proper formation, the morontia Michael appeared before Gabriel, saying: "As my Father has life in himself, so

به طور کامل از سر نگرفته‌ام، این محدودیت خود – تحمیل شده به هیچ وجه اعلای حیات را به فرزندان خفته من محدود نمی‌سازد؛ بگذارید فراخوانی رستاخیز سیاره‌ای آغاز شود.”

آنگاه مدار فرشتگان اعظم برای اولین بار از یورنشیا شروع به کار نمود. جبرئیل و گروه‌های عظیم فرشتگان اعظم به مکان قطبیت روحی سیاره حرکت کردند؛ و هنگامی که جبرئیل علامت داد، صدای جبرئیل به اولین کره از کرات قصر سیستم منعکس گردید. او گفت: “به فرمان میکائیل، بگذارید مردگان یورنشیا برای دوران قضاوت الهی از مرگ برخیزند!” سپس کلیه بقایاقتگان نژادهای بشری یورنشیا که از روزگاران آدم به خواب رفته بودند، و تا آن هنگام مورد داوری واقع نشده بودند، در آمادگی برای پوشش مورانشیا در تالارهای رستاخیز منسونا ظاهر گشتند. و در یک لحظه سرافیمها و همکاران آنها برای عزیمت به کرات قصر آماده شدند. معمولاً این فرشتگان نگاهبان سراف که روزگاری به سرپرستی گروهی این انسانهای بقا یافته تخصیص یافته بودند، در لحظه بیدار شدن آنها در تالارهای رستاخیز منسونا حاضر می‌بودند، اما آنها به دلیل ضرورت حضور جبرئیل در اینجا در ارتباط با رستاخیز مورانشیایی عیسی در این هنگام در همین کره بودند.

به رغم این که در طول اعصار متعاقب روزگاران آدم و حوا افراد بیشماری که از فرشتگان نگاهبان شخصی سراف برخوردار بودند و انتهایی که به نیل لازم پیشرفت معنوی شخصیتی دست یافته‌اند به منسونا رفته بودند، و به رغم این که رستاخیزهای ویژه و هزاره‌ای بسیاری برای فرزندان یورنشیا وجود داشته است، این سومین فراخوانی سیاره‌ای یا رستاخیز کامل دوره‌ای بود. اولین رستاخیز در زمان ورود پرنس سیاره‌ای به وقوع پیوست، دومی در روزگار آدم، و این یکی، سومی، نشانگر رستاخیز مورانشیا، انتقال انسانی عیسی ناصری بود.

هنگامی که علامت رستاخیز سیاره‌ای توسط رئیس فرشتگان اعظم دریافت شد، تنظیم کننده شخصی پسر انسان اتوریتة خود را به گروه‌های عظیم آسمانی که در یورنشیا گرد آمده بودند واگذار نمود، و کلیه این فرزندان جهان محلی را به قلمرو مسئولیت فرماندهان مربوطه خویش تحویل داد. و پس از انجام این کار او به مقصد سلوینگتون عزیمت نمود تا تکمیل گذار انسانی میکائیل را نزد عمانوئیل ثبت نماید. و کلیه گروه‌های آسمانی که برای کار در یورنشیا مورد نیاز نبودند فوراً او را دنبال نمودند. اما جبرئیل با عیسی مورانشیا در یورنشیا باقی ماند.

و این گزارش رخدادهای رستاخیز عیسی است که توسط انتهایی که آنها را دیدند، به آن گونه که به راستی رخ دادند، فارغ از محدودیت‌های نگرش ناقص و محدود بشری، نگریسته شدند.

has he given it to the Son to have life in himself. Although I have not yet fully resumed the exercise of universe jurisdiction, this self-imposed limitation does not in any manner restrict the bestowal of life upon my sleeping sons; let the roll call of the planetary resurrection begin.”

^{189:32 (2024:4)} The circuit of the archangels then operated for the first time from Urantia. Gabriel and the archangel hosts moved to the place of the spiritual polarity of the planet; and when Gabriel gave the signal, there flashed to the first of the system mansion worlds the voice of Gabriel, saying: “By the mandate of Michael, let the dead of a Urantia dispensation rise!” Then all the survivors of the human races of Urantia who had fallen asleep since the days of Adam, and who had not already gone on to judgment, appeared in the resurrection halls of mansonia in readiness for morontia investiture. And in an instant of time the seraphim and their associates made ready to depart for the mansion worlds. Ordinarily these seraphic guardians, onetime assigned to the group custody of these surviving mortals, would have been present at the moment of their awaking in the resurrection halls of mansonia, but they were on this world itself at this time because of the necessity of Gabriel’s presence here in connection with the morontia resurrection of Jesus.

^{189:33 (2024:5)} Notwithstanding that countless individuals having personal seraphic guardians and those achieving the requisite attainment of spiritual personality progress had gone on to mansonia during the ages subsequent to the times of Adam and Eve, and though there had been many special and millennial resurrections of Urantia sons, this was the third of the planetary roll calls, or complete dispensational resurrections. The first occurred at the time of the arrival of the Planetary Prince, the second during the time of Adam, and this, the third, signalized the morontia resurrection, the mortal transit, of Jesus of Nazareth.

^{189:34 (2024:6)} When the signal of the planetary resurrection had been received by the chief of archangels, the Personalized Adjuster of the Son of Man relinquished his authority over the celestial hosts assembled on Urantia, turning all these sons of the local universe back to the jurisdiction of their respective commanders. And when he had done this, he departed for Salvington to register with Immanuel the completion of the mortal transit of Michael. And he was immediately followed by all the celestial host not required for duty on Urantia. But Gabriel remained on Urantia with the morontia Jesus.

^{189:35 (2025:1)} And this is the recital of the events of the resurrection of Jesus as viewed by those who saw them as they really occurred, free from the limitations of partial and restricted human vision.

4- کشف قبر خالی

همینطور که ما به زمان رستاخیز عیسی در این صبح زود یکشنبه نزدیک می‌شویم، باید به خاطر آورده شود که ده حواری در منزل ایلیا و مریم مرقس موقتاً اقامت داشتند، و در اتاق بالا خوابیده بودند، و روی همان تختهایی استراحت می‌کردند که طی گردهمایی شام آخر با استادشان روی آنها دراز کشیده بودند. این یکشنبه صبح همگی آنها به جز توما در آنجا گرد آمده بودند. شنبه شب دیروقت هنگامی که آنها در ابتدا دور هم جمع شدند توما برای چند دقیقه با آنها بود، اما دین حواریون به علاوه این فکر که برای عیسی چه رخ داده بود برای او بسیار سنگین بود. او به یاران خود نظر افکند و فوراً اتاق را ترک نمود، و به منزل شمعون در بیت فاجی رفت، و فکر کرد به خاطر درد و رنجش در تنهایی در آنجا سوگواری کند. حواریون همگی رنج برند، نه آنقدر از گرفتاری و نومیدی، بلکه بیشتر به واسطه ترس، اندوه، و خجلت.

آنها در منزل نیکودیموس با داوود زبدي و یوسف اهل رامه، حدود دوازده تا پانزده تن از حواریون برجسته‌تر عیسی از اورشلیم، دور هم جمع شده بودند. در حدود پانزده تا بیست تن از ایمانداران برجسته زن در منزل یوسف اقامت داشتند، و آنها در طول ساعات روز سبت و عصر بعد از سبت در آنجا در کنار هم بودند، طوری که از حضور گارد مراقب نظامی در مقبره بی‌اطلاع بودند. آنها همچنین نمی‌دانستند که یک سنگ دوم در جلوی مقبره غلتانیده شده بود، و این که هر دو این سنگها با مهر پیلطس مهر و موم شده بودند.

اندکی پیش از ساعت سه در این یکشنبه صبح، هنگامی که اولین علائم روز در شرق شروع به پیدایی نمود، پنج تن از زنان شروع به رفتن به سوی مقبره عیسی نمودند. آنها مقدار زیادی از محلولهای ویژه خوشبو کننده را آماده ساخته بودند، و نواریچهای کثانی بسیاری را با خود آوردند. مقصود آنها این بود که بدن مرده عیسی را به نحو کامل‌تری تدهین کنند و با دقت بیشتری آن را با بانپیچهای جدید بببچند.

زنانی که به این مأموریت تدهین بدن عیسی رفتند اینها بودند: مریم مجدلیه، مریم مادر دوقلوهای حلفی، سالومه مادر برادران زبدي، یونا همسر خوزا، و سوسن دختر عزرای اسکندریه.

در حدود ساعت سه و نیم بود که پنج زن، که روغنهای تدهینی خود را با خود حمل می‌کردند به قبر خالی رسیدند. همینطور که آنها از دروازه دمشق خارج شدند، با یک تعداد از سربازانی که به گونه‌ای کمابیش وحشت زده به داخل شهر فرار می‌کردند مواجه شدند، و این موجب شد که برای چند دقیقه درنگ کنند؛ اما هنگامی که هیچ چیز دیگری رخ نداد، به سفر خود ادامه دادند.

آنها از دیدن این که سنگ از جلوی ورودی مقبره به کنار غلتیده است به اندازه زیاد شگفت زده شدند، زیرا

4. DISCOVERY OF THE EMPTY TOMB

189:41 (2025:2) As we approach the time of the resurrection of Jesus on this early Sunday morning, it should be recalled that the ten apostles were sojourning at the home of Elijah and Mary Mark, where they were asleep in the upper chamber, resting on the very couches whereon they reclined during the last supper with their Master. This Sunday morning they were all there assembled except Thomas. Thomas was with them for a few minutes late Saturday night when they first got together, but the sight of the apostles, coupled with the thought of what had happened to Jesus, was too much for him. He looked his associates over and immediately left the room, going to the home of Simon in Bethpage, where he thought to grieve over his troubles in solitude. The apostles all suffered, not so much from doubt and despair as from fear, grief, and shame.

189:42 (2025:3) At the home of Nicodemus there were gathered together, with David Zebedee and Joseph of Arimathea, some twelve or fifteen of the more prominent of the Jerusalem disciples of Jesus. At the home of Joseph of Arimathea there were some fifteen or twenty of the leading women believers. Only these women abode in Joseph's house, and they had kept close within during the hours of the Sabbath day and the evening after the Sabbath, so that they were ignorant of the military guard on watch at the tomb; neither did they know that a second stone had been rolled in front of the tomb, and that both of these stones had been placed under the seal of Pilate.

189:43 (2025:4) A little before three o'clock this Sunday morning, when the first signs of day began to appear in the east, five of the women started out for the tomb of Jesus. They had prepared an abundance of special embalming lotions, and they carried many linen bandages with them. It was their purpose more thoroughly to give the body of Jesus its death anointing and more carefully to wrap it up with the new bandages.

189:44 (2025:5) The women who went on this mission of anointing Jesus' body were: Mary Magdalene, Mary the mother of the Alpheus twins, Salome the mother of the Zebedee brothers, Joanna the wife of Chuza, and Susanna the daughter of Ezra of Alexandria.

189:45 (2025:6) It was about half past three o'clock when the five women, laden with their ointments, arrived before the empty tomb. As they passed out of the Damascus gate, they encountered a number of soldiers fleeing into the city more or less panic-stricken, and this caused them to pause for a few minutes; but when nothing more developed, they resumed their journey.

189:46 (2025:7) They were greatly surprised to see the stone rolled away from the entrance to the tomb,

در راه رسیدن به آنجا بین خود گفته بودند: "چه کسی به ما کمک خواهد کرد که سنگ را به کناری بغلانیم؟" آنها بارهای خود را بر زمین گذاشتند و با ترس و شگفتی زیاد شروع به نگرستن هم کردند. در حالی که آنها در آنجا ایستاده بودند، و از ترس می‌لرزیدند، مریم مجدلیه به دور سنگ کوچکتر گشت زد و با جرأت به داخل مقبره گشوده داخل شد. این قبر یوسف در باغ او روی شیب تپه در سمت شرقی جاده واقع شده بود، و همچنین رو در روی شرق بود. تا این ساعت، روشنایی پگاه روز جدید درست در حدی بود که مریم را قادر سازد به مکانی که بدن استاد در آن قرار گرفته بود نگاه کند و تشخیص دهد که مفقود شده است. در تاقچه سنگ، جایی که عیسی را روی آن نهاده بودند، مریم فقط دستمال تا شده‌ای را دید که سر او روی آن قرار داده شده بود و باندپیچهایی را که دور او پیچیده شده بودند دست نخورده در آنجا قرار داشتند، و پیش از آن که گروههای آسمانی بدن را خارج سازند آنها را به آن شکل روی سنگ قرار داده بودند. ملافه پوششی در پای تاقچه تدفین قرار داشت.

بعد از این که مریم برای چند لحظه در آستانه ورودی مقبره توقف نمود دید که بدن عیسی مفقود شده است (او هنگامی که در ابتدا وارد مقبره شد به طور واضح ندید)، و به جای آن فقط این لباسهای قبر قرار داشتند، و او از سر اضطراب و اندوه شدید فریاد کشید. همگی زنان به حد زیاد ترسان و لرزان بودند؛ آنها از هنگام دیدن سربازان وحشت زده در دروازه شهر بی‌تاب و بی‌قرار بودند، و هنگامی که مریم به این شکل درنک فریاد برآورد، وحشت زده شدند و با عجله زیاد گریختند. و آنها بدون توقف تمامی راه را تا رسیدن به دروازه دمشق دوینند. تا این هنگام یونا متوجه شد که آنها مریم را رها کرده‌اند. او همراهان خود را جمع و جور نمود، و آنها به سوی مقبره بازگشت نمودند.

همینطور که آنها به مقبره نزدیک می‌شدند، مریم مجدلیه ترسیده، که پس از خارج شدن از مقبره نتوانسته بود خواهرانش را در انتظار بیابد، حتی بیشتر وحشت زده شد، و اکنون به سوی آنها دوید و با هیجان فریاد کشید: "او آنجا نیست. آنها او را برده‌اند!" و او آنها را به مقبره هدایت کرد، و آنها همگی وارد شدند و دیدند که مقبره خالی است.

سپس پنج زن همگی روی سنگ در نزدیکی ورودی نشستند و در رابطه با این وضعیت صحبت کردند. این هنوز به ذهن آنها خطور نکرده بود که عیسی از مرگ برخاسته است. آنها طی سبت تنها بودند، و حدس زدند که بدن به آرامگاه دیگری انتقال یافته است. اما هنگامی که برای معمای خود به چنین راه حلی می‌اندیشیدند، نتوانستند ترتیب منظم لباسهای قبر را توجیه کنند. چطور بدن می‌توانست خارج شود، زیرا همان باندپیچهایی که بدن با آنها پیچیده شده بود در جای خود و ظاهراً دست نخورده روی تاقچه تدفینی باقی مانده بودند؟

در حالی که این زنان در ساعات آغازین پگاه این روز جدید در آنجا نشستند، به سویی نگاه کردند و یک مرد غریبه ساکت و بی‌حرکت را مشاهده نمودند. برای یک لحظه آنها بار دیگر ترسیدند، اما مریم مجدلیه در حالی که به سوی او می‌شتافت و او را مخاطب قرار

inasmuch as they had said among themselves on the way out, "Who will help us roll away the stone?" They set down their burdens and began to look upon one another in fear and with great amazement. While they stood there, atremble with fear, Mary Magdalene ventured around the smaller stone and dared to enter the open sepulchre. This tomb of Joseph was in his garden on the hillside on the eastern side of the road, and it also faced toward the east. By this hour there was just enough of the dawn of a new day to enable Mary to look back to the place where the Master's body had lain and to discern that it was gone. In the recess of stone where they had laid Jesus, Mary saw only the folded napkin where his head had rested and the bandages wherewith he had been wrapped lying intact and as they had rested on the stone before the celestial hosts removed the body. The covering sheet lay at the foot of the burial niche.

189:4.7 (2026:1) After Mary had tarried in the doorway of the tomb for a few moments (she did not see distinctly when she first entered the tomb), she saw that Jesus' body was gone and in its place only these grave cloths, and she uttered a cry of alarm and anguish. All the women were exceedingly nervous; they had been on edge ever since meeting the panicky soldiers at the city gate, and when Mary uttered this scream of anguish, they were terror-stricken and fled in great haste. And they did not stop until they had run all the way to the Damascus gate. By this time Joanna was conscience-stricken that they had deserted Mary; she rallied her companions, and they started back for the tomb.

189:4.8 (2026:2) As they drew near the sepulchre, the frightened Magdalene, who was even more terrorized when she failed to find her sisters waiting when she came out of the tomb, now rushed up to them, excitedly exclaiming: "He is not there — they have taken him away!" And she led them back to the tomb, and they all entered and saw that it was empty.

189:4.9 (2026:3) All five of the women then sat down on the stone near the entrance and talked over the situation. It had not yet occurred to them that Jesus had been resurrected. They had been by themselves over the Sabbath, and they conjectured that the body had been moved to another resting place. But when they pondered such a solution of their dilemma, they were at a loss to account for the orderly arrangement of the grave cloths; how could the body have been removed since the very bandages in which it was wrapped were left in position and apparently intact on the burial shelf?

189:4.10 (2026:4) As these women sat there in the early hours of the dawn of this new day, they looked to one side and observed a silent and motionless stranger. For a moment they were again frightened, but Mary Magdalene, rushing toward him and

می‌داد، طوری که گویا به تصور او وی مراقب باغ است، گفت: "استاد را کجا برده‌اید؟ او را کجا قرار داده‌اند؟ به ما بگو تا ما بتوانیم برویم و او را تحویل بگیریم." هنگامی که فرد غریبه به مریم پاسخ نداد، او شروع به گریستن نمود. سپس عیسی با آنها سخن گفت. او گفت: "به دنبال که هستید؟" مریم گفت: "ما در جستجوی عیسی هستیم. او در مقبره یوسف قرار داده شده بود، اما ناپدید شده است. آیا می‌دانی او را کجا برده‌اند؟" سپس عیسی گفت: "آیا این عیسی حتی در شهر جلیل به تو نگفت، که او خواهد مرد، اما بار دیگر از مرگ برخاست؟" این سخنان زنان را متحیر و هراسان ساخت، اما استاد چنان تغییر کرده بود که آنها او را که پشتش به سمت نور کم سو بود هنوز نشناختند. و در حالی که آنها به سخنان او عمیقاً فکر می‌کردند، او مریم مجدلیه را با یک صدای آشنا مخاطب قرار دارد، و گفت: "مریم." و هنگامی که مریم آن کلام آشنای دلسوزانه و درود و تهنیت مهرآمیز را شنید، فهمید که آن صدای استاد است، و به سوی او شتافت تا در برابر پاهای او زانو زند و فریاد برآورد، "ای خدای من، و ای سرور من!" و تمامی زنان دیگر متوجه شدند که این فرد استاد است که در شکل جلال یافته در برابر آنان ایستاده است، و آنها فوراً در برابر او زانو زدند.

به دلیل کار ویژه تبدیل کنندگان و بینابینها، در ارتباط با برخی از شخصیت‌های مورانشیا که در آن هنگام عیسی را همراهی می‌کردند این چشمان بشری قادر شدند که شکل مورانشیایی عیسی را ببینند.

همینطور که مریم درصدد برآمد تا پاهای او را در آغوش گیرد، عیسی گفت: "مریم مرا لمس نکن، زیرا من آن گونه که مرا در جسم می‌شناختی نیستم. من پیش از آن که به سوی پدر فراز یابم برای مدت کوتاهی در این شکل نزد شما باقی می‌مانم. اما اکنون همگی شما بروید و به حواریون من — و به پطرس — بگویید که من از مرگ برخاسته‌ام، و این که با من صحبت کرده‌اید."

بعد از این که این زنان از شوک حیرت خود بیرون آمدند، شتابان به شهر و به منزل ایلیا مرقس بازگشتند، و در آنجا کلیه چیزهایی را که برای آنها اتفاق افتاده بود به ده رسول گفتند؛ اما حواریون به باور کردن آنها تمایل نداشتند. آنها در ابتدا تصور کردند که زنان یک رویا دیده‌اند، لیکن هنگامی که مریم مجدلیه کلماتی را که عیسی به آنها گفته بود تکرار کرد، و هنگامی که پطرس نامش را شنید، شتابان از اتاق بالا خارج شد، و در حالی که از فاصله نزدیک توسط یوحنا دنبال می‌شد، با عجله زیاد به مقبره رفت تا این چیزها را با چشمان خودش ببیند.

زنان داستان صحبت کردن با عیسی را با سایر حواریون تکرار کردند، اما آنها باور نمی‌کردند؛ و میل نبودند همچون پطرس و یوحنا بروند و برای خودشان به قضیه پی ببرند.

5- پطرس و یوحنا در کنار مقبره

همینطور که دو حواری با سرعت به سوی جلجتا و مقبره یوسف حرکت می‌کردند، افکار پطرس میان ترس و امید جا به جا می‌شد؛ او از دیدار با استاد واهمه داشت، اما به واسطه این داستان که عیسی یک پیام ویژه

addressing him as if she thought he might be the caretaker of the garden, said, "Where have you taken the Master? Where have they laid him? Tell us that we may go and get him." When the stranger did not answer Mary, she began to weep. Then spoke Jesus to them, saying, "Whom do you seek?" Mary said: "We seek for Jesus who was laid to rest in Joseph's tomb, but he is gone. Do you know where they have taken him?" Then said Jesus: "Did not this Jesus tell you, even in Galilee, that he would die, but that he would rise again?" These words startled the women, but the Master was so changed that they did not yet recognize him with his back turned to the dim light. And as they pondered his words, he addressed the Magdalene with a familiar voice, saying, "Mary." And when she heard that word of well-known sympathy and affectionate greeting, she knew it was the voice of the Master, and she rushed to kneel at his feet while she exclaimed, "My Lord, and my Master!" And all of the other women recognized that it was the Master who stood before them in glorified form, and they quickly knelt before him.

189:4.11 (2027:1) These human eyes were enabled to see the morontia form of Jesus because of the special ministry of the transformers and the midwayers in association with certain of the morontia personalities then accompanying Jesus.

189:4.12 (2027:2) As Mary sought to embrace his feet, Jesus said: "Touch me not, Mary, for I am not as you knew me in the flesh. In this form will I tarry with you for a season before I ascend to the Father. But go, all of you, now and tell my apostles — and Peter — that I have risen, and that you have talked with me."

189:4.13 (2027:3) After these women had recovered from the shock of their amazement, they hastened back to the city and to the home of Elijah Mark, where they related to the ten apostles all that had happened to them; but the apostles were not inclined to believe them. They thought at first that the women had seen a vision, but when Mary Magdalene repeated the words which Jesus had spoken to them, and when Peter heard his name, he rushed out of the upper chamber, followed closely by John, in great haste to reach the tomb and see these things for himself.

189:4.14 (2027:4) The women repeated the story of talking with Jesus to the other apostles, but they would not believe; and they would not go to find out for themselves as had Peter and John.

5. PETER AND JOHN AT THE TOMB

189:5.1 (2027:5) As the two apostles raced for Golgotha and the tomb of Joseph, Peter's thoughts alternated between fear and hope; he feared to meet the Master, but his hope was aroused by the story that

برای او فرستاده بود امیدش برانگیخته شد. او نیمه متقاعد شده بود که عیسی به راستی زنده است؛ او وعده برخاستن از مرگ در روز سوم را به یاد آورد. همینطور که او شتابان از راه اورشلیم به سوی شمال می‌رفت، ربط دادن این گفتار برای او عجیب بود، این وعده از هنگام مصلوب شدن عیسی تا این لحظه به ذهنش خطور نکرده بود. همینطور که یوحنا شتابان از شهر خارج می‌گشت، یک شور و شغف و امید عجیب در روانش جاری گشت. او نیمه متقاعد بود که زنان به راستی استاد از مرگ برخاسته را دیده‌اند.

از آنجا که یوحنا از پطرس جوانتر بود، از او پیشی گرفت و اول به قبر رسید. یوحنا در کنار در مانده، مقبره را نظاره کرد، و آن درست همانطور بود که مریم توصیف کرده بود. به زودی شمعون پطرس شتابان از راه رسید، و پس از وارد شدن، همان مقبره خالی را با لباسهای قبر که به طور چنان خاص مرتب شده بودند دید. و هنگامی که پطرس بیرون آمد، یوحنا نیز به داخل رفت و همه چیز را با چشمان خودش دید، و سپس آنها روی سنگ نشستند تا پیرامون معنی آنچه که دیده و شنیده بودند بیاندیشند. و در حالی که آنجا نشسته بودند همه چیز را که پیرامون عیسی به آنها گفته شده بود در ذهنشان مورد بررسی قرار دادند، اما نتوانستند به طور روشن درک کنند چه رخ داده است.

پطرس در ابتدا نظر داد که مقبره مورد دستبرد واقع شده است، که دشمنان بدن را دزدیده‌اند، و شاید به نگهبانان رشوه داده‌اند. اما یوحنا چنین استدلال کرد که اگر بدن ربوده شده بود قبر به سختی چنان منظم باقی گذاشته می‌شد، و او همچنین این پرسش را مطرح کرد که چطور باندها پشت سر باقی گذاشته شدند، و ظاهراً چنان دست نخورده. و مجدداً آنها هر دو به داخل مقبره بازگشتند تا با دقت بیشتر لباسهای قبر را بازبینی کنند. همینطور که آنها برای بار دوم از مقبره بیرون می‌آمدند، متوجه شدند که مریم مجدلیه بازگشته و در برابر ورودی گریه می‌کند. مریم نزد حواریون رفته بود و باور داشت که عیسی از قبر برخاسته است، اما هنگامی که آنها همگی از باور کردن گزارش او امتناع کردند محزون و ناامید گشت. او مشتاق بود که به نزدیکی قبر باز گردد، یعنی جایی که فکر می‌کرد صدای آشنای عیسی را شنیده است.

همینطور که مریم پس از رفتن پطرس و یوحنا در آنجا پرسه می‌زد، استاد بار دیگر به او ظاهر گشت، و گفت: "شک نکن؛ شهادت داشته باش تا آنچه را که دیده و شنیده‌ای باور کنی. نزد حواریون من بازگرد و مجدداً به آنها بگو که من از مرگ برخاسته‌ام، و این که به آنها ظاهر خواهم شد، و این که همانطور که وعده دادم پیش از آنان فوراً به جلیل خواهم رفت."

مریم شتابان به منزل مرقس بازگشت و به حواریون گفت که بار دیگر با عیسی صحبت کرده است، اما آنها او را باور نمی‌کردند. لیکن هنگامی که پطرس و یوحنا بازگشتند از مضحکه دست کشیدند و آکنده از ترس و بیم شدند.

Jesus had sent special word to him. He was half persuaded that Jesus was really alive; he recalled the promise to rise on the third day. Strange to relate, this promise had not occurred to him since the crucifixion until this moment as he hurried north through Jerusalem. As John hastened out of the city, a strange ecstasy of joy and hope welled up in his soul. He was half convinced that the women really had seen the risen Master.

^{189:5.2 (2027.6)} John, being younger than Peter, outran him and arrived first at the tomb. John tarried at the door, viewing the tomb, and it was just as Mary had described it. Very soon Simon Peter rushed up and, entering, saw the same empty tomb with the grave cloths so peculiarly arranged. And when Peter had come out, John also went in and saw it all for himself, and then they sat down on the stone to ponder the meaning of what they had seen and heard. And while they sat there, they turned over in their minds all that had been told them about Jesus, but they could not clearly perceive what had happened.

^{189:5.3 (2027.7)} Peter at first suggested that the grave had been rifled, that enemies had stolen the body, perhaps bribed the guards. But John reasoned that the grave would hardly have been left so orderly if the body had been stolen, and he also raised the question as to how the bandages happened to be left behind, and so apparently intact. And again they both went back into the tomb more closely to examine the grave cloths. As they came out of the tomb the second time, they found Mary Magdalene returned and weeping before the entrance. Mary had gone to the apostles believing that Jesus had risen from the grave, but when they all refused to believe her report, she became downcast and despairing. She longed to go back near the tomb, where she thought she had heard the familiar voice of Jesus.

^{189:5.4 (2027.8)} As Mary lingered after Peter and John had gone, the Master again appeared to her, saying: "Be not doubting; have the courage to believe what you have seen and heard. Go back to my apostles and again tell them that I have risen, that I will appear to them, and that presently I will go before them into Galilee as I promised."

^{189:5.5 (2028.1)} Mary hurried back to the Mark home and told the apostles she had again talked with Jesus, but they would not believe her. But when Peter and John returned, they ceased to ridicule and became filled with fear and apprehension.

مقاله 190. پدیداریهای عیسی در دوران مورانشیا

191 ⇨

کتاب یورنشیا

189 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 190

پدیداریهای عیسی در دوران مورانشیا

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- پیش قراولان رستاخیز
- 2- ظهور عیسی در بتانی
- 3- در منزل یوسف
- 4- ظهور به یونانیان
- 5- راه رفتن با دو برادر

مقدمه مقاله

اکنون عیسی از مرگ برخاسته آماده می‌شود تا به منظور تجربه نمودن دوران زندگانی فراز یابنده مورانشیایی یک انسان عالم یک دوره کوتاه را در یورنشیا بگذراند. اگر چه این دوران زندگی مورانشیا باید در کره پدیداری انسانی او سپری گردد، با این وجود آن از کلیه جهات قرینه تجربه انسانهای سیتانیا که از میان زندگی پیشرونده مورانشیای هفت کرات قصر جروسم عبور می‌کنند خواهد بود.

تمامی این نیرویی که در عیسی نهانین است — عطیه حیات — که او را قادر ساخت از مرگ برخیزد، همان هدیه زندگی جاودان است که او به باورمندان سلطنت خداوند اعطا می‌کند، و حتی اکنون از مرگ برخاستن آنها را از قید و بندهای مرگ طبیعی حتمی می‌سازد.

انسانهای عالم با همان نوع بدن گذرا یا مورانشیا در بامداد رستاخیز برخوانند خاست که عیسی پس از برخاستن از مقبره در این یکشنبه صبح داشت. این بدنها از خون در حال گردش برخوردار نیستند، و چنین موجوداتی از خوراک معمول مادی تغذیه نمی‌کنند؛ با این وجود این اشکال مورانشیا واقعی هستند. هنگامی که باورمندان گوناگون عیسی را پس از برخاستن او از مرگ دیدند، آنها به راستی او را دیدند؛ آنها قربانیان خود فریفته رویاها یا توهمات نبودند.

PAPER 190

MORONTIA APPEARANCES OF JESUS

SECTIONS

Introduction

1. Heralds of the Resurrection
2. Jesus' Appearance at Bethany
3. At the Home of Joseph
4. Appearance to the Greeks
5. The Walk with Two Brothers

INTRODUCTION

190.0.1 (2029.1) THE resurrected Jesus now prepares to spend a short period on Urantia for the purpose of experiencing the ascending morontia career of a mortal of the realms. Although this time of the morontia life is to be spent on the world of his mortal incarnation, it will, however, be in all respects the counterpart of the experience of Satania mortals who pass through the progressive morontia life of the seven mansion worlds of Jerusalem.

190.0.2 (2029.2) All this power which is inherent in Jesus — the endowment of life — and which enabled him to rise from the dead, is the very gift of eternal life which he bestows upon kingdom believers, and which even now makes certain their resurrection from the bonds of natural death.

190.0.3 (2029.3) The mortals of the realms will arise in the morning of the resurrection with the same type of transition or morontia body that Jesus had when he arose from the tomb on this Sunday morning. These bodies do not have circulating blood, and such beings do not partake of ordinary material food; nevertheless, these morontia forms are *real*. When the various believers saw Jesus after his resurrection, they really saw him; they were not the self-deceived victims of visions or hallucinations.

اعتقاد پابدار به از مرگ برخاستن عیسی جنبه اساسی ایمان کلیه شاخه‌های آموزش بشارت آغازین بود. در اورشلیم، اسکندریه، انطاکیه، و فیلاذلفیه کلیه آموزگاران بشارت در این اعتقاد محض به از مرگ برخاستن استاد متحد بودند.

در فهم نقش برجسته‌ای که مریم مجدلیه در اعلام از مرگ برخاستن استاد ایفا نمود، باید نگاشته شود که مریم سخنگوی اصلی برای گروه زنان بود، به همان گونه که پطرس برای حواریون بود. مریم رئیس زنان کارگر نبود، بلکه آموزگار اصلی و سخنگوی همگانی آنها بود. مریم زنی بسیار با احتیاط شده بود، طوری که شجاعت او در صحبت کردن با مردی که او تصور کرد مراقب باغ یوسف است فقط نشان می‌دهد که او چقدر از خالی یافتن مقبره وحشتزده بود. این ژرفا و درد جانگناه مهر او بود، تمامیت فداکاری او، که موجب شد برای یک لحظه محدودیتهای معمول یک زن یهودی را در نزدیک شدن به یک مرد غریبه فراموش کند.

1- پیش قراولان رستاخیز

حواریون نمی‌خواستند که عیسی آنها را ترک کند؛ از این رو آنها کلیه گفته‌های او را در رابطه با مردن، و نیز وعده‌های او را پیرامون برخاستن مجدد از مرگ نادیده انگاشتند. آنها برخاستن عیسی را از مرگ آنطور که رخ داد انتظار نداشتند، و از باور کردن آن امتناع می‌کردند، تا این که آنها با الزام نشانه تردیدناپذیر و گواه مطلق تجارب خودشان رو به رو شدند.

هنگامی که حواریون از باور کردن گزارش پنج زنی که اظهار نمودند عیسی را دیده‌اند و با او صحبت کرده‌اند امتناع کردند، مریم مجدلیه به مقبره بازگشت، و دیگران به منزل یوسف بازگشتند، و در آنجا تجاربشان را برای دختر او و زنان دیگر بازگو نمودند. و زنان گزارش آنها را باور کردند. مدت کوتاهی پس از ساعت شش دختر یوسف اهل رامه و چهار زنی که عیسی را دیده بودند به منزل نیکودیموس رفتند، و در آنجا کلیه این رخدادها را برای یوسف، نیکودیموس، داوود زیدی، و مردان دیگری که در آنجا گرد آمده بودند بازگو نمودند. نیکودیموس و دیگران داستان آنها را باور نکردند، و تردید داشتند که عیسی از مرگ برخاسته است؛ آنها گمان بردند که یهودیان بدن را خارج کرده‌اند. یوسف و داوود به باور کردن گزارش تمایل داشتند، آنقدر که شتابان راه افتادند تا مقبره را بازدید کنند، و آنها همه چیز را درست آنطور که زنان توصیف کرده بودند یافتند. و آنها آخرینهایی بودند که مقبره را به آن گونه دیدند، زیرا کاهن اعظم در ساعت هفت و نیم سرگروه نگهبانان معبد را به مقبره اعزام نمود تا لباسهای قبر را خارج سازد. سرگروه تمامی آنها را در پارچه کتان پیچید و آنها را به آن سوی یک صخره نزدیک پرتاب نمود.

داوود و یوسف فوراً از مقبره به منزل ایلیا مرقس رفتند، و در آنجا در اتقاق بالا-با ده حواری به گفتگو

190.0.4 (2029.4) Abiding faith in the resurrection of Jesus was the cardinal feature of the faith of all branches of the early gospel teaching. In Jerusalem, Alexandria, Antioch, and Philadelphia all the gospel teachers united in this implicit faith in the Master's resurrection.

190.0.5 (2029.5) In viewing the prominent part which Mary Magdalene took in proclaiming the Master's resurrection, it should be recorded that Mary was the chief spokesman for the women's corps, as was Peter for the apostles. Mary was not chief of the women workers, but she was their chief teacher and public spokesman. Mary had become a woman of great circumspection, so that her boldness in speaking to a man whom she considered to be the caretaker of Joseph's garden only indicates how horrified she was to find the tomb empty. It was the depth and agony of her love, the fullness of her devotion, that caused her to forget, for a moment, the conventional restraints of a Jewish woman's approach to a strange man.

1. HERALDS OF THE RESURRECTION

190.1.1 (2029.1) The apostles did not want Jesus to leave them; therefore had they slighted all his statements about dying, along with his promises to rise again. They were not expecting the resurrection as it came, and they refused to believe until they were confronted with the compulsion of unimpeachable evidence and the absolute proof of their own experiences.

190.1.2 (2030.1) When the apostles refused to believe the report of the five women who represented that they had seen Jesus and talked with him, Mary Magdalene returned to the tomb, and the others went back to Joseph's house, where they related their experiences to his daughter and the other women. And the women believed their report. Shortly after six o'clock the daughter of Joseph of Arimathea and the four women who had seen Jesus went over to the home of Nicodemus, where they related all these happenings to Joseph, Nicodemus, David Zebedee, and the other men there assembled. Nicodemus and the others doubted their story, doubted that Jesus had risen from the dead; they conjectured that the Jews had removed the body. Joseph and David were disposed to believe the report, so much so that they hurried out to inspect the tomb, and they found everything just as the women had described. And they were the last to so view the sepulchre, for the high priest sent the captain of the temple guards to the tomb at half past seven o'clock to remove the grave cloths. The captain wrapped them all up in the linen sheet and threw them over a near-by cliff.

190.1.3 (2030.2) From the tomb David and Joseph went immediately to the home of Elijah Mark, where they held a conference with the ten apostles in the upper

پرداختند. فقط داوود زبیدی حتی به میزان اندک به این باور تمایل داشت که عیسی از مرگ برخاسته است. پطرس در ابتدا باور کرده بود، اما هنگامی که نتوانست استاد را پیدا کند شدیداً به شک افتاد. آنها همگی به این باور تمایل داشتند که یهودیان بدن را خارج کرده‌اند. داوود با آنها جر و بحث نکرد، اما هنگامی که آنها را ترک کرد گفت: "شما حواریون هستید، و شما باید این چیزها را بفهمید. من با شما جر و بحث نخواهم کرد؛ با این وجود، من اکنون به منزل نيقوديموس بازمی‌گردم. من با پیام‌آوران قرار گذاشته‌ام که امروز صبح با آنها در آنجا تشکیل جلسه دهم، و هنگامی که آنها در آنجا گرد آمدند، آنها را به عنوان پیش قراولان رستخیز استاد به آخرین مأموریتشان خواهم فرستاد. من شنیدم که استاد گفت پس از مردن در روز سوم از مرگ برخواید خاست، و من او را باور می‌کنم." و بدین ترتیب این رئیس خود - منصوب شده ارتباطات و اطلاعات، پس از صحبت کردن با سفیران محزون و نومید سلطنت خداوند حواریون را ترک نمود. او در مسیر رفتش از اتلق بالا-کیسه یهودا را که حاوی تمامی وجوه رسولان بود روی دامن متی لاوی انداخت.

در حدود ساعت نه و نیم بود که آخرین فرد از میان بیست و شش پیام‌آور داوود به منزل نيقوديموس وارد شد. داوود فوراً آنها را در حیاط بزرگ گرد آورد و بدین گونه مخاطب قرار داد:

"ای مردان و برادران، شما در تمامی این مدت مطابق سوگندتان به من و به یکدیگر به من خدمت کرده‌اید، و من شما را گواه می‌گیرم که من هرگز اطلاعات نادرست به شما نداده‌ام. من در آستانه فرستادن شما در آخرین مأموریت شما به عنوان پیام‌آوران داوطلب سلطنت خداوند هستم، و در انجام این کار من شما را از سوگندتان رها می‌سازم و بدین طریق گروه پیام‌آور را منحل می‌کنم. ای مردان، من به شما اعلام می‌کنم که ما کارمان را به اتمام رسانیده‌ایم. استاد دیگر به پیام‌آوران انسانی نیازی ندارد؛ او از مرگ برخاسته است. او پیش از آن که وی را دستگیر کنند به ما گفت که خواهد مرد و در روز سوم دوباره از مرگ برخواید خاست. من قبر را دیده‌ام — آن خالی است. من با مریم مجدلیه و چهار زن دیگر که با عیسی صحبت کرده‌اند حرف زده‌ام. من اکنون شما را منحل می‌کنم، به شما بدرد می‌گویم، و شما را به مأموریت مربوطه خویش می‌فرستم، و پیامی که شما به ایمانداران خواهید برد این است: 'عیسی از مرگ برخاسته است؛ قبر خالی است.'"

اکثر آنهایی که حضور داشتند تلاش کردند داوود را متقاعد کنند که این کار را انجام ندهد، اما نتوانستند روی او اعمال نفوذ کنند. آنها سپس درصدد برآمدند که پیام‌آوران را منصرف کنند، اما آنها به سخنان تردیدآمیز اعتیایی نمی‌کردند. و بدین ترتیب مدت کوتاهی پیش از ساعت ده، در این یکشنبه صبح، این بیست و شش دونده به عنوان نخستین پیش قراولان واقعیت راستین و قدرتمند عیسی از مرگ برخاسته عازم شدند. و آنها در انجام سوگندشان به داوود زبیدی و به یکدیگر عازم این مأموریت، همچون بسیاری از مأموریت‌های دیگر که در گذشته انجام داده بودند، شدند. این مردان اعتماد زیادی به داوود داشتند. آنها حتی بدون ماندن برای گفتگو با آنهایی که عیسی را دیده بودند عازم این مأموریت شدند؛ آنها حرف داوود را باور کردند. اکثر آنان آنچه را که داوود

chamber. Only John Zebedee was disposed to believe, even faintly, that Jesus had risen from the dead. Peter had believed at first but, when he failed to find the Master, fell into grave doubting. They were all disposed to believe that the Jews had removed the body. David would not argue with them, but when he left, he said: "You are the apostles, and you ought to understand these things. I will not contend with you; nevertheless, I now go back to the home of Nicodemus, where I have appointed with the messengers to assemble this morning, and when they have gathered together, I will send them forth on their last mission, as heralds of the Master's resurrection. I heard the Master say that, after he should die, he would rise on the third day, and I believe him." And thus speaking to the dejected and forlorn ambassadors of the kingdom, this self-appointed chief of communication and intelligence took leave of the apostles. On his way from the upper chamber he dropped the bag of Judas, containing all the apostolic funds, in the lap of Matthew Levi.

190:1.4 (2030:3) It was about half past nine o'clock when the last of David's twenty-six messengers arrived at the home of Nicodemus. David promptly assembled them in the spacious courtyard and addressed them:

190:1.5 (2030:4) "Men and brethren, all this time you have served me in accordance with your oath to me and to one another, and I call you to witness that I have never yet sent out false information at your hands. I am about to send you on your last mission as volunteer messengers of the kingdom, and in so doing I release you from your oaths and thereby disband the messenger corps. Men, I declare to you that we have finished our work. No more does the Master have need of mortal messengers; he has risen from the dead. He told us before they arrested him that he would die and rise again on the third day. I have seen the tomb — it is empty. I have talked with Mary Magdalene and four other women, who have talked with Jesus. I now disband you, bid you farewell, and send you on your respective assignments, and the message which you shall bear to the believers is: 'Jesus has risen from the dead; the tomb is empty.'"

190:1.6 (2030:5) The majority of those present endeavored to persuade David not to do this. But they could not influence him. They then sought to dissuade the messengers, but they would not heed the words of doubt. And so, shortly before ten o'clock this Sunday morning, these twenty-six runners went forth as the first heralds of the mighty truth-fact of the resurrected Jesus. And they started out on this mission as they had on so many others, in fulfillment of their oath to David Zebedee and to one another. These men had great confidence in David. They departed on this assignment without even tarrying to talk with those who had seen Jesus; they took David at his word. The majority of them

به آنها گفته بود باور کردند، و حتی آنهایی که تا اندازه‌ای شک داشتند، درست با همان قطعیت و درست با همان سرعت پیام را رساندند.

رسولان، گروه معنوی سلطنت خداوند، در این روز در اتاق بالا گرد آمده‌اند. آنها در آنجا از خود ترس نشان می‌دهند و اظهار تردید می‌کنند، در حالی که این افراد غیرروحانی، که نمایانگر اولین تلاش در اجتماعی نمودن بشارت استاد در زمینه برادری انسان بودند، تحت فرامین رهبر بی‌پاک و کارآمدشان، اعزام می‌شوند تا نجات دهنده از مرگ برخاسته یک کره و یک جهان را اعلام کنند. و پیش از آن که نمایندگان برگزیده او مایل باشند سخن او را باور کنند یا گواهی شاهدان عینی را بپذیرند، آنها درگیر این خدمت پرماجرا می‌شوند.

این بیست و شش تن به منزل ایلعازر در بتانی و به تمامی مراکز ایمانداران فرستاده شدند، از بنرشیع در جنوب تا دمشق و صیدون در شمال؛ و از فیلادلفیه در شرق تا اسکندریه در غرب.

هنگامی که داوود برادران خود را ترک نمود، برای مادرش به منزل یوسف رفت، و سپس آنان به بتانی رفتند تا به خانواده در حال انتظار عیسی بپیوندند. داوود تا بعد از تعیین تکلیف داریهای دنیوی مارتا و مریم در آنجا در بتانی ماند، و سپس آنها را در سفرشان همراهی نمود تا به برادرشان ایلعازر در فیلادلفیه بپیوندند.

در حدود یک هفته از این هنگام یوحنا زبیدی مریم مادر عیسی را به منزلش در بیت صیدا برد. یعقوب، بزرگترین برادر عیسی، با خانواده‌اش در اورشلیم ماند. روت با خواهران ایلعازر در بتانی ماند. باقیمانده خانواده عیسی به جلیل بازگشتند. داوود زبیدی روز بعد از ازدواجش با روت، جوانترین خواهر عیسی، به همراه مارتا و مریم در اوایل ژوئن بتانی را به مقصد فیلادلفیه ترک کرد.

2- ظهور عیسی در بتانی

عیسی از زمان رستاخیز مورانشیا تا ساعت معراج روحش به عالم بالا نوزده بار به طور جداگانه در شکل مرئی به باورمندانش در زمین ظاهر گشت. او به دشمنانش و یا به آنهایی که نمی‌توانستند از پیداری او در شکل مرئی بهره معنوی ببرند ظاهر نگشت. نخستین ظهور او به پنج زن در مقبره بود؛ دومین ظهور او، به مریم مجدلیه، همچنین در مقبره بود.

سومین ظهور در حدود ظهر این یکشنبه در بتانی رخ داد. مدت کوتاهی بعد از هنگام ظهر، بزرگترین برادر عیسی، یعقوب، در باغ ایلعازر در برابر مقبره خالی برادر زنده شده مارتا و مریم ایستاده بود، و داشت به اخباری که حدوداً یک ساعت پیش از آن توسط پیام رسان داوود به آنها رسیده بود فکر می‌کرد. یعقوب همیشه به این متمایل بود که مأموریت بزرگترین برادرش در زمین را باور کند، اما منتها بود که تماسش را با کار عیسی از دست داده بود و پیرامون ادعاهای بعدی

believed what David had told them, and even those who somewhat doubted, carried the message just as certainly and just as swiftly.

^{190:1.7 (2031.1)} The apostles, the spiritual corps of the kingdom, are this day assembled in the upper chamber, where they manifest fear and express doubts, while these laymen, representing the first attempt at the socialization of the Master's gospel of the brotherhood of man, under the orders of their fearless and efficient leader, go forth to proclaim the risen Savior of a world and a universe. And they engage in this eventful service ere his chosen representatives are willing to believe his word or to accept the evidence of eyewitnesses.

^{190:1.8 (2031.2)} These twenty-six were dispatched to the home of Lazarus in Bethany and to all of the believer centers, from Beersheba in the south to Damascus and Sidon in the north; and from Philadelphia in the east to Alexandria in the west.

^{190:1.9 (2031.3)} When David had taken leave of his brethren, he went over to the home of Joseph for his mother, and they then went out to Bethany to join the waiting family of Jesus. David abode there in Bethany with Martha and Mary until after they had disposed of their earthly possessions, and he accompanied them on their journey to join their brother, Lazarus, at Philadelphia.

^{190:1.10 (2031.4)} In about one week from this time John Zebedee took Mary the mother of Jesus to his home in Bethsaida. James, Jesus' eldest brother, remained with his family in Jerusalem. Ruth remained at Bethany with Lazarus's sisters. The rest of Jesus' family returned to Galilee. David Zebedee left Bethany with Martha and Mary, for Philadelphia, early in June, the day after his marriage to Ruth, Jesus' youngest sister.

2. JESUS' APPEARANCE AT BETHANY

^{190:2.1 (2031.5)} From the time of the morontia resurrection until the hour of his spirit ascension on high, Jesus made nineteen separate appearances in visible form to his believers on earth. He did not appear to his enemies nor to those who could not make spiritual use of his manifestation in visible form. His first appearance was to the five women at the tomb; his second, to Mary Magdalene, also at the tomb.

^{190:2.2 (2031.6)} The third appearance occurred about noon of this Sunday at Bethany. Shortly after noontide, Jesus' oldest brother, James, was standing in the garden of Lazarus before the empty tomb of the resurrected brother of Martha and Mary, turning over in his mind the news brought to them about one hour previously by the messenger of David. James had always inclined to believe in his eldest brother's mission on earth, but he had long

حواریون که عیسی همان مسیح است شدیداً به شک افتاده بود. تمامی خانواده به واسطه اخباری که پیام‌رسان آورده بود یکه خورده بود و تقریباً مبهوت بود. حتی هنگامی که یعقوب در برابر مقبره خالی ایلعازر ایستاد، مریم مجدلیه به صحنه وارد شد و تجاریش را در ساعات آغازین بامداد در مقبره یوسف با هیجان به خانواده بازگو نمود. پیش از آن که او سخنانش را تمام کند، داوود زبیدی و مادرش از راه رسیدند. البته روت گزارش را باور کرد، و یهودا نیز بعد از گفتگو با داوود و سالومه گزارش را باور نمود.

در این اثنا، همینطور که آنها به دنبال یعقوب می‌گشتند و پیش از آن که او را پیدا کنند، در حالی که او آنجا در باغ نزدیک مقبره ایستاده بود، متوجه حضور فردی در آن نزدیکی گشت، گویا که کسی شانه او را لمس کرده است؛ و هنگامی که او چرخش نمود تا نگاه کند، پنداری تدریجی یک شکل عجیب را در کنارش مشاهده کرد. او به مراتب شگفت‌زده‌تر از آن بود که سخن بگوید و بسیار وحشت زده‌تر از آن بود که بگریزد. و سپس شکل عجیب سخن گفت، او گفت: "یعقوب، من آمده‌ام تا تو را برای خدمت به سلطنت خداوند فراخوانم. صمیمانه دست به دست برادرانت ده و مرا دنبال کن." هنگامی که یعقوب خواندن نامش را شنید، دانست که او بزرگترین برادرش عیسی است که او را مخاطب قرار داده است. شناخت شکل مورانشایی استاد برای همگی آنان کمابیش دشوار بود، اما آنگاه که او به یکباره شروع به گفتگو با آنها نمود، تعداد اندکی از آنان در شناخت صدای او یا حتی تشخیص شخصیت پرجاذبه او هیچ مشکلی نداشتند.

هنگامی که یعقوب فهمید که عیسی او را خطاب قرار می‌دهد، زانو زد، و فریاد کشید: "پدر من، و برادر من"، اما عیسی از او خواست که در حالی که با وی صحبت می‌کند بایستد. و آنها در باغ قدم زدند و برای تقریباً سه دقیقه حرف زدند. آنها در رابطه با تجارب روزهای گذشته صحبت کردند و رخدادهای آینده نزدیک را پیش‌بینی کردند. همینطور که آنها به منزل نزدیک می‌شدند، عیسی گفت: "بدرود یعقوب، تا روزی که من به همگی شما با هم خوشامد گویم."

یعقوب شتابان به منزل رفت، حتی در حالی که آنها در بیت فاجی به دنبال او می‌گشتند. او فریاد زد: "من هم اکنون عیسی را دیدم و با او صحبت کردم، با او دیدار داشتم. او نمرده است؛ او از مرگ برخاسته است! او از برابر من ناپدید گشت، و گفت: 'بدرود، تا روزی که من به همگی شما با هم خوشامد گویم.'" او تازه سخنانش را به پلایان رسانده بود که یهودا بازگشت، و او تجربه دیدن عیسی در باغ را برای بهر مندی یهودا بازگویی نمود. و آنها همگی شروع به باور کردن زنده شدن عیسی نمودند. یعقوب اکنون اعلام کرد که به جلیل باز نمی‌گردد، و داوود ندا درداد: "او نه تنها توسط زنان هیجان زده دیده شده است، بلکه حتی مردان سخت دل شروع به دیدن او کرده‌اند. من خود انتظار دارم که او را ببینم."

و داوود مدت زیادی در انتظار به سر نبرد، زیرا چهارمین ظهور عیسی برای شناخت بشری در همین منزل مارتا و مریم مدت کوتاهی پیش از ساعت دو به وقوع پیوست، آنگاه که او در برابر خانواده زمینی خود و دوستانشان، در مجموع بیست تن، به گونه‌ای مرئی ظاهر گشت. استاد در برابر در گشوده عقب پدیدار گشت و گفت: "درود بر شما. درود بر آنهایی که روزی در

since lost contact with Jesus' work and had drifted into grave doubting regarding the later claims of the apostles that Jesus was the Messiah. The whole family was startled and well-nigh confounded by the news brought by the messenger. Even as James stood before Lazarus's empty tomb, Mary Magdalene arrived on the scene and was excitedly relating to the family her experiences of the early morning hours at the tomb of Joseph. Before she had finished, David Zebedee and his mother arrived. Ruth, of course, believed the report, and so did Jude after he had talked with David and Salome.

19023 (2002:1) In the meantime, as they looked for James and before they found him, while he stood there in the garden near the tomb, he became aware of a near-by presence, as if someone had touched him on the shoulder; and when he turned to look, he beheld the gradual appearance of a strange form by his side. He was too much amazed to speak and too frightened to flee. And then the strange form spoke, saying: "James, I come to call you to the service of the kingdom. Join earnest hands with your brethren and follow after me." When James heard his name spoken, he knew that it was his eldest brother, Jesus, who had addressed him. They all had more or less difficulty in recognizing the morontia form of the Master, but few of them had any trouble recognizing his voice or otherwise identifying his charming personality when he once began to communicate with them.

19024 (2002:2) When James perceived that Jesus was addressing him, he started to fall to his knees, exclaiming, "My father and my brother," but Jesus bade him stand while he spoke with him. And they walked through the garden and talked for almost three minutes; talked over experiences of former days and forecast the events of the near future. As they neared the house, Jesus said, "Farewell, James, until I greet you all together."

19025 (2002:3) James rushed into the house, even while they looked for him at Bethpage, exclaiming: "I have just seen Jesus and talked with him, visited with him. He is not dead; he has risen! He vanished before me, saying, 'Farewell until I greet you all together.'" He had scarcely finished speaking when Jude returned, and he retold the experience of meeting Jesus in the garden for the benefit of Jude. And they all began to believe in the resurrection of Jesus. James now announced that he would not return to Galilee, and David exclaimed: "He is seen not only by excited women; even stronghearted men have begun to see him. I expect to see him myself."

19026 (2002:4) And David did not long wait, for the fourth appearance of Jesus to mortal recognition occurred shortly before two o'clock in this very home of Martha and Mary, when he appeared visibly before his earthly family and their friends, twenty in all. The Master appeared in the open back door, saying: "Peace be upon you. Greetings to those once near

جسم نزدیک من بودند و همیاری روحانی برای برادران و خواهران من در ملکوت آسمانی. چطور توانستید شک کنید؟ چرا پیش از انتخاب دنبال نمودن نور حقیقت با تمامی وجود آنقدر زیاد تعلل ورزیده‌اید؟ پس همگی شما، به همیاری روحانی با روح حقیقت در سلطنت پدر وارد شوید. "همینطور که آنها شروع کردند از اولین شوک شگفتی خود بیرون آیند و هنگامی که به سوی او حرکت کردند، طوری که او را در آغوش گیرند، او از دید آنان ناپدید گشت.

آنها همگی می‌خواستند شتابان به شهر بروند و در رابطه با آنچه که رخ داده بود به حواریون مردد بگویند، اما یعقوب مانع آنها شد. فقط مریم مجدلیه اجازه یافت به منزل یوسف بازگردد. یعقوب به دلیل برخی چیزها که عیسی در هنگام گفتگوی آنها در باغ به او گفته بود انتشار خبر و اقیبت این دیدار مورانشیا را در بیرون قدغن نمود. اما یعقوب چیز بیشتری از دیدارش با استاد از مرگ برخاسته را در این روز در منزل ایلعازر در بتانی هرگز آشکار نساخت.

3- در منزل یوسف

پنجمین تجلی مورانشیایی عیسی برای شناخت چشمان انسانی در حضور تقریباً بیست و پنج زن ایماندار که در منزل یوسف اهل رماه گرد آمده بودند، در حدود پانزده دقیقه بعد از ساعت چهار در همین یکشنبه بعد از ظهر به وقوع پیوست. مریم مجدلیه فقط چند دقیقه پیش از این ظهور به منزل یوسف بازگشته بود. یعقوب، برادر عیسی، درخواست کرده بود که در رابطه با ظهور استاد در بتانی هیچ چیز به حواریون گفته نشود. او از مریم نخواست به او که از گزارش دادن این رخداد به خواهران ایماندارش خودداری کند. از این رو، بعد از این که مریم از همگی زنان قول رازداری گرفت، به شرح آنچه که به تازگی در هنگام بودن او با خانواده عیسی در بتانی رخ داده بود پرداخت. و او دقیقاً در وسط این بازگویی هیجان‌انگیز بود که یک سکوت ناگهانی و سنگین بر آنها مستولی گشت. آنها شکل کاملاً مرئی عیسی از مرگ برخاسته را عیناً در میان خود دیدند. او به آنان خوش آمد گفت، و گفت: "درود بر شما. در مشارکت روحانی سلطنت خداوند نه یهودی خواهد بود و غریبه‌ی، نه غنی و نه فقیر، نه آزاد و نه برده، نه مرد و نه زن. شما همچنین فرا خوانده شده‌اید تا مژده رهایی نوع بشر را از طریق بشارت فرزندى با خداوند در پادشاهی آسمانی به اطلاع عموم برسانید. به سرتاسر دنیا بروید و این بشارت را اعلام دارید و ایمانداران را در ایمان به آن استوارتر سازید. و در حالی که این کار را انجام می‌دهید، فراموش نکنید که به بیماران خدمت کنید و آنهایی را که سست دل و وحشت زده هستند قوت بخشید. و من همیشه با شما خواهم بود، حتی تا کرانه‌های پایانی زمین." و پس از این که او این سخنان را گفت، از نظر آنها محو گردید. آنگاه زنان روی صورتشان بر زمین افتادند و در سکوت پرستش کردند.

از میان پنج ظهور مورانشیایی عیسی که تا این لحظه رخ داده بود، مریم مجدلیه شاهد چهار عدد بود.

در نتیجه اعزام قاصدان در طول اواسط پیش از

me in the flesh and fellowship for my brothers and sisters in the kingdom of heaven. How could you doubt? Why have you lingered so long before choosing to follow the light of truth with a whole heart? Come, therefore, all of you into the fellowship of the Spirit of Truth in the Father's kingdom." As they began to recover from the first shock of their amazement and to move toward him as if to embrace him, he vanished from their sight.

190:27 (2032:5) They all wanted to rush off to the city to tell the doubting apostles about what had happened, but James restrained them. Mary Magdalene, only, was permitted to return to Joseph's house. James forbade their publishing abroad the fact of this morontia visit because of certain things which Jesus had said to him as they conversed in the garden. But James never revealed more of his visit with the risen Master on this day at the Lazarus home in Bethany.

3. AT THE HOME OF JOSEPH

190:31 (2033:1) The fifth morontia manifestation of Jesus to the recognition of mortal eyes occurred in the presence of some twenty-five women believers assembled at the home of Joseph of Arimathea, at about fifteen minutes past four o'clock on this same Sunday afternoon. Mary Magdalene had returned to Joseph's house just a few minutes before this appearance. James, Jesus' brother, had requested that nothing be said to the apostles concerning the Master's appearance at Bethany. He had not asked Mary to refrain from reporting the occurrence to her sister believers. Accordingly, after Mary had pledged all the women to secrecy, she proceeded to relate what had so recently happened while she was with Jesus' family at Bethany. And she was in the very midst of this thrilling recital when a sudden and solemn hush fell over them; they beheld in their very midst the fully visible form of the risen Jesus. He greeted them, saying: "Peace be upon you. In the fellowship of the kingdom there shall be neither Jew nor gentile, rich nor poor, free nor bond, man nor woman. You also are called to publish the good news of the liberty of mankind through the gospel of sonship with God in the kingdom of heaven. Go to all the world proclaiming this gospel and confirming believers in the faith thereof. And while you do this, forget not to minister to the sick and strengthen those who are fainthearted and fear-ridden. And I will be with you always, even to the ends of the earth." And when he had thus spoken, he vanished from their sight, while the women fell on their faces and worshiped in silence.

190:32 (2033:2) Of the five morontia appearances of Jesus occurring up to this time, Mary Magdalene had witnessed four.

190:33 (2033:3) As a result of sending out the messengers during the midforenoon and from the

ظهر و به سبب بر ملا ساختن غیر عمدی گفته‌ها در رابطه با این ظهور عیسی در منزل یوسف، در طول اوایل عصر به حکمرانان یهودیان خبر رسید که در حول و حوش شهر گزارش می‌شود که عیسی از مرگ برخاسته است، و این که اشخاص بسیاری ادعا می‌کنند که او را دیده‌اند. اعضای شورای عالی یهود به واسطه این شایعات کاملاً شورانده شدند. قیافه بعد از یک مشورت شتاب زده با حنا نشستی با شورای عالی یهود برگزار نمود تا در ساعت هشت عصر آن روز گرد هم آیند. در این جلسه بود که تصمیم گرفته شد هر شخصی را که راجع به از مرگ برخاستن عیسی صحبت کند از کنیسه‌ها اخراج کنند. حتی پیشنهاد شد که هر کس ادعا کند او را دیده است باید کشته شود. با این وجود این پیشنهاد مورد پذیرش قرار نگرفت زیرا نشست در سردرگمی که به سراسیمگی واقعی نزدیک بود به هم خورد. آنها جرأت کرده بودند چنین فکر کنند که کارشان با عیسی پایان یافته است. آنها در آستانه این اکتشاف بودند که دشواری واقعی‌شان با مرد ناصره تازه آغاز شده است.

4- ظهور به یونانیان

در حدود نیم ساعت پس از ساعت چهار، در منزل فردی به نام فلاویوس، استاد ششمین ظهور مورانشیایی خود را به حدود چهل ایماندار یونانی که در آنجا گرد آمده بودند انجام داد. در حالی که آنها درگیر بحث پیرامون گزارشات از مرگ برخاستن استاد بودند، به رغم این که درها محکم بسته شده بودند، او خود را در میان آنها پدیدار ساخت، و به آنها رو کرد و گفت: "درود بر شما. طی مدتی که فرزند انسان در میان یهودیان در زمین پدیدار گشت، آمد تا به همگی انسانها خدمت کند. در سلطنت پدر من نه یهودی خواهد بود و نه غیریهودی؛ شما همگی برادر خواهید بود — فرزندان خداوند. از این رو همگی به سرتاسر دنیا بروید، و این بشارت نجات را، همان گونه که از سفیران سلطنت خداوند دریافت کرده‌اید، اعلام دارید، و من در برادری فرزندان ایماندار و حقیقت جوی پدر با شما همدمی خواهم نمود." و هنگامی که او بدین گونه آنها را قوت بخشید، آنجا را ترک نمود، و آنها دیگر او را ندیدند. آنها تمامی عصر در منزل باقی ماندند؛ آنها آنقدر دچار ترس و حیرت شده بودند که یارای بیرون رفتن را نداشتند. هیچیک از این یونانیان نیز آن شب خوابید. آنها بیدار ماندند و پیرامون این چیزها بحث کردند و امیدوار بودند که استاد بار دیگر از آنها دیدار کند. در میان این گروه یونانیان بسیاری بودند که هنگامی که سربازان عیسی را دستگیر کردند و یهودا با یک بوسه به او خیانت کرد در باغ جتسیمانی بودند.

شایعات از مرگ برخاستن عیسی و گزارشات ظهورهای متعدد او به پیروانش به سرعت پخش می‌شود، و تمامی شهر به حد بالایی از هیجان می‌رسد. استاد تا این هنگام به خانواده‌اش، به زنان، و به یونانیها ظاهر شده است، و به زودی او خود را در میان حواریون پدیدار می‌سازد. شورای عالی یهود فوراً شروع به بررسی این مشکلات جدید که به طور ناگهانی به حکمرانان یهودی تحمیل شده است می‌کند. عیسی به حواریونش بسیار می‌اندیشد اما مایل است که پیش از آن که از آنها دیدار کند آنها برای چند ساعت بیشتر برای

unconscious leakage of intimations concerning this appearance of Jesus at Joseph's house, word began to come to the rulers of the Jews during the early evening that it was being reported about the city that Jesus had risen, and that many persons were claiming to have seen him. The Sanhedrists were thoroughly aroused by these rumors. After a hasty consultation with Annas, Caiaphas called a meeting of the Sanhedrin to convene at eight o'clock that evening. It was at this meeting that action was taken to throw out of the synagogues any person who made mention of Jesus' resurrection. It was even suggested that anyone claiming to have seen him should be put to death; this proposal, however, did not come to a vote since the meeting broke up in confusion bordering on actual panic. They had dared to think they were through with Jesus. They were about to discover that their real trouble with the man of Nazareth had just begun.

4. APPEARANCE TO THE GREEKS

^{190:41 (2033:4)} About half past four o'clock, at the home of one Flavius, the Master made his sixth morontia appearance to some forty Greek believers there assembled. While they were engaged in discussing the reports of the Master's resurrection, he manifested himself in their midst, notwithstanding that the doors were securely fastened, and speaking to them, said: "Peace be upon you. While the Son of Man appeared on earth among the Jews, he came to minister to all men. In the kingdom of my Father there shall be neither Jew nor gentile; you will all be brethren — the sons of God. Go you, therefore, to all the world, proclaiming this gospel of salvation as you have received it from the ambassadors of the kingdom, and I will fellowship you in the brotherhood of the Father's sons of faith and truth." And when he had thus charged them, he took leave, and they saw him no more. They remained within the house all evening; they were too much overcome with awe and fear to venture forth. Neither did any of these Greeks sleep that night; they stayed awake discussing these things and hoping that the Master might again visit them. Among this group were many of the Greeks who were at Gethsemane when the soldiers arrested Jesus and Judas betrayed him with a kiss.

^{190:42 (2034:1)} Rumors of Jesus' resurrection and reports concerning the many appearances to his followers are spreading rapidly, and the whole city is being wrought up to a high pitch of excitement. Already the Master has appeared to his family, to the women, and to the Greeks, and presently he manifests himself in the midst of the apostles. The Sanhedrin is soon to begin the consideration of these new problems which have been so suddenly thrust upon the Jewish rulers. Jesus thinks much about his apostles but desires that they be left

تفکر جدی و تعمق اندیشمندانه تنها بمانند.

alone for a few more hours of solemn reflection and thoughtful consideration before he visits them.

5- راه رفتن با دو برادر

در عمواس، در حدود هفت مایل غرب اورشلیم، دو برادر چوپان زندگی می‌کردند که هفتهٔ عید پسخ را به منظور انجام قربانیها، برگزاری مراسم، و جشنها در اورشلیم گذرانده بودند. کلوپاس که فردی پیش کسوت بود، یک ایماندار جزئی به عیسی بود. حداقل او از کنیسه بیرون رانده شده بود. برادر او یعقوب یک ایماندار نبود، گرچه به واسطهٔ آنچه که دربارهٔ آموزشها و کارهای استاد شنیده بود بسیار کنجکاو و خواهان بود.

در این یکشنبه بعد از ظهر، در حدود سه مایل خارج از اورشلیم و چند دقیقه پیش از ساعت پنج، همینطور که این دو برادر در امتداد مسیر رفتن به عمواس کشان کشان راه می‌رفتند، در رابطه با عیسی، آموزشها و کارهای او، و به ویژه در رابطه با شایعات خالی بودن مقبرهٔ او، و این که برخی زنان با او حرف زده بودند، با اشتیاق زیاد صحبت می‌کردند. کلوپاس به گونه‌ای مردد تمایل به باور کردن این گزارشات داشت، اما یعقوب اصرار داشت که تمامی ماجرا احتمالاً یک فریبکاری است. در حالی که آنها در حال رفتن به سوی منزل بدین گونه بحث و مناظره می‌کردند، حین رفتن آنها، تجلی مورانشیایی عیسی، هفتمین ظهور او، در کنار آنها صورت یافت. کلوپاس اغلب آموزشهای عیسی را شنیده بود و در چندین موقعیت در منزل ایمانداران اورشلیم با او غذا خورده بود. اما او استاد را نشناخت، حتی هنگامی که او آزادانه با آنها صحبت نمود.

عیسی پس از طی یک مسیر کوتاه با آنان گفت: "هنگامی که من نزد شما می‌آمدم چه گفتاری را مشتاقانه رد و بدل می‌کردید؟" و آنگاه که حرف عیسی تمام شد، آنها ساکن ایستادند و با شگفت زنگی غمزده او را نظاره کردند. کلوپاس گفت: "آیا می‌شود تو در اورشلیم اقامت داشته باشی و چیزهایی را که به تازگی رخ داده ندانی؟" سپس استاد پرسید: "چه چیزهایی؟" کلوپاس پاسخ داد: "اگر تو در رابطه با این قضایا نمی‌دانی، تنها فرد در اورشلیم هستی که این شایعات در رابطه با عیسی نصری را نشنیده‌ای. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و همهٔ مردم در کلام و در عمل قدرتمند بود. گاهنان ارشد و حکمرانان ما او را به رومیها تحویل دادند و خواستار مصلوب کردن او شدند. حال بسیاری از ما امید داشتیم که او است که اسرائیل را از یوغ غیریهودیان نجات می‌دهد. اما چنین نیست. اکنون سه روز از مصلوب شدن او می‌گذرد، و برخی از زنان امروز با اعلان این که در سحرگاه امروز به مقبره‌اش رفتند و آن را خالی یافتند موجب شگفتی ما شدند. و همین زنان اصرار دارند که با این مرد حرف زدند؛ آنها بر این باور اصرار می‌ورزند که او از مرگ برخاسته است. و هنگامی که زنان این را به مردان گزارش دادند، دو تن از حواریون او به مقبره دویند و به همین گونه آن را خالی یافتند" — و در اینجا یعقوب حرف برادرش را قطع کرد که بگوید: "اما آنها عیسی را ندیدند."

5. THE WALK WITH TWO BROTHERS

^{1905.1 (2034.2)} At Emmaus, about seven miles west of Jerusalem, there lived two brothers, shepherds, who had spent the Passover week in Jerusalem attending upon the sacrifices, ceremonials, and feasts. Cleopas, the elder, was a partial believer in Jesus; at least he had been cast out of the synagogue. His brother, Jacob, was not a believer, although he was much intrigued by what he had heard about the Master's teachings and works.

^{1905.2 (2034.3)} On this Sunday afternoon, about three miles out of Jerusalem and a few minutes before five o'clock, as these two brothers trudged along the road to Emmaus, they talked in great earnestness about Jesus, his teachings, work, and more especially concerning the rumors that his tomb was empty, and that certain of the women had talked with him. Cleopas was half a mind to believe these reports, but Jacob was insistent that the whole affair was probably a fraud. While they thus argued and debated as they made their way toward home, the morontia manifestation of Jesus, his seventh appearance, came alongside them as they journeyed on. Cleopas had often heard Jesus teach and had eaten with him at the homes of Jerusalem believers on several occasions. But he did not recognize the Master even when he spoke freely with them.

^{1905.3 (2034.4)} After walking a short way with them, Jesus said: "What were the words you exchanged so earnestly as I came upon you?" And when Jesus had spoken, they stood still and viewed him with sad surprise. Said Cleopas: "Can it be that you sojourn in Jerusalem and know not the things which have recently happened?" Then asked the Master, "What things?" Cleopas replied: "If you do not know about these matters, you are the only one in Jerusalem who has not heard these rumors concerning Jesus of Nazareth, who was a prophet mighty in word and in deed before God and all the people. The chief priests and our rulers delivered him up to the Romans and demanded that they crucify him. Now many of us had hoped that it was he who would deliver Israel from the yoke of the gentiles. But that is not all. It is now the third day since he was crucified, and certain women have this day amazed us by declaring that very early this morning they went to his tomb and found it empty. And these same women insist that they talked with this man; they maintain that he has risen from the dead. And when the women reported this to the men, two of his apostles ran to the tomb and likewise found it empty" — and here Jacob interrupted his brother to say, "but they did not see Jesus."

همینطور که آنها راه می‌رفتند، عیسی به آنها گفت: "چقدر شما در فهم حقیقت کند هستید! وقتی شما به من می‌گویید که بحثهای شما در رابطه با آموزشها و کار این مرد است، پس از آنجا که من با این آموزشها آشناترم، بگذارید به شما آگاهی دهم. آیا به یاد نمی‌آورید که این عیسی همیشه آموزش می‌داد که پادشاهی او از این دنیا نیست، و این که چون تمامی انسانها فرزندان خداوند هستند، باید در شادی معنوی مشارکت برادری خدمت مهرآمیز در این پادشاهی نوین حقیقت مهر پدر آسمانی و رهایی و آزادی یابند؟ آیا به یاد نمی‌آورید که چگونه این فرزند انسان نجات خداوند را برای تمامی انسانها اعلام نمود، به بیماران و رنجبران خدمت نمود، و آنها را که اسیر ترس و برده شرارت بودند آزاد ساخت؟ آیا نمی‌دانید که این مرد ناصره به حواریون خود گفت که باید به اورشلیم برود، به دشمنانش تحویل داده شود، و آنها او را می‌کشند، و این که او در روز سوم از مرگ برخیزد؟ آیا تمامی این حرفها به شما گفته نشده است؟ و آیا در رابطه با این روز نجات یهودیان و غیریهودیان هرگز در کتاب مقدس نخوانده‌اید، در جایی که می‌گوید تمامی خانواده‌های زمین در او برکت خواهند یافت؛ این که او گریه نیازمندان را خواهد شنید و روانهای فقرایی را که در جستجوی او هستند نجات خواهد داد؛ این که تمامی ملتها او را برکت یافته خواهند نامید؟ این که چنین نجات دهنده‌ای همچون سایه یک صخره بزرگ در یک سرزمین خسته خواهد بود. این که او همانند یک چوپان راستین به گله خوراک خواهد داد، گوسفندان را در بازوانش گرد خواهد آورد و با ملاطفت آنها را در آغوش خود حمل خواهد کرد. این که او چشمان کوران معنوی را خواهد گشود و زندانیان ناامید را به رهایی و نور کامل خواهد آورد؛ این که تمامی آنها را که در تاریکی می‌نشینند نور بزرگ نجات جاودانه را خواهند دید. این که او شکسته دلان را مرهم خواهد نهاد، برای اسیران گناه رهایی اعلام خواهد کرد، و برای آنها را که در اسارت ترس هستند و اسیر شرارتند درهای زندان را خواهد گشود. این که آنها را که سوگواری تسلی خواهد داد و به جای اندوه و افسردگی شادی نجات را به آنها عطا خواهد نمود. این که او آرزوی تمامی ملتها و شادی جاودانه آنها را که در پی درستکاری هستند خواهد بود. این که این فرزند حقیقت و درستکاری با نور شفاگر و قدرت نجات دهنده برفراز دنیا برخیزد؛ حتی این که او مردمش را از گناهانشان نجات خواهد داد؛ این که او به راستی در جستجوی آنها را خواهد بود که گمراه هستند و آنها را نجات خواهد داد. این که ضعیفان را نابود نخواهد کرد، بلکه به تمامی آنها را که گرسنه و تشنه درستکاری هستند نجات ارزانی خواهد داشت. این که آنها را که باور دارند زندگی جاودان خواهند داشت. این که روحش را روی تمامی انسانها خواهد ریخت، و این که این روح حقیقت در هر ایمانداری یک چاه آب خواهد بود که به حیات ابدی فوران خواهد کرد. آیا نفهمیدی که بشارت سلطنت خداوند که این مرد به شما داد چقدر بزرگ است؟ آیا درک نمی‌کنی که چه نجات بزرگی به شما روی آورده است؟"

تا این هنگام آنها به نزدیکی دهکده‌ای رسیده بودند که این برادران در آن اقامت داشتند. از هنگامی که عیسی شروع به آموزش این دو مرد کرد همینطور که آنها در حال پیمایش مسیر بودند حتی یک کلام نیز سخن نگفتند. آنها به زودی به مقابل منزل لگام محقر خود رسیدند، و عیسی در استانه ترک آنها و حرکت در امتداد جاده بود، اما آنها او را ملزم ساختند که به داخل منزل

190:5.4 (2035:1) As they walked along, Jesus said to them: "How slow you are to comprehend the truth! When you tell me that it is about the teachings and work of this man that you have your discussions, then may I enlighten you since I am more than familiar with these teachings. Do you not remember that this Jesus always taught that his kingdom was not of this world, and that all men, being the sons of God, should find liberty and freedom in the spiritual joy of the fellowship of the brotherhood of loving service in this new kingdom of the truth of the heavenly Father's love? Do you not recall how this Son of Man proclaimed the salvation of God for all men, ministering to the sick and afflicted and setting free those who were bound by fear and enslaved by evil? Do you not know that this man of Nazareth told his disciples that he must go to Jerusalem, be delivered up to his enemies, who would put him to death, and that he would arise on the third day? Have you not been told all this? And have you never read in the Scriptures concerning this day of salvation for Jew and gentile, where it says that in him shall all the families of the earth be blessed; that he will hear the cry of the needy and save the souls of the poor who seek him; that all nations shall call him blessed? That such a Deliverer shall be as the shadow of a great rock in a weary land. That he will feed the flock like a true shepherd, gathering the lambs in his arms and tenderly carrying them in his bosom. That he will open the eyes of the spiritually blind and bring the prisoners of despair out into full liberty and light; that all who sit in darkness shall see the great light of eternal salvation. That he will bind up the brokenhearted, proclaim liberty to the captives of sin, and open up the prison to those who are enslaved by fear and bound by evil. That he will comfort those who mourn and bestow upon them the joy of salvation in the place of sorrow and heaviness. That he shall be the desire of all nations and the everlasting joy of those who seek righteousness. That this Son of truth and righteousness shall rise upon the world with healing light and saving power; even that he will save his people from their sins; that he will really seek and save those who are lost. That he will not destroy the weak but minister salvation to all who hunger and thirst for righteousness. That those who believe in him shall have eternal life. That he will pour out his spirit upon all flesh, and that this Spirit of Truth shall be in each believer a well of water, springing up into everlasting life. Did you not understand how great was the gospel of the kingdom which this man delivered to you? Do you not perceive how great a salvation has come upon you?"

190:5.5 (2035:2) By this time they had come near to the village where these brothers dwelt. Not a word had these two men spoken since Jesus began to teach them as they walked along the way. Soon they drew up in front of their humble dwelling place, and Jesus was about to take leave of them, going on down the road, but they constrained him to come in and abide

بباید و نزد آنها بماند. آنها اصرار کردند که شب نزدیک است، و این که او باید پیش آنها بماند. سرانجام عیسی رضایت داد، و به زودی بعد از این که آنها به داخل منزل رفتند، نشستند تا غذا بخورند. آنها به او نان دادند تا آن را برکت دهد، و همینطور که او شروع به تکه کردن نان و دادن آن به آنها نمود، چشمان آنها گشوده شد، و کلویاس متوجه شد که میهمان آنها خود استاد است. و هنگامی که او گفت: "او استاد است"، عیسی مورانشیا از نظر آنان محو گردید.

و سپس یکی از آنها به دیگری گفت، "شگفت آور نیست که ضمن حرکت ما در امتداد جاده و همینطور که او در حال سخن گفتن با ما بود و در حالی که آموزشهای کتاب مقدس را برای فهم ما باز می نمود قلب ما از درون شعله ور بود!"

آنها برای خوردن متوقف نشدند. آنها استاد مورانشیا را دیده بودند، و آنها شتابان از منزل خارج شدند، و با عجله عازم اورشلیم شدند تا خبر خوش نجات دهنده از مرگ برخاسته را پخش کنند.

در حدود ساعت نه عصر آن روز و درست پیش از این که استاد برای ده نفر ظاهر شود، این دو برادر هیجان زده سر زده وارد اتاق بالا- که حواریون در آن بودند شدند، و اعلام نمودند که عیسی را دیده اند و با او صحبت کرده اند. و آنها تمامی آنچه را که عیسی به آنها گفته بود، و این که چگونه تا وقت تکه کردن نان او را شناختند، به آنها گفتند.

with them. They insisted that it was near nightfall, and that he tarry with them. Finally Jesus consented, and very soon after they went into the house, they sat down to eat. They gave him the bread to bless, and as he began to break and hand to them, their eyes were opened, and Cleopas recognized that their guest was the Master himself. And when he said, "It is the Master —," the morontia Jesus vanished from their sight.

^{190:56 (2006:1)} And then they said, the one to the other, "No wonder our hearts burned within us as he spoke to us while we walked along the road! and while he opened up to our understanding the teachings of the Scriptures!"

^{190:57 (2006:2)} They would not stop to eat. They had seen the morontia Master, and they rushed from the house, hastening back to Jerusalem to spread the good news of the risen Savior.

^{190:58 (2006:3)} About nine o'clock that evening and just before the Master appeared to the ten, these two excited brothers broke in upon the apostles in the upper chamber, declaring that they had seen Jesus and talked with him. And they told all that Jesus had said to them and how they had not discerned who he was until the time of the breaking of the bread.

مقاله 191. ظهور به حواریون و سایر رهبران

192 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 190

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 191

ظهور به حواریون و سایر رهبران

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ظهور به پطرس
- 2- اولین ظهور به حواریون
- 3- با مخلوقات مورانتیا
- 4- ظهور دهم (در فیلادلفیه)
- 5- ظهور دوم به حواریون
- 6- ظهور در اسکندریه

مقدمه مقاله

رستاخیز یکشنبه روز وحشتناکی در زندگی حواریون بود. ده تن از آنها بخش عمده روز را در اتاق فوقانی پشت درهای بسته گذرانند. آنها می‌توانستند از اورشلیم بگریزند، اما می‌ترسیدند اگر در بیرون یافت شوند توسط عوامل شورای عالی یهود دستگیر شوند. توما به خاطر مشکلاتش به تنهایی در بیت فاجی در اندیشه فرو رفته بود. اگر او با حواریون همتای خود مانده بود از وضعیت بهتری برخوردار می‌بود، و به آنها کمک می‌کرد که در امتداد خطوط سودمندتری بحث‌های خود را پیش ببرند.

یوحنا در تمام طول روز این ایده را که عیسی از مرگ برخاسته است حفظ نمود. او حداقل پنج بار مختلف را برشمرد که استاد تصریح کرده بود مجدداً از مرگ برخاسته است و حداقل سه بار به روز سوم اشاره کرده بود. رویکرد یوحنا تأثیر قابل ملاحظه‌ای روی آنها داشت، به ویژه روی برادرش یعقوب و روی نثنائیل. اگر یوحنا جوانترین عضو گروه نبود روی آنها تأثیر بیشتری می‌گذاشت.

انزوای آنها به دشواریهایشان بسیار مربوط بود. یوحنا مرقس آنها را در جریان رخدادهای معبد قرار می‌داد، و آنها را در رابطه با شایعات زیادی که در شهر پراکنده می‌شد مطلع می‌ساخت، اما به ذهن او خطور

PAPER 191

APPEARANCES TO THE APOSTLES
AND OTHER LEADERS

SECTIONS

Introduction

1. The Appearance to Peter
2. First Appearance to the Apostles
3. With the Morontia Creatures
4. The Tenth Appearance (At Philadelphia)
5. Second Appearance to the Apostles
6. The Alexandrian Appearance

INTRODUCTION

^{191:0.1 (2037:1)} RESURRECTION Sunday was a terrible day in the lives of the apostles; ten of them spent the larger part of the day in the upper chamber behind barred doors. They might have fled from Jerusalem, but they were afraid of being arrested by the agents of the Sanhedrin if they were found abroad. Thomas was brooding over his troubles alone at Bethpage. He would have fared better had he remained with his fellow apostles, and he would have aided them to direct their discussions along more helpful lines.

^{191:0.2 (2037:2)} All day long John upheld the idea that Jesus had risen from the dead. He recounted no less than five different times when the Master had affirmed he would rise again and at least three times when he alluded to the third day. John's attitude had considerable influence on them, especially on his brother James and on Nathaniel. John would have influenced them more if he had not been the youngest member of the group.

^{191:0.3 (2037:3)} Their isolation had much to do with their troubles. John Mark kept them in touch with developments about the temple and informed them as to the many rumors gaining headway in the city,

نکرد که از گروه‌های مختلف ایمانداران که عیسی از پیش به آنها ظاهر شده بود خبر گردآوری کند. این نوع خدمتی بود که تا آن هنگام از طریق پیام‌آوران داوود ارائه شده بود، اما آنها در آخرین مأموریتشان به عنوان قاصدان خبر زنده شدن عیسی به آن گروه‌های ایماندار که دور از اورشلیم زندگی می‌کردند همگی غایب بودند. حواریون برای نخستین بار در تمامی این سالها دریافتند که برای اطلاعات روزانه خود در رابطه با امور ملکوت خداوند چقدر به پیام‌آوران داوود متکی بوده‌اند.

در سرتاسر این روز پطرس مشخصاً در رابطه با زنده شدن استاد از نظر احساسی بین ایمان و تردید در حال نوسان بود. پطرس نمی‌توانست لباسهای قبر را که در آنجا در مقبره قرار داشتند از نظر دور دارد، گویی که بدن عیسی تازه از میان آنها دود شده بود. پطرس چنین استدلال می‌کرد: "اما اگر او از مرگ برخاسته است و می‌تواند خود را به زنان نشان دهد، چرا خود را به ما حواریونش نشان نمی‌دهد؟" پطرس اندوهگین گشت هنگامی که پنداشت شاید عیسی به خاطر حضور او در میان حواریون نزد آنها نیامد، زیرا او آن شب در حیاط منزل حنا او را انکار کرده بود. و سپس او به واسطه این خبری که زنان آوردند شادمان گشت: "برو به حواریون من و پطرس بگو". اما دلگرمی از این پیام بدین معنی بود که او می‌بایست باور داشته باشد که زنان به راستی استاد از مرگ برخاسته را دیده و شنیده بودند. پطرس بدین گونه در سراسر روز، تا اندکی بعد از ساعت هشت میان ایمان و تردید نوسان کرد، تا این که در آن هنگام به حیاط رفت. پطرس فکر کرد که خود را از میان حواریون جدا سازد تا شاید به دلیل انکار کردن استاد از آمدن عیسی به میان آنان پیشگیری نکند.

یعقوب زبیدی در ابتدا از این ایده جانبداری کرد که آنها همگی به مقبره بروند؛ او شدیداً خواستار انجام کاری بود تا به اصل معما پی برده شود. این نتانیل بود که در واکنش به اصرار یعقوب از حضور یافتن آنها به میان همگان پیشگیری کرد، و او این کار را از طریق یادآوری هشدار عیسی به آنها انجام داد که می‌گفت در این هنگام از به خطر انداختن بیجای زندگی‌شان پرهیز کنند. تا هنگام ظهر یعقوب به همراه سایرین به انتظار هشیارانه بسنده کرده بود. او چیز اندکی گفت؛ او به اندازه زیاد ناامید شده بود زیرا عیسی به آنها پدیدار نگشت، و او از پدیداریهای متعدد استاد به گروه‌ها و افراد دیگر مطلع نشد.

آندریاس در این روز بسیار به سخنان گوش فرا داد. او به واسطه این وضعیت بیش از حد مبهوت شد و بیش از سهم خود تردید داشت، اما به خاطر هدایت حواریون همیارش حداقل از یک حس خاص رهایی از مسئولیت برخوردار بود. او به راستی سپاسگزار بود که بیش از آن که آنها به این روزگاران پریشان کننده وارد شوند استاد او را از بار رهبری رها ساخته بود.

بیش از یکبار در طول ساعات طولانی و خسته کننده این روز غم انگیز، تنها تأثیر قوت قلب دهنده گروه کمک مکرر اندرز ویژه فلسفی نتانیل بود. او در واقع تأثیر کنترل کننده در میان ده تن در سرتاسر روز بود. او در رابطه با باور یا عدم باور به برخاستن استاد از مرگ

but it did not occur to him to gather up news from the different groups of believers to whom Jesus had already appeared. That was the kind of service which had heretofore been rendered by the messengers of David, but they were all absent on their last assignment as heralds of the resurrection to those groups of believers who dwelt remote from Jerusalem. For the first time in all these years the apostles realized how much they had been dependent on David's messengers for their daily information regarding the affairs of the kingdom.

191.04 (2037:4) All this day Peter characteristically vacillated emotionally between faith and doubt concerning the Master's resurrection. Peter could not get away from the sight of the grave cloths resting there in the tomb as if the body of Jesus had just evaporated from within. "But," reasoned Peter, "if he has risen and can show himself to the women, why does he not show himself to us, his apostles?" Peter would grow sorrowful when he thought that maybe Jesus did not come to them on account of his presence among the apostles, because he had denied him that night in Annas's courtyard. And then would he cheer himself with the word brought by the women, "Go tell my apostles — and Peter." But to derive encouragement from this message implied that he must believe that the women had really seen and heard the risen Master. Thus Peter alternated between faith and doubt throughout the whole day, until a little after eight o'clock, when he ventured out into the courtyard. Peter thought to remove himself from among the apostles so that he might not prevent Jesus' coming to them because of his denial of the Master.

191.05 (2037:5) James Zebedee at first advocated that they all go to the tomb; he was strongly in favor of doing something to get to the bottom of the mystery. It was Nathaniel who prevented them from going out in public in response to James's urging, and he did this by reminding them of Jesus' warning against unduly jeopardizing their lives at this time. By noontime James had settled down with the others to watchful waiting. He said little; he was tremendously disappointed because Jesus did not appear to them, and he did not know of the Master's many appearances to other groups and individuals.

191.06 (2038:1) Andrew did much listening this day. He was exceedingly perplexed by the situation and had more than his share of doubts, but he at least enjoyed a certain sense of freedom from responsibility for the guidance of his fellow apostles. He was indeed grateful that the Master had released him from the burdens of leadership before they fell upon these distracting times.

191.07 (2038:2) More than once during the long and weary hours of this tragic day, the only sustaining influence of the group was the frequent contribution of Nathaniel's characteristic philosophic counsel. He was really the controlling influence among the ten

هرگز یکبار نیز اظهار نظر نکرد. اما همینطور که روز سپری می‌شد، او به طور فزاینده به سمت این باور متمایل می‌گشت که عیسی به وعده خود برای برخاستن مجدد از مرگ عمل کرده است.

شمعون غیور بیش از آن در هم شکسته شده بود که بتواند در بحثها شرکت کند. او بیشتر اوقات روی یک نیمکت در یک گوشه اتاق لم داده بود و صورتش رو به دیوار بود؛ او بیشتر لحظات در سرتاسر روز سخن نمی‌گفت. درک او از ملکوت خداوند فرو پاشیده بود، و او نمی‌توانست تشخیص دهد که از مرگ برخاستن استاد می‌توانست اساساً وضعیت را تغییر دهد. ناامیدی او بسیار شخصی بود و در مجموع شدیدتر از آن بود که با یک خیر کوتاه جبران گردد، حتی در شرایط چنین واقعیت شگرفی همچون از مرگ برخاستن عیسی.

با کمال تعجب، فیلیپ که معمولاً سخن نمی‌گفت در سرتاسر بعد از ظهر این روز بسیار صحبت کرد. در طول پیش از ظهر او چیز اندکی برای گفتن داشت، اما در تمامی بعد از ظهر او از سایر حواریون پرسش می‌کرد. پطرس اغلب از پرسشهای فیلیپ آزاده می‌شد، اما سایرین پرسشهای او را خوش طینت می‌پنداشتند. اگر عیسی به راستی از قبر برخاسته بود، فیلیپ به طور ویژه مشتاق دانستن این بود که آیا بدن او حاوی علائم فیزیکی مصلوب شدن است یا خیر.

متی بسیار سردرگم بود؛ او به بحثهای همیارانش گوش داد، اما بیشتر وقت را در ذهنش به مشکلات مالی آینده‌شان صرف نمود. صرف نظر از به اصطلاح رستاخیز عیسی، یهودا رفته بود، داوود به طور غیررسمی وجوه را به او داده بود، و آنها فاقد یک رهبر مقتدر بودند. پیش از آن که متی بحثهای آنها را در رابطه با زنده شدن عیسی به طور جدی مورد ملاحظه قرار دهد، از پیش استاد را به طور رو در رو دیده بود.

دوقلوهای خلفی در این بحثهای جدی شرکت اندکی کردند؛ آنها با خدمات روحانی معمول خود نسبتاً مشغول بودند. یکی از آنها رویکرد هر دو آنها را بیان نمود، آنگاه که در پاسخ به پرسشی که فیلیپ مطرح کرد گفت: "ما زنده شدن عیسی را نمی‌فهمیم، اما مادر ما می‌گوید که با استاد صحبت کرده است، و ما او را باور می‌کنیم."

توما در یکی از دوره‌های معمول افسردگی نومیدانه خود به سر می‌پرد. او بخشی از روز را خوابید و باقی وقت را روی تپه‌ها راه رفت. او شدیداً احساس کرد که باید به حواریون همیار خود از نو ملحق شود، اما تمایل به تنها بودن در او قویتر بود.

استاد نخستین پدیداری مورانشیایی به حواریون را به چندین دلیل به تعویق انداخت. اول، او می‌خواست که آنها بعد از مطلع شدن از رستاخیز او وقت داشته باشند تا درباره آنچه که در رابطه با مرگ و رستاخیزش در هنگام بودنش با آنان در جسم به آنها گفته بود به خوبی فکر کنند. استاد می‌خواست پیش از آن که خود را به همگی آنها پدیدار سازد پطرس در رابطه با برخی از

throughout the entire day. Never once did he express himself concerning either belief or disbelief in the Master's resurrection. But as the day wore on, he became increasingly inclined toward believing that Jesus had fulfilled his promise to rise again.

^{191:0.8 (2038:3)} Simon Zelotes was too much crushed to participate in the discussions. Most of the time he reclined on a couch in a corner of the room with his face to the wall; he did not speak half a dozen times throughout the whole day. His concept of the kingdom had crashed, and he could not discern that the Master's resurrection could materially change the situation. His disappointment was very personal and altogether too keen to be recovered from on short notice, even in the face of such a stupendous fact as the resurrection.

^{191:0.9 (2038:4)} Strange to record, the usually inexpressive Philip did much talking throughout the afternoon of this day. During the forenoon he had little to say, but all afternoon he asked questions of the other apostles. Peter was often annoyed by Philip's questions, but the others took his inquiries good-naturedly. Philip was particularly desirous of knowing, provided Jesus had really risen from the grave, whether his body would bear the physical marks of the crucifixion.

^{191:0.10 (2038:5)} Matthew was highly confused; he listened to the discussions of his fellows but spent most of the time turning over in his mind the problem of their future finances. Regardless of Jesus' supposed resurrection, Judas was gone, David had unceremoniously turned the funds over to him, and they were without an authoritative leader. Before Matthew got around to giving serious consideration to their arguments about the resurrection, he had already seen the Master face to face.

^{191:0.11 (2038:6)} The Alpheus twins took little part in these serious discussions; they were fairly busy with their customary ministrations. One of them expressed the attitude of both when he said, in reply to a question asked by Philip: "We do not understand about the resurrection, but our mother says she talked with the Master, and we believe her."

^{191:0.12 (2038:7)} Thomas was in the midst of one of his typical spells of despairing depression. He slept a portion of the day and walked over the hills the rest of the time. He felt the urge to rejoin his fellow apostles, but the desire to be by himself was the stronger.

^{191:0.13 (2038:8)} The Master put off the first morontia appearance to the apostles for a number of reasons. First, he wanted them to have time, after they heard of his resurrection, to think well over what he had told them about his death and resurrection when he was still with them in the flesh. The Master wanted Peter to wrestle through with

دشواریهای ویژه‌اش دست به تکلیف بزند. ثانیاً او مایل بود که در هنگام ظهور اولش توما با آنها باشد. یوحنا مرقس در آغاز بامداد این یکشنبه توما را در منزل شمعون در بیت فاجی یافت، و در حدود ساعت یازده به حواریون در این باره خبر داد. اگر نتانیل یا هر یک از دو حواری دیگر به دنبال توما رفته بودند، هر لحظه در طول این روز او نزد آنها باز می‌گشت. او به راستی می‌خواست بازگردد، اما انطور که عصر روز قبل آنجا را ترک نمود بیش از آن مغرور بود که مطابق میل خودش به این زودی بازگردد. تا روز بعد او آنقدر افسرده بود که تقریباً به یک هفته نیاز بود که تصمیمش را برای بازگشت بگیرد. حواریون منتظر او شدند، و او منتظر شد که برادرانش به جستجوی او بپردازند و از او بخواهند که نزد آنها بازگردد. بدین ترتیب توما از همکارانش دور ماند، تا این که در عصر شنبه بعد، پس از تاریک شدن هوا، پطرس و یوحنا به بیت فاجی رفتند و او را با خود باز گردانند. و همچنین بدین دلیل است که بعد از این که عیسی در ابتدا به آنها ظاهر گشت آنها به یکباره به جلیل نرفتند؛ آنها نمی‌خواستند بدون توما بروند.

1- ظهور به پطرس

نزدیک به ساعت هشت و نیم عصر این یکشنبه بود که عیسی در باغ منزل مرقس به شمعون پطرس ظاهر گشت. این هشتمین تجلی مورانشیایی او بود. پطرس از هنگام انکار استاد تحت یک بار سنگین تردید و گناه زندگی کرده بود. تمامی روز شنبه و این یکشنبه او با این ترس مبارزه کرده بود که شاید او دیگر یک حواری نیست. او از فرجام یهودا به خود لرزیده بود و حتی فکر کرد که او نیز به استنادش خیانت کرده است. تمامی این بعد از ظهر او فکر کرد که ممکن است حضور او در میان حواریون باشد که از ظاهر شدن عیسی به آنها پیشگیری می‌کند، البته مشروط به این که او به راستی از مرگ برخاسته بود. و همینطور که حواری محزون در میان گلها و بوته‌ها قدم می‌زد، در چنین زمینه ذهنی و چنین وضعیت روانی بود که عیسی به پطرس ظاهر شد.

هنگامی که پطرس به نگاه مهرآمیز استاد فکر کرد، همینطور که از کنار ایوان منزل حنا رد می‌شد، و همینطور که آن پیام بسیار خوبی را که در سحرگاه آن روز توسط زنائی که از قبر خالی آمدند — “برو به حواریون من و پطرس بگو” — در ذهنش بررسی می‌کرد، و همینطور که به این نشانه‌های ترحم عمیقاً فکر می‌کرد، ایمانش شروع به چیرگی بر تردیدهایش نمود، و او خاموش ایستاد، مشت‌هایش را گره کرد، و با صدای بلند فریاد کشید: “من باور دارم که او از مرگ برخاسته است؛ من خواهم رفت و به برادرانم خواهم گفتم.” و همینطور که این را گفت، به ناگاه شکل مردی در برابر او ظاهر گشت که با صدایی آشنا با او سخن گفت. او گفت: “پطرس، دشمن می‌خواست بر تو چیره شود، اما من تو را رها نمی‌ساختم. من می‌دانستم که تو قلباً مرا انکار نکردی؛ از این رو حتی پیش از آن که درخواست کنی من تو را بخشیدم؛ اما اکنون تو باید فکر کردن به خود و مشکلات این ساعت را متوقف کنی، ضمن این که

some of his peculiar difficulties before he manifested himself to them all. In the second place, he desired that Thomas should be with them at the time of his first appearance. John Mark located Thomas at the home of Simon in Bethpage early this Sunday morning, bringing word to that effect to the apostles about eleven o'clock. Any time during this day Thomas would have gone back to them if Nathaniel or any two of the other apostles had gone for him. He really wanted to return, but having left as he did the evening before, he was too proud to go back of his own accord so soon. By the next day he was so depressed that it required almost a week for him to make up his mind to return. The apostles waited for him, and he waited for his brethren to seek him out and ask him to come back to them. Thomas thus remained away from his associates until the next Saturday evening, when, after darkness had come on, Peter and John went over to Bethpage and brought him back with them. And this is also the reason why they did not go at once to Galilee after Jesus first appeared to them; they would not go without Thomas.

1. THE APPEARANCE TO PETER

191:1.1 (2039:1) It was near half past eight o'clock this Sunday evening when Jesus appeared to Simon Peter in the garden of the Mark home. This was his eighth morontia manifestation. Peter had lived under a heavy burden of doubt and guilt ever since his denial of the Master. All day Saturday and this Sunday he had fought the fear that, perhaps, he was no longer an apostle. He had shuddered at the fate of Judas and even thought that he, too, had betrayed his Master. All this afternoon he thought that it might be his presence with the apostles that prevented Jesus' appearing to them, provided, of course, he had really risen from the dead. And it was to Peter, in such a frame of mind and in such a state of soul, that Jesus appeared as the dejected apostle strolled among the flowers and shrubs.

191:1.2 (2039:2) When Peter thought of the loving look of the Master as he passed by on Annas's porch, and as he turned over in his mind that wonderful message brought him early that morning by the women who came from the empty tomb, “Go tell my apostles — and Peter” — as he contemplated these tokens of mercy, his faith began to surmount his doubts, and he stood still, clenching his fists, while he spoke aloud: “I believe he has risen from the dead; I will go and tell my brethren.” And as he said this, there suddenly appeared in front of him the form of a man, who spoke to him in familiar tones, saying: “Peter, the enemy desired to have you, but I would not give you up. I knew it was not from the heart that you disowned me; therefore I forgave you even before you asked; but now must you cease to think about yourself and the troubles of the hour while you prepare to carry the good news of the

آماده می‌شوی مژده بشارت خداوند را به آنهایی که در تاریکی به سر می‌برند برسانی. تو دیگر نباید به اندیشه چیزهای باطنی که ممکن است از ملکوت خداوند به دست آوری، بلکه باید درگیر این کار باشی که به آنهایی که در فقر شدید معنوی به سر می‌برند چه می‌توانی بدهی. شمعون آماده نبرد یک روز نوین باش، پیکار با تاریکی معنوی و شکهای شرورانه اذهان طبیعی انسانها.

پطرس و عیسی مورانشیا در باغ قدم زدند و برای تقریباً پنج دقیقه پیرامون چیزهای گذشته، حال، و آینده صحبت کردند. سپس استاد با این گفتار از دید او محو گردید: "بدرود پطرس، تا این که تو را با برادرانت ببینم."

برای یک لحظه پطرس به واسطه این درک به خود آمد که با استاد از مرگ برخاسته صحبت کرده است، و توانست اطمینان یابد که هنوز یک سفیر ملکوت خداوند است. او تازه شنیده بود که استاد جلال یافته او را تشویق و ترغیب نمود که به موعظه بشارت خداوند ادامه دهد. و با تمامی اینها که در درون قلبش می‌جوشید به اتاق بالا و به حضور حواریون همیاریش شتافت و نفس نفس زنان با هیجان فریاد کشید: "من استاد را دیده‌ام؛ او در باغ بود. من با او صحبت کردم، و او مرا بخشیده است."

این اعلان پطرس که عیسی را در باغ دیده بود تأثیر عمیقی روی حواریون همیاریش گذاشت، و آنها تقریباً آماده بودند که تردیدهای خود را به کنار بگذارند که اندریاس برخاست و به آنها هشدار داد که بیش از حد تحت تأثیر گزارش برادرش قرار نگیرند. اندریاس اشاره کرد که پطرس سابقاً چیزهایی دیده بود که واقعی نبودند. اگر چه اندریاس مستقیماً به رویای آن شب روی دریای جلیل اشاره نداشت، آنقدر سخن گفت که کلیه حاضرین را که این رخداد را در ذهن داشتند مأیوس سازد. پطرس در رویای خود ادعا کرده بود که دید استاد به سوی آنها روی آب راه می‌رود. شمعون پطرس به واسطه کنایه‌های برادرش بسیار آزرده خاطر گشت و فوراً به سکوتی افسرده‌آمیز فرو رفت. دوقلوها برای پطرس احساس تأسف بسیار کردند، و هر دو به سوی او رفتند تا همدردی خود را ابراز دارند و بگویند که او را باور می‌کنند و از نو تصریح کنند که مادر خودشان نیز استاد را دیده است.

2- اولین ظهور به حواریون

مدت کوتاهی بعد از ساعت نه آن روز عصر، بعد از خروج کلویا و یعقوب، در حالی که دوقلوهای خلفی پطرس را دل‌داری می‌دادند، و در حالی که نتانیل اندریاس را نکوهش می‌کرد، و همینطور که ده حواری در اتاق بالا-گرد آمده بودند و تمامی درها از ترس دستگیری قفل بودند، استاد به ناگاه به شکل مورانشیایی در میان آنها ظاهر گشت، و گفت: "درود بر شما. چرا از ظاهر شدن من آنقدر وحشت زده شدید؟ گویا که یک روح دیده‌اید. آیا هنگامی که در جسم با شما بودم پیرامون این چیزها به شما نگفتم؟ آیا به شما نگفتم که کاهنان ارشد و فرمانروایان من را تحویل می‌دهند تا کشته شوم، و این که یکی از شما به من خیانت می‌کند، و این که در روز سوم من از مرگ برخوام خاست؟ تمامی تردیدهای شما و تمامی این بحثها در رابطه با گزارشات زنان، کلویا و

gospel to those who sit in darkness. No longer should you be concerned with what you may obtain from the kingdom but rather be exercised about what you can give to those who live in dire spiritual poverty. Gird yourself, Simon, for the battle of a new day, the struggle with spiritual darkness and the evil doubtings of the natural minds of men."

191:1.3 (2039:3) Peter and the morontia Jesus walked through the garden and talked of things past, present, and future for almost five minutes. Then the Master vanished from his gaze, saying, "Farewell, Peter, until I see you with your brethren."

191:1.4 (2039:4) For a moment, Peter was overcome by the realization that he had talked with the risen Master, and that he could be sure he was still an ambassador of the kingdom. He had just heard the glorified Master exhort him to go on preaching the gospel. And with all this welling up within his heart, he rushed to the upper chamber and into the presence of his fellow apostles, exclaiming in breathless excitement: "I have seen the Master; he was in the garden. I talked with him, and he has forgiven me."

191:1.5 (2040:1) Peter's declaration that he had seen Jesus in the garden made a profound impression upon his fellow apostles, and they were about ready to surrender their doubts when Andrew got up and warned them not to be too much influenced by his brother's report. Andrew intimated that Peter had seen things which were not real before. Although Andrew did not directly allude to the vision of the night on the Sea of Galilee wherein Peter claimed to have seen the Master coming to them walking on the water, he said enough to betray to all present that he had this incident in mind. Simon Peter was very much hurt by his brother's insinuations and immediately lapsed into crestfallen silence. The twins felt very sorry for Peter, and they both went over to express their sympathy and to say that they believed him and to reassert that their own mother had also seen the Master.

2. FIRST APPEARANCE TO THE APOSTLES

191:2.1 (2040:2) Shortly after nine o'clock that evening, after the departure of Cleopas and Jacob, while the Alpheus twins comforted Peter, and while Nathaniel remonstrated with Andrew, and as the ten apostles were there assembled in the upper chamber with all the doors bolted for fear of arrest, the Master, in morontia form, suddenly appeared in the midst of them, saying: "Peace be upon you. Why are you so frightened when I appear, as though you had seen a spirit? Did I not tell you about these things when I was present with you in the flesh? Did I not say to you that the chief priests and the rulers would deliver me up to be killed, that one of your own number would betray me, and that on the third day I

يعقوب، و حتی پطرس برای چیست؟ تا کی به سخنان من شک می‌ورزید و از پذیرش وعده‌های من امتناع می‌کنید؟ و اکنون که در واقع مرا می‌بینید، آیا باور خواهید کرد؟ حتی اکنون یکی از شما غایب است. هنگامی که بار دیگر گرد هم آمدید، و بعد از این که همگی شما با قطعیت دانستید که فرزند انسان از قبر برخاسته است، از اینجا به جلیل بروید. به خداوند ایمان داشته باشید؛ به یکدیگر باور داشته باشید؛ و بدین گونه به خدمت نوین ملکوت آسمانی وارد خواهید شد. من با شما در اورشلیم خواهم ماند تا این که آماده شوید به جلیل بروید. من آرامش خود را به شما می‌دهم.”

پس از این که عیسی مورانشیا با آنان سخن گفت، به طور آتی از برابر دیدگان آنها محو گردید. و آنها همگی روی صورت خود بر زمین افتادند، خداوند را ستایش کردند و استاد محو شده خود را ستوندند. این نهمین ظهور مورانشیایی استاد بود.

3- با مخلوقات مورانشیا

روز بعد، دوشنبه، به طور کامل با مخلوقات مورانشیا که در آن هنگام در یورانشیا حضور داشتند صرف شد. بیش از یک میلیون مدیر و دستیار مورانشیا به همراه انسانهای دوران گذار رسته‌های گوناگون از هفت کرات قصر ستانیا به عنوان شرکت کننده در تجربه گذار مورانشیایی استاد به یورانشیا آمده بودند. عیسی مورانشیا چهل روز را با این موجودات هوشمند پر جلال موقتاً گذراند. او به آنها آموزش داد و حیات گذار مورانشیا را آنطور که توسط انسانهای کرات مسکونی ستانیا که از میان کرات سیستم مورانشیا عبور می‌کنند پیموده می‌شود از مدیران آنها آموخت.

در حدود نیمه شب این دوشنبه شکل مورانشیایی استاد برای گذار به دومین مرحله پیشرفت مورانشیا تنظیم گردید. هنگامی که او بعداً به فرزندان انسانیش در کره زمین ظاهر گشت، یک موجود مرحله دوم مورانشیا بود. همینطور که استاد در دوران زندگانی مورانشیا پیش می‌رفت، برای موجودات هوشمند مورانشیا و دستیاران تبدیلیگرشان از نظر تکنیکی بیشتر و بیشتر دشوار می‌شد که استاد را به چشمان انسانی و مادی پدیدار نمایند.

عیسی گذار به مرحله سوم مورانشیا را در جمعه 14 آوریل، به مرحله چهارم را در دوشنبه 17 آوریل، به مرحله پنجم را در شنبه 22 آوریل، به مرحله ششم را در پنجشنبه 27 آوریل، به مرحله هفتم را در سه‌شنبه 2 مه، به شهروندی جروسم را در یکشنبه 7 مه به انجام رسانید، و در یکشنبه 14 آوریل به پذیرش والامرتبه‌های ایندیشیا وارد گشت.

میکائیل نبادان خدمتش را در زمینه تجربه جهان بدین گونه تکمیل نمود، زیرا او در ارتباط با اعطاهای پیشین خود زندگی انسانهای فرازگرای زمان و فضا را از اقامت موقت در ستاد مرکزی کوکبه، حتی تا خدمت در ستاد مرکزی ابرجهان از پیش به طور کامل تجربه

would rise? Wherefore all your doubtings and all this discussion about the reports of the women, Cleopas and Jacob, and even Peter? How long will you doubt my words and refuse to believe my promises? And now that you actually see me, will you believe? Even now one of you is absent. When you are gathered together once more, and after all of you know of a certainty that the Son of Man has risen from the grave, go hence into Galilee. Have faith in God; have faith in one another; and so shall you enter into the new service of the kingdom of heaven. I will tarry in Jerusalem with you until you are ready to go into Galilee. My peace I leave with you.”

191:22 (2040:3) When the morontia Jesus had spoken to them, he vanished in an instant from their sight. And they all fell on their faces, praising God and venerating their vanished Master. This was the Master's ninth morontia appearance.

3. WITH THE MORONTIA CREATURES

191:31 (2040:4) The next day, Monday, was spent wholly with the morontia creatures then present on Urantia. As participants in the Master's morontia-transition experience, there had come to Urantia more than one million morontia directors and associates, together with transition mortals of various orders from the seven mansion worlds of Satania. The morontia Jesus sojourned with these splendid intelligences for forty days. He instructed them and learned from their directors the life of morontia transition as it is traversed by the mortals of the inhabited worlds of Satania as they pass through the system morontia spheres.

191:32 (2041:1) About midnight of this Monday the Master's morontia form was adjusted for transition to the second stage of morontia progression. When he next appeared to his mortal children on earth, it was as a second-stage morontia being. As the Master progressed in the morontia career, it became, technically, more and more difficult for the morontia intelligences and their transforming associates to visualize the Master to mortal and material eyes.

191:33 (2041:2) Jesus made the transit to the third stage of morontia on Friday, April 14; to the fourth stage on Monday, the 17th; to the fifth stage on Saturday, the 22nd; to the sixth stage on Thursday, the 27th; to the seventh stage on Tuesday, May 2; to Jerusem citizenship on Sunday, the 7th; and he entered the embrace of the Most Highs of Edentia on Sunday, the 14th.

191:34 (2041:3) In this manner did Michael of Nebadon complete his service of universe experience since he had already, in connection with his previous bestowals, experienced to the full the life of the ascendant mortals of time and space from the

کرده بود. و دقیقاً با همین تجارب مورانشیا بود که فرزند آفریننده نبادان هفتمین و آخرین اعطای جهانی خود را به راستی به اتمام رسانید و به گونه‌ای قابل قبول پایان داد.

4- ظهور دهم (در فیلادلفیه)

دهمین تجلی مورانشیایی عیسی برای شناخت بشری مدت کوتاهی بعد از ساعت هشت در سه‌شنبه، 11 آوریل در فیلادلفیه به وقوع پیوست. او در آنجا خود را به ابنیر و ایلعازر و حدود یکصد و پنجاه تن از همیاران آنها، از جمله بیش از پنجاه تن از گروه هفتاد نفره بشارتگران نشان داد. این ظهور درست بعد از آغاز یک گردهمایی ویژه در کنیسه‌ای رخ داد که ابنیر برای آن فراخوان داده بود تا پیرامون مصلوب شدن عیسی و گزارش اخیرتر رستاخیزی که توسط پیام‌آور داوود آورده شده بود به بحث بپردازد. از آنجا که ایلعازر از مرگ برخاسته اکنون عضوی از این گروه باورمندان بود، برای آنها دشوار نبود این گزارش را باور کنند که عیسی از مرگ برخاسته است.

گردهمایی در کنیسه تازه داشت توسط ابنیر و ایلعازر که در منبر کنار هم ایستاده بودند گشایش می‌یافت که تمامی حضار ایماندار دیدند شکل استاد به ناگهان پدیدار گشت. او از جایی که میان ابنیر و ایلعازر ظاهر شده بود، در حالی که هیچیک او را مشاهده نکردند، به پیش گام برداشت، و با درود گفتن به جمع گفت:

”درود بر شما. شما همگی می‌دانید که ما یک پدر آسمانی داریم، و این که فقط یک حقیقت مطلق در رابطه با ملکوت خداوند وجود دارد — مژده هدیه زندگی جاودان که انسانها از طریق ایمان دریافت می‌کنند. به همین ترتیب که شما به خاطر وفاداریتان به کلام خداوند شادمانی می‌کنید، دعا کنید که پدر حقیقت یک مهر نوین و بزرگتر برای برادرانتان در قلوب شما به طور گسترده بیافشاند. شما باید به همان گونه که من شما را دوست داشته‌ام تمامی انسانها را دوست بدارید؛ شما باید به همان گونه که من به شما خدمت کرده‌ام به تمامی انسانها خدمت کنید. با دلسوزی فهمیده و عطفیت برادرانه با همگی برادرانتان که وقف اعلام خبر خوش شده‌اند در همیاری روحانی باشید، چه آنها یهودی باشند یا غریبه‌ای، یونانی یا رومی، ایرانی یا حبشی. یوحنا از پیش ملکوت خداوند را اعلام نمود؛ شما بشارت خداوند را با توانمندی موعظه کرده‌اید. یونانیها خبر خوش را از پیش آموزش داده‌اند؛ و من به زودی روح حقیقت را به روانهای همگی اینها، برادرانم، خواهم فرستاد، آنهایی که زندگی خود را با فداکاری زیاد وقف روشنگری هموعن خود که در تاریکی معنوی به سر می‌برند کرده‌اند. شما همگی فرزندان نور هستید؛ از این رو دچار گرفتاریهای نافهمانه سوعظن انسانی و نابرداری بشری نشوید. اگر آنقدر وارسته‌اید که با موهبت ایمان ناباوران را دوست می‌دارید، آیا نباید همچنین آنها را

sojourn on the headquarters of the constellation even on to, and through, the service of the headquarters of the superuniverse. And it was by these very morontia experiences that the Creator Son of Nebadon really finished and acceptably terminated his seventh and final universe bestowal.

4. THE TENTH APPEARANCE (AT PHILADELPHIA)

191:4.1 (2041.4) The tenth morontia manifestation of Jesus to mortal recognition occurred a short time after eight o'clock on Tuesday, April 11, at Philadelphia, where he showed himself to Abner and Lazarus and some one hundred and fifty of their associates, including more than fifty of the evangelistic corps of the seventy. This appearance occurred just after the opening of a special meeting in the synagogue which had been called by Abner to discuss the crucifixion of Jesus and the more recent report of the resurrection which had been brought by David's messenger. Inasmuch as the resurrected Lazarus was now a member of this group of believers, it was not difficult for them to believe the report that Jesus had risen from the dead.

191:4.2 (2041.5) The meeting in the synagogue was just being opened by Abner and Lazarus, who were standing together in the pulpit, when the entire audience of believers saw the form of the Master appear suddenly. He stepped forward from where he had appeared between Abner and Lazarus, neither of whom had observed him, and saluting the company, said:

191:4.3 (2041.6) "Peace be upon you. You all know that we have one Father in heaven, and that there is but one gospel of the kingdom — the good news of the gift of eternal life which men receive by faith. As you rejoice in your loyalty to the gospel, pray the Father of truth to shed abroad in your hearts a new and greater love for your brethren. You are to love all men as I have loved you; you are to serve all men as I have served you. With understanding sympathy and brotherly affection, fellowship all your brethren who are dedicated to the proclamation of the good news, whether they be Jew or gentile, Greek or Roman, Persian or Ethiopian. John proclaimed the kingdom in advance; you have preached the gospel in power; the Greeks already teach the good news; and I am soon to send forth the Spirit of Truth into the souls of all these, my brethren, who have so unselfishly dedicated their lives to the enlightenment of their fellows who sit in spiritual darkness. You are all the children of light; therefore stumble not into the misunderstanding entanglements of mortal suspicion and human intolerance. If you are ennobled, by the grace of faith, to love unbelievers, should you not also

که در خانواده گسترده ایمانداران باورمندان همونوع شما هستند به طور یکسان دوست بدارید؟ به خاطر داشته باشید، به همان قدر که یکدیگر را دوست می‌دارید، تمامی انسانها خواهند دانست که حواریون من هستید.

”پس به سرتاسر دنیا بروید، و این بشارت پدر بودن خداوند و برادری انسانها را به همه ملت‌ها و نژادها اعلام دارید، و در انتخاب روش‌ها برای ارائه خبر خوش به نژادها و قبیله‌های گوناگون نوع بشر پیوسته خردمند باشید. این بشارت ملکوت خداوند را از آدانه دریافت کرده‌اید، و این خبر خوش را به تمامی ملت‌ها از آدانه بدهید. از مقاومت اهریمن نترسید، زیرا من همیشه با شما هستم، حتی تا پایان اعصار. و من آرامش خود را به شما می‌دهم.“

هنگامی که او گفت ”من آرامش خود را به شما می‌دهم“، از نظر آنان محو گردید. به استثنای یکی از پدیداریهای او در جلیل، که طی آن بیش از پانصد نفر ایماندار در یک زمان او را دیدند، این گروه در فیладельیه شامل بیشترین تعداد انسانها بود که در یک رویداد تنها او را دیدند.

در سحرگاه روز بعد، حتی ضمن این که حواریون در اورشلیم ماندند و منتظر بهبودی احساسی توما شدند، این ایمانداران فیладельیه بیرون رفتند و اعلام داشتند که عیسی ناصری از مرگ برخاسته است.

عیسی روز بعد، چهارشنبه را بطور بی‌وقفه در اجتماع همیاران مورانشیایی خود گذراند، و در طول ساعات بعد از ظهر نمایندگان دیدارگر مورانشیا از کرات قصر هر سیستم محلی کرات مسکونی در سرتاسر کوکبه نرلاشبادک را به حضور پذیرفت. و آنها همگی از این که آفریننده‌شان را به عنوان یکی از رسته‌های خودشان از میان موجودات هوشمند جهان بشناسند شادمان گشتند.

5- ظهور دوم به حواریون

توما یک هفته دلتنگی آور را در تپه‌های اطراف کوه زیتون با خود به تنهایی گذراند. در طول این هنگام او فقط آنهایی را که در منزل شمعون و یوحنا مرقس بودند دید. در حدود ساعت نه شنبه، 15 آوریل بود که دو حواری او را پیدا کردند و با خود به میعادگاهشان در منزل مرقس بازگردانند. روز بعد توما به گفتن داستان پدیداریهای گوناگون استاد گوش داد، اما از باور کردن آن با عزمی راسخ امتناع ورزید. او بر این باور پافشاری می‌نمود که پطرس آنها را با این اندیشه که استاد را دیده‌اند به شور و شوق آورده است. نتائیل برای او استدلال کرد، ولی این کار بی‌فایده بود. یک سرسختی احساسی وجود داشت که با تردید معمول او همراه بود، و این وضعیت ذهنی که با سرافکنگی گریز از دست آنها توأم بود، وضعیتی انزوا جویانه به وجود آورد که حتی خود توما به طور کامل نمی‌فهمید. او از همیاران خود کنارمجویی کرده بود، او به راه خود رفته بود، و اکنون حتی هنگامی که به میان آنها بازگشته بود، به طور ناخودآگاه به رویکرد ناسازگاری تمایل یافته بود. او در گردن نهان به آنها کند بود؛ او دوست نداشت تسلیم شود. او بدون این که قصد آن را داشته باشد، از توجهی که به او می‌شد به راستی لذت می‌برد؛ او از تلاشهای کلیه

equally love those who are your fellow believers in the far-spreading household of faith? Remember, as you love one another, all men will know that you are my disciples.

191:44 (2042:1) "Go, then, into all the world proclaiming this gospel of the fatherhood of God and the brotherhood of men to all nations and races and ever be wise in your choice of methods for presenting the good news to the different races and tribes of mankind. Freely you have received this gospel of the kingdom, and you will freely give the good news to all nations. Fear not the resistance of evil, for I am with you always, even to the end of the ages. And my peace I leave with you."

191:45 (2042:2) When he had said, "My peace I leave with you," he vanished from their sight. With the exception of one of his appearances in Galilee, where upward of five hundred believers saw him at one time, this group in Philadelphia embraced the largest number of mortals who saw him on any single occasion.

191:46 (2042:3) Early the next morning, even while the apostles tarried in Jerusalem awaiting the emotional recovery of Thomas, these believers at Philadelphia went forth proclaiming that Jesus of Nazareth had risen from the dead.

191:47 (2042:4) The next day, Wednesday, Jesus spent without interruption in the society of his morontia associates, and during the midafternoon hours he received visiting morontia delegates from the mansion worlds of every local system of inhabited spheres throughout the constellation of Norlatiadek. And they all rejoiced to know their Creator as one of their own order of universe intelligence.

5. SECOND APPEARANCE TO THE APOSTLES

191:51 (2042:5) Thomas spent a lonesome week alone with himself in the hills around about Olivet. During this time he saw only those at Simon's house and John Mark. It was about nine o'clock on Saturday, April 15, when the two apostles found him and took him back with them to their rendezvous at the Mark home. The next day Thomas listened to the telling of the stories of the Master's various appearances, but he steadfastly refused to believe. He maintained that Peter had enthused them into thinking they had seen the Master. Nathaniel reasoned with him, but it did no good. There was an emotional stubbornness associated with his customary doubtfulness, and this state of mind, coupled with his chagrin at having run away from them, conspired to create a situation of isolation which even Thomas himself did not fully understand. He had withdrawn from his fellows, he had gone his own way, and now, even when he was back among them, he unconsciously tended to assume an attitude of disagreement. He was slow to surrender; he disliked to give in. Without intending

همیارانش برای متقاعد ساختن و تغییر نگرش دانش رضایتی ناآگاهانه می‌یافت. برای یک هفته کامل او دلش برای آنها تنگ شده بود، و از توجه مداوم آنها لذت قابل ملاحظه‌ای می‌برد.

اندکی بعد از ساعت شش آنها داشتند عصرانه خود را می‌خورند و پطرس در یک سمت توما و نتانیل در سوی دیگر نشسته بود که حواری شکاک گفت: "تا با چشمان خودم استاد را نبینم و انگشتم را روی جای میخها نگذارم باور نخواهم کرد." همینطور که آنها بدین گونه در برابر میز شام نشسته بودند، و در حالی که درها محکم بسته و چفت شده بودند، استاد مورانشیا به ناگاه در انحنای میز مستقیماً روبروی توما ایستاد و گفت:

"درود بر شما. هنگامی که شما همگی حضور داشتید تا بار دیگر مأموریت رفتن به سرتاسر دنیا و موعظه این بشارت ملکوت خداوند را بشنوید من برای یک هفته کامل اینجا ماندم تا بتوانم دوباره ظاهر شوم. من بار دیگر به شما می‌گویم: همانطور که پدر من را به دنیا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم. همانطور که من پدر را آشکار ساختم، شما نیز مهر الهی را آشکار خواهید ساخت، نه صرفاً با کلمات، بلکه در زندگی روزانه‌تان. من شما را می‌فرستم، نه برای این که روانهای انسانها را دوست بدارید، بلکه انسانها را دوست بدارید. شما نباید صرفاً شادمانیهای بهشت را اعلام کنید بلکه همچنین این واقعیات معنوی زندگی الهی را در تجربه روزانه‌تان به نمایش بگذارید، زیرا شما از طریق ایمان از زندگی جاودانه به عنوان هدیه خداوند از پیش برخوردار گشته‌اید. هنگامی که شما ایمان داشته باشید، هنگامی که نیروی آسمانی، روح حقیقت، در شما دمیده شود، نورتان را اینجا پشت درهای بسته پنهان نخواهید کرد؛ شما مهر و بخشش خداوند را به تمامی نوع بشر آشکار خواهید ساخت. شما اکنون از واقعیتهای یک تجربه ناخوشایند به خاطر ترس می‌گریزید، اما هنگامی که با روح حقیقت غسل تعمید یابید، با شجاعت و شادمانی بیرون خواهید رفت تا با تجارب جدید اعلام خبر خوش حیات جاودان در ملکوت خداوند روبرو شوید. شما ممکن است اینجا و در جلیل برای مدتی کوتاه بمانید، در حالی که از شوک گذار از امنیت کاذب مرجعیت سنت‌گرایی به نظم جدید مرجعیت واقعیات، حقیقت، و ایمان به واقعیتهای متعالی تجربه زنده بهبود می‌یابید. مأموریت شما در دنیا مبتنی بر این واقعیت است که من در میان شما یک زندگی خدا — آشکار کننده داشته‌ام؛ و مبتنی بر این حقیقت است که شما و کلیه انسانهای دیگر فرزندان خداوند هستید؛ و این در بر گیرنده حیاتی خواهد بود که در میان انسانها زندگی خواهید کرد — تجربه واقعی و زنده دوست داشتن انسانها و خدمت کردن به آنها، حتی به آن گونه که من شما را دوست داشته‌ام و به شما خدمت کرده‌ام. بگذارید ایمان نور شما را به دنیا آشکار سازد؛ بگذارید آشکارسازی حقیقت چشمانی را که به واسطه سنت کور شده بینا کند؛ بگذارید خدمت مهرآمیز شما تعصبی را که از نادانی سرچشمه گرفته به گونه‌ای مؤثر نابود سازد. شما از طریق نزدیک شدن به انسانهای هم‌نوع خود با دلسوزی فهمیده و با جانفشانی عاری از خودخواهی، آنها را به آگاهی نجات دهنده از مهر پدر رهنمون خواهید شد. یهودیان نیکی را ستوده‌اند؛ یونانیان زیبایی را ستایش کرده‌اند؛ هندوها فداکاری را موعظه می‌کنند؛ زاهدان سرزمینهای دور حرمت را آموزش می‌دهند؛

it, he really enjoyed the attention paid him; he derived unconscious satisfaction from the efforts of all his fellows to convince and convert him. He had missed them for a full week, and he obtained considerable pleasure from their persistent attentions.

191:52 (2042:6) They were having their evening meal a little after six o'clock, with Peter sitting on one side of Thomas and Nathaniel on the other, when the doubting apostle said: "I will not believe unless I see the Master with my own eyes and put my finger in the mark of the nails." As they thus sat at supper, and while the doors were securely shut and barred, the morontia Master suddenly appeared inside the curvature of the table and, standing directly in front of Thomas, said:

191:53 (2043:1) "Peace be upon you. For a full week have I tarried that I might appear again when you were all present to hear once more the commission to go into all the world and preach this gospel of the kingdom. Again I tell you: As the Father sent me into the world, so send I you. As I have revealed the Father, so shall you reveal the divine love, not merely with words, but in your daily living. I send you forth, not to love the souls of men, but rather to love men. You are not merely to proclaim the joys of heaven but also to exhibit in your daily experience these spirit realities of the divine life since you already have eternal life, as the gift of God, through faith. When you have faith, when power from on high, the Spirit of Truth, has come upon you, you will not hide your light here behind closed doors; you will make known the love and the mercy of God to all mankind. Through fear you now flee from the facts of a disagreeable experience, but when you shall have been baptized with the Spirit of Truth, you will bravely and joyously go forth to meet the new experiences of proclaiming the good news of eternal life in the kingdom of God. You may tarry here and in Galilee for a short season while you recover from the shock of the transition from the false security of the authority of traditionalism to the new order of the authority of facts, truth, and faith in the supreme realities of living experience. Your mission to the world is founded on the fact that I lived a God-revealing life among you; on the truth that you and all other men are the sons of God; and it shall consist in the life which you will live among men — the actual and living experience of loving men and serving them, even as I have loved and served you. Let faith reveal your light to the world; let the revelation of truth open the eyes blinded by tradition; let your loving service effectually destroy the prejudice engendered by ignorance. By so drawing close to your fellow men in understanding sympathy and with unselfish devotion, you will lead them into a saving knowledge of the Father's love. The Jews have extolled goodness; the Greeks have exalted beauty; the Hindus preach devotion; the faraway ascetics teach reverence; the Romans demand loyalty; but I require of my disciples life,

رومیها طالب وفاداری هستند؛ اما من از حواریونم زندگی می‌خواهم، حتی یک زندگی حاوی خدمت مهرآمیز برای برادرانتان در جسم.”

پس از این که استاد این سخنان را گفت به صورت تومارو به پایین نگرست و گفت: ”و توما، تو که گفتی باور نخواهی کرد مگر این که بتوانی مرا ببینی و انگشت خود را در جای میخ دستان من بگذاری، هیچ نشان میخی در دستان من نمی‌بینی، زیرا من به شکلی از مرگ برخاسته‌ام که تو نیز پس از عزیمت از این دنیا خواهی داشت. تو که اکنون مرا دیده‌ای و سخنان مرا شنیده‌ای، به برادرانت چه خواهی گفت؟ تو به حقیقت اذعان خواهی کرد، زیرا از پیش در قلبت شروع به باور کرده بودی، حتی هنگامی که ناباوری خود را با سرسختی زیاد تصریح نمودی. توما، شکهای تو درست هنگامی که در حال فروپاشی هستند، همیشه با لجوجانه‌ترین نحو خود را نشان می‌دهند. توما، من به تو می‌گویم که بی‌ایمان نباش بلکه ایمان داشته باش، و من می‌دانم که تو ایمان خواهی آورد، حتی با جان و دل.”

هنگامی که توما این سخنان را شنید، در برابر استاد مورانشیا زانو زد و فریاد برآورد: ”من ایمان دارم! ای خدای من و ای سرور من!“ سپس عیسی به توما گفت: ”توما تو ایمان آوردی زیرا به راستی من را دیده و شنیده‌ای. خوشا به حال آنها در اعصار آینده که ایمان خواهند آورد گرچه با چشم جسمانی ندیده‌اند و با گوش انسانی نشنیده‌اند.“

و سپس، همینطور که شکل استاد به نزدیکی سر میز حرکت کرد، همگی آنها را مخاطب قرار داد و گفت: ”و اکنون همگی شما به جلیل بروید. من به زودی در آنجا به شما ظاهر خواهم گشت.“ او بعد از این که این را گفت، از برابر دیدگان آنها محو گردید.

یازده حواری اکنون به طور کامل متقاعد شده بودند که عیسی از مرگ برخاسته است، و در سحرگاه بامداد بعد، پیش از سپیده دم، به مقصد جلیل راه افتادند.

6- ظهور در اسکندریه

در حالی که یازده حواری در راه رفتن به جلیل بودند، داشتند به پایان سفرشان نزدیک می‌شدند که در عصر سه‌شنبه 18 آوریل، در حدود ساعت هشت و نیم، عیسی به روغن و حدود هشتاد ایماندار دیگر در اسکندریه ظاهر گشت. این دوازدهمین ظهور استاد در شکل مورانشیا بود. عیسی در پایان گزارش پیام‌آور داوود در رابطه با مصلوب شدنش در برابر این یونانیان و یهودیان ظاهر گشت. این پیام‌آور که در بازگویی گزارش دونگان در مسیر اورشلیم – اسکندریه نفر پنجم بود، در اواخر بعد از ظهر آن روز به اسکندریه رسیده بود، و هنگامی که پیامش را به روغن تحویل داد، تصمیم گرفته شد که برای گرد آوردن ایمانداران فراخوان داده شود تا این کلام سوگبار از خود پیام‌آور دریافت شود. در حدود ساعت هشت، پیام‌آور، ناتان اهل بوسیریس، نزد این گروه آمد و جزئیات تمامی آنچه را که توسط دوندۀ قبلی به او گفته شده بود به آنها گفت. ناتان بازگویی متأثر کننده خود را با این عبارات پایان داد: ”اما داوود که این کلام را به ما می‌رساند گزارش می‌دهد که استاد در پیشگویی مرگش اعلام کرد که دوباره از مرگ برخواید

even a life of loving service for your brothers in the flesh.”

191:54 (2043:2) When the Master had so spoken, he looked down into the face of Thomas and said: “And you, Thomas, who said you would not believe unless you could see me and put your finger in the nail marks of my hands, have now beheld me and heard my words; and though you see no nail marks on my hands, since I am raised in the form that you also shall have when you depart from this world, what will you say to your brethren? You will acknowledge the truth, for already in your heart you had begun to believe even when you so stoutly asserted your unbelief. Your doubts, Thomas, always most stubbornly assert themselves just as they are about to crumble. Thomas, I bid you be not faithless but believing — and I know you will believe, even with a whole heart.”

191:55 (2043:3) When Thomas heard these words, he fell on his knees before the morontia Master and exclaimed, “I believe! My Lord and my Master!” Then said Jesus to Thomas: “You have believed, Thomas, because you have really seen and heard me. Blessed are those in the ages to come who will believe even though they have not seen with the eye of flesh nor heard with the mortal ear.”

191:56 (2043:4) And then, as the Master’s form moved over near the head of the table, he addressed them all, saying: “And now go all of you to Galilee, where I will presently appear to you.” After he said this, he vanished from their sight.

191:57 (2044:1) The eleven apostles were now fully convinced that Jesus had risen from the dead, and very early the next morning, before the break of day, they started out for Galilee.

6. THE ALEXANDRIAN APPEARANCE

191:61 (2044:2) While the eleven apostles were on the way to Galilee, drawing near their journey’s end, on Tuesday evening, April 18, at about half past eight o’clock, Jesus appeared to Rodan and some eighty other believers, in Alexandria. This was the Master’s twelfth appearance in morontia form. Jesus appeared before these Greeks and Jews at the conclusion of the report of David’s messenger regarding the crucifixion. This messenger, being the fifth in the Jerusalem-Alexandria relay of runners, had arrived in Alexandria late that afternoon, and when he had delivered his message to Rodan, it was decided to call the believers together to receive this tragic word from the messenger himself. At about eight o’clock, the messenger, Nathan of Busiris, came before this group and told them in detail all that had been told him by the preceding runner. Nathan ended his touching recital with these words: “But David, who sends us this word, reports

خاست. "حتی همینطور که ناتان سخن می‌گفت، استاد مورانشیا در برابر دید کامل همه در آنجا ظاهر گشت. و هنگامی که ناتان نشست، عیسی گفت:

"درود بر شما. آنچه را که پدرم برای برقرارش من را به دنیا فرستاد به یک نژاد، یک ملت، یا یک گروه ویژه از آموزگاران یا موعظه‌گران تعلق ندارد. این بشارت ملکوت خداوند به یهودی و غیریهودی، غنی و فقیر، آزاد و برده، مرد و زن هر دو تعلق دارد، حتی به کودکان کوچک. و شما همگی باید این بشارت مهر و حقیقت را از طریق زندگی‌تان در جسم اعلام کنید. شما باید با یک عطوفت نوین و تکل دهنده یکدیگر را دوست داشته باشید، حتی به آن گونه که من شما را دوست داشته‌ام. شما باید با یک جانفشانی نوین و شگرف به نوع بشر خدمت کنید، حتی به آن گونه که من به شما خدمت کرده‌ام. و هنگامی که انسانها می‌بینند شما اینقدر آنها را دوست دارید، و هنگامی که می‌بینند چه آتشین به آنها خدمت می‌کنید، پی خواهند برد که شما همیاران با ایمان ملکوت آسمانی شده‌اید، و تا یافتن نجات جاودانه، از روح حقیقت که در زندگی شما می‌بینند، دنباله‌روی خواهند نمود.

"همانطور که پدر مرا به این دنیا فرستاد، من نیز اکنون شما را می‌فرستم. شما همگی فراخوانده شدید تا به آنهایی که در تاریکی به سر می‌برند خبر خوش را برسانید. این بشارت ملکوت خداوند به همه آنهایی تعلق دارد که به آن باور دارند؛ این برای حراست به کاهنان صرف سپرده نخواهد شد. به زودی روح حقیقت بر شما فرود خواهد آمد، و شما را به تمام حقیقت رهنمون خواهد گشت. پس به سرتاسر دنیا بروید، و این حقیقت مطلق را موعظه کنید، و بنگرید، من همیشه با شما هستم، حتی تا پایان اعصار."

پس از این که استاد این سخنان را گفت، از نظر آنان محو گردید. این ایمانداران تمامی آن شب در آنجا با هم ماندند و تجاربشان را به عنوان ایمانداران ملکوت خداوند بازگو نمودند و به بسیاری سخنان روئن و دستیاران او گوش دادند. و آنها همگی باور کردند که عیسی از مرگ برخاسته است. شگفتی پیک داوود را که روز دوم بعد از این رخداد از راه رسید و حامل پیامی در رابطه با زنده شدن عیسی بود تصور کنید، هنگامی که آنها به گفته او با این گفتار پاسخ دادند: "آری، ما می‌دانیم، زیرا او را دیده‌ایم. او روز پیش از دیروز به ما ظاهر شد."

that the Master, in foretelling his death, declared that he would rise again." Even as Nathan spoke, the morontia Master appeared there in full view of all. And when Nathan sat down, Jesus said:

191:62 (2044:3) "Peace be upon you. That which my Father sent me into the world to establish belongs not to a race, a nation, nor to a special group of teachers or preachers. This gospel of the kingdom belongs to both Jew and gentile, to rich and poor, to free and bond, to male and female, even to the little children. And you are all to proclaim this gospel of love and truth by the lives which you live in the flesh. You shall love one another with a new and startling affection, even as I have loved you. You will serve mankind with a new and amazing devotion, even as I have served you. And when men see you so love them, and when they behold how fervently you serve them, they will perceive that you have become faith-fellows of the kingdom of heaven, and they will follow after the Spirit of Truth which they see in your lives, to the finding of eternal salvation.

191:63 (2044:4) "As the Father sent me into this world, even so now send I you. You are all called to carry the good news to those who sit in darkness. This gospel of the kingdom belongs to all who believe it; it shall not be committed to the custody of mere priests. Soon will the Spirit of Truth come upon you, and he shall lead you into all truth. Go you, therefore, into all the world preaching this gospel, and lo, I am with you always, even to the end of the ages."

191:64 (2044:5) When the Master had so spoken, he vanished from their sight. All that night these believers remained there together recounting their experiences as kingdom believers and listening to the many words of Rodan and his associates. And they all believed that Jesus had risen from the dead. Imagine the surprise of David's herald of the resurrection, who arrived the second day after this, when they replied to his announcement, saying: "Yes, we know, for we have seen him. He appeared to us day before yesterday."

مقاله 192. ظهورها در جلیل

193 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 191

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 192

ظهورها در جلیل

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ظهور در کنار دریاچه
- 2- دیدار با حواریون دو به دو
- 3- در کوه انتصاب
- 4- گردهمایی در کنار دریاچه

مقدمه مقاله

تا پیش از آن که حواریون اورشلیم را به مقصد جلیل ترک کنند، رهبران یهودی به قدر قابل ملاحظه‌ای آرام شده بودند. از آنجا که عیسی فقط به خانواده باورمندان ملکوت خداوند ظاهر شده بود، و از آنجا که حواریون مخفی بودند و به طور علنی موعظه نمی‌کردند، حکمرانان یهودیان به این نتیجه رسیدند که جنبش هوادار مسیح در نهایت عملاً سرکوب شده است. البته آنها به واسطه گسترش فزاینده شایعات که عیسی از مرگ برخاسته است پریشان شده بودند، اما آنها به نگهبانی که رشوه گرفته بودند متکی بودند که تمامی این گزارشات را از طریق این بازگویی داستان‌شان که گروهی از پیروانش بدن را برده‌اند به طور مؤثر خنثی کنند.

از این زمان به بعد، تا هنگامی که حواریون از طریق موج بالا رونده اذیت و آزار پراکنده شدند، پطرس رهبر عموماً شناخته شده گروه حواریون بود. عیسی هرگز چنین اختیاری به او نداد، و حواریون همیار او هرگز به طور رسمی او را به چنین موضع مسئولیتی انتخاب نکردند؛ او به طور طبیعی آن را به عهده گرفت و با رضایت همه آن را حفظ نمود و همچنین بدین دلیل که واعظ اصلی آنها بود. از حالا به بعد کار اصلی حواریون موعظه عمومی شد. بعد از بازگشت آنها از جلیل، متیاس که آنان به عنوان جایگزین یهوذا انتخاب کردند خزانه‌دار آنها شد.

آنها در طول هفته در اورشلیم ماندند. مریم، مادر عیسی بیشتر وقت را با زنان ایماندار که در منزل یوسف

PAPER 192

APPEARANCES IN GALILEE

SECTIONS

Introduction

1. Appearance by the Lake
2. Visiting with the Apostles Two and Two
3. On the Mount of Ordination
4. The Lakeside Gathering

INTRODUCTION

^{192.0.1 (2045.1)} BY THE time the apostles left Jerusalem for Galilee, the Jewish leaders had quieted down considerably. Since Jesus appeared only to his family of kingdom believers, and since the apostles were in hiding and did no public preaching, the rulers of the Jews concluded that the gospel movement was, after all, effectually crushed. They were, of course, disconcerted by the increasing spread of rumors that Jesus had risen from the dead, but they depended upon the bribed guards effectively to counteract all such reports by their reiteration of the story that a band of his followers had removed the body.

^{192.0.2 (2045.2)} From this time on, until the apostles were dispersed by the rising tide of persecution, Peter was the generally recognized head of the apostolic corps. Jesus never gave him any such authority, and his fellow apostles never formally elected him to such a position of responsibility; he naturally assumed it and held it by common consent and also because he was their chief preacher. From now on public preaching became the main business of the apostles. After their return from Galilee, Matthias, whom they chose to take the place of Judas, became their treasurer.

^{192.0.3 (2045.3)} During the week they tarried in Jerusalem, Mary the mother of Jesus spent much of the time with the women believers who were

اهل ر امه توقف کرده بودند گذراند.

در سحرگاه بامداد این دوشنبه هنگامی که حواریون عازم جلیل شدند، یوحنا مرقس به همراه آنان رفت. او آنها را به خارج از شهر دنبال نمود، و هنگامی که آنها از بتائی کاملاً فراتر رفتند، با شجاعت به میان آنها آمد، و احساس اطمینان داشت که او را باز نمی‌گردانند.

حواریون در مسیر رفتن به جلیل چندین بار توقف کردند تا داستان استاد از مرگ برخاسته‌شان را بگویند و از این رو چهارشنبه شب دیر هنگام بود که به بیت صیدا رسیدند. پنجشنبه هنگام ظهر بود که همگی بیدار شدند و آماده خوردن صبحانه شدند.

1- ظهور در کنار دریاچه

در حدود ساعت شش بامداد جمعه، 21 آوریل، استاد مورانتیا سیزدهمین ظهورش را انجام داد. این اولین ظهور به ده حواری در جلیل، در حالی که قایقشان به نزدیکی مکان معمول فرود در بیت صیدا به ساحل نزدیک می‌شد بود.

بعد از این که حواریون بعد از ظهر و آغاز عصر پنجشنبه را در منزل زبیدیا در انتظار سپری کردند، شمعون پطرس پیشنهاد کرد که آنها به ماهیگیری بروند. هنگامی که پطرس رفتن به ماهیگیری را پیشنهاد کرد، تمامی حواریون تصمیم گرفتند با او همراه شوند. آنها در سراسر شب با تورها تلاش کردند ولی هیچ ماهی نگرفتند. آنها ناکامی در ماهی گرفتن را زیاد مهم نپنداشتند، زیرا تجارب جالب بسیاری داشتند که پیرامون آن صحبت کنند، چیزهایی که به تازگی در اورشلیم برای آنها اتفاق افتاده بود. اما هنگامی که سپیددم فرا رسید، آنها تصمیم گرفتند به بیت صیدا بازگردند. همینطور که آنها به ساحل نزدیک می‌شدند، کسی را در کرانه دریاچه در مکن بارانداز قایق دیدند که در کنار یک آتش ایستاده بود. آنها در ابتدا تصور کردند او یوحنا مرقس است که آمده به خاطر ماهیگیریشان به آنان خوشامد بگوید، اما همینطور که به ساحل نزدیکتر شدند، متوجه شدند اشتباه کردند — این مرد بسیار بلند قامت‌تر از یوحنا بود. به ذهن هیچیک از آنها خطور نکرد که شخصی که در ساحل ایستاده است استاد است. آنها در مجموع نفهمیدند که چرا عیسی می‌خواست در ببحوحه صحنه‌های ارتباطات پیشینشان و در فضای باز در تماس با طبیعت، به دور از محیط منزوی اورشلیم که تداعی کننده سوگبار ترس، خیانت، و مرگ بود با آنها ملاقات کند. او به آنها گفته بود که اگر آنها به جلیل بروند، در آنجا با آنان دیدار خواهد کرد، و او در استانه انجام آن وعده بود.

همینطور که آنها لنگر انداختند و برای رفتن به ساحل آماده ورود به قایق کوچک شدند، مردی که در ساحل بود به آنها ندا در داد: "مردان، آیا چیزی گرفته‌اید؟" و هنگامی که آنها پاسخ دادند، "نه"، او دوباره سخن گفت: "تور را در سمت راست قایق بیافکنید، و ماهی خواهید یافت." در حالی که آنها نمی‌دانستند این عیسی بود که آنها را راهنمایی کرده بود، به آن گونه که به آنها رهنمود داده شده بود، با هم تور را انداختند، و تور فوراً پر شد، آنقدر که آنها به سختی توانستند آن را بالا بکشند. حل یوحنا زبیدی درکی سریع داشت، و هنگامی که تور سنگین‌بار را دید پی برد که

stopping at the home of Joseph of Arimathea.

^{192:0.4 (2045:4)} Early this Monday morning when the apostles departed for Galilee, John Mark went along. He followed them out of the city, and when they had passed well beyond Bethany, he boldly came up among them, feeling confident they would not send him back.

^{192:0.5 (2045:5)} The apostles paused several times on the way to Galilee to tell the story of their risen Master and therefore did not arrive at Bethsaida until very late on Wednesday night. It was noontime on Thursday before they were all awake and ready to partake of breakfast.

1. APPEARANCE BY THE LAKE

^{192:1.1 (2045:6)} About six o'clock Friday morning, April 21, the morontia Master made his thirteenth appearance, the first in Galilee, to the ten apostles as their boat drew near the shore close to the usual landing place at Bethsaida.

^{192:1.2 (2045:7)} After the apostles had spent the afternoon and early evening of Thursday in waiting at the Zebedee home, Simon Peter suggested that they go fishing. When Peter proposed the fishing trip, all of the apostles decided to go along. All night they toiled with the nets but caught no fish. They did not much mind the failure to make a catch, for they had many interesting experiences to talk over, things which had so recently happened to them at Jerusalem. But when daylight came, they decided to return to Bethsaida. As they neared the shore, they saw someone on the beach, near the boat landing, standing by a fire. At first they thought it was John Mark, who had come down to welcome them back with their catch, but as they drew nearer the shore, they saw they were mistaken — the man was too tall for John. It had occurred to none of them that the person on the shore was the Master. They did not altogether understand why Jesus wanted to meet with them amidst the scenes of their earlier associations and out in the open in contact with nature, far away from the shut-in environment of Jerusalem with its tragic associations of fear, betrayal, and death. He had told them that, if they would go into Galilee, he would meet them there, and he was about to fulfill that promise.

^{192:1.3 (2045:1)} As they dropped anchor and prepared to enter the small boat for going ashore, the man on the beach called to them, "Lads, have you caught anything?" And when they answered, "No," he spoke again. "Cast the net on the right side of the boat, and you will find fish." While they did not know it was Jesus who had directed them, with one accord they cast in the net as they had been instructed, and immediately it was filled, so much so that they were hardly able to draw it up. Now, John Zebedee was quick of perception, and when he saw

این استاد بود که با آنها صحبت کرده بود. هنگامی که این اندیشه به ذهن او خطور کرد، خم شد و در گوش پطرس زمزمه کرد: "او استاد است." پطرس همواره مردی با عمل بی‌فکرانه و جانفشانی شتابزده بود؛ لذا هنگامی که یوحنا این را در گوشش زمزمه کرد، به سرعت برخاست و خود را به داخل آب افکند تا سریعتر نزد استاد برسد. برادران او با فاصله نزدیک به دنبال او روانه گشتند و با قایق کوچک به ساحل رسیدند، و تور ماهیان را به دنبال خود کشیدند.

تا این هنگام یوحنا مرقس بیدار شده بود و پس از این که آمدن حواریون به ساحل با تور سنگین‌بار را مشاهده کرد در امتداد ساحل دوید تا به آنها خوشامد بگوید؛ و هنگامی که به جای ده مرد یازده مرد دید، حدس زد که فرد ناشناخته عیسی از مرگ برخاسته است، و همینطور که ده فرد بهت زده در سکوت در کنار ایستادند، فرد جوان به سوی استاد شتافت، و در برابر پاهای او زانو زد و گفت: "خدای من و سرور من." و سپس عیسی سخن گفت، نه بدان گونه که در اورشلیم با "درود بر شما" به آنان خوشامد می‌گفت، بلکه با لحن عادی یوحنا مرقس را خطاب قرار داد: "خوب یوحنا، من خوشحالم دوباره تو را می‌بینم و در جلیل بی‌دغدغه، جایی که می‌توانیم دیدار خوبی داشته باشیم. یوحنا با ما بمان و صبحانه بخور."

همینطور که عیسی با مرد جوان صحبت می‌کرد، ده تن چنان متحیر و شگفت‌زده شده بودند که از آوردن تور ماهی به ساحل غفلت کردند. حال عیسی سخن گفت: "ماهی خود را بیاورید و قدری را برای صبحانه آماده کنید. ما فعلاً آتش و نان زیاد داریم."

در حالی که یوحنا مرقس به استاد ادای احترام کرده بود، پطرس برای یک لحظه از منظره زغال آتش که در ساحل برافروخته شده بود در شوکه بود؛ صحنه برای او به گونه‌ای آشکار یادآور آتش زغال نیمه شب در حیاط منزل حنا بود. او در آنجا استاد را انکار کرده بود، اما خود را تکان داد، و با زانو زدن در برابر پاهای استاد فریاد برآورد: "خدای من و سرور من!"

سپس حین این که یاران پطرس تور را به داخل می‌کشیدند او به آنها پیوست. هنگامی که آنها صید خود را به خشکی آوردند ماهیان را شمردند، و 153 ماهی بزرگ در آنجا بودند. و باز این به خطا یک ماهیگیری معجزه‌آسای دیگر نامیده شد. در رابطه با این رخداد هیچ معجزه‌ای صورت نگرفت. این صرفاً یک به کارگیری پیش‌آگاهی استاد بود. او می‌دانست که ماهیان در آنجا هستند و از این رو به حواریون رهنمود داد تور را در آنجا بیاندازند.

عیسی با آنها سخن گفت. او گفت: "اکنون همگی شما بیایید صبحانه میل کنید. حتی ضمن این که من با شما دیدار می‌کنم دوقلوها باید بنشینند؛ یوحنا مرقس ماهیان را آماده خواهد کرد." یوحنا مرقس هفت ماهی بزرگ آورد و استاد آنها را روی آتش گذاشت، و هنگامی که آنها پخته شدند، آن مرد جوان آنها را برای ده تن سرو کرد. سپس عیسی نان را چند تکه کرد و به یوحنا داد، و او نیز به نوبه خود آن را به حواریون گرسنه داد. پس از این که آنها همگی مورد پذیرایی واقع شدند، عیسی از یوحنا مرقس خواست که بنشیند، ضمن این که او خودش ماهی و نان را به آن مرد جوان داد. و همینطور که آنها می‌خوردند، عیسی به سراغ آنها رفت و بسیاری از

the heavy-laden net, he perceived that it was the Master who had spoken to them. When this thought came into his mind, he leaned over and whispered to Peter, "It is the Master." Peter was ever a man of thoughtless action and impetuous devotion; so when John whispered this in his ear, he quickly arose and cast himself into the water that he might the sooner reach the Master's side. His brethren came up close behind him, having come ashore in the small boat, hauling the net of fishes after them.

192:1.4 (2046:2) By this time John Mark was up and, seeing the apostles coming ashore with the heavy-laden net, ran down the beach to greet them; and when he saw eleven men instead of ten, he surmised that the unrecognized one was the risen Jesus, and as the astonished ten stood by in silence, the youth rushed up to the Master and, kneeling at his feet, said, "My Lord and my Master." And then Jesus spoke, not as he had in Jerusalem, when he greeted them with "Peace be upon you," but in commonplace tones he addressed John Mark: "Well, John, I am glad to see you again and in carefree Galilee, where we can have a good visit. Stay with us, John, and have breakfast."

192:1.5 (2046:3) As Jesus talked with the young man, the ten were so astonished and surprised that they neglected to haul the net of fish in upon the beach. Now spoke Jesus: "Bring in your fish and prepare some for breakfast. Already we have the fire and much bread."

192:1.6 (2046:4) While John Mark had paid homage to the Master, Peter had for a moment been shocked at the sight of the coals of fire glowing there on the beach; the scene reminded him so vividly of the midnight fire of charcoal in the courtyard of Annas, where he had disowned the Master, but he shook himself and, kneeling at the Master's feet, exclaimed, "My Lord and my Master!"

192:1.7 (2046:5) Peter then joined his comrades as they hauled in the net. When they had landed their catch, they counted the fish, and there were 153 large ones. And again was the mistake made of calling this another miraculous catch of fish. There was no miracle connected with this episode. It was merely an exercise of the Master's preknowledge. He knew the fish were there and accordingly directed the apostles where to cast the net.

192:1.8 (2047:1) Jesus spoke to them, saying: "Come now, all of you, to breakfast. Even the twins should sit down while I visit with you; John Mark will dress the fish." John Mark brought seven good-sized fish, which the Master put on the fire, and when they were cooked, the lad served them to the ten. Then Jesus broke the bread and handed it to John, who in turn served it to the hungry apostles. When they had all been served, Jesus bade John Mark sit down while he himself served the fish and the bread to the lad. And as they ate, Jesus visited with them and recounted their many experiences in Galilee

تجارب زیاد آنان را که در جلیل و در کنار همین دریاچه داشتند بازگو نمود.

این سومین بار بود که عیسی به جمع حواریون خود را نشان داد. هنگامی که عیسی در ابتدا آنها را مورد خطاب قرار داد، و از آنها پرسید که آیا هیچ ماهی دارند، آنها گمان نبردند که او کیست، زیرا برای این ماهیگیران در دریای جلیل، هنگامی که به ساحل می‌آمدند، این یک تجربه معمولی بود که توسط تاجران ماهی در تریکیا بدین گونه مورد مواجهه قرار گیرند. این تاجران معمولاً در آنجا حضور داشتند تا برای نکانهای خشک سازی ماهی تازه بخرند.

عیسی با ده حواری و یوحنا مرقس برای بیش از یک ساعت دیدار کرد، و سپس حین راه رفتن در پایین و بالای ساحل دو به دو با آنها صحبت کرد — اما نه همان دو نفری را که در ابتدا برای آموزش با هم اعزام کرده بود. کلیه یازده حواری با هم از اورشلیم آمده بودند، اما همینطور که آنها به جلیل نزدیک می‌شدند، شمعون غیور بیشتر و بیشتر افسرده گشت، طوری که پس از رسیدن آنها به بیت صیدا او برادرانش را ترک کرد و به منزلش بازگشت.

عیسی پیش از ترک آنها در این بامداد فرمان داد که دو تن از حواریون باید داوطلب شوند و نزد شمعون غیور بروند و همان روز او را بازگردانند. و پطرس و اندریاس چنین کردند.

2- دیدار با حواریون دو به دو

پس از این که آنها صبحانه را تمام کردند، و در حالی که دیگران در کنار آتش نشسته بودند، عیسی به پطرس و به یوحنا اشاره کرد که آنها باید برای قدم زدن در کنار ساحل با او بیایند. همینطور که آنها راه می‌رفتند، عیسی به یوحنا گفت: "یوحنا، آیا مرا دوست داری؟" و یوحنا پاسخ داد: "بله استاد، با تمامی قلبم." استاد گفت: "پس یوحنا، از نابردباری خود دست بکش و یاد بگیر انسانها را دوست داشته باشی، به همان گونه که من تو را دوست داشته‌ام. زندگی خود را وقف اثبات این کن که عشق بزرگترین چیز در دنیا است. مهر خداوند است که انسانها را و می‌دارد که به دنبال نجات باشند. مهر نیای تمامی نیکی معنوی و جوهر حقیقت و زیبایی است."

سپس عیسی به پطرس رو کرد و پرسید: "پطرس، آیا مرا دوست داری؟" پطرس پاسخ داد: "خداوند، تو می‌دانی که با تمامی وجودم تو را دوست دارم." سپس عیسی گفت: "پطرس، اگر مرا دوست داری، برهه‌ای مرا خوراک بده. از خدمت کردن به ضعیفان، فقیران، و جوانان فروگذار نکن. کلام خداوند را بدون ترس یا استثنا قائل شدن موعظه کن؛ همیشه به خاطر داشته باش که خداوند از کسی جانبداری نمی‌کند. به هموعان خود حتی به همان گونه که من به تو خدمت کرده‌ام خدمت کن. انسانهای هموع خود را ببخش، حتی به آن گونه که من تو را بخشیده‌ام. بگذار تجربه ارزش ژرف اندیشی و قدرت تفکر هوشمند را به تو آموزش دهد."

بعد از این که آنها قدری دورتر راه رفتند، استاد به

and by this very lake.

192:1.9 (2047:2) This was the third time Jesus had manifested himself to the apostles as a group. When Jesus first addressed them, asking if they had any fish, they did not suspect who he was because it was a common experience for these fishermen on the Sea of Galilee, when they came ashore, to be thus accosted by the fish merchants of Tarichea, who were usually on hand to buy the fresh catches for the drying establishments.

192:1.10 (2047:3) Jesus visited with the ten apostles and John Mark for more than an hour, and then he walked up and down the beach, talking with them two and two — but not the same couples he had at first sent out together to teach. All eleven of the apostles had come down from Jerusalem together, but Simon Zelotes grew more and more despondent as they drew near Galilee, so that, when they reached Bethsaida, he forsook his brethren and returned to his home.

192:1.11 (2047:4) Before taking leave of them this morning, Jesus directed that two of the apostles should volunteer to go to Simon Zelotes and bring him back that very day. And Peter and Andrew did so.

2. VISITING WITH THE APOSTLES TWO AND TWO

192:2.1 (2047:5) When they had finished breakfast, and while the others sat by the fire, Jesus beckoned to Peter and to John that they should come with him for a stroll on the beach. As they walked along, Jesus said to John, "John, do you love me?" And when John answered, "Yes, Master, with all my heart," the Master said: "Then, John, give up your intolerance and learn to love men as I have loved you. Devote your life to proving that love is the greatest thing in the world. It is the love of God that impels men to seek salvation. Love is the ancestor of all spiritual goodness, the essence of the true and the beautiful."

192:2.2 (2047:6) Jesus then turned toward Peter and asked, "Peter, do you love me?" Peter answered, "Lord, you know I love you with all my soul." Then said Jesus: "If you love me, Peter, feed my lambs. Do not neglect to minister to the weak, the poor, and the young. Preach the gospel without fear or favor; remember always that God is no respecter of persons. Serve your fellow men even as I have served you; forgive your fellow mortals even as I have forgiven you. Let experience teach you the value of meditation and the power of intelligent reflection."

192:2.3 (2047:7) After they had walked along a little farther, the Master turned to Peter and asked,

پطرس رو کرد و گفت: "پطرس، آیا به راستی مرا دوست داری؟" و سپس شمعون گفت: "آری خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست دارم." و باز عیسی گفت: "پس از برده‌های من به خوبی مراقبت کن. برای گله یک شبان نیک و راستین باش. به اعتماد آنها به خودت خیانت نکن. به دست دشمن غافلگیر نشو. در تمامی لحظات آماده و هوشیار باش — مراقب باش و دعا کن."

پس از این که آنها چند گام دورتر رفتند، عیسی به پطرس رو کرد، و برای سومین بار پرسید: "پطرس، آیا به راستی مرا دوست داری؟" و سپس پطرس که به خاطر بی‌اعتمادی ظاهری استاد نسبت به خود قدری محزون گشته بود، با احساس فراوان گفت: "خداوند، تو از همه چیز آگاهی، و لذا می‌دانی که من واقعاً و به راستی تو را دوست دارم." سپس عیسی گفت: "به گوسفندان من خوراک بده. گله را فراموش نکن. برای تمامی شبانان همتای خود یک نمونه و یک الهام باش. همانطور که من تو را دوست داشته‌ام گله را دوست بدار و خود را وقف بهروزی آنها کن، حتی به آن گونه که من زندگی را وقف بهروزی تو کرده‌ام. و از من دنبال‌روی کن، حتی تا پایان."

پطرس این آخرین گفته را که باید به دنبال‌روی از او ادامه دهد، عینی تلقی کرد، و به عیسی رو کرد و با اشاره به یوحنا پرسید: "اگر من از تو دنبال‌روی کنم، این مرد چه باید کند؟" و سپس عیسی با مشاهده این که پطرس گفته‌های او را نفهمیده بود گفت: "پطرس نگران این نباش که برادرانت چه باید کنند. اگر من بخواهم که یوحنا تا بعد از رفتن تو بماند، حتی تا آن هنگام که بازگردم، چه ربطی به تو دارد؟ فقط مطمئن باش که از من دنبال‌روی می‌کنی."

این گفته در میان برادران پخش شد و به عنوان یک گفته عیسی نگرین شده، بدین معنی که یوحنا تا پیش از بازگشت استاد نخواهد مرد. بسیاری فکر می‌کردند و امید داشتند که استاد باز می‌گردد تا با قدرت و جلال پادشاهی خداوند را برقرار سازد. این تفسیر گفته عیسی بود که به بازگرداندن شمعون غیور به خدمت و در کار نگاه داشتن او بسیار تأثیر داشت.

هنگامی که آنها نزد دیگران بازگشتند، عیسی برای قدم زدن و صحبت کردن با اندریاس و یعقوب رفت. پس از این که آنها یک مسافت کوتاه رفته بودند، عیسی به اندریاس گفت: "اندریاس آیا به من اعتماد داری؟" و هنگامی که رئیس پیشین حواریون شنید عیسی چنین پرسشی کرد، بی‌حرکت ایستاد و پاسخ داد: "آری استاد، من قطعاً به تو اعتماد دارم، و تو می‌دانی که دارم." سپس عیسی گفت: "اندریاس، اگر به من اعتماد داری، به برادرانت بیشتر اعتماد داشته باش — حتی به پطرس. من روزی به تو برای رهبری برادرانت اعتماد داشتم. اکنون همینطور که تو را برای رفتن نزد پدر ترک می‌کنم باید به دیگران اعتماد داشته باشی. هنگامی که برادران تو به دلیل انیت و آزار شدید شروع به پراکنده شدن در خارج می‌کنند، برای یعقوب، برادر من در جسم یک مشاور باملاحظه و خردمند باش. آنها بارهای سنگینی روی او خواهند گذاشت که او به لحاظ تجربی آماده تحمل آن را ندارد. و سپس به اعتماد ورزیدن ادامه بده، زیرا من از پشتیبانی تو دست نخواهم کشید. پس از این که کار تو در زمین به پایان رسید، نزد من خواهی آمد."

"Peter, do you really love me?" And then said Simon, "Yes, Lord, you know that I love you." And again said Jesus: "Then take good care of my sheep. Be a good and a true shepherd to the flock. Betray not their confidence in you. Be not taken by surprise at the enemy's hand. Be on guard at all times — watch and pray."

192:24 (2047:9) When they had gone a few steps farther, Jesus turned to Peter and, for the third time, asked, "Peter, do you truly love me?" And then Peter, being slightly grieved at the Master's seeming distrust of him, said with considerable feeling, "Lord, you know all things, and therefore do you know that I really and truly love you." Then said Jesus: "Feed my sheep. Do not forsake the flock. Be an example and an inspiration to all your fellow shepherds. Love the flock as I have loved you and devote yourself to their welfare even as I have devoted my life to your welfare. And follow after me even to the end."

192:25 (2048:1) Peter took this last statement literally — that he should continue to follow after him — and turning to Jesus, he pointed to John, asking, "If I follow on after you, what shall this man do?" And then, perceiving that Peter had misunderstood his words, Jesus said: "Peter, be not concerned about what your brethren shall do. If I will that John should tarry after you are gone, even until I come back, what is that to you? Only make sure that you follow me."

192:26 (2048:2) This remark spread among the brethren and was received as a statement by Jesus to the effect that John would not die before the Master returned, as many thought and hoped, to establish the kingdom in power and glory. It was this interpretation of what Jesus said that had much to do with getting Simon Zelotes back into service, and keeping him at work.

192:27 (2048:3) When they returned to the others, Jesus went for a walk and talk with Andrew and James. When they had gone a short distance, Jesus said to Andrew, "Andrew, do you trust me?" And when the former chief of the apostles heard Jesus ask such a question, he stood still and answered, "Yes, Master, of a certainty I trust you, and you know that I do." Then said Jesus: "Andrew, if you trust me, trust your brethren more — even Peter. I once trusted you with the leadership of your brethren. Now must you trust others as I leave you to go to the Father. When your brethren begin to scatter abroad because of bitter persecutions, be a considerate and wise counselor to James my brother in the flesh when they put heavy burdens upon him which he is not qualified by experience to bear. And then go on trusting, for I will not fail you. When you are through on earth, you shall come to me."

سپس عیسی به یعقوب رو کرد و پرسید: "یعقوب، آیا به من اعتماد داری؟" و البته یعقوب پاسخ داد: "آری استاد، من با تمامی قلبم به تو اعتماد دارم." سپس عیسی گفت: "یعقوب، اگر به من بیشتر اعتماد کنی، با برادرانت کمتر ناشکیبا خواهی بود. اگر به من اعتماد کنی، این به تو کمک خواهد کرد که به برادران باورمند مهربان باشی. یاد بگیر که پیامدهای گفتار و کردار را بسنجی. به یاد داشته باش که برداشت کردن مطابق کاشتن است. برای آرامش روح دعا کن و شکیبایی را در خود پرورش ده. هنگامی که لحظه نوشیدن فنجان جانبازی فرا رسید، این الطاف الهی به همراه ایمان زنده تو را قوت قلب خواهد داد. اما هرگز نومید نشو؛ پس از این که کار تو در زمین به پایان رسید، تو نیز خواهی آمد تا با من باشی."

بعد عیسی با توما و نتانائیل صحبت کرد. او به توما گفت: "توما، به من خدمت می‌کنی؟" توما پاسخ داد: "آری خداوند، من اکنون و همیشه به تو خدمت می‌کنم." سپس عیسی گفت: "اگر به من خدمت می‌کنی، به برادرانم در جسم نیز خدمت کن، حتی همانطور که من به تو خدمت کرده‌ام. و در این کار نیک خسته نشو، بلکه به عنوان کسی که توسط خداوند برای این خدمت مهرآمیز منصوب شده است ایستادگی کن. آنگاه که تو به همراه من خدمت خود را در زمین به پایان رسانی، در جلال با من خدمت خواهی کرد. توما، تو باید از شک کردن دست بکشی؛ باید ایمان و آگاهی تو از حقیقت افزایش یابد. مثل یک کودک به خدا ایمان داشته باش اما زیاد بچه‌گانه عمل کردن را متوقف کن. شهادت داشته باش؛ در ایمان قوی باش و در ملکوت خداوند قدرتمند باش."

سپس استاد به نتانائیل گفت: "نتانائیل به من خدمت می‌کنی؟" و حواری پاسخ داد: "آری استاد، و با یک عطوفت کامل." سپس عیسی گفت: "پس اگر با تمامی وجود به من خدمت می‌کنی، مطمئن شو که با عطوفت خستگی‌ناپذیر وقف بهروزی برادرانم در زمین باشی. دوستی را با رهنمود خود درآمیز و به فلسفه خود محبت اضافه کن. به همنوعان خود خدمت کن، حتی به آن گونه که من به تو خدمت کرده‌ام. همانطور که من مراقب تو بودم به انسانها وفادار باش. کمتر انتقاد کن؛ از برخی انسانها کمتر انتظار داشته باش و بدین ترتیب میزان ناامیدی خود را کاهش ده. و هنگامی که کار اینجا به پایان رسید، در عالم بالا به همراه من خدمت خواهی کرد."

بعد از این استاد با متی و فیلیپ صحبت کرد. او به فیلیپ گفت: "فیلیپ، از من اطاعت می‌کنی؟" فیلیپ پاسخ داد: "آری خداوند، من حتی با جانم از تو اطاعت خواهم کرد." سپس عیسی گفت: "اگر از من اطاعت می‌کنی، پس برو به سرزمینهای غیریهودیان و این بشارت خداوند را اعلام کن. پیامبران به تو گفته‌اند اطاعت کردن بهتر از قربانی کردن است. تو از طریق ایمان یک فرزند خداشناس ملکوت خداوند شده‌ای. تنها یک قانون برای اطاعت کردن وجود دارد، و آن این فرمان است که پیش بروی و بشارت ملکوت خداوند را اعلام کنی. از ترسیدن از انسانها دست بکش؛ از موعظه مژده حیات جاودان به همنوعانت که در تاریکی پڑمرده شده‌اند و مشتاق نور حقیقت هستند نترس. فیلیپ دیگر هیچگاه خود را با پول و مال مشغول نکن. تو اکنون آزادی که درست مثل برادرانت خبر خوش را موعظه کنی. و من پیش از تو خواهم رفت و حتی تا پایان با تو خواهم بود."

19228 (2048.4) Then Jesus turned to James, asking, "James, do you trust me?" And of course James replied, "Yes, Master, I trust you with all my heart." Then said Jesus: "James, if you trust me more, you will be less impatient with your brethren. If you will trust me, it will help you to be kind to the brotherhood of believers. Learn to weigh the consequences of your sayings and your doings. Remember that the reaping is in accordance with the sowing. Pray for tranquillity of spirit and cultivate patience. These graces, with living faith, shall sustain you when the hour comes to drink the cup of sacrifice. But never be dismayed; when you are through on earth, you shall also come to be with me."

19229 (2048.5) Jesus next talked with Thomas and Nathaniel. Said he to Thomas, "Thomas, do you serve me?" Thomas replied, "Yes, Lord, I serve you now and always." Then said Jesus: "If you would serve me, serve my brethren in the flesh even as I have served you. And be not weary in this well-doing but persevere as one who has been ordained by God for this service of love. When you have finished your service with me on earth, you shall serve with me in glory. Thomas, you must cease doubting; you must grow in faith and the knowledge of truth. Believe in God like a child but cease to act so childishly. Have courage; be strong in faith and mighty in the kingdom of God."

192210 (2048.1) Then said the Master to Nathaniel, "Nathaniel, do you serve me?" And the apostle answered, "Yes, Master, and with an undivided affection." Then said Jesus: "If, therefore, you serve me with a whole heart, make sure that you are devoted to the welfare of my brethren on earth with tireless affection. Admix friendship with your counsel and add love to your philosophy. Serve your fellow men even as I have served you. Be faithful to men as I have watched over you. Be less critical; expect less of some men and thereby lessen the extent of your disappointment. And when the work down here is over, you shall serve with me on high."

192211 (2048.2) After this the Master talked with Matthew and Philip. To Philip he said, "Philip, do you obey me?" Philip answered, "Yes, Lord, I will obey you even with my life." Then said Jesus: "If you would obey me, go then into the lands of the gentiles and proclaim this gospel. The prophets have told you that to obey is better than to sacrifice. By faith have you become a God-knowing kingdom son. There is but one law to obey — that is the command to go forth proclaiming the gospel of the kingdom. Cease to fear men; be unafraid to preach the good news of eternal life to your fellows who languish in darkness and hunger for the light of truth. No more, Philip, shall you busy yourself with money and goods. You now are free to preach the glad tidings just as are your brethren. And I will go before you and be with you even to the end."

و سپس استاد در گفتگو با متی پرسید: "متی تو در قابلیت هست که از من اطاعت کنی؟" متی پاسخ داد: "آری خداوند، من کاملاً وقف انجام خواست تو هستم." سپس استاد گفت: "متی، اگر از من اطاعت می‌کنی، برو این بشارت ملکوت خداوند را به تمامی مردمان آموزش ده. تو دیگر چیزهای مادی زندگی را به برادرانت نخواهی داد؛ از این پس تو نیز باید مژده نجات معنوی را اعلام کنی. از حالا به بعد تنها به اطاعت از مأموریت خود برای موعظه این بشارت ملکوت پدر چشم بدوز. همانطور که من خواست پدر را در زمین به انجام رسانده‌ام، تو نیز مأموریت الهی را به انجام خواهی رساند. به یاد داشته باش که یهودی و غیریهودی هر دو برادران تو هستند. هنگامی که حقایق نجات دهنده بشارت ملکوت آسمانی را اعلام می‌کنی از هیچ انسانی نترس. و جایی که من بروم، تو به زودی خواهی آمد."

سپس او با دو قلوهای خلفی، یعقوب و یهودا، قدم زد و صحبت کرد، و در صحبت با هر دو آنها پرسید: "یعقوب و یهودا، به من باور دارید؟" و هنگامی که آنها هر دو پاسخ دادند، "آری استاد، ما یقیناً باور داریم"، او گفت: "من به زودی شما را ترک خواهم کرد. شما می‌بینید که من از پیش در جسم شما را ترک کرده‌ام. پیش از آن که نزد پدرم بروم من فقط مدتی کوتاه در این شکل می‌مانم. شما به من باور دارید — شما حواریون من هستید، و همیشه خواهید بود. بعد از رفتن من، و بعد از این که از قضا به کاری که پیش از زندگی کردن با من انجام می‌دادید بازگشتید، به باورمندی به من و یاد آوردن همنشینی با من ادامه دهید. هرگز اجازه ندهید تغییر در کار ظاهریتان پیمان شما را تحت تأثیر قرار دهد. تا پایان روز هایتان در زمین به خداوند ایمان داشته باشید. هرگز فراموش نکنید که هنگامی که یک فرزند با ایمان خداوند هستید تمامی کارهای نیک منشانه عالم مقدس هستند. هیچ کاری را که یک فرزند خداوند انجام می‌دهد نمی‌تواند عادی باشد. از این رو، از این لحظه به بعد کارتان را برای خدا انجام دهید. و هنگامی که کارتان در این دنیا به پایان رسید، من دنیاهای دیگر و بهتری دارم که به همین گونه برای من در آنجا کار خواهید کرد. و من در تمامی این کارها، در این دنیا و در دنیاهای دیگر، با شما کار خواهم کرد، و روح من در شما سکنی خواهد گزید."

تقریباً ساعت ده بود که عیسی از دیدارش با دو قلوهای خلفی بازگشت، و همینطور که حواریون را ترک می‌کرد گفت: "بدرود، تا این که فردا در هنگام ظهر در کوه انتصاب شما با همگی شما دیدار کنم." پس از این که او بدین گونه سخن گفت، از نظر آنها محو گردید.

3- در کوه انتصاب

در ظهر شنبه، 22 آوریل، یازده حواری با قرار قبلی در تپه نزدیک کفرناحوم گرد آمدند، و عیسی در میان آنان ظاهر گشت. این دیدار در همان کوهی رخ داد که استاد آنها را به عنوان حواریون خود و به عنوان سفیران ملکوت پدر در زمین تعیین کرده بود. و این چهاردهمین تجلی مورانشیایی استاد بود.

^{1922:12 (2049:3)} And then, speaking to Matthew, the Master asked, "Matthew, do you have it in your heart to obey me?" Matthew answered, "Yes, Lord, I am fully dedicated to doing your will." Then said the Master: "Matthew, if you would obey me, go forth to teach all peoples this gospel of the kingdom. No longer will you serve your brethren the material things of life; henceforth you are also to proclaim the good news of spiritual salvation. From now on have an eye single only to obeying your commission to preach this gospel of the Father's kingdom. As I have done the Father's will on earth, so shall you fulfill the divine commission. Remember, both Jew and gentile are your brethren. Fear no man when you proclaim the saving truths of the gospel of the kingdom of heaven. And where I go, you shall presently come."

^{1922:13 (2049:4)} Then he walked and talked with the Alpheus twins, James and Judas, and speaking to both of them, he asked, "James and Judas, do you believe in me?" And when they both answered, "Yes, Master, we do believe," he said: "I will soon leave you. You see that I have already left you in the flesh. I tarry only a short time in this form before I go to my Father. You believe in me — you are my apostles, and you always will be. Go on believing and remembering your association with me, when I am gone, and after you have, perchance, returned to the work you used to do before you came to live with me. Never allow a change in your outward work to influence your allegiance. Have faith in God to the end of your days on earth. Never forget that, when you are a faith son of God, all upright work of the realm is sacred. Nothing which a son of God does can be common. Do your work, therefore, from this time on, as for God. And when you are through on this world, I have other and better worlds where you shall likewise work for me. And in all of this work, on this world and on other worlds, I will work with you, and my spirit shall dwell within you."

^{1922:14 (2049:5)} It was almost ten o'clock when Jesus returned from his visit with the Alpheus twins, and as he left the apostles, he said: "Farewell, until I meet you all on the mount of your ordination tomorrow at noontime." When he had thus spoken, he vanished from their sight.

3. ON THE MOUNT OF ORDINATION

^{1923:1 (2050:1)} At noon on Saturday, April 22, the eleven apostles assembled by appointment on the hill near Capernaum, and Jesus appeared among them. This meeting occurred on the very mount where the Master had set them apart as his apostles and as ambassadors of the Father's kingdom on earth. And this was the Master's fourteenth morontia manifestation.

در این هنگام یازده حواری در یک دایره پیرامون استاد زانو زدند و از او شنیدند که مسئولیتها را تکرار کرد و دیدند او صحنه انتصاب را از نو به اجرا درآورد، حتی به همان گونه که در ابتدا برای کار ویژه ملکوت خداوند تعیین شده بودند. و تمامی این کار برای آنها به صورت یک خاطره تقدیس و انتصاب پیشین آنها برای خدمت به پدر، به جز دعای استاد، بود. هنگامی که استاد — عیسی مورانشیا — اکنون دعا می‌کرد، آن با چنان نوای شگوهمند و کلام قدرتمندی بود، که نظیر آن را حواریون هرگز از پیش نشنیده بودند. استاد آنها اکنون به صورت کسی که در جهان خودش تمامی قدرت و اختیار به دستش سپرده شده بود با حکمرانان جهانها صحبت می‌کرد. و این یازده مرد هرگز این تجربه وقف مجدد مورانشیایی به پیمانه‌های پیشین سفر بودن را فراموش نکردند. استاد درست یک ساعت را در این کوه با سفیرانش گذراند، و پس از این که به گونه‌ای پرمهر با آنها خداحافظی کرد از نظر آنان محو گردید.

و هیچکس عیسی را برای یک هفته کامل ندید. حواریون به راستی هیچ تصویری از این که چه باید کنند نداشتند. آنها نمی‌دانستند که آیا استاد نزد پدر رفته است یا خیر. آنها در این وضعیت بلاتکلیفی در بیت صیدا موقتاً ماندند. آنها می‌ترسیدند که مبادا اگر به ماهیگیری بروند او به دیدار آنها بیاید و آنها نتوانند او را ببینند. در طول تمامی این هفته عیسی با مخلوقات مورانشیا در زمین و با امور گذار مورانشیا که در این دنیا تجربه می‌کرد مشغول بود.

4- گردهمایی در کنار دریاچه

خبر پدیداریهای عیسی در سرتاسر جلیل در حال پخش شدن بود، و هر روز تعداد فزاینده‌ای از ایمانداران به منزل زبدیها وارد می‌شدند تا در رابطه با از مرگ برخاستن استاد پرس و جو کنند و حقیقت را درباره این پدیداریهای گفته شده دریابند. پطرس در آغاز هفته خبر داد که در سبت بعدی در ساعت سه بعد از ظهر یک گردهمایی عمومی در کنار دریاچه برگزار می‌شود.

از این رو در شنبه، 29 آوریل در ساعت 3 بیش از پانصد ایماندار از حول و حوش کفرناحوم در بیت صیدا گرد آمدند تا نخستین موعظه پطرس را از هنگام از مرگ برخاستن عیسی بشنوند. حواری در بهترین وضعیت روحی خود بود، و بعد از این که سخنرانی پرجاذبه خود را به پایان رساند، تعداد اندکی از شنوندگان او شک داشتند که استاد از مرگ برخاسته است.

پطرس با این گفتار موعظه خود را به پایان رساند: "ما تصدیق می‌کنیم که عیسی ناصری نمرده است؛ ما اعلام می‌کنیم که او از قبر برخاسته است. ما اعلام می‌داریم که او را دیده‌ایم و با او صحبت کرده‌ایم." درست در هنگامی که او این اعلام ایمان را به پایان رساند، آنجا در کنار او، در دید کامل تمامی این مردم استاد در شکل مورانشیا ظاهر گشت، و با لحن آشنا با آنها سخن گفت. او گفت: "درود بر شما، و من آرامش خود را به شما می‌دهم." هنگامی که او بدین گونه پدیدار

^{192:32 (2060:2)} At this time the eleven apostles knelt in a circle about the Master and heard him repeat the charges and saw him re-enact the ordination scene even as when they were first set apart for the special work of the kingdom. And all of this was to them as a memory of their former consecration to the Father's service, except the Master's prayer. When the Master — the morontia Jesus — now prayed, it was in tones of majesty and with words of power such as the apostles had never before heard. Their Master now spoke with the rulers of the universes as one who, in his own universe, had had all power and authority committed to his hand. And these eleven men never forgot this experience of the morontia rededication to the former pledges of ambassadorship. The Master spent just one hour on this mount with his ambassadors, and when he had taken an affectionate farewell of them, he vanished from their sight.

^{192:33 (2060:3)} And no one saw Jesus for a full week. The apostles really had no idea what to do, not knowing whether the Master had gone to the Father. In this state of uncertainty they tarried at Bethsaida. They were afraid to go fishing lest he come to visit them and they miss seeing him. During this entire week Jesus was occupied with the morontia creatures on earth and with the affairs of the morontia transition which he was experiencing on this world.

4. THE LAKESIDE GATHERING

^{192:41 (2060:4)} Word of the appearances of Jesus was spreading throughout Galilee, and every day increasing numbers of believers arrived at the Zebedee home to inquire about the Master's resurrection and to find out the truth about these reputed appearances. Peter, early in the week, sent out word that a public meeting would be held by the seaside the next Sabbath at three o'clock in the afternoon.

^{192:42 (2060:5)} Accordingly, on Saturday, April 29, at three o'clock, more than five hundred believers from the environs of Capernaum assembled at Bethsaida to hear Peter preach his first public sermon since the resurrection. The apostle was at his best, and after he had finished his appealing discourse, few of his hearers doubted that the Master had risen from the dead.

^{192:43 (2060:6)} Peter ended his sermon, saying: "We affirm that Jesus of Nazareth is not dead; we declare that he has risen from the tomb; we proclaim that we have seen him and talked with him." Just as he finished making this declaration of faith, there by his side, in full view of all these people, the Master appeared in morontia form and, speaking to them in familiar accents, said, "Peace be upon you, and my peace I leave with you." When

گشت و با آنها چنین سخن گفت، از نظر آنها محو گردید. این پانزدهمین تجلی مورانشیایی عیسی از مرگ برخاسته بود.

وقتی که یازده تن در کوه انتصاب با استاد در گفتگو بودند به دلیل برخی چیزها که به آنها گفته شد، حواریون چنین برداشت کردند که استاد آنها در برابر یک گروه از ایمانداران جلیل فوراً یک ظهور علنی به عمل می‌آورد، و این که بعد از این که او چنین کرد، آنها باید به اورشلیم بازگردند. از این رو، در سحرگاه روز بعد، یکشنبه 30 آوریل، یازده تن بیت صیدا را به مقصد اورشلیم ترک کردند. آنها در مسیر رفتن به اردن آموزش و موعظه زیادی انجام دادند، طوری که نتوانستند پیش از دیر وقت چهارشنبه، سوم مه به منزل مرقسها در اورشلیم برسند.

این برای یوحنا مرقس یک بازگشت غمناک به منزل بود. درست چند ساعت پیش از آن که او به منزل برسد، پدرش، ایلیا مرقس، به خاطر یک خونریزی مغزی به طور ناگهانی درگذشت. اگر چه فکر حتمی بودن از مرگ برخاستن مرده برای تسکین اندوه حواریون بسیار مؤثر بود، در همان حال آنها به خاطر از دست دادن دوست خوبشان که حتی در لحظات دشواری و ناامیدی زیاد حامی استوار آنها بود به راستی سوگواری کردند. یوحنا مرقس برای تسکین مادرش هر کاری را که می‌توانست انجام داد، و با سخن گفتن از جانب او، از حواریون دعوت کرد تا منزل او را همچنان منزلگاه خود تلقی کنند. و یازده تن تا بعد از روز پنجیکاست این اتاق بالا را ستاد مرکزی خود ساختند.

حواریون عمداً بعد از فرارسیدن شب وارد اورشلیم شدند تا توسط مراجع یهودی دیده نشوند. آنها همچنین در رابطه با مراسم ختم ایلیا مرقس به طور علنی ظاهر نشدند. آنها در تمامی روز بعد در این اتاق پر رویداد بالا در انزوای خاموش باقی ماندند.

در پنجشنبه شب حواریون در این اتاق بالا-یک گردهمایی بسیار خوب داشتند و همگی به جز توما، شمعون غیور، و دوقلوهای خلفی پیمان بستند که به موعظه عمومی بشارت نوین عیسی از مرگ برخاسته دست زنند. نخستین گامهای تغییر بشارت ملکوت خداوند — فرزندی با خدا و برادری با انسان — به اعلام از مرگ برخاستن عیسی از پیش آغاز شده بود. نتائیل با این تغییر در بار مسئولیت پیام عمومی آنها مخالفت می‌ورزید، اما او نمی‌توانست در برابر کلام زیبایی پطرس مقاومت کند، و همچنین نمی‌توانست بر شور و شوق حواریون به ویژه زنان ایماندار چیره شود.

و بدین ترتیب، تحت رهبری قاطع پطرس و پیش از آن که استاد به پدر صعود کند، نمایندگان خوش نیت او آن روند حساس تغییر تدریجی و قطعی مذهب عیسی به یک شکل نوین و اصلاح شده مذهبی پیرامون عیسی را آغاز کردند.

he had thus appeared and had so spoken to them, he vanished from their sight. This was the fifteenth morontia manifestation of the risen Jesus.

^{192.4.4 (2051.1)} Because of certain things said to the eleven while they were in conference with the Master on the mount of ordination, the apostles received the impression that their Master would presently make a public appearance before a group of the Galilean believers, and that, after he had done so, they were to return to Jerusalem. Accordingly, early the next day, Sunday, April 30, the eleven left Bethsaida for Jerusalem. They did considerable teaching and preaching on the way down the Jordan, so that they did not arrive at the home of the Marks in Jerusalem until late on Wednesday, May 3.

^{192.4.5 (2051.2)} This was a sad home-coming for John Mark. Just a few hours before he reached home, his father, Elijah Mark, suddenly died from a hemorrhage in the brain. Although the thought of the certainty of the resurrection of the dead did much to comfort the apostles in their grief, at the same time they truly mourned the loss of their good friend, who had been their staunch supporter even in the times of great trouble and disappointment. John Mark did all he could to comfort his mother and, speaking for her, invited the apostles to continue to make their home at her house. And the eleven made this upper chamber their headquarters until after the day of Pentecost.

^{192.4.6 (2051.3)} The apostles had purposely entered Jerusalem after nightfall that they might not be seen by the Jewish authorities. Neither did they publicly appear in connection with the funeral of Elijah Mark. All the next day they remained in quiet seclusion in this eventful upper chamber.

^{192.4.7 (2051.4)} On Thursday night the apostles had a wonderful meeting in this upper chamber and all pledged themselves to go forth in the public preaching of the new gospel of the risen Lord except Thomas, Simon Zelotes, and the Alpheus twins. Already had begun the first steps of changing the gospel of the kingdom — sonship with God and brotherhood with man — into the proclamation of the resurrection of Jesus. Nathaniel opposed this shift in the burden of their public message, but he could not withstand Peter's eloquence, neither could he overcome the enthusiasm of the disciples, especially the women believers.

^{192.4.8 (2051.5)} And so, under the vigorous leadership of Peter and ere the Master ascended to the Father, his well-meaning representatives began that subtle process of gradually and certainly changing the religion of Jesus into a new and modified form of religion about Jesus.

مقاله 193. آخرین ظهورها و معراج

194 ⇨

کتاب یورنشیا

192 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 193

آخرین ظهورها و معراج

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- ظهور در سوخار
- 2- ظهور در فینیقیه
- 3- آخرین ظهور در اورشلیم
- 4- دلایل سقوط یهوذا
- 5 - صعود استاد
- 6- پطرس برای یک گردهمایی فراخوان می‌دهد

مقدمه مقاله

شانزدهمین تجلی مورانشیایی عیسی در جمعه، 5 مه، در حدود ساعت نه شب، در حیاط منزل نیکودیموس به وقوع پیوست. در عصر این روز ایمانداران اورشلیم نخستین تلاش خود را از هنگام از مرگ برخاستن عیسی به عمل آوردند تا گرد هم جمع شوند. در این هنگام یازده حواری، گروه زنان و همکاران آنها، و در حدود پنجاه حواری برجسته دیگر استاد، از جمله تعدادی از یونانیها در اینجا گرد آمده بودند. این گروه از ایمانداران برای بیش از نیم ساعت به طور غیررسمی در حال دیدار بودند که به ناگاه استاد مورانشیا در دید کامل ظاهر گشت و فوراً شروع به آموزش آنها نمود. عیسی گفت:

”درود بر شما. این نمایندهترین گروه ایمانداران — رسولان و حواریون، مرد و زن هر دو — است که من از هنگام رهایی‌ام از جسم به آنها ظاهر شده‌ام. من اکنون شما را گواه می‌گیرم که از پیش به شما گفته‌ام که اقامت موقت من در میان شما باید به پایان رسد؛ من به شما گفتم که باید به زودی نزد پدر بازگردم. و سپس به روشنی به شما گفتم که چگونه کاهنان ارشد و حکمرانان یهودیان مرا تحویل می‌دهند که کشته شوم، و این که از قبر برخوام خاست. پس چرا به خود اجازه دادید که به واسطه تملای این رخدادها، هنگامی که به وقوع پیوستند، اینقدر پریشان شوید؟ و چرا هنگامی که در روز

PAPER 193

FINAL APPEARANCES AND
ASCENSION

SECTIONS

Introduction

1. The Appearance at Sychar
2. The Phoenician Appearance
3. Last Appearance in Jerusalem
4. Causes of Judas's Downfall
5. The Master's Ascension
6. Peter Calls a Meeting

INTRODUCTION

193:0.1 (2052:1) THE sixteenth morontia manifestation of Jesus occurred on Friday, May 5, in the courtyard of Nicodemus, about nine o'clock at night. On this evening the Jerusalem believers had made their first attempt to get together since the resurrection. Assembled here at this time were the eleven apostles, the women's corps and their associates, and about fifty other leading disciples of the Master, including a number of the Greeks. This company of believers had been visiting informally for more than half an hour when, suddenly, the morontia Master appeared in full view and immediately began to instruct them. Said Jesus:

193:0.2 (2052:2) "Peace be upon you. This is the most representative group of believers — apostles and disciples, both men and women — to which I have appeared since the time of my deliverance from the flesh. I now call you to witness that I told you beforehand that my sojourn among you must come to an end; I told you that presently I must return to the Father. And then I plainly told you how the chief priests and the rulers of the Jews would deliver me up to be put to death, and that I would rise from the grave. Why, then, did you allow yourselves to become so disconcerted by all this when it came to

سوم از قبر برخاستم اینقدر شگفت زده شدید؟ شما نتوانستید مرا باور کنید زیرا کلمات مرا شنیدید بدون این که معنی آن را درک کنید.

”و اکنون باید به سخنان من گوش فرا دهید تا میباد دوباره دست به این اشتباه بزنید که آموزشهای مرا با ذهن بشنوید در حالی که نتوانید معنی آن را در قلبتان درک کنید. از آغاز اقامت موقت من به عنوان یکی از شما، به شما آموزش دادم که یگانه هدف من آشکار ساختن پدرم در بهشت به فرزندان در زمین بود. من اعطایی خدا – آشکار کننده را زندگی کرده‌ام تا شما بتوانید یک دوران زندگی خدا شناسانه را تجربه کنید. من خداوند را به عنوان پدر آسمانی شما آشکار کرده‌ام؛ من شما را به عنوان فرزندان خداوند در زمین آشکار کرده‌ام. این یک واقعیت است که خداوند شما فرزندان را دوست دارد. این واقعیت از طریق ایمان به کلام من یک حقیقت جاودانه و زنده در قلب شما می‌شود. آنگاه که شما از طریق ایمان زنده به گونه‌ای الهی خدا آگاه می‌شوید، به عنوان فرزندان نور و حیات از روح تولد می‌یابید، حتی حیات جاودان که با آن از جهان جهانیان فراز خواهید یافت و به تجربه یافتن خداوند پدر در بهشت دست خواهید یافت.

”من به شما اندرز می‌دهم پیوسته به یاد داشته باشید که مأموریت شما در میان انسانها اعلام بشارت ملکوت خداوند، یعنی واقعیت پدر بودن خداوند و حقیقت فرزند بودن انسان است. تمامی حقیقت این خبر خوش را اعلام دارید، نه فقط بخشی از بشارت نجات دهنده را. پیام شما با تجربه از مرگ برخاستن من تغییر نمی‌کند. فرزندانی خداوند از طریق ایمان هنوز حقیقت نجات دهنده بشارت ملکوت خداوند است. شما باید بروید مهر خداوند و خدمت به انسان را موعظه کنید. آنچه که دنیا از همه بیشتر نیاز دارد بداند، این است: انسانها فرزندان خداوند هستند، و آنها در واقع می‌توانند این حقیقت شکوهند را از طریق ایمان درک کنند، و به طور روزانه تجربه کنند. اعطای من باید به تمامی انسانها کمک کند که بدانند فرزندان خداوند هستند، اما اگر آنها شخصاً نتوانند از طریق ایمان این حقیقت نجات دهنده را درک کنند که فرزندان زنده روحی پدر جاودانه هستند این آگاهی کفایت نخواهد کرد. بشارت ملکوت خداوند به مهر پدر و خدمت به فرزندان در زمین مربوط می‌شود.

”شما اینجا در میان خود اطلاع از این که من از مرگ برخاسته‌ام را در میان می‌گذارید، اما این عجیب نیست. من از این قدرت برخوردارم که جانم را بدهم و دوباره آن را بازپس گیرم؛ پدر به فرزندان بهشتی خود این قدرت را عطا می‌کند. شما باید در عوض به واسطه این آگاهی در قلبتان برانگیخته شوید که فوراً پس از این که من قبر جدید یوسف را ترک کردم مردگان یک دوره وارد فراز جاودانه شدند. من زندگیمان را در جسم زندگی کردم تا نشان دهم چگونه می‌توانید از طریق خدمت مهرامیز خداوند را به همنوعان آشکار سازید، حتی به همان گونه که من از طریق مهر ورزین به شما و خدمت به شما خداوند را به شما آشکار کرده‌ام. من به عنوان فرزند انسان در میان شما زندگی کرده‌ام تا شما تمامی انسانهای دیگر بتوانید بدانید که شما به راستی همگی فرزندان خداوند هستید. پس اکنون به سراسر دنیا بروید و این بشارت ملکوت آسمانی را به تمامی انسانها موعظه کنید. همانگونه که من به شما مهر ورزیده‌ام به تمامی انسانها مهر بورزید؛ همانگونه که من به شما

pass? and why were you so surprised when I rose from the tomb on the third day? You failed to believe me because you heard my words without comprehending the meaning thereof.

1930.3 (2062.3) “And now you should give ear to my words lest you again make the mistake of hearing my teaching with the mind while in your hearts you fail to comprehend the meaning. From the beginning of my sojourn as one of you, I taught you that my one purpose was to reveal my Father in heaven to his children on earth. I have lived the God-revealing bestowal that you might experience the God-knowing career. I have revealed God as your Father in heaven; I have revealed you as the sons of God on earth. It is a fact that God loves you, his sons. By faith in my word this fact becomes an eternal and living truth in your hearts. When, by living faith, you become divinely God-conscious, you are then born of the spirit as children of light and life, even the eternal life wherewith you shall ascend the universe of universes and attain the experience of finding God the Father on Paradise.

1930.4 (2062.4) “I admonish you ever to remember that your mission among men is to proclaim the gospel of the kingdom — the reality of the fatherhood of God and the truth of the sonship of man. Proclaim the whole truth of the good news, not just a part of the saving gospel. Your message is not changed by my resurrection experience. Sonship with God, by faith, is still the saving truth of the gospel of the kingdom. You are to go forth preaching the love of God and the service of man. That which the world needs most to know is: Men are the sons of God, and through faith they can actually realize, and daily experience, this ennobling truth. My bestowal should help all men to know that they are the children of God, but such knowledge will not suffice if they fail personally to faith-grasp the saving truth that they are the living spirit sons of the eternal Father. The gospel of the kingdom is concerned with the love of the Father and the service of his children on earth.

1930.5 (2063.1) “Among yourselves, here, you share the knowledge that I have risen from the dead, but that is not strange. I have the power to lay down my life and to take it up again; the Father gives such power to his Paradise Sons. You should the rather be stirred in your hearts by the knowledge that the dead of an age entered upon the eternal ascent soon after I left Joseph's new tomb. I lived my life in the flesh to show how you can, through loving service, become God-revealing to your fellow men even as, by loving you and serving you, I have become God-revealing to you. I have lived among you as the Son of Man that you, and all other men, might know that you are all indeed the sons of God. Therefore, go you now into all the world preaching this gospel of the kingdom of heaven to all men. Love all men as I have loved you; serve your fellow mortals as I have served you. Freely you have

خدمت کرده‌ام به همنوعان انسانی خود خدمت کنید. آزادانه دریافت کرده‌اید، آزادانه بدهید. فقط ضمن این که من نزد پدر می‌روم، و تا هنگامی که روح حقیقت را برای شما بفرستم، موقتاً اینجا در اورشلیم بمانید. او شما را به حقیقت بزرگ رهنمون خواهد گشت، و من به همراه شما به سرتاسر دنیا خواهیم رفت. من همیشه با شما هستم، و من آرامش خود را به شما می‌دهم.

پس از این که استاد با آنان سخن گفت، از نظر آنها محو گردید. نزدیک به سپیددم بود که این ایمانداران متفرق شدند؛ آنها در تمامی شب با هم ماندند، و مشتاقانه پیرامون اندرزهای استاد بحث کردند و در رابطه با تمامی آنچه که برایشان رخ داده بود عمیقاً فکر کردند. یعقوب زیدی و سایر حواریون نیز پیرامون تجاربشان در رابطه با استاد مورانشیا در جلیل با آنها صحبت کردند و این که چگونه او سه بار به آنها ظاهر شده بود را بازگو نمودند.

1- ظهور در سوخار

در حدود ساعت چهار در بعد از ظهر سبت، 13 مه، استاد به نالدا و حدود هفتاد و پنج ایماندار سامری در نزدیکی چاه یعقوب در سوخار ظاهر گشت. ایمانداران عادت داشتند در این مکان، نزدیک به جایی که عیسی در رابطه با آب حیات با نالدا صحبت کرده بود، دیدار کنند. در این روز، درست همینطور که آنها بحث خود را پیرامون زنده شدن گزارش شده عیسی تمام کردند، عیسی به ناگاه در برابر آنان ظاهر گشت، و گفت:

”درود بر شما. شما از دانستن این که من رستاخیز و حیات هستم شادمانی می‌کنید، اما این برای شما فایده‌ای نخواهد داشت مگر این که نخست از روح جاودان تولد یابید، و بدین گونه از طریق ایمان از هدیه حیات جاودان برخوردار شوید. اگر شما فرزندان با ایمان پدرم شوید، هرگز نخواهید مرد، هلاک نخواهید شد. بشارت ملکوت خداوند به شما آموخته است که کلیه انسانها فرزندان خداوند هستند. و این خبر خوش در رابطه با مهر پدر آسمانی برای فرزندانش در زمین باید به سرتاسر دنیا رسانده شود. زمان آن فرا رسیده است که شما خداوند را نه در کوه جرزیم یا در اورشلیم، بلکه همانجا که هستید، همان گونه که هستید، در روح و در حقیقت بپرسید. این ایمان شماس است که به روح شما بقا می‌بخشد. نجات هدیه خداوند به کلیه کسانی است که باور دارند فرزندان او هستند. اما فریب نخورید؛ در حالی که نجات هدیه مجانی خداوند است و به کلیه کسانی عطا می‌شود که از طریق ایمان آن را می‌پذیرند، تجربه به بار آوردن میوه‌های این حیات روحانی آنطور که در جسم زندگی می‌شود باید به دنبال بیاید. پذیرش دکنترین پدر بودن خداوند بدین معنی است که شما حقیقت مربوط به برادری انسان را نیز آزادانه می‌پذیرید. و اگر انسان برادر شماس است، او حتی بیش از همسایه شماس است، و پدر شما را ملزم می‌دارد که او را همچون خدوتان دوست بدارید. شما نه تنها برادران را که جزو خانواده خدوتان است با مهری خانوادگی دوست خواهید داشت، بلکه به همان گونه که به خود خدمت می‌کنید به او نیز خدمت خواهید کرد. و از این رو شما به برادران مهر خواهید ورزید و به او خدمت خواهید کرد، زیرا از آنجا که برادران من هستید، توسط من مورد مهر و خدمت واقع شده‌اید. پس به سرتاسر دنیا بروید و این خبر خوش را به تمامی مخلوقات، از هر نژاد، قبیله، و ملت بگویید. روح من

received, freely give. Only tarry here in Jerusalem while I go to the Father, and until I send you the Spirit of Truth. He shall lead you into the enlarged truth, and I will go with you into all the world. I am with you always, and my peace I leave with you.”

^{1931.6 (2063.2)} When the Master had spoken to them, he vanished from their sight. It was near daybreak before these believers dispersed; all night they remained together, earnestly discussing the Master's admonitions and contemplating all that had befallen them. James Zebedee and others of the apostles also told them of their experiences with the morontia Master in Galilee and recited how he had three times appeared to them.

1. THE APPEARANCE AT SYCHAR

^{1931.1 (2063.3)} About four o'clock on Sabbath afternoon, May 13, the Master appeared to Nalda and about seventy-five Samaritan believers near Jacob's well, at Sychar. The believers were in the habit of meeting at this place, near where Jesus had spoken to Nalda concerning the water of life. On this day, just as they had finished their discussions of the reported resurrection, Jesus suddenly appeared before them, saying:

^{1931.2 (2063.4)} “Peace be upon you. You rejoice to know that I am the resurrection and the life, but this will avail you nothing unless you are first born of the eternal spirit, thereby coming to possess, by faith, the gift of eternal life. If you are the faith sons of my Father, you shall never die; you shall not perish. The gospel of the kingdom has taught you that all men are the sons of God. And this good news concerning the love of the heavenly Father for his children on earth must be carried to all the world. The time has come when you worship God neither on Gerizim nor at Jerusalem, but where you are, as you are, in spirit and in truth. It is your faith that saves your souls. Salvation is the gift of God to all who believe they are his sons. But be not deceived; while salvation is the free gift of God and is bestowed upon all who accept it by faith, there follows the experience of bearing the fruits of this spirit life as it is lived in the flesh. The acceptance of the doctrine of the fatherhood of God implies that you also freely accept the associated truth of the brotherhood of man. And if man is your brother, he is even more than your neighbor, whom the Father requires you to love as yourself. Your brother, being of your own family, you will not only love with a family affection, but you will also serve as you would serve yourself. And you will thus love and serve your brother because you, being my brethren, have been thus loved and served by me. Go, then, into all the world telling this good news to all creatures of every race, tribe, and nation. My spirit shall go

پیش از شما رهسپار خواهد شد، و من همیشه با شما خواهم بود.”

این سامریها به خاطر این ظهور استاد به اندازه زیاد مبهوت شدند، و شتابان به شهرکها و دهکده‌های مجاور رفتند، و در آنجا این خبر را منتشر کردند که عیسی را دیده‌اند، و او با آنها صحبت کرده است. و این هفدهمین ظهور مورانشیایی استاد بود.

2- ظهور در فینیقیه

هجدهمین ظهور مورانشیایی استاد در صورت در سه‌شنبه، 16 مه، اندکی پیش از ساعت نه در هنگام عصر رخ داد. او مجدداً در خاتمه یک دیدار ایمانداران، در حالی که آنها در آستانه پراکندگی بودند ظاهر گشت. او گفت:

”درود بر شما. شما از دانستن این که فرزند انسان از مرگ برخاسته است شادمانی می‌کنید زیرا بدین وسیله می‌دانید که شما و برادرانتان نیز از مرگ انسانی بقا خواهید یافت. اما این بقا به این بستگی دارد که از پیش از روح حقیقت جویی و خدا یابی تولد یافته باشید. نان حیات و آب آن فقط به آنهایی داده می‌شود که گرسنه حقیقت و تشنه درستکاری، یعنی برای خداوند هستند. این واقعیت که مردگان از مرگ برمی‌خیزند بشارت ملکوت خداوند نیست. این حقایق بزرگ و این واقعیات جهان همگی به این لحاظ به این بشارت مربوط هستند که بخشی از نتیجه باورمندی به این خبر خوش می‌باشند و در برگیرنده تجربه متعاقب آنهایی هستند که از طریق ایمان، در واقع و حقیقتاً فرزندان همیشگی خدای جاودان می‌شوند. پدرم مرا به دنیا فرستاد تا این بقای فرزندی را به تمامی انسانها اعلام دارم. و از این رو من شما را به خارج می‌فرستم تا این بقای فرزندی را موعظه کنید. نجات هدیه مجانی خداوند است، اما آنهایی که از روح زاده شده‌اند فوراً شروع به نشان دادن میوه‌های روحی در خدمت مهرآمیز به مخلوقات هموعشان خواهند کرد. و میوه‌های روح الهی که در زندگی انسانهای از روح زاده شده و خدانشناس به ثمر می‌نشینند اینها هستند: خدمت مهرآمیز، جانفشانی عاری از خودخواهی، وفاداری دلاورانه، انصاف صمیمانه، صداقت روشن دلانه، امید نامیرا، اعتماد محرمانه، خدمت بخشنده، نیکی استوار، شکیبایی بخشاینده، و آرامش پایدار. اگر ایمانداران مدعی این میوه‌های روح الهی را در زندگی خود به بار نیاورند، مرده‌اند؛ روح حقیقت در آنها نیست؛ آنها شاخه‌های بی‌استفاده در تاک زنده هستند، و به زودی بُرده خواهند شد. پدر من فرزندان با ایمان را ملزم می‌دارد که میوه زیاد روحی به بار آورند. از این رو، اگر شما پُرثمر نباشید، او ریشه‌های شما را در خواهد آورد و شاخه‌های بی‌ثمر شما را قطع خواهد کرد. شما باید همینطور که در ملکوت خداوند به سوی بهشت پیش می‌روید، به طور فزاینده میوه‌های روحی به بار آورید. شما می‌توانید به صورت یک کودک وارد ملکوت خداوند شوید، اما پدر ملزوم می‌دارد که از طریق موهبت الهی، تا رتبه کامل بزرگسالی معنوی رشد کنید. و هنگامی که به خارج می‌روید تا به تمامی ملت‌ها خبر خوش این کلام خداوند را بگویید، من پیش از شما خواهم رفت، و روح حقیقت من در قلبهای شما سکنی خواهد گزید. من آرامش خود را به شما می‌دهم.”

before you, and I will be with you always.”

193:1.3 (2054:1) These Samaritans were greatly astonished at this appearance of the Master, and they hastened off to the near-by towns and villages, where they published abroad the news that they had seen Jesus, and that he had talked to them. And this was the seventeenth morontia appearance of the Master.

2. THE PHOENICIAN APPEARANCE

193:2.1 (2054:2) The Master's eighteenth morontia appearance was at Tyre, on Tuesday, May 16, at a little before nine o'clock in the evening. Again he appeared at the close of a meeting of believers, as they were about to disperse, saying:

193:2.2 (2054:3) “Peace be upon you. You rejoice to know that the Son of Man has risen from the dead because you thereby know that you and your brethren shall also survive mortal death. But such survival is dependent on your having been previously born of the spirit of truth-seeking and God-finding. The bread of life and the water thereof are given only to those who hunger for truth and thirst for righteousness — for God. The fact that the dead rise is not the gospel of the kingdom. These great truths and these universe facts are all related to this gospel in that they are a part of the result of believing the good news and are embraced in the subsequent experience of those who, by faith, become, in deed and in truth, the everlasting sons of the eternal God. My Father sent me into the world to proclaim this salvation of sonship to all men. And so send I you abroad to preach this salvation of sonship. Salvation is the free gift of God, but those who are born of the spirit will immediately begin to show forth the fruits of the spirit in loving service to their fellow creatures. And the fruits of the divine spirit which are yielded in the lives of spirit-born and God-knowing mortals are: loving service, unselfish devotion, courageous loyalty, sincere fairness, enlightened honesty, undying hope, confiding trust, merciful ministry, unfailing goodness, forgiving tolerance, and enduring peace. If professed believers bear not these fruits of the divine spirit in their lives, they are dead; the Spirit of Truth is not in them; they are useless branches on the living vine, and they soon will be taken away. My Father requires of the children of faith that they bear much spirit fruit. If, therefore, you are not fruitful, he will dig about your roots and cut away your unfruitful branches. Increasingly, must you yield the fruits of the spirit as you progress heavenward in the kingdom of God. You may enter the kingdom as a child, but the Father requires that you grow up, by grace, to the full stature of spiritual adulthood. And when you go abroad to tell all nations the good news of this

gospel, I will go before you, and my Spirit of Truth shall abide in your hearts. My peace I leave with you."

^{193:23 (2054:4)} And then the Master disappeared from their sight. The next day there went out from Tyre those who carried this story to Sidon and even to Antioch and Damascus. Jesus had been with these believers when he was in the flesh, and they were quick to recognize him when he began to teach them. While his friends could not readily recognize his morontia form when made visible, they were never slow to identify his personality when he spoke to them.

و سپس استاد از نظر آنان محو گردید. روز بعد آنهایی که از صور خارج می‌شدند این داستان را به صیدون و حتی به انطاکیه و دمشق بردند. هنگامی که عیسی در جسم بود با این باورمندان بود، و هنگامی که او شروع به آموزش دادن آنها نمود سریعاً او را شناختند. در حالی که دوستانش نتوانستند شکل مورانشیایی او را پس از این که مرئی شد فوراً بشناسند، هنگامی که با آنها سخن گفت، آنها در شناخت شخصیت او هرگز کند نبودند.

3- آخرین ظهور در اورشلیم

در سحرگاه بامداد پنجشنبه، 18 مه، عیسی آخرین ظهورش را به عنوان یک شخصیت مورانشیا در زمین به انجام رسانید. همینطور که یازده حواری داشتند برای صرف صبحانه در اتاق بالایی منزل مریم مرقس می‌نشستند، عیسی بر آنها ظاهر گشت و گفت:

"درود بر شما. من از شما خواسته‌ام که تا هنگام فراز یافتن من به پدر اینجا در اورشلیم بمانید، حتی تا آن هنگام که روح حقیقت را که به زودی روی تمامی انسانها ریخته خواهد شد و از عالم بالا به شما قدرت ارزانی خواهد داشت برای شما بفرستم." شمعون غیور کلام عیسی را قطع کرد و پرسید: "پس استاد، آیا تو ملکوت خداوند را باز خواهی گرداند و آیا ما تجلی جلال خداوند را در زمین خواهیم دید؟" پس از این که عیسی به سؤال شمعون گوش داد پاسخ داد: "شمعون، تو هنوز به تصورات قدیمی خود پیرامون نجات دهنده یهود و پادشاهی مادی چسبیده‌ای. اما بعد از این که روح بر تو فرود آمد قدرت روحانی دریافت خواهی کرد، و فوراً به تمامی دنیا خواهی رفت و این بشارت ملکوت خداوند را موعظه خواهی کرد. همانطور که پدر مرا به دنیا فرستاد، من نیز تو را می‌فرستم. و من آرزو دارم که شما به یکدیگر مهر بورزید و به هم اعتماد کنید. یهودا دیگر با شما نیست زیرا مهرش سرد شد، و زیرا از اعتماد ورزیدن به شما برادران وفادارش امتناع کرد. آیا در متون مقدس نخوانده‌اید که نوشته است: 'برای انسان خوب نیست که تنها باشد. هیچ کس برای خود زندگی نمی‌کند؟' و همچنین در آنجا که می‌گوید: 'آن کس که می‌خواهد دارای دوستانی باشد باید رفتاری دوستانه داشته باشد؟' و آیا حتی من شما را دو به دو نفرستادم تا آموزش بدهید، تا مبادا تنها شوید و دست به کارهای نادرست زنید و دچار اندوه تنهایی شوید؟ همچنین شما به خوبی می‌دانید که هنگامی که من در جسم بودم، به خود اجازه ندادم برای منتهای طولانی تنها باشم. من از همان آغاز همکاریمان همیشه دو یا سه تن از شما را دائماً در کنار خود داشتم و یا حتی هنگامی که با پدر در همدمی روحانی بودم شما را بسیار نزدیک خود داشتم. از این رو به هم اطمینان و اعتماد داشته باشید. و این تماماً بیشتر مورد نیاز است زیرا امروز شما را در دنیا تنها خواهم گذاشت. زمان آن فرا رسیده است؛ من در آستانه رفتن به سوی پدر هستم."

پس از این که او سخن گفت، به آنها اشاره کرد که با او بیایند، و آنها را به کوه زیتون هدایت کرد. او در آنجا در آمادگی برای عزیمت از یورنیشیا با آنها

3. LAST APPEARANCE IN JERUSALEM

^{193:31 (2055:1)} Early Thursday morning, May 18, Jesus made his last appearance on earth as a morontia personality. As the eleven apostles were about to sit down to breakfast in the upper chamber of Mary Mark's home, Jesus appeared to them and said:

^{193:32 (2055:2)} "Peace be upon you. I have asked you to tarry here in Jerusalem until I ascend to the Father, even until I send you the Spirit of Truth, who shall soon be poured out upon all flesh, and who shall endow you with power from on high." Simon Zelotes interrupted Jesus, asking, "Then, Master, will you restore the kingdom, and will we see the glory of God manifested on earth?" When Jesus had listened to Simon's question, he answered: "Simon, you still cling to your old ideas about the Jewish Messiah and the material kingdom. But you will receive spiritual power after the spirit has descended upon you, and you will presently go into all the world preaching this gospel of the kingdom. As the Father sent me into the world, so do I send you. And I wish that you would love and trust one another. Judas is no more with you because his love grew cold, and because he refused to trust you, his loyal brethren. Have you not read in the Scripture where it is written: 'It is not good for man to be alone. No man lives to himself?' And also where it says: 'He who would have friends must show himself friendly'? And did I not even send you out to teach, two and two, that you might not become lonely and fall into the mischief and miseries of isolation? You also well know that, when I was in the flesh, I did not permit myself to be alone for long periods. From the very beginning of our associations I always had two or three of you constantly by my side or else very near at hand even when I communed with the Father. Trust, therefore, and confide in one another. And this is all the more needful since I am this day going to leave you alone in the world. The hour has come; I am about to go to the Father."

^{193:33 (2055:3)} When he had spoken, he beckoned for them to come with him, and he led them out on the Mount of Olives, where he bade them farewell

خداحافظی کرد. این یک سفر بزرگ تا کوه زیتون بود. از هنگامی که آنها اتاق بالا را ترک کردند تا وقتی که عیسی در کوه زیتون پیش آنها توقف نمود حتی یک لغت هم توسط هیچیک از آنها گفته نشد.

preparatory to departing from Urantia. This was a solemn journey to Olivet. Not a word was spoken by any of them from the time they left the upper chamber until Jesus paused with them on the Mount of Olives.

4- دلایل سقوط یهودا

در بخش نخست پیام خداحافظی استاد با حواریونش بود که او به از دست رفتن یهودا اشاره نمود و سرنوشت غم‌انگیز همکار خیانتکار آنها را به عنوان یک اخطار جدی در برابر مخاطرات انزوای اجتماعی و برادرانه نشان داد. نظر به گفته‌های استاد و با در نظر گرفتن روشننگری انباشته شده قرون بعد، ممکن است در این عصر و در اعصار آینده برای ایمانداران سودمند باشد که به طور خلاصه دلایل سقوط یهودا مرور گردد.

همینطور که ما به این تراژدی به گذشته می‌نگریم، درمی‌یابیم که یهودا بدو به این دلیل دچار خطا شد که به گونه‌ای بسیار آشکار یک شخصیت منزوی بود، شخصیتی که از تماسهای معمول اجتماعی در انزوا و دور نگاه داشته شده بود. او از اعتماد ورزیدن یا معاشرت کردن آزادانه با حواریون همتای خود مصرانه امتناع می‌کرد. اما اگر یهودا همچنین در افزایش مهرورزی و رشد زیبایی معنوی شکست نمی‌خورد، شخصیت او که یک نوع منزوی بود به خودی خود برای او چنین شرارتی را موجب نمی‌گشت. و سپس او با رفتاری که گویا یک چیز بد را بدتر می‌ساخت، کینه جویی را مصرانه در خود پرورش داد و دشمنانی روانی همچون انتقام و اشتیاق کلی برای "تلافی جویی" با کسی برای تمامی ناامیدیهایش را در خیال پروراند.

این ترکیب ناخجسته ویژگیهای فردی و تمایلات ذهنی دست به دست هم دادند تا یک مرد خوش نیت را که نتوانست این شرارتها را از طریق عشق، ایمان، و اعتماد مقهور سازد نابود سازند. این امر که نیازی نبود یهودا خطا کند از طریق موارد توما و نتانیل، که هر دو دچار همین نوع شکورزی و رشد بیش از حد گرایش فردگرایانه شده بودند به خوبی اثبات می‌شود. حتی آندریاس و متی گرایشهای بسیاری در این جهت داشتند؛ اما با گذشت زمان مهر همگی این مردان نسبت به عیسی و حواریون همتایشان بیشتر شد، و نه کمتر. زبیدگی و دانش آنها پیرامون حقیقت افزوده گشت. آنها نسبت به برادرانشان به طور فزاینده با اعتمادتر شدند و به تدریج نسبت به همنوعانشان از توان اطمینان برخوردار شدند. یهودا از اعتماد ورزیدن به برادرانش مصرانه امتناع ورزید. هنگامی که او به واسطه انباشت تضادهای احساسی خود مجبور شد در زمینه ابراز بیان در صدد تسکین برآید، به گونه‌ای تغییرناپذیر در پی اندرز خویشاوندان غیرروحانی خود یا آن آشنایان تصادفی که نسبت به بهروزی و پیشرفت واقعیتهای روحانی ملکوت آسمانی یا بی‌تفاوت بودند و یا در واقع خصمانه بودند برآمد و آن تسلی نابخردانه را دریافت نمود، ملکوتی که او یکی از دوازده سفیر منصوب شده آن در زمین بود.

یهودا به دلیل عوامل زیرین در زمینه گرایشات

4. CAUSES OF JUDAS'S DOWNFALL

^{193:41 (2065:4)} It was in the first part of the Master's farewell message to his apostles that he alluded to the loss of Judas and held up the tragic fate of their traitorous fellow worker as a solemn warning against the dangers of social and fraternal isolation. It may be helpful to believers, in this and in future ages, briefly to review the causes of Judas's downfall in the light of the Master's remarks and in view of the accumulated enlightenment of succeeding centuries.

^{193:42 (2065:5)} As we look back upon this tragedy, we conceive that Judas went wrong, primarily, because he was very markedly an isolated personality, a personality shut in and away from ordinary social contacts. He persistently refused to confide in, or freely fraternize with, his fellow apostles. But his being an isolated type of personality would not, in and of itself, have wrought such mischief for Judas had it not been that he also failed to increase in love and grow in spiritual grace. And then, as if to make a bad matter worse, he persistently harbored grudges and fostered such psychologic enemies as revenge and the generalized craving to "get even" with somebody for all his disappointments.

^{193:43 (2066:1)} This unfortunate combination of individual peculiarities and mental tendencies conspired to destroy a well-intentioned man who failed to subdue these evils by love, faith, and trust. That Judas need not have gone wrong is well proved by the cases of Thomas and Nathaniel, both of whom were cursed with this same sort of suspicion and overdevelopment of the individualistic tendency. Even Andrew and Matthew had many leanings in this direction; but all these men grew to love Jesus and their fellow apostles more, and not less, as time passed. They grew in grace and in a knowledge of the truth. They became increasingly more trustful of their brethren and slowly developed the ability to confide in their fellows. Judas persistently refused to confide in his brethren. When he was impelled, by the accumulation of his emotional conflicts, to seek relief in self-expression, he invariably sought the advice and received the unwise consolation of his unspiritual relatives or those chance acquaintances who were either indifferent, or actually hostile, to the welfare and progress of the spiritual realities of the heavenly kingdom, of which he was one of the twelve consecrated ambassadors on earth.

^{193:44 (2066:2)} Judas met defeat in his battles of the earth struggle because of the following factors of

شخصی و ضعف کاراکتر، در نبردهای تقلای زمینی اش با شکست مواجه شد:

1- او یک نوع موجود بشری منزوی بود. او بسیار فردگرا بود و برگزید که به صورت یک نوع شخص قطعاً "منزوی" و غیراجتماعی رشد کند.

2- به عنوان یک کودک، زندگی برای او بسیار آسان شده بود. او از ایجاد مانع بر سر راهش شدیداً ناخشنود می شد. او همیشه انتظار داشت ببرد؛ او یک بازنده بسیار ضعیف بود.

3- او برای مواجهه با ناامیدی هرگز یک تکنیک فلسفی به دست نیاورد. به جای پذیرش ناامیدیها به عنوان یک جنبه معمولی و عادی وجود بشری، او برای تمامی دشواریها و ناامیدیهای شخصی خود به طور پیوسته به انجام سرزنش یک شخص خاص، یا همکارانش به صورت گروهی متوسل شد.

4- او به کینه توزی تسلیم شد؛ او همیشه ایده انتقام را در سر می پروراند.

5- او دوست نداشت که به طور صادقانه با واقعیات مواجه شود؛ او در رویکردش نسبت به وضعیتهای زندگی ناصابق بود.

6- او دوست نداشت که پیرامون مشکلات شخصیش با همکاران نزدیکش به بحث بپردازد؛ او از صحبت کردن در رابطه با دشواریهایش با دوستان واقعی و آنهایی که به راستی او را دوست داشتند امتناع می کرد. او در کلیه سالهای معاشرتشان حتی یکبار هم با یک مشکل صرفاً شخصی نزد استاد نرفت.

7- او هرگز یاد نگرفت که در پایان، پاداشهای واقعی برای زندگی شرافتمندانه جوایز معنوی هستند، که همیشه در این یک زندگی کوتاه در جسم تقسیم نمی شوند.

در نتیجه انزوای مداوم شخصیتی او، اندوه او چند برابر گردید، غمهای وی افزوده گشت، اضطرابهای او زیاد شد، و نومی و تقریباً در ورای تحمل ژرفا یافت.

در حالی که این حواری خود محور بین و فوق فردگرا دشواریهای روانی، احساسی، و روحی بسیار داشت، مشکلات اصلی او از این قرار بودند: در شخصیت، او منزوی بود. در ذهن، او مشکوک و انتقامجو بود. در خلق و خو، او بد خلق و کینه توز بود. از نظر احساسی، او فاقد محبت و بی گذشت بود. از نظر اجتماعی، او بی اعتماد و تقریباً کاملاً تودار بود. در روح، او نادان و به گونه ای خودخواهانه جاه طلب شد. در زندگی، او آنهایی را که او را دوست داشتند نادیده انگاشت، و در مرگ، او فاقد دوست بود.

از این رو اینها عوامل ذهنی و تأثیرات شرورانه ای هستند که در مجموع روشن می سازند چرا یک باورمند خوش نیت و جدا از آن صادق گذشته به عیسی، حتی بعد از چندین سال معاشرت صمیمانه با شخصیت دگرگون کننده او، یارانش را ترک کرد، یک آرمان مقدس را طرد نمود، از رسالت مقدس خود دست کشید، و به استاد الهی خود خیانت ورزید.

personal tendencies and character weakness:

193:4.5 (2066:3) 1. He was an isolated type of human being. He was highly individualistic and chose to grow into a confirmed "shut-in" and unsociable sort of person.

193:4.6 (2066:4) 2. As a child, life had been made too easy for him. He bitterly resented thwarting. He always expected to win; he was a very poor loser.

193:4.7 (2066:5) 3. He never acquired a philosophic technique for meeting disappointment. Instead of accepting disappointments as a regular and commonplace feature of human existence, he unfailingly resorted to the practice of blaming someone in particular, or his associates as a group, for all his personal difficulties and disappointments.

193:4.8 (2066:6) 4. He was given to holding grudges; he was always entertaining the idea of revenge.

193:4.9 (2066:7) 5. He did not like to face facts frankly; he was dishonest in his attitude toward life situations.

193:4.10 (2066:8) 6. He disliked to discuss his personal problems with his immediate associates; he refused to talk over his difficulties with his real friends and those who truly loved him. In all the years of their association he never once went to the Master with a purely personal problem.

193:4.11 (2066:9) 7. He never learned that the real rewards for noble living are, after all, spiritual prizes, which are not always distributed during this one short life in the flesh.

193:4.12 (2066:10) As a result of his persistent isolation of personality, his griefs multiplied, his sorrows increased, his anxieties augmented, and his despair deepened almost beyond endurance.

193:4.13 (2067:1) While this self-centered and ultraindividualistic apostle had many psychic, emotional, and spiritual troubles, his main difficulties were: In personality, he was isolated. In mind, he was suspicious and vengeful. In temperament, he was surly and vindictive. Emotionally, he was loveless and unforgiving. Socially, he was unconfiding and almost wholly self-contained. In spirit, he became arrogant and selfishly ambitious. In life, he ignored those who loved him, and in death, he was friendless.

193:4.14 (2067:2) These, then, are the factors of mind and influences of evil which, taken altogether, explain why a well-meaning and otherwise onetime sincere believer in Jesus, even after several years of intimate association with his transforming personality, forsook his fellows, repudiated a sacred cause, renounced his holy calling, and betrayed his divine Master.

5 - صعود استاد

تقریباً ساعت هفت و نیم این بامداد پنجشنبه، 18 مه بود که عیسی به همراه یازده حواری خاموش و قدری سرگشته خود در شیب غربی کوه زیتون وارد شد. آنها از این مکان، در حدود دو سوم راه در مسیر بالا رفتن از کوه توانستند به اورشلیم و به پایین به سوی جتسمانی نظر افکنند. اکنون عیسی آماده گشت که پیش از این که یورشیا را ترک کند آخرین خداحافظی خود را به حواریون بگوید. همینطور که او در برابر آنها در آنجا ایستاد، بدون این که به آنها رهنمود داده شود دایر موافق دورتادور او زانو زدند، و استاد گفت:

”من از شما خواستم که در اورشلیم بمانید تا این که از عالم بالا به شما قدرت عطا گردد. من اکنون در آستانه ترک شما هستم؛ من در آستانه فراز یافتن به پدرم هستم، و به زودی، بسیار زود، ما روح حقیقت را به این دنیای اقامت موقت من خواهیم فرستاد؛ و هنگامی که او آمد، شما اعلام جدید بشارت ملکوت خداوند را آغاز خواهید کرد، ابتدا در اورشلیم و سپس به دورترین بخشهای دنیا. با همان مهری که شما را دوست داشته‌ام انسانها را دوست بدارید، و حتی به آن گونه که به شما خدمت کرده‌ام به انسانهای هم‌نوع خود خدمت کنید. از طریق میوه‌های روحی زندگی‌تان روانها را با باور این حقیقت برانگیزید که انسان فرزند خداست، و این که تمامی انسانها خواهر و برادرند. تمامی آنچه را که به شما آموزش داده‌ام و حیاتی را که در میان شما زندگی کرده‌ام به خاطر داشته باشید. مهر من بر شما سایه می‌افکند، روح من با شما سکنی خواهد گزید، و آرامش من در شما باقی خواهد ماند. بدرود.“

هنگامی که استاد مورانشیا بدین گونه سخن گفت، از نظر آنان محو گردید. این به اصطلاح معراج عیسی به هیچ وجه از ناپدیدیهایی دیگر او از دید انسانی در طول چهل روز از دوران زندگی مورانشیایی او در یورشیا متفاوت نبود.

استاد از راه جروسم به ایندیشیا رفت، و در آنجا والامرتبه‌ها، تحت نظارت پسر بهشت، عیسی ناصری را از وضعیت مورانشیا رها ساخت، و از طریق کائالهای روحی فراز، او را به مرتبت فرزندی بهشت و حاکمیت مطلق در سلوینگتون بازگرداند.

در حدود ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه بامداد امروز بود که عیسی مورانشیا از دید یازده حواریش ناپدید گشت تا فراز به دست راست پدرش را آغاز کند، و در آنجا تأیید رسمی حاکمیت کامل شده‌اش را در رابطه با جهان نبادان دریافت کند.

6- پطرس برای یک گروهی فراخوان می‌دهد

یوحنا مرقس و دیگران که با رهنمود پطرس عمل می‌کردند رفتند تا حواریون پیشگام را در منزل مریم مرقس گرد هم فرا خوانند. تا ساعت ده و سی دقیقه، یکصد و بیست تن از سرشناس‌ترین حواریون عیسی که در اورشلیم زندگی می‌کردند گرد هم آمده بودند تا گزارش

5. THE MASTER'S ASCENSION

193:5.1 (2057:3) It was almost half past seven o'clock this Thursday morning, May 18, when Jesus arrived on the western slope of Mount Olivet with his eleven silent and somewhat bewildered apostles. From this location, about two thirds the way up the mountain, they could look out over Jerusalem and down upon Gethsemane. Jesus now prepared to say his last farewell to the apostles before he took leave of Urantia. As he stood there before them, without being directed they knelt about him in a circle, and the Master said:

193:5.2 (2057:4) "I bade you tarry in Jerusalem until you were endowed with power from on high. I am now about to take leave of you; I am about to ascend to my Father, and soon, very soon, will we send into this world of my sojourn the Spirit of Truth; and when he has come, you shall begin the new proclamation of the gospel of the kingdom, first in Jerusalem and then to the uttermost parts of the world. Love men with the love wherewith I have loved you and serve your fellow mortals even as I have served you. By the spirit fruits of your lives impel souls to believe the truth that man is a son of God, and that all men are brethren. Remember all I have taught you and the life I have lived among you. My love overshadows you, my spirit will dwell with you, and my peace shall abide upon you. Farewell."

193:5.3 (2057:5) When the morontia Master had thus spoken, he vanished from their sight. This so-called ascension of Jesus was in no way different from his other disappearances from mortal vision during the forty days of his morontia career on Urantia.

193:5.4 (2057:6) The Master went to Edentia by way of Jerusem, where the Most Highs, under the observation of the Paradise Son, released Jesus of Nazareth from the morontia state and, through the spirit channels of ascension, returned him to the status of Paradise sonship and supreme sovereignty on Salvington.

193:5.5 (2057:7) It was about seven forty-five this morning when the morontia Jesus disappeared from the observation of his eleven apostles to begin the ascent to the right hand of his Father, there to receive formal confirmation of his completed sovereignty of the universe of Nebadon.

6. PETER CALLS A MEETING

193:6.1 (2057:8) Acting upon the instruction of Peter, John Mark and others went forth to call the leading disciples together at the home of Mary Mark. By ten thirty, one hundred and twenty of the foremost disciples of Jesus living in Jerusalem had forgathered to hear the report of the farewell

پیام خداحافظی استاد را بشنوند و در رابطه با معراج او آگاهی یابند. مریم، مادر عیسی در میان این گروه بود. هنگامی که حواریون از اقامت موقت اخیر خود در جلیل بازگشتند او به همراه یوحنا زبیدی به اورشلیم بازگشته بود. مدت کوتاهی بعد از پنطیکاست او به منزل سالومه در بیت صیدا بازگشت. یعقوب برادر عیسی نیز در این گردهمایی حضور داشت. این نخستین گفتگوی حواریون استاد بود که بعد از خاتمه دوران زندگانی سیاره‌ای او برگزار می‌شد.

شمعون پطرس داوطلب شد که به نمایندگی از سوی حواریون همیارش سخن گوید و یک گزارش پرشور از آخرین دیدار یازده تن با استادشان را ارائه داد، و به گونه‌ای بسیار متأثر کننده خداحافظی نهایی استاد و ناپیدایی معراج او را توصیف نمود. این دیداری بود که پیش از آن هرگز همانندش در این کره به وقوع نپیوسته بود. این بخش از گردهمایی کمتر از یک ساعت به طول انجامید. سپس پطرس توضیح داد که آنها تصمیم گرفته‌اند جانشینی برای یهودای اسخریوطی انتخاب کنند، و این که تنفسی داده می‌شود تا حواریون را قادر سازد بین دو مردی که برای این مقام پیشنهاد شده، متیاس و یوسئس، یکی را انتخاب کنند.

سپس یازده حواری به طبقه پایین رفتند، و در آنجا برای مشخص ساختن این که کدامیک از این مردان باید رسول شود تا به جای یهودا خدمت کند توافق کردند که قرعه کشی کنند. قرعه به نام متیاس افتاد، و او حواری جنید اعلام شد. او طبق روال معمول رسماً به منصب خود گمارده شد و سپس به عنوان خزانه‌دار برگزیده شد. اما متیاس نقش اندکی در فعالیت‌های متعاقب حواریون داشت.

به زودی بعد از پنطیکاست دو قلوها به منازل خود در جلیل بازگشتند. شمعون غیور پیش از این که برای موعظه بشارت خداوند عازم شود مدتی خلوت‌جویی نمود. توما برای مدتی کوتاه‌تر در نگرانی به سر برد و سپس آموزش خود را از سر گرفت. نتنائیل در رابطه با موعظه پیرامون عیسی به جای اعلام بشارت پیشین ملکوت خداوند به طور فزاینده با پطرس اختلاف نظر پیدا نمود. تا نیمه ماه بعد این عدم توافق چنان جدی شد که نتنائیل کناره گیری کرد. او برای دیدار انبیر و ایلعازر به فیلادلفیه رفت، و بعد از این که بیش از یک سال آنجا ماند به سرزمین‌های آن سوی بین‌النهرین رفت و بشارت خداوند را آنطور که می‌فهمید موعظه کرد.

این امر فقط شش تن از دوازده حواریون اولیه را باقی گذارد تا بازیگران صحنه اعلام آغازین بشارت خداوند در اورشلیم باشند: پطرس، اندریاس، یعقوب، یوحنا، فیلیپ، و متی.

درست در حوالی ظهر حواریون نزد برادران خود در اتاق بالایی بازگشتند و اعلام کردند که متیاس به عنوان حواری جدید انتخاب شده است. و سپس پطرس همگی ایمانداران را فراخواند تا به دعا بپردازند، دعا به این دلیل که آماده شوند هدیه روح را که استاد وعده فرستادنش را داده بود دریافت دارند.

message of the Master and to learn of his ascension. Among this company was Mary the mother of Jesus. She had returned to Jerusalem with John Zebedee when the apostles came back from their recent sojourn in Galilee. Soon after Pentecost she returned to the home of Salome at Bethsaida. James the brother of Jesus was also present at this meeting, the first conference of the Master's disciples to be called after the termination of his planetary career.

^{193:62 (2068:1)} Simon Peter took it upon himself to speak for his fellow apostles and made a thrilling report of the last meeting of the eleven with their Master and most touchingly portrayed the Master's final farewell and his ascension disappearance. It was a meeting the like of which had never before occurred on this world. This part of the meeting lasted not quite one hour. Peter then explained that they had decided to choose a successor to Judas Iscariot, and that a recess would be granted to enable the apostles to decide between the two men who had been suggested for this position, Matthias and Justus.

^{193:63 (2068:2)} The eleven apostles then went downstairs, where they agreed to cast lots in order to determine which of these men should become an apostle to serve in Judas's place. The lot fell on Matthias, and he was declared to be the new apostle. He was duly inducted into his office and then appointed treasurer. But Matthias had little part in the subsequent activities of the apostles.

^{193:64 (2068:3)} Soon after Pentecost the twins returned to their homes in Galilee. Simon Zelotes was in retirement for some time before he went forth preaching the gospel. Thomas worried for a shorter period and then resumed his teaching. Nathaniel differed increasingly with Peter regarding preaching about Jesus in the place of proclaiming the former gospel of the kingdom. This disagreement became so acute by the middle of the following month that Nathaniel withdrew, going to Philadelphia to visit Abner and Lazarus; and after tarrying there for more than a year, he went on into the lands beyond Mesopotamia preaching the gospel as he understood it.

^{193:65 (2068:4)} This left but six of the original twelve apostles to become actors on the stage of the early proclamation of the gospel in Jerusalem: Peter, Andrew, James, John, Philip, and Matthew.

^{193:66 (2068:5)} Just about noon the apostles returned to their brethren in the upper chamber and announced that Matthias had been chosen as the new apostle. And then Peter called all of the believers to engage in prayer, prayer that they might be prepared to receive the gift of the spirit which the Master had promised to send.

مقاله 194. اعطای روح حقیقت

195 ⇨

کتاب یورنشیا

⇨ 193

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

مقاله 194

اعطای روح حقیقت

بخش ها

مقدمه مقاله

- 1- موعظه پنطیکاست
- 2- اهمیت پنطیکاست
- 3- در پنطیکاست چه رخ داد
- 4- آغازهای کلیسای مسیحی

مقدمه مقاله

در حدود ساعت یک، در حالی که یکصد و بیست ایماندار مشغول به دعا بودند، همگی متوجه یک وجود عجیب در اتاق شدند. در همان حال این حواریون همگی نسبت به یک حس نو و ژرف شادی معنوی، امنیت، و اطمینان آگاه شدند. این آگاهی جدید از قدرت معنوی فوراً با یک اشتیاق قدرتمند برای بیرون رفتن و اعلام علنی بشارت ملکوت خداوند و مژده از مرگ برخاستن عیسی دنبال شد.

پطرس برخاست و اعلام نمود که این باید آمدن روح حقیقت باشد که استاد به آنها وعده داده بود و پیشنهاد کرد که به معبد بروند و اعلام مژده‌ای را که به دستن آنها سپرده شده بود آغاز کنند. و آنها درست آنچه را که پطرس پیشنهاد کرده بود انجام دادند.

به این مردان آموزش و رهنمود داده شده بود که بشارتی را که باید موعظه کنند پدر بودن خداوند و فرزند بودن انسان است، اما درست در این لحظه شور و شغف معنوی و پیروزی شخصی، بهترین آگاهی و بزرگترین خبری را که این مردان می‌توانستند به آن فکر کنند واقعیت استاد از مرگ برخاسته بود. و از این رو با برخورداری از عطیه قدرت از عالم بالا پیش رفتند، و خبر خوش را به مردم موعظه کردند — حتی نجات از طریق عیسی — اما آنها به گونه‌ای غیر عمدی به خطای جانشین ساختن برخی از واقعیات مربوط به بشارت به

PAPER 194

BESTOWAL OF THE SPIRIT OF TRUTH

SECTIONS

Introduction

1. The Pentecost Sermon
2. The Significance of Pentecost
3. What Happened at Pentecost
4. Beginnings of the Christian Church

INTRODUCTION

194:0.1 (2059:1) ABOUT one o'clock, as the one hundred and twenty believers were engaged in prayer, they all became aware of a strange presence in the room. At the same time these disciples all became conscious of a new and profound sense of spiritual joy, security, and confidence. This new consciousness of spiritual strength was immediately followed by a strong urge to go out and publicly proclaim the gospel of the kingdom and the good news that Jesus had risen from the dead.

194:0.2 (2059:2) Peter stood up and declared that this must be the coming of the Spirit of Truth which the Master had promised them and proposed that they go to the temple and begin the proclamation of the good news committed to their hands. And they did just what Peter suggested.

194:0.3 (2059:3) These men had been trained and instructed that the gospel which they should preach was the fatherhood of God and the sonship of man, but at just this moment of spiritual ecstasy and personal triumph, the best tidings, the greatest news, these men could think of was the *fact* of the risen Master. And so they went forth, endowed with power from on high, preaching glad tidings to the people — even salvation through Jesus — but they unintentionally stumbled into the error of

جای خود پیام بشارت در غلطیدند. پطرس به گونه‌ای غیر عمدی در این اشتباه پیشگام شد، و دیگران او را دنبال نمودند، تا پولس که از برداشت جدید خبر خوش یک مذهب نو به وجود آورد.

بشارت ملکوت خداوند این است: واقعیت پدر بودن خداوند، به همراه حقیقت حاصله از فرزندی و برادری انسانها. مسیحیت، آنطور که از آن روز توسعه یافت، این است: واقعیت خداوند به عنوان پدر خداوندگار عیسی مسیح، در ارتباط با تجربه همیاری روحانی ایمانداران با مسیح از مرگ برخاسته و جلال یافته.

عجیب نیست که این انسانهای روح دمیده باید از این فرصت استفاده می‌کردند تا احساسات پیروزمندانه خود را نسبت به نیروهایی که درصدد نابودی استادشان و پایان دادن به تأثیر آموزشهای او بودند بیان کنند. در چنین وقتی آسانتر بود که مصاحبت شخصی‌شان را با عیسی به یاد آورند و با این اطمینان هیجان زده شوند که استاد هنوز زنده بود، که دوستی‌شان پایان نیافته بود، و این که به راستی روح بر آنها وارد شده بود، حتی به آن گونه که او وعده داده بود.

این ایمانداران احساس کردند که به ناگاه به دنیایی دیگر، یک تجربه جدید شادی، قدرت، و شکوه انتقال یافته‌اند. استاد به آنها گفته بود که ملکوت خداوند با قدرت می‌آید، و برخی از آنها فکر کردند که شروع به فهم آنچه که او منظورش بود کرده‌اند.

و هنگامی که تمامی این امر در نظر گرفته شود، فهم آن مشکل نیست که چگونه این مردان یک بشارت جدید پیرامون عیسی را به جای پیام پیشینشان در رابطه با پدر بودن خداوند و برادری انسانها موعظه کردند.

1- موعظه پنطیکاست

حواریون برای چهل روز در اختفا بودند. این روز بر حسب اتفاق فستیوال یهودی پنطیکاست بود، و هزاران دیدارگر از تمامی بخشهای دنیا در اورشلیم بودند. بسیاری برای این جشن از راه رسیدند، اما اکثریت از هنگام عید پسخ در شهر مانده بودند. حال این حواریون وحشتزده از هفته‌ها انزوای خود بیرون آمدند تا شجاعانه در معبد ظاهر شوند، و در آنجا شروع به موعظه پیام جدید یک مسیح از مرگ برخاسته نمودند. و تمامی حواریون به همین گونه نسبت به دریافت یک عطیه نوین معنوی بصیرت و قدرت آگاه بودند.

در حدود ساعت دو بود که پطرس دقیقاً در همان مکانی که استادش آخرین بار در این معبد آموزش داده بود ایستاد، و آن سخنرانی گیرا و پرشوری را که منجر به جلب بیش از دو هزار روان شد ایراد کرد. استاد رفته بود، اما آنها به ناگاه کشف کردند که این داستان پیرامون او از قدرت زیادی نزد مردم برخوردار است. عجیب نیست که آنها به اعلام بیشتر آنچه که اعتقاد پیشین آنها را به عیسی نشان می‌داد رهنمون شدند، و در همان حال انسانها را چنان به ایمان آوردن به او ملزم کردند. شش

substituting some of the facts associated with the gospel for the gospel message itself. Peter unwittingly led off in this mistake, and others followed after him on down to Paul, who created a new religion out of the new version of the good news.

194:0.4 (2059.4) The gospel of the kingdom is: the fact of the fatherhood of God, coupled with the resultant truth of the sonship-brotherhood of men. Christianity, as it developed from that day, is: the fact of God as the Father of the Lord Jesus Christ, in association with the experience of believer-fellowship with the risen and glorified Christ.

194:0.5 (2059.5) It is not strange that these spirit-infused men should have seized upon this opportunity to express their feelings of triumph over the forces which had sought to destroy their Master and end the influence of his teachings. At such a time as this it was easier to remember their personal association with Jesus and to be thrilled with the assurance that the Master still lived, that their friendship had not ended, and that the spirit had indeed come upon them even as he had promised.

194:0.6 (2059.6) These believers felt themselves suddenly translated into another world, a new existence of joy, power, and glory. The Master had told them the kingdom would come with power, and some of them thought they were beginning to discern what he meant.

194:0.7 (2059.7) And when all of this is taken into consideration, it is not difficult to understand how these men came to preach a *new gospel about Jesus* in the place of their former message of the fatherhood of God and the brotherhood of men.

1. THE PENTECOST SERMON

194:1.1 (2060.1) The apostles had been in hiding for forty days. This day happened to be the Jewish festival of Pentecost, and thousands of visitors from all parts of the world were in Jerusalem. Many arrived for this feast, but a majority had tarried in the city since the Passover. Now these frightened apostles emerged from their weeks of seclusion to appear boldly in the temple, where they began to preach the new message of a risen Messiah. And all the disciples were likewise conscious of having received some new spiritual endowment of insight and power.

194:1.2 (2060.2) It was about two o'clock when Peter stood up in that very place where his Master had last taught in this temple, and delivered that impassioned appeal which resulted in the winning of more than two thousand souls. The Master had gone, but they suddenly discovered that this story about him had great power with the people. No wonder they were led on into the further proclamation of that which vindicated their former devotion to Jesus and at the same time so

تن از حواریون در این گردهمایی شرکت کردند: پطرس، آندریاس، یعقوب، یوحنا، فیلیپ، و متی. آنها برای بیش از یک ساعت و نیم صحبت کردند و پیامهایی را به یونانی، عبرانی، و آرامی، و نیز تعدادی عبارات را حتی به زبانهای دیگری که یک آشنایی گفتاری با آن داشتند رساندند.

رهبران یهودیان به خاطر شجاعت حواریون مبهوت شدند، اما آنان از آسیب رساندن به آنها بیم داشتند زیرا تعداد زیادی به داستان آنها باور داشتند.

تا ساعت چهار و نیم بیش از دو هزار ایماندار جدید حواریون را تا حوض سیلوخا دنبال نمودند، و در آنجا پطرس، آندریاس، یعقوب، و یوحنا آنها را به نام استاد غسل تعمید دادند. و تا هنگامی که آنها غسل تعمید این جمعیت انبوه را به پایان رساندند هوا تاریک شده بود.

پنطیکاست فستیوال بزرگ غسل تعمید بود، و وقت همیاری روحانی نوکیشان دروازه، آن غیریهودییانی که مایل بودند به یهوه خدمت کنند. از این رو برای تعداد زیادی از یهودیان و غیریهودیان ایماندار هر دو آسانتر بود که در این روز به غسل تعمید تن در دهند. آنها در انجام این کار به هیچ وجه خود را از اعتقاد یهودی جدا نمی کردند. حتی برای مدتی بعد از این باورمندان به عیسی در درون مذهب یهود یک فرقه بودند. تمامی آنها، از جمله حواریون، هنوز به ملزومات اساسی سیستم آیینی یهودی وفادار بودند.

2- اهمیت پنطیکاست

عیسی در زمین زندگی کرد و بشارتی را آموزش داد که انسان را از این خرافات که او یک فرزند اهریمن است رها ساخت و او را به حرمت یک فرزند ایماندار خداوند ارتقا داد. پیام عیسی، آنطور که در روزگارش آن را موعظه کرد و مطابق آن زندگی کرد، یک چاره مؤثر برای دشواریهای معنوی انسان در آن روز بیانش بود. و اکنون که او شخصاً دنیا را ترک کرده است، به جای خود روح حقیقتش را می فرستد. روح حقیقت چنین طراحی شده که در انسان زندگی کند، و برای هر نسل جدید پیام عیسی را بازگویی کند، طوری که هر گروه جدید از انسانها که روی زمین ظاهر می شود یک نسخه نوین و به روز شده بشارت خداوند را داشته باشد، درست به گونه ای که این روشنگری شخصی و هدایت گروهی بتواند یک چاره مؤثر برای دشواریهای معنوی پیوسته جدید و متنوع انسان باشد.

البته نخستین مأموریت این روح ترویج و شخصی نمودن حقیقت است، زیرا درک حقیقت است که در بر گیرنده بالاترین شکل آزادی بشری است. بعد، مقصود از این روح نابودی احساس یتیم بودن ایماندار است. با وجود بودن عیسی در میان انسانها، اگر روح حقیقت نمی آمد در قلب انسانها سکنی گزیند، تمامی ایمانداران یک احساس تنهایی می کردند.

constrained men to believe in him. Six of the apostles participated in this meeting: Peter, Andrew, James, John, Philip, and Matthew. They talked for more than an hour and a half and delivered messages in Greek, Hebrew, and Aramaic, as well as a few words in even other tongues with which they had a speaking acquaintance.

^{194:1.3 (2060.3)} The leaders of the Jews were astounded at the boldness of the apostles, but they feared to molest them because of the large numbers who believed their story.

^{194:1.4 (2060.4)} By half past four o'clock more than two thousand new believers followed the apostles down to the pool of Siloam, where Peter, Andrew, James, and John baptized them in the Master's name. And it was dark when they had finished with baptizing this multitude.

^{194:1.5 (2060.5)} Pentecost was the great festival of baptism, the time for fellowshipping the proselytes of the gate, those gentiles who desired to serve Yahweh. It was, therefore, the more easy for large numbers of both the Jews and believing gentiles to submit to baptism on this day. In doing this, they were in no way disconnecting themselves from the Jewish faith. Even for some time after this the believers in Jesus were a sect within Judaism. All of them, including the apostles, were still loyal to the essential requirements of the Jewish ceremonial system.

2. THE SIGNIFICANCE OF PENTECOST

^{194:2.1 (2060.6)} Jesus lived on earth and taught a gospel which redeemed man from the superstition that he was a child of the devil and elevated him to the dignity of a faith son of God. Jesus' message, as he preached it and lived it in his day, was an effective solvent for man's spiritual difficulties in that day of its statement. And now that he has personally left the world, he sends in his place his Spirit of Truth, who is designed to live in man and, for each new generation, to restate the Jesus message so that every new group of mortals to appear upon the face of the earth shall have a new and up-to-date version of the gospel, just such personal enlightenment and group guidance as will prove to be an effective solvent for man's ever-new and varied spiritual difficulties.

^{194:2.2 (2060.7)} The first mission of this spirit is, of course, to foster and personalize truth, for it is the comprehension of truth that constitutes the highest form of human liberty. Next, it is the purpose of this spirit to destroy the believer's feeling of orphanhood. Jesus having been among men, all believers would experience a sense of loneliness had not the Spirit of Truth come to dwell in men's hearts.

این اعطای روح پسر تمامی اذهان انسانهای نرمال را برای اعطای متعاقب جهانی روح پدر (تنظیم کننده) به تمامی نوع بشر به گونه‌ای مؤثر آماده ساخت. از یک جهت مشخص، این روح حقیقت، روح پدر جهانی و پسر آفریننده هر دو است.

این اشتباه را مرتکب نشوید که انتظار داشته باشید از روح حقیقت افشانه شده به طور عقلانی به شدت آگاه باشید. روح هرگز از خودش یک خودآگاهی ایجاد نمی‌کند، بلکه فقط یک آگاهی از میکائیل، پسر عیسی از آغاز آموزش داد که روح پیرامون خودش سخن نمی‌گوید. از این رو اثبات همدمی روحانی شما با روح حقیقت در آگاهی شما از این روح یافت نمی‌شود، بلکه در تجربه شما از همدمی روحانی افزایش یافته با میکائیل.

روح همچنین آمد تا به انسانها کمک کند کلمات استاد را به یاد آورند و بفهمند، و دیگر این که زندگی او را در زمین روشن سازد و از نو تفسیر کند.

سپس، روح حقیقت آمد به ایماندار کمک کند شاهد واقعیات آموزشهای عیسی و زندگی او انطور که در جسم مطابق آن زندگی کرد باشد، و نیز انطور که او اکنون دوباره مطابق آن از نو و تازه در هر ایماندار هر نسل در حال گذار فرزندان از روح پر شده خداوند زندگی می‌کند.

از این رو به نظر می‌رسد که روح حقیقت واقعاً می‌آید تا تمامی ایمانداران را به تمامی حقیقت، به دانش در حال گسترش تجربه زنده و در حال رشد آگاهی معنوی واقعیت فرزندانی جاودانه و در حال فراز با خداوند، رهنمون شود.

عیسی حیاتی را زندگی کرد که یک آشکارسازی انسان که به خواست خداوند تسلیم شده است می‌باشد، نه یک نمونه برای هر انسانی که عملاً تلاش در دنبال‌روی می‌کند. این حیات در جسم، به همراه مرگ او روی صلیب و رستائیز متعاقب او فوراً یک بشارت جدید فدیّه شد که بدین گونه پرداخته شده بود تا انسان را از چنگال اهریمن، از محکومیت یک خدای آزرده شده، بازخرد کند. با این وجود، گر چه این بشارت به اندازه زیاد مورد تحریف واقع شد، این یک واقعیت باقی می‌ماند که این پیام جدید پیرامون عیسی بسیاری از حقایق بنیادین و آموزشهای بشارت پیشین او پیرامون ملکوت خداوند را با خود حمل نمود. و دیر یا زود، این حقایق پنهان پدر بودن خداوند و برادری انسانها پدیدار خواهد گشت تا تمدن تمامی نوع بشر را به گونه‌ای مؤثر دگرگون سازد.

اما این خطاهای عقلانی به هیچ وجه از نظر معنوی در رشد و پیشرفت بزرگ ایماندار اختلال ایجاد ننمود. در کمتر از یک ماه بعد از اعطای روح حقیقت، حواریون نسبت به تقریباً چهار سالی که در ارتباط شخصی و مهرآمیز با استاد بودند پیشرفت معنوی فردی بیشتری داشتند. این جانشین ساختن واقعیت از مرگ برخاستن عیسی به جای حقیقت نجات دهنده بشارت فرزندانی خداوند به هیچ وجه در گسترش سریع آموزشهای آنها اختلال ایجاد نکرد. به عکس، این تحت‌الشعاع قرار گرفتن پیام عیسی با آموزشهای جدید پیرامون شخص او و از مرگ برخاستن او به نظر می‌رسد موعظه خبر خوش را به اندازه زیاد تسهیل

194:23 (2061.1) This bestowal of the Son's spirit effectively prepared all normal men's minds for the subsequent universal bestowal of the Father's spirit (the Adjuster) upon all mankind. In a certain sense, this Spirit of Truth is the spirit of both the Universal Father and the Creator Son.

194:24 (2061.2) Do not make the mistake of expecting to become strongly intellectually conscious of the outpoured Spirit of Truth. The spirit never creates a consciousness of himself, only a consciousness of Michael, the Son. From the beginning Jesus taught that the spirit would not speak of himself. The proof, therefore, of your fellowship with the Spirit of Truth is not to be found in your consciousness of this spirit but rather in your experience of enhanced fellowship with Michael.

194:25 (2061.3) The spirit also came to help men recall and understand the words of the Master as well as to illuminate and reinterpret his life on earth.

194:26 (2061.4) Next, the Spirit of Truth came to help the believer to witness to the realities of Jesus' teachings and his life as he lived it in the flesh, and as he now again lives it anew and afresh in the individual believer of each passing generation of the spirit-filled sons of God.

194:27 (2061.5) Thus it appears that the Spirit of Truth comes really to lead all believers into all truth, into the expanding knowledge of the experience of the living and growing spiritual consciousness of the reality of eternal and ascending sonship with God.

194:28 (2061.6) Jesus lived a life which is a revelation of man submitted to the Father's will, not an example for any man literally to attempt to follow. This life in the flesh, together with his death on the cross and subsequent resurrection, presently became a new gospel of the ransom which had thus been paid in order to purchase man back from the clutch of the evil one — from the condemnation of an offended God. Nevertheless, even though the gospel did become greatly distorted, it remains a fact that this new message about Jesus carried along with it many of the fundamental truths and teachings of his earlier gospel of the kingdom. And, sooner or later, these concealed truths of the fatherhood of God and the brotherhood of men will emerge to effectually transform the civilization of all mankind.

194:29 (2061.7) But these mistakes of the intellect in no way interfered with the believer's great progress in growth in spirit. In less than a month after the bestowal of the Spirit of Truth, the apostles made more individual spiritual progress than during their almost four years of personal and loving association with the Master. Neither did this substitution of the fact of the resurrection of Jesus for the saving gospel truth of sonship with God in any way interfere with the rapid spread of their teachings; on the contrary, this overshadowing of Jesus' message by the new teachings about his person and

نمود.

عبارت "غسل تعمید با روح" که حدوداً در این هنگام چنان به طور عمومی مورد استفاده قرار گرفت، صرفاً پذیرش آگاهانه این هدیه روح حقیقت و تصدیق شخصی این قدرت نوین روحی را به عنوان یک افزایش تمامی تأثیرات روحی که سابقاً توسط روانهای خدا شناس تجربه شده بود نشان نمود.

از هنگام اعطای روح حقیقت، انسان در معرض آموزش و هدایت یک عطیه روحی سهگانه قرار دارد: روح پدر، تنظیم کننده فکر؛ روح پسر، روح حقیقت؛ روح روح، روح القدس.

از یک جهت نوع بشر تحت نفوذ مضاعف جاذبه هفتگانه تأثیرات روحی جهان قرار دارد. نژادهای تکاملی آغازین انسانها در معرض تماس تدریجی هفت روح یاور ذهن روح مادر جهان محلی قرار دارند. همینطور که انسان در نردبان درک عقلانی و معنوی به سوی بالا پیش می‌رود، هفت تأثیر والای روحی سرانجام می‌آیند بر فراز او قرار گیرند و در درون او سکنی گزینند. و این هفت روح کرات در حال پیشرفت اینها هستند:

1- روح اعطا شده پدر جهانی — تنظیم کنندگان فکر.

2- حضور روحی پسر جاودان — جاذبه روحی جهان جهانها و برخی کانالهای همیاری روحانی تماماً روحی.

3- حضور روحی روح بیکران — روح — ذهن جهانی تمامی آفرینش، منبع روحی همبستگی عقلانی تمامی نیروهای هوشمند پیشرونده.

4- روح پدر جهانی و پسر آفریننده — روح حقیقت، که عموماً به عنوان روح پسر جهان به شمار آورده می‌شود.

5- روح روح بیکران و روح مادر جهان — روح القدس، که عموماً به عنوان روح روح جهان به شمار آورده می‌شود.

6- ذهن — روح روح مادر جهان — هفت روح یاور ذهن جهان محلی.

7- روح پدر، پسران، و روحها — روح حاوی نام جنید انسانهای فراز یابنده عالم بعد از پیوند روان انسان از روح تولد یافته با تنظیم کننده فکری بهشت و بعد از دستیابی متعاقب به ربانیت و جلال یافتگی وضعیت سپاه بهشتی نهایت.

و بدین ترتیب اعطای روح حقیقت آخرین عطیه روحی را که برای کمک کردن به جستجوی فرازگرایانه برای خداوند طراحی شده است برای دنیا و مردمانش آورد.

resurrection seemed greatly to facilitate the preaching of the good news.

^{194:2.10 (2061.8)} The term "baptism of the spirit," which came into such general use about this time, merely signified the conscious reception of this gift of the Spirit of Truth and the personal acknowledgment of this new spiritual power as an augmentation of all spiritual influences previously experienced by God-knowing souls.

^{194:2.11 (2061.9)} Since the bestowal of the Spirit of Truth, man is subject to the teaching and guidance of a threefold spirit endowment: the spirit of the Father, the Thought Adjuster; the spirit of the Son, the Spirit of Truth; the spirit of the Spirit, the Holy Spirit.

^{194:2.12 (2062.1)} In a way, mankind is subject to the double influence of the sevenfold appeal of the universe spirit influences. The early evolutionary races of mortals are subject to the progressive contact of the seven adjutant mind-spirits of the local universe Mother Spirit. As man progresses upward in the scale of intelligence and spiritual perception, there eventually come to hover over him and dwell within him the seven higher spirit influences. And these seven spirits of the advancing worlds are:

^{194:2.13 (2062.2)} 1. The bestowed spirit of the Universal Father — the Thought Adjusters.

^{194:2.14 (2062.3)} 2. The spirit presence of the Eternal Son — the spirit gravity of the universe of universes and the certain channel of all spirit communion.

^{194:2.15 (2062.4)} 3. The spirit presence of the Infinite Spirit — the universal spirit-mind of all creation, the spiritual source of the intellectual kinship of all progressive intelligences.

^{194:2.16 (2062.5)} 4. The spirit of the Universal Father and the Creator Son — the Spirit of Truth, generally regarded as the spirit of the Universe Son.

^{194:2.17 (2062.6)} 5. The spirit of the Infinite Spirit and the Universe Mother Spirit — the Holy Spirit, generally regarded as the spirit of the Universe Spirit.

^{194:2.18 (2062.7)} 6. The mind-spirit of the Universe Mother Spirit — the seven adjutant mind-spirits of the local universe.

^{194:2.19 (2062.8)} 7. The spirit of the Father, Sons, and Spirits — the new-name spirit of the ascending mortals of the realms after the fusion of the mortal spirit-born soul with the Paradise Thought Adjuster and after the subsequent attainment of the divinity and glorification of the status of the Paradise Corps of the Finality.

^{194:2.20 (2062.9)} And so did the bestowal of the Spirit of Truth bring to the world and its peoples the last of the spirit endowment designed to aid in the ascending search for God.

3- در پنطیکاست چه رخ داد

بسیاری آموزشهای عجیب و غریب با حکایات آغازین روز پنطیکاست مربوط گشت. در روزگاران بعد رخدادهای این روز که روح حقیقت، آموزگار جدید، در آن آمد تا با نوع بشر سکنی گزیند، با شیوع نابخردانه احساساتگرایی فراوان اشتباه شده است. مأموریت اصلی این روح فوران یافته پدر و پسر، آموزش دادن انسانها درباره حقایق مهر پدر و بخشش پسر است. اینها حقایق ربانیت است که انسانها می‌توانند بیش از تمامی ویژگیهای دیگر الهی کاراکتر به طور کامل درک کنند. روح حقیقت بدو درگیر آشکارسازی طبیعت روحی پدر و سرشت اخلاقی پسر است. پسر آفریننده، در جسم، خداوند را به انسانها آشکار ساخت؛ روح حقیقت، در قلب، پسر آفریننده را به انسانها آشکار می‌سازد. هنگامی که انسان در زندگیش "میوه‌های روحی" به باور می‌آورد، او صرفاً ویژگیهایی را که استاد در زندگی زمینی خودش آشکار ساخت نشان می‌دهد. هنگامی که عیسی در زمین بود به صورت یک شخصیت زندگی کرد — عیسی ناصری. استاد از هنگام پنطیکاست به عنوان روح سکنی‌گزین "آموزگار نوین" توانسته است حیاتش را در تجربه هر ایماندار آموزش یافته حقیقت از نو زندگی کند.

فهم بسیاری چیزها که در طول یک زندگی بشری اتفاق می‌افتد سخت است، و پذیرش این ایده که این جهانی است که حقیقت در آن استیلا می‌یابد و درستی در آن پیروز می‌شود دشوار است. گهگاه چنین به نظر می‌رسد که افتراء، دروغ، عدم صداقت، و ناپارسایی — گناه — غالب است. آیا در تحلیل نهایی ایمان بر شرارت، گناه، و بی‌عدالتی پیروز می‌شود؟ آری، می‌شود. و زندگی و مرگ عیسی گواه جاودانه‌ای است که حقیقت نیکی و ایمان مخلوق با روح هدایت شده همیشه محق خواهد بود. آنها عیسی را روی صلیب تمسخر کردند، و گفتند: "بگذارید ببینیم آیا خداوند می‌آید او را نجات دهد." در آن روز مصلوب شدن عیسی همه چیز تاریک به نظر می‌رسید، اما در بامداد از مرگ برخاستن عیسی به گونه‌ای شکوهمند تابناک بود؛ و در روز پنطیکاست باز تابناکتر و شادمانتر بود. مذاهب نومیدی بدبینانه به دنبال کسب رهایی از بارهای زندگی هستند؛ آنها مشتاقان با خواب و استراحت بی‌پایان متمایز شوند. اینها مذاهب ترس و وحشت بدوی هستند. مذهب عیسی یک بشارت نوین ایمان است که باید به بشریت در حال تقلا اعلام شود. این مذهب جدید مبتنی بر ایمان، امید، و عشق است.

برای عیسی، حیات انسانی سخت‌ترین، ظالمانه‌ترین، و تلخ‌ترین ضربات خود را زده بود؛ و این مرد این نومیدیها را با ایمان، شهامت، و عزم راسخ برای انجام خواست پدرش پاسخ داد. عیسی با زندگی در تمامی واقعیت وحشتناکش روبرو شد و حتی در مرگ بر آن چیره گشت. او از مذهب به عنوان یک ابزار رهایی از زندگی استفاده نکرد. مذهب عیسی درصدد گریختن از این زندگی بر نمی‌آید تا از شادکامی در حال انتظار وجودی دیگر بهره‌مند گردد. مذهب عیسی شادی و آرامش وجودی دیگر و معنوی را فراهم می‌کند تا حیات را که انسانها اکنون در جسم زندگی می‌کنند بهبود دهد و تعالی بخشد.

3. WHAT HAPPENED AT PENTECOST

^{194:31 (2062:10)} Many queer and strange teachings became associated with the early narratives of the day of Pentecost. In subsequent times the events of this day, on which the Spirit of Truth, the new teacher, came to dwell with mankind, have become confused with the foolish outbreaks of rampant emotionalism. The chief mission of this outpoured spirit of the Father and the Son is to teach men about the truths of the Father's love and the Son's mercy. These are the truths of divinity which men can comprehend more fully than all the other divine traits of character. The Spirit of Truth is concerned primarily with the revelation of the Father's spirit nature and the Son's moral character. The Creator Son, in the flesh, revealed God to men; the Spirit of Truth, in the heart, reveals the Creator Son to men. When man yields the "fruits of the spirit" in his life, he is simply showing forth the traits which the Master manifested in his own earthly life. When Jesus was on earth, he lived his life as one personality — Jesus of Nazareth. As the indwelling spirit of the "new teacher," the Master has, since Pentecost, been able to live his life anew in the experience of every truth-taught believer.

^{194:32 (2062:11)} Many things which happen in the course of a human life are hard to understand, difficult to reconcile with the idea that this is a universe in which truth prevails and in which righteousness triumphs. It so often appears that slander, lies, dishonesty, and unrighteousness — sin — prevail. Does faith, after all, triumph over evil, sin, and iniquity? It does. And the life and death of Jesus are the eternal proof that the truth of goodness and the faith of the spirit-led creature will always be vindicated. They taunted Jesus on the cross, saying, "Let us see if God will come and deliver him." It looked dark on that day of the crucifixion, but it was gloriously bright on the resurrection morning; it was still brighter and more joyous on the day of Pentecost. The religions of pessimistic despair seek to obtain release from the burdens of life; they crave extinction in endless slumber and rest. These are the religions of primitive fear and dread. The religion of Jesus is a new gospel of faith to be proclaimed to struggling humanity. This new religion is founded on faith, hope, and love.

^{194:33 (2063:1)} To Jesus, mortal life had dealt its hardest, cruelest, and bitterest blows; and this man met these ministrations of despair with faith, courage, and the unswerving determination to do his Father's will. Jesus met life in all its terrible reality and mastered it — even in death. He did not use religion as a release from life. The religion of Jesus does not seek to escape this life in order to enjoy the waiting bliss of another existence. The religion of Jesus provides the joy and peace of another and spiritual existence to enhance and ennoble the life which men now live in the flesh.

مذهبی که برای مردم یک افیون باشد، مذهب عیسی نیست. او روی صلیب از نوشیدن داروی بی‌حس‌کننده امتناع کرد، و روح او که روی تمامی انسانها ریخته شد یک تأثیر نیرومند جهانی است که انسان را به سوی بالا هدایت می‌کند و او را به پیش می‌راند. اشتیاق آینده نگرانه معنوی قدرتمندترین نیروی موجود پیش ران در این دنیا است. ایماندار فراگیرنده حقیقت تنها روان پیش رونده و بی‌باک در زمین است.

در روز پنطیکاست مذهب عیسی تمامی محدودیتهای ملی و قید و بندهای نژادی را شکست. این برای همیشه حقیقت دارد: "جایی که روح خداوند وجود داشته باشد، آزادی وجود دارد." در این روز روح حقیقت هدیه شخصی استاد به هر انسان شد. این روح به این منظور عطا شد که ایمانداران باصلاحیت به گونه‌ای مؤثرتر بشارت ملکوت خداوند را موعظه کنند، اما آنها تجربه دریافت روح ریخته شده را به جای بخشی از بشارت جدیدی که به طور ناخودآگاه تدوین می‌کردند اشتباه گرفتند.

از این واقعیت چشم پوشی نکنید که روح حقیقت به تمامی ایمانداران صادق عطا شد. این هدیه روحی فقط به حواریون نیامد. تمامی یکصد و بیست مرد و زنی که در اتاق بالا گرد آمده بودند آموزگار جدید را دریافت کردند، همانطور که تمامی مردم خوش قلب سرتاسر دنیا دریافت کردند. این آموزگار جدید به نوع بشر اعطا شد، و هر روان مطابق عشق به حقیقت و ظرفیت برای فهم و درک واقعیات معنوی او را دریافت نمود. سرانجام مذهب راستین از تملک کاهنان و تمامی طبقات مقدس رها می‌شود و تجلی واقعی خود را در تک تک روانهای انسانها می‌یابد.

مذهب عیسی بالاترین نوع تمدن بشری را شکوفا می‌سازد، بدین لحاظ که بالاترین نوع شخصیت معنوی را به وجود می‌آورد و تقدس آن شخص را اعلام می‌دارد.

آمنن روح حقیقت در پنطیکاست مذهبی را میسر ساخت که نه رادیکال است و نه محافظه‌کار؛ نه کهنه است و نه نو؛ نه کهنسال بر آن سلطه دارد و نه جوان. واقعیت زندگی زمینی عیسی نقطه ثابتی را برای لنگرگاه زمان فراهم می‌سازد، در حالی که اعطای روح حقیقت بسط ابدی و رشد بی‌پایان مذهبی را که او مطابق آن زندگی کرد و بشارتی را که اعلام نمود فراهم می‌سازد. روح به تمامی حقیقت هدایت می‌کند؛ او آموزگار یک مذهب در حال گسترش و همیشه در حال رشد پیشرفت بی‌پایان و الهی در حال آشکارسازی است. این آموزگار جدید برای ایماندار جوینده حقیقت که در شخص و سرشت فرزند انسان به گونه‌ای بسیار الهی آشکار گشت برای ابد در حال آشکارسازی خواهد بود.

تجلیهایی که به اعطای "آموزگار نوین" و پذیرش موعظه رسولان توسط انسانهای نژادهای گوناگون و ملت‌هایی که در اورشلیم دور هم جمع شدند مربوط است جهانی بودن مذهب عیسی را نشان می‌دهد. بنا بود که بشارت ملکوت خداوند با هیچ نژاد، فرهنگ، یا زبان خاص تعیین هویت نشود. این روز پنطیکاست شاهد

194:34 (2063:2) If religion is an opiate to the people, it is not the religion of Jesus. On the cross he refused to drink the deadening drug, and his spirit, poured out upon all flesh, is a mighty world influence which leads man upward and urges him onward. The spiritual forward urge is the most powerful driving force present in this world; the truth-learning believer is the one progressive and aggressive soul on earth.

194:35 (2063:3) On the day of Pentecost the religion of Jesus broke all national restrictions and racial fetters. It is forever true, "Where the spirit of the Lord is, there is liberty." On this day the Spirit of Truth became the personal gift from the Master to every mortal. This spirit was bestowed for the purpose of qualifying believers more effectively to preach the gospel of the kingdom, but they mistook the experience of receiving the outpoured spirit for a part of the new gospel which they were unconsciously formulating.

194:36 (2063:4) Do not overlook the fact that the Spirit of Truth was bestowed upon all sincere believers; this gift of the spirit did not come only to the apostles. The one hundred and twenty men and women assembled in the upper chamber all received the new teacher, as did all the honest of heart throughout the whole world. This new teacher was bestowed upon mankind, and every soul received him in accordance with the love for truth and the capacity to grasp and comprehend spiritual realities. At last, true religion is delivered from the custody of priests and all sacred classes and finds its real manifestation in the individual souls of men.

194:37 (2063:5) The religion of Jesus fosters the highest type of human civilization in that it creates the highest type of spiritual personality and proclaims the sacredness of that person.

194:38 (2063:6) The coming of the Spirit of Truth on Pentecost made possible a religion which is neither radical nor conservative; it is neither the old nor the new; it is to be dominated neither by the old nor the young. The fact of Jesus' earthly life provides a fixed point for the anchor of time, while the bestowal of the Spirit of Truth provides for the everlasting expansion and endless growth of the religion which he lived and the gospel which he proclaimed. The spirit guides into all truth; he is the teacher of an expanding and always-growing religion of endless progress and divine unfolding. This new teacher will be forever unfolding to the truth-seeking believer that which was so divinely folded up in the person and nature of the Son of Man.

194:39 (2064:1) The manifestations associated with the bestowal of the "new teacher," and the reception of the apostles' preaching by the men of various races and nations gathered together at Jerusalem, indicate the universality of the religion of Jesus. The gospel of the kingdom was to be identified with no

تلاش بزرگ روح برای رها ساختن مذهب عیسی از قید و بند‌های به ارث رسیده یهودی آن بود. حتی بعد از این نمایش ریختن روح روی تمامی انسانها، حواریون در ابتدا تلاش کردند که ملزومات دین یهود را به تغییر کیش داده‌های خود تحمیل کنند. حتی پولس با برادران اورشلیمی خود مشکل داشت، زیرا او از این که غیریهودیان را تابع این رسوم یهودی سازد امتناع می‌کرد. هیچ مذهب آشکار شده‌ای که مرتکب این خطای جدی شود که تحت نفوذ یک فرهنگ ملی قرار گیرد یا با رسوم تثبیت شده نژادی، اجتماعی، یا اقتصادی مربوط شود نمی‌تواند به تمامی دنیا گسترش یابد.

اعطای روح حقیقت مستقل از تمامی اشکال، آیینها، مکانهای مقدس، و رفتار خاص توسط آنهایی بود که تمامیت تجلی آن را دریافت کردند. هنگامی که روح بر آنهایی که در اتاق بالا گرد آمده بودند آمد، آنها صرفاً آنجا نشسته بودند، و فقط مشغول دعای خاموش بودند. روح در دهکده و نیز در شهر عطا شد. ضرورتی نداشت که حواریون به طور بکه و تنها برای سالها تفکر و عبادت به یک مکان خلوت به کناری بروند تا روح را دریافت کنند. پنطیکاست برای همه وقت ایده تجربه معنوی را از تصور محیطهای ویژه مطلوب جدا می‌سازد.

پنطیکاست، با عطیه معنوی آن برای این طراحی شده بود که مذهب استاد را از تمامی وابستگیها به نیروی فیزیکی برای همیشه رها سازد؛ آموزگاران این مذهب نوین اکنون با سلاحهای روحانی تجهیز شده‌اند. آنها باید با بخشش بی‌دریغ، خواست نیک بی‌مانند، و مهر سرشار به بیرون بروند تا دنیا را تسخیر سازند. آنها تجهیز شده‌اند که با نیکی بر شرارت چیره شوند، با عشق نفرت را مغلوب سازند؛ با یک ایمان متهورانه و زنده مبتنی بر حقیقت ترس را نابود سازند. عیسی از پیش به پیروانش آموزش داده بود که مذهبش هرگز منفعل نیست؛ حواریون او همیشه بنا بود در خدمت بخشاینده خود و در آشکار ساختن مهرشان فعال و مثبت باشند. این ایمانداران دیگر به بهوه به عنوان "خدای لشکریان" نگاه نمی‌کردند. آنها اکنون الوهیت جاودانه را به عنوان "خداوند و پدر خداوندگار عیسی مسیح" می‌نگریستند. آنها به این پیشرفت دست یافتند، حداقل، حتی اگر آنها تا اندازه‌ای نمی‌توانستند این حقیقت را که خداوند همچنین پدر روحانی هر فرد می‌باشد به طور کامل درک کنند.

پنطیکاست به انسان فانی نیرویی عطا کرد که آسیبهای شخصی را ببخشد، در بحبوحه شدیدترین بی‌عدالتی شیرین بودن را حفظ کند، در شرایط خطر هولناک بی‌تفاوت باقی بماند، و شرارتهای تنفر و خشم را با کنشهای بی‌پروای مهرآمیز و شکیبایی به چالش طلبد. یورشها در طول تاریخ از میان ویرانیهای جنگهای بزرگ و نابود کننده‌ای عبور کرده است. همه شرکت کنندگان در این تفرقه‌های وحشتناک با شکست مواجه شدند. تنها یک فرد پیروز وجود داشت؛ تنها یک تن بود که از این تفرقه‌های تلخ با یک آوازه فزون یافته بیرون آمد. او عیسی ناصری، و بشارت او چیرگی بر شرارت با نیکی بود. راز یک تمدن بهتر در آموزشهای استاد پیرامون برادری انسان، خواست نیک مهرآمیز و اعتماد متقابل نهفته است.

particular race, culture, or language. This day of Pentecost witnessed the great effort of the spirit to liberate the religion of Jesus from its inherited Jewish fetters. Even after this demonstration of pouring out the spirit upon all flesh, the apostles at first endeavored to impose the requirements of Judaism upon their converts. Even Paul had trouble with his Jerusalem brethren because he refused to subject the gentiles to these Jewish practices. No revealed religion can spread to all the world when it makes the serious mistake of becoming permeated with some national culture or associated with established racial, social, or economic practices.

194:3.10 (2064.2) The bestowal of the Spirit of Truth was independent of all forms, ceremonies, sacred places, and special behavior by those who received the fullness of its manifestation. When the spirit came upon those assembled in the upper chamber, they were simply sitting there, having just been engaged in silent prayer. The spirit was bestowed in the country as well as in the city. It was not necessary for the apostles to go apart to a lonely place for years of solitary meditation in order to receive the spirit. For all time, Pentecost disassociates the idea of spiritual experience from the notion of especially favorable environments.

194:3.11 (2064.3) Pentecost, with its spiritual endowment, was designed forever to loose the religion of the Master from all dependence upon physical force; the teachers of this new religion are now equipped with spiritual weapons. They are to go out to conquer the world with unfailing forgiveness, matchless good will, and abounding love. They are equipped to overcome evil with good, to vanquish hate by love, to destroy fear with a courageous and living faith in truth. Jesus had already taught his followers that his religion was never passive; always were his disciples to be active and positive in their ministry of mercy and in their manifestations of love. No longer did these believers look upon Yahweh as "the Lord of Hosts." They now regarded the eternal Deity as the "God and Father of the Lord Jesus Christ." They made that progress, at least, even if they did in some measure fail fully to grasp the truth that God is also the spiritual Father of every individual.

194:3.12 (2064.4) Pentecost endowed mortal man with the power to forgive personal injuries, to keep sweet in the midst of the gravest injustice, to remain unmoved in the face of appalling danger, and to challenge the evils of hate and anger by the fearless acts of love and forbearance. Urantia has passed through the ravages of great and destructive wars in its history. All participants in these terrible struggles met with defeat. There was but one victor; there was only one who came out of these embittered struggles with an enhanced reputation — that was Jesus of Nazareth and his gospel of overcoming evil with good. The secret of a better civilization is bound up in the Master's

تا هنگام پنطیکاست مذهب فقط انسانی را که در جستجوی خدا بود آشکار ساخته بود؛ از هنگام پنطیکاست، انسان هنوز در جستجوی خداوند است، اما دورنمای خدایی بر فراز دنیا می‌درخشد که همچنین در جستجوی انسان است و هنگامی که او را یافت روحش را برای سکنی گزین در او می‌فرستد.

پیش از آموزشهای عیسی که به پنطیکاست منجر شد، زنان در اصول مذاهب قدیمی‌تر از مرتب معنوی اندکی برخوردار بودند و یا این که هیچ مرتبتی نداشتند. بعد از پنطیکاست، زن در برادری ملکوت خداوند در پیشگاه خداوند با مرد برابر بود. در میان یکصد و بیست نفری که این هدیه ویژه روحی آسمانی را دریافت کردند زنان حواری زیادی وجود داشتند، و آنها این برکات را به طور مساوی با مردان ایماندار قسمت کردند. مرد دیگر نمی‌تواند به خود اجازه دهد که کارکرد خدمت مذهبی را در انحصار خود درآورد. فریسی ممکن است اینطور به شکرگزاری از خدا بیردازد که "یک زن، یک جزای، یا یک غریب‌پوشی به دنیا نیامده است"، اما در میان پیروان عیسی زن برای همیشه از تمامی تبعیضات مذهبی بر مبنی جنسیت رهایی یافته است. پنطیکاست تمامی تبعیضات مذهبی مبتنی بر تمایز نژادی، تفاوت‌های فرهنگی، کاست اجتماعی، یا تعصب جنسی را محو ساخت. عجیب نیست که این ایمانداران در مذهب جدید فریاد برمی‌آوردند که "جایی که روح خداوند باشد، آزادی وجود دارد."

مادر و برادر عیسی هر دو در میان یکصد و بیست ایماندار حضور داشتند، و آنها به عنوان اعضای این گروه عادی حواریون همچنین روح برون ریخته را دریافت کردند. آنها نسبت به یاران خود هیچ هدیه نیک بیشتری دریافت نکردند. به اعضای خانواده زمینی عیسی هیچ هدیه ویژه‌ای عطا نشد. پنطیکاست پایان کهناتهای ویژه و کلیه اعتقادات به خانواده‌های مقدس را نشان نمود.

پیش از پنطیکاست حواریون برای عیسی چیز زیادی از دست داده بودند. آنها منازل، خانواده‌ها، دوستان، اموال دنیوی، و مشاغل خود را قربانی کرده بودند. آنها در پنطیکاست خودشان را به خدا اهدا کردند، و پدر و پسر از طریق هدیه دادن خوشان به انسان واکنش نشان دادند. آنها روحشان را برای سکنی گزین در انسانها فرستادند. این تجربه از دست دادن خود و یافتن روح یک تجربه احساسی نبود؛ این یک عمل تسلیم خود هوشمند و وقف تمام و کمال بود.

پنطیکاست فراخوان به اتحاد معنوی در میان ایمانداران به بشارت خداوند بود. هنگامی که روح در اورشلیم بر حواریون فرود آمد، همان چیز در فیلاذلفیه، اسکندریه، و در تمامی مکانهای دیگر که ایمانداران حقیقی سکنی می‌گزینند رخ داد. این عملاً حقیقت داشت که "تنها یک جان و روان در میان توده ایمانداران وجود داشت." مذهب عیسی قدرتمندترین تأثیر متحد کننده است که دنیا تاکنون شناخته است.

پنطیکاست برای این طراحی شده بود که خود نشان دادن افراد، گروه‌ها، ملت‌ها، و نژادها را کاهش دهد. این

teachings of the brotherhood of man, the good will of love and mutual trust.

194:3.13 (2065.1) Up to Pentecost, religion had revealed only man seeking for God; since Pentecost, man is still searching for God, but there shines out over the world the spectacle of God also seeking for man and sending his spirit to dwell within him when he has found him.

194:3.14 (2065.2) Before the teachings of Jesus which culminated in Pentecost, women had little or no spiritual standing in the tenets of the older religions. After Pentecost, in the brotherhood of the kingdom woman stood before God on an equality with man. Among the one hundred and twenty who received this special visitation of the spirit were many of the women disciples, and they shared these blessings equally with the men believers. No longer can man presume to monopolize the ministry of religious service. The Pharisee might go on thanking God that he was "not born a woman, a leper, or a gentile," but among the followers of Jesus woman has been forever set free from all religious discriminations based on sex. Pentecost obliterated all religious discrimination founded on racial distinction, cultural differences, social caste, or sex prejudice. No wonder these believers in the new religion would cry out, "Where the spirit of the Lord is, there is liberty."

194:3.15 (2065.3) Both the mother and brother of Jesus were present among the one hundred and twenty believers, and as members of this common group of disciples, they also received the outpoured spirit. They received no more of the good gift than did their fellows. No special gift was bestowed upon the members of Jesus' earthly family. Pentecost marked the end of special priesthods and all belief in sacred families.

194:3.16 (2065.4) Before Pentecost the apostles had given up much for Jesus. They had sacrificed their homes, families, friends, worldly goods, and positions. At Pentecost they gave themselves to God, and the Father and the Son responded by giving themselves to man — sending their spirits to live within men. This experience of losing self and finding the spirit was not one of emotion; it was an act of intelligent self-surrender and unreserved consecration.

194:3.17 (2065.5) Pentecost was the call to spiritual unity among gospel believers. When the spirit descended on the disciples at Jerusalem, the same thing happened in Philadelphia, Alexandria, and at all other places where true believers dwelt. It was literally true that "there was but one heart and soul among the multitude of the believers." The religion of Jesus is the most powerful unifying influence the world has ever known.

194:3.18 (2065.6) Pentecost was designed to lessen the self-assertiveness of individuals, groups, nations,

روح خود نشان دادن است که آنقدر بر تنش می‌افزاید که گاه به گاه به صورت جنگهای ویران کننده نمایان می‌شود. نوع بشر فقط می‌تواند از طریق برخورد معنوی متحد شود، و روح حقیقت تأثیری جهانی است که همگانی است.

آمن روح حقیقت قلب بشر را پاکیزه می‌سازد و دریافت کننده را به این رهنمون می‌شود که حیاتی هدفمند مطابق خواست خداوند و بهروزی انسانها تدوین کند. روح مادی خودخواهی در این اعطای نوین روحی فداکاری بلعیده شده است. پنطیکاست در آن هنگام و اکنون نشانگر این است که عیسی تاریخ پسر الهی تجربه زنده شده است. شادی این روح برون ریخته شده، هنگامی که به طور آگاهانه در زندگی بشری تجربه می‌شود، برای سلامتی یک داروی مقوی، برای ذهن یک محرک، و برای روان یک انرژی پایدار است.

دعا در روز پنطیکاست روح را نیاورد، اما به تعیین ساختن ظرفیت دریافت که تک تک باورمندان را تعیین ویژگی می‌نمود بسیار مربوط بود. دعا قلب الهی را به سخاوت در اعطا حرکت نمی‌دهد، اما اغلب اوقات کائناتهای بزرگتر و عمیق‌تری را ایجاد می‌کند که ممکن است عطایای الهی به قلوب و روانهای آنها که بدین گونه به خاطر می‌آورند که مشارکت بی‌وقفه با آفریدگارشان را از طریق دعای صادقانه و پرستش راستین حفظ کنند جاری شوند.

4- آغازهای کلیسای مسیحی

هنگامی که عیسی به طور بسیار ناگهانی توسط دشمنانش دستگیر شد و میان دو دزد به سرعت مصلوب گردید، حواریون و رسولانش به طور کامل روحیه خود را باختند. فکر دستگیری، به بند کشیده شدن، تازیانه خوردن، و مصلوب شدن استاد، حتی برای حواریون بسیار گران بود. آنها آموزشها و هشدارهای او را فراموش کردند. او به راستی ممکن بود "در پیشگاه خداوند و تمامی مردم در عمل و در کلام پیامبری قدرتمند باشد"، اما او به سختی می‌توانست نجات دهنده‌ای باشد که آنها امید داشتند پادشاهی اسرائیل را احیا می‌سازد.

سپس از مرگ برخاستن عیسی می‌آید، با رهایی بخشی آن از نومیدی و بازگشت ایمانشان به الوهیت استاد. آنها بارها او را می‌بینند و با او صحبت می‌کنند، و او آنها را به کوه زیتون می‌برد، او در آنجا به آنها برود می‌گوید و به آنها می‌گوید که نزد پدر بازمی‌گردد. او به آنها گفته است در اورشلیم بمانند تا این که به آنها قدرت عطا شود — تا این که روح حقیقت بیاید. و در روز پنطیکاست این آموزگار جدید می‌آید، و آنها به یک باره به خارج می‌روند تا بشارتشان را با نیرویی جدید موعظه کنند. آنها پیروان بی‌پاک و شجاع یک خدای زنده هستند، نه یک رهبر مرده و شکست خورده. استاد در قلوب این بشارت دهنندگان زندگی می‌کند؛ در اذهان آنها خدا یک دکترین نیست؛ او در روان آنها یک وجود زنده شده است.

"آنها هر روزه با عزمی راسخ و یک دل در معبد

and races. It is this spirit of self-assertiveness which so increases in tension that it periodically breaks loose in destructive wars. Mankind can be unified only by the spiritual approach, and the Spirit of Truth is a world influence which is universal.

194:3.19 (2066.7) The coming of the Spirit of Truth purifies the human heart and leads the recipient to formulate a life purpose single to the will of God and the welfare of men. The material spirit of selfishness has been swallowed up in this new spiritual bestowal of selflessness. Pentecost, then and now, signifies that the Jesus of history has become the divine Son of living experience. The joy of this outpoured spirit, when it is consciously experienced in human life, is a tonic for health, a stimulus for mind, and an unflinching energy for the soul.

194:3.20 (2066.8) Prayer did not bring the spirit on the day of Pentecost, but it did have much to do with determining the capacity of receptivity which characterized the individual believers. Prayer does not move the divine heart to liberality of bestowal, but it does so often dig out larger and deeper channels wherein the divine bestowals may flow to the hearts and souls of those who thus remember to maintain unbroken communion with their Maker through sincere prayer and true worship.

4. BEGINNINGS OF THE CHRISTIAN CHURCH

194:4.1 (2066.1) When Jesus was so suddenly seized by his enemies and so quickly crucified between two thieves, his apostles and disciples were completely demoralized. The thought of the Master, arrested, bound, scourged, and crucified, was too much for even the apostles. They forgot his teachings and his warnings. He might, indeed, have been "a prophet mighty in deed and word before God and all the people," but he could hardly be the Messiah they had hoped would restore the kingdom of Israel.

194:4.2 (2066.2) Then comes the resurrection, with its deliverance from despair and the return of their faith in the Master's divinity. Again and again they see him and talk with him, and he takes them out on Olivet, where he bids them farewell and tells them he is going back to the Father. He has told them to tarry in Jerusalem until they are endowed with power — until the Spirit of Truth shall come. And on the day of Pentecost this new teacher comes, and they go out at once to preach their gospel with new power. They are the bold and courageous followers of a living Lord, not a dead and defeated leader. The Master lives in the hearts of these evangelists; God is not a doctrine in their minds; he has become a living presence in their souls.

194:4.3 (2066.3) "Day by day they continued steadfastly

ادامه دادند و در منزل نان پاره کردند. آنها خوراکشان را با شادی و یگانگی قلبی خوردند، خدا را نیایش کردند و نزد تمامی مردم مورد مهر واقع شدند. آنها همگی با روح پر بودند و کلام خداوند را با شجاعت بیان می‌کردند. و توده مردمی که ایمان می‌آوردند همگی در قلب و روانشان یگانه بودند؛ و حتی گفته‌های یک تن از آنها نیز از خودش نبود، و همه چیز آنها مشترک بود.“

برای این مردانی که عیسی برای موعظه بشارت ملکوت خداوند، پدر بودن خداوند و برادر بودن انسانها منصوب کرده بود چه رخ داده است؟ آنها یک بشارت نوین دارند؛ آنها با یک تجربه جدید پر تب و تاب هستند؛ آنها با یک انرژی روحی جدید پر شده‌اند. پیام آنان به ناگهان به اعلام عیسی از مرگ برخاسته تغییر جهت داده است: “عیسی ناصری، مردی که خدا با کارها و شگفتیهای سترگ تأیید نمود؛ شما او را که توسط شورای مصمم و با پیش آگاهی خداوند تحویل داده شد مصلوب ساختید و کشتید. او چیزهایی را که خداوند از طریق دهان تمامی پیامبران از پیش خبر داده بود بدین گونه به انجام رسانید. خداوند این عیسی را زنده کرد. خداوند او را هم خدا و هم مسیح ساخته است. او که دست راست خداوند قرار دارد، ستوده شده است و از خداوند وعده روح را دریافت کرده است. او این را که شما می‌بینید و می‌شنوید افشانده است. توبه کنید تا گناهان شما زوده شود؛ که پدر مسیح را که برای شما برگزیده شده است بفرستد، حتی عیسی که بهشت باید تا روزگاران ترمیم تمامی چیزها او را دریافت کند.“

بشارت ملکوت خداوند، پیام عیسی، به ناگاه به بشارت خداوند عیسی مسیح تغییر کرده بود. آنها اکنون واقعیتهای زندگی، مرگ، و از مرگ برخاستن او را اعلام می‌کردند و امید به بازگشت سریع او به این دنیا را برای به پایان رساندن کاری که آغاز کرد موعظه می‌کردند. بدین ترتیب پیام ایمانداران آغازین به موعظه پیرامون واقعیتهای آمدن اول او و به آموزش امید به آمدن دوم او مربوط بود، رخدادی که آنها می‌پنداشتند بسیار نزدیک است.

مسیح داشت اعتقاد کلیسای به سرعت در حال شکل گیری می‌شد؛ عیسی زنده است؛ او برای انسانها مرد؛ او روح را هدیه داد؛ او باز دارد می‌آید. عیسی تمامی اندیشه‌های آنها را پر نمود و تمامی برداشتهای نوین آنها از خداوند و هر چیز دیگر را تعیین نمود. آنها به خاطر این دکترین نوین که “خداوند پدر خداوندگار عیسی است” بیش از آن ذوق زده بودند که به پیام قدیمی که “خداوند پدر با محبت تمامی انسانها” و حتی پدر هر فرد است توجه کنند. حقیقت دارد، یک تجلی اعجاب‌آور مهر برادرانه و خواست نیک بی‌مثال در این اجتماعات آغازین ایمانداران به وجود آمد. اما این یک همیاری روحانی ایمانداران در عیسی بود، نه یک همیاری روحانی برادران در خانواده ملکوت پدر آسمانی. خواست نیک آنها ناشی از مهری بود که از مفهوم اعطای عیسی سرچشمه می‌گرفت، و نه از شناخت برادری انسان فانی. با این وجود، آنها سرشار از شادی بودند، و چنان زندگی نوین و بی‌نظیری را زیستند که تمامی انسانها به آموزشهای آنها پیرامون عیسی جذب شدند. آنها مرتکب خطای بزرگ استفاده از تفسیر زنده و

and with one accord in the temple and breaking bread at home. They took their food with gladness and singleness of heart, praising God and having favor with all the people. They were all filled with the spirit, and they spoke the word of God with boldness. And the multitudes of those who believed were of one heart and soul; and not one of them said that aught of the things which he possessed was his own, and they had all things in common.”

194:4.4 (2066:4) What has happened to these men whom Jesus had ordained to go forth preaching the gospel of the kingdom, the fatherhood of God and the brotherhood of man? They have a new gospel; they are on fire with a new experience; they are filled with a new spiritual energy. Their message has suddenly shifted to the proclamation of the risen Christ: “Jesus of Nazareth, a man God approved by mighty works and wonders; him, being delivered up by the determinate counsel and foreknowledge of God, you did crucify and slay. The things which God foreshadowed by the mouth of all the prophets, he thus fulfilled. This Jesus did God raise up. God has made him both Lord and Christ. Being, by the right hand of God, exalted and having received from the Father the promise of the spirit, he has poured forth this which you see and hear. Repent, that your sins may be blotted out; that the Father may send the Christ, who has been appointed for you, even Jesus, whom the heaven must receive until the times of the restoration of all things.”

194:4.5 (2066:5) The gospel of the kingdom, the message of Jesus, had been suddenly changed into the gospel of the Lord Jesus Christ. They now proclaimed the facts of his life, death, and resurrection and preached the hope of his speedy return to this world to finish the work he began. Thus the message of the early believers had to do with preaching about the facts of his first coming and with teaching the hope of his second coming, an event which they deemed to be very near at hand.

194:4.6 (2067:1) Christ was about to become the creed of the rapidly forming church. Jesus lives; he died for men; he gave the spirit; he is coming again. Jesus filled all their thoughts and determined all their new concept of God and everything else. They were too much enthused over the new doctrine that “God is the Father of the Lord Jesus” to be concerned with the old message that “God is the loving Father of all men,” even of every single individual. True, a marvelous manifestation of brotherly love and unexampled good will did spring up in these early communities of believers. But it was a fellowship of believers in Jesus, not a fellowship of brothers in the family kingdom of the Father in heaven. Their good will arose from the love born of the concept of Jesus’ bestowal and not from the recognition of the brotherhood of mortal man. Nevertheless, they were filled with joy, and they lived such new and unique lives that all men were attracted to their teachings

روشنگرانه در رابطه با بشارت ملکوت به جای آن بشارت شدند، اما حتی آن نمایانگر بزرگترین مذهبی شد که نوع بشر تا آن هنگام شناخته بود.

قطعاً در دنیا یک همدمی روحانی جدید در حال به وجود آمدن بود. "توده‌ای که ایمان آورد با عزمی راسخ به آموزشها و همیاری روحانی با حواریون، به پاره کردن نان، و به دعا ادامه داد." آنها یکدیگر را برادر و خواهر صدا می‌کردند؛ آنها با بوسه‌ای مقدس به یکدیگر سلام می‌کردند؛ آنها به فقرا خدمت می‌کردند. این یک همیاری روحانی زنده و نیز یک پرستش بود. آنها به موجب فرمان زندگی جمعی نداشتند، بلکه از روی تمایل برای قسمت کردن اموالشان با ایمانداران همیارشان. آنها با اطمینان انتظار داشتند که عیسی برای تکمیل کردن برقراری ملکوت پدر در طول نسل آنها باز می‌گردد. این سهیم شدن خود انگیزه در داراییهای زمینی یک جنبه مستقیم آموزش عیسی نبود؛ این امر به این دلیل روی داد که این مردان و زنان از روی صداقت بسیار و با اطمینان زیاد باور داشتند که او هر روز می‌توانست باز گردد تا کارش را به پایان رساند و ملکوت خداوند را برقرار سازد. اما نتایج نهایی این تجربه خوش نیت در مهر بی‌فکرانه برادرانه مصیبتبار و اندوهبار بود. هزاران ایماندار صادق دارایی خود را فروختند و تمامی سرمایه‌های عمده و سایر داراییهای تولیدی خود را رد کردند. با گذشت زمان، منابع در حال کاهش مسیحی که "به طور مساوی تقسیم شده بود" به پایان رسید — اما دنیا به آخر نرسید. به زودی ایمانداران انطاکیه دست به جمع‌آوری پول زدند تا ایمانداران همیارشان در اورشلیم را از گرسنگی مردن نجات دهند.

در این روزها آنها شام خداوند را مطابق آیین برقرار شده آن جشن می‌گرفتند؛ بدین معنی که آنها به منظور خوردن یک وعده غذایی گروهی که با همیاری روحانی خوبی همراه بود گرد هم می‌آمدند و در پایان شام آیین عشای ربانی را به جا می‌آوردند.

در ابتدا آنها به نام عیسی غسل تعمید می‌دادند؛ تقریباً بیست سال طول کشید تا این که آنها "به نام پدر، پسر، و روح القدس" شروع به غسل تعمید نمودند. غسل تعمید تنها چیزی بود که برای پذیرش به همیاری روحانی ایمانداران لازم بود. آنها هنوز از هیچ سازمانی برخوردار نبودند؛ این صرفاً یک برادری عیسی بود.

این فرقه عیسی به سرعت در حال رشد بود، و یک بار دیگر صدوقیان متوجه آنها شدند. فریسیان قدر انکی در رابطه با این وضعیت نگران شدند. آنها مشاهده کردند که هیچیک از آموزشها به هیچ وجه در رعایت قوانین یهودی اختلال ایجاد نمی‌کند. اما صدوقیان شروع به زندانی کردن رهبران فرقه عیسی نمودند، تا این که قانع شدند اندرز یکی از آموزگاران یهودی به نام غمالانیل را بپذیرند، که به آنها توصیه کرد: "از این مردان دست بردارید و آنها را تنها بگذارید، زیرا اگر این اندرز و یا این کار از سوی انسانها باشد، تباہ خواهد شد؛ اما اگر از طرف خدا باشد، قادر نخواهید بود جلو آن را بگیرید. مبدا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید." آنها تصمیم گرفتند اندرز غمالانیل را دنبال کنند، و به دنبال آن یک وقت آرامش و سکون در اورشلیم پدید آمد، که طی آن

about Jesus. They made the great mistake of using the living and illustrative commentary on the gospel of the kingdom for that gospel, but even that represented the greatest religion mankind had ever known.

194:4.7 (2067:2) Unmistakably, a new fellowship was arising in the world. "The multitude who believed continued steadfastly in the apostles' teaching and fellowship, in the breaking of bread, and in prayers." They called each other brother and sister; they greeted one another with a holy kiss; they ministered to the poor. It was a fellowship of living as well as of worship. They were not communal by decree but by the desire to share their goods with their fellow believers. They confidently expected that Jesus would return to complete the establishment of the Father's kingdom during their generation. This spontaneous sharing of earthly possessions was not a direct feature of Jesus' teaching; it came about because these men and women so sincerely and so confidently believed that he was to return any day to finish his work and to consummate the kingdom. But the final results of this well-meant experiment in thoughtless brotherly love were disastrous and sorrow-breeding. Thousands of earnest believers sold their property and disposed of all their capital goods and other productive assets. With the passing of time, the dwindling resources of Christian "equal-sharing" came to an end — but the world did not. Very soon the believers at Antioch were taking up a collection to keep their fellow believers at Jerusalem from starving.

194:4.8 (2067:3) In these days they celebrated the Lord's Supper after the manner of its establishment; that is, they assembled for a social meal of good fellowship and partook of the sacrament at the end of the meal.

194:4.9 (2067:4) At first they baptized in the name of Jesus; it was almost twenty years before they began to baptize in "the name of the Father, the Son, and the Holy Spirit." Baptism was all that was required for admission into the fellowship of believers. They had no organization as yet; it was simply the Jesus brotherhood.

194:4.10 (2067:5) This Jesus sect was growing rapidly, and once more the Sadducees took notice of them. The Pharisees were little bothered about the situation, seeing that none of the teachings in any way interfered with the observance of the Jewish laws. But the Sadducees began to put the leaders of the Jesus sect in jail until they were prevailed upon to accept the counsel of one of the leading rabbis, Gamaliel, who advised them: "Refrain from these men and let them alone, for if this counsel or this work is of men, it will be overthrown; but if it is of God, you will not be able to overthrow them, lest haply you be found even to be fighting against God." They decided to follow Gamaliel's counsel,

بشارت نوین پیرامون عیسی به سرعت گسترش یافت.

و بدین ترتیب تا زمان آمدن تعداد زیادی از یونانیها از اسکندریه همه چیز در اورشلیم به خوبی پیش رفت. دو تن از شاگردان رومن به اورشلیم وارد شدند و از میان یونانیها تغییر کیش دهندگان زیادی به وجود آوردند. استفان و برنابا در زمره تغییر کیش دهندگان آغازین آنها بودند. این یونانیهای توانمند آنقدر به اندازه زیاد دیدگاه یهودی نداشتند، و از شیوه یهودی پرستش و سایر رسوم آیینی آنقدر به طول کامل پیروی نمی کردند. و کارکردهای این ایمانداران یونانی بود که روابط صلح آمیز میان برادری عیسی و فریسیان و صدوقیان را خاتمه داد. استفان و همکار یونانی او بیشتر به آن گونه که عیسی آموزش می داد شروع به موعظه کردند، و این امر آنها را به تضاد فوری با حکمرانان یهودی وارد ساخت. در یکی از موعظه های عمومی استفان، هنگامی که او به بخش قابل مخالفت موعظه رسید، آنها تمامی تشریفات محاکمه را به کنار گذاشتند و در همان نقطه اقدام به سنگسار کردن او کردند تا این که بمیرد.

بدین ترتیب استفان، رهبر کلنی یونانی ایمانداران به عیسی در اورشلیم، نخستین شهید کیش جدید و انگیزه مشخص برای سازماندهی رسمی کلیسای آغازین مسیحی شد. این بحران جدید با این شناخت که ایمانداران دیگر نمی توانند در داخل کیش یهودی به صورت یک فرقه پیش بروند روبرو گشت. آنها همگی موافقت کردند که باید خود را از ناباوران جدا سازند؛ و ظرف یک ماه از مرگ استفان کلیسای اورشلیم تحت رهبری پطرس سازمان یافت، و یعقوب برادر عیسی به عنوان رهبر افتخاری آن منصوب گشت.

و ناگهان انیت و آزار جدید و بی امان توسط یهودیان آغاز گشت، طوری که آموزگاران فعال مذهب جدید پیرامون عیسی، که متعاقباً در انطاکیه مسیحیت نامیده شد، به کرانه های امپراتوری عزیمت کردند و عیسی را جار زدند. در حمل این پیام، پیش از زمان پولس رهبری در دستان یونانیها بود؛ و این میسیونرهای آغازین، همچون مبلغان آتی، مسیر حرکت اسکندر روزگاران پیشین را دنبال نمودند، و از راه غزه و صور به انطاکیه و سپس به آسیای صغیر به مقدونیه، و بعد به روم و به دورترین بخشهای امپراتوری رفتند.

and there ensued a time of peace and quiet in Jerusalem, during which the new gospel about Jesus spread rapidly.

194:4.11 (2068:1) And so all went well in Jerusalem until the time of the coming of the Greeks in large numbers from Alexandria. Two of the pupils of Rodan arrived in Jerusalem and made many converts from among the Hellenists. Among their early converts were Stephen and Barnabas. These able Greeks did not so much have the Jewish viewpoint, and they did not so well conform to the Jewish mode of worship and other ceremonial practices. And it was the doings of these Greek believers that terminated the peaceful relations between the Jesus brotherhood and the Pharisees and Sadducees. Stephen and his Greek associate began to preach more as Jesus taught, and this brought them into immediate conflict with the Jewish rulers. In one of Stephen's public sermons, when he reached the objectionable part of the discourse, they dispensed with all formalities of trial and proceeded to stone him to death on the spot.

194:4.12 (2068:2) Stephen, the leader of the Greek colony of Jesus' believers in Jerusalem, thus became the first martyr to the new faith and the specific cause for the formal organization of the early Christian church. This new crisis was met by the recognition that believers could not longer go on as a sect within the Jewish faith. They all agreed that they must separate themselves from unbelievers; and within one month from the death of Stephen the church at Jerusalem had been organized under the leadership of Peter, and James the brother of Jesus had been installed as its titular head.

194:4.13 (2068:3) And then broke out the new and relentless persecutions by the Jews, so that the active teachers of the new religion about Jesus, which subsequently at Antioch was called Christianity, went forth to the ends of the empire proclaiming Jesus. In carrying this message, before the time of Paul the leadership was in Greek hands; and these first missionaries, as also the later ones, followed the path of Alexander's march of former days, going by way of Gaza and Tyre to Antioch and then over Asia Minor to Macedonia, then on to Rome and to the uttermost parts of the empire.

Paper 195. After Pentecost

196 ⇨

کتاب یورنیشیا

194 ⇨

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 195. AFTER PENTECOST

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Influence of the Greeks
2. The Roman Influence
3. Under the Roman Empire
4. The European Dark Ages
5. The Modern Problem
6. Materialism
7. The Vulnerability of Materialism
8. Secular Totalitarianism
9. Christianity's Problem
10. The Future

مقدمه مقاله

THE results of Peter's preaching on the day of Pentecost were such as to decide the future policies, and to determine the plans, of the majority of the apostles in their efforts to proclaim the gospel of the kingdom. Peter was the real founder of the Christian church; Paul carried the Christian message to the gentiles, and the Greek believers carried it to the whole Roman Empire.

Although the tradition-bound and priest-ridden Hebrews, as a people, refused to accept either Jesus' gospel of the fatherhood of God and the brotherhood of man or Peter's and Paul's proclamation of the resurrection and ascension of Christ (subsequent Christianity), the rest of the Roman Empire was found to be receptive to the evolving Christian teachings. Western civilization was at this time intellectual,

PAPER 195

AFTER PENTECOST

SECTIONS

Introduction

1. Influence of the Greeks
2. The Roman Influence
3. Under the Roman Empire
4. The European Dark Ages
5. The Modern Problem
6. Materialism
7. The Vulnerability of Materialism
8. Secular Totalitarianism
9. Christianity's Problem
10. The Future

INTRODUCTION

^{195:0.1 (2069:1)} THE results of Peter's preaching on the day of Pentecost were such as to decide the future policies, and to determine the plans, of the majority of the apostles in their efforts to proclaim the gospel of the kingdom. Peter was the real founder of the Christian church; Paul carried the Christian message to the gentiles, and the Greek believers carried it to the whole Roman Empire.

^{195:0.2 (2069:2)} Although the tradition-bound and priest-ridden Hebrews, as a people, refused to accept either Jesus' gospel of the fatherhood of God and the brotherhood of man or Peter's and Paul's proclamation of the resurrection and ascension of Christ (subsequent Christianity), the rest of the Roman Empire was found to be receptive to the evolving Christian teachings. Western civilization was at this time intellectual, war weary, and thoroughly skeptical of all existing religions and universe philosophies. The peoples of the Western

war weary, and thoroughly skeptical of all existing religions and universe philosophies. The peoples of the Western world, the beneficiaries of Greek culture, had a revered tradition of a great past. They could contemplate the inheritance of great accomplishments in philosophy, art, literature, and political progress. But with all these achievements they had no soul-satisfying religion. Their spiritual longings remained unsatisfied.

Upon such a stage of human society the teachings of Jesus, embraced in the Christian message, were suddenly thrust. A new order of living was thus presented to the hungry hearts of these Western peoples. This situation meant immediate conflict between the older religious practices and the new Christianized version of Jesus' message to the world. Such a conflict must result in either decided victory for the new or for the old or in some degree of *compromise*. History shows that the struggle ended in compromise. Christianity presumed to embrace too much for any one people to assimilate in one or two generations. It was not a simple spiritual appeal, such as Jesus had presented to the souls of men; it early struck a decided attitude on religious rituals, education, magic, medicine, art, literature, law, government, morals, sex regulation, polygamy, and, in limited degree, even slavery. Christianity came not merely as a new religion — something all the Roman Empire and all the Orient were waiting for — but as a *new order of human society*. And as such a pretension it quickly precipitated the social-moral clash of the ages. The ideals of Jesus, as they were reinterpreted by Greek philosophy and socialized in Christianity, now boldly challenged the traditions of the human race embodied in the ethics, morality, and religions of Western civilization.

At first, Christianity won as converts only the lower social and economic strata. But by the beginning of the second century the very best of Greco-Roman culture was increasingly turning to this new order of Christian belief, this new concept of the purpose of living and the goal of existence.

How did this new message of Jewish origin, which had almost failed in the

world, the beneficiaries of Greek culture, had a revered tradition of a great past. They could contemplate the inheritance of great accomplishments in philosophy, art, literature, and political progress. But with all these achievements they had no soul-satisfying religion. Their spiritual longings remained unsatisfied.

^{195.0.3 (2069.3)} Upon such a stage of human society the teachings of Jesus, embraced in the Christian message, were suddenly thrust. A new order of living was thus presented to the hungry hearts of these Western peoples. This situation meant immediate conflict between the older religious practices and the new Christianized version of Jesus' message to the world. Such a conflict must result in either decided victory for the new or for the old or in some degree of *compromise*. History shows that the struggle ended in compromise. Christianity presumed to embrace too much for any one people to assimilate in one or two generations. It was not a simple spiritual appeal, such as Jesus had presented to the souls of men; it early struck a decided attitude on religious rituals, education, magic, medicine, art, literature, law, government, morals, sex regulation, polygamy, and, in limited degree, even slavery. Christianity came not merely as a new religion — something all the Roman Empire and all the Orient were waiting for — but as a *new order of human society*. And as such a pretension it quickly precipitated the social-moral clash of the ages. The ideals of Jesus, as they were reinterpreted by Greek philosophy and socialized in Christianity, now boldly challenged the traditions of the human race embodied in the ethics, morality, and religions of Western civilization.

^{195.0.4 (2069.4)} At first, Christianity won as converts only the lower social and economic strata. But by the beginning of the second century the very best of Greco-Roman culture was increasingly turning to this new order of Christian belief, this new concept of the purpose of living and the goal of existence.

^{195.0.5 (2070.1)} How did this new message of Jewish origin, which had almost failed in the land of its birth, so quickly and effectively capture the very

land of its birth, so quickly and effectively capture the very best minds of the Roman Empire? The triumph of Christianity over the philosophic religions and the mystery cults was due to:

Organization. Paul was a great . 1
organizer and his successors kept up the .pace he set

Christianity was thoroughly . 2
Hellenized. It embraced the best in Greek philosophy as well as the cream of Hebrew theology .of Hebrew theology

But best of all, it contained a new .3
and great *ideal*, the echo of the life bestowal of Jesus and the reflection of .his message of salvation for all mankind

The Christian leaders were willing .4
to make such compromises with Mithraism that the better half of its adherents were won over to the Antioch .cult

Likewise did the next and later . 5
generations of Christian leaders make such further compromises with paganism that even the Roman emperor Constantine was won to the new .religion

But the Christians made a shrewd bargain with the pagans in that they adopted the ritualistic pageantry of the pagan while compelling the pagan to accept the Hellenized version of Pauline Christianity. They made a better bargain with the pagans than they did with the Mithraic cult, but even in that earlier compromise they came off more than conquerors in that they succeeded in eliminating the gross immoralities and also numerous other reprehensible .practices of the Persian mystery

Wisely or unwisely, these early leaders of Christianity deliberately compromised the *ideals* of Jesus in an effort to save and further many of his *ideas*. And they were eminently successful. But mistake not! these compromised ideals of the Master are still latent in his gospel, and they will eventually assert their full power upon .the world

By this paganization of Christianity the old order won many minor victories of a ritualistic nature, but the Christians :gained the ascendancy in that

A new and enormously higher note .1

best minds of the Roman Empire? The triumph of Christianity over the philosophic religions and the mystery cults was due to:

^{195:0.6 (2070.2)} 1. Organization. Paul was a great organizer and his successors kept up the pace he set.

^{195:0.7 (2070.3)} 2. Christianity was thoroughly Hellenized. It embraced the best in Greek philosophy as well as the cream of Hebrew theology.

^{195:0.8 (2070.4)} 3. But best of all, it contained a new and great *ideal*, the echo of the life bestowal of Jesus and the reflection of his message of salvation for all mankind.

^{195:0.9 (2070.5)} 4. The Christian leaders were willing to make such compromises with Mithraism that the better half of its adherents were won over to the Antioch cult.

^{195:0.10 (2070.6)} 5. Likewise did the next and later generations of Christian leaders make such further compromises with paganism that even the Roman emperor Constantine was won to the new religion.

^{195:0.11 (2070.7)} But the Christians made a shrewd bargain with the pagans in that they adopted the ritualistic pageantry of the pagan while compelling the pagan to accept the Hellenized version of Pauline Christianity. They made a better bargain with the pagans than they did with the Mithraic cult, but even in that earlier compromise they came off more than conquerors in that they succeeded in eliminating the gross immoralities and also numerous other reprehensible practices of the Persian mystery.

^{195:0.12 (2070.8)} Wisely or unwisely, these early leaders of Christianity deliberately compromised the *ideals* of Jesus in an effort to save and further many of his *ideas*. And they were eminently successful. But mistake not! these compromised ideals of the Master are still latent in his gospel, and they will eventually assert their full power upon the world.

^{195:0.13 (2070.9)} By this paganization of Christianity the old order won many minor victories of a ritualistic nature, but the Christians gained the ascendancy in that:

^{195:0.14 (2070.10)} 1. A new and enormously higher note in

.in human morals was struck

A new and greatly enlarged . 2
.concept of God was given to the world

The hope of immortality became a .3
part of the assurance of a recognized
.religion

Jesus of Nazareth was given to . 4
.man's hungry soul

Many of the great truths taught by Jesus were almost lost in these early compromises, but they yet slumber in this religion of paganized Christianity, which was in turn the Pauline version of the life and teachings of the Son of Man. And Christianity, even before it was paganized, was first thoroughly Hellenized. Christianity owes much, very much, to the Greeks. It was a Greek, from Egypt, who so bravely stood up at Nicaea and so fearlessly challenged this assembly that it dared not so obscure the concept of the nature of Jesus that the real truth of his bestowal might have been in danger of being lost to the world. This Greek's name was Athanasius, and but for the eloquence and the logic of this believer, the persuasions of Arius .would have triumphed

human morals was struck.

^{195:0.15 (2070.11)} 2. A new and greatly enlarged concept of God was given to the world.

^{195:0.16 (2070.12)} 3. The hope of immortality became a part of the assurance of a recognized religion.

^{195:0.17 (2070.13)} 4. Jesus of Nazareth was given to man's hungry soul.

^{195:0.18 (2070.14)} Many of the great truths taught by Jesus were almost lost in these early compromises, but they yet slumber in this religion of paganized Christianity, which was in turn the Pauline version of the life and teachings of the Son of Man. And Christianity, even before it was paganized, was first thoroughly Hellenized. Christianity owes much, very much, to the Greeks. It was a Greek, from Egypt, who so bravely stood up at Nicaea and so fearlessly challenged this assembly that it dared not so obscure the concept of the nature of Jesus that the real truth of his bestowal might have been in danger of being lost to the world. This Greek's name was Athanasius, and but for the eloquence and the logic of this believer, the persuasions of Arius would have triumphed.

INFLUENCE OF THE GREEKS .1

The Hellenization of Christianity started in earnest on that eventful day when the Apostle Paul stood before the council of the Areopagus in Athens and told the Athenians about "the Unknown God." There, under the shadow of the Acropolis, this Roman citizen proclaimed to these Greeks his version of the new religion which had taken origin in the Jewish land of Galilee. And there was something strangely alike in Greek philosophy and many of the teachings of Jesus. They had a common goal — both aimed at the *emergence of the individual*. The Greek, at social and political emergence; Jesus, at moral and spiritual emergence. The Greek taught intellectual liberalism leading to political freedom; Jesus taught spiritual liberalism leading to religious liberty. These two ideas put together constituted a new and mighty charter for human freedom; they presaged man's social, political, and .spiritual liberty

Christianity came into existence and triumphed over all contending religions

1. INFLUENCE OF THE GREEKS

^{195:1.1 (2071.1)} The Hellenization of Christianity started in earnest on that eventful day when the Apostle Paul stood before the council of the Areopagus in Athens and told the Athenians about "the Unknown God." There, under the shadow of the Acropolis, this Roman citizen proclaimed to these Greeks his version of the new religion which had taken origin in the Jewish land of Galilee. And there was something strangely alike in Greek philosophy and many of the teachings of Jesus. They had a common goal — both aimed at the *emergence of the individual*. The Greek, at social and political emergence; Jesus, at moral and spiritual emergence. The Greek taught intellectual liberalism leading to political freedom; Jesus taught spiritual liberalism leading to religious liberty. These two ideas put together constituted a new and mighty charter for human freedom; they presaged man's social, political, and spiritual liberty.

^{195:1.2 (2071.2)} Christianity came into existence and triumphed over all contending religions primarily

:primarily because of two things

The Greek mind was willing to . 1
borrow new and good ideas even from
.the Jews

Paul and his successors were . 2
willing but shrewd and sagacious
compromisers; they were keen theologic
.traders

At the time Paul stood up in Athens
preaching "Christ and Him Crucified,"
the Greeks were spiritually hungry; they
were inquiring, interested, and actually
looking for spiritual truth. Never forget
that at first the Romans fought
Christianity, while the Greeks embraced
it, and that it was the Greeks who
literally forced the Romans subsequently
to accept this new religion, as then
.modified, as a part of Greek culture

The Greek revered beauty, the Jew
holiness, but both peoples loved truth.
For centuries the Greek had seriously
thought and earnestly debated about all
human problems — social, economic,
political, and philosophic — except
religion. Few Greeks had paid much
attention to religion; they did not take
even their own religion very seriously.
For centuries the Jews had neglected
these other fields of thought while they
devoted their minds to religion. They
took their religion very seriously, too
seriously. As illuminated by the content
of Jesus' message, the united product
of the centuries of the thought of these
two peoples now became the driving power
of a new order of human society and, to
a certain extent, of a new order of human
.religious belief and practice

The influence of Greek culture had
already penetrated the lands of the
western Mediterranean when Alexander
spread Hellenistic civilization over the
near-Eastern world. The Greeks did
very well with their religion and their
politics as long as they lived in small city-
states, but when the Macedonian king
dared to expand Greece into an empire,
stretching from the Adriatic to the Indus,
trouble began. The art and philosophy of
Greece were fully equal to the task of
imperial expansion, but not so with
Greek political administration or religion.
After the city-states of Greece had
expanded into empire, their rather
parochial gods seemed a little queer.
The Greeks were really searching for
one God, a greater and better God,

because of two things:

195:1.3 (2071.3) 1. The Greek mind was willing to borrow
new and good ideas even from the Jews.

195:1.4 (2071.4) 2. Paul and his successors were willing
but shrewd and sagacious compromisers; they were
keen theologic traders.

195:1.5 (2071.5) At the time Paul stood up in Athens
preaching "Christ and Him Crucified," the Greeks
were spiritually hungry; they were inquiring,
interested, and actually looking for spiritual truth.
Never forget that at first the Romans fought
Christianity, while the Greeks embraced it, and that
it was the Greeks who literally forced the Romans
subsequently to accept this new religion, as then
modified, as a part of Greek culture.

195:1.6 (2071.6) The Greek revered beauty, the Jew
holiness, but both peoples loved truth. For
centuries the Greek had seriously thought and
earnestly debated about all human problems —
social, economic, political, and philosophic —
except religion. Few Greeks had paid much
attention to religion; they did not take even their
own religion very seriously. For centuries the Jews
had neglected these other fields of thought while
they devoted their minds to religion. They took their
religion very seriously, too seriously. As illuminated
by the content of Jesus' message, the united
product of the centuries of the thought of these
two peoples now became the driving power of a new
order of human society and, to a certain extent, of a
new order of human religious belief and practice.

195:1.7 (2071.7) The influence of Greek culture had
already penetrated the lands of the western
Mediterranean when Alexander spread Hellenistic
civilization over the near-Eastern world. The Greeks
did very well with their religion and their politics
as long as they lived in small city-states, but when
the Macedonian king dared to expand Greece into an
empire, stretching from the Adriatic to the Indus,
trouble began. The art and philosophy of Greece
were fully equal to the task of imperial expansion,
but not so with Greek political administration or
religion. After the city-states of Greece had
expanded into empire, their rather parochial gods
seemed a little queer. The Greeks were really
searching for *one God*, a greater and better God,
when the Christianized version of the older Jewish
religion came to them.

when the Christianized version of the older Jewish religion came to them

The Hellenistic Empire, as such, could not endure. Its cultural sway continued on, but it endured only after securing from the West the Roman political genius for empire administration and after obtaining from the East a religion whose one God possessed empire dignity.

In the first century after Christ, Hellenistic culture had already attained its highest levels; its retrogression had begun; learning was advancing but genius was declining. It was at this very time that the ideas and ideals of Jesus, which were partially embodied in Christianity, became a part of the salvage of Greek culture and learning

Alexander had charged on the East with the cultural gift of the civilization of Greece; Paul assaulted the West with the Christian version of the gospel of Jesus. And wherever the Greek culture prevailed throughout the West, there Hellenized Christianity took root

The Eastern version of the message of Jesus, notwithstanding that it remained more true to his teachings, continued to follow the uncompromising attitude of Abner. It never progressed as did the Hellenized version and was eventually lost in the Islamic movement

^{195:1.8 (2072:1)} The Hellenistic Empire, as such, could not endure. Its cultural sway continued on, but it endured only after securing from the West the Roman political genius for empire administration and after obtaining from the East a religion whose one God possessed empire dignity.

^{195:1.9 (2072:2)} In the first century after Christ, Hellenistic culture had already attained its highest levels; its retrogression had begun; learning was advancing but genius was declining. It was at this very time that the ideas and ideals of Jesus, which were partially embodied in Christianity, became a part of the salvage of Greek culture and learning.

^{195:1.10 (2072:3)} Alexander had charged on the East with the cultural gift of the civilization of Greece; Paul assaulted the West with the Christian version of the gospel of Jesus. And wherever the Greek culture prevailed throughout the West, there Hellenized Christianity took root.

^{195:1.11 (2072:4)} The Eastern version of the message of Jesus, notwithstanding that it remained more true to his teachings, continued to follow the uncompromising attitude of Abner. It never progressed as did the Hellenized version and was eventually lost in the Islamic movement.

THE ROMAN INFLUENCE .2

The Romans bodily took over Greek culture, putting representative government in the place of government by lot. And presently this change favored Christianity in that Rome brought into the whole Western world a new tolerance for strange languages, peoples, and even religions

Much of the early persecution of Christians in Rome was due solely to their unfortunate use of the term "kingdom" in their preaching. The Romans were tolerant of any and all religions but very resentful of anything that savored of political rivalry. And so, when these early persecutions, due so largely to misunderstanding, died out, the field for religious propaganda was wide open. The Roman was interested in political administration; he cared little for either art or religion, but he was

2. THE ROMAN INFLUENCE

^{195:2.1 (2072:5)} The Romans bodily took over Greek culture, putting representative government in the place of government by lot. And presently this change favored Christianity in that Rome brought into the whole Western world a new tolerance for strange languages, peoples, and even religions.

^{195:2.2 (2072:6)} Much of the early persecution of Christians in Rome was due solely to their unfortunate use of the term "kingdom" in their preaching. The Romans were tolerant of any and all religions but very resentful of anything that savored of political rivalry. And so, when these early persecutions, due so largely to misunderstanding, died out, the field for religious propaganda was wide open. The Roman was interested in political administration; he cared little for either art or religion, but he was unusually tolerant of both.

.unusually tolerant of both

Oriental law was stern and arbitrary; Greek law was fluid and artistic; Roman law was dignified and respect-breeding. Roman education bred an unheard-of and stolid loyalty. The early Romans were politically devoted and sublimely consecrated individuals. They were honest, zealous, and dedicated to their ideals, but without a religion worthy of the name. Small wonder that their Greek teachers were able to persuade them to .accept Paul's Christianity

And these Romans were a great people. They could govern the Occident because they did govern themselves. Such unparalleled honesty, devotion, and stalwart self-control was ideal soil for the reception and growth of .Christianity

It was easy for these Greco-Romans to become just as spiritually devoted to an institutional church as they were politically devoted to the state. The Romans fought the church only when they feared it as a competitor of the state. Rome, having little national philosophy or native culture, took over Greek culture for its own and boldly adopted Christ as its moral philosophy. Christianity became the moral culture of Rome but hardly its religion in the sense of being the individual experience in spiritual growth of those who embraced the new religion in such a wholesale manner. True, indeed, many individuals did penetrate beneath the surface of all this state religion and found for the nourishment of their souls the real values of the hidden meanings held within the latent truths of Hellenized and .paganized Christianity

The Stoic and his sturdy appeal to "nature and conscience" had only the better prepared all Rome to receive Christ, at least in an intellectual sense. The Roman was by nature and training a lawyer; he revered even the laws of nature. And now, in Christianity, he discerned in the laws of nature the laws of God. A people that could produce Cicero and Vergil were ripe for Paul's .Hellenized Christianity

And so did these Romanized Greeks force both Jews and Christians to philosophize their religion, to co-ordinate its ideas and systematize its ideals, to adapt religious practices to the existing

^{19523 (20727)} Oriental law was stern and arbitrary; Greek law was fluid and artistic; Roman law was dignified and respect-breeding. Roman education bred an unheard-of and stolid loyalty. The early Romans were politically devoted and sublimely consecrated individuals. They were honest, zealous, and dedicated to their ideals, but without a religion worthy of the name. Small wonder that their Greek teachers were able to persuade them to accept Paul's Christianity.

^{19524 (20728)} And these Romans were a great people. They could govern the Occident because they did govern themselves. Such unparalleled honesty, devotion, and stalwart self-control was ideal soil for the reception and growth of Christianity.

^{19525 (20729)} It was easy for these Greco-Romans to become just as spiritually devoted to an institutional church as they were politically devoted to the state. The Romans fought the church only when they feared it as a competitor of the state. Rome, having little national philosophy or native culture, took over Greek culture for its own and boldly adopted Christ as its moral philosophy. Christianity became the moral culture of Rome but hardly its religion in the sense of being the individual experience in spiritual growth of those who embraced the new religion in such a wholesale manner. True, indeed, many individuals did penetrate beneath the surface of all this state religion and found for the nourishment of their souls the real values of the hidden meanings held within the latent truths of Hellenized and paganized Christianity.

^{19526 (20731)} The Stoic and his sturdy appeal to "nature and conscience" had only the better prepared all Rome to receive Christ, at least in an intellectual sense. The Roman was by nature and training a lawyer; he revered even the laws of nature. And now, in Christianity, he discerned in the laws of nature the laws of God. A people that could produce Cicero and Vergil were ripe for Paul's Hellenized Christianity.

^{19527 (20732)} And so did these Romanized Greeks force both Jews and Christians to philosophize their religion, to co-ordinate its ideas and systematize its ideals, to adapt religious practices to the existing current of life. And all this was enormously helped

current of life. And all this was enormously helped by translation of the Hebrew scriptures into Greek and by the later recording of the New Testament in the Greek tongue.

The Greeks, in contrast with the Jews and many other peoples, had long provisionally believed in immortality, some sort of survival after death, and since this was the very heart of Jesus' teaching, it was certain that Christianity would make a strong appeal to them.

A succession of Greek-cultural and Roman-political victories had consolidated the Mediterranean lands into one empire, with one language and one culture, and had made the Western world ready for one God. Judaism provided this God, but Judaism was not acceptable as a religion to these Romanized Greeks. Philo helped some to mitigate their objections, but Christianity revealed to them an even better concept of one God, and they embraced it readily.

by translation of the Hebrew scriptures into Greek and by the later recording of the New Testament in the Greek tongue.

^{195:28 (2073:3)} The Greeks, in contrast with the Jews and many other peoples, had long provisionally believed in immortality, some sort of survival after death, and since this was the very heart of Jesus' teaching, it was certain that Christianity would make a strong appeal to them.

^{195:29 (2073:4)} A succession of Greek-cultural and Roman-political victories had consolidated the Mediterranean lands into one empire, with one language and one culture, and had made the Western world ready for one God. Judaism provided this God, but Judaism was not acceptable as a religion to these Romanized Greeks. Philo helped some to mitigate their objections, but Christianity revealed to them an even better concept of one God, and they embraced it readily.

UNDER THE ROMAN EMPIRE .3

After the consolidation of Roman political rule and after the dissemination of Christianity, the Christians found themselves with one God, a great religious concept, but without empire. The Greco-Romans found themselves with a great empire but without a God to serve as the suitable religious concept for empire worship and spiritual unification. The Christians accepted the empire; the empire adopted Christianity. The Roman provided a unity of political rule; the Greek, a unity of culture and learning; Christianity, a unity of religious thought and practice.

Rome overcame the tradition of nationalism by imperial universalism and for the first time in history made it possible for different races and nations at least nominally to accept one religion.

Christianity came into favor in Rome at a time when there was great contention between the vigorous teachings of the Stoics and the salvation promises of the mystery cults. Christianity came with refreshing comfort and liberating power to a spiritually hungry people whose language had no word for "unselfishness."

3. UNDER THE ROMAN EMPIRE

^{195:31 (2073:5)} After the consolidation of Roman political rule and after the dissemination of Christianity, the Christians found themselves with one God, a great religious concept, but without empire. The Greco-Romans found themselves with a great empire but without a God to serve as the suitable religious concept for empire worship and spiritual unification. The Christians accepted the empire; the empire adopted Christianity. The Roman provided a unity of political rule; the Greek, a unity of culture and learning; Christianity, a unity of religious thought and practice.

^{195:32 (2073:6)} Rome overcame the tradition of nationalism by imperial universalism and for the first time in history made it possible for different races and nations at least nominally to accept one religion.

^{195:33 (2073:7)} Christianity came into favor in Rome at a time when there was great contention between the vigorous teachings of the Stoics and the salvation promises of the mystery cults. Christianity came with refreshing comfort and liberating power to a spiritually hungry people whose language had no word for "unselfishness."

That which gave greatest power to Christianity was the way its believers lived lives of service and even the way they died for their faith during the earlier times of drastic persecution.

The teaching regarding Christ's love for children soon put an end to the widespread practice of exposing children to death when they were not wanted, particularly girl babies.

The early plan of Christian worship was largely taken over from the Jewish synagogue, modified by the Mithraic ritual; later on, much pagan pageantry was added. The backbone of the early Christian church consisted of Christianized Greek proselytes to Judaism.

The second century after Christ was the best time in all the world's history for a good religion to make progress in the Western world. During the first century Christianity had prepared itself, by struggle and compromise, to take root and rapidly spread. Christianity adopted the emperor; later, he adopted Christianity. This was a great age for the spread of a new religion. There was religious liberty; travel was universal and thought was untrammelled.

The spiritual impetus of nominally accepting Hellenized Christianity came to Rome too late to prevent the well-started moral decline or to compensate for the already well-established and increasing racial deterioration. This new religion was a cultural necessity for imperial Rome, and it is exceedingly unfortunate that it did not become a means of spiritual salvation in a larger sense.

Even a good religion could not save a great empire from the sure results of lack of individual participation in the affairs of government, from overmuch paternalism, overtaxation and gross collection abuses, unbalanced trade with the Levant which drained away the gold, amusement madness, Roman standardization, the degradation of woman, slavery and race decadence, physical plagues, and a state church which became institutionalized nearly to the point of spiritual barrenness.

Conditions, however, were not so bad at Alexandria. The early schools continued to hold much of Jesus'

^{195:3.4 (2073.8)} That which gave greatest power to Christianity was the way its believers lived lives of service and even the way they died for their faith during the earlier times of drastic persecution.

^{195:3.5 (2073.9)} The teaching regarding Christ's love for children soon put an end to the widespread practice of exposing children to death when they were not wanted, particularly girl babies.

^{195:3.6 (2074.1)} The early plan of Christian worship was largely taken over from the Jewish synagogue, modified by the Mithraic ritual; later on, much pagan pageantry was added. The backbone of the early Christian church consisted of Christianized Greek proselytes to Judaism.

^{195:3.7 (2074.2)} The second century after Christ was the best time in all the world's history for a good religion to make progress in the Western world. During the first century Christianity had prepared itself, by struggle and compromise, to take root and rapidly spread. Christianity adopted the emperor; later, he adopted Christianity. This was a great age for the spread of a new religion. There was religious liberty; travel was universal and thought was untrammelled.

^{195:3.8 (2074.3)} The spiritual impetus of nominally accepting Hellenized Christianity came to Rome too late to prevent the well-started moral decline or to compensate for the already well-established and increasing racial deterioration. This new religion was a cultural necessity for imperial Rome, and it is exceedingly unfortunate that it did not become a means of spiritual salvation in a larger sense.

^{195:3.9 (2074.4)} Even a good religion could not save a great empire from the sure results of lack of individual participation in the affairs of government, from overmuch paternalism, overtaxation and gross collection abuses, unbalanced trade with the Levant which drained away the gold, amusement madness, Roman standardization, the degradation of woman, slavery and race decadence, physical plagues, and a state church which became institutionalized nearly to the point of spiritual barrenness.

^{195:3.10 (2074.5)} Conditions, however, were not so bad at Alexandria. The early schools continued to hold much of Jesus' teachings free from compromise. Pantaeus taught Clement and then went on to

teachings free from compromise. Pantaenus taught Clement and then went on to follow Nathaniel in proclaiming Christ in India. While some of the ideals of Jesus were sacrificed in the building of Christianity, it should in all fairness be recorded that, by the end of the second century, practically all the great minds of the Greco-Roman world had become Christian. The triumph was approaching completion.

And this Roman Empire lasted sufficiently long to insure the survival of Christianity even after the empire collapsed. But we have often conjectured what would have happened in Rome and in the world if it had been the gospel of the kingdom which had been accepted in the place of Greek Christianity.

follow Nathaniel in proclaiming Christ in India. While some of the ideals of Jesus were sacrificed in the building of Christianity, it should in all fairness be recorded that, by the end of the second century, practically all the great minds of the Greco-Roman world had become Christian. The triumph was approaching completion.

^{195:3.11 (2074.6)} And this Roman Empire lasted sufficiently long to insure the survival of Christianity even after the empire collapsed. But we have often conjectured what would have happened in Rome and in the world if it had been the gospel of the kingdom which had been accepted in the place of Greek Christianity.

THE EUROPEAN DARK AGES .4

The church, being an adjunct to society and the ally of politics, was doomed to share in the intellectual and spiritual decline of the so-called European "dark ages." During this time, religion became more and more monasticized, asceticized, and legalized. In a spiritual sense, Christianity was hibernating. Throughout this period there existed, alongside this slumbering and secularized religion, a continuous stream of mysticism, a fantastic spiritual experience bordering on unreality and philosophically akin to pantheism.

During these dark and despairing centuries, religion became virtually secondhanded again. The individual was almost lost before the overshadowing authority, tradition, and dictation of the church. A new spiritual menace arose in the creation of a galaxy of "saints" who were assumed to have special influence at the divine courts, and who, therefore, if effectively appealed to, would be able to intercede in man's behalf before the Gods.

But Christianity was sufficiently socialized and paganized that, while it was impotent to stay the oncoming dark ages, it was the better prepared to survive this long period of moral darkness and spiritual stagnation. And it did persist on through the long night of Western civilization and was still functioning as a moral influence in the

4. THE EUROPEAN DARK AGES

^{195:4.1 (2074.7)} The church, being an adjunct to society and the ally of politics, was doomed to share in the intellectual and spiritual decline of the so-called European "dark ages." During this time, religion became more and more monasticized, asceticized, and legalized. In a spiritual sense, Christianity was hibernating. Throughout this period there existed, alongside this slumbering and secularized religion, a continuous stream of mysticism, a fantastic spiritual experience bordering on unreality and philosophically akin to pantheism.

^{195:4.2 (2074.8)} During these dark and despairing centuries, religion became virtually secondhanded again. The individual was almost lost before the overshadowing authority, tradition, and dictation of the church. A new spiritual menace arose in the creation of a galaxy of "saints" who were assumed to have special influence at the divine courts, and who, therefore, if effectively appealed to, would be able to intercede in man's behalf before the Gods.

^{195:4.3 (2075.1)} But Christianity was sufficiently socialized and paganized that, while it was impotent to stay the oncoming dark ages, it was the better prepared to survive this long period of moral darkness and spiritual stagnation. And it did persist on through the long night of Western civilization and was still functioning as a moral influence in the world when the renaissance dawned. The rehabilitation of Christianity, following the passing of the dark ages,

world when the renaissance dawned. The rehabilitation of Christianity, following the passing of the dark ages, resulted in bringing into existence numerous sects of the Christian teachings, beliefs suited to special intellectual, emotional, and spiritual types of human personality. And many of these special Christian groups, or religious families, still persist at the time .of the making of this presentation

Christianity exhibits a history of having originated out of the unintended transformation of the religion of Jesus into a religion about Jesus. It further presents the history of having experienced Hellenization, paganization, secularization, institutionalization, intellectual deterioration, spiritual decadence, moral hibernation, threatened extinction, later rejuvenation, fragmentation, and more recent relative rehabilitation. Such a pedigree is indicative of inherent vitality and the possession of vast recuperative resources. And this same Christianity is now present in the civilized world of Occidental peoples and stands face to face with a struggle for existence which is even more ominous than those eventful crises which have characterized .its past battles for dominance

Religion is now confronted by the challenge of a new age of scientific minds and materialistic tendencies. In this gigantic struggle between the secular and the spiritual, the religion of .Jesus will eventually triumph

THE MODERN PROBLEM .5

The twentieth century has brought new problems for Christianity and all other religions to solve. The higher a civilization climbs, the more necessitous becomes the duty to "seek first the realities of heaven" in all of man's efforts to stabilize society and facilitate the .solution of its material problems

Truth often becomes confusing and even misleading when it is dismembered, segregated, isolated, and too much analyzed. Living truth teaches the truth seeker aright only when it is embraced in wholeness and as a living spiritual reality, not as a fact of material science .or an inspiration of intervening art

resulted in bringing into existence numerous sects of the Christian teachings, beliefs suited to special intellectual, emotional, and spiritual types of human personality. And many of these special Christian groups, or religious families, still persist at the time of the making of this presentation.

^{195:4.4 (2075:2)} Christianity exhibits a history of having originated out of the unintended transformation of the religion of Jesus into a religion about Jesus. It further presents the history of having experienced Hellenization, paganization, secularization, institutionalization, intellectual deterioration, spiritual decadence, moral hibernation, threatened extinction, later rejuvenation, fragmentation, and more recent relative rehabilitation. Such a pedigree is indicative of inherent vitality and the possession of vast recuperative resources. And this same Christianity is now present in the civilized world of Occidental peoples and stands face to face with a struggle for existence which is even more ominous than those eventful crises which have characterized its past battles for dominance.

^{195:4.5 (2075:3)} Religion is now confronted by the challenge of a new age of scientific minds and materialistic tendencies. In this gigantic struggle between the secular and the spiritual, the religion of Jesus will eventually triumph.

5. THE MODERN PROBLEM

^{195:5.1 (2075:4)} The twentieth century has brought new problems for Christianity and all other religions to solve. The higher a civilization climbs, the more necessitous becomes the duty to "seek first the realities of heaven" in all of man's efforts to stabilize society and facilitate the solution of its material problems.

^{195:5.2 (2075:5)} Truth often becomes confusing and even misleading when it is dismembered, segregated, isolated, and too much analyzed. Living truth teaches the truth seeker aright only when it is embraced in wholeness and as a living spiritual reality, not as a fact of material science or an inspiration of intervening art.

Religion is the revelation to man of his divine and eternal destiny. Religion is a purely personal and spiritual experience and must forever be distinguished from man's other high forms of thought, such as

Man's logical attitude toward the . 1
.things of material reality

Man's aesthetic appreciation of . 2
.beauty contrasted with ugliness

Man's ethical recognition of social . 3
.obligations and political duty

Even man's sense of human . 4
.morality is not, in and of itself, religious

Religion is designed to find those values in the universe which call forth faith, trust, and assurance; religion culminates in worship. Religion discovers for the soul those supreme values which are in contrast with the relative values discovered by the mind. Such superhuman insight can be had only through genuine religious experience.

A lasting social system without a morality predicated on spiritual realities can no more be maintained than could the solar system without gravity.

Do not try to satisfy the curiosity or gratify all the latent adventure surging within the soul in one short life in the flesh. Be patient! be not tempted to indulge in a lawless plunge into cheap and sordid adventure. Harness your energies and bridle your passions; be calm while you await the majestic unfolding of an endless career of progressive adventure and thrilling discovery.

In confusion over man's origin, do not lose sight of his eternal destiny. Forget not that Jesus loved even little children, and that he forever made clear the great worth of human personality.

As you view the world, remember that the black patches of evil which you see are shown against a white background of ultimate good. You do not view merely white patches of good which show up miserably against a black background of evil.

When there is so much good truth to publish and proclaim, why should men dwell so much upon the evil in the world just because it appears to be a fact?

195:5.3 (2075:6) Religion is the revelation to man of his divine and eternal destiny. Religion is a purely personal and spiritual experience and must forever be distinguished from man's other high forms of thought, such as:

195:5.4 (2075:7) 1. Man's logical attitude toward the things of material reality.

195:5.5 (2075:8) 2. Man's aesthetic appreciation of beauty contrasted with ugliness.

195:5.6 (2075:9) 3. Man's ethical recognition of social obligations and political duty.

195:5.7 (2075:10) 4. Even man's sense of human morality is not, in and of itself, religious.

195:5.8 (2075:11) Religion is designed to find those values in the universe which call forth faith, trust, and assurance; religion culminates in worship. Religion discovers for the soul those supreme values which are in contrast with the relative values discovered by the mind. Such superhuman insight can be had only through genuine religious experience.

195:5.9 (2075:12) A lasting social system without a morality predicated on spiritual realities can no more be maintained than could the solar system without gravity.

195:5.10 (2076:1) Do not try to satisfy the curiosity or gratify all the latent adventure surging within the soul in one short life in the flesh. Be patient! be not tempted to indulge in a lawless plunge into cheap and sordid adventure. Harness your energies and bridle your passions; be calm while you await the majestic unfolding of an endless career of progressive adventure and thrilling discovery.

195:5.11 (2076:2) In confusion over man's origin, do not lose sight of his eternal destiny. Forget not that Jesus loved even little children, and that he forever made clear the great worth of human personality.

195:5.12 (2076:3) As you view the world, remember that the black patches of evil which you see are shown against a white background of ultimate good. You do not view merely white patches of good which show up miserably against a black background of evil.

195:5.13 (2076:4) When there is so much good truth to publish and proclaim, why should men dwell so much upon the evil in the world just because it appears to be a fact? The beauties of the spiritual

The beauties of the spiritual values of truth are more pleasurable and uplifting than is the phenomenon of evil

In religion, Jesus advocated and followed the method of experience, even as modern science pursues the technique of experiment. We find God through the leadings of spiritual insight, but we approach this insight of the soul through the love of the beautiful, the pursuit of truth, loyalty to duty, and the worship of divine goodness. But of all these values, love is the true guide to real insight.

values of truth are more pleasurable and uplifting than is the phenomenon of evil.

^{195:5.14} (2076:9) In religion, Jesus advocated and followed the method of experience, even as modern science pursues the technique of experiment. We find God through the leadings of spiritual insight, but we approach this insight of the soul through the love of the beautiful, the pursuit of truth, loyalty to duty, and the worship of divine goodness. But of all these values, love is the true guide to real insight.

MATERIALISM .6

Scientists have unintentionally precipitated mankind into a materialistic panic; they have started an unthinking run on the moral bank of the ages, but this bank of human experience has vast spiritual resources; it can stand the demands being made upon it. Only unthinking men become panicky about the spiritual assets of the human race. When the materialistic-secular panic is over, the religion of Jesus will not be found bankrupt. The spiritual bank of the kingdom of heaven will be paying out faith, hope, and moral security to all who draw upon it "in His name."

No matter what the apparent conflict between materialism and the teachings of Jesus may be, you can rest assured that, in the ages to come, the teachings of the Master will fully triumph. In reality, true religion cannot become involved in any controversy with science; it is in no way concerned with material things. Religion is simply indifferent to, but sympathetic with, science, while it supremely concerns itself with the *scientist*.

The pursuit of mere knowledge, without the attendant interpretation of wisdom and the spiritual insight of religious experience, eventually leads to pessimism and human despair. A little knowledge is truly disconcerting.

At the time of this writing the worst of the materialistic age is over; the day of a better understanding is already beginning to dawn. The higher minds of the scientific world are no longer wholly materialistic in their philosophy, but the rank and file of the people still lean in

6. MATERIALISM

^{195:6.1} (2076:6) Scientists have unintentionally precipitated mankind into a materialistic panic; they have started an unthinking run on the moral bank of the ages, but this bank of human experience has vast spiritual resources; it can stand the demands being made upon it. Only unthinking men become panicky about the spiritual assets of the human race. When the materialistic-secular panic is over, the religion of Jesus will not be found bankrupt. The spiritual bank of the kingdom of heaven will be paying out faith, hope, and moral security to all who draw upon it "in His name."

^{195:6.2} (2076:7) No matter what the apparent conflict between materialism and the teachings of Jesus may be, you can rest assured that, in the ages to come, the teachings of the Master will fully triumph. In reality, true religion cannot become involved in any controversy with science; it is in no way concerned with material things. Religion is simply indifferent to, but sympathetic with, science, while it supremely concerns itself with the *scientist*.

^{195:6.3} (2076:8) The pursuit of mere knowledge, without the attendant interpretation of wisdom and the spiritual insight of religious experience, eventually leads to pessimism and human despair. A little knowledge is truly disconcerting.

^{195:6.4} (2076:9) At the time of this writing the worst of the materialistic age is over; the day of a better understanding is already beginning to dawn. The higher minds of the scientific world are no longer wholly materialistic in their philosophy, but the rank and file of the people still lean in that direction as a result of former teachings. But this age of physical realism is only a passing episode in man's life on

that direction as a result of former teachings. But this age of physical realism is only a passing episode in man's life on earth. Modern science has left true religion — the teachings of Jesus as translated in the lives of his believers — untouched. All science has done is to destroy the childlike illusions .of the misinterpretations of life

Science is a quantitative experience, religion a qualitative experience, as regards man's life on earth. Science deals with phenomena; religion, with origins, values, and goals. To assign *causes* as an explanation of physical phenomena is to confess ignorance of ultimates and in the end only leads the scientist straight back to the first great cause — the Universal Father of .Paradise

The violent swing from an age of miracles to an age of machines has proved altogether upsetting to man. The cleverness and dexterity of the false philosophies of mechanism belie their very mechanistic contentions. The fatalistic agility of the mind of a materialist forever disproves his assertions that the universe is a blind .and purposeless energy phenomenon

The mechanistic naturalism of some supposedly educated men and the thoughtless secularism of the man in the street are both exclusively concerned with *things*; they are barren of all real values, sanctions, and satisfactions of a spiritual nature, as well as being devoid of faith, hope, and eternal assurances. One of the great troubles with modern life is that man thinks he is too busy to find time for spiritual meditation and .religious devotion

Materialism reduces man to a soulless automaton and constitutes him merely an arithmetical symbol finding a helpless place in the mathematical formula of an unromantic and mechanistic universe. But whence comes all this vast universe of mathematics without a Master Mathematician? Science may expatiate on the conservation of matter, but religion validates the conservation of men's souls — it concerns their experience with spiritual realities and .eternal values

The materialistic sociologist of today surveys a community, makes a report

earth. Modern science has left true religion — the teachings of Jesus as translated in the lives of his believers — untouched. All science has done is to destroy the childlike illusions of the misinterpretations of life.

^{1956.5 (2077.1)} Science is a quantitative experience, religion a qualitative experience, as regards man's life on earth. Science deals with phenomena; religion, with origins, values, and goals. To assign *causes* as an explanation of physical phenomena is to confess ignorance of ultimates and in the end only leads the scientist straight back to the first great cause — the Universal Father of Paradise.

^{1956.6 (2077.2)} The violent swing from an age of miracles to an age of machines has proved altogether upsetting to man. The cleverness and dexterity of the false philosophies of mechanism belie their very mechanistic contentions. The fatalistic agility of the mind of a materialist forever disproves his assertions that the universe is a blind and purposeless energy phenomenon.

^{1956.7 (2077.3)} The mechanistic naturalism of some supposedly educated men and the thoughtless secularism of the man in the street are both exclusively concerned with *things*; they are barren of all real values, sanctions, and satisfactions of a spiritual nature, as well as being devoid of faith, hope, and eternal assurances. One of the great troubles with modern life is that man thinks he is too busy to find time for spiritual meditation and religious devotion.

^{1956.8 (2077.4)} Materialism reduces man to a soulless automaton and constitutes him merely an arithmetical symbol finding a helpless place in the mathematical formula of an unromantic and mechanistic universe. But whence comes all this vast universe of mathematics without a Master Mathematician? Science may expatiate on the conservation of matter, but religion validates the conservation of men's souls — it concerns their experience with spiritual realities and eternal values.

^{1956.9 (2077.5)} The materialistic sociologist of today surveys a community, makes a report thereon, and

thereon, and leaves the people as he found them. Nineteen hundred years ago, unlearned Galileans surveyed Jesus giving his life as a spiritual contribution to man's inner experience and then went out and turned the whole .Roman Empire upside down

But religious leaders are making a great mistake when they try to call modern man to spiritual battle with the trumpet blasts of the Middle Ages. Religion must provide itself with new and up-to-date slogans. Neither democracy nor any other political panacea will take the place of spiritual progress. False religions may represent an evasion of reality, but Jesus in his gospel introduced mortal man to the very entrance upon an eternal reality of .spiritual progression

To say that mind "emerged" from matter explains nothing. If the universe were merely a mechanism and mind were unapart from matter, we would never have two differing interpretations of any observed phenomenon. The concepts of truth, beauty, and goodness are not inherent in either physics or chemistry. A machine cannot *know*, much less know truth, hunger for .righteousness, and cherish goodness

Science may be physical, but the mind of the truth-discerning scientist is at once supermaterial. Matter knows not truth, neither can it love mercy nor delight in spiritual realities. Moral convictions based on spiritual enlightenment and rooted in human experience are just as real and certain as mathematical deductions based on physical observations, but on another .and higher level

If men were only machines, they would react more or less uniformly to a material universe. Individuality, much .less personality, would be nonexistent

The fact of the absolute mechanism of Paradise at the center of the universe of universes, in the presence of the unqualified volition of the Second Source and Center, makes forever certain that determiners are not the exclusive law of the cosmos. Materialism is there, but it is not exclusive; mechanism is there, but it is not unqualified; determinism is there, but it is .not alone

The finite universe of matter would

leaves the people as he found them. Nineteen hundred years ago, unlearned Galileans surveyed Jesus giving his life as a spiritual contribution to man's inner experience and then went out and turned the whole Roman Empire upside down.

^{1956.10 (2077.6)} But religious leaders are making a great mistake when they try to call modern man to spiritual battle with the trumpet blasts of the Middle Ages. Religion must provide itself with new and up-to-date slogans. Neither democracy nor any other political panacea will take the place of spiritual progress. False religions may represent an evasion of reality, but Jesus in his gospel introduced mortal man to the very entrance upon an eternal reality of spiritual progression.

^{1956.11 (2077.7)} To say that mind "emerged" from matter explains nothing. If the universe were merely a mechanism and mind were unapart from matter, we would never have two differing interpretations of any observed phenomenon. The concepts of truth, beauty, and goodness are not inherent in either physics or chemistry. A machine cannot *know*, much less know truth, hunger for righteousness, and cherish goodness.

^{1956.12 (2077.8)} Science may be physical, but the mind of the truth-discerning scientist is at once supermaterial. Matter knows not truth, neither can it love mercy nor delight in spiritual realities. Moral convictions based on spiritual enlightenment and rooted in human experience are just as real and certain as mathematical deductions based on physical observations, but on another and higher level.

^{1956.13 (2077.9)} If men were only machines, they would react more or less uniformly to a material universe. Individuality, much less personality, would be nonexistent.

^{1956.14 (2077.10)} The fact of the absolute mechanism of Paradise at the center of the universe of universes, in the presence of the unqualified volition of the Second Source and Center, makes forever certain that determiners are not the exclusive law of the cosmos. Materialism is there, but it is not exclusive; mechanism is there, but it is not unqualified; determinism is there, but it is not alone.

^{1956.15 (2078.1)} The finite universe of matter would

eventually become uniform and deterministic but for the combined presence of mind and spirit. The influence of the cosmic mind constantly injects spontaneity into even the material worlds.

Freedom or initiative in any realm of existence is directly proportional to the degree of spiritual influence and cosmic-mind control; that is, in human experience, the degree of the actuality of doing "the Father's will." And so, when you once start out to find God, that is the conclusive proof that God has already found you.

The sincere pursuit of goodness, beauty, and truth leads to God. And every scientific discovery demonstrates the existence of both freedom and uniformity in the universe. The discoverer was free to make the discovery. The thing discovered is real and apparently uniform, or else it could not have become known as a *thing*.

THE VULNERABILITY OF MATERIALISM .7

How foolish it is for material-minded man to allow such vulnerable theories as those of a mechanistic universe to deprive him of the vast spiritual resources of the personal experience of true religion. Facts never quarrel with real spiritual faith; theories may. Better that science should be devoted to the destruction of superstition rather than attempting the overthrow of religious faith — human belief in spiritual realities and divine values.

Science should do for man materially what religion does for him spiritually: extend the horizon of life and enlarge his personality. True science can have no lasting quarrel with true religion. The "scientific method" is merely an intellectual yardstick wherewith to measure material adventures and physical achievements. But being material and wholly intellectual, it is utterly useless in the evaluation of spiritual realities and religious experiences.

The inconsistency of the modern mechanist is: If this were merely a material universe and man only a machine, such a man would be wholly unable to recognize himself as such a

eventually become uniform and deterministic but for the combined presence of mind and spirit. The influence of the cosmic mind constantly injects spontaneity into even the material worlds.

^{195:6.16 (2078:2)} Freedom or initiative in any realm of existence is directly proportional to the degree of spiritual influence and cosmic-mind control; that is, in human experience, the degree of the actuality of doing "the Father's will." And so, when you once start out to find God, that is the conclusive proof that God has already found you.

^{195:6.17 (2078:3)} The sincere pursuit of goodness, beauty, and truth leads to God. And every scientific discovery demonstrates the existence of both freedom and uniformity in the universe. The discoverer was free to make the discovery. The thing discovered is real and apparently uniform, or else it could not have become known as a *thing*.

7. THE VULNERABILITY OF MATERIALISM

^{195:7.1 (2078:4)} How foolish it is for material-minded man to allow such vulnerable theories as those of a mechanistic universe to deprive him of the vast spiritual resources of the personal experience of true religion. Facts never quarrel with real spiritual faith; theories may. Better that science should be devoted to the destruction of superstition rather than attempting the overthrow of religious faith — human belief in spiritual realities and divine values.

^{195:7.2 (2078:5)} Science should do for man materially what religion does for him spiritually: extend the horizon of life and enlarge his personality. True science can have no lasting quarrel with true religion. The "scientific method" is merely an intellectual yardstick wherewith to measure material adventures and physical achievements. But being material and wholly intellectual, it is utterly useless in the evaluation of spiritual realities and religious experiences.

^{195:7.3 (2078:6)} The inconsistency of the modern mechanist is: If this were merely a material universe and man only a machine, such a man would be wholly unable to recognize himself as such a machine, and likewise would such a machine-man be wholly unconscious of the fact of the existence of

machine, and likewise would such a machine-man be wholly unconscious of the fact of the existence of such a material universe. The materialistic dismay and despair of a mechanistic science has failed to recognize the fact of the spirit-indwelt mind of the scientist whose very supermaterial insight formulates these mistaken and self-contradictory *concepts* of a materialistic universe.

Paradise values of eternity and infinity, of truth, beauty, and goodness, are concealed within the facts of the phenomena of the universes of time and space. But it requires the eye of faith in a spirit-born mortal to detect and discern these spiritual values.

The realities and values of spiritual progress are not a “psychologic projection” — a mere glorified daydream of the material mind. Such things are the spiritual forecasts of the indwelling Adjuster, the spirit of God living in the mind of man. And let not your dabbings with the faintly glimpsed findings of “relativity” disturb your concepts of the eternity and infinity of God. And in all your solicitation concerning the necessity for *self-expression* do not make the mistake of failing to provide for *Adjuster-expression*, the manifestation of your real and better self.

If this were only a material universe, material man would never be able to arrive at the concept of the mechanistic character of such an exclusively material existence. This very *mechanistic concept* of the universe is in itself a nonmaterial phenomenon of mind, and all mind is of nonmaterial origin, no matter how thoroughly it may appear to be materially conditioned and mechanistically controlled.

The partially evolved mental mechanism of mortal man is not overendowed with consistency and wisdom. Man’s conceit often outruns his reason and eludes his logic.

The very pessimism of the most pessimistic materialist is, in and of itself, sufficient proof that the universe of the pessimist is not wholly material. Both optimism and pessimism are concept reactions in a mind conscious of *values* as well as of *facts*. If the universe were truly what the materialist regards it to be, man as a human machine would then be

such a material universe. The materialistic dismay and despair of a mechanistic science has failed to recognize the fact of the spirit-indwelt mind of the scientist whose very supermaterial insight formulates these mistaken and self-contradictory *concepts* of a materialistic universe.

195:7.4 (2078.7) Paradise values of eternity and infinity, of truth, beauty, and goodness, are concealed within the facts of the phenomena of the universes of time and space. But it requires the eye of faith in a spirit-born mortal to detect and discern these spiritual values.

195:7.5 (2078.8) The realities and values of spiritual progress are not a “psychologic projection” — a mere glorified daydream of the material mind. Such things are the spiritual forecasts of the indwelling Adjuster, the spirit of God living in the mind of man. And let not your dabbings with the faintly glimpsed findings of “relativity” disturb your concepts of the eternity and infinity of God. And in all your solicitation concerning the necessity for *self-expression* do not make the mistake of failing to provide for *Adjuster-expression*, the manifestation of your real and better self.

195:7.6 (2079.1) If this were only a material universe, material man would never be able to arrive at the concept of the mechanistic character of such an exclusively material existence. This very *mechanistic concept* of the universe is in itself a nonmaterial phenomenon of mind, and all mind is of nonmaterial origin, no matter how thoroughly it may appear to be materially conditioned and mechanistically controlled.

195:7.7 (2079.2) The partially evolved mental mechanism of mortal man is not overendowed with consistency and wisdom. Man’s conceit often outruns his reason and eludes his logic.

195:7.8 (2079.3) The very pessimism of the most pessimistic materialist is, in and of itself, sufficient proof that the universe of the pessimist is not wholly material. Both optimism and pessimism are concept reactions in a mind conscious of *values* as well as of *facts*. If the universe were truly what the materialist regards it to be, man as a human machine would then be devoid of all conscious recognition of that very *fact*. Without the consciousness of the concept

devoid of all conscious recognition of that very *fact*. Without the consciousness of the concept of *values* within the spirit-born mind, the fact of universe materialism and the mechanistic phenomena of universe operation would be wholly unrecognized by man. One machine cannot be conscious of the nature or value of another machine.

A mechanistic philosophy of life and the universe cannot be scientific because science recognizes and deals only with materials and facts. Philosophy is inevitably superscientific. Man is a material fact of nature, but his *life* is a phenomenon which transcends the material levels of nature in that it exhibits the control attributes of mind and the creative qualities of spirit.

The sincere effort of man to become a mechanist represents the tragic phenomenon of that man's futile effort to commit intellectual and moral suicide. But he cannot do it.

If the universe were only material and man only a machine, there would be no science to embolden the scientist to postulate this mechanization of the universe. Machines cannot measure, classify, nor evaluate themselves. Such a scientific piece of work could be executed only by some entity of supermachine status.

If universe reality is only one vast machine, then man must be outside of the universe and apart from it in order to recognize such a *fact* and become conscious of the *insight* of such an *evaluation*.

If man is only a machine, by what technique does this man come to *believe* or claim to *know* that he is only a machine? The experience of self-conscious evaluation of one's self is never an attribute of a mere machine. A self-conscious and avowed mechanist is the best possible answer to mechanism. If materialism were a fact, there could be no self-conscious mechanist. It is also true that one must first be a moral person before one can perform immoral acts.

The very claim of materialism implies a supermaterial consciousness of the mind which presumes to assert such dogmas. A mechanism might deteriorate, but it could never progress. Machines do

of *values* within the spirit-born mind, the fact of universe materialism and the mechanistic phenomena of universe operation would be wholly unrecognized by man. One machine cannot be conscious of the nature or value of another machine.

195:7.9 (2079:4) A mechanistic philosophy of life and the universe cannot be scientific because science recognizes and deals only with materials and facts. Philosophy is inevitably superscientific. Man is a material fact of nature, but his *life* is a phenomenon which transcends the material levels of nature in that it exhibits the control attributes of mind and the creative qualities of spirit.

195:7.10 (2079:5) The sincere effort of man to become a mechanist represents the tragic phenomenon of that man's futile effort to commit intellectual and moral suicide. But he cannot do it.

195:7.11 (2079:6) If the universe were only material and man only a machine, there would be no science to embolden the scientist to postulate this mechanization of the universe. Machines cannot measure, classify, nor evaluate themselves. Such a scientific piece of work could be executed only by some entity of supermachine status.

195:7.12 (2079:7) If universe reality is only one vast machine, then man must be outside of the universe and apart from it in order to recognize such a *fact* and become conscious of the *insight* of such an *evaluation*.

195:7.13 (2079:8) If man is only a machine, by what technique does this man come to *believe* or claim to *know* that he is only a machine? The experience of self-conscious evaluation of one's self is never an attribute of a mere machine. A self-conscious and avowed mechanist is the best possible answer to mechanism. If materialism were a fact, there could be no self-conscious mechanist. It is also true that one must first be a moral person before one can perform immoral acts.

195:7.14 (2079:9) The very claim of materialism implies a supermaterial consciousness of the mind which presumes to assert such dogmas. A mechanism might deteriorate, but it could never progress. Machines do not think, create, dream, aspire,

not think, create, dream, aspire, idealize, hunger for truth, or thirst for righteousness. They do not motivate their lives with the passion to serve other machines and to choose as their goal of eternal progression the sublime task of finding God and striving to be like him. Machines are never intellectual, emotional, aesthetic, ethical, moral, or spiritual.

Art proves that man is not mechanistic, but it does not prove that he is spiritually immortal. Art is mortal morontia, the intervening field between man, the material, and man, the spiritual. Poetry is an effort to escape from material realities to spiritual values.

In a high civilization, art humanizes science, while in turn it is spiritualized by true religion — insight into spiritual and eternal values. Art represents the human and time-space evaluation of reality. Religion is the divine embrace of cosmic values and connotes eternal progression in spiritual ascension and expansion. The art of time is dangerous only when it becomes blind to the spirit standards of the divine patterns which eternity reflects as the reality shadows of time. True art is the effective manipulation of the material things of life; religion is the ennobling transformation of the material facts of life, and it never ceases in its spiritual evaluation of art.

How foolish to presume that an automaton could conceive a philosophy of automatism, and how ridiculous that it should presume to form such a concept of other and fellow automatons!

Any scientific interpretation of the material universe is valueless unless it provides due recognition for the *scientist*. No appreciation of art is genuine unless it accords recognition to the *artist*. No evaluation of morals is worth while unless it includes the *moralist*. No recognition of philosophy is edifying if it ignores the *philosopher*, and religion cannot exist without the real experience of the *religionist* who, in and through this very experience, is seeking to find God and to know him. Likewise is the universe of universes without significance apart from the I AM, the infinite God who made it and unceasingly manages it.

Mechanists — humanists — tend to drift with the material currents. Idealists

idealize, hunger for truth, or thirst for righteousness. They do not motivate their lives with the passion to serve other machines and to choose as their goal of eternal progression the sublime task of finding God and striving to be like him. Machines are never intellectual, emotional, aesthetic, ethical, moral, or spiritual.

1957.15 (2079.10) Art proves that man is not mechanistic, but it does not prove that he is spiritually immortal. Art is mortal morontia, the intervening field between man, the material, and man, the spiritual. Poetry is an effort to escape from material realities to spiritual values.

1957.16 (2080.1) In a high civilization, art humanizes science, while in turn it is spiritualized by true religion — insight into spiritual and eternal values. Art represents the human and time-space evaluation of reality. Religion is the divine embrace of cosmic values and connotes eternal progression in spiritual ascension and expansion. The art of time is dangerous only when it becomes blind to the spirit standards of the divine patterns which eternity reflects as the reality shadows of time. True art is the effective manipulation of the material things of life; religion is the ennobling transformation of the material facts of life, and it never ceases in its spiritual evaluation of art.

1957.17 (2080.2) How foolish to presume that an automaton could conceive a philosophy of automatism, and how ridiculous that it should presume to form such a concept of other and fellow automatons!

1957.18 (2080.3) Any scientific interpretation of the material universe is valueless unless it provides due recognition for the *scientist*. No appreciation of art is genuine unless it accords recognition to the *artist*. No evaluation of morals is worth while unless it includes the *moralist*. No recognition of philosophy is edifying if it ignores the *philosopher*, and religion cannot exist without the real experience of the *religionist* who, in and through this very experience, is seeking to find God and to know him. Likewise is the universe of universes without significance apart from the I AM, the infinite God who made it and unceasingly manages it.

1957.19 (2080.4) Mechanists — humanists — tend to drift with the material currents. Idealists and spiritists

and spiritists *dare* to use their oars with intelligence and vigor in order to modify the apparently purely material course of the energy streams.

Science lives by the mathematics of the mind; music expresses the tempo of the emotions. Religion is the spiritual rhythm of the soul in time-space harmony with the higher and eternal melody measurements of Infinity. Religious experience is something in human life which is truly supermathematical.

In language, an alphabet represents the mechanism of materialism, while the words expressive of the meaning of a thousand thoughts, grand ideas, and noble ideals — of love and hate, of cowardice and courage — represent the performances of mind within the scope defined by both material and spiritual law, directed by the assertion of the will of personality, and limited by the inherent situational endowment.

The universe is not like the laws, mechanisms, and the uniformities which the scientist discovers, and which he comes to regard as science, but rather like the curious, thinking, choosing, creative, combining, and discriminating *scientist* who thus observes universe phenomena and classifies the mathematical facts inherent in the mechanistic phases of the material side of creation. Neither is the universe like the art of the artist, but rather like the striving, dreaming, aspiring, and advancing *artist* who seeks to transcend the world of material things in an effort to achieve a spiritual goal.

The scientist, not science, perceives the reality of an evolving and advancing universe of energy and matter. The artist, not art, demonstrates the existence of the transient morontia world intervening between material existence and spiritual liberty. The religionist, not religion, proves the existence of the spirit realities and divine values which are to be encountered in the progress of eternity.

SECULAR TOTALITARIANISM .8

But even after materialism and mechanism have been more or less vanquished, the devastating influence of

dare to use their oars with intelligence and vigor in order to modify the apparently purely material course of the energy streams.

195:7.20 (2080:5) Science lives by the mathematics of the mind; music expresses the tempo of the emotions. Religion is the spiritual rhythm of the soul in time-space harmony with the higher and eternal melody measurements of Infinity. Religious experience is something in human life which is truly supermathematical.

195:7.21 (2080:6) In language, an alphabet represents the mechanism of materialism, while the words expressive of the meaning of a thousand thoughts, grand ideas, and noble ideals — of love and hate, of cowardice and courage — represent the performances of mind within the scope defined by both material and spiritual law, directed by the assertion of the will of personality, and limited by the inherent situational endowment.

195:7.22 (2080:7) The universe is not like the laws, mechanisms, and the uniformities which the scientist discovers, and which he comes to regard as science, but rather like the curious, thinking, choosing, creative, combining, and discriminating *scientist* who thus observes universe phenomena and classifies the mathematical facts inherent in the mechanistic phases of the material side of creation. Neither is the universe like the art of the artist, but rather like the striving, dreaming, aspiring, and advancing *artist* who seeks to transcend the world of material things in an effort to achieve a spiritual goal.

195:7.23 (2080:8) The scientist, not science, perceives the reality of an evolving and advancing universe of energy and matter. The artist, not art, demonstrates the existence of the transient morontia world intervening between material existence and spiritual liberty. The religionist, not religion, proves the existence of the spirit realities and divine values which are to be encountered in the progress of eternity.

8. SECULAR TOTALITARIANISM

195:8.1 (2081:1) But even after materialism and mechanism have been more or less vanquished, the devastating influence of twentieth-century secularism will still blight the spiritual experience of

twentieth-century secularism will still blight the spiritual experience of millions of unsuspecting souls.

Modern secularism has been fostered by two world-wide influences. The father of secularism was the narrow-minded and godless attitude of nineteenth- and twentieth-century so-called science — atheistic science. The mother of modern secularism was the totalitarian medieval Christian church. Secularism had its inception as a rising protest against the almost complete domination of Western civilization by the institutionalized Christian church.

At the time of this revelation, the prevailing intellectual and philosophical climate of both European and American life is decidedly secular — humanistic. For three hundred years Western thinking has been progressively secularized. Religion has become more and more a nominal influence, largely a ritualistic exercise. The majority of professed Christians of Western civilization are unwittingly actual secularists.

It required a great power, a mighty influence, to free the thinking and living of the Western peoples from the withering grasp of a totalitarian ecclesiastical domination. Secularism did break the bonds of church control, and now in turn it threatens to establish a new and godless type of mastery over the hearts and minds of modern man. The tyrannical and dictatorial political state is the direct offspring of scientific materialism and philosophic secularism. Secularism no sooner frees man from the domination of the institutionalized church than it sells him into slavish bondage to the totalitarian state. Secularism frees man from ecclesiastical slavery only to betray him into the tyranny of political and economic slavery.

Materialism denies God, secularism simply ignores him; at least that was the earlier attitude. More recently, secularism has assumed a more militant attitude, assuming to take the place of the religion whose totalitarian bondage it onetime resisted. Twentieth-century secularism tends to affirm that man does not need God. But beware! this godless philosophy of human society will lead only to unrest, animosity, unhappiness, war, and world-wide disaster.

millions of unsuspecting souls.

^{195:8.2 (2081.2)} Modern secularism has been fostered by two world-wide influences. The father of secularism was the narrow-minded and godless attitude of nineteenth- and twentieth-century so-called science — atheistic science. The mother of modern secularism was the totalitarian medieval Christian church. Secularism had its inception as a rising protest against the almost complete domination of Western civilization by the institutionalized Christian church.

^{195:8.3 (2081.3)} At the time of this revelation, the prevailing intellectual and philosophical climate of both European and American life is decidedly secular — humanistic. For three hundred years Western thinking has been progressively secularized. Religion has become more and more a nominal influence, largely a ritualistic exercise. The majority of professed Christians of Western civilization are unwittingly actual secularists.

^{195:8.4 (2081.4)} It required a great power, a mighty influence, to free the thinking and living of the Western peoples from the withering grasp of a totalitarian ecclesiastical domination. Secularism did break the bonds of church control, and now in turn it threatens to establish a new and godless type of mastery over the hearts and minds of modern man. The tyrannical and dictatorial political state is the direct offspring of scientific materialism and philosophic secularism. Secularism no sooner frees man from the domination of the institutionalized church than it sells him into slavish bondage to the totalitarian state. Secularism frees man from ecclesiastical slavery only to betray him into the tyranny of political and economic slavery.

^{195:8.5 (2081.5)} Materialism denies God, secularism simply ignores him; at least that was the earlier attitude. More recently, secularism has assumed a more militant attitude, assuming to take the place of the religion whose totalitarian bondage it onetime resisted. Twentieth-century secularism tends to affirm that man does not need God. But beware! this godless philosophy of human society will lead only to unrest, animosity, unhappiness, war, and world-wide disaster.

Secularism can never bring peace to mankind. Nothing can take the place of God in human society. But mark you well! do not be quick to surrender the beneficent gains of the secular revolt from ecclesiastical totalitarianism. Western civilization today enjoys many liberties and satisfactions as a result of the secular revolt. The great mistake of secularism was this: In revolting against the almost total control of life by religious authority, and after attaining the liberation from such ecclesiastical tyranny, the secularists went on to institute a revolt against God himself, .sometimes tacitly and sometimes openly

To the secularistic revolt you owe the amazing creativity of American industrialism and the unprecedented material progress of Western civilization. And because the secularistic revolt went too far and lost sight of God and *true* religion, there also followed the unlooked-for harvest of world wars and .international unsettledness

It is not necessary to sacrifice faith in God in order to enjoy the blessings of the modern secularistic revolt: tolerance, social service, democratic government, and civil liberties. It was not necessary for the secularists to antagonize true religion in order to promote science and .to advance education

But secularism is not the sole parent of all these recent gains in the enlargement of living. Behind the gains of the twentieth century are not only science and secularism but also the unrecognized and unacknowledged spiritual workings of the life and teaching of Jesus of Nazareth

Without God, without religion, scientific secularism can never co-ordinate its forces, harmonize its divergent and rivalrous interests, races, and nationalisms. This secularistic human society, notwithstanding its unparalleled materialistic achievement, is slowly disintegrating. The chief cohesive force resisting this disintegration of antagonism is nationalism. And nationalism is the chief barrier to world .peace

The inherent weakness of secularism is that it discards ethics and religion for politics and power. You simply cannot establish the brotherhood of men while ignoring or denying the

^{195:8.6 (2081.6)} Secularism can never bring peace to mankind. Nothing can take the place of God in human society. But mark you well! do not be quick to surrender the beneficent gains of the secular revolt from ecclesiastical totalitarianism. Western civilization today enjoys many liberties and satisfactions as a result of the secular revolt. The great mistake of secularism was this: In revolting against the almost total control of life by religious authority, and after attaining the liberation from such ecclesiastical tyranny, the secularists went on to institute a revolt against God himself, sometimes tacitly and sometimes openly.

^{195:8.7 (2081.7)} To the secularistic revolt you owe the amazing creativity of American industrialism and the unprecedented material progress of Western civilization. And because the secularistic revolt went too far and lost sight of God and *true* religion, there also followed the unlooked-for harvest of world wars and international unsettledness.

^{195:8.8 (2081.8)} It is not necessary to sacrifice faith in God in order to enjoy the blessings of the modern secularistic revolt: tolerance, social service, democratic government, and civil liberties. It was not necessary for the secularists to antagonize true religion in order to promote science and to advance education.

^{195:8.9 (2082.1)} But secularism is not the sole parent of all these recent gains in the enlargement of living. Behind the gains of the twentieth century are not only science and secularism but also the unrecognized and unacknowledged spiritual workings of the life and teaching of Jesus of Nazareth.

^{195:8.10 (2082.2)} Without God, without religion, scientific secularism can never co-ordinate its forces, harmonize its divergent and rivalrous interests, races, and nationalisms. This secularistic human society, notwithstanding its unparalleled materialistic achievement, is slowly disintegrating. The chief cohesive force resisting this disintegration of antagonism is nationalism. And nationalism is the chief barrier to world peace.

^{195:8.11 (2082.3)} The inherent weakness of secularism is that it discards ethics and religion for politics and power. You simply cannot establish the brotherhood of men while ignoring or denying the fatherhood of God.

.fatherhood of God

Secular social and political optimism is an illusion. Without God, neither freedom and liberty, nor property and wealth will lead to peace.

The complete secularization of science, education, industry, and society can lead only to disaster. During the first third of the twentieth century Urantians killed more human beings than were killed during the whole of the Christian dispensation up to that time. And this is only the beginning of the dire harvest of materialism and secularism; still more terrible destruction is yet to come.

^{195.8.12 (2082.4)} Secular social and political optimism is an illusion. Without God, neither freedom and liberty, nor property and wealth will lead to peace.

^{195.8.13 (2082.5)} The complete secularization of science, education, industry, and society can lead only to disaster. During the first third of the twentieth century Urantians killed more human beings than were killed during the whole of the Christian dispensation up to that time. And this is only the beginning of the dire harvest of materialism and secularism; still more terrible destruction is yet to come.

CHRISTIANITY'S PROBLEM .9

Do not overlook the value of your spiritual heritage, the river of truth running down through the centuries, even to the barren times of a materialistic and secular age. In all your worthy efforts to rid yourselves of the superstitious creeds of past ages, make sure that you hold fast the eternal truth. But be patient! when the present superstition revolt is over, the truths of Jesus' gospel will persist gloriously to illuminate a new and better way.

But paganized and socialized Christianity stands in need of new contact with the uncompromised teachings of Jesus; it languishes for lack of a new vision of the Master's life on earth. A new and fuller revelation of the religion of Jesus is destined to conquer an empire of materialistic secularism and to overthrow a world sway of mechanistic naturalism. Urantia is now quivering on the very brink of one of its most amazing and enthralling epochs of social readjustment, moral quickening, and spiritual enlightenment.

The teachings of Jesus, even though greatly modified, survived the mystery cults of their birthtime, the ignorance and superstition of the dark ages, and are even now slowly triumphing over the materialism, mechanism, and secularism of the twentieth century. And such times of great testing and threatened defeat are always times of great revelation.

Religion does need new leaders, spiritual men and women who will dare to depend solely on Jesus and his

9. CHRISTIANITY'S PROBLEM

^{195.9.1 (2082.6)} Do not overlook the value of your spiritual heritage, the river of truth running down through the centuries, even to the barren times of a materialistic and secular age. In all your worthy efforts to rid yourselves of the superstitious creeds of past ages, make sure that you hold fast the eternal truth. But be patient! when the present superstition revolt is over, the truths of Jesus' gospel will persist gloriously to illuminate a new and better way.

^{195.9.2 (2082.7)} But paganized and socialized Christianity stands in need of new contact with the uncompromised teachings of Jesus; it languishes for lack of a new vision of the Master's life on earth. A new and fuller revelation of the religion of Jesus is destined to conquer an empire of materialistic secularism and to overthrow a world sway of mechanistic naturalism. Urantia is now quivering on the very brink of one of its most amazing and enthralling epochs of social readjustment, moral quickening, and spiritual enlightenment.

^{195.9.3 (2082.8)} The teachings of Jesus, even though greatly modified, survived the mystery cults of their birthtime, the ignorance and superstition of the dark ages, and are even now slowly triumphing over the materialism, mechanism, and secularism of the twentieth century. And such times of great testing and threatened defeat are always times of great revelation.

^{195.9.4 (2082.9)} Religion does need new leaders, spiritual men and women who will dare to depend solely on Jesus and his incomparable teachings. If

incomparable teachings. If Christianity persists in neglecting its spiritual mission while it continues to busy itself with social and material problems, the spiritual renaissance must await the coming of these new teachers of Jesus' religion who will be exclusively devoted to the spiritual regeneration of men. And then will these spirit-born souls quickly supply the leadership and inspiration requisite for the social, moral, economic, and political reorganization of the world.

The modern age will refuse to accept a religion which is inconsistent with facts and out of harmony with its highest conceptions of truth, beauty, and goodness. The hour is striking for a rediscovery of the true and original foundations of present-day distorted and compromised Christianity — the real life and teachings of Jesus.

Primitive man lived a life of superstitious bondage to religious fear. Modern, civilized men dread the thought of falling under the dominance of strong religious convictions. Thinking man has always feared to be *held* by a religion. When a strong and moving religion threatens to dominate him, he invariably tries to rationalize, traditionalize, and institutionalize it, thereby hoping to gain control of it. By such procedure, even a revealed religion becomes man-made and man-dominated. Modern men and women of intelligence evade the religion of Jesus because of their fears of what it will do *to* them — and *with* them. And all such fears are well founded. The religion of Jesus does, indeed, dominate and transform its believers, demanding that men dedicate their lives to seeking for a knowledge of the will of the Father in heaven and requiring that the energies of living be consecrated to the unselfish service of the brotherhood of man.

Selfish men and women simply will not pay such a price for even the greatest spiritual treasure ever offered mortal man. Only when man has become sufficiently disillusioned by the sorrowful disappointments attendant upon the foolish and deceptive pursuits of selfishness, and subsequent to the discovery of the barrenness of formalized religion, will he be disposed to turn wholeheartedly to the gospel of the kingdom, the religion of Jesus of Nazareth.

The world needs more firsthand

Christianity persists in neglecting its spiritual mission while it continues to busy itself with social and material problems, the spiritual renaissance must await the coming of these new teachers of Jesus' religion who will be exclusively devoted to the spiritual regeneration of men. And then will these spirit-born souls quickly supply the leadership and inspiration requisite for the social, moral, economic, and political reorganization of the world.

195:9.5 (2083:1) The modern age will refuse to accept a religion which is inconsistent with facts and out of harmony with its highest conceptions of truth, beauty, and goodness. The hour is striking for a rediscovery of the true and original foundations of present-day distorted and compromised Christianity — the real life and teachings of Jesus.

195:9.6 (2083:2) Primitive man lived a life of superstitious bondage to religious fear. Modern, civilized men dread the thought of falling under the dominance of strong religious convictions. Thinking man has always feared to be *held* by a religion. When a strong and moving religion threatens to dominate him, he invariably tries to rationalize, traditionalize, and institutionalize it, thereby hoping to gain control of it. By such procedure, even a revealed religion becomes man-made and man-dominated. Modern men and women of intelligence evade the religion of Jesus because of their fears of what it will do *to* them — and *with* them. And all such fears are well founded. The religion of Jesus does, indeed, dominate and transform its believers, demanding that men dedicate their lives to seeking for a knowledge of the will of the Father in heaven and requiring that the energies of living be consecrated to the unselfish service of the brotherhood of man.

195:9.7 (2083:3) Selfish men and women simply will not pay such a price for even the greatest spiritual treasure ever offered mortal man. Only when man has become sufficiently disillusioned by the sorrowful disappointments attendant upon the foolish and deceptive pursuits of selfishness, and subsequent to the discovery of the barrenness of formalized religion, will he be disposed to turn wholeheartedly to the gospel of the kingdom, the religion of Jesus of Nazareth.

195:9.8 (2083:4) The world needs more firsthand religion.

religion. Even Christianity — the best of the religions of the twentieth century — is not only a religion *about* Jesus, but it is so largely one which men experience secondhand. They take their religion wholly as handed down by their accepted religious teachers. What an awakening the world would experience if it could only see Jesus as he really lived on earth and know, firsthand, his life-giving teachings! Descriptive words of things beautiful cannot thrill like the sight thereof, neither can creedal words inspire men's souls like the experience of knowing the presence of God. But expectant faith will ever keep the hope-door of man's soul open for the entrance of the eternal spiritual realities of the .divine values of the worlds beyond

Christianity has dared to lower its ideals before the challenge of human greed, war-madness, and the lust for power; but the religion of Jesus stands as the unsullied and transcendent spiritual summons, calling to the best there is in man to rise above all these legacies of animal evolution and, by grace, attain the moral heights of true .human destiny

Christianity is threatened by slow death from formalism, overorganization, intellectualism, and other nonspiritual trends. The modern Christian church is not such a brotherhood of dynamic believers as Jesus commissioned continuously to effect the spiritual transformation of successive generations .of mankind

So-called Christianity has become a social and cultural movement as well as a religious belief and practice. The stream of modern Christianity drains many an ancient pagan swamp and many a barbarian morass; many olden cultural watersheds drain into this present-day cultural stream as well as the high Galilean tablelands which are .supposed to be its exclusive source

THE FUTURE .10

Christianity has indeed done a great service for this world, but what is now most needed is Jesus. The world needs to see Jesus living again on earth in the experience of spirit-born mortals who effectively reveal the Master to all men. It is futile to talk about a revival of

Even Christianity — the best of the religions of the twentieth century — is not only a religion *about* Jesus, but it is so largely one which men experience secondhand. They take their religion wholly as handed down by their accepted religious teachers. What an awakening the world would experience if it could only see Jesus as he really lived on earth and know, firsthand, his life-giving teachings! Descriptive words of things beautiful cannot thrill like the sight thereof, neither can creedal words inspire men's souls like the experience of knowing the presence of God. But expectant faith will ever keep the hope-door of man's soul open for the entrance of the eternal spiritual realities of the divine values of the worlds beyond.

^{195:9.9 (2083:5)} Christianity has dared to lower its ideals before the challenge of human greed, war-madness, and the lust for power; but the religion of Jesus stands as the unsullied and transcendent spiritual summons, calling to the best there is in man to rise above all these legacies of animal evolution and, by grace, attain the moral heights of true human destiny.

^{195:9.10 (2083:6)} Christianity is threatened by slow death from formalism, overorganization, intellectualism, and other nonspiritual trends. The modern Christian church is not such a brotherhood of dynamic believers as Jesus commissioned continuously to effect the spiritual transformation of successive generations of mankind.

^{195:9.11 (2083:7)} So-called Christianity has become a social and cultural movement as well as a religious belief and practice. The stream of modern Christianity drains many an ancient pagan swamp and many a barbarian morass; many olden cultural watersheds drain into this present-day cultural stream as well as the high Galilean tablelands which are supposed to be its exclusive source.

10. THE FUTURE

^{195:10.1 (2084:1)} Christianity has indeed done a great service for this world, but what is now most needed is Jesus. The world needs to see Jesus living again on earth in the experience of spirit-born mortals who effectively reveal the Master to all men. It is futile to talk about a revival of primitive Christianity; you must go forward from where you find yourselves.

primitive Christianity; you must go forward from where you find yourselves. Modern culture must become spiritually baptized with a new revelation of Jesus' life and illuminated with a new understanding of his gospel of eternal salvation. And when Jesus becomes thus lifted up, he will draw all men to himself. Jesus' disciples should be more than conquerors, even overflowing sources of inspiration and enhanced living to all men. Religion is only an exalted humanism until it is made divine by the discovery of the reality of the presence of God in personal experience.

The beauty and sublimity, the humanity and divinity, the simplicity and uniqueness, of Jesus' life on earth present such a striking and appealing picture of man-saving and God-revealing that the theologians and philosophers of all time should be effectively restrained from daring to form creeds or create theological systems of spiritual bondage out of such a transcendental bestowal of God in the form of man. In Jesus the universe produced a mortal man in whom the spirit of love triumphed over the material handicaps of time and overcame the fact of physical origin.

Ever bear in mind — God and men need each other. They are mutually necessary to the full and final attainment of eternal personality experience in the divine destiny of universe finality.

The kingdom of God is within you” “was probably the greatest pronouncement Jesus ever made, next to the declaration that his Father is a living and loving spirit.

In winning souls for the Master, it is not the first mile of compulsion, duty, or convention that will transform man and his world, but rather the *second* mile of free service and liberty-loving devotion that betokens the Jesusonian reaching forth to grasp his brother in love and sweep him on under spiritual guidance toward the higher and divine goal of mortal existence. Christianity even now willingly goes the *first* mile, but mankind languishes and stumbles along in moral darkness because there are so few genuine second-milers — so few professed followers of Jesus who really live and love as he taught his disciples to live and love and serve.

The call to the adventure of building

Modern culture must become spiritually baptized with a new revelation of Jesus' life and illuminated with a new understanding of his gospel of eternal salvation. And when Jesus becomes thus lifted up, he will draw all men to himself. Jesus' disciples should be more than conquerors, even overflowing sources of inspiration and enhanced living to all men. Religion is only an exalted humanism until it is made divine by the discovery of the reality of the presence of God in personal experience.

195:10.2 (2084.2) The beauty and sublimity, the humanity and divinity, the simplicity and uniqueness, of Jesus' life on earth present such a striking and appealing picture of man-saving and God-revealing that the theologians and philosophers of all time should be effectively restrained from daring to form creeds or create theological systems of spiritual bondage out of such a transcendental bestowal of God in the form of man. In Jesus the universe produced a mortal man in whom the spirit of love triumphed over the material handicaps of time and overcame the fact of physical origin.

195:10.3 (2084.3) Ever bear in mind — God and men need each other. They are mutually necessary to the full and final attainment of eternal personality experience in the divine destiny of universe finality.

195:10.4 (2084.4) “The kingdom of God is within you” was probably the greatest pronouncement Jesus ever made, next to the declaration that his Father is a living and loving spirit.

195:10.5 (2084.5) In winning souls for the Master, it is not the first mile of compulsion, duty, or convention that will transform man and his world, but rather the *second* mile of free service and liberty-loving devotion that betokens the Jesusonian reaching forth to grasp his brother in love and sweep him on under spiritual guidance toward the higher and divine goal of mortal existence. Christianity even now willingly goes the *first* mile, but mankind languishes and stumbles along in moral darkness because there are so few genuine second-milers — so few professed followers of Jesus who really live and love as he taught his disciples to live and love and serve.

195:10.6 (2084.6) The call to the adventure of building a

a new and transformed human society by means of the spiritual rebirth of Jesus' brotherhood of the kingdom should thrill all who believe in him as men have not been stirred since the days when they walked about on earth as his companions in the flesh.

No social system or political regime which denies the reality of God can contribute in any constructive and lasting manner to the advancement of human civilization. But Christianity, as it is subdivided and secularized today, presents the greatest single obstacle to its further advancement; especially is this true concerning the Orient.

Ecclesiasticism is at once and forever incompatible with that living faith, growing spirit, and firsthand experience of the faith-comrades of Jesus in the brotherhood of man in the spiritual association of the kingdom of heaven. The praiseworthy desire to preserve traditions of past achievement often leads to the defense of outgrown systems of worship. The well-meant desire to foster ancient thought systems effectually prevents the sponsoring of new and adequate means and methods designed to satisfy the spiritual longings of the expanding and advancing minds of modern men. Likewise, the Christian churches of the twentieth century stand as great, but wholly unconscious, obstacles to the immediate advance of the real gospel — the teachings of Jesus of Nazareth.

Many earnest persons who would gladly yield loyalty to the Christ of the gospel find it very difficult enthusiastically to support a church which exhibits so little of the spirit of his life and teachings, and which they have been erroneously taught he founded. Jesus did not found the so-called Christian church, but he has, in every manner consistent with his nature, *fostered* it as the best existent exponent of his lifework on earth.

If the Christian church would only dare to espouse the Master's program, thousands of apparently indifferent youths would rush forward to enlist in such a spiritual undertaking, and they would not hesitate to go all the way through with this great adventure.

Christianity is seriously confronted with the doom embodied in one of its

new and transformed human society by means of the spiritual rebirth of Jesus' brotherhood of the kingdom should thrill all who believe in him as men have not been stirred since the days when they walked about on earth as his companions in the flesh.

^{195:10.7 (2084.7)} No social system or political regime which denies the reality of God can contribute in any constructive and lasting manner to the advancement of human civilization. But Christianity, as it is subdivided and secularized today, presents the greatest single obstacle to its further advancement; especially is this true concerning the Orient.

^{195:10.8 (2084.8)} Ecclesiasticism is at once and forever incompatible with that living faith, growing spirit, and firsthand experience of the faith-comrades of Jesus in the brotherhood of man in the spiritual association of the kingdom of heaven. The praiseworthy desire to preserve traditions of past achievement often leads to the defense of outgrown systems of worship. The well-meant desire to foster ancient thought systems effectually prevents the sponsoring of new and adequate means and methods designed to satisfy the spiritual longings of the expanding and advancing minds of modern men. Likewise, the Christian churches of the twentieth century stand as great, but wholly unconscious, obstacles to the immediate advance of the real gospel — the teachings of Jesus of Nazareth.

^{195:10.9 (2085.1)} Many earnest persons who would gladly yield loyalty to the Christ of the gospel find it very difficult enthusiastically to support a church which exhibits so little of the spirit of his life and teachings, and which they have been erroneously taught he founded. Jesus did not found the so-called Christian church, but he has, in every manner consistent with his nature, *fostered* it as the best existent exponent of his lifework on earth.

^{195:10.10 (2085.2)} If the Christian church would only dare to espouse the Master's program, thousands of apparently indifferent youths would rush forward to enlist in such a spiritual undertaking, and they would not hesitate to go all the way through with this great adventure.

^{195:10.11 (2085.3)} Christianity is seriously confronted with the doom embodied in one of its own slogans: "A

own slogans: "A house divided against itself cannot stand." The non-Christian world will hardly capitulate to a sect-divided Christendom. The living Jesus is the only hope of a possible unification of Christianity. The true church — the Jesus brotherhood — is invisible, spiritual, and is characterized by *unity*, not necessarily by *uniformity*. Uniformity is the earmark of the physical world of mechanistic nature. Spiritual unity is the fruit of faith union with the living Jesus. The visible church should refuse longer to handicap the progress of the invisible and spiritual brotherhood of the kingdom of God. And this brotherhood is destined to become a *living organism* in contrast to an institutionalized social organization. It may well utilize such social organizations, but it must not be supplanted by them.

But the Christianity of even the twentieth century must not be despised. It is the product of the combined moral genius of the God-knowing men of many races during many ages, and it has truly been one of the greatest powers for good on earth, and therefore no man should lightly regard it, notwithstanding its inherent and acquired defects. Christianity still contrives to move the minds of reflective men with mighty moral emotions.

But there is no excuse for the involvement of the church in commerce and politics; such unholy alliances are a flagrant betrayal of the Master. And the genuine lovers of truth will be slow to forget that this powerful institutionalized church has often dared to smother newborn faith and persecute truth bearers who chanced to appear in unorthodox raiment.

It is all too true that such a church would not have survived unless there had been men in the world who preferred such a style of worship. Many spiritually indolent souls crave an ancient and authoritative religion of ritual and sacred traditions. Human evolution and spiritual progress are hardly sufficient to enable all men to dispense with religious authority. And the invisible brotherhood of the kingdom may well include these family groups of various social and temperamental classes if they are only willing to become truly spirit-led sons of God. But in this brotherhood of Jesus there is no place for sectarian

house divided against itself cannot stand." The non-Christian world will hardly capitulate to a sect-divided Christendom. The living Jesus is the only hope of a possible unification of Christianity. The true church — the Jesus brotherhood — is invisible, spiritual, and is characterized by *unity*, not necessarily by *uniformity*. Uniformity is the earmark of the physical world of mechanistic nature. Spiritual unity is the fruit of faith union with the living Jesus. The visible church should refuse longer to handicap the progress of the invisible and spiritual brotherhood of the kingdom of God. And this brotherhood is destined to become a *living organism* in contrast to an institutionalized social organization. It may well utilize such social organizations, but it must not be supplanted by them.

195:10.12 (2085.4) But the Christianity of even the twentieth century must not be despised. It is the product of the combined moral genius of the God-knowing men of many races during many ages, and it has truly been one of the greatest powers for good on earth, and therefore no man should lightly regard it, notwithstanding its inherent and acquired defects. Christianity still contrives to move the minds of reflective men with mighty moral emotions.

195:10.13 (2085.5) But there is no excuse for the involvement of the church in commerce and politics; such unholy alliances are a flagrant betrayal of the Master. And the genuine lovers of truth will be slow to forget that this powerful institutionalized church has often dared to smother newborn faith and persecute truth bearers who chanced to appear in unorthodox raiment.

195:10.14 (2085.6) It is all too true that such a church would not have survived unless there had been men in the world who preferred such a style of worship. Many spiritually indolent souls crave an ancient and authoritative religion of ritual and sacred traditions. Human evolution and spiritual progress are hardly sufficient to enable all men to dispense with religious authority. And the invisible brotherhood of the kingdom may well include these family groups of various social and temperamental classes if they are only willing to become truly spirit-led sons of God. But in this brotherhood of Jesus there is no place for sectarian rivalry, group bitterness, nor assertions of moral superiority and spiritual infallibility.

rivalry, group bitterness, nor assertions of moral superiority and spiritual infallibility.

These various groupings of Christians may serve to accommodate numerous different types of would-be believers among the various peoples of Western civilization, but such division of Christendom presents a grave weakness when it attempts to carry the gospel of Jesus to Oriental peoples. These races do not yet understand that there is a *religion of Jesus* separate, and somewhat apart, from Christianity, which has more and more become a *religion about Jesus*.

The great hope of Urantia lies in the possibility of a new revelation of Jesus with a new and enlarged presentation of his saving message which would spiritually unite in loving service the numerous families of his present-day professed followers.

Even secular education could help in this great spiritual renaissance if it would pay more attention to the work of teaching youth how to engage in life planning and character progression. The purpose of all education should be to foster and further the supreme purpose of life, the development of a majestic and well-balanced personality. There is great need for the teaching of moral discipline in the place of so much self-gratification. Upon such a foundation religion may contribute its spiritual incentive to the enlargement and enrichment of mortal life, even to the security and enhancement of life eternal.

Christianity is an extemporized religion, and therefore must it operate in low gear. High-gear spiritual performances must await the new revelation and the more general acceptance of the real religion of Jesus. But Christianity is a mighty religion, seeing that the commonplace disciples of a crucified carpenter set in motion those teachings which conquered the Roman world in three hundred years and then went on to triumph over the barbarians who overthrew Rome. This same Christianity conquered — absorbed and exalted — the whole stream of Hebrew theology and Greek philosophy. And then, when this Christian religion became comatose for more than a thousand years as a result of an overdose of mysteries and

195:10.15 (2086.1) These various groupings of Christians may serve to accommodate numerous different types of would-be believers among the various peoples of Western civilization, but such division of Christendom presents a grave weakness when it attempts to carry the gospel of Jesus to Oriental peoples. These races do not yet understand that there is a *religion of Jesus* separate, and somewhat apart, from Christianity, which has more and more become a *religion about Jesus*.

195:10.16 (2086.2) The great hope of Urantia lies in the possibility of a new revelation of Jesus with a new and enlarged presentation of his saving message which would spiritually unite in loving service the numerous families of his present-day professed followers.

195:10.17 (2086.3) Even secular education could help in this great spiritual renaissance if it would pay more attention to the work of teaching youth how to engage in life planning and character progression. The purpose of all education should be to foster and further the supreme purpose of life, the development of a majestic and well-balanced personality. There is great need for the teaching of moral discipline in the place of so much self-gratification. Upon such a foundation religion may contribute its spiritual incentive to the enlargement and enrichment of mortal life, even to the security and enhancement of life eternal.

195:10.18 (2086.4) Christianity is an extemporized religion, and therefore must it operate in low gear. High-gear spiritual performances must await the new revelation and the more general acceptance of the real religion of Jesus. But Christianity is a mighty religion, seeing that the commonplace disciples of a crucified carpenter set in motion those teachings which conquered the Roman world in three hundred years and then went on to triumph over the barbarians who overthrew Rome. This same Christianity conquered — absorbed and exalted — the whole stream of Hebrew theology and Greek philosophy. And then, when this Christian religion became comatose for more than a thousand years as a result of an overdose of mysteries and paganism, it resurrected itself and virtually reconquered the whole Western world. Christianity contains enough of Jesus' teachings to immortalize it.

paganism, it resurrected itself and virtually reconquered the whole Western world. Christianity contains enough of Jesus' teachings to immortalize it

If Christianity could only grasp more of Jesus' teachings, it could do so much more in helping modern man to solve his new and increasingly complex problems

Christianity suffers under a great handicap because it has become identified in the minds of all the world as a part of the social system, the industrial life, and the moral standards of Western civilization; and thus has Christianity unwittingly seemed to sponsor a society which staggers under the guilt of tolerating science without idealism, politics without principles, wealth without work, pleasure without restraint, knowledge without character, power without conscience, and industry without morality

The hope of modern Christianity is that it should cease to sponsor the social systems and industrial policies of Western civilization while it humbly bows itself before the cross it so valiantly extols, there to learn anew from Jesus of Nazareth the greatest truths mortal man can ever hear — the living gospel of the fatherhood of God and the brotherhood of man

195:10.19 (2086.5) If Christianity could only grasp more of Jesus' teachings, it could do so much more in helping modern man to solve his new and increasingly complex problems.

195:10.20 (2086.6) Christianity suffers under a great handicap because it has become identified in the minds of all the world as a part of the social system, the industrial life, and the moral standards of Western civilization; and thus has Christianity unwittingly seemed to sponsor a society which staggers under the guilt of tolerating science without idealism, politics without principles, wealth without work, pleasure without restraint, knowledge without character, power without conscience, and industry without morality.

195:10.21 (2086.7) The hope of modern Christianity is that it should cease to sponsor the social systems and industrial policies of Western civilization while it humbly bows itself before the cross it so valiantly extols, there to learn anew from Jesus of Nazareth the greatest truths mortal man can ever hear — the living gospel of the fatherhood of God and the brotherhood of man.

Paper 196. The Faith of Jesus

کتاب یورنشدیا

195

IV. بخش چهارم - زندگی و تعالیم عیسی

PAPER 196. THE FAITH OF JESUS

بخش ها

مقدمه مقاله

1. Jesus — The Man
2. The Religion of Jesus
3. The Supremacy of Religion

مقدمه مقاله

JESUS enjoyed a sublime and wholehearted faith in God. He experienced the ordinary ups and downs of mortal existence, but he never religiously doubted the certainty of God's watchcare and guidance. His faith was the outgrowth of the insight born of the activity of the divine presence, his indwelling Adjuster. His faith was neither traditional nor merely intellectual; it was wholly personal and purely spiritual.

The human Jesus saw God as being holy, just, and great, as well as being true, beautiful, and good. All these attributes of divinity he focused in his mind as the "will of the Father in heaven." Jesus' God was at one and the same time "The Holy One of Israel" and "The living and loving Father in heaven." The concept of God as a Father was not original with Jesus, but he exalted and elevated the idea into a sublime experience by achieving a new revelation of God and by proclaiming that every mortal creature is a child of this Father of love, a son of God.

Jesus did not cling to faith in God as would a struggling soul at war with the universe and at death grips with a hostile

PAPER 196

THE FAITH OF JESUS

SECTIONS

Introduction

1. Jesus — The Man
2. The Religion of Jesus
3. The Supremacy of Religion

INTRODUCTION

^{196:0.1 (2087:1)} JESUS enjoyed a sublime and wholehearted faith in God. He experienced the ordinary ups and downs of mortal existence, but he never religiously doubted the certainty of God's watchcare and guidance. His faith was the outgrowth of the insight born of the activity of the divine presence, his indwelling Adjuster. His faith was neither traditional nor merely intellectual; it was wholly personal and purely spiritual.

^{196:0.2 (2087:2)} The human Jesus saw God as being holy, just, and great, as well as being true, beautiful, and good. All these attributes of divinity he focused in his mind as the "will of the Father in heaven." Jesus' God was at one and the same time "The Holy One of Israel" and "The living and loving Father in heaven." The concept of God as a Father was not original with Jesus, but he exalted and elevated the idea into a sublime experience by achieving a new revelation of God and by proclaiming that every mortal creature is a child of this Father of love, a son of God.

^{196:0.3 (2087:3)} Jesus did not cling to faith in God as would a struggling soul at war with the universe and at death grips with a hostile and sinful world; he did

and sinful world; he did not resort to faith merely as a consolation in the midst of difficulties or as a comfort in threatened despair; faith was not just an illusory compensation for the unpleasant realities and the sorrows of living. In the very face of all the natural difficulties and the temporal contradictions of mortal existence, he experienced the tranquillity of supreme and unquestioned trust in God and felt the tremendous thrill of living, by faith, in the very presence of the heavenly Father. And this triumphant faith was a living experience of actual spirit attainment. Jesus' great contribution to the values of human experience was not that he revealed so many new ideas about the Father in heaven, but rather that he so magnificently and humanly demonstrated a new and higher type of *living faith in God*. Never on all the worlds of this universe, in the life of any one mortal, did God ever become such a *living reality* as in the human experience of Jesus of Nazareth.

In the Master's life on Urantia, this and all other worlds of the local creation discover a new and higher type of religion, religion based on personal spiritual relations with the Universal Father and wholly validated by the supreme authority of genuine personal experience. This living faith of Jesus was more than an intellectual reflection, and it was not a mystic meditation

Theology may fix, formulate, define, and dogmatize faith, but in the human life of Jesus faith was personal, living, original, spontaneous, and purely spiritual. This faith was not reverence for tradition nor a mere intellectual belief which he held as a sacred creed, but rather a sublime experience and a profound conviction which *securely held him*. His faith was so real and all-encompassing that it absolutely swept away any spiritual doubts and effectively destroyed every conflicting desire. Nothing was able to tear him away from the spiritual anchorage of this fervent, sublime, and undaunted faith. Even in the face of apparent defeat or in the throes of disappointment and threatening despair, he calmly stood in the divine presence free from fear and fully conscious of spiritual invincibility. Jesus enjoyed the invigorating assurance of the possession of unflinching faith, and in each of life's trying situations he

not resort to faith merely as a consolation in the midst of difficulties or as a comfort in threatened despair; faith was not just an illusory compensation for the unpleasant realities and the sorrows of living. In the very face of all the natural difficulties and the temporal contradictions of mortal existence, he experienced the tranquillity of supreme and unquestioned trust in God and felt the tremendous thrill of living, by faith, in the very presence of the heavenly Father. And this triumphant faith was a living experience of actual spirit attainment. Jesus' great contribution to the values of human experience was not that he revealed so many new ideas about the Father in heaven, but rather that he so magnificently and humanly demonstrated a new and higher type of *living faith in God*. Never on all the worlds of this universe, in the life of any one mortal, did God ever become such a *living reality* as in the human experience of Jesus of Nazareth.

^{1960.4 (2087.4)} In the Master's life on Urantia, this and all other worlds of the local creation discover a new and higher type of religion, religion based on personal spiritual relations with the Universal Father and wholly validated by the supreme authority of genuine personal experience. This living faith of Jesus was more than an intellectual reflection, and it was not a mystic meditation.

^{1960.5 (2087.5)} Theology may fix, formulate, define, and dogmatize faith, but in the human life of Jesus faith was personal, living, original, spontaneous, and purely spiritual. This faith was not reverence for tradition nor a mere intellectual belief which he held as a sacred creed, but rather a sublime experience and a profound conviction which *securely held him*. His faith was so real and all-encompassing that it absolutely swept away any spiritual doubts and effectively destroyed every conflicting desire. Nothing was able to tear him away from the spiritual anchorage of this fervent, sublime, and undaunted faith. Even in the face of apparent defeat or in the throes of disappointment and threatening despair, he calmly stood in the divine presence free from fear and fully conscious of spiritual invincibility. Jesus enjoyed the invigorating assurance of the possession of unflinching faith, and in each of life's trying situations he unfailingly exhibited an unquestioning loyalty to the Father's will. And this superb faith was undaunted even by the cruel and crushing threat of an ignominious death.

unfailingly exhibited an unquestioning loyalty to the Father's will. And this superb faith was undaunted even by the cruel and crushing threat of an ignominious death.

In a religious genius, strong spiritual faith so many times leads directly to disastrous fanaticism, to exaggeration of the religious ego, but it was not so with Jesus. He was not unfavorably affected in his practical life by his extraordinary faith and spirit attainment because this spiritual exaltation was a wholly unconscious and spontaneous soul expression of his personal experience with God.

The all-consuming and indomitable spiritual faith of Jesus never became fanatical, for it never attempted to run away with his well-balanced intellectual judgments concerning the proportional values of practical and commonplace social, economic, and moral life situations. The Son of Man was a splendidly unified human personality; he was a perfectly endowed divine being; he was also magnificently co-ordinated as a combined human and divine being functioning on earth as a single personality. Always did the Master co-ordinate the faith of the soul with the wisdom-appraisals of seasoned experience. Personal faith, spiritual hope, and moral devotion were always correlated in a matchless religious unity of harmonious association with the keen realization of the reality and sacredness of all human loyalties — personal honor, family love, religious obligation, social duty, and economic necessity.

The faith of Jesus visualized all spirit values as being found in the kingdom of God; therefore he said, "Seek first the kingdom of heaven." Jesus saw in the advanced and ideal fellowship of the kingdom the achievement and fulfillment of the "will of God." The very heart of the prayer which he taught his disciples was, "Your kingdom come; your will be done." Having thus conceived of the kingdom as comprising the will of God, he devoted himself to the cause of its realization with amazing self-forgetfulness and unbounded enthusiasm. But in all his intense mission and throughout his extraordinary life there never appeared the fury of the fanatic nor the superficial frothiness of the religious egotist.

^{1960.6 (2088.1)} In a religious genius, strong spiritual faith so many times leads directly to disastrous fanaticism, to exaggeration of the religious ego, but it was not so with Jesus. He was not unfavorably affected in his practical life by his extraordinary faith and spirit attainment because this spiritual exaltation was a wholly unconscious and spontaneous soul expression of his personal experience with God.

^{1960.7 (2088.2)} The all-consuming and indomitable spiritual faith of Jesus never became fanatical, for it never attempted to run away with his well-balanced intellectual judgments concerning the proportional values of practical and commonplace social, economic, and moral life situations. The Son of Man was a splendidly unified human personality; he was a perfectly endowed divine being; he was also magnificently co-ordinated as a combined human and divine being functioning on earth as a single personality. Always did the Master co-ordinate the faith of the soul with the wisdom-appraisals of seasoned experience. Personal faith, spiritual hope, and moral devotion were always correlated in a matchless religious unity of harmonious association with the keen realization of the reality and sacredness of all human loyalties — personal honor, family love, religious obligation, social duty, and economic necessity.

^{1960.8 (2088.3)} The faith of Jesus visualized all spirit values as being found in the kingdom of God; therefore he said, "Seek first the kingdom of heaven." Jesus saw in the advanced and ideal fellowship of the kingdom the achievement and fulfillment of the "will of God." The very heart of the prayer which he taught his disciples was, "Your kingdom come; your will be done." Having thus conceived of the kingdom as comprising the will of God, he devoted himself to the cause of its realization with amazing self-forgetfulness and unbounded enthusiasm. But in all his intense mission and throughout his extraordinary life there never appeared the fury of the fanatic nor the superficial frothiness of the religious egotist.

The Master's entire life was consistently conditioned by this living faith, this sublime religious experience. This spiritual attitude wholly dominated his thinking and feeling, his believing and praying, his teaching and preaching. This personal faith of a son in the certainty and security of the guidance and protection of the heavenly Father imparted to his unique life a profound endowment of spiritual reality. And yet, despite this very deep consciousness of close relationship with divinity, this Galilean, God's Galilean, when addressed as Good Teacher, instantly replied, "Why do you call me good?" When we stand confronted by such splendid self-forgetfulness, we begin to understand how the Universal Father found it possible so fully to manifest himself to him and reveal himself through him to the mortals of the realms.

Jesus brought to God, as a man of the realm, the greatest of all offerings: the consecration and dedication of his own will to the majestic service of doing the divine will. Jesus always and consistently interpreted religion wholly in terms of the Father's will. When you study the career of the Master, as concerns prayer or any other feature of the religious life, look not so much for what he taught as for what he did. Jesus never prayed as a religious duty. To him prayer was a sincere expression of spiritual attitude, a declaration of soul loyalty, a recital of personal devotion, an expression of thanksgiving, an avoidance of emotional tension, a prevention of conflict, an exaltation of intellection, an ennoblement of desire, a vindication of moral decision, an enrichment of thought, an invigoration of higher inclinations, a consecration of impulse, a clarification of viewpoint, a declaration of faith, a transcendental surrender of will, a sublime assertion of confidence, a revelation of courage, the proclamation of discovery, a confession of supreme devotion, the validation of consecration, a technique for the adjustment of difficulties, and the mighty mobilization of the combined soul powers to withstand all human tendencies toward selfishness, evil, and sin. He lived just such a life of prayerful consecration to the doing of his Father's will and ended his life triumphantly with just such a prayer. The secret of his unparalleled religious life was this

1980.9 (2088.4) The Master's entire life was consistently conditioned by this living faith, this sublime religious experience. This spiritual attitude wholly dominated his thinking and feeling, his believing and praying, his teaching and preaching. This personal faith of a son in the certainty and security of the guidance and protection of the heavenly Father imparted to his unique life a profound endowment of spiritual reality. And yet, despite this very deep consciousness of close relationship with divinity, this Galilean, God's Galilean, when addressed as Good Teacher, instantly replied, "Why do you call me good?" When we stand confronted by such splendid self-forgetfulness, we begin to understand how the Universal Father found it possible so fully to manifest himself to him and reveal himself through him to the mortals of the realms.

1980.10 (2088.5) Jesus brought to God, as a man of the realm, the greatest of all offerings: the consecration and dedication of his own will to the majestic service of doing the divine will. Jesus always and consistently interpreted religion wholly in terms of the Father's will. When you study the career of the Master, as concerns prayer or any other feature of the religious life, look not so much for what he taught as for what he did. Jesus never prayed as a religious duty. To him prayer was a sincere expression of spiritual attitude, a declaration of soul loyalty, a recital of personal devotion, an expression of thanksgiving, an avoidance of emotional tension, a prevention of conflict, an exaltation of intellection, an ennoblement of desire, a vindication of moral decision, an enrichment of thought, an invigoration of higher inclinations, a consecration of impulse, a clarification of viewpoint, a declaration of faith, a transcendental surrender of will, a sublime assertion of confidence, a revelation of courage, the proclamation of discovery, a confession of supreme devotion, the validation of consecration, a technique for the adjustment of difficulties, and the mighty mobilization of the combined soul powers to withstand all human tendencies toward selfishness, evil, and sin. He lived just such a life of prayerful consecration to the doing of his Father's will and ended his life triumphantly with just such a prayer. The secret of his unparalleled religious life was this consciousness of the presence of God; and he attained it by intelligent prayer and sincere worship — unbroken communion with God — and not by leadings, voices, visions, or extraordinary religious practices.

consciousness of the presence of God; and he attained it by intelligent prayer and sincere worship — unbroken communion with God — and not by leadings, voices, visions, or .extraordinary religious practices

In the earthly life of Jesus, religion was a living experience, a direct and personal movement from spiritual reverence to practical righteousness. The faith of Jesus bore the transcendent fruits of the divine spirit. His faith was not immature and credulous like that of a child, but in many ways it did resemble the unsuspecting trust of the child mind. Jesus trusted God much as the child trusts a parent. He had a profound confidence in the universe — just such a trust as the child has in its parental environment. Jesus' wholehearted faith in the fundamental goodness of the universe very much resembled the child's trust in the security of its earthly surroundings. He depended on the heavenly Father as a child leans upon its earthly parent, and his fervent faith never for one moment doubted the certainty of the heavenly Father's overcare. He was not disturbed seriously by fears, doubts, and skepticism. Unbelief did not inhibit the free and original expression of his life. He combined the stalwart and intelligent courage of a full-grown man with the sincere and trusting optimism of a believing child. His faith grew to such .heights of trust that it was devoid of fear

The faith of Jesus attained the purity of a child's trust. His faith was so absolute and undoubting that it responded to the charm of the contact of fellow beings and to the wonders of the universe. His sense of dependence on the divine was so complete and so confident that it yielded the joy and the assurance of absolute personal security. There was no hesitating pretense in his religious experience. In this giant intellect of the full-grown man the faith of the child reigned supreme in all matters relating to the religious consciousness. It is not strange that he once said, "Except you become as a little child, you shall not enter the kingdom." Notwithstanding that Jesus' faith was *childlike*, it was in no .sense *childish*

Jesus does not require his disciples to believe in him but rather to believe *with* him, believe in the reality of the love

^{1960.11 (2089.1)} In the earthly life of Jesus, religion was a living experience, a direct and personal movement from spiritual reverence to practical righteousness. The faith of Jesus bore the transcendent fruits of the divine spirit. His faith was not immature and credulous like that of a child, but in many ways it did resemble the unsuspecting trust of the child mind. Jesus trusted God much as the child trusts a parent. He had a profound confidence in the universe — just such a trust as the child has in its parental environment. Jesus' wholehearted faith in the fundamental goodness of the universe very much resembled the child's trust in the security of its earthly surroundings. He depended on the heavenly Father as a child leans upon its earthly parent, and his fervent faith never for one moment doubted the certainty of the heavenly Father's overcare. He was not disturbed seriously by fears, doubts, and skepticism. Unbelief did not inhibit the free and original expression of his life. He combined the stalwart and intelligent courage of a full-grown man with the sincere and trusting optimism of a believing child. His faith grew to such heights of trust that it was devoid of fear.

^{1960.12 (2089.2)} The faith of Jesus attained the purity of a child's trust. His faith was so absolute and undoubting that it responded to the charm of the contact of fellow beings and to the wonders of the universe. His sense of dependence on the divine was so complete and so confident that it yielded the joy and the assurance of absolute personal security. There was no hesitating pretense in his religious experience. In this giant intellect of the full-grown man the faith of the child reigned supreme in all matters relating to the religious consciousness. It is not strange that he once said, "Except you become as a little child, you shall not enter the kingdom." Notwithstanding that Jesus' faith was *childlike*, it was in no sense *childish*.

^{1960.13 (2089.3)} Jesus does not require his disciples to believe in him but rather to believe *with* him, believe in the reality of the love of God and in full confidence accept the security of the assurance of

of God and in full confidence accept the security of the assurance of sonship with the heavenly Father. The Master desires that all his followers should fully share his transcendent faith. Jesus most touchingly challenged his followers, not only to believe *what* he believed, but also to believe *as* he believed. This is the full significance of his one supreme requirement, "Follow me

sonship with the heavenly Father. The Master desires that all his followers should fully share his transcendent faith. Jesus most touchingly challenged his followers, not only to believe *what* he believed, but also to believe *as* he believed. This is the full significance of his one supreme requirement, "Follow me."

Jesus' earthly life was devoted to one great purpose — doing the Father's will, living the human life religiously and by faith. The faith of Jesus was trusting, like that of a child, but it was wholly free from presumption. He made robust and manly decisions, courageously faced manifold disappointments, resolutely surmounted extraordinary difficulties, and unflinchingly confronted the stern requirements of duty. It required a strong will and an unfailing confidence to believe what Jesus believed and as he believed.

^{196:0.14 (2090.1)} Jesus' earthly life was devoted to one great purpose — doing the Father's will, living the human life religiously and by faith. The faith of Jesus was trusting, like that of a child, but it was wholly free from presumption. He made robust and manly decisions, courageously faced manifold disappointments, resolutely surmounted extraordinary difficulties, and unflinchingly confronted the stern requirements of duty. It required a strong will and an unfailing confidence to believe what Jesus believed and as he believed.

JESUS — THE MAN .1

Jesus' devotion to the Father's will and the service of man was even more than mortal decision and human determination; it was a wholehearted consecration of himself to such an unreserved bestowal of love. No matter how great the fact of the sovereignty of Michael, you must not take the human Jesus away from men. The Master has ascended on high as a man, as well as God; he belongs to men; men belong to him. How unfortunate that religion itself should be so misinterpreted as to take the human Jesus away from struggling mortals! Let not the discussions of the humanity or the divinity of the Christ obscure the saving truth that Jesus of Nazareth was a religious man who, by faith, achieved the knowing and the doing of the will of God; he was the most truly religious man who has ever lived on Urantia.

The time is ripe to witness the figurative resurrection of the human Jesus from his burial tomb amidst the theological traditions and the religious dogmas of nineteen centuries. Jesus of Nazareth must not be longer sacrificed to even the splendid concept of the glorified Christ. What a transcendent service if, through this revelation, the Son of Man should be recovered from

1. JESUS — THE MAN

^{196:1.1 (2090.2)} Jesus' devotion to the Father's will and the service of man was even more than mortal decision and human determination; it was a wholehearted consecration of himself to such an unreserved bestowal of love. No matter how great the fact of the sovereignty of Michael, you must not take the human Jesus away from men. The Master has ascended on high as a man, as well as God; he belongs to men; men belong to him. How unfortunate that religion itself should be so misinterpreted as to take the human Jesus away from struggling mortals! Let not the discussions of the humanity or the divinity of the Christ obscure the saving truth that Jesus of Nazareth was a religious man who, by faith, achieved the knowing and the doing of the will of God; he was the most truly religious man who has ever lived on Urantia.

^{196:1.2 (2090.3)} The time is ripe to witness the figurative resurrection of the human Jesus from his burial tomb amidst the theological traditions and the religious dogmas of nineteen centuries. Jesus of Nazareth must not be longer sacrificed to even the splendid concept of the glorified Christ. What a transcendent service if, through this revelation, the Son of Man should be recovered from the tomb of traditional theology and be presented as the living Jesus to the church that bears his name, and to all

the tomb of traditional theology and be presented as the living Jesus to the church that bears his name, and to all other religions! Surely the Christian fellowship of believers will not hesitate to make such adjustments of faith and of practices of living as will enable it to "follow after" the Master in the demonstration of his real life of religious devotion to the doing of his Father's will and of consecration to the unselfish service of man. Do professed Christians fear the exposure of a self-sufficient and unconsecrated fellowship of social respectability and selfish economic maladjustment? Does institutional Christianity fear the possible jeopardy, or even the overthrow, of traditional ecclesiastical authority if the Jesus of Galilee is reinstated in the minds and souls of mortal men as the ideal of personal religious living? Indeed, the social readjustments, the economic transformations, the moral rejuvenations, and the religious revisions of Christian civilization would be drastic and revolutionary if the living religion of Jesus should suddenly supplant the theologic religion about Jesus.

other religions! Surely the Christian fellowship of believers will not hesitate to make such adjustments of faith and of practices of living as will enable it to "follow after" the Master in the demonstration of his real life of religious devotion to the doing of his Father's will and of consecration to the unselfish service of man. Do professed Christians fear the exposure of a self-sufficient and unconsecrated fellowship of social respectability and selfish economic maladjustment? Does institutional Christianity fear the possible jeopardy, or even the overthrow, of traditional ecclesiastical authority if the Jesus of Galilee is reinstated in the minds and souls of mortal men as the ideal of personal religious living? Indeed, the social readjustments, the economic transformations, the moral rejuvenations, and the religious revisions of Christian civilization would be drastic and revolutionary if the living religion of Jesus should suddenly supplant the theologic religion about Jesus.

To "follow Jesus" means to personally share his religious faith and to enter into the spirit of the Master's life of unselfish service for man. One of the most important things in human living is to find out what Jesus believed, to discover his ideals, and to strive for the achievement of his exalted life purpose. Of all human knowledge, that which is of greatest value is to know the religious life of Jesus and how he lived it.

^{196:1.3 (200:4)} To "follow Jesus" means to personally share his religious faith and to enter into the spirit of the Master's life of unselfish service for man. One of the most important things in human living is to find out what Jesus believed, to discover his ideals, and to strive for the achievement of his exalted life purpose. Of all human knowledge, that which is of greatest value is to know the religious life of Jesus and how he lived it.

The common people heard Jesus gladly, and they will again respond to the presentation of his sincere human life of consecrated religious motivation if such truths shall again be proclaimed to the world. The people heard him gladly because he was one of them, an unpretentious layman; the world's greatest religious teacher was indeed a layman.

^{196:1.4 (200:5)} The common people heard Jesus gladly, and they will again respond to the presentation of his sincere human life of consecrated religious motivation if such truths shall again be proclaimed to the world. The people heard him gladly because he was one of them, an unpretentious layman; the world's greatest religious teacher was indeed a layman.

It should not be the aim of kingdom believers literally to imitate the outward life of Jesus in the flesh but rather to share his faith; to trust God as he trusted God and to believe in men as he believed in men. Jesus never argued about either the fatherhood of God or the brotherhood of men; he was a living illustration of the one and a profound

^{196:1.5 (200:1)} It should not be the aim of kingdom believers literally to imitate the outward life of Jesus in the flesh but rather to share his faith; to trust God as he trusted God and to believe in men as he believed in men. Jesus never argued about either the fatherhood of God or the brotherhood of men; he was a living illustration of the one and a profound demonstration of the other.

.demonstration of the other

Just as men must progress from the consciousness of the human to the realization of the divine, so did Jesus ascend from the nature of man to the consciousness of the nature of God. And the Master made this great ascent from the human to the divine by the conjoint achievement of the faith of his mortal intellect and the acts of his indwelling Adjuster. The fact-realization of the attainment of totality of divinity (all the while fully conscious of the reality of humanity) was attended by seven stages of faith consciousness of progressive divinization. These stages of progressive self-realization were marked off by the following extraordinary events in the Master's bestowal experience:

The arrival of the Thought . 1
Adjuster

The messenger of Immanuel who . 2
appeared to him at Jerusalem when he
.was about twelve years old

The manifestations attendant . 3
.upon his baptism

The experiences on the Mount of . 4
.Transfiguration

.The morontia resurrection . 5

.The spirit ascension . 6

The final embrace of the Paradise . 7
Father, conferring unlimited sovereignty
.of his universe

196:1.6 (2091:2) Just as men must progress from the consciousness of the human to the realization of the divine, so did Jesus ascend from the nature of man to the consciousness of the nature of God. And the Master made this great ascent from the human to the divine by the conjoint achievement of the faith of his mortal intellect and the acts of his indwelling Adjuster. The fact-realization of the attainment of totality of divinity (all the while fully conscious of the reality of humanity) was attended by seven stages of faith consciousness of progressive divinization. These stages of progressive self-realization were marked off by the following extraordinary events in the Master's bestowal experience:

196:1.7 (2091:3) 1. The arrival of the Thought Adjuster.

196:1.8 (2091:4) 2. The messenger of Immanuel who appeared to him at Jerusalem when he was about twelve years old.

196:1.9 (2091:5) 3. The manifestations attendant upon his baptism.

196:1.10 (2091:6) 4. The experiences on the Mount of Transfiguration.

196:1.11 (2091:7) 5. The morontia resurrection.

196:1.12 (2091:8) 6. The spirit ascension.

196:1.13 (2091:9) 7. The final embrace of the Paradise Father, conferring unlimited sovereignty of his universe.

THE RELIGION OF JESUS .2

Some day a reformation in the Christian church may strike deep enough to get back to the unadulterated religious teachings of Jesus, the author and finisher of our faith. You may *preach* a religion *about* Jesus, but, perforce, you must *live* the religion *of* Jesus. In the enthusiasm of Pentecost, Peter unintentionally inaugurated a new religion, the religion of the risen and glorified Christ. The Apostle Paul later on transformed this new gospel into Christianity, a religion embodying his own theologic views and portraying his own *personal experience* with the Jesus of the Damascus road. The gospel of the kingdom is founded on the personal religious experience of the Jesus of Galilee; Christianity is founded almost

2. THE RELIGION OF JESUS

196:2.1 (2091:10) Some day a reformation in the Christian church may strike deep enough to get back to the unadulterated religious teachings of Jesus, the author and finisher of our faith. You may *preach* a religion *about* Jesus, but, perforce, you must *live* the religion *of* Jesus. In the enthusiasm of Pentecost, Peter unintentionally inaugurated a new religion, the religion of the risen and glorified Christ. The Apostle Paul later on transformed this new gospel into Christianity, a religion embodying his own theologic views and portraying his own *personal experience* with the Jesus of the Damascus road. The gospel of the kingdom is founded on the personal religious experience of the Jesus of Galilee; Christianity is founded almost exclusively on the personal religious experience of the Apostle Paul. Almost the whole of the New Testament is devoted, not to the portrayal of the significant and inspiring religious life of Jesus, but to a discussion of Paul's religious experience

exclusively on the personal religious experience of the Apostle Paul. Almost the whole of the New Testament is devoted, not to the portrayal of the significant and inspiring religious life of Jesus, but to a discussion of Paul's religious experience and to a portrayal of his personal religious convictions. The only notable exceptions to this statement, aside from certain parts of Matthew, Mark, and Luke, are the Book of Hebrews and the Epistle of James. Even Peter, in his writing, only once reverted to the personal religious life of his Master. The New Testament is a superb Christian document, but it is only meagerly Jesusonian.

Jesus' life in the flesh portrays a transcendent religious growth from the early ideas of primitive awe and human reverence up through years of personal spiritual communion until he finally arrived at that advanced and exalted status of the consciousness of his oneness with the Father. And thus, in one short life, did Jesus traverse that experience of religious spiritual progression which man begins on earth and ordinarily achieves only at the conclusion of his long sojourn in the spirit training schools of the successive levels of the pre-Paradise career. Jesus progressed from a purely human consciousness of the faith certainties of personal religious experience to the sublime spiritual heights of the positive realization of his divine nature and to the consciousness of his close association with the Universal Father in the management of a universe. He progressed from the humble status of mortal dependence which prompted him spontaneously to say to the one who called him Good Teacher, "Why do you call me good? None is good but God," to that sublime consciousness of achieved divinity which led him to exclaim, "Which one of you convicts me of sin?" And this progressing ascent from the human to the divine was an exclusively mortal achievement. And when he had thus attained divinity, he was still the same human Jesus, the Son of Man as well as the Son of God.

Mark, Matthew, and Luke retain something of the picture of the human Jesus as he engaged in the superb struggle to ascertain the divine will and to do that will. John presents a picture of the triumphant Jesus as he walked on

and to a portrayal of his personal religious convictions. The only notable exceptions to this statement, aside from certain parts of Matthew, Mark, and Luke, are the Book of Hebrews and the Epistle of James. Even Peter, in his writing, only once reverted to the personal religious life of his Master. The New Testament is a superb Christian document, but it is only meagerly Jesusonian.

^{196:22 (2091:11)} Jesus' life in the flesh portrays a transcendent religious growth from the early ideas of primitive awe and human reverence up through years of personal spiritual communion until he finally arrived at that advanced and exalted status of the consciousness of his oneness with the Father. And thus, in one short life, did Jesus traverse that experience of religious spiritual progression which man begins on earth and ordinarily achieves only at the conclusion of his long sojourn in the spirit training schools of the successive levels of the pre-Paradise career. Jesus progressed from a purely human consciousness of the faith certainties of personal religious experience to the sublime spiritual heights of the positive realization of his divine nature and to the consciousness of his close association with the Universal Father in the management of a universe. He progressed from the humble status of mortal dependence which prompted him spontaneously to say to the one who called him Good Teacher, "Why do you call me good? None is good but God," to that sublime consciousness of achieved divinity which led him to exclaim, "Which one of you convicts me of sin?" And this progressing ascent from the human to the divine was an exclusively mortal achievement. And when he had thus attained divinity, he was still the same human Jesus, the Son of Man as well as the Son of God.

^{196:23 (2092:1)} Mark, Matthew, and Luke retain something of the picture of the human Jesus as he engaged in the superb struggle to ascertain the divine will and to do that will. John presents a picture of the triumphant Jesus as he walked on earth in the full consciousness of divinity. The great

earth in the full consciousness of divinity. The great mistake that has been made by those who have studied the Master's life is that some have conceived of him as entirely human, while others have thought of him as only divine. Throughout his entire experience he was truly both human and divine, even as he .yet is

But the greatest mistake was made in that, while the human Jesus was recognized as *having* a religion, the divine Jesus (Christ) almost overnight became a religion. Paul's Christianity made sure of the adoration of the divine Christ, but it almost wholly lost sight of the struggling and valiant human Jesus of Galilee, who, by the valor of his personal religious faith and the heroism of his indwelling Adjuster, ascended from the lowly levels of humanity to become one with divinity, thus becoming the new and living way whereby all mortals may so ascend from humanity to divinity. Mortals in all stages of spirituality and on all worlds may find in the personal life of Jesus that which will strengthen and inspire them as they progress from the lowest spirit levels up to the highest divine values, from the beginning to the .end of all personal religious experience

At the time of the writing of the New Testament, the authors not only most profoundly believed in the divinity of the risen Christ, but they also devotedly and sincerely believed in his immediate return to earth to consummate the heavenly kingdom. This strong faith in the Lord's immediate return had much to do with the tendency to omit from the record those references which portrayed the purely human experiences and attributes of the Master. The whole Christian movement tended away from the human picture of Jesus of Nazareth toward the exaltation of the risen Christ, the glorified and soon-returning Lord .Jesus Christ

Jesus founded the religion of personal experience in doing the will of God and serving the human brotherhood; Paul founded a religion in which the glorified Jesus became the object of worship and the brotherhood consisted of fellow believers in the divine Christ. In the bestowal of Jesus these two concepts were potential in his divine-human life, and it is indeed a pity that his followers failed to create a

mistake that has been made by those who have studied the Master's life is that some have conceived of him as entirely human, while others have thought of him as only divine. Throughout his entire experience he was truly both human and divine, even as he yet is.

^{196:24 (2092:2)} But the greatest mistake was made in that, while the human Jesus was recognized as *having* a religion, the divine Jesus (Christ) almost overnight became a religion. Paul's Christianity made sure of the adoration of the divine Christ, but it almost wholly lost sight of the struggling and valiant human Jesus of Galilee, who, by the valor of his personal religious faith and the heroism of his indwelling Adjuster, ascended from the lowly levels of humanity to become one with divinity, thus becoming the new and living way whereby all mortals may so ascend from humanity to divinity. Mortals in all stages of spirituality and on all worlds may find in the personal life of Jesus that which will strengthen and inspire them as they progress from the lowest spirit levels up to the highest divine values, from the beginning to the end of all personal religious experience.

^{196:25 (2092:3)} At the time of the writing of the New Testament, the authors not only most profoundly believed in the divinity of the risen Christ, but they also devotedly and sincerely believed in his immediate return to earth to consummate the heavenly kingdom. This strong faith in the Lord's immediate return had much to do with the tendency to omit from the record those references which portrayed the purely human experiences and attributes of the Master. The whole Christian movement tended away from the human picture of Jesus of Nazareth toward the exaltation of the risen Christ, the glorified and soon-returning Lord Jesus Christ.

^{196:26 (2092:4)} Jesus founded the religion of personal experience in doing the will of God and serving the human brotherhood; Paul founded a religion in which the glorified Jesus became the object of worship and the brotherhood consisted of fellow believers in the divine Christ. In the bestowal of Jesus these two concepts were potential in his divine-human life, and it is indeed a pity that his followers failed to create a unified religion which might have given proper recognition to both the human and the divine natures of the Master as they were inseparably bound up in his earth life and so

unified religion which might have given proper recognition to both the human and the divine natures of the Master as they were inseparably bound up in his earth life and so gloriously set forth in the original gospel of the kingdom

You would be neither shocked nor disturbed by some of Jesus' strong pronouncements if you would only remember that he was the world's most wholehearted and devoted religionist. He was a wholly consecrated mortal, unreservedly dedicated to doing his Father's will. Many of his apparently hard sayings were more of a personal confession of faith and a pledge of devotion than commands to his followers. And it was this very singleness of purpose and unselfish devotion that enabled him to effect such extraordinary progress in the conquest of the human mind in one short life. Many of his declarations should be considered as a confession of what he demanded of himself rather than what he required of all his followers. In his devotion to the cause of the kingdom, Jesus burned all bridges behind him; he sacrificed all hindrances to the doing of his Father's will

Jesus blessed the poor because they were usually sincere and pious; he condemned the rich because they were usually wanton and irreligious. He would equally condemn the irreligious pauper and commend the consecrated and worshipful man of wealth

Jesus led men to feel at home in the world; he delivered them from the slavery of taboo and taught them that the world was not fundamentally evil. He did not long to escape from his earthly life; he mastered a technique of acceptably doing the Father's will while in the flesh. He attained an idealistic religious life in the very midst of a realistic world. Jesus did not share Paul's pessimistic view of humankind. The Master looked upon men as the sons of God and foresaw a magnificent and eternal future for those who chose survival. He was not a moral skeptic; he viewed man positively, not negatively. He saw most men as weak rather than wicked, more distraught than depraved. But no matter what their status, they were all God's children and his brethren

He taught men to place a high value upon themselves in time and in eternity.

gloriously set forth in the original gospel of the kingdom.

^{196:27 (2093:1)} You would be neither shocked nor disturbed by some of Jesus' strong pronouncements if you would only remember that he was the world's most wholehearted and devoted religionist. He was a wholly consecrated mortal, unreservedly dedicated to doing his Father's will. Many of his apparently hard sayings were more of a personal confession of faith and a pledge of devotion than commands to his followers. And it was this very singleness of purpose and unselfish devotion that enabled him to effect such extraordinary progress in the conquest of the human mind in one short life. Many of his declarations should be considered as a confession of what he demanded of himself rather than what he required of all his followers. In his devotion to the cause of the kingdom, Jesus burned all bridges behind him; he sacrificed all hindrances to the doing of his Father's will.

^{196:28 (2093:2)} Jesus blessed the poor because they were usually sincere and pious; he condemned the rich because they were usually wanton and irreligious. He would equally condemn the irreligious pauper and commend the consecrated and worshipful man of wealth.

^{196:29 (2093:3)} Jesus led men to feel at home in the world; he delivered them from the slavery of taboo and taught them that the world was not fundamentally evil. He did not long to escape from his earthly life; he mastered a technique of acceptably doing the Father's will while in the flesh. He attained an idealistic religious life in the very midst of a realistic world. Jesus did not share Paul's pessimistic view of humankind. The Master looked upon men as the sons of God and foresaw a magnificent and eternal future for those who chose survival. He was not a moral skeptic; he viewed man positively, not negatively. He saw most men as weak rather than wicked, more distraught than depraved. But no matter what their status, they were all God's children and his brethren.

^{196:2:10 (2093:4)} He taught men to place a high value upon themselves in time and in eternity. Because of

Because of this high estimate which Jesus placed upon men, he was willing to spend himself in the unremitting service of humankind. And it was this infinite worth of the finite that made the golden rule a vital factor in his religion. What mortal can fail to be uplifted by the extraordinary faith Jesus has in him

Jesus offered no rules for social advancement; his was a religious mission, and religion is an exclusively individual experience. The ultimate goal of society's most advanced achievement can never hope to transcend Jesus' brotherhood of men based on the recognition of the fatherhood of God. The ideal of all social attainment can be realized only in the coming of this divine kingdom.

this high estimate which Jesus placed upon men, he was willing to spend himself in the unremitting service of humankind. And it was this infinite worth of the finite that made the golden rule a vital factor in his religion. What mortal can fail to be uplifted by the extraordinary faith Jesus has in him?

^{196:211 (2093:5)} Jesus offered no rules for social advancement; his was a religious mission, and religion is an exclusively individual experience. The ultimate goal of society's most advanced achievement can never hope to transcend Jesus' brotherhood of men based on the recognition of the fatherhood of God. The ideal of all social attainment can be realized only in the coming of this divine kingdom.

THE SUPREMACY OF RELIGION .3

Personal, spiritual religious experience is an efficient solvent for most mortal difficulties; it is an effective sorter, evaluator, and adjuster of all human problems. Religion does not remove or destroy human troubles, but it does dissolve, absorb, illuminate, and transcend them. True religion unifies the personality for effective adjustment to all mortal requirements. Religious faith — the positive leading of the indwelling divine presence — unfailingly enables the God-knowing man to bridge that gulf existing between the intellectual logic which recognizes the Universal First Cause as *It* and those positive affirmations of the soul which aver this First Cause is *He*, the heavenly Father of Jesus' gospel, the personal God of human salvation.

There are just three elements in universal reality: fact, idea, and relation. The religious consciousness identifies these realities as science, philosophy, and truth. Philosophy would be inclined to view these activities as reason, wisdom, and faith — physical reality, intellectual reality, and spiritual reality. We are in the habit of designating these realities as thing, meaning, and value.

The progressive comprehension of reality is the equivalent of approaching God. The finding of God, the consciousness of identity with reality, is the equivalent of the experiencing of self-completion — self-entirety, self-

3. THE SUPREMACY OF RELIGION

^{196:311 (2093:6)} Personal, spiritual religious experience is an efficient solvent for most mortal difficulties; it is an effective sorter, evaluator, and adjuster of all human problems. Religion does not remove or destroy human troubles, but it does dissolve, absorb, illuminate, and transcend them. True religion unifies the personality for effective adjustment to all mortal requirements. Religious faith — the positive leading of the indwelling divine presence — unfailingly enables the God-knowing man to bridge that gulf existing between the intellectual logic which recognizes the Universal First Cause as *It* and those positive affirmations of the soul which aver this First Cause is *He*, the heavenly Father of Jesus' gospel, the personal God of human salvation.

^{196:32 (2094:1)} There are just three elements in universal reality: fact, idea, and relation. The religious consciousness identifies these realities as science, philosophy, and truth. Philosophy would be inclined to view these activities as reason, wisdom, and faith — physical reality, intellectual reality, and spiritual reality. We are in the habit of designating these realities as thing, meaning, and value.

^{196:33 (2094:2)} The progressive comprehension of reality is the equivalent of approaching God. The finding of God, the consciousness of identity with reality, is the equivalent of the experiencing of self-completion — self-entirety, self-totality. The experiencing of total reality is the full realization of

totality. The experiencing of total reality is the full realization of God, the finality .of the God-knowing experience

The full summation of human life is the knowledge that man is educated by fact, ennobled by wisdom, and saved — .justified — by religious faith

Physical certainty consists in the logic of science; moral certainty, in the wisdom of philosophy; spiritual certainty, in the truth of genuine religious .experience

The mind of man can attain high levels of spiritual insight and corresponding spheres of divinity of values because it is not wholly material. There is a spirit nucleus in the mind of man — the Adjuster of the divine presence. There are three separate evidences of this spirit indwelling of the :human mind

Humanitarian fellowship — love. . 1
The purely animal mind may be gregarious for self-protection, but only the spirit-indwelt intellect is unselfishly .altruistic and unconditionally loving

Interpretation of the universe — . 2
wisdom. Only the spirit-indwelt mind can comprehend that the universe is friendly .to the individual

Spiritual evaluation of life — . 3
worship. Only the spirit-indwelt man can realize the divine presence and seek to attain a fuller experience in and with this .foretaste of divinity

The human mind does not create real values; human experience does not yield universe insight. Concerning insight, the recognition of moral values and the discernment of spiritual meanings, all that the human mind can do is to discover, recognize, interpret, .and choose

The moral values of the universe become intellectual possessions by the exercise of the three basic judgments, or :choices, of the mortal mind

.Self-judgment — moral choice . 1

.Social-judgment — ethical choice . 2

.God-judgment — religious choice . 3

Thus it appears that all human progress is effected by a technique of .conjoint *revelational evolution*

God, the finality of the God-knowing experience.

196:34 (2094:3) The full summation of human life is the knowledge that man is educated by fact, ennobled by wisdom, and saved — justified — by religious faith.

196:35 (2094:4) Physical certainty consists in the logic of science; moral certainty, in the wisdom of philosophy; spiritual certainty, in the truth of genuine religious experience.

196:36 (2094:5) The mind of man can attain high levels of spiritual insight and corresponding spheres of divinity of values because it is not wholly material. There is a spirit nucleus in the mind of man — the Adjuster of the divine presence. There are three separate evidences of this spirit indwelling of the human mind:

196:37 (2094:6) 1. Humanitarian fellowship — love. The purely animal mind may be gregarious for self-protection, but only the spirit-indwelt intellect is unselfishly altruistic and unconditionally loving.

196:38 (2094:7) 2. Interpretation of the universe — wisdom. Only the spirit-indwelt mind can comprehend that the universe is friendly to the individual.

196:39 (2094:8) 3. Spiritual evaluation of life — worship. Only the spirit-indwelt man can realize the divine presence and seek to attain a fuller experience in and with this foretaste of divinity.

196:310 (2094:9) The human mind does not create real values; human experience does not yield universe insight. Concerning insight, the recognition of moral values and the discernment of spiritual meanings, all that the human mind can do is to discover, recognize, interpret, and *choose*.

196:311 (2094:10) The moral values of the universe become intellectual possessions by the exercise of the three basic judgments, or choices, of the mortal mind:

196:312 (2094:11) 1. Self-judgment — moral choice.

196:313 (2094:12) 2. Social-judgment — ethical choice.

196:314 (2094:13) 3. God-judgment — religious choice.

196:315 (2094:14) Thus it appears that all human progress is effected by a technique of conjoint *revelational evolution*.

Unless a divine lover lived in man, he could not unselfishly and spiritually love. Unless an interpreter lived in the mind, man could not truly realize the unity of the universe. Unless an evaluator dwelt with man, he could not possibly appraise moral values and recognize spiritual meanings. And this lover hails from the very source of infinite love; this interpreter is a part of Universal Unity; this evaluator is the child of the Center and Source of all absolute values of divine and eternal reality.

Moral evaluation with a religious meaning — spiritual insight — connotes the individual's choice between good and evil, truth and error, material and spiritual, human and divine, time and eternity. Human survival is in great measure dependent on consecrating the human will to the choosing of those values selected by this spirit-value sorter — the indwelling interpreter and unifier. Personal religious experience consists in two phases: discovery in the human mind and revelation by the indwelling divine spirit. Through oversophistication or as a result of the irreligious conduct of professed religionists, a man, or even a generation of men, may elect to suspend their efforts to discover the God who indwells them; they may fail to progress in and attain the divine revelation. But such attitudes of spiritual nonprogression cannot long persist because of the presence and influence of the indwelling Thought Adjusters.

This profound experience of the reality of the divine indwelling forever transcends the crude materialistic technique of the physical sciences. You cannot put spiritual joy under a microscope; you cannot weigh love in a balance; you cannot measure moral values; neither can you estimate the quality of spiritual worship.

The Hebrews had a religion of moral sublimity; the Greeks evolved a religion of beauty; Paul and his conferees founded a religion of faith, hope, and charity. Jesus revealed and exemplified a religion of love: security in the Father's love, with joy and satisfaction consequent upon sharing this love in the service of the human brotherhood.

Every time man makes a reflective moral choice, he immediately experiences a new divine invasion of his

^{196:3.16 (2094.15)} Unless a divine lover lived in man, he could not unselfishly and spiritually love. Unless an interpreter lived in the mind, man could not truly realize the unity of the universe. Unless an evaluator dwelt with man, he could not possibly appraise moral values and recognize spiritual meanings. And this lover hails from the very source of infinite love; this interpreter is a part of Universal Unity; this evaluator is the child of the Center and Source of all absolute values of divine and eternal reality.

^{196:3.17 (2095.1)} Moral evaluation with a religious meaning — spiritual insight — connotes the individual's choice between good and evil, truth and error, material and spiritual, human and divine, time and eternity. Human survival is in great measure dependent on consecrating the human will to the choosing of those values selected by this spirit-value sorter — the indwelling interpreter and unifier. Personal religious experience consists in two phases: discovery in the human mind and revelation by the indwelling divine spirit. Through oversophistication or as a result of the irreligious conduct of professed religionists, a man, or even a generation of men, may elect to suspend their efforts to discover the God who indwells them; they may fail to progress in and attain the divine revelation. But such attitudes of spiritual nonprogression cannot long persist because of the presence and influence of the indwelling Thought Adjusters.

^{196:3.18 (2095.2)} This profound experience of the reality of the divine indwelling forever transcends the crude materialistic technique of the physical sciences. You cannot put spiritual joy under a microscope; you cannot weigh love in a balance; you cannot measure moral values; neither can you estimate the quality of spiritual worship.

^{196:3.19 (2095.3)} The Hebrews had a religion of moral sublimity; the Greeks evolved a religion of beauty; Paul and his conferees founded a religion of faith, hope, and charity. Jesus revealed and exemplified a religion of love: security in the Father's love, with joy and satisfaction consequent upon sharing this love in the service of the human brotherhood.

^{196:3.20 (2095.4)} Every time man makes a reflective moral choice, he immediately experiences a new divine invasion of his soul. Moral choosing constitutes

soul. Moral choosing constitutes religion as the motive of inner response to outer conditions. But such a real religion is not a purely subjective experience. It signifies the whole of the subjectivity of the individual engaged in a meaningful and intelligent response to total objectivity — the universe and its Maker

The exquisite and transcendent experience of loving and being loved is not just a psychic illusion because it is so purely subjective. The one truly divine and objective reality that is associated with mortal beings, the Thought Adjuster, functions to human observation apparently as an exclusively subjective phenomenon. Man's contact with the highest objective reality, God, is only through the purely subjective experience of knowing him, of worshiping him, of realizing sonship with him.

True religious worship is not a futile monologue of self-deception. Worship is a personal communion with that which is divinely real, with that which is the very source of reality. Man aspires by worship to be better and thereby eventually attains the best.

The idealization and attempted service of truth, beauty, and goodness is not a substitute for genuine religious experience — spiritual reality. Psychology and idealism are not the equivalent of religious reality. The projections of the human intellect may indeed originate false gods — gods in man's image — but the true God-consciousness does not have such an origin. The God-consciousness is resident in the indwelling spirit. Many of the religious systems of man come from the formulations of the human intellect, but the God-consciousness is not necessarily a part of these grotesque systems of religious slavery.

God is not the mere invention of man's idealism; he is the very source of all such superanimal insights and values. God is not a hypothesis formulated to unify the human concepts of truth, beauty, and goodness; he is the personality of love from whom all of these universe manifestations are derived. The truth, beauty, and goodness of man's world are unified by the increasing spirituality of the experience of mortals ascending toward Paradise realities. The unity of truth,

religion as the motive of inner response to outer conditions. But such a real religion is not a purely subjective experience. It signifies the whole of the subjectivity of the individual engaged in a meaningful and intelligent response to total objectivity — the universe and its Maker.

196:3.21 (2086:5) The exquisite and transcendent experience of loving and being loved is not just a psychic illusion because it is so purely subjective. The one truly divine and objective reality that is associated with mortal beings, the Thought Adjuster, functions to human observation apparently as an exclusively subjective phenomenon. Man's contact with the highest objective reality, God, is only through the purely subjective experience of knowing him, of worshiping him, of realizing sonship with him.

196:3.22 (2086:6) True religious worship is not a futile monologue of self-deception. Worship is a personal communion with that which is divinely real, with that which is the very source of reality. Man aspires by worship to be better and thereby eventually attains the best.

196:3.23 (2086:7) The idealization and attempted service of truth, beauty, and goodness is not a substitute for genuine religious experience — spiritual reality. Psychology and idealism are not the equivalent of religious reality. The projections of the human intellect may indeed originate false gods — gods in man's image — but the true God-consciousness does not have such an origin. The God-consciousness is resident in the indwelling spirit. Many of the religious systems of man come from the formulations of the human intellect, but the God-consciousness is not necessarily a part of these grotesque systems of religious slavery.

196:3.24 (2086:8) God is not the mere invention of man's idealism; he is the very source of all such superanimal insights and values. God is not a hypothesis formulated to unify the human concepts of truth, beauty, and goodness; he is the personality of love from whom all of these universe manifestations are derived. The truth, beauty, and goodness of man's world are unified by the increasing spirituality of the experience of mortals ascending toward Paradise realities. The unity of truth, beauty, and goodness can only be realized in the spiritual experience of the God-knowing personality.

beauty, and goodness can only be realized in the spiritual experience of the God-knowing personality.

Morality is the essential pre-existent soil of personal God-consciousness, the personal realization of the Adjuster's inner presence, but such morality is not the source of religious experience and the resultant spiritual insight. The moral nature is superanimal but subspiritual. Morality is equivalent to the recognition of duty, the realization of the existence of right and wrong. The moral zone intervenes between the animal and the human types of mind as morontia functions between the material and the spiritual spheres of personality attainment.

The evolutionary mind is able to discover law, morals, and ethics; but the bestowed spirit, the indwelling Adjuster, reveals to the evolving human mind the lawgiver, the Father-source of all that is true, beautiful, and good; and such an illuminated man has a religion and is spiritually equipped to begin the long and adventurous search for God.

Morality is not necessarily spiritual; it may be wholly and purely human, albeit real religion enhances all moral values, makes them more meaningful. Morality without religion fails to reveal ultimate goodness, and it also fails to provide for the survival of even its own moral values. Religion provides for the enhancement, glorification, and assured survival of everything morality recognizes and approves.

Religion stands above science, art, philosophy, ethics, and morals, but not independent of them. They are all indissolubly interrelated in human experience, personal and social. Religion is man's supreme experience in the mortal nature, but finite language makes it forever impossible for theology ever adequately to depict real religious experience.

Religious insight possesses the power of turning defeat into higher desires and new determinations. Love is the highest motivation which man may utilize in his universe ascent. But love, divested of truth, beauty, and goodness, is only a sentiment, a philosophic distortion, a psychic illusion, a spiritual deception. Love must always be redefined on successive levels of

196:3.25 (2096.1) Morality is the essential pre-existent soil of personal God-consciousness, the personal realization of the Adjuster's inner presence, but such morality is not the source of religious experience and the resultant spiritual insight. The moral nature is superanimal but subspiritual. Morality is equivalent to the recognition of duty, the realization of the existence of right and wrong. The moral zone intervenes between the animal and the human types of mind as morontia functions between the material and the spiritual spheres of personality attainment.

196:3.26 (2096.2) The evolutionary mind is able to discover law, morals, and ethics; but the bestowed spirit, the indwelling Adjuster, reveals to the evolving human mind the lawgiver, the Father-source of all that is true, beautiful, and good; and such an illuminated man has a religion and is spiritually equipped to begin the long and adventurous search for God.

196:3.27 (2096.3) Morality is not necessarily spiritual; it may be wholly and purely human, albeit real religion enhances all moral values, makes them more meaningful. Morality without religion fails to reveal ultimate goodness, and it also fails to provide for the survival of even its own moral values. Religion provides for the enhancement, glorification, and assured survival of everything morality recognizes and approves.

196:3.28 (2096.4) Religion stands above science, art, philosophy, ethics, and morals, but not independent of them. They are all indissolubly interrelated in human experience, personal and social. Religion is man's supreme experience in the mortal nature, but finite language makes it forever impossible for theology ever adequately to depict real religious experience.

196:3.29 (2096.5) Religious insight possesses the power of turning defeat into higher desires and new determinations. Love is the highest motivation which man may utilize in his universe ascent. But love, divested of truth, beauty, and goodness, is only a sentiment, a philosophic distortion, a psychic illusion, a spiritual deception. Love must always be redefined on successive levels of morontia and spirit progression.

.morontia and spirit progression

Art results from man's attempt to escape from the lack of beauty in his material environment; it is a gesture toward the morontia level. Science is man's effort to solve the apparent riddles of the material universe. Philosophy is man's attempt at the unification of human experience. Religion is man's supreme gesture, his magnificent reach for final reality, his determination to find God and to be like him.

In the realm of religious experience, spiritual possibility is potential reality. Man's forward spiritual urge is not a psychic illusion. All of man's universe romancing may not be fact, but much, very much, is truth.

Some men's lives are too great and noble to descend to the low level of being merely successful. The animal must adapt itself to the environment, but the religious man transcends his environment and in this way escapes the limitations of the present material world through this insight of divine love. This concept of love generates in the soul of man that superanimal effort to find truth, beauty, and goodness; and when he does find them, he is glorified in their embrace; he is consumed with the desire to live them, to do righteousness.

Be not discouraged; human evolution is still in progress, and the revelation of God to the world, in and through Jesus, shall not fail.

The great challenge to modern man is to achieve better communication with the divine Monitor that dwells within the human mind. Man's greatest adventure in the flesh consists in the well-balanced and sane effort to advance the borders of self-consciousness out through the dim realms of embryonic soul-consciousness in a wholehearted effort to reach the borderland of spirit-consciousness — contact with the divine presence. Such an experience constitutes God-consciousness, an experience mightily confirmative of the pre-existent truth of the religious experience of knowing God. Such spirit-consciousness is the equivalent of the knowledge of the actuality of sonship with God. Otherwise, the assurance of sonship is the experience of faith.

And God-consciousness is equivalent to the integration of the self

196:3.30 (2096.6) Art results from man's attempt to escape from the lack of beauty in his material environment; it is a gesture toward the morontia level. Science is man's effort to solve the apparent riddles of the material universe. Philosophy is man's attempt at the unification of human experience. Religion is man's supreme gesture, his magnificent reach for final reality, his determination to find God and to be like him.

196:3.31 (2096.7) In the realm of religious experience, spiritual possibility is potential reality. Man's forward spiritual urge is not a psychic illusion. All of man's universe romancing may not be fact, but much, very much, is truth.

196:3.32 (2096.8) Some men's lives are too great and noble to descend to the low level of being merely successful. The animal must adapt itself to the environment, but the religious man transcends his environment and in this way escapes the limitations of the present material world through this insight of divine love. This concept of love generates in the soul of man that superanimal effort to find truth, beauty, and goodness; and when he does find them, he is glorified in their embrace; he is consumed with the desire to live them, to do righteousness.

196:3.33 (2097.1) Be not discouraged; human evolution is still in progress, and the revelation of God to the world, in and through Jesus, shall not fail.

196:3.34 (2097.2) The great challenge to modern man is to achieve better communication with the divine Monitor that dwells within the human mind. Man's greatest adventure in the flesh consists in the well-balanced and sane effort to advance the borders of self-consciousness out through the dim realms of embryonic soul-consciousness in a wholehearted effort to reach the borderland of spirit-consciousness — contact with the divine presence. Such an experience constitutes God-consciousness, an experience mightily confirmative of the pre-existent truth of the religious experience of knowing God. Such spirit-consciousness is the equivalent of the knowledge of the actuality of sonship with God. Otherwise, the assurance of sonship is the experience of faith.

196:3.35 (2097.3) And God-consciousness is equivalent to the integration of the self with the universe, and on

with the universe, and on its highest levels of spiritual reality. Only the spirit content of any value is imperishable. Even that which is true, beautiful, and good may not perish in human experience. If man does not choose to survive, then does the surviving Adjuster conserve those realities born of love and nurtured in service. And all these things are a part of the Universal Father. The Father is living love, and this life of the Father is in his Sons. And the spirit of the Father is in his Sons' sons — mortal men. When all is said and done, the Father idea is still the highest human concept of God.

its highest levels of spiritual reality. Only the spirit content of any value is imperishable. Even that which is true, beautiful, and good may not perish in human experience. If man does not choose to survive, then does the surviving Adjuster conserve those realities born of love and nurtured in service. And all these things are a part of the Universal Father. The Father is living love, and this life of the Father is in his Sons. And the spirit of the Father is in his Sons' sons — mortal men. When all is said and done, the Father idea is still the highest human concept of God.

